

تفسیر احمد

امین الدین

«عیدے عید افغانی»

تفسير احمد

شناسنامه:

نام: تفسير احمد

تتبع، تحقيق و نگارش: امين الدين
«سعيدي - سعيد افغاني»

مهتمين:

• دكتور صلاح الدين «سعيدي - سعيد افغاني»

• انجينير عتيق الله «ياسر»

منهج تفسير «أحمد»

بسم الله الرحمن الرحيم،

- في تفسير «أحمد» تم بذل جهد كبير في التعبير عن المواضيع الواردة في السور، مع سهولة تفسيرها بلغة واضحة وبسيطة وتفسير القرآن بالقرآن والأحاديث النبوية وشرحها قدر الإمكان بعيداً عن تعليقات الفقهاء المختلفة.
- في هذا التفسير جرت محاولة لتوثيق جميع المصادر والمراجع العلمية ومنع المراجع للأحاديث الغريبة ذات السرد غير الموثوق به قدر الإمكان.
- في هذا التفسير، تم الاهتمام بالقضايا التي تعتبر حيويةً لجيل الشباب، لا سيما الطلب على العلوم في المدارس والجامعات والمزيد من التركيز والاجتهاد في القضايا من حيث الوقت.
- إنَّ التعبير عن معاني آيات القرآن وتفسير رسالته الإرشادية قد تم بعيداً عن التعصّب الديني والتوجهات الطائفية.
- في التعليق، عملنا على استخدام أسلوب يسهّل فهم الآيات وبذل الجهد في ترجمة الكلمات والعبارات الصعبة وشرحها بلغة بسيطة قريبة من الفهم لجعل القراء أكثر دراية.
- شرح محتوى السور في بداية المناقشة وقبل بدء الترجمة والتفسير.
- تحديد وتوضيح القضايا الواردة في السور بشكلٍ موجز، مع الإشارة إلى رسالة الآية المباركة، وما هي واجبات المسلمين في مواجهة هذه الرسائل، تمت دراستها بشكل مكثّف ومركّز وتحديد المواضيع المختلفة في السور والآيات.
- تم تجنّب الأحاديث والروايات النادرة والغريبة قدر الإمكان، مع محاولة تقديم وجهة نظر مفضلة تعتمد على ظاهر الآية وعدم التطرّق إلى الموضوعات التي تشوّش ذهن القارئ وتطرح أسئلة تظل دون حل.
- في هذه المناقشات تم توثيق أسباب نزول الآيات كما وردت في الوثائق الأصلية للأحاديث، وتم ذكر المصادر والكتب والروايات الصحيحة، وتم ذكر مصادر المصادر بأمانة تامة.
- في تفسير السور ولاسيما في القصص القرآنية، تم بذل جهد كبير في الإشارة إلى الاسرائيليات ومحتوياتها لعدم اعتمادها على وثيقة صحيحة موثوق بها.
- بذلت قصارى جهدي لتقديم ملخص وخطاب رئيسي في كتابة الترجمة، وخاصة في تفسير الآيات بشكلٍ موجز ومفيد وواضح.
- لا شك أنّ أصالة القرآن الكريم ومرجعته هي في الجوهر ترجع إلى نزوله على نبي الإسلام محمد صلّ الله عليه وسلم وللمسلمين هو نفس المصدر والمرجع والمرشد، لكن في تفسير آيات القرآن الكريم تم النقاط الحكمة والفوائد والأسرار التعبيرية لهذه الآيات كما وردت بتفصيل كبير.
- كذلك في طريقة كتابة شرح أحمد، تم تلخيص المراجع الضرورية في نص الموضوعات الرئيسية والمراجع العامة في الجزء الأخير.
- في كتابة هذا الشرح، جرت محاولة لذكر عدد الآيات وعدد الكلمات وعدد حروف الآيات المباركة من مصادر موثوقة.
- توصلنا إلى شرح المسائل الواردة من وجهة نظر أهل السنّة والجماعة، وتجنب التماس الخلافات المذهبية والدينية.

- بدأت متابعة وبحث وكتابة تعليق «أحمد» لأمين الدين «سعيد سعيد أفغاني» في عام 2019، ووصل إلى شكل كتاب.
- عزيزي القارئ:
القرآن الكريم بطبيعته معجزة إلهية وكتاب هداية، وقد جعل الله عزَّ وجلَّ القرآن الكريم شفاء القلوب من أمراض الشك والشهوات، وبواسطته تنال درجات العلم واليقين، كما يعالج القرآن الآلام الروحية والجسدية.
- من المؤكد أن القرآن الكريم لا شك فيه بأي حال من الأحوال للمسلمين وقد أعلن الله تعالى البشارة في هذا الصدد، لقد أنعم الله علينا في القرآن الكريم بالهدى والبشارة في أوامره ونواهيه وقصصه، وفيه خير وبركة وعلم غزير وأسرار رائعة وأمور حيوية للإنسانية وخيرات كثيرة.
- القرآن الكريم هو مصدر كل نعمة في الدنيا والآخرة، واتباعه تقليد رسول الله صلَّ الله عليه وسلم.
- يعترف القرآن الكريم بجميع الكتب المقدَّسة لانبيااء الله تعالى في الماضي. أنار الله نفوسنا ببركة ونور القرآن الكريم.

أمين يا رب العالمين

مؤلف شرح «أحمد»

1. جزء ۱، الفاتحة از آیه 1 تا 7 (کامل) * البقرة از آیه 1 تا 141.....6
2. جزء ۲، البقرة از آیه 142 تا 252.....242
3. جزء ۳، البقرة از آیه 253 تا 286 * آل عمران از آیه 1 تا 92.....446
4. جزء ۴، آل عمران از آیه 93 تا 200 * النساء از آیه 1 تا 23.....644
5. جزء ۵، النساء از آیه 24 تا 147.....824
6. جزء ۶، النساء از آیه 148 تا 176 * المائدة از آیه 1 تا 81.....1004
7. جزء ۷، المائدة از آیه 82 تا 120 * الانعام از آیه 1 تا 110.....1176
8. جزء ۸، الانعام از آیه 111 تا 165 * الاعراف از آیه 1 تا 87.....1334
9. جزء ۹، الاعراف از آیه 88 تا 206 * الانفال از آیه 1 تا 40.....1491
10. جزء ۱۰، الانفال از آیه 41 تا 75 * التوبة از آیه 1 تا 92.....1650
11. جزء ۱۱، التوبة از آیه 93 تا 129 * يونس از آیه 1 تا 109 (کامل) * هود از آیه 1 تا 5.....1797
12. جزء ۱۲، هود از آیه 6 تا 123 * يوسف از آیه 1 تا 52.....1932
13. جزء ۱۳، يوسف از آیه 53 تا 111 * الرعد از آیه 1 تا 43 (کامل) * ابراهيم از آیه 1 تا 52 (کامل).....2104
14. جزء ۱۴، الحجر از آیه 1 تا 99 (کامل) * النحل از آیه 1 تا 128 (کامل).....2241
15. جزء ۱۵، الاسراء 1 تا 111 (کامل) * الكهف از آیه 1 تا 74.....2419
16. جزء ۱۶، الكهف از آیه 75 تا 110 * مريم از آیه 1 تا 98 (کامل) * طه از آیه 1 تا 135 (کامل).....2596
17. جزء ۱۷، الانبياء از آیه 1 تا 112 (کامل) * الحج از آیه 1 تا 78 (کامل).....2796
18. جزء ۱۸، المومنون از آیه 1 تا 118 (کامل) * النور از آیه 1 تا 64 (کامل) * الفرقان از آیه 1 تا 20.....2945
19. جزء ۱۹، الفرقان از آیه 1 تا 77 * الشعرا از آیه 1 تا 227 (کامل) * النمل از آیه 1 تا 55.....3111
20. جزء ۲۰، النمل از آیه 56 تا 93 * القصص از آیه 1 تا 88 (کامل) * العنكبوت از آیه 1 تا 45.....3288
21. جزء ۲۱، العنكبوت از آیه 46 تا 69 * الروم (کامل) * لقمان (کامل) * السجده (کامل) *
- الاحزاب از آیه 1 تا 30-.....3386
22. جزء ۲۲، الاحزاب از آیه 31 تا 73 * سبا از آیه 1 تا 54 (کامل) * فاطر از آیه 1 تا 45 (کامل) *
- يس از آیه 1 تا 27.....3521
23. جزء ۲۳، يس از آیه 28 تا 83 * الصافات از آیه 1 تا 182 (کامل) * ص از آیه 1 تا 88 (کامل) *
- الزمر از آیه 1 تا 31.....3661
24. جزء ۲۴، الزمر از آیه 32 تا 75 * غافر از آیه 1 تا 85 (کامل) * فصلت از آیه 1 تا 46.....3833
25. جزء ۲۵، فصلت از آیه 47 تا 54 * الشورى (کامل) * الزخرف (کامل) * الدخان (کامل) * الجاثية (کامل).....3955
26. جزء ۲۶، الاحقاف (کامل) * محمد (کامل) * الفتح (کامل) * الحجرات (کامل) * ق (کامل) *
- الذاريات از آیه 1 تا 30.....4126
27. جزء ۲۷، الذاريات از آیه 31 تا 6 * الطور (کامل) * النجم (کامل) * القمر (کامل) * الرحمن (کامل) *
- الواقعه (کامل) * الحديد (کامل).....4307
28. جزء ۲۸، المجادلة (کامل) * الحشر (کامل) * الممتحنة (کامل) * الصف (کامل) * الجمعة (کامل) * المنافقون (کامل) *
- التغابن (کامل) * الطلاق (کامل) * التحريم (کامل).....4592
29. جزء ۲۹، الملك تا المرسلات.....4838
30. جزء ۳۰، النبأ تا الناس.....5221

بسم الله الرحمن الرحيم سُورَةُ فَاتِحَةٍ

جزء اول

سورة فاتحه دارای هفت آیه بوده و مکی است بعد از سورة مُدَّثِرِ نازل شده.

وجه تسمیه:

با توجه به اینکه فاتحه به معنای آغاز هر چیز است، این سوره را نیز «فاتحة الكتاب» نامیدند. مفسران در وجه تسمیه سورة فاتحه در مقام اولین سورة کتاب الله قرآن عظیم الشان می نویسند: با توجه به این که فاتحه به معنای آغاز هر چیز است، این سوره را نیز «فاتحة الكتاب» نامیدند زیرا قرآن عظیم الشان بدین سوره افتتاح شده است. ابن حبیب مفسر مشهور جهان اسلام و به پیروی از او ابن النقیب در روایتی فرموده اند که: فاتحه الكتاب (سورة فاتحه) با مشایعت هشتاد هزار فرشته بر پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم فرود آمده و نزول یافته است.

کاتبان وحی که قرآن عظیم الشان را از دهن مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم نوشتند و بعد به صورت مصحف توسط این کبار اسلام قرار گرفته، اولین سورة از کتاب مجید الهی را سورة فاتحه قرار دادند و آغاز تلاوت قرآن عظیم الشان را به این سورة می آغازیدند. یادرنظر داشت اینکه از نظر ترتیب نزول آیات، این سوره اولین آیات نازل شده قرآن نیست.

تاریخ نزول سورة فاتحه :

تاریخ نزول این سوره به روزهای اولین نبوت محمدی صلی الله علیه وسلم بر می گردد. حتی از روایات معتبر چنین بر می آید که اولین سوره ی کاملی که بر محمد نازل شده، همین سوره بوده است. پیش از نزول این سوره تنها آیه های متفرقی نازل شده بود که در سوره های علق، مزمل، مدثر و غیره پراکنده اند. (بنقل از تفهیم القرآن).

پیش درآمد سورة فاتحه :

این سوره ی مبارکه در مکه شرف نزول یافت، و به اجماع علمای امت شامل هفت آیه می باشد، و از آنجایی که در ترتیب - نه در نزول - کتاب خدا به آن شروع شده است: به نام «فاتحه» یعنی سرآغاز موسوم است. همین سوره باوجود کوتاهی و اختصارش، معانی و مفهوم قرآن عظیم را در بطن خود بصورت کامل جا داده است، و به طور اجمال اهداف و مقاصد اساسی آن را شامل است. اصول و فروع دین را در بر گرفته و شامل موضوع عقیده، عبادت، اعتقاد به روز رستاخیز و قیامت و ایمان به صفات پسندیده و نیکوی الله متعال می باشد، و نشان می دهد که فقط او شایسته ی پرستش و استمداد و دعا می باشد، و فقط از بارگاه قدسی اش می توان طلب هدایت و رهنمونی به دین حق و صراط مستقیم کرد و تنها از پیشگاه او التماس تثبیت بر ایمان و در پیش گرفتن طریق صالحان و دوری جستن از راه نفرت شدگان و گمراهان را نمود. این سوره شامل سرگذشت و داستان اقوام پیشین است، و در آن از مدارج و منزلت نیکبختان و بدبختان اطلاع به دست می آید، و در آن دستور پیروی از فرمان و امر الهی و دوری جستن از منهیات و دیگر مطالب و اغراض و مقاصد آمده است. به همین جهت نسبت به سایر

سوره های قرآن همچون مادر است و به همین مناسبت، نام «أم الكتاب» (مادر کتاب) به خود گرفته است؛ چون تمام مطالب قرآن را به طور اجمال طوریکه که یادآور شدیم در خود جا داده است.

اسماء سوره فاتحه :

نام این سوره به مناسبت موضوع آن «الفاتحه» نامیده می شود. «فاتحه» به چیزی می گویند که موضوع کتاب و یا چیزی دیگر به وسیله ای آن آغاز شود. به عبارت دیگر این نام با (دبیاچه) و (پیشگفتار) هم معنا است. (تفهیم القرآن).
سوره فاتحه دارای اسمای ذیل میباشد:

1- أم القرآن :

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مَنْ صَلَّى صَلَاةً لَمْ يَفْرَأْ فِيهَا بِأَمِّ الْقُرْآنِ فَهِيَ خِدَاجٌ فَهِيَ خِدَاجٌ غَيْرُ تَمَامٍ» (مسلم) «هر کس که نماز را بدون أم القرآن - فاتحه - بخواند، نمازش تمام نیست، تمام نیست، تمام نیست».

2- أم الكتاب :

امام بخاری (رح) می فرماید: سوره فاتحه به این دلیل أم الكتاب نامگذاری شده که قرآن با آن آغاز می شود و اولین سوره قرآن است و در نماز نیز اول چیزی است که آغاز می شود.

3- السبع المثانی :

«وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ۝۸۷» (الحجر: 87). «ای محمد، حقیقتاً ما هفت آیه با ثنا و این قرآن با عظمت را بر تو فرستادیم».

4- القرآن العظيم :

همان آیه 87 سوره حجر دلیل بر این نام است و همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیثی هر 4 اسمی را که تا حال ذکر شده آورده اند: «الحمد لله رب العالمین، أم القرآن، أم الكتاب والسبع المثانی والقرآن العظيم» (بخاری). (الحمد لله رب العالمین - فاتحه - مادر قرآن، مادر کتاب، هفت آیه ای که تکرار می شوند و قرآن بزرگی است).

5- فاتحة الكتاب :

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَفْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ» (متفق علیه). «نماز کسی که فاتحه کتاب را در آن نمی خواند درست نیست». فاتحه کتاب همان آغاز و شروع قرآن است و بدلیل اینکه نماز گذارد در وهله اول شروع به قرائت آن می کند، به فاتحه کتاب مشهور است.

6- الصلاة :

در حدیثی قدسی در صحیح مسلم به نقل از علاء پسر عبدالرحمن غلام حرفه، آمده است که او از پدرش و پدرش از ابوهریره روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: «فَسَمَتِ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِ نَصَفِينَ، فَإِذَا قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (قَالَ اللهُ: حَمْدُنِي عَبْدِي، وَإِذَا قَالَ: «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»، قَالَ اللهُ: أَتْنِي عَلَى عَبْدِي، فَإِذَا قَالَ: «مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ»، قَالَ اللهُ: مَجْدُنِي عَبْدِي، وَقَالَ مَرَّةً: فَوْضَ إِلَى عَبْدِي، فَإِذَا قَالَ: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»، قَالَ: هَذَا بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي، وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ، فَإِذَا قَالَ: «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»، قَالَ اللهُ: هَذَا لِعَبْدِي، وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ». (مسلم ۳۹۵، ۱/۲۹۶). «نماز را بین خود و بندهام به

دو بخش تقسیم کرده ام، پس هرگاه او بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، خداوند می فرماید: بنده ام مرا حمد و ستایش کرده است، و اگر بگوید: «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»، خداوند می فرماید: بنده ام مرا ثنا کرده و بزرگ داشته است، و يك بار فرمود: بنده ام امورش را به من مَحْوَل و واگذار کرده است، و آنگاه که بگوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» خداوند می فرماید: این (رمز و پیمانی است) بین من و بنده ام، و هر آنچه که بنده ام بخواهد برایش مهیا شده و فراهم می باشد، و آنگاه که بگوید: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ* صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»، خداوند می فرماید: این از آن بنده ام است، و هر آنچه را که بنده ام بخواهد، فراهم می گردد.

در این حدیث سوره فاتحه به اسم نماز نامگذاری شده، چون یکی از ارکان نماز است و نماز بدون آن ناقص و باطل است.

شاید این حدیث صحیح - بعد از آنکه از سیاق سوره، آنچه می بایست هویدا شود، روشن و آشکار گردید؛ رازی از رازهای گزینش این سوره را برملا می دارد و روشن می نماید که چرا مسلمان باید در هر شبانه روز هفده بار آن را تکرار نماید، یا چنانچه مسلمان بخواهد به نماز ایستاده و پروردگار را به یاری طلبد و با او به راز و نیاز پردازد، هر اندازه که خواست الله متعال باشد به تکرار این سوره پردازد.

7- الحمد :

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۲» [الفاتحة: 2]. «تمام حمد و ستایش برای خالق جهانیان است».

8- الرقيه :

پیامبر صلی الله علیه وسلم به ابوسعید خدری فرمود: «وَمَا يُدْرِيكَ أَنَّهَا رُقِيَةٌ» «و چه چیز تو را فهماند که سوره فاتحه، رقيه، پناه بردن و دعا کردن به خداوند، است».

9- أساس القرآن :

این اسم را عبدالله بن عباس (رض) روی سوره فاتحه گذاشت و می گفت: سوره فاتحه پایه و بنیان قرآن است.

10- الواقیه :

این اسم را سفیان بن عیینه (رض) روی سوره فاتحه قرار داد، و به معنای حفاظت و محافظت کردن است و خود را به خداوند سپردن و واگذار کردن نیز معنا می دهد.

11- الكافیه :

این اسم را یحیی بن صالح بن المتوکل الطائی معروف به یحیی بن ابی کثیر از جمله تابعین، فقیه و محدث (متوفی سال 129 هجری)، بالای سوره فاتحه گذاشته است.

الكافیه از (کفی) به معنای، بس، کافی و کفایت کننده آمده است.

امام قرطبی درباره نام های این سوره گفته است که این سوره دوازده نام دارد. معروف و مشهورترین این نامها: «فاتحة الكتاب»، «أم الكتاب»، «السبع المثانی»، «الحمد»، «الصلاة» و «الواقیه» می باشد. (بنقل از: تفسیر بنام: سوره فاتحه، و چگونه قرآن را تفسیر کنیم - شیخ جمیل زینو)

فوائد رقيه به وسیله سوره فاتحه :

1- ابن القيم الجوزیه (691 هـ - 751 هـ - 1292 / 1350 م - م) در صفحه 3 کتاب (الجواب الكافي) می فرماید: «حقیقتاً معالجه بوسیله سوره فاتحه در درمان و از بین بردن درد، اهمیت ویژه ای دارد، تا جای که به این نتیجه می رسیم که اصلاً دردی وجود نداشته

است. و این آسانترین و ساده ترین راه معالجه است. اگر انسان درصدد مداوا با سوره فاتحه بر آید و در هنگام این کار دارای نیتی خالص و صادق باشد می بیند که این کار چقدر سودمند و قابل تمجید است.

من مدتی را که در مکه ماندم و دچار مریضی می شدم و دکتر و دارویی نیافتم، درصدد معالجه خودم با سوره فاتحه بر می آمدم و به نتایجی نیز رسیده بودم، به همین دلیل کم کم در معالجه بیماران بوسیله سوره فاتحه مشهور شدم و هر کسی که بیماری داشت نزد من می آمد و من نیز همچنانکه خودم را بوسیله فاتحه مداوا می کردم او را نیز مداوا می نمودم و اشخاص مریض فوراً خوب می شدند» (الجواب الکافی، ص 3).

2- در اینجا نکته ای قابل تأمل وجود دارد و آن این است که: این دعا، ذکر و آیه های که برای درمان دردها بکار برده می شود، خودشان به خودی خود دارای سود و فایده اند، ولی تأثیر آنها برای علاج دردها وابسته به میزان ایمان و باوری است که گوینده آنها دارد، یعنی اگر شخصی که دارای ایمانی ضعیف و تقوای ناچیز باشد، هر چند که این آیه ها، دعاها و اذکار را بخواند ممکن است اصلاً تأثیری در مداوای درد نداشته باشند، ولی اگر شخص مؤمن و متقی آنها را بخواند فوراً تأثیر کنند و درد را مداوا نمایند. و یا ممکن است در شخصی که آنها را می خواند مشکلی وجود نداشته باشد بلکه عوامل پیش گیرنده بیرونی باعث عدم تأثیر آنها در شخص بیمار شود، مثل مصرف دارو و گاهی شخص مریض هر چقدر که دارو دوا مصرف می کند، متوجه می شود که اصلاً دردش اِلْتِیام و بهبود نمی یابد و آن بدلیل خراب بودن دارو نیست بلکه ممکن است بدن آن شخص نسبت به آن دارو حساسیت داشته باشد و مانع جذب آن دارو در بدن شود و از این طریق مانع تأثیر آن دارو بر درد شود. قلب انسان نیز چنین است اگر این دعاها و اذکار را به خوبی قبول کند و به تأثیر آنها معتقد باشد، در این حالت آنها تأثیر خودشان را می کنند، زیرا قلب انسان آنها را می پذیرد و باعث مداوای درد می شوند.

موضوع سوره فاتحه :

این سوره در اصل دعایی است که پروردگار با عظمت به هر انسانی که مطالعه ی این کتاب را آغاز می کند آموخته است و قرار دادن آن در اول کتاب بدین معنا است که اگر شما واقعاً استفاده از این کتاب هستید، نخست این دعا را از خداوند عالم بخواهید. انسان طبیعتاً چیزی را در دعایش درخواست می کند که خواسته و آرزوی قلبی اش باشد و در صورتی دست به دعا بلند می کند که باور داشته باشد مطلوب و خواسته اش در اختیار ذاتی است که از او دعا می خواهد. پس با این حساب آموختن این دعا در آغاز قرآن گویا یادآوری این مطلب به انسان است که این کتاب را با هدف جستجوی راه راست و با باور و ذهنیت یک جوینده ی حق و حقیقت بخواند و بداند که سرچشمه ی علم، خداوند عالم است؛ از این رو تنها از او تقاضای هدایت و راهنمایی نماید و خواندن این کتاب را آغاز کند. (تفهیم القرآن).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره فاتحه :

تعداد آیات سوره فاتحه طوریکه در فوق هم یادآور شدیم هفت آیات، و تعداد کلمات آن به بیست و پنج کلمه دارد، و تعداد حروف آن به صد و بیست و سه حرف میرسد.

فضائل و خصوصیات خاص سوره فاتحه :

سوره فاتحه در قرآن کریم از فضایل و خصوصیات خاصی خویش برخوردار است:
اول: اینکه قرآن عظیم الشان با این سوره آغاز و افتتاح می شود.

دوم: آنکه نماز با آن شروع می شود.

سوم: آنکه از نظر نزول تنها سوره ای است که بطور کامل قبل از همه سوره ها نازل شده است. البته آیاتی چند از سوره های علق، مدثر، مزمل، قبل از آن نازل گشته اند، اما اولین سوره ای که بطور کامل بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم نازل شد سوره فاتحه بود؛ مطلب آنچه از بعضی صحابه کرام روایت شده که «اول ما نزل شد سوره حمد است» نیز این است که این سوره از همه سوره ها مقدمتر قرار داشته و قبل از آن سوره ای به شکل کامل نازل نگشته است و بدین جهت سوره حمد را «فاتحة الكتاب» نیز نام نهاده اند.

خصوصیت چهارم این سوره آن است که از جهت محتوی شامل تمام مطالب قرآن است. و سراسر قرآن به منزله شرح و توضیح آن می باشد؛ زیرا تمام اهداف قرآن منحصر به ایمان و عمل می باشد که اصول اساسی آنها در این سوره بیان شده است.

سوره فاتحه متضمن معانی قرآن کریم، مشتمل بر اصول و فروع دین، دربردارنده اصول عقیده، عبادت و شریعت، راهنمایی به سوی درخواست هدایت از رب العالمین و در خواست برکنار ماندن از راه منحرفان است.

فضایل سوره الفاتحه در احادیث نبوی :

در فضیلت این سوره فاتحه احادیث متعددی روایت میباشند که در ذیل به ذکر چند حدیث اکتفا میکنیم:

- در حدیث متبرکه که به روایت ابو سعید الملعی (رض) آمده است: «لَأَعْلَمَنَّكَ أَعْظَمَ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ، - أَوْ مِنَ الْقُرْآنِ - قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ»، قَالَ: فَأَخَذَ بِيَدِي، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّكَ قُلْتَ: لَأَعْلَمَنَّكَ أَعْظَمَ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ؟ قَالَ: «نَعَمْ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ هِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي، وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُوتِيَتْهُ». (صحیح بخاری شماره (4474) و مسند احمد شماره (17851)). «البته پیش از آنکه از مسجد بیرون شوی، با عظمتترین سوره ای در قرآن- یا از قرآن- را به تو یاد می دهم» ابو سعید (رض) گفت: سپس رسول اکرم دستم را گرفت و همین که خواست از مسجد بیرون شود، گفتم: ای رسول الله! آیا شما نگفتید که با عظمتترین سوره ای در قرآن- یا از قرآن- را به تو یاد می دهم؟ «فرمود: بلی!» با عظمتترین سوره «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» است همان (السَّبْعُ الْمَثَانِي- هفت آیتی که در هر رکعت نماز مکرر خوانده می شود) و قرآن عظیمی است که به من داده شده است».

- همچنین در فضیلت این سوره از ابن عباس (رض) روایت است که فرمود: «بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ وَعِنْدَهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ سَمِعَ تَقِيضًا فَوْقَهُ، فَرَفَعَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَصَرَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: "هَذَا بَابٌ قَدْ فُتِحَ مِنَ السَّمَاءِ مَا فُتِحَ قَطُّ، قَالَ: فَنَزَلَ مِنْهُ مَلَكٌ فَأَتَى النَّبِيَّ ج فَقَالَ: أَبَشِّرْ بِنُورَيْنِ أُوتِيَتْهُمَا لَمْ يُؤْتَهُمَا نَبِيٌّ قَبْلَكَ: فَاتِحَةُ الْكِتَابِ وَخَوَاتِيمُ سُورَةِ الْبَقَرَةِ لَمْ تَقْرَأْ حَرْفًا مِنْهُمَا إِلَّا أُعْطِيَتْهُ». (صحیح مسلم شماره (254) و سنن نسایی شماره (912)). «در اثنایی که جبریل علیهم السلام نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بود که ناگهان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از بالای سر خویش صدایی را شنید. جبریل علیهم

السلام بسوی آسمان نگاه کرد و فرمود: این دری است که هم اکنون در آسمان باز شد و قبل از این هرگز باز نشده بود. راوی می‌افزاید: سپس از آن در فرشته‌ای نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرود آمد و گفت: مژده باد تو را به دو نوری که برایت داده شده و قبل از تو به هیچ پیغمبری داده نشده است؛ فاتحة الكتاب و آیاتی که سوره بقره با آن خاتمه می‌یابد. هیچ حرفی از آنها را قرائت نمی‌کنی، مگر اینکه همان را داده می‌شوی». همچنین رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در مورد عظمت این سوره در حدیث قدسی فرموده‌اند: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَسَمْتُ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي نِصْفَيْنِ، وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ، فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: حَمَدِي عَبْدِي، وَإِذَا قَالَ: «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَتَيْتَنِي عَبْدِي، وَإِذَا قَالَ: «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ»، قَالَ: مَجْدِي عَبْدِي - وَقَالَ مَرَّةً فَوَضَّ إِلَيَّ عَبْدِي - فَإِذَا قَالَ: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» قَالَ: هَذَا بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي، وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ، فَإِذَا قَالَ: «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۖ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ 7» قَالَ: هَذَا لِعَبْدِي وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ». (صحیح مسلم شماره حدیث 395). «الله متعال فرموده است: نماز را بین خود و بندهام دو نصف کرده‌ام که یک نصف آن، از آن من و نصفه دیگر آن، از آن بندهام می‌باشد و به بندهام [در این نصف خودش که دعاست] هر چه بخواهد، داده می‌شود». و مرادش از - الصلاة - در این حدیث سوره فاتحه بوده است. بنابراین سوره فاتحه بین بنده در حال نماز و پروردگارش تقسیم شده است و این عظمت سوره را می‌رساند. رسول اکرم چ در ادامه حدیث می‌فرماید: «الله اُ می‌فرماید: هنگامی که بنده می‌گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» الله اُ می‌فرماید: بندهام مرا ستایش کرد. و هنگامی که بنده می‌گوید: «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» الله متعال می‌فرماید: بندهام بر من ثناء گفت. و هنگامی که بنده می‌گوید: «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» الله تعالی می‌فرماید: بندهام مرا تمجید نمود، هنگامیکه بنده می‌گوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» الله متعال می‌فرماید: این [آیه، حد فاصله آن دو نصفه] بین من و بندهام بود و بندهام هر چه بخواهد برآورده می‌شود، و هنگامی که بنده می‌گوید: «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۖ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» الله می‌فرماید: این [نصفه] بندهام است و هر چه بخواهد، برآورده می‌شود».

درسهای تربیتی در سوره فاتحه :

- در سوره فاتحه درس های مهمی تربیتی نهفته اند که مهمترین آن عبارت است از:
- 1- انسان در تلاوت سوره حمد، با «بسم الله» از غیر خدا قطع امید می‌کند.
 - 2- با «رَبِّ الْعَالَمِينَ» و «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» احساس می‌کند که مربوب و مملوک است.
 - 3- با کلمه «رَبِّ الْعَالَمِينَ» میان خود و هستی ارتباط برقرار می‌کند.
 - 4- با «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» خود را در سایه لطف گسترده او می‌بیند.
 - 5- با «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» غفلتش از قیامت زدوده می‌شود.
 - 6- با «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» خودخواهی و شهرت طلبی را کنار می‌گذارد.
 - 7- با «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» از فکر یاری طلبی از غیر خدا بیرون می‌رود.
 - 8- با «انْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» می‌فهمد که تقسیم نعمت‌ها بدست اوست و باید حسادت را کنار گذاشت، زیرا حسود در واقع از داوری و تقسیم روزی به دست خدا راضی نیست.
 - 9- با «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» رهسپاری در راه حق را درخواست کند.
 - 10 - با «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» همبستگی خود را با پیروان راه خدا اعلام

می‌دارد.

11- و در نهایت با «غیرالمغضوب علیهم ولا الضالین» از باطل و اهل باطل بیزاری می‌جوید.

مختصری از پیام سوره فاتحه :

- سوره فاتحه که بزرگترین سوره‌ی موجود در قرآن عظیم الشان است و با آن کتاب الله - آغاز می‌گردد، بر چند مورد تمرکز دارد:
- تعریف و تمجید الله متعال که نیمه‌ی اول این سوره را در بر می‌گیرد.
- خالص نمودن عبادت و یاری طلبیدن از الله.
- بیان حقیقت هدایت و گروه‌های محروم از هدایت.
- سزاوار است کسی که سوره‌ی فاتحه را در هر شبانه روز هفده بار می‌خواند یا می‌شنود، دورترین مردم از تشابه به کفار باشد. چرا که شایسته نیست مرد و زن مؤمنی این آیات را بخواند و سپس خود را به کسانی تشبیه نماید که از روش آنان به الله متعال پناه آورده است: «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۖ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ۗ» [الفاتحة: 6-7]. یعنی: «ما را به راه راست هدایت کن. راه آنان که بر ایشان انعام کردی نه (راه) آنان که بر ایشان غضب نمودی و نه (راه) گمراهان».

تعلیم شیوه دعا خواستن در سوره فاتحه :

در سوره فاتحه ابتدا حمد و ستایش خداوند بیان گردیده ، سپس باین نکته که عبادت تنها برای اوست و غیر از او کسی دیگر شایسته عبادت نمی باشد. اعتراف شده است. گویا انسان می‌خواهد بین خود و خالق خویش پیمان وفاداری منعقد کند. پس از آن مهمترین نکته در این سوره مبارکه همانا دعاست که حاوی کلیه مقاصد انسان بوده و در آن فواید بسیار و مسائل ضمنی دیگر وجود دارد، که اهم آن همانان تعلیم شیوه دعا خواستن است. در سوره فاتحه به انسان آموختانده میشود که : هرگاه بخواهد دعائی بدرگاه الله متعال بعمل آرد شیوه و طریقه اش این است که اول باید حمد و ثنای او را بجا آورد سپس پیمان وفاداری خود را مبنی بر اینکه بجز او کسی دیگر شایسته بندگی نیست تجدید کند و غیر الله را به معنای واقعی مشکل گشا و حاجت روا نداند آنگاه برای آرزوی خود دست دعا بدرگاه باریتعالی دراز کند. دعائی که بدین طریق خواسته شود یقیناً اجابت خواهد شد. (احکام القرآن جصاص).

هنگام دعا کردن دعائی را انتخاب کند که در عین اختصار، در برگیرنده کلیه مقاصد انسان باشد. مانند دعای هدایت به راه راست زیرا اگر راه او در امور دین و دنیا راست باشد هیچوقت خطر تصادم و نقصان برایش پیش نمی آید. باری در اینجا هدف، آموختن حمد و ثنا از سوی خداوند متعال به بنده اش می باشد. (معارف القرآن).

همراهی فرشتگان در نزول قرآن :

مفسر دانشمند جهان اسلام جلال الدین عبدالرحمان سیوطی (۸۴۹-۹۱۱ هـ. ق.) در قرن نهم و دهم قمری به نقل از ابن حبیب و ابن النقیب می فرماید: «قسمتی از قرآن با مشایعت و همراهی فرشتگان نازل شد، و این قسمت عبارت است از: سوره انعام که هفتاد هزار فرشته آن را همراهی کردند، فاتحة الكتاب که هشتاد هزار فرشته با آن فرود آمد، آیه الکرسی و سوره یس که با آنها سی هزار فرشته نازل شد، و آیه 45 سوره زخرف : «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبُدُونَ

(45)، كه با آن بیست هزار فرشته نازل گردید.

«قال ابن حبيب وتبعه ابن النقيب من القرآن ما نزل مشيعا وهو سورة الأنعام شيعها سبعون ألف ملك و فاتحة الكتاب نزلت ومعها ثمانون ألف ملك وآية الكرسي نزلت ومعها ثلاثون ألف ملك وسورة يس نزلت ومعها ثلاثون ألف ملك * (واسأل من أرسلنا من قبلك من رسلنا) * نزلت ومعها عشرون ألف ملك وسائر القرآن نزل به جبريل مفردا بلا تشييع.

قلت أما سورة الأنعام فقد تقدم حديثها بطرقه ومن طرقه أيضا ما أخرجه البيهقي في الشعب والطبراني بسند ضعيف عن أنس مرفوعا نزلت سورة الأنعام ومعها موكب من الملائكة يسد ما بين الخافقين لهم زجل بالتقديس والتسبيح والأرض ترتج - وأخرج الحاكم والبيهقي من حديث جابر قال لما نزلت سورة الأنعام سبح رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال شيع هذه السورة من الملائكة ما سد الأفق قال الحاكم صحيح على شرط مسلم لكن قال الذهبي فيه انقطاع وأظنه موضوعا - وأما الفاتحة وسورة يس و * (واسأل من أرسلنا) * فلم أف على حديث فيها بذلك ولا أثر. - وأما آية الكرسي فقد ورد فيها وفي جميع آيات البقرة حديث أخرج أحمد في مسنده عن معقل بن يسار أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال البقرة سنام القرآن وذروته نزل مع كل آية منها ثمانون ملكا واستخرجت * (الله لا إله إلا هو الحي القيوم) * من تحت العرش فوصلت بها.

ترجمه و تفسیر سوره فاتحه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

استعاذه :

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» :

معنای استعاذه: یعنی: پناه می‌برم و پناهنده می‌شوم و می‌سپارم خود را به الله متعال؛ به معبود بر حقی که غیر او را عبادت نمی‌کنم و امورم را جز به او نمی‌سپارم، از شر شیطانی که رجم و سنگسار شده و از رحمت الله متعال تبعید و مطرود گردیده، چه شیطان جنی باشد، چه انسی. تا مبدا آزاری به جسم من و یا خلل و نقصی در دینم وارد کند و یا مرا از التزام به اوامر پروردگار باز دارند و به مسیری سوق دهند که معبود و مولای من دوست ندارد.

پس وقتی می‌گویی: «أَعُوذُ»، به این معنی است که قلب و بدنت را از شر خودت و از شر هر چیزی دیگری غیر از الله رها می‌گردانی و می‌دانی تنها کسی که شر شیاطین جن و انس را از تو دور می‌کند، تنها الله متعال است و بس.

استعاذه و پناه بردن به غیر الله شرک است !

کسی که به او پناه برده می‌شود الله یگانه است. استعاذه یکی از عبادات قلبی است که برای غیر الله جایز نمی‌باشد و هر کس به غیر الله پناه ببرد البته دچار شرک شده، زیرا تنها الله است که در برابر شر، از انسان حمایت می‌کند و خیر می‌رساند و شر را باز می‌دارد، همچنانکه می‌فرماید: «وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمَسُّكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝۱۷» (الأنعام: ۱۷). «اگر الله زبانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف سازد! و اگر خیری به تو رساند، پس او بر همه چیز تواناست».

مناسبت استعاذه با تلاوت قرآن کریم این است که هرگاه شخصی بخواهد قرآن کریم تلاوت کند، شیطان برای منصرف کردن وی از تدبر در آیات و به منظور وسوسه کردن وی و مشغول ساختن فکر وی به آنچه می‌خواند در کنارش (و بلکه در درونش) حاضر می‌شود و همه این موارد و امثال آن از فتنه‌گریهای شیطان به حساب می‌آیند که باید از آنها به الله متعال پناه برد.

زمان‌ها و مکان‌های پناه بردن به خداوند متعال و فضل این عمل :

1- قبل از تلاوت کردن قرآن کریم :

خداوند متعال می‌فرماید: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ۝۹۸» [النحل: 98]. «ای رسول ما چون خواهی تلاوت قرآن کنی اول از شر وسوسه شیطان رانده شده به الله پناه ببر». یعنی در آغاز قرآن خواندن باید گفته شود: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ».

2 - در نماز پیش از خواندن سوره فاتحه :

پیامبر صلی الله علیه وسلم در نماز تهجد (نماز شب) می‌فرمود: «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، مِنْ هَمَزِهِ، وَنَفْخِهِ، وَنَفْثِهِ» (احمد و غیر او) «به خداوند شنوای دانا از شر شیطان رانده شده و از شر اشاره، خودبزرگ بینی و اشعار شیطانی، پناه می‌برم». و یا می‌توان گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ».

3 - در وقت قهروخشمگین شدن و غضب :

از سلیمان بن صدر (رض) روایت است که: (دو نفر در حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم با هم به مجادله و جنگ و جدال پرداختند و ما نیز در حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم نشسته بودیم، یکی از آنها به دیگری فحش و ناسزا گفت و از دست او عصبانی شد و صورتش به رنگ سرخی گرایید. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: من گفته‌ای را می‌دانم که اگر آن شخص عصبانی آن را بگوید، از دست این خشم و عصبانیت نجات پیدا می‌کند و آرام می‌گیرد. و آن گفته: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» است.

4 - قبل از وارد شدن به بیت الخلا :

از انس (رض) روایت است که: پیامبر صلی الله علیه وسلم هرگاه که می‌خواست به دستشویی برود، می‌فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبْثِ وَالْخَبَائِثِ» «خدایا از شر شیطان نر و ماده به تو پناه می‌آورم».

5 - در وقت شنیدن صدای سگ و خر :

پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «إِذَا سَمِعْتُمْ نَبَاحَ الْكَلْبِ وَنَهْيَقَ الْحَمِيرِ بِاللَّيْلِ، فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَإِنَّهُ يَرِينُ مَا لَا تَرَوْنَ» (احمد و غیر او). «اگر در شب صدای غوس سگها و آواز بانگ خران را شنیدید، از شر شیطان رانده شده به الله متعال بزرگ پناه ببرید، چون آنها در آن لحظه شیطان را می‌بینند در حالی که شما نمی‌بینید».

6 - در وقت واهمه و ترسیدن از چیزی :

پیامبر صلی الله علیه وسلم أصحابش کرام اش را یاد می‌داد که در این موقع بگویند: «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ غَضَبِهِ وَعِقَابِهِ وَشَرِّ عِبَادِهِ وَمِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَنْ يَحْضُرُونِ» (ابوداود، ترمذی). «به وسیله کلمات پر محتوا و پر معنایش از خشم و عصبانیت خداوند بزرگ و ار شر و بدی بندگانش و از دیوانگی، بدی و وسوسه های شیاطین، هنگامی که پیش می‌آیند، به خداوند متعال پناه می‌برم».

7 - در وقت دم کردن (رقیه) شخص مریض :

پیامبر صلی الله علیه وسلم حسن و حسین را در آغوش می‌گرفت و میخواند: «أَعِيدُكُمْ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَأَمَّةٍ» (بخاری). «شما را به وسیله کلمات پر معنا و پر محتوی از شر هر شیاطین و صاحب ضرری و چشم زخم کنندگان به خداوند بزرگ پناه می‌دهم».

8 - هنگام داخل شدن به مسجد :

پیامبر صلی الله علیه وسلم هنگامی که داخل مسجد می‌شد، می‌فرمود: «أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ وَسُلْطَانِهِ الْقَدِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» ابوداود. «به خداوند بزرگ و متعال و به روی پاکش و به حاکمیت قدیمی که از اول داشته و تا آخر دارد پناه می‌برم از شر شیطان رانده و نفرین شده».

بعد از آن پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: (هر موقع انسان این جمله را بگوید، شیطان با خود می‌گوید: این بنده خدا دیگر از دست من فرار کرد و به طولانی امروز از من دور شد) ابوداود.

9 - وقتی شیطان در نماز وسوسه اندازد.

10 - وقتی که شب فرارسد.

11 - وقتی مسلمان در جایی برای نشستن یا خوابیدن فرود آید.

12 - وقتی شیطان شک و گمان‌های باطل را در دل مسلمان بیندازد.

13 - پناه بردن به الله متعال در اذکار صبح و شام.

اما استعاذه - پناه بردن - به غیر الله تعالی بر چند نوع است؟

1 - استعاذه ای که همراه با کمال ذلت و خُضوع باشد و به این باور که همان ذاتی که وی به او پناه می‌برد بر همه چیز قادر است و می‌تواند از هر گونه شر و بدی به وی پناه دهد. و این نوع استعاذه تنها و تنها سزاوار الله تعالی است و برگرداندن آن به غیر الله شرک اکبر است.

2 - استعاذه‌ای که به قصد قربت و اجر و ثواب است، و بنده مانند سایر عبادات از الله تعالی اجر و پاداش آن را تمنی دارد؛ این نوع استعاذه نیز خاص برای الله تعالی است، زیرا انجام دادن کردار و گفتار برای الله تعالی خود عبادت است، و برگرداندن عبادت برای غیر الله شرک اکبر است.

3 - استعاذه به مردگان و غائبان نیز شرک اکبر است، زیرا آنها توان پناه دادن را ندارند و کسی که به آنها پناه می‌برد بر این باور است که آنها علم غیب و قدرت غیبی دارند که بوسیله آن به فریاد او میرسند و او را در پناه خود قرار می‌دهند.

3 - استعاذه به مردمان زنده در اموری که جز الله تعالی کسی بر آن قادر نیست مانند: پناه بردن به ائمه و اولیاء از چیزی که وی از آن هراسان است. این نوع استعاذه نیز شرک اکبر است، زیرا امری که جز الله تعالی کسی دیگر قادر بر انجام دادن آن نیست، برگرداندن آن برای غیر الله شرک اکبر است.

استعاذه به مخلوق زنده در اموری که توان و قدرت آن را دارد، مانند پناه خواستن از شر دشمن و حیوان درنده به کسی که قادر به دفع شر آنها است و می‌تواند او را حمایت کند، این نوع استعاذه و پناه بردن جایز است. و الله أعلم بالصواب

معنی کلمه «شیطان» :

علماء می‌گویند؛ کلمه «شیطان» از «شَطْن» به معنی بُعد و دوری مشتق شده است، زیرا شیطان در زبان عربی هر چیزی را که از خیر دور باشد، شامل می‌شود و به همه شیطان اطلاق می‌شود. یا بر هر چیزی که با هم جنسهای خود تفاوت بسیار داشته باشد اطلاق می‌شود و لذا به ابلیس، شیطان گفته شده وقتی به صورت مطلق شیطان گفته شد، ابلیس را شامل می‌شود، گرچه شیطان، شیاطین جن و انس را فرا می‌گیرد، زیرا شیاطین انسی و جنی از خیر و صلاح بدورند.

عالم دانشمند فیومی در «المصباح المنیر» گوید: در مورد شیطان دو قول وجود دارد: بنابر قول اولی مشتق از (شَطْن) است به معنی از حق و یا از رحمت خدا دور شد، که در این حالت نون کلمه زائد نبوده بلکه جزو ریشه کلمه است و وزن شیطان (فَعْلان) خواهد بود و هر جبار و سرکشی را اعم از جنیان، انسان‌ها و حیوانات شامل می‌شود، همچنانکه عرب به اسب سرکش شیطان می‌گوید.

قول دوم اینکه: بر عکس قول اول نون زائده و یاء جزو ریشه کلمه است، یعنی شیطان از (شَطْ) مشتق شده به معنی باطل شد و یا آتش گرفت، بر وزن (فَعْلان).

همچنانکه در صحیح مسلم آمده که ابوذر (رض) از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند که: «سگ سیاه شیطان است» (صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب قدر مایستر

المصلی (510).

و نیز نقل شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم، شخصی را که دید که کبوتری را دنبال می‌کرد، فرمودند: «شیطانی است به دنبال شیطان». ابوداود این حدیث را به روایت ابوهریره س در جامع خودش، کتاب الادب، باب في اللعب بالحمام (4940) نقل کرده است.

و نیز ابن وهب (رض) در حدیثی با سند صحیح روایت می‌کند که برای عمر (رض) پُرْدُونی (پُرْدُون : یک تیره از اسب غیر عربی که لاغر و عظیم الجثه است. تاج العروس، ماده (برذن). آوردند و عمر سوار آن شد و دید با تکبر و تبختر راه می‌رود، خواست او را از این کار باز دارد ولی آن اسب به کارش ادامه داد، عمر (رض) از آن پیاده شد و فرمود: «مرا جز بر شیطانی سوار نکردید» (تفسیر طبری، 109/1 و تفسیر ابن کثیر، 115/1، که این کثیر سند آن را صحیح شمرده است). بنابراین شیطان در اصل بر هر موجود بدور از خیر و صلاح و یا متفاوت از همجنسان خودش اطلاق می‌شود.

این معنی کلمه به صورت عام بود، ولی در معنی خاص، این اصطلاح بر موجود دور از خیر و صلاح و موصوف به شرارت اطلاق می‌شود، و این دور از خیر، یا اصالتی است مثل ابلیس و افرادی از ذریه‌اش که پیرو اویند و یا به خاطر تأثیرپذیری است، مثل انسانهایی که تبدیل به شیطان می‌شوند. و لذا خداوند فرموده که از وسوسه‌های شیاطین به خدا پناه ببریم: «وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۲۰۰» [الأعراف: ۲۰۰]. «و هرگاه وسوسه‌ای از شیطان به تو رسد، به الله پناه بر؛ که او شنونده و داناست».

«رجیم»:

شیطان در استعاده (به رجیم) وصف شده که معنی آن مرجوم -سنگسار شده - است یعنی صیغه (فعلی) به معنی (مفعول) آمده است.

رجم در زبان عربی، در اصل به معنی انداختن و پرتاب چیزی بر مرجوم است، حال این پرتاب و زدن یا گفتاری است یا کرداری. استعمالات دیگری نیز دارد مثل (رجم به معنی کشتن یا (رجم بالغیب) یعنی گمان بردن و بدون دلیل و برهان چیزی را گفتن (المصباح المنیر، ماده (رجم).

قرآن عظیم الشان این کلمه را در همه این معانی بکار برده، مثلاً می‌گوید: «لَئِن لَّمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ» (مریم: ۴۶). «اگر (از این کار) دست برنداری، تو را سنگسار می‌کنم». و نیز در قرآن آمده که: «رَجَمًا بِالْغَيْبِ» (الکهف: ۲۲). یعنی گمان بردن به غیب که از نوع گفتاری است.

پس (الشیطان الرجیم) یعنی سنگسار شده و دور شده از خیر و صلاح، (رجیم) به معنی (مرجوم).

یادداشت توضیحی:

قابل توجه جمله ي «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» آیه نیست؛ بلکه سنت نبوی است. به نقل از ابن مسعود -رض- هرگاه پیامبر - سلام الله علیه - نماز را اقامه می‌کرد، پیش از تلاوت سوره ي حمد، می‌فرمود: «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» و رأی جمهور علما در گفتن «استعاده» ي صدر این سوره، همین جمله است، که با آیه ي «فاذا قرأت القرآن، فاستعد بالله من الشيطان الرجيم» [نحل/98]، تطابق دارد.

در آیات زیر نیز کلمه «أعوذ» آمده است: (مؤمنون 97 و 98). گفتن استعاذه در رأی جمهور، هنگام تلاوت قرآن، مندوب است. رأی شافعیه و حنابله این است که: خواندن آهسته ی تعویذ، پیش از تلاوت سوره ی حمد در هر رکعتی در نماز، سنت است. ابوسعید خدری می فرماید: هرگاه پیامبر - ص - نماز را اقامه می کرد، پس از دعای «استفتاح» می فرمود: «أعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم من همزه و نفخه ونفته» امام احمد و ترمذی، نیل الاوطار، ج 2، ص 196 و پس از آن).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿١﴾

به نام الله که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی. (۱)

تشریح لغات واصطلاحات :

«بِسْمِ اللَّهِ»: یعنی آغاز می کنم با استعانت از تمام نام های خداوند متعال، زیرا کلمه «اسم» مفرد و مضاف است، بنابر این تمام اَسْمَاءِ حَسَنَى را شامل می شود.
 «اللَّهِ»: به معنی خداوند و معبود است و از آنجا که خداوند به صفات ألوهیت که صفات کمال هستند متصف می باشد سزاوار است که تنها او پرستش شود.
 «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»: دو اسم از اَسْمَاءِ مَبَارَكِ خداوند هستند و بیان گر آنند که او تعالی دارای عظمت و رحمت گسترده ای است که هر چیز و هر موجود زنده ای را دربر می گیرد و خداوند بندگان پرهیزگارش را که از پیامبران پیروی می کنند، از آن برخوردار می سازد. پس رحمت بی کران خدا شامل حال این دسته از انسان ها است و دیگران فقط بهره ای از آن دارند.
 بدان که یکی از قواعدی که سلف و پیشوایان این امت بر آن اتفاق دارند ایمان به اَسْمَاءِ و صفات الهی و احکام متعلق به صفات است. به طور مثال آنها معتقد بودند که خداوند «رحمان» و «رحیم» بخشنده و مهربان است و دارای رحمتی است که بدان متصف است. بنابر این همه برکات و نعمت ها اثری از آثار رحمت او می باشند. آنان در رابطه با سایر اَسْمَاءِ الهی نیز چنین اعتقادی داشتند.

تفسیر :

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» :

شروع می کنیم به نام خدایی که بسیار مهربان و بی نهایت رحم کننده است. یعنی قبل از هر چیزی به نام و یاد الله (کارم را) شروع می کنم، و در تمام کارهایم، از نام مبارکش نصرت و کمک می طلبم و فقط از ذات دانا و توانایش معونت و یاری می جویم؛ زیرا تنها اوست معبود و پروردگار با فضل و کرم که رحمتش واسع و فضل و کرمش افزون است. پروردگاری که رحمت بی کران وی گنجایش همه چیز را دارد و فضل و کرمش شامل عموم عالمیان است.

مفسر امام طبری (رح) فرموده است: «خدای متعال اَسْمَاءِ خود را ذکر کرده است، تا پیامبر خود را راهنمایی کند و به او بیاموزد که قبل از هر عملی نیکو، اَسْمَاءِ مَبَارَكِ خدا را ذکر کند، و این امر را برای تمام مخلوقات خود به صورت سنتی درآورده است که از آن پیروی کنند، و راه روشنی را ارائه داده است که آن را پیش گیرند. بنابراین کسی که سوره ای از قرآن را با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شروع می کند، در واقع می خواهد بگوید: به نام الله متعال این سوره را می خوانم، و در دیگر اعمال نیز چنین است». (جامع البیان طبری).

تفسیر و معنی «بِسْمِ اللَّهِ»:

«بِسْمِ اللَّهِ» اساساً از سه لفظ ترکیب یافته است:

اول: حرف باء،

دوم: اسم،

وسوم: الله.

حرف باء در لغت عرب برای معانی گوناگون به کار می‌رود از جمله آن معانی می

توان سه معنی زیر را مناسب دانسته، هر کدام را انتخاب کرد:

اول: مصاحبت؛ یعنی متصل شدن چیزی به چیزی دیگر؛

دوم: استعانت؛ یعنی مدد گرفتن از چیزی؛

سوم: تبرک؛ یعنی تحصیل برکت از چیزی.

در مورد لفظ « اسم » تفصیلات لغوی و علمی بسیار وجود دارد ، تنها کافی است بدانیم

که این لفظ در زبان دری و اردو به « نام » ترجمه می شود.

لفظ «الله»:

اسم علمی ذات اقدس پروردگار است که بر غیر او تعالی اطلاق نمی‌گردد. اصل این

اسم از «اله» گرفته شده است که بر هر معبودی چه حق و چه باطل اطلاق می‌گردید

سپس اطلاق آن بر معبود برحق غالب گشت. پس لفظ جلاله یک اسم علم برای معبود

بحق می‌باشد. زیرا معبودانی که به همراه الله متعال عبادت می‌شوند بحق نیستند و بحق

عبادت نمی‌شوند و معبود بحق، الله یگانه است.

بعضی از علماء «الله» را اسم اعظم نیز گفته‌اند. نمی‌توان آن را به کسی دیگر غیر از

الله اطلاق کرد؛ زیرا این اسم تنثیه و جمع ندارد؛ چون «الله» واحد است و شریکی ندارد.

خلاصه اینکه «الله» نام آن هستی بخش لایزالی است که جامع صفات کمال و متصف

به کلیه صفات ربوبیت بوده و مثل و مانندی ندارد.

همچنان بر این باورند که: لفظ جلاله «الله» بزرگترین و جامع ترین اسم ذات الله متعال

بوده و همان اسم اعظمی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در بیان فضیلت آن فرموده

است: «إِذَا دُعِيَ بِهِ، أَجَابَ، وَإِذَا سُئِلَ بِهِ، أُعْطِيَ» (سنن ترمذی (3542) و سنن ابوداود

(1493) و سنن ابن ماجه (3857) با تصحیح البانی در سلسله احادیث صحیحه

(3411). «هر که الله تعالی را به وسیله اسم اعظمش دعا کند، دعایش را می‌پذیرد، و

اگر چیزی بخواهد برایش می‌دهد».

«بِسْمِ اللَّهِ»:

معنی کلمه «بِسْمِ اللَّهِ» به ترتیب معانی سه‌گانه‌ی حرف باء چنین است:

«به نام خدا»، «به یاری خدا» و «به برکت نام خدا». ظاهراً در هر سه مورد مفهوم

سخن کامل نیست؛ مگر زمانی که آن کار مورد نظر ذکر گردد و انسان بداند که کار

مورد نظری که به نام الله یا به برکت خدا یا به یاری خدا انجام می‌شود، چیست؟ اما

طبق قواعد نحوی فعل مناسب مقام آن محذوف است؛ مثلاً به نام خدا شروع می‌کنیم یا

می‌خوانیم.

همچنین مناسبت دارد که این فعل در آخر محذوف دانسته شود تا در واقع شروع کار به

نام خدا باشد. فعل محذوف نباید قبل از نام خدا قرار گیرد، تنها حرف باء می‌تواند قبل از

نام خدا بیاید؛ زیرا با توجه به محاوره لغت عرب، آمدن حرف باء قبل از اسم الزامی

است.

طبق قاعده رسم الخط، حرف باء باید متصل با همزه نوشته شود و لفظ «الله» جداگانه تحریر یابد، به این صورت: «بِاسْمِ اللَّهِ». اما در رسم الخط مصاحف عثمانی، با نظر إجماع صحابه همزه را حذف و باء را با سین متصل نوشتند؛ بدین گونه «بِسْمِ اللَّهِ» که ظاهراً باء جزء اسم قرار گرفته تا شروع کار به اسم الله باشد؛ در حالی که در مواضع دیگر همزه حذف نمی گردد؛ مانند «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» (سوره العلق آیه 1)، که همراه با أَلِف نوشته می شود، این خصوصیت منحصر به «بِسْمِ اللَّهِ» است که «باء» با «سین» متصل شده است.

فرق بین (الله) و (آله):

اولی اسمی است مخصوص ذات خدای متعال و پروردگار مقدس، و به معنی معبود حقیقی است، و دومی به معنی معبود مطلق است، اعم از این که حقیقی باشد یا باطل، بنابراین اسمی است که بر ذات خدای متعال و غیر خدا اطلاق می شود.

«الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»:

این دو کلمه هر دو صفت الله متعال هستند، معنی «الرَّحْمَنُ»؛ عام الرحمه بودن و معنی «الرَّحِيمُ»؛ تام الرحمه بودن است؛ به تعبیر دیگر: در «الرَّحْمَنُ» به فراگیر بودن رحمت و در «الرَّحِيمُ» به کامل بودن رحمت، اشاره شده است؛ یعنی الله ذاتی است که رحمت او عام و شامل حال تمام کائنات و جهانیان و آنچه تاکنون بوده و در آینده به وجود خواهند آمد، می باشد و منظور از تام الرحمه بودن؛ یعنی رحمت او کامل و مکمل می باشد.

بدین جهت لفظ رحمان مختص ذات خداوندی است و اطلاق آن به هیچ مخلوقی جایز نیست؛ زیرا جز خداوند متعال که رحمتش همه اشیا عالم را احاطه کرده است، کسی دیگر نمی تواند واجد چنین شرایطی باشد.

همان طور که کلمه «الله» تثنیه و جمع ندارد، کلمه «رحمان» نیز فاقد آن است؛ زیرا این صفت هم مختص ذات یگانه اوست و احتمال دو بودن و سه بودن در آن وجود ندارد (قرطبی)؛ در حالی که لفظ رحیم بین خالق و مخلوق مشترك است؛ زیرا صفتی است که وجود آن در مخلوق محال نمی باشد. امکان دارد شخصی بتواند در مورد کسی به طور کامل رحمت کند بدین جهت کلمه رحیم بر انسان نیز اطلاق می گردد؛ قرآن کریم آن را در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به کار برده و گفته است: «بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ» (سوره التوبة: 128).

بصورت کل در، معنای اجمالی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» این است: قبل از هر چیز، به نام الله متعال و به یاد و تسبیح او آغاز می کنم در حالی که از او در تمام امور خویش یاری می جویم زیرا او پروردگار و معبود برحق است که رحمتش بر همه چیز گسترده است، نعمت دهنده نعمت های بزرگ و کوچک تنها اوست و تنها بخشش و مهربانی و احسان اوست که فراوان، مدام و مستمر است.

حکم آن: مالکی ها و حنفی ها بر آنند که: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه ای از سوره فاتحه و سایر سوره ها نیست، بلکه تنها آغازگر سوره هاست که فقط برای قرار دادن فاصله میان سوره ها در ابتدای آنها نوشته شده است. اما شافعی ها و حنبلی ها بر آنند که: «بِسْمِ اللَّهِ

الرحمن الرحيم» آیه‌ای از سوره فاتحه است، لذا خواندن آن در نماز واجب می‌باشد. از اختلاف فقهی یادشده که بگذریم، اُمت اسلام اتفاق نظر دارند بر این که: «بسم الله الرحمن الرحيم» طوریکه یادآور شدیم بخشی از یک آیه در سوره «نمل» است: «إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۳۰» (سوره النمل: 30). «این نام‌های از جانب سلیمان است و این نامه به نام خداوند بخشایشگر مهربان است».

بسم الله الرحمن الرحيم، آیه ای از قرآن کریم است:

همه ای از مفسران اتفاق نظر دارند بر اینکه «بسم الله» قسمتی از آیه 30 سوره نمل بوده و جزء قرآن می‌باشد. و بر این باورند که «بسم الله» بجز سوره توبه در ابتدای همه سوره های قرآن نوشته شده است.

ولی در مورد اینکه «بسم الله» جزو سوره فاتحه یا سایر سوره ها می‌باشد. بین ائمه مجتهدین اختلاف نظر وجود دارد. امام اعظم أبوحنیفه (رح) اعتقاد دارند که به جز سوره نمل، بسم الله جزو هیچ سوره ای از قرآن نمی‌باشد. بلکه آیه ای مستقل است که در ابتدای هر سوره قرار دارد و برای امتیاز و فصل بین دو سوره نازل گردیده است. (معارف القرآن).

از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی‌دانستند که چگونه میان سوره‌ها فاصله قرار داده و آنها را از هم جدا کنند تا آن که: بسم الله الرحمن الرحيم بر ایشان نازل شد». در حدیث شریف آمده است: «کل أمر ذي بال لم يبدأ ببسم الله فهو أبت». «هرکار مهمی که به نام خدای لا آغاز نشود، آن کار ابتر [بی‌خیر و برکت] است». همچنین صحابه ش تلاوت کتاب خدا را با: (بسم الله الرحمن الرحيم) آغاز می‌کردند، لذا تلاوت آن در آغاز هر سخن و عمل نیکی، مستحب است. مفسر تفسیر گلشاهی مینوسد: که قاریان و فقیهان مدینه و بصره و شام معتقدند که «بسم الله الرحمن الرحيم» یک آیه از سوره فاتحه و هیچ سوره دیگری نیست و تنها برای فاصله انداختن بین سوره ها و برای این که آغاز کردن هر کاری با آن امری مبارک است، آن را در آغاز سوره نوشته اند، چنان که هرکار مهمی را با آن آغاز می‌کنند و مذهب ابوحنیفه و پیروان او نیز همین است و از این روی در نماز آشکارا «بسم الله الرحمن الرحيم» را نمی‌خوانند. اما قاریان و فقیهان مکه و کوفه بر این باورند که آن، یک آیه از سوره فاتحه و هر سوره دیگری است و امام شافعی (رح) و پیروان او بر این باورند و از این روی آن را آشکارا در نماز می‌خوانند و در بیان چرایی آن گفته اند: سلف، در عین حال که سفارش کرده اند با آیات قرآن هیچ چیزی را نباید نوشت، آن را در مصحف خود نوشته اند، در حالی که مثلاً «آمین» را که جزء قرآن نیست، ثبت نکرده اند و اگر «بسم الله الرحمن الرحيم» هم جزء قرآن نمی‌بود، آن را نمی‌نوشتند. از ابن عباس (رض) روایت کرده اند که گفته است: «هرکس بسم الله الرحمن الرحيم را ترک کند، چنان است که یکصد و چهارده آیه از آیات قرآن را رها کرده باشد».

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می‌نویسد: از جمله آدابی که اسلام به انسان می‌آموزد، این است که او تمام کارهای خود را با نام و یاد الله آغاز کند. اگر آگاهانه و مخلصانه به این قاعده عمل شود، به دست آمدن سه فایده قطعی است.

یکی آنکه انسان از بسیاری از کارهای بد و زشت محفوظ می‌ماند، چرا که گفتن نام الله در آغاز هر کاری او را وادار به این فکر می‌کند که آیا واقعاً من حق دارم این کار را با

نام الله آغاز کنم. دوم آنکه ذکر نام الله در آغاز هر کار صحیح و خوب موجب می شود که انگیزه و نیت انسان جهت درستی در پیش بگیرد و او کار و حرکت را از صحیح ترین نقطه آغاز کند. سومین و در واقع مهم ترین فایده ی آن این است که انسان اگر با نام و یاد الله کارش را آغاز کند، توفیقات و تأییدات الهی شامل حالش می شوند. در سعی و تلاش او با برکت انداخت خواهد شد و خود او از فتنه انگیزی های شیطان دور نگهداشته خواهد شد. روش الله این است که هرگاه بنده به سوی او توجه کند او هم به سوی بنده توجه خواهد کرد.

دستور شروع در تلاوت یا هر کار با «بِسْمِ اللَّهِ»:

در زمان جاهلیت، قبل از اسلام مردم طوری عادت داشتند که همه کارها بخصوص کاری های مهم خویش را به نام بت ها معبودی خویش شروع می کردند.

برای از بین بردن این شیوه، پروردگار با عظمت ما در اولین آیه ای که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم نازل شد، دستور شروع قرآن با «بِسْمِ اللَّهِ» صادر گردید. (آیه 1 سوره علق: اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ).

جلال الدین سیوطی مفسر شهیر جهان اسلام فرموده است: نه تنها آغاز وحی قرآن عظیم الشان بلکه تمام کتاب های آسمانی که در گذشته بر پیامبر ان نازل شده اند، آغاز آن با «بِسْمِ اللَّهِ» شروع شده اند.

اگرچه برخی از علماء بدین عقیده اند که: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» خصوصیات خاصی قرآن عظیم الشان و بخصوص از امتیازات، امت محمد صلی الله علیه و سلم است. از تطبیق این دو گفته چنین برمی آید که تمام کتب آسمانی در شروع شدن به نام الله مشترك اند. اما جمله ی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» از خصوصیات قرآن مجید است. سیرت نویسان روایت کرده اند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم قبل از نزول «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» برای شروع هر کار «بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ» می گفت و دستور نوشتن آن را در مکاتبات خویش صادر کرده بود. سرانجام با نزول آیه «بِسْمِ اللَّهِ» و جایگزین شدن آن به جای الفاظ سابق، برای همیشه این سنت در بین امت اسلامی برقرار ماند. (قرطبی؛ روح المعانی)

قرآن عظیم الشان در مواضع متعدد ما را راهنمایی می کند به این که هر کاری را باید به نام الله آغاز کرد. طوریکه در فوق یاد آور شدیم حکم حدیث شریف نیز همین است که: «هر کار مهمی که بدون نام الله آغاز گردد، بی برکت خواهد ماند.» «کل امری بال لم یبدأ ببِسْمِ اللَّهِ فهو أبتَر.»

همچنان در حدیثی دیگر آمده است: «هنگامی که در خانه را می بندید یا چراغ را خاموش می کنید یا روی ظرف را می پوشانید و هنگام غذا خوردن و آب آشامیدن وضوء گرفتن، سوار شدن بر مرکب و همه کارهای دیگر باید (بِسْمِ اللَّهِ) بگویید.» (قرطبی) طوریکه گفتیم دستور اسلام همین است که: هر کاری باید به نام الله آغاز گردد و مسیر تکامل زندگی انسان به سوی الله را طوری قرار داده که قدم به قدم این میثاق که وجود بشر و انجام همه کارهایش به اراده و مشیت حق تعالی بستگی داشته و بدون یاری او نمی تواند لحظه ای وجود داشته باشد، تجدید گردد.

این جاست که هر نوع فعالیت انسان اعم از امور دنیوی و اقتصادی هنگامی که به نام الله آغاز گردد؛ عبادت به شمار می آید.

زمان‌ها و مکان‌های گفتن (بسم الله) و فضیلت آن :

1 - هنگام وضوء گرفتن:

پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَا وُضُوءَ لَهُ، وَلَا وُضُوءَ لِمَنْ لَمْ يَذْكُرْ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ» (احمد، ترمذی، ابن ماجه، ابوداود، و ابن کثیر می گوید حدیث حسن است.) «نماز هیچ کس بدون وضوء درست نیست و وضوی هیچ کس بدون بسم الله گفتن درست نیست». (قابل تذکر است که تعداد از علماء می فرمایند که: این حدیث با احادیث دیگری از درجه واجب ساقط شده و اگر شخص بسم الله هم در اول وضو نگوید باز وضویش درست است).

2- هنگام سر بریدن و صید حیوانات :

«وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرْ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ [الأنعام: 121]. «و از آنچه نام خدا بر آن ذکر نشده نخورید که آن فسق و تبهکاریست». «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ» [المائدة: 4]. «پس از صیدی که - سگان معلّم - برای شما نگه دارند بخورید و نام خدا را بر آن صید یاد کنید».

عدی بن حاتم (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد حکم صید کردن با سگ معلّم در هنگامی که سگی دیگر همراه آن پیدا شد و معلوم نبود که کدامیک از آن دو سگ، شکار را به دام انداخته اند، سؤال کرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم در جواب او فرمودند: «لَا تَأْكُلْ فَإِنَّمَا سَمَّيْتَ عَلَى كَلْبِكَ وَلَمْ تُسَمِّ عَلَى غَيْرِهِ» منفق علیه. «آن را مخور چون تو نام خداوند را بر روی سگت هنگام ارسال آن به شکار آورده‌ای ولی بر روی سگ دیگر نام خداوند را نیاورده‌ای».

3- هنگام خوردن و آشامیدن :

عمر بن ابی سلمة (رض) می‌فرماید: (من طفل بودم و در خانه پیامبر صلی الله علیه وسلم مشغول غذا خوردن با هر دو دستم بودم، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «يَا غُلَامُ، سَمِّ اللَّهَ وَكُلْ بِيَمِينِكَ ، وَكُلْ مِمَّا يَلِيكَ» «ای غلام - بچه - نام خدا را هنگام غذا خوردن یاد کن، با دست راست و از جلو خودت بخور».

4 - هنگام رقیه کردن درد و مریضی :

عثمان بن ابی العاص الثقفی (رض) نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و در مورد دردی که از آن روزی که مسلمان شده و گریبانگیر او شده شکایت کرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم به او فرمود: «ضَعَّ يَدَكَ عَلَى الَّذِي تَأَلَّمَ مِنْ جَسَدِكَ وَقُلْ بِاسْمِ اللَّهِ. ثَلَاثًا. وَقُلْ سَبْعَ مَرَّاتٍ أَعُوذُ بِاللَّهِ وَقُدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ مَا أَجِدُ وَأُحَاذِرُ» مسلم و غیر او. «دستت را بر آن قسمتی از جسمت که دارای درد و رنج است بگذار و سه بار (بسم الله) بگو، و هفت بار (أعوذ بالله وقدرته من شر ما أجد وأحاذر: به خداوند متعال و قدرتت پناه می‌برم از ضرر هر آنچه که احساس می‌کنم و از آن می‌ترسم) بگو».

ابوسعید الخدری (رض) می‌فرماید: [جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای محمد صلی الله علیه وسلم احساس درد و مریضی می‌کنی؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: بله، جبرئیل علیه السلام فرمود: «بِاسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُؤْذِيكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ نَفْسٍ أَوْ عَيْنٍ حَاسِدٍ اللَّهُ يَشْفِيكَ بِاسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ» «تو را از هر آنچه که آزار و اذیتت می‌دهد و از زیان هر نفس و شخصی و از زیان هر چشم حسود و ناپاکی به خداوند بزرگ پناه می‌دهم، خداوند بزرگ شفایت دهد، به نام خداوند بزرگ تو را پناه

می‌دهم» [مسلم.

5- هنگام ورود و خروج مسجد :

انس (رض) می‌فرماید: [پیامبر صلی الله علیه وسلم هرگاه داخل مسجد می‌شد، می‌فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» درود و سلام پروردگار بر محمد، پروردگارا درهای رحمتت را بر من بگشا» و هنگامی که از مسجد بیرون می‌رفت، می‌فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ اَللَّهُمَّ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ فَضْلِكَ» «به نام خداوند متعال، درود و سلام خداوند بر محمد، پروردگارا درهای لطف و کرامتت را بر روی من باز کن» [ابن سنّی.

6- هنگام نزدیکی مرد با همسرش :

ابن عباس (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند که: [اگر یکی از شما خواست با همسرش نزدیکی کند این دعا را بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ، وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا، فَإِنَّهُ إِنْ يُقَدَّرَ بَيْنَهُمَا وَلَدٌ فِي ذَلِكَ لَمْ يَضُرَّهُ الشَّيْطَانُ أَبَدًا»:] «به نام خداوند متعال، پروردگارا ما را از شیطان دور کن و شیطان را از آنچه که روزی ما - فرزند - قرار داده‌ای دور کن، در این حالت اگر خداوند فرزندی را به آنها عطا نماید، هرگز شیطان نمی‌تواند ضرری به آن برساند»].

7- هنگام صبح و عصر:

عثمان بن عفان (رض) روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: [هر بنده‌ای در صبحگاه و شامگاه این عبارت را سه بار بگوید:- «بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» «به نام آن خدایی که اگر نام او ذکر کرده شود هیچ چیزی چه در آسمان و چه در زمین نمی‌تواند ضرری برساند و او شنوای داناست» - هیچ چیزی نمی‌تواند به او زیان و ضرری رساند] ابوداود، ترمذی، حاکم و ذهبی آن را صحیح دانسته است.

8- هنگام بستن در خانه در شب :

جابر بن عبدالله (رض) می‌فرماید که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: (هنگامی که شب آمد و شامگاهان سپری شد، فرزندان را به خانه برگردانید و هنگامی که ساعتی از شب گذشته آنها را بخوابانید و درهای خانه‌هایتان را در حالی که نام خداوند را بر آن می‌آورید ببندید، زیرا شیطان دری را که نام خداوند بر آن آورده شده نمی‌تواند باز کند و در تنگ و کوزه آب را ببندید و نام خدا را بر آن بیاورید، در ظرف و بشقابهایی را که غذا در داخل آن است ببندید و نام خدا را بر آن بیاورید، و چراغ‌ها را خاموش کنید) ابوداود.

9- هنگام داخل و خارج شدن از خانه :

أنس بن مالك (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که: [اگر انسان از خانه اش بیرون رفت و در عین بیرون رفتن گفت: «بِسْمِ اللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» «به نام خداوند، توکل کردم بر خدا و هیچ تلاش و کوشش و توانی وجود ندارد مگر با استعانت از خداوند» در این هنگام به او گفته می‌شود، هدایت شدی و همین برای تو کافیهست که در حفظ و امان خداوند قرار داری و شیطان هم نمی‌تواند به تو ضرری رساند] (مسلم).

جابر بن عبدالله (رض) می‌فرماید از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیدم که می‌فرمود: (اگر انسان به خانه‌اش رفت و نام خداوند را در هنگام داخل شدن به خانه و غذا خوردن

آورد، شیطان می‌گوید که نه جای ماندن و نه غذا برای من دارید، ولی اگر انسان به خانه‌اش رفت و نام خداوند را هنگام ورود به خانه نیاورد شیطان می‌گوید که جای ماندن برای خودم پیدا کردم، و اگر انسان هنگام غذا خوردن نام خداوند را نیاورد، شیطان می‌گوید، جای ماندن و غذا خوردن را برای خود پیدا کردم) مسلم.

10- هنگام سوار شدن براسب، موتر، طیاره و کشتی :

پیامبر صلی الله علیه وسلم هنگامی سوار الاغی می‌شد، می‌فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ» مسلم. «به نام خداوند، سپاس و ستایش برای خداوند، پاک و منزّه، خداوندی که این را برای ما رام و مسخر گردانید و ما توانایی این کار - رام کردن و مسخر کردن - را نداشتیم».

11- هنگام خواندن قرآن یا نوشتن نامه :

الف- هنگام خواندن قرآن گفته می‌شود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۱» حال چه در نماز باشیم یا نه، به محضی که خواستیم قرآن بخوانیم باید بسم الله را بگوئیم.

ب- هنگام نوشتن نامه و دلیل آن هم این فرموده خداوند است: «إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۳۰» [النمل: 30]. «آن نامه از جانب سلیمان است و عنوانش با نام خدای بخشنده و مهربان است».

نامه‌های پیامبر صلی الله علیه وسلم که برای رهبران و رؤسا می‌فرستاد نیز چنین بود، مثل نامه ای که برای هرقل پادشاه روم فرستاد که مضمونش چنین بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، إِلَى هِرَقْلَ عَظِيمِ الرُّومِ، سَلَامٌ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى، أَمَا بَعْدُ: أَسْلِمُ تَسْلَمُ، وَأَسْلِمُ يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ».

بخاری. «بنام خداوند بخشنده مهربان، از محمد فرستاده خداوند به هرقل بزرگ روم، سلام خدا بر آن کس باشد که پیروی و دنباله‌روی راه حق را می‌کند، بعد از این به این اسلام روی آور، و محفوظ می‌شوی و خداوند بزرگ پاداشی دو برابر به تو عطاء خواهد کرد».

حاصل مبحث:

- 1 - «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» قسمتی از آیه‌ای از آیه‌های سوره نمل است.
- 2 - «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» برای جدا کردن بین سوره‌ها نازل شده است.
- 3 - «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اولین آیه سوره فاتحه است. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «الحمد لله رب العالمین، أم القرآن، أم الكتاب والسبع المثانی...» ترمذی. «الحمد لله رب العالمین، مادر قرآن، مادر کتاب، و هفت آیه‌ای که تکرار می‌شوند». خداوند می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ۸۷» [الحجر: 87]. «ای محمد - همانا هفت آیه‌ای که تکرار می‌شوند با ثنا و این قرآن با عظمت را بر تو فرستادیم». از ام سلمه ل روایت است که: «أن النبي قرأ الفاتحة و عدّ البسملة آية منها» (ابن خزيمة). «پیامبر صلی الله علیه وسلم سوره فاتحه را خواند و «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را آیتی از سوره فاتحه بحساب می‌آورد».

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٢﴾

تمامی سپاس و ستایش‌ها مخصوص ذاتی است که پروردگار تمام جهانیان است. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْحَمْدُ»: یعنی تعریف و تمجید به نیکی به طریق و شیوه ی تعظیم و بزرگداشت مقرون با محبت. حمد متضاد و نقیض ذم است و از شکر عامتر است؛ چون شکر در

مقابل نعمت انجام می‌گیرد، اما حمد چنین نیست. (تفسیر صفاة التفاسیر).
«رَبِّ»: پروردگار. مصدری است به معنی تربیت، و در اینجا در معنی اسم فاعل، یعنی مربی به کار رفته است، و صفت (الله) می‌باشد.

«الله»: اسم خاص ذات مقدس حق است که غیر از ذات مبارکش هیچ‌کس در آن شریک نیست. قرطبی گفته است الله بزرگترین و جامع‌ترین اسم خدای سبحان است. الله اسم موجود حقیقی است که جامع کلیه صفات الوهیت می‌باشد و دارای تمام اوصاف ربوبیت و پروردگاری است، و همو در وجود حقیقی، تک و منفرد است. جز او معبودی به حق نیست.

«رَبِّ»: از تربیت مشتق است که به معنی اصلاح و رعایت امور دیگران است. هروی گفته است: به شخصی که کاری یا چیزی را تکمیل کند می‌گویند: آن را تربیت کرده است، و کلمه ی «ربانیون» از این مقوله می‌باشد؛ چون به کتب اشتغال دارند و به آن می‌پردازند. (تفسیر قرطبی).

کلمه ی رَبِّ بر چندین معنی اطلاق می‌شود از قبیل: مالک، مصلح، معبود، سرور و فرمانروا. (تفسیر صفاة التفاسیر).

«رَبِّ»: به کسی گفته می‌شود که هم مالک و صاحب چیزی است و هم در رشد و پرورش آن نقش دارد. خداوند هم صاحب حقیقی عالم است و هم مدبّر و پروردگار آن. پس همه هستی حرکت تکاملی دارد و در مسیری که خداوند معین کرده، هدایت می‌شود.
«الْعَالَمِينَ»: جهانیان، جهانیها. هر صنفی از اصناف آفریدگان. اسم آلت است و به معنی آنچه الله بدان شناخته شود. از راه تغلیب به صورت جمع مذكر سالم با (ین) جمع بسته شده است. (فرقان).

مفهوم حمد، ترکیبی از مفهوم مدح و شکر است. انسان در برابر جمال و کمال و زیبایی، زبان به ستایش و در برابر نعمت و خدمت و احسان دیگران، زبان به تشکر می‌گشاید. خداوند متعال به خاطر کمال و جمالش، شایسته‌ی ستایش و به خاطر احسان‌ها و نعمت‌هایش، لایق شکرگزاری است.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ»، بهترین نوع تشکر از خداوند است. هر کس در هر جا، با هر زبانی، هرگونه ستایشی از هر کمال و زیبایی دارد، در حقیقت سرچشمه‌ی آن را ستایش می‌کند. البته حمد خداوند منافاتی با سپاسگزاری از مخلوق ندارد، به شرط آنکه به امر خداوند و در خط و مسیر او باشد.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: علاوه بر سوره حمد، چهار سوره‌ی انعام، کهف، سبأ و فاطر نیز با جمله «الْحَمْدُ لِلَّهِ» آغاز گردیده، ولی فقط در سوره حمد بعد از آن «رَبِّ الْعَالَمِينَ» آمده است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ:

یعنی: ای بندگان من! هر وقت خواستید سپاس و ثنای من را به جای آورید، بگویید:
«الْحَمْدُ لِلَّهِ» در مقابل نیکی و احسانم نسبت به شما، مرا سپاسگزار باشید، بدانید که منم «الله» دارای عظمت و افتخار و بزرگی، در خلق و ایجاد کائنات تک و منفردم. او پروردگاری است که تمام مخلوقات را آفریده و روزی داده؛ دوستان خود را با ترتیب به ایمان و علم و ویژگی و امتیاز بخشیده و تنها او مستحق سپاس و ستایش است؛ زیرا

خداوند متعال با غنای کاملی که از دیگران دارد به صورت مطلق و کامل بی‌نیاز بوده و دیگران با تمام معانی فقر محتاج اویند.

حمد به معنای ثنا و ستایش و سپاس است که با زبان برای برتری دادن گفته می‌شود. حمد تنها به زبان است، اما سپاس یا شکر هم با زبان و هم با قلب و هم با سایر اعضای بدن می‌باشد. از جهت دیگر شکر و سپاس در برابر نعمت است، ولی حمد یا ستایش در مقابل کمال آنچه محمود است گفته می‌شود هر چند در برابر نعمت هم نباشد. دیگر اینکه حمد؛ ثنایی است که ریشه در محبت و تعظیم دارد و اگر ریشه در محبت و تعظیم نداشته باشد حمد نامیده نمی‌شود، از اینجاست که همیشه در حق اوتعالی کلمه حمد بکار برده می‌شود، اما کلمه مدح را در صورتی می‌توان در حق الله تعالی بکار برد که جانب محبت و تعظیم را در نظر بگیریم پس حمد، ثنا و ستایش محمود است با صفات کمال از روی محبت و تعظیم. و کلمه حمد در اینجا مقرون به (ال) استغراق آمده است که تمام محامد و ثناها را در بر می‌گیرد، پس ثناها و ستایش‌ها همه از آن الله است. بنابراین وقتی به پیامبر اکرم ج خوشی و شادی رخ می‌داد می‌فرمود: «الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات» و اگر امر ناخوش آیندی به ایشان رخ می‌داد می‌فرمود: «الحمد لله على كل حال» صحیح، سنن ابن ماجه (3803) شعب الإیمان از بیهقی (4065) با تحسین البانی در تخریج الكلم الطیب (140). «حمد و ثنا مخصوص خداوندی است که با نعمت او نیکبها به کمال و سر انجام می‌رسد». «در هر حال (و در هر صورت) حمد و ثنا مخصوص خداوند است».

مفهوم حمد، ترکیبی از مفهوم مدح و شکر است. انسان در برابر جمال و کمال و زیبایی، زبان به ستایش و در برابر نعمت و خدمت و احسان دیگران، زبان به تشکر می‌گشاید. خداوند متعال به خاطر کمال و جمالش، شایسته‌ی ستایش و به خاطر احسان‌ها و نعمت‌هایش، لایق شکرگزاری است. «الحمد لله»، بهترین نوع تشکر از خداوند است. هر کس در هر جا، با هر زبانی، هرگونه ستایشی از هر کمال و زیبایی دارد، در حقیقت سرچشمه‌ی آن را ستایش می‌کند. البته حمد خداوند منافاتی با سپاسگزاری از مخلوق ندارد، به شرط آنکه به امر خداوند و در خط و مسیر او باشد.

رب:

به معنی پروردگار، مالک، سرور، سالار، مصلح، مدبر و معبود؛ اسمی از اسمای خداوند متعال است و برغیروی - جز با قید و اضافه - اطلاق نمی‌شود؛ مثل اینکه بگویی: «هذا الرجل رب المنزل». این مرد رب (صاحب) منزل است. «عالمین» جمع عالم؛ عبارت از هر موجودی غیر از خداوند متعال است. بعضی برآنند که عالم مجموعه موجودات عاقل است که شامل چهار نوع انس، جن، فرشتگان و شیاطین می‌شوند. بر اساس این تعریف؛ به حیوانات و چهارپایان، عالم گفته نمی‌شود.

مراد از «عالمین» یا فقط انسان‌ها هستند، مانند آیه 70 سوره حجر که قوم لوط به حضرت لوط گفتند: «أَوَلَمْ نُنْهَكْ عَنِ الْعَالَمِينَ» آیا ما تو را از ملاقات با مردم نهی نکردیم؟ و یا مراد همه‌ی عوالم هستی است. «عالم» به معنای مخلوقات و «عالمین» به معنای تمام مخلوقات نیز استعمال شده است. از این آیه فهمیده می‌شود که تمام هستی يك پروردگار دارد و آنچه در جاهلیت و در میان بعضی از ملت‌ها اعتقاد داشتند که برای هر

نوع از پدیده‌ها خدایی است و آن را مدبّر و ربّ التّوع آن می‌پنداشتند، باطل است. (تفسیر نور).

«العالمین»: یعنی، تمام جهانیان و شامل تمام آنچه در عالم وجود دارد - به غیر خدا - می‌شود. کلمه (العالم: جهان) کلمه‌ای جمع است و در لفظ به صورت مفرد استعمال نمی‌شود و (العوالم) مخلوقاتی هستند که در آسمانها زمین خشکیها و دریاها قرار دارند، پس انسان خود عالمی و اجنه عالمی و ملائکه عالمی هستند. بشر بن عماره (رض) از ابن عباس (رض) روایت می‌کند که: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۲»، یعنی سپاس و ستایش برای خداوندی که خالق آسمانها و زمین و هر آنچه در آنها و هر چه در میان آنهاست و آنچه را که می‌دانیم و نمی‌دانیم، می‌باشد).

زمان‌ها و مکان‌های گفتن «الحمد لله»:

1- بعد از خوردن و آشامیدن :

پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَيَرْضَى عَنِ الْعَبْدِ أَنْ يَأْكُلَ الْأَكْلَةَ فَيَحْمَدَهُ عَلَيْهَا أَوْ يَشْرِبَ الشَّرْبَةَ فَيَحْمَدَهُ عَلَيْهَا» (مسلم و غیر او). «خداوند از بنده‌ای راضی است که اگر چیزی می‌خورد بعد از آن سپاس خدا را می‌کند و یا اگر نوشیدنی می‌نوشد بعد از آن سپاس خدا را می‌کند».

«مَنْ أَكَلَ طَعَامًا فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنِي هَذَا وَرَزَقَنِيهِ مِنْ غَيْرِ حَوْلٍ مِنِّي وَلَا قُوَّةٍ. غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» ترمذی و غیر او. «هر کس غذایی بخورد و بگوید: سپاس و ستایش برای خداوندی که این غذا را به من داد و رزق و روزی من گرداند بدون آنکه تلاش و کوششی از طرف من در آن دخالت کند، خداوند بزرگ از تمام گناهانی که قبل از این داشته در می‌گذرد».

2- هنگام خوابیدن :

انس بن مالک (رض) می‌فرماید: پیامبر صلی الله علیه وسلم هنگامی که می‌خواست بخوابد، می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنَا وَسَقَانَا وَكَفَانَا وَأَوَانَا فَكَمْ مِمَّنْ لَا كَافِيَ لَهُ وَلَا مُتَوَى» مسلم. «سپاس و ستایش برای آن خداوندی که ما را غذا داد و سیراب کرد و ما را کفایت کرد و سکنا داد، چه بسیار افرادی هستند که نه آن مقدار دارند که کفایتشان کند و نه جایی دارند که در آن سکنا گزینند».

فاطمه (رض) از علی بن ابی طالب (رض) روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: (زمانی که به بستر خواب رفتید، 33 بار سبحان الله، 33 بار الحمد لله و 34 بار الله اکبر بگوئید) بخاری.

3- هنگام بیدار شدن از خواب :

حذیفه بن الیمان (رض) می‌فرماید: [پیامبر صلی الله علیه وسلم زمانی که می‌خواست بخوابد، دست راستش را زیر گونه راستش قرار می‌داد و می‌فرمود: «بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ أَحْيَا وَأَمُوتُ» «خدایا با یاد تو زنده می‌شوم و می‌میرم» و زمانی که از خواب بیدار می‌شد، می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ». «سپاس و ستایش برای خداوندی که ما را بعد از آنکه مرده بودیم زنده گردانید و بازگشت فقط به سوی اوست» (بخاری).

4- هنگام عطسه کردن :

ابوهریره (رض) می‌فرماید: [پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: زمانی که یکی از

شما عطسه کرد «الحمد لله» بگوید و کسی که این را می‌شنود در جوابش بگوید: «يرحمك الله» و شخص عطسه کننده در جواب او بگوید «يهديكم الله ويصلح بالكم»: «خداوند بزرگ هدایتان دهد و اوضاع و احوالتان را اصلاح کند» [بخاری و غیر او].

5- هنگام دیدن افرادی که دارای نقص عضو هستند :

پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «مَنْ رَأَى مُبْتَلَى فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ وَفَضَّلَنِي عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْضِيلاً لَمْ يُصِبْهُ ذَلِكَ الْبَلَاءُ» ترمذی. «هر کس، شخصی را که دارای نقص عضو بود، دید بگوید: سپاس و ستایش برای خداوندی که مرا سالم آفرید از این نقصهایی که آن شخص دارد و مرا بر اکثر مخلوقاتش فضل و برتری داد، دیگر آن نقص عضو را که دیده دچارش نمی‌شود».

6- بعد از بلند شدن از رکوع :

ابوهریره (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند که: (اگر امام گفت (سمع الله لمن حمده) بگوئید: (ربنا ولك الحمد) زیرا هر کس این لفظ را در همراهی با ملائکه بگوید، خداوند از تمامی گناهانشان که قبل از این داشته می‌گذرد) (متفق علیه).

7- بعد از نماز:

ابوهریره (رض) روایت می‌کند که: (هر کس بعد از نمازهای فرض، 33 بار سبحان الله و 33 بار الحمد لله و 33 بار الله اکبر و یک بار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» بگوید: خداوند از تمام گناهان او اگر چه مثل کف دریا هم باشند در می‌گذرد) (مسلم).

8- هنگام بیدار شدن از خواب در شب :

پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: [هر کسی در شب از خواب بیدار شد، بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ، سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» و سرانجام بگوید «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي» در این حال اگر دعا کند، دعایش قبول می‌شود و اگر وضوء بگیرد و نماز بخواند، نمازش قبول می‌شود] بخاری و غیر او.

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿٣﴾

رحمتش بی اندازه و مهربانی اش همیشگی است. (۳)

تفسیر:

«الرحمن» و «الرحيم»:

«الرحمن» و «الرحيم» دو اسم گرفته شده از کلمه «رحمت» (بر وجه مبالغه) آند. رحمن و رحيم هر دو صيغه مبالغه‌ای است که از (رحمت) گرفته شده‌اند مگر رحمن مبالغه‌اش از رحيم زيادتر، دامنه شمولش گسترده‌تر و تأثیر و گستره آن بیشتر است. و به همین دلیل بعضی گفته‌اند: رحمن یعنی رحمن در دنیا و آخرت و رحيم یعنی رحيم در آخرت.

چنان که ابن جرير طبری در تفسیر آنها می‌گوید: «خداوند متعال بر تمام خلق رحمان و به مؤمنان رحيم است».

البته اسم الرحمن عامتر و فراگیر است و در مقابل (رحيم) خاصتر می‌باشد: یعنی الله متعال دارای رحمت خاص بوده و رحمت خاص او شامل حال مؤمنین می‌شود در

حالی که رحمت عامّ وی همه چیز را دربر می‌گیرد. بنابراین اسم «الرحمن» خاص به الله متعال اطلاق می‌گردد که دیگران نباید به این اسم نامیده شوند.

به عبارت دیگری می‌توان گفت: الرحمن: دارنده رحمت گسترده، بناء بر وزن (فعلان) آمده است که دلالت بر گسترش می‌کند. و الرحيم: رساننده رحمت برای هر که بخواهد از بندگانش، بناء بر وزن (فعليل) آمده است که دلالت بر وقوع فعل می‌کند، و الرحمن دلالت بر صفت ذاتی او تعالی می‌کند. همچنان الرحيم دلالت بر فعل او تعالی می‌کند که همانا رساندن رحمت برای مرحوم است.

این رحمتی که الله تعالی ذات خود را به آن وصف نموده است؛ رحمت حقیقی است که شایان او تعالی بوده و به رحمت مخلوق مماثلت و مشابهت ندارد، و تأویل آن به انعام و یا اراده انعام درست نیست.

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ﴿٤﴾

مالک (و اختیار دار) روز جزا (قیامت) است. (۴)

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ :

یعنی الله پاک و منزّه، مالک و صاحب روز حساب و جزا یعنی روز قیامت است و در روز رستاخیز هر طور که بخواهد تصرف می‌کند. روزی که هیچکس نمی‌تواند برای دیگری کاری انجام دهد، در آن روز، تمامیت پادشاهی و ملکیت خود را بر مخلوقاتش واضح و آشکار می‌سازد، هر چند حق تعالی هم مالک روز جزاست و هم مالک سایر پدیده‌ها.

در تفسیر و بیان کلمه «یوم الدین» در این آیات آمده است. «ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ۱۸ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ-۱۹» [الإنفطار: 18-19]. «باز هم عظمت آن روز را چگونه توانی دانست، روزی که هیچ کس برای کس دیگری قادر بر انجام کاری نیست و تنها حکم و فرمان در آن روز با خداست».

در این آیه «ملک» به «دین» اضافه شده است و «یوم الدین» به معنی روز قیامت است، روزی که مردم پاداش و مکافات اعمال خوب و بد خود را دریافت می‌کنند، زیرا طوریکه گفتیم؛ در آن روز حقیقت پادشاهی و عدل و حکمت خداوندی، و افول پادشاهی آفریدگان برای خلائق روشن می‌گردد، تا جایی که در آن روز پادشاهان و رعایا و همه انسان‌ها از حقوقی مساوی برخوردار می‌شوند و همه در برابر عظمت و شکوه الهی سر تسلیم فرود آورده و در انتظار مجازات او بسر می‌برند، امید پاداش از او دارند و از عذاب او در هراسند. پس لازم است همواره به یاد آن روز باشیم و برای استقبال از آن آمادگی بگیریم.

طوریکه در حدیث شریف آمده است: «زیرک و هوشیار کسی است که نفس خویش را مورد محاسبه قرار داده و برای بعد از مرگش تلاش و کوشش نماید».

- بعضی از قاریان آن را «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ-۴» می‌خوانند و بعضی دیگر آن را «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ ۴» می‌خوانند، هر دوی این قرائتها درست و در میان قراء سبعة به تواتر رسیده و مخصوص کردن مالک بودن خداوند در این آیه، به این معنا نیست که خداوند مالک دنیا نیست، بلکه خداوند بزرگ مالک دنیا و آخرت است، زیرا قبل از این گفته شد که خداوند خالق و آفریدگار تمام جهانیان است، و این در دنیا و آخرت لفظی عام است.

ابن عباس (رض) می‌فرماید: «یوم الدین»: روز حساب خلائق است که پروردگار متعال

آنان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد؛ اگر اعمالشان خیر بود، پاداش خیر و اگر شر بود، به آنها سزای شر می‌دهد، مگر آنان که مورد بخشش حق تعالی قرار گیرند». مفسر مشهور جهان اسلام أبو القاسم ضحاک بن مزاحم (متوفای 105 هـ - ق) در مورد تفسیر «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ-۴» روایات کرده که می‌گوید: هیچ کس در آن روز توانایی پادشاهی کردن و حاکمیت را مثل آنچه که در دنیا داشت ندارد و مالکیت، حاکمیت و پادشاهی در آن روز همه از آن خداوند است.

- (یوم الدین) روز سؤال و جواب و بازخواست از مخلوقات است، و این روز قیامت است، روز رستاخیز؛ روزی که در آن خداوند به کسانی که اعمال صالح انجام داده‌اند پاداش نیک و بد آنها که اعمال ناصالح انجام داده‌اند، پاداش بد و زجر آور می‌دهد، مگر نسبت به آن کس که خداوند از او گذشت کند، پس ای پروردگارا و ای خالقا تو که آمرزنده‌ای و آمرزش را دوست داری، از گناهان ما در گذر و ما را مورد لطف و مرحمت خودت قرار بده. (نسب الرفاعی در مختصر تفسیر ابن کثیر گفته است). مفسر قتاده می‌فرماید: «یوم الدین»: روزی است که خداوند متعال در آن بندگان خویش را در برابر اعمالشان مجازات و یا مکافات می‌دهد».

مفسر مشهور علامه مفتی محمد شفیع عثمانی در تفسیر خویش معارف القرآن می‌نویسد: در گذرگاه زمان انسان بین سه حالت قرار دارد: گذشته، حال، آینده؛ در دو آیه از سه آیه اول یعنی (الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم) متنبه شدیم که انسان در گذشته و حال خود نیازمند به الله است، چون او تعالی در گذشته انسان را خلق و به وی صورت زیبا و عقل و بصیرت عطا فرموده و در زمان حال تربیت و پرورش او را بعهده دارد. و در مالک یوم الدین نشان میدهد که انسان در آینده نیز محتاج خدا خواهد بود؛ زیرا در قیامت جز خدا هیچ یار و مددگاری برایش وجود ندارد.

هنگامیکه در این سه آیه به روشنی توضیح میدهد که انسان در هر سه دوره حیات خود نیازمند به خداست، پس اقتضای طبیعی و عقلی هم ایجاب میکند که عبادت تنها برای او انجام پذیرد؛ زیرا عبادت، یعنی اظهار عجز و تذلل بی نهایت برای بجا آوردن تعظیم بی نهایت در حق کسی، و این کار شایسته ذاتی دیگر جز خدا نمی‌باشد. در نتیجه لازم می‌آید که انسان دانا فریاد زند که ای بار الها! بجز تو کسی را بندگی نمی‌کنم! و در ایاک نستعین نیز همان اقتضای طبع را بیان می‌فرماید که چون برآورنده نیازهای انسان تنها ذات خداوندی است، پس اقتضای عقل و سرشت نیز ایجاب می‌کند که در کارهای خود فقط از او مدد بخواهد. (روح البیان).

مَلِكِ:

(مالک) یکی از اسامی الله متعال است. در (مدارج السالکین: 82/1) تألیف شیخ ابن قیم الجوزیه آمده است که: خداوند متعال در این سوره پنج اسم برای خود برشمرده است.

اسم اول؛ الحمد لله رب العالمین

اسم دوم؛ ربّ یا رب العالمین

اسم سوم؛ الرحمن

اسم چهارم؛ الرحیم

اسم پنجم؛ مالک یوم الدین.

و با تأمل در می‌یابیم که همه اسماء الهی از حیث معنی از این پنج اسم فرع شده‌اند. زیرا همچنانکه گفتیم اسمهای خدا یا متضمن معنی عظمت و جلال‌اند و یا متضمن معنی زیبایی و جمال، و یا اینکه به ربوبیت بر می‌گردند و یا به الوهیت خداوند. ربوبیت خدا در این سوره در دو آیه «رب العالمین» و «مالک یوم الدین» مطرح شده‌اند، و عظمت و جلال خداوند نیز در آیه «مالک یوم الدین» عنوان شده، زیرا این آیه باعث بزرگداشت خدا و خوف و ترس و بیم از او می‌گردد. همچنین صفات جمال در «الرحمن الرحیم»، و صفت الوهیت در ذکر اسم «الله» که بزرگ‌ترین اسم خدا می‌باشد، نهفته است.

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴿٥﴾

(پس ای الله! تنها) تو را عبادت می‌کنیم و در کارهای خود تنها از تو کمک می‌خواهیم. (۵)

تفسیر :

انسان باید به حکم عقل، بندگی پروردگار با عظمت را قبول و بپذیرد. ما انسان‌ها عاشق کمال هستیم و محتاج و نیازمند رشد و تربیت، و خداوند نیز جامع تمام کمالات و ربّ همه‌ی هستی است. اگر به مهر و محبت نیازمند و محتاج هستیم، او رحمان و رحیم است و اگر از آینده دور نگران هستیم، او صاحب اختیار و مالک آن روز است. پس چرا به سوی دیگران برویم؟! عقل سلیم حکم می‌کند که تنها باید او را پرستش و از او کمک خواست. نه بنده هوی و هوس خود بود و نه بنده زر و زور دیگران. مفسران مینویسند: به منظور اعتراف بندگان به قصور در ایستادن در پیشگاه حضرت حق، صیغه ی إِيَّاكَ نَعْبُدُ و إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ را به لفظ جمع آورده و نگفته است «إِيَّاكَ أَعْبُد و إِيَّاكَ أَسْتَعِينُ» تا عظمت مقام پروردگار جهان و شاه شاهان، و کوچکی منزلت بنده را نشان دهد. لحظات که بنده در مقابل الله ایستاده و می‌گوید: خود را شایسته نمی‌دانم به تنهایی و منفرد در محضر پروردگار ایستاده و به مناجات پردازم، بلکه همراه با مؤمنان یکتاپرست می‌گویم: خداوند! دعایم را همانند دعای آنان قبول فرما! ما همگی تو را می‌پرستیم، و از تو یاری می‌جوییم.

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»:

تمام عبادات و طاعات ما (ای پروردگارا) خاص برای توست. تقدیم ضمیر «إِيَّاكَ» بر فعل، بیانگر اختصاص عبادت به الله متعال و لزوم استعانت از اوست به این مفهوم که این دو عملکرد باید مخصوص حق تعالی باشد. خدایا! عبادت ما خاص برای توست و حق تو بر ما این است که تنها تو را عبادت کنیم و با تو شریک نیاوریم ولی چنین امری جز در سایه کمک و توفیقت ممکن نیست از این‌روی تنها از تو یاری می‌جوییم. منظور از عبادت، تمام گفتار و کرداری است که باری تعالی آن را دوست دارد و منظور از استعانت، اعتماد بر خداوند متعال در به‌دست آوردن تمام خوبی‌ها و دفع همه زشتی‌ها و بدهاست. (تفسیر مسیر).

ابن عباس (رض) در تفسیر: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» فرموده است: «پروردگارا! فقط تو را به یگانگی می‌خوانیم و فقط از تو می‌ترسیم نه از غیر تو و بر طاعتت و بر کلیه امور خویش، فقط از تو یاری می‌خواهیم».

قتاده می‌فرماید: «خداوند متعال در این آیه به‌بندگانش دستور می‌دهد تا عبادت را فقط برای

او خالص گردانیده و در امور خویش فقط از او یاری بخواهند».

مفسر تفهیم القرآن می نویسد: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» (ما تنها تو را عبادت می کنیم.) کلمه ی عبادت نیز در زبان عربی در سه معنی استعمال می شود: 1- پرستش و نیایش، 2- اطاعت و فرمانبرداری، 3- بندگی و غلامی. در این جا هر سه معنا همزمان مراداند یعنی ما هم پرستنده ی تو هستیم، هم مطیع فرمان تو و هم بنده و غلام تو. نه تنها این ارتباط را با شما داریم، بلکه حقیقت واقعی این است که این ارتباط ما تنها با شما است و در هیچ یک از این معانی سه گانه، هیچ کس دیگری معبود ما نیست.

«وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (5)» (و تنها از تو یاری می طلبیم.) یعنی رابطه ما با تو تنها رابطه ی عبادت نیست، بلکه رابطه ی یاری طلبیدن را هم تنها با تو داریم، ما یقین داریم که رب همه ی جهانیان تنها تو هستی و همه ی قدرت تنها در اختیار تو است و مالک همه ی نعمت ها تنها تویی. از این رو ما برای خواستن نیازهای خود تنها به تو مراجعه می کنیم. دست ما فقط به سوی تو دراز می شود و تنها به کمک و یاری تو اعتماد داریم. به این دلیل است که این خواسته ی خودمان را به حضور تو آورده ایم.

مفسر شیخ جمیل زینو در تفسیر خویش: «چگونه قرآن را تفسیر کنیم در سوره فاتحه»؛ مینویسد:

- «ایاک» مفعولیهست که بر فعلش مقدم شده و در لغت عرب هرگاه مفعول بر فعل مقدم شود دلالت بر حصر – منحصر و محدود کردن معنای فعل در مفعول – می کند. و نشانگر این نیز می باشد که دعا کننده و سخنگو مشخص می کند که مقابل چه کسی دارد حرف می زند.

- «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»: فقط تو را می پرستیم و جز به تو توکل بر کسی نداریم و این نهایت بندگی و اطاعت است. بندگی در اصطلاح عامه به معنای مطیع و فرمانبردار و سر به راه بودن است و گفته شده: (طریق معبّد: راه مورد تسخیر) و یا (بعیر معبّد: شتر رام و اهلی). بندگی از نظر شرعی به معنای جمع شدن تمام محبت، فرمانبرداری و ترس و تقدیم آن به پیشگاه خداوند، یعنی انسان فقط از خدا بترسد و از او فرمانبرداری کند و محبت خدا و دوستان خدا را در دل داشته باشد.

- بعضی از علمای سلف می گویند: «الفاتحة سرّ القرآن و سرها هذه الكلمة: اِيَّاكَ نَعْبُدُ و اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (سوره فاتحه رمز قرآن و رمز سوره فاتحه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» است).

الف - (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) یعنی: خود را از شریک قرار دادن در عبادت برای خداوند رها کردن و اخلاص در عبودیت داشتن.

- (إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) یعنی: خود را از پشت بستن و توکل کردن بر غیر خدا را دور کردن و نهی از واگذار کردن امور بغیر خداست.

ابن عباس (رض) می فرماید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ، یعنی تنها تو را خدا می دانیم و فقط از تو می ترسیم و از تو طلب و درخواست می کنیم و امیدمان فقط به توست و روی خطابمان همیشه بطرف توست. و ایاک نستعین، یعنی در عبادت کردنمان فقط از تو یاری می خواهیم و تنها مطیع فرمانها و دستورات تو هستیم. خداوند (ایاک نعبد) را قبل از (ایاک نستعین) آورده زیرا عبودیت و بندگی کردن هدف اصلی است و در این راستا پشت بستن و توکل کردن جزئی از این بندگی کردن است». (تفسیر ابن کثیر – تفسیر

سوره فاتحه جلد اول).

ابن قیم الجوزی در کتاب مدارج السالکین می‌فرماید: «رمز خلقت، ادیان، کتابهای آسمانی و پادشاهی دنیوی و اخروی کلاً در عبارت «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ۵» قرار دارد، و بندگی و توحید در عبودیت نیز فقط بر این عبارت استوار است. تا جایی گفته شده که خداوند یکصد و چهار کتاب آسمانی را نازل کرده و معنای همگی آنها را در تورات و انجیل جمع کرده و معنای این دو کتاب را در قرآن جمع کرده و معنای کل قرآن را در سوره فاتحه در آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ۵» جمع کرده است.»

خواننده معزز! در جمله «نَعْبُدُ، نَسْتَعِينُ» به زیبایی خاصی به ما می‌آموزاند که در ابتدا باید بندگی الله متعال را کرد، سپس از ذات پروردگار حاجت خواست. واضح است که: بندگی، تنها و تنها در برابر ذات پروردگار رواست نه دیگران.

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿٦﴾

ما را به راه راست هدایت کن (و ثابت قدم دار). (۶)

تفسیر:

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ:

یعنی بار خدایا! ما را به سوی راهی واضح و آشکار و درست خود و دینت هدایت و رهنمایی کن! راهی که خاتم پیامبرانت آن را آورده است، و ما را از زمره ی پویندگان راه خودت قرار ده. راهی که ما را از طریق پیروی اوامر و اجتناب نواهیات به حصول رضا و کمائی کردن بهشت تو برساند.

هدایت: عبارت است از: ارشاد، یا توفیق، یا دلالت و راهنمایی. اما شخص راه یافته و هدایت شده‌ای که از پروردگار متعال طلب هدایت می‌کند، این درخواستش به معنای طلب افزودن بر هدایت وی است، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: «وَالَّذِينَ أَهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَءَاتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ ۱۷» (محمد: ۱۷). «و کسانی که هدایت یافته‌اند، خداوند بر هدایتشان افزود.»

«الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»:

صراط مستقیم در لغت راهی را گویند که هیچ کجی و پیچ و خم در آن نباشد. و در اینجا مراد آن راه روشن و آشکار اسلام است. در مسند امام احمد (17634) و سنن ترمذی (2859) به روایت نواس بن سمران (رض) آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «الله متعال برای صراط مستقیم مثلی را زده است. به این گونه که بر دوپهلوی صراط دو دیواری است که در آنها درهایی گشوده شده و بر آن درها پرده‌هایی آویخته شده و بر سر در صراط دعوتگری است که می‌گوید: ای مردم! در صراط داخل شوید و کج نروید. و دعوتگر دیگری است که بالای صراط ایستاده، و چون انسان بخواهد تا قسمتی از این درها را بگشاید به او می‌گوید: وای بر تو! آن را باز مکن، که اگر بازش کنی حتماً به آن وارد می‌شوی. بنابراین، صراط اسلام است، دو دیوار، حدود الهی و درهایی باز شده محرمات وی‌اند، دعوتگری که بر سر صراط است، کتاب الله است و دعوتگری که بالای صراط قرار دارد، واعظ و اندرزگوی الهی در قلب هر مسلمانی است.» (البانی این حدیث را در صحیح الجامع (3887) صحیح خوانده است.) «صراط مستقیم و راه روشن همانا اسلام است که هیچ کجی‌ای در آن نیست، همان راهی است که پیامبران صلی الله علیهم بدان برانگیخته شدند تا سرانجام خداوند متعال

رسالت خاتم صلی الله علیه وسلم را پایان بخش رسالت هایشان گردانید. گفتنی است که صراط مستقیم دربرگیرنده همه اموری است که انسان را به سعادت دنیا و آخرت نایل می‌گرداند؛ اعم از عقاید، احکام، آداب و غیره.

در آیه مبارکه « إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ » معنای دوام وجود دارد، می‌گوید، ما را راه نما به راهی که راه انبیاء و اولیاست در اقوال و احوال و اخلاق که آن راه بین افراط و تفریط است، یا ثابت دار ما را به راه مستقیم که دین اسلام و سنت حضرت مصطفی در آن است و ثابت قدم بودن در دین با زبان و با عمل و با قلب صورت گیرد و این سه مکمل استقامت یک شخص مخلص است.

امام طبری (رح) در مورد (الصراط المستقیم) می‌فرماید: اجماع امت اسلامی بر این قرار دارد که «الصراط المستقیم» یعنی راه راست، واضح و بدون هر گونه کجی و انحرافی و این مسئله در نزد کلیه عرب زبانان به ثبوت رسیده است. به همین دلیل طبری / می‌گوید: آنچه را به عنوان قول ارجح در مورد این آیه قبول داریم این است که، خدایا ما را یاری ده تا بر آنچه که تو به آن راضی هستی و بندگانت را به آن امر کرده‌ای ثابت قدم و استوار باشم، و نعمتهایت را بر ما ارزانی دار و رحمتت را از ما بسته مدار، این همان (الصراط المستقیم) است؛ زیرا هر کسی را که خداوند تمکین و هدایت دهد، بر آن تمکین و هدایتی که شامل حال پیامبر صلی الله علیه وسلم، راستگویان و شهیدان کرده است، دیگر این انسان بر دین اسلام، تصدیق پیامبران علیهم السلام، دست گرفتن به قرآن، انجام دادن هر آنچه که به او امر شده، دست کشیدن از هر آنچه منع شده، پیروی کردن از راه و روش پیامبر صلی الله علیه وسلم و چهار خلیفه راشد و جانشینان بر حقش و ایمانداران تسلط و تمکین یافته و خداوند قدمهای او را در پیمودن راه حق استوار و ثابت گردانده و همه این موارد همان معنای (الصراط المستقیم) است.

خواننده محترم!

بعد از اینکه سپاس و ستایش پروردگار با عظمت سپری شد، واقعاً هم جا دارد که از او درخواست شود، همچنانکه در حدیث قدسی آمده: «فَنصْفَهَا لِعَبْدِي وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ» (نصف سوره فاتحه مال بندهام است و برای بندهام است هر چه بخواهد). و این کاملترین حال وضع درخواست کننده است که اول حمد و ستایش درخواست شونده را کند سپس آنچه را که نیاز دارد از او، هم برای خود و هم برای برادران مسلمانش درخواست کند، «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۖ» «خدایا ما را به راه راست هدایت کن».

این آیه دلیلی بر جایز بودن توسل کردن به اسماء و صفات خداوند و اعمال صالح است؛ زیرا اول سپاس و ستایش خداوند را کرد و او را بزرگداشت و در این راستا این اسماء و صفات را بکار برد: «رب العالمین، الرحمن الرحیم، مالک یوم الدین» سپس خداوند را در بندگی و درخواست کردن از او یکتا دانست، بعد از انجام این اعمال صالح و تقدیم آنها به پیشگاه خداوند، شروع به خواستن و طلب کردن هدایت برای خود و برادران مسلمانش کرد که خداوند ما را به راه راست، همان اسلام حقیقی هدایت فرما، اسلامی که از هر عیب و نقصی بدور است و از هر گونه خرافه پرستی پاک و بی غل و غش است و این راه تنها راهی است برای رسیدن به آنچه که خداوند آن را دوست دارد و بر انجام آن راضی است و پیامبر ص رساننده آیات و بیان کننده آنها است.

اگر انسان مسلمان به آیات قرآن نگاه کند، می‌بیند که همه آیاتی که در مورد دعا و طلب کردن از خداوند آمده است، بحث توسل - نزدیکی جستن به خداوند- پیش کشیده شده است، مثل توسل کردن به ذات خداوند، اسماء و صفات خداوند، اعمال صالح و دعای انسان صالح زنده، و این گویای این مطلب است که آداب دعا چنین است که انسان اول باید حمد و ستایش و تمجید خداوند را نماید، سپس توسط یکی از راههای مشروع توسل به خداوند توسل جوید، بعداً دعا و درخواستش را از خداوند بیان کند و درصدد رفع حاجت و نیازش بر آید.

هدایت:

هدایت: عبارت از ارشاد، دلالت و راهنمایی است. هدایت بر دو قسم است:

اول: هدایت دلالت و ارشاد؛ که راهنمایی به سوی حق است، و عبارت از همان علم نافع است که انسان را به حق آشنا می‌کند. و این نوع هدایت هم از جانب الله تعالی و هم از جانب پیامبران و علماء و دعوتگران حق صورت می‌گیرد، الله تعالی می‌فرماید: «وَأَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ» [فصلت: 17] «و اما قوم تمود را؛ هدایتشان کردیم» و می‌فرماید: «وَأَنْتَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝۲» [الشوری: 52] «و البته تو به راه راست هدایت می‌کنی». و می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» [السجدة: 24] «و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما راهنمایی می‌نمودند».

دوم: هدایت توفیق و عمل؛ که عبارت از قبول حق و عمل به آن می‌باشد، و این نوع هدایت فقط از جانب الله تعالی می‌باشد و جز الله تعالی کسی دیگر قادر به آن نیست، چنانکه فرموده است: «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي» [الأعراف: 178] «الله هر کس را که هدایت کند او راه یافته است». بناءً این نوع هدایت را از غیر خود نفی کرده است. و می‌فرماید: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» [القصص: 56] «(ای پیامبر!) تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی، بلکه الله هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند». هدایت ارشاد بر هدایت توفیق مقدم است و مراد از هدایت در اینجا هر دو نوع آن است، پس بنده در نماز خویش از الله تعالی هم هدایت ارشاد یعنی علم نافع، و هم هدایت توفیق یعنی عمل صالح را می‌خواهد که وی را به حق آشنا ساخته و (در مسیر) قبول آن و عمل به آن موفق سازد.

شخص راه یافته وقتی از پروردگار متعال طلب هدایت می‌کند این درخواست او به معنای طلب افزودن بر هدایت وی و ثبات و پایداری بر آن است. چنانکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ أَهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى﴾ [محمد: 17] «کسانی که هدایت یافته‌اند، الله بر هدایتشان افزود». از اینجاست که هدایت یافتگان بر یک درجه نیستند، مثلاً میان انبیاء لا و مسلمانان عادی مراتب و درجاتی متفاوت وجود دارد، به همین خاطر الله تعالی بر ما لازم گردانیده که در هر رکعت نماز خود، از او تعالی طلب هدایت کنیم.

صراط مستقیم در دنیا:

در مورد صراط مستقیم در دنیا اقوال مختلفی از مفسرین سلف به جا مانده است.

- بعضی گفته‌اند: مراد از آن قرآن کریم است،

- بعضی دیگر گفته‌اند: مراد از آن اسلام است.

- و بعضی گفته‌اند: مراد از آن سنت مطهر است.

- و بعضی هم گفته‌اند: مراد از آن تبعیت از پیغمبر صلی الله علیه وسلم می‌باشد.

- بعضی از علماء مثل ابن جریر طبری و ابن کثیر و شیخ الاسلام رحمهم الله و گروهی دیگر از مفسران بر این باورند که همه این تفاسیر پیرامون یک نقطه می‌چرخند، زیرا کسی که به قرآن ملتزم باشد به اسلام نیز پایبند شده و از پیغمبر صلی الله علیه و سلم هم تبعیت کرده و همچنین به سنت ملتزم گردیده است.

بنابراین بنده با دعای «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۞» از پروردگارش می‌خواهد او را در دنیا هدایت کند، هدایت به اسلام، به قرآن و به تبعیت از پیغمبر صلی الله علیه و سلم. و هیچ کس از این مسألت خواهی بی‌نیاز نیست و پیغمبران نیز به آن نیاز دارند، پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیز این آیه را می‌خواند و به آن محتاج بوده، صحابه ش نیز همین طور. پس هر کسی این آیه را می‌خواند، از الله می‌خواهد که او را به این معنی به راه راست هدایت کند با همه تفاسیل، انواع و مصادیق راه راست. و هر کسی به حسب حال خود به این دعا نیازمند می‌باشد.

پس بنده‌ای که این آیه را تلاوت می‌کند، حق ندارد، بگوید: من از هدایت یافتگان هستم پس چرا طلب هدایت کنم؟

چون به او جواب داده می‌شود که: بزرگترین احتیاج و نیازمندی تو این است که از پروردگارت خواهی که تو را به این راه راست پرمسائل هدایت کند و آن را به تو بیاموزد و تفهیم کند، سپس توفیق التزام به آن در دنیا را نصیبت گرداند و سرانجام در آخرت پاداش آن را از طریق جواز عبور از صراط به تو ارزانی کند. پس ما در هر یک از مسائل صراط به هدایت نیازمندیم. این نکته مسأله را روشن‌تر می‌سازد که جز آنانکه ایمان قوی دارند کسی نمی‌تواند از پل صراط در آخرت عبور کند، و مردم به اندازه قوت یقینی که دارند، و ثبات و معرفتی که نسبت به صراط دنیا داشته‌اند، سرعت دارند. پس مقدار معرفت (صراط مستقیم) در دنیا و ثبات در آن، و التزام به آن تعیین کننده حال و وضعیت هر کسی در آخرت خواهد بود. (بنقل از تفسیر: کوثر تفسیر سوره فاتحه قریب الله مطیع).

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿۷﴾

راه آنان که بر آنها نعمت‌ها بخشیده‌ای، نه (راه) آنانی که بر آنها خشم گرفته‌ای، و نه راه گمراهان. (۷)

تفسیر:

این آیه مبارکه راه مستقیم را، راه کسانی معرفی می‌کند که مورد نعمت الهی واقع شده‌اند و عبارتند از: انبیاء، صدیقین، شهدا و صالحین. توجه به راه این بزرگواران و آرزوی پیمودن آن و تلقین این آرزو به خود، ما را از خطر کجروی و قرار گرفتن در خطوط انحرافی باز می‌دارد.

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»:

یعنی ما را به راه آنان که کرم و بخشش و فضل خود را بر آنان ارزانی داشته‌ای هدایت فرما! این راه واضح و آشکار راه پیامبران، صدیقان، شهدا و نیکوکاران است، که آنان بهترین و برترین یارانند.

باید گفت: آنچه از جانب الله سبحان و تعالی به انسان می‌رسد، نعمت است. قهر و غضب را خود به وجود می‌آوریم.

در آیه مبارکه **الله متعال** نعمت را به ذات خدا نسبت داده است: «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» و گمراه کردن و غضب و قهر را به او نسبت نداده و نگفته است: (غضبت علیهم) یا (اظلثتم) تا به بندگان ادب و احترام بیاموزد، پس از باب رعایت ادب، شر به خدا انتساب داده نمی شود، هر چند در واقع از جانب اوست. (کلیه ی خیر در دست تو است و شر به تو نسبت داده نمی شود).

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ»:

نه راه غضب شده گان، آنانی که حق را شناختند ولی از آن پیروی نکردند، یعنی بار خدایا! ما را از زمره ی دشمنانت مگردان که از راه راست تو منحرف شده اند، آنان که راه ناستوار و کج را باوجود شناخت حق از آن روی گشتانند و به سخت ترین عذاب و شکنجه مبتلامی گردند.

این مغضوبان به قول جمهور علماء و طبق فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم، یهود و نصاری گمراه که شریعت مقدس تو را به گمراهی و ضلالت کشانده اند. پس شایسته ی غضب و لعنت ابدی می باشند.

« وَلَا الضَّالِّينَ ﴿٧﴾ »:

«ضالین»: استضعاف شدگان تاریخ، سرگشتگان، راه از آنان گم شده: مستضعفان (با فتحه ی حرف عین). (فرقان).

یعنی «و نه» راه «گمراهان». این گروه بر اساس فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم و به قول جمهور علماء - نصاری (مسیحیان) می باشند. یعنی از آنجایی که یهودیان حق را شناختند ولی آگاهانه آن را فرو گذاشته و از آن روی گشتانند، سزاوار قهر و غضب الهی گردیدند و از آنجا که نصاری (مسیحیان) نیز از روی جهل و نا آگاهی، از راه حق منحرف شده و در مورد مقام و منزلت عیسی علیه السلام غلو و زیاده روی کردند، در گمراهی آشکاری قرار گرفتند.

«امین»:

کلمه آمین به مد الف و یا امین بر وزن فعیل، اسم فعلی است به معنای (اجابت کن) و یا نزد برخی از لغویین چنین ترجمه شده (باید همین گونه باشد) هنگامی که در زبان عربی می گویی (امین) برای این آمین گفتن مصدری است و آن (تأمین است) امن یا امن تأمینا که باید به تشدید خوانده شود. (امین) یعنی بار إلهایا! إلتماس و دعای ما را بپذیر، و ما را به راه راست پایدار گردان.

مفسر جلیل القدر ابن عباس (رض) در معنی آمین، فرموده است: كذلك فليكن. مقاتل گوید: آمین قوّة للدعاء و استتزال للرحمة. مجاهد گوید آمین اسم من أسماء الله تعالی معناه یا امین، حرف ندا را مدّ گردانیدند تخفیف را زجاج گوید: آمین معناه اللهم استجب. هکذا در خبر است انّ لله ملکا فی الهواء يقول آمین آمین، فمن وافق تأمینه تأمین الملائكة غفر له. (تفسیر سور ابادی ابوبکر عتیق نیشاپوری در قرن پنجم هجری). در بخاری از حضرت عطاء بن ابی رباح (رح) منقول است که: «الامین دعا» آمین یک دعا است. (بخاری جلد اول صفحه 107).

در حدیث شریف به روایت عایشه (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ما حسدتکم الیهود علی شیء ما حسدتکم علی السلام والتأمین». «یهود بر

هیچ چیز دیگر، به اندازه سلام گفتن و آمین گفتن بر شما حسد نورزیده اند». از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که فرمود: «لَقَنَّي جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ آمِينَ عِنْدَ فِرَاعِي مِنْ قِرَاءَةِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَقَالَ: إِنَّهُ كَالْخْتَمِ عَلَى الْكِتَابِ» جبریل علیه السلام آمین را، به هنگامی که از خواندن فاتحه کتاب فراغت می یافتم، به من تلقین کرد و گفت: به مهر پایانی می ماند که بر کتابی زده باشند. و به دلیل آنکه در هیچ یک از مصاحف ثبت نشده، جزء قرآن نیست.

بصورت کل باید گفت که: «آمین» دعا بوده و از کلمات و آیات قرآن نیست. البته آمین گفتن بعد از خواندن سوره فاتحه سنت است، به دلیل این حدیث شریف: «هنگامی که امام آمین می گوید، شما نیز آمین بگویید زیرا هرکس آمین گفتنش با آمین گفتن فرشتگان همراه گردد، گناهان گذشته اش آمرزیده می شود».

نظر مذهب امام صاحب ابوحنیفه (رح) و امام صاحب امام مالک (رح) این است که: آهسته خواندن آمین از بلند خواندن آن بهتر است. اما پیروان مذهب امام شافعی و پیروان مذهب امام حنبل بر آنند که: آمین در نمازهای سری آهسته و در نمازهای جهری بلند خوانده شود و مقتدی نیز در گفتن آمین با امامش همراهی کند. علمای اسلام در باره حکم خواندن سوره فاتحه در نماز، بر دو نظرند. نظر امام صاحب ابوحنیفه (رح) این است که مطلق قرائت قرآن در نماز - چه سوره فاتحه و چه غیر آن - به مقدار سه آیه کوتاه یا یک آیه طویل فرض است بنابراین، خواندن سوره فاتحه در نماز فرض نبوده بلکه واجب می باشد. رأی دوم: رأی جمهور علماء (مالکی ها، شافعی ها، حنبلی ها) است که خواندن سوره فاتحه را در نماز فرض می دانند.

فضیلت آمین :

آمین یکی از اسباب مهم نابودی گناهان و باعث جلب رحمت الهی است. طوریکه در حدیث روایت شده ابوهریره (رض) آمده است: چون امام آمین می گوید شما نیز آمین بگویید، زیرا کسی که آمینش موافق و هماهنگ با آمین ملائکه شد گناهان پیشین او آمرزیده می شوند (اللؤلؤ والمرجان 1/ 83).

همچنان حضرت ابوهریره (رض) در روایتی دیگری فرمودند: چون امام «غیر المَعْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» را می گوید، شما آمین بگویید. پس اگر آمین شخصی با قول فرشتگان موافق گشت گناهان پیشین او بخشیده می شوند. (صحیح مسلم، ک صلاة).

مقام والای سوره فاتحه :

سوره فاتحه با وجود مؤجز بودنش، از سایر سوره ها ممتاز است؛ و آن این که این سوره مبارکه انواع توحید سه گانه را در بر دارد:

الف: توحید در ربوبیت: «رب العالمین».

ب: توحید در الوهیت: به دلیل لفظ جلاله ی «الله» که خاص اوست و آیه ی «إياك نعبد و إياك نستعين» (توحید عبادت و توحید استعانت) خدا در پرستش و در مددخواهی و فریادرسی و اجابت دعاها و در خواستها، تک و تنها و بی همال است.

ج: توحید در أسماء و صفات؛ زیرا صفات کمال خاص ذات اوست و این سوره، نبوت را محقق می گرداند: «إهدنا الصراط المستقیم» قطعاً راه یابی و طی کردن راه درست، بی وجود رسالت و پیامبری ممتع و بی فایده است.

در پایان و خاتمه تفسیر این سوره مبارکه باید بعرض رسانید که این سوره از جمله همان

سوره‌ی انتخاب برای تکرار در هر نمازی است. سوره‌ای که بدون آن هیچ نمازی درست و صحیح نمی‌باشد، طوری که یادآور شدیم با وجود کوتاه بودنش؛ آن همه اصول کلی و زیربنای اندیشه‌ی و افکار اسلامی در آن نهفته است.

وَصَلَّى اللهُ وَسَلَّمَ عَلَى نَبِينَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ.

پایان ترجمه و تفسیر احمد

مؤرخ : 30. 03. 2023 م . شهر برول - کشور جرمنی

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره البقره جزء 1، 2، 3

سوره بقره در مدینه منوره نازل شده و دارای (286) آیه و (6221) کلمه و (25500) حرف و (40) رکوع می باشد .

وجه تسمیه سوره بقره :

به منظور احیای خاطره و یاد معجزه ی درخشانی که در عهد حضرت موسی علیه السلام به وقوع پیوست، این سوره به نام بقره (گاو) موسوم شد؛ چرا که در آن ایام یک نفر از بنی اسرائیل به قتل رسید و قاتل آن شناخته نشد، موضوع را نزد حضرت موسی علیه السلام بعرض رسانیدند که شاید قاتل را شناسایی و معرفی کند، در این راستا الله عزوجل وحی نازل می کند که گاوی را ذبح کنند و با قسمتی از آن مرده را بزنند که به خواست الله متعال زنده شده و قاتل را معرفی می کند. که این خود دلیل و برهانی قاطع و استوار بر قدرت الله متعال در مورد زنده کردن مرده بعد از مرگ می باشد.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در این بابت می نویسد : این سوره به این دلیل «بقره = گاو» نامیده شده است که در بخشی از آن ذکری از این حیوان به میان آمده است. در اصل مطالب بیان شده در هر یک از سوره های قرآن آنقدر متنوع و گسترده اند که نمی توان از لحاظ محتوا، عنوان های جامعی برای آنها تعیین کرد. گرچه زبان عربی از لحاظ اصطلاحات بینهایت غنی است، اما باز هم یک زبان بشری است و هر زبانی که بشر به آن تکلم کند به قدری محدود است که نمی تواند کلمات و جملاتی فراهم کند که بتواند برای این همه مطالب متنوع و گسترده در یک سوره عنوان جامعی باشد.

از این رو رسول الله صلی الله علیه وسلم با راهنمایی الله متعال برای بیشتر سوره های قرآن، به جای عنوان، نام هایی تعیین کرده است که تنها یک علامت به شمار می آیند. پس نام گذاری این سوره به «بقره» به این معنا نیست که در آن مسئله « گاوی بنی اسرائیل » مورد بحث قرار گرفته است، بلکه مفهوم آن تنها این است که «سوره ای که در آن ذکر از گاو آمده است. » (تفهیم القرآن).

قابل تذکر است که : «سوره بقره» دومین سوره قرآن کریم و بزرگترین سوره آن است، به ترتیب که از جزء اول قرآن شروع شده و در جزء سوم پایان می یابد. (باید گفت که : قرآن داری 30 جزء) می باشد .

سوره بقره اولین سوره مدنی است که پس از هجرت (سال سیزدهم بعثت) پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه به تدریج و در زمان های مختلف و پراکنده نازل شد ، برخی از مفسران مطففین را اولین سوره و برخی از مفسران سوره بقره را دومین سوره مدنی می شمارند . (ملاحظه شود : الاتقان، ج ۱، ص ۱۸؛ التحریر والتنویر، ج ۱، ص ۲۰۱).

نام این سوره :

طوریکه در فوق هم تذکر دادیم ؛ مشهور ترین و معروف ترین نام این سوره ، همانا «بقره» است که معنای گاو ماده دارد و بر گرفته از آیات (67 - 73 این سوره مبارکه) است طوریکه گفتیم در آن قصه و داستان گاوی بنی اسرائیل را به بیان گرفته شده است.

همچنان آورده اند که این سوره را فسطاط القرآن (خیمه قرآن) نیز مسمی نمودند و علت آن اینست که تعداد زیادی احکام و امثال که در آن است و هر کس در زمان وحی این سوره و سوره آل عمران را می خواند شخصیت محترمی در میان قوم خویش بشمار میرفت.

تعداد آیات ، کلمات و حروف سوره بقره :

طوری که یادآور شدیم ؛ سوره بقره از جمله « سور طوال » قرآن ، بلکه طولانی ترین سور قرآن بود که : دارای 286 آیات ، 6221 کلمه و 25500 حرف می باشد . (ابن کثیر) لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.

فضایل سوره بقره :

باید گفت که : سوره بقره بزرگترین سوره از قرآن عظیم الشأن میباشد و در برگزیده مسائل متعدد و بیشماری میباشد .

پیامبر صلی الله علیه وسلم تاکید فرمودند که سوره بقره را تلاوت کنید زیرا خواندن آن همراه با خیر و برکت و ترک آن موجب حسرت و بدبختی است. همچنین اهل باطل نمی توانند بر خواننده این سوره مسلط شوند.

مفسر کبیر جهان اسلامی شیخ قرطبی به نقل از معاویه می فرماید : «مراد از اهل باطل ساحران هستند که بر خوانندگان این سوره سحر و جادوی آنها تأثیر نخواهد کرد.» (قرطبی از مسلم به روایت ابوامامه باهلی).

همچنان مسلم، ترمذی و احمد از نواس بن سمعان رضی الله عنه روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «یوتی بالقرآن وأهله الذین كانوا یعملون به فی الدنیا، تقدمهم سوره البقرة وآل عمران: در روز قیامت، قرآن و اهل آن که در دنیا به آن عمل می کردند، آورده می شوند، درحالی که در پیشاپیش آنها سوره بقره و آل عمران قرار دارند.»

همچنین در حدیث شریف دیگری به روایت ابی امامه رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «اقرأوا القرآن فإنه شافع لأهله یوم القیامة، اقرأوا الزهراوین فإنهما یأتیان یوم القیامة كأنهما غمامتان أو غیابتان، أو كأنهما فرقان من طیر صواف یحاجان عن أهلها یوم القیامة، ثم قال: اقرأوا البقرة، فإن أخذها بركة وتركها حسرة، ولا تستطيعها البطلة: قرآن را بخوانید زیرا قرآن شفاعت کننده اهل خویش در روز قیامت است. زهراوین (بقره و آل عمران) را نیز بخوانید زیرا آن دو در روز قیامت می آیند؛ گویی دو پاره ابر سفید و نورانی، یا دو چتر، یا دودسته از پرندگان بال گشاده اند، آن گاه از اهل خود در روز قیامت محاجه (پشتیبانی و دفاع) می کنند و بر آنها سایه می افکنند. سپس فرمودند: بقره را بخوانید زیرا خواندن آن برکت و ترک آن حسرت است و ساحران نمی توانند بر خواننده آن تسلط و سیطره و نفوذ یابند - یا ساحران نمی توانند آن را حفظ کنند.»

همچنین در حدیث شریف به روایت ابی هریره رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «لا تجعلوا بیوتکم قبورا فان البیت الذی تقرأ فیہ سوره البقره لا یدخله الشیطان: خانه هایتان را گورستان نگردانید زیرا شیطان به خانه ای که در

آن سوره بقره خوانده شود، وارد نمی‌شود».

در حدیث شریف دیگری از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «ان لكل شیء سناما، و ان سنام القرآن البقره، و ان من قرأها فی بینه لیله لم یدخلها الشیطان ثلاث لیلال: همانا برای هر چیز اوجگاهی است و قطعاً اوجگاه و قله قرآن، سوره بقره است، بدانید که هر کس شبانگاه آن را در خانه‌اش تلاوت کند، شیطان سه شب به آن خانه وارد نمی‌شود».

سنام و ذروة :

خواننده محترم! سنام و ذروة به بالاترین و بهترین قسمت هر چیزی گفته می‌شود؛ یعنی این سوره رکن معظم قرآن بوده و دارای اهمیت شایان توجهی است، چنانکه قبل از نزول هر آیه از این سوره هشتاد فرشته به احترام آن فرود می‌آمد. (ابن کثیر از مسند أحمد) در حدیث دیگری از ابو هریره (رض) آمده که در این سوره آیه ای وجود دارد که نسبت به تمام قرآن برتر و شریف تر است، و آن آیت الکرسی می‌باشد. (ابن کثیر از ترمذی).

همچنان در روایتی از حضرت عبدالله بن مسعود آمده است: در سوره البقره ده آیه وجود دارد و این آیات حاوی چنان فضیلتی هستند که اگر شخصی آنها را هنگام شب بخواند در آن شب اجنه و شیاطین وارد خانه اش نمی‌شوند و او و افراد خانواده اش به هیچ نوع درد و رنجی گرفتار نخواهند شد. اگر آیات مورد نظر را بر فرد دیوانه ای بخوانند هوشیار میشود آن ده آیه عبارتند از: چهار آیه اول سوره بقره آیه الکرسی و دو آیه بعد از آن و سه آیه آخر سوره بقره. (تفسیر ابن کثیر)

در روایت آمده که در یکی از روزها که پیامبر صلی الله علیه وسلم مصروف انتخاب فرماندهی برای سپاه اسلام بود و در آن هنگام عده ای از مسلمانان سرگرم تلاوت قرآن بودند؛ اتفاقاً در آن میان جوانی که سوره بقره را حفظ داشت؛ بپا خواست و به تلاوت مشغول گشت. پیامبر صلی الله علیه وسلم بنابر فضیلت سوره بقره فرماندهی لشکر اسلام را به ایشان محول فرمود. (ابن کثیر از ترمذی، نسائی، ابن ماجه) ذکر نام سوره بقره در احادیث متعددی نبوی و آثار صحابه کرام موجود است قابل تذکر است؛ روایاتی که در آنها از گفتن سوره بقره منع شده صحیح نمی‌باشد.

زمان نزول: سوره بقره :

طوری‌که گفته شد سوره بقره؛ سوره مدنی است، یعنی بعد از هجرت پیامبر گرامی اسلام، بمدینه نازل شده است. گرچه بعضی از آیات آن هنگام حجة الوداع در مکه نازل گردیده که به آن آیات هم در اصطلاح مفسرین مدنی گفته میشود، آیات گوناگون این سوره در زمانهای مختلف بر آن حضرت نازل شد. تا آنجا که آیات مربوط به ربا (سود) در آخر عمر آن حضرت، و بعد از فتح مکه نازل شد و یک آیه از آن یعنی «واتقوا یوما ترجعون فیهِ الی الله» که آخرین آیه قرآن نیز می‌باشد، در روز دهم ذی الحجه سال دهم هجری در مکانی بنام منا هنگامیکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم سرگرم برگزاری فرایض حجة الوداع بود، نازل شد. (قرطبی از مسلم به روایت ابوامامه باهلی) بگونه ای که بعد از آن بیش از ۸۰ یا ۹۰ روز نگذشت که آنحضرت دار فانی را وداع گفت و سلسله وحی الهی برای همیشه منقطع گردید.

پیش درآمد سوره:

- سوره بقره طولانی ترین سوره قرآن کریم است و همانند سایر سوره‌های مدنی به بنای ساختار زندگی منظم مسلمانان در جامعه مدنی و تبیین ابعاد آن توجه و عنایت دارد، جامعه‌ای که در آن دین و دولت با هم بوده و از یکدیگر جدانیستند زیرا این دو در نظام اسلامی همچون جسم و روح لازم و ملزوم یکدیگر می‌باشند. لذا بنیاد برنامه‌های شریعت اسلامی در مدینه، بر نهادینه ساختن عقیده اسلامی و بر پا داشتن کاخ عمل صالح که ترجمان این ایمان و عقیده است استوار می‌باشد.

در اولین آیات سوره البقره سخن از ایمان پرهیزکاران به غیب و کتاب‌های آسمانی و کفر و انکار کافران و منافقان نسبت به این حقایق است.

- ایمان به غیب یکی از امور بنیادی عقیده به شمار می‌رود که همه پیامبران امت‌هایشان را به آن دستور داده‌اند، بنابراین محور اصلی داستان گاو بنی‌اسرائیل نیز ایمان به غیب است.

- سوره البقره با تأکید بر اهمیت و نقش ایمان در سعادت فردی و اجتماعی مسلمانان، اعلام می‌دارد که تنها راه سعادت، ایمان به الله یکتا و پایبندی به تعالیم انبیاست. لذا اهل کتاب را به توحید فرا می‌خواند.

- این سوره بیان می‌دارد که قرآن کریم هدایت برای مؤمنان است لذا در آن از توحید در عبادت، عبادت قلبی و بدنی، ارکان شش‌گانه ایمان و ثمره ایمان‌داری سخن رفته است.

- این سوره اغلب احکام تشریحی از قبیل: عقاید، عبادات، معاملات و اخلاق را در برداشته، و همچنین مسایل و امور مربوط به ازدواج و طلاق و عده و دیگر احکام شرعی را شامل می‌شود.

- سوره بقره، در ابتدا صفات مؤمنان و کافران و منافقان را مورد بحث قرار داده و حقیقت ایمان و کفر و نفاق را بیان کرده است تا بدین وسیله به موازنه و مقایسه ی اهل سعادت و شقاوت بپردازد.

- سوره بقره آغاز خلقت را مورد بحث قرار داده و داستان پدر انسان، آدم علیه السلام را بیان کرده و حوادث و رویدادهای عجیب و شگفت‌انگیز دوران آفرینش او را توضیح داده است. در این قصه معلوم می‌دارد که خدای متعال تا چه اندازه به نوع انسان لطف و توجه و کرم دارد.

- پس از آن، این سوره بحث اهل کتاب را به تفصیل مطرح کرده، مخصوصاً در مورد «یهود» بنی اسرائیل که در مدینه با مسلمانان همسایه و همجوار بودند، به بیان گرفته، و مسلمانان را از خبث باطن و حيله و نیرنگ آنها آگاه کرده و مسلمانان را به پستی فطرت و غدر و خیانت و نقض عهد و پیمان، مکنون در نهاد آنان، متوجه نموده است، و آنها را از دیگر جرایمی که این قوم مفسد مرتکب شده‌اند، باخبر کرده است که بیانگر اهمیت خطر و بزرگی ضرر آنها می‌باشد و بحث و داستان آنها بیش از یک سوم سوره را فرا گرفته است که از: *يا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ شُرُوعِ وَ تَا: وَ اِذْ اِبْتَلَىٰ اِبْرَاهِيْمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ، فَاتَمَمَّنَّ اَدَامَه* دارد.

- اما بقیه ی سوره درباره ی تشریح بحث می‌کند؛ چون مسلمانان، در آغاز تأسیس دولت اسلامی بودند و سخت نیازمند و محتاج برنامه و منهجی ربانی و تشریحی آسمانی بودند تا بر مبنا و اساس آن، حیات خود را، اعم از عبادات و معاملات، ترتیب دهند و به همین

سبب کل سوره جنبه ی تشریحی دارد که به طور مختصر به قرار زیر است:
- سوره بقره احکام روزه را تا حدی به تفصیل بیان می کند، به توضیح و بیان احکام حج و عمره و جهاد در راه خدا پرداخته است و امور و شؤون مربوط به خانواده از قبیل: ازدواج، طلاق، رضاع، عده و تحریم نکاح زنان مشرک، برحذر داشتن مسلمانان از نزدیکی با زنان در حال حیض و دیگر احکام مربوط به خانواده را مورد بحث و بیان قرار داده است؛ زیرا خانواده اساس و زیر بنای جامعه است.

- همچنین در این سوره به جریمه ی زشت رباخواری پرداخته که دوام و قوام جامعه را تهدید و بنیان آن را برمی افکند، و به شدت به رباخواران حمله کرده، به طوری که خدا و پیامبر به کلیه ی رباخواران و دست اندرکارانش، علناً اعلان جنگ کرده اند: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلُمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ.
- سپس خداوند متعال انسان را از آن روز پرهراس بر حذر داشته است که در آن (روز) انسان جزای عمل خود را می یابد، اگر عملش نیکو باشد، پاداش نیکو می یابد و گرنه کیفر می بیند آنجا که می فرماید: وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ، ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

- آخرین بخش قرآن که نازل شد و آخرین وحی آسمانی به زمین همین بود و بعد از نزول این آیه وحی قطع شد، و بعد از ابلاغ رسالت و ادای امانت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جوار پروردگار رحلت کرد.

- سوره ی مبارکه با توجیه و هدایت مؤمنان به توبه و انابت و التماس و تضرع در پیشگاه الله برای برداشتن تکالیف سخت و طاقت فرسا، و درخواست نصرت و پیروزی بر کفار، و دعای سعادت و نیکبختی برای مؤمنان، خاتمه می یابد: «رَبَّنَا وَ لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ اِرْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ».
بدین ترتیب سوره با ذکر اوصاف مؤمنان شروع و با دعای مؤمنان خاتمه می یابد. تا شروع و ختم متناسب و همگون باشند، و هم آهنگی سوره را به صورتی نیکو التیام بخشد! !

احکام و مسائل سوره بقره :

سوره بقره با توجه به مضامین و مسائل خود از امتیاز خاص و بخصوص ای برخوردار است؛ دانشمند جلیل القدر ابن عربی (أبو عبدالله محمد بن علی بن محمد ابن عربی الحاتمی الطائی الأندلسی المرسی الدماشقی) (متولد ۲۶ ژوئیه 1165 - درگذشته 16 نوامبر 1240 میلادی) که به سلطان العارفین، و الشیخ الاکبر و امام العارفین شهرت دارد می فرماید: «من از نیاکان خود شنیده ام که در سوره بقره یک هزار امر یک هزار نهی یک هزار حکمت و یک هزار خبر و قصه وجود دارد. (بنقل از تفسیر قرطبی و تفسیر ابن کثیر)

بدین جهت بود که حضرت عمر فاروق اعظم برای فراگرفتن سوره بقره 12 سال و حضرت عبدالله بن عمر 8 سال عمر خویش را صرف نمودند. (بنقل از: تفسیر قرطبی) طوری که در سوره مبارکه فاتحه بیان داشتیم و متذکر شدیم که: در حقیقت سوره فاتحه خلاصه قرآن است و مطالب اساسی سه گانه آن عبارت اند از، اول: ربوبیت الله؛ یعنی پروردگار عالم بودن او. دوم: مستحق بودن او بعبادت و عدم شایستگی غیر. سومین

مطلب هدایت به راه راست. و گفته شد که تمام قرآن بمنزله جواب آنست و دستیابی به راه راست نیز توسط قرآن میسر میباشد بدین جهت بعد از سوره فاتحه سوره بقره قرار دارد و با عبارت زیبایی «ذلك الكتب» آغاز میشود و به این نکته اشاره دارد که آن راه راستی را که میجوید در این کتاب است.

در سوره بقره در قدم اول اصول اساسی ایمان (توحید، نبوت، معاد) بصورت مجمل به بررسی گرفته شد در آخر سوره نکات مربوط به ایمان بطور مفصل و مشروح بیان یافته است، حد فاصل این دو بخش رهنمودهای اساسی پیرامون مطالب گوناگون زندگی چون عبادات، معاملات، اخلاق، اصلاح ظاهر و باطن، و همراه با آن جزئیات بسیاری بیان شده است.

عناوین مهم احکام سوره بقره :

الف : دربخش عقاید :

- 1- دعوت همه ی مردم به سوی بندگی پروردگار،
 - 2- تحریم همتا و شریک قرار دادن با الله متعال ،
 - 3- اثبات وحی و پیامبری با استدلال به قرآن و مبارزه طلبی (تحدي) با مخالفان برای آوردن همانند قرآن یا همانند سوره ای از آن،
 - 4 - اساس دین : توحید، اثبات زنده شدن و معاد و ستیزه گری کافران گمراه در این باره،
ب: احکام فرعی عملی :
 - 5 - مباح بودن خوراکیهای پاکیزه و حلال،
 - 6- احکام قانون قصاص و جهاد در راه حق،
 - 7- احکام و ارکان اسلام: اقامه ی نماز، دادن زکات مال، روزه ی ماه رمضان و حج و عمره،
 - 8- انفاق و صرف کردن مال و ثروت در راه الله متعال و برای پایداری همکاری اجتماعی در اسلام،
 - 9- تحریم شراب، قمار و ربا،
 - 10 - سرپرستی یتیمان و نظارت و شراکت در اموال آنان به شیوه ی نیکو،
 - 11- احکام ازدواج، طلاق، شیر خوارگی، قاعدگی (عادت ماهانه ی زنان) و خرج و نفقه،
 - 12 - وصیت واجب،
 - 13 - نوشتن سند و قرارداد و گذاشتن گروگان و وثیقه ی قرض، شهادت دادن و شاهد گرفتن، حد نصاب شهادت پسندیده در معاملات و حرمت کتمان آن،
 - 14 - بازپس دادن امانت در سررسید خود،
 - 15 - و در پایان سوره، آموختن دعایی که الله متعال از ما می خواهد که او را بدان فراخوانیم.
- و خلاصه، احکام فراوانی در این سوره تبیین گشت، ضرب المثلهای زده شد، دلایل، خود را نشان داد و چون هیچ سوره ای چون بقره، به این اندازه، مفصل و دارای احکام نیست؛ از این رو، به «فسطاط القرآن(سراپرده، خیمه، خیمه بزرگ موبین، سرادق)» موسوم گردید.

ترجمه و تفسیر سوره البقرة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

الم ﴿١﴾

الم (الف . لام . میم) (1) (مفهوم این حروف به الله متعال معلوم است). (1) خواننده گرامی !

سوره‌ی بقره با این سه حرف « الف . لام . میم » حروف « مقطعه » آغاز می‌گردد. آوردن حروف هجائی، « الف، لام، میم » در آغاز این سوره توجه منکرین و مخالفین قرآن را جلب می‌کند؛ زیرا برای اولین بار، الفاظی به سمع آنان می‌رسد که در محاوره و گفتگوی آنان غیر معمول و غیر متداول است.

نزدیکترین قول به حقیقت این است که در حروف مقطعات اظهار عجز معاندان از آوردن ماندنی برای قرآن است در حالی که این کتاب آسمانی با همان حروف زبان عربی نازل شده که عربها به آن آشنایی کامل دارند.

همچنان مفسران می‌نویسند که : آغاز این سوره با این حروف هجا، چشم و گوش اعراض کنندگان و ناباوران را باز و آماده می‌کند، تا به اعجاز قرآن که از حروف هجا تشکیل شده پی ببرند و دریابند که هرگز یارای آوردن همانند آن را نخواهند داشت. به قول ابن کثیر: هر یک از این سه حرف، یکی از نامهای خدا و کلید گشایش سوره هاست. پس هر کدام از آنها بر یکی از صفات حق دلالت دارد. مثلاً: الف، کلید کلمه «الله»، لام، کلید کلمه «لطیف» و میم، کلید اسم «مجید» است.

مفسر ابن کثیر رحمه الله می‌فرماید : «افتتاح برخی از سوره های قرآن با این حروف به منظور بیان اعجاز قرآن است، و مسلم است انسان از آوردن شبیه و مبارزه با آن ناتوان است، در حالی که می‌بینیم قرآن از همین حروفی که مورد استفاده ی آنان در محاوره و مکالمه می‌باشد، نظم و ترکیب یافته است. جمعی از محققان نیز همین نظر را دارند و مفسر جار الله زمخشری در تفسیر کشاف، به شدت از آن دفاع کرده و آن را مورد تأیید قرار داده است.

امام ابن تیمیه (رح) نیز همین رأی را داشته و گفته است: تمام سوره هایی که با حروف «مقطعه» افتتاح شده اند، به طور حتم تفوق و برتری قرآن در آن ذکر شده و اعجاز و عظمت آن را بیان می‌کنند.

نظریات مفسران در حروف تهجی در قرآن:

در مورد حروف تهجی در قرآن مفسران دوقول را مطرح نموده اند : برخی بدین باور اند که نباید آنرا تفسیر کنیم ولی برخی دیگر بدین باور که این حروف باید تفسیر گردد. گروه از مفسران که به عدم تفسیر آن باور دارند از جمله : کلبی می‌فرماید : « هذه من المكنونات التي لا تفسر » مقاتل فرموده است : « عجزت العلماء عن تفسير هجاءات القرآن و إنّ الله زين كتابه بحروف التهجى » يمان الرباب فرموده است : « هذه من المتشابهات التي لا يعلم تأويلها إلا الله » حسن بصرى فرموده است : « لكل كتاب صفة و صفة القرآن حروف التهجى » شعبي فرموده است : « إنّ لله تعالى في كل كتاب سرّاً و سرّه في القرآن حروف التهجى ».

حروف مقطوع در اوایل سوره ها :

طوری که در فوق هم یادآور شدیم که الله سبحانه و تعالی اوایل برخی از سوره های مکی و مدنی را با برخی از حروف تهجی (حروف الفبا) یا حروف مقطوع (واجها و آواها) آغاز کرده که بعضی از آنها یک حرف است؛ مانند: سه سوره ی «صاد، قاف و قلم» که آن حروف به ترتیب عبارتند از : (ص - ق - ن).

برخی دیگر از دو حرف تشکیل شده؛ مانند: هفت سوره ی حوامیم (غافر یا مؤمن، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف) که همگی با «حم» شروع شده و از دو حرف (ح - م) ترکیب یافته و سه سوره ی «طه، نمل و یس» نیز با تلفظ (طاهها، طاسین و یاسین) آغاز شده اند.

آغاز سیزده سوره ی دیگر از سه حرف مقطوع یا تهجی تشکیل گشته که شش سوره از اینها مانند سوره های: «بقره، آل عمران، عنکبوت، روم، لقمان و سجده»، با «الم» (الف، لام، میم)، پنج سوره هم مانند سوره های: «یونس، هود، یوسف، ابراهیم و حجر» با «الر» (الف، لام، را) و دو سوره ی: «شعرا و قصص» نیز با (طا، سین، میم) شروع شده اند. آغاز دو سوره ی دیگر «اعراف و رعد» با «المص و المر» (الف، لام، میم، صاد) و (الف، لام، میم، را) از چهار حروف الفبا ترکیب شده اند. و سوره ی مریم با پنج حرف «کهیعض» (کاف، ها، یا، عین، صاد) آغاز شده است. پس، مجموع فواتح سوره یا حروف مقطوع آغاز سوره ها به 29 مورد می رسد که از 13 شکل و 14 حرف؛ یعنی، نصف حروف الفبا تشکیل شده است.

یادداشت :

قرآن عظیم الشان دارای؛ 30 جزء ، 114 سوره و نزد اهل کوفه 6236، آیه می باشد؛ اما نزد غیر کوفیان 6666 آیه و شامل عناوین زیر است:

امر « 1000 آیه» نهی « 1000 آیه» وعد « 1000 آیه» وعید « 1000 آیه» قصص و اخبار « 1000 آیه» اندرز و مثل « 1000 آیه» حلال و حرام « 500 آیه» دعا « 100 آیه» ناسخ و منسوخ « 66 آیه » که مجموعاً (6666) آیه میگردد.

یادداشت توضیحی :

معنای بسمله، در آغاز همه ی سوره ها - جز سوره ی توبه - اعلانی است که تمام آنچه که در آن سوره نازل شده، از سوی الله است و بس؛ و هیچ انسانی در آن دخالت نداشته و الله از روی شفقت و محبت خویش، آن را برای راهنمایی خیر و سعادت هر دو جهان انسان ، نازل فرموده است.

پس بی شک، به اجماع صحابه ی بزرگوار ی که قرآن را تدوین کرده اند، بسمله از قرآن است، زیرا که، در وقت جمع و تدوین آن، با شور و عشق فراوان کوشیدند تا چیزی غیر از قرآن ننویسند و بر آن نیفزایند و از آن کم نکنند و چنین کردند.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 5) در باره صفات مؤمنان و مکافات تقوا کنندگان ، بحث بعمل آمده است .

ذَلِكَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٢﴾

این کتاب با عظمتی (قرآن) را بحق بر تو نازل کرد، که شك در آن راه ندارد، و مایه هدایت پرهیزکاران است. (٢)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذَلِكَ»: آن. در اینجا می‌تواند به معنی (این) باشد. ذَلِكَ: اشاره به دور که عظمت و احترام را می‌رساند؛ ولی عمده ی مفسران، آن را به هذا (این) تأویل کرده اند. «الْكِتَابُ»: نوشته. مراد از کتاب در اینجا کتاب معروف معهود برای پیغمبر است که قرآن می‌باشد و خدا آن را بدو وعده فرموده بود. تسمیه شیء است به نام آنچه سرانجام بدان منتهی می‌شود. «رَيْبٌ»: شک و شبهه. گمان. لا ريب فيه: در این قرآن، هیچ تردیدی، شک و شبهه ای نیست. مؤلف این کتاب ذاتی است که: همه ی حقایق را می‌داند، از این رو در آن به هیچ وجه جایی برای شک و تردید نگذاشته است. «هُدًى»: هدایت. راهنمایی. در اینجا می‌تواند به معنی هادی و راهنما هم باشد. «الْمُتَّقِينَ»: پرهیزگاران. تقوا یعنی پیروی و اطاعت از اوامر و دوری و پرهیز از نواهی.

تفسیر :

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ»: یعنی ای محمد «این کتاب» یعنی: این قرآن عظیم الشان که بر تو نازل شده «هیچ شبهه‌ای در آن نیست» یعنی: در این حقیقت هیچ شک و شبهه‌ای نیست که این کتاب از جانب الله سبحان و تعالی نازل شده است، این قرآن بزرگ که در عظمت، صدق، برکت و بلاغتش هیچ کتابی شبیه آن نیست، شک و شبهه‌ای در آن نمی‌باشد؛ زیرا در حدّ کامل یقین قرار دارد، طوری که هرگونه تحیر، شک و شبهه را از بین می‌برد. این کتاب مرشد و راهنمای کسانی است که به سوی خیر و خوبی هردو سرای (دنیا و آخرت) هدایت می‌شوند، این کتاب آن‌ها را بر امور هدایت رهنمایی و از فرومایگی‌ها دور می‌سازد.

باید گفت که: قرآن در عظمت، مقامی بس والا دارد. «ذَلِكَ» در ادبیات عرب، «ذَلِكَ» اسم اشاره به دور است. در اینجا به قرآن که در پیش روی مآقرار دارد، با «ذَلِكَ» اشاره می‌کند که از عظمت دست نیافتنی قرآن حکایت می‌کند. «لَا رَيْبَ فِيهِ» قاعده و اصول همین است که: راهنما باید در روش دعوت و محتوای برنامه خود، قاطع و استوار باشد. جمله‌ی «لَا رَيْبَ فِيهِ» نشانگر استواری و استحکام قرآن است. بناً باید گفت که: هیچ کتابی با آن برابری کرده نمی‌کند و به پای آن نمی‌رسد. یعنی آنان که تفکر و اندیشه و تعمق، یا گوش شنوا و قلبی روشن و حاضر دارند، شک و تردیدی ندارند که از این کتاب با عظمت از جانب الله متعال نازل گردیده است.

«لَا رَيْبَ فِيهِ» یعنی اینکه این قرآن از سوی پروردگار نازل یافته است، در آن جای هیچگونه شکی وجود ندارد زیرا مطالب طوری است که: جایی برای هیچگونه شک و تردید باقی نمی‌گذارد و اگر شکی در کار هم باشد، بخاطر سوءظن و روحیه لجاجت افراد و اشخاص است. طوری که خود قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ» (توبه، 45). آنان در شکی که خود ایجاد می‌کنند، سردرگم هستند.

در تفسیر روح البیان در عظمت این کتاب آمده است. زمانی که خداوند متعال تورات را به موسی علیه السلام نازل کرد آن کتاب هزار سوره بود هر سوره هزار آیه. موسی علیه السلام گفت: پروردگارا! چه کسی طاقت خواندن این کتاب را دارد و آن را حفظ کند پس خدای تعالی فرمود برآستی من کتابی بزرگتر از این نازل کردم موسی گفت: پروردگارا! بر چه کسی نازل کردی. الله سبحان و تعالی فرمود: بر خاتم النبیین. موسی گفت: امتش آنرا چگونه می‌خوانند در حالیکه عمرشان کوتاه است. خداوند فرمود: برآستی من بر آنها

آسان خواهم کرد تا اینکه آنرا بخوانند صحابی جلیل القدر ابوذر غفاری (رض) از مصطفی صلی الله علیه وسلم پرسید که از این سوره کدام آیت بزرگوارتر است؟ گفت: آنچه در آن کرسی یاد کرده است یعنی آیه الكرسي.

«هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (2)»:

یعنی هادی و راهنمای مؤمنان باتقوا می باشد که با امتثال و اطاعت از اوامر، و اجتناب و پرهیز از نواهی، خود را از قهر و غضب الله مصون داشته و باطاعت و فرمانبرداری، عذابش را دفع و برطرف می کنند.

یعنی تنها کسانی از این کتاب بهره و استفاده می برند که دارای فطرت پاک و سالم باشد. و در برابر حق خاضع باشند؛ تنها اشخاص پاک و پرهیزکار، از هدایت قرآن بهره مند و مستفید می شوند. هر کس که ظرف دلش پاکتر باشد، بهره مندی و نورگیری او بیشتر است.

همانطوریکه نور آفتاب، تنها از شیشه‌ی پاک و شفاف عبور می کند، نه از خشت و گل. بناً انسانها فاسقان «لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» توبه، 80. «ظالمان» «لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» مائده، 51. «کافران» «لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» مائده، 67. «دل مردگان» «لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ» زمر، 3. «مصرفان و تکذیب کنندگان» «لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ» غافر، 28. از هدایت قرآن عظیم الشان بهره مند و مستفید نمی شوند. واقعاً هم از این کتاب جز مؤمنان نفعی نمی برند، اینان کسانی اند که با طاعت و عبادت، به رحمت الله نزدیک می شوند و با اجتناب از معصیت، خود را از عذاب اوتعالی دور می سازند.

ابن عباس (رض) در تعریف «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» فرموده است: «متقین» آنهایی هستند که خود را از شرک مصون داشته و فرمان و اوامر الله متعال را به جا می آورند. حسن بصری فرموده است: «متقین» عبارتند از افرادی و اشخاصیکه از محرّمات دوری جسته و فرایض و واجبات را انجام می دهند. سپس خدای متعال صفات «متقین» را بیان کرده و می فرماید:

عمر (رض) از اُبی پسر کعب پرسید: تقوا چیست؟ گفت: ای عمر! گاهی از خارستان گذر کرده ای؟ گفت: بلی! گفت: برای طی کردن آن، چه کار کرده ای؟ گفت: دامن لباسم را بر چیدم و به تلاش و کوشش پرداختم، تا خار کمتری مرا بگذرد. گفت: پس، تقوا، آن است.

هكذا ابن عباس (رض) در تفسیر: «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» می فرماید: «متقین کسانی هستند که از مجازات الله متعال پرهیز کرده و هدایتی را که می شناسند، فرو نمی گذارند، و در تصدیق به آنچه که از سوی وی آمده است، به رحمتش امید دارند».

در حدیث شریف آمده است: «لَا يَبْلُغُ الْعَبْدُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُتَّقِينَ حَتَّى يَدَعَ مَا لَا بَأْسَ بِهِ حَذراً مِمَّا بِهِ بَأْسٌ»: «بنده به جایگاه متقیان و پرهیزگاران نمی رسد تا آن گاه که آنچه را در آن مانع و ایرادی نیست، به خاطر پرهیز از ارتکاب آنچه که در آن مانع و ایرادی هست، ترک نکند».

شکی نیست که تقوی کانون تمام خوبی ها، سفارش الهی به گذشتگان و آیندگان و بهترین صفتی است که انسان مؤمن می تواند به آن آراسته گردد. چنان که صحابی جلیل القدر ابودرداء (رض) نیز چنین گفته است.

حقیقت تقوا :

علماء و مفسران در معنای لغوی تقوی می نویسند : تقوی در لغت به معنای «حفظ کردن و نگاه داشتن از بدی و گزند» است . گفته اند این کلمه در اصل «وقوی» بوده که واو آن به تاء بدل شده است . مصدر اتقاء از همین ریشه به معنای «ترسیدن و حذر کردن» است . اسم فاعل آن، تقی و متقی به معنای «صاحب تقوا» است . همچنین گفته شده است که تقوا یعنی «مصون داشتن خویش از آنچه خوف آسیب و گزند آن وجود دارد» . به سبب ملازمت میان تقوا و خوف ، این کلمه را خوف نیز معنا کرده اند (فراهیدی ؛ راغب اصفهانی ؛ جوهری ، ذیل «وقی ابن منظور، ذیل «وقی»؛ طریحی، ذیل «وقا»؛ شرتونی ، ذیل «وقی» .) (جناب راغب اصفهانی نیز در کتاب مفردات الفاظ القرآن می گوید: الوقایة: حفظ الشئ مما يؤذیه و یضره و التقوی جعل النفس فی وقایة مما یخاف) . علماء در حقیقت تقوا می نویسند : تقوا و پرهیزگاری عبارت است از پیروی کردن از دستورات الهی و پرهیز از منهیات و محرّمات، و در پیش گرفتن راه و شیوه‌ای که انسان را از ناخشنودی و عذاب به وسیله قرآن هدایت شده و از آن نهایت بهره را می‌برند . خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا» (سوره الأنفال: 29) . «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از خدا پروا دارید برای شما (قدرت) تشخیص (حق از باطل) قرار می‌دهد» . پس این پرهیزگاران هستند که از آیات قرآنی و آیات آفرینش بهره می‌برند .

و از آنجا که هدایت بر دو نوع است: هدایت بیان و هدایت توفیق، پرهیزگاران از هر دو نوع هدایت برخوردار می‌شوند، اما دیگران از هدایت توفیق محروم می‌شوند، اما دیگران از هدایت توفیق محروم می‌مانند، و مسلم است که هدایت بیان و روشن شدن راه بدون برخوردارگی از هدایت توفیق، هدایتی حقیقی و کامل نیست .

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٣﴾

(پرهیزگاران) آنها هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می‌آورند و نماز را برپا می‌کنند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم (در راه الله) انفاق می‌کنند. (۳) تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْغَيْبُ»: آنچه از حواس انسان پنهان و پوشیده و نهان از حواس و فراتر از دایره دانش انسان است و الله و رسول بدان خبر داده باشد، مانند: فرشتگان، جنّ، برپای روز قیامت ، جنت و دوزخ ، چگونگی حساب و کتاب در آخرت . آنچه فراتر از دایره دانش و عقل و روح انسان است « وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ » (قوم): از اقامه، یعنی؛ نماز را برپا می‌دارند، برپایی نماز همراه شروط و ارکان کامل آن .

تفسیر :

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» :

ایمان : ایمان در لغت به معنای تصدیق جازم با عمل است و در اصطلاح عبارت از: اعتقاد درونی، تلفظ زبانی و عمل به ارکان و مستلزمات آن، می‌باشد . اما «غیب» عبارت از اموری است قرآن و سنت از وجود و حدوث آن خبر داده است و عقل‌ها به آن پی برده نمی‌توانند، و از درک عقل و فهم و حواس پنهانست . مانند عظمت الله متعال، یعنی خدای تعالی را نادیده دوست می‌دارند و به یکتایی وی اقرار می‌دهند و به رسالت و نبوت مصطفی شهادت می‌دهند، از جمله زنده شدن بعد از

مرگ علامات قیامت، عذاب قبر؛ نشر و حشر، صراط، میزان، جنت و دوزخ ، حساب و غیره امور غیبی. که از جمله صفت اولی پرهیزگاران است.

امام مسلم در صحیح خود از عمر (رض) روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب به سوال جبریل علیه السلام از ایمان فرمود: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ، وَمَلَائِكَتِهِ، وَكُتُبِهِ، وَرُسُلِهِ، وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ» (صحیح مسلم). «ایمان آنست که به الله، فرشتگان، کتاب‌ها و پیامبرانش و روز آخرت ایمان بیاوری، و همچنین به قدر اعم از خیر و شر آن ایمان داشته باشی».

همچنین در حدیث شریف آمده است که ابو عبیده جراح (رض) گفت: یارسول الله! آیا کسی از ما اصحاب بهتر هم هست؛ با توجه به اینکه ما به شما ایمان آورده و همراه شما جهاد کرده‌ایم؟ فرمودند: «آری! بعد از شما کسانی خواهند آمد که به من در حالی که مرا ندیده‌اند ایمان می‌آورند، آنها از شما بهترند».

قابل تذکر و یادآوری میدانم که: قرآن عظیم الشان ، هستی را به دو بخش تقسیم می‌کند: عالم غیب و عالم شهود. متقین به کلّ هستی ایمان دارند، ولی دیگران تنها آنچه را قبول می‌کنند که برایشان محسوس باشد.

حتی توقع دارند که الله راهم با چشم خویش ببینند و چون نمی‌بینند، به او ایمان نمی‌آورند. طوریکه برخی از پیروان موسی علیه السلام «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» (بقره، 55). ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر آنکه الله را آشکارا مشاهده کنیم. این افراد درباره‌ی قیامت نیز می‌گویند: «مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» (جاثیه، 24). جز این دنیا که ما در آن زندگی می‌کنیم، جهان دیگری نیست، می‌میریم و زنده می‌شویم و این روزگار است که ما را از بین می‌برد. چنین افرادی هنوز از مدار حیوانات نگذشته‌اند و راه شناخت را منحصر به محسوسات می‌دانند و می‌خواهند همه چیز را از طریق حواس درک کنند.

بنابراین باید گفت که: ایمان به غیب، مرحله‌ی کمال شخصیت انسان و دور شدن از مرحله‌ی حیوانیت است. بنابراین باید گفت: کسانی که به امور غیب منکراند از هدایت بی بهره‌اند و در قیامت عذابی دردناک بر آنان است.

خواننده معزز!

در آیه « الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ » سه صفت از صفات متقین ذکر شده است: 1- ایمان به غیب 2- اقامه صلاة 3- انفاق فی سبیل الله . اولین مبحث همانا؛ تعریف ایمان است: قرآن عظیم الشان در دو کلمه «یومنون» و «بالغیب تعریف کامل ایمان را به بیان گرفته و می‌فرماید: اگر دو کلمه ایمان و غیب بدرستی دانسته شوند، حقیقت ایمان و مفهوم آن نیز برای ما روشن می‌گردد.

ایمان: در لغت بمعنی یقین نمودن بر گفتار کسی از روی اعتقاد، بدین جهت تصدیق سخن کسی در محسوسات و مشهودات، ایمان گفته نمی‌شود. مثلا اگر کسی به پارچه سفید، سفید بگوید و به پارچه سیاه، سیاه و دیگری آنرا تصدیق کند، این عمل را نمی‌توان ایمان آوردن دانست؛ بلکه به آن تصدیق کردن می‌گویند. زیرا در این تصدیق، اعتماد تصدیق کننده هیچگونه دخل و تصرفی ندارد؛ چرا که تصدیق آن از روی مشاهده صورت می‌گیرد در حالی که ایمان در اصطلاح شرع عبارت از پذیرفتن خبر پیامبر صلی الله علیه وسلم از روی اعتماد بطور قطع و یقین است.

کلمه «غیب» در لغت به چیزهائی اطلاق میشود که وضوح آن برای مردم از راه مشاهده محسوس بدیهی نباشد و نتوانند آنها را توسط حواس ظاهر درک کنند. و همچنین مراد از غیب در قرآن همه آن چیزهائی است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از وجود آنها اطلاع داده است و نمیتوان آنها را توسط عقل و حواس دریافت؛ مانند ذات و صفات خداوند متعال، امور مربوط به تقدیر، چگونگی بهشت و دوزخ و حوادث مربوط به آنها، وجود فرشتگان، کتابهای آسمانی و انبیای پیشین، تفصیل آن در پایان سوره بقره یعنی در «آمن الرسول» به بیان گرفته میشود. گویا در اینجا ایمان مجمل و در پایان ایمان مفصل بیان گشته است. پس ایمان به غیب یعنی پذیرفتن یقینی کلیه تعالیم و هدایت هائی که توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم آورده شده و نقل آن مطالب از سوی حضرتش قطعی باشد.

این است تعریف ایمان از نظر کلیه مسلمانان جهان. (عقیده الطحاویه و عقاید نسفی و غیره) از تعریف فوق چنین نتیجه اخذ نموده اند که ایمان تنها به دانستن اطلاق نمی شود، بلکه ایمان یعنی پذیرفتن؛ زیرا اگر ایمان را فقط دانستن بدانیم شیطان و بسیاری از کفار حقایق را میدانستند و بر صدق رسالت آن حضرت نیز یقین داشتند ولی آنرا نپذیرفتند و ایمان نیاوردند. (بنقل از تفسیر معارف القرآن)

«وَيُؤْمِنُونَ الصَّلَاةَ»:

صفت دومی پرهیزگاران همانا برپا نمودن نماز است. برپاداشتن نماز عبارت از ادا کردن نماز در اوقات تعیین شده آن با رعایت نمودن ارکان و واجبات، سنن و رسم و روش و آدابی که رسول الله صلی الله علیه وسلم ادا نموده می باشد.

در این آیه مبارکه ملاحظه می شود که از ادای نماز با کلمه: «يُؤْمِنُونَ» تعبیر شده نه «يصلون» زیرا منظور از اقامه نماز برپای داشتن آن با خشوع و فروتنی و مطابق به تمام مواصفات و امور مسنونه آن است، چنین نمازی آن ها را از فحشا و منکر باز می دارد.

و باید گفت که از جمله ارکان دین پس از توحید و نبوت و ایمان در روز رستاخیز هیچ چیز شریف تر از نماز نیست، الله سبحان و تعالی در حق ادا کنندگان اصلی و حقیقی نماز چنین فرموده است: «قد أفلح المؤمنون الذين هم في صلاتهم خاشعون» به تحقیق رستگار شدند کسانی که در نمازهایشان فروتنان اند.

باید تذکر داد که: برگزاری نماز، باید مستمر باشد نه موسمی و مقطعی. زیرا «يُؤْمِنُونَ الصَّلَاةَ» (فعل مضارع بوده و بر استمرار و دوام دلالت دارد.)

ابن عباس (رض) در تفسیر «وَيُؤْمِنُونَ الصَّلَاةَ» می گوید: «یعنی نمازهای پنج گانه را برپا می دارند». همچنین او می گوید: «بر پاداشتن نماز؛ یعنی بجا آوردن کامل رکوع، سجده، تلاوت و خشوع در آن». مفسرقتاده می فرماید: «بر پاداشتن نماز؛ یعنی نگاه داشتن وقت، وضوء، رکوع و سجده آن». خلاصه این که: تقوای پیشه گان نماز را بر وجه کامل، با رعایت شروط، ارکان، آداب و خشوع آن، برپا می دارند. بنابراین، نماز بی حضور همانند پیکر بی روح است.

تقوا به وسیله ی اقامه ی نماز، موجب پرورش روح و روان است و به عیان سود می رساند. واقامه ی نماز، تجدید پیمان با آفریننده ی هستی است.

مفسر تفهیم القرآن می نویسد: باید گفت که در این آیه مبارکه معنای آن تنها این نیست که انسان همواره پایبند نماز باشد، بلکه معنای آن این است که نظام نماز رسماً به صورت

جمعی برپا باشد. به طور مثال اگر در یک محل کسانی، به صورت انفرادی پایبند نماز باشند، اما برای اقامه ی نماز به صورت جماعت، نظمی وجود نداشته باشد، نمی توان گفت که در آن جا نماز برپا می شود.

یادداشت توضیحی درباره نماز :

در قرآن عظیم الشان در حدود 90 بار بطور مستقیم کلمه «صلاة» و مشتقاتش به کار برده است، همچنین در حدود 900 بار کلمات و اصطلاحات که مرتبط با نماز هستند، مانند: رکوع، سجده، وضو، مسجد، ذکر، عبادت و ... در آن ذکر شده است.

معنای لغوی نماز :

نماز که در عربی لفظ «صلاة» بر آن اطلاق می شود، به گفته بسیاری از لغت شناسان به معنای دعا، تبریک و تمجید است و چون اصل و ریشه این عبادت مخصوص، دعا بوده آن را از باب نام گذاری چیزی به اسم جزش، صلاه (نماز) گذاشته اند.

برخی دیگری از علماء فرموده اند : «صلاة» مشتق از کلمه «صلاة» است که به معنای آتش برافروخته است و از این جهت به این عبادت خاص «صلاة» گفته شد، زیرا کسی که نماز بخواند، خود را به وسیله این عبادت و بندگی از آتش برافروخته الهی دور می سازد. (الراغب الاصفهانی، المفردات).

معنای عرفانی نماز :

برخی از علماء نیز صلاة را از (تصلیه) مشتق دانسته اند، به این معنا که عرب هنگامی که می خواست چوب کج را راست کند، آن را به آتش نزدیک کرده، در معرض حرارت قرار می داد و به آن تصلیه می گفتند، با توجه به این معنا، گویی نماز گزار وقتی به نماز می ایستد و توجه به مبدا اعلا پیدا می کند، به واسطه حرارتی که در اثر حرکت صعودی و نزدیک شدن به کانون حقیقت معنوی در نفسش حاصل می شود، قدرت پیدا می کند، کج رفتاری های نفس را که بر اثر توجه به غیر خدا و میل به باطل پیدا شده، راست و تعدیل کند.

«وَمَا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (3)» :

صفت سومی پرهیزگاران بعد از ایمان و تصدیق امور غیب و برپاداشتن نماز پنجگانه این است که زکات اموال شان را ادا می کنند.

ابن جریر طبری (رح) به این نظر است که آیه عام است و هر نفقه را در بر می گیرد چه این نفقه زکات فرضی باشد یا صدقات نفلی، بدون تفاوت گذاشتن در پرداخت صدقه فرضی و نفلی، بر اقارب و غیر آنان. و این رأی درست و صحیح است.

ابن کثیر (رح) فرموده است: خدای متعال، غالباً همراه نماز، انفاق اموال می آورد؛ چون نماز «حق الله» است و شامل توحید و ستایش و ثنا می باشد، و انفاق که عبارت است از احسان و نیکی کردن با مخلوق، «حق الناس» است، بنابراین تمام نفقات فرض و مخارج، داخل مفهوم آیه ی شریفه می باشد. (مختصر تفسیر ابن کثیر 30/1).

از آنچه که گفته شد می توان بطور خلاصه چنین بیان کرد که: اصل همه عبادات سه چیز است:

- 1 - آنچه متعلق به دل است، «الذین يؤمنون بالغیب - 3 بقره».
- 2 - آنچه متعلق به بدن است، «و یقیمون الصلوة - 3 بقره».
- 3 - آنچه متعلق به مال است؛ «و مما رزقنهم ینفقون - 3 بقره» که در آیات متبرکه هر سه

اصل به ترتیب ذکر شده.

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴)

آنها به آنچه به سوی تو فرستاده شده است و به آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین نازل گردیده) ایمان می آورند و آنانند که به روز قیامت یقین دارند. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُوقِنُونَ» (یقین): از یقین، علم قطعی که شک پذیر نباشد، حقیقت علم.

تفسیر :

«وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ»:

صفت چهارمی پرهیزگاران این است که پیامبر صلی الله علیه وسلم را در آنچه که از سوی الله متعال برای ایشان آورده است، ایمان دارند.

در ضمن قابل تذکر است که : ایمان به تمام انبیا و کتب آسمانی، لازم است. زیرا همه آنان یک هدف را دنبال می کنند

عبدالله مسعود (رض) فرموده است : این آیه مبارکه در شأن مؤمنین اهل کتاب فرود آمده است می گوید: ای پیغمبر ! مؤمنان کسانی اند بدانچه که بسوی تو از قرآن فرستاده شده است ایمان می آورند و نیز به آنچه که پیش از تو بر پیغمبران پیشین هر چه از کتب و صحف، تورات و انجیل و زبور فرود آمده بر خلاف معاندین اهل کتاب که به برخی ایمان دارند و به برخی ایمان ندارند ایمان می آورند هر چند نزول کتب مذکور از لحاظ زمان مقدم است اما مؤمنانی که به پیامبر اسلام و به رسالت او ایمان آورده اند هم قرآن و هم به کتب پیامبران پیشین ایمان بیآورند چون حکم آیاتشان باقی و روشن است.

«وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» و نیز آنچه را پیامبران پیش از او برای امت هایشان آورده بودند از کتب و صحف، تورات و انجیل و زبور، تصدیق می کنند و میان پیامبران الهی تفاوتی و فرقی قابل نمی شوند و آنچه را که ایشان از جانب الله متعال با خود آورده اند، انکار نمی کنند.

بر خلاف معاندین اهل کتاب که به برخی ایمان دارند و به برخی ایمان ندارند ایمان می آورند هر چند نزول کتب مذکور از لحاظ زمان مقدم است اما مؤمنانی که به پیامبر اسلام و به رسالت او ایمان آورده اند باید هم قرآن و هم به کتب پیامبران پیشین ایمان بیآورند چون حکم آیاتشان باقی و روشن است.

قابل تذکر است که: پیامبر اسلام، آخرین پیامبر الهی است. کلمه «مِنْ قَبْلِكَ» در آیه مبارکه بدون ذکر «مِنْ بَعْدِكَ» نشانه‌ی خاتمیت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و قرآن عظیم الشأن است.

باید یادآور شد که اسباب و وسایل شناخت انسان، تنها و تنها محدود به حس و عقل نیست، بلکه وحی نیز یکی از راههای شناخت است که متقین به آن ایمان دارند. واقعیت امر اینست که انسان در انتخاب راه، بدون راهنما دچار تحیر و سرگردانی می شود. باید انبیا دست او را بگیرند و با منطق و معجزه و سیره‌ی عملی خویش، او را به سوی سعادت واقعی راهنمایی کنند.

«وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (4)»:

و به روز آخرت یقین دارند. به این معنا که آن پرهیزگاران بدون هیچ شک و شبهه و تردیدی به زنده شدن پس از مرگ و حشر و نشر و سایر امور مربوط به آخرت مثل

قیامت، صراط، میزان، جنت و دوزخ ایمان و باور دارند. یعنی آن‌ها با علم یقین می‌دانند که روز آخرت حق است و پروردگار مردم را در روزی که هیچ شکی در وقوع آن نیست جمع می‌کند تا همه را محاسبه نماید.

بنا باید گفت: تقوای واقعی، بدون یقین به آخرت ظهور پیدا نمی‌کند، در ضمن قابل تذکر است که: «آخرت» یک کلمه‌ی جامعی است که بر مجموعه‌ای از عقاید اطلاق می‌شود و موارد ذیل را در بر می‌گیرد:

1- این که انسان در این دنیا غیر مسئول نیست بلکه برای همه‌ی کارهایش در برابر الله سبحانه و تعالی جوابگو است.

2- این که نظام فعلی جهان ابدی نیست، بلکه زمانی که آن را فقط الله می‌داند، به پایان می‌رسد.

3- این که پس از خاتمه‌ی این عالم خدای بلند مرتبه عالم دیگری به وجود می‌آورد که در آن همه‌ی نوع بشر را که از آغاز آفرینش تا قیام قیامت بر زمین آمده‌اند، هم زمان دوباره زنده می‌کند و همه را یک جا جمع نموده اعمال آنان را محاسبه کرده به هر یک پاداش و کیفر کامل اعمالش را می‌دهد.

4- این که کسانی که پس از محکمه الهی داوری خداوند در زمره‌ی نیکان قرار بگیرند وارد بهشت خواهند شد و کسانی که در زمره‌ی بدان قرار بگیرند در جهنم انداخته خواهند شد.

5- این که معیار واقعی رستگاری و عدم رستگاری رفاه و آسایش و بد حالی و تهی دستی زندگی فعلی نیست، بلکه در حقیقت انسان رستگار کسی است که در قضاوت خدا در آخرت به موفقیت برسد و ناکام هم کسی است که در آنجا ناکام گردد.

کسانی که به این مجموعه‌ی عقاید ایمان نداشته باشند نمی‌توانند از هدایت قرآن بهره‌مند شوند. چرا که انگار این مطالب بلکه حتی اگر شک و تردیدی در رابطه با این عقاید در دل کسی وجود داشته باشد، نمی‌تواند راهی را بپیماید که قرآن برای زندگی بشر تجویز کرده است. (تفهیم القرآن)

مفسر دانشمند مجاهد بن جبر (104 - 21 هـ) (722 - 642 م) می‌فرماید: «در اول سوره بقره چهار آیه در وصف و ستایش مؤمنان، (آیه‌های 2 تا) دو آیه در بیان صفات کافران (آیه‌های 6 و 7) و سیزده آیه (و آیه‌های 8 تا 20) در بیان صفات و ویژگی‌های منافقان است».

یقین و اقسام آن :

علماء می‌نویسند که یقین بر سه قسم است:

1- علمی که با عیان و مشاهده حاصل می‌شود. که به آن «حق الیقین» می‌گویند.

2- علمی که با اخبار حاصل می‌شود. که به آن «علم الیقین» می‌گویند.

3- علمی که با دلالت حاصل می‌شود. که به آن «عین الیقین» می‌گویند.

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾

همین کسان (که صفاتشان ذکر شد) بر هدایتی از جانب پروردگارشان قرار دارند، و تنها ایشان رستگار و نجات یافته‌گان‌اند. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمُفْلِحُونَ» : رستگاران. نجات‌یافتگان.

فلح در لغت به معنی شکافتن و قطع است. در همین معنی گفته اند: «إِن الْحَدِيدَ بِالْحَدِيدِ يَفْلَحُ» ؛ آهن به وسیله ی آهن بریده می شود. ودهقان را فلاح می گویند؛ زیرا که قلب زمین را شق کرده و می شکافد.

تفسیر :

«أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ»: یعنی آنان که به اوصاف والای مذکور موصوف اند، «آنان از هدایتی از جانب پروردگار خویش برخوردارند» هدایت بخصوص الهی، برای مؤمنان واقعی تضمین شده است یعنی: حال کسانی که تقوی و باور به امور غیبی و آخرت و انجام فرایض را با هم جمع نموده‌اند چنین است که الله متعال نور و برهان و پایداری و صلاح را بر ایشان ارزانی فرموده است و آنان را بر این امور توفیق می‌دهد. و این مردمان اند که در دنیا و آخرت رستگاران اند. زیرا ایشان به وسیله ایمان داشتن به اوتعالی، فرشتگان، کتاب‌ها و پیامبران و انجام دادن کردار نیک و گفتار شایسته؛ هر آنچه را که از الله متعال خواسته‌اند، دریافت نموده‌اند.

«وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (5)» در این هیچ جای شکی نیست که : ایمان و تقوا، انسان را به فلاح و رستگاری می‌رساند. یعنی آنانکه ایمانی قوی دارند از هر چه از عذاب آخرت است، در امان و آسوده می شوند و به درجات ثواب آخرت نائل می گردند و از ناز و نعمت بهشت جاودان بهره مند و مستفید می شوند.

از فحوای آیه مبارکه بر می آید آنچه از کسانی که از موهبت ایمان بهره ندارند و از اعمال حسنه محروم اند، در حقیقت آنها از نعمات واقعی هر دو جهان (دنیا و آخرت) محروم اند. ولی مکافات و ثواب اهل تقوا که به غیب ایمان دارند و اهل نماز و انفاق و یقین به آخرت هستند، رستگاری و فلاح است. و واقعیت امر هم همین است که فلاح و رستگاری، بلندترین قلّه سعادت برای یک مؤمن مسلمان بحساب می آید. زیرا الله سبحانه و تعالی هستی را برای بشر آفریده است، طوری که می فرماید: «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» بقره، 29. و بشر را برای عبادت طوری که می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ - ذاریات، 56.» و عبادت را برای رسیدن به تقوا «اعْبُدُوا رَبَّكُمْ ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» بقره، 21. و تقوا را برای رسیدن به فلاح و رستگاری. طوری که می فرماید: (فَاتَّقُوا اللَّهَ ... لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» مائده، 100).

خواننده محترم !

فلاح و رستگاری بنده مرتبط به موصوف بودن وی به صفات فوق است. و هر قدر در این صفات خلل ایجاد شود به همان اندازه از رستگاری وی کاسته می‌شود، چون به عقیده اهل سنت ایمان زیاد و کم می‌شود. به همین خاطر درجات اهل جنت نظر به ایمانداری آنها متفاوت است، طوری که در حدیث شریف آمده است که: «همانا جنتیان، صاحبان غرفه‌هایی را که بالاتر از آنان قرار دارند، مانند ستاره درخشان و دوری می‌بینند که در گوشه‌ای از شرق یا غرب آسمان به چشم می‌خورد. و این، بخاطر تفاضلی است که میان آنان وجود دارد». صحابه گفتند: ای رسول الله! اینها منازل انبیاست که دیگران به آن دست نخواهند یافت؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «بلی، اما سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، کسانی که به الله ایمان بیاورند و پیامبران را تصدیق کنند» (به این منازل دست خواهند یافت.) (متفق علیه.)

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (6 الی 7) در باره صفات پست کافران ، بحث بعمل آمده است .

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾

البته کسانی که کفر ورزیدند برایشان برابر است، چه آنها را (از عذاب خداوند) بترسانی و چه آنها را نترسانی، ایمان نمی‌آورند . (٦)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سَوَاءٌ»: یکسان. برابر. مساوی «أُنذِرْتَهُمْ»: بیم دادی. ترساندی.

تفسیر :

قرآن عظیم الشان ، بعد از متّقین، گروهی از کفّار را به معرفی میگیرد . آنها که در گمراهی و کتمان حقّ، چنان سرسختند که حاضر به پذیرش آیات الهی نیستند و در برابر دعوت پیامبران، زبان قال و حالشان این بود: «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوْ عَظُتْ أَمْ لَمْ تُكُنْ مِنَ الْأَوْعِيّينَ» (شعراء، 136). برای ما و عظ و نصیحت تو اثری ندارد، فرقی ندارد که پند دهی یا از نصیحت دهندگان نباشی.

طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» یعنی: ای پیامبر! آنان که بر انکار رسالت تو و انکار آیات روشن و آشکاری که با خود آورده‌ای، اصرار ورزیدند؛ باوجود آن که حق برایشان واضح و روشن گشته است چنانکه هیچ گونه شک و شبهه‌ای در حقانیت آن باقی نمانده و به یقین کامل دریافته‌اند که تو راستگو و صادق هستی، «سَوَاءٌ عَلَيْنَهُمْ» ملاحظه میشود که : لجاجت و عناد و تعصّب جاهلانه، انسان را جماد گونه تبدیل می‌کند. طوریکه در آیه مبارکه می فرماید : برای آنان یکسان و مساوی است.

«أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ» از هدایت قرآنی برمی آید که : روش تبلیغ برای کفّار، همانا انذار است. اگر انذار و هشدار در انسان اثر نکند، یقین داشته باشید که ؛بشارت و وعده‌ها نیز اثر نخواهند کرد. «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ» ای محمد! خواه آنها را از عذاب الله متعال برحذر داری و آنها را بترسانی، یا آنها را برحذر نداری، تفاوتی ندارد. ای محمد! این گروه از بیم دادن تو فایده‌ای حاصل نمی‌کنند، و آنان هرگز از هشدارهایت بهره‌مند نمی‌شوند، چرا که فقط از خواهش‌های نفس خویش پیروی می‌کنند.

انذار چیست :

مفسران در تفسیر کلمه انذار می فرمایند که : انذار عبارت از خبری است که توأم با ترس باشد؛ همانگونه که ابشار خبری را گویند که از آن سرور و شادمانی حاصل آید، این کلمه در لغت اردو به (ترسانا) و در زبان دری/ فارسی به (ترسانیدن) ترجمه شده است. در حقیقت به مطلق ترسانیدن انذار نمی‌گویند؛ بلکه به ترسانیدن توأم به شفقت و مهربانی انذار گفته می‌شود. مانند ترسانیدن اطفال از آب و آتش و مار و کژدم و حیوانات درنده و غیره.

بنابراین به تهدیدی که دزدان و افراد ظالم و ستمگر میکنند، انذار نمی‌گویند و این ترسانندگان را نذیر نمی‌نامند. لقب نذیر مختص پیامبران است؛ زیرا که ایشان بدلیل شفقت به امت خود آنها را از مصائب آینده می ترسانیدند. چون برای مبلغین و مصلحین لازم است که با مخاطبین خود از در خیرخواهی و همدردی در آیند و هدفشان تنها رساندن یک کلمه نباشد، پس به لقب نذیر مخصوص گردانیده شدند. (بنقل از تفسیر معارف القرآن)

« لا يُؤْمِنُونَ (6) »:

یعنی به آنچه از جانب الله سبحانه و تعالی برای هدایت آنها آورده ای، ایمان نخواهند آورد و آن را تصدیق نخواهند نمود. پس به هدایت و ایمان آنان امیدوار مباش و به خاطر آنان، خود را رنج و عذاب مده. این آیه و آیه بعدی، تسلی بخش برای رسول اکرم صلی الله علیه و سلم است تا نه از ایمان نیاوردن قوم خود دریغ و افسوس خورند و نه به ایمانشان طمع کرده و امیدوار شوند. طوریکه در آیه بعدی؛ علت و سبب عدم ایمان آنها را به بیان گرفته است.

شان نزول آیات 6 - 7:

ابن جریر طبری از طریق ابن اسحاق از محمد بن ابومحمد از عکرمه یا از سعید بن جبیر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: آیات «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (6) خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (7)» در باره یهودان مدینه نازل شده است.

- از ربیع بن انس روایت شده است که: این دو آیه در مورد سران سپاه کفر در غزوه خندق نازل شده است. (راوی حدیث طبری 298).

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۷)

(پس به سبب کفر شان) الله بر دلها و گوش هایشان مهر نهاده است، و بر چشم های آنها پرده است، و عذاب بزرگی در انتظار آنها است. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَتَمَ»: مهر زده است. کنایه از عدم استعداد ایشان برای پذیرش ایمان و عدم درک آنان است (ملاحظه شود: سوره جاثیه / 23، روم / 59).

«غِشَاوَةٌ»: پرده و پوشش. صفت کافران بدین شرح است: ابن عباس (رض) به نقل از پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: حضرت رسول، علاقه ی فراوان داشت که همه ی مردم - بدون استثنا ایمان بیاورند و راه او را (که همان راه هدایت است) کسب کنند؛ اما الله به او خبر داد، کسی ایمان می آورد که: از همان دم آغازین، گوی خوشبختی را از سوی الله ربوده و آن کسی که ایمان نمی آورد از همان دم اولین به سیاه روزی و بدبختی گرفتار شده باشد.

کفر چیست:

علما در تعریف کفر می نویسند: کفر در لغت، بمعنی «پوشیدن» و پنهان کردن چیزی است و به کافر از آن جهت کافر گفته می شود که او در واقع حقیقت را پوشانیده و نعمت های الهی بر خود را پنهان کرده است. البته هرکس به قرآن ایمان نداشته باشد، کافر است.

و کفر در اصطلاح شرع عبارت از انکار یکی از چیزهایی است که ایمان آوردن به آن فرض باشد، مثلاً خلاصه ایمان عبارت از این است که آنچه را پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم از سوی خدا آورده و ثبوت آنها قطعی و یقینی است، همه را باید با قلب تصدیق کرد و حق دانست، پس اگر یکی از این تعلیمات را حق نداند یا تصدیق نکند، کافر نامیده میشود.

سبب کفر کافر:

آلف: دشمنی و عداوت و مقابله با حق، پس از علم و آگاهی به آن و وجود الگو و اسوه ی کامل (مانند: ابوجهل، ولید پسر مغیره، ابولهب و علمای یهود در عصر پیامبر بزرگوار.)

ب: اعراض و روی گردانی از شناخت حق و تکبر و خودبزرگ بینی در برابر آن.

تفسیر:

«حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» خداوند بر قلب های ایشان مهر زده و آن را مسدود نموده است یعنی مهر بر قلب کافران نهاد تا سخن حق را ندانند و برق و روشنایی ایمان، بر آن نخواهد تابید. و شرک و نفاق از آن بیرون نیاید، یعنی حق را نمی فهمند، هدایت را نمی شنوند و رشد و رهنمود را نمی بینند، واقعاً هم درک نکردن حقیقت، شاید بالاترین مجازات الهی است. در اثر پافشاری آنان بر کفر، امتیازات اساسی انسان (درک حقایق و واقعیات) از آنان سلب می شود.

قابل تذکر است که: نظیر همچو آیات متبرکه در قرآن عظیم الشان در سوره های متعددی تذکر رفته است که از جمله:

- «و طبع الله علی قلوبهم فهم لا یعلمون» (سوره توبه /93) (الله سبحانه تعالی بر قلب های شان مهر زده است، از این رو نمی دانند.

- «و نطبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون» (سوره اعراف/100) (و بر دل هایشان مهر می زنیم که (حق را) نشنوند).

- «و طبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون» (سوره توبه /87) (و بر قلب های آنان مهر زده شده است، از این رو نمی فهمند).

مفسران گفته اند: ختم به معنی پوشاندن و مهر کردن و بستن است؛ چون وقتی که کثرت و فراوانی گناه قلوب را فراگیرد، نور بصیرت و حق یابی آن به خاموشی می گراید و دیگر منفذ و معبری برای ورود ایمان به آن باقی نخواهد ماند. همان طور که خداوند متعال فرموده است: «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ 155 سوره النساء» «بلکه خداوند به سبب کفرشان بر قلب های شان مهر زده است».

مفسر دانشمند ابن جریر طبری (رح) می فرماید: «وقتی گناهان بر دل ها پیایی فرود آید دل ها را چنان می پوشاند که دیگر نور هدایت به سوی آن راهی پیدا کرده نمی تواند و کفر چنان دامنگیر آن می شود که هیچگاه از آن رهایی نمی یابد».

در حدیث شریف آمده است: «یا مقلب القلوب ثبت قلوبنا علی دینک». «ای گرداننده دل ها! دل هایمان را بر دینت پایدار بدار».

«وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ» یعنی پرده ای بر گوش و چشم آنها افتاده است. به همین سبب نور هدایت را نمی بینند، و از فهم و تعقل حق ناتوان اند؛ گویا این پرده بمثابة ای مانعی ضخیمی است که؛ گوش و چشم آنها را پوشانده است. از این رو، آنها حق را مشاهده نموده اما از آن پیروی نمی کنند و حق را می شنوند، اما به آن اهمیت نمی دهند.

مفسر ابو حیان در تفسیر خویش می نویسد: الله سبحانه و تعالی از طریق استعاره، قلوب آنان را به سبب روگردانی و امتناع از پذیرش حق، و گوش آنها را به علت سرباز زدن از شنیدن دعوت رستگاری و نجات، و چشم آنان را به خاطر اعراض و احتراز از دیدن

نور هدایت، به ظرفی مهر و موم شده ای تشبیه نموده که تمام منافذ آن پوشیده شده به نحوی که هیچ چیزی به آن راه نمی یابد؛ زیرا- باوجود برخورداری از کمالات و توانایی درک و فهم -از شنیدن سخن خیر و صلاح و پذیرش آن و رؤیت نور هدایت بی بهره مانده است. (تفسیر البحر المحیط، تألیف ابی حیان 51/1).

خواننده معزز! در آیه مبارکه در می یابیم که: محل آگاهی مطابق آیات متبرکه در وجود انسان قلب است نه ذهن و ذاکره.

هکذا در این آیه مبارکه با تمام وضاحت دریافتیم که: راه هدایت یافتن گاهی سمعی می باشد و گاهی بصری؛ زیرا با سمع گفته ها را می شنود و با بصر اشیا را مشاهده می کند، به این خاطر آیه و نشانه های الهی گاهی سمع را مخاطب قرار می دهد و گاهی هم بصر را.

«و لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (7)»: یعنی به سبب کفر و گناه و تکذیب آیات خداوند برای آن ها در دوزخ بنا بر اعمال شان عذابی و آزار مداوم و شدید آخرت را آماده نموده که بسیار بزرگ و طاقت فرساست.

غرض و هدف کلی این دو آیه متبرکه فوق الذکر همانا؛ تسلی بخشیدن به رسول الله صلی الله علیه و سلم است آنگاه که کافران دعوت ایشان را رد کرده و نپذیرفتند، نه اینکه رسول الله صلی الله علیه و سلم را از ایمان آوردن سایر کافران ناامید سازد.

همچنان در این آیه بیان عذری برای کافران نیست، بلکه ایشان به سبب عناد و سرکشی و پافشاری بر کفر و باطل؛ مستحق آن بوده اند که بر دل ها و گوش هایشان مهر زده، و چشم هایشان با پرده پوشانده شود.

تعبیر مهر نهادن بر قلب :

از تعبیر «مهر نهادن و مهر زدن بر قلب» این معنی بر نمی آید که آنان قهراً بر کفر مجبور گردیده باشند، و یا این بدین معنا نیست که چون خداوند معتال بر قلب های شان مهر نهاده بود آنان از پذیرفتن سر باز زدند، معنای آن این است که آنان امور اساسی ای را که در بالا ذکر شد رد کردند و برای خودشان راه جز راهی که قرآن ارائه کرده بود پسندیدند و انتخاب کردند، پس خداوند معتال بر دل های آنان و شنوایی شان مهر نهاد.

فحوای این آیه مبارکه؛ تمثیلی برای سنت خداوند متعال است در تأثیر ممارست و تمرین کفر و اعمال آن بر دل هایشان تا بدانجا که کفر بر دل هایشان چیره شده و هیچ گونه استعداد و پذیرشی برای غیر آن در نهادشان باقی نمانده است. چنان که آیه (88) همین سوره نیز این معنا را به روشنی بیان می دارد طوری که می فرماید: «وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ» [البقرة: 88]. «و گفتند: دل هایمان غلف است».

همچنین این حدیث شریف: «ان المؤمن اذا أذنب ذنبا كانت سوداء في قلبه، فان تاب ونزع واستعتب صقل قلبه، وان زاد زادت حتى تعلق قلبه، فذلك الران الذي قال الله تعالى: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ ١٤» (المطففين: 14): «هر گاه مؤمن مرتکب گناهی گردد، نکته ای سیاه در قلبش می نشیند، پس اگر توبه کند و از آن گناه دست بردارد و از الله متعال طلب خشنودی کند، قلبش صیقل می یابد و اگر بر گناه بیفزاید، سیاهی قلبش نیز افزون می شود تا بدانجا که سیاهی بر قلبش غالب می گردد و این همان زنگاری است که خداوند متعال درباره آن فرموده است: چنین نیست، بلکه بر دل هایشان - به سبب آنچه می کردند - زنگار افتاده است. (قرآن کریم [83/14])

هكذا قابل یادآوری است که: مهر بدبختی که خداوند بر قلب کفار می‌زند، مجازات لجابت‌های آنان است. چنانکه این فهم در سوره (غافر آیه: 35). آمده است: «يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ» الله متعال بر قلب انسانهای بر قلب انسانهای متکبر و ظلم، مهر می‌زند. و در (آیه 23 سوره‌ی جاثیه) نیز آمده است: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَّمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ عِثَابَ غِشَاوَةٍ فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَلَا تَذَكَّرُونَ» (23). (پس آیا دیدی کسی را که هوای خویش را معبود خود قرار داده و الله تعالی او را با وجود آگاهی به بیراهه گذاشت و بر گوش و قلبش مهر زد و بر چشمش پرده‌ای نهاد. پس بعد از خدا کیست که او را هدایت کند، پس آیا پند نمی‌گیرید؟) قابل تذکر است که قرآن عظیم الشان درباره‌ی دو گروه تعبیر «خَتَّمَ اللَّهُ» آورده است: یکی کفار که می‌فرماید: «خَتَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ» (بقره، 7) و دیگری هواپرستان که می‌فرماید: «خَتَّمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ» هدف از همانا هوی پرستی نادیده گرفتن وظیفه و پیروی از غریزه است.

نباید فراموش کرد که: مهر الهی طوری که در فوق هم یادآور شدیم؛ نتیجه‌ی انتخاب بد خود انسان است، نه آنکه يك عمل قهری و جبری از جانب پروردگار با عظمت باشد. قابل تذکر است که مراد از قلب در قرآن عظیم الشان، روح و مرکز ادراکات است. خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات متبرکه فوق الذکر بیان حال کافران به پایان رسید؛ اینک در آیات (8 الی 20) یعنی در طی سیزده آیات، در باره صفات منافقان، و ضرب المثل‌های متعددی، به بیان گرفته میشود:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾

در میان مردم کسانی هستند که می‌گویند به الله و به روز آخرت ایمان آورده‌ایم، و آنها در واقع هرگز مؤمن نیستند. (8)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِنَ النَّاسِ مَنْ...»: قبل از همه باید گفت که؛ انسان‌ها سه گروهند: مؤمنان و کافران و منافقان. از این آیه تا آخر آیه بیستم از گروه سوم صحبت می‌گردد.

در تعریف انسان منافق آمده است که منافق کسی است که: گفتاراش با کرداراش یکی نباشد و ظاهر و باطن اش دو چیز جدا و از هم متفاوت باشد. در ضمن قابل یادآوری است که آیات متبرکه مربوط به منافقان در مدینه منوره شرف نزول یافته اند، در مکه، هیچ آیه‌ای در این باره شرف نزول نیافته است؛ چون در میان مردم مکه، اصلاً منافق و دوروی وجود نداشت.

دلیل اینکه اوصاف منافقان در سوره‌های مدنی نازل شده این است که: در مکه به سبب ضعف مسلمانان نفاقی وجود نداشته زیرا کسی در مکه برای ایشان شأن و شوکتی قابل نبوده تا به دوستی و همسویی با ایشان تظاهر نماید.
تفسیر:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ»: بعضی از مردم کسانی هستند که به ظاهر و به زبان می‌گویند: ما به الله و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم ولی آنان هرگز مؤمن نیستند.
«وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ»: و روز رستاخیز و بعث و حشر را باور داریم و بر آن گواه هستیم، واضح است که ایمان به مبدأ و معاد، دو اساس برای ایمان است.

«وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (8)» و حال آنکه در حقیقت، نه به آن باور دارند و نه با ایمان هستند؛ زیرا آنان سخنی بدون اعتقاد و باور و گفتاری بدون تصدیق، بر زبان می آورند. باید گفت که: ایمان، يك مسئله قلبی است و اظهار انسان کافی نیست.

مفسر شیخ ناصر الدین عبدالله بیضاوی که از جمله قضات و افاضل قرن هفتم هجری است فرموده است: اینها همان گروه سوم اند که در بین گروه اول (مؤمنان) و گروه دوم (کافران) قرار دارند. اینها اشخاصی هستند که به ظاهر و به زبان ایمان آورده اند، در حالی که ایمان در نهاد و قلوب آنها جا ننگرفته و مستقر نشده است. در نظر الله، آنها ناپاکترین و منفور و مبعوض ترین گروه کفار می باشند؛ زیرا کفر را زیر پرده ی نیرنگ و خدعه پنهان کرده و به منظور فریب و تمسخر، آن را با ظاهری از ایمان آراسته اند. به همین جهت خدای توانا درباره پستی و نادانی آنها به تفصیل سخن گفته و آنها را مورد تمسخر و استهزا قرار داده و اعمال و رفتارشان را پوچ و کم مایه دانسته و آنها را مورد خشم خود قرار داده است، و بر گمراهی و تجاوزگريشان مهر تأیید نهاده و درباره ی آنها به ذکر ضرب المثل های متعدد پرداخته است. (تفسیر بیضاوی 11/1).

خواننده عزیز!

طوریکه یادآور شدیم از ابتدا این سوره بحث از مؤمنان واقعی سپس از کافران واقعی بعمل آمد، از آیه 8 به بعد بحث از جماعت سومی بعمل می آید که؛ همانا جماعت منافقان بشمار میروند. این گروه از جمله دو گروه اولی نبوده بلکه به شکل گروه سومی پا به عرصه وجود گذاشته اند. زیرا آنان در ظاهر با گروه اول و در باطن با گروه دوم موافقت دارند، ولی با آن همه حيله گری و نیرنگ‌هایی که بکار می‌بندند از نه تنها از اهل دوزخ اند بلکه در پایین‌ترین طبقه آن قرار دارند.

منافقان بدتر و خطرناکتر از کافران بوده و الله متعال چنان عذاب دردناکی را برایشان در نظر گرفته که هیچ کس دیگر را دچار چنین سرنوشتی نخواهد کرد. الله تعالی در این سوره برای بیان اوصاف مؤمنان واقعی چهار آیه، و برای بیان اوصاف کافران دو آیه را نازل فرمود، اما برای بیان اوصاف منافقان سیزده آیه را نازل فرمود که این خود نشانگر خطرناک بودن این جماعت را نشان میدهد.

نفاق چیست :

نفاق عبارت است از آشکار ساختن خیر و پنهان داشتن شر، و البته بر دو نوع است: نفاق اعتقادی که صاحب خویش را در دوزخ جاودان می‌سازد و نفاق عملی که از بزرگترین گناهان کبیره است.

نفاق در لغت:

نفاق: جایی در زمین که راه فرار داشته باشد؛ نفاق: گریز گاه مخفی در خانه و سراخ موش صحرایی. این حیوان، قسمتی از دیواره لانه خود را به طور ماهرانه ای تراش داده و نازک می‌کند که در موقع خطر، با یک ضربه سر، آن را فرو می‌ریزد و فرار می‌کند. (معجم مقاییس الغه، ابن فارس، ماده نفاق؛ ابن منظور، لسان العرب و جوهری، الصحاح). نفاق هم از همین ریشه است؛ زیرا شخصی منافق، ماهیت اصلی خود را با تظاهر به اسلام، مخفی کرده و راهی برای گریز از دین، برای خود قرار داده است.

نفاق در اصطلاح، قرآن :

نفاق، اصطلاحی اسلامی است که قبل از ظهور اسلام در میان عرب، اصلاً مروج نبوده

و عبارت است از اظهار ایمان و مخفی کردن کفر. (ابن منظور، لسان العرب).
 طوریکه راغب، نفاق را وارد شدن در دین از سوپی، و بیرون رفتن از آن از سوی دیگر می‌داند و آیه شریفه: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ - 67 توبه» را شاهد بر آن دانسته و فاسقان را به معنای خارج شدگان از دین گرفته است. (راغب اصفهانی، المفردات). روشن است که ورود آنها در دین، دروغین و غیر واقعی است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: طوریکه در بالا (آیه 8 بقره) خواندیم بنابراین، نفاق از نظر قرآن اظهار ایمان و پنهان کردن کفر است.
 نفاق و دورویی در یک تقسیم بندی کلی به دو دسته تقسیم می‌گردد: نفاق اعتقادی و نفاق عملی:

1- نفاق اعتقادی: این نوع نفاق انسان را از دایره دین بیرون رانده و باعث ماندگاری در آتش سوزان دوزخ و محرومیت از بهشت می‌گردد. این نوع منافقان که به ظاهر مؤمن و در درون کافر و بدخواهند، برای اسلام و مسلمانان خطرناکتر از کافران اصلی بوده و همواره در فکر گسترش منکرات و متزلزل ساختن صفوف به هم فشرده مؤمنان می‌باشند، ولی غافل از اینکه الله توانا پرده از روی شخصیت خیانتکارانه شان برداشته و آنها را خوار و ذلیل خواهد نمود. و منافقانی که در اینجا از آنان یاد شده از همین قبیل اند.

2- نفاق عملی: این نوع نفاق که عبارت از متصف شدن به برخی از صفات و ویژگیهای - غیر متضاد با اصل ایمان - منافقان است، مانند: دروغ گویی، پیمان شکنی، تجاوز در دشمنی، خیانت در امانت و امثال آنها باعث خروج از دایره دین نشده و چنین کسانی همچنان مؤمن به حساب می‌آیند، زیرا گاهی برخی از صفات نیک و بد در انسان گرد آمده و به حسب کردار و صفاتش پاداش گرفته و مورد حساب و کتاب قرار خواهد گرفت.

یاران رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از وقوع در منجلاب نفاق بیم داشته و همواره با حذر و احتیاط پیش می‌رفتند، ابن ابی ملیکه (رح) می‌فرماید: «خدمت سی تن از یاران پیامبر بزرگوار صلی الله علیه وسلم رسیده‌ام که همه ایشان از گرفتار شدن در دام نفاق بیمناک بودند».

و از آنجا که اهداف و برنامه‌های منافقان بر بسیاری از مردم پوشیده و مبهم می‌ماند، لذا خداوند متعال برای روشن ساختن احوال آنان صفات متعددی را مطرح می‌نماید که هر یک از آنها بازتابی از نفاق است و مشخصه و مظهر اصلی نفاق، طمع بستن به قدرت، یا ترس و گریز از آن می‌باشد.

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾

آنان [به گمان باطلشان] می‌خواهند الله و اهل ایمان را فریب دهند، در حالی که جز خودشان را فریب نمی‌دهند، ولیکن [این حقیقت را] درک نمی‌کنند. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُخَادِعُونَ»: گول می‌زنند. می‌کوشند تا فریب دهند. از مصدر مُخَادِعَهُ و خَدَاع، به معنی اظهار خلاف آنچه در دل است برای فریب دیگران، «مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ»: فقط خود را می‌فریبند، تنها به خود نیرنگ می‌زنند. (فرقان)

تفسیر:

«يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا»: «یخادعون» فعل مضارع از باب مفاعله و در معنای

اشتراک است. بگمان خود الله را و آنرا که ایمان آورده اند فریب می دهند یعنی منافقان با ابراز داشتن ایمان، و در نهان اصرار ورزیدن بر کفر، کار حيله گر و فریبکار و نیرنگبازها را انجام می دهند، و از بس که نادانند، گمان می کنند که بدین ترتیب الله متعال را فریب می دهند، آنان سعی می کنند خود را دچار این خوش فهمی کنند که این رفتار منافقانه ی حيله و نیرنگ به حالشان مفید خواهد بود، همانطوریکه بعضی از مؤمنان، را فریب داده اند، به زعم خودشان کوشش میکنند که الله متعال را فریب دهند در حالیکه الله متعال فریب نمی خورد و هیچ نهانی از او پوشیده نیست. الله متعال فرموده است: «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ» [فاطر: 43] «وحيله گری زشت جز بیانگیر خود حيله گران نمی گردد».

والله متعال دانای راز و عالم غیب است. در ضمن درپیش گرفتن این روش، هم در دنیا به ضرر آنان تمام می شود و هم در آخرت.

اگر کسی بپرسد چگونه منافقان الله تعالی را فریب می دهند در حالی که الله متعال از درون قلب های شان آگاه است؟ جواب این است که وقتی منافق به اسلام تظاهر می کند به گمان خویش الله تعالی را فریب داده است!! و مسلمانان نیز نظر به ظاهر حالش به صفت یک مسلمانی با وی معامله می کنند و احکام مسلمان بر وی جاری می گردد و به این صورت به حکم اسلام پناه می برند. چون شریعت به ظاهر حال شخص حکم می کند و الله تعالی بر اسرار همه مطلع است. لذا جان و مال منافقان با وجود عداوت شدید درونی شان با اسلام و مسلمانان، در امان می ماند.

«وَمَا يَحْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ» یعنی در حقیقت جز خود، کسی را فریب نمی دهند؛ زیرا سزای اعمالشان به خود آنها برمی گردد.

منافقان بر نفس های خود اهانت، و تحقیر، می نمایند و رگ های قلب خود را قطع می کنند در حالی که نمی دانند. پس آنها بر قباحت و بدی عملکرد خود واقف نیستند و از بدی صنع خویش غافل اند.

باید گفت که اگر انسان به نهانخانه ی درون خویش بازگردد و به نجوای درون، گوش فرا دهد؛ در قلبش دو نیروی ستیزه جو و دوگانه می بیند:

الف: یکی از آنها او را به راه کج و ناهموار و ناسازگاری فرامی خواند.

ب: دومی به سوی نور و هدایت و راه خیر و برکت و استقامت به شیوه ی نیکو دعوت می کند.

در دنیا و مکتب یک شخصی منافق برای چند روزی ممکن است مردم را فریب دهد، اما این فریب او همیشه نمی تواند ادامه داشته باشد. بالاخره راز نفاق او فاش خواهد شد و آنگاه در جامعه هیچ ارزش و جایگاهی برای او باقی نخواهد ماند. و در آخرت نیز، ادعای زبانی ایمان در حالی که عمل برخلاف آن باشد، هیچ ارزشی ندارد.

«وَمَا يَشْعُرُونَ(9)»: یعنی به سبب مستغرق شدن در خواب غفلت و حماقتشان، آن را احساس و درک نمی کنند.

برخی از مفسران جمله «وَمَا يَشْعُرُونَ» را به دو مفهوم معنا کرده اند: اول آن که شعور ندارند که الله متعال اسرارشان را می داند و دیگر این که شعور ندارند که در حقیقت همان است که به خود ضربه می زنند.

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿١٠﴾
 (چون) در دل هایشان یک نوع مریضی (نفاق) است، پس (به سبب گناهانشان) الله بر مریضی آنها می‌افزاید و عذاب دردناکی به خاطر دروغهایی که می‌گویند در انتظار آنهاست. (۱۰)

تشریح لغات واصطلاحات :

« مَرَضٌ »: در اینجا مریضی شک و دودلی و انکار است. «فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا»: مراد از این مریضی، مریضی، حقد و کینه است که از جمله امراض قلب میباشند (ملاحظه شود: آیات متبرکه که: 124 و 125 سوره توبه) «أَلِيمٌ»: دردناک.

یادداشت :

در قرآن عظیم الشان، آیاتی را می‌خوانیم که در آن اوصاف پسندیده‌ای همچون: علم، هدایت و ایمان، قابل افزایش معرفتی شده است. بطور مثال: «زِدْنِي عِلْمًا» طه، 114 و «زَادَتْهُمْ إِيْمَانًا» انفال، 2 و «زَادَهُمْ هُدًى» محمد، 17. همچنین برخی از امراض و اوصاف ناپسند مانند: رجس، نفرت، ترس و خسارت نیز قابل از دیاد دانسته شده‌اند. همانند: «فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا» توبه، 125 و «زَادَهُمْ نُفُورًا» فرقان، 60 و «مَا زَادَكُمُ إِلَّا خَبَالًا» توبه، 47 و «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» اسراء، 82. با توجه به آیات مذکور، معلوم می‌شود که سنت خداوند، آزادی دادن به هر دو گروه خیر و شر است. «كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ» (اسراء، 20).

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که مریضی، گاهی مربوط به جسم است، طوریکه در (آیه 185 سوره بقره) بیان شده، «وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا» که درباره احکام روزه برای مریضان می‌باشد. و گاهی مربوط به روح است، مانند همین آیه مبارکه؛ «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» که درباره مریضان نفاق می‌باشد.

واقعیت همین است که: نفاق، يك مرض روحی و منافق مریض است. همانطور که مریض، نه سالم است و نه مرده، منافق هم نه مؤمن است و نه کافر. «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا»: در دل‌هایشان مریضی شک نفاق، نفرت دین، حسد و عناد با مسلمانان در نهاد آنها رسوخ کرده است یعنی در سرشتشان آفتی است و در دل‌هایشان مرضی است که آنان را از راه درست و روشن بدور می‌دارد، «فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» پس زیاده کرد الله متعال بر ایشان مریضی را یعنی هر لحظه قرآن فرو می‌آید شک و شبه ایشان می‌افزاید و کینه و حسد ایشان روی به زیادی می‌نهد هر چند شوکت اسلام، پیشرفت و پیروزیهای پی در پی مسلمانان بیشتر می‌شد مریضی قلبی شان افزونتر می‌گشت. به سبب ادعای دروغین ایمان، به عذاب دردناکی گرفتار شدند.

واقعیت امر اینست که اگر مریضی شان معالجه و تداوی نشود، مریضی دیگری را بوجود می‌آورد. انحراف اولی اندک است، ولی کم کم زیادی می‌گیرد و در هر مرحله‌ای زاویه‌ی آن گشاده‌تر می‌شود و دامنه‌ی آن گسترده‌تر می‌گردد. عبدالله بن سلام صحابی جلیل القدر فرموده است: این مرض، مریضی دین است؛ نه مریضی جسمی، و همان مریضی شک و تردید در اسلام است، از این جهت خدا شک و پلیدی آنها را بیفزاید. (مختصر تفسیر ابن کثیر 33/1).

باید متذکر شد که از جمله « فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا » آیه مبارکه در می یابیم که : گناهان، نافرمانی، فسق و فجور نیز مانند ایمان زیاد و کم می‌شوند طوری که در این آیه فرمود: (پس الله بر مریض شان افزود) و هر زیادتی، نقصان و کمی را می‌پذیرد. قابل تذکر می‌دانیم که هدف از مریضی در آیه مبارکه ، همانا مریضی نفاق است. و معنای این که الله مریضی آنان را بیشتر کرده این است که الله متعال مرتبه منافقان را به خاطر نفاق شان بلافاصله مجازات نمی کند بلکه به آنان مهلت می دهد و نتیجه ی این مهلت دادن این است که منافقان به ظاهر فکر می کنند که حيله های آنان با موفقیت همراه اند، از این رو نفاق شان بیشتر می شود. توجه باید داشت که : نفاق، از جمله امراض است که رشد سریع سرطانی دارد.

« وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (10) » علماء میگویند :زمینه‌های عزت و سقوط را، خود انسان در خود به وجود می‌آورد طوری که در آیه مبارکه آمده است : یعنی به سبب این که به دروغ ادعای اسلام کرده و آیات الله متعال را به مسخره گرفته اند، عذاب و آزاری دردناک خواهند دید.

باید گفت که : سزاهای و مجازات از خود اسبابی دارند و در قانون الهی هیچ کس بدون سبب سزا و محکوم به مجازات نمی‌شود طوری که در این آیه فرموده است : (به سبب دروغی که می‌گفتند).

در آیه دریافتیم که : منافقان دو صفت زشت و پلید را در خود جمع کرده‌اند: یکی دروغ و دیگری انکار حق و تکذیب آن.

واقعاً! منافقان از رسیدن کمترین خیری به مسلمانان ناراحت و حسرت می‌خورند، و در رسیدن بدی و بلا به مسلمانان چنین‌اند که تا زمانی مصیبت بر ایشان کاملاً فراگیر و همه جانبه نباشد، و به اصطلاح، کارد به استخوان نرسد، خوشحال نمی‌شوند. و بنابر عداوت و دشمنی شدیدی که منافقان با مسلمانان در درونشان دارند، آثار آن در کردار و صفات شان ظاهر می‌گردد، ایشان کافران را دوست خود می‌گیرند، و از دوستی با مسلمانان فاصله می‌گیرند، اسرار مسلمانان را به کفار می‌رسانند، و با آنها همدست و هم‌رمز شده آنان را تشویق می‌کنند تا برضد مسلمانان به جنگ برخیزند، و مسلمانان را نابود ساخته یا حداقل بر آنان مسلط گردند، و در این راه از هیچ وسیله‌ای دریغ نمی‌کنند.

چرمانافقان توسط پیامبر اسلام بقتل نرسیدند:

ابن کثیر در ذیل این آیه مبارکه می نویسد : «حکمت در خودداری رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از کشتن منافقان - باوجود علم آن حضرت صلی الله علیه وسلم به حقیقت حال برخی از آنان - در این فرموده ایشان به عمر (رض) بیان شده است: «دوست ندارم اعراب در میان خود چنین شایع کنند که محمد اصحاب خویش را می‌کشد» زیرا اعراب فقط ظاهر قضیه را ملاک قضاوت خویش قرار می‌دادند و از حقیقت ماجرا که کفر منافقان است آگاهی نداشتند». اما امام شافعی (رض) در این باره میفرماید : «دلیل خودداری رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از کشتن منافقان، نمایان کردن اسلام از سوی آنان بود». چنان‌که در این حدیث شریف که همه بر صحت آن اجماع دارند، آمده است: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله، فإذا قالوها عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقها وحسابهم على الله عزوجل». «مأمور شده‌ام که با مردم تا آن زمان بجنگم که لا اله الا الله بگویند، پس چون این کلمه را گفتند، خونها و اموالشان را از

تعرض من در پناه نگاه داشته‌اند مگر به حق آن و در نهایت حسابشان با خدای عزوجل است». معنای این حدیث شریف این است که: هر کس کلمه طیبیه را گفت، احکام اسلام در ظاهر بر او جاری می‌شود، حال اگر به این کلمه اعتقاد هم داشته باشد، ثواب آن را در آخرت می‌یابد و اگر اعتقاد نداشته باشد، جاری شدن حکم مسلمانی بر وی در دنیا، هیچ سودی برایش در آخرت نخواهد داشت.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴿١١﴾

و هنگامی که به آنها گفته شود: «در زمین فساد نکنید» می‌گویند: ما بجز اصلاح دیگر کاری نمی‌کنیم. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُصْلِحُونَ»: اصلاح گران.

تفسیر :

در آیات متبرکه ذیل آنگاه خدای دانا، بیان و توصیف پست و اعمال زشتکارانه آنان را آغاز و احوال و اوضاع پلید آنان را بیان می‌کند آنجا که می‌فرماید: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ»: یعنی اگر جماعتی از مؤمنان به منافقان بگویند: با نفاق و دوستی با کفار و متفرق و متنفر ساختن مردم از ایمان آوردن به پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قرآن کریم فساد را برپا نکنید زیرا با همچو اعمال فساد انگیزتان در زمین فساد و تباهی رخ می‌دهد و باعث هلاکت مردم و ویرانی شهر و دیار آنان می‌گردد، و این شما هستید که سبب نفاق، تفرقه افگنی و نمونه بدی اخلاقی و مایه تفرق جمع مردم می‌باشید؛ جواب می‌دهند.

ابن مسعود فرموده است: فساد به معنی کفر و ارتکاب معصیت است، بنابراین هر کس مرتکب معصیت و نافرمانی الله شود، در سرزمین فساد ایجاد کرده است.

«قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (11)» یعنی می‌گویند که ما مصلحانیم: و ادعا می‌کنند که اراده خیر و منفعت عمومی را دارند کار و پیشه‌ی ما هرگز ایجاد فساد و خرابکاری نبوده، بلکه ما جماعتی اصلاحگر و نیک رفتار هستیم، و همیشه برای استقرار خیر و صلاح تلاش می‌کنیم، بنابراین درست نیست ما را مفسد و خرابکار بخوانید.

در آیه مبارکه به وضاحت در می‌یابیم که: منافق با ستایش نابجا از خود، در صدد تحمیق (احمق ساختن) دیگران و توجیه خلافت‌های خویشتن است. منافق، فقط خود را اصلاح طلب معرفی می‌کند. «إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» (ممکن است کسی دچار مریضی سخت روانی باشد، ولی خیال کند که صحتمند است.)

بلی! منافقان همیشه زیر نام اصلاح و خیرخواهی، مانع دعوت بسوی الله متعال و جهاد در راه او و امر به معروف و نهی از منکر می‌شوند و مردم را از اسلام و تعالیم والای آن با مکر و حیلۀ شیطنانی‌شان متنفر می‌سازند، ایشان با برقرار کردن پیوند دوستی با کفار، مردم را از قرآن کریم و تعالیم والای آن متفرق می‌سازند، سپس کارهای زشت و فساد افروزی خود را اصلاح می‌نامند! و ادعا دارند که ما مردمانی مصلحیم! و در جهت خیر و صلاح و اصلاح می‌کوشیم! و این روش منافقان در هر زمان و مکان است که فسادشان را در قالب صلاح معرفی می‌کنند و مؤمنان را به جهل و نادانی و ناهمی و کم علمی متهم می‌کنند.

مفسر بیضاوی می‌فرماید: از آنجایی که قلب و نهادشان مریض بود، فساد را اصلاح

می پنداشتند، و در نتیجه جزو گروهی درآمدند که خدا درباره ی آنان گفته است: «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا ... 8 فاطر» (پس آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را نیکو می بیند،) از این رو الله متعال به بلیغ ترین وجه عمل آنها را مردود معرفی کرده است که جمله را با حرف تأکید «إِلَّا ي» تنبیهی «وإن»: تقریری و تأکیدی آغاز کرده و خبر مبتدا را معرفه و ضمیر فصل را واسطه آورده و عدم شعور آنان را نشان داده است آنجا که می فرماید: «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (12)» یعنی ای مردم! به هوش باشید، واقعا آنها مفسدند؛ نه دیگران. اما خود درک و شعور آن را ندارند؛ زیرا نور ایمان در قلب و نهاد آنها به تاریکی گراییده و محو گشته است.

قابل تذکر است که: حقیقت اصلاح آن است که دین حق بر سایر ادیان پیروزی یابد، و نسبت به اغراض و منافع این جهان احکام شرع بیشتر رعایت شود، و در راه دین به موافقت و مخالفت هیچ کسی هیچ گونه اعتنائی نشود. خداوند متعال در آیه مبارکه ذیل ادعای اصلاح گری شان را با رساترین بیان رد نموده و آنان را به وصف فسادگر که درحقیقت به آن موصوف هستند، محکوم نمود و می فرماید:

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٢﴾

آگاه باشید! که آنها یقیناً فسادگرانند، و لیکن (فساد خود را) نمی فهمند. (۱۲)
تفسیر:

«أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (12)» اما الله متعال ادعاهای دروغین ایشان را با شیوه رسا و بلیغ رد نموده آنان را در صف مفسدان قرار می دهد و ایشان را به صفت فسادگری در زمین که خاصیت حقیقی آنان است معرفی می کند و می فرماید: یعنی ای مردم! به هوش باشید، و (بدانید) که واقعا آنها مفسدند؛ نه دیگران. آنان فساد کنندگانند ولی نمی فهمند. منافقان نمی دانند که خود در حقیقت فسادکارانند زیرا با مؤمنان و رهروان راه حق دشمنی ورزیده مانع ایمان آوردن مردم به الله متعال و رسول الله صلی الله علیه وسلم و کتاب با عظمتش می گردند که این خود فسادکاری آشکار در زمین است. باید گفت که: نفاق و منافقت که همانا اظهار نمودن اسلام و پنهان داشتن کفر است از بزرگترین فسادها در روی زمین است. واز بزرگترین مصیب این است که فساد برای انسان چنان مزین شود که حتی خود را مصلح و عمل خود را اصلاح بداند. امکان دارد انسان به فساد و تباهی در روی زمین مبتلا شود ولی به فسادکاری خود پی نمی برد، طوریکه آیه می فرماید: (ولی نمی فهمند). بلکه خود را از بهترین افراد جامعه قلمداد می کند!!

مفسر این جریر طبری می فرماید: « منافقان به جهت نافرمانی پروردگارشان و تباه ساختن فرایض او در دین وی شک و شبهه ایجاد می کنند و با دشمنان خدا و رسولش هم پیمان شده در روی زمین به فساد ادامه میدهند.

یادداشت:

این آیه مبارکه به سبب اهمیت، از چهار خصوصیت مهم تأکیدی برخوردار است:

1- «الا»: بیدار باشید، مواظب باشید، هوشیار باشید!

2- «إن»: برای تأکید مطلب است.

3- « هُم »: ضمیر فصل یا عماد که احمق بودن و سفاهت منافقان را می‌رساند.

4- «ال» بر سر کلمه «مفسدون» - «الْمُفْسِدُونَ» برای تعریف آمده، تا نهایت تباہکاری منافقان را آشکارتر گرداند. در یک بررسی کوتاه و مؤجز از آیات متبرکه قرآن در می‌یابیم که نفاق، آثار و عوارض بدی در روح، روان، اعمال و کردار شخص منافق ایجاد می‌کند که او را در دنیا و قیامت گرفتار مصائب می‌سازد.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾

و چون به آنها گفته شود (از دل) «ایمان بیاورید؛ چنانکه مردم ایمان آورده اند» می‌گویند: «آیا ایمان بیاوریم چنانکه نادانان ایمان آوردند؟» آگاه باشید که خود آنها نادان‌اند، و لیکن (نادانی خود را) نمی‌دانند. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«السُّفَهَاءُ»: جمع سفیه، بیعقلان. نادانان. از مصدر سفاهت، به معنی: جهالت و بی‌عقلی.

تفسیر:

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ»: وقتی به منافقان گفته شود: ایمان بیاورید و اعتقادی درست و بدون نفاق و ریا داشته باشید، همانطور که یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم از مهاجران و انصار و صدیقان، صحابه و مؤمنان اهل کتاب ایمان آوردند،

«قَالُوا أُنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ»: از روی استهزاء و توهین و تحقیر به مؤمنان

می‌گویند: آنومن؟ استفهام است به معنی انکار و جحد یعنی - لانؤمن. مفسران مینویسند: همزه ی «أُنُؤْمِنُ» معنی انکار و مسخره و استهزاء می‌دهد؛ یعنی آیا ما هم مانند صهییب و عمار و بلال کم عقل و بیعقل ایمان بیاوریم؟

منافقان به گمان خود کسانی را که با صداقت اسلام را پذیرفته خود را در معرض سختیها، و خطرات قرار می‌دادند، کم خرد می‌پنداشتند. به گمان آنان این کاری بسیار احمقانه بود که انسان تنها به خاطر حق و حقیقت، دشمنی همه را به جان بخرد. به گمان آنان خواسته ی عقل و خرد این بود که آدم وارد بحث حق و باطل نشود، بلکه در هر امری تنها منافع خود را مدنظر قرار دهد.

مفسر بیضاوی در این مورد می‌فرماید: از آن جهت مسلمانان را به سفاهت متصف کرده اند که گمان می‌کردند، ایمان و اعتقادشان باطل و فاسد است، یا موقعیت و مکانت آنان را محقر و خوار می‌دانستند؛ چون اکثر مسلمانان، افرادی فقیر و بینوا بودند، و حتی در بین آنان بردگانی مانند صهییب و بلال هم یافت می‌شد. (تفسیر بیضاوی 12/1).

«أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ (13)»: اما الله متعال این صفت نادانی و بیخردی و حماقت را به خودشان نسبت داده و آن را منحصر به خودشان گردانید و فرمود: (هان، بدانید) ایشان در حقیقت بی‌خردانند و بیعقل اند ولی نمی‌دانند).

یعنی بدانید در حقیقت آنها سفیه و نادان اند؛ آنان جاهلان و بیخردان و نادانان اند که حق نپذیرفتند و نافرمانی کردند، نظر بر عاقبت ندارند و از فکر آخرت غافل اند آنها برای مصالح و اغراض فنا پذیر این جهان از اندیشه ی آخرت باز مانده اند چه نادانند کسانی که نعمت جاودان را از دست میدهند و چیزهای فانی و فرومایه را اختیار می‌کنند زیرا که دانش منافقان بحدی کوتاه و محدود است که چنین حقیقت آشکار و روشن را درک نمی‌کنند و در خواب غفلت فرو رفته اند.

مفسیر «تفسیر انوار القرآن» در ذیل آیه مبارکه مینویسد: علت اینکه خداوند متعال در بیان فسادکاری شان: «لایشعرون» و در بیان ایمان نیاوردنش: «لایعلمون» فرمود، این است که: شعور؛ ادراک امور پنهانی و علم؛ یقین داشتن و مطابقت فهم با واقعیت است و از آنجا که فسادانگیزی در زمین امری محسوس است و منافقان چنان حس بالایی ندارند که آن را درک کنند، پس نسبت دادن بی‌شعوری به آنان با این حال‌شان سازگار است، اما از آنجا که ایمان یک امر قلبی است و آن را فقط کسی درک می‌کند که حقیقتش را بداند، لذا به‌دلیل آن که آنها از چنین علمی بی‌بهره‌اند، پس حقیقت ایمان را نیز در نمی‌یابند، از این‌رو نسبت دادن بی‌علمی به آنان در اینجا نیز کاملاً با حال‌شان سازگار و هماهنگ است.

خواننده معزز!

باید گفت که: در حقیقت امر منافقان سفیها نند. آنها برای مصالح و اغراض فناپذیر این جهان از اندیشه آخرت باز مانده‌اند.

دانش منافقان به حدی کوتاه و محدود است که چنین حقیقت آشکار و روشن را ادراک نتوانند.

- دعوت دادن منافق بسوی خیر سودی ندارد، زیرا آنان عمق عداوت و دشمنی که با اسلام و مسلمانان دارد به او اجازه نمی‌دهد که حق را بپذیرد و ایمان بیاورد؛ بلکه مؤمنان را به تمسخر گرفته می‌گوید: «آیا مانند نادانان و کم‌خردان ایمان بیاوریم».

- منافقان در هر زمان و مکان خودپسند و مغرور و متکبر هستند از این رو قرآن سخن تحقیر آمیز آنان نسبت به مؤمنان را بیان نمود: «آیا مانند نادانان و کم‌خردان ایمان بیاوریم».

- ایمان داشتن و تسلیم خدا بودن، در نظر منافقان سبک مغزی (حماقت) است، بناً مسلمانان باید هوشیار و بیدار باشند، تا فریب ظواهر همچو اشخاص را نخورند.

در فرهنگ قرآن، تسلیم حق نشدن، سفاهت است. باید غرور متکبرانه منافق، شکسته و با آن مقابله شود. افشای چهره دروغین منافق، برای جامعه اسلامی یک امر ضروری و حتمی است. بدتر و دردآورتر از هر دردی، جهل به آن درد است.

- منافقان جاهل‌ترین مردم هستند زیرا راه فریب و دروغ را در پیش گرفته‌اند و از سفاهت و بی‌خردی خود غافل‌اند. آیا این جهالت و سفاهت نیست که این گروه خط مشی خود را مشخص نمی‌کند و در میان هر گروهی به رنگ آن گروه در می‌آید و استعداد و نیروی خود را در طریق شیطنت، توطئه و تخریب به کار گیرد، و در عین حال خود را عاقل بشمارد؟!

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ ﴿١٤﴾

و هنگامی با مؤمنان روبرو شوند می‌گویند: ما (هم) ایمان آورده‌ایم، و و هنگامی با شیطان‌های خود در خلوت روند، گویند: البته ما با شما ایم، جز این نیست که ما آنها (مؤمنان) را مورد استهزاء قرار می‌دهیم. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَقُوا»: برخورد کردند. ملاقات نمودند. «إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ»: وقتی با دوستان کفرپیشه و رؤسای شیطان صفت ایشان است خلوت گزیدند. «مُسْتَهْزِئُونَ (هزو)»:

استهزا کنندگان و مسخره کنندگان.

«شیطان» از «شَظَن» به معنای دور شده از خیر است و به هر شخص که انحراف کند، اطلاق شده و به انسان‌های بدکار و دور از حق نیز این فهم گفته می‌شود.

تفسیر:

«وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا»: منافقان هر وقت با مسلمانان روبرو می‌شوند از روی نفاق و دروغ و ظاهر سازی با آنان برخورد کرده و از روی نفاق و تزویر، ایمان و هواداری خود را اعلام می‌دارند. تابدینترتیب در منافع و غنایم سهیم گردند، «وَ إِذَا حَلُّوا إِلَى شِيَاظِينِهِمْ» اما وقتی با پیشوایان و بزرگان منافق و کمره خود که همانا سازمان دهندگان شر و فساد هستند می‌گویند: «نَا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ».

قابل دقت و تذکر که از فحوی کلمه «حَلُّوا» آیه مبارکه بر می‌آید که: تماس و ارتباط منافقان با مؤمنان، آشکار و علنی است ولی تماس آنان با کفار یا سران و رهبران خود، سری و محرمانه، در نهان و خلوت صورت می‌گیرد. هکذا منافق، شهامت صداقت را نداشته و از مؤمنان ترس و هراس شدیدی دارد.

طوری‌که گفتیم: خلوت کنند می‌گویند: «قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ (14)» ما در کفر و نفاق خود پایدار می‌باشیم و موافقت ما با مسلمانان و اظهار نمودن ایمان ما تنها از روی استهزاء و تمسخر و فریبکاری به آنان می‌باشد و در باطن امر نه با مؤمنان موافقیم و نه به آنان تمایلی داریم. ملاحظه می‌داریم که: منافق، نان خود را همیشه به نرخ روز می‌خورد.

آنان می‌گویند ما می‌گوشیم که: مسلمانان ساده لوح را فریب دهیم، گفتار ما مخالف کردار ما است؛ اما، مسلمانان از بی‌عقلی به ظواهر گفتار و سخنان ما اعتماد می‌کنند و ما را مسلمان می‌شمارند، به مال و فرزندان ما تعرض نمی‌کنند، حتی از مال غنیمت برای ما سهم هم می‌دهند.

این گروه منافق با چنین تعاملی خویش خواستند بین معاشرت با کفار و مصاحبت با مؤمنان جمع کنند ولی در عملکرد خویش موفق نشدند؛ زیرا اجتماع دو ضد نا ممکن است.

بدون شک نفاق و منافق، مخصوص عصر پیامبر صلی الله علیه وسلم نبوده است و در هر جامعه‌ای این گروه وجود دارند، منتهی باید بر اساس معیارهای حساب شده‌ای که قرآن عظیم الشان برای آنها بدست می‌دهد شناسائی شوند، تا نتوانند زیان و یا خطری در بین مسلمانان و مجتمع اسلامی ایجاد کنند.

گرچه نفاق به مفهوم خاصش، صفت افراد بی‌ایمانی است که ظاهراً در صف مسلمانان اند، اما باطناً دل در گرو کفر دارند، ولی نفاق معنی وسیعی دارد که هرگونه دوگانگی ظاهر و باطن، گفتار و عمل را شامل می‌شود، هر چند در افراد مؤمن هم باشد که به عنوان خصلت‌های نفاق شناخته می‌شود. مثلاً در حدیث متفق علیه آمده است: «چهار خصلت هست که اگر همگی در یک شخص باشند، او منافق خالص است، و هرکسی خصلتی از آنها در او باشد خصلتی از نفاق در او وجود دارد. تا این که آنها را بگذارد: هرگاه سخن بگوید، دروغ باشد و هرگاه وعده داد، وعده خلافی کند، و هرگاه کسی به او اطمینان کند و امین بشمارد، خیانت نماید و هرگاه عهد و پیمان ببندد آن را نقض کند». (صحیح بخاری (34 و 3178) صحیح مسلم (58)).

شأن نزول آیه 14:

- واحدی و ثعلبی از طریق محمد بن مروان سیدی صغیر از کلبی از ابو صالح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: روزی عبدالله بن ابی و یارانش بیرون آمدند و با اصحاب کرام ربرو شدند، عبدالله بن ابی به یاران خود گفت: ببینید چطور این بی‌خردها را از شما دور می‌کنم. سپس پیش رفت و دست ابوبکر (رض) را گرفت و گفت: آفرین به صدیق بزرگ مرد بنی تیم و دانشور دین اسلام و همراه رسول الله صلی الله در غار ثور و کسی که جان و مال خود را برای رسول الله فدا کرد. سپس دست عمر (رض) را گرفت و گفت: آفرین بر فاروق مهتر و بزرگ خاندان بنی عدی بن کعب بازوی پرتوان و نیرومند دین خدا و کسی که سر و مالش را فدای رسول الله کرد. بعد از آن دست شیر خدا علی (رض) را گرفت و گفت: آفرین بر پسرکاکا و داماد رسول الله سرور و پیشوای بنی هاشم بعد از رسول الله، پس از هم جدا شدند. عبدالله به یاران خود گفت: دیدید چگونه رفتار کردم، هرگاه با آنها رو در رو شدید همین روش را به کار بندید، یارانش او را تحسین و ستایش کردند. مسلمانان نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم آمدند و این موضوع را به اطلاع او رساندند. پس این آیه نازل شد.

عبدالله بن ابی سرکرده منافقان :

عبدالله بن ابی بن مالک بن حارث بن عبید بن مالک، مشهور معروف به ابن سلول، از جمله رهبران قبیله خزرج بود، سلول نام پدر و به روایت نام جد مادری اش است، مؤرخان کنیه او را عبدالله بن ابی، ابوالحباب گزارش داده اند. عبدالله بن ابی بارها به مخالفت با پیامبر صلی الله علیه وسلم قیام نموده از جمله در جنگ احد (سال سوم هجری جنب کوه احد)، غزوه بنی قینقاع (اولین جنگ پیامبر اسلام با یهودان مدینه بود که در نتیجه یهودان محاصره و تبعید شدند)، و غزوه بنی نضیر (دومین غزوه پیامبر اسلام با یهودان بود که در ربیع الاول سال چهارم هجرت به وقوع پیوست قابل تذکر است که قبیله های بنی نضیر بنی قینقاع و بنی قریظه از هم پیمانان رسول الله بشمار می رفتند) و غزوه تبوک (که در رجب و شعبان سال نهم هجری در تبوک به وقوع پیوست) منافقان به سرکردگی ابن سلول از همراهی کردن پیامبر صلی الله علیه وسلم سرپیچی کردند.

عبدالله بن ابی همچنین همراه با پیروانش با تعدادی از چهره های مشهور یهود از جمله حی بن اخطب و یاسر بن اخطب تعاون و دوستی داشت. وی در طول حیات خویش مشکلات متعددی را برای جامعه اسلامی به وجود آورد. به همه حال رسول الله صلی الله علیه وسلم با ایشان از مدار کار می گرفت. وی پس از غزوه تبوک در نهمین سال هجری قمری در گذشت.

اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٥﴾

الله آنان را مسخره می نماید و آنها را در طغیانشان نگه می دارد تا سرگردان شوند. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَمُدُّهُمْ»: به آنان فرصت می دهد. «يَعْمَهُونَ»: سرگردان و متحیر و در برابر حق کورند.

تفسیر :

«اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ»: الله متعال در برابر تمسخر و استهزای منافقان نسبت به مؤمنان، آنان

را در فرصت مناسب مجازات می‌کند و با دفاع نمودن از مؤمنان راستین و فرود آوردن خواری و ذلت و حقارت بر منافقان، از ایشان انتقام می‌گیرد.

مجازات الهی، متناسب با گناهان است. طوری که در آیه مبارکه در برابر «إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ»، «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» آمده است. در این آیه مبارکه در می‌یابیم که منافقان با الله متعال در طرف واقع اند نه با مؤمنان. (آنها مؤمنان را مسخره می‌کنند، ولی الله متعال به حمایت مؤمنان به جواب مسخره‌ی آنان را می‌پردازد).

ابن عباس (رض) فرموده است: به عنوان انتقام آنان را مسخره می‌کند و مانند فرموده « وَ أُمْلَى لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ » عذاب و کیفر آنها را به تأخیر می‌اندازد.

مفسر جلیل‌القدر ابن کثیر فرموده است: خدای توانا بدین ترتیب خبر داده است که آنها را به پاس مسخره و ریشخندشان عذاب داده و به خاطر فریب و نیرنگشان، آنها را مجازات می‌دهد. بنابراین، خبر از مجازات را جانشین خبر از عملی قرار داده است که به سبب آن سزاوار عذاب اند، پس در لفظ متفقند ولی در معنی مختلف. (علمای علم بیان این گونه تعبیر را مشاکله می‌گویند و آن عبارت است از این که دو جمله در لفظ یکی باشند، ولی در معنی مختلف).

علماء تمامی تعبیراتی که از این قبیل در قرآن آمده است، به این شیوه توجیه کرده اند. از قبیل: «وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا» پاداش بدی، کیفری همسان آن است. همچنین مانند «فَمَنْ إَعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ» هرکس بر شما تجاوز کرد، شما هم به او تجاوز کنید، که تجاوز اول، ظلم و ناروا است ولی تجاوز دوم، مقابله به مثل و عدالت است.

وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (15): یعنی به آنان مهلت می‌دهیم و آنها را رها می‌کنیم تا هر چه بیشتر در طغیان و گمراهی و کفر خود سرگردان و متردد بمانند. به طوری که نتوانند راه به جایی ببرند؛ زیرا خدای توانا دریچه‌ی قلب و نهاد آنان را مسدود کرده و پرده‌ی سیاهی را بر بینایی آنان کشیده است. لذا راه هدایت و رهایی را نمی‌بینند و راه به جایی نمی‌برند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٦﴾

آنان کسانی هستند که گمراهی را به عوض هدایت خریدند، پس تجارت آنها سودی نداد، و هدایت نیافتند. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ضلاله»: سردرگمی و انحراف از جاده مستقیم و گم‌کردن راه و سرچشمه هدایت است «مُهْتَدِينَ»: راه یافتگان، هدایت شدگان.

تفسیر :

منافق، سود و زیان خود را نمی‌شناسد و لذا هدایت را با ضلالت معامله می‌کند. طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ»: منافقان گمراهی را با هدایت مبادله و معاوضه کردند. ضلالت به معنای حیرانی و سرگردانی و انحراف از راه راست و گم کردن راه هدایت است. یعنی آنها ایمان را با کفر معاوضه کردند و گمراهی را گرفتند.

«فَمَا رَبَحَتْ تِجَارَتُهُمْ»: وقتی منافقان گمراهی را گرفتند و در مقابل آن، راه راست را دادند بدون شک که در این تجارت خسارت‌مند شدند زیرا خریدن کفر به جای ایمان و

ترک نمودن هدایت به سوی گمراهی و ترک نمودن جماعت به سوی جدایی و ترک نمودن امنیت به سوی ترس و هراس و بالاخره ترک نمودن سنت به سوی بدعت تجارتي است که صاحب آن هرگز سودی از آن نخواهد برد.

«وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (16)» یعنی در کارشان راه راست و درست را پیش نگرفتند؛ زیرا نیکبختی دو جهان را از دست دادند.

باید گفت که انسان در زندگی خویش در بسیاری از حالات طوری تصور میکند که گویا: عمل نیکی را انجام داده است در حالیکه عمل او از بدترین اعمال است طوریکه منافقان چنین گمانی دارند.

منافقان در آنچه که گمان منفعت بردن از آن را دارند خسارتمند هستند، طوریکه آیه متبرکه بیان یافت که: «پس تجارت آنها سودی نداد». مسلماً این چنین تجارتي سودی نخواهد داشت، بلکه در این کار بزرگترین ضرر را متحمل خواهد شد؛ «قُلْ إِنَّ الْخُسْرَانَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ۝ ۱» (الزمر: 15) «بگو: همانا خسارتمندان (حقیقی) کسانی هستند که جان و اهلشان را در قیامت از دست داده‌اند هان! این همان زیان و خسارت آشکار است».

این گروهی که بر نفاق عادت کرده اند، هدایت نمی‌شوند چون گمان می‌برند که کار نیک می‌کنند. لذا به حق بر نمی‌گردند و این خصلت در هر فاسق و مبتدع وجود دارد؛ زیرا گمان می‌برد که وی برحق است و دیگران بر باطل. بنابراین انسان‌های عامی و ساده به مراتب از اینها بهترند.

مؤمنان با کردار و گفتار سعی در پاکسازی جامعه از آلودگی و فساد و آراستن آن به خوبی‌ها دارند، ولی منافقان در مسیری بر عکس، نهی از معروف و امر به منکر را پیشه می‌کنند و در پوشش اصلاح و پیراستن جامعه از آلودگی‌ها تلاش می‌کنند که فساد، فراگیر و معروف و نیکی از جامعه برچیده شود تا بتوانند در چنان محیط آلوده‌ای به اهداف شوم خود برسند.

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٧﴾

داستان منافقان همانند داستان کسی است که آتشی افروخته پس چون آتش اطراف او را روشن ساخت، الله آن روشنی را از آنها بُرد، و آنها را در تاریکی‌های رها کرد که چیزی را دیده نمی‌توانند. (۱۷)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«استوقد» (وَقَدَّ): برافروخت، آتش روشن کرد. «مثل منافقان مانند شخصی است که به سختی آتشی را غرض یافتن راه روشن کند و همینکه آتش چهار اطرافش را روشنایی کرد، الله نورش را زایل ساخت و در میان تاریکی‌هایی که نمی‌بینند رهای شان کرد»
ملاحظه میشود که: منافق برای رسیدن به نور، از نار (آتش) استفاده می‌کند ولی این را فراموش کرده است که همین آتش دارای خاکستر و دود و سوزش نیز میباشد.
قابل دقت و تذکر است که: نور اسلام عالم‌گیر جهانی است، ولی نوری که منافقان در سایه‌ی آن تظاهر به اسلام می‌کنند، در شعاعی کمتر و روشنایی آن زودگذر و ناپایدار است.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: تذکر مثال ویا آوردن مثل ، برای برای افهام و تفهیم سامع یک روش بی نهایت مفید و موثری است و نقش سازنده ای دارد، زیرا با ارایه مثال سامع ؛ مسائل معقول را محسوس و بدینوسیله راه را نزدیک و عمومی می‌کند، درجه اطمینان را بالا می‌برد و لجاجت را خاموش می‌سازد. در قرآن عظیم الشان مثال‌های زیادی آمده است که از آنجمله در ذیل به چند مثال توجه شما را جلب می‌داریم :

بطور مثال : مثال حقّ، به آب و مثال باطل به قف که در روی آب است. (سوره رعد آیه : 11) مثال حقّ به شجره‌ی طیّبه و از باطل به شجره‌ی خبیثه. (ابراهیم، 26) تشبیه اعمال کفار به خاکستری در برابر تندباد. (ابراهیم، 18). ویا تشبیه کارهای آنان، به سراب. (سوره نور : 39) تشبیه بت‌ها و طاغوت‌ها به خانه عنکبوت. (عنکبوت، 41). تمثیل دانشمند بی‌عمل به حمار (خر) که کتاب حمل می‌کند. (جمعه، 5). و تمثیل غیبت، به خوردن گوشت برادری که مرده است. (سوره حجرات، 12).

هکذا همین آیه (17 بقره) نیز در مقام تشبیه مجموعه‌ای از روحيّات و حالات منافقان است. آنان، آتش را برای یافتن راه خویش روشن می‌سازند، ولی خداوند متعال نورش را از بین می‌برد و بجزدود و خاکستر و تاریکی چیزی دیگری برای آنان باقی نمی‌ماند. طوریکه می‌فرماید: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا» یعنی حالت و وضع شگفت‌انگیز و نفاق آنها، مانند حال و وضع شخصی است که آتشی را برای گرم کردن خود و ایجاد نور و روشنایی برافروخته باشد، و هنوز روشن نشده خاموش گردد، و او خود در تاریکی مطلق و بیم و هراسی شدید باقی بماند.

ابن مسعود (رض) و جمعی دیگر از صحابه کرام در تفسیر این آیه مبارکه فرموده‌اند: «پس از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به مدینه؛ گروهی از مردم در ظاهر اسلام را پذیرفته ولی در باطن امر نفاق را پیشه خویش ساختند، پس داستان آنان همانند داستان کسی است که گرفتار ظلمت و تاریکی شده و آتشی را برمی‌افروزد و این آتش پیرامون وی را روشن می‌سازد، به طوری که می‌تواند اطراف خویش را ببیند تا به این وسیله از افتادن در آنچه که موجب آزار وی می‌شود بپرهیزد، در این اثنا آتش وی خاموش می‌شود و در نتیجه او حیران و مبهوت بر جای خود ایستاده می‌شود، و نمی‌داند که چگونه خود را از اشیای مودّی پیرامون خوش حفظ نماید! این است حال منافقی که در ظلمت شرک به سر می‌برد و همین که اسلام را پذیرفت و حلال را از حرام و خیر را از شر باز شناخت و از این نعمت‌ها برخوردار گشت، ناگهان کافر می‌شود و حالش چنان واژگون می‌گردد که حلال را از حرام و خیر را از شر فرق کرده نمیتواند». این روایت را مفسران بزرگوار ابن کثیر و فخر رازی در تفاسیرشان و ابو حفص دمشقی در «اللباب فی علوم الکتاب» نیز ذکر نموده‌اند.

امام فخر رازی در این مورد می‌فرماید: «تشبیه در اینجا در نهایت درستی و صحت است زیرا منافقان در آغاز با ایمان خود نوری را کسب کردند، ولی سرانجام این نور را با نفاق خود از بین برده و در سرگردانی و گمراهی بزرگی غوطه‌ور شدند چرا که هیچ سرگردانی‌ای بزرگتر از سرگردانی در دین نیست».

«فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ» پس آن هنگامیکه آتش اطراف او را روشن گردانید و انس و آرامشی یافت خداوند آن را خاموش ساخت و آتش متلاشی گشته و نور

و روشنایی محو و نابود شد. و آنها دیگر نتوانستند اطراف خود را ببینند و در ظلمت شب در میان صحرا متحیر ایستادند.

واقعیت اینست کسی که از يك نور حقیقی مستفید نشود، در ظلمات متعدّد باقی خواهند ماند. «بُنُورِهِمْ ... فِي ظُلُمَاتٍ» (کلمه «نور» در آیه مبارکه مفرد و کلمه «ظلمات» که در آیه ذیل می آید جمع است.)

«و تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ (17)»: یعنی آنان را در تاریکی شدید و بیم و هراسی سخت رها کرده و بدون این که ره را پیدا نمایند، کورکورانه دست و پا می زنند.

شان نزول آیه :

قول ابن عباس و قتاده و مقاتل و سدی آن است که این آیه مبارکه در شأن منافقان فرو آمد، و عده ای میگویند در شأن یهودان است چون نبوت بنی اسرائیل منقطع شد و بدست عرب افتاد یهودان در تورات خواندند که پیامبر آخرالزمان محمد خواهد بود پس از دیار شام برخاستند تا به مدینه آمدند مردی بود با این یهودان او را عبدالله بن اهبان می گفتند ایشان را پند می داد و نصیحت می کرد و نعت مصطفی و سیرت و اخلاق وی چنانکه در تورات دیده بریشان می خواند وی میگفت امیدوارم که بروزگار او در رسم و او را در یابم و بوی ایمان آورم اگر به روزگار او برسم چه خوب است و الا مقام و منزلت وی بشناسید و رسالت وی بجان و دل قبول کنید و قدم از جادهی شریعت وی بیرون نگذارید، یهودان این نصیحت را قبول کردند و تصدیق مصطفی در دل می داشتند و در امید این روشنایی روزگار می گذراندند تا بوقت بعثت محمد صلی الله علیه وسلم، بادر نظر داشت اینکه یهودان چون بعیان بدیدند آنچه می شنیدند و از کتب می خواندند با وجود آن بدان کافر شدند و در ظلمت کفر باقی ماندند، پس رب العالمین ایشان را این مثل زد. بعد از مرگ نور اقرار ایشان منطقی (خاموش) گشته در ظلمات ندامت و حسرت و سخط و عقوبت در مانند پس چگونه از کفر باز آیند در حالیکه رب العالمین به شقاوت ایشان حکم کرده و گفته «ان الذین حقت علیهم کلمة ربک لایؤمنون». (یونس/96).

همچنان طبری به نقل از ابن عباس و ابن مسعود و دیگران، چنین می گوید: دو مرد از منافقان اهل مدینه از پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم فرار کردند که نزد مشرکان مکه بروند. در راه باران تندی همراه رعد و برق و صاعقه که در آیه های زیر توصیف شده، به آنان زد و درماندگی و تاریکی فرایشان گرفت و چون صدای هولناک صاعقه را شنیدند از ترس این که به گوششان فرو رود و بمیرند، انگشتانشان را در گوششان فرو می بردند و هرگاه برق می درخشید، در روشنایی آن چند قدم جلو میرفتند و چون برق فرو کش می کرد، در جای خود متوقف می شدند و می گفتند: ای کاش! از این رویداد نجات می یافتیم و پیش محمد می رفتیم و دست را در دست او می گذاشتیم. وقتی هوا آرام گرفت و تاریکی از بین رفت و پایان یافت؛ آن دو پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم رفتند و دست در دست او نهادند و مسلمانان خوبی شدند. این است که خداوند، موفقیت این دو را برای منافقان مدینه، بطور مثال بیان فرموده است .

باید یادآور شد که: برخی از انسانها در بدایت دارای ایمان واقعی و حقیقی میباشد، ولی کم کم همین انسان به انحراف گرایش پیدا نموده و منافق می شود. طوری که در آیه متبرکه ملاحظه نمودیم که: کلمه «نورهم» در این آیه و جمله «لایرجعون» در آیه بعد نشان می دهد که منافقان نوری داشتند، ولی بعد از همین نور برآمدند .

لطیفه:

علامه ابن قیم الجوزیه (691 - 751 هجری قمری) فرموده است : در این گفته ی الله متعال به دقت بیندیش که گفته است: «ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ» و نگفته است: «ذهب الله بنارهم»، با این که سیاق کلام چنان اقتضا می کند تا با اول آیه تطابق داشته باشد آنجا که فرموده است: «اسْتَوْقَدَ نَاراً»؛ چون در «نار» هم روشنایی و هم قدرت سوختن وجود دارد. در اینجا خدای متعال روشنایی آن را برده و قدرت سوزاندن را باقی گذاشته است! دقت کنید چگونه گفته است: «بِنُورِهِمْ» و نگفته است: «بضوءهم»؛ چون ضوء نور اضافه است. و اگر می گفت ضوء آنها را برد، چنان گمان می رفت که فقط نور اضافه را برده است؛ نه اصل آن را! و دقت کنید که گفته است: «ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ» یعنی کلمه ی نور را مفرد آورده است، سپس گفته است: «وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ» یعنی ظلمات را به صیغه ی جمع آورده است؛ چون حق و درستی فقط یکی است و آن عبارت است از راه راست که جز آن به سرمنزل مقصود نمی رسد. به عکس راه باطل و نادرست که متعدد و متنوع است، به همین دلیل خدای سبحان در چندین آیه «حق» را مفرد و «باطل» را به صیغه ی جمع آورده است از جمله: «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ» که در اینجا سبیل باطل را به صورت جمع و سبیل حق را به صیغه ی مفرد آورده است. (نقل از محاسن «التأویل» قاسمی).

صُمُّ بُكْمٌ عُمِيٌّ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿١٨﴾

آنها کر (از شنیدن حق) و گنگ اند (از نطق حق) و کورند (از دیدن نور هدایت)؛ بنابراین از راه خطا به راه راست باز نمی گردند. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صُمُّ» : کران، جمع اصم، «بُكْمٌ» : گنگان، جمع ابکم، «عُمِيٌّ» : کوران، جمع اعمی. حق ندیدن منافقان دو دلیل دارد: یکی آنکه فضای بیرونی آنان تاریک است؛ «فِي ظُلُمَاتٍ» و دیگر آنکه خود چشم دل را از دست داده اند. «صُمُّ بُكْمٌ عُمِيٌّ»: کسی که نعمت عطا شده ای الهی را در راه حق مورد استفاده قرار ندهد، مانند شخصی است که اصلاً فاقد آن نعمت باشد.

تفسیر :

«صُمُّ» : یعنی مانند ناشنویان از شنیدن و دریافت نیکی عاجزند. یعنی: صاحبان این آتش برافروخته، پس از خاموش شدن آن کر شده اند، به طوری که صدای هیچ آواز دهنده ای را که به سوی راه راست فرایشان می خواند نمی شنوند.

«بُكْمٌ» : یعنی مانند افراد گنگ از گفتن مطالبی که به حال آنان مفید باشد، ناتوانند. «عُمِيٌّ» یعنی بسان افراد نابینا راه هدایت را نمی بینند و نمی توانند آن را در پیش گیرند.

« فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (18) » یعنی از نادرستی و کجروی بر نمی گردند و دست بردار نیستند. یعنی قادر به بازگشت به راه خویش نیستند. و این گونه اند اهل نفاق که اسلام آورده و سپس کافر شده اند.

منافقان با این اوصاف می میرند و با این اوصاف در روز رستاخیز محشور می شوند. بدین ترتیب در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که :الله تعالی منافقان را موافق آنچه از تاریکی

و ظلمتی که در دل دارند سزا و مورد مجازات قرار میدهد یعنی نور را از دل‌هایشان می‌برد. آن هم به سبب آنچه که خودشان بدست آوردند. طوریکه در جای دیگری می‌فرماید: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» (الصف: 5) «پس هنگامی که (از حق) منحرف گشتند، الله دل‌هایشان را منحرف ساخت».

الله متعال گوش‌های منافقان را کر ساخته است که از شنیدن حق عاجزند و اگر بشنوند از آن نفع هم نمی‌برند طوری که الله تعالی می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ۲۱» (سوره الأ نفال: 21) و مانند کسانی نباشید که گفتند: شنیدیم و آنها نمی‌شنوند».

منافقان مانند گنگ نمی‌توانند به حق زبان باز کنند و مانند کور نمی‌توانند حق را ببینند. منافقان از گمراهی و جهالتشان بر نمی‌گردند، زیرا گمان می‌برند که خودشان برحق اند و دیگران بر باطل. بنابراین این گروه تنها در ظاهر با مؤمنان اند و در باطن با کافران، و آنچه را که انسان در دل دارد مشکل است که از آن برگردد. خواننده معزز!

قرآن عظیم الشان در ستایش برخی پیامبران می‌فرماید: آنان دست و چشم دارند، «وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ اُولِي الْاَيْدِي وَ الْاَبْصَارِ» (ص، 45). شاید مقصود آن است که کسی که دست بت‌شکنی دارد دست دارد، کسی که چشم خدابین دارد چشم دارد، پس منافقان که چنین دست و چشمی ندارند، در واقع همچون ناقص الخلقه‌هایی هستند که خود مقدمات نقص را فراهم کرده و وسائل شناخت را از دست داده‌اند. لذا در این سوره درباره‌ی منافقان تعابیری همچون «لایشعرون، ما یشعرون، لایعلمون، لایبصرون، یعمهون، صم، بکم، عمی، لا یرجعون» بکار رفته است.

نظر، غیر از بصیرت است. در سوره اعراف می‌خوانیم: «تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ اِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (اعراف، 198). می‌بینی که به تو نگاه می‌کنند، در حالی که نمی‌بینند. یعنی چشم بصیرت ندارند که حق را ببینند.

عدم استفاده درست و صحیح از امکانات و وسائل شناخت و معرفت، مساوی با سقوط و به معنی از دست دادن انسانیت است. طوریکه در سوره اعراف آیه‌ی 179 می‌خوانیم: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ اَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ اُذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا اُولٰٓئِكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْغٰفِلُونَ» آنان قلب دارند، ولی نمی‌فهمند، چشم دارند ولی نمی‌بینند، گوش دارند ولی حق را نمی‌شنوند، این گروه همچون چهارپایان بلکه از آنها پست‌تر و گمراه‌ترند، ایشان غافل هستند.

جزای آن‌ده از اشخاصیکه در دنیا خود را به کوری و کری و گونگی می‌زنند، در روز محشر هم بمثابة کور و کر و گونگه میباشد. طوریکه در (آیه 97 سوره اسراء) آمده است: «وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلٰى وُجُوْهِهِمْ عُمْيًا وَ بُكْمًا وَ صُمًّا» (و ما در روز قیامت، آنان را کور و کر و گونگه محشور می‌کنیم)

اَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيْهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ اَصَابِعَهُمْ فِيْ اَآذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللّٰهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِيْنَ ﴿١٩﴾

یا [سرگذشت آنان] مانند حالت کسانی است که به باران تندی گرفتار شده باشند که از آسمان فرو می‌ریزد و در آن، تاریکی‌ها و رعد و برق باشد و از ترس صدای صاعقه‌ها و مرگ انگشتان خود را در گوش‌هایشان می‌گذارند تا صدای صاعقه را نشنوند، و

خداوند به کافران احاطه دارد و در قبضه قدرت او هستند. (۱۹)

تشریح لغات و کلمات :

«صَيَّبَ» (صوب): باران تند و پی در پی، توفنده. «رَعْدٌ»: حرکت شدید، صدای برخورد هوا وقتی که در میان ابرها جمع می شود، تندر، غرش، «بَرْقٌ»: نوری است که در ابر جرقه می زند (روشن می گردد) و به همان علت، از برخورد هوا و اتصال جاذبیت و ربایش بار مثبت و منفی ابر ایجاد می گردد. «الصَّوَاعِقُ»: جمع صاعقه: صدهای هولناک در میان باران و برق، آتش و برقی که از بالا فرود آید.

تفسیر :

«أَوْ كَصَيَّبٍ مِنَ السَّمَاءِ»: این مثال دوم منافق است. یعنی داستان شان در سرگردانی و تردید و آشفتگی، همانند جماعتی هستند که در معرض «بارانی سخت و طوفانی از آسمان قرار گرفته اند» که این باران طوفانی زمین را تار کرده و با رعد و برق و صاعقه همراه باشد.

«فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ» یعنی در آن هوای ابری و باران زار، در آن تیرگی مطلق و شدید که غرش رعد، گوش ها را کر می کند و شدت برق، نور چشمانشان را می رباید، خداوند متعال، منافق را به شخص در باران مانده ای تشبیه کرده که مشکلات باران تند، شب تاریک، غرش گوش خراش رعد، نور خیره کننده ی برق، و هراس و خوف مرگ، او را فراگرفته است، اما او برای حفظ خود از باران، نه پناهگاهی دارد و نه برای تاریکی، نوری و نه گوشی آسوده از رعد و نه روحی آرام از مرگ.

«يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ»: یعنی برای دفع خطر صاعقه های تند و متوالی، سر انگشتان را در گوش گذاشته، و از فرط آشفتگی و ترس و هراس، گمان می کنند که این عمل آنها را نجات می دهد.

«حَذَرَ الْمَوْتِ»: یعنی از ترس مرگ، انگشتان خود را در گوش می گذارند. «وَأَلَّهِ مُجِيبٌ بِالْكَافِرِينَ (19)»: «الله متعال از هر سو و جهتی بر کافران احاطه دارد و بر آنان کاملاً مسلط است. «احاطه» بمعنای: محاصره نمودن از تمامی جوانب است طوری که شخص محاصره شده به هیچ وجه نمی تواند خود را از این حصار نجات دهد و فرار نماید.

منافقان باید بدانند که خداوند بر آنها احاطه کامل دارد و هر لحظه اراده فرماید، اسرار و توطئه های آنها را افشا می کند.

یعنی اینکه حق تعالی به کسانی که نگروریده اند و ایمان نیاورده اند و منافق هستند آگاه و داناست، و نیز بر افعال و اقوال ایشان احاطه کننده است و مجازات و مکافات آنان بر وجهی که باید و شاید بر ایشان خواهد رسانید. منافقان از هر طرف در کشاکش و اضطراب و هراس گرفتار می باشند و با وجود این می خواهند با تدابیر بیهوده مثل انگشت در گوش کردن از خود محافظت کنند غافل از اینکه قدرت خداوند تعالی از هر طرف بر آنها مستولیبست آنان از عذاب دردناک هرگز نجات نخواهند یافت.

قرآن عظیم الشان در این آیه مبارکه باران را برای قرآن کریم مثل آورده است. یعنی: مؤمنانی که به قرآن ایمان آورده اند مانند گیاهان و درختانی اند که بوسیله باران سیراب و

بارور می‌شوند اما کسانی که نفاق پیشه نموده و به قرآن ایمان نیاورده‌اند مانند بارانی است که تاریکی‌ها و رعد و برق به همراه دارد و ایشان را مرعوب و بیمناک می‌گرداند. بلی! در این قرآن آیات تکان دهنده‌ای است که منافقان را در ترس و بیم می‌اندازد مانند کسی که از شدت تاریکی و بانگ‌های خوفناک و باران شدید احساس خطر می‌کند و به جایی پناه می‌برد که هرگز در آن نمی‌تواند پناه یابد. منافقان نیز راه دیگری جز این نیافتند که گوش‌هایشان را از شنیدن آیات قرآن کریم ببندند. منافقان غرق در مشکلات و نگرانی‌ها می‌شوند، و در همین دنیا نیز خوف و اضطراب و رسوایی و ذلت دامن گیرشان می‌شود.

شأن نزول آیات 19 - 20:

ابن جریر از طریق سیدی کبیر از ابو مالک و ابو صالح از ابن عباس (رض) و از مره از ابن مسعود و عده‌ای از اصحاب (رضی تعالی عنهما) روایت کرده است: دو نفر از منافقان مدینه از نزد رسول خدا فرار کردند و رهسپار دیار مشرکان شدند. در میان راه به بارانی که الله متعال غرش وحشتزای رعد و برق و صاعقه آن را یادآور شده است دچار گردیدند. آن دو با وقوع رعد و برق از ترس مرگ سرانگشتان خود را در گوش‌هایشان فرو می‌کردند تا مبادا صدای وحشت‌انگیز صاعقه، موجبات مرگ آن‌ها را فراهم سازد و هرگاه برق می‌درخشید به روشنی آن راه می‌رفتند و چون درخشش برق ناپدید می‌پشد پیش پای خود را نمی‌دیدند و متوقف می‌شدند. در آن لحظات جانکاه و دشوار گفتند: اگر این شب هولناک را به سلامت صبح می‌کردیم. سحرگاه نزد محمد صلی الله علیه وسلم بازگشته دستان خود را در دستش می‌گذاشتیم و با او بیعت می‌کردیم. سپس حضور رسول الله آمدند و مسلمان شدند و به اسلام پایبندی خوبی نشان دادند. خدای متعال حالت این دو منافق فراری را برای منافقان مدینه مثل آورده است: «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ» «آن‌ها از بیم مرگ انگشتان خود را در گوش‌هایشان می‌گذاشتند تا از صدای صاعقه محفوظ بمانند» هرگاه منافقان در مجلس رسول الله (حاضر می‌شدند، از بیم سخنان او و از این که در باره آن‌ها وحی نازل گردد و از راز آن‌ها پرده بردارد و در نتیجه تباه و هلاک گردند، انگشتان خویش را در گوش‌هایشان می‌گذاشتند. چنانچه آن دو منافق فراری، انگشتان خود را از بیم مرگ بر گوش‌هایشان گذاشتند. كَلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ «هرگاه برق پیرامون آن‌ها را روشن می‌کرد در پرتو آن چند گامی می‌رفتند» و هرگاه دارایی و ثروت منافقان رو به فزونی می‌نهاد و صاحب فرزندان متعدد می‌شدند و فتح و پیروزی چشمگیر نصیب‌شان می‌گردید و غنایم فراوان به دست می‌آوردند به راه اسلام قدم می‌نهادند و می‌گفتند: بدون تردید دین محمد صلی الله علیه وسلم حق است و در این راه استقامت و پایداری نشان می‌دادند، چنانچه آن دو منافق حین پرتو افشانی برق راه می‌رفتند. «وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا» «و چون تاریکی بر آن‌ها مستولی می‌گشت متوقف می‌شدند» و هرگاه دارایی و فرزندان منافقان تباه و هلاک می‌شد و دچار مصیبتی می‌گشتند، می‌گفتند: سبب همه این بدبختی‌ها دین محمد است، پس مرتد می‌شدند و از اسلام برمی‌گشتند. چنانچه آن دو منافق وقتی که برق ندرخشید و فضا تاریک شد از رفتن باز ماندند.

**يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾**

نزدیک است که برق چشم‌هایشان را برباید، و هر گاه بر آنها روشنی بخشد پیش روند، و چون راهشان را تاریک کند ایستاد شوند، و اگر الله می‌خواست گوش و چشمانشان را از بین می‌برد، چرا که خداوند بر هر چیز توانا است. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَخْطَفُ» : خطف، ربودن، قاپیدن. « قَامُوا »: ایستادند، توقف کردند، «سَمِعَ»: نیروی شنوایی. در اینجا به معنی عضو شنوایی، یعنی گوش است.

تفسیر :

«يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ» : نزدیک است که روشنایی برق بین‌های چشم‌های آنان را از بین ببرد چون آنان در گمراهی و اندیشه‌های تاریک خویش مبتلا و سرگردان اند آنان زمانیکه غلبه‌ی فروغ اسلام و ظهور معجزات را می‌نگرند آگاه می‌شوند و ظاهراً به صراط مستقیم می‌گرایند و زمانیکه تکلیف دنیوی بر آنان غلبه کرد بر کفر خویش استوار می‌مانند.

« كَلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ » یعنی هر گاه که برق بدرخشید و آن درخشش راه را روشن کرد ایشان در آن روشنی بروند، « وَ إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا » یعنی وقتی که نور و پرتو برق و فروغ آن ناپدید می‌شد، آنها از حرکت باز ایستاده و در جای خود متوقف می‌شدند.

این تعبیر به خوبی نهایت سرگردانی و نادانی آنها را منعکس می‌سازد و جلوه ای از آن را ترسیم می‌کند؛ لذا هر وقت فروغی از برق و نور می‌یافتند، باوجود این که بیم داشتند بینایی خود را از دست بدهند، از آن استفاده کرده و چند گامی به جلو می‌رفتند، و هر وقت پرتو نور ناپدید می‌شد، از حرکت باز ایستاده و از ترس این که به چاله ای سقوط کنند، در جای خود می‌ایستادند.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ» : سنت الهی، آزادی دادن به همه است و گرنه خداوند می‌توانست منافقان را کر و کور کند. و در این هیچ جای شکی نیست که :منافق به سبب اعمالی که مرتکب می‌شود، هر لحظه ممکن است گرفتار قهر الهی شود. طوریکه در آیه متبرکه آمده است :یعنی اگر الله متعال می‌خواست بر شدت صدای رعد می‌افزود، و آنها را کر کرده و نیروی شنوایی آنها را می‌گرفت، و نور برق را بیشتر می‌کرد و آنها را کور کرده و بینایی آنها را از بین می‌برد.

« إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (20) » در اینجا الله متعال قدرت و تسلط خود را بر انجام هر کاری بیان می‌دارد تا منافقان بدانند که اوتعالی بر همه چیز حاکم و مسلط است. یعنی خدای متعال بر انجام دادن هر چیزی توانا و مقتدر است، هیچ موجودی از موجودات زمین و آسمان، او را از انجام دادن خواسته‌هایش ناتوان نمی‌کند.

شیخ ابن جریر طبری گفته است: در اینجا خداوند خود را توانا و مقتدر بر انجام دادن هر چیزی معرفی کرده است، تا منافقین را از سلطه و قدرت خود بر حذر دارد و به آنها بفهماند که بر آنان مسلط است، و می‌تواند بینایی و شنوایی آنها را از بین ببرد. (تفسیر طبری 79/1).

بطور مؤجز و خلاصه باید گفت که : ممکن است نفاق کوتاه مدتی راه را بر صاحب خود روشن‌گرداند، اما این امر همچون برقی جهنده زود گذر است و سپس چون آتش خاموش می‌شود و این خود نمایانگر آن است که نفاق دوام و پایداری ندارد.

یادداشت :

قرآن کریم در همان ابتدای سوره البقره انسان‌ها را در ارتباط با اعتقاد به الله تعالی به سه دسته و سه کتگور ؛ مؤمنان، کافران و منافقان تقسیم کرده و روحیات، رفتارها و خصوصیات هر یک را بیان کرده است. در این میان درباره منافقان علاوه بر اختصاص سوره‌ای به آنان (سوره المنافقین) در بیشتر سوره‌های مدنی از آنان سخن به میان آمده است اما جامع‌ترین سوره درباره منافقان، سوره التوبه است که به بیان و خصوصیت‌ها و رفتار آنان پرداخته شده است. چون خطرهای این گروه نسبت به هر گروه دیگر جامعه اسلامی را تهدید می‌کند. و قرآن هم، دشمنان را، خصوصاً منافقان را با خصوصیات‌شان به مسلمانان معرفی می‌کند؛ چون نفاق شناسی گامی در راستای افزایش بصیرت جامعه است. و نفاق یکی از کانون‌های فتنه است و شناخت چهره نفاق و آگاهی از نشانه‌های منافقان سبب می‌شود تا فتنه انگیزی‌ها و توطئه‌های آنان خنثی شود و جامعه اسلامی فریب آنها را نخورد و در دام توطئه‌ها نیفتد. چون این دانه سرطانی از همان ابتدای هجرت پیامبر ج به مدینه عرض وجود نمود

چهره منافق در قرآن :

منافق در عقیده و عمل، برخوردار و گفتگو، عکس‌العمل‌هایی را از خود نشان می‌دهد که در این سوره و سوره‌های منافقون، احزاب، توبه، نساء و محمد آمده است. آنچه در اینجا به مناسبت می‌توان گفت، این است که منافقان در باطن ایمان ندارند، ولی خود را مصلح و عاقل می‌پندارند. با همفکران خود خلوت می‌کنند، نماز‌شان با کسالت و انفاق‌شان با کراهت است. نسبت به مؤمنان عیب‌جو و نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم موذی‌اند. از جبهه فراری و نسبت به خدا غافل‌اند. افرادی یاهوسرا، ریاکار، شایعه ساز و علاقمند به دوستی با کفارند. ملاک علاقه‌شان کامیابی و ملاک غضب‌شان محرومیت است. نسبت به تعهداتی که با الله دارند بی‌وفای‌اند، نسبت به خیراتی که به مؤمنان می‌رسد نگران، ولی نسبت به مشکلاتی که برای مسلمانان پیش می‌آید شادند. امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند. قرآن در برابر این همه انحراف‌های فکری و عملی آنان می‌فرماید که : «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا» (نساء، 145). (قطعاً منافقان، در پست‌ترین عمق آتشند و هرگز برای آنان هیچ یابوری نمی‌یابی.)

در این جای شکی نیست که : جایگاه منافقان در دوزخ از کفار هم بدتر است. و مطابق تعریف قرآن عظیم الشان منافقان در «فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ» قرار داشته و راهی برای نجات ندارند.

خوانندگان گرامی !

بعد از اینکه الله متعال سه گروه مؤمن، کافر و منافق را به معرفی گرفت و مشخصات هر یکی را به تفصیل توضیح و بیان داد و ضرب‌المثل‌ها را در مورد آنان به بیان گرفت و راه‌های هدایت و گمراهی را روشن ساخت، اینک در آیات متبرکه (21 الی 25) پروردگار با عظمت به همه ی مردم هدایت می‌فرماید که : او را عبادت کنند و بر ربوبیت و یکتایی اش اقرار نمایند و از بت پرستی دست بکشند و خدایان دروغین را کنار بگذارند و بدانند که قرآن، معجزه ی پایدار و همیشگی است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٢١﴾

ای مردم! پروردگار خود را پرستش کنید، آن کسی که شما و کسانی را که پیش

از شما بودند آفریده است، تا پرهیزگار شوید. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«خَلَقَكُمْ»: شما را آفرید. خلق، آفریدن و به وجود آوردن بدون الگو و سابقه.

تفسیر :

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمُ»: ای مردمان! پروردگار خود را عبادت کنید چونکه سزاوار پرستش و عبادت اوست خداوندی که با قدرت کامل خود شما را بیافرید و از عدم بوجود آورد و نیز کسانی را که قبل از شما بودند بیافرید تا شاید شما بوسیله آن پرستش و عبادت از پرهیزگاران باشید.

فحوای ایه مبارکه این فهم را برای ما می آموزاند که: مستحق عبادت، الله یگانه است و جایز نیست کسی دیگر در الوهیتش با او شریک باشد؛ زیرا ربوبیت و پروردگاری فقط از آن اوست. او کسی است که همه مردم را آفریده و آنکه خالق و آفریدگار است سزاوار پرستش و بندگی است. در اینجا حق تعالی بندگان خویش را ندا می دهد - این اولین ندا در قرآن است - و امر می کند تا تنها او را عبادت کنند که او خالق و آفریدگار آنها و پیشینیان شان است و پروردگار شایسته است تا عبادت شود و بندگان عبادتش کنند تا با این عبادت خود را از خشم او تعالی و عذاب دردناکش وقایه کنند.

قابل یادآوری است که: خطاب «یا ایها الناس!» امری عمومی و شروع به بیان یکتایی الوهیت است و این که: او همه کس و همه چیز را از نیستی آفرید و نعمت ظاهر و باطن را عطا فرمود. این خطاب، پس از بیان احوال مؤمنان و کافران و منافقان است. و نیز، هشداري است تا مردم جامعه بیدار شوند.

ای مردم! پروردگار خود را - که شما و همه ی هستی را از نیستی آفرید و انواع نعمتها را به شما داد، پرستش کنید، امید که از راه پرهیزگاری از عذاب و انتقامش نجات یابید . پس پروردگارتان را در نهایت فروتنی اخلاص، ادب و حضور قلب و با تمام وجود طوری پرستش کنید که او را می بینید، حال اگر او را نبینید، قطعاً او شما را می بیند و همواره پایگاه اخلاص و ارادت شما را - که قلب و مرکز شعور است - می نگرد. از راه عبادت خالصانه و بی ریا به استحضار و فراهم کردن مفهوم ربوبیت، کمک بگیرید، چون او شما را از آن جایی که نمی دانید و در حساب شما نمی گنجد، آفریده است. قابل یادآوری است که: در کتب قانون، مواد قانون، بدون خطاب بیان می شود، ولی قرآن کتاب قانونی است که با روح و عاطفه انسان سر و کار دارد، لذا در بیان دستورات، خطاب می کند. البته خطاب های قرآن مختلف است. گاهی برای عموم می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ»، اما برای هدایت یافتگان فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» .

علقمه بن مرثد که از جمله شاگردان عبدالله بن مسعود که از ائمه و ثقات تابعین بود فرموده است: هر چه در قرآن «یا ایها الناس» باشد خطاب به اهل مکه است، و هر چه «یا ایها الذین آمنوا» باشد خطاب به اهل مدینه است، چونکه در آن وقت مکه دارالشرك و مدینه دار الایمان بود، ابن عباس (رض) گفت: «یا ایها الناس» اینجا دو فرقه است، مؤمنان و کافران. به مؤمنان میگویند بر ایمان و طاعت داری پاینده باشید، و قدم در جادهی اسلام و سنت استوار دارید، و از آن برمگردید و به کافران می گویند: الله را

بپرستید و به یگانی وی اقرار دهید و او را اطاعت دار باشید، که مستحق عبادت و طاعت فقط اوست.

«الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» یعنی پروردگاری که با قدرت بی نهایت خود، شما و ملت های قبل از شما را به وجود آورد.

در این آیه مبارکه پندی بلیغ برای انسانهایی است که بدانند آفریدگار و میراننده و هلاک کننده اوست، چنانکه گذشتگان را هلاک کرد ایشان را نیز هلاک میگردانند، و این اندیشه اگر به همراه توفیق باشد به آنان سود دارد که به ایمان در آیند و بگروند و به رحمت وی امیدوار باشند و از عقوبت وی بترسند و غیر از خدا معبودی را نپرستند.

«لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (21)»: الله تعالی در این آیه مبارکه بندگان خود را از قدرت و یگانگی خود در خلقت آگاه کرد تا نعمت های ارزشمند و بزرگ الله را به یاد آورند و طوریکه در آیه فوق هم یادآور شد، تنها اوتعالی را پرستش کنند و سپاسگزار و فرمان بردار او باشند تا در زمره پرهیزگاران در آیند.

شیخ مفسر بیضاوی فرموده است: بعد از این که خدای بزرگ گروه های مکلف را بر شمرد، بر سبیل التفات آنها را مخاطب قرار داده است، تا شنونده را تکان داده و به فعالیت وادار کند و به مسأله ی عبادت اهمیت داده و شأن و منزلت آن را بیان نماید. خداوند خطاب را با «یا ایها» در قرآن زیاد آورده است؛ چون به صورت ظاهر دارای تأکید چند جانبه می باشد، و هر امر مهمی که خداوند بندگان را بدان فرا بخواند، باید آن را درک نموده و از صمیم قلب بدان رو آورند. اما با این وجود عده ای از آن غافل هستند، چنین امری شایسته است با رساترین و بلیغترین وجه تأکید شود. (مراجعه شود به تفسیر بیضاوی 16/1).

عمل هیچ کس سبب نجات و ورود یقینی به بهشت نمی باشد:

مفسر معارف القرآن علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی در تفسیر آیه مبارکه: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» می نویسد: در این جمله کلمه «لعل» بکار رفته که به معنی رجا یعنی امید میباشد، و این کلمه در مواردی بکار میرود که وقوع فعل در آن یقینی نباشد در نتیجه ایمان و توحید حصول نجات و دستیابی بهشت طبق وعده الهی یقینی است اما اینجا در مطرح شدن این وعده یقینی بعنوان امید و رجا این حکمت نهفته است که هیچ عمل انسان به ذات خود نمی تواند بهای نجات و بهشت باشد بلکه عامل اصلی فضل و عنایت الله متعال است، و توفیق به ایمان و عمل نشانه این فضل میباشد نه علت آن.

عبادت چیست؟

عبادت به معنی عملی نمودن اوامر الهی و اجتناب از نواهی اوتعالی، پس چنانکه نماز عبادت است، دوری جستن از شرک و ریا نیز عبادت است. بناءً؛ عبادت اسم جامعی است که تمام اقوال و اعمال ظاهری و باطنی را که الله تعالی آن را دوست داشته و می پسندد شامل آن است.

عبادت بنده هرگز قبول نمی شود تا در آن دو شرط فراهم نگردد:

1- اخلاص، که آن عبادت را فقط بخاطر رضای الله تعالی انجام دهد، و این شرط دو چیز را دفع می کند: یکی شرک اکبر و دومی ریا.

2- موافقت روش پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در آن عبادت، و این شرط بدعت را دفع می کند. پس شرط اول مقتضای «لا إله إلا الله» است و شرط دوم مقتضای «محمد

رسول الله» می‌باشد.

- عبادتی که الله تعالی به آن دستور فرموده است عبارت از نهایت ذلت و خضوع با کمال محبت و تعظیم است که تنها و تنها الله تعالی لایق آن است و باید در پیشگاه اوتعالی صورت گیرد، و اگر این حالات در پیشگاه غیر الله صورت گیرد، فاعل آن در شرک واقع می‌شود. پس وای بر حال امام و پیر پرستان!
به یادداشته باشید که: عبادت، عامل تقواست. اگر آن عبادتی که تقوا ایجاد نکند، عبادت نیست. «اعْبُدُوا ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ». اگرچه دعوت قرآن برای همه ی انسان ها یکسان است، اما بهره مند دعوت آن، به آمادگی خود انسان ها و توفیق الهی، با توجه به این آمادگی، بستگی دارد. بنابر این نخست با دسته بندی افراد در آیات قبل روشن گردید که چه نوع انسانهایی از هدایت و راهنمایی این کتاب می توانند بهره ببرند و چه نوع انسان هایی نمی توانند بهره ببرند.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۲۲﴾

آن ذاتی که زمین را برایتان فرشی و آسمان را سقفی قرار داد و از آسمان آبی [مانند برف و باران] فرستاد و با وسیله از آن میوه های گوناگون، را رزق و روزی برای شما بیرون آورد؛ بنابراین برای خدا شریکهائی قرار ندهید در حالی که می‌دانید (هیچ يك از این شرکاء و بتان نه شما را آفریده اند و نه شما را روزی می‌دهند). (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فِرَاش»: گسترده‌ی، فرش و... بستر گسترده. «أَنْدَادًا»: جمع نَدَّ، انباز، همتا، همانند.

تفسیر:

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا»: یعنی: پروردگاری را بپرستید که زمین را برای شما گسترده و هموار ساخت تا بر آن آرام و استقرار حاصل نمایید، آن خداوندی که به حکمت بالغه خود برای نفع و فایده ی شما زمین را همچون بساطی باز گسترده که آرامش و راحتی شما در آن است، «وَالسَّمَاءَ بِنَاءً» یعنی آسمان را بر بالای زمین، به صورت سقف و سرپوش قرار داده است.

«وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً»: یعنی از آسمان بارانی شیرین و گوارا را با قدرت بی نهایتش از ابر فرو ریخت. «فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ»: یعنی به وسیله ی همان باران، انواع و اقسام ثمر و میوه و سبزیجات را برای روزی شما از زمین بیرون آورد و رویاند.

«فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (22)»: پس برای او شریکانی قرار ندهید و آنها را همانند الله متعال پرستش نکنید در حالیکه شما می‌دانید که چنین نعمت‌ها را جز الله متعال کس دیگری نمی‌تواند برایتان مهیا کند و آن همتایانی که با الله با عظمت شریک قرار داده می‌شوند نه شمارا آفریده می‌توانند و نه زمین را برایتان هموار کرده می‌توانند و نه آسمان را چون سقفی برایتان برافراشته می‌توانند و نه میوه‌ها و نباتات گوناگون را برایتان رویانده می‌توانند. پس بدانید که تنها الله واحد و بی‌همتا سزاوار عبادت است و تنها او را پرستش کنید و هیچ کسی را شریک او قرار ندهید.

مفسر ابن کثیر فرموده است: خدای متعال به بیان یگانگی و پروردگاری خود پرداخته است تا به بندگان خود نشان دهد که فقط اوست دارای نعمت؛ چرا که آنها را از عدم به

وجود آورده، و نعمت های خود را بر آنان ارزانی داشته است. در اینجا منظور از آسمان، ابر است. خدای متعال در موقع نیاز و هنگام احتیاج آنان، باران را از ابر فرو می فرستد، آنگاه به وسیله ی آن انواع سبزیجات و میوه را برای روزی و پذیرایی آنان از زمین بیرون می آورد و می رویاند. مضمون و مفهوم آیه این است که فقط او خالق و سازنده و روزی دهنده و مالک و صاحب خانه و روزی دهنده ی ساکنان آن می باشد، بنابراین شایسته است او را به یگانگی پرستش کنند و هیچکس را شریک او قرار ندهند. (مختصر ابن کثیر 38/1).

نقل است که برخی از زندیقان از امام ابوحنیفه (رح) درباره وجود حق تعالی سؤال کردند، او به آنان گفت: «اجازه بدهید تا درباره کاری که هم اکنون به من خیرش را داده‌اند ببیندیشم، آن‌گاه جواب شما را می‌دهم... به من گفته‌اند: کشتی‌ای سنگین‌بار که حامل انواع کالاهای تجارته‌ای است، بی‌هیچ نگرهبان و کشتیران می‌آید و می‌رود و امواج ابحار را می‌شکافد!». آن گروه دهری مشرب گفتند: «این سخنی که تو می‌گویی، از زبان هیچ عاقلی بیرون نمی‌آید!». امام گفت: «پس وای بر شما! آیا یک کشتی به کشتیران محتاج است، اما این همه موجودات در عالم بالا و پایین، با این نظام متقن و مستحکم خود، هیچ‌آفریننده‌ای ندارند؟! همان بود که آن گروه در ماندند و به حق برگشته به دست آن امام اسلام آوردند. همچنان نقل است که از امام شافعی (رح) در باره وجود آفریدگار سؤال کردند، او در جواب فرمود: «این برگ توت را که می‌بینید؛ طعم آن یکی است، ولی کرم که آن را می‌خورد، از آن ابریشم تولید می‌شود، زنبور که آن را می‌خورد، از آن عسل تولید می‌شود، گوسفند و گاو و شتر که از آن می‌خورند، از آنان سرگین و پشگل خارج می‌شود و آهو که از آن می‌خورد، از آن مشک می‌تراود. پس همین برگ توت، بزرگ‌ترین برهان بر وجود آفریدگار سبحان است». از امام احمد حنبل (رح) نیز نقل است که در جواب به سؤالی راجع به وجود آفریدگار گفت: «در اینجا قلعه‌ای است مستحکم، صاف و براق، نه دری دارد و نه منفذی، بیرون آن چون نقره سپید و درون آن چون طلای سرخ است، بناگاه دیوار آن می‌شکافد و از آن حیوانی شنوا و بینا، زیبا و رعنا خارج می‌شود. پس این قلعه، بزرگ‌ترین دلیل بر وجود آفریدگار سبحان است». منظور وی از آن قلعه، تخم مرغ بود که پرنده از آن پدید می‌آید. قابل یادآوری است که در این آیه خداوند به نعمت‌های متعددی اشاره می‌کند که هر کدام از آنها سرچشمه‌ی چند نعمت دیگر است. مثلاً فراش بودن زمین، اشاره به نعمت‌های فراوان دیگری است.

همچون سخت بودن کوهها و نرم بودن خاک دشت‌ها، فاصله زمین تا آفتاب، درجه حرارت و دما و هوای آن، وجود دریاها و ابحار، دره‌ها، کوهها، گیاهان و حرکت‌های مختلف آن که مجموعاً فراش بودن زمین را مهیا کرده‌اند. چنانکه در قرآن برای زمین تعبیر چندی شده است، زمین هم «مهد» «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا» (طه، 53). گهواره است، هم «ذلول» «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا» (ملک، 15). رام و آرام و هم «کفات» (أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا» مرسلات، 25). در برگیرنده.

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٣﴾

و اگر شما در آنچه بر بنده خود محمد صلی الله علیه وسلم نازل کرده‌ایم شک دارید، پس

یک سوره مانند آن را بیارید، و مددگاران خود غیر از الله - را طلب کنید، اگر راست می‌گویید. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«شُهَدَاءُ»: گواهان، شاهدان. «مِن دُونِ»: غیر از، به جز (در عین حال معنای پایین تر هم می‌دهد).

تفسیر :

پس از آنکه الله قادر و توانا دلایل وحدانیت خود را بیان و شرک را نفی کرد، نبوت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را اثبات نموده حجت و برهان را بر حقانیت اورسول الله و حقانیت قرآن کریم اعلام می‌کند و می‌فرماید: «وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا» یعنی ای مردم! اگر در حقانیت قرآن کریم که آن را بر بنده خود محمد صلی الله علیه وسلم بطور متفرق و جدا جدا نازل کردیم شک و شبهه و تردیدی دارید؟ «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ تَنَاهَا» پس یک سوره همانند آن در رسایی و فصاحت و بیان مانند این قرآن باشد، بیاورید هر چند کوچک هم باشد.

«وَ أَدْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ»: یاران و یاوران خود را هم به کمک بخوانید که در مخالفت و معارضه با قرآن شما را یاری دهند، این چلنجی (تحدی) است از جانب الله متعال به کفار و مشرکین مکه که در فصاحت و بلاغت در زمان خویش چیره دست بودند. این بدین معنی است که: از هرکس غیر از الله که می‌خواهید کمک بگیرید. مفسر بیضاوی در مورد فرموده است: معنی آیه این است: در این معارضه و مبارزه هرکس را که در اختیار دارید یا امیدوارید، به کمک شما بیایند، اعم از انس و جن و خدایانتان، غیر از ذات باری تعالی، به یاری بخوانید که جز الله متعال هیچکس نمی‌تواند شبیه آن را بیاورد. (تفسیر بیضاوی 17/1).

« إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (23)»: یعنی اگر شما راست می‌گوئید که توان معارضه با قرآن را دارید!

قرآن معجزه است :

طوری‌که در آیه فوق موضوع؛ معجزه بودن قرآن را مطرح می‌کند. این را باید گفت که: پیامبران، يك دعوت دارند که هدایت به سوی الله متعال است و آنرا با استدلال و موعظه و جدال نیکو انجام می‌دهند و يك ادعا دارند که از سوی الله برای هدایت مردم آمده‌اند و برای آن معجزه هم می‌آورند. پس معجزه برای اثبات ادعای پیامبر است، نه دعوت او. البته ناگفته نماند که معجزه به معنای نادیده گرفتن نظام علت و معلول نیست، بلکه معجزه نیز علت دارد، ولی علت آن یا اراده الهی است، یا عواملی که خداوند علت بودن آن را برای مردم مخفی نموده است.

خواننده معزز!

قبل از همه باید گفت که: قرآن، کتاب استدلال و احتجاج است و راهی را برای وسوسه و شك باقی نمی‌گذارد. از جانب دیگر باید گفت که: دین جاوید، معجزه‌ی جاوید می‌خواهد تا هر انسانی در هر زمان و مکانی، اگر دچار تردید و شك شد، بتواند خود آنرا آزمایش کند. طوری‌که در آیه مبارکه به تمام انسانها چلنج به آوردن یک سوره داده شده گرچه کوتاه هم باشد، زیرا سوره دارای ابتدا و انتها است و موضوعی را معالجه می‌کند. قابل ذکر است که چلنج بر چند مراحل بوده، در ابتدا از آنها خواسته شد که همچون قرآن

سخنی بیاورند اما عاجز ماندند: «أَمْ يَقُولُونَ تَقْوَاهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ ۳۳ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ ۚ إِنَّ كَانُوا صَادِقِينَ ۳۴» (الطور: 33-34) «آیا می‌گویند: قرآن را از پیش خود ساخته است؟ (هرگز نه) بلکه آنان ایمان نمی‌آورند. پس اگر راست می‌گویند، سخنی مانند آن بیاورند».

در مرحله دوم از آنها خواسته شد تا ده سوره همچون سوره‌های قرآن بیاورند ولی باز هم عاجز ماندند: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ ۚ مُفْتَرِيَتْ وَأَدْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۱۳» [هود: 13] «بیا می‌گویند: آن را خودش ساخته است، و به دروغ به الله نسبت می‌دهد. بگو: اگر راستگو هستید ده سوره دروغین همانند آن را بیاورید و غیر از الله هرکس را که می‌توانید به یاری فراخوانید».

آنگاه از آنها خواسته شد که همچون یک سوره از سوره‌های قرآن بیاورند ولی باز هم نتوانستند: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِّثْلِهِ ۚ وَأَدْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۳۸» [یونس: 38] «آیا می‌گویند: پیامبر آن را به دروغ به الله نسبت داده است؟ بگو: اگر راست می‌گویید سوره‌ای مانند آن بیاورید و در این کار هرکس را که می‌توانید به جز الله به کمک بخوانید» این سه مراحل در عهد مکی بود سپس در سوره (اسراء: 88) عجز و ناتوانی آنها را اعلان کرده فرمود: «قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ ۚ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ۸۸» (الاسراء: 88) «بگو: اگر انس و جن جمع شوند و متفق شوند بر اینکه مانند این قرآن را بیاورند هرگز نمی‌توانند مانند آن را بیاورند، هرچند برخی از ایشان پشتیبان و مددکار برخی دیگر شوند». باز در مرحله چهارم در عهد مدنی این تحدی را بار دیگر در یک سوره‌ای از قرآن تکرار کرده و عجز و ناتوانی آنها را اعلان کرد.

باتمام وضاحت باید گفت که: این آیه مبارکه هم عجز مشرکین و هم عجز معبودان باطل ایشان را که بجز الله می‌پرستیدند بیان نمود.

در این آیه مبارکه دریافتیم که: که هر کس گوید این قرآن از نزد الله تعالی نیست دروغگو است، و اگر راست می‌گوید پس صدق دعوی خود را ثابت کند و سوره‌ای همچون سوره‌های قرآن بیاورد.

فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿۲۴﴾

و اگر این کار را انجام ندادید - که هرگز نمی‌توانید انجام دهید، پس از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ‌ها هستند بترسید که برای کافران آماده و مهیا کرده شده است. (۲۴)

تفسیر:

«فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا»: پس ای مشرکان فصیح و بلیغ عرب! اگر توان آوردن آن را ندارید، و عجز و ضعفتان از آوردن حتی یک سوره کوچک برایتان آشکار شد و هرگز اینکار را کرده نخواهید توانست. زیرا قرآن سخن موجودی حکیم و باخبر است،

«وَلَنْ تَفْعَلُوا»: «و هرگز نمی‌توانید کرد» یعنی در آینده نیز هرگز نخواهید توانست شبیه آن را بیاورید. جمله‌ی معترضه است که به ناتوانی انسان در حال حاضر و در آینده اشاره می‌کند؛ همچنان که خداوند متعال در جای دیگری می‌فرماید: «لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا 88 سوره اسراء» اگرچه جمعی به کمک گروهی دیگر بروند، نمی‌توانند مانند آن را بیاورند.

«ظهیر»، از «ظهر» به معنای پشتوانه و پشتیبان است. این آیه مبارکه هم جوابی است به گفتار کفار که می‌گفتند: «لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا» (انفال، 31) ما هم اگر خواهیم، می‌توانیم مثل قرآن را بیاوریم. و این دعوت قرآن به مبارزه و آوردن نمونه‌ای مثل خود (تحدی)، قرن‌هاست که بی‌جواب مانده است و تا کنون نیز دشمنان عرب زبان از اهل کتاب و مکتب‌های کفری و بی‌دین، با همه‌ی دشمنی‌هایشان با اسلام و حمایت قدرت‌های گوناگون، نتوانسته‌اند مثل قرآن را بیاورند.

مفسر این کثیر فرموده است: با این که آنها فصیح‌ترین قوم بودند، قرآن آنها را به مبارزه طلبید ولی آنان ناتوان شدند.

«لَنْ» در آیه مبارکه برای تأکید نفی ابدی در آینده است. یعنی: هرگز نظیر قرآن را نمی‌توانید آورد.

این یکی از معجزه‌های قرآن کریم است که از اخبار غیبی قبل از واقع شدن آن اطلاع می‌دهد، زیرا چنین چیزی توسط کفار در عهد نبوت تحقق نیافت و در آینده نیز هیچ‌کسی نمی‌تواند چنین چیزی را محقق سازد.

اکنون که احساس عجز و ناتوانی کردید، پس تسلیم حق شوید. زیرا پروردگار با عظمت به طور جزم و یقین و بدون واهمه و بیم، خبر داده است که تا ابد و تا دنیا برقرار است، شبیه این قرآن عظیم‌النشان آورده نمی‌شود، و همچنین تا حال حاضر کسی نتوانسته است به معارضه‌ی آن برخیزد، و هرکس نیک در قرآن ببیند، هم از لحاظ لفظ و عبارت و هم از لحاظ معنی، انواع و اشکال فنون و هنر اعجاز را در آن می‌یابد. و هرکس با کلام عرب آشنایی داشته باشد، قرآن را از اول تا آخر در اوج فصاحت و بلاغت می‌یابد، و نیز کسی که تنوع و تعبیرات متفاوت کلام عرب را درک می‌کند، قرآن را در غایت فصاحت می‌یابد. (مختصر تفسیر ابن کثیر 41/1).

«فَاتَّقُوا النَّارَ»: پس بر خود رحم نموده و با ایمان به خدای تعالی خویشتن را از آتش دوزخ وقایه کنید تا خداوند متعال شما را به سبب همین ایمان از آتشی شعله‌ور نجات دهد و بداند که هیچ راهی نجاتی از عذاب اوتعالی جز از طریق ایمان، پیروی و تصدیق از پیامبر صلی الله علیه وسلم وجود ندارد.

ملاحظه می‌شود که: عبادت و پرستش غیر الله، عابد و معبود را به دوزخ می‌کشاند، طوریکه می‌فرماید: «الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»: «از آن آتشی که سوخت آن مردمان و سنگ‌ها هستند و برای کافران آماده شده، بپرهیزید» و دست از عناد و لجاجت در برابر حق بردارید. بلی! آتش دوزخ با همان چیزهایی برافروخته شده که سوزاندن خود آنها مورد نظر است. در این جملات اشاره‌ی لطیفی نیز نهفته است که در آنجا این تنها شما نیستید که هیزم جهنم خواهید بود، بلکه در آنجا بت‌های شما که آنها را معبود و مسجود خویش قرار داده‌اید نیز حضور خواهند داشت. در آن هنگام خواهید دانست که آنها چه قدر در خدایی سهیم بودند.

یعنی از آتشی پرهیز کنید که سوخت مورد اشتعال آن اجساد کافران و «اصنام» یعنی بت‌های مورد پرستش شده‌اند، طوریکه می‌فرماید: «إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ» (سوره انبیاء، 98) همانا شما و هر آنچه که غیر از الله می‌پرستید، هیزم دوزخ خواهد بود (و قطعاً) در آن وارد خواهید شد. مجاهد فرموده است: سنگ‌هایی است از جنس کبریت که از مردار بدبوترند و کافران از

بوی بد آن و حرارت آتش عذاب می بینند.

این آتش با هیزم مردمان و سنگ‌ها شعله‌ور است و شما طاقت و توان تحمل آن را ندارید. این آتش را حق تعالی برای کفار آماده نموده و جایگاه کسانی قرار داده است که به او تعالی کفر می‌ورزند.

واقعاً هم انسان‌های جمود و کافر، هم ردیف سنگ است، کفر و لجاجت، انسان مقام جانشینی خداوند را به هیزم دوزخ تبدیل می‌کند. خبائثت‌های درونی انسان گناهکار، در قیامت تجسم یافته و آتش گیرانه می‌شود.

در این باره روایتی نیز وجود دارد که مؤمن گنهکار اگر با آتش دوزخ عذاب شود در آن، مانند کافر جاودان نخواهد بود.

«أَعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (24)» یعنی این آتش آماده شده است تا کافران منکر را با آن عذاب دهند، و به انواع و اشکال شکنجه‌ی خفت آور دچار شوند.

بلی واقعاً منافقان و کفار ان مستحق آتش جهنم اند به دلیل اینکه به حجت الهی تسلیم نمی‌شوند، و علی‌رغم شکست در میدان دلیل و منطق، باز هم نبوت آن حضرت و معجزه‌شان را انکار می‌کنند، و هر کس از آتش جهنم بترسد، عناد و سرکشی را رها کند و به حق بگراید و بدو تسلیم شود در هر دو دنیا رستگار می‌شود.

امام بخاری و امام مسلم از ابوهریره (رض) روایت می‌کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ما من نبي من الأنبياء إلا وقد أعطي من الآيات ما آمن على مثله البشر، وإنما كان الذي أوتيته وحياً أوحاه الله إليّ، فأرجو أن أكون أكثرهم تابعاً يوم القيامة».

«هیچ پیامبری از انبیا نیست، مگر اینکه معجزاتی به وی داده شده است که بشر به همانند آن ایمان می‌آورند، اما آنچه که به من داده شده، وحیی است که حق تعالی آن را بر من نازل نموده است، پس امیدوارم که در روز قیامت نسبت به آنان بیشترین پیروان را داشته باشم». یعنی: از میان همه انبیا فقط ایشان به این امر مخصوص گشته‌اند که کتاب‌شان معجزه است، برخلاف دیگر کتب الهی که - نزد بسیاری از علما - معجزه نیست بنابراین، چون معجزه ایشان بعد از وفاتشان نیز استمرار دارد، لذا امیدوار آن شدند که پیروانشان از پیروان دیگر پیامبران علیهم السلام بیشتر باشند.

باید گفت: بر اساس آیات و احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم بهشت و دوزخ هم اکنون وجود دارند. بهشت با تمام امکانات و نعمت‌هایش درست شده و شب و روز با شوق و علاقه چشم به راه مؤمنان و بندگان برگزیده پروردگار است.

همچنین دوزخ با عقوبت‌ها و عذاب‌های گوناگونش شب و روز در انتظار کفار و مشرکان و گنهکاران است و خود را برای استقبال ایشان آماده می‌کند.

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَنُؤُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٥﴾

به کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده‌اند مژده ده که باغهایی از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر (درختان) آن جاری است. هرگاه به آنها میوه داده شود، گویند: این همان است که پیش‌تر به ما داده شد، و همانند آن برای آنها آورده شود، (از نظر خوبی و زیبایی) یکسانند و برای آنها در جنت زنان پاکیزه است [از هر آلودگی] و آنها در آن برای همیشه‌اند. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«جَنَاتٍ»: جمع جَنَّة، باغ‌ها، مراد جنت است. «مِن قَبْلُ»: پیش‌تر، در دنیا، یا در بهشت.
«مُتَشَابِهًا»: همانند و همگون در خوبی و مزه و زیبایی. «أَرْوَاحٌ»: همسران «مُطَهَّرَةٌ»: پاکیزه از عیوب زنان دنیا، از قبیل حیض و نفاس «خَالِدُونَ»: جاویدانان. سرمدیان.

تفسیر :

«وَوَبَّشِرَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»: بشارت یا مژده بمعنای خبر دادن از چیزی می‌باشد که اثر فرح بخش آن بر چهره و پوست انسان آشکار می‌شود.
یعنی ای محمد! مژده و بشارت بده کسانی را که به الله و ملائکه و پیامبران و کتاب‌های وی و به روز آخرت و قضا و قدر الهی ایمان آورده و اعمال صالح و درستی را انجام داده‌اند که الله متعال از ایشان خواسته و بر ایشان فرض گردانیده و بر انجام دادن داوطلبانه آن ایشان را تشویق نموده است مانند: یکتاپرستی، نماز، روزه، صدقه، حج و امثال این‌ها نعمت‌هایی است ماندگار و خیری است عام.
باید یادآور شد: بهشتی که الله متعال به بندگان صالح و نیکوکار خود وعده داده است جز با رحمت اوتعالی سپس با ایمان و عمل نیکو بدست نمی‌آید.
در ضمن باید گفت که: ایمان قلبی باید توأم با اعمال صالح باشد. کارهای شایسته و صالح، در صورتی ارزش دارد که برخاسته از ایمان باشد، نه تمایلات شخصی و جاذبه‌های اجتماعی. زیرا در آیه مبارکه اوّل «آمَنُوا» و بعد «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» آمده است.

«أَنَّ لَهُمْ جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»: برای آنان باغ‌ها و بستان‌های پردرخت جهت سکونت آماده شده است که در پای دیوار کاخ‌ها و محل‌های سکونت آنها جویبارها جاری است. (در حدیث آمده است که رودخانه‌های بهشت در غیر کانال جریان دارند.)
«جنات» به معنای باغ‌ها و بستان‌ها است که مفرد آن «جنت» است. جنت نام بهشت جاودان و سرای اجر و پاداش است که الله متعال بندگان نیکوکار خود را در آن داخل می‌کند مشتمل بر باغ‌های متعددی است که از زیر درختان و کاخ‌های آن جوی‌ها روان است.

«كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا»: یعنی هر بار عطیه و بخششی از میوه‌های بهشت به عنوان روزی به آنها داده می‌شود، «قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ» می‌گویند: این خوراک مانند طعامی است که قبل از این به ما دادند.

مفسران می‌فرمایند: اهل جنت از میوه‌های آن روزی می‌خورند که به وسیله‌ی فرشتگان برایشان فراهم می‌گردد، و اگر بار دوم از همان میوه به آنها داده شود، می‌گویند: این را قبل از این برایمان آوردید. فرشته‌ها در پاسخ می‌گویند: ای بنده‌ی خدا! بخور، شکلش با آن یکی است طعم و مزه اش متفاوت است! (بعضی از مفسران چنان پنداشته‌اند که معنی (هذا ما رزقنا من قبل) به دنیا مربوط است ولی این گفته مرجوح است، و درست همان است که ابن عباس و سایرین گفته‌اند که مربوط به بهشت است، و چیزهای بهشت جز در نام با آنچه که در دنیا است، یکی نیستند.)

خدای متعال فرموده است: «وَأَنْتُمْ بِهِ مُتَشَابِهَةٌ»: یعنی در شکل و ظاهر با هم شباهت دارند؛ نه در طعم و مزه.

شاید مراد از «مُتَشَابِهَةٌ» این باشد که بهشتیان در نگاه اوّل، میوه‌ها را مانند میوه‌های

دنیوی می‌بینند و می‌گویند: شبیه همان است که در دنیا خورده بودیم، لکن بعد از خوردن می‌فهمند که طعم ولدت تازه‌ای دارد. و شاید مراد این باشد که میوه‌هایی به آنان داده می‌شود که همه از نظر خوبی و زیبایی و خوش عطری یکسانند و مانند میوه‌های دنیا درجه يك، درجه دو و درجه سه ندارد.

مفسر این جریر فرموده است: یعنی در رنگ و نمای ظاهری با هم شبیه هستند، ولی در طعم با هم شباهتی ندارند.

ابن عباس (رض) فرموده است: آنچه که در بهشت هست با آنچه که در دنیا هست، جز در اسم شباهت ندارد.

«و لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ» : همچنان بهشتیان در سرای جاودانه‌شان همسرانی پاکیزه از حور عین و زنان دنیایی دارند که آنچه به زنان دنیا از حیض و نفاس می‌رسد، به آنان نمی‌رسد.

ابن عباس (رض) فرموده است : همسران که : از آلودگی و آزار پاکند. مجاهد گفته است: از حیض و نفاس، مدفوع و ادرار و بلغم پاکند. و همان طور که الله متعال فرموده است: **إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً* فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً* غُرْباً** اثراباً در خبر نیز آمده است که زنان با ایمان این دنیا، در روز قیامت از «حور عین» (زنان سفیدپوست فراخ چشم) زیباترند.

قابل یادآوری است که همسران بهشتی دو نوع هستند:

الف: حوریان زیبا (حورالعین) که همچون لؤلؤ و باکره هستند و در همان عالم آفریده می‌شوند.

ب: همسران مؤمن در دنیا که با چهره‌ای زیبا در کنار همسرانشان قرار می‌گیرند. «و مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ 23 رعد» (و هر کس از پدران و همسران). «و هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (25)» : و از کمال نیک‌بختی بهشتیان این است که در آنجا برای همیشه می‌مانند. «خلود» یعنی بقای همیشگی که هرگز انتها و انقطاع ندارد. و با همسران خویش در رفاه و آرامش ابدی زندگی خواهند کرد و پایانی برای آن نیست. بایدگف ما در دنیا نگران از دست دادن نعمت‌ها هستیم، اما در آخرت این نگرانی اصلاً وجود هم ندارد.

قابل تذکر است که : بهشت تنها برای کسی است که دو صفت را در خود داشته باشد: یکی ایمان و دومی عمل صالح. و سایر اوصاف اهل بهشت که در قرآن و سنت وارد شده است زیر این دو صفت داخل می‌گردند.

عبارت: «أمنوا و عملوا الصالحات» نزدیک به شصت‌بار در قرآن کریم به‌کاررفته است؛ و این خود نشان دهنده آن است که ایمان و عمل صالح لازم و ملزوم یک‌دیگرند. ولی ناگفته نماند که ؛ همیشه ذکر ایمان بر عمل صالح مقدم قرار گرفته است. در حدیث شریف آمده است که: هر مرد بهشتی دو همسر دارد. علما گفته‌اند: «یکی از آن دو، از زنان دنیاست و دیگری از زنان بهشت».

خلود: بقای دائم و همیشگی‌ای است که هرگز گسست و انقطاعی ندارد. یعنی اینها هیچ‌گاه از بهشت رانده نخواهند شد و پایدار و شادمان و دور از مرگ، زندگی می‌کنند. (سوره زخرف آیه: 71).

همچنین در حدیث شریف آمده است: «إن أهل الجنة يأكلون فيها ويشربون، ولا ينفلون،

ولا يبولون، ولا يتغوطون ولا يتمخطون، قالوا: فما بال الطعام؟ قال: جشاء ورشح كرشح المسك، ويلهمون التسبيح والتحميد كما تلهمون النفس». «همانا اهل بهشت در بهشت می‌خورند و می‌آشامند، نه آب دهان می‌اندازند، نه ادرار و مدفوع می‌کنند و نه آب بینی می‌اندازند. اصحاب گفتند: پس غذایی که می‌خورند چه می‌شود؟ فرمودند: به‌آروغی و ترشح عرقی چون ترشح مشک، دفع می‌شود. و خواندن «سبحان الله»، و «الحمد لله» بر آنان چنان الهام می‌شود که نفس کشیدن برای شما».

خواننده معزز! تا این آیه مبارکه سه موضوع اساسی و ضروری به بیان گرفته شد:

- 1- «مبدأ» که ما از کجا آمده‌ایم و چه بودیم؛
- 2- «معاش» که با چه تغذیه کنیم و کجا زندگی نمائیم؛
- 3- «معاد» که انجام ما چسان خواهد بود.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (26 الی 29) در باره فواید ضرب المثل قرآنی برای مردم و مظاهر قدرت حق تعالی در هستی، به بحث گرفته میشود.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾

به راستی الله حیا نمی‌کند از اینکه هر مثلی را بزند، پشه باشد یا کوچکتر از آن، پس کسانی که ایمان آورده‌اند می‌دانند که آن حق است و از جانب پروردگارشان است. و اما کسانی که کفر ورزیده‌اند می‌گویند: الله از این مثال چه قصدی داشته است؟ (الله) با آن بسیاری را گمراه کرده و با آن بسیاری را هدایت می‌کند ولی جز فاسقان را با آن گمراه نمی‌کند. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَسْتَحْيِي» (حَيٌّ): شرم ندارد، ترک نمی‌کند. مراد در اینجا ترک نکردن ضرب المثل است. باید گفت که: حیا و شرم در مواردی است که کار شرعاً، عقلاً یا عرفاً مذموم باشد. اما در بیان حقایق، شرم و خجالت پسندیده نیست.

مثلاً ما: ما، زاید برای تأکید پستی و حقارت؛ یعنی مثلاً پشه ای ریزه... بَعُوضَةٌ: پشه، پشه ی ریز و کوچک. فَمَا فَوْقَهَا: کمتر از پشه. الْفَاسِقِينَ: اصل فسق در لغت عرب، بیرون رفتن و جستن است. مثلاً: فَسَقَتِ الرُّبْطَةُ مِنْ قَشْرِهَا: خرما از پوست خود بیرون پرید. (فرقان)

تفسیر:

مثال‌های قرآن، برای همه‌ی مردم است و از هر نوع مثلی نیز در آن آمده است: «وَأَلْفَدُ ضَرْبًا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» (سوره روم، 58). البته این مثل‌ها را نباید ساده بحساب آورد، زیرا دانشمندان، حقیقت و باطن آن را درک می‌کنند: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (عنکبوت، 43). در مثال زدن، تذکر، تفهیم، تعلیم، بیان و پرده‌برداری از حقایق نهفته است.

خداوند متعال این آیه مبارکه را در رد بر اعتراضات کفار و منافقان نازل فرمود. هنگامی که گفتند: الله متعال والاتر و بزرگتر از آن است که این چنین مثل‌ها را بیاورد. همچنین گفتند: در قرآن زنبور عسل و عنکبوت و مورچه ذکر شده است و ذکر این اشیاء

شایسته نیست که در کلام فصحاء و ادباء بیاید چه رسد به کلام پروردگار جهانیان! الله متعال در جواب چنین شبهه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا»: ما یعنی الله از آوردن هیچ مثلی خودداری و امتناع نمی ورزد؛ فرق نمی کند، پشه باشد یا بالاتر از آن یعنی (اعم از این که کوچک باشد و یا خورد و ناچیز، یا بزرگ و با اهمیت. مثل: در لغت به معنی شبیه و نظیر است. مثل زدن در گفتار این است که: برای یک حال چیزی بیان شود که مناسب آن حال باشد و با ذکر آن مثل، حسن و قبح پنهان آن حال، آشکار گردد.

«بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا»: یعنی اعم از این که این مثل عبارت از آوردن پشه باشد یا چیزی ناچیزتر از آن. همان طور که از خلق و ایجاد آن امتناع نمی ورزد، از آوردن آن به عنوان ضرب المثل نیز استنکاف نمی کند. «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ»: اما اهل ایمان می دانند که این مثلها از جانب الله متعال ثابت و حق است و آنچه کفار و منافقان می گویند باطل است و این مثلها بخاطر بطلان ادعاهای باطل گرایان بیان شده است.

«وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا»: اما کفار و بیماردلان با تعجب می گویند: الله متعال از آوردن چنین امثال ناچیز و بی ارزش چه مقصدی دارد؟ واقعاً در می یابیم که: انسان حقیقت جو، از هر نوری راه را می یابد، ولی شخص بهانه گیر و مشکلتراش، به هر چراغی و هر روشنی دست به بهانه و انتقاد میزند.

«يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا»: الله متعال در جواب یاوه گویی های کفار فرمود که قصد الله متعال از بیان و آوردن این مثلها این است که بوسیله آن بسیاری (چون منافقان) را گمراه سازد و بسیاری (چون مؤمنان) را هدایت نماید. در نتیجه به گمراهی گمراهان و هدایت اهل ایمان افزوده می شود.

«وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (26)»: یعنی جز آنان که از اطاعت و فرمان الله متعال به در رفته اند و آنان که آیاتش را انکار می کنند هیچ کس به این مثل یا این قرآن گمراه نمی شود.

بلی! واقعیت چنین جز کسانی که از فرمان الهی سر باز زدند و از جاده حق منحرف گشتند و سخنان الله متعال را سبک شمردند، کسی دیگر از راه حق گمراه نمی شود. پس وقتی ایشان با سبک شمردن سخنان الله متعال فاسق شدند، الله متعال به سبب این فسقشان، آنان را گمراه نمود.

فسق:

در لغت به معنی خارج شدن است، اعراب می گویند: «فسقت الرطبه عن قشرها: خرماي رطب از پوست خود خارج شد».

اما فسق در عرف شرع: به معنای خروج از طاعت الله متعال می باشد و بر کسانی که به سبب کفر یا به سبب گناه از دایره طاعت حق تعالی بیرون می روند - هر دو - اطلاق می شود بنابراین، اصطلاح «فاسق» شامل کافر و مؤمن گنه کار هر دو می شود، لیکن فسق کافر شدیدتر است. ولی با آن که صفت فسق بر کافر و مؤمن گنه کار هر دو اطلاق می شود، اما مراد این آیه کریمه از «فاسقون»، کافر اند نه مؤمنان.

باید گفت که: فسق، بصورت کل موجب گمراهی و مانع شناخت حقایق است. قابل تذکر است همانطوریکه در آیه مبارکه هم تذکر یافت که: آوردن مثل های قرآنی

باعث هدایت مؤمنان و گمراهی منافقان می‌گردد.
گمراه نمودن گمراهان تنها بخاطر مشیئت الهی نیست، بلکه علاوه بر آن بخاطر وجود
علتی است که الله تعالی به سبب آن بنده را گمراه می‌کند.

شان نزول آیات 26 - 27 :

ابن جریر طبری از سُدّی با اسانیدش روایت کرده است: هنگامی که الله متعال این دو
مثل را بر منافقان زد، «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَاراً بقره: 17 و أَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ
... بقره: 19» منافقان گفتند: خدا بسیار برتر و بزرگوارتر است از آن که این مثل‌ها را
بیاورد. آنگاه الله «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا
فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا
وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (26) الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ
وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (27)» را
نازل کرد.

و احدی از طریق عبدالغنی بن سعید ثقفی از موسی بن عبدالرحمن از ابن جریج از عطاء
از ابن عباس (رض) روایت کرده است: چون خدا [عیوب] بت‌های مشرکان را بیان کرد
و گفت: «وَأِنْ يَسْأَلُكَ الذَّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ (73)» «و اگر
مگس چیزی را از آن‌ها بگیرد نمی‌تواند آن را از مگس پس بگیرند هم طالب و هم
مطلوب هر دو ناتوانند» (حج: 73). و بدی بت‌ها را متذکر شد و گفت: آن‌ها مثل خانه
عنکبوت [سست و بی‌اساس] هستند. مشرکان گفتند: دیدی، خدا در قرآنی که به محمد
نازل کرد مگس و عنکبوت را هم یادآور شد آیا با این مثل‌ها چه می‌کند؟ پس این آیه نازل
شد.

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٢٧﴾

همان کسانی که عهد الله را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه را الله دستور به پیوستن آن
داده است قطع کرده و در زمین فساد می‌کنند، ایشان زیان کاران‌اند. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَنْقُضُونَ»: می‌شکنند. نقض: به معنای شکستن و از هم گسستن چیزی است که محکم
منعقد و بسته شده باشد، اعم از بنا یا ریسمان یا عهد.
عهد و پیمانی: عهد الله متعال : اوامر و نواهی ای است که پابندی به آن در قرآن کریم به
بندگان سفارش شده است؛ چون طاعت حق تعالی و خودداری از نواهی وی.
«مِيثَاقٍ»: آنچه که یک چیز به وسیله آن محکم ساخته می‌شود، به طوری که شکستن آن
دشوار باشد. میثاق‌عهد: محکم ساختن پیمان با سوگند است.

تفسیر :

«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ»: «همان کسانی که عهد الله را پس از بستن آن
نقض می‌کنند» یعنی آنان اولاً به عهد خداوند متعال اقرار کرده و متابعت آن را گردن
نهادند، ولی بعداً کافر شده و عهد خویش را شکستند.
از جمله ایمان به محمد صلی الله علیه و سلم. یا این که تمام عهد و پیمان‌ها را از قبیل:
ایمان به الله و تصدیق پیامبران و عملی کردن دستورات شرایع را نقض می‌کنند.
باید با تمام صراحت گفت که : پیمان‌شکنی، شیوه‌ی دایمی فاسقان است. «الْفَاسِقِينَ. الَّذِينَ

يَنْقُضُونَ» (فعل مضارع، نشانه دوام و استمرار است.) بناً ما نباید به پیمان فاسقان، اعتماد کنیم. مطمئن باشید انسانیکه: پیمان الهی را نقض می‌کند، به عهد و پیمان دیگران به هیچ صورت، قیمت وفادار نخواهد داشت.

متوجه باشید! در جمله «عَهْدَ اللَّهِ» آیه مبارکه این فهم را با تمام وضاحت میرساند که: انسان در برابر پروردگار با عظمت خویش مسئول و جوابگوی است، چون با عقل و فطرت خود، با او عهد و میثاق بسته که به احکام دین عمل کند.

بصورت کل باید بعرض رسانید: عهد و پیمان‌های الهی که در این آیه مبارکه مطرح گردیده، متعدّد است:

خداوند متعال از انبیا پیمان گرفته تا آیات الهی را به مردم برسانند، طوریکه در آیه (81 سوره آل عمران) می‌فرماید: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ....» (و به یاد آور) هنگامی که خداوند متعال از پیامبران (پیشین) پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می‌کرد، باید به او ایمان آورید و او را یاری کنید).

و یا هم در آیه (7 سوره احزاب) می‌فرماید: «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ اِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمُ مِيثَاقاً غَلِيظاً.» (و به یاد آور) هنگامی که ما از پیامبران پیمان گرفتیم، و (همچنین) از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی فرزند مریم، و از همه‌ی آنان پیمانی استوار گرفتیم (که در ادای مسئولیت و دعوت کوتاهی نکنند).

و همچنان از عامه مردم نیز عهد گرفته، به فرمان الهی عمل کرده و راه شیطان را رها کنند. طوریکه در (آیه 172 سوره اعراف) می‌فرماید: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ.» (و به یاد آور) زمانی که پروردگارت، از پشت بنی‌آدم، فرزندان و ذریّه آنان را بر گرفت و آنان را گواه بر خودشان ساخت (و فرمود): آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، ما گواهی دادیم (که تو پروردگارمایی، این اقرار گرفتن از ذریّه‌ی آدم برای آن بود) تا در روز قیامت نگویید: ما از این، غافل بودیم).

همچنان آن عهد که از مردمان گرفته شده که؛ پروردگار با عظمت علم کتاب را به آنان نصیب فرموده است. طوریکه می‌فرماید: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلاً فَبَيِّنُوا مَا يَشْتَرُونَ.» (آل عمران 187) (و به یاد آور) زمانی که خدا از کسانی که به آنان کتاب (آسمانی) داده شد، پیمان گرفت که حتماً باید آن را برای مردم بیان کنید و کتمان‌ش نکنید، پس آنها آن (عهد) را پشت سرشان انداختند و به بهای کمی مبادله کردند، پس چه بد معامله‌ای کردند.

وفای به عهد، کمالی است که خداوند خود را به آن ستوده است؛ «وَ مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ» کیست که بهتر از الله به پیمان‌ش وفا کند؟ وفای به عهد حتی نسبت به مشرکان لازم است؛ «فَاتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ» تا پایان مدّت قرارداد به پیمانی که با مشرکان بسته اید وفادار باشید. همچنین در آیه 25 سوره رعد پیمان شکنان لعنت شده اند.

«وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» این‌ها همچنان قطع می‌کنند تمام آنچه را که خداوند متعال به آن امر فرموده؛ از قبیل صله‌ی ارحام و خویشاوندی، نیکی به والدین،

رعایت حقوق همسایگان ، قطع صله ی بین پیامبران، و ترک دوستی مسلمانان، لفظ «ما» در آیه مبارکه عام است و شامل قطع تمام مواردی می شود که الله متعال از قطع آن راضی نیست. خلاصه اینکه به این ترتیب نه با آفریدگار از در صداقت وارد شدند و نه با مخلوق از در وفا.

«وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ»: علاوه بر تمام آنچه گفته شد اینها در زمین دست به فساد می زنند و تلاش می نمایند فتنه، اختلاف، چند دستگی، و جنگ و جدال در بین مردم ایجاد کنند و علیه مسلمانان دسیسه و توطیه چینی می نمایند.

در این سه جمله فسق و فاسق به طور کامل تعریف شده اند. نتیجه ی حتمی قطع روابط بین خدا و انسان و انسان و انسان و یا خراب و فاسد کردن این روابط فساد است که این فساد را به وجود می آورد او فاسق است.

«أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (27)»: اینها واقعاً زیانکاران اند، کسانی که خود، زندگی و سعادتشان را باختند. به این ترتیب هیچکس از اینها بیشتر و شدیدتر در هلاکت واقع نشده و در معامله زیان ندیده است؛ زیرا خسارت و زیان مالی جبران می شود ولی خسارت و زیان دین و ارزشها هرگز جبران نمی شود، همه اینها به این سبب است که خسارت این کافران دائمی و شامل هردو سرای (دنیا و آخرت) می شود و نظر به بزرگی و شدت این زیان پروردگار خسارت را در آنها محصور دانسته و فرموده است: «أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» آگاه باشید که این است زیان آشکار (سوره الزمر: 15). در نهایت باید بعرض رسانید شود که: عهدشکن در نهایت امر به خود ضربه می زند، نه الله متعال.

ادای حقوق شرعی واجب است و تخلف از آنها گناه کبیره میباشد :

علامه مقتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی می نویسد: از جمله «يقطعون ما أمر الله به أن يوصل» آیه مبارکه واضح و روشن میشود که حفظ تعلقاتی که شریعت اسلام به آنها دستور داده است لازم و قطع آنها حرام میباشد زیرا دین و مذهب در واقع رعایت قوانین و مقرراتی است که برای ادای حقوق الله و حقوق مردم وضع شده اند، صلاح و فساد عالم وابسته به حفظ یا شکستن همین تعلقات میباشد. بدین جهت قطع این تعلقات را در جمله «يفسدون في الأرض» علت فساد در عالم میدانند. در «اولئك هم الخاسرون»، خاسر کسی است که با احکام مذکور مخالفت می کند. همچنین اشاره به این نکته است که خسارت و زیان حقیقی همان خسارت آخرت است که خسارت دنیا برابر آن بسیار ناچیز و حقیر و غیر قابل مقایسه می باشد.

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٨﴾

چگونه به خداوند کافر می شوید؟ در حالی که شما مردگان بودید، و او شما را زنده کرد، سپس شما را می میراند، سپس شما را زنده می کند، آنگاه به سوی او باز گردانده می شوید. (۲۸)

تشریح لغات واصطلاحات :

«كُنْتُمْ أَمْوَاتًا»: بیجان بودید، خاک بودید. «فَأَحْيَاكُمْ»: خدا شما را - در نطفه و در رحم و دنیای بعد از آن - جان بخشید. «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ»: سپس شما را می میراند. «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ»: باز شما را زنده می گرداند.

تفسیر :

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ» : چگونه الوهیت پروردگار خویش را انکار می‌کنید حال آنکه شما در عالم عدم و نیستی قرار داشتید و او شما را ایجاد کرد؟! «وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا» : در حالیکه قبل از آفرینش چیزی معدوم بودید نطفه ای بودید در صلب پدران و رحم مادران. «فَأَحْيَاكُمْ» : و الله متعال شما را از عدم خلق نمود و در شما روح دمید، «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» : و وقتی اجلتان فرا رسد شما را می‌میراند، «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» : و روز قیامت دوباره شما را زنده می‌کند و در عرصه محشر با شما محاسبه خواهد کرد، «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (28)» : آنگاه برای محاسبه ی اعمال نزد او برمی‌گردید، و در روز رستاخیز مکافات و یا مجازات خویش می‌بینید.

ابن عباس (رض) در تفسیر آیه مبارکه نگاشته است : « شما قبل از آن که آفریده شوید، خاک بوده اید، و این خود، یک مرگ است، آن گاه شما را آفرید و زنده گردانید، و این حیات است، باز شما را می‌میراند و به گورهایتان می‌روید، و این مرگ دوم است، باز شما را در روز قیامت زنده می‌گرداند، پس این حیات دیگری است. بنابراین، در اینجا دو مرگ و دو زندگی است» .

طوریکه آیه کریمه ی (40) از سوره ی « غافر » نیز مؤید این معنی است. «قالوا ربنا أمتنا اثنتین، و أحييتنا اثنتین» گفتند: پروردگارا ! ما را دو بار میرانده و دو بار زنده کرده ای

قابل تذکر است که :بهترین راه خداشناسی، فکر در آفرینش خود و جهان است. حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام اثبات خداوند به دیگران فرمود: «رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ» (بقره، 258). پروردگار من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. تفکر در پدیده ی حیات و اندیشیدن در مسئله مرگ، انسان را متوجه می‌کند که اگر حیات از خود انسان بود، باید همیشگی باشد. چرا قبلاً نبود، بعداً پیدا شد و سپس گرفته می‌شود؟! خداوند می‌فرماید: اکنون که دیدید چگونه موجود بی‌جان، جاندار می‌شود، پس بدانید که زنده شدن مجدد شما در روز قیامت نیز همینطور است.

بنابا باید گفت : کفر به الله تعالی مخالف عقل و فطرت بوده و سبب انکار و تعجب می‌شود؛ از این رو، الله تعالی بخاطر انکار بر کافران این سوال تعجب انگیز را کرد: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ...». «چگونه به الله کفر می‌ورزید». همین که الله تعالی انسان را از نیستی به هستی آورده و باز او را میرانده و سپس زنده می‌کند؛ خود دلیلی است بر وحدانیت او تعالی هم در ربوبیت و هم در الوهیت.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٩﴾

او ذاتی است که آنچه (از نعمتها) در زمین وجود دارد برایتان آفرید، باز به‌سوی آسمان قصد کرد و آن را به صورت هفت آسمان مرتب نمود و او به هر چیز آگاه است. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ثُمَّ» : سپس. این اصطلاح در اینجا ترتیب زمانی را نمی‌رساند. بلکه مراد این است که: خداوند آسمان‌ها و زمین را قبلاً به صورت گازهای پراکنده آفریده است و بعداً آسمان‌ها را هفت تا نموده و زمین را به گونه‌ای که قابل زیست و زندگی باشد در آورده است (ملاحظه : شود سوره فصلت آیه 11). لذا تصوّر نشود زمین قبل از آسمان‌ها پدید آمده

باشد. «استوی»: اراده‌اش بر آن قرار گرفت. قصد کرد. «ترجمه معانی قرآن» .

تفسیر :

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»: الله ذاتی است که آنچه را که در زمین است بخاطر تکریم شما آفرید تا از آن به عنوان توشه و منفعت تا زمان معین بهره بگیرید، «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ» «سپس» بعد از آفرینش زمین «به سوی آسمان قصد کرد» با اراده خویش، به قصدی درست و استوار که مخصوص به خود اوست «فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» آن را به صورت هفت آسمان استوار در آورد. این هم دلیل قدرت درخشان و روشن است. به گونه‌ای که هیچ خلل و بی‌نظمی‌ای در آنها نیست، «وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (29)»: از تمام آنچه خلق کرده و به وجود آورده است، علم و آگاهی کامل دارد. آیا درک نمی‌کنید و عبرت نمی‌گیرید که هر آن کس بر خلق چنان موجوداتی تواناست که از خلق شما مهمتر است، قدرت برگشت دادن شما را نیز دارد؟ بلی به همه چیز تواناست.

این آیه کریمه بیان نعمت دیگری است؛ نعمتی که شما را آفرید و برای بقاء و انتفاعتان در زمین هرگونه اشیاء خوردنی، پوشیدنی، نوشیدنی و سایر لوازم آنها را پدید آورد؛ آسمانهای عدیده را برافراشت، تا از آن هرگونه منفعت شما تأمین گردد.

همه اشیاء جهان مفیداند و هیچ چیز بی فایده خلق نشده :

دانشمندان اصولی گویند: فحوی این آیه مبارکه به صراحت اشاره می‌کند که اصل در اشیاء، اباحه و جواز انتفاع و سود بردن از همه ی آفریده های الله در روی زمین است، مگر این که دلیلی بر منع انتفاع موجود باشد. چون - جز الله کسی حق اباحه و یا منع آن را نخواهد داشت و او بر هر چیزی دانا و تواناست.

باید خاطر نشان ساخت که: هیچ چیزی در دنیا وجود ندارد که انسان بیواسطه یا با واسطه از آن استفاده نکند خواه آن چیز سود مادی داشته باشد یا سود اخروی. انسان فواید بسیاری از چیزها را در غذا، دارو و سایر موادی که از آنها استفاده می‌کند، در می‌یابد. در حالی که به فواید بسیاری از چیزهای دیگر که به او سود میرسانند، آگاهی ندارد. حتی اگر تأمل شود اشیاء و حیوانات سمی و نیز چیزهای که برای انسان حرام اند بنحوی و از جهتی سود آنها به انسان میرسد. (فرقان)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (30 الی 39) موضوعات در باره خلافت انسان در زمین و آموختن کلمات و نامها، بزرگداشت آدم و حوا در جنت و نقش شیطان، بحث بعمل آمده است.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾

و آن زمان را یاد آر که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در زمین جانشینی قرار می‌دهم، (فرشتگان) گفتند: آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد می‌کند و خونها را می‌ریزد، در حالی که ما به حمد تو تسبیح می‌گوییم و ستایش و پاکی تو را بیان میداریم؟! فرمود: من [از این جانشین و قرار گرفتنش در زمین اسراری] می‌دانم که شما نمی‌دانید. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لِلْمَلَائِكَةِ»: به فرشتگان، معنای اصلی «ملک» در عربی پیام آور است. ترجمه ی لفظی همین کلمه فرستاده یا فرشته است. فرشته ها تنها نیروهای غیر مادی که هویت نداشته باشند، نیستند. بلکه ایشان را با هویتی هستند که خدای بلندمرتبه در تدبیر و چرخاندن این قلمرو و سلطنت عظیم الشان خود از آنها کار می گیرد. این طور باید فهمید که ایشان کارگزاران سلطنت الهی اند که دستورهای خدا را اجرا می کنند. نادانان به اشتباه آنان را سهیم در خدایی خدا گمان داشته و برخی آنان را فامیل و خویشاوند الله متعال پنداشته آنان را معبود قرار داده به پرستش آنان پرداخته اند. (تفهیم القرآن) «إِذْ»: مفعول «اذکر» محذوف و به معنای آن وقت است. «جَاعِلٌ»: سازنده، قرار دهنده... «خلیفه» یعنی: جانشین یا کسی که در پی دیگری بیاید که قبل از وی وجود داشته است. مراد از خلیفه در این آیه آدم علیه السلام است. «خَلِيفَةً»: جانشین همدیگر، آدم جانشین موجوداتی از نوع حیوان ناطق پیش از خود یا جانشین اجنه، یا فرشته و... بود، نه جانشین الله.

مفسر تفهیم القرآن می نویسد: خلیفه یعنی کسی که در ملک کسی اختیاراتی را که صاحب ملک به او تفویض کرده است، به کار ببرد. خلیفه مالک نیست، بلکه نایب مالک اصلی است. اختیارات او از آن خود او نیستند، بلکه اختیاراتی هستند که مالک به او داده است. او حق ندارد طبق خواسته ی خود عمل کند، بلکه باید خواسته ی مالک را برآورده سازد. اگر او خودش را صاحب ملک بداند و اختیارات خود را بنا به میل خود به کار ببندد، یا کسی دیگر را به جز از مالک اصل مالک قرار دهد و به پیروی خواسته های او و عمل به دستورات او بپردازد، همه ی این کارها سرکشی و نافرمانی به شمار خواهند آمد. (تفهیم القرآن)

تفسیر :

در آیه ی متبرکه قبل خواندیم که خداوند متعال، همه ی مواهب زمین را برای انسان آفریده است. در این آیه و آیات بعد، مسأله ی خلافت انسان در زمین را مطرح می فرماید که نگرانی فرشتگان از فسادهای بشر و توضیح و توجیه الله متعال و سجده آنان در برابر نخستین و اولین انسان را بدنبال دارد. هکذا در این آیه متبرکه الله متعال موضوع آغاز خلقت را به بیان گرفته و بر بندگان منت می نهد که پدرشان را اکرام کرده و او را در زمین جانشین قرار داده و به منظور تجلیل از مقامش ملائکه را به سجده نمودن به پیشگاه او دستور فرموده است. الله متعال ملائکه را نه از روی مشاوره، بلکه بخاطر بیرون آوردن آنچه در ضمیرشان بود مورد خطاب خود قرار داد. پس از آنکه الله متعال ملائکه را از فرستادن آدم علیه السلام به زمین آگاهی داد.

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ»: یعنی ای محمد! به یاد آور و برای قومت بیان و بازگو کن هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان گفت: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»: یعنی همانا من در روی زمین جانشینی را خلق کرده و آن را نماینده ی خود قرار می دهم که در انجام دادن احکام در زمین جانشینم باشد. این جانشین عبارت است از آدم، یا جمعی که در قرون بعد و در میان نسل های آینده جانشین یکدیگر باشند. قابل یادآوری است که: انسان، جانشین دائمی خداوند متعال در زمین است. (کلمه «جَاعِلٌ»

اسم فاعل و رمز تداوم را بیان میدارد.)
هكذا باید گفت که: آفرینش ملائکه، قبل از آدم بوده است. زیرا خداوند آفریدن انسان را با آنان در میان گذاشت.

«قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»: فرشتگان با تعجب و شگفتی و به منظور کسب معلومات گفتند: آیا کسی را در زمین می‌فرستی که با شرک ورزیدن و ارتکاب گناهان در زمین فساد ببار می‌آورند؟ این سخن ملائکه به این معنی نیست که آنان امور غیبی را می‌دانستند و یا از فراست خودشان این سخن را گفتند؛ بلکه ایشان به وجهی از وجوه علم و آگاهی قبلی از جانب الله متعالی از موضوع اطلاع داشتند، یا اینکه انسان را به جنیان که قبلا در زمین سکونت داشتند و دست به فساد و خونریزی زده بودند، قیاس کردند و یا اینکه موضوع آفرینش انسان را در لوح محفوظ دیده بودند و یا اینکه از سرشت و طبیعت ماده‌ای که انسان از آن ترکیب شده آگاهی داشتند که خیر و شر در ایشان نهفته است. و یا اینکه از اصطلاح خلیفه این برداشت را کردند، چون خلیفه در میان مردم حکم و فیصله به عمل می‌آورد و در مسایل قتل و فساد و غیره فیصله می‌کند. همچنان قابل دقت و یادآوری است که: سخن ملائکه از باب اعتراض به اراده الله سبحان نیست بلکه بخاطر دانستن حکمت از این آفرینش، ملائکه این سوال را مطرح نمودند. به این معنی که ملائکه می‌خواستند بدانند حکمت از فرستادن مخلوقی که در آنجا دست به فساد و خونریزی می‌زند چیست؟

«وَلَنْ نُعْطِيَهُمْ أَجْرَهُمْ وَلَا نُكَلِّمُهُمْ يَوْمَئِذٍ» در حالیکه ما تو را به پاکی یاد می‌کنیم و از هرگونه نقصی به تنزیه یاد می‌نماییم و آنچه که سزاوار جلال و عظمت شأن تو نیست ولی ملحدان آن را به تو نسبت می‌دهند و یا منکران به ساحت پاک تو افترا می‌بندند؛ ما به تو نسبت نمی‌دهیم بلکه تو را پاکیزه می‌داریم و تقدیس می‌کنیم. (کلمه تسبیح دو معنا دارد، یکی بیان پاکی و دیگری با همه ی توان و با همه ی وجود مشغول کاری شدن. همچنین تقدیس نیز دو معنا دارد، یکی بیان و اظهار تقدس و دیگری پاک کردن) «قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (30)»: الله متعال در جواب فرمود: من چیزهایی را می‌دانم که شما نمی‌دانید یعنی: من مصلحت‌هایی را در این جانشین قرار دادن می‌دانیم که شما از آن بی‌خبرید و نمی‌دانید.

از فحوای آیه مبارکه دانسته میشود که الله سبحان و تعالی فساد و خونریزی انسان را مردود ندانست، لیکن مصلحت مهمتر و شایستگی و برتری انسان را طرح نمود. در حدیث شریف آمده است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال شد: یارسول الله! کدام سخن بهتر است؟ فرمودند: «آنچه را که الله متعال برای فرشتگان خویش برگزید، یعنی: «سبحان الله وبحمده». «و به تقدیس می‌پردازیم» تقدیس: تطهیر و به پاکی یاد نمودن است. یعنی: ما تو را از آنچه که سزاوار شأن و عظمت و جلالت نیست و ملحدان به تو نسبت می‌دهند، یا منکران بر تو افترا می‌بندند؛ به تنزیه یاد کرده و تقدیس می‌کنیم، پس چرا به وجود ما (فرشتگان) اکتفا نشده است؟ «فرمود: هر آینه من می‌دانم آنچه که شما نمی‌دانید، از مصلحت در خلیفه ساختن آدم علیه السلام.

عالم دانشمند قتاده در تفسیر این آیه مبارکه فرموده است: «در علم ازلی الله متعال رفته بود که از نسل بشر؛ پیامبران و نیکان و صدیقان و عابدان و زاهدان و اولیا و اتقیا و جمله‌ساکنان بهشت به وجود خواهند آمد، از این رو آنان را خلیفه ساخت.»

مفسر قرطبی و غیر آن، با این آیه بر وجوب نصب خلیفه و امام (رئیس دولت) در جامعه اسلامی استدلال کرده‌اند تا آن امام، اختلافات میان مردم راحل و فصل نموده، داد مظلومان شان را از ظالمانشان بستاند، حدود را برپا دارد و سایر شئون مهمی را که جز با نصب حاکم، عملی نمی‌شود، به سامان آورد زیرا آنچه که واجب جز با آن تمام نشود؛ خود نیز واجب است.

مفسر ابن کثیر می‌فرماید: «واجب است که امام: مرد، آزاد، بالغ، عاقل، مسلمان، عادل، مجتهد، بینا به امور، سالم الأعضاء، آگاه به آراء و اندیشه‌ها و امور جنگی و قریشی نسب باشد، اما هاشمی بودن و معصوم بودن وی شرط نیست».

باید دانست که میان علمای اهل سنت و جماعت، در وجوب امامت هیچ خلافتی نیست.

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣١﴾

و الله به آدم همه نامها [ی موجودات] را آموخت، باز آن را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت: نام‌های این اشیا را به من خبر دهید، اگر [در ادعای سزاوار بودنشان به جانشینی] راست‌گویید. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَرَضَهُمْ»: نامها (مسمیات) را به فرشتگان نشان داد. «أَنْبِئُونِي»: مرا خبر دهید.

تفسیر:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»: الله متعال همه نام‌های همه اشیا موجود و حاضر در آنجا اعم از اسم و مسمی، و کلمات و معانی آنها را به او آموخت.

تفسیر «واضح المیسر» شیخ مرحوم علی صابونی؛ درباره ی چگونگی فراگیری آدم می نویسد: خداوند عزوجل از طریق الهام، نام همه ی چیزهای گذشته و آینده را به آدم ابوالبشر آموخت. مثلا: لغات و کلماتی چون: اصول دانشها، قوانین کشت و زرع، حرفه و فن، نام آلات و ابزار مورد نیاز را به او یاد داد. هم چنین، نام اسب، شتر، دریا، ماه، ستارگان، کشتی سریع و تیزرو و امثال آنها را بر او عرضه کرد.

ابن عباس (رض) فرموده است: خدا، نام همه ی چیزها را حتی کاسه ی غذاخوری، قاشق، چمچه و سایر اسامی را به آدم آموخت.

باید گفت که: معلم واقعی الله متعال است و قلم، بیان، استاد و کتاب، زمینه‌های تعلیم هستند. و از جمله «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» در می یابیم که: برتری انسان بر فرشتگان، به خاطر علم است. و در این هیچ جای شکی نیست که: انسان برای دریافت تمام علوم، استعداد و لیاقت کافی در اختیار دارد.

در ضمن قابل یادمانی است که: فرشتگان عبادت بیشتری داشتند و آدم، علم بیشتری داشت. رابطه مقام خلافت با علم، بیشتر از عبادت است.

«ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»: یعنی اشیا صاحب نام را بر فرشتگان عرضه کرد فرمود: پس شما از نام‌های این مخلوقات به من خبر دهید اگر در گمان خود راستگو هستید.

«فَقَالَ أَنْبِئُونِي»: یعنی سپس فرمود: به من خبر بدهید و به من بگویید. «بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ»:

یعنی الله برای ملائکه فرمود: پس شما از نام‌های این مخلوقات به من خبر دهید، «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (31)»: اگر در گمان خود صادق هستید که می پندارید شما در امر جانشینی شایسته تر و لایق تر هستید از کسی که من او را جانشین کرده ام.

حاصل کلام این که الله متعال مطالبی را به آدم آموخت که به فرشتگان یاد نداده بود و از همین رهگذر وی را بر فرشته ها برتری بخشید و تفوق او را نشان داد، و معرفت و آشنایی کامل را به ایشان اختصاص داد که اسامی اشیاء و اجناس را به وی آموخت. مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل تفسیر آیه مبارکه می نویسد: چنین معلوم می شود که علم هر فرشته ای و علم هر صنفی از فرشته ها محدود به همان بخشی است که مربوط به آن می باشند. به طور مثال فرشته هایی که نظم باد به عهده ی آنان است درباره ی باد و هوا همه چیز را می دانند، اما درباره ی آب چیزی نمی دانند. فرشته های بخش های دیگر نیز به همین صورت به انسان برعکس فرشته ها علم جامعی داده شده است. درباره ی یکایک بخش ها شاید علم او از فرشته های آن بخش کمتر باشد، اما از لحاظ کلی علم جامعی که به انسان عطا شده است، فرشته ها از آن برخوردار نیستند. بطور مثال در ساحه علمی برای انسان دروازه های اجتهاد، استنباط و انکشاف الی برپای روز قیامت باز است، یعنی ساحه استنباط انسان از یک اصل علمی، دارای قوت عالی و استعداد خاصی میباشد

و میتواند در قوت تخیل خویش در کشف سایر ساحات علمی توانمندی ممکن را بدست آورد، طوریکه از فحوای آیه مبارکه «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (سوره طه آیه : 114) بر می آید که علم انسان جامد نبوده بلکه انکشافی بوده و استعداد انکشاف علمی را دارا میباشد، و این مربوط انسان است که تا کدام سطح و اندازه می خواهد استعداد خویش را انکشاف و وسعت دهد. و در این ساحه خداوند متعال هیچگونه تفاوت و فرقی را میان کافر و مسلمان قرار نداده است. و به اصطلاح هر دو دارای یک استعداد خاص میباشد. طوریکه الله سبحان و تعالی در (آیه 20 سوره الاسرا) می فرماید: «كُلًّا نُمِدُّ هُوَآءٍ وَ هُوَآءٍ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» (ما از عطای پروردگارت، اینان (فرصت طلبان) و آنان (دنیا طلبان) را کم نمی کنیم و عطای پروردگارت از کسی منع نمی شود.) سنت خداوند متعال بر این است که نعمت و امداد خویش را در اختیار همگان قرار دهد، تا هر کس صفات خوب و بد خویش را بروز دهد.

قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٣٢﴾

(فرشتگان) عرض کردند: «منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما آموخته ای نمی دانیم، تو دانا ی حکیمی». (۳۲)

تفسیر :

ابلیس و ملائکه هر کدام به نوعی خود را برتر از آدم می دیدند؛ ابلیس به واسطه ی خلقت؛ «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» (اعراف، 12.) و فرشتگان به واسطه ی عبادت؛ «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ - 30 بقره» اما ابلیس در برابر فرمان سجده خداوند، ایستادگی کرد، ولی فرشتگان چون حقیقت را فهمیدند، معذرت خواستند و به جهل خود اقرار کردند و گفتند: «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» وقتی ملائکه به ناتوانی خویش پی بردند، اعتراف کرده و گفتند: پاک و منزهی تو ای پروردگار، ای پروردگار! ما جز آنچه که تو به ما آموخته ای، چیزی نمی دانیم و همانا تو دانا و حکیم هستی و هیچ چیز بر تو پوشیده نیست. لذا به قصور و ناتوانی خویش اعتراف کردند. «إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ»: یعنی هیچ چیز بر تو پوشیده نیست. «الْحَكِيمُ (32)»: یعنی جز به اقتضای حکمت و عاقبت اندیشی کاری نمی کنی. از این بخش آیه کریمه فهمیده می شود که «عالم حکیم» حقیقتاً عالم «ربانی» است و هر

عالمی که یکی از این دو صفت را نداشته باشد نباید در امور دینی پیشوای مردم واقع شود. همچنان این نکته نیز برجسته می‌شود که آن‌ها علم و حکمت را در حق تعالی منحصر دانستند؛ زیرا ذات پاک او از همه داناتر و با حکمت‌تر است. (تفسیر مسیر)

قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٣٣﴾

الله فرمود: ای آدم! آنها را از نام‌ها (واسرار) این موجودات خبر ده. و چون آن نام‌های اشیاء را برای آنان خبر داد، الله فرمود: «آیا به شما نگفتم که من غیب آسمانها و زمین را می‌دانم؟! و نیز می‌دانم آنچه را که آشکار می‌سازید، و آنچه را پنهان می‌داشتید». (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَنْبَأَ»: باخبر کرد. آگاه نمود «تُبْدُونَ»: پدیدار می‌کنید. نمایان می‌سازید.

تفسیر :

«قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» الله متعال به آدم علیه السلام فرمود: ای آدم! اسم‌هایی را که ملائکه از دانستن آن عاجز اند به آنها بگو. آدم هم در اجابت دستور رب العزت به توضیح دادن نام‌های اشیاء شروع کرد، و نام‌های هر چیز را به نام خودش ذکر کرد. شیخ احمد مصطفی مراغی مفسر تفسیر مراغی می‌فرماید: «فلسفه ی یاد دادن و عرضه کردن نامها و نشانها به فرشتگان، به منظور تکریم و بزرگداشت آدم و برگزیدنش بود، تا آنان با دانشها و معارفی که داشتند بر آدم مباحثات نکنند و از طرفی نیز، الله آشکار نمودن رازها، رمزها و دانشهای موجود عالم غیب را از زبان یکی از بندگان یاد داده باشد.»

«فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»: یعنی وقتی ادم علیهم السلام همه چیز را به آنها گفت، و هر چیز را به نام خودش نام برد، و حکمت و هدف از خلق آنها را یادآور شد، آنگاه الله خطاب به ملائکه فرمود پرسید: «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: آیا به شما نگفتم که من فقط غیب آسمانها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌سازید و آنچه را پنهان می‌دارید، می‌دانم؟

«وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ» و به آنچه که ابراز می‌دارید آگاهم. «وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (33)»: و به آنچه مخفی می‌کردید آگاهم، از قبیل این که ادعا می‌کردید که خدا مخلوقی بهتر از شما خلق نمی‌کند.

توجه بفرماید! در این آیه مبارکه یکبار دیگر فضل و برتری علم به اثبات می‌رسد؛ زیرا آدم علیه السلام با این صفت بر تمام ملائکه برتری پیدا کرد چنانچه حق تعالی نیز خود را با داشتن این صفت مدح نمود.

در تعقیب این نمایش قدرت علمی، ملائکه بر فضل آدم علیه السلام معترف شدند چون دانستند که شرف آدم بر آن‌ها به سبب علم و دانشی است که پروردگار به او آموخته است و اینگونه هر کسی که اراده بلندی و رفعت را دارد باید به دنبال طلب علم نافع باشد که حق تعالی بر انبیای خود نازل فرموده؛ زیرا با چنین علم و دانشی فضیلت و برتری انسان واضح می‌گردد و انسان از دایره غفلت و نادانی بیرون می‌شود.

ابن مسعود (رض) می‌فرماید: «مراد از آن، این سخن فرشتگان خطاب به خداوند متعال است که آیا در زمین کسی را قرار می‌دهی که در آن فساد می‌کند و خونها می‌ریزد؟» «آیه/30». «و» نیز می‌دانم «آنچه را پنهان می‌داشتید» یعنی: آنچه را که ابلیس در

درون خود از کبر پنهان می‌داشت. این تأویل ابن عباس (رض) و الله اعلم. یا مراد این است: می‌دانم آنچه را که فرشتگان به طور پنهانی در میان خود گفته بودند. چنان که از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: فرشتگان در میان همدیگر گفتند: «الله متعال هرگز موجودی گرامی‌تر از ما در نزد خود، نمی‌آفریند، پس ما به خلافت در زمین سزاوارتریم». لیکن مفسر ابن جریر طبری قول اول را - که آن هم از ابن عباس (رض) نقل شده - ترجیح داده است.

امام فخر رازی فرموده است: «آیه تعلیم نام‌های اشیا و خواص و صفات آنها به آدم، دلیل بر فضیلت علم است زیرا خدای سبحان، کمال حکمت خویش در آفرینش آدم علیه السلام را جز با علم آشکار نساخت و اگر در عالم امکان چیزی گرامی‌تر از علم وجود می‌داشت، باید حق تعالی فضیلت آدم علیه السلام را با آن چیز آشکار می‌ساخت نه با علم».

علم بر عبادت افضل است :

مفسر تفسیر کابلی در ذیل آیه مبارکه می‌نویسد: از این داستان ثابت می‌شود که علم بر عبادت افضل است؛ زیرا، فرشتگان با وجود آنکه معصوم، و در عبادت (تعمیل اوامر) از بشر برترند؛ اما، چون در علم از آنها فروتر یعنی پائین‌تر اند، خلعت خلافت به انسان بخشوده شد، و فرشتگان مسلم داشتند که عبادت خاصه مخلوق، و علم از صفات الهی است، و در وجود هر خلیفه کمال مستخلف عنه لازم باشد.

فضیلت علم و علماء :

از حضرت حدیفة بن یمان رضی الله تعالی عنه و ارضاه روایت شده که تعریف می‌کند: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «فضل العلم خیر من فضل العبادة، وخیر دینکم الورع» یعنی: «فضیلت علم از فضیلت عبادت بهتر است و بهترین دیانت شما پرهیزگاری و دیانت است.» رسول الله صلی الله علیه و سلم بزرگ‌ترین دعا را برای حضرت ابن عباس رضی الله عنهما بیان نمود، و قتیکه وی برای رسول الله صلی الله علیه و سلم آب وضویش را آماده نمود تا هنگامی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم شب برمی‌خیزد با آن وضو بگیرد، و فرمود: {اللهم فقهه فی الدین و علمه التأویل} یعنی: « خداوند! به ابن عباس، بینش در دین، عطا فرما!» و در روایتی دیگر در کتاب صحیح آمده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «اللهم علمه الكتاب» یعنی: «بار الها! به او کتاب (قرآن) بیاموز!» و همانطور نیز شد. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده اند: «من سلک طریقاً یطلب فیه علماً سهل الله به طریقاً إلى الجنة، وإن الملائكة لتضع أجنحتها لطالب العلم رضا بما يصنع، وإن العالم لیستغفر له من فی السموات ومن فی الأرض حتی الحیتان فی الماء، وفضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر الكواكب» یعنی: «آنکه در راهی رود که در آن طلب علم کند، خداوند برایش راهی را بسوی بهشت آسان می‌کند. و همانا فرشتگان بواسطه ی رضایتی که از کارش دارند، بالهای خود را برای طالب علم می‌گسترانند و همه کسانی که در زمین و آسمان اند، حتی ماهی‌ها در آب برای عالم‌آمزش می‌طلبند و فضیلت عالم بر عابد مانند فضیلت ماه شب چهارده بر دیگر ستاره هاست.»

همچنان پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «وفضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر الكواكب، وإن العلماء ورثة الأنبياء، وإن الأنبياء لم یورثوا دیناراً ولا درهماً، إنما ورثوا العلم، فمن أخذه أخذ بحظ وافر» یعنی: «و فضیلت عالم بر عابد مانند فضیلت

ماه شب چهارده بر دیگر ستاره هاست و اینکه علما میراثبر پیامبران اند و پیامبران در هم و دیناری به میراث نگذاشتند، بلکه علم را به ارث گذاشتند، کسیکه آن را گرفت بهره ی وافر گرفته است.»

همچنین علی بن ابی طالب می فرماید: یک عالم برتر است از روزه دار شب بیدار مجاهد، و با مرگ یک عالم در اسلام شکافی افتد که جز با جانشینی از وی پر نمی گردد، هیچ از غرور و خودپسندی نمی باشد، که خداوند جل جلاله در لوح محفوظ نگاشته است که: نابودی این دنیا و ویرانی آن بسته به مرگ علمای آن است؛ برای همین پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، چنانچه در صحیحین بیان شده است، می فرماید: «لا تقوم الساعة حتی یفشو الجهل ویقبض العلم، وإن الله لا یقبض العلم انتزاعاً ینتزع منه صدور العلماء، ولكن یقبض العلم بقبض العلماء، حتی إذا لم یبق الله عالماً أو لم یبق عالم اتخذ الناس رءوساً جهالاً، فسألوهم فأفتوا بغير علم فضلوا وأضلوا» یعنی: «قیامت برپا نمی شود تا وقتی که نادانی شایع شده و دانش برگرفته نشود، خداوند علم را از سینه ی بندگان خود محو نمی کند، بلکه با وفات علما آنرا از بین می برد، و وقتی که علما از بین رفتند، مردم، جاهلان را رهبر خود قرار می دهند و مسائل خود را از آنها می پرسند. رهبرانشان نیز از روی جهالت، فتوا می دهند که هم خود گمراه میشوند و هم دیگران را به گمراهی می کشند» بنابراین قیامت فرانمی رسد مگر با مرگ عالمان.

معاذ بن جبل رضی الله عنه و ارضاه می گوید: دانش بیاموزید که فراگیری آن ترس از خدای و تلاش برای آن عبادت است و مطالعه اش تسبیح پروردگار و جستجوی آن جهاد، و یاد دادن آن به کسانی که نمی دانند صدقه و گسترش دادن آن در بین شایستگان مایه ی نزدیکی به خداوند می باشد؛ چون آنان نشانگران حلال و حرام هستند، و مونس ترس و وحشت ها، همنشین تنهایی ها و راهنمایان در شادی و اندوه و دین همراه با اخلاق، نزدیکی و وصل برای غریبان هستند که خداوند متعال بواسطه ی ایشان کسانی از خلائق را به عنوان راهبر و سرمشقی که از او پیروی کنند بلند گرداند، امامانی در میان مردم اند که بر جای پای ایشان راه می پویند. ابوالدرداء رضی الله عنه و ارضاه گفته است: مثال علماء در میان مردم همچون ستارگانی در آسمان هستند که بدان ها راه جویند. امام احمد می گوید: مردمان بیش از آب و غذا به دانش نیاز مندند؛ برای اینکه انسان در روز یک یا دو بار به آب و غذا نیاز پیدا می کند ولی به تعداد نفس هایش به دانش نیاز مند می باشد. در سنن از رسول خدا صلی الله علیه و سلم نقل شده که فرموده است: «لا یزال الله یغرس لهذا الدین غرساً یتعلمهم لنصرة دینه» یعنی: «خداوند همچنان برای این دین نهال هایی را می نشاند تا برای یاری نمودن دینش از آن ها بهره گیرد.» ابن القیم می گوید: این نهال ها همان اهل علم و دانش هستند.

حسن بصری هم می گوید: قلم عالمان در روز قیامت با خون شهیدان وزن می شود، اگر عالمان نبودند مردمان مانند چهارپایان می بودند. همچنین سالم بن ابی جعد گفته است: سرور من مرا به سیصد درهم خریداری نمود. بعد مرا آزاد کرد. با خود گفتم: چه حرفه ای بیاموزم؟ غلامی سیاه و آزاد گشته، چه کار دیگری از دست او برمی آید؟ تعریف می کند: پس به حرفه ی علم آموزی روی آوردم و هنوز سالی بر من نگذشته بود که امیرالمؤمنین به دیدار من آمد و اجازه ی دخولش ندادم. اعمش سلیمان بن مهران در حفظ کوهی بلند بود و اگرچه مدلس(پنهانکار) بود اما فردی دانا و آزموده و نکته بین بود و

پژوهشگری مسلط بر حدیث و متون فقه بود و می گفت: اگر احادیث نبودند مردم به من وقعی نمی نهادند. برای همین لقمان گفته است: دانش فقرا را بر جایگاه پادشاهان می نشاند. معاذ بن جبل رضی الله عنه می گوید: علم حیات قلب ها است از مرگ نادیدن و نور دیدگان در برابر تاریکی ها است و نیروی ایمان است در مقابل ضعف و سستی آن، بنده بواسطه ی آن به جایگاه آزادگان و همنشینی پادشاهان می رسد و به درجات والا در دنیا و در آخرت، اندیشه و تفکر نمودن در راه آن برابر است با روزه داری و بحث و بررسی آن همشأن شب بیداری است و بواسطه ی آن خداوند متعال را فرمان می برند و با خویشان پیوندند بدان حلال را از حرام بازشناسند، علم امام است و پیشوا و عمل دنباله رو آن است، سعادت‌مندان آن را بیاموزند و نگون بختان از آن بی بهره بمانند.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۳۴﴾

(یاد بیاور) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای (تعظیم) آدم سجده کنید، پس فرشته‌ها همه سجده کردند بجز ابلیس که انکار کرد و تکبر ورزید، (و به خاطر نافرمانی و تکبر) از جمله کافران (منکران حکم الهی) شد. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« اسْجُدُوا لِآدَمَ » : در برابر آدم تواضع کنید و فروتن باشید. «أَبَى»: خودداری نمود. «استکبر»: خود را بزرگتر دید، نافرمان شد.

سجده در کلام عرب به معنای اظهار ذلت و فروتنی است. و نهایت مرتبه ذلت و فروتنی گذاشتن چهره یا پیشانی بر زمین است. به گفته ابو عمرو: سجده کرد یعنی: سر خود را خم نمود. و این آیه بیانگر فضیلت آدم علیه السلام است چون الله متعال ملائکه را دستور داد تا به او سجده نمایند. تذکر باید داد که سجده نمودن در شریعت اسلام برای غیر الله حرام مطلق است و رسول الله صلی الله علیه وسلم امتش را از سجده بردن به غیر الله بصورت مطلق منع نموده است. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرموده است: «لَوْ كُنْتُ أَمْرًا أَحَدًا أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لِأَمْرَتِ الْمَرْأَةِ أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا» «اگر کسی را دستور می‌دادم تا به دیگری سجده نماید، زن را دستور می‌دادم تا به شوهرش سجده کند». (سنن ترمذی (1159) و سلسله احادیث صحیحہ البانی (3366)).

سجده نمودن در شرایع گذشته برای غیر الله از باب قدر دادن و تحیت مروج بود، که از جمله میتوان از سجده نمودن برادران یوسف به وی. (تفصیل آن در آیه 100 سوره یوسف : تفسیر احمد ملاحظه فرماید.)

طوریکه در فوق یادآور شدیم که : سجده برای غیر الله شرک است، اما اگر الله تعالی به آن دستور دهد بمثابة عبادت می باشد . پس سجده ملائکه برای آدم عبادتی است برای الله تعالی؛ چون الله تعالی به آن دستور داده است، و الله تعالی هرچه بخواهد حکم می‌کند، و لهذا وقتی ابلیس از این کار ابا ورزید کافر شد.

یادداشت :

در قرآن عظیم الشان لفظ « ابلیس » یازده بار و کلمه «شیطان» 88 بار به صور مختلف آمده است. ظاهرا لفظ شیطان وصف است نه اسم خاص ابلیس و به علت دوری از رحمت الله ، بر او کلمه شیطان اطلاق شده است. این اصطلاح بر انسان ها نیز به علت بدکار و دوری از رحمت بودنشان هم اطلاق شده است (سوره بقره، آیه 14).

تفسیر :

«وَأَذِّنَا لِلْمَلَائِكَةِ أَسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ»: زمانی که بر ملائکه فضل آدم علیه السلام نظر به علم و دانشی که داشت آشکار گشت، پروردگار عالم آنان را امر نمود تا از روی احترام بر آدم علیه السلام کنند؛ زیرا حق تعالی او را بر آنها با دانش نام‌های پدیده‌ها برتری بخشیده بود و دیگر اینکه هیچ صفتی بهتر از صفت علم و دانش که آدم علیه السلام آن را دارا بود وجود ندارد. ملائکه به امتثال امر پروردگار پرداختند و نظر به اینکه احترام برتر بر غیر برتر از روی اعتراف به حرمت لازم است، آنها همه بر آدم علیه السلام سجده ی احترام و تعظیم ببرید؛ نه سجده ی عبادت و بندگی. «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» یعنی همه سجده کردند، به جز ابلیس.

در آیه مبارکه «اسْجُدُوا لِآدَمَ» در یافتیم که : علمیت ولیاقت، از داشتن سابقه مهمتر است. فرشتگان قدیمی باید برای انسان تازه به دوران رسیده اما لایق، سجده کنند. «أَبِي وَ اسْتَكْبَرَ»: در این میان وضع و حالات طوری پیش آمد که ابلیس از دستور پروردگار با عظمت امتناع کرد و خود را بزرگتر دانست، و تکبر نشان داد. مگر ابلیس که بنابر تکبر و شقاوت از سجده ابا و ورزید و نهایت سرکشی را از خود به نمایش گذاشت، از این روی حق تعالی او را خوار و ذلیل ساخت و طرد و لعن کرد. و اینگونه به چنین سرنوشتی تمام کسانی مواجه خواهند شد که از او پیروی می‌کنند و در برابر حق سر تسلیم فرو نمی‌آورند؛ زیرا مریضی شک و شبهه از مریضی شهوت انگیزی بسیار بدتر است.

به یاد داشته باشید که : خطرناک‌تر از نافرمانی در عمل، بی‌اعتقادی به فرمان الهی است. طوریکه ملاحظه نمودید که : تکبر و جسارت ابلیس، سرچشمه‌ی بدبختی‌های او شد. بعد از اینکه همه ملائکه به سجده افتادند، ابلیس از سجده نمودن به آدم علیه السلام سر باز زد و تکبر ورزید و از کافران شد. ابلیس از جنیان بود که در میان ملائکه زندگی می‌گرد ، هنگامی که الله متعال ملائکه را به سجده نمودن به آدم علیه السلام دستور داد ابلیس نیز مورد خطاب قرار گرفت و مأمور به سجده نمودن شد. نام اصلی ابلیس چیست ؟

ابن عباس (رض) می‌فرماید: نام ابلیس «عزازیل» بود و اصل کلمه ابلیس به معنای نا امید است. ابلیس در ابتدا از اشراف در میان ملائکه بود، اما هنگامی که سرکشی و عصیان نمود ابلیس نامیده شد، یعنی نا امید از همه خیر. زیرا الله متعال او را در بدل عصیان از فرمان او؛ از همه خیرها ناامید گردانید. ابلیس از سجده کردن برای آدم علیه السلام سر باز زد و گرفتار آفت گردن فرازی ، یاغی گری و تکبر گردید و از جمله کافران شد. ابلیس پیش از آن در علم ازلی الله متعال از کافران بود. «وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ (34)»: یعنی با امتناع و تکبرش به جرگه ی کافران درآمد؛ زیرا فرمان الله متعال را در مورد سجده بردن برای آدم، زشت و بدجلوه داد.

علما در بیان احکام سجده گفته اند: سجده کردن برای خداوند متعال به شیوه عبادت، و برای غیر وی به شیوه گرامی‌داشت و تحیت است، همچون سجده فرشتگان برای آدم علیه علیه السلام. اما باید یادآور شد که سجده بردن برای غیر الله طوریکه در فوق هم تذکر دادیم ، در شریعت اسلام حرام گردیده و این کار (به قول اکثر علما) تا عصر رسول الله

صلی الله علیه وسلم مباح بود، ولی ایشان از آن نهی کردند. در حدیث شریف آمده است که چون درخت و شتر برای رسول الله صلی الله علیه وسلم سجده کردند، اصحاب اش گفتند: یا رسول الله! ما به سجده کردن برای شما از درخت و شتر رمنده سزاوارتریم! پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا ینبغی أن یسجد لأحد إلا لله رب العالمین». «سزاوار نیست که برای احدی غیر از خداوند پروردگار جهانیان، سجده شود». و در عوض به مصافحه (دست دادن) دستور دادند.

آیا ابلیس فرشته بود؟

مفسران در این رابطه دو نظر مختلف ارائه کرده اند. بعضی از آنها به «استثناء» استدلال کرده و می گویند: بلی ابلیس فرشته بود؛ زیرا در آیه مبارکه آمده است: سجده بردند جز ابلیس»، و عده ی دیگری گفته اند: استثناء منقطع است و ابلیس از جن است و از گروه فرشتگان نیست. (زیرا در قرآن عظیم الشان آمده است ، ابلیس از نژاد جن بود که در جمع فرشتگان عبادت می کرد. «كَانَ مِنَ الْجِنَّ» (کهف، 50). مفسر حسن و قتاده نیز همین نظر را دارند و مفسر زمخشری هم آن را پذیرفته است. شیخ حسن بصری فرموده است : ابلیس از ملائک نیست؛ ابلیس حتی یک لحظه نیز فرشته نبوده است. ما با استناد به دلایل زیر قول دوم را پذیرفته ایم:

1- فرشتگان از گناه منزّه و پاک اند: « لا یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ » در حالی که ابلیس از اطاعت امر خدا سرباز زد.

2- فرشتگان از نور آفریده شده اند در صورتی که ابلیس از آتش خلق شده است. بنابراین سرشت و طبیعت آنها متفاوت و مختلف است.

3- فرشتگان نسل و ذریت ندارند و انگهی ابلیس نسل و ذریت دارد. «أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي » آیا شیطان و ذریت او را به دوستی می گیرد؟!

4- مطابق نص صریح و روشنی که در سوره ی کهف آمده است، شیطان از جن است. خدا می فرماید: «إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سر برتافت. همین آیه برای حجت و برهان کافی است. خلاصه کلام این که: امت اسلام اتفاق نظر دارند بر اینکه سجده فرشتگان برای آدم علیه السلام ، نه سجده عبادت و تعظیم، بلکه سجده تحیت و گرامی داشت بود.

برخی از فضایل علم به استناد آیه مبارکه :

1 - خداوند متعال در مقابل پرستش هایی که فرشتگان مطرح کردند، خویشتن را به علم و دانش ستود.

2 - خداوند متعال برتری آدم بر فرشتگان را در علم وی دانست و بیان نمود که علم بهترین صفت و ویژگی بنده است.

3 - خداوند به فرشتگان دستور داد تا به منظور تکریم آدم سجده کنند، چرا که فضل و علم او روشن و نمایان بود.

آیا شیطان از بدو کافر بود؟

در مورد اینکه آیا شیطان از بدایت امر کافر بود ، و یا بعد از اینکه از امر پروردگار با عظمت در سجده بر آدم علیه السلام سرپیچی کرد کافر شد؟! در آیه مبارکه «کان من الکافرین»، - (آیه 34 سوره بقره) کلمه « کان » فعل ماضی است؛ یعنی بود، پس چرا بعضاً آمده از کافران شد؟!

قرآن عظیم الشان می‌فرماید؛ هنگامی که خداوند به فرشتگان هدایت فرمود تا در برابر آدم سجده کنند همه به سجده افتادند، مگر ابلیس از این فرمان الهی سرپیچی کرد و از کافران بود.

در مورد کفر ابلیس که آیا او از قبل جزو کافران بود، یا پس از سرپیچی از فرمان الله متعال از کافران شد، چند نظر وجود دارد:

1- تعدادی از مفسران معتقدند؛ که «کان» در آیه «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» به معنای «صار» است؛ یعنی از کافران شد؛ به دلیل این‌که از فرمان الله متعال سرپیچی کرد و از کافران شد، و گرنه قبل از آن در زمره فرشتگان بود. شیطان به گمان این‌که برتر از انسان است، و درست نیست که موجود برتر بر موجود پایین‌تر سجده کند، از فرمان الهی مخالفت و بغاوت نمود؛ لذا در زمره کافران قرار گرفت (مراجعه شود به مراغی، احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، ج 1، ص 88، بیروت، دار احیاء التراث العربی،) بنابراین ابلیس از ابتدا کافر نبود. و هیچ نشانی از کفر وی پیش از این وجود ندارد. این گروه برای اثبات ادعای خود به آیه‌ای از قرآن در مورد فرزند نوح علیه السلام را اشاره نموده می‌فرمایند: «فَكَانَ مِنَ الْمُعْرِقِينَ»؛ (هود، 43) و او از غرق‌شدگان بود. واضح است که فرزند نوح پس از طوفان غرق شد، نه از ابتدا. لذا عده‌ای از مفسران بدین عقیده اند: چون در این آیه شیطان از ملائکه مستثنا شده است؛ لذا از ابتدا کافر نبود.

2- برخی از مفسران می‌فرمایند؛ شیطان در علم الهی از کافران بود، نه به ظاهر؛ یعنی خداوند می‌دانست که وی در آینده از کافران خواهد شد. (برای مزید و تفصیل معلومات مراجعه شود: ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق، المهدی، عبدالرزاق، ج 1، ص 54، بیروت، دار الکتب العربی، چاپ اول، 1422ق.).

عامل دشمنی شیطان به انسان :

سابقه دشمنی شیطان بینهایت طولانی است، و انسان در این میان هیچ ضرری به شیطان نرسانده بود، که او به این اندازه به انسان عداوت و دشمنی کند.

در قرآن عظیم الشان در رابطه به این دشمنی آیات فروانی وجود دارد، ملاحظه فرماید آیات (اعراف، 22؛ یوسف، 5؛ اسراء، 53). و انسان‌ها را به جهت همین رابطه دشمنان از پیروی و متابعت شیطان بر حذر می‌دارد. پروردگار با عظمت می‌فرماید: «در حقیقت، شیطان دشمن شماسست، شما [نیز] او را دشمن گیرید» (فاطر، 6). و باز هم در آیه دیگر می‌فرماید: «ای فرزندان آدم! مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرسنید، زیرا وی دشمن آشکار شماست» (یس، 60).

اما سؤال اصلی این‌جاست که چرا شیطان نسبت به انسان تا این حد خصمانه و با دشمنی برخورد می‌کند؟ واقعاً علت آن چیست؟

داستان برخورد خصمانه شیطان یا همان ابلیس به داستان خلقت آدم بر می‌گردد. خداوند بعد از آن که نوع بشر را خلق کرد و آدم ابوالبشر را آفرید، بر آفرینش چنین مخلوقی به خود تبریک گفت و فرمود: «...سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است». «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ

عِظَاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»؛ (مؤمنون، 14).

سپس به همه فرشتگان دستور داد تا بر این مخلوق جدید؛ سجده کنند. همه سجده کردند جز ابلیس که بحث آن در (آیه: 34 سوره بقره) بیان یافت. سرپیچی ابلیس از فرمان خداوند از همان هنگام آغاز شد، او بر این مخلوق خدا سجده نکرد. خداوند علت این نافرمانی را تکبری می‌داند که در ابلیس وجود داشت، (أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ»؛ بقره، 34). او خودش را برتر از انسان میدانست، لذا وقتی که از او سؤال شد چرا بر انسان سجده نکردی گفت: «من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گِل!» (قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»؛ اعراف، 12). ابلیس با این استدلال دچار خود بزرگبینی شد و در برابر دستور الله متعال عصیان نمود.

بعد از این واقعه بود که ابلیس از درگاه خداوند رانده شد و مورد لعن خداوند قرار گرفت، «أَلْ فَأَخْرَجْنَا مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ»؛ حجر، 34. (شیطانی که چند هزار سال در درگاه خداوند با فرشتگان زندگی می‌کرد به یکباره از آن آستان قرب، سقوط کرد، اما باز هم توبه نکرد و کینه آدم و فرزندان آدم را به دل گرفت و از خداوند مهلت خواست تا بتواند همه جنس بشر را از راه اطاعت خداوند خارج کند. «قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»؛ حجر، 36؛ «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»؛ حجر، 39. در گفت‌وگویی که بین او و الله متعال در قرآن کریم ذکر شده است، ابلیس مطلبی را بیان می‌کند که شاید بتوان از آن به علت رفتار خصمانه‌اش با انسان پی برد.

شیطان گفت: پروردگارا! به سبب آن‌که مرا از راه بیرون کردی (از رحمت خود راندی) البته من هم در زمین برای ایشان (فرزندان آدم) گناهان را آراسته گردانم، و همه آنان را گمراه میکنم. (حجر، 39).

بله! ابلیس با سجده نکردن بر مخلوق خداوند، خود را از بارگاه قدس الهی رانده شده دید و با در دل گرفتن کینه انسان و تلاش و سعی فراوان در جهت گمراه کردن بندگان خداوند، را طرح ریزی کرد، ابلیس از ابتدا تلاش کرد که نسل بشریت را از راه الله متعال خارج کند و در ابتدا آدم و حوا را با وسوسه‌هایش از بهشت راند، «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»؛ اعراف، 27. و تا وقتی که به او مهلت داده شده پیوسته در این تلاش است اما خداوند در قرآن می‌فرماید: ابلیس بر بندگان خداوند تسلط ندارد، «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَن أَنْتَبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»؛ حجر، 42. و مردم را فقط می‌تواند به کارهای ناپسند دعوت کند. «وَ مَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمُؤُنِي وَ لَوْمُوا أَنفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي...»؛ ابراهیم، 22.

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كَلَّا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٣٥﴾

و گفتیم: «ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن، و از نعمت‌های فراوان آن هر طور که می‌خواهید بخورید، اما به این درخت نزدیک نشوید، که از ظالمان خواهید

شد. (۳۵)

تشریح لغات واصطلاحات :

«رَعْدًا»: فراوانی، زندگی آسوده و دور از سر و صدا. که هیچ‌رنج و دردی در آن نیست و خوردن به رغد، خوردن به فراوانی و گوارایی بدون رنج و درد و بی‌هیچ‌گونه منعی است. «ظلم» اسم مصدر است در لغت به معنای قرار دادن شیء در غیر جایگاه اصلی‌اش (المصباح المنیر، جلد 1 و 2 صفحه 386). با افزودن یا کم کردن از آن یا عدم استفاده از آن در زمان و مکان خاص خودش است، (راغب اصفهانی؛ مفردات الفاظ القرآن؛ صفحه 537). چنان‌که ضد آن یعنی کلمه عدل به معنای قرار گرفتن شیء در محل خود است.

یادداشت :

قبل از همه باید گفت که مشابه این آیه، در سوره‌ی اعراف آیه‌ی 19 نیز وجود دارد. همچنان باید متذکر شد که: یادکر (آیه 35) داستان حضرت آدم علیه السلام در سوره بقره نیز به پایان میرسد.

تفسیر :

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ»: الله متعال می‌فرماید که ما به آدم گفتیم: تو و همسرت حواء در بهشت مستقر و مسکن گزینید، «وَكُلَا مِنْهَا رَعْدًا»، وقتی خداوند آدم را آفرید و او را برتری داد، نعمت خود را به طور کامل به وی عطا کرد و همسرش را نیز از وی آفرید تا در کنارش آرامش یابد و به او انس بگیرد، و آنها را دستور داد تا او از نعمت‌های فراوان آن طوری که می‌خواهید بخورید. صیغۀ «قُلْنَا» صیغۀ جمع است که دلالت بر تعظیم و بزرگداشت دارد و مراد از آن تعدد نیست، چون فاعل قلنا الله تعالی است، و این اسلوب معروف و مستعملی است در زبان عربی، و در موارد زیادی از قرآن کریم بکار برده شده است. «رغد» زندگی پر از ناز و نعمت و آسایشی را گویند که در آن هیچ‌گونه رنج و مشقتی نباشد. «حَيْثُ شِئْتُمَا» هر جایی از بهشت که خواستید، در آنجا بخورید.

درس حاصله از آیه مبارکه اینست که: در شیوه‌ی تربیت، هرگاه خواستید کسی را از کار یا چیزی بازویا منع دارید، ابتدا راههای صحیح، باز گذاشته شود و سپس مورد نهی اعلام شود. طوری‌که آیه مبارکه آمده است: «كُلَا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا» سپس فرمود: «لَا تَقْرَبَا».

«وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»: همچنان الله به آدم و حواء دستور داد که به درختی که برای ایشان تعیین نموده بود، نزدیک نشوید. نهی نمودن الله از نزدیک شدن به درخت بخاطر قطع نمودن وسیله و سبب ارتکاب نافرمانی است. زیرا نزدیک شدن به درخت ممنوع شده سبب خوردن از میوه آن می‌شود.

قابل یادآوری است که: در نهی آدم و حوا از نزدیکی به درخت - با وجود آن که نزدیک شدن به آن حرام نیست، بلکه خوردن از آن حرام است - معنای سد ذریعه و قطع وسیله وجود دارد.

از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که آدم علیهم السلام و حوا قبل از اخذ زمام خلافت در روزی زمین در جنت جابجا و مسکن گزین شدند، تا تمایلات هردو را مورد آزمایش قرار دهند، بناً برای این آزمایش یک درخت انتخاب شد و برای شان گفته شد که نزدیک

این درخت نشوید ، در ضمن برای شما گفته شد که اگر به این درخت نزدیک شوید ؛ «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» یعنی درپیش ما از جمله ظالمان شماریده خواهید شد. طوری که یادآور شدیم ؛ مفسرین در تفسیر «هذه الشجرة» «این درخت»، اختلاف نظر دارند؛ عده‌ای گفته‌اند که این درخت، درخت انگور بود، از جمله ابن عباس (رض) می‌فرماید که : آن درخت ممنوعه عبارت است از درخت انگور. هکذا عده ای از مفسران مینوسند که : این درخت، درخت انجیر بود و برخی گفته‌اند این درخت، ممنوعه خوشه‌گندم بود.

قابل تذکر است که در فرهنگ قرآن، «شجر» علاوه بر درخت، به «بوته» هم گفته می‌شود. مثلاً به بوته کدو می‌گویند: «شَجَرَةٌ مِنْ يَفْطِينٍ» (صافات، 146)، بنابراین اگر در روایات و تفاسیر مفسران تفاسیر گندم و یا هم سایر موارد بعمل آمده کدام مشکل نیست ولی حقیقت این است که اگر در تعیین نام و نوع این درخت مصلحتی برای ما می‌بود حتماً الله تعالی آن را بیان می‌کرد و چون الله تعالی آن را نامشخص گذاشته است، پس مصلحت ما هم در عدم تعمق و تشخیص آن است.

همچنان عالم دانشمند ابن جریر طبری می‌فرماید : «درست آن است که گفته شود: خدای عزوجل آدم و زنش را از خوردن درخت معینی از درختان بهشت نهی کرد، پس آن دو از آن درخت ممنوعه خوردند و ما دقیقاً نمی‌دانیم که این درخت چه درختی بود، دلیلی هم در این باره از قرآن و سنت صحیح وجود ندارد و دانستن آن مفیدفایده‌ای نیز نیست». بصورت کل باید یادآور شد که ضرورت براه انداختن این بحث که این درخت چه بود و چه خصوصیات داشت و دارای چه عوامل بود که انسان از خوردن میوه این درخت منع گردید ، در ضمن قابل یادآوری است که علت منع شدن انسان از خوردن میوه این درخت این نبود که گویا در طبیعت این درخت کدام عیب و نقصان وجود داشت که انسان بنابر داشتن این عیب از خوردن میوه اش منع گردیده بود. و از بحث همچو مسایل و مباحثات دیگر در این بابت .

ولی اصل اساسی در این مبحث همین است که باید در مورد آن دقت بعمل آید و این مساله تحلیل و تجزیه شود که این ها (آدم و حوا) تا کدام اندازه در تعقیب و عملی ساختن احکام الهی در مقابل وسوسه ها شیطان پابند باقی می مانند.

برای تحقق این مامول کافی بود که برای آزمایش آدم و حوا یک چیزی باید معین کرده میشود. بناً پروردگار با عظمت مشخصات و هوایت آن درخت را بیان نه فرموده است . باید گفت جنت محل خوب و مناسب برای یک امتحان و آزمایش بود ، و انتخاب جنت بمتابه یک آزمایشگاه در این آزمایش این بود که این حقیقت و واقعیت را باید در ذهن انسان جای نمود که اگر انسان بنابر توطیه های وسوسه گرانه شیطان ، از راه طاعت و عبادت الله متعال انحراف کند ، در نهایت زندگی اش به محرومیت از درجنت می انجامد ، طوری که الله متعال در آغاز ابوالبشر آدم و حوا را بنابر همین علت از جنت محروم گردانیدند .

بنایگانه راه کی انسان میتواند جنت از دست رفته خویش را دوباره بدست آرد ، ضرور است که با دشمن تاریخی و ابدی خویش یعنی ابلیس ، دشمن که همه ای جد و جهد اش انحراف انسان از طاعت و عبادت است ، با تمام قوت و صلابت مبارزه و مقاومت نماید .

«فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (35)» به هر حال الله ایشان را از خوردن میوه یکی از درختان بهشت منع فرمود که در صورت نافرمانی از جمله افرادی خواهند شد که به سبب گناه و سرکشی از دستور الهی بر خود ظلم کرده‌اند. واضح است که: نزدیک شدن به گناه همان افتادن در دامن و منجلاب گناه است. باید گفت که: تخلف از هدایات الهی، ظلم به خویشتن است. طوری که آدم و حوا درخواست توبه از حق تعالی گفتند: «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ - 23 اعراف» (پروردگارا! ما بر خویشتن ظلم کردیم و اگر ما را نبخشایی و رحم نکنی، قطعاً از زیانکاران خواهیم بود). واقعاً هم انسان در برابر ظلم که به خود روا داشته است باید از پروردگار خویش استمداد و کمک جوید تا بتواند آنرا جبران کند.

نباید فراموش کنیم که: عنایت و لطف و مهربانی الله، جلوی خسارت ابدی را می‌گیرد. در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: آدم و حوا، هم در تخلف شریک بودند، هم در جبران گذشته و عذرخواهی.

هکذا با تمام وضاحت در یافتیم که اولین و نخستین خواسته‌ی بشر از الله متعال همانا، تقاضای عفو و رحمت بود. (الهی تو به فضل و کرمات ما را مورد عفو و رحمت خویش قرار دهی، آمین یارب العلمین).

کیفیت آفرینش حوا:

در مورد کیفیت آفرینش حوا همسر آدم علیه السلام میان علما دو رأی و دو نظریه وجود دارد: رأی اول و به اصطلاح نظریه اول این است که: او از پهلوی چپ آدم علیه السلام آفریده شد، چنان که از آیات قرآنی و احادیث نبوی بر می‌آید. رأی دوم: رأی برخی از مفسران است که می‌گویند: حوا از جنس وجود آدم یعنی از خاک آفریده شد. استنباط این گروه از آیات و آورده در این باب نیز همین معنی است. آنها در تأویل: «وخلق منها»: و آفرید از او...» «نساء/ 1»، می‌گویند: مراد از آن آفرینش حوا از جنس آدم است، نه از وجود خود وی. از نظر این گروه، احادیث و آورده در این باب و از جمله حدیث شریف: «إِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضَلَعٍ...»: زن از پهلو آفریده شده است»، نیز چنین تأویل می‌شود که: چون در رفتار و اخلاق زنان نوعی عدم اعتدال وجود دارد بنابراین، به شیوه تمثیل منش اخلاقی آنها به استخوان پهلو که کج است تشبیه شد.

1 - اهل سنت اجماع دارند بر اینکه بهشتی که آدم علیه السلام از آن فرود آورده شد، همان بهشت دارالخلد برین است.

2 - جمهور علما (امام مالک، امام ابوحنیفه، و امام شافعی) بر آنند که انبیا: از گناهان صغیره و کبیره هر دو معصوم اند زیرا اگر ارتکاب گناه در حق ایشان جایز باشد، اقتدا به ایشان ممکن نیست و بنابراین، خطای آدم علیه السلام گناهی صغیره بود که قبل از نبوت وی صادر شد و عصمت انبیا: از گناه بعد از نبوت است. یا آنچه از وی سرزد، نسیان بود نه عصیان و سهو و نسیان منافی با عصمت نیست. و همین معنی ترجیح دارد زیرا خداوند متعال خود می‌فرماید: «فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» [طه: 115]. «آدم فراموش کرد و ما برای او عزمی نیافتیم».

بهشت آدم و حوا:

در مورد این بهشت که آدم علیه السلام و حوا که مدتی در آن به سر برده و سپس از آن بیرون آورده شد دو قول نقل شده است:

یکی اینکه مراد از بهشت همان بهشت جاودانی است که الله تعالی آن را به بندگان خود در روز آخرت وعده داده است.

دومی اینکه این بهشت، بهشت دیگری است، چون در بهشت جاودان تکلیف نیست و هر که وارد آن شود دیگر هرگز بیرون نمی‌شود. حال آنکه آدم و حوا در این بهشت به عدم نزدیک شدن به آن درخت مکلف شدند و بعد از نافرمانی از آن بیرون رانده شدند، و همچنان شیطان به سوی آن راه یافته و در آن گناه صورت گرفته است و این امور هرگز در بهشت جاودانی نمی‌باشد. ولی قول راجح همان قول اول است، و احکامی که برای بهشت جاودانی یاد شده، همه در هنگامی می‌باشد که مؤمنان پس از مرگ وارد آن می‌شوند؛ اما پیش از آن، مانعی وجود ندارد که تکالیفی بر ساکنان آن مقرر شده باشد. و ظاهر نصوص قرآن کریم و سنت مطهر نیز همین رأی را تأیید می‌کند.

همچنان برخی از مفسران در ذیل این آیه مبارکه نگاهش اند :

«جنات» به باغهای دنیا نیز گفته می‌شود، طوری که در سوره‌ی قلم آیه 17 آمده است: «إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ» ما صاحبان باغ را آزمایش کردیم. آنچه از آیات دیگر قرآن و روایات استفاده می‌شود، باغی که آدم در آن مسکن گزید، بهشت موعود نبوده است زیرا:

1 - بهشت، برای پاداش است و آدم هنوز کاری نکرده بود که استحقاق سزای داشته باشد. «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ» (آل عمران، 142).
2 - کسی که به بهشت وارد شود، دیگر خارج نمی‌شود. «وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ» (سوره حجر، 48).

3 - در آن بهشت، امر و نهی و ممنوعیت و تکلیف نیست، در حالی که آدم از خوردن درخت نهی شد. نهی حضرت آدم، نهی تکلیفی نبود که انجامش حرام باشد، بلکه جنبه‌ی توصیه و راهنمایی داشت.
شیخ قرطبی به نقل از معتزله و قدریه فرموده است: آن بهشت آدم، در زمین بوده است. برخی گویند: بهشت آدم در سرزمین فلسطین بوده نه بهشت موعود. امام ابوحنیفه و ابومنصور ماتریدی در تفسیر خود به نام «تأویلات» گویند: بهشت آدم و حوا در باغی از باغها و یا در بیشه و جنگلی انبوه بوده است... و دلیلشان این است که: اگر ماندگاری در بهشت، جاودانه باشد، هیچ گاه شیطان اجازه ی ورود به آن را نخواهد داشت؛ چون بهشت، جای لهو و لعب و گناه نیست...

علت خوردن میوه ی آن درخت ممنوعه این بود تا خداوند آن دو را از ماورای شهاده به عالم شهاده باز آورد و در قالب جسم قرار دهد و بار دیگر هر دو به سوی حق باز گردند؛ زیرا توبه کردن برای انسان، بسیار حیاتی است تا از آن پس، جهت زندگانی خود را دگرگون کند و به هدف نهایی برسد.

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٣٦﴾

پس شیطان موجب لغزش آنها شد، (تا از آن درخت خوردند) و آنانرا از آنچه در آن بودند (بهشت) خارج ساخت، (بعد از این) برای آنها گفتیم که از جنت پایان شوید، در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود، و برای شما تا مدت معینی در زمین قرارگاه و وسیله بهره برداری است. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَزَلَّهُمَا» : آن دو را لغزانید. گول زد، دچار لغزش کرد. «إِهْبِطُوا» : فرود آئید. پائین افتید. مراد آدم و حواء و ابلیس است. «مُسْتَقَرٌّ» : جایگاه زندگی. قرارگاه. «مَتَاعٌ» : کالا. آنچه از آن بهره‌مند شوند «حِینٌ» : زمان. روزگار. در اینجا مراد قیامت است. (خرمدل)

تفسیر :

«فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا» : شیطان، آدم و حواء را به سبب خوردن شان از درخت ممنوع شده لغزانید و فریب داد.

برخی از مفسران نگاشته‌اند : ضمیر «عنها» از آن «به جنت برمی‌گردد، یعنی : شیطان آن دو را از جنت دور گردانید.

«زله» به معنای اشتباه و لغزش است. یعنی : شیطان با حيله و نیرنگ آن دو را به انجام عملی که حق نبود آن را انجام دهند، دچار نمود و از بهشت دورشان ساخت و از نعمت‌های جاودانه بهشت و از عزت و کرامت، ایشان را بیرون آورد. بیرون آوردن آدم و حواء از بهشت بخاطر این به شیطان نسبت داده شده که او آن دو را فریب داد و برایشان وسوسه‌ای انداخت و گفت که این درخت جاودانگی و ملک همیشگی است؛ پس از آن بخورید.

فریب آدم و حوا توسط شیطان آغاز و بدایت نبرد جهانی شیطان و بندگان الله متعال از همین روز شروع شد که تا روز قیامت ادامه خواهد داشت. زمانی که آدم علیه السلام و همسرش مرتکب امر ممنوع شدند از خوشحالی و مقام بلندی که داشتند محروم شدند.

چنین جزایی برای تمام کسانی خواهد بود که نافرمانی الله متعال را می‌نمایند. هر کس مرتکب نافرمانی گردد مطابق نافرمانی خویش از درجات و امنیت از عذاب می‌افتد، پس چقدر بد است معصیت و چقدر زشت است عاقبت آن؟!!

نباید فراموش کنیم که : خطر شیطان، برای بزرگان نیز هست. طوریکه در جمله «فَأَزَلَّهُمَا» آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که او به سراغ آدم و حوا نیز آمد. از فحواي این آیه مبارکه در یافتیم که : شیطان، دشمن دیرینه‌ی نسل بشر است. زیرا از روز اول به سراغ ابو البشر رفت.

باید از از نافرمانی خداوند و عواقب تلخ و وسوسه‌های ابلیس، عبرت بگیریم. تحت نفوذ شیطان قرار گرفتن، برابر با خروج از مقامات الهی و محرومیت از آنهاست.

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر آیه مبارکه : «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ» می‌نویسد : آدم و حوا در بهشت ساکن شدند؛ شیطان از مقام عزت رانده شد؛ بدین جهت آتش حسد وی درباره خلیفه الهی بیشتر گردید؛ با مار و طاووس ساخته در بهشت درآمد؛ حوا را به لطایف الحیل فریفت، چنانکه خوداز آن درخت خورد و به آدم خوراند. شیطان ایشان را اطمینان داده و گفته بود : از درخت مذکور بخورید که همیشه مقرب بارگاه الهی باشید! و نهی الهی را نیز؛ از خود، توجیهات کرد.

«فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ» : همان بود که الله متعال به ایشان دستور داد تا از بهشت بیرون شوند. یعنی آنها را از نعمت‌های بهشت بیرون آورد.

این دستور الهی تنها مربوط به بیرون آمدن آدم و حواء از بهشت برین به سوی زمین نیست؛ بلکه نسل آندو را نیز شامل می‌شود.

«وَقُلْنَا إِهْبِطُوا» و گفتیم : از بهشت به زمین پایین بروید. خطاب به آدم و حوا و ابلیس است. «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» : یعنی شیطان دشمن شما است، وی را دشمن خود بدانید و

با او دشمن شوید. خدا فرموده است: «هر آینه شیطان دشمن شما است، پس وی را دشمن بگیرید». «عدو»: دشمن و عدوان: ظلم صریح و آشکار است.

« وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ » یعنی شما در جهان محل استقرار و اقامت دارید. یعنی تا به هنگام مرگ و یا تا به هنگام و برخی از مفسران گفته اند تا برپا شدن قیامت، زمین قرارگاه ایشان است.

«وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (36)» و از نعمت هایش، اعم از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها و غیره تا زمان فرا رسیدن اجلتان بهره بگیرید، و لذت ببرید.

مفسران می نویسند که: از فرموده اوتعالی «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» چنین فهمیده می شود که بنی آدم بجز در زمین در جای دیگری نمی تواند زندگی کنند، و در تأیید این مفهوم آیه (25) سوره اعراف نیز تأکید می کند: «فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ 25» یعنی: «در آن زنده می شوید، و در آن می میرید، و از آن بیرون آورده می شوید». پس از اینجا می دانیم که تلاش های بشر در این عصر بخاطر زیستن در غیر زمین چه ماه و چه مریخ و یا هر کوکبی آسمانی دیگر، تلاشی است بی نتیجه و ناممکن.

آیا انبیاء معصوم آند ؟

در این هیچ جای شکی نیست که : همه مسلمانان به این اصل اعتقاد جازم دارند که تمام انبیاء معصوم هستند، بدین معنا که در ابلاغ وحی، و تمام دستوراتی که از جانب الله متعال به آنها وحی میشده، بطور کامل و بدون نقص و اشتباه و خطا به بشر رسانده اند، و در این مسئله هیچ اختلافی ندارند، خداوند متعال در قرآن کریم میفرماید: « وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ » (سورة النجم الآيات 1 - 5) «سوگند به نجم چون فروگراید * که همسخن شما سرگشته نیست و نه غاوی شده است * و از سر هوای نفس سخن نمی گوید * این سخن جز و حیی که به او فرستاده می شود نیست * فرشته بسیار نیرومند به او فرا آموخت»

اما در مورد گناه، جمهور اهل علم می فرماید که :که انبیاء ممکن است که فقط دچار گناه صغیره بشوند ولی بر آن ثابت نمی مانند زیرا خداوند آنها را از آن گناه آگاه میسازد و خود را اصلاح میکنند.

اما در مسائل دنیوی ممکن است اشتباه کنند زیرا انبیاء بشر هستند و بشر عاری از خطا نیست، همانطور که در روایتی وارد شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم در یکی از امور دنیوی از خودش نظریه ای داد ولی نظریه ای خطا بود، و اینچنین بود که از کنار برخی از صحابه تیر می شد ، دید که صحابه کرام مصروف قلمه درخت خرما هستند ، در این اثنا پیامبر صلی الله علیه و سلم به آنها فرمود: « ما أظنه يضره لو تركتموه »، یعنی: «گمان کنم اگر آنرا به حال خودش رها سازید (و باردار نکنید) ضرری برایش نمیرسد»، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم پس از این گفتار، آن درخت خرما را به حال خود رها ساختند و آنرا قلمه نکردند، و پس از چندی خرمایی به ثمر نرسید، و پیامبر صلی الله علیه و سلم را از این موضوع با خبر ساختند، سپس به آنها فرمود: « إنما قلت ذلك ظنا مني وأنتم أعلم بأمور دنياكم، أما ما أخبركم به عن الله عز وجل فإني لم أكذب على الله » (روایت مسلم)، یعنی: « من آنرا از روی گمان شخصی خودم گفتم و

شما به مسائل دنیویتان از من آگاهترید، ولی چیزهایی را که از الله عزوجل به شما میگویم بر خداوند دروغ نمیبندم» (یعنی در ابلاغ وحی نه دروغ میگوید و نه دچار خطا و اشتباه میشود، ولی در مسائل دنیوی که از گمان خود نظریه ای میدهد ممکن است دچار اشتباه شود).

هکذا رسول الله صلی الله علیه وسلم در اجرای برخی اعمال دینی نیز دچار سهو میشده، ولی آنرا اصلاح میکرده، ولی مردم از این خطا و اشتباه پیامبر صلی الله علیه و سلم مسائل فقهی یاد میگرفتند، مثلا در یکی از روزها پیامبر صلی الله علیه و سلم در نماز ظهر پس از دو رکعت سهوا سلام دادند، ولی پس از اینکه اصحاب رضی الله عنهم او را آگاه ساختند دو رکعت دیگر را کامل کرد و سپس دو بار سجده سهو خواندند، این روایت چنین آمده است که: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انصرفت من اثنتين، فقال له ذوالیدين: أقصرت الصلاة أم نسيت يا رسول الله؟ قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: أصدق ذوالیدين؟ فقال الناس: نعم فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم فصلی اثنتين أخريين ثم سلم، ثم كبر فسجد مثل سجوده أو أطول، ثم رفع» (متفق علیه) یعنی: «پیامبر صلی الله علیه و سلم بعد از خواندن دو رکعت سلام داد. ذوالیدين به او گفت: ای رسول خدا آیا نماز را کوتاه کردی یا فراموش کردی؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: آیا ذوالیدين راست میگوید؟ مردم گفتند: بله، پیامبر صلی الله علیه و سلم بلند شد و دو رکعت دیگر نماز خواند و سلام داد، سپس الله اکبر گفت و مانند سجدههای دیگرش یا طولانیتر از آنها سجده برد سپس سرش را بلند کرد».

پس بطور خلاصه، عصمت انبیاء یعنی اینکه در ابلاغ وحی دچار خطا و اشتباه نمیشده اند، و در مورد گناه، شاید گاهی دچار گناه صغیره میشده اند ولی بزودی آگاه میشده اند و آنرا ترک میکرده اند، و در مورد مسائل دنیوی گاهی دچار اشتباه میشده اند، و در انجام عبادات، گاهی دچار سهو میشده اند، ولی از این سهو مردم احکام فقهی را یاد میگرفته اند.

فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٣٧﴾

آنگاه آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود، و (الله) توبه او را پذیرفت، چون الله بسیار توبه پذیر مهربان است. (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَلَقَى» (لَقِيَ): گرفت، پذیرفت، آموخت. «تَابَ عَلَيْهِ»: توبه و بازگشت آدم را پذیرفت و از وی درگذشت.

تفسیر:

«فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ»: پس از این رویداد وحادثه، آدم علیه السلام از جانب پروردگارش کلماتی را به طریق الهام دریافت کرد و این کلمات همانا دعایی بود که آدم و حواء هر دو آن را به پیشگاه رب العزت خواندند، دعای که در آیه 23 سورة الاعراف بیان شده است: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۲۳» [الأعراف: 23] «پروردگارا! ما بر خود ظلم کردیم، و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود».

«فَتَابَ عَلَيْهِ»: همان بود که الله متعال توبه ایشان را قبول کرد و با رحمت خویش به ایشان بازگشت، «إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (37)»: به راستی الله مهربان بسی توبه پذیر می

باشد، و نسبت به بندگان خویش مهر و رحمتی فراوان دارد.

توبه:

معنای اصلی توبه رجوع کردن و برگشتن است. که: اگر با «عن» متعدی شود؛ معنای آن بازگشت از معصیت و اگر با «علی» متعدی شود - چون این آیه - معنای آن پذیرفتن توبه است.

«التواب»: یکی از اسمای نیکوی الله متعال «التواب» است؛ یعنی ذاتی که همواره توبه توبه کنندگان را می‌پذیرد و گناهان بازگشتگان به سوی خود را می‌آمرزد. الله، پس از آنکه بندگان توبه می‌کنند، توبه آنها را می‌پذیرد و با بخشش گناهانشان به سوی آنان می‌آید.

از این رو الله متعال، به دو صورت توبه بندگان را می‌پذیرد: یکی اینکه به بنده توفیق می‌دهد تا توبه نماید و به سوی پروردگار باز گردد. و در بیان این نوع توبه الله تعالی فرموده است: «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا» [التوبة: 118] یعنی ایشان را به توبه کردن موفق کرد تا توبه کنند. البته توبه شرایطی دارد که عبارتند از: دست کشیدن از گناه، پشیمان شدن بر انجام دادن آن، و تصمیم گرفتن بر اینکه دوباره آن را انجام ندهد و به جای آن، کار شایسته انجام دادن و مسترد نمودن حقوق مردم به آنان و کسب رضایت شان. دوم اینکه: الله متعال با پذیرفتن توبه بنده و محو گناهانش بوسیله توبه، توبه او را می‌پذیرد؛ زیرا توبه راستین، گناهان پیش از خود را از بین می‌برد.

فرق تائب و تواب:

مفسر مشهور اسلامی امام قرطبی در این بابت می‌فرماید: «لفظ تواب» هم برای الله و هم برای انسان بکار می‌رود مانند «إن الله يحب التوابين» و «هو التواب الرجيم» زمانیکه در مورد بنده بکار می‌رود معنی آن این است که او رجوع کننده به طرف اطاعت و بندگی است اما هنگامیکه در مورد الله متعال بکار می‌رود بدین معنی است که او قبول کننده توبه است. در حالیکه بکار بردن لفظ تائب برای الله جایز نمی‌باشد. اگر چه باعتبار معنی آن اشتباه نیست اما در شأن الله تنها استعمال همان صفات و القابی جایز است که در قرآن و حدیث آمده و اطلاق سایر الفاظ اگر چه از لحاظ معنی صحیح باشد بروی درست نیست. (ملاحظه شود؛ معارف القرآن)

فَلَمَّا اهْبَطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَأَمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٨﴾

(تاکیداً) گفتیم همگی از جنت فرود آید، پس اگر هدایتی از جانب من به شما آمد، پس کسانی که از راهنمایی من پیروی کنند نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین می‌شوند. (۳۸)

تفسیر:

«فَلَمَّا اهْبَطُوا مِنْهَا جَمِيعًا»: الله متعال هبوط و نزول آمدن آدم و حواء به زمین را تکرار نمود تا بر این مطلب تأکید کند که اقامتگاه و محل استقرار آدم و نسل او تا قیام قیامت در زمین است نه در بهشت.

باتأسف باید گفت که: در برخی از حالات حوادث طوری پیش می‌آید که: يك حرکت، دامنه‌ی تأثیرات خوب و بدش در همه‌ی عصرها و نسلها گسترده می‌شود.

« فَأَمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى »: و می‌فرماید: هرگاه هدایتی را که از جانب من برایتان می‌رسد

قبول نموده و به آن عمل نمایید، یعنی من رسولی را جهت هدایت شما مبعوث می کنم و کتابی را بر شما نازل می کنم.

«فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ»: پس کسی که ایمان آورد و از فرمانم اطاعت و پیروی کرد، «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (38)»: فرمان هبوط در چند آیهی قبل همراه نوعی قهر بود، ولی در این آیه چون بعد از توبه آدم علیه السلام است به صورت عادی مطرح شده است. همچنین امیدوار می کند که اگر از هدایت الهی پیروی کنند، حزن و اندوهی نخواهند داشت.

طوری که در آیه مبارکه می فرماید: پس بر شما هیچ ترس، بیمی حزن و اندوه نخواهد بود و نه با اندوه مواجه می شوید. ملاحظه می کنیم که: امنیت و آرامش واقعی، در سایه پیروی از دین و دستورات الهی حاصل می شود.

همچنان طوری که در آیه (123 سوره) آمده است: «فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» «و هر کس از رهنمود من پیروی کند نه گمراه می شود و نه بدبخت می گردد». پس بر اساس پیروی از هدایت الهی چهار چیز مترتب می گردد: امنیت و هدایت و سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت. و هر امر ناگواری از قبیل ترس و اندوه و گمراهی و بدبختی از او دور می شود پس به اهداف دلخواه خود می رسد و ناگواریها از او دور می شود. ترس و اندوه از آدمی رخت بر می بندد.

مراد از «هدایت» در اینجا قرآن کریم و عموم وحی الهی به همه انبیاء است چون این خطاب به عموم بنی آدم است نه تنها امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم. و «خوف» هر امر ناخوش آیندی را گویند که در آینده واقع می گردد، و «حزن» ضد سرور و خوشی و غم خوردن بر امور گذشته است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٩﴾
و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را تکذیب کردند همین گروه اهل دوزخ اند و همیشه در دوزخ می باشند. (39)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِآيَاتِنَا»: به کتابها و نشانه های قدرت و رحمت ما.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»: ولی کسانی که به الله متعال کفر ورزیدند و هدایتش را نپذیرفتند و به کتاب های نازل شده اوتعالی عمل نکردند و آن را انکار و تکذیب کردند. مفسران می نویسند که: پوشاندن حق بر دو نوع است: یکی کفران نعمت است دیگر، سرپاز زدن از توحید.

«أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (39)»: آنان اصحاب دوزخ اند که پیوسته و برای همیشه در آنجا می باشند و از آن جدایی ندارند. همان گونه که دوست همواره همراه دوستش است، و همان طور که صاحب قرض به دنبال قرضدار می باشد.

مصاحبت دوزخیان با دوزخ؛ به معنای اقتران و پیوستگی شان با آن است. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أما أهل النار الذين هم أهلها فلا يموتون فيها ولا يحيون، ولكن أقواماً أصابتهم النار بخطاياهم فأمااتهم إمامة حتى إذا صاروا فحماً أذن في الشفاعة». «اما اهل دوزخ - یعنی کسانی که خود اصحاب دوزخند - نه در آن می میرند و نه زنده می مانند، ولی مردمانی هستند که (از اهل دوزخ نیستند) بلکه آتش به

وسيله گناهانشان به آنان رسیده است، پس آتش آنان را می میراند، میراندنی تا اینکه چون به ذغال تبدیل شدند، در خصوص آنان اذن شفاعت داده می شود.»
یادداشت :

نام آدم علیه السلام بصورت کل بیست و پنج بار در قرآن عظیم الشان تکرار شده است که به ترتیب سوره ها عبارتند از: (سوره بقره: 31، 33، 34، 35، 37)، (سوره آل عمران/ 33، 59)، (سوره مائده/ 27)، (سوره اعراف/ 11، 19، 26، 27، 31، 35، 172)، (سوره اسراء/ 61، 70)، (سوره کهف/ 50)، (سوره مریم 58)، (سوره طه آیات: 115، 116، 117، 120، 121، 122)، (سوره یس/ 60). و بصورت کل داستان آدم علیهم السلام هفت بار آمده است: (البقرة، الاعراف، رکوع ۲- بنی اسرائیل، رکوع ۷- الکهف، رکوع ۷، طه، رکوع ۷- ص، رکوع ۵- الحجر).
قابل یادآوری است که در قرآن کریم کلمه «حَوًّا» ذکر نشده ولی در سوره بقره آیه 35، در سوره اعراف آیه 19 و در طه آیه 117 (در مبحث آدم از بی بی حوا به عنوان همسر آدم (زَوْجک) ذکر می عمل آمده است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (40 الی 48) موضوع یادآوری به قوم یهود، و نمونه هایی از رفتار و خلق و خوی بنی اسرائیل به بیان گرفته میشود:

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ ﴿٤٠﴾

ای فرزندان اسرائیل (= یعقوب)! به یاد آورید نعمت من را که بر شما ارزانی داشتم، و به پیمانی که با من بسته اید وفا کنید، تا من نیز به پیمان شما وفا کنم و تنها از من بترسید. (۴۰)

تشریح لغات واصطلاحات:

«بَنِي إِسْرَائِيلَ»: پسران اسرائیل. اسرائیل لقب یعقوب است. «أَوْفُوا»: به تمام و کمال وفا کنید. «أُوفِ»: وفا می کنم. «إِيَّايَ»: از من «إِرْهَبُونِ»: از من بترسید. از من پروا کنید. یاء ضمیر حذف شده و در اصل (إِرْهَبُونِي) است.
«ای بنی اسرائیل.»:

إِسْرَائِيلَ یک کلمه عجمی و غیر عربی است، «إِسْرَائِيلَ»؛ نام دیگر حضرت یعقوب علیه السلام است که از دو کلمه «اسر» و «ئیل» ترکیب یافته است.
«اسر» به معنای بنده و «ئیل» به معنای خداوند است. بنابراین اسرائیل در لغت به معنای بندهی الله است. در زبان عربی «صفوة الله/ برگزیده الله» و به روایتی «عبدالله/ بنده الله» است. این نام هم بر وزن ابراهیم و اسماعیل به دو دلیل علمیت و عجمیت غیر منصرف است. این لقبی است که از سوی الله به یعقوب علیه السلام عطا شده بود. و در سوره ی آل عمران به آن تصریح کرده است. آنجا که می گوید: (جز آنچه اسرائیل بر خود حرام کرد) او پسر اسحاق و نواسه ابراهیم علیه السلام بود. نسل بنی اسرائیل همان اسباط دوازده گانه ای هستند که زاد و تبار دوازده فرزند یعقوب علیه السلام می باشند.
یادآور می شویم که عبارت «بنی اسرائیل» در قرآن کریم (41) بار به کار رفته است آن چه از آغاز سوره تا بدین جا آمده است یک مبحث مقدمه گونه بود که طرف خطاب آن تمام انسان ها بودند. اینک از این جا تا آیه ی 123 یک مبحث به صورت پیوسته

ادامه یافته است که مخاطب آن قوم یهود است گرچه لابه لای آن گاهی روی سخن به سوی مسیحیان، مشرکان عرب و نیز کسانی که به دعوت محمد ایمان آورده بودند هم برگشته است و آنان نیز مورد خطاب قرار گرفته اند.

تفسیر :

«یا بنی اسرائیل» یعنی ای فرزندان یعقوب! «أَذْكُرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ»: الله متعال بر بنی اسرائیل نعمت‌های گوناگونی را ارزانی داشته بود که کمی از امت‌های پیشین از آن برخوردار بودند، لذا الله متعال در اینجا به بنی اسرائیل تذکر می‌دهد که آن عده نعمت‌هایی را که من بر شما ارزانی نموده بودم به یاد آورید که عبارت از فرستادن پیامبران و نازل نمودن کتاب‌ها و نجات از فرعون و دیگر نعمت‌ها است، «وَأَوْفُوا بِعَهْدِي»: یعنی پیمان «ایمان و اطاعت» را که با من بستید، بدون کم و کاست، به جا بیاورید.

یعنی به عهدی که با من بسته بودید وفا کنید. عهدی که بنی اسرائیل با الله متعال بسته بودند در تورات بود و آن این بود که از پیامبر آخر زمان صلی الله علیه وسلم پیروی کنند و در ادای فرائض پایند باشند.

«أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ»: و الله متعال وفاداری به عهد خود را به یهود بازگو می‌کند که اگر شما به عهدی که با من بسته بودید وفا کنید من هم در عهدم وفادارم و به شما اجر و پاداشتان را که قبلاً برای شما تضمین نموده بودم میدهم. خطاب در اینجا به یهود و نصاری است که در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌زیستند، چون این سوره مدنی است و در مدینه سه قبیله از بنی اسرائیل زندگی می‌کردند: بنو قینقاع و بنو نضیر و بنو قریظه. ایشان در کتاب‌های خود خوانده بودند که پیامبری در آخر زمان مبعوث خواهد شد و در سرزمین دارای نخلستان هجرت خواهد کرد؛ لذا یهود در منطقه‌ی نخلستانی سکونت گزیدند و مواظب تشریف آوری پیامبر آخر زمان آنهم از میان قبایل یهود بودند، ولی هنگامی که پیامبر عربی به مدینه تشریف آورد یهود آن جناب را خوب شناختند که پیامبر آخر زمان است اما به او کفر ورزیدند و تکذیبش کردند.

«وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ (40)»: و به ایشان دستور می‌دهد که تنها ترس مرا در دل‌هایتان جا دهید و غیر از من از هیچ کس دیگری نترسید.

رهبه: شدت ترس است. یعنی: فقط بیم از من را در دل‌هایتان جای دهید و از احدی جز من نهراسید.

وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ ﴿٤١﴾

و به آنچه من نازل کرده ام (= قرآن) ایمان بیاورید که تصدیق کننده چیزی است که با شما است، [تورات و انجیلی] و نخستین کافر به آن نباشید، و آیات مرا به بهای ناچیز نفروشید، و تنها از من بترسید (نه از مردم). (۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي»: آیه هائیم را مفروشید. خرید و فروش حقیقی مراد نیست، استعاره است.

تفسیر :

خطاب در این آیه مبارکه نیز به همان عده از بنی اسرائیل است که در زمان رسول الله صلی

الله علیه وسلم زندگی میگردند، و الله تعالی به ایشان فرموده است: «وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ»: به آنچه نازل کرده‌ام یعنی به قرآن کریم ایمان بیاورید که تأیید کننده آنچه که با شماست می‌باشد.

«مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ»: بلی! قرآن کریم موافق با تورات، کتاب آسمانی و اخبار انبیاء و آنچه از حق در آن است می‌باشد و با آن مطابقت دارد و آن را تصدیق می‌کند. «وَلَا تَكُونُوا أَوْلَیٰ كَافِرٍ بِهِ»: وقتی که چنین است پس ای معشر یهود اولین کسانی از اهل کتاب نباشید که منکر قرآن کریم و حقایق و واقعیت‌های آن گشته‌اند، بلکه شایسته شما این است که آن را قبل از دیگران مورد تصدیق قرار دهید و به آن ایمان بیاورید زیرا حق بودن آن مانند آفتاب به شما ثابت گشته است. «وَلَا تَشْتَرُوا بِآیَاتِی ثَمَنًا قَلِیلًا»: یعنی آیات بیناتی را که بر شما نازل کرده‌ام، با متاع و کالای بی ارزش و ناچیز دنیوی اعم از ریاست و زعامت و زیب و زینت و شهوترانی کوتاه مدت معاوضه نکنید.

«وَإِیَّای فَاتَّقُونِ (41)»: و تنها از من بترسید و ترس و بیم مخلوق را در دل جای ندهید و عهد شکنی نکنید. پس بر شما لازم است تا از طریق اجرای اوامر و اجتناب از نواهی پروردگار تقوای او را رعایت کنید؛ زیرا آنچه بین شما و عذاب حق تعالی حائل واقع می‌شود تقوا و پرهیزگاری است.

باید گفت که: همین انحراف علما، که سبب انحراف سایر مردم در یک مجتمع می‌گردد، واضح است که در بسیاری از موارد همین رمز سکوت و کتمان‌های نابجای دانشمندان، وابستگی‌های مادی آنان است. بصورت کل باید گفت که: این آیه خطاب به دانشمندان یهود می‌فرماید: قرآن، هماهنگ با بشاراتی است که در تورات شماست. شما دانشمندان، زمانی مبلغ و منتظر ظهور اسلام بودید، پس اکنون پیشگامان کفر نشوید تا به پیروی از شما، سایر یهود از اسلام آوردن سر باز زنند، آیات الهی را به بهای ناچیز طوریکه در فوق یادآور شدیم به ریاست دنیا، نفروشید و از خدا بترسید.

وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤٢﴾

و حق را با باطل خلط نکنید و حق را کتمان نکنید در حالی که شما (به حقایق آن) واقف هستید. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَلْبَسُوا»: در نیامیزید.

تفسیر:

«وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ»: نه حق را با باطل مخلوط کنیم و آن را تغییر دهیم و نه باطل را در لباس حق مطرح سازیم، طوریکه در آیه متبرکه خطاب به یهودان می‌فرماید: ای یهودان! حقی که از جانب الله متعال نازل شده است با باطل ساخته و بافته خودتان مخلوط نموده و مطالب روشن تورات را تحریف نکنید تا بوسیله آن اذهان مردم را آشفته و دین سماوی را تباه و دگرگون سازید. قابل یادآوری و دقت است که: هدف از هماهنگی قرآن با تورات تحریف نشده، هماهنگی کلی و اجمالی است، نه هماهنگی در تمام احکام.

«وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ»: «و حق را به باطل در نیامیزید» مراد از «حق» در اینجا حجت و براهین الله متعال است که تبلیغ آن را بر اهل کتاب واجب گردانیده بود و در این مورد از

ایشان پیمان محکم گرفته بود که آن را کتمان نکنند، از آن جمله مژده‌ها و علامات است که در مورد بعثت رسول اکرم ج در کتاب‌هایشان ذکر شده است.

« وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (42) »: در حالی که شما حقیقت را می‌دانید که محمد صلی الله علیه وسلم رسول و فرستاده الله متعال است پس ای بنی اسرائیل! آن حق روشن که در تورات است با کارهای باطل و بیهوده ای که سرهم می‌کنید و می‌نویسید، در نیامیزید، اوصاف و شمایل نیکوی پیامبر و بشارت حق را - که زیان و فرجام بد کتمانش را میدانید - پنهان مکنید. بیدن شک مکافات انسان های آگاه و ناآگاه یکسان نیست.

باید یادآور شد که : امتیاز انسان، به شناخت اوست و کسانی که با ایجاد شک و وسوسه و شیطنت، حق را کتمان و می‌پوشانند و شناخت صحیح را از مردم می‌گیرند، در حقیقت یگانه امتیاز انسان بودن را گرفته‌اند و این بزرگترین ظلم است. بناً پوشاندن و کتمان نمودن حق حرام است، و این صفت یکی از بدترین صفات یهود در طول تاریخ است، پس بر مسلمان واجب است از گفتن و اظهار حق هیچگاه ابا نوزد خصوصاً در وقتی که کتمان حق سبب گمراهی مردم و ظهور باطل و باطل گرایان می‌گردد.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿٤٣﴾

و نماز را برپا و زکات را ادا کنید، و همراه رکوع کنندگان رکوع نماز کنید (و نماز را با جماعت بگذارید). (۴۳)

تفسیر :

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ (43) : یعنی: ای مردم یهود! «و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید» یعنی: به اسلام در آید، یعنی مسلمان شوید و نماز را به طریقت و سنت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که به مردم بیان فرموده است ، برپا دارید و با جماعت مسلمانان در نماز حضور یابید و زکات امواتان را مانند سایر مسلمانان بپردازید. و با رکوع کنندگان رکوع کنید. از نماز به «رکوع» تعبیر شد تا یهود را از نماز قدیم شان دور گرداند زیرا یهود در نماز خویش مانند مسلمانان رکوعی نداشتند، در ادیان سابق نماز را بدون جماعت می‌خواندند، طوری که فحوی این مبارکه به مسلمانان ارشاد ی است که ؛ نماز را با جماعت در مساجد برپا نمایند .

حتی برخی از مفسران از طریق استدلال به حکم این آیه، ادای نماز به جماعت را واجب دانستند در حالی که برخی دیگر آن را اینگونه معنی می‌کنند: در برابر پروردگار خود مانند بندگان صالح الله متعال فروتنی کنید. (تفسیر مسیر)

قابل یادآوری است که با استناد از فحوی آیه مبارکه گفته می‌توانیم که اصل فرمان نماز، در شریعت اسلامی با جماعت است. زیرا اساس دین بر حضور در اجتماع و دوری از انزوا و گوشه‌نشینی میباشد .

قابل یاد دهانی است که :

1- نماز بر امت‌های گذشته نیز فرض بود طوری که الله تعالی به مریم دستور داد که: «يُمَرِّمُ أَقْنِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ٤٣» (آل عمران: 43) . (ای مریم! به شکرانه این همه نعمت،) برای پروردگارت خضوع کن و سجده بجای آور و با رکوع کنندگان رکوع نما.) .

2- زکات نیز بر امت‌های سابقه فرض بود زیرا الله تعالی انسان‌ها را بوسیله آن امتحان

می‌کند تا بخیل را از سخاوت‌مند متمایز سازد. از همین جهت زکات صدقه نامیده شده چون دادن صدقه بر صدق ایمان صدقه دهنده دلالت می‌کند.

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٤٤﴾
آیا مردم را به نیکی امر می‌کنید و خود را فراموش می‌کنید حال آنکه شما کتاب (آسمانی) را می‌خوانید؟! آیا نمی‌اندیشید؟! (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بِرٌّ»: طاعت، خیر و نیکی، کردار پسندیده. «تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»: خود را فراموش می‌کنید. «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»: مگر نمی‌فهمید؟

تفسیر :

علمای یهود، قبل از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه ، مردم را به ایمان آوردن به آن حضرت دعوت می‌کردند و بشارت ظهور حضرت را می‌دادند، اما هنگام ظهور، خودشان ایمان نیاوردند و حتی بعضی از آنان به بستگان خود که اسلام آورده بودند، توصیه می‌کردند که مسلمان بمانند، ولی خودشان اسلام نمی‌آوردند.

الله متعال در این آیه مبارکه روحانیان و علمای یهود را به طریق سرزنش و توبیخ مخاطب قرار داده و به آنها می‌فرماید: ای بنی اسرائیل! آیا شما مردم را به ایمان به الله متعال و پیغمبرانش و وفا به عهد الله و برپا نمودن نماز و دادن زکات و دیگر اعمال نیک دستور می‌دهید، درحالیکه: «و تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»: و خودتان آن را ترک می‌کنید به گونه ای که نه ایمان می‌آورید و نه عمل خیر و نیک انجام می‌دهید؟ یعنی اینک نه ایمان می‌آورید و نه عمل خیر و نیک انجام می‌دهید؟ این کار شما بد و ناپسند و زشت است.

«وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ»: در حالی که شما تورات را می‌خوانید. که در آن خصوصیات و مشخصات محمد صلی الله علیه و سلم مکتوب است.

«أَفَلَا تَعْقِلُونَ (44)»: آیا نمی‌فهمید که این چنین کار بسیار زشت و بد است! اگر شما از آگاهان نبودید و بر کتب الهی واقف نبودید و حمل کنندگان حجت هم نبودید؛ باید عقل‌هایتان شما را از چنین عمل زشتی باز می‌داشت. پس چگونه در برابر چیزی که عقل و علم آن را تقاضا می‌کند بی‌پروایی نموده اهمیتی به آن قایل نمی‌شوید؟
اسباب نزول آیه 44:

- واحدی و ثعلبی از کلبی از ابوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: برخی از یهودیان مدینه به آن عده از مسلمانان که با آنها قوم و خویش بودند و یا در بین‌شان وابستگی رضاعی وجود داشت توصیه می‌کردند: بر دین خود استوار باشید و به دستورات این مرد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم دقیقاً عمل کنید، زیرا رسالت او حق است دیگران را به اجرای دستورات اسلام سفارش می‌کردند، اما خود به آن عمل نمی‌کردند. پس این آیه نازل شد.

مفسران فرموده اند: خطاب در این آیه هرچند متوجه یهود است، ولی مفاد آن عام می‌باشد زیرا اعتبار به عام بودن لفظ است نه به خاص بودن سبب.

ابن کثیر می‌فرماید: «بنابر صحیح‌ترین قول علما - اعم از سلف و خلف - امر به معروف و انجام دادن آن امر به وسیله خود امر کننده، هردو واجب است و یکی از آنها با ترک دیگری ساقط نمی‌شود بنابراین، صحیح این است که عالم باید به معروف امر کند؛

هرچند او خود آن را انجام نمی‌دهد و از منکر نهی نماید؛ هرچند او خود مرتکب آن می‌گردد. سعید بن جبیر (رض) فرموده است: «اگر کار چنان بود که شخص به سبب اینکه خود را به تمام خوبی‌ها آراسته نمی‌دید؛ به معروف امر نمی‌کرد و از منکر نهی نمی‌نمود، دیگر نه کسی دیگری را به معروفی امر می‌کرد و نه از منکری نهی می‌نمود». مفسرین کثیر اضافه می‌کنند: «ولی باید دانست که علم بی‌عمل نکوهیده است، از این جهت در نکوهش عالم بی‌عمل، احادیث بسیاری آمده است، از جمله این حدیث شریف: «مَثَلُ الْعَالَمِ الَّذِي يَعْلَمُ النَّاسَ الْخَيْرَ وَلَا يَعْمَلُ بِهِ كَمَثَلِ السَّرَاحِ يَضِيءُ لِلنَّاسِ وَيَحْرِقُ نَفْسَهُ». «عالمی که خیر را به مردم می‌آموزد اما خود بدان عمل نمی‌کند، به چراغی می‌ماند که به مردم روشنایی می‌بخشد، ولی خودش را می‌سوزاند».

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴿٤٥﴾

و از صبر و نماز [برای حل مشکلات خود و پاک ماندن از آلودگی‌ها و رسیدن به رحمت حق] کمک بخواهید و بی‌تردید این کار جز بر کسانی که در برابر حق قلبی فروتن دارند دشوار و گران است. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«استعینوا» (عون): یاری جوئید. کبیره: سخت، سنگین. «خاشعین»: اهل تواضع، فروتنان.

تفسیر :

بدر نظر داشت اینکه: این آیه به دنبال خطاب‌هایی که به یهود شده آمده است، ولی مخاطب آن همه‌ی مردم هستند. طوری که می‌فرماید: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ 45» و بر شماست تا در راستای ادای آنچه امر شدید و اجتناب از آنچه نهی شدید صبر و استقامت به خرج دهید. صبر نیرویی از نیروهای ذاتی انسان است که در تمام امور زندگی نقش اساسی خود را دارد. بر ادای نماز نیز مداومت کنید؛ زیرا نماز انسان را در مشکلات بهترین معاون و مددگار است و او را در مصیبت‌هایش آرامش می‌بخشد.

مفسر شیخ قرطبی و تعدادی از مفسران فرموده‌اند: «از میان سایر عبادات فقط نماز به یادآوری مخصوص شد تا بر اهمیت آن تأکید گذاشته شود».

امام احمد (رح) می‌فرماید: هرگاه چیزی پیامبر را غمناک می‌کرد، به نماز پناه می‌برد. و هرگاه وقت نماز، فراموشی رسید، می‌فرمود: «أَرْحَنَا بِهَا يَا بِلَالُ!»: ای بلال! ما را به فرارسیدن وقت نماز [و دعوت به آن] آسوده خاطر گردان.

مجاهد گفت: فهم صبر در آیه مبارکه به معنی صوم است و خطاب با یهودان است، قرطبی می‌گوید از این جهت است که رمضان ماه صبر نامیده می‌شود. رب العالمین ایشان را به روزه و نماز فرمود. روزه بدان جهت فرمود تا حرص و شره ببرد، و نماز بدان جهت فرمود تا کبر ببرد و خشوع آرد.

بعضی مفسران گفتند: خطاب این آیت برای مسلمانان است، می‌گوید شما که مسلمانان اید و بهشت جاودانه و رضای حق می‌طلبید. بر اداء طاعت و باز ایستادن از معصیت شکیبا باشید.

«إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (45)» یعنی صبر و نمازی که با حضور دل باشد، بس گران است؛ مگر بر آنانی که فروتنی می‌کنند و می‌ترسند و یقین دارند که به حضور خداوند ملاقی می‌شوند و به سوی آن باز می‌گردند

باید یادآور شد که صبر و نماز، دو اهرم نیرومند در برابر مشکلات است، بر عکس آنچه بعضی تصور می‌کنند، صبر هرگز به معنی تحمل بدبختی‌ها و تن دادن ذلت و تسلیم در برابر عوامل شکست نیست، بلکه صبر و شکیبایی به معنی پایداری و استقامت در برابر هر مشکل و هر حادثه است. لذا علما برای صبر سه شاخه ذکر کرده‌اند:

1 - صبر بر اطاعت، یعنی مقاومت در برابر مشکلاتی که در راه طاعت وجود دارد.

2 - صبر بر معصیت، یعنی ایستادگی در برابر انگیزه‌های گناه و شهوات سرکش و طغیانگر.

3 - و صبر بر مصیبت یعنی پایداری در برابر حوادث ناگوار و عدم خود باختگی و شکست روحی و ترک جزع و فزع.

معنای لغوی «صبر» بستن و نگهداشتن است و مراد از آن، استحکام اراده، رسوخ عزم و انضباط و کنترل خواسته‌های نفسی است که در اثر آن انسان، علی‌رغم خواسته‌های نفس و مشکلات و سختی‌های بیرونی، پیوسته راهی را بپیماید که مورد پسند قلب و وجدان اوست.

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿٤٦﴾

آن کسانی که یقین دارند که پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد و یقین دارند به سوی او باز می‌گردند. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَظُنُّونَ» : یقین دارند، عقیده دارند. «مُلَاقُوا رَبِّهِمْ» : دیدار کنندگان با پروردگارشان.

تفسیر :

«الَّذِينَ يَظُنُّونَ» آنان که یقین دارند، «همان کسانی هستند که گمان می‌کنند» یعنی: اعتقادی محکم و یقینی بدون شک دارند. «أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ» به لقای پروردگارشان خواهند رفت و خداوند آنها را طبق اعمال‌شان پاداش خواهد داد، «وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و این‌که به سوی او باز می‌گردند.

مفسر مجاهد می‌فرماید: «هر ظنی در قرآن به معنای یقین است». بلی! یقین دارند «که با پروردگار خود ملاقات خواهند کرد» در روز قیامت «و به سوی او باز خواهند گشت» و او پاداششان را به تمام و کمال خواهد پرداخت و از فضل خویش نیز بر آن خواهد افزود.

مفسر تفسیر کابلی می‌نویسد: صبر و نمازی که با حضور دل باشد، بس گران است؛ مگر بر آنانی که فروتنی می‌کنند و می‌ترسند و یقین دارند که به حضور خداوند ملاقی می‌شوند و به سوی آن باز می‌گردند (یعنی در نماز قرب خدا بوده، و گویا آن را ملاقات با او تعالی می‌دانند)؛ و یا اینکه در روز حشر برای حساب و کتاب با او تعالی روبرو می‌شوند.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾

ای فرزندان اسرائیل (= یعقوب)! یاد آور شوید نعمت مرا که بر شما ارزانی داشتم و نیز

اینکه شما را بر جهانیان (هم عصرتان) فضیلت دادم. (۴۷)
تشریح لغات و اصطلاحات :

عَلَى الْعَالَمِينَ: بر جهانیان عصر خود.

تفسیر :

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» : ای بنی اسرائیل! ای اولاده یعقوب! نعمتهای بزرگ مرا به یاد آورید که بر شما ارزانی داشتم، از چنگال ظلم و ستم فرعون و فرعونیان شما را نجات ورستگارتان ساختم و آنگاه که مستضعف (ستم‌دیده و به ضعف کشیده شده) بودید، با بخشیدن نعمتهای گوناگون، شما را در زمین بر جهانیان زمان خود برتری دادم. (لغت بنی اسرائیل، چهل و دو مرتبه در قرآن عظیم الشأن بکار رفته است) این نعمت‌ها در آیات «49 تا 60» سورة البقره و آیات «20 و 21» سورة المائده و آیات «141» سورة الانعام و آیه «160 بقره» همین سوره و آیه «6» سورة ابراهیم و آیه «81» سورة طه با دقت و با تمام وضاحت فومولبندی و بیان یافته است. و حق این نعمت‌ها را به طور شایسته ادا کنید و به کسی ایمان بیاورید که پروردگار منعم او را فرستاده است.

«وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ»: یعنی پدران شما را به وسیله ی ارسال پیامبران به میان آنان برتری دادم.

«عَلَى الْعَالَمِينَ (47)»: بر مردمان هم عصر خویش، و کتب بر آنان نازل کردم، و آنها را سرور و پادشاه زمان کردم. البته در این هیچ جای شکی نیست که : تفضیل پدران، مایه ی شرف و مباهات فرزندان است.

مراد از «العالمین» در آیه مبارکه به قولی جهانیان زمان شان است و به قول دیگر؛ بنی اسرائیل بر تمام جهانیان برتری داده شده‌اند؛ زیرا الله متعال پیغمبران بسیار در میان شان فرستاد. ولی باید دانست که این برتری در زمانی بود که ایشان به تمام پیغمبران ایمان داشتند اما پس از آنکه از ایمان آوردن به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم سرباز زدند این برتری را از دست دادند و امت محمد صلی الله علیه وسلم به دلیل این فرموده الله متعال بهترین امت‌ها گشتند: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» [آل عمران: 110] «شما بهترین امتی هستید که برای (سود) مردم آفریده شده‌اید».

بلی! هر کسی به اسلام نگراید و به رسول این امت ایمان نیاورد، پدران و نیاکان و نسل و نسب او به وی سودی نخواهد بخشید. زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٍّ، وَلَا نَصْرَانِيٍّ، ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ، إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ». (صحیح مسلم (240)). «قسم به ذاتی که جان محمد در دست او قرار دارد هیچ فردی از این امت، یهودی باشد یا نصرانی آوازه مرا بشنود سپس در حالی بمیرد که به آنچه من به آن فرستاده شده‌ام ایمان نیاورد مگر اینکه از دوزخیان خواهد بود».

نعمت های اعطا شده به «بنی اسرائیل» :

برخی از نعمتهایی که پروردگارمهربان ما بر «بنی اسرائیل» ارزانی داشته اند :

- 1- رستگاری از چنگال فرعون و فرعونیان،
- 2- عبور کردن به سلامتی کامل از رود نیل،
- 3- پذیرفتن توبه ی اسرائیلیان و در گذشتن از گناه آنان،

4 - فرود آمدن تورات جدا کننده ی حق و باطل پس از توبه

5 - رهایی دسته جمعی آنان از گناه گوساله پرستی...

یادداشت 1:

به طور مؤجز، برتری بنی اسرائیل، محدود و محصور به زمان خود و مشروط به پیروی از تورات و انجام کارهای نیک و کسب فضایل و ترک رذایل و پستیها بوده است و وجود پیامبران فراوان در میان آنان، نشان برتری نیست... (منار، جلد 1، صفحه ی 304 و پس از آن).

یادداشت 2:

قابل یادآوری است: از انبیا ء اسرائیل که صاحب شریعت نیستند از: حضرت یوسف، حضرت داود، حضرت سلیمان، حضرت شعیا، حضرت الیاس، حضرت یوشع، حضرت یونس، حضرت عزیر، حضرت ذکریا میتوان نام برد. (گزیده ناسخ التواریخ از آدم تا خاتم). و از انبیا دارای شریعت میتوان از حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السلام، نام برد. (سوره بقره 87؛ ولقد آتینا موسی الکتاب).

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٨﴾

و از روزی بترسید که کسی نمی تواند برای کسی کاری را انجام دهد، و از کسی شفاعت پذیرفته نمی شود، و از کسی بدل و عوض گرفته نشود و نه یاری می شوند. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَجْزِي»: برعهده نمی گیرد. به جای کسی ادا نمی کند. «عَدْلٌ»: فدیة، بها، قیمت. «لَا يُنصَرُونَ»: یاری نخواهند شد که از عذاب برهند.

تفسیر:

در این آیه مبارکه به برخی باورهای غلط و امیدهای نابجای یهود، اشاره بعمل آمده است بطور مثال بنی اسرائیل می گفتند: ما فرزندان پیامبران جلیل القدری هستیم، با شایستگان و زهد پیشگان بزرگی نسبت داریم، ما هر قدر که مرتکب گناه و جریمه هم شویم، پس به برکت همین بزرگان گناه و جرایم ما بخشوده خواهد شد، و ما به عذاب وارد نمی شود، زیرا آباء و اجداد ما پیغمبران اند؛ آموزش ما را تحصیل می کنند!

تعداد از یهودان طوری تصور و گمان می کردند، و قربانی کردن را کفاره ی گناهان خویش دانسته و اگر پول نداشتند، يك جوره کبوتر را سر می بریدند، و آنرا بمنابۀ قربانی خویش بشمار می آوردند، تعدادی از آنان به همراه مرده، طلا و زیورآلات دفن می کردند تا به عنوان جریمه ی گناهانش پردازد. غافل از آنکه قیامت بر خلاف دنیاست که برخی با پول و پارتی و یا حمایت شدن از قدرت ها، بر مشکلاتشان پیروز می شوند.

خواننده محترم! نباید فراموش کرد که: در روز قیامت، نسبت به کفار تمام سبب ها قطع؛ «تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» (بقره، 166). و نسبت ها محو؛ «فَلَا أُنسَبُ بَيْنَهُمْ» (مؤمنون،

101) و زبان عذرخواهی بسته می شود؛ «وَلَا يُؤدِّنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ» (مرسلات، 36). مال و فرزند کارایی ندارند؛ «لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ» (شعراء، 88). و خویشاوندی نیز

ثمیری ندارد؛ «لَنْ تَنْفَعَكُمُ أَرْحَامُكُمْ» (ممتحنه، 3). قدرت ها پوچ می شوند؛ «هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ» (الحاقه، 29) و شفاعت بدون اذن پروردگار با عظمت پذیرفته نمی شود؛ «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى» (انبیاء، 28). و فدیة هم پذیرفته نمی شود. «لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ

فِدْيَةٌ» (حدید، 15).

خداوند متعال می فرماید: این تصوّرات شما صحیح نیست. طوریکه در ایه مبارکه بیان یافت: «وَأَتَقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا» یعنی از آن روز ترس آور و هولناک بترسید یعنی: از عذاب روزی بترسید. مراد روز قیامت است، که در آن روز هیچ کس حقی را به عوض دیگری ادا نمی کند و هیچ کس به جای دیگری سزا نمی بیند. «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ»: و اگر انسانی کافر یا گنهگار کسی را به عنوان شفاعتگر نزد الله متعال بیاورد، شفاعت او پذیرفته نمی شود، «وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ»: و از کفار و گنهکاران عوضی اعم از مال و اهل و فرزندان گرفته نخواهد شد. «وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (48)» یعنی هیچ کسی نمی تواند به آنان کمکی کند و ایشان را از عذاب الله متعال نجات دهد.

روز قیامت حق و آمدنی است و در آن امور هولناکی خواهد بود که باید انسان از آن خوف و هراس داشته باشد و از اسباب خواری آن روز بپرهیزد. در روز قیامت هر انسانی به خود مشغول بوده هیچ کسی نمی تواند از کسی دیگر چیزی را دفع کند، بلکه تنها و تنها عمل انسان است که بعد از فضل و کرم الله متعال به وی سود می بخشد. مفسران در این مورد اجماع دارند که: عدم سودبخشی شفاعت، فقط در حق کفار است، اما شفاعت به مؤمنان نفع می رساند، پس شفاعتی که مردود است؛ شفاعت در حق کافران می باشد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (49 الی 59) در باره نعمتهای ده گانه ی یهود و تتمه ی آن بحث بعمل آمده است.

وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٤٩﴾

و یادآور شوید هنگامی را که شما را از چنگال آل فرعون نجات دادیم که می چشانند به شما عذابی سخت را، پسرانتان را سر می بریدند، و زنان شما را (برای کنیزی) زنده نگه می داشتند، و در اینها آزمایش سختی از جانب پروردگارتان برای شما بود. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَجَّيْنَا»: رهانیدیم. «يَسُومُونَكُمْ»: بر سرتان می آورند. به شما می رسانند. برایتان می خواهند. «يَسْتَحْيُونَ»: زنده باقی می گذارند. «بَلَاءٌ»: آزمون، آزمایش، امتحان. قابل یادآوری است که: «بلاء» چند معنی دارد: اگر «ذلكم» به جانب ذبح اشاره باشد معنی آن مصیبت است؛ و اگر به جانب نجات باشد معنی آن نعمت و احسان؛ اگر به ذبح و نجات مجموعاً اشاره باشد معنای آن امتحان است.

قبل از همه باید گفت که: خطاب و تذکر در آیات متبرکه، برای بنی اسرائیل شامل دوران موسی و سایر دوران ها حتی تا عصر حاضر و آیندگان است.

تفسیر:

واقعاً هم آزادی از سلطه ی طاغوت ها، از بزرگترین نعمت هاست. چنانکه خداوند از میان همه نعمت ها، نام آن این نعمت را یادآور شده است. طوریکه می فرماید: «وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ»: ای بنی اسرائیل! به یاد آورید آن نعمت ما را بر خویش هنگامی که شما را از چنگ فرعونیان نجات دادیم.

«مَنْ آلِ فِرْعَوْنَ»: از ظلم فرعون و یاران ظالم و ستمگرشان . به قولی «فرعون» نام همان پادشاهی است که در زمان موسی علیه السلام بر مصر حکمفرما بود و نام او ولید بن مصعب بن ریان بود و برخی گفته‌اند «فرعون» لقب هر پادشاهی بود از مصریانی که قبل از «بطالسه» بر مصر قدیم حکومت می‌کردند، چنان‌که «قیصر» لقب شاهان روم و «کسری» لقب شاهان فارس بود.

ابن کثیر نقل می‌کند که: «نام فرعون زمان موسی علیه السلام، ولید بن مصعب بن ریان بود و او اصالت فارسی داشت و از سرزمین اصطخر بود».

«يَسْؤُمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ»: طاغوت‌ها برای حفظ نظام و سلطه‌ی خود، به هر نوع شکنجه‌ای دست می‌زنند. طوری‌که می‌فرماید: یعنی بر شما فرمانروایی کرده و سخت‌ترین و فجیع‌ترین آزار و شکنجه به شما می‌چشانند.

«يُدْبِحُونَ أَبْنَاءَكُمْ»: این عذاب و شکنجه عبارت از کشتن پسران ذکور، «وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ» و زنده گذاشتن زن‌هایتان بود تا آنان را به کنیزی گرفته و خوار و ذلیلشان گردانند، باید گفت که: محو نیروهای دفاعی و توسعه‌ی نیروهای رفاهی، کار فرعون‌ی است.

دلیل اینکه فرعون به کشتن پسران بنی اسرائیل و زنده نگه داشتن دختران آنها فرمان داد، این بود که کاهنان به فرعون گفته بودند: از بنی اسرائیل مردی به دنیا می‌آید که نابودی و زوال فرمانروایی‌ات به دست اوست.

ابن کثیر می‌فرماید: «فرعون لعنه الله، خوابی دید که او را سخت تکان داد؛ در خواب دید که آتشی از بیت المقدس خارج شد و فقط به خانه‌های قبطیان در آمد، نه به خانه‌های بنی اسرائیل. لذا از مضمون خواب این‌گونه برداشت کرد که سقوط حکومتش به دست مردی از بنی اسرائیل خواهد بود، از این رو به اعمال این جنایت فجیع بر بنی اسرائیل فرمان داد».

«وَفِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ (49)» «و در این کار» یعنی: در عذاب و شکنجه شدنتان به دست فرعون و در نعمت رهایی‌تان از چنگ او «آزمایشی بزرگ از جانب پروردگارتان بود» تا میزان و مقدار ایستادگی و مقاومت‌تان در میدان فرمان‌برداری از الله متعال، ایمان به پیامبرش و شکرگزاریتان از او تعالی، در عینیت امر نمایان شود. یادداشت:

اولین کسی که از سرزمین بنی اسرائیل پا به مصر نهاد، یوسف علیه السلام بود، پس از او برادران و سپس پدر و نزدیکانش بودند. روزی که خاندان یعقوب از مصر خارج شدند در مدت چهارصدسال تعداد فامیل‌اش به ششصد هزار نفر رسیده بود. فرعونیان، رشد جمعیت در بنی اسرائیل را دوست نداشتند و همواره با دید بیگانه، به آنان نگاه می‌کردند، بدین سبب آنان را زیر بار سنگین کار اهنگری، معماری و سایر کارها و شاغل شاقه برای ساختمان‌هایی بلند و متعدد، زیر فشار قرار میدادند تا بدان وسیله نسل‌شان منقرض و نابود گردد. (تفسیر منار)

وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿٥٠﴾

و (به یاد آورید) هنگامی را که بحر را برای شما شکافتیم، و شما را نجات دادیم، و فرعونیان را غرق ساختیم، در حالی که شما می‌نگریستید. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَرَقْنَا»: شکافتیم. فُرْقَان : جداکننده ی حقی و باطل.

تفسیر :

«وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ»: ای بنی اسرائیل! به یاد آورید نعمت دیگر مرا هنگامی که بحر را برایتان شکافتیم تا آنکه زمین خشک کف بحر برای گذشتن شما نمایان گشت و شما بر آن عبور کردید. این بحر همان بحر قلزم یا بحر احمر یا دریای سرخ، است که در نزدیک به کانال سویس موقعیت دارد .

«فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ»: شما را از غرق شدن در بحر نجات دادیم و فرعون و همراهانش را در کام بحر فرو برده و غرق نمودیم .

«وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (50)» در همان حال شما غرق شدن فرعون و لشکر او را تماشا می نمودند.

در روایات صحیح ثابت است که روزی که بنی اسرائیل با موسی علیه السلام از تعقیب فرعون و فرعونیان در بحر نجات یافتند مصادف به روز عاشورا بود. بلی! روز عاشورا روز مبارک، با عظمت و دارای فضیلت‌های بی‌شماری است که حتی اهل کتاب هم به فضیلت آن قایل اند. البته موسی علیه السلام این روز را روزه گرفته است تا شکر الله متعال را بخاطر نجات یافتن از فرعون و قومش بجا آورد، چنانکه امروز هم یهودان این روز را روزه می‌گیرند و نصاری این روز را باعظمت می‌شمارند، قریش نیز احترامی بخصوصی به این روز داشتند لذا پوشش کعبه در روز عاشورا صورت می‌گرفت و این روز را روزه نیز می‌گرفتند، به همین منظور رسول اکرم صلی الله علیه وسلم روز عاشورا را گرامی می‌داشت و در انتظار رسیدن این روز می‌بود. همچنان در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم چون به مدینه آمدند، دیدند که یهودیان روز عاشورا را روزه می‌گیرند، پس، از آنان پرسیدند: «این روزی که شما آن را روزه می‌گیرید چه روزی است؟»، یهودیان گفتند: این روز؛ روزی است نیک، این روزی است که خداوند متعال در آن بنی اسرائیل را از چنگ دشمنشان نجات داد و موسی علیه السلام آن را روزه گرفت. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من از شما به (موافقت با) موسی سزاوارترم»، از آن پس، خودشان آن را روزه گرفتند و به مسلمانان نیز فرمودند: «روز نهم و دهم عاشورا، هردو، را روزه بگیرید و با یهودیان مخالفت کنید».

یادداشت :

شیخ مرحوم صابونی در تفسیر الواضح المسیر می نویسد : به فرمان الله متعال به تعداد دوازده فرقه ی بنی اسرائیل، دوازده راه از بحر باز شد و هر فرقه ای از راهی بحر را طی کرد و از غرق شدن نجات یافت. (تفصیل مراجعه شود: به تفسیر الواضح المیسر).

وَ إِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿٥١﴾

و (به یاد آورید) هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاشتیم (و او به میعادگاه برای گرفتن فرمانهای الهی آمد) سپس شما گوساله را (معبود خود) انتخاب نمودید در حالیکه شما ظالم بودید. (۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَاعَدْنَا»: وعده دادیم. «اتَّخَذْتُمْ»: گرفتید. این فعل گاهی به دو مفعول نیاز دارد و گاهی به یکی اکتفاء می‌کند. در اینجا مفعول دوم محذوف است که (إِلَهًا) یا (مَعْبُودًا) است.

تقدیر چنین است: «إِتَّخَذْتُمْ الْعِجْلَ إِلَهًا». «الْعِجْلُ»: گوساله. ماجرای میعاد حضرت موسی، در سوره‌های اعراف و طه نیز آمده است. (اعراف، 142؛ طه، 86.)
قابل یادآوری است که: نام حضرت موسی علیه السلام بصورت کل در سی و چهار سوره قرآن و 136 مرتبه تذکر رفته است.

تفسیر:

«وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»: ای بنی اسرائیل! احسان و نعمت دیگر مرا هنگامی که از جانب خود با موسی وعده گذاشتم، و موسی علیه السلام در میعادگاه حضور یافت، باید یاد کرد. الله متعال پس از نجات ورستگاری موسی و قومش از چنگ فرعون، از مصر به شبه جزیره سینا رسیدند، خداوند متعال با موسی علیه السلام وعده گذاشت که برای چهل شبانه روز به کوه طور بیاید، تا در آنجا به ایشان برای قومی که اینک آزاد شده بودند، قوانین شرعی و احکام مربوط به زندگی عملی را یعنی تورات را وحی کند. (ملاحظه شود کتاب مقدس، کتاب خروج، باب 24 الی 31)
به قول اکثر مفسران (أَرْبَعِينَ لَيْلَةً) تمام ماه ذوالقعدة و ده روز از ماه ذیحجه بوده است. چهل شب گفت اما چهل روز مراد است.

موسی علیه السلام، هارون علیه السلام را بجای خود بر بنی اسرائیل گماشت موسی به هارون گفت خلیفه ی من بر قوم باش و از این پس در قوم من کارها را پیش ببر و نیکی کن و مهربان باش و دلها را مراعات کن.

محلّ وعده، کوه طور و مدّت آن ابتدا سی شب معین شده بود و در وعده‌گاه، ده شب دیگر به آن اضافه شد که این مدّت برای دریافت کتاب تورات بود، ولی بنی اسرائیل علیرغم اینکه رهبری همچون هارون، برادر حضرت موسی را در میان خود داشتند، همه‌ی نعمت‌ها و الطاف الهی را یکسره به فراموشی گرفتند و به سراغ گوساله پرستی رفتند.

«ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ»: ولی شما در غیاب او گوساله را به پرستیدن برگزیدید، گوساله ای که سامری آن را ساخته بود و معبودتان کرده بود، «مِنْ بَعْدِهِ»: بعد از این که موسی به میعادگاه پروردگارش رفت و از دید شما پنهان شد.
باید یادآور شد که: در آن زمان گاو پرستی در میان اقوامی که در همسایگی بنی اسرائیل مسکن گزین و قرار داشتند یک امر بسیار رایجی و معمولی بود. هکذا گوساله پرستی در مصر و کنعان هم رواج داشت. هنگامی که بنی اسرائیل پس از حضرت یوسف علیه السلام دچار انحطاط شدند و آرام آرام تحت سیطره و بردگی قبطی ها قرار گرفتند، یکی از جمله مریضی هایی که از حکمرانان خود اخذ کردند، همین گوساله پرستی بود.
«وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ (51)»: واقعیت امر اینست که: شرك، ظلم به انسانیت است. زیرا که انسان دست خود را از دست الله متعال برمی‌دارد و آنرا در دست ناهلان می‌گذارد.
یعنی بدون شک بنی اسرائیل در این که گوساله را پرستش کردند، از حقیقت تجاوز کرده و به خود ظلم روا داشتند. چون عبادت را در غیر جایگاه درستش قرار دادند و به معبود باطل روی آوردند. و در نهایت در مقابل جهالت سر تسلیم فرو آوردند. این آیه معنی آیه سوره لقمان را تأیید می‌کند که می‌فرماید: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ۱۳» [لقمان: 13] «به راستی که شرک ظلمی بس بزرگ است».
چقدر تفاوت بزرگی است بین امت موسی علیه السلام و امت محمد صلی الله علیه وسلم

که اولی با غیاب چهل روزه پیامبر خویش گوساله پرست شدند در حالی که دومی با وجود اینکه پیامبرشان وفات نموده با آن هم تا روز قیامت خیر و خوبی در بینشان وجود خواهد داشت.

داستان گوساله پرستی بنی اسرائیل در قرآن :

اهمیت داستان گوساله پرستی بنی اسرائیل چنان قابل توجه ودقت است که در قرآن عظیم الشان در چهار سوره به آن اشاره بعمل آمده است: در سوره بقره آیه (51 و 54 و 92 و 93) و در سوره نساء آیه 153 و در سوره اعراف آیات 147 و 148، و در سوره طه آیه 88 به بعد. البته این حادثه، همانند سایر پدیده های اجتماعی، بدون زمینه و بدون مقدمه نبوده است، زیرا از یک سو بنی اسرائیل سالیان دراز در مصر شاهد گاوپرستی یا گوساله پرستی مصریان بودند، و از سوی دیگر به هنگامی که از رود نیل عبور کردند، صحنه بت پرستی (گاوپرستی) قومی که در آن سوی نیل زندگی می کردند، توجه آنها را جلب کرد.

طوریکه قوم بنی اسرائیل از موسی علیه السلام تقاضای بتی همانند آنها کردند، که موسی علیهم السلام شدیداً به این تقاضای شان مخالفت کرد و حتی آنان سرزنش کرد.

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٢﴾

سپس بعد از آن [کار زشت] از [گناه] شما درگذشتیم، تا سپاس گزاری کنید. (۵۲)

تفسیر :

«ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ»: سپس از آن عمل زشت و گناه پلید شما که گوساله را پرستیدید باز توبه نمودید درگذشتیم.

«لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (52)»: یعنی از گناه شما درگذشتم تا سپاس نعمت خدا را به جای آورید و بعد از آن به عبادت و اطاعت ادامه بدهید. و موجبات حفظ این احسان را فراهم نمائید.

خواننده معزز! ملاحظه بفرماید که: حتی برای شرك و گوساله پرستی هم راه توبه و بازگشت وجود دارد. واضح است که: عفو الهی، خود زمینه ای برای شکرگزاری است.

وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿٥٣﴾

و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که به موسی کتاب آسمانی (تورات) و فرقان (معجزه های جدا کننده میان حق و باطل) را عطا کردیم، تا اینکه هدایت شوید. (۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَإِذْ آتَيْنَا»: دادیم. «الْكِتَابَ»: مراد تورات است. «الْفُرْقَانَ»: جداکننده حق از باطل، و حلال از حرام. مصدر ثلاثی مجرد است و در معنی اسم فاعل، یعنی: فارق به کار رفته است. فرقان صفت (الْكِتَابِ) است. یعنی عطف صفت بر موصوف شده است. شاید هم مراد از فرقان معجزاتی است که جداسازنده ادعای راستین از ادعای دروغین است. یا این که مراد شرعی است که جداکننده حلال از حرام است. در این صورت، عطف (الْفُرْقَانَ) بر (الْكِتَابِ) از قبیل عطف خاص بر عام است. تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

«وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ الْفُرْقَانَ»: و ای بنی اسرائیل! باز نعمت مرا به یاد آورید که به موسی کتاب آسمانی تورات را عطا کردیم و حق و باطل را از هم جدا کرد و موسی را با معجزات چون عصا و دست سفید و غیره را دادیم که حق و باطل را از هم جدا

می‌کند.

«لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (53)»: تا باشد که شما هدایت یافته و راهیاب گردید. پس هر کس طلبکار هدایت است، آن را در کتاب الهی جستجو کند، نه در افسانه‌های ساختگی و بافتگی که توسط انسانها نوشته و بیان یافته است.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَرِّئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَرِّئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٥٤﴾

و (به یاد آورید) زمانی را که موسی به قومش گفت: ای قوم من! شما با پرستش گوساله بر خود ظلم کردید، پس به درگاه خالق تان توبه کنید، (باینطور که) خودتان را بکشید، این نزد خالق تان برایتان بهتر است، همانا او توبه پذیر مهربان است. (۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»: نفس سرکش خود را مهار، و آتش خشم و شهوات را نابود کنید. (از آتش شهرت نابه جا، که برایتان پیش آمده، خود را برهانید و خود را به حالت عادی و مانند انسانهای عادی، و بدون هوای نفس و طغیان در آورید تا نفستان مهار شود).

باری: خدای هستی بخشی.

تفسیر:

سپس خدای توانا چگونگی بخشودگی یاد شده را توضیح داده و گفته است: «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ»: ای بنی اسرائیل! به یاد آورید وقتی را که موسی علیه السلام مردان و زنان شما را که گوساله را عبادت کردند مورد خطاب قرار داد به آنها گفت: ای قوم من! شما به خود ظلم کرده اید. «بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ»: که به عبادت گوساله پرداخته اید.

«فَتُوبُوا إِلَى بَرِّئِكُمْ»: پس به پیشگاه کسی روی آورده و توبه نمایید که شما را نعمت هستی داده در حالیکه شما با او تعالی کسی دیگر را شریک ساخته و به عبادت او پرداختید.

«فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»: پس بخاطر توبه و کفاره این گناه بزرگ یکدیگر را بکشید. باید یادآور شد که: هدف از فرمان «قتل نفس» در جمله: «فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» خودکشی نیست، بلکه یکدیگر را کشتن است. طوری که همچو تعبیر در آیه (11 سوره حجرات) نیز آمده است. و نیز آمده است: «لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ» (همدیگر را طعنه نزنید.) و همچنان در آیه: (61 سوره نور) میخوانیم: «فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ» (یعنی همدیگر را سلام دهید.)

«ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَرِّئِكُمْ»: یعنی این قتل و تن دادن و راضی بودن به حکم و فرمان خدا و انجام دادن امر او برای شما در نزد خالق بزرگوار بهتر است.

در ضمن قابل یادآوری است که: مرگ در رحمت الهی، بهتر از زندگی در لعنت الهی است. و بشکل کل اساس و بنیاد؛ اساس دستورات الهی، خیر رسانی به انسان است.

از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه روایت است که فرمود: «بنی اسرائیل از موسی علیه السلام پرسیدند: توبه گوساله پرستی ما چیست؟ موسی علیه السلام فرمود: توبه شما این است که برخی از شما برخی دیگر را بقتل برسانید. پس کاردها را گرفتند و به کشتن و قتل یکدیگر پرداختند تا جایی که شخص، برادر و پدر و فرزند خود را

می‌کشت و پروایی نداشت که چه کسی را کشته است، تا اینکه هفتاد هزار تن از آنان کشته شد، در این هنگام الله متعال به موسی علیه السلام وحی کرد که به ایشان دستور دهد تا از کشتن یکدیگر دست بردارند، بدون شک کشته شدگان شان بخشیده شدند و توبه باقی ماندگان نیز پذیرفته شد. (مستدرک حاکم(3434).

«فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (54)»: همان بود که الله متعال پس از کشته شدن برخی از ایشان، باقی ماندگان شان را نیز مورد عفو قرار داد چرا که اوتعالی بر کسانی که به حکم او راضی شده و دستورش را عملی نمایند و از اعمال ناشایست دست برداشته و توبه کنند، بخشش و کرم فراوان دارد.

مفسران می نویسند: هر چه برهان و معجزه و دلیل بیشتر عرضه شود، تکلیف سنگین‌تر و تخلف از آن خطرناک‌تر خواهد بود. گوساله‌پرستی، بعد از دیدن آن همه معجزه، توبه‌ای جز اعدام ندارد. طوری که در آیه مبارکه بیان یافت: «فَتَوَبُوا ... فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» واضح است که؛ حکم مرتد، مرگ است.

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: کسانی که به گوساله سجده نکرده بودند سجده کنندگان را بکشند. بعضی گویند: فرزندان اسرائیل سه گروه بودند:

1- کسانی که گوساله را نپرستیدند و دیگران را هم از آن باز داشتند؛

2- آنانی که به گوساله سجده کردند؛

3- کسانی که نه خود سجده کردند و نه دیگران را منع کردند.

گروه دوم به کشته شدن، گروه سوم به کشتن، گروه دوم مأمور گردید تا توبه سکوت ایشان نیز بجا شده باشد؛ و گروه اول در این توبه شریک نبودند، زیرا به توبه حاجتی نداشتند.

**وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ
تَنْظُرُونَ ﴿٥٥﴾**

و (نیز به خاطر بیاورید) آن گاه که گفتید: ای موسی! تا الله را آشکارا [با چشم خود] نبینیم هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، پس صاعقه شما را فرا گرفت در حالیکه شما نظر می‌کردید. (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«جَهْرَةً»: عیان، آشکارا. «صاعقه» به معنای صدای شدید از جو؛ (راغب اصفهانی) ، آتشی که بر اثر رعد و برق شدید بوجود می آید؛ آنرخش (فرهنگ فارسی، ج ۲، ص ۲۱۲۴، «صاعقه»). ؛ آتشی که از آسمان فروافتد .

آثار صاعقه در روشنی آیات قرآنی عبارتند از :

- ترس و وحشت « يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ ... » (بقره آیه 19).

(. آنها از ترس مرگ، انگشتانشان را در گوشهای خود می‌گذارند؛ تا صدای صاعقه‌ها را نشنوند....)

- امکان مرگ و نابودی، بر اثر صاعقه: «... يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ ...» (بقره آیه 19) (... آنها از ترس مرگ، انگشتانشان را در گوشهای خود می‌گذارند؛ تا صدای صاعقه‌ها را نشنوند)

- صاعقه‌ها، وسیله وارد شدن بلا و مصیبت بر انسانها می‌گردد: « .. وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ .. » (رعد آیه 13) (... و اوست که صاعقه‌ها را

می‌فرستد؛ و هر کس را بخواهد گرفتار آن می‌سازد...).

تفسیر :

«وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ: اٰی بنی اسرائیل! به یاد آورید هنگامی را که به خاطر پرستش گوساله در پیشگاه الله متعال عذرخواهی کردید و با موسی بیرون رفتید و گفتید: اٰی موسی! «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ» به تو ایمان نمی‌آوریم تا زمانیکه آنچه می‌شنویم کلام الله باشد. «حَتَّىٰ نَرَىٰ اَللَّهَ جَهْرَةً» و تا زمانی که خدا را آشکارا ببینیم. مراد از جهره: دیدن به چشم سر است. گویندگان این سخن بنا به قولی هفتاد نفری بودند که موسی علیه السلام ایشان را بعد از گوساله‌پرستی بنی اسرائیل انتخاب نمود و با خود به کوه طور برد بخاطر میقات پروردگارش، و چون آنجا با پروردگارش گفتگو کرد، این هفتاد نفر گفتند: اٰی موسی! به تو ایمان نمی‌آوریم تا الله را بطور آشکارا به چشم سر خود نبینیم. «فَاَخَذْتُكُمُ الصَّاعِقَةَ» در نتیجه الله از آسمان آتشی بر شما نازل کرد و شما را سوزاند. آتشی از آسمان به شما زد و همه مردید «درحالی‌که می‌نگریستید» یعنی: این حادثه و رخداد را به چشم سر می‌دیدید.

واقعیت امر اینست که: برای گروهی منطق و استدلال و موعظه کافی است، ولی برای گروهی قهر و غلبه لازم است.

اگر خداوند نیست تا او را ببینید، اما آثار او که دیدنی است. چرا با دیدن آنها ایمان نمی‌آورید.

«وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (55)»: با این طلب نخبگان بنی اسرائیل، الله متعال صاعقه یا آتشی را از آسمان فرو فرستاد و همه‌شان مردند، بنا به قول دیگر این واقعه هنگامی بود که موسی علیه السلام از میقاتگاه پروردگارش برگشت و تورات بر وی نازل شد، و تورات را برایشان آورد، آنها گفتند: این کتاب از جانب الله متعال نیست، بناءً ایمان نمی‌آوریم تا الله را به چشم نبینیم.

سیاق آیات در این سوره قول دوم را تأیید می‌کند، چون الله تعالی فرمود: «وَ اِذْ اٰتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَ الْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۝۳» (سوره البقرة: 53) «و به یاد آورید که موسی را کتاب آسمانی و فرقان (جداکننده حق از باطل) دادیم تا هدایت شوید».

سپس قصه گوساله را یاد کرد که بعد از بازگشت موسی علیه السلام صورت گرفت، بعدا فرمود: «وَ اِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اَللَّهَ جَهْرَةً» (سوره البقرة: 55) «و هنگامی که شما گفتید: اٰی موسی! تا الله را آشکارا ببینیم هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد». همچنان عقوبتی که در حق هفتاد نفر انتخاب شده به وقوع پیوست عبارت از «رجفه» یعنی لرزش کوه بود. برخلاف عقوبت این مردم که عبارت از «صاعقه» بود. موسی گریه را سر داد و از پیشگاه خدا التماس کرد و گفت: بار خدایا! من به بنی اسرائیل چه بگویم و چه جوابی به آنها بدهم، تو بهترین آنها را هلاک کردی.

مفسر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: واقعه ای که در آیه مبارکه بدان اشاره شده است، داستان کامل آن چنین است که هنگامی که حضرت موسی باید برای گذراندن وعده ی چهل شبانه روز به کوه طور تشریف می‌برد، به ایشان دستور داده شده بود هفتاد نفر از بنی اسرائیل را به عنوان نماینده نیز همراه خود بیاورد. و سپس هنگامی که الله متعال به حضرت موسی علیه السلام کتاب و فرقان را عطا نمود، ایشان آن را به این نمایندگان ارایه کرد.

قرآن عظیم الشان در رابطه این داستان می فرماید که در این هنگام برخی از افراد شرور آنان گفتند که ما تنها با تکیه به گفته شما چگونه بپذیریم که خدای بلند مرتبه با شما هم کلام شده است. به دنبال این بهانه تراشی غضب نازل شد و آنان مجازات شدند. اما تورات می گوید: «آنان خدای اسرائیل را دیدند. زیر پای او چیزی مانند تختی از سنگ آبی رنگ که همانند آسمان شفاف بود قرار داشت. او بر بزرگان بنی اسرائیل دست خود را نگذارد. به هر حال آنان الله را دیدند و خوردند و نوشیدند.» (ملاحظه فرماید: کتاب تورات؛ خروج باب 24. آیه 10-11) جالب اینجا است که در همین کتاب در ادامه می آید هنگامی که حضرت موسی (ع) به الله عرض کرد جمالت را به من بنما، او فرمود: تو نمی توانی مرا ببینی (خروج، باب 33 آیه 23-18).

ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٦﴾

سپس شما را بعد از مردن تان زنده کردیم تا شکر الله را بجا آورید. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَعَثْنَاكُمْ»: شما را بیدار و هوشیار کردیم. شما را زنده کردیم. در قرآن مجید هر دو آمده است. «مَوْتٍ»: غفلت و جهالت. مرگ. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

موسی همچنان دعا و التماس می کرد. الله سبحان و تعالی آنها را دوباره زنده کرد و فرمود: «ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ»: یعنی بعد از این که به مدت یک شبانه روز در عالم مرگ ماندید، شما را زنده کردیم. بعد از آنکه شما را به صاعقه میرانیده بودیم آنگاه برخاستید و به یکدیگر نگاه کردید که چگونه زنده شدید؟ «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (56)»: یعنی باشد در مقابل نعمت زنده شدن بعد از مرگ، الله را سپاسگزار باشید. و همچنان سپاسگزار باشید از نعمت های دیگری که به بنی اسرائیل داده شده است.

باید گفت که: رمز بروز برخی تلخی ها و سپس نجات از آنها، همانا پیدا شدن روحیهی شکرگزاری است.

علت فرو آمدن عذاب الهی بر ایشان این بود که آنان چیزی را از پیغمبرشان درخواست کردند که الله متعال در دنیا آن را به هیچ کسی اجازه نمی دهد. اما در مورد دیدن پروردگار در آخرت، آیات در کتاب الله و احادیثی متواتر از رسول الله صلی الله علیه وسلم وجود دارد که مؤمنان پروردگارشان را در بهشت خواهند دید و این بزرگترین نعمتی است که الله متعال بر اهل بهشت منت می گذارد.

آیاتی که بر این مسأله دلالت می کند؛ فرموده الله تعالی است: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ۖ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ۚ ﴿٢٣﴾» (القیامة: 22-23) «در آن روز بعضی چهره ها تازه (و شاداب) هستند* به سوی پروردگار خود می نگرند».

همچنان احادیث وارد شده در این باب دلالت قطعی دارد از جمله آنچه در صحیحین از ابوسعید خدری (رض) آمده است: «أَنَّ أَنَسًا فِي زَمَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «نَعَمْ، هَلْ تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ الشَّمْسِ بِالظُّهْرِ ضَوْءٌ لَيْسَ فِيهَا سَحَابٌ؟»، قَالُوا: لَا، قَالَ «وَهَلْ تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةً الْبَدْرِ ضَوْءٌ لَيْسَ فِيهَا سَحَابٌ؟»، قَالُوا: لَا، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِلَّا كَمَا تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ أَحَدِهِمَا» (متفق

علیه.) «همانا مردمی در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: آیا پروردگار خود را روز قیامت می‌بینیم؟ رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: بلی، آیا در دیدن آفتاب در وقت چاشت روز وقتی که روشن بوده و ابری وجود ندارد، دچار مشکلی می‌شوید؟ و آیا در دیدن ماه هنگام شب بدر وقتی ابری وجود ندارد، دچار مشکلی می‌شوید؟ گفتند: نه خیر، یا رسول الله. فرمود: در دیدن الله تبارک و تعالی در روز قیامت دچار مشکلی نمی‌شوید همانگونه که در دیدن یکی آن دو دچار مشکلی نمی‌شوید.»

یادداشت :

داستان هیئت 70 نفری یهودان که با معیتی حضرت موسی علیه السلام به کوه طور رفتند در (آیه 155 سوره الاعراف) به تفصیل به بیان گرفته شده است. طوری که در آن می‌خوانیم: «و موسی برای (آمدن به) میعادگاه ما، از قوم خود هفتاد تن را برگزید. پس همین که (در پی درخواست دیدن خدا) زلزله آنان را فرا گرفت گفت: پروردگارا! اگر می‌خواستی، می‌توانستی آنها و مرا پیش از این (آمدن به طور) بمیرانی، آیا ما را به خاطر کارهای بیعقلان و جاهلان ما هلاک می‌کنی؟ این صحنه جز آزمایشی از جانب تو نیست که با آن، هر که را (سزاوار بدانی و) بخواهی گمراه می‌کنی و هر که را بخواهی (و لایق بدانی) هدایت می‌کنی، تو ولیّ و سرپرست مایی، پس ما را ببخشای و بر ما رحم کن، که تو بهترین آمرزندگان.» (شما می‌توانید تفصیل داستان را در آیه مبارکه: 55 سوره الاعراف تفسیر احمد مطالعه فرماید.)

وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٥٧﴾

و [در صحرای سوزان سینا] ابر را بر سر شما سایبان قرار دادیم؛ و برایتان «من شیره مخصوص و لذیذ درختان» و «سلوا مرغان مخصوص شبیه بودند» نازل کردیم، از نعمت‌های پاکیزه که به شما روزی داده‌ایم، بخورید، (ولی شما کفران کردید) آنها به ما ظلم نکردند بلکه به خود ظلم می‌نمودند! (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ظَلَّلْنَا»: سایه گستر کردیم. «الْغَمَامَ»: ابر. «الْمَنَّاءَ»: من، ماده ای عسل مانند که بر برگ بعضی درختان و بوته‌ها نشیند و در اثر گزش حشراتی ریز، و ترکیب مواد تراوش شده از برگها و... و در مجاورت هوا و نور و... به این صورت عالی و شفافخش در می‌آید. السَّلْوَى: پرندۀ ی مخصوص شبیه بدنه. (فرقان)

تفسیر :

«وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ»: «و ابر را سایبان شما گردانیدیم» الله متعال ابری رامانند چتری سایبان بر بنی اسرائیل قرار داد و هرجایی که می‌رفتند ابر نیز بر سرشان حرکت می‌کرد تا ایشان را از شدت گرمی آفتاب در در دشت «تیه» صحرای سینا که میان شام و مصر قرار دارد محافظت نماید.

این واقعه زمانی رخ داد؛ که بعد از اینکه بنی اسرائیل از ظلم و تعدی فرعون نجات یافتند، به آنان دستور داده شد که وارد سرزمین فلسطین شوند. آنها به بهانه‌ی اینکه در آنجا افراد ظالم «عمالقه» هستند، از جهاد علیه آنها سرپیچی کرده و به موسی گفتند: با خدایت به جنگ آنان برو، ما همین جا نشسته‌ایم. قهر الهی آنها را فراگرفت و مدتّ چهل سال در بیابان «تیه» سرگردان ماندگار شدند، ولی خداوند در آنجا نیز برای آنان ابرها را چون

سایه‌بان قرار داد و دو نوع غذای طبیعی و گوارا به نام‌های مَن و سلوی، در دسترس آنان گذاشت. طوری که می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰ وَ السَّلْوٰی» «و برایتان من و سلوی فرو فرستادیم» و بدون این که متحمل کار و زحمتی شوید، انواع خوردنی و آشامیدنی را به شما عطا کردیم و «من» و «سلوی» به شما دادیم.

من: شب‌نمی بود که از طلوع بامداد تا طلوع آفتاب چون مه برآنان از آسمان فرودمی‌آمد و شیرین گشته به عسل تبدیل می‌شد و همانند صمغ (انگم) خشک می‌شد و هرکس به اندازه کفایت یکروزه‌اش از آن بر می‌گرفت.

در حدیث شریف آمده است: «سما رِق از منی است که الله متعال بر موسی علیه السلام نازل کرد و آب آن شفای چشم است».

سلوی: به قولی پرنده «بودنه»، و به قولی دیگر عسل است. «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» یعنی به آنها گفتیم: از نعمت های پاک و لذیذ خدا بخورید. «وَمَا ظَلَمُونَا وَ لَكِن كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (57) یعنی آنها با کفران این نعمت های فراوان به ما ظلم نکردند، بلکه به خود ظلم کردند؛ زیرا سزا و وبال نافرمانی فقط دامنگیر آنان می‌گردد.

مفسر تفسیر کابلی می‌نویسد: ظلم اول آنان این بود که ذخیره کردند، چندانکه گوشت تعفن کرد؛ ثانیاً، در عوض من و سلوی گندم و تره و عدس و پیاز تمنا کردند. به سزای این تجاوزات دچار مصائب گوناگون گردیدند.

ابن کثیر می‌فرماید: «فروود آوردن این نعمت، افزون بر آیات روشن و معجزات قاطعی بود که آنان مشاهده کردند، از همین جاست که فضیلت اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم بر سایر اصحاب انبیا علیهم السلام در صبر و ثبات ایشان، آشکار می‌شود. بلی! اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم در سفرها و غزوات، رنج‌ها و بلاها را در راه الله متعال به‌جان می‌خریدند، از آن جمله در غزوه تبوک، در آن گرمای سخت و جان فرسا، تن به تحمل همه گونه سختی‌های جانکاه دادند، اما نه نق و شکایت می‌کردند، و نه خواستار خرق عادت و معجزه می‌شدند، با وجود آن که آوردن معجزه و خرق عادت بر رسول الله صلی الله علیه وسلم بسیار آسان بود».

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَتْرِيْدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾

و [نیز به یادآرید] هنگامی را که گفتیم: وارد این قریه (بیت المقدس) شوید و از نعمتهای فراوان آن هر چه می‌خواهید بخورید، و از در (معبد بیت المقدس) با خضوع و خشوع وارد گردید و بگوئید خداوندا گناهان ما را بریز تا ما شما را بیامرزم، و به نیکوکاران پاداش بیشتری نیز خواهیم داد. (۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هذه القرية»: بیت المقدس یا اریحا، «رغداً»: فراوان، پاکیزه، گوارا، بدون رنج، «سجداً»: فروتنانه. «حطةً»: زدودن و پاک نمودن گناهان.

تفسیر:

«وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ»: و نیز به یاد آورید نعمت های مرا که بعد از رهایی از سرگردانی به شما گفتیم: به این شهر یعنی: بیت المقدس در آید. طوری که در سوره‌ی مائده آیه 21 آمده است، مراد از «قریه» در این آیه، بیت المقدس است.

«فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا» یعنی هر طور دلتان می خواهد به فراوانی از آن بخورید و نوش جان تان باد .

«وَأَدْخُلُوا أَبْغَابَ صُغَدَآءَ» و سجده کنان وارد دروازه ی شهر شوید و خدا را ستایش کنید که شما را از سرگردانی نجات داد.

سجود: در اینجا به معنای خم شدن است. برخی از مفسران فرموده اند که سجود: به معنای تواضع و فروتنی است. دستور دادنشان به فروتنی و خم شدن در پیشگاه عظمت الله متعال ، برای آن بود تا این کار، اعترافی از سوی آنان بر فضل الهی در آماده ساختن این فتح و نصرت باشد.

« وَ قُولُوا حِطَّةً »: پس از چهل سال ماندن در بیابان تیه، بنی اسرائیل مأمور شد که وارد شهر بیت المقدس شده و به معبد درآیند و موقع داخل شدن به مسجد، کلمه ی «حِطَّة» را بگویند. (قابل تذکر است که کلمه حِطَّة، دوبار در قرآن آمده است یکبار در همین آیه : 58 سوره بقره و یکبار هم در سوره اعراف آیه 161).

«حِطَّة» هم دو معنا می تواند داشته باشد: یکی اینکه «أَسْتَغْفِرِ اللَّهَ» و طلب عفو و اظهار توبه است ، که با گفتن آن وارد شهر شوید ، یعنی شکر گزاری در برابر نعمت های اوتعالی است که به بیت المقدس وارد شدند و فتح آن را بر ایشان آسان گردانید. دوم آنکه هنگام ورود به جای قتل عام و غارت، برای ساکنان شهر عفو عمومی اعلام کنید.

یعنی دستور این بود که همانند فاتحان ظالم و جابر باغرور وارد شهر نشوید، بلکه همانند افراد خداترس با فروتنی وارد شوید، آن گون که محمد صلی الله علیه وسلم هنگام فتح مکه، وارد مکه شد .

در حدیث شریف آمده است: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز فتح مکه - هنگامی که از (نثیه علیا) وارد آن می شدند - به عنوان شکرگزاری، چنان برای پروردگار خویش خم شدند و خضوع کردند که موی زیر چانه ایشان به جلوی پالان مرکب شان رسید». «نَغْفِرُ لَكُمْ حَطَايَاكُمْ» یعنی گناهان شما را پاک کرده و پلیدیهایتان را می بخشیم. «وَأَسْزِیْدُ الْمُحْسِنِينَ» (58) : یعنی به آنان که عمل نیک انجام می دهند مکافات می بس عظیم می دهیم، و به اجرای بزرگ نایل می آیند.

چرا بنی اسرائیل چهل سال در دشت تیه ماندند :

چهل سال ماندگاری یهود در صحرای تیه، برای این بود تا این نسل بهانه گیر بدخوی که به دلیل پرستش گوساله ی زرین سامری، بت پرستی در درون شان ریشه دوانیده و صفات شان را تباه گردانیده بود؛ منقرض شوند و خلق و خوی شرک آلودشان در زمین پاک و نسلی جدید با عقاید حق و درست و فضایل بی آرایش اخلاقی- ایمانی، جایگزین گردد. (تفسیر منار و منیر و بنقل از تفسیر فرقان)

یادداشت کوتاه در مورد «حطه»:

و به پاس نعمت پیروزی و بیداری از تیه و گمراهی به آنان امر شد تا سجده کنان از در هشتم دروازه های بیت المقدس به نام «حطه» که به دروازه توبه مشهور است، وارد شوند. مفسران مینویسند که : موسی و هارون سه ماه پیش از این که بنی اسرائیل با یوشع به این سرزمین بیایند، در تیه فوت یافته بود .
و نظریه دوم چنان است که : موسی علیه السلام که یوشع پیشاپیش او بود - با بازمانده ی

بنی اسرائیل به سرزمین قدس آمد و از دروازه که اکنون به نام حطه (دروازه توبه) مشهور است، وارد شدند؛ و به قول برخی آن در، «باب القبه» بود که موسی و هارون در آنجا عبادت می کردند و در پیش، قبله گاه بنی اسرائیل در تیه به شمار می رفت. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی).

یادداشت :

مسجد الاقصی بصورت کل دارای چهارده دروازه میباشد که : پنج یا چهار دروازه از آنها بعد از فتح این شهر توسط صلاح الدین ایوبی بسته شدند این دروازه ها عبارتند از باب الرحمه از شرق ، باب المنفرد ، المزدوج والثلاثی در جنوب از دروازه های بسته شده بودند.

اکنون ده دروازه بیت المقدس باز می باشد که عبارتند از : باب المغاربه (النبی) ، باب السلسله (باب داوود) ، باب المتوضا (باب المطهره)، باب القطنین ، باب الحديد ، باب الناظر و باب الغوانمه (باب الخلیل) که همگی در قسمت غربی ونیز باب العتم (باب شرف الانبیاء) ، باب حطه ، باب الاسباط هم در بخش شمالی واقع اند.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٥٩﴾

آنگاه ستمگران این سخن را که به آنها گفته شده بود، تغییر دادند(و به جای آن کلمه ی مسخره آمیزی گفتند) لذا بر ظالمان در برابر این نافرمانی شان، عذابی از آسمان نازل کردیم. (۵۹)

تفسیر :

«فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا»: ولی ظالمان فرمان الهی را تغییر دادند. واقعیت هم همین است که : ظلم و گناه، زمینه ساز تغییر و تحریف قانون است. در صحیحین روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «قِيلَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ: «ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً» فَبَدَّلُوا، فَدَخَلُوا يَرْحَفُونَ عَلَىٰ أَسْنَانِهِمْ، وَقَالُوا: حَبَّةٌ فِي شَعْرَةٍ» (متفق علیه). «به بنی اسرائیل گفته شد: سجده کنان وارد دروازه شوید و حطه بگویید، پس سخن را تغییر دادند و چون از دروازه وارد شدند در حالیکه بر مقعدهایشان می خزیدند می گفتند: گندم در جو». این کلمه بی معنا را از روی استهزاء گفتند و فرمان الهی را به مسخره گرفتند. «قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ»: و غیر از آنچه که به آنها گفته شده بود، انجام دادند باید گفت که : تا وقتی که روش و شیوه کاری بیان نشده، انسان آزاد است تا با نظر خود عمل کند، ولی بعد از بیان روشها، عذری در تغییر آن نیست.

«فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ»: جزای تحریف گران قوانین الهی، قهر و عذاب است. همان بود که از آسمان بر آنان طاعون و بلا و عذاب نازل گردید . یعنی در نتیجه بی پروایی و تمسخرشان به فرمان الله متعال ، عذاب و بلایی از آسمان بر ستمکارانشان فرود آمد، زیرا دست از طاعت کشیدند و فاسقانه دستور الله متعال را سبک شمردند.

در آیات متبرکه (161 و 162 سوره اعراف) ، مشابه این آیه و آیه ی قبل تکرار شده و کلمه ی «رجز» به معنای عذاب، مریضی طاعون و حالت اضطراب بکار رفته است .

باید یاد آور شد که : همه ی مکافات ، مجازات و سزا ها مربوط به آخرت نیست، بلکه

بعضی از مجازات ها و سزا ها در همین دنیا هم صورت می‌پذیرد و داده میشود .
ابن عباس (رض) فرموده است که : «هر رجزی در کتاب خداوند متعال به معنای عذاب است» . نقل است که: در این طاعون هفتاد هزار تن از بنی اسرائیل در یک روز به هلاکت رسیدند .

باید گفت که سنت پروردگار با عظمت ، نزول رحمت است و به همین دلیل، بهترین غذا «منّ و سلوی» برای بنی اسرائیل نازل شد، ولی به خاطر کج روی، عذاب سختی نازل می‌شود.

« بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (59) »: یعنی بلا و طاعون را به سبب نافرمانی و خروجشان از طاعت خدا بر آنان نازل کردیم.

و در اخیر می‌خواهم بعرض برسانم که : اگر کج روی بمتابه عادت انسان مبدل شود ، مطمئن باشید که قهر الهی وی را فرا می‌گیرد . که الهی پروردگار ! مارا از آن در آمان بداری . آمین یا رب العالمین .

توضیح مختصر در مورد « رَجْزاً » :

راغب اصفهانی فرموده است : تخصیص عذاب به عذاب آسمانی در « رَجْزاً مِنْ السَّمَاءِ » بیانگر آن است که عذاب و بلا دو نوع است: یک نوع آن قابل دفع است و آن شامل تمام عذاب و بلاهایی است که از جانب انسان یا سایر مخلوقات ایجاد می‌شود؛ مانند ویران کردن و غرق نمودن، و نوعی دیگر عذاب که دفع و تردد آن با نیروی انسانی ممکن و مقدر نیست؛ مانند طاعون و صاعقه و مرگ. و منظور از « رَجْزاً مِنْ السَّمَاءِ » در آیه مبارکه هم همین نوع دوم است (محاسن التاویل ج 2 ص 135).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (60 الی 62) در مورد طبع یهود و برخی گناهان و مجازات آنان و عقبیت نیک مؤمنان به طور عام مورد بحث قرار گرفته است .

وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٦٠﴾

و [یاد کنید] آن گاه که موسی برای قومش درخواست آب کرد، پس ما گفتیم: با عصایت به آن سنگ بزن، پس از آن دوازده چشمه روان شد که هر قبیله (از طوائف دوازدهگانه بنی اسرائیل) چشمه مخصوص خود را می‌شناخت . (و گفتیم) از روزیهای الهی بخورید و بنوشید ، و همچون تباهاکاران در زمین فساد و تباهی نکنید. (۶۰)

یادداشت توضیحی :

برخی از دشمنان قرآن عظیم الشان می‌نویسند که :ذکری داستان و قصه ای قوم بنی اسرائیل در قرآن عظیم الشان به ترتیب وقوع حوادث به بیان گرفته نشده است ، بطور مثال موضوع : آب خواستن آنان و زدن موسی به سنگ، پیش از زمان تیه و فرمان رفتن به سرزمین مقدس بوده است؛ حال آن که آیات استسقا و ضرب حجر پس از آیات تیه و فرمان است. در جواب باید بعرض رسانید که : قرآن در بیان این مطلب و بسیاری مطالب مشابه، منظورش ترتیب تاریخ و پی در پی بودن آن رویداد نیست، بلکه هدفش پند و اندرز و بیان انواع نعمت هاست و گهگاه، نقل مرتب مانند داستان سوره یوسف، همین فایده و فواید دیگر را نیز در بر دارد و در هر حال، عبرت از قصص، اساس

نقل ماجراهاست.

تشریح لغات واصطلاحات :

«استسقی» (سقی): آب خواست. «انفجرت»: روان شد، جوشید. «عینا»: چشمه.
«أناس»: جمع انس، مردم. «مشرب»: آبشخور، لا تَعْتُوا: فساد نکنید، نافرمان نباشید.

بنی اسرائیل :

فرزندان اسرائیل؛ اسرائیل، لقب حضرت یعقوب، بنی اسرائیل، اولاده دوازده پسر
یعقوب که از هر پسری طایفه ای به وجود آمده است، که «سبط» نامیده می شود و جمع
آن «اسباط» است.

تفسیر :

«وَ إِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ» یعنی ای گروه بنی اسرائیل! یکی دیگر از نعمتهای
الله متعال را به یاد آورید، آنگاه که در بیابان سوزان دشت تیه، قوم موسی تشنه لب
بودند و از او آب می خواستند.

«فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ»: خواهش و التماسش شانرا الله متعال اجابت کرده
و به موسی علیه وسلم گفتیم: تا با عصای خود بر هر سنگی که باشد با عصایت
ضربه بزنی، آنگاه به قدرت ما آب از آن چشمه ها خواهد جوشید.

«فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا»: یعنی موسی ضربه اش را زد، آنگاه به تعداد قبایل بنی
اسرائیل، دوازده چشمه ی آب به تندی بیرون جهید. و این معجزه از جانب الله متعال به
موسی بود چون از سنگ خارا آب زلال برای نوشیدن منجر گردید که این خود نعمت
بزرگ الهی برای بنی اسرائیل بود.

«قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ»: یعنی برای این که به نزاع نپردازند، هر قبیله محل آشامیدن
خود را می دانست.

شکل سنگ :

مفسران مینویسند؛ سنگی که موسی علیه السلام با عصایش بر آن زد سنگ مربع شکل
بود که از هر جانب آن سه چشمه جاری می شد و وقتیکه قوم سیراب می شدند، چشمه ها
خشک می شد.

مشرب: جای و زمان نوشیدن آب است یعنی الله تعالی برای هر یک از اسباط بنی
اسرائیل مکان و زمان آب نوشیدنشان را مشخص کرد تا در هنگام آب نوشیدن بر
یکدیگر مزاحمت ایجاد نکنند. برخی از مفسران گفته اند: هر سبط یا نسل یا قبیله ای از
فرزندان یعقوب علیه السلام چشمه معینی داشتند که مخصوص آنان بود و یک قبیله به
چشمه قبیله دیگر رجوع نمی کرد.

قابل تذکر است که: جاری شدن آب با زدن عصا به سنگ، يك معجزه است و پیدایش
دوازده چشمه برای دوازده قبیله، «اسباط» معجزه ای دیگر. و نباید فراموش کنیم که:
توزیع منظم و عادلانه و حساب شده، مایه ای امنیّت و صفا و مانع پیدا شدن اختلاف است.
در ضمن باید گفت که: این تخته سنگ هنوز هم در شبه جزیره ی سینا مصر موجود است.
زایرین و توریست ها به دیدن آن می روند و شکاف های چشمه هنوز هم دیده می شوند.
حسن بصری (رح) در باره سنگ می فرماید: «آن سنگ؛ سنگ معینی نبود و هر سنگی
را که موسی علیه السلام با عصای خویش می زد، آب از آن می جوشید و بار دیگر که
بر آن می زد، آن سنگ خشک می شد. که این در ارائه حجت، نمایانتر و در نشان

دادن قدرت خداوند متعال روشن‌تر است». بلی! فوران و جاری شدن آب با عصای موسی علیه السلام، معجزه آشکاری برای وی بود. صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «معجزات همه از آفرینش خداوند بزرگ و سنت جدیدی هستند که با عادات روزمره ما مغایرت دارند و میان معجزه و اختراعات علمی هیچ‌گونه سنخیت و شباهتی وجود ندارد زیرا مبنای اختراعات علمی، قوانین و فن‌آوری‌های علمی از طریق به کارگیری نیروهای هستی - چون امواج فضا، هوا، انرژی، برق و غیره است، در حالی که مبنای معجزه، صنع الهی است که سنت‌ها و قوانین ساری و جاری بر طبیعت را در هم می‌شکند». صاحب «المنیر» می‌افزاید: «گفتنی است که میان زدن عصا به سنگ و انفجار آب از آن، هیچ رابطه علمی و ایجاد و وجود ندارد زیرا خداوند بزرگ به انفجار آب از سنگ یا هر جای دیگری، چه با عصا، چه بی واسطه عصا نیز قادر است ولی پای عصای موسی را به میان می‌کشد تا از یک سو به بندگانش اصل ارتباط میان اسباب با مسببات را تعلیم دهد و از سوی دیگر، آنان را متوجه اسباب بسازد تا به قدر توان در بدست آوردن آن بکوشند».

«كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ»: «اللَّهُ متعال به ایشان فرمود: از من و سلوی بخورید، و بدون تحمل رنج و تلاش از این آب هم بنوشید، و نیک بدانید این عطیه و بخشش مخصوص، از جانب الله متعال است».

«وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (60)»: و در زمین فتنه و فساد و طغیانگری نکنید و از سردمداران مفسدین در روی زمین مگردید که در آنصورت، الله متعال نعمت‌هایش را از شما سلب خواهد کرد.

در این هیچ جای شکی نیست که: پناهگاه و بازگشت انسان‌ها و مخلوقات در هنگام سختی‌ها به سوی الله تعالی می‌باشد، چون او تعالی نجات دهنده و فریادرس و مشکل‌گشا است. و جز الله همه مخلوقات ضعیف ناتوان و بیچاره هستند. حتی پیامبران اولو العزم همچون موسی علیه السلام.

«عَثُوا»: سخت‌ترین نوع فساد است. بناً برای جلوگیری از فساد، از محبت‌ها و لطف خداوند به انسان بگویید. «كُلُوا وَ اشْرَبُوا ... وَ لَا تَعْتُوا»
علما کرام می‌فرمایند: در شریعت ما نیز سنت استسقاء (طلب باران) با اظهار عبودیت و ذلت همراه با توبه نصوح، وجود دارد. جمهور علما برآنند که: بیرون رفتن به سوی مصلی و خطبه و نماز جزء سنت استسقاء است، اما پیروان مذهب حنفی آن را از سنت استسقاء نمی‌دانند زیرا استسقاء از نظر آنان، تنها دعاء است نه چیزی دیگر.

معجزات عصای حضرت موسی :

در عصای حضرت موسی چهار معجزه را میتوان بصورت واضح ملاحظه کرد :
- اول اینکه : با عصای خویش آن سنگ را زد پس دوازده چشمه جاری شد.
دوم: با عصای خویش بحر را زد پس بحر دو فلق شد هر فلق همچون کوه بزرگی.
سوم: چون آن را می‌افکند ماری می‌شد که به هرسو می‌دوید، و چون آن را می‌گرفت به حالت اولیش برمی‌گشت.

چهارم: در هنگام مبارزه با ساحران، وقتی آن را افکند، اژده‌هایی شد که آنچه را به دروغ بر ساخته بودند، بلعید. و این معجزه دلالت بر قدرت الله تعالی و بر صدق نبوت موسی علیه السلام می‌کند.

معجزه جوشیدن آب از سنگ در صحرا سینا :

در مورد جوشیدن آب از سنگ و کیفیت این سنگ مفسران اقوال مختلفی نگاشته اند ولی آنچه برای فهم معنی آیه قریبتر است ، این است که جریان انفجار و جوشیدن آب، فقط به طریق «معجزه» بوده است و سنگی که موسی علیه السلام به آن ضربه زد از نوع سنگ خارا بود که خاصیت جوشش آب را نداشت. بدین ترتیب معجزه واضحتراً جلوه گر می شود، و دلیل آن روشن تر می گردد. طوریکه در فوق هم گفتیم حسن بصری فرموده است: الله متعال به موسی دستور نداد سنگی معین را بزند. وی می افزاید: این طرز کلام بیانگر حجت بارز الله و قدرت بی پایان او است.

دوم؛ اگر گفته شود که چه حکمتی در دوازده چشمه قرار دادن آب نهفته است؟ در جواب گفته می شود: قوم حضرت موسی بسیار زیاد بودند و در صحرا و بیابان زندگی می کردند. و مسلم است وقتی که احتیاج شدید به آب پیدا کنند و آن را بیابند، به کشمکش و نزاع خواهند پرداخت، لذا الله مهربان نعمتش را بر آنان کامل کرد و برای هر طایفه چشمه ی آبی معین کرد که تعداد آنها دوازده طایفه بود. آنان از نسل دوازده پسر حضرت یعقوب بودند.

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَآئِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلَهَا قَالَ أَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبَطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾

و [یاد کنید] هنگامی که گفتید: ای موسی! ما هرگز بر یک نوع غذا صبر نمی توانیم ، پس از پروردگارت بخواه تا از آنچه زمین می رویاند از سبزی و خیار و سیر و عدس و پیازش را برای بیرون بیاورد .

موسی علیه السلام گفت: آیا شما به جای غذای بهتر، غذای پست تر را می خواهید؟! [اکنون که چنین درخواست ناروایی دارید] به قریه فرود آید که آنچه می خواهید در آنجا ، برای شما آماده است. و مهر خواری و فقر بر آنها زده شد و سزاوار خشم الله گردیدند. این [خواری و خشم] به سبب آن بود که آنها به آیات الله کفر می ورزیدند، و پیغمبران را به ناحق می کشتند، این به آن خاطر بود که آنها نافرمان و متجاوز بودند. (٦١)

تفسیر :

«وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى» ای گروه بنی اسرائیل! به یاد آورید زمانی را که در صحرا بودید و نعمت من و سلوی و آب زلال جاری را برایتان مهیا نمودیم، ولی شما به سبب یکنواخت بودن این نعمت ها و زندگی گوارایی که داشتید از آن دل سرد شدید و آرزومند زندگی سخت و پر مشقت گشتید که قبلاً بر آن عادت کرده بودید.

«لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ» ما نمی توانیم به یک نوع خوراکی یعنی ترنجبین و مرغ بریان قناعت کنیم و شکیباً باشیم یعنی ما همه روزه و بطور مکرر بر یک نوع خوراک و عدم وجود خوراک دیگر نمی توانیم صبر و تحمل کنیم، توجه بفرماید که در واقعیت همین شکمپرستی است که؛ عامل هبوط و سقوط انسان را مساعد می سازد .

« فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ» پس از پروردگارت بخواه از آنچه که

زمین از سبزی و خیار (بادرنگ) و سیر و عدس و پیاز می‌رویند برای ما آماده نماید. « مِنْ بَقْلِهَا »: اعم از حبوبات و سبزیجات.

و مراد از «بقل» هر گیاهی بی‌ساق و مراد از «شجر» هر نباتی است که ساق دار باشد، مانند نعناع و گشنیز و گندنه و تره و امثال آن.

« وَ قَتَائِهَا » و خیار « وَ فُومِهَا » و سیر. « وَ عَدْسِهَا وَ بَصَلِهَا » و عدس و پیاز. « قَالَ أَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ »: «موسی گفت: آیا به جای چیز بهتر خواهان چیز پست‌تر و بی ارزش هستید؟» یعنی: چیزهایی را که از جهات متعددی - چون تغذی، داشتن لذت، رسیدن آنها از سوی الله متعال بی‌واسطه احدی از مخلوقاتش، حلال بودن آنها بی‌وجود هیچ شبهه‌ای و عدم رنج و سختی در به دست آوردن آنها - بر سایر خوراکی‌ها برتری و فضیلت دارند، جانشین چیزهایی می‌گردانید که این امتیازات را به همراه ندارند؟ واقعیت امر اینست که: تنوع طلبی و افزون خواهی، دامی برای اسیر شدن انسان‌هاست. از فحواى آیه مبارکه در می‌یابیم که: بنی‌اسرائیل به جای شکرگزاری از نعمت‌های «من و السلوی»، به فکر زیاده‌خواهی و تنوع طلبی افتاده و از غذاهای زمینی خواستند و برای نمونه، تعدادی از آنها مانند: سبزی، خیار، پیاز و سیر را نام بردند. حضرت موسی علیه السلام در برابر این درخواست‌ها، ضمن تأسف از این‌که آنها نعمت‌های نیکو و بهتر را با نعمت‌های ساده عوض می‌کنند، به آنها گفت: اگر بنای کامیابی از اینها را دارید، باید به شهر رفته و با دشمنانتان بجنگید، شما از يك طرف حال جهاد ندارید و از طرف دیگر تمام امتیازات شهرنشینی را می‌خواهید. سرانجام این قوم با چنین ویژگی‌ها و خصوصیات، به ذلت و خواری افتاده و گرفتار قهر و غضب الهی خواهند شد.

« اِهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ »: گفت: به یکی از شهر یا به یکی از کشورها در آید و بروید. هر جا که بروید چنین اشیاء و موادی را خواهید یافت. ولی به قولی: امر در اینجا برای تعجیز است. «که آنچه را خواسته‌اید» از سبزی و سیر و پیاز و غیره «برای شما در آنجا مهیا است»

سپس خدای متعال به منظور نشان دادن گمراهی و فساد و پستی و نافرمانی آنها می‌گوید:

« وَ ضَرَبْتَ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةَ وَ الْمَسْكَنَةَ »: خواری و خفت دامنگیر آنان شد و به حقارت و سرافکنگی ابدی مبتلا شدند که هرگز از آنان جدا نمی‌شود. « وَ بَأْوُ بِغَضَبٍ مِنْ اللَّهِ »: یعنی به قهر و غضب شدید الله متعال دچار شدند «ذَلِك» یعنی دلیل خفت و خواری و قهر و کین و غضبی که بدان نایل آمدند عبارت بود از این که: «بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ »: آنها کافر شدند و آیات را انکار کردند و تکبر و خودبزرگبینی نشان دادند و پیامبران را به ناحق کشتند. باید گفت که: ذلت و بدبختی، مربوط به نژاد نیست، بلکه مربوط به خصوصیات و عقاید و اعمال انسان‌هاست.

« ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (61) »: یعنی به سبب نافرمانی و طغیان و تمردشان از احکام الهی و از حدود شرعی بود که ذلیل شدند. این همه ذلت و خواری و دچار شدن یهود به قهر و غضب الهی به آن سبب بود که ایشان به آیات الهی کفر ورزیدند و انبیای الهی چون شعیب و زکریا و یحیی را به ناحق کشتند؛ حتی یهود توطئه کشتن عیسی علیه

السلام را نیز چیندند ولی الله متعال او را از مکر و نیرنگ ایشان بسوی خود نجات داد. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أشد الناس عذاباً يوم القيامة رجل قتله نبي، أو قتل نبياً، وإمام ضلالة، وممثل من الممثلين»: «سخت‌ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت: مردی است که پیامبری او را کشته، یا او پیامبری را کشته باشد و پیشوای گمراهی و تصویرگری از تصویرگران است».

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾

مسلماً کسانی که ایمان آورده‌اند «مسلمانان» و کسانی که یهودی و نصرانی و صابئی (پیروان یحیی یا نوح یا ابراهیم) بوده‌اند هر کس که به الله و روز قیامت ایمان آورد و عمل نیک انجام دهد اجرشان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آنها است و نه غمگین می‌شوند. (۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الَّذِينَ هَادُوا»: کسانی که یهودی شده‌اند. مراد یهودیان و پیروان موسی است. «النَّصَارَى»: مسیحیان. «الصَّابِئِينَ»: ستاره‌پرستان. افتاب پرستان. آنان که از هر دین و آئینی قسمتی را برگرفته‌اند. این آیه بیان‌گر رستگاری همه این گروه‌ها نیست. بلکه می‌رساند که ایمان در انحصار نژاد و گروه خاصی نمی‌باشد. هر که دین اسلام را بپذیرد و اوامر و نواهی آن را مراعات دارد، اهل نجات است.

پس از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم انسان‌ها را می‌توان به چهار گروه تقسیم کرد. سه گروه اهل نجات و رستگاری هستند، و آنان عبارتند از:

1- کسانی که در گوشه و کنار جهان زندگی می‌کنند و اصلاً بر آنان ندای دعوت اسلام نمی‌رسد.

2 - کسانی که به آنها ندای دعوت اسلام می‌رسد ولی به صورت ناقص و غیرقانع کننده، و خودشان هم اهل تحقیق و پژوهش نیستند.

3- کسانی که ندای دعوت اسلام به آنها می‌رسد و آن را می‌پذیرند و در پندار و گفتار و کردار برابر قوانین اسلام زندگی را سپری می‌کنند.

4 - گروه چهارم که نجات پیدا نمی‌کنند و به دوزخ درمی‌افتند کسانی که ندای دعوت اسلام را می‌شنوند و قانع هم می‌گردند ولی حاضر به پذیرش اسلام نمی‌شوند. (فرقان)

یادداشت :

«صابئین» از ماده «صَبَأٌ» به معنای تغییر دین می‌باشد براساس این معنا، هر شخصی که دین خود را تغییر داده باشد، می‌توان صابئی نامید در نتیجه تعبیر صابئین بر افراد و گروه‌های مختلفی از مسلمانان تا اشخاص که یقین در مشرک بودن آنها وجود دارد، اطلاق شده است.

قرآن در سه آیه مبارکه کلمه «الصابئون» و «الصابئین» را آورده است، و قرآن هیچ توضیحی پیرامون آنها نمی‌دهد؛ به همین جهت مفسران اختلافات فراوانی در مورد این گروه دارند و فقها نیز اقوال و گفتارهای مختلفی در مورد آنان ارائه کرده‌اند.

در نهایت بطور مؤجز باید بعرض رسانید که: صابئون، قومی موحد و در اصلی از پیروان حضرت یحیی پیامبر بودند. و در عین حال بعد از زمان نه چندان زیادی - کم

کم - معتقد به تأثیر ستارگان در زندگی و سرنوشت انسانی می شوند، و چنان می پندارند که: ستارگان در سرنوشت انسانها تأثیرگذار اند. فیلسوفان و ستاره شناسان متعددی از میان صابئین برخاستند. (ملاحظه شود: اعلام منجد)

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا»: «درحقیقت کسانی که ایمان آوردند» یعنی: رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را تصدیق کرده و از جمله پیروان ایشان شدند، «وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى»: و جماعت که یهودی شدند «هادوا» به معنای «تابوا» یعنی: آنانی که از پرستش گوساله توبه کردند که با تعبیر «إِنَّا هَذَا إِلَيْكَ» (اعراف، 156) آمده است و یا به جهت آنکه این قوم به یکی از فرزندان حضرت یعقوب که یهود نام داشت، منسوب بودند.

«وَالنَّصَارَى»: مراد از «نصاری»، مسیحیان هستند که در جواب حضرت عیسی که فرمود: «مَنْ أَنْصَارِي» گفتند: «نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» (سوره صف، 14). شاید هم این نامگذاری به جهت سکونت آنان در منطقه ناصریه فلسطین، زادگاه عیسی علیه السلام باشد. و یا هم از آن جهت نصاری نامیده شده‌اند که عیسیای مسیح علیه السلام را نصرت دادند.

«وَالصَّابِئِينَ»:

«صابئین» به کسانی گفته می‌شود که خود را پیروان حضرت یحیی می‌دانند و برای ستارگان، قدرت تدبیر قائل اند. نام این گروه در سوره‌های (بقره، مائده و حج)، در کنار یهود، نصاری، مجوس و مشرکان آمده است (بقره، 62؛ مائده، 69؛ حج، 17). و از اینجا معلوم می‌شود که صابئان غیر از چهار دسته‌ی مذکوراند. پیروان این آئین نیز همانند سایر اهل کتاب، به اسلام دعوت شده‌اند. اینها با توجه به اعتقادات خاص خود، پیروان اندکی دارند و اهل تبلیغ از دین خودشان نیستند. و بقایای این گروه تا هنوز هم در عراق وجود دارد. و قول راجحتر آنست که ایشان کسانی اند که به هیچ دینی پایبند نبوده و گرایش ندارند بلکه بر فطرت خود مانده‌اند. این افراد، غسل‌های متعددی دارند که در تابستان و زمستان باید در رودخانه و آب جاری انجام دهند.

«مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»: از این طوایف چهارگانه مذکور هر که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به الله متعال و روز آخرت ایمان آورده، «وَعَمِلَ صَالِحًا»: و در دنیا به اطاعت خدا پردازند و عمل صالح را انجام دهند، (در می‌یابیم که: تمام ادیان آسمانی، اصول مشترک دارند؛ توحید، معاد و انجام اعمال صالح. و از آیه مبارکه: «آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» در می‌یابیم که: مهم‌ترین اصل اعتقادی بعد از توحید، معاد است.) «فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»: اجر و پاداش عمل را نزد الله متعال محفوظ است و خداوند به اندازه‌ی یک ذره از پاداش آنان را ضایع نمی‌کند. «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (62) «و این گروه مؤمن در روز آخرت نه بیمی دارند و نه غمگین می‌شوند.

باید گفت که: در این هیچ شکی نیست که: صاحبان ادیان دیگر در صورت بی‌اطلاعی از اسلام، چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام، اگر به دین آسمانی خود ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام دهند و در بی‌اطلاعی خود مقصّر نباشند، اهل نجات هستند.

هیچ کسی نزد الله متعال به اندازه ذره‌ای مورد ظلم قرار نخواهد گرفت، بلکه هر که به الله و روز آخرت ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد؛ پاداش خویش را کاملاً خواهد گرفت، حال از هر صنف و طایفه‌ای که باشد. گرچه مؤمنان این امت محمدی بر مؤمنان امتان گذشته - به شکل عام - امتیازاتی دارند، و پاداششان بزرگتر خواهد بود. هکذا باید گفت که: انسان، تنها در سایه‌ی ایمان به خداوند و امید به معاد و انجام عمل صالح، آرامش می‌یابد.

و در نهایت باید بعرض رسانید که: سعادت و کرامت، مربوط به ایمان و عمل صالح است، نه داشتن عنوان مسلم، یهودی، مسیحی، صابئی.

از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: خداوند متعال بعد از آن، این آیه را نازل فرمود: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (آل عمران: 85). «و هر که جز اسلام دینی (دیگر) بجوید، هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود و در آخرت از زیانکاران است».

شأن نزول آیه :

مفسران در مورد شأن نزول آیه مبارکه مینویسد که: این آیه مبارکه درباره سلمان فارسی (رض) نازل شد زیرا هنگامی که او داستان یاران فارسی خود را به رسول الله صلی الله علیه وسلم بیان کرد و گفت: آنان اهل نماز و نیایش بودند و انتظار بعثت شما را می‌کشیدند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آنان در دوزخ اند». سلمان (رض) از این امر سخت‌اندوهگین گشت. و چون این آیه نازل شد، گفت: «گویی کوهی را از سرم برداشتند». ابن کثیر می‌گوید: «این آیه با روایت بالا که از ابن عباس (رض) نقل شده، هیچ منافاتی ندارد زیرا روایت ابن عباس (رض) ناظر بر این معنی است که بعد از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم از هیچ‌کس هیچ راه و روش و عملی جز آنچه که موافق با شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم باشد، پذیرفته نیست، اما قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم این است که: هر کس در زمان خود از پیامبر زمانش پیروی کرده باشد، او از اهل هدایت و نجات است».

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی، نعمتهای فراوان را به بنی اسرائیل یاد آور شد. اینک در آیات متبرکه (63 الی 66) نیز هشدار تندی است برای یهود و کفرشان که مرتکب گناه و پیمان شکنی شده اند، زکری بعمل می‌آید.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾

و [یاد کنید] هنگامی که از شما [بر پیروی از حق] پیمان محکم گرفتیم، و کوه طور را بالای سرتان برافراشتیم، [و بشما گفتیم:] آنچه را [از آیات کتاب آسمانی] به شما داده ایم، با قدرت و قوت دریافت کنید، و آنچه را در آن است [برای اجرا کردن] به یاد داشته باشید تا پرهیزکار شوید. (۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ميثاق»: پیمان محکم. «طور»: کوه مشهوری است در شمال فلسطین که موسی ع در آن جا با الله مناجات می‌کرد. «خُذُوا»: ایجاز به حذف فعل است؛ یعنی، «قُلْنَا لَهُمْ خُذُوا»: به آنان گفتیم: آن چه را به شما داده ایم، بگیریید. «قُوَّة»: جد و تلاش و شادی.

تفسیر :

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ»: ای جماعت بنی اسرائیل! یاد کنید آن را که از شما عهد و پیمان مؤکد شما را به متابعت موسی علیه السلام و عمل با احکام تورات گرفتیم، «وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ»: و کوه طور را به سان سایه ای بالای شما قرار دادیم. جمله: «وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ» آیه مبارکه این فهم را با تمام وضاحت میرساند که: خداوند متعال، هم از طریق فرستادن پیامبر و هم با نشان دادن کارهای خارق العاده، حجّت را بر مردم تمام کرده است.

طور: نام کوهی است که خداوند متعال در آن با موسی علیه السلام سخن گفت. بسیاری از مفسران در باره آن نوشته‌اند که: چون موسی علیه السلام از میقات (وعده‌گاه) الهی در طور بازگشت و الواح تورات را با خود آورد، به بنی اسرائیل گفت: الواح را بگیرید و بر احکام آن عمل کنید. اما آنان گفتند: به آنها عمل نمی‌کنیم، مگر اینکه خداوند درباره آنها با ما نیز همچون تو سخن بگوید. پس خداوند متعال به فرشتگان فرمان داد تا کوهی از کوه‌های فلسطین را که طول آن یک فرسنگ و به اندازه اردوگاه یهود بود، از جا برکنده و چون ساییانی بر بالای سرشان قرار دهند، این حالت چنان وضعیت ترس آوری را ایجاد نموده بود که آنان چنین می‌پنداشتند که هم اکنون کوه بر ما پایان می‌افتد. ملاحظه می‌شود که: خداوند، هم از طریق فرستادن پیامبر و هم با نشان دادن کارهای خارق العاده، حجّت را بر مردم تمام کرده است.

قابل یادآوری است که: ماجرای کنده شدن کوه طور از جای خود و قرار گرفتن در بالای سر یهود، در سوره‌های بقره، (بقره، آیه: 93) نساء (نساء، آیه: 154) و اعراف (اعراف، آیه 171) نیز آمده است. همچنین شاید مراد از پیمان مطرح شده در این آیه، همان پیمانی باشد که در سوره‌های بقره (بقره، 40 و 82) و مائده (مائده، 12) آمده است.

«خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ»: آن‌گاه به آنان گفته شد: با جدیت و عزم و اراده احکام تورات را انجام دهید.

از فحوای آیه مبارکه در می‌یابیم که: عمل به آیات و احکام الهی، باید همراه با جدّیت، عشق و تصمیم باشد نه مزاق، نه عادت، نه شلک و نه تشریفات.

«وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ»: و مطالب مندرج در آن را به خاطر بسپارید، آن را فراموش نکنید، و از آن غافل نشوید. «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (63)»: شاید در دنیا از هلاکت و نابودی محفوظ و در آخرت از عذاب مصون بمانید. یا این که امید می‌رود از جمله ی پرهیزگاران شوید. بلی! هدف اساسی از فرو فرستادن کتابهای الهی عمل بدانهاست بنابراین، صرف ترتیل و ترنم به الفاظ قرآن بدون اندیشیدن در تعلیمات و اندرزها و عمل به احکام آن، مفید فایده‌ای نیست، چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ مِنْ شَرِّ النَّاسِ رَجُلًا فَاسِقًا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، لَا يَرَعُوهُ إِلَى شَيْءٍ مِنْهُ» «بی‌گمان از بدترین مردم، فاسقی است که قرآن را می‌خواند و در برابر چیزی از آن باز نمی‌ایستد». یعنی: خواندن قرآن در او هیچ تکان و تأثیری ایجاد نمی‌کند.

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٦٤﴾
آن‌گاه بعد از [پیمان گرفتن، از وفا کردن به آن] رویگردان شدید، و اگر فضل و رحمت

خدا بر شما نبود، قطعاً از زیانکاران بودید. (۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَوَلَّيْتُمْ»: پشت کردید، فرمان نبردید.

تفسیر :

«ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ»: سپس شما ای یهودیان بعد از عهد و پیمان مؤکدی و سنگین از شما، مبنی بر طاعت الله متعال و پیروی از پیامبر گرفتیم و این میثاق را زمانی مورد تاکید قرار دادیم که کوه طور را بر شما بلند کردیم به گونه‌ای که مانند ابری بالای سرتان قرار گرفت و شما در نتیجه دچار ترس شدید و ما شما را به گونه مؤکد امر کردیم تا در اخذ به تورات و عمل به اوامر و اجتناب نواهی آن کوشش و تلاش نموده از خود در این مسیر صبر و استقامت به خرج دهید و فرمان دادیم تا این کتاب را همیشه مورد بحث و مباحثه قرار داده در حافظه‌های‌تان بسپارید و در معانی آن تدبیر کنید و آن را همواره تلاوت نمائید تا در ذهن‌تان همیشه باشد؛ به احکام آن عمل نماید، نه مجرد تلاوت خشک و خالی بدون عمل.

« فَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ »: اگر الله متعال به فضل و بزرگی خود توبه را از شما نمی پذیرفت، « وَ رَحْمَتُهُ »: و با صرف نظر کردن از لغزش و اشتباهتان را مورد عفو قرار نمی داد به شما رحم نمی کرد، « لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (64) »: «مسلمانان از جمله زیانکاران» یعنی: از بازندگان سعادت دنیا و آخرت «بودید».

این آیه بیانگر آن است که انسان هرگز به ذات خود و بدون فضل و رحمت الهی راه نجات و کامیابی را نمی‌تواند به دست آورد، تنها و تنها فضل و رحمت الله تعالی است که انسان را بسوی رستگاری می‌برد. بناً انسان نباید ناامید شود، زیرا که خداوند با متخلفان نیز با فضل و رحمت برخورد می‌کند.

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿٦٥﴾

بطور قطع حال کسانی را از شما که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند دانستید، ما به آنها گفتیم بصورت بوزینه خوار و ذلیل باشید. (۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اعْتَدَوْا» (عدو): از حد تجاوز کردند. السَّبْت: شنبه، روز تعطیل یهودیان که خداوند آنان را در آن روز از شکار ماهی و کارهای دیگر منع کرده بود. قردة: جمع قرد: میمونها. خَاسِئِينَ (خسأ): جمع خاسی، رانده شدگان از رحمت خدا و خوار و زبون چون سگ طرد شده از جامعه.

تفسیر :

«وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ»: یعنی همانا دریافتید که چه بلایی بر سر افرادی آوردیم که از فرمان ما سر پیچی کردید، زمانی که به مخالفت با ما برخاسته و در روز شنبه به شکار پرداختند که ما آنها را از آن منع کرده بودیم. آنان یهودیان قریه «أیله» بودند که حرمت روز شنبه را با نیرنگ شکستند زیرا یهودیان در روز شنبه به تعطیل نمودن کارها مأمور بودند، اما برای گریز از این حکم، حیل‌های طراحی کرده و در آن به شکار ماهی پرداختند، این واقعه در روزگار حضرت داوود علیه السلام به وقوع پیوسته، و در سوره اعراف (آیات 162 - 166) به تفصیل بیان یافته است.

« فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (65) »: به آنها گفتیم به صورت میمونهای رانده شده و منفور در آید؛ یعنی بعد از این که انسان بودند، به منظور خوار و ذلیل کردن آنان، آنها را به میمون تبدیل کردیم.

جمهور مفسران بر آنند که: صورت‌هایشان مسخ شد و در شکل و صورت بوزینه‌شدند. گفتنی است؛ کسی که مسخ می‌شود، نمی‌تواند بیش از سه روز بخورد، بیاشامد و زندگی کند. ابن‌کثیر می‌گوید: «صحيح آن است که مسخ آنان هم‌صوری و هم معنوی بود - والله اعلم».

هكذا تعداد از مفسران می‌گویند که از شیوه بیان قرآنی چنین بر می‌آید که این مسخ جسمانی بوده است نه اخلاقی. ولی تعداد کثیری مفسران می‌فرمایند که: نزدیکتر به صواب این است که مغز آنان به همان حال خود ابقاء شد و تنها جسم آنان تبدیل به جسم بوزینه گردید.

باید گفت: حیوانات، از رحمت الهی دور نیستند، ولی حیوان شدن انسان، نشانه‌ی قهر، غضب و طرد الهی است.

داستان ماهی گرفتن در روز شنبه:

از دانستنی‌های تاریخ، باید عبرت بگیریم. کسی که حکم خدا را نسخ کند، خود را مسخ کرده است. تغییر و تحریف چهره و واقعیت دین، تغییر چهره انسانیت را بدنبال دارد. الله تعالی دسته‌ای از بنی اسرائیل را (به قصد آزمایش) از شکار ماهی در روز شنبه منع کرده بودند، ولی در عین حال، الله تعالی برای آزمایش آنان چنین مقدر کرد که در آن روز، ماهیان بسیاری بر سطح آب بیایند به طوری که گرفتن و شکار کردن آنها بسیار سهل و ساده بود، اما در روزهای دیگر، ماهی‌ها اصلاً به سطح بحر و بر روی آب نمی‌آمدند به طوری که به سختی قادر به شکار کردن آنها بودند. لذا آنها خواستند به قول خود هم امر خداوند را بجای آورده باشند و هم ماهی بگیرند پس برای شکار در آن، حیل‌های اندیشیدند و با روشی کاری کردند تا ماهیهایی که روز شنبه جمع می‌شوند را بدون اینکه شکار کنند به مکانی انتقال دهند تا فردای آنروز که ماهی گرفتن مجاز بود آنها را شکار کنند در حقیقت آنها ماهیها را در شنبه به دام می‌انداختند و در روز یکشنبه شکارشان می‌کردند.

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر خود «تیسیر الکریم» الرحمن، چنین نوشته است: « آنان برای شکار کردن، حیل‌های به کار بردند؛ آنها چاله‌هایی را می‌کنند و در آن دام می‌گذاشتند. وقتی روز شنبه فرا می‌رسید و ماهیها در این چاله‌ها و دام می‌افتادند و آنها را در آن روز بر نمی‌داشتند، بلکه روز یکشنبه آنها را بر می‌داشتند، و این کار در میان آنها زیاد شد.»

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٦٦﴾

در نتیجه، آن [عقوبت و مجازات] را عبرتی برای کسانی که شاهد حادثه بودند، و کسانی که بعد از آنان می‌آیند، و پندی برای پرهیزگاران قرار دادیم. (۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نکالاً»: عبرت، تا یهودیان رانده شده مایه‌ی پند و عبرت شوند. «لما بینَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا»: منظور افراد معاصر و آیندگان یهود است.

تفسیر :

«فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا» : و شما داستان «مسخ» ساکنان قریه ساحلی «ایلات» را دانستید که حرمت روز شنبه را شکستند و در آن روز دست به شکار زدند، این بود که ما آن‌ها را با تغییر چهره به گونه‌ای که بوزینه‌های ذلیل و زشت روی گشتند عذاب نمودیم، یعنی «مسخ» آنان را برای ملت‌های بعدی، سزای بازدارنده قرار دادیم. «نکال» عذابی است که اثر آن باقی و ظاهر باشد تا دیگران ببینند و عبرت بگیرند. «و ما خَلَّفَهَا» : یعنی مسخ گشتن آنان و تبدیل شدن آنها به میمون، به منظور عبرت و هشدار برای مردمان زمان خودشان و مردمانی که در آینده تا روز قیامت می‌آیند قرار دادیم تا عذاب و عقوبت این قریه را بیاد آورند و از مخالفت و بدعت و نیرنگ بازی در دین الله متعال دست بکشند، «و مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (66)» : هکذا این ماجرا موعظه و پندی برای مردمان صالح و پرهیزگار و خدا ترس باشد، زیرا ایشان از پند دادن و موعظه سود می‌برند.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا ترتكبوا ما ارتكبت اليهود فتستحلوا محارم الله بأدنى الحيل». «مرتکب اعمال یهود نشوید، که محارم الهی را با کمترین حیل‌های حلال بشمارید».

داستان حرمت یوم السبت :

داستان حرمت کار در روز شنبه (اصحاب سبت) که بر اثر سرپیچی گروهی از عذاب‌شدگان یهود از فرمان الهی در باره حرمت کار در روز شنبه آمده است در صرف یکبار در آیه متبرکه 47 سوره نساء تذکر یافته است، ولی داستان آن در آیات 55 الی 56 سوره بقره آیه 154 سوره نساء آیه 78 سوره مائده و آیه 163 سوره اعراف و آیه 124 سوره نحل بیان یافته است. باید متذکر شد که «اصحاب سبت» از قوم بنی اسرائیل بودند طوری که آیه 78 سوره مائده آمده است: «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ» (78) (کسانی از بنی اسرائیل که کافر شدند، به زبان داود و عیسی پسر مریم لعنت شدند. این (لعن و نفرین)، بدان سبب بود که آنان عصیان کرده و از فرمان خدا تجاوز می‌کردند.) حضرت داود علیه السلام، بنی اسرائیل را به خاطر تخلف از حکم تعطیلی روزهای شنبه لعنت کرد.

این شهر ساحلی به نام ایله شهرت داشته میگویند در منطقه میان «مصر» و «مدین» یا «مدین» یا «طبریه» یا «مقنا» (که بین «مدین» و «عینونا» قرار داشته) زندگی می‌کرده اند.

این قوم در عصر پیامبری حضرت داود علیه السلام زندگی بسر می بردند و تعداد آنان در حدودی 70000 یا 12000 نفر تخمین زده اند و تعداد از مورخان و مفسران نیز آن‌ها را بخشی از قوم ثمود پنداشته‌اند که بر اثر همجواری با بنی اسرائیل به دیانت یهود گرویده‌اند.

قریه ساحلی ایلات :

این شهر در جنوب فلسطین موقعیت دارد، و از جمله مهم تجارتي و یکی از بندرگاه مهم بشمار می‌رود. هوای این شهر در تابستان بسیار گرم ولی به علت خشکی هوا، گرمای

هوا قابل تحمل است. به دلیل موقعیت جغرافیایی شهر ایلات که دو کوه در میان خلیج ایلات آن را احاطه می‌کنند، آب آن بسیار آرام است و درجه حرارت آب همیشه در حد فاصل 25 تا 27 درجه سانتیگراد در نوسان است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (67 الی 73) داستان وقصه ی سر بریدن ماده گاو را به بیان می‌گرد. **وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً قَالُوا أَنْتَخِذْنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٦٧﴾**

(و بخاطر بیایورید) هنگامی را که موسی بقوم خود گفت: البته الله به شما دستور می‌دهد تا گاوی را ذبح کنید، گفتند: آیا ما را مورد استهزاء قرار می‌دهی؟ موسی گفت: پناه می‌برم به الله از اینکه از جاهلان باشم. (٦٧)

تشریح لغات واصطلاحات:

«بقره»: گاو، اسم جنس و شامل نر و ماده است. «هُزُؤًا»: استهزاء، مسخره. قابل یادآوری است که: این سوره را به جهت این داستان، سوره بقره نامیده‌اند. فرمان ذبح گاو، در تورات (تورات، سفر تثنیه، فصل 21.) به عنوان يك قانون قضایی مطرح شده است و خلاصه‌ی داستان از این قرار بوده که مقتولی در بین بنی‌اسرائیل پیدا شد که قاتل آن معلوم نبود. در میان قوم نزاع و درگیری شروع شد و هر قبیله، قتل را به طایفه و قبیله‌ای دیگر نسبت می‌داد و خود را تبرئه می‌کرد.

تفسیر:

«وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً»: یعنی ای جماعت بنی اسرائیل! این نعمت ما را نیز بر خویش به یاد آورید هنگامیکه موسی علیه السلام پیامبر شما فرمود که الله متعال به شما دستور می‌دهد که گاوی را ذبح کنید تا حقیقت مسأله قتل که در بینتان صورت گرفته روشن شده و هویت قاتل معلوم گردد.

عبدالله بن عباس (رض) می‌فرماید که: خداوند متعال بدانجهت به کشتن گاو امر فرمود که آن قوم گاو می‌پرستیدند و حق تعالی خواست که ایشان معبود خویش بکشند تا بدانند که کشته شده خدایی را نشاید. موسی علیه السلام ایشان را خبر کرد و گفت: خدای تعالی می‌فرماید که گاوی را بکشید تا اینکه نشانی از قاتل خود خواهید یافت.

از فحوای آیه مبارکه در می‌یابیم که: موسی علیه السلام دستور ذبح گاو «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ» را از سوی الله متعال معرفی می‌کند تا بلکه رعایت ادب نموده و تسلیم شوند، ولی آنها باز هم بهانه‌گیری می‌کنند.

قابل توجه و دقت میدانیم که در جمله «تَذْبَحُوا بَقْرَةً» آیه مبارکه، یعنی در کشتن گاو، تقدس گاو کوبیده می‌شود. همانطوریکه بت‌شکنی ابراهیم علیه السلام و آتش زدن گوساله‌ی طلایی سامری. این فهم بوضاحت معلوم می‌گردد.

« قَالُوا أَنْتَخِذْنَا هُزُؤًا »: یعنی جواب گستاخانه ی شما به پیامبرتان این بود که گفتید: آیا ما را مسخره می‌کنی یا موسی؟!!

باید گفت که: اگر احیاناً فرمان الهی، با ذهن و سلیقه‌ی ما برابر نیامد و راز که در آن نهفته است آنرا نمی‌فهمیم، پس نباید آنرا انکارویا آنرا به باد مسخره قرار دهیم.

و باید بصورت کل گفت: استهزاء کار جهال و بیعقلان می‌باشد، مخصوصاً در احکام شرع، و از پیغمبر صدور این امر غیر ممکن است.

«قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (67)»: موسی علیه السلام فرمود: به الله پناه می برم که از جمله ی مسخره کنندگان نادان باشم.

سبحان الله: چقدر زیبا و آموزنده است که پروردگار با عظمت ما؛ در يك حادثه، توحید؛ قدرت نمایی خود، نبوت؛ معجزه موسی، و معاد؛ زنده شدن مرده را به اثبات می‌رساند. باید یادآور شد که: از فحوای آیه مبارکه: «قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» بر می آید که: که استهزا به هریک از امور دین جهل محض و گناه بس بزرگی است. علما به کار بردن آیات را در شوخی و مزاح منع کرده و گفته اند: قرآن فقط به منظور تفکر و اندیشیدن نازل شده است؛ نه برای سرگرمی و تنقل و شوخی. (صفوأة النفاسیر)

معجزه زنده شدن مرده و داستان گاو:

اصل داستان را: ابن ابی حاتم، (عبدالرحمان بن محمد بن ادريس بن منذر تمیمی حنظلی رازی (۲۴۰- ۳۲۷ق/۸۵۴ - ۹۳۸م)، عالم و مفسر جهان اسلام از دانشمندان محترم عبیده ی سلمانی چنین نقل فرموده است: میگویند «در میان بنی اسرائیل مردی ثروتمند که بی اولاد بود زندگی میگرد که دارای ثروتی هنگفت و بی اندازه بو، یگانه وارث اش همانا برادرزاده اش بود که همین برادر زاده اش او را به قتل رساند، و شبانه جنازه اش را در مقابل خانه ی یکی دیگر از همسایه های اش قرار داد و فردا ادعای خون اش را از صاحب آن خانه بعمل آورد. دو طرف به نزاع برخاسته و اسلحه بر روی یکدیگر کشیدند. اما افراد معتمد و اهل نظر گفتند: چرا دعوی و قتل؟ چرا همدیگر را به قتل می رسانید در صورتی که پیامبر خدا در بین شما قرار دارد؟ نزد حضرت موسی علیه السلام آمدند و داستان را برایش بازگو نموده گفتند. حضرت موسی گفت: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقْرَةً» الله متعال فرمان می دهد که گاوی را ذبح کنید، اما آنان به در مقابل موسی علیه السلام گفتند: آیا ما را مسخره می‌کنی؟ موسی علیه السلام در جواب این اعتراض شان فرمود: من به الله متعال پناه می‌برم از اینکه از جمله مسخره کنندگان جاهل باشم. یعنی چگونه کار و سخنی را به الله نسبت دهم که او به آن دستور نداده است؟ زیرا چنین کاری را تنها مردمان جاهل مرتکب می‌شوند، و این چنین یاهوگویی از انسان عاقل و خردمند سر نمی‌زند.

آنان در نوعیت گاو اختلاف و خواهان وضاحت و اعتراض شدند و اگر از در اعتراض در نمی آمدند، هر گاوی کفایت می کرد، اما چون لجبازی و سختگیری کردند، خدا هم بر آنان سخت گرفت، تا سرانجام به آن گاوی دست پیدا کردند که خدا دستور ذبحش را داده بود. آن را نزد نفری یافتند که گاو دیگری نداشت، وی گفت قسم به الله! تا پوستش را از طلا پر نکنند، آن را نمی دهم. بالاخره پوستش را پر از طلا کردند و به آن مرد دادند و آن را خریدند و سربریدند و با قسمتی از آن، مقتول را زدند. مقتول زنده شد و به پا خاست. از او پرسیدند: قاتلت کیست؟ گفت: قاتل من برادرزاده ام است، آنگاه افتاد و مرد. در نتیجه از مالش چیزی به او ندادند و قاتل ارث را نبرد. (مختصر ابن کثیر، جلد 1 صفحه 76). در روایتی آمده است: «آن جوان را گرفتند و کشتند». این حادثه تاریخی و معجزه اسا بشرح چنین بیان یافته است.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فافعلوا ما تؤمرون ﴿٦٨﴾

گفتند: (پس) از پروردگارت درخواست کن که برای ما روشن کند این ماده گاو چگونه

ماده گاوی باشد؟ گفت خداوند می‌فرماید ماده گاوی که نه پیر و از کار افتاده، و نه بکر و جوان، بلکه میان این دو باشد، آنچه به شما دستور داده شده (هر چه زودتر) انجام دهید.
(۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَارِضٌ»: پیر و سالخورده که دیگر حمل دار نخواهد شد. «بِكَرٌ»: کم سن و سال که هنوز زاد و ولد شروع نکرده است. «عَوَانٌ»: میان سال. ب «بَيْنَ ذَلِكَ»: میان آن دو (پیر، و نورسیده).

تفسیر :

«قَالُوا أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا هِيَ»: گفتند ای موسی از پروردگار خود بخواه و سؤال کن تا بیان کند برای ما که آن گاو چیست؟ و چند ساله است، علت سؤال آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده بودند که انواع گاوها این صفت را داشته باشند که گویا حقیقت آن ایشان را معلوم نیست که فی الامر سؤال از ماهیت نبود بلکه از سن و سال و صفات او می پرسیدند.

گفتند یا موسی! از خداوند خویش بپرس که صفت آن گاو چیست؟ یعنی در زاد چگونه است؟ ایشان را جواب آمد که: «قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكَرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ»: گفت گاو میانه سالی است نه نوزادی نارسیده و نه پیری شکسته. میان پیری و جوانی است. دیگر باره پرسیدند که چه گاوی است؟ آیا چرند است یا کار کننده؟ که این گاو ان مشابهت زیادی با هم دارند.

ایشانرا جواب آمد که آن گاو کار کننده نیست که زمین شکافد یا آب کشد دست و پای درست دارد و خلقت نیکو دارد.

«فَأَفْعَلُوا مَا نُؤْمَرُونَ (68)»: پس در اجرای امر حق تعالی عجله کنید و از تشدد و تعنت دست بر دارید. یعنی امری را که الله متعال گفته است، انجام دهید و سرسختی و بلبل زبانی را کنار بگذارید تا الله بر شما سخت نگیرد. (کسی که از امور مسکوت سوال کند جواب وی ناخوش آیند خواهد بود). تکرار دستور در اینجا به منظور سرزنش در برابر سرسختی و عناد بنی اسرائیل بود.

قَالُوا أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسْرُّ النَّظِيرِينَ ﴿٦٩﴾

(باز) گفتند: از پروردگارت درخواست کن که برای ما بیان کند رنگ آن چگونه است؟ گفت: او می‌فرماید: آن گاوی است زرد رنگ که بینندگان را شاد و مسرور سازد! (۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

لون: رنگ. صَفْرَاءُ: زرد رنگ یکدست. فاقع: پررنگ زیبا. تَسْرُّ النَّظِيرِينَ: بینندگان را شاد و شگفت زده می‌کند.

تفسیر :

«قَالُوا أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا لَوْنُهَا»: گفتند بار دیگر از پروردگار خود برای ما معلوم کند که آن گاو چه رنگ است، سفید است یا سیاه یا رنگی دیگر؟ طرح این سوال برای بار دوم نشان دهنده بازگشت‌شان به عادت همیشگی‌شان که عبارت از سرکشی و عناد و سخت گرفتن بر خود است می‌باشد. دیده می‌شود که الله متعال در جواب سوالشان فرمود که نیازی به طرح این سوال نیست، بروید و گاوی را ذبح کنید، بلکه شرط دیگری را بر

ایشان الزام کرد که دست یافتن به گاو مطلوب را برایشان هنوز سخت‌تر ساخت و این شرط در واقع جزا و عقوبتی بود در برابر سختگیری و سرکشی‌شان. «قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاطِرِينَ» (69) «: جواب آمد. هیچ عیبی در آن نیست و رنگ آن کاملاً زرد است. یعنی گاوی است که دارای رنگ کاملاً زرد شدید است که هرکس آن را ببیند، لذت می‌برد و مسرور می‌شود. باید متذکر شد که بادر نظر داشت اینکه هدایت به ذبح، دوبار صادر شد، اما گویا برخی از آنها قاتل را می‌شناختند و به طرح سوالات بیمورد فضا را طوری دگرگون می‌ساختند که نمی‌خواستند اصلاً قاتل معلوم شود. لذا از روی لجابت و بهانه‌تراشی، سؤال‌های متعددی را مطرح می‌کردند، تا بالاخره از رنگ گاو سؤال کردند. خداوند در جواب آنها فرمود: رنگ آن، زرد شدید و پر رنگ و خالص باشد. رنگی که بینندگان را شادمان کند. یعنی از خوش اندامی، سلامتی، رنگ و زیبایی خاصی برخوردار باشد. قابل یادآوری است که؛ اگر احیاناً بنی اسرائیل وسیله‌ی وزن کردن یعنی ترازو را هم در اختیار می‌داشتند، از وزن گاو هم سؤال بعمل می‌آوردند.

باید گفت که: سخت‌گیری در دین و اصرار و پافشاری بر سؤال کردن بسیار در امور دینی، کار مقبول و پسندیده‌ای نیست، طوریکه در (آیه 101 سوره‌ی مائده) می‌فرماید: «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ» از چیزهایی که اگر به آنها جواب و پاسخ داده شود برای شما مشکل به وجود می‌آید، بناً سؤال نکنید.

همچنان در حدیث شریف به روایت مسلم از سعد بن ابی وقاص (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ أَعْظَمَ الْمَسْلَمِينَ فِي الْمَسْلَمِينَ جَرْمًا مَنْ سَأَلَ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يَحْرَمِ عَلَى الْمَسْلَمِينَ، فَحَرَمَ عَلَيْهِمْ مِنْ أَجْلِ مَسْأَلَتِهِ». «همانا بزرگ‌ترین مسلمانان از نظر جرم بر مسلمانان، کسی است که از چیزی سؤال کند که آن چیز بر مسلمانان حرام نگردیده، ولی به سبب سؤال وی، بر آنان حرام شده است».

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَ تَشَابَهُ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴿٧٠﴾

(بار دیگر به موسی) گفتند: از پروردگارت برای ما بیان کند که [نهایتاً آن گاو] چه گاوی است؟ زیرا این گاو بر ما مبهم و مشتبه شده، و اگر خدا بخواهد [به شناخت آن] هدایت خواهیم شد. (۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ما هی»؟ : چگونه گاوی باشد؟ «تَشَابَهُ» : مشتبه شده است.

تفسیر:

«قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَ تَشَابَهُ عَلَيْنَا»: اما آنان باز هم از گمراهی‌شان دست برنداشته، بلکه به سختگیری ذاتی خویش برگشتند و گفتند: ای موسی! از پروردگارت بخواه که برای ما معلوم کند که رنگ آن گاو چگونه است؟ البته گاو بر ما مشتبه شده و ما نمی‌دانیم کدام گاوی مورد نظر پروردگار است تا آن را ذبح کنیم زیرا گاو میانه‌سالی که دارای رنگ زرد خالص باشد بسیار است. واقعیت امر اینست که تجربه بشری نشان داده است که: توجه به مسائل فرعی، انسان را از تمرکز نسبت به مسائل اساسی، باز می‌دارد. در ضمن داشتن روحیه‌ی لجابت باعث آن می‌شود که حق بر انسان مشتبه شود.

« وَ إِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ (70) »: و این بار ما ان شاء الله حتماً راهیاب خواهیم شد و اگر نمی گفتند: «ان شاء الله» همان طور که در حدیث آمده است، هرگز راهیاب نمی شدند.

واقعاً این امتحان بسیار سختی بود. ایمان به طور عمیق در دل ها فرو نرفته بود، از این رو کوشیدند از آن طفره بروند و آغاز به پرسیدن جزئیات کردند. اما هر چه بیشتر توضیح خواستند و از جزئیات هرچه بیشتر سؤال کردند، بیشتر به مشکل و سختی گرفتار و مواجه شدند، تا آنکه سرانجام گویا بر همان گاو طلایی رنگی که برای پرستش اختصاص داده می شد، انگشت نهاده شد و گفته شد این گاو را ذبح کنید. در کتاب مقدس یهودان؛ نیز به این واقعه اشاره بعمل آمده است، اما در آن جا ذکر این که بنی اسرائیل چگونه کوشیدند از عمل به این دستور طفره بروند، نیامده است. (در این بابت ملاحظه شود، کتاب مقدس، کتاب اعداد، باب 19، آیه 1-10)

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْأَنْ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبْحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧١﴾

موسی گفت: الله می فرماید: آن گاوی است که نه رام است که زمین را قلبه کند، و نه زراعت را آبیاری نماید، [از هر عیب و نقصی] سالم است. و رنگی مخالف رنگ اصلی در آن نیست، گفتند: اکنون حق را برای ما بیان کردی. پس آن را ذبح کردند، در حالی که نزدیک بود فرمان خدا را اجرا نکنند!! (٧١)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذَلُولٌ»: از ذلت، خواری، رام کرده شده، مطیع. «تُثِيرُ الْأَرْضَ»: زمین را زیر و رو یعنی قلبه می کند، شخم می زند. آماده کردن زمین برای کشت. «الحَرْثُ»: کشت و زرع. «مُسَلَّمَةٌ»: سالم و بی عیب لاشیة: رنگی دیگر ندارد، حتی شاخ و سم آن گاو، زرد یکدست است. «شِية»: مصدر. وَ شِيٍّ وَ شِيَاءٌ: یعنی در هم آمیختن دو یا چند رنگ. «وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ»: چیزی نمانده بود که چنین نکنند.

تفسیر :

«قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ»: موسی گفت که خداوند می فرماید: درحقیقت آن ماده گاوی است که نه ذلول است، «ذلول» : گاوی است که کار، آن را ضعیف و رنجور نگردانیده «تا زمین را قلبه کند» برای کشت «و نه کشتزار را آبیاری کند» یعنی: از حیوانات آبکش نیز نیست که در کشیدن آب زراعت به کار گرفته شود، «مُسَلَّمَةٌ لَا شِيةَ فِيهَا»: یعنی از هر عیبی بری و بی عیب است و رنگی مخالف با زمینه ی اصلی یعنی رنگ زرد، در آن وجود ندارد و کاملاً زرد رنگ است. «قَالُوا الْأَنْ جِئْتَ بِالْحَقِّ»: یعنی حالا آن را به طور کافی بیان کردی و هیچ ابهامی و اشتباهی در آن نماند.

واقعیت امر اینست که: یهودان نسبت به پیامبر خود سخت بی ادب بودند، با آنکه خود بدنبال بهانه و راه فرار بودند، وقتی مجبور به انجام فرمان شدند، به موسی علیه السلام گفتند: «الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ» حالا حق گفتی. گویا قبل از این باطل می گفته است. «فَذَبْحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ (71)»: به خاطر گرانی قیمت آن یا به خاطر ترس از افشا شدن فضحیت، نزدیک بود آن را ذبح هم نکنند و از ذبح آن صرف نظر کند. آنگاه الله متعال در مورد سبب امر به ذبح گاو آیات روشنی که مبنی بر قدرت و اقتدار خدا،

مشاهده کردند، سپس چنین ماده گاوی را جستجو کردند و آن را فقط نزد یتیمی یافتند که خدمتکار نیکوی مادرش بود. با او نیز آنقدر چانه زدند تا به قیمت بسیار بالایی یعنی يك پیمانه طلا، به اندازه‌ای که در پوست آن گاو می‌گنجید، دادند؛ و آن را خریدند؛ مردم باور نمی‌کردند گاوی را که به این بهای گزاف خریده‌اند، و سرانجام آن را ذبح کردند، هر چند طوریکه قبلاً یادآور شدیم، چیزی نمانده بود که از چنین اقدامی هم سرپیچی نمایند.

وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٧٢﴾

و بخاطر بیاورید هنگامی را که فردی را به قتل رساندید سپس درباره (قاتل) او به اختلاف پرداختید و الله ظاهر کننده چیزی بود که آنرا پنهان می‌کردید. (٧٢)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَادَّارَأْتُمْ» (درء): به کشمکش و ستیزه برخاستید؛ از ریشه ي درء به معنای دفع است؛ چون هر طایفه ای از آنان می خواستند گناه را به گردن دیگران بیندازند و از خود دور کنند. «مُخْرِجٌ»: آشکار کننده.

تفسیر :

«وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا»: یعنی به یاد آورید، ای جماعت بنی اسرائیل! و آنگاه که گروهی شخص بی‌گناهی را کشتند و شما درباره قاتل دچار اختلاف و نزاع شدید، پرداختید؛ «فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا»: یعنی در مورد آن به جنگ و مرافعه برخاستید، و هر گروه تهمت را از خود دور می‌کرد و آن را به دیگری نسبت می‌داد.

«وَ اللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (72)»: «و خداوند آشکارکننده چیزی است که پنهان می‌ساختید» در میان خود از قضیه آن قتل ناحق.

قابل یادآوری است که قصه و داستان قتل و فرمان ذبح گاو، در آیات قبل به طور مفصل بیان شده است، ولی این آیه خلاصه‌ی داستان را ذکر می‌کند تا هشدار می‌مجدد باشد که آنچه را شما پنهان می‌داشتید، خداوند با فرمان ذبح و زدن قسمتی از گاو به بدن مقتول و زنده شدن مقتول و معرفی نمودن قاتل خویش، افشا ساخت و از خلاف‌کاری‌های شما پرده برداشت.

یادداشت :

خطاب در «وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا» برای یهودیان معاصر پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌باشد، و بر مبنای اسلوب خطاب با دیگر اقوام نیز می‌باشد؛ چرا که چیزی به خلف و نسل بعدی نسبت داده می‌شود که نسل قبلی و پیشین آن را انجام داده اند؛ زیرا خلف نیز طریقه ی سلف را پیش گرفته اند و به عمل آنان راضی می‌باشند. در واقع توبیخ و هشدار برای حاضران و گذشتگان در آن مکنون است. (تفسیر صفوة النفاسیر)

فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٧٣﴾

پس حکم کردیم که بزنیید جسم مقتول را به یک حصه از گوشت [گاو ذبح شده] را به مقتول بزنیید [تا زنده شود و قاتل را معرفی کند]، این چنین الله مرده‌ها را زنده می‌کند و به شما نشانه‌های قدرت خود را نشان می‌دهد تا بفهمید. (٧٣)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بِبَعْضِهَا»: پاره ای از آن گاو، مانند زبان یا دست و یا بیخ دم که به مغازه و دنبالچه چسبیده است. «تَعْقِلُونَ»: بیندیشید و بدانید: پروردگار، همان سان که می‌تواند نفسی را

زنده کند، بر زنده کردن تمام انسانها نیز تواناست.

تفسیر :

«فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا»: «پس گفتیم: مقتول را با بخشی از گاو بزنید، پس زنده می شود و قاتل را به شما معرفی می کند.

«كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى»: یعنی همانطور که مقتول را در برابر و پیشروی چشمانتان زنده کرد، مردگان قبور را نیز زنده می کند.

در حدیث شریف آمده است که ابورزین عقیلی (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید: الله متعال مردگان را چگونه زنده می کند؟ فرمودند: «أما مررت بواد ممحل ثم مررت به خضرا». «آیا تا کنون به وادی و سحرای خشک و بی علف نرفته ای که بار دیگر آن را در وقت سبزه زار بودنش دیده باشی» گفت: چرا، رفته ام! فرمودند: «كذلك يحيى الله الموتى»: «خداوند مردگان را این چنین زنده می کند».

«وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (73)»: یعنی خداوند دلایل و نشانه قدرت خود را ارائه می دهد تا به تفکر و اندیشه فرو بروید، و دریابید که خدا بر انجام دادن هر کاری توانا و قادر است.

باید گفت که: موسی علیه السلام، شخصاً آن پاره گوشت ماده گاو را به بدن مرده نزد و آن را به خود آن مردم ناسپاس لجاجت ستیزه گر مال پرست، واگذار نمود تا قضیه را باز هم به سحر و جادو نسبت ندهند.

وقتی روشن شد که قاتل، همان برادرزاده ی خود مقتول است، او را قصاص کردند و از آن ارثی که بی تابانه انتظارش را می کشید و تنها وارث کاکایش بود و به خاطر آن، خود را به کشتن داد، محروم گشت. همچنین بازماندگان (وارثان) قاتل نیز، از ارثی که باید از طریق کشتن مورث به او برسد، محروم خواهند شد.

خداوند متعال از میان حیوانات به سر بریدن ماده گاو اشاره فرمود، چون از جنس همان گوساله ای زرنگاری بود که مدتی یهودیان آن را پرستش کردند و هنوز فراموش نشده بود و این که: ارزش و اهمیت آن گوساله خوار گردد و آن قوم قاطعانه از آن، دل بر کنند؛ و گوساله پرستی و پرستش های غیر الله - که هر چه باشد، باطل است و بی اثر و بی ارزشی - رخت بر بندد.

فلسفه ی این ماجرای عجیب، توأم با رحمت الهی بود، که علاوه بر خاموش شدن جنگ و خونریزی قبیله ای، ثابت نمود که دوباره جان بخشی آفریدگار هستی به مردگان بسیار سهل و آسان است و هر آن، اراده کند مرده را دوباره زنده می فرماید.

در اخیر این داستان وقصه ذی عبرت، باید بعرض رسانید: زمانیکه روح و فکر انسان آلوده باشد، دیدن آیات الهی نیز تعقل را در او بر نمی انگیزد. ملاحظه فرماید: در آیه مبارکه (تعقل با کلمه «لعل» بکار رفته است).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (74 الی 82) در باره سنگدلی یهودیان، دوری از ایمان، تحریف و دروغ پردازی علمای آنان، بحث بعمل آمده است.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٧٤﴾

پس از آن، دل‌های شما بعد از آن [معجزه شگفت‌انگیز] سخت شد، مانند سنگ یا سخت‌تر (از سنگ). و بعضی از سنگ‌هاست که از آن نهرها جاری می‌شود، و بعضی از آنها است که می‌شگافد و آب از آن بیرون می‌آید، و بعضی از آنها است که از ترس الله (از فراز کوه) به زیر می‌افتد، (اما دل‌های شما نه از خوف خدا می‌طپد و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است) و الله از آنچه می‌کنید غافل نیست. (۷۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

«قَسَتْ» (قسو): سخت شد، سخت دلی کرد، سخت تاریک قَسَتْ قُلُوبُهُمْ: از پذیرش حق، سخت دل و سنگدل شد. مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ: پس از زنده شدن مقتول و آن رویداد. أَشَدُّ قَسْوَةً: سخت‌تر و محکم‌تر، يَنْفَجِرُ (فَجْر): می‌جوشد، بیرون می‌جهد. يَشْفُقُ (شَق): شکافته می‌شود. «يَهْبِطُ»: از بالا به پایین فرود می‌آید.

تفسیر :

در آیات متبرکه قبلی، بسیاری از الطاف الهی درباره بنی‌اسرائیل، از قبیل: رهایی از شرّ فرعون، شکافته شدن بحر، قبول توبه آنان از گوساله‌پرستی، نزول بهترین غذاها من و سلوی، سایه‌بان قرار دادن ابرها، داستان وحادثه قتل نفس و چگونگی کشف قاتل با يك روش اعجاز‌آمیز را بازگو کرد. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: به جهت بی‌توجهی شما به این همه نشانه و آیه که از روی لجاجت و دشمنی بود، دل‌های شما را قساوت فراگرفت و سنگدل شدید و ای‌بسا که دل‌هایتان از سنگ نیز سخت‌تر شد.

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ»: یعنی ای جماعت یهود! طوری سنگدل شده‌اید که اندرز و یادآوری در آن تأثیری ندارد.

یعنی بعد از ظهور این نشانه‌ها قلب‌های شما سخت گردید و بر کفر ادامه داد از این‌روی موعظه و نصیحت در آن‌ها تأثیر نکرد و نشانه‌های هدایت در قلب‌های شما ولو بعد از ظهور آیات مشاهده نشد.

یعنی دل‌هایتان از رجوع به سوی الله متعال و تسلیم شدن در برابر آیات و معجزات او خالی گشته است در حالی که واقعه زنده شدن مرده در مقابل چشمانتان و سخن گفتن او سپس معرفی نمودن قاتل خویش ایجاب می‌کرد که شما به الله رجوع کنید و دل‌هایتان در برابر همچو معجزه‌هایی نرم شده و آرام می‌گرفت، ولی برعکس آنچه از شما انتظار می‌رفت عمل نمودید و دل‌هایتان سخت شد؛ چنان سخت شد که همانند سنگ یا سخت‌تر از آن.

باید گفت که قساوت و سنگدلی قلب، مرض روحی، روانی سخت و دشواری است که به جهت لجاجت‌های پی‌درپی، برای انسان پیدا می‌شود.

مشاهده‌ی آیات و الطاف الهی، در انسانها ی لجاجت به جای تقویت ایمان، موجب قساوت قلب می‌گردد.

«فَهِیَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»: ولی برعکس آنچه از شما انتظار می‌رفت عمل نمودید و دل‌هایتان سخت شد؛ یعنی بعضی از آن به سان سنگ سخت است و بعضی از سنگ سخت‌تر و مانند آهن است.

«وَ إِنْ مِنْ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ»: یعنی رودهای پرآب از بعضی از سنگ‌ها می‌جوشند. «وَ إِنْ مِنْهَا لَمَا يَشْفُقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ»: یعنی بعضی از سنگ‌ها به منظور نشان دادن نرمش در مقابل عظمت الله متعال، شکاف برمی‌دارند و چشمه‌ی آب از آنها

فوران می کند. و آن جویباران، زمین را زنده گردانیده و گیاهان و درختان رامی رویاند «وَ إِنْ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» یعنی بعضی از آنها خرد شده و از ارتفاع و قلل کوه ها از بیم خدای توانا فرو می افتند. پس سنگ نرم می شود و خشوع و فروتنی نشان می دهد، ولی ای جماعت یهود! قلب و نهاد شما نرم شدنی نیست.

امام فخر رازی مفسر مشهور جهان اسلام می فرماید: «نیازی به این تأویل وجود ندارد که خشوع و فروتنی در سنگ را از باب مجاز بدانیم، بلکه باید گفت که خدای متعال این صفت را حقیقتاً در سنگ می آفریند، چنان که در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در وصف کوه احد فرمودند: «هذا جبل يحبنا ونحبه: این کوهی است که ما را دوست دارد و ما هم آن را دوست داریم».

همچنان حدیث شریف ناله کردن ستون مسجد النبی صلی الله علیه وسلم «حنانه» از فراق رسول الله صلی الله علیه وسلم که بعد از نصب منبر، از کنار آن عبور کرده و به منبر بر نشستند؛ حدیثی است متواتر. همچنین در حدیث شریف به روایت مسلم آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من سنگی را که قبل از بعثتم در مکه بر من سلام می گفت، هم اکنون می شناسم».

در ضمن قابل یاددهانی میدانم که: بعضی از سنگها چنان می باشد که بیشتر سود و فایده می رساند، طوریکه جویها از آن جاری می شود، و آب فراوان از آن بیرون می آید؛ و از بعضی نسبت به نوع اول کمتر آب می برآید، و اندک منفعت می دهد؛ از بعضی از سنگ ها هیچ نفع نمی رسد اما يك نوع اثر و تأثر در آن موجود می باشد؛ ولی باتأسف هستند از انسانهای که قلب شان از این هر سه نوع سنگ سخت تر است؛ نه از آنها مفادی می رسد، و نه در آنها خیری پیداست؛ خداوند متعال در آیه ذیل از این قبیل انسانها خبر میدهد و می فرماید که: الله متعال از اعمال شما هرگز بی خبر نیست.

«وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (74)» ولی با این حال ای یهود! پروردگار به هیچ وجه از آنچه شما در زمینه تکذیب کتاب، تحریف و تبدیل آن انجام دادید غافل نیست؛ بلکه او می داند و به زودی شما را بر آنچه انجام می دهید کیفر می دهد.

در حدیث شریف شریف آمده است: «لا تكثرُوا الكلام بغير ذكر الله، فإن كثرة الكلام بغير ذكر الله قسوة القلب، وإن أبعَد الناس من الله القلب القاسي». «به غیر ذکر الله سخن بسیار نگویند زیرا سخن گفتن بسیار به غیر ذکر الله متعال، قساوت قلب است و قطعاً شخص سنگدل، دورترین مردم از الله متعال می باشد».

أَفْتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾

پس آیا شما (مسلمانان) طمع دارید که یهودیان به (دین) شما ایمان آورند در حالیکه گروهی از ایشان کلام الله را می شنوند. باز آن را پس از فهمیدنش، تحریف می کنند با آنکه حق را می دانستند؟ (۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَفْتَطْمَعُونَ»: آیا امیدوارید؟ باید گفت که: مراد از «فَرِيقٌ» «گروهی» گروه عالمان و حاملان شریعت آنان است. و مراد از «کلام الله» تورات، زبور و کتاب های دیگری است که به وسیله پیامبران آنان به آنان رسیده است. يُحَرِّفُونَهُ: تحریف و دگرگونش می کنند. «تحریف» این است که سخن از معنا و مفهوم اصلی خود برگردانده شده معنای

دیگری طبق خواسته و خواهش شخص تغییر دهنده به آن پوشانده شود که بر خلاف منظور گوینده باشد. همچنین تغییر دادن کلمات و الفاظ را نیز تحریف می گویند. عالمان بنی اسرائیل این هر دو نوع تحریف را در کلام الهی انجام داده بودند و می دادند.

تفسیر :

«أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ؟» یعنی ای گروه مؤمنان! آیا طمع و امیدوارید «که یهودیان به شما ایمان بیاورند»؟ یعنی: شما را تصدیق کرده و به دعوت شما لبیک بگویند؟
« وَ قَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ »: در حالی که جمعی از روحانیان و علمای آنان کلام خدا را می خوانند و به صورتی روشن و آشکار آن را می شنوند.
«فریق» عبارت از کسانی است که با موسی علیه السلام به غرض استماع کلام خداوند به کوه طور رفته بودند، و چون بازگشتند، سخنانی از خود ساخته و به بنی اسرائیل گفتند: ما شنیدیم خداوند در آخر کلام خویش گفت: اگر توانید به این احکام عمل کنید، و اگر نتوانید به ترك آن مختارید!

«ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ» : سپس آیات تورات و انجیل را بعد از این که آن را درک نموده و فهمیدند، تغییر می دهند.

یعنی: تورات «را می شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش» و دریافتن آیات و احکامش «تحریف می کردند» و از جمله تحریف های آنها افزودن الفاظی در تورات، یا کاستن از آن، یا تبدیل کردن چیزی از آن به غیر آن، یا حلال نمودن حرام آن به این منظور بود که احکام آن با خواهش ها و هوسهای شان مطابق گردد. و نیز از آن جمله بود: تغییر دادن اوصاف رسول الله صلی الله علیه وسلم در تورات و از آن جمله بود: ساقط کردن حدود الهی از اشراف خویش.

باید گفت که : شناخت حق، غیر از قبول حق است. انسانهای هستند که : حق را می شناسند و حق را درک میکنند، ولی با آنها حاضر نیستند به آن اقرار و اعتراف کنند.
«وَهُمْ يَعْلَمُونَ (75)» : و آنان می دانند که مرتکب گناه و جرمی شده اند؛ یعنی آنها با بصیرت و آگاهانه مخالفت می کنند؛ نه از طریق خطا و اشتباه و فراموشی.

شان نزول آیه مبارکه :

ابن عباس (رض) و مقاتل در شان نزول آیه مبارکه می فرمایند : «این آیه درباره هفتاد تن یهودیانی نازل شد که موسی علیه السلام آنان را برگزید تا با خود به کوه طور ببرد و چون با وی بدانجا رفتند، کلام الله متعال را در حال امر و نهی اش خطاب به موسی علیه السلام شنیدند، اما هنگامی که به میان قوم خویش برگشتند، دو گروه شدند: گروهی حقیقت را چنان که بود، به راستی باز گفتند و گروهی دیگر آن را تحریف کردند و گفتند: شنیده ما این است که خداوند متعال می گفت: اگر نتوانستید، این کارها را انجام دهید ولی اگر نتوانستید، باکی نیست، آنها را انجام ندهید». اما بیشتر مفسران بر آنند که آیه کریمه درباره یهودیانی نازل شد که آیه رجم و اوصاف حضرت محمد صلی الله علیه وسلم در تورات را تغییر دادند.

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغُسْبِهِمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاوِرَكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٧٦﴾

و هنگامی که با مؤمنان روبرو شوند، می گویند: ایمان آورده ایم و چون با همدیگر به خلوت روند، (بعضی به بعضی دیگر اعتراض می کنند و) می گویند چرا مطالبی را که

خداوند (درباره صفات پیامبر اسلام) برای شما بیان کرد به مسلمانان بازگو می‌کنید تا (روز رستاخیز) در پیشگاه الله بر ضد شما بان استدلال کنند؟ آیا نمی‌فهمید؟ (۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَقُوا» (لقی): برخورد کردند و رسیدند. إِذَا خَلَا: هرگاه به خلوت می‌نشست، وقتی رفت، وقتی گذشت. لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ: تا با شما بستیزند و بر شما حُجَّت بگیرند. عِنْدَ رَبِّكُمْ: در آخرت نزد پروردگارتان.

اما وقتی که منافقان یهود با کسانی از ایشان که نفاق پیشه نبودند روبرو می‌شدند، منافقان را مورد عتاب و سرزنش قرار داده می‌گفتند: آیا در مورد عذاب و عقوبتی که الله بر شما آورده بود با مسلمانان صحبت می‌کنید؟

زیرا گروهی از یهود مسلمان شده سپس نفاق پیشه کردند، ایشان قبل از مرتد شدن شان، مسلمانان عرب را از اسباب عقوبت‌های الهی که بر پدران شان فرود آمده بود آگاه می‌ساختند. از این رو به منافقان می‌گفتند: اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم را از وقایع گذشته و عقوبات الهی بر نیاکان خویش آگاه نسازید چرا که این کار حجتی برای آنان علیه شما خواهد بود. آیا شما نمی‌دانید که این چنین سخنان چه زیانی برای شما به بار می‌آورد؟

تفسیر :

«وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا» یعنی هرگاه منافقان یهود با یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم برخورد کنند، می‌گویند: شما برحقید، و واقعا محمد پیامبری است که در کتاب ما مژده ی آمدنش داده شده است.

«وَ إِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ»: ووقتی با همدیگر خلوت می‌کنند؛ یعنی: چون این

یهودیان نفاق پیشه با منافقانشان خلوت می‌کنند، «می‌گویند» به آنها با لحنی عتاب آمیز

«قَالُوا أ تُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ»: یکدیگر را مورد سرزنش قرار می‌دهند و می

گویند: آیا صفات محمد صلی الله علیه و آله و سلم را که خدا در تورات بیان کرده است، به یاران محمد صلی الله علیه و سلم می‌گویید؟

«لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ»: تا در آخرت، مؤمنان علیه شما دلیل و حجت اقامه کنند که آگاهانه و عمدا از پیامبر پیروی نکرده اید، حال آن که به صدق و درستی او آگاهید.

محاچه:

ابراز حجت است. یعنی: مسلمانان را از عذابی که الله متعال بر شما حکم کرده، آگاه نسازید که این خود حجتی برای شان علیه شما می‌شود. اما این‌کثیر در معنای آن می‌گوید:

«آیا به این امر که محمد پیامبر خداست، اقرار می‌کنید با آن که خود می‌دانید که در

تورات بر پیروی از وی از شما پیمان گرفته شده است؟ این موضوع را انکار کنید و به

آن اعتراف ننمایید» «مگر نمی‌اندیشید»؟ که از این سخنان شما چه زیان‌هایی پدید

می‌آید؟ بلی! وضعیت این گونه بود که گروهی از یهودیان مسلمان شده، سپس نفاق پیشه

کردند و همینان بودند که سبب نزول مجازات الهی بر نیاکان خود را به مؤمنان عرب

بازگو می‌کردند.

«أَفَلَا تَعْقِلُونَ (76)»: یعنی آیا عقل ندارید (عقلتان کم شده است) که اجازه ندهد.

شان نزول آیه :

مفسر مجاهد در شان نزول آیه مبارکه می‌فرماید: رسول الله صلی الله علیه و سلم در

روز حمله به یهود بنی قریظه، در کنار قلعه‌هایشان ایستادند و خطاب به آنان گفتند: «ای برادران بوزینه‌ها! ای برادران خوکها! و ای پرستشگران طاغوت!» یهودیان که این اوصاف خود را از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدند، به یکدیگر گفتند: چه کسی اوصافمان را به محمد صلی الله علیه وسلم خبر داده است، این خبرها جز از میان خود ما به بیرون درز نکرده است! آیا آنچه را خداوند متعال بر شما از عذاب حکم کرده، با مؤمنان در میان می‌گذارید تا حجتی علیه خودتان گردد؟ همان بود که آیه کریمه نازل شد.

أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٧﴾

آیا [آن سخت دلان] نمی‌دانند که الله آنچه را پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌کنند، می‌داند؟! (۷۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَوَلَا يَعْلَمُونَ»: آیا نمی‌دانند؟ يُسِرُّونَ: پنهان می‌کنند. يُعْلِنُونَ: آشکار می‌سازند.

تفسیر :

«أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ (77)»: آیا یهودیان نمی‌دانند که الله متعال آنچه را پوشیده می‌دارند از کفر خویش به محمد صلی الله علیه وسلم و تکذیب وی در هنگامی که با همدیگر خلوت می‌کنند «و آنچه را آشکار می‌کنند» از کار و سخنان خود در هنگام ملاقات با مؤمنان «می‌داند»؟

باید گفت که : ایمان به حضور و علم خداوند، انسان را از خطاها باز می‌دارد. و در این هیچ جای شکی نیست که در پروردگار با عظمت ، آشکار و نهان یکسان است.

وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٧٨﴾

و برخی از آنان بیسوادانی هستند که کتاب الله (تورات) را جز یک مشت خیالات و آرزوها نمی‌دانند، و تنها در مسیر گمان و خیال واهی قدم برمی‌دارند. (۷۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أُمِّيُونَ»: جمع امی، کسانی که سواد خواندن و نوشتن ندارند. «أَمَانِيٍّ»: جمع اُمیّه، آرزوهای ناروا، دروغ بافیهای سران و باسوادان یهود.

تفسیر :

پس از آنکه الله متعال مسلمانان را از کردار علما و دانشمندان یهود آگاه ساخت که به تحریف و تبدیل کتاب آسمانی پرداختند، کتمان حقیقت می‌کردند، مردم عوام که از محتوای کتاب آسمانی خبری نداشتند، با آرزو و خیال زندگی می‌کردند. آنها فکر می‌کردند که یهود، نژاد برتر و فرزندان و محبوبان خدا هستند و به جهنم نمی‌روند و اگر مجازاتی هم برای آنان باشد، چندروزی بیشتر نیست.

اینک در آیه مبارکه ذیل گروه دیگری از آنها را که همانا عوام یهود است به مسلمانان معرفی می‌کند که ایشان از علمای خود تقلید کورکورانه کردند بناءً هر دو گروه در گمراهی و سرکشی برابر و یکسان اند. طوریکه می‌فرماید :

«وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ»: یعنی در میان یهود بعضی از آنان امی هستند

که تورات را نمی‌توانند بنویسند و نمی‌توانند بخوانند و نمی‌دانند و نمی‌شناسند

که در باره چه چیز نوشته شده است و از محتویات تورات سربردار نمی‌آورند، مگر

آرزوهای خود را یعنی آنچه موافق هوا و هوس ایشان باشد یا وعده‌های دروغ که از

علمای خود می‌شنوند، (مثلاً، در بهشت جز یهود دیگری نتواند رفت؛ و اجداد ما حتماً از

ما شفاعت می‌کنند) این همه تخیلات بی‌اصل است، و دلیلی بر آن ندارند. «وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (78)»: یعنی آنها به کار خود یقین و اطمینان ندارند، بلکه از پدران خود تقلید می‌کنند، همانگونه که کور و نادان از دیگری تبعیت می‌کند یعنی تنها و تنها به آرزوهای بی‌اساس خود امید بسته اند و تنها بر اساس وهم و گمان حرکت می‌کنند. این وضع عوام آنان بود. از علم کتاب نابینا بودند. به هیچ وجه نمی‌دانستند که خدا در کتاب چه اصلهایی را برای دین بیان کرده، چه قاعده‌هایی را برای اخلاق و شرع آموخته و ملاک رستگاری و زیان انسان را بر چه چیزهایی قرار داده است. بدون این علم و آگاهی، چیزهایی را که طبق فرضیه‌ها و خواسته‌های خود ساخته و پرداخته بودند، دین پنداشته و بر امیدها و انتظارهای دروغینی زندگی می‌کردند.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ رُؤْيَا بِهِنَّ نَمَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ ﴿٧٩﴾

پس وای بر کسانی که کتاب را با دست‌های خود می‌نویسند باز می‌گویند: این [نوشته] از جانب الله است، تا آن را به بهای اندکی بفروشند، پس وای بر آنها از آنچه دست‌هایشان نوشت و وای بر آنان از آنچه از این راه بدست می‌آورند. (۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَيْلٌ»: وای، وای به حال، مرگ، نفرین، «ثَمَنٌ»: بها، قیمت.

تفسیر :

قابل توجه ودقت است: یگانه آیه مبارکه که در آن سه بار کلمه «وویل» بکار رفته، همین آیه 79 است که خطر علما و دانشمندان دنیاپرست را مطرح نموده است، طوریکه می‌فرماید: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ»: پس هلاکت و زیان بر کسی باد که با دست خود چیزهایی را می‌نویسد و با آن کتاب آسمانی را مورد تحریف قرار می‌دهند. «ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»: سپس به پیروان بیسواد خود از روی دروغ و بهتان می‌گویند: که نوشته‌های او کلام الله است، که آنرا بر حضرت موسی علیه السلام نازل فرموده است. در صورتی که آنها آن را با دست خود نوشته و به دروغ و ناروا آن را به الله متعال نسبت می‌دهند.

«لَيْسَتْ رُؤْيَا بِهِنَّ نَمَّا قَلِيلًا»: تا از این طریق به متاعی ناچیز از دنیای فانی نایل آیند. «فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ»: اول از جهت تحریف کتاب، تورت، شدت و سختی عذاب خواهند یافت.

«وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (79)»: دوم از جهت خوردن مال مردم بنا بر باطل. حرام و نامشروع که آنان کلام متعال را تحریف کرده و حرام خوردند؛ بنا بصورت کل هم علمشان فاسد و طعامشان خبیث است و به این ترتیب قوت ارواحشان غضب و قوت اجسامشان حرام است.

نباید فراموش کرد که: دین‌سازی، جریانی بینهایت خطرناک در طول تاریخ بشری بوده است. بدعت، دین‌سازی، دین‌فروشی و استحمار مردم، از جمله خطراتی است که از ناحیه‌ی علمای فاسد، جامعه را تهدید می‌کند. ماباید سخت توجه و مواظب، بیانات، خطبه‌ها، قلم‌ها، کتاب‌ها، مقالات زهرآلود، تحریف‌گر و بدعت‌گزار باشیم و به اصطلاح برهر عالمی اعتماد نکنیم. در این هیچ جای شکی نیست که؛ مردم به صورت فطری علاقمند به مذهب هستند، لذا بسیاری از شیادان، سخنان خود را به نام دین و مذهب به مردم

دیگتی می کنند .
 هکذا نباید فراموش کرد که : دنیا با همه اموال و ریاست و جاه و مکانتش نسبت به آخرت
 متاع اندک و بی ارزشی است. و اینکه هر مال و متاعی که انسان آن را از راه حرام
 بدست می آورد سبب هلاکت و تباهی او در دنیا و آخرت خواهد بود.
 همچنان شدیدترین عذابها متوجه کسانی است که به تفکر و اعتقاد مردم خیانت می کنند.
 و هر انحرافی که در طول تاریخ در اثر بدعتی بوجود آید، گنااهش به گردن بدعت گزار
 است.

شأن نزول آیه مبارکه :

مفسران در شأن نزول آیه مبارکه می نویسند که : «این آیه درباره اهل کتاب نازل شد .
 حضرت عباس (رض) می فرماید : «این آیه درباره یهودیانی نازل شد که اوصاف و شمایل
 پیامبر صلی الله علیه وسلم را در تورات تغییر دادند». شمایل رسول اکرم صلی الله علیه
 وسلم در تورات چنین توصیف شده بود: «پیامبر خاتم چشمانی سیاه دارد، چهار شانه است،
 موهای مجعد و صورتی زیبا دارد»، اما یهودیان از سر حسد و تجاوز، این اوصاف را
 تغییر داده و گفتند: «اوصاف وی در تورات چنین است که: قدی بلند، چشمانی آبی و
 موهای افتاده دارد». (ابن کثیر 1 / 277 به طور مختصر روایت و به عکرمه از ابن
 عباس نسبت کرده است.)

**وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ
 عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٠﴾**

و گفتند: هرگز آتش دوزخ جز چند روزی به ما نمی رسد. بگو: آیا از الله عهدهی گرفته اید
 که الله هرگز در وعده خود خلاف خواهد کرد یا اینکه بر الله چیزهایی را نسبت می دهید
 که به آن علم ندارید؟ (۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ»: هرگز آتش به ما نخواهد رسید. «أَيَّامًا مَعْدُودَةً»: چند روز معدود و
 اندک شمار، چهل روز زمان پرستش گوساله، یا هفت روز. به زعم خود، و از جانب
 خود می گفتند: دوران هستی هفت هزار سال است، و ما در برابر هر هزار سال یک
 روز عذاب می بینیم!

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که از جمله انحرافات عقیدتی یهودان ، این بود که می گفتند: اگر بر
 فرض ما گنهکار هم باشیم، مجازات ما نسبت به دیگران کمتر و خفیف تر است و چند
 روزی بیشتر، عذاب نخواهیم شد! زیرا ما از دیگران برتریم. ولی خداوند متعال به این
 طرز تفکر یهودان خط بطلان می کشد. می فرماید :
 «وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً»: یهودیان گفتند: که جز ایامی کم و ناچیز وارد
 آتش دوزخ نمی شویم که با مدت زمان پرستش گوساله برابر است، یا فقط هفت روز
 است.

«قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا»: یعنی ای محمد! به طریق اعتراض و توبیخ به آنها بگو: آیا
 در این باره، عهد و پیمانی از الله متعال گرفته اید؟ اگر وعده ای به شما داده است، باتمام
 وضاحت باید بیان داشت که : همه در برابر قانون یکسان هستند، خداوند وعده و پیمانی
 برای نجات قومی خاص نداده است. «فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ» پس الله در وعده خود خلاف

ورزی نمی‌کند. بدین جهت در آیه: «أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (80)»: «حرف «ام» که به معنای «بل» است، به‌کار رفت: «بلکه» حقیقت قضیه این است که «آنچه را نمی‌دانید به دروغ به خدا نسبت می‌دهید؟! یعنی اینکه: چنین نیست که شما ادعا دارید، و چیزی را بر زبان می‌آورید که او آن را نگفته است. تجارب تاریخی نشان داده است که: در طول تاریخ ادیان نا آگاهی از معارف دین، سبب نسبت دادن خرافات به دین شده است.

شأن نزول آیه: 80 - 81:

طبرانی در «معجم کبیر» ابن جریر و ابن ابوحاتم از طریق ابن اسحاق از محمد بن ابومحمد از عکرمه یا سعید بن جبیر از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه وارد شد، یهود می‌گفت: عمر دنیا هفت هزار سال است و مردم در برابر هر هزار سال دنیا، تنها یک روز از روزهای آخرت در آتش دوزخ عذاب می‌بینند. بنابراین، عذاب انسان‌ها در آخرت فقط هفت روز است و سپس عذاب پایان می‌یابد. آنگاه در این باره آیه مبارکه: «وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (80) بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (81)» نازل شد. - هکذا ابن جریر از طریق ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: یهود می‌گفت: ما هرگز داخل دوزخ نمی‌شویم، مگر به کفاره سوگند، مدت اقامت ما در دوزخ چهل روزی است که در آن گوساله را پرستش کردیم و چون این مدت سپری شود عذاب ما نیز پایان می‌گیرد. پس این آیه نازل شد. (طبرانی 11160، طبری 1413 و 1414 و واحدی 35 از چند طریق از ابن اسحاق روایت کرده اند).

بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٨١﴾

[نه چنین است که می‌گویید] بلکه کسانی که مرتکب گناه شدند و آثار گناه، سراسر وجودشان را فرا گرفت، پس همین گروه یاران دوزخ‌اند که در آن تا ابد می‌باشند. (۸۱) تشریح لغات و اصطلاحات: «بَلَى»: آری! «سَيِّئَةً»: زشت، ناپسند، کفر، خطیئه (خطا): گناه عمد. «اصحاب النار»: دوزخیان.

تفسیر:

برخلاف گمان بنی‌اسرائیل که فکر می‌کردند سزای الله متعال درباره‌ی آنان با مجازات الهی سایر اشخاص غیر یهودی تفاوت دارد، این آیه مبارکه در جواب شان می‌فرماید: همه در برابر قانون یکسان هستند و اگر آثار گناهان، چنان انسان را احاطه کند که فرصت توبه و بازگشت نداشته باشد، برای همیشه در جهنم خواهد بود. طوریکه می‌فرماید: «بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ»: مکافات و مجازات براساس آرزو نیست، بلکه براساس عمل است. طوریکه در آیه مبارکه می‌فرماید: «چنین نیست» که شما آرزو و خیال‌پردازی می‌کنید، بلکه حقیقت امر این است که هر که مرتکب گناه شرک بشود این گناه بر او احاطه می‌نماید؛ زیرا امکان این وجود دارد که خدای تعالی سایر گناهان را ببخشد. ولی هر که به الله متعال شریک آورد این گناه موجب از بین رفتن عمل او شده و او را مستحق عذاب می‌سازد، «فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ (81) «و چنین کسی قطعاً در آتش دوزخ جاودان خواهد بود یعنی آتش دامنگیر آنان می شود و هرگز از آن بیرون نخواهند شد. این قانون برای همه طائفه‌ها و شامل تمام امت‌هاست و اگر بنده دارای گناهی غیر از شرک باشد چنین گناهی بر او احاطه نمی‌نماید. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ایاکم ومحقرات الذنوب، فإنهن یجتمعن علی الرجل حتی یهلکنه». «هان! از گناهان اندک و کوچک شمرده شده بر حذر باشید زیرا این گناهان بر شخص جمع می‌شوند تا سرانجام او را نابود می‌کنند». آیه کریمه حاوی هیچ دلیل و برهانی نه بر کافر است و نه بر کسی که از ایمان خود را کنار بگیرد و یا مذذب باشد بلکه حاوی ردّ هر دو گروه است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٨٢﴾

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند، همین گروه اهل جنت‌اند که در آن همیشه می‌باشند. (۸۲)

تفسیر :

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ»: و کسانی که ایمان آورده اند و کردار پسندیده و افعال شایسته انجام داده اند، اینان اهل بهشت اند و مستحق آن هستند. «هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (82): برای همیشه می‌مانند و از آن خارج نمی‌شوند. بار خدایا! ما را از جمله ی آنان قرار بده. آمین یا ارحم الراحمین. یهودیان به روز آخرت و جنت و دوزخ و نعیم و عذاب اقرار دارند، اما این اقرار هیچ سودی به حال ایشان نمی‌بخشد، چون به نبوت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم ایمان نیاوردند و از او پیروی نکردند، یعنی مؤمن نیستند. و اینکه یهودیان گفته‌اند: «ما جز روزهای اندک در آتش نخواهیم ماند» قول باطل و دروغی است که به الله تعالی نسبت داده‌اند، و در مورد این ادعا هیچ دلیلی هم ندارند. ثواب و عقاب در روز قیامت طبق عمل انسان می‌باشد نه بر حسب نسب و نژاد و وابستگی وی. پس هر که عمل اهل دوزخ را مرتکب شد - اگر پدر و یا پسر و یا همسر پیامبر هم باشد - به دوزخ می‌رود، و هر که عمل اهل جنت را انجام دهد - اگر پدر و یا پسر و یا همسر دشمن الله هم باشد، به بهشت می‌رود.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (83 الی 89) در باره پیمان شکنی و سایر جنایات که : یهودان مرتکب شده اند، بحث بعمل آمده است.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٨٣﴾

و (به یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل (اولاد یعقوب) عهد محکم گرفتیم که به جز الله چیزی را عبادت نکنید، و با پدر و مادر و با خویشاوندان و با یتیمان و ناتوانان نیکی کنید، و با مردم سخن نیک بگویید، و نماز را برپا کنید، و زکوت را بدهید، اما شما (با آنکه عهد بسته بودید) همه شما جز عده کمی سرپیچی کردید (و از وفای به پیمان خود) رویگردان شدید. (۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«میثاق» : پیمان محکم و ناگسستنی، احساناً: نیکویی، اگر این پیمانی با قسم مؤکد شده باشد آنرا میثاق میگویند و اگر با قسم مؤکد نشده باشد، آن را عهد می گویند. «نوی القربی» : خویشاوندان. حُسناً: سخن زیبا، دلپسند. «تَوَلَّيْتُمْ» (وَلِي): پشت کردید، روی گشتانیدن «مُعْرَضُونَ» : اعراض کنندگان از وفا به پیمان.

تفسیر :

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» : یعنی ای جماعت یهودیان ! به یاد آورید ای زمانی را که از فرزندان اسرائیل (یعقوب) پیمان محکم گرفتیم. مراد از میثاق؛ پیمانی مؤکد است که الله متعال در حیاتشان بر زبان پیامبران خویش از آنان گرفت.

«لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ» : که جز الله یگانه کسی را پرستش نکنید. یعنی به توحید وی در عبادت پایبند باشید. و این حق خداوند تبارک و تعالی است که برترین و بزرگترین حقوق است، «وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» : و به آنها دستور دادیم که با پدر و مادر خود احسان یعنی نیکی کنید.

«احسان» ، جامعترین و وسیعترین اصطلاح در باب نیکی است. در حال فقر والدین، احسان مادی و در حال غنای آنان، احسان روحی. چنانکه احسان به یتیم شامل؛ تأدیب، حفظ حقوق، محبت و تعلیم او می شود. احسان با والدین باید همراه با ادب و بدون منت باشد.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که فرمود: از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدم: کدام یکی از عمل بهتر است؟ فرمودند: «نماز گزاردن در وقت آن». گفتم: بعد از آن کدامین عمل؟ فرمودند: «نیکی با والدین». گفتم: بعد از آن؟ فرمودند: «جهاد در راه الله متعال متعال».

«وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْأَيْتَامِ وَ الْمَسْكِينِ» : و همچنین با خویشاوندان و یتیمانی که در کودکی پدر خود را از دست داده اند، و با بینوایانی که قدرت کسب و کار ندارند، نیکی کنید.

مسکین :

کسی است که فقر، بینوایی ، حاجت ، فاقه او را خوار و زمین گیر کرده است. بیشتر اهل لغت و بسیاری از فقها بر آنند که مسکین از فقیر بی چیزتر است. اما از امام شافعی (رح) روایت شده است که فرمود: فقیر از مسکین بی چیزتر و پریشان حالتر است. «وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» : و با مردم با فروتنی و نرمش و گفتار نیکو سخن بگویید. پس هر آنچه را که شریعت اسلامی سخن نیک شمرده است زیر این آیه مبارکه شامل می گردد. اگرچه به همه مردم نمی توان احسان کرد، ولی با همه می توان خوب سخن گفت.

در «وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» آیه مبارکه نگفته است: «وَ قُولُوا لِإِخْوَانِكُمْ حُسْنًا» یا «قولوا للمؤمنین حسناً» ، تا بدین ترتیب واضح است که : امر به احسان عمومی است و تمام بشریت را دربر می گیرد.

در قرآن کریم چندین بار به این قاعده اشاره شده است، مانند این فرموده خداوند متعال: «وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (الاسراء: 53). (ای پیغمبر ! به بندگانم بگو : سخنی بگویند که زیباترین و نیکوترین سخنها باشد).

بر شخص مسلمان است که این قاعده قرآنی را جزء اخلاق لا ینفک زندگی خودش قرار

دهد، چون اجتماعی که ما در آن زندگی می‌کنیم متشکل از افرادی مختلف با فرهنگ و آداب گوناگون است.

این اجتماع از افراد صالح و غیر صالح، کافر و مسلمان، کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان، تشکیل شده، لذلک التزام به گفتار نیکو نه تنها معرف یک فرهنگ دینی و اسلامی است، بلکه ثبات و آرامش را نیز به ارمغان می‌آورد.

بصورت کل باید بعرض برسانیم که؛ هدف از چنین دستوری این است که مؤمنان را تشویق کند که به اصول مکارم اخلاق پایبند باشند، به آرامی سخن بگویند، روی خوش داشته باشند، ادب و وقار خود را حفظ کنند و کریم و دستگیر باشند.

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» یعنی نماز بخوانید و زکات بدهید همان طور که خداوند متعال این دو رکن عظیم را بر شما فرض کرد. نماز و زکات از جمله بزرگترین عبادات بدنی و مالی می‌باشند. نباید فراموش کنیم که: نماز و رابطه با خداوند، از زکات و رابطه با فقرا جدا نیست.

این عطیه (رح) فرموده: ادای زکات یهودیان چنان بود که مال زکات را در جایی می‌گذاشتند و آنچه که پذیرفته می‌شد آتشی از آسمان بر آن فرود می‌آمد و از بین می‌رفت و اما زکاتی که مورد قبول قرار نمی‌گرفت آتش بر آن نازل نمی‌گشت.

«ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ (83)»: پس شما ای یهودیان هم شما و هم پیشینیان، پیمان را به طور قطع نقض کرده و آن را رد کردید، تنها تعداد قلیل شما از شما بر آن پایدار ماندند مانند عبد الله بن سلام (رض) و یاران او که به رسول الله صلی الله علیه وسلم ایمان آوردند.

قابل تذکر است که: توحید شرط قبول همه اعمال انسان است چون همین توحید بنیاد و اساسی دین را تشکیل می‌دهد که: دیگر اعمال بر آن استوار می‌باشد، از اینجا است که در آیه مبارکه در قدم اول توحید را یادکرد سپس دیگر اعمال نیک را از قبیل: احسان به والدین، نیکی به خویشاوندان و یتیمان را که کمبود محبت دارند و آنگاه مساکین که کمبود مادیات دارند، و معاشرت نیک با مردم، و نماز برپاداشتن و زکات دادن.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْهَدُونَ ﴿٨٤﴾

و یاد آور شوید هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون یکدیگر را نریزید و یکدیگر را از سر زمینتان بیرون نکنید باز شما به این پیمان اقرار کردید، در حالیکه خود بر آن گواھید. (۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَسْفِكُونَ»: می‌ریزید. دماء: خونها، مفرد آن، دم از ریشه ي «دَمَو» است. دیار: خانه ها، سرزمینها، جمع دار.

تفسیر:

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ»: یعنی ای گروه بنی اسرائیل! باز به یاد آورید، وقتی را که از شما پیمان مؤکد گرفتیم که یکدیگر را نکشید، «و لَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ»: و بعضی بر بعضی دیگر تجاوز نکنند و آنها را به ناروا از سرزمین خود بیرون نرانند و به ترک وطن ناچار نکنند.

«ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَسْهَدُونَ (84)»: سپس به ميثاق و وجوب رعایت و حفظ آن اقرار و

اعتراف نمودید، که به این پیمان اقرار و اعتراف کرده‌اید. بلی! خدای سبحان و تعالی در تورات از بنی اسرائیل پیمان گرفته بود که همدیگر را نکشند، برده ن سازند و تبعید نکنند.

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَنُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٨٥﴾

باز این شما هستید که یکدیگر را می‌کشید و گروهی از خودتان را از سرزمین و خانه‌هایشان بیرون می‌کنید و علیه آنها به گناه و تجاوز یکدیگر را بر ضد آنان [که آواره کرده‌اید] یاری و کمک می‌دهید، و اگر به اسارت پیش شما بیایند فدیة می‌دهید و آنان را آزاد می‌کنید حال آنکه بیرون کردن آنها بر شما حرام است. آیا به بخشی از کتاب (تورات) ایمان می‌آورید و به بخشی کفر می‌ورزید؟ برای کسی از شما که در دنیا (تبعیض در میان احکام و قوانین الله) را انجام دهد، جز خواری و رسوایی نیست و روز قیامت به سخت‌ترین شکنجه و عذاب برگردانیده می‌شوند، و الله از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست. (٨٥)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَظَاهَرُونَ» (ظهر): در اصل تَنَظَّاهَرُونَ است، از همدیگر پشتیبانی می‌کنید. «الْإِثْمُ»: گناه. «الْعُدْوَانُ»: ظلم، ستم، زیاده روی در ستم. «أُسَارَى»: اسیران، جمع اسیر. «تُفَادُوهُمْ»: فدیة ی آزادی آنان را می‌دهید. «خِزْيٌ»: خواری و بدنامی، يُرَدُّونَ (رَدَّ): برگردانیده می‌شوند.

تفسیر :

الله متعال در این آیه مبارکه، بنی اسرائیل را سرزنش می‌کند که علیرغم پیمان و میثاقی که داشتید، همدیگر را کشتید و یکدیگر را از سرزمین‌هایتان بیرون کردید. شما موظف بودید يك جامعه‌ی متحد بر اساس روابط صحیح خانوادگی و رسیدگی به حال و اوضاع محرومان تشکیل دهید، ولی به جای آن در گناه و تجاوز به حقوق دیگران، یکدیگر را یاری و حمایت نمودید و در جامعه، هرج و مرج و تفرقه و خونریزی را رواج دادید.

طوری‌که می‌فرماید: «ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ»: یعنی ای جماعت یهود! باز عهد را برهم زدید، یعنی: شما یهودیان معاصر عهد پیامبر صلی الله علیه وسلم هستید «که» در مخالفت با پیمانی که از شما در تورات گرفته شده به قتل برادران دینی خود اقدام کردید و مرتکب عملی شدید که شما را از آن منع کرده بودم.

باید گفت که: قرآن عظیم الشان، کشتن دیگران را، به کشتن نفس خود تعبیر کرده است تا بگوید دیگرکشی، خودکشی است و افراد يك جامعه همچون اعضای يك پیکرند.

«وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ»: یعنی و همانطور که بدون اعتناء به پیمان محکمی که از شما گرفته شده بود، آنها را از دیارشان بیرون کردید، «تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»: یعنی به گناه و تجاوز به آنها، یعنی: بی‌هیچ سبب و دلیل درستی که این کار شما را توجیه کند؛ با یکدیگر همکاری می‌کنید.

« وَإِنْ يَأْتِوَكُمْ أَسَارَى تَفَادَوْهُمْ »: و اما «اگر کسانی از شما اسیر گردند» و نزد شما آمده خواهان پرداخت فدیة آزادی خویش گردند، شما مطابق حکم تورات: «به دادن فدیة، آنان را آزادی کنید»، « وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ »: با آن که نه تنها کشتن، بلکه «بیرون کردن شان بر شما حرام شده است، آیشما به پاره‌ای از کتاب» تورات «ایمان می‌آورید و به پاره‌ای دیگر کفر می‌ورزید»؟.

«أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ»: آیا به بعضی از احکام تورات ایمان دارید و به قسمتی از آن کافرید؟ منظور توبیخ است؛ زیرا آنان کفر و ایمان را با هم جمع کردند، و کافر بودن به بعضی از آیات خدا به معنی کافر بودن به تمام کتاب است. باید گفت که :

علامت ایمان، عمل است و اگر کسی به دستورات دین عمل نکند، گویا بمانند کسی است که اصلاً ایمان ندارد. قرآن عظیم الشان، به جای انتقاد از اینکه چرا بعضی دستورات را عمل می‌کنید و بعضی را رها می‌کنید، فرموده است: چرا به بعضی ایمان می‌آورید و به بعضی کفر می‌ورزید.

در این آیه مبارکه به وضعیت دو قبیله اوس و خزرج پیش از آن که مسلمان شوند، اشاره بعمل آمده است. زیرا قبل از اسلام، یهودیان؛ یهودیان بنی‌قینقاع با خزرج و یهودیان بنی‌نضیر و بنی‌قریظه با اوس، همدست و هم‌پیمان بودند.

یعنی قبل از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به مدینه میان قبیله اوس و خزرج جنگ‌هایی رخ می‌داد یهودیان مدینه نیز به دو گروه تقسیم شده بودند، یهود بنی قینقاع با خزرج و یهود بنی نضیر و بنی قریظه با اوس هم پیمان بودند در وقت درگیری میان اوس و خزرج هم پیمانان یهودی‌شان نیز علیه برادران یهودی خویش به جنگ می‌پرداختند و در نتیجه یک گروه یهود، دیگر گروه یهود را می‌کشت و آواره می‌کرد و یا به اسارت خویش در می‌آورد. ولی پس از آن که آتش جنگ فرو می‌نشست اسیران خود را مطابق حکم تورات با مال مبادله می‌کردند در حالی که تورات به ایشان دستور داده از ایشان عهد گرفته شده بود که یکدیگر را نکشته و آواره نکنند و در ظلم و تجاوز همدست نشوند اما یهودیان عصر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم سه حکم تورات را نادیده گرفتند و تنها یک حکم آن را عملی نمودند آن که عبارت از مبادله اسیران است. درحالی‌که طبق بیان آیات سوره «حشر»، خداوند متعال از بنی‌اسرائیل در تورات پیمان گرفته بود که:

- 1 - از کشتن همدیگر پرهیزند.
- 2- همدیگر را به ظلم و ستم آواره نکنند.
- 3- در ظلم و تجاوز همدست و پیمان نشوند.
- 4 - اسیران خود را بازخرید و آزاد کنند.

اما بنی‌اسرائیل از این چهار حکم، تنها و تنها به بند چهارم عمل کردند و بس. (بنقل از: «تفسیر انوار القرآن» .

از این رو خداوند متعال به دنبال آن می‌فرماید: «فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: پس کسی که همچین عهد شکنی کند از یهودان مکافات جز خواری و رسوایی در زندگانی این دنیا نیست که قتل بنی قریظه و آوارگی بنی نضیر پاداش این نافرمانی است. آن هنگام که بنی قریظه را کشتند و فرزندان ایشان به بردگی

بردند، و بنی نظیر را از خان و مان خویش آواره کردند و به شام افکندند و مسلمانان به جای ایشان نشستند، این همان عذاب دنیاست.

«و یَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ»: و در قیامت نیز سوی سخت ترین عذاب برگردانده می شوند همان عذاب دوزخ و آتش جهنم است که شدت و دوام آن عذاب از نشانه های آن است. و در جای دیگر گفت: لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الآخرة عذاب عظیم، «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (85)»: و خدای تعالی به آنچه که پیمان شکنان می کنند حکیم و بیناست و از آن غافل نیست. این خطاب هر چند با بنو قریضه و بنو نظیر است اما از روی وعید عموم را در بر می گیرد. یعنی گروهی از مردم که آیات قرآن را تکذیب می کنند و رسول الله را انکار می کنند چه یهود و چه غیر یهود. شامل است بلکه موعودشان روز قیامت است و روز قیامت مصیبت بار تر و تلخ تر است. کفر ورزیدن به برخی از شریعت به مانند کفر ورزیدن به همه شریعت می باشد همان گونه که کفر به برخی از انبیاء لا مانند کفر به همه انبیاء لا است، و هر که چنین جرمی را مرتکب شود؛ در دنیا خوار و رسوا شده و در آخرت نیز دچار سخت ترین عذاب می شود.

هكذا باید گفت که: این آیه نسبت به خطر التقاط، هشدار می دهد که چگونه افرادی بخشی از دین را می پذیرند و قسمت دیگر آنرا رها می کنند. مسلمانانی که به احکام فردی عمل می کنند، ولی نسبت به مسائل اجتماعی بی تفاوت اند، باید در انتظار خواری و ذلت دنیا و عذاب قیامت باشند. ای بسا! کسانی که شرایط و احکام نماز و روزه را مراعات می کنند، ولی در شرایط و وظایف حاکم و حکومت، متعهد نیستند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٨٦﴾

اینان کسانی اند که زندگی [زودگذر] دنیا را به عوض آخرت خریدند، پس عذاب آنان تخفیف نمی یابد و کسی آنها را یاری نخواهد کرد. (۸۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اشتروا»: از کلمات اضداد است؛ یعنی، خریدند یا فروختند، تبدیل کردند.

تفسیر :

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ»: یعنی آنان که به این صفات زشت موصوف اند کسانی اند که از روی بیعقلی و به خواست و اراده خود زندگی این دنیای ذلت بار و جانسوز و عذاب انگیز را به زندگی برتر و بهشت دل انگیز و نعمت جاودانی آن دنیا بدل کرده اند چه ذلیل و خاکسار است کسی که دنیا گیرد و عقبی دهد.

واقعیت امر هم همین است که انسان، آزاد است و حق انتخاب را خودش دارد. تمام آیاتی که می فرماید: انسان دنیا را خرید و آخرت را فروخت، دلیل بر اینست که: انسان مجبور نیست، بلکه اختیار دارد و خود با فکر و مقایسه، می سنجد و انتخاب می کند.

«فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ (86)»: پس عذاب آخرت و دنیا از ایشان نقصان نمی یابد (کم کرده نمی شود) و ایشان در دنیا به دفع آفات و بلاها و سختیهای یاری داده نمی شوند و در محشر به تخفیف عقوبت کمک کرده نمی شوند.

فحوای جمله «فَلَا يُخَفَّفُ» آیه مبارکه میرساند که: همه ای انسانها در برابر قانون الهی یکسان هستند. اینکه بنی اسرائیل خود را نژاد برتر، فرزند و محبوب الله متعال می دانند،

گمان و وهمی بیش نیست. قهر الهی برای هیچ انسان قوم و قبیله که در مسیر لجاجت و کفر است، استثنا بر نمی‌دارد.

باید گفت که این آیه مبارکه: در باره آن‌عه از اشخاصی که پیمان‌شکنی‌ها، قتل‌نفس‌ها و عمل‌نکردن به برخی آیات را بیان می‌دارد که: آنها دنبال زندگی دنیوی هستند و تنها به قوانینی که منافعشان را تأمین کند، پای‌بند هستند و به هر قانونی که ضرری به منافع دنیوی آنان بزند بی‌اعتنا هستند. پس عذاب الهی برای این رفاه‌طلبان دنیاپرست، تخفیف ندارد و بر خلاف خیال و گمانشان که ادعا می‌کنند؛ یا اصلاً عذاب نخواهند شد و یا چند روزی بیشتر مجازات نمی‌بینند، آنان نیز مثل همه‌ی مجرمان، در برابر اعمال خود مسئول‌اند.

یادداشت توضیحی:

اعمال خلاف شریعت سه صورت دارد:

الف: گناه فردی محض، که با توبه‌ی خالص و پاکدلانه زوده می‌شود.
ب: گناه فردی - اجتماعی، مانند دزدی که بخش فردی با همان توبه‌ی خالصانه پاک می‌گردد، اما بخش اجتماعی، جز با تنبیه و مجازات که دین تعیین کرده، پاک نخواهد شد.
ج: گناه اجتماعی محض، اصلاً جنبه‌ی شخصی و فردی در آن مشهود نیست، مانند این که: رهبری سیاسی در حضور جامعه‌ی مثلاً: به شراب خواری دست بزند و یا رهبر و مبلغی دینی در ملا عام بر خلاف کتاب و سنت، سخن بگوید و تبلیغ کند، گناهانش اجتماعی محض است، که اگر پافشاری کند، توبه‌ی قولی اثر ندارد و کردارش در زمره‌ی «... وَ تَكْفُرُونَ بَعْضٌ...» رقم زده می‌شود.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (87 الی 91) در باره موضع‌گیری بنی اسرائیل در برابر پیامبر و کتاب آسمانی، کفر ورزیدن به این پیام‌های الهی، کشتن و خون ریختن پیامبران، را مورد بحث قرار می‌دهد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ﴿٨٧﴾

و یقیناً ما به موسی کتاب دادیم و در پی او پیغمبرانی را فرستادیم، و به عیسی پسر مریم معجزات و دلایل روشنی دادیم و او را به وسیله روح القدس (جبرئیل) تأیید کردیم، آیا هرگاه پیغمبری پیش شما (احکامی) به خلاف میل و آرزوینان آورد سرکشی کردید، (و از ایمان آوردن به او خود داری نمودید و به این قناعت نکردید بلکه) عده‌ای را (از پیغمبران) تکذیب نموده، جمعی را بقتل رساندید؟! (۸۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَفَّيْنَا» (قفو): یکی پس از دیگری آوردیم، از پشت سر و پی در پی فرستادیم، پی در پی پیغمبران را فرستادیم. «عیسی»: به زبان سریانی؛ یعنی، یسوع به معنای سرور، مبارک. «مریم»: به عبری؛ یعنی خدمتگزار. چون مادرش نذر کرده بود که او را خدمتگزار بیت المقدس گرداند. «الْبَيِّنَاتِ»: معجزات آشکار، مانند: زنده کردن مردگان، شفادادن کور مادرزاد، و پیس (برص). آيْدِنَاهُ: او را نیرو بخشیدیم و تأیید کردیم. «رُوحِ الْقُدُسِ»: اضافه‌ی صفت به موصوف (ترکیب وصفی) روح پاک، جبرئیل، قدس، خدا،

نوع اضافه، تشریف است (روح خدا). تَهْوِي: دوست می دارد، می خواهد. «اسْتَكْبَرْتُمْ»: خود را بزرگ تصور کردید و از فرمان پیام آور حق روی برتافتید. «تَقْتُلُونَ»: منظور از این فعل زمان گذشته است، که یهودیان، زکریا و یحیی را کشتند. (فرقان)

تفسیر:

«وَأَلْفَدْنَا مُوسَى الْكِتَابَ»: ای گروه یهودیان آن زمان را به یاد آورید که بدرستی ما به موسی کتاب تورات عطا کردیم آن کتابی که مجموعه دستورات و قوانین یا اصول در آن ثابت است که مانند قوانین کلی جهان غیر متغیر می باشد.

«وَوَقَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ»: و به دنبال او پیامبران زیادی را فرستادیم. یعنی ایشان انبیای بنی اسرائیل بودند که بعد از موسی علیه السلام به نبوت مبعوث شده و به شریعت وی عمل می کردند. مانند یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا و یحیی علیهم السلام. «وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ»: به عیسی که فرزند مریم بود دلایل و آیات درخشان و معجزات واضح که بر نبوت اش دلالت داشتند عطا کردیم.

مراد از بینات: معجزات آشکاری است که خداوند متعال در سوره های «آل عمران» و «مائده» از آنها یاد کرده و آنها را به دست عیسی علیه السلام آشکار ساخت؛ چون زنده کردن مردگان، آفریدن شکل پرنده از گل و دمیدن در آن و سپس تبدیل شدن آن به پرنده جاندار، بخشیدن بهبودی به نابینای مادرزاد و بیماران مبتلا به برص و جزام، خبر دادن به مردم از بسیاری امور غیبی، فرود آوردن «مائده» برای آنان از آسمان و نزول انجیل بر وی.

«وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»: و او را تقویت کرده و به وسیله ی جبرئیل یاری اش دادیم. آورده اند که: که روح، جبرئیل است و قدس خداوند عز و جل و عیسی را هم به این معنی روح الله خوانند. شعبی گفت: عیسی بر جبرئیل رسید گفت: السلام علیک یا روح القدس جبرئیل گفت و علیک یا روح الله.

مفسران گفتند این هر دو نام بیک معنی اند، و این اضافه بر سبیل تخصیص و تکریم است. و گفته اند تایید عیسی به جبرئیل آن بود که عیسی نیرو گرفت به جان پاک از دهن جبرئیل که در مریم دمیده، و بی پدر از مادر در وجود آمد.

احادیثی نیز بر صحت این رأی که «روح القدس» جبرئیل امین است، روایت شده؛ از آن جمله: حدیث شریف به روایت عایشه (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای حسان شاعر خویش منبری در مسجد نهادند و او بر آن منبر می ایستاد و از رسول الله صلی الله علیه وسلم دفاع می کرد، پس ایشان در حق وی چنین دعا کردند: «اللهم أید حسان بروح القدس كما نافع عن نبيك». «خدایا! حسان را به روح القدس تأیید و یاری کن، همان طوری که او از پیامبرت دفاع کرد». و چنان که در آیه (195) از سوره «شعراء» آمده است، به جبرئیل علیه السلام «روح الامین» نیز گفته می شود.

«أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ»: یعنی ای جماعت بنی اسرائیل! آیا هر وقت پیامبری مطالبی بیاورد که با هوی و خواست شما موافق نباشد، «اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِّقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِّقًا تَقْتُلُونَ» (87): تکبر ورزیده و از پیروی او سر باز می زنید، گروهی از شما پیغمبران را تکذیب کردید و دروغ زن خواندید چون محمد و عیسی، و گردنکشی کردید و به وی ایمان نیاوردید. و عده ای از پیغمبران مثل یحیی و زکریا و ... را به قتل می

رسانید؟! !

مفسر ابن‌کثیر می‌فرماید: «خداوند متعال از کشتن انبیا توسط یهود به صیغه ماضی تعبیر نکرد زیرا مراد حق تعالی این است که یهودیان عصر رسالت نیز در صدد کشتن پیامبر اسلام هستند، چنانچه آنان به وسیله زهر و جادو در پی قتل آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر آمدند.

شاهد این مدعا حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم در مریضی وفات‌شان است که گفتند: «ما زالت اكله خيبر تعادني فهذا اوان انقطاع ابهري»؛ پیوسته و هنوز هم، آن خوردن خيبر (از گوسفند آلوده به زهر) مرا آزار می‌دهد، پس این زمان؛ زمان قطع‌شدن ورید گردن من است».

وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾

(و آنها از روی استهزاء) گفتند: دل‌های ما در غلاف و پوشش است [به این علت کلام تو را نمی‌فهمیم، ولی چنین نیست که می‌گویند] بلکه الله به سبب کفرشان آنان را از رحمتش دور کرده [در نتیجه از پذیرفتن اسلام خودداری می‌کنند] پس اندکی ایمان می‌آورند. (۸۸)

تشریح لغات واصطلاحات :

«غُلْفٌ»: جمع اَعْلَفٌ، پوشیده، زیر پرده، بسته، نمی‌فهمد چه می‌گویی، «قلیلا ما یؤمنون»: واصطلاح «ما» در جمله زاید و برای تأکید «قلت» است؛ یعنی، ایمان ناچیزی دارند، یا عده‌ی اندکی ایمان می‌آورند.

تفسیر :

ظاهراً این آیه مبارکه جواب استهزا آمیز، شعار همه مشرکان و سرکشان، در برابر پیامبران الهی بوده است. طوری‌که در جواب حضرت شعیب می‌گفتند: «یا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ» (هود، ۹۱). ما حرف تو را نمی‌فهمیم. و یا در برابر آیات قرآن می‌گفتند: «قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ» (فصلت، ۵). دل‌های ما در پرده و پوشش است. و در این آیه مبارکه می‌فرماید: «وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ»: یهودیان عصر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می‌گفتند: ای محمد! قلب ما تحت پوشش و پرده‌ی قرار گرفته است و آنچه را که شما می‌گویید درک نمی‌کند.

غلف:

جمع اغلف، عبارت از چیزی است که روی آن پوششی قرار دارد. یعنی: کلام تو به دل‌هایمان نمی‌رسد، منظور این است که با این مکر و حيله شیطانی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را از ایمان آوردن به قرآن و پیروی از آن حضرت نا امید می‌کردند. خداوند سخنان ایشان را رد می‌کند و می‌گوید و آنان دروغ‌گویان اند. «بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ»: و خداوند متعال ایشان را به علت کفر و گمراهیشان مورد لعنت قرار داده، «لعن» به معنای طرد و دور ساختن است. یعنی: الله متعال یهود را به سبب کفرشان و عدم ایمان آوردنشان به محمد صلی الله علیه وسلم از رحمت خود طرد نموده است و تا روز قیامت، بدبختی، خواری و ذلت‌گریبانگیرشان می‌باشد. باید گفت که: مقدمات بدبختی، بدست خود انسان است. اگر تعداد مورد لعنت و قهر الهی قرار می‌گیرند، به خاطر کفر و لجاجت خودشان است. «فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ (88)»: فقط عده کمی از ایشان ایمان آوردند چون عبدالله بن سلام و

اصحاب او .

وقتی قرآن کریم داستان زندگی بنی اسرائیل و نعمت‌های گوناگون الهی را که همواره از آن مستفید می‌شدند برای ما بیان می‌کند، می‌بینیم که ایمان ایشان در برابر آن نعمات الهی بسیار کم و اندک است. همچنان ایمان یهود به کتاب نازل شده بسوی خودشان هم ناچیز و اندک است، زیرا آنان به بخشی از کتاب تورات ایمان آورده و به بخشی دیگر کفر می‌ورزند و یا آن را تحریف و تغییر می‌دادند.

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٨٩﴾

و هنگامی که برای آنان از سوی الله کتابی [چون قرآن] آمد که تصدیق کننده توراتی بود که با خود داشتند در حالیکه پیش از آن بر کافران طلب فتح می‌کردند، پس وقتی پیش آنها آمد، آنچه را که از قبل شناخته بودند انکار کردند، پس لعنت الله بر کافران باد. (۸۹)
تشریح لغات و اصطلاحات :

کِتَابٌ: قرآن، «یَسْتَفْتِحُونَ»: فتح و پیروزی می طلبند. «ما عَرَفُوا»: حقی که بعثت پیامبر خاتم است آن را شناختند. «کفروا به»: از بیم تلف شدن ریاست و مقام و جاه و از روی حسادت، به آن کافر شدند.

تفسیر :

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ»: وقتی از جانب الله متعال کتابی نزد آنان آمد، یعنی: برای یهودیان «کتابی» چون قرآن «از جانب الله آمد که مؤید آن چیزی است که نزدشان است» یعنی: قرآن مؤید تورات و انجیل است زیرا قرآن از آنچه در کتاب‌هایشان است خبر می‌دهد و تأیید کننده آنهاست نه مخالف با آنها، کلمه «مصدقاً» آیه مبارکه مبین این واقعیت است که: ادیان الهی، یکدیگر را تصدیق می‌کنند، نه آنکه در برابر مقابله و ایستادگی کنند.

«وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا»: یعنی قبل از آمدنش به منظور غلبه بر دشمنان خود از او یاری می‌جستند و میگفتند: بار خدایا! ما را به وسیله ی پیامبر آخر زمان پیروز فرما، پیامبری که اوصافش را در تورات می‌یابیم.

باید یادآور شد که: شناخت حق و علم به آن کافی نیست. چه بسا افرادی که حق را فهمیدند، ولی به خاطر لجابت کافر شدند. طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید: «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ»:

یعنی وقتی حضرت محمد صلی الله علیه و سلم که او را کاملاً می‌شناختند، مبعوث شد، به رسالتش کافر شدند زیرا که گمان ایشان آن بود که پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود. و بدینجهت بنی اسرائیلیان بر وی کافر شدند و ایمان نیاوردند.

« فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (89) »: پس لعنت خدا بر کافران و ناگرویدگان (بریهودان) باد که عناد ورزیدند و نپذیرفتند آن شناخت و دانش که ایشان را بود هیچ سود نداشت.

شان نزول آیه 89:

حاکم در «مستدرک» و بیهقی در «دلایل» از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: یهود خبیر همواره با قبیله غطفان در حال جنگ بودند و در هر جنگ یهودیان شکست می‌خوردند، سپس یهود به این دعا متوسل شد: خدایا به دست نیاز از بارگاهت مسئلت داریم به حق محمد پیامبر درس نخوانده‌ای که بعثت او را در آخر زمان برای هدایت بشر به ما

نوید و بشارت داده‌ای، ما را بر غطفان پیروز گردان. از آن به بعد هرگاه کارزاری بین‌شان صورت می‌گرفت این دعا را می‌خواندند و غطفان را شکست می‌دادند. با این حال زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم مبعوث شد نه تنها به او ایمان نیاوردند، بلکه در مقام کفر و ستیز ایستادند. پس آیه « وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا » نازل شد.

خواننده محترم!

این آیات، یاد آوری مهمی برای بنی اسرائیل است که خدا به موسی تورات عطا کرد و در پی او پیامبران دیگری چون: یوشع، داود، سلیمان، الیاس، الیسع، یونس، زکریا، یحیی و عیسی - سلام الله علیهم - آمدند و همگی - جز عیسی - آن هم در برخی موارد به شریعت و کتاب موسی در میان مردم حکم می‌کردند. عیسی، معجزات و دلایل روشنی داشت که به وسیله ی جبرئیل تأیید شده و بر صدق گفتارش گواه بوده است. [مائده/44] به طور خلاصه، هر پیامبری که نزد بنی اسرائیل می‌رفت و آنچه را که همراه داشت و پسند آنان نبود، به آن کفر می‌ورزیدند و خود را بزرگ می‌پنداشتند و سرانجام از فرمان آنان سرباز زدند و از خیر و رحمت هر دو جهان محروم شدند.

و بخصوص به پیامبر خاتم می‌گفتند: دل‌های ما مستور گشته و در پرده و غلاف است و آنچه که تو می‌گویی به دل ما راه ندارد و آن را نمی‌فهمیم، خدا نیز دلیلشان را رد و به سبب کفر و نافرمانی از رحمت خویش طردشان نمود. به راستی، ایمانشان چه اندک است و کمتر گرویده اند؛ و چون برخی از دستورات را می‌پذیرند و برخی را نمی‌پذیرند و تحریف می‌کنند، انگار اصلاً ایمان نیاورده اند.

وقتی از جانب پروردگار، قرآن - که مؤید آنچه نزد یهودیان است - شرف نزول یافت و از دیرباز در انتظارش خواستار پیروزی بر دشمنان خود بودند و به آن مباحثات می‌کردند؛ به آنان رسید و اوصافش را در کتاب خود شناختند در برابرش ایستادند و گفتند: این رسالت را پیغمبری آورده است که از بنی اسرائیل نیست. از این رو، حسد ورزیدند و به آن کافر شدند و آنچه را که درباره اش گفته بودند، انکارش کردند و در برابر دعوت او تکبر ورزیدند، حال آن که چه در گذشته و چه اکنون در پیامبری او تردید نداشتند و او را هم چون فرزندان خود می‌شناختند. (بقره/146) اما زندگی این دنیا را بر زندگی آخرت ترجیح دادند. پس، نفرین خدا بر همه ی کافران باد!

**بِسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بَعْضَ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ
مُهِينٌ ﴿٩٠﴾**

و بد است آنچه که خود را به آن فروختند و آنچه را الله نازل کرده بود به سبب حسد انکار کردند، (و این به آن خاطر بود که می‌گفتند:) چرا الله فضل خود را بر هرکس که بخواهد نازل می‌کند؟ پس به خشمی بر خشم دیگر گرفتار شدند و برای کافران عذاب رسواکننده‌ای است. (۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

بِسْمَا: چه ناپسند است! «اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ» (شری، شراء): با خود چه معامله ای کردند، خود را به چه بهای بدی فروختند! «بَغْيًا»: مراد حسد است؛ هرچند در اصل معنای تباہی می‌دهد. «بَاءُوا»: بازگشتند. «بَعْضَ عَلَى غَضَبٍ»: خشم پیاپی. مُهِينٌ (هُون):

خوار و سبک کننده.

تفسیر :

در این آیه متبرکه که ، علت کفر یهودیان به پیامبر اسلام صلی الله علیه به بیان گرفته شده است. یهودان حسادت می‌ورزیدند که چرا بر یکی از افراد بنی‌اسرائیل، وحی نازل نشده است. و این حسادت و کفرورزی، بهای بدی بود که خود را بدان فروختند. «بِنَسَمَا اِشْتَرَوْا بِهٖ اَنْفُسَهُمْ» : بسیار بد است آن چیز بی ارزشی که یهودان خود را به آن فروختند !

«أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» : این‌ها کفر را بر ایمان ترجیح دادند ، که عبارت است از کفرشان به قرآنی که خدا آن را نازل کرده است. و به آسانی خود را در آتش دوزخ افکندند!

«بَغِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» : سبب و انگیزه کفر یهودیان به قرآن و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم همانا حسد و رقابت بود، زیرا ایشان بر اعراب حسد می‌ورزیدند که چرا پیغمبر آخر زمان از میان ایشان مبعوث گردید در حالیکه باید می‌دانستند که نبوت فضل الهی است که آن را به هرکسی که خواهد می‌بخشد و این فضل و مکرمت الهی منحصر به بنی اسرائیل نیست که همواره پیغمبر از ایشان و به ایشان اختصاص داشته باشد.

باید گفت که : در بسیاری از حالات حسد، مایه‌ی کفر می‌گردد، بنی‌اسرائیل آرزو داشتند پیامبر موعود از نژاد خودشان باشد و چون به این آرزوی خود نایل نگردیدند ، حسادت ورزیده و کافر شدند.

در ضمن قابل یادمانی است که : نارضایتی انسان، تأثیری در الطاف حکیمانه پروردگار با عظمت ندارد ، الله بهتر می‌داند که رسالت خود را به عهده چه کسی بگذارد. «فَبَاؤُ بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ» : یعنی علاوه بر قهر و غضبی که خداوند متعال قبلاً بر آنان گرفته بود، با غضبی دیگر از جانب الله مواجه شدند.

قهر و غضبی اول، کفرشان به عیسی علیه السلام و خشم دوم، کفرشان به رسول اکرم ج، و به قولی: خشم و غضب اول، کفر ورزیدنشان به رسول اکرم ج و خشم و غضب دوم، سرکشی و تجاوزشان علیه ایشان ج است.

« وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (90) » : و واقعیت این است که بر آنها بار بار خشم و غضب واقع شده است که نمی‌توان آن را در دو یا سه خشم منحصر کرد. چون علت کفر یهودیان تکبر و حسادت است، لذا به عذاب شدید و ذلت بار و توهین آمیز مواجه می‌شوند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٩١﴾

هنگامی که به آنان گفته شود به آنچه الله [بر پیامبر اسلام] نازل کرده است ایمان بیاورید، گویند: به (توراتی) که بر ما نازل شده است ایمان می‌آوریم، و به غیر آن کفر می‌ورزند، حال آنکه آن (چه الله بر پیغمبر نازل کرده است) حق، و تصدیق کننده چیزی است که با آنهاست. بگو: اگر شما [از روی درستی و راستی به تورات] مؤمن بودید، پس چرا پیش از این پیامبران خدا را می‌کشتید؟ (۹۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَرَاءَهُ»: غیر از آن قرآن. «من قبل»: در پیش، در گذشته دارد.

تفسیر :

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» : هر زمانیکه به یهودان و امثال آنان از اهل کتاب گفته شود به قرآنی یا هر آنچه که از کتب آسمانی که از جانب الله متعال نازل شده است ایمان بیاورید و آن را تصدیق و از آن پیروی کنید، «قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا»: می گویند ما میگردیم به آنچه که به ما فرو فرستاده شده است یعنی به تورات میگردیم نه به کتاب دیگر بدانچه جز کتاب ایشان یعنی تورات است کافر میشوند.

«وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ»: یعنی به قرآن کافر می شوند، در حالی که حق است، و حال آنکه آن، کتاب نازل شده بر محمد صلی الله علیه و سلم حق و مؤید همان چیزی (تورات) است که نزد آنان است.

یعنی: فرق نهادن در تصدیق میان دو چیز متساوی در حقانیت خود - درحالی که هریک از آن دو مصدق دیگری است - هیچ توجیهی ندارد.

بیان فضیلت و برتری قرآن کریم، چون کتاب های آسمانی پیشین را تصدیق و تأیید می کند. بنابراین کفر به قرآن یعنی کفر به تمام کتاب های آسمانی می باشد.

«قُلْ فَلِمَ قَتَلْتُمُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (91)»: بگو ای محمد! در جواب آن که

میگویند به مندرجات تورات ایمان داریم. پس اگر مؤمن هستید چرا پیغمبران خود را می کشید؟ اگر واقعاً شما به به انبیایی که از بنی اسرائیل است ایمان آورده اید، پس چرا پیامبرانی همچون حضرت یحیی و زکریا را که از بنی اسرائیل بودند، بقتل رساندید.

مفسران گفتند هر چند که ایشان قتل پیغامبران نکرده بودند لکن پدران ایشان کرده بودند، و ایشان بدان رضا میدادند و می پسندیدند، پدران خود را بدان جهت دشمن نمی گرفتند و اعمال گذشتگان خود را قبول می کردند و آن را باور داشتند.

این خطاب هر چند متوجه یهودیان معاصر زمان خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم است، اما مراد از آن پیشینیانشان می باشند و از آنجا که آنها به عملکرد پیشینیانشان راضی بودند و در تکذیب و دشمنی با انبیا: از نقش قدم پیشینیانشان پیروی کردند، پس همانند آنان گردیدند، از این روی، فعل «قتل» به آنها نسبت داده شد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (92 الی 96) در باره ادعای دروغین بنی اسرائیل درباره ی ایمان به تورات و دل بستگی به زندگی مادی، به بحث گرفته شده است.

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿٩٢﴾

و قطعاً موسی با معجزات و دلایلی روشن پیش شما آمد، سپس شما پس از [رفتن] او [به کوه طور] گوساله را معبود خود گرفتید، در حالی که [به خود و دلایل آشکار و روشن حق] ظالم بودید. (۹۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«البينات»: جمع بینه، براهین روشن، و دلایل و معجزاتی چون: عصا، ید بیضا، شکافتن دریا. اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ (اخذ): گوساله ی طلای را معبود خود قرار دادید. من بعده: پس از رفتن موسی به کوه طور (میقات). أَنْتُمْ ظَالِمُونَ: شما به وسیله ی گوساله پرستی بر خود ظلم روا داشتید.

تفسیر :

«وَأَقْدَ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ» : همانا موسی علیه السلام با دلایل محکم و براهینی واضح و آشکار مبنی بر وحدانیت خداوند متعال به سراغ شما آمد، ولی با وجود ارائه تمام این دلایل واضح و روشن شما گوساله را پرستش کردید، پس چه کسی ظالم‌تر از شماست؟ کسی که دلیل و برهان را رد کند و در مقابل حق از در تکبر و غرور در آید یقیناً که او ظالم و ستمگار است.

مراد از بینات: تورات، یا معجزات و نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که خداوند ا در آیه (101) از سوره «اسراء» به بیان آنها پرداخته است، که عبارت بودند از: عصا، ید بیضا، شکافتن دریا، سایبان ساختن ابر، من، سلوی، سنگی که از آن چشمه‌های دوازده‌گانه جوشید و فرود آوردن طوفان، ملخ، شپش، بقه و خون به عنوان عذاب بر تکذیب‌پیشه‌گان.

« ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ (92) » ای قوم یهود! با وجود ارائه تمام این دلایل واضح و آن همه معجزات ناطق و روشن و آن نعمات الهی، آشکارا شما گوساله را پرستش کردید، پس چه کسی ظالم‌تر از شماست؟ کسی که دلیل و برهان را رد کند و در مقابل حق از در تکبر و غرور در آید یقیناً که او ظالم و ستمگار است. شما با وجود اینکه موسی علیه السلام در میان شما بود با الله غیر او را عبادت کردید پس کسی که به حق کافر و منکر شود و آیات الهی را تکذیب کند چگونه از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم پیروی می‌کند.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٩٣﴾

و [یاد کنید] زمانی که از شما [برای پیروی از موسی] پیمان محکم گرفتیم، و کوه طور را بالای سرتان برافراشتیم [و گفتیم]: آنچه را [چون تورات] به شما دادیم با قدرت و قوت دریافت کنید [و دستورهای ما و پیامبرتان را بشنوید، به ظاهر] گفتند: شنیدیم و [در باطن گفتند]: نافرمانی کردیم. و به سبب کفرشان دوستی گوساله با دل هایشان در آمیخت. بگو: اگر شما مؤمن هستید [و ایمانتان شما را به این همه ظلم و جنایت و فساد فرمان می‌دهد] پس بد چیزی است آنچه ایمانتان به آن فرمان می‌دهد. (۹۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مِيثَاقُكُمْ»: میثاق عبارت است از پیمانی که با قسم مؤکد شده باشد. «الطُّورَ»: کوهی است که حضرت موسی علیه السلام بر بالای آن با خدا صحبت کرد (البحر المحيط). «وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ»: دل‌هایشان از عشق گوساله مالا مال گردید، همانگونه که شراب اعضای بدن را فرامی‌گیرد. «أَشْرَبُوا (شُرِبَ): آبیاری شدند، نوشانده شدند. بئسما يَأْمُرُكُمْ بِهِ إيمَانُكُمْ: باورتان شما را به بد چیزی، چون گوساله پرستی، فرمان می‌دهد!

تفسیر :

آخرین استدلال و منطق یهودیان این بود که اگر پیامبری از بنی اسرائیل نباشد، به او ایمان نمی‌آوریم و تنها کتابی را که بر خودمان نازل شده باشد، قبول داریم. قرآن عظیم الشان چند نمونه از دروغهای آنها را به بیان گرفت : اول : در آیه متبرکه قبلی بیان یافت که : اگر شما در این ادعا راستگو هستید، پس چرا موسی علیه السلام را رها کردید و به گوساله پرستی روی آوردید؟! مثال دوم همین آیه مبارکه است که می‌فرماید:

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ»: یعنی ای بنی اسرائیل! به یاد آورید زمانی را که از پیشینیان تان عهد محکم و قطعی گرفتیم که احکام تورات را عملی کنید، و کوه طور را بر سر شما بلند کرده داستان بلند نگاه داشتن کوه طور بر بالای سر بنی اسرائیل در آیت (63) گذشت. و گفتیم: «خُدُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ»: آنچه را که به شما دادیم مصمم و هوشیارانه عملی کنید وگرنه کوه را به سر شما فرود می آوریم.

«وَ اسْمَعُوا»: یعنی مطیعانه بشنوید و بپذیرید یعنی عملی کنید! «قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا»: ولی آنها در جواب گفتند: ما سخن تو را با حس شنوایی خویش شنیدیم ولی امر تو را قبول نداشته و نمی پذیریم.

«وَ اشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ»: یعنی حب گوساله با قلبشان در آمیخت و در تمام زوایا و اعماق آن چنان جای گرفت و نفوذ کرد. که گویی دل هایشان آن را می نوشد مانند آب که با نوشیدن، در اعماق وجود انسان نفوذ می کند.

«بِكُفْرِهِمْ»: البته مهر و محبت گوساله که با این قوت در دل هایشان جاگرفته بود، به سبب کفرشان بود. در واقع این چنین مهر ورزیدن، عقوبت و ذلتی بود که از جانب الله بر ایشان فرود آمده بود.

«قُلْ بئسما يأمُرُكُمْ بِهِ إيمانُكُمْ»: یعنی به طریق استهزا به آنها بگو: چه بد است ایمانی که به شما دستور می دهد گوساله را پرستش کنید!

«إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (93) یعنی اگر گمان می برید که مؤمن هستید، این عمل بسی زشت است. یعنی شما مؤمن نیستید؛ زیرا ایمان دستور نمی دهد گوساله را پرستش کنید. بلی! دروغگویی و ادعای ایمان کاذب یهود وقتی ثابت می گردد که بهانه آوردند و گفتند: ما تنها به کتاب خود ما ایمان می آوریم و به دیگر کتابها کافریم! سپس گفتند: (شنیدیم و نافرمانی کردیم) زیرا این سخن خود، دروغ و عدم صدق ایشان را در ادعای ایمان شان ثابت می کند. پس این چنین سخنان ضد و نقیض ثابت می کند که شما یهودیان نه به تورات ایمان دارید و نه به قرآن کریم.

اگر بنی اسرائیل در ادعایشان صادق هستند که هر چه بر ما نازل شود به آن ایمان می آوریم، پس این جنایت را که در داستان زندگینامه شان هست، چگونه توجیه می کنند؟ آیا گوساله پرستی، پیامبرکشی و پیمان شکنی، جزو ایمان است؟!

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٩٤﴾

بگو اگر (آنچنانکه مدعی هستید) دار آخرت (جنت) در نزد الله خالص برای شما باشد بدون شراکت دیگر اهل ادیان، پس مرگ را آرزو کنید اگر در دعوی خود صادق هستید (تا که به جنت زود برسید). (۹۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الدَّارُ الْآخِرَةُ»: سرای دیگر، جهان آخرت. «خَالِصَةً»: مخصوص.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: بنی اسرائیل، ادعاهای دروغین و خیال پردازی های متعدد و فراوانی را مطرح می کردند از جمله: ما فرزندان و محبوبان الله متعال هستیم. «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ» (مائده، 18)، کسی وارد بهشت نمی شود مگر آنکه یهودی باشد. «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا» (بقره، 111)، آتش دوزخ، جز چند روزی به ما اصابت

نمی‌کند. «لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَةً» (قره، 80). در آیه متبرکه ذیل به همه این خیالات و موهمات بیهوده یهود خط بطلان کشیده شده است. قبل از همه شأن نزول آیه مبارکه:

ابن جریر طبری از ابوعلیه روایت کرده است: یهود می‌گفت به جز پیروان یهودیت هیچکس داخل بهشت نمی‌شود. (طبری 1576 از ابوعلیه به قسم مرسل روایت کرده است). پس الله متعال در این مقام فرمود: «قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ» ای محمد! به یهودیان بگو: اگر راست می‌گویید که بهشت تنها از شما است و دیگران با شما در این نعمت جاودانه مشارکت ندارد، «فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (94)»: پس مرگی را مشتاقانه آرزو کنید که شما را به بهشت واصل می‌کند؛ چون نعمت‌های این جهان، در مقایسه با نعمت‌های آخرت چیزی نیست، و هرکس یقین بداند اهل بهشت است مشتاقانه به سوی آن رهسپار می‌شود.

در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «لَوْ أَنَّ الْيَهُودَ تَمَنُّوا الْمَوْتَ، لَمَاتُوا، وَرَأَوْا مَقَاعِدَهُمْ مِنَ النَّارِ» (مسند امام احمد (2225) و سلسله احادیث صحیحه البانی (3296)).

«اگر یهودیان مرگ را آرزو می‌کردند، حتماً می‌مردند و جایگاه خود را در دوزخ می‌دیدند».

درباره مفهوم و معنای آیه مبارکه از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «مراد این است که بر هر یک از دو گروهی از ما یا شما که در ادعای خود دروغ‌گوست، دعای مرگ کنید. اما یهودیان چنین دعایی نکردند، چرا که به دروغگو بودن خودیقین داشتند». ابن‌کثیر فرموده است: «این تفسیر ابن‌عباس (رض) از آیه کریمه - یعنی دعا بر وجه مباحله - تفسیری است صحیح زیرا میان وجود صلاح و آرزوکردن مرگ هیچ ارتباط منطقی‌ای وجود ندارد و چه بسیار افراد صالحی که مرگ را آرزو نمی‌کنند بلکه دوست دارند که عمری طولانی داشته باشند تا بر اعمال خیرشان بیفزایند و مرتبه‌شان در بهشت برتر گردد، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «خیرکم من طال عمره، و حسن عمله: بهترین شما کسی است که عمرش دراز و عملش نیکو باشد».

وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٩٥﴾

و آنان هرگز مرگ را به سبب گناہانی که مرتکب شده اند، آرزو نمی‌کنند؛ و الله به حال ظالمان داناست. (۹۵)

تفسیر:

«وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ»: و این یهودیان به سبب گناه و جرمی که مرتکب شدند، هرگز آرزوی مرگ را نمی‌کنند زیرا از فرجام کار خود بیمناک اند و اگر آن‌ها در این ادعای خود که بهشت از آن‌هاست صادق می‌بودند. حتماً آرزوی مرگ را می‌کردند ولی آن‌ها دروغ می‌گویند؛ زیرا اعمال زشت، آن‌ها را از طلب مرگ باز می‌دارد. «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (95)» و حق‌تعالی به گناه و جرم و ظلم آنها آگاه است و آنها را بدان سبب مجازات خواهد کرد.

باید گفت که: ترس از مرگ، در واقع ترس از مجازات از اعمال و کردار خودماست و نترسیدن از مرگ، نشانه‌ی صدق و یقین است. وقتی مرگ انسان فرا میرسد، دیگری

جای برای مذاق ها ، تعارفات و خیالات می‌گیرزند، تنها انسان می‌ماند و اعمال او در لحظه‌ی مرگ، انسان می‌فهمد که متاع دنیا کم است و آخرت بهتر و باقی است. در لحظه مرگ، انسان باور پیدا می‌کند که دنیا غنچه‌ای است که برای هیچکس شکفته نمی‌شود و دوستان دنیوی ، مقام و منزلت به درد شان نمی‌خورد.

وَلْتَجِدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْزَحٍ مِنْ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾

و هر آینه آنان را حریص‌ترین مردم - (حتی) حریص‌تر از مشرکان - بر زندگی خواهی یافت، هر یک از آنان دوست دارد هزار سال عمر کند، در حالی که اگر این عمر (دراز)، به او داده شود، او را از عذاب دور نمی‌کند، والله به آنچه می‌کنند بیناست. (۹۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَتَجِدَنَّاهُمْ» (وَجَدَ): هر آن، آنان را خواهی یافت. «عَلَى حَيَاةٍ»: به زندگی، «لَوْ يُعَمَّرُ»: اگر عمر درازی داده شود. بِمُرْزَحٍ: دورکننده ی او، رهایی بخش او، مانع او.

تفسیر :

«وَلْتَجِدَنَّاهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا»: یهودیان به خاطر گناهانشان یقین دارند که حتماً به جهنم رهسپار می‌شوند ، بناءً حریص‌ترین مردم بر حقیرترین زندگانی و کمترین بقا در دنیا هستند، چه رسد به زندگانی طولانی! حتی نسبت به مشرکانی که به زنده شدن پس از مرگ و روز آخرت ایمان ندارند بر زندگی دنیا حریص‌تراند.

باید گفت که : یهودیان می‌خواهند زنده بمانند گرچه به هر نحو زندگی پست باشد. در جمله «أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ» آیه مبارکه (کلمه «حیاء» نکره و نشانه‌ی هر نوع زندگی است.)

«يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ»: یعنی هر یک از آنها آرزو می‌کنند که ای کاش می‌توانست به یک نحوی هزار سال زندگی میداشت.

باید گفت که : عمر طولانی مهم نیست، قرب به خداوند و برکت عمر و نجات از آتش، ارزش دارد. طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید: «وَمَا هُوَ بِمُرْزَحٍ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ»: و اگر هزار سال یا بیشتر از آن هم عمر داده شوند از عذاب روز آخرت نجات نخواهند یافت، «وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (96)»: چرا که الله متعال به کردار و گفتار بندگان خود بیناست و هر کس را مطابق عمل و اندیشه‌اش پاداش و جزای مناسب می‌دهد.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌فرماید: «این آیات، امتحانی برای آشکار ساختن حقیقت ادعای یهود در میدان‌داری ایمان است و نتیجه امتحان چیزی جز شکست قطعی و خفت‌بار آنان نبوده و نیست».

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (97 الی 101) در باره موضوعاتی ؛ موقعیت و موضعگیری یهود در برابر جبریل و سایر فرشتگان و پیامبران بی باوری آنان به قرآن و شکستن پیمان، بحث بعمل آمده است .

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٩٧﴾

[آنان می گویند: چون جبرئیل، وحی را برای تو می آورد ما با او دشمنیم؛ بنابراین به تو ایمان نمی آوریم] بگو: هر که دشمن جبرئیل است [دشمن الله است] زیرا او قرآن را به اذن الله بر قلب تو نازل کرده است، در حالیکه تأیید کننده کتاب‌هایی است که در پیش آنان است و برای مؤمنان هدایت و بشارت است. (۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَدُوًّا»: ضد صدیق، دشمن. بِإِذْنِ اللَّهِ: به اجازه ی خدا، به دستور خدا. «مُصَدِّقًا»: تصدیق کننده. «هُدًى»: هدایت. بُشْرَى: بشارت. این دو اصطلاح به معنای اسم فاعل؛ یعنی، راهنما و بشارت دهنده هستند.

شان نزول آیه 97 :

در شأن نزول این آیه مبارکه آورده اند که یهود به پیغامبر اکرم صلی الله علیه وسلم می گفتند: به ما بگو رفیق تو کیست؟ تا از او پیروی کنیم. رسول الله فرمودند: آورنده ی وحی برای من جبرئیل است. گفتند او فرشته ای است که خبر های جنگ و کشتار را می آورد، و او دشمن ماست و اگر می گفتی میکائیل است از تو پیروی می‌کردیم، چراکه میکائیل باران رحمت الهی فرود می آورد این بود که خداوند این آیه مبارکه را نازل کرد.

قابل تذکر است که: درباب شأن نزول آیه مبارکه، یعنی سببی که یهودیان این سخن را گفتند و باز این جواب در ردشان نازل گردید؛ میان علما اختلاف است، اما از مجموع روایات رسیده در این باب چنین بر می‌آید که سبب این اظهار نظرشان، مناظره‌ای بود که میان آنها و رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم به‌وقوع پیوست. یهودیان در این مناظره به آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفتند: اگر دوست تو فرشته دیگری غیر از جبرئیل بود، حتما ما از تو پیروی کرده و تأییدت می‌کردیم.

تفسیر :

باتأسف باید گفت که: در برخی از حالات؛ دامنه‌ی خیال‌پردازی و لجاجت انسان تا سرحد پیش می‌رود که به دنیا فرشتگان نیز سرایت می‌کند. طوریکه در آیه مبارکه می‌فرماید: «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ»: یعنی ای محمد! بگو: هر که برای جبرئیل دشمن باشد، دشمن خدا نیز است؛ چون الله او را واسطه و رابط بین خود و پیامبرانش قرار داده است، پس هرکس دشمن او باشد با الله نیز دشمن است. واقعاً انسان لجوج، حتی فرشتگان را متهم می‌کند. فرشتگانی که خداوند آنها را معصوم می‌داند و درباره آنان می‌فرماید: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ» آنها هرگز فرمان خداوند را نافرمانی نمی‌کنند. (تحریم، 6).

« فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ »: یعنی جبرئیل امین به فرمان و اجازه ی الله این قرآن را بر قلب تو نازل کرده است.

« مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ »: در حالیکه قرآن تصدیق کننده است برای چیزهایی که پیش از وی نازل شده است و حالا در دست ایشان است از کتب نازل شده، مثل تورات و زبور یعنی علت این اهانتها و دشمنی های شما این است که جبرئیل قرآن را فرو می آورد، در

حالی که این قرآن به طور کامل در تأیید تورات است. پس این اهانت دشمنی های شما متوجه تورات هم خواهد بود.

« وَ هُدًى وَ بُشْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ (97) »: و قرآن هدایت کننده و مژده دهنده برای مؤمنین و گرویدگان است یعنی آن قرآن را جبرئیل به محمد صلی الله علیه و سلم آورد که آرامش روح است و بشارت دهندهی مؤمنان به ناز و نعمت بیکران بهشت.

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ﴿٩٨﴾
کسی که دشمن الله و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است و) الله دشمن کافران است. (۹۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«آیاتِ بَيِّنَاتٍ» : نشانه های روشن و آشکار. «الْفَاسِقُونَ» : منحرفان از راه راست، اصل فسق، بیرون رفتن است. «عَاهَدُوا عَهْدًا»: پیمانی بستند. «نَبَذَهُ»: آن را دور انداخت، پشت سر افکند. «وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ»: پشت سرهایشان. «كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» : انگار که آنان نمی دانند.

تفسیر :

«مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ» : یعنی ای محمد! بگو: هر که دشمن الله باشد و فرستادگان و فرشتگان او را یعنی دو فرشته مقرب جبرئیل و میکائیل را دشمن بداند به تحقیق خدای تعالی دشمن آن کافران است که دشمن ملائکه و فرستادهی او هستند.

جبرئیل به زبان عبرانی یا سریانی به معنی عبدالله است یعنی بنده ی الله و همچنین میکائیل و اسرافیل هم بنده خداوند عزوجل و وجه تأویل آیت آن است که هر که جبرئیل را دشمن است میکائیل را هم دشمن است، که هر دو مأمورند و هر که پیغام رساننده را دشمن است، پیغام را نیز دشمن است، و هر که پیغام را دشمن است پیغام ده را دشمن است، بهترین فرشتگان مقرب چهاراند: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل. جبرئیل الله وحی الهی را بر پیامبر نازل می کرد و پیامبر او را به صورت خویش دید. در حدیث شریف قدسی آمده است که: «من عادى لي وليا فقد اذى بالحرب.» هر کس با دوستی از دوستان من دشمنی کند، قطعاً با من اعلان جنگ کرده است.

«فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ (98)» : یعنی همانا خدا دشمن کافران است؛ چون خدا هر کس را که با دوستانش دشمن باشد، مورد قهر و کین خود قرار می دهد، و هر کس با آنها دشمن باشد، با خدا دشمن است، پس وعید و تهدید شدید در آن نهفته است.

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ﴿٩٩﴾
و یقیناً به سوی تو آیاتی روشن و بیانگر حق را بر تو نازل کردیم ، و به آنها جز فاسقان کافر نمی شوند. (۹۹)

تفسیر :

«وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» : یعنی ای محمد! ما بر تو آیات واضح قرآن را نازل کردیم که حامل هدایت و رهنمود است و از تجاوز و گمراهی باز می دارد.
«وَ مَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ (99)» : و این نشانه ها به اندازه ای روشن و آشکار است که تنها کسانی به آن کفر می ورزند که مانند یهودیان بوده و از فرمان الله متعال سرباز زده و از هوی و خواهشات نفسانی خود پیروی کرده اند، نه کسانی که جويا و پیرو حق هستند.

اسباب نزول آیه 99 – 100:

ابن ابوحاتم از طریق سعید یا عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: ابن صوریاً به نبی کریم صلی الله علیه وسلم گفت: ای محمد، چیزی که برای ما قابل فهم و شناخت باشد نیاورده‌ای، و خدا همراه تو نشانه آشکاری برای اثبات رسالتت نفرستاده است. پس خدا آیه: «وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» را نازل کرد. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم مبعوث گردید و تعهد و پیمانی را که یهود سپرده بود – مبنی بر این که هرگاه محمد صلی الله علیه وسلم مبعوث گردد، به او ایمان بیاورند – یادآور شد، مالک بن صیف گفت: قسم به الله که ما در باره تأیید و تصدیق نبوت محمد هیچ تعهدی نسپرده ایم و در این باره هیچ پیمانی نبسته ایم. پس آیه: «أَوْكُلَّمَا عَاهَدُوا» نازل شد. (طبری 1640 و 1641 از ابن اسحاق از محمد بن ابومحمد روایت کرده است).

أَوْكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٠﴾

آیا چنین نیست که هرگاه یهود پیمانی [با الله و رسولانش] بستند، گروهی از آنان، آن را شکستند؟ [آنان نه فقط عهد شکنند] بلکه بیشترشان ایمان نمی آورند. (۱۰۰)

شان نزول آیه:

مفسر ابن کثیر در شان نزول این مبارکه فرموده است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم پیمانی را که در تورات در ارتباط با تصدیق پیامبر آخرالزمان از یهودیان گرفته شده بود به یاد آنان آوردند، اما مالک بن صیف یهودی گفت: به خدا قسم که در ارتباط با محمد صلی الله علیه وسلم از ما هیچ پیمانی گرفته نشده است! پس خداوند متعال در رد این سخن آنان این آیه را نازل نمود.

یادداشت:

مالك بن صيف [ضيف] از جمله سران یهود بنی قینقاع و از دشمنان کینه توز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. تعداد مفسران، آیه 100 بقره را درباره عهدشکنی وی دانسته اند. هکذا آیه آیه 91 انعام را درباره وی دانسته اند که منکر نزول وحی بر بشر شد. (اعلام القرآن، شبستری، صفحه 860).

تفسیر:

«أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ» : هرگاه که یهودان عهد و پیمانی بستند گروهی از ایشان آن عهد را شکستند.

در جمله «نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ» در آیه مبارکه در می یابیم که در برخورد با مخالفان هم، باید انصاف مراعات شود. بطور مثال در آیه متبرکه قبلی آمده است: اکثر آنان ایمان نمی آورند، تا حق اقلیت محفوظ بماند. در این آیه نیز آمده است: گروهی از آنان چنین اند، تا همه به يك چشم دیده نشوند.

«بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (100)» : بلکه اکثر یهود به تورات ایمان صادق ندارند. از این رو عهد و پیمان را نقض می کنند. این آیه، تسلی خاطر برای رسول الله صلی الله علیه وسلم است که این گروه در پیمان شکنی و بهانه گیری، سابقه وید طولانی دارند و نباید از این لجابت و بهانه گیری تعجب کرد.

قابل یادآوری است که؛ هرگاه یهودیان با الله و پیامبر پیمان می بستند، عده ی بسیاری از آنان، پیمان را می شکستند، به عهد خود وفا نمی کردند، در امانت خیانت می ورزیدند و پیمان شکن بودند. (مراجعه شود سوره انفال 56) خداوند پیمانهای فراوانی از یهودیان و

نیاکان بدنهادشان می گرفت؛ اما وفادار نبودند. بیشترشان به تورات هم باور نداشتند، در دین بی مایه بودند، پیمان شکنی را گناه نمی پنداشتند، به آن اهمیت نمی دادند و به پیامبر خاتم و قرآن نمی گرویدند و چون پیامبر همراه قرآن - که تصدیق کننده ی تورات در اصول عام دین، مانند: توحید، معاد و تأیید پیامبران بود - نزد آنان آمد، گروه زیادی از آنان، قرآن را پشت سر انداختند و آن را ترک کردند و توجهی ننمودند، انگار خبر ندارند از این که: هرکس به قرآن باور نکند - در واقع - به تورات و سایر پیامهای آسمانی هم بی باور است.

وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٠١﴾

و هنگامی پیغمبری از جانب الله نزد آنها آمد که تصدیق کننده چیزی بود که با خود داشتند، گروهی از اهل کتاب، کتاب الله (قرآن) را پشت سرشان انداختند گویا (از آن هیچ) نمیدانند. (۱۰۱)

تفسیر :

علمای یهود، پیش از بعثت پیامبر، مردم را به ظهور و دعوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم بشارت می دادند و نشانه ها و مشخصات او را بازگو می کردند. با نشانه هایی که در نزد دانشمندان یهود وجود داشت، آنان محمد صلی الله علیه وسلم را همچون فرزندان خویش می شناختند، ولی بعد از بعثت آن حضرت، در صدد انکار و کتمان آن نشانه ها برآمدند. طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: «وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»: وقتی حضرت محمد صلی الله علیه وسلم از جانب الله متعال به نزد یهودیان آمد، «مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ» و کتاب آنان را تصدیق میکرد یعنی تورات را تصدیق کرده و در اصول دین با آنان موافق و به نبوت حضرت موسی علیه السلام معترف است، «نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» لیکن احبار و علمای آنان کتاب الله تورات را پشت سر خود افکندند. و به طور کلی از آن اعراض نمودند؛ زیرا بر نبوت محمد صلی الله علیه وسلم دلالت می کرد، پس به انکار پرداخته و بر انکار نبوتش اصرار ورزیدند. «كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (101)»: انکار شان طوری بود که گویا: چیزی از دلایل نبوتش را نمی دانند.

برخی از مفسران گفته اند که مراد از «كِتَابَ اللَّهِ»، قرآن کریم است؛ به این معنی که آن را پس از آن که می بایست می پذیرفتند، پشت سر افکندند. «كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» تو گویی نمی دانند که آن کتاب خدا است و تردیدی در آن راه ندارد؛ یعنی: آنان از این قضیه کاملاً آگاه هستند اما دشمنی می ورزند و از این روی آن را پشت سر خویش انداخته اند و رهایش کرده اند و از آن رویگردان هستند، چنان که اگر کسی از چیزی بی نیاز باشد و توجهی به آن نکند، آن را پشت سر می اندازد. از شعبی روایت کرده اند: تورات فرا روی شان باز بود و آن را می خواندند، اما به مدلول آن عمل نمی کردند. از سفیان (رح) روایت کرده اند که گفت: آن را در پارچه ای از جنس دیبا و حریر گذاشته و آن را به زر آراسته بودند، اما حلال آن را حلال نمی شمردند و حرامش را حرام نمی دانستند.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (102 الی 103) موضوعاتی در باره یهود، سحر، شعبده بازی و

طلسم ، به بحث گرفته شده است :

وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلَّمُوا لَمَن اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١٠٢﴾

و [یهودیان] از آنچه شیاطین در زمان پادشاهی سلیمان [از علم سحر بر مردم می خواندند] پیروی کردند. و [سلیمان دست به سحر نیالود تا کافر شود، بنابراین] سلیمان کافر نشد، ولی شیاطین که به مردم سحر می آموختند، کافر شدند. و [نیز یهودیان] از آنچه بر آن دو فرشته، هاروت و ماروت در بابل نازل شده بود پیروی می کردند. و این دو هیچ کسی را چیزی نمی آموختند مگر آنکه می گفتند: ما وسیله آزمایش شما هستیم، پس کافر مشو. و مردم از آنان چیزی می آموختند که با آن بین مرد و همسرش جدایی می افکندند و آنان به کسی زیانی نمی رساندند مگر به اذن الله و چیزی را می آموختند که به آنها زیان می رساند و به آنها سودی نمی رساند. و به خوبی می دانستند که هرکس خریدار آن باشد در آخرت بهره ندارد، و چه بد بود آنچه به جان خریدند اگر میدانستند. (۱۰۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اتَّبَعُوا» (تَبِعَ): فرمان بردند، پیروی کردند. تَتْلُو: به دنبال آن به راه می افتد، پیروی می کند، نوشته را پی در پی می خواند. مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ: سلیمان ساحر و جادوگر نبود، کافر نبود. شَّيَاطِينُ: انسانهای شیطان صفت، انسانهای ناپاک، موجودات نامرئی، سحر: به فن ظریف و دقیقی گفته می شود که امور را از مسیر عادی خود منحرف می سازد

السِّحْرُ: جادو، زراندوز کردن نقره، باطل را به صورت حق جلوه دادن، فریبکاری، عقل را ربودن.

بَابِلُ: شهری بود قدیمی در سرزمین عراق، مرکز کلد که شهرت تاریخی دارد. «فِتْنَةٌ»: آزمایش، امتحان. «إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ»: ما وسیله ی آزمایشیم. الْمَرْءُ: انسان ، مرد. ضَارِّينَ: زیان رسانندگان. اشْتَرَى (شری): خرید، قبول کرد. خَلَقَ: بهره، نصیب فراوان. بئس: زشت و ناپسند است. شَرَوْا: فروختند.

تفسیر :

آنچه از روایات اسلامی استفاده می شود آن است که حضرت سلیمان علیه السلام برای جلوگیری از انحراف یا سوء استفاده، دستور داد اوراق ساحران را جمع آوری و نگهداری کنند. ولی گروهی به آن نوشته ها دست یافته و مشغول تعلیم و اشاعه سحر در میان مردم شدند. آنان حتی معجزات حضرت سلیمان را سحر معرفی کرده و پیامبری او را منکر شدند. و برخی از بنی اسرائیل نیز به جای پیروی از تورات به سراغ سحر و جادو رفتند. این کار چنان شهرت و گسترش یافت که یهود زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم نیز سلیمان را ساحری زبردست می دانستند و او را به عنوان پیامبر نمی شناختند! در این آیه مبارکه ذیل : گناه و انحراف رها کردن تورات و پیروی از شیاطین سحرآموز را بیان می کند که یهود به جای تورات از آنچه شیاطین در زمان سلیمان بر مردم می

خواندند، پیروی می‌کردند. آنان برای توجیه کار خویش، نسبت سحر به سلیمان نیز می‌دادند، در حالی که سلیمان مرد خدا بود و کارش معجزه، و شیاطین در جهت مخالف او و کارشان سحر بود.

«وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ» : یهودیان از سحری که شیاطین در عهد سلطنت سلیمان علیهم السلام آن را برای آنان بازگو می‌کرد، پیروی کردند زیرا یهودیان به این گمان بودند که علم سلیمان علیه السلام سحر بود و او سحر و جادو را اجازه داده و با آن موافق بود. اما الله متعال این گمان باطل‌شان را رد کرد و فرمود: «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ» : سلیمان کفر نورزیده و به فراگیری سحر نپرداخته است. این فرموده الهی صراحتاً اعلام می‌دارد که سلیمان از عمل سحر پاک و مبرا است، همچنان اتهام یهود را در مورد او رد می‌کند که می‌گفتند: سلیمان علیه السلام به بت‌ها سجد کرده است (العیاذ بالله).

طوری‌که گفتیم : ساحران برای مقدّس جلوه دادن و توجیه شغل فریب کاری خویش، حتی سلیمان علیه السلام را نیز ساحر معرفی می‌داشتند .

« وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ » : بلکه شیاطین کفر ورزیدند که به مردم سحر یاد دادند تا در بین مردم شایع شد.

ابن‌کثیر نقل می‌کند: «سلیمان علیه السلام کتابهای سحری را که به وسیله شیاطین میان مردم پراکنده شده بود، گردآورده و آنها را در صندوقی نهاد و در زیر تختش دفن نمود تا مردم گمراه نشوند و می‌فرمود: اگر از احدی بشنوم که بگوید: شیاطین غیب را می‌دانند، گردنش را می‌زنم! و کسی از شیاطین به تخت وی نزدیک نمی‌شد مگر اینکه دردم می‌سوخت. چون سلیمان علیه السلام درگذشت و دانشمندانی که از جریان امر آگاه بودند، نیز درگذشتند، شیطان خود را به شکل انسانی درآورده و به صورت سخنرانی ظاهر شد و گفت: ای مردم! سلیمان علیه السلام پیامبر نبود، بلکه ساحر بود، اگر باور ندارید، اینک با من بیایید که شما را بر گنجینه سحر وی راهنمایی کنم. آن‌گاه محل دفن آن صندوق را به مردم نشان داد... در این هنگام بود که جز مؤمنان، دیگران گمراه شده سلیمان علیه السلام را ساحر پنداشتند، و سرزنش وی بر سر زبان‌ها افتاد و پیوسته حال آنان چنین بود تا اینکه خدای عزوجل حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را به رسالت برانگیخت و برائت سلیمان علیه السلام از این تهمت را بر زبان ایشان نازل نمود.

« وَ مَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ » : همچنان شیاطین آنچه را که بر دو فرشته در بابل عراق نازل شده بود به مردم تعلیم می‌دادند. این یکی از دو وجه در بیان معنای «وما أنزل علی الملکین..» است که بنا برآن، جمله «ما أنزل علی الملکین»

معطوف بر «السحر» می‌باشد، یعنی یهودیان به مردم دو نوع سحر را یاد می‌دانند،

سحری که شیطان‌ها ساخته و بافته بودند، و سحری که بر دو فرشته «هاروت و

ماروت» نازل شده بود. وجه دوم اینست که جمله «ما أنزل علی الملکین» معطوف بر

جمله «ما تتلوا الشیاطین» است، یعنی یهودیان چون کتاب الله را پشت سر خود افکندند؛

مبتلا به پیروی از دو چیز شدند پیروی از آنچه شیطان‌ها در دوران سلیمان بازگو

می‌کردند، و پیروی از آنچه بر دو فرشته نازل شده بود.

به قولی الله متعال آن دو فرشته را بخاطر آزمایش مردم نازل فرمود. اما ابن‌کثیر (رح)

در این مورد چنین می‌فرماید: «آنچه بیشتر مفسران در ارتباط به داستان هاروت و

ماروت نقل کرده‌اند، حاصل همه روایات، به اخبار بنی اسرائیل (اسرائیلیات) بر می‌گردد و ما در مورد داستان هاروت و ماروت حدیث مرفوع و صحیحی که اسناد متصل داشته باشد، نداریم و ظاهراً آیات قرآن کریم هم به بیان اجمالی داستان ایشان اکتفا نموده است، بنابراین به آنچه که در قرآن وارد شده ایمان داریم و به همان قدر اکتفا می‌کنیم و الله متعال خود به احوالشان دانایتر است».

«وَمَا يُعْلِمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ»: «طریقه تعلیم دادن آن دو فرشته با هشدار و بیم دادن بود نه با فراخوانی به سوی سحر، به هیچ کسی چیزی نمی‌آموختند مگر اینکه می‌گفتند: ما از جانب الله متعال وسیله امتحان برای شما هستیم پس این کار را نکنید و کافر نشوید».

خداوند متعال می‌فرماید: «فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ»: «اما مردم از آنها چیزهایی را می‌آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی می‌افکندند. به قولی سحر در افکندن حب و بغض در دل‌ها و یکجا کردن و از هم جدا کردن و نزدیک ساختن و دور کردن تأثیر دارد. به قولی ساحران قادر بر کاری نیستند مگر اینکه با تخیل و شعبده بازی و چشم بندی و فریب و وهم جانب مقابل را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند؛ مانند ساحران زمان فرعون».

ابن‌کثیر می‌فرماید: «سبب تفرقه انداختن میان زن و شوهر به وسیله سحر؛ همانا تخیلی است که بر اثر سحر در مرد یا زن نسبت به دیگری به وجود می‌آید، همچون زشت جلوه دادن سیما و قد و اندام او، یا زشت نشان دادن رفتار او، یا مانند این از اسباب برانگیزاننده فرقت و جدایی».

در حدیث شریف آمده است: «شیطان تخت خویش را بر آب نهاده سپس لشکریان خود را به میان مردم می‌فرستد و نزدیک‌ترین آنان از نظر مقام و منزلت نزد وی، بزرگ‌ترین آنان در فتنه انگیزی است. یکی از آنها می‌آید و می‌گوید: پیوسته با فلان کس درآویختم تا او را در حالی ترک کردم که چنین و چنان می‌گفت...! ابلیس می‌گوید: نه به خدا، تو کار مهمی نکرده‌ای! آن‌گاه یکی دیگر از آنها می‌آید و می‌گوید: فلان شخص را ترک نکردم تا آن که میان او و همسرش جدایی افکندم! پس ابلیس او را به خود نزدیک ساخته و در آغوشش می‌گیرد و می‌گوید: آری! این تو هستی که واقعا کاری کرده‌ای».

«وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»: «لذا ساحران بدون فرمان الله متعال نمی‌توانند به کسی ضرر برسانند، هرچند سحر در حد خود دارای تأثیر است لیکن تنها به کسی ضرر آن می‌رسد که الله متعال به تأثیر آن در وی فرمان داده باشد. علما با هم اتفاق نظر دارند که سحر در ذات خود تأثیر می‌گذارد و دارای حقیقت ذاتی است و در این مسأله معتزله و برخی از علمای احناف با جمهور علما مخالف اند».

«وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ»: «مردم از آن دو فرشته چیزهایی را می‌آموختند که به آنان ضرر می‌رساند و هیچگونه سودی برایشان نداشت. پس باید دانست که سحر زیان و خسران محض است و سودی را برای صاحب خود جلب نمی‌کند».

«وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ»: «و به راستی هرکسی که خریدار سحر باشد در واقع اعمال شیطانی را با کتاب الله متعال عوض کرده است و در آخرت بهره و نصیبی از خیر ندارد».

«وَ لَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ(102)»: «بلی! اگر علمای یهود واقعا دارای

عقل و درک و فهم می‌بودند البته می‌دانستند که خود را به چیزی زشت فروخته‌اند. ولی ندانستند و به علم خود عمل نکردند از این رو قرآن کریم ایشان را نادان و بی‌خرد خوانده است.

علما در مورد کافر بودن کسی که سحر را می‌آموزد و به دیگران تعلیم می‌دهد و کسی که با سحر سروکار دارد، اختلاف نظر دارند. و درست آن است که سحر و اعمال سحری صورت نمی‌گیرد و محقق نمی‌گردد مگر با شرک اکبر و کفر ورزیدن، از جمله کمک خواستن از شیطان‌ها و تقرب جستن به آنها به وسیله ذبح کردن و نذر گرفتن، و سبک شمردن اموری که الله متعال به تعظیم و توقیر آن دستور فرموده است، و اهل علم در کافر بودن کسی که چنین اعمالی را انجام می‌دهد، هیچ اختلافی ندارند.

لیکن بعضی از علما حيله و نیرنگ‌های پنهانی و چشم بندی را نیز سحر می‌نامند، و برخی از علما نیرنگ‌ها و حيله گری‌هایی که بواسطه بعضی از دواهایی که بر عقل و هوش و حس و جان انسان تأثیر می‌افکند را نیز سحر خوانده‌اند. به این خاطر آن عده علما همه ساحران را مطلقاً تکفیر نمی‌کنند تا آنکه از کیفیت سحرشان متیقن شوند، اگر سحر او از راه شیاطین و کمک خواستن و تقرب جستن به آنها بود، او را کافر می‌شمارند، و اگر سحر او از راهی دیگری بود؛ حکم کرده‌اند که باید تعزیر و جزا داده شود تا از این کار خودداری کند، و او را کافر نمی‌گویند.

شأن نزول آیه 102:

ابن جریر طبری از شهر بن حوشب روایت کرده است: یهودیان گفتند: ببینید چگونه محمد حق و باطل را به هم می‌آمیزد و سلیمان را از انبیای الهی می‌داند، مگر سلیمان ساحری نبود که سوار باد می‌شد. پس آیه « وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ » نازل شد. (طبری 1669 از شهر روایت کرده).

- ابن ابوحاتم از ابوعلیه روایت کرده است: یهود زمانی از نبی کریم در باره مسائلی از تورات سؤال کرد، هیچ سؤالی را از تورات با او مطرح نکردند، مگر این که خدا جواب آن را به پیامبر وحی کرد. و سرور کائنات همواره بر حرکات خصمانه آنان غالب شد. چون دیدند که پیامبر تمام پرسش‌های آنان را جواب درست می‌گوید، به یکدیگر گفتند: او به تورات از ما عالمتر است. پس راه دیگر خصومت و ستیز را پیش گرفتند و راجع به سحر و ساحری از او پرسش‌ها نمودند. خدا آیه « وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ » را نازل کرد. (در «دُر المنثور» 1 / 183 به ابن جریر و ابن ابوحاتم نسبت داده است. محقق در طبری 1650 به همین عبارت دیده که از ربیع روایت شده نه از ابوعلیه و همچنان ابن کثیر 1 / 306 این حدیث را به ربیع بن انس نسبت داده است.)

هاروت و ماروت :

هاروت و ماروت دو مرد درستکار و فرمانبردار بودند که مردم به دلیل شباهت و همانندی حرکات و رفتار درستشان به فرشته، آن دو را ملک خطاب می‌کردند، اما، فلسفه ی سحر آموزی مردم به وسیله ی این دو، آن بود که: در آن عصر و زمان، سحر و جادوگری و انواع فنون آن در میان مردم رایج بود، بنابراین، خداوند آن دو را به میان مردم فرستاد تا شیوه های گوناگون سحر و زیان های آن را به مردم بیاموزند و از آن راه، سحر ساحران و معجزه ی پیام آوران را از هم بازشناسند تا گرفتار عذاب الهی نشوند و در صورت نیاز، دفع ضرر کنند.

توضیح مختصری در باره صائبین :

برخی از مؤرخان می نویسند که : صائبین عبارت بودند از مردم دیار بابل که :ستاره های هفتگانه را می پرستیدند و «الهه ی» خود می خواندند، باورشان چنین بود که همه ی رویدادهای جهان، عملکرد آن ستاره هاست، بر عقاید «معطله» (پیران مذهب تعطیل که صفات خدا را نفی می کنند)، بودند و به وجود یک هستی بخش مبدع - که همه ی ستارگان و سایر اجرام آسمانی و همه و همه از اوست - اعتراف نمی کردند و باور نداشتند. خدا، ابراهیم خلیل را برایشان برگزید. او، آنان را به سوی خدای یگانه فراخواند و به چیزهای حیرت انگیز و شگفت آور با آنان به مبارزه پرداخت و اقامه ی دلیل کرد... حال اگر، این نظر را تأیید کنیم که: صائبین پیروان حضرت یحیی هستند، منافاتی با ستاره پرستی قوم بابل و کلدان ندارد و یحویان بعد از مدتی، دور شدن از سرچشمه ی وحی، همچون بابلیان، به ستاره پرستی روی آوردند. (بنقل از تفسیر فرقان)

وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١٠٣﴾
و اگر آنان [از روی حقیقت] ایمان می آوردند و [از سحر و جادو] پرهیز می کردند، یقیناً ثوابی که نزد الله هست برایشان بهتر بود، اگر این را می دانستند. (۱۰۳)

تشریح لغات واصطلاحات :

مَثُوبَةٌ: ثواب،- پاداش.

تفسیر :

«وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا»: اگر آنان به رسول الله صلی الله علیه وسلم و قرآن کریم ایمان می آوردند و از سحر و کفری که در آن غرق شده بودند دوری می جستند، «لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ(103)»: خدا پاداش و اجری بهتر از سحری که خود را بدان مشغول کرده اند، به آنها می داد. سحری که جز آزار و ضرر و نابودی برای آنان ثمری ندارد.

باید گفت که ؛ سحر و جادو از اعمال شیاطین بوده، و طوری که در فوق هم یادآور شدیم که سلیمان علیه السلام از آن بیزار و میرا است. - آموختن و تعلیم دادن سحر کفر است. و آموختن سحر ضرر و زیان محض است، و در آن هیچ گونه سود و منفعتی وجود ندارد، نه منفعت دنیوی و نه منفعت آخروی، از اینجاست که جادوگران همیشه در زندگی زشت بسر می برند. - این فرموده الله متعال «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ» «و قطعاً می دانستند که هر کس، خریدار چنین متاعی باشد، هیچ بهره ای در آخرت نخواهد داشت.» تأیید کننده قول کسانی است که گفته اند: سحر کفر اکبر است، چون کسانی که در آخرت هیچ نصیبی ندارند همانا کفارند. - باید گفت که : گاهی الله متعال اسباب گناه را بخاطر امتحان و آزمایش بندگان میسر می کند، تا اصحاب ایمان راستین از اصحاب دعوی پوچ نمایان گردند. - اثبات تأثیر سحر، لیکن تأثیر آن مشروط به اذن الله است. - بیان آنکه اسباب هر چند قوی و محکم هم باشد؛ بدون اجازه الله تعالی تأثیری نمی توانند داشته باشند، و این بیانگر آن است که قدرت الله متعال بالاتر از اسباب است.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (104 الی 105) در باره خطاب مؤدبانه با پیامبر صلی الله علیه وسلم

بحث بعمل آمده است .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٠٤﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! [هنگام سخن گفتن با پیامبر] مگویید: راعنا [یعنی: در ارائه احکام، امیال و هوس های ما را رعایت کن] و بگویید: (در خطاب خود) «انظرنا» (ما را نظر کن) و بشنوید (گفته او را چون کلمه توهین آمیز در مقابل پیغمبر کفر است و برای کافران (و استهزاء کنندگان) عذاب دردناکی است. (۱۰۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

«رَاعِنًا» : از ریشه ي «رَعَى»؛ یعنی، اي پیامبرا به ما گوش کن، سؤال ما را جواب ده، چاره اندیشیهای کارمان را ببین و ما را مراعات فرما؛ اما وقتی یهودیان با این جمله، پیامبر را مورد خطاب قرار می دادند، منظورشان دشنام و بی ادبی نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم بود؛ چون این اصطلاح به زبان بني اسرائيل از ریشه ی «رَعَن» به معنای جهالت و حماقت و شریر و خبیث است و آنان به این رفتار بی شرمانه شادی می کردند، تا این که الله متعال مسلمانان را از گفتن «راعنا» منع کرد و به جای آن خطاب شان با پیامبر جمله ي «انظرنا» بود؛ یعنی، ما را دریاب، به حال ما بنگر، به ما مهلت و فرصت بده (نساء/ 46) یا به معنای «صبرکن برای ما تا آن چه را بیان کرده ای بفهمیم» است و یا به معنای «تفہیم کن و بیان کن برای ما»؛ (لسان العرب، ج14، ص 328). بنابراین، مسلمانان از استعمال کلمه ی «راعنا» منع شدند تا وسیله و دستاویزی برای یهود نباشد تا از آن برای اهانت استفاده کنند. «اسمعوا»: بپذیرید، بشنوید. «الیم»: عذاب دردناک آتش دوزخ.

شان نزول آیه :

ابن عباس (رض) در شان نزول این آیه مبارکه می فرماید : کلمه (راعنا) معمولاً در میان اعراب به معنای «رعایت حال ما را بکن!» کاربرد داشت، اما این کلمه در زبان یهود، دشنامی بدی بود، پس یهودیان از کاربرد آن در سخن اعراب خوشحال شده با خود گفتند: چه بهتر! ما تاکنون پنهانی محمد را دشنام می دادیم، اکنون می توانیم این کار را علنی انجام دهیم، لذا فرصت را مغتنم شمرده نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می آمدند و ایشان را با آن مورد خطاب قرار داده می گفتند: «راعنا!» و می خندیدند، و چنین وانمود می کردند که گویی معنای عربی آن را مدنظر دارند، درحالی که حقیقت امر غیر از این بود.

سعد بن معاذ، (رض) که زبان عبری را می دانست. وقتی از یهودیان شنید که معنای این کلمه را تحریف می کنند و بی ادبانه بر مبنای زبان خود، از آن سوء استفاده می نمایند، گفت: اي دشمنان خدا! - نفرین بر شما باد! قسم به ذاتی که اختیار وجود من در دست اوست! اگر از هر کدام از شما بشنوم که خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم جمله ي «راعنا» را بگوید، گردنش را می زنم. یهودیان گفتند: خودتان آن را می گوید. در این هنگام به منظور جلوگیری از طینت پست آنان، این آیه فرود آمد و از آن پس مسلمانان با اکرام تمام خطاب به پیامبر به جای «راعنا»، «انظرنا» می گفتند.

تفسیر :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»: در این ندا، الله متعال مؤمنان را مخاطب قرار داده و می گوید:

«لَا تَقُولُوا رَاعِنَا» نگوئید: مراقب ما باش و ما را مهلت بده تا بتوانیم آنچه بر ما می‌خوانی حفظ کنیم.

باید توجه و اهتمام به انعکاس حرف‌ها داشته باشید. «لَا تَقُولُوا رَاعِنَا...» ممکن است شخصی با حسن نیت سخن بگویند، ولی باید بازتاب آنرا نیز در نظر داشته باشند. در ضمن این آیه مبارکه این فهم را می‌رساند که: دشمن، تمام تحرکات و حتی کلمات ما را زیر نظر دارد و از هر فرصتی که بتواند می‌خواهد از آن استفاده برده و بر ما ضربه وارد کند.

«وَقُولُوا أَنْظِرْنَا» و بگوئید: بر ما نظر انداز. نهی از بکار بردن الفاظی که احتمال مدلول زشت دارد، بخصوص در حق الله جل جلاله و پیامبرش صلی الله علیه وسلم، گرچه گوینده آن غرض و نیتش درست باشد.

مفسران می‌نویسند که: این آیه خود دلیل بر نهی از تشبیه به کفار در قول و فعل است، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «من تشبه بقوم فهو منهم: هرکس خود را به قومی شبیه‌کرد، پس او از آنهاست». ابن‌کثیر می‌فرماید: «قول درست در این باره نزد ما این است: خدای متعال مؤمنان را از اینکه به پیامبرش صلی الله علیه وسلم «راعنا» بگویند نهی کرد زیرا این کلمه‌ای است که خداوند متعال از گفتن آن به پیامبرش کراهت دارد».

«وَأَسْمَعُوا» یعنی از او امر خدا اطاعت کنید و مانند یهود نباشید که می‌گفتند: شنیدیم و عصیان کردیم. در این آیه مبارکه، وجوب گوش فرادادن به دستور الله متعال و پیامبرش صلی الله علیه وسلم، و اطاعت از او امر الله و رسولش باید عملی شود. «وَاللَّكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (104)»: برای یهود که به پیامبر بد و ناسزا می‌گفتند، عذابی دردناک مقرر است.

بر بندگان الله متعال لازم است تا همواره از محل شباهت و الفاظ احتمالی دور باشند و پیوسته از کلمات واضح و نیکو که احتمال هیچ گمان بدی در آن نرود استفاده نمایند. در حدیث شریف آمده است که: «آنچه موجب شک توست را به آنچه موجب شک نیست ترک کن!».

اشاره به آنکه بی‌ادبی با الله و پیامبرش صلی الله علیه وسلم و نافرمانی فرامین ایشان شاید انسان را به کفر بکشاند.

یادداشت :

قابل تذکر است که خداوند متعال بصورت کل هشتاد و هشت بار در قرآن عظیم الشان مؤمنان را با «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» مورد خطاب قرار داده است، و این اولین خطابی است که در این سوره مؤمنان را بدان مخاطب قرار داده است. این بانگ و ندا دلیل رو آوردن و توجه نمودن خدا به مؤمنان است. هنگامی که خداوند مخاطبان را به «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» مورد خطاب قرار می‌دهد، در واقع می‌خواهد به آنان یادآوری کند که ایمان مقتضی آن است که فرد مؤمن اوامر و نواهی خدا را به بهترین وجه ممکن امتثال نماید.

مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿١٠٥﴾

کافران اهل کتاب، و هم چنین مشرکان، دوست نمی‌دارند که خیر و برکتی از جانب

پروردگار تان بر شما نازل گردد، در حالی که الله رحمت خود را به هر کس که بخواهد اختصاص می‌دهد، و الله دارای فضل بزرگ است. (۱۰۵)

تشریح لغات واصطلاحات :

مَا يَوَدُّ (وَدَّ): دوست ندارد. الْفَضْلُ: خیر و برکت.

شان نزول آیه مبارکه :

مفسران در شأن نزول آیه کریمه فرموده اند : هرگاه برخی از مسلمانان به هم‌پیمانان یهودیشان می‌گفتند که به محمد صلی الله علیه وسلم ایمان آورید، آنان در جواب می‌گفتند: این دینی که ما را به سوی آن فرا می‌خوانید، بهتر از دین مانیست، ای کاش بهتر بود، که در آن صورت ما دعوت شما را اجابت می‌کردیم! پس الله متعال این آیه را در تکذیب‌شان نازل کرد.

تفسیر :

«ما يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ لَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ»: کسانی که کفر ورزیده‌اند اعم از یهود و نصاری و مشرکان، به سبب شدت عداوتی که با شما مسلمانان دارند، خوش ندارند که خیری بر شما نازل گردد چه این خیر، وحی الهی باشد یا غیر آن.

این آیه مبارکه ، از کینه توزی و عداوت مشرکان و کفار از اهل کتاب، نسبت به مؤمنان برده برمی‌دارد. آنان حاضر نیستند، ببینند که مسلمانان صاحب پیامبری بزرگ و کتابی آسمانی هستند و می‌خواهند ندای توحید را به تمام جهان رسانده و با تمام تبعیضات قومی و قبیله‌ای و با تمام خرافات مشرکان و تحریفات اهل کتاب مبارزه کنند و مانع عوام‌فریبی بزرگان آنان شوند.

بنام ما باید : اراده‌ی قلبی و روحیه باطنی دشمن را بشناسیم و هرگز به آنان تمایل پیدا نکنیم. و بر مسلمانان جایز نیست که چیزی از سلطه و مسئولیت را به عهده کفار بگذارند یا آنها را اهل مشورت و اعتماد خویش بگردانند. چون آنها خواهان اندکترین خیری برای مسلمانان نیستند، بلکه باید همیشه از آنها باحذر بود و با ایشان به عنوان دشمن رفتار کرد، و نباید بر اساس گمان نیک با آنها معامله نمود. باید توکل به الله کنیم و از کینه و حسادت دشمن خوف و هراسی نداشته باشیم .

«وَ اللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ»: یعنی خدا به هر کس از بندگانش که بخواهد، نبوت و وحی و فضل و احسان را اختصاص می‌دهد. رحمت در این آیه به معنای نبوت است و به قولی معنای آن عام است.

« وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ(105) »: و الله دارای فضل و احسانی وسیع است. فضل و رحمت و هدایت خداوند، شامل همه‌ی اقوام و ملل می‌شود و اختصاصی به بنی‌اسرائیل و گروه خاصی ندارد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (106 الی 108) موضوعاتی در مورد عوامل و اسباب نسخ به بحث گرفته شده است .

مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٦﴾

هیچ حکمی را نسخ نمی‌کنیم، و یا نسخ آن را به تاخیر نمی‌اندازیم، مگر اینکه بهتر از آن،

یا همانند آن را، جانشین آن میسازیم آیا نمی‌دانی که خداوند بر هر چیز قادر است؟ (۱۰۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَا نَنْسَخُ» : هر حکمی را تغییر دهیم یا برداریم. «نُنْسِهَا» : آن را از خاطر و حافظه ی پیامبر ببریم و به ترکش دستور دهیم. «نَأْتِي بِخَيْرٍ مِنْهَا» : سودمند تر از آن را برای بندگان می آوریم. مثلها: همانند آن.

تفسیر :

این آیه مبارکه جواب ورد تبلیغات سوء یهودان میباشد. طوریکه آنان سؤال می‌کردند چرا در اسلام برخی قوانین تغییر پیدا می‌کند؟ طوریکه می فرماید: «مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا» یعنی ای محمد! هر حکمی قرآن را بروفق مصالح مردم و اقتضای زمان منسوخ میگردانیم و از دلها می بریم و آیت بهتری از آن آیات منسوخ را می آوریم یا مانند آن آیه ای که نسخ کرده ایم حکمی دیگری می آوریم که در سود و پاداش رعایت مصلحت مردم باشد. چون تحویل قبله از بیت المقدس به کعبه.

شان نزول آیه مبارکه :

مفسران در شان نزول این آیه مبارکه نگاشته اند که: یهودان و مشرکان اعتراض کردند و عیب گرفتند و سرزنش کردند. در نسخه های قرآن گفتند اگر فرمان قبلی (آیه قبلی) حق بود و پسندیده پس چرا منسوخ شود اگر باطل بود و ناپسندیده پس مردم را بر آن داشتن چه معنی داشت؟ پس این سخن، سخن محمد است. چون کافران این سخن گفتند رب العزه، آیت فوق را نازل فرمود.

یهودان استدلال میگردند که: نسخ کردن پشیمانی است و بر خدایی خداوند روا نیست نسخ کردن آیه ای. خداوند خطاب به یهودان و مشرکان می فرماید. نه در آیات اول عیبی بود نه در آیات دوم خداوند بر همه چیز قادر است. و اوست حاکم مختار، هر چه مناسب و اقتضای زمان باشد فرمان می دهد و آیات می فرستد.

« نَأْتِي بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا »: یعنی برایتان از آن بهتر می آوریم که در دنیا یا در آخرت برایتان مفیدتر خواهد بود، آن هم یا با برداشتن مشقت و سختی از شما یا با افزودن بر اجر و پاداش شما، « أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (106) »: یعنی آیا نمی دانی ای مخاطب! که خدا دانا و توانا است و از عاقبت امور با خبر است، و جز خیر و نیکی به بندگان چیزی از او نمی خیزد!

نسخ چیست :

نسخ: برداشتن و کنار گذاشتن حکمی شرعی به دلیل حکم شرعی دیگر پس از آن است. یعنی، برداشتن و نسخ الفاظ و معانی آیه و یا یکی از این دو و یا پایان حکم آیه ی مورد نظر و باقی ماندن نصب و الفاظ آن است. بی گمان همه ی اینها بر اساس مصلحت و نیاز جامعه بوده است.

باید گفت که: نسخ آشکار گشتن مصلحت جدید یا پدید آمدن نظر و فکری تازه (بداء)، که مقتضای تغییر حکمی گردد، نیست؛ زیرا خدای پاک و مقدس از گذشته، حال و آینده خبر دارد و در برآوردن و چاره کردن اوضاع، بر اساس شرایط و موقعیت، حکم می فرماید تا به صورت جهشی و ناگهانی روی ندهد؛ بلکه تدریجی باشد، تا در دلها جای گیرد؛ مثلاً تحریم حکم شراب و حکم ربا در چهار مرحله به وقوع پیوست...

گاهی جایگزین حکم نسخ شده از آن حکم نخست، آسان تر است، مانند: نسخ عده ی زن

شوهر مرده (علتهای متوفی) که یکسال به چهار ماه و ده روز تقلیل یافت. یا این که هر دو حکم مساوی هستند، مانند: رو کردن به کعبه در نماز به جای بیت المقدس و ... به اجماع سلف، نسخ در شریعت روی داده است؛ نسخ، بیشتر در «احکام حکومتی» است و به اقتضای شرایط و نیازهای جامعه ممکن است فلان آیه یا آیات در برخی شرایط، نسخه‌ی درمانی به موقع باشد و در شرایطی دیگر، آیاتی دیگر، و مهم، رعایت اصول اساسی شریعت است که - در هر حال - لایتغیر و ثابت و روشن است که تشخیص این امر مهم، کار شورای اولی الامر است، که جای هرگونه اختلاف را منتفی می‌سازد.

نسخ، جهل و ناآگاهی به حکم دوم و یا از باب «بداء» نیست؛ بلکه به سبب مصلحت تشریحی نیازهای جامعه‌ی بشریت و اظهار حکمت و کمال مطلق قدرت آفریدگار، نقل از عبادتی به عبادتی دیگر و حکمی به حکم دوم بوده است و همه‌ی خردمندان می‌دانند که شریعت و قوانین پیامبران برای مصالح دینی و دنیوی آفریدگان خواهد بود. پس، نسخ نه جهل به حکم دوم است و نه بداء. (بنقل از تفسیر فرقان)

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١٠٧﴾

آیا نمیدانی (ای مخاطب) که پادشاهی آسمان‌ها و زمین از الله است و برای شما جز او هیچ کارساز و مددگاری نیست. (۱۰۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُلْكٌ»: فرمانروایی، مملکت. «وَلِيٌّ»: سرپرست، یار و یاور، مولا و سرور، نزدیک. «نَصِيرٌ»: کمک کننده، پشتیبان.

تفسیر :

«أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: آیا نمی‌دانی که حکومت آسمانها و زمین از آن الله متعال است؟ و حق دارد هر گونه تغییر و تبدیلی در احکام خود طبق مصالح بعمل آرد، و هر طور که بخواهد حکم و قضاوت می‌کند و به هر چه بخواهد فرمان می‌دهد؟ و الله متعال هرگاه در خلق تصرف کند در امر نیز تصرف می‌نماید: طوری که در آیه (54 سوره اعراف) می‌فرماید: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ - 54 اعراف» آگاه باشید که برای اوست تصرف در آفریده‌ها و امر.

«وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (107)»: و شما جز خدای متعال سرپرستی ندارید که کار و امورتان را زیر نظر داشته باشد و هیچ یآوری ندارید شما را یاری و نصرت بدهد، و او است که مصلحت شما را می‌داند و تعیین می‌کند.

باید گفت که: حق حاکمیت همیشگی و مطلق آسمان‌ها و زمین، مخصوص الله متعال است، آن‌عه اشخاص و افراد که در باره‌ی تغییر بعضی احکام و دستورات اعتراض و انتقاد می‌نمایند، توجه به حاکمیت مطلق پروردگار با عظمت ندارند. درحالی که حاکمیت الله متعال دایمی، ذاتی و عمومی است، ولی غیر الله، حاکمیت و حکومتشان محدود، موقتی، قراردادی و غیر ذاتی است. بنی اسرائیل هم از حاکمیت الهی چنین تصور نادرستی و غیر دقیق و غیر منطقی داشتند و الله را نسبت به اعمال حاکمیت، دست بسته می‌دانسته و می‌گفتند: «يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ» (دست الله بسته است) (مائده: 64)، در حالی که دست خداوند در آفرینش و خلقت و همچنین در وضع و جعل قوانین و تغییر و تحول آنها باز است. «بَلْ

يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ 64 مائده). خداوند متعال می تواند هرگاه اراده کند، در آفرینش ایجاد تغییر کند؛ مثلاً آب را شور کند؛ «لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا» (واقعه، 70). و یا درختان را خشک سازد؛ «لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا» (واقعه، 65). و بالاتر از همه، تمامی مردمان را نابود و گروه دیگری را بیافریند؛ «إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ» (ابراهیم، 19). چنانکه به گروهی از بنی اسرائیل فرمود: «كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» (بقره، 65). یعنی شما به شکل بوزینگان (شادیان) در آید و آنان از شکل انسانی به صورت بوزینگان در آمدند. این نوع تغییر و تحوّل را بنی اسرائیل در طول تاریخ زندگانی خویش بارها دیده است، خشک شدن بحر برای عبور آنان، ازدها شدن عصای حضرت موسی علیه السلام، شکافته شدن سنگ‌ها و جاری شدن آب، چگونه است این همه را با چشم خود دیده‌اند، ولی اکنون با تغییر مختصری در احکام و دستورات بهانه‌گیری می‌کنند؟

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٠٨﴾

آیا می خواهید از پیامبر خود، (همان چیزی را) در خواست کنید که پیش از این از موسی خواسته شد؟ و کسی که کفر را به (جای) ایمان بر گزیند، مسلماً راه راست را گم کرده است. (۱۰۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَمْ»: بلکه، یا این که. «يَتَّبِعُ»: جای گزین می کند. ضَلَّ: گم کرده است، از حق عدول نموده است. «سَوَاءَ السَّبِيلِ»: راه راست (ترکیب وصفی).

تفسیر :

الله تعال در این آیه مؤمنان را از کثرت سوال نهی نموده است، زیرا بنی اسرائیل قبلاً از موسی علیه السلام خواستند که الله متعال را آشکارا به ایشان نشان دهد! و مشرکان نیز از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستند که الله متعال و فرشتگان را یکجا با آنان رویاروی گردانند!

«أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ»: یعنی ای جماعت مؤمنان! می خواهید همان طور که قوم موسی از پیامبر خود سؤال کردند، شما هم از پیامبر خود سؤال کنید، و شما هم حال یهودیان را داشته باشید که به پیامبر خود گفتند: «أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً» الله را به ما نشان بده! آنگاه شما هم مانند آنان گمراه شوید. بناً مسلمانان متوجه باشند که: از سوالات و درخواست‌های بی‌جا و بی‌مورد بپرهیزید که گاهی زمینه‌ساز کفر می‌گردد. نباید فراموش کنید که: خطراتی که پیروان دیگر ادیان را تهدید کرده، مسلمانان را نیز تهدید می‌کند.

«وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ»: پس شما ای مسلمانان! با پیغمبرتان مانند اهل کتاب و مشرکان رفتار نکنید، «فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (108)» زیرا کسی که هدایت را با گمراهی عوض نماید، در حقیقت دست از طاعت الله متعال کشیده و از جاده حق به بیراهه رفته و به جای ایمان به کفر برگشته است. رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز اصحاب کرام را از سوال کردن بسیار منع نمود چنانکه در حدیث فرمود: «ذُرُونِي مَا تَرَكَتُكُمْ، فَإِنَّمَا هَلَاكُ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِكَثْرَةِ سُؤَالِهِمْ وَ اِخْتِلَافِهِمْ عَلَىٰ أَنْبِيَائِهِمْ، فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، وَإِذَا نَهَيْتُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَدَعُوهُ» «مرا با آنچه که برای شما به جا گذاشتم رها کنید، (زیرا برایتان بس است و از من بسیار نپرسید)؛ چون امت‌های پیش از شما به خاطر

پرس وجوی زیادشان و اختلافشان با پیامبرانشان هلاک شدند. هرگاه شما را از چیزی نهی کردم، از آن اجتناب کنید و هرگاه شما را به کاری امر کردم، در حد توان آن را انجام دهید». (صحیح مسلم (3257).)

شان نزول آیان 108 – 109:

ابن ابوحاتم از طریق سعید یا عکرمة از ابن عباس (رض) روایت می‌کند: رافع بن حریمله و وهب بن زید به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: ای محمد، برای ما از آسمان کتابی بیاور که بخوانیم و یا برای ما نهرهای جاری کن تا از تو پیروی کرده تصدیقت نماییم. پس الله متعال آیه « أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (108) » را نازل کرد. حی بن اخطب و ابو یاسر بن اخطب از جمله سرسخت‌ترین یهودیانی بودند که به عرب حسادت می‌کردند، زیرا خدا به عرب برتری داده و رسول الله صلی الله علیه وسلم را از میان آنان برگزیده بود. این دو برای منحرف‌ساختن مردم از اسلام تا آخرین توان خود می‌کوشیدند. پس خدا در باره ایشان آیه: « وَكَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ » را نازل کرد (طبری 1780 از طریق محمد بن اسحاق از محمد بن ابومحمد از سعید بن جبیر یا عکرمة آمده است)

ابن جریر از مجاهد روایت کرده است: قریش از رسول الله (خواست کوة صفا را برایشان به کوهی از طلا تبدیل کند. پیامبر (فرمود: این کار شدنی است، اما اگر باز هم مسلمان نشدید این معجزه برای شما مانند مائدة بنی اسرائیل می‌گردد. پس قریش از این درخواست منصرف شد. خدای متعال آیه أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ را نازل کرد. (همدانی در «تفسیر مجاهد» 1 / 85 – 86 و طبری 1783 – 1785 از دو طریق از مجاهد روایت کرده اند.)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (109 الی 110) درباره موضع گیری اهل کتاب در برابر مؤمنان و چگونگی مردود شمردن آن، به بحث گرفته شده است.

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٩﴾

بسیاری از اهل کتاب، از روی حسدی که در وجودشان است، آرزو دارند که شما را بعد از ایمانتان به حال کفر باز گردانند، پس از اینکه حق برای آنها روشن شده است، پس شما عفو کنید و در گذرید، تا خداوند فرمان خویش را (برای جهاد با آنها) صادر نماید، همانا الله بر هر چیزی تواناست. (۱۰۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَدَّ»: آرزو کرد، دوست داشت. حَسَدًا: از روی رشک، آرزوی نابودی نعمت دیگران. علما در مورد حسد می‌نویسند که: حسد بر دو نوع است: حسد پسندیده و حسد ناپسند. حسد ناپسند آن است که در آرزوی زوال نعمت از برادر مسلمانان باشی، چه همراه با آن، این آرزو را که آن نعمت از آن تو گردد، داشته باشی یا خیر. اما حسد پسندیده که به نام «غبطه» یا «منافسه» نامیده می‌شود. «فَاعْفُوا»: (عفو) ترک بازخواست و انتقام در برابر گناه و صَفْح: دور ساختن اثر گناه و خطای دیگران از نفس، یا روگردانیدن از گنهکار است، که شامل ترک مجازات و ترک سرزنش و ملامت وی هر دومی شود

تفسیر :

در آیات متبرکه (9 الی 10) الله سبحانه و تعالی بندگان مؤمنش را از همسویی با کفار اهل کتاب نهی کرده و ایشان را از دشمنی نهان و آشکار آنها و حسدی که بر مؤمنان دارند آگاه می‌سازد و ایشان را به گذشت و عفو و تحمل تا رسیدن میعاد جهاد مسلحانه و به برپایی نماز و پرداخت زکات فرمان می‌دهد: «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» : بسیاری از یهود و نصاری از روی حسد و نیت ناپاکشان آرزو دارند، «لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا» که شما را پس از ایمانتان به کفر برگردانند یعنی اینکه شما با ایمان آوردن به اسلام، عظمت و عزتی می‌یابید که دشمنان به درمقابل شما رشک و حسد می‌ورزند و می‌خواهند شما به جهل، شرك و تفرقه‌ی زمان جاهلیت برگردید.

«حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ»: از روی حسادت نفس ناپاکشان نسبت به شما چنین آرزویی می‌کردند. یعنی: پس از اینکه دانستند محمد صلی الله علیه وسلم رسول خداست و اوصاف آن حضرت صلی الله علیه وسلم را در تورات و انجیل یافتند، دست به این کار زدند. باتأسف باید گفت که: شعله‌ی حسادت، چنان خطرناک است که بعد از علم و آگاهی نیز فرو نمی‌نشیند.

« مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ »: این انگیزه نامیمونی که در دل‌هایشان می‌جوشید وقتی ظاهر شد که با دلایل و براهین قاطع دریافتد که: محمد صلی الله علیه وسلم رسول الله است، همان رسولی که اوصاف او را در تورات و انجیل خوانده بودند، هکذا دریافتند که: دین شما دین حق است.

« فَأَعْفُوا وَاصْفَحُوا»: پس ای مؤمنان آنها را ترک نموده و از آنها اعراض و روی گردانید، و آنان را بازخواست نکنید. فحوای آیه مبارکه میرساند که: با مخالفان نباید فوراً به خشونت برخورد کرد، گاهی لازم است حتی با علم به کینه و حسادت آنها، با ایشان مدارا نمود.

ولی نباید فراموش کرد که: فرمان عفو دشمن، به صورت موقت و تا زمانی است که مسلمانان دلسرد و دشمنان جسور نشوند. به یاد داشته باشید که: عفو، نشان و علامه ضعف نیست. خداوند بر انجام هر کاری تواناست و امروز نیز می‌تواند شما را بر دشمنان غالب گرداند.

«حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ»: تا زمانی که الله به شما اجازه ی جنگ و قتال با آنها را می‌دهد. که عبارت است از قتل گروهی از یهودیان و تبعید برخی، و تعیین جزیه بر برخی دیگر و در امان ماندن کسانی از ایشان که مسلمان شدند.

ابن عباس (رض) فرموده است: که آیه «فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ». را آیه: «فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (التوبه:5). منسوخ گردانید.

«إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (109)»: و بدانید که الله بر انجام دادن هر چیزی قادر است، پس هر وقت زمانش فرا رسید از آنان انتقام می‌گیرد.

یادداشت :

کسی بعد از اسلام کفر بورزد، چنین شخصی مرتد نامیده می‌شود، و در حق او احکام مرتدین تطبیق می‌شود و به نام دینی که به آن گرویده نسبت داده نمی‌شود، و احکام اهل آن دین به وی تعلق نمی‌گیرد، پس اگر مسلمانی یهودی و یا نصرانی شود؛ او را نمی‌توانیم یهودی یا نصرانی بنامیم، بلکه مرتد گفته می‌شود و احکام یهود و نصاری را از

نگاه حلال بودن ذبائح شان و جواز ازدواج با زنان ایشان؛ نمی‌گیرد. (بنقل از تفسیر کوثر: تفسیر سوره فاتحه و بقره از قریب الله مطیع)

شان نزول آیه مبارکه :

در شأن نزول این آیه حضرت ابن عباس (رض) می‌فرماید: این آیه که در باره ی جمعی از یهودیان نازل شد که بعد از غزوه احد - برای مسلمانان گفتند: آیا ندیدید که بر سر شما چه آمد؟ پس اگر شما بر حق بودید، شکست نمی‌خوردید. پس برای شما بهتر است که به دین ما در آئید؟

دوست می‌دارند بسیاری از اهل تورات چون فحاض بن عازورا و زید بن قیس که دانشمندان ایشان بودند و امثال او. از اینکه شما را باز گردانند مراد حذیفه بن یمان (رض) و عمار بن یاسر (رض) است که فحاض و دوستان او حذیفه و عمار را دعوت به یهودیت می‌کردند حق سبحانه تعالی فرمود که یهود می‌خواهند که شما را پس از آنکه ایمان آوردید به دین یهودیت بازگردانند.

آنان گفتند می‌بینید که در واقعه احد به شما چه رسید و شما را چگونه شکست دادیم. اگر دین شما بر حق بود اینچنین شکست نمی‌خوردید پس به دین ما بازگردید که برای شما دین ما بهتر و شایسته‌تر است. عمار ایشان را جواب داد و گفت: شکستن پیمان و برگشتن از دینتان را چگونه می‌بینید؟ گفتند کاری بس مشکل و سخت است. عمار گفت: با محمد عهد بسته‌ام که تا زنده‌ام از دین وی بر نگردم.

حذیفه نیز گفت: خدا پروردگار من است و محمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر ماست و اسلام دین ماست و قرآن پیشوای ماست و کعبه قبله ماست.

پس عمار و حذیفه پیش مصطفی باز آمدند و آنچه رفت باز گفتند. مصطفی گفت: اصبتم الخیر و اقلحتما- پیروز آمدید، و به نیکی رسیدید.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١٠﴾

و نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید (و با این دو وسیله روح و جسم اجتماع خود را نیرومند سازید و بدانید) هر کار خیری برای خود از پیش می‌فرستید، آن را نزد الله (در سرای دیگر) خواهید یافت، خداوند به اعمال شما آگاه است. (۱۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آتوا» (آتی): بپردازید. تَجِدُوهُ: آن را خواهید یافت.

تفسیر :

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ»: و نماز را به پای دارید زیرا نماز سبب هر پیروزی و راهی به سوی سعادت است البته به شرط آنکه به نیکوئی اقامه گردد. و زکات را به مستحقان بدهید که زکات موجب پاک شدن قلب‌ها و کفاره گناهان و جلب کننده رضایت باری تعالی است.

«وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ»: پس حق بدن نماز است و حق مال زکات و اگر چیزی را غیر از زکات به صورت نفلی بدهید همه این‌ها در نظر خداوند متعال محفوظ و مکتوب است و آن‌ها را در صحائف اعمال خود می‌بینید و ثواب آن را در پیشگاه حق تعالی کمائی می‌کنید.

از جمله «مِنْ خَيْرٍ» آیه مبارکه بر می‌آید که: مقدار کار خیر مهم نیست، هرکس به هر

مقدار که می‌تواند باید انجام دهد.
« إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (110) »: به درستی که خدای تعالی به آنچه که شما از خیرات و صدقات و نفقات می‌کنید آگاه و بیناست هر چند این خیرات و صدقات در نظر ناچیز آید و از چشمها پنهان شود، از دید خداوند پنهان نمی‌شود. چه بسا خیرات بسیار اندک در نزد خداوند پاداش و مکافات بسیاری خواهد داشت.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (111 الی 113) درباره نظر یهودیان و مسیحیان درباره ی جنتیان ، بحث بعمل آمده است.

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١١١﴾

و گفتند: (یهود و نصارا): هرگز کسی وارد بهشت نمی‌شود مگر آنکه یهودی یا نصرانی باشد، این دروغ ها و باطیل آنان است؛ بگو: اگر راستگویید دلیل و برهان خود را بیاورید. (۱۱۱)

تشریح لغات واصطلاحات :

«هود»: جمع هاند؛ یعنی، توبه کننده، یهودیان. نصاری: جمع نصران و نصرانه، پیروان مسیح. «أَمَانِيُّهُمْ» (منی): جمع اُمنیت، آرزوهای آلوده و نادرست. «هاتوا»: بیاورید، حاضر کنید. برهان: دلیل روشن، حجت.

تفسیر :

«وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى»: مفسران در شأن نزول آیه مبارکه می‌فرماید که این آیه در باره یهود مدینه و نصارای نجران نازل شد زیرا یهودیان می‌گفتند: جز یهودی هیچ کس وارد بهشت نمی‌شود! و نصاری هم گفتند: جز نصرانی هیچ کس وارد بهشت نمی‌شود پس هر گروهی از اهل کتاب یگدیگر را به گمراهی متهم می‌کرد.

در آیه متبرکه ملاحظه می‌داریم که: غرور دینی، باعث شد تا پیروان دین یهود ، و پیروان دین مسیحیت خود را نژاد برتر و بهشت را در انحصار خود بدانند. باید گفت که همه امتیازطلبی و خودبرتربینی، از جمله آرزو های خام و خیالی واهی آنان است طوریکه می‌فرماید: «تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ»: لیکن این همه خیالات ، گمانها و آرزوهای شان بی‌اساس و باطل بود که هیچ دلیلی در کتاب‌های آسمانی در مورد آن نازل نشده است.

« قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (111) »: یعنی ای محمد! به آنها بگو: اگر در مورد ادعایتان راست می‌گویید، دلیل قاطع خود را در این مورد ، برای ما بیاورید. ولی هرگز چنین چیزی را نمی‌توانند بیاورند. واضح است که : ادعای بدون دلیل محکوم

است. و هرگونه عقیده‌ای باید بر اساس دلیل باشد. قرآن عظیم الشان ، مطالب خود را با دلیل بیان کرده است و از مخالفان نیز تقاضای دلیل می‌کند. طوریکه خداوند متعال در آیه بعدی دلیل روشن و کلی را بیان داشته و می‌فرماید:

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١١٢﴾

بلی! هر کس که مخلصانه روی به الله کند (و منقاد اوامر او گردد) در حالیکه نیکوکار

باشد، پس پاداش او نزد پروردگارش است، و نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌گردند. (بنا بر این بهشت خداوند در انحصار هیچ طایفه‌ای نیست). (۱۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

بَلَى! رد سخن یهود و نصاری است. اَسَلَّمَ: خالص و پاکدل گشت. وجه: در این جا کنایه از خود شخصی است که به بارگاه و قبله ی خدا روی می آورد. مُحْسِن: نیکوکار.

تفسیر :

«بَلَى مَنْ أَسَلَّمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ» : «بَلَى» یعنی طبق آرزو و ادعاهایتان نیست، بلکه «مَنْ أَسَلَّمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ» هرکس اعمال خود را برای خدا خالص گرداند، و فروتن باشد، «وَهُوَ مُحْسِنٌ» : «وَهُوَ» و او در ضمن مخلص بودنش «مُحْسِنٌ» در عبادت پروردگارش نیکوکار باشد، به گونه‌ای که خدا را طبق شریعت او عبادت نماید، در ضمن باید گفت که نیکوکاری باید سیره‌ی انسان باشد، نه به صورت موسمی و فصلی. و حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را تصدیق و از او پیروی کند، وارد بهشت می‌شود. در این متبرکه در می‌یابیم که : عمل مقبول الهی دو شرط دارد: اول این که آن عمل، خالصانه برای خداوند متعال باشد. دوم اینکه آن عمل، نیکو بوده و با شریعت خداوند متعال موافق باشد. پس اگر عمل، خالصانه برای خداوند متعال بود، ولی با شرع انور موافقت نداشت، پذیرفته نیست؛ به همین جهت، رسول الله صلی الله علیه و سلم در این حدیث شریف فرموده‌اند: «من عمل عملاً ليس عليه امرنا فهو رد: هرکس عملی انجام دهد که مطابق با شریعت ما نباشد، آن عمل مردود است».

« فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (112) » : « فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ » و پاداش او نزد پروردگارش است، و پاداش آنها بهشت و نعمت‌های آن می‌باشد، « وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ » و نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌گردند. پس به هر خیر و نیکی دست یافته و از هر امر ناگواری نجات می‌یابند. و از این آیه فهمیده می‌شود که هرکس چنین نباشد اهل جهنم و از هلاک کنندگان است. پس جز کسانی که مخلص بوده و از پیامبر صلی الله علیه و سلم پیروی کرده‌اند هیچ احدی نجات نمی‌یابد.

هكذا از فحوای آیه مبارکه عَلَتْ وُرُودٌ وَ دَاخِلٌ شَدْنٌ بِه جَنَّتِ رَا، تسلیم فرمان خدا و نیکوکار بودن می‌داند. یعنی رفتن به جنت به ادعا و شعار به کسی داده نمی‌شود، بلکه ایمان و عمل صالح لازم است. طوریکه گفتیم برای ورود به جنت، به جای خیال و آرزو، هم تسلیم خدا بودن و ایمان درونی لازم است و هم عمل صالح بیرونی .

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١١٣﴾

و یهودی‌ها گفتند مسیحیان بر چیزی (از حق) نیستند (که قابل اعتماد باشد) و مسیحیان (نیز) گفتند که یهودیها بر چیزی (از حق) نیستند (که قابل اعتماد باشد) در حالیکه هر دو کتاب الله را تلاوت می‌کنند و (می‌دانند که عقیده هر دو خلاف کتاب الله است) همچنین آنانکه (کتاب آسمانی را) نمی‌دانند مانند سخن آنها را گفتند، پس الله حکم خواهد کرد در میان ایشان در روز قیامت در باره چیزی که در آن اختلاف می‌کردند. (۱۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لیست علی شیء»: برحق نیستند. «یَتَلُونَ»: می خوانند. «كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»: نا آگاهان از مشرکان عرب و دیگران نیز چنین می گویند.

شأن نزول آیه 113 :

«یهودیان گفتند: «مسیحیان برخوردار [از] هیچ [حقیقتی] نیستند» و مسیحیان گفتند: «یهودیان برخوردار [از] هیچ [حقیقتی] نیستند». حال آنکه [همه] آنان کتاب [آسمانی] می خوانند. همچنین کسانی که [از حق چیزی] نمی دانند [سخنی] مانند سخن آنان گفتند، خداوند روز قیامت در [باره] آنچه که در آن اختلاف می کردند، بین آنان فیصله می کند». همچنان ابن ابوحاتم از طریق سعید یا عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: روزی مسیحیان نجران نزد رسول الله آمدند و اتفاقاً دانشمندان یهود نیز در آنجا حضور یافتند. بین آنها و مسیحیان منازعه ای در گرفت. رافع بن خزیمه گفت: دین شما پایه و اساسی ندارد. و نبوت عیسی علیه السلام و کتاب او انجیل را انکار کرد. شخصی از اهل نجران در جواب او به یهودیان گفت: دین شما پایه و اساس ندارد. و نبوت موسی علیه السلام را تکذیب و کتاب تورات را انکار نمود. در این باره آیه: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ نَّازِلٌ شَدَّ». (طبری 1813 از ابن اسحاق از محمد بن ابومحمد به همین عبارت روایت کرده است.)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که این آیه: ترسیم مجددی از سیمای متعصب اهل کتاب را به بیان میگیرد که هر گروه در صدد نفی گروه دیگر است، طوریکه می فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ»: یعنی یهود به حضرت عیسی علیه السلام کافر شده و گفتند: نصاری دینی صحیح و معتبر ندارند، پس آیین آنها باطل است.

«وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ»: و نصاری درباره ی یهود همانند آن را گفتند و به حضرت موسی علیه السلام کافر شدند.

هر طایفه ای از آنها خیر و خوبی را از دیگری نفی کرده و آن را به خود اختصاص دادند، درحالی که شیوه اهل انصاف این نیست زیرا منصف به حقی که نزد خصمش وجود داشته باشد اعتراف، و باطل وی را رد می کند و هرگز بغضی که علیه دشمنش دارد، او را به انکار حق و انمی دارد.

باید یادآور شد بادر نظر داشت اینکه همه در مقابل اسلام و مسلمانان یکدستند، و همه در دشمنی و ضربه وارد کردن بر اسلام و مسلمانان همکارند، ولی در میان خود – یکدیگر را تکفیر نموده و باهم دشمنند، چون هریک بر این باورند که دین حق همان دینی است که ایشان بر آنند، و دین گروه های دیگر را باطل می دانند.

در ضمن قابل یاددهانی میدانم: کسی که حق را شناخته و رد می کند، قبیح تر است از کسی که حق را بسبب جهل رد می کند. چون شخص دومی عذری دارد، اما شخص اول هیچ عذری ندارد.

« وَ هُمْ يَتَلُونَ الْكِتَابَ »: در حالی که یهود تورات را می خوانند و نصاری انجیل را، پس آگاهانه کفر را برگزیده اند.

باید گفت در صورتیکه تعصب و خودخواهی در یک محیط و یک جماعتی حاکم باشد، علم

هم نمی‌تواند آنانرا هدایت کند. اهل کتاب قادر به تلاوت آن بودند ولی به خاطر داشتن روحیه‌ی انحصارطلبی تلاوت‌ها هم کارساز نبود.

«كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ»: همچنین مشرکان عرب نیز سخنانی مانند سخنان اهل کتاب گفتند، آنها می‌گفتند: دین محمد بر حق نیست.

یعنی: امت‌های قبل از یهود و نصاری نیز که به کتابهای آسمانی علمی نداشتند، همین سخن را گفتند، در فضای آمیخته به تعصب، عالم و جاهل همانند هم فکر می‌کنند. ملاحظه میشود که: مشرکان جاهل همان حرفی را بر زبان جاری ساختند که تلاوت کنندگان تورات و انجیل آنرا می‌گفتند.

«فَإِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (113)»: یعنی در روز قیامت خدا در بین یهود و نصاری قضاوت کرده و درباره‌ی اختلاف آنها در امر دین در بین آنها حکم عادلانه صادر خواهد کرد.

شان نزول آیه 113:

ابن عباس رضی الله عنه گفته است: وقتی که مسیحیان نجران نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدند، احبار یهود پیش آنها آمده و در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آنان نزاع کردند. یکی از یهودیان به نام رافع بن حرمه گفت: شما بر دین صحیحی نیستید، سپس به حضرت عیسی علیه السلام و انجیل کافر شد و آن دو را انکار کرد. یکی از نصاری نجران نیز به یهودیان گفت: شما بر دین درستی نیستید، آنگاه حضرت موسی و تورات را منکر شد. آنگاه الله متعال آیه‌ی «وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَأَنبِئَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ» را نازل کرد. (مختصر ابن کثیر 108/1).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (114 الی 115) در باره منع داشتن از داخل شدن به عبادتگاهها و درستی نماز در هر جا و مکانی، مورد بحث قرار گرفته است.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١٤﴾

و کیست ظالم‌تر از کسیکه نگذارد در مساجد الله نام او برده شود و در ویرانی آن بکوشد؟ همان گروه را لایق نبود که داخل شوند در مسجدها مگر اینکه ترسان باشند (از عقوبت الهی)، (پس) برای آنها در دنیا رسوائی است و در آخرت عذاب بزرگ در پیش دارند. (114)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أظلم»: ستمکارتر، ظلم، یعنی؛ قرار دادن هر چیز در غیر جای خود. «مساجد»: جمع مسجد، مکان سجده عبادتگاهها، پرستشگاهها. «خزئ»: رسوائی، بدنامی.

تفسیر:

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ»: هیچکس ظالم‌تر آن کس نیست که بندگان الله تعالی را از ذکر او، ادای نماز، تلاوت قرآن و آموختن آن و تسبیحش و یا تعلیم علم نافع که در یکی از مساجد می‌آیند، منع کند.

میخواهم یک مطلب را باتمام صراحت بیان کنم که: دشمن از در و دیوار مسجد در خوف و حراس نیست، بلکه ترس، خوف و تشویش اش از زنده شدن نام الله و بیداری

مسلمانان است.

«وَسَعَى فِي خَرَابِهَا» و هیچکس ظالمتر از کسی نیست که مساجد را ویران و یا تخریب می‌کند و یا بر بنای آن اعتراض می‌نماید. باید گفت که: ویرانی و خرابی مسجد تنها با بیل و کلنگ و یا سایر وسایل تخریبی و معماری نیست، بلکه هر برنامه‌ای، هر پروگرامی بصورت خلاصه هر مانع که از رونق مسجد بکاهد، و مسجد را از مسیر اصلی اش خارج سازد، بمثابة تلاش در خرابی بشمار می‌رود.

همانطور که رومی ها بیت المقدس را ویران کردند. یا این که سعی کند که طاعات و عبادت در آنها چون تعلیم و آموختن علم، نشستن در آنها برای اعتکاف و امثال آن از فعالیت‌های مشروع دیگر صورت نگیرد؟ چنان‌که مشرکان در روز حدیبیه با رسول الله صلی الله علیه و سلم همین کار را کردند، آن‌گاه که آن پیامبر صلی الله علیه و سلم و همراهان، صحابه جلیل القدر شان را از ورود به مکه معظمه بازداشتند، ابن‌کثیر قول دوم را ترجیح داده. و ابن جریر از ابن زید روایت کرده است: روز حدیبیه هنگامی که مشرکان رسول الله را از دخول به مکه مانع شدند این ایه نازل گردید. (طبری 1828 از ابن زید که نامش عبدالرحمن بن زید بن اسلم است روایت کرده).

یادداشت:

خواننده معزز: مطابق روایات تاریخی بیت المقدس تقریباً دوبار تخریب، 23 بار محاصره، 44 بار مورد تصرف و بازپس‌گیری و 52 بار مورد هجوم قرار گرفته است. «أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ» عقاب چنین اشخاصی این است که داخل این مساجد نشوند مگر خوار، ذلیل و بی‌مناک، از هیبت الله متعال که پروردگارشان است، به مساجد وارد می‌شدند زیرا مساجد خانه‌های عبادت حق تعالی است. یا معنی این است: کفار را با جهاد چنان مرعوب کنید که کسی از آنها با احساس امنیت وارد مساجد شمانشود. این جزا موافق عملکردشان است؛ زیرا آن‌ها مؤمنان را می‌ترسانند. این کار با مشرکان زمانی صورت گرفت که در حال اسارت و ذلت وارد مساجد شدند و در زمان حضرت ابوبکر صدیق (رض) نیز چنین کاری با مرتدان زکات انجام شد. «لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ» یعنی خفت و خواری این جهان از آن آنان است. یعنی: برای این گروهی که مساجد الله متعال را ویران کرده و از ذکر نام خداوند متعال در آنها جلوگیری می‌کنند، در دنیا از جانب خداوند متعال خواری و ذلتی سخت است، که این خواری و ذلت رابه‌دست مؤمنان جهادگر در راه دینش بر آنها وارد می‌سازد، بدین‌گونه که مجاهدان مؤمن، آنها را می‌کشند، به اسارت می‌گیرند و بر آنان جزیه وضع می‌کنند.

باید گفت: ظلمی که ضرر آن به مردم می‌رسد موجب دو نوع عقوبت می‌شود: یکی عقوبت دنیوی تا سینه‌های مظلومین را شفا بخشد، و دومی عقوبت اخروی که بزرگتر خواهد بود. طوریکه می‌فرماید: «وَأُولَئِكَ فِي الْأَخْرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (114)» در آخرت عذابی دردناک و طاقت فرسا به سراغ آن‌ها خواهد رفت. طبیعی است هرگاه کسی ظالمتر از آنکه در راستای ویرانی مساجد تلاش می‌کند نباشد در همین راستا پاداش‌دارتر از کسی که در راستای آبادانی مساجد با طاعت و عبادت تلاش می‌نماید نیز نمی‌باشد. قابل یادآوری است که: مسلمانان همه در مساجد الله یکسانند و همه حق عبادت در آن را دارند، و منع کسی از عبادت در خانه‌های الهی ظلمی است که موجب عقوبت می‌شود.

شأنزول آیه ی 114:

الف: کلبی گوید: ططلوس رومی و جنگاوران نصارا بر بنی اسرائیل یورش بردند، جنگجویانش را کشتند، فرزندانش را اسیر، تورات را تحریف، بیت المقدس را ویران و آن را از لاشه ی گندیده پر کردند.

قتاده و سدی گفتند آن کس بخت نصر بود که به همراهی نصاری روم با وی برخاستند، و به جنگ یهودان رفتند، و بیت المقدس را خراب کردند، تا اینکه دیگر باره مسلمانان آن را بنا نهادند و مسجد ساختند.

ب: عطا می گوید: مشرکان مکه، مسلمانان را از عبادت در مسجدالحرام منع می کردند، یا به قول ابن جریر، در رویداد حدیبیه از ورود پیامبر و مسلمانان به داخل مکه و طواف کعبه، جلوگیری به عمل آوردند.

خواننده محترم!

در هر صورت، هدف از مفهوم کلی این آیه، عام بودن سبب است و دو بند بالا با آنچه «تیطس یا ططلوس رومی» پیش آورد؛ یکی است. و حدود هفتاد سال پس از مسیح به قدس رفت، آن را تخریب نمود و به صورت تپه ای از خاک در آورد، پیکر (هیکل) سلیمان را منهدم کرد و قسمتی از تورات نسخ شده را - که مسیح، یهودیان را از آن هشدار داده بود - سوزاند.

و، همچنین ویرانگری های صلیبیون بد نهاد کینه توز که بیت المقدس و بسیاری از سرزمینهای مسلمانان را به یغما بردند، مردم را از ورود به مسجداالقصبی بازداشتند و مساجد فراوانی را ویران نمودند. این چپاول و اشغالگری و کشتار و ویرانگری - بسی سخت تر از پیش - اکنون در این عصر تمدن و پیشرفت (!) پی در پی از یهودیان - بخصوص صهیونیست ها و هم پیمانانشان - روی می دهد و بسیاری از مساجد فلسطینیان را به آتش و خون می کشند و همواره می کوشند تا بار دیگر مسجداالقصبی را ویران کنند و نامش را از تاریخ حذف نمایند.

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿١١٥﴾

(با بند کردن مساجد، عبادت الله بند نمی شود زیرا) برای الله است جانب مشرق و جانب مغرب، پس به هر طرف که روی کنید (برای عبادت الله) همانجاست روی الله؛ همانا الله دارای فضل گشاده و داناست. (۱۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَيْنَمَا»: هر جا، هر سو. تُوَلُّوا (ولی): روی کنید. ثم: آن جا، وجه الله: جهت و قبله ی خدا. واسع: دربر گیرنده، فراگیر.

تفسیر:

«وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ»: یعنی مشرق و مغرب از آن الله است. منظور تمام کره ی زمین است. «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»: یعنی به امر او به هر جهت رو کنید، همان جهت قبله ی مورد رضای اوست و از شما می پذیرد. یعنی هرکاری که به فرمان الهی بوده باشد و رنگ الهی داشته باشد، وجه الله و عبادت است.

مفسران می نویسند: این حکم ناظر بر وقتی است که جهت قبله بر نمازگزار پوشیده بماند، یا زمانی که انسان نماز نافله را سوار بر مرکب ادا می کند، چنان که رسول الله صلی

الله علیه وسلم سوار بر مرکبشان به هر سوئی که می‌رفت، نماز می‌گزاردند. مفسران در شأن نزول این آیه مینویسند که: رسول صلی الله علیه وسلم در مسیر حرکت از مکه به سوی مدینه به هر سمت و جهتی که شتر سواریش در حرکت بود نماز را ادا می‌کرد. ابن عمر ب فرمود: این آیه: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» «پس به هر کجا روی آورید، روی الله آنجاست» در همین باره نازل گردیده است. (صحیح مسلم (700). همچنان عبدالله بن عامر بن ربیع از پدرش روایت کرده‌اند: در یک شب تاریک با رسول الله صلی الله علیه وسلم در سفر بودیم و نمی‌دانستیم که قبله کدام سمت است، هر کس روبروی خود نماز خواند و در آن قسمت نشانه گذاشت، چون صبح شد به رسول الله صلی الله علیه وسلم یادآوری کردیم. پس الله عزوجل «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» را نازل گردانید. (سنن ترمذی (2957) و ارواء الغلیل از البانی (291) و فرمود: این حدیث حسن است.)

این حکم وقتی قابل تطبیق است که جهت قبله بر نماز گذار پوشیده بماند، یا وقتی که مسلمان نماز نافله را سوار بر مرکب ادا کند، چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم سوار بر مرکبشان به هر سوئی که حرکت می‌کرد نماز ادا می‌کرد، این آیه در رأی جمهور علما منسوخ است زیرا چنانکه ابن جریر طبری می‌گوید: «این حکم قبل از دستور روی آوردن به قبله نازل شده بود تا این عقیده سردمداران ادیان پیشین را ابطال کند که می‌پنداشتند؛ عبادات جز در معابد درست نیست». ابن عباس (رض) می‌گوید: «اولین چیزی از قرآن که برای ما منسوخ شد - و خدا داناتر است - موضوع قبله بود». اما به قولی: حکم این آیه، مربوط به نماز نافله سوار بر مرکب است؛ چنانکه در فوق بیان یافت.

اگر کسی سعی و تلاش خود را در یافتن جهت قبله کرد ولی موفق نشد که آن را بیابد، لذا اجباراً به غیر جهت قبله نماز گزارد، نمازش نزد جمهور فقها (ابوحنیفه، مالک و احمد) جایز است، ولی در رأی مالک، اعاده نماز در وقت آن برایش مستحب می‌باشد. اما شافعی می‌گوید: نماز وی درست نیست زیرا قبله شرطی از شروط نماز می‌باشد. لیکن در صحت ادای نماز نافله سوار بر مرکب - به هر سوئی که روی آورد - در میان فقها اختلافی نیست.

«إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (115)» خدا بسیار فراگیر و گشایشگر است و همه چیز را می‌داند. یعنی خدای بلند مرتبه، محدود، تنگدل، تنگ نظر و تنگ دست نیست و آن گونه هم که شما تصور و قیاس کرده اید نیست، بلکه هم قلمرو او وسیع است و هم زاویه دید و دایره فیض او و هم او این را می‌داند که کدام بنده او، در چه جایی، چه زمانی و با چه نیتی او را یاد می‌کند.

فلسفه روی کردن بسوی قبله :

فلسفه ی روی کردن به قبله (کعبه)؛ هدف خدایی است که مکان، او را محدود نخواهد کرد. خدا، یگانه قبله ی عبادت کنندگان، گردآورنده ی احساس و عواطف آنان در جهت دنبال کردن هدف نهایی و یگانه ای است و چون بنده ی یکتاپرست - به طور مستقیم - نمی‌تواند وجه معبود خود را دریابد و به آن روی کند و از این راه ذات او را در چیزی از آفریده هایش محدود و محصور گرداند؛ بنابراین، مکان مخصوصی را - که بندگانش به آنجا روی عبادت کنند - مشروع و جایز فرمود، انگار روی کردن به آن مکان، همانند

روی کردن به وجه ذات اوست.

شان نزول آیه 115:

مسلم، ترمذی و نسائی از ابن عمر (رض) روایت کرده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم در مسیر حرکت از مکه به سوی مدینه به هر سمت و جهتی که شتر سواریش در حرکت بود نماز نافله را ادا می‌کرد. پس ابن عمر (رض) « وَبِاللَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ » را قرائت کرد و گفت: این آیه در همین باره نازل گردیده است (صحیح است، مالک 1 / 151، احمد 2 / 66، بخاری 1096، مسلم 700، ابوداود 1224، نسائی 1 / 243، ابن جارود 270 و ابن حبان 2421 از ابن عمر روایت کرده اند).

- حاکم از ابن عمر (رض) روایت کرده است: خدای بزرگ « فَأَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ » را نازل کرده است که به هر سمت شتر سواریت روان بود به همان جهت نماز نافله (مستحبی) را ادا کن، حاکم می‌گوید: این حدیث به شرط مسلم صحیح است (صحیح است، طبری 1842 و حاکم 2 / 226 روایت کرده اند، حاکم این را به شرط مسلم صحیح می‌داند و ذهبی هم با وی موافق است).

این صحیح‌ترین روایت از روی اسناد است که در شان نزول این آیه آمده است و گروهی به آن اعتماد کرده اند، اما در این حدیث به صراحت بیان نشده که سبب نزول آیه همین چیزی است، بلکه گفته شده در باره ادای نماز نافله فرستاده شده است.

- ابن جریر و ابن ابوحاتم از طریق علی بن ابوظلحه از ابن عباس (رض) ب روایت کرده اند: وقتی که رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه هجرت کرد خدای عزوجل به او امر فرمود که به سوی بیت المقدس نماز بخواند، یهود از این بابت شادمان شد. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بیش از ده ماه رو به سوی بیت المقدس نماز خواند، اما قبله ابراهیم علیه السلام را بیشتر دوست داشت و همواره دعا می‌کرد و منتظر رسیدن وحی آسمانی بود. پس الله متعال آیه: « اَقُولُوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ »، روی خود را به سوی مسجدالحرام کنید» (بقره: 144) را نازل کرد.

یهودیان ایراد گرفتند و گفتند: چه چیز مسلمانان را از قبله‌ای که به سوی آن نماز می‌خواندند برگرداند. پس خدا آیه وَبِاللَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ (بقره: 115) و « فَأَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ » را نازل کرده. اسناد این روایت قوی است، و معنی نیز آن را مساعدت می‌کند، پس باید به آن اعتماد کرد.

در شان نزول این آیه مبارکه روایات دیگری نیز تذکر رفته که از ذکر همه آن صرف نظر میکنیم.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (116 الی 118) موضوعات اهل کتاب و مشرکان، نسبت دادن فرزند به ذات خداوند متعال، درخواست سخن گفتن از خدا با آنان، مورد بحث قرار گرفته است.

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانُونٌ ﴿١١٦﴾

و [یهود و نصاری و مشرکان] گفتند: الله [برای خود] فرزندی گرفته، او پاک و منزّه است. بلکه آنچه در آسمان‌ها و زمین است از اوست، و همه فرمانبردار او هستند. (۱۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُبْحَانَهُ»: خدا پاک و بی عیب است. قَانُونٌ (قَنْت، قُنُوتًا): خاشعان، فروتنان،

خاکساران.

تفسیر:

«وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وُلَدًا»: این گفته‌ی یهود و مشرکان و نصاری است. یهود می‌گفتند: عزیر پسر الله است «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ» (آل عمران، 191) و نصاری (مسیحیان) می‌گفتند: حضرت عیسی پسر الله است! «وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ» (بقره، 177). و کفار عرب گفتند گفتند: فرشتگان دختران الله می‌باشند. «يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ» (حج، 40). «پس الله متعال ادعای همه را تکذیب کرد و بر این توهم غلط و نابجا، و ذات خداوند را از چنین نسبتی‌هایی منزّه می‌داند. و فرمود: «سُبْحَانَهُ» و الله متعال از باطل سرایی‌های ایشان اعلان بیزاری نموده و پندارهای باطلشان را رد کرده فرمود که ذات او از سخنان این گروه‌ها که به وی برگزیدن فرزند را نسبت می‌دهند پاک و منزّه است.

«بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: خدایی که همه آسمان‌ها و زمین در برابر او تسلیم هستند، بلکه هر آنچه که در زمین و آسمان‌ها است به شمول عزیر و عیسی علیه السلام، همه بندگان تابع و خاشع او هستند که هرگز از عبادت و نیایش او سرکشی نمی‌کنند، پس چگونه می‌توانند فرزندان الله باشند؟

«كُلُّ لَهٗ قَانُونٌ (116)» «و همه سر به راه او هستند» یعنی: همه آنها به بندگی پروردگار قیام نموده و برای او خاضعند، پس چگونه فرزند وی می‌باشند؟

ابن عباس (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده است که الله ا فرمود: «كَذَّبَنِي ابْنُ آدَمَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، وَشَتَمَنِي، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، فَأَمَّا تَكْذِيبُهُ إِيَّايَ فَرَعَمَ أَنِّي لَا أَقْدِرُ أَنْ أُعِيدَهُ كَمَا كَانَ، وَأَمَّا شَتْمُهُ إِيَّايَ، فَقَوْلُهُ لِي وُلْدٌ، فَسُبْحَانِي أَنْ اتَّخَذَ صَاحِبَةً أَوْ وُلْدًا» متفق علیه. (صحیح بخاری(4482). «فرزند آدم مرا تکذیب کرد و برایش شایسته نبود که مرا تکذیب کند، و دشنام داد و برایش شایسته نبود که مرا دشنام دهد؛ تکذیب وی مرا از این قرار بود که او پنداشته است که من قادر به بازگردانیدن خلقت او به شکل اول آن نیستم. اما دشنام دادن او در گفته اوست که می‌گوید: من فرزند دارم، در حالیکه من پاک و منزّه هستم از آن که همسر و فرزندی داشته باشم».

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿۱۱۷﴾

به وجود آورنده آسمان‌ها و زمین از عدم و بدون هیچ نمونه است و چون ایجاد چیزی را فیصله کند، به آن می‌گوید: «باش»، پس می‌شود. (۱۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَدِيعٌ»: نوآفرین، آفریننده‌ای که به الگو و نمونه نیاز ندارد. قَضَى: اراده اش چنین بود، خواست.

تفسیر:

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: حق تعالی ایجاد گر آسمان‌ها و زمین است بدون اینکه نمونه‌ای از قبل برای آن‌ها وجود داشته باشد، این در مورد خلق؛ «و إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (117)» و اما در مورد این امر باید گفت که: خداوند متعال چون هر وقت کاری را بخواهد با تقدیر کند پس غیر از این نیست که به آن چیز می‌گوید: باش (کن) پس بباشد (فیکون)، بدون امتناع و معطلی و مهلت به وجود می‌آید. و در جای دیگر از قرآن آمده است: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». یس / 82

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿١١٨﴾

و آنانکه نمی دانند گفتند: « چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟! و یا (چرا) معجزه و نشانه ای برای ما نمی آید؟! » کسانی که پیش از آنان نیز بودند همین گونه سخن می گفتند، دل‌هایشان به یکدیگر همانند است. همانا ما آیات و نشانه ها را برای گروهی که یقین دارند، آشکار و روشن ساخته ایم. (۱۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ»: چرا خدا با ما حرف نمی زند؟ «تَشَابَهَتْ»: همانند بوده است، همگون بوده است. «يُوقِنُونَ»: یقین دارند، باورشان راست است.

شأن نزول آیه 118 :

ابن جریر و ابن ابوحاتم از طریق سعید یا عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: رافع بن حریمه به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: اگر همانطوری که ادعا می‌کنی، فرستاده خدا باشی از او بخواه با ما صحبت کند تا سخنان او را بشنویم، در این باره الله متعال آیه: «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ رَا نَازِلَ كَرْدَ». (طبری 1864 از ابن اسحاق از محمد بن ابومحمد روایت کرده است.)

تفسیر :

یکبار دیگر در آیه متبرکه ذیل تقاضای نابجا از سوی گروهی ناآگاه از کفار که در برابر دعوت رسول الله صلی الله علیه چنین می‌گویند: چرا خداوند مستقیماً با خود ما گپ نمی زند؟ و یا اینکه چرا بر خود ما آیه نازل نمی‌شود؟! مطرح شده است.

قرآن عظیم الشأن برای جلوگیری از اثرات نادرست احتمالی این‌گونه سخن‌های یاه و بی‌جا بر سایر مسلمانان و دل‌داری به رسول الله صلی الله علیه وسلم، این درخواست و سریالی آنان را خیلی عادی تلقی کرده و بیان میدارد که مطرح کردن همچو سوالات چیزی جدید نیست، و کفار قبل از اینها نیز از انبیای پیشین چنین توقعات نابجا را مطرح ساخته اند طوری‌که می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»: منظور مشرکین نادان یعنی کفار قریش است؛ جاهلان و نادانان گفتند: «لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ»: چرا خداوند با ما شفاهاً یا از طریق وحی سخن نمی‌گوید که تو پیامبر او هستی؟

ملاحظه می‌داریم که: مجادله و کشمکش اهل باطل همیشه مبنی بر باطل می‌باشد، عناد و سرکشی و خودخواهی پیشه ایشان است. و کسی که حق را نمی‌پذیرد در حقیقت جاهل و نادان است. در ضمن قابل یادآوری است که: اصالت به تلاش و لیاقت است، نه تقاضا و توقع. گروهی هستند که به جای تلاش و بروز لیاقت، همیشه توقعات نابجای خود را مطرح می‌کنند.

«أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ»: یا چرا آیه و دلیلی نمی‌آید که دلیل و برهان بر صدق پیامبریت باشد؟! ولی هدف آنان از همه ی این درخواستها، چیزی جز خود خواهی، سرپیچی از فرمان حق، دشمنی و کینه توزی، تحقیر آیات الهی و انکار قرآن نبود.

«كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ»: همچنین گفتند آنان که پیش از ایشان بودند (یهودان و مسیحیان) مانند گفتار ایشان. و بر پیغمبران اقتراح کردند [خواستار شدن از دیگران که مطلبی یا کاری بقریحه و ذوق خود پدید آورند] آنهم بعد از ظهور معجزات. «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ»: دل‌های کفار و منکران اهل کتاب در سخت دلی و کفر و سئوالات و

اقتراح و عناد و ستیزگی به یکدیگر شبیه است. این قسمت از آیه، به منزله ی تسلیم خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم می باشد.

« قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (118) »: هر آینه نشانه های توحید و نبوت را برای قومی که خواستار یقین اند فرستادیم و سخنان خود را به وضوح برای آنان بیان کردیم. یعنی تنها کسانی از آیات الله بهره می برند که موقنون یعنی مردمان بایقین می باشد. ولی آنان که خداوند متعال بر دل هایشان مهر نهاده و بر شنوایی و بینایی شان پرده ای است، اگر هر نشانه و معجزه ای را هم ببینند، ایمان نمی آورند تا آن که عذاب دردناک الهی را مشاهده کنند. چنان که این معنی در آیه دیگری آمده است.

قابل یادآوری است که: در تبیین این آیه مبارکه در سوره های مختلف آیه های متعددی زینت بخش مطلب است از جمله: (سوره انعام/ 124)، (سوره اسراء/ آیات 90 تا 93)، (سوره فرقان/ 21)، (سوره مدثر/ 52) و غیره ... باید بعرض رسانید که سنت الهی اتمام حجت و بیان دلیل است، نه پاسخگویی به خواسته ها و تمایلات نفسانی هر کس.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (119 الی 123) درباره موضوعات: برحذر داشتن از پیروی یهود و نصاری، یادآوری نعمت و هشدار از سزا های روز آخرت، بحث بعمل آمده است.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ (۱۱۹)

همانا ما تو را به حق مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم. و در باره دوزخیان از تو پرسیده نخواهد شد. (۱۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« بِالْحَقِّ »: همراه حق، قرآن، اسلام. « جحیم »: آتش سوزان، برافروخته. « أَصْحَابِ الْجَحِيمِ »: دوزخیان.

تفسیر:

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا» : بدرستی تو را ای محمد به حق و راستی و سزاواری با شریعت و نبوت و دین استوار فرستادیم، حضرت ابن عباس (رض) در این مورد می فرماید: «یعنی تو را مژده دهنده بهشت و بیم دهنده از دوزخ فرستادیم».

در قرآن عظیم الشأن در می یابیم که: در برابر هر تضعیف روحیه ای از طرف دشمن، نیاز به تقویت و تسلیم و تسکین روحی از طرف الله سبحانه و تعالی مطرح می گردد. بطور مثال در آیه قبل بهانه های کفار نقل شد، در این آیه پیامبر صلی الله علیه و سلم با کلمه «بالحق» تأیید و تقویت می شود.

«وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ (119)»: یعنی بعد از این که در دعوت آنها تلاشت را کردی، دیگر مسؤول افراد بی ایمان نیستی. یعنی پرسیده نخواهی شد در روز قیامت که چرا مشرکان بر تو ایمان نیاوردند. وظیفه تو رساندن وحی و رسالت به آنهاست و ما به حساب اهل گمراهان در روز قیامت رسیدگی خواهیم کرد.

پیامبر اسلام هرگاه حجت را بر مردم تمام کند دیگر مسؤول گمراهی کسی نیست؛ زیرا خود گمراه، جرم مسئولیت خود را متحمل می شود و به جزای اعمال خود در آتش دوزخ می رسد؛ چون چنین شخصی عذری ندارد و قبلاً برایش راه بیان شد و دلیل و برهان ارائه گردید.

ای رسول گرامی! ما تو را همراه منطق حق برای مردم فرستاده‌ایم تا از طریق بشارت و انذار، آنان را نسبت به سعادت خودشان آشنا کنی. اگر گروهی بهانه جویی کرده و از پذیرش حق سرباز زدند و توقع داشتند که بر آنان وحی نازل شود، تو مسئول دوزخ آنان نیستی، تو فقط عهده‌دار بشارت و انذاری، و مسئول نتیجه و قبول یا ردّ مردم نیستی.

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١٢٠﴾

و یهودیان و مسیحیان هرگز از تو راضی نخواهند شد تا اینکه (بطور کامل تسلیم خواسته های آنها شوی و) از دین (تحریف یافته) آنان پیروی کنی. بگو: البته هدایت الله هدایت حقیقی است. و اگر از خواهشات و آرزوهایشان پیروی کنی پس از اینکه علم و آگاهی به تو آمده است، هیچ مددگار و یآوری از جانب الله برایت نخواهد بود. (۱۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مِلَّتَهُمْ» : دین آنان. «هُدَىٰ اللَّهِ» : اسلام. «لَئِن» : لام برای قسم است. «مِنَ الْعِلْمِ» : وحی از جانب الله. «مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ» : از سوی الله برای تو نیست. «وَلِيٍّ» : یاور، سرپرست. «نَصِيرٍ» : مددکار و دستگیر.

تفسیر :

«وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ» : اگر تمام پیشنهادات یهود و نصاری را هم قبول کنی و آرزوهایشان را هم برآورده سازی، از تو راضی نمی‌شوند. زیرا مطلب آنها آوردن معجزاتی که به تو پیشنهاد می‌کنند نیست، بلکه مطلب اصلی آنها برگرداندن تو از دین و آئینت به دین و آئین خودشان و پیروی تو از خواسته‌های نفسانی ایشان است. و این شیوه هر بدعت‌گذار و پیرو هوی و هوس است که جز پیروی از خواهشات نفسانی خود، چیزی دیگری را از اهل حق نمی‌خواهند و بدون آن از ایشان راضی نمی‌گردند.

در نهایت امر باید جداً متوجه باشید که دشمن، به کم راضی نمیشود. فقط با سقوط کامل و محو کامل مکتب و متلاشی شدن اهداف شما راضی می‌شود.

در ضمن قابل یاددهانی: اگر شخص مسلمانان احساس و مشاهده کردند که کفار از دین آنان راضی هستند، باید در دینداری خود تردید و تشکیک بعمل آرد. دینداری کافرپسند، همان کفر است.

«قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ» : یعنی ای محمد! به آنها بگو: واقعاً اسلام دین حق است و غیر آن گمراهی است. همچنان به ایشان بگو: هدایت حقیقی تنها هدایت الهی است، نه آنچه که شما به آن عقیده دارید از شریعت‌های منسوخ و کتاب‌های تحریف شده.

«وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ» : و اگر از تحریفاتی که در کتب شان است و از بدعت‌هایی که در دین خود به وجود آورده‌اند و از احکام و باورهای نامشروع شان پیروی کنی و با آنها سازش کنی، نباید فراموش کرد که داشتن رابطه با اهل کتاب نباید به قیمت صرف نظر کردن از اصول باشد. جذب دیگران بلی، ولی عقب نشینی از اصول به هیچ صورت نه.

«مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (120)» : پس هیچ کسی تو را از عذاب الهی نمی‌تواند نجات دهد و یار و یآوری نخواهی داشت.

این هشدار شدید الهی است که متوجه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم گردید و در عین وقت مراد این آیه، امت رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌باشد که هوشیار و بیدار باشند تا در دام هوی‌ها و هوس‌های باطل‌گرایان و افکار و باورهای بی‌ارزش آنان نیفتند و مبادا روزی رضایت و خشنودی بدعت گزاران را بجوبند. و اگر کسی چنین کند، پس خواری و ذلت و تنهایی دامنگیر او خواهد شد.

مفسیر تفسیر مسیر دکتر عایض بن عبدالله القرنی می‌نویسد: این آیه دلالت بر تحریم موالات با یهودیان و نصرانیان و پیروی از دین‌شان و یا تشبه به آن‌ها دارد و بیان می‌دارد که دشمنی آن‌ها با یک مسلمان تا زمانی است که دین خود را ترک کند و وارد دین آن‌ها شود.

همچنان این آیه در عین این‌که خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم است، خطاب به همه مسلمانان در طول تاریخ نیز هست که هرگز یهود و نصاری از شما راضی نخواهند شد، مگر آنکه تسلیم بی‌چون و چرای آنان شوید و از اصول و ارزشهای الهی کناره بگیرید. ولی شما باید با تمام قاطعیت جواب رد به آنان بدهید و بدانید تنها راه سعادت، راه وحی است نه پیروی از تمایلات این و آن.

اسباب نزول آیه 120:

ثعلبی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: یهود مدینه و نصاری نجران همواره آرزو داشتند که سرور کائنات به سوی قبله ایشان نماز بخواند، چون الله متعال کعبه را قبله مسلمانان قرار داد، این امر بر آن‌ها دشوار آمد و از تأیید دین‌شان در نظر رسول اکرم مأیوس شدند. پس آیه: « وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ » نازل شد.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٢١﴾

کسانی که کتاب آسمانی، به آنها داده‌ایم (یهود و نصاری) و آن را طوری که حق خواندنش است تلاوت می‌کنند، ایشان به آن ایمان می‌آورند و هر کس به آن کفر ورزد پس آنان زیانکاران اند. (۱۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَاسِرُونَ»: زیانکاران

تفسیر:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ»: کسانی که به آنان کتاب دادیم، آنها جمعی از یهود و نصاری بودند که مسلمان شدند.

به قولی: مراد از آنان مسلمانان اند. به قولی دیگر: مراد کسانی از اهل کتاب اند که مسلمان شده‌اند. چنان‌که در شأن نزول آیه مبارکه آمده است: آیه درباره کسانی نازل شد که همراه جعفر بن ابی‌طالب س باکشتی از سرزمین حبشه به مدینه آمدند و آنها جمعا چهل مرد از اهالی حبشه و شام بودند. اما ضحاک می‌گوید: «آیه کریمه درباره یهودیانی نازل شد که ایمان آوردند».

طوری‌که مفسر تفسیر کابلی مینویسد: در یهود نیز، يك دسته مردم مختصری بودند که انصاف داشتند، و تورات را به دقت و امعان نظر تلاوت کرده، به قرآن ایمان آوردند؛ مانند عبد الله بن سلام و رفقای او، رضی الله عنهم؛ این آیه در شأن ایشان است که تورات را به دقت مطالعه کردند و به موهبت ایمان نائل شدند.

«يَتْلُوهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ» به درستی آن را مطالعه می‌کنند و همان‌طور که نازل شده است آن را می‌خوانند. یعنی: اینان از کتاب الله پیروی کرده و به احکام آن عمل می‌کنند، پس حلال آن را حلال، و حرام آن را حرام می‌شناسند، تحریف و تبدیلی در آن پدید نمی‌آورند و آن را بر غیر تأویلش، معنی نمی‌کنند. این تفسیر ابن‌مسعود (رض) از جمله: «يَتْلُوهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ» است.

ولی عمر بن خطاب (رض) در تفسیر آن فرموده است: «آنان کسانی هستند که چون به آیه رحمت برسند، آن را از خداوند متعال درخواست می‌کنند و چون به آیه عذاب برسند، از آن به الله متعال پناه می‌برند». نقل است که رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز چنین می‌کردند. «أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ» آن گروه به موهبت الهی به کتاب ایمان آوردند و به ایمان نائل شدند. «وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (121) یعنی هرکس به قرآن کافر باشد، زیانمند دنیا و آخرت است یعنی جزای چنین کسی زیان، هلاکت و عذاب همیشگی است.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٢٢﴾

ای بنی اسرائیل! یاد کنید نعمت مرا که به شما ارزانی داشتم و اینکه شما را بر جهانیان (همعصرتان) برتری بخشیدم. (۱۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَضَّلْتُكُمْ»: شما را برتری دادم.

تفسیر :

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (122)»: ای بنی اسرائیل! (ای فرزندان یعقوب) از آن نعمتی که به شما ارزانی داشته و این که شما را بر مردمان [هم عصرتان] برتری بخشیده‌ایم، یاد کنید.

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿١٢٣﴾

و از روزی بترسید که کسی به داد کسی نمی‌رسد و بدلی از آن پذیرفته نمی‌شود و شفاعت به او سودی نمی‌رساند، و نه آنها یاری خواهند شد. (۱۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَاتَّقُوا»: بترسید. لا تَجْزِي (جَزَى): بی‌نیاز نمی‌کند، به کار نمی‌آید. لا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا: فدیة به جای کسی پذیرفته نمی‌شود، کسی عوض دیگری چیزی نمی‌پردازد. عَدْلٌ: فدیة، همانند. وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ: آنان از عذاب بازداشته نمی‌شوند.

تفسیر :

«وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا»: و با انجام طاعت و عبادت و دوری از معصیب و منکرات از روز قیامت بترسید، روزی که هیچ‌کس برای کسی دیگر نفعی رسانیده نمی‌تواند، چون هرکس در گرو اعمال خویش است.

«وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ»: و جهت دفع عذاب فدیة‌ای نیز از کسی گرفته نمی‌شود، «وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ»: و شفاعت هیچ‌کسی برایش سودی در بر ندارد؛ چون به الله کافر بوده است. «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ. وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (123)»: و شفاعت‌گری نیز که منفعت برساند نیست و اگر کسی کافر شود این شفاعت‌گر نمی‌تواند او را وارد

جنت کند و یا دوزخ را از او دفع نماید. کسی که به یاد روز قیامت و تحولات ترسناک آن باشد از پروردگار دانای غیب می‌ترسد و از گناهان دست برمی‌دارد. تفسیر نظیر این دو آیه مبارکه، در آیات (47 و 48) از همین سوره به بیان گرفته شده است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (124 الی 129) موضوعاتی در باره آزمودن ابراهیم، ویژگیهای بیت الحرام، فضائل مکه، تجدید بنای بیت الحرام و دعای حضرت ابراهیم علیهم السلام و حضرت اسماعیل علیهم السلام، به بحث گرفته شده است.

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿١٢٤﴾

و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم را پروردگارش با کلماتی امتحان کرد و آن را به طور کامل انجام داد. الله فرمود: تو را پیشوای مردم قرار می‌دهم، گفت: و از دودمان من (نیز) پیشوایان مقرر کن) فرمود: عهد من به ظالمان نمی‌رسد. (۱۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ابْتَلَىٰ» (بَلَا بَلًا): آزمایش کرد. کلمات: دستورات به شیوه ی امر و نهی... اَتَمَّهُنَّ: آن تکالیف و دستورات را به خوبی انجام داد. جَاعِلٌ: قرار دهنده، سازنده. اِمَامًا: قده، پیشوا، راهنما در دین. ذُرِّيَّتِي: خاندانم، فرزندانم.

تفسیر:

حضرت ابراهیم علیه السلام در بین انبیا، مقام و منزلت خاصی دارد. نام آن بزرگمرد تاریخ بشریت، 69 مرتبه و در 25 سوره قرآن عظیم الشان تذکر یافته است و از او همانند پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم به عنوان اسوه و نمونه برای بشریت یاد شده است. در برخی از آیات، آن بزرگوار در ردیف صالحان، قانتان، صدیقان، صابران و وفاکنندگان شمرده شده است. در بزرگداشت این پیامبر بزرگ، خداوند تعابیر خاصی بکار برده و حتی یکی از اسرار حج را یادآوری و زنده نگهداشتن این اثرگری‌ها و از خودگذشتگی های حضرت ابراهیم علیه السلام گفته‌اند. آن مرد الهی، در عرصه‌های گوناگون با انحراف و شرک مبارزه کرد؛ برهان و استدلال او در مقابل ستاره‌پرستان و ماه‌پرستان، مبارزه عملی او با بت‌پرستان، احتجاج او در برابر نمرود و سربلندی او در آزمایشات دیگر، از او انسانی اسوه و نمونه ساخت. طوریکه در این آیه مبارکه می‌فرماید: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ» و: یاد کن ای محمد زمانی که خداوند بنده خود، ابراهیم را مورد آزمایش قرار داد. و مجموعه‌ای از تکالیف شرعی و اوامر و نواهی را بر او فرض و مقرر داشت. ابراهیم به بهترین وجه به ایفای آنها برخاست. ابتلا: به معنای امتحان و آزمایش انسان با مکلف کردن وی به اموری است که انجام یا ترک آنها بر وی دشوار است تا در برابر آن مکافات دریافت دارد.

قابل یادآوری است که در قرآن عظیم الشان در حدود بیست مرتبه مسئله آزمایش و امتحان مطرح شده و از سنتهای الهی است، در ضمن قابل یاددهانی است که: هدف آزمایش؛ آزمایش برای آگاه شدن خداوند نیست، زیرا او از پیش همه چیز را می‌داند، این آزمایش‌ها برای ظهور و بروز استعدادهای نهفته و تلاش و عمل انسان هاست. اگر انسان کاری نکند، استحقاق مکافات را نخواهد یافت. ابزار آزمایش؛ تلخی‌ها و شیرینی‌های زندگی، همه ابزار امتحان هستند. گاهی انسانها با شدايد و مصایب آزمایش می‌شوند و

دربری از اوقات با رفاه، و ناگزیر همه مردم حتی انبیا مورد امتحان قرار می‌گیرند. بصورت کل باید گفت که: این امتحانات و آزمایش‌ها برای رشد و پرورش مردم است. مفسران در مورد کلماتی که خدای متعال ابراهیم و اسماعیل را با آنها آزمایش کرد، اختلاف نظر دارند، و صحیح‌ترین نظر در این مورد عبارت است از آنچه که از ابن عباس (رض) روایت است، وی می‌گوید: کلماتی که خدا ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام را با آنها امتحان کرد عبارتند از: فراق و جدایی از قوم خود آنگاه که خداوند دستور داد از آنها جدا شود، استدلال و بحث با نمرود به خاطر رضای خدا، نشان دادن صبر و شکیبایی آنگاه که او را در آتش انداختند، مهاجرت از وطنش که دستور هجرت را دریافت کرد، و آزمایش ذبح و سر بریدن پسرش وقتی که فرمان آن را دریافت نمود. (الدر المنثور 11/1).

«قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» یعنی الله متعال فرمود: من تو را امام و پیشوای انسان‌ها قرار می‌دهم و تو را به صورت چراغ راهنما قرار می‌دهم که خلق از فروغش راهیابی بجویند.

یعنی: ابراهیم علیهم السلام با این گفته خود: «ومن ذریتی: و از دودمانم نیز به امامت بگمار»؛ خواهان از دیاد مضمون آن کلمات شد. یا معنای: (فاتمها) این است: ابراهیم علیه السلام به بهترین وجه به حق وظیفه امامت قیام کرد.

ابن‌کثیر از ابن‌عباس (رض) نقل می‌کند که فرمود: مراد از «کلمات»، ده سنت ابراهیمی است که پنج سنت از آنها مربوط به سر انسان و پنج دیگر در سایر اعضای وی است که مجموعاً ده خصلت‌اند و به خصلت‌های فطرت مشهور و معروف می‌باشند و عبارتند از: 1- شستن دهان. 2- شستن بینی. 3- مسواک‌کردن. 4- کوتاه‌کردن سبیل. 5- بازکردن موهای سر از وسط. 6- ختنه‌کردن. 7- گرفتن ناخن‌ها. 8- تراشیدن موی زیر بغل. 9- ستردن موی زهار. 10- استنجا به آب.

ابن‌کثیر در مورد هدف از «کلمات»، روایات و نظرات دیگری را نیز بیان کرده، آنگاه به نقل از مفسر دانشمند ابن‌جریر طبری می‌فرماید: «جایز است که مراد از «کلمات» همه این روایات باشد و جایز است که بعضی از این آرا صحیح باشد. اما در این باره حدیث صحیح و مورد اتفافی نداریم که حتماً یکی از آنها را بنابر تعیین نام ببریم».

مفسر تفسیر کوثر (قریب الله مطیع) مینویسد: کلماتی که الله متعال توسط آن، ابراهیم علیه السلام را آزمایش و امتحان کرد؛ بگونه مطلق یاد شده است، پس تفسیر آن به کلمات معینی نیاز بدلیل صحیح و صریحی دارد، بناء می‌توان گفت: مراد از این کلمات عموم کلمات کونی و شرعی است که الله متعال با آن خلیل خود را مورد امتحان قرار داده است، کلمات کونی تعلق به قضا و قدر دارد، و کلمات شرعی مربوط به امر و نهی است. پس هر چه الله متعال به آن، ابراهیم علیه السلام را امر فرموده، یا از آن نهی کرده، یا بر وی مقدر ساخته است، زیر این کلمات داخل می‌باشد. مثال اوامر: امر او به گذاشتن همسرش «هاجر» و پسرش «اسماعیل» در آن وادی بی‌آب و بی‌گیاه، و امر او به ذبح پسرش «اسماعیل» و امثال آن، و مثال نواهی: نهی او از آمرزش خواستن برای پدرش و امثال آنچه بر او مقدر ساخته است: ترک پدر و قوم و وطن، انداختن او در آتش و امثال آن. پس ابراهیم علیه السلام در همه این موارد کامیاب شده و آنچه باید می‌کرد، بطور کاملتر انجام داد. و مراد از امامت در اینجا همان امامت شرعی است که معنای

پیشوا و الگو در کارهای خیر می‌باشد و ابراهیم علیه السلام به این معنی امام و پیشوای همه مردمانی بود که بعد از وی آمده‌اند، حتی برای پیامبر گرامی ما محمد صلی الله علیه وسلم پیشوا بوده، چون پیامبر ما به پیروی از ملت ابراهیم علیه السلام مأمور شدند «تُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا...» «سپس به تو وحی کردیم که حق گرایانه از آئین ابراهیم پیروی کن...».

«قَالَ وَ مِنْ دُرِّيَّتِي»: یعنی ابراهیم گفت: بار خدایا! از میان نسل من نیز پیشوایانی قرار بده. «قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (124)»: وقتی ابراهیم علیه السلام از پروردگارش خواست تا از نسل و دودمان او نیز پیشوایانی انتخاب کند، الله متعال فرمود: در میان نسل تو مردمان گنهکار و ظالم نیز وجود دارد و ایشان لیاقت پیشوایی امت اسلامی را نداشته و حق آن را چنان که لازم است نمی‌توانند ادا کنند، بنابراین این مقام و فضل بزرگ به ایشان نمی‌رسد. البته امام و پیشوای مردم باید از اهل عدل و انصاف و از کسانی باشد که قانون الهی را عملی کند و اگر از راه مستقیم منحرف شد و قانون الهی را بر خود عملی نکرد، بدون شک وی ستمگر است.

این آیه به مسلمانان دستور می‌دهد که نباید مسئولیت امور دین و زمامداری مسلمانان را به شخص ستمگروظالم بسپارند، زیرا امام کسی است که پیشوای مردم قرار داده می‌شود و مردم هم به کردار و گفتار او اقتدا می‌کنند، پس اگر ظالم و ستمگر یا فاسق باشد، مقتدیان و پیروان خود را گمراه و از جاده راست منحرف می‌سازد.

همچنان در این آیه ضمن تجلیل از ابراهیم علیه السلام، به طور غیر مستقیم به همه می‌فهماند که اگر به راستی او را قبول دارید، دست از شرک برداشته و همانند او تسلیم محض اوامر الهی باشید.

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَاً وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿١٢٥﴾

وباز [یاد کنید] هنگامی که ما این خانه [کعبه] را برای همه مردم محل اجتماع مردم و جای امنی برای‌شان قرار دادیم و گفتیم از مقام ابراهیم جای نماز بگیرید. و به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم تا خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاکیزه گردانید. (۱۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«البیت»: کعبه، خانه ی خدا. «مَثَابَةً»: پایگاه مزد و پاداش، محل گردهمایی در جهت خیر و نیکی. أمناً: امن و امان از ستم. مَقَامَ ابراهیم: سنگی که ابراهیم در وقت ساختن کعبه بالای آن می‌رفت. مُصَلًّى: جایگاه نماز، دو رکعت نماز طواف آنجا خوانده می‌شود. «عَهِدْنَا إِلَى»: سفارش کردیم به، فرمان دادیم به... طَهَّرَا بَيْتِيَ: خانه ام را از وجود بتها و ناپاکیها بزدايید. «الطَّائِفِينَ»: طواف کنندگان. «الْعَاكِفِينَ»: اهل حرم، آنان که مدتی در مسجد برای عبادت درنگ می‌کند و به اعتکاف می‌نشینند. «الرُّكَّعِ»: رکوع کنندگان، جمع راکع. «السُّجُودِ»: سجده کنندگان، جمع ساجد.

تفسیر:

شخصیت حضرت ابراهیم، علیه السلام در تاریخ ادیان ابراهیمی شخصیتی جهانی میباشد. در آیه قبل، ابراهیم را امام برای همه‌ی مردم قرار داد و در این آیه کعبه را میعادگاه همه مردم قرار داده است، طوری‌که می‌فرماید: «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ»: و ای محمد!

این نعمت مرا به یاد آور زمانی خانه کعبه معظمه را برای مردم محل بازگشت قرار دادیم که حجاج پس از پراکنده بودنشان در نقاط مختلف عالم، در آن مرجع و محل تجمع باهم جمع می‌شوند.

« وَآمْنَا »: و حرم مکه را محل امن و آسایش قرار دادیم که نباید کسی در آن احساس خوف و ترس کند حتی درختان و گیاهان حرم از بریدن در امان بوده، و حتی حیوانات از شکار شدن در آن در امان می‌باشند، بلکه کسی که بر وی حدی لازم شده است سپس به آن پناه ببرد، نزد برخی از علما حد بر وی اقامه نمی‌شود، بلکه راه زندگی بر وی تنگ کرده می‌شود تا از حرم بیرون شود یا به همان حالت بمیرد. پس هر کسی وارد آن گردد از هر نگاه به امن بوده جان و مال او محفوظ است.

شان نزول آیه مبارکه:

در شان نزول آیه مبارکه امام بخاری و دیگران از عمر بن خطاب (رض) روایت کرده اند: در سه مورد با پروردگارم موافقت کردم. گفتم: ای رسول الله! کاش از مقام ابراهیم محلی برای ادای نماز انتخاب می‌کردیم. بنابراین «وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» نازل شد، گفتم: ای رسول الله! اشخاص صالح و نیکوکار و افراد فاسد و نابکار به حرم پاکیزه و با عظمت شما داخل می‌شوند و همسران‌تان را می‌بینند، کاش دستور می‌دادی از مردان نامحرم روی می‌پوشاندند پس آیه حجاب نازل شد، پیشامدی روی داد که زنان پیامبر به خاطر حسادت و غیرت دور رسول الله گرد آمدند. گفتم: اگر پیامبر شما را طلاق بدهد ممکن است خدایش کسانی بهتر از شما به او ارزانی فرماید. پس این چنین نازل گردید. (صحیح است. بخاری 403 و 4483 و 4790 و 4916. ترمذی 2959 و 2960، نسائی در «تفسیر» 18 ابن ماجه 1009، احمد 1 / 24 - 36، دارمی 2 / 44).

ابن ابوحاتم و ابن مردویه از جابر روایت کرده اند: وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم طواف می‌کرد، فاروق اعظم پرسید: مقام پدر ما ابراهیم اینجاست؟ پیامبر گفت: بلی، عمر (رض) گفت: آیا این محل را مکان ادای نماز قرار بدهیم؟ پس آیه «وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» نازل شد.

- ابن مردویه از طریق عمرو بن میمون از عمر بن خطاب روایت کرده است: عمر (رض) از مقام ابراهیم علیه السلام گذشت و گفت: ای رسول الله آیا در مقام خلیل الله ایستاده نشویم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: در این مقام ایستاده می‌شویم. گفت: آیا در آن جا نماز نخوانیم؟ اندک زمانی سپری نشده بود که: «وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» نازل شد. از ظاهر این حدیث و قبل از آن معلوم می‌شود که آیه در حجت الوداع نازل شده.

«وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى»: یعنی به مردم گفتیم: از محل و جایگاه ابراهیم، یعنی همان سنگی که در ساختن بنای کعبه بر آن می‌ایستاد، محل نماز قرار دهید؛ یعنی در کنار آن نماز بخوانید.

« وَ عَهَدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ »: یعنی به ابراهیم و پسرش اسماعیل توصیه و امر کردیم.

مقام به معنای ایستادگاه بوده و مراد از مقام ابراهیم علیه السلام دو معنی است: یکی معنای عام که مراد از آن ایستادگاه ابراهیم علیه السلام برای عبادت پروردگارش است،

بناءً شامل همه مواقع و مشاعر حج می‌باشد مانند: عرفه، مزدلفه، جمرات، صفا و مروه و غیره. ودومی معنای خاص است که مراد از آن همان سنگ معروفی است که ابراهیم علیه السلام بر آن بالا شده بود تا پایه‌های کعبه معظمه را بلند سازد، و همین معنای دوم نزد مردم مشهور است، طواف کنندگان دو رکعت نماز طواف را در مقابل آن ادا می‌کنند.

ابراهیم علیه السلام برای بنای کعبه بر آن می‌ایستاد و هنگامی که دیوار کعبه بلند شد اسماعیل علیه السلام آن سنگ را آورد تا پدرش بر آن بایستد. سنگ مقام بنا بر قول اکثر مؤرخین در ابتدا به دیوار کعبه چسپیده بود و اولین کسی که آن را به جای فعلی آن نقل داد عمر (رض) بود، بخاطر مصلحت حجاج و معتمرین که گرد کعبه طواف می‌کردند و مردمانی که پشت مقام نماز می‌خواندند باعث تنگی و اذیت ایشان می‌شدند.

همچنان کلمه «مصلی» بمعنای: نماز گاه یعنی جای ادای «صلاه» می‌باشد. و کلمه «الصلاه» بر دو چیز اطلاق می‌گردد: یکی: اطلاق لغوی که بمعنای «دعا» می‌باشد، و این معنی به معنی اول «مقام» مناسب‌تر است، چون همه مناسک حج جای دعا است.

دومی: اطلاق شرعی که بمعنی «نماز» می‌باشد، و این معنی به معنی دوم «مقام» شایسته‌تر است، چون در آنجا بعد از طواف دو رکعت نماز ادا می‌شود، و این معنی را سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم تأیید می‌کند، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم هنگامی که از طواف فارغ می‌شدند به نزد مقام ابراهیم رفته و این عبارت آیه را تلاوت می‌کردند: «وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» و آنجا دو رکعت خواندند. اما قول اول شامل‌تر است، و دو رکعت طواف نیز در آن داخل می‌شود، و مراد از تلاوت پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان یکی از معنای آیه بوده و تخصیص معنی نیست و الله اعلم. «أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (125)»: که خانه را از ناپاکی و بت و صنم‌ها محفوظ بدارند، تا جایگاه طواف‌گران و معتکفان و نمازخوانان پیرامون آن از رجس و دنس پاک باشد.

بدین ترتیب آیه شامل تمام اصناف عبادت کنندگان بیت الحرام است؛ یعنی طواف‌گران و معتکفان و نمازخوانان می‌گردد.

قابل یادآوری است که در این آیه مبارکه بیان: فضیلت بیت الله الحرام «کعبه معظمه» که الله متعال آن را محل بازگشت مردم و جای امن و امان قرار داده است. همچنان بالای حجاج واجب است که پاکیزه نگاه داشتن بیت الله الحرام از هرگونه پلیدی‌های حسی و معنوی، و در مقدمه آن منع از اعمال شرک آمیز و کارهای بدعتی و دخول کفار و مشرکین سعی و تلاش نمایند.

برای زائران بیت‌الله همین کرامت بس که ابراهیم و اسماعیل، مسئول طهارت و پاکی آن بیت برای آنها بوده‌اند.

هکذا از فحوای این آیه مبارکه آموختم که: طواف به نیت تعظیم و عبادت تنها گرد کعبه معظمه می‌باشد، بناء طواف کردن گرد چیزی دیگر جایز نیست، و کسانی که گرد قبرها و زیادتگاه طواف می‌کنند؛ گناه بس بزرگی را مرتکب می‌شوند که شاید آنها را به شرک بکشاند.

هکذا در این آیه مبارکه؛ اشاره به فضیلت این چهار نوع عبادت: طواف، اعتکاف، رکوع و سجود برای الله متعال.

باید گفت که عبادت و نماز به در آدیان ابراهیمی به اندازه ای مهم است که حتی ابراهیم و اسماعیل برای انجام مراسم آن مأمور پاکسازی می‌شوند.

بیان برخی از احکام وارده در این آیه :

- 1 - گزاردن دو رکعت نماز طواف واجب است.
- 2- کسی که وارد حریم کعبه می‌شود از انتقام گرفتن در امان است، اما حدود در سرزمین حرم اقامه می‌شود، نه در خود خانه کعبه.
- 3 - گمردن ظالم یا فاسق به رهبری سیاسی و قضائی جامعه اسلامی جایز نیست. لیکن باید گفت که حاکم با ارتکاب فسق، خود به خود عزل نمی‌شود تا اهل حل و عقد او را بر کنار نکنند.
- 4 - نماز گزاردن در مسجد الحرام بر طواف نفل فضیلت بیشتری دارد.

یادداشت فقهی :

امام صاحب ابوحنیفه (رح) ، امام شافعی و سفیان ثوریرحمه الله علیهم به آیه ی «... أن طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ...» استدلال می‌کنند و می‌گویند: نماز فرض و سنت در داخل کعبه جایز است. امام شافعی می‌فرماید: اگر کسی در داخل بیت، نماز بخواند و به هر کدام از دیوارهایش رو کند، نمازش صحیح است. اگر رو به در آن به نماز بایستد و در باز باشد، جایز نیست و نمازش باطل است. باز امام شافعی می‌فرماید: نماز، بر بالای کعبه جایز است.

آیا در مورد اینکه در بیت الله ، نماز ثواب بیشتر دارد یا طواف ؟ اما مالک می‌گوید: برای آنان که اهل مکه نیستند، طواف و برای اهل مکه نماز، بیشتر ثواب و پاداش دارد. جمهور گویند: نماز، افضل و ثوابش بیشتر است. اما رأی امام مالک برتر است.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٢٦﴾

و [یاد کنید] آن گاه که ابراهیم گفت: ای پروردگرم! اینجا (مکه) را شهر امن بگردان و از اهلش هر آن کس که به الله و روز آخرت ایمان آورد از میوه‌ها (گونگون) به او روزی ببخش. الله فرمود: [دعایت را درباره مؤمنان اجابت کردم، ولی] هر کس که کفر ورزد او را مدت اندکی بهره مند می‌گردانم، باز او را به عذاب آتش ناچار می‌سازم و بد جای بازگشت است دوزخ. (۱۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَلَدًا» : مکه. «آمنا»: آرام جایی، محل امن و امان، اُمْتَعُهُ(مَتَّع): او را بهره ور می‌سازم. «أَضْطَرُّهُ»: وادارش می‌گردانم. «المصیر»: منزل، سرنوشت، سرانجام.

تفسیر :

«وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا» : وقتی ابراهیم گفت: ای پروردگار! مکه را محل و مکان امن بگردان منظور مکه ی مکرمه است تا ساکنانش که به الله و روز آخرت ایمان دارند، در آرامش به سر برند.

قابل یادآوری است که در حدیث متبرکه آمده است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره مدینه - همانند دعای حضرت ابراهیم علیهم السلام در مورد مکه، دعا‌های بسیاری نمودند و مدینه منوره را حرم امنی قرار دادند، از جمله آنها این حدیث شریف به روایت

انس بن مالک س است: «اللهم إني أحرم ما بين جبلَيْها مثل ما حرم به إبراهيم مكة، اللهم بارك لهم في مدهم وصاعهم». «بار خدایا! من میان هردو کوه مدینه را حرام قرار می‌دهم، چنان‌که ابراهیم مکه را حرام قرار داد. بار خدایا! به آنان (مردم مدینه) در مد و پیمانۀ آنها برکت بده».

«وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»: یعنی بار خدایا! ساکنان و اهل با ایمانش را از انواع ثمرات و میوه‌ها برخوردار کن، تا بتوانند به عبادت تو رو آورند و برای پرستش آسوده خاطر باشند. ابراهیم علیه السلام این دعا و درخواست را فقط به مؤمنان اختصاص داده است، «قَالَ»: سپس الله متعال به ابراهیم علیه السلام فرمود: «وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتِّعُهُ قَلِيلًا»: من وعده می‌دهم که مؤمنان اهل این خانه را حتماً روزی می‌دهم، و کافران را نیز روزی می‌دهم، زیرا روزی من مانند امامت نیست که خاص برای مؤمنان باشد، بلکه روزی من به مؤمنان و کافران می‌رسد. اما کافران را در این دنیا اندکی از نعمت‌هایم می‌دهم،

قابل یادآوری است که: در آیات قبلی، حضرت ابراهیم علیه السلام برای ذریه‌ی خویش درخواست مقام امامت نمود، اما خداوند متعال در جواب فرمود: این مقام و مرتبت به اشخاص ظالم نمی‌رسد. در این آیه مبارکه حضرت ابراهیم علیه السلام، رزق دنیا را تنها برای مؤمنان درخواست کرد، اما الله متعال این محدودیت را نمی‌پذیرد و از اعطای رزق مادی به کفار امتناع نمی‌ورزد. یعنی رزق مادی مهم نیست، لذا به اهل و نااهل هر دو داده می‌شود، اما مقامات معنوی و اجتماعی و رهبری، بسیار مهم است و به هر کس واگذار نمی‌شود.

در ضمن باید گفت که: سنت الهی آن است که به همه مردم اعم از مسلمان و کافر، رزق دهد و این سنت حتی با دعای ابراهیم علیه السلام خدشه بردار نیست. «ثُمَّ اضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ»: سپس در آخرت او را به سوی آتش روانه می‌کنم، و از آن راه گریزی و نجات نمی‌یابد.

«وَوَيْسَ الْمَصِيرُ (126)»: و دوزخ بد مرجعی است! سرانجام کافر این است که جایگاهش آتش جهنم است. ابراهیم خلیل رزق و روزی را بر امامت و پیشوایی قیاس کرد، اما خدای متعال هشدار داد که روزی نعمتی است دنیایی که شامل نیک و بد می‌شود. بر عکس امامت و پیشوایی که فقط به مؤمنان مقرب اختصاص دارد.

خواننده محترم! هنگامی که ابراهیم علیه السلام در مورد وظیفه‌ی امامت پرسیده بود، ارشاد شده بود که افتخار این مقام تنها به فرزندان صالح تو تعلق می‌گیرد، و ظالمین در آن جایگاهی ندارند. زیرا امامت مقام و جایگاهی است ربانی از این‌روی جز به کسی که شریعت را بر پای دارد داده نمی‌شود.

پس از آن هنگامی که ابراهیم علیه السلام برای رزق و روزی فرزندانش دعا کرد، با توجه به فرمان سابق تنها برای فرزندان صالح خود دعا کرد، ولی در جواب این دعا خداوند متعال بلند مرتبه این سوء فهم ایشان را بلافاصله رفع نمود و به او گفت که امامت دینی چیز دیگری است و رزق دنیا چیزی دیگر. امامت صالحه تنها به مؤمنان صالح می‌رسد، اما رزق دنیا به مؤمن و کافر همه می‌رسد. از این ارشاد خدای بلندمرتبه این مطلب خود به خود آشکار می‌شود که اگر به کسی رزق و روزی دنیا به فراوانی می‌رسد نباید دچار این بدفهمی شود که خدا از او راضی هم هست و او شایستگی و استحقاق

امامت و پیشوایی از جانب خدا را هم دارد.

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٢٧﴾

و [یاد کنید] زمانی که ابراهیم و اسماعیل اساس و پایه‌های خانه کعبه را بلند می‌کرد و گفتند: ای پروردگار ما! (بنای کعبه را) از ما قبول کن، چون تو شنوا و دانایی. (۱۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَرْفَعُ»: بالا می برد، بلند می سازد. القواعد : پایه ها، دیوارها، «تَقَبَّلَ»: بپذیر، السَّمِيعُ: شنوا. العَلِيمُ: دانا، آگاه.

تفسیر :

«وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ»: یعنی ای محمد! و یاد آور فضل الله متعال را بر ابراهیم و اسماعیل - علیهما السلام - آنگاه که آن دو را در بنای خانه کعبه افتخار بخشید و ستون‌های این خانه را بر اساسی محکم و استوار بنا نهاد. و در حالی که با فروتنی و تضرع از خدا می طلبیدند و می گفتند: «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (127)» یعنی در حالی که دعا را بر زبان داشتند به ساختن «بیت الحرام» مشغول بودند و می گفتند: پروردگارا! خدمت بنای کعبه را از ما بپذیر و در جهت رسیدن به رضایت خود قرار ده بدرستی که تو دعای ما را شنوا هستی و به نیت های ما آگاه هستی. دعائی است که خضوع و فروتنی آنها را آشکار می کرد و از راز دلشان بر می خاست و از زبانشان بیرون می آمد.

بیان اهمیت قبول اعمال، و آنکه عبرت به کثرت اعمال نیست بلکه عبرت به قبول شدن عمل و پذیرفتن آن به نزد الله متعال است، و لهذا هر یک ابراهیم و اسماعیل پروردگار خویش را دعا کردند تا عمل ایشان را قبول فرماید.

باید گفت که : کار مهم نیست، قبول شدن آن اهمیّت دارد. حتی اگر کعبه بسازیم، ولی مورد قبول خدا قرار نگیرد، ارزش ندارد.

در ضمن باید گفت که : کارهای خود را در برابر عظمت خداوند، قابل ذکر ندانیم.

حضرت ابراهیم نامی از کار و بنایی خود نبرد و فقط گفت: «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا»

اولین بانی کعبه شریفه :

از آیات و روایات متعددی معلوم میشود که اولین بانی کعبه شریفه ، از زمان حضرت آدم علیه السلام بوده و حضرت ابراهیم علیه السلام آنرا تجدید بنا نموده است. طوریکه آنحضرت در موقع اسکان همسر و فرزندش در سرزمین مکه می‌گوید: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دَرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ» (ابراهیم، 37). پروردگارا بعضی از خاندانم را در این سرزمین خَشَك و بدون زراعت، در کنار خانه‌ی تو سکونت دادم.

بنابراین در زمان شیر خوارگی حضرت اسماعیل علیه السلام نیز اثری از کعبه وجود داشته است. و در سوره‌ی آل عمران (آل عمران، 96). نیز از کعبه به بمثابة اولین خانه مردم یاد شده است. در این آیه مبارکه نیز یادی از بالا بردن پایه‌های خانه بدست ابراهیم علیه السلام است و این تعبیر می‌رساند که اساس خانه کعبه، قبلاً وجود داشته و ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام آنرا بالا برده‌اند.

سیرت نویسان می فرمایند که :رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز درسی و پنج سالگی - آن‌گاه که قریش خانه کعبه را تجدید بنا می‌کردند - در ساختن خانه کعبه سهم داشتند و

همراه با قریشیان سنگ انتقال می‌دادند. چنان که اراده الهی بر آن بود که آن حضرت صلی الله علیه وسلم قرار دهنده «حجر الاسود» در محل آن باشند، این داستان در کتب سیرت به تفصیل بیان گردیده است. «تفسیر انوار القرآن» .

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٢٨﴾

ای پروردگار ما، ما را [با همه وجود] فرمانبردار خود بگردان، از فرزندان ما ملتی فرمانبردار پدید آور و به ما طرز عبادت ما را نشان ده، و توبه ما را قبول کن، چون تویی قبول کننده توبه (و) بسیار مهربان. (۱۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُسْلِمِينَ»: فرمانبرداران، مخلصان. أُمَّةً: ملت، جماعت. أَرِنَا: به ما بنما، نشان بده. مَنَاسِكُنَا: راه و رسم بندگی ما، مراسم حج ما. «تُبْ عَلَيْنَا»: توبه ی ما را بپذیر، آن دو بزرگوار - متواضعانه - با وجود عصمت و پاکی درخواست پذیرش توبه کرده اند. التَّوَّابُ: بس توبه پذیر.

تفسیر :

«رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ»: سپس ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام دعا کردند: پروردگارا! ما را مطیع و پیرو حکمت خودت قرار ده. یعنی: ما را بر اسلام استوار و پایدار گردان، یا بر اسلام ما بیفزای. افزونی در اسلام، به افزودن ایمان و اعمال نیکوست، تا روح تسلیم نباشد، بیان احکام سودی نخواهد داشت. در اینجا ابراهیم علیه السلام ابتدا از خداوند روح تسلیم تقاضا می‌کند، سپس راه و روش عبادت و بندگی را می‌خواهد.

«وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ»: آن‌ها همچنان از درگاه ربّ العزت و الجلال مطالبه کردند تا ذریه‌شان را نیز مردمانی نیکو کردار بگرداند تا بعد از آن‌ها جانشینانی صالح و دعا گو باقی بمانند و همواره به یاد خدای متعال باشند.

مفسر تفسیر کابلی می‌نویسد: در اولاد این دو پیغامبر، جز حضرت محمد صلی الله علیه وسلم سرور کائنات دیگری موصوف به این صفات نیست. این واقعه تخیلات گذشته یهود را باطل ساخت. ولی دیگری از مفسران می‌نویسند که: مراد اعراب اند زیرا همانها نسل و تبار ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام هستند.

«وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا»: و قانون و مقررات عبادت و مناسک حج را به ما بیاموز. یعنی: ما را به مناسک حج و مواضع ذبح قربانی‌مان راهنمایی فرما، «وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (128)»: در ادامه در دعای خود خواهان توبه شدند چون یک بنده مؤمن به هر درجه از صلاح و تقوا که برسد با آن‌هم در معرض گناه، تقصیر، غفلت، خطا و اشتباه قرار دارد و از سوی دیگر پروردگار اهل و شایسته قبولی توبه بندگان خویش هست چون او با توبه، گناهان بندگان خود را محو می‌کند و با معاف کردن از عذاب بر او رحم می‌نماید.

بادر نظر داشت اینکه حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام هر دو در اجرای فرمان ذبح، عالی‌ترین درجه تسلیم در برابر پروردگار با عظمت را به نمایش گذاردند، اما با این همه در این آیه از خداوند متعال می‌خواهند که ما را تسلیم فرمان خودت قرار ده. گویا از خداوند تسلیم بیشتر و یا تداوم روحیه تسلیم را می‌خواهند.

بنأ به کمالات امروزی خود قانع نشوید، بلکه تکامل و تداوم آنرا از الله متعال بخواهید. نیاز به توبه و بازگشت الطاف الهی، در هر حال و برای هر مقامی، دارای ارزش است. مجاهد می فرماید: «ابراهیم علیه السلام دعا کرد: پروردگارا! مناسک ما را به ما بنما! پس جبرئیل علیه السلام نزد وی آمد و او را به محل کنونی خانه کعبه آورد و گفت: ستون های آن را برافراز. ابراهیم علیه السلام ستون های آن را برافراشت و بنای آن را به انجام رساند. سپس جبرئیل علیه السلام دست وی را گرفته و او را به سوی منی برد و چون به موضع جمره عقبه رسیدند، ناگهان دیدند.» (تفسیر انوار القرآن)

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٢٩﴾

ای پروردگار ما! در میان اولاد من پیغمبری از جنس خودشان بفرست که آیات را بر آنها تلاوت کند و به آنها کتاب آسمانی و حکمت (علم و دانش آن را بیاموزد و آنها را پاک سازد، یقیناً تویی بسیار غالب و با حکمت. (۱۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَابْعَثْ»: برانگیز، اختیار کن. «يَتْلُو»: بخواند. «الْكِتَابَ»: قرآن. «الْحِكْمَةَ»: شناخت رازهای احکام دینی و اهداف شریعت. «يُزَكِّيهِمْ»: آنان را از گناهان و بت پرستی پاک می گرداند. «الْعَزِيزُ»: چیره، پیروز.

تفسیر :

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ»: ای پروردگار ما! در میان اعرابی که از تبار ما (ابراهیم و اسماعیل) هستند پیغمبری از خودشان بفرست. الله متعال این دعای ایشان را پذیرفت و از نسل ایشان پیغمبری فرستاد که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم است. «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»: ابراهیم علیه السلام در ضمن دعای خویش نیز خواسته بود که بر فرستاده های کتابی نازل فرما که خوانده شود و به مردم دین را معرفی کرده و احکام و فقه آن را به آنان بفهماند، «وَيُزَكِّيهِمْ»: و آنان را از ناپاکی شرک و سایر گناهان پاک نماید.

«إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (129)»: همانا تو دارای قدرتی هستی که مغلوب شدنی نیست، و حکمتی داری که جز به مقتضای آن کاری را انجام نمی دهی.

علم و دانش زمانی نتیجه می دهد که همراه با بینش و حکمت، و همراه با تزکیه و تقوا باشد در حدیث شریف به روایت ابوامامه (رض) آمده است که فرمود: گفتیم: یا رسول الله! سرآغاز کار رسالت شما چه بود؟ فرمودند: «سرآغاز آن دعای پدرم ابراهیم بود، عیسی نیز به بعثت من بشارت داد و مادرم (در خواب) دید که از وی نوری خارج شد که قصرهای شام از آن روشن گشت». مراد این است که اولین کسی که رسول الله صلی الله علیه وسلم را در میان مردم یاد کرد و مشهور ساخت، ابراهیم علیه السلام بود. ابن کثیر می گوید: «مخصوص گرداندن سرزمین شام به ظهور نور رسالت در آن، به استقرار دین و نبوت آن حضرت محمد صلی الله علیه وسلم در سرزمین شام اشاره دارد، از این جهت، شام در آخرالزمان دار اسلام و اهل آن خواهد بود و در آن عیسی بن مریم علیهما السلام فرود خواهد آمد».. (تفسیر انوار القرآن).

باید گفت که این روش و فحوای این دعاها و آرزوها به ما می آموزاند تا پس از پایان هر کاری از بارگاه بی مثال خدا مسألت کنیم که آن را از ما بپذیرد، دلهای خود و فرزندان،

نزدیکان، دوستان و سایر مسلمانان را از تمام بدی ها، زشتیها و کج رویها پاکیزه و سالم نگهدارد و در تمام مراحل زندگی خویش، با دین پایدار و ماندگار اسلام، همدم و همراه باشیم...

هكذا از فحوای این آیه مبارکه بر می آید که: دعایی حضرت ابراهیم علیه السلام که بیانگر عظمت فوق العاده روح، و ترسیم کنندهی سوز و اخلاص درونی اوست. با آنکه خود در حال حیات و از پیامبران برجسته الهی است، برای نسل های آینده دعا می کند که پروردگار! در میان مردم و ذریه من، پیامبری از خودشان مبعوث کن. هكذا از فحوای این آیه مبارکه بر می آید که: شریعت غرای محمد صلی الله علیه وسلم شامل و کامل و صالح در هر زمان و مکان برای همه مردم تا روز قیامت است، چون مشتمل بر این اصول بزرگ است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (130 الی 137) درباره نادانی رویگردانان از آیین ابراهیم، ابطال ادعای یهودیان بر این که: بر سر دین ابراهیم و یعقوب اند. به بحث گرفته میشود:

وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٣٠﴾

و کیست که روی گرداند از دین ابراهیم بجز کسیکه خود را خوار دانسته و نشناسد، و البته برگزیدیم ابراهیم را در دنیا، و یقیناً او در آخرت نیز از نیکان خواهد بود. (۱۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

يَرْغَبُ عَنْ... : دوری می گزیند، روی بر می گرداند. مَلَّتْ: دین، کیش، آیین، سَفِهَ: بی عقلی پنداشت، سبک شمرد. در فرهنگ قرآن، به افرادی که حقائق را نادیده انگاشته و کفران نعمت کنند، سفیه گفته می شود. چنانکه به بنی اسرائیل به جهت بهانه های بی موردی که درباره ی تغییر قبله می گرفتند، سفیه گفته شده است. اصْطَفَيْنَاهُ (صَفَوُ): او را برگزیدیم.

تفسیر:

«وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ»: و کیست که باز گردد یعنی هیچ کس باز نگردد. (استفهام برای انکار است) از دین حنیف روشن و متین حضرت ابراهیم علیه السلام مگر کسیکه خوار گرداند نفس خود را یا هلاک سازد یا نادان و بی خرد باشد. زیرا مصلحت خود را نمی داند و بر مبنای همین نادانی دنبال ملتی غیر از آنچه ابراهیم علیه السلام آورده می رود.

«وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا»: هر آینه ما ابراهیم را در این دنیا به جهت عبادت یا به عمارت خانه کعبه یا بشرف پیغمبری برگزیدیم تا فرزندان پاک سرشت از پشت او بیرون آوریم. او را برگزیدیم و او را در دنیا و آخرت نواختیم و همه ی پیغامبران برگزیدگانند. «وَأِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (130)» یعنی همانا او در آخرت نیز از حمله ی مقربین و نزدیکانی است که صاحب مقام والا می باشند.

شان نزول آیه : 130:

ابن عیینه می گوید: عبدالله بن سلام برادرزادگان خود «سلیمه» و «مهاجر» را به اسلام دعوت کرد: خوب می دانید که خداوند متعال در تورات فرموده است: از نسل اسماعیل پیامبری مبعوث می کنم که اسمش احمد است هرکه از او پیروی کند به راه راست رفته رستگار می شود و هرکه به او ایمان نیاورد از نیکی و رحمت پروردگار به دورمانده

مورد نفرین و لعن قرار خواهد گرفت. پس سلمه مسلمان شد و مهاجر ایمان نیاورد. پس در این باره این آیه نازل شد.

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْتَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٣١﴾

(بخاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگار به او گفت اسلام بیاور (و تسلیم در برابر حق باش، او فرمان پروردگار را از جان و دل پذیرفت) گفت در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم. (۱۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَسْلِمْتُ» : مخلص باش، تسلیم شود

تفسیر :

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْتُ» و چون حق تعالی امر فرمود تا ابراهیم علیه السلام در برابر او امرش مطیع و فرمانبردار باشد و همواره طاعت و عبادتش کند، «قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (131)»: وی با تمام گفتار و کردار خود با اطاعت فرمان پروردگار پرداخت؛ زیرا می دانست این حق خداست تا اطاعت شود و انسان ها پیوسته به یاد او باشند و فراموشش نکنند.

در این آیه مبارکه بیان فضیلت دیگری از فضایل ابراهیم علیه السلام که او هرگز در بجا آوردن فرامین پروردگارش سستی و درنگ نمی کرد، به مجرد اینکه به وی گفته شد: تسلیم شو؛ تسلیم شد، و گفت: «أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ». «تسلیم پروردگار جهانیان شدم». حضرت ابراهیم علیه السلام به این فرموده خویش که گفت: «اسلمت لرب العالمین» برای ما اعلام داشت ذاتی که باید به او کاملاً تسلیم شد؛ فلسفه‌ی تسلیم انسان در برابر خداوند آن است که او رب العالمین است.

تسلیم شدن در مقابل الله متعال یعنی اینکه انسان سر اطاعت را در مقابل خدا خم کند، تنها الله را مالک، آقا، حاکم و معبود خود بداند، خودش را به طور کامل به خدا بسپارد و طبق قانون و آئینی زندگی کند که از طرف خدا آمده است. این عقیده و این روش زندگی «اسلام» نام دارد و دین و آئین همه ی پیامبرانی که از آغاز خلقت بشر به سوی اقوام مختلف و در مکان های مختلف آمده اند، همین بوده است.

وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٢﴾

ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را (در بازپسین لحظات عمر) به این آئین وصیت کردند (و هر کدام به فرزندان خویش گفتند: «ای فرزندان من! خداوند این آیین را برای شما برگزیده است، پس نمیرید جز اینکه مسلمان باشید») (۱۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَصَّىٰ»: سفارش کرد، راه نمود. فلا تَمُوتُنَّ: مبادا بمیرید؛ یعنی، تا دم مرگ با اسلام باشید.

تفسیر :

«وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ»: ابراهیم خلیل الله به فرزندان و ذریه خویش توصیه نمود تا ملتش از آیین او پیروی کنند، و همچنین یعقوب نیز فرزندان را به تبعیت از دین ابراهیم توصیه کرد.

«يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ»: یعنی ای فرزندان عزیزم! خدا اسلام را برای شما به

عنوان آیین انتخاب کرده است. این بازگویی سخنان ابراهیم و یعقوب به فرزندانشان می باشد.

«فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (132)» پس بر اسلام پایدار و ثابت قدم بمانید و تا دم مرگ بدان متمسک باشید. زیرا اسلام دین تمام پیامبران است و پروردگار فقط به آن راضی است.

بایدگفت که : مقصد یعقوب علیه السلام فقط این نبود که تنها در هنگام مرگ بر حالت اسلام بمیرند، بلکه هدف و مقصد وی پایداری ایشان بر اسلام در همه حالات تا هنگام مرگ است زیرا انسان می داند که خواهد مرد، اما نمی داند که چه وقت؟. بادر نظر داشت اینکه زمان و مکان مردن به دست ما نیست، ولی ما می توانیم زمینه‌ی حسن عاقبت خود را از طریق عقیده و عمل درست و دعا و دوری از گناه و افراد فاسد، فراهم کنیم اهمیت پایداری و ثابت قدم بودن بر دین اسلام، چون عبرت به خاتمه است، پس باید هر مسلمانی مراقب احوال خویش باشد و همیشه بر دین حق چنگ بزند تا اگر مرگ به سراغش آید آماده باشد.

اهمیت این وصیت بزرگ که وصیت به توحید و یکتاپرستی و تسلیم شدن به رب العالمین است، چون هر یک ابراهیم و یعقوب علیه السلام فرزندان خویش را به آن سفارش کردند.

این آیه دلالت بر مشروعیت وصیت پدر به فرزندان و عالم به اتباع دارد و اینکه دین از جمله مهم‌ترین اولویات به شمار می‌رود و یک انسان مسلمان باید در خصوص هدایت ذریه خود حریص باشد.

ما باید در فکر سلامت عقیده و ایمان نسل و فرزندان خود باشیم و در وصایای خود تنها به جنبه‌های مادی اکتفا نکنیم.

شان نزول آیه مبارکه:

در شان نزول آیه متبرکه آمده است: یهودیان به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند؛ آیا تو نمی دانی که یعقوب در روز مرگش فرزندان خود را به یهودیت سفارش کرد؟ پس این آیه در رد این ادعای بی اساسشان نازل شد.

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٣﴾

آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید؟ آنگاه که به فرزندان خود گفت: «پس از من چه چیز را عبادت می کنید؟» گفتند: «خدای تو، و خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یکتا را، می پرستیم، و ما فرمانبردار او هستیم.» (۱۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ»: آیا گواه و ناظر بودید؟ آبَائِكَ: جمع اب، پدرانت، مجاز از باب تغليب است برای اسماعیل، عموی یعقوب، پدرش اسحاق و پدر بزرگش، ابراهیم بنشکن قابل یادآوری است که: قرآن عظیم الشان از جدّ و کاکا، به پدر «أب» تعبیر می‌کند. «آبَائِكَ» اِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ» چون ابراهیم، جدّ فرزندان یعقوب و اسماعیل، کاکای آنان بوده است.

تفسیر :

تعدادی از یهودان اعتقاد و ادعا این را داشتند که یعقوب علیه السلام هنگام مرگ، فرزندان خود را به دینی که یهود، با تمام تحریفاتش به آن معتقد بودند، توصیه فرموده است، بناً آنها بدین سبب به آئین خود پای بند هستند.

خداوند متعال در ردّ این ادعا و اعتقاد، مشرکان که از آیین توحیدی ابراهیم علیه السلام انحراف ورزیدند، بالعکس ابراهیم علیه السلام از فرزندان خود اسلام و تسلیم در برابر خداوند را خواست، و فرزندان به او وعده دادند که عبادت و پرستش خدای یگانه و تسلیم بودن در برابر او را در پیش گیرند. طوریکه می فرماید: «أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ» یعنی آیا هنگامی که یعقوب به حال احتضار افتاد و در شرف مرگ قرار داشت و به فرزندان خود وصیت کرد که از آیین ابراهیم پیروی کنند، شما حاضر نبودید، ولی ما حاضر و ناظر بودیم، «إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي» یعنی آنگاه که به

فرزندانش گفت: بعد از من چه چیزی را پرستش می کنید؟ «قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ إلهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ» گفتند: جز خدای یگانه و تنها که عبارت است از الله، خدایی دیگر پرستش نمی کنیم و آن همان پروردگار جهانیان و خدای پدران و نیاکان پیشین تو است.

«وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (133)»: و ما فقط مطیع و فرمانبردار او هستیم و به درگاه او سر تعظیم فرود می آوریم.

و مراد از اسلام در اینجا معنای عام آن است، چون «اسلام» بر دو معنی اطلاق می شود: یکی معنای عام که همانا توحید و یکتا پرستی و تسلیم شدن به الله متعال و گردن نهادن به فرامین او تعالی است، و «اسلام» به این مفهوم دین همه انبیاء لایست. دومی: معنای خاص که همانا دین محمد صلی الله علیه وسلم است با همه عقاید و شرایع و احکامش. البته بعد از بعثت محمد صلی الله علیه وسلم جز اسلام بمفهوم خاصش دیگر دینی از کسی پذیرفته نمی شود.

بدین ترتیب بود که یعقوب علیه السلام در هنگام مرگ از فرزندانش پیمان گرفت که خدای یگانه را پرستند و با او چیزی را شریک نگیرند، و آنها بر این پیمان اقرار کردند، پس این اقرارشان خود گواه این حقیقت است که آنان موحد و مسلمان بوده اند و یعقوب علیه السلام نیز بر اساس این اعتراف به مسلمان بودنشان گواهی داد. این کثیر می فرماید:

«ظاهراً یعقوب فرزند اسحاق، در حیات ابراهیم علیه السلام و ساره به دنیا آمد». قابل یادآوری است که: حسّاس ترین زمان زندگی، لحظه‌ی مرگ است و حسّاس ترین مسئله، موضوع دین و عقیده و حسّاس ترین مخاطب، نسل انسان است. اهمیت وصیت پیش از مرگ و آنکه باید انسان فرزندان و نواسه گان خویش را در قدم اول وصیت به توحید و یکتا پرستی و پایداری بر ایمان و دینداری کند. از یادنه بریم که: موعظه در آستانه‌ی مرگ، آثار عمیقی دارد. بناً پدران باید نسبت به آینده‌ی دینی فرزندان خویش، توجه داشته باشند. حتّی فرزندان انبیا در معرض خطر بی دینی هستند

در ضمن قابل یاددهانی است که: پیروی از آئین پدران در صورتی که آئین حق بوده باشد؛ رواست، اما اگر باطل بوده باشد پیروی از آئینشان روا نیست.

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٣٤﴾

آنها امتی بودند که در گذشتند و اعمالشان به سود خودشان است و اعمال شما، به سود خودتان است و شما مسؤول اعمال آنها نخواهید بود. (۱۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«خَلَّتْ» : گذشته است، سپری شده است.

تفسیر:

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَّتْ» : «تلك» اشاره به ابراهیم علیه السلام و فرزندان او و یعقوب علیه السلام و فرزندان او می‌باشد. و این اخطاری برای یهود است، زیرا آنان به این گمان که منسوب به مردمان صالح و نیکوکارند و به این تکیه‌گاه بی‌اساس مغرور شده و از پیروی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم سرباز زدند.

«لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ» : بر آنهاست آنچه که کسب کردند و بدست آوردند و بر شماست آنچه کسب کردید و بدست آوردید. یعنی آنان پاداش اعمال خود را دارند و شما نیز به پاداش اعمال خود نایل می‌شوید.

«و لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (134)» : و در روز رستاخیز از شما نمی‌پرسند که آنها در دنیا چه کار کردند، بلکه هرکس بار مسؤولیت اعمال خود را به دوش می‌کشد. یکی از اشتباهات بنی اسرائیل این بود که به نیاکان و پیشینیان خویش، بسیار مباحات و افتخار می‌کردند و گمانشان این بود که اگر خودشان آلوده باشند، به خاطر کمالات گذشتگان، مورد عفو قرار خواهند گرفت. این آیه به آنان هشدار می‌دهد که شما مسئول اعمال خویش هستید، همچنان که آنان مسئول کرده‌های خویش هستند. یعنی آینده هرکس و هر جامعه‌ای، در گرو عمل خود اوست.

بنابراین همه باید بدانند که دست آورد هر گروه به نفع خودش بوده، اعمال نیک پدران هیچ سودی برای فرزندان ندارد و به دردشان نخواهد خورد.

اعتماد و تکیه بر اعمال گذشتگان هیچ فایده‌ای به حال انسان رسانده نمی‌تواند، اگر آنها خوب کردند برای خود کردند، و اگر آنها بد کردند علیه خویش کردند، و ما از کرده‌های ایشان پرسیده نمی‌شویم.

این آیه همچنین رد بر کسانی است که به کردار گذشتگان خویش اتکا کرده و به همچو آرزوهای باطل و بی‌اساسی دلخوشند. طوری که در حدیث شریف آمده است: «وَمَنْ بَطَأَ بِهِ عَمَلُهُ، لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ» «هرکس عملش وی را به تأخیر اندازد، نسبش وی را به شتاب و سرعت نمی‌اندازد». (صحیح مسلم 2699).

مقصد این است که شما از نیکی‌های گذشتگان نسبتان نمی‌توانید سودی ببرید، و به گناهان ایشان مؤاخذه نشده و از اعمالشان بازخواست نمی‌شوید، چنانکه آنان نیز از اعمال شما مورد بازپرسی قرار نمی‌گیرند.

ولی نباید فراموش کنیم که : پیشینان شاید از کرده‌های پسینان پسران شوند، و آن هم در صورتی که پیشینان بدعتی را برای پسینان گذاشته باشند که آنها هم از آن بدعت پیروی کنند، چنانکه در حدیث صحیح آمده است: «مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً، فَلَهُ أَجْرُهَا، وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْوَرِهِمْ شَيْءٌ، وَمَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً، كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ

شَيْءٌ» «هر کس در اسلام روش خوبی را پایه گذاری کند، پاداش این کار و پاداش کسانی که به آن عمل می‌کنند بدون اینکه چیزی از پاداش اینان کاسته شود، به او می‌رسد، و هر کس روش بدی را در اسلام پایه گذاری کند، گناه این کار و گناه کسانی که به آن عمل می‌کنند بدون آنکه چیزی از گناه ایشان کاسته شود، به او می‌رسد». (صحیح مسلم (1017)).

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٣٥﴾

و [اهل کتاب به مردم مؤمن] گفتند: یهودی یا نصرانی باشید تا هدایت یابید. بگو: بلکه دین ابراهیم (را انتخاب می‌کنم) که از ادیان باطل رویگردان و یکتاپرست بود و او هرگز از مشرکان نبود. (۱۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَنِيفًا»: حقگرا، یکتاپرست، روگرداندن از دین باطل و روآوردن به دین حق، حذر کننده از باطل و بیهوده، علاقه‌مند به حق و هدایت. و حنف به معنی مایل و کج شدن است. لنگ را احنف گفته اند؛ چون بر روی یکی از پاهایش کج می‌شود.

تفسیر :

«وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا»: یعنی یهود به مسلمانان می‌گفتند: بر آیین و دین ما باشید یعنی یهودی شوید تا راهیاب شوید و نصاری هم به مسلمانان می‌گفتند: مسیحی شوید تا به حق برسید و حق را بدانید! (و هدایت یابید). بدین ترتیب هر گروه مردم را دعوت می‌کند که به دین کج و ناقص آنان در آیند.

«قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (135)»: یعنی ای محمد! به آنها بگو: بلکه ما از دین حنیف و متین، آیین ابراهیم پیروی می‌کنیم و از تمام ادیان دیگر اعراض نموده و به دین استوار او روی می‌آوریم. و ابراهیم از زمره ی مشرکان نبود، بلکه مؤمن و یکتاپرست بود.

باید گفت که: نام و عنوان مهم نیست، ایمان و عمل اهمیت دارد. یهودی یا نصرانی یک لقب بیش نیست، آنچه ارزشمند است، توحید و یکتاپرستی است. و با تمام صراحت باید گفت که؛ ابراهیم علیه السلام هیچ وخت از مشرکان نبوده است، در حالی که یهود و نصاری گرفتار شرک شده‌اند.

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٦﴾

[شما مردم مؤمن از روی حقیقت اقرار کنید و] بگویید: که ما ایمان آوردیم به الله و به آنچه نازل شده به ما، و به آنچه نازل شده به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب، و به نوادگان یعقوب، و ایمان آوردیم به آنچه که به موسی و عیسی داده شده، و به آنچه پیغمبران از جانب پروردگارشان دریافت کرده‌اند، و (در ایمان آوردن) میان هیچ یک از آنان فرق نمی‌گذاریم و ما تنها به او تعالی منقادیم و بس. (۱۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْأَسْبَاطِ» جمع سبط است که عبارتند از نواسه گان یعقوب علیه السلام؛ یعنی ذریت

و نسل فرزنداناش که دوازده فرقه بودند. آنان در میان بنی اسرائیل، به مثابه ی قبایل در میان اعراب بودند.

تفسیر :

«قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا» یعنی ای گروه مؤمنان! بگوئید: ایمان آورده‌ایم؛ به الله، و به آنچه به سوی ما نازل شده است، یعنی قرآن کریم و سنت مطهره. (کفر به بعضی از انبیاء، کفر به همه‌ی آنهاست. مسلمان واقعی کسی است که به تمام انبیای الهی، ایمان داشته باشد).

« وَ مَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ »: و به آنچه بر ابراهیم نازل شده است ایمان داریم و به صحف و احکامی که پیامبران و نواسه گان ابراهیم و اسحاق، یعنی اسباط، بدان متمسک بودند نیز ایمان داریم، که می دانیم نبوت در خاندان آنها مستمر بود.

«وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ» یعنی هر چه به آن دو پیامبر (تورات و انجیل) نازل شده قبول داریم، نه هر آنچه نزد شماست و لذا فرمود: «و ما اوتيتم». بنابراین اگر در برابر دعوت شما که می‌گوئید: «كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ» و راه نجات را در مسیحی یا یهودی بودن می‌دانید، مقابله می‌کنیم به دلیل وجود انحراف و خرافاتی است که در دین خدا ایجاد کرده‌اید و گرنه ما تورات و انجیل واقعی را که در آنها بشارت ظهور و بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه آمده است قبول داریم.

« وَ مَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ »: و به آنچه بر غیر آنان یعنی سایر پیامبران نازل شده است، ایمان داریم و آنچه را که از جانب خدا آورده اند، تصدیق می‌کنیم و به آن ایمان داریم؛ یعنی به تمام آیات بیّنات و معجزات درخشان آنها ایمان داریم. «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ»: یعنی بین آنان تفاوت قایل نیستیم که به بعضی ایمان داشته و به بعضی از آنها بی‌باور باشیم همان طور که یهود و نصاری چنان کردند.

« وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (136) »: یعنی سر اطاعت به فرمان خدا فرود می‌آوریم و در مقابل حکمش سر تعظیم بر زمین می‌نهمیم. تسلیم عملی، در کنار ایمان قلبی لازم است. خداوند متعال در آیه مبارکه به مؤمنان امر می‌کند بگویند: به همه ی پیامبران و کتابهای آسمانی، ایمان داریم میان هیچ یک از پیامبران فرق نمی‌گذاریم. همه را جملگی تصدیق می‌کنیم، به ماهیت و جوهره ی دین باور قلبی داریم و در برابر دستور پروردگار هستی فرمانبردار، تسلیم و فروتنیم. [شوری 13].

ما یکه تاز و متعصب نیستیم تعصبات نژادی، باعث نمی‌شود که ما برخی از آنها را بپذیریم و بعضی دیگر را نفی کنیم. طوری که یادآوری شدیم ما به همه انبیای الهی، چه آنهایی که قبل از ابراهیم علیه السلام آمده‌اند، همانند آدم، شیث، نوح، هود، صالح و چه آنهایی که بعد از ابراهیم بودند همانند سلیمان، یحیی و زکریا، ایمان داریم و هر پیامبری که دلیل روشن و معجزه داشته باشد به حکم عقل او را می‌پذیریم.

ما به همه پیغمبران و کتب الهی ایمان داریم، و همه را حق و راست می‌شناسیم؛ متابعت هر کدام احکام فرخنده الهی در روزگار آن واجب است؛ ما فرمانبران خدائیم؛ احکام فرخنده الهی، در هر روزگاری و بوسیله هر پیغمبری که رسیده باشد، ما آن را واجب الاتّباع می‌شماریم؛ برخلاف اهل کتاب، که آنها جز دین خود تمام ادیان را دروغ می‌

پندارند، اگر چه دین ایشان منسوخ شده باشد؛ و احکام انبیاء را تکذیب می‌کنند، با وجود آنکه احکام انبیاء احکام خداوند (ج) است.

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٣٧﴾

پس اگر آنان هم به آنچه شما به آن ایمان آورده اید، ایمان آورند [که ایمان به قرآن و به پیامبر است] مسلماً هدایت یافته اند، و اگر اعراض نمودند پس جز این نیست که در ستیز و دشمنی اند؛ پس به زودی الله شرّ آنان را [به کشته شدن یا آوارگی از خانه و کاشانه] دفع خواهد کرد؛ و او شنوا و داناست. (۱۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«شِقَاقٍ» یعنی مخالفت و دشمنی. از شق گرفته شده است که عبارت است از طرف و جانب؛ یعنی هر یک در طرفی قرار گرفتند. فَسَيَكْفِيكَهُمُ از کفایه به معنی محافظت است.

تفسیر :

«فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا» یعنی اگر اهل کتاب و سایر مردم همچون شما به همه کتاب‌های الهی و پیغمبرانش ایمان آورده و میان هیچ یک از آنان فرقی نگذاشتند، بدون شک که به راه مستقیم و حق هدایت شده‌اند.

از جمله «بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ» آیه مبارکه در می‌یابیم که: مسلمانان، نمونه ای هدایت یافتگان واقعی هستند. زیرا به تمام انبیا و کتاب‌های آسمانی، ایمان و اعتقاد دارند.

«وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ»: و اگر از آنچه که شما مردم را به سوی آن فرامی

خوانید اعراض نمودند، نیک بدان ای محمد! آنان فقط دشمنی و مخالفت با شما را می‌خواهند، و در طلب حق نیستند. یعنی اینکه ایمان نیاوردن یهود و نصاری از روی عناد، لجابت و ستیزه‌جویی است، نه منطق و استدلال.

«فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ»: یعنی ای محمد! خدا تو را از شر و آزار آنها محفوظ و مصون خواهد داشت.

الله متعال به رسول الله صلی الله علیه وسلم وعده داده است و حمایت و کفایت خود را از مسلمانان اعلام نموده است.

که اوتعالی بزودی کفایت مخالفت و دشمنی و ستیزه‌گری کسانی را خواهد کرد که از حق و حقیقت روی گردانده‌اند. و چنین هم شد، زیرا یهود در حیات آن حضرت صلی الله علیه وسلم بدست مسلمانان به قتل رسیدند و یا خوار و ذلیل از مدینه رانده شدند، چنانکه بر نصارای نجران جزیه وضع شد. سپس شاگردان مدرسه نبوت، وصیت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در آخرین روزهای حیاتشان را جامه عمل پوشاندند و همه مناطق جزیره عرب را از پلیدی یهود و نصاری پاک کردند.

«وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (137)»: چون الله متعال گفتارشان را می‌شنود و پندار و نهفته‌های ضمیرشان را می‌داند، و از بغض و حسد و کینه‌ای که در دل علیه مسلمانان می‌پروراندند، آگاه است.

قابل یادآوری است که: مدار پیرویی از دین واحد بر این دو امر، قرار دارد:

الف: توحید و یکتاپرستی، ترک شرک و انواع بت پرستی با تمام شیوه‌ها، گونه‌ها و چهره‌هایش در زندگی.

ب: تسلیم و فروتنی برای ذات کردگار، در گفتار، رفتار و کردار.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (138 الی 141) درباره رنگ و نگار ایمان، اثرش در درونها و بندگی الله، به بحث گرفته شده است .

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ ﴿١٣٨﴾

[به یهود و نصاری بگویید:] این است رنگ آمیزی الهی (که برترین رنگهاست)، و کیست از الله زیباتر باعتبار رنگ (دین فطرت) ؟ و ما تنها او را عبادت می‌کنیم. (۱۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صِبْغَةَ اللَّهِ» صبغة از «صبغ» به معنی تغییر شیء به یکی از رنگهاست. استعاره از دین و ایمان است، چون نشان آن در سیمای مؤمن دیده می‌شود همان گونه که اثر رنگی در لباس ظاهر می‌گردد. دین: زینت و زیبایی مؤمنان و در دل‌هایشان - به خوبی - جای می‌گیرد آنگونه که رنگ در لای تار و پود کالا پخش می‌گردد. پس، ایمان در پاکیزه نمودن و شستشو دادن و زیبایی و جذب دل و درون مؤمن، همچون رنگ آمیزی و نگارگری است.

تفسیر :

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» یعنی آنچه ما بر آن قرار داریم و به آن مؤمن هستیم همانا عبارت است از دین و آیین الله که رنگ و بو و فطرت ما بر آن خلق شده و در نتیجه آثار و نشانه های آن بر ما نمایان گشته است. همانند آثار رنگ که بر پارچه تکه رخت و لباس نمایان می‌شود. و هیچ دینی از دینی که رنگ و بوی اش تعیین شده است بهتر نیست و نخواهد بود.

کلمه «صبغه الله»: از ماده (ص - ب - غ) است، و نوعیت را افاده می‌کند، یعنی می‌فهماند این ایمان که گفتگوش می‌کردیم، یک نوع رنگ خدائی است، که ما بخود گرفته ایم، و این بهترین رنگ است، نه رنگ یهودیت و نصرانیت، که در دین خدا تفرقه انداخته، آنرا آنطور که خدا دستور داده بپا نداشته است. بلی، اسلام رنگ الهی است و همانطور که یک چیز رنگ شده با رنگی، همه جوانب آن را در بر می‌گیرد، اسلام هم حال مسلمان واقعی را که به آن تمسک جسته کاملاً تغییر می‌دهد.

ایمان به الله، پیامبران، کتاب‌های آسمانی و تسلیم خدا بودن، صبغه و رنگ خدایی است. در آیات قبل فرمود: «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ...»، در این آیه می‌فرماید: «صِبْغَةَ اللَّهِ» مفسیر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد که: این آیه را به دو گونه می‌توان ترجمه و تفسیر کرد: یکی آنکه «ما رنگ خدا را برگزیدیم»، دیگری آن که «رنگ خدا را برگزینید.» پیش از ظهور مسیحیت یهودیان این رسم را داشتند که هر کسی که دین آنها را می‌پذیرفت، او را غسل می‌دادند و معنای این غسل نزد آنان این بود که گویا گناهان او شسته شدند و او رنگ جدیدی از زندگی را برگزیده است. همین عمل را مسیحیان هم اختیار کردند. نام اصطلاحی این کار نزد آنان (غسل تعمید) است و این غسل نه تنها در حق کسانی اعمال می‌شود که دین آنان را می‌پذیرند بلکه در حق اطفال هم اعمال می‌شود. درباره ی همین قرآن می‌فرماید که در این غسل و یا به تعبیر دیگر در این رنگ آمیزی چه چیزی وجود دارد؟ رنگ الله را اختیار کنید که تنها از شستن و آب کشیدن به وجود نمی‌آید، بلکه از اختیار کردن بندگی حقیقی و واقعی او به وجود می‌

آید. (تفهیم القرآن).

باید یادآور شد که : انسان در زندگی خویش باید رنگی را بپذیرد، اما در میان همه رنگ‌ها، رنگ خدایی بهتر و قشنگ تر است. ناگفته پیداست که تا رنگ قوم و قبیله و هوسها را کنار نگذاریم، رنگ وحدت و برادری و تسلیم امر الله سبحانه و تعالی بودن را نخواهیم گرفت. همه‌ی رنگ‌ها به مرور زمان کم رنگ و بی‌رنگ می‌شود. اما رنگ خدایی همیشگی و پایدار است. طوریکه قرآن عظیم الشان به زیبایی خاصی خودمی فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص، 88) و چه رنگی بهتر از رنگ خدا که او را عبادت و بندگی می‌کنیم. بگذریم که یهود، و نصارا کودکان خود را با آبی مخصوص شستشو داده و بدینوسیله به او رنگ مذهبی می‌دهند.

« وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ (138) » و فقط الله سبحانه و تعالی را پرستش می‌کنیم، و به جز او سر طاعت در برابر هیچ‌کس خم نخواهیم کرد.

«عبادت» از ریشه «عبد» به معنای نهایت خضوع و تذلل است. و چون عبادت بالاترین مراتب خضوع است، پس لایق نیست، مگر برای کسی که اعلی مراتب وجود و کمال و اعظم مراتب نعمت‌ها و احسان را دارد، و از این جهت عبادت غیر حق شرک است. حقیقت عبودیت و بندگی سه چیز است: اول این‌که بنده در آنچه خدا بر او منت گذاشته و بخشیده است، برای خود مالکیت نبیند. دوم: این‌که بنده خدا برای خودش مصلحت اندیشی و تدبیر نکند. سوم: این‌که تمام مشغولیاتش منحصر شود به آنچه که خداوند او را بدان امر نموده، یا از آن نهی فرموده است.

شان نزول آیه ی 138 :

کشاف به نقل از ابن عباس (رض) می فرماید : هرگاه مسیحیان، نوزادی به دنیا می آوردند و هفت روز می گذشت، او را طی مراسم بخصوصی در چشمه ی آبی به نام «معمودی» فرو می بردند و غسل می دادند تا بدان سبب او را پاک گردانند و می گفتند: این نوزاد ، برای همیشه پاک گشته و این تعمیم به جای ختنه کردن نیز محسوب است و اکنون نصرانی حقیقی به شمار می آید. (اسباب النزول واحدی ص 22).

غسل تعمیدی، غسل دادن نوزادان و یا کسانی است که به دین مسیح در آیند. «ماء العمد»، «معمودانی».

قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ﴿١٣٩﴾

(ای پیغمبر به اهل کتاب) بگو! آیا در باره الله با ما مجادله می‌کنید؟ در حالیکه که او رب ما و رب شما هم است، و اعمال ما به سود ماست و اعمال شما به سود شماست، و ما برای او تعالی اخلاص می‌ورزیم (او را با اخلاص می‌پرستیم). (۱۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَتَحَاجُّونَنَا» یعنی آیا با ما مجادله می‌کنید؟ از محاجه به معنی مجادله است.

«مُخْلِصُونَ» اخلاص یعنی این که قصد از عمل فقط ذات و رضایت خدا باشد.

تفسیر :

این آیه مبارکه ، هشدار به اهل کتاب است که از ادعاهای بی‌دلیل دست بردارند. آنها می‌گفتند: ما به الله نزدیکتر و یا فرزندان او و یا محبوبان او هستیم. بنی اسرائیل گمان می‌کردند که باید همه‌ی انبیا از قوم و نژاد آنان باشند و بخاطر قدیمی بودن دین آنان و

کتاب تورات، خودشان را برتر می‌دانستند و لطف الهی را فقط مخصوص خودشان دانسته و با این گمان با مسلمانان مواجه و گفتگو می‌کردند. طوریکه خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ»: آیا در مورد حال و وضع خدا با ما به مجادله برمی‌خیزید و گمان می‌کنید که شما فرزندان و دوستان خدا هستید، و پیامبران فقط باید از نسل و جماعت شما باشند نه از اقوام دیگر؟

در جواب ایشان ای محمد! بگو آیا با ما در دین الله متعال ستیزه و مجادله می‌کنید و گمان می‌برید که الله پیغمبران را جز از میان شما برنمی‌گزیند، «وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ» و حال آنکه او پروردگار ماست و آفریدگار شما. خداوندی او همه را لازم است. پس عبودیت او نیز بر همگان واجب است.

صاحب اختیار همه‌ی انسان‌ها، الله متعال است. او به همه لطف دارد و می‌تواند هر کس را از هر قوم و نژادی که باشد، مورد عنایت خاص خود قرار دهد.

و ما و شما در پناه پروردگاری او و عبودیتمان برایش، در پیشگاهش باهم برابریم، پس چگونه ادعا می‌کنید که شما از ما به‌خداوند متعال ذی‌حقت‌تر و سزاوارترید؟ و باز در این باره با ما بحث و مشاجره هم می‌کنید؟

«وَأَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ» یعنی ما مکافات اعمال خود را داریم و شما هم پاداش عمل خود را، و هیچ‌کس مسؤولیت گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد.

«وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ» (139) «باید گفت که: ملاک قرب به خداوند، عبادت خالصانه و منزه دانستن او از شریک است. یعنی شما مسئول اعمال خود هستید و ما مسئول اعمال خود. اگر شما بندگی خود را تقسیم کرده‌اید و دیگران را نیز در خدایی با خدا شریک نموده‌اند آنها را پرستش و اطاعت می‌کنید، می‌توانید این کار را بکنید، سرانجام نتیجه‌ی این کار را خواهید دید، ما نمی‌خواهیم به زور شما را از آن منع کنیم. ولی ما بندگی، اطاعت و پرستش خود را به طور کامل برای خدا خالص کرده‌ایم. اگر شما بپذیرید که ما این حق را داریم که این راه را اختیار کنیم، این نزاع خود به خود حل می‌شود.

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنْ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٤٠﴾

آیا می‌گویید: «که همانا ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (= نبرگان یعقوب) یهودی یا نصرانی بودند؟!» بگو: «شما داناترید یا الله؟!» و چه کسی ظالم‌تر است از آن کسی که شهادتی را که از جانب الله نزد او است کتمان کند؟، و الله غافل نیست از چیزیکه شما می‌کنید. (۱۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أظلم»: ستمکارتر. «کتّم»: پنهان کرد.

تفسیر:

در طول تاریخ ملاحظه شده که در بسیاری از اوقات تعصب به مرحله‌ای می‌رسد که شخص حاضر می‌شود واقعیت‌های روشن تاریخی را تحریف و یا انکار کند. طوریکه خداوند متعال می‌فرماید: «أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى؟»: یعنی ای گروه یهود و نصاری آیا شما می‌گویید و ادعا می‌کنید که این پیامبران و اولادشان ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، یهودی و

نصرانی بوده‌اند و بر آئین شما قرار داشتند؟
« قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللّٰهُ »: آیا شما به دیانت آنان آگاه‌ترید یا الله؟ در حالی که خدا اعلام کرده و گواهی داده است که آنها بر آیین اسلام بوده و آنان را از یهودیت و نصرانیت مبرا معرفی کرده است.

واز جانب دیگر این پیامبران که شما نام بردید، از جمله پیامبران اند که: همه قبل از یهودیت و نصرانیت زندگی می‌کردند، و تورات و انجیل نازل نشده مگر بعد از ایشان پس چگونه دعوا دارید که آنها یهود و یا نصرانی بودند؟! توجه نماید به آیات متبرکه (65 الی 68 - سوره آل عمران) «ای اهل کتاب! چرا در مورد ابراهیم مجادله می‌کنید حال آنکه تورات و انجیل نازل نشده مگر بعد از او، آیا نمی‌فهمید؟! هان! شما درباره آنچه که به آن علم و آگاهی داشتید به مجادله پرداختید، پس چرا در مورد آنچه که به آن علم ندارید مجادله می‌کنید؟ حال آنکه الله می‌داند و شما نمی‌دانید. ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه او برحق، و تسلیم فرمان الله بود و از مشرکان نبود. همانا سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند، و (نیز) این پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده‌اند، و الله ولی و یاور مؤمنان است.»
«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا»: ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی بلکه بر آیین حنیف اسلام بود، پس شما چگونه گمان می‌برید که بر آیین شما بوده است؟

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللّٰهِ»: یعنی ظالم تر از آن که مطالب مندرج در تورات و انجیل از جمله مژده آمدن پیامبر را مخفی و کتمان می‌کند، هیچ‌کس نیست. یا این که ظالم تر از آن که خبر الله را در مورد این که پیامبران گرامی بر آیین اسلام بودند، تکذیب کرده است، احدی نیست. واقعاً هم بزرگترین ظلم‌ها، ظلم فرهنگی و کتمان حقایق است. کتمان علم که در واقع کتمان شهادت است؛ جرمی بزرگ و ظلمی عظیم است. و البته این گناه یکی از اوصاف خاصه یهود و نصاری است که الله متعال در قرآن کریم بار بار بر آنها انکار کرده و بخاطر آن سرزنش شان نموده است. پس افسوس بر حال اهل کتاب که با همه پیغمبران الهی اعلان دشمنی نمودند و رسالات آسمانی شان را کتمان و تکذیب کردند.

«وَ مَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ(140)»: یعنی الله متعال از اعمال آنان غافل نیست و حتماً ایشان را در برابر این ظلم و ستم ننگین، عذاب مناسب خواهد داد.
باید گفت که که آیه «وَ مَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» در تعدادی زیاد از سوره ها تکرار شده است: مفسر ابو حیان فرموده است: این اسلوب جز بعد از ارتکاب وزر و معصیت نمی‌آید، لذا متضمن وعید است و اعلام می‌دارد که خدا کار آنان را رها نمی‌کند.
(البحر المحیط 416/1).

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤١﴾

(به هر حال) آنها امتی بودند که در گذشتند، اعمال آنها به سود خود آنهاست و اعمال شما به سود خودتان است و شما درباره اعمال آنها بازخواست نمی‌شوید. (۱۴۱)

تفسیر:

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ»: آن قوم مذکور گروهی بودند که رفتند و در گذشتند از بسیاری که

تفاخر می کردند به پدران و گذشتگان خود و دین ایشان می پسندیدند و راه ایشان می رفتند.

«لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ»: آنچه بدست آوردند متعلق به خودشان است و آنچه شما بدست آورده اید متعلق به شماست. قال الله تعالى: «و لا تزروا زره و زر اخرى». «و لا تُسئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (141)»: و پرسیده نمی شوید از آن چیزی که دیگران انجام داده اند و هیچ کس مسئول اعمال دیگری نیست و کسی را به گناه دیگری بازخواست نمی کنند.

بلی! پیامبران عظام با آن قدر و منزلتی که در نزد الله متعال دارند، پاداش عمل خویش را می گیرند. و شما تکذیب کنندگان و پنهان کنندگان حق و حقیقت؛ سزاوارترید که سزای اعمال ناشایستتان را بگیرید.

پایان جزء 1

ابتدای جزء 2 :

خوانندگان گرامی و معزز!

در آیات متبرکه (142 الی 147) در باره موضوع تغییر جهت قبله از بیت المقدس به کعبه ، به بحث گرفته میشود :

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٤٢﴾

به زودی مردم سبک مغز می گویند: چه چیزی مسلمانان را از قبله ای که بر آن بودند [یعنی بیت المقدس، به سوی کعبه] گردانید؟ بگو: مالکیت مشرق و مغرب (و همه جوانب)، از آن خدا است هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند. (۱۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«السُّفَهَاءُ»: جمع سفیه، اشخاص بیعقل، نادان. در این جا اشاره به یهودیان، مشرکان و منافقانی است که منکر تغییر قبله بودند. «وَلَّاهُمْ»: آنان را بازگرداند. «لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ»: تمام جهات از آن خداست.

شان نزول آیه 142 :

از براء روایت شده است: وقتی پیامبر صلی الله علیه و سلم به مدینه آمد، شانزده یا هفده ماه به طرف بیت المقدس نماز خواند، پیامبر صلی الله علیه و سلم علاقمند بود به طرف کعبه نماز بخواند، که الله متعال آیه : «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ 144 بقره» را نازل کرد. به سبب این تغییر جهت، مردم نادان یعنی یهود، گفتند: چه چیزی آنها را وادار کرد قبله ای را ترک نمایند که بر آن بودند؟ خدای متعال فرمود: «قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ...» تا آخر آیه) از آن خدا می باشند. (اخراج از بخاری).

تفسیر :

«سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ» یعنی افراد کم عقل و خیره سر از یهود و منافقان این سخن را خواهند گفت: واقعیت اینست کسانی که هر روز دنبال بهانه ای هستند تا از پذیرش حق کنار روند، اینان سفیه هستند، و کسی که دست الله متعال را در وضع یا تغییر احکام بسته

بداند، سفیه و سبک مغز اند. واقعاً اعتراض به خدای حکیم ودانا، نشانه‌ی سفاهت است. « ما وَلَا هُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ اللَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا »: چه چیزی آنها را از قبله ای منحرف کرد و برگرداند که به طرف آن نماز می خواندند که عبارت بود از بیت المقدس، یعنی قبله پیامبران پیشین به طرف مسجد الحرام ؟

باید اضافه کنیم که : اصل سؤال کردن مورد انتقاد نیست، روحیه سؤال کننده مورد انتقاد است که از روی اعتراض و مشکلتراشی به بحث می پردازند .

« قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ »: الله در جواب این سخن کم خردان فرمود: ای محمد! به آنها بگو: در تمام جهات، مشرق و مغرب و به هر طرف رو کنیم الله در آن جهت قرار دارد. باید گفت که : قداست و کرامت مکان‌ها و زمان‌ها، وابسته به عنایت پروردگار است، نه چیز دیگر.

« يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (142) »: یعنی بندگان با ایمانش را به راه راست هدایت می کند که سعادت دنیا و آخرت را دربر دارد. و تغیر قبله از بیت المقدس به سوی مسجد الحرام نیز هدایتی از جانب الله متعال برای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و همه مؤمنان است. تغیر قبله، یکی از نشانه‌های پیامبر اسلام در کتب آسمانی بود، لذا برای بعضی وسیله‌ی هدایت شد.

الله متعال این امت را مورد ستایش قرار داد، زیرا ایشانند که بر راه مستقیم قرار دارند و ایشان بودند که به فرمان الهی گردن نهادند و از بیت المقدس به سوی کعبه روی آوردند. در حدیث شریف به روایت عایشه (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره اهل کتاب فرمودند: « آنان با ما در هیچ چیز به اندازه حسدورزیدنشان (در سه چیز ذیل) با ما حسد نمی‌ورزند:

1 - حسد ورزیدنشان بر روز جمعه، روزی که خداوند متعال ما را به آن رهنمون شد ولی آنها از آن گمراه گشتند.

2 - بر قبله، که خداوند متعال ما را به آن رهنمون شد و آنان از آن گمراه شدند.

3 - بر آمین گفتن ما پشت سر امام». یعنی: این سه چیز حسد برانگیزترین امور علیه ما است.

قبله :

قبله، از جمله نشانه توحید در ادیان ابرهیمی بشمار رفته، و قبله نوعی از امتیازی است که سایر ادیان غیر ابرهیمی از آن محروم میباشند. به عبارۀ ساده باید گفت که قبله به عبادت انسانها رنگ خدای و افتخار بزرگ برای امت اسلام است که دارایی دو قبله بودند.

خداوند متعال برای هر امتی از امتهای پیشین، قبله مخصوصی را تعیین کرده است تا به هنگام نیاز و نیایش، به سوی او متوجه شوند و از توجهات انحرافی در امان بمانند.

اولین قبله در تاریخ بشریت و بخصوص در ادیان ابرهیمی بیت المقدس بوده بیت المقدس، یکی از مقدسترین مکانهایی بعد از مسجد کعبه و مسجد نبوی میباشد.

مسجد الاقصی بحیث اولین قبله و سومین محل مقدس برای مسلمانان بشمار میرود.

مطابق روایات تاریخی مسجد الاقصی دومین مسجد ساخته شده بر روی زمین پس از بیت الله الحرام محسوب می شود.

مؤرخین مینویسند، که تهداب مسجد الاقصی را حضرت آدم (ع) گذاشته است.

«قبله» به معنی «جهت» است و به این نام نامیده می شود، زیرا نمازگزار در مقابل آن ایستاده میشود.

ناگفته نباید گذاشت که: رسول اکرم صلی الله علیه و سلم، در ابتدا با در نظر داشت اینکه به سوی بیت المقدس نماز میخواند ولی (به علت تعلق خاطرش به کعبه) طوری میایستاد که کعبه نیز پیش روی ایشان قرار میگرفت تا اینکه آیه 144 سوره بقره نازل گردید: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» (سوره بقره / 144). «ما رو گرداندن تو را گاه گاهی به سوی آسمان میبینیم (و آرزوی قلبی تو را برای نزول وحی جهت تغییر قبله، دریافت میداریم) پس تو را به سوی قبلههای متوجه میسازیم که از آن خشنود خواهی شد و لذا رو به سوی مسجدالحرام کن. (سوره بقره / 144)».

پس از نزول این آیه، رسول اکرم صلی الله علیه و سلم رو به کعبه نمود. چنانکه گروهی از مسلمانان (بیخبر از تغییر قبله) در مسجد قباء در حال ادای نماز فجر بودند ناگهان مردی بر آنان وارد شد و اطلاع داد که دیشب، بر پیامبر صلی الله علیه و سلم، وحی شده است که رو به سوی کعبه کند، آنها (بدون اینکه نماز خود را از سر بگیرند) در همان حال، از بیت المقدس روی برگشتاندن و به اتفاق امام خویش، رو به کعبه نمودند (متفق علیه).

بعد از آن که قبله تغییر یافت و مسلمانان مأمورشدهند که به سوی کعبه نماز بگذارند. روی گردانیدن بسوی قبله در نماز واجب، و در صورتیکه ساقط گردد، نماز از لحاظ شرع اسلامی درست نبوده و فاقد اعتبار شرعی میباشد. علماء میگویند: انسان، دارای جنبه مادی و ظاهری، و هم دارای جنبه معنوی و باطنی است بناً زمانیکه انسان میخواهد روبروی قبله ایستاده شود، باید توجه به قبله در وجود نمازگزار هم در بعد ظاهری و مادی (توجه به جهت قبله)، و هم در بعد باطنی و معنوی (توجه به وجه)، هر دو باید تحقق پیدا کند. بناً نمازگزار در توجه به قبله، هم باید متوجه قبله ظاهر، و هم متوجه قبله باطن شود، و با تمام توجه و اهتمام ادای نماز خویش را بجا آورد.

دانشمند شهیر جهان ویلیام مولتن می گوید: بهترین راهی که توجه و التفات را در انسان زیاد می سازد او را از لحاظ جسمی و روحی بسوی سلامتی می برد این است که فکر و جسم هر دو باهم کار کنند. و می بینیم که نماز در اسلام چنان عبادتی که از عمل فکر و جسم با هم یکجا میشود، بخاطر آنکه زمانی که نمازگزار در حالی که تمام افکار و توجهش به خداست به رکوع و سجود و قیام و قعود می پردازد.

پروردگار با عظمت ما به مسلمان هدایت نموده میفرماید: «فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُمَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ» (سوره بقره : 150) (واز هر جا که بیرون رفتی) رو به سوی مسجدالحرام کن و (ای مؤمنان چه در سفر و چه در حضر در همه اقطار زمین به هنگام نماز) هر جا که بودید روبه سوی آن کنید.

همچنان پیامبر صلی الله علیه و سلم به مردی که نمازش را خوب نمی خواند (مسی الصلاة) فرمود: «إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ فَاَسْبِغِ الوُضُوءَ ثُمَّ اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ ... الْحَدِيثُ» (هرگاه خواستی نماز بخوانی به خوبی وضوء بگیر سپس رو به قبله کن...). (متفق علیه: بخاری (6251)، مسلم (397)).

هم آیه قرآنی و هم حدیث پیامبر اسلام دلالت بر این امر دارد، یعنی روی کردن به سوی قبله در هنگام نماز واجب است، بنابراین کسی که این واجب را بجا نیاورد نمازش باطل است مگر اینکه همانطور که گفته شد شخص در بیابان یا صحرائی باشد که توانایی یافتن سمت واقعی قبله را نداشته باشد و اگر کسی برای پیدا کردن قبله تلاش کرد و نمازش را به جهتی که به گمانش قبله بود خواند و بعداً برایش روشن شد که (در پیدا کردن قبله) دچار اشتباه شده است، تکرار نماز بر او لازم نیست.

علل ممکنه در تغییر قبله:

قبل از همه باید روشن ساخت که دلیل وجوب این و یا آن امر عبادتی در شرع غرای محمدی همان احکام و نصوص الهی است که در قرآن کریم و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم آمده، علما و فقهای مجتهد آنرا ازین متن استنباط و د فتوی خویش ذکر نموده اند و ما برای تمسک به این آیات قرآنی و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم از آن استفاده برده و مطابق احکام شریعت غرای محمدی (ص) خود را عیار میسازیم. برای این امر و اجرا این اوامر ما به دلیل منطقی ضرورت نداریم بلکه همان نص و هدایت اسلامی برای ما اساس است.

اما بخش از علماء به جوانب منطقی و عقلی این مسایل نیز پرداخته که به هیچ صورت در اصل هدایت و حکم منافات ندارد و در تقابل نمی باشد. به این ترتیب بخش از علماء در مورد علل ممکنه قبله مسلمانان را به بیت المقدس و تغییر دوباره آن را به کعبه ذیلاً بر شمرده اند:

- خانه کعبه در آن زمان بحیث محل به اصطلاح بُتخانه مشرکان مبدل گردیده بود، بنا برای پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور داده شد تا به سوی بیت المقدس نماز خویش را بجا آرند، و به این ترتیب صفوف خویش را از مشرکان جدا کنند. مؤرخین مینویسند که پیامبر صلی الله علیه و سلم در مدت سیزده سال در مکه به سوی بیت المقدس نماز خواند، و زمانیکه به شهر مدینه هجرت کردند، باز هم دستور پروردگار با عظمت همین بود که نماز های خویش کما فی سابق بطرف بیت المقدس اداء نماید. بیت المقدس قبله ای بود که یهودان نیز بسوی آن نماز می گزارند. نباید فراموش کرد که پیروان دین مقدس اسلام اولین پیروان از ادیان ابراهیمی بودند که دارای دو قبله بودند و بسوی دو قبله نماز بجا آورده اند. موجودیت قبله مشترک بین یهودان و مسلمانان، مشکلات و سرخوردگی های زیادی را برای مسلمانان به همراه داشت. یهودیان این تبعیت از خود را بر مسلمانان طعنه می زدند و این امر موجب حزن و پریشانی مسلمانان می شد.

نباید فراموش کرد که قبله در هر دینی امری بسیار حیاتی و مهم به حساب می آمد و مسلمانان نیز از این قاعده مجزا نبودند. وجود یک قبله مستقل برای مسلمانان و شخصی پیامبر صلی الله علیه و سلم اهمیت فراوانی داشت. اما امر و هدایت الهی همان بود که پیامبر و مسلمانان انرا رعایت نموده و مطابق به آن عمل میکردند تا اینکه به این خواست قلب پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم و مسلمان پروردگار با عظمت امر و هدایت تغییر قبله را صادر کرد. «ما رو گردانند تو را گاه گاهی به سوی آسمان میبینیم (و آرزوی قلبی تو را برای نزول وحی جهت تغییر قبله، دریافت میداریم) پس تو

را به سوی قبله‌های متوجه می‌سازیم که از آن خشنود خواهی شد و لذا رو به سوی مسجدالحرام کن- (سوره بقره / 144)».

وقتی امروز میلیون‌ها انسان مسلمان رو به یک قبله مشترک نماز می‌گزارند، از اهمیت حکم تغییر قبله و تعیین کعبه به‌عنوان قبله مسلمانان پرده برمی‌دارد.
خواننده محترم!

- برخی از علماء در حکمت قرار دادن بیت المقدس بحیث اولین قبله برای مسلمانها و سپس تغییر این قبله بسوی کعبه مینویسند:

رو آوردن بسوی بیت المقدس منحصراً قبله عبادی اول و بعداً تغییر این قبله بسوی کعبه یک امتحان و آزمایش بزرگ الهی برای مسلمانان بشمار بود: «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ» (سوره بقره: 143) (و ما آن قبله ای را که قبلاً بر آن بودی ، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی می کنند ، از آنان که به جاهلیت باز می گردند، مشخص شوند).

علماء می افزایند: مسلمانها واقعاً در یک آزمایش بزرگی قرار گرفتند، در حالیکه بسوی بیت المقدس نماز میخواندند ، ولی در عین حالاً دل شان به خانه کعبه دوخته بودند و کعبه را سرمایه معنوی خود می دانستند ، همچنان قابل تذکر است که تغییر دوباره قبله به سوی کعبه باز هم برای مسلمانان کاری اسانی نبود، چرا که مدتی به سوی بیت المقدس منحصراً اولین قبله نماز خواندند و به این قبله تقریباً عادت هم کرده بودند . ولی مسلمانان توانستند در هر دو آزمایش بخوبی بیرون آیند ، مسلمانان به این عمل طاعتی خویش ، بروح تعصب غلبه یافتند ، و روح اطاعت و فرمانبرداری در آنان تحکیم و تقویه گردید.

تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه این معنا را می رساند که خدای بلند مرتبه به طور رسمی بنی اسرائیل را از مقام پیشوایی جهانیان برکنار نموده این جایگاه را به امت محمد صلی الله علیه وسلم داده است.

محدثین مینویسند که: بعد از گذشت شانزده ماه یا هم به روایتی هفده ماه از مهاجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم ، قبله مسلمانان تغییر یافت.

مستندترین و واضح ترین قول همین است که تغییر قبله در نماز ظهر در حال وقوع پیوست که پیامبر صلی الله علیه وسلم دو رکعت نماز ظهر با جماعت خوانده بود ، که یکباره وحی بر تغییر قبله بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل .

پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از وصول وحی در حالیکه مصروف نماز جماعت با مسلمانان بود 180 درجه در صف نماز تغییر قبله داد و روی خویش را از بیت المقدس به سوی کعبه گردانید .

از آن جا که بیت المقدس در جهت شمال شهر مدینه بودو مکه در جهت جنوب شهر مدینه موقعیت داشت ، این چرخش معجزه اساء 180 درجه چنین دقیقی بدون کمترین اشتباه بسوی کعبه صورت گرفت ، که تخنیک امروزی هم نمیتواند به این نظم و دقت تغییر جهت دهد ، وطوریکه یاد اور شدیم این تغییر از جهت شمال به جهت جنوب بود. حکم تغییر جهت قبله در آیه 144 سوره بقره با زیبایی خاصی بیان شد و در آیات 149 و 150 سوره بقره نیز جهت تأکید دوباره این مساله تکرار یافت ، تا مسلمانان در امر تغییر قبله دقت بعمل آرند ، و کعبه را مورد توجه و استقبال خاص خویش منحصراً دومین

قبله قرار دهند.

پروردگار با عظمت ما میفرماید: «و من حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام وانه للحق من ربک وما لله بغافل عما تعملون». (و از هر کجا بیرون شدی به طرف کعبه روی آور چون این دستور قبله بر وجه ثواب و به امر خداست و خداوند از کار شما غافل نیست». (سوره بقره/ 149).

وباز میفرماید: «و من حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره لئلا يكون للناس عليكم حجة الا الذين ظلموا منهم فلاتخشوهم واخشوني و لاتم نعمتی عليكم و لعلمک تهتدون». (و ای رسول از هر جا و به هر دیار بیرون شدی روی به جانب کعبه کن و شما به هر کجا بودید روی بدان جانب کنید تا مردم به حجت و مجادله بر شما زبان نگشایند جز گروه ستمکار که از جدل و گفتگوی آنان هم اصلاً نیندیشید و از نافرمانی من بترسید و به فرمان من باشید تا نعمت و رحمت را برای شما به حد کمال رسانم و باشد که به طریق حق و ثواب راه یابید) (سوره بقره آیه 150).

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَعُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٤٣﴾

و این چنین شما را امت میانه رو گردانیدیم تا شما گواه باشید بر مردمان و پیغمبر (نیز) گواه باشد بر شما، و ما لازم نگردانیدیم قبله را که تو بر آن بودی (بیت المقدس) مگر اینکه بدانیم (با تغییر دادنش) چه کسی از پیغمبر پیروی می‌کند و چه کسی به عقب بر می‌گردد، و اگر چه آن خصلت (پیروی رسول) بسیار دشوار است مگر بر کسانی که الله آنان را هدایت نموده، و الله ایمانتان (یعنی نمازتان) را ضایع نمی‌گرداند، همانا الله نسبت به مردم (مسلمان) مشفق و مهربان است. (۱۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أُمَّةً وَسَطًا»: ملتی منتخب و برگزیده میان افراط و تفریط، آنان که علم و عمل را کنار هم قرار می دهند. «شهداء»: شاهدان، گواهان، ناظران، حاضران. «عَقَبَ»: پاشنه. «يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ»: از عقیده برمی گردد، دین را باور ندارد، به عقب بر می گردد، مرتد می شود. «إِنْ»: مخفف آن. «كَبِيرَةً»: سخت و دشوار، سنگین، «إِيمَانَكُمْ»: نماز شما، نماز، سبب ایمان است.

تفسیر :

«وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا»: یعنی ای گروه مؤمنان! همان طور که شما را به دین اسلام رهنمون شدیم، شما را ملتی عادل و نیکو قرار دادیم.

وسط :

وسط در لغت میانه یا مرکز دایره یک چیز است، سپس برای صفات پسندیده عاریت گرفته شد زیرا هر صفت پسندیده‌ای در میانه افراط و تفریط قرار دارد. پس وسط یعنی برگزیده و بهتر، یا میانه رو، و از هرگونه افراط و تفریط پاک می‌باشد. خداوند متعال در این آیه مبارکه به مسلمین اطلاع می‌دهد که آنان را امت میانه‌رو قرار داده است، و حکمت از این کار این است که مسلمانان گواه بر مردم بوده و پیامبر صلی الله علیه و سلم گواه بر آنان باشد. (میانه بودن) امت در همه چیز آشکار می‌شود. میانه

بودن مکان و موقعیت جغرافیایی که همان قرار گرفتن در وسط کره‌ی زمین است، و میانه بودن زمان که همان قرار گرفتن بعد از یهود و نصاری است، و مهم‌تر از این‌ها میانه‌رو بودن در برنامه و رسالت است، اسلام دین میانه است و منظور از میانه بودن اسلام، وجود (تعادل) میان برنامه‌هایش و (اعتدال) در قوانین‌اش، و (کامل بودن) تعلیماتش است، نه افراط و نه تفریطی، نه زیاده‌روی و نه اهمالی، و نه تندروی و نه کند روی در آن وجود ندارد. میانه‌رو بودن امت در برنامه و رسالتش، نقش فرهنگی بزرگی، و مسئولیت خطیر بین‌المللی پدید آورده است.

«لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً»: تا بر ملت‌ها گواه باشید که پیامبرشان رسالت را تبلیغ کرده و پیامبر صلی الله علیه و سلم نیز بر شما گواه باشد که رسالت را به شما تبلیغ کرده است.

از ابو سعید خدری (رض) روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود:

«يُدْعَى نُوحٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَقُولُ: لَيْتَيْكَ وَسَعْدَيْكَ يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: هَلْ بَلَغْتَ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيَقَالُ لِأُمَّتِهِ: هَلْ بَلَغَكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: مَا أَتَانَا مِنْ نَذِيرٍ، فَيَقُولُ: مَنْ يَشْهَدُ لَكَ؟ فَيَقُولُ: مُحَمَّدٌ وَأُمَّتُهُ، فَتَشْهَدُونَ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَ» «نوح در روز قیامت فراخوانده می‌شود، و می‌گوید: حاضر و آماده اجرای فرمان هستم ای پروردگار! پس الله متعال می‌فرماید: آیا پیام الهی را ابلاغ کرده‌ای؟ می‌گوید: بلی، سپس به قومش گفته می‌شود: آیا پیام الهی را به شما رسانده؟ می‌گویند: نزد ما هیچ بیم دهنده‌ای نیامده است. سپس الله متعال به نوح می‌گوید: چه کسی برای تو گواهی می‌دهد؟ می‌فرماید: محمد صلی الله علیه وسلم و امتش، پس امت محمد صلی الله علیه وسلم گواهی می‌دهند که نوح علیه السلام پیام الهی را ابلاغ کرده است.» (صحیح بخاری (4487)).

« وَ مَا جَعَلْنَا الْفِتْنَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا »: یعنی اول به شما امر کردیم به طرف بیت المقدس رو کنی و سپس شما را از آن منصرف کرده و امر کردیم به طرف کعبه رو کنی،

«إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ»: تا ایمان مردم را مورد آزمایش قرار بدهیم، و بدانیم چه کسانی پیامبر صلی الله علیه وسلم را تصدیق کرده و چه افرادی در مورد دین شک و تردید پیدا می‌کنند و به خاطر سستی یقین و عقیده به کفر برمی‌گردند؟

«وَ إِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ»: و برآستی که تحویل قبله آن کاری بس بزرگ و سنگین است. مگر بر کسانی که خدای تعالی آنها را هدایت نمود تا تحویل این قبله را حق دانستند ایشان راست فضیلتی بزرگ و کرمی تمام بخلاف عقیده یهودان که هر لحظه در امر تحویل قبله شبهه ایجاد می‌کردند و می‌گفتند که اگر تحویل قبله حق است پس تکلیف کسانی که قبل از تحویل قبله از بیت المقدس به کعبه مرده اند چه خواهد شد یعنی پس به گمراهی مرده باشند حق تعالی فرمود: «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ»: و خداوند بخشنده و مهربان نمازهای شما را به هر جهتی که نماز گزارده باشید ضایع نمی‌گرداند چه برسد که ایمان شما را به جهت خواندن نماز به سوی بیت المقدس ضایع گرداند. این امر متابعت از رسول است و خداوند به قیامت شما را پاداش دهد.

در شأن نزول این بخش آیه مبارکه بخاری و مسلم از براء (رض) روایت نموده‌اند که قبل از تحویل قبله تعدادی از مسلمانان فوت کرده و عده‌ای هم به شهادت رسیده بودند و ما درباره نتیجه اعمال و عبادات‌شان با ابهام روبرو بودیم، پس «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ» «خداوند هرگز ایمانتان را ضایع نمی‌گرداند»، نازل شد.

«إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ (143)» والله متعال بر مردم رحمت و رأفت بسیار دارد. رؤوف یعنی: رأفت بسیار دارد. و رأفت رحمت شدید را گویند.

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٤٤﴾

به تحقیق ما گرداندن روی تو را به (سوی) آسمان می بینیم، اکنون تو را به (سوی) قبله ای که به آن راضی شوی باز می گردانیم، پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن، و هر جا باشید، روی خود را به سوی آن بگردانید، و کسانی که کتاب (آسمانی) به آنها داده شد، بخوبی می دانند این (تغییر قبله) حق است (و) از جانب پروردگارشان می باشد، و خدا از آنچه می کنند؛ غافل نیست. (۱۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَقَلُّبَ وَجْهِ» : روی گردانیدن. «تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ» : روی گردانیدنت به سوی آسمان، به انتظار وحی برای استقبال به سوی کعبه؛ چون یهود می گفتند: محمد با ما مخالفت می کند، حال آن که پیرو قبله ی ماست. «نُوَلِّي» : متوجه می سازیم. «شَطْر» : سو، طرف، جهت، جانب، سمت. «حَيْثُ مَا» : هر کجا، هر سو.

تفسیر :

«قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ» : یعنی ای محمد! چون اغلب می دیدیم به اشتیاق تغییر قبله چشمانت در آسمان می گشتند، «فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا» : پس توجه شما را به طرف قبله ای قرار می دهیم که دوست داری. . . که عبارت است از کعبه، قبله ی پدیرت، ابراهیم.

«فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» : در نماز به طرف کعبه ی معظمه رو کن! یعنی: در نمازت به سمت وسوی مسجدالحرام روی آور. کعبه، مسجدالحرام نامیده شد تا اشاره ای باشد به اینکه بر شخصی که دور از کعبه است، رو آوردن به جهت و سمت کعبه واجب است، نه به سوی عین کعبه زیرا روی آوردن به عین کعبه برای شخصی که از آن دور است، متعذر و مشکل می باشد.

مفسران می نویسند که : آن نماز که تحویل قبله به سوی کعبه اتفاق افتاد نماز ظهر روز دوشنبه پنجم ماه رجب بود و قول مشهور آنست که نماز عصر بوده است [والمشهور: آن اول صلاه صلاها الی الکعبه صلاه العصر، تفسیر ابن کثیر ج اول ص 192] بعد از گذشتن هفده ماه از قدم گذاشتن حضرت رسول به مدینه روایت کرده اند که: آن موضع که کعبه در آن است پیش از عهد آدم قبله فرشتگان بود و از زمان حضرت نوح تا حضرت ابراهیم قبله بود و بروی بنا نبود.

ابن سعد روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بنا به دعوت بشر بن براء بن معرور نزد وی تشریف برده بود که در آن جا وقت نماز ظهر فرا رسید حاضران نماز را به امامت رسول الله صلی الله علیه وسلم آغاز کردند. دو رکعت خوانده بودند که در رکعت سوم ناگهان به وسیله ی وحی این آیه نازل شد و در همان هنگام ایشان و همه ی کسانی که به ایشان اقتدا کرده بودند در حال نماز روی شان را از بیت المقدس به سوی کعبه برگرداندند.

سپس این دستور به اطلاع سایر مسلمانانی که در مدینه و اطراف آن زندگی بسر می

بردند رسانیده شد. براء بن عازب (رض) می گوید در یک جایی صدای جارچی در حالی به گوش نمازگزاران رسید که آنان در حال رکوع بودند، به محض شنیدن خبر دستور، همه در همان حال رکوع رو به و سوی کعبه نمودند. انس بن مالک (رض) می گوید، خبر این دستور هنگام نماز صبح روز بعد به منطقه ی بنی سلمه رسید، مردم یک رکعت خوانده بودند که این صدا به گوش آنان رسید که «آگاه باشید! قبله تغییر یافته و به سوی کعبه مقرر شده است»، به محض شنیدن خبر، همه ی جماعت روی خود را به سوی کعبه برگرداندند.

لازم به یادآوری است که بیت المقدش به طور کامل در سمت شمال مدینه و کعبه به طور کامل در سمت جنوب آن واقع شده است، از این رو در صورت تغییر دادن قبله در حال نماز جماعت، امام چاره ای جز این نداشته است که راه برود و پشت سر مقتدیان بیاید، مقتدیان نیز نمی توانسته اند تنها به برگردانیدن روی شان بسنده کنند، بلکه آنان نیز ناچار بوده اند اندکی راه رفته صف های خود را مرتب نمایند. چنان که در برخی روایات همین تفصیل مذکور است.

«وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ» یعنی ای مؤمنان! هر جا که بودید، در نماز به طرف کعبه رو کنید.

«وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ» یعنی هر آینه یهود و نصاری می دانند این تغییر قبله از جانب خدا و حق است، اما آنها با پخش کردن شبهات، مردم را آشفته می کنند.

«وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (144)» و هیچ چیز از اعمال آنان بر خدا مخفی نخواهد ماند و به زودی آنان را در برابر آن مجازات خواهد کرد این آیه مبارکه متضمن وعید و تهدید است. آگاهی اهل کتاب از تغییر قبله مسلمانان؛ یا از جهت ابلاغ انبیایشان به آنان بود، یا این موضوع را در کتب آسمانی خودیافته اند.

چرا باید بسوی قبله روی گردانیم؟

در بدو باید گفت که ما چرا در نماز روی خویش را بسوی قبله بگردانیم؟ در جواب این سوال با سادگی میتوان گفت که این امر پروردگار است و باید در انجام عبادی مطابق نصوص شرعی باید عمل صورت کرد.

پروردگار با عظمت ما در باره روی نمودن به سوی قبله فرموده است: «فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ...» (سوره بقره: آیه 144) «وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ ...» (سوره بقره آیه 150)

همچنان پیامبر صلی الله علیه و سلم هدایت فرموده اند که: «إذا قمت إلى الصلاة فأسبغ الوضوء ثم استقبل القبلة، فكبر...» (بخاری: ۲۳۰۷/۵، شماره (۵۸۹۷) و مسلم: ۱۰۵/۴، شماره (۳۹۷) و ابوداود: ۱۹۷/۱) (هر گاه برای نماز به پا خاستی، پس وضو را کامل بگیر، سپس رو به قبله بایست، و نیت کن و تکبیر تحریم بگو...)

و باز میفرماید: «صلوا كما رأيتموني أصلي» (بخاری: ۲۲۶/۱، دارمی: ۲۸۶/۱ و احمد: ۵۳/۵). (نماز بگزارید همچنان که می بینید من نماز می گزارم.) پیامبر صلی الله علیه وسلم رو به قبله می ایستاد و نماز می گذارد. پس مسلمانان ملزم هستند به طریقه که پیامبر نماز گزارده، نماز بگزارند.

دین اسلام نظم را به پیروانش می آموزد و از ایجاد تفرقه و اختلاف به آنان رادر حذر

داشته است. مشخص شدن قبله و تعیین کعبه به عنوان قبله، یک نوع ایجاد نظم و هماهنگی در میان مسلمانان است، که همگی متحد به یک سمت و سو می‌ایستند و مهم‌ترین عبادت‌ها را که نماز است، به آن سمت می‌گزارند. تصور کنید اگر قبله‌ی واحدی وجود نداشت، نماز جماعت با آن همه تأکید بر برپایی آن چگونه برگزار می‌شد؟ هر فرد به جهتی نماز می‌گزارد و آن نظم و انسجام زایل می‌شد!

با تعیین قبله واحد نمازگزار از هر کنج دنیا که زندگی میکند در وقت نماز با تمام بدنش بسوی قبله متوجه می‌گردد.

شیخ البانی در کتاب (صفات نماز پیامبر صلی الله علیه وسلم) در مورد توجه نماز گزار بسوی قبله مینویسد: ای مسلمان! هر گاه برای نماز برخاستی، در هر جا که هستی، در نمازهای فرض و سنت بسوی کعبه روی آور، و رو کردن بسوی قبله رکنی از ارکان نماز است که بدون بجای آوردن این رکن نماز درست نخواهد بود.

ولی در میدان جنگ و ترس، رو به قبله نمودن ساقط می‌گردد.

شیخ البانی می‌افزاید: و همچنین (رو کردن به قبله) از کسی که توانایی آنرا نداشته باشد مثل: مریض، و کسی که سوار بر کشتی، موتر و یا طیاره است و بیم آن می‌رود که وقت نمازش فوت گردد، ساقط می‌شود.

و کسی که سوار یا مسافر در موتر و یا طیاره بود و نماز نفل یا وتر می‌خواند رو به قبله ایستادن از وی ساقط می‌گردد.

ولی هنگام تکبیر اول رو به قبله نماید مستحب است، سپس به هر سمتی که مسیرش هست، برود بلا مانع است.

و هر کسی که کعبه (بیت الله) را می‌بیند بر وی واجب است که بسوی آن رخ نماید و اما اگر کعبه را نمی‌بیند رو کردن به جهت آن کافی است.

ترک روی آوردن به قبله:

حالت‌هایی که نماز خواندن بدون رو کردن به سوی قبله جایز و صحیح میباشد عبارتند از: سه حالت است که ذیلاً بدان اشاره مینمایم:

حالت اول: اگر نمازگزار عاجز و ناتوان باشد، مانند مریضی که رو به غیر قبله است و نمی‌تواند روی خویش را طرف قبله بگرداند، در اینحالت به اتفاق همه ای علماء و وجوب استقبال قبله از دوش وی ساقط خواهد شد، به دلیل فرموده الله متعال: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتِطَعْتُمْ» (تغابن 16). یعنی: «به اندازه ای که می‌توانید تقوای الهی پیشه کنید».

و همچنان در حدیثی پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «فَإِذَا نَهَيْتُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَاجْتَنِبُوهُ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتِطَعْتُمْ». بخاری (7288) و مسلم (1337)

یعنی: «هر وقت شما را از چیزی منع کردم از آن دوری کنید، و هر وقت به شما دستور دادم کاری را انجام دهید، آنرا به اندازه توانایی انجام دهید».

حالت دوم: اگر در شدت خوف و ترس باشد، مانند کسی که از دشمن یا حیوان درنده ای فرار می‌کند، و یا از جریان سیل می‌گریزد تا مبادا غرق شود، در اینحالت در هر جهتی که باشد می‌تواند نمازش را بخواند، به دلیل این حکم قرآنی: «فَإِنْ جُفْتُمْ فَرَجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمَنْتُمْ فَأَدْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (سوره بقره آیه 239). «و اگر (به خاطر جنگ، یا خطر دیگری) بترسید، (نماز را) در حال پیاده یا سواره انجام دهید! اما هنگامی که امنیت خود را باز یافتید، الله را یاد کنید! (نماز را به صورت

معمولی بخوانید) همان‌گونه که خداوند، چیزهایی را که نمی‌دانستید، به شما تعلیم داد». آنجا که می‌فرماید: «فَإِنْ خِفْتُمْ: و اگر بترسید» عام است و شامل هر ترسی می‌شود. و آنجا که می‌فرماید: «فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَدْكُرُوا اللَّهَ»: هنگامی که امنیت خود را بازیافتید، خدا را یاد کنید دلالت دارد که هر زکری که انسان بخاطر ترس ترک کرده، ایرادی ندارد، و از جمله: استقبال قبله.

علاوه بر این (آیه: 16 سوره تغابن) و حدیث فوق نیز که برای حالت اول ذکر شد، برای اینجا هم صدق می‌کند.

حالت سوم: نماز نوافل (سنت) در مسافرت؛ چه با طیاره باشد یا موتر و یا سوار بر شتر یا هم اسب، می‌تواند نماز سنت را در هر سمتی که قرار دارد بخواند، و منظور از نوافل یعنی: نماز وتر یا ضحی یا رواتب و غیره..

و خواندن تمامی نوافل برای انسان مسافر مستحب است، بجز نماز راتبه ظهر و مغرب و عشاء که ترک آنها اولاتراست. هرگاه در حال سواره بود و خواست نماز سنت را بخواند، می‌تواند روی خویش را به هر جهتی که نشسته نمازش را بخواند، و این امر از رسول الله صلی الله علیه وسلم در بخاری و مسلم ثابت شده است.

تلاش برای دست یابی به قبله:

قبل از همه باید گفت که تلاش غرض یافتن قبله بر نماز گزار واجب می‌باشد، اما بادر نظر داشت تلاشی که بعمل آورد، و نماز خواند. ولی بعد از نماز خواندن متوجه شد که در تعیین قبله اشتباه کرده، تکرار نماز بر او لازم نمی‌باشد.

ولی نمی‌گوئیم استقبال قبله بر او واجب نیست، بلکه بر او واجب است برای یافتن جهت قبله به قدر توانش اجتهاد و تلاش خویش را باید بخرچ دهد، و اگر در اینحالت بعد از

نمازش متوجه شد اشتباه تشخیص داده لازم نیست نمازش را تکرار کند، زیرا (در داستان

تغییر کعبه) آن دسته از صحابه که به آن آگاه نشده بودند، و مصروف نماز خواندن در

مسجد قباء بودند، مردی نزد آنها آمد و گفت: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ أَنْزَلَ عَلَيْهِ اللَّيْلَةَ قُرْآنًا، وَقَدْ أَمَرَ أَنْ يَسْتَقْبِلَ الْكَعْبَةَ، فَاسْتَقْبَلُوهَا وَكَأَنَّتُمْ وَجُوهَهُمْ إِلَى الشَّامِ، فَاسْتَدَارُوا إِلَى الْكَعْبَةِ». بخاری (403) و مسلم (526). یعنی: «امشب قرآن بر پیغمبر

صلی الله علیه وسلم نازل شده و خداوند دستور داده است که رو به کعبه نماز بخواند،

فوراً مردم به سوی کعبه روی آوردند، و در حالی که رو به شام (بیت المقدس) ایستاده بودند، به طرف کعبه تغییر جهت دادند».

و این در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم روی داده و انکاری از جانب ایشان

نشده، لذا این امر مشروع است، یعنی هرگاه کسی به دلیل نا آگاهی جهت قبله را اشتباه

تشخیص دهد، تکرار نماز بر او لازم نیست، ولی هرگاه جهت آن برایش مشخص شد باید

رو به آنجا بایستد حتی اگر در اثنای نمازش باشد. «مجموع فتاوی ابن عثیمین»

(435-433/12).

به اجماع ثابت گشته که هر کس از کعبه دور باشد و دسترسی به آن ممکن نگردد؛ باید به

سویش - هر چند گوشه ای از آن روی کند. حال اگر جهت قبله بر او نهفته باشد، باید به هر

وسیله ی ممکني چون: آفتاب، ستارگان، قبله نمای معروف و امثال آن بر جهت درست

قبله، استدلال کند و نماز را برپای دارد.

ابن عباس (رضی الله عنه) روایت می‌کند که پیامبر می‌فرماید: «بیت، قبله ی اهل

مسجد الحرام، مسجد الحرام، قبله ی اهل حرم (شهر مکه) و حرم، قبله‌ی تمام مردم روی کره ی زمین از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب است.» تا مؤمنان دچار دردسر و سردرگمی نگردند.

وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۴۵)

(به الله سوگند) و اگر به اهل کتاب تمامی آیات و معجزات (مطلوبه آنها را بیاوری باز هم از قبله تو پیروی نمی‌کنند، و نه تو از قبله آنها پیروی می‌کنی، و نه آنها متابعت می‌کنند قبله یکدیگر را، و اگر تو (بافتراض) از خواهشات آنها پس از آگاهی و علمی که به تو رسید، پیروی کنی، البته در آن صورت از جمله ظالمان خواهی بود. (۱۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«آیة»: حجت. دلیل. «مَنْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ»، پس از آن که توسط وحی از باطل آگاهی یافته‌ای و حق برای تو روشن شده است.

تفسیر :

این آیه مبارکه، از دشمنی و لجاجت اهل کتاب پرده برداشته و قسم یاد می‌کند، (در کلمه «لئن» حرف لام برای جواب قسم است.) که هر چه هم آیه و دلیل برای آنان بیاید، آنها از اسلام و قبله‌ی آن پیروی نخواهند کرد. چون حقیقت را فهمیده‌اند، ولی آگاهانه از قبولی و پذیرش آن سر باز می‌زنند. واقعیت امر اینست که: لجاجت و تعصب، مانع تفکر، استدلال و حق‌بینی است. آنان نه تنها نسبت به اسلام تعصب می‌ورزند، در میان خودشان نیز دشمنی، عناد و لجاجت دارند طوری که می‌فرماید:

«وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ»: یعنی ای محمد! قسم به الله اگر در مورد قبله تمام دلایل، برهان و معجزات را برای صدق عمل خود به یهود و نصاری ارائه دهی، از تو تبعیت نمی‌کنند و به طرف قبله ی تو نماز نخواهند خواند. زیرا اهل کتاب از روی دلیلی در نزدشان، یا شبهه‌ای که برای آنان پیش آمده باشد از پیروی حق سرباز نزدند؛ بلکه حق را از روی عناد و سرکشی ترک کردند در حالیکه به درستی می‌دانند که ایشان برحق نیستند. پس کسی که در چنین وضعی قرار داشته باشد، البته هیچ گاه از دلیل و برهان نفع نخواهد برد.

«وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ»: و تو ای محمد صلی الله علیه وسلم از این که خدا دستور تغییر قبله را داد، تو هم از قبله ی آنها پیروی نخواهی کرد.

این فرموده الله متعال بخاطر دفع طمع و امیدهای اهل کتاب است که اگر رسول اکرم ج دوباره به قبله سابق برگردد.

این امر به خاطر مأیوس کردن آنان بود؛ زیرا یهود به منظور فریب دادن حضرت علیه السلام می‌گفتند: اگر بر قبله ی ما ثابت می‌ماند، ما امیدوار می‌شدیم همان پیامبری باشد که انتظارش را می‌کشیدیم.

«وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ»: در حالی که ایشان از قبله یکدیگر پیروی نمی‌کنند یعنی نصارا تابع قبله ی یهود نمی‌شوند، همان طور که یهود نیز تابع قبله ی نصاری نمی‌شوند؛ زیرا یهود در نمازشان به بیت المقدس و نصارا به طرف طلوعگاه آفتاب روی می‌آورند.

چون در بین خود اختلاف و دشمنی شدید دارند. هر چند همه از قوم بنی اسرائیل هستند. « وَ لَئِنْ اَتَّبَعْتَ اَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ »: یعنی بر فرض و تقدیر این که تو از روی هوای نفس با آنها از در سازش در آیی و اگر تو از قبله آنان پیروی کنی، و از آنچه که آنها هوس می کنند و دوست دارند، بعد از تجلی دلایلی که از طریق وحی بر تو نازل شده است، تبعیت و پیروی کنی، در حقیقت امر از هوی و هوسشان پیروی کرده ای، زیرا امر به روی آوردن به سوی کعبه متوجه اهل کتاب نیز بود و باید ایشان نیز مانند مسلمانان امر الله متعال را بدون چون و چرا عملی می نمودند، ولی چنین نکردند. باید گفت که : علم، به تنهایی برای هدایت یافتن کافی نیست، روحیه ی حق پذیری لازم است. یهود صاحب کتاب بودند، ولی با وجود تعصب نابجا، این علم چاره ساز نشد. « اِنَّكَ اِذَا لِمَنِ الظَّالِمِينَ (145) »: در آن صورت جزو افرادی می شوی که مرتکب بدترین نوع ظلم و گناه شده اند. البته سخن بر مبنای فرض و تقدیر است. وگرنه پیامبر صلی الله علیه و سلم کجا و پیروی از هوای کافران مجرم کجا؟ این مقوله از باب تحریک به منظور استواری و پایداری بر حق است. (صفوأة التفاسیر)

این آیه به مسلمانان هشدار می دهد که از هوی و هوس دشمنان اسلام پیروی نکنند، و بر علمای امت است که مسلمانان را از پیروی هوای دشمنان اسلام بر حذر دارند چونکه هوا پرستی و پیروی از هواپرستان ظلم آشکار است.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴۶)

کسانی که به ایشان کتاب [آسمانی] داده ایم همان گونه که پسران خود را می شناسند او [=محمد] را می شناسند و مسلماً گروهی از ایشان حقیقت را پنهان می دارند در حالی که خودشان [هم] می دانند. (۱۴۶)

تفسیر :

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ»: یهودیان و نصرانیان «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ»: حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را بدون هیچ گونه شک و تردیدی می شناسند، همان طور که یک انسان فرزند و اولاد خود را می شناسد، زیرا آن ها در کتاب های خود اوصاف ایشان را خواندند ولی گروهی از روی سرکشی و حسادت ایشان را تکذیب کردند و اوصاف شان را پنهان داشتند، «وَ اِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (146) »: یعنی جمعی از آنان که عبارتند از رؤسا و احبارشان، حقیقت را پنهان کرده و آن را نشان نمی دهند در حالی که می دانند محمد صلی الله علیه و سلم پیامبری از جانب الله است و گروهی دیگر به ایشان ایمان آوردند و تصدیق شان نمودند، کسی که عالم باشد و علم خود را کتمان کند چنین شخصی گنهگار است زیرا قصداً از فهم حق سر باز زده است.

طوری که در فوق هم یادآور شدیم قرآن عظیم الشأن چندین بار این واقعیت را به بیان گرفته است که ؛ اهل کتاب (یهود و نصاری) ، به خاطر بشارت تورات و انجیل به ظهور و بعثت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم ، در انتظار او بودند ، قرآن عظیم الشأن می فرماید که درباره خصوصیت رسول الله صلی الله علیه و سلم چنان به آنها توضیح داده شده بود که همچون فرزندان خویش به او شناخت پیدا کرده بودند. ولی با این همه، گروهی از آنان حقیقت را کتمان می کردند. قرآن کریم در (آیه 29 سوره فتح) می فرماید: آنها نه تنها از پیامبر، بلکه از جامعه ای که او تشکیل می دهد خبر داشتند:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ» (محمد فرستاده الله است و کسانی که با او هستند، در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند. پیوسته آنان را در حال رکوع و سجود می بینی، آنها همواره فضل الله و رضای او را می طلبند. نشانه‌ی آنها در چهره های شان از اثر سجده نمایان و واضح است، این توصیف آنها در تورات و انجیل است.) قرآن کریم درباره‌ی کتمان کنندگان می فرماید: «يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهَا اللَّاعِنُونَ» (آیه: 159 بقره) (خداوند و تمام فرشتگان و انس و جن و هر با شعوری، برای همیشه آنان را لعنت و نفرین می کنند.) بلی، کتمان حق، همچون کتمان فرزند خویش است و چه ناجوانمردانه است که پدری به خاطر لذت های دنیوی، از شناخت طفل خویش منکر شود!

واقعیت امر اینست تا زمانیکه ؛ روحیه‌ی حقیقت طلبی در یک مجتمع به وجود نیاید ، علم به تنهایی کافی نیست. بطور مثال یهود با آن شناخت عمیق و همه جانبه از رسول الله صلی الله علیه وسلم ، باز هم او را نپذیرفتند، و در مقابل او به دشمنی و عداوت پرداختند.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿١٤٧﴾

[ای امت این حق [که تغییر قبله است] از سوی پروردگار توست؛ بنابراین از تردید کنندگان نسبت به حق مباش. (۱۴۷)]

تفسیر :

«الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (147)»: ای محمد! وحیی که به سوی تو از سوی پروردگارت نازل شده حق است زیرا دلائل و براهین و بیان آن واضح و آشکار است پس به آن چنگ بزن و مردم را به سوی آن دعوت کن و هیچگاه شک به خود راه نده که تو بر حقی واضح و آشکاری و دشمنانت گمراه اند.

مفسران میگویند که : شک و دودلی در اموری که ایمان به آنها واجب است، موجب نابودی ایمان می شود و سعی در از بین بردن آن بریک شخص مسلمان ، از واجبات است.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه که (148 الی 152) موضوعاتی درباره اختلاف در قبله مورد بحث قرار داده میشود

وَلِكُلِّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيٰهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٤٨﴾

و برای هر یک جهتی است که (هنگام نماز) بدان رو می کند ، پس در کارهای خیر شتاب کنید، و هر جایی که باشید الله همه شما را یکجا جمع می نماید، همانا الله به هر چیز قادر است. (۱۴۸)

«وَجْهَةٌ»: قبله، جهت، طرف و سو، مکان مورد توجه، ه «وَ مُوَلِّيٰهَا»: نمازگزار بدان سو رو کند. «إِسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (سبق): در کارهای نیک بر هم سبقت بگیرید. «يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا»: خدا روز قیامت همه ی شما را گرد می آورد و حاضر می کند.

تفسیر :

این آیات متبرکه که در تأیید موقعیت پیامبر گرامی، در مورد روی کردن به قبله و باطل نمودن ادعاهای مخالفان و منکران، استمرار دارد.

«وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيَهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»: «لِكُلِّ وَجْهَةٌ» یعنی هر امتی قبله‌ای داشته و مسئله قبله، مخصوص مسلمانان نیست. که به آن رو می‌کند؛ یعنی صورت و روی خود را به طرف آن مایل می‌کنند. لذا ای گروه مؤمنان! برای انجام دادن کارهای نیک عجله کنید و بشتابید.

این قبله گاهی با نسخ دستخوش تغییر و تبدیل می‌شود اما مسأله بزرگ و مهم وجود شریعتی است که حامل خوبی‌ها و بازدارنده بدیهاست و باید در عمل به آن مسابقه صورت گیرد.

مسابقه در خوبی‌ها عبارت از سرعت بخشیدن و رقابت در ادای شریعت بر وجهی است که تمام ارکان، شروط، سنن و آداب آن تحقق پیدا کند. کلمه «خیرات» اسمی است که شامل هر عمل مشروع و انجام هر کار نیکو و اخلاق بزرگ است، «أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً» یعنی در هر جا که باشید، در اعماق زمین یا بر قلل کوه‌ها، خداوند برای محاسبه و بازخواست، شما را جمع می‌کند، و حق و باطل را از هم جدا می‌سازد، و پیروان حق و پیروان باطل را مشخص می‌کند و به هر یک پاداش یا کیفر عملش را می‌دهد.

«إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (148)»: و یقیناً الله متعال به همه چیز و کاری قادر است، حق‌تعالی قادر و توانائی است که هیچ چیز نمی‌تواند او را از انجام کاری عاجز سازد، خداوند متعال موجودی برتر است که قهر می‌کند، قضاوت می‌نماید و تقدیر همه چیز از جانب اوست و اوتعالی بر تمام اسرار آگاه و داناست و پوشاننده آن است، خداوند عزیز و غالب است و گناهان را می‌بخشد.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٤٩﴾

از هر جا (و از هر شهر و نقطه) که بیرون شوی، پس (به هنگام نماز، روی خود را به طرف مسجد الحرام بگردان، و البته (قبله بودن آن) حق است از جانب پروردگار تو، و الله از آنچه که شما می‌کنید غافل نیست. (۱۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ»: از هر جا که بیرون شوی. «إِنَّهُ»: منظور، روی کردن به کعبه که در صحن مسجدالحرام است.

تفسیر :

«وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»: ای محمد صلی الله علیه وسلم! در هر جا و مکانی و در هر لحظه و زمانی که باشی - چه در سفر، چه در حضر - هنگام خواندن نماز، روی خود را به سمت مسجدالحرام بگردان و اگر کسی سؤال کند که چه حکمت است که در این ده آیات در سه جا «فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» آورده است. جواب آنست که رب العالمین با پیغامبر قبله ی پدر وی ابراهیم را کرامت کرد و رضا و خشنودی مصطفی در آن بود. و نیز قطع و دفع دشمنی دشمنان در آن است. یعنی دوست و دشمن بوسیله تغییر قبله از هم باز شناخته شدند که چه کسی متابعت رسول الله رامیکند و چه کسی روی برمی گرداند.

باید یادآور شد که : نام «مسجدالحرام» در قرآن کریم پانزده بار تذکر رفته است .

«وَ إِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ»: و تحقیق تحویل قبله به کعبه هر آینه از جانب پروردگارت

راست و پسندیده است.

«وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (149)»: و خداوند آنچه را که یهود انکار قبله میکنند غافل نیست همه می داند، و فردا بقیامت جزای آن بتمامی به ایشان رساند. یعنی اگر کسی عملتان خوب و شایسته میکند پاداش خوب به اومی دهد و اگر نه جزای بد دریافت خواهید داشت.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٠﴾

و از هر جای که تو بیرون شوی (در سفر) پس بگردان روی خود را به سوی مسجد الحرام، و در هر جای که شما باشید (ای مردم) پس بگردانید روی های خود را به سوی آن (یعنی کعبه) تا نباشد برای مردم اعتراضی بر شما، مگر آنانکه ظلم کرده اند از آنها (اهل کتاب) پس از آنها نترسید و از من بترسید (تحویل قبله یکی برای خوشی پیغمبر بود و دیگر برای اینکه) تا تمام کنم نعمت خود را بر شما، و تا راهیاب شوید. (۱۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ»: تا هیچ کس بر شما مجادله و حجتی نداشته باشد. «إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ»: مگر ستمکاران و یاوه گویان... «فَلَا تَخْشَوْهُمْ»: از آن باطل گویان دشمن مترسید. «إِخْشَوْنِي»: امر مرا به جایی آورید. «وَلَا تَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ»: تا نعمت خود را که هدایت به سوی نشانه های دین شماست برایتان به کمال برسانم.

تفسیر :

در این آیه مبارکه که الله متعال به تکرار امر خویش مبنی بر لزوم روی آوردی به طرف کعبه می پردازد تا از این طریق هرگونه شک، شبهه و حیرت را برطرف سازد؛ زیرا تغییر قبله کاری بود که در این زمینه دشواری هایی را برای بعضی ایجاد کرد و تا این تکرار ردی باشد بر اهل کتاب و مشرکان که ادعا می کردند حضرت محمد صلی الله علیه وسلم از روی هوی و هوس دست به تغییر قبله زده است.

هكذا توجه پیامبر صلی الله علیه وسلم به سوی کعبه بر این استدلال یهودیان نیز نقطه پایان گذاشت که می گفتند: محمد با دین ما مخالفت می کند ولی از قبله ما پیروی می نماید؛ چنانچه نقطه پایانی بر این استدلال مشرکان نیز هست که می گفتند: محمد به پیروی از ملت ابراهیم فرا می خواند ولی روی به سوی قبله اش نمی نماید.

الله متعال می فرماید: «وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ»: در سفرها؛ یعنی در هر جا که بودی؛ در خشکی یا بحر روی خود را به سوی قبله بگردان. یا اینکه هرگاه نماز خواندی روی خود را به سمت کعبه بگردان، «لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ»: تا اینکه برای یهود و مشرکان درباره جهت قبله حجتی نباشد چون یهود و مشرکان میدانند که پیغمبر آخر الزمان از نسل

اسماعیل و پیرو قبله ی ابراهیم است. اگر قبله ی مسلمانان به آن سوی نمی گردید آنها می گفتند این شخص آن رسول موعود و موصوف نیست. حجت بمعنای حاججه یعنی

مخاصمه و مجادله است. الله متعال آن را حجت نامید، «إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي»: یعنی جز ستمگران مخالف و دشمن که هیچگونه دلیلی را قبول ندارند. اما از آنها نترسید فقط از غضب من در هراس باشید.

به یاد داشته باشید که: دشمنان خارجی، بزرگترین خطر برای مسلمانان نیستند، بی‌تقوایی خطر اصلی است، که پایه‌های دین را سست می‌سازد.

« وَ لِأَيِّمٍ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَ أَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (150)»: یعنی تا با هدایت و راهنمایی کردن شما به قبله‌ی پدرتان، ابراهیم و توفیق نیکبختی دو جهان، فضل و کرم خود را بر شما به اتمام برسانم.

روی گردانیدن به سوی کعبه:

فرمان روی کردن به کعبه - در صورت‌های گوناگون، جهت تأکید فرمان تغییر قبله سه بار تکرار شده است: الف: یک بار در آیه‌ی 149 ب: دوبار در آیه‌ی 150. مفسر قرطبی می‌فرماید: حکمت آن، این است که:

1- فرمان « فَوَلِّ وَجْهَكَ » برای کسانی است که در مکه زندگی بسر می‌برند و روبه روی کعبه به نماز می‌ایستند.

2- فرمان « وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ » به کسانی باز می‌گردد که در سایر ممالک و مساجد مدینه و غیره می‌باشند.

3- فرمان « وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ » درباره‌ی کسانی است که در سفرند. (تفسیر قرطبی 128/2). این حکم و فرمان برای تمام نواحی دور و نزدیک کره‌ی زمین است و بی‌گمان، هیچ تکرار بی‌حکمتی را در قرآن نمی‌یابی.

یادداشت: رو کردن به سمت قبله در نماز، موجب یکپارچگی و همبستگی ملت‌ها در جهان و هدف حقیقی آن، اخلاص و پاکی در عبادت است؛ گرچه در هر نقطه‌ای از این سرزمین پهن‌ور باشد.

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿١٥١﴾

همانطور که [تغییر قبله، کامل کردن نعمت است، این حقیقت هم کامل کردن نعمت است که] در میان شما (برای هدایت تان) رسولی از خودتان فرستادیم که همواره آیات ما را بر شما می‌خواند، و شما را [از هر نوع آلودگی ظاهری و باطنی] پاک و پاکیزه می‌کند، و کتاب و حکمت به شما می‌آموزد، و آنچه را که نمی‌دانستید به شما تعلیم می‌دهد.

(151)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُزَكِّيكُمْ» (زکُو): شما را از شرک پاک نماید. الکتاب: قرآن. «الحكمة»: دانش سودمند، احکام قرآن، سنت نبوی، کسب رازهای شریعت اسلام.

تفسیر:

«كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» و: همانگونه که بر شما با تغییر قبله نعمت دادیم، قبل از آن نیز نعمت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم را برای تان ارزانی داشتیم، پیامبری که دارای شریعت است.

ملاحظه می‌داریم که از اتمام نعمت الله تعالی بر بندگانش فرستادن محمد صلی الله علیه وسلم به عنوان رسول و نبی است تا شریعت الهی را به مردم ابلاغ و بیان نماید، و بدون شک آن جناب همه امور را برای مردم بیان نمودند طوری که ابوذر (رض) فرمود: «پیامبر اکرم در حالی ما را گذاشته و از دنیا رحلت کردند که هیچ پرنده‌ای در هوا پرواز نمی‌کرد مگر اینکه ما را در مورد آن آگاه ساخته بود.» (مسند احمد (21439) و سلسله

احادیث صحیحہ (1803).

«يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا» و او به شما وحی و حکمت را می آموزد و با دین خویش همهتان را از هر پلیدی و نجاست پاک می کند و دل های تان را از هر نوع شرک، شک، شبهه و شهوت تصفیه و اخلاق تان را تهذیب می نماید.

«وَوَيْزَكِيكُمْ» و با دین خویش همهتان را از هر پلیدی و نجاست پاک می کند و دل های تان را از هر نوع شرک، شک، شبهه و شهوت تصفیه و اخلاق تان را تهذیب می نماید. واقعاً هم شریعتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را از نزد الله آورده است همه تزکیه و پاکسازی نفوس انسانی است.

«وَوَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» و احکام کتاب مجید و سنت پاک نبوی را به شما یاد دهد، ملاحظه می داریم که: آموزش دین، محور اصلی است و آموزش های دیگر، در مراحل بعد از آن است. زیرا در ایه مبارکه ابتدا «يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» را آورده و بعد از آن ذکری از: «يُعَلِّمُكُمُ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» به میان آورده است. «وَوَيُعَلِّمُكُمُ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (151)»: شما را در جریان برخی امور از دین و دنیا و امور پوشیده گذشته و آینده قرار می دهد که قبلاً نمی دانستید.

فَادْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ﴿١٥٢﴾

پس شما مرا یاد کنید (به عبادت)، تا شما را یاد کنم (به اجر و ثواب)، و مرا سپاس گزارید و (نعمت های) مرا کفران نعمت نکنید. (۱۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شکر»: شناخت احسان منعم و سخن گفتن از آن است «لَا تَكْفُرُونِ»: منکر نعمت های من بر خود با سپاسگزاری نکردن از آنها نشوید. «کفر»: در اینجا به معنای پوشیدن نعمت است. در حدیث شریف آمده است: «خداوند دوست دارد که اثر نعمتش را بر کسی از خلقتش که به او نعمتی می بخشد، ببیند».

تفسیر:

سبحان الله خداوند متعال، به انسان چنان شخصیت می بخشد و مقام انسان را تا جایی بالا می برد که می فرماید: تو به یاد من باش، تا من هم به یاد تو باشم. طوریکه می فرماید: «فَادْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ»: و چون نعمت دهنده تنها منم پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، هر که مرا در نهاد خود یاد کند من نیز با او چنین می کنم و اگر در ملامت عام یاد کند من نیز او را در ملامت بهتر یاد خواهم کرد. طوریکه در حدیث قدسی آمده است: که الله عزوجل می فرماید: «يَا ابْنَ آدَمَ، اِنْ ذَكَرْتَنِي فِي نَفْسِكَ ذَكَرْتُكَ فِي نَفْسِي، وَاِنْ ذَكَرْتَنِي فِي مَلَا ذَكَرْتُكَ فِي مَلَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ، اَوْ فِي مَلَا خَيْرٍ مِنْهُمْ» «ای بنی آدم! اگر مرا نزد خود یاد کنی، من نیز تو را نزد خود یاد می کنم و اگر مرا در محضر جماعتی یاد کنی، من تو را در حضور جماعتی از فرشتگان یا جماعتی بهتر از آنان یاد می کنم». (مسند احمد 12405) و صحیح الجامع (4337).

بعضی از سلف در معنای آن گفته اند: «کسی که مرا در حالی یاد می کند که مطیع است، بر من سزاوار است که او را به مغفرت خود یادکنم».

«وَوَيْشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ (152)»: یعنی نعمتم را سپاسگزار باشید، و با انکار و نافرمانی، به آن ناسپاس نباشید.

در روایت آمده است که: حضرت موسی علیه السلام گفت: بار خدایا! چگونه تو را

سپاسگزار باشیم؟ الله متعال فرمود: «مرا به یاد بیاور و مرا فراموش مکن، وقتی مرا به یاد بیاوری، یعنی مرا سپاسگزار گشته ای، و وقتی مرا فراموش کنی، یعنی نسبت به من ناسپاس و نافرمان شده ای» (مختصر ابن کثیر 142/1).

فضائل ذکر الله :

طوری که یاد آور شدیم ؛ فضائل ذکر الله بی شمارند و همین یک فضیلت آن هم کم نیست که وقتی بنده ای خدا را یاد کند، خداوند او را به یاد می آورد. عالم دانشمند ابو عثمان نهدی فرموده است که من آنوقت را که خدا ما را بیاد می آورد، و می دانم. مردم گفتند این چگونه می تواند معلوم گردد؟ فرمود: حسب وعده قرآن، وقتی بنده مؤمن، خدا را یاد کند، خداوند هم او را یاد خواهند کرد. لذا برای همه درک نمودن این، آسان است که وقتی ما به یاد حق تعالی مشغول باشیم، او تعالی نیز ما را یاد خواهند کرد.

لذا معنی آیه « فَأَذْكُرُونِي أَنْذُرَكُمْ » چنین است که شما مرا به اطاعت احکام یاد کنید و من شما را به اعطای ثواب و آمرزش یاد خواهم نمود.

حضرت سعید بن جبیر، ذکر الله را به طاعت و فرمانبرداری تفسیر نموده است و می فرماید: «فمن لم يطعه لم يذكره و أن كثر صلوته و تسبیحه » یعنی کسی که از احکام خداوند اطاعت ننمود، او خدا را یاد نکرده است؛ اگر چه در ظاهر نمازها و تسبیحات او زیاد باشند.

حقیقت اصلی ذکر الله :

مفسر قرطبی بحواله «احکام القرآن» از ابن خويز منداد حدیثی در این باره نقل کرده است که ترجمه آن از این قرار است، که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: کسی که الله متعال را اطاعت نمود، یعنی از احکام حلال و حرام او اتباع نمود، و او الله را یاد کرده است؛ اگر چه نماز و روزه (نفلی) او کم باشند. و کسی که به احکام الله متعال مخالفت ورزید، او الله را فراموش نموده است؛ اگر چه (بظاهر) نماز و روزه و تسبیحات او فراوان باشند. (معارف القرآن)

حضرت ذوالنون مصری فرموده است که: کسی که الله را از روی حقیقت یاد کند، او در برابر خدا از همه چیز فراموش می شود و در عوض، خداوند، اشیاء را برای او نگهداری می کند و عوض آنها را به او عطا میفرماید.

حضرت معاذ (رض) فرموده است که: هیچ عمل انسان در نجات او از عذاب خدا با ذکر الله برابر نیست و در حدیثی قدسی به روایت ابوهریره آمده است که خداوند فرمود: من با بنده ام هستم تا زمانی که او مرا یاد می کند و بیاد من لبهای او در حرکت هستند.

ذکر بجهر و دسته جمعی :

قبل از همه باید گفت که خواندن ذکر به جهر و دستجمعی بدعت می باشد ، هیچگونه اصل و اساسی در دین مقدس اسلام ندارد و ثابت نشده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین و دیگر اصحاب و تابعین با چنین روشی ذکر کرده باشند، بصورت کل باید بعرض رسانید که : گفتن انکار بصورت جهری و دسته جمعی در سنت مطهر وارد نشده است.

عمرو بن سلمه (رض) نقل می کند: «ما قبل از نماز صبح بر در عبدالله بن مسعود (رض) نشستیم، وقتی که بیرون می آمد، با او به مسجد می رفتیم. ابو موسی

اشعری (رض) پیش ما آمد و فرمود: آیا هنوز ابو عبدالرحمن (عبداللہ بن مسعود) (رض) بیرون نیامده است؟ گفتیم: نه. پس با ما نشست تا اینکه (عبداللہ بن مسعود) بیرون آمد. وقتی که بیرون آمد، همه ما برخواستیم و با او رفتیم. ابو موسی اشعری فرمود: ای ابو عبدالرحمن! چند لحظہی پیش چیزی را در مسجد دیدم که آن را نپسندیدم ولی به حمد و سپاس اللہ چیزی جز خیر و نیکی ندیدم. ابو عبدالرحمن فرمود: آن چه بود؟ فرمود: اگر زنده بمانیم خواهید دید. فرمود: مردم را در مسجد دیدم که حلقہ‌هایی را تشکیل داده بودند و منتظر نماز بودند. در هر حلقہ مردی وجود داشت که سنگریزه‌هایی در دست داشت و می‌گفت: صد بار تکبیر بگویید، و مردم صد بار تکبیر می‌گفتند. (آن مرد) می‌گفت: صد بار تهلیل بگویید و مردم صد بار تهلیل می‌گفتند. می‌گفت: صد بار تسبیح بگویید، و مردم صد بار تسبیح می‌گفتند. (ابو عبد الرحمن) فرمود: به آنها چه گفتی؟ (ابو موسی اشعری) فرمود: به آنها چیزی نگفتم و منتظر نظر و دستور شما بودم. (ابو عبدالرحمن) فرمود: چرا به آنان دستور ندادی که گناہانشان را بشمارند و چرا برایشان تضمین نکردی که حسناتشان ضایع نمی‌شود؟ سپس (ابو عبد الرحمن) به راه افتاد و ما هم با او به راه افتادیم تا اینکه به یکی از این حلقہ‌ها رسید و توقف کرد و فرمود: این چه چیزی است که من می‌بینم شما انجام می‌دهید؟ گفتند: ای ابو عبد الرحمن! اینها سنگریزه‌هایی هستند که با آنها تکبیر و تهلیل و تسبیح‌های خود را می‌شماریم. (ابو عبد الرحمن) فرمود: گناہانتان را بشمارید که من برایتان تضمین می‌کنم که هیچ یک از حسناتتان ضایع نمی‌شود. وای بر شما ای امت محمد! هلاک و نابودی شما چقدر سریع است. هنوز اصحاب پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم در میان شما وجود دارند و لباس‌های پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرسوده نشده و ظرف‌هایشان نشکسته (که شما دست به چنین کارهایی می‌زنید). قسم به ذاتی که جان من در دست او است یا شما دینی را بهتر از دین محمد صلی اللہ علیہ وسلم برگزیده‌اید و یا این که دری را برای گمراهی باز کرده‌اید. گفتند: ای ابو عبد الرحمن! به اللہ قسم بجز خیر و نیکی قصد دیگری نداشتیم. (ابو عبدالرحمن) فرمود: چه بسیاری کسانانی که قصد خیر و نیکی می‌کنند ولی به آن نمی‌رسند، رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم به ما فرموده است: «أَنْ قَوْمًا يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يَجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ». «مردمانی هستند که قرآن را می‌خوانند ولی از گلوگاه‌هایشان تجاوز نمی‌کند». به اللہ قسم می‌خورم که شاید بیشتر شما جزو آنان باشید. سپس (ابو عبدالرحمن) از آنان روی گردانید و رفت. عمرو بن سلمه / گفته است: «اکثر اهل این حلقہ‌ها را دیدم که در جنگ نهروان به همراه خوارج بر علیہ ما می‌جنگیدند.» (سنن دارمی (210) این روایت با جمع طرقش صحیح است، نگا: سلسله احادیث صحیحہ از البانی (2005).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (153 الی 157) در باره شکیبایی و آزمون و آمادگی برای به جا آوردن فرمان حق، مورد بحث قرار داده میشود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٣﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، (برای حل مشکلات و پاک ماندن از آلودگی‌ها و مصائب سخت زندگی خود) به وسیله صبر و نماز مدد جوئید؛ که (رحمت و نصرت) اللہ با صابران است. (153)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اسْتَعِينُوا» (عَوْن): یاری جوئید، کمک بگیرید. «بِالصَّبْرِ»: آماده کردن نفس در برابر سختی ها و ناگواریه‌ها.

تفسیر :

قبل از همه باید که : مشابه به فحوای این آیه مبارکه در آیه (45 بقره) گذشت ؛ که پروردگار ما در خطاب به بنی اسرائیل می فرمود: در برابر سختی ها و ناملایمات ، از صبر و نماز کمک و استعانت بگیرید. در این آیه نیز به مسلمانان دستور داده می شود تا در برابر حوادث سخت روزگار زندگی، از صبر و نماز کمک و یاری بخواهند .

واقعیت امر هم اینست که اگر انسان در میان مشکلات متعدّد و حوادث ناگوار، اگر متصل به قدرت لایتناهی و غیر محدود الهی نباشد، متلاشی و از بین می رود . و انسان مرتبط با خداوند، در حوادث و سختی ها، خود را نمی بازد و برای او حوادث، بزرگ نمی نماید. مؤمن که با حضور قلب نماز خویش را بجا آورد به معراج میرسد ، مددجویی از نماز، منشأ عبادات (أم العبادات)، راه رسیدن به الله و راز و نیاز و الهام شکوه با اوست. نماز، مایه ی آرامش روح و روان مؤمنان است. پیامبر نور و رحمت می فرماید:

« بینایی چشم من در نماز است.» در واقع اعمال فردی و جمعی وقتی به ثمر می رسد که : پایدار و همیشگی باشد و همه ی آنها نیز در شکیبایی و بردباری خلاصه می شود.

انسان، یا در نعمت بسر می برد که باید به فحوای قبلی عمل کند؛ «فَاذْكُرُونِي، اشْكُرُوا لِي» و یا هم در سختی ها بسر می برد که باید به فحوای آیه مبارکه ذیل عمل کند؛

تفسیر :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ»: ای ایمان آورندگان! بر طاعت الله متعال از صبر و نماز استعانت بجوئید تا سختی ها بر شما آسان گردد، زیرا از طریق صبر انسان می تواند به محبوب و مطلوب خود دست یابد و با نماز هر گناهی دفع می شود. صبر انسان را به سوی اموری می کشاند که همه اش خوبی و نیکی است و نماز انسان را از فحشا و منکر باز می دارد، «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (153)»: و بدانید که الله متعال با صابران است، آنان را حفظ و تأیید می کند و از خطا و اشتباه محفوظ می دارد، چقدر این معیت الهی و رعایت ربانی شریف و بزرگ است!! بناً در یک جمله باید گفت که : صبر کلید موفقیتی است که بدون آن هیچ کس در هیچ هدفی موفق نخواهد شد. صبر و شکیبایی است که انسان را به هنگام سختی ها ، بلا ها و دشواری ها نه تنها کمک و مساعدت می کند، بلکه وی را نشاط می بخشد و ثابت قدم می گرداند.

در این شکی نیست که خداوند متعال با هر کس و در هر جایی حضور دارد؛ «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ - 4 حدید» و لکن همراهی الله متعال با صابران، معنای خاصی خویش را دارد و آن لطف، محبت و یاری رسانی خداوند به صابران است. و نباید فراموش کنیم که: صبر و نماز، وسیله جلب حمایت های الهی هستند.

صبر به سه دسته تقسیم می گردد:

اول: صبر بر مصایب ناملایمت ها؛ چنانکه الله متعال در (آیه 155 سوره بقره) فرموده است: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ» «و

البته به تأکید شما را با چیزهایی از قبیل ترس و گرسنگی و کاهش مالها و جانها و میوهها می‌آزماییم».

دوم: صبر بر طاعت است؛ یعنی انسان در مقابل امتثال اوامر الهی صبور و بردبار باشد. صبر بر طاعت، گاهی به مرحله‌ای می‌رسد که از صبر بر گرفتاری‌های دنیوی سخت‌تر است، بطور مثال امر به معروف و نهی از منکر گاهی به جایی می‌رسد که مشکلات به وجود می‌آورد و اجرایش شجاعت و جرئت و صبر می‌خواهد.

سوم: صبر بر معصیت و گناه است که انسان در برابر حرام ایستادگی کند و بگوید چون حرام است من انجام نمی‌دهم. این حرام ممکن است مال باشد یا شهوات نفسانی، مقام و ریاست. (و علما فرموده اند که: صبر بر نعمتها نیز وجود دارد و آن این است که انسان آنها را در راه رضای الله استفاده کرده شکر آنها را به جا آورد).

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿١٥٤﴾

و به آنها که در راه الله کشته می‌شوند، مرده نگوئید، بلکه آنان [در عالم برزخ] زنده‌اند، ولی شما [کیفیت آن حیات را] درک نمی‌کنید. (۱۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَمْوَاتٌ»: مردگان. «أَحْيَاءٌ»: زندگان، جمع حَي، «لَا تَشْعُرُونَ»: درک نمی‌کنید، خوب نمی‌فهمید.

تفسیر :

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ»: یعنی کسانی را که در راه الله جان خود را نثار می‌کنند، کشته شده اند، مرده ننمایید؛ «بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ (154)» بلکه آنها زنده هستند و نزد خدای خود روزی می‌خورند. اما شما نمی‌دانید؛ زیرا آنها در حیات برزخی مترقی‌تر از این حیات قرار دارند. نهی از مرده شمردن کسانی که در راه الله متعال کشته و به شهادت می‌رسند، و مسلمان نباید در قلب خود بر این باور باشد که شهدای راه اسلام مرده‌اند، شهدا، نه تنها نامشان یا آثار کارهایشان زنده و باقی است، بلکه يك زندگی واقعی برزخی دارند. که انسان نمی‌تواند آن را درک نماید. زندگی‌ای که در آن رزق و شادی و بشارت است، زندگی در جوار رحمت خدا که در آن حزن و ترس وجود ندارد.

باید گفت که: تکالیف سخت، و دشوار نیازمند به پشتوانه اعتقادی قوی و جبران خسارت‌ها دارد. بناً کسی که بداند زنده است، حاضر میشود که به شهادت رو آورد. و شهادت، زمانی دارای ارزش است که در راه الله متعال باشد.

از فحوای این آیه مبارکه اثبات زندگی برزخی چنانکه فرمود: (بل احياء) «بلکه زنده‌اند» همچنین از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم روایت است که فرمود: «وقتی که بنده دفن شد و دوستانش از اطراف او دور شدند - و او صدای پای آنها را می‌شنود - دو ملک نزد او می‌آیند و او را می‌نشانند و به او می‌گویند: در مورد این مرد چه - می‌گفتی؟ - یعنی محمد صلی الله علیه وسلم - پس اگر مؤمن باشد می‌گوید: شهادت می‌دهم که او بنده و فرستاده الله است، پس به او گفته می‌شود: نگاه کن بسوی جایگاهت که از جهنم است، و باریتعالی آن را به جایگاه و مسکنی از بهشت تبدیل کرده، و همه آن را می‌بیند، و قبر او هفتاد ذراع وسعت پیدا می‌کند، و از گل‌ها و سبزی‌ها تا روز قیامت پر می‌شود، و اما کافر و یا منافق به او گفته می‌شود: چه می‌گفتی درباره مردی که میان شما ظهور کرد؟»

جواب می‌دهد: نمی‌دانم، آنچه مردم می‌گفتند، می‌گفتم، پس به او گفته می‌شود: ندانستی و نخواندی، سپس ضربتی با چکشی از آهن بین دو گوش او زده می‌شود و او فریاد و نعره‌ای می‌کشد که بجز انس و جن سایر اطرافیان‌ش آواز او را می‌شنوند، و قبر بر او تنگ می‌شود تا اینکه استخوان‌های سینه‌اش در هم شکسته شود « متفق علیه .
همچنان در این آیه مبارکه اثبات نعیم قبر طوری که در جمله: « بَلْ أَحْيَاءٌ » فرموده است هکذا قابل یادآوری است که: احوال عالم برزخ از جمله علم غیب است که هیچ کسی از آن آگاهی ندارد مگر آنچه را که الله تعالی و رسول او ج به ما خبر داده‌اند.

شأن نزول آیه :

این آیه مبارکه در شأن و منزلت کشتگان (شهدای) بدر که: 8 نفر از انصار و 6 نفر از مهاجران بودند، فرود آمد. (غزوه بدر اولین غزوه مسلمانان بود که با مشرکین که در 17 الی 21 رمضان سال دوم هـ ق (مطابق 13 الی 17 مارچ 624 میلادی) رخ داد .
**وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ
وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٥﴾**

(وقت صبر شما مصیبت‌های آینده است) البته شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و نقصان مالی و جانی و نقصان میوه‌ها می‌آزماییم، و مژده بده صبر کنندگان را در برابر این مصائب). (۱۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَنَبْلُوَنَّكُمْ» (بلو): شما را می‌آزماییم. «جوع»: گرسنگی، «الانفس»: افراد، اشخاص، جانها.

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست که : پروردگار با عظمت ، همه‌ی انسان‌ها را مورد آزمایش قرار میدهد ، اما آزمایش و امتحان همه یکسان نیست . تمام جهان، صحنه آزمایش و تمام مردم حتی پیامبران نیز مورد امتحان قرار می‌گیرند . باید بدانیم که آزمایش‌های الهی برای رفع ابهام نیست، بلکه برای شکوفایی استعدادها و پرورش انسان‌ها بعمل می‌آید . طوری که می‌فرماید : «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ » : شما را حتماً با اندکی از مصیبت و سختی‌ها آزمایش می‌کنیم تا راستگو از دروغگو تمیز شود، مصیبت‌های مانند ترس از دشمن، کمبود مواد غذایی، از بین رفتن مال و سرمایه، سیه روزی، مردن دوستان و اقارب، از بین رفتن میوجات و درختان؛ همه این‌ها مایهٔ آزمایش شما در سرای دنیوی است زیرا دنیا سرای قرار و ثبات نمی‌باشد.

«وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ (155)»: یعنی مژده ی بهشت پر نعمت به کسانی بده که بر بلا و مصیبت شکیبایی می‌کنند. در ابتلای به سراء و مصائب و شرائط سخت و تلخ، انسان‌های صابر، و در امتحان به سراء و شرائط رفاه و آسایش، انسان‌های شاکر شناخته می‌شوند.

برای پیروزی در آزمایش خوف از دشمن، نیاز به توکل و یاد خداوند است و برای مبارزه با کمبودها، نیاز به صبر و پایداری است.
باید یادآور شد که لازم نیست همه‌ی مردم با همه‌ی مسائل مورد آزمایش قرار گیرند ، بلکه ممکن است:

- هرکس با چیزی مورد آزمایش قرار داده شود .
- شخصی شاید در یک آزمایشی موافق بدراید ، ولی در امتحان و آزمایش دیگری میتوان شد که رسوایی به بار آورد.
- ممکن است آزمایش شخصی ، وسیله‌ی آزمایش دیگران نیز باشد.

راه پیروزی در آزمایش‌های الهی :

قبل از همه باید گفت که : که مطابق آیه : « وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ » آزمایش و امتحان يك برنامه و سنت حتمی الهی است.

راه پیروزی در آزمایش الهی را میتوان در چند رهنمود ذیل خلاصه و جمع‌بندی کرد :
الف: صبر و مقاومت. (زیرا ناگواری‌ها، سبب مقاومت و رشد انسان است. بسیاری از صفات انسان از قبیل صبر، رضا، تسلیم، قناعت، زهد، تقوا، حلم و ایثار، در سایه‌ی برخورد با تنگدستی‌ها است.)

ب: توجه به گذرا بودن حوادث و مشکلات.

ج: توجه به تاریخ گذشتگان که چگونه مشکلات را پشت سر گذارده‌اند.

د: توجه به اینکه همه مشکلات ما در منظر و دید پروردگار با عظمت است و همه چیز حساب دارد.

از تأکیدی که در این آیه آمده معلوم می‌شود که امتحان، قضای حتمی الله است و هیچ کس بدون امتحان نخواهد بود. پس مسلمان باید چنین دعا کند که: پروردگارا! ایمان مرا راسخ و به من توفیق عطا کن تا از آزمایش تو سرافراز بیرون آیم.

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿١٥٦﴾

همان کسانی که چون بلا و آسیبی به آنان رسد می گویند: یقیناً ما از الله‌ایم و به حکم او آمده‌ایم و ما به‌سوی او باز می‌گردیم. (۱۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَصَابَتْهُمْ» : بر سر آنان بیاید، مصیبتی به آنان برسد. مصیبت: نکبت و سختی‌ای است که انسان از آن آزرده ورنجور می‌شود، هرچند که آن پیش‌آمد کوچک باشد. « راجعون» : رجوع کنندگان.

تفسیر :

«الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ» : این مؤمنان هرگاه بر آنان مصیبتی نازل شود ، آنان که وقتی در سختی و بلایا آسیبی می بینند، « قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (156)» : طلب رجعت و برگشت به سوی الله می کنند، و اقرار می کنند و می‌گویند ما بندگان الله و مملوک او هستیم، اوتعالی در ما به گونه‌ای که بخواهد حکم می‌کند، سختی باشد یا آسانی! و ما تحت تدبیر، تصرف و تقدیر او قرار داریم و به زودی به سوی حق‌تعالی باز می‌گردیم تا با ما محاسبه کند، کسی که صبر کند مستوجب پاداش می‌شود و آنکه داد و فریاد و بی‌قراری کند عذاب خواهد شد، به این ترتیب صبر کننده مرحوم و بی‌صبر محروم می‌باشد.

قابل یادآوری است که کلمات آیه مبارکه : «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» پناهگاه مصیبت زدگان و امتحان‌شدگان است زیرا جمع کننده دو امر مهم است: یکی اقرار به عبودیت الله متعال و دومی اعتراف به رستاخیز و حشر و نشر و این که دنیا آخر هر چیزی نیست بلکه زندگی حقیقی همان بهشت برین است.

باید اضافه کرد که هدف از گفتن ، تنها گفتن زبانی آن هدف نیست، بلکه مراد باور داشتن قلبی به این امر است که «ما از آن خداییم»، از این رو هر چیز ما که فدای راه خدا شود، گویا به طور دقیق در جای درست خود مصرف شده و آن چیز صرف کسی شده که از آن او بوده است. مراد از این جمله «ما به سوی او باز خواهیم گشت» هم این است که ما به هر حال برای همیشه در این دنیا نخواهیم ماند، سرانجام دیر یا زود به سوی خدا باید بازگردیم، پس چرا نباید جان را فدای راه او نموده در بارگاه او حاضر شویم. این چیز ده ها هزار مرتبه بهتر از این است که ما مشغول پروراندن نفس خود بوده و در آن حالت در اثر یک حادثه و یا مریضی ، مرگ ما را فرا گیرد.

فضیلت این کلمات :

درباره فضیلت این کلمات توجه شما را به حدیثی روایت شده از ام سلمه همسر رسول الله صلی الله علیه وسلم جلب میدارم : ام سلمه (رض) می فرماید : «روزی ابوسلمه (شوهرم) از پیش رسول الله صلی الله آمد و گفت: از رسول الله صلی الله علیه وسلم سخنی شنیدم که بدان شادمان شدم، ایشان در این حدیث شریف فرمودند: «هیچ بنده‌ای نیست که مصیبتی به او برسد، آن گاه بگوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رُجْعُونَ» - «اللهم أجرني في مصيبتی وأخلف لي خيراً منها»: «بار خدایا! مرا در مصیبتم پاداش داده و برای من بهتر از آن را عوض بده، مگر اینکه الله متعال به او پاداش داده و برایش بهتر از آن را جایگزین می‌کند». ام سلمه می‌گوید: پس این حدیث را از او به‌خاطر سپردم و چون او درگذشت، «انا لله وانا اليه راجعون» گفته و چنین دعا کردم: «اللهم أجرني في مصيبتی وأخلف لي خيراً منها» «بار خدایا! مرا در مصیبتم پاداش داده و برای من بهتر از آن را عوض بده»، سپس با خود گفتم: بهتر از ابوسلمه برای من از کجا پیدا خواهد شد؟! همان بود که چون عده‌ام گذشت، رسول الله صلی الله علیه وسلم از من - در حالی که مشغول زیبا و زیور پوستی بودم - اجازه ورودخواستند، دست‌هایم را شستم و به ایشان اذن ورود دادم، آن حضرت صلی الله علیه وسلم نشستند و مرا برای خودشان خواستگاری نمودند، و چون از سخن خویش فارغ شدند، گفتم: یا رسول الله! من چه کاره‌ام که به شما رغبت نداشته باشم، لیکن من زنی هستم که غیرتی سخت دارم، لذا از آن بیم دارم که از من چیزی ببینید که خداوند متعال مرا به سبب آن عذاب کند، جز این؛ من زنی هستم که سن و سالی از من گذشته است، دیگر اینکه عیالوار نیز هستم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اما آنچه که از غیرت و رشک» چشم و همچشمی باهووها» نام بردی، پس به زودی الله متعال آن را از تو دور خواهد ساخت. و اینکه گفتم، سنت بالاست، من هم در این امر مانند تو هستم. و اما آنچه از عیالواری خویش گفتم، بدان که عیال «افراد تحت تکفل» تو عیال من هستند». ام سلمه می‌گوید: سپس خواسته رسول الله صلی الله علیه وسلم را پذیرفتم و ایشان با من ازدواج کردند و چنین بود که الله متعال برایم جانشینی بهتر از ابوسلمه - یعنی رسول گرامی خویش صلی الله علیه وسلم - را عنایت کرد».

خواننده محترم !

باید گفت که : مردم در هنگام مصائب به دو گروه تقسیم می‌شوند: صابر و ناراضی، و در حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است : «پاداش بزرگ با مصیبت بزرگ همراه است. و الله متعال قومی را که دوست داشته باشد، به مصیبت مبتلا می‌کند. آنگاه هر که راضی شود، الله نیز از او راضی خواهد شد، و هر که ناراضی شود، الله نیز از او

ناراضی خواهد شد « شد» (به روایت ابن ماجه (4031) و اصحاب سنن، با تصحیح البانی در سلسله احادیث صحیحه (146).

پس صبر و شکیبایی در وقت مصیبت بر مسلمان واجب است. علما مراتب و مقامات انسان ها را در وقت آمدن مصیبت بر سه قسم کتگوری تقسیمبندی نموده اند:

الف: صبر کردن، که این امری واجب است.
ب- راضی بودن و این نوع بناء بر قول راجح سنت است، و فرق میان این دو قسم این است که انسان صابر مزه تلخی مصیبت را می چشد و تحمل آن بر وی دشوار تمام می شود. ولی انسان راضی با دل سردی که در مقابل مصیبت دارد، تلخی صبر را احساس نمی کند و حالت این شخص بالاتر و کامل تر از شخص صابر است.
ج- شکر کردن بر مصیبت، به گونه ای که الله تعالی را در برابر مصیبت شکر نماید، که الحمد لله مصیبت در دین او نبوده و یا هم به مصیبتی بزرگتری نسبت به آن دچار نشده است.

همچنان با تمام وضاحت در شرح اسلامی بیان یافته که: از صفات صابران این است که امرشان را در وقت مصیبت به الله تعالی می سپارند.

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿١٥٧﴾
اینها همانها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده و ایشان اند هدایت شدگان.
(157)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَلَوَاتٌ»: جمع صلاة، درود، آمرزش، التفات. «الْمُهْتَدُونَ، مَهْدِيُونَ» (هدی): راه یافتگان، هدایت شدگان.

تفسیر:

«أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (157)»: یعنی آنان که دارای چنان صفاتی باشند، از جانب الله مورد تمجید و تعریف و رحمت و مهر قرار می گیرند و آنها به راه نیکبختی رهنمون شده اند.

یعنی رادمردانی که به مصائب صبر کردند، ناسپاسی ننمودند، و این مصائب را وسیله ذکر و شکر گردانیدند؛ ای پیغمبر! آنها را به عنایت و مهربانی ما مژده ده.
از جمله: «عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ» آیه مبارکه بر می آید که الله متعال، صابران را غرق در رحمت خاص خود می کند.

قابل یادآوری است که: تشویق صابران از طرف الله متعال، به ما می آموزاند که باید ایثارگران و صابران و مجاهدان، در جامعه از کرامت و احترام خاصی خویش برخوردار باشند.

اول؛ از حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت شده است که گفت: هر مصیبتی به من رو می آورد سه نعمت را در آن می یافتم: اول این که مصیبت در دینم نبود، دوم از آنچه که بود بزرگتر نبود، سوم الله برای آن پاداشی بزرگ مقرر می فرماید. آنگاه آیه را خواند: «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.»
دوم؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وقتی یک نفر فرزندش بمیرد، خدای متعال به فرشتگان می گوید: جان فرزند عبدم را گرفتید؟ می گویند: بله، سپس می پرسد میوه ی قلبش را گرفتید؟ می گویند: بله. می پرسد عبدم چه گفت؟ می گویند: «إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا إِلَيْهِ»

راجعون» و تو را سپاسگزار شد، الله می فرماید: (در بهشت برای بنده ام خانه ای به نام مسجد بسازید). (روایت از احمد و ترمذی).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (158 الی 162) در باره مراسم سعی صفا و مروه و سزا که کسانی که احکام الهی را مخفی و کتمان میدارد.

کتمان کنندگان همانا احبار یهود و راهبان نصاری هستند زیرا رسالت محمد صلی الله علیه وسلم را پنهان می کردند، و غیر آنان هر کسی که حق را پنهان می کند و یا از بیان و آشکار ساختن آنچه که الله بر او واجب نموده ابا و ورزیده و آن را ترک می کند، مشمول این خطاب الهی می شود.

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ﴿١٥٨﴾

بی تردید صفا و مروه (که جای صبر هاجر است) یکی از نشانه های دین الله اند، پس هر کس که (اراده کند) حج بیت الله یا به عمره را، پس نیست گناهی بر او که طواف (سعی) کند در میان این هر دو، و هر کسی (داوطلبانه) کاری نیک انجام دهد، پس یقیناً الله قدرکننده (نیکی او و داناست). (۱۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ»: اسم دو کوه سرپوشیده است در مکه به فاصله ی حدود 760 ذراع و نیم. صفا، روبروی بیت است. فاصله ی این دو کوه «سعی» نام دارد شعائر الله: جمع شعیره، نشانه ها، نام دیگرش «مشاعر» جمع مشعر است. معمولاً بر نشانه های حج و عبادت اطلاق می گردد. «حَجَّ الْبَيْتِ»: قصد کعبه و عبادت پیرامون آن را کرد. و عمره در لغت؛ یعنی، زیارت و در شرع، زیات مخصوص بیت الحرام - و همانند حج - است، جز این که وقوف در عرفه، مزدلفه و منی ندارد و به زمان معینی محدود نیست، بلکه تمام روزهای سال است. اعتمار: ادای مناسک عمره، اعتمر: قصد عمره کرد. يَطُوفُ: طواف کند. تَطَوَّعَ (طوع): به میل و رغبت کار نیک انجام داد، خواه فرض، خواه سنت و زیاد بر واجب کار نیک به جای آورد. شاکر: سپاسگزار.

تفسیر:

«إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ»: نام دو کوه نزدیک بیت الحرام است، «مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ»: از شعائر [و سمبلهای دین] خداست و مناسک آن است که به منظور عبادت خدا آن را انجام می دهیم.

مراد از شعائر: اماکن عبادتی است که خداوند متعال آنها را به عنوان نشانه هایی برای مردم قرار داده است، که این اماکن؛ شامل عرفات، منی، مشعر الحرام، مسعی (محل سعی بین صفا و مروه) و منحر (محل ذبح قربانی) می شود.

«فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ»: یعنی هر کس قصد حج بیت الله کند یا قصد زیارت بکند و یکی از دو منسک حج یا (عمره) را انجام دهد؛ «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا»: حرج و گناهی بر او نیست که سعی بین آن دو را انجام دهد. زمانی مشرکان سعی بین آنها را انجام می دادند و به مسح بت ها می پرداختند، هم اکنون شما به خاطر جلب رضایت خدا سعی را انجام بدهید، و طواف بین آن دو را از ترس تشبیه به مشرکین ترک نکنید.

طواف در صفا و مروه :

طواف در صفا و مروه به معنای تکرار پیمودن آنها، یا حرکت شتابان میان آنها در حج و عمره است.

عمره:

در لغت به معنی زیارت است و در اصطلاح شرع؛ زیارت مخصوصی است از بیت الحرام برای انجام عباداتی که همچون عبادات حج اند، با این فرق که در آنها وقوفی در عرفه و مزدلفه و منی نیست، همچنین عمره، وقت معینی نداشته بلکه وقت آن تمام ایام سال می باشد. خاطر نشان می شود که سعی میان صفا و مروه به اجماع علماء عبادتی از مناسک حج و عمره به شمار می رود. جمهور فقها (مالک، شافعی، احمد) در بیان حکم آن بر آنند که: سعی میان صفا و مروه رکن است و هر کس موفق به انجام آن نشد، باید در سال آینده حج جدیدی انجام دهد. اما حنفی ها بر آنند که سعی واجب است نه رکن، پس با ذبح گوسفندی جبران می شود.

«وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا» یعنی هر کس بعد از ادای حج فرض، حج یا عمره را به تطوع انجام دهد، یا عملی نیک انجام دهد، «فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ (158)»: خدای سبحان طاعت او را در نظر دارد، و پاداش آن را به بهترین وجه خواهد داد؛ زیرا به تمام اعمالی که از بندگانش صادر می شود، آگاه است، و پاداش نیکوکاران در نزدش ضایع نمی گردد. قابل تذکر است که این آیه دلالت بر آن دارد که: اعمال انسان منوط به نیت اوست؛ ما نباید چیزی از دین خود را بیم مشابَهت با کفار ترک کنیم ولو آن عمل را کفار و مشرکان نیز انجام دهند؛ صحابه در دور بودن از اعمال جاهلیت حریص بودند؛ حق تعالی شکر گذار کسی است که عمل صالح انجام می دهد خواه کوچک باشد یا بزرگ؛ او تعالی به مجرد نیت پاداش می دهد و در حسنات انسان می افزاید و ثواب طاعات و عبادات را مضاعف می سازد و ثمره این طاعات و عبادات را از طریق ایجاد فهم در ذهن، عاقبت در بدن، نیکی در اخلاق، برکت در رزق و روزی مطابق با نیت و سعی انسان اعاده می نماید؛ زیرا حق تعالی ارزش هر کسی و میزان استحقاقش را می داند، روی این اساس هر عطیه ای بنابر حکمت صورت می گیرد.

واقعیت اینست که : توجه خاص خداوند به برخی مکان ها یا زمان ها یا اشخاص، موجب می شود که آنها از شعائر الهی گردند. واضح است که: نیت، به کارها ارزش می دهد. مشرکان برای لمس بت ها، سعی می کردند، ولی اسلام می فرماید: برای رضای خدا سعی کنید. قابل یادآوری است که اگر احیاناً مراکز حق، توسط گروهی با خرافات آلوده شد، نباید از آن دست کشید، بلکه باید با حضور در آن مراکز، آنجا را پاک سازی نموده و دست گروه منحرف را از آن کوتاه کرد.

در ضمن باید گفت که : بسیاری از کارها ظاهری یکسان دارد، اما انگیزه ای متفاوت. نظیر دویدن یوسف و زلیخا به سوی درهای بسته، یوسف می دود تا آلوده نشود، ولی زلیخا می دود که آلوده شود.

شان نزول آیه مبارکه :

پیامبر صلی الله علیه وسلم انصار را امر نمود تا میان صفا و مروه مخالف با رسم جاهلیت، سعی نمایند چون انصار در عهد جاهلیت چنین عادت داشتند که در وقت اراده

حج، بنام بت‌هایشان نیت حج می‌کردند و سعی میان صفا و مروه را گناه می‌شمردند، چنانکه ام‌المؤمنین عایشه (رض) این موضوع را به عروه بن زبیر بیان نمود: (عروه بن زبیر به خاله‌اش عایشه صدیقه (رض) گفت: بنابراین آیه (کسی که بین صفا و مروه سعی ننماید، بروی گناهی نیست) باکی نیست که بین این دو طواف نکنیم، عایشه (رض) فرمود: خواهر زاده عزیزم! اگر معنای آیه طوری که تو تأویل نمودی بود، چنین می‌گفت: (باکی نیست که طواف ننماید)، ولی این آیه درباره انصار نازل گردید که پیش از مسلمان شدن، در وقت اراده حج به نام بت (منات) که یکی از معبودان آنها بود، و روی تپه بلندی قرار داشت، نیت حج می‌کردند، و از سعی نمودن بین صفا و مروه خود داری نموده آن را گناه می‌شمردند، هنگامی که مسلمان شدند، از پیامبر صلی الله علیه وسلم از حکم سعی بین صفا و مروه پرسیده گفتند: یا رسول الله! ما از سعی نمودن میان صفا و مروه احساس گناه می‌کردیم، و همان بود که این آیه مبارکه نازل گردید. (متفق علیه).

ابن القیم (رح) نگاشته است: (شریعت اسلام در همه امور بویژه مناسک، بر مخالفت مشرکین انجام یافته است). (حاشیه ابن القیم بر سنن ابو داؤد: 146/5). همچنان از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم درباره سعی سوال شد، فرمود: «میان صفا و مروه سعی نمایید زیرا الله متعال آن را بر شما لازم گردانیده است». (صحیح ابن خزیمه (2764) این حدیث صحیح است).

بخاری نیز در بیان شأن نزول آن روایت کرده است: انس بن مالک (رض) از صفا و مروه مورد سؤال قرار گرفت، فرمود: «ما بر این باور بودیم که سعی بین صفا و مروه از کارهای جاهلیت است لذا چون اسلام آمد، سعی در میان آن رافرو گذاشتیم، سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود».

پیامبر صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع به آن عده یارانش که قربانی را با خود نبرده بودند امر فرمود تا حج تمتع نمایند، تا مخالفت با نسک و مراسم مشرکین صورت گیرد، زیرا مشرکین عمره نمودن در ماه‌های حج را از زشت‌ترین گناهان و گستاخی با ماه‌های حج می‌شمردند.

از فواید این آیه مبارکه :

1- مشروع بودن سعی بین صفا و مروه، این آیه می‌رساند که سعی بین صفا و مروه رکنی از ارکان حج و عمره است، زیرا از جمله شعائر الهی شمرده شده و پیامبر اکرم می‌فرماید: «اسْعَوْا، فَإِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَيْكُمُ السَّعْيَ» «یعنی: «بین کوه صفا و مروه سعی کنید زیرا الله تعالی سعی را بر شما واجب کرده است». (مسند احمد (27367) و معجم کبیر طبرانی (576). با تصحیح البانی در ارواء الغلیل (1072). و از عایشه صدیقه ل روایت است که می‌فرماید: «مَا أَنْتُمْ اللَّهُ حَجَّ امْرِئٍ، وَلَا عُمْرَتَهُ لَمْ يَطُفْ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ» «الله تعالی حج و عمره شخص را کامل نمی‌گرداند تا اینکه بین صفا و مروه طواف نکند». متفق علیه.

2- طواف بین صفا و مروه از طاعات است و هر طاعتی برای عمل کننده‌اش در هر حالتی و هر جایی که باشد خیر است.

3- اثبات دو اسم الله تعالی (الشاکر) و (العلیم) و اثبات دو صفت از صفات الهی (شکر) و (علم).

سبب نزول آیه ی 158:

طبري از شعبي و بخاري از عاصم بن سلیمان روایت می کنند که: در دوران جاهلی، بتی به نام «اصاف» بر بالای کوه صفا و بتی به نام «نائله» بر بالای کوه مروه بود. هرگاه مردم جاهلی بیت را طواف می کردند، به آن دو بت دست می مالیدند (استلام می کردند). وقتی نور اسلام درخشید و بتها سرنگون شدند؛ تصور مسلمانان این بود که طواف صفا و مروه به خاطر وجود آن دو بت بوده است و دیگر صفا و مروه از شعایر و مناسک نیستند. در این هنگام آیه ی 158 فرود آمد و گفت: صفا و مروه از شعایر خداوند متعال اند.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ﴿١٥٩﴾

همانا کسانی که آنچه را که از دلائل روشن و هدایت نازل کرده ایم؛ بعد از آنکه آن را در کتاب (تورات) برای مردم بیان نمودیم، کتمان می کنند، خدا آنها را لعنت می کند، و لعنت کنندگان (از مؤمنان و فرشتگان نیز) آنها را لعنت می کند. (۱۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْبَيِّنَاتِ»: دلایل روشن بر راستی پیامبر، الهادی: راهنمای خیر و نیکی، الکتاب: در این آیه مبارکه اسم جنس است که شامل تمام کتاب های آسمانی نازل شده میگردد. «الْأَعْنُونَ»: نفرین کنندگان از فرشتگان و مؤمنان.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که : گرچه مورد آیه، همانا علما و دانشمندان یهود و نصاری هستند که حقایق تورات و انجیل را برای مردم بیان نمی کردند، از جمله رسالت محمد صلی الله علیه وسلم را پنهان می کردند، ولی جمله ی «يَكْتُمُونَ» در آیه مبارکه دلالت بر استمرار دارد، شامل تمام کتمان کنندگان در طول تاریخ بشریت می شود. چنانکه لعنت پروردگار نیز تا ابد ادامه خواهد داشت.

کتمان حق می تواند اشکال و انواع مختلفی داشته باشد، گاهی با سکوت و عدم اظهار حق، گاهی با توجیه و گاهی با سرگرم کردن مردم به امور جزئی و غافل ساختن آنها از مسائل اصلی است. در مواردی همانند اسرار مؤمنان یا عیوب برادران دینی، کتمان واجب یا مستحب است.

گناه کتمان، بیشتر از جانب علما است. در آیه 187 سوره ی آل عمران نیز به بیان گرفته شده است که خداوند متعال از اهل کتاب پیمان گرفت تا حقایق را برای مردم بیان کرده و کتمان نکنند. «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ» . «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الْهُدَىٰ»: یعنی آنان که آیات بینات را که ما نازل کردیم مخفی می کنند، و دلایل روشن و آشکار بر صدق حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را مستور می دارند.

در حدیثی روایت شده از ابوهریره (رض) آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ سئِلَ عَنْ عِلْمٍ فَكْتَمَهُ أَلْجَمَهُ اللَّهُ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» روایت ابو داود (3658) و ترمذی (2649) مشکاة المصابیح (223) حدیث صحیح است. «هر کس از علمی که می داند سؤال شود و او کتمان نماید، الله متعال روز قیامت افساری از آتش بر دهان او می زند».

لعنت الله: طرد کردن و دور ساختن آنها از رحمت خویش است. لعنت کنندگان در این آیه، ملائکه و مؤمنانند. و برخی گفته‌اند: هر کس که می‌تواند لعنت بفرستد آنان را لعنت می‌کند که جنیان نیز در زمره ایشان قرار می‌گیرند، «مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّا لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ»: بعد از این که در تورات، یا سایر کتب آسمانی آن را توضیح دادیم، خدا می‌فرماید: «الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ 157 اعراف) .
 «أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ الْوَالِدُونَ (159)»: یعنی آنان که دارای اعمال زشت و ناپسندند، که اوصاف پیامبر صلی الله علیه و سلم را کتمان می‌کنند، احکام تورات را تحریف می‌نمایند، خدا آنان را نفرین کرده و از رحمت خود دور می‌کند، و فرشتگان و مؤمنان نیز آنها را نفرین می‌کنند.

بنابراین باید گفت که: کتمان حق، از جمله بزرگترین گناهان است. چون مانع هدایت مردم و باقی ماندن نسل‌های بشری در گمراهی می‌گردد. کتمان حق، ظلم به دین الله و حق مردم نسبت به هدایت یافتن است. لذا کتمان کنندگان حق را، الله متعال و تمام بندگان، و فرشتگان مردم مورد لعنت قرار می‌دهند. چون بنده با این عمل قهر و غضب تمامی طرفداران حق را برمی‌انگیزد، و چه خیانتی از این بالاتر که علماء دانشمندان، آیات الله متعال را که امانت‌های اوست به خاطر منافع شخصی خویش کتمان کنند و مردم را به گمراهی و لا مسولیتی بکشانند.

خداوند به شیطان فرمود: «إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي» (ص، 78). لعنت من بر تو. و در آیه بعد می‌فرماید: «عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ...» پس کتمان کنندگان و شیطان، در يك صف وردیف قرار دارند.

شأن نزول آیه : 159:

ابن جریر و ابن ابوحاتم از طریق سعید یا عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند: معاذ بن جبل، سعد بن معاذ و خارجه بن زید (رض) از دانشمندان یهود راجع به بعض مسائل تورات سؤال کردند، اما آن‌ها حقایق را از مسلمانان پنهان نمودند و آگاهشان نساختند. خدای حکیم آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى» را در باره آنان نازل فرمود. (طبری 2376 از ابن اسحاق از محمد بن ابومحمد روایت کرده و این محمد ضعیف است).

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٦٠﴾
 مگر کسانی که توبه کردند، و (اعمال بد خود را با اعمال نیک) اصلاح نمودند، و [آنچه را پنهان کرده بودند] برای مردم روشن ساختند، پس توبه آنها را قبول می‌کنم، و من ام قبول کننده توبه، (و) بی‌نهایت مهربان. (۱۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَيَّنُّوا»: به روشنی بیان نمودند. «أَتُوبُ عَلَيْهِمْ»: تو به ایشان را می‌پذیرم. به سوی آنان بر می‌گردم.

تفسیر :

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ»: مگر آنانی که از این عمل زشت و شنیع که مرتکب شدند از اعمال خود نادم و پیشیمان گشته و تصمیم قاطع بگیرند تا دو باره به چنین اعمالی مبادرت نکنند بلکه به درگاه حق تعالی عذر آورده فسادی را که مرتکب شده‌اند اصلاح نمایند و حقایق را اظهار کنند، پروردگار توبه چنین کسانی را قبول می‌کند

و از سر تفصیرات‌شان درمی‌گذرد؛ خداوند متعال، امکان توبه و بازگشت را برای خطاکاران، در هر شرایطی فراهم نموده است. جمله «تَابُوا وَ أَصْلَحُوا» آیه مبارکه بیان داشت که: کتمان حقایق دینی، فساد است، زیرا به توبه کننده، فرمان اصلاح و جبران داده شده است. توبه‌ی هر گناه، متناسب با آن است. توبه‌ی کتمان، بیان حقایق است. «وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (160)»: «التَّوَّابُ» یکی از نام‌های الله متعال توّاب است یعنی ذاتی که همواره توبه‌توبه‌کنندگان را می‌پذیرد و گناهان بازگشتگان به سوی خود را می‌آمرزد، اوتعالی توبه‌پذیر است طوری که هرگاه بندگان توبه کنند جواب آنان را با عفو و گذشت می‌دهد و اگر به سوی او رجوع کنند با آن‌ها احسان می‌کند و چون پروردگار مهربان است کسی را که ببخشد عذاب نمی‌کند؛ بلکه با او احسان می‌نماید و او را غرق رحمت خویش می‌سازد.

اگرچه نسبت به حق‌پوشی آنها تعداد از انسانها به ورطه گمراهی سرگردان شدند؛ اما، چون از اخفای حق بعدا توبه کردند، و آن را کاملا آشکار ساختند، به جای لعنت بر آنها رحمت می‌فرستیم؛ زیرا ما توّاب و رحیمیم. بازگشت لطف خداوند به توبه‌کنندگان، دائمی، قطعی و همراه با محبت است.

از فحواى آیه مبارکه در می‌یابیم که: برای گناه کتمان، همچون سایر گناهان، راه توبه و بازگشت باز است. اما توبه‌ی واقعی، با پشیمانی قلبی و اصلاح عمل و بیان موارد کتمان صورت می‌گیرد. توبه‌ی کسی که نماز نخوانده آن است که نمازهای خود را قضا کند. توبه کسی که مال مردم را تلف کرده آن است که باید همان مقدار مال را به مالک اش برگرداند. در این مورد نیز کسی که با کتمان حقایق، به دنیای علم، اندیشه و نسل‌ها، خیانت کرده، فقط با تبیین حقایق و بازگوئی آنهاست که می‌تواند گذشته را جبران نماید. قابل تذکر است که الله متعال، به دو صورت توبه بندگان را می‌پذیرد: یکی اینکه به بنده توفیق می‌دهد تا توبه نماید و به سوی او بازگردد.

دوم اینکه: الله متعال با پذیرفتن توبه بنده و محو گناهانش بوسیله توبه، توبه او را می‌پذیرد؛ زیرا توبه راستین، گناهان پیش از خود را از بین می‌برد. پیامبر ج می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَبْسُطُ يَدَهُ بِاللَّيْلِ لِيَتُوبَ مُسِيءُ النَّهَارِ، وَيَبْسُطُ يَدَهُ بِالنَّهَارِ لِيَتُوبَ مُسِيءُ اللَّيْلِ، حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا» (صحیح مسلم (2759)). «الله متعال دست (بلاکیف) خود را شبانه می‌گستراند تا توبه گناهکار روز را قبول کند و دست خود را روزانه می‌گستراند تا توبه گناهکار شب را قبول کند (و چنین موهبت پروردگار پیوسته جاری است) تا آنگاه که آفتاب از مغرب طلوع کند. (کنایه از قیامت است).

یادداشت :

کیفیت دست الله متعال را ما نمی‌دانیم، اما هر کدام از صفات الهی ویژگی خاص خود را آنگونه که شایسته و درخور ذات اقدس الهی باشد را دارا می‌باشند. اما بندگان به کنه و چگونگی صفات الله متعال پی نمی‌برند.

شرایط توبه :

توبه، شرایطی دارد که عبارتند از: دست کشیدن از گناه، پشیمان شدن از انجام دادن آن، تصمیم گرفتن بر اینکه دوباره آن را انجام ندهد و به جای آن، کار شایسته انجام دادن. و اگر گناه متعلق به حقوق بندگان بود مانند غیبت و سخن چینی و بهتان و غصب مال و دزدی و غیره، در این صورت باید حق را به حقدارش برگرداند و رضایت آنها را کسب

نماید، و در مورد کسانی که در حق شان غیبت و تهمت و سخن چینی نموده از آنها نیز بخشش بخواهد و رضایت تام شان را کسب نماید.

به یاد داشته باشید: گناه هر قدر بزرگ باشد ان شاء الله با توبه صادقانه محو می‌گردد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١٦١﴾

قطعاً کسانی که کافر شدند، و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت الله و فرشتگان و همه مردم بر آنها خواهد بود. (۱۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَجْمَعِينَ»: همگی، تمامی، «لَا يُخَفَّفُ»: سبک نمی‌گردد. «وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ»: به آنان فرصت داده نمی‌شود.

تفسیر:

در آیه‌ی متبرکه قبلی بیان یافت که: اگر کتمان کنندگان، توبه کرده و حقایق را بیان نمایند، مورد لطف الهی قرار می‌گیرند. در این آیه می‌فرماید: اما اگر کفار توبه نکرده و در حال کفر بمیرند، باز همان لعنت خداوند و فرشتگان و تمام مردم گریبان‌گیر آنان خواهد بود. طوریکه می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا»: اما: کسانی که کافر شده‌اند، و بر کفرشان تا دم مرگ اصرار می‌ورزند.

«أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (161)»: یعنی خدا و فرشتگان و تمام مردم روی زمین آنان را لعنت و نفرین می‌کنند، حتی در روز قیامت، کفار یکدیگر را لعنت و نفرین می‌کنند.

یعنی آن‌ده از کسانی که بر عقیده کفری خویش، در برابر حق دشمنی کردند، اصرار می‌ورزند و از دعوت قرآن از زبان پیامبر، روی بر میگردانند، و حقایق را تا دم مرگ تحریف نمودند؛ پس، لعنت و غضب الله متعال، فرشتگان و همه ی مردم بر آنان باد! آنان، نسبت به مردم خیانت کرده و دینشان را به تباهی کشانده‌اند، ملعون هستند، اینها مورد نفرین قرار می‌گیرند. انگار، به پایگاه نفرین تبدیل گشته‌اند که از هر طرف، نفرین خدا، فرشتگان و مردم بر آنان می‌بارد. (سوره هود/18).

در این هیچ جای شکی نیست که: اصرار بر کفر و در حال کفر مردن، دوری ابدی انسان را از رحمت الهی رابدنبال دارد. و آنچه مهم است، پایان عمر انسان است که آیا با ایمان می‌میرد یا بی‌ایمان.

خواننده معزز!

علمای کرام با استدلال به این آیه فرموده‌اند که لعن گفتن کافر معینی جایز نیست، زیرا حالش در وقت وفات معلوم نمی‌باشد، اما لعن گفتن کفار بطور عام بدون تعیین نمودن شخصی از ایشان، جایز است. همچنین لعن کردن گناهکار معین جایز نیست، بدلیل حدیثی که بخاری و مسلم از عمر بن خطاب (رض) روایت نموده‌اند که فرمود: در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم مردی بنام عبدالله که ملقب به حمار (الاغ) بود، وجود داشت. او پیامبر صلی الله علیه وسلم را می‌خنداند. پیامبر صلی الله علیه وسلم او را بخاطر شراب نوشی، حد زده بود. روزی، همین شخص را (بخاطر شراب نوشی) نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آوردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم دستور داد تا او را حد بزنند. یکی از حاضران گفت: پروردگارا! او را لعنت کن. چقدر شراب می‌خورد. پیامبر اکرم صلی

الله علیه وسلم فرمود: «لَا تَلْعَنُوهُ، فَوَ اللَّهُ مَا عَلِمْتُ أَنَّهُ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» «او را لعنت نکنید. به الله قسم تا جایی که من می‌دانم او الله و رسولش را دوست دارد». و در روایتی فرمود: «لَا تَكُونُوا عَوْنَ الشَّيْطَانِ عَلَىٰ أَحْيَاكُمْ» «علیه برادر مسلمانان یاور شیطان نباشید».

قابل یاد آوری است که لعن گفتن کفار؛ جزایی بخاطر کفرشان و زجر و توبیخ به سبب آن و آشکار ساختن قباحت و زشتی کفرشان است. البته لعن گفتن در روی شخص، دور از ادب اسلام است، چون این عمل فحاشی و ناسزا به شمار می‌رود. لعنت تمام مردم در این آیه مخصوص روز قیامت است، زیرا در دنیا فرستادن لعنت همه مردم بر آنان امکان ندارد، و الله اعلم.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿١٦٢﴾

همیشه در آن (لعن و دوری از رحمت پروردگار) همیشه باقی می‌مانند، نه عذاب آنها تخفیف می‌گردد و نه به آنان مهلتی داده می‌شود (که از عذاب بیرون شوند). (۱۶۲)

تفسیر :

«خَالِدِينَ فِيهَا»: کسی که کافر بمیرد بر او لعنت دائمی توأم با جاودانگی در دوزخ خواهد بود یعنی در آتش دوزخ برای همیشه خواهند ماند.

«لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ»: این عذاب به تعویق نمی‌افتد، و این عذاب آنها در جهنم دائمی است و قطع نمی‌شود و تخفیف‌پذیر نیست حتی به مدت یک چشم به هم زدن. «لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ - 75 زخرف». عذاب از آنان کاهش نمی‌یابد و آنان در آنجا (حزنی همراه با) یأس دارند.

«وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (162)»: یعنی فرصت و مهلتی ندارند و عذاب آنها به تأخیر نمی‌افتد، بلکه به محض رفتن از دنیا در عذاب خواهند بود. یعنی عذاب آنها یکسان و بلاانقطاع می‌باشد؛ نه از شدت آن می‌کاهد، و نه گاهی مهلتی دست می‌دهد.

خداوند متعال در این آیه مبارکه به سه مجازات اشاره بعمل آورده است:

- 1 - همیشه و جاودان ماندن کفار در آتش دوزخ و طرد شدن ایشان از رحمت الهی.
- 2- الله متعال به کفار یک لحظه‌ای هم مهلت و مجال نداده ایشان را بعد از حساب و کتاب مستقیماً وارد دوزخ می‌سازد، طوریکه می‌فرماید: «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا» «و کافران گروه گروه به سوی دوزخ رانده می‌شوند. تا چون به [کنار] آن آیند، در هایش گشوده می‌شود». (الزمر: 71). یعنی بمجرد رسیدن ایشان به کنار دوزخ دروازه‌های دوزخ به رویشان باز می‌گردد و بدون توقف مستقیماً داخل آن می‌گردند. بر خلاف اهل بهشت، وقتی نزدیک آن می‌شوند؛ می‌ایستند، طوریکه الله متعال می‌فرماید: «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا» «و کسانی که از پروردگارشان هراس داشتند، گروه گروه به سوی بهشت سوق داده می‌شوند تا هنگامی که به [کنار] آن رسند و در حالی که در هایش گشوده شده است». (الزمر: 73) زیرا بهشتیان قبل از ورود به بهشت توقف می‌کنند تا برخی از برخی دیگر حق و قصاص گیرند سپس با شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و پاک شدن از همه گناهان وارد آن می‌شوند، چون درهای بهشت باز نمی‌گردد مگر بعد از شفاعت رسول الله صلی الله علیه وسلم.

- 3 - عذاب از کفار کاهش نمی‌یابد، حتی به اندازه یک روز، طوری که الله تعالی از ایشان

خبر می‌دهد: « وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ ۙ ۴۹ » «و دوزخیان به نگهبانان جهنم گویند: از پروردگارتان بخواهید تا روزی [از روزهای] عذاب را در حق ما بکاهد». (غافر: 49) ایشان برداشتن و دور شدن عذاب را برای همیشه نمی‌خواهند، بلکه اگر یک روزی هم از آنان تخفیف شود برای خود بهتر می‌دانند لذا به ملائکه متوسل می‌شوند تا به الله عرض بدارند که عذاب را از ایشان برای یک روزی تخفیف بخشد، اما نه.

یادداشت :

معنای اصلی (کفر) مخفی کردن است. و بنابر همین ریشه مفهوم انکار کردن از آن بر آمد و این کلمه در برابر ایمان کاربرد پیدا کرد. ایمان به معنای پذیرفتن، قبول کردن و تسلیم کردن است و کفر برعکس معنای نپذیرفتن، رد کردن و انکار کردن را می‌دهد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (163 الی 167) موضوعاتی در باره وحدانیت الله متعال ، رحمت و عطوفت و آثار قدرت خداوند متعال ، حال و وضع مشرکان و خدایان شان ، مورد بحث قرار داده میشود :

قابل تذکر است بعد از اینکه الله متعال در :آیات (159 تا 162) در باره حال و وضع کافران منکر و آنان که نشانه های او را نهفته داشته اند و نیز مجازات شان را - که طرد و ناامیدی از رحمت خود و جاودانه ماندن در آتش دوزخ است - ذکر کرد به بیان سبب کفر و شرک آنان پرداخت و خواست از راه دلیل و برهان، وحدانیت و شمار رحمت و دلایل قدرت خویش را اثبات کند که : خیر و رحمت، در پناه جستن به سوی الطاف اوست و بس.

وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿١٦٣﴾

خدای شما خداوند یگانه ای است که غیر از او معبودی نیست (زیرا) او است بخشنده و مهربان (و دارای رحمت عام و خاص). (۱۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِلَهُكُمْ»: معبود شما. «إِلَهٌ وَاحِدٌ»: معبود یگانه، بی نظیر در ذات و صفات.

تفسیر :

«وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ»: ای مردم! خدای شما خدائی است که در ذات، صفات، اسمها و افعال خود یکتاست و هیچ شبیه و مانندی برای او نیست: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ۙ ۱۱» مانند او هیچ چیزی نیست و او شنوا و بیناست (الشوری: 11). «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (163)»: معبود حقیقی و خدایی که مستحق عبادت باشد جز او وجود ندارد و از جمله دلایل وحدانیت حق تعالی یکی هم این است که رحمان و رحیم است، رحمان بودن او تمام مخلوقات را دربر می‌گیرد چون او بخشنده تمام خوبی‌ها و برکت‌ها و دور کننده تمام عذاب‌هاست و رحیم بودنش مخصوص اولیا و دوستانش است، او هدایت خود را بر آنان ارزانی می‌دارند و آن‌ها را در راستای جلب رضایت خویش موفق می‌سازد و آنچه را دوست ندارند از آنان دور می‌نماید. خدایی که دارای چنین مواصفاتی است تنها او مستحق این است که عبادت شود.

این آیه مبارکه به این حقیقت اشاره دارد که اولین چیزی که بیان آن واجب و کتمان آن حرام است؛ همانا موضوع توحید می‌باشد. در حدیث شریف به روایت مسلم آمده است که

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: «من كان آخر كلامه لا إله إلا الله، دخل الجنة». «هرکس که آخرین سخنش لا اله الا الله باشد، وارد بهشت می‌شود». (به روایت اصحاب سنن و مسند احمد و ابن حبان و بیهقی).

شأن نزول آیه مبارکه:

به نقل از عطا و ابی ضحی: هنگامی که آیه ی «وَ الْهَکْمَ الِهَ وَاحِدٌ» بر پیامبر بزرگوار نازل شد، مشرکان قریش با تعجب گفتند: معبودی یگانه؟! چگونه ممکن است تنها معبودی به همه ی مردم برسد؟! اگر این اله واحد، راست می‌گوید، آیه ای بر ما بفرستد. خداوند نیز، آیه ی «ان فی خلق السموات و الارض ...» را فر فرستاد. (اسباب نزول واحدی ص 25 و قرطبی 191/2).

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٦٤﴾

بی تردید (دلیل وحدانیت الله این است که) در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و در اختلاف شب و روز، و در کشتی‌های که به نفع مردم در بحر می‌روند، و در آنچه که نازل کرده است از آسمان از آب، تا زمین را بعد از خشکیدنش با آن زنده کند و انواع جانوران را در آن منتشر سازد، و در حرکت در آوردن باده‌ها، و در ابری که مسخر کرده شده در بین آسمان و زمین، نشانه‌ها (و دلایل واضح) است (بر قدرت و وحدانیت او تعالی) برای مردمی که بفهمند (و از عقل کار گیرند). (۱۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَلَقَ»: آفرینش، اختلاف: رفت و آمد، پی در پی آمدن، زیاد و کم. «الْفُكُ»: کشتی‌ها، کشتی، به صورت جمع و مفرد کاربرد دارد. بَثَّ: زیاد کرد، پخش نمود. دَابَّةٌ: جنبنده، هر موجودی که روی زمین حرکت کند، رونده. «تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ»: گردانیدن باده‌ها به طرف جهات مورد نیاز، «السَّحَابِ»: ابر، «الْمُسَخَّرِ»: رام و تسخیر شده به هر سو که خدا اراده کند. «لآيَاتٍ»: نشانه‌هایی بر یکایی خدا. «لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»: برای اهل اندیشه. برای اندیشمندان.

تفسیر:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: همانا در آفرینش ابداع و خلق آسمان‌ها، ارتفاع و وسعت آن‌ها، آفتاب، ماه، ستارگان و کهکشان‌ها نشانه‌های واضح و آشکاری است بر عظمت آفریدگار متعال و حکمت او و شاهدهی بر ربوبیتش می‌باشد. و در آفرینش زمین، گستردگی آن، کوه‌ها، دره‌ها و وادی‌های آن دلیلی بر عجیب بودن صنعت خدایی است که لطیف و باخبر است.

«وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»: همانا در اختلاف شب و روز اینکه پی‌درپی می‌آیند و کوتاهی و طویل و روز های دراز که دارند، طوری که شب فرا می‌رسد و روز آن را تعقیب کرده و پشت سرش سر برمی‌آورد. و طوری که یادآور شدیم که در فصل های مختلفی سال؛ روز دراز می‌شود و شب کوتاه و بالعکس، پیامی رسا برای هر عاقلی مبنی بر عظمت ایجاذگر و بزرگی صانع آن می‌باشد.

«وَ الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ»: همانا در کشتی‌های بزرگ که وزن بسیاری از آهن،

مردم و مواد غذایی را بر روی آب حمل می‌کنند، الهام شگفت‌انگیزی بر الوهیت خدای غالب و جبار است.

«بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ»: که بارشان عبارت است از کالاهای تجارت که به حال انسان مفید است. «وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ»: و آنچه خدا از ابر فرو فرستاد، بارانی که حیات سرزمین‌ها و کشورها و بندگان بر آن مبتنی است. یعنی در نازل شدن آب از آسمان و بارش آن بر زمین و بیرون شدن سبزه زارها و درختان دلیلی روشن و قاطع بر کامل بودن قدرت و حکمت پروردگار بزرگ و پادشاه مهربان است.

«فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»: پس به وسیله‌ی چنین آبی کشتزارها و درختان را که خشک و بی‌برگ و دانه و ثمر شده بودند، زنده و سرسبز کرد.
«وَوَبَّأَتْ فِيهَا مِنْ كُلِّ ذَاتٍ حَيَّةٍ»: همانا تنوع مخلوقات اعم از انسان و تفاوت‌های زبانی که دارند، حیوانات، پرنده‌ها، جنیندگان با رنگ‌ها و اشکال گوناگونی حجم و رنگ و صدا که دارند، کتابی است گشوده بر هر صاحب‌خرد و سیاحتی است مفصل برای هر متفکری.
«وَوَصَّيْنَا الْبَنِيَّاتِ»: همانا در وزش و جابه‌جایی و تغییر جهت دادن به شمال و جنوب و گرمی و سردی‌ها و در وزش ملایم و یا تندباد. نافع و ضرر آلود، دارای رعد و برق و بدون آن، سرد و گرم، به قولی: گردانیدن باد؛ به معنای فرستادن آن به جهت‌های جنوب و شمال و مشرق و مغرب است.

بادی که به جهت مشرق می‌وزد، باد «صبا»، بادی که به جهت مغرب می‌وزد، باد «دبور» و باد کج که میان دو باد از بادهای چهارگانه می‌وزد، باد «نکباء» نامیده می‌شود. در این همه و همه آگاهی الهام‌بخش و پیام مهمی برای کسی است که به عقل و خرد خود احترام دارد و قدر انسانیت خود را می‌داند، می‌داند چه کسی این پدیده‌ها را ایجاد نموده و فرستاده است.
به قولی: گردانیدن باد؛ به معنای فرستادن آن به جهت‌های جنوب و شمال و مشرق و مغرب است. بادی که به جهت مشرق می‌وزد، باد «صبا»، بادی که به جهت مغرب می‌وزد، باد «دبور» و باد کج که میان دو باد از بادهای چهارگانه می‌وزد، باد «نکباء» نامیده می‌شود.

«وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»: و ابرهای کوه‌مانند حامل مقادیر زیادی از آب در بین آسمان و زمین، مطیع و رام و فرمانبر، به هر جا که خدا بخواهد به حرکت درمی‌آید، آب زلال و فراوان با خود دارد، و قطره قطره آن را بر زمین می‌ریزد. بعضی گفته‌اند: تسخیر آن، به معنای ثبوت و آرمیدن آن میان آسمان و زمین بدون ستون و تکیه‌گاه آشکاری است.

کعب الاحبار گفته است: ابر غربال و الک باران است و اگر ابر نباشد باران بر روی هر چیزی در زمین می‌افتد و آن را فاسد و خراب می‌کند. (البحر المحيط 1/467).
«لَا يَأْتِي الْقَوْمَ يَعْقِلُونَ (164)»: در همه این‌ها بیانی واضح و آشکار بر حکمت پادشاه بر حق می‌باشد و بیان می‌دارد که تنها او مستحق عبادت و برستش است. تمام این نشانه‌ها برای کسی است که دارای عقل عبرت‌پذیر است، عقل پویا و بصیرتی جویا دارند و نشان می‌دهند که این امور عظیم و با نظم ساخته‌ی قدرت خدای قادر و حکیم است. جاهل منکر و تکذیب‌گر که بصیرتش کور و قلبش سقوط نموده از این نشانه‌ها در پرده و حجاب قرار دارد.

خواننده محترم !

خداوند متعال در آیه ی 164 به هشت دلیل اشاره می کند که بر قدرت و یکتایی او نشان و همگی دلایلی روشن و گویا بر وجود آفریننده ی دانای نظم دهنده است. می بینیم که: آیه به جمله ی «لآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَّعْقِلُونَ» پایان یافته تا بر مردم روشن گردد که این دلایل عقلی برای اهل خرد و درک است.

در این آیه مبارکه به توضیح این اصل می پردازد که: این جهان و این بنای شگفت انگیز، بانی و سازنده ای بی مثال دارد که این نشانه ها بر بی همتایی او اشاره می کند: الف: آسمانها با آن همه ارتفاع و بلندی، نه ستونی از پایین، آن را نگه داشته و نه گیره و قلبی از بالا، آن را آویزان کرده است.

ب: زمین، اقیانوسها، دریاها، رودخانه ها، معدنها، درختها، دشتها، کوهها و ناهمواریها... همه و همه نشانه های اوست.

ج: در پی یکدیگر آمدن شب و روز، اختلاف در روشنایی و تاریکی و کوتاهی و طولانی بودن زمان آنها.

د: نشانه ی دیگر، کشتی است که خداوند، آن را برای مردم رام و مسخر نمود تا روی آب، روان گردد و با وجود بار سنگین نیز بر آب توقف نماید. باید بدانیم که: اولین سازنده ی کشتی، نوح -علیه السلام- بود. [شوری 33/32]

ه: بارش باران، چگونگی پیدایش آن، گردآمدن و پراکنده شدن آن در همه جا، سرسبزی و خرمی جهان، روئیدن انواع گلها و گیاهان، فرو رفتن آنها در زمین و جوشش چشمه سارها و زیبایی دریاها و اقیانوسها [-«انبیاء/30»]، [حج 5/]

و: پراکنده شدن انواع جنبندگان در روی زمین.

ز: وجود گونه های مختلف پرندگان بر درختان و...

ح: نشان دیگر یکتایی هستی بخش، باد است که برای بارور کردن ابرها، شکوفایی گیاهان، گلها و... به هر سو می وزد: بادهای سودمند، زیان آور، گرم، سرد، عقیم، بارور، نرم و آرام، تند و ویرانگر و نیز، غم زدا، شادی آور، مطبوع و دلپذیر و آرام بخش. [-«اعراف 57/»، [-«حجر 22/»، [-«روم 48/»، [-«حکاف 24/ و 25/ ط: گرد آمدن ابر و متراکم شدن آن و سپس روان شدن و به حرکت در آمدن از جایی به جای دیگر همچون کوهی بزرگ - اما بدون ستون و قلاب - در میان آسمان و زمین آویزان شدن که اگر هواپیمایی بر بالایش به پرواز در آید، ممکن است موجب بیم و هراس سرنشینان گردد.

شأن نزول آیه 164 :

سعید بن منصور در «سنن» خود، فریابی در «تفسیرش» و بیهقی در «شعب الایمان» از ابوالضحی روایت کرده اند: هنگامی که آیه «وَالْهَکْمُ إِلَهُ وَاحِدٌ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (163) (بقره: 163)» نازل شد. مشرکان تعجب کردند و گفتند: فقط یک خدا! اگر در گفتار خود صادق است باید معجزه بیاورد. بنابراین الله متعال آیه: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ یَّعْقِلُونَ (164) را نازل کرد. (طبری 2407 - 2409 و واحدی 85 از سعید بن مسروق از ابوضحی

روایت کرده اند).

- ابن ابوحاتم و ابو شیخ در «العظمة» از عطاء روایت کرده اند: در مدینه آیه: «وَاللَّهُمَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (163) نازل شد. کفار قریش در مکه گفتند: چگونه انجام امور تمام مردم از عهده یک خدا ساخته است؟ پس الله (آیه إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (164) را نازل کرد (واحدی 84 از عطا روایت کرده و طبری 2410 از وی به اختصار روایت کرده است).

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ﴿١٦٥﴾

وبرخی از مردم کسانی هستند که غیر از الله شریکهایی میگیرند و آنها را دوست می‌دارند مانند دوست داشتن الله، و (اما) آنانکه ایمان آورده‌اند محبت‌شان به الله شدیدتر است (از محبت مشرکین با شریک‌های مقرر کرده خود)، و اگر ظالمان عذاب را ببینند در می‌یابند که همه قوت به دست الله است، [و معبودهای باطل، هیچ و پوچ اند] و این را هم در می‌یابند که الله سخت عذاب دهنده است. (نه معبودهای خیالی که از آنها می‌هراسند). (۱۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« أَنْدَادًا »: جمع ند، بتها، هماندها، شریکها، « يُحِبُّونَهُمْ »: آنان را دوست می‌دارند، برایشان گرنش می‌کنند، بزرگشان می‌پندارند. « وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ »: اهل ایمان، خدا را بسیار دوست می‌دارند. اذیرون العذاب: اگر عذاب را ببینند. جواب محذوف جمله، این است: «انگشت حسرت و پشیمانی می‌گزند».

تفسیر :

« وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا »: یعنی بعضی از مردم کسانی هستند که نظر به کفر، جهل و نادانی که دارند غیر الله متعال را پرستش می‌کنند و آن‌ها را شبیه و شریک وی قرار داده، « يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ »: و آنگونه که مؤمنان محبت خدا را در دل دارند، آنها هم محبت بت‌ها را در دل دارند و آنها را تعظیم کرده و در مقابلشان سر فروتنی بر زمین می‌نهند.

« وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ »: ولی مؤمنانی که حقیقت را شناختند و در بهترین راه گام برداشتند، این‌ها الله متعال را بیشتر از محبت کفار نسبت به بتها دوست دارند. این مؤمنان پیامبران را تصدیق نموده و به کتاب‌های‌شان ایمان آوردند و در راه خدا اُ جهاد کردند، « وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا »: و اگر این کفار بدکار، عذاب را در آتش دوزخ ببینند، یقیناً پدیده وحشتناکی را ملاحظه خواهند نمود و به عظمت خدای تعالی و سزاواریش هنگامی پی می‌برند که نه پی بردن و نه پشیمانی سودی ندارند، « وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ (165) »: و در آن هنگام قوت و نیروی حق تعالی و عذاب و انتقامش را به خوبی مشاهده خواهند کرد. با تأسف باید گفت: برخی از انسانها تا وقتی پرده‌ها کنار نرود و قیامت را مشاهده نکنند، به پوچی و بیهودگی راه و فکر خویش پی نمی‌برند.

واقعاً! اگر نیروی لایزال الهی و گرفتن ناگهانی او در روز قیامت و عجز و درماندگی خدایانشان را از دفع نمودن عذاب از خود، می‌دیدند؛ هرگز این معبودان باطل را به دوستی بر نمی‌گزیدند. یا معنی این است: ای محمد! اگر توستم‌گران را در عذاب ببینی، قطعاً کار بزرگی را دیده‌ای. که در هر دو صورت، جواب شرط مضمراً است. «تفسیر انوار القرآن».

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ﴿١٦٦﴾
 هنگامی که رهبران (گمراه کننده) از پیروان خود، بیزاری می‌جویند و عذاب را مشاهده می‌کنند، و روابط و پیوندشان گسیخته شود. (۱۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَبَرَّأَ» (بَرَاءً): بیزاری نمود، «اتَّبَعُوا»: پیروی شدند، سران و رهبران یعنی از در اطاعت در آمدند. «تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ»: پیوندها میانشان گسسته شد. «الْأَسْبَابُ»: ارتباطها، علاقه‌ها. «كِرَّةً»: بار دیگر، بازگشت به دنیا. حَسْرَات: جمع حسرت، دریغ‌ها، دردها، ناله‌ها، افسوسها.

تفسیر :

«إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا»: رؤسا، پیشوایان و سردمداران از پیروان مریدان خویش که آنان را در کفر و شرک و باطل پیروی نموده‌اند، در روز قیامت اعلان بیزاری می‌کنند، «وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ (166)»: آن‌گاه که عذاب را مشاهده می‌کنند. یعنی پیروان و پیشوایان وقتی عذاب را می‌بینند. به قولی: این بیزاری جستن در وقت دیدن عذاب دنیوی است. و به قول دیگر: این بیزاری جستن در وقت دیدن عذاب روز قیامت و محاسبه با ایشان است. بلی، در آن روز هرگونه روابط و پیوندهایی که در دنیا آنها را به هم وصل می‌کرد، مانند روابط خویشاوندی و غیره در آن روز از هم گسسته می‌شود.

مفسران می‌نویسند: الله متعال در روز قیامت پیشوایان و پیروان را یکجا جمع می‌کند تا هرچه بیشتر در نکوهش و تقبیح و تهدیدشان افزوده شود و بیشتر اظهار ندامت کنند و از یکدیگر بیش از پیش بیزاری جویند، و این یک موقف بسیار حسرت‌آوری است که پیروان از پیشوایان خود روبروی هم اظهار برائت کنند در حالیکه در دنیا ایشان را مانند الله تعظیم و احترام می‌کردند، این در حالی که با خود می‌گویند: دریغ من با پیروی از آنان چقدر زیان دیدم!!

بنابراین در زندگی خویش دقت و اهتمام لازم بخرچ دهیم و هوشیار باشیم که: رهبر و پیشوای کیست و ما محبت و عشق چه کسی را در دل خویش پروار نیده‌یم؟ باید دقت نمایم که: طاغوت‌ها و دهرین، و ظالمین ما را برای خودشان می‌خواهند تا با قدرت و ارادت ما، به هوسها و آرزوهای خود در دنیا برسند، ولی سرانجام در قیامت همه را رها و از ما اظهار تنفر و انزجار خواهند نمود.

به یاد داشته باشید: هر عشق و علاقه و محبتی که اساس عقلی و فطرت نداشته باشد، دیر یا زود به سردی گرائیده و یا به دشمنی کشیده می‌شود.

وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كِرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ﴿١٦٧﴾

(در این هنگام) پیروان می‌گویند: «کاش بار دیگر به دنیا برگردانده شویم، تا از آقایان

و رؤسای خود بیزاری جویم، طوری که اکنون از ما بیزار شده‌اند، این چنین الله نشان می‌دهد به آنها اعمالشان را که موجب حسرت ایشان باشد و آنها (پیروان و پیشوایان) از آتش دوزخ بیرون خواهند شد. (۱۶۷)

تفسیر :

«قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ» یعنی پیروان می‌گویند: کاش به دنیا بار دیگر برگردند، تا از رهبران و زعمای گمراه خود کناره‌گیری می‌نمودند و از آنها بیزاری می‌جستند، «گما تَبَرُّوا مِنَّا» همانگونه که آنها در آن روز از آنها بیزاری جستند. الله متعال می‌فرماید: «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ»: ولی هیئات که حساب و کتاب گذشته است و عذاب تحقق پیدا نموده تا از آن، هم رئیس گمراه‌گر جزای گمراه‌گری خود را بچشد و هم پیروان مقلد و نادان جزای تقلید کورکورانه خود را و به این ترتیب برای همه قبح و زشتی عملکردهایشان واضح و آشکار شود، اعمال بدی که همه مایه ندامت، حسرت، و داد و بیداد است.

« وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (167) »: یعنی برای نجات از آتش راه خروجی ندارند، بلکه در عذابی جاوید و بدبختی همیشگی خواهند بود. در آن روز نه شفاعت‌گری است که شفاعتش نفعی داشته باشد و نه دوستی که بتواند از انسان چیزی را دفع کند بلکه عذاب دردناک و ذلت دائم در جاودانگی ابدی و بقای همیشگی با انسان خواهد بود.

قرآن عظیم الشان می‌فرماید: آرزوی برگشت هست، ولی برگشتی نیست: اینها در آرزوی بازگشت به دنیا، برای بیزاری از سران و پیشوایان بدبخ خویش و جبران عمر از دست رفته، دروغ‌گویند؛ زیرا اگر به دنیا باز هم برگردند، باز بر سر همان شرک پیشین باز خواهند گشت و قطعاً راستگو نیستند، همان گونه که خدا از احوالشان خبر داده است؛ اما در دوزخ می‌مانند و از آن جدا نخواهند شد. (انفطار / 16)

در این آیه مبرکه درس عظیمی در باره سرانجام و نهایت پیشوایان و رهبران گمراه‌کننده و سرانجام پیروان نادان آنان به این دلیل ذکر شده است که مسلمانان از اشتباهی که امت‌های گذشته دچار آن شده و راه را گم کردند، پرهیز نمایند و شناختن رهبران را یاد بگیرند و از پیروی رهبران گمراه‌کننده اجتناب کنند.

پس از ای خواهر و برادر! در این هیچ جای شکی نیست که: در قیامت، چشم انسان حقیقت بین شده و بر کارهای خود، حسرت می‌خورد، بناً پیروی از طاغوت‌ها را باید رها کنیم. تا آنان ما را در قیامت رها نکرده‌اند، آنها را در دنیا رها کنیم.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (168 الی 171) در باره روا شمردن پاکیزه‌ها و منشأ تحریم نارواها، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿١٦٨﴾

ای مردم! از آنچه [از انواع میوه‌ها و خوردنی‌ها] در زمین حلال و پاکیزه است، بخورید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید؛ زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است.

(۱۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« حَلَالًا طَيِّبًا »:

باید گفت که: معنی اصل «حل» ، باز کردن گره است؛ بنابراین وقتی که چیزی برای انسان حلال شد، گویا که گره ممنوعیت آن باز گردیده و آنچه مانع از استعمال آن بود بر طرف گشت. حضرت سهل بن عبدالله میفرماید که: نجات منحصر در انجام سه چیز است، 1- خوردن حلال 2- ادای فریضه الهی 3- اتباع رسول الله و معنی لفظ طیب پاکیزه است که شامل حلال شرعی و مرغوب طبیعی است یعنی بصورت کل باید گفت که: «حَلَالاً»: حلال، روا، جایز، آنچه که شرع مباح کرده است. حرام: آنچه که شرع جایز نشمرد.

« طَيِّباً»: پاکیزه، لذیذ، خوشمزه.

« خُطُواتِ » جمع خطوه ، گامها است و آن عبارت از فاصله دو قدم انسان هنگام راه رفتن می باشد، و منظور از « خُطُواتِ الشَّيْطَانِ » اعمال و افعال شیطانی است. «عَدُوٌّ مُّبِينٌ»: دشمنی آشکار برای اهل بصیرت.

تفسیر :

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا»: ای مردم! از روزی که پروردگارتان به شما از زمین بیرون نموده است البته با به دست آوردن آن از راههای حلال بخورید، یعنی از آنچه الله متعال برایتان حلال کرده است و پاک و مطبوع است و به بدن و عقل زیان نمی رساند تناول نماید .

و آنچه را از راههای حرام مانند: غصب، سرقت، سود و رشوت و امثال اینها کسب کردید در حالی که در اسلام از آنها نهی به عمل آمده نخورید و به پلیدی‌هایی مانند خود مرده، خون، گوشت خوک و آنچه حق تعالی از آن شما را منع فرموده است ، نزدیک نشوید، بلکه همواره به دنبال پیدا کردن پاک و حلال باشید؛ زیرا گرفتن غذا به اندازه که حیاتتان حفظ شود واجب و لازم است .

بصورت کل باید گفت که : حلال چیزی است که الله تعالی آن را مباح قرار داده است و حرام آن است که الله متعال آن را ممنوع گردانیده است و حلال طیب آن است که در آن هیچ گونه شک و شبهه و گناه و حق دیگران وجود نداشته باشد.

«وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ»: و از این بر حذر باشید که در تحلیل و تحریم از روش های شیطان پیروی کنید بلکه باید از آنچه استفاده کنید که خدای رحمان به شما مشروع قرار داده است؛ یعنی آنچه را که الله متعال بر شما حرام نکرده و او بر شما حرام می‌گرداند و از سایر خواسته‌های او و از گناهانی که شما را به آن دستور می‌دهد و از نافرمانی الله و رسول او که شما را به آن دعوت می‌دهد، پیروی نکنید.

«إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (168)»: یعنی شیطان سخت با شما دشمنی و عداوت دارد. و

دشمنی و عداوتش آشکار است و بر هیچ عاقلی پوشیده نیست.

باید یادآور شد که دین مقدس اسلام ، سعی همیشگی آن اینست که مردم را به بهره‌بردن از نعمت‌های پاک و حلال خداوند پاک رهنمای نماید و در ضمن با تمام قوت سعی بعمل آورده است تا از هرگونه رهبانیت و زهد بی‌جا جلوگیری نماید ، لذا هم خوردنی‌های ناسالم را از شیطان می‌داند؛ «إِنَّمَا الْحَمْرُ ... رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» (مائده، 90). و هم نخوردن نابجا را گام شیطان می‌داند؛ « كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ - ۱۶۸ بقره».

همچنان شرعیت اسلامی به زندگی مادی انسان ها توجه کامل دارد و در رأس آنها

مایحتاج غذایی است که در این مورد، نصایح متعدد در آیات قرآن و احادیثی نبوی بعمل آمده است. به یاد داشت باشید که: شرط اساسی در مصرف، دو چیز است: حلال بودن، پاکیزه و دل‌پسند بودن.

در ضمن قابل یادآوری است که: انسان برای صعود خلق شده، اما متأسفانه گاهی با اختیار خودش، به جای صعود، راهی را برمی‌گزیند که به سقوط او منتهی می‌شود و اگر توجه پیدا نکند، سقوط او ابدی خواهد بود و به پست‌ترین و نازل‌ترین طبقه جهنم می‌افتد. یکی از عوامل سقوط انسان مال و غذای حرام است که منجر به سقوط وی می‌شود. الله تعالی از پیروی را گام‌های شیطان ممانعت بعمل آورده است که از جمله:

- 1- خوردن چیزهای حرام 2- در برابر الله تسلیم نشدن 3- دستور به انجام گناهان کوچک 4- دستور به انجام گناهان بزرگ 5- دعوت به گفتار بدون آگاهی در مسائل دینی. یادداشت:

ابن عباس (رض) می‌فرماید: در محضر پیامبر صلی الله علیه وسلم، این آیه [168] یا ایها الناس... [تلاوت شد، سعد پسر ابی وقاص، بلند شد و گفت: ای پیامبر از الله طلب کن که مرا مُستجاب الدعوه بگرداند. فرمود: «ای سعد! خوراکت را حلال و پاکیزه گردان تا دعاهایت مستجاب شود. تا آخر روایت...»

إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٦٩﴾

(او) شما را فقط به بدی و انحرافات و به بی‌حیایی فرمان می‌دهد، و (فرمان می‌دهد به) اینکه آنچه را که عاقبت بد آن را نمی‌دانید به الله نسبت دهید. (۱۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَأْمُرُكُمْ»: شیطان شما را وسوسه می‌کند، فرمان می‌دهد.

«السُّوء»: بدی، زشتی، بد فرجامی، «السُّوء وَالْفَحْشَاءِ»: سوء عبارت از آن چیزهایی است که شخص شریف و عاقل از دیدن آنها ناراحت می‌شود و آنرا زشت و بد می‌شمارد.

«الْفَحْشَاءِ»: زشت‌ترین گناه از نظر شرعی و از دید مردم «فحشاء» بمعنی کار شرم‌آور و آنچه باعث بی‌غیرتی و بی‌حیایی می‌شود؛ بعضی از بزرگان فرموده‌اند که مراد از سوء در این آیه، مطلق معصیت و منظور از فحشاء، گناه کبیره است؛ «مَالَا تَعْلَمُونَ»: آنچه که شما نمی‌دانید.

تفسیر:

«إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ»: شیطان انسان را جز به بدی مانند: ظلم، تجاوز، سرکشی، فحشا و کارهای بدی مانند: زنا و شرب خمر امر نمی‌کند، یعنی شیطان دستور کار نیک و خیر به شما نمی‌دهد، بلکه شما را به ارتکاب گناهان و منکرات و زشتی‌ها و رذایل و پستی‌ها وادار می‌کند. بدی آنست که انسان را بدکار سازد و فحشا آنست که در بین مردم بد باشد و از عرف و قیاس آن‌ها بیرون گردد.

طوری‌که در حدیث عبدالله بن مسعود (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده که در قلب فرزند آدم یک الهام و اثر از طرف شیطان می‌آید و یکی از طرف فرشته؛ اثر وسواس شیطانی این است که فوائد و عاقبت کار بد را در چشم انسان

می آراید و او بر انجام آن تحریک می شود و بسبب آن راه تکذیب حقایق بر او باز می شود.

«وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (169)»: تا با حرام کردن حلال ها و حلال کردن حرام ها به خدا افترا ببندید، که در نتیجه به میل خودتان به تعیین حلال و حرام پردازید، شیطان هیچگاه به خیر امر نمی کند، هر امر وی به بدی و منکر و فحشا است. هرگاه در قلب انسان کاری بد و منکر و عمل فحشا صورت گیرد، بداند که از اوامر و نیرنگ های شیطان است، پس باید به الله پناه ببرد طوری که الله متعال می فرماید: «وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۚ ۲۰۰» [الأعراف: 200] «و اگر از [سوی] شیطان وسوسه ای به تو رسد، به الله پناه جوی، بی گمان او شنوای داناست».

شیخ اسماعیل حقی بروسوی متوفی (1137 ق) مفسر تفسیر روح البیان می نویسد: شیطان در وسوسه ای خود، مراحل را طی می کند: در مرحله اول انسان را به کفر دعوت می نماید. اگر موفق نشد، به بدعت دعوت میکند، اگر موفق نشد، به گناهان کبیره، اگر موفق نشد به گناهان صغیره، اگر موفق نشد، به کارهای مباح به جای عبادات و اگر باز هم موفق نشد، به عباداتی دعوت می کند که پایین تر است، تا شخص از مرحله بالاتر باز بماند.

فرمان شیطان، همان وسوسه های اوست. نه آنکه از انسان سلب اختیار کند تا انسان مجبور به گناه شود.

واقعیت امر اینست که: تاثیر فرمان شیطان، همانا نشان ضعف ماست. شیطان، هم دستور به گناه می دهد، هم راه توجیه آنرا نشان می دهد پس بر ما است در اصدار احکام در قضای که در آن تردید و شک داشته باشیم نباید آنرا به الله متعال و رسول الله صلی الله علیه و سلم نسبت دهیم.

همچنین آن عده اشخاصیکه درباره احکام الهی بدون علم فتوا صادر می کنند، زیاد احتیاط بعمل آرد تا بدول دلیل شرعی و نادانسته از اصدار فتوا شرعی جلوگیری بعمل آرد، با تأسف باید گفت در عصر امروزی ما این امر در بین عوام و کسانی که خود را عالم می ترانند بسیار دیده می شود.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٧٠﴾

و هنگامی که به آنان [که مشرک و کافرند] گفته شود که پیروی کنید آن (دینی را) که الله نازل کرده است، در جواب گویند: بلکه پیروی می کنیم از آنچه که پدران خود را بر آن یافته ایم، (آیا پیروی می کنند پدران خود را) اگر چه پدرانشان چیزی را نمی فهمیدند و راه یاب نبودند؟ (۱۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ما أنزل الله»: آنچه خدا فرستاده است دعوت به توحید و رواشردن چیزهای پاکیزه.
«الفینا» (لفی): یافته ایم. «لا یعقلون»: نمی فهمند، درک ندارند.

تفسیر :

در آیه مبارکه قبلی به ما هشدار داد که از پیروی گامها و فرمان های شیطان، دوری کنیم. این آیه یکی از مصادیق راه شیطان را که تقلید کورکورانه است بیان می گیرد و می فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ»: وقتی برای این مشرکان از باب نصیحت گفته

شوند که از آنچه خدا بر پیامبرش نازل کرده است پیروی کنید؛ یعنی از وحی و قرآن متابعت نمایید، و گمراهی و جهالتی را که بر آن هستید رها سازید، « قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا »: آن‌ها این نصیحت را رد می‌نمایند و نمی‌پذیرند و می‌گویند بلکه ما از اموری پیروی می‌نمائیم که پدران خود را بر آن یافتیم. در حالی که پدرانشان در گمراهی آشکار بودند؛ بطور مثال چیزهایی را که الله متعال بر ایشان حرام نکرده آنها آن را حرام ساختند پس آیا باز هم پدرانشان شایسته پیروی هستند؟!

«أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْزِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ (170) »: برای آن‌ها گفته می‌شود اگر چه راه و روش پدران از عقل سلیم و صحیح و از نقل صریح و آشکاری که از خرد و هدایت آسمانی سرچشمه گرفته بدور باشد، باز هم باید از ایشان پیروی کرد؟! دین مقدس اسلام تقلید کورکورانه را مردود می‌شمارد. به گونه‌ای که مسلمان بدون آگاهی و دلیل از راه و رسم فرد یا قومی پیروی کند مثل بت‌پرستان که وقتی پیامبران لا به آنها می‌گفتند: چرا در مقابل این مجسمه‌های چوبی و سنگی که هیچ نفعی ندارند و ضرری را هم از شما برطرف نمی‌کنند سجده می‌کنید؟ می‌گفتند: ما می‌دیدیم پدران ما این را عمل می‌کردند ما هم از آنها پیروی می‌کنیم؛ این همان تقلید کورکورانه است که عقل و منطق آن را رد می‌کند، یا مثل بعضی از غربزده‌های امروز که به مجرد اینکه یک اروپایی لباسی را پوشید یا کاری را انجام داد بدون فکر از آنها پیروی می‌کنند. اما تقلید در احکام دین، بر شخص عامی که نمی‌تواند احکام را از اصول آنها استنباط کند لازمی است که باید از اهل علم بپرسد و از فتوایشان پیروی کند «فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». «پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید» اما در مسایل عقیده تقلید از کسی جایز نیست و بر هر فرد بالغ و عاقل مسلمان آموختن عقیده توحید و باور داشتن به آن فرض است.

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْزِلُونَ ﴿١٧١﴾

مثل (دعوت کننده ی) کسانی که کافر شدند، همچون مثل کسی است که چیزی را که جز صدا و ندایی نمی‌شنود، صدا می‌زند، (این کافران) کر، گنگ، و نابینا هستند، و از این رو نمی‌اندیشند. (۱۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَنْعِقُ» (نَقَقَ) : چیغ می‌زند، صدا برمی‌آورد. يَنْعِقُ بَمَا: بر سر چهار پایان چیغ برمی‌آورد، صدا می‌زند. «نِدَاءً»: بانگ برآوردن، فراخواندن. «صُمُّ»: جمع اصم، ناشنوايان. «بُكْمٌ»: جمع أبکم، گناهان. «عُميٌ»: جمع اعمي، کوران. (فرقان)

تفسیر :

«وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً »: یعنی مثل این کفار در بهره نبردن از متون وحی و انوار شریعت مانند چوپانی است که بر گوسفندان خود هی می‌کند و می‌راند، ابن عباس (رض) می‌گوید: «داستان اینان، همانند داستان گاو و الاغ و گوسفند است، که اگر به آنها سخنی بگویی، سخنت را نمی‌فهمند، اما صدایت را می‌شنوند. کافر نیز چنین است، اگر او را به خیری امر یا از شری نهی کنی، یا به وی نصیحتی بکنی، آنچه را که می‌گویی درک نمی‌کند، ولی صدایت را می‌شنود».

باید گفت که: چشم، گوش و زبان، زمانی دارای ارزش است که مقدمه‌ی تعقل باشد، و گرنه حیوانات هم، چشم و گوش دارند. طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید: «صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (171)»: «کرونگ و نابینا هستند» یعنی از شنیدن کردند، سخن حق را نمی‌شنوند از به زبان آوردن حق گونگه آند حق را به زبان نمی‌آرند، از دیدن حق کورند، پس نمی‌فهمند و درک ندارند. صراط مستقیم را نمی‌بینند؛ بنابراین هیچ نمی‌دانند؛ زیرا، وقتی که این حواس سه‌گانه در سک انسان از کار به افتد، وسیله‌ای دیگر برای بدست آوردن علم و دانش به‌جا نمی‌ماند. واضح است که: راه شناخت، پرسیدن، گوش کردن و دیدن همراه با تفکر است.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می‌نویسد: این مثل دو جنبه دارد: یک جنبه‌ی آن این است که مثل اینان همانند جانوران بی‌عقل می‌ماند که گله‌های آنها پشت سر چوپانان خود حرکت می‌کنند و بدون این که بفهمند با صداها و فریادهای آنان به حرکت در می‌آیند. جنبه‌ی دیگر آن این است که هنگام دعوت و تبلیغ اینان، دعوت دهنده احساس می‌کند که گویا جانورانی را صدا می‌زند که تنها صدا را می‌شنوند اما نمی‌دانند که گوینده به آنها چه می‌گوید.

در آیه مبارکه دریافتیم که: انسانها بی‌تفاوت در برابر دعوت حق، پنج صفت تحقیرآمیز دارند: مثل حیوان اند، کوراند، کراند، گونگه اند و بی‌عقل اند.

کسانی که از حق رویگردان شده و آن را نمی‌شنوند، در حقیقت الله متعال بر دل‌ها و گوش‌هایشان مهر زده است، و بر چشم‌هایشان پرده‌ای است که حق را نمی‌بینند، لذا آنها به حق باز نمی‌گردند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (172 الی 173) در باره خوردنی‌های حلال و حرام، بحث بعمل می‌آید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١٧٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بخورید از نعمتهای پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم، و شکر الله را بجا آورید، اگر تنها او را عبادت می‌کنید. (۱۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«طیبات»: خوراکیهای خوشمزه، پاکیزه، روزی حلال.

تفسیر:

قرآن عظیم الشان، هر زمانیکه می‌خواهد انسان را از کاری منع کند، در بدو راههای مباح آنرا مطرح و رهنمایی کرده و سپس موارد نهی آنرا بیان می‌کند. چون می‌خواهد در آیات بعد، مردم را از یک تعداد خوردنی، منع و نهی کند، در این آیه راههای حلال را توضیح نموده، و مؤمنان را به خطاب ذیل مخصوص می‌گرداند و حکم «اکل طیبات» به ایشان خاص شد؛ زیرا ایشان به فهم کلام الهی سزاوارترند طوری که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»: یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خوردنی‌های حلال خوشمزه؛ پس آنچه را که ما برایتان حلال و گوارا قرار داده‌ و بر شما حرام نکرده‌ایم، بخورید. و از غذاهایی که مردمان عهد جاهلیت و غیر آنان از پیش خود حرام گردانیده‌اند پرهیز نکنید.

« وَ أَشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (172) »: والله را شکر کنید اگر تنها او را می پرستید یعنی اگر تنها الله را می پرستید پس از پاکیزگی ها بخورید و از تحریم های غیر الهی پروا نکنید و شکر آن را بجا آورید.

این آیه دلالت بر اباحت پاکیزگی ها و استعانت از آن بر طاعات و عبادات، بدون هرگونه اسراف و تجاوز دارد، چنانچه وجوب شکر و دوام آن، مسأله دیگری است که از این آیه به دست می آید.

شکر :

الله متعال در آیات متعددی امر به شکر ذات اقدسش نموده است طوری که می فرماید : «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ أَشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ ۝۱۵۲» (البقرة: 152) «پس مرا یاد کنید تا [من نیز] شما را یاد کنم و مرا شکر بگذارید و از من ناسپاسی مکنید».

شکرگزاری نعمت های الهی به شکل های گوناگون باید ادا گردد مانند شکر زبانی، شکر قلبی و شکر عملی.

1- شکر زبانی: سپاس و حمد الله تعالی در برابر هر نعمتی، هر چند خورد هم باشد و یادآوری روزانه از نعمت هایی که الله تعالی آن را برایت ارزانی داشته است.

2- شکر قلبی: اعتراف به نعمت های الهی چه بر خود و چه بر دیگران، و الله تعالی را سزاوار دانستن شکر آن نعمت ها.

3- شکر عملی: با عملی نمودن اوامر و نواهی الهی و دوری از محرمات و استفاده صحیح از نعمت و به کار نگرفتن استعدادها و نعمت های الهی در راه غیر صحیح، بلکه شکر نعمت همان دوری از محرمات است.

خلاصه انسان در همه حال بابت همه چیز باید شکرگزار پروردگار خود باشد، خصوصاً به هنگام تندرستی، هنگام اعطاء و بخشش به دیگران، هنگام داشتن نعمت، هنگام مشاهده محرومیت دیگران و هنگام یادآوری نعمت.

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٧٣﴾

جز این نیست که الله [برای مصون ماندن شما از زیان های جسمی و روحی] حرام کرده است بر شما (حیوان و پرنده) خود مرده و خون و گوشت خوک و حیوانی را که [هنگام ذبح] نام غیر الله بر آن برده شده، پس هر که مجبور شود (به خوردن این چیزها) بدون آنکه به خوردن آن علاقه مند و تجاوزکار باشد، پس بر وی گناهی نیست، بدون شک الله آمرزنده مهربان است. (۱۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمَيْتَةُ»: مردار، لاشه. «الدَّم»: خون. «لَحْمَ الْخِنزِيرِ»: گوشت خوک. «وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ»: حیوانی که برای غیر خدا ذبح شود. «أُهْلَ»: مصدرش اهلال به معنای بلند کردن صداست؛ زیرا وقتی حیوانی را برای خدایان خود ذبح می کردند، به ول و له و شادی می پرداختند و صدایشان را بلند می کردند. «اضْطُرَّ»: ناچار و وادار گردید.

«بَاغٍ»: علاقه مند، مشتاق، خواهان، سرکش،... «عَادٍ»: زیاده از حد، متجاوز. (فرقان)

تفسیر :

باید گفت که دین مقدس اسلام به مسئله غذا و تغذیه، توجه کامل و همه جانبه داشته و بارها در مورد غذاهای مضر و حرام هشدار داده است، به تعقیب آیهی قبل که فرمود:

از پیش خود، حلال‌های خدا را بر خود حرام نکنید، خداوند متعال در این آیه مبارکه تنها مردار که ذبح نشود و خون نظر به ضرری که بر انسان دارد، گوشت خوک چون نجس است و تأثیر بدی بر اخلاق دارد، و هر حیوانی که مانند زمان جاهلیت نام غیر الله هنگام ذبح بر او برده شود، حرام قرار داده است. بطوریکه می‌فرماید: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيَّكَ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَالْحَمَّ الْخَنْزِيرَ»: یعنی جز ناپاکها چیزی را بر شما حرام نکرده است. ناپاکها مانند مردار و خون و گوشت خوک و خنزیر.

میته یا مردار حیوانی را گویند که روح آن بدون ذبح شرعی از بدنش جدا شده باشد. و مراد از میته در این جا حیوان مردار خشکی است نه بحر. زیرا حیوانات بحر اعم از مرده و زنده حلال و پاک است. اما خون، خون حرامی است که در وقت ذبح می‌ریزد نه خونی که در رگ‌های حیوان بعد از ذبح آن حیوان باقی می‌ماند. از ام المؤمنین عایشه (رض) روایت است که فرمود: «كُنَّا نَطْبُخُ الْبُرْمَةَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَعْلُوهَا الصُّفْرَةُ مِنَ الدَّمِ فَنَأْكُلُ وَلَا نُكْرَهُ». «ما در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم گوشت را می‌پختیم و زردی خون موجود در داخل رگ‌های آن، بر سطح گوشت ظاهر می‌شد، و ما می‌خوردیم و آن را انکار نمی‌کردیم (از آن کراهیت نمی‌کردیم)». این اثر را قرطبی در تفسیر خود آورده و طبری نیز آن را از دو طریق؛ از قاسم نقل کرده است ولی عبارت (در زمان رسول الله) در روایت او نیست. «وَمَا أَهْلٌ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ»: یعنی و آنچه برای بت‌ها ذبح شده و اسم غیر الله بر آن یاد شده است، مانند نام لات و عزی.

«فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ»: یعنی هرکس ناچار شد و به ضرورت از حرام شده‌ها بخورد، به شرط این که در تلاش فساد نباشد و از میزان مورد احتیاج تجاوز نکند، گناهی ندارد و سزای بر او نیست. در ضمن قابل تذکر است که: اضطراری حکم را تغییر می‌دهد که بر انسان تحمیل شده باشد، نه آنکه انسان خود را مضطر کند. کلمه «اضطرَّ» مجهول آمده است، نه معلوم. واضح است که: اسلام، دین جامعی است که در هیچ مرحله بن‌بست ندارد. هر تکلیفی به هنگام اضطرار، قابل رفع است. ولی ای مسلمانان! از شرایط اضطراری، نباید سوء استفاده کنیم.

«إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (173)»: یعنی خدا گناهان را عفو نموده و به بندگان رحم می‌کند و از جمله ی رحمتش این که به وقت ضرورت، خوردن حرام‌ها را مباح کرده است.

حکمت محرمات :

قبل از همه باید گفت که: احکام اسلام، بر اساس مصالح بشری وضع شده است. در آیه متبرکه قبلی از خوردن بخاطر طیب بودن آنها مباح بود و در این آیه چیزهایی که از طیبات نیستند، مورد تحریم قرار می‌گیرد. در ضمن قابل یادآوری است که: تحریم‌های الهی، تنها به جهت مسائل صیحی منحصر نمی‌باشد، مثل تحریم گوشت مردار و خون، بلکه گاهی دلیل حرمت، مسائل اعتقادی، فکری و تربیتی است. مانند تحریم گوشت حیوانی که در وقت ذبح نام غیر الله بر آن برده شده که به خاطر شرك زدایی است. بطور مثال در برخی از اوقات انسان خوردن غذای شخصی دوری می‌کند، به خاطر عدم رعایت نظافت توسط او، ولی گاهی دوری ما از روی اعراض یا اعتراض و برائت از اوست.

بصورت کل؛ حکمت محرّمات چهارگانه در قرآن چهار بار در آیات (173 سوره بقره ، آیه :3 سوره مائد ، وآیه : 145 سوره انعام وآیه :115 سوره نحل) قرار ذیل میباشد .

1 - مردار به دلیل پلیدی و ناپاکی و ماندن و جمع شدن خون در رگ های گوشت و زیان آور بودنش حرام است؛ چون گوشت مردار، فاسد و غالباً آلوده به مریضی است و طبع سلیم انسان از خوردنش بیزار خواهد بود و برخی چیزهای زیان آور مانند **کربن** (یکی از عناصر شیمیایی است که به طور فراوان در اکثر ترکیبات آلی و معدنی وجود دارد و خالص هم در طبیعت یافت می شود.) و انواع میکروب - به علت خفگی گوشت - در درون لاشه باقی می ماند.

2- خوردن خون ریخته شده ی روان حرام است، چون ناپاک و مستقذر و زیانبار و طبع سالم از آن بیزار است.

3- حرمت خوردن گوشت خنزیر:

تحریم گوشت خوک یا خنزیر: سومین حرام است که در این آیه مبارکه برای بشریت اعلام شده ، قابل توجه است که در این آیه مبارکه در رابطه با حرمت خنزیر قید لحم ذکر شده است، مفسر امام قرطبی فرموده است: که هدف از آن تخصیص لحم یعنی فقط گوشت نیست؛ زیرا که تمام اجزاء آن از استخوان پوست موی رگ و چربی همه باتفاق امت اسلامی حرام اند اما اضافه کردن لفظ لحم اشاره دارد باین که خنزیر مانند حیوانات دیگر نیست، که بوسیله ذبح پاک گردد و بدون ذبح خوردنش حرام باشد؛ بلکه گوشت آن با ذبح هم پاک نمی شود زیرا آن نجس العین است فقط استفاده از موی آن برای دوختن پوست در احادیث مجاز قرار گرفته است، که تمام فقهاء امت هم بر این اتفاق نظر دارند. (جصاص و قرطبی).

علل و عوامل حرمت گوشت خوک :

1- دستور خداوند هست، پس هر امری که خداوند دستور داده است باید انجام و تحقق یابد اگر چه حکمتش نامعلوم باشد، ولی نا گفته نماند که هیچ امر و نهی خداوند بی حکمت نیست.

2- امروزه در علم طب توسط خود غرب مشخص شده است که خوردن گوشت خوک مضراتی را در بر دارد من جمله گوشت خوک واجد کرمهای مقاوم در برابر گرما هنگام پختن میباشد که محیط دوم برای رشد این نوع کرمها فقط در انسان میباشد و اگر وارد بدن شود در بافتای ماهیچه ای جمع میشود تا اینکه تارهای ماهیچه ای را از بین میبرند و از بدن نیز خارج نمیشود. پس هر کسی که گوشت خوک خورده اگر آن گوشت واجد آن نوع کرم بوده در بدنش هنوز باقیست.

طب امروز به اثبات رسانیده است که :گوشت، خون و روده ی خوک، جایگاه مناسبی برای رشد انواع کرمها و کرم «تریشن» رشته مانند با تخمکهای کیسه دار و سبب تحریک و به هیجان آوردن شهوات بی غیرتی است.

بهترین غذای مورد علاقه ی خوک، چیزهای پلید و ناپاک و نجاسات می باشد. تجربه ثابت کرده است خوردن این گوشت در مناطق گوناگون بخصوص در منطقه ی گرمسیر، زیان بار و موجب به وجود آمدن کرم کدوی گشنده ی حلزونی (الدودة الوحید)، آلوده دامنی، بی ناموسی و نامردی و تنبلی خواهد شد، هرچند انسان به بهترین شیوه از خود مواظبت نماید.

3- همچنین از آنجاییکه خوک در مقایسه با دیگر حیوانات بی غیرت است خوردن گوشت آن نیز انسان را بی غیرت میکند همانطور که در مجتمع غربی که گوشت خوک را میخورند دیگر غیرتی برای آنها باقی نمانده است. در واقع معلوم شده است که یک خوک قبل از نزدیکی به خوک ماده، ابتدا خوکهای دیگر در مقابل آن عملیات آمیزش را انجام میدهند و سپس پس از گرم شدن آن نیز این کار را انجام میدهد! پس خداوند بی علت و حکمت چیزی را حرام نمیکند.

بطور خلاصه باید بعرض رسانید: حال حکمت حرام شدن آن به هر دلیلی باشد، برای ما مهم نیست! ما مسلمانیم و فقط به اوامر الله سبحانه و تعالی اطاعت می کنیم، چه حکمت آنرا بدانیم و چه ندانیم، هر چند قطعاً هیچ حکمی از جانب خداوند متعال بیهوده داده نمی شود و مطمئناً حکمتهایی دارد که ممکن است عقل قاصر ما انسانها آنرا درک نکند، اما می توان گفت که خداوند متعال هر چیزی را که نجس باشد و برای صحت و سلامتی جسمی انسان زیان آور باشد، آنرا حرام کرده است و گوشت خوک نیز بسیار زیان آور و نجس است.

خداوند متعال هر چیزی را که پاک باشد را برای انسانها حلال کرده و هر آنچه را که ناپاک و مضر و زیان آور باشد را حرام کرده است، چنانکه می فرمایند: « وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ » (اعراف 157). یعنی: «و پیامبری که برای آنان پاکیزه ها را حلال می گرداند و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می گرداند» یعنی: نجاستها و پلیدی های حقیقی - همانند حشرات و گوشت خوک - را، به سبب قبح و زیانی که در آنهاست. خبائث یعنی: هر چیزی است که طبع سلیم آن را پلید و نفس آن را ناپاک بشمارد و تناول آن سبب درد و آفت گردد. بعضی از علما می گویند: هر خوراکی ای را که خداوند متعال حلال گردانیده، آن خوراکی پاکیزه است و هم در جسم و هم در دین سودمند می باشد و هر چه را که خداوند متعال حرام گردانیده، آن چیز - هم در جسم و هم در دین - پلید و زیانبار است.

امراض که از جمله عوامل ابتلا به آنها گوشت خوک است:

میزان چربی و اسید اوریک موجود در گوشت خوک خیلی زیاد است و بهمین دلیل در ابتلا به بیماری های بسیاری نقش دارد که از جمله آنها می توان امراض ذیل نام برد:

- 1- تصلب شرایین 2- دردهای مفصلی 3- مسمومیت غذایی، منبع (طب در قران صفحه 146 تالیف دکتر عبدالحمید دیاب و دکتر احمد قرقوز).

4 - گوشت هر حیوانی که هنگام ذبح نام غیر خدا و یا نام غیر با نام خدا بر آن خوانده شود، حرام و این کار، فرهنگ پست دوران جاهلی است که با نام بتها «لات» و «غزی» حیوان سر می بریدند. بی تردید این رفتار ناپسند و شرک آلود به دین و توحید هر اهل باوری ضربه می زند و قطعاً حرام و نامشروع و شرک است، خواه با هر اسمی باشد جز ذات و صفات خدا. [منار، مراغی، واضح المیسر و...]. یادداشت حکمی:

ماهی ذبح ندارد و هر آن از آب بیرون آورده شود و بمیرد، خوردنش رو است. خوردن جگر و سپرز (طحال) حرام نیست و حکم حرمت خون، شامل آنها نخواهد شد.

احکام اضطراری :

در آیه مذکور پس از بیان حرمت چهار چیز یک حکم بصورت استثناء ذکر شده است

که: «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» در رابطه به این حکم این اندازه تخفیف شده که اگر کسی به سبب گرسنگی مضطر و بیقرار باشد بشرطیکه در عین این حالت قصد لذت جوئی نداشته و بیش از ضرورت مصرف نکند. پس در این صورت از خوردن آن چیزهای حرام گناهی متوجه او نخواهد بود، بدون شک خدا بسیار بخشنده و مهربان است. در اینجا برای نجات جان مضطر با قید دو شرط از خوردن محرّمات گناه برداشته شده است. مضطر در اصطلاح شرع به کسی گفته می شود که جاننش در خطر باشد، لذا با ناراحتی کم و نیاز اندک کسی مضطر نمی باشد بنابراین اگر کسی آنچنان گرسنه باشد که اگر چیزی نخورد می میرد او با قید دو شرط اجازه دارد که برای نجات جان خویش از این محرّمات بخورد یکی اینکه هدف فقط نجات باشد نه لذت جوئی؛ دوم اینکه باندازه ای بخورد که او را از مرگ نجات دهد بنابراین خوردن بیش از ضرورت در این حالت هم حرام است.

خوانندگان گرامی!

در آیات مبارکه (174 الی 176) درباره اهل کتاب، آنانی که فرمان الهی را مورد کتمان قرار میدهند؛ بحث بعمل آمده است.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٤﴾

قطعاً کسانی که آنچه را الله از کتاب [تورات و انجیل به عنوان حلال و حرام] نازل کرده، پنهان می کنند و آن را به بهای حقیر (دنیا) می فروشند، در شکم هایشان جز آتش چیزی را فرو نمی برند و الله در روز قیامت با آنها سخن نمی گوید و آنها را پاکیزه نمی گرداند و برای آنها عذاب دردناک است. (۱۷۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَكْتُمُونَ» (کتم): پنهان می کنند. «يَشْتَرُونَ بِهِ»: بدان می خرند، به دست می آورند. «ثَمَنًا قَلِيلًا»: بهای بی مقدار، ارزش کم، «بُطُونٌ»: جمع بطن، شکمها، «لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ»: خداوند از روی قهر و غضب با آنان سخن نمی گوید. «لَا يُزَكِّيهِمْ» (زکو): آنان را پاک نخواهد کرد.

تفسیر:

در آیه قبل، به دنبال تحریم گوشت خوک و مردار، سخنی از مغفرت آمده است، ولی در این آیه که سخن از تحریم کتمان حق و گناهان مربوط به مسائل فکری و فرهنگی است، لحن آیه بسیار تندتر شده و سخنی از مغفرت نیامده است. طوریکه می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ»: آنانی که آنچه را خداوند متعال نازل کرده است پنهان و مخفی می دارند. ابن عباس (رض) آورده است: که این آیه در مورد رؤسا و سران یهود کعب بن اشرف و مالک بن الصیف و محی بن اخطب، نازل شده است که صفات پیامبر صلی الله علیه وسلم را کتمان می کردند.

«وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا»: یعنی در مقابل آن عوضی ناچیز از متاع دنیا دریافت می کنند. زیرا متاع و بهره فانی دنیا که در برابر پنهان ساختن و تغییر دادن شرع الله متعال گرفته می شود، هرچند بسیار پنداشته شود، بدون شک ناچیز و اندک است زیرا عوض حقیقی آن، سعادت دنیا و آخرت است که قربانی شده است، «أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ»

إِلَّا النَّارَ»: جزای چنین کسانی لعنت و ذلّت است؛ زیرا آنچه آن‌ها در بدل کتمان حق خورده‌اند، حق تعالی در روز قیامت آن را در شکمهایشان تبدیل به آتش می‌کند، جزایی کاملاً مطابق با عملکردشان.

قابل یاددهانی است که: مجازات، باید متناسب با جرم باشد. آنانکه در دنیا راه شنیدن کلام خدا را بر مردم بسته‌اند، در قیامت از لذت استماع کلام خدا محروم می‌شوند. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» و به منظور اهانت بیشتر، پروردگار با آن‌ها سخن نمی‌گوید و از آن‌ها اعراض می‌نماید و گناهان‌شان را نمی‌بخشد، چون آن‌ها با چنین اعمالی باری از بدی‌ها و عیب‌ها را بر دوش خود حمل کرده‌اند، مفسر طبری می‌فرماید: «خداوند متعال با آنان در آنچه که دوست دارند، سخن نمی‌گوید، هر چند در آنچه که دوست ندارند، با آنان سخن می‌گوید».

«وَلَا يُزَكِّيهِمْ»: یعنی آنها را از آلودگی و چرک گناه پاک نمی‌کند یعنی: اعمال پلیدشان را اصلاح نمی‌کند که از گناه پاک شوند، «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (174)»: از این روی برای آن‌ها عذابی است دردناک. فی الواقع عذابی شدیدتر از این نمی‌باشد؛ نه تنها ظاهر جسم، باطن آن را نیز می‌سوزد، پروردگار با عظمت از آن ناخشنود می‌گردد، و از آن مصیبت جانکاه ابدی رستگاری نصیب نمی‌باشد. نعوذ بالله.

کتمان ما انزل الله وفروختن آن به بهای ناچیز:

قبل از همه باید گفت که: متوجه باشیم که: دنیاگرایی، بزرگترین خطر برای علما و دانشمندان است. دین فروشی، به هر قیمتی که باشد خسارت است، زیرا حقایق و معارف کتب آسمانی ارزشمندتر از همه منافع است.

در این آیه اخطار و تهدید الهی متوجه کسانی است که هم علم را کتمان می‌کنند و هم آن را به بهای ناچیز می‌فروشند، اما کسی که تنها علم را کتمان می‌کند ولی آن را به بهای ناچیز نمی‌فروشد الله تعالی درباره‌ی وی چنین فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكُتُبِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعُنُونَ ۝١٥٩» (البقرة: 159). «کسانی که نشانه‌های روشن و هدایتی را که نازل کرده‌ایم، پس از آنکه آن را برای مردم در کتاب [آسمانی] روشن ساخته‌ایم، پوشیده می‌دارند، اینانند که الله آنان را لعنت می‌کند و لعنت کنندگان [از مردم و فرشتگان نیز] آنان را لعنت می‌کنند». پس آیه دلالت بر آن دارد که کتمان علم از گناهان کبیره است.

اما کسی که آنچه را که الله نازل فرموده و آنرا به بهای ناچیز می‌فروشد ولی آن را کتمان نمی‌کند، الله تعالی در مورد این چنین اشخاص می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّهَا نُوفٍ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يَبْخُسُونَ ۝١٥ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبُطِلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝١٦» (هود: 15-16). «هر کس که زندگانی دنیا و تجمل آن را خواسته باشد، [پاداش] کارهایشان را در آنجا برایشان به تمام و کمال می‌رسانیم و آنان در آنجا کاستی نبینند * اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش [جهنم] ندارند و آنچه در آنجا (دنیا) کرده بودند، بر باد رفته و آنچه را که انجام می‌دهند باطل است».

مردم در کتمان نمودن ما انزل الله به سه گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اول کسانی‌اند که علم را از روی بخل و عدم نفع بردن مردم از آن کتمان می‌کنند.

گروه دوم کسانی‌اند که علم را کتمان می‌کنند و تا وقتی منافع و اغراض دنیوی مطرح نباشد مانند مال و جاه و ریاست و غیره آن را بیان نمی‌کنند.

گروه سوم کسانی‌اند که علم را از روی بخل کتمان می‌کنند و آنرا بیان نمی‌کنند مگر اینکه منافع دنیوی در آن وجود داشته باشد، این گروه دو صفت بد را در خود جمع کرده‌اند؛ هم کتمان علم و هم فروختن آن به بهای ناچیز دنیوی. و این بدترین انواع کتمان علم است و ایشان همان گروهی‌اند که این آیه که در صدد تفسیر آن هستیم بر آنها صدق می‌کند.

اما کسی که علم را بخاطر رضامندی الله تعالی نشر می‌کند چه با زبان باشد و یا با قلم و عمل، وی از گروه رستگاران است، الله متعال می‌فرماید: «وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (آل عمران: ۱۰۴). «و باید که از شما گروهی باشد که به نیکی فراخوانند و به کار شایسته فرمان دهند و از کار ناپسند باز دارند و اینانند که رستگارانند».

شأن نزول آیه 174 :

ابن جریر از عکرمه روایت کرده است: آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ آية 77 سورة آل عمران» در مورد یهود نازل شده است (طبری 2505 به قسم مرسل روایت کرده و باز هم 2504 از سدی به این معنی روایت کرده است).

ثعلبی از طریق کلبی از ابوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: مدت‌ها بزرگان و دانشمندان یهود، از زیردستان‌شان هدایای فراوان دریافت می‌کردند و امیدوار بودند که پیامبر مبعوث در آخرالزمان از میان خود آن‌هاست. چون محمد صلی الله علیه وسلم از عرب برانگیخته شد ترسیدند که هدایا و مهمانی‌های که ترتیب می‌شد از دست برود و ریاست و بزرگی‌شان پایان یابد، به همین دلیل آگاهانه صفات ناجی بشریت را که در تورات آمده بود تغییر دادند و آن صفات تحریف یافته را به پیروان پست و فرومایه خویش اعلام کردند و گفتند: این صفات پیامبری است که در آخرالزمان مبعوث می‌شود، می‌بینید که به هیچ وجه به صفات این پیامبر عرب شبیه نیست. آنگاه خداوند متعال آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» را نازل کرد.

قابل تذکر است که فحوای این آیه مبارکه هرکس دیگری را نیز دربرمی‌گیرد که شرع الهی را پنهان ساخته و در برابر آن رشوه بگیرد، همچنین هرکسی را که در ازای منفعت عاجل و یا مصلحت زایل و زودگذری، به تغییر دادن چیزی از دین الله متعال و کتمان حق راضی گردد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ﴿١٧٥﴾

اینان کسانی هستند که گمراهی را به عوض هدایت و عذاب را به عوض آمرزش خریدند، پس چقدر در برابر آتش (دوزخ) صبر و تحمل دارند! (۱۷۵)

تفسیر :

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى»: این کفار تکذیب کننده، هدایت را فروخته و در بدل آن گمراهی را خریده‌اند؛ زیرا بر آن‌ها جهالت و کودنی چیره شده، ضلالت بمعنای حیرانی و سرگردانی و انحراف از راه راست و گم کردن راه هدایت است. چه زیبا است در بیان کتب آسمانی، هدایت و مغفرت الهی است و در کتمان آنها ضلالت و عذاب.

«وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ» یعنی بهشت را به دوزخ عوض کردند. «فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ» (175) «چه چیزی آن‌ها را در برابر عذاب صبور می‌سازد؟! چگونه می‌توانند عذابی را که در آن سوختن و سختی است و طاقت فرساست تحمل کنند.

دین فروشی و کتمان حقیقت، سخت‌ترین سزاها و مجازاتی را بدنبال دارد. جمله‌ی «فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ» در قرآن تنها در مورد این گروه بکار رفته است.

عامل و سبب گمراهی این گروه و کتمان نمودن حق این است که هدایت را دوست نداشتند و نخواستند، بلکه گمراهی و فساد را اراده نمودند.

برای گناه کتمان، هشت تهدید پی در پی آمده است؛ پنج تهدید در آیه قبل، دو تهدید در این آیه و یک تهدید در آیه بعد. شاید در مورد هیچ گناه دیگر این همه تهدید پشت سر هم نیامده باشد.

انگیزه‌های کتمان حقیقت، زیاد است. از آن جمله می‌توان به غرور، تعصب نابجای دینی، حفظ موقعیت، ضعف نفس، عدم شهامت، تنگ نظری، سفارش بیگانگان، حفظ مقام و مال اشاره کرد.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿١٧٦﴾

این عقوبت به سبب آن است که الله کتاب آسمانی را به درستی و راستی نازل کرد [ولی اینان، آن را مخالفت کردند و در تکذیبش کوشیدند و آن را مایه اختلاف قرار دادند] و یقیناً آنان که در [مفهوم و محتوای] کتاب اختلاف کردند [تا حقایق از مردم پنهان بماند] در دشمنی دور و درازی قرار دارند. (۱۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذَلِكَ»: آن. یعنی همه آنچه از خوردن آتش، و سخن نگفتن به رحمت، و تزکیه، و عذاب مترتب بر کتمان گذشت... «شِقَاقٍ»: دشمنانگی. «بَعِيدٍ»: دور از حق.

تفسیر :

در این آیه مبارکه ؛ تهدید و وعده‌ی عذاب برای آن‌عه از کتمان کنندگان حقایق دینی بعمل آمده است ، از آن جهت است که خداوند کتاب آسمانی را چنان روشن و واضح و همراه با دلایل و استدلال نازل کرده است که جای هیچ گونه شبهه و ابهام برای کسی باقی نمی‌ماند، اما با این حال گروهی از مردم برای حفظ منافع شخصی خود، دست به توجیه ، تحریف و کتمان می‌زنند و در فهم کتاب آسمانی اختلاف به وجود می‌آورند.

خداوند متعال در حق این اشخاص می‌فرماید : «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» : چنین عذابی را از این‌روی می‌چشند که به کتاب واضح و آشکار کفر ورزیده و حقی را که از جانب پروردگار عالمیان آمده است آنرا کتمان و تکذیب کرده‌اند.

«وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ» : و آن دسته از یهودیان و نصرانیان که به بعضی از آیات کتاب ایمان آورده و به برخی دیگر کفر ورزیده‌اند، برخی از آنان گفتند: این کتاب جادو است، و برخی از اینان گفتند: افسانه‌های مردمان پیشین است، در حالیکه همه ایشان در مخالفت و ستیزه دور و درازی از حق و حقیقت قرار دارند.

یکی از راههای کتمان حقیقت، ایجاد اختلاف است. در سه آیه‌ی متبرکه قبلی ، تمام تهدیدات متوجه کتمان کنندگان بود. در این آیه به جای اینکه بفرماید: کتمان کنندگان در شقاقتند، فرمود: اختلاف کنندگان در کتاب، در شقاقتند. این امر نشان دهنده‌ی آن است که

کتمان کنندگان، همان اختلاف کنندگان هستند. زیرا در محیط آلوده به اختلاف است که می‌توان مردم را سردرگم و حقایق را پنهان کرد.

«لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (176)»: از اینکه در بین آیات کتاب تفاوت ایجاد کردند حق تعالی نیز جمع آن‌ها را از هم گسست و از حقیقت دورشان نمود، از این‌روی مستحق عذاب شدند. در این هیچ جای شکی نیست آنچه از اشخاصیکه که در کتاب الله تعالی اختلاف می‌ورزند همیشه در ستیز و دشمنی دور از حق و حقیقت به سر می‌برند.

بصورت کل باید بعرض رسانید که: منشأ اختلافات دینی و مذهبی، همانا دانشمندان و به اصطلاح اصطلاح علما دین هستند، نه کتب آسمانی.

اختلاف هیچ‌گاه رحمت نبوده و نخواهد بود، بلکه دشمنی، عداوت، بلا و مصیبت است. اختلاف در اصول دین و احکام اصلی و عمومی آن، دین را از بیخ و بن برمی‌کند و نابود می‌کند. بنابراین، الله متعال به مؤمنان دستور می‌دهد تا بر یک راه و روش تنها، که همان نهج ربانی است، پایدار بمانند. (سوره انعام/153] و این که در اعتقاد و باور، به راه‌های گوناگون نروند... (سوره انعام/159).

اما اختلاف در فهم، اجتهاد در استنباط احکام شرعی از نصوص و اعتماد بر کتاب و سنت [بخصوص، سنت عملی] جایز و خالی از ایراد است.

در ضمن قابل یادآوری است: مجتهدی که اجتهادش مخالف با حق باشد، الله تعالی از اشتباه غیر قصدی وی درمی‌گذرد و او را مورد عفو قرار می‌دهد. زیرا مجتهد در امت اسلامی -طوری‌که در حدیث متفق علیه آمده- هرگاه اجتهاد کند و در اجتهاد خود به حقیقت دست یابد دو اجر، و اگر دچار خطا شود یک اجر را دریافت می‌کند. اما اینکه بطور مطلق گفته شود که اختلاف رحمت است، سخن نادرستی است و لازمه آن اینست که در اختلاف سعی و ورزیم تا مورد رحمت قرار گیریم، زیرا سبب رحمت است!! و درست این است که اختلاف بلا و شر است.

خوانندگان گرامی!

در آیه متبرکه (177) حقیقت احسان، خوبی، نکویی، نیکی، جمال و زیبایی را مورد بحث قرار گرفته است.

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿١٧٧﴾

نیکی (تنها) این نیست که روی خود را به طرف مشرق و یا به طرف مغرب بگردانید، لیکن نیکی (ونیکوکار) کسی است که به الله و روز قیامت و فرشتگان و کتاب‌های الله و پیغمبران ایمان آورد، و مال (خود) را (در راه الله) با وجود دوست داشتن آن به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و مسافران و گداها، و در آزاد نمودن برده‌ها (یا قرض داران) دهد، و نماز را برپا کند و زکوت را بدهد، و وفا کنندگان به عهد خود چون عهد کنند، و صبر کنندگان در وقت تنگدستی و سختی و در وقت جهاد، این گروه کسانی‌اند که (در دعوی ایمان خود) راست گفتند و همین گروه پرهیزگار اند. (۱۷۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْبِرُّ»: خیر و نیکی فراوان، بَرّ، جامع همه ی خوبیها و منش های ارزنده است. «قَبْلَ»: جهت، جانب، سو. «الکتاب»: تمام کتب آسمانی. آتی المال: مال و ثروت را عطا کرد. عَلِي حُبِّهِ : با وجود دوست داشتنش. دُوي الْقُرْبَى: خویشاوندان. الْيَتَامَى: جمع یتیم، یتیمان. «الْمَسَاكِينُ»: نیازمندان. مسکین، کسی است که مال و دارایی دارد؛ اما او را کفایت نمی کند. فقیر، کسی است که مال و دارایی ندارد. «ابن السَّبِيلِ»: ابن الطریق، مسافر نیازمندی که از خانه و کاشانه اش دور گشته است و به مال و مکنتش دستیابی ندارد. «السَّائِلِينَ»: گدایان کسانی که تکدی می کنند. «فِي الرَّقَابِ»: جمع رقبه، در راه آزادی اسیران و بردگان و در بندماندگان. الموفون (وفا): وفاکنندگان، وفاداران. عاهدوا: پیمان بستند. «الْبِأْسَاءُ»: از ریشه ی بؤس، نیاز شدید، تنگدستی. «الضَّرَاءُ»: مریضی، بلا، مصیبت و ضرر و زیان. «حِينَ الْبِأْسِ»: در وقت جنگ و پیکار. «صَدَقُوا»: در ایمان راستگویند. «الْمَتَّقُونَ»: از ریشه ی تقوی، تقوی پیشگان، مصون از خشم خدا به سبب دوری از گناه. (فرقان)

تفسیر :

وقتی یهود و نصاری دربارۀ تغییر قبله و روی گرداندن رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بسوی کعبه سخن گفتند و انتقاد های زیادی را مطرح کردند، تغییر قبله میان فرق مختلف، آزمون بزرگی گشت که هر گروهی، چنان می پنداشت تنها نماز کسی درست است که رویش به قبله ی او باشد. از این رو، اختلاف میان مسلمانان و اهل کتاب تشدید و به اوج خود رسید. نظر اهل کتاب، این بود که باید به سوی قبله ای که از آن ایشان و قبله ی برخی از پیامبران بوده است، رو کرد. مسلمانان می گفتند: فقط مسجدالحرام - که قبله ی ابراهیم علیه السلام بوده - قبله به شمار می آید و بس. بنابراین خداوند متعال می فرماید: «أَلَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»: کار نیک و عمل صالح در این منحصر نیست که انسان در نماز به سوی مشرق و مغرب روی گرداند. در فحوای آیه مبارکه میرساند که: به جای محتوای دین، به سراغ ظاهر نرویم و نشود که از اهداف اصلی آن باز نمایم.

«وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»: بلکی نیکی عبارت است از داشتن ایمان به الله متعال و روز رستاخیز. «بِرٌّ»: یعنی نیکی، اسم جامع هر خیر اعم از ایمان و اعمال نیک و اخلاق شایسته است. و این آیه نیکی را به اصول ایمان ششگانه و اصول اعمال صالح تفسیر کرده است.

«وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ»: همچنین نیکی آن است که به ملائکه و کتاب - یعنی همه کتاب های آسمانی- و همه پیامبران ایمان بیاورد.

«وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ دُوي الْقُرْبَى»: همچنین نیکی آن است که مال خود را با وجود دوست داشتن آن، به خویشاوندان و نزدیکان فقیر و مستمند خود بدهد، جمله «عَلَى حُبِّهِ» در آیه متبرکه میرساند که: هدف اسلام از انفاق، تنها سیر کردن گرسنگان نیست، بلکه دل کندن صاحب مال از مال نیز هست.

«وَأَلْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ»: یعنی مال را نیز به یتیمان که پدر خود را از دست داده اند، طوریکه پیامبر صلی الله علیه وسلم در فضیلت انفاق بر ایتام می فرماید: «وَأَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هَكَذَا» وَأَشَارَ بِالسَّبَابَةِ وَالْوَسْطَى، وَفَرَّجَ بَيْنَهُمَا شَيْئًا» رسول

اکرم صلی الله علیه وسلم با اشاره دو انگشت سبابه و میانه که قدری میان آنها فاصله انداخته بود، فرمود: «من و سرپرست یتیم در بهشت، اینگونه خواهیم بود». متفق علیه. و همچنین نیکی آن است که مال خود را به مسکین بدهد که چیزی برای تأمین زندگی خود ندارد، لذا به دست‌های مردم می‌نگرد.

و همچنین نیکی آن است که مال خود را به راه‌ماندگانی بدهند که از مال و دارایی و وطن خویش دور مانده‌اند و برایشان امکان حاضر کردن آن وجود ندارد.

« وَ الْأَسْأَلِينَ وَ فِي الرَّقَابِ »: و همچنین نیکی آن است که مال خود را به سائلان و نیازمندی بدهد که مجبور به گدایی شده‌اند. باید دانست که گدائی در اسلام حرام است، زیرا اسلام پیروانش را به کار و کسب و همت عالی و عزت نفس و خودکفایی تربیت می‌کند. پس بر گدا هم لازم است از رفع ضرورت بیشتر نطلبد و خواستش از مردم از حد نیاز تجاوز نکند. پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «مَنْ سَأَلَ النَّاسَ أَمْوَالَهُمْ تَكْثُرًا، فَإِنَّمَا يَسْأَلُ جَمْرًا فَلْيَسْتَقِلَّ أَوْ لِيَسْتَكْثِرْ» «کسی که به منظور تکثر و زیاده‌خواهی اموال مردم را از آنها طلب نماید، در واقع چیزی جز اخگر آتش طلب نمی‌کند، پس یا کم طلب کند و یا زیاده‌خواهی کند». صحیح بخاری (1041).

گدایی جایز نیست مگر در سه حالت، طوریکه رسول الله صلی الله علیه وسلم به قبیصه فرمود: سؤال (گدایی و از مردم طلب مال کردن) تنها برای سه نفر حلال است: اول: مردی که مال‌الصلحی را برای سازش و آشتی بین دو گروه تعهد کند؛ سؤال برای او حلال است تا وقتی که به مقصود خود (پولی که تعهد کرده است) می‌رسد و سپس باید از آن خودداری کند و دوم: مردی که ضرری به مال او برسد و مال او را از بین ببرد، سؤال برای او نیز حلال است تا هنگامی که زندگی او به سر و سامانی برسد - یا فرمودند: در حد کفایت تأمین شود و سوم: مردی که فقر و تنگدستی ای بر او وارد آید تا اندازه‌ای که سه نفر از خردمندان طایفه‌اش بگویند که: او فقیر شده است، سؤال برای او حلال است تا زندگی او سر و سامانی بگیرد - یا فرمودند: در حد کفایت تأمین شود؛ ای قبیصه! در غیر این سه مورد، سؤال و گدایی، حرام است و صاحبش آن را به حرامی مصرف می‌کند. «صحیح مسلم (1044).
«وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ» یعنی مهمترین ارکان اسلام را یعنی نماز و زکات را انجام بدهد.

«وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا» یعنی آنان که به وعده وفا می‌کنند و خلاف وعده نمی‌کنند. «وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبِئْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ جِئِنَ الْبِئْسَ» یعنی آنان که در مواقع سختی شکیبایی پیشه می‌کنند و هنگام جنگ در راه خدا صبر و تحمل از خود نشان می‌دهند. کلمه‌ی «صابرین» در این آیه در مقام مدح منصوب شده است؛ یعنی «امدح الصابرين» «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (177)»: یعنی افرادی که به این اوصاف موصوف هستند در ایمان خود صادقند و آنان در پرهیزگاری کامل اند. و بصورت کل باید بعرض رسانید که: متقی کسی است که عملش، عقایدش را تأیید کند. در این آیه از نیکان تمجید شده، و به اطمینان و آرامش زنان زیبارویی که در قیامت نصیب آنان می‌شود اشاره شده است.

نقاط توضیحی :

نیکی (بِرّ)؛ یعنی، ایمان و باور حقیقی و کامل و فراگیر به اصول اعتقاد که: درون انسان را از خوف و خشیت حق پُر کند. ایمان به خدای یکتا و بی‌مانند، آن است که نفس،

احساس عزت و سرافرازي نمايد و از آن پس، براي هيچ انساني در هستي سر تعظيم، تسليم و تکریم فرود نياورد. به هيچ نعمتي مغرور و سرمست نشود و از هيچ کيفري دلتنگ و نوميد نگردد.

ایمان به روز بازپسين :

ایمان به روز بازپسين، يعني؛ آن روز را قرارگاه پاداش و کيفر و حساب بدانيم که در بارگاه خدا موجب مزيد کردار نیک و دوري از کردار بد است.

ایمان به فرشتگان:

يعنی اينکه آنان، اجسامي نوراني اند. برخي از آنان همواره در حال طاعت، و هرکدام، مأموريتي خاص دارند؛ برخي پيام آور آسماني، برخي مسؤول بهشت و دوزخ، برخي مسؤول باد و باران و... هستند.

ایمان به همه ي پیامبران و کتابهاي آسماني آنان:

يعنی ایمان به صُحُف (جزوات و لوح ها) که براي برخي از پیامبران پيشين آمده است. ایمان به زبور، تورات، انجيل و قرآن که بي تردید، همگي سخن خدای بزرگوار و تأيید کننده ي يکديگرند و قوانين و شيوه ي يکتاپرستي همه ي اين کتابها در قرآن موجود است...

ایمان صحيح بايد با کردار نیک - که درون را از آلودگيها پاک کند ، همنشين باشد و ارتباط اجتماعي را صحيح کند و آن را بر پايه ي استوار دوستي و مودت، الفت و رحمت، يکپارچگي و وحدت و همکاريهاي اجتماعي را مانند: بذل مال به خويشاوندان، نيازمندان، يتيمان، بينوايان، مسافران در راه مانده و دور از خانه و کاشانه ي خود، گدايان و در بند ماندگان - از جمله بردگان - ، بنا نهد.
خواننده معزز !

علماء مي فرمايند: اين آيه، بس بزرگ و از امهات احکام به شمار مي آيد؛ و 16 قاعده در آن مندرج است:

- 1-ایمان به الله و اسما و صفاتش.
- 2-ایمان به روز بازپسين، ميزان و بهشت و دوزخ.
- 3- ایمان به فرشتگان.
- 4-ایمان به کتابهاي آسماني.
- 5- ایمان به همه ي پیامبران مرسل و غيرمرسل.
- 6- انفاق مال در حالات گوناگون.
- 7- پيوند با نزديکان و حذر از ترک کردن آنان .
- 8- دلجوئی يتيمان و حذر از بي توجهي به آنان.
- 9- دلجوئي و توجه به احوال بينوايان و مراعات و نوازش مهمان.
- 10 - مراعات حال مسافر درمانده ي وامانده .
- 11 - توجه به گدايان غيرحرفه اي: آنان که از سر نياز، سؤال مي کنند.
- 12 - مراعات حال در بند ماندگان، بردگان.
- 13 - محافظت از نماز.
- 14 - اعطاي زکات مالي.
- 15 - وفا به عهد.

16 - بردباري و صبوري در وقت سختي و وغيره (بنقل از تفسير فرقان).

شان نزول آیه 177:

عبدالرزاق از معمر از قتاده روايت کرده است: يهود به سوی مغرب و نصاری به سمت مشرق نماز می خواندند. آیه « لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ » نازل شد (عبدالرزاق در «تفسیر قرآن» 160 و از طریق او طبری 2526 از معمر روايت کرده اند). ابن جریر و ابن منذر از قتاده روايت کرده اند: مردی از رسول خدا (در باره نیکوکاری پرسید. خدای بزرگ آیه « لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا » را نازل کرد. پیامبر آن شخص را به حضور خواست و آیه را برایش تلاوت فرمود. و بسا شده بود که مردی قبل از تعیین فرایض و تکالیف شرعی به یگانگی خدا و رسالت پیغمبر صلی الله وسلم ایمان بیاورد و در آن حال از جهان برود، امید و تمنا می شد که در آخرت خیر و نیکویی نصیب او گردد، پس الله آیه: « لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ » را نازل فرمود (طبری 2527 از او روايت کرده و این مرسل است).

[منظور یهود و نصاری است که یهود هنگام نماز سوی مغرب و نصاری به سوی مشرق نماز می خواندند، خدا در باره آنها این آیه را نازل کرد و آگاهشان ساخت که نیکوکاری آن نیست که آنها انجام می دهند، بلکه نیکوکاری چیزی است که ما در این آیه بیان کردیم] (تفسیر طبری، همان منبع، ج 2، ص 95).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (178 الی 179) درباره مشروع بودن قصاص و اثر و فلسفه ی آن ، بحث بعمل آمده است .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ
وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ
بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بِكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ
أَلِيمٌ ﴿١٧٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! در مورد کشته شدگان، (حکم) قصاص بر شما نوشته شده است، آزاد در مقابل آزاد، و برده در مقابل برده، و زن در مقابل زن، (کشته می شوند). پس هرکسی که از جانب برادر (دینی) اش (یعنی ولی مقتول) برای او چیزی بخشیده شد، (و حکم قصاص تبدیل به خون بهاء گردید) باید (ولی مقتول) از راه پسندیده پیروی کند و (قاتل نیز) به نیکی (دیه) به او بپردازد، این تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگارتان پس اگر کسی بعد از آن (گذشت و عفو) تجاوز کند؛ او را عذاب دردناکی است. (۱۷۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

کتاب: واجب شده است. القصاص (قص): پیگیری، مساوات و مُماتله ی وصفی و فعلی با جانی (آن که مرتکب جنایت و گناه شده است) آن گونه که بر سر مُجني عليه (آن که مورد جنایت واقع گشته)، آمده است. مثلاً: قاتل کشته شود؛ چون از نظر شرع با مقتول مساوی است. القَتْلَى: جمع قَتيل —مقتول، کُشتگان. «الحر آزاد». العبد: برده. الانثی: مؤنث. عفی: بخشیده شد. فاتباع بالمعروف: به وجه نیکو پی گرفتن، پیروی کردن. اعتدی: تجاوز کرد، سرباز زد. فمن اعتدای: کسی که پس از گذشت از قاتل انتقام گرفت. حیاة: زندگی، فی القصاص حیاة: در کشتن قاتل، حیات دیگران است؛ یعنی، وقتی قاتل

یقین داشته باشد، اگر خون کسی را ریخت، قطعاً کشته خواهد شد، از خونریزی خودداری می‌ورزد. پس هم حیات خود را نگه داشته است و هم حیات دیگران را از این رو، خونها و حیات و موجودیت بشر، همگی مصون خواهد ماند. اولی الألباب : خردمندان... در جرایم خطا و غیر عمد، دیه تعلق می‌گیرد.

یادداشت :

مفسران مینویسند که: قصاص، از ماده «قص» به معنای جستجو و پی‌گیری از آثار چیزی است و هر امری که پشت سر هم آید عرب آن را «قصه» می‌گوید و از آنجا که قصاص، قتلی است که پشت سرقتل دیگری قرار می‌گیرد این کلمه در مورد آن به کار رفته است. (تفسیر نمونه)

تفسیر :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى»: یعنی ای ایمان آورندگان! بر شما فرض شده است که انتقام مقتول را بدون تجاوز و تعدی و به طور مساوی از قاتلش بگیرید. یعنی اگر کسی مسلمانی را از روی قصد و تجاوز کشت، کشتن آن بالمثل در هنگام مطالبه صاحب حق که همان اولیای مقتول‌اند، فرض است. قصاص یعنی عملی نمودن آنچه که قاتل مرتکب آن شده است.

«الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى»: یعنی فقط از قاتل قصاص بگیرید، بنابراین اگر یک نفر از ادیک نفر آزاد را به قتل رساند، در مقابلش او را به قتل برسانید، و اگر برده ای برده ی دیگر را به قتل رساند در مقابلش او را بکشید، جمهور فقهاء بر آنند که مسلمان با کشتن کافر قصاص نمی‌شود و دلیل آنها حدیث است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «وَلَا يُقْتَلُ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ» «مسلمان در برابر کافر کشته نمی‌شود».

صحیح بخاری (3047).

«وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى»: و همچنین مؤنث اگر مؤنثی را به قتل رساند او را در مقابل به قتل برسانید، به صورت همگون، پس تجاوز نکنید که غیر قاتل را به قتل برسانید؛ زیرا انتقام از شخص غیر مجرم قصاص نیست بلکه ظلم و تجاوز است.

«فَمَنْ عَفَى لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ»: بلی، کسی که در برابر عملکردش (قتل یا جنایت) برادر دینی‌اش راه عفو و گذشت را پیش گرفت، به این معنی که ولی مقتول انتقام و قصاص را رها کرده و به گرفتن خون بها راضی شد.

«فَاتِّبَاعُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ»: یعنی عفو کننده، قاتل را به نیکی دنبال کند، به این معنی بدون فشار و سختگیری خون بها را طلب کند و قاتل نیز باید خون بها را به صرف نظر کننده بپردازد. و در آن تأخیر و کاستی روا ندارد.

«ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ»: یعنی آنچه را که برایتان مقرر کردم که در قصاص به گرفتن خونبها صرف نظر شود، از جانب پروردگارتان تخفیف و مهر و رحمت است بر شما. در خونبها برای قاتل تخفیف و برای اولیای مقتول نفع مقرر است.

اسلام در مجازات قتل، عدالت و مهربانی را رعایت کرده است. مثلاً اگر اولیای مقتول طالب قصاص باشند، قصاص را برای آنان مقرر نموده است و این خود عدالت است. و اگر قصاص را از قاتل ساقط کنند، خونبها را تعیین کرده است که مهر و رحمت است.

«فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (178)»: پس هر کس بعد از عفو از حد تجاوز کند به این صورت که پس از گرفتن دیه، قاتل را بکشد، یا اینکه قاتل را عفو کند سپس

قصاصش کند، برای چنین تجاوزکاران عذاب دردناک در دنیا با کشته شدن و در آخرت آتش دوزخ است.

شان نزول آیه 178:

ابن ابوحاتم از سعید بن جبیر روایت کرده است: در زمان جاهلیت اندکی پیش از ظهور اسلام، دو طایفه از عرب باهم جنگیدند و از یکدیگر فراوان کشتند حتی از کشتن زنان و بردگان نیز دریغ نکردند و از یکدیگر قصاص و دیه نگرفته به دین اسلام مشرف شدند. یکی از این دو طایفه با داشتن افراد زیاد و ثروت فراوان گردن کشی و بر دیگری ظلم روا میداشت، چنانکه قسم خورد تا در عوض بردگان خود، آزادگان دشمن و در عوض زنان خود، مردان آنها را نکشد راضی نشود. در باره آنها آیه: «الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى» نازل گردید. (طبری 2567 از سعید بن ابوعروبه به این معنی روایت کرده است، و این مرسل است. و عبدالرزاق 163 و از طریق او طبری 2568 از معمر به این معنی روایت کرده اند).

برخی از مفسران در تفاسیر خویش؛ به نقل از روایت کنندگان زیادی - با اختلاف در لفظ و اتفاق در مفهوم - گویند: «کمی پیش از اسلام وقتی میان دو طایفه ی معروف - که یکی از آن دو، خود را از دیگری برتر و شریف تر می پنداشت - جنگ و ستیز رخ می داد، در این گیر و دار، علاوه بر مردان، زنان و بردگان هم قربانی می شدند و خونها به هدر می رفت. این ماجرا تا ظهور اسلام ادامه داشت و آن طایفه که خود را بزرگتر می دانستند، قسم یاد کردند که حتما مردان طایفه ی مقابل را در برابر زنانمان و افراد آزادشان را در مقابل بردگانمان خواهیم کشت. سرانجام چنین شد که: محاکمه را خدمت پیامبر نور و رحمت بردند و این آیه شرف نزول یافت و با ندای صریح و گویا گفت: «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتل...» [ابن کثیر، فی ظلال، بیضاوی، منار، تفسیر الواضح، مراغی و...]

تبصره:

از زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم تا کنون حکم، این گونه جاری بوده است که: مردی در برابر خون زنی کشته می شود. این هم از اصطلاح «قصاص» برگرفته شده است و هیچ تعارضی مشهود نیست. اما برخی از اصولیین - در این جا به مفهوم مخالفه را معتبر نمی دانند؛ (مثلا: الانثی بالانثی، دیگر انثی و نکر با هم تقابل ندارد و مساوی هم نیستند.) (تفسیر منار، ج 2، ص 162).

ابن کثیر، در شأن نزول آیه های [178 - 179] بقره را داستان دو طایفه ی یهود؛ یعنی، بنی نضیر و بنی قریظه در عصر پیامبر نقل می کند که در مدینه ساکن بودند و طایفه ی نضیری خود را از قرظی برتر می دانستند و به جای قصاص، یکصد وسق (شصت صاع، بار یک شتر) خرما دیه می پرداختند و اگر قرظی، نضیری را می کشت، قاتل را قصاص می کردند و یا دو برابر دیه ی قرظی (دویست وسق خرما)، از آنان می گرفتند؛ اما آیه به دادگری در قصاص فرمان داد تا بر کسی ستم وارد نشود.

حکمتهای قصاص:

قصاص، به گسترش و ادامه ی حیات گوارا و پایدار در میان جمع کمک می کند، قاتل و امثالش را از خونریزی باز می دارد، دشمنی را ریشه کن می کند و گناه و جنایات قاتل را تخفیف می دهد؛ زیرا می داند که اگر کسی را کشت، کشته خواهد شد. از این رو، از

خونریزی امتناع می‌ورزد. قصاص، حیات هر دو را (قاتل و مقتول) محفوظ می‌دارد. قصاص از هرج و مرج، تجاوز و ظلم جلوگیری می‌کند، ارتکاب جرم و گناه را می‌کاهد، و در چهارچوب محدود ممکن، محصورش می‌گرداند، خشم و دشمنی ولی مقتول فرو می‌نشیند، آتش خشم، خاموش، کینه توزی و شر آشوب ریشه کن می‌گردد. رأی اجماع به استناد سنت نبوی این است که مرد در برابر زن قصاص می‌شود. مناط استدلال جمهور، این‌که: کلمه قصاص موجب مساوات و مماثله در قتل است. [منیر، ج 1، ص 104 و 106 و 110].

یادآوری ضروری :

قصاص، انتقام و یا کینه توزی نیست؛ بلکه حیات است. حیاتی که در قصاص نهفته است و خودنمایی می‌کند و گنهگاران را از جنایت باز می‌دارد. امام فخر رازی در جزء پنجم، صفحه 62 تفسیرش می‌گوید: دانشوران علم بیان بر این اتفاق نظر دارند که آیه ی «و لکم فی القصاص حیوة» با وجود ایجاز بودنش از جهت جمع معانی، در نهایت درجه ی شیوایی و رسایی است. مردم عرب پیش از نزول قرآن، این معنا و مفهوم را با تعبیرات گوناگون بیان کرده بودند. مثلاً: «قتل البعض إحياء للجميع»: کشتن عده ای معدود، موجب حیات جامعه است. «أكثروا القتل ليقل القتل»: بیشتر کشید تا بعداً خونریزی و قتل کاسته شود. اما بهترین گفته در این باره، این است: «القتل أنفي للقتل»: کشتن قاتل، بازدارنده و دوردارنده ی قتل است بی‌گمان تعبیر قرآن از همه ی اینها فصیح تر و گویاتر است و در چند چیز با هم فرق دارند، از جمله: 1- فی القصاص حیوة از همه ی عبارتهای بالا موجزتر است، 2- القتل انفي للقتل، به ظاهر وجود یک چیز را مایه ی نفی و انتفای خود قتل قرار داده که این محال است، بر خلاف قصاص، 3- در جمله ی القتل انفي للقتل، کلمه قتل دوبار آمده، 4- و تنها منع قتل را بیان می‌دارد، 5- قتل ظالمانه هم قتل نام دارد، حال آن‌که بازدارنده نیست، بلکه موجب افزایش آن است، 6- در جمله ی فی القصاص حیوة، علاوه بر منع قتل، جرح و غیره را نیز در بر دارد... (تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی)

هكذا مفسران درفوايد وحكمتهای قصاص می‌نویسند :

- اهمیت قصاص برای مؤمنان، چون الله تعالی ایشان را مورد خطاب قرار داده است.
- تنفیذ حکم قصاص یکی از مقتضی‌ها و خواسته‌های ایمان است، زیرا مؤمنان در این آیه مورد خطاب قرار گرفته‌اند.

- ترک نمودن قصاص دلالت به نقصان ایمان می‌کند، زیرا امر به اجرای آن دلالت به وجوب آن می‌کند.

- بنا به قول راجح، مسلمان آزاد در برابر مسلمان برده کشته می‌شود، به دلیل فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم «ارزش خون مسلمانان با یکدیگر برابر است، و امانی که کوچکترین فرد آنها می‌دهد، برای همه‌شان محترم است.» (سنن ابو داود(2751) و سنن نسایی (4746)).

- به اجماع اهل علم مرد در برابر زن کشته می‌شود، چنانکه الله تعالی می‌فرماید: «وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» [المائدة: 45]. و به دلیل فرموده رسول کریم ج: «ارزش خون مسلمانان با یکدیگر برابر است» (سنن ابو داود(2751) و سنن نسایی (4746)).
و در این حکم زن و مرد شامل اند.

- در قانون قصاص، اصول تساوی و عدالت مورد توجه است. «الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأَنْثَى بِالْأُنْثَى ...»

- در حکم قصاص قاطعیّت و عطفیت در کنار هم لازم است. «فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أُخِيهِ» گویا اولیای مقتول، برادر قاتل هستند و قاتل، از مرز اسلام و اخوت بیرون نمی‌رود. -اسلام، نه مانند یهود تنها راه را قصاص می‌داند و نه همچون مسیحیت بهترین راه را عفو می‌شناسد، بلکه راههای مختلفی مثل قصاص، خون‌بها و عفو را مطرح می‌کند. «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ ... فَمَنْ عَفِيَ»

- جواز عفو از قصاص و گرفتن دیه، و اگر بدون گرفتن دیه عفو نماید نیز جائز است، بلکه بهتر است. طوری که الله متعال می‌فرماید: «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» [البقرة: 237] «و اینکه ببخشید به پرهیزگاری نزدیکتر است». و فرموده الله تعالی: «وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَعْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» [التغابن: 14] «و اگر در گذرید و روی بگردانید و بیامرزید [بدانید] که الله آمرزگار مهربان است».

- جواز عفو قاتل و تبدیل قصاص به گرفتن خون‌بها، شاید برای تربیت شماس است. «تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ»

- اگر برخی از اولیای مقتول از گرفتن قصاص عفو کردند، گرفتن قصاص از باقی ورثه یا اولیا ساقط می‌گردد زیرا قصاص قابل تجزیه نیست.

- دیه قتل قصدی بر دوش قاتل است زیرا به ادای آن امر شده است. - آیه می‌رساند مسلمانی که مرتکب کبیره گردد از دین خارج نمی‌گردد، زیرا آیه قاتل و مقتول را برادر خوانده است و اگر قاتل از ایمان خارج می‌شد الله تعالی او را برادر مقتول نمی‌خواند.

- هرگاه اولیای مقتول از قصاص درگذشتند و به دیه موافقه نمودند، نباید قاتل را مورد اذیت و آزار قرار دهند، زیرا آیه به معروف و نیکی دستور داده است. و قاتل نیز باید به احسان و نیکی دیه را بپردازد.

- هر کسی پس از اجرای قصاص و یا پرداخت دیه تجاوز کند، به عذاب دردناک وعده داده شده است؛ چه این تجاوزگر از اولیای قاتل باشد یا از اولیای مقتول. (بنقل از تفسیر کوثر - تفسیر سوره فاتحه و بقره، قریب الله مطیع)

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٧٩﴾

و برای شما در قصاص حیات و زندگی است ای صاحبان خرد، تا شما تقوی پیشه کنید. (و از قتل یکدیگر اجتناب ورزید). (۱۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حیاء»: زندگی، فی القصاص حیاء: در کشتن قاتل، حیات دیگران است؛ یعنی، وقتی قاتل یقین داشته باشد، اگر خون کسی را ریخت، قطعاً کشته خواهد شد، از خونریزی خودداری می‌ورزد. پس هم حیات خود را نگه داشته است و هم حیات دیگران را از این رو، خونها و حیات و موجودیت بشر، همگی مصون خواهد ماند. اولی الالباب : خردمندان... در جرایم خطا و غیر عمد، دیه تعلق می‌گیرد. (فرقان)

تفسیر :

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»: یعنی برای شما ای خردمندان و عاقلان! در مشروعیت قصاص، حیات و زندگی قرار دارد، آن هم چه حیاتی؛ زیرا اگر انسانی یقین

داشته باشد در صورت ارتکاب جرم قتل کشته می‌شود چنین انسانی هیچگاه دست به کشتن کسی دیگر نمی‌زند و به این ترتیب امنیت جامعه حفظ می‌گردد و زندگی مردم سر و سامان و جان‌شان در امان قرار می‌گیرد و منجر به سعادت جامعه می‌شود. با این حال اسرار تشریح و حکمت‌های خالق و محاسن دین مبین اسلام را کسی می‌داند که دارای عقل سالم و بصیرت بوده، وجدان پاک داشته باشد.

«لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (179)»: تشریح قصاص به منظور این است که بنده، تقوای خدای خود را رعایت کند و از بغاوت، تجاوز، ظلم به دیگران و شکستن حرمت خون آن‌ها دوری گزیند. آیه مبارکه در جواب آن‌عده نظریات که در باره حکم قصاص، به خصوص از سوی یک تعداد به اصطلاح روشنفکر نمایان مطرح می‌شود.

قرآن می‌فرماید: حکم قصاص برای جامعه انسانی تأمین‌کننده حیات و زندگی است. قصاص يك برخورد و انتقام شخصی نیست، بلکه تأمین‌کننده امنیت اجتماعی است. در جامعه‌ای که متجاوز قصاص نشود، عدالت و امنیت از بین می‌رود و آن جامعه گویا حیاتی ندارد و مرده است.

و از فواید تنفیذ قصاص این است که جنایتکاران و مجرمان از قتل و کشتار دست می‌گیرند.

حکمت بزرگی که در قصاص وجود دارد این است که زندگی و رفاه و اطمینان قلبی سایر مردم را تضمین می‌کند.

مجرم باید به مثل جریمه خودش جزا داده شود تا قصاص به اتمام رسد اگر با کارد کشته باشد، با کارد کشته شود و اگر با سنگ کشته باشد با سنگ کشته شود و به آن قیاس کن. مسلمان باید به احکام شریعت ایمان کامل داشته باشد و در ایمانش تردد و تزلزل رخ ندهد، اگر در آغاز امر گمان‌هایی دست دهد که ایمان او را در مورد این احکام حیاتی متزلزل سازد، پس باید تأمل کند و از عقل خود کار گیرد تا بداند که این احکام بدون حکمت و مصلحت نیست.

از آنجا که قانون قصاص، ضامن عدالت و امنیت و رمز حیات جامعه است، در پایان این آیه مبارکه می‌فرماید: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» یعنی اجرای این قانون، موجب خودداری و جلوگیری از بروز قتل‌های دیگر است.

واقعیت امر اینست که: اجرای عدالت، تضمین‌کننده حیات جامعه است. تعادل میان رأفت و خشونت، لازم است. خدایی که رحمن و رحیم است، قصاص را رمز حیات می‌داند. توجه باید داشت که: حذف عنصر خطرناک، يك اصل عقلانی است. انسان باید زود قضاوت نکند. ممکن است در برخورد سطحی، قصاص را خوب ندانید ولی با تعقل و تفکر درمی‌یابید که قصاص رمز حیات است.

تبصره برفواید مندرج در آیات قصاص :

اول: در آوردن اخوت محبت مقتضی عفو نهفته است. خدای متعال قاتل را برادر ولی مقتول نام برده است. فَمَنْ عَفَى لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ تَأْتِيهِ دِينِي و انسانی را یادآور شود. و بدین وسیله مهر و محبت آنان را نسبت به همدیگر به جنبش درآورد و در بین آنان عفو و پیروی به معروف و احسان صورت گیرد.

دوم: در میان بنی‌اسرائیل قصاص مقرر بود و خون‌بها نبود، و در بین جماعت نصاری خون‌بها مقرر بود نه قصاص، اما خدا امت محمد را گرامی داشت و آنان را بین قصاص

و دیه و عفو مخیر کرد. و این هم از تسهیلات شریعت و دین حضرت محمد صلی الله علیه و سلم است.

سوم: تمام علمای علم «بیان» بالاتفاق می‌گویند: این آیه وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ حَاوِي بالاترین درجه‌ی بلاغت است. در این معنی جمله‌ای از عرب نقل است که می‌گویند: الْقَتْلُ أَنْفَى لِلْقَتْلِ مَانَعٌ تَرْتِي مَانَعٌ قَتْلٌ، قَتْلٌ اسْت. اما به سبب ورود حکمت در قرآن از ناحیه‌ی حسن بیان برتری یافته است. اگر می‌خواهی به میزان برتری و رفعت مقام بلاغت قرآن در مقایسه با گفتار بلیغان بشر پی ببری هر دو عبارت را در نظر بگیر، بوی اعجاز را طوری می‌شنوی که شما را وادار می‌کند به تفاوت گفتار خالق و گفتار مخلوق گواهی بدهی. حکمت قرآنی قصاص یعنی قتل را به عنوان کیفر و سبب حیات قرار داده است. اما مثل عربی قتل را سبب حیات قرار داده است. و مسلم است گاهی قتل به ناحق اتفاق می‌افتد، پس سبب فنا و نابودی می‌شود. و عبارت باید به این ترتیب تصحیح شود: قتل به صورت قصاص بیشتر مانع قتل ناحق می‌شود. در صورتی که در آیه تکرار رخ نداده است. و از جمله تفاوت دقیق بین آن دو این‌که آیه قصاص را سبب حیات قرار داده است و مثل عربی قتل را سبب نفی قتل قرار داده است که مستلزم حیات نیست. . . دانشمندان بیست جهت تفاوت بین آیه‌ی قرآن و ضرب المثل عربی آورده‌اند، و شیخ سیوطی آن را در «الاتقان» ذکر کرده است به آنجا مراجعه کنید و دواى درد را بیابید.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (180 الی 182) موضوعاتی در باره قانون وصیت، مورد بحث قرار داده میشود.

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَقْرَبِينَ وَالأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿١٨٠﴾

بر شما نوشته شده هنگامی که یکی شما را مرگ فرا رسد، اگر مالی از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر و خویشاوندان به نیکی وصیت کند. و این حقی بر پرهیزگاران است. (۱۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الموت»: نشانه و آثار مرگ، چون مریضی لاعلاج. «خیراً»: دارایی و اموال.
«الوصية»: تصرف در ماترک مرده. «الأقربین»: جمع اقرب، خویشاوندان.
« بالمعروف » : دادگرانه، پسندیده، از یک سوم دارایی بیشتر نباشد، بلکه به کمتر از آن وصیت کند.

«وصیت» کلمه عربی است که در لغت به معنای اندرز کردن و سفارش نمودن آمده است.

همچنین وصی به معنای : اندرز دهنده، وصیت کننده، سفارش کننده و ... آمده است. وصیت در اصطلاح فقه ؛ به کسی اطلاق میشود که موافق سفارش و وصیت پس از مرگ وصیت کننده، وی مطابق به محتوی وصیت در امور و اموال وی دخالت و تصرف کند. (فرهنگ معین، چاپ چهارم، تهران، نشر سرایش، ۱۳۸۱ ش).

اصطلاح « وصی» را تقریباً به همین مفهوم آورده است.

به عباره دیگر :

وصی به کسی می گویند که بعد از مرگ وصیت کننده، طبق وصیتنامه، حق دخل و تصرف در امور و اموال میت را دارد.

یادداشت :

کلمه وصیت بصورت کل هشت بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده که دو بار به صورت «الوصیة» در آیات یازده و دوازده سوره نساء، شش بار به صورت «وصیة» که یک بار در سوره بقره آیه 240 و پنج مرتبه در سوره نساء، آیه یازده و دوازده می باشد. همچنین کلمه «وصی» به همراه مشتقاتش 32 بار در قرآن عظیم الشان آمده است. این تعداد در 21 آیه از سیزده سوره قرآن ذکر شده است: (سوره بقره: چهار مرتبه؛ سوره نساء: یازده مرتبه؛ سوره انعام: چهار بار؛ سوره شوری: دو مرتبه؛ سوره بلد: دو بار؛ سوره عصر: دوبار؛ و در سوره های مریم، مائده، عنکبوت، لقمان، یس، احقاف، زاریات یک بار آمده است).

تفسیر :

«كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا» : بر شما مقرر گردیده است ؛ هر وقت هریک از شما در شرف مرگ قرار گرفت و ثروت و مالی هنگفت را به جا گذاشت، بر او فرض است: «الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ»: باید که برای والدین یعنی پدر و مادر و خویشاوندان خویش وصیت کند.

وصیت کردن در قوانین اسلامی، هر چند عمل مستحبی است ، اما مستحب بسیار مؤکد است از آن با جمله « کتب علیکم » تعبیر شده و ذیل آیه آن را تفسیر می کند. زیرا می فرماید: «حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» اگر این يك حکم و جوبی بود؛ باید بگویند: « حَقًّا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ».

در آیه فوق به جای کلمه « مال » از کلمه « خیر » استفاده شده که نشان می دهد ثروت انسان از طریق مشروع به دست آید و اموال نا مشروعی که انسان از خود به یادگار می گذارد؛ خیر نیست بلکه شر است.

«بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ(180)»: یعنی به عدالت وصیت کند که از یک سوم اضافه نشود، نه این که برای ثروتمندان وصیت نماید و بینوایان را فراموش کند و نادیده بگیرد. و صیتی حقی است بر پرهیزگاران که آن را اجرا کنند.

قبل از نزول آیهی مواریث، وصیت واجب بود، ولی وجوب آن به آیهی مواریث نسخ شد. قبل از همه باید گفت که : این حکم مربوط به زمانی است که هنوز درباره ی تقسیم ارث و میراث قانونی وضع نشده بود. در آن هنگام هر مسلمانی ملزم به این شده بود که سهم وارثان خود را پیش از مرگ به وسیله ی وصیت نامه مشخص کند تا پس از درگذشت و وفات او نه در میان وارثان اش اختلاف رخ دهد و نه حق صاحب حقی تلف و ضایع شود. بعدها هنگامی که خود الله سبحان و تعالی برای تقسیم ارث و میراث ضابطه ای وضع کرد (که در سوره نساء) توضیح (یافته است ، رسول الله صلی الله علیه وسلم ، در توضیح احکام وصیت و احکام میراث دو قاعده ی اساسی و اصولی ذیل را بیان فرمود: اول آن که از این پس هیچ کس نمی تواند برای یکی از وارثان وصیت کند، یعنی خویشاوندانی که قرآن سهم الارث آنان را تعیین کرده است، در سهم آنان به وسیله ی وصیت نه می توان کمی کرد و نه بیشی و نه وارثی را می توان از سهم الارث او محروم کرد و نه به وارثی به وسیله ی وصیت بیش از سهم الارث قانونی او چیزی می توان داد.

دوم آن که حداکثر تا حد یک سوم ترکه می توان وصیت کرد. پس از این دو فرمان توضیحی پیامبر صلی الله علیه وسلم اینک معنا و مفهوم این آیه این قرار می گیرد که شخص دست کم دو سوم ثروت به جای مانده از خود را بایستی بگذارد تا پس از مرگ او طبق قاعده ی تقسیم ارث میان وارثان او تقسیم شود و حداکثر درباره ی یک سوم ترکه اش می تواند وصیت کند که از آن به آن دسته از خویشاوندان نیازمندش که سهم الارثی ندارند، یا به کسان نیازمند دیگری که خویشاوند او نیستند و او آنان را مستحق کمک می یابد بدهند و یا آن که آن را در کاری از کارهای عام المنفعه هزینه کنند. نسل های بعدی مسلمانان این فرمان وصیت را فقط در حد یک فرمان توصیه ای و اختیاری تنزل دادند تا آنکه سنت وصیت کردن به کلی منسوخ و متروک شد. اما قرآن آن را یک حق بر پرهیزکاران قرار می دهد. اگر ادای این حق احیا شود، بسیاری از پرسش هایی که درباره ی تقسیم ارث و میراث در ذهن های مردم پدید آمده و موجب سردرگمی و ابهام شده است به خودی خود حل می شوند. به طور مثال مسئله ی نوه هایی که والدینشان پیش از پدر بزرگ و مادر بزرگشان فوت شده اند.

برخی از انسانها طوری تصور میکنند که : وصیت کردن، زمینه ی زود مردن است، در حالی که يك نوع دور اندیشی است و اینکه می فرماید: هنگام مرگ وصیت کنید. چون آن لحظه، آخرین فرصت است و گرنه می تواند سالها قبل از فرا رسیدن مرگ، وصیت کند. بعضی وصیت کردن را واجب دانسته اند، اما از جمله ی «حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» استفاده می شود که این عمل مستحب است و گرنه می فرمود: «حَقًّا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» بنا بر شخص مؤمن است که: همیشه باید وصیت نامه انسان نوشته شده و آماده باشد، پیامبر صلی الله علیه وسلم در این مورد می فرماید: «مَا حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، لَهُ شَيْءٌ يُرِيدُ أَنْ يُوَصِّيَ فِيهِ، يَبِيتُ لَيْلَتَيْنِ، إِلَّا وَوَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ» «اگر شخص مسلمان دارای مالی باشد که می باید در آن وصیت کند نباید که دو شب را بگذراند، مگر اینکه وصیت وی نوشته شده نزدش نهاده باشد». (صحیح مسلم (1627)).

در تحریر وصیت نامه باید انسان دقیق باشد، اگر خدای ناکرده با بی توجهی انجام شود و بعداً عامل فتنه و ناراحتی هایی گردد، تمام کارهای خیر محو می شود. گرچه با مرگ، انسان از این دنیا می رود، اما دوسیه اعمال او با کارهایی نظیر وصیت باز می ماند. **فَمَنْ بَدَلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٨١﴾** پس هر کس آن (وصیت) را بعد از شنیدنش تغییر دهد، بدرستی که گناهش بر کسانی است که آن (وصیت) را تغییر می دهند، همانا خداوند (به گفتار و کردار خلق) شنوا و داناست. (۱۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« بدل » : تغییر داد، وصیت را وارونه عنوان کرد. «بعد ما سمعه»: پس از آن که از وصیت باخبر شد.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که : این آیه مبارکه هم بمثابه وعید سخت به تغییر دهندگان و هشدار جدی است به کسانی که در صدد تغییر و یا تبدیل وصیت دیگران برمی آیند. اگر کسی بعد از شنیدن و باخبر شدن از موضوع وصیت و موارد مصرف آن، دست به تغییر یا تبدیل آن بزند، گناه این تغییر و تبدیل به گردن همان کسی است که این عمل

ناشایست را مرتکب شده است، ولی وصیت کننده به پاداش خود می‌رسد.
 در ضمن قابل یادآوری است که: تغییر وصیت از سوی دیگران، حرام است. حق مالکیت، بعد از مرگ نیز محترم است و کسی حق تغییر وصیت را ندارد. طوریکه در آیه مبارکه می‌فرماید: «فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ» یعنی هر کسی که بعد از این‌که این وصیت را دانست یا آن را از شاهد شنید، آن را تغییر و یا تحریف نماید، و یا وصیت وصی یا عمل کاتب و شهادت شاهد را کتمان کند،
 «فَأِنَّمَا أَنْتُمْ عَلَىٰ الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ» همانا گناه این تبدیل به گردن تغییر دهندگان است؛ زیرا این شخص در امانت خیانت نموده و حقوق مردم را ضایع کرده است. و با حکم شرع مخالفت ورزیده‌اند.

«إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (181)»: خدا شنوا و آگاه است. و بر الله متعال هیچ چیزی پوشیده نیست؛ زیرا او بر نیت‌ها آگاه و تمام آوازه‌ها را می‌شنود و بر تمام اعمال و حالات مطلع است پس وای بر کسی که وصیت را تبدیل کند و یا در آن تغییر و تحریفی صورت دهد. در آیه مبارکه احاطه داشتن الله تعالی به همه اعمال بندگان، زیرا دو اسم او تعالی (السمیع و العلیم) دلالت بر آن دارد که او تعالی از همه کردار، گفتار و نیات بندگان آگاه است. چنانکه آیه در مورد تغیر دهنده وصیت اشاره نموده است که او تعالی از هر آنچه که وی در مورد وصیت انجام می‌دهد آگاه و بیناست.
 در این آیه وعید سخت به تغیر دهندگان درک می‌شود. و باید به وصیت مرده عمل گردد مگر اینکه در آن ظلم و گناه و حیف مال وجود داشته باشد.

یادداشت فقهی :

- 1- جمهور دانشمندان دینی و اکثر مفسران گویند: این آیه (181/ بقره) به آیه ی ارث منسوخ گشته است؛ چون آنان که ارث معینی دارند - چه شخصی متوفی وصیت کرده باشد، یا نه - به حق خواهند رسید و کسی، این حق مسلم را از آنان نخواهد گرفت؛ اما وصیت برای نزدیکان و خویشاوندان نیازمند غیر وارث - با توجه به این آیه - مستحب است که از یک سوم مال مرده ی وصیت کننده برخوردار شوند؛ زیرا قرآن و سنت در مورد نیکی با خویشاوندان سفارش فراوان دارند.
- یادآوری: می‌گوییم: در این آیه (181/ بقره) هیچ گونه نسخی روی نداده؛ بلکه وصیت برای خویشاوندان غیر وارث شخص متوفی، امری بسیار پسندیده و مورد عنایت و آیه ی ارث، مخصص آن است و تا روز قیامت، به حال خود، پایدار و استوار می‌ماند.
- 2 - امام فخر رازی از ابومسلم اصفهانی، حکایت می‌کند که: این آیه، محکم و غیر منسوخ است و آیه ی ارث را - «یوصیکم الله فی اولادکم..» [نساء/1] - تبیین و تفسیر می‌کند؛ یعنی، «کتب علیکم ما أوصی الله به من توریث الوالدین والاقربین» در این صورت، میان ثبوت وصیت برای خویشاوندان و ثبوت میراث، منافات و دوگانگی مشاهده نمی‌شود. وصیت، هدیه ی شخص متوفی و میراث هدیه ی خدایی است که وارث این دو را به حکم دو آیه ی فوق با هم کسب کرده است.
- 3 - به اتفاق علمای دین، انسان موصی (وصیت کننده) می‌تواند از وصیتی که کرده، بازگردد و پیش از فرارسیدن مرگ، هر طور بخواهد، عمل کند.
- 4- ائمه ی مذاهب اربعه و اوزاعی - رحمهم الله - گویند: هرکس برای غیر خویشاوند

وصیت کند و خویشاوندانش نیازمند باشند، کار بدی کرده است، هر چند وصیت جایز و نافذ است.

5- رأی طاووس و شیخ بصری بر این است که: وصیت برای غیر خویشاوند مردود است و به خویشاوند [نیازمند] بازمی‌گردد. 6- رأی جمهور اندیشمندان دینی، چنین است که: بیمار در مرض الموت، در دخل و تصرف در اموال و دارایی خود محجور (از تصرف در اموالش منع شده) و وصیت و خیراتش نیز باطل است. برخلاف ظاهریه که گویند: محجور نیست.

نقاط تکمیلی:

در تبیین بند 5 و 6 ما آن را می‌پسندیم که رأی پیشوایان چهارگانه‌ی مذاهب اهل سنت، اوزاعی و جمهور اندیشمندان دینی است، نه رأی که طاووس، شیخ حسن بصری و ظاهریه - رحمهم الله - به آن اشاره کرده‌اند. (بنقل از تفسیر فرقان)

فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٨٢﴾

پس کسیکه بخاطر ترس از خطا یا ظلم وصیت‌کننده (وصیت را تبدیل و اصلاح کند) تا صلح را در میان آنها برقرار کند پس بر وی گناهی نیست، بی‌گمان الله آمرزنده مهربان است. (۱۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خاف»: بیم داشت. در این جا به معنای «علم» آمده است؛ یعنی، دانست، آگاه شد. موص (موصی): وصیت‌کننده. «جَنَفًا»: کناره‌گیری از حق و تجاوز از روی خطا و اشتباه. «إِثْمًا»: خودداری از دادگری از روی عمد. «أَصْلَحَ بَيْنَهُمْ»: میان وراثت و کسانی که برایشان وصیت شده است، صلح و سازش برپا داشت.

تفسیر:

«فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا»: یعنی آن‌که بداند یا گمان برد که وصیت‌کننده به اشتباه از حق عدول کرده است، «أَوْ إِثْمًا»: یا عمداً از حق عدول کرده است، و اثم: انحراف عمدی در وصیت از جاده عدل و انصاف است. مثال آن این است که وصیت‌کننده از ثلث مال، بیشتر وصیت کند، یا برای فرد توانگری وصیت نماید. در حدیث شریف آمده است: «اجحاف در وصیت، از گناهان کبیره است». آری! هرکس مشاهده کرد که وصیت‌کننده در وصیت خود ظلم یا گناهی را مرتکب شده است؛ «فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ»: آنگاه در بین وصیت‌کننده و وصیت‌شونده به اصلاح بپردازد، برای چنین تغییری، گناهی بر او نیست. یعنی: آشفستگی و اختلافی را که میان ورثه به سبب آن وصیت ناروا واقع شده بود؛ به اصلاح آورد، بدین‌گونه که آن قسمت از متن وصیت را که به زیان برخی از ورثه و مخالف با شرع الله متعال بود، ابطال و آنچه را که حق بود - چون وصیت برای نزدیکان غیر ارث‌برنده - ابقا و اثبات نمود.

باید گفت: آنچه در اسلام ممنوع شده، تغییر و تبدیل وصیت‌های صحیح است، ولی اگر واقعاً وصیت سبب فتنه و یا خلاف موازین شرع بود، باید تغییر داده شود، بطور مثال اگر از وصیت‌کننده ظلم و ستمی در وصیت نامه ملاحظه باید اصلاح گردد، چه در زمان حیات وی و چه بعد از وفات او. زیرا به سبب آن گناه رفع می‌شود، همچنان خصومت

و کشمکش بین ورثه و وصی از بین می‌رود.

بصورت کل باید بعرض رسانیده شود که در دین مقدس اسلام بن بست وجود ندارد و چون هدف تمام اعمال رسیدن به تقواست، می‌توان بر اساس تقوا تمام موارد ضد تقوا را اصلاح کرد.

کوشش بعمل آید که : اصل اهمّ و مهمّ را باید مراعات کرد. بناً بصورت کل احترام به وصیّت و عملی کردن بنود وصیّت مهمّ است، ولی رفع فتنه و اصلاح امور مسلمانان مهمّتر از آن است. هدف باید : در تغییر وصیّت باید بر اساس فتنه‌زدایی و اصلاح باشد. « **إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ (182)** »: یعنی خدا در مورد کسی که قصد اصلاح دارد، بخشودگی و رحمت بیکران دارد.

این آیه دلالت بر فضل اصلاح در بین مردم و جواز اجتهاد و پاداش مجتهد بر اساس نیتش دارد.

وصیت نامه باید چگونه نوشته شود :

خوانده محترم بعنوان یک شخص مسلمان نوشتن وصیت نامه و معطلی آن را بفردا بسیار دیر و ناوقت میدانم ، قرآن عظیم الشان میفرماید : « **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ** » تمامی موجودات چشبنده مرگ اند ، حیات ابدی و بقای ابدی به ذات اقدس باری تعالی می باشد. پس بر هر شخص عاقل با ایمان که این جهان را گذرگاهی به سوی جهان جاویدان می داند لازم است که پیوسته به فکر عالم پس از مرگ بوده و خود را برای سفر آخرت آماده سازد و با نوشتن وصیت نامه از وجایب و مکلفیت های که تا هنوز بر گردنش باقی مانده رفع مسولیت نماید .

خواهر و برادر مسلمان ! پیشنهاد مینمایم که نقاط ذیل را در وصیت نامه خویش در نظر گیرید. نوشتن وصیت نامه بسیار ساده و آسانست حتی نیاز به جملات و اصطلاحاتی نامانوس و یا سنگین حقوقی و عربی ندارد، اما تنها لازمست چند نکته لازم در وصیت نامه مراعات شود .

اول : آسانترین روش تنظیم وصیت نامه ، اینست که وصیت نامه ، باید توسط دست نوشته شود ، اگر وصیت نامه توسط خط و کتابت شما باشد ، امضا و تاریخ (روز و ماه و سال) را بصورت حتمی در آن درج نماید ، در غیر آن اعتبار حقوقی آن زیر سوال قرار میگیرد . ولی نباید فراموش کرد که وصیت نامه را میتوان در دوایر حقوقی و محاکم هم میتوانیم نوشت و ثبت کرد .

در وصیت ضرور است که خود را معرفی نماید : اسم ولد ، اسم پدر کلان ، تاریخ تولد در صورت ممکن محل تولد .

مطابق شرعی اسلام برای یک نفر وصیت گر لازم است که در بدو وصیت خویش که شهادت اش خاص برای پروردگار باشد .

در این وصیت نامه وصی میتواند هر نوع خواست های مشرع خویش برای کسانیکه هدف و خواست متوفی است تحریر دارد .

در وصیت میتواند در مورد تقسیم اموال ، صدقه ، قرض از اینکه خواستار کفن و دفن و انجام واجبات قضا شده مانند روزه و نماز باشید. درج وصیت نامه خویش سازد .

(توجه باید کرد : کسیکه وصیت نامه مینویسد، بازماندگان خویش را به کار های شاق و دشوار، غیر ممکن و غیر شرعی مکلف نسازد).

نباید فراموش کرد که متوفی صرف می‌تواند، بر حصه سوم مال خویش بعد از مرگ در کار خیرات و صدقات وصیت نماید و متوفی نمیتواند کسی را از مال میراث از مرگ خویش محروم سازد.

شخص میتواند در وصیت نامه خویش اگر خواسته باشد، یک نفر وصی را برای اجرای وصیت نامه خویش معرفی بدارد.

این وصیت نامه میتواند هم بطور علنی به سایرین قرائت گردد و یا هم بعد از مرگ خوانده شود. ولی فراموش نباید کرد، دوباره تکرار میکنم که فردا برای نوشتن وصیت نامه دیر است.

حکم شرعی در مورد وصیت نامه شرعی همین است طوریکه قبلاً یاد آور شدیم، که اگر کسی **میخواهد** در مواردی، از جمله امور مالی وصیت کند باید قبل از فرا رسیدن مرگ خویش بر آن وصیت کند، بر وصیت نامه شاهد بگیرد و آن را قانونی کند.

وصیت بر دو نوع است:

1- وصیت واجب

2- وصیت مستحب

اول: وصیت واجب:

وصیت واجب عبارت از وصیت به آنچه که قرضدار است و آنچه که طلبکار است و وصیت به امانات که نزد او گذاشته شده اند.

وصیت به معاملاتی که نیمه کاره مانده اند و تعیین مبالغ و قیمت ها؛ وصیت به این امور واجب است تا حقی از فردی ضایع نشود و ذمه ی خودش فارغ شود و وارثانش بعد از مرگ او با هم در مشکلات و پرابلم باقی نمانند، رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: « مَا حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ لَهُ شَيْءٌ يُوصِي فِيهِ، يَبِيْتُ أَيْلَتَيْنِ إِلَّا وَوَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ » بخاری (2738) مسلم (1627) (برای مسلمانی که مالی دارد و باید درباره آن وصیت کند، جایز نیست که دوشب بر او بگذرد بدون اینکه وصیتش را نوشته باشد).

دوم: وصیت مستحب :

وصیت مستحب مربوط به اموری است که شخص می خواهد خیرات و صدقات نفلی انجام دهد مانند وصیت به ثلث مال یا کمتر از آن برای یکی از خویشاوندان و یا دیگران و یا وصیت می کند که مقداری از مال و ثروت او را به فقرا و مساکین بدهند و یا در کارهای خیر و عام المنفعه خرج کنند. مانند: بنای مساجد و ... رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: « إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَعْطَاكُمْ عِنْدَ وَفَاتِكُمْ ثُلُثَ أَمْوَالِكُمْ زِيَادَةً فِي أَعْمَالِكُمْ ». « مجمع الزوائد (212/4) (پروردگار، هنگام وفات شما در مورد یک سوم اموالتان به شما اختیار داده است تا از این طریق اعمال خیر شما بیشتر شود). هینمی در مجمع الزوائد (212/4) گوید: «رواه الطبرانی (در « المعجم الكبير » 198/4 (4129) و اسناد حسن» و أخرج امام احمد في مسنده (أحمد 6-44) نحوه عن ابي الدرداء .

سعد بن ابی وقاص رَضِيَ اللهُ عَنْهُ گوید: من در مکه بودم، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به دیدن آمد و در حالی که او دوست نداشت در سرزمینی بمیرد که از آن هجرت نموده است، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: « يَرْحَمُ اللهُ ابْنَ عَفْرَاءَ » (الله تعالی ابن عفرآء را مورد رحمت خویش قرار دهد)، گفتیم: یا رسول الله! آیا می توانم تمام مالم را

وصیت کنم؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: خیر، گفتیم: نصف چطور؟ گفت: خیر، گفتیم: یک سوم چطور؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الثُّلُثُ، وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ، إِنَّكَ أَنْ تَدَعَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ، خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَدْعَهُمْ عَالَةً، يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ فِي أَيْدِيهِمْ» «بله می توانید به یک سوم مالتان وصیت کنید در حالی که یک سوم بسیار است، اگر تو ورثه خود را در حالی وداع نمایی که اغنیا باشند بهتر از آن است که آنها را در حالی وداع کنی که فقیر و بینوا باشند و بر اثر فقر و بینوایی به سوی مردم دست دراز کنند و سوال کنند» ، لفظ این حدیث در بخاری است.

در بخاری در جایی دیگر با این الفاظ روایت شده است، سعد ابن ابی وقاص رَضِيَ اللهُ عَنْهُ گوید: به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرض نمودم، یا رسول الله می خواهم وصیت کنم؛ در حالی که دختری دارم، گفتیم: یا رسول الله! آیا به نصف مالم وصیت کنم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «النِّصْفُ كَثِيرٌ» «نصف زیاد است»، گفتیم: آیا یک سوم مالم را وصیت کنم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الثُّلُثُ، وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ، أَوْ كَثِيرٌ» «بله به یک سوم وصیت کن درحالی که یک سوم بسیار است؛ یا فرمود: یک سوم زیاد است»

سعد بن ابی وقاص رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می فرماید: مردم به یک سوم مال خود وصیت می نمودند و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به آنها اجازه می داد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (183 الی 185) در باره روزه ماه رمضان ، بحث بعمل آمده است .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٨٣﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، روزه بر شما فرض شده است همان گونه که بر کسی که پیش از شما بودند؛ فرض شده بود، تا پرهیزگار شوید. (۱۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الصِّيَامُ»: در لغت به معنای خودداری از هر چیز و ترک آن است و در شرع، خودداری از خوردن، آشامیدن و همبستر شدن است از طلوع فجر صادق تا غروب آفتاب، به نیت تقرب و نزدیکی به خدا و آمادگی نفس در جهت تقوا و پرهیزگاری. عالم دانشمند ابو عبیده فرموده است: هر دست برداشتنی از خوردن و گفتن و حرکت صیام است «تَتَّقُونَ» (وقی): از گناه می پرهیزید. روزه، شهوات را -که سرآغاز گناه است - می کاهد، تقوی می آفریند، هوی و هوس را ریشه کن می کند، از شر و بدی، غرور و سرمستی و کارهای زشت و شرم آور، باز می دارد و لذا یزدانی را بر خود آسان می گرداند.

یادداشت :

روزه در آیات متبرکه قرآنی با عنوان صوم و صیام بکار رفته است. کلمه صوم و مشتقات آن، 14 بار در 11 آیه قرآن کریم ذکر شده است. در آیه متبرکه (183 بقره) به اصل تشریح روزه و سابقه تاریخی روزه در میان اقوام پیشین و یکی از مهمترین اهداف روزه (زمینه سازی برای تقوا) اشاره بعمل آمده است.

در برخی آیات هم که بحث روزه و صیام در آنها مطرح شده به روز ه هایی که به عنوان کفاره بر انسان واجب می شود اشاره شده است مانند: کفاره فاقد قربانی حج (آیه

196 بقره)، کفاره تراشیدن سر قبل از قربانی (آیه 196 بقره)، کفاره قتل خطایی، در صورت ناتوانی از آزادسازی برده با ایمان (نساء: 92). کفاره شکستن سوگند (مائده 89)، کفاره کشتن صید، در حال احرام (مائده: 95)، کفاره ظهار (مجادله 3 و 4). در آیاتی دیگر، روزه داران تحت عناوینی همچون صائمین و صائمات (احزاب آیه 35) و سائحون (توبه: آیه 112) و سائحات (تحریم آیه 5) مورد ستایش و بشارت به مغفرت و بهشت قرار گرفته اند.

مفسران مینویسند در برخی از آیات که توصیه به استعانت از صبر و صلاة شده از جمله: «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (بقره آیه 45). هدف از آن روزه است والله اعلم.

تفسیر:

مفسران و دانشمندان علوم قرآنی، می نویسند: آیاتی که با خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» آغاز می یابد، در مدینه منوره نازل شده و جزء آیات مدنی می باشند. حکم فرضیت روزه نیز همچون دستور جهاد و پرداخت زکات در سال دوم هجری صادر گردیده است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ»: ای مؤمنان! همانا حق تعالی بر شما روزه ماه رمضان را فرض کرده است، «كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»: یعنی همان طور که بر ملت های قبل از شما فرض کرده بود، مفسران می نویسند در تورات کنونی بادر نظر داشت اینکه در آن تحریف واضح وجود دارد، روزه و روزه داران مورد ستایش قرار گرفته است. این روایت بصورت مطلق درست و صحیح است که موسی علیه السلام چهل روز، روزه گرفت، اما یهودیان عصر حاضر، یک هفته روزه می گیرند. همچنین، انجیل های کنونی، روزه را ستوده و آن را عبادت می شمارند و مشهورترین روزه نصاری، روزه بزرگ قبل از عید «فصح» است، سپس رؤسای کلیسا انواع دیگری از روزه را نیز بنیاد نهادند.

«لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (183)»: برای این که از جملهی پرهیزگاران باشید که از ارتکاب محارم دوری می جویند.

روزه موجب ایجاد تقوا در شما از طریق اجرای امر و شکستن نفس اماره و اجتناب از نواهی و مخالفت با هوای نفس می شود و در آن مبارزه با شیطان نیز نهفته است. بلی! روزه، درون را انسان از آلودگی ها و تیرگی ها می زداید و پاک می شوید، خشنودی پروردگار را در بردارد، انسان را برای پرهیزگاری در نهان و آشکار آماده می کند، عزم و اراده را پرورش می دهد و به بار می آورد، شکیبایی، تحمل رنج و مشقت و خویشتن داری را هنگام سختی و مضیقه و گریز از هوسهای نادرست را به انسان می آموزد. این است که پیامبر - صلی الله علیه و سلم - می فرماید: «الصَّوْمُ نَصْفُ الصَّبْرِ»: روزه داری، نیمه ی شکیبایی است.

تقوا، به معنای خویشتن داری از گناه است. بیشتر گناهان، از دو ریشه غضب و شهوت سرچشمه می گیرند و روزه، مانع سرعت این دو غریزه را می گیرد و لذا سبب کاهش فساد و افزایش تقواست.

تقوا و خوف از الله متعال، در ظاهر و باطن، مهم ترین اثر روزه است. روزه، یگانه عبادت مخفی است. نماز، حج، جهاد، زکات را مردم می بینند، اما روزه دیدنی نیست. روزه، نفس انسان را در آشکار و نهان بر خشیت و بیم از الله متعال تربیت می کند زیرا جز پروردگار بزرگ، هیچ کس دیگری ناظر و مراقب شخص روزه دار نیست و این از

بزرگترین فواید روحی روزه می‌باشد. طوریکه آخر آیه «لعلکم تتقون» بر این امر دلالت دارد.

روزه، اراده انسان را تقویت می‌کند. کسی که يك ماه نان و آب و همسر خود را کنار گذاشت، می‌تواند نسبت به مال و ناموس دیگران خود را کنترل کند. روزه، از حِدَّت و غلیان شهوت می‌کاهد، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «الصَّوْمُ جُنَّةٌ» یعنی: روزه سپر نگهدارنده‌ای (از آلودگی به شهوات و ارتکاب گناهان) است. روزه، باعث تقویت عاطفه است. کسی که يك ماه مزه‌ی گرسنگی را چشید، درد آشنا می‌شود و رنج گرسنگان را احساس و درک می‌کند. روزه، احساس شفقت و رحمت به هم‌نوع را در انسان بیدار می‌سازد. روزه، انسان را به نظم و برنامه‌ریزی و مهار نمودن اراده عادت می‌دهد. روزه، بنیه جسمی را تجدید نموده، سلامتی و نیروی حافظه را تقویت و بدن را از رسوبها و تخمیرات زیانبخش می‌رهاند.

بزرگترین فایده‌ی روحی روزه آن است که: روزه دار، مزد و پاداش خود را نزد خدا می‌بیند و تنها برای خشنودی او روزه می‌گیرد. روزه، نیروی جسمانی را تازه می‌گرداند، سلامت و تندرستی را تقویت می‌بخشد، اعضای بدن را از رسوب و چربیهای زاید و سایر مواد زیان بار می‌رهاند، اندام را راحت و آسوده می‌کند، اگر آدمی کارش از روی خزم و دوراندیشی باشد، حافظه اش را تقویت می‌نماید و بی آن که خود را به رنج و مصیبت اندازد، ذهنش برای هر کاری فراغت می‌یابد و مهیا می‌گردد. بدان که: همه‌ی اینها در سایه‌ی این حدیث آرمیده که می‌فرماید: «صوموا تصحوا»: روزه بگیرد تا تندرست باشید. بی گمان، همه‌ی این فواید جسمی، روحی، اجتماعی و... به میانه روی و اندازه رعایت کردن در خوردن و آشامیدن افطار و سحری بستگی دارد وگرنه، قضیه، نتیجه‌ی عکس می‌دهد و کردارش و بال گردن و مایه‌ی رنج و حسرت و ضرر خواهد شد، اگر پرخوری کند و به سوء هاضمه گرفتار آید. راستی، چقدر بسیاری از ما مسلمانان امروزی، از حکمتهای فهم دینی دور شده ایم که: در ماه رمضان آمار مصرف خوراکیهای رنگارنگ روزه داران، بالاتر می‌رود!!

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: روزه نیز همانند احکام دیگر اسلام به تدریج واجب گردیده است. در ابتدا رسول الله صلی الله علیه وسلم به مسلمانان دستور داد که سه روز از هر ماه را روزه بگیرند، اما این روزه گرفتن واجب نبود. سپس در سال دوم هجری این دستور قرآن درباره واجب شدن روزهای ماه رمضان آمد، اما در آن این تخفیف لحاظ شده بود که کسانی که توان روزه گرفتن را داشته باشند اما باز هم روز نگیرند، بایستی در ازای هر روز روزه به یک نیازمند غذا بدهند. سپس دستور بعدی نازل شد و این تخفیف در آن منسوخ گردید. ولی در رابطه با مریض، مسافر، زن حامله و زن شیرده و سالمندی که توان روزه گرفتن را نداشته باشد، باز هم این تخفیف باقی ماند و به آنان دستور داده شد پس از برطرف شدن عذرشان بایستی به تعداد روزه‌هایی که از رمضان نتوانسته‌اند روزه بگیرند، روزه قضایی بگیرند.

أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامٍ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٨٤﴾

(روزه در) روزهایی معدود و اندکی (بر شما فرض است)، پس هر کس از شما که مریض یا مسافر باشد، (به اندازه آن روزهای که افطار کرده) تعدادی از روزهای دیگر (روزه بگیرد). و بر کسانی که توانائی آن را ندارند؛ لازم است کفاره بدهند، (و آن) خوراک دادن به مسکینی است، و هر کس که به خوشی خود (بیشتر) نیکی انجام دهد پس آن برای او بهتر است، و روزه داشتن برای شما بهتر است اگر بدانید (ثواب آن را). (۱۸۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

«ایاماً معدودات»: روزهای اندک، منظور از ماه رمضان است. آخر: جمع آخری، دیگر، لطیفونه (طوق): تاب و توان دارند، با رنج و زحمت زیاد می توانند روزه بگیرند؛ امثال: کهنسالان، زنان حامل و شیرده، مریضان که زمین گیر شده، کارگرانی که در کارخانه ها و... کار سخت و توان فرسا می کنند. «فَدْيَةٌ»: عوض، برای هر روز روزه، غذای متوسط یک روز خانواده، طعام: خوراک، خوردنی، «مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا»: کسی که کار خوب را پیشه کند، بر فدیة بیفزاید. «وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ»: اگر روزه بگیرد، برای شما بهتر است.

تفسیر :

«أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ»: یعنی روزه در چند روزی معدود مقرر است که ایامی است اندک. و به منظور تخفیف و مهربانی، تمام روزگار را بر شما فرض نکرده است. این ایام معین به قول جمهور مفسران، عبارت از ماه مبارک رمضان است. ابن کثیر نقل می کند: رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از هجرت به مدینه، از هر ماه سه روز را روزه می گرفتند و روز عاشورا را نیز روزه می گرفتند تا آن که خداوند متعال روزه رمضان را فرض نمود، «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ»: یعنی هر کس از شما مریض باشد یا در سفر یعنی: بر کسانی که روزه را به دشواری تحمل می کنند و تاب و تحمل آن را ندارند، چون پیرمردان کهن سال، زنان باردار و بیماران مزمن، پس میتوانند روزه را بخورد، در وقت دیگر باید به میزان روزهای خورده، روزه را قضا کند.

«وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيفُونَهِ فِدْيَةٌ طَعَامِ مَسْكِينٍ»: و اشخاصیکه به سبب پیری یا ناتوانی می توانند روزه را با زحمت و مشقت بگیرند، اگر آن را بخورند باید در مقابل هر روز به اندازه ی خوراک یک نوبت به فقیر فدیة بدهند.

یعنی به جای خوردن هر روز از ایام روزه، و این خوراک باید از میانه آن چیزی باشد که شخص، خانواده خویش را با آن اطعام می کند. مقدار آن در نزد حنفی ها، نصف صاع (دومد) از گندم، یا صاعی از غیر آن - چون خرما یا جو - برای هر روزی است که می خورد و یا غذایی آماده است که کفایت یک روزه مسکین را بنماید. و مقدار آن در نزد جمهور، یک مد از خوراک غالب مورد استفاده آن منطقه است. (مد (675) گرم است و صاع در نزد حنفی ها (3900) گرم و در نزد جمهور (2751) گرم است.) «فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا»: یعنی هر کس به میل خود بر میزان فدیة مذکور بیفزاید، «فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ»: برایش بهتر است.

دستورات الهی بگونه ای است که حداقل را بر همه واجب کرده است و بیش از آن را به

اختیار انسان می‌گذارد. در این آیه سیر کردن يك گرسنه واجب، ولی بیش از آن به عنوان عمل مستحبی در اختیار خود انسان است.

اما بعد از آن فرموده است: «وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (184)»: یعنی اگر شما اجرو فضیلت روزه را بدانید، و بر حکم و منافع آن آگاه شوید، به شما واضح می‌شود که گرفتن روزه نسبت به دادن فدیة، باربار بهتر است. شما به روزه استوار باشید؛ و در این امر فرخنده تقصیر مکنید. یعنی: برای این گروه معذور، روزه گرفتن بهتر از روزه خوردن همراه با پرداخت کفاره است.

بیشتر ائمه (مالک، ابوحنیفه و شافعی علیهم السلام) بر آنند که روزه گرفتن مسافر، چنانچه بر او دشوار نبود، برایش بهتر از روزه خوردن است، ولی امام احمد بر آن است که برای مسافر خوردن روزه بهتر از روزه گرفتن می‌باشد.

برخی از فقها بر جواز روزه نگرفتن در سفر رای داده اند و می‌فرمایند که پیامبر صلی الله علیه وسلم مردی را دید که بر اثر روزه دچار فشار و مشکل شده است. فرمود: «لیس من البر الصیام فی السفر» «روزه در سفر، کار نیکی نیست». (متفق علیه). منظورش این است که روزه در سفر هر چند (روزه‌ی) واجب هم باشد، کار خوبی نیست اگر انسان را به آن حد برساند، با وجودی که رخصت برای انسان هست.

روایت عمر (رض) است که ما دو مرتبه در رمضان با رسول الله صلی الله علیه وسلم به جنگ رفتیم. یکی در جنگ بدر و دیگری در فتح مکه و در هر دو مرتبه ما روزه را ترک کردیم. ابن عمر (رض) می‌گوید که رسول الله هنگام فتح مکه فرموده بود: (إنه یوم قتال فافطروا) در روایتی دیگر این کلمات آمده اند: (إنکم قد دنوتم من عدوکم فافطروا اقوی لکم) یعنی مبارزه با دشمن پیش رویتان است، روزه را ترک کنید تا توان جنگیدن داشته باشید.

و اما این مسئله که در سفرهای عادی از چه مسافتی می‌توان روزه نگرفت، در این زمینه ارشاد واضحی از رسول الله (ص) وجود ندارد و عمل صحابه (رض) هم در این باب ما مختلف است.

ولی صحیح همین است که مسافتی که در عرف عمومی سفر بر آن اطلاق می‌شود و در آن شرایط مسافر بر انسان حاکم می‌شود، برای افطار کافی است. همه بر این امر اتفاق نظر دارند که مسافر روزی را که در آن سفرش را آغاز می‌کند می‌تواند روزه نگیرد. اگر خواسته باشد پیش از آغاز سفر در خانه غذا بخورد و اگر هم خواسته باشد پس از آغاز سفر بیرون از خانه غذا بخورد. هر دو عمل درست و از صحابه (رض) ثابت است. و اما این مسئله که اگر دشمن بر شهری حمله کند آیا مردم با وجود مقیم بودن می‌توانند روزه نگیرند، در میان عالمان محل اختلاف است. برخی از عالمان آن را جایز نمی‌دانند. اما علامه ابن تیمیة با دلایل بسیار محکم فتوا داده بود که در چنین شرایطی روزه نگرفتن به طور کامل جایز است.

همچنان مفسران بدین عقیده اند که: کلمه «یُطِيقُونَ» به معنای سلب طاقت و توان است. پس ما باید تسلیم حکم پروردگار باشیم، واقعیت همین است رعایت فرمان الهی یک ارزش است، اگر دستور روزه گرفتن داد، باید روزه گرفت و اگر حکم به افطار کرد، باید روزه را شکست.

در تفسیر قرطبی نیز آمده که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در سفر از مدینه به مکه

در ماه رمضان، آب خواستند، آنگاه ظرف آب را بر سر دست گرفتند تا مردم ببینند و سپس از آب میل فرمودند.

ولی می‌خواهم بعرض برسانم که: شرایط نباید فلسفه کلی حکم و آثار و منافع مقام و منزلت ماه مبارک رمضان تماماً از بین ببرد. واضح است اگر انسان مریض یا مسافر در شرایطی نمی‌تواند روزه بگیرد، باید در ایام دیگری اقدام به قضا روزه کند تا از منافع روزه برخوردار شود. که در جمله: «فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ» با زیبایی خاصی بیان یافته است.

قابل تذکر است که: عباداتی سبب رشد و قرب بیشتر است که با علاقه و رغبت باشد. که جمله «فَمَنْ تَطَوَّعَ» بیان شده است.

دستورات الهی بگونه‌ای است که حداقل را بر همه واجب کرده است و بیش از آن را به اختیار انسان می‌گذارد. در این آیه سیر کردن يك گرسنه واجب، ولی بیش از آن به عنوان عمل مستحبی در اختیار خود انسان است. «فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ» و در نزد جمهور، پی‌درپی گرفتن روزه قضایی مستحب است نه واجب. و اگر چنان شد که ادای روزه از شخصی فوت شد و رمضان دیگری آمد و او آن را قضا نکرده بود، در نزد جمهور بر وی کفاره لازم است و کفاره او این است که برای هر روز، یک نفر مسکین را خوراک دهد. اما امام ابوحنیفه بر آن است که کفاره‌ای بر وی نیست. قابل تذکر است که: تا این جا دستورات اولیه‌ای است که در مورد روزه ی ماه رمضان در سال دوم هجری پیش از جنگ بدر نازل شده بود. سپس یک سال بعد آیات بعدی نازل شدند و به مناسبت مضمون، در همین سلسله آیات شامل بقیه ی احکام روزه گردیدند. (تفهیم القرآن)

شان نزول آیه 184:

ابن سعد در «طبقات» از مجاهد روایت کرده است که: «وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ» در باره مولای من قیس بن سائب نازل شده که پس از نزول آیه افطار کرد و برای هر روز افطار یک مسکین را طعام داد.

**شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ
فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ
يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا
هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٨٥﴾**

ماه رمضان ماهی است که در آن قرآن نازل شده است، کتابی که هدایتگر مردم است و متضمن نشانه‌های آشکار هدایت و فرقان است. پس هر کس از شما در ماه رمضان حاضر و مقیم باشد، آن را روزه بگیرد، و هر کس که مریض یا مسافر باشد، پس تعدادی از روزهای دیگر را روزه بگیرد، الله برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد، تا شمار روزها را کامل کنید و الله را به سبب آنکه شما را هدایت کرده است به بزرگی یاد کنید، و باشد که شکر گزار باشید. (۱۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شَهْرٌ»: ماه، هدی: هدایت دهنده. «ببینات»: دلایل واضح و گویا. «الفرقان»: جداکننده، جداکننده ی حق از باطل شهد: حاضر شد، حضور یافت. الیسر؛ سهولت، آسانی، «العسر»: مشقت، سختی، «لتکملوا»: این که تکمیل کنید، تا شمار روزهای رمضان را

کامل گردانید. و لتکبروا الله (کبر): به پاس کامل کردن آن روزها و رهنمودها الله را به بزرگی بستابید.

تفسیر :

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَ الْفُرْقَانِ»:
یعنی ای گروه مؤمنان! ایام معدودی که در آن روزه بر شما فرض است، عبارت از ماه است که در آن قرآن کریم یکباره از لوح محفوظ به بیت المعمور در آسمان دنیا نازل گردیده است، و سپس جبرئیل علیه السلام آن را به طور متفرق در مدت بیست و سه سال بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل کرد. و به قوی اولین آیات قرآن کریم در ماه رمضان نازل شد و نزول این آیات در شب قدر بود.

این کتاب رهبر و راهنمای مردم است که متضمن دلایل آشکار هدایت است. این دلایل آشکار مخصوص به آیات محکم قرآن کریم است نه متشابهات آن. و این کتاب معیار جدا کننده حق از باطل است.

«فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» :پس هر کس این ماه را دریابد و مقیم باشد، نه مسافر، باید آن را روزه بگیرد.

«وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ» :و اگر کسی مریض یا مسافر باشد ، خوردن روزه برایش جایز و رخصت است و باید به شمار آن روزهایی که روزه را خورده است روزه بگیرد؛ و اگر در بخشی از ماه مقیم و در بخشی دیگر مسافر بود، روزه گرفتن در ایام اقامت وی بر او حتمی است.

« يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ » :یعنی خدا با اعطای این رخصت، آسانی امر را برای شما خواسته است؛ نه سختی و مشقت را.

باید یادآور شد که :شریعت الهی بر آسانی بنا نهاده شده است چنانکه الله متعال فرمود:
«الله در حق شما آسانی می‌خواهد و در حق شما دشواری نمی‌خواهد» همچنان می‌فرماید:
«وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» [الحج: 78] «او شما را برگزیده است و در دین برای شما هیچ محظوری قرار نداده است». و رسول کریم صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «دین آسان است و هر کس که در کار دین سخت بگیرد دین بر او غالب می‌شود» (صحیح بخاری (39)). و در موضع دیگر می‌فرماید: «جز این نیست که شما آسان گیر فرستاده شدید نه سختگیر». (صحیح بخاری (220)).

«وَ لِتُكْمَلُوا الْعِدَّةَ» :یعنی آنچه را که خورده اید قضا کنید تا مقدار روزهای ماه رمضان را تکمیل کنید.

«وَ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ» :یعنی به خاطر ارشاد و هدایت شما به سوی اسلام، خدا را ثناگو باشید. مشروعیت تکبیر گفتن در وقت تکمیل شدن روزه و صیغه آن اینگو نه است: «الله أكبر. الله أكبر. لا إله إلا الله. والله أكبر. الله أكبر و لله الحمد».

«وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (185)» :یعنی باشد خدا را بر فضل و احسانش سپاسگزار باشید.

یک یادداشت تاریخی:

خداوند متعال ماه رمضان را در میان ماهها ، برگزیده و - می ستاید، زیرا قرآن و سایر کتابهای الهی در این ماه، شرف نزول یافته اند. امام احمد از وائله پسر اسقع روایت می کند که: صُحُف ابراهیم در شب اول ، تورات در شب ششم، انجیل در شب سیزدهم و قرآن در شب بیست و چهارم ماه رمضان نازل شده اند. [تفسیر ابن کثیر]

یادداشت :

از حسن روایت شده است که الله متعال روزه ی ماه رمضان را بر یهود و نصاری فرض کرده بود. یهود این ماه را رها کرده و روزی را در سال روزه می گرفتند که گمان می بردند روز غرق شدن فرعون است ولی نصاری ماه رمضان را روزه می گرفتند تا به گرمای شدید برخورد کردند، آنگاه آن را به زمانی تغییر دادند که فصل گرما و سرما در آن تغییر نمی کند، سپس گفتند: بر میزان آن اضافه می کنیم، آنگاه یک ماه را به آن اضافه کردند. بعد از آن یکی از پادشاهان آنان مریض شد، او هم هفت روز را به عنوان نذر بر آن افزود، بعد از آن پادشاهی دیگر به سلطنت نشست و آن را پنجاه روز کامل قرارداد و همین است معنی گفته ی الله متعال: «إِتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً» احبار و رهبان خود را به عنوان ارباب برگرفتند.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (186 الی 187) درباره برخی از احکام روزه بحث بعمل آمده است .
وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿١٨٦﴾

هنگامی که بندگام از تو درباره من بپرسند، [بگو:] یقیناً من نزدیکم، دعای دعا کننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می کنم؛ پس باید دعوتم را بپذیرند و به من ایمان آورند، تا [به حق و حقیقت] راه یابند [و به مقصد اعلی برسند]. (۱۸۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إني قریب»: من نزدیکم. «دعوة»: دعا، خواسته. «الداع»: در خواست کننده، فراخوان. «دعان»: مرا به کمک خواند. «فلیستجیبوا لی» (جوب): باید مرا لیبیک گویند، دعوتم را همراه اطاعت و ایمان بپذیرند و به ندایم پاسخ دهند. «ولیؤمنوا بی»: باید در ایمان به من پایدار بمانند. یرشدون: هدایت یابند.

شان نزول آیه 186 :

ابن جریر، ابن ابوحاتم، ابن مردویه، ابوشیخ و دیگران در روایت های متعدد از جریر بن عبدالحمید از عبدة سجستانی از صلت بن حکیم بن معاویه بن حیده از پدرش و او از پدر بزرگش روایت کرده اند: اعرابی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و پرسید: آیا پروردگار به ما نزدیک است که با او با صدای آهسته سخن بگویم و یا دور است که به آواز بلند او را صدا نماییم؟ پیامبر سکوت کرد. تا این که آیه: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ». نازل شد(طبری 2912 روایت کرده).

- عبدالرزاق از حسن روایت کرده است: اصحاب کرام از سرور کائنات پرسیدند که خدای ما کجاست؟ پس الله متعال آیه: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ» را نازل کرد(طبری 2913).

تفسیر :

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ»: حق تعالی بندگان خود را خبر داد که اوتعالی شنوا، نزدیک و جوابگوست، اگر بندگانم درباره ی من از تو سؤال کنند بدانند که من نزدیکم؛ یعنی با آنها هستم، دعای آنان را می شنوم و زاری آنها را می بینم و حال آنها را می دانم، در(آیه: 16 ق) می فرماید: «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ - ق 16) (من از رگ گردنشان به آنان نزدیکترم).

بنا باید گفت که: دعا در هر جا و در هر وقت که باشد، مفید است. چون الله می‌فرماید: من نزدیک هستم. «فَاتِي قَرِيبٌ» آنچه از اوقات مخصوصه، یا اماکن مقدسه برای دعا مطرح شده برای فضیلت است.

«أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»: یعنی اگر دعای درخواست کننده ناشی از ایمان و خشوع قلب باشد، آن را می‌پذیرد و ضروریات، مایحتاج و مشکلاتشان را بر طرف می‌نماید، اوست که غم و اندوه را از آنان دور می‌سازد و بر احوال آنها آگاه است پس بر بندگان الله لازم است تا او را همواره بخوانند و هیچگاه ناامید نشوند که کرم الله تعالی وسیع و عطای او بسیار و فضلش عظیم است.

بنام ذکر یک نقطه بینهایت مهم و اساسی است که: استجابت خداوند دائمی است، نه موسمی. زیرا «اجیب» نشانه‌ی دوام می‌دهد. «فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (186)»: یعنی مادام که من پروردگار شما هستم و از شما بی‌نیازم و دعای شما را اجابت می‌کنم، شما نیز دعوت مرا بپذیرید، به من ایمان داشته باشید و از من اطاعت کنید و بر ایمان و عقیده ماندگار باشید، تا نیکبخت و راه یاب شوید.

بدر نظر داشت اینکه الله متعال همه چیز را می‌داند، اما دعا کردن وظیفه‌ی ماست. همچنان لازم است تا مؤمنان از طریق پیروی پیامبر صلی الله علیه وسلم خود را عبادت کنند و به شریعتش عمل نمایند و به تمام آنچه در کتابش نازل شده باور داشته باشند. پذیرش قول الله متعال عمل، ایمان اعتقاد، و دعا قول است به این ترتیب دین عبارت از قول، عمل و اعتقاد است و هر که الله را اطاعت کند حتماً رهاییاب شده است؛ زیرا برای چنین کسی راه درست الهام شده و از خطا محافظت گردیده و با هوی و هوس مخالفت نموده است. پس ثمره و نتیجه عمل صالح زیادت ایمان و عاقبت طاعت زیادت در هدایت است.

قابل یادآوری است که یکی از نام‌های الله تعالی، قریب (نزدیک) است. قرب او، دو نوع است:

- 1- قرب و نزدیکی عام؛ و آن، این است که علم و آگاهی او، همه چیز را احاطه نموده و در برگرفته و آگاهی و علم او به انسان از رگ گردن، نزدیکتر است.
- 2 - قرب و نزدیکی خاص او؛ بدین معنا که محبت و یاری و کمک او، به دعاکنندگان و عبادتگزاران نزدیک است و اجابت، پذیرش و پاداش او، به بندگان دعاکننده و عبادتگزار نزدیک می‌باشد. پس از درک معانی قرب و نزدیکی عام و خاص، بین اینکه الله، بر بالای عرش است و بین اینکه نزدیک است، تضادی وجود ندارد؛ پس پاک است الله تعالی که در نزدیک بودنش، بالا و برتر است و با وجود بالا بودنش، نزدیک است.

اجابت و پذیرش او، بر دو نوع است:

دعا کننده، آنچنان مورد محبت پروردگار قرار دارد که در این آیه، هفت مرتبه خداوند تعبیر خود را برای لطف به او بکار برده است: اگر بندگان خودم درباره خودم پرسیدند، به آنان بگو: من خودم به آنان نزدیک هستم و هرگاه خودم را بخوانند، خودم دعاهای آنان را مستجاب می‌کنم، پس به خودم ایمان بیاورند و دعوت خودم را اجابت کنند. این ارتباط محبت‌آمیز در صورتی است که انسان بخواهد با خداوند مناجات کند.

1- اجابت عام که دعای هرکسی را که چیزی از او بخواهد یا او را به قصد پرستش، صدا بزند، اجابت می‌کند. الله تعالی می‌فرماید: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» [غافر]:

[60] «و پروردگار شما فرمود: «مرا بخوانید، تا (دعای) شما را اجابت کنم».

دعای مسألت و درخواست، این است که بنده بگوید: بارالها! فلان چیز را به من بده یا فلان چیز را از من دور نما. این دعا را فاسق و نیکوکار، هر دو، می‌کنند و الله تعالی طبق حالت و به اقتضای حکمتش، دعای هرکس را که بخواهد می‌پذیرد.

این گونه، جود و کرم الله تعالی و وسعت احسان او که بدکار و نیکوکار را در بر می‌گیرد، نمایان می‌شود.

از این رو، محض قبول شدن دعا، بر خوب بودن حالت دعاکننده دلالت نمی‌کند؛ مگر اینکه چیزی همراه او باشد که بر راستگویی و بر حق بودن او دلالت نماید. مانند دعای پیامبران برای قوم شان یا بر ضد آنها که الله تعالی، دعایشان را اجابت نمود و این، بر صداقت و محترم بودن آنها نزد الله دلالت می‌کند. چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم بارها دعا کرد و مسلمان‌ها و دیگران، پذیرفته شدن آن را مشاهده نمودند و این، از نشانه‌های نبوت و صداقت ایشان بود.

همینطور بسیاری از مواردی که درباره پذیرفته شدن دعای اولیای الله، ذکر می‌شود، نشانه این است که آنها، نزد او تعالی، محترم بوده‌اند.

2- اما اجابت مخصوص، دارای چند سبب است؛ از آن جمله، دعای درمانده می‌باشد که در سختی و بلایی بزرگ گرفتار شده است؛ الله تعالی، دعای او را می‌پذیرد. چنانکه می‌فرماید: «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ» (النمل: 62) یعنی: «(آیا بت‌ها بهترند) یا کسی که به فریاد درمانده می‌رسد هرگاه او را به کمک طلبد»؟ سبب پذیرفته شدن دعای درمانده، شدت نیازمندی او به الله و نهایت شکستگی وی و قطع شدن وابستگی به مخلوق است و از آنجا که رحمت الهی، تمام مخلوقات را برحسب نیازهایشان، تحت پوشش قرار داده، فردی که درمانده است، به طریق اولی رحمت الهی او را فرا می‌گیرد.

یادداشت 1:

حافظ ابن کثیر (رح) فرموده است: این که خدای متعال این آیه را به صورت دعا در بین احکام روزه آورده است «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي» اشاره است به این که هنگام تکمیل عده یا در موقع افطار، در دعا تلاش به عمل آید؛ چون در حدیث آمده است: «إِنْ لِلصَّائِمِ عِنْدَ فِطْرِهِ دَعْوَةٌ مَا تَرَدُّ» روزه دار در هنگام افطار دعایی دارد که رد نمی‌شود. و عبد الله بن عمر در موقع افطار می‌گفت: بار خدایا! به خاطر رحمتت که گنجایش همه چیز را دارد از پیشگاهت التماس می‌کنم مرا عفو کنی.

یادداشت 2:

ظاهر نظم جمله ی «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي» چنان می‌رساند که آنها درباره ی الله متعال سؤال کرده اند و سؤال از ذات خدا نمی‌شود، بلکه سؤال از یکی از حالاتش می‌شود، پس عبارت «فَأَنِّي قَرِيبٌ» در جواب سؤال نشان می‌دهد که آنان از ناحیه ی دوری و نزدیکی سؤال کرده اند؛ مانند جواب های دیگر با قل شروع نکرده است؛ از قبیل و «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» بلکه جواب را خود داده است. تا نشان دهد که بیش از حد به آنان نزدیک است، و نشان دهد که در نزد پرسشگر و جوینده حاضر است به طوری که اجابت دعوتش متوقف بر وجود واسط میان او و جویندگان نیست.

أَحَلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفْتُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا

كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿١٨٧﴾

در شب روزهایی که روزه دار هستید، همبستری با زنانان برای شما حلال شد. آنان برای شما لباسند و شما برای آنان لباسید. الله می دانست که شما [پیش از حلال شدن این کار] به خود خیانت می کردید، پس توبه شما را پذیرفت و از شما در گذشت. اکنون [آزاد هستید که] با آنان همبستر کنید و آنچه را خدا [در این کار] برای شما مقرر داشته [از فضیلت، ثواب، پاکدامنی از حرام و فرزند شایسته] طلب کنید. و بخورید و بیاشامید تا رشته سفید از رشته سیاه برایتان روشن شود، باز روزه را تا شب کامل کنید، و در حالیکه در مساجد به اعتکاف نشسته اید با زنان مقاربت نکنید. این حدود الله است، پس به آن نزدیک نشوید. این چنین الله آیات خود را برای مردم بیان می کند تا پرهیزگار شوند.

(۱۸۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الرفث»: کلمه جامعی است که شامل آن همه اموری می شود که شوهر از همسر خود برای اشباع شهوت خود می طلبد اعم از همبستری و غیره. ولی در این آیه کنایه از همخوابگی، همبستری، زناشویی، ناسزا گفتن. هن لباس... : هر کدام از زن و شوهر به منزله ی پوشش کامل یکدیگرند. «تَخْتَانُونَ»: خیانت ورزیدید (به اعتبار گذشته) ستم کردید. باشروهن: با آنان همبستر شوید. «ابتغوا»: بخواهید، در خواست کنید. «الخیط الأبيض»: سپیده ی فجر که همچون رشته ی درازی در کناره ی افق و در سیاهی اواخر شب ظاهر می گردد، سپس منتشر می شود. «الخیط الأسود»: سیاهی و تاریکی شب که همچون رشته ای با سپیدی طلوع فجر در هم آمیخته است. «الفجر»: بامدادان، سحرگاهان. «من الفجر»: از صبح صادق، نه صبح کاذب. «اتموا»: تکمیل نمایید. «عاکفون»: اعتکاف کنندگان. اعتکاف: در شرع، ماندگاری در مسجد برای طاعت و نزدیکی به خداست. «حدود الله»: احکام و قوانین الله.

تفسیر :

«أَجَلَ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ»: یعنی ای گروه روزه داران! زنان برای شما و شما برای زنانان در وقت آمیزش، همچون آمیزشی که میان لباس و پوشنده آن است، می پاشید. یعنی نزدیکی و همبستری شما با زنان خود در شب ماه رمضان مباح شده است. «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ»: ابن عباس (رض) گفته است: آنها برای شما سبب آرامش اند و شما برای آنان سبب آرامش هستید.

«عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ»: الله تعالی دانست که شما در حق خودتان با آمیزش در شب های رمضان خیانت می کردید. نزدیکی کردن در صدر اسلام حرام بود ولی بعداً نسخ شد. بخاری از براء رضی الله عنه نقل کرده و گفته است: وقتی روزه ی ماه رمضان مقرر شد مسلمانان در تمام ماه رمضان با زنان خود نزدیکی نمی کردند، در آن میان مردانی بودند که به خود خیانت می کردند، تا الله متعال این آیه را نازل کرد: مفسران می نویسند که: اصل خیانت آن است که شخص بر چیزی امین گردانیده شود، ولی امانت را نگه ندارد. دلیل این که الله تعالی آمیزش کنندگان در شب های رمضان را خاین بر نفس هایشان نامید، این است که زیان این کار به خودشان برمی گردد.

شان نزول آیه:

امام بخاری (رح) از براء بن عازب (رض) روایت کرده است: اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم در اوایل فرضیت روزه چنین بودند: هرگاه شخصی روزه می‌گرفت و قبل از افطار می‌خوابید، آن شب و روز بعد تا غروب اجازه غذا خوردن نداشت. قیس بن صرمة انصاری (رض) روزه بود، هنگام افطار نزد همسرش آمد و گفت: آیا اینجا خوردنی پیدا می‌شود؟ گفت: نه، ولی می‌روم برایت غذا حاضر می‌کنم. چون قیس تمام روز کار کرده بود به دلیل خستگی زیاد خوابش برد همسرش آمد او را دید و گفت: دیگر از غذا خوردن نومید شدی، ظهر روز بعد از فرط ضعف بیهوش شد و صحابه جریان را به رسول الله صلی الله علیه وسلم عرض کردند. پس الله تعالی این آیه «أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةٌ أَلْصِيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ» را نازل کرد و مسلمانان بسیار خوشحال شدند. (بخاری 1915، ابوداود 2314، ترمذی 2968، احمد 295 / 4، دارمی 5 / 2، نسائی در «تفسیر» 43 و واحدی در «اسباب نزول» 92 همه از براء بن عازب (رض) روایت کرده‌اند.) همچنان امام بخاری از براء بن عازب (رض) روایت کرده است: در اوایل فرضیت روزه مباشرت با زنان هم شب و هم روز منع بود، اما عده‌ای بودند که به خود خیانت می‌کردند. پس الله بزرگ این آیه «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ» را نازل کرد. (صحیح بخاری 4508.)

«عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ. فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفَا عَنْكُمْ»: یعنی توبه ی شما را پذیرفت و از عمل شما صرف‌نظر کرد.

«فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»: یعنی حالا در شب های روزه داری به منظور داشتن فرزند نه به خاطر ارضای هوس با آنان نزدیکی کنید.
«وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ»: یعنی تا طلوع فجر می‌توانید بخورید و بیاشامید.

امام بخاری از سهل بن سعد (رض) روایت کرده است: چون آیه: «وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ» نازل گردید. و (من الفجر) هنوز نازل نشده بود. اشخاصی بودند چون اراده می‌کردند روزه بگیرند به پاهای خود تار سفید و سیاه می‌بستند و به خوردن و آشامیدن ادامه می‌دادند، تا زمانی که رنگ‌ها به خوبی مشخص گردد. پس الله تعالی (من الفجر) را نازل کرد. مسلمانان دانستند که مراد از خط سفید و سیاه روشنی صبح و تاریکی شب بوده است. (صحیح بخاری 1917، مسلم 1091، نسائی در «تفسیر» 42، بیهقی 215 / 4 از سهل بن سعد (رض) روایت کرده‌اند.)

رشته سفید: سفیدی است که در هنگام بامداد در همه پهنای افق منتشر می‌شود، نه صبح کاذب که مانند دم گرگ به صورت طولی در افق بالا رفته ولی از نظر عرضی در همه افق منتشر نمی‌شود، پس صبح کاذب چیزی را حرام و حلال نمی‌گرداند و فقط این صبح صادق است که خوردن و نوش و دیگر محظورات روزه را حرام می‌گرداند. رشته سیاه: سیاهی شب است. نمودار شدن رشته سفید؛ جدا شدن آن از سیاهی شب می‌باشد، که این جز با داخل شدن وقت بامداد محقق نمی‌شود. و این خود، دلیل بر استحباب تناول غذای سحر در روزه است، پیامبر ج می‌فرماید: «تَسَحَّرُوا فَإِنَّ فِي السَّحُورِ بَرَكَهَةً» (به هنگام روزه) سحری بخورید چون در سحری خوردن برکت است». (صحیح بخاری 1932).

باید گفت که دین مقدس اسلام برای شناسایی زمان عبادت هایش معیاری را تعیین کرده

است که به وسیله ی آن جهانیان در هر زمان و مکانی و در هر سطحی که از تمدن باشند بتوانند اوقات عبادات را بیابند. اسلام به جای مقرر نمودن وقت عبادت ها به وسیله ساعت ها آن را به وسیله ی آثاری مقرر می کند که در افق ها آشکارا دیده می شوند. «ثُمَّ أَتَمُّوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ»: تا غروب آفتاب از خوردن و آشامیدن و نزدیکی با زنان خودداری کنید.

باید دانست که تعجیل در افطار و تأخیر در تناول سحری سنت است و مستحب است که روزه دار با چند عدد خرما افطار نماید و اگر خرما نبود با چند جرعه آب. چنان که در حدیث شریف آمده است. روزه گرفتن شش روز از ماه شوال نیز مستحب است، چنان که در حدیث شریف آمده است: «هرکس رمضان را روزه گرفت، سپس آن را با شش روز از شوال نیز دنبال کرد، این برای او همچون روزه همه عمر (روزگار) است». در شریعت ما از «روزه وصال»، یعنی پیوند دادن یک یا چندین روز و شب از روزه با یکدیگر نهی به عمل آمده، چه این نوع روزه از ویژگی های رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد. و «لَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ»: یعنی نه شب و نه روز مادام که در مساجد معتکف شده اید، با زنان نزدیکی نکنید. اعتکاف: عبارت از بر عهده گرفتن طاعتی است مخصوص، در وقتی مخصوص، با شرطی خاص و در جایی خاص. معتکف: کسی است که مقیم مسجد گشته، خودش را برای این عبادت مقید می گرداند. احکام اعتکاف را می توانید در کتب فقه به تفصیل دریابید.

جمهور علما بر آنند که هر چند انگیزه بخش های جماع؛ چون بوسه و لمس شهوت انگیز بر معتکف حرام است، لیکن اگر این کارها به انزال مرد نینجامید، اعتکاف وی را فاسد نمی سازد. اما مالکی ها بر آنند که بوسه و مساس شهوت انگیز نیز، اعتکاف را فاسد می کند. علما اجماعاً بر آنند که اعتکاف واجب نیست، بلکه نافله ای از نوافل است که رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب و همسرانشان بدان عمل کرده اند و با نذر نیز لازم می شود. همچنان علما اجماعاً بر آنند که اعتکاف درست نیست مگر در مسجد. ابوحنیفه و شافعی و احمد بر آنند که: اقل مدت اعتکاف یک لحظه است و اکثر آن حد معینی ندارد. «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (187)»: حدود: جمع حد است و حد در لغت یعنی: مانع میان دو چیز، سپس بر آن اموری اطلاق گردید که خداوند متعال آنها را برای بندگان خویش مشروع گردانیده است.

یعنی از احکام مقرر الهی تجاوز نکنید، این گونه الله تعالی آیات خود را خودش و بر زبان پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم برای مردم بیان می کند، باشد که تقوی پیشه کنند، زیرا احکام الهی باعث و پدیدآورنده تقوی است.

مفسیر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل آیه مبارکه: «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا» این ها حدودی هستند که خدا تعیین کرده است. پس نزدیک آنها نشوید. می نویسد: خداوند نفرمود که از این حدود، عبور نکنید، بلکه فرمود حتی به آنها نزدیک نشوید. منظور این است که جایی که مرز معصیت از آنجا آغاز می شود، در کناره های آن چرخیدن برای انسان خطرناک است. سلامتی در همین است که انسان از مرز دور قرار بگیرد، تا حتی از روی فراموشی هم قدم هایش آن سوی مرز قرار نگیرند. همین مطلب در حدیثی بیان شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در آن می فرماید: «لکل ملک حمی و ان حمی الله محارمه. فمن رتع حول الحمی، یوشک أن یقع فیه» در زبان عربی

(حمی) به چراگاهی گفته می شود که امیر یا پادشاهی آن را برای عموم ممنوع قرار می دهد. رسول الله صلی الله علیه وسلم با به کار بردن این استعاره می فرمایند که «هر پادشاهی یک (حمی) دارد و (حمی) خدا مرزهایی هستند که الله به وسیله ی آنها حلال و حرام و طاعت و معصیت را از هم جدا کرده است. جانوری که پیرامون چراگاه ممنوعه می چرد، ممکن است که روزی وارد منطقه ی ممنوعه شود. متأسفانه بسیاری از مردم که از روح شریعت ناآگاه هستند، همواره اصرار دارند که پا به آخرین مرزهای مجاز بگذارند و بسیاری از عالمان و مشایخ نیز با تلاش فراوان برای این مقصود دنبال دلیل و مدرک می گردند و آخرین مرزهای مجاز را به آنان می گویند، تا آنان همواره بر همان خط فاصل باریکی که آنجا فقط به اندازه ی تار مویی میان اطاعت و معصیت فاصله است قدم بگذارند. به همین دلیل است که بسیاری از مردم مبتلا به معصیت و حتی گمراهی می شوند چرا که شناختن این خطوط مرزی باریک و کنترل کردن خود پس از رسیدن به آن کناره ها کار هر کسی نیست.

شان نزول آیه ی 187:

احمد، ابوداود و حاکم از معاذ پسر جبل (رضی الله عنهم) روایت می کنند که: مسلمانان در شبهای ماه رمضان، پیش از آن که به خواب روند، می خوردند، می آشامیدند و با همسرانشان همبستر می شدند؛ اما وقتی به خواب می رفتند هرچند اوایل شب هم می بود و سپس در هر ساعتی از شب بیدار می شدند، از هر گونه مفطری، امساک می کردند، تا این که مردی انصاری، به نام قیس پسر صرمه (رضی الله عنه) که روز قبل نیز روزه دار بود، پس از نماز عشاء، بی آن که چیزی بخورد و بیاشامد، خوابید و تا صبح بیدار نشد و روز نیز سر مزرعه اش به کار پرداخت و در نیمه ی روز از هوش رفت.

عمر (رضی الله عنه) شبی پس از افطار خوابید و سپس بیدار شد، با همخواه اش همبستر گشت. ناچار خدمت پیامبر رفت و مآوقع را بازگفت. خداوند [در جوابشان] این آیه را فر فرستاد. (آری! این حکم و امثال آن در ازل، رقم خورده بود و هرگاه موردی مناسب پیش می آمد، خداوند حکم را صادر می فرمود.)

یادداشت:

از شان نزولها آیات متبرکه بر می آید، زمانیکه در سال دوم هجری روزه ی ماه مبارک رمضان بالای مسلمان فرض گردید، هر انسان مؤمنی آن گونه که اجتهادش او را وامی داشت و فهمش اقتضا می کرد و آن را نزدیک ترین راه پرهیزگاری می دانست، روزه می گرفت.

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه (188) موضوع رشوه و خوردن مال حرام، به بحث گرفته شده است. **وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْنُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٨٨﴾**

و امواتان را در بین خود بباطل (و ناحق) نخورید، و (به عنوان رشوه قسمتی از) آن را به حاکمان (و قضات) ندهید؛ تا بخشی از اموال مردم را به گناه بخورید، درحالی که شما می دانید (این کار گناه است). (۱۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ولا تاكلوا أموالكم بينكم بالباطل»: اموال هم را به ناشایست و ناحق مخورید. «لا تدلوا» (دلوی): مکشانید. «و تدلوا بها الى الحکام»: به عنوان رشوه به حاکمان، داوران و قضات دهید.

تفسیر :

کتاب سعادت بخش الهی در بسیاری از آیات متبرکه مردم را به طور جدی از آلوده شدن و نزدیک گشتن به مال حرام نهی فرموده است. طوری که می فرماید: «و لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل»: هیچیک از شما نباید اموال یکدیگر را بنابر حرام و رشوت بخورد در حالی که شما بطلان چنین چیزی را و نهی که از آن صورت گرفته را می دانید.

«و تَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (188)»: و اموالتان را به قضات به عنوان رشوت ندهید تا به ناحق به نفعتان حکم کنند و تا به ستم و تجاوز و با وسایل غیر مشروع؛ چون گواهی دادن و سوگند خوردن به دروغ، یا مانند آنها؛ بخشی از اموال مردم را بخورید، در حالی که خودتان هم خوب می دانید که به ناحق و ناروا مرتکب این عمل می گردید، که این خود، نمایانگر جرأت بر ارتکاب گناه است. ابن عباس (رض) می گوید: «این آیه کریمه ناظر بر شخصی است که بر ذمه وی مالی است، اما گواه و مدرکی علیه وی وجود ندارد، پس مال را انکار نموده و بارفتن نزد حکام، در صدد پایمال نمودن حق است»
شان نزول آیه مبرکه :

مقاتل پسر حیان می فرماید: این آیه در مورد منازعه ی امری ء القیس پسر عباس کندي و عبدان پسر اشوع حضرمي نازل شده است که آنان بر سرزمینی اختلاف داشتند و فیصله را خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم بردند. امری ء القیسی، خوانده (مدعی علیه) عبدان خواهان (مدعی) بود. خداوند این آیه را فر فرستاد. عبدان برنده شد و از نزاع دست کشید.

هكذا سعید پسر جبیر طی روایت فرموده است: میان امری القیس و عبدان بر سرزمینی، کشمکش و اختلاف رخ داد. امری القیس خواست سوگند یاد کند که آیه نازل شد.

از فواید حاصله در آیه مبارکه :

- تحریم خوردن مال دیگران به باطل و ناحق. باطل یعنی: هر چیزی که انسان حق تصرف و گرفتن آن را نداشته باشد.

- اهل سنت و جماعت به اتفاق می گویند: هر کس چیزی را که نامش «مال» است (خواه کم یا زیاد) به شیوه های ناروا و مزورانه دریافت نماید، فاسق و بدکار می گردد و بی تردید، چنین رفتاری حرام و نامشروع است و چنان کسی لیاقت قضاوت یا حکومت را - در هر رکنی از ارکان آن، چه کلی چه جزئی - ندارد.

- شارع کریم حریص بر حفظ مال مردم است، زیرا بوسیله مال امور دین و دنیای بندگان برپا می گردد چنانکه در سوره النساء می فرماید: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» (النساء: 5). «و اموالتان را که الله [آن را] برای شما مایه قوام [زندگی] قرار داده است، به کم خردان دهید».

- قاضی نظر به آنچه به وی ثابت و ظاهر می گردد حکم صادر می کند، لذا حکم قاضی

حرام را حلال نمی‌گرداند، چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «من هم بشری هستم (مانند شما). هرگاه، برای حل خصومتی نزد من می‌آیید، ممکن است یکی از شما در نطق، ماهرتر باشد و من به گمان اینکه راست می‌گوید، به نفع او قضاوت بکنم. پس هر کسی که من حق مسلمانی را (اینگونه) به او بدهم، در واقع قطعه‌ای از آتش را به او داده‌ام. حال او آزاد است که آن را بگیرد یا رها کند» (صحیح بخاری (2458).

- آسانگیری شریعت بر حکام و قضات در اموری که میان مردم فیصله می‌کنند، چون حکم صادر شده از ایشان مطابق ظاهر حال خصوم و آشکار شدن دلایل و قراین می‌باشد، پس اگر حکم خلاف واقع صادر گردد گناهی بر قاضی نیست، زیرا وی در قضیه، اجتهاد و کوشش خود را بخرج داده و نظر به آنچه به وی ثابت گردیده حکم صادر نموده است. (بنقل از تفسیر کوثر).

خوانندگان گرامی!

در آیه متبرکه (189) درباره تقویم طبیعی و اشکال گوناگون ماه قمری و حقیقت نیکویی، به بحث گرفته شده است .

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلَةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٨٩﴾

درباره هلالهای (ماه) از تو سؤال می‌کنند، بگو آنها بیان شناختن اوقات برای مردم است ، و (خصوصاً برای تعیین وقت) حج است. و نیکوکاری آن نیست که (مانند عهد جاهلیت در حالت احرام) از پشت خانه‌ها وارد منازل شوید و لیکن نیکویی، نیکویی کسی است که تقوی پیشه کند، و از دروازه خانه‌ها وارد آن شوید، و از الله بترسید (و کارها را بر عکس فرموده الله انجام ندهید تا کامیاب شوید). (۱۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الاهلة» (هل): جمع هلال، ماه نو، ماه. «مواقیت»: جمع میقات، زمان معین بدان شناخته و سنجیده می‌شود. ماه قمری، گاه شمار دقیق طبیعی است و مردم بدان وسیله، اوقات زراعت ، خرید و فروش و امور تجاراتی ، روزه داری و افطار، اوقات نمازهای پنج گانه، موسم حج و غیره را می‌شناسند و همچنین به خود ماه نیز، زمان و اوقات خود آن باز شناخته می‌شود. دو تا سه شب اول ماه، «هلال» نام دارد و از آن پس، به آن «قمر»: ماه، گفته می‌شود. «ظهور»: جمع ظهر، پشت خانه‌ها، پشت بامها، «أبواب»: جمع باب، درها. تفلحون (فلح): رستگار می‌شوید.

تفسیر :

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلَةِ»: یعنی ای محمد! از تو درباره ی حکمت حلال ماه نو سؤال می‌کنند که چرا اول باریک و به صورت یک خط دیده می‌شود و بعداً شکل دایره را به خود می‌گیرد و بعد از آن رو به نقصان می‌رود و باریک می‌شود و به حالت اولیه اش در می‌آید؟

«قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ»: «ای محمد! درباره هلال‌های ماه از تو می‌پرسند، به آنها بگو: این هلال‌ها وقت‌نمای مردم است (در زمان به سر رسیدن قرض‌هایشان و در موسم روزه و نماز و افطار و عده زن‌ها) و مناسک حج (و سایر معاملات) که مدت

دراز دارد)».

«وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا» یعنی نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها وارد منازل خویش شوید طوری که در عهد جاهلیت چنان می‌کردید.

روایت شده که انصار وقتی به حج یا عمره احرام می‌بستند، قبل از تمام کردن حج، از در خانه‌های خود وارد نمی‌شدند تا سقف خانه میان آنان و آسمان حایل نگردد زیرا بر این باور بودند که هیچ چیز نباید میان فرد محرم و آسمان حایل گردد.

از جابر (رض) روایت است که فرمود: «قریش خود را «احمسی»، یعنی در دین خویش سرسخت و حماسی می‌دانستند و در حال احرام از در وارد منازل می‌شدند، اما انصار و سایر عرب‌ها در حال احرام از در وارد منازل نمی‌شدند، در حالیکه پیامبر صلی الله علیه و سلم در بستانی تشریف داشتند، از در بستان بیرون آمدند و مردی انصاری بنام قطبه بن عامر انصاری نیز با ایشان از در بیرون شد، گفتند: ای رسول الله! قطبه بن عامر انصاری مردی گنهکار است زیرا وی با شما از در بیرون شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم از قطبه پرسید: چه چیزی تو را به این عمل واداشت؟ گفت: وقتی شما را دیدم چنین کردید من هم آن را انجام دادم، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: من مرد سرسخت و حماسی هستم، آن مرد گفت: «البته دین من و تو یکی است» و الله متعال این آیه را نازل فرمود: «... وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا...» (البقرة: 189). «و نیکوکاری آن نیست که (در حال احرام) از پشت خانه‌ها وارد شوید، بلکه نیکوکار کسی است که تقوا پیشه کند، و به خانه‌ها از در هایشان وارد شوید...».

الله تعالی و پیامبرش صلی الله علیه و سلم این رسم غلط و ناروا را مردود شمردند زیرا این کار هرگز نشانه نیکی نیست، بلکه نیکی آن است که بنده تقوی پیشه کرده و از الله بترسد؛ با ترک مخالفت وی و به خانه‌ها از در ورودی آنها درآید در حال احرام نیز، همچون غیر آن از اوقات دیگر و از الله بترسید، باشد که رستگار شوید و از مجازات نجات یابید.

«وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى» اما عمل صالح و درست آن است که شما را به خدا نزدیک می‌کند، و شما را از ارتکاب محارم باز می‌دارد.

«وَ اتُّوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» یعنی مانند مردم معمولی از در وارد منازل بشوید. برخی از مفسران می‌نویسند: در این آیه جمله «وَ اتُّوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» میان دو «تقوی» قرار گرفته است، شاید این رمز آن باشد که شناخت راه کار و ورود و خروج در امور، نیاز به تقوای فوق‌العاده دارد و کسانی که تقوای کمی داشته باشند باز هم بی‌راهه می‌روند.

شاید معنای آیه چنین باشد: مردم که درباره هلال از تو می‌پرسند، جوابی درخور فهم آنان بگو که این هلال راهی است برای شناخت زمان و نظم امور دینی. اما اگر می‌خواهید چگونگی تغییرات ماه را بفهمید، باید از راهش وارد شوید و مطالعه کنید و درس بخوانید. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (189): و از خدا بترسید تا نیکبخت شوید و به رضایتش نایل آید.

بلی! قرآن کریم در آیات متعدد بر اطاعت و پیروی از حق و حقیقت و دوری از باطل

تأکید داشته و بشارت رستگاری را به کسانی می‌دهد که همه سخنان را می‌شنوند و بهترین آن را انتخاب می‌کنند.

مسلمان باید با خرافات، عاقلانه مقابله کند و بهترین میزان جهت حفظ باورها و اعتقاد ناب، کتاب الله تعالی و سنت رسول الله ج است. از آنجا که اسلام دینی کامل و جامع است تا زمانی که قرآن کریم و دستورات پیامبر اکرم ج است، نباید به دنبال اوهام و خرافات برود.

شأن نزول این آیه مبارکه :

ابن عباس (رض) می‌گوید: معاذ پسر جبل و ثعلبه پسر غنم انصاری گفتند: ای پیامبر! چیست که ماه در شبهای نخست، چون رشته ی باریک و کمان مانند پدیدار می‌گردد، سپس هر شب مقداری بزرگتر و درخشانتر جلوه می‌کند تا به صورت بدر کامل در می‌آید، آنگاه به طور مرتب کاسته و باریک می‌شود تا همانند شبهای اول در خواهد آمد و چون خورشید، در یک حال، ثابت نمی‌ماند؟

برای در مورد سبب نزول: «ولیس البر...» می‌گوید: وقتی انصار، مراسم حج را انجام می‌دادند و بازمی‌گشتند، از در خانه‌ها وارد نمی‌شدند، از پشت بام‌ها به خانه می‌رفتند. مردی از انصار آمد و از در وارد خانه شد، انگار این رسم و فرهنگ در نظرش عیب بود. (روایت از بخاری و مسلم).

یادداشت :

چرا از پشت بام‌ها به خانه در می‌آمدند؟ زیرا چنان می‌پنداشتند، انسان که در احرام است، باید تمام رسم و عادت پیشین خود را -از جمله ورد به خانه‌ها را - تغییر دهد. این هم ساخته و پرداخته ی خود آنان بود. خداوند نیز آنان را با این آیه بیدار کرد و آنان از آن شیوه ی ناپسند دست کشیدند.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (190 الی 195) در باره شیوه ی مبارزه در راه الله بحث بعمل می‌آید.

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿١٩٠﴾

و در راه الله با کسانی که با شما می‌جنگند، جنگ کنید، و از حد تجاوز نکنید، که خداوند تجاوز گران را دوست نمی‌دارد. (۱۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قاتلوا في سبيل الله»: برای پیشرفت دین، در راه الله بجنگید. «وَلَا تَعْتَدُوا»: از دستور شرع تجاوز نکنید و آغازگر جنگ نباشید، زنان، کودکان و کهنسالان را نکشید. «المعتدين» (عدو): تجاوز کنندگان از قانون و فرهنگ و شریعت، جمع معتدی.

تفسیر :

در این آیه ضمن تصریح به ضرورت دفاع و مقابله در برابر تجاوز دیگران، یادآور می‌شود که در میدان جنگ نیز از حدود و مرزهای الهی تجاوز نکرده و متعرض مریضان، زنان، کودکان و سالمندانی که با شما کاری ندارند نشوید. قبل از دعوت آنان به اسلام، دست به اسلحه نبرید و شروع کننده جنگ نباشید و مقدرات و عواطف انسانی را حتی در جنگ مراعات کنید. طوری که می‌فرماید: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ»: و با کفار به منظور اعلاي کلمه الله نه اغراض و اهداف دنیوی و جاهلی بجنگید و جز با کسی که

با شما می‌جنگد، نجنگید و کسی که با شما صلح می‌کند یا معاهده‌ای منعقد می‌نماید و به موجب معاهده خود عمل می‌نماید نیز نجنگید.

چون این آیه کریمه نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم با کسانی که سر جنگ با ایشان داشتند، می‌جنگیدند و از کسانی که با جنگ متعرض ایشان نمی‌شدند، دست نگه می‌داشتند تا اینکه آیه (5) از سوره «توبه» نازل شد و هدایت فرمود: (و چون چهار ماه: ذی‌قعدة، ذی‌الحج، محرم، رجب، ماههای حرام حرام به‌سر آمد، آن‌گاه مشرکان را هر جا که یافتید، بکشید...). بعضی گفته‌اند: «ولا تعتدوا» به معنای نهی از تجاوز در اثناى جنگ و نهی از قتل زنان و کودکان و پیرمردان غیر محارب است.

علما درباره مشروعیت جنگ در اسلام گفته‌اند: قبل از هجرت، جنگ مسلحانه - با آیات بسیاری - ممنوع بود، سپس خداوند متعال آن آیات را در مدینه منسوخ گردانید.

ابوبکر صدیق (رض) روایت می‌کند: اولین آیه‌ای که در پاره صدور آن جنگ نازل شد؛ آیه (39) از سوره «حج» بود: «أَئِنَّ لِلَّذِينَ يُفْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ۝۳۹» [الحج: 39]. لیکن بیشتر علمای تفسیر بر آنند که اولین آیه در خصوص صدور اجازه جنگ، همین آیه (190) از سوره «بقره» است.

«وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (190)»: یعنی شما جنگ با آنها را شروع نکنید؛ زیرا خدای متعال ستمگر و تجاوزگر را دوست ندارد.

واقعیت امر اینست که: جنگ مسلمانان، برای دفاع از خود و دین خداوند است، لکن هدف دشمن از جنگ، خاموش کردن نور الله متعال؛ «لِيُظْفِرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِمْ» (صف، 8). و به تسلیم کشاندن مسلمانان است. «أَنْ تَرْضَىٰ عَنكَ الْيَهُودُ وَ لَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ» (بقره، 120)

از فحوای آیات متبرکه با تمام وضاحت بر می‌آید که دین مقدس اسلام راه‌های روشنی برای زمان آغاز جنگ و چگونگی انجام جنگ از لحاظ اخلاقی ارائه داده است. جنگ در زمان دفاع از خود، زمان حمله دیگر کشورها به کشور اسلامی و زمانی که دیگر کشورها به مسلمانان خود ستم روا دارند واجب است. جنگ باید به شکلی منظم، با اجتناب از صدمه رساندن به غیر نظامیان، استفاده از حداقل نیروی لازم، بدون وجود خشم و رفتار انسانی با اسرای جنگی صورت گیرد.

هدایت دین اسلامی همین است که: حتی در جنگ باید هم عدالت و حق رعایت نمود، زیرا در آیه مبارکه آمده است: «قَاتِلُوا ... لَا تَعْتَدُوا» بارها قرآن با جمله‌ی «لا تعتدوا» هدایت فرموده است که در انجام هر فرمانی از حدود و مرزها تجاوز نشود. متوجه باشید که؛ تنها حضور در جبهه معرکه سبب قرب الهی نیست، بلکه محبوبيت نزد پروردگار زمانی است که در جنگ عادل باشیم و حقوق را رعایت کنیم. فهم در جنگ، هدف باید فقط الله باشد، نه هوسها، تعصب‌ها، غنائم، ریا و سمعه.

حتی در دفاع از حق طبیعی خود، باید الله را در نظر گرفت. با آنکه آنان جنگ را علیه شما آغاز کردند و شما باید دفاع کنید، ولی باز هم «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» باشد.

شأن نزول آیه 190:

واحدی از طریق کلبی از ابوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: زمانی رسول الله صلی الله علیه وسلم از زیارت کعبه منع شد و در عهدنامه‌ای مشرکان با او توافق کردند که امسال از حدیبیه برگردد و سال آینده می‌تواند به زیارت کعبه بیاید. چون

مدت معین پایان یافت، پیامبر و یارانش برای ادای عمره قضاء آماده شدند، در حالی که بیم داشتند قریش به تعهد خویش وفا نکند و آنان را از ورود به مسجد حرام منع نماید و علیه آن‌ها دست به حمله بزند، زیرا مسلمانان از جنگ در مائة حرام نفرت داشتند. پس الله متعال ایه: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (190)» را نازل کرد. (واحدی در «اسباب نزول» 102).

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمُوهُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلَوْكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلَوْكُمْ فَأَقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿١٩١﴾

و آنان را [که از شرک و کفر و هیچ ظلمی باز نمی ایستند] هر کجا یافتید، بکشید، و از آنجا (مکه) که شما را بیرون کرده اند؛ آنها را بیرون کنید، و فتنه (کفر و شرک) از کشتن بدتر است. و با آنها در نزد مسجد الحرام جنگ نکنید، تا اینکه با شما در آنجا بجنگند، پس اگر (در آنجا) با شما جنگیدند، ایشان را بکشید، سزای کافران چنین است. (۱۹۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَيْثُ» : هر کجا، «ثَقِفْتُمُوهُمْ» : بر آنان دست یافتید. «الْفِتْنَةُ» : ابتلا، شرک، مانع راه دین، کذالك: کشتن و اخراج کردن.

تفسیر :

این آیه مبارکه هدایت به قتل و اخراج مشرکان را از مگه صادر و دلیل آن را چنین بیان می‌کند که آنان سالها شما را شکنجه و آواره کرده‌اند و شکنجه از قتل سخت‌تر و شدیدتر است. پس شما نباید در مبارزه و جنگ با آنها سستی نشان دهید. طوریکه می فرماید : «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ» : هر جای که کفار را یافتید و بر آنان دست یافتید و قادر به کشتن آنها شدید، بکشید خواه در ماه‌های حرام باشد یا حلال. ملاحظه میشود که : دفاع عادلانه، منحصر به جبهه و جنگ نیست.

«وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمُوهُمْ» : یعنی همان طور که آنها شما را از مکه بیرون کردند، شما هم آنها را از وطن آواره و بیرون کنید. حق وطن، و دفاع و حمایت از حقوق انسانی مورد پذیرش ادیان ابراهیمی است.

«وَأَلْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» : به آن‌ها طعم تلخ حرمان از امنیت و درد دوری وطن را بچشانید چون فتنه، آزار و اذیتی که در حق مؤمنان به خاطر دین و ممانعت آن‌ها از مسجد الحرام اعمال می‌دارند بسیار ضرر آلودتر از جنگ با آن‌ها در ماه‌های حرام است. فتنه‌انگیز، مثل محارب است و باید به اشد وجه مجازات محکوم گردد.

در مورد اینکه چرا شکنجه از قتل سخت‌تر است؟ جواب واضح است که در قتل، انسان از دنیا جدا ولی به آخرت می‌رسد، لکن در شکنجه، انسان نه به آخرت می‌رسد و نه از دنیا کام می‌گیرد.

«أَلْفِتْنَةُ» : یعنی: آنهاخواستند تا شما را به آن دراندازند - که عبارت از برگرداندن آنان به کفر و شرک است - سخت‌تر و بدتر از کشتن است. یا مراد این است: شرک مشرکان، بدتر از قتلی است که آن را بزرگ می‌پندارند. یا مراد از فتنه، انواع آزار و شکنجه‌ای بود که مشرکان علیه مسلمانان به کار می‌بردند.

تعداد از مفسران می فرمایند : این آیه کریمه مقید آن است که: جنگیدن در صورتی برای شما جایز است که کفار با شما بجنگند، سپس این حکم، با آیه: «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً»

كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً» (التوبة: 36)، و نیز آیات «5، 123، 29» از همان سوره منسوخ شد. اما ابن عباس، عمر بن عبدالعزیز و مجاهد بر آنند که آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست و مراد آن این است: با کفاری که با شما در حال جنگ هستند بجنگید، اما با کشتن زنان و کودکان و کشتی‌شان مرتکب تجاوز نشوید.

ابن‌کثیر و امام رازی نیز بر قول به نسخ اشکال وارد کرده‌اند. و در اینکه آیا سبب جنگ مسلحانه اسلامی (جهاد)، دفع آزار و تجاوز است یا محو کفر؟ جمهور فقها بر قول اول و شافعی و جمعی دیگر بر قول دوم‌اند، و هر یک هم دلایل خود را دارند. (ملاحظه شود تفسیر المنیر 187/2).

« وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ »: در مسجد الحرام نظر به عظمت و حرمتی که دارد شما آغازگر جنگ نباشید بلکه بگذارید آن‌ها شروع کنند و چون این کار را کردند یقیناً شروع کننده ظالم و ستمگار است و ایستادگی در برابر تجاوز آن‌ها واجب و ضروری می‌باشد.

حرم و مسجد الحرام مقدّس است، اما خون مسلمانان مقدّس‌تر؛ و درآیه مبارکه مسئله اهمّ و مهمّ مطرح است.

از فحوای جمله: «حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ» بر می‌آید: همانگونه که در اصل جنگ نباید شما پیش دستی کنید، در شکستن مقدّسات هم نباید شما پیش دستی نمایید.

«فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ» یعنی اگر جنگ را شروع کردند، پس بر شما لازم است تا اذیت آن‌ها را باز دارید و شمشیر را بر آن‌ها از نیام بر کشید، یعنی شما می‌توانید به جنگ آنان برخیزید؛ چون آنها حرمت حرم را زیر پا نهاده‌اند، و آغازگر شر، ستمگرتر است. «كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (191)»: این است جزای هر مجرم تجاوزگر تا که دین، ملت و شریعت محفوظ بماند و حق همیشه بلند باشد.

فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٩٢﴾

پس اگر (از شرک و جنگ) دست برداشتند (الله توبه آنها را قبول می‌کند) چون الله بسیار آمرزنده (و) مهربان است. (192)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْتَهُوا»: از کفر دست کشیدند، دست بردار شدند و مسلمان شدند.

تفسیر:

«فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (192)»: یعنی اگر آن‌ها جنگ با مسلمانان را ترک کردند و از کفر و شرک دست برداشتند و مسلمان یا تسلیم شدند، از ستیز با آنان دست بردارید؛ یعنی مسلمانان باید آتش‌بس واقعی دشمنان را بپذیرند. ملاحظه می‌شود که اسلام، راه بازگشت را حتی برای کفار باز گذاشت است، یعنی هرگز با آن‌ها نجنگید؛ زیرا حالت آن‌ها متحول شده، اگر کفار واقعاً دست از فتنه و جنگ برداشته و ایمان آوردند، آنان را به کارهای قبل ملامت نکنید. زیرا خداوند متعال توبه پذیر است و بازگشت رجوع کنندگان را می‌پذیرد چنان‌چه این تعامل مایه سلامتی تمام کسانی است که به صلح و عدم تعرض می‌اندیشند.

یعنی خدایی که شما به او ایمان آورده‌اید، صفتش این است که اگر بدترین مجرم و گناهکار از نافرمانی و تمرد دست بکشد، او را هم می‌بخشد. همین صفت را شما در خودتان به وجود بیاورید. (تخلّفوا بأخلاق الله) جنگیدن شما برای انتقام‌گیری نباشد بلکه

برای هموار کردن راه برای دین خدا باشد. تا زمانی که گروهی مانع راه خدا است، تنها تا آن زمان با آن بجنگید و هرگاه او از این کار دست برداشت شما هم از جنگیدن با آن دست بردارید.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿١٩٣﴾

و با آنان بجنگید تا فتنه ای [چون شرک، بت پرستی و حاکمیت کفار] بر جای نماند و دین همه برای الله باشد (و مردم تنها الله را عبادت کنند)، پس اگر از کفر و شرک خود دست برداشتند (با آنها کاری نداشته باشید چرا که) روا نیست تجاوز مگر بر ظالمان (و ایشان از ظلم خود دست برداشتند). (۱۹۳)

تفسیر :

«و قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ» : و با کسانی که با اسلام می‌جنگند و دست به بت‌پرستی می‌زنند بجنگید تا شان و شوکت و غرور شان از بین برود و دولت، نیرو و قوتی نداشته باشند و نتوانند از طریق قدرت خویش به شما آزار و اذیت برسانند. «فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (193)» : راه برگشت و توبه بر هیچ کس و در هیچ شرایطی بسته نیست. حتی دشمن سرسخت نیز اگر تغییر مسیر دهد، خداوند او را مورد عفو قرار می‌دهد. طوریکه می‌فرماید : هرگاه مشرکان از شرک دست بردارند، جنگیدن با آنان روا نیست تنها جنگیدن با آنانی رواست که با شما می‌جنگند. عکرمه می‌فرماید: «ستمکاران کسانی هستند که از گفتن کلمه طیبه «لا اله الا الله» ابا می‌ورزند». پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ» «از جانب الله تعالی به من امر شده است تا زمانی که مردم به یگانگی الله و به حقانیت رسالت محمد صلی الله علیه وسلم شهادت ندهند و نماز را اقامه نکنند و زکات ندهند، با آنان بجنگم و جهاد کنم. ولی هنگامی که این کارها را انجام دادند، مال و جانشان در برابر هرگونه تعرضی محفوظ خواهد ماند مگر در حقی که اسلام تعیین کرده است. و سرانجام کار آنان (در جهان آخرت) با الله است». (متفق علیه).

این آیه دلالت بر لزوم صلح با کسی دارد که با مسلمانان صلح می‌کند چنانچه دلالت بر وفای به عهد با کسی که با آنها عهد می‌بندد نیز دارد.

در ضمن قابل یادآوری است که : هدف اسلام از جنگ، کشور گشایی و کسب غنائم یا انتقام گیری نیست، بلکه غرض از جنگ و جهاد در اسلام، برچیده شدن بساط شرک و کفر است. فتنه به معنای شرک، کفر، آزمایش و شکنجه آمده است. طوریکه با تمام وضاحت در آیه متذکره خواندیم که : اگر مشرکان دست از فتنه و قتال برداشتند، دیگر با آنها دشمنی و جنگ نخواهد شد. زیرا برخورد نظامی تنها با ظالمین و متجاوزان است.

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتِ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿١٩٤﴾

(جنگ در) ماه حرام در مقابل (جنگ در) ماه حرام (جائز) است، (اگر دشمنان، احترام آن را شکستند، و در آن با شما جنگیدند، شما نیز حق دارید مقابله به مثل کنید). چونکه از بی‌حرمتی مقدسات قصاص گرفته می‌شود، پس هر کس تعدی و تجاوز کرد، همان گونه

که بر شما تعدی کرده؛ بر او تعدی کنید، و از خداوند بترسید و بدانید که خدا با پرهیزگاران است. (۱۹۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ»: ماه حرام در مقابل ماه حرام. ماه‌های حرام عبارتند از: ذی قعدة، ذی حجه، محرم و رجب. «الْحُرْمَاتُ»: جمع حرمت، آنچه که احترامش واجب است مانند: حریم خانواده، حریم حرمت اشخاص، حریم کعبه و... «قِصَاصٌ»: انتقام گرفتن، پیگیری، مساوات، مماثلته ی وصفی و فعلی با جانی، «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ»: چگونه که مورد تجاوز واقع شده اید، جواب دهید، جوابگو باشید. مقابله به مثل.

تفسیر:

قبل از اسلام در میان عرب‌ها، هر سال چهار ماه احترام خاصی داشت که در آن ماه‌ها جنگ، حرام و ممنوع بود، سه ماه آنها پی در پی که عبارتند از ذی‌القعدة، ذی‌الحجه و محرم، و یکی هم ماه رجب که جداست. حتی یکی از علل تسمیه ماه ذی‌القعدة آن گفته‌اند که در این ماه قعود از جنگ لازم است.

اسلام این سنت را پذیرفت و در هر سال چهار ماه را آتش بس اعلام نمود، ولی دشمن همیشه در کمین است تا از فرصت‌ها سوء استفاده کند و چه بسا با خود فکر کند که چون مسلمانان در این ماه‌ها موظف به رعایت آتش بس هستند، پس به آنها حمله کنیم. این آیه می‌فرماید: اگر مخالفان شما در این چهار ماه به شما هجوم آوردند، شما نیز در برابرشان بایستید و در همان ماه‌ها با آنان بجنگید و ماه حرام را در برابر ماه حرام قرار دهید.

زیرا حرمت خون مسلمانان و حفظ نظام اسلامی از حرمت این ماه‌ها بیشتر است، و هرکس حرمت‌ها را شکست باید مورد قصاص قرار گیرد. سپس به عنوان يك قانون کلی می‌فرماید: هرکس به شما تجاوز کرد، به همان مقدار به او تعدی کنید. و تقوا داشته باشید و بیش از مقدار لازم قصاص نکنید و بدانید که خداوند با متقین است.

«الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ الْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ»: اگر با شما در ماه‌های حرام جنگیدند شما نیز با آنها در ماه‌های حرام بجنگید؛ زیرا کسی که مرتکب کار حرامی شود مطابق آن عذاب می‌گردد؛ به عنوان مثال اگر کسی بکشد کشته می‌شود و اگر زخمی کند زخمی می‌شود و اگر مالی را بدزدد از مالش به همان مقداری که دزدیده مصادره می‌گردد، چون عدالت چنین چیزی را ایجاب می‌کند.

(بنا به قولی: ماه حرام همان ماهی است که در آن وارد مکه شدید در مقابل آن حرامی که از ورودتان به آن جلوگیری کردند و آن زمانی بود که کفار در سال صلح حدیبیه و در ماه ذی‌القعدة از ورود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جلوگیری به عمل آوردند.) مراد از حرمت: چیزی است که شرع شریف از بی‌احترامی به آن منع کرده‌است، پس هرکس در مال یا جان خویش مورد تجاوز قرار گرفت، باید با متجاوز به‌طور همانند عمل کند، یعنی: بدون ظلم یا ارتکاب حرامی، تجاوز وی را مقابله به مثل نماید، که این رأی امام شافعی و جمع دیگری از علماء است. اما فقهای دیگر می‌گویند: گرفتن قصاص و استیفای حقوق مالی، منحصر از وظایف حکام می‌باشد.

باید گفت که: که دین اسلام، دین تجاوز و تعدی نیست، ولی تعدی و تجاوز دیگران را نیز نمی‌پذیرد، هدایت همیشگی شرعیت اسلامی همین است که: حتی در برخورد با

دشمنان، عادل باشیم. ، طوریکه می فرماید: «فَمَنْ اِعْتَدَى عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اِعْتَدَى عَلَیْكُمْ» و هرگاه کسی بر شما تجاوز کند، هیچگاه از این تجاوز دست برنمی‌دارد مگر اینکه با او معامله بالمثل کنید ولی در این جنگ مراقب خدای خود باشید و هیچگاه شما آغازگر جنگ نباشید و جز با کسانی که با شما می‌جنگند نجنگید؛ ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند متعال حتی در برخورد با مشرکان هم به رعایت عدالت دستور داد.»
 «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (194)»: رعایت تقوا حتی به هنگام جنگ، از اصول تربیتی دین مقدس اسلام است ، پس باید در تمام اعمال و رفتار خود خدا را در نظر بگیرید و یقین بدانید پیروزی و تایید خدا در دنیا و آخرت از آن پرهیزگاران است. یقین داشته باشید : اگر در جنگ از مرز عدالت خارج نشوید، از امدادهای الهی نیز برخوردار خواهید بود. و گمان نکنید عدالت و تقوا پیروزی شما را به تأخیر می‌اندازد.
شأن نزول آیه 194:

ابن جریر از قتاده روایت کرده است: نبی کریم و یارانش در ذی القعدة سال ششم هجری (سال حدیبیه) با قربانی‌هایشان به قصد عمره رهسپار مکه شدند و تا حدیبیه پیش رفتند، اما مشرکان سد راه ایشان قرار گرفتند. پیامبر صلی الله علیه وسلم طی صلحنامه‌ای با آنان قرار گذاشت که امسال از همین جا به مدینه برگردد و سال آینده به زیارت مسجدالحرام بیاید، [و سه روز در مکه به سر برد و دوباره خارج شود و هیچکس از اهالی مکه را با خود نبرد. در آن سال مسلمانان قربانی‌های خود را در حدیبیه سر بریدند و موی سر خود را تراشیدند و یا کوتاه کردند] چون موعد حج سال آینده فرا رسید، پیامبر و یارانش از مدینه به قصد عمره حرکت کردند و در ذی القعدة وارد مکه شدند و سه شب در آنجا باقی ماندند. زمانی که مشرکان او (را از ورود به مکه مانع شدند بر او فخر فروشی کردند، پس ایزد تعالی در برابر این عمل آن‌ها پیشوای بشریت را دقیقاً در همان ماهی که مشرکان سد راه او قرار گرفته بودند وارد مکه ساخت. و در این باره خدای بزرگ «الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ» را نازل کرد. (با شواهدش حسن صحیح است. طبری 3139 از قتاده و طبری 3140 از قتاده و مقسم و طبری 3137 از مجاهد و طبری 3141 از سدی و طبری 3143 از ربیع بن انس به قسم مرسل و طبری 3144 از ابن عباس روایت کرده است.)

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٩٥﴾

و در راه خدا انفاق کنید و (با ترک انفاق) خود را با دست خویش به هلاکت نیفکنید، و نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. (۱۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»: به خاطر خودداری از هزینه‌ی جهاد و یا ترک آن، خود را در معرض نابودی قرار ندهید؛ چون دشمن بر شما ظفر می‌یابد. «لا تلقوا»: نیندازید. آیدی: جمع ید، دستها، التهلکه: در این جا، ترک جهاد و جنگ است.
 «أَحْسِنُوا»: با اسیران نیکی کنید و در هزینه کردن در راه جهاد خودداری نورزید.

تفسیر :

«وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»: اموال خود را در راه اعلاى کلمه الله و نصرت دین انفاق کنید و بخل را در انفاق نشان ندهید که مبادا خود نابود شوید و

دشمنان بر شما چیره گردند، یعنی اگر چنین نکنید کفار تقویت می‌شوند و بر شما تسلط پیدا می‌کنند و هلاکتان می‌نمایند. بنابراین هر کسی که جهاد در راه الله متعال و انفاق مال در این راه را ترک کند در واقع خود را در معرض هلاکت قرار داده است. «و أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (195)»: بر شماست تا اعمال خود را با اخلاص و متابعت پیامبر ج و احسان از طریق مصرف مال و گفتن سخن نیکو و اتقان در عمل نیکو بسازید و حق تعالی کسانی که در اعمال خود نیکی می‌کنند را دوست دارد. هدف از خرج کردن در راه الله، فداکاری مالی در راه سعی و تلاش برای پیاده کردن دین خدا است. منظور آیه این است که اگر برای سربلندی دین خدا اموالتان را خرج نکنید و منافع شخصی خویش را از آن عزیزتر بدانید، این کار، هم در دنیا و هم در آخرت موجب هلاکت شما خواهد شد. در دنیا در برابر کافران مغلوب و ذلیل خواهید شد و در آخرت نیز خدای بلندمرتبه شما را سخت مورد مؤاخذة قرار خواهد داد. قابل یادآوری است که: پنج آیه پی در پی، مسلمانان را به دفاع از دین و مقابله با کفار فرخواند، این آیه پایان آن را با انفاق و احسان تمام کرده است.

شأن نزول آیه 195 :

بخاری از حدیث (رض) روایت می‌کند: این آیه در باره انفاق و بخشش در راه خدا نازل شده است (صحیح است). بخاری 4516 و طبرانی در «معجم اوسط» 1745 روایت کرده اند).

ابوداود، ترمذی به قسم صحیح، ابن حبان، حاکم و غیره از ابویوب انصاری روایت کرده اند: وقتی که خداوند متعال اسلام را نیرومند و عزیز گرداند و یار و یاور فراوان یافت، عده‌ای از ما نهانی باهم گفتند: بدون شک دارایی ما ضایع شد، زیرا خدا خودش اسلام را عزت داد. اگر ثروت خود را نگاه می‌داشتیم، آن اموال تلف شده در چنین زمانی حال ما را نیکو می‌گرداند. پس خدا برای رد آن پندار و گفتار ما «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» را نازل کرد که اشاره‌ای است بر این که حفظ مال و عدم انفاق آن برای تهیه وسایل جهاد و صرف آن برای تن‌پروری و ترک جهاد مایه هلاکت می‌شود. (صحیح است). ابوداود 2512، ترمذی 2972، نسائی در «تفسیر» 48 و 49، طیالسی 599، ابن حبان 4711، حاکم 2 / 84 و 275، ابن عبدالحاکم در «فتوح مصر» ص 269 – 270، جصاص در «احکام» 1 / 326 و 327، طبری 3179 و 3180، طبرانی 4060، بیهقی 9 / 45 و واحدی در «اسباب نزول» 107 از چند طریق از یزید بن ابوحبیب از اسلم ابوعمران از ابویوب انصاری روایت کرده اند). [ما به قسطنطنیه در سرزمین روم برای جهاد و پیکار رفته بودیم، روزی سپاه بزرگی از رومیان در برابر ما صف‌آرایی کردند و ما نیز مثل آنان بلکه قویتر به آرایش جنگی پرداختیم، در آن حال مردی از سپاه اسلام به صفوف آنان یورش برد و در آن نفوذ کرد و دوباره به سوی ما برگشت و به آواز بلند مسلمانان را به انجام چنین فداکاری‌ها تشویق نمود. گروهی گفتند: خودش را به هلاکت افکند. آنگاه صحابی رسول الله صلی الله علیه وسلم ابویوب انصاری گفت: ای مردم شما این آیه را چنین تأویل می‌کنید، این آیه در باره ما گروه انصار نازل شده است] (ابوعبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشاپوری، مستدرک، انتشارات دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، سال 1411، ج 2، ص 302). [ابویوب انصاری همواره در زیر سایه پرچم اسلام به جهاد و پیکار ادامه داد تا

در سرزمین روم و در سال 52 هـ ق به شهادت رسید و در آنجا دفن شد].
 109- طبرانی با سند صحیح از ابو جَبْرِه بن ضَحَّاک (رض) روایت می‌کند: انصار آنچه خدا خواسته بود از دارایی خود صدقه می‌دادند و بخشش می‌کردند. سالی دچار قحطی شدند و از انفاق در راه خدا خودداری کردند. خدا آیه: « وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ » را نازل کرد.

- و همچنان به سند صحیح از نعمان بن بشیر روایت کرده است: مردی گناهی را انجام می‌داد و می‌گفت: هرگز مورد آمرزش قرار نخواهم گرفت. بنابراین، خدای بزرگ « وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ » را نازل کرد (طبرانی در «معجم اوسط» 5668 و واحدی 106 از حماد بن سماک بن حرب از نعمان بشیر روایت کرده اند).

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی بعد از اینکه احکام روزه، ماههای حرام، مسجدالحرام جهاد و جنگ در آن ماهها، به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (196 الی 203) موضوعاتی احکام حج و عمره مورد بحث قرار داده میشود.

وَأْتِمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَخْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ آذَى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامًا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةً إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١٩٦﴾

و حج و عمره را برای الله به اتمام برسانید، و اگر باز داشته شدید (بوسیله دشمن یا مریضی و غیره) پس آنچه از قربانی فراهم شود (ذبح کنید، و آنگاه از احرام بیرون شوید) و سرهای خود را نتراشید تا وقتی که قربانی به جایگاهش برسد، و اگر کسی از شما مریض بود، و یا ناراحتی در سر داشت. (وناچار شود در حال احرام سر خود را بتراشد) پس فدیة دهد از (قبیل: سه روز) روزه یا صدقه (خوراک دادن به شش مسکین) یا قربانی کردن گوسفندی (که میان فقرا تقسیم شود) پس هنگامی که در امان بودید، هر کس از عمره بهره مند گردد؛ سپس (اعمال) حج را آغاز کند، آنچه از قربانی (برای او) میسر شد (ذبح می کند) و هر کس نیافت سه روز در (ایام) حج و هفت روز هنگامی که باز گشتید روزه بگیرید. این ده روز کاملی است. این (حج تمتع) برای کسی است که خانواده او اهل مسجدالحرام نباشد. (یعنی ساکن مکه نباشد). و از الله بترسید و بدانید که الله عقوبت سخت دارد. (۱۹۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اتموا»: مراسم حج را کامل کنید. حج: در اصل به معنی قصد و در شریعت قصد خانه خدا است برای اعمال به خصوص. احصرتم: به خاطر مریضی یا دشمن منع شدید، محاصره شدید، دشمن نگذاشت. اسْتَيْسَرَ: فراهم شد، دست داد. وَلَا تَخْلِقُوا (حلق): رُءُوسَكُمْ: نتراشید، تحلل نکنید. «حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ»: تا هدی و قربانی به قربانگاه خود می رسد. اذی: ناراحتی، آزار، صَدَقَةٌ: خوراک دادن به شش نفر از نیازمندان. نُسُكٍ: ذبح گوسفند، وجه تسمیه اش این است که از شریف ترین عباداتی به شمار می آید که مؤمن را به پروردگارش نزدیک می کند. الْهَدْيِ: گوسفند یا هر چهارپای خوردنی که در

مراسم حج برای ذبح به مکه گسیل می شود و گوشت آن به مصرف نیازمندان می رسد.

حج :

حج، در میان مردم عرب جاهلی و از زمان ابراهیم و اسماعیل (علیهمالسلام) معروف و مرسوم بود. اسلام نیز پس از زدودن شرک و آلودگیهایش، آن را نگه داشت، برخی مناسک را بر آن افزودند، در سال ششم هجری حج بر مسلمانان واجب گشت و نخستین حج مسلمانان به سرپرستی و امیر حاج بودن ابوبکر - رضی الله عنه - در سال نهم هجری اتفاق افتاد. حضرت نیز در سال دهم ه. ق. مراسم حج را به جای آورد و در همین سال ابوبکر به مشرکانی که برای حج آمده بودند، اعلام کرد، از امسال به بعد هیچ مشرکی حق طواف کعبه را نخواهد داشت. (سوره توبه/28).

مسلمانان از آن تاریخ، پیوسته با دلی مالا مال از شوق و شادی و بزرگداشت خانه ی خدا، از هر مکان دور و نزدیکی، هر سال - با شتاب و بی صبرانه - به حج می رفتند، پرچم ایمان، فرایشان می گرفت، با صدای بلند به تلبیه (لیلیک گفتن) می پرداختند، خاشعانه و پاکدلانه خود را از بدیها و تیرگیها پاک می کردند، با آب زمزم و ایمان، خود را شستشو می دادند، در صفهای به هم فشرده و حرکات جمعی، یکی می شدند و به جانب مساوات و هماهنگی رهسپار می گشتند، تفرق و جدایی را از میان فرمانروا و فرمانبر، ثروتمند و فقیر، زیردست و زبردست کنار می زدند، از ظواهر آراستهی دنیوی سبکبار و سبکبال می گشتند و از هر سوی جهان می آمدند و همچون کنفرانس سالانه ی حج، کنفرانس اجتماعی تشکیل می دادند .

تفسیر :

در شان نزول این آیه مبارکه آمده است که : شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و سؤال کرد: یا رسول الله! مرا در انجام عمره ام به چه چیز دستور می دهید؟ پس نازل شد: «وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ» : هر کس به حج یا عمره احرام بست، به پایان رساندن آن بر وی واجب است. یعنی آن دو را تمام و کامل با ارکان و شروط به خاطر رضایت خدای متعال انجام دهید.

بعضی از علما فرموده اند: به اتمام رساندن حج و عمره این است که هر یک از آن دو مستقلاً و به تنهایی به جای آورده شوند، نه همراه با حج «تمتع» و یا حج «قران». یعنی عمره باید در غیر ماه های حج ادا شود.

صاحب تفسیر «المنیر» با گردآوری همه اقوال در این باره گفته است: «به اتمام رساندن حج و عمره عبارت است از: ادای آنها به طور تام، بدون کاستن چیزی از شرطها و افعال آنها و بدون اینکه چیزی از محظورات احرام در اثنای آنها از حاجی یا معتمر سرزند و این با ادای مناسک بر وجه مطلوب شرعی آن - در ظاهر - و با اخلاص برای خداوند متعال و نداشتن قصد منفعتی دنیوی - در باطن - میسر است. و بجز این معنی که از آن برمی آید؛ قید «اتموا» بیانگر این نیز هست که مسلمانان، ادای مناسک حج و عمره را عملاً در سال ششم شروع نموده اما از به اتمام رساندن آن بازداشته شدند، پس الله متعال فرمود: اینک آنها را به اتمام رسانید. از این جهت، عمره سال هفتم را عمره قضا می نامند».

« فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ » : هرگاه از اتمام حج یا عمره منع شدید یعنی «و اگر محصر شدید»؛ محصر به کسی اطلاق می گردد که بعد از بستن احرام به دلیل مریضی

یا وجود دشمن یا علت‌های دیگری در مسیر راه، از ورود به مکه مکرمه منع می‌شود، بلی! اگر از ورود به مکه بازداشته شدید؛ آنچه از شتر یا گاو یا گوسفند که میسر است قربانی کنید، و به‌خانه کعبه اهدا شود تا برای رضایت الله تعالی در مکه ذبح شده میان فقرای مکه تقسیم شود. حسن بصری می‌فرماید: «بالاترین هدیه شتر، اوسط آن گاو، و کمترین آن گوسفند است».

«وَلَا تَحْلِفُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ» و تا زمانی که قربانی به محل قربانگاه نرسیده سر خود را نتراشید (کوتاه کردن موی) یعنی: خود را حلال نسازید. این خطابی است به همه کسانی که احرام بسته‌اند، که تا وقتی قربانی خود را ذبح نمی‌کنند - اگر با خود قربانی‌ای دارند - نباید خود را با تراشیدن سر، حلال سازند.

«فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ» یعنی ای کسانی که در احرام به سر می‌برید! اگر هر یک از شما مریض بود به طوری که مو برایش زیان آور باشد و از این رو مو را بتراشد، یا از ناحیه‌ی سر آزاری از قبیل شپش و سردرد داشته باشد، و ناچار شود در احرام سر را بتراشد، بر او واجب است فدیة بدهد؛ یعنی یا سه روز روزه بگیرد یا سه صاع غذا به شش نفر مسکین بدهد یا حیوانی را، حداقل گوسفندی ذبح نماید.

در شأن نزول این جزاز آیه مبارکه «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا» امام بخاری از عبدالرحمن بن اصبهانی از عبدالله بن معقل روایت می‌کند که در مسجد کوفه از کعب بن عجره (رض) درباره این قول الله: «فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ» پرسیدم. فرمود: «مرا برداشته نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بردند در حالی که شپش‌ها بر سر و صورتم می‌دویدند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: نمی‌دانستم رنج و سختی تا این حد ناتوانت ساخته است، آیا می‌توانی گوسفند پیدا کنی؟ گفتم: نه، فرمود: پس سه روز روزه بگیر و یا شش مسکین را غذا بده برای هر مسکین نیم صاع و بعد سرت را بتراش، به همین سبب این آیه نازل شد که نزول آن مشخصاً برای من، و حکم آن بر تمام شماست.» (متفق علیه).

صاع: چهار مد است که نزد حنفی‌ها (2900) گرم و نزد جمهور (2751) گرم می‌باشد. مد: (675) گرم است.

«فَإِذَا أَمِنْتُمْ» پس چون از بیم دشمن در امان شدید، یا از مریضی شفا یافتید، «فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ»: لذا به علت مریضی، یا بیم از دشمن، یا به علت محصر شدن، از به‌اتمام رساندن مناسک باز داشته نشدید؛ پس هر کس به سبب فراغت از عمره، از محظورات احرام بهره بگیرد، سپس مجدداً در ماه‌های حج برای حج احرامی دوباره ببندد - که این را اصطلاحاً حج تمتع می‌نامند - برحاجی تمتع لازم است هرآنچه میسر باشد، در مکه قربانی کند تا نقصی که به سبب بهره‌گیری و تمتع وی از محظورات احرام به وجود آمده، جبران شود. و بهتر این است که این قربانی را در روز نحر (عید قربان) ذبح‌نمایید، «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ» پس کسی که به‌سبب نداشتن مال، قربانی‌ای نیافت، یا به‌دلیل نبودن حیوان قربانی، باید در ایام حج سه روز، روزه بگیرد، از هنگامی که برای حج احرام می‌بندد تا یوم النحر (روز دهم ذی‌الحجه). و بهتر این است که قبل از روز ششم ذی‌الحجه، روزه‌گرفتن را آغاز کند، چرا که روزه گرفتن روز عرفه برای حاجی مکروه است و هفت روز پس از بازگشتن به وطن و سرزمین خود باید روزه بگیرد، «تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ» یعنی این ده

روز کامل ثواب و پاداش ذبح را بدون کم و کاست می دهد.

تأکید بر روی عدد ده روز، برای دفع این توهم است که حاجی نپندارد؛ میان گرفتن سه روز روزه در ایام حج، یا هفت روز در هنگام بازگشت به خانه خود، مخیر خواهد بود، نه! او مخیر نیست و این ده روز کامل را باید روزه بدارد و از آن هیچ کم نمی شود.

« ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ »: پس مراد از تمتع، این است که شخص در ماههای حج برای انجام عمره احرام ببندد و سپس خود را حلال ساخته در مکه مقیم گردد تا فرارسیدن ایام حج که باز برای حج احرامی دوباره می بندد. بدین ترتیب است که حاجی در مقطع موجود میان دو احرام؛ از آن امور مباحی تمتع می گیرد که بهره گرفتن از آنها برای وی در حال احرام حلال نیست. «این حج تمتع» برای کسی است که اهل مسجد الحرام نباشد « یعنی: از اهل مکه و اطراف آن تا محلات میقات نباشد - در نزد حنفی ها - و تا دو منزلی حرم ساکن نباشد - در نزد شافعی (رحمه) بنابراین، اهل مکه فقط می توانند حاجی «مفرد» باشند، نه حاجی «تمتع» و نه حاجی «قران» زیرا تمتع، در واقع تسهیل و تخفیفی برای حجاج آفاقی یعنی غریبانی است که نیاز به این رخصت دارند، چرا که مشقت های سفر را تحمل کرده اند، در حالی که اهل حرم به این رخصت نیازی ندارند.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلِّمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (196)»: توجه به تقوا، در انجام فرمان های الهی مطرح است. یعنی از خدا بترسید، او امرش را انجام دهید و از منهیات او اجتناب ورزید، و بدانید آنانی که از دستوراتش سرپیچی می کنند، کیفر سخت دارند. طوریکه یادآوری شدید اعمال حج، قبل از اسلام به نحو دیگری بوده است. لذا قرآن بر مراعات این تغییرات تأکید نموده است. و فرمود: «أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» برای کسانی که در احکام حج تغییری دهند، مجازات شدیدی است.

فحوای این آیه مبارکه میرساند که: که خود شخص باید حج و عمره خود را به اتمام برساند، و جائز نیست که شخص دیگری را وکیل بگیرد و بگوید: تو وکیل یا نائب من هستی در وقوف در عرفه، و یا مبيت در مزدلفه، و ایام تشریق و یا رمی جمره و یا طواف و سعی و سایر مناسک، درحالی که خودش در مراسم حج حضور دارد.

- همچنان وکیل گرفتن در رمی جمرات بدون عذر شرعی کاری ناجائز است. چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به ام المؤمنین سوده (رض) اجازه توکیل نداد بلکه دستور فرمودند؛ قبل از ازدحام مردم جمرات را رمی کند.

- دادن کفارات گناهان و اشتباهات، انسان را از عقوبت الهی نگاه می دارد.

- بیان یسر و آسانگیری اسلام بر بندگان در امور دنیوی و اخروی. در واقع دین اسلام بر آسانی و سهولت بنا نهاده شده است؛ چنانکه رسول اکرم ج می فرماید: «در دین آسانی است، و کسی که با دین به مقابله بر خیزد و سختگیری کند ناکام و مغلوب می گردد».

(متفق علیه.) (بنقل از تفسیر کوثر تفسیر سوره فاتحه و بقره، قریب الله مطبع)

مختصری از مناسک حج :

ارکان حج، عبارتند از: 1- بستن احرام همراه نیت، 2- وقوف عرفات اگرچه یک لحظه باشد، از زوال آفتاب در ظهر روز نهم ذیحجه تا طلوع فجر روز عید، 3 - طواف الافاضه یا طواف رکن، پس از ذبح قربانی روز عید، 4 - سعی بین صفا و مروه، زمان آن پس از طواف القدوم خواهد بود، اگر نه پس از طواف الافاضه، 5 - حلق یا تقصیر، 6

- رعایت ترتیب در بین مهمترین ارکان یاد شده. ترک هر کدام از اینها حج را باطل می کند و با دادن فدیة جبران نمی شود.

واجبات حج (ابعاض حج)، عبارتند از: 1 - ابتدای احرام از میقات (مکانی و زمانی)، 2- مبیت ماندن شب در مزدلفه: وقت آن، پس از بازگشتن و قوف عرفات است که نماز مغرب روز عرفه را به مزدلفه می برد و شب در آنجا می ماند، 3 - مبیت در منی در شبهای ایام التشریق، 4- رمی جمرات ثلاثه یا سه جمره... 5 - طواف الوداع، پس از پایان تمام مراسم و مناسک است. ترک هر کدام از اینها با دادن فدیة جبران خواهد شد. قابل یادآور میدانم که: که خداوند متعال، فریضه حج را در سال ششم هجری بر مسلمانان با این فرموده‌اش: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» [آل عمران: 97].، فرض گردانید و اولین حجی که مسلمانان انجام دادند، در سال نهم هجری به امارت ابوبکر صدیق س بود، سپس رسول خدا ص خود در سال دهم هجری عازم حج گردیدند و مناسک را به جای آوردند. همچنین آن حضرت ص در تمام عمرشان چهار عمره زیر را به جای آورده‌اند که همه آنها در ماه ذی القعدة بود:

1- عمره حدیبیه، در ذی القعدة سال ششم.

2 - عمره قضاء، در ذی القعدة سال هفتم.

3 - عمره جعرانه، در ذی القعدة سال هشتم.

4 - عمره همراه با حج، در ذی القعدة سال دهم.

در حدیث شریف آمده است: «ادای عمره‌ای در رمضان، معادل با ادای حجی است که همراه با من انجام شده باشد».

باید دانست که: علما در فرضیت حج اتفاق نظر، ولی در فرضیت عمره اختلاف نظر دارند. شافعی‌ها و حنبلی‌ها می‌گویند: عمره نیز چون حج فرض است. اما مالکی‌ها و حنفی‌ها بر آنند که عمره سنت است. همچنین علما در این باره که کدام یک از حج «قران، تمتع و مفرد» بهتر است و فضیلت بیشتری دارد؛ اختلاف نظر دارند. احناف بر آنند که حج «قران» افضل است، سپس حج «تمتع» و بعد از آن حج «مفرد». مالکی‌ها و شافعی‌ها عکس آن را می‌گویند و حنبلی‌ها بر آنند که بهتر از همه «تمتع»، سپس «افراد» و بعد از آن حج «قران» است. تعریف افراد، تمتع و قران به اجمال این است:

1 - حج افراد: احرام بستن فقط برای حج، سپس احرام بستن برای عمره بعد از به اتمام رساندن حج است.

2 - حج تمتع: مخصوص حاجی آفاقی است و عبارت است از: احرام بستن برای عمره در ماه‌های حج از میقات، سپس احرام بستن برای حج از مکه مکرمه.

3 - حج قران: آن است که شخص برای حج و عمره با هم یکجا احرام ببندد، یابہ یکی از آنها احرام ببندد، سپس دیگری را در آن - در یکسال و در ماه‌های حج - داخل گرداند.

خواننده عزیز!

در آیه مبارکه (197) خداوند متعال زمان حج را بیان میدارد:

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ﴿١٩٧﴾

(برای ادای حج در ماههای معلوم و معینی است، پس کسی که در این ماهها حج را (بر

خود) فرض گردانند. (باید بدانند که) در حج آمیزش جنسی و گناه و جنگ و جدال در ایام حج جائز نیست (زیرا این‌ها منافی حج اند) و هر چه می‌کنید از کارهای نیک الله آن را می‌داند، و (در سفر حج با خود) توشه بگیرید، و بهترین توشه پرهیزگاری است و از (عذاب) من بترسید ای صاحبان خرد. (۱۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«رَفَتْ»: هم صحبتی و معاشرت منجر به همبستر شدن. «فُسُوقٌ»: گناه، نافرمانی، سرپیچی، جدال : ستیزه، مجادله.

تفسیر :

در عبادات اسلامی، زمان نقش مهمی را دارا می‌باشد طوری‌که می‌فرماید: «أَلْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ»: یعنی زمان و وقت ادای حج عبارت است از ماه‌هایی که برای مردم معلوم و معروفند و آنها عبارتند از شوال و ذی القعدة و ده روز (ذی الحجه).
به رأی امام مالک، عبارتند از: شوال، ذوالقعدة و تمام ذوالحجه. ولی در رأی جمهور علماء، عبارتند از: شوال، ذوالقعدة و ده روز از ماه ذوالحجه. و کسانی که گفته‌اند: احرام بستن برای حج قبل از ماه‌های معین آن جایز نیست، به این آیه استدلال کرده‌اند. بنابراین، هر کس قبل از فرارسیدن این ماه‌ها احرام بست، باید خود را با انجام دادن عمره حلال گرداند.

«فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ»: هر کس در این ماه‌ها، به اعمال حج شروع کرد؛ با احرام بستن در ظاهر، با نیت حج در باطن، و با گفتن تلبیه در نطق و بیان، با این امور و مقدمات؛ حج را بر خود لازم گردانیده است.

«فَلَا رَفَتْ وَ لَا فُسُوقٌ وَ لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ»: وقتی به اعمال حج شروع کردید، پس در آن «رفت» مقاربت جنسی و سخن‌گفتن و لو به کنایه، درباره آمیزش با زنان جایز نیست. و نه فسوق است، یعنی خارج شدن از حدود شرع، چه با انجام دادن آنچه که مخصوصاً در حال احرام، حرام است، - مانند تراشیدن سر - و چه با انجام دادن آنچه که در احرام و غیر آن حرام است - چون زنا و ظلم. بعضی گفته‌اند: فسوق؛ به معنای دشنام‌دادن است. همچنان در حج جدال یعنی مجادله کردن با کسی و به‌خشم آوردن و به ستیزه واداشتن کسی جایز نیست. بناً محیط و فضای با صفای حج و مگه را نباید با ارتکاب گناه و کدورت آلوده نمود.

« وَ مَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ »: و هر کار خیری نئیکی را که انجام می‌دهید الله آن را می‌داند و برای سفر حجتان توشه بگیرید. امام بخاری و دیگران از ابن عباس ب روایت کرده‌اند: اهل یمن که به حج می‌آمدند، توشه و مصارف راه با خود بر نمی‌داشتند و می‌گفتند: ما توکل کنندگان هستیم. پس «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» نازل شد. (صحیح بخاری 1523، ابوداود 1730 نسائی در «سنن کبری» 11033).
«وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»: و برای سفر حجتان توشه بگیرید.

شان نزول آیه :

امام بخاری و دیگران از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند: اهل یمن که به حج می‌آمدند، توشه و مصارف راه با خود بر نمی‌داشتند و می‌گفتند: ما توکل کنندگان هستیم. چگونه ما به حج خانه پروردگارمان رفته و قصد او را می‌کنیم، اما او به ما نان نمی‌دهد؟! این ممکن نیست؛ قطعاً او روزی‌مان می‌دهد. پس با اطمینان از این امر، بدون

زادوبرگی به حج می‌رفتند و می‌گفتند: ما بر خدای سبحان توکل می‌کنیم. لذا خداوند متعال که معنای توکل این نیست و ایشان را از این کار نهی کرد و فرمود: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» نازل شد. (صحیح بخاری 1523، ابوداود 1730 نسائی در «سنن کبری» 11033).

«وَأَتَّقُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ (197)»: بهترین توشه برای سرای آخرت، تقوی است و بهترین توشه دنیا، کاری است که انسان را بر تقوای حق تعالی یاری داده و او را از درخواست کمک از مردم باز دارد، پس ای خردمندان! از من پروا کنید و کاری نکنید که سبب خشم گردد.

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم که: در زمان جاهلیت توشه برنگرفتن برای سفر حج یک کار دنیایی شمرده می‌شد و از یک انسان مذهبی توقع می‌رفت که بدون همراه داشتن اسباب دنیا به سوی خانه ی خدا حرکت کند. در این آیه این باور غلط آنان مورد تردید قرار گرفته و به آنان گفته شده است که توشه برنگرفتن به هیچ وجه کار خوبی نیست. نیکی واقعی خوف خدا و پرهیز از نافرمانی او و پاکیزه بودن زندگی است. مسافری که اخلاقش را درست نمی‌کند و از الله نمی‌ترسد و کار بد انجام می‌دهد و تنها با همراه نبودن توشه ی راه خود را فقیر و زاهد جلوه می‌دهد به وجه کار خوبی نکرده است و این کارش هیچ فایده ای ندارد. هم در نگاه الله و هم خلق خدا ذلیل خواهد شد و هم آن کار مذهبی خویش را که برای آن سفر می‌کند در معرض اهانت قرار می‌دهد. اما مسافری که قلبش پر از خوف خدا باشد و اخلاقش درست باشد هم در نگاه خدا عزت خواهد داشت و هم در نگاه خلق خدا محترم خواهد بود، گرچه جعبه ی توشه اش پر از خوراکی باشد. - الله متعال فریضه حج را تعظیم نموده و شأن آن را بزرگ داشته است، لذا سه ماه را بنام ماه‌های حج نامیده در حالی که مراسم حج جز چند روزی بیش نیست، تا مردم در فضای امن و امان به ادای حج آمادگی بگیرند و راهی مکه معظمه گردند. به همین خاطر ایام ماقبل الحج بیشتر از ایام مابعد الحج است، یعنی دوماه و هفت روز قبل از حج، و هفده روز بعد از حج ادامه یافته و سه ماه حج تکمیل می‌گردد. تا حاجی بعد از انتهای مراسم حج هرچه زودتر به وطنش بازگردد.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ ﴿١٩٨﴾
گناهی بر شما نیست که (در ایام حج با خرید و فروش) از فضل پروردگارتان (روزی) طلب کنید، و هنگامی که از عرفات کوچ کردید؛ خدا را نزد مشعر الحرام (مزدلفه) یاد کنید، و او را یاد کنید همچنان که شما را هدایت کرد، و اگر چه پیش از آن از گمراهان بودید. (۱۹۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«جُنَاحٌ»: گناه. آن تبتغوا فضلاً: خواهان خیر و برکت در موسم حج می‌باشید. «فضلاً»: رزق و روزی، بخشش و عطا، سودجویی از راه داد و ستد و بازرگانی. «أَفَضْتُمْ»: بازگردید، سریع سرازیر شدید. عرفات: مکانی که حاجیان روز نهم ذی‌الحجه (روز عرفه) در آن جا لبیک گویند و دعاخوانان به سر می‌برند و پس از نماز ظهر و عصر به سمت مزدلفه رهسپار می‌شوند. وجه تسمیه ی عرفه - شاید - این است که حاجیان در آن جا، یکدیگر را می‌شناسند. (حجرت/13). «فاذکروا الله»: پس از مبیت (شب را به

سر بردن) در مزدلفه، لبیک گویان، تهلیل گنان، ادعیه خوانان و ثنا گویان، خدا را یاد کنید. ذکر - در این جا - شامل این چهار مورد است. «المشعر الحرام»: کوهی است در آخر مزدلفه به نام «قزح» وجه تسمیه ی مشعر، بدین سبب است که از آثار، علایم و شاخصه‌های عبادت به شمار می آید. «شعائر»: علایم و به دلیل ارج و احترامی که مشعر دارد، به حرام موصوف گشته؛ زیرا کار زشت و منهیّ عنه در آن، سخت حرام است. مشعر الحرام، در مزدلفه، در مسیر عرفات به سوی قربانگاه منی است.

تفسیر :

در شأن نزول این آیه مبارکه ، امام بخاری از ابن عباس ب روایت کرده است که: «عُكَاظُ»، «مَجَنَّهُ» و «ذُو الْمَجَازِ» بازارهای دوران جاهلیت بودند، مسلمانان تجارت در ایام حج را گناه پنداشتند و در این باره از رسول الله ج پرسیدند. بنابراین، آیه نازل شد و به مسلمانان اجازه داد که در هنگام اجرای مراسم حج می‌توانند کارهای تجارتي نیز انجام دهند. (صحیح بخاری 1770 و 2050 و 2098 و 4519).

«لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ» یعنی اگر در اثنای حج به کسب و تجارت بپردازید گناهی ندارد؛ زیرا تجارت دنیوی با عبادت دینی منافات ندارد، قبلاً در این مورد خود را گناهکار می دانستند، تا آیه ی «اباحه ی تجارت» در ماههای حج نازل شد. ولی نباید تجارت به هدف اصلی شما در حج باشد، هکذا نباید مشغولیت به تجارت به نقصانی در اعمال حج شما بینجامد.

«فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِّنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ» یعنی وقتی که بعد از وقوف در عرفه بیرون رفتید، به سوی مزدلفه کوچ نمودید با خواندن دعا و اظهار تضرع و گفتن تکبیر و تهلیل در مشعر الحرام واقع در مزدلفه به ذکر خدا بپردازید. فضل بن عباس (رض) روایت نموده که: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم از عرفه حرکت نمودند با سکون و آرامی سیر می‌نمودند تا آنکه به مزدلفه رسیدند» (صحیح بخاری (1671)).

وقوف در عرفات بر حاجی فرض است و این عمل از مهمترین ارکان حج می‌باشد، چنانکه در حدیث شریف آمده است: «الْحَجُّ عَرَفَةُ» «حج همان عرفه است». (سنن ترمذی (889) و ابن ماجه (3015)). خاطر نشان باید ساخت که روز عرفه - یعنی روز نهم ذی‌الحجه - فضیلت بزرگی داشته و گناهان بزرگ در آن بخشیده می‌شود. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «مَا مِنْ يَوْمٍ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ يُعْتَقَ اللَّهُ فِيهِ عَبْدًا مِنَ النَّارِ، مِنْ يَوْمِ عَرَفَةَ». (صحیح مسلم (1348)). «هیچ روزی که الله بیشترین بندگانش را در آن از آتش دوزخ آزاد نماید، نیست چون روز عرفه...».

«وَأَذْكُرُوا كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ (198)»: یعنی همان طور که شما را به صورتی نیکو هدایت کرد، او را به شیوه ی شایسته و نیکو ذکر کنید. و او را در مقابل نعمت هدایت و ایمان سپاسگزار باشید، که قبل از این که شما را هدایت کند از جمله ی گمراهان بودید. به ایمان و شرایع دین جاهل و بی خبر بودید.

وجه تسمیه « عرفات »:

عرفات، نام سرزمینی است در بیست کیلومتری مکه که بر زائران خانه خدا واجب است از ظهر روز نهم ذی‌الحجه تا غروب در آنجا بمانند و اگر قبل از غروب به عمد از آنجا خارج شوند باید يك شتر جریمه دهند. کلمه «عرفات» از «معرفت» به معنای محلّ

شناخت است. درباره نامگذاری عرفات به این نام، چهار نکته گفته‌اند:

- 1- وقتی جبرئیل علیه السلام مراسم حج را به آدم علیه السلام یا به ابراهیم خلیل الله آموخت، در پایان به او گفت: «عَرَفْتُ؟» آیا شناختی؟
- 2 - آدم و حوّا، در این منطقه یکدیگر را شناختند (: تَعَارَفَا) و باز یافتند. یا از آن‌رو که مردم در آن با یکدیگر معرفت و شناخت پیدا می‌کنند.
- 3 - عرفات از آن رو به این نام شناخته شد که مردم در آنجا به گناهان خود اعتراف می‌کنند.
- 4 - برخی هم عرفه را به معنای کوه گرفته‌اند.

مشعر الحرام:

محل کوه قزح در سرزمین مزدلفه است که امام بر آن قرار گرفته نمازهای مغرب و عشاء روز نهم ذی‌الحجه و نماز بامداد روز دهم ذی‌الحجه را بر آن اقامه می‌کند. بعضی گفته‌اند: مشعر الحرام؛ میان دو کوه مزدلفه از تنگه عرفه تا وادی محسر قرار دارد. آن را «مشعر» نامیدند، چون نشانگاهی برای عبادت است و آن را «حرام» نامیدند، چون دارای حرمت است و اعمال منهیة در آن انجام شود. در حدیث شریف به روایت مسلم آمده است: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در مشعر الحرام به ذکر و دعا ایستادند، چندان‌که صبح کاملاً روشن شد».

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٩٩﴾

باز از همان جا که مردم روانه می‌شوند، شما نیز [به سوی منی،] روانه شوید و از الله آمرزش بخواهید چرا که الله بسیار آمرزنده (و) مهربان است. (۱۹۹)

تفسیر :

«ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ»: یعنی از عرفه همان طور که مردم بیرون می‌آیند، فرود آید؛ نه از مزدلفه. طرف خطاب عبارت است از قریش که خود را از مردم بزرگتر و بالاتر می‌دانستند که با آنها بایستند، و می‌گفتند: ما خانواده‌ی خدا و ساکنان حرم او هستیم، بنابراین از حرم خارج نمی‌شویم. از این رو در مزدلفه که جزو حرم است می‌ایستادند، و از آنجا بیرون می‌رفتند و به افاضه می‌پرداختند که آن را «حمس» می‌خواندند، تا این که خدا به پیامبرش فرمان داد که به عرفه برود و در آنجا توقف کند، و از آنجا بیرون رود (به افاضه پردازد).

«وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (199)»: یعنی از نافرمانی‌هایی که در گذشته انجام داده‌اید از خدا طلب بخشودگی بکنید که همو در بخشندگی و رحمت، دستی بالا و کرمی وسیع دارد.

طوری‌که یادآور شدیم: پیامبر صلی الله علیه وسلم به خاطر مخالفت با مشرکین، از عرفه بعد از غروب آفتاب روانه مزدلفه شدند، و از مزدلفه بسوی منی وقتی رفتند که آسمان روشن شد، زیرا مشرکین عهد جاهلیت، عرفه را قبل از غروب آفتاب ترک می‌نمودند و مزدلفه را بعد از طلوع آفتاب، چنانکه از مسور بن مخرمه (رض) روایت شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه وسلم در عرفه خطبه‌ای برای ما ایراد نمودند. ایشان در این خطبه بعد از ثنا و ستایش الله تعالی چنین فرمودند: (همانا مشرکین و بت پرستان از اینجا (عرفه) نزدیک غروب آفتاب، هنگامیکه آفتاب بر سرکوه‌ها مانند عمامه که بر سر مردان می‌باشد، حرکت می‌نمودند پس روش ما با آنها مخالفت دارد، و از مشعر الحرام هنگام طلوع خورشید از بالای کوه‌ها که مانند عمامه سر مردان می‌باشد، روانه می‌شدند،

پس راه و روش ما با آنها مخالف است) (سنن بیهقی: 125/5 و مستدرک حاکم: 304/2 حاکم فرمود: این حدیث مطابق شروط شیخین میباشد. و هیثمی در مجمع الزوائد 255/3 فرموده: راویانش، راویان صحیح اند.)

همچنان پیامبر صلی الله علیه وسلم بمنظور به خشم آوردن مشرکین، در اماکنی که آنها به الله تعالی و پیامبرش کفر ورزیده اعلان دشمنی نموده بودند، شعایر و مراسم دین اسلام را برپا و عملی نمودند، طوریکه در منی فرمود: «فردا در خیف بنی کنانه از وادی محصب فرود خواهیم آمد، جایی که مشرکان قریش و بنی کنانه گرد آمده و بر ضد بنی عبدالمطلب با هم پیمان بستند که با آنان خویشاوندی نکنند، و خرید و فروش ننمایند، تا آن دم که رسول الله ج را برای کشتن به آنان تسلیم نمایند.» (صحیح بخاری (1590)..

لیکن الله تعالی نه تنها نیرنگ و توطئه مصمم گشته آنان علیه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را محو و نابود ساخت، بلکه برنامه و دسیسه هایشان را دگرگون ساخته و ناکام و نا امید شده به مقصود نرسیدند. سپس پیامبر خویش را نصرت بخشید و کلمه توحید را بلند و دین و آیین راست و مستقیم خود را کامل نمود.

سپس از همان جا که مردم قریش روانه می شوند، شما نیز روانه شوید، قریش در صبحگاه روز عید برای رمی جمرات از مزدلفه به سوی منی روانه می شدند. و از الله تعالی برای گناهانتان در اماکن نزول رحمت و مواضع قبول دعا آمرزش بخواهید چرا که الله تعالی آمرزنده مهربان است.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در حرکت از مزدلفه بسوی منی قصداً تأخیر نمودند تا اینکه فضا قبل از طلوع آفتاب کاملاً روشن شد، هر چند می توانستند بخاطر وجود خانواده و ضعیفانی که همراه داشتند، قبلاً حرکت کنند. (متفق علیه).

اعتدال و میانه روی پیامبر اسلام در ادای مناسک:

آشکار است که در همچو فضای ایمانی پر از رحمت و نور و برکت، امکان آن می رود که بسیاری از مردم را به تفریط و بی توجهی به جسد، و یا افراط در حق روح شان بکشاند، لیکن از احوال حج پیامبر صلی الله علیه وسلم در می یابیم که ایشان توجه و عنایتی به جسد مبارکشان داشتند، بطور مثال ایشان در روز ترویبه (روز هشتم ذی الحجه) به منا تشریف بردند تا به عرفه نزدیک باشند، و در شب عرفه و شب مزدلفه خوابیدند، و روز عرفه روزه نداشتند، و در همین روز در زیر قبه ای که قبلاً برای ایشان نصب گردیده بود، ایستادند، و در شب مزدلفه نمازهای نفلی قبل و بعد نماز شام و خفتن را ترک کردند، و شب را کاملاً بدون قیام لیل خوابیدند، همچنان در سیر و انتقال میان مشاعر، و هنگام انجام دادن بعضی از مناسک، مانند طواف و سعی و پرتاب سنگریزه بر جمره ها از شتر استفاده نمودند، و بخاطر خدمت گذاری خویش خادمی برگزیدند (متفق علیه، و مسند احمد (27290)، و زاد المعاد: 247/2). و..... سایر اموری که جسد را راحت و نیرو بخشیده و بر ادای هدف بزرگ که عبارت از دعا و مناجات، و ادای مناسک با حضور قلب و فکر، و اطمینان خاطر است، آماده، استوار و قادر می گرداند.

و حدیث ام الحصین دلیل واضحی بر اعتدال و میانه روی ایشان در حج است، وی فرمود: (من با پیامبر صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع شرکت داشتم، ایشان را در حالی دیدم که بر شتر سوار بودند و بلال و اسامه ب با ایشان نیز سوار بودند، یکی از آنها شتر را می راند و دیگری چادر را بر سر رسول الله صلی الله علیه وسلم قرار داده بود تا از

گرمی آفتاب جلوگیری کند، پیامبر اسلام در ضمن سخنانشان فرمودند: (بشنوید و فرمان برید اگرچه بر شما غلام سیاه و گوش بریده‌ای مقرر شود که شما را به کتاب الله رهبری نمایند. (صحیح مسلم) 1298).

قابل تذکر است که: مبییت در مزدلفه واجب است و قبل از اسلام نیز مردم به آن آشنا بودند و از جمله مناسکشان بود. چنانکه رسول کریم ج در خطبه عرفات فرمود: (..مشرکین از مشعر الحرام هنگام طلوع آفتاب از بالای کوه‌ها که مانند عمامه سر مردان می‌باشد، روانه‌ی منا می‌شدند، پس راه و روش ما با آنها مخالف است) (سنن بیهقی: 125/5 و مستدرک حاکم: 304/2؛ حاکم فرمود: این حدیث مطابق شروط شیخین می‌باشد. یعنی پیامبر ج قبل از بلند شدن آفتاب بسوی منی حرکت نمودند.)

نکته ی تاریخی :

عرب زمان جاهلی، پس از پایان مناسک و مراسم حج در منی به دور هم گرد می‌آمدند و از افتخارات پدرانشان سخن می‌گفتند و کارهایشان را به یکی یکی - بر می‌شمردند... خداوند، به آنان امر کرد: به جای یاد کردن افتخارات پدران و نیاکانتان، خدا را به نیکی یاد کنید. از آن تاریخ، با این فرمان الهی، مفاخره باطل شد. ای انسان! بدان که همان طور که از یاد و نام پدرت خسته خواهی شد و اغلب در یاد او هستی، باید خدا را نیز پیوسته یاد کنی. اگر کسی از نسب و نژاد تو ایراد بگیرد، هرگز به آن خشنود نیستی. در برابر گمراهان و بدعت‌گذاران از خدایت دفاع کن و هم چون حرمت نام پدرت، افریدگارت را نیز با هیبت و شکوه و عظمت نام ببر... پیامبر صلی الله علیه و سلم در روز دوم ایام التشریق، خطبه ای ایراد فرمود و مسلمانان را به ترک افتخارات جاهلی، واداشت و گفت: هان، ای مردم! پروردگارتان یکی و پدرتان (آدم) یکی است. پس بیدار باشید که: عرب هیچ امتیازی بر عجم ندارد و عجم هم هیچ امتیازی بر عرب ندارد و هیچ سرخپوستی بر سیاه پوست برتر نیست و هیچ سیاه پوستی بر سرخ پوست برتری ندارد، مگر به تقوا و پارسایی. آیا پیام را رساندم؟ همه ی حاضران جواب دادند: بلی! ای پیامبر خدا! پیام را رسانیدی. قابل توجه است که در این آیه متبرکه :

ضمن دستور به حرکت دسته‌جمعی همراه مردم، به اهل مکه تذکر می‌دهد مبادا خیال کنید که چون اهل حرم یا از قبیله قریش و امثال آن هستید باید حرکات عبادی شما با دیگران فرقی داشته باشد، این خودبزرگبینی‌ها را کنار گذاشته و همچون عموم مردم باشید.

اساساً یکی از آثار و فلسفه‌های حج، کنار زدن امتیازات پوشالی است. در آنجا انسان از کفش، کلاه، لباس، همسر و مسکن خود می‌گذرد و قطره‌ای می‌شود که به دریا ملحق شده است.

در این آیه، دو بار و در آیه قبل يك مرتبه کلمه «افاضة» بکار رفته که به معنای حرکت دسته جمعی است، این تکرار و اصرار نشان می‌دهد که حرکت دسته جمعی در انجام عبادات ارزشمند است.

فَإِذَا قُضِيَتْمْ مَنَاسِكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ ﴿٢٠٠﴾

پس چون مناسک [حجتان] را ادا کردید پس الله را یاد کنید همانطور که پدران تان را یاد

می‌کنید، بلکه بیشتر از آن، پس از مردمان کسی هست که می‌گوید: ای پروردگار ما! به ما در دنیا عطا کن و او را در آخرت بهره ای نیست. (۲۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَضَيْتُمْ»: (قضی): به طور کامل به جایی آوردید. «مَنَاسِكُ»: عبادات مختص حج. اعمال حج. مانند رمی جمرات و غیره. «كَذَكَّرَكُمْ ءَابَاءَكُمْ»: همان‌گونه که پدران خود را یاد می‌کردید. گویند عرب‌ها بعد از انجام اعمال حج و اتمام مراسم آن، در منی گرد می‌آمدند و مفاخر آباء و محاسن اجدادشان را یاد می‌کردند و می‌ستودند. «خَلَاقٍ»: بهره و نصیبی از نعمت.

تفسیر :

«فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا»: یعنی وقتی مناسک حج را در یوم نحر (روزهای عید قربان) خاتمه دادید و از اعمال حجتان فارغ شدید، که اعمال این روزها عبارت است از؛ رمی جمرات، ذبح، تراشیدن سر و طواف افاضه، پس همان‌گونه که پدرانتان را یاد می‌کنید، یا بهتر و بیشتر از آن، الله تعالی را یاد کنید. باید گفت: یاد هر کس یا هر چیز، نشانه‌ی حاکمیت آن بر فکر انسان است. کسی که یاد اجداد خویش را دارد و به آنان افتخار می‌کند، فکر و فرهنگ آنان را پذیرفته است و این یادکرد می‌تواند فرهنگ جاهلی را بر جامعه حاکم کند. به همین دلیل حضرت موسی گفت: من گوساله طلایی و پر قیمت سامری را آتش می‌زنم و خاکسترش را به دریا می‌ریزم. زیرا تماشای آن، فرهنگ و تفکر شرک را در انسان زنده می‌کند.

درشان نزول آیه مبارکه آمده است: رسم اعراب این بود که چون از حج خویش فارغ می‌شدند، در محل جمرات می‌ایستادند و از مفاخر نیاکان و مناقب گذشتگان خویش سخن می‌گفتند، پس خدای متعال آنان را به جای این کار به ذکر و یاد خویش فرا خواند. یادآور می‌شویم که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حجه‌الوداع، در دومین روز از ایام تشریق، خطبه‌ای ایراد نموده و اعراب را به ترک این‌گونه فخر فروشی‌ها فراخواندند و آن این حدیث شریف ایشان است: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنْ رَبِّكُمْ وَاحِدٌ، وَإِنْ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجْمِيٍّ، وَلَا لِعَجْمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَلَا لِأَحْمَرٍ عَلَى أَسْوَدٍ، وَلَا لِأَسْوَدٍ عَلَى أَحْمَرَ إِلَّا بِالتَّقْوَى، أَلْبَغْتُ؟ قَالُوا: بَلَّغْ رَسُولُ اللَّهِ» «ای مردم! بی‌گمان پروردگارتان یکی است و بی‌گمان پدرتان یکی است، آگاه باشید که عربی را بر عجمی و عجمی را بر عربی، سرخ را بر سیاه و سیاه را بر سرخ هیچ فضل و برتری‌ای نیست مگر به تقوی. آیا ابلاغ کرده‌ام؟ همه یک‌صدا گفتند: آری! رسول الله صلی الله علیه وسلم ابلاغ نمود.» «فَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ (200)» و از مردم گروهی هدفی جز دنیا ندارند و به خاطر آن سعی و کوشش می‌کنند و می‌خواهند به سرمایه و متاع فانی و زائل آن برسند، و می‌گویند: بار خدایا! عطایا و نعمت‌های دنیا را مخصوصاً به ما عطا فرما، اما در آخرت سهم و نصیبی ندارد.

برای چنین کسانی در آخرت هیچ نصیبی از نعمت‌های پروردگار نیست چون این‌ها آخرت خود را در بدل دنیا فروخته‌اند.

در این آیه کریمه، مسلمانان از محدود ساختن دعاها بر طلب دنیا نهی شده‌اند. پس این آیه، کسانی را نکوهش می‌کند که دنیا را منتهای آرزوها و بزرگترین هدف در زندگیشان قرار می‌دهند، مخصوصاً در چنین مشاعر عظیم.

شان نزول آیات : 200 - 202:

ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: مردم عصر جاهلیت، در اعیاد و جشن های بزرگ یکجا دور هم جمع می شدند. یکی می گفت: پدرم مردی سخاوت پیشه بود، به مردم غذا می داد، شتر و اسب های سواری می بخشید و خونبهای قتل ها را می پرداخت. خلاصه، جز کارهای پدران شان از چیزی حرف نمی زدند. پس خدای بزرگ آیه: «فَإِذَا قُضِيَتْكُمْ مَنَاسِكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ...» را نازل فرمود. (به ابن ابوحاتم نسبت داده. طبری او را از بسیاری از مفسرین روایت کرده به شماره های 2850 - 3861 نگاه کنید).

- ابن جریر از مجاهد روایت کرده است: چون عرب ها مناسک حج را بجا می آوردند، در موضع جمره جمع می شدند و کارهای دوران جاهلیت پدران خود را به رخ یکدیگر می کشیدند. بنابراین، آیه مذکور نازل شد (طبری 3854 - 3857 و 3861 از چندین طریق از مجاهد روایت کرده است).

- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عده ای از عرب به موقف می آمدند و می گفتند: پروردگار! امسال را سال باران و برکت، سال سرسبزی و حاصل خیزی، سال دوستی و صمیمیت و سال نیکویی و زیبایی بگردان. اما از امور آخرت شان، هیچ یادآور نمی شدند. پس خدا در باره آنان آیه مبارکه: «فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ (200)» را نازل کرد. بعد از آن ها کسانی می آیند که قلب شان سرشار از نور ایمان است و همواره می گویند: «وَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (201)» اولی که عطا کن و در آخرت نیز به ما نیکی مرحمت فرما و ما را از عذاب دوزخ حفظ کن، آن ها از کسب خود بهره ورند و خدا سریع الحساب است» (به «درالمنثور» 1 / 417 ملاحظه فرماید).

وَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿٢٠١﴾

و گروهی از آنان می گویند: پروردگار! به ما در دنیا (نیکی) عطا کن! و در آخرت نیز (نیکی) مرحمت فرما! و ما را از عذاب دوزخ نگهدار. (۲۰۱)

تفسیر:

یکی از راههای شناخت مردم، آشنایی با آرزوها و دعاهای آنان است. در آیه قبلی، درخواست گروه اول از خداوند مربوط به دنیا بود و کاری به خیر و شر آن نداشتند، ولی در این آیه مبارکه درخواست گروه دوم از خداوند، «حَسَنَةً» است در دنیا و آخرت. در دیدگاه گروه اول؛ دنیا به خودی خود مطلوب است، ولی در دید گروه دوم؛ دنیایی ارزشمند است که حسنه باشد و به آخرت منتهی گردد. طوری که می فرماید: «وَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»: و از مردم گروهی اند که از خدای خود خیر هر دو دنیا را می خواهند، این دعا تمام خیر را در بردارد، و تمام شر را دور می کند؛ چون حسنه و نیکی در دنیا شامل تندرستی و عافیت، و منزل پرآسایش و همسر نیکو و نیک خو و روزی وافر و غیره می باشد. و تمام نیکی ها را در برمی گیرد. نیکی آخرت شامل آسودگی از فزع و دلهره ی اکبر و آسانی حساب و کتاب و ورود به بهشت، و تماشا و نظر به ذات پروردگار کریم و غیره می شود.

«وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (201)»: یعنی ما را از عذاب جهنم محفوظ بدار! انس (رض) روایت

می‌کند که «بیشترین دعایی که پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را می‌خواندند، همین دعا بود: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» چون این دعا دعای جامعی است که مشتمل بر نیکی و خوبی‌های دنیا و آخرت بنده است. (متفق علیه).

أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٢٠٢﴾

اینانند گروه از آنچه که کرده‌اند حصه و بهره می‌برند، و الله زود حساب گیرنده (اعمال بندگان خود) است. (٢٠٢)

تفسیر:

«أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (202)»: یعنی آنها نصیبی فراوان از پاداش نیکی‌ها را دارند، و خدا سریعاً و در یک لحظه به حساب مخلوقات می‌رسد. باید گفت که: اجر و پاداش الهی بر عدل و انصاف استوار می‌باشد، طوریکه فرمود: «ایشان کسانی‌اند که از آنچه به دست آورده‌اند بهره‌ای دارند». البته الله تعالی در عقوبت و کیفر دادن در مقابل اعمال بد بندگان عادل است، اما در مقابل اعمال نیک ایشان پاداش و اجر اوتعالی مضاعف است زیرا اوتعالی صاحب فضل و کرم و جود و سخا است. طوریکه در حدیث شریف آمده است: «هنگامی که بنده برای انجام کار نیکویی تلاش کند، اگر آن را انجام دهد، الله آن را نزد خویش به اندازه ده کار نیکو تا هفتصد برابر، تا مقادیر زیادی (تا هر اندازه که بخواهد) می‌نویسد؛ و هنگامی که بنده برای انجام کار بدی تلاش می‌نماید، اگر آن را انجام دهد، الله یک بدی برای او می‌نویسد» (متفق علیه).

وَادْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٠٣﴾

والله را در روزهای معین و شمرده در منی (که سه روز ایام تشریق: 11 و 12 و 13 ماه ذیحجه است) یاد کنید پس کسی که شتاب کند؛ و در دو روز (اعمال را انجام دهد) گناهی بر او نیست. و کسی که تأخیر کند (و اعمال را در سه روز انجام دهد) گناهی بر او نیست (این رخصت) برای کسی که تقوا پیشه کند، و از الله بترسید، و بدانید که به دربار او جمع خواهید شد. (٢٠٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَادْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ»: در روزهای مشخص و معلوم، خدا را یاد کنید، در ایام التشریق و هنگام ذبح قربانی به تکبیر، تهلیل، تمجید و تسبیح خدا پردازید.

تفسیر:

«وَادْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ»: واقعیت امر اینست که: زمان در دعا اثر خاصی خود را دارد. طوریکه در این آیه می‌فرماید: یعنی بعد از هر نماز او را تکبیر بگویید و در سه روز ایام التشریق؛ روزهای معین، معلوم و مشخص عبارت‌اند از: روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی‌الحجه که روزهای زدن جمرات در منی بوده و بی‌هیچ اختلافی، ایام تشریق می‌باشند. البته ذکری که به آن مأمور شده‌اند؛ تکبیر گفتن حجاج در هنگام زدن جمرات (سنگریزه‌ها) در منی، و تکبیر گفتن سایر مسلمین در مناطق و سرزمین‌هایشان در تمام جهان بعد از نمازها و غیر آن، از صبح روز عرفه تا بعد از نماز عصر آخرین روز از ایام تشریق است. و در این ذکر، حاجی و غیر آن برابرند، جز این که غیر حاجی، در روز عرفه تکبیر می‌گوید، اما حاجی در آن تلبیه می‌گوید. «فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ»: پس هر کس در خارج شدن از منی شتاب و عجله

کرد و اعمال مربوطه را در دو روز انجام داد پس گناهی بر او نیست. این یعنی: هر کس در روز دوم از ایام تشریق، جمرات را زد و از منی بیرون رفت، گناهی بر او نیست، (وسعت و فراوانی فضل و کرم الله عزوجل و آسانی‌اش در احکام، زیرا به حاجی این اختیار را داده است که سه روز بماند یا در دو روز شتاب کند. خارج شدن حاجی از مشعر منی باید قبل از غروب آفتاب باشد؛ یعنی کسی که شتاب می‌کند باید پس از دو روز، بعد از رمی جمرات و زوال صورت گیرد.)

«وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ»: وهر کس تأخیر کرد و جمرات را در روز سوم نیز زد، آن‌گاه از منی کوچ نمود، نیز گناهی بر او نیست. چون هر دو صورت مباح است و حاجی میان هر دو امر اختیار دارد. اما ماندن در منی به مدت سه شب و سه روز برای زدن جمرات، بهتر است، و گناه به کسی تعلق نمی‌گیرد که در حج خویش تقوی داشته باشد.

«لِمَنْ اتَّقَى»: یعنی مراتب و احکام مذکور برای افرادی است که از خدا می‌ترسند و حج را به شیوه‌ی تمام و کامل انجام می‌دهند.

«وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (203)»: یعنی از خدا بترسید و یقین بدانید که برای محاسبه در پیشگاه او جمع می‌شوید و مطابق اعمالتان کیفر یا پاداش تعیین می‌کند.

باید گفت که: کار مقدّس و سرزمین مقدّس به تنهایی کافی نیست، انسان نیز باید مقدّس و با تقوا باشد. در این آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که؛ دوبار کلمه «تقوی» در کنار هم برای زائران خانه‌ی خدا آن هم در سرزمین منی، می‌تواند نشانه‌ی این باشد متوجه باشید که شیطان در همه‌جا نفوذ دارد.

در این آیه مبارکه، الله متعال موعظه را مقرون با ارباب و ترساندن آورده است؛ زیرا وقتی انسان بداند که به سوی الله متعال حشر می‌شود و پاداش نیکی و بدی او را خواهد داد، پرهیزکار می‌شود، و آنچه را که بر او واجب است انجام داده و آنچه الله متعال او را نهی فرموده ترک خواهد کرد؛ و به این ترتیب حکمت الهی را در بسیاری از آیات که در آن ایمان به روز آخرت با ایمان به الله بدون سایر ارکان ذکر شده است آشکار می‌گردد، زیرا ایمان به روز آخرت در برگیرنده عمل برای آن روز است، که آن عمل همان اطاعت از الله و رسولش ج می‌باشد. (تفسیر کوثر - تفسیر فاتحه و بقره، قریب الله مطیع) خواننده معزز! بدین ترتیب، خداوند متعال در هشت آیه - یعنی از آیه 196 تا 203 - به بیان عمده احکام حج و عمره را به بیان گرفت، که تفصیل این احکام را میتوانید در کتب فقه به تفصیل مطالعه فرمایید.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (204 الی 212) بحث در باره فرقه‌ی منافق و دسته‌ی مخلص، فراخواندن به سوی دین اسلام و پیروی از احکام آن، و مجازات نافرمانان، بعمل آمده است.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ﴿٢٠٤﴾

و از مردم کسی هست که گفتارش در (باره) زندگی دنیا تو را به تعجب می‌اندازد (در ظاهر، اظهار محبت شدید می‌کنند) و الله را بر آنچه در دل خود دارد؛ گواه می‌گیرد، (قسم می‌خورد)، در حالیکه او سرسخت‌ترین دشمنان (و خصومت‌گران) است. (۲۰۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

يُعْجِبُكَ (عجب): التفات تو را به خود جلب می کند، تو را شگفت زده می کند. يُشْهَدُ اللهُ : خدا را گواه می گیرد، حاضر می داند، اَلُدُّ اَلْخِصَامِ : سرسخت ترین و کینه توزترین دشمنان، طبری گفته است: الد به معنی شدید الخصومه است و در حدیث آمده است: (مبغوض ترین انسان در نزد خدا الله الخصم است) .

تفسیر :

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ» : قرآن کریم بعد از ذکر نیکوکاران به ذکر بدکاران فاسق می پردازد و خبر می دهد که : ای محمد! گروهی از انسان ها هستند که با چرب زبانی و قدرت و سحر بیان و تزویر، ترا شگفت زده می کنند اما در واقع منافق و دروغگو هستند.

« فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا » یعنی فقط در این دنیا زبانشان کاربرد دارد، وگرنه در آخرت که حاکم خدای دانا به نمان است و از همه چیز باخبر و از راز و نمان دل ها آگاه است کاری از پیش نمی برند.

هكذا از جمله «يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» در می یابیم که سوژه های صحبت منافقان، مربوط به مسائل دنیوی است تا دیگران را تحت تاثیر خویش قرار دهند. «وَأَشْهَدُ اللَّهَ عَلَى مَا فِي قَلْبِي» : آن منافقان با قسم های جدی شان به پیامبر صلی الله علیه وسلم می گویند: الله گواه است که شما چقدر در قلب ما محبوب هستید! یا الله را گواه می گیرند که ما چه اندازه به اسلام وفادار و متعهد هستیم! واقعیت اینست کسانی که می دانند دروغگو هستند، با سوگند و زیباسازی کلمات، سعی دارند خود را دلسوز و مخلص نشان دهند.

«وَهُوَ اَلُدُّ اَلْخِصَامِ (204)» : درحالی که سخت ترین دشمنان اسلام و مسلمانان هستند . و به آنان خصومت و دشمنی شدید دارد، و بر باطل و ناروا جدل می کند، و با سخنان چرب و نرم و شیرین زبانی به دین و صلاح تظاهر می کند.

برای انسان شایسته نیست فریب احوال ظاهری مردم را بخورد، و همچنین برخی از مردم هستند که ظاهر اعمال آنها تو را می فریبد و به تعجب می اندازد، و لیکن در حقیقت مشتمل بر کفر است- والعیاذ بالله؛ ولی ما جز بر آنچه که در ظاهر است نمی توانیم حکم کنیم، زیرا آن چیزی که در قلب هاست نمی دانیم؛ و امکان ندارد که مردم را بر آنچه در قلب هاست محاسبه کنیم؛ بلکه بر اساس ظاهر آنها را محاسبه می کنیم.

شان نزول آیه : 204:

ابن ابوحاتم از طریق سعید یا عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: وقتی که سریة عاصم و مرثد، گرفتار [دام حيله و نیرنگ بنی هزیل] گردید، دو منافق باهم گفتند: افسوس بر این کشته شدگان که اینچنین تباه و هلاک شدند، نه در خانه و بین خویش و قوم خود نشستند و نه وظیفه و رسالتی را که پیشوایشان به آنها سپرده بود به انجام رساندند. پس آیه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ نازل شد (طبری 3965 و 3966 از ابن اسحاق از محمد بن ابومحمد به اسناد ضعیف روایت کرده به خاطر شیخ ابن اسحاق).

- ابن جریر از سدی روایت می کند: اخنس بن شریق ثقفی به حضور نبی کریم صلی الله علیه وسلم آمد و اظهار داشت که دین مبین اسلام را پذیرفته است. پیامبر از شنیدن این خبر شگفت زده و شاد شد. سپس اخنس از مدینه خارج شد و در مسیر خود چون به یک

کشتزار و یک گله الاغ که متعلق به مسلمانان بود رسید مزرعه را آتش زد و خران را پی کرد. پس این آیه نازل شد (طبری 3964 از سدی روایت کرده).
یادداشت :

اخنس، لقب و نامش اُبی بود. در غزوه بدر، با سیصد نفر از هم پیمانانش از بنی زهره، از جنگ با پیامبر کناره گرفت و بدین لقب، شهرت یافت. «اخنس عنه»: از او کناره گرفت. اخنس، مردی خوش سخن و خوش سیما بود.

**وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الْفُسَادَ ﴿٢٠٥﴾**

او هنگامی که (از مجلس پیغمبر) باز گردد می‌کوشد تا در زمین فساد برپا کند، و زراعت و نسل‌های مردم را برباد سازد، (با اینکه می‌دانند) الله فساد و فسادکاران را دوست ندارد. (۲۰۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

تَوَلَّى: ریاست یافت، رفت، از تو پشت کرد. الْحَرْثُ: کشت و زرع. النَّسْلُ: نژاد حیوان، نسل انسان.

تفسیر :

«وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا»: و هرگاه این شخص از محضر تو ای محمد صلی الله علیه وسلم! بیرون و متولی کاری از امور مردم شود، دست به فساد و ایجاد فتنه و نزاع در بین آن‌ها می‌زند،

مفسران مینویسند که: کلمه «تَوَلَّى» را دو نوع می‌توان معنا نمود: یکی به معنای به قدرت و حکومت رسیدن و دیگر به معنای اعراض کردن است که در این صورت معنای آیه این می‌شود: هرگاه از حق و هدایت الهی اعراض نمود و از نزد تو بیرون رفت، به سراغ فتنه و فساد می‌رود.

آیه مبارکه درباره ی اخنس نازل شده ولی عام است و تمام منافقان را شامل می‌شود که چیزی را به زبان می‌آورند که در نهاد ندارند. «با چرب زبانی کامت را شیرین می‌کند، و همانند روباه فریبت می‌دهد.»

«وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ»: فساد ایشان در زمین همانا ویرانگری، سازماندهی اعمال خرابکارانه و اذیت رسانی و مکر و توطئه چینی علیه مسلمین است، یعنی کشتزار را نابود می‌کند و نسل انسان و حیوان را از بین می‌برد؛ به این معنی که فسادش کلی و عمومی است و حاضر و غایب و متمدن و بادیه نشین را دربر می‌گیرد. حرث عبارت است از رشد و نمو کشت و ثمر، و نسل عبارت است از ذریه ی انسان و حیوانات که انسان بدون آن قادر به ماندن و بقا نیست. پس نابود کردن آنها به معنی نابود کردن انسان و انسانیت است.

طوری‌که یادآور شدیم؛ این تعبیر، همه انواع فساد را شامل می‌شود، بی‌هیچ فرقی میان آنچه که موجب فساد و تباهی در دین یا در دنیا است.

همچنان مفسر مراغی و فخر رازی در تفاسیر خود احتمال داده‌اند که مراد از «حرث» زنان باشند، بدلیل «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ 223 بقره» و مراد از «نسل» فرزندان. یعنی طاغوت‌ها، نظام خانواده و تربیت فرزندان را نابود می‌کنند. مگر واقعیت هم همین است

که اگر : نااهل اگر به قدرت دست یابد ، همه چیز را به فساد می‌کشاند. واضح است که بزرگترین خطر، همانا نابودی فرهنگ یک جامعه است.

«وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ (205)»: حق تعالی از هر تبه کار بدکار و هر حقیر خبیث بیزار است و فسادکاران در امور دین و دنیا نزد او مبعوض‌اند؛ زیرا او تعالی همواره به اصلاح و آبادانی امر می‌کند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُ جَهَنَّمَ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿٢٠٦﴾

و چون به او گفته شود (بطور نصیحت) که از الله بترس، غرور و تکبر می‌ورزد و به گناه (دیگر) وادارش می‌کند پس دوزخ برای او کافی است، و البته دوزخ بدجایی است. (۲۰۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

اتَّقِ اللَّهَ : از خدا بترس، أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ: خودخواهی او را به گناه وامی‌داشت، نخوت، او را به سوی گناه سوق می‌داد. حَسْبُهُ : او را بس است. الْمِهَادُ : قرارگاه، بستر خواب.

تفسیر :

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ»: و هرگاه این منافق را نصیحت کنند که از الله بترس! کبر و غروری که دارد او را از قبول پند و اندرز باز می‌دارد، به‌خاطر گناهی که در قلب وی است و علت آن نفاق یا غلبه هوای نفس بر او است، که وی را به گناه وامی‌دارد. و یا هم از سر استکبار و خود بزرگبینی، مرتکب کفر می‌گردد، «فَحَسْبُهُ جَهَنَّمَ وَ لَبِئْسَ الْمِهَادُ (206): برای چنین کسی جز آتش دوزخ بهره‌ای نیست و همین آتش دوزخ برای او کافی است و در آن همیشه جاوید خواهد بود، چقدر بد جایگاهی دارد کسی که غضب الله متعال را فراهم کند؟!»

مهاده: بستر آماده شده برای خواب است و جهنم از روی تهکم و ریشخند به این نام نامیده شد زیرا محل استقرار کفار می‌باشد.

تکبر و غرور در شریعت الهی از جمله پستترین و بدترین صفتی است که موجب قهر و غضب پروردگار می‌گردد. از این رو تکبر و غرور در برابر مسلمانان حرام است، و از خصلت‌های نکوهیده‌ای است که از امراض قلوب شمرده شده است، و شخص متکبر باید در فکر معالجه آن باشد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیث قدسی از الله تعالی روایت می‌کند که فرمود: «الْكِبْرِيَاءُ رَدَائِي، وَالْعِظْمَةُ إِزَارِي، فَمَنْ نَازَعَنِي وَاحِدًا مِنْهُمَا، قَذَفْتُهُ فِي النَّارِ» «کبریاء ردای من و عظمت ازار من است، پس هر کسی در یکی از آنها با من منازعه کند وی را در آتش می‌اندازم». (سنن ابو داود (4090) سنن ابن ماجه (4174) با تصحیح البانی در صحیح الجامع (4311).

ابن القیم (رح) فرموده است: ارکان کفر چهار چیز است: کبر، حسد، غضب و شهوت، کبر انسان را از طاعت و فرمانبرداری باز می‌دارد، و حسد باعث عدم پذیرش نصیحت از دیگران و یا بذل نصیحت به دیگران می‌شود، و غضب باعث بی‌عدالتی، و شهوت مانع فارغ شدن به عبادت الله تعالی می‌شود.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿٢٠٧﴾

و از مردمان کسی هست که جان خود را برای به دست آوردن خشنودی الله می‌فروشد، و خداوند نسبت به بندگان مهربان است. (۲۰۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

يَشْرِي: مي فروشد. اِبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ: به خاطر بدست آوردن خشنودی خداوند.

تفسیر :

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» : این هم گروه دوم است که عبارتند از نیکان نیکو عمل. بعد از این که خدای متعال اوصاف ناپسند منافقان را بیان کرد، به دنبال آن به ذکر صفات حمیده و پسندیده ی مؤمنان پرداخت. این گروه از انسان های هستند که : از منافقان تفاوت بسیار دارند، طوری که گفتیم ؛ این ها نیکوکاران بر گزیده شده و کسانی اند که جان و مال خود را در راه یاری رسانیدن به دین الله متعال سودا می کنند و در بدل رضوان الله متعال و بهشت او را می خرند؛ «وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ (207)» : و الله تعالی نسبت به بندگانش مهربان است. چون به آنان در برابر عمل اندک، پاداشی عظیم عنایت کرده و بیشتر از حد توانشان مکلفشان نمی گرداند. این کثیر (رح) فرموده است: اکثر علما بر آنند که این آیه درباره هر مجاهدی که در راه الله تعالی جهاد می کند، نازل شده است.

شان نزول آیه 207:

حارث بن ابواسامه در «مسند» خود و ابن ابوحاتم از سعید بن مسیب روایت کرده اند: صهیب به قصد هجرت به سوی رسول الله (یعنی خواست از مکه به مدینه مهاجرت کند) درین وخت عده ای از مشرکان او را دنبال کردند. صهیب (رض) از شتر خویش پیاده شد و به شتاب همه تیرهایی را که در ترکش داشت بیرون آورد و گفت: ای گروه قریش، خوب می دانید که من در میدان مردی، از بهترین تیراندازان شما هستم، به الله قسم تا همه تیرهای ترکشم را یک به یک بر پیشانی تان نشانم، بر من دست نخواهید یافت و تا قبضه شمشیر در دستم است، با این تیغ بران سرهایتان را بر خاک می افکنم، آن وقت هرچه خواستید انجام دهید. و اگر خواسته باشید نشانی اموالم را که در مکه گذاشته ام به شما می دهم و در عوض شما راه مرا باز بگذارید. گفتند: خوب است، راهت را باز می گذاریم. چون به مدینه نزد پیشوای اسلام رسید، پیامبر گفت: ابویحیی در معامله اش فایده کرد و از سرمایه اش بالاترین بهره را گرفت. (معجم کبیر از طبرانی (7296) و مستدرک حاکم (5706). پس خدای بزرگ : «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ (207)» را نازل کرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٢٠٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! همگی به اسلام (و اطاعت الله) در آید (در تطبیق همه احکام آن ادامه دهید)، و از گامهای شیطان پیروی نکنید، بی گمان او برای شما دشمن آشکار است. (۲۰۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«السِّلْمِ»: تسلیم، صلح و آشتی، اسلام. «كَآفَّةً»: همگی، یکپارچه. «خُطَوَاتِ»: گامها در این جا، و سوسه ها، دسایس و توطیه های دشمنانه شیطان است.

تفسیر :

بعد از آن که خدای سبحان و تعالی از تقسیم شدن مردم به سه طایفه مؤمنان، کافران و منافقان ذکری بعمل آورد، اینک در آیه ذیل مؤمنان را چنین خطاب نموده می فرماید :

ای مؤمنان همه یکجا به دین اسلام به زبان‌ها و دل‌های خود و به همه ارکان و شاخه‌ها و فروع آن درآیید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً» یعنی ای مؤمنان! به طور کامل به اسلام در آیید و جمیع احکام و شرایع آن را بپذیرید، نه این که حکمی را قبول کنید و دیگری را رد، بطور مثال نماز بخوانید، و از ادای زکات امتناع ورزید؛ چون اسلام کل و مجموعه‌ی غیر قابل تجزیه می‌باشد.

«وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (208)»: و از قدم گذاشتن در مسیر بد شیطان بر حذر باشید و تا می‌توانید از این راه‌ها دور شوید؛ زیرا شیطان تلاش می‌کند شما را در آنچه مایه‌ی ضررتان است واقع گرداند و از آنچه مایه‌ی خوشحالی‌تان است دور کند، محققاً که دشمنی و عداوت او کاملاً واضح و آشکار شده است. و سوسه‌های شیطان، انسان را مجبور به گناه نمی‌کند، مطمئن باشید که انسان توانمندی و قدرت مقابله با شیطان را دارد، به همین دلیل است پروردگار با عظمت به انسان هدایت فرموده است تا از اطاعت خود را نگاه دارد.

شان نزول آیه 208:

ابن جریر از عکرمه روایت کرده است: عبدالله بن سلام، ابن یامین، اسد و اسید پسران کعب، سعیه بن عمرو، ثعلبه و قیس بن زید که همه‌شان پیش از مسلمان شدن از جمله پیروان دین یهود بودند، گفتند: ای رسول الله! شنبه روزی است که در گذشته ما آن را بزرگ و گرامی می‌داشتیم، به ما اجازه بده کارهای مربوط به آن روز را به جا بیاوریم و تورات هم کتاب الهی است. ما را اجازه بده تا شب‌ها به دستورات آن عمل کنیم. پس آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً» نازل شد. (طبری 4019 به قسم مرسل از وی روایت کرده و واحدی 126 به همین معنی از ابن عباس روایت کرده است).

روابط مسلمانان با سایر گروه‌ها:

در این هیچ جای شکی نیست که قرآن عظیم الشان، ایجاد رابطه‌ی مسالمت‌آمیز با گروه‌های ذیل را چنین فورمولبندی، و برای پیروان خویش رهنمایی و بیان فرموده است:

1 - با مشرکان بی‌آزار: در آیه (8 سوره ممتحنه) می‌فرماید: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» خداوند شما را از نیکی و عدل نسبت به کسانی که با شما به خاطر دین جنگ نکرده و شما را از خانه‌هایتان بیرون ننموده‌اند منع نمی‌کند. همانا خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.

کافران دو دسته‌اند، گروهی در صدد دشمنی و توطئه علیه مسلمانان اند که آیه متبرکه بیان شده که: چرا شما با آنان اظهار دوستی می‌کنید، از آنان برائت بجوئید که خدا برای شما کافی است. اما يك تعداد از كفّار، علیه شما اقدامی نکرده و در صدد توطئه هم علیه شما نیستند، حکم این آیه مبارکه همین است که: با آنان به نیکی رفتار و برخورد بکنید و از برقراری رابطه با آنان ممانعت وجود ندارد.

2 - روابط مسلمانان با اهل کتاب (یهود و نصارا) قرآن عظیم الشان در آیه (64

سوره آل عمران) می‌فرماید:

با اهل کتاب. «قُلْ ... تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ» به اهل کتاب بگو: بیایید تا در آنچه ما و شما هم عقیده هستیم، متحد باشیم.

3 - روابط مسلمانان با سایرین همین است که در آیه مبارکه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً - 208 بقره) به بیان گرفته شد. واقعیت هم همین است که : ورود در فضای سلّم و سلام و تسلیم امکان ندارد، مگر در سایه‌ی ایمان بناً سلیقه‌ها را کنار باید گذاشت ، تنها تسلیم قانون الهی باید باشیم. و در این هیچ جای شکی نیست که : ایجاد صلح، وظیفه‌ی همه مسلمانان است. مسلمان باید هوشیاری را لازم داشته باشد که : شیطان، دشمن صلح و وحدت است و همه‌ی ندهای تفرقه‌انگیز، از افکار شیطانی برمیخیزد .

باید جداً هوشیار بود که :شیطان وسوسه‌ها می‌افکند؛ و چیزهایی را که حقیقت و اساس ندارند، به شما دل‌نشین می‌سازد؛ بدعات را در دین آمیخته، دین شما را خراب می‌گرداند؛ و شما این بدعت‌ها را دوست می‌دارید.

فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٠٩﴾
 پس اگر بعد از اینکه دلائل واضح (و بیانگر حق) به شما آمد، بلغزید، پس بدانید که الله غالب است (بر همه مخلوقات و) حکیم است (در تأخیر عذاب مجرمان). (٢٠٩)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«زَلَلْتُمْ»: منحرف شدید، بیراهه رفتید. «عَزِيزٌ»: چیره، مسلط، غالی که چیزی او را در مانده نمی‌کند، ظفرمند. «حَكِيمٌ»: کارش از روی حکمت است، فرزانه، کسی که بهترین شیوه را در انجام هر کاری دارد.

تفسیر :

«فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ»: یعنی اگر بعد از آمدن دلایل یقینی و قطعی و آشکار شدن حقایق آن، دچار لغزش شدید و پای شما از رفتن به راه حق لنگید و شما گمراهی را بر هدایت ترجیح دهید و از مسیر حق کنار روید و به راه‌های شیطان گرایش پیدا کردید ، «فَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (209)»: پس به یقین بدانید که خدا مقتدر است و از انتقام گرفتن از نافرمانان، ناتوان نیست، و جز به حق انتقام نمی‌گیرد. و در خلق و صنعت خود دانا و آگاه است. طبق حکمت خود عمل می‌کند و هیچ قدرتی مانع اراده‌ی او نیست و از جمله حکمت‌هایش یکی هم این است که در قضا و قدر خود احسان نموده است.

مفسران در شأن نزول این آیه مبارکه می‌نویسند که :آیه مبارکه درباره عبدالله بن‌سلام و یارانش از یهود که به اسلام مشرف شده بودند نازل شد، هنگامی که آنان روز شنبه را بزرگ داشتند و از گوشت و شیر شتر اظهار کراهت کردند و گفتند: یارسول‌الله! روز شنبه روزی است که ما آن را بزرگ می‌داریم، پس به ما بزرگداشت آن را اجازه دهید، تورات نیز کتاب خداوند متعال است، لذا به ما اجازه دهید تا شبانگاه به قرائت آن بپاخوریم! این بود که آیه کریمه نازل شد.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٢١٠﴾

آیا (کفار) انتظار دارند که الله با فرشتگان، در سایه بانهایی از ابر سفید به نزدشان بیاید و معامله مردم فیصله شود (و قضاوت صورت گیرد) ؟ و تمام امور معاملات و قضایای بشری به بارگاه الله باز گردانیده می‌شود. (٢١٠)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« هَلْ يَنْظُرُونَ » ؟: یعنی، ماینظرون: استفهام به صورت انکار آمده است، منتظر نیستند، به انتظار ننشسته اند. « ظُلِّلَ »: جمع ظَلَّة: سایه بانها. « الْعَمَامَ »: ابر سفید و رقیق، « قُضِيَ الْأَمْرُ »: کار یکسره شد، کار از کار گذشت.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که دعوت انبیا از طریق استدلال و معجزه است، ولی گاهی مردم بهانه‌جو، انتظارات دیگری راداشتند. خداوند بر انجام هرکاری قدرت دارد، ولی می‌فرماید: اگر بعد از برآمدن انتظار شما باز هم لجابت کنید، قهر الهی شما را فرا خواهد گرفت و دیگر مهلتی برای عذرخواهی و توبه در کار نیست. نمونه آن را در مائده آسمانی که از حضرت عیسی علیه السلام خواستند. (ملاحظه شود آیه 112 و 115 سوره مائده) و یا ناقه‌ای که از حضرت صالح درخواست نمودند، (بطور مثال ملاحظه شود: سوره اعراف : آیه 73 ؛ سوره هود آیه 64) . در می‌یابیم که : هرگاه نوع معجزه به درخواست مردم صورت گیرد، باید اطاعت حتمی باشد و گرنه قهر حتمی است. البته این در مواردی است که اصل انتظار محال نباشد، مانند دیدن الله و گرنه اگر اصل توقع نابجا باشد، جواب ردّ به آنان داده می‌شود.

نظام آفرینش و تربیتی الهی ، بر محور انتظارات نابجای انسان نمی‌چرخد. ممکن است انسان آنرا انتظار داشته باشید خداوند و فرشتگان در لابلاهای ابرها، بالای سر شما به صورت جسمی پیدا شوند و مستقیماً با خودتان حرف بزنند، ولی چنین چیزی ممکن نیست.

« هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ »: آیا آنانی که از ورود به دین مقدس اسلام سر باز زده‌اند انتظار نمی‌کشند غیر از این که الله تعالی برای قضاوت نهایی و حساب و عذاب نزدشان بیاید. به طوری که دل آسمان شکافته و خدای با قدرت و جبروت در هاله‌های ابر مانند نزول می‌کند و حاملان عرش و فرشتگان که جز الله کسی تعداد آنها را نمی‌داند می‌آیند و تسبیح خوان می‌گویند: سبحان ذی الملك و الملكوت، سبحان ذی العزة و الجبروت سبحان الحی الذی لا یموت، سبحان الذی یمیت الخالیق و لا یموت سبوح قدوس رب الملائكة و الروح.

علمای سلف گفته‌اند: ما به صفت «آمدن» برای خداوند متعال که در این آیه کریمه و نظایر آن از آیات بیان شده است، بدون تحریف و تعطیل و تکییف و تمثیل، ایمان داریم. بلی ! قول در باره صفات خداوند متعال، همچون قول در باره ذات اوست، چیزی همانند او نیست، نه در ذات، نه در صفات و نه در افعالش. تفسیر انوار القرآن.

« وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (210) »: یعنی کار قضاوت و حکم در بین مخلوقات خاتمه یافته، در نتیجه گروهی راهی بهشت شده و جمعی راه جهنم و آتش را در پیش می‌گیرند و مرجع و سرانجام کار مردم فقط به خدا برمی‌گردد. منظور نشان دادن عظمت و هول و هراس و شدت روز قیامت است. و توضیح دادن این که فرمانروای باعظمت و شاه شاهان فقط خدای عز و جل است که هیچ قدرتی حکم او را تعقیب نمی‌کند و حکم و فرمانش رد شدنی نیست و حاکمترین حاکمان هموست.

این آیه مبارکه اشاره‌ای است برای مؤمن به اینکه می‌باید به سوی توبه و اصلاح حال خویش بشتابد تا عذاب الهی او را غافلگیر نکند زیرا اگر در دوران حیاتش قیامت او را

غافلگیر نسازد، مرگ یا مریضی که از عمل صالح باز می‌دارد، غافلگیرش خواهد ساخت. «تفسیر انوار القرآن».

مفسر تفسیر کوثر (تفسیر سوره فاتحه و بقره؛ قریب الله مطیع) می‌نویسد: ثابت شدن آمدن الله متعال در روز آخرت برای فیصله میان بندگان؛ و این آمدن حقیقی است که شایسته جلال و عزت اوتعالی می‌باشد و کیفیت و چگونگی آن دانسته نمی‌شود، و سؤالی نیز از آن نمی‌شود- مانند سایر صفات پروردگار-؛ امام مالک (رح) وقتی از ایشان در مورد این فرموده باریتعالی پرسیده شد: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ۝» [طه: 5] «الرحمن بر عرش قرار گرفت»، استوی چگونه است؟ فرمود: «استوی ناشناخته و نامعلوم نیست، و کیفیت آن نامعقول و مجهول است، و ایمان به آن واجب است، و سؤال کردن در مورد آن بدعت است»؛ اما اهل تعطیل گفته‌اند که آمدن الله متعال بمعنای آمدن امر اوتعالی است نه آمدن خودش؛ و این تغییر و تحریف کلام الله است، و تبدیل کردن کلام الهی از ظاهرش بدون دلیل می‌باشد. زیرا آنها با دلیل عقلی چنین گمان برده‌اند و در حقیقت دلیل عقلی نبوده بلکه خیال واهی بیش نیست، پس ما می‌گوییم: کسی که فعل اتیان یعنی آمدن و حاضر شدن را به الله متعال منسوب نموده خود الله عزوجل است؛ و او داناتر به نفس خودش است؛ و او می‌خواهد برای بندگان بیان نماید تا گمراه نشوند، و او داناتر به خودش است، و در سخن و گفتارش لکننت، و در تعبیری که می‌خواهد بکند عجز اصلا وجود ندارد، و در کلامش کمی و کاستی بلاغی نیست؛ پس کلام اوتعالی در آخرین حد از علم است؛ و در آخرین حد از اراده هدایت به بندگان است، و در آخرین حد از فصاحت و بلاغت است، و در آخرین حد از صدق می‌باشد. پس آیا ممکن است بگوییم؛ خیر مراد او ظاهرش نبوده؟! هرگز این امکان ندارد مگر اینکه الله متعال خود بگوید که مراد اوتعالی ظاهرش نبوده است؛ پس بدان که مراد از اتیان و آمدن الله متعال حقیقی است نه چیزی دیگر.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: این کلمات قابل دقت اند. از آنها یک حقیقت بسیار مهم روشن می‌شود. همه ی آزمون انسان در این دنیا در این است که آیا او حقیقت را بدون اینکه آن را ببیند می‌پذیرد یا خیر و پس از پذیرفتن آیا این قدر توان اخلاقی دارد که با وجود توان نافرمانی فرمانبرداری کند یا خیر. از این رو خدای بلند مرتبه در بعثت پیامبران، در فرستادن کتاب‌ها و حتی در معجزات آزمون عقل و توان اخلاقی را به طور حتم رعایت کرده است و هیچ‌گاه حقیقت را به گونه ای بی‌پرده نکرده است که انسان چاره ای جز پذیرفتن نداشته باشد. چرا که در آن صورت آزمایش به طور کامل بی‌معنا می‌گردید و مفهوم موفقیت و عدم موفقیت در امتحان از بین می‌رفت. بنابراین در این جا فرموده می‌شود که منتظر زمانی نباشید که خود خدا و کارکنان ملکوت و فرشتگان آشکارا به میدان بیایند، چرا که در آن زمان کار تمام خواهد شد. همه ی ارزش و اعتبار ایمان آوردن و سر اطاعت فرود آوردن تا زمانی است که حقیقت از حواس شما پوشیده است و شما تنها از روی دلیل آن را پذیرفته و با خردمندی خود و تنها با درک و فهم تان از آن پیروی کرده توان اخلاقی خود را به اثبات می‌رسانید والا زمانی که حقیقت آشکار شود و شما با چشم سر ببینید که اینک خدا بر تخت جلال خود متمکن است و همه ی ملکوت این کاینات تحت فرمان او می‌چرخد و فرشته‌ها مشغول نظم دادن امور آسمان و زمین هستند و وجود شما با کمال ناتوانی و درماندگی به طور

کامل در قبضه ی قدرت او قرار دارد، در آن زمان اگر ایمان بیاورید و آماده ی اطاعت شوید، آن اطاعت و ایمان شما چه ارزشی خواهد داشت؟ در آن هنگام سرسخت ترین کافر و بدترین مجرم و فاسق و فاجر نیز جرأت نمی کند انکار و نافرمانی کند. مهلت پذیرفته شدن ایمان و اطاعت تنها تا زمانی است که هنوز آن لحظه ی آشکار کردن حقیقت فرا نرسیده است. هنگامی که آن لحظه فرا رسید، دیگر نه مهلتی است و نه آزمایش، بلکه آن لحظه لحظه ی داوری است.

سَلِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢١١﴾

از بنی اسرائیل بپرس: چه بسیار نشانه های روشن به آنان عطا کردیم، و هرکس نعمت [هدایت] الله را پس از آنکه به او رسید، تبدیل [به کفر] کند، [بداند] که یقیناً خدا سخت عقوبت دارد. (۲۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سَلِّ»: سؤال کن. کم: چه قدر، چه اندازه؟ «آيَةٍ بَيِّنَةٍ»: دلیلی روشن، مانند: عصا، ید بیضا، شکافتن بحر، نزول من وسلوی .

تفسیر :

«سَلِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ»: یعنی ای محمد! به عنوان توبیخ و سرزنش از بنی اسرائیل بپرس چقدر معجزات آشکار و دلایل قاطع را از جانب حضرت موسی علیه السلام، مانند بر افراشتن کوه بر سر آنها، شکافتن بحر، عصا و ید بیضا، فرود آوردن من و سلوی و غیره، دریافت داشتند، ولی با وجود تمام این نشانه ها که بر صدق و درستی او دلیل بود، آنها اعراض نموده و دست به تکذیب زدند، به آیات الهی کفر ورزیده و از اجابت این خواسته سر باز می زنند، پس باید سرنوشتی همانند نیاکانشان را انتظار بکشند، «و مَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (211)»: کسی که آیات و نشانه های خدا را بعد از اقامه حجت و برهان با تحریف، تغییر و یا تعطیل وارونه سازد باید بداند که گرفت حق تعالی و عذاب او برای سرکشان از امرش و برای پیروان هوی و هوس سخت و شدید است.

این قاعده مسلم است، هرکه احکام هدایت انجام الهی را تبدیل کند، و در قبال انعامات و احسانات الهی کفران ورزد؛ عذاب خدا بر وی شدید است. بدل کنندگان آیات در دنیا تباه و ذلیل می گردند، و در قیامت همیشه به دوزخ می باشند

این آیه کریمه حامل چنان تهدید و تخویفی برای یهودیان است که هرگز اندازه آن را نمی توان تصور کرد.

تاریخ ناسپاسی یهود و بنی اسرائیل، از جمله نزدیک ترین تاریخ به مسلمانان در پیش آمدن حوادث گوناگون، بحساب می آید .

خداوند متعال این قوم ناسپاس، پیامبری چون موسی علیه السلام و معجزات و الطاف خویش را مرحمت فرمود و آنان را از اسارت فرعون نجات داد. برای اداره زندگی آنان، قوانین آسمانی فرستاد و به لحاظ مادی نیز زندگی خوبی برای آنان تأمین کرد. اما کفران و تبدیل نعمت ها از سوی آنان به حدی رسید که به جای هارون علیه السلام، به پیروی سامری رفتند و به جای خداپرستی به گوساله پرستی روی آوردند تا آنکه خداوند که با این اعمال شان «فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» (بقره: 47) فضیلت شدن بر جهانیان را به

«بَأُوْ بِغَضَبٍ» (سوره بقره، 61). تبدیل نمود. از سنت‌های ثابت پروردگار با عظمت است هر قوم و ملتی، اعم از مسلمانان و غیر مسلمان، اگر نعمت‌های الهی را تبدیل و تغییر دهند، دچار قهر و غضب الهی خواهند شد. الله تعالی ما را از در امان داشته باشد. آمین یارب العالمین .

واقعیت همین است که: ناسپاسی از نعمات الهی سبب می‌شود انسان از معرفت الله تعالی دور بماند و این بزرگترین خسران و زیان است. شکر نعمت، اولین انگیزه شناخت پروردگار است؛ زیرا سپاسگزاری از بخشنده نعمت، یک امر وجدانی است؛ انسان هنگامی که خود را غرق نعمت می‌بیند و می‌داند این همه نعمت در درون و بیرون وجود او است و اینها از خود او نیست به فکر تشکر از بخشنده نعمت می‌افتد و همین امر راه شناخت الله تعالی را برای او هموار می‌سازد ولی ناسپاسان نه اعتنائی به نعمت دارند و نه بخشنده نعمت و لذا از معرفت الله تعالی نیز محروم می‌شوند.

هكذا ناسپاسی در برابر نعمت‌های خالق سبب می‌شود انسان در برابر مخلوق نیز ناسپاس شود، نه تنها ارزشی برای محبت‌ها و خدمات بی‌شائبه دیگران قائل نشود، بلکه خود را طلبکار آنان بداند و این صفت سبب تنفر و بیزاری مردم از چنین افرادی می‌شود و به این ترتیب ناسپاسان گرفتار انزوای اجتماعی و نداشتن یار و یاور، در برابر مشکلات زندگی خواهند شد.

**رُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢١٢﴾**

زندگی دنیا برای کافران آراسته شده است، و مؤمنان را مسخره می‌کنند، و (حال آنکه) پرهیزگاران در روز قیامت بالاتر از آنان هستند، و الله کسی را که بخواهد بدون حساب روزی می‌دهد. (۲۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

رُيِّنَ: آراسته شده است. يَسْخَرُونَ: استهزا می‌کنند. بلال، عمار و صهیب (رضی الله عنهم) را به دلیل ناداری مسخره می‌کردند.

تفسیر :

باید گفت که این آیه مبارکه، هم هشدار به کفار است که به زرق و برق دنیا، سرگرم و مست نشوید و مؤمنان را مسخره نکنید. زیرا قیامتی هست که صحنه‌ها عوض می‌شوند. و هم موجب تسلائی خاطر مؤمنان می‌باشد که با تمسخر کافران، سست نشوند و به آینده امیدوار باشند. طوری که می‌فرماید: «رُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»: یعنی هوس‌ها و خواسته‌های دنیا و نعمت‌هایش طوری در نظر کافران نیکو جلوه‌گر شده و محبت و علاقه‌ی آن طوری در نهادشان جایگزین شده است که آنرا بر آخرت که منزلگاه ابدی است ترجیح می‌دهند و همواره به منظور به دست آوردن دنیا سعی و تلاش می‌نمایند، بلی؛ دنیا برای کسانی جلوه می‌کند که به الطاف و نعمت‌های بی‌حساب قیامت، اعتقادی ندارند، ولی در نظر مؤمن، دنیا کجا و بهشت کجا.

«وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا»: و در حق مؤمنانی که به روز آخرت ایمان دارند و آن را بر دنیای زائل و فانی ترجیح می‌دهند استهزا می‌کنند؛ و آنان را به سبک مغزی و بی‌عقلی متهم می‌کنند که دنیا را رها کرده و به آخرت روی می‌آورند: کافر می‌گوید: چیزی را که می‌بینی بگیر نه چیزی را که می‌شنوی.

طوری که یادآور شدیم این مبارکه ؛ ما را با یکی از حقایق کفار آشنا می‌کند و آن اینکه آنان به آخرت ایمان ندارند و بدین خاطر دنیا برای آنان آراسته شده، و کفار بدان ایمان داشته و برای آن تلاش می‌کنند و دنیا هدف و محل تکاپو و مرکز توجه‌شان است، آنان را می‌بینی که نسبت به دنیا حریص‌اند و به لذت‌ها و خوشی‌ها و شهوت‌های آن روی آورده‌اند.

دیدشان نسبت به مؤمنین مبتنی بر استهزاء و طعنه و ریشخند است، مؤمنان را به خاطر عدم روی آوردن به دنیا و متاع زودگذرش، و به خاطر نگرش‌شان نسبت به آخرت، و تلاش‌شان برای آن، و ترس‌شان از الله متعال که آنان را به ترک آنچه خدا حرام کرده وادار می‌نماید، دوست نمی‌دارند.

تفاوت میان مؤمنان و کافران از زمین تا آسمان است، این دو گروه باهم یکسان نیستند، نه در دنیا و نه در آخرت. این آیه مبارکه یک حقیقت قاطع قرآنی را بیان داشته، و یک وعده‌ی انجام شده‌ی قرآنی را یادآور می‌شود: طوری که می‌فرماید: «وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: «و روز رستاخیز پرهیزگاران بالاتر از ایشانند».

مؤمنین پرهیزگار و با تقوای برتر از کفارند، و تا قیامت بالاتر و برتر از ایشان می‌مانند. این چیزی است که خداوند اراده و تقدیر نموده، و کسی نمی‌تواند دستور و فرمان او را پس زند. مراد از برتری در اینجا برتری روحی روانی است، و نه برتری مادی و مکانی.

این برتری، احساس و ادراک مؤمنین را فرا می‌گیرد، در نتیجه در همه چیز از کفار متمایز می‌گردند، در دین و برنامه، در وظیفه و عملکرد و نقش، در افکار و تصورات، در رفتار و سلوک، در توقعات و انتظارات و توجهات، و در دنیا و آخرت‌شان متمایز می‌گردند. بدین خاطر مؤمنین یقین دارند که از کفار برترند، و بالاتر و والاتراند.

در حدیث شریف به روایت علی (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هرکس برای مرد یا زن مؤمنی خواری طلب کند، یا او را به خاطر فقر و تنگدستی‌اش تحقیر نماید، الله متعال او را در روز قیامت تشهیر نموده و رسوایش می‌گرداند و هرکس بر مرد یا زن مؤمنی بهتان بدهد، یا به او چیزی نسبت دهد که در او نیست، خدای سبحان وی را در روز قیامت بر پشته‌ای از آتش می‌افکند تا آن که از نسبتی که به آن مؤمن داده است، بیرون آید، بی‌گمان جایگاه و منزلت یک مؤمن نزد خدای متعال، برتر و گرامی‌تر از جایگاه یک فرشته مقرب است و هیچ چیزی نزد خداوند متعال محبوب‌تر از مرد مؤمن توبه‌کار، یا زن مؤمن توبه‌کار نیست و مؤمن در آسمان معروف و شناخته شده است، همان گونه که یک مرد در میان خانواده و فرزندان‌ش شناخته شده است».

«وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (212)»: یعنی خدا به دوستان خود روزی فراوان و فناپذیر و قطع نشدنی عطا می‌کند، مانند: «يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ 40 غافر»، یا این که در دنیا به هرکس از بندگان که بخواهد بدون این که کسی از او حساب بکشد، روزی فراوان می‌دهد؛ اعم از این که مؤمن باشد یا کافر، نیک مرد باشد یا گناهکار، هر طور که مشیت و حکمتش اقتضا کند.

در حدیث شریف آمده است: «اگر دنیا نزد الله متعال به اندازه بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، هرگز به کافری جرعه آبی از آن نمی‌چشانید». اما در آخرت وضع این‌گونه نیست زیرا رزق مؤمن پرهیزکار در آن وسیع‌تر از رزق وی در دنیا است، در حالی که کافر

در آنجا روزی جز عذاب جهنم ندارد.

باید گفت که دنیا در چشم مؤمنان چیزی بی ارزش است و برای آن اهمیتی قابل نیستند، زیرا دنیا برای کسانی که کافر شده اند می باشد؛ از این رو وقتی چیزی از زیبایی های دنیا پیامبر صلی الله علیه وسلم را در تعجب می انداخت می فرمود: «لَبِيك! إِن الْعِيشَ عِيشَ الْآخِرَةِ» (مسند الشافعی، ج 1 ص 122). «گوش به فرمان تو هستم ای الله! همانا زندگی زندگی آخرت است» تا نفس را به الله متعال متوجه سازد؛ نه به اجابت از رغبات آن، و شگفتا کسی که زندگی آخرت را خواستار شود زندگی دنیا برایش گوارا می شود؛ و کسی که خواستار زندگی دنیا باشد، دنیا و آخرت بر او ضایع و نابود می شود؛ الله متعال می فرماید: «قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (سوره الزمر: 15). «بگو: بی گمان زیانکاران (واقعی) کسانی اند که خود و خاندان شان را در روز قیامت از دست داده اند». پس هر انسان، وقتی چیزی از زیبایی های دنیا را می بیند و مورد تعجب او قرار می گیرد، شایسته است آنچه را پیامبر ج فرموده است بگوید.

شرط برتر بودن مؤمنین نسبت به کفار:

اینکه مسلمانان برتر از کفار باشند مشروط است به اینکه مسلمانان صادقانه و با جدیت پایبند به اسلام، و عملی نمودن آن، و حرکت به واسطه ای آن باشند، اگر این شرط را رها کنند این صفت (برتری) را از دست داده، و از این مقام و منزلت پایین می آیند، و فقط زمانی به این مقام ارتقاء می یابند که به سوی اسلام شان باز گردند. مسلمانان در این زمانه برتر از کفار نیستند، آنان در شرایط عمومی پایین تر از کفارند، مسلمانان خود به خویشتن آسیب رسانده و خود مسبب آن چیزی هستند که بر سرشان آمده است، زیرا ارتباط بسیاری از آنان با اسلام قطع شده، و ارتباط بقیه با آن ضعیف شده، و بدین ترتیب به شرط برتری مشروط پایبند نبودند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (213 الی 214) در باره نیاز و ضرورت مبرم به پیامبران و مشکلاتی که در مسیر دعوتشان برای خود و مؤمنان روی داده است، بحث بعمل آمده است. باید گفت که خداوند متعال در آیات متبرکه قبلی به مؤمنان هدایت فرمود که: همگی با هم و یکپارچه به دین اسلام بگردند و متفرق نشوند. در این دو آیه نیز به وضوح، نهایت نیاز به وجود پیامبران را بیان می دارد که راهیابی به وسیله ای آنان، ضروری و حتمی است و هر کس دعوتشان را پذیرفت، با رنج و محنت و سختی و مصیبت در می افتد، و تا آنگاه که از سوی خدا گشایش و رهایش و پیروزی می رسد، باید شکیبایی کند. بی تردید سرپیچی و پافشاردن ناسپاسان در برابر دین، به سبب طمع و علاقه ی فراوان به متاع گذرای دنیاست.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٢١٣﴾

(در آغاز) مردم امت واحد بودند، آنگاه خداوند پیامبران را مژده آور و بیم دهنده را فرستاد، و با آنان کتاب (آسمانی) را بحق نازل کرد، تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، به حق حکم کنند، و در آن اختلاف نورزیدند جز کسانی که (کتاب) به آنها داده

شد. (و این اختلاف شان) بعد از آمدن دلایل ظاهر بود و آنها از روی ستم و حسد در میان خود اختلاف ورزیدند، پس الله به فرمان خود مؤمنان را در آنچه مردم اختلاف کردند به حق هدایت کرد، و الله هرکس را که بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند. (۲۱۳)

تشریح لغات واصطلاحات :

«أُمَّةٌ»: مَلَّت. دسته، فرقه، و در قرآن معانی متعدد دارد: (1- جماعت [اعرف/181]. 2- ملت، یعنی، عقاید و اصول شرایع [انبیاء/92، مؤمنون/52]. 3- وقت و زمان [هود/8 یوسف/45]. 4- پیشوا (نحل/120]. 5- یکی از امتهای معروف، [آل عمران/110]. «بَعَثَ»: برانگیخت. فرستاد. «وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ»: و حال آن که درباره آن کتاب، یا درباره آن حق اختلاف پیدا نکردند، مگر... «بَعْثًا»: از روی ستم. از حسادت. مفعول له است. «بِإِذْنِهِ»: به فرمان او. به توفیق و مرحمت او. معنی دیگر آیه: مردمان جملگی بر سرشت واحدی بودند، و این سرشت، استعداد هدایت و ضلالت را داشت. بر برخی از آنان، اسباب هدایت چیره گشت، و بر برخی دیگر ضلالت غالب آمد. به همین علت انسان‌ها اختلاف پیدا کردند و خداوند آنان را دریافت و پیغمبرانی را به عنوان هادی و مژده‌رسان و بیم‌دهنده ایشان به‌سویشان روانه کرد، و به همراهشان کتاب‌های مشتمل بر حق فرستاد، تا این کتاب‌ها میان مردمان حکم و داور گردند و کشمکش با رجوع بدان‌ها از میان برخیزد. ولیکن تنها آنان که از هدایت پیغمبران سود بردند ایمان آوردند، آن کسانی که خداوند به هنگام اختلاف، به‌سوی حق رهنمودشان کرد. و این خدا است که طرفداران حق را - اگر مخلص باشند - موفق می‌گرداند (ملاحظه شود: تفسیر المنتخب).

تفسیر :

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»: همه مردم از دوران آدم علیهم السلام تا عصر نوح علیهم السلام بر دین یگانه‌ای بودند که همانا دین اسلام است، سپس چون زمان به‌دراز کشید، پرستش‌بت‌ها رایج شد و مردم به دو شاخه مؤمن و کافر تقسیم شدند. بعضی مفسرین فرموده‌اند: مراد از مردم نوح و همراهان وی در کشتی هستند که همه بر آیین توحید بودند. اما رأی اول، رأی جمهور مفسران است. «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ»: آنگاه حق تعالی پیامبرانی را برای هدایت فرستاد تا آن‌ها را به سوی ایمان دعوت کنند و نیکو کارشان را به ثواب و پاداش بشارت دهند و بدکاران‌شان را به عذاب بیم دهند. قانون و تمدن‌های بشری، قادر بر حل اختلافات نیستند. زیرا هر گروه و هر شخص برای بدست آوردن خواست‌های خود است. حل اختلافات باید از طریق قانون الهی و داوری انبیا صورت گیرد. «وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ»:

و با آنان کتاب یعنی: جنس کتب آسمانی را به حق نازل کردیم تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند از عقاید و امور غیبی و حسن و قبح اعمال و غیره داوری کنند و تا کتاب‌های آسمانی، میان مردم داور باشد. از ابن عباس (رض) نقل است که فرمود: «كَانَ بَيْنَ آدَمَ، وَنُوحَ عَشْرَةَ قُرُونٍ كُلُّهُمْ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْحَقِّ، فَلَمَّا اخْتَلَفُوا بَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَأَنْزَلَ كِتَابَهُ فَكَانُوا أُمَّةً وَاحِدَةً» «میان نوح و آدم علیهما السلام ده قرن فاصله بود و مردم در این ده قرن، همه بر شریعت حق پایدار بودند و بعد از آن بود که در دین اختلاف پدیدار شد پس الله تعالی انبیا و مرسلین را برانگیخت و کتابش را نازل فرمود،

پس یک امت واحد شدند». (مستدرک حاکم (3654) و فرمود: هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الْبُخَارِيِّ وَلَمْ يُحَرِّجَاهُ.) و در مصنف ابن ابی شیبیه با این لفظ آمده: «كَانَ بَيْنَ آدَمَ وَنُوحَ عَشْرَةَ أَقْرُنَ كُلَّهَا عَلَى الْإِسْلَامِ» «میان نوح و آدم ده قرن فاصله بود، این ده قرن، همه بر اسلام بودند». (مصنف (33928).

«لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ» و هیچ کس در کتب آسمانی سابق اختلاف نکرد، مگر کسانی که این کتاب‌های آسمانی به آنان داده شد، پس از آن که دلایل روشن برایشان آمد. مراد از اختلاف کنندگان در کتب؛ بنی اسرائیل یعنی یهود و پیروان عیسی علیه السلام یعنی مسیحیان بودند. و سبب اختلاف ایشان همانا حسد و حرص بر دنیا و رقابت‌های نامقدس شان بود.

یعنی جز آنان که کتاب برایشان نازل شده است، در مورد کتاب روشنگری که شک و شبهات را برطرف می‌سازد هیچ کس اختلاف پیدا نکرد؛ یعنی آن مطلب را معکوس کردند؛ چون کتابی را که برای رفع اختلاف ارسال شده بود، سبب اختلاف قرار دادند. درباره قرآن یهودیان و نصرانیان نظر به حسادت و سرکشی که داشتند دست به مخالفت زدند در حالی که دلائل و براهین واضح و آشکاری بر صدق پیامبر ج نیز نازل شد، این بود که باری تعالی برای هدایت، بندگان مؤمن خود را برگزید، این‌ها قرآنی را که اهل کتاب تکذیب کرده‌اند پیروی نمودند، «مَنْ بَعْدَ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ» بعد از پیدایش و نمایان شدن دلیل و برهان روشن و قاطع، مبنی بر درستی و صدقی کتاب، پس اختلافشان بر مبنای آگاهی و علم صورت می‌گرفت نه بر اساس نادانی و غفلت. «بَعْيًا بَيْنَهُمْ» یعنی بر مبنای حسادت کافران به مؤمنان اتفاق افتاد.

«فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ»:

«فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا»: پس خداوند کسانی را از این امت که ایمان آوردند، هدایت نمود، «لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ» به آنچه که اهل کتاب در آن اختلاف کردند و در تشخیص حق از باطل به بیراهه رفتند، اما خداوند این امت را به حق رهنمون شد. «بِإِذْنِهِ» خداوند به اذن خویش، و با آسان کردن امور آنان، و از سر مهربانی خویش آنان را هدایت کرد.

«وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (213)» و الله تعالی هر کس از خلق خویش را بخواهد به سوی راه راست هدایت می‌کند، زیرا حکمت و حجت بالغه، از آن اوست. لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، بَيَدِ أَنَّهُمْ أَوْثُوا الْكِتَابَ مِنْ قَوْلِنَا، ثُمَّ هَذَا يَوْمُهُمُ الَّذِي فُرِضَ عَلَيْهِمْ، فَاخْتَلَفُوا فِيهِ، فَهَدَانَا اللَّهُ، فَالْنَّاسُ لَنَا فِيهِ تَبَعٌ الْيَهُودُ غَدًا، وَالنَّصَارَى بَعْدَ غَدٍ» (متفق علیه). «ما در دنیا، آخرین امت هستیم ولی در قیامت، پیشاپیش سایر امت‌ها خواهیم بود با وجودی که آنها قبل از ما صاحب کتاب آسمانی شده‌اند. سپس، الله تعالی روز جمعه را برای اهل کتاب، فرض نمود (تا شعائرشان را در آن انجام دهند) ولی آنان در مورد آن، دچار اختلاف نظر شدند. آنگاه، الله تعالی ما را به آن (روز جمعه) راهنمایی فرمود و بقیه مردم (اهل کتاب) پشت سرما قرار دارند؛ شبیه روز عبادت یهود و یکشنبه روز عبادت نصارا است».

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُ النَّبِيسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَزُلُّوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴿٢١٤﴾

آیا گمان می‌کنید که به آسانی وارد جنت میشوید؟! در حالیکه هنوز آنچه که بر سر گذشتگان آمده بود بر سر شما نیامده است. آنها دچار سختی‌ها و مشقتها شدند، و چنان متزلزل و مضطرب شدند، حتی که پیغمبرشان و آنانکه با او ایمان آورده بودند می‌گفتند: پس مدد الله کی خواهد آمد؟ (گفته شد) آگاه باشید که مدد الله نزدیک است. (۲۱۴)

تفسیر :

این آیه مبارکه یادآور تحمل سختی از سوی مؤمنان گذشته و هشدار و تسلایی برای مسلمانان است. حوادث سخت، آزمایش الهی است و مشکلاتی همچون حوادث تلخ مالی و جانی همه و همه برای ساخته شدن انسان‌هاست.

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ» ای مؤمنان! گمان نکنید که داخل شدن به بهشت کاری سهل و آسان است و بدون ابتلا و آزمایش انجام می‌شود.

«وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ» مؤمنانی که پیش از شما نجات یافتند نجات آن‌ها مرهون مواجهه با ابتلاء اتی همچون جهاد در راه الله قربانی دادن و تحمل مصیبت‌ها بوده است. باید گفت که: در سنت‌های الهی، هیچ تغییری نیست. همه ملت‌ها و امت‌ها و افراد باید از کوره آزمایش برآیند.

«مَسَّتْهُمْ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ» یعنی به مصیبت‌ها و شداید و فلاکت‌ها مبتلا شدند، بآساء: سختی‌هایی است که از خارج به انسان تحمیل می‌شود، مانند: فقر و تنگدستی شدید و همه رنج‌هایی است که به انسان در غیر بدن وی می‌رسد؛ چون گرفتن مال، طردکردن وی از خانه و وطن و تهدید امنیت و آسایش وی.

اما ضراء: سختی‌های درونی است، مانند مریضی و هر آن چیزی است که به انسان در بدنش می‌رسد، چون زخم و قتل و غیره و غیره ...

باید یادآور شد خطاب آیهی مبارکه هذا: «آیا گمان برده‌اید که داخل بهشت می‌شوید بدون آنکه به شما همان برسد که به کسانی رسیده است که پیش از شما در گذشته‌اند؟»، مسلمانانند، و آیه آنان را با آزمایش‌ها و امتحاناتی که در راه شان به سمت بهشت انتظارشان را می‌کشد، آشنا می‌گرداند، راه بهشت با گل‌ها و شکوفه‌ها، و گیاهان خوشبو و معطر فرش نشده است، این راه صاف و هموار نیست، بلکه پر است از موانع و مخاطرات و حوادث غیر منتظره و ناگهانی، و هرکه پای در این راه بگذارد ناگزیر به اذیت و آزار، و درد و رنج مبتلا می‌گردد.

«وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ» طوری آشفته و مضطرب شدند و تکانها خوردند و با بیم و هراس‌ها و این حالت استمرار یافت؛ تا جایی که پیامبر و کسانی که با وی ایمان آورده بودند، گفتند: پس نصرت الهی کی فرا می‌رسد؟ این سخن را در طلب نصرت الهی و احساس دیر و طولانی شدن زمان آن بر زبان آوردند. سپس الله تعالی ایشان را با این فرموده خویش بشارت داد، «أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ (214)»: یعنی به هوش باشید و مژده باد که نصرت الهی نزدیک است. و زمانش فرا رسیده است.

از خباب (رض) روایت است که فرمود: «شَكَوْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَةً لَهُ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، فَلَمَّا لَهُ: أَلَا تَسْتَنْصِرُنَا، أَلَا تَدْعُو اللَّهَ لَنَا؟ قَالَ: «كَانَ الرَّجُلُ فِيمَنْ قَبْلَكُمْ يُحْفَرُ لَهُ فِي الْأَرْضِ، فَيُجْعَلُ فِيهِ، فَيَجَاءُ بِالْمِنْشَارِ فَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ فَيَشَقُّ بِأَنْبَتَيْنِ، وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ، وَيُمَشِّطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ لَحْمِهِ مِنْ عَظْمٍ أَوْ

عَصَبٍ، وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ، وَاللَّهُ لَيُبَيِّنَنَّ هَذَا الْأَمْرَ، حَتَّى يَسِيرَ الرَّكِبُ مِنْ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتٍ، لَا يَخَافُ إِلَّا اللَّهَ، أَوِ الدُّنْبَ عَلَى غَنَمِهِ، وَلَكِنَّكُمْ تَسْتَعْجِلُونَ»

خباب بن ارت (رض) فرمود: نزد رسول الله ج که چادرشان را در سایه کعبه، بالش قرار داده بود (و تکیه زده بود) شکایت کردیم و گفتیم: آیا برای ما طلب پیروزی نمی‌کنید؟ آیا نزد الله تعالی برای ما دعا نمی‌کنید؟ فرمود: «برای افرادی از امت‌های گذشته، حفره‌ای در زمین، حفر می‌کردند و او را در آن قرار می‌دادند. سپس اهره می‌آوردند و بر سرش می‌نهادند و او را از وسط، دو نیم می‌کردند. ولی این کار او را از دینش باز نمی‌داشت. و شانه‌های آهنی را در گوشت آنان فرو می‌بردند تا جایی که به استخوان و عصب آنها می‌رسید و این کار هم آنان را از دینشان باز نمی‌داشت. سوگند به الله که این دین، کامل خواهد شد تا جایی که سواری از صنعاء تا حضرموت برود و جز الله و یا گرگ بر گوسفندانش، از چیزی دیگر، نترسد. اما شما عجله دارید». (صحیح بخاری (3612)).

«وَ لَيُنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» پس شما ای مؤمنان! بدانید که یاری و نصرت حق تعالی نزدیک است و فرج و گشایش او حتماً آمدنی است پس دچار یأس و ناامیدی نشوید و استقامت کنید. بدون شک هرکس به یاری دین خدا بشتابد خدا او را یاری می‌دهد، خدا دارای قدرت و توانایی است.

الله متعال این امت را مورد عنایت خود قرار داده از شرایط سختی که امت‌های گذشته به آن دچار شده بودند اینها را تسلی داده است. وقتی یاران پیامبر ج در مکه مکرمه از احوال سختی که بر آنها آمده بود شکایت کردند آن جناب برای ثبات و پایداری آنان خبر دادند که: «در زمان گذشته چنین بوده است که حفره‌ای را در زمین ایجاد می‌کردند و مؤمن را در آن می‌گذاشتند و یا اهره‌ای بر سر او می‌نهادند و از فرق سر به دو نصف تقسیم می‌کردند. اما این فاجعه و مشکل بزرگ نمی‌توانست آنها را از دین برگرداند، یا با شانه‌های آهنین زنده زنده تنشان را شانه می‌کردند تا یک تکه گوشت یا یک تار رگ در بدن آنها باقی نمی‌ماند، اما باز هم این گونه شکنجه‌ها نتوانسته آنها را از دین منصرف سازد» (صحیح بخاری (6943)).

شان نزول آیه 214 :

از قناده و سدی در شان نزول این آیه مبارکه روایت شده است که گفتند: این آیه در غزوه ی خندق (احزاب)، وقتی مسلمانان دچار سختی، فشار، گرما و سرما، تلخی و انواع آزار و محاصره شدند، نازل گردید تا ضمن مژده دادن‌شان به فتح و گشایش، این حقیقت را نیز به ایشان خاطر نشان سازد که ایمان، حقوق و واجباتی دارد که سرانجام به سعادت هردو جهان منتهی می‌شود، اما این سعادت دو جهانی را همین‌گونه مجانی و آسان نمی‌دهند، بلکه مؤمن باید مأموریت و رسالت خویش را در زندگی ایفا کند و جان‌نثارانه به میدان‌های جهاد و مبارزه با دشمن و مجاهده بانفس خویش بشتابد و کاخ ایمان را با آرایشی از عمل صالح و بر زیربنایی از تقوی و اخلاص بر افرازد تا مستحق این پاداش گردد. (عبدالرزاق 250 و از طریق او طبری 4068 از معمر روایت کرده اند.)

خوانندگان گرامی !

در آیه مبارکه (215) در باره مقدار انفاق تطوع و مستحب و به چه کسانی داده شود ، بحث بعمل آمده است.

**يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى
وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٢١٥﴾**

(مسلمانان) از تو می پرسند چه چیزی انفاق کنند (و به چه کسی بدهند؟) بگو: هر مالی را که انفاق می کنی (از مال حلال)، پس برای والدین و خویشاوندان و یتیمان و فقیران، و در راه ماندگان انفاق کنی، و هر نیکی انجام دهی پس یقیناً الله به آن داناست. (لازم نیست تظاهر کنی، او می داند). (۲۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَاذَا»: چه چیز؟ «خَيْرٍ»: مراد مال و ثروت است. «الْمَسَاكِينِ»: در ماندگان و بیچارگانی که درآمدشان کفاف خرجشان را نمی کند. «ابْنِ السَّبِيلِ»: مسافر فقیری که دسترسی به اهل و عیال و مال و منال خود ندارد.

شان نزول آیه 215:

ابن جریر از ابن جریج روایت کرده است: مسلمانان از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند که از دارایی و ثروت خود بهتر است به کدام اشخاص صدقه بدهند، پس آیه: «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ» نازل شد.

تفسیر :

«وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ» یعنی ای محمد! مؤمنان از تو درباره ی اینکه چه چیزی را و به چه کسی باید صدقه دهند سوال می کنند. وقتی این آیه نازل شد، بعضی از یاران از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسیدند: چه چیزی را انفاق کنیم و بر چه کسانی انفاق کنیم؟ «قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» یعنی ای محمد! به آنان بگو: در این موارد نفقه را صرف کنند: اندک باشد یا زیاد اولی به آن نزدیکان تان اند، و بعد از آن ها به ترتیب: یتیمان، فقرا، و غریب و امانده در راه قرار دارند. واقعیت اینست که: انفاق به خویشان، مایه ی استحکام پیوندهای خانوادگی، و انفاق به دیگران، سبب جبران کمبودهای مالی و عاطفی نیازمندان و برطرف نمودن اختلاف طبقاتی میباشد.

«وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (215)» یعنی هر عمل نیکی را که انجام بدهید، کم باشد یا زیاد در پیشگاه خداوند متعال محفوظ است و اوتعالی داناست و همه این اعمال را آمار می گیرد و پاداش کامل آن را به شما خواهد داد.

قابل تذکر است که: این آیه برای بیان وجوه مصرف صدقه نافله است، چرا که مقدار انفاق را تعیین نکرده است، درحالی که مقدار زکات فرض به اجماع معین است. بهز بن حکیم از جدش روایت کرد که گفت: به رسول الله ج گفتیم: به چه کسی احسان و نیکی کنیم؟ فرمود: «أُمَّكَ، ثُمَّ أُمَّكَ، ثُمَّ أُمَّكَ، ثُمَّ أَبَاكَ، ثُمَّ الْأَقْرَبَ، فَالْأَقْرَبَ» «به مادرت، باز به

مادرت، باز به مادرت، سپس به پدرت، سپس به نزدیکتر و نزدیکتر احسان و نیکی کن.» (سنن ترمذی (5139) با تحسین البانی در مشکاة المصابیح (4929).

قابل تذکر است که: در این آیه دو بار کلمه «خیر» بکار رفته است: یکی انفاق خیر؛ «أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ» و دیگری کار خیر؛ «تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ» تا بگویند اشخاص بی‌پول نیز می‌توانند با عمل و کار خود، به خیر برسند.

توضیح مختصر در باره آیه :

1- هر مالی - چه کم چه زیاد که در راه خشنودی الله متعال و از روی اخلاص و بدون ریا انفاق و هزینه شود، خدا پاداش آن را خواهد داد.

2- این انفاق، اول به نزدیکترین نزدیکان تعلق می‌گیرد، سپس به سایر نیازمندان جامعه، مثلاً مادر، پدر، خواهر، برادر، دختر، پسر و سایر نزدیکان به ترتیب اولویت، بعد بیگانگان.

3 - این آیه هشداري است که اگر والدین و سایر خویشاوندان آدمی نیازمند باشند، هزینه و نفقه ی آنان بر عهده ی فرزندان است...

4 - مسؤولیت مدنی مسلمانان، هیچ گاه، اجازه نمی‌دهد که: کسی با وجود تنگدستی و فشار خانوادگی، نسبت به نیازمندان: خصوصاً یتیمان و تنگدستان زحمتکش و آواره ها و به غربت افتادگان، بی توجه باشد.

5- بلافاصله بعد از خانواده، یتیمان، در اولویت اند.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (216 الی 218) درباره فریضه ی جهاد و مباح بودنش در ماههای حرام ، بحث بعمل آمده است .

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢١٦﴾

جنگ (جهاد) بر شما فرض شد و آن برای شما ناخوشایند و مشکل است و لیکن بسا (اوقات) چیزی را نمی‌پسندید درحالیکه به خیر شما می‌باشد و بسا چیزی را دوست دارید ولی به ضرر شما است، و الله میداند (نفع و زیان شما را) و شما نمی‌دانید. (٢١٦) تشریح لغات و اصطلاحات :

«كُتِبَ»: واجب گشت. «قِتَالٌ»: جنگیدن، جنگ، پیکار، کارزار. «كُرْهٌ»: ناپسند. ناخوشایند . کلمه «كُرْهٌ» به مشقتی گفته می‌شود که انسان از درون خود احساس کند، مانند ترس از جنگ. و «كُرْهٌ» به مشقتی می‌گویند که از خارج به انسان تحمیل شود، مانند حکم اجباری در آیهی «اِنَّتِيَا طَوْعاً اَوْ كَرْهاً قَالْتَا اَتَيْنَا طَائِعِيْنَ» (فصلت، 11). به آسمان‌ها و زمین گفتیم: یا با رغبت بیایید یا با اکراه، گفتند: ما با رغبت می‌آئیم. عَسَى: بسا، چه بسا.

تفسیر :

آیه قبل مربوط به مال دادن و انفاق بود و این آیه مبارکه مربوط به جان دادن است. طوریکه می‌فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ»: یعنی ای جماعت مسلمانان؛ بر شما جهاد فرض شده است و این، یکی از موارد آزمون شماست که بر شما سخت و مشکل و ناهموار است؛ چون بذل مال خطر هلاک جان را در بر دارد.

بلی ! جهاد مشقت‌آمیز است زیرا مستلزم صرف مال و صرف جان و جدایی از خانه و خانواده می‌باشد.

«و عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ» یعنی چه بسا چیزی را ناخوش داشته باشید، در حالی که آن به نفع شما باشد، همانند جهاد، که چه بسا در آن پیروز و فاتح شده، هم به غنیمت می‌رسید و هم به اجر و پاداش الهی و کسانی هم که کشته می‌شوند، به فیض شهادت نایل می‌گردند،

ملاك خیر و شر، آسانی و سختی و یا تمایلات شخصی نیست، بلکه مصالح واقعی ملاک است و نباید به پیش قضاوتی خود تکیه کنیم.

«و عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ» یعنی چه بسا نفس شما چیزی را دوست داشته باشد که شامل تمام خطرات و زیان‌ها باشد، چه بسا در جهاد، که از آن بیزارید، خیر مقرر است؛ زیرا یا در آن به پیروزی و غنیمت می‌رسید و یا به شهادت نایل می‌آیید. و چه بسا در ترک جهاد، که آن را خواستارید، شر و زیان نهفته باشد؛ زیرا سبب ذلت و فقر و محرومیت از پاداش می‌باشد.

«وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (216)» یعنی خدا از شما بهتر به آخرت و عاقبت امور آگاه است و صلاح دنیا و آخرت شما را بهتر می‌داند، پس برای اجرای فرمانش بشتابید. بناً تسلیم فرمان خدایی باشیم که بر اساس علم بی‌نهایت به ما دستور می‌دهد، گرچه ما دلیل آنرا ندانیم.

شان نزول آیه مبارکه :

ابن عباس (رض) در شأن نزول این آیه مبارکه می‌فرماید : «چون جهاد بر مسلمانان فرض شد، این کار بر آنان سخت و دشوار آمد و آن را ناخوش داشتند، پس آیه کریمه نازل گردید». عکرمة می‌فرماید : «بعد از نزول این آیه کریمه، محبت جهاد در دل‌های مسلمانان ریشه‌دار شد». ابن شهاب زهری می‌گوید: «جهاد، فریضه‌ای برگردن همه آحاد امت است، چه آنان که در میدان جهادند و چه آنان که در منازل خود هستند زیرا کسی که در خانه خود نشسته است، اگر به کمک فراخوانده‌شد، باید کمک کند و اگر از وی فریادرسی شد، باید به فریاد برسد و اگر به او فرمان رفتن به جهاد داده شد، باید عازم جهاد شود و اگر هم به او نیازی نبود، در خانه خویش می‌نشیند». یعنی: حقیقت امر چنین است و چنین باید باشد. از این جهت در حدیث شریف آمده است: «من مات ولم یغز و لم یحدث نفسه با الغزو مات میتة جاهلیة: هرکس بمیرد، در حالی که جهاد نکرده و در اندیشه و نهاد خویش هم‌اندیشه و نیت جهاد را نداشته، به مرگ جاهلیت مرده است». جمهور علما بر آنند که جهاد - به حسب نیاز یا به حسب حال - بر تمام مسلمانان فرض عین است، بدین ترتیب که اگر غلبه با اسلام بود، جهاد فرض کفایه است و اگر غلبه با دشمن بود، جهاد تا تحقق پیروزی فرض عین است.

سال واجب شدن جهاد:

جهاد در سال دوم هجرت بالای مسلمانان فرض گردید.

حکم جهاد: جهاد بر همه افراد مسلمین فرض نیست بلکه فرض کفایه است هرگاه بعضی از مردم بجهاد پرداختند و خطر دشمن برطرف شد و بی‌نیازی حاصل شد و جواب آن از بقیه افراد ساقط می‌گردد.

چه موقع جهاد فرض عین است؟

تنها در صورت‌های زیر جهاد بصورت فرض عین درمی‌آید:

- 1- وقتی که فرد مکلف در صف جنگ حاضر شود، در این حالت جهاد برای او فرض عین است، و نمی‌تواند از آن شانه خالی کند.
- 2- هرگاه دشمن به مکانی یا شهری یا کشوری حمله‌کند، که مسلمانان در آنجا هستند و آنجا را تصرف کند، بر همه مردم آنجا واجب است، که دشمن را از خاک خود بیرون برانند، و با آنها بجنگند. در این صورت برای هیچ فردی حلال و جایز نیست، که از مواجهه با دشمن شانه خالی کند و وظیفه خویش را بانجام نرساند. البته این در صورتی است که دفع دشمن جز با بسیج همگانی ممکن نگردد.
- 3- هرگاه حاکم اسلامی از یکی از مکلفان، طلب رفتن بجهاد کرد، او نمی‌تواند شانه از آن خالی کند و جهاد نسبت به او فرض عین می‌شود.

بر چه کسی جهاد واجب است:

جهاد بر مرد مسلمان عاقل بالغ تندرست واجب می‌شود، مشروط بر اینکه آنقدر مال داشته باشد، که برای مصرف خود و خانواده‌اش کفایت‌کند تا اینکه از جهاد فارغ شود. پس بر غیر مسلمان و زن و کودک و دیوانه و بیمار، واجب نیست پس اگر این گروه‌ها از جهاد تخلف کنند بر آنها حرجی نیست چون ضعف آنها، مانع کفاح و پیکار آنها است و در میدان جنگ فایده‌ای ندارند، که قابل اعتماد باشد و چه بسا وجودشان در میدان جنگ ضرر بیشتری داشته باشد، در مقابل سودی اندک. (بنقل تفسیر کوثر، تفسیر سوره بقره، قریب الله مطیع)

جهاد در ادیان دیگر:

برخلاف تبلیغاتی دنیا غربی که خود را مدافع صلح معرفی می‌کنند، مسئله جهاد در تمام ادیان آسمانی بوده و آنرا یک ضرورت حتمی دانسته اند.

در تورات آمده است:

- ساکنان شهر را بدم شمشیر بکش و اموالشان را جمع نمای. (تورات، سفر تثنیه، باب 13، جمله 15).

- همگی ایشان را هلاک ساز و ترجم نما. (تورات، سفر تثنیه، باب 7، جمله 3).

- چون برای مقاتله بیرون روی و دشمن را زیاد بینی، نترس. (تورات، سفر تثنیه، باب 20، جمله 1).

- برادر و دوست و همسایه خود را بکشد تا کفار ه گوساله‌پرستی باشد. (تورات، سفر خروج، جمله 26).

- موسی جمعیتی را به سوی جنگ حرکت داد و مقاتله مهمی صورت گرفت. (تورات، سفر اعداد، باب 31، جمله 34).

در انجیل متی آمده است:

- گمان مبرید که آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بگذارم، نیامده‌ام تا سلامتی بگذارم، بلکه شمشیر را. (انجیل متی، باب 10، جمله 7).

- هرکه جان خود را دریابد (و به جنگ نیاید) آنرا هلاک سازد و هرکه جان خود را به خاطر من هلاک کرد آنرا خواهد یافت. (انجیل متی، باب 10، جمله 39).

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَرَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتِطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَمَا لَهُ مِنْ شَيْءٍ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٢١٧﴾

از تو درباره جنگ در ماه حرام می پرسند. بگو: هر جنگی در آن [گناهی] بزرگ است، ولی هر نوع بازداشتن [مردم] از راه الله و کفرورزی به او و [بازداشتن مردم از] مسجد الحرام و بیرون راندن اهلس از آن، نزد الله بزرگ تر [از جنگ در ماه حرام] است؛ و فتنه [شُرک و بت پرستی] از کشتار بزرگ تر است. و مشرکان همواره با شما می جنگند تا شما را اگر بتوانند از دینتان برگردانند. و از شما کسانی که از دینشان برگردند و در حال کفر بمیرند، همه اعمال خوبشان در دنیا و آخرت تباه و بی اثر می شود، و آنان اهل آتش اند و در آن جاودانه اند. (۲۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صَدٌّ»: جلوگیری، بازداشتن. عن سبیل الله: از دین خدا. کفر به: کافر شدن به خدا. إخراج أهله منه: بیرون راندن پیامبر و مسلمانان از مکه. عندالله: نزد الله (از جنگیدن در آن مهمتر است). الفتنه: شرک آلود شدن مسلمانان به وسیله ی القای شبهات در دل، یا شکنجه کردنشان تا بمیرند.

رأی جمهور، فتنه، به معنای شکنجه چشیدن است؛ اما نزد مجاهد و غیره، به معنای القای شک و شبهه ی شرک در دل مسلمان است. مَنْ يَرْتَدِدُ: هر که برگردد. «حَبِطَتْ» به معنی باطل شد. در لسان گفته است: حبط یعنی عمل عملاً ثم أفسده؛ یعنی آن را فاسد کرد، و در آیه مبارکه ذیل آمده است «فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» یعنی ثواب عمل آنان در دنیا و آخرت فاسد و باطل گشته و کردارش به هدر رفته است.

تفسیر :

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ»: ای محمد! مردم از تو درباره جنگ در ماه های حرام می پرسند که آیا چنین جنگی حلال است یا حرام؟ «قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ»: به آنها بگو: قتال در این ماه ها حرام و دارای گناهی است بس بزرگ. و جنایتی زشت می باشد پس در این ماه ها با کسانی که با شما نمی جنگند نجنگید، ولی از آن بزرگتر و خطرناکتر هم وجود دارد که عبارت است از: «وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ»: منع کردن مؤمنان از دین الله و منع کردن مسلمانان از مسجدالحرام (یعنی مکه)، اخراج پیامبر و یارانش از مکه گناهی به مراتب بزرگتر از جنگ در ماه های حرام است و اگر کشتاری که در این ماه ها در حق کفار روا می دارید گناهی بزرگ است کارهایی که آنها نسبت به شما و دین و پیامبر خدا انجام می دهند بزرگتر است. «وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ»: یعنی گمراه کردن و از راه منحرف کردن مسلمان از دینش تا به کفر برگردند، نزد خدا از قتل بزرگتر است. «وَلَا يَرَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتِطَاعُوا»: یعنی هنوز در تلاش اند با شما بجنگند که اگر بتوانند شما را به کفر و گمراهی برگردانند، پس آنها از کفر و دشمنی خود کنار نمی کشند.

در جمله : «حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ» بیان میدارد :دشمنان، همواره در کمین هستند و ارتداد و کفر و پشت کردن به دینتان را می‌خواهند و به غیر آن راضی نمی‌شوند. آنها دنبال پیروزی موقت نیستند، بلکه می‌خواهند فرهنگ و مکتب شما را از بین ببرند. « وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ »: یعنی هر یک از شما به خواست آنها جواب مثبت بدهد و از دین اسلام برگردد و بر این کفر تا زمانی که می‌میرد ادامه دهد ، تمام اعمال نیک و صالح اش در دو جهان باطل شده و به هدر می‌رود.

حبط عمل مرتد در دنیا، به این است که از فوائد اسلام محروم می‌شود. زیرا کفر او، جدایی از همسر مسلمان، محرومیت از ارث، قطع رابطه با مسلمانان، خروج از حمایت اسلام و در نهایت قتل است. و حبط عمل او در آخرت، محو تمام کارهای خیر اوست. باید یادآور شد که :ارزش ایمان و عقیده تا جایی است که اگر ایمان رفت، اعمال صالح نیز حبط می‌شود.

« وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (217) »: و آنان برای همیشه در جهنم خواهند ماند و از آن خارج نمی‌شوند.

باید گفت : در دنیا بر مرتد حکم مسلمان جاری نمی‌شود و او - چنانچه بر کفر بمیرد - چیزی از ثواب آخرت را نیز که اسلام ایجادکننده آن است، به دست نمی‌آورد. شأن نزول آیه مبارکه:

ابن جریر، ابن ابی حاتم، طبرانی در «کبیر» و بیهقی در «سنن» خود، از جندب و اهل تفسیر بیان می‌کنند که: هفده ماه پس از مهاجرت به مدینه و دو ماه پیش از نبرد بدر، پیامبر سریه ای هشت نفره از مهاجران را به سرکردگی عبدالله بن جحش، پسر عمه اش در ماه جمادی آخر، برای ترصد (کمین) کاروانی از قریش اعزام کردند، آنها با کاروان «عمر بن حزمی» که از طایف به مقصد مکه روان بود، روبرو شدند، شب اول ماه رجب الحرام بود، اما مسلمانان از حلول ماه حرام آگاه نبودند، پس به آن کاروان حمله برده عمرو بن حزمی را کشتند ، بقیه را همراه مال التجاره اسیر نموده به مدینه آوردند. این حادثه زمانی اتفاق افتاد که رجب در حال تمام شدن و شعبان در حال آغاز شدن بود. معلوم نبود که آیا این حادثه در رجب (یعنی ماه حرام) واقع شده است یا خیر، ولی قریش و حامیان پشت پرده ی آنان یعنی یهودیان و منافقان مدینه برای راه اندازی تبلیغات علیه مسلمانان از این واقعه استفاده نموده آن را در بوق و کرنا کردند و اعتراضات شدیدی را آغاز کردند که: اینان خود را انسانهای باخدایی می‌دانند، اما حتی در ماه حرام نیز دست از خونریزی بر نمی‌دارند. در این آیه به همین اعتراضات جواب داده شده است.

مفسران مینویسند : و چون نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم به آنها فرمود: «سوگند به الله که من شما را به جنگیدن در ماه حرام دستور نداده بودم». آن حضرت صلی الله علیه وسلم ص، غنایم را نیز از ایشان تحویل نگرفتند.

در تفسیر (کشاف) آمده است که : پیامبر صلی الله علیه وسلم اسرا و شتران را به مکه پس فرستاد و خداوند نیز الطاف خود را بر آن سریه‌ی کوچک فرو ریخت. (کشاف)

که این خود نشانه‌ی آن است این غارت مشروع نبوده است. عموم مسلمانان نیز این افراد خود را بر این کارشان سخت مورد سرزنش قرار داده بود مدینه کسی نبود که آنان را بر این کارشان آفرین بگوید.

خلاصه مبحث این آیه مبارکه اینست که: بدون تردید جنگ و خونریزی در ماه حرام کار بسیار بدی است، اما اعتراض کردن بر این کار شایسته و حق کسانی نیست که تا سیزده سال پیاپی صدها تن از برادران خود را تنها به این دلیل مورد ظلم و شکنجه قرار دادند که آنان به خدای یگانه ایمان آورده بودند و سپس آنان را آنقدر در تنگنا قرار دادند که مجبور به ترک خانه و کاشانه و وطن خود شدند و سپس به این هم بسنده نکردند بلکه راه مسجد حرام را نیز بر این برادران خود بستند، در حالی که مسجد حرام ملک شخصی کسی نیست و از دو هزار سال گذشته تاکنون هرگز اتفاق نیفتاده است که از حج و زیارت آن کسی را باز دارند. اینک ستمکارانی که نامه‌ی اعمالشان به دلیل این کارها سیاه است آخر با چه رویی برای یک درگیری مرزی معمولی اینقدر سروصدا راه می‌اندازند و اعتراض می‌کنند. در حالی که هر آنچه در این درگیری اتفاق افتاده بدون اجازه‌ی پیامبر صلی الله علیه و سلم، رخ داده است و جایگاه آن چیزی بیش از این نیست که چند نفر از جامعه‌ی مسلمانان مرتکب یک کار غیر مسئولانه‌ی شده‌اند. (به نقل از تفهیم القرآن)

آیه کریمه بر حرمت جنگ در ماههای حرام دلالت می‌کند، لیکن جمهور علمابر آنند که حکم این آیه کریمه به آیه (5) از سوره «توبه» منسوخ شده، لذا جنگیدن با مشرکان در ماههای حرام مباح است. چنانچه رسول الله صلی الله علیه و سلم خود با قبیله هوازن در حنین و با قبیله ثقیف در طایف جنگیدند و این در ماه حرام بود.

بیان برخی از احکام:

- 1 - امام مالک (رح) و امام ابوحنیفه (رح) بر آنند که ارتداد هدر دهنده و از بین‌برنده اعمال نیک است، حتی اگر مرتد مجدداً به اسلام برگردد. ولی شافعی می‌گوید: هدر رفتن عمل مرتد، مشروط به آن است که او بر کفر بمیرد.
- 2 - حنفی‌ها بر آنند که مستحب است تا مرتد به توبه فرا خوانده شود و اسلام بروی عرضه گردد، لیکن این کار واجب نیست، اما جمهور فقها بر آنند که فراخواندن وی به توبه قبل از کشتنش - تا سه بار - واجب است.
- 3 - میراث مرتد: از نظر ابوحنیفه (رح) آنچه که مرتد در حال ارتداد خویش به دست آورده است، مال «فیء» است و به بیت‌المال مربوط می‌شود، ولی آنچه که در حال اسلام به دست آورده و سپس مرتد شده، به ورثه مسلمانش تعلق می‌گیرد. اما مالک، شافعی و احمد بر آنند که میراث وی در هر حال متعلق به بیت‌المال می‌باشد. «تفسیر انوار القرآن».

احکام مرتد یا از دین اسلام برگشتن:

رده در لغت یعنی بازگشت از همان راهی که از آنجا آمده است و ارتداد هم همچنین است جز آنکه اختصاص به کفر دارد.

«رده» از نظر شرع یعنی برگشت و پشیمان شدن مسلمان عاقل بالغ، از دین اسلام و کافر شدن او به اختیار و اراده خودش، بدون اینکه کسی او را مجبور کرده باشد، برای مذکر و مؤنث فرقی نمی‌کند.

چه وقت مسلمان مرتد بحساب می‌آید؟

مسلمان وقتی خارج از اسلام و مرتد بحساب می‌آید، که قلباً کفر را بپذیرد و دلش به آن راضی باشد و عملاً نیز به مقتضای کفر خویش رفتار کند. مسلمان هرگاه مرتکب یکی از نواقض اسلام یا همان اسباب کفر (اعتقادی، قولی، عملی) شود، و شروط تکفیر در وی محقق بوده و موانع تکفیر (اکراه، جهل، تأویل، عدم قصد یا خطاً) در حق وی منتفی باشد، از اسلام خارج شده و مرتد به حساب می‌آید. از جمله چیزهایی که بر کفر صریح دلالت می‌کنند:

1- انکار چیزی که از بدیهیات و ضروریات دین اسلام است مانند انکار وحدت الله و انکار خالقیت الله و انکار وجود فرشتگان و انکار نبوت پیامبر اکرم محمد صلی الله علیه وسلم و انکار قرآن که وحی الهی است و انکار رستاخیز، روز قیامت و پاداش اخروی اعمال و انکار فرضیت نماز و زکات و روزه و وجوب حج.

2- مباح دانستن چیزی که همه مسلمین بر تحریم آن اتفاق و اجماع دارند: مانند مباح دانستن شرب مسکرات، زنا، ربا، گوشت خوک، و حلال دانستن خون و مال کسانی که بی‌گناه هستند.

3- حرام دانستن چیزی که مسلمانان بر حلال بودن آن اتفاق و اجماع دارند، مانند: حرام دانستن طیبات و چیزهای پاک.

4- دشنام و ناسزاگویی و استهزاء به پیامبر بزرگوار اسلام ج و دیگر انبیاء الهی.

5- دشنام و ناسزاگویی به دین اسلام و انتقاد از قرآن و سنت نبوی و عمل نکردن به کتاب الله و سنت پیامبر اسلام ج و تفضیل و ترجیح دادن قوانین بشری بر آنها.

6- هرکس ادعا کند که بعد از پیامبر اسلام ج بر وی وحی نازل می‌شود، او کافر است.

7- انداختن مصحف شریف قرآن در نجاسات و آلودگی‌ها و همچنین کتب احادیث و این عمل را از روی اهانت و خفت و سبک شمردن آنها انجام دهد و به محتوای آنها توهین کند.

8- استخفاف و اهانت به یکی از نام‌های الله متعال بزرگ یا به یکی از اوامر و نواهی یا وعد و وعیدهای او تعالی، و اگر تازه مسلمان باشد و از احکام اسلام هنوز اطلاع درستی نداشته باشد و حدود الهی را نشناسد که این عمل او را بر جهل و نادانی و عدم شناخت و آگاهی وی حمل می‌کنند و کافر بحساب نمی‌آید.

چرا اسلام به قتل مرتد دستور می‌دهد؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَأَقْتُلُوهُ» «هرکس دینش را تغییر دهد او را بکشید». (صحیح بخاری (6922) واصحاب سنن). اسلام یک برنامه کامل زندگی است، پس عبارت است از دین و دولت و عبادت و فرماندهی و قرآن و شمشیر و روح و ماده و دنیا و آخرت مبتنی بر عقل و منطق و متکی بر دلیل و برهان است و در دین اسلام و عقیده و شریعت (احکام اعتقادی و عملی) آن چیزی وجود ندارد، که با فطرت انسان سازگار نباشد و در دین اسلام چیزی نیست که مانع رسیدن انسان بکمال مادی و معنوی و تربیتی او باشد، بنابراین هرکس وارد در اسلام شود، حقیقت آن را می‌شناسد و حلاوت آن را می‌چشد، پس هر کس بعد از اینکه اسلام را پذیرفت، سپس از آن خارج گشت و پشیمان شد، در واقع بر علیه حق و منطق و دلیل و برهان، قیام کرده و از جاده مستقیم بیرون آمده است و منکر آن گشته و از راه

عقل سلیم و فطرت پاک انسانی، منحرف گردیده است - بدیهی است کسی که به این درجه برسد، او به پست‌ترین درجه انحطاط و نهایت پستی و رذالت سقوط کرده است و شایسته نیست چنین انسانی زندگی داشته باشد و یا بر بقای او محافظت شود، زیرا چنین شخصی در زندگی، هدف ارزشمند و مقصد شریفی ندارد. این از یک طرف، و از طرف دیگر اسلام بعنوان یک برنامه عمومی زندگی و نظام کامل و شامل، برای سلوک و رفتار انسانی، نیازمند است که یک بافت و نظامی داشته باشد که از آن حمایت کند و جوشنی و سپری داشته باشد، که آن را مصون دارد. چون هر نظامی بدون حمایت و حراست و حفظ آن چیزهایی که ارکان آن را در هم می‌ریزد، نمی‌تواند پابرجا باشد و کیان و هستی آن متزلزل می‌شود و بهترین راه و نیرومندتر وسیله برای حمایت از یک نظام و حفظ آن، آنست که خروج بر علیه آن و بیرون رفتن از آن، منع گردد و بشدت از آن دفاع شود، چون خروج بر علیه یک نظام و بیرون رفتن از آن، هستی آن را تهدید می‌کند و آن را رو به سقوط سوق می‌دهد.

بدیهی است خروج بر علیه اسلام و پشیمان شدن و مرتد گشتن از آن، شورش است بر علیه آن و در همه قوانین وضعی و انسانی نیز جزای شورش و قیام بر علیه نظام دولت و اوضاع مقرر، کیفر آن قتل است. هرگاه انسانی بر علیه نظام دولت موجود خواه در نظام و رژیم غیر دینی یا در نظام و رژیم سرمایه‌داری باشد، قیام کند و از آن نظام خارج شود، او را به ارتکاب خیانت بزرگ نسبت به میهن خویش متهم می‌کنند و خیانت بزرگ نسبت به میهن، کیفر و عقوبتش تنها اعدام می‌باشد. بنابراین اسلام در کیفر و عقوبت مرتدان، راه منطقی و منطبق بر قوانین نظام‌های بشری را، پیش گرفته است. (بنقل از تفسیر کوثر، تفسیر سوره فاتحه و بقره، قریب مطبع الله)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢١٨﴾

یقیناً کسانی که ایمان آورده، و آنان که (بعد از ایمان) هجرت کرده و در راه الله به جهاد برخاستند، آن گروه امید رحمت الله را دارند، و الله بسیار آمرزنده (و) مهربان است (و) از رحمت و مغفرت خود آنها را محروم نمی‌سازد). (۲۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَجَاهَدُوا»: رنج مهاجرت و تلاش در راه حق را بچشند. «يَرْجُونَ» (رجو): انتظار دارند، امیدوارند. «رَحْمَتَ اللَّهِ»: رحمت حق، مزد و پاداش خدا.

تفسیر :

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: کسانی که ایمان آوردند و بر ایمانشان ثابت قدم ماندند و کسانی که در راه الله تعالی از دار کفر به سوی دار اسلام هجرت کرده‌اند و آنان که جهاد کرده‌اند.

«أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (218)»: یعنی افراد موصوف به اوصاف مذکور شایستگی آن را دارند که به رحمت خدا نایل آیند، و بدانید که خداوند بخشاینده و بامهر است. زمانیکه بنده امیدوار به رحمت الهی است، خداوند نیز اعلام می‌کند: که آمرزنده و مهربان است.

باید یادآور شد که : مسلمان باید به لطف خداوند امیدوار باشد، نه به کارهای نیک خود.

زیرا خطر سوء عاقبت و حبط عمل و عدم قبول اطاعت، تا پایان عمر در کمین است.

مفهوم جهاد :

جهاد یعنی همه ی توان خویش را صرف رسیدن به هدف کردن. این کلمه تنها بر جنگ اطلاق نمی شود. برای جنگ کلمه ی «قتال» به کار می رود. جهاد مفهومی گسترده تر از آن دارد و هر نوع تلاش و کوششی را در بر می گیرد.

مجاهد کسی است که همواره در فکر هدفش باشد، با ذهنش برای رسیدن به آن بیندیشد، با زبان و قلمش آن را تبلیغ کند، با دستها و پاهایش برای آن سعی و دوندگی کند، همه ی امکانات ممکن اش را صرفت آن بکند، با هر مانعی که سر راهش قرار گیرد با همه ی توان مبارزه کند، حتی اگر نیاز به فدا کردن جان باشد از آن هم دریغ نکند. نام همه ی این کارها (جهاد) است. (جهاد ف سبیل الله) هم این است که همه ی این کارها تنها برای خدا و برای این هدف انجام گیرند که دین خدا بر زمینش پیاده گردیده کلمه اش بر همه ی کلمه ها غالب گردد و جهادکننده هیچ هدفی به جز این نداشته باشد.

علما در بیان احکام گفته اند: از علت فرضیت هجرت چنین دانسته می شود که هر جا و هر گاه که این علت در هر زمان و مکانی تکرار شد، هجرت بر مسلمان فرض است، پس برای هیچ مؤمنی جایز نیست که در سرزمینی که در آن به خاطر دین و عقیده و عملش مورد آزار و تحت فشار قرار می گیرد، اقامت گزیند. «تفسیر انوار القرآن»

شان نزول آیه مبارکه :

بیان سبب نزول: این آیه کریمه درباره سریه (گروه) عبدالله بن جحش س نازل شد زیرا ایشان گفتند: یا رسول الله! آیا می توانیم امیدوار باشیم که حمله به کاروان حضرمی برای ما غزوه ای به حساب می آید که در آن، مستحق دریافت اجر مجاهدان باشیم؟ همان بود که خداوند از این حقیقت که ایشان به دلیل ایمان، هجرت و جهاد خویش، باید امیدوار پاداش الهی باشند، خبر داد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (219 الی 220) درباره موضوعاتی از قبیل ؛ مرحله ی دوم از مراحل تحریم شراب و حرمت قمار و موضوع سرپرستی اموال یتیم ، بحث بعمل آمده است .

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١٩﴾

(ای پیغمبر) از تو درباره شراب و قمار می پرسند، بگو: در هر دو گناه بزرگ است، و برای مردم منافی (دنیوی) هم دارند، و گناهشان از نفعشان بیشتر است. و از تو می پرسند کدام مال خود را انفاق کنند؟ بگو: اضافه از ضرورت تان را انفاق کنید، این چنین الله آیات را برای شما بیان می کند تا تفکر کنید. (۲۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ» (یسر): درباره ی حکم می و قمار از تو می پرسند. این سؤال کنندگان، مسلمانانند. «خَمْرٌ» : می، باده، شراب. خمر از کلمه خمرالشیء است؛ یعنی، آن چیز را پوشید. به این دلیل این ماده ی انگوری و... خمر نام گرفته؛ چون عقل انسان را می پوشاند.

خمر در رأی حنفی‌ها عبارت است از: آب انگوری که همچنان گذاشته شود تا به غلیان آمده و بی‌آن که آتشی به آن نزدیک شود، تیره شود و کف بیرون آورد. و از غیر آب انگور نیز، هرآنچه که عقل را بپوشاند و مستی‌آور باشد، در حکم شراب انگور است، اما بجز شراب انگور، مقدار اندک از دیگر شراب‌ها که سکرآور نباشد، حرام نیست. ولی در رأی جمهور فقها، «خمر» بر آب سکرآور انگور، خرما، ذرت و هر مسکر دیگری اطلاق می‌شود بنابراین، کم و بسیار آن حرام است. «تفسیر انوار القرآن»
 «اتم» به گفته‌ی راغب در مفردات، به کاری گویند که انسان را در انجام کارهای خیر کند و سست کند. «الْمَيْسِرُ»: قمار از ریشه‌ی میسر به معنای سهولت و آسانی؛ زیرا در آمدی بدون کوشش و رنج و سختی است. «فِيهِمَا»: در به دست آوردن آن دو. «الْعَفْوُ»: زیاده بر نیاز، مازاد.

تفسیر :

«يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ»: از توای محمد! درباره‌ی حکم نوشیدن شراب و قمار سؤال می‌کنند، زیرا این دو از بین برنده عقل و غارتگر مال اند.
 « قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ»: به آنها بگو: در این دو پدیده یعنی مصرف کردن شراب و پرداختن به قمار زیان و گناهی بزرگ و سودی ناچیز مقرر است.
 واضح ومبرهن است که وضع : احکام الهی بر اساس مصالح و مفاسد است. طوریکه در آیه مبارکه با زیبایی خاصی بیان میدارد : «وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا»: یعنی ضرر و زیان آنها از نفع شان بیشتر است؛ عقل که انسان را از تمام امور شنیعه باز می‌دارد، با نوشیدن شراب و بازی قمار منجر به زوال عقل و رفتن مال و در معرض بلا قرار دادن بدن با مصرف شراب، و خرابی ناشی از قمار و نابود کردن خانه و کاشانه به وسیله‌ی قمار و پیدایش عدوات و دشمنی در بین بازیگران، و موجب جنگ و جدال و خونریزی و خراب شدن خانه‌ها و خانواده‌ها و تجاوز به نوامیس، تمام این بدبختی‌های محسوس در این دو عمل وجود دارد و اگر زیان فراوان آن با نفع ناچیز و اندکی که دارند مقایسه شود و در ترازو قرار گیرد، خطر این کار بد و ناپسند عیان می‌شود. بلی، در شراب و قمار يك نوع سود آنی و فانی موجود است؛ چنانچه شراب لَدَّت و سرور سرسری می‌بخشد، و از قمار بدون زحمت مال بدست می‌آید.

« وَ يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ»: و از تو درباره‌ی اینکه چه چیزی را صدقه دهند و چه چیزی را برای خود نگهدارند سؤال میکنند، به آنان بگو: آنچه در توان دارید و از نیاز و ضروریات شما فزون است آنرا صدقه دهید و اموال مورد احتیاج خود را خرج و انفاق نکنند و خود را محتاج نگردانند.

برخی از علما بر آنند که این بخش از آیه کریمه، با آیه زکات فرض منسوخ شده. اما صحیح آن است که حکم این آیه کریمه ثابت است و منسوخ نیست و جمهور مفسران بر آنند که حکم آن در مورد صدقه نافله می‌باشد.

در توضیح معانی آیه کریمه، احادیث متعددی آمده است، از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت جابرین عبدالله (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم است که فرمودند: «هرگاه یکی از شما فقیر بود، باید از خودش شروع کند و اگر از نیاز وی چیزی افزون شد، باید همراه با خود، به افراد تحت تکفلش پردازد، سپس اگر بعد از آن افزونی‌ای یافت، باید به دیگران صدقه کند».

شان نزول آیه مبارکه:

«وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ» : مفسران در شان نزول این قسمت از آیه مبارکه می نویسند: بنا به روایت ابن عباس (رض) این بود که: چون صحابه ش به انفاق در راه الله متعال فرمان یافتند، جمعی از آنان نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده و گفتند: ما نمی دانیم که این انفاقی که بدان مأمور شده ایم، چیست و چه مقدار از اموالمان را باید انفاق کنیم؟ پس آیه مبارکه «وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ فُلِ الْعَفْو...» و نازل یافت.

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ»: یعنی همان طور که احکام را برایتان بیان می کند، نفع و ضرر و حلال و حرام جائز و نا جائز، مفید و مضر را بیان کرده است، «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (219) پس در امور خویش فکر کنید و دانش دین را بیاموزید تا خوشبخت و رستگار شوید.

تحریم خمر (شراب) :

اساساً تحریم خمر (شراب) در چهار مرحله مورد تحریم و به اصطلاح چهار مرحله را پشت سر گذاشته است، که البته این سیاست تربیتی موفقی است، لذا برای تداوی و معالجه عادت ریشه دار شرابخواری و رهانیدن مردم از این آفت بزرگ، چهار آیه، شرابخواری را به تدریج بر مردم حرام گردانید.

اولین آیه مبارکه همانا آیه: «وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا» (النحل: 67)، که با نزول این آیه کریمه هنوز شراب بر مسلمانان حلال بود. بعد از اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم از مکه به مدینه هجرت کرد و مسلمانان با توجه به شر و فساد و تبااهی که در شرابخواری و قمار می دیدند درباره آن دو بسیار از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرس و پال می کردند و الله تعالی این آیه (219 بقره) را نازل فرمود.

از عمر فاروق (رض) روایت است که فرمود: پروردگارا! در خصوص شراب بیان شفاف و تسلی بخش برای ما بیان فرما، همان بود که آیه: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ 219 بقره» نازل شد، و عمر را خواستند و آیه بر او خوانده شد، باز عمر فاروق (رض) فرمود: پروردگارا! در خصوص شراب بیان شفاف و تسلی بخش برای ما بیان فرما، همان بود که آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ» [النساء: 43] «ای کسانی که ایمان آورده اید؛ در حالی که مست هستید به شراب نزدیک نشوید..» نازل شد و عمر (رض) خواسته شد و آیه بر وی خوانده شد، سپس فرمود: پروردگارا! در خصوص شراب بیان شفاف و تسلی بخش برای ما بیان فرما، همان بود که آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ۙ ۹۱» (المائدة: 91) «همانا شیطان می خواهد با شراب و قمار در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد الله و از نماز باز دارد؛ پس آیا شما خودداری خواهید کرد؟!» یعنی: (پس آیا دست می کشید؟!.) عمر (رض) خواسته شد و آیه بر وی خوانده شد، پس فرمود: دست کشیدیم دست کشیدیم» (روایت ترمذی (3049) و سنن نسایی (5542) و مسند احمد (380).

خواننده محترم!

در آیه (219 بقره) خواندیم: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ فُلِ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا» یعنی شرابخواری و قماربازی، گناه بزرگی است چون هر

دو سبب زیان‌های مادی و معنوی و دینی و تباهی اخلاق می‌باشند، در کنار این گناه بزرگ و زیان مادی و معنوی، برای مردم منافعی مادی ناچیزی نیز دارند که تجارت به شراب فروشی و کسب مال در قماربازی بدون رنج فراوان است ولی‌گناه و زیان آنها خیلی بیش از سود آنها است. بین این فهم عالی در ایه مبارکه جانب تحریم شراب را ترجیح می‌دهد اگرچه بصورت قطعی آنها را تحریم نکرده است، سپس بعد از این آیه که تا حدی شرابخواری را محدود کرد، آیه دیگری درباره تحریم شرابخواری به هنگام نماز خواندن نازل شد، تا کسانی که به آن عادت کرده و آن را جزئی از زندگی خود ساخته بودند، بتدریج از آن دست بکشند و آن را رها سازند. که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» [النساء: 43]. «ای مؤمنان در حالیکه مست شده‌اید (و می‌نوشیده‌اید)، به نماز نزدیک مشوید تا اینکه (بهوش باشید و) بدانید چه می‌گوئید». چون شخص در حال مستی نماز می‌خواند و سوره (الکافرون) را به این صورت خواند. «قل یا ایها الکافرون. أعبد ما تعبدون...». بجای لا اعبد ما تعبدون و این رویداد مقدمه‌ای بود برای تحریم ابدی و نهائی شرابخواری؛ سپس بعد از این گام دوم در تحریم باده و می و شرابخواری، حکم الهی به تحریم همیشگی و نهائی آن نازل شد که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رَجَسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَأَجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۙ» [المائدة: 90]. «ای مومنان براستی شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای فال بینی، همه پلید و از کارهای شیطان است پس از آنها بپرهیزید تا رستگار شوید».

بلی! هدف از تعالیم اسلامی ایجاد شخصیت قوی و نیرومند جسمی و روحی و عقلی مسلمان است و واضح است که تحریم شراب و همه مسکرات با این هدف بزرگ هماهنگی کامل دارد چون بدون شک مسکرات بطور کلی شخصیت و اساس هستی انسان را ضعیف و متزلزل می‌سازد، بخصوص پایه خرد و عقل را سست می‌گرداند. در حدیثی که: از عبدالله بن عمرو روایت است آمده است که: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «الْخَمْرُ أُمُّ الْفَوَاحِشِ وَأَكْبَرُ الْكَبَائِرِ مَنْ شَرِبَهَا وَقَعَ عَلَىٰ أُمَّهِ وَحَالَاتِهِ وَعَمَّتِهِ» «شراب (و هر نشه کننده) مادر همه فحشاء و بزرگترین گناه کبیره است هر کس می‌بخورد و مست شود احتمال دارد که با مادر و خاله و عمه‌اش همبستر شود». (این روایت را طبرانی در کتاب «الکبیر» با شماره (11372) با تصحیح البانی در سلسله احادیث صحیحہ (1853).

چون در حال مستی تشخیص و عقل و هوش ندارد و فرق بین محرم و نامحرم نمی‌گذارد. همچنان از انس (رض) روایت است که گفت: «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْخَمْرِ عَشْرَةَ: عَاصِرَهَا وَمُعْتَصِرَهَا وَشَارِبَهَا وَحَامِلَهَا وَالْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ وَسَاقِيَهَا وَبَائِعَهَا وَأَكَلَ ثَمَنَهَا وَالْمُشْتَرِيَ لَهَا وَالْمُشْتَرَىٰ لَهَا» «در رابطه با شراب و شرابخواری پیامبر ج ده کس را نفرین نموده‌اند: کسی که آب انگور را برای شراب می‌گیرد و فشارنده آن و نوشنده‌اش و بردارنده‌اش و کسی که برای او برده می‌شود و ساقی و فروشنده و کسی که بهای فروش آن را می‌خورد و کسی که آن را می‌خرد و کسی که برایش خریده می‌شود». (سنن ترمذی (1295) و ابن ماجه (3381). با تصحیح البانی در غایه المرام (60).

قابل یادآوری است که: شراب به ام‌الخبایث موسوم است؛ چون سبب تمام اعمال ناپسند است. نسائی از حضرت عثمان رضی الله عنه روایت کرده که وی گفته است از شراب

دوری جوید که مادر پلیدی هاست. در گذشته مردی بود که زنی در راه بدر به او تعلق خاطر پیدا کرده، آن زن کنیزش را نزد او فرستاد تا او را برای ادای شهادت فراخواند، مرد با کنیز به راه می افتد. وقتی به خانه ی زن رسید درها را پشت سرش قفل کرد تا به نزد زن بدکار رسید، سپس متوجه شد که در آنجا پسرکی و کوزه ی شرابی قرار دارد، زن به او گفت: برای ادای شهادت شما را نخواستہ بودم بلکه شما را خواسته بودم که با من نزدیکی کنی یا کاسه ای از این شراب بنوشی، یا این نوجوان را به قتل برسانی، مرد می گوید: جامی از آن شراب بدهید شراب را سرکشید و گفت: باز بریزید، و در آخر امر با زن نزدیکی کرد و جوان را به قتل رساند، بنابراین از مصرف شراب دوری جوید؛ چون ایمان و شرابخواری با هم جمع نمی شوند و بالاخره یکی از آن دو دیگری را بیرون می کند.

زیانهای قمار:

- 1 - قمر دشمنی و کینه را میان بازیکنان می آفریند.
- 2 - انسان را از یاد الله و از نماز و بندگی بازمی دارد.
- 3 - به سبب عادت کردن به کسلی و سستی و در انتظار نشست اسباب و امکانات خیالی توخالی و ترک کارهای ارزنده، چون: کشاورزی امور زراعتی، صنعتگری، داد و ستد و غیره - که وسیله ی اساسی آبادانی اند - منشهای انسانی و تربیتی، تباه و تلف می گردد.
- 4 - مفلس و مستمند شدن قمارباز و ویرانی ناگهانی و لحظه ای خانه ها و کانونهای گرم زندگی از جهت مادی و معنوی و غیره و غیره ...

یادداشت تکمیلی :

هرگونه ماده ی مست کننده ای - کم یا زیاد، از انگور یا غیر آن - حرام و موجب حد (تازیانه) است. میان انواع مسکرات قدیم و یا جدید درست شده از سیب، پیاز و غیره، با نامهای گوناگون، هیچ فرقی نیست؛ قطعاً هرگونه ماده ی مست کننده ای که عقل را بر باید، سلامت و صحتمندی انسان را به خطر اندازد، ثروت و سرمایه را بر باد دهد و کرامت و عزت انسانی را در هم شکند، و انرا به تباهی مواجه سازد؛ همچون می انگوری حرام و نارواست. بخصوص سمومی مانند: مورفین، کوکاین، هروئین، که زیر پوست تزریق یا از راه بینی، استنشاق و استنشام می شود؛ حرام و ویرانگر است. (تفسیر فرقان)

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمَصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٢٠﴾

[بلی، تا] درباره [آنچه به صلاح] دنیا و آخرت [است] (تفکر کنید) و از تو درباره یتیمان اموال می پرسند، بگو: اصلاح نمودن (اموال آنها بهتر است برای شما و برای آنها)، و اگر خلط سازید مال آنها را با مال خود حرجی نیست؛ چون آنها برادران شما اند؛ و الله مفسد را از مصلح میداند، و اگر الله می خواست شما را در مشقت می انداخت، و یقیناً الله غالب (و) باحکمت است. (۲۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»: درباره ی کارهای دنیا و آخرت. این جار مجرور، به فعل

«تتفكرون» یا به فعل «یبین» در آیه ی پیشین (219) تعلق می گیرد. و این تخالطوهم (خلط): اگر با آنان همزیستی کنید. لأعنتکم (عنت): شما را به رنج و مشقت می انداخت.

تفسیر :

«فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»: خداوند متعال برای شما در امور دنیا و آخرت نشانه‌های خود را بیان می‌دارد تا تفکر کنید و همواره نیکو و کامل‌تر را بر گزینید و در حال دنیا و اینکه فنا و زوال پذیر است و درباره قیامت که باقی و نیکوست تدبر و نظر نمائید. «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ»: یعنی ای محمد! از تکفل و سرپرستی ایشان و مشکلاتی که سرپرستان در این عرصه دارند زیرا اگر آنان را به حال خویش بگذارند، گنه‌کار می‌شوند و اگر مال خود را از اموال‌شان جدا سازند و برای آنها خوراک جداگانه‌ای در نظر بگیرند، این کاری است دشوار، پس چه باید بکنند؟ واقعیت امر اینست که: رها کردن کار یتیمان، مصلحت نیست، بلکه به نیت خیر و با چشم برادری معاشرت نمودن با آنان مصلحت است. هرگونه اصلاح در وضعیت یتیمان، دارای ارزش است. کلمه «اصلاح» در آیه مبارکه «إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ» به صورت مطلق آمده تا شامل همه‌ی اصلاحات اعم از اصلاح مالی، علمی، عملی، تربیتی و دینی بشود. «وَ إِنْ تَخَالَطُوهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ»: و اگر مال خود را با مال آن‌ها به منظور ربح و دفع خسارت و از طریق شراکت یکجا کردید پس شما برادران دینی شما هستید که برادری دینی از برادری نسبی قوی‌تر است، و از جمله حقوق این برادری رعایت مصلحت و نفع آنان است.

باید گفت که: از فحوای جمله «فَاِخْوَانُكُمْ» آیه مبارکه برمی آید که: یتیمان، نه برده و نه فرزند ما هستند، بلکه برادر کوچک ما و جزء خود ما هستند. «وَ اللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ»: و خداوند بر کسی که اراده فساد دارد و بر کسی که در راه خیر سعی و کوشش می‌کند و در حین شراکت از الله متعال می‌ترسد آگاه است، و همچنین آگاه است به نهان‌انهایی که قصد اصلاح آنان را دارند، و هریک را مطابق عمل خود پاداش یا کیفر می‌دهد.

این آیه مبارکه هشداری به اولیای ایتام است. الله تعالی می‌داند که چه کسی قصد خوردن و تباہ ساختن مال یتیم را دارد و چه‌کسی از این کار احساس گناه کرده و در پی اصلاح و رشد اموال یتیم و بهبود آینده وی است.

بنابراین افراط و نه تفریط، نه به نام اصلاح، اموال ایتام را بخورید و نه از ترس فساد، آنان را رها کنید که خداوند مصلح و مفسد را بسیار خوب می‌شناسد.

«وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ»: و اگر الله متعال اراده سختی داشته باشد شما را از یکجائی با یتیمان باز می‌دارد ولی او تعالی امور را آسان نموده و شما را بر اعمالی که توان ندارید مکلف نکرده است؛ «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (220)»: همانا خدا تواناست و هیچ امری بر او مشکل نیست، و در مورد تشریح احکام برای بندگان آگاه است. پروردگار با عظمت ما توانای مطلق و از همه غالب است، می‌تواند حکمی سخت و سنگین صادر نماید؛ ولی چنین نکرد و به سهولت حکم داد؛ حکمی که مبنی به مصلحت و موافق به حکمت است.

یادداشت مهم و مفید :

فلسفه ی ارتباط و کنار هم قرار دادن «سؤال از یتیمان»، «سؤال از انفاق و بخشش» و «سؤال درباره ی می و قمار»: یادآوری برای عده ای از مردم است که آنان در انفاق

کردن به یتیمان و قیام به تربیت و پرورش آنان، برترند و باید از اموال اضافی خود در راه یتیمان هزینه کنند و نگذارند با میخانه، قمارخانه و... آشنا شوند و خودشان هم به جای توجه به این بیکارگیها و پستی ها، به این امور ارزشمند انسانی، بپردازند.

شان نزول آیه 220 :

ابوداود، نسائی، حاکم و دیگران از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: چون آیه « وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ » (اسراء: 34) و آیه: « إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ » (نساء: 10) نازل شد، آن های که از یتیم ها سرپرستی می کردند، غذای خود را از غذای یتیم جدا کرد. طوری که اگر از غذای یتیم چیزی می ماند، آن را برایش نگاه می داشت تا دفعه بعد بخورد و در نتیجه غذا خراب و فاسد می شد. این امر بر مسلمانان دشوار آمد و از رسول اکرم چاره جویی کردند، لذا وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ نازل شد. (حسن است، ابوداود 3871، نسائی 6 / 256، حاکم 2 / 278، طبری 4186، واحدی 134 از ابن عباس روایت کرده اند. اسناد آن با شواهدش حسن است.)

بیان احکام:

امام ابوحنیفه (رح) بر آن است که اگر سرپرست یا وصی یتیم دختر، نکاح دادن وی را به صلاح حالش بداند؛ می تواند او را به نکاح دهد و هم می تواند خود با وی ازدواج کند. جصاص از مضمون آیه: «قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ» جایز بودن اجتهاد در احکام حوادث را استنباط کرده است زیرا اصلاح مورد نظر آیه کریمه در مورد یتیمان، از راه اجتهاد و حدس غالب، دانسته می شود. «تفسیر انوار القرآن».

خواننده معزز!

چرا اصحاب بزرگوار پیامبر خاتم درباره ی یتیم از او می پرسیدند؟ چون رفتار مردم عرب دوران جاهلی با یتیمان همچون رفتار متمکنان در هر عصر و مکان، نسبت به ضعیفان از هر نوع-، به جز آنان که از انسانیت، بهره ای برده اند-؛ بسیار ناهنجار و ستمگرانه بود. سران قبایل آنان را به نوعی بردگی می گرفتند، اموالشان را به یغما می بردند و دختران یتیم را - بی هیچ قید و شرطی - به زنی خود در می آوردند، یا به دلخواه خود آنان را به شوهر می دادند. اکنون که نور و رحمت الهی جلوه گر شده، در وجود مبارک پیامبر می درخشید، مسلمانان می خواهند تکالیف و وظایف خود را نسبت به یتیمان روشن کنند و آنان را از آن چاه تاریک برهانند. پس مورد سؤال، این بود که اشاره شد.

فضیلت احسان به یتیم:

در مورد فضیلت احسان با یتیم احادیث و روایات متعددی وجود دارد که در این بخش به حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم این مبحث خویش را اختتام میداریم: «وَأَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هَكَذَا» «من و سرپرست یتیم مانند این دو (انگشت سبابه و انگشت وسط) در بهشت خواهیم بود». یعنی فاصله میان درجه من و درجه سرپرست یتیم در بهشت، مانند فاصله میان این دو انگشت خواهد بود. (منفق علیه.)

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه (221) در باره موضوع ازدواج مرد مسلمان بازن نامسلمان و زن مشرک ، بحث بعمل آمده است .

وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ وَلَا أُمَّةً مُّؤْمِنَةً خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا أَعْجَبَتْكُمْ

وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٢١﴾

و با زنان مشرک ازدواج نکنید تا زمانی که ایمان بیاورند. قطعاً کنیز با ایمان از زن آزاد مشرک بهتر است، هر چند [زیبایی، مال و موقعیت او] شما را خوش آید. و زنان با ایمان را به ازدواج مردان مشرک در نیاورید تا زمانی که ایمان بیاورند. مسلماً برده با ایمان از مرد آزاد مشرک بهتر است، هر چند [جمال، مال و منال او] شما را خوش آید. اینان [که مشرکند، نه تنها مردم، بلکه بی رحمانه زن و فرزند خود را] به سوی آتش می خوانند، و خدا به توفیق خود به سوی بهشت و آمرزش دعوت می کند، و آیاتش را برای مردم بیان می فرماید تا متذکر شوند. (۲۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ»: با زنان مشرک - که هنوز حربی اند، و اهل کتاب هم نیستند - ازدواج نکنید. «لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ»: به مردان مشرک زن ندهید، زن مسلمان را به عقد ازدواج مرد مشرک در نیاورید. «عَبْدٌ»: برده، بنده، «وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ»: هر چند زیبایی و ثروت او شما را به شگفت آورد. «أُولَٰئِكَ»: اهل شرک و کفر، «يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»: به کارهایی که موجب آتش دوزخ است، می خوانند. «بِإِذْنِهِ»: به توفیق او، به اراده ی او. «يَتَذَكَّرُونَ» (ذکر): درس و عبرت می گیرند.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که : ازدواج با همسران غیر مؤمن، می تواند تأثیر منفی بر تربیت فرزندان و نسل آینده انسان بگذارد، گرچه آیه درباره ی ازدواج با غیر مسلمانان است، ولی هر نوع معاشرتی که ایمان انسان را در معرض خطر قرار دهد ممنوع است. «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ»: یعنی ای مسلمانان! با زنانی مشرک زانی که پیرو کتاب آسمانی نیستند ازدواج نکنید، مگر این که به خداوند و روز آخرت ایمان بیاورند.

مشرکات:

زنان بت پرستند و ازدواج مسلمانان با سایر زنان کافر حربی غیر کتابی نیز همانند آنان حرام است، مگر زنان یهودی و مسیحی، که ازدواج با آنان جایز است، طوریکه حکم آن در آیه (5) از سوره «المائده» به تفصیل به بیان گرفته شده است . «وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ»: یعنی کنیز مؤمن از آزاده ی مشرک بهتر است ولو اینکه جمال و زیبایی زن مشرک و پا مال و سایر مسایل رغبت انگیز از قبیل حسب و نسب و جاه و مقام، شما را شگفت زده کند.

یعنی اگر یکی از شما با کنیزی مسلمان ازدواج کند، این برایش از ازدواج با زن آزاد کافری بهتر است، هر چند آن زن کافر شما را با زیبایی، یا ثروت، یا اشرافیت خود به شگفت آورد. باید گفت که : ایمان مایه ی ارزش است، گرچه در بنده و کنیز باشد و شرک رمز سقوط است، گرچه در حر و آزاد باشد. بنا بر انتخاب همسر، ایمان اصالت دارد و ازدواج با کفار در شرع ممنوع است. طوریکه می فرماید: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا»: یعنی دختران خود را به عقد مردان مشرک در نیاورید، اعم از بت پرست و اهل کتاب، مگر اینکه به خدا و پیامبرش ایمان بیاورند. یعنی زنان مسلمان را مطلقاً به همسری مشرکان در نیاورید، مگر آن که ایمان آورند.

«وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ» یعنی این که دختر خود را به عقد برده ی مؤمن در آورید بهتر از آن است که او را به عقد مرد آزاد مشرک در آورید هر چند که حسب و نسب و جمالش چشمگیر و خیره کننده هم باشد. توجه باید کرد که ؛ در ازدواج، فریب جمال، ثروت و موقعیت دیگران را نخورید. و باید تمام وضاحت باید گفت که : مقام و مال و جمال، جای ایمان را پر کرده نمیتواند .

«أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» یعنی افراد مذکور از زنان مشرک و برده ای که وصلت شما با آنها حرام است، شما را به طرف آتش می کشند؛ یعنی شما را به کفر و فسوق می خوانند، پس حق آن است که با آنها وصلت نکنید. پس باید از نفوذ عوامل مشرک در تاروپود زندگی مسلمانان، جلوگیری کنید و توجه به خطرات مختلف این نوع ازدواجها داشته باشید. واضح است که : همسر مشرک، زمینه ساز جهنم است.

« وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ» : یعنی الله متعال خیر و سعادت شما را می خواهد، شما را به امری دعوت میکند که آن موجب نیکبختی شما است؛ یعنی شما را به طرف عمل صالح فرا می خواند که موجب نایل آمدن به جنت و بخشودگی گناهان است.

«وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (221)» : یعنی دلایل و براهین خود را برای مردم توضیح می دهد تا متوجه شوند و فرق بین خیر و شر و ناپاک و پاک را بدانند.

حکمت مانع ازدواج مؤمن با مشرک :

اجماع امت بر این است که مرد مشرک به هیچ وجهی از وجوه نمی تواند با زن مؤمنی همبستر شود، به سبب خفت و ذلتی که از این کار به اسلام رخ می نماید، و قطعاً اسلام این خفت را نمی پذیرد زیرا مردان و زنان مشرک به سوی آتش دوزخ فرامی خوانند یعنی: آنان با معاشرت، گفتار و کردار خود، شما را به سوی اعمالی فرامی خوانند که موجب آتش دوزخ است، پس خویشاوندی و معاشرت و مصاحبت آنان، خطر عظیمی را متوجه دین انسان مسلمان و فرزندان وی می گرداند، لذا هرگز برای یک شخص مسلمان جایز نیست تا خود و خانواده خویش را در معرض چنین خطری قرار دهد. و الله تعالی: به اراده خویش بر زبان پیامبرانش به سوی عملی که موجب قطعی شدن بهشت برای عمل کننده است فرامی خواند. بنابراین، ازدواج مرد مؤمن نیکوکار با زن مؤمن نیکوکار، در پرتو معاشرت، گفتار و رفتار شایسته؛ خود فراخوانده به سوی بهشت است، و الله تعالی آیات خود را برای مردم روشن می گرداند، باشد که متذکر شوند و خیر را از شر تمییز داده و از حکم حق تعالی سر باز نزنند.

حکمت در این که شریعت مطهر اسلام، ازدواج مرد مسلمان را با زن اهل کتاب جایز، ولی ازدواج زن مسلمان با مرد کتابی را ناجایز دانسته، این است که: زن کتابی می تواند با ازدواج با یک مرد مسلمان، بر دین و آیینش باقی بماند زیرا مرد مسلمان به اصول ادیان آسمانی دیگر نیز باورمند است، اما زن مسلمان غالباً نمی تواند بدون تأثیرپذیری از مرد اهل کتاب، با وی زندگی مشترکی داشته باشد، به دلیل آن که قدرت سرپرستی با مرد است و قطعاً وفاق و انسجام روحی و معنوی آن دو برهم می خورد. با این حال، ازدواج مرد مسلمان با زن کتابی نیز - در عین جایز بودن - مکروه می باشد. امامان چهار مذهب اهل سنت، بر حرمت ازدواج مسلمان با زن مجوسی (آتش پرست)، اتفاق نظر دارند.

شان نزول آیه 221:

- ابن منذر، ابن ابوحاتم و واحدی از مقاتل [بن حیان] روایت کرده اند: ابن ابو مرثد غنوی از نبی اکرم صلی الله علیه وسلم اجازه خواست با عناق ازدواج کند. در حالی که این زن مشرک بود و از جاهت و زیبایی بهره کافی داشت. پس این آیه نازل شد.

- واحدی از طریق سدی از ابومالک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عبدالله بن رواحه بر کنیزک (زن غیر آزاد) سیاه خود خشمگین شد و سیلی محکمی بر صورت او نواخت. بعد پشیمان شد و نزد نبی اکرم (آمد و از جریان آگاهش ساخت). (پیامبر از رویه آن پرسید، عبدالله گفت: ای رسول الله روزه می‌گیرد، نماز می‌خواند و به الله و رسولش ایمان دارد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: این زن مسلمان است) (اسباب نزول، واحدی نیشابوری، ناشر مؤسسه حلبی، قاهره، صفحه 45).

عبدالله گفت: حتماً آزادش می‌کنم و با او ازدواج می‌نمایم و همین کار را هم کرد. گروهی به بدگویی و طعن‌زدن پرداختند و گفتند: عبدالله با کنیزکش ازدواج نمود. پس **وَلَأُمَّةٌ مِّنْهُنَّ** تا آخر آیه در باره او نازل شد. (این حدیث را ابن جریر (4228) از سدی به قسم منقطع روایت کرده است.

یادداشت ضروری :

علمای اسلام فرموده اند که هر چند ازدواج با زنان اهل کتاب جایز است ولی مکروه می‌باشد، چون این اطمینان وجود ندارد، که شوهر فریب زن را نخورد و بدین او متمایل نگردد یا با خانواده او دوستی نکند. اگر زنان اهل کتاب حربی و ساکن در غیر دیار اسلام باشند کراهت بیشتری دارد، چون توده اهل کتاب که با اسلام سر جنگ دارند، بیشتر می‌شوند. و بعضی از اهل علم ازدواج با زنان اهل کتاب که حربی و ساکن در غیر دیار اسلام باشند را حرام می‌دانند.

فرق مشرکان با اهل کتاب :

از فحواى آیه مبارکه (221 بقره) با صراحت تام از جمله «**وَلَا تَنْكِحُوا**» معلوم میشود که : مسلمانان، حق پیوند خانوادگی با کفار را ندارند. دین مقدس اسلام ازدواج میان مرد و زن مسلمان با زن و مرد مشرک (بت پرست) و امثال آن را باطل و ناصحیح می‌داند؛ اما ازدواج مرد مسلمان با زن کتابی چون: یهودی و مسیحی مباح همراه با کراهت است. (مأئده/5]. زنان دسته ی اول هیچ دینی را اختیار نکرده اند و پایبند دینی صحیح نیستند. زنان دسته ی دوم (اهل کتاب) در ایمان به خدا و روز بازپسین و برخی حلال و حرام و... با مسلمانان مشترک اند؛ اما با این توصیف، عکس قضیه در ازدواج با اهل کتاب - به نص سنت و اجماع مسلمانان - صدق نمی‌کند؛ یعنی، جایز نیست زن مؤمن با مرد کتابی ازدواج کند.

زن کتابی با شوهر مسلمانش، می‌تواند بر سر دین خود بماند و با شوهرش که اهل گذشت و تسامح است، در دایره ی گسترده ی عقیدتی - که اسلام برای اهل کتاب قرار داده - و با رفتار نیک بدون ضرر و زیان، زندگی گوارایی داشته باشد.

اما موقعیت مرد مشرک با زن مسلمان، این گونه نخواهد بود. مرد، اساساً سرپرست زن و بقیه ی خانواده و از اختیارات قوامیت برخوردار است و فرزند هم به پدر نسبت داده می‌شود. و معمولاً بیشتر، زن تحت تأثیر مرد قرار می‌گیرد و ممکن است به ناچار، از

دین و عقیده ی خود دست بکشد که به دلیل حقانیت و فطری بودن دین، همین امر، تعارضات و گرفتاری های درونی خاصی برای زن ایجاد کند. آنگاه به دلیل ناهماهنگی روحی و حسّی و تنگتر شدن دایره ی عقیدتی، اختلاف بروز کند و سرانجام به فروپاشی و متلاشی شدن کانون گرم خانواده بگراید و ثمره ی ازدواج عقیم گردد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (222 الی 223) در باره موضوعاتی عادت ماهانه ی زنان و احکام آن، بحث بعمل می آید .

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَاعْتَزَلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ﴿٢٢٢﴾

از تو درباره حیض می پرسند، بگو: حیض، حالت ناملایم و زیان باری است؛ پس در حالات حیض از [آمیزش با] زنان کناره گیری کنید، و با آنان نزدیکی ننمایید تا پاک شوند؛ و هنگامی که پاک شدند از جایی که خدا به شما فرمان داده با آنان مقاربت کنید. یقیناً خدا کسانی را که بسیار توبه می کنند، و کسانی را که خود را [با پذیرش انواع پاکی ها از همه آلودگی ها] پاکیزه می کنند. دوست دارد. (۲۲۲)

تشریح لغات واصطلاحات :

«الْمَحِيضُ» (حیض): مانند معیش، به معنای عیش، در لغت؛ یعنی، سیلان و جاری شدن و در شرع: خون فاسدی است به نام قاعدگی، «أَذَى»: پلیدی، ناپاکی، یا محل آن ناپاکی، اذیت و آزار و زیان. «اعْتَزَلُوا»: کناره گیری کنید. «لَا تَقْرَبُوهُنَّ»: با زنان - در مدت عادت ماهانه - همبستر نشوید، نزدیکی نکنید. «حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ»: تا از خون ماهانه پاک می شوند. «مِنْ حَيْثُ»: از همان جایی که. «التَّوَّابِينَ»: توبه کنندگان، توبه کاران. «الْمُتَطَهِّرِينَ»: (طهر): پاکان از انواع پلیدی.

تفسیر :

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ» یعنی ای محمد! از تو درباره ی نزدیکی با زنان در حال قاعدگی سؤال می کنند آیا حرام است یا حلال؟ به آنها بگو: امری است کثیف و نزدیکی در آن حالت برای زوجین دردناک است.

کلمه «محیض» مصدر (حاضت المرأة تحيض) است ، ومعنی آن چنین میشود: «حیض جریان خون است که از شر مگه زن بدون ولادت وپارگی در حالیکه دارائی صحت است ، خارج میگردد» وچون این مصدر مختص زنان است لذا اسم فاعل آن را مذکر هم می آورند ، ومیگویند زن حائض.».

طوریکه ملاحظه فرمودید در آیه متبرکه «محیض» را «اذی» معرفی داشته اند ، واین بدین معنای است که خون که به عادت زنان متعلق میگردد ، واز عمل خاصی حاصل می شود که طبیعت زن در مزاج خون طبیعی زن انجام می دهد ، ومقداری از خون طبیعی او را فاسد ، واز حال طبیعی خارج نموده ، وبه داخل رحم می فرستد ، تا بدین وسیله رحم را پاک کند ، ویا اگر جنین در آن باشد ، با آن خون جنین را غذا دهد ، ویا اگر طفلی بدنیا آمده ماده اصلی برای ساختن شیر جهت طفل را آماده سازد.

مفسرین تفسیر کلمه « اذی » را به معنای ضرر گرفتند ، ومحیض را هم به معنای

جمع شدن با زنان در حال حیض گرفته و در مجموع در معنای آیه متبرکه گفته اند : «از تو می پرسند آیا در چنین حالتی جایز است که انسان با زن خویش آمیزش کند ؟ در جواب آن گفته شود، این عمل ضرر است. و این مسئله به فهم منطقی هم دقیق است طوری که اطباء هم گفته اند: « طبعیت زن در حال حیض سرگرم پاک کردن رحم، و آماده کردن آن برای حامله شدن است، و جماع در این حالت این نظام را مختل می سازد، و به نتیجه این عمل طبعی یعنی به حمل (و به رحم زن) ضرر میرساند.

«فَاعْتَزَلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ» پس در حال حیض از نزدیکی با زنان دوری جوید. یعنی اینکه نزدیکی با همسر هم حدّ و مرزی دارد. بناً زوج باید حالات همسر خویش را رعایت کند، و در حالات کی در دوران قاعدگی قرار داشته باشد باید از کامگیری جلوگیری کند. زیرا جمله « فَاعْتَزَلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ » آیه مبارکه این فهم عالی را میرساند.

کلمه « اعتزال » که جمله « فاعتزلوهن » امر از آن است، به معنای عزلت گرفتن، و دوری جستن از آمیزش است. و مراد از اعتزال ترك نزدیکی از محل خون است.

پس مراد از این کنارگیری، ترك مقاربت جنسی است، نه ترك همنشینی یا لمس کردن آنان زیرا در رأی حنبلیها، هر نوع بهره گیری و لذتجویی از آنان - بجز مقاربت - جایز است. اما در رأی جمهور فقها، کنارگیری از زن حیض از میان ناف تا زانوی آن واجب است. و چنانکه در بیان سبب نزول آیه کریمه به روایت انس بن مالک س آمده است، اسلام؛ سنت یهود و اعراب عصر جاهلیت را که بر زنان حیض سخت می گرفتند و با آنان هم غذا و هم خانه نمی شدند، با نزول این آیه کریمه لغو گردانید. باید یادآور شد که حکمت وضع احکام الهی بر اساس حفظ مصالح و دفع مفاسد صورت گرفته است.

«وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ» و نزدیک آنان نشوید تا این که خون آنها قطع شود و پاک شوند. و تا غسل نکنند با آنها نزدیکی نکنید. بناً آمیزش جنسی باید همراه با رعایت صحیحی صورت گیرد. و در همبستری با همسر،، باید احکام الهی جداً مراعات شود. در آیه مبارکه چنین اموری را با کنایه و استعاره بیان می کند. بنابراین در اینجا کلمات «کناره گیری کنید» و «نزدیک نشوید» را به کار برده است. اما این بدین معنا نیست که حتی از نشستن بر یک فرش و بستر و یا غذا خوردن با زن در دوران ماهانه ی او پرهیز شود و آنگونه که رسم یهود و هندوها و برخی اقوام دیگر است، او را غیر قابل لمس دانست. در تفاسیر آمده است که: یهود در حال حیض زنان با آنها غذا نخوردند و نشست و برخاست نکنند.

طوری که یادآور شدیم برخورد با زنان در ایام حیض، یهود بسیار سخت گیر و بالعکس نصاری بسیار بی تفاوت اند. در تورات می خوانیم: هرکس زن را در حال حیض لمس کند، تا شام نجس است. رختخواب آن زن نجس و هر کجا بنشیند نجس است. هرکس بستر او را لمس کند باید لباس خود را بشوید. و هرکس چیزی را که او بر آن نشسته لمس کند باید خود را بشوید و تا شام نجس است. و اگر مرد با او هم بستر شود تا هفت روز نجس است. و اگر روزهای بیشتر از قاعده خون ببیند، نجس است. (تورات، سفر

لاویان، از جمله نوزدهم تا بیست و نهم.) در مقابل این حکم سخت تورات، نصاری حتی آمیزش جنسی را در ایام حیض جایز می‌دانند.
ولی دین مقدس اسلام، راه میانه و اعتدال را برگزیده و در ایام حیض، تنها آمیزش جنسی را ممنوع دانسته است، و هرگونه معاشرت و نشست و برخاست با زنان هیچگونه مانعی ندارد.

« فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ »: یعنی وقتی پاک شدند و خود را با آب پاک نمودند مطابق دستور خدا و از محلی که خدا آن را حلال کرده و مکان بذریاشی است با آنها نزدیکی کنید. واضح است که: آن فرج زن است. یا معنی این است: از راه حلال با زنان درآمیزید، نه از راه زنا و حرام.

در رأی جمهور فقها: نزدیکی با زن حیض بعد از قطع شدن حیض و غسل آن حلال است و در صورت عدم وجود آب، تیمم نیز جانشین آب می‌شود، اما در رأی حنفی‌ها، نزدیکی با زن حیض به مجرد قطع شدن حیض و قبل از آن که غسل کند، جایز است، به شرط آن که قطع شدن حیض در حداکثر مدت آن باشد. آری! چون پاک شدند؛

« إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (222) »: یعنی خدا توبه کاران از گناه را دوست دارد و افرادی را که از پلیدی‌ها و ناپاکی‌ها می‌پرهیزند دوست دارد.
گناه پلیدی است که روح و دل را آلوده می‌سازد و نجاست جسم را از این رو طهارت روح و جسم با ترک گناه و دوری از آلودگی میسر است.

کسانی که توبه می‌نمایند از گناهی که از ایشان اتفاقاً صادر شده؛ مثلاً، در حالت حیض مرتکب و طی شده باشند؛ و کسانی که از نجاست یعنی از گناه و وطی در حال حیض و از موقع نجس اجتناب می‌کنند.

شان نزول آیه 222:

- مسلم و ترمذی از انس (روایت کرده اند: یهود هنگام قاعدگی زنان، نه با ایشان غذا می‌خوردند و نه با آنان در خانه مقاربت و نزدیکی می‌کرد. اصحاب کبار از نبی کریم صلی الله علیه وسلم در این مورد پرسیدند. پس خدا آیه: « وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ » را نازل فرمود. پیامبر گفت: به جز مقاربت می‌توانید هر کاری که بخواهید انجام دهید.
(صحیح است، مسلم 302، ابوداود 258، 2165، ترمذی 2977 و نسائی 1 / 152 و 187 و ابن ماجه 644، طیالسی 2052، دارمی 1 / 245، ابوعوانه 1 / 311، ابن حبان 1362 از انس روایت کرده اند).

سن آغاز حیض:

دلیلی برای زمانبندی شروع حیض (عادت ماهیانه) و پایان آن در پنجاه سالگی وجود ندارد، و قول صحیح آنست که هر وقت زن آن خون معروف نزد زنان را ببیند آن خون، خون حیض شمرده میشود: « وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَى » (سوره البقره: 222) و در باره حیض از تو می‌پرسند، بگو حیض پلیدی است. (اگر توجه نمایم، در این آیه حکم آیه عمومیت داشته و خداوند حکم (حلال و حرامی را که از وجود حیض ناشی می‌شود) را به وجود حیض وابسته نموده، و برای آن سنی را تعیین فرموده است، پس واجب است که به آنچه حکم بدان وابسته است که همان وجود (حیض) باشد رجوع شود، پس هرزمانیکه حیض دیده شود، حکم ثابت می‌شود و هرگاه

(حیض) وجود نداشته باشد حکم ثابت نمی شود ، بنابر این هر وقت زن حیض را ببیند حائض (در حال عادت) است گرچه در سنی کمتر از نه سال و بیشتر از پنجاه سال باشد ، زیرا زمانبندی احتیاج به دلیل و حال آنکه دلیلی برای زمانبندی وجود ندارد .

اگرچه اکثریت علما کرام و فقها سن آغاز حیض را نه سالگی معرفی داشته اند و بر این امر معتقد اند که حیض تا آخر عمر دوام می یابد . و دلیلی برای پایان آن نمی باشد و اگر زنی پیر هم خون ببیند حیض شمرده میشود .
امام صاحب ابو حنیفه (رحمة الله علیه) میفرماید : « نظر به قول مختار اگر دختر نه ساله خون ببیند در حکم حیض می باشد و باید در چنین حالتی روزه و نماز را ترك گوید و این امر تا سن یاس دوام می کند و قول مختار آنست که سن یاس پنجاوینج سالگی میباشد و اگر زنی بعد از آن سن خونی ببیند حیض شمرده نمیشود . مگر در صورتیکه مقدار خون زیاد و به رنگ سیاه یا سرخ تیز باشد در آن صورت حیض شمرده میشود . »

صفات ومدت حیض :

خون حیض آن خون است که اکثراً با نوعی از سوزش بیرون میشود ، رنگش به سیاهی نزدیک بوده و دارای بوی بدی میباشد .
در شرع اسلامی هیچ حدی برای حداقل و حد اکثر آن وجود ندارد و معمولاً در این مورد به عادت زنان مراجعه مینمایند ولی فقها و شارعین دین مدت کم حیض را سه روز ، وسط آن پنج واحد اکثر آن ده شبانه روز معرفی داشته اند . البته آمدن خون در تمام این مدت شرط نبوده بلکه وجود خون در اول موعده کفایت می کند و اگر در میان طهارت واقع شده و باز خون ببیند هر يك بصورت علیحده حیض پنداشته میشود .

از ربیع بن صبیح (رض) روایت شده که از انس (رض) شنید که میگفت :
« لا یكون الحیض اکثر من عشرة » (دار قطنی) « نیست حیض بیشتر از ده روز » و احناف بر این امر معتقد اند که : « هر گاه بر حائض حداعظم مدت حیض که ده روز است بگذرد جماع قبل از بند شدن خون و قبل از غسل جایز است اما غسل قبل از جماع مستحب است . »

اگر خون بعد از حد اکثر عادت و قبل از حد اعظم مدت حیض قطع گردد قبل از غسل جماع جایز نیست و در صورت عدم موجودیت آب تیمم نموده و به آن نماز بگذارد . احتیاط جماع نکردن با حائض قبل از غسل است هر چند خون بعد از حد اعظم مدت حیض قطع گردیده باشد .

سبب حیض :

ام المؤمنین بی بی عائشة (رض) روایت نموده که پیامبر اسلام در مورد حیض فرمود : « إن هذا امر کتبه الله تعالى علی بنات آدم » (منفق علیه) « حیض امریست که خداوند تعالی بر دختران آدم لازم کرده است . »

نظریات مذاهب مختلف در مساله محیض :

در مساله محیض یهودی ها شدت عمل را از خود نشان میدهند ، مردان یهودی در حال حیض زنان ، حتی از خوردن غذا و آب و محل زندگی و بستر با زنان خویش

دوری می کردند، و در تورات نیز احکامی سخت در باره زنان حائض و کسانیکه در محل زندگی و در بستر و غیره با ایشان نزدیکی می کنند وارد شده است. اما نصارا، در مذهب خویش هیچگونه حکمی را در مورد جماع و نزدیکی با زنان، ذکر نه نموده اند. حالت مشرکین عرب نیز در همین وضع بود، ولی ساکنین مدنیّه و دهات اطراف آن، از این کار اجتناب می کردند، و این بدان جهت بود که آداب و رسوم یهودیان در ایشان سرایت کرده بود و همان سخت گیری های یهود را در معاشرت با زنان حائض معمول و مراعات می داشتند، و اما سایر اعراب، حتی این عمل را مستحب هم میدانستند، می گفتند جماع با زنان در حال حیض باعث می شود فرزندی که ممکن است در نطفه بوجود آید خوانخوار باشد، و خونخواری در میان عده ای از عشایر اعراب صحرانشین صفت خوبی به حساب میرفت.

خواننده محترم !

بر خورد دین یهودیت، با زن حائض و زنکیه در دوران مریضی ماهانه باشد بی نهایت شدید و ظالمانه است، دین یهودیت در تعلیمات خویش گفته اند که: حتی نشست و برخاست و تماس با او موجب نجس شدن بدن و لباس انسان می شود.

در تورات با تمام صراحت آمده: زن تا هفت روز بعد از عادت ماهانه اش شرعا نجس بوده و در آن مدت هر کس به او دست بزند تا غروب نجس خواهد شد و او روی هر چیزی بخوابد یا بنشیند آن چیز نجس خواهد شد. اگر کسی هم به رختخواب آن زن یا به چیزی که او روی آن نشسته باشد دست بزند باید لباس خود را شسته و غسل کند و شرعا تا غروب نجس خواهد بود. و مردی هم که در این مدت با او نزدیکی کند شرعا تا هفت روز نجس بوده و هر رخت خوابی که او روی آن بخوابد نجس خواهد بود. (سفر لاویان، 15:19-24)

مهم ترین محرّمات نزد ملت های اولیه مربوط به دوره حیض زن بوده و در این هنگام هر کس یا هر چیز او را لمس می کرد اگر انسان بود فضیلتش را از دست میداد و اگر غیر آن بود فایده اش از بین میرفت. وضع حمل نیز نجس بود و موجب ناپاکی زنان می شد و پس از آن لازم بود آداب خاصی بکار رود تا زن از نجاست پاک شود.

همبستری با زن نه تنها در ایام حیض بلکه در تمام دوران حمل و شیر دادن میان قبیله های اولیه حرام بود. شاید این از ابداع های خود زنان بود تا بتوانند به این ترتیب راحتی خودشان را بیشتر حفظ کنند؛ ولی علت های اصلی به زودی فراموش میشود و زن وقتی چشم باز میکند خود را در نظر دیگران نجس می بیند و کم کم خود نیز، این ناپاکی را باور میکند و حیض و بارداری را همچون ننگی تلقی مینماید. (ویل دورانت، تاریخ تمدن، جمعی از مترجمان جلد 1 صفحه 85-84)

زیان های همخوابگی به زن حیض :

همخوابگی هنگام عادت ماهانه زیانهای فراوان دارد، از جمله:

الف: درد سخت اعضای تناسلی در زنان، و متنفّر شدن از فعل جنسی - که از حق فطری خود محروم می گردد - التهاب «رحم و تخمدان» که فرجامش نابودی تخمدان و نازایی است.

ب: حالت ناسالم روحی در مرد که حق سالم و انسانی همبستری، به صورت ارضایی خودخواهانه ی هوس مرد در می آید و انسان را به مراتب، از درجات حیوانی هم، پست

تر می گرداند.

ج: هم چنین ریختن مواد حیض در دهانه ی آلت تناسلی مرد، التهاب می آفریند و چرک و خونابه از آن روان می شود و این حالت ادامه می یابد و بیضتین را به درد می آورد و آزار می دهد و سرانجام، مرد عقیم می ماند و معمولاً بر اثر میکروب خون حیض، به بیماری سفلیس مانند، مبتلا می گردد. اما زنان پاک و پاکیزه از عادت ماهانه کشتزار شما هستند. پس از آنجا که راه طبیعی بقای نسل است به کشتزار خود در آید؛ اما از محل رویش بذر تجاوز نکنید و با برگزیدن همسران شایسته و پرورش فرزندان نیکو، برای خود، زاد و توشه ای مقدم بدارید و از خدا پروا کنید و به گناه و نافرمانی حق آلوده نشوید. به یقین بدانید که خدا را در روز بازپسین دیدار خواهید کرد. ای محمد! مؤمنان را به این دیدار و رستگاری و سعادت و سرافرازی هر دو جهان بشارت ده. (فرقان)

نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِنَفْسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۲۲۳﴾

زنان شما کشتزار شما اند، پس هر زمان و هر کجا که خواستید به کشتزار خود در آید. و [با رعایت حقوق یکدیگر، و حفظ عفت و پاکی، در سایه زناشویی و تولید نسلی پاک و شایسته و صالح، خیر و ثوابی] برای خودتان پیش فرستید، و از الله بترسید، و بدانید که شما با اوروبرو خواهید شد، و مزده بده (ای پیغمبر، به نجات آن روز) مؤمنان را. (۲۲۳) تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَرْثٌ»: مزرعه، کشتزار، زنان از جهت زاد و ولد به کشتزار تشبیه شده اند. مُلَاقُوهُ: دیدار کنندگانش، [خون ماهانه یا موضع قاعدگی، که هر ماه یک بار از رحم زن خارج می شود. حداقل آن، یک شبانه روز، بعضاً 3 روز، غالباً 5 تا هفت روز و حداکثر، پانزده روز است. از حکمت ها و فواید قاعدگی، آماده شدن زن برای بارداری و بقای نسل و تجدید توازن و پاکسازی بدن از خون اضافی است، که فواید آن، امروزه بر هیچ کس پوشیده نیست؛ ولی به دلیل امر «فاعتزلوا...» زنان نباید در این ایام، کارهای سخت انجام دهند و...].

شان نزول آیه 223 :

بخاری، مسلم، ابوداود و ترمذی از جابر(رض) روایت کرده اند: یهود می گفت: اگر کسی با زن از عقب در محل تناسلی مقاربت انجام دهد فرزند کج چشم به دنیا می آید. پس «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ» نازل شد. (صحیح است، بخاری 4528، مسلم 1435، ابوداود 2163، ترمذی 2978، نسائی در «تفسیر» 59، ابن ماجه 1925، حمیدی 1263، عبدالرزاق در «تفسیر قرآن» 264، ابن ابوشیبه 4 / 229، طحاوی 3 / 40 و بیهقی 7 / 194 روایت کرده اند.)

تفسیر :

زن، نه کالاست و نه منشأ تاریکی، بلکه او بنیانگذار آبادی ها و سرمایه گذار تاریخ و فرستنده هدایای اخروی است. طوریکه می فرماید: «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ»: یعنی ارحام زنانان محل و مکان کشت نسل است و در آنجا اولاد شکل می گیرند، پس در محل کشت و زرع نسل و ذریت با آنها نزدیکی کنید، پس بیایید به کشتزارتان به هر نوعی که می خواهید و به محلی دیگر تجاوز نکنید. واقعیت اینست که: همسر مناسب همچون مزرعهی مناسب است و سلامت بذر، شرط

تولید بهتر است. واضح است که بذر و زمین، هر دو در تولید نقش مهمی دارند. زن و مرد نیز در بقای نسل آینده نقش اساسی دارند.

ابن عباس گفته است: «نباتات را از آنجا که می‌روید آبیاری کن»، و معنی «انی شنتم» یعنی به هر شکل که خواستید، ایستاده، نشست، اما در محل کشت؛ یعنی فرج باشد. علماء می‌گویند که کلمه (انی) از اسمای شرط است، که مانند کلمه (متی) در خصوص زمان استعمال می‌شود، البته گاهی اوقات هم در مکان هم بکار برده می‌شود.

حالا اگر کلمه (انی) را در آیه متبرکه به معنی مکان استعمال گردد معنای آیه عبارت است: «شما به گشتزار خود داخل شوید، از هر محلی که خواستید»، و اگر کلمه (انی) به معنای زمان مورد استعمال قرار گیرد، معنای آیه عبارت است از: «شما هر وقت خواستید به گشتزار خود بروید. ولی مکان آنرا زنان انتخاب میکند، نه مردان.»

خلاصه به هر معنای که کلمه (انی) مورد استفاده قرار گیرد، می‌خواهد این اطلاق را برساند، مخصوصاً با قید «شنتم» این اطلاق روشنتر به چشم می‌خورد، و این همان مانعی است که نمی‌گذارد جمله «فاتو حرثکم» دلالت بر وجوب کند، چون معنا ندارد عملی را واجب کند و به تعقیب اختیار انجام آن را به خود واگذار کند.

«وَ قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ»: یعنی اعمال نیکو را به عنوان توشه و ذخیره ی آخرت قبل از مرگ بفرستید یا اینکه: مقصود شما از جماع، پدید آمدن فرزندان صالح باشد، نه تنها لذت نفس. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ»: و بر شماسست تا تقوای الهی را در اجتناب از نواهی او رعایت کنید، نواهی مانند: مقاربت با زن در حالت عادت و مقاربت با او از ناحیه پُشت و یقین داشته باشید که شما با ملاقات الله متعال خواهید رفت تا شما را مورد محاسبه قرار دهد پس به ملاقات او با امور افتضاح آمیز نروید.

«وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (223)»: یعنی مژده ی فوز عظیم را در بهشت پرنعمت به آنان بده.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (224 الی 225) در باره قسم خوردن به الله و قسم یاد نمودن بدون قصد، بحث بعمل آمده است.

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۲۴﴾

و نام الله را در معرض قسم‌های خود قرار ندهید به غرض اینکه از نیکی و تقوا و اصلاح در بین مردم اجتناب کنید (چون الله به این سه کار امر کرده است پس نام او را برای منع از این کارها چگونه استعمال می‌کنید) و الله شنوا و دانا است. (۲۲۴) تشریح لغات و اصطلاحات:

«عُرْضَةً»: دستاویز، وسیله، مانع راه. ایمان: جمع یمین، سوگندها، قسم‌ها. «أَنْ تَبَرُّوا» (بر): تبرون: تا این که نیکوکاری کنید.

تفسیر:

«وَ لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ»: هیچگاه قسم خوردن به الله متعال را مانع کارهای خیر نگردانید و سوگند یاد نکنید که هرگز کار خوبی انجام ندهید طوری که اگر از این

شخص خواسته شود آن عمل را انجام دهد می‌گوید من به الله متعال قسم یاد کرده‌ام و هیچگاه سوگند خود را نقض نمی‌نمایم، بلکه کار نیک را انجام بدهید و کفاره ی قسم را بپردازید.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی خدا را مانع انجام دادن کار نیک قرار ندهید بلکه عمل خیر را انجام بدهید و کفاره ی قسم را بپردازید. «أَنْ تَبْرُوا وَ تَتَّقُوا وَ تُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ»: یعنی خدای متعال را سبب انجام ندادن اعمال نیک و اصلاح نکردن روابط بین مردم قرار ندهید.

«وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (224)»: حق تعالی گفتار شما را می‌شنود و بر اعمال و احوال شما آگاه است از این روی سزاوار این است که از او بترسید و تقوایش را رعایت نمائید. در حدیث شریف آمده است: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ فَرَأَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، فَلْيَأْتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَلْيَكْفُرْ عَنْ يَمِينِهِ» «هر کس بر امری سوگند خورد، سپس غیر آن را بهتر از آن دید، باید آن کاری را که بهتر است انجام داده و باید از سوگند خود کفاره دهد». صحیح مسلم (1650) سنن ابن ماجه (2108).

همچنان می‌فرماید: «إِنِّي وَاللَّهِ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - لَا أُحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ، فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، إِلَّا أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ، وَتَحَلَّلْتُهَا» «البته قسم به الله، من - ان شاء الله- هر سوگندی که یاد کنم و خلاف آن را بهتر بدانم، آن را انجام می‌دهم و کفاره قسم را ادا می‌کنم». (صحیح بخاری(3133).

کفاره ی شکستن قسم غذا دادن ده (10) مسکین، یا لباس دادن آنان، یا آزاد کردن یک برده، یا سه روز روزه گرفتن است. (تفصیل آن در سوره مائده، آیه ی 89)

شان نزول آیه ی 224:

در شأن نزول این آیه، دو مورد ذکر شده که یکی از آن دو این است: گلبی می‌گوید: در مورد سوگند عبدالله پسر رواحه نازل شد که سوگند یاد کرد: با بشیر پسر نعمان شوهر خواهرش سخن نگوید، هرگز به خانه اش نرود و میانه ی او و زنش را سازش ندهد. می‌گوید: به خدا سوگند خورده ام که از آن سوگند بازنگردم مگر این که نیکوتر از سوگند بیابم. شأن نزول دومی آیه مبارکه درباره ی ماجرای افک و سوگند ابوبکر صدیق و خانواده ی مسطح است. (ملاحظه شود سوره نور/22).

توضیح مختصر:

الف: اگر کسی قسم یاد کرد که صله ی رحم (دیدار از نزدیکان) به جا نیاورد، صدقه و خیرات ندهد، کار نیکو نکند، در میان مردم آشتی و سازش نیافریند و عبادت و امثال اینها را انجام ندهد، بداند که: قسم اش مانع انجام این کارهای نیک نخواهد بود و هرگاه از قسم اش بازگشت، می‌تواند کفاره ی سوگند بپردازد و کارهای نیک را از سر بگیرد. صحاح سته - جز ابن ماجه - چنین نقل می‌کند: پیامبر به عبدالرحمان پسر سمره گفت: «هر گاه قسم خوردی و بهتر از آن (محلوفت علیه) را دیدی، آن بهتر را انجام بده و کفاره ی سوگند را بپرداز».

ب: به خاطر امتناع از انجام کارهای پسندیده و سازش و آشتی میان مردم، زیاد قسم نخورید؛ چون قسم خوردن زیاد به الله موجب سبکی، تمسخر و جسارت نسبت به الله است. وظیفه ی انسان مؤمن خدادوست است که او را در هر حال بزرگ شمرد، احترام بگذارد و تا جایی که امکان دارد از سوگند - چه راست، چه دروغ - پرهیزد و دوری

کند. و قسم خوردن ، نباید مانع انجام کار نیک و اصلاح میان مردم قرار گیرد.
یادداشت :

قسم به غیر خدا و قرآن، مشروع نیست و حکمی به آن ثابت نخواهد شد.
**لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ
حَلِيمٌ (۲۲۵)**

الله شما را به خاطر قسم های لغوتان [که جدی و حقیقی نیست و عادتاً بدون قصد قلبی بر زبان جاری می شود] مؤاخذه نمی کند، ولی شما را به خاطر آنچه دل هایتان [از قسم های جدی و حقیقی] مرتکب شده مؤاخذه می کند؛ و خدا بسیار آمرزنده و بردبار است.
(۲۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا يُؤَاخِذُكُمْ» (اخذ): شما را مورد بازخواست قرار نمی دهد. «اللَّغْوُ» : پوچ، بدون قصد و اراده، بدون اختیار، یاوه ی بدون نیت و تصمیم، سبق اللسان (اشتباه لفظی)، سهو اللسان. «مَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ» : آنچه دل هایتان از روی قصد و اراده به دست آورده و از دل برآمده است. «حَلِيمٌ»: بردبار.
تفسیر :

قسم های که از روی بی توجهی و یا در حال عصبانیت و بدون فکر و اراده و یا پر حرفی و عجله و سبق لسان از انسان سر می زند، ارزش حقوقی ندارد. مسئولیت، تنها در برابر سوگندهایی است که با توجه و در حال عادی، به نام مقدس خداوند برای انجام کار مفید یاد شود. این قبیل سوگندها شرعاً واجب الاجرا می باشد و شکستن آن حرام می باشد و کفاره دارد. باید گفت : مسئولیت انسان، وابسته به اراده و انتخاب اوست. خداوند لغزش هایی را که در شرائط غیر عادی از انسان صادر شود، می بخشد. طوریکه می فرماید: «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ»: خداوند متعال به قسم هایی که بدون قصد بر زبانتان جاری می شود، مانند بلی و الله، و نه و الله شما را مؤاخذه و مورد بازخواست قرار نمی دهد.

«وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ»: اما شما را در مورد قسم هایی مؤاخذه می کند که قصد و نیتش را داشته اید و قلباً آن را نیت کرده اید. یعنی دلش با زبانش موافق باشد، به شکستن اینگونه سوگند کفاره لازم می شود؛ «وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (225)» و خدا بخشنودگی وسیع دارد و در کیفر بندگان شتاب به خرج نمی دهد.
واقعاً هم یکی از جلوه های حلم و مغفرت الهی، گذشت از خطاهای غیر عمدی انسان است.

سوگند لغو:

سوگند لغو آن است که بی ساخته «ناسنجیده» و ناخواسته از روی عادت بر زبان صادر شود؛ چنانکه در عرف معمول است، و دل از آن آگاه نباشد. چون گفتن: بلی والله! نه والله! که چنین سوگندی لغو و بیهوده است، یعنی: نه گناهی بر آن مترتب است، نه حکم سوگندشکنی و نه کفاره ای زیرا این در حقیقت سوگند نیست.
ولی در رأی جمهور (ابوحنیفه، مالک و احمد): سوگند لغو آن است که شخص بر چیزی سوگند می خورد، به این گمان که آن چیز رخ داده است، سپس در واقع امر، خلاف آن آشکار می شود، پس چنین سوگندی کفاره ندارد، اما آنچه که بدون قصد سوگند خوردن بر زبان جاری می شود، در نزد آنان کفاره دارد.

البتّه، اگر کسی الفاظ قسم را به غرض تأکید برای وقوع امر آینده بر زبان راند؛ چنانکه گوید: و الله، بالله، این کار را می‌کنم! یا: نمی‌کنم! اگرچه قصد قسم را هم نداشته باشد، کفاره بر او لازم است.

خواندگان گرامی!

در آیات متبرکه (226 الی 227) در باره حکم ایلاء (خودداری مرد از همبستری با همسر)، بحث بعمل آمده است.

لِّلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٢٦﴾

برای کسانی که قسم می‌خورند با زنان خود آمیزش جنسی نکنند (ایلاء) چهار ماه انتظار و (مهلت) است، پس اگر (از قسم یاد شده) رجوع کنند (مورد عفو قرار می‌گیرند زیرا) به یقین الله آمرزنده (و) مهربان است. (۲۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُؤَلُّونَ» (الو، آلیه): از مصدر ایلاء، ایلاء در اصطلاح شرع به معنی این است که مرد قسم یاد میکند که با همسرش نزدیکی نکند، کناره‌گیری می‌کنند. «تَرَبُّصُ»: انتظار کشیدن، منتظر بودن. «فَاءُوا» (فیء): بازگشتند، به سوی زنانشان بازآمدند و از سوگند رجوع کردند.

تفسیر :

باید گفت که عمل « ایلاء » را بعضی از مردان در زمان جاهلیت برای در تنگنا قرار دادن همسران خویش بعمل می‌آوردند تا بدینوسیله آنان را در فشار روحی و غریزی قرار می‌دادند. نه خود همسر مفیدی بودند و نه آنان را با طلاق دادن آزاد می‌کردند. این آیه به مردان چهار ماه فرصت می‌دهد که سرنوشت همسران خود را روشن کنند، یا از قسم خود برگشته و با همسر خویش زندگی کنند و یا رسماً او را طلاق دهند. البتّه این مدّت چهار ماه، نه به خاطر احترام به قسم نارواست، بلکه به جهت آن است که هر مردی در شرایط عادی نیز تا چهار ماه بیشتر حقّ عدم آمیزش را ندارد.

«لِّلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ»: اگر کسی قسم یاد کرد که با همسرش بنا بر ایذاء و ضرر رسانی به او مقاربت نکند، مدّت چهار ماه فرصت دارد تا از این کار دست بردارد و به سوی خدای خود توبه نماید، با تأسّف باید گفت که: انسان برای بدترین کارها، گاهی مقدّس‌ترین نام‌ها را دستاویز خویش قرار می‌دهد.

درفحوای جمله «تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ» آیه مبارکه این فهم را میرساند که: توجّه به حقوق و نیازهای روحی و غریزی زن، يك اصل است.

قابل یادآوری است که: به جای دعوت به طلاق، باید مردم را به ادامه زندگی تشویق کرد. مرد و زن بدانند بازگشت به زندگی، رمز دریافت مغفرت و رحمت خداوندی است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: « فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (226) » یعنی اگر به آغوش و همنشینی زنان، به شیوه ی نیکو برگشتند (کنایه از نزدیکی است) یعنی از قسم رجوع کردند، خدا عمل سوء آنان را می‌بخشاید و آن را زیر پوشش رحمت خود قرار می‌دهد.

در این هیچ جای شکی وجود ندارد که ؛ دین مقدس اسلام، حامی مظلومان است. زنان، در طول تاریخ مورد ظلم و تضییع حقوق قرار گرفته‌اند و قرآن بارها از آنها حمایت نموده

است. از جمله در این آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که: حق تعالی چقدر لطف زیادی نسبت به زنان بعمل آورده است.

ایلاء:

سوگند خوردن مرد به عدم همبستری با زن خویش به مدت چهار ماه یا بیشتر از آن است، اما اگر به کمتر از این مدت سوگند خورد، باید انتظار بکشد که آن مدت بگذرد، سپس با زنش مقاربت نماید، ولی در صورت سوگند خوردن به چهار ماه یا بیشتر از آن، حکم شرع چهار ماه انتظار کشیدن است یعنی: مرد باید چهار ماه انتظار بکشد و در سوگند آن، چیز دیگری بر وی نیست، ولی بعد از گذشت چهار ماه، مرد، دیگر نمی‌تواند به قصد زیان زدن و آزار زن، او را همچنان بلا تکلیف به حال خود رها کند، بلکه اگر زن مطالبه حق خود را از مرد کرد، قاضی مرد را مخیر می‌گرداند که یا به زن خویش رجوع کند و یا او را طلاق دهد، پس اگر به وی رجوع نکرد و از دادن طلاق هم ابا ورزید، قاضی برای رفع ضرر از زن، با درخواست وی صیغه طلاق را جاری می‌کند اما اگر از سوگند یاد شده و به سوی استمرار رابطه زوجیت و نکاح باز آمدند، البته الله تعالی بر بندگان گنهکار خویش آمرزنده مهربان است. رجوع کردن مرد به زن، همبستری با وی است؛ برای کسی که عذری نداشته باشد.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می‌نویسد: چون در آیه کلمه ی «سوگند یاد می‌کنند»، آمده، فقیهان حنفی و شافعی منظور آیه را این دانسته‌اند که این حکم تنها در جایی اعمال می‌شود که شوهر سوگند یاد کرده باشد که با همسرش ترک رابطه خواهد کرد، اما ترک رابطه بدون یاد کردن سوگند، هر چند خیلی طول هم بکشد، مشمول این حکم نیست. اما نظر فقیهان مالکی این است که چه سوگند یاد کرده باشد و چه نکرده باشد، در هر دو صورت مدت ترک رابطه همین چهار ماه است. یک قولی از امام احمد نیز همین را تأیید می‌کند. (بدایة المجتهد، جلد دوم، ص 88، چاپ مصر، سال 1339 ه.ق.).

امیر المؤمنین علی، ابن عباس و حسن بصری بر این باورند که این دستور تنها برای قطع رابطه ای است که به دلیل ناراحتی و کدورت ایجاد شده باشد، اما اگر شوهر به خاطر مصلحتی از رابطه ی جنسی با همسرش بپرهیزد در حالی که روابط دیگر آنان خوب باشد، آن ترک رابطه مشمول این حکم نخواهد شد. اما فقیهان دیگر می‌گویند هرگونه سوگندی که باعث قطع رابطه ی جنسی بین زن و شوهر گردد ایلاء است و نباید بیش از این مدت ادامه داشته باشد، فرقی نمی‌کند که منشأ آن اختلاف و کدورت باشد یا خیر. هکذا در ذیل آیه مبارکه: «فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (226)» (پس اگر رجوع کردند، خدا آمرزنده و مهربان است.) می‌نویسد: برخی از فقیهان گفته‌اند که اگر آنان در این مدت سوگند خود را بشکنند و بار دیگر رابطه ی زناشویی برقرار نمایند، به خاطر شکستن سوگند هیچ‌گونه کفاره ای بر آنان نیست. خدا همین طوری می‌بخشد، اما رای بیشتر فقیهان این است که بایستی به خاطر شکستن سوگند کفاره بپردازند. منظور از گفتن (غفور رحیم) این نیست که کفاره ای بر آنان نیست، بلکه منظور این است که خدا کفاره ی شان را می‌پذیرد و ظلمی را که در این مدت بر همدیگر روا داشته‌اند می‌بخشاید.

وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۲۷﴾

و اگر تصمیم طلاق گرفتند (یعنی رجوع نکردند) پس یقیناً الله شنوای دانا است (بر اینکه

به زبان چه گفتند و در دل چه داشتند). (۲۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَزَمُوا»: تصمیم گرفتند، اراده ی محکم قطعی نشان دادند. «عَلِيمٌ»: آگاه.

تفسیر :

«وَ اِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَاِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (227)»: یعنی اگر تصمیم گرفتند از نزدیکی و معاشرت با آنان امتناع ورزند و آنها را طلاق بدهند، خدا گفته ی آنان را می شنود و از قصد و نیتشان آگاه است. منظور از آیه چنین است: اگر شوهر قسم یاد کند که با همسرش نزدیکی نکند، زن چهار ماه منتظر می ماند، اگر در خلال این مدت با او معاشرت و نزدیکی کرد چه بهتر و قسمش واقع شده و کفاره بر او واجب می آید. و اگر در آن مدت با او معاشرت نکند، به نظر امام ابو حنیفه (رح) طلاقش واقع می شود. امام شافعی می گوید: موضوع را پیش حاکم باید برد، و حاکم به او دستور برگشت یا طلاق می دهد، و اگر از هر دو امتناع ورزید، حاکم زن را طلاق می دهد. مختصر حکم ایلاء چنین است.

باید گفت که : این آیه ی کوتاه، در عین اینکه طلاق را بلامانع می داند، ولی در مفهوم آن، این هشدار و تهدید نیز وجود دارد که اگر مردان تصمیم بر طلاق گرفتند، دیگر وعده ی مغفرت و رحمت در کار نیست و خداوند نسبت به کردار آنان شنوا و آگاه است و می داند که آیا هواپرستی، شوهر را وادار کرده تا از قانون طلاق سوء استفاده کند و یا اینکه براستی وضعیّت خانوادگی چنان اقتضا می کرد که از همدیگر جدا شوند؟ نباید فراموش کنید که :دین مقدس اسلام، طلاق را با همه تلخی ها و زشتی هایش می پذیرد، ولی بلا تکلیف گذاشتن همسر را نمی پذیرد. بناً از هواپرستی و تصمیمی که زندگی زن را تباہ می کند پرهیز نمایید.

یادداشت توضیحی :

ابن عباس (رض) می فرماید : مدت زمان ایلا در عصر جاهلی، یک سال، دو سال یا بیشتر بود که خداوند آن را چهار ماه - نه کم نه زیاد - تعیین کرد. اگر کمتر از این مدت باشد، ایلا محسوب نیست. سعید پسر مسیب می گوید: ایلا، وسیله ی اذیت و آزار دادن و پایمال کردن حق زن، در عصر پیش از اسلام بود: مردی، زنش را نه، می خواست و نه، دوست می داشت طلاقش دهد تا با مردی دیگر ازدواج کند، بنابراین، قسم می خورد که هرگز با او نزدیکی نکند و او را بلا تکلیف وبی سرونوشتی نگاه می داشت. آن زن، نه بیوه محسوب می شد که بتواند شوهر کند و یا زندگی خود را سر و سامان دهد و نه شوهر واقعی داشت که زندگی اش آرام و راحت باشد. بنابراین؛ خداوند، به حکمت خود می داند: این موجود عاقل و با احساس، در روابط گوناگون و از جمله: روابط خانوادگی و نیازهای عاطفی و جنسی و... به چه ضوابطی نیاز دارد که - در هر حال - نباید از آن حدود تجاوز کند و دچار افراط و تفریط گردد. و اگر به علل مختلف، نسبت به همسرش بی رغبت گردد یا بخواهد فلان مشکل در روابطشان حل و فصل شود و... - فقط - اجازه ی چهارماه تحریم همبستری دارد. از آیات گوناگون - که در مناسبتهای مختلف، درباره ی این قبیل مسایل خانوادگی نقل شده، می فهمیم که: همبستری به صورت سالم و خدایسند، موجب الفت روزافزون بین زن و مرد است و به رشد و سلامت آنان در عرصه های مختلف زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی، کمک می کند و اصولاً

شریعت، به جای سعادت انسان و شکوفایی سالم همهی استعدادهای گوناگون اوست. و روشن است که کم توجهی یا بی توجهی به این احکام، ممکن است لطمه‌های جبران ناپذیری به پیکره‌ی خانواده و جامعه وارد آورد و مانع رشد همه جانبه‌ی فرد و جامعه گردد. و به راستی «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ». بلی! این مدت زمان را چهار ماه مقرر فرمود تا از سوگند خود دست بردارند و کفاره دهند و آشتی کنند، یا به طلاق و جدایی تصمیم بگیرند. آیات پیشین نیز سخن از منع همخوابگی در دوران عادت ماهانه بود، اینک سخن از ایلا و احکام زنان در میان است که این دو با هم رابطه‌ی نزدیک دارند.

در پیچ و خم زندگانی دنیای مکار در عصر جاهلی، کسانی احوال گوناگونی داشتند که گاهی - بی دلیل و یا با اندک توجیه و دلیلی - قسم خوار می شدند و برای مدتی معلوم یا برای همیشه، بستر همسرانشان را ترک می نمودند و زیان و ضرری به زن می رسانیدند و روانش را پریشان و بدحال می کردند و حقوق مسلمش را زیر پا می نهادند؛ تا این که اسلام از روی حکمت و مصلحت خاص خود، مدت چهار ماه را مقرر نمود. حال در این مدت، مرد قسم خوار - با سنجشهایی که به عمل آورده - پشیمان می شود و پس از پرداخت کفاره‌ی قسم، با همسرش زندگی نوینی از سر می گیرد و امیدوارانه کانون گرم خانواده را دوباره پر مهر و صفا می گرداند، یا با همان حال و وضع نفرت انگیز نسبت به زنش می ماند و به آشتی و سازش تن در نمی دهد. در این صورت مرد باید زنش را طلاق گوید و زن از آن اسارت برهد، یا حاکم شرع او را به طلاق دادن همسرش مجبور کند و بدین ترتیب، قضیه پایان یابد.

مؤرخان می نویسند: عمر بن خطاب (رضی الله عنه) شبی غرض مطلع شدند از احوال مردم مدینه مثل عادت روتین بیرون آمد، ناگهان صدای زنی به کوشش رسید که این دو بیت را می سرود:

تطاول هذا الليل و اسودَّ جانبه
فوالله لو لا الله أني أراقبه
و أرقني أن لا خليل الا عبه
لحرك من هذا السرير جوانبه:

امشب به درازا کشید و طولانی بود و تاریکی همه جا را فراگرفت و خواب از سرم پرید، این که دوستی نیست با او به بازی سرگرم شوم.
قسم به خدا! اگر پروای خدا را نداشتم و مراقب او نبودم، اطراف و گوشه‌های این تخت به حرکت می افتاد. «کنایه از مرتکب شدن به کار زشت است.

عمر از دخترش، حفصه - رضی الله عنهما - پرسید: چه مدتی زن می تواند تنهایی و دوری شوهرش را تحمل کند؟ گفت: چهار ماه یا شش ماه. عمر گفت: در این صورت، کسی از افراد لشکر را بیشتر از این مدت از خانواده دور نگه نمی دارم.

فوائد بدست آمده از آیه مبارکه :

باید گفت که از آیه (226 الی 227) حکم ایلا ثابت می شود. قسم خوردن شوهر بر ترک آمیزش با همسرش را طوریکه بیان داشتیم «ایلاء» می گویند و الله تعالی برای چنین شخصی چهار ماه را تعیین نموده که انتظار بکشد.

- باید گفت که: ایلاء تنها با همسر صورت می گیرد نا با کنیز.

- برای شوهر مدت چهار ماه مهلت داده می شود.

- حکمت و رحمت الهی در مراعات کردن حقوق همسر آشکار می شود؛ و چنانکه حق

همسر در نظر گرفته شده به مصلحت شوهر نیز عنایت شده است، زیرا وی را از ظلم و تعدی باز می‌دارد تا حق همسر را پایمال نکند و در زمره ظالمان قرار نگیرد.

- پس از گذشت چهار ماه، زن حق دارد از شوهرش مطالبه کند که یا با او آمیزش کند یا او را طلاق دهد. و اختیار طلاق در دست شوهر است.
- ایلا می‌تواند با زنی که هنوز همبستری با او صورت نگرفته باشد صورت گیرد.
- به مجرد پایان یافتن مدت ایلاء طلاق واقع نمی‌گردد.
- بازگشت شوهر به همسرش به نزد الله متعال دوست داشتنی‌تر از طلاق است. (تفسیر کوثر)

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (228 الی 230) درباره عده ی زن طلاق داده شده، حقوق زن، عدد طلاق و برخی احکام آن ، بحث بعمل آمده است .

وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٢٨﴾

و زنان طلاق داده شده باید به مدت سه حیض (سه بار عادت ماهانه) انتظار بکشند، اگر به الله و روز آخرت ایمان دارند به آنان جایز نیست که آنچه الله در رحم‌هایشان آفریده است بپوشانند (یعنی در صورت حمل به دروغ نگویند که عدت من گذشته است) ؛ و شوهرانشان در باز گردانیدن آنها به نکاح خود در وقت عدت) سزاوارترند، اگر قصد اصلاح دارند، و زنان بر مردان حقی دارند مثل آن حقی که مردان بر زنان دارند که باید بطریقه شایسته ادا نمایند (و لیکن مردان بر زنان درجه برتری دارند، والله غالب باحکمت است. (۲۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَتَرَبَّصْنَ» (ربص) : منتظر باشند، صبر کنند. «قُرُوءٍ» : جمع قرء، پاکی، حیض - از کلمات اضداد است - اصل قرء؛ یعنی اجتماع، چون خون در بدن جمع می‌گردد، به حیض هم قرء گفته می‌شود، چون، خون در رحم گرد می‌آید. «أَرْحَامٍ» : جمع رحم، زهدانها، بچه‌دانها. بعولة: جمع بعل. شوهران. «أَحَقُّ» : برتر، شایسته‌تر. «عَلَيْهِنَّ» : بر آنان از حقوق. «الْمَعْرُوفِ» : نیکو، برخورد نیکو و زیان نرسانیدن و امثال آنها. «لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ» : مردان، درجه‌ای بر زنان دارند، مردان بر زنان، مقام سرپرستی و نظارت دارند.

شأن نزول آیه 228:

ابو داود و ابن ابوحاتم از اسماء دختر یزید بن سکن انصاری روایت کرده‌اند: در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم پیش از بیان حکم عده طلاق، شوهرم مرا طلاق داد. سپس الله حکیم عده طلاق «وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» را نازل فرمود: (سنن ابو داود (2281) با تحسین البانی در صحیح ابو داود (1973).

تفسیر :

«وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» : «و زنان طلاق داده شده باید مدت سه قرء انتظار بکشد : یعنی بر زنان مطلقه ی آزاد که با آنان نزدیکی صورت گرفته است،

واجب است مدت سه پاکی انتظار بکشند- بر مبنای گفته ی شافعی و مالک -یا سه حیض - بر مبنای نظر ابو حنیفه و احمد-، آنگاه بعد از انقضای عده اگر خواستند، شوهر کنند. این حکم در مورد زنی است که با وی نزدیکی شده است، اما اگر با وی نزدیکی نشده باشد، عده بر او واجب نیست؛

قرء: در سخن عرب هم بر «طهر» یعنی بر مدت پاکی زن از عادت ماهیانه اطلاق می‌شود و هم بر «حیض» و این از الفاظ اضداد است. اصل قرء به معنی اجتماع است، پس طهر که قرء نامیده می‌شود؛ از آن روی که خون در مدت پاکی زن از عادت ماهیانه، در کل بدنش جمع شده است و حیض که قرء نامیده می‌شود؛ از آن روی که خون در رحم وی جمع می‌گردد. لذا مدت سه حیض یا سه طهر - بنا بر اختلاف فقها - عده زن مطلقه است. حکمت در مشروعیت عده؛ شناخت پاکی رحم زن از نطفه مرد برای جلوگیری از به هم آمیختگی در نسب‌ها است. «تفسیر انوار القرآن».

مفسر تفسیر کابلی می‌نویسد: «مطلقات» در این‌جا، مراد از زنانی است که شوهران بعد از نکاح به آنان جماع یا خلوت صحیحه کرده، حیض‌شان می‌آید؛ و آزاد، یعنی کنیز کسی نباشند. شرط‌های فوق از این جهت است که با زنی که صحبت و خلوت صحیحه نشده باشد، بعد از طلاق، عدت بالکل نیست؛ و زنی که حیض نمی‌بیند، نابالغ یا بسیار پیر یا حامله می‌باشد؛ در دو صورت سابق، عدت آن سه ماه است، و عدت زنان حامله تا وضع حمل آنهاست. زنی که شرعا کنیز باشد، اگر حیض می‌دید، عدت او دو حیض است، و اگر حیض نیاید، یعنی خردسال و پیر باشد، عدت او يك و نیم ماه است؛ اگر حامله باشد تا وضع حمل. تفصیل از آیات دیگر و احادیث ثابت است. «فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ»: یعنی عده بر آنان ندارید. قابل تذکر است که: حکمت در مشروعیت عده؛ شناخت پاکی رحم زن از نطفه مرد برای جلوگیری از به هم آمیختگی در نسب‌ها است

« وَ لَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ»: یعنی درست نیست زنان مطلقه برای تعجیل و سرآمدن عده، بار حمل یا حیض را در رحم خود پنهان بدارند. و بدین وسیله حق زوج را در رجعت دادن ضایع کنند.

این هشدار سختی است به زنانی که حمل موجود در رحم خود را پنهان می‌دارند تا زمینه ازدواج پیش‌هنگام جدیدی را برای خودمساعد گردانند، یا حیض را پنهان می‌دارند تا بر زمان استمرار نفقه شوهر بر خود در مدت عده‌شان بیفزایند. پس کسی که حمل یا حیض را بپوشاند؛ مستحق اسم‌ایمان نیست.

«إِنْ كُنَّ يُؤْمِنْنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»: یعنی اگر واقعا به خدا ایمان دارند و از کیفرش می‌ترسند. این امر برای آنان تهدید است تا بدون کم و زیاد حقیقت را بیان کنند؛ چون حقیقت این امر فقط از طریق آنان معلوم می‌گردد.

«وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا»: یعنی در صورتی که عده ی آنها منقضی نشده باشد، شوهران سزاوارترند که آنان را رجعت دهند از این که به عقد یک نفر بیگانه در آیند، و هدف از رجعت نیز اصلاح است نه اضرار، و این امر در طلاق رجعی مقرر است. باید گفت که: حسن نیت در رجوع، يك اصل است. مبادا شوهر فقط به خاطر مسائل جنسی رجوع کند و دوباره بی‌تفاوت گردد.

در حکم این آیه نیز در میان فقیهان اختلاف نظر وجود دارد. گروهی بر این باورند که

تا زمانی که زن از حیض سوم فارغ نشده و غسل نکرده است، تا آن زمان طلاق باین نمی شود و حق رجوع شوهر باقی است.

رأی ابوبکر، عمر، علی، ابن عباس، ابوموسی اشعری، ابن مسعود و صحابه بزرگ دیگر همین است و فقیهان حنفی نیز همین قول را گرفته اند. اما گروهی دیگر بر این باور است که به محض آغاز قاعدگی سوم زن، حق رجوع شوهر ساقط می شود. این قول عائشه، ابن عمر و زید بن ثابت است و فقیهان مالکی و شافعی همین قول را اختیار کرده اند. اما بایستی دانست که این حکم مربوط به زمانی است که شوهر همسرش را یک یا دو طلاق داده باشد. در صورت سه طلاق دادن حق رجوع شوهر ساقط می شود. « وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ »: یعنی آنان همان حقی بر مردان دارند که مردان بر آنان دارند. از جمله به صورتی پسندیده که خدا در معاشرت و ترک ضرر و آزار و امثال آن فرمان داده است. از فحوای آیه مبارکه این فهم به وضاحت تام بدست می آید که: در دوران جاهلیت بر ضرر زنان، قوانین قطعی بود که اسلام آن ضررها را جبران کرد. زیرا کلمه «علیهن» دلالت بر ضرر می کند.

پس مردان باید با زنان خویش به حسن معاشرت رفتار نموده و به آنها زیان نرسانند و زنان نیز متقابلاً همین طور؛ بنابراین، ازدواج در اسلام پیمان بردگی و تملیک نیست، بلکه عقدی است که بر اساس مصالح کلی، حقوق مشترک و متساوی رادر میان زن و شوهر پدید می آورد.

حضرت عبدالله بن عباس (رضی الله عنهما) برای خانمش آرایش مینمود، و با عطر و زیبایی به نزد خانمش میرفت وقتی از او سؤال شد که شما چرا برای خانم تان آرایش میکنید، در حالیکه ما دیده ایم که غالباً زنان برای شوهران خویش آرایش میکنند او این آیت قرآن را تلاوت نمود (ولهن مثل الذي عليهن بالمعروف) برای زنان همان حق است که مردان بر ایشان دارند.

منظور حضرت عبدالله ابن عباس (رضی الله عنهما) همین بود که همچنان که مردان حق دارند که خانم های شان برای شان آرایش نمایند، ایشانرا احترام نمایند، طبیعت و خواهشات آنانرا در نظر گیرند، بر مردان نیز لازم است تا در تمامی بخش های اخلاقی، ادبی، اجتماعی، فردی و فامیلی، معامله بالمثل و احترام متقابل داشته باشند حتی در قسمت زیبایی و آرایش این مطلب را در نظر گیرند زیرا زنان حق دارند تا شوهران شان مطابق میل آنان باشد و نظافت و پاکي را مراعات کرده و سبب اذیت همسران خویش نشوند.

« وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ »: یعنی مردان بر زنان چیز اضافه ای دارند که عبارت است از سرپرستی و انفاق و تسلط و وجوب اطاعت. پس این درجه، تکلیف است نه تشریف؛ چون خدا فرموده است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ». یعنی: بر زن است که از اوامر مرد و خواسته های وی در آنچه که متعلق به شئون خانه و خانواده و حتی در امور مخصوص به خود وی است - مادامی که اوامرش معصیت خداوند متعال را دربر نداشته باشد - اطاعت کند، لذا این درجه برتری مرد، درجه «قوامت» و ولایت وی بر اداره امور خانواده است.

اما ابن کثیر می گوید: «درجه برتری مرد؛ فضیلت وی در خلق و خلق، مقام و منزلت، طاعت امر الهی، دادن نفقه و پرداختن به مصالح زندگی خانواده و برتری وی در دنیا و

آخرت است». لیکن شهید سید قطب / در تفسیر «فی‌ظلال القرآن» از جمله: «بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرَّجَالِ عَلَيَّهِنَّ دَرَجَةٌ» برداشت دیگری دارد؛ او می‌گوید: «گمان می‌کنم که این درجه برتری مردان بر زنان فقط مقید به سیاق همین آیه کریمه باشد، یعنی این که: درجه برتری فقط ناظر بر حق مردان در برگرداندن زنان مطلقه رجعی‌شان به حوزه زندگی زناشویی در مدت عده می‌باشد و نه بیشتر از آن. دلیل سپردن حق رجعت به مرد هم این است که مرد خود طلاق‌دهنده است بنابراین، معقول نیست که مرد طلاق بدهد، اما حق رجعت از آن زن باشد، پس این حقی است که طبیعت این موقف آن را به مرد می‌دهد. لذا باید گفت که: این درجه برتری مرد بر زن، عام و مطلق نیست و فقط به همین مورد خاص مربوط می‌شود و نه بیشتر از آن». «تفسیر انوار القرآن» «وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (228)»: یعنی توانا و چیره دست است و از هر عاصی و سرپیچی کننده ای انتقام می‌گیرد و در امر و تشریح خود آگاه است .

بنابراین حق ندارند از قدرت خود سوء استفاده کنند ، زیرا قدرت اصلی و واقعی بدست پروردگار با عظمت است .

آیه کریمه دلیل بر آن است که اگر زن از به پایان رسیدن عده خویش با سپری شدن حیض‌های سه‌گانه در محدوده زمانی ممکن خبر می‌دهد، خبر وی مورد تصدیق قرار می‌گیرد زیرا این امر از امور مخصوص به اوست که دیگران از آن آگاهی ندارند. خواننده معزز !

در این آیه ی مختصر اگر دقیق توجه بعمل آید یکی از پرابلم های بزرگی اجتماعی که جامعه ی زمان عرب ها رایج بود اصلاح شده است. رسم و عرف عرب ها بر این بود که یک مرد می توانست زنش را بی حد و حساب طلاق دهد. زنی که شوهرش از او ناراحت می شد او را چندین بار طلاق می داد و هر بار رجوع می کرد، تا آن بی چاره نه بتواند با او زندگی کند و نه آزاد شده با دیگری ازدواج کند. این آیه ی قرآن عظیم الشان دروازه ی این ظلم را می بندد. از روی این آیه یک شوهر در یک پیوند زناشویی حداکثر دو بار می تواند زنش را طلاق رجعی بدهد. شوهری که زن عقدی خود را دو مرتبه طلاق رجعی داده است اگر برای بار سوم او را طلاق دهد زن از او به طور کامل جدا می شود.

روش درست طلاق آن گونه که از قرآن و حدیث معلوم می شود این است که به زن یک طلاق در حالت پاکیزگی داده شود. اگر ناراحتی و اختلاف آنان در زمانی اتفاق افتاده که زن در حالت قاعدگی است، در آن هنگام طلاق دادن درست نیست، بلکه باید صبر کرد تا زن از ایام ماهیانه فارغ شود. سپس اگر دوست داشته باشد، در پاکیزگی دوم یک طلاق دیگر بدهد، ولی بهتر این است که به همان یک طلاق اول بسنده کند. در این صورت شوهر این حق را دارد که پیش از سپری شدن عده هرگاه بخواهد رجوع کند و پس از سپری شدن عده باز هم این فرصت را دارند که با رضایت همدیگر دوباره تجدید ازدواج بکنند، اما در صورت وارد کردن طلاق سوم در پاکیزگی سوم نه شوهر حق رجوع در عده را خواهد داشت و نه پس از سپری شدن عده فرصت ازدواج مجدد باقی می ماند.

اما این روش که سه طلاق یک مرتبه با هم داده شوند، آنگونه که امروزه در میان افرادی نادان رایج است، این عمل باتوجه به شریعت، سخت گناه است. رسول الله صلی

الله علیه وسلم آن را به شدت نکوهش فرمود و حتی نقل شده است که عمر (رض) کسی را که زنش را سه مرتبه یکجا طلاق می داد، شلاق می زد. اما با وجود گناه بودن این نحوه ی طلاق دادن، باز هم نزد امامان چهارگانه هر سه طلاق واقع می شوند و طلاق مغلظه می شود. (تفهیم القرآن)

الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَاِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِيْحٍ بِاِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ اَنْ تَاْخُذُوْا مِمَّا اَتَيْتُمْوهُنَّ شَيْئًا اِلَّا اَنْ يَخَافَا اِلَّا يُقِيْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ فَاِنْ خِفْتُمْ اِلَّا يُقِيْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهٖ تِلْكَ حُدُوْدُ اللّٰهِ فَلَا تَعْتَدُوْهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُوْدَ اللّٰهِ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظَّالِمُوْنَ ﴿٢٢٩﴾

طلاق [رجعی که برای شوهر در آن حق رجوع و بازگشت به همسر است] دوبار است، پس از آن نگاه داشتن (زن) یا به خوبی است، یا به نیکی رها کردن است، و برای شما حلال نیست که چیزی از آن مالی (مهری) که به زنان داده بودید بگیرید، مگر اینکه (زن و شوهر) بترسند از اینکه احکام الله را برپا نمی‌توانند (در صورت باقی داشتن نکاح)، پس اگر ترسیدید از اینکه (زن و شوهر) احکام الله را برپا نمی‌دارند پس گناهی بر آنها نیست که زن فدیة دهد (به شوهر خود برای خلاصی از نکاح او)، این حدود الله است، پس از آن تجاوز نکنید، و هر کس که (با مخالفت فرمان الهی) از حدود الله تجاوز کند، پس همان گروه ظالمان اند. (۲۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ: طلاق دو مرحله است. طلاق به معنای تطلیق، مانند: سلام به معنای تسلیم، طلاق که مرد بتواند زن را باز آورد، دوبار است. اِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ: نگهداشتن به شیوهی نیکو و شایان. تَسْرِيْحٍ بِاِحْسَانٍ: رها کردن، طلاق سوم بدون بازگشت و پرداخت حقوق مالی و نیک رفتار نمودن با زن. حُدُوْدَ اللّٰهِ: احکام و قوانین خدا. جُنَاحَ: گناه، بدی. افْتَدَتْ بِهٖ: زن برای نجات خود، عوض و فدیة داد، از مهریه گذشت کرد.

شان نزول آیه 229:

- ترمذی، حاکم و دیگران از عایشه ل روایت کرده اند: مرد هر وقت می‌خواست زن خود را طلاق می‌داد و هرگاه در روزهای عده رجوع می‌کرد، آن زن همسر شرعی وی شمرده می‌شد و اگر مردی صد بار یا بیشتر هم این کار را می‌کرد، می‌توانست. تا این که مردی به همسرش گفت: به خدا سوگند نه طلاق می‌دهم که از من جدا شوی و نه در خانه خود جای می‌دهم. زن گفت: یعنی با من چگونه رفتار می‌کنی؟ گفت: طلاق می‌دهم و چون زمان انقضای عده نزدیک شد، به تو رجوع می‌کنم. آن زن حضور نبی کریم صلی الله علیه وسلم رفت و جریان را به عرض رساند. پیامبر سکوت فرمود. تا وحی آسمانی «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَاِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِيْحٍ بِاِحْسَانٍ» نازل شد (مالک 2 / 588 و طبری از عروه به قسم مرسل روایت کرده اند و ترمذی 1192 به شکل موصول، حاکم 2 / 279 و 280، واحدی 152، بیهقی 333 / 7 از عایشه روایت کرده اند).

تفسیر :

«الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَاِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِيْحٍ بِاِحْسَانٍ»: یعنی طلاق شرعی که مرد حق رجعت در آن را دارد، دو نوبت است و بعد از این دو نوبت جز معاشرت به شیوه ی پسندیده و حسن رفتار، تا زمان رها کردن زن به صورتی نیکو، چاره ای ندارد به

طوری که هیچ‌گونه حقی را از او زیر پا نهد و او را به زشتی نام نبرد و مردم را از او متنفر نکند.

یا مراد از (مرتان) این است که: دو طلاق نباید به یکبارہ صادر شود زیرا جمع کردن دو، یا سه طلاق در یک بار حرام است، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «رسول الله صلی الله علیه وسلم به ابن عمر (رض) فرمودند؛ سنت (در طلاق) این است که طهر روی آورد، آن‌گاه زن در هر طهر یک طلاق داده شود». اما اگر طلاق‌دهنده برخلاف سنت، هر سه طلاق را در یک لفظ جمع کرد، علما در حکم آن اختلاف نظر دارند: جمهور علما - از آن جمله ائمه مذاهب اربعه - بر آنند که با آن سه طلاق واقع می‌شود، اما همراه با کراهت - در نزد حنفی‌ها و مالکی‌ها - و کراهت، به سبب مخالفت آن با سنت است. اما در نزد شیعه امامیه: بر آن هیچ طلاقی واقع نمی‌شود. و در نزد شیعه زیدیه، ابن تیمیه و ابن قیم: فقط یک طلاق بر آن واقع می‌شود نه بیشتر. «تفسیر انوار القرآن».

«وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْنًا» یعنی ای شوهران! شما حق ندارید از مهریه ای که به آنها داده اید چیزی از آنها بگیریید اگرچه کم هم باشد.

«إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ» یعنی مگر این که زوجین از سوء معاشرت و بد رفتاری بترسند که نتوانند حقوق زناشویی که در فرمان خدا مقرر شده است رعایت کنند.

«فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ» یعنی اگر از معاشرت آن دو بی‌مناک شدید، و زن بخواهد با صرف‌نظر از مهریه یا پرداخت مالی به شوهر، خود را خلع کند و طلاق بگیرد، گناهی ندارد که زوج آن را بگیرد یا زوجه آن را بپردازد. (در اصطلاح شریعت به این طلاق «خلع» می‌گویند. یعنی اینکه یک زن چیزی به شوهرش به عنوان معاوضه بدهد و از او طلاق بگیرد. در این باره اگر در میان زن و شوهر در همان درون خانه توافقی صورت گرفته باشد، به همان توافق عمل می‌شود.)

«تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا»: یعنی این احکام الهی است، پس با آن به مخالفت برنخیزید و از آن تجاوز نکنید و آنها را زیر پا ننهید و به مطالبی دیگر که جزو شرع نیستند نپردازید.

در حدیث شریف آمده است: «هر زنی که بدون وجود مشکلی از شوهرش طلاق خویش را خواست، بوی بهشت بر وی حرام است».

«وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (229)» یعنی هرکس با احکام و فرامین خدا به مخالفت برخیزد، خود را در معرض قهر و غضب خدا قرار داده، و از جمله ی ستمگران محسوب است که مستحق کیفر سخت از جانب خداوند می‌باشد.

فلسفه ی دوبار طلاق و اثبات حق بازگردانیدن زن پس از هر بار طلاق، برای سازش و اصلاح زن و شوهر که با هم اختلاف دارند، فرصتی نفیس و گرانبمایه و کمال رحمت و رأفت الهی است؛ زیرا هرچیز به اضداد خود شناخته می‌شود. انسان وقتی لذت و مزه ی نعمت و ارزش آن را درک می‌کند که مزه ی تلخ و ناگوار نداری و نیازمندی را چشیده باشد. معمولاً گاهی اوقات زن، حقوق شوهر و فرزندانش را مهمل می‌گذارد و نادیده اش می‌گیرد، خود را برتر می‌پندارد، به سر و سامان خانه اهمیت نمی‌دهد و هر کاری که بخواهد، می‌کند؛ اما هنگامی که درد جدایی، ترس و غم و اندوه طلاق و اشتباهات خود

را احساس نماید، به گونه‌ای تازه‌تر، منطقی‌تر، درست‌تر و به شیوه‌ای بهتر به دامان زندگی مشترک بازمی‌گردد. این شیوه، از گونه‌های کوتاه آمدن طرفین، نکوهش خفیف و لطیف و امید نزدیک شدن به هم در جهت مصلحت آنان به شمار می‌آید که شاید از آن پس، اساس و بنای علاقه‌ی آن دو تازه گردد.

یادداشت :

به روایت دارقطنی از انس: مردی خدمت پیامبر آمد و گفت: خدا می‌فرماید: «الطلاق مرتان»، پس چرا در شمار، عدد طلاق سه تا است؟ پیامبر فرمود: (امساک بمعروف او تسریح با حسان)، عدد سوم طلاق است).

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٢٣٠﴾

پس اگر [بعد از دو طلاق و رجوع، بار سوم] او را طلاق داد، آن زن بر وی حلال نخواهد بود، مگر آنکه با همسری غیر از او ازدواج کند، پس اگر (شوهر دوم) او را طلاق داد، گناهی بر آنها نیست که دوباره به یکدیگر باز گردند، البته در صورتی که مطمئن باشند که حدود الهی را رعایت خواهند کرد. این حدود الله است آن را برای قومی که می‌دانند بیان می‌کند. (۲۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ»: تا این که با شوهری غیر از شوهر قبلی، ازدواج کند و....
فَإِنْ طَلَّقَهَا: اگر شوهر دوم او را طلاق گفت. «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا»: بر زن و شوهر اول گناهی نیست اگر پس از اتمام عده، با مهری‌های جدید، دوباره با هم ازدواج کنند.
«يَعْلَمُونَ»: بیندیشند، درنگ کنند.

تفسیر :

مفسران در شأن نزول این آیه مبارکه می‌نویسند که: طلاق در نزد مردم عرب جاهلی بی حد و مرز و شمار بود. مثلاً مردی بارها زنش را طلاق می‌گفت و پیش از پایان عده او را باز می‌آورد و به همین ترتیب او را زیان می‌رساند و آزار می‌داد تا خشم درونش فرو می‌نشست. وقتی اسلام آمد و این آیه نازل شد، این کار ناپسند و خلاف، رخت بربست و پایان یافت... طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ»: اگر شوهر زن خویش را برای بار سوم طلاق داد در چنین حالتی همسر از او برای همیشه جدا می‌شود و حرام می‌گردد تا زمانی که با شوهری دیگر ازدواج کند و آن شوهر با او مقاربت انجام دهد که البته این ازدواج نباید به منظور حلاله صورت گرفته باشد. و این نوعی تنبیه شوهر است تا بار دیگر با طلاق و جدایی و رجوع بازی نکند.

ولی نباید فراموش کرد که: اگر شوهر دوم از ازدواج خود با آن زن، قصد حلال ساختن او را برای شوهر اولش داشت، این کار حرام است، به دلیل ادله‌ای که در نکوهش نکاح «حلال‌کننده» و مذمت فاعل آن وارد شده و شرع انور، هم «حلال‌کننده» و هم هرکس دیگری که او را برای برداشتن مانع شرعی از پیش پای شوهر اول به این کار فرا خوانده است، لعنت کرده است.

در حدیث شریف به روایت ابن‌مسعود (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه

وسلم فرمودند: «ألا أخبركم بالتيس المستعار؟ قالوا: بلى، يا رسول الله! قال: هو المحلل، لعن الله المحلل والمحلل له». «آیا شما را از بز نر عاریت شده خبر ندهم؟ اصحاب گفتند: چرا یا رسول الله، خبر دهید. فرمودند: او فرد حلال‌کننده است، خداوند لعنت کرده است فرد حلال‌کننده را و نیز آن کسی را که زن برایش حلال کرده شده است». بنابراین، با نکاح محلل، زن برای شوهر اول خویش حلال نمی‌شود. ولی حنفی‌ها و شافعی‌ها می‌گویند: چنانچه در عقد، حلال‌کردن را شرط نکرده بود، آن نکاح با کراهیت صحیح است.

«الله لعنت کرده است فرد حلال‌کننده را و نیز آن کسی را که زن برایش حلال کرده شده است».

عمر فاروق (رض) فرموده است: «هر محلل و فردی که برای او محلل گرفته‌اند را پیش من بیاورند، هر دو را رجم خواهیم کرد» (مصنف ابن ابی شیبه (17080) و سنن بیهقی (14191) مصنف عبدالرزاق (10777). پس اگر شوهر دوم وی را طلاق داد و با فسخ نکاح از زن جدا شد، و زن و شوهر اول پنداشتند که حدود الله را یعنی حقوق متقابل زناشویی‌ای را که بر ذمه یک‌دیگر دارند برپا می‌دارند، گناهی بر شوهر اول و زن سابقش نیست که به یک‌دیگر بازگردند و عقد ازدواج جدیدی با یک‌دیگر منعقد کنند، که این عقد ازدواج جدید صحیح بوده و مرد را یکبار دیگر مالک سه طلاق جدید می‌گرداند. بنابراین وقتی که زنی، سه طلاقه شده است زمانی برای شوهر اول حلال است، که او را مجدداً به عقد نکاح خود درآورد، که شروط زیر تحقق پذیرد:

- 1 - باید ازدواج دوم از نظر شرعی ازدواج صحیح باشد.
 - 2 - این ازدواج دوم باید با رغبت صورت گرفته باشد.
 - 3 - پس از عقد باید عمل جماع بصورت حقیقی و کامل صورت گرفته باشد.
 - 4 - بعد شوهر دوم برابر قوانین فقهی آن را طلاق دهد و عده طلاق را نیز بگذراند.
- پس با توجه به آیه و حدیث و اثر فوق، ازدواجی که به نیت طلاق کردن برای یک شب و یا چند شب باشد، صحیح نبوده باطل است و حکم عقود فاسد را دارد. پس محلل با این نکاح محصن نمی‌شود، چون زنا است و زن پس از طلاق وی برای شوهر قبلی مباح نخواهد شد. زیرا لعن و نفرین در مورد انجام عملی صورت می‌گیرد، که آن عمل از نظر شریعت جایز نباشد. بنابراین با این ازدواج، زن برای شوهر اولی حلال نمی‌گردد. حتی اگر در هنگام اجرای صیغه عقد، سخنی از تحلیل نباشد و آن را شرط نکنند باز هم درست نیست چون نیت و قصد معتبر است و مادامی که چنین قصدی در بین بوده باشد، صحیح نیست.

«فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ»: یعنی اگر بعد از این که شوهر دوم او را طلاق داد و عده اش منقضی شد، اگر دلایل توافق و حسن معاشرت مشاهده شود، مانعی نیست نزد شوهر اول برگردد.

«وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (230): حق تعالی این احکام را برای اهل بصیرت و فهم توضیح می‌دهد اما جاهلان و نادانان نه فهمی دارند و نه بصیرتی. (به رواج البیان 343/1 مراجعه کنید).

شأن نزول آیه مبارکه 230 :

مفسران در باب شأن نزول آیه مبارکه می‌نویسند که : این آیه مبارکه درباره عایشه دختر

عبدالرحمن بن عتيق نازل شد که زن رفاعه بن وهب پسر کاکایش بود. داستان این‌گونه بود که رفاعه او را سه طلاقه کرد، بعد از آن او با عبدالرحمن بن زبیر قرظی ازدواج نمود و این شوهر دومی نیز او را طلاق داد، آن‌گاه خواست تا به عقد نکاح شوهر اولش بازگردد، لذا نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: عبدالرحمن (شوهر دوم) قبل از آن که با من مقاربت کند، طلاقم داد، آیا می‌توانم نزد شوهر اولم بازگردم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خیر! نمی‌توانی تا آن‌گاه که شوهر دیگری غیر از وی با تو مقاربت کند». در روایت دیگری آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن زن فرمودند: «آیا می‌خواهی که به سوی رفاعه برگردی؟ نه! این کار ممکن نیست تا وقتی که تو از عسیله او (عبدالرحمن) نچشی و او از عسیله تو». مراد از چشیدن عسیله: کمترین حد دخول آلت مرد به فرج زن است. «تفسیر انوار القرآن».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (231 الی 232) در باره آداب طلاق و شیوه ی تعامل بازن مطلقه ، بحث بعمل آمده است .

وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَحوهنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِنَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٣١﴾

و هنگامی زنان را طلاق دادید و به پایان عده خود نزدیک شدند، پس یا آنها را به خوبی (طریقه شرعی) نگاه دارید، و یا به خوبی (طریقه شرعی) رها کنید و هرگز آنان را برای ضرر رسانیدن به آنها نزد خود نگاه نکنید تا در حق آنها ظلم و از حد گذری کنید، و هر که چنین کند پس یقیناً به خویشتن ظلم کرده است، و آیات (احکام) الله را مورد استهزاء و تمسخر قرار ندهید، و یاد کنید نعمتی را که الله بر شما انعام کرده است، و (یاد کنید) آنچه را که الله از کتاب و حکمت (سنت پیغمبر) بر شما نازل کرده است. الله شما را به وسیله آن (کتاب) پند می‌دهد و از الله بترسید و بدانید که الله به چیزی آگاه است (و از نیات کسانی که از قوانین او، سوء استفاده می‌کنند، با خبر است)!(۲۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ»: به پایان عده ی خود نزدیک شدند. «أَجَلَ»: پایان مدت، روزهای پایانی، فرجام کار، زمان مرگ، عده. «مَعْرُوفٍ»: آنچه که نفس انسانی - شرعا و عادتاً و عرفاً - بپسندد. «سَرَحوهنَّ» (سرح): آنان را آزاد و رها سازید، طلاق گوئید. «ضِرَارًا»: زیان رسانیدن. آیاتِ الله : نشانه های خدا، احکام طلاق، رجعت، خلع و غیره. هُزُوًا: تمسخر کردن، بازیچه. «نِعْمَتَ اللَّهِ»: اسلام و سایر نعمتهای خدا که میان زن و شوهر قرار داده است. «الْحِكْمَةِ»: سنت، رازهای شریعت اسلام، گفتار و کردار درست و ارزنده.

تفسیر :

«وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ»: یعنی ای جماعت مردان! اگر زن‌ها را در کمتر از سه، طلاق دادید و آن‌ها در مرحله رجعت قرار داشتند شما می‌توانید قبل از اتمام عده اگر خواستید به همسران خود رجوع کنید بدون اینکه با آن‌ها بد رفتاری نمائید، «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَحوهنَّ بِمَعْرُوفٍ»: یعنی بدون اذیت و آزار و زیان، او را رجعت دهید یا

بدون تطویل عده، او را رها کنید تا عده اش به صورتی نیکو سرآید. ملاحظه بفرمایید هر کجا زمینه‌ی انحراف و ظلم و خطر بیشتر است، هشدارها، هدایت و دستاویز نیز باید بیشتر می‌گردد. بانظر داشت اینکه در دو آیه‌ی قبل فرمود: «فَأْمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ» بار دیگر در این آیه می‌فرماید: «فَأْمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَاحٍ بِمَعْرُوفٍ» زیرا شرایط روحی زن و مرد در موقع جدایی، عادتی نمی‌باشد و زمینه‌ی انتقام و آزار رسانی بسیار وسیع و خطر ظلم و تعدی هم فراوان است. قابل تذکر است که در ظلم و تعدی به حقوق زن، خود مرد نیز زجر می‌کشد. زن و مرد در نظام آفرینش جزء يك پیکرند و ظلم به عضوی، ظلم به تمام اعضا است. کسی که به زن ظلم کند به استقبال مجازات الهی رفته و لذا به خودش نیز ظلم کرده است. دین مقدس اسلام، زندگی همراه با صفا و محبت را می‌خواهد، نگاهداری همسر به قصد آزار او حرام است.

«وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا» و به زن‌ها به منظور انتقام و یا بد رفتاری رجوع نکنید تا از این طریق آنان را وادار به پرداخت قسمتی از مهرشان نمائید و به افتدا (فداکردن حق خود) مجبور شوند.

یعنی: در صورتی که نه به آنان نیازی دارید و نه هم محبتی، پس نباید به قصد طولانی ساختن عده و مدت انتظار آنان (که هدف از آن آزار و زیان رساندن به آنهاست) به آنان رجوع کنید.

طوری‌که در شأن نزول این آیه مبارکه آمده است که: در جاهلیت رسم بر آن بود که مردان به قصد آزار رساندن و بلاتکلیف نگاه‌داشتن زنان، آنان را طلاق داده و در پایان عده به آنان رجوع می‌کردند و تا نزدیک بود که عده‌شان به‌سرآید، باز مجدداً همین کار را تکرار می‌کردند، پس نه با آنان به نیکی معاشرت می‌کردند و نه رهایشان می‌ساختند تا زندگی جدیدی را از سر بگیرند. بعد از آمدن دین مقدس اسلام نیز برخی از مسلمانان همین‌گونه عمل و رفتار را ادامه می‌دادند، این بود که آیه کریمه در نهی از این کار نازل شد.

«وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» یعنی هرکس به منظور زیان رساندن یا مجبور کردن به فدیة دادن، زن را معطل کند و نگه دارد، به خود ظلم می‌کند و خود را در معرض عذاب الهی قرار می‌دهد.

«وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا» و به این ترتیب احکام و اوامر و نواهی خدا را سبک و مسخره نگیرید. و با مخالفت کردن، شریعتش را مسخره نکنید.

زیرا همه آیات الهی جدی است و هرکس در آنها به شوخی برخورد کند، حکم آنها قطعاً بر وی لازم می‌شود، لذا از اعمال رایج در جاهلیت پرهیزید.

واقعیت امر این است که: ازدواج، یکی از آیات بزرگ الهی است و نباید با طلاق‌های بی‌مورد یا نگاهداری همسر به قصد آزار او، این قانون مقدس مورد استهزا شود.

در شأن نزول این بخش این آیه مبارکه آمده است: در جاهلیت رسم بر آن بود که مرد زنش را طلاق می‌داد، یا زنی را به نکاح می‌گرفت، یا برده‌اش را آزاد می‌ساخت، سپس می‌گفت: من شوخی کردم! پس اسلام، شوخی با احکام شرعی را مردود اعلام کرد.

بنابراین، اگر مردی زنش را طلاق داد و گفت: شوخی کردم؛ مسلماً طلاق واقع می‌شود، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «ثَلَاثٌ جِدُّهُنَّ جِدٌّ، وَهَزْلُهُنَّ جِدٌّ: النَّكَاحُ وَالطَّلَاقُ»

وَالرَّجْعَةُ» : «سه چیز است که جدی گرفتن آنها جدی و شوخی کردن در آنها هم جدی است، نکاح، طلاق و رجعت». (سنن ابن ماجه (2039) سنن ترمذی (1184) سنن ابوداود (2194) سنن بیهقی (2669) با تحسین البانی در صحیح ابو داود (1904).
 «وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ» : و فضل الله متعال را بر خود یاد آورید که قرآن عظیم الشان را برای شما نازل فرموده، «يَعْظُمُ بِهِ» : یعنی به وسیله ی کتاب و هدایت از جانب پیامبر صلی الله علیه وسلم که به منظور آموزش تان فرستاده است ، شما را پند می دهد و متذکر می شود که نیکیبختی در جهان را به دست آورید.

« وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (231) » : یعنی از الله بترسید و در اعمال خود، او را در نظر بگیرید و نیک بدانید هیچ نهانی از احوال شما بر الله متعال پوشیده نیست، پس یقیناً شما را در برابر اعمال تان سزای دهد.
 برای بهبود روابط زناشویی، توجه به احکام و هدایات کتاب آسمانی و تقوا لازم است. اگر هدفتان از طلاق، ظلم به همسر و سوء استفاده باشد، باید با تمام دقت بدانید که خداوند آگاه و دانا است.

بنابا باید گفت که : نکاح و طلاق؛ ایلاء؛ خلع؛ رجعت؛ حلاله و غیره، همه متضمن حکم و مصالح بزرگ است؛ در آن حيله مجوئید، و اغراض ناشایسته شخصی خویش را دخل مدهید؛ مثلاً، کسی که رجعت نماید و غرض وی از رجعت آزردن زن باشد، گویا با احکام و مصالح الهی استهزاء نموده است؛ نعوذ بالله من ذلك. طوری که یادآور شدیم به پروردگار با عظمت همه چیزها روشن و آشکار است؛ مطمئن باشید که از این حيله ها جز ضرر چیزی دیگری حاصل نمی شود.

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُم بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمَ أَرْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٣٢﴾

و زمانی که زنان را طلاق دادید و به پایان عده خود رسیدند، آنها را از اینکه با شوهران (قبلی) خود ازدواج کنند - چنانچه در میانشان به طرز پسندیده توافق برقرار گردید - منع نکنید، این همان چیزی است که هرکس از شما که به الله و روز آخرت ایمان داشته باشد، به آن پند داده می شود. این برای شما سودمندتر و پاکیزه تر است؛ و خدا [مصلح شما را در همه امور] می داند و شما نمی دانید. (۲۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا تَعْضُلُوهُنَّ» (عضل): آنان را از ازدواج با همسران پیشین خود بازندارید، جلوگیری ننمایید، خطاب به اولیای زنان است. «ذَلِكَ»: آن، مانع ازدواج آنان نشدن. «أَرْكَى»: بهتر، پربرکت تر، برومندتر و پربرتر. أَطْهَرُ : پاکتر و پاکیزه تر.

شأن نزول آیه 232:

بخاری، ابوداود، ترمذی و برخی دیگر از معقل بن یسار (رض) روایت کرده اند: او خواهر خود را به یکی از مسلمانان تزویج کرد و این زن مدتی با شوهرش زندگی می کردند. پس شوهرش او را طلاق داد و تا انقضای عده رجوع نکرد، اما باز به یکدیگر تمایل پیدا کردند. سپس آن مرد با جمعی نزد معقل آمد و همسر سابقش را خواستگاری کرد، معقل در جوابش گفت: ای ناکس نادان گرامیت داشتم و خواهر خود را

به عقد تو در آوردم، اما تو او را طلاق دادی، به الله قسم! او دیگر هیچ وقت نزد تو بر نمی‌گردد. خدای عزوجل نیازمندی این دو را به یکدیگر به علم قدیم خود دانست و آیه «وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغُنَّ أَجَلَهُنَّ ... 232 بقره» را نازل فرمود. (صحیح است، بخاری 4529 و 5130، ابوداود 2078، ترمذی 1981، نسائی در «تفسیر» 61 و 62، طیالسی 930، دار قطنی 3 / 222، طبری 4930 - 4934، بیهقی 7 / 138، واحدی در «اسباب نزول» 153 و 154).

تفسیر:

«وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغُنَّ أَجَلَهُنَّ» یعنی وقتی زنان را طلاق دادید و عده ی آنان منقضی و به پایان رسید.

«فَلَا تَعْضَلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ» یعنی وقتی احوال زن و شوهر نیکو شد و علایم پشیمانی و نشانه‌ی رضایت در سیمای هر یک از آن دو نمایان گشت و معلوم شد که در مسیر رضایت خدا حرکت می‌کنند، شما ای جماعت اولیا! مانع برگشت آنان به نزد شوهرانشان نشوید.

طوری‌که در شأن نزول آیه خواندیم که: معقل فرمان پروردگارش را شنید، گفت: به جان و دل فرمانبرم! آن‌گاه شوهر خواهر سابقش را فراخواند و به او گفت: مرا ببخش؛ اینک خواهرم را مجدداً برایت تزویج می‌کنم و گرامیت می‌دارم! و همین‌کار را هم کرد. بنابراین، خطاب آیه مبارکه متوجه اولیای زنان است که نباید دختران یا خواهران مطلقه‌شان را از رجوع به شوهران سابق‌شان در هنگام عده، یا از ازدواج مجدد با آنان بعد از انقضای عده - به شرط رضایت و توافق کامل جانبین - منع نمایند. به قولی: خطاب متوجه شوهران سابق است. یعنی: شما شوهران به انگیزه ننگ و غیرت جاهلیت، زنان سابق خود را که عده‌شان را گذرانده‌اند، از ازدواج با شخص دلخواهشان ممانعت نکنید، چنان که بسیاری از سران و سلاطین، از این که زنان سابق‌شان همسر مردانی دیگر شوند، به انگیزه نام و ننگ جلوگیری می‌کنند.

باید گفت که: با يك طلاق، برای همیشه بدبین نباشید. چه بسا بعد از طلاق، دو طرف پشیمان شده و آماده زندگی مجدد به گونه شایسته‌ای باشند.

«ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»: این احکام حکیمانه همراه با ترغیب و ترهیبی که گذشت، همان چیزی است که هر یک از شما که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، بدان پند داده می‌شود؛ زیرا فقط آنان از اندرزهای شرعی پند می‌گیرند.

قابل یادآوری است آن‌چه اشخاصیکه در راه ازدواج مشروع دیگران، کارشکنی و مشکل آفرینی می‌کنند، باید در ایمان خود نسبت به الله و روز قیامت شك کنند. «ذَلِكَمُ أَزْكَى لَكُمْ وَ أَطْهَرُ»: یعنی پندپذیری از مطالب مذکور و دست‌آویزی به اوامر خدا برای شما بهتر و مفیدتر و پاکیزه‌تر از گناهان و نافرمانی است. در منع نکردن زنان از نکاح، و در نکاح آنان، طهارت‌تبیست که هرگز در منع نکاح نیست. زنی که به شوهر اول خویش رغبت داشته باشد، در نکاح با وی طهارت‌تبیست که در نکاح با مرد دیگر قطعاً آن طهارت موجود نمی‌باشد.

واقعاً اگر زنان مطلقه، با همان شوهران سابق خود توافق کرده و ازدواج کنند، در پاکی و تزکیه فرد و جامعه، تأثیر بسیار زیادی دارد. زیرا در این نوع ازدواج، اسرار یکدیگر

مخفی مانده و فرزندان به آغوش والدین و سرپرست واقعی خود برمی‌گردند و چون زن و شوهر طعم تلخ طلاق را چشیده‌اند، از جدائی مجدد نگران اند. در ضمن برای حفظ سلامتی جامعه، زنان مطلقه نباید بی‌همسر بمانند.

« وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (232) »: یعنی خدا می‌داند چه امری از شرایع برای شما بیشتر صلاحیت دارد و شما آن را نمی‌دانید. الله متعال، برومندی، سازش، پاکیزگی و پاکی و مصون ماندن از ریا و بدنامی در این احکام را می‌داند، حال آن که شما حقایق و رموز رازهای آینده را نمی‌دانید. برکات ازدواج مجدد و بازگشت به همسر اول و همچنین مفاسد طلاق و بی‌همسری، فوق درک بشر است.

جلوگیری ولی از نکاح زن تحت ولایت خود:

به اتفاق علما ولی حق ندارد که مانع ازدواج مولیه خود گردد و هرگاه شخص هم کف و مناسب بخواهد با او ازدواج کند و به وی مهرالمثل بدهد، ولی حق ندارد که با منع او از ازدواج، به وی ظلم کند. اگر در این حال ولی مانع از ازدواج او شد، زن حق دارد که به قاضی مراجعه کند تا او را انکاح نماید و در این حالت ولایت ازدواج به ولی دیگری که در مرتبه بعد از این ولی ظالم قرار دارد منتقل نمی‌شود، بلکه ولایت مستقیماً به قاضی منتقل می‌گردد، چون این ممانعت ظلم است و ولایت رفع ظلم به دست قاضی است. ولیکن اگر ممانعت ولی از ازدواج، به سبب یک عذر مقبول و پسندیده باشد، مانند اینکه شوهر، مناسب و کفء نباشد یا اینکه مهریه، مناسب و به اندازه مهرالمثل نباشد تا اینکه خواستگار مناسبتری پیدا شود، در این صورت او عاضل و مانع محسوب نمی‌شود و ولایت از او منتقل نمی‌گردد.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات قبلی موضوعات مربوط به طلاق و جدایی زن و شوهر از یکدیگر مورد بحث قرار گرفت، لازم است تا تکلیف کودکان و نوزادان نیز روشن شود، تا آنان فدای اختلافات پدر و مادر نشوند.

بنابراین در آیه مبارکه ذیل (233) در باره برخی از احکام رضاع (شیردادن) بحث بعمل آمده است. قابل تذکر است که؛ توجه به عواطف مادر، اهمیت شیر مادر، مقدار نیاز طبیعی نوزاد به شیر و مدت آن، در این آیه مطرح شده است.

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضَعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٣٣﴾

و مادران اولاد خود را تا دو سال کامل شیر دهند، این حکم برای کسی است که بخواهد مدت شیر خوارگی را تمام کند، و بر کسی که اولاد داده شده (پدر) اتفاق زنان شیرده، و لباس آنها به طریقه مشروع و پسندیده لازم است، هیچ کس مکلف ساخته نمی‌شود مگر به قدر توان او، و هیچ مادری نباید به سبب فرزندش ضرر ببیند، و نه هیچ پدری به سبب فرزندش ضرر مند شود، و بر وارث فرزند چنین چیزی (نفقه) لازم است، پس اگر پدر و مادر به رضا و مشوره یکدیگر جدایی طفل را از شیر بخواهند پس گناهی بر آنها نیست،

و اگر بخواهید که برای اولاد خود دایه ای بگیرید، پس گناهی بر شما نیست؛ به شرط اینکه آنچه را که مقرر کرده اید، بطور شایسته پرداخت کنید، و از الله بترسید و بدانید که الله به آنچه که می‌کنید بیناست. (۲۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

يُرْضِعَنَّ (رضع): باید شیر بدهند. حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ: دو سال تمام قمری (710 روز). الْمَوْلُودُ لَهُ: پدر، کسی که نوزاد از آن اوست، صاحب فرزند. رَزُقُهُنَّ: خوراک مادران شیردهنده. كِسْوَتُهُنَّ: پوشاک مادران اگر مطلقه باشند. بِالْمَعْرُوفِ: به طور پسندیده، بر مبنای عرف محل سکونت پدر نوزاد. لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بَوْلًا: هیچ مادری نباید به سبب فرزندش زیان ببیند، رنجه شود. وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ: و هیچ پدری نباید به سبب فرزندش زیان ببیند. فَإِنْ أَرَادَا: اگر پدر و مادر خواستند. فَصَالًا: از شیر بازگرفتن فرزند. تَرَضَّيْنِ (رضی): رضایت طرفین، به اتفاق هم. تَشَاوَرَا: مشاوره، طرف مشورت قراردادن همدیگر، صواب دید، صلاح دید. أَنْ تَسْتَرْضِعُوا: که دایه بگیرید. مَا آتَيْتُمْ: آن چه به نام مزد برای دایه تعیین کرده باشید و به او پرداخت کنید. (سوره طلاق آیات 6 و 7).

تفسیر :

بعد از اینکه احکام نکاح و طلاق که موجب جدایی زن و شوهر است و بیان ناروا بودن جلوگیری اولیای نکاح از ازدواج مجدد زنان، خداوند، احکام و دستورات شیر دادن به فرزند، چگونگی برخورد میان زن و شوهر به شیوه ی نیکو و شایسته، پرورش و تربیت کودکان و توجه و بخصوص به موقعیت آنان را از راه مشاوره و صوابدید، یادآور می شود: در این آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که دین مقدس اسلام، که دینی جامع است. حتی برای تغذیه مناسب نوزاد با شیر مادر، پروگرامی علمی را مطرح نموده است. حتی مادر طلاق داده شده، رادر شیر دادن نوزادش بر سایرین اولویت داده است. «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ»: یعنی بر مادران واجب است به مدت دو سال کامل فرزندان خود را شیر دهند.

در این آیه مبارکه می فرماید: مادران، نمی فرماید: «زنان طلاق داده شده» تا به فرزندانشان مهر ورزند. زن هر چند مطلقه باشد، مادر فرزند است، پس سزاوار نیست مادر، به دلیل ناخشنودی از پدر فرزندش، یا به خاطر ادعای هزینه و نفقه ی بیش از توان و یا به علت خشم و کینه ای که از پدر فرزند دارد، از شیر دادن و تربیت و پرورش فرزند خود امتناع ورزد و کوتاه بیاید. همچنین روا نیست پدر، از شیر دادن مادر به فرزندش جلوگیری نماید، مادر برای فرزند، کانون مهر و عطف و خیر و دلسوزی است.

از نظر حنفی‌ها، هدف از آوردن قید «حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ - دوسال کامل» در اینجا؛ تعیین مدت شیرخوارگی‌ای که حرمت رضاعی در آن ثابت می‌شود، نیست زیرا مدت شیرخوارگی‌ای که سبب حرمت رضاعی می‌شود، در نزد آنان، سی‌ماه است. «لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ»: یعنی اگر والدین بخواهند شیر دادن کامل گردد. پس شیردادن دو سال کامل حتمی نیست، بلکه هدف از تعیین آن، بیان حد نهایی مکلف بودن مادر است، لذا کوتاه ساختن این مدت با توافق پدر و مادر طفل جایز است. باید دانست که مادر مطلقه تا آن‌گاه که از دواج مجدد نکند - به اتفاق فقها - به حضانت (نگهداری) طفل خویش ذی‌حق‌تر است، «وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ

بِالْمَعْرُوفِ»:

نفقه ی زن طلاق داده شده، به صورتی معمول و متعارف و بدون اسراف و کم و کاست، بر پدر فرزند شیرخواره واجب است، یعنی: تأمین مخارج خوراک و پوشاک مادری که به شیردادن طفل مشغول است، بر عهده پدر، یعنی آن کسی است که فرزند برایش متولد شده است و این حق مادران مطلقه است که به عنوان مزد شیردهی شان به آنان تعلق می گیرد. اما در مورد مادران غیرمطلقه باید گفت: تأمین نفقه و پوشاک آنها مسلماً بر عهده پدر می باشد، حتی اگر هم فرزندان خود را شیر ندهند، «لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا» یعنی نفقه و هزینه به میزان توانایی است؛ چون خدای متعال جز به قدر توانایی تکلیف نمی کند.

«لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بِوَالِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ»: یعنی والدین نباید به سبب فرزند به یکدیگر زیان و ضرر برسانند، مثلاً مادر برای این که به پدر فرزند ضرر برساند، به طفلش اش شیر ندهد، یا پدر برای ضرر رساندن به مادر، مادر را از شیر دادن به طفل منع کند. مجاهد گفته است یعنی یکی دیگری را عصبانی نکند.

استفاده از اصطلاح «والدات» به منظور جلب توجه مادران به سوی کودکان شان است تا این کودکان مورد بی توجهی قرار نگیرند. بر پدر کودک لازم است نفقه مادر کودک و لباسش را در حد معروف و بدون اسراف و سختی تأمین کند. همچنان در این آیه از اصطلاح «وعلى المولود له» استفاده شده و در عوض آن نگفته «وعلى الوالد» زیرا طفل به پدر خود نسبت داده می شود نه به سوی مادر خود.

در ضمن نسبت دادن فرزند به هر یک از پدر و مادر در هر دو جا، برای جلب عطوفت آن دو است. صیغه (مضاره)، مقتضی مشارکت هر یک از پدر و مادر در وارد نمودن ضرر است، تعبیری که خود گویای آن است که زیان رساندن یکی از آنها به دیگری، در واقع زیان رساندن به هر دو است. همچنان به تبع زیان رسانی پدر و مادر به یکدیگر؛ طفل نیز در این بین متضرر می شود.

همچنان جایز نیست طفل به علت جدایی و فراق متضرر شود، طوری که مادرش به منظور آزار پدر از دادن شیر به فرزند خودداری کند و یا پدر فرزند را بگیرد و او را از آغوش گرم مادرش محروم نماید و به این ترتیب هم به کودک ضرر برساند و هم به مادر کودک.

در اینجا حق تعالی از حقوق طفل حمایت به عمل آورده است، سپاس خدای حکیم و رحیم را که چقدر عادل و مهربان است.

«وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ»: یعنی نفقه و خرجی و ضرر نرساندن به مادر و سایر حقوقاتی که بر پدر طفل واجب است، بر وارث نیز واجب است. منظور از وارث، کسی است که از پدر ارث می برد و بنا به قول ضعیفی منظور از وارث، وارث طفل است. طبری نظر اول را اختیار کرده است.

«فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا»: یعنی اگر والدین بعد از مشورت با هم توافق کردند که قبل از دو سال طفل را از شیر باز گیرند و مصلحت طفل نیز در آن باشد، گناهی بر آنان نیست.

«وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ»: یعنی ای پدران! اگر خواستید دایه ای غیر از مادر طفل برای شیر دادن به طفل پیدا کنید، در

صورتی که مادر از شیر دادن ناتوان باشد یا قصد ازدواج داشته باشد، گناه و حرجی بر شما نیست مشروط بر این که مزد شیر دادن اش را به صورتی نیکو بپردازید؛ باید گفت که: دستور الهی در مورد شیر دادن مادر به فرزندان بر مبنای فطرت و سرشت آدمی است. بهترین شیر برای کودک به اتفاق اهل نظر در این خصوص، شیر مادر است. مسلماً شیر دایه بر تمام اندام و اعضا و اخلاق و سجایا و نهاد کودک اثر مستقیم می‌گذارد. بنابراین، انتخاب دایگان باید با حزم و احتیاط باشد و از دایه ای که: بیمار، بداخلاق و دور از آداب و تربیت است، حذر کرد.

باید دانست که مزد گرفتن مادر در برابر شیردادن به طفلش تا آن‌گاه که در قید نکاح یا عده باشد، جایز نیست، مگر در نزد امام شافعی (رح) که این کار مطلقاً جایز است. جواز اجیرکردن زن شیرده دیگری غیر از مادر هم، مشروط به عدم زیان‌رساندن به مادر می‌باشد، چرا که مادر در امر نگهداری فرزندش حق اولویت دارد، چنان‌که در آغاز آیه کریمه گذشت.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (233)»: یعنی در تمام اعمالتان خدا را در نظر داشته باشید؛ چون یک ذره از گفتار و احوال شما از نظر خدا مخفی نمی‌ماند. و شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد بنابراین، اگر حقوق زنان و کودکان را ادا نمودید و پدر و مادر از زیان‌رساندن به یک‌دیگر پرهیز کرده و از خداوند متعال پروا داشتند؛ فرزندان‌شان اولاد شایسته‌ای در دنیا و سبب پاداش اخروی‌شان خواهند شد، اما اگر آنان هواهای نفسانی را مدار عمل خود قرار دادند؛ یقیناً فرزندان‌شان در دنیا برای‌شان بلا و فتنه و در آخرت هم سبب عذاب خواهند بود.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (234 الی 235) موضوعاتی از قبیل؛ عده ی زن شوهر فوت کرده و خواستگاری او به صورت سر بسته، تعریض و کنایه و زمان عقد، مورد بحث قرار داده شده است.

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَاذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢٣٤﴾

و کسانی از شما که وفات می‌کنند و همسرانی باقی می‌گذارند، باید همسران چهار ماه و ده روز انتظار برند [و از شوهر کردن خودداری ورزند]؛ پس چون به پایان مدتشان رسیدند، در آنچه درباره خودشان به طور شایسته و متعارف [نسبت به ازدواج یا ترک آن] انجام دهند (و با مرد دلخواه خود، ازدواج کنند). بر شما [حاکمان، وارثان متوفی و اقوام زنان] گناهی نیست؛ و خدا از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است. (۲۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُتَوَفَّوْنَ» (وفی): فوت می‌کنند، می‌میرند. «يَذَرُونَ» (وذر): ترک می‌کنند، به جا می‌گذارند. «أَزْوَاجًا»: جمع زوج بر مذکر و مؤنث اطلاق می‌گردد، در این جا اشاره به زنانی است که شوهرشان را از دست داده‌اند. «يَتَرَبَّصْنَ»: باید انتظار کشند، زمان عده را بر مبنای عرف شرع رعایت کنند. «أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا»: چهار ماه و ده روز؛ اما عده ی زن حامله به وضع حمل است. «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ»: ای اولیای عقد ازدواج! گناهی بر شما نیست. «بِالْمَعْرُوفِ»: شرعاً به طور پسندیده و آبرومندانه.

تفسیر :

در آیات متبرکه قبلی احکام طلاق و رجعت و مسؤولیت‌های پدران در قبال فرزندان شیرخواره و همسران مطلقه‌شان؛ به بیان گرفته شد، این آیه مبارکه؛ حکم عده وفات را را بیان میدار، تا این گمان پیش نیاید که عده وفات هم، مانند عده طلاق است: طوریکه می فرماید: «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا» یعنی زنانی که شوهرانشان فوت می کنند، به عنوان عده و سوگواری بر مرگ شوهر، چهار ماه و ده روز به عزای عده بنشینند. باید گفت که: زن، به محض فوت شوهرش، حق ازدواج با دیگری را ندارد.

حکمت در تعیین این مدت برای عده وفات دو چیز است:

1 - احتمال اینکه زن حامله باشد. و هرچند جنین غالباً در چهارماهگی زنده می‌شود و حرکت می‌کند، اما خدای سبحان ده شبانه‌روز دیگر را احتیاطاً بر آن افزوده زیرا چه‌بسا که جنین ضعیف بوده در چهارماهگی قادر به حرکت نباشد. و در صورت محرز شدن حمل؛ عده زن حامله، وضع حمل اوست.

2 - در تعیین این مدت، حرمت نهادن به نکاح اول نیز مورد نظر است. قابل ذکر است که عده وفات برای زن؛ چه زن صغیره باشد چه کبیره، چه حایضه باشد و چه یائسه، همان مدت چهار ماه و ده روز است و عده زن حامله چه از وفات و چه از طلاق - به قول جمهور علما - وضع حمل اوست. طوریکه خداوند متعال می فرماید: «وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ» سرآمدن عده ی زنان باردار، عبارت است از وضع حمل.

در آیات قبلی عِدَّتِ طَلَّاقِ به قدر مدَّت سه حیض قرار یافته بود؛ اکنون در این آیه مبارکه امر شد که در عِدَّتِ مَوْتِ، چهار ماه و ده روز انتظار کشند؛ اگر در این مدَّت معلوم شد که زن حامل ندارد، نکاح آن جایز است؛ ورنه، بعد از وضع حمل؛ (تفصیل این مبحث در سوره طلاق تفصیلاً بیان یافته است؛ در حقیقت، ایام عِدَّتِ که به قدر سه حیض یا چهار ماه و ده روز معین شده، از آن جهت است که انتظار حمل برده شود و به درستی هویدا گردد.

«فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» یعنی ای اولیا! گناهی بر شما نیست که به آنها اجازه ی ازدواج بدهید و اجازه بدهید خود را برای ازدواج آماده و از زینت مشروع استفاده کنند. یعنی این بدین معنی است که اولیا شوهر، حق دخالت در تصمیمات زنان بیوه را ندارند.

طوریکه گفته آمدیم؛ اینکه عِدَّتِ زنان بیوه که در حال عدم حمل، چهار ماه و ده روز؛ و در حال وجود حمل، انقضای مدَّت حمل؛ معین شده، به سر رسد؛ اگر آنها به نکاح مشروع ازدواج نمایند، هیچ گناه نیست، استعمال خوشبوئی و آلات زینت، و آرایش صورت نیز بر آنها همه حلال است.

قابل یادآوری است که فحواى آیه مبارکه؛ تنها به این معنا نیست که در این مدت از ازدواج خودداری کنند، بلکه مراد از آن این است که از آرایش نیز خودداری نمایند. چنان که در روایات این احکام به صورت روشن وجود دارند که زن در ایام عدت از پوشیدن لباس های رنگین و زیور آلات و از استعمال حنا، رنگ مو، سرمه، عطر و آرایش موها باید بپرهیزد. البته در این امر که آیا زن در ایام عدت می تواند از خانه خارج شود یا خیر اختلاف نظر وجود دارد. عمر(رض)، عثمان (رض)، ابن عمر، زید

بن ثابت، ابن مسعود، أم سلمه (رض)، سعید بن مسیب، ابراهیم نخعی بن سیرین و امامان چهارگانه رحمهم الله بر این باورند که زن در ایام عدت باید در خانه ای بماند که شوهرش در آن وفات کرده است. اما برعکس این حضرت بی بی عائشه، ابن عباس، علی(رض)، جابر بن عبدالله، عطاء، طاؤس، حسن بصری، عمر بن عبدالعزیز و همگی اهل ظاهر بر این باوراند که زن ایام عدت خود را در هر جایی که بخواهد می تواند سپری کند و در این مدت به سفر هم می تواند برود. (تفهیم القرآن) «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (234)»: یعنی خدا به تمام اعمالتان آگاه است و پاداش یا کیفر آن را به شما می دهد.

با این آیه کریمه بر وجوب «احداد» برای زن معتده در عده وفات استدلال شده است. احداد: عبارت است از ترک زینت و آرایش، اعم از به کار بردن خوشبویی، پوشیدن لباسهای جدید و زیورآلات و بیرون رفتن از منزل - جز به جهت ضرورت یا عذری - نیز مشمول آن می شود. باید دانست که در رأی جمهور علما، پرداخت نفقه زنی که در عده وفات شوهرش به سر می برد، واجب نیست زیرا رابطه همسری (زوجیت) میان آن دو به پایان رسیده است، لیکن اهل علم بر وجوب پرداخت نفقه زن حامله ای که طلاق ثلاثه یا طلاق رجعی داده شده است اجماع دارند. همچنان علما اجماع دارند بر اینکه اگر کسی زنش را طلاق رجعی داد، سپس قبل از به پایان رسیدن عده وی، وفات کرد؛ بر آن زن، عده وفات لازم است و هم او از آن شوهر ارث می برد. عده وفات؛ بر زن آزاد، کنیز، صغیره و کبیره - چه با او آمیزش انجام گرفته باشد، چه نگرفته باشد - همه آنها لازم می گردد. گفتنی است که سوگواری بر مرگ نزدیکان فقط سه روز است، اما سوگواری بر مرگ شوهر - چنان که گفتیم - چهار ماه و ده روز می باشد. در حدیث شریف آمده است: «برای زنی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد؛ روانیست که بر هیچ مرده ای بیشتر از سه روز سوگواری کند، مگر بر شوهرش، که سوگواری برای او چهار ماه و ده روز است...» اکثر علما بر آنند که این آیه کریمه ناسخ حکم آیه: «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَّتَّعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ» (البقرة: 240). می باشد، که بیان می یابد. «تفسیر انوار القرآن»

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْكُمْ سَتَدْرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عَهْدَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿٢٣٥﴾

و گناهی بر شما نیست در آنچه که بطور کنایه از خواستگاری زنانی (که در عدت اند) بر زبان آورید، یا در دلهای خود پنهان دارید. الله دانست که شما به زودی به یاد آنان خواهید افتاد، ولی پنهانی با آنها وعده (زناشویی) ندهید، مگر اینکه سخنی پسندیده (بطور کنایه) بگویید، و تصمیم به عقد ازدواج نگیرید تا مدت مقرر (عده) به سرآید، و بدانید که خداوند آنچه را که در دلهای شماست می داند، پس از (مخالفت) او بترسید، و بدانید که خداوند آمرزنده ی بردبار است. (و در مجازات بندگان، عجله نمی کند!) (۲۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَرَّضْتُمْ بِهِ»: به طور سر بسته و با گوشه و کنایه گفتید. «خِطْبَةِ»: خواستگاری. مثلاً: خطاب به زنی که هنوز در عده ی وفات است، گویند: تو زنی شایسته هستی و در هر

خانواده ای باشی، خوشبخت است «أَوْ أَكُنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ»: در دل خود پنهان داشتید. «إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا»: جز گفتار نیکو در کنایه ات نباشد. «لَا تَعْرَمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ»: به عقد زناشویی تصمیم نگیرید. «الْكِتَابُ»: آنچه درباره‌ی عده نوشته شده؛ یعنی، در زمان عده، خواستگاری صریح و عقد نکاح، حرام و باطل است.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: اسلام، دین فطری است و انسان فطرتاً متمایل به ازدواج است. لذا دین مقدس اسلام اجازه فرموده است تا، این خواسته حتی در زمان عده، به نحو کنایه که عواطف بستگان جریحه دار نگردد، مطرح شود. طوری که می فرماید: «وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ»: یعنی ای مردان! بر شما گناهی نیست اگر به زنی که در حالت شمارش عده است به صورت کنایه و یا اشاره نه صریح بفهمانید که در ازدواج با او رغبت دارید. ابن عباس (رض) فرموده است: کنایه مانند اینکه مرد بگوید: آرزو داشتم خدا زنی صالح را همسرم کند و من به زن احتیاج دارم. «أَوْ أَكُنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ»: یعنی گناهی ندارد که رغبت ازدواج با آنان را در دل خود پنهان بدارید. «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَّا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا»: هدف از بیان این سخن این است که تا تو هم گناه در چنین کاری نباشد پس وعده خویش را در نکاح آن زن پنهان نداری که حق تعالی امور نهان و آشکار را می داند ولی لازم است این تمایل را به صورت اشاره و رمز ابراز داری نه صریح؛ در این هیچ جای شکی نیست که: توجه به زمان و حالات، در طرح پیشنهادات، يك اصل است. خواستگاری زن داغدار در ایام عده با صراحت، بی ادبی یا بی سلیقه‌گی و یا هم نوعی گستاخی است. «وَلَا تَعْرَمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ»: یعنی تا عده منقضی نشود، خواستگاری از چنین زنی مجاز نیست طوری که گفتیم مگر بعد از انتهای عده‌اش چنانچه عقد نکاح نیز مگر بعد از پایان عده جواز ندارد بناً بصورت کل باید گفت که: خواستگاری صریح و بی پرده از زن که در حال عده، اجماعاً جایز نیست، لیکن خواستگاری کنایی و تلویحی از زنی که در حال عده وفات یا طلاق باین به سر می برد، جایز است.

هکذا خواستگاری صریح یا کنایی از زنی که در عده طلاق رجعی به سر می برد به اجماع علما جایز نیست زیرا زنی که در حال عده طلاق رجعی به سر می برد، هنوز حکم همسری او برای شوهرش پابرجاست.

انعقاد و اجرای عقد نکاح بر زنان در حال عده، شرعاً حرام بوده و اجماع علما بر آن است که تأویل مضمون: «حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ» «تا عده با پایان برسد»، در آیه، به معنی انتهای عده زن می باشد.

اگر شخصی با زن در حال عده‌ای عقد نمود و عروسی کرد، قاضی باید نکاح آن دو را فسخ کند و آن نکاح به اتفاق فقها باطل است.

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ»: و بدانید که پروردگار بر اسرار، نیت‌ها و اعمال‌تان آگاه است پس از خشم و غضب او تعالی بر حذر باشید و از عقابش بترسید که خداوند با وجود آنکه بر عذاب قادر است با آن هم برای کسی که توبه کند می بخشد و بر او رحم می نماید پس شما در بین خوف انتقام و امید رحمتش باشید.

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُورٌ حَلِيمٌ (235)»: یعنی خدا گناه توابعان را پاک می کند و در مجازات

نافرمان شتاب به خرج نمی دهد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (236 الی 237) در باره حکم زن طلاق داده شده پس از همخوابگی، متعه و هدیه و نصف مهریه، بحث بعمل آمده است.

**لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرَضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً
وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى
الْمُحْسِنِينَ ﴿٢٣٦﴾**

اگر زنان را مادامی که با آنان آمیزش جنسی (همبستری) نکرده اید و مهری برایشان معین نکرده اید طلاق دادید؛ گناهی بر شما نیست، و (در این حالت) آنها (زنان مطلقه) را (با هدیه ای مناسب) بهر مند سازید، بر توانگر به اندازه توانش، و بر تنگدست به اندازه توانش هدیه ای شایسته است (و این حکم) بر نیکو کاران الزامی است. (۲۳۶).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا جُنَاحَ»: گناهی نیست، چیزی بر عهده ی شما نیست. «مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ» (مس): هنوز با آنان نزدیکی نکرده اید، مادام با آنان آمیزش نکرده باشید. تَفْرَضُوا - لم تفرضوا: تعیین نکرده اید. «فَرِيضَةً»: مهریه، صداق. «مَتَّعُوهُنَّ» (متع): به زنان مطلقه هدیه دهید، آنان را بهره مند کنید. (احزاب 49) «الْمَوْسِعِ»: ثروتمند، توانمند. «الْمُقْتِرِ»: تنگدست.

تفسیر:

تعداد از مردم طوری تصور داشتند که ؛ طلاق اصلاً قبل از عمل زناشویی و یا قبل از تعیین مهریه، صحیح نیست. این آیه ضمن اصلاح این طرز تفکر، مورد هدیه را نیز یادآوری می کند.

«لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرَضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً»: یعنی ای گروه مردان! اگر زن ها را پیش از مقاربت و همبستری، طلاق دادید و مهری را برای شان تعیین نکرده بودید. پس در این موارد اگر مصلحت و یا ضرورت ایجاب کند، طلاق دادن زن ممنوع نیست.

مراد از مساس:

جماع (مقاربت) است، پس اگر جماع صورت گرفت و مهری هم از قبل تعیین نشده بود، زن مستحق مهر مثل خود می شود.

« وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ (236) »: پس اگر زنانی را که قبل از تعیین مهر و قبل از مقاربت طلاق دادید، به منظور تسکین خاطرشان و به عنوان جبران وحشت جدایی، به آنها متعه بپردازید.

یعنی اینکه تلخی طلاق را با هدیه ای مناسب جبران نمائید. هر چند آمیزش جنسی صورت نگرفته است، زیرا طلاق يك نوع فشار روحی برای زن محسوب می شود که با احسان و هدیه ای شایسته باید جبران شود.

متعّه: یعنی: به آنها چیزی - از پوشاک یا طلا یا مانند آن - به عنوان بخشش تقدیم کنید تا این بخشش، جایگزینی باشد برای آنچه که آنها از مهر از دست داده اند، پس کیفیت متعه به وضعیت اقتصادی شوهر مربوط است، لذا متعه ای که شوهر غنی می دهد، بر متعه ای که شوهر فقیر می دهد، برتری دارد، تمتعی نیکو بر نیکوکاران مقرر است.

بصورت کل حفظ انصاف و عدالت از سوی مرد و زن، مورد نظر است. همانگونه که

سرشکستگی زن باید با هدیه‌ای مناسب جبران شود، مرد نیز نباید به خاطر هدیه، تحت فشار قرار گیرد و هر کس باید به مقدار توانایی‌اش اقدام کند. باید گفت که: عرف میان مردم مادامی که مخالف با احکام شریعت اسلامی نباشد اعتبار شرعی دارد، چنانکه قاعده اصولی (العادة محكمة) «عادت حکم کننده است»، بر آن دلالت دارد.

احترام به شئون اجتماعی همسر، لازم است. کلمه «معروف» یعنی در هدیه دادن باید مسائل عرفی و اجتماعی را مراعات نمود.

شان نزول آیات 36 - 237:

مفسران می نویسند که این آیه در شأن مردی انصاری نازل شد که با زنی ازدواج کرد و هنگام عقد، از مهریه نامی نبرد، سپس او را پیش از همخوابگی طلاق داد. پیامبر به آن مرد فرمود: «او را بهره مند ساز هر چند با کلاهی باشد.» [کنایه از چیز کم].

توضیح مختصر:

اگر پیش از آمیزش جنسی با زن، جدایی رخ دهد و مهریه در ضمن عقد ازدواج، تعیین شده باشد، نیمه‌ی آن به زن تعلق می‌گیرد. اگر زن از این حق خود بگذرد و یا ولی عقد او - به دلیل صغیر بودن یا سفاهت وی - درگذرد، مرد از پرداخت مهریه آزاد می‌شود. حال اگر شوهر پارسایی و جوانمردی نشان داد و تمام مهریه را به زن مطلقه‌اش بخشید، کار نیکویی کرده است. و البته، مهریه‌ی خدایسند آن است که در حد توانایی بالقوه‌ی شوهر باشد و از حدود مهریه‌ی مشروع فاصله‌ی زیادی نداشته باشد.

یادداشت:

اگر شوهر پیش از همخوابگی فوت کند، تمام مهریه به زن تعلق می‌گیرد و اگر زن فوت کند، همان مهریه به ورثه‌ی او خواهد رسید؛ چون مرگ در حکم دخول (زفاف، همبستر بودن) است و پرداخت تمام مهریه را واجب می‌گرداند، خواه در عقد ازدواج مهریه ذکر شده باشد (مهر المسمی) یا ذکر نشده باشد (مهر المثل). (تفسیر مراغی)

وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَرْصَةً فَنَصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٣٧﴾

اگر زنان را پیش از آنکه با آنان نزدیکی (همبستری) کنید، طلاق دادید در حالی که برای آنها مهری تعیین کرده‌اید؛ پس نصف آنچه را تعیین کرده‌اید (به آنها بدهید) مگر اینکه آنان (حق خود را) ببخشند. یا کسی که پیوند نکاح به دست اوست (شوهر) ببخشد (و تمام مهر را بدهد) و آنکه ببخشید به پرهیزگاری نزدیکتر است. و بزرگواری و نیکی را در میان خود فراموش نکنید، به راستی خداوند به آنچه می‌کنید، بیناست. (۲۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ» (عفو): مگر این که آنان گذشت کنند. «عُقْدَةُ النِّكَاحِ»: پیوند نکاح، عقد ازدواج، فضل: بزرگواری، رفتار نیکو.

تفسیر:

در آیه قبل، حکم زن مطلقه قبل از دخولی بیان شد که از قبل برایش مهری معین نشده بود، اما در این آیه، خداوند متعال حکم نوع دوم را بیان می‌کند و آن زن مطلقه قبل از دخولی است که برایش مهری معین شده است، طوریکه می‌فرماید:

« وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ »: و اگر طلاق قبل از دخول و در حالی بود که شوهر مهری را برای زن معین کرده بود، بر شوهر لازم است تا نصف مهریه ی تعیین شده زن را بپردازد؛ «إِلَّا أَنْ يَعْفُوَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ»: یعنی مگر اینکه زن مطلقه حق خود را ساقط کند یا کسی که عقد نکاح در دست وی می باشد - که همان (ولی) است - از این حق صرف نظر کند، در صورتی که صغیر باشد، و بنا به قول ضعیفی: منظور زوج است؛ چون عقده ی نکاح ان او است. به این معنی چشم پوشی کرده تمام مهریه را به زن می پردازد.

ابن جریر این نظر را پذیرفته است و زمخشری گفته است: این قول که می گوید منظور ولی است ظاهراً صحیح است. (این قول از ابن عباس نقل شده است، و مذهب مالک و قول قدیم شافعی همین است. ناصر در «تعلیقش» بر کلام زمخشری گفته است که گفته ی زمخشری به ظاهر درست است و بر مبنای حق قرار دارد و زیور درستی را از شش جهت حایز است و آن را به زیباترین وجه آورده است. کشاف 217/1 را بخوانید.)

مذهب امام ابوحنیفه و امام شافعی (در رأی جدید وی) این است که مراد از: «أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ» «یا کسی ببخشد که گره بند و سر رشته نکاح در دست وی است»، شوهر می باشد. بنابراین قول، معنی این است: شوهر نیمه دیگر مهر معین شده را نیز به زن مطلقه خود ببخشد و مهر آن را کامل بپردازد، یا چنانچه مهر مسمی را قبلاً به طور کامل به زنش پرداخته است، بعد از طلاق، نصف آن را از وی باز پس نستاند، که ابن جریر طبری این قول را ترجیح داده. قول دوم در معنای مراد آیه کریمه این است که مراد از: (کسی که سر رشته نکاح در دست اوست)، ولی زن مطلقه است، یعنی: ولی زن مطلقه ای که بعد از مقاربت شوهر، طلاق داده شده و مهری هم قبلاً برای آن مسمی (معین) شده است، همچون خود آن زن مطلقه می تواند، آن نصف مهری را که زن با طلاق خویش مستحق آن شده است بر شوهرش ببخشد و آن را از وی نگیرد. «ولی»: یا پدر زن است، یا برادرش، یا کس دیگری از نزدیکانش که متولی عقد نکاح وی شده است. و این مذهب امام مالک است. زمخشری می گوید: «صحت قول اول آشکار است». «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»: این خطابی است متوجه مردان و نیز زنان - به طور تغلیبی - که آنان را به گذشت و بخشش در برابر یکدیگر تشویق و ترغیب می کند، پس کسی به تقوی نزدیکتر است که بخشنده تر باشد، ابن عباس (رض) فرموده است: نزدیکترین آن دو به تقوی، همان کسی است که صرف نظر می کند.

«وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (237)»: طلاق باید همراه با عفو و فضل باشد، یعنی ای جماعت اهل ایمان! نیکی و احسان را در بین خود فراموش نکنید، هر چند طلاق روابط شما را تیره و مکدر ساخته، ولی به حرمت پیوندی که میان شما وجود داشته، اجازه بدهید تا نسیمی از فضل و مهربانی و گذشت بر این فضای مکدر بوزد، پس هرگز بزرگواری و فضل نسبت به یکدیگر را فراموش نکنید، «إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»:

«بی گمان خداوند به آنچه انجام می دهید، بینا است» و از اعمال شما آگاه است، پس شما را در برابر آن جزای مناسب می دهد.

پس وقتی طلاق به سبب عواملی ضروری صورت می گیرد نباید سبب قطع روابط خویشاوندی گردد.

خلاصه احکام این دو آیه کریمه عبارت است از:

1 - امام ابوحنیفه و اصحابش بر آنند که دادن متعه به زنی که قبل از دخول (آمیزش) و قبل از تعیین مهر طلاق داده شده؛ مطلقاً واجب است، اما دادن متعه به سایر زنان مطلقه، چون زنی که بعد از دخول طلاق داده می‌شود، یا زنی که قبل از دخول اما بعد از تعیین مهر طلاق داده می‌شود، مستحب است. ولی در مذهب امام شافعی، دادن متعه به هرگونه زن مطلقه‌ای واجب است، مگر برای آن زن مطلقه‌ای که شوهرش با او آمیزش (مقاربت) نکرده و مهری هم برایش معین شده است زیرا او مستحق نصف مهر تعیین شده خویش می‌باشد. «تفسیر انوار القرآن».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (238 الی 239) در باره مواظبت کردن از وقت نماز، بحث بعمل آمده است.

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ ﴿٢٣٨﴾

بر ادای نمازها محافظت (و پایبندی) کنید (و خصوصاً) نماز میانه (نماز عصر)، و منقاد (فروتنانه) برای الله بایستید. (۲۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ»: بر نمازهای پنجگانه - با امتنان و ادایش در اوقات معین خود و کامل نمودن ارکان و شروط آن، همراه فروتنی و خاکساری و بدون شتاب و رزی و تباه کردن آن - مواظبت و نگهداری کنید. «الصَّلَاةِ الْوُسْطَى»: نماز میانه، نیکوترین نماز، بهترین نمازی که با حضور قلب ادا شود و نفس با خشوع تمام و تدبیر و اندیشه رویش به سوی خدا باشد. «قَانِتِينَ»: متواضعانه، فروتنانه.

تفسیر:

«حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى»: یعنی ای مؤمنان! بر نمازهای پنجگانه در اوقات معینه و با تمام شروط و مواصفات و خشوع و آداب محافظت کنید و اشتغال به امور دنیا شما را از نماز باز ندارد. این محافظت از ادای خشک و خالی نماز با عظمت‌تر است؛ زیرا نماز ستون دین و مایه روشنایی و خنکی چشم یکتا پرستان و نشانه صداقت عبادت‌کنندگان است. همچنان بر نماز «عصر» محافظت کنید؛ زیرا ملائکه شاهد این نماز اند و دیگر اینکه نماز عصر در وقتی واقع شده که معمولاً انسان از خستگی کار باز می‌گردد و در زمستان در وقتی سرد قرار دارد. پیامبر صلی الله علیه و سلم در روز جنگ احزاب فرمود: «مَلَأَ اللَّهُ بُيُوتَهُمْ وَقُبُورَهُمْ نَارًا، شَعَلُونَا عَنِ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ» «الله تعالی خانه‌ها و قبرهایشان (مشرکان) را پر از آتش گرداند که ما را از نماز وسطی - نماز عصر - بازداشتند تا اینکه آفتاب غروب کرد». (منفق علیه).

در حدیث دیگر منزلت نماز عصر بیان شده پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «الَّذِي تَقُوْتُهُ صَلَاةُ الْعَصْرِ، كَأَنَّهَا أُتِرَ أَهْلُهُ وَمَالُهُ». (متفق علیه). «کسی که نماز عصرش فوت گردد، مانند این است که اهل و مالش را از دست داده باشد». همچنان فرمود: «مَنْ تَرَكَ صَلَاةَ الْعَصْرِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ». «کسی که نماز عصر را ترک کند یقیناً عملش از بین رفته است». (صحیح بخاری (553)).

همچنان فرمودند: «مَنْ صَلَّى الْبُرْدَيْنِ دَخَلَ الْجَنَّةَ» «کسی که نماز بردین (نماز عصر و

صبح) را بگذارد به بهشت داخل می‌شود». متفق علیه.

«وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى» (بخصوص از نمازی که جامع نیکویی های نماز باشد.) در این باره مراد از «وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى» به تعریف برخی از مفسران همانا نماز صبح است. برخی گفته اند نماز ظهر مراد است، برخی گفته اند، نماز مغرب مراد است و برخی گفته اند نماز عشا مراد است. اما هیچ یکی از این اقوال از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل نشده که تنها تاویل اهل استنباط است. بیشترین اقوال هم در مورد نماز عصر نقل شده اند و گفته شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم همین نماز را نماز وسطی قرار داده است. اما واقعه ای که این نتیجه از آن استخراج شده فقط از این قرار است که در جنگ احزاب هجوم مشرکان رسول الله صلی الله علیه وسلم را به قدری به خود مشغول نمود که آفتاب در آستانه ی غروب قرار گرفت و رسول الله صلی الله علیه وسلم نتوانسته بود نماز بخواند. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خدا خانه های اینان را از آتش پر کند که اینان نماز وسطای ما را قضا کردند». از این کلام استنباط شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز عصر را نماز وسطی قرار داده اند، درحالی که مفهوم درست تر این ارشاد نزد ما این است که این مشغولیت فرصت نماز عالی را از ما گرفت مجبوریم نماز را با تأخیر بخوانیم، با شتاب بخوانیم و نتوانیم با خشوع و خضوع و آرامش اطمینان بخوانیم.

وسطی هم معنای میانه را می دهد و هم معنای اعلی و اشرف را. از این رو از نماز وسطی هم نماز میانه می تواند مراد باشد و هم نمازی که با کمال خشوع و خضوع و توجه الی الله خوانده شود و در آن همه ی خوبی های نماز وجود داشته باشد. خود جمله ی بعدی در برابر خدا همانند بنده ی فرمانبردار بایستید این صلوة وسطی را تفسیر می کند. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن)

«وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ (238)»: یعنی با فروتنی و تسلیم، اطاعت خدا را ادامه بدهید؛ یعنی در نماز بهر خدا فروتن بایستید.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: تبیین حکم حفاظت نماز در احکام طلاق، از آن جهت است که در اثنای مشاغل دنیا و نزاع با همدگر عبادت پروردگار را هیچگاه فراموش نکنید؛ یا چون تعمیل عدل و استفاده از انصاف در اثر غلبه حرص و بخل بر بندگان هوا و هوس بسی دشوار است مخصوصاً در حال رنج و طلاق توقع تعمیل «وَأَنْ تَعْفُوا» و «لَا تَنْسُوا الْفَضْلَ» مستبعد می‌نمود؛ لهذا، علاج بهتر آن محافظت و پابندی نماز و رعایت حقوق آن تجویز گردید؛ زیرا، نماز در ازاله ردایل و تحصیل فضایل تاثیر بزرگی دارد.

شان نزول آیه مبارکه :

ائمه ششگانه و غیر آنها از زید بن ارقم (رض) روایت کرده‌اند: «ما در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم حین ادای نماز سخن می‌گفتیم، هرکدام از ما با دوست خود که در کنارش به نماز ایستاده بود حرف می‌زد. تا اینکه «وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ» «و فروتنانه برای الله به پا خیزید» نازل شد که ما را به سکوت و خاموشی دستور داد و از سخن گفتن در هنگام ادای نماز نهی کرد». (متفق علیه و نزد ترمذی، ابوداود، نسائی و ابن ماجه).

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَدْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿٢٣٩﴾

پس اگر (در میدان جهاد از ایستادن نماز) ترسیدید (باز هم نماز را ترک نکنید بلکه) پیاده یا سواره نماز را ادا کنید، پس وقتی امن شدید، الله را یاد کنید (همانطور که) به شما چیزهایی آموخت که خود نمی‌دانستید. (۲۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَإِنْ خِفْتُمْ» (خوف): اگر از دشمن یا هر چیز دیگری بیم داشتید. «رَجَالاً»: جمع راجل، پیادگان، «رُكْبَانًا»: جمع راکب، سواران، «كَمَا»: آن طور که.

تفسیر :

قبل از همه باید بعرض رسانید که حکمت ، فلسفه و روح نماز، یاد الله متعال است بناً کوشش بعمل آید که نماز را در هیچ حالتی از حالتی زندگی خویش ترک نکنید اگرچه در حالت خوف از کفار و یا هم در جبهه معرکه و جهاد قرار داشته باشیم . (قابل تذکر است که این آیه دلیل بر حکم نماز خوف همراه با امام، که نمازگزاران در آن به دو قسمت تقسیم می‌شوند، و تفصیل آن در آیات 101 و 103 سوره النساء بعمل آمده است نمی باشد.) در ضمن قابل یادآوری است که در قرآن عظیم الشان گاهی به جای کلمه «صلاة»، کلمه «ذکر» گفته شده است، چنانکه درباره نماز جمعه می‌فرماید: «فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ» به سوی ذکر خدا بشتابید. و یا خداوند به موسی علیه السلام می‌فرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» نماز را پیادار تا یاد من باشی. در این آیه نیز مراد از «فَادْكُرُوا اللَّهَ» نماز است. طوریکه می‌فرماید: «فَإِنْ خِفْتُمْ فَرَجَالًا أَوْ رُكْبَانًا»: نماز را در هیچ حالتی ترک نکنید اگرچه در حالت خوف و هراس از کفار، حمله و گریز قرار داشته باشید. سواره بر مرکب خود، یا در حال پیاده‌روی، رو به سوی قبله یا بدون آن، همراه با حرکت و انتقال و جولان و حمله و گریز، نماز را بهجا آورید.

«فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (239)»: و چون جنگ تمام شد و اوضاع و احوال آرام گردید نماز را مطابق با تمام ارکان و شروط آن و با کثرت ذکر خدای رحمان ادا کنید، درست همانگونه که پروردگار به شما در قرآن و سنت پیامبر خویش تعلیم داده ادا نمایند. منظور از «ذکر» در آیه، نمازی است با تحقق تمام ارکان. مفسر جار الله زمخشری فرموده است: معنی آیه چنین است: با عبادات الله ، ذکر او را به جای آورید، که او نسبت به شما نیکی کرده، شرایع را به شما یاد داده و چگونگی نماز در حالت ترس را به شما آموخته است.

احکام بیان شده در دو آیه متذکره :

1 - طوریکه در فوق هم یادآور شدیم که : نماز به هیچ حالی از شخص مکلف ساقط نمی‌شود و ترک آن با هیچ گونه عذری جایز نیست، هرچند به هنگام رویارویی با دشمن در صف کارزار، یا در حال شدت مریضی هم باشد، از همین روی اسلام آن را به کیفیتی مشروع گردانیده که با تمام احوال، تناسب و هماهنگی داشته باشد. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به عمران بن حصین (رض) فرمودند: «صَلِّ قَائِمًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ» «ایستاده نماز بگزار، پس اگر نتوانستی به‌طور نشسته و اگر باز هم نتوانستی به پهلو». (صحیح بخاری (1117). حتی در صورت وجود عذر، نماز گزاردن به اشاره پلک‌ها، یا با اجرای ارکان آن به قلب نیز جایز است. و این مذهب جمهور (مالک، شافعی و احمد) می‌باشد. اما ابوحنیفه بر آن است که نماز گزاردن در حالت جنگی که همراه با جولان و جست و

گریز است، باطل می‌باشد و فقط در صورتی جایز است که امکان درنگ کردن بر جای خود وجود داشته باشد، در غیر آن، رزمندگان باید نماز را به تأخیر اندازند.

2- در نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها؛ نماز با سخنی که به جهت مصلحت خود نماز از روی سهو صادر شده باشد، باطل نمی‌شود، اما احناف بر آنند که نماز با سخن گفتن به قصد یا به سهو، یا از روی جهل و خطا، یا اجبار، با بیان حداقل دو حرف، باطل می‌شود.

3 - جمهور علما جایز دانسته‌اند که مقتدی صحیح و سالم، پشت سر امام مریض که بر ایستادن قادر نمی‌باشد، نماز بخواند زیرا هریک از آنها فرض خویش را به اندازه توان خویش ادا می‌کند، ولی مشهور از مذهب مالک، باطل شدن چنین نمازی - هم برای امام و هم برای مأوم - است.

باید دانست که صدور دستور مواظبت بر نماز در میان طرح احکام خانواده، به این حقیقت اشاره دارد که: شرایط متحول زندگی خانوادگی و آشفتگی‌هایی که احیاناً در آن به‌ظهور می‌رسد، به هیچ وجه نباید ما را از نماز که یادآور عملی پیوند انسان با الله متعال است، به خود مشغول گرداند. «تفسیر انوار القرآن».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (240 الی 242) بحثی، پیرامون زن شوهر مرده، متعه و متاع زن مطلقه، بعمل آمده است.

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِّأَزْوَاجِهِمْ مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٤٠﴾

و کسانی از شما که وفات می‌کنند و بعد از وفات خود زنانی را بر جای می‌گذارند (باید) برای همسران خود وصیت کنند که (وارثان شوهر) آنها را تا یکسال در خانه شوهرشان بگذارند تا نفع ببرند و آنها را از خانه بیرون نکنند، و اگر خودشان بیرون رفتند، پس در آنچه آنها به طور شایسته درباره خود انجام می‌دهند گناهی بر شما نیست، و الله غالب با حکمت است. (۲۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَذُرُونَ» (وذر): ترک می‌کنند، بر جای می‌گذارند. «وَصِيَّةً»: توصیه، سفارش. «مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ»: تا یک سال پس از مرگ شوهر، هزینه‌ی زن را بپردازند. «غَيْرِ إِخْرَاجٍ»: از خانه‌ی شوهر بیرونشان نکند.

تفسیر:

بنگرید که چگونه حق تعالی حقوق اشخاص را حفظ می‌کند و حد و حدود وضع می‌نماید. پس هرگاه همسر از خانه شوهر بعد از اتمام عده‌اش بیرون شد، برای ولی مجاز است تا به زن اجازه تجمل، استفاده از وسایل زینت و آرایش و عطر را در حدودی که الله متعال تعیین نموده بدهد؛ زیرا خداوند متعال غالب است از این‌روی امر می‌کند، حکم است و در حکم خود عدالت می‌نماید و از جمله نشانه‌های عزت او امر و نهی است که صورت می‌دهد و از جمله حکمت‌های نازل کردن احکام مطابق اوضاع و شرایط است.

«وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِّأَزْوَاجِهِمْ مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ»: بر شوهر پیش از آنکه بمیرد لازم است برای همسر خود بهره‌ای که برای یکسال کفایت کند و شامل نفقه و مسکن باشد وصیت کند و زن نباید در مدت این یکسال از خانه

شوهر بیرون شود. این عده زنی بود که شوهرش وفات می‌کرد بعدها این حکم توسط عده «چهار ماه و ده روز» نسخ شد.

باید گفت که: در صدر اسلام - پیش از نزول آیات میراث - زنان از شوهران‌شان ارث نمی‌بردند، اما زن بعد از وفات شوهر، عده‌ی وفات بنا بر عرف و عادت مردم عرب، یک سال تمام بود. اگر زن، پس از فوت شوهر یک سال در خانه‌ی او می‌نشست و زمان عده را تکمیل می‌کرد، بر ورثه واجب بود، نفقه و مصارف او را تأمین کنند و بیرون کردنش از خانه، حرام و ناروا بود. حال اگر زن به اختیار خود خانه‌ی شوهرش را ترک می‌کرد، دیگر نفقه و هزینه‌ی او نداشت و مخارج او از عده‌ی ورثه ساقط می‌گردید و می‌گفتند: حقوق زن از ماترک شوهرش، جز یک سال نفقه و مخارج خوراک و پوشاک، چیزی دیگری نیست.

پس حکم این آیه مبارکه؛ در رأی جمهور، با آیه میراث در سوره «نساء» که سهم زن را از ارث شوهرش معین ساخت و آیه «يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا» (سوره بقره 234) که مربوط به عده وفات است، منسوخ شد و به جای یک سال عده، چهار ماه و ده روز مقرر گشت.

«فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ» یعنی اگر به اختیار و میل خود و با رضایت از منزل محل سکونت خارج شدند گناهی بر شما، اولیای میت نیست و در مورد اعمال مشروع از قبیل آرایش، نظافت کردن و آماده شدن برای خواستگاری مانعی نیست.

« وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (240) »: یعنی خدای سبحان در ملک خود غالب و در حکم و صنعش حکیم است. و تشریح احکام الهی، بر اساس حکمت است.

یادداشت ضروری :

آیات متبرکه (234 و 240 سوره بقره) دارای دو حالت میباشد :

الف : اگر زن در خانه‌ی شوهرش - که فوت کرده - سکونت گزیند و از ماترکش بهره مند گردد و مخارج خود را تدارک ببیند، عده‌ی وی یکسال می‌باشد. (عده‌ی مخیر)

ب : اگر چنین نکرد عده اش چهار ماه و ده روز خواهد بود. (عده‌ی قطعی)

پس با این توضیح، یکسال انتظار کشیدن برای انقضای عده واجب نیست و بدین ترتیب، قضیه‌ی نسخ آیه‌ی 240 نیز منتفی است. (تفسیر فرقان)

شان نزول آیه مبارکه :

در باب شان نزول آیه مبارکه آمده است : مردی از اهالی طائف با خانواده خویش به مدینه آمد و در آنجا درگذشت، پس برای پدر و مادر و فرزندان از ارث او سهم قرار دادند، اما به زنش چیزی ندادند، جز اینکه به ورثه متوفی امر کردند تا نفقه وی را از ترکه شوهرش به مدت یکسال بپردازند. آن‌گاه این آیه کریمه نازل شد.

فواید حاصله از آیه مبارکه :

1- همسر بودن زن برای شوهرش حتی بعد از مرگ هم باقی می‌ماند چنانکه فرمود: «و کسانی از شما که می‌میرند و همسرانی را بر جای می‌گذارند». حتی در بهشت نیز با هم می‌باشند به شرطی که زن و مرد هر دو موحد و مؤمن بوده باشند، در این صورت اگر الله تعالی در قیامت آنها را مستحق بهشت بداند، آن دو با هم خواهند بود. ولی اگر یکی از آنها جهنمی شود بعد از اینکه مدت عذاب خود را طی کرد و الله تعالی او را بیرون

آورد می‌تواند نزد جفت خود در دنیا برود. الله متعال می‌فرماید: «أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ ۷۰» (الزخرف: 70) به آنان گفته می‌شود: «شما و همسرانتان به بهشت درآئید و در آنجا شادمان و محترم خواهید بود». بقولی مراد از «أزواجکم» زنان مؤمن ایشانند.

2 - الله متعال دارای رحمت گسترده است به حدی که شوهر را امر کرده است که برای همسرش وصیت کند با وجود اینکه در قلب شوهر برای همسرش محبت و رحمت نهفته است اما رحمت پروردگار بزرگتر از رحمت شوهرش به همسرش است.

3- مسئولیت زن‌ها به عهده مردان است. و اگر زن‌ها از دایره عرف معتبر در شریعت خارج شوند مردان مرتکب گناه می‌شوند. بنابراین هر کس که عهده‌دار و مسئول دیگری باشد باید او را از انجام منکرات منع کند. و این کار او با این فرموده متعال در تضاد نیست که می‌فرماید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (الأنعام: 164) «و هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی‌گیرد». زیرا وقتی شخص مسئول در مسئولیت خود اهمال کرد گناهکار می‌شود.

4- برای زن هیچگاه جایز نیست از دایره عرف که شریعت آن را تعیین و تأیید کرده است خارج گردد؛ و اگر زنی در نحوه لباس پوشیدن و رفتار و گفتار خود از عرف معتبر در شریعت تخطی کند گناهکار است؛ و اولیای او باید مانع چنین تصرفات وی شوند. (بنقل از تفسیر کوثر - قریب الله مطیع).

وَالْمُطَلَّاتِ مَتَاعٍ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿۲۴۱﴾

و [سزاوار است از سوی شوهران] به طور شایسته و متعارف، کالا و وسایل زندگی (یعنی نفقه و سکنی) به زنان طلاق داده شده پرداخت شود که این حقی لازم بر عهده پرهیزکاران است. (۲۴۱)

تفسیر:

«وَالْمُطَلَّاتِ مَتَاعٍ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (241)» برای زن طلاق داده شده بر شوهرش حقی که عبارت از متعه است می‌باشد. این متعه به اندازه توان و به منظور رفع کدورت‌ها و جبران خاطر رنجی است که بر اثر طلاق به وجود می‌آید. این عمل توسط کسی انجام می‌شود که تقوای الهی را رعایت می‌نماید از این‌روی آنچه را که اوتعالی به آن راضی است انجام می‌دهد. (آرای فقها در رابطه «متعه» در آیه (237 بقره) بیان یافت.

شأن نزول آیه 241:

ابن جریر از ابن زید روایت کرده است: هنگامی که آیه «لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ مَتَاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ - (236 - بقره)» و آنان را به بهره‌ای شایسته بهره‌مند سازید. بر توانگر به اندازه توانش و بر تنگدست به اندازه توانش [حکم شده است. که چنین کار نیکی] بر نیکوکاران لازم است» نازل شد، مردی گفت: من اگر خواستم نیکی کنم این کار را انجام می‌دهم و اگر اراده احسان و دستگیری نداشتم نمی‌کنم. پس آیه «وَالْمُطَلَّاتِ مَتَاعٍ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (241)» نازل شد. (طبری 5598 از عبدالرحمن بن زید روایت کرده است).

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۲۴۲﴾

این چنین خداوند آیات خود را برای شما روشن می سازد؛ باشد که بیندیشید. (۲۴۲)

تفسیر :

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (242)»: بدین گونه ، خداوند متعال آیات خود را برای شما بیان می کند ، تا باشد که بیندیشید . و در آن ها تدبیر و تفکر کنید و احکامش را بفهمید . بیان علم و تدبیر تعقل است و به این ترتیب بین منقول و معقول جمع می شود . در ضمن قابل تذکر است که : امکان ندارد در شریعت اسلامی حکمی غیر واضح و بیان ناشده وجود داشته باشد؛ به دلیل این فرموده متعال: ﴿يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ﴾ «این چنین الله آیات خود را برای شما روشن می سازد». زیرا احکام شریعت اسلامی با عقل های سالم همخوانی دارد، لذا از آن تمجید کرد و فرمود: هدف از بیان آن برای بندگان این است که آن را بفهمند، و در آن بیانندیشند و به آن عمل نمایند. و تعقل و خردورزی کامل همین است که آدمی در آیات الهی بیانندیشد و به آن عمل نماید.

احوال زنان طلاق داده شده:

احوال زنان طلاق داده شده (در روشنی آیات 241 و 242) بر چهار دسته تقسیم می شود:

- 1 - زن مطلقه ای که شوهرش با او همبستر گشته و برایش مهریه تعیین کرده و هنگام عقد، آن را نام برده است. در این صورت زن هم تمام مهریه را می گیرد و هم عده را به سر می برد. (بقره/229)، (نساء/4).
- 2 - زن مطلقه ای که نه شوهرش با او همبستر گشته و نه مهریه ای برایش تعیین کرده است؛ به اندازه ی توان مالی شوهر، «حق المتعه»، حق متاع به او تعلق می گیرد و مهریه و عده ندارد. (بقره/236).
- 3 - زن مطلقه ای که مهریه برایش تعیین گشته؛ ولی با شوهرش همبستر نشده است، در این صورت، نصف مهریه به او تعلق می گیرد و نگه داشتن عده بر او واجب نخواهد بود. (بقره/237).
- 4 - زنی که با شوهرش همبستر گشته ولی مهریه ای برایش منظور نکرده و نام نبرده اند؛ مهر المثل به اندازه ی مهریه یکی از زنان نزدیک خانواده ی خود به او تعلق می گیرد و در این حکم اختلاف نیست و عده نگه می دارد. (ساء/24). (تفسیر منیر، مراغی، منار و غیره).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (243 الی 245) در باره موضوعات ترس و بخل، مرگ، شجاعت، انفاق مایه های حیات ملت ها ، بحث بعمل آمده است :

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٢٤٣﴾

آیا ندیدی کسانی را که از ترس مرگ از خانه های خود بیرون شدند در حالی که هزاران نفر بودند؟ پس خداوند به آنان گفت: « بمیرید» (و مردند)، سپس آنها را زنده کرد، واقعا که الله بر مردم احسان و کرم دارد، و لیکن اکثر مردم شکر (احسان) الله را به جا نمی آورند. (۲۴۳)

تشریح لغات واصطلاحات :

«أَلَمْ تَرَ» (رای): آیا خبر داری؟ استفهام حیرت انگیز و پند و ترغیبی است برای گوش

فرادادن به ادامه ی مطلب. مگر نمی دانی؟ «أَلَوْفُ»: جمع ألف، هزاران. «حَدَرَ الْمَوْتِ»: از بیم مرگ ... «مُوتُوا»: بمیرید. «ثُمَّ أَحْيَاهُمْ»: سپس آنان را زنده کرد. «لَذُو فَضْلٍ»: صاحب فضل و بزرگی.

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ»: یعنی ای محمد صلی الله علیه و سلم یا ای مخاطب! آیا به تو داستان قومی نرسیده که تعدادشان بسیار بود و آن‌ها از ترس مرگ از دیار خویش فرار کردند، «حَدَرَ الْمَوْتِ»: در حالی که از مرگ نمی‌شود فرار کرد و هیچ باز دارنده‌ای برای آن نیست؛ زیرا مرگ همه کس را چه فرار کنند یا نکنند درمی‌یابد، منظور از استفهام در آیه مبارکه، به شگفت آوردن و تشویق کردن مردم است به شنیدن قصه ی قوم بنی اسرائیل و داستان آنها که هفتاد هزار نفر بودند. بناً به تاریخ بنگریم و از آن باید درس عبرت بگیریم. در بیان حوادث تاریخی، آنچه مهم است عوامل عزت و سقوط است، نه نام اشخاص، قبایل و مناطق. قابل یادآوری است: آنجا که اراده خداوند باشد، فرار کارساز نیست. طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: «فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ»: یعنی اول آنها را کشت و سپس زنده کرد. آنها عبارت بودند از قوم بنی اسرائیل.

مفسر ابن‌کثیر این داستان ذی عبرت را چنین به بیان گرفته است: «بیش از یک‌تن از سلف نقل کرده‌اند که این گروه، اهالی شهری در زمان بنی‌اسرائیل بودند که گرفتار طاعونی سخت شدند، پس گریزان از مرگ به بیابان زدند و در وادی فراخی فرود آمدند و چنان بسیار بودند که کران تا کران وادی را پر کردند. در این هنگام، خداوند متعال به سوی آنان دو فرشته فرستاد، آن‌گاه یکی از آن دو فرشته از فرودست وادی و دیگری از فراز آن بانگی مرگبار در دادند که بر اثر آن همه به یکباره چون مرگ یک تن مردند و بعد از مرگشان مردم دورادورشان را دیوار کشیدند و به مرور زمان اجسادشان پراکنده و پوسیده شد. چون روزگاری دراز بر این واقعه گذشت، پیامبری از پیامبران بنی‌اسرائیل به نام «حزقیل» بر گورستان آنها گذشت، در این اثنا از الله متعال درخواست کرد تا آنان را به دست وی زنده گرداند، خدای متعال این درخواست وی را اجابت کرد و به او دستور داد تا بگوید: هان ای استخوان‌های پوسیده! خداوند متعال به شما فرمان می‌دهد که فراهم‌آیید. پس استخوان‌های اجساد به همدیگر پیوستند. سپس به او دستور داد تا چنین ندا در دهد: ای استخوانها! الله متعال به شما دستور می‌دهد تا گوشت و عصب و پوست را بر خود بیوشانید. آن‌گاه - در حالی که آن پیامبر شاهد صحنه بود - چنین شد. سپس به وی دستور داد تا ندا کند: هان ای ارواح! خداوند به شما فرمان می‌دهد که هر روحی به همان جسد مقرر خویش که او را زنده و شاداب می‌ساخت، برگردد. در این هنگام همه آنان زنده برپا ایستادند، در حالی که نظاره می‌کردند و می‌گفتند: «سبحانك لا إله إلا أنت». که زنده‌گردانیدن مجدد ایشان، دلیلی قاطع بر وقوع معاد جسمانی در روز قیامت است.

ابن‌کثیر فرموده است در این قصه پندی است که می‌گوید: پرهیز جلو تقدیر را نمی‌گیرد، و جز خدا پناهگاهی نیست. (تفسیر صفوة التفاسیر)
«إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ»: یعنی خدا درباره ی مردم احسان و بخشش و انعام روا می‌دارد که آیات و دلایل درخشان و محبت‌های قاطع به آنان ارائه می‌دهد که نیکبختی

دنیا و آخرت خود را در آن می بینند.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (243)»: ولی اکثر مردم از طریق امتثال اوامر الهی و ترک نواهی او شکرش را بر جای نمی آورند. طبیعت انکار و کفران نعمت در نهاد مردم پنهان است.

بلی! بخشش و فضل خداوند متعال بر این گروهی که از ترس مرگ گریختند، زنده ساختن مجددشان بود تا درس عبرت بگیرند و بدانند که ترس از مرگ، راه نجات از آن نیست، اما فضل خداوند متعال بر مخاطبان این آیه، ارشادشان به سوی اندیشیدن و عبرت گرفتن از داستان این گروه است تا بدانند که خداوند متعال بر هر کاری قادر است و بدانند که پرهیز و احتیاط نمی تواند راه را بر قدر ببندد.

هدف از بیان این داستان، تشجیع و ترغیب مسلمین بر جهاد است، با دادن این پیام به ایشان که: حذر کردن از مرگ و ترک جهاد به خاطر آن، نجات دهنده از مرگ نیست، چنانچه خداوند از مرگ انسان را اراده کرده باشد.

خواننده معزز! عقل دلالت می کند که شکرگزاری از نعمت دهنده الزامی است؛ و کسی که سپاسگزاری و شکرگزاری نمی کند از نگاه عقل و شرع مذموم است، طوریکه الله متعال می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ» «همانا الله بر مردم بخشش و فضل دارد، ولی بیشتر مردم شکر بجا نمی آورند».

باید یادآور شد که: فرار از مرگ از سرشت و طبیعت انسان است؛ طوریکه در آیه فوقانی «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ» «آیا ندیدی کسانی را که از ترس مرگ از خانه های خود بیرون شدند در حالی که هزاران نفر بودند؟». لذا انسان باید برای چیزی که از آن در هراس است و نمی داند چه وقت ناگهانی به سراغش می آید، باید آمادگی هر آن و هر لحظه ای داشته باشد.

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٤٤﴾

در راه الله بجنگید (جهاد کنید و از مرگ نترسید) و بدانید که الله (به گفتار و کردار خلق) شنوا و داناست. (۲۴۴)

تفسیر:

در آیه متبرکه قبلی خواندیم که فرار از جنگ، چاره ساز نیست و قهر خداوند می تواند هزاران نفر فراری را هم فرا گیرد.

این آیه مبارکه می فرماید: اکنون که مرگ و حیات به دست الله متعال است، پس در راه او جنگ و جهاد کنید و بدانید که مکافات شما نزد او محفوظ است. زیرا او به آنچه بر شما می گذرد، آگاه است. طوریکه می فرماید: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (244)»: یعنی به خاطر بالا بردن مقام دین الله با کفار در راه الله بجنگید؛ و بدانید که خداوند شنوای داناست. و از مرگ نترسید که جهاد عامل مرگ نیست، بلکه جهاد برای امت اسلامی حیات بخش است. جهاد و مبارزه، زمانی دارای ارزش است که برای الله و در راه اعلائی کلمه الله باشد. جنگ از سر انتقام و برای اظهار قدرت و استنمار و کشور گشایی مقدس نیست، بلکه ضد ارزش است.

علما گفته اند: باید دانست که عمر، سرنوشت، بلیات و امراض، همه به دست بلا کیف خداوند متعال است و ایمان به این امر واجب می باشد، و بدانید که الله متعال اقوال و گفتار شما را می شنود و به قصد و نیات شما آگاه است و بر مبنای آن پاداش می بیند،

و همان طور که فرار از قضا و قدر سودی ندارد، فرار از جهاد نه مرگ را نزدیک می کند و نه آن را دور می سازد.

هكذا قابل یادمانی است که فحوای آیات متبرکه (243 و 244) به این فهم اشاره می کنند که مرگ و نابودی ملتها اغلب دو سبب دارد:

1 - بیم و هراس و ناتوانی و سستی اراده.

2 - بخل و انفاق نکردن.

بنابراین، قرآن عظیم الشان ، این آیات را با آیات «من ذا الذي يقرض الله» مقارن هم قرار داده است تا مؤمنان و وطن دوستان را تشویق کند که از دو صفت ناپسند بالا دوری ورزند.

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٤٥﴾

کیست آنکه به الله قرض نیکو بدهد (و از اموالی که الله به او بخشیده، در راه او انفاق کند) و (الله) آنرا برای او چندین برابر کند؟ والله است که (روزی بندگان را) محدود یا گسترده می سازد، (و انفاق، هرگز باعث کمبود روزی آنها نمی شود). و به سوی او باز می گردید (و پاداش خود را خواهید گرفت). (٢٤٥)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَنْ ذَا الَّذِي...» چه کسی است که...؟ «قَرْضًا حَسَنًا» : قرض نیکو که با طیب خاطر در راه خدا انفاق شود. «أَضْعَافًا» : چندین برابر. «يَقْبِضُ» (قبض): کم می کند، تنگی می گیرد، فشار می آورد. «يَبْسُطُ» : فراوان می کند، گشایش می دهد.

تفسیر :

«مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» : چه کسی از شما در جهت رضای پروردگار با عظمت و یاری دادن دینش با بذل مال پیشی می جوید؟ چنین مالی هیچگاه هدر نمی رود بلکه قرضی چند برابر و حسناتی است بسیار که یک حسنه معادل ده تا هفتصد برابر یا تا آن حد که الله متعال بخواهد می شود.

در حدیث آمده است: «کیست به کسی قرض دهد که نه محتاج است و نه ستمگر؟» (حدیث قدسی است. این کثیر آن را در کنار این آیه یادآور شده است، از حدیث النزل، به مختصر ابن کثیر 222/1 نگاه کنید.)

«وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ» : دهنده واقعی خداست و تمام اموالتان از سوی اوست؛ زیرا حق تعالی نظر به حکمت هایی که دارد روزی کسی را کم و از دیگری را بسیار می سازد و کسی که روزی اش کم است بنابر حساب خود مصرف کند و آنکه بسیار بنابر بسیاری سرمایه ای که دارد ، «وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (245)» : روز قیامت پیش او می روید و در مقابل اعمالتان به شما پاداش یا کیفر می دهد.

باید گفت که خداوند متعال ؛ برای دفاع در برابر دشمن و اعلاي کلمه ي والاي حق به مؤمنان فرمان می دهد تا نيات خویش را در جهاد و جنگ ، نیکو بدارند، خشنودی پروردگار را طلب نمایند و یقین کنند که فرار از جنگ با دشمن دین و وطن بی فایده است ، و اگر احیاناً برخی از انسانها چنان تصور کنند که : گریز، موجب پایداری زندگانی است، به خطا رفته اند. از این رو، داستان تمثیلی آیه برای این امر پسندیده، مقدمه ای است تا مردم دریابند که هر چند آن قوم از بیم مردن از خانه و زادگاهشان پا به فرار

نهادند؛ اما از سوی دیگر مرگ فرایشان گرفت و ... (سوره نساء/71).

شأن نزول ایه 245:

ابن حبان در صحیح خود، ابن ابوحاتم و ابن مردویه از ابن عمر (رض) روایت کرده اند: چون آیه: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ (بقره: 261) نازل شد، پیغمبر گفت: پروردگارا، اجر و ثواب امت مرا از این هم بیشتر کن. آنگاه «مَنْ ذَا الَّذِي يُفْرَضُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» نازل شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (246 الی 247) قصه ی صمویل، پیامبر بنی اسرائیل در زمان طالوت و سرپیچی بنی اسرائیل از جهاد، به بحث گرفته شده است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلَكًا يُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٢٤٦﴾

آیا از (داستان) اشراف بنی اسرائیل که بعد از موسی بودند خبر نیاقتی، هنگامی که به پیغمبر خود گفتند که برای مآپادشاهی مقرر کن تا (در زیر فرمان او) در راه الله بجنگیم، پیغمبرشان گفت: ممکن است بر شما جنگ فرض گردد باز شما در الله جهاد نکنید؟ گفتند:

ما را چه شده که در راه الله جهاد نکنیم؟ در حالیکه از سرزمین و فرزندان ما بیرون رانده شدیم؟ (لیکن) وقتی جنگ بر آنها لازم شد، جز عده اندکی اعراض کردند، و الله به احوال) ظالمان داناست. (۲۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمَلَأُ»: سران، و اشراف قوم، بدین نام مشهور گشته اند، چون هنگام جمع شدن، بیم و هیبتشان چشمها را پر می کند. طبق پاره ای اسناد تاریخی، پیامبر این قوم، صمویل نام داشت که معرب صمویل یا صموئیل بود. «ابْعَثْ»: برگزین، بگمار. نقاتل: تا پیکار کنیم. «عَسَيْتُمْ...»: ممکن است شما...، می ترسم که... شما... «عسی»: توقع را به تحقق نزدیک می کند. «وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ»: چیست ما را که نجنگیم، برای چه ما پیکار نکنیم؟ «وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا...»: در حالی که از سرزمین و زادگاه خود رانده شده ایم؟ قوم جالوت آنان را آواره کرده و خود در کنار بحر درمیان مصر و فلسطین، ساکن و بسیاری (به قولی: حدود 440 نفر) از آنان را اسیر کرده بودند. «دِيَارُ»: جمع دار، خانه ها، سرزمین. كُتِبَ: واجب گشت. «تَوَلَّوْا»: سر باز زدند، پیمان شکستند، پشت کردند. «إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ»: جز عده ای اندکی از آنان که با طالوت از رودخانه گذشتند. گویا تعداد آنها 313 نفر - به اندازه ی تعداد اهل بدر - بوده اند.

تفسیر:

بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی علیه السلام، به خاطر قانون شکنی و رفاه طلبی، مجدداً تحت سلطه و فشار طاغوت قرار گرفته، آزادی و سرزمین خود را از دست دادند. آنها برای نجات از آوارگی و خارج شدن از زیر یوغ طاغوت، تصمیم به مبارزه گرفتند و از پیامبر خویش اشموئیل خواستند برای آنها فرمانده و امیری را انتخاب کند تا به رهبری او با طاغوت مبارزه کنند، ولی با همه این ادعاها وقتی دستور صادر شد، همه آنها جز اندکی به میدان جنگ و معرکه پشت کرده و از آن دستور سرپیچی نمودند.

قابل یادآوری است که: خداوند متعال بعد از بیان داستان گذشته، این داستان را برای تشویق و ترغیب مؤمنان بر جهاد و برای بیان این حقیقت که جهاد در امتهای پیشین هم مطلوب و مشروع بوده است، مطرح می‌کند: «طُورِيكَه مِي فَرْمَايد: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى» : آیا داستان شگفت‌انگیز قومی از بزرگان بنی اسرائیل به شما نرسیده است؟ که بعد از وفات موسی مدتی کفار بنی اسرائیل به پادشاهی جالوت کافر بر مومنان ایشان غالب و چیره بودند و بر ایشان قهرها را ندادند، بعضی را بکشتند و بعضی را به بردگی بردند و قومی را از دیار اوطان شان دور کردند. روزگاری درین بلا گرفتار بودند نه پیغامبری و نه پادشاهی داشتند. مسکن دشمنان در ساحل دریای روم بود. بنی اسرائیل دعا کردند تا الله تعالی به ایشان اشمونیل پیغامبر فرستاد در عرب نام وی اسماعیل بود.

این داستان، ناظر بر دورانی است که بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی علیه السلام به چنگال ستمگران (قوم عمالقه) گرفتار شدند و مدتی طولانی تحت ظلم آنان به سر برده از دیار و کاشانه خویش بیرون رانده شدند. «إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَّهُمْ اِبْعَثْ لَنَا مَلِكًا يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: بنی اسرائیل آن زمانی که به پیغمبر خود به (شمعون) پیامبر خود که از نسل هارون بود، (مقاتل چنان گفته است که از جماعت بنی اسرائیل بوده.) گفتند: برای ما پادشاهی برگزین تا بتوانیم تحت فرماندهی او با این قوم جالوت که بر ما مستولی شده اند و تباهاکاری می‌کنند در راه خدا بجنگیم. (شمویل، معرب صمویل است.)

«قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَلَيكُمْ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا»: پیغمبرشان (اشمونیل) به جهت اطمینان خاطر از قطعی بودن تصمیمات ایشان گفت. اگر دستور جهاد به شما داده شود و بشما فرماندهی انتخاب گردد چه بسا سرپیچی کنید و در راه خدا جهاد نکنید. «قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانِنَا»: یعنی چه سببی باعث می‌شود که ما با دشمن خود نجنگیم در حالی که سرزمین ما غصب شده و اولاد ما به اسارت درآمده اند؟ خدا بیم و هراس و ترس آنان را برملا کرده و فرموده است: «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ»: پس آن زمانی که بر آنها جهاد در راه الله بر علیه دشمنان دین فرض گردید که خود آنها می‌خواستند بجای نیاوردند و از جنگ برگشتند مگر اندکی از آنان و ایشان سیصد و سیزده تن بودند. (به قولی: شمار آنان به تعداد اهل بدر - سیصد و سیزده تن - بود) که ثابت قدم و شکیبا ماندند. آنها همان گروه بودند که با طالوت از رود گذشتند. قرطبی گفته است حال و وضع ملت های غرق شده در ناز و نعمت و جویای آسایش و رفاه چنین است. در اوقات نزول ننگ و عار، آرزوی جنگ و جهاد می‌کنند، اما وقتی جهاد فرا رسید، کنار کشیده و تسلیم طبیعت می‌شوند. (تفسیر قرطبی 245/3).

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (246)»: به سبب ترک جهاد و نافرمانی خدای متعال برای آنان وعید داده است.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٤٧﴾
و پیامبرشان به آنها گفت: همانا خداوند «طالوت» را (به عنوان) پادشاه برای شما

مبعوث (و انتخاب) کرده است، گفتند: چگونه او بر ما پادشاهی کند با اینکه ما به پادشاهی از او سزاوارتریم، و از مال (دنیا) بهره چندانی داده نشده است؟ گفت: به راستی خداوند او را بر شما برگزیده است، و او را در علم و (نیروی) بدن وسعت و برتری بخشیده است. و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می دهد، و خدا گشایشگر دانا است. (۲۴۷)

تشریح لغات واصطلاحات :

«أَنْبِيَاءُ»: چگونه؟ از کجا؟ «لَمْ يُؤْتْ»: داده نشده است. «سَعَةً»: فزونی. فراوانی. «إِصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ»: او را بر شما برگزیده است. «بَسْطَةً»: گسترش. فراخی. «وَاسِعٌ»: به معنی (دُوسَعَةٍ) یعنی: دارا است، یا به معنی (مُوسِع) یعنی: توسعه دهنده و بخشایشگر است.

تفسیر :

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا»: پیامبرشان (اشموئیل) به بنی اسرائیل گفت بدرستی که خدای تعالی بتحقیق برای شما طالوت را به پادشاهی و فرمان فرمای برانگیخت طالوت مردی بود از فرزندان یعقوب از نواسه گان ابن یامین. «قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتْ سَعَةً مِنَ الْمَالِ»: یعنی در حالی که به پیامبر خود اعتراض می کردند گفتند: چگونه بر ما پادشاه می شود حال این که ما از او بیشتر استحقاق پادشاهی و ملک داریم؛ چون در بین ما شاهدگان قرار دارند. علاوه بر این او فقیر و بینوا هم هست، پس چگونه بر ما پادشاه می شود؟ نقل است که طالوت، نه از نسل نبوت بود و نه از نسل پادشاهی، بلکه چوپان یا دباغی بود فقیر، و دربنی اسرائیل سنت بر آن بود که پیامبران از سبط «لاوی» و پادشاهان از سبط «یهودا» برمی خاستند و چون طالوت از تبار هیچیک از این دو سبط نبود به قولی: او را طالوت نامیدند، به جهت طول قد و قامت آن زیرا او پهلوانی بود که هم در دیانت و هم در توانایی جسمی و کاردانی جنگی - یعنی اوصافی که در رهبری و فرماندهی ملاک و معیار شناخته می شوند - بسی نیرومند بود. بلی! روشن است که فضایل شخصی و ذاتی انسان، بر ثروت و شرافت در نسب مقدم است.

در ضمن قابل تذکر است که اساساً در قوم طالوت سلطنت نبود؛ بینوا و محنتکش بودند؛ از این جهت، در دیده بنی اسرائیل طالوت شایسته پادشاهی شمرده نمی شد، و در اثر دولت و مالی که داشتند خود را سزاوار سلطنت می پنداشتند. پیغمبر - علیه السلام - گفت پادشاهی حق کسی نمی باشد؛ لیاقت پادشاهی وسعت علم و توانائی جسم است، در این امور طالوت بر شما برتری و فزونی دارد.

فایده: چون بنی اسرائیل سخنان پیغمبر صلی علیه وسلم را شنیدند از پیغمبر خواستند که برای رفع اشتباه آنها، اگر جز این دلیل بر سلطنت موجود باشد، بنماید. پیغمبر صلی الله علیه وسلم به دربار الهی دعا نمود، و علامت دیگر سلطنت طالوت بیان شد.

«قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»: یعنی پیامبرشان در جواب اعتراض آنان گفت: خدا او را برگزیده است و مصلحت های شما را بهتر می داند. موضوع مهم در انتخاب، دو امر است: یکی دانش است تا به وسیله ی آن، امور سیاست را نیک بداند. دوم نیروی بدنی و جسمی است تا ابهت خود را در دلها جا بدهد و بتواند در مقابل حيله و نیرنگ دشمنان و مشکلات مقاومت کند. و خدای متعال از این دو،

سهمی وافر به او عطا کرده است.
 ابن کثیر فرموده است در اینجا مشخص می شود که پادشاه باید دارای علم و سیمای نیکو و نیروی فراوان بدنی و نفسی باشد. (مختصر ابن کثیر 224/1).
 «وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكُهُ مَن يَشَاءُ» و خداوند که مالک الملک است. ملک خود را به هر کسی که بخواهد می دهد که او شایسته مملکت داری است.
 «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (247)»: الله دارنده و داننده است، از خزانه فراخ بدون رنج روزی می دهد همچنانکه بقدرت خود همه را بیافرید و فردا به کرم فراخ خود بیمرزد علم او به هر چه و به هر کار برسد علمی که ناآموخته داناست و به دانش بی همتاست.
 الله پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می دهد زیرا ملک، ملک وی و بندگان هم بندگان وی اند، پس شما را چه جای اعتراض بر امری که نه ملک شماست و نه هم در حوزه تصرف شما قرار دارد؟ الله گشایشگر فضل خویش است و داناست به کسی که سزاوار پادشاهی است و بر آن توانایی دارد.
 پس، از این دو آیه کریمه چنین بر می آید که: جهاد در راه الله متعال، آمادگی روانی، تربیتی، علمی، شایستگی، جرأت و شجاعت، عزم و نیت صادقانه، اخلاص و روحیه ایثار و قربانی را می طلبد.

یادداشت:

اما درباره ی پیامبر بودن طالوت هیچ گفته ای در قرآن و حدیث وجود ندارد. تنها تعیین شدن او به عنوان پادشاه برای این که او را پیامبر هم بدانیم کافی نیست. (تفهیم القرآن)

خصوصیت خاصی یک زعیم:

الف: استعداد ذاتی و فطری. ب: علم و دانش و آشنایی به تدبیر امور، ج: درست اندیشیدن، داشتن توان و نیروی بدنی و سلامت روحی و جسمی، د: شکوه و هیبت ظاهر تا دلها را کاشانه ی خود گرداند. ه: و در نهایت، توفیق خدایی.
 اوزاعی، ابو عمرو عبدالرحمان بن عمرو (2 صفر 88 - 157 ق / 22 دسامبر 707 - 773 م) فقهی و مفسر مشهور جهان اسلام می فرماید: زعاماً و رهبران چهار گروه اند:
 1- زعیم و رهبر نیرومند و مصمم که جلوی هواهای نفسانی خویش و انحرافات و رفتار ناپسند کارگزارانش را بگیرد. چنین رهبروزعیم، مانند مجاهد راه خداست و دست قدرت و رحمت حقی، به سویش دراز خواهد بود.
 2- زعیم و رهبر ناتوان و بی اراده که جلوی هواهای شهوانی خود را بگیرد؛ اما کارگزارانش - هرطور بخواهند - در ناز و تنعم زندگی کنند. این گونه حاکم بر پرتگاه نابودی قرار دارد...
 3- زعیم و رهبری که جلوی اعمال زشت کارگزارانش را بگیرد؛ اما خود در رفاه و تنعم و عیاشی به سر برد. این همان حاکمی است که پیامبر در حقش می فرماید: «بدترین مسؤولان، ستمگران آنان است».
 4- زعیم و رهبر که هم خود و هم کارگزاران و اطرافیان [بالعموم] در ناز و تنعم و خوشگذرانی، غرق گردند؛ همگی نابود خواهند شد. [دایرةالمعارف اخلاق قرآنی، ج3، ص 8-247]

شرایط حاکم اسلامی از دیدگاه اهل سنت:

شاید سخن گفتن درباره نظریه سیاسی اهل سنت به اصطلاح سهل ممتنع باشد، زیرا در

نگاه اول این برداشت به دست می‌آید که اهل سنت حاکمیت هر حاکم و سلطانی را پذیرفته‌اند. در صورتی که دقت و تأمل در منابع فقهی و تاریخی اهل سنت بیانگر این مطلب است که فقها و دانشمندان اهل سنت برای مشروعیت حاکمیت و حاکم اسلامی شرایطی را بیان داشته‌اند که از جمله این شرایط مسأله علم، فقاقت و عدالت حاکم اسلامی می‌باشد و اختیار حاکم غیر عادل یا سلطان جائز در زمانی است که جامعه اسلامی دسترسی به حاکم عادل، عالم و فقیه نداشته باشد.

در چنین شرایطی جهت جلوگیری از اغتشاش و به وجود نیامدن هرج و مرج در جامعه آنان وجود حاکم جائز را بر جامعه بدون حاکم و بدون قانون ترجیح می‌دهند؛ چون جامعه ناچار است که حاکم داشته باشد، این حاکم می‌تواند یک حاکم نیک و عادل باشد و یا در صورت نبود چنین حاکمی سلطانی جائز باشد.

در این مورد که رهبری جامعه باید به عهده کسانی باشد که از نظر علمی و فقهی از سایر مردم بالاتر باشند، امامان مذاهب اهل سنت بر این مسئله اتفاق دارند که مسئله رهبر جامعه اسلامی و حاکمیت و امامت اسلامی جهت مسلمانان واجب می‌باشد، زیرا با وجود امام و حاکم اسلامی است که شعائر دین بر پا داشته شده و حق مظلوم از ظالم گرفته می‌شود.

همچنین امامان اهل سنت بر این مسئله اتفاق دارند که حاکم اسلامی باید دارای خصوصیت های ذیل باشد:

1- مسلمان باشد، 2- مکلف باشد، 3- حر و آزاد باشد، 4- مرد باشد، 5- از قریش باشد، 6- عالم و مجتهد باشد. تا این که مردم را نسبت به یادگیری و فهم احکام دینی و اسلامی آگاه نماید و در فهم و استنباط مسایل و احکام دینی نیاز به رأی و نظریه دیگران نداشته باشد.

ناگفته نماند نظام سیاسی اهل سنت به دو بخش نظام سیاسی قدیم و نظام سیاسی جدید قابل تقسیم است. از دوران صدر اسلام تا پایان دوران خلفای راشدین و سپس دوران امارت را دوران قدیم و دوران پس از آن را دوران جدید نامگذاری کرده‌اند. در نظریه‌ی خلافت قدیم سه شیوه مشروع برای استقرار حاکم و انعقاد امر خلافت مطرح گردیده است:

1 - انتخاب اهل حل و عقد: منظور از اهل حل و عقد مجموعه افرادی است که دارای سه شرط عدالت، دانش کافی و رأی و تدبیر باشند.

2 - استخلاف، نصب توسط خلیفه پیشین: از نظر اهل سنت شریعت برای حاکم اسلامی شرایطی را بیان نموده و تطبیق آن شرایط بر افراد را به عهده‌ی افراد جامعه نهاده است. خلیفه نیز به عنوان یکی از آگاه‌ترین افراد جامعه هرگاه کسی را به خلافت نصب کند، حکومتش مشروع خواهد بود.

3 - زور و غلبه: زور و غلبه از دیدگاه اهل سنت در صورتی مشروعیت دارد که اولاً شخص متغلب، کافر نباشد و ثانیاً به دست گرفتن حکومت از راه زور و غلبه پس از مرگ خلیفه باشد.

در مورد نظریات جدید می‌توان به مسئله حاکمیت و پذیرش مردم اشاره کرد، به این عنوان که اگر ملت با رأی، نظر و آزادی خود اقدام به تعیین امام و حاکم نمودند این حاکمیت مشروع خواهد بود.

مسئله دیگر مسئله شورا می‌باشد، به این صورت که شورا به عنوان جایگاه مهمی برای مشروعیت‌بخشی به حکومت مورد اهتمام قرار گرفته است. نظریه‌های جدید علاوه بر این که قدرت و اختیار نصب و عزل حاکم را به مجلس شورا واگذار کرده‌اند، تأکید می‌کنند که بر حاکم لازم است که در تمام اموری که نفی شرعی یا اجماع صحیح وجود ندارد، با اهل شورا مشورت کند.

همچنان علمای اهل سنت در این مسئله توافق دارند که اگر حاکم فاسق شود، از منصبش عزل نمی‌گردد. (بنقل از تفسیر کوثر - قریب الله مطیع).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (248 الی 252) درباره فرمانروایی طالوت، شکست خوردن لشکری عظیم به وسیله ی جمعی اندک ، به بحث گرفته شده است :

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٤٨﴾

و پیامبرشان به آنها گفت: همانا علامت پادشاهی او این است که تابوت (عهد) که در آن آرامشی از پروردگار شما و باقیمانده از آنچه آل موسی و آل هارون بر جای گذشته اند (قرار دارد) در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند به سوی شما خواهد آمد، یقیناً در این دلیل (حقانیت طالوت) است برای شما اگر مؤمن هستید. (۲۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

آیت: نشانه، علامت. ملك: پادشاهی، فرمانروایی، سلطنت و حکومت. التابوت: صندوق ساخته شده از چوب و زراندود شده‌ی عهد عتیق که تورات و... در آن بود. فِيهِ سَكِينَةٌ: داخل آن صندوق مایه‌ی آرامش دل یهودیان بود؛ اما وقتی فلسطینیان بر یهودیان پیروز شدند، دوباره آن صندوق را از آنان گرفتند. اکنون بنی اسرائیل آن را از پیامبرشان، صموئیل می خواهند. کار خارق‌العاده‌ی روی داد و فرشتگان آن را باز آوردند. آنان هم مشاهده نمودند که صندوق را نزد طالوت گذاشتند که نشان پادشاهی وی گشت... وَبَقِيَّةٌ: آواح شکسته، عصا و نعلین موسی، عمامه ی هارون و... فصل: از محل خود دور گشت، بیرون رفت.

تفسیر :

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ» پیغمبرشان به آنان گفت: بدرستی که نشان پادشاهی و برگزیدن دیگر طالوت آن است که، « أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ »: خدا تابوتی را به شما برمی گرداند که از شما گرفته شده بود. این تابوت همان طور که زمخشری فرموده است : عبارت بود از صندوقی که حضرت موسی هنگام جنگ ، تورات را در آن قرار داده و باعث آرامش و عدم فرار بنی اسرائیل می شد.

«فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ»: یعنی آرامش و استقرار و وقار در تابوت قرار دارد و نیز باقیمانده ی ماترک آل موسی و آل هارون می باشد؛ یعنی عصا موسی علیه السلام و لباس موسی و بعضی الواح تورات که اولین بار در آنها نوشته شده بود ، و فرشتگان آنها را نگه داشته بودند.

بعضی چیزهای غیر اینها را نیز افزوده‌اند. به قولی: مراد از آل موسی و آل هارون، نه خاندان آنها، بلکه خود آنها هستند، یعنی: این یادگارها نه از خانواده موسی علیه السلام

وهارون علیه السلام بلکه مربوط به خود آن دو بود. ابن عباس (رض) فرموده است: در حالی که مردم نگاه می کردند فرشتگان تابوت را از بین آسمان و زمین فرود آورده و آن را در جلو طالوت بر زمین نهادند. سکینه: از سکون، به معنی وقار و آرامش است.

در این هیچ جای شکی نیست که: انسان همیشه به آرامش نیاز و ضرورت دارد، به خصوص در آستانه رفتن به میدان جهاد باشد. ولی نباید فراموش کرد که: سرچشمه‌ی آرامش پروردگار با عظمت است.

یادآور می‌شویم که انبیای بنی‌اسرائیل، این تابوت سکینه (صندوق عهد) را در جنگ‌ها پیشاپیش خود حرکت می‌دادند و آن را وسیله پیروزی خود می‌دانستند. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (248)»: یعنی اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، بدانید که نزول تابوت شامل علامت و نشانه‌ی درخشان است که خدا او را به عنوان پادشاه بر شما برگزیده است.

ابن عباس (رض) می‌فرماید: «عمالقه فلسطین در یکی از جنگ‌ها، آن صندوق را از بنی‌اسرائیل به زور گرفتند، لذا خداوند متعال به نشانه حقانیت طالوت، آن را به وسیله فرشتگان به سوی وی باز فرستاد و فرشتگان آن را در برابر طالوت بر زمین نهادند و چون بنی‌اسرائیل این صحنه را دیدند، گفتند: اینک بلی! پس، به طالوت تسلیم شده و او را پادشاه خود ساختند و به جهاد تحت فرمان وی آماده شدند و طالوت از میان جوانان آنها هفتاد هزار تن را برای جهاد برگزید». (تفسیر انوار القرآن)

برای اینکه یهود به فرماندهی طالوت اطمینان و یقین پیدا کنند، پیامبرشان به آنها گفت: صندوق مقدس بنی‌اسرائیل به آنها بازگردانده می‌شود، تا نشانه‌ای برای انتخاب طالوت از سوی خداوند باشد. مراد از تابوت همان صندوق چوبی بود که مادر موسی، نوزاد خود را در آن گذاشت و به فرمان خدا در آب نیل انداخت و مأموران فرعون صندوق را گرفته و نوزاد را با آن به نزد فرعون بردند. آن صندوق همچنان در دربار فرعون بود.

وقتی موسی علیه السلام به پیامبری رسید، الواح تورات را در آن قرار داد و به هنگام رحلت نیز زره و سایر یادگارهای خود را در آن گذاشت و به وصی خود «یوشع بن نون» سپرد. این صندوق، به صورت صندوقی مقدس که صندوق عهد نام گرفته بود، در میان بنی‌اسرائیل بود و آن را در جنگ‌ها پیشاپیش سپاه حمل می‌کردند، ولی کم‌کم قداست آن شکسته و مفقود شد. این صندوق ربه شده را در زمان ریاست طالوت، خداوند از طریق ملائک به آنان بازگرداند تا موجب آرامش و اطمینان خاطر آنان باشد. (در تورات، سفر خروج، فصل 37، درباره این صندوق مطالبی آمده است).

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ كَمِ مَنِ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةُ كَثِيرَةٍ بِيَدِنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٢٤٩﴾

پس وقتی طالوت با لشکر خود (از مردم و منطقه خود) جدا شد گفت: البته الله شما را به وسیله (آب) نهر آزمایش می‌کند، پس هر کس از آن بنوشد پس او از من نیست، و هر

کس از آن نچشد پس او از من است، به جز کسیکه به اندازه یک کف دست گرفته بنوشد، پس همه جز تعداد کمی‌شان از آن نوشیدند، پس وقتی که طالوت و مؤمنان همراهان او از نهر عبور کردند، (کسانی که آب نوشیده بودند) گفتند: امروز طاقت جنگ با جالوت و لشکر او را نداریم، و کسانی که یقین داشتند که الله را ملاقات خواهند کرد، گفتند: چه بسا گروه کم بر گروه زیاد به اذن الله غالب می‌گردد و الله با صابران است. (۲۴۹)

تشریح لغات واصطلاحات :

«فَصَلِّ»: از محلّ اقامت دور کرد. حرکت داد. مبتلیکم بنهر (بلو): شما را به وسیله ی رودخانه ای می‌آزماید. ظاهراً این رودخانه، میان فلسطین و اردن قرار داشت. لیس منی: از پیروان و یاران من نیست. لَمْ يَطْعَمُهُ : از آن نوشد، نشد. غُرْفَةٌ : مَشْتِي، کفی. جَاوِزَةٌ: از آن گذر کرد. جَالُوتَ: مشهورترین پهلوان فلسطین. فِنَةٌ: گروه، دسته که هم بر عدد اندک و هم بر عدد بسیار اطلاق می‌گردد.

تفسیر :

«فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ»: پس آن زمانی که طالوت از شهر ایلیا بیت المقدس بفرمان اشموئیل به جنگ «عمالقه» و سپاه وی هشتاد هزار مرد جوان جنگی که همه برای جنگ آماده شده بودند در فصل تابستان و هوا روز گرم بیرون آمدند طالوت گفت تنها جوانانی با ما بروند که نیرومند، زحمتکش، فارغ البال، دلاور و صبور باشند و با این اعلان هشتاد هزار تن باطالوت حرکت کردند وی خواست بار دیگر آنها را بیازماید و میان ایشان و میان دشمن آب دیده نمی‌شد مگر در اردن و فلسطین.

«قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ»: پس طالوت گفت الله تعالی شما را می‌خواهد با آن نهر (جوی) در این هوای گرم بیازماید تا مطیع و عاصی را بشما بنماید. همان رودخانه ی مشهوری که به رودخانه ی شریعت موسوم است و در بین فلسطین و اردن واقع شده است.

«فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي»: هرکس از آب آن بنوشد با من نیاید، و خواست بدین وسیله عزم و اراده ی آنها را آزمایش کند، و قبل از این که در کوران جنگ درگیر شوند، توان آنها را امتحان کند.

«وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي»: و هر که نچشد و نیاشامد آب را، که طعام در لغت به معنی شراب آمده، پس بدرستی او از مذهب من است، «إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ»: مگر آنکسی که بر دارد کفی آب بدست خود یعنی به اندازه کف دست (غرفه) قناعت کند از من است، یعنی اما هرکس کمی نوشید تا تشنگی و غلیان خود را تخفیف دهد مانعی ندارد. پس به آنها اجازه داد با کمی آب تشنگی را رفع کنند.

بلی! طالوت، فقط نوشیدن یک مشت آب را به آنان رخصت داد تا آزار تشنگی را اندکی از آنان برطرف ساخته باشد و تا بدین وسیله بتوانند کشمکش نفس خویش را مهارکنند. باید گفت که: طالوت می‌خواست که با سپاهیان بنی اسرائیل از این رودخانه عبور نموده آن طرف آن اردو بزند، اما چون می‌دانست که در این قوم انضباط اخلاقی خیلی کم شده است، از این رو برای جدا کردن افراد توانمند و دردبخور از افراد ناتوان، از این آزمون استفاده کرد. پیداست کسانی که برای لحظاتی تشنگی را نتوانند تحمل کنند، چگونه می‌توان بر آنان اعتماد کرد که بتوانند در مقابل دشمنی ایستادگی کنند که پیش از این از او شکست خورده اند.

«فَشْرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ»: پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرغه (زیاده از کف دست) مگر اندکی از ایشان. مفسران مینویسند؛ تعداد این افراد به سیصد و سیزده تن میرسید که به یک کف آب (یک لپه آب) مطابق فرمان اکتفا کردند که این تعداد مساوی با تعداد مرسلان از انبیاء و عدد مجاهدان روز بدر بود. در صحیح بخاری و غیر آن آمده است.

ابن جریر از براء بن عازب (رض) روایت کرده است که فرمود: «ما در میان خودمان چنین می‌گفتیم که اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم در روز بدر سیصد و تن و اندی بودند، به شماره اصحاب طالوت که با وی از نهر گذشتند و از نهر نگذشت بجز مؤمنی». اما مفسر سدی می‌فرماید: «تمام لشکر طالوت هشتاد هزار تن بود، هفتاد و شش هزار تن آنان از آب نهر نوشیدند و فقط چهار هزار تن با طالوت باقی ماندند». «فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ»: یعنی وقتی با شکیبایی که همراه او بودند بر تشنگی و خستگی تاب آوردند، پس آن هنگام که از نهر عبور کرد و بگذشت آن کسانی که ایمان آورده اند و قول طالوت را تصدیق و باور داشته بودند به همراه طالوت بگذشتند و در آن سوی دیگر در برابر جالوت و سپاه نیرومند و پر شمار او قرار گرفتند. تعداد از این لشکر گفتند: «قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ»: آنانکه خلاف فرمان کرده و از جوی عبور ننموده بودند گفتند امروز ما توانایی و قدرت جنگیدن و مقابله با لشکر انبوه جالوت را نداریم. تعداد ما کم و آنها بیش از حد زیادند. «قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ»: آنانکه مؤمن بودند و به عالم غیب و آخرت و دیدار پروردگار خود در قیامت یقین داشتند یعنی سیصد و سیزده تن گفتند: «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ»: درست است که تعداد ما و توان نظامی ما از سپاه دشمن کمتر است اما اگر الله بخواهد بعید نیست که ما با همین سپاه اندک بر آن جمعیت کثیر غالب بشویم.

پس به یقین به یاد داشته باشید که: پیروزی در گرو کثرت تعداد افراد نیست؛ بلکه پیروزی فقط از جانب الله متعال است که نصیب انسانها گردیده و میگردد. «وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (249)»: و خداوند با صبر کنندگان است. طالوت با آن گروه اندک در مقابل لشکر جالوت صف بر کشید.

یادداشت:

عماقه: مردان قد بلند و تناور که در قدیم ساکن عربستان بودند و غالباً با یهودیان زمان صمویل و داود - علیهما السلام - می‌جنگیدند که: سرانجام، داود آنها را از میان برداشت. آنان، صندوق عهد عتیق را بردند و سپس به بنی اسرائیل بازگردانیدند. و طوری که در فوق هم یادآور شدیم؛ بنی اسرائیل آن را پیشاپیش لشکر حرکت می‌دادند و بدان وسیله آرام می‌گرفتند.

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أفرغ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبَّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٥٠﴾

و هنگامی که (طالوت و همراهان او) با جالوت و لشکر او روبرو شدند، گفتند: ای پروردگار ما! بر ما صبر و شکیبایی فروریز و ما را ثابت قدم بدار و ما را بر قوم کافر پیروز گردان. (۲۵۰)

تشریح لغات واصطلاحات :

«بَرَزُوا»: آماده ی نبرد و رویارویی شدند. «أَفْرَغُ»: فرو ریز. «أَقْدَامُ»: گامها، قدمها.

تفسیر :

«وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ»: و آن هنگام که مؤمنان ظاهر شدند و برای جنگیدن صف بستند و طالوت خواست که به قتال جالوت برود. برزوا: در براز بیرون آمدند. «براز»: عبارت از زمین و فضای فراخ است. جنگ آغاز شد، سپاهیان طالوت و مومنان گفتند: «قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا»: با تضرع سه چیز را از پروردگار با عظمت التماس کردند که در کسب پیروزی برای شان مفید و مؤثراند: باید یادآور شد که در این هیچ جای شکی وجود ندارد که: همیشه و به خصوص در جبهه‌ها، دعا همراه با حرکت لازم است، ولی نه صرف دعا به جای حرکت.

سپاهیان مؤمن طالوت در قدم اول گفتند: پروردگارا! برماصبرو شکیبایی را در قلب جمیع ما مقرر بدار بخصوص در نهاد ما عزم را تقویت فرما تا بتوانیم با دشمنان بجنگیم. در این هیچ جای شکی نیست که: صبر و پیروزی، ملازم یکدیگرند. در اثر صبر، ظفر و کامیابی نصیب می‌گردد. واقعاً هم در شداید، انسان به صبر بسیار سخت محتاج می‌باشد. «افرع» به معنای نزول فراوان است. کلمه «صبراً» نیز در قالب نکره آمده است که نشانه‌ی صبر بزرگ است.

آنان در التماس دوم گفتند: «وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا»: به تایید خود قدمهای ما را در میدان جنگ و معرکه ثابت نگاه دار، و راه فرار را در نهاد ما قرار مده، بادر نظر داشت اینکه انسان به پشت سر گذاشتن امتحانات به موافقیتهای دست می‌یابد ولی نباید این موافقیتهای انسان را مغرور کند، بلکه در همه احوال از الله متعال طلب کمک و مساعدت گردد. و در این هیچ جای شکی نیست که: وظیفه‌ی انسان، حرکت و تلاش است، اما پیروزی به دست الله متعال قرار دارد.

و در التماس سوم گفتند: «وَ أَنْصُرْنَا عَلَى الْكَافِرِينَ (250)»: و ما را بر گروه ستمکاران و ظالمان پیروز و غالب فرما که به تو کافرنند و پیامبران را تکذیب می‌کنند که عبارتند از جالوت و سربازانش.

این دعای ارزنده و مهم در آن موقعیت حساس و هولناک، اهمیت فراوان داشت و حکمت و خرد در آن نهفته بود؛ زیرا شکیبایی، سبب پایداری، پایداری هم سبب پیروزی و سزوارترین مردم به پیروزی، اهل ایمان هستند.

خداوند متعال طبق سنت لایزال پر حکمتش، شکوه، عظمت و نعمت خود را در برابر صداقت و درستی مؤمنان نشان داد و آن گروه اندک به پشتوانه‌ی ایمان پاک بر گروه فراوان بت پرست دنیا دوست، چیره شدند. داود جوان، نیز، جالوت، پادشاه ظالم و پهلوان نامدار فلسطینیان (عمالقه) را از پای در آورد: در قدم اول با فلاخمان سر او را نشانه گرفت، سنگ بر سرش خورد و نقش زمین گشت، آنگاه به او نزدیک شد، شمشیر برداشت و با آن سرش را از تن جدا کرد و آن را پیش طالوت فرستاد، پس، بدین ترتیب، لشکر بت پرست، شکست خورد و فرار کرد و داود نیز در میان مردم مشهور گشت. خداوند به داود زبور داد (نساء/163) به او علم لدنی (علم حضوری یا علم ناآموخته علمی)، عطا کرد. (بقره/251). (باید گفت که در الهیات علم لدنی علمی است که بدون

تعلیم و تعلم و بی‌واسطه به دست آمده باشد. به عباره دیگر علم لدنی، علمی است که از طریق کشف و الهام بدست می‌آید و نام دیگر آن علم اعلیٰ است. این علم، مختص اهل قرب است و تنها با تعلیم و تفهیم ربّانی به دست می‌آید نه با دلایل عقلی و شواهد نقلی این تعبیر در آیه 65 سوره کهف وجود دارد. «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (65). (پس در آنجا) بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود، رحمتی (عظیم) به او عطا کرده بودیم و از نزد خود علمی (فراوان) به او آموخته بودیم.)

هكذا الله سبحانه وتعالى به داود علیه السلام، فن زره سازي به او آموخت. (انبیاء / 80)، زبان و منطق پرندگان را به او یاد داد. (نمل آیه 16) و حکمت و داورى به او آموخت (سوره ص آیه 20).

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٢٥١﴾

پس جالوت و لشکر او را به اذن الله شکست دادند، و داود [جوان مؤمن نیرومندی که در سپاه طالوت بود] جالوت را کشت، و الله داود را بادشاهی و پیغمبری داد، و به او از آنچه میخواست چیزهایی آموخت؛ و اگر الله بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، یقیناً زمین تباه (و از فساد پر) می‌شد، و لیکن الله لطف و احسان بسیار بر همه عالم دارد. (۲۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَهَزَمُوهُمْ»: پس دشمن را در هم شکستند، تار و مارشان کردند. داود: پسر «یسی»، پیامبر مشهور، یکی از سربازان لشکر طالوت بود و شغل چوپانی داشت. «آتَاهُ الْحِكْمَةَ»: پیامبری را به او داد و پس از صمویل (شموئیل) هم به فرمانروایی و هم به پیامبری رسید و کتاب زبور بر او فرود آمد.

تفسیر :

«فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ»: یعنی به کمک، یاری و نصرت الهی لشکریان طالوت بر سربازان جالوت، باوجود کثرت تعداد افراد دشمن، خدا دعای آنان را پذیرفت و دشمنانشان شکست خوردند.

«وَ قَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ»: یعنی داود که در سپاه مؤمنان و همراه طالوت بود، جالوت، سردسته ی طاغیان را به قتل رساند، داوود فرزند «یسی» است، و طالوت او را جهت نبرد با جالوت برگزید و او با فلا خمان و چوبدستی خویش، جالوت قهرمان طاغوت را کشت.

واقعیت امر اینست؛ تا استعداد، لیاقت، ایثار و سابقه درخشانی نباشد، انسان مورد لطف خاص الهی قرار نمی‌گیرد.

« وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ »: این بود که حق تعالی مقام پادشاهی را (بعد از مرگ صمویل و طالوت) به او ارزانی داشت تا به رهبری مردم بپردازد چنانچه او را به پیامبری نیز برگزید تا به ارشاد و رهنمایی بندگان به سوی هدایت بپردازد و به او علم آموخت تا مردم را آموزش دهد. پادشاهی به منظور صلاح امور دنیا و پیامبری به منظور صلاح امور دین و علم به منظور صلاح انسان بکار می‌رود. یعنی: از آنچه که

مشیت خداوند متعال بر آن رفته بود، به داوود آموخت، همچون صنعت زره‌سازی، شناخت زبان پرندگان و قضاوت میان مردم در اختلافات و دعاوی آنان. ابن کثیر فرموده است: طالوت وعده داده بود که هرکس جالوت را به قتل برساند دخترش را به عقد او درآورد و در نعمت او را شریک گرداند و در امر و کارش او را سهیم نماید. سپس به وعده اش وفا کرد، آنگاه ملک و نعمت عظیم نبوت از جانب خدا از آن داود شد.

«وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»؛ و اگر حق تعالی شر کفار را با جهاد و تلاش نیروی نیکو کران دفع نمی‌کرد، شرارت پیشه‌گان حتماً تسلط پیدا می‌کردند و فساد و تباهی در زمین منتشر می‌شد. زیرا اگر شر غالب گردد نتیجه‌ی آن تباهی و نابودی است. و سرچشمه‌های خروشان خیر و سعادت، به خشکی و خاموشی می‌گراید، ظلم، سایه‌ی شوم خود را می‌افکند، اماکن عبادت و یاد حق و پایگاه‌های نیکوکاری ویران و فراموش می‌شود. واقعاً اگر در برابر متجاوز و ظالم دفاع صورت نگیرد، فساد و تباهی زمین را فرا خواهد گرفت. هکذا جنگ با مفسدان، يك ضرورت است. اگر عنصر مضر حذف نشود، عناصر دیگر به تباهی کشیده می‌شوند.

یعنی خدا برای برقرار ماندن نظم در زمین این قاعده را گذاشته است که گروه‌های مختلف انسانها را تا یک حدی در زمین قدرت می‌دهد، اما هرگاه گروهی از آن حد می‌گذرد، خدا به وسیله‌ی گروهی دیگر قدرت او را می‌شکند. و اگر چنین می‌بود که قدرت و حاکمیت یک گروه و یا یک حزبی برای همیشه می‌ماند و قهرمانی او ابدی و جاودان می‌شد، به طور قطع در زمین خدا فساد عظیمی برپا می‌شد. (تفهیم القرآن) «وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (251)»: ولی پروردگار به بشر لطف و احسان دارد و حق و اهل حق را همواره نصرت و یاری می‌دهد تا خیر پیوسته مستدام و امور مردم راست و برابر باشد و دنیا آباد گردد. حکم جهاد و دفاع در برابر متجاوز، فضل الهی است.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٥٢﴾

اینها، آیات (کتاب) الله است که ما آن را بحق بر تو می‌خوانیم و به راستی تو از پیامبران هستی. (٢٥٢)

تفسیر :

در این آیه می‌فرماید: داستان‌ها و حوادثی که در آیات گذشته از آنها سخن به میان آمد، مایه‌ی عبرت و درس آموزی است.

«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ»؛ یعنی ای محمد! تمام این اطلاعات راست و از سوی الله است که به حق بر تو نازل شده و بر تو تلاوت می‌شود، این قصه‌های عجیب و غریب و شگفت‌انگیزی که برای بنی اسرائیل اتفاق افتاد به حق بر تو خواندیم که از جمله‌ی آیات خدا و اخبار نهان است و خدا به وسیله‌ی جبرئیل امین آن را بر تو وحی کرد.

«وَأِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (252)»: و بدرستی که تو هر آینه از فرستادگانی به جهانیان، و جهانیان همه امت تواند، یعنی امت دعوت. تصریح و تأکید بر رسالت آن حضرت صلی الله علیه وسلم، برای تقویت قلب و تثبیت نهاد و استوارتر ساختن امر نبوت ایشان و رد این سخن کفار است که می‌گفتند: تو پیامبر نیستی.

ایا طالوت پیامبر بود :

خداوند متعال در سوره بقره داستانی از قوم موسی علیه السلام را برای تشویق و ترغیب مؤمنان بر جهاد و برای بیان این حقیقت که جهاد در امتهای پیشین هممطلوب و مشروع بوده است، ذکر می کند.

بعد از وفات موسی و هارون علیهما السلام، یکی از پیغمبران بنی اسرائیل (یوشع بن نون) سرپرستی بنی اسرائیل را بعهده گرفت. یوشع آنها را وارد فلسطین (سرزمین مقدس) نمود زیرا قبلاً در زمان موسی بدان وعده داده شده بودند. او سرزمین را میان آنها تقسیم نمود و تا وفات کرد مسئولیت رهبری آنها بعهده داشت. بعد از وفات یوشع مسئولیت رهبری آنها به مدت 356 سال به قضاتی از آنها واگذار گردید. این مقطع زمانی را دوران حکومت قضات می نامند.

در این مقطع ضعف و سستی به بنی اسرائیل روی آورد و معاصی و منکرات در میانشان رواج پیدا کرد. از شریعت روگردان شدند. بت پرستی وارد صفوف ایشان گردید. در نتیجه خداوند اقوام و ملت های پیرامون را بر آنها مسلط گردانید. عمالقه و آرامیون و فلسطینی ها بر آنها تاختند و در هر جنگی که میان آنها و دشمنانشان در می گرفت بیشتر گرفتار شکست می شدند تا پیروزی.

در جنگی که میان بنی اسرائیل و مردم غزه و عسقلان در گرفت مغلوب واقع شدند و تابوتشان به غنیمت رفت و پادشاهشان مُرد. آنگاه بنی اسرائیل چون گله ای بدون چوپانی بی سرپرست ماندند خداوند پیغمبری در میان آنها مبعوث کرد که اهل کتاب او را صموئیل می نامند، از او درخواست کردند امیری بر آنها بگمارد که در رکاب او با دشمنان خود بجنگند. خداوند متعال این داستان را در سوره بقره (آیه 246) بشرح ذیل بیان فرمود :

یعنی: آیا تا به [حال] بزرگان بنی اسرائیل پس از موسی نیندیشیده ای؟ چون به پیامبرشان گفتند: پادشاهی برای ما بگمار تا در راه خدا جنگ کنیم. [پیامبر] گفت: این انتظار از شما می رود که- اگر جهاد بر شما مقرر گردد- پیکار نکنید. گفتند: دلیلی نداریم که در راه خدا جنگ نکنیم حال آنکه از دیار خود رانده و از [زن و] فرزندانمان به دور افتاده ایم. پس آن گاه که کارزار بر آنان مقرر گشت- جز اندکی از آنان- روی گردانند و خداوند به ستمکاران آگاه است. پیغمبرشان طالوت را به عنوان پادشاه و امیر بر آنها گماشت. البته این امر به وحی از جانب خدا صورت گرفت. طالوت از قوت و توان جسمی و علمی برخوردار بود، [نقل است که طالوت، نه از نسل نبوت بود و نه از نسل پادشاهی، بلکه چوپان یا دباغی بود فقیر، و در بنی اسرائیل سنت بر آن بود که پیامبران از سبط «لاوی» و پادشاهان از سبط «یهودا» برمی خاستند و چون طالوت از تبار هیچیک از این دو سبط نبود (انوار القرآن)

داستان طالوت در سوره بقره الی آیه 252 به بیان گرفته شده است. خداوند متعال این داستان را برای امت اسلام بیان داشته است تا عبرت بگیرند، و به جهاد علاقمند شوند و از آن امتناع نورزند، زیرا صبرکنندگان نتیجه پسندیده ای در دنیا و آخرت کسب خواهند کرد، و کسانی که از جهاد امتناع ورزند هر دو سرا را از دست می دهند.

باید یادآور شد که: طالوت پیامبر برگزیده خداوند نبود، بلکه فرد صالحی بود که خداوند متعال بواسطه ی پیامبرش به مردم خبر داد که طالوت را بعنوان فرمانده لشکر خود

پذیرا شوند، یعنی خداوند متعال او را بعنوان فرمانده برگزید ولی وی را پیامبر نکرده بودند. و پیامبرشان، طالوت را از طرف خداوند به عنوان فرمانروای آنها تعیین کرد تا در این کار آنها را فرماندهی نماید، کسی که فرماندهی و رهبری را خوب انجام می دهد. والله اعلم .

پایان جزء دوم

خوانندگان گرامی !

در آیه مبارکه (253) در باره درجات پیامبران و چگونگی پیروی مردم از آنان، به بحث گرفته میشود .

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿٢٥٣﴾

این پیامبران (که نام برخی از آنان گذشت) بعضی از ایشان را بر بعضی ایشان برتری دادیم، از آنان کسی بود که الله با او سخن گفت و مراتب برخی از ایشان را بلند کرده است، و به عیسی پسر مریم معجزات واضح (و بیانگر حق) دادیم، و او را به وسیله روح القدس (جبرئیل) تقویت دادیم (ولی فضیلت و مقام آن پیامبران، مانع اختلاف امتها نشد) و اگر الله میخواست آنانکه بعد از آنها بودند بعد از اینکه دلائل روشن به آنها آمد، با یکدیگر جنگ نمی کردند و لیکن اختلاف کردند که آن سبب قتال گردید. پس از آنها کسی بود که ایمان آورد، و از آنها کسی بود که کفر را اختیار کرد، و (تاکید گفته می شود که) اگر الله میخواست با یکدیگر جنگ نمی کردند، و لیکن الله آنچه بخواهد انجام می دهد. (۲۵۳)

تشریح لغات واصطلاحات :

«فضلنا»: برتری دادیم. «كَلَّمَ اللَّهُ»: خدا با او سخن گفت. «دَرَجَاتٍ»: درجه ها، مراتب، مدارج. «الْبَيِّنَاتِ»: دلائل آشکار، بدون ابهام. «أَيَّدْنَاهُ»: او را یاری دادیم، نیرو دادیم، توان بخشیدیم. «رُوحِ الْقُدُسِ»: روح پاک، جبرئیل، جبرائیل. «مِنْ بَعْدِهِمْ»: پس از آنان، ملتهایی که پس از پیامبران بیایند.

تفسیر :

مطابق روایات ؛ تعداد انبیا علیهم السلام به 124 هزار نفر میرسد که آنجمله تنها اسماء 25 نفر از آنان در قرآن عظیم الشأن تذکر یافته است. «مِنْهُمْ مَنْ قَصَّصْنَا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ» (غافر، 78). مقام و درجات انبیا یکسان نیست و هرکدام جایگاه و امتیازاتی دارند. مثلاً امتیاز پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم خاتمیت، امی بودن، تحریف نشدن کتابش، امتیاز ابراهیم علیه السلام يك تنه امّت بودن و نسل مبارک داشتن، امتیاز نوح علیه السلام طول عمر و پایداری و دریافت سلام خاصی از طرف خداوند متعال است. در این آیه مبارکه، امتیاز حضرت موسی و عیسی علیهما السلام بیان شده

که موسی مخاطب سخن خداوند و عیسی مؤید به روح القدس بوده است. طوریکه می فرماید: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»: برخی از این پیغمبران و فرستادگان خداوند که در این سوره ذکر شدند از جهت خصایص و فضایل، در مقام و رفعت منزلت بعضی را بر بعضی برتری داده ایم.

«مِنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ»: و بعضی از آنها مانند حضرات موسی و محمد علیهما السلام اند و این از جمله برتریهایی است که خداوند متعال به ایشان بخشیده است. «وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ»: و بعضی از آنها از جانب خدا به مقام و منزلت والا و رفیع رسیده اند، مانند حضرت خاتم پیامبران، حضرت محمد، سرور دنیا و آخرت، و مانند حضرت ابراهیم، پدر پیامبران.

و بعضی از آنها پیامبرانی هستند که جایگاه و منزلتشان در نزد خدای سبحان بسی بزرگ و متعالی است. احتمال دارد که مراد از این بعض، پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و سلم باشند، به سبب کثرت مزایایی که دارند و هم محتمل است که مراد از آن ادریس علیه السلام باشد که خداوند متعال وی را به جایگاهی بلند رفعت داد و به آسمانها برد. یا مراد از آنان، پیامبران اولی العزم: هستند. «تفسیر انوار القرآن». در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «فُضِّلْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِسِتِّ: أُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، وَأُحِلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ، وَجُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ طَهُورًا وَمَسْجِدًا، وَأُرْسِلْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً، وَخُتِمَ بِي النَّبِيُّونَ» (صحیح مسلم (523).

«در شش چیز بر انبیا برتری داده شده ام:

- 1 - جوامع الكلم به من داده شده.
- 2 - به من با افگندن رعب و وحشت در دل دشمنانم، پیروزی و نصرت عطاگردیده.
- 3- اموال غنیمت برایم حلال گردانیده شده.
- 4 - زمین برایم پاک و سجده گاه گردانیده شده.
- 5 - به سوی کافه خلق خدا ا برانگیخته شده ام، نه به سوی یک قوم و نژاد و منطقه خاص.
- 6 - خاتم انبیا هستم و نبوت به من ختم گردیده».

«وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَنِيَّاتِ»: و به عیسی پسر مریم کتاب انجیل دادیم و معجزه ها بخشیدیم چون زنده کردن مردگان و و بهبود دادن کور مادرزاد و ابرص و خیر دادن از مغیبات.

«وَأَيَّدْنَا بِرُوحِ الْقُدُسِ»: و نیرو بخشیدیم به جان پاک او که جبرئیل الله در مادر وی (مریم) دمید یعنی او را به موافقت جبرئیل الیه نیرومند گردانیدیم. روح القدس: جبرئیل علیهم السلام است.

پس آیه کریمه دلیل بر آن است که میان انبیا: در فزونی الطاف و عنایات الهی، احوال و مقامات، ویژگی ها، کرامت ها و معجزات، تفاوت و تفاضل وجود دارد، اما باید گفت که در اصل نبوت میان شان هیچ برتری و تفاضلی نیست و ایشان در نبوت و هدف واحد خویش، همه با هم برابرند، پس مزیت و برتری آنها بر یکدیگر به خصوصیات دیگری مربوط است که افزون بر اصل نبوت می باشد. «تفسیر انوار القرآن».

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَنَلَّ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ»: اگر خدا می خواست ملت هایی که بعد از پیامبران آمدند، بعد از درک دلایل آشکار و براهین قطعی ارائه شده

توسط پیامبران، به جنگ و ستیز با هم بر نمی خاستند. پس اگر خدا می خواست به نزاع و اختلاف و قتال با هم اقدام نمی کردند، و آنها را بر پیروی از پیامبران متفق و متحد می کرد، همان طور که پیامبران بر کلمه ی حق متفق اند.

«وَلَكِنْ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ اٰمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ»: اما به سبب اختلافشان در دین و پراکندگی مذهب و تمایلات و هوای نفسشان، خدا هدایت آنها را نخواست، آنگاه بعضی از آنان بر دین ثابت قدم ماندند و بعضی دیگر راه کینه و کفر را پیش گرفتند.

«وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا اَفْتَلَوْا وَلَكِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيْدُ (253)»: یعنی اگر خدا می خواست طبیعت فرشتگان را به آنها می داد که به ستیز و جدال بر نمی خواستند، اما خدا داناست و هرچه را مصلحت بداند، همان را می کند، و تمام آنها از قضا و قدر خدا سرچشمه می گیرد و هم او انجام دهنده ی اراده ی خود است.

باید یادآور شد که: خداوند متعال به ذکر مراتب و منازل پیامبران می پردازد که برخی را از جهت شرایع و ملت و مناقب ویژه و سایر صفات برجسته، بر برخی دیگر برتری داده است، (نساء: 164) ، (اعراف /143)، (اسراء/55) . و همه ی مردم نیز در پیروی از آنان دو دسته اند: عده ای مؤمن و مسلم و بی آزار و عده ای کافر و جنگجو و مردم آزار و تباهاکارند. خدا در میان جمع پیامبران، امتیازات بخصوصی مانند: رفتن به معراج، داشتن خلق عظیم، نزول قرآن و بهترین امت، به پیامبر خاتم عطا کرده است، که خود قرآن به تنهایی، بالاترین معجزه و برترین هدیه ی پایدار و جاویدان به شمار می آید. پس ای پیامبر خاتم! بدان که: فرستاده ای چون موسی پسر عمران، بدون هیچ سفیر و واسطه ای با خدا سخن گفت. ملتی که پس از پیامبران و آن همه دلایل آمدند، برخی راه هدایت نرفتند و از حق روی گشتناند و سرانجام کافر شدند.

یادداشت توضیحی :

الله متعال پیروان پیامبران را نیز بر یکدیگر برتری داده است طوری که می فرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» (آل عمران: 110)، «شما بهترین امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شده اید» و طوری که پیامبر ج فرموده اند: «خیر الناس قرنی- بهترین مردمان کسانی اند که در قرن من زندگی دارند»؛ به همین گونه هر امتی که مخلص تر به الله متعال باشند و به خوبی از پیامبرانش پیروی کنند آنها از سایر امت ها بهترند؛ زیرا وقتی پیامبران بر یکدیگر برتری و فضیلت دارند پیروان آنها نیز بر یکدیگر فضیلت دارند.

اگر گفته شود چگونه میان این آیه که برتری میان پیامبران را بیان می کند و بین این فرموده پیامبر ج «لَا تُخَيِّرُونِي عَلٰی مُوسٰی». (متفق علیه). «مرا بهتر و برتر از موسی ندانید» یعنی نهی او صلی الله علیه وسلم از اینکه بین پیامبران برتری صورت گیرد؟ جمع کرد؟

در جواب باید گفت: نهی در صورتی است که این برتریت به منظور افتخار بر دیگران و خود را بلندتر جلوه دادن باشد به گونه ای که پیروان محمد ج بر دیگران افتخار ورزند و بگویند که محمد ج از موسی ÷ افضل است یا از عیسی ÷ افضل است؛ از اینگونه حرف ها نهی صورت گرفته است. اما اگر صرفاً به خاطر خبر و اطلاع باشد اشکالی ندارد. لهذا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «وَاَنَا سَيِّدٌ وَاَدَمٌ وَاِلٰى فَخْرٍ». (صحیح مسلم) (2278). یعنی «من سید و سردار اولاد آدم هستم، و این از روی فخر نیست».

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه قبلی، ملاحظه داشتیم که؛ مؤمن را به جهاد و جنگ با جسم و جان تشویق کرد، اینک در این آیه مبارکه (254) مبحثی در باره فرمان انفاق در راه خیر و نیکی، به بحث گرفته میشود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةً وَلَا شَفَاعَةً وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٥٤﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! از آنچه به شما روزی داده ایم؛ انفاق کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه خرید و فروش است و نه دوستی و نه شفاعتی، و [بدانید که] کافران همان ظالمان حقیقی اند. (هم به خودشان ستم می‌کنند، هم به دیگران). (۲۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَنْفِقُوا»: انفاق کنید، هزینه کنید، چاله ها و فاصله های مالی را پر کنید. «بَيْعٌ»: خرید و فروش، در اینجا، فدیة دادن است که گویا قصور و کوتاهی را جبران کند. «خُلَّةٌ»: دوستی، مودت. «شفاعت»: واسطه گری.

تفسیر :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ»: ای کسانی که ایمان آورده اید! از مال و ثروتی که خدا به شما عطا فرموده است، در راه خدا صدقه کنید. زکات را پرداخت و در جوه خیر و احسان بذل کنید.

«مَنْ قَبْلُ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةً وَلَا شَفَاعَةً»: پیش از آنکه بشما روزی بیاید، همان روز رعب انگیز که نمی‌توانید از خود فدیة بدهید، و بسان خرید و فروش، مال بدهید، و دوست و یآوری را نمی‌یابید که آزار را از شما دفع و برطرف کند. و شفیع را نمی‌یابید که برای شما شفاعت کند و بار گناهان را از شما کم کند، مگر با اجازه ی الله .

نباید فراموش کرد : محروم کردن امروز، محروم شدن فرداست. اگر امروز انفاق و بخششی صورت نگیرد، در آن روز هم محبت و دوستی و وساطتی در بین نخواهد بود. خلاصه، مقصد آن است که وقت عمل در همین دنیا است؛ در آن جهان اعمال را، کسی نمی‌فروشد، و به دوستی نمی‌دهد، و کسی به شفاعت دیگری نجات نمی‌یابد؛ تا وقتی که الله متعال آن را نجات ندهد.

«وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ (254)»: چه کسی ستمگرتر از شخصی است که در چنان روزی به کافری در محضر خدا بایستد، و کافر واقعاً ستمگر است و تجاوزکار و شایسته ی مجازات است. چرا که پیامبران را تکذیب کرده و هشدارها را نادیده گرفتند و از اعلامیه‌ها فرمان نبردند. عطاء بن دینار گفته است: «سپاس الله متعال را که فرمود: کافران همانا ستمکارانند و نفرمود: ستمکاران همانا کافرانند، چرا که دیگر کار بر همگان دشوار می‌شد». به قولی: مراد از کافران؛ منکران فرایض الهی و از جمله ترک‌کنندگان و بازدارندگان زکات اند زیرا امر به «انفاق» در این آیه، ناظر بر زکات فرض می‌باشد.

در این آیه مبارکه خداوند متعال چهار چوکاتی را برای تشویق و ترغیب مر به انفاق به بیان گرفته است؛ طوریکه با زیبایی خاصی فرموده است :

- آنچه داری، ما به تو دادیم از خودت نیست. «رَزَقْنَاكُمْ»

- مقداری از آنچه داری کمک کن، نه همه را. «مِمَّا»
- این انفاق برای قیامت تو، از هر دوستی بهتر است. «يَأْتِي يَوْمًا...»

احادیث وارده در فضیلت انفاق :

ابوهریره (رض) می‌فرماید: رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «الله تعالی فرمود: «أَنْفَقْ أَنْفَقْ عَلَيْكَ». و قَالَ: «يَدُ اللَّهِ مَلَأَى لَا تَغِيضُهَا نَفَقَةً، سَحَاءَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ». وَ قَالَ: «أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْفَقَ مُنْذُ خَلَقَ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ؟ فَإِنَّهُ لَمْ يَغِضْ مَا فِي يَدِهِ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، وَبِيَدِهِ الْمِيزَانُ يَخْفِضُ وَيَرْفَعُ» (صحیح بخاری (4684)). «انفاق کن تا من به تو انفاق کنم». همچنین پیامبر ج فرمود: «دست الله، پُر است و انفاق، چیزی از آن کم نمی‌کند. او شب و روز می‌بخشد. آیا نمی‌بینید که از بدو آفرینش آسمان‌ها و زمین، چقدر انفاق کرده ولی چیزی از آنچه در دست دارد، کم نشده است. و عرش الله بر روی آب، قرار داشت. ترازو در دست اوست، (رزق را) کم و زیاد می‌کند». علاوه بر پاداش اخروی‌ای که انفاق و بخشش و کرم دارد، باعث برکت و افزونی مال نیز می‌گردد. پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ، إِلَّا مَكَانٍ يَنْزِلَانِ، فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلْفًا، وَيَقُولُ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُمْسِكًا تَلْفًا» (متفق علیه). «هر روزی که بندگان صبح می‌کنند، دو فرشته فرود می‌آیند، یکی از آنها می‌گوید: ای پروردگار! به انفاق‌کننده عوض ده، و دیگری می‌گوید: ای پروردگار! مال ممسک و بخیل را تلف کن».

همچنان ابوهریره (رض) می‌فرماید: شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و پرسید: ای رسول الله! کدام صدقه، اجر بیشتری دارد؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَاحِبُ شَحِيحٍ تَخْشَى الْفَقْرَ، وَتَأْمُلُ الْعِنَى، وَلَا تُمَهِّلُ حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُوفَ، قُلْتَ لِفُلَانٍ كَذَا، وَلِفُلَانٍ كَذَا وَقَدْ كَانَ لِفُلَانٍ» (متفق علیه). «صدقه‌ای که آن را در زمان تندرستی و هنگامی که حرص جمع آوری مال داری و از فقر می‌ترسی و امید به ثروتمند شدن داری، بدهی، نه اینکه منتظر بمانی تا لحظات مرگت، فرا رسد، آنگاه (صدقه دهی و) بگویی: به فلانی اینقدر بدهید و به فلانی اینقدر بدهید. در حالی که در آن لحظه، خود بخود مال، تعلق به دیگران دارد». (و از آن تو نیست).

آیت الکرسی:

لقب این آیه «آیه الکرسی» است، و در حدیث شریف، آن را «اعظم آیات کتاب الله» معرفی داشته اند. این آیه به نام «آیت الکرسی» معروف است و در آن الله متعال به گونه ای شناسانده شده است که نظیرش را در جای دیگری نمی‌توان یافت.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿٢٥٥﴾

الله (معبود بر حق است) هیچ معبودی بحق جز او نیست، زنده (و جهان هستی را) نگه دار و مدبر است (تدبیر تمام کائنات در دست اوست)، او را نه پینکی می‌آید و نه خواب یعنی از کائنات یک لحظه غافل نمی‌باشد)، آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست کیست که در نزد او جز به فرمان او شفاعت کند؟ آنچه را که پیش روی آنها است و آنچه را که پشت سر آنها است می‌داند (یعنی از احوال حاضر و آینده انسانها باخبر

است) و مردم از علم او آگاهی نمی‌یابند، مگر آن مقداری که او بخواهد. کرسی او آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته است، و نگهداری آنها (آسمانها و زمین) او را خسته نمی‌سازد، و بلندی مقام و عظمت، مخصوص اوست. (۲۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الله»: خدای راستین. «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»: در هستی، هیچ معبود بر حقی جز او نیست. «الْحَيُّ»: زنده ی جاوید. «الْقَيُّومُ» (قوم): قایم به ذات که قیام غیر به اوست، جهاندار و نگهدارنده ی موجودات از هر جهت. گرداننده ی امور هستی، برپا دارنده، مدبر، قوم، معانی گوناگون دارد. «لَا تَأْخُذُهُ»: الاخذ: او را فرا نمی‌گیرد، چیرگی، استیلا. سنه (وسن): چرت، خواب سبک. «مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»: آن چه - در این جهان - پیش روی آنان است. «مَا خَلْفَهُمْ»: آن چه - در آن جهان - پشت سر آنان است. «لَا يُحِيطُونَ»: احاطه نمی‌کنند، محیط نمی‌شوند، دسترسی نمی‌یابند. «كُرْسِيُّهُ»: تخت او، در این جا شاید علم توأم با قدرت و سیطره ی خدا منظور است، (غافر/7) به علما و دانایان می‌گویند: «کرسی» چون مورد اعتمادند. معنای دیگر کرسی، عظمت و فرمانروایی خداست و کرسی و نشستن و جالسی در آن جا نیست. «وَلَا يَأْتِيهِ» : بر او سنگینی نمی‌کند، نگهداری آسمانها و زمین، خدا را ناتوان و درمانده نمی‌کند. «الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»: بلندمرتبه ی بزرگ، والا، متعالی از شبه و مانند.

تفسیر :

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»: الله سزاوار پرستش است و هیچ معبودی جز او نیست بلکه فقط او شایسته عبادت است. «الحي» عبارت از ذات پاینده ماندگاری است که هیچ راهی برای فنایش وجود نداشته باشد یعنی الله ذاتی است یگانه و یکتا و تک و برآوردنده ی نیازمندان، دارای حیاتی است کامل و پاینده که مرگ و نیستی به وی راه ندارد، و با رعایت و عنایت، به تدبیر امور خلق می‌پردازد. «قیوم» یعنی: قیام‌کننده به تدبیر امور آفرینش و مخلوقات خویش و حفظ و نگهداشت آنها و برپادارنده‌ای که همه موجودات به او نیازمندند و او از همه آنها بی‌نیاز می‌باشد. در تفسیر روح المعانی منقول شده است. «القائم الحافظ لكل شيء» (یعنی نگهبان و حافظ هر چیز اوست. و او بحفاظت هیچ احدی نیازمند نیست بلکه همه مخلوقات ارضی و سماوی را از تمام رنج‌ها و بلاها فقط او تعالی حفاظت می‌فرماید حتی محافظ انبیاء و اولیاء، الله سبحانه و تعالی است و به آنها دستور داده است که در تمام مراحل زندگی از تمام رنج‌ها و بلاها از من پناه بخواهید که من شما را حفاظت می‌کنم چنانچه به پیامبر گرامی محمد صلی الله علیه وسلم بکثرت دستور فرموده است که: «وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ ۙ ۙ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ ۙ ۙ» (المؤمنون: 97-98). «و بگو: پروردگار! از وسوسه‌های شیاطین به تو پناه می‌برم! * و از اینکه آنان نزد من حاضر شوند (نیز) - ای پروردگار من - به تو پناه می‌برم!».

همچنین در معوذتین آموزش داده شده است - که بگو - از شر جمیع مخلوقات من از رب فلق پناه می‌خواهم و در سوره جن نیز بعنوان تعلیم عقیده دستور داده است که «قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ۙ ۙ» (الجن: 22) «بگو: هیچ احدی مرا از عذاب خدا پناه نمی‌دهد و هیچ پناهگاهی غیر از او نمی‌یابم». خلاصه باید بعرض رسانید که در این مورد آیات و احادیث متعددی نبوی وجود دارد که

: دلالت صریحی دارند که انبیاء و اولیاء پناه گیرنده بوده‌اند و پناه دهنده فقط ذات پروردگار با عظمت است.

«لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»: چرتی و خوابی برای او نیست، همیشه بیدار است و سستی و رخوت بدو راه ندارد. و در حدیث آمده است: خدا نمی خوابد و لازم نیست بخوابد. سنه: خواب سبک و غنودنی است که به عنوان مقدمه خواب پدید می‌آید و احساس رخوت و سستی و فروافتادن پلکها (چرت) نشانه آن می‌باشد. خواب: حالتی است خاص که بر جانداران عارض می‌شود و با آن، حواس ظاهری از احساس و ادراک باز می‌ماند. «و نه» او را «خوابی گران» فرامی‌گیرد، پس برحق تعالی هیچ نقص و غفلت و فراموشی‌ای از تدبیر امور مخلوقاتش، دست نمی‌دهد

در تفسیر تفهیم القرآن آمده است: «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» این جمله در رد گمان کسانی است که وجود خداوند عالم را بر وجود ناقص خور قیاس نموده ضعف‌هایی را به او نسبت می‌دهند که ویژه‌ی انسانهاست. مانند این گفته‌ی کتاب مقدس که خدا در شش روز زمین و آسمان را آفرید و در روز هفتم استراحت کرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَنَامُ، وَلَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَنَامَ، يَخْفِضُ الْقِسْطَ وَيَرْفَعُهُ، يُرْفَعُ إِلَيْهِ عَمَلُ اللَّيْلِ قَبْلَ عَمَلِ النَّهَارِ، وَعَمَلُ النَّهَارِ قَبْلَ عَمَلِ اللَّيْلِ، حَبَابُهُ النَّوْرُ - وَفِي رِوَايَةٍ أَبِي بَكْرٍ: النَّارُ - لَوْ كَشَفَهُ لَأَحْرَقَتْ سُبْحَاتٍ وَجْهَهُ مَا أَنْتَهَى إِلَيْهِ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ» (صحیح مسلم (293)). «الله تعالی نمی‌خوابد و برای او شایسته نیست که بخوابد؛ ترازو را پایین آورده و بالا می‌برد (سبک و سنگین می‌کند)؛ عمل شب، قبل از روز به سوی او بالا می‌رود و عمل روز قبل از شب به سوی او بالا می‌رود. حجاب او نور است؛ و در روایت ابوبکر بجای نور نار یعنی آتش آمده است- اگر آن را بر دارد، انوار (و زیبایی) چهره‌اش تا آنجا که بینایی اوست، آفریده‌هایش را می‌سوزاند».

«لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ»: آنچه در آسمان و زمین است همه ملک اوست، یعنی تمام آنچه که در آسمانها و زمین قرار دارد، در زیر قدرت و قهر او قرار دارد. «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»: یعنی هیچ‌کس نمی‌تواند برای دیگری نزد او شفاعت کند مگر با اجازه‌ی خود او.

ابن کثیر فرموده است: این بیانگر عظمت و جلال و کبریاء اوست به طوری که هیچ‌کس به خود جرأت نمی‌دهد نزد او شفیع احدی شود مگر با اجازه‌ی خود او.

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ»: ما بین آیدیه‌م: آنچه در پیش روی آنان حاضر و قابل مشاهده است، و ما خَلْفَهُمْ: آنچه در پشت سرشان است آنچه در پیش اهل آسمانها و زمین از امور این جهان است و آنچه پس از او از کارهای آن جهان خواهد بود میدانند یعنی آنچه از کردار خلق است از خیر و شر و آنچه اکنون کنند که هنوز نکرده‌اند همه را میدانند.

«وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ»: هیچکس و هیچ پیغامبر و هیچ فرشته و هیچ چیز به علم و دانش او نرسند مگر آنکه الله بخواهد که بر چیزی آگاه شوند و بدانند که این بر ثبوت نبوت و صحت رسالت ایشان دلیل باشد.

«وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ»: و هفت آسمان و هفت زمین همه فراگرفته از علم اوست. او دارای فرمانروایی و قدرت و اسعه است، به کوچکترین و بزرگترین امور آگاه است و هیچ کاری بر او دشوار نیست.

ابن عباس (رض) می فرماید: «کرسی حق تعالی، علم اوست». مفسر طبری این رأی را ترجیح داده. از نظر اهل لغت نیز، اصل کرسی به معنای علم است، از این جهت به علما «کراسی» گفته می شود زیرا آنان تکیه گاه های مردم و محل اعتماد ایشانند.

در روایتی دیگر از ابن عباس (رض) آمده است که فرمود: «کرسی حق تعالی محل و موضع هر دو قدم اوست». به قولی دیگر: مراد از کرسی، عظمت و بزرگی خداوند متعال است و الا - در حقیقت امر - نه کرسی ای است و نه نشستنی و نه هم کسی که بنشیند. به قولی دیگر: مراد از کرسی، فرمانروایی خداوند متعال است. باید دانست که به قول صحیح، کرسی غیر از عرش است و عرش از کرسی بزرگتر می باشد، چنان که در احادیث شریف آمده است.

صاحب تفسیر «المنیر» می گوید: «من بر آنم که واجب است تا ما به عرش و کرسی همان گونه که در قرآن مجید آمده است ایمان داشته باشیم و حق تعالی خود به مراد خویش از آنها داننا تر است».

حسن بصری (رح) فرموده است کرسی یعنی عرش، ابن کثیر گفته است: صحیح آن است که کرسی با عرش فرق دارد، و همان طور که آثار و اخبار نشان می دهند عرش از کرسی بزرگتر است.

«و لا یؤدّه حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (255)»: یعنی حفظ و نگهداری آسمان ها و زمین و آنچه در آن دو قرار دارد، بر او سنگین نیست و او را در مانده و ناتوان نمی کند. همو مقام والا دارد و بر خلق خود تفوق دارد، همان طور که خود گفته است: (و هو الکبیر المتعال).

فضایل آیت الكرسی :

ابی بن کعب (رض) می فرماید که پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب به من فرمود: «یا ابا المنذر، أتدري أي آية من كتاب الله معك أعظم؟» قال: قلت: الله ورسوله أعلم. قال: «یا ابا المنذر أتدري أي آية من كتاب الله معك أعظم؟» قال: قلت: «الله لا إله إلا هو الحي القيوم» قال: فضرب في صدري، وقال: «والله ليهنك العلم أبا المنذر» (صحیح مسلم 810).

«ای ابوالمنذر! آیا می دانی کدام آیه از کتاب الله که همراه توست، بزرگتر است؟» گفتیم: الله و رسولش بهتر می دانند. باز فرمودند: «ای ابوالمنذر! آیا می دانی کدام آیه از کتاب الله که همراه توست، بزرگتر است؟» گفتیم: «الله لا إله إلا هو الحي القيوم» «الله، معبودی به حق جز او نیست، (اوست) زنده قیوم» (آیت الكرسی) است. رسول الله ج به سینه ام زد و فرمود: «ای ابوالمنذر! علم مبارکت باشد».

همچنان از ابی بن کعب (رض) روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لِيَهْنِكَ الْعِلْمُ أبا المنذر، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ لَهَا لِسَانًا وَشَفَتَيْنِ تُقَدِّسُ الْمَلِكَ عِنْدَ سَاقِ الْعَرْشِ» (مصنف عبدالرزاق (6001) و مسند احمد (21278) و سلسله احادیث صحیحه البانی (3410)). «ای ابوالمنذر! علم مبارکت باشد، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، این آیه (آیت الكرسی) دو لب و زبان دارد و کنار ساق عرش، پاکی ملک (الله) را بیان می کند».

همچنان پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ لَمْ يَمْنَعْهُ مِنْ دُخُولِ الْجَنَّةِ إِلَّا أَنْ يَمُوتَ» (عمل اليوم والليلة از نسائی (100) و صحیح الجامع از البانی (6464)). «هر کس آیه الكرسی را بعد از نماز فرض بخواند،

فقط مرگ است که مانع ورود او به بهشت می‌شود». (یعنی به محض اینکه بمیرد وارد بهشت می‌شود).

و در داستان ابو ایوب انصاری (رض) آمده است که شیطان به وی گفت: چیزی به تو می‌گویم؛ آیه الکرسی را در خانه‌ات بخوان؛ شیطان و هیچ چیز دیگری به تو نزدیک نمی‌شود. پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از شنیدن آن، فرمود: «صَدَقْتُ وَ هِيَ كَذُوبٌ» «در این مساله، راست گفته است و او بسیار دروغ می‌گوید» (سنن ترمذی (2880) و مسند احمد (23592) و صحیح ترغیب و ترهیب (1469). و مشابه آن با لفظی متفاوت در بخاری (5010) روایت شده است.)

ابن کثیر می‌فرماید: این آیه، ده جمله‌ی مستقل است و به ذات الهی تعلق دارد و همگی ستایش و تمجید از خدای یکتاست.

خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه (256 الی 257) موضوعاتی در باره آزادی در دین، نصرت و همراهی الله متعال به سوی ایمان، را مورد بحث قرار میدهد.

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥٦﴾

در (قبول) دین هیچ اکراه و اجباری نیست، به راستی که راه راست (و هدایت) از راه انحراف (و گمراهی) روشن شده است. پس هر کس به طاغوت (شیطان و بت و انسانهای گمراه و طغیانگر) کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، پس به راستی که به دستگیره محکمی چنگ زده است، که آن را گسستن نیست، و الله شنوای داناست (به اقوال و افعال مردم). (٢٥٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِكْرَاهٌ»: مجبور کردن، واداشتن. «الرُّشْدُ»: راه درست، هدایت، راه پیشرفت. «الْغَيِّ»: گمراهی، بیراهه، راه کج. طاغوت، طغو، طغوا، طغوانا، طغاء، طغي، طغيا و طغيانا: طغیان کرده، از حد خود فراتر رفته، شیطان، بتها، معبود دروغین، هر موجودی که پیروی اش سبب گمراهی و دوری از راه حق گردد. این کلمه، برای مفرد و جمع و مذکر و مؤنث به کار می‌رود و هدف، بر حسب معنا تعیین می‌شود. «اسْتَمْسَكَ» (مسك): چنگ زد، در آویخت، متمسک شد. «الْعُرْوَةُ»: دستگیره، دستاویز، ایمان. «الْوُثْقَى»: استوار، بسیار محکم. «الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى»: درخت انبوه و درهم. «انْفِصَامٌ» (فصم): گسستن.

تفسیر:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»: در دین، هیچ اکراه و اجباری نیست [کسی حق ندارد کسی را از روی اجبار و ادار به پذیرفتن دین کند، بلکه هر کسی باید آزادانه با به کارگیری عقل و با تکیه بر مطالعه و تحقیق، دین را بپذیرد].

یعنی چون حق و باطل و هدایت و گمراهی کاملاً مشخص و بیان شده است، دیگر هیچ‌کس مجبور و ناچار نمی‌شود که به دین اسلام درآید.

مفسر تفسیر کشاف می‌نویسد: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» یعنی: خدای متعال روا نشمرده است که پذیرش دین با اجبار و زور انجام پذیرد، بلکه هر کس می‌باید با تمکین و اختیار دین خود را برگزیند؛ چنان که در عبارتی دیگر می‌فرماید: «و لو شاء ربك لآمن من في الأرض كلهم جميعا أفأنت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين» [یونس، 99]. یعنی: اگر خدا

می خواست آنان را به زور وادار می کرد که ایمان بیاورند، اما خدا چنین نخواست است و کار پذیرش دین را به اختیار و گزینش انسانها گذارده است. «قد تبين الرشد من الغي» یعنی: ایمان از کفر با دلایل روشن معلوم شده است.

درشان نزول این آیه مبارکه در تفسیر المنیر، ابن جریر طبری از ابن عباس (رض) روایت کرده است: «لا اکراه فی الدین» درباره ی مردی از انصار از قبیله بنی سالم که برایش حصین گفته می شد، نازل گردیده است. حصین خودش مسلمان بود و دو پسر مسیحی داشت، پس برای پیامبر اکرم گفت: آیا آنها را به اجبار به پذیرش دین اسلام وادار نمایم؛ چه آنها جز نصرانیت از پذیرش اختیار دینی دیگر سرباز زده اند. پس خداوند این آیه را نازل نمود. و در روایتی دیگر آمده است حصین به اکراه و اجبارشان در امر پذیرش اسلام اقدام نمود، و کار به جایی رسید که پسرانش رسیدگی به امورشان نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند، و حصین در مقام دفاع از خود گفت: یا رسول الله! آیا برخی از وجودم وارد جهنم گردد و همین گونه تماشاگر باشم؛ همان بود که آیه مبارکه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» را نازل فرمود. «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»: بدرستی که راه راست از گمراهی روشن شده است یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمایز و آشکار و ایمان با دلایل و برهان های خود متجلی و روشن گردیده است بنابراین، ضرورتی به اجبار کسی بر پذیرش اسلام وجود ندارد. واضح است که: دین، مایه ی رشد انسانیت است.

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» به ریسمان استوار و محکم و قابل اطمینانی که از هر گونه گسستن در امان است چنگ زده است قابل یاددهانی است که: محکم بودن ریسمان الهی کافی نیست، محکم گرفتن هم شرط است. و تکیه به طاغوت ها و هر آنچه غیر خدایی است، گسستنی و از بین رفتنی است. در آیه مبارکه کلمه ی «طاغوت» به معنای طاوغیت (طاغوت ها) به کار رفته است، یعنی با سرپیچی از خدا انسان در دام یک طاغوت نمی افتد، بلکه طاغوت های زیادی بر او مسلط می شوند. پس هر که کافر گردد یعنی بگردد به آنچه غیر از خدای باشد، غیر خدا خواه شیطان و خواه بتان و خواه کهنه و ساحران باشد.

طوری که گفته شد یکی از این طاغوتها شیطان است که هر لحظه به اشکال متنوع و مختلف، متفاوت و جدیدی با نشان دادن باغ سبز او را اغوا می کند. طاغوت دوم نفس خود انسان است که او را برده ی خواهشات نموده به سوی راه های کج زندگی می کشاند. و طاغوت های بی شمار دیگری در دنیای بیرون او پراکنده اند. همسر، بچه ها، فامیل ها و خویشاوندان، قبیله و عشیره، دوستان و آشنایان، جامعه و مردم، پیشوا و رهبر، حکومت و حاکمان، همه ی اینها طاغوت هایی در حق او هستند که هر یکی می خواهد در جهت منافع خویش او را وادار به بردگی کند و این برده ی اربابان بی شمار همه ی عمر در این گیرودار است که کدام ارباب را راضی کند و از نارضایتی کدام ارباب بپرهیزد.

عروه: یک طرف ریسمانی است که به شکل حلقه ای گره زده می شود و هر کس به چاهی فرو رود، یا از آن بالا آید، آن حلقه را محکم در دست خویش می گیرد. مراد از آن در اینجا؛ وسیله نجات است. وثقی: یعنی: محکم به هم گره زده شده و سخت استوار بلی! هر کس ایمان آورد؛ به دستاویزی محکم و استوار چنگ زده است،

«لَا اِنْصَامَ لَهَا»: و به خدا ایمان بیاورد و بگردد پس بدرستی که به دست آویزی محکم که قرآن است چنگ زند برای او هیچ انقطاعی و انفصالی نیست. یعنی هر که با همه ی نیروی اسلامی به آن در آویزد از گسستن و سقوط مصون می ماند.

ابن کثیر آرای علما درباره «عروه الوثقی» را چنین نقل می کند: «عروه الوثقی؛ ایمان است». سدی می گوید: «عروه الوثقی اسلام است». سعید بن جبیر و ضحاک می گویند: «عروه الوثقی؛ کلمه طیبه لا اله الا الله است». انس بن مالک (رض) می فرماید: «عروه الوثقی قرآن است». سالم ابن ابی الجعد می فرماید: «عروه الوثقی دوست داشتن در راه الله و دشمنی ورزیدن به خاطر اوست». آن گاه ابن کثیر در جمع بندی این آراء می گوید: «همه این اقوال صحیح است و میان آنها هیچ گونه تعارضی وجود ندارد».

«وَ اللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (256)»: و خداوند بسیار شنواست برای گفتار کسی که متوسل به عروه الوثقی است و بسیار داناست به نیت خالص کسی که بدان عروه تمسک کرده و چنگ زده است پس، ایمان به الله و کفر به طاغوت باید واقعی باشد، نه منافقانه. زیرا خداوند می داند و می شنود.

مفسر امام قرطبی فرموده است: «از آنجا که ایمان به الله متعال و کفر به طاغوت، از اموری است که به زبان گفته می شود و قلب آن را باور می کند، پس، مناسب بود که در اینجا صفت «سمیع» برای گفتنی ها و صفت «علیم» برای معتقدات به کار رود، که چنین شد».

خواننده معزز! با تمام قوت باید گفت که: ایمان قلبی با اجبار حاصل نمی شود، بلکه با برهان، اخلاق و موعظه می توان در دلها نفوذ کرد، ولی این به آن معنا نیست که هر کس در عمل بتواند هر منکری را انجام دهد و بگوید من آزادم و کسی حق ندارد مرا از راهی که انتخاب کرده ام باز دارد. قوانین جزایی اسلام همچون تعزیرات، حدود، دیات و قصاص و واجباتی همچون نهی از منکر و جهاد، نشانه آن است که حتی اگر کسی قلباً اعتقادی ندارد، ولی حق ندارد برای جامعه یک فرد مودی و مضرری باشد.

دین مقدس اسلام که به کفار می گوید: «هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره، 111). اگر در ادعای خود صادق هستید، برهان و دلیل ارائه کنید. چگونه ممکن است مردم را در پذیرش اسلام، اجبار نماید؟

جهاد در اسلام یا برای مبارزه با طاغوت ها و شکستن نظام های جباری است که اجازه تفکر را به ملت ها نمی دهند و یا برای محو شرک و خرافه پرستی است که در حقیقت یک مریضی است و سکوت در برابر آن، ظلم به انسانیت است. بناً اعلام باید داشت: دینی که برهان و منطق دارد، نیازی به اکراه و اجبار ندارد. واضح است که: تأثیر زور در اعمال و حرکات است، نه در افکار و عقاید.

باید گفت که: این آیه مبارکه قاعده ای بزرگ از قواعد اسلام و رکنی عظیم از ارکان سیاست، برنامه و راه و روش آن است. قاعده ای که اجبار کسی را به پذیرش دین روانی داند و همچنین به کسی این اجازه را نمی دهد که فردی از اهل ادیان را به اجبار از دین وی خارج سازد. البته این قاعده هنگامی تحقق می پذیرد که مسلمانان قوی و نیرومند باشند، به گونه ای که بتوانند از هویت و حیات دینی شان در برابر فتنه گران حراست و حفاظت نمایند، لذا برای تأمین آزادی دعوت و ایمنی از فتنه، جهاد علیه سلطه متجاوز امری اجتناب ناپذیر است و بعد از آن، موضوع گردن نهادن به اسلام در حوزه

فردی و گروهی، چیزی است که به قناعت اختیاری انسان‌ها از طریق حجت و برهان، یا گفت‌وگو به شیوه‌ای که نیکوتر است، واگذاشته می‌شود و در این میدان، دیگر نه جهاد مسلحانه‌ای در کار است و نه اجبار و فشاری.

صاحب تفسیر «المنیر» پس از آن که اقوال و آرای مفسران در خصوص منسوخ شدن این آیه کریمه را با آیه: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جُهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ» (التوبة: 73). نقل می‌کند؛ این استنباط را به دست می‌دهد که قول به نسخ آن ضعیف است، لذا قول صحیح این است که آیه کریمه منسوخ نیست. مفسر سید قطب در «فی ظلال القرآن» این آیه کریمه را از بارزترین وجوه گرامی‌داشت خداوند متعال از انسان می‌داند و با بیانی مدلل نشان می‌دهد که میان اصل عدم اکراه بر دین و اصل مشروعیت جهاد مسلحانه، هیچ‌گونه تعارض و تناقضی وجود ندارد و هریک از آنها مجال خاص خود را دارا می‌باشند. (ملاحظه شود تفسیر المنیر (40-42/2) و تفسیر «فی ظلال القرآن 296-293/1»، طبع دار الشروق . بنقل از «تفسیر انوار القرآن»

باید یادآور شد: با این فرمان قاطع و محکم، راه خدا، از راه‌های پراکنده و زیانبار، باز شناخته شد و به روشنی نشان داد که برپایی دین اسلام با شمشیر نبوده است و این آیه در آغاز سال چهارم هجری - که مسلمانان در اوج اعزاز و اقتدار و شوکت و هیبت بودند - فرود آمد و طبعا جنگ و جهادشان جز برای دفع تجاوز گریها، ستم و زور گوییهای دشمن و آزادی دین، چیزی نبوده.

ارتباط این آیات با آیه الکرسی:

آیه الکرسی، یکتایی در الوهیت، مالکیت مطلق، قدرت و شکوه و جلال آفریدگار را در آسمانها و زمین معین کرد و بیان نمود که حیات واقعی، تدبیر امور موجودات - بدون رنج و فشار - و علم محیط بر همه ی عالم، همه در توان و از آن خداست و پس از تبیین این اوصاف قاطع، جایز نیست کسی را به زور و اجبار به دایره ی دین آورد، زیرا فطرت و نهاد پاک، مشاهده و مطالعه ی شگفتیهای دور و نزدیک هستی فکر سلیم و اندیشه ی درست، آدمی را به سوی ایمان به وجود پروردگار بی همتا هدایت می کند و به اسلام، که راه و روش درست زندگانی هر دو جهان است، خرسند می باشد. (تفسیر فرقان)

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٥٧﴾

خداوند یاور (و سر پرست) کسانی است که ایمان آورده اند، آنها را از تاریکیها به سوی نور [ایمان، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می برد. و کسانی که کافر شدند یاور و سر پرست آنها شیطان سرکش است که بیرون می‌آرد ایشان را از نور فطرت به سوی تاریکیهای کفر، این گروه یاران آتش‌اند و در آن همیشه خواهند بود. (٢٥٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلِيِّ» : یار، پشتیبان، دوست، سرور، متولی «الظُّلُمَاتِ»: تاریکیها، کفر و گمراهی. «إِلَى النُّورِ»: به سوی ایمان، هدایت، روزنه ی امید.

کلمه: نور، در آیه مبارکه مفرد و کلمه «ظلمات» جمع آمده است، چون حق یکی است و تعدد نمی پذیرد؛ اما گمراهی، کفر و ناراستی، بسیارند. [ابن کثیر].

تفسیر :

در آیه قبل خواندیم که او مالک همه چیز است؛ «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ...» و در این آیه مبارکه آمده است : نسبت او به مؤمنان، نسبت خاصّ و ولایی است.

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» : و تنها خداوند متعال ولی و دوستدار مؤمنان است که آن‌ها را حفظ، سرپرستی هدایت ، غالب و پیروزمی‌کند ، آنان را از تاریکی کفر و گمراهی بیرون می آورد و به نور ایمان و هدایت راهنمایی می کند. چنانچه آن‌ها را از تمامی مهلکه‌های شبهات و شهوات با آیات و نشانه‌های واضح و آشکار سالم نگه‌داشته و آنان را به سوی بهترین راه‌های هدایت و توفیق رهنمایی کرده است.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» : یعنی دوستان و سرپرستان کافران عبارتند از شیاطین رانده شده ، که آنان را از نور ایمان به سوی تاریکی شک و گمراهی می برند. و آن‌ها را از اسلام بازمی‌دارند و به سوی پرستش بت‌ها می‌کشانند.

مؤمنان، يك ولی و يك سرپرست دارند که الله متعال است ولی کافران سرپرستان متعدّد دارند که طاغوت‌ها باشند واقعیت امر اینست که پذیرش يك سرپرست آسان‌تر است. و هر کس تحت ولایت خداوند قرار نگیرد، خواه ناخواه طاغوت‌ها بر او ولایت می‌یابند. واضح است ؛ هر ولایتی غیر از ولایت الهی، ولایت طاغوتی است.

«أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (257)» : یعنی آنان یاران جهنم اند که برای همیشه در آتش دوزخ خالد و جاویدان اند و چه بد قرارگاهی است جایگاه آن‌ها.

شأن نزول آیه مبارکه :

مفسر ابن جریر طبری در شأن نزول آیه مبارکه روایت می‌کند: کسانی که به عیسی علیه السلام ایمان آورده بودند و چون پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم مبعوث شدند، به ایشان نیز ایمان آوردند؛ از مصادیق این آیه‌اند.

خوانندگان گرامی !

بعد از اینکه خداوند متعال در آیه ی قبلی بیان فرمود که او سرور و یاور و دستگیر اهل ایمان و طاغوت هم یاور و آقاي کافران است؛ اینک در آیه مبارکه (258) در باره داستان نمرود بابلی (کلده ای) و خودخواهی هایش ، بحث بعمل آمده است .

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٢٥٨﴾

آیا ندیدی (و آگاهی نداری از) کسی (= نمرود پادشاه بابل) که با ابراهیم درباره ی پروردگارش به مجادله و گفتگو پرداخت؟ بدان خاطر که خداوند به او پادشاهی داده بود. (و از کبر و غرور سرمست شده بود)، هنگامی که ابراهیم گفت: «پروردگار من کسی است که زنده می کند و می میراند» (نمرود) گفت: «من (نیز) زنده می کنم و می میرانم». (کسی را بخواهم قتل می‌کنم)، ابراهیم گفت: «همانا خداوند، آفتاب را (هر روز) از مشرق می آورد، پس (اگر راستگو هستی) تو آن را از مغرب بیاور!» (در

اینجا) آن کسی که کفر ورزیده بود مبهوت شد. و الله قوم ظالم را هدایت نمی‌کند. (۲۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ»: خبر داری از.....؟ آیا ندیدی؟ «حَاجَّ»: جدال و محاجه می‌کرد. «أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ»: که چون الله به او پادشاهی داده بود، مغرورگشت و افتخار می‌کرد. «بُهِتَ»: سرگردان شد، درمانده گشت، زبان بسته و خاموش شد، بی دلیل ماند، مبهوت گشت.

نمرود :

نمرود، پسر کوش، پسر کنعان، پسر سام، پسر نوح، به قولی پادشاه جهان آن عصر بود و البته تاریخ روشن و مسلمی در دست نیست که مؤید این نقلها باشد. و آنچه مسلم است فاصله ی نوح نبی تا ابراهیم، بسی فراتر از سه چهار نسل است. تفسیر این کثیر به نقل از مجاهد می‌نویسد : فرمانروایان و شاهانی که جهان را در اختیار داشتند (جهاندار بودند)، چهار نفرند: دو مؤمن و دو کافر.

الف : مؤمنان، سلیمان بن داود و ذوالقرنین ب: کافران: نمرود و بختنصر مجوسی.

تفسیر :

در آیهی قبلی خواندیم که خداوند ولیّ مؤمنان است و آنان را از ظلمات خارج و به سوی نور می‌برد، در این آیه مبارکه و آیات بعد نمونه‌هایی از ولایت خداوند و بیرون آوردن از ظلمات به نور را مطرح می‌کند.

«أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ»: ای محمد! آیا از عملکرد آن پادشاهی «نمرود

بن کنعان» صاحب کفر و طغیان تعجب نمی‌کنی که با ابراهیم درباره‌ی خدای رحیم و

رحمان مجادله و جر و بحث کرد و ندانست که وجود حق تعالی امری است معلوم و مطابق برهان که فطرت سلیم و نفس‌های مستقیم به آن شهادت و گواهی می‌دهد؟

«أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ»: و او خدایی است که به این «نمرود» خصومت‌گر پادشاهی داد ولی

او منکر شد و دست به الحاد زد. نمرود بن کنعان، در عراق پادشاهی می‌کرد و مرکز

فرمانروایی‌اش بابل بود و نقل است که او پادشاه عالمگیر زمان خود بود که دنیا را تماما

زیر سلطه و فرمان خویش درآورده بود

مفسران، طول مدت پادشاهی‌اش، او را به این طغیان و گردنکشی واداشت زیرا نقل است

که او به مدت چهارصد سال بر مسند پادشاهی قرار داشت و در این پادشاهی و ناز و

نعمت، مغرور و گردنکش شد، در حالی که نعمت اساسا انگیزه بخش شکر و سپاس است

نه ناسپاسی و گردنکشی، هم از این روی او با ابراهیم علیه السلام به مقابله و مکابره

پرداخت. «تفسیر انوار القرآن»

«إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ»: یعنی وقتی ابراهیم بر وجود الله واحد استدلال

کرد و گفت: پروردگار من همان است که زندگی و مرگ را در اجساد ایجاد می‌کند، پس

فقط او پروردگار جهانیان است و بس.

توجه بفرماید به فضیلت حضرت ابراهیم خلیل الله که باچه زیبایی، مفتخرانه و با

مباهات در برابر این ظالم و ستمگر گفت: «رَبِّيَ»؛ «پروردگار من» بخودش نسبت داد،

به گونه‌ای که افتخار می‌کند که الله سبحانه و تعالی پروردگار اوست. اما در مقابل نمرود

این انسان کودن و سرکش گفت: «قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ» من نیز می‌میرانم و زنده می‌کنم.

باید گفت که: زنده کردن و میراندن به دست الله عزوجل است، پس بر الله عزوجل اعتماد

کن و ترس را به خود راه مده و اسباب خیالی را از خود مقدر نکن.

روایت شده است که دو نفر را خواست و حکم قتل هر دو را داد، اما یکی را بکشت و دیگری را آزاد کرد و گفت: این یکی را کشتیم و دیگری را آزاد کردم. و گفت این مرگ است و این زندگی!!

زمانیکه و چون ابراهیم خلیل بر عبوت و نادانی این پادشاه پی بُرد، به دلیلی دیگر روی آورد که مفیدتر و جالب تر بود و خصم را شدیدتر ملزم می کرد:

قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ

یعنی اگر ادعای خدایی می کنی و مانند خدا زندگی و مرگ را خلق می کنی، پس آفتاب را بگیر که به فرمان خدا هر روز از مشرق طلوع می کند، تو به قدرت و توان خودت آن ولو برای یکروز آن را از مغرب بیرون کن تا سخن تو را تصدیق کنیم!!

«قَبِئَتِ الذِّي كَفَرَ» به این ترتیب این کودن بدکار و کافر بدبخت مات و مبهوت شد؛ زبانش بند آمد و گونگه شد و نتوانست جوابی بدهد. زیرا ابراهیم خلیل الله با دلیل و برهان او را سرکوب کرد.

واقعیت اینست: حق، اگر منطقی و مستدل ارائه شود، بر باطل پیروز و حاکم است. در ضمن در مباحثه‌ها از استدلال‌های فطری، عقلی و عمومی استفاده کنید، تا مخالف لجوج نیز مقهور و مبهوت شود.

«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (258)»: و اینگونه است شأن هر ظالم ستمگار که حق تعالی او را به راه راست و دادن جواب درست هدایت نمی‌کند.

خداوند متعال ابراهیم خلیل را موفق نمود تا به وسیله ی دلایل، شبهه ها و دودلی ها را در هم کوبد و باطل گرداند و آن پادشاه، نمرود بابلی - که در برابر حق کور بود - پی در پی دلیلش فرو می ریخت و نابود می گشت و در بیابان تاریک شک و تردید بیشتر فرو می رفت.

قابل تذکر است که: این، اولین سقوط و فروریختن دلیل نمرود بود؛ زیرا منظور ابراهیم علیه السلام، حیاتی نو، پس از فنا و نیستی این هستی برای روز رستاخیز بود، نه آنگونه که نمرود، مزورانه به دو نفر محکوم به مرگ اشاره کرد که می تواند: یکی را اعدام کند و دیگری را زنده بگذارد. طبعاً جواب حیل گرانه ی نمرود، این بود که: او سبب زنده نگه داشتن و معدوم کردن است. چون ابراهیم از مغالطه و تجاھل نمایی آن ستمگر، آگاه شد، راه دیگری رفت و به دلیل دیگری پرداخت که راه مغالطه و مجادله را بر او ببندد و گفت: فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ... خداوند، آفتاب را از مشرق بر می آورد...

مفسر سُدِّي فرموده است: این مناظره ی ابراهیم و نمرود، پس از بیرون آمدن ابراهیم از آتش بود و جز آن روزبا نمرود به مناظره ننشسته بود. راستی را، این مناظره ی بی نظیر ابراهیم، پیروزی پس از پیروزی به شمار می رفت.

ابن کثیر به نقل از زید بن اسلم می‌فرماید: «نمرود غله و خوارباری فراوان داشت و مردم برای گرفتن غله نزد وی می‌رفتند. ابراهیم علیه السلام نیز همراه با آنان نزد وی رفت، هم در آنجا بود که این مناظره میان آن دو روی داد. پس نمرود به ابراهیم علیه السلام غله‌ای نداد - چنان‌که به مردم می‌داد - و چون ابراهیم علیه السلام از نزد وی به سوی خانواده‌اش بر می‌گشت، در مسیر راه، بار خویشت را از توده خاکی که نزدیک خانه‌اش بود پر کرد و با خود گفت: چون نزد خانواده خود بروم، آنان را با نمایاندن این بار از خود وا می‌آورم. به خانه که رسید، بار خود را گذاشته، تکیه داد و

خوابید. زنش ساره به سوی دو کیسه همراه ابراهیم علیه السلام که پر از خاک بود رفت و آن دو را پر از خوراکی ای پاکیزه یافت و از آن غذایی گوارا پخت. چون ابراهیم علیه السلام از خواب بیدار شد، غذایی لذیذ را در برابر خود آماده یافت، پرسید: این را از کجا آورده‌اید؟ ساره گفت: از غله‌ای که همینک آوردی! پس ابراهیم علیه السلام دانست که این، روزی از جانب الله متعال بوده است». (بنقل از «تفسیر انوار القرآن»)

باید گفت که: احياناً نعمت‌ها سبب طغیان می‌گردند؛ طوریکه این مرد وقتی الله متعال ملک و پادشاهی را به وی داد، طغیان کرد و منکر آفریدگار شد. از این رو احياناً امراض نعمتی از جانب الله متعال بر بنده می‌باشد؛ و هکذا فقر و مصیبت‌ها بر بنده نعمت می‌باشند، زیرا انسان وقتی دائماً در نعمت و رفاه و آسایش زندگی داشته باشد شاید ستمکار شده الله متعال را فراموش کند.

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه (259) درباره قصه ی صد سال مرگ و حیات مجدد دنیوی مرد صالح خدا، بحث بعمل آمده است.

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٥٩﴾

(و) یا در داستان آن شخص باندهش که از کنار قریه گذر کرد در حالیکه سقف‌های آن افتیده بود، گفت: الله اهل این قریه را بعد از مردن (و پوسیده شدن) چطور زنده خواهد کرد؟ پس الله او را صد سال میراند، باز او را زنده کرد، و گفت: (در این حالت) چقدر گذرانیدی؟ گفت: یک روز یا بخشی از روز. الله گفت: بلکه صد سال در این حال بودی، پس نظر کن به خوراک و نوشیدنی خود که تا حال (طعم و رنگ آن) تغیر نکرده است، و نظر کن به خر خود (که چگونه زنده می‌کنیم آن را)؟ (و خواستیم) که تو را نشانه قدرت خود برای مردم بگردانیم و نظر کن به استخوان‌های (خر خود) که چطور آن را پیوند می‌دهیم باز آن را با گوشت می‌پوشانیم؟ پس وقتی (قدرت الله) به آن شخص روشن شد گفت: می‌دانم که الله بر هر چیزی تواناست. (۲۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ»: یا چون کسی که از کنار شهری یا دهکده ای ویرانه عبور کرد، گویند: آن کس، غزیر و آن ویرانه، بیت المقدس بود. عزیر بر حمار (الاع) سوار بود و یک سبد انجیر و ظرفی سرکه همراه داشت. یا، آیا از حال آن که از کنار شهری گذر کرد خبرداری؟ «خَاوِيَةٌ»: فروریخته، از سکنه خالی شده. «عُرُوشِهَا»: بامها و سقفهای آن، جمع عرش، بختنصر، آن را ویران کرده بود. «أَنَّى»: چگونه؟ «بعد موتها»: پس از مرگ و فروریختن این همه خاک و سنگ روی ساکنان آن شهر، اَمَاتَهُ: او را میراند. «لَبِثْتُ»: درنگ کرده ای، مانده ای، «لَمْ يَتَسَنَّهْ»: تغیر نکرده، فاسد نشده است از ریشه ی «سنو» و «هائ» آن، های سخته نام دارد مانند: سلطانیه و... نُشِرُهَا: اعضای جدا شده را به هم می‌پیوندیم و همچون اول، کنار هم می‌چینیم. «نَكْسُوهَا لَحْمًا»:

روي آن گوشت مي پوشانيم. اَعْلَمُ : مي دانم، اين دانستن از روي مشاهده - (عين اليقين) و (علم اليقين) - بود.

توضیح مختصری در باره سه یقین :

شخصی به تو خبر مي دهد که: من غسل دارم. در راستي گفتارش شک نمي کني (علم اليقين)؛ سپس غسل را به تو نشان مي دهد و يقينت افزون مي گردد؛ (عين اليقين) آنگاه از غسل مي نوش جان ميکني ؛ (حق اليقين).
پس با اين توضيح، علم فعلي ما به وجود بهشت و دوزخ علم اليقين نام دارد و هر زمان بهشت به پرهيزگاران نزديک گردد و همه ي مردم آن را مشاهده کنند و دوزخ نيز خود را به گمراهان نشان دهد و همه کسي آن را مشاهده کنند به آن مشاهده، عين اليقين گفته ميشود. و وقتي جنتيان به بهشت بروند و دوزخيان در دوزخ افکنده شوند، حق اليقين است. پس، «يقين»؛ يعني اعتقاد جازم و قطعي، علم اليقين، آن چه از حق روشن گردد؛ مانند: دين خدا و احکام و قوانين آن. عين اليقين؛ اين که حق را دريابی و حق اليقين؛ آن است که طعمش را بچشي و... (سوره تکاثر آيات 5 تا 7)، (ملاحظه شود دايرةالمعارف اخلاق قرآني، جلد 3، صفحه 182 و 183).

تفسیر :

آیهی قبل گفتگوی حضرت ابراهيم با نمرود را به بيان گرفت که ؛ پيرامون توحيد گفتگو می کردند و هدايت از طريق استدلال بود و ابراهيم با استدلال پيروز شد. نمونهی دوّم خروج از ظلمات به نور، در اين آیه است که پيرامون اخرت گفتگو می شود و هدايت از طريق نمايش و به صورت محسوس و عملي صورت می گيرد. در تفاسير تعداد از مفسران هکذا برخی روايات آمده است که نام اين شخص که در آيات به بيان گرفته ميشود همانا «عُزَيْر» ميباشد. والله اعلم. طوريکه در آيه مبارکه آمده است :
«أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا»: آيا ندانستی ای محمد داستان کسی را که بر قريه ای گذشت؟ طوريکه در فوق هم يادآور شدیم، اين کس عُزَيْر عليه السلام از انبيای بنی اسرائيل بود و گفته شده شخصی بود بنام ارميا بن حلقيا که بر قريه ای از سرزمين بيت المقدس که به دست بخت النصر ويران شده بود، گذشت. که چت ها و ديوارهای آن قريه بر سر ساکنانش فرو ريخته بود. و گفته شده که مراد از اين قريه، همان قريه ای است که در آیه 243 سوره البقره ذکر يافته است: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ» [البقرة: 243]. «آيا ندیدی کسانی را که از ترس مرگ از خانه های خود بيرون شدند در حالی که هزاران نفر بودند؟».
عروش: سقف هاست. به قولی: معنای آن اين است: آن قريه خالی از سکنه بود، در حالی که خانه ها آباد و پا برجا بودند

ولی مفسر تفسير تفهيم القرآن می نويسد : اين بحث که آن شخص چه کسی بود و آن دهکده و قريه کدام دهکده بود، يک بحث غير لازم و بی فايده است. هدف اصلی ای که اين داستان برای بيان آن در اين جا ذکر شده اين است که کسی که الله متعال را حامی و ياور خود قرار داده بود، خدا او را چگونه به سوی نور آورد. ما نه برای تعيين شخص ابزاری در اختيار داريم و نه برای تعيين مکان و نه فايده ای در آن است. البته از ادامه ی واقعه چنين بر می آيد که کسی که در اين جا از او ياد شده بايستی يک پیامبر بوده باشد.

« قَالَ أَتَى يُحْيَى هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا »: وی در کمال حیرت ایستاد و با خود گفت: چگونه خداوند متعال این شهر را بعد از ویرانی زنده و آباد می کند؟ این را به عنوان نشان دادن عظمت و شگفتی قدرت خدا بر زبان آورد و از وضع آن و خرابیش در تعجب بود. این سؤال به این معنا نیست که آن شخص منکر زندگی پس از مرگ بود، یا در آن شک داشت، بلکه او خواهان مشاهده ی عینی حقیقت بود، آن گونه که خدا به پیامبران این حقیقت را می نمایاند. (تفهیم القرآن)

«فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ»: یعنی خدا همان پرسشگر کشت و مردنش هم یک صد سال استمرار داشت، آنگاه به منظور نشان دادن کمال قدرت خود، خداوند متعال او را زنده کرد. ملاحظه می‌داریم که صد سال مردن، برای يك نکته فهمیدن بجاست. «قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ»: یعنی پروردگارش به وسیله ی فرشته به او گفت: چه مدتی در این حالت ماندی؟ گفت: یک روز سپس اطراف را نگاه کرد، دید که آفتاب در آسمان است و هنوز غروب نکرده است، لذا گفت: یا قسمتی از یک روز؛ یعنی از یک روز کمتر، آنگاه خدا او را مخاطب قرار داد و گفت: «قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ»: یعنی یک صد سال کامل ماندی.

«فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ»: اگر شکی داری خوراک و نوشیدنی خود را نگاه کن که بر اثر مرور زمان تغییر پیدا نکرده است که با خود انگور و انجیر و شیر داشت. دید آنها به حال خود باقی مانده و فاسد نشده اند. در ایه مبارکه ملاحظه نمودیم که: با اراده الهی استخوان محکم، متلاشی می‌شود، ولی غذایی که زود فاسد می‌شود، صد سال سالم باقی می‌ماند. سبحان الله.

« وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ »: یعنی الاغت را بنگر که چگونه استخوانهایش فرسوده و متلاشی گشته و به صورت اسکلتی پوسیده در آمده است.

«وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ»: یعنی چنان کردیم تا تو قدرت الله را دریابی و تو را معجزه ی روشن و معلوم قرار دهیم که بر کمال قدرت ما دلالت دارد. باید گفت که: نمایش قدرت پروردگار برای ارشاد و هدایت مردم است، نه برای سرگرمی و یا حتی قدرت‌نمایی. «وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا»: یعنی به دقت در استخوان های الاغت بنگر که چگونه آنها را با هم جمع کرده و در کنار هم و بر یکدیگر قرار می دهیم، در حالی که تو نگاه می کنی که پوشش گوشت بر آنها می پوشانیم، و قدرت خود را نشان می دهیم؟

«فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (259)»: یعنی وقتی دلایل درخشان را دید گفت: یقین حاصل کردم و دریافتم که خدا بر انجام دادن هر چیزی تواناست. یعنی: اکنون می‌دانم به نوع دیگری از دانستن که قبل از این نمی دانستم و آن علم عیان است، پس، هم‌اکنون من داناترین اهل زمان خویش به این حقیقت هستم. به قرائتی دیگر (اعلم...) آمده است؛ که در این صورت معنی این است: خداوند متعال به او دستور داد تا این حقیقت را به نحوی بداند که در آن، آرامش و اطمینان قلبی وجود دارد. «تفسیر انوار القرآن»

باید گفت: این داستان نشانه‌ای از امور خارق العاده الهی و سنن کونی اوتعالی در هستی است.

مفسران می نویسند: نشانه قرار دادن عزیز، در این حقیقت بود که او بعد از گذشت صد

سال، به مانند روزی که مرده بود، جوان برانگیخته شد، درحالی که فرزندان و نواسه گان خود را همگی پیر و کهنسال یافت.

و به این استخوان‌ها بنگر که چگونه آنها را در مقابل دیدگانت به حرکت درمی‌آوریم و آنها را بر روی همدیگر قرار داده و به هم پیوند می‌دهیم سپس گوشت را بر آن می‌پوشانیم و استخوان‌ها را با گوشت می‌پوشانیم. این‌کثیر (رح) نقل می‌کند: آن شهر ویرانه بعد از هفتاد سال از مرگ عزیز آباد و مسکونی شده بود. اولین چیزی که الله تعالی در عزیز آفرید، چشمانش بود و او با چشم خود می‌دید که چگونه استخوان هایش یکی یکی به دیگری پیوسته و سپس بر آنها گوشت پوشانده می‌شود، آن‌گاه بر وی روح دمیده شد، پس چون این حال برای او آشکار شد، چون برای او آنچه را که قبل از این بعید می‌پنداشت، به عینیت آشکار گشت گفت: به یقین می‌دانم که الله تعالی بر هر چیزی قادر و تواناست؛ اکنون می‌دانم به نوع دیگری از دانستن که قبل از این نمی‌دانستم و آن علم عیان است، علمی که بوسیله آن آرامش و اطمینان قلبی به من روی آورد.

این آیه دلیل روشن بر معاد یا دوباره زنده شدن انسان‌هاست، حیات پس از مرگ یکی از اصول مسلم در دین اسلام است، که از همان ابتدای طرح این مسئله از جانب پیامبران، مشرکان و کفار شبهات و تشکیک و سؤالاتی نسبت به آن را مطرح کردند و قرآن کریم آنها را با دلایلی روشن پاسخ داده است.

مقتضای حکمت الهی این است که خلقت جهان، عبث و بیهوده نباشد. جهان آخرت به عنوان مقصد نهایی این جهان مانع از عبث و بیهوده بودن خلقت می‌شود. یکی از آثار ایمان و اعتقاد به زنده شدن پس از مرگ و عالم آخرت این است که ما را از بیهوده پنداری نجات می‌بخشد و به ما و اندیشه و هستی ما معنی می‌دهد. اگر معاد نباشد خلقت بیهوده و عبث خواهد بود.

خواننده گرامی!

در آیه مبارکه (260) نشانه های خداوند متعال و زنده شدن بعد از مرگ، و علاقه مندی ابراهیم علیه السلام در این باره، را بحث قرار میدهد.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولِمُ تُوْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَاعْلَمَنَّ أَنَّهُ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٦٠﴾

و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من نشان ده که مردگان را چگونه زنده می‌کنی؟ [الله] فرمود: آیا [به قدرتم نسبت به زنده کردن مردگان] ایمان نیاورده ای؟! گفت: چرا، ولی [مشاهده این حقیقت را خواستم] تا قلبم آرامش یابد. [الله] فرمود: پس چهار پرنده بگیر و آنها را [برای دقت در آفرینش هر یک] به خود نزدیک کن، و [بعد از کشتن، قطعه قطعه کردن و مخلوط کردنشان به هم] بر هر کوهی [در این منطقه] بخشی از آنها را قرار ده، سپس آنها را بخوان، پس می‌بینی که دویده به نزد تو می‌آیند، و بدان که یقیناً خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۲۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«کیفیت»: چگونه؟ «الموتی»: جمع میت، مردگان، جمهور دانایان گویند: ابراهیم علیه السلام هرگز درباره ی قدرت خدا و این که مردگان را بر می‌انگیزد، شک نمی‌کرد؛

بلکه می خواست، چگونگی زنده شدن را مشاهده نماید؛ زیرا پی بردن به مجهولات و مشاهده ی دیدنیها، نشان علاقه مندی و پویایی انسان است. بلی: «باور دارم،» «لَيْطَمَنَّ قَلْبِي» (طمئن): تا دلم آرام گیرد. «فَصُرْهُنَّ» (صار یصور صورا): آنها را ریزریزکن، خرد کن، گوشت و پوست و پر و استخوانشان را به هم بیامیز، به خود نزدیک گردان، به سوی خود گردان، آموخته اش کن ... «ادْعُهُنَّ» (دع): آنها را صدا زن، فراخوان، بخوان، «سَعْيًا»: شتابان، به سرعت.

تفسیر :

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» : و این هم قصه ی سوم و در آن دلیل حسی بر اعاده ی بعد از فنا نهفته است، و معنی آن چنین است: و ای محمد صلی الله علیه وسلم ! یاد آور سوال ابراهیم خلیل الله را آنگاه که از پروردگار خود خواست تا نحوه زنده کردن مردگان را به او نشان دهد.

جمهور علما بر آنند که این سؤال ابراهیم علیه السلام از روی شک و تردید در قدرت خداوند متعال نبود زیرا ابراهیم علیه السلام هرگز در قدرت حق تعالی بر زنده ساختن مردگان شک و شبهه ای نداشت، بلکه فقط می خواست تا کیفیت زنده شدن را به چشم سر ببیند. ابن کثیر می گوید: «برای این درخواست ابراهیم علیه السلام چند سبب ذکر کرده اند، از آن جمله اینکه چون او به نمرود گفت: (پروردگار من همان است که زنده می گرداند و می میراند)؛ دوستدار آن شد که در این باره، از علم الیقین به عین الیقین ارتقا یابد». بنابراین، ابراهیم علیه السلام با این خواسته اش نه رؤیت قلب، بلکه رؤیت چشم را اراده داشت تا برای او طمأنینه و آرامش حاصل شود.

در تفسیر صفوة التفسیر آمده است: این که خلیل از پروردگار پرسید: «كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» این پرسش بر مبنای شک در قدرت خدا نبود، بلکه در مورد چگونگی احیاء بود، و آوردن «کیف» دلیل آن است، که درباره ی سؤال از حال به کار می رود و فرموده ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز مؤید این معنی است که فرموده است: «ما از ابراهیم به شک شایسته تریم» ؛ یعنی ما که شک نداریم در صورتی که عدم شک ابراهیم به طریق اولی یقین است.

از این رو پروردگار او را مخاطب قرار داده و گفت: «قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِنَّ لَيْطَمَنَّ قَلْبِي»: ای ابراهیم علیه السلام آیا باور نداری یعنی آیا قدرت مرا تصدیق نمی کنی؟ که من توان زنده کردن مردگان را دارم یا در این خصوص شک داری؟ ابراهیم علیه السلام گفت من کاملاً باور دارم که تو توانایی چنین کاری را داری ولی می خواهم کیفیت آن را مشاهده کنم زیرا شنیدن مانند دیدن نیست و تا یقین من زیادتر شود.

« قَالَ فَخَذُ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ » : حق تعالی او را امر کرد که چهار نوع پرنده را بردار و آنها را به خود نزدیک نما و سپس آنها را قطعه قطعه کن و قطعه ها را با هم مخلوط نما تا به صورت توده ی واحد در آید، «ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا» : و سپس قطعه های جزئی از این گوشت های مخلوط را بر سر کوه ها بگذار «ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَا بُرَيْدُكَ سَعْيًا» : آنگاه هر کدام از این پرندگان را با نامش بخوان، خواهی دید بعد از اینکه پروردگار آنها را زنده نموده به سوی تو به سرعت می آیند.

مجاهد گفته است: پرندگان عبارت بودند از: طاوس، کلاغ، کبوتر و خروس، آنها را سر

برید و هرچه که خواست با آنها کرد. آنگاه آنها را خواند و به سرعت نزدش آمدند. «وَاعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (260)»: یعنی بدان که خدا از انجام دادن خواست خود ناتوان نیست و در تدبیر و کار خود آگاه است.

مفسران گفته اند: آنها را سر برید و سپس آنها را قطعه قطعه کرد، آنگاه آنها را با هم مخلوط نمود تا جایی که پر و خون و گوشت آنها با هم مخلوط گشت، سپس آنها را نزد خود نگه داشت، و اجزاء آنها را بر قله ی کوه ها قرار داد. سپس مطابق فرمان خدا آنها را فراخواند، آنگاه دید پر به سوی پر و خون به طرف خون و گوشت به طرف گوشت به پرواز درآمد. تا پرنده به صورت اول درآمد و آنگاه قدم زنان نزد او آمدند تا آنچه را که خواسته بود بهتر و دقیق تر مشاهده کند. ابن کثیر چنین آورده است. مفسران می نویسند که: ابراهیم علیه السلام چهار پرنده را از چهار نوع بر گرفت: که عبارت بودند: (طاوس، خروس، زاغ، کبوتر).

هكذا مفسران نوشته اند که ابراهیم (ع) سرهای مرغان را نزد خویشان نگاه داشت، و بقیه اجزاء را کوفت و درهم آمیخت، و به چار کوه گذاشت؛ آنگاه صدا کرد: ای مرغان، به فرمان پروردگار، بسوی سرهای خویشان بشتابید! اجزای مخلوط منفصل شدند، و دویده به سرهای خویشان پیوستند. (تفسیر کابلی)

ابن عباس (رض) می گوید: «ابراهیم پرندهگان ریزریز شده و به هم در آمیخته را بر هفت کوه قرار داد، آنگاه سرهایشان را به دست خود گرفت، سپس نگاه کرد که چگونه اجزای آنها به هم می پیوندند و پره های شان یکی یکی به هم می آید و همه زنده شدند».

واقعاً هم این، یکی از رازهای سر بسته ای است که فهمش فراتر از دایره ی درک بشری و برتر از حد و مرز عقل انسانی است؛ زیرا این راز از آن پروردگار با عظمت است و جز او کسی را یارای درک آن نبود. (سوره یس/82)، (سوره فصلت/11).

قابل یادآوری است که: بر انسان گناهی نیست که چیزی را درخواست کند که به وسیله آن یقینش بیشتر گردد. طوریکه ابراهیم علیه السلام فرمود: «أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى؟»؛ «پروردگار! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می کنی؟» چون اگر به چشم خود دید یقینش اضافه می گردد.

3- اینکه عین الیقین قویتر از خبر الیقین است؛ زیرا ابراهیم علیه السلام خبر الیقین را که الله متعال قادر است داشت، لیکن عین الیقین را مطالبه کرد؛ فلذا در حدیثی آمده است: «لَيْسَ الْخَبْرُ كَالْمُعَايَنَةِ» «شنیدن کی بود مانند دیدن».

خواننده محترم!

در این آیه مبارکه در می یابیم که: اثبات ایمان در قلب افزایش می یابد؛ طوریکه ابراهیم علیه السلام فرمود: تا قلبم آرام بگیرد؛ و این آیه رد بر کسانی است که می گویند: ایمان زیاد و کم نمی شود؛ و بدون شک که این یک قول ضعیف است. زیرا آیات صریح قرآن، زیاد شدن ایمان در قلب را تأیید می کند، طوریکه الله متعال می فرماید: «لِيَزِدَنَّوْاْ اِيْمَانًا مَّعَ اِيْمَانِهِمْ» [الفتح: 4] «تا ایمانی بر ایمان شان بیفزایند». و می فرماید: «فَاَمَّا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا فَرَاَدْتَهُمْ اِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُوْنَ ۝۱۲۴» [التوبة: 124] «پس اما کسانی که ایمان آورده اند، پس (آن سوره) به ایمان شان افزود، و آنها شادمانی می کنند».

پس ایمان نظر به کمیت و کیفیت نیز زیاد و کم می شود: مثال زیاد شدن کمیت ایمان اینست که اگر شخصی ده بار تسبیح بگوید ایمانش زیادتر از کسی است که پنج بار تسبیح

می‌گوید. و مثال زیاد شدن در کیفیت: اینکه اگر مردی دو رکعت نماز را با اطمینان و خشوع ادا کند ایمانش زیادتر از کسی است که شتاب زده نماز را ادا می‌کند. همچنین ایمان نظر به اقرار قلبی افزایش می‌یابد، طوری‌که الله متعال می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ۱۱» [الحج: 11]. «و از (میان) مردم کسی است که الله را بر کناره (با تردید) می‌پرستد (و ایمانش بسیار ضعیف و سست است) پس اگر خیری به او برسد (دلش) به آن آرام می‌گیرد، و اگر بلایی (برای آزمایش) به او برسد، روی می‌گرداند (و به کفر باز می‌گردد)، در دنیا و آخرت زیان کرده است، این همان زیان آشکار است».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (261 الی 266) در باره مکافات انفاق در راه الله و آداب آن و انفاق در راه غیر الله، به بیان گرفته میشود:

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٦١﴾

مثل آنان که اموالشان را در راه خدا انفاق می‌کنند، مانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند، در هر خوشه صد دانه باشد؛ و خدا برای هر که بخواهد چند برابر می‌کند و الله دارای فضل کشاده (و) دانا است. (۲۶۱).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَثَلٌ»: نمودار، نمونه «سَنَابِلٌ»: جمع سنبله، خوشه ها. «يُضَاعِفُ»: چند برابر زیاد می‌کند. «وَاسِعٌ»: دارای نعمت و رحمت فراوان و همگانی.

شان نزول آیه:

این آیه مبارکه در باره عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف (رضی الله تعالی عنهما) نازل شد زیرا اولی سپاه تبوک را به هزار شتر، همراه با نمد و پیراق و جهاز آنها مجهز کرد و به علاوه چاه آبخیزی داشت که آن را نیز بر مسلمانان صدقه کرد و دومی چهار هزار درهم را در راه الله متعال انفاق نمود. ابوسعید خدری (رض) می‌فرماید: پیامبر صلی الله علیه وسلم را دیدم که دستانشان را بالا برده در حق عثمان (رض) چنین دعا می‌کردند: «پروردگارا! من از عثمان بن عفان راضی شده‌ام، پس، تو نیز از او راضی باش».

تفسیر:

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ»: این کثیر فرموده است: خدا این مثل را برای نشان دادن پاداش چند برابر افرادی آورده است که در راه و کسب رضایت خدا مال خود را صرف می‌کنند، و پاداش نیک را برای آنان از ده تا هفت صد برابر افزایش می‌یابد؛ یعنی عمل آنان مانند کاشتن دانه ای است که از آن هفت خوشه بروید.

قابل تذکر است که: ستایش قرآن از کسانی است که انفاق سیره‌ی همیشگی آنان باشد.

زیرا در آیه مبارکه کلمه «يُنْفِقُونَ» فعل مضارع دلالت بر استمرار را دارد.

«فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ»: مثل و حالت کسانی که اموال خویش را در راه الله متعال صدقه می‌دهند مانند دانه گندمی است که در زمینی شوره‌زار کاشته شود و از آن دانه

گندم هفت خوشه بروید و در هر خوشه یکصد دانه گندم باشد که به این ترتیب هفتصد دانه گندم از آن حاصل می‌شود، این مثال و نمونه کسی است که صدقه می‌دهد؛ زیرا حق تعالی حسنات او را تا هفتصد برابر و بیش از آن مضاعف می‌سازد.

از این رو خدای متعال فرموده است: «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ»: یعنی مکافات را برای هر کس که بخواهد چند برابر می‌کند، بر مبنای حال انفاق کننده و میزان اخلاص و تلاشش برای جلب رضای الله متعال.

«وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (261)»: و او به کسی که مستحق عطا و پاداش است و همچنان به تمام چیزی که یک انسان پنهان می‌دارد آگاه و داناست.

این آیه مبارکه اقتضا می‌کند که انفاق در جهاد پاداشی هفتصد برابر داشته باشد، در حالی که در آیه دیگری آمده است که یک کار نیک، ده برابر پاداش دارد لذا از این امر دانسته می‌شود که پاداش ده برابر، متعلق به انفاق در غیر جهاد از دیگر راه‌های خیر بوده و فقط پاداش انفاق در جهاد است که هفتصد برابر می‌باشد.

امام احمد از عیاض بن غطیف روایت کرده است که گفت: نزد ابو عبیده آمدیم تا او را به سبب ناراحتی‌ای که به پهلویش عارض شده بود، عیادت کنیم در این هنگام همسرش بر بالینش نشسته بود. پس به همسرش گفتیم: ابو عبیده (رض) شب را چگونه گذراند؟ گفت: به خدا که شب را برخوردار از پاداش الهی گذراند. ابو عبیده (رض) به سخن درآمد و گفت: نه! چنین نیست، من شب را با چنین حالی سپری نکرده‌ام. در این اثنا رویش را که به طرف دیوار بود، به سوی عیادت کنندگان برگرداند و گفت: آیا از من نمی‌پرسید که به زخم چه گفتم که او از سخنم چنین برداشتی کرده است؟ در حدیث شریف از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: «هر کس مازاد بر نیاز خود را در راه الله انفاق کند، پاداش وی هفتصد چند آن است و هر کس بر خود انفاق کند، یا مریضی را عیادت نماید، یا چیز آزار دهنده‌ای را دور سازد، هر کار نیکی از این قبیل، پاداشی ده برابر دارد و روزه سپر مؤمن است تا آن‌گاه که او [با ارتکاب حرام] آن را نشکند و پاره نکند و هر کس که الله او را به آفت و بلایی در جسمش مبتلا گردانید، آن آفت برایش حطه‌ای [کفاره‌ای برای گناهان] است». یعنی: زن ابو عبیده (رض) که این حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم را از شوهرش شنیده بود، استنباط وی این بود که چون وی به آفتی مبتلا هست، این برایش پاداشی است.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَدَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٦٢﴾

کسانی که اموالشان را در راه الله انفاق می‌کنند، باز بعد از (انفاق کردن) منت نمی‌گذارند و نه اذیت می‌رسانند پاداششان نزد پروردگارشان (محفوظ) است، و نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می‌گردند. (۲۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

لَا يُتْبِعُونَ: به دنبال نمی‌آورند. در پی آن نمی‌آورند. مَنًّا: منت. أَدَىٰ: اذیت و آزار.

تفسیر:

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَدَىٰ»: آن کسانی که مالهای خود را در راه خدا در جهاد و سایر خیرات بخاطر رضای پروردگار نفاقه می‌کنند. سپس به دنبال آن بر مساکین منت نمی‌گذارند که بگویند نسبت به تو نیکی کردم و به

فریادت رسیدم. و او را اذیت نمی کنند، نیکی را نزد دیگران بازگو نمی کنند تا رنجیده خاطر نشود. «لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»: پاداش طاعت انجام شده را نزد خدا دارند. «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (262)»: از ثواب کامل و فراوان برخوردار می گردند؛ از کاسته شدن ثواب اندیشناک نمی شوند؛ و چون ثواب آنها کم نمی شود، اندوهگین نمی باشند.

بنابراین باید گفت که: شروع نیکی کافی نیست، بلکه اتمام نیکی هم شرط است. و در ضمن نباید فرمواش کنید که دین مقدس اسلام حافظ شخصیت محرومان و فقر است و کوبیدن شخصیت فقرا از طریق منت را سبب باطل شدن عمل می داند. واضح است که: عمل انسان، در یکدیگر تأثیر دارند، یعنی يك عمل می تواند عمل دیگر را خنثی کند. انفاق برای درمان فقر است، ولی منت گذاری آنرا مایه ی درد فقرا می گرداند.

در نکوهش منت گذاشتن و آزار رساندن پس از انفاق، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «ثَلَاثَةٌ لَا يَكْلِمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ الْمُسْتَلُّ، وَالْمَنَانُ، وَالْمُنْفِقُ سَلَعَتُهُ بِالْحَلِيفِ الْكَاذِبِ» (صحیح مسلم (171)). «سه کس اند که الله تعالی در روز قیامت با آنان سخن نمی گوید، به سوی آنان نمی نگرند، و آنان را تزکیه نمی کند و برایشان عذابی دردناک است: کسی که (در راه رفتن)، لباسش را (از روی کبر و خودپسندی) بر زمین می کشد و منت گذارنده (در برابر آنچه که بخشیده است)، و کسی که متاع خود را با سوگند دروغ می فروشد».

واضح است که: هدف اسلام از انفاق، تنها سیر کردن شکم فقرا نیست، بلکه این کار زیبا باید بدست اشخاص خوبی و توسط انسانهای مذهب، با شیوه و طریقه نیکی و همراه با اهداف خوبی صوت بپذیرد.

گاهی انسان گامی برای خدا بر می دارد و کاری را به نیکی شروع می کند، ولی به خاطر عوارضی از قبیل غرور یا منت یا توقع و یا امثال آن ارزش کار را از بین می برد. با منت، اثر انفاق از بین می رود، چون هدف از انفاق تطهیر روح از بخل است، ولی نتیجه ی منت، آلوده شدن روح می باشد. منت گذار، یا در صدد بزرگ کردن خود و تحقیر دیگران است و یا می خواهد نظر مردم را به خود جلب کند که در هر صورت از اخلاص بدور است. مگر خداوند به خاطر همه ی نعمت هایی که به ما داده بر ما منت گذاشته تا ما با بخشیدن جزئی از آن بر خلق او منت بگذاریم.

باید بعرض رسانید کسانی که: بدون منت و آزار و فقط برای رضای پروردگار انفاق می کند، از آرامشی الهی برخوردار است.

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَدَىٰ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ﴿٢٦٣﴾

گفتاری پسندیده (به محتاجان) و گذشت از اشتباهات آنها) از صدقه که در پی آن آزار باشد بهتر است، و الله (از مخلوق خود) مستغنی (و) بردبار است که به زودی مؤاخذه نمی کند. (۲۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَوْلٌ»: گفتار. معروف: شایسته، نیک. «يَتْبَعُهَا»: در پی آن بیاید.

تفسیر :

متوجه باید بود که: آبرو عزت و شخصیت فقیر، با ارزش تر از حفظ شکم فقیر است. طوریکه می فرماید: «قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَدَىٰ»: قول معروف

به (سخن پسندیده) گفته می‌شود. فضیلت سخن نیک و پسندیده، و به هر سخنی که شریعت و عرف آن را معرفی کرده است، بناً جواب رد دادن به گدایان به با سخنی نرم و ملایمت و از، اصرار و بدخویی ایشان درگذشتن، و برنیاوردن حاجتش، نزد خدا بهتر از آن است که به او صدقه بدهی و به دنبال آن او را آزار بدهی و گدایی او را به عیب و ننگ بازگویی و به خاطر آن، او را سرزنش کنی. بناً انفاق باید همراه با اخلاق باشد مراد از مغفرت در اینجا، پرده پوشی از حالت بد نیازمند و گذشت از وی است چنانچه او بر درخواستش چنان پافشاری و اصرار ورزید که سبب کدورت خاطر توانگر شد.

«وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ (263)»: و حق تعالی غنی است و به مال مردم نیازمند نیست؛ هر که در راه او صدقه و خیرات می‌دهد، به نفع خویشتن می‌دهد؛ الله متعال حلیم است؛ اگر نفقه دهنده سائلان را می‌آزارد، به نزول عذاب شتاب نمی‌ورزد.

همچنان این آیه مبارکه در عین این که بیانگر این حقیقت است که برگرداندن فقرا با زبانی خوش و رفتاری نیک، بهتر از دادن صدقه به ایشان همراه با آزار و منت می‌باشد؛ دلجویی از نیازمندان و امید بخشیدن به آنان نیز هست، با دادن این پیام به آنان که اگر از نزد اغنیا دست خالی برمی‌گردند، باید به فضل و بخشایش الله تعالی امیدوار باشند.

در این آیه مبارکه اشاره به دو مطلب مهمی بعمل آمد: یکی آنکه خداوند متعال به صدقه ی شما نیازی ندارد. دیگری آن که از آن جایی که خدا خودش بردبار است، از این رو کسانی را دوست دارد که پست و کم ظرفیت نباشند، بلکه با حوصله و بردبار باشند.

خدایی که امکانات و وسایل زندگی را بی حساب به شما می‌بخشد و با وجود کوتاهی های شما، شما را می‌بخشاید، چگونه ممکن است کسانی را ببسندد که اگر به نیازمندی تکه نانی بدهند، مکرر بر او منت می‌گذارند و عزت نفسش را پایمال می‌کنند. بنابر همین در حدیث آمده است که خدا آن شخصی را از شرف همکلامی و نظر عنایت خود محروم می‌کند که بر بذل و بخشش خود منت بگذارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦٤﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، صدقه‌های خود را با منت گذاشتن و آزار رسانی برباد نکنید، مانند کسی که مال خود را برای تظاهر و خود نمایی در برابر مردم انفاق می‌کند در حالیکه به الله و روز آخرت ایمان ندارد، پس مثال آن شخص منافق) مانند سنگ صافی است که بر بالای آن خاک (نشسته) است، پس باران شدید بر آن بارید، پس آن سنگ را سخت و صاف بر جایش گذاشت، مردمان ریاکار نیز از آنچه بدست آورده‌اند (آنچه را انفاق کرده‌اند) هیچ سودی (ثوابی) نمی‌برند، و الله قوم کافر را هدایت نمی‌کند.

(۲۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صَدَقَاتٌ»: جمع صدقه، بذل و بخششها، خوبیها، خیرات. «رِئَاءَ»: سَالُوس، ریا، ظاهر سازی، خودنمایی. «صَفْوَانٍ»: سنگ صاف، صیقلی، لغزنده. «وَابِلٌ»: باران تند، رگبار، باران دانه درشت. «صَلْدًا»: سنگ پاک از گرد و غبار، سخت.

تفسیر :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَدَىٰ» : ای کسانی که ایمان آورده اید ! با منت نهادن و اذیت کردن پاداش صدقه خویش باطل و تباه مکنید. و منت نهادن آن است که : بگویند که من با فلان نیکی کردم، و او را به پای آوردم، و شکستگی وی را جبران کردم. بناً باید گفت که : منت گذاری و آزار فقیر، پاداش انفاق و صدقات را از بین می برد.

«كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ» : شما ای مومنان ! صدقات خویش را با منت و ایذا باطل می کنید مانند آن کسی است (منافقی) که ایمان بخدا و روز رستاخیز ندارد صدقات خود از روی ریا مردم باطل می گرداند، ریا آنست که به مردم می نماید که وی مومن است. پس رب العالمین. این منافق را و آن منت کننده را مثل آورد و گفت: « وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ » : و حضور در محضر خدا را تصدیق نمی کند، تا امید پاداش یا بیم کیفر را داشته باشد و از عذابش بترسد.

« فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ » : پس مثل این انفاق کننده ریا کار مانند سنگ خارا سخت و لغزنده ای است که بر روی آن گرد و غبار نشسته باشد و باران تندی بر آن بیارد و همه خاکها را فرو شوید و آن را به صورت سنگی صاف و خالی از گرد و غبار بر جای گذارد. پس هم چنان است این فرد خود نمای ریاکار، که صدقات ریایی او نفعی از ثواب به او نمی رساند.

« فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا » : ناگاه باران تندی بر آن فرو ریزد و خاک را با خود بشوید و سنگ صاف بدون یک ذره گرد و خاک باقی بماند. و همچنین چنین منافقی گمان می برد که دارای اعمالی صالح است، اما وقتی که روز رستاخیز فرا می رسد اعمال صالحش تباه شده و به هدر می رود. از این رو خداوند می گوید: «لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا» : این نفقه دهندگان ریاکار بر ثواب آنچه از روی ریا صدقه دادند قادر نباشند. «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (264)» : خداوند قوم کافران را به سوی خیر و صلاحشان هدایت نمی کند. یعنی آنها را به راه خیر و رشاد هدایت نمی کند.

بلی ! آن کسانی که به روز معاد باور ندارند، از مکافات اخروی دل کنده اند و اموال خود را به ریا می فروشند، تا به رادمرد و سخاوتمند مشهور شوند؛ آنان چون سنگی اند که خاک رویش را پوشیده و ناگاه تندبارانی، آن را می شوید و اثری از رویدن سبزه بر آن باقی نمی گذارد. آنان هم سرانجام با دست تهی به سوی دوزخ برده می شوند. در این آیه مبارکه مثل مراد از باران صدقه است. مراد از صخره خرابی انگیزه ای است که صدقه با آن انجام گرفته است. مراد از لایه ی نازک خاک شکل ظاهری نیکی است که فساد نیت زیر آن مخفی مانده است. پس از این توضیح مثال را به خوبی می توان فهمید. تقاضای فطری بارندگی این است که باعث رویش شده مزرعه از آن رشد یابد. اما هنگامی که زمینی که رویش پذیر است تنها به صورت لایه ی نازک در بالا باشد و زیر آن صخره ای خالص از سنگ قرار گرفته باشد، باران به جای مفید بودن برعکس مضر خواهد بود. هم چنین صدقه گرچه توانایی پروراندن خوبی ها را دارد، اما برای مفید واقع شدن آن حسن نیت واقعی لازم است. نیت و انگیزه اگر درست نباشد صدقه دادن چیزی به جز تلف کردن مال نخواهد بود.

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيئًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بَرْبُورَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكْلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٦٥﴾

و مثل کسانی که اموال خود را برای طلب خشنودی خدا، و بخاطر یقین و باوری که در دل‌هایشان (به پاداش خدا) دارند، انفاق می کنند؛ همچون مثل باغی است که بر پشته ای قرار دارد، و باران تندی به آن برسد. پس میوه های خود را دو چندان دهد. و اگر باران تند به آن نرسد، باران نرمی (شبنم برای آن کافی است). و خداوند به آنچه می کنید؛ بیناست. (۲۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ابْتِغَاءَ»: خواستن، طلب کردن. «مَرْضَاتِ»: خرسندی. «تَثْبِيئًا» (ثبیت) «مِنْ أَنْفُسِهِمْ»: برای پایداری روان‌هایشان بر کار نیک. «جَنَّةٍ»: باغ، بوستان. «رَبُورَةٍ»: زمین مرتفع و بلند، پشته. جایی فراز. «أَكْلًا»: ثمره ی میوه، محصول. «طَلٌّ»: باران سبک، ریز.

تفسیر :

خداوند متعال در این آیه مبارکه برای مؤمنی که مالش را به خاطر جلب رضای الله متعال انفاق می کند، مثلی آورده و می فرماید: «وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيئًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ»: یعنی مثل کسانی که اموال خویش را به منظور کسب رضای خداوند متعال و به دست آوردن و برای کسب پاداش و افزونی هدایت و ثبات خویش بر هدایت صدقه می دهند و یا اینکه نفس های آرام و مطمئن شان آن ها را بر صدقه وامی دارد؛ «كَمَثَلِ جَنَّةٍ بَرْبُورَةٍ»: مثل و حالت چنین کسانی مانند مثل و حالت بوستانی سبز و پُر درخت است، که در مکانی مرتفع قرار گرفته باشد. و دارای خاک نرم و خوب نیز می باشد، چنین محلی بهترین زمین برای زراعت است که آفتاب و هوا به قدر کافی به آن می رسد.

باید گفت که اگر هدف انسان رضای پروردگار باشد، از جلوه ها و جمال ها هم محروم نمی شود. مخلصین در جامعه محبوب تر از ریاکارانند. واقعاً انفاق خالص، همانند مزرعه ای در دامنه کوه و زمین مرتفع است، که همه مردم آنرا می بینند و از آن لذت می برند. اگر هدف، تحصیل رضای پروردگار با عظمت و رشد و کمال روحی باشد، کارها برتر می گردد؛ طوری که می فرماید: «أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكْلَهَا ضِعْفَيْنِ»: و هرگاه بر آن باران بیارد محصول آن چند برابر می شود و اگر بر آن باران هم نیارد با آن هم مقدار اندکی از شبنم با هوای لطیف برای به ثمر نشستن بذر آن کافی است؛ زیرا چنین زمینی محل مناسبی برای کشت و زراعت است و در محل بلندی قرار دارد که هوا و نور به حد کافی به آن می رسد.

«فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ»: یعنی اگر باران تند آن را نزند همان باران نرم و نم نمک آن را کافی است، یا حتی شبنم برای آن بس است؛ چون خاکش خوب و حاصلخیز است و هوایش لطیف و در هر حالی میوه می دهد.

مراد از باران تند، صدقه ای است که با کمال انگیزه ی خیر و با حسن نیت کامل انجام بگیرد. و مراد از نم باران سبک، صدقه ای است که انگیزه خیر در آن خیلی زیاد نباشد. (تفهیم القرآن)

« وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (265)»: یعنی چیزی از اعمال بندگان بر او پوشیده نمی

ماند. این مثل و حالت مؤمن صادق در صدقه‌اش است که حق تعالی نظر به اخلاص و سخاوتی که دارد صدقه‌اش را چند برابر می‌سازد و آنکه نیت‌ها را تمیز می‌دهد و بر امور نهان آگاه است تنها خداوند متعال است؛ زیرا تنها او بر اعمال بی‌نا و بر تمام احوال آگاه می‌باشد و می‌داند چه کسی در عمل خود اخلاص دارد و چه کسی ریا. بلی! این چنین است داستان مؤمنی که اگر الله تعالی به او ثروت و سرمایه‌ای بسیار بریزاند، او هم برای رضای حق تعالی صدقه‌ای بسیار می‌دهد، اما اگر همچون باران سبک، به ثروتی اندک دست یابد؛ باز هم از صدقه دادن و انفاق دست برنداشته بذل و بخشش را کاملاً قطع نمی‌کند و نفع این صدقه اندک در نزد الله تعالی بسیار است، چرا که هدف بخشنده آن، به دست آوردن رضای الهی می‌باشد. بنابراین اسلام به انفاق هر چند اندک هم باشد دستور می‌دهد چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ» «خود را از آتش دوزخ دور نگاه دارید، اگر چه با صدقه دادن نصف خرمایی باشد». (صحیح بخاری (1417)).

همچنان پیامبر صلی الله علیه وسلم از الله تعالی روایت می‌کند که فرمود: «أَنْفَقْ يَا ابْنَ آدَمَ أَنْفَقْ عَلَيْكَ» «انفاق کن ای پسر (فرزند) آدم تا من به تو انفاق کنم». (صحیح بخاری (5352)).

حسن بصری (رح) می‌فرماید: در صدر اسلام چون یک مسلمان قصد صدقه دادن را داشت، با خویشتن خویش درنگ و تأملی می‌کرد؛ پس اگر آن صدقه برای الله می‌بود، آن را می‌بخشید و اگر غیر از این می‌بود، دست نگه می‌داشت. برخی دیگر در معنای «تَثْبِيْتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ» گفته‌اند: آنان که اموالشان را برای طلب خشنودی الله تعالی انفاق می‌کنند، بصیرتی باز و ضمیری روشن دارند و این بصیرت و بینایی ضمیر، آنها را بر انفاق در طاعت الهی پایدار و استوار می‌گرداند زیرا ایشان به هنگام دادن صدقه می‌نگرند که آیا این صدقه رضای الهی را در پی دارد یا نه؟ پس اگر برای الله تعالی بود، آن را می‌دهند و در غیر این صورت دست نگه می‌دارند. لذا اخفای صدقه و پنهانی دادن آن، انسان را از ریا و رخنه نمودن شیطان باز می‌دارد؛ چنانکه در حدیث ابوهریره س روایت می‌کند که پیامبر اکرم ج فرمود: «الله تعالی هفت گروه را روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه او وجود ندارد، در زیر سایه خود، جای می‌دهد. از جمله: «کسی که با دست راستش طوری صدقه دهد، که دست چپش نداند» (متفق علیه).

برخی فواید حاصله از آیه مبارکه :

- آن انفاق به انسان نفع و فایده می‌رساند که شخص مالک آن باشد؛ ولی اگر مال کسی دیگری را انفاق کند از او پذیرفته نمی‌شود.

- در ضمن باید یادآور شد که: انفاق مال در صورتی به انسان فایده می‌رساند که وفق شریعت باشد. طوری که الله متعال می‌فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ۖ ۶۷» (الفرقان: 67)؛ «و کسانی که چون انفاق کنند، اسراف نمی‌نمایند و سختگیری (بخالت) نمی‌کنند، و بین این دو (روش) اعتدال دارند».

أَيُّدٌ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٦٦﴾

آیا یکی از شما دوست دارد که او را باغی از درختان خرما و انگور باشد که از زیر

[درختان] آن جوی‌ها روان باشد و برای وی در آن باغ از هر قسم میوه و محصولی باشد، در حالی که پیری به او رسیده و دارای فرزندان ناتوان [و خردسال] است، پس ناگهان باد گرمی که در آن آتش است به آن (باغ) برسد و بسوزد، این چنین الله آیات خود را برای تان بیان می‌کند تا باشد که فکر کنید (زیرا آتش ریا باغ نیکی‌ها را می‌سوزاند). (۲۶۶)

تشریح لغات واصطلاحات :

«أَيُّودٌ»: ما یود: همزه ی آن برای استفهام انکاری و نفی است: دوست ندارد. «نَخِيلٌ»: خرما، نخلستان. «أَعْنَابٌ»: جمع عنب: انگورهای گوناگون تاکستان. «الْكَبْرُ»: پیری. «إِعْصَارٌ»: گردباد. «نَارٌ»: آتش، در این جا باد داغ و آتشین منظور است که سوزنده باشد.

تفسیر :

«أَيُّودٌ أَحَدَكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ»: یعنی آیا هر یک از شما دوست دارد که دارای بوستانی ثمر بخش از خرما و انگور که با برکت‌ترین میوه‌ها و درختان است باشد «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»: و در این بوستان انواع و اقسام میوه‌های دیگری نیز در کنار جوی‌های پُر آب موجود باشد که به دون زحمت بوستان را آبیاری کند، «لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ»: در آن تمام میوه‌ها برآید، و از هر زوج شاداب برخوردار باشد.

«وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضُعَفَاءٌ»: و صاحب این بوستان پیرمردی کهن سال باشد که نتواند به منظور معیشت اهل و عیال خود کاری انجام دهد و فقط منتظر محصول این باغ باشد، «فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ»: در چنین حالتی ناگهان طوفان و تندبادی شدید همراه آتش به آن باغ بزند و تمام باغ را طعمه‌ی حریق کند، میوه و درختان که انسان بدان محتاج است بسوزد و خاکستر شود.

واقعیست که: منت و آزار بعد از انفاق، همچون باد سوزانی است بر باغی سرسبز، و آتشی بر بوستانی خرم.

در ضمن قابل یادآوری است که: رشد یافتن، تدریجی است، ولی تخریب و حبط عمل در يك لحظه است.

بدون شک، آه و افسوس و درد و اندوهش بر از دست دادن آن باغ، بسیار سخت و کمر شکن خواهد بود زیرا او نه در آن سن و سال توش و توانی دارد که باغش را دوباره غرس کند و نه فرزندان خردسال او، چنین توان و نیرویی دارند. «اعصار» باد سختی است که همانند ستونی به سوی آسمان بالا می‌رود و سپس راست می‌ایستد، که به آن گردباد می‌گویند. مراد از «نار»، باد سرد شدید و سوزانی است که چون بر درختان وزد، همه را پاک بسوزاند،

انسان هنگامی که پیر و عیالمند شد، توان تولیدش از بین می‌رود، ولی نیاز و مصرفش شدید می‌شود. حال اگر منبع درآمدش نیز نابود شود، به ذلت کشیده می‌شود. انسان در قیامت، از يك سو توان عمل صالح ندارد و از سوی دیگر نیازش شدید است. در این حال اگر کارهای صالحش با منت و ریا محو شده باشد، به چه ذلتی می‌رسد.

«كَذَلِكَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (266)»: همانند این تعبیر روشن در این مثال جالب و استوار، خدا آیات خود را در کتابش برای شما بیان می‌کند تا شما را به تفکر وادارد و درباره‌ی پند و عبرت‌های نهفته در آن بیندیشید. واقعاً هم مثال‌ها و داستان‌های قرآنی، برای فکر کردن است

مفسیر تفسیر مسیر می نویسد: این مثال در نهایت زیبایی و اشراف قرار دارد و حالت کسی را بیان می‌نماید که عمل صالحی را انجام می‌دهد ولی آن را با ریا و ارتکاب معاصی از بین می‌برد و چون در روز فقر و نیازمندی بزرگ (روز قیامت) که به چنین اعمالی نیاز مبرم است فرا رسد ناگهان در برابر اعمالی قرار می‌گیرد که کلاً و تماماً از بین رفته و باطل شده است زیرا نیت چنین شخصی فاسد و تلاشی که نموده باطل است. و اینگونه حق تعالی برای ما حالات و مثل‌ها را بیان می‌دارد تا در آن‌ها تدبر و تفکر کنیم و در نتیجه از خدا ابرترسیم و از خشم او بر حذر باشیم و در صدقات خود اخلاص داشته باشیم تسلط ریا بر عمل انسان، همانند تسلط آتش بر آن بوستان است.

لذا انسان عاقل کسی است که خود را از امور هلاک کننده و تباه کننده اعمال نگه می‌دارد، از جمله ریاکاری و منت گذاشتن بر مستمندان و نیازمندان و یادآوری احسان خویش و آن را به رخ ایشان کشیدن، رسول کریم ج فرموده‌اند: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ، لَا يَرَى بِهَا بَأْسًا، فَيَهْوِي بِهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ سَبْعِينَ خَرِيفًا» (سنن ابن ماجه (3970) و سنن ترمذی (2314) با تصحیح البانی در صحیح الجامع (1618). «همانا مرد سخنی را به زبان می‌آورد که مورد خشم الله است و در حالی که برای آن اهمیتی قایل نیست به وسیله همین سخن هفتاد سال در جهنم فرو می‌رود».

ابن کثیر در تفسیر این آیه کریمه روایت می‌کند: «عمر (رض) روزی از اصحاب پرسید: به نظر شما آیه: «أَيُّوُدُ أَحَدِكُمْ...» درباره چه کسی نازل شده است؟! ... ابن عباس (رض) گفت: این آیه مبارکه مثلی است برای عملی، عمر (رض) پرسید: کدام عمل؟! ابن عباس (رض) گفت: برای مرد توانگری که به طاعت الله متعال عمل می‌کند، سپس حق تعالی (به قصداً متحان) شیطان را به سوی او می‌فرستد، از آن پس به گناهان عمل می‌کند تا گناهان همه اعمال او را در خود فرو می‌برند». ابن کثیر می‌فرماید: «همین روایت در تفسیر این آیه کریمه کافی است». (اخراج از بخاری).

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه (267) در باره چگونگی اموالی که در راه خدا انفاق می‌شود، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿٢٦٧﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، از مال‌های پاکیزه که کسب کرده اید، و از آنچه که ما از زمین برایتان بیرون آورده‌ایم (از منابع و معادن و درختان و گیاهان)، انفاق کنید، و به دادن چیزهای ناپاک قصد نکنید، در حالی که شما آن چیز ناپاک را نمی‌گیرید، مگر آنکه از بدی آن چشم پوشی کنید، و بدانید که الله بی‌نیاز و ستوده است. (۲۶۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْفِقُوا»: انفاق کنید، بدهید، بخشید. «مِنْ طَيِّبَاتٍ»: جمع طیبه، از پاکیزه‌ها، بهترین‌ها. وَلَا تَيَمَّمُوا (یم): تصمیم مگیرید. آهنگ مکنید. روی می‌آورید. «خَبِيثٌ»: ناپاک، چیز بی‌مقدار و پست. «لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ»: خود، آن را نمی‌گرفتید، آن را نمی‌ستاندید. «إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ» (غمض): جز با چشم پوشی و به بی‌میلی نسبت به آن. «غَنِيٌّ»: بی‌نیاز [خدا از انفاق شما بی‌نیاز است]. «حَمِيدٌ»: ستوده.

تفسیر :

در آیات قبلی، شرایط انفاق کننده را مطرح و بیان داشت و در این آیه مبارکه شرایط چیزهایی را بیان می‌کند که به محرومان انفاق می‌شود. به یاد داشته باشید که: هدف از انفاق، همانا رهایی از بخل است، نه رهایی از اشیای بی‌ارزش و نامطلوب.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ» یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید! از مال حلال و پاک که حصول آن از راه‌های تجارت و کار مشروع استفاده کرده‌اید، یعنی: از بهترین و برگزیده‌ترین و حلال‌ترین اموال خویش انفاق کنید. مراد از انفاق در اینجا، زکات فرض است و به قولی: معنای آن عام است در زکات فرض و صدقات دیگر، «وَمِمَّا أَحْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ»: و از حبوبات و میوه‌های پاک که از زمین برایتان فراهم کرده ایم انفاق کنید، «وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ»: و به مردم آنچه پست و بی‌ارزش و نامرغوب است را صدقه ندهید، بناً در انفاق باید کرامت محرومان محفوظ بماند. نه تنها از چیزهای ناپاک و پست انفاق نکنید، بلکه به فکر آن هم نیز نباشید.

«وَلَسْتُمْ بِأَخْذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ»: در حالی که اگر همان مال به خود شما داده شود مگر با چشم پوشی و گذشت آن را قبول نمی‌نمائید، پس چگونه به مردم چیزی را صدقه می‌دهید که برای خویش راضی نیستید؟

این آیه دلالت بر آن دارد که انسان باید با مردم به گونه‌ای تعامل کند که با خود تعامل می‌کند و همچنان در صدقه باید مال سره و با ارزش را صدقه دهد. طوریکه در حدیث شریف آمده است: «اللَّهُ تَعَالَى پَاكِ اسْتِ وَ جِزِ پَاكِ رَا نَمِي پَذِيرِد» چنانکه در حدیث آمده است: «إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا» (صحیح مسلم (65). بناً بصورت کل باید گفت که: وجدان انسان، بهترین معیار برای شناخت پسندیده و ناپسند است. هر آنچه را می‌پسندی که به تو انفاق کنند، شایسته است که انفاق کنی و اگر آنرا دوست نمی‌داری، شایسته‌ی انفاق نیست.

در ضمن قابل یادآوری است که: گرفتن مال نامرغوب، نشانه رضایت فقرا نیست، بلکه نشانه‌ی استیصال آنان است. «تغمضوا» یعنی شما هم با اغماض و سختی ممکن است چیزی را بگیرید، ولی این نشانه‌ی رضایت شما نیست.

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (267)»: یعنی بدانید که خدا از نفقه و خرج شما بی‌نیاز است و بهترین پاداش را به نیکوکار می‌دهد. در ضمن این صدقات مربوط به خودتان می‌باشد، خدای تعالی شکر گذار صدقه دهندگان و بیزار از بخیلان است یعنی اینکه اثر انفاق به خود شما بر می‌گردد، وگرنه خداوند غنی و بی‌نیاز است. خواننده معزز! توجه بفرماید: آیاتی از قرآن کریم که در آنها موضوعات انفاق مال به بحث گرفته شده است، اکثراً به عبارت «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» [البقرة: 247] ختم می‌شوند، یا به عبارت «اللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» این عبارت ما را به این حقیقت میرساند که: مال انفاق شده بخشی از همان نعمتهایی است که حق تعالی خود به بندگانش ارزانی نموده است. در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند متعال بدی را با بدی محو نمی‌کند، بلکه بدی را با نیکی محو می‌کند زیرا پلیدی نمی‌تواند محوکننده پلیدی باشد...».

همچنین در حدیث شریف به روایت عایشه (رض) آمده است که فرمود: برای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم سوسماری هدیه آوردند، اما آن حضرت صلی الله علیه وسلم نه آن را خوردند و نه از خوردن آن نهی کردند. گفتیم: یا رسول الله! آیا مساکین را با آن اطعام

کنیم؟ فرمودند: «از آنچه خود نمی‌خورید، آنان را اطعام نکنید».

شأن نزول آیه 267:

- حاکم، ترمذی، ابن ماجه و دیگران از براء بن عازب (رض) روایت کرده اند: ما صاحب باغ‌های خرما بودیم و هرکس به اندازه وسعش از حاصل درختان خرما می‌خورد کم و بیش می‌آورد. در این میان اشخاصی که به کار خیر رغبت نداشتند از باغ خود خوشه‌های شکسته، هسته ناسته، پژمرده، شاریده، بد و تباه را می‌آوردند و در مسجد نبوی آویزان می‌کردند. پس الله متعال آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ» را نازل کرد (جید است، ابن ماجه 1822، حاکم 2 / 285، طبری 6138 و 6139 و واحدی 172 از اسباط از سدی از عدی بن ثابت روایت کرده اند).
- ابوداود، نسائی و حاکم از سهل بن حنیف (رض) روایت کرده اند: برخی از مردم همیشه خرابترین میوه‌های خود را صدقه می‌دادند. پس آیه: «وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ» نازل شد (ابوداود 1607، دارقطنی 2 / 130، حاکم 1 / 402 و 2 / 284 و 285، طبری 6142 از چند وجه روایت کرده اند. حاکم این را به شرط بخاری و مسلم صحیح می‌شمارد و ذهبی هم با آن موافق است، حسن است).
- حاکم از جابر (رض) روایت کرده است: پیامبر صلی اله علیه وسلم برای فطریه دستور داد که یک صاع خرما [معادل سه کیلو گرام] (245) به مستمندان داده شود. شخصی خرما می‌خراب شده و فاسد آورد. بنابراین آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ» نازل شد.

- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: برخی از اصحاب طعام ارزان را می‌خریدند، و آن را صدقه می‌دادند. پس خدای بزرگ این آیه را فرستاد.
پس شرط انفاق، فقط پاکی مال نیست؛ بلکه باید بهترین مال انسان مورد انفاق قرار گیرد. انس (رض) می‌فرماید: ابوظلحه (رض) از میان همه انصار مدینه، نخل بیشتری داشت. بهترین نخلستان وی بنام بیرحاء، روبروی مسجد نبوی بود. رسول الله صلی الله علیه وسلم گهگاهی وارد این باغ می‌شد و از آب آن، می‌نوشید. انس (رض) می‌فرماید: «وقتی که این آیه نازل شد: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» [آل عمران: 92]، ابوظلحه (رض) نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفت و گفت: یا رسول الله! الله تعالی می‌فرماید: تا زمانی که محبوبترین اموالتان را انفاق نکرده‌اید، به نیکی، دست نخواهید یافت. باغ بیرحاء محبوبترین ثروت من است. می‌خواهم آن را در راه الله صدقه نمایم و اجر آن را از الله دریافت کنم. بنابراین، هرطور که شما مناسب می‌دانید، در مورد آن، تصمیم بگیرید. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «آفرین! این است مال سودمند. این است مال سودمند. آنچه را که گفتی، شنیدم. نظر من اینست که آن را میان خویشاوندانت، تقسیم کنی». ابوظلحه (رض) فرمود: ای رسول الله! همین کار را خواهم کرد. سپس، ابوظلحه (رض) آن را میان فرزندان کاکا هاو خویشاوندان خوش تقسیم نمود» (صحیح بخاری 5611).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (268 الی 269) در باره موضوعاتی از قبیل اینکه: شیطان انسان را از فقر و تنگدستی می‌ترساند، و بحث در مورد فهم درست از قرآن بعمل آمده است.

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ

وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٦٨﴾

شیطان، شما را [به هنگام انفاق مال با ارزش] از تنگ دستی و فقر می ترساند، و شما را به بی حیائی دستور می دهد، و (لیکن) الله به شما وعده آمرزش و بخشش از جانب خود می هد و الله گشایشگر (دارای فضل فراوان و دانا است). (٢٦٨)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَعِدُّكُمْ الْفَقْرَ» (و عدد): شما را از تنگدستی بیم می دهد. به ناداری وعده می دهد.
«الْفَحْشَاءُ»: زشتی، گناه، در این جا؛ یعنی، شیطان شما را به بخل و ندادن زکات و صدقه وامی دارد. «وَاللَّهُ يَعِدُّكُمْ»: الله شما را به انفاق کردن و آمرزش وعده می دهد.
«فَضْلًا»: فراوانی نعمت و جبران اموال انفاق شده.

تفسیر :

«الشَّيْطَانُ يَعِدُّكُمْ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ»: شیطان در صورت دادن صدقه، شما را از فقر و بی نوایی می ترساند، و شما را به بخل و ندادن زکات و امداد و تحریک می کند. اعراب به بخیل، «فاحش» می گویند، از بس که بخل در نزد آنان زشت و ناپسند است.
«وَاللَّهُ يَعِدُّكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا»: در حالی که خدا به سبب انفاقتان گناهانتان را می بخشاید و در جبران آنچه انفاق کرده اید، اضافه بر سرمایه ای که انفاق کرده اید، نعمت و فضل می دهد. مغفرت: همانا پوشاندن گناهان بندگان در دنیا و آخرت است، فضل وی آن است که بهتر از آنچه راکه انفاق کرده اند، به آنان عوض دهد و در روزی شان گشایش و فراخی پدید آورد و در آخرت هم به آنان بهتر و بیشتر و برتر و زیباتر از آنچه که انفاق کرده اند، ارزانی نماید، وعده به فضل از جانب الله تعالی رد بر وعده فقر از جانب شیطان است، و وعده مغفرت از جانب الله متعالی رد بر دستور شیطان به بخل و گناه است،

«وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (268)»: یعنی دایره ی بخشش و عطایش وسیع است و می داند چه کسی شایسته ی تمجید است. باید گفت که: انفاق، مال را زیاد می کند و سبب آمرزش گناهان است. بناً با موانع انفاق و افکار شیطانی، بادی مبارزه کنیم. در برابر ترس از فقر، به یاد فضل و لطف الله متعال باشیم، متوجه باید بود: هر فکر و توهمی که برای شما تنگ نظری، ترس و اثر منفی بیاورد، شیطانی است و هر فکر و الهامی که برای شما حرکت، نشاط و سعصدر آورد، الهی است.

خواننده معزز! فحوای آیه مبارکه با زیبایی خاصی میرساند که: به هنگام انفاق، شیطان به سراغ انسان می آید و القاء می کند که اگر امروز انفاق کنی فردا خودت فقیر خواهی شد، بهتر است اموالت را ذخیره کنی تا به هنگام پیری و مریض و سایر حالات خرج نمایی. اینها القائات و وعده های شیطانی است. متوجه باشید که: نیاز ما در فردای قیامت به مغفرت الهی، به مراتب بیشتر از نیاز ما در فردای دنیاست.

- متوجه باید باشیم که: دروازه های نا امیدی و حس بدبینی را شیاطین باز می کنند به طوری که وعده ی فقر و تهی دستی داده می گوید: اگر امروز انفاق کردی فردا فقیر و تنگ دست می شوی، پس انفاق نکن. و انسان بشر است شاید انفاق نکند؛ و شاید هم این فرموده الله متعالی را فراموش کند: «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرٌ الرَّزْقِينَ ٣٩» (سبأ: 39) «و هر چیزی را (در راه الله) انفاق کنید، پس او عوض آن را می دهد، و او بهترین روزی دهندگان است». یا این فرموده نبی کریم ج را: «صدقه از

دارایی نمی‌کاهد». (صحیح مسلم (2588)).

- این آیه بیانگر دشمنی شیطان با انسان است که از یکسو انسان را وعده فقر و تنگدستی می‌دهد و از سوی دیگر او را به بخل و فحشا امر می‌کند.

- بخل ورزیدن و خسیس بودن، فحشا به حساب می‌رود، طوریکه در آیه به آن اشاره شده است؛ زیرا در آیه مسأله انفاق مورد بحث است اما شیطان به فحشا و زشتی‌ها امر می‌کند پس مراد از الفاحشه بخل و انفاق نکردن است.

- کسی که شخصی را به خودداری کردن از انفاق مشروع امر می‌کند، همسان شیطان است؛ همچنین کسی که دیگری را به اسراف امر می‌کند به نظر می‌رسد که او شیطان است، به دلیل این فرموده متعال: «إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ۚ» (الإسراء: 27). «به راستی که تبذیر کنندگان؛ برادران شیاطین هستند، و

شیطان نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است». (تفسیر کوثر- قریب الله مطیع)
يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٢٦٩﴾

(خداوند) به هر کس که بخواهد حکمت (و دانش) می‌دهد، و به هر کس حکمت داده شود، بی شک خیر فراوانی داده شده است، و جز خردمندان، (این حقایق را درک نمی‌کنند، و) متذکر نمی‌گردند. (۲۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْحِكْمَةُ»: فرزاندگی در این جا؛ یعنی، شناخت رازهای قرآن، نظریات گوناگون در مورد معنای حکمت: نبوت، آشنایی به رموز و درک و فهم قرآن، اصابت در گفتار و کردار، خردورزی در دین، اندیشیدن در امر خدا و پیروی از آن و آشنایی در دین و عمل به آن که همگی، مایه‌ی سرفرازی هر دو جهان است. «أُولُو الْأَلْبَابِ»: خردمندان. «الباب»: جمع لب، أهل عقل و دانش .

تفسیر :

«يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ»: و خداوند متعال دانش دین و فهم مسایل را و همچنان توان عمل سودمند و بصیرت در امور و درست گفتاری و درست کرداری را برای کسی از بندگان خود ارزانی می‌نماید که به او اراده خیر دارد و می‌خواهد برای او از میان خلائق خود فضل بسیار دهد. (تفسیر مسیر)

حکمت: به قول جمهور علما عبارت از: علم و دانش و قرآن است بنابراین، حکمت به نبوت اختصاص ندارد، بلکه از آن عام‌تر می‌باشد. به قولی دیگر: حکمت، فهم و روشن بینی در امور است. به قولی دیگر: حکمت، رسیدن به حق است در گفتار و کردار. بعضی هم آن را به دانش قرآن تأویل کرده‌اند.

حضرت ابن عباس (رض) می‌فرماید: «حکمت؛ یعنی معرفت به ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، مقدم و مؤخر، حلال و حرام و امثال و حکم قرآن». در حدیث شریف آمده است: «من حفظ القرآن فقد أدرجت النبوة بين كتفيه غير أنه لا يوحى إليه». «هر کس قرآن را حفظ کرد، در حقیقت نبوت در میان دو شانه‌اش جاگرفته، جز اینکه به او وحی نمی‌شود».

«وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»: یعنی به هر کس حکمت عطا شد، خیری بزرگ به او داده شده است؛ چون حکمت، انسان را به نیکیبختی ابدی هدایت می‌کند.

کسی که صاحب چنین مواهب الهی و ربانی شود در واقع خیر و فضل و حصه بسیاری را کمائی کرده است.

« وَمَا يَدْرُؤُا إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (269) »: یعنی جز افراد دارای عقل و خرد، از قرآن و

حکمت ها پند و عبرت نمی گیرند، افرادی که دارای عقل روشن و خالص می باشند.

یعنی: فقط کسی خطاب شرع و مضمون کلام الهی را به کار می بندد و از آنها پند می پذیرد که صاحب عقل سلیم باشد.

بلی ! خداوند، به بندگان درستکارش، درک و فهم سلیم، استواری و پایبندی در کردار و

خردمندی و فرزاندگی عطا می فرماید، تا راه راست را دربرگیرند و به سوی

پروردگارش با دو بال ایمان و عمل به پرواز در آیند.

قابل یادآوری است که: این آیه با آیه ی پیش از خود پیوند خورده؛ چون اهل باور را به اتفاق و بخشش در راه خیر و سعادت، وامی دارد و خداوند پاداش انفاق اموال را آمرزش

و جبران و جایگزین آن را کمک گرفتن از فضل خود قرار داده است. [سبأ/39] هم

چنین این آیه به مؤمنان شنوا و خردمند هشدار می دهد که در دام دسیسه ها و ترفندها و

وسوسه های اهریمنانه ی اهریمنان و اهریمن صفتان نیفتند، تا ثمره ی کردار و

اخلاصشان را نزد آفریدگار به دست آورند.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (270 الی 271) در باره موضوعات نیکوکاری نهانی و علنی (صدقه

ی پنهان و آشکار) بحث بعمل آمده است .

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ

أَنْصَارٍ ﴿٢٧٠﴾

و هر مالی را که در راه الله انفاق کنید و یا نذری را که بر خود لازم کنید پس یقیناً الله آن

را می داند و برای ظالمان هیچ مدد گاری نیست. (۲۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَنْفَقْتُمْ»: انفاق کردید، چاله ها را پر کردید. «نَفَقَةٍ»: بخشش، دهش، صرف اموال،

صدقه و زکات. «نَذْرٌ»: در لغت؛ یعنی، تصمیم برای به عهده گرفتن چیز مخصوص. و

در شرع: به عهده گرفتن طاعت برای نزدیکی به خداست.

تفسیر :

خداوند متعال در آیه های قبل مردم را به انفاق کردن تشویق کرد و از مصرف آن در

جهت طاعت یا نافرمانی هم خبر دارد. در این آیه ها ما را در نهان داشتن و یا آشکار

کردن آن، مخیر گردانیده است؛ هر چند نهان داشتن صدقه ی مسنون بسی بهتر و احادیث

هم به آن اشاره کرده است، تا انسان از ریا مصون بماند. طوریکه می فرماید :

«وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ»: یعنی ای مؤمنان هر مالی را که به

خاطر رضای الله متعال صدقه داده یا به منظور مصرف در راه در راه الله بر خود خدا

نذر کردید، الله متعال از آن باخبر است به زودی در مقابل آن به شما پاداش می دهد.

«وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (270)»: اما کسی که از طریق نپرداختن آنچه حق تعالی بر

مالش از زکات و صدقات لازم نموده سر باز زند و مرتکب ظلم شود، چنین کسی را در

فردای قیامت هیچ کس یاری نخواهد داد و عذاب حق تعالی را از او دفع نخواهد کرد و

اینگونه برای هر ظالم و ستم پیشه ای عاقبت و نهایت و خیمی است.

نذر چیست ؟

«نذر» در لغت؛ عزم بر پایبندی به چیزی خاص و لازم گردانیدن آن بر خود است و در اصطلاح شریعت؛ تعهد و پیمان بستن انسان به طاعتی است که خداوند آن را بر وی لازم نگردانیده است، اما چون خود انسان آن را بر خود لازم می‌گرداند بنابراین، بر وی واجب و لازم می‌شود.

نذر، دو نوع است:

1 - نذر تبرر، نذر طاعت و نیکی و نزدیکی به خدا، مانند «إِنْ شَفِيَ اللَّهُ مَرِيضِي فَلِلَّهِ عَلَى أَنْ أَتَّصِقَ بِكَذَا» : [اگر الله مریضی ام را شفا دهد، با او عهد می بندم که فلان چیز را صدقه بدهم.] یا هر مثال دیگری ...

2- نذر لجاج و غضب، تحریک و وادار کردن نفس خود برای چیزی یا منعش از آن چیز، مانند: «إِنْ كَلِمَتَ فُلَانًا فَعَلِي كَذَا» : [اگر با فلانی صحبت کنم، چنین و چنان می‌کنم.] یا هر مثال دیگری...

اما به قول جمهور فقها؛ ، وفا کردن به اولی واجب، ولی نذر کننده برای دومی میان وفا به نذر و کفاره، مخیر می باشد، چون بنا به اشاره ی حدیث، «نذری نیست مگر در آنچه که رضای خداوند متعال با آن مدنظر باشد». نذر در جهت معصیت از وسوسه های شیطانی است و وفا به آن شرط نیست و می تواند هم چون کفاره ی سوگند، کفاره پرداخت کند و از نذر صرف نظر نماید.

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعْمًا هِيَ وَإِنْ تُخْفَوْهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيَكْفُرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢٧١﴾

و اگر صدقه‌های خود را علنا و آشکارا بدهید پس خوب است، و اگر دادن آن را پوشیده دارید و به فقیران بدهید برای تان خوبتر است، و الله (به سبب انفاق کردن) بعض گناهان شما را محو می‌کند، و الله به آنچه می‌کنید باخبر است. ﴿٢٧١﴾

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ»: اگر بخششها و صدقه ها را آشکار سازید. «فَنِعْمًا هِيَ» (فنعمة ماهی): چه خوبتر! این کار نیکویی است. معمولاً، بهتر است، صدقه ی واجب را مانند زکات آشکارا پرداخت نمود، تا دیگران از شخص زکات دهنده پیروی کنند و او به عدم پرداخت آن، متهم نگردد. «يُكْفِرُ»: پاک می‌کند، می‌زداید، محو می‌گرداند. «سَيِّئَاتِ»: گناهان، بدیها.

تفسیر :

«إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعْمًا هِيَ»: یعنی اگر صدقات خود را بدون ریا و خودنمایی آشکار اعلان کنید کاری است نیکو و عملکردی است درست، شاید که دیگران نیز در این عمل به شما اقتدا کنند، این بدین معنی است که: حکمت انفاق علنی، طوریکه گفتیم همانا سبب تشویق دیگران و رفع تهمت بخل از انسان و یک نوع تبلیغ عملی بشمار می‌رود . «وَإِنْ تُخْفَوْهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ»: و اگر این کار را مخفیانه و پنهانی انجام دهید از ریا و خود نمایی دورتر و با حال کسی که به آن‌ها صدقه می‌دهید مناسبتر است، و حکمت در ادای انفاق پنهانی، و طوریکه گفتیم ادای آن به دور از ریا و خودنمایی به اخلاص نزدیک است و در ضمن آبروی گیرنده صدقه را محفوظ نگه می‌دارد.

بهتر بودن پنهان‌کاری در پرداخت صدقات، در خصوص صدقه نافله است تا از ریا دور باشد، نه در زکات فرض زیرا در پنهان‌کردن زکات فرض هیچ فضیلتی نیست، بلکه حتی اکثر علما بر آنند که آشکار ساختن آن بهتر است تا دیگران هم به زکات دهنده اقتدا کنند.

در ضمن قابل یادمانی است که: شما باید به سراغ فقرا بروید، نه آنکه آنان به سراغ شما بیایند. طوریکه در آیه مبارکه فرموده است «تُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ» و فرمود: «يَأْتِكُمُ الْفُقَرَاءُ» «وَأَيُّكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ»: یعنی خداوند به وسیله ی اعمال نیکوی شما، اعمال سیئه و گناهانتان را از بین می برد. و محو می‌کند زیرا صدقه گناهان را کفار می‌نماید. «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (271)»: و پروردگار از اعمال و نهن شما باخبر است. او می‌داند چه کسی عمل خود را به صورت ظاهر و آشکار انجام داده و چه کسی مخفی و پوشیده، کاری را صورت داده است. پس، از ریاکاری و انفاق برای غیر الله متعال حذر کنید.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: الْإِمَامُ الْعَادِلُ، وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ رَبِّهِ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ فِي الْمَسَاجِدِ، وَرَجُلَانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ، اجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ طَلَبْتُهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ، فَقَالَ: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ، أَحْفَى حَتَّى لَا تَعْلَمَ شِمَالَهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ» (متفق علیه). «الله تعالی هفت گروه را روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه او وجود ندارد، در زیر سایه خود، جای می‌دهد. 1- امام (و پیشوای) عادل. 2- و جوانی که در سایه اطاعت و بندگی الله رشد یافته باشد. 3- و کسی که همواره دل بسته به مساجد باشد. 4- و دو مسلمانی که صرفاً بخاطر خوشنودی الله با یکدیگر دوست باشند و بر اساس آن، با هم جمع یا از یکدیگر جدا می‌شوند. 5- و کسی که زنی زیبا و صاحب مقام او را به فحشا بخواند ولی او (نپذیرد و) بگوید: من از الله می‌ترسم. 6- و کسی که پنهانی طوری صدقه دهد که دست چپش نداند که دست راستش (چه چیزی را) صدقه می‌دهد. 7- کسی که در تنهایی الله را به یاد آورد و (از ترس او)، اشک بریزد». در حدیث شریف دیگری آمده است: «صدقه السر تطفیء غضب الرب عزوجل». «صدقه پنهانی، خشم پروردگار با عظمت را فرو می‌نشانند».

قابل تذکر است که: در این آیه اشاره‌ای زیبا وجود دارد مبنی بر اینکه چنانچه به حالت پنهانی صدقه به فقیر داده شود از اظهار کردن آن بهتر است. اما وقتی صدقه در طرحی خیریه صرف شود، آیه بر فضیلت پنهان کردن آن دلالت نمی‌کند، بلکه در اینجا قواعد شریعت چنین دلالت می‌نماید که باید مصلحت را دید و طبق آن عمل کرد، و چه بسا در چنین شرایطی آشکار کردن صدقه بهتر باشد، تا دیگران در این کار، او را الگو و اسوه خویش قرار دهند و بر انجام کارهای خیر تشویق شوند.

البته در صدقه‌ها دو چیز به دست می‌آید؛ یکی به دست آمدن خیر، و آن کثرت نیکی‌ها و زیاد شدن پاداش و مزد است، و دوم دور شدن بدی و بلای دنیوی و اخروی از طریق زوده شدن یا پوشاندن بدی‌ها. در حدیث شریف دیگری آمده است: «صَدَقَةُ السِّرِّ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ» معجم صغیر از طبرانی (1034) و سلسله احادیث صحیحہ البانی (1908). «صدقه پنهانی، خشم پروردگار عزوجل را فرو می‌نشانند».

شأن نزول آیه مبارکه :

ابن ابی حاتم در بیان شأن نزول می‌فرماید: این آیه کریمه در شأن ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) نازل شد زیرا عمر (رض) نصف مالش را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آورد و آن را تقدیم ایشان کرد و رسول الله صلی الله علیه وسلم به او فرمودند: «ای عمر! پشت سرت برای خانواده‌ات چه باقی گذاشته‌ای؟» عمر گفت: نصف مالم را. اما ابوبکر (رض) تمام مال خویش را به گونه‌ای تقدیم آن حضرت صلی الله علیه وسلم کرد که در نهان داشتن آن سعی بسیار داشت، طوری که می‌خواست آن را حتی از خودش نیز پنهان دارد، رسول الله صلی الله علیه وسلم به او فرمودند: «برای خانواده‌ات چه باقی گذاشته‌ای ای ابوبکر؟» گفت: وعده خدا و وعده پیامبرش را. عمر (رض) چون این ماجرا را شنید، گریان کرد و گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای ابوبکر! قسم به الله متعال که هیچ گاه من و تو باهم در کار خیری مسابقه ندادیم، مگر اینکه تو در آن بر من سبقت گرفتی.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (272 الی 274) در باره محتاجان و نیازمندان به دریافت صدقه و برخی احکام در این باره، به بحث گرفته میشود:

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٢﴾

[ای پیامبر!] هدایت آنان بر عهده تو نیست، بلکه الله هر که را بخواهد هدایت می‌کند، و هر مالی که انفاق کنید، به سود خود شماست، و (لی) جز برای طلب خشنودی الله انفاق مکنید، و هر مالی را که انفاق کنید (ثواب آن) به طور کامل به شما داده خواهد شد و ظلمی بر شما نخواهد رفت. (۲۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ»: هدایت آنان بر عهده ی تو نیست. «هُدَاهُمْ»: آوردن مردم به دایره ی اسلام، ای محمد! تبلیغ بر عهده ی توست، هدایت از آن خداست. هدایت دو نوع است:

- 1- هدایت توفیقی به سوی راه خیر و سعادت، به الله اختصاص دارد،
- 2- هدایت ارشاد و راهنمایی و دستگیری، حق پیامبر بزرگوار است. «خَيْرٍ»: مال و دارایی. «ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ»: کسب خشنودی خدا. «وَجْهِ»: ذات. «يُوَفَّ»: به طور کامل پرداخت می‌شود.

تفسیر :

«لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»: یعنی ای محمد! بر تو واجب نیست که مردم را هدایت نمایی، تو مبلغ دینی و این الله است که بر هدایت توفیق می‌دهد؛ زیرا او تعالی می‌داند چه کسی مستحق هدایت است و چه کسی نیست. شما در مقابل گناه و اعمال ناپسند دیگران مسؤول نیستی، بلکه فقط تبلیغ بر تو واجب است و بس. و خدا هر یک از بندگان را که خود بخواهد به اسلام هدایت می‌کند.

«وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ»: یعنی هر مالی را خرج کنید برای خود خرج می‌کنید، و جز خودتان هیچ‌کس از آن بهره مند نمی‌شود؛ چون پاداش آن به خودتان می‌رسد.

«وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ»: «وَسزاوار نیست که انفاق کنید مگر برای طلب

خشنودی الله « یعنی: انفاق معتبر و مقبول، فقط همان است که برای رضای الهی باشد، «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ (272)» یعنی آنچه که در راه خیر انفاق می کنید، اوتعالی آن را برای شما چند برابر می سازد و در روز قیامت هیچ چیزی از آن را ضایع نمی نماید؛ زیرا حق تعالی عادل است و هیچگاه در حق کسی ظلم روا نمی دارد.

قابل یادآوری است :

بر پیامبران رهنمایی، ارشاد و تعلیم مردم الزامی است نه ثمره آن، که عبارت از توفیق یافتن به هدایت و ایمان آوردن است؛ زیرا توفیق هدایت و ایمان مردم بدست الله عزوجل است، به دلیل این فرموده متعال: «يَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلَّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ» (سوره المائدة: 67) «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، (به مردم) برسان، و اگر (این کار را) نکنی، رسالت او را نرسانده ای». 2- هرگاه مسلمان شریعت الهی را تبلیغ کند وظیفه و مسئولیت خود را ادا نموده است، چون هدایت مردم بر عهده او نیست، و اگر هدایت مردم به ذمه اش می بود در آن صورت ملزم بود تا آنها هدایت شوند.

3- هدایت خلق به مشیئت الله متعال تعلق دارد و لیکن تابع حکمت اوتعالی است؛ پس کسی که اهل هدایت بود الله متعال او را هدایت نصیب می کند؛ به دلیل این فرموده متعال: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (الأنعام: 124) «الله آگاه تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد». و کسی که اهل و شایسته هدایت نبود هدایتش نمی دهد؛ به دلیل این فرموده او تعالی: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» (الصف: 5) «پس چون آنها (از حق) منحرف شدند، الله دل هایشان را منحرف ساخت».

شان نزول آیه مبارکه :

از سعید بن جبیر روایت شده است که مسلمانان به بینوایان اهل ذمه صدقه می دادند اما وقتی بینوا در میان مسلمانان زیاد شد پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: جز به افراد هم کیش و هم آیین خود صدقه ندهید. پس از آن این آیه نازل شد: «لیس علیک هداهم» که دادن صدقه را به غیر مسلمان مباح می کند. تفسیر قرطبی (237/3).

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٢٧٣﴾

(صدقات شما) برای فقیرهای است که در راه الله بازمانده اند (لذا) قدرت سفر کردن در زمین (برای حصول رزق) را ندارند، و به سبب پاکی شان از سوال و گدائی، شخص نادان آنها را ثروت مند می پندارد، آنها را از سیمایشان می شناسی، با اصرار چیزی از مردم نمی خواهند و هر آنچه از خوبی (مال حلال) انفاق کنید پس یقینا الله به آن آگاه است. (۲۷۳)

تشریح لغات واصطلاحات :

«أُحْصِرُوا»: منع شده، فرومانده بودند. آنان که تمام اوقاتشان را در راه جهاد و مبارزه و تعلیم و تعلم، در طبق اخلاص نهاده بودند. «لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا ...» (طوع): نمی توانند برای تهیه ی زندگانی سفر کنند و به جاهای دور و نزدیک بروند. ضربا: راه رفتن، مسافرت کردن. «التَّعَفُّفِ»: پاکی، قناعت، خویشتن داری. «سِيمًا»: چهره، خساره، علامت، اثر، سیمایا. «إِحْافًا»: اصرار، الحاح، پافشاری.

تفسیر :

«لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» : صدقات خویش را به فقیرانی بدهید که خود را وقف جهاد و غزا در راه الله کرده اند.

«لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ» : زیرا آنها به سبب اشتغال به جهاد نمی توانند به تجارت و به کسب کار بپردازند.

مفسران در شأن نزول این مبارکه مینویسند که آیه مبارکه (273) در شأن مسلمانان اصحاب صُفّه (که تعداد شان در حدود چهار صد نفر بودند و برای فراگیری قرآن و شرکت در سربیه ها در آنجا آماده و گوش به زنگ بودند؛) نازل گشته است. (قابل تذکر است که : اصحاب صُفّه؛ فقط مهاجران قریش اند که هنگام مهاجرت، کفار، اموالشان را در مکه صادره کرده بودند و جز صغه، سرپناهی نداشتند. صغه : سایه بان، سقف سر پوشیده ی کپر مانند...)

«يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَعْيَاءً مِنَ التَّعَفُّفِ» : کسی که آنان را نمی شناسد از عفتی که آن ها دارند گمان غنماندی در حق آنان می نماید در حالی که آنان فقیراند.

«تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْفَافًا» : پس تو ای صدقه دهنده می توانی این گروه را با نشانه های شان بشناسی چون آثار فقر و نیاز بر انسان هشیار پوشیده نیست و آنان نظر به شدت حیا و عفتی که دارند در تکدی و تسوّل اصرار نمی نمایند.

و قول ضعیفی می گوید: معنی آن این است که اگر چیزی درخواست کنند، با نرمش و ملایمت آن را می خواهند نه به طریق اصرار.

«وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ(273)» : و تو ای صدقه دهنده بدان که هر چیزی را در راه الله متعال انفاق می نمائی در پیشگاه الله متعال محفوظ است پس از ضیاع آن هرگز بیم نداشته باش و حق تعالی بر نیات انسان ها و بر حال مخلص و ریاکار آگاه است.

گدای :

علماء مینوسند که : حاجت خواهی و گدائی در اسلام حرام است، و برای احدی جایز نیست گدایی کند در حالی که محتاج و نیازمند نیست، و یا قادر به کسب روزی است. تنها برای بعضی از اصناف مردم گدای مباح است که بقدر نیاز خود گدایی کنند، از جمله : فقیر بی چیز، مردی که قرض دار شده و توانایی پرداختش را ندارد، کسی که دچار نابودی و مصیبتی در اموال و دارائی اش شده است مشروط بر آن که مالک چیزی نباشد که بتواند به وسیله آن رفع نیاز کند، و قدرت و توانایی لازم را هم برای کسب مال و روزی برای تامین معیشت خود نداشته باشد. چنانکه این مطلب را رسول اکرم ج در حدیثی که به قبیصه س توصیه نموده برای ما بیان فرموده اند: «ای قبیصه! جز برای سه کس، سؤال (یا گدایی) درست نیست: مردی که پرداخت مالی را به عهده گرفته باشد، پس سؤال نمودن برایش جایز است تا آنکه آن مال را به دست بیارد، و سپس از سؤال خودداری کند، دوم: مردی که آفت و بلائی به وی رسد و مالش را تلف کند، پس سؤال برایش جایز است تا آنکه به آنچه سبب بقا و زنده ماندنش گردد، دست یابد، سوم: مردی که گرفتار فقر و تنگدستی شده باشد، و سه مرد از عقلای قومش به فقر او گواهی دهند، در این صورت برایش سؤال درست است، تا آنکه به آنچه که سبب بقایش می گردد، دست یابد، ای قبیصه! سؤال در غیر این سه حالت حرام است، و سؤال کننده چیزی را که از طریق سؤال می خورد، حرام می خورد» صحیح مسلم (1044).

پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «لَا تَحِلُّ الصَّدَقَةُ لِعَنِي، وَلَا لِذِي مِرَّةٍ سَوِيٍّ» «صدقه برای شخص ثروتمند و کسی که توانایی دارد و سلیم الاعضاء است روا نیست». سنن ابن ماجه (1839) و مسند احمد (6798) و سنن ابو داود (1634) با تصحیح البانی در ارواء الغلیل (877).

و در نکوهش حاجت خواهی ای که غیر مستحق و بدون عذر شرعی باشد پیامبر ج فرموده اند: «ثَلَاثَةٌ أَقْسِمُ عَلَيْهِنَّ وَأُحَدِّثُكُمْ حَدِيثًا فَاحْفَظُوهُ» قَالَ: «مَا نَقَصَ مَالُ عَبْدٍ مِنْ صَدَقَةٍ، وَلَا ظَلَمَ عَبْدٌ مَظْلَمَةً فَصَبَرَ عَلَيْهَا إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عِزًّا، وَلَا فَتَحَ عَبْدٌ بَابَ مَسْأَلَةٍ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَابَ فَقْرٍ» «من برای شما، بر صحت سه چیز قسم می خورم و درباره آنها، برایتان سخن می گویم، آنها را حفظ کنید: هرگز پرداخت صدقه موجب کاهش و کاستی مال نمی شود و هر کس مورد ستم قرار گیرد، صبر و شکیبایی داشته و خود را نبازد، الله تعالی بر عزت و بزرگی وی می افزاید، و هر کس دری از گدائیشگی باز کند، الله تعالی در فقر و تنگ دستی ای را به رویش می گشاید». سنن ترمذی (2325) با تصحیح البانی در صحیح الجامع (3025).

گدائیشگی های حرفه ای همچنان که در دنیا پست و بی ارزش هستند و آبرو و کرامت و شرافت انسانی را از دست داده اند، و به صورت موجودی تنبل و بی خاصیت در آمده اند، در قیامت نیز شرمنده و رو سیاه می باشند، چنانکه پیامبر اکرم ج فرموده اند: «مَا يَرَأُ الرَّجُلُ يَسْأَلُ النَّاسَ حَتَّى يَأْتِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَيْسَ فِي وَجْهِهِ مُرْعَةٌ لَحْمٍ» (صحیح بخاری (1374)). «کسی که (با وجود نداشتن نیاز شدید) از گدایی و توقع دست بردار نیست، در روز قیامت به حالتی زنده می گردد که حتی یک تکه گوشت بر صورتش باقی نیست». همچنین فرموده اند: «مَنْ سَأَلَ النَّاسَ أَمْوَالَهُمْ تَكْتُرًا، فَإِنَّمَا يَسْأَلُ جَمْرًا فَلَيْسَتْ قَوْلٌ أَوْ لَيْسَتْ كَثْرٌ» (صحیح مسلم (105)) «کسی که اموال مردم را با گدایی از آنان می طلبد تا سرمایه دار گردد، جز این نیست که اخگر آتش را برای خویش درخواست نموده است، پس او مختار است که به کم قناعت ورزد، یا همچنان افزون طلبی پیشه کند».

از فواید حاصله در این آیه مبارکه :

1- صدقه به کسی که توانایی کسب و کار را دارد پرداخته نمی شود. روایت است که دو شخص در حجة الوداع نزد رسول الله ج آمدند، در حالی که او ج مال صدقه را توزیع می کرد، آنها از پیامبر ج مال صدقه طلب کردند، پیامبر ج به دقت از پائین تا بالا ایشان را نگریست، آنها را قوی و توانمند کار یافت و فرمود: اگر می خواهید به شما می دهم ولی در مال صدقه (زکات)، حصه برای شخص ثروتمند و توانمند کار نیست» (سنن ابو داود (1633)).

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۲۷۴﴾

کسانی که مال خود را در شب و روز، پوشیده و آشکارا (در راه الله) انفاق می کنند، پس ثوابشان در نزد پروردگارشان است، و بر آنها (در روز قیامت) نه ترسی است و نه غمگین می شوند. (۲۷۴)

تفسیر :

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً» یعنی آنان که به خاطر جلب رضایت خداوند متعال در هر وقتی از شب و روز و به صورت مخفیانه و آشکار، اموال خود را

خرج صدقه می‌دهند، «أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (274)»: پاداش نیک‌شان در پیشگاه الله متعال محفوظ است و آنان از امور هولناکی که در روز عرضه بزرگ (روز قیامت) صورت می‌گیرد در امان اند و بر آنچه در دنیا از دست داده‌اند حزين و غمگین نخواهند بود؛ زیرا حق تعالی خوف و حزن‌شان را از بین برده است.

قابل دقت و تذکر است که؛ مقدم ساختن شب بر روز و صدقه پنهانی بر صدقه آشکار؛ به این حقیقت اشاره دارد که صدقه پنهانی بر صدقه آشکار برتری دارد. در ضمن قابل یادآوری است که؛ طوریکه در احادیثی بیان یافته است که: صدقه‌های نفلی یا مستحبی باید برای کسب خشنودی الله تعالی، بدون منت گذاشتن بر فقیر، بدون ریاکاری به مستحق داده شود که آن را در راه گناه مصرف نمی‌کند. البته خویشاوندان شخص در اولویت قرار دارند و بهتر است به صورت پنهانی انجام شود. این صدقه باید از اموال پاک و حلال باشد و مقدار آن هم به توان شخص بستگی دارد. طوری که افراط و تفریط در آن نباشد؛ یعنی نه در صدقه دادن کوتاهی شود، و نه انسان همه دارایی خود را صدقه دهد که خود و خانواده به مشکل و احتیاج و ادا شود. در اخیر باید گفت که: بعضی از حکما گفته‌اند: وقتی عملی نیک انجام دادی آن را پنهان بدار، و اگر نسبت به تو نیکی شد، آن را شایع و منتشر کن. و سروده‌اند: نیکی خود را پنهان می‌کند، اما خدا آن را نمایان می‌کند. وقتی نیکی را نهان کنی بر ملا می‌گردد.

شان نزول آیه مبارکه :

از ابن عباس (رض) در باب شان نزول آیه مبارکه آمده است که: این آیه درباره تأمین علوفه اسبان جهادگر نازل شد. حدیث شریف ذیل به روایت اسماء بنت یزید (رض) نیز بر صحت این روایت دلالت می‌کند؛ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کسی که اسبی را در راه خدا پرورش می‌دهد و به منظور دریافت ثواب بر آن خرج می‌کند، بداند که سیری و گرسنگی، سیرابی و تشنگی و ادرار و سرگین آن اسب، همه روز قیامت در میزان حسنات وی گذاشته می‌شود».

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (275 الی 281) در باره ربا و زیانهایش برای فرد و برای یک جامعه ، بحث بعمل آمده است.

ارتباط این آیات با آیه های قبلی :

در آیات قبلی بحث تفصیلی در مورد نفقه و صدقه و بمصرف رساندن مال بدون عوض و به منظور نزدیکی به الله متعال و کسب خشنودی او و رسوخ ایمان در دلها بعمل آمده است. در این آیات درسی بزرگی است، درباره ی رباخواران آنانیکه اموال مردم را بدون عوض و جایگزینی می‌گیرند. با این توضیح، که صدقه مبارک است و ربا نامبارک.

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٧٥﴾

کسانی که ربا می‌خورند، (از گور) بر نمی‌خیزند مگر مانند بر خاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، او را دچار دیوانگی کرده است، این (عذاب) به سبب آنست که گفتند: بیع

(خرید و فروش) مانند سود است در حالیکه الله بیع (به غیر سود) را حلال قرار داده است و سود را حرام کرده است، پس کسی که نصیحتی از طرف پروردگارش به او آمد، باز از سودخوری اجتناب کرد، پس آنچه در گذشته به دست آورده است از خود او می‌باشد و معامله او با الله است، و هر کس به سود خوری باز گشت، پس ایشان دوزخیان‌اند و در آن همیشه و جاودانه می‌باشند. (۲۷۵)

تشریح لغات واصطلاحات :

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا» : آنان که ربا می‌خورند، ربا می‌گیرند، معامله‌ی ربا می‌کنند، خون مردم می‌مکند. رباخوار، به کسی تشبیه شده که شیطان او را خبط کرده است. «خَبَطُ» به معنای افتادن و برخاستن و عدم تعادل به هنگام حرکت است.

ربا:

در لغت، به معنی زیاد شدن، افزونی و در شرع، زیاد شدن مال مخصوص بلاعوض در معامله‌ی مال به مال است. مانند: نقد به نقد، قرض، خوراکی به مدت و اجل، سودی که داین (بستانکار) از مدین (بدهکار) می‌ستاند. رباخوار در قیامت همچون دیوانگان محشور می‌شود، چرا که در دنیا روش او باعث بهم خوردن تعادل جامعه گردیده است. ثروت پرستی، چشم عقلمش را کور کرده و با عمل خود چنان اختلافات طبقاتی و کینه را بر می‌انگیزد که فقر و کینه سبب انفجار شده و اصل مالکیت را نیز متزلزل می‌کند.

بنابراین بصورت کل باید گفت که : رباخواران، از تعادل روحی و روانی برخوردار نیستند و بدینتریب با براه انداختن معامله ربا جامعه را نیز از تعادل اقتصادی خارج می‌سازند. واضح است که : تشبیه بیع حلال به ربای حرام، نشانه‌ی عدم تعادل فکری آنان است. «لَا يَقُومُونَ» : به هنگام زنده‌شدن از گورها بر نمی‌خیزند. از مشی اجتماعی دیوانه‌وار خود در دنیا دست بر نمی‌دارند و آنی آسوده‌خاطر نمی‌گردند. «يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ يَتَخَبَّطُهُ» (خبط): شیطان، او را صرعی و آشفته می‌کند، پی در پی به او آزار برساند، او را لگد کوب کند، به پیمودن راه ناهموار و تاریک وادارش نماید. «مِنَ الْمَسِينِ». به سبب دیوانگی ناشی از خودبختگی یا هراس. جار و مجرور متعلق به يَوْمٍ یا يَتَخَبَّطُهُ است. در اینجا رباخواران به صرعیان و دیوانگان تشبیه شده‌اند، و این تشبیه بنا بر اسلوب عرب است. آنان زیباییان و نیکوکاران و اشیاء قشنگ و خوشایند را به فرشته تشبیه می‌کنند (یوسف آیه: 31) و زشت‌ها و بدکرداران و اشیاء بدشکل و ناخوشایند را به شیطان و غول (صافات / 65). اَلْبَيْعُ : داد و ستد، خرید و فروش. مَا سَلَفَ : آن چه از ربا پیش از تحریم بوده و گذشته است. اَمْرُهُ: کارش. عَادَ : کسی که دوباره به سراغ رباخواری برود. **یادداشت :**

تحریم «ربا» حداقل در هفت آیه از قرآن عظیم الشان به وضوح دیده می‌شود و قرآن کریم به شدت هر نوع رباخواری را تحریم می‌کند، تا جایی که آن را نوعی کفر به خدا دانسته و از ناحیه خدا و رسولش به رباخوار اعلان جنگ می‌دهد و رباخوار را مستحق خلود در آتش جهنم می‌داند.

سوره‌های درباره تحریم می‌باشد میتوان از سوره‌های ذیل نام برد.

- سوره بقره آیه 275

- سوره بقره آیه 276

3 و 4 - سوره بقره آیات 278 و 279 -
5 و 6 - سوره آل عمران آیات 130 الی 131 -
سوره نساء آیات : 160 الی 161 .

تفسیر :

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» یعنی آنان که معامله ی ربوی انجام می دهند و خون مردم را می مکند، در روز رستاخیز مانند صرعی ها و جن زدگان یعنی مانند کسانی اند که جن به آنها آسیب رسانیده و بر اثر آن حرکات و سکناتشان در اضطراب و اختلال قرار دارد؛ و نمی توانند درست و مستقیم راه بروند، مانند صرعیان منگ و آشفته برمی خیزند. زیرا اثر حرام در شکمها و کسب بد در اجسامشان وجود دارد، از این روی حق تعالی آنان را با چنین عقابی عذاب می کند چون آنها نظر به بدکاری و جهلی که دارند گفتند: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا» در سود هیچ گناهی نیست؛ ربا مانند خرید و فروش است، پس چرا حرام است؟ اما این کثیر می گوید: «این سخن مشرکان که (بیع مانند رباست) به معنی قیاس ربا به بیع از سوی آنان نیست زیرا مشرکان به مشروعیت اصل بیعی که خداوند آن را در قرآن مشروع گردانیده، اعتراف نداشتند و اگر این سخن آنان از باب قیاس می بود؛ باید می گفتند: انما الربا مثل البيع: همانا ربا مانند بیع است، در حالی که گفتند: «انما البيع مثل الربا»: بیع مانند رباست، پس چرا آن مباح و این حرام گردانیده شده؟»
خدا در رد گفته ی آنان فرموده است: «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا»: خدا بیع را حلال کرده است؛ چون متضمن مبادله ی منافع است، و ربا را حرام کرده است؛ چون متضمن ضرر فرد و جامعه می باشد. و چون متضمن اضافه ایست که صاحب دین برایش زحمتی نکشیده است.

«فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ»: پس کسی که بعد از دریافت نهی خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم از سود دست بر دارد و توبه کند خدای تعالی از تمام آنچه قبل از دریافت نهی انجام داده درمی گذرد، چیزی را که قبل از تحریم دریافته است به او تعلق دارد، یعنی درخصوص سودی که پیش از حرام شدن گرفته اید به شما حکم داده نمی شود که آنرا در دنیاپرستی بصاحبش بدهید یعنی حق مطالبه آن را ندارند. در این هیچ جای شکی نیست که؛ وضع و بیان احکام الهی، در جهت پند و تربیت مردم است. و از جمله «فَلَهُ مَا سَلَفَ» آیه مبارکه بر می آید که: قانون امروز، شامل گذشته اشخاص نمی شود.

«وَأْمُرُهُ إِلَى اللَّهِ»: و امرش به خدا موکول است، اگر بخواهد از او درمی گذرد، و اگر بخواهد او را کیفر می دهد.

«وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (275)»: و هرکس بعد از این که علم حاصل کرد که خدا رباخواری را تحریم نموده است، باز به رباخواری روی آورده و آن را حلال نماید، او کسی است که با پروردگار خود می جنگد، جزایش این است که در آتش دوزخ جاودان بماند. جزو مخلدین در آتش جهنم است.

نباید فراموش کنیم که در دین مقدس اسلام؛ از گناه ناآگاهان اغماض می شود، ولی از آگاهان مغرض و مُصرّ هرگز.

مفسر این کثیر می فرماید: «باب ربا بر بسیاری از دانشمندان از مشکل ترین ابواب

است، چنان‌که عمر (رض) فرمود: آیه ربا از آخرین آیات قرآن کریم از نظر زمان نزول بود و رسول الله صلی الله علیه وسلم رحلت کردند و آن را برای ما به‌طور شافی بیان فرمودند، پس هر آنچه را که شبهه‌ناک است فرو گزارید و به‌سوی چیزهایی روی آرید که شبهه‌ناک نیست».

در حدیث شریف به روایت ابی هریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده‌است که فرمودند: «الرِّبَا ثَلَاثَةٌ وَسَبْعُونَ بَابًا أَيْسَرُهَا مِثْلُ أَنْ يَنْكِحَ الرَّجُلُ أُمَّهُ، وَإِنَّ أَرْبَى الرَّبَا عَرَضُ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ» (شعب الإیمان (5131) با تصحیح البانی در صحیح الجامع (3537-3538)). «ربا هفتاد و سه بخش است و آسانترین آن -از نظر مجازات-، همانند مجازات آن مردی است که با مادر خود هم‌بستر شود، و بالاترین ربا معامله کردن با آبروی مرد مسلمان است».

در حدیث شریف دیگری از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت نموده که فرمودند: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَأْكُلُونَ فِيهِ الرِّبَا. قَالَ: قِيلَ لَهُ: النَّاسُ كُلُّهُمْ؟ قَالَ: مَنْ لَمْ يَأْكُلْ مِنْهُمْ نَالَهُ مِنْ غِبَارِهِ». «بر مردم زمانی می‌آید که در آن ربا می‌خورند. راوی می‌گوید: از آن حضرت صلی الله علیه وسلم سؤال شد که آیا همگی مردم در آن روزگار ربا می‌خورند؟ فرمودند: «هر کس از آنان که ربا نخورد، غباری از آن بدو می‌رسد».

مراحل تحریم و انتقاد از رباخوری در قرآن :

روش قرآن کریم در مبارزه با انحرافات ریشه دار اجتماعی این است که تدریجاً زمینه سازی می‌کند، و افکار عمومی را تدریجاً به مفساد آنها آشنا می‌سازد، و وقتی آمادگی برای پذیرفتن تحریم نهائی حاصل شد قانون را به صورت صریح اعلام می‌کند. مراحل تحریم ربا، مانند مراحل تحریم شراب چهار است که مرحله ی اول آن چون مرحله ی اول شراب در مکه و بقیه ی مراحل در مدینه نازل شده است: عرب، در زمان جاهلیت آلودگی شدیدی به رباخواری داشت و مخصوصاً محیط مکه محیط رباخواران بود و سرچشمه بسیاری از بدبختی‌های اجتماعی آنها نیز همین کار زشت و ظالمانه بود، به همین دلیل قرآن کریم برای ریشه کن ساختن رباخواری حکم تحریم را در چهار مرحله بیان کرده است:

1- در آیه 39 سوره الروم نخست درباره ربا به یک پند اخلاقی قناعت شده آن جا که می‌فرماید: «وَمَا آتَيْتُمْ مِّن رَّبًّا لِّيرْبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضَعِفُونَ ۝ ۳۹» (الروم: 39). «و آنچه به عنوان ربا می‌دهید تا (بهره شما) در اموال مردم افزونتر گردد نزد الله فزونی نخواهد یافت، و زکاتی را که در طلب خشنودی الله پرداخت می‌کنید این‌گونه افراد دارای پاداش مضاعف خواهند بود».

2- در سوره النساء آیت 161 ضمن انتقاد از عادات و رسوم غلط یهود به عادت زشت ربا خواری آنها اشاره کرده و می‌فرماید: «وَأَحْذَرُوا الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ» (النساء: 161). «و به سبب اینکه ربا می‌گرفتند، حال آنکه از آن نهی شده بودند».

3- در آیه 130 سوره آل عمران حکم تحریم ربا صریحاً ذکر شده، اما بدون تهدید و وعید چنانکه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝ ۱۳۰» (آل عمران: 130) «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! ربا را چندین برابر نخورید و از الله بترسید تا رستگار شوید».

4- بالاخره در سوره البقره آیات 275 تا 279 که آیات مورد بحث ماست، هر گونه

رباخواری به شدت ممنوع اعلام شده و در حکم جنگ با الله ذکر گردیده است. قابل یادآوری است که در دین یهودیت نیز «ربا» حرام بوده، و مبحث ربا در تورات به بیان گرفته شده است. (مراجعه شود تورات، سفر خروج، فصل 23 جمله 25 و سفر لاویان، فصل 25)

قابل دقت و توجه است که: آیات مبحث ربا، به تعقیب مبحث آیات انفاق آمد است، تا دو جهت خیر و شر را که توسط مال و ثروت در فرد و جامعه پدید می آید مطرح کند. انفاق یعنی دادن بلاعوض و ربا یعنی گرفتن بلاعوض.

عربها در اصطلاح خودشان این کلمه را برای مبلغ اضافه ای که یک طلبکار از بدهکارش طبق یک نرخ تعیین شده ای علاوه بر اصل قرض اش باز پس می گرفت، بکار می بردند. در زبان افغانی ما این مبلغ اضافی را سود و بهره می نامند. روش ها و صورتهای معاملات ربوی ای که هنگام نزول قرآن رایج بودند و عرب ها از آنها به عنوان «ربا» یاد می کردند، عبارت بودند از این که به طور مثال کسی چیزی به کسی دیگر می فروخت و برای پرداخت قیمت آن یک مدتی تعیین می کرد. اما اگر آن مدت سپری می شد و مشتری نتوانسته بود قیمت را بپردازد، فروشنده مهلت بیشتری می داد و در عوض به مبلغ می افزود. یا این که کسی به دیگری مبلغی را به عنوان قرض می داد و با او قرار می گذاشت که در یک مدت معین علاوه بر اصل مبلغ، این مبلغ اضافه را هم به عنوان فایده باید بپردازی. یا اینکه قرض دهنده و وام گیرنده توافق می کردند که به طور مثال مدت این وام یک سال و فایده آن هم ده درصد است. اما اگر این وام گیرنده نمی توانست ظرف این مدت اصل قرض را همراه با فایده یعنی سود آن بپردازد، مهلت بیشتر با نرخ و سود بیشتری داده می شد.

«ربای نسیئیه» نامیده می شود و به اتفاق علمای اسلام حرام است. بادر نظر داشت اینکه ایه مبارکه (275) متوجه خود رباخواران است، اما حدیث ذیل، دیگران را نیز که در این قضیه به نوعی دخیل آند، به رباخوار ملحق گردانیده است، از ابن مسعود (رض) روایت است که: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، لَعَنَ أَكْلَ الرَّبَا، وَمُوكَلَّهُ، وَشَاهِدِيهِ، وَكَاتِبَهُ» «رسول الله صلی الله علیه وسلم، خورنده، خوراننده، و شاهدان و کاتب یعنی و نویسندگان ربا را لعنت کرده است».

ربا یکی از گناهان کبیره است و در احادیث فراوانی از پیامبر ج تصریح به کبیره بودنش شده و نیز از جمله گناهانی است که در این آیه و چندین آیه دیگر بر آن وعده عذاب داده شده است بلکه تشدید عذاب آن را بیش از بسیاری از گناهان می فرماید، پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشِّرْكُ بِاللَّهِ، وَالسِّحْرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرَّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالتَّوَلَّى يَوْمَ الزَّحْفِ، وَقَدْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْعَافِلَاتِ». (متفق علیه). «از هفت گناه ناپود کننده اجتناب کنید». گفتند: ای رسول الله! آنها کدام اند؟ فرمود: «شُرک به الله، سحر، کشتن انسان بی گناه، خوردن ربا، خوردن مال یتیم، فرار از جهاد و تهمت زنا به زنان پاکدامن مؤمن بی خبر از فساد».

ام المؤمنین عایشه (رض) می فرماید: «وقتی آیاتی از سوره البقره که درباره ربا است نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم به مسجد رفت و آنها را برای مردم تلاوت کرد. بعد از آن، حرمت تجارت شراب را نیز اعلام فرمود». (صحیح بخاری (459)).

يَمْحَقُ اللَّهُ الرَّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴿٢٧٦﴾

الله مال سود را نابود می کند و صدقات را (مال حلال که از آن صدقه داده می شود) افزایش (و برکت) می دهد. و خداوند هیچ (انسان) ناسپاس گنهکاری را دوست نمی دارد. (٢٧٦)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَمْحَقُ»: محو و نابود می کند، می کاهد، برکت را می برد. کلمه‌ی «محق» به معنای نقصان تدریجی است و مُحَقَّاقٌ به ماه گفته می شود که نورش در شبهای آخر آنچنان کاهش یافته که دیده نمی شود. و در مقابل، «ربا» به معنی رشد تدریجی است. آیه (276) یادآور می شود که هر چند رباخوار به قصد انباشت ثروت، از دیگران ربا می گیرد، ولی خداوند برکت و آثار خوبی که باید ازدیاد مال داشته باشد از ربا می گیرد. لازم نیست خود مال ربوی از بین برود، بلکه اهدافی که از افزایش ثروت در نظر است از بین می رود. «يُرْبِي»: افزایش می دهد، فراوان می کند. «كَفَّارٍ»: پایدار بر کفر [در تحلیل ربا]. «أَثِيمٍ»: گناهکار، غرق در گناه.

تفسیر :

«يَمْحَقُ اللَّهُ الرَّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ»: و حق تعالی برکت سود را از بین می برد و رشدش را کم می کند و نهایت آن را در خسارت و زیان جان و مال قرار می دهد؛ زیرا سود بر حرام بنا شده است و در مقابل، خداوند متعال صدقه را ازدیاد می بخشد و در آن برکت می دهد.

سود در ظاهر موجب ازدیاد مال است ولی در حقیقت، نقصان مال را به دنبال دارد، چنانچه صدقه نیز در ظاهر موجب نقصان مال به نظر می رسد در حالی که مال را فزونی می بخشد.

در حدیث شریف آمده است: «الرِّبَا وَإِنْ كَثُرَ، فَإِنَّ عَاقِبَتَهُ تَصِيرُ إِلَى قُلِّ» (ربا هر چند بسیار باشد، لیکن سرانجام آن به کمی و کاستی می گراید). (مسند احمد (3754) و مشکاة المصابیح (2827) با تصحیح البانی در صحیح الجامع (3542). در تفسیر کبیر فخر رازی آمده است: وقتی رباخوار، عواطف و عدالت انسانی را در خود محو کند، خود و اموالش مورد نفرین فقرا قرار می گیرد و کینه و انتقام و توطئه سرقت هر لحظه او را تهدید می کند و این نمونه‌ای از آن نابودی است که در آیه مبارکه مطرح شده است.

«وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ (276)» پروردگار کسانی را که در برابر آیاتش عناد دارند و بر شریعتش اعتراض می نمایند بد می برد، کسانی که حرمت‌های خداوند متعال را می شکنند و دست به مخالفت می زنند و از خدای توبه پذیر روی می گردانند. به این ترتیب کافری که طاعت خدای را ترک می کند از اوامر او روی گردان است و همچنان گناهکاری که در گناهان سقوط نموده، مرتکب نواهی اوتعالی شده است. رباخوار، بسیار ناسپاس و گنهکار است. او با گرفتن ربا خود را ضامن مردم، زندگی خود را حرام، عباداتش را باطل، و حرص و طمع قساوت را بر خود حاکم می گرداند. رباخوار، از رحمت و محبت الهی محروم است.

در این آیه مبارکه هشداری سخت و محکم بر کسانی است که ربا می خورند و می گویند: فرقی میان بیع و ربا نیست، که خداوند با کلمه (کفار) به کفران و ناسپاسی آنها حکم نموده و

در واقع اعلام داشته است که سودخواری از افعال اهل کفر است نه از اعمال اهل اسلام. بلی ! الله تعالی در آمد رباخواران را افزایش نمی‌دهد، برعکس آنچه به ذهن بسیاری از مردم خطور می‌کند مبنی بر اینکه انفاق و بخشش مال را کم می‌کند و ربا آن را می‌افزاید، زیرا روزی و افزون شدن آن از جانب الله تعالی است و چیزی که نزد الله تعالی است جز با طاعت الله و فرمان بردن از دستور او به دست نمی‌آید، پس کسی که بر خوردن سود و ربا جرات پیدا کند، الله تعالی او را به هدفش نخواهد رساند، و این با تجربه مشاهده شده است.

سپس در مورد مؤمنان فرمانبردار و برپادارندگان نماز و پرداخت کنندگان زکات زبان به مدح و تمجید گشوده می‌فرماید :

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٧٧﴾

به راستی کسانی که ایمان آورده اند و اعمال شایسته انجام داده اند، و نماز را بر پا داشته اند و زکات را پرداخته اند؛ ثواب آنها نزد پروردگارشان است، و هیچ ترسی بر آنها (در قیامت) نیست و نه غمگین می‌شوند. (۲۷۷)

تفسیر :

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ»: آنانی که فرمان خدا را تصدیق کرده: اعتقادات و اعمال خود را نیکو ساخته‌اند؛ به الله متعال ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند؛ بر نمازهای خویش مطابق شریعت محافظت نموده و آنها را به خوبی ادا نمودند؛ زکات اموال خود را پرداخت کرده‌اند؛ ذکر نماز و زکات بعد از عمل صالح، نشانه آن است که در میان کارهای شایسته حساب این دو جداست.

«لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (277)»: چنین کسانی نیکوکارانی‌اند که برای‌شان اجر عظیم و ثواب بسیاری از جانب خدای رحمان و رحیم است و از آنچه در انتظار گناهکاران است بیم و نگرانی ندارند و از تبعات آنچه در دنیا انجام دادند غمگین نیستند بلکه برعکس در امنیت و سرور زائد الوصفی قرار دارند. هوشمند کسی است که در محاسبات، تنها به موجودی امروز که در دست دارد ننگرد، بلکه به آینده و ذخیره‌هایی که نزد الله متعال است نیز توجه داشته باشد.

فوائد حاصله در آیه متبرکه :

این آیه، مبارکه در مقابل رباخواران که «کفار اثمی» هستند، سیمای مؤمنان را ترسیم می‌کند که عمل صالح انجام داده و نماز را بر پای می‌دارند و زکات پرداخت می‌کنند. تا اشاره به این باشد که زمینه‌ی برچیده شدن ربا در جامعه، توجه به ایمان و عمل صالح و احیای نماز و زکات است.

این آیه مبارکه می‌رساند که اشخاص نیکوکار و خدمت رسان به مردم، که موجبات آرامش دیگران را فراهم می‌کنند الله تعالی هم در مقابل، آرامش و امنیت دنیا و آخرت آنها را فراهم می‌کند.

در آیه مبارکه ؛ تشویق بر ایمان و انجام عمل صالح، زیرا ذکر پاداش مستلزم تشویق و ترغیب است.

- باید همراه ایمان، عمل صالح انجام شود، زیرا تنها ایمان داشتن به بنده فایده‌ای نمی‌رساند تا به انجام تکلیف مبادرت نرزد.

- عمل بنده اگر صالح نباشد فایده‌ای ندارد؛ و صلاح بودن عمل مشروط به این دو چیز است: اول: اخلاص برای الله عزوجل که ضد آن شرک است؛ و دوم: پیروی از سنت که ضد آن بدعت است؛ پس کسی که نیت را خالص برای الله کرد لیکن بدعتی را انجام داد از او پذیرفته نمی‌شود و کسی که یک عمل مشروع را آغاز کرد اما آن را با شرک آمیخت نیز از او پذیرفته نمی‌شود.

- بیان اهمیت برپا نمودن نماز و پرداخت زکات. زیرا این دو رکن از والاترین ارکان اسلام بعد از شهادتین هستند.

- الله متعال اجر و پاداش را برای کسی که ایمان آورد و عمل صالح انجام بدهد و نماز را برپا کند و زکات را بدهد ضمانت کرده است. (بنقل از تفسیر کوثر).

مردم چهار گروه اند:

- 1- گروهی ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند که اینان «مؤمنانند».
- 2- گروهی، نه ایمان آورده و نه کار شایسته انجام می‌دهند که اینان «کافراند».
- 3- گروهی ایمان دارند، ولی عمل صالح ندارند که اینان «فاسق اند».
- 4- گروهی ایمان ندارند، ولی اظهار ایمان می‌کنند و در ظاهر کار نیک انجام می‌دهند که اینان «منافقان اند».

اگر رباخواران از الله و مردم بریده‌اند، اما در مقابل، کسانی هستند که اهل ایمان و عمل صالح بوده و از طریق نماز، با خداوند مرتبط می‌باشند و با پرداخت زکات با مردم پیوند دارند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٧٨﴾
ای کسانی که ایمان آورده اید! از عذاب الله بترسید و آنچه از (مطالبات) ربا باقی مانده است رها کنید؛ اگر مؤمن هستید. (٢٧٧)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اتَّقُوا اللَّهَ»: از مجازات الله بترسید. «ذَرُوا»: رها کنید، واگذارید.

تفسیر :

در آیات قبل به مفسد ربا اشاره شد که ربا فرد و جامعه را از تعادل خارج و آشفته می‌کند؛ «بِتَخَبُّطُ الشَّيْطَانِ» و روشن شد که ربا در حقیقت کم شدن است، نه زیاد شدن؛ «يَمْحَقُ اللَّهُ الرَّبَا» اکنون نهی از ربا را صریحاً بیان می‌کند. «ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا» باید یادآور شد که ؛ رباخواری، از عادات زمان جاهلیت بود که مسلمانان صدر اسلام نیز به آن آلوده بودند. طوریکه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (278)» یعنی ای ایمان آورندگان! در صورتی که واقعا به خدا ایمان دارید، از او بترسید و مراقب او باشید و آنچه از سود نزد مردم باقی مانده را ترک کنید اگر در توبه خود راست می‌گوئید و از اوامر حق تعالی اطاعت می‌نمائید؛ زیرا یک انسان مؤمن همواره آنچه به آن امر شده را انجام می‌دهد و از آنچه نهی شده اجتناب می‌نماید.

باید گفت که ؛ لازمی ایمان و تقوا، صرف نظر کردن از مال حرام است. که در جمله «إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» آیه مبارکه با زیبایی خاصی بیان یافته است .

این آیه کریمه اموال ربایی را که هنوز رباخواران آنها را قبض نکرده‌اند، ابطال نموده و گرفتن آنها را حرام نموده است. یعنی سودی را که پیش از ممانعت گرفتید، گرفتید؛ اما، سودی را که بعد از ممانعت بر قرضدار عاید شد، مگیرید.

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٩﴾

پس اگر (چنین) نکرديد، [و به رسواخواری اصرار ورزیدید] يقين داشته باشید که الله و رسولش با شما جنگ خواهند کرد. و اگر توبه کردید پس اصل سرمایه هایتان از آن شماست، نه شما به کسی ظلم کنید و نه بر شما ظلم می‌شود. (٢٧٩)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَأْذَنُوا» : پس بدانید، يقين کنید. «بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ» : به جنگ با الله «إِنْ تُبْتُمْ» : اگر از ربا توبه کردید و بازگشتید. «رُءُوسُ» : جمع رأس، اصل سرمایه.

تفسیر :

«فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» پس اگر ربا خواری را رها نکنید، و از ترک ربا ابا ورزیدید و از این عمل توبه نکرديد پس منتظر جنگی از سوی الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم باشید که این جنگ بر علیه شما در شکل امراض، بلیات، فساد اولاد، فتنه‌ها و نا فهمی در دنیا و عذاب در آخرت تبارز خواهد کرد. رباخوار، محارب با الله است. او باید بداند که در این جنگ، در يك طرف او قرار دارد و در طرف دیگر، خداوند جبار.

از فحوای جمله «بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ» بر می آید که : رباخوار، گمان نکند با مردم محروم طرف است، بلکه خداوند به حمایت از محرومان برخاسته و از حق آنان دفاع می‌کند. ابن عباس فرموده است: روز قیامت به ربا خوار می گویند: سلاح جنگ را بردار، باید اعلان داشت که: رباخواری، گناه کبیره است. چون اعلام جنگ با خداوند است. «وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ (279)»: و اگر از رباخواری دست برداشتید و از ربا توبه کنید پس برای شما رأس مال شما بدون هرگونه زیادت است و نباید اموال دیگران را از روی ظلم و ستم بگیرید و نگذارید رأس مال شما دچار زیان و ضرر شود.

در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در خطبه حجة الوداع فرمود: «أَلَا يَا وَانَّ كُلَّ رَبٍّ مِنْ رَبِّ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ، لَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ، لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ، أَلَا يَا أُمَّتَاهُ هَلْ بَلَغْتُ؟» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ «سنن ابن ماجه (3055) و علامه البانی در صحیح سنن ابن ماجه آن را صحیح گفته است (2497)». «آگاه باشید! هر سودی از سودهای دوران جاهلیت بی اعتبار است، اصل مال هایتان از آن شماست، نه شما ستم کنید، و نه بر شما ستم می‌شود، آگاه باشید ای امتم آیا تبلیغ نمودم؟ - سه بار تکرار نمودند - گفتند: آری، فرمودند: ای پروردگارا! گواه باش، - سه بار تکرار نمودند».

مفسر تفهیم القرآن می نویسد: این آیه پس از فتح مکه نازل شده است و به دلیل مناسبت موضوع در همین سلسله ی کلام جای داده شده است. پیش از این گرچه سود یک گناه و یک کار ناپسند تلقی می شد اما به صورت قانونی منع نشده بود. اما پس از نزول این آیه معاملات ربوی در قلمروی حکومت اسلامی یک جرم شناخته شد. قبایل عربی که نزول سودمی خوردند رسول الله صلی الله علیه وسلم به وسیله ی کارگزاران خود به آنان اطلاع داد که اگر اینک آنان از معاملات ربوی خودداری نکنند علیه آنان اعلام جنگ خواهد شد. هنگامی که به مسیحیان نجران تحت حاکمیت حکومت اسلامی خودمختاری

درونی داده شد، در قرارداد تصریح شده بود که اگر معاملات ربوی انجام دهید، این قرارداد فسخ خواهد شد و بین ما و شما حالت جنگ به وجود خواهد آمد. بنا بر آخرین کلمات آیه، نظر ابن عباس، حسن بصری، ابن سیرین و ربیع بن انس این است که کسی که در دارالاسلام ربا بخورد بایستی مجبور به توبه شود و اگر از این کار دست نکشید کشته شود. اما نظر فقیهان دیگر این است که زندانی نمودن چنین فردی کافی است و تا زمانی که قول نداده است رباخواری را رها کند، نباید آزاد بشود.

شأن نزول آیات 278 - 279:

ابویعلی در «مسند» خود و ابن منده از طریق کلبی از ابوصالح از ابن عباس ب روایت کرده اند: بنی مغیره برای بنی عمرو از قبيلة ثقیف ربا می داد، وقتی که خدا رسول خود را بر مکه چیره و فاتح گرداند، پیامبر (در آن روز همه انواع ربا را حرام و باطل اعلام کرد. پس بنی عمرو و بنی مغیره به نزد والی مکه عتاب بن اسید آمدند. بنی مغیره گفتند: آیا ما بدبخت ترین مردم نیستیم! ربا از همه مردم برداشته شده به استثنای ما. بنی عمرو گفتند: ما باهم توافق کردیم که شما برای ما ربا بدهید. عتاب در این باره به پیامبر نامه نوشت. پس این دو آیه در باره آنها نازل شد. (ابویعلی 668 و از طریق او واحدی در «اسباب نزول» 183 از کلبی از ابوصالح از ابن عباس روایت کرده اند) .
- ابن جریر از عکرمة روایت کرده: این آیه در مورد ثقیف از جمله مسعود حبیب، عبد یالیل، بنو عمرو، ربیعه و بنو عمیر نازل شده است. (طبری 6257 از طریق ابن جریر از عکرمة روایت کرده) .

وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٨٠﴾

و اگر (قرضدار شما) تنگدست بود، پس تا (هنگام) گشایش (و توانایی) مهلت دهید، (و در صورتی که به راستی قدرت پرداخت را ندارد)، برای خدا به او ببخشید بهتر است، اگر (منافع این کار را) بدانید! (۲۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذُو عُسْرَةٍ» : تنگدست، نیازمند. «نَظِرَةٌ» : مهلت، فرصت. «مَيْسَرَةٍ» : فراخ دستی، گشایش. «أَنْ تَصَدَّقُوا» (تصدقوا): گذشت کنید، در گذرید، ببخشید، (قرضدار را) حلال کنید.

تفسیر :

«وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ» : پس اگر قرضدار نادر بود، به او باید تا زمانی که حق تعالی بی نیازش سازد فرصت دهید، «وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (280)» و اگر مقداری از دین خود را به او ببخشید این کار بهتر و نیکوتر است، یعنی: برای شما بهتر است که قرض را از آنان که به راستی قدرت پرداخت ندارند، کاملاً ساقط نمایید و صرفاً به دادن مهلت به آنها اکتفا نکنید.

نظام حقوقی و اقتصادی اسلام، با نظام اخلاقی آن پیوند دارد. گرچه بازپس گیری قرض حق است، ولی مهلت دادن و بخشیدن قرضدار باید مراعات شود.

در حدیث شریف آمده است: «هر کس دوست دارد که خداوند متعال او را در سایه عرش خویش جای دهد - در روزی که سایه ای جز سایه او نیست - پس باید بر تنگدست آسان بگیرد، یا اصلاً وام را بر او ببخشد».

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: از این آیه این حکم را استخراج کرده اند که شخصی که قادر به پرداختن وام هایش نباشد، دادگاه اسلامی طلبکاران او را مجبور می کند به او مهلت بدهند و در برخی شرایط دادگاه این حق را هم خواهد داشت طلبکاران را وادارد به بخشودن همه ی بدهی یا بخشی از آن بکنند. در حدیث آمده است که شخصی در کار و کاسبی اش ضرر کرد و خیلی بدهکار شد. قضیه ی او نزد رسول الله (ص) آمد. رسول الله (ص) از مردم تقاضا کرد به او کمک کنند. بسیاری به او کمک مالی کردند. اما بدهی های او باز هم صاف نشدند. رسول الله (ص) به طلبکاران او گفت: هر چه حاضر است آن را بردارید و او را رها کنید بیش از این نمی توان به شما داد. فقیهان این امر را روشن کرده اند که به هیچ وجه نباید منزلی را که قرضدار در آن زندگی می کند، اثاثیه ای را که در خانه از آنها استفاده می کند، لباس هایی را که بر تن می کند و وسایل کسب روزی او را از او گرفت. (تفسیر تفهیم القرآن) ولی نباید فراموش کرد؛ بادر نظر داشت اینکه دین مقدس اسلام، حامی مستضعفان است و در این آیه مبارکه سفارش شده که به قرضدار باید مهلت داده شود، ولی نباید قرضدار از این موضوع سوء استفاده کند. لذا اگر بدون عذر در پرداخت قرض های خویش تأخیر کند، گناهکار است.

وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٨١﴾

و از روزی بترسید که در آن روز به بارگاه الهی باز گردانیده می شوید باز هر شخص (جزای) آنچه که کسب کرده بود کامل دریافت خواهد کرد، و بر آنها هیچگونه ظمی نمی شود. (۲۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تُرْجَعُونَ» : بارگزدانده می شوید. «تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ» : به هر کسی مُزد کردارش به تمامی داده می شود.

تفسیر :

«وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (281)»: از روزی بر حذر و بترسید باشید که به پیشگاه خدا بر خواهید گشت، آنگاه همه کس به حساب خود خواهد رسید و به شما ظلم نمی شود.

ربا گرفتن و رسیدن به دنیا، ساده و زودگذر است، آنچه ابدی و باقی است، قیامت است. از جمله «تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ» برمی آید که: در معاملات این جهان، امکان کم و کاست هست، ولی در معامله با خداوند هیچ گونه کم و کاستی نیست.

این آیه ی مبارک بدین فراگیری و نافع خاتمه یافت که آخرین آیه ی نازل شده از قرآن است و بعد از نزول آن وحی آسمانی قطع شد.

در این آیه بندگان از چنین روزی هولناک بر حذر داشته شده اند. این آیه به منزله ی جمع بندی و هشدار عمومی در پایان آیات ربا است.

ابن عباس (رض) فرموده است: «آخرین آیه ی قرآن که بر رسول اکرم ج نازل شد، همین آیه بود» صحیح بخاری (2085).

ابن کثیر گفته است: این آیه آخرین آیه ای است که بر پیامبر صلی الله علیه و سلم نازل شد و بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و سلم فقط نه شب در قید حیات بود و بعد از آن به

رفیق اعلی پیوست.

همچنین این آیه مهر ختمی است بر این احکام و اوامر و نواهی، و مسلمانان در آن بر انجام کار خیر تشویق شده و بر انجام کار شر مورد تهدید قرار گرفته‌اند. و کسی که بداند به سوی الله باز می‌گردد و او را بر کارهای کوچک و بزرگ و آشکار و پنهانش مجازات می‌کند، و نیز بداند که الله تعالی به اندازه مثقال ذره‌ای به او ستم نمی‌کند، به پاداشش امیدوار شده و از عذابش بیمناک می‌شود، و این کار بدون آگاهی و شناخت قبلی حاصل نمی‌شود.

خلاصه احکام بیان شده در آیات مبارکه (275 - 281)

احکام این آیات متضمن پنج موضوع است:

- 1 - جواز انواع دادوستد.
- 2 - تحریم ربا و محکومیت سخت رباخواران.
- 3 - مهلت دادن به بدهکار تنگدست.
- 4 - پاداش ایمان و عمل شایسته.
- 5 - و امر به تقوی.

ربا بر دو نوع است:

1 - ربای نسیه. 2 - ربای افزوده. ربای نسیه یا در وام است، یا در دادوستد. صورت آن در وام این است که مقدار معینی از مال برای مدت محدودی به وام‌داده شود؛ به این شرط که در صورت تمدید مدت، بر اصل مبلغ افزوده شود و این همان نوع ربایی است که در زمان جاهلیت متعارف بود. این نوع از معامله ربوی هم اکنون نیز در سیستم‌های بانکی رایج است. مثال ربای نسیه در معاملات و دادوستدها: فروختن یک کیلو از گندم به یک کیلو و نیم به این شرط است که مثلاً بعد از دو ماه به فروشنده پرداخت شود و چنان‌که گفتیم، این نوع ربا به اتفاق حرام است.

اما ربای افزوده در دادوستدها و معاملات این است که: مال معینی با شرط افزودن یکی از دو عوض بر دیگری، در حال نقدا فروخته شود، چون فروش یک کیلو خرما به دو کیلو. که این نوع ربا نیز حرام است. ربای افزوده در وام این است که: مثلاً کسی صد درهم وام به دیگری می‌دهد، به این شرط که سال آینده دویست درهم از وی بازستاند. که این نیز حرام است. پس با توجه به اینکه آیات کریمه به قید ربای نسیه مقید گردانیده نشده و به طور مطلق ذکر گردیده‌اند، لذا بر حرمت تمام معاملات ربوی - اعم از ربای نسیه رایج در جاهلیت و انواع ربای مرسوم فعلی - دلالت می‌کنند، چنان‌که بر تحریم مصالحه میان وام‌دهنده و بدهکار در وام مدت‌دار بر مقداری کمتر از اصل وام، نیز دلالت می‌کنند، چرا که این هم به معنی ربای جاهلیت می‌باشد. مثلاً این است که کسی از دیگری مبلغ هزار دینار تا مدتی معین طلبکار است، پس با بدهکار به مبلغ پانصد دینار به طور نقد مصالحه می‌کند. گفتنی است که از انواع ربا، فروش وام به وام می‌باشد، که این نیز حرام است.

باید دانست که از نظر جمهور فقها - از آن جمله ائمه مذاهب چهارگانه - حرمت ربا به شش نوع معینی که در حدیث شریف ذیل ذکر شده محدود و منحصر نمی‌باشد، بلکه حرمت آن به هر چیزی که علت ربا در آن موجود باشد، تسری می‌یابد. آن حدیث شریف این است: «طلا در برابر طلاست، نقره در برابر نقره، گندم در برابر گندم، جو در برابر جو، خرما در برابر خرما، نمک در برابر نمک، مثل در برابر مثل، برابر با یک‌دیگر،

دست به دست، اما چون این اجناس مختلف شد، معامله کنید هرگونه که خواهید، به شرط اینکه دادوستد باشد». یعنی: جنس و بها بلافاصله معاوضه و قبض گردد. از نظر جمهور فقها، چون عقد ربا باطل است، لذا فسخ آن نیز واجب می‌باشد، ولی احناف عقد ربا را فاسد می‌دانند، پس از نظر آنان، ربا ساقط می‌گردد، اما اصل بیع صحیح است. بنا بر مذهب ابوحنیفه، مالک و شافعی، بدهکاری که مدعی ورشکستگی مالی است، باید زندانی شود تا ورشکست بودن وی مدلل و ثابت گردد.

سبب تحریم ربا:

اسلام دین تلاش و عمل، محبت و مهربانی، دوستی، مودت و صمیمیت، هماهنگی، صفا، سلامت درون از کینه، و دین حق و عدل است و کسب بدون عمل را جایز نمی‌شمرد، به صدقه و قرض الحسنه ی نیکو تشویق می‌کند، استثمار کردن در ماندگان را ناروا می‌داند، از هرچه به دشمنی، کینه و کشمکش بگرایید، باز می‌دارد، حسد و حرص و آز را از درونها می‌زداید، اندوختن و کنز کردن ثروت را در دست جمعی معذود، ناپسند می‌شمرد؛ چون آنان قدرت را نیز در اختیار خود می‌گیرند، حال آن که عده ی فراوانی از زندگی بسیار ساده و معمولی محروم می‌باشند و آن جمع اندک با اقتصاد ملت و مملکت بازی می‌کنند. ربا، تجسم بدکاره ای است که در برابر صدقه و نیکویی قد برافراشته؛ اما صدقه، بخشندگی، رادمردی، پاکی، همکاری و دلسوزی، بخشش اموال و دارایی بدون انتظار عوض و باز پس گرفتن است. ربا، حرص و طمع و ناپاکی، باز پس گرفتن اصل سرمایه، به اضافه ی دریافت کردن اضافه مالی از دسترنج بدهکار است. بی‌تردید، رباخواری، وجدان و اخلاق آدمی را تباہ می‌سازد و در جامعه، پست و زبونش می‌گرداند و انگشت نما می‌شود...

خواننده معزز! امت اسلام، جز از راه دین و دینداری، بلندمرتبه و سرفراز و پیروز نخواهند شد و جز با پشت کردن از دین و ترک آن، سقوط نخواهد کرد. این است پروردگار با عظمت، پس از آیات ربا به این موعظه و اندرز شیوا و رسای آیه ی 281 همین سوره، اشاره می‌نماید که اگر انسان با ایمان، آن را آویزه ی گوش خود کند، هرگونه حرص و آز دنیا در نظرش خوار و بی‌مقدار می‌گردد. سرانجام، مال و جانش را در طبق اخلاص می‌گذارد و به حق تقدیم می‌کند. بدان که: هم مال و هم دنیا، رفتنی اند و جهان آخرت، آمدنی، پایدار و همیشگی و حسابرسی در پیشگاه خالق هستی، قطعی است.

خوانندگان گرامی!

آیه متبرکه (282) طولانی‌ترین آیه ی مبارکه قرآن عظیم الشان می‌باشد. در این آیه مبارکه موضوعاتی دین (قرض) و جواز رها (وثیقه، گروگان) و ام (دین، قرض) سررسید به وسیله ی نوشتن، شهادت و وثیقه مورد بحث قرار داده میشود. در آیه (282) انواع خدمت قلمی و بیانی و همچنین نکات مهم حقوقی ارائه شده است، و مطابق روایات مفسران در آیه به صورت کل 40 نکته حقوقی مطرح شده و موضوعی در رابطه با مسائل حقوقی وجود ندارد که در این آیه به آن اشاره نشده باشد. حتی تعداد از مفسران بدین باور اند که در این آیه مبارکه پانزده حکم به خصوص وارد شده است.

باید یادآور شد؛ دین مقدس اسلام همانگونه که به عبادات اعتنا، توجه و اهتمام دارد به

معاملات میان مردم نیز اهتمام و توجه خاصی را مبذول داشته است .
 آیه (282) رد بر کسانی است که می‌گویند: اسلام فقط به اعمالی که مخصوص عبادات است تأکید کرده است اما معاملات میان مردم باید تابع احکام وضعی باشد. در آیه مبارکه میخوانیم :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٨٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگاه با یکدیگر معامله دین تا ميعاد مقرر معلوم کردید پس آن را بنویسید، و باید نویسنده عادل و با انصاف در میان شما بنویسد، و نویسنده نباید از نوشتن آن، طوری که الله به او آموخته است با ورزد، پس باید بنویسید، و کسی که به ذمه او حق (دین) است باید بنویسد و املاء کند، و از پروردگارش بترسد، و چیزی از دین (مردم) را کم نکند، پس اگر کسی که بر ذمه او حق (دین) است بی عقل یا ضعیف یا ناتوان یا نمی‌توانست املاء کند، پس باید ولی او به عدل املاء کند، و دو شاهد از مردان تن گواه بگیرید، و اگر دو مرد نبودند پس یک مرد و در زن از شاهدانی که می‌پسندید (بگیرید)، تا اگر یکی از آن دو (زن) فراموش کرد دیگری به او یادآوری کند. و وقتی گواهان برای گواهی دادن طلب شوند نباید ابا ورزند، و از اینکه دین را (خواه کم باشد یا بسیار) تا مدت مقرر آن بنویسید خسته نشوید، این (نوشتن) نزد الله به عدالت نزدیکتر است، و هم سبب محکم داشتن گواهی است، و هم برای آنکه (در مقدار دین) شک نکنید، مگر این که معامله نقدی باشد که در میان خود دست به دست می‌کنید، پس بر شما گناهی نیست در این که نوشته نکنید، و وقتی قصد خرید و فروش کردید گواه بگیرید، و نباید نویسنده و گواه ضرر مند شوند، و اگر چنین کردید (به یکی از ایشان ضرر رسانیدید) پس یقیناً از فرمان الله سرباز زدید و ضرر آن به شما می‌رسد، و از الله بترسید و الله به شما (دین تان را) می‌آموزد، و الله به هر چیزی دانا است. (۲۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِذَا تَدَايَنْتُمْ»: هرگاه به یکدیگر وام (قرض) دادید. دین: وام، معامله برای مدتی معین. «أَجَلٍ»: مدل است، سر رسید. «لَا يَأْبَ»: خودداری نوزد. «لِيُمْلِلَ»: باید املاء کند، بیان نماید. [املا و املال، یک معنا دارند]. «عَلَيْهِ الْحَقُّ»: وام بر ذمه ی اوست، قرضدار است. «وَلْيَتَّقِ اللَّهَ»: و از الله بترسد. «لَا يَبْخَسْ»: نگاهد، آن حق را کم نکند. «شَهِيدَيْنِ»: دوشاهد. «أَنْ تَضِلَّ»: فراموشی کرد، خطا رفت. «دُعُوا»: احضار شدند، فراخوانده شدند. «لَا تَسْأَمُوا» (سأم): دلگیر نشوید. سستی نکنید. «أَقْسَطُ»: عادلانه

تر. «أَقْوَمُ»: استوارتر، پاینده تر. «أَدْنَى»: نزدیکتر. «أَلَّا تَرْتَابُوا»: که دچار شک نگردید. «تُدِيرُونَ»: دست به دست می گردانید، رد و بدل می کنید. «لَا يُضَارُّ»: زیان نبینید. «فُسُوقٌ»: نافرمانی، سرباززدن، سرپیچی، «فُسُوقٌ بِكُمْ»: نشان نافرمانی شماست. شما را از راه حق به در می کند. «وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ»: خدا به شما می آموزد، احکام و دستوراتش را به شما می دهد.

تفسیر:

در آیات قبلی فضیلت خیرات و صدقه و احکام آن بیان گردید؛ ثانیاً، قبح حرمت سود ذکر شد؛ اکنون در این آیه بیان معاملات قرض است. این آیه، آیه ی «مُداینه»: (معامله کردن، وام(قرض) بدون بهره دادن) و «دین» و مشهور است، با (172) کلمه و (579) حرف، طوری که در فوق هم یادآور شدیم از جمله: طولیترین و بزرگترین آیه قرآن عظیم الشأن بشمار می رود. که درباره ی مسائل حقوقی و نحوه ی تنظیم اسناد تجاری بحث بعمل می آورد. این آیه نشانه ی دقت نظر و جامعیت اسلام را نشان میدهد، که در دوره جاهلیت و آنهم در میان مردمی عقب افتاده، دقیقترین مسائل حقوقی را برای مردم مطرح کرده است.

این آیه مبارکه برای تثبیت و تأیید حق و حقوق مالی و بیان بزرگی گناه نابخشودنی خوردن اموال مردم به شیوه ی ناحق، مانند وامی (قرض) که به گردن کسی است و از بازپرداختن آن امتناع می ورزد، نازل شده است. این آیه امر می کند تا سندی مطمئن و معتبر برای تعیین مقدار و زمان بازپس دادن وام، (قرض) باید تنظیم و نوشته شود و این که «کاتب» در تهیه ی قرارداد از ایمان، امانت و درستکاری، راستگویی و عادل بودن، برخوردار باشد و در کارش سستی، کاستی و کمبندی و سرپیچی نکند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ»: یعنی ای ایمان آورندگان! اگر نزد کسی تا زمانی معین قرضی را برای به کسی دادید یا خرید و فروشی کردید باید که در بین خود سندی را بنویسید تا با آن حقوق را حفظ کنید و دچار اختلاف و چند دستگی نشوید این دستور از جانب خدا راهنمایی است برای نوشتن معاملات مدت دار، تا بیشتر و بهتر و مطمئن تر، مقدار و زمانش محفوظ بماند.

از قید: (تا میعاد مقرر)، استدلال شده است به این که: قید نکردن زمان در معاملات مدت دار جایز نیست و مخصوصاً زمان معامله «سلم» باید معین باشد. «سلم»، یا «سلف» فروش نسبه به نقد است و «سلف» بر وام نیز اطلاق می شود. بلی! اگر با یکدیگر به وام و قرض معامله کردید، پس باید، «وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ»: یعنی باید منشی عادل و امین و ضابطه مند آن را بنویسد که به هیچ یک از طرفین ظلم نشود. این دستوری است به طرفین عقد معامله دین که: باید نویسنده ای را انتخاب کنند که در قلم و وی، طرفداری و تمایلی به نفع یکی از جانبین عقد و به زیان دیگری وجود نداشته باشد، بلکه نویسنده باید در بین طرفین معامله جویای حق و عدالت باشد.

«وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ»: و منشی از نوشتن از روی عدالت و مطابق آنچه خدا به او آموخته است نباید امتناع کند.

با این فرموده خود که: نوشته اش باید بر اساس عدالت باشد. یا معنی این است: باید او به همان شیوه ای بنویسد که خداوند متعال از نویسندگی به او آموخته است، لذا در نوشتن

بخالت نکرده و در آن کوتاهی نورزد، «فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ» یعنی قرضدار که حق به گردن دارد آن را دیکته کند؛ چون معترف و مشهود علیه همو است. «وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا» و باید از خدا بترسد و چیزی را از حق کم نکند. «فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا»: پس اگر بدهکار کم عقل و ولخرج یا طفل یا پیر و فرتوت و افتاده باشد، ضعیف: پیرمرد سالمند و خرف، طفل خردسال، «أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيَّهُ بِالْعَدْلِ»: یا اگر خود به سبب لکنت زبان یا سبک مغزی یا گنگی نتواند دیکته کند، قیم یا وکیلش به صورتی عادلانه، بدون کم و زیاد مطلب را دیکته کند، و از آنجا که موضوع گواهی و شهادت، بر این اقرار قرضدار که دین بر ذمه اش ثابت است، بنا می‌گردد لذا حق تعالی وی را به املا و دیکته کردن مطلب و مضمون مربوطه بر نویسنده و رعایت تقوی در آنچه که به او دیکته می‌کند دستور داد و او را از کاستن از اصل مقدار وام در اقرارش نهی کرد. بعضی گفته‌اند: بلکه نهی از کاستن متوجه نویسنده است.

«وَاسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رَجَالِكُمْ»: و به منظور اطمینان و استحکام بیشتر علاوه بر نوشتن، دو نفر از مسلمانان را شاهد قرار دهید. یعنی: دو مرد مسلمان را که بر سند دین (قرضداری) شهادت دهند، فرا خوانید و آنان را شاهد بگیرید. بنابراین، شاهد گرفتن بر عقد «مداینه» واجب است. بعضی گفته‌اند: شاهد گرفتن مستحب است و در آغاز امر واجب بود، اما با آیه بعدی: «فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي» ، وجوب آن منسوخ گردید. «فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ»: اگر دو مرد حاضر نبودند، یک مرد و دو زن از افراد مورد اعتماد و عادل و متدین را شاهد بگیرید، گفتنی است که یک مرد و دو زن، کمترین حد نصاب شهادت در این معامله است. و علت گرفتن دو شاهد زن این است؛ «أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى»: که اگر یکی از دو زن شهادت را فراموش کرد، دیگری او را یادآور شود. یعنی: اگر یک زن فراموش کرد، زن دیگر به یادش آورد زیرا برخلاف مردان، چنین وضعی بر زنان عارض می‌شود و چه بسا که یک بخش از شهادت را این یکی فراموش کند و بخش دیگری را آن یکی، لذا هر یک از آن دو، می‌تواند در یادآوری مطلب به رفیق خود کمک کند. فراموشی از شهادت، فراموش کردن جزئی از آن و به یاد آوردن جزء دیگری است «وَلَا يَأْبُ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا»: یعنی وقتی از آنها خواسته شود، نباید از ادا یا تقبل شهادت امتناع ورزند.

«وَلَا تَسْمَعُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ»: از این که صغیر یا بزرگسال موعد آن را بنویسد و اینکه کم باشد یا زیاد، ناراحت و نگران نباشید. «ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا»: یعنی نوشتن بدهی که فرمانش را دادیم، در حکم و فرمان خدا عادلانه تر است و برای این که دچار فراموشی نشوید، استوارتر است، و برای این که دچار شک و تردید نشوید، بهتر می باشد.

«إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُوهَا بَيْنَكُمْ»: یعنی مگر این که خرید به صورت حضوری و نقد و دست به دست انجام شود و بها نقدا پرداخت گردد، «فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا»: که در این صورت نوشتن آن اشکالی ندارد؛ چون در این حالت مواردی که می بایست از آن بر حذر بود منتفی است.

یعنی در صورتی که معامله، تجارت دست به دست باشد، جنس به عوض جنس باشد، یا معامله به نقد بوده، قرض در میان نباشد؛ اگر به قید کتابت آورده نشود، گناهی ندارد؛ اما، در این صورت نیز وجود شاهد ضرور است، که اگر آینده نزاعی واقع شود، به کار آید. کاتب و شاهد، حق مدعی و مدعی علیه را تلف نکنند؛ بلکه حق را به حقدار رسانند. «وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ»: یعنی به طور مطلق بر حق خود گواه بگیرید؛ اعم از این که معامله نقدی و قطعی باشد یا قرضی؛ چون در این صورت بعید است نزاع و اختلافی اتفاق بیفتد.

یعنی: به هر حال، اگر در تجارت و معامله پایاپای، نوشتن لازم نیست، گرفتن گواه لازم است. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است: هرگاه دادوستد کردید - هر نوع دادوستدی - چه پایاپای باشد و چه مدت‌دار، بر آن گواه بگیرید. خاطر نشان می‌شود که نزد جمهور فقها، امر در اینجا بر ارشاد و استحباب حمل می‌شود نه بر وجوب. نقل است که ابن عمر (رض) چون معامله نقدی می‌کرد، گواه می‌گرفت و چون به نسیه معامله می‌کرد، آن را می‌نوشت.

«وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ»: یعنی نباید صاحب حق به نویسنده یا گواه ضرری برساند. با تحریف و تبدیل و زیاد و کم کردن در نوشتن یا گواهی. یا معنی این است: نباید طرفین عقد بر نویسنده و گواهان زیان برسانند، به اینکه آنان را هنگامی برای نوشتن سند یا قبول و ادای شهادت فراخوانند که به کار مهمی از مهمات خویش مشغولند، پس نباید در هنگام فراخوانی‌شان بر آنها سخت بگیرند و در صورتی که تأخیری از آنها در این جوابگویی به وجود آید، یا اینکه از جایی دور به حضور در جلسه شهادت یا کتابت فراخوانده شوند، نباید به آنها رنج و آزاری برسانید

«وَإِنْ تَفَعَّلُوا فإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ»: در صورتی که اعمالی را انجام دهید که شما را از آن منع کرده ام، سبب خروجتان از فرمان خدا شده و از آن در رفته اید. «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ» از الله بترسید و در اعمالتان رضایت او را در نظر داشته باشید؛ زیرا دانش مفیدی که باعث نیکبختی دو جهان است به شما خواهد آموخت.

جمله‌های «واتقوا الله» و «یعلمکم الله» گر چه به صورت جمله‌های مستقل عطف بر یکدیگر آمده است ولی قرار گرفتن آنها در کنار یکدیگر نشانه‌ای از پیوند میان آن دو است و مفهوم آن این است که تقوا و پرهیزکاری و خداپرستی تأثیر عمیقی در آگاهی و روشن بینی و فزونی علم دارد. بلی، هنگامی که قلب انسان به وسیله تقوا صیقل یابد، همچون آینه حقائق را روشن می‌سازد. این معنی کاملاً جنبه منطقی دارد زیرا صفات زشت و بد، اعمال ناپاک، حجاب‌هایی بر فکر انسان می‌اندازد و به او اجازه نمی‌دهد چهره حقیقت را آن چنان که هست ببیند. هنگامی که به وسیله تقوا حجاب‌ها کنار رفت، چهره حق آشکار می‌شود.

« وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (282) »: والله از منافع و عواقب امور باخبر است و هیچ چیز بر او پوشیده نیست.

خدا این آیه ی طولانی را - که از خصوصیت های اجتماعی-اقتصادی برخوردار است - به اندرز نیکو و سودمند پایان داد تا چیزی از احکام پیشین را فرو نگذاریم، و تکرار لفظ «الله» - جل جلاله - در سه جمله ی پی در پی پایانی آیه: «و اتقوا الله، و یعلمکم الله، و الله بکل شیء علیم»، بدین سبب است که بیم و حذر در وجود شنونده اثر کند و این که

استقلال هر کدام از این کلمات مبارک به حکمی معین باز می‌گردد.

احکام حاصله از آیه مبارکه :

- در این آیه احکام و فواید متعددی نهفته است که در ذیل به بخشی از آنها اشاره می‌کنیم:
- قبل از همه باید گفت: اهتمام و عنایت به احکامی که در این آیات ذکر شده است زیرا احکام در این آیات توسط ندا و مخاطب « اهل ایمان » صادر شده که سزاوار رعایت و اهتمام جدی می‌باشد. بناً تمسک جستن به این احکام از مقتضای ایمان است و مخالفت به این احکام نقص در ایمان محسوب می‌شود.
- الله تعالی در این آیه بندگان را راهنمایی می‌کند تا در معاملات خود حقوق یکدیگر را به شیوه مفید حفظ نمایند، و آنها را به آداب و قواعدی راهنمایی کرده است که عَقْلًا نمی‌توانند بالاتر و کامل‌تر از آن را پیشنهاد نمایند.
- در این آیه مبارکه جائز بودن معاملات قرضی، خواه قرض شکل «سَلَم» داشته باشد، یا این که پول آن پس از مدتی پرداخت شود، زیرا الله تعالی خبر داده است که مؤمنان این نوع معامله را انجام می‌دهند، و هر چیزی را که الله به عنوان عمل و کردار مومنان معرفی کند از مقتضیات ایمان است.
 - برای جلوگیری از هر گونه اشتباه و نزاع و برای قرض و وام و معاملاتی که مقداری از پول باقی می‌ماند باید چیزی را باید تحریر نماید.
 - در تمامی معاملات قرضی باید مدت و زمان پرداخت قرض و اجاره معلوم و مشخص باشد.
 - اگر مدت پرداخت قرض نامعلوم باشد، چنین کاری حلال نیست، چون این کار معامله «غرر» محسوب شده و خطرناک است و قمار به حساب می‌آید.
 - برای جلوگیری از هر گونه اشتباه و نزاع و برای قرض و وام و معاملاتی که مقداری از پول باقی می‌ماند باید چیزی را باید تحریر نماید.
 - و این کار بعضی اوقات واجب است؛ و آن زمانی است که حفظ حق واجب باشد، مانند مالی که سرپرستی آن بر عهده انسان است، از قبیل اموال یتیمان و اوقاف، و یا مانند وکلا و امانا که متصدی حفظ و حراست اموال هستند. گاهی مسأله کتابت قرض و دیون بر حسب شرایط و اوضاع مختلف، حالت وجوب و گاهی حالت استحباب به خود می‌گیرد. به هر حال نوشتن بزرگترین چیزی است که به وسیله‌ی آن معاملات دارای مدت، حفظ می‌شوند، زیرا انسان به نسیان نزدیک است، پس برای جلوگیری از اشتباه و خیانت کسانی که از الله تعالی نمی‌ترسند، حتماً باید این کار را انجام داد.
 - در این شکی نیست که: برای این کار باید کسی را بحیث کاتب تعیین نمایند: که این کاتب و محرر باید شخصی سومی باشد تا: تا قرار داد از اطمینان بیش تری برخوردار باشد و از دست برد یکی از طرفین سالم بماند.
 - نویسنده، کاتب و یا محرر باید به عدل و انصاف معروف باشد، تا عدالت را در میان دو طرف معامله رعایت کند، چون اگر عادل و معتبر نبوده و پیش مردم عادل و پسندیده نباشد، نوشتن او اعتباری نخواهد داشت، و هدف که حفظ حقوق است، حاصل نمی‌شود. و نویسنده و کاتب نباید به خاطر خویشاوندی و یا چیزی دیگر به یکی از آنها تمایل بیشتری نشان دهد. و نباید به خاطر دشمنی با یکی، بر ضد طرف دیگر بنویسد.
 - در ضمن کاتب و یا محرر باید از احکام سند و شرایط معامله اطلاع کامل و کافی

داشته باشد.

- نوشته و سند مکتوب در بین دو طرف معامله از بهترین کارهاست، و نیکوکاری نسبت به دو طرف معامله است، چرا که باعث حفظ حقوق آن دو می‌گردد، و ذمه هر دو آن گونه که الله تعالی به آن دستور داده است تیرئه می‌شود، پس نویسنده باید چشم‌داشت پاداش را از الله تعالی داشته باشد، تا از پاداش حقیقی عمل خویش بهره‌مند شود.

- نویسنده باید در نوشتن مهارت کامل داشته باشد، و کلمات و اصطلاحات معتبر را در هر معامله برحسب آن به کار ببرد، و در این مورد عرف از اعتبار بزرگی برخوردار است.

- نوشتن از جمله نعمت‌های الهی بر بندگان است که امور دینی و دنیوی با آن سامان می‌یابد، و هر کس که از نعمت خواندن و نوشتن برخوردار باشد، الله تعالی بخشش بزرگی را به او عطا کرده است، پس شکر کامل این نعمت آن است که با نوشتن‌های خود، نیازهای بندگان را برآورده نماید و از نوشتن امتناع نرزد. بنابراین فرمود: «وَلَا يَأْتِبُ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ». «و هیچ نویسنده‌ای نباید از نوشتن همان‌گونه که الله به او آموزش داده، خود داری کند.»

- آنچه نویسنده می‌نویسد، اعتراف کسی است که حقی را بر عهده دارد، پس اگر او به خاطر کوچک یا سفیه بودنش، یا به خاطر دیوانگی یا گنگ بودن یا ناتوانی‌اش نمی‌توانست املا کند، ولی و سرپرست او باید املا نماید، و سرپرست او به جای وی قرار می‌گیرد.

- اعتراف از بزرگترین راه‌هایی است که حقوق به وسیله آن ثابت می‌شود، زیرا الله تعالی دستور داده است که نویسنده آنچه بر او املا می‌شود، بنویسد.

- الله تعالی ما را در این آیه مبارکه راهنمایی کرده است که باید دو شاهد بر معامله خویش بگیرند شاهد آن باید دو مرد عادل باشد، و اگر دو مرد عادل وجود نداشت یا شاهد گرفتن دو مرد عادل مشکل یا سخت بود پس یک مرد و دو زن را شاهد بگیریم. و این همه معاملات را از قبیل خرید و فروش‌هایی که مبتنی بر اداره کردن و سرپرستی است مانند اینکه کسی تعدادی گوسفند و یا قطعه‌ای زمین زراعتی به دیگری بدهد که آن را برایش اداره و سرپرستی کند. و یا معاملات وام‌ها و توابع آن از قبیل وثیقه و اسناد و غیره را در بر می‌گیرد. و اگر گفته شود که ثابت شده است پیامبر صلی الله علیه وسلم با شاهی دادن یک شاهد همراه با قسم قضاوت نموده است، و در آیه آمده که دو مرد یا یک مرد و دو زن شاهد باشند، در پاسخ گفته می‌شود: الله تعالی بندگان را در این آیه به حفظ حقوق یکدیگر راهنمایی کرده است، بنابراین کامل‌ترین و قوی‌ترین راه حفظ حقوق را بیان داشته است، و این با آنچه که پیامبر صلی الله علیه وسلم با یک شاهد و قسم قضاوت کرده است منافی و مخالف نیست. پس در مورد حفظ حقوق، بنده باید پرهیزگار باشد و از حقوق دیگران بطور کامل پاسداری به عمل آورد. و در رابطه با حکم نمودن بین دو نفر که با یکدیگر اختلاف دارند، به امور ترجیح دهنده از اسناد و مدارک موجود نگاه کند.

- در رابطه با حقوق دنیوی، شهادت دادن دو زن به جای شهادت دادن یک مرد است، اما در امور دینی مانند روایت و فتوا زن همانند مرد است، و تفاوت این دو مورد کاملاً مشخص است.

- شهادت باید از روی علم و یقین باشد، نه از روی شک، پس هرگاه شاهد در گواهی‌اش

دچار شک شد، برای او جایز نیست شهادی بدهد هر چند که گمانش غالب باشد مگر به آنچه که بر آن علم و یقین دارد.

- اگر شهادی برای گواهی دادن فراخوانده شد نباید امتناع ورزد، خواه برای تحمل گواهی خوانده شود یا برای ادای شهادت، زیرا ادای شهادت همچنانکه الله تعالی از آن سخن به میان آورده و از منافع و مصالح آن خبر داده است، بهترین مصداق عمل صالح است.

- همچنین جایز نیست به «کاتب» و «شاهد» ضرر رسانده شود، به این صورت که آنان را زمانی یا حالتی برای نوشتن و شهادت دادن فرا بخوانند که به آنان ضرر برساند. و همچنانکه نهی شده است که دارندگان حقوق و طرفین معامله به «کاتب» و «شاهد» ضرر برسانند، نیز «کاتب» و «شاهد» نهی شده‌اند از اینکه به طرفین معامله و یا یکی از آنها ضرر برسانند. نیز از این آیه برداشت می‌شود که هرگاه «کاتب» و «شاهد» به سبب کتابت و شهادتشان ضرری متوجه آنان شود و جوب این کار از آنان ساقط می‌گردد. نیز استنباط می‌شود که زیان رساندن به نیکوکاران و کسانی که خوبی می‌کنند، و گذاشتن چیزی بردوش آنها که توان آن را ندارند، جایز نیست. «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَانُ ۖ ۶۰» (الرحمن: 60) «آیا پاداش نیکوکاری جز نیکوکاری چیز دیگری است؟» همچنین بر کسی که کار نیکی انجام می‌دهد لازم است که نیکوکاری خود را با دوری جستن از زیان رساندن قولی و عملی به کسی که کار خوب را برای او انجام داده است، کامل گرداند، زیرا نیکوکاری جز با آن کامل نمی‌شود.

- مزد گرفتن برای نوشتن و گواهی دادن جایز نیست، چرا که انجام این عمل از واجبات است، زیرا نوشتن و گواهی دادن حقی است که الله تعالی بر نویسنده و گواه واجب گردانیده است، و مزد گرفتن به مثابه ضرر رساندن به دو طرف معامله است، مگر اینکه کاتب یا نویسنده از طرف ولی امر موکول باشد و از بیت المال حقوق خویش را به دست آورد.

- در ضمن در این معامله حقوقی همانا تصریح مدت قرارداد است که: ضرورت تعیین مدت صریح، با قید روز و ماه و سال که از کلمه «مسمی» در آیه بر می‌آید.

- زیان رساندن به گواهان و نویسندگان فسق است، و فسق یعنی بیرون رفتن از طاعت الهی به سوی نافرمانی او. فسق اضافه و کم می‌شود، و به بخش‌های مختلفی تقسیم می‌شود، بنابراین فرمود: «فَأَنْتُمْ فَسَاقٌ» یا «فَاسِقُونَ» شما فاسق هستید، بلکه فرمود: «وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَاِنَّهُ فُسُوقٌ» (و اگر (چنین) کنید؛ بی‌شک (بیانگر) نافرمانی شما خواهد بود). پس هر اندازه بنده از دایره طاعت الله خارج شود به همان اندازه به فسق مبتلا می‌گردد. و از فرموده الهی که می‌فرماید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ» «و از الله بترسید. و (آنچه که برای شما مفید است) الله به شما آموزش می‌دهد»، استنباط می‌شود که تقوی و پرهیزگاری وسیله‌ای است برای حاصل کردن علم و دانش. و واضح‌تر از این آیه، فرموده الهی است که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» [الأنفال: 29] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر (از الله بترسید، و) پرهیزگاری پیشه کنید به شما نیروی تشخیص حق از باطل را عطا می‌کند».

- هر کس را که در معامله‌ای امین دانستی و در آن معامله به او تفویض اختیار کردی، سخنش در آن مورد پذیرفتنی است و او جانشین تو است، زیرا وقتی که ولی به جای

کسانی که کوتاهی دارند قرار می‌گیرد، کسی را که سرپرست خودت قرار داده و اختیار خودت را به او واگذار کرده و کار را به او سپرده‌ای به طریق اولی قابل قبول است، و به طریق اولی سخن او به هنگام اختلاف بر سخن تو مقدم داشته می‌شود.

- کسی که باید حقی را ادا کند- وقتی که بر نویسنده املا می‌کند- باید از الله بترسد، و کم نکند، و هیچ شرطی از شرایط آن یا قیدی از قیود آن را نباید حذف کند، بلکه بر او واجب است به تمام جزئیات حقی که بر او واجب است اعتراف کند، همانطور که اگر حق او بر کسی دیگر باشد چنین چیزی بر طرف واجب است.

- پس اگر کسی چنین نکند از زمره «مُطَفِّين» خواهد بود که در خرید و فروش حق مردم را کامل نمی‌دهند و از آن می‌کاهند.

یادداشت :

علت حضور دو زن، در ادای شهادت به جای یک مرد، معمولاً غالب زنان در امور مالی فراموشکارند و این هم کرامتشان را نمی‌کاهد و اکنون که برخی از آنان در این عصر به مسایل مالی سرگرمند، باز، این حکم محکم را تغییر نمی‌دهد؛ چون حکم، عام و اکثر است و امور کمیاب، حکم را نقض نخواهد کرد و شرع، مجموع را می‌نگرد و در نظر دارد و نیز شهادت دو زن به جای یک مرد، برای این است که زنان، به ضبط امور و شهادت کمتر توجه می‌کنند و از طرفی بازار معاملات بیشتر در دست مردان است، دخالت زنان کمتر به چشم می‌خورد.

وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨٣﴾

و اگر در سفر بودید و نویسنده ای نیافتید، پس (چیزی) را از (قرضدار) به طور گرو بگیریید، پس اگر یکدیگر تان را امین دانستید (و نخواستید از او گرو بگیریید) پس کسی که امین قرار داده شده باید امانتش را ادا کند، و باید از پروردگار خود بترسد، و شهادت را پنهان نکنید، و هر کس که آن را پنهان کند یقیناً دلش گناهکار است، و الله به آنچه می‌کنید دانا است. (۲۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«رِهَانٌ» : جمع رهن، گروگان، وثیقه. رِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ : وثیقه‌ی تحویل شده، گرفته شده. اؤتمن (امن): ایمن دانسته شده. «آئِمٌ قَلْبُهُ» : قلبش گناهکار است. آوردن قلب در آیه به این دلیل که : مرکز گواهی و شهادت است. وقتی قلب، دچار گناه شد، سایر اعضا از آن پیروی می‌کنند.

تفسیر :

«وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ» : یعنی اگر در سفر بودید و در اثنای سفر معامله ای را برای مدتی معین انجام دادید، و کسی را نیافتید تا سندی برای شما بنویسد باید که صاحب حق از قرضدار ضمانت اخذ کند تا این ضمانت قائم مقام و وثیقه و سند باشد.

رهن چیست : رهن عبارت است از وثیقه‌ای که بدهکار (راهن) به طلبکار (مرتهن) می‌دهد که هرگاه پس از سررسید معین، وام خویش را نپردازد، طلبکار بتواند حق خویش را از جنس مورد رهن به دست آورد. جمهور فقها بر آنند که در رهن، «قبض» یعنی

دریافت گروهی، یابه اصطلاح «عین مرهونه» شرط و معتبر بوده و «رهن» جز با گرفتن «عین» آن تمام نمی‌شود. اما امام مالک بر آن است که گرو نهادن (ارتهان)، با ایجاب و قبول صحیح می‌شود، هر چند در آن قبض عین هم صورت نگیرد. بخاری و مسلم از انس س روایت می‌کنند که فرمود: «رسول خدا ص رحلت نمودند در حالی که زره ایشان در نزد یهودی - در برابر مقداری از جو که برای خوراک خانواده‌شان گرفته بودند - در گرو بود». پس بنابر این سنت رسول اکرم ص، گروهی در حضر نیز جایز است.

«فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ»: و اگر صاحب حق دین خویش را بر ذمه قرضدار محکم کرد، ضرورتی به اخذ ضمانت نیست بر قرضدار لازم است تا در حفظ مال دائن از الله بترسد و در انتهای مدت معینه دین خویش را ادا کند، یعنی: و امدار نباید چیزی از حق طلبکار را انکار نماید. شعبی در تفسیر آن می‌گوید: «اگر همدیگر را امین دانستید، پس باکی نیست که عقد معامله مدت‌دار را ننویسید، یا بر آن گواه نگیرید». بنابر این تفسیر، این آیه کریمه ناسخ و جوب شاهد گرفتن در عقد مدت‌دار است.

«وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ»: یعنی هر وقت برای ادای شهادت از شما دعوت به عمل آمد، بر شما لازم است تا درباره مسأله همانگونه شهادت دهید که بوده است بدون هیچ‌کدام تغییر، تحریف، تبدیل و یا کتمان؛ چون کتمان شهادت گناهی است بس بزرگ، قلب خطاکار و صاحبش را از حق منحرف می‌کند. و مخصوصاً قلب را یادآور شده است؛ چون سلطان اعضاء، قلب است. وقتی قلب صالح باشد، تمام بدن صالح است و اگر قلب فاسد گردد، تمام بدن نیز فاسد و تباه می‌شود.

«وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (283)»: و به زودی حق تعالی از هر کدام مطابق عملکردش حساب و کتاب اخذ خواهد کرد؛ زیرا او بر تمام اسرار و نهان‌ها و گفتار و کردار در همه احوال آگاه است یعنی یک ذره از اعمال و کردار بندگان بر خدا پوشیده نیست.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: موضوع این دو آیه کریمه: مستند ساختن معاملات مدت‌دار و وامها به سه وسیله نوشتن سند (قولنامه)، گواه گرفتن و گرو نهادن است. ملاحظه می‌کنیم که معاملات و داد و ستدهای مدت‌دار در این دو آیه، بر سه نوع معرفی شده اند:

1 - معامله با نوشتن سند یعنی قولنامه مبنی بر انجام معامله یا بیعی و شاهد گرفتن.

2 - معامله با سپردن گروهی دریافت شده.

3- معامله بر اساس اعتماد مطلق طرفین عقد به یکدیگر.

ابن عباس (رض) می‌فرماید: «این آیه کریمه مخصوصاً درباره معاملات (سلم) نازل شده است». یعنی سبب نزول آیه «سلم»، اهالی مدینه بوده اند، پس هر چند که سبب نزول این دو آیه کریمه خاص است، ولی موارد و مصادیق آنها عام بوده و همه معاملات مدت‌دار (نسیه) را در بر می‌گیرد.

باید دانست: حکمت در احکامی که الله متعال در این دو آیه کریمه بدانها امر فرموده؛ حفظ روابط دوستی در میان مردم و جلوگیری از بروز کشمکش‌هایی است که در میان آنان بر محور مسائل مالی بروز می‌نماید و به قطع روابط میان آنها می‌انجامد.

سَلْم چیست :

سَلْم یا سَلْف، عبارتست از: پیش پرداخت بهاء و پیش فروش کالا سلم و سلف یعنی کالای وصف شده‌ای با اوصاف معینی، با بهای نقدی و حاضری بفروش رساندن. فقها آن را بیع نیازمندان می‌نامند، چون در حقیقت فروختن چیزی است که فعلا وجود ندارد، لیکن ضرورت و نیاز هر دو طرف عقد، اقتضای آن را می‌کند، چون صاحب سرمایه نیازمند آنست که کالا را بخرد و صاحب کالا به بهای آن پیش از حصول آن کالا، نیاز دارد، تا آن را برای نفقه و هزینه خود وکشت و کارش تا برسد، بمصرف برساند، پس این نوع بیع از مصالح ضروری و مورد نیاز است.

خریدار را «مسلم» یا «رب السلم» و فروشنده را «مسلم‌الیه» و کالای فروخته شده را «المسلم فیه» و بهای آن را «راس مال السلم یا سرمایه سلم» می‌نامند. دلیل شرعی آن به قرآن کریم و سنت نبوی و اجماع مسلمین به ثبوت رسیده است. بخاری و مسلم روایت کرده‌اند که وقتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم . بمدینه آمد مردم میوه‌ها را یک ساله یا دو ساله سلم و پیش فروش می‌کردند. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «من أسلف فلیسلف فی کیل معلوم ووزن معلوم الی أجل معلوم». یعنی: «هرکس پیش خرید یا پیش فروش می کند پیمانانه و وزن و مدت تحویل را معلوم کند». ابن المنذر گفته است که همه اهل علم می‌گویند که ما از آنان بخاطر داریم، اجماع دارند بر اینکه سلم جایز است.

شرعی بودن سلم با مقتضای شریعت مطابق و متفق و سازگار است و با قواعد آن می‌خواند و مخالفتی با قیاس ندارد، زیرا همانگونه که در بیع جایز است تاخیر پرداخت بهای کالا، در سلم نیز تاخیر تحویل کالای فروشی جایز است، بدون اینکه با هم فرقی داشته باشند.

و سلم مشمول آن نهی نمی‌شود که پیامبر صلی الله علیه وسلم نهی فرموده است از اینکه انسان چیزی را که نزدش نیست بفروشد، که به حکیم بن حزام گفت: «لا تبع لا لیس عندک» «چیزی که پیش تو نیست آن را بفروش». روایت ابوداود. چون مقصود آنست چیزی که قدرت بر تسلیم آن نداری و نمی‌توانی آن را تحویل دهی، آن را بفروش چون چیزی که بر آن قدرت تسلیم کردن نداشته باشد، بحقیقت نزد او نیست، در آن صورت فروختن آن فریب یا ریسک است و باستقبال خطر رفتن. اما فروختن چیزی که اوصافش بیان شده و در ذمه خود آن را تضمین کرده و ظن غالب دارد که امکان تسلیم کردن آن را بموقع خود دارد از این مقوله نیست.

شرایط سلم و پیش خرید و پیش پرداخت:

برای صحت سلم و سلف خری، شرایطی لازم است که تحقق آنها شرط است و این شرایط بعضی به سرمایه تعلق دارند و برخی به «مسلم فیه» تعلق دارند:

شرایط سرمایه و راس المال:

- 1- جنس آن باید معلوم باشد.
 - 2- مقدار و میزان آن باید معلوم باشد.
 - 3- باید در مجلس عقد سلم بفروشنده تحویل گردد.
- شرایط مسلم فیه یا کالای فروخته شده در سلم:

- 1- باید فی الذمه باشد نه حاضر، چون اگر حاضر باشد بیع است.
- 2- باید بگونه‌ای توصیف شود که مقدار و اوصاف آن مشخص باشد و موجب تمایز آن از غیر باشد، تا فریب و نزاع بمیان نیاید.
- 3- مهلت و مدت باید معلوم باشد. آیا درست است مهلت را اینگونه تعیین کنند: تا وقت درو و چیدن میوه یا وقت آمدن حجاج یا تا وقتی که عطاء و بخشش و حقوق را می‌دهند؟ امام مالک گفته است اگر ماهها و سالهای آن معلوم باشد، اشکال ندارد.

شرط مهلت و مدت:

جمهور بر آنند که اجل و مهلت و مدت در سلم معتبر است و سلم بصورت نقدی و حالی درست نیست و شافعیه گفته‌اند هرگاه سلم بصورت موجل با احتمال فریب و زیان جایز باشد، بطریق اولی بصورت نقدی و حاضری جایز است و ذکر اجل و مهلت در حدیث برای آن نیست که مهلت و اجل شرط باشد بلکه مراد آنست که اگر حاضر نباشد و مهلت داشته باشد باید مهلت معین و معلوم گردد. شوکانی گفته است: حق آنست که شافعیه گفته‌اند که اجل و مهلت معتبر نیست چون دلیلی بر اعتبار آن نیست و حکم تعبدی بدون دلیل لازم نیست. اما اینکه گفته‌اند: لازم می‌آید اگر اجل و مهلت در کار نباشند، بیع چیزی باشد که معدوم است و این عمل فقط در سلم مجاز است.

و تنها چیزی که سلم را از بیع جدا می‌کند همان مهلت و اجل است: در جواب می‌گوئیم فرق بین آنها در اجرای صیغه است که در آنجا بیع و در اینجا سلم است و این مقدار کافی است. (بنقل از «فقه السنة سید سابق»؛ کتاب البیع، با اختصار.)

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه (284) در باره مالکیت آسمان ها و زمین، حسابرسی کردار و اعمال انسانها از آن خداوند متعال است، بحث بعمل آمده است .

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٨٤﴾

هر آنچه در آسمان‌ها و در زمین است فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی الله است، و اگر آنچه [از نیت های فاسد و افکار باطل] را که در دل‌های شما است اظهار کنید یا بپوشانید البته الله درباره آن با شما محاسبه می‌کند، (بعد از حساب) پس هر کسی را که بخواهد می‌آمزد و هر کسی را که بخواهد (و مستحق باشد)، عذاب می‌دهد، و الله بر هر چیزی قادر است. (۲۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

تُبْدُوا: آشکار سازید. **تُخْفُوهُ (خفی):** پنهان بدارید. **يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ (حسب حسب حسابا):** خدا روز قیامت، شما را از آن آگاه می‌کند. خدا شما را مطابق آن محاسبه می‌کند، برابر نیت خود مورد بازخواست قرار خواهید گرفت یعنی: نیت بد خود را چه آشکار سازید و چه پنهان دارید؛ یا اعمال زشت خویش را چه آشکارا و چه نهانی انجام دهید، خدا در برابر آن شما را مورد بازخواست قرار می‌دهد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

«لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»: همه آنچه در هستی هست ملک الله متعال، مخلوق و بنده اوست، یعنی خداوند سبحان مالک تمام آنچه که در آسمان ها و زمین قرار دارد، می‌باشد و بر تمامی موجوداتی که در بین این دو قرار دارد، آگاه و مطلع است.

« وَإِنْ تُبْذُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ »: و هر که بدی را به صورت آشکار یا پنهان انجام دهد حق تعالی بر عمل او آگاه است؛ زیرا انجام کاری به صورت پنهان یا آشکار نزد او یکسان است و او هر کس را مطابق آنچه عمل نموده مؤاخذ و براساس علم و دانش، آن‌ها را گرفتار می‌کند و در حق آن‌ها عادلانه قضاوت می‌نماید.

«فَيَعْفُرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (284)»: پس هر که را بخواد عفو خواهد کرد و هر که را بخواد مؤاخذ می‌نماید و او بر هر چیزی توانا است و در رابطه با آنچه که انجام می‌دهد مورد سؤال قرار نمی‌گیرد اما دیگران را بر عملکردهایشان بازخواست می‌کند.

شان نزول آیه مبارکه:

هنگامی که آیه ی « وَ إِنْ تُبْذُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ » نازل شد، این آیه بر یاران رسول الله صلی الله علیه و سلم بسیار گران آمد، پس به نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمده و عرض کردند: اعمالی بر ما واجب شده است که توانایی انجام آن را داریم از قبیل نماز، روزه، جهاد، صدقه و... اما این آیه که بر شما نازل شده است توانایی عمل کردن آن را نداریم، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: آیا می‌خواهید همانند اهل کتاب که قبل از شما بودند، لب به سخن بکشاید؟ آنها می‌گفتند: «سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا» پس بگویند سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا «پس هنگامی که یاران رسول الله به دنبال وی «سمعنا و اطعنا» را تکرار کردند و بر زبان جاری نمودند، خداوند این آیه را نازل کرد: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» و خداوند آیه ی قبلی را به وسیله ی این آیه نسخ کرد: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» در «تفسیر انوار القرآن» آمده است: هر چند که ظاهر این روایت بر منسوخ بودن این آیه به آیه ما بعدش: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ...» دلالت می‌کند - همان‌گونه که برخی از مفسران صحابه و تابعین از آن چنین فهمیده‌اند - لیکن قول راجح آن است که این آیه کریمه منسوخ نیست و مراد از این سخن ابوهریره س که: «خداوند آن را منسوخ ساخت» نیز این است که حق تعالی آنچه را که مایه نگرانی اصحاب بود، از خاطرشان دور ساخت، پس آیه: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ...» ناسخ آن نه، بلکه واضح کننده مفاد آن می‌باشد. حدیث یاد شده نیز این معنی را روشن می‌سازد. همچنین حدیث شریف زیر که ابن‌کثیر آن را از بخاری و مسلم نقل نموده است: «قال الله! إذا همَّ عبدی بسیئة فلا تکتبها علیه، فإن عملها فاکتبها سیئة، وإذا همَّ بحسنة فلم یعملها فاکتبها حسنة، فإن عملها فاکتبها عشرأ - وفي رواية - کتبها الله عنده عشر حسنات إلى سبعمائة ضعف إلى أضعاف كثيرة». «رسول خدا ص فرمودند: خدای لا فرمود؛ چون بنده من قصدگناهی نمود، آن را به زیان وی ننویسید، ولی اگر قصد خود را عملی کرد، بر او یک گناه بنویسید و چون به کار نیکی قصد نمود، اما آن را عملی نکرد، برای وی یک ثواب بنویسید و اگر آن را عملی کرد، برای وی ده ثواب بنویسید - در روایت دیگری آمده است - خداوند آن کار نیک را در نزد خود، از ده نیکی تا هفتصد برابر و تا مراتب بسیار بیشتری، می‌نویسد».

خلاصه این که: خدای سبحان و تعال هر چند محاسبه و بازپرسی می‌کند، لیکن کسی را جز در آنچه که در حوزه توان اوست عذاب نمی‌کند و وسوسه‌های درونی از توان انسان خارج است.

ارتباط این آیه با آیات قبلی :

این آیه متمم و مکمل بخش پایانی دو آیه ی قبل، یعنی، «والله بكل شيء عليم» «والله بما تعلمون عليم» و دلیل احاطه ی علم خدا بر همه ی اشیاست؛ زیرا آفریننده از آفریده اش اطلاع کامل دارد. (آل عمران/29) ، (طه/7) ، (غافر/7، 8، 9، 19) ، (ملک/14).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (285 الی 286) درباره ؛ راه مؤمنان، ایمان به پیامبران، راز و نیازها، تکلیف و توان؛ بحث بعمل آمده است.

أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٢٨٥﴾

پیامبر به آنچه از (سوی) پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است، و مؤمنان (نیز) همه به خدا و فرشتگان او و کتابهایش و پیامبرانش ایمان آورده اند. (و گفتند: «میان هیچ یک از پیامبرانش فرق نمی گذاریم» و گفتند: « شنیدیم و اطاعت کردیم. (قبول کردیم احکام الله را)، ای پروردگار ما! ما از تو آمرزش می خواهیم! و بازگشت به سوی تو است (یعنی به روز آخرت نیز ایمان داریم). (۲۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَمَّنَ الرَّسُولُ»: محمد، پیامبر خدا، ایمان آورد، حقیقت را تصدیق نمود. «مَا أُنزِلَ»: آنچه نازل شده، قرآن. «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»: در پیامبری و تشریح و قانونگذاری میان هیچ یک از پیامبران فرق نمی گذاریم و به همه ی آنان باور داریم. «غُفْرَانَكَ»: پروردگار! آمرزش تو را خواستاریم، به لطف و محبت تو امیدواریم. «الْمَصِيرُ»: بازگشت، فرجام.

تفسیر :

چون الله سبحان و تعالی در سوره مبارکه «بقره» احکام بسیاری را بیان کرد، در پایان آن، عظمت مقام سبحانیت خود را با آیه: «لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ...» تبیین نموده و پس از آن، تصدیق پیامبر خود صلی الله علیه وسلم و تصدیق مؤمنان را به تمام این احکام و اعتقادات مطرح می کند و می فرماید:

«أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ» یعنی محمد صلی الله علیه وسلم و یاران و پیروانش به وحی و قرآنی یعنی به تمام آنچه در قرآن و سنت راجع به وحدانیت الله متعال و الوهیت او آمده باور دارند،

«كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ»: یعنی تمامی انبیا و پیروان آنان به وحدانیت خدا و فرشتگان و کتاب های آسمانی و پیامبران ایمان دارند.

یعنی: ایمان آورده اند که فرشتگان وجود دارند و بندگان مكرم الهی و واسطه میان او و انبیایش در فرو آوردن پیامهایش می باشند.

«لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»:

یعنی میان پیامبران تفاوت قایل نیستیم و اینگونه نیستیم ، مانند اهل کتاب که برخی از پیامبران را تصدیق و تعداد دیگری را تکذیب کنند بلکه همه را تصدیق نموده، همان طور که یهود و نصاری چنان کردند بلکه ما به جمیع پیامبران خدا، بدون جدایی و تفرقه، ایمان داریم.

«وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُرَابًا مِّن رَّبِّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ (285)»: و گفتند پروردگارا! دعوتت را پذیرفتیم و فرمانت را اطاعت کردیم و سرانجام ما فقط پیش تو می‌باشد. اگر از ما تقصیر و کوتاهی سر زده از تو آمرزش می‌طلبیم، آمرزشی که گناهان ما را محو کند؛ زیرا ما همه بندگان خطاکار توئیم و برای ما پروردگار و معبودی جز تو نیست و این تویی که به زودی ما را در روزی که هیچ شکی در آن نیست جمع می‌کنی و هیچ محل فرار و مشتکایی جز به سوی تو نیست.

در این آیه مبارکه قطع نظر از تفصیلات و جزئیات، خلاصه‌ی عقاید اسلامی و روش عمل اسلامی بیان شده‌اند و آنها عبارتند از: ایمان آوردن به الله متعال و فرشتگان و کتاب‌های او، ایمان آوردن به همه‌ی پیامبران او بدون این که بین آنان فرقی قائل شد (یعنی این که کسی را پذیرفت و کسی را نپذیرفت) و پذیرفتن این که سرانجام روزی به طور قطع و یقین به پیشگاه خدا حاضر خواهیم شد.

این پنج مورد عقاید اساسی اسلام هستند. پس از پذیرفتن این عقاید روش عمل درست برای یک مسلمان این است که هر دستوری که از طرف الله متعال برسد آن را به سر و چشم قبول کند، از آن اطاعت کند و بر این اطاعت و حسن عمل خود مغرور نشود، بلکه همواره از خدا عفو و بخشش بطلبد. (تفهیم القرآن)

خواننده معزز! در این آیه اصول دین (توحید، نبوت، معاد) بیان شده و در آیه بعد، آمادگی انسان برای انجام تکالیف الهی و درخواست رحمت و مغفرت از خدا مطرح می‌شود.

باید گفت: هر قدر ایمان مسلمان به پیامبر صلی الله علیه وسلم قوی باشد، در پیروی آن جناب نیز شدیدتر می‌باشد. طوریکه در این آیه به آن اشاره شده است که مؤمنان به آنچه بر پیامبر صلی الله علیه وسلم از جانب پروردگارش نازل شده است، ایمان آورده‌اند. - ایمان پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان مشتمل بر همه اصول دین است، و همه به الله و فرشتگان او و کتاب‌هایش و پیامبرانش ایمان آورده‌اند؛ اما در اینجا سؤالی مطرح می‌شود که در این آیه ذکری از روز آخرت و ایمان به قدر نشده است، چرا؟ اول اینکه ایمان به روز آخرت و قدر را عموم این آیه در بر می‌گیرد: «به آنچه از (سوی) پروردگارش بر او نازل شده». ثانیاً؛ ایمان به کتاب‌ها و پیامبران متضمن ایمان به روز آخرت و قدر است.

- در ایمان آوردن به پیامبران فرقی نیست. یعنی نباید بگوییم: به محمد صلی الله علیه وسلم ایمان می‌آوریم و به عیسی علیه السلام نمی‌آوریم، زیرا او از بنی اسرائیل است؛ چون ما مسلمانان میان هیچ یک از پیامبران فرقی نمی‌گذاریم.

- از صفات مومنان شنیدن و اطاعت کردن است، طوریکه در آیه دیگری می‌فرماید: «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٥١ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَّقِ اللَّهَ وَيَتَّقِ اللَّهَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ٥٢» [النور: 51-52]. «سخن مؤمنان هنگامی که به سوی الله و پیامبرش خوانده شوند تا میان

آنها داوری کند، فقط این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم و اینان همان رستگاراند.* و کسی که الله و پیامبرش را اطاعت کند، و از الله بترسد، و از (مخالفت فرمان) او بپرهیزد، پس اینانند که کامیاب (واقعی) هستند».

- همه به مغفرت و بخشش پروردگار محتاج هستند، حتی پیامبر صلی الله علیه وسلم محتاج مغفرت الله متعال است. طوری که در حدیثی فرمودند: «هرگز کسی در قبال عملش به بهشت نمی‌رود و (فقط به رحمت الهی بهشتی می‌گردد)». صحابه عرض کردند: شما هم ای رسول الله؟! آن جناب فرمود: «و من هم (به ازای عملم به بهشت نمی‌روم و) تنها به فضل الله که مرا در برگیرد، وارد بهشت می‌شوم» (متفق علیه).

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٨٦﴾

خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایی اش، مکلف نمی‌سازد. (انسان،) هر کار (نیکی) را انجام دهد، برای نفع خود انجام داده، و هر کار (بدی) کند، به زیان خود کرده است. (مؤمنان می‌گویند:) ای پروردگار ما! اگر ما فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مکن! و ای پروردگار ما! بر زمه ما بار گران را مگذار چنانکه آن (بار گران) را بر آنان که پیش از ما بودند نهادی، ای پروردگار ما! آنچه تاب و توانش را نداریم بر ما مگذار و از ما در گذر و ما را مغفرت کن و بر ما رحمتت را نازل کن (زیرا که) توئی مولی و کارساز ما، پس ما را بر جمعیت کافران، پیروز گردان!

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وُسْعٌ»: تاب و توان، امکانات. کسبت: به هر صورت، کسب کند و به دست آورد.
 «إِكْتَسَبَتْ»: آگاهانه و با تمام وجود، کسب کند و به دست آورد، به چنگ آورد. «نَسِينَا»: فراموش کردیم، غفلت ورزیدیم. «أَخْطَأْنَا»: به خطا رفتیم، دچار اشتباه و گناه شدیم.
 «إِصْرًا»: بار سنگین، تکلیف سخت و توان فرسا. مولی: سرور، یار و یاور، پشتیبان.

تفسیر :

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا»: و خداوند هیچ کسی را به کاری و اداری نمی‌کند مگر به مقدار طاقت و توانایی او، و تکالیف الهی، بیش از توان انسان نیست. و از فحوائی مبارکه: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» بر می‌آید که: اسلام، دین آسانی است، نه سخت‌گیری.

«لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ»: هر کس پاداش عمل نیک خود را می‌یابد و نیز مکافات آن بر اوست آنچه که از بدیها بجا آرد.
 «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»: یعنی در دعائیان چنان بگوید: بار خدایا! ما را به سبب اعمالی که نا آگاهانه و از روی فراموشی از ما سر می‌زند آزار مده.
 در حدیث شریف آمده است: «چون مؤمنان این دعا را خواندند، حق تعالی فرمود: به تحقیق که اجابت کردم. پس گناه خطا و فراموشی را از آنان برداشت». علما اتفاق نظر دارند بر این که: گناه در حال خطا و فراموشی از زمه مؤمن برداشته است، چنانکه در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند از امت من در سه چیز در گذشته است: از خطا و فراموشی و اینکه [در سخن یا عمل] مجبور به انجام کار حرامی گردند».
 «رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا»: پروردگارا تکلیف گران و طاقت فرسا و خارج از توان ما چنانکه بر پیشینیان نهادی بر ما مگذار.
 اصر: تکلیف سنگین و کار دشوار و سخت است. آیه کریمه به اصحابش تعلیم می‌دهد

که از خدای سبحان بخواهند تا از تکالیف سنگینی که بر دوش امتهای قبلی نهاده، بر دوش آنها نگذارد هرچند تاب و توان آن را همداشته باشند، چنان که بر بنی اسرائیل سخت گرفت و تکالیفی چون قتل نفس در توبه و قطع موضع نجاست در پاک ساختن جامه را بر آنان وضع کرد.

« رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ » پروردگارا! بر ما فرائض و حدودی را که توان و قدرتت را نداریم واجب نگردان
مراد از آن: تکالیف شاقه‌ای است که انسان به آسانی تاب و تحمل آنها را ندارد. در حدیث شریف آمده است: «بعثت بالحنفیه السمحه: به دین حق‌گرای آسان برانگیخته شده‌ام». «وَأَعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا»: و گناهان ما را عفو کن و عیوب ما را بپوشان و فضل خود را بر ما نازل نما و بر ضعف و ناتوانی ما رحم کن، و روز حشر اکبر ما را بی آبرو مگردان، و با رحمت و مهترت که همه چیز را دربر می‌گیرد به ما رحم فرما، تو پروردگار و متولی امور مائی و متولی امور، دوست خود را یاری می‌دهد.
«أَنْتَ مَوْلَانَا فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ(286)»: پروردگارا تو کار سازی، دارنده و بازدارنده و نگه دارنده ی مائی پذیرنده و دستگیرنده مایی، ما را بر گروه کافران یاریمان ده.

آورده اند که: معاذ بن جبل هرگاه این سوره البقره می‌خواند، چون به آخر می‌رسید آمین می‌گفت و در خبر است از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم این دعا را در شب معراج می‌خواند و فرشتگان آمین می‌گفتند و حق تعالی اجابت می‌فرمود.
در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خدای متعال به دنبال هر دعایی از این دعاها فرمود: به تحقیق که اجابت کردم». بلی! حق تعالی امت محمد صلی الله علیه وسلم را به چیزی از خطایا فراموشکاری مؤاخذه نمی‌کند، تکالیف سنگینی را که بر دوش امتهای قبلی نهاده بود بر دوش آنان ننهاد، احکامی که تاب و تحمل آن را ندارند بر آنها وضع نکرده، از آنان درگذشته، آنان را آمرزیده و مشمول رحمت بی‌کران خویش گردانیده و بر خدانشناسان پیروزشان ساخته است - که ستایش مخصوص پروردگار عالمیان است.
یکی از آداب دعا آن است که ابتدا انسان به ضعف خود اقرار کند؛ «لا طَاقَةَ لَنَا» سپس به عظمت خداوند گواهی دهیم؛ «أَنْتَ مَوْلَانَا» آنگاه خواست خود را مطرح کنیم. «وَأَعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا»

در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) راجع به فضیلت این سه آیه آخر سوره بقره آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم چون آخر سوره بقره و آیه الکرسی را می‌خواندند، می‌خندیدند و سپس می‌فرمودند: «أَعْطِيَهُمَا مِنْ كَنْزِ الرَّحْمَنِ تَحْتَ الْعَرْشِ». «این دو را از گنجی که در زیر عرش رحمان است، داده شده‌ام».

فضایل دو آیه آخر سوره البقره:

- در حدیثی که از ابن عباس (رض) روایت گردید، آمده است که ملک به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «أَبَشِّرْ بِنُورَيْنِ أُوتِيَهُمَا لَمْ يُؤْتِيَهُمَا نَبِيٌّ قَبْلَكَ فَاتِحَةُ الْكِتَابِ وَحَوَاتِيمُ سُورَةِ الْبَقَرَةِ لَنْ تَقْرَأَ بِحَرْفٍ مِنْهُمَا إِلَّا أُعْطِيَتْهُ». (صحیح مسلم (254). «تو را به دو نور مژده می‌دهم که به تو عنایت شده‌اند و به هیچ پیامبری قبل از تو عنایت نشده‌اند؛ آنها سوره

فاتحه و آیات پایانی سوره بقره (دو آیت آخر) هستند؛ هر حرفی از آنها را که بخوانی، دعایت اجابت می‌شود».

- نعمان بن بشیر (رض) می‌فرماید: رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ كِتَابًا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْفَلْقِ عَامٍ أَنْزَلَ مِنْهُ آيَاتَيْنِ خَتَمَ بِهِمَا سُورَةَ الْبَقَرَةِ وَلَا يُقْرَأُ فِي دَارٍ ثَلَاثَ لَيَالٍ فَيَقْرُبُهَا شَيْطَانٌ» (سنن ترمذی (2882) و سنن نسایی (10737) شعب الایمان از بیهقی (2179) با تصحیح البانی در صحیح الترغیب و الرهیب (1467).

«الله تعالی دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین کتابی نوشت و دو آیه از آن را نازل فرمود و با آنها سوره بقره را به پایان رساند؛ در هر خانه‌ای که سه شب خوانده شود، شیطان به آن خانه، نزدیک نمی‌شود».

- ابوذر (رض) می‌فرماید: رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «أُعْطِيَتْ هَذِهِ الْآيَاتِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ مِنْ كَنْزِ تَحْتِ الْعَرْشِ لَمْ يُعْطَهَا نَبِيٌّ قَبْلِي» (مسند احمد (23251) و المعجم الكبير للطبرانی (3025) و صحیح الجامع البانی (1060).

«آیات پایانی سوره بقره از خزانه‌ای در زیر عرش به من عنایت شده که به هیچ پیامبری قبل از من عنایت نشده است».

- ابن مسعود (رض) می‌فرماید: رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ قَرَأَ الْآيَاتَيْنِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ كَفَّاهُ» (متفق علیه) «هر کس دو آیه پایانی سوره بقره را بخواند، او را (از هر شری) کفایت می‌نمایند».

- ابن مسعود (رض) فرمود: به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در شب اسراء سه چیز عنایت گردید: نمازهای پنجگانه، آیات پایانی سوره بقره و همچنین گناهان کبیره امتش که باعث ورود به جهنم می‌شوند، به شرطی که با الله تعالی شریکی قرار نداده باشند، بخشیده شدند».

(امام نووی (رح) فرمود: «هدف از بخشیده شدن گناهان کبیره این است که انجام دهندگان گناهان کبیره برای همیشه در جهنم نمی‌مانند به خلاف مشرکین که برای همیشه در جهنم به سر می‌برند؛ و هدف این نیست که صاحبان گناهان کبیره اصلاً دچار عذاب نمی‌شوند؛ زیرا نصوص شریعت و اجماع اهل سنت این نکته را به اثبات می‌رسانند که بعضی از یکتاپرستان گناهکار، دچار عذاب می‌شوند». والله اعلم.

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است: «مَنْ قَرَأَ بِالْآيَاتَيْنِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فِي لَيْلَةِ كَفَّاهُ». «هر کس دو آیه آخر سوره بقره را در شبی بخواند، این دو آیه کریمه او را بسنده است». یعنی: دافع هر شر و بلائی از اوست. احادیث وارده در فضل این دو آیه کریمه بسیارند. ابن جریر می‌گوید: «چون آیه «ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ...» بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل شد، جبرئیل علیه السلام به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: همانا خداوند متعال تو و امتت را به نیکوترین وجه ستوده است، لذا از او بخواه که خواسته‌ات اجابت می‌شود. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین درخواست نمودند: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا...» تا به آخر آیه».

برخی از فواید آیه مبارکه :

- ایمان تجزیه‌پذیر نیست و مؤمن باید به تمام آنچه که الله تعالی وحی و ابلاغ نموده و به برحق بودن تمام رسالت‌های آسمانی ایمان داشته باشد.

- ایمان مستلزم اطاعت است.
- از این آیات قاعده «آسانگیری و نفی عسر و حرج در همه امور دین» و قاعده «عدم مواخذه به سبب فراموشی و اشتباه در عبادات و حقوق الله تعالی» استنباط می‌شود.
- اسلام دین سهولت و آسانی است و پیروان خویش را در حد توان آنها مکلف گردانیده، نه بیش از آن.
- مسئولیت، فردی است و هیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد.
- گناه و مؤاخذه، از دو حالت خطا و فراموشی برداشته شده است.
- بیان رحمت الله تعالی به بندگان، طوریکه هیچ کسی را جز به اندازه توانش مکلف نمی‌سازد.
- انسان دارای طاقت و تحمل محدود است چه در علم، چه در فهم، چه در حفظ، و نظر به طاقتش مکلف می‌گردد.
- برای انسان آنچه که کسب کرده بدون اینکه از آن چیزی کم شود داده می‌شود طوریکه الله متعال می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا ۱۱۲» [طه: 112] «و کسی که کارهای شایسته انجام دهد در حالی که او مؤمن باشد، پس نه از ستمی می‌ترسد و نه از کم و کاستی، (در حقش می‌هراسد)».
- اعمال صالحه، کسب و سود است و اعمال سیئه زیان و خسران است؛ البته این برگرفته از این فرموده متعال است «لَهَا» برای آنها، و «عَلَيْهَا» بر آنها؛ زیرا «علی» ظاهرا به معنای زیان و لام ظاهرا برای کسب است.
- رحمت الله متعال بر مردم است آنگاه که به آنها دعاء آموخت تا او را به آن بخوانند و نیز برای شان استجابت کرد، طوریکه در این فرموده الله متعال آمده است: «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا» «پروردگارا! اگر فراموش یا خطا کردیم، ما را مواخذه نکن».
- مسلمان به خاطر فراموش کاری مواخذه نمی‌شود، اما مطالبه به انجام واجب از او ساقط نمی‌گردد. بطور مثال: کسی که نماز را بخاطر فراموشی یا نادانی اش ترک کرد، ادای آن از او ساقط نمی‌گردد بلکه بر او قضای آن واجب است. طوریکه از رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت است که فرمود: «کسی که نمازش را فراموش می‌کند، هر وقت بیادش آمد آن را بگذارد، جز آن کفارهای ندارد». (متفق علیه).
- انسان دچار فراموشی و خطا می‌شود. اگر گفته شود: حکمت در چیست که الله متعال بشر را طوری آفریده که فراموش و اشتباه می‌کند؟ در جواب باید گفت: تا برای انسان ناتوانی و تقصیر او در نیروی ادراک و سایر حالات آشکار شده و فضل و کرم الهی در نعمت‌هایی که به وی ارزانی نموده ثابت گردد و تا انسان اقرار کند که تنها او تعالی است که فراموشی و جهل را از او دور می‌کند پس باید تنها او را فرا بخواند.
- احسان و امتنان الهی بر این امت با دور کردن بارهای سنگینی که امت‌های گذشته آن را حمل کردند. طوریکه فرمود: «رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا» «پروردگارا! بارگران (و تکلیف سنگین) را بر (دوش) ما مگذار، چنانکه آن را بر (دوش) کسانی که پیش از ما بودند؛ گذاشتی». و الله سبحانه و تعالی فرمود: «بتحقیق که (اجابت) کردم».
- امت‌های گذشته به چیزهای بزرگتر از آن چیزی که ما به آن مکلف شده‌ایم، مکلف شده

بودند. بطور مثال: به بنی اسرائیل که گوساله را پرستش کردند گفته شد: توبه شما پذیرفته نمی‌شود تا اینکه یکدیگر را به قتل برسانید. و امر شدند تا در تاریکی هر یک چاقو و خنجر را بگیرد و هر کسی خواه فرزندش است یا یکی از والدینش، او را ضربه بزند. که واقعاً این تکلیف بسیار بزرگ درد آورو باری سنگینی است. اما برای ما مسلمانان که حتی اگر کسی شرک بیاورد گفته شده است: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ۖ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخَلَّدُ فِيهِ ۖ مُهَانًا ۖ ۶۹ إِلَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۷۰» [الفرقان: 68-70]. «و کسانی که با الله معبود دیگری را نمی‌خوانند، و نفسی را که الله (کشتنش را) حرام کرده است، جز به حق نمی‌کشند، و زنا نمی‌کنند، و هر کس چنین کند، مجازات گناه (خود) را خواهد دید. * عذاب او در روز قیامت مضاعف می‌گردد و با خواری (و ذلت) در آن جاودان خواهد ماند. * مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، پس اینانند که الله بدی‌های شان را به نیکی‌ها مبدل می‌کند، و الله آمرزندهٔ مهربان است.»

- برای انسان شایسته است عفو و بخشش را از الله متعال استدعا کند؛ زیرا انسان در انجام کارهایی که از او خواسته شده است، تقصیر و کوتاهی می‌کند؛ پس عفو و بخشش را به خاطر این تقصیرات استدعا کند. و هکذا از الله متعال مغفرت و آمرزش گناهی را که مرتکب شده است استدعا کند؛ زیرا اگر انسان آمرزیده نشود، گناهان بر او متراکم می‌شود و بر قلب او سخت می‌گردد و شاید او را به هلاکت دچار کند.

- برای انسان شایسته است از الله متعال بخواهد که او را در آینده اش مورد ترحم قرار داده و از آنچه گذشته است عفو و بخشش کند و او را در آینده نیز مورد آمرزش و رحمت قرار بدهد، یعنی طلب عفو و بخشش به خاطر تقصیر در طاعات؛ و استغفار از ارتکاب محرمات؛ و طلب رحمت در آنچه انسان در آینده انجام می‌دهد تا اینکه الله متعال بر او رحم کرده، و در آنچه به مصلحت وی است توفیق عنایت فرماید.

- مؤمن جز الله متعال ولی و دوست و سرپرستی ندارد؛ به دلیل این فرمودهٔ متعال: «تو مولا و سرور مایی» ولایت الهی دو نوع است: خاص و عام؛ ولایت خاص ولایت الله متعال برای مؤمنان است طوری که می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» [البقرة: 257]. «الله یاور و (سر پرست) کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد.» (تفسیر کوثر - سوره بقره: قریب الله مطیع).

آیا رواست که بگویم: من بقره را خواندم؟

در مورد اینکه برای یک شخص مسلمان رواست که صرف بگوید من سوره بقره را خواندم و یا اینکه بگوید من بقره را خواندم؟

مفسر تفسیر کشف جارالله زمخشری رحمه الله، در این مورد می‌نویسد: بلی در این باب کلام مشکلی وجود ندارد، که به هر یکی از صورت‌ها گفته شود.

در حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است: «من سورة البقره» و «خواتیم سورة البقره» و «خواتیم البقره» آمده است. هکذا از حضرت علی بن ابی طالب روایت کرده اند که گفته است: آیات پایانی سوره بقره از گنج زیر عرش آند.»

از صحابی جلیل القدر عبدالله بن مسعود روایت شده است که؛ رمی جمرات کرد و گفت: «قسم به ذاتی که معبود راستینی جز او نیست، کسی که سوره بقره بر او نازل شده،

در همین جا رمی جمرات کرده است.»

مفسر زمخشری می افزاید: هیچ فرقی نمی کند که سوره بقره، سوره زخرف، سوره ممتحنه یا سوره مجادله بگویند. هرگاه بگویند: بقره را خواندم، هیچ مانعی ندارد، زیرا منظور این است که سوره بقره را خوانده ام؛ مانند عبارت «و اسأل القریه» [یوسف، 82]. اما برخی از علماء چنین عبارات را پسندیده ندانسته اند و گفته اند: باید گفت: سوره ای را خوانده ام که در آن داستان و حکایت بقره تذکر یافته است. همچنین از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که فرمود: «السورة التي تذكر فيها البقره فسطاط القرآن فتعلموها فإن تعلمها بركة و تركها حسرة و لن تستطيعها البطله» (سوره ای که در آن از بقره یاد شده، شاه بیت قرآن کریم است. آن را بیاموزید که آموزش آن برکت و ترک آن مایه حسرت است و دست بطله به آن نمی رسد.) عرض کردند: «بطله دیگر چیست؟» فرمود: «سحرة / جادوگران.»

حد اقل روش راسخون و پرهیزگاران چنین است که از مباحث اختلاف فیها دوری و امتناع می جویند. پس بر راسخان و پرهیزگاران است که خود را از اختلاف کشیده و افاده را به صورت کامل و درست بگویند: من سورة که در آن ذکر بقره آمده، خواندم!

تفسیر سوره البقره الحمد الله تمام شد،

پس حمد و ثنا برای الله تعالی و درود و سلام بر مصطفی باد.
اللهم صل و سلم و بارک علی محمد و آله و صحبه أجمعین

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره آل عمران

جزء 3، 4

سوره آل عمران در مدینه نازل شده و دارای دو صد آیه و بیست رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان سبب «آل عمران» مسمی گردیده است که: در آن، داستان خانواده ی عمران پدر مریم مادر عیسی، نذر مادر مریم، دسترخوان آماده در محراب عبادت برای او، بر گزیدن و برتری اش در میان زنان و بشارت دادنش به اصل و گوهره ی عیسی علیه السلام تذکر یافته است.

آل عمران:

طوریکه یادآور شدیم؛ خاندان عمران (عمران پدر حضرت مریم علیها السلام).

سایر نامهای این سوره:

سایر نام های این سوره عبارتند از: زهراوین، امان، کنز، معینه، مجادله، استغفار و طیبه.

قابل تذکر است که: سوره بقره و آل عمران مشترکاً به نام «زهراوین» نیز نامیده می شوند زیرا این دو سوره، مانند دو نور روشنگر؛ خواننده خویش را با فروغ هدایتبخش خویش، به سوی حق و حقیقت رهنمای می نماید. یا بدان جهت که خواننده این دو سوره، در روز قیامت از نوری تمام برخوردار می شود. یا به سبب آن که هر دو سوره، متضمن اسم اعظم الله متعال هستند.

مفهوم کلی سوره آل عمران:

سیری در زندگی مریم و عیسی علیهما السلام؛ مبارزه ای منطقی با یهود و مسیحیت؛ حقایق در مورد جهان و عوامل انحراف از حق؛ عبرت آموزی از شکست ها و پیروزی ها. (تفسیر قرآن مهر، ج 3، ص 21)

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره آل عمران:

سوره آل عمران دارای دو صد و تعداد کلمات آن به سه هزار و چهار صد و هشتاد کلمه می رسد. و تعداد حروف آن به چهارده هزار و پانصد و بیست و پنج حرف بالغ می گردد. (ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفصیل این مبحث را می توان در سوره فاطر تفسیر احمد مطالعه فرمایید).

اهداف تعلیمی سوره آل عمران:

مهمترین اهداف سوره آل عمران عبارتند از:

بیان حقیقت درباره جهان بزرگ؛

بیان عوامل انحراف مردم از معرفت حق و عمل به آن؛

بیان گویایی از زندگی مریم علیها السلام و تولد عیسی علیه السلام و برخی پیامبران دیگر؛ مبارزه منطقی با یهودیان، مسیحیان و مشرکان؛

بیان آموزه های تربیتی پیروزی و شکست در جنگ بدر و احد. (تفسیر قرآن مهر، ج 3،

ص 24).

ارتباط سوره آل عمران به سوره بقره :

طوری که یادآور شدیم که : سوره آل عمران، سومین سوره ی ترتیبی قرآن و از جمله سوره مدنی است و با سوره ی بقره پیوند و ارتباط دارد.

پیوند و مقارنه میان دو سوره بسیار زیاد و از چند جانب است که ببرخی آن ذیلاً اشاره بعمل می آید :

- سوره بقره با بیان توحید و ایمان به الله پایان یافت و سوره آل عمران نیز با ذکر یکتاپرستی و ایمان آغاز گردیده است .

- هر دو سوره، بحث خویش را به نام قرآن «الکتاب»، آغاز و موقعیت مردم را در آن معلوم کرده اند. سوره بقره از حال و وضع مؤمنان و غیر مؤمنان خبر میدهد، آل عمران از حال کجروان، بحث بعمل آورده می فرماید که : متشابهات قرآن را برای فتنه جویی دنبال می کنند و دانشمندان توانا به محکم و متشابه آن ایمان دارند و همه را از سوی خدا می دانند.

- پیوند میان خلقت آدم و عیسی: در سوره بقره به خلقت آدم اشاره بعمل آمده است ، و در سوره آل عمران از چگونگی پیدایش عیسی بحث می نماید .

- در سوره بقره به طور همه جانبه جدال و محاجه ی اهل کتاب، بیان عیبه و نقصهای یهودیان را به تصویر می کشد، آل عمران به صورت مؤجز به جدال نصاری اشاره می کند. بقره، به منزله ی اقامه ی حجت و آل عمران به منزله ی زدودن شبهه است.

- آموزش چگونگی گفتن صیغه ی دعا در پایان هر دو سوره...

- به اثبات رستگاری مؤمنان : در پایان سوره ی آل عمران می فرماید: «و اتقوا الله لعلکم تفلحون» و در آغاز بقره در وصف مؤمنان، اینگونه آمده است: «اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون». (فرقان)

- مفسر دانشمند جهان اسلام حافظ جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی (849 -

911 ق) بنا بر قاعده که نزد ایشان است، بر این باور هستند که ؛ سوره شرح دهنده مسائل مجمل و کلی سوره قبل از خودش می باشد، بطور مثال :

- در سوره بقره به نزول کتاب به شکل کلی اشاره بعمل آمده و می فرماید: «ذلک الکتاب» (سوره بقره: 2)، در حالی که در سوره آل عمران به شکل تفصیل این مبحث به بیان گرفته شده است: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ» (آل : عمران: 7).

- در سوره بقره می فرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» (به شکل مجمل و کلی بیان می کند، در حالی که در آل عمران این اجمال را بر طرف ساخته، و می فرماید: «وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ * مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ» (آل عمران: 4)؛ در اینجا به تصریح اسم انجیل پرداخته در حالی که در سوره بقره فقط به ذکر تورات اکتفا شده، چون خطاب بیشتر به یهود است.

- در سوره بقره شهداء را بر وجه اجمال و کلی ذکر می کند، و می فرماید: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» (بقره: 154)، در حالی که در سوره آل عمران احوال ایشان را شرح داده و می فرماید: « وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (169) فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (آل عمران: 169-171).

- از دیگر مناسبات بین دو سوره ذکر قصه آدم و خلقتش از خاک بدون پدر و مادر است، و در سوره آل عمران نظیرش در خلقت عیسی علیه السلام ذکر می کند که بدون پدر متولد شد، و آن را به خلقت ادم تشبیه کرده است.

همچنین گفته شده: سوره بقره به ذکر خلقت آدم اختصاص یافته، چون اولین سوره ها است و آدم علیه السلام نیز اولین مخلوق از بنی ادم است، و اصل بشری را تشکیل می دهد، و چون یهودیان وجود عیسی بدون پدر را منکر می شدند، لذلك خلقت عیسی بر قصه آدم قیاس گرفته شده تا شبهات یهود را بر طرف سازد.

- از دیگر مناسبت های بارز بین دو سوره این است که خاتمه سوره آل عمران تناسب زیادی با افتتاحیه سوره بقره دارد؛ سوره بقره با ذکر متقین افتتاح شده و آنها را از مفلحون (رستگاران) می داند، و در خاتمه سوره آل عمران می فرماید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آل عمران: 200)

- همچنین در بدایت سوره بقره آمده است: «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» (بقره: 4)، و سوره آل عمران با این قول سبحان خاتمه یافته است که می فرمایند: «وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ» (آل عمران: 199)

- روایت شده که وقتی آیه مبارکه: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» (بقره: 245) نازل گشت، یهودیان گفتند: ای محمد: آیا پروردگارت فقیر شده که نزد بندگان طلب قرض می کند؟ پس در آل عمران رد بر آنها چنین نازل شد: «لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ» (آل عمران: 181)، و این دلالت بر ارتباط تنگاتنگ دو سوره با یکدیگر می دهد.

و تقریباً نزدیک به مثال بالایی می توان به سخن حضرت ابراهیم (علیه السلام) در سوره بقره اشاره نمود که در دعای ایشان آمده است: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ» (بقره: 129)، و وقوع آن در آل عمران ذکر شده است، هنگامی که می فرماید: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (آل عمران: 164)، تناسب و ارتباط بین دو تا آیه واضح و آشکار است.

محل نزول سوره آل عمران :

طوریکه در فوق تذکر یافت؛ سوره آل عمران در مدینه منوره بر پیامبر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده است. و این سوره اجماعاً از سوره های مدنی است.

زمان نزول سوره آل عمران :

از آن جا که سوره آل عمران بعد از سوره انفال و قضایای جنگ «بدر» این غزوه به بدر الکبرای شهرت دارد اولین و مهمترین جنگ بین مسلمانان و کافران قریش است که در هفدهم ماه رمضان سال دوم هجرت در منطقه بدر به وقوع پیوست. «و غزوه» «أُحُدُ» از جمله غزوات است که در روز هفتم یا نیمه شوال سال سوم هجرت در دامنه کوه احد به وقوع پیوست «و غزوه حمراءالاسد» یکی از غزوات است که نزدیکی مدینه در منطقه حمراءالاسد در سال سوم هجری 625 میلادی و یک روز پس از غزو احد شکل گرفت ولی بدون درگیری به پایان رسید» و قبل از سوره احزاب (و جنگ احزاب که در سال

پنجم اتفاق افتاد ، بر پیامبر بزرگوار اسلام محمد رسول الله نازل شده است ، می توان گفت که این سوره حدود سال چهارم هجری نازل شده است . (تفسیر قرآن مهر ، ج 3 ، ص 23)

فضیلت سوره آل عمران :

صحابی جلیل القدر نواس بن سمعان فرموده است که : شنیدم پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرمود: روز قیامت قرآن و عاملان به قرآن به حضور حق آورده می شوند، در پیشاپیش آنها سوره ی بقره و آل عمران قرار دارند. (اخراج از مسلم) .

شان نزول آیه مبارکه :

ابن ابی حاتم، ابن جریر طبری، ابن اسحاق و ابن منذر در بیان شأن نزول آغاز این سوره تا آیه هشتاد و سوم آن گفته اند: این آیات درباره وفد (هیأت نمایندگی) نصاری نجران نازل شد که در سال نهم هجری همراه با شصت سوار به مدینه آمدند و چهارده تن از اشراف آنان، از جمله رئیس، وزیر و اسقف هایشان نیز در میانشان بودند. آنها با رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره عیسی علیه السلام و عقاید نصرانی خویش مناظره کردند، همان بود که این آیات نازل شد و سیمای حق و حقیقت را از میان پندارهای باطلشان، نمایان گردانید.

مباحث و مطالب بیان شده در سوره آل عمران :

سوره آل عمران مشتمل بر چهار مبحث اساسی میباشد :
اولین مبحث : از اول سوره آغاز و تا آیه ی 32 ادامه می یابد. این بحث به احتمال زیاد با فاصله ی نزدیکی پس از جنگ بدر نازل شده است.
دومین مبحث از آیه ی 33 « إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ » آغاز شده و با آیه ی 63 پایان می یابد. این مبحث هنگام آمدن هیئت نجران به مدینه در سال نهم هجری نازل شده است.
سومین مبحث از آیه ی 64 آغاز و تا آیه ی 120 ادامه می یابد و زمان نزول آن به زمان نزول مبحث دوم خیلی نزدیک به نظر می رسد.
چهارمین مبحث همانا از آیه ی 120 آغاز و تا پایان سوره آیه 200 ادامه می یابد و پس از جنگ احد نازل شده است.

قانونگذاری (تشریح) در سوره آل عمران:

آیات این سوره برخی از احکام شرع را در مورد توضیح و بررسی قرار میدهد که آنجمله میتوان از: فریضه حج و عمره، جهاد، تحریم ربا، مجازات پرداخت نکردن زکات مال، درسها، اندرزها و پندارهایی در مورد معرکه احد و افشا کردن انسانهای دوچهره (منافق) و سرانجام تفکر و تدبیر در پیدایش هستی و غیره ...

ترجمه و تفسیر سوره آل عمران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

الم ﴿۱﴾

«الم» (الف، لام، میم) (از حروف مقطعه و اسرار قرآن است و معنای این حروف به الله معلوم است). (۱)
تشریح لغات و اصطلاحات:

الم: از حکمت‌های کشف شده ی حروف مقطعه یاجداگانه ی اوایل سوره هاماوندکلمه الپرای هشدار و بیداری است تامخاطب، مطالب پس از ان حروف را به خوبی گوش کند. ولی در این هیچ جای شکی نیست که این حروف دارای معانی و اهداف بزرگی است که ما تا هنوز نتوانستیم به معنی و مفهوم آن پی ببریم.

تفسیر:

مفسر تفسیر گلشاهی در تفسیر خویش در ذیل آیه مبارکه می نویسد: (الم: الف، لام، میم) حروف مقطعه از جمله اسرار قرآن است، و معنای اصلی آن به سادگی دست نمی دهد بلکه رازی است بین الله تعالی و پیغمبر که بجهت حکمت و مصلحت معنای آن روشن نشده است. و گفته اند که معنی انا الله أعلم یعنی منم خدایی داناتر.
ابن عباس (رح) در تفسیر «الم» نگاشته است: که الف اشارت است به الله و لام به جبریل و میم به محمد و این تفسیر دلالت کند که مبداء قرآن از الله است و واسطه جبرئیل و منتهی محمد است.

نظریه کوتاه در مورد حروف مقطعه:

مفسر کبیر جهان اسلام شیخ قرطبی در تفسیر خویش می نویسد: «حروف مقطعه‌ای که در اوایل بعضی از سوره‌های قرآن آمده است، سر الهی در قرآن است و جز الله متعال کسی دیگر این سر را نمی‌داند. سپس می‌افزاید: اما تعداد زیادی از علما گفته‌اند: ما دوست داریم تا درباره آنها سخن گفته و فوایدی را که در حروف مقطعه نهان است، جویا شویم و از معنای‌ای که می‌توان از آنها دریافت کرد، آگاه گردیم. پس ایشان در این باره به تأویلاتی پرداخته و نظریاتی ارائه کرده‌اند که در اینجا به مشهورترین آن اکتفا می‌کنیم و آن این نظر است که: الله متعال عربها را با این حروف مقطعه به مبارزه با قرآن فرامی‌خواند، بدین معنا که این حروف به حروف هجای زبان عربی اشاره دارد تا به اعراب اعلام کند که قرآن مرکب از همان حروفی است که خودشان با آن سخن می‌گویند، پس اگر مدعی هستند که قرآن کلام الهی نیست، نظیر آن را بیاورند! و چون عجز و ناتوانی آنان در این مبارزه و هم‌ورد طلبی آشکار است بنابراین، حجت بر آنان بلیغ‌تر و رساتر می‌گردد زیرا با وجود آن که قرآن از حروف مورد تکلمشان خارج نیست، نفس این واقعیت که نمی‌توانند همانند آن را ساخته و برای مبارزه با آن به میدان آورند، خود برهانی روشن بر حقانیت قرآن عظیم الشأن و الهی بودن آن می‌باشد».

مفسر جار الله زمخشری در تفسیر خویش می نویسد: «حروف مقطعه همه جمعاً در اول قرآن کریم وارد نگردید تا مبارزه طلبی و هم‌ورد خواهی قرآن بلیغ‌تر و جدی‌تر باشد، همان گونه که هدف از تکرار داستانهای قرآن نیز، تکرار اندرزها و هشدارهای الهی به بندگان است».

مفسر جلیل القدر ابن کثیر فرموده است: «از این رو، هر سوره‌ای که با این حروف

آغاز شده است، حتماً ذکر برتری قرآن و بیان اعجاز و عظمت آن نیز در آن سوره وجود دارد». گفتنی است؛ حقیقتی که ابن کثیر در اینجا به آن پرداخته، با پژوهش استقرائی در بیست و نه سوره قرآن روشن شده است، همچون این سوره و سوره های: «الْمَآءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ۲ نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ» [آل عمران: 1-3]. «الْمَصِّنُ كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ» [الأعراف: 1-2]، «الرَّكْتُبُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ» [إبراهيم: 1]، «الْمَآءُ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ» [السجدة: 1-2]. «حَمَّآ تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۲» [فصلت: 1-2]، و دیگر سوره هایی که با حروف مقطعه آغاز شده اند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 6) موضوعاتی در باره اثبات توحید و نازل شدن قرآن، به بحث گرفته شده است.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (۲)

الله آن ذاتی است که هیچ معبودی بر حق جز او نیست، همیشه زنده و مدبر تمامی کائنات است. الله آن (معبود بر حق است) که هیچ معبودی بر حق جز او نیست، همیشه زنده (و جهان هستی را) نگه دار و مدبر تمامی کائنات است. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الله»: خدای راستین، شایسته، برحق. «الحي»: زندهی پایدار. «القيوم»: صیغه ی مبالغه از قائم، نگهدارنده ی هستی از تمام جهات، جهاندار. (بقره: 255). «قَيُّوم» به کسی گفته می شود که خود به دیگری تکیه نداشته باشد، ولی دیگران به او تکیه دارند و یا قوام بخش همه چیز است.

تفسیر:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»:

قبل از همه باید گفت که: توحید، سرلوحه ی همه ای کتب آسمانی را تشکیل میدهد. «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» یعنی پروردگاری است که غیر از او معبودی به حق نیست، تنها و مستحق الوهیت است و به هیچ وجه مجاز نیست تا کسی عبادت خود را به سوی غیر او بگرداند. او یکتا و یگانه ای است که هیچ شریکی نه در ربوبیت خود و نه در الوهیت و اسمها و صفات خود ندارد.

الله متعال «الْحَيُّ الْقَيُّومُ (2)»: یعنی پاینده ی دایمی که مرگ و نیستی به وی راه ندارد، و به تدبیر امور بندگانش می پردازد. شرط معبود شدن، داشتن کمالات ذاتی است و تنها الله متعال است که قائم به ذات خویش و بی نیاز مطلق است. یعنی او زنده و باقی و دائمی است و بعد از فنای تمام آفریده های خود نیز چنین است. زندگی او شبیه زندگی مخلوقات نیست. او همیشه به تدبیر امور آفریده ها و هستی می پردازد. شأن نزول آیه مبارکه:

به روایت ابن ابی حاتم، ابن جریر طبری، ابن اسحاق و ابن منذر، شأن نزول الی آیه هشتاد و چند آیه ی اوایل این سوره درباره ی شصت نفر از نمایندگان وفد هیئت معرزی نصارای نجران که حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند نازل شده است. ترکیب این وفد، مرگب از شصت نفر عیسویان نجران که با یک کاروان مجلی به حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه منوره تشریف آوردند. در میان این هیئات عبدالمسیح عاقب حیثیت امارت و سیادت داشت؛ ایهم السید مشاور و

مدیر هیئت بود؛ ابو حارثه بن علقمه از پیشوایان بزرگ مذهبی، به رتبه رئیس علماء، دارای شهرت و امتیاز بود، و نسبا به بنی بکر بن وائل قبیله معروف عرب منسوب بود، و بعداً در نصرانیّت فائق گشت؛ سلاطین روز، نظر به صلابت او در امور دین و مجد و شرف مقام او به دیده احترام در او می‌نگریستند. علاوتاً، در امور مالی به وی مدد می‌کردند، و کلیسایی جهت او تعمیر، و مرتبه بزرگ مذهبی را تفویض کردند. این وفد به کمال شأن و شکوه نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم حاضر شد، و در مسائل متنازع فیه گفتگو کرد، که در سیرت محمد ابن اسحق به تفصیل ذکر شده، و تقریباً هشتاد- نود آیت از اوائل سوره آل عمران در این‌باره فرود آمده.

اساس عقیده عیسویان این است که حضرت مسیح بعینه خدا یا پسر خدا یا یکی از خدایان سه‌گانه است (تثلیث). آیات اولیه سوره آل عمران، همچنانکه توحید خالص الهی را ثابت می‌کند، به ذکر صفات الهی که «حیّ» و «قیوم» می‌باشد، این دعوی عیسویان را «به وضوح، به روشنی» باطل می‌نماید.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در اثنای مناظره به آنها گفت: آیا نمی‌دانند که خدا حیّ (زنده) است، و هرگز مرگ به ذات حضرت او طاری نمی‌شود؟ «بر ذات حضرت او عارض نمی‌شود؟» اوست که کافه کائنات را خلعت هستی بخشیده، و اسباب بقای آن را پدید آورده، و به قدرت کامل خویش حفظ کرده است؟ بر عکس این، به عیسی علیه السلام مرگ و فنا می‌آید؟! کسی که نتواند هستی خویش را نگهدارد، هستی دیگری را چه‌سان نگه می‌توان داشت؟ عیسویان چون سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم را شنیدند، اعتراف نمودند که بی‌شک گفته وی درست است. شاید عیسویان غنیمت دانستند، و موافق عقیده پیامبر صلی الله علیه وسلم که «عیسی یاتی علیه الفناء» سؤال فرمود، یعنی: بر عیسی ضرور فنا می‌آید؟ جواب دادند. زیرا، دانستند که جواب اگر به نفی دهیم و عقیده خود را اظهار نمائیم، و بگوییم: مدّتهاست عیسی علیه السلام وفات کرده؛ زیادتر به‌طور صریح ملزم و لاجواب می‌شویم! لهذا، نزاع لفظی را مصلحت ندانستند؛ یا ممکن است اینان از آن نصرانیانی بودند که موافق عقیده اهل اسلام، از قتل و صلب حضرت عیسی «قتل و صلب حضرت عیسی را» قطعاً منکر، و به صعود جسمانی او معتقد بودند؛ چنانکه حافظ ابن تیمیّه در کتاب «الجواب الصحیح» و مصنّف «الفارق بین المخلوق و الخالق» تصریح نموده‌اند که نصرانیان شام و مصر همه بر این عقیده بودند؛ چندی بعد، پولوس نام، عقیده صلب را شایع نمود، پس این عقیده از اروپا به شام و مصر شایع شده. به هر حال، این گفته نبیّ کریم صلی الله علیه وسلم که در عوض «انّ عیسی اتی علیه الفناء» «انّ عیسی یاتی علیه الفناء» فرمودند، با اینکه الفاظ اوّل در موقع «قتل و صلب حضرت عیسی را» تردید الوهیت مسیح بیشتر واضح و مسکت خصم بود؛ ظاهر می‌کند که در موقع «در مقام» الزام هم، پیش از موت اطلاق لفظ «موت» را بر حضرت عیسی علیه السلام رسول کریم نمی‌پسندیدند. (تفسیر کابلی)

برخی از سیرت نویسان نگاشته‌اند: در رأس وفد: فرمانروا، وزیر و دانشمندان نجران قرار داشتند که درباره ی عیسی پسر مریم علیه السلام علیه السلام مجادله می‌کردند و می‌گفتند: پدر عیسی کیست؟ یک بار می‌گفتند: عیسی خداست؛ زیرا مردگان را زنده کرده است. بار دیگر می‌گفتند: او پسر خداست؛ چون پدر ندارد و او یکی از خدایان سه‌گانه به شمار می‌آید. چون خدا می‌گوید: «قلنا، فعلنا»: ما چنین گفتیم، چنان کردیم. اگر

خدا یکی می بود، می گفت: «قلت، فعلت» چنین گفتم، چنان کردم. به همین ترتیب بر خدا دروغ می بستند.

پیامبر در جواب شان فرمود: مگر نمی دانید، باید فرزند، همانند پدر باشد؟ گفتند: چرا می دانیم.

فرمود: آیا نمیدانید، پروردگار ما کار و بارش درست و میزان، و بی عیب و نگهدار و روزی ده است؟ گفتند: چرا می دانیم.

پس، آیا عیسی بر چیزی از اینها قادر است؟ گفتند: خیر!

فرمود: خداوند هر طور بخواهد، در رحم مادران تصویر گری می کند. خوردن و آشامیدن ندارد. حادث نیست (آغاز و پایان ندارد).

گفتند: بله!

آیا نمی دانید مادر عیسی، همچون سایر مادران، او را به طور عادی به دنیا آورد، مانند سایر نوزادان دیگر، شیر و غذا داد و سرآغاز تولد و پایان زندگی اش معلوم است؟

گفتند: چرا!

گفت: پس، این پندار نادرست شما چیست؟

همه ی نجرانیان، ساکت ماندند. سرانجام، خداوند بدین مناسبت، هشتاد و چند آیه نیمه ی اول سوره را به این موضوع اختصاص داد؛ که جواب و سؤالات بیشمار بسیاری

از انسانها تاکنون و تا زوال زمین است.

نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿٣﴾

کتاب (قرآن) را بحق بر تو نازل کرد، که (دارای احکام واقعی و) تصدیق کننده آنچه (از کتابهای آسمانی) که پیش از آن است. می باشد، و تورات و انجیل را نازل کرد. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

نَزَلَ عَلَيْكَ: ای محمد! بر تو فرو فرستاد، فعل نزل، مفید تدرج؛ یعنی اندک اندک نازل شدن و نزدیک گشتن است؛ چون قرآن بر حسب رویداد در بیست و سه سال شرف نزول

یافت. الْكِتَابَ: قرآن مصدقا: تصدیق کننده. (بایدگفت که: تصدیق تورات و انجیل واقعی توسط قرآن، حقی بزرگ بر ادیان گذشته است، در غیر آن با خرافاتی که در تورات و

انجیل وجود دارد، آسمانی بودن آنها به کلی فراموش می شد.)

«بِالْحَقِّ»: مشتمل بر احکام و عقائد و اخبار صحیح ثابت. «مُصَدِّقًا»: تصدیق کننده. «مَا بَيْنَ يَدَيْهِ»: مراد کتابهای آسمانی پیشین است (ملاحظه شود سبأ آیه: 31).

التَّوْرَةَ: نام کتابی است که بر موسی علیه السلام نازل گردید. التَّوْرَةَ: کلمه عبری، به معنای شریعت و شامل پنج سفر است که عبارتند از: «سفر تکوین»، «سفر خروج»،

«سفر لاوین یا اخبار»، «سفر عدد» و «سفر تثنیه ی اشتراع». یهودیان می گویند: موسی آنها را نوشت و نصاری آنها را به نام «عهد قدیم» یا «عهد عتیق» می خوانند.

در این اسفار پنج گانه، داستانهای پیامبران و تاریخ بنی اسرائیل پیش از مسیح آمده است. الانجیل: نام کتابی است که بر عیسی علیه السلام نازل گردید.

الْإِنْجِيلَ: کلمه ی یونانی به معنای تعلیم جدید یا بشارت آمده و به نام «عهد جدید» موسوم و شامل سیره ی مسیح - علیه السلام - و برخی از تعالیم چهارگانه ی اناجیل اوست.

اناجیل عبارتند از: «انجیل متی»، «یوحنا»، «مرقس» و «لوقا». بر مبنای کارهای حواریون، نامه های پولس»، «پطرس»، «یوحنا»، «یعقوب» و رؤیای «یوحنا». همه

ی اینها چندین قرن پس از وفات عیسی - علیه السلام - نوشته شده؛ اما سند هیچ کدام از آنها به «کاتب» این انجیل نرسیده و تاریخ نوشتن آنها جای بحث است. (فرقان) تفسیر:

«نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ»: ای محمد! الله متعال قرآن را به حق و توأم با دلایل قاطع و برهان روشن بر تو نازل کرد. کلمه «بالحق» آیه مبارکه این فهم را با تمام صراحت بیان میدارد که: قرآن از هرگونه باطلی مصونیت داشته و منطبق با حقیقت است. «مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ»: قرآن کتاب‌هایی را که بر پیامبران قبل از تو نازل شده تصدیق می‌کند. و در این هیچ جای شکی نیست که کتب آسمانی انبیا، مؤید یکدیگراند. تصدیق کردن کتب آسمانی قبلی، عاملی برای وحدت خداپرستان و یکی از شیوه‌های دعوت دیگران است. با تمام صراحت و وضاحت باید گفت که: تصدیق تورات و انجیل واقعی توسط قرآن عظیم الشان، حقی بزرگ بر ادیان گذشته است، و گر نه با خرافاتی که در تورات و انجیل عملاً وجود دارد، حتی آسمانی بودن آنها هم به کلی فراموش می‌شد.

«وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ (3)»: اوتعالی تورات را بر موسی علیه السلام و انجیل را بر عیسی علیه السلام به منظور بیان حق بر بنی اسرائیل نازل فرموده است. باید گفت: معروف در بین مردم همین است که: پنج کتاب اول عهد عتیق را تورات و انجیل چهارگانه ی عهد جدید را انجیل می‌شمارند.

مفسر تفسیر «تفهیم القرآن» می‌نویسد: از همین جاست که دچار این مشکل می‌شوند که آیا واقعاً این‌ها کلام الهی‌اند؟ و آیا قرآن واقعاً همه‌ی آن‌چه را که در این کتاب‌ها آمده تصدیق می‌کند؟ اما واقعیت این است که نه تورات عبارت از پنج کتاب اول کتاب مقدس است و نه انجیل عبارت از انجیل‌های چهارگانه، بلکه تورات و انجیل در لابه لای کتاب‌های پنجگانه و انجیل‌های چهارگانه قرار دارند.

در اصل تورات عبارت از احکامی است که در دوران تقریباً چهل ساله ی نبوت موسی علیه السلام بر او نازل شده‌اند. ده حکم از این‌ها همان فرامین ده گانه ای هستند که الله متعال بر لوح‌های سنگی حک نموده به موسی علیه السلام داده بود و بقیه احکامی هستند که موسی علیه السلام آنها را نوشته 12 نسخه از آن را به 12 قبیله ی بنی اسرائیل و یک نسخه را به بنی لاوی داده بود تا از آن محافظت کنند. نام این کتاب «تورات» بود. این نوشته‌ها تا زمان ویرانی نخستین بیت المقدس به صورت یک کتاب رسمی محفوظ بودند. یک نسخه ی آن که به بنی لاوی داده شده بود همراه با لوح‌های سنگی در صندوق عهد گذاشته شده بود و بنی اسرائیل آن را به همان نام «تورات» می‌شناختند. اما غفلت آنان از آن به حدی رسیده بود که هنگامی که در دوران پادشاهی یوشیا پادشاه یهودا هیکل سلیمان را مرمت و بازسازی نمودند، حلقیا، رئیس کاهنان (یعنی سجاده نشین هیکل سلیمان و بزرگترین پیشوای مذهبی قوم) به طور اتفاقی بر تورات که در جایی نهاده شده بود دست یافت و آن را به گونه ای به منشی دربار داد و منشی دربار به گونه ای آن را نزد پادشاه آورد که گویا یک چیز عجیب و غریبی کشف شده است. (ملاحظه شود، تورات، کتاب دوم پادشاهان، باب 22، آیه ی 13-8).

به این دلیل است که هنگامی که نبوکد نصر (بخت النصر) اورشلیم را فتح نموده همه ی شهر را همراه با هیکل با خاک یکسان کرد، بنی اسرائیل آن نسخه‌های اصلی تورات را

که به اوراق فراموشی سپرده و تعداد اندکی از آنها باقی مانده بود، برای همیشه از دست دادند. سپس هنگامی که در زمان عزرای کاهن (عزیر) بقایای بنی اسرائیل از اسارت بابل به اورشلیم بازگشتند و بیت المقدس بار دیگر تعمیر شد، عزرا به کمک چند تن از بزرگان قوم خود همه ی تاریخ بنی اسرائیل را که اینک عبارت از 17 کتاب نخست کتاب مقدس هستند، نوشت. چهار باب خروج، لاویان، اعداد و تثبیه ی این کتاب درباره ی سیرت موسی علیه السلام هستند و در همین سیرت موسی علیه السلام است که آن تعداد از آیه های تورات که عزرا و بزرگان دستیار او بر آنها دست یافته اند، بر حسب تاریخ نزول، در موقعیت های مناسب جای داده شده اند. پس در اصل تورات عبارت از قسمتهای مختلفی است که در سیرت موسی علیه السلام پراکنده هستند. ما آنها را تنها با این علامت می توانیم بشناسیم که در جایی که نویسنده ی سیرت موسی علیه السلام می گوید، خدا به موسی فرمود، یا موسی گفت خدای شما چنین می گوید، از آن جا قسمتی از تورات آغاز می شود و در جایی که بار دیگر بحث سیرت آغاز می شود آن قسمت آن جا پایان می یابد. اگر در میان این قسمتها نویسنده ی کتاب مقدس چیزی را به عنوان شرح و تفسیر افزوده باشد، تشخیص دادن آن از قسمت های اصلی تورات برای یک آدم عادی مشکل است، اما کسانی که از کتاب های آسمانی شناخت دارند تا حدی به درستی می توانند تشخیص دهند که در این قسمت ها در چه جاهایی توضیحاتی افزوده شده است.

قرآن عظیم الشان همین قسمت های پراکنده را «تورات» می نامد و همین ها را تأیید و تصدیق می کند و حقیقت این است که اگر این قسمت ها گردآوری شده و با قرآن مقایسه شوند به جز چند تفاوت مختصر در احکام جزئی، در آموزه های اصلی هر دو کتاب ذره ای تفاوت دیده نمی شود. امروز نیز یک خواننده آشکارا می تواند حس کند که این دو رود معرفت، از یک سرچشمه جریان یافته اند.

همچنین انجیل عبارت است از الهامات و گفته هایی که مسیح علیه السلام تقریباً در سه سال آخر زندگی خود به عنوان پیامبر ارشاد فرموده است. برای دانستن اینکه آن کلمات پاک آسمانی آیا در حیات ایشان به رشته تحریر درآمده و مرتب شده بودند یا خیر، اینک هیچ وسیله ای در دست ما نیست. ممکن است برخی آنها را یادداشت و برخی از ارادت مندان آنها را به حافظه ی خود سپرده باشند. به هر حال هنگامی که پس از مدتی رساله های مختلفی درباره ی زندگی و سیرت ایشان به رشته ی تحریر در آمد، آن بخش از گفته ها و خطابه های ایشان که به وسیله ی روایت های شفاهی و یا یادداشتهای کتبی به نویسندگان این رساله ها رسیده بودند، در لابه لای این نوشته ها بر حسب مناسبت درج گردیدند. کتاب های متی، مرقس، لوقا و یوحنا که امروزه به نام اناجیل شناخته می شوند، انجیل واقعی نیستند، بلکه انجیل واقعی عبارت از گفته های مسیح علیه السلام است که در این اناجیل به صورت پراکنده دیده می شوند. برای شناختن آنها و جدا کردن گفته های مسیح علیه السلام از گفته های نویسندگان سیرت تنها وسیله ی ممکن این است که در جایی که نویسنده ی سیرت می گوید مسیح چنین فرمود یا به مردم چنین تعلیم داد، تنها آنها را انجیل واقعی بدانیم. قرآن مجموعه ی همین اجزا را «انجیل» می نامد و آنها را تأیید و تصدیق می کند. امروز اگر کسی این اجزای پراکنده را گردآوری نموده با قرآن مقایسه کند تفاوت بسیار اندکی در آنها خواهد دید و این تفاوت اندک را نیز با اندیشه و دقت غیر متعصبانه به آسانی می توان رفع کرد. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن)

تعداد کتابهای آسمانی :

حکمت خداوند متعال مقتضی این بود که در هر برهه از زمان که انسانها از مسیر حق و عقیده توحید منحرف شده و به بیراهه کشیده شده‌اند، افرادی از نوع بشر را به عنوان نبی و پیامبراز میانشان برگزیند تا آنها را در مسیر عقیده صحیح و وحدانیت الهی سوق دهند؛ از عذاب‌های الهی ترسانده و به نعمت‌های اخروی بشارت دهند و آنها را از سرانجام و عاقبت اعمال نیک و عقوبت اعمال بد از قبیل کفر و شرک و ... مطلع سازند.

برای انجام این مهم، خداوند متعال دستورات و احکامی که هر پیامبر مأمور ابلاغ آنها بود را در قالب یک کتاب - که البته هر کدام از کتابها طبق اقتضای زمان، تدریجی یا یکباره نازل می‌شد- به پیامبران فرو فرستاد. آیه (213) سوره بقره به خوبی بیانگر این مطلب می‌باشد: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُخَكِّمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (مردم امتی یگانه بودند، پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت و با آنان کتاب [خود] را بحق فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمد به خاطر ستم [و حسدی] که میانشان بود [هیچ کس] در آن اختلاف نکرد، پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند به توفیق خویش به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند هدایت کرد و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند).

از این آیه استنباط می‌شود که خداوند متعال به همراه هر کدام از پیامبران کتابی فرو فرستاد تا به وسیله آن در میان مردم به قضاوت پرداخته حق و باطل را مشخص کرده و عدل را اجرا نموده و از ظلم جلوگیری کنند.

همچنین آیه فوق این را می‌رساند که تعداد کتابهای نازل شده بر پیامبران الهی بسیار زیاد بوده است، که ایمان و اعتقاد داشتن به همه آنها به طور اجمالی واجب است.

اما نام چهار کتب و تعدادی از مصاحف به صراحت در قرآن کریم آمده است که ایمان تفصیلی به آنها بر هر مسلمانی واجب است.

کتابهای چهارگانه آسمانی :

چنان که قبلاً ذکر شد، تعداد کتابهایی که بر پیامبران نازل شده‌اند، بسیار زیاد هستند، اما نام چهار کتاب به صراحت در قرآن کریم ذکر شده و نیز مشخص شده است که هر کدام از این چهار کتاب به یک از پیامبران الهی نازل شده است. این چهار کتاب عبارتند از:

1- زبور؛ زبور نام کتابی است که خداوند متعال بر حضرت داود علیه السلام نازل فرموده است. چنان که در قرآن مجید آمده است: «وَأَتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا» (و به داوود زبور بخشیدیم) [نساء: 163]

«زبور» در لغت به معنای «کتاب»، است که جمع آن «زُبُر» می‌آید؛ «كُلُّ شَيْءٍ فَعْلُوهُ فِي الزُّبُرِ» (و هر چه کرده‌اند در کتابها [ی اعمالشان درج] است)

2- تورات؛ تورات نام کتابی است که بر حضرت موسی علیه السلام نازل شد. البته این کتاب (تورات) غیر از صحیفه‌هایی است که بر حضرت موسی نازل شده است. (تورات، لفظ عبرانی است به معنای: تعلیم و شریعت). قرآن مجید می‌فرماید: «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ

بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ* مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ» (این کتاب را در حالی که مؤید آنچه [از کتابهای آسمانی] پیش از خود می‌باشد به حق [و به تدریج] بر تو نازل کرد و تورات و انجیل را پیش از آن برای رهنمود مردم فرو فرستاد و فرقان را نازل کرد، کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند بی‌تردید عذابی سخت خواهند داشت و خداوند شکست ناپذیر و صاحب انتقام است) [آل عمران: 3-4] همچنین در حدیث شفاعت هنگامی که مردم برای طلب شفاعت نزد حضرت ابراهیم علیه السلام می‌روند، ایشان در جواب آنها می‌فرماید: «لست هناکم، انتوا موسی عبدا کلمه الله و أعطاه التوراة».

3- انجیل؛ انجیل لغت یونانی است به معنای «بشارت». نام کتابی است که خداوند متعال آن را بر حضرت عیسی علیه السلام نازل فرمود؛ «وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» (و عیسی پسر مریم را به دنبال آنان (پیامبران دیگر) در آوردیم در حالی که تورات را که پیش از او بود تصدیق داشت و به او انجیل را عطا کردیم که در آن هدایت و نوری است و تصدیق‌کننده تورات قبل از آن است و برای پرهیزگاران رهنمود و اندرزی است) [مائده: 46]. انجیل لغت یونانی است به معنای «بشارت».

4- قرآن: نام کتابی است که خداوند متعال آن را بر آخرین پیامبرش حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وسلم نازل فرموده است؛ «كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» (و بدین گونه قرآن عربی را به سوی تو وحی کردیم تا [مردم] مکه و کسانی را که پیرامون آنند هشدار دهی و از روز گردآمدن [خلق] که تردیدی در آن نیست بیم دهی، گروهی در بهشتند و گروهی در آتش) (شوری: 7).

قرآن کریم آخرین کتاب آسمانی است که خداوند بر آخرین پیامبر نازل نموده است، این کتاب عظیم الشأن از حیث مقام و شرافت بر تمامی کتب آسمانی دیگر فضیلت دارد که خداوند متعال مسئولیت حفاظت و نگهداری آن را از هر گونه تحریف و تغییری تا روز قیامت بر عهده گرفته است؛ «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (بی‌تردید ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم و قطعا نگهبان آن خواهیم بود) (سوره حجر: 9)

صحیفه های آسمانی :

در قرآن مجید آیاتی است که بیانگر نزول صحیفه بر تعدادی از انبیا می‌باشند. به عنوان مثال در سوره «اعلی» آمده است: «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» (قطعا در صحیفه‌های گذشته این [معنی] هست؛ صحیفه‌های ابراهیم و موسی) [اعلی: 18-19].

در مورد تعداد صحیفه‌ها و اینکه به کدام یک از پیامبران صحیفه نازل شده است بین علما اختلاف نظر وجود دارد. اما در مجموع در این مورد سه نظریه در بین علما مشهور است که عبارتند از:

1- تعداد 100 صحیفه نازل شده است که 60 صحیفه به حضرت شیث علیه السلام، 30 صحیفه به حضرت ابراهیم علیه السلام و 10 صحیفه دیگر - قبل از نزول تورات - بر حضرت موسی علیه السلام نازل شده است.

2- تعداد 100 صحیفه نازل شده است؛ 50 صحیفه به حضرت شیث علیه السلام، 30 صحیفه به حضرت ادریس علیه السلام و 20 صحیفه دیگر به طور مساوی به حضرت ابراهیم و موسی علیهما السلام نازل شده‌اند.

3- تعداد 110 صحیفه نازل شده است، 50 صحیفه به حضرت شیث علیه السلام، 30 صحیفه به حضرت ادریس علیه السلام، 20 صحیفه به حضرت ابراهیم علیه السلام و در مورد 10 صحیفه دیگر اختلاف است که برخی می‌گویند به حضرت آدم علیه السلام و برخی می‌گویند به حضرت موسی علیه السلام نازل شده‌اند. اما قول محققانه این است که بدون اینکه صحیفه‌ها را منحصر در تعدادی خاص نمود، همانگونه که در قرآن به طور مطلق ذکر شده‌اند، اجمالاً به آنها معتقد بود و اعتراف نمود که خداوند چنین صحیفه‌هایی را نازل فرموده است.

ایمان به کتاب‌های آسمانی :

ایمان به کتابهای آسمانی یکی از ارکان ایمان به شمار می‌رود؛ کسی که ادعای مسلمانی می‌کند باید به تمام کتب آسمانی که خداوند متعال به پیامبران نازل فرموده است ایمان داشته باشد، به طوری که انکار حتی یکی از آنها و کفر ورزیدن به وجود این کتابهای آسمانی، شخص را از اسلام خارج کرده و در زمره کفار داخل می‌کند. ایمان به کتب آسمانی تصدیق جازم به این امر است که خداوند متعال کتاب‌هایی دارد که بر پیامبرانش علیه السلام نازل فرموده، که این کتاب‌ها کلام حقیقی خداوند و نور و هدایت است، و اینکه مطالب آنان حق و صدق و عین عدالت است که پیروی از آن و عمل بدان واجب است، و تعداد آنها را جز خداوند کسی نمی‌داند. در تأیید اینکه خداوند کلام دارد می‌فرماید: «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا ۱۶۴» (النساء: 164). «و خداوند (بدون واسطه) با موسی صحبت کرد».

و می‌فرماید: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ» [التوبة: 6]. «و اگر کسی از مشرکان از تو امان خواست به او امان ده تا کلام خدا را بشنود».

حکم شرعی :

طوری‌که یادآور شدیم که: ایمان به همه کتب که الله متعال بر پیامبران اش نازل فرموده واجب است و با این باور که خداوند حقیقتاً بدانها سخن گفته و اینکه آنها از سوی خداوند فرود آمده‌اند و مخلوق نیستند، کسی که کتب آسمانی یا از بخشی از آنها را انکار کند کافر می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَي رَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ ءَ وَكُتُبِهِ ءَ وَرُسُلِهِ ءَ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلًّا بَعِيدًا ۱۳۶» [النساء: 136]. «ای مؤمنان! به خداوند و رسولش و آن کتابی که بر رسولش فرو فرستاده و آن کتابی که پیش از این نازل کرده است ایمان آورید. و هر کسی که به خدا و فرشتگانش و کتابهایش و فرستادگانش و روز قیامت کافر شود (بدانکه) به گمراهی دور و درازی گرفتار آمده است».

چگونگی ایمان به کتب آسمانی:

ایمان به کتب آسمانی دو گونه است اجمالی و تفصیلی:

ایمان مجمل: این است که باور داشته باشیم که خداوند متعال کتابهایی را بر پیامبرانش علیهم الصلاة و السلام نازل فرموده است.

و ایمان مفصل: اینکه به همه کتابهایی که خداوند متعال در قرآن کریم از آنها نام برده

است ایمان و باور داشته باشی، مانند قرآن و تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی، و همچنین ایمان داشته باشی که خداوند متعال علاوه از این نیز، کتابهایی بر پیامبران نازل فرموده که نامها و تعداد آنها را جز آنکه نازل فرموده کسی نمی‌داند. همه این کتابها آمده است تا اینکه توحید تحقق یابد یعنی خداوند به یکتایی پرستیده شود و اعمال نیکو انجام گیرد، و از شرک و فساد در روی زمین جلوگیری بعمل آید. اصولاً دعوت تمام انبیاء علیهم السلام یکی است گرچه در شرائع و احکام متفاوت باشند. ایمان به کتابهای آسمانی اقرار به نزول آنها بر پیامبران گذشته است. و ایمان به قرآن، اقرار به آن و پیروی از دستورات آن است. خداوند متعال می‌فرماید: «ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ» [البقرة: 285]. «رسول (خدا) بر آنچه از (سوی) پروردگارش فرو فرستاده شده ایمان آورده است و مؤمنان (هم) هر يك به خداوند و فرشتگانش و کتابهایش و فرستادگانش ایمان آورده‌اند». و می‌فرماید: «اتَّبِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ۝۳» [الأعراف: 3]. «از آنچه از سوی پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است پیروی کنید و به جای او از دوستان (و سروران دیگر) پیروی نکنید چه اندک پند می‌پذیرید». (بنقل از رساله: ارکان ایمان، تهیه شده توسط مرکز تحقیقاتی علوم اسلامی در پوهنتون مدینه منوره)

مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ ﴿٤﴾

پیش از آن برای هدایت مردم فرو فرستاد و فرقان [=جداکننده حق از باطل] را نازل کرد کسانی که به آیات الله کفر ورزیدند بی تردید عذابی سخت خواهند داشت و خداوند شکست ناپذیر و صاحب انتقام است. (۴)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِنْ قَبْلُ»: پیش‌تر. «هُدًى»: مفعول‌له، و یا حال تورات و انجیل است. «فُرْقَانَ»: جداسازنده هدایت از ضلالت و حق از باطل و حلال از حرام (ملاحظه شود بقره / 53 و 185، انبیاء / 48، فرقان / 1). «ذُو انتِقَامٍ»: انتقام‌گیرنده. تفسیر «ترجمه معانی قرآن» تفسیر:

«مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ»: پیش از فرستادن قرآن برای هدایت مردمان بنی اسرائیل دو کتاب با عظمت «تورات» و «انجیل» را قبل از نزول قرآن برای هدایت نازل کرد. قابل یادآوری است که: امت ما نیز به پیروی از آن بخش از شرایع آسمانی سابق که منسوخ نگردیده است، مکلف هستند به شرط آن که در قرآن یا سنت صحیح، از آن امور بر وجه تأیید و اثبات آنها ذکری رفته باشد.

«وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ» و فرقان را جدا کننده میان حق و باطل فرو فرستاد. در تفسیر کبیر آمده است که فرقان معجزه ای است که ادعای درست از کذب و حقیقت از شبهت و هدایت از ضلالت بدان مشخص و تمیز داده می‌شود.

یکی از نام‌های قرآن، فرقان است. فرقان، یعنی آنچه مایهی افتراق، جدایی و فرق گذاشتن است. از آنجا که قرآن راه تشخیص حق از باطل می‌باشد، لذا به آن فرقان گفته شده است. بناً کسانی که به قرآن ایمان آوردند و هدایت شدند به خیر فراوانی دست یافتند، و در دنیا و آخرت سزاوار پاداش خداوند می‌باشند.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ»: بدرستی آنانکه به نشانه های قدرت الهی یا آیات قرآنی یا رسالت رسول نگرویدند و نبوت وی را منکر شدند و سخنان الله متعال را افسانه خواندند ، «لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ» دچار عذابی سخت در آن جهان (روز رستاخیز) برایشان است و خداوند هر که را که خواهد عذاب دهد و کسی قادر نیست وی را از آن منع کند. «وَأَلَلَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ(4)» و وی عزیز است و بر عذاب کافران قادر و بر همه کس و همه چیز غالب است و صاحب انتقام سخت و بزرگ است و آنان را که آیات الله و پیغمبران را تکذیب می کنند سخت مجازات است.

جمله «عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ» ایه متبرکه مایه دلگرمی و تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم و کافه مؤمنان است که الله متعال به حساب کفار سرسخت می رسد. باید یادآور شد که :سرچشمه مجازات و انتقام الله ، عملکرد خود ماست وگرنه او عزیزی است که هیچ کمبودی ندارد. باید گفت که : نافرمانی و کفر مردم در الله متعال هیچ اثری ندارد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ﴿٥﴾

بی شک هیچ چیز ، (نه) در زمین و نه در آسمان بر الله پوشیده نمی ماند. (5) تفسیر :

در چند آیه ی قبل، بحث از قیوم بودن الله متعال تذکر یافته بود، اینک در این آیه ی مبارکه، طوریکه میفرماید، آشکار بودن همه چیز برای او مطرح شده که جلوه ای از قیمومیت اوست: طوریکه می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ(5)» بدرستی که برای الله هیچیک از کائنات در زمین و آسمان پوشیده نمی ماند بلکه علم او محیط به تمام موجودات و مخلوقات است یعنی در جهان هیچ امری از او پنهان و از علمش ناپیدا نیست، قدرت و اختیار او تعالی کامل است، در عالم، هر چه بزرگ و کوچک است، به قدر يك طرفة العین از علم وی غایب نیست؛ همه گنهکاران و نکوکاران، کافه جرایم با مقدار و نوعیت آن از علم پروردگار با عظمت مخفی نمی باشد، پس کدام گنهکاری تواند از پروردگار او نهان گردد؟!

این بدین معنی است که الله متعال بر همه چیز آگاه و مطلع است. ما و همه ی هستی هر لحظه در محضر الله هستیم، نباید در محضر او گناه کنیم.

در این آیه مبارکه تنبیه است که عیسی علیه السلام خدا شده نمی تواند، زیرا، وی علم محیط نداشت و چندان می دانست که الله به وی دانانده بود آنچه را نصرانیان نجران به حضور پیغمبر صلی الله علیه السلام اعتراف نمودند، امروز از اناجیل مروجه نیز ثابت است.

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦﴾

(الله) آن ذاتی است که شما را در رحمهای (مادران تان) هر طوری که بخواهد صورت می بخشد، هیچ معبودی برحق به جز او وجود ندارد (و او) غالب باحکمت است. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُصَوِّرُكُمْ»: شما را می آفریند و از لحاظ عقلانی و جسمانی شکل می بخشد. «أَرْحَامٍ»: جمع رَحِم، محلّ تکوین جنین. قرارگاه جنین. کیف یشاء: هر گونه بخواهد. «الْحَكِيمُ»: و در آفریدن آفریدگانش و در تشریح و قانون گذاری اش با حکمت است.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که :منشأ تکوین و تشریح یکی است. آن کسی که برای هدایت شما

کتاب فرستاد، همان ذاتی است که شما را آفریده است. طوریکه می فرماید: «هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ» او ذاتی است که میتواند در رحمهای مادران شما به هر نوع که میخواهد دراز و کوتاه و ذکر و انثی (پسر یا دختر) و سیاه و سفید و ناقص و کامل و بدرنگ و زیبا، خوشبخت یا بدبخت، و نیز شکل دادن به اعضا؛ اعم از چشم و گوش و بینی و غیر آن از اندامها و همین گونه، آفرینش طبایع، اخلاقیات، حاملهای وراثتی و غیره خلق و تصویر کند. واضح است که: صورت‌های گوناگون افراد بشر، نشانه‌ی قدرت و حکمت اوست به صورت کل باید گفت که: صورت‌گری انسان در رحم مادر، تنها و تنها بدست ذات پروردگار است، بناً نباید یکدیگر را به خاطر شکل و قیافه ملامت و یا هم سرزنش کنیم.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: در این آیه مبارکه به دو حقیقت مهم اشاره شده است: یکی اینکه فطرت شما را آنگونه که او می شناسد، نه دیگری می شناسد و نه حتی خودتان می شناسید. از این رو چاره ای جز اعتماد به راهنمایی او ندارید. دیگری این که خدایی که همه ی مایحتاج و ضروریات شما را از زمان استقرار حمل تا مراحل بعدی زندگی فراهم کرده است، چگونه ممکن است برای هدایت و راهنمایی شما در زندگی دنیا اقدامی نکرده باشد، درحالی که شما بیش از هر چیزی به این هدایت نیاز دارید. «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (6)» یعنی جز او پروردگاری نیست، در یگانگی و الوهیت تک و منفرد است، در ملک خود مقتدر و در صنعش داناست. او غالب است که قوتش محدود نیست و حکیم است چنانکه خواهد کند. حوا را بی مادر و مسیح را بی پدر و آدم علیه السلام را بدون پدر و مادر آفرید. او حکیمی است که با لطف خود به تدبیر امور می‌پردازد و مطابق با حکمت خود قضاوت می‌نماید. گرچه خداوند به هر کاری قادر است؛ «كَيْفَ يَشَاءُ» ولی کاری بر خلاف حکمت نمی کند.

این آیه مبارکه این نظریه اعتقادی نصاری را رد میدارد که: ادعای الوهیت عیسی علیه السلام را دارند، از این رو خداوند متعال بیان کرده است که ذات پروردگار تصویرگر موجودات زنده در ارحام است. از سعید بن جبیر روایت شده است که گفت: این دلیلی است علیه آنان که معتقدند عیسی «خدا» بوده است، تو گویی الله می خواهد این آگاهی را به بشر بدهد که آن بزرگوار نیز در رحم مادر بزرگوارش چنان تصویر یافته و مخلوق است که مانند دیگران بنده خدای خویش باشد و بسیاری از امور را که بر الله پنهان نبود، نمی دانست. (تفسیرکشاف)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (7 الی 9) مبحث محکم و متشابه در قرآن عظیم الشان مورد بحث قرار داده میشود.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾

(الله) آن ذاتی است که این کتاب [=قرآن] را بر تو فرو فرستاد که بعضی آن آیاتی محکم است که مفهوم آن واضح و روشن است، و آنها اصل قرآن است (که دیگر آیات در

روشنی آن فهمیده می‌شود) و بعضی از آن «متشابهات» هستند (که مفهوم آن مشتبه و مخفی است و احتمال معانی دیگری هم دارند)، اما کسانی که در دل‌هایشان کجی است برای فتنه انگیزی و تاویل نادرست از آیات متشابه پیروی می‌کنند، در حالیکه مفهوم متشابه را به جز الله کسی نمی‌داند. و علمای راسخ در علم می‌گویند: به آن ایمان آوردیم (چون همه قرآن (محکم و متشابه) از نزد پروردگار ما است، و پند نمی‌گیرد (از تعلیمات قرآن) مگر صاحبان عقل و خرد. (۷)

تشریح لغات اصطلاحات:

«مُحْكَمَاتُ»: آیه‌های متقن و واضحی که همگان می‌توانند به معانی و تفسیر آنها پی ببرند و در فهم آنها دچار اشتباه و التباس نشوند.

«أُمُّ الْكِتَابِ»: اصل و اساس قرآن و مرجع احکام حلال و حرام و کلید مشکلات و مجملات. «مُتَشَابِهَاتُ»: آیاتی که مشکل و قابل تاویل بوده و معانی کاملاً واضح و روشنی ندارند و چون محتمل مفاهیم و اوجه زیادی هستند، قاطعانه نمی‌توان آنها را تفسیر و تبیین کرد. از قبیل: حروف مقطعه، هنگامه رستاخیز، چگونگی روح، مجملات قرآن، صفات الله متعال و غیره ...

مفسر شیخ قرطبی در مورد متشابه و محکم فرموده است: بهترین گفته در مورد متشابه و محکم آن است که محکم همان است که تاویلش شناخته و معنی و تفسیرش دانسته شود، و متشابه همان است که فهم و معنیش به الله اختصاص دارد نه به مخلوق، و هیچ‌کس به فهم آن راه نمی‌یابد. بعضی گفته اند متشابه مانند دانستن زمان قیام قیامت و خروج یاجوج و مأجوج و خروج دجال و حضرت عیسی و حروف مقطعه در اوایل سوره ها (تفسیر قرطبی).

- همچنان مفسران نگاشته اند: آیات قرآن همان طور که آیه ی شریفه بر آن دلالت دارد، دو قسم است: قسمی محکم و قسمی متشابه است. اگر گفته شود که چگونه می‌توان بین این آیه و آنچه در سوره ی هود آمده که تمام قرآن محکم است: «كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ» و براساس آیه ای که در سوره ی زمر آمده که تمام قرآن متشابه است: «نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا»، توافق برقرار کرد؟! در جواب گفته می‌شود: در بین آیات تعارض و اختلافی موجود نیست؛ زیرا هر آیه معنی خاص خود را دارد غیر آنچه که ما در صدش هستیم. پس «أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ» یعنی این که عیب و نقصی به آن وارد نیست و گفتاری است حق و الفاظ و کلمات اش شیوا و فصیح اند و معانی آن صحیح و درست است. و اما این که می‌گوید: «كِتَابًا مُتَشَابِهًا» یعنی بخش‌هایی از قرآن با بخش‌هایی دیگر در شیوایی و زیبایی شبیه بوده و یکدیگر را تصدیق می‌کنند، پس در بین آیات تعارض نیست.

- بخاری از سعید بن جبیر روایت کرده است که یک نفر به ابن عباس گفت: من در قرآن چیزهایی را می‌یابم که به نظرم با هم اختلاف دارند. پرسید: کدام است؟ گفت: فرموده ی خدا است که می‌فرماید: «لَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ وَ أَقْبَلُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» در این آیه کتمان کرده اند. و در «و النازعات»، مسأله ی خلق آسمان را قبل از زمین آورده است و در «فصلت» خلق زمین را قبل از خلق آسمان ذکر کرده و گفته است: «وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا» که انگار گذشته است. ابن عباس گفت: «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ» در نفخه ی اول است: «فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ

مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ « در آن موقع در بین آنان نسبی نیست و درباره ی یکدیگر نمی پرسند، سپس در نفخه ی دوم به یکدیگر رو کرده و از هم می پرسند. و اما گفته ی «مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا» خدای متعال گناهان اهل اخلاص را می بخشاید، آنگاه مشرکان می گویند بیایید بگوییم ما مشرک نبودیم، آنگاه خدا لبان آنها را مهر می زند، سپس اعضایشان به اعمال خود گواهی می دهند، در آن موقع معلوم می شود که نزد خدا هیچ گفته ای کتمان نمی شود و مشرکین آرزو می کنند مسلمان باشند. و زمین را در خلال دو روز خلق کرد سپس به خلق آسمان ها پرداخت آنها را در خلال دو روز به هفت آسمان درآورد، سپس زمین را گستراند و آب و چراگاه از آن بیرون آورد و کوه و درختان و گیاهان و تمام مکنونات بین آنها را در دو روز بساخت، و چنین است معنی گفته ی وَ الْأَرْضِ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا، پس زمین و محتویات آن را در چهار روز خلق کرد و آسمان را در دو روز بساخت. و فرموده: وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا پس خود را چنان خواند؛ یعنی هنوز هم چنان است. خدا پدرت را بیامرزد! فکر نکنی که در قرآن اختلاف وجود دارد؛ چرا که تمام آن از جانب خدا می باشد. (بنقل از صفاة التفاسیر) «زَيْعٌ»: انحراف از حق. کج روی. «إِبْتِغَاءٌ»: خواستن. طلبیدن. «فِتْنَةٌ»: برگرداندن از دین. کفر و شرک (بقره / 191 و 217...). «تَأْوِيلٌ»: کلمه (تأویل) نخستین به معنی تحریف و تفسیر نادرست، و دومی به معنی تفسیر صحیح و تبیین متشابهات در حدود توان بشری است. «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»: دانشمندان زبردست و فرزانه. «رَاسِخُونَ»: عطف بر (الله) است و ضمیر (ه) در (تَأْوِيلُهُ) به (مَا) یعنی متشابه برمی گردد. «كُلُّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا»: هر یک از محکم و متشابه، از سوی پروردگاران نازل شده است و ممکن نیست برخی از آن مخالف برخی دیگر باشد. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ» اوست بر تو این کتاب را (قرآن عظیم الشأن) نازل کرده است.

«مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ» این قرآن بعضی محکومات است، یعنی در آن آیاتی روشن و با دلایلی آشکار قرار دارند که هیچ گونه ابهام و اشتباه و التباسی در آنها نیست، از قبیل آیات حلال و حرام که آنها اصل و بنیان کتابند، محکم: آیه ای است که به سبب وضوح و روشنی اش احتمال بیش از یک وجه تفسیری را ندارد، لذا صرف توجه به آن، مفید فهم معنی مورد نظر از آن می باشد، پس در آن امکان تغییر و تحریف از معنی و وجه حقیقی آن وجود ندارد «انها ام الكتاب اند» یعنی: آیات محکم، اصل و اساس قرآن اند که مبنا و تکیه گاه آن قرار می گیرند پس هر آنچه که به ظاهر با آیات محکم مخالف باشد، به سوی آنها برگردانده می شود تا وجه و معنی حقیقی آن دانسته شود.

ابن کثیر می گوید: «آیات محکم؛ حجت پروردگار، پناهگاه بندگان و دفع کننده دشمنانند که هرگز از آن معانی ای که برای آنها وضع شده اند، قابل تحریف و تغییر نمی باشند».

آیات محکم :

محکم عبارتند از: (نعام/ ۱۵۱ تا ۱۵۳)، (سر ۲۳/ء تا ۲۶)، (زخرف/ ۵۹) و... این آیات به روشنی و بدون تأویل معانی در بیان احکام فرایض و واجبات، اصول عقاید، امر و نهی، و حلال و حرام، سخن میگویند و معانی دیگر را در بر ندارد و برای همه کسی

روشن است. اینها «أم الكتاب»؛ یعنی، پایه‌ی مهم و اساس قرآن هستند و بقیه‌ی مطالب برخاسته و پیرو این محکمانند. مثلاً: اگر آیه‌ی: «... و کلمته القاها الی مریم و روح منه...» (نساء/ ۱۷۱): عیسی کلمه‌ی خداست که آن را به سوی مریم افکند و او روحی از سوی خداست. بر ما مشتبه گردد، به آیات محکم باز میگردیم که می‌فرماید: وان فوالا غذا انعمنا علیه...» (زخرف ۵۹): عیسی، جز بنده‌ای نیست که بر او منت نهادهایم... و... (بنقل از تفسیر فرقان)

«وَأَحْزُرُ مُتَشَابِهَاتٍ»: و بعضی متشابهات محکمانست که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نباشد و آن فرائض و حدود است، امر و نهی، حلال و حرام. **متشابه:** آیه‌ای است که امکان دگرگون ساختن و تحریف و تأویل در معنی آن وجود دارد و این تشابه، یا از خفا و عدم واضح بودن معنی مراد، یا وجود احتمالات متعدد در آن و یا تردد در میان چند وجه تفسیری ناشی می‌شود، همچون حروف مقطعه اوایل برخی از سوره‌ها. قرطبی می‌گوید: «متشابه چیزی است که خداوند علم آن را به خودش منحصر گردانیده و کسی از مخلوقاتش را بر آن آگاه نساخته است، همچون وقت برپایی قیامت و مانند آن از امور غیب».

علت وجود آیات متشابه در قرآن کریم - با علم به اینکه قرآن به عنوان هدایتگر مردم نازل شده - همانا متمایز ساختن مؤمنان راستین از افراد سست ایمان و روشن ساختن فضیلت راسخان در علم، یعنی کسانی است که در آیات الهی اندیشه، تدقیق و پژوهش می‌کنند و از کژروی در قرآن می‌پرهیزند.

پس هرکس آیات متشابه را به واضح و محکم برگرداند هدایت شده است و اگر برعکس کند گمراه گشته.

آیات متشابه:

آیات متشابه مانند: (به نساء/ ۱۷۱)، (به آل عمران ۵۵)، (طه ۵/ب) (فتح ۱۰/۱۰) «یدالله فوق ایدیهم» و... این آیات معانی مختلفی دربر دارند که با ظاهر لفظ یکسان نیستند. از حکمت های آیات متشابه - هرچند قرآن برای مردم راهنما و راهگشا است - یکی، این است که: ایمان درست و سلیم و پایدار از ایمان سست و ناتوان و درمانده، جدا و فضیلت دانشوران علم و دانش شناخته شود که آنان به این مسایل مورد خطاب آگاهند، اگر چه به حقایق اشیا پی نبردند، چون می‌فرماید: «و ما یذکر إلا اولوا الالباب». بلی! زمانه بسیاری از آیات متشابه را تفسیر می‌کند و راز آن را به انسان نشان می‌دهد. «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ»: هرکس قلباً متمایل به انحراف از هدایت به سوی گمراهی باشد، از متشابه آیات پیروی کرده و به میل خود آن را تفسیر می‌کند.

زیغ: میل و انحراف از حق است. بلی! آنان «برای فتنه‌جویی» یعنی: فتنه‌انگیزی و گمراه کردن مردم در دینشان و پوشانیدن حقیقت بر آنان «و در طلب تأویل آن» یعنی: طلب تأویل آیات متشابه بر وجهی که دلخواهشان و موافق با مذاهب فاسدشان است «از متشابه آن پیروی می‌کنند» یعنی: به متشابهات قرآن چنگ می‌زنند و به وسیله آنها در مؤمنان شک و تردید برانگیخته و آن متشابهات را در بدعتی که بر آن قرار دارند، دلیل و تکیه‌گاه خویش می‌گردانند «حال آن که تأویل آن» آیات متشابه «را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند» یعنی: راسخان و ریشه‌داران در علم نیز، تأویل متشابهات را

می‌دانند، در حالی‌که: «می‌گویند: به آن ایمان آوردیم» یعنی: به همه‌قرآن - اعم از محکم و متشابه آن - ایمان آوردیم «همه از جانب پروردگار ما است» یعنی: از آنجا که همه قرآن از بارگاه پروردگار متعال است، پس اختلافی در آن نیست بنابراین، ما به همه آن ایمان داشته، متشابه آن را که احتمالات متعددی دارد، به‌سوی محکم آن که احتمالی جز حق را ندارد، برمی‌گردانیم و ارجاع می‌دهیم و بدین‌وسیله است که معنی مراد از متشابه نیز بر ما روشن می‌شود. ابن عباس س می‌گوید: «من از کسانی هستم که تأویل متشابهات را می‌دانند». سخن ابن عباس س عین حقیقت است زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول خدا «در حق وی چنین دعا کردند: «اللهم فقهه في الدين وعلمه التأويل». «خدایا! او را در دین فقیه و دانا کن و تأویل را به او بیاموز».

«ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ»: به قصد سرگردان کردن مردم در مورد دینشان و وانمود کردن اینکه تفسیر کلام خدا را می‌جوید، همانطور که نصاری در باره ی حضرت عیسی عمل کردند، آنها به فرمایش خدا در مورد حضرت عیسی که می‌فرماید: «وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ»

استدلال کرده اند که حضرت عیسی جزئی از خدا می‌باشد، از این رو ادعای الوهیت او را کردند، و این آیه ی محکم و روشن را رها کردند که می‌فرماید: «إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ» که به طور یقین بر بنده بودن و پیامبر بودنش، دلالت دارد. «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» یعنی جز ذات خدا هیچ کس تأویل و معنی متشابه را نمی‌داند. «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ» یعنی آنان که در دانش استوارند و جایگاه و مقامی دارند، ایمان دارند که متشابه از جانب الله متعال آمده است. ملاحظه می‌شود که ؛ هدف نهایی و مقصد اعلا ی آیات الهی را تنها الله متعال و راسخان در علم می‌دانند. و از فحوای آیه مبارکه: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» ملاحظه می‌شود که : نام راسخان در علم در کنار نام مقدس الله متعال آمده و مقامشان بعد از مقام الهی است.

در ضمن قابل یادمانی است که : گرایش به باطل، مانع از رسیدن به درجات بالای علم است. «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» در برابر «فِي قُلُوبِهِمْ زَيْجٌ» قرار داده شده است. در حدیث شریف آمده است کسی که به راستی و درستی سوگند خورد، و به زبان راست گوید، و عفت خود نگاه دارد و قلب مستقیم و راست دارد این چنین کس از راسخان در علم است.

به قولی دیگر، معنای: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ...» این است: تأویل متشابه را جز الله متعال هیچ کس دیگر، حتی راسخان و ثابت‌قدمان در علم هم نمی‌دانند. بنابراین قول، در قرانت، بر کلمه «الله» وقف می‌شود و در این‌صورت، عبارت: «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...» جمله مستأنفه مستقلی است که معنی آن چنین می‌شود: «راسخان در علم می‌گویند: ایمان آوردیم به اینکه متشابه از بارگاه خداوند متعال است و ما معنی و تأویل آن را نمی‌دانیم». بر اساس این قول؛ مراد از متشابه: مسائلی چون وقت برپایی قیامت، ماهیت روح و مانند آن از اموری است که بشر کیف و کان آنها را نمی‌داند «و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد». (بنقل از: «تفسیر انوار القرآن»

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از راسخان در علم مورد سؤال قرار گرفتند، در جواب فرمودند: «مَنْ بَرَّتْ يَمِينُهُ، وَصَدَقَ لِسَانُهُ وَاسْتَقَامَ قَلْبُهُ وَمَنْ

عَفَّ بطنه و فرجه، فذلک من الراسخین فی العلم: کسی که به راستی و درستی سوگندخورد، زبان او راست گوید، قلب او مستقیم باشد و کسی که عفت را در شکم و فرج خود نگاه دارد، او از راسخان در علم است».

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه مبارکه را تلاوت نمودند، آن گاه فرمودند: «چون کسانی را دیدید که در قرآن مجادله می کنند، آنان همان کسانی هستند که در این آیه کریمه مورد نظر الله متعال می باشند (یعنی فتنه گردند) پس از آنان حذر کنید».

همچنین در حدیث شریف به روایت امام احمد از ابوامامه (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در تفسیر: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ» فرمودند: «هم الخوارج: آن (منحرفان کج رو) خوارج اند». ابن کثیر می گوید: «این حدیث، اگر هم حدیث موقوف - یعنی سخن صحابی باشد - معنی آن صحیح است زیرا اولین بدعتی که در اسلام پدید آمد، فتنه خوارج بود».

«كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا» یعنی هر یک از محکم و متشابه حق و درست است و از جانب خدا و کلام اوست. و ممکن نیست برخی از آن مخالف برخی دیگر باشد. بصورت کل باید گفت که: نزول آیات محکم و متشابه، در مسیر تربیت انسان می باشد.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه ی کریمه را تلاوت نمودند، آن گاه فرمودند: «چون کسانی را دیدید که در قرآن مجادله می کنند، آنان همان کسانی هستند که در این آیه ی کریمه مورد نظر خداوند جل و جلاله می باشند (یعنی فتنه گردند) پس از آنان پرهیز کنید».

« وَ مَا يَدْعُرُ إِلَّا أَوْلُوا الْأَلْبَابِ (7) »: یعنی جز افرادی که دارای عقل سلیم و اندیشه ی روشن هستند، هیچ کس از آن پند نمی گیرد و در آن نیک نمی اندیشد.

این آیه کریمه درباره نصارای نجران نازل شد که می گفتند: «خداوند وقتی از خودش در قرآن سخن می گوید، صیغه جمع: «نحن: ما»، و «انا: ما» را به کار می برد، و این ضمایر برای جمع اند، لذا خداوند سوم سه خداست». پاک و برتر است خدای سبحان از آنچه می گویند. پس خدای متعال آنان را به برگردانیدن این موارد به سوی آیات محکم خویش دستور داد، چون آیه: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝۱ [الإخلاص: 1]». (بگو: الله یگانه است)، و آیه: «إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَحْدَهُ» (النساء: 171). (جز این نیست که خداوند یگانه است). (تفسیر انوار القرآن).

خوانندگان گرامی!

در این آیه، چند سؤال مطرح و مورد بحث است:

قرآن عظیم الشان در (آیه 1 سوره هود) فرموده است: است: «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ» سؤال: قرآن در یکجا همه ی آیات خود را محکم دانسته و فرموده: «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ» (آیه 1 سوره هود) و در جای دیگر همه را متشابه دانسته و فرموده: «كِتَاباً مُتَشَابِهاً» زمر، 23 « و در این آیه بعضی را محکم و بعضی را متشابه معرفی نموده است؟ در جواب باید گفت: آنجا که قرآن فرمود: تمام آیات قرآن محکم است، یعنی سخن سست و بی اساس در هیچ آیه ای مبارکه نیست و آنجا که فرمود: همه ی آیات متشابه هستند، یعنی سیستم و آهنگ آیات قرآن، هماهنگ، یکنواخت و شبیه بهم است.

اما با این حال، از نظر فهم مردم همه ی آیات یکسان نیستند، بعضی صریح و روشن و

همه کس فهم، ولی بعضی دارای معانی بلند و پیچیده‌اند که همین امر موجب شبهه و اشتباه آنان می‌گردد.

همچنان در ذهن برای مردم سؤال مطرح می‌گردد که : چرا در قرآن آیات متشابه به کار رفته است؟

در جواب باید گفت :

اولاً: وجود آیه‌های متشابه زمینه‌ی فکر و تدبّر در آیات قرآن عظیم الشان است. ثانیاً: موجب رجوع مردم به رهبران آسمانی می‌شود. بلی، اگر همه‌ی درس آسان باشد، شاگرد محتاج و ضرورتی به استاد احساس نمی‌کند.

نمونه های از آیات متشابه در قرآن:

برخی از نمونه های متشابه در قرآن را میتوان بشرح ذیل به بیان گرفت :
از جمله : آیه (23 سوره قیامت) که می فرماید: «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» در قیامت، چشم‌ها به پروردگارشان می‌نگرند.

چون عقل سلیم، جسم بودن را برای خداوند محال می‌داند و در آیات دیگر قرآن نیز می‌خوانیم: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» «انعام، 103». چشم‌ها او را درک نمی‌کنند، لذا می‌فهمیم که مراد از نگاه به پروردگار، نگاه به لطف و پاداش او در قیامت است.

همچنین مراد از «دست الله» در آیه‌ی «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» «فتح، 10». قدرت اوست، چنانکه در زبان دری نیز می‌گوییم: فلانی در فلان شهر یا اداره دست دارد، یعنی قدرت دارد. وگرنه الله متعال که جسم نیست تا دست و پا داشته باشد. قرآن نیز می‌فرماید:

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» «شوری، 11» او همانندی ندارد.

این گونه آیات، سبب انحراف ساده اندیشانی شده که به آیات دیگر توجه ندارند و از مفسران واقعی استفسار بعمل نمی‌آورند.

تأویل قرآن به چه معناست؟

جواب : شاید مراد از تأویل، اهداف و معارف و اسرار پشت پرده‌ای باشد که بعد روشن می‌شود. از جمله ؛ تعبیر خوابی که حضرت یوسف دید و بعد روشن شد و یا اسراری که در شکستن کشتی توسط خضر و موسی بود که بعد روشن شد.

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿٨﴾

(علمای راسخ در علم می‌گویند که) ای پروردگار ما! دل‌های ما را، بعد از آنکه ما را هدایت کردی (از راه حق) منحرف مگردان، و از سوی خود، رحمتی بر ما ببخش
براستی که تو بخشنده ای. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا تُزِغْ»: منحرف مگردان. «هَبْ»: عطاء کن. ببخش. «مِنْ لَدُنْكَ»: از سوی خود. «الْوَهَّابُ»: بس بخشنده.

تفسیر :

سپس خداوند متعال از راسخان در علم چنین خبر می‌دهد: آنان چون پیروان متشابه و کج روان از راه راست را می‌بینند، چنین دعا می‌کنند:

«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا»:

پروردگارا! نهاد و قلب و خرد ما را از حق و جاده ی حقیقت منحرف مفرما و ما را گمراه مکن، قلب‌های ما را از حق منصرف نگردان، حقی که توسط پیامبر خود به ما

معرفی کردی و ما را به سوی آن رهنمودی و حلاوت آن را چشاندی! یعنی: دل‌هایمان را با پیروی نمودن از متشابهات منحرف نگردان، چنان‌که دل‌های کسانی که از متشابهات پیروی می‌کنند، منحرف گردیده است.

ملاحظه می‌داریم: محور هدایت و گمراهی، قلب و افکار انسانی است.

در حدیثی شریف به روایت حضرت عایشه، (رض) آمده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم، همواره این دعا بسیار می‌خواند: «اللهم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک»: «ای گرداننده دل‌ها! دلم را بردینت پایدار بدار».

«بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» بعد از این که ما را به دین حق خود هدایت کردی و شریعت مستقیم خود را به ما نشان فرمودی.

«وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً»: و از فضل و کرم خود به ما رحمت و خیر عطا فرما و ما را بر دین حقت ثابت قدم بدار.

«إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (8)»: بی‌گمان خدایا! فقط تو از فضل و کرم و بخشش و احسان خودت به بندگانت عطا می‌فرمایی. زیرا فضل تو حدّ و کرم تو غیر قابل شمارش است و هیچ بازدارنده‌ای برای عطای تو نیست و این تویی که همواره برای کسی که طلب کند یا نکند می‌بخشی!

در حدیث شریف به روایت سعید بن مسیب (رض) از عایشه (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چون شبانگاه از خواب بیدار می‌شدند؛ این دعا را می‌خواندند: «لا إله إلا أنت سبحانك، أستغفرک لذنبی، وأسألك رحمتك، اللهم زدني علما ولا ترغ قلبي بعد إذ هدیتني، وهب لي من لذنك رحمة، إنك أنت الوهاب». (خدایا! جز تو معبودی نیست، پاکی تو راست، از تو برای گناهانم آمرزش می‌خواهم و از تو رحمتت را می‌طلبم، خدایا! بر علم من بیفزای، قلبم را منحرف نگردان و به من از جانب خودت رحمتی ببخش، همانا تو بسیار بخشنده‌ای.

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿٩﴾

پروردگارا! یقیناً تو مردم را، برای روزی که تردیدی در آن نیست، جمع خواهی کرد، زیرا خداوند، از وعده خود، تخلف نمی‌کند. (ما به تو و رحمت بیپایانت، و به وعده رستخیز و قیامت ایمان داریم). (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لِيَوْمٍ»: برای حساب روزی که قیامت است. مضاف محذوف است، و تقدیر آن چنین است: «لِحِسَابِ يَوْمٍ». «الْمِيعَادَ»: وعده. مصدر میمی است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

«رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ»: همچنان راسخان در علم که به آینده و قیامت چشم دوخته‌اند. چنین دعا می‌کنند: پروردگارا! بدرستی که تو فراهم آورنده ی همه ی مردمانی بعد از مرگ ایشان برای حساب روزی که هیچ شکی در وقوع آن نیست. روز قیامت، هم روز جمع است که مردم یکجا برای حسابرسی جمع می‌شوند؛ «جَامِعُ النَّاسِ» و هم روز فصل است که بعد از محاکمه، هر يك جداگانه به جایگاه خود می‌روند. «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا 17 سوره نباء»

واقعیت امر همین است کسیکه به قیامت ایمان دارد؛ «لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ» نگران عاقبت و سرنوشت خود می‌شود و از پروردگار با عظمت استمداد می‌کند.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (9)»: یعنی وعده‌ی تو حق است و تو هیچگاه در حالی که بر وقوع این روز وعده دادی بر خلاف وعده خود عمل نمی‌نمائی از این‌روی تحقق این وعده و ملاقات باتو حتمی صورت می‌گیرد و سخن تو نافذ و جاری خواهد بود. همان‌طور که گفته‌ای: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا؟» (تلخیص البیان صفحه ۱۷). این است پایان بخش سخن راسخان در علم، و آن اعتراف به قیامت، رستاخیز و سزا و جزا است و این‌که وعده خداوند حتماً تحقق خواهد یافت. ایمان به آخرت باعث می‌شود تا انسان عمل شایسته انجام دهد، و خود را برای آن آماده کند، زیرا ایمان به زنده شدن پس از مرگ و اعتقاد به سزا و جزا، اساس اصلاح دل‌ها و زیر بنای «رغبت» علاقه‌مندی به کار خیر و «رهبت» ترس و پرهیز از کار بد می‌باشد، رغبت و رهبتی که زیر بنای همه‌ی کارهای نیک می‌باشند. این آیه مبارکه دعای نیکوکاران خبره را ثبت کرده است، آیه‌ای که در آن ایمان‌شان به روز آخرت، و یقین‌شان به اینکه بزودی خداوند در قیامت همگی مردمان را گرد می‌آورد تا اعمال آنان را محاسبه کرده و گناهکاران را عذاب داده و به نیکوکاران پاداش نیک ارزانی دارد را آشکار می‌کنند، و به دنبال آن حقیقتی ایمانی را یادآوری می‌کنند و آن اینکه بی‌تردید خداوند خلاف وعده نمی‌کند، در نتیجه آنچه را وعده داده بزودی آن را عملی می‌کند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (10 الی 13) در باره نهایت انسانها حق ناشناس، ناشکر، و نمک حرام، که فریب خورده به مال، مقام، فرزند و امثال آنها می‌باشند، بحث بعمل آورده است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ ﴿١٠﴾

در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند اموال و اولادشان چیزی [از عذاب خدا] را از آنان دور نخواهد کرد و آنان خود هیزم (آتش افروز) دوزخ‌اند. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ»: به آنها نفع و فایده نمی‌رساند. از ایشان دفع نمی‌گرداند. «مِنَ اللَّهِ»: از عذاب خدا. «وَقُودُ» به معنای ماده‌ی سوختنی است، هیزم. باید یادآور شد که؛ مطابق تعریف قرآن کریم: وسیله‌ی آتش‌زایی دوزخ دو چیز است: سنگ‌ها و انسان‌ها؛ «وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» (نبا، ۱۷) بلی؛ خصلت‌ها و افکار و اعمال، هویت انسان را دگرگون می‌کند و انسان به سوخت آتش تبدیل و خود عامل سوختن خود می‌شود.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ»: بتحقیق آنان که کافر شدند، اموال و فرزندان‌شان چیزی از عذاب الهی را از آنان دفع نمی‌کند یعنی: اموال و فرزندان‌شان نمی‌توانند در نزد پروردگار با عظمت سودی به حال آنان برسانند و یا آنان را از عذاب الهی نجات دهند.

گرچه آیه مبارکه مخصوص کافران است ولی باید از فحوای آن پند و عبرت گرفت و به مال و فرزند نباید مغرور شویم. در ضمن قابل دقت و تذکر است که: دلبستگی به غیر

پروردگار با عظمت و لوهر چه که باشد، بی‌ثمر و محکوم به زوال است. «مَنْ أَلَّهِ شَيْئًا» یعنی چیزی از عذاب خدا و مجازات و سزا های دردناکش را کم نمی کند.

«وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ (10)»: این گروه کافران آنان هیزم آتش دوزخ هستند چون آل فرعون. یعنی که جهنم با سوختن آنها شعله ور می شود. و واقعیت هم اینست که: کفر، انسان را از مدار انسانیت خارج و مقام و منزلت او را در حد اشیای مادی و طبیعی پایین می آورد.

كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١١﴾

(عادت این کافران) همچون عادت آل فرعون و کسانی است که پیش از آنها بودند. آیات ما را تکذیب کردند، پس خداوند آنها را به (سزای) گناهانشان گرفت، و الله سخت عذاب دهنده است. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دَاب»: عادت. کار. جار و مجرور «كَذَاب»: متعلق است به (دَاب) محذوف و تقدیر آن چنین است: «دَابُّهُمْ كَذَابٌ». «ءَال»: اهل. پیروان. دار و دسته. «فِرْعَوْنَ»: لقب شاهان مصر. در اینجا مراد فرعون معاصر موسی علیه السلام است به نام رامسس دوم. (یکی از بزرگترین فراعنه مصر است وی از سپردن بنی اسرائیل به موسی علیه السلام مخالفت نمود، و موسی علیه السلام و همراهانش را تعقیب کرد و در نهایت در بحر غرق شد.

فرعون در قرآن عظیم الشان، پادشاهی ظالم مستبد و یکتاتور معرفی شده که خدایانی جز خدای واحد را عبادت میکردند، و خود اونیز دعای خدای داشت البته از عبارت «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (سوره نازعات، آیه ۲) بر می آید. و نقل از است که وی خود را رب و پروردگار مردم مصر بحساب می آورد. وی دارای وزیری بنام هامان بود.

تفسیر:

«كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»: مثل قومی که تو را تکذیب کرده اند مانند مثل و حالت قوم فرعون و سایر امت های کافر گذشته (قوم هود و صالح و شعیب) است که همه آنها بر انکار آنچه نازل کردیم و در مبارزه با پیامبران با هم یکجا شدند، در حالی که آیات و نشانه ها و دلایل ما واضح و آشکار است؛ با تمام اینها این گروه تکذیب گر حق را رد کردند. باید گفت که: تاریخ و تجربه ی گذشتگان، بهترین درس است. فرعون و آل فرعون که نماد قدرت و زور بودند، در برابر قهرالهی لحظه ای نتوانستند مقاومت کنند، بناً انسان نباید به مال و قدرت و اقتدار چند روزه دنیوی خویش مغرور شود.

«فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (11)»: از این روی حق تعالی آنان را آنگونه که یک نیرومند با قدرت می گیرد گرفت و دچار عذاب کرد و در انهدام آنها روش های گوناگونی از قبیل: غرق، باد، صاعقه، خسف، مسخ و از این قبیل را بکار برد؛ زیرا گرفت اوتعالی قوی و عذابش دردناک است.

نباید فراموش کرد که: گناه بد است، ولی بدتر از آن عادت کردن به گناه و روحیه ی گناه است. خصلت ها، شیوه ها و اعمال و گناهان مشابه، جزا و پاداش مشابه دارد. در ضمن

قابل یاددهانی است که :عامل اساسی هلاکت امت‌ها گذشته ، گناهان آنان بوده است.به یاد داشته باشید که اگر یکبارگناه بمنابۀ روحیّه و عادت انسان مبدل شود ،مجازات و عقوبت پروردگار بینهایت سخت و زجر دهنده است.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْتٌ لَّيْسَ لَهُمْ صَوْلَةٌ وَلَا تَرْجَاءُ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴿١٢﴾

به کسانی که کافر شدند بگو: بزودی (در دنیا) مغلوب خواهید شد، و (سپس در قیامت) به سوی جهنم، محشور می شوید، و دوزخ بد جایگاهی است.(۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« تُحْشَرُونَ »: گردآورده می شوید. «مِهَادُ»: آرامگاه. قرارگاه. بستر

تفسیر :

«قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْتٌ لَّيْسَ لَهُمْ صَوْلَةٌ وَلَا تَرْجَاءُ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ» ای محمد! به کافران و مشرکان مکه و یهودان مدینه که شما را در جنگ احد؛ عتاب، مخالفت، و سرزنش کردند بگو: به زودی در این دنیا با کمک مومنان مغلوب خواهید شد و شکست خواهید خورد فردا در قیامت به دوزخ رانده خواهید شد.

باید گفت که : یکی از معجزات قرآن عظیم الشان ، همانا پیشگویی های صادق آن است. همچنان قابل یاددهانی است :که باید از شکست هایی نگران و ترس داشته باشیم که به جهنم منتهی می شود، و الا در هر جنگی احتمال شکست وجود دارد.

« وَ بُنِيَ الْمِهَادُ (12) » و دوزخ بد جایگاهی است که ایشان برای خود ساخته اند و آتش سوزان و دوزخ جاودان برای خود حاصل کردند. فرش زیر پای شان آتش دوزخ و لباس شان «قطران» (ماده شیمیائی چسپناک، بدبوی و قابل اشتعال) و آب نوشیدنی شان داغ و سوزان است.

سپاس برالله متعال که این تهدید خویش را با کشتن بنی قریظه، (بنی قریظه یکی از قبایل یهودی در مدینه به ریاست کعب بن اسد قرظی بود که تا قرن هفتم میلادی در مدینه زندگی بسر می برد.)

جلای وطن کردن بنی نضیر، (بنی نضیریکی از قبایل دیگری یهودی که در مدینه تحت ریاست حیی بن اخطب در قلعه های مستحکم اطراف شهر مدینه زندگی میکردند که بعد ورد محمد صلی الله علیه وسلم دست به مخالفت آن زدند .) فتح خیبر، (غزوه خیبر در سال چهارم هجرت در بین مسلمانان و یهودان خیبر صورت گرفت که به پیروزی مسلمانان انجامید.) تحمیل جزیه بر سایر یهود و پیروزکردن مسلمانان در بدر(غزوه بدر یا بدرُ الْكُبْرَى، اولین غزوه بین محمد صلی الله علیه وسلم و مشرکین مکه که در : 17 الی 21 رمضان سال دوم هجرت (۱۳ تا ۱۷ مارس ۶۲۴ میلادی رخ داد.)، عملی گردانید.

شأن نزول آیات 12 - 13:

196- ابوداود در «سنن» خود و بیهقی در «دلائل» از طریق ابن اسحاق از محمد بن ابومحمد از سعید یا عکرمة از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم در غزوة بدر (سال دوم هجرت) پیروز شد و غنایم زیاد به دست آورد و به مدینه بازگشت، یهود را در بازار بنی قینقاع جمع کرد و خطاب به آنها گفت: ای گروه یهود، پیش از آن که خدا شما را به مصیبتی مانند قریش دچار کند اسلام را بپذیرید، گفتند: ای محمد! هرگز به خود غره مشو، تو گروه ناآزموده و بی تجربه قریش

را که با هنر جنگ آشنایی نداشتند منهزم ساخته، و ناتوانان بی‌مایه را به قتل رسانده‌ای، به خدا قسم اگر با ما بجنگی به خوبی دریابی، ما شجاعانی هستیم که هرگز با مردانی مثل ما رودررو نشده‌ای. پس الله متعال « قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْتٌ لَّيْسَ لَهُمْ شُرَكَاءُ فِي شَيْءٍ مِّمَّا كَفَرُوا بِإِذْنِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَعَذَابُهُمْ أَشَدُّ مِنْ أَشَدِّ عَذَابِ الَّذِينَ كَفَرُوا » (12) قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (13)» را نازل فرمود.

197- ابن منذر از عکرمه روایت کرده است: فنحاص یهودی در روز بدر گفت: نباید محمد به کشتار و پیروزی بر قریش مغرور شود، زیرا قریش اسرار جنگ را خوب نمی‌داند. بنابراین این آیه نازل شد.

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿١٣﴾

(ای یهودیان) یقیناً برای شما نشانه است (در شکست مشرکین و غلبه مسلمانان در روبرو شدن دو گروه (روز بدر)، یک گروه در راه الله می‌جنگید و گروه دیگر کافر بودند و در عدد زیاد بودند و مسلمانان را با چشمهای خود دوچند می‌دیدند. و الله به کمک خود هر کسی را که بخواهد تأیید می‌کند (قوت می‌بخشد)، یقیناً در این (شکست کفار) عبرتی است برای صاحبان بصیرت. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« **الْتَقَتَا** » : در معرکه بدر روبه روی هم شدند. فئة: دسته، گروه. مثلیهم: دو برابر آنان. رأی العین: دیدن با چشم خود. دیدن آشکارا و واضح. يؤد: تأیید می‌کند، تقویت می‌بخشد.

تفسیر :

« قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ »: شما ای جماعت یهودان! آیا از آنچه در روز «بدر» اتفاق افتاد عبرت و اندرز نگرفتید؟ روزی که در آن مسلمانان و مشرکان رو در روی هم قرار گرفتند در حالی که مؤمنان خدای رحمان را یاری می‌رسانیدند و مشرکان در کنار شیطان می‌جنگیدند. قابل یاددهانی میدانم که: در جنگ بدر نشان داد که اراده خداوند متعال بر اراده خلق غالب و تنها امکانات مادی، عامل پیروزی نیست.

« **وَأُخْرَى كَافِرَةٌ** »: و در مقابل آنها، طایفه ای کافر قرار داشت که در راه طاغوت می‌جنگید که عبارت بود از کفار قریش.

« **يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ** »: و در این جنگ، کفار مسلمانان را با چشم سر نه در خواب، دو برابر تعدادی که بودند می‌دیدند.

« **رَأَى الْعَيْنِ** »: یعنی به ظاهر و آشکار و با چشم نه به خیال و وهم، و بنا به قول ضعیفی مؤمنان کافران را دو برابر خود می‌دیدند. به این ترتیب الله متعال تعداد مؤمنان را در نظر کافران افزایش داد تا آنها را بترساند و از جنگ با آنان دوری جویند.

نظر اول که روشن تر است مورد پسند ابن جریر است؛ چون خدا گفته است: **رَأَى الْعَيْنِ** یعنی رؤیتی حقیقی نه خیالی.

« **وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ** »: یعنی خداوند به هر کسی که بخواهد قدرت و نصرت

میدهد.

در آن جنگ حق تعالی بنده خود را عزت بخشید و لشکرش را یاری رسانید و مشرکان را شکست داد؛ در آن جنگ مؤمنان پیروز شدند و حق تعالی خشم آنان را که نسبت به مشرکان داشتند با شکست مشرکان فرو نشاند و کفار قریش دچار قتل، اسارت و شکست شدند.

گرچه خداوند هر کس را بخواهد یاری می‌کند؛ «مَنْ يَشَاءُ» ولی شرط یاری آن است که مردم در مقام یاری دین او بپاخیزند. «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» در جای دیگر نیز می‌فرماید: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» (محمد، 7)

باید گفت که: نصرت بر دو وجه است. یکی نصرت ظاهری و آشکارا از روی حجت و فعل، دیگری نصرت غلبه بر دشمنان است در آنچه دیدند از نصرت مومنان با کافران و هزیمت و شکست کافران با توجه به کثرت ایشان. «إِنْ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةٌ» در آن دلیل و پندی است و هدف از بیان تاریخ باید عبرت و پندگیری باشد.

این معرکه موعظه‌ها و پندهای خود را دارد و بزرگترین دلیل بر یاری اوتعالی نسبت به دوستانش اگرچه اندک باشند و شکست کفار اگرچه بسیار باشند می‌باشد، «لِأُولَى الْأَبْصَارِ (13)»: بدرستی که در کم و زیادی تعداد و نصرت مومنان بر کافران و شکست آنان با تعداد زیاد هر آینه عبرتی است برای صاحبان خرد و بینایی. پس ای یهودیان! آیا شما از این امور عبرت نمی‌گیرید تا ایمان آورید؟ مفهوم واقعی آیه این است که نیروی مادی که در بسیاری از اوقات بالی اش می‌نازد، همه چیز نیست، همچنان پیروزی در گرو کثرت عدد هم نمی‌باشد، بلکه در گرو یاری و تأیید پروردگار با عظمت که فرموده است: «إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ ... 160 (آل عمران) (اگر الله متعال شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد ...).

واقعیت امر همین است کسیکه از جنگ بدر درس نگیرند، صاحب بصیرت نیستند. مفسر ابن‌کثیر می‌فرماید: «اگر کسی گفت که وجه جمع نمودن میان آیه کریمه و آیه (44) از سوره «انفال» چیست که در آنجا خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَن‌گَاه‌ که آنان را - چون رو در رو شدید - در چشم شما اندک نمود و شما را نیز در چشم آنان اندک نمود تا خداوند کاری را که کردنی بود، به انجام رساند؟» می‌گوییم: آن کم نمایاندن مسلمانان در چشم مشرکان در حالتی بود، و این بسیار نمایاندن در حالت دیگری.

یادداشت مهم :

در غزوه بدر، کفار تقریباً در حدود هزار نفر به حساب می‌آمدند؛ صد اسپ و هفتصد شتر داشتند. به مقابل مجاهدین مسلمانان، سه صد و چند نفر، دو اسپ و هفتاد شتر و شش زره و هشت شمشیر داشتند؛ و تماشا این بود که هر فریق مقابل خود را دو چند عده نفس الامر می‌دید. نتیجه‌اش این بود تا دل‌های کفار کثرت مسلمانان را تصور کرده، مرعوب می‌گردیدند؛ و مسلمانان وفرت کفار را دیده، اضافه‌تر به الله متعال متوجه می‌شدند؛ به توکل کامل و استقلال تا بر وعده خداوند که «فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ» اعتماد نموده، امید فتح و نصرت آنها را داشتند؛ اگر تعداد آنها که سه چند بود کاملاً منکشف می‌گردید، ممکن بود که بر مسلمانها خوف طاری می‌شد؛ یعنی، در بعض احوال فریقین همدگر را دو چند از اصل می‌دیدند؛ ورنه، در بعضی اوقات همدیگر

را کمتر می‌دیدند؛ طوری که در سوره انفال آمده است . به هر حال، يك جماعت قليل و بی‌سروسامان را به مقابل این چنین يك جمعیت توانا، موافق پیشگویی که در مکه کرده شده بود، ظفر و پیروزی دادن؛ برای ارباب بصیرت، يك واقعه نهایت بزرگ و عبرتناک است.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه قبلی از نهایت و فرجام افتخار و خودخواهی ناسپاسان به مال و فرزندان، یادی بعمل آمده است . اینک در آیه (14) درباره حب آرزوهای نفسانی در دنیا و برحذر داشتن مردم از شهوات و غفلت از آخرت یادی بعمل آمده است .

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ﴿١٤﴾

برای مردم محبت شهوات (چیزهای مرغوب) از قبیل زنان و پسران و مال‌های فراوان از (نوع) طلا و نقره و اسپه‌های نشان‌دار (ممتاز) و چارپایان و کشتزارها، آراسته شده است (لیکن) آن (همه) وسائل زندگانی دنیا (مادی) است، و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد الله است. (۱۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

«من النساء»: عشق و علاقه به زنان، دوستی با زنان. «البنین»: فرزندان. «قناطر» جمع «قنطار» به معنای مال و ثروت زیاد است و آمدن کلمه «مُقَنْطَرَة» به دنبال آن، برای تأکید بیشتر است. نظیر این‌که بگوییم: آلاف و الوف، هزاران هزار. الخیل المسومة (سوم): اسبهای نشاندار، اسبهای آزاد در چراگاهها. اسب‌هایی که به خاطر زیبایی اندام و یا تعلیمی که می‌دیدند، دارای برجستگی‌های خاصی می‌شدند، به آنها «خیل مسومه» می‌گفتند. «الأنعام»: شتر، گاو، گوسفند و بز، حیوانات دوشیدنی الحرث: «مزرعه». «حسن الماب»: بازگشتگاه خوب، بهشت.

تفسیر :

«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ»: دنیا در نظر خلاق با ملذات، شهوات و فریبنده‌هایی که دارد به منظور ابتلا و آزمایش مزین شده است و آن‌ها به دنیا عشق ورزیده‌اند. ملذاتی مانند فتنه زن‌ها که بزرگ‌ترین فتنه است زیرا فریبندگی‌های آنان بیشمار فتنه‌ی آنها شدیدتر و لذت بر گرفتن از آنها بیشتر است. نباید فراموش کرد که : علاقه‌ی بیش از حد به زن و فرزندان، بیش از هر چیز مایه‌ی دل‌بستگی انسان به دنیا می‌گردد.

در حدیث شریف آمده است: «ما تركت بعدى فتنه اضر على الرجال من النساء: بعد از خود، فتنه‌ای زیانبارتر از زنان را بر مردان سراغ ندارم». اما اگر هدف از محبت به زنان، پاکدامنی و توالد و تناسل فرزندان شایسته باشد؛ این امر مطلوب، بلکه مستحب است، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «الدنيا متاع وخير متاعها المرأة الصالحة» «دنیا همه متاع است و بهترین متاع آن، زن شایسته می‌باشد».

باید گفته شود که: مرد به زن وابسته است، به او عشق می‌ورزد. عملاً زن مورد نظر و عنایت مرد است، در کنارش آرام می‌گیرد، میان زن و مرد مودت و رحمت برقرار است. (سوره روم آیه: 21) .

سپس آیه مبارکه به ذکر چیزی پرداخته است که از آنها (زن و مرد) متولد می شود، لذا گفت: « وَ الْبَنِينَ » محبت فرزندان، زیرا فرزند پاره جگر انسان و مایه فرح و خورسندی وی است؛ اما در مورد اینکه در این آیه صرف از پسران یادآوری بعمل آورده است و از دختران تذکر نرفته است، اینست که: محبت دختران به تناسب پسران عام و فراگیر نیست.

امادر مورد اینکه چرا ذکر فرزند را پیش از اموال آورده است؛ اینست که؛ انسانها اولاد را بیش از اموال دوست دارد.

باید گفت که: فرزندان: پاره ای جگر و نور چشم انسان بوده و از طرفی هم مایه ی آزمایش و ابتلایند. (سوره تغابن 15) ... دوست داشتن فرزندان به خاطر بقای نسل انسان و ماندگاری نام و نشان و حسن شهرت و آوازه است.

«وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ»: «و» برای مردم آراسته شده، محبت «قناطر مقلطره از زر و سیم» یعنی اموال فراوانی از طلا و نقره که جمع آوری شده است، از این جهت مال محبوب است که غالب هوس ها را می توان به وسیله ی آن به دست آورد، و حتی انسان حاضر است که: برای کسب و دست آوردن مال، خود را به خطر به اندازد.

قناطر: جمع قنطار و هر قنطار صد رطل است، و مراد از آن مال هنگفت و بسیار می باشد. مقلطره: یعنی به مقادیر زیاد مضاعف گردانیده شده. از سعیدبن جبیر (رض) نقل شده است که مراد از آن، صد هزار دینار می باشد. یادآور می شویم که به هنگام ظهور اسلام، صد مرد سرمایه دار از مقلطره ها در مکه وجود داشتند.

داشتن مال فراوان: از جمله علاقه ی فطری و غریزی هر انسان است که در جهت ضروریات خویش از آن استفاده کند؛ چون مال نیکو برای انسان نیکوکار، خیر و برکت و رحمت هر دو جهان به شمار میرود. به پل، «قنطره» میگویند؛ زیرا وسیله ی عبور است، مال نیز برای عبور از نیازها و مشکلات همچون پل، انسانی را یاری می دهد. «وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا» و چون در معاملات طلا و نقره اصل هستند آنها را ذکر کرده است.

«وَ الْأَخْيَلِ الْمُسَوَّمَةِ»: همچنان در نظر مردم محبت اسب های اصیل آموزش دیده و خوش شکل و خوش رنگ مزین شده چون ارزش بلند و منحصر به فردی دارند. یعنی: اسبانی که در چراگاهها و مراتع رها شده اند. یا مسومه: یعنی نشانه گذاری شده با نشانه ای که به وسیله آن از دیگر اسبان تمییز داده می شوند.

باید گفت که: خیل مسومه (اسبان نشاندار)، یا امکانات حمل و نقل امروزی از هر نوع، موجب علاقه و دل بستگی انسانی است. (سوره نفال آیه: 60).

«وَ الْأَنْعَامِ»: و محبت شتر و گاو و بز و گوسفند، زیرا منظری جالب دارند و غذای اشتها آور و مرکبی نرم نیز به شمار می روند. و از جمله زینت و وسیله ی زندگانی مردم کره ی زمین است.

«وَ الْحَرْثِ»: و محبت زراعت یعنی: مزارع، که شامل خود زمین و کشت آن می شود. زراعت و مالداری: سرچشمه ی اصلی مردن شهر و قریه و مورد نیاز عمومی است و کسی، از وجود اینها بی نیاز نخواهد بود.

«ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: یعنی: آنچه ذکری بعمل آمد، تماماً بهره‌های گذرای زندگانی دنیاست که فنا می‌شود و باقی نمی‌ماند، یعنی ناپایدار و زوال پذیرند و زینتی گذارست؛ زیرا نعمت‌های دنیا همه فانی و انسان مسافری است که بقا و قرار ندارد. در دنیا نه وفاست نه حسن جوار، دنیا قرارگاه کدورت‌ها و چرک‌هاست؛ روزهایی است معدود و فرصت‌هایی است محدود، ولی نعمت ماندگار و رستگاری بزرگ، نزد خداوند متعال در سرایی است که هر که در آن داخل شود امنیت خواهد داشت، هیچگاه لباسش با مصیبت و مشکل‌تر نمی‌شود و نه جوانیش را فنایی است و نه از مریضی، عدم و پیری خبری هست. پس فریب فتنه دنیا را نخورید و دلبستن به شهوات شما را از رستگاری بزرگ محروم نکند.

« وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (14)»: و نیکی و پاداش و سرانجام خوب نزد الله متعال می‌باشد. قسم به ذات پروردگار با عظمت که؛ زیان کرد هر کسی سرای فانی را بر باقی و کم بها را بر پُر بها ترجیح داد.

به یاد داشته باشید که: بهترین راه برای کنترل علائق مخرب، همانا مقایسه آن با الطاف جاودانه‌ی پروردگار با عظمت است. خواننده محترم!

در بسیاری از اوقات سؤال مطرح می‌گردد که؛ خداوند متعال زینت بودن مال و فرزند را پذیرفته است؛ «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (46 سوره کهف) (مال و فرزندان، زینت زندگی دنیا اند) پس چرا در این آیه مبارکه در مقام انتقاد قرار گرفته است؟

در جواب باید گفت: زینت بودن چیزی، غیر از دلبستگی به آن است. در این آیه انتقاد از دلبستگی شدید است که از آن به «حُبُّ الشَّهَوَاتِ» تعبیر می‌کند.

بصورت کل باید بعرض رسانید: که در این هیچ جای شکی نیست که: علاقه‌ی طبیعی به مادیات، در نهاد تمام انسانها وجود دارد، ولی طوری که یادآور شدیم؛ آنچه خطرناک و مضراست، فریب خوردن از زینت‌ها و جلوه‌های آن و عدم کنترل دلبستگی بدان است. مراقب هوشیار باش و توجه باید داشته باشیم که زینت‌ها و جلوه‌های دنیا، مقدمه‌ی غفلت از آخرت است.

هكذا مفسر. «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: باید دانست که هدف آیه کریمه قطعاً این نیست که انسان را از محبت معتدل شهوات که امری فطری است باز دارد، به دلیل اینکه حق تعالی در آیه دیگری می‌فرماید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» (الأعراف: 32). «ای محمد! بگو: چه کسی زینت خدا را که برای بندگانش بیرون آورده و روزی‌های پاکیزه را حرام گردانیده؟». پس آنچه منع شده؛ افراط و زیاده‌روی در محبت شهوات و گرفتار شدن در گردونه آن است، به‌گونه‌ای که با طغیان شهوات، دین و وظایف دنیوی و آخرتی انسان به فراموشی سپرده شود. عبارت: «زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ» نیز مستدعی‌ی پلیدی و منفور بودن شهوات نیست، بلکه این تعبیر، بیانگر طبیعت این شهوات است، پس مطلوب آن است که بندگان الله شهوات را در جایگاه طبیعی آن قرار دهند، به‌گونه‌ای که دلبستگی به آن سبب طغیان علیه ارزشهایی نشود که در عرصه وجود از شهوات گرامی‌تر و برترند. بنابراین، اسلام‌نیازهای فطری را به رسمیت می‌شناسد و در صدد سرکوب غرایز نیست.

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌فرماید: «خدای متعال طبعا محبت این چیزها را در دل انسان قرار داده و در این امر هزاران حکمت وجود دارد؛ از آن جمله این‌که: اگر طبیعت انسان به طرف این چیزها مایل نبود، نظام جهان به هم می‌خورد زیرا در آن صورت چه کسی نیاز داشت که زحمت دهقانی، مالداري و کارگری و صنعت‌گری را متحمل شود، یا تمام مساعی خویش را در تجارت مبذول دارد. آبادی و بقای جهان در این نهفته است که محبت این اشیا در طبیعت انسان ایجاد شود تا او خود در صدد تهیه و جمع‌آوری آنها برآید، کارگر صبح هنگام با این فکر از خانه بیرون می‌آید که مقداری پول به‌دست آورد، ثروتمند با این فکر و خیال خانه را ترک می‌کند که قدری پول صرف کرده کارگری بیاورد تا از او کار بگیرد، تاجر، وسایل لوکس تهیه کرده در انتظار مشتری می‌نشیند تا سرمایه‌ای ببندد، مشتری نهایت سعی خود را به‌کار می‌برد تا با پولی که دارد، اسباب و وسایل مورد ضرورت و نیاز خود را خریداری کند، اگر اندکی تأمل شود، همین علایق دنیوی است که همه را از خانه‌هایشان بیرون آورده‌است و نظام تمدن جهان را بر اساس اصولی منظم و مستحکم قرار داده است.

حکمت دیگر این است که اگر میل و محبت نعمت‌های دنیوی در قلب انسان قرار نداشته باشد، نمی‌تواند طعم نعمت‌های اخروی را درک کند و نه به آنها تمایل داشته باشد، پس چه نیازی دارد که در صدد انجام اعمال نیک باشد تا بهشت را کسب نماید و از اعمال بد پرهیز کند تا از دوزخ نجات یابد.

حکمت سوم که در اینجا بیشتر مورد توجه است، این است که محبت این اشیای طبعا در دل انسان ایجاد شده تا از او امتحان گرفته شود که چه کسی در محبت آنها غرق شده و آخرت را فراموش می‌کند و چه کسی بر حقیقت گذرا بودن و فانی بودن آن وقوف یافته و فقط به حد ضرورت و معقول به فکر آنها می‌باشد و آنها را در مسیر سعادت اخروی به‌کار می‌برد. چنان‌که در آیه (7) از سوره «کهف» حکمت این تزیین به همین صورت بیان شده است: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ۗ» (الکهف: 7). «ما آنچه را که بر روی زمین است برای زمین زینتی قرار دادیم تا مردم را مورد آزمایش قرار دهیم که چه کسی عمل نیک انجام می‌دهد».

ولی در بعضی از آیات، این نوع تزیین به شیطان نسبت داده شده؛ مانند آیه (48) سوره «انفال»: «زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلُهُمْ» [الأنفال: 48]. مراد از آن، تزیین چیزهایی است که شرعا و عقلا بد باشند، یا مراد آن درجه تزیین است که به سبب گذشتن از حجب باشد و گرنه تزیین مباحات نه تنها بد نیست بلکه در آنها فواید بسیاری نیز وجود دارد، بنابراین، در بعضی آیات این تزیین صراحتا به خداوند نسبت داده شده، همان‌طور که ذکر آن گذشت.

شکی نیست که دائما به فکر مسایل مادی بودن، روح و جان انسان را خسته می‌سازد و مهلت استفاده از دنیا را نیز از انسان سلب می‌کند و خود این، نوعی عذاب برای انسان است. بنابراین، تلاش در میدان امور دنیوی باید رعایت احکام الهی را همراه با اعتدال در نصب العین خود داشته و رستگاری دو جهان را مدنظر داشته باشد؛ لذا به‌کار بردن آن در راه‌های نادرست و یا زیاده روی در راه صحیح که به سبب آن انسان از آخرت غفلت ورزد، مایه هلاک است.

جلال الدین محمد بلخی (6 ربیع الأول - 5 جمادی الثانی 672 هجری قمری) مشهور به مولانا رومی با چه زیبایی فرموده است: «آباندر زیرکشتی پشتی است آبدر کشتی هلاک کشتی است.» واقعاً متاع دنیا برای وجود انسان مانند کشتی ای است که اگر آب زیر آن باشد برایش مفید و یاریگر است، ولی اگر آب به درون کشتی راه یابد، غرق شدن و نابودی آن را به دنبال خواهد داشت.» (بنقل از تفسیر «معارف القرآن» فواید: اول؛ کیست که شهوات را آراسته می کند؟ گفته می شود که شیطان است. و فرموده ی خدا بر آن دلیل است که فرموده است: وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ تزيين و آراستن شیطان؛ یعنی ایجاد وسوسه و نیکو جلوه دادن تمایل به آن. و بنا به یکی دیگر از اقوال، آراسته گر (مزین) همانا خداست. به دلیل آیه ی اِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا و تزيين و آراستن خدا به منظور امتحان است تا روشن شود چه کسی بنده ی هوس است و چه کسی بنده ی خدا. و این هم با ظاهر گفته ی عمر تطبیق می کند: (بار خدایا! در مقابل آنچه بر ایمان آراسته ای، تاب مقاومت نداریم جز با لطف تو) .

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (15 الی 17) موضوعاتی در باره بهشتیهای پر از نعمت، بهتر از دنیا و زیبای های فریبنده آن است ، به بحث گرفته شده است .

قُلْ أُوْنِبْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿١٥﴾

بگو: آیا شما را به چیزی که بهتر از متاع دنیا است خبر دهم؟ (آن خبر این است کسانی که تقوا پیشه کرده اند، در نزد پروردگارشان باغهایی است که از زیر(درختان) آنها نهرها روان است، در آن جاودانه خواهند بود. و همسرانی پاکیزه (دارند)، و (همچنین) از خشنودی خداوند(برخور دارند) و خداوند به (أحوال و امور) بندگان بیناست. (۱۵) تشریح لغات و اصطلاحات :

أُوْنِبْتُكُمْ: شما را با خبر کنم؟ شما را آگاه سازم؟ من ذلکم: از آن چه که سپری شد، گذشت. رضوان: خشنودی بسیار، خرسندی فراوان. بصیر: بینا، آگاه، باخبر.

تفسیر :

در آخرین جمله از آیه ی قبلی خواندیم که عاقبت نیک نزد الله متعال است؛ «وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» اینک به تعقیب در این آیه مبارکه ، احوال جنتیان را به بیان گرفته می فرماید: « قُلْ أُوْنِبْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ » برای آن ها بگو آیا شما را در جریان آنچه از شهوات دنیا و لذائذ زودگذر آن بهتر و نیکوتر است قرار دهم؟ و همچنین چیزی بهتر از نعمت های زوال پذیر به شما بگویم؟ استفهام برای تقریر است.

« لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ »: یعنی در روز قیامت باغ های وسیع که در خلال آن جویبارها جریان دارد، از جانب الله متعال برای پرهیزگاران مقرر است. در جمله «لِلَّذِينَ اتَّقَوْا» در می یابیم که: ملاک رسیدن به نعمت های آخرت، همانا تقوا به معرفی گرفته شده است.

«خَالِدِينَ فِيهَا»: تا ابد در آن خواهند ماند. «وَ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ»: و همسرانی خواهند داشت که از ناپاکی های جسمی و معنوی به دورا ند. مدفوع و ادرار و حیض و نفاس

ندارند، و آنچه بر زنان دنیا عارض می شود، بر آنها عارض نمی شود. و در نهایت حسن و جمال و عفت و کمال بسر می برند، همه اینها توأم با رضا، امنیت، سلامتی و مغفرت از تمام گناهان گذشته خواهد بود.

« وَ رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ » : تمام این منزلگاه‌های نیکو از آن کسی است که تقوای پروردگار با عظمت خویش را رعایت کند و از پروردگار خویش بترسد، یعنی علاوه بر آن همه نعمت، از جانب خدا رضایتی خواهند یافت آن هم چه رضایتی؟! در حدیث آمده است: رضایتی از شما حاصل خواهد کرد که بعد از آن قهری به شما نگیرم.

قابل یادآوری است که : لذت‌های متقین تنها محدود به لذایذ مادی نمی باشد، بلکه رضایت الهی بالاترین لذت معنوی است.

« وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (15) » : حق تعالی از حال و وضع بندگان خود و احوال شان بیناست ، آگاه و آنچه را مخفی و یا آشکار می دارند می داند و هر کسی را براساس آنچه انجام داده جزا می دهد و محاسبه می نماید. لذا، هر کس را براساس استحقاق و برحسب ایمان و عملش پاداش و جزا می ببندد. دلیل این که حق تعالی متقیان را به دریافت این نعمت برتر مخصوص گردانید این است که فقط آنان سزاوار این نعمت برتر می باشند.

خداوند در این دو آیه فوق الذکر (14 و 15) از حالت اشخاصی خبر می دهد که دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند و تفاوت بین دنیا و آخرت را بیان کرده است، پس خبر داده که این چیزها برای مردم زیبا جلوه کرده و به آن چشم دوخته و بدان دل بسته اند و دل را در گرو لذایذ آن گذاشته اند. هر گروه از مردم به یکی از این چیزها علاقمند است و آنرا بزرگترین هدف و اندیشه خود قرار داده است، هر چند که تمام این خواستنی ها کالایی اندک بوده و در مدت کوتاهی از بین می رود. خلاصه مطلب این که : «مَتَّعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَإِ» (همه اینها) کالای اندک دنیا هستند و سرانجام نیک نزد خداوند است.

سپس خداوند متعال خبر داد کسانی که از وی می ترسند و بندگی او را انجام می دهند چیزهایی بهتری به آنان می رسد، و انواع خوبی ها، و نعمات جاودانی که هیچ چشمی نظیر آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده و به دل هیچ انسانی خطور نکرده است به آنان خواهد رسید، و خشنودی خداوند را که بزرگترین پاکیزه‌ای دارند که از هر آسیب و نقصی پاک هستند، اخلاق شان زیبا و اندام هایشان کامل است. زیرا نفی چیزی مستلزم ضد آن است، پس پاک قرار دادن آنها از آفات، مستلزم موصوف بودن شان به کمالات است. «وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» پس هر کس را یاری میدهد تا به آنچه که برای آن آفریده شده است، برسد. بنابر این اهل سعادت را توفیق می دهد تا از این دنیای فانی برای دنیای جاودان توشه بر گیرند، و انجام اعمال صالح را برای آنان میسر می گرداند، تا از این دنیا به اندازه آنچه که آنان را بر عبادت و طاعت خدا یاری می کند، استفاده کنند.

اما اهل شقاوت و بدبختی را توفیق می دهد تا کارهایی را انجام دهند که شقاوت و بدبختی اخروی آنان را مسجل تر گرداند، و کاری خواهد کرد که به زندگی دنیا راضی شوند، و به آن اطمینان پیدا نمایند، و آن را جایگاه همیشگی خویش قرار دهند.

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا أَمْنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٦﴾

همان کسانی که می گویند پروردگارا ما ایمان آوردیم پس گناهان ما را بر ما ببخش و ما را از عذاب آتش نگاه دار. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قنا»: ما را محفوظ فرما.

تفسیر :

«الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنا آمَنَّا»: و از جمله صفات این رستگاران این است که خدای خود را می‌خوانند و می‌گویند پروردگارا! ما به تو ایمان آورده، کتابت را تصدیق نموده و از پیامبرت پیروی کرده‌ایم، پس به فضل و رحمت خویش از همه لغزش‌های ما درگذر، «فَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ (16)» «پس به فضل و رحمت خویش «گناهان ما را بیامرز و ما را از عذاب دوزخ مصون و نگاهدار».

قابل یادآوری است که از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید: برای معاف شدن گناه ایمان آوردن شرط است. و همین ایمان است که، زمینه‌ی عفو الهی را بعمل می‌آورد. در ضمن قابل یاددهانی است که: از جمله «قِنَا عَذَابَ النَّارِ» آیه مبارکه فهمیده میشود که انسان نباید که به کارهای خوب خویش اعتماد کنید و حتی بدان مغرور شوید. یعنی بادر نظر داشت اینکه اهل تقوا هستید، باز هم از قهر الهی باید خوف و ترس داشته باشید.

الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ (۱۷)

(اینها اند که در سختی‌ها) صبر کنندگان اند و (در اقوال و افعال خود) صادقانند و (به طاعت و نیکی‌ها) مداومت کنندگان اند و (در راه الله) انفاق کنندگان اند و در سحرگاهان (از الله) آمرزش طلبان اند. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

الصابرین: شکیبایان در طاعت. الصادقین: راستگویان در ایمان. القانتین: فرمانبرداران، پایداران در بندگی. الأسحار: جمع سحر، پایان شب، سر آغاز روز. (فرقان)

تفسیر :

«الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَانِتِينَ»: این مؤمنان کسانی‌اند که بر طاعت خدای تعالی در شدت و آسانی و در برابر مصیبت‌ها، ضررها، بلاها و در جهاد فی سبیل الله صبر می‌کنند و در نیت، گفتار و کردار خود صادقند و همواره با امتثال امر و دوری از نواهی از حق تعالی اطاعت می‌کنند.

«وَ الْمُنْفِقِينَ»: و آنان که مال خود را در جهت خیر بذل می‌کنند، «وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ (17)»: و از گناهان خویش در سحرگاهان استغفار می‌کنند، زمانی که مردمان همه در خواب بسر می‌برند، آنگاه که زمان صفای نفس و اشراق آن و موعد نزول خدای کریم و منان به آسمان دنیا در حصه سوم شب است.

و در مورد فضیلت استغفار در اوقات سحر، احادیث متعددی روایت گردیده است. برخی از علماء می‌فرمایند که: مراد از آن، نمازگزاران نماز بامداد یا نماز آخر شب‌اند. البته شروع اوقات سحر از هنگامی است که شب پشت می‌کند تا آن‌گاه که بامداد طلوع می‌نماید.

در حدیث شریف آمده است: «ينزل الله تبارك وتعالى في كل ليلة إلى سماء الدنيا حين يبقى ثلث الليل الأخير، فيقول: هل من سائل فأعطيه؟ هل من داع فأستجيب له؟ هل من مستغفر فأغفر له؟» «خداوند متعال هر شب - آن‌گاه که یک سوم آخر شب باقی می‌ماند - به آسمان دنیا فرود می‌آید، پس می‌فرماید: آیا درخواست‌کننده‌ای هست که به او ببخشم؟ آیا دعاکننده‌ای هست که دعایش را اجابت کنم؟ آیا آمرزش خواهی هست که او را بیامرزم».

استغفار: طلب آمرزش به زبان همراه با حضور قلب است زیرا خداوند متعال دعای کسی را که قلبش غافل است، نمی‌پذیرد. گفتنی است که نزد علمای سلف مراد از فرود آمدن حق تعالی فرود آمدنی است که سزاوار ذات وی است، بدون تعیین کیفیت و مکان. و هرچند قرطبی آن را به فرود آمدن فرشتگان حق تعالی تأویل کرده، ولی رأی اول راجح است. بنقل از: «تفسیر انوار القرآن» .

برخی از خصوصیات انسانهای با تقوا :

قبل از همه باید گفت که تقوا : به معنای انزوا، بی‌خبری و گوشه‌گیری نیست، بلکه انسان متقی آنست که : دارای خصوصیات جامع کمالات باشد، یعنی اینکه :

- انسان با تقوا دارای صبر در برابر مشکلات، صبر بر ترك گناهان و صبر بر انجام واجبات را دارا میباشد .

- انسان با تقوا دارای صداقت در گفتار و رفتار میباشد.

- انسان با تقوا دارای خضوع و فروتنی در انجام دستورات، دوری از غرور و خود برتر بینی .

- انسان با تقوا دارای روش و روحیه انفاق از هر چه خداوند به آنان روزی کرده است.

- و انسان با تقوا مشغول مناجات سحر و آمرزش‌خواهی از خداوند متعال بخصوص در سحرگان که مناسبترین زمان برای دعاست.

اختصاص دادن اسحار به طلب بخشودگی به این سبب است که دعای آن به اجابت نزدیکتر است؛ (روایت از بخاری.) چون نهاد پاکتر و روح سرحال تر و عبادت سخت تر است، پس به اجابت نزدیکتر است. این کثیر گفته است: این عمر شب نماز می خواند و سپس می پرسید ای نافع! وقت سحر فرا رسیده است؟ اگر می گفت: بله تا صبح به دعا و استغفار ادامه می داد. (مختصر ابن کثیر ۱/۲۷۱).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (18 الی 20) درباره موضوعاتی: شهادت بر وحدانیت ذات پروردگار ، عدالت ، و موضوع دین مورد پسند الله متعال ، بحث بعمل آمده است .

شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٨﴾

الله گواهی داد (به وسیله دلایل تکوینی و تشریحی) بر اینکه هیچ معبودی بر حق جز او تعالی نیست و (نیز گواهی داده اند) فرشته‌ها و صاحبان علم (بر توحید او تعالی) در حالی که الله (مدبر امور مخلوقات) به عدل و انصاف است (پس) هیچ معبودی برحق جز او تعالی نیست، غالب (و) باحکمت است. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

شهد الله: خدا گواهی داد. قائماً بالقسط: برپا دارنده ی عدل و داد در دین و شریعت و در هستی و طبیعت.

تفسیر :

«شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»: «گواهی داد الله» یعنی: بیان کرد و اعلام داشت و آگاهی داد؛ با آیات تکوینی و تشریحی و حجت‌های روشن خود «که جز او هیچ معبودی نیست» پس حق تعالی با آنچه که بیان کرده و آنچه که آفریده، ما را به سوی وحدانیت خویش و اینکه فقط او معبود بر حق است، راهنمایی کرده است.

مفسر جار الله زمخشری فرموده است: شهادت الله بر وحدانیت خویش در وضوح و آشکاری به شهادت بیننده تشبیه شده است.

در حدیث ابن مسعود آمده است: هر کس آیه ی « شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ تَا آخِرَ رَا بَخَوَانِدْ » ، روز قیامت او را به محضر خدا می آورند، خدای متعال می فرماید: بنده ام با من پیمان دارد، چه کسی از من به پیمان وفادارتر است، بنده ام را به بهشت ببرید. (روایت از طبرانی در الکبیر).

« وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أَوْلُوا الْعِلْمِ » : ملائکه مقرب الهی نیز بر وحدانیت خدای یگانه و بی نیاز که نژائیده و نه کسی از او زاده شده و بر او هیچ سیال و مانندی نیست شهادت دادند. « و صاحبان دانش » نیز گواهی می دهند. گواهی آنان به معنی ایمانشان به وحدانیت الله متعال و بیان این حقیقت به مردم با زبان است.

و در اینکه خداوند متعال نام علما را با نام خود و نام فرشتگان خویش مقرون ساخته، فضیلتی بزرگ و فخر و شرفی سترگ برای اهل علم است. واقعیت اینست که : راه ایمان به الله ، علم است و علم واقعی، انسان را با سرچشمه هستی آشنا می سازد.

از زبیر بن عوام (رض) روایت شده است که فرمود: از رسول الله صلی الله علیه وسلم در عرفه شنیدم که این آیه کریمه را تلاوت کردند، سپس در این حدیث شریف فرمودند: « ای پروردگارم! من نیز بر این حقیقت از گواهان هستم ».

« قَائِمًا بِالْقِسْطِ » : و خداوند یگانه یکتا کسی است که عدالت را در اشخاص و آفاق و در اجل ها و روزی ها برقرار می دارد، از این روی تمام قضا و قدرش عدالت و تمام احکامش مفصل و همه عطیه اش فضل است.

« لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ » : پس معبود بر حقی جز او نیست و نه کسی که مستحق الوهیت باشد، زیرا او پروردگار، خالق، رازق و مالک همه چیز است و بسیار بزرگتر از آنست که برای او مثال، مانند و یا ضدی باشد ، « الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (18) » و در آنچه انجام داده حکیم است چون او همه را به گونه محکم و استوار و آنگونه که باید باشد آفریده و از روی احسان ایجاد نموده و از چون او همه را به گونه محکم و استوار و آنگونه که باید باشد آفریده و از روی احسان ایجاد نموده و از روی امتنان نعمت داده و با عزت و غلبه خود غیر خود را مقهور خویش ساخته است.

در حدیث شریف آمده است: « هر کس به هنگام خواب این آیه کریمه را بخواند، حق تعالی هفتاد هزار فرشته می آفریند که تا روز قیامت برایش طلب آمرزش می کنند ».

شأن نزول آیه مبارکه :

وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم در مدینه ساکن شدند، دو نفر از احبار (دانشمندان) اهل شام به آنجا آمدند. هنگامی که شهر مدینه را دیدند، یکی از آنان به دوستش گفت: به راستی، این شهر چقدر به آن شهری که از آن پیامبر خاتم است، همانند میباشد! وقتی به خدمت پیامبر رسیدند، او را از روی وصف و نشان شناختند و گفتند: تو محمدی؟ فرمود: بله!

گفتند: تو احمدی؟ فرمود: بله!

گفتند: از تو شهادتی می طلبیم که اگر ما را از آن باخبر کردی، به تو ایمان می آوریم و تصدیقت می کنیم. فرمود: سؤال کنید.

گفتند: ما را از بزرگترین شهادت در کتاب خدا خبر دهید.
خداوند، این آیه را نازل فرمود: «شهد الله إنه لا إله الا هو.....»
آن دو، ایمان آوردند مسلمان شدند و پیامبر صلی الله علیه وسلم را تصدیق نمودند.
(قرطبی ۴۱/۴ و البحر المحیط ۴۰۱/۲).

توضیح مختصر :

شهادت خداوند این است که همه چیز و همه کسی را بر یکتایی خود در فرمانروایی آگاه می کند و این را با دلایل روشن و قاطع و دخل و تصرف و احاطه بر تمام هستی، ثابت می گرداند که در الوهیت همتا ندارد و کسی یا چیزی شریک او نیست و شهادت فرشتگان و اهل دانش را قرین شهادت خود کرده، تا فرشتگان «علم توحید» را به پیام آوران برسانند و همچنین دانشوران و اندیشمندان، به سایر مردم خبر دهند که الله ، فرمانروای مطلق است و شریکی ندارد.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٩﴾

مسلماً دین [واقعی که همه پیامبران مُبلّغ آن بودند] نزد الله اسلام است، و آنان که کتاب داده شده‌اند (یهود و نصارا) اختلاف نکردند مگر بعد از اینکه آگاهی و علم (به حق بودن اسلام) به آنها آمد و (اختلاف نکردند مگر) به سبب سرکشی و حسدی که در میان‌شان وجود داشت، و هر کس به آیات الله کفر بورزد (و آنرا انکار کند)، پس (بداند که) الله زود حساب گیرنده است. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بغياً»: ظالمی ، نافرمانی و سرکشی، حسد.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که : ایمان به یگانگی، عدالت، عزّت و حکمت خداوند (که در آیه‌ی قبل بیان یافت)، زمینه‌ی تسلیم شدن انسان است. لازمه‌ی تسلیم بودن در برابر الله ، پذیرش اسلام به عنوان آخرین دین الهی است. طوریکه می فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» براستی که دین مقبول و پسندیده و پذیرفته شده نزد الله همانا دین اسلام است که پیامبر رحمت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم آن را آورده ،نه یهودیت و نه نصرانیت، وکسی که غیر از اسلام دین دیگری را پیروی کند هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و حق تعالی سعی و تلاش چنین کسی را نمی‌پذیرد و از عملکردش راضی نیست.

بلی ! دین مورد رضای الهی اسلام است، یعنی این دین که مبتنی بر توحید حق تعالی است و انبیای عظام علیهم السلام پیام‌آور آن بوده‌اند و مورد اتفاق همه ایشان بوده است. «وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ» یعنی یهود و نصاری در مورد اسلام و پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه وسلم اختلاف پیدا نکردند، مگر بعد از این که به وسیله ی دلایل روشن و آیات متجلی، حقیقت امر را دریافتند. پس کفر آنان از شبهه و ابهام سرچشمه نمی گیرد، بلکه کفرشان از تکبر و گردنکشی و دشمنی و انکار ناشی شده است. در نتیجه آگاهانه راه را گم کرده اند.

از فحوای آیه مبارکه : «مَنْ بَعْدَ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ»: بر می آید که : سرچشمه‌ی بعضی از اختلافات مذهبی، حسادت‌ها و ظلم‌هاست؛ نه جهل و بی‌خبری.

«بَغِيًّا بَيْنَهُمْ»: یعنی به سبب حسادت ناشی از حب ریاست و واقعیت امر اینست که حسد، زمینه‌ی کفر است.

بطور خلاصه باید گفت: هر پیامبری که در هر زمانی از سوی الله متعال آمده است، دین او همین اسلام بوده و هر کتابی که به هر زبانی و در هر قومی آمده همین اسلام را تعلیم داده است. ادیان و مذاهب گوناگونی که با مسخ کردن و کمی و بیشی کردن در این دین واقعی و درست، رواج داده شده‌اند، پیدایش و ظهور آن‌ها علتی به جز این نداشته است که عده‌ای خواسته‌اند بیش از اندازه‌ی مشروع خود، حقوق، امتیازات و منافع به دست بیاورند و عقاید احکام و اصول دین واقعی را طبق خواسته‌های خود تغییر داده‌اند.

«وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (19)»: و هر که آیات الله متعال و پیامبرش را تکذیب کند عذاب در انتظار اوست؛ زیرا حساب خلائق اگرچه بی‌حساب و بی‌شمار هم باشد باز هم نمی‌تواند حق تعالی را از محاسبه عاجز سازد و او تعالی همه را در وقتی کوتاه محاسبه می‌نماید و محاسبه همه آن‌ها در پیشگاه الله مانند محاسبه یک شخص است. مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد:

معنی اصلی «اسلام» سپردن است. مذهب اسلام را نیز از آن جهت اسلام خوانند که مسلمان خویشتن را به الله واحد یگانه می‌سپارد، و به حضور وی تعالی در تسلیم احکامش اقرار می‌نماید؛ گویا انقیاد و تسلیم را اسلام نامند، و «مسلمانی» نام دیگر فرمانبری است. انبیاء از اول تا آخر هر يك مذهب اسلام را تبلیغ کرده‌اند؛ و در هر عصری به مقتضای همان عصر احکام الهی را به قوم خود ابلاغ نموده‌اند، و آنان را به امتثال فرمان الله واحد و عبادت وی دعوت نموده‌اند. در میان سلسله پیغمبران، حضرت خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه وسلم سرتاسر جهان را به صورت جامع‌تر و کامل‌تر و به‌طور عالمگیر و غیرقابل تنسیخ هدایت نمود؛ هدایات وی بزیادت چیزی و در رنگ مخصوصی به نام اسلام نامیده و ملقب شده. به هر حال، در این آیه به نصرانیان نجران خصوصاً به تمام ملل و اقوام عموماً اعلان گردید که دین و مذهب تنها نام يك شیء واحد می‌باشد، و آن این است که بنده از دل خویشتن را به خدا سپارد، و احکام او را به هر وقتی که فرود آید بدون چون و چرا اطاعت کند.

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿٢٠﴾

پس اگر (کفار) باتو (درباره‌ی دین و توحید) مجادله کردند، پس بگو من و هرکسی که از من پیروی می‌کند خود را برای الله منقاد و تسلیم ساخته‌ایم، و از اهل کتاب (یهود و نصارا) و از ناخوانان (مشرکین عرب) بپرس که آیا شما به الله منقاد شده‌اید؟ (یعنی کتاب و دین او را قبول کرده‌اید؟) پس اگر منقاد و تسلیم شدند، البته راهیاب شده‌اند، و اگر رویگردان شدند پس تنها رسانیدن (تبلیغ) بر ذمه تو است، و الله به بندگان بینا است. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَاجُّوكَ»: با تو به ستیزه. «أُوتُوا الْكِتَابَ»: به یهود و نصاری کتاب داده شد.

«الأمیین»: در لغت؛ یعنی، کسانی که سواد خواندن و نوشتن ندارند، مادرزادان. در این آیه، منظور عربهای مشرک است. «أَسْلَمْتُمْ»: به معنای فعل أمر اسلاموا، ایمان بیاورند. «البلاغ»: تبلیغ فرمان حق. (فرقان).

تفسیر:

باید گفت که: در طول تاریخ جدال و محاجّه، از خصلت‌های مخالفان انبیاست. طوریکه می‌فرماید: «فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ» ای محمد! اگر این کفار با عرضه هواهای باطل و سخنان بی‌ارزش خود با تو مجادله کردند به آن‌ها خبر بده و بگو که تو دین خود را بنابر بینش و بصیرتی از جانب خداوند متعال برگزیده‌ای و امید ثواب و پاداش او را داری، پیروان واقعی پیامبر، کسانی هستند که تسلیم خدا باشند. «وَمَنْ اتَّبَعَنِي» و تو و پیروانت در بار حق که با شماست بر یقین کامل و بر راه راست قرار دارید.

«وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ» و تو از یهودیان و نصرانیان و مشرکان بعد از این بیان سوال کن که آیا دین اسلام را قبول می‌کنید و می‌دانید که این دین حق و از جانب خداست؟

امیین: یعنی قوم بی‌کتاب، که در اینجا مراد مشرکان عرب‌اند زیرا آنها کتاب آسمانی‌ای نداشتند که آن را بخوانند.

یعنی! به‌آنان بگو: «آیا اسلام آورده‌اید؟» یعنی: برای شما برهان‌های قاطع بسیاری آمده است که شما را به قبول اسلام وامی‌دارد، اینک آیا اسلام را پذیرفته و به موجبات آن عمل کرده‌اید، یا خیر؟

«ءَأَسْلَمْتُمْ» «پس اگر اسلام آورده‌اند، قطعاً هدایت شده‌اند» یعنی اگر از تو پیروی کردند و تو را تصدیق نمودند یقیناً راه درست را انتخاب کرده و برای آنان رستگاری بزرگ است.

«فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا» اگر مانند شما مسلمان شدند، به خود سود رسانده‌اند که از تاریکی و گمراهی بیرون آمده و به جهان هدایت درآمده و از تاریکی به نور درآمده‌اند. و واضح است که: هدایت واقعی، در سایه‌ی تسلیم بودن در برابر پروردگار با عظمت است.

«وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ» و اگر ابا آورده و تکذیب کردند و دست به عناد و دشمنی زدند در چنین حالی تو رسالت خود را رسانیده‌ای و امانتی را که بر عهده تو بوده ادا کردی پس بر کفر و تکذیب آن‌ها اهمیت نده و غمگین هم مباش که مصیر آن‌ها به سوی پروردگار بندگان است و منتظر اهل کفر و عناد می‌باشد و تمام اعمال آن‌ها را می‌داند و به حساب همه می‌رسد.

یعنی: مسئولیت تو فقط رساندن پیام الهی به آنهاست و تو بر آنان مسلط نیستی، پس مبادا جانت را از حسرت خوردن بر عدم ایمانشان بفرسای.

قابل یادآوری است که: علم و کتاب به تنهایی کافی نیست، چه بسا علم باشد، ولی تسلیم نباشد.

فحوای آیه مبارکه: «فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ»: می‌رساند که ما مأمور انجام وظیفه‌ایم، نه ضامن نتیجه. و در ضمن باید گفت که: خداوند متعال از طریق پیامبران، با مردم اتمام حجت می‌کند.

«وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (20)»: و خدا به تمام احوال آنها آگاه است، و بر مبنای آن آنها را مجازات می کند.

روایت شده است وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم این آیه را بر اهل کتاب خواند گفتند: تسلیم شدیم (مسلمان شدیم) آنگاه به یهود گفت: آیا گواهی می دهید عیسی کلمة الله و بنده و پیامبر خداست؟ گفتند: پناه بر خدا نه هرگز، سپس به نصاری گفت: آیا گواهی می دهید که عیسی بنده و پیامبر خدا است؟ گفتند: پناه بر خدا که عیسی بنده ی خدا باشد. و این همان گفته ی پروردگار است: «وَ إِنْ تَوَلَّوْا».

این آیه کریمه و امثال آن از آیات، از آشکارترین دلایل بر عام بودن بعثت آن حضرت صلی الله علیه وسلم بهسوی تمام خلق است، چنانکه کتاب و سنت در بیشتر از یک آیه و حدیث بر آن دلالت دارند.

در حدیث شریف آمده است: «بعثت إلى الأحمر والأسود»: «بهسوی سرخ و سیاه [یعنی کافه خلق] مبعوث گردیده‌ام».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «پیامبران همه، مخصوصا بهسوی قوم خودشان فرستاده می شدند، اما من به سوی عموم مردم مبعوث گردیده‌ام».

خواننده محترم !

طوری که گفتیم : محور اصلی دین، همانا تسلیم حق بودن است که در آیهی قبل و این آیه چهار بار مطرح شده است. «الاسلام، أسلمت، أسلمتم، أسلموا»
هكذا خداوند متعال ، دین را بر دو امر پایه گذاری کرده است:

- 1 - پاکیزه نگهداشتن روانها و آرامش و آسایش خردها از آلودگیهای اعتقاد و باور و بردگی همنوع خود و این که: الوهیت و ربوبیت تنها از آن خداست (آل عمران/ 85).
- 2- اصلاح و سازگار نمودن دلها با کردار نیکو و نیت خالص برای خشنودی خدا و بندگانش.

وقتی اهل کتاب فهمیدند که کتابهایشان پیامبر خاتم را ستوده است با هم به اختلاف پرداختند. از این رو، حسد و کینه ورزی با پیامبر و مؤمنان، ستمگری و طمع مقام و ریاست در میانشان، سبب گروه گروه شدن آنان گشت.

بدینگونه خداوند احتجاج اهل کتاب و امثال آنها را درباره ی توحید از بیخ و بن می کند و میگوید: ای محمد! اگر با تو سر جنگ دارند، بگو: من تسلیم خدایم و بندگی ام از جان و دل برمی آید و چیزی را شریک و همتای او قرار نمی دهم و پیروانم نیز، خالصانه خود را تسلیم و فرمانبردار فرمانروای به حق نموده اند. (نساء آیه: 125)، (یوسف آیه: 108).

خوانندگان گرامی !

آیات متبرکه (21 الی 25) ادامه و استمرار شمار قبحات و بی شرمیهای یهودیان را به بیان میگیرد که خداوند متعال خطاب به پیامبر، پرده از کار و بار شکفت انگیزشان برمی دارد. آنان به دلیل خودخواهی و تکبر، از قضاوت کتاب آسمانی خود، پشت کردند، چون میپنداشتند از سلسله ی پیامبران اند و از عذاب روز قیامت - جز چند روزی - در امان خواهند ماند.

بصورت عام در آیات متبرکه : سزای و مجازات کشتن پیامبران و روی گردانیدن اهل کتاب از حکم الهی را به بیان میگیرد .

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢١﴾

به راستی کسانی که به آیات خدا کفر می ورزند، و پیامبران را به ناحق می کشند و (نیز) کسانی از مردم را که به عدالت امر می کنند؛ به قتل می رسانند، پس آنان را به عذابی درد ناک مزده بده! (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الَّذِينَ يَكْفُرُونَ»: آنان که کافرند، به طور خاص اینها یهودیانند. «مِنَ النَّاسِ»: از مردمان، یهودیان. «فَبَشِّرْهُمْ»: به آنان اعلام کن، خبر ده، بشارت؛ یعنی، خبر شادی آور که از روی تهکم و تمسخر در کردار شر، کاربرد پیدا می کند.

تفسیر :

« إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ »: یهودیانی که آیات و نشانه‌های پیامبران خویش را تکذیب نموده «وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ» و پیامبران و پیروان دعوتگرشان را بدون سبب و گناه به قتل می رسانند، قاتلان از یهود که زکریا و فرزندش، یحیی را به قتل رساندند و به جان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز سوء قصد نمودند،

مفسرین کثیر فرموده است: بنی اسرائیل در آغاز روز سی صد پیامبر را به قتل رساندند، و در آخر روز بازار بقالی خود را برپا کردند. (صفوأة التفسیر) هکذا در حدیث شریف آمده است که: بنی اسرائیل در یک روز چهل و سه یا یکصد و هفتاد، یا یکصد و دوازده تن صلحاء را به شهادت رسانیدند. در این آیه مبارکه به نصاری نجران و کافران دیگر نیز گوشزد می شود که انکار احکام الهی و مخالفت پیغمبران و مقابله با ناصحین انصاف پسند و با منتهای شقاوت و قساوت دست آغوشته به خون ایشان، امری عادی و معمولی نیست؛ چنین مردم به دردناکترین عذاب‌ها سزاوار، و از کامیابی هر دو جهان محروم اند؛ زحمت ایشان بر باد، و مساعی‌شان ضایع نخواهد گشت وقتی که به آنها در این جهان و آن جهان جزا داده شود هیچ نجات‌دهنده و مددکاری برای آنها موجود نخواهد گردید. (تفسیر کابلی)

« وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ »: و پیامبران و پیروان دعوتگرشان را به قتل می رسانند که مردم را به نیکی و عدالت خوانده و به آن دستور می دهند.

« فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (21) »: برای آن‌ها به عنوان جزای عملکردهای‌شان در دوزخ عذابی است دردناک. این عذاب تمام کسانی را نیز دربر می گیرد که به شریعت استهزا نمودند و یا مانع انتشار آن شدند و یا پیروانش را با کشتن و حبس کردند مورد آزار و اذیت قرار دادند.

باید گفت که: در حقیقت شایسته ی آن بودند؛ زیرا سه نوع جنایت را مرتکب شده بودند: کافر بودن به آیات خدا، و کشتن پیامبران و کشتن دعوتگران راه خدا.

در حدیث شریف آمده است که ابو عبیده جراح (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید: «چه کسی در روز قیامت عذاب سخت‌تری دارد؟ فرمودند: مردی که پیامبری را، یا امر کننده به معروف و نهی کننده از منکری را کشته باشد. آن‌گاه این آیه کریمه راتلاوت کردند.»

یادآور می شویم که امر به معروف و نهی از منکر بر امتهای پیشین نیز واجب بود.

همچنین در حدیث شریف آمده است: «کسی که به معروف امر یا از منکر نهی می‌کند، او خلیفه خداست در زمینش و خلیفه رسول اوست و خلیفه کتاب اوست».

شان نزول آیات 21 و 22 :

ابوالعباس محمد بن یزید بن عبدالاکبر بن عمیر از دی شمالی بصری میرد یمانی از علما برجسته بصره می‌فرماید: پیامبران خدا به میان مردم بنی اسرائیل می‌رفتند و به سوی دین خدا فرایشان می‌خواندند؛ اما آن مردم، پیامبران را می‌کشتند. پس از گشتن آن عده از پیامبران، جمعی مؤمن، قیام می‌کردند و دوباره مردم را به دین اسلام فرامی‌خواندند، آن مردم نیز، همچون شیوه‌ی پیشین خود با پیامبران، آن مؤمنان را می‌کشتند. و به همین ترتیب... پس این آیات درباره‌ی آنان نازل شده است». مراد آیه؛ شرمسار ساختن یهودیان منحرف از راه حق تا روز قیامت و تهدید و سرزنش یهودیانی است که در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم به سر می‌بردند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٢٢﴾

آنان کسانی هستند که اعمالشان در دنیا و آخرت تباه شده، و برای آنان هیچ یاور و مددکاری نیست. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَبِطَتْ»: تباه رفت، بی اثر ماند، به در شد.

تفسیر :

«أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»: آن گروه کافران و قاتلان کسانی هستند که پیغمبران و امر به معروف و نهی از منکر کننده را می‌کشتند، اعمال نیک و حسناتی که انجام دادند به هدر رفته، و در دو جهان اثری از آن باقی نمانده است، بلکه نفرین و خواری دنیا و آخرت برای آنان می‌ماند. واقعیت امر اینست که در بسیاری از حالات يك انحراف، تمام اعمال شخص را تباه می‌کند.

« وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (22) »: برای آن‌ها هیچ سعادتی در دنیا و هیچ نجاتی در آخرت نیست، برای گناهانی همچون پیامبرکشی، شفاعتی در کار نیست، در دنیا مورد لعنت قرار گرفتند و خواری و ذلت و پستی بر آنان رو نمود و در آخرت هم که مسلماً حال و روزگار بدتری دارند، بلکه زندگی‌شان کلاً تباهی و عار به شمار می‌رود و آخرت‌شان نیز توأم با لعنت و آتش دوزخ است و در آخرت برای آن‌ها یاری دهنده‌ی نیست که عذاب را از آنان دفع کند؛ هیچ قدرتی از قدرت‌هایی که باور دارند در دنیا و یا آخرت و یا در هر دو جا به درد آنان می‌خورند، در واقع هیچ یک از آنها قادر به یاری کردن او نخواهد بود. زیرا حق تعالی بر امر خود غلبه دارد و هیچ مانعی برای قضا و قدرش نمی‌باشد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فُرِيْقًا مِنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾

آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (آسمانی) داده شدند، به سوی کتاب خدا (قرآن) دعوت می‌شوند تا در میان آنها قضاوت (و حکم) کند، پس گروهی از آنان روی می‌گردانند در حالی که اعراض دارند؟! (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ»: بهره‌ای از کتاب آسمانی به آنان داده شد، آنان، کاهنان و

عالمان یهودند. «کتاب الله»: تورات یا قرآن. «معرضون»: پشت کنندگان، روی گردانان.

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ»: آیا ای محمد از این تعامل یهودیان تعجب نمی‌نمائی که از تورات بسیار می‌آموزند و تمام احکامش را می‌فهمند. مفسر جار الله زمخشری فرموده است: منظور احبار یهود است که آنها سهمی فراوان از تورات را دریافت داشته‌اند.

«يُذْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (23)» ولی زمانی که به آن‌ها هنگام نماز عه گرفته شود که بیائید حکم الله متعال را از تورات بگیریم بعد از شنیدن حکم، گروهی از آن‌ها روی می‌گردانند از روی عناد، تمرد و سرکشی و طغیان به دنبال غیر تورات می‌روند.

در عین علم و آگاهی‌ای که از آن دارند و در عین اینکه به وجوب عمل به آن هم معترفند. یعنی هنگامی که از آنها دعوت می‌شود که بسوی قرآن بیائید که قرآن با بشاراتی که در کتب مسلمة شما وارد شده موافق است، و اختلافات شما را به طور صحیح فیصله می‌کند؛ جماعتی از علمای ایشان تغافل می‌کنند؛ حال آنکه دعوت به قرآن، فی الحقیقت دعوت به تورات و انجیل است؛ بلکه بعید نیست که اینجا مقصود از کتاب الله تورات و انجیل باشد، یعنی، بالفرض فیصله منازعات شما را به کتاب خود بگذاریم اما، مشکل این است که آنها مقابل خواهشات و اغراض پست، از هدایات کتاب خود نیز اعراض می‌نمایند، و بشارت آن را نمی‌شنوند، و احکامش را گوش نمی‌دهند؛ چنانکه در رجم زانی از حکم منصوص تورات صراحتاً اعراض کردند.

باید گفت که دین مقدس اسلام، دین انصاف دین عدالت و دین احترام به دیگران است. از فحوای آیه مبارکه «يُذْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ»: معلوم می‌گردد که؛ از علمای دیگر ادیان دعوت بعمل می‌آورد، تا کتاب خودشان را حاکم قرار دهند. در ضمن قابل یادآوری است که: همه‌ی علمای اهل کتاب انسانهای بد نبودند. از اینکه از کتاب الهی روی گشتنند خطرناک نیست ولی لجاجت شان خطرناک از اعراض شان است.

همچنان مفسران در ذیل این آیه مبارکه مینویسند که این آیه مبارکه: به قصه و داستانی اشاره دارد که یهود وقتی دو نفرشان مرتکب زنا شدند، محاکمه را پیش پیامبر صلی الله علیه و سلم آوردند، پیامبر حکم رجم آن دو را صادر کرد، اما آنها از آن امتناع کردند و گفتند: در کتاب ما فقط تحمیم یعنی روسیاه کردن هست و بس، اما وقتی تورات را آوردند، مسأله‌ی رجم را در آن یافتند، پس آن دو رجم شدند. آنگاه برآشتند، خدای متعال با نازل کردن این آیه اعمال آنان را تقبیح کرد. (تفصیل این داستان را میتواند در صحیح بخاری در «کتاب التفسیر» مطالعه فرماید.

یادداشت:

مؤرخان مینویسند که کتاب تورات پانصد سال پس از فوت حضرت موسی علیه السلام به رشته تحریر در آمده است، بنابر به همین دلیل است، که در مسیر تاریخ، دستخوش ظلم و ستم ظالمان دنیا پرست قرار گرفت و تحریف شده است.

شان نزول آیات 23 - 24:

198- ابن ابوحاتم و ابن منذر از عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند: رسول الله صلی الله علیه و سلم در خانه‌ای که در آن تورات تدریس می‌شد به «بیت المدارس»

(مدرسه ی تدریس تورات) رفت و چند نفر یهودی در آنجا بودند داخل شد و آن‌ها را به اسلام دعوت کرد، نعیم بن عمرو و حارث بن زید از او (پرسیدند: ای محمد! تو از کدام دین پیروی می‌کنی؟ پیامبر گفت: من به دین ابراهیم و از پیروان راه او هستم. گفتند: ابراهیم بدون شک یهودی بود. پس رسول الله به ایشان گفت: بیایید به تورات مراجعه نمایم تا کتاب شما بین ما حاکم باشد، اما آن‌ها از این کار ابا و ورزیدند. پس الله ایات: « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقًا مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ (23) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (24)» را نازل کرد.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢٤﴾

این (عمل آنها) بدان سبب است که آنان گفتند: « آتش (دوزخ) جز چند روزی به ما نخواهد رسید». و این (افتراها و) دروغهایی که می‌بافتند آنان را در دینشان فریفته و مغرور ساخت. (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذَلِكَ»: منظور، أعراض و پشت کردن. «لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ»: آتش به ما نخواهد رسید، به مازیان نخواهد رسانید. «غَرَّهُمْ»: آنان را فریفت، گول زد.

تفسیر :

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ»: «این» روی گرداندنی امتناع و اعراض شان از شریعت الله متعال این است که آن‌ها ادعا می‌کنند فرزندان اوتعالی و دوستانشان اند و دوست هیچگاه دوست خود را عذاب نمی‌نماید و اگر عذاب هم بکند این عذاب برای مدتی کوتاه و مطابق با روزهایی است که گوساله را پرستیدند، یعنی آیام معدود که همانا چهل روز که گوساله پرستی بودند. این گمان آن‌ها دروغ، دَجَل، بی‌اساس و بی‌بنیاد است.

باید گفت که دین مقدس اسلام، خودبتربینی، چه بر اساس دین باطل و چه بر اساس نژاد، ممنوع و محکوم است.

«وَ غَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (24)» و هر که به الله متعال کافر شود هر کسی که باشد حق تعالی او را در آتش دوزخ جاودان می‌سازد، با این حال آن‌ها ادعا می‌کنند که پروردگار به یعقوب علیه السلام و عده عدم تعذیب فرزندان را داده است، این ادعای آن‌ها مجرد دروغ و افتراء است. باید با تمام صراحت اذعان داشت که: همه‌ی مردم در دادگاه الهی یکسان هستند.

باتأسف باید گفت که در عصر امروزی ما تعداد از مسلمانان بی اختیار و بدون تعقل و تأمل پیرو سرگذشت اهل کتابند؛ زیرا هنگامی که به سوی دستورات قرآن عظیم الشان و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم دعوت و فرا خوانده میشوند که قاضی در بین شان باشد و دردهایشان را درمان کند؛ می‌گریزند؛ پشت می‌کنند و بهانه‌ها می‌آورند و حتی با ناز و خودبینی گستره ی زندگی را تنها در راستای دنیای مادی می‌بینند و بس و ضرورت نمی‌دانند که دین را در زندگی عملی مردم و روابط اقتصادی – اجتماعی و خانوادگی، دخالت دهند، حال آن که در عرصه ی ادعا خود را مؤمن و مسلمان هم می‌پندارند.

فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٥﴾

پس چگونه خواهد بود (حالشان) هنگامی که آنها برای روزی که شکی در آن نیست، گرد آوریم و به هر کس (پاداش) آنچه فراهم کرده به تمام و کمال داده شود؟ و به آنها ظلم نخواهد شد. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كَيْفَ»: حال آنان چگونه خواهد بود؟ چه وضعی پیدا می‌کنند؟. «وُفِّيَتْ»: به تمام و کمال داده شد.

تفسیر :

«فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ»: پس حال ایشان در روز قیامت چگونه باشد آن زمانیکه ایشان را برای محاسبه، حساب و کتاب جمع کنیم که در وقوع آن هیچ شکی هم نیست در آن روز معلوم خواهد شد که به چه تاریکیها افتاده اند و چگونه رسوا شدند. «وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ» در روز حشر هر نفسی هر عملی را که انجام داده اند و کسب کرده اند در آن روز بتمامی و بکمال داده خواهد شد و کوچکترین عمل نیک کسی ضایع نمی‌گردد.

«وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (25)»: و کوچکترین عمل نیک کسی ضایع نمی‌گردد یعنی نه عذابی اضافی می‌بینند و نه پاداشی ناقص می‌یابند. دادگاه الهی بر اساس عدالت تشکیل می‌شود و هر کس به جزای خود می‌رسد. پاداش جرایم به فرض و تخمین داده نمی‌شود؛ سزا متکی بر جرایمیست که خود و مجرمان بر جرمیت آن اقرار نمایند؛ هیچ عملی محو و نابود نمی‌شود، بلکه به صاحبش برگردانده می‌شود. و طوریکه یادآور شدیم: زیاد از استحقاق جزا داده نمی‌شود، و کوچکترین عمل نیک کسی ضایع نمی‌گردد. بناً باید همیشه در یاد قیامت باشیم و خرافات را کنار بگذاریم.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (26 الی 30) در باره دلایل قدرت، عظمت و اختیار خداوند متعال در هستی، حذر از دوستی با کافران، بیم از روز آخرت، بحث بعمل می‌آید.

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُدْئِلُ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٦﴾

بگو: «بارالها! ای دارنده پادشاهی (و هستی جهان) به هر کس که خواهی، پادشاهی (و فرمانروایی) می‌بخشی، و از هر کس خواهی پادشاهی (و فرمانروایی) را می‌گیری، و هر کس را خواهی عزت می‌دهی، و هر که خواهی خوار می‌کنی، همه خوبیها به دست توست، بی شک تو بر هر چیز توانایی. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اللهم»: یا الله، پروردگار! «مالك الملك»: ای دارنده ملک، فرمانفرما. «توتی»: میبخشی، میدهی. «تنزع»: باز پس می‌گیری، می‌ستانی. سلب مینمایی.

تفسیر :

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ» یعنی بگو: «بارخدا، ای مالک ملک» یعنی: ای مالک جنس و حقیقت فرمانروایی، ای آنکه در ید بلاکیف تو مقالید تمام امور و تصرف در هستی قرار دارد و برای اوست تمام کسانی که در آسمانها و زمین قرار دارند، مالک واقعی تمامی

حکومت‌ها پروردگار با عظمت است. مُلک برای غیر خدا، موقّتی و محدود است. حالاکه :
مالک حقیقی و واقعی اوست پس دیگران امانتداری بیش نیستند و باید طبق رضای مالک
اصلی عمل کنند. پس آی انسان در حالیکه مالک مُلک نیستی، پس چرا با داشتن آن
مغرور و با از دست دادنش مأیوس شوی!

« تُوْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ » تو در تمام عالم متصرف هستی، تو
و تنها تویی که پادشاهی را برای کسی از بندگان که خواهی می‌بخشی و از کسی که
بخواهی ملک پادشاهی را می‌ستانی، «تُوْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ» خداوند متعال به هر کس که
شایسته و لایق باشد، حکومت می‌دهد. همان گونه که به سلیمان، یوسف، طالوت و
ذوالقرنین عطا نمود.

« وَ تَعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ » هر که را بخواهی عزت و بزرگی می‌بخشی و هر که
را بخواهی خوار و ذلیل می‌گردانی، بناعزت و ذلت به دست الله متعال است، از دیگران
نباید توقع عزت داشته باشیم .

«بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (26)»: خزاین و گنجینه ی تمام خیر و برکت فقط
در دست تو انمند توست و تو بر همه چیز قادری. خواهی عزیز کنی، خواهی خوارداری،
خواهی بخوانی و بنوازی، خواهی برانی و بیندازی. کار توداری تو کریم و مهربانی،
رحیم و رحمانی عزیز و سلطانی.

یادداشت:

این که الله خیر را ذکر کرده «بِيَدِكَ الْخَيْرُ» و شر را ذکر نکرده است، بدان سبب است
تا ما را تعلیم دهد که در مقابل خدا ادب را رعایت کنیم و به عنوان رعایت ادب شر را
به خدا نسبت ندهیم، هر چند شر نیز به دست تقدیر او است. «قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ.»
ابن‌کثیر می‌گوید: «در این آیه کریمه خدای سبحان پیامبر خویش صلی الله علیه وسلم و
امتشان را به‌سوی شکر نعمت خویش ارشاد و توجیه می‌کند زیرا او نبوت را از بنی‌اسرائیل
گرفت و آن را به پیامبر قریشی عربی، فرستاده خویش به‌سوی انس و جن و خاتم الانبیاء
علی‌الاطلاق صلی الله علیه وسلم تفویض کرد و این پیامبر محبوب خویش را به خصوصیت
مخصوص گردانید که به هیچ پیامبری از پیامبران داده نشده است، چون دادن علم صفات و
شریعت خویش به آن حضرت صلی الله علیه وسلم ، آگاه ساختنشان بر پاره‌ای از اخبار غیبی
گذشته و آینده، آشکار ساختن حقایق آخرت بر ایشان، منتشر ساختن امتشان در مشارق و
مغارب زمین و غیر این از موهبت‌هایی که همه سزاوار شکر و سپاس اند.»

شأن نزول آیه 26 :

ابن ابی حاتم از قتاده نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم از درگاه خداوند مسألت
می‌کرد که ملت روم و ایران را از زمره ی امت او قرار بدهد. خداوند نیز این آیه را
نازل فرمود: «اللهم مالت الملك...» یا این که : ابن عباس و انس بن مالک می‌گویند:
وقتی پیامبر، مکه را فتح کرد و به مسلمانان وعده ی پیروزی بر ایران و روم داد؛
منافقان و یهودیان گفتند: آرزوی بسیار دور و دست نیافتنی است! سرزمین ایران و روم
کجا و محمد کجا؟! آنان تواناتر و نیرومندتر از آن هستند که در موردشان چنین تصور
شود. مگر سرزمین مکه و مدینه، محمد را بس نیست که چشم طمع به سرزمین ایران و
روم دوخته است؟ (تفسیر قرطبی ۵۲/۴).

تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢٧﴾

(یکی از علامات قدرت تو این است که) شب را در روز داخل می کنی، و روز را در شب داخل می کنی، و زنده را از مرده بیرون می آوری، و مرده را از زنده بیرون می آوری، و به هر کس بخواهی بی شمار روزی می دهی. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تولج» (وج): وارد می کنی، در می آوری. «تخرج الحي من الميت»: زنده را از مرده خارج می سازی، به وجود می آوری. همان گونه که شب به داخل روز می خزد و روز از شب می خیزد، عین این خزش و خیزش در سلول های موجود زنده برقرار است. پیوسته سلولهایی می میرند و سلول های دیگری به وجود می آیند، و چرخه حیات و موت لحظه ای متوقف نمی گردد. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

«تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ»: گاهی از شب می گاهی و به روز می افزائی و گاهی از روز می گاهی و به شب می افزائی. شب روز را به سرعت می پوشاند پس ناگهان تاریکی را می یابی که آهسته آهسته رخت برمی بندد و بساط خویش را از جهان برمی چیند. و روز شب را می پوشاند پس ناگهان روشنایی را می یابی که اندک اندک فراگیر می شود.

و همچنین فصلهای سال اعم از تابستان و زمستان را دگرگون می کنی. و این قانون ثابت در تمام فصلهای سال است، پس هر چه از یکی از آنها بگاهی، در دیگری می افزایی. بنابر همین قانونمندی خداوند متعال است که زمان شب و روز در تمام ایام سال به طور ثابت (24) ساعت است و این مقدار ثابت، در هیچ فصلی با فصل دیگر و در هیچ مکانی با مکان دیگر اختلاف ندارد، تمام این تغییر و تحول طی یک سازو کار عجیب و حکمت و قدرتی نافذ صورت می گیرد. و همه این تغییرات شب و روز و پیدایش فصلها یکی از برکات و الطاف الهی است.

«وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» قدرت پروردگار با عظمت محدود نیست. او از مرده، زنده و از زنده، مرده خارج می سازد. یعنی: انسان ذی روح و زنده را از نطفه مرده بیرون می آوری، سپس نطفه مرده را از شخص زنده، همین گونه تخم را از مرغ بیرون می آوری و مرغ را از تخم و این تویی که نبات سبز را از دانه خشک و خرماي ساقه بلند را از هسته جامد می رویانی، و این تویی که مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن بیرون می آوری. چنین است نظر ابن کثیر، و مفسر طبری فرموده است: که برخی از مفسران می نویسند: ناپاک را از پاک و پاک را از ناپاک جاهل را از عالم و دانا از نادان، کامل از ناقص و ناقص از کامل در تصرف قدرت خاص اوست. اما بهترین تأویل، تأویل آنهایی است که گفته اند: انسان و حیوانات زنده را از نطفه ی بی جان، و نطفه ی بی جان را از انسان زنده و حیوانات بیرون می آورد. (تفسیر طبری. ۳۰۹/۵)

«وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (27)» و خداوند هرکسی را که بخواهد بیش از اندازه روزی عطا میکند، سرچشمه لطف الهی بی انتهاست. رزق بی حساب، یعنی برای سرچشمه رزق محدودیتی نیست، یعنی روزی می دهد در دنیا بدون رنج و زحمت، و

بیش از اندازه در آخرت از نعیم بهشت برخوردار می‌سازد. و این پاداش و روزی از برای کسی است که در این دنیا چندان که طاقت دارد عبادت کند که فردا در آخرت جزا و نعمت آن بیابد.

خواننده محترم!

هدف از این آیه ها، (26 و 27) دلداری پیامبر بزرگوار در برابر موضعگیری مشرکان و اهل کتاب، افکار دعوت او در آیات پیشین، یادآوری قدرت خدا در یاری نمودن دین خود و برتری کلمه ی والای حق است. مشرکان به دلیل این که پیامبر شخصاً به بازار می رفت و خرید روزانه می کرد و همچون هر انسانی خوردن و آشامیدن داشت، پیامبری او را انکار می کردند. اهل کتاب هم غیر از پیامبران بنی اسرائیل، پیامبری را نمی پذیرفتند.

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿٢٨﴾

مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان دوست و ولی خود بگیرند، و هر کس چنین کند، با خدا هیچ رابطه ای ندارند (و عهد و پیمان او با خدا گسسته شده است). مگر اینکه (از آزار و اذیت) آنها بترسید (در ظاهر با آنان دوستی کنید). و خداوند شما را از (کیفر) خودش برحذر می دارد، و بازگشت به سوی خداست. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أولياء»: جمع ولی، دوست، یار و یاور. «من دون»: به جای. «فليس من الله في شيء»: بهرای از دین خدا ندارد و از دوستی و رحمت خدا دور است. «إلا أن تتقوا منهم تقاة»: مگر این که به نوعی از آنان حذر کنید، آنگاه در ظاهر – سلسله ی دوستی بجنبانید که زیان نبینید. «تقاة»: حذر کردن، پرهیز نمودن. «يحذركم الله نفسه»: خدا شما را از کیفر برحذر میدارد، می ترساند.

تفسیر :

«لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»: غیر معقول است که انسان محبت الله و محبت دشمنانش را با هم جمع کند. بناً مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان به دوستی انتخاب و با آنها مهر و محبت بورزند و قلباً به همیاری با آنان متمایل باشند. مفسر جار الله زمخشری فرموده است: مسلمانان از دوستی با کفار منع شده اند، اعم از این که به سبب خویشاوندی باشد، یا دوری یا هر سببی دیگر از اسباب معاشرت. مفسران می نویسند که : علایق و روابط سیاسی نباید مُنَجَّرَ به سلطه پذیری یا پیوند قلبی با کفار شود.

« وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ »: و هرکس چنین کند یعنی هرکس به سراغ کفار برود، کافران را به جای مؤمنان به ولایت و دوستی بگیرد، خداوند متعال او را به حال خود رها و از امدادهای غیبی خود محروم می‌سازد.

در هیچ چیز از الله نیست یعنی: او را از دوستی خداوند متعال هیچ بهره ای نیست، بلکه او در همه احوال خویش از حق تعالی بریده و او نیز از وی بیزاری جسته است، و هرکس چنین کند یعنی هرکس به سراغ کفار برود، کافران را به جای مؤمنان به ولایت و دوستی بگیرد، خداوند متعال او را به حال خود رها و از امدادهای غیبی خود محروم می‌سازد.

«إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً»: مگر این که بیم آزار و شر آنها را داشته باشید که در این صورت می‌توانید به ظاهر دوستی آنها را به زبان بیاورید، بدون این که قلباً به آن راضی باشید؛ چون از نوع مدارا و سازش با ابلهان است که روایت شده است: ما در مقابل اقوام به ظاهر روخوش هستیم اما قلباً آنها را نفرین می‌کنیم. البته ارتباط ظاهری با کفار برای رسیدن به اهداف والاتر، در مواردی جایز است.

«وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ»: و از خشم حق تعالی بترسید که او شما را بر حذر داشته و از همه آنچه موجب عقاب و عذاب اوست نهی فرموده است. بناً در مواردی که اصل دین در خطر باشد، باید همه چیز را فدا آن کرد و فقط باید از الله متعال ترسید.

«وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (28)» مبدا به خاطر کامیابی و رفاه چند روزه دنیا، سلطه‌ی کفار را بپذیرید که بازگشت همه‌ی شما به سوی اوست، به زودی به سوی او باز می‌گردید تا هریکی را مطابق اعمالش پاداش دهد و براساس آن برای نیکوکاران جزای نیک و برای بدکاران عذاب آتش است.

این بدین معنی است که در دل مسلمان خوف اصلی خداوند متعال باشد، و کاری نکند که مخالف رضای الهی واقع گردد؛ مثلاً، از جماعت اسلام گذشته، بدون ضرورت، ظاهراً یا خفیه، با کفار موالات نماید، یا در وقت ضرورت در اختیار نمودن صورت موالات از حدود شرعی تجاوز کند، یا خطرات موهوم و حقیر را یقینی و مهم ثابت کند، و این چنین مستثنیات یا رخصت‌های شرعی را الله خواهشات نفسانی گرداند؛ به آنها باید تذکر داد که تماماً در محضر عدالت عالیه خداوند متعال حاضر می‌شوند، در آنجا حيله و حواله دروغ، کاری از پیش برده نمی‌تواند.

به یاد داشته باشید که اگر برای حفظ جانتان آسیبی به دین خدا، یا جماعت اهل ایمان و یا فرد مؤمنی رساندید، از مؤاخذه‌ی الهی رهایی نخواهید یافت و طوری که یادآور شدیم؛ بازگشتتان به هر حال به سوی الله متعال است.

مفسر تفسیر «معارف القرآن» در بابت می‌نویسد: «در بسیاری از آیات قرآن، مسلمانان به طور مجمل و مفصل از دوستی و موالات با غیر مسلمانان به شدت منع شده‌اند.

مسلمانان ناآگاه از مطالعه چنین آیات صریحی، در این شبهه قرار گرفته‌اند که در دین مقدس اسلام هیچ‌گونه مجالی برای مدارا و حسن اخلاق با دگراندیشان وجود ندارد. از طرف دیگر؛ از بسیاری آیات قرآن، فرمانها و عملکرد پیامبر ص، رفتار خلفای راشدین و صحابه کرام ش چنان احسان و سلوک و اظهار همدردی و غمخواری با غیر مسلمین ثابت می‌شود که مانند آن را در میان هیچ‌یک از ملل جهان نمی‌توان یافت. پس اگر مسلمانان به

طور سطحی قضاوت کنند، میان احکام و فرمانهای قرآن و سنت پیامبر ص تعارض خواهند یافت؛ اما این تصورات نتیجه برخورد سطحی با تعالیم حقیقی قرآن است. اگر آیات قرآن را که مربوط به این موضوع است از مواضع مختلف جمع کرده و در آنها ببیندیشیم، در آن صورت، نه برای غیر مسلمانان جای شکایتی باقی می‌ماند و نه در میان احادیث و آیات تعارضی مشاهده خواهد شد و این موضوع به گونه‌ای روشن خواهد شد که در آن فرق بین موالات، احسان، همدردی و غمخواری و حقیقت هر یکی معلوم گردد، و این که از آنها چه اندازه جایز و چه مقدار ناجایز است و آن که ناجایز است، وجوه و دلایل عدم جواز آن چه چیزهایی است.

اصل این است که تعلق و رابطه بین دو شخص یا دو گروه، دارای درجات متفاوتی

است؛ یک درجه از تعلق، موالات قلبی یا محبت و مودت قلبی است که فقط مختص مؤمنان است و این گونه تعلق مؤمن با غیر مؤمن در هیچ صورتی جایز نیست.

درجه دوم مواسات است که به معنی همدردی و خیر خواهی و نفع رسانی است. البته این کار به غیر از کفار حربی‌ای که با مسلمانان بر سر پیکارند با سایرین جایز است. در آیه هشتم از سوره «ممتحنه» تفصیل آن چنین بیان شده است: «لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتُلُوا فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخَرِّجُواكُم مِّن دِينِكُمْ أَنَّ تَبْرؤَهُمْ وَنُقِسُوا إِلَيْهِمْ» [الممتحنة: 8]. «خدای تعالی شما را منع نمی‌کند از کسانی که با شما نمی‌جنگند در دین و بیرون نکرده‌اند شما را از خانه‌هایتان که با احسان و انصاف با آنان رفتار کنید».

سوم، درجه مدارا است که معنی آن خوش خلقی ظاهری و برخورد دوستانه است، که این با تمام غیر مسلمانان در مواردی جایز است، از جمله وقتی که مقصد از آن، فایده رساندن دینی باشد، یا آنان مهمان باشند، یا هدف، حفظ خود شخص از ضرر و شر آنها باشد، که مراد از آیه: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتُ» در اینجا، همین درجه مدارا است. یعنی: با کفار موالات جایز نیست مگر در حالی که بخواهید خود را از شر آنان حفظ کنید و چون مدارا صورتا موالات می‌باشد بنابراین، این مورد از حکم نهی از موالات با کفار مستثنی شده است.

چهارم، درجه معاملات است که با آنان تجارت یا اجاره یا پیمان کاری و معاملات صنعت و حرفه انجام شود. این نیز با غیر مسلمانان جایز است بجز موقعی که از آن معامله، ضرری به عموم مسلمانان برسد.

عمل رسول الله صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین و دیگر صحابه ش گواه این مدعا است. بر همین اساس است که فقها فروش اسلحه به کفار حربی را ممنوع کرده و باقی معاملات را اجازه داده‌اند. اما به کار گرفتن کفار یا خود برای‌شان کار کردن، هر دو جایز است.

رسول الله صلی الله علیه وسلم که رحمه للعالمین است با غیر مسلمانان آنچنان احسان و همدردی و خوش رفتاری می‌نمود که نظیرش در جهان یافت نمی‌شود. سالی که در مکه مکرمه قحط سالی شد، پیامبر ص به دشمنانی که آن حضرت ص را از وطن بیرون کرده بودند، کمک کرد و هنگامی که مکه مکرمه به دست پیامبر ص فتح شد و همه دشمنان مغلوب لشکریان اسلام شدند، همه را آزاد کرد و فرمود: «لا تثریب علیکم الیوم». یعنی شما امروز تنها بخشیده نمی‌شوید بلکه بر مظالم و جرایم گذشته خود نیز سرزنش نخواهید شد. وقتی آن حضرت ص در جنگ با دشمنان کسی را به اسارت می‌گرفتند، آن چنان با وی رفتار می‌کردند که کسی با اولاد خویش چنان رفتار نمی‌کند. کفار و مشرکین انواع آزار و شکنجه را به آن حضرت ص روا داشتند اما هیچ‌گاه ایشان به فکر انتقام‌گیری نیفتاد و هیچ‌وقت در حق آنان نفرین نکرد.

حضرت عمر فاروق (رض) برای ذمیان نیازمند غیر مسلمان مانند دیگر مسلمانان از بیت‌المال حقوق مقرر کرد. تاریخ گواه این مطلب است که خلفای راشدین و صحابه کرام چگونه با این قبیل افراد رفتار کرده‌اند؛ همه اینها در حد مواسات و مدارا و معاملات انسانی بود نه موالاتی که از آن نهی شده است. «(بنقل از تفسیر صفوة التفسیر)». در اخیر می‌خواهم اضافه نمایم: شخص مسلمان نیرومند باید از حد رخصت صرف‌نظر نماید، و بر عزیمت عمل کند، و از خدا نسبت به مخلوق بیشتر بترسد.

شان نزول آیات 28 - 29:

- ابن جریر از طریق سعید یا عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: حجاج بن عمرو با کعب بن اشرف، ابن ابی حقیق و قیس بن زید همپیمان بود، این‌ها با جماعتی از انصار همراه شدند تا آن‌ها را گمراه کرده از دین حق برگردانند. رفاعه بن منذر، عبدالله بن جبیر و سعید بن خیثمه به آن‌ها (جماعت انصار) گفتند: از دوستی با این یهودان اجتناب کنید و از صمیمیت و همراهی با ایشان پرهیزید تا شما را به فریب و نیرنگ از دین‌تان منحرف نسازند، اما آن‌ها نپذیرفتند. پس در باره ایشان خداوند متعال آیات «لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (28) قُلْ إِنْ تَخَفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذَوْنَ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (29)» را نازل کرد. (طبری 6821 از طریق ابن اسحاق از محمد بن ابومحمد روایت کرده است.)

قُلْ إِنْ تَخَفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذَوْنَ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٩﴾

بگو: «اگر آنچه در سینه‌های شماست، پنهان دارید یا آشکارش کنید، خداوند آن را می‌داند، (و نیز) آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است می‌داند، و (مانند علم خود) الله به هر چیز قدرت کامل دارد. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صدر»: سینه‌ها، دل و درون. «محضرا»: آماده، حاضر، مهیا. «أمداء بعيدا»: فاصله‌ی زیاد، مسیر دور.

تفسیر:

«قُلْ إِنْ تَخَفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذَوْنَ يَعْلَمُهُ اللَّهُ» ای پیامبر! به مردم بگو آنچه را که در سینه‌ها دارید، چه پنهان کنید و یا آشکار، خدا در هر حال آن را می‌داند (از جمله دوستی با کفار) و یا هر عملی را آشکار و برملا سازد حق تعالی همه را می‌داند و از او هیچ چیزی پوشیده و پنهان نیست. ممکن است انسان نیت و راز خویش را از بندگان بپوشد، اما الله متعال را به این ترتیب فریب داده نمی‌تواند. «وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ» (الله متعال، مفسد را از مصلح باز می‌شناسد). و یعنی این از نهایت خیرخواهی اوست که پیشاپیش شما را نسبت به اعمالی که ممکن است موجب تباه شدن عاقبتان گردند، هشدار می‌دهد.

«وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» و به تمام امور آگاه است و تمام آنچه را که در آسمان‌ها و زمین اتفاق می‌افتد می‌داند، و ضمائم دل شما را هم می‌داند و به آن جزا دهد. پس شایسته است از وی بترسید و از عذاب و خشم وی بر حذر باشید.

در این هیچ جای شکی نیست که: علم خداوند به آشکار و نهان، به زمین و آسمان، یکسان است. از خدایی که به اسرار تمام آسمان‌ها آگاه است، چه چیز را می‌توان پنهان کرد؟ در ضمن باید گفت: که توجه به علم خداوند، مایه‌ی زنده شدن وجدان مذهبی و مانع گناه و توجیه آن است.

«وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (29)» «و خداوند بر هر چیزی تواناست». چون علم وی چنین محیط و قدرتش عام و تام است، گنهکار به هیچ صورت نتواند گناه خویش را

بپوشد، و از سزا نجات یابد، یا گریخته تواند. لذا او را نافرمانی نکنید زیرا در آن صورت، با مجازات او روبرو خواهید شد. این تهدیدی است بس بزرگ. خواننده محترم!

صاحب تفسیر «المنیر» در بیان احکام می‌فرماید: این دو آیه کریمه و امثال آن از آیات، از عقد پیمان و قرارداد میان مسلمانان با غیر آنان نهی نمی‌کند، چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و سلم با قبیله خزاعه - در حالی‌که هنوز بر شرک خویش بود - پیمان بستند. ولی شرط این است که به کفر کافران رضایت باطنی وجود نداشته باشد. اما دوستی و موالات با کفار حربی‌ای که اسباب آزار مسلمانان را فراهم آورده باشند، جایز نبوده بلکه دشمنی با آنها واجب است.

1- برخی از مالکی‌ها بر آنند که این آیات، دلیل بر آن است که یاری جستن از کفار در جنگ روا نیست. ولی بیشتر پیروان مذاهب اربعه، یاری جستن از کافر علیه کافر را جایز می‌دانند، در صورتی که آن کافر، به مسلمانان پندار و اندیشه نیک داشته باشد. ولی شافعی‌ها حتی این یاری جستن را نیز به این شرط مشروط گردانیده‌اند که مسلمانان به یاری آنها نیاز داشته باشند.

2 - آیه کریمه (28)، دلیل بر مشروعیت «تقیه» است. تقیه عبارت است از: نگهداری جان، یا آبرو، یا مال از شر دشمنان، که این بر حسب نوعیت دشمن بر دو نوع تقسیم می‌شود؛ زیرا دشمن یا دشمن دین است، یا دشمن دنیا. اگر دشمن دین باشد؛ پس مسلمانی که در مکانی قرار دارد که در آن بر آشکار ساختن دین خویش قادر نیست، بر وی واجب است که از آن مکان هجرت کرده به جایی برود که در آن توانایی اظهار دینش را دارد و اگر از مستضعفان است و قادر به هجرت نیست، بر وی رواست که در دار کفر بماند و به قدر ضرورت با آنها در ظاهر امر همراهی و موافقت کند، اما این اظهار موافقت، رخصت است و آشکار ساختن دین خویش عزیمت. و اگر دشمن، دشمن دنیای انسان باشد و او به سبب مال، یا امور دنیوی خویش در جایی احساس خطر کند، به قول راجح، در این صورت نیز هجرت بر وی واجب است.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿٣٠﴾

روزی که هر کس آنچه را از خیر و نیکی انجام داده، و آنچه از بدی مرتکب شده، حاضر شده می‌یابد. و آرزو می‌کند، ای کاش میان او و آن (کارهای بد) فاصله‌ای دور بود، و خداوند شما را از (کیفر) خودش بر حذر می‌دارد، و (در عین حال) الله به بندگان خود مشفق و مهربان است. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُحْضَرًا»: حاضر و آماده. «أَمَدًا بَعِيدًا»: فاصله زیاد.

تفسیر:

در آیه‌ی مبارکه قبل، بحث از علم و قدرت پروردگار با عظمت بود، در این آیه نمونه‌ای از علم و قدرت الهی را بیان می‌یابد. این آیه شبیه آیه 49 سوره‌ی کهف است که می‌فرماید: در روز قیامت مردم تمام اعمال نامه خود را در برابر خویش حاضر می‌یابند. طوریکه می‌فرماید: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا» در روز قیامت هر انسانی پاداش عمل خود را حاضر می‌یابد و هیچ چیز از اعمال انسان محو و

نابود نمی‌شود و در قیامت در برابر او حاضر می‌گردد یعنی روز قیامت تمام نیکویی‌ها و بدی‌ها در قبال نظر انسان پدیدار می‌گردد، و نامه اعمالی که در تمام عمر نموده به دست او داده می‌شود. برای اهل خیر ثواب بهشت است و برای اهل شر عذاب و آتشی است شعله‌ور. آنچه را انجام دادی مقابل خود می‌یابی و ثواب عملکرد نیک پاداش جزیل از سوی پروردگار جلیل است و جزای فعل بد خسارت و آتش است. و باید گفت که اعتقاد به حضور عمل در قیامت، مانع گناه در انسان می‌گردد.

«وَمَا عَمِلْتُمْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا» بسیاری از اعمالی که در دنیا مورد علاقه انسان است، در قیامت مورد تنقیر او قرار خواهد گرفت. در آن روز، مجرمین آرزو کنند که کاش این روز از ما بعید می‌بود؛ یا میان ما و این اعمال چندان فاصله از مشرق تا مغرب دور می‌بود که به آن نزدیک هم نمی‌شدیم. و آرزو میکند که ای کاش بین آن‌ها و عمل‌شان به اندازه آسمان و زمین فاصله می‌بود، ولی هیاهات!! به الله قسم چنین شخصی بدون شک در سختی قرار دارد و برای او هیچ‌گونه رهایی نیست. و حق تعالی به شما از باب انذار و رفع عذر خبر داده تا هر ذاتی از فرومایگی دور شود و به صلاح و تقوا دست یازد.

مفسر حسن می‌فرماید: «هر یک از شما در آخرت دوست دارد که هرگز با عمل بد خویش روبرو نشود، اما در دنیا حال برعکس است و او از گناه خویش لذت می‌برد.» باید گفت: در روز قیامت، پشیمانی هیچ سودی ندارد و آرزوها نشدنی است. کلمه (لو) در آیه مبارکه در مورد آرزوهای نشدنی بکار می‌رود.

«وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» و از جمله رأفت و مهربانی خدا بر بندگان یکی هم این است که آن‌ها را از روز آخرت بر حذر داشته، «وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ (30)» چون او تعالی به مخلوقاتش لطیف و رؤوف است و به آن‌ها اموری را خبر داده که مایه خورسندی‌شان است و از اموری باز داشته که به آن‌ها زیان دارد. و از جمله رأفت او یکی هم مهلت دادن و قبول توبه و اقامه حجّت و برهان می‌باشد.

خواننده محترم!

در آیات متذکره خداوند متعال، به روشنی بیان فرموده است که: همه ی کارها به دست توانای اوست. فرمانروای فرمانروایان، عزت دهنده، خوار کننده، بخشنده، بازدارنده و بر هر کاری توانا و شایسته است. اینک این آیه‌ها مؤمنان را بیدار می‌کند که باید تنها به بارگاه شکوهمند و پر قدرت الله روی آورند و در امور لازم زندگانی و همکاریهای اجتماعی از دوستانشان کمک گیرند و - به خاطر خویشاوندی و دوستی دیرینه - با دشمنان فعلی، دوستی نکنند و همنشین نشوند. عناوین برخی آیات در این باره: (آل عمران/ ۱۱۸)، (نسا/ ۱۴)، (مائده/ ۵۱)، (نفال/ ۷۳)، (مجادله/ ۲۲)، (ممتحنه/ ۱).

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات قبلی الله متعال، مؤمنان را از دوستی با کافران بدنهاد، منع فرمود، اینک در آیات (31 الی 32) توضیح میدارد که: راه دوستی با خدا، پیروی و امتثال از اوامر و نواهی آن چگونه است.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣١﴾

بگو: اگر الله را دوست دارید، پس از من پیروی کنید، تا خدا شما را دوست بدارد، و گناهانتان را برایتان بیامزد، و خداوند آمرزنده ی مهربان است. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تحبون الله»: خدا را دوست میدارید. محبت انسان به خدا و پیامبر، پیروی از فرمان آنان است.

تفسیر :

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»: ای محمد! به آنها بگو: اگر واقعا الله را دوست دارید چنانکه می گوئید پس از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد؛ چون من پیامبر او هستم.

در مورد مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه وسلم ولزوم اطاعت از او، در قرآن عظیم الشأن می خوانیم: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نساء، 80). هرکس از پیامبر پیروی کند، قطعاً از خدا پیروی کرده است. در جای دیگر می خوانیم: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» (فتح، 10). بیعت با تو بیعت با خداست.

در ضمن قابل یاددهانی است که: بهترین مکافات، مکافات معنوی است. محبوبیت نزد الله متعال و دریافت مغفرت، بهترین پاداش برای مؤمنان بحساب می آید.

«وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (31)»: یعنی اگر از پیامبر پیروی کنید و فرمانش را اجرا کنید خدا شما را دوست خواهد داشت و گناهان گذشته ی شما را می بخشاید.

از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: اطاعت و پیروی از پیامبر، موجب دریافت عفو الهی است.

ابن کثیر فرموده است: «این آیه کریمه، حکمی است علیه کسانی که ادعای محبت الله متعال را دارند، اما رهرو طریقه محمدی صلی الله علیه وسلم نیستند». پس چنین کسانی در واقع امر در ادعایشان دروغگو هستند تا آن گاه که در همه گفتار و کردار خویش، از شریعت محمدی و دین نبوی صلی الله علیه وسلم پیروی کنند، چنانکه در حدیث شریف آمده است: «هرکس کاری بکند که مطابق با شریعت ما نباشد، آن کار مردود است». (مختصر ابن کثیر ۱/۲۲۷).

شأن نزول آیه 31 :

ابن منذر از حسن بصری روایت می کند که: در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم مردمی بودند که می گفتند: ای محمد! سوگند به خداوند که ما ذات متعال او را دوست می داریم. همان بود که حق تعالی نازل فرمود: (بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید...).

محمد بن جعفر بن زبیر می گوید: این آیه درباره ی هیأت اعزامی نجران نازل شده که چنان می پنداشتند آن چه درباره ی عیسی علیه السلام - ادعا می کنند، دوستی با خداست. ابن عباس می گوید: یهودیان می گفتند: ما فرزندان و دوستان خداییم. وقتی این آیه نازل شد، پیامبر، آن را بر یهودیان عرضه کرد، نپذیرفتند.

در هر صورت، خطاب این آیه عام است و هر کس ادعای دوستی با خدا را داشته باشد، باید در کردار و گفتار ثابت کند و فرمان پیامبر را با جان و دل گردن نهد و گرنه دروغگوست.

در آیات متبرکه قبله بعد از اینکه از ممانعت موالات و محبت با دشمنان الله متعال معیار دوستی الهی معین می‌شود؛ یعنی هر که در دنیا محبت پروردگار با عظمت را دعوی می‌نماید، دعوی وی بر معیار اطاعت پیامبر صلی الله علیه وسلم عرض شود، صفا و غش آن هویدا خواهد شد. هر که به طریقه محمدیه استقامت می‌ورزد و فروغ نبوت را مشعل راه خویش می‌گرداند، بداند که در محبت اللمتعال دعوی او بی‌آلایش و صادق می‌باشد. گویا، هر قدری در این دعوی صادق باشد، در پیروی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مستحکم و مستعد می‌باشد؛ و در نتیجه، به جایی می‌رسد که الله متعال به وی محبت کند، و به طفیل اطاعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و محبت الله جرایم گذشته او بخشیده شود، و انواع مراحم ظاهری و باطنی الله متعال درباره وی مبذول گردد. گویا، چون از بیان توحید فراغت حاصل شد، این‌جا بیان نبوت آغاز، و اطاعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دعوت داده شد.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴿٣٢﴾

بگو: از الله و رسول او اطاعت کنید، پس اگر از اطاعت الله و رسول او رویگردان شدند، پس (بدانند که کافر شده‌اند و) الله کافران را دوست ندارد. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تولوا» (ولی): پشت کردند، روی گردان شدند و نافرمانی نمودند.

تفسیر :

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ»: ای محمد! برای مردم بگو اگر شما اراده رستگاری و سعادت و پیروزی دارید پس از الله متعال و پیامبرش بترسید و به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم از طریق اجرای اوامر و اجتناب از نواهی عمل کنید. «فَإِنْ تَوَلَّوْا» اگر روگردان شدید و از اطاعت سر بازو اعراض کردید، «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (32)» پس همانا الله متعال کسی را که از فرمانش سر بازند و از دستور پیامبرش سرپیچی کند دوست ندارد، بلکه او را مؤاخذه کرده و مورد قهر و غضب خویش قرار می‌دهد. «يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» در روزی که خدا پیامبر و مؤمنان را خوار و خفیف نمی‌کند.

این آیه دلیل بر آن است که مخالفت از راه و روش پیامبر صلی الله علیه وسلم کفر است. همچنان این آیه مبارکه جواب صریح به آن‌عه از یهود و نصارا می‌گفتند: «نحن ابناء الله و احباه» ما فرزندان خدا و دوستان اوئیم، در این آیه مبارکه واضح گردید که کافران هرگز محبوب الله متعال شده نمی‌توانند، اگر شما واقعاً دوستی الله متعال را می‌خواهید، احکام او را به‌جا آرید، و گفته پیغمبرش را بپذیرید، و محبوب بزرگ او را فرمان برید. از فحوای آیه مبارکه در یافتیم که: محبوب شدن یا منفور شدن در نزد پروردگار، به دست خود انسان است. و در جمله «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ» دریافتیم که گاهی سرپیچی از فرمان پیامبر صلی الله علیه وسلم، برابر با کفر است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبله پس از بیان محبت پروردگار و دوستی و عشق به وجود مبارک پیامبر خاتم و پیروی از دستوراتش، اینک آیات متبرکه (33 الی 37) نیز به محبوبان و بهترین برگزیدگان خدا و سلاله ی آنان و داستان نذر «حنه» زن عمران که در واقع راه عشق و دوستی بر روی مردم گشوده اند اشاره می‌کند.

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٣٣﴾

به حقیقت خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید. (۳۳)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِصْطَفَىٰ»: (صفوی): برگزید، انتخاب کرد، برتری داد، برگزید. اصل آن از «صفوة» است؛ یعنی آنها را از جمله ی پاکان خلقت قرار داد. (فرقان).
فحوای جمله «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ»: آیه مبارکه این فهم را میرساند که انسان‌ها همه در یک سطح نیستند و خدای حکیم، بعضی انسانها را بر بعضی دیگری برگزیده است تا مسئولیت سنگین رسالت را بر دوش آنان بگذارد.

تفسیر :

حق تعالی آدم علیه السلام را به نبوت و پیامبری برگزید و نوح علیه السلام را که اولین رسول و ابراهیم علیه السلام که پدر پیامبران است (از قبیل: اسماعیل و اسحاق و یعقوب) و آل عمران (از قبیل: موسی و هارون و عیسی و مادرش مریم، خاتم پیامبران بنی اسرائیل؛ زیرا تمام انبیا و پیامبران از نسل آنها می باشند). را که خاندان طاعت و صلاح بودند. خداوند متعال این‌ها را از میان تمام مردم برگزید و با گزینش خود ویژگی بخشید. این‌ها حقیقتاً به حقوق ولایت و دوستی الله متعال عمل نموده و شکر هدایتش را برجای آوردند.

باید گفت که: در بنی اسرائیل دو تن به نام عمران گذشته‌اند: عمران پدر موسی و هارون (که در کتاب مقدس «عمرام» آمده است)؛ و عمران دیگری پدر مریم. اکثر مفسران سلف و خلف گفته‌اند: در این‌جا مراد عمران ثانی است؛ زیرا، در آیه «إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ» مراد قصه عمران پدر مریم است. چون در این سوره واقعات خاندانی عمران ثانی یعنی مریم و مسیح مشروحاً بیان شده غالباً به این جهت آن را سوره آل عمران نام گذاشته‌اند.

باید گفت که در آیه مبارکه (33) ، اول از آدم علیه السلام شروع می کند؛ چون او پدر همه بشر است، و بر گزیدنش به این معنی است که حق تعالی او را به دست بلاکیف خویش آفرید، در او از روح خویش دمید، فرشتگان خویش را برای او به سجده در افکند، به او نام‌های همه اشیاء را تعلیم داد و او را به بهشت برین خویش ساکن گردانید. سپس نوح را مورد ستایش قرار میدهد، که آدم اصغر و پدر دوم بشر به شمار می آید و انسانهای کروی زمین - پس از توفان و نابودشدن مردم، جز خانواده اش در میان کشتی از نسل اویند. قرآن عظیم الشان «می فرماید: «و جعلنا ذریتة هم الباقین» [صافات/۷۷]: تنها نسل او را باقی گذاشتیم. (عرف/۱۴۴)، (نمل/۵۹)، (فاطر/ 32)
ذکر آل ابراهیم علیه السلام برای این است که رسول الله صلی الله علیه وسلم و بسیاری از پیامبران دیگر، از این‌خاندان برانگیخته شده‌اند. و ذکر آل عمران برای این است که عیسی علیه السلام از این‌خاندان است زیرا مریم، دختر عمران و مادر عیسی علیه السلام است. پس خدای متعال، این گروه را از میان انبیا: مخصوصاً بدان سبب یاد کرد که تمام انبیا و رسل از نسل ایشانند.

ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾

(در حالیکه همگی از یک نسل‌اند که بعضی آنها از بعضی دیگر است، و الله شنوا و دانا است. (و از کوششهای آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می‌باشد). (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذُرِّيَّةٌ»: خاندان، فرزندان کوچک و بزرگ، سلاله.

تفسیر:

«ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» «در حالی که این جماعت» انبیا علیه السلام «نسلی بودند بعضی از آنان از بعضی دیگر پیدا شده» در نسب، چنان که برخی از آنان، در نیت و عمل و اخلاص و توحید نیز، از تبار برخی دیگر بودند. چون بعد از آدم و نوح کسانی که در جهان زندگانی می کردند همه از نسل این پیغمبران برگزیده بودند اما بر خلاف آن بعد از حضرت ابراهیم در دنیا خانواده های متعددی بوجود آمدند و خداوند از میان این اقوام دودمان حضرت ابراهیم را مخصوص گردانید و نسلی که از فرزندان او بوجود آمدند می گویند. برخی از ایشان از برخی زاده شده از اولاد پسندیده و از آباء برگزیده اند چون حضرت عیسی از طرف مادر پدید آمده سلسله نسب او هم از طرف مادر بحساب می آید نه اینکه نعوذ بالله به خدا منسوب گردد. و چون واضح است که سلسله نسبت عمران پدر حضرت مریم صدیقه، مادر مسیح به ابراهیم منتهی می شود. پس آل عمران نیز شعبه ای از آل ابراهیم است و پیغمبرانی که بعداً مبعوث شده اند هیچ یک از خاندان ابراهیم بیرون نمی باشند. «تفسیر گلشاهی»

«وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (34)» و خداوند برگفتار بیهوده شنواست و به اغراض فاسده ایشان آگاه و داناست که اشاره به تولد حضرت مریم صدیقه مادر عیسی دارد.

إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٥﴾

(به یاد آور که) هنگامی که همسر عمران گفت: «پروردگارا! من آنچه را در شکم دارم برای تو نذر کردم که آزاد، (برای خدمت بیت المقدس و پرستشگر تو) باشد. پس از من بپذیر که تو خود شنوای دانایی». (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«امْرَأَتُ عِمْرَانَ»: زن عمران، مفسران نام او را خنه دختر فاقود ذکر کرده اند.

«مُحَرَّرًا»: آزاد از وابستگیهای دنیوی، پاک و خالصی، مختص برای عبادت و خدمت.

تفسیر:

«إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ زَمَانِي»: و ای محمد! برای مردم داستان عجیبی را یادآوری کن، «آن گاه که زن عمران آن ولی و صدیق» که نامش حنه بود، مادر مریم چون عقیق، نابارور بود و از طرفی به فرزند عشق میورزید، از پروردگار خویش استدعا نمود تا او را فرزندی دهد، «رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي» پروردگارا، آنچه در شکم خود دارم، نذر تو کردم» یعنی: برای عبادتت، «مُحَرَّرًا» «تا آزاد از هر قید و مشاغل دنیایی، از قید نکاح و مانند آن آزاد باشد،» و مشغله دنیایی، خالصانه پرستشگر تو و خادم معبدت در بیت المقدس «باشد» و چیزی از امور دنیا او را به خود مشغول نگرداند، «فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (35)»: از تو ای خدای بزرگ می طلبم تا این نذر مرا بپذیری زیرا تو می دانی که من این عمل را برای رضای تو انجام داده ام و در آن هیچ گونه ریا و خود نمایی نیست چون تو بر تمام آنچه در نهان انسان ها قرار دارد آگاهی و هر آوازی را می شنوی و می دانی چه کسی در عمل خود اخلاص دارد و چه کسی ندارد تا او را مکافات و مجازات فرمایی. باید گفت که اگر عزیزترین و محبوبترین چیزها

را می‌دهید، به فکر قبولی آن نیز باشید.

ما شا الله ملاحظه میداریم که انسانها و شخصیت های دورانیش، قبل از تولد فرزندشان به فکر مسیر خدمات او نیز هستند.

طوریکه در تفاسیر و کتب روایی آمده است: دو خواهر به نام‌های «حَنَّة» و «اشیاع»، که اولی همسر «عمران» از شخصیت‌های برجسته بنی‌اسرائیل و دومی همسر زکریای پیامبر بود، عقیم بودند و حمل دار نمی‌شدند.

مفسر ابن کثیر به نقل از محمد بن اسحاق می‌فرماید: «حَنَّة مادر مریم - همسر عمران - زنی بود که باردار نمی‌شد یعنی زن عقیم بود، روزی پرنده‌ای را دید که جوجه خویش را صدا می‌زند، در این هنگام آرزو کرد که کاش او هم فرزندی می‌داشت، پس به بارگاه حق تعالی دعا کرد و حق تعالی دعایش را اجابت نمود و در نتیجه او از شوهرش باردار شد، آن‌گاه گفت: پروردگارا! اگر فرزندی به من عطا کنی نذر تو باشد که او را تقدیم بیت المقدس نمایم تا در آن جا به خدمت بپردازد. حامله بود که همسرش فوت کرد. وقتی زایید، نوزاد، مریم بود، نه پسر. باغم اندوه و اعتذار به خاطر این که مبدا مریم از عهده ی خدمت بیت المقدس بر نیاید، گفت: « قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ.. (تفسیر ابو سعود ۲۳۰/۱).

قابل یادآوری میدانیم که: موضوع نذر، تاریخی بس طولانی در ادیان الهی دارد، و نذر کردن فرزند در شریعتشان جایز بود و فرزند هم باید از نذر پدر و مادر اطاعت می‌کرد. یادداشت:

کلمه «محررا» را در آیه ی 35 یعنی، از قید و بند روحی و غرایز نفسانی و از شرایط محیط و تأثیرات آن، پاک و آزاد و سرافراز بودن. واژه ی مریم که معنای خادم آمده است، مفید همین آزادی از شرایط و قید و بندهای دیگران است؛ چون معابد و مساجد، باید صورت کاملی از محیط آزادی و آزادمنشی باشد و مانع آزادی عبادت و یاد خدا در آن، از همه ی ستمگران، ستمگرتر است. (سوره بقره آیه: 114) (پرتوی از قرآن).

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿٣٦﴾

پس هنگامی که او را زائید گفت: ای رب من! من دختر زاده ام، و الله بر آنچه او زاده بود داناتر بود (و به طور حسرت گفت) و مرد مانند زن (کمزور) نمی‌باشد و من آن را مریم نام نهادم و او و اولاد او را از شر شیطان رانده شده در پناه تو می‌سپارم. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُعِيذُهَا بِكَ»: را در پناه تو می‌دارم. در پناه تو قرار می‌دهم، به دست تو می‌سپارم.

تفسیر:

«فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ»: و هنگامی که آن دختر را به دنیا آورد، یعنی طفلش متولد شد، از روی حزن و اندوه و معذرت گفت: پروردگارم مؤنث است! یعنی من که دختر به دنیا آوردم، زیرا در آن روزگاران عادت چنین بود که مردان را برای نذر اختصاص می‌دادند و از دختران در تنظیم امور منازل استفاده می‌نمودند و چون حق تعالی بر همه چیز آگاه است، بناءً لازم نیست به او گفته شود که نوزاد دختر است.

سپس حنه همسر عمران از تولد طفل دختر افسوس خورد، و در نهایت حسرت گفت:

هیچگاه زن در توان و نیرو و تحمل خویش مانند مرد نیست؛ زیرا زن ضعیف و صلاحیت مادری دارد در حالی که مرد برای کار و تلاش است. ابن عباس (رض) فرموده است: چون جز مذکر نذر پذیرفته نمی شد این چنین گفت. پس الله متعال نذر مریم را قبول کرد.

باید گفت که: خادمان، مجاوران و افرادی که معتکف می شوند در عبادتگاه سکونت دارند، همین جا را محراب می نامند. در یکی از همین نوع اتاق ها مریم علیها السلام معتکف بود.

باید گفت که تمایلات انسان مهم نیست، مصلحت و خواست الهی مهمتر از آن است، طوریکه می فرماید: «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ» یعنی خدا داناتر است به آنچه او به دنیا آورده است، خواه این را می گفت یا نمی گفت. این از کلام خدای سبحان بر سبیل بزرگداشت شأن آن نوزاد دختر - یعنی مریم - و اعلام این حقیقت به مادرش هست که: نباید از تولد نوزاد دختر، محزون و متأثر باشد، چه، پروردگار بهزودی این دختر وی و فرزندش عیسی علیه السلام را آیت و نشانه‌ای برای همه جهانیان خواهدگردانید، «وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى» یعنی فرزند مذکری که مورد درخواست همسر عمران بود مانند فرزند مؤنثی که به وی بخشیده شده بود، نیست بلکه این بهتر است. واقعیت امر هم همین است که: در بسیاری از حالات دختر در پاکی و پاکدامنی، به جایی می‌رسد که هرگز پسر به آن رسیده نمیتواند.

این جمله یک جمله ی معترضه است و به خاطر بزرگ نشان دادن حال این نوزاد و امور مهمی که به آن مربوط است، آورده شده است، خداوند خود او و پسرش را دو نشانه از نشانه های دال بر عظمت خویش قرار داد، «وَأِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ» سپس خبر داد که نام نوزاد خویش را مریم گذاشته است.

مریم در زبان آن‌ها به معنی فرمانبردار و عابد می‌باشد. این نام را بر نوزاد خویش از روی فال نیک نامگذاری کرد.

فحوای آیه مبارکه برای ما می آموزاند که برای فرزندان خویش کوشش بعمل آریم که: نام نیک و مناسب و خوبی انتخاب کنیم، همچنان در آیه مبارکه دریافتیم که: مادر، حق نامگذاری فرزند خود را دارد.

مریم به زبان عبری، یعنی: عابد و خدمتکار پروردگار. و این نام 34 مرتبه در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است.

مفسر این کثیر فرموده است: «این آیه کریمه، دلیل بر جایز بودن نامگذاری فرزند در روز تولد وی است». چنان‌که این حکم در سنت نیز ثابت شده است زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «امشب فرزندی برایم متولد شد که او را به نام پدرم، ابراهیم نام نهادم».

آن‌گاه مادر مریم به دعای خویش چنین ادامه داد: «وَأِنِّي أُعِيدُهَا بَكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (36): «وهرآینه من، او و نسل وی را از شر شیطان ملعون در پناه تو می‌کنم» تا شیطان بر اغوا نمودن او و فرزندانش قادر نباشد. در این هیچ جای شکی نیست که شیطان، دشمن دیرینه نسل بشر است، بنأ تمام کوشش خویش را به راه اندازیم تا در قدم نخست اطفال ما سالم به دنیا آیند و در قدم بعدی سعی نمایم تا از شر شیطان در آمان باشید. برای تأمین سعادت اطفال خویش، تنها به تربیت خود نباید متکی باشیم، بلکه

او را به الله متعال بسپاریم زیرا توانمندی بشری محدود و عوامل انحراف در جوامع بینهایت زیاد است.

طوری که خداوند متعال این دعایش را مستجاب گردانید زیرا در حدیث شریف آمده است: «هیچ نوزادی نیست مگر اینکه شیطان او را در هنگام ولادتش مساس می‌کند، جز مریم و پسرش».

فَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٧﴾

آنگاه پروردگارش (مریم) را قبول نیک کرد و او را نیک رویانید (بزرگ کرد)، و زکریا را سرپرست او ساخت، هرگاه زکریا داخل عبادتگاه می‌شد نزد او (مریم) خوردنی می‌یافت، زکریا گفت: ای مریم! این رزق به تو از کجا می‌آید؟ مریم گفت: این رزق از جانب الله می‌آید: بی‌گمان الله کسی را که بخواهد بدون حساب روزی می‌دهد (بدون زحمت و تکلیف). (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مریم»: طوری که در فوق هم یادآور شدیم، کلمه ی عبری است؛ یعنی، خدمتکار پروردگار (خادم الرب) عبادتکار. «تقیل»: پذیرفت. «أَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا»: او را نیکو بار آورد، به بهترین شیوه پرورش داد، او را نگهداشت، خوب رویانید. «كفَّلَهَا زَكَرِيَّا»: زکریا را سرپرست او کرد. زکریا از نسل سلیمان بن داود است. «أَنَّى لَكِ هَذَا»: این خوراکی از کجا برایت می‌آید؟ از کجا به تو می‌رسد؟

تفسیر :

«فَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنٍ»: حق تعالی این نذر را از مادرش به وجه احسن پذیرفت. باید گفت قبولی خداوند درجاتی دارد. ملاحظه داشتیم که پروردگار با عظمت نذر مادر مریم را به بهترین وجه آن پذیرفت. ابن عباس گفته است: او را به راه نیکبختی هدایت کرد. «وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا»: و آن را مبارک گردانید، حفظ کرد، هدایت نمود و جایگاه محترمانه‌ای به او بخشید و تمام امورش را نیکو ساخت و او را برگزید. مادر مریم نذر کرد که طفل اش خادم خانه‌ی خدا شود در مقابل الله متعال پیامبرش را خادم و متکفل این کودک قرار داد.

طوری که می‌فرماید: «وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا» سرانجام پیامبر خویش را زکریا علیه السلام که شوهرخاله ی مریم بود، سرپرستی و کفالت او را پذیرفت و در پرورش وی، جد و جهاد بسیار نشان داد. و او را متعهد کرد منافعش را زیر نظر داشته باشد. تا به سن زنان رسید، آنگاه برای عبادت گوشه ی انزوا را در محراب برگزید.

قتاده می‌فرماید: «مریم، دختر سرور و پیشوای قوم بود زیرا عمران پدرش امامشان در نماز بود، از این جهت، علما و کثی‌شان همه داوطلب سرپرستی از وی شدند و هیچ‌یک از آنان حاضر نبود تا این امتیاز را به دیگری ببخشند، سرانجام برای تعیین سرپرست وی به قرعه‌کشی تن دادند و قرعه به‌نام زکریا - شوهرخواهر، یا شوهر خاله‌مریم - برآمد و بدین سان بود که زکریا سرپرستی و تربیت وی را بر عهده‌گرفت».

لازم به ذکر است حضرت زکریا با شوهر خاله ی مریم که تربیت و پرورش مریم به وی سپرده شده بود و از مجاوران هیکل بود، ایشان آن زکریای نبی (ع) که داستان قتل

وی در تورات آمده نمی باشد.

زکریا، پیامبری درستکار، نیکو کردار، شایسته، و از نسل و سلاله ی هارون بود و خود فرزندی نداشت. فطرتش خواست، فرزندی داشته باشد، این آرزو در نهاد وی اثر گذاشت و با وجود پیری از بارگاه پروردگار توانا، دعا کرد.

«كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا» :مریم هرگاه به غذا نیاز پیدا می کرد پروردگار بدون اینکه مریم دچار زحمت شود و از روی کرامت به او این طعام را آماده می فرمود.

همینطور هر وقت زکریا وارد حجره و عبادتگاهش یعنی محراب می شد، پیش او میوه و مواد خوراکی می یافت.

مجاهد گفته است: در زمستان میوه ی تابستانی و در تابستان میوه ی زمستانی می یافت. خادمان، مجاوران و افرادی که معتکف می شوند در عبادتگاه سکونت دارند، همین جا را محراب می نامند. در یکی از همین نوع اتاق ها مریم علیها السلام معتکف بود.

المِحْرَاب :

قبل از همه باید گفت که : فهم واقعی عبادت همانا جنگ و نبرد با شیطان و محلّ عبادت، محراب یعنی محلّ نبرد است.

« محراب » به صورت عموم در اذهان یادآور محراب مسجد است، لیکن در این جا مراد از محراب اطاقی است که در صومعه و کلیساها بالاتر از ساختمان عبادتگاه بنا می گردید و در آن ملازمان و خادمان عبادتگاه و اعتکاف کنندگان سکونت می کردند و مریم علیها السلام هم در چنین اطاقی معتکف بود.

این محراب دارای دروازه ای است و به وسیله پله های کوچک از زینه ها بر آن بالا می روند و کسی که در آن قرار داشته باشد، از دید کسانی که در معبد هستند پنهان می ماند، لذا محراب، گرامی ترین جایگاه برای نشستن است. و اهل کتاب به آن «مذبح» می گویند.

«قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنِّي لَأَكِيدُكَ هَذَا» : گفت: ای مریم! این را از کجا آورده ای؟

ملاحظه فرماید که : زن می تواند به مقامی برسد که پیامبر خدا را به به تعجب ، وحیرت وادارد . طوریکه می گوید : «أَنِّي لَأَكِيدُكَ هَذَا».

مفسر این کثیر می فرماید : «این خود دلیل کرامت اولیا می باشد». و چون زکریا این میوه ها را نزد وی می یافت .

«قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (37)» : مریم در جواب گفت:

آن رزق و روزی از طرف خداوند ست لذا، دیدن این میوه ها نزد من جای شگفتی و استبعاد ندارد، و خداوند به هرکس که بخواهد روزی فراوان و بدون تلاش و زحمت عطا می کند. فحواى آیه مبارکه این فهم را میرساند که در این هیچ جای شکی نیست که : الله تعالی می تواند خارج از اسباب مادی هم برای مخلوق خویش روزی برساند.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (38 الی 44) در باره زکریا و یحیی، دعای زکریا، و لطف خداوند متعال درباره ی مریم ، به بحث گرفته شده است .

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿٣٨﴾

در آنجا (بود که) زکریا پروردگار خود را به دعا خواند (و) گفت: ای پروردگارم! از طرف خود فرزند پاکیزه ای به من عطا کن، به درستی توشنونده دعایی. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«هُنَالِكَ»: آنجا، نزد مریم، در محراب عبادت. «دَعَا»: به کمک طلبید. به فریاد خواند. «ذَرِيَّةٌ طَيِّبَةٌ»: فرزندی لایق، شایسته و درستکار.

تفسیر :

«هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ» : وهنگامیکه زکریا این کرامت و نشانه صلاح کرامت و عطیه الله متعال را در نزد مریم ملاحظه نمود و دید که حق تعالی به گونه غیر معمول و بدون سعی و تلاش چگونه به این دختر گوشه نشین با قدرت خود روزی می رساند، این امید به او دست داد که اگر خدا بخواهد در این سن پیری نیز می تواند به او فرزند بدهد. باید گفت که : حالات انسان وساعات دعا، در استجاب آن بینهایت مؤثر است. در ضمن قابل یادآوری است که : آرزو، و تمنا کردن کمال است، و لی حسد و ورزیدن نقص است. زکریا علیه السلام با دیدن مقام مریم علیها السلام شیفته شد و غبطه خورد و دست به دعا التماس و درخواست به درگاه پروردگارش بلند کرد: و از خداوند متعال زاری کنان خواست:

«قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً»: پروردگار! از خزانه ی رحمتت فرزندی صالح به او از همسر عقیمش در حالی که خود از نیز پیری کهن سال بود عطا کند؛ زیرا می دانست هیچ پدیده ای در هستی در برابر قدرت الله متعال محال و سخت نیست. معنی «طیبه» عبارت است از صالح و مبارک سبحان الله مشاهده ی کمالات دیگران، زمینه ی درخواست کمالات و توجه انسان به الله متعال است. «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ(38)»: برآستی که تو دعای دعاکنندگان را شنوا و اجابت کننده آن هستی

توضیح مختصر :

هنگامی که زکریا فراغت مریم را مشاهده نمود که با تمام وجود و شوق و شور فراوان، به درگاه الله متعال روی آورده، خالصانه به عبادت می پردازد و از روزی فراوان برخوردار است، از پروردگارش خواست، فرزندی شایسته از سلاله ی پاک یعقوب به او عطا فرماید.

ظاهرا، یحیی، معرب یوحنا که در انجیل به یوحنا المعمدان (تعمید دهنده) مشهور است، یحیی، سه سال یا شش ماه از عیسی -علیه السلام- بزرگتر بود. مادر یحیی، «یصابات» (الیزابت) نام داشت.

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٣٩﴾

پس در حالی که او ایستاده در محراب نماز می خواند، فرشتگان او را ندا کردند که: «خداوند تو را به یحیی بشارت می دهد، (و او) تصدیق کننده ی کلمه خدا (عیسی) است، و سرور و خویشندار (از رغبت به زنان) و پیامبری از صالحان است. (۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُصَدِّقًا»: جمع قلم، آن چه برای نوشتن بکلمات: تصدیق کننده ی عیسی، روح خدا. اولین تصدیق کننده ی عیسی، یحیی بود. عیسی به «کلمه» موسوم است؛ چون کلمه ی

«کن» موجب آفرینش وی شد. «سیدا»: سرور، آقا. «حصورا»: خویشتن دار از هوسهای بدفرما، کسی که با وجود توانایی، ازدواج نکرده باشد، پاک از گناه. «من الصالحین»: از سلسله ی نیکان.

تفسیر:

«فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ»: حق تعالی دعای ذکر را قبول فرمود از این روی ملائکه رحمت او را در حالتی ندا کردند که در مسجد خویش و در محراب مصروف نماز بود، ملاحظه می‌داریم که نماز، در ادیان پیشین نیز وجود داشت. به قولی: مراد از فرشتگان، جبرئیل علیه السلام است. (در آیه مبارکه برای تجلیل و تعظیم از مقام جبرئیل، او را به نام جماعت نام برده است؛ چون جبرئیل رئیس فرشتگان). «أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى»: همانا که خداوند تو را به تولد «یحیی مژده می‌دهد» اسم یحیی در انجیل «یوحنا» بود «که تصدیق کننده» حقایق «کلمه‌ای است از جانب الله» یعنی: تصدیق کننده عیسی علیه السلام است.

در آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که: اراده‌ی خداوند بر هر چیزی غلبه دارد. پیری و ناتوانی پدر و عقیمی مادر، مانع فرزنددار شدن نیست. در ضمن دریافتیم که در برخی از حالات نامگذاری افراد از جانب پروردگار با عظمت هم صورت گرفته است. «مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ»: که نبوت عیسی علیه السلام را تصدیق می‌کند، و به رسالتش ایمان می‌آورد پیامبری که از سوی خالق متعال با کلمه «کن» و بدون پدر به وجود آمد. عیسی علیه السلام را «کلمه الله» نامیدند زیرا او با کلمه «کن» از سوی خدای سبحان به وجود آمد.

چنین بود که یحیی علیه السلام به دنیا آمد و به نزدیک بودن بعثت عیسی علیه السلام مژده داد، و عیسی علیه السلام در زمان وی مبعوث شد.

یادآور می‌شویم که یحیی پسر خاله عیسی علیه السلام و اولین کسی بود که به وی ایمان آورد و تصدیقش کرد.

«وَسَيِّدًا وَ حَصُورًا»: همچنین یحیی «سید است و حصور» سید: کسی است که با بردباری، بزرگواری و پرهیزکاری، بر قوم خویش سیادت و سروری می‌کند. حصور: کسی است که از زنان، خوددار و پرهیزنده است. و خود را از هوسها منع می‌کند، و با این که توانایی هم دارد با زنان نزدیکی نمی‌کند. یعنی از لذات و شهوات بسیار خودداری خواهد کرد، و چندان به عبادت الهی مشغول خواهد بود که نوبت نرسد که به زن التفاتی نماید؛ این حال مخصوص حضرت یحیی بود. بلی یحیی علیه السلام از نزدیکی به زنان محصور بود و مانند دیگر مردان با آنان مقاربت نمی‌کرد، یا به سبب آن که بر این کار قادر نبود، یا از روی زهد و عفت نفس، خود را از این کار باز می‌داشت.

ولی آنچه بعضی مفسران گفته اند که او عنین بوده، باطل است و چنین امری برای پیامبران جایز نیست؛ زیرا نقص و ذم است، حال این که این آیه در مورد تمجید و مدح او نازل شده است. (ابن کثیر به نقل از قاضی عیاض آورده است: «بدانید که تمجید خدا از یحیی به حصور، همان طور که بعضی مفسران گفته اند به سبب عنین بودنش نبود، بلکه مفسران با درایت این را انکار کرده اند و گفته اند: چنین وصفی نقص و عیب است و لایق شأن پیامبران نیست، بلکه معنی آن معصوم بودن از گناهان است؛ یعنی به طرف

گناه نمی رود، انگار خود را از هوس ها منع کرده است. و معلوم است که ناتوانی در نکاح نقص است، و فضل در این است که بتواند و مرتکب نشود، مانند عیسی که پرهیزگاری اش وی را از این کار باز داشت یا کفایت و عون خدا آدمی را از این عمل باز دارد، مانند یحیی).

همچنان قاضی عیاض در کتاب «شفاء» می گوید: «بدان که کنارگیری یحیی از زنان، به سبب آن نبود که او آلت مردی نداشت زیرا این نقیصه ای است که لایق شأن انبیا علیهم السلام نیست، بلکه معنای آن این است که او از گناهان معصوم بود، گویی از نزدیکی به گناه باز داشته می شد».

«وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (39)»: و یکی از پیامبران صالح است. یعنی: او پیامبری است که فریاض و تکالیف الهی و حقوق مردم را ادا می کند.

ابن کثیر می فرماید که: این مژده ی دوم بر پیامبری اوست، که بعد از مژده ی تولدش آمده است. و این مژده از اولی والاتر است. مانند گفته اش به مادر حضرت موسی علیه السلام: ما او را پیش تو باز خواهیم آورد و او را از پیامبران قرار می دهیم. (مختصر ابن کثیر ۲۸۱/۱)

قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿٤٠﴾

(زکریا) گفت: پروردگار! چگونه مرا پسری خواهد بود؟ در حالی که به عمر رسیده ام. و زخم عقیم است، (الله) گفت: هم چنان است، الله چیزی که خواهد انجام میدهد. (۴۰) تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنَّى»: چگونه؟ «غلام»: فرزند. «الکبر»: کهنسالی، در آن موقع، زکریا حدود یکصد و بیست پروردگار چنین است که از شما دو نفر، با آن سن و سال فرزندی بیافریند. تفسیر:

«قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ»: گفت ای پروردگار من! چگونه دارای نوزادی خواهم بود؟ «وَ قَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ»: در حالی که عمری دراز بر من گذشته و استخوان هایم پوسیده و پیری بر من هجوم آورده است در آن موقع یک صد و بیست سال از عمرش گذشته بود.

«وَ امْرَأَتِي عَاقِرٌ»: و زخم عقیم است، همسرش نود و هشت سال داشت. هردو پیر و زنش عقیم هم بود و هر یک از این دو سبب مانع تولد فرزند بود. به این ترتیب، زکریا به وجود آمدن فرزند را از خود و همسرش دور پنداشت زیرا عادت حکم می کند که فرزند از چنین مرد و زنی به وجود نیاید. «قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (40)»: باید گفت که: اراده ی الله متعال، فوق وسائل و اسباب طبیعی است. طوریکه حق تعالی به او خبر داد که آنچه را اراده کند انجام می دهد و هیچ کاری در پیشگاه او دشوار و محال نیست؛ زیرا قدرت و توان الله متعال کامل و حکمتش جاری و نافذ است و حتی از سنگ نیز آب بیرون می آورد.

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ إِلَّا تَكَلَّمُ النَّاسُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا وَادْكُرُ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ﴿٤١﴾

(زکریا) عرض کرد: پروردگار! نشانه ای برای من قرار ده! (که از آن قرار گرفتن حمل را بدانم) الله گفت: نشانه تو این است که تا سه روز با مردم سخن نگویی، مگر به اشاره،

و (به خاطر شکر) پروردگار خود را بسیار یاد کن و صبح و شام او را تسبیح بگو. (۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«آیة»: علامت، نشانه. «أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ»: که با مردم گپ نزنی. «رَمَزًا»: اشاره ی دست، سر و... العَشِيِّ»: سرآغاز تاریکی، پایان روز، شامگاهان. «الإِبْكَارَ»: بامدادان، سحرگاهان، ساعات اول روز.

تفسیر :

«قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً»: زکریا گفت پروردگارا! برای من نشانه ای آشکار کن که از حمل ایشان به ولد خبردار کند. یعنی وقت حمل این فرزند کی بود؟ و چه نشان دارد؟ تا در شکر سپاسداری، و عبادت بیفزایم. ملاحظه میداریم که: انبیا، به دنبال رسیدن به مقام یقین و شهود هستند.

«قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا»: جبرئیل گفت: خداوند می فرماید نشانه تو آنست که بمدت سه شبانه روز با مردم سخن نگویی یعنی قادر به سخن گفتن نباشی مگر آنکه با چشم و سر و دست اشاره کنی.

البته این ناتوانی بر اثر مریضی و گنگی نیست بلکه تو ای زکریا نمی توانی از آنچه در نهان داری مگر به اشاره تعبیر کنی ولی می توانی خدایت را یاد کنی. غرض این است که مانعی آسمانی بر او عارض می شود و او را جز ذکر خدا از سخن گفتن مانع می شود. باید گفت که: خدایی که می تواند زبان را هنگام تکلم با مردم ببندد و هنگام ذکر الله باز کند، می تواند از پدیری پیروکهنسال و مادری عقیم نیز فرزندی به دنیا بیاورد.

«وَ أَذْكَرَ رَبِّكَ كَثِيرًا» یعنی خدا را بر نعمتش بسیار سپاسگزار باش، از سخن گفتن منع شده بود، اما از ذکر و یاد و تسبیح خدا منع نشده بود، و این امر در اعجاز بلیغتر است. باید گفت: هر چه لطف الهی بیشتر می شود باید یاد او نیز بیشتر شود.

«وَوَسَّخَ بِالْعُثَيِّ وَ الْإِبْكَارِ (41)»: پس زکریای را با گفتن سبحان الله، در اول روز بعد از طلوع آفتاب و در آخر آن قبل از غروب بگوی تا از این طریق به اظهار شکر بپردازد و به نعمت پروردگار برخوردار شود و در ضمن به عبودیت خود ادامه دهی! مفسر طبری فرموده است: یعنی با عبادت شب و روزت پروردگارت را تعظیم کن. مفهوم کلی این آیه مبارکه چنین است که باید انسان، برای هدایت، توفیق، پاکدامنی و سرفرازی هر دو جهان زن و فرزندانش با التماس، دعا و زاری به دربار پروردگار با عظمت مراجعه فرماید.

برخی از مفسران، نوشته اند: زکریا در آن سه روز نمی توانست با مردم سخن بگوید، تا خدا را بیشتر یاد کند.

خوانندگان گرامی !

زکریا پس از دریافت نوید، در نهایت شوق و شگفتی گفت: پروردگارا! پیری ام فرا رسیده و زخم عقیم است. این جمله را بدان جهت فرمود تا از دریافت این نوید، مطمئن گردد. فرشته ی نیز از جانب خدا، دل او را آرام بخشید و نوید را تأیید کرد و زکریا به منظور سپاس و ستایش، از خدا نشانه ای خواست تا بر وجود فرزند دلالت کند. بلی ! تلاش برای داشتن فرزند شایسته و نیکوکار، شیوه ی پیامبران و راستان است: (آیه 38 سوره رعد)، (آیه 74 سوره فرقان).

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: هدف اصلی این گفتار،

روشن نمودن این اشتباه عقیدتی مسیحیان است که آنان عیسی علیه السلام را فرزند خدا و اله می پنداشتند. پروردگار با عظمت با ذکر تولد یحیی علیه السلام می خواهد به مسیحیان بفهماند که اگر عیسی علیه السلام به صورت معجزه و غیر عادی متولد شده است، شش ماه پیش از تولد او در همین خانواده پسری دیگر به نام یحیی نیز به گونه ای دیگر به صورت خارق العاده متولد شده بود؛ و اگر تولد غیر عادی او، او را اله قرار نمی دهد؛ تولد غیر عادی مسیح چگونه می تواند او را اله قرار بدهد؟

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ﴿۴۲﴾

و [یاد کنید] هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم! قطعاً خدا تو را برگزیده و [از همه آلودگی های ظاهری و باطنی] پاک ساخته، و تو را بر دیگر زنان عالم برتری داده است. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اصْطَفَاكِ»: تو را برگزید. «طَهَّرَكِ»: خدا تو را از پلیدیها و خلق و خوی بد، پاک نموده است، تو را رهانید.

تفسیر :

«وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ»: و یاد آور هنگامی را که فرشتگان، یعنی جبرئیل گفت: ای مریم! خدا از میان زنان تو را برگزیده و تو را به کرامات اختصاص داده است.

طوریکه یادآور شدیم که: «الْمَلَائِكَةُ» در اینجا همانا جبرئیل است، مریم در محراب بود، جبرئیل علیه السلام آمد و خطاب به مریم گفت. خداوند را برای طاعت و عبادت برگزید و ترا از لوث شرک یا قاذوراتی که زنان را باشد پاک ساخت و اصطفاک ثانی تکرار برای تاکید است یعنی بی شک و شبهه ترا بر زنان دنیا برگزید یا آنکه به نفخه جبرئیل مخصوص گرداند و بی شوهر فرزند دهد.

در جمله «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ» در می یابیم که: زن می تواند به مقام قرب الهی برسد و خداوند برای او پیام بفرستد. حضرت مریم، هم در کمالات برگزیده شد و هم بر سایر زنان برتری یافت. به همین جهت جمله «اصْطَفَاكِ» در آیه مبارکه؛ دوباره تکرار شده است. و حضرت مریم الگویی و نمونه زنان است.

در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بهترین زنان جهان چهار تن اند؛ مریم دختر عمران، آسیه زن فرعون، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه وسلم».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «از مردان کسان بسیاری به پایه کمال رسیده اند،

اما از زنان غیر از مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون کسی دیگر به پایه کمال نرسیده، و همانا فضل و برتری عایشه بر سایر زنان، همچون برتری آبگوشت بر سایر غذاهاست».

«وَ طَهَّرَكِ» و تو را از ناپاکی ها و آلودگی ها و تهمتی که یهود به تو زده اند پاک و

منزه کرده است، «وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (42)»: و تو را از میان دیگر زنان

برگزیده است تا در به دنیا آوردن فرزندی بدون پدر، مظهر قدرت خدا باشی.

پس مریم علیه السلام دوبار برگزیده شده، یکی گزینش وی برای ولادت مسیح، و دیگری

گزینش وی بر تمام زنان جهان. یا گزینش اول؛ پذیرفتن وی به خدمتگزاری بیت المقدس و گزینش دوم؛ متولدشدن پیامبری از وی است.

يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿٤٣﴾

ای مریم! (به شکرانه این نعمت) برای پروردگار خود، خضوع کن و سجده بجا آور! و با رکوع کنندگان، رکوع کن! (با نماز خوانان نماز بخوان). (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اقْنُتِي»: اطاعت کن، فروتن باش. اسْجُدِي: خاکسار و متواضع باش. «وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ»: با نمازگزاران، نماز بر پا کن، در بندگی تواضع نشان ده.

تفسیر :

در آیه متبرکه قلبی، خداوند متعال سه کمالی که به مریم علیها السلام داده را یاد کرد: انتخاب الهی؛ «اصْطَفَاكِ» تطهیر الهی؛ «طَهَّرَكِ» و برتری دادن بر سایر زنان؛ «اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» و در این آیه مبارکه در می یابیم که: سه مسئولیت از او می خواهد: خضوع و فروتنی؛ «اقْنُتِي» سجده؛ «اسْجُدِي» و رکوع؛ «وَارْكَعِي» پس هر نعمتی مسئولیتی را به دنبال دارد. بطوریکه می فرماید: «يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ» ای مریم! به خضوع بندگی کن به پروردگارت، عبادت و پرستش پروردگارت را پیشه کن و به خاطر انتخاب شدنت او را سپاسگزار باش. یعنی بر ذکر و شکرش ادامه بده که از طریق عبادت انسان به سیادت، زیادت و سعادت می رسد. قنوت: طاعت همراه با فروتنی است. «وَأَسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ (43)»: با نماز گزاران نماز بخوان. یعنی بر ادای نماز با نماز گزاران مداومت و همیشگی کن که نماز مایه روشنائی چشم و سرور روح و ستون دین است. و با عبادت می توانی به مقامات بلند و بخشش های نیکو و درجات والا برسی!

باید گفت که: حضور زن در اجتماعات عبادی و اجتماعی که مردان نیز حضور دارند در قرآن عظیم الشان بدان سفارش شده است. «مَعَ الرَّاكِعِينَ» به شرط آنکه زنان، هم مریم گونه در جوامع و ماحول خود رفتار نمایند.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٤﴾

(ای پیامبر!) (این داستان مریم و زکریا) از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم، و تو نزد آنها حاضر نبودی وقتی که قلم های خویش را می انداختند تا کدامشان کفالت و سرپرستی مریم را به عهده گیرد، و تو نزد آنها نبودی وقتی (در مورد پرورش مریم) با یکدیگر مناقشه و کشمکش می کردند. (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَنْبَاءٍ»: جمع نباء: اخبار. «أَقْلَامٍ»: جمع قلم، ان چه برای نوشتن تراشیده شود، تیرهای قرعه. «أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ»: کدامیک از آنها کفالت و سرپرستی مریم را بر عهده می گیرد؟ **يَخْتَصِمُونَ (خَصْم):** به نزاع بر می خیزند کشمکش می کنند.

تفسیر :

«ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ»: این اطلاعاتی که از امور غیبی به تو ای محمد ارائه خواندیم، داستان همسر عمران و دخترش مریم پاکدامن و قصه ی یحیی بن زکریا، از جمله اخبار مهم غیب است که به صورت وحی بر تو نازل کردیم و قبلاً از آن بی خبر

بودی، از فحوای جمله «مِنْ أَنْبَاءِ الْعَيْبِ» آیه مبارکه بر می آید که : انبیا از طرف خداوند متعال بر گوشه‌ای از غیب آگاه می‌شوند. «مِنْ أَنْبَاءِ الْعَيْبِ» یکی از جلوه‌های اعجاز قرآن، گزارشات غیبی و نقل نهفته‌های تاریخ است. واضح است که برخی از حکایت‌های قرآن، تنها از طریق وحی برای رسول الله کشف شد و قبل از آن نه در کتابی بود و نه در سینه‌ای.

«وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ»: و تو ای محمد در آن روزی که با هم به منظور کفالت مریم قرعه انداختند و هنگامی که درباره آن اختلاف نمودند در میان آن‌ها نبودی!

در امر تربیت مریم، که چه کسی حضانت وی را بر عهده گیرد؟ عکرمه می‌گوید: «آنان سرانجام قرعه کشی کرده و قلمهای قرعه را در آب جاری (نهر اردن) انداختند، به این شرط که قلم هر کس که در آب ایستاد و با آب روان نشد، اوسرپرست مریم است، پس قلمهای همگی، بجز قلم زکریا، در آب روان شد.»

« وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (44)»: بلی ای پیامبر صلی الله علیه وسلم ! شما در این صحنه‌ها حاضر نبودی، آنگاه که در مورد کفالت مریم نزاع داشتند ، بلکه خداوند متعال تو را با وحی خویش از این امور باخبر ساخت، منظور این است که این اخبار وحی، از جانب خدای دانا و آگاه بود.

چون همگان اذعان دارند که تو از کسانی نبودی که انجیل را می‌خواندند، یا با نصاری معاشرت و همنشینی داشتند، پس خبر دادنت از این امور، دلیل صدق و راستی تو در ادعای رسالت است.

روایت است که حنة وقتی مریم را به دنیا آورد و آن را در خرقة ای پیچید و به مسجد برد و آن را در کنار احبار که به صورت حج کعبه در بیت المقدس بودند، نهاد و به آنها گفت: این دختر نذری را بگیرید، آنگاه آنان درباره اش به مسابقه برخاستند. چون دختر پیشوایشان بود، برای کفالتش قرعه کشیدند و قرعه به نام زکریا درآمد و کفالتش را به عهده گرفت. (طبری ۳۵۱/۶).

همچنان در روایتی آمده است : وقتی مریم از مادر متولد شد ، مادرش برای وفا به نذر خود، او را به کنیسه (عبادتگاه) در بیت المقدس آورد. میان پرده داران و خدمتکاران کنیسه، بر سر کفالت و سرپرستی مریم، گفتگو و کشمکش برخاست که ناچار به قرعه کشی دست زدند و پناه بردند و پرده داران برابر عرف جامعه ی خود به قلمهایشان را در آب یا در چیزی کیسه مانند انداختند و سرانجام این قرعه ی فال نیک به نام زکریا رقم خورد و سرپرستی مریم را عهده دار شد.

برخی گویند: قلمها را در آب دریا اردن افکندند، موج آب همه ی قلمها را به جز قلم زکریا - بر بود؛ که برابر قرارداد فی مابین، نشان برنده بودن زکریا در این قرعه کشی بود.

و در مورد اینکه ضرورت این قرعه کشی از آنجا پیش آمد که مادر مریم علیها السلام او را برای عبادت خدا نذر هیکل کرده بود. و چون او یک دختر بود از این رو این مسئله که از مجاورین هیکل چه کسی سرپرستی او را بر عهده بگیرد، تبدیل به یک مسئله حساس شده بود. (تفهیم القرآن)

ابن کثیر گفته است: خدا مقرر داشت که زکریا کفیل او بشود تا مریم از او دانش سرشار و عمل نیکو فراگیرد.

یادداشت توضیحی :

باید گفت که : این داستان و دیگر داستان‌هایی که در قرآن ذکر از آن بعمل آمده است ؛ بزرگ‌ترین دلیل بر صحت رسالت محمد صلی الله علیه وسلم هستند، چرا که آنها را به طور مفصل و واقعی و بدون هیچ کم و کاستی بیان کرده است و این بیان‌گر آن است که این قرآن از جانب خداوند عزیز و حکیم است، و محمد این داستان‌ها را از مردم نیاموخته است. خداوند می‌فرماید: «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُ أَفْلَمَهْمُ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ» «پس آنگاه که مادرش او را به دنیا آورد، با همدیگر اختلاف کردند که کدام یک از آنها سرپرستی مردم را به عهده بگیرد، چون مریم دختر پیشوا و سرور آنها بود، و همه نسبت به وی نیت خیر داشتند، و در پی آن بودند که با ارائه خدماتی برای وی، پاداش الهی را کسب کنند تا سرانجام اختلاف و کشمکش آنها به جایی رسید که برای سرپرستی مریم قرعه‌کشی کردند، و بدین منظور قلم‌هایشان را انداختند، و از آن جا که رحمت الهی شامل حال زکریا و مریم گشت، قرعه بنام زکریا افتاد.»

پس تو ای پیامبر! در آن حالت حضور نداشتی تا آن حالت را بدانی، و برای مردم تعریف کنی، بلکه خداوند تو را به آن آگاه ساخته است، و این بزرگ‌ترین هدف از آوردن داستان‌هاست که از آن درس و عبرت آموخته شود، و دلیلی بر توحید خدا و صحت رسالت، و زنده شدن پس از مرگ و دیگر اصول ایمان و اعتقاد می‌باشند.

خوانندگان محترم !

بعد از اینکه داستان زکریا و یحیی از اقارب عیسی علیه السلام و قصه و داستان مادرش به پایان می‌رسد ، اینک در آیات متبرکه (45 الی 51) قصه و داستان و چگونگی به دنیا آمدن عیسی علیه السلام به بیان گرفته میشود.

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٥﴾

و (به یاد آورید) هنگامی که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای از جانب خود، که نامش مسیح ، عیسی بن مریم است؛ بشارت می‌دهد، در حالی که (او) در دنیا و آخرت والا مقام، و از جمله مقربان (دربار الهی) است. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« بِكَلِمَةٍ مِنْهُ »: به کلمه ای از سوی خود، منظور عیسی است.

«مَسِيحٌ»: لقب عیسی است، معرب (مشیخا) که در تورات آمده است و به معنی مدهون و تعمید شده است. یعنی مسح و مالیده شده به روغنی خوشبو، غسل تعمید شده، مبارک. یا این که مسح شده ی فرشتگان و ملکوت بود و پاک به دنیا آمد و از مسح کاهنان و کنیسه نشینان بی نیاز گشت. یا این که: چون همواره در سیر و سیاحت بود و زمین را مسح می کرد و با مردم معاشرت داشت و آلودگی دل‌هایشان را می زدود و آگاهشان می کرد؛ مسیح نام گرفت.

بصورت کل باید گفت: عیسی فرزند خدا نیست، مخلوق خداست، ولی مخلوقی بس بزرگ و ناشناخته.

«بِكَلِمَةٍ مِنْهُ»: («کلمه» در آیه مبارکه به صورت نکره آمده که رمز عظمت و

ناشناختگی است.) هکذا باید گفت: کسی که از انسان متولد و دوران جنینی را طی کرده است، چگونه می‌تواند فرزند خدا باشد؟
«وَجِيهًا»: دارای وجاهت و کرامت. معزز، دارای قدر و منزلت، آبرومند. (فرقان).

تفسیر:

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ» : و یاد آور هنگامی را که فرشته‌ای نزد مریم علیهم السلام آمد تا او را به فرزندى مژده دهد که از او بدون ازدواج زاده شود و براساس آن هم او و هم فرزندش نشانه‌ای بر قدرت خدای لطیف و با خبر باشند؛ زیرا اصل بر این است که فرزند از پدر و مادر زاده شود مگر آدم علیه السلام و عیسی علیه السلام که آدم از خاک آفریده شد و عیسی با کلمه «کن» که از جانب الله متعال گفته شد به وجود آمد.

کلمه: اینجا نام عیسی است که او بی پدر و به کلمه الله بوجود آمد، او را کلمه از آن جهت گفت که به کلمه «کن» بی پدر حاصل شد، والله تعالی هم او را کلمه خواند، در فرهنگ قرآن «کلمه» که به حضرت عیسی علیه السلام گفته شده است، به معنای «مخلوق» می‌باشد. مانند آیه‌ی 109 سوره کهف که می‌فرماید: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي»: اگر دریاها برای نوشتن کلمات الهی مَرکب شوند، دریاها تمام می‌شوند، ولی کلمات الهی به پایان نمی‌رسد.
 «إِسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ»: حق تعالی تو را ای مریم به عیسی علیه السلام بشارت داد و او را نام گذاشت و بر گزید و گرامی داشت و به سوی خویش بلند بُرد.
 مفسران مینویسند که: عیسی علیه السلام به سبب آن «مسیح» نامیده شد که: هیچ مریضی را با دست خویش مساس نمی‌کرد، مگر اینکه آن مریض شفا می‌یافت.
 «وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»: در هر دو جهان سرور و بزرگ است، یعنی در دنیا و آخرت وجیه است. وجیه: کسی است که دارای جاه و کرامت باشد. وجاهت عیسی علیه السلام در دنیا به نبوت و در آخرت به شفاعت و علو درجه است.
 قابل یادآوری است که وصف «وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» در قرآن تنها و تنها برای حضرت عیسی علیه السلام آمده و در مورد شخص دیگری این صفت گفته نشده است.
 «وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (45)»: و در پیشگاه الله متعال قرب و منزلتی دارد. یعنی از: مقربان بارگاه الهی «است».

وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٤٦﴾

و در گهواره و در حالت کهولت (و میانسالی) با مردم سخن می‌گوید و از شایستگان است. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَهْدٌ»: گهواره طفل در دوران شیرخوارگی اوست. گهواره. «كَهْلًا»: کهولت و میان‌سالی. (يُكَلِّمُ النَّاسَ) و (كَهْلًا) حالند و عطف بر (وَجِيهًا) در آیه قبلی می‌باشند.
 «صَالِحِينَ»: کاملان در تقوا و صلاح. «ترجمه معانی قرآن» .

تفسیر:

«وَوَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا»: و از معجزات آفرینش عیسی علیه السلام یکی هم اینست که: او در گهواره به اعجاز، هنگامی که راه رفتن بلد نبود، به گونه‌ای با مردم

سخن گفت که : گویا در زمان رشد و کمال خویش قرار داشت، از این‌روی کلام او کلام اطفال و کودکان نه، بلکه سخن بزرگان بود.

باید گفت که : گپ زدن در گهواره و پیش‌گویی از آینده، معجزه‌ی است از حضرت مسیح. گفتگو در بزرگی، پیش‌گویی دیگری است که او تا بزرگ سالی زنده خواهد بود. همان گونه‌که خبر از شایستگی و ولیاقت او نیز يك پیش‌گویی و بشارت است. مفسر جارا لله زمخشری فرموده است: «یعنی در این دو حالت، بدون تفاوت سخنان پیامبرانه می‌گوید». (تفسیر الکشاف ۱/۲۷۸). بدون شک این نهایت اعجاز را نشان می‌دهد.

واضح است ذاتی که : می‌تواند به مریم، بدون داشتن همسر فرزند دهد، می‌تواند در گهواره، زبان کودک او را به سخن گفتن باز کند. سخن گفتن عیسی در گهواره با مردم به دفاع از افتراها و ته‌مات‌های ناروا بود که به ساحت پاک مادرش نسبت می‌دادند. « وَ مِنْ أَصْحَابِ الْجَنِّ (46) »: او از جمله نیکوکارانی است که در آغوش لطف و عنایت حق تعالی قرار داشت و با حفظ و عنایت الله متعال از گناه معصوم بود. سبحان الله از مادری صالحه چون مریم، فرزندى مثل عیسی پدید می‌آید.

قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٤٧﴾

(مریم) گفت: پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که انسانی با من تماس نگرفته است؟! (جبرئیل) گفت: همچنین است، الله هر چیزی را که بخواهد بوجود می‌آورد (زیرا سنت الله این است که چون آفریدن چیزی را فیصله کند می‌گوید: موجود شو پس فوراً موجود می‌شود). (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَمْ يَمَسِّنِي»: کسی به من دست نزده، کسی با من همبستر نشده است. «قَضَىٰ»: اراده بهبود می‌بخشم.

تفسیر :

«قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَ لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ»: این خطاب مریم با جبرئیل است، گفت از کجا و برچه وجه مرا فرزندی باشد و حال آنکه هیچ بشری مرا مس نکرده است شوهر ندارم و دست انسان به من نرسیده است، و این خارج از عادت است که زنی بی شوهر فرزند به دنیا آرد.

از آنجا که مریم تولد فرزند را بدون مردی که پدرش باشد، متضمن خرق عادت دید، بعید پنداشت که از وی به شیوه معمول، فرزندی بدین‌گونه به دنیا آید. اما حق تعالی در جواب وی فرمود: «قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ» خداوند بدین‌سان هرچه را بخواهد می‌آفریند، این چنین فرمان خدا مهم و عظیم است و هیچ امری او را ناتوان نمی‌کند. به سبب والدین و بدون سبب می‌آفریند.

«إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (47)»: وقتی قصد تحقق امری را بکند بدون تأخیر و نیاز به سبب به وجود می‌آید، فقط می‌گوید «کن فیکون» بشو آن هم بلادرنگ می‌شود.

خواننده محترم !

اراده‌ی خداوند متعال سبب پیدایش و آفرینش موجودات است و می‌تواند بدون اسباب و

وسیله‌ی مادی نیز بیافریند. او سبب‌ساز و سبب‌سوز است، گاهی تأثیر چیزی را از آن می‌گیرد و گاهی به چیزی اثر می‌بخشد. پیدایش و بقا و آثار همه چیز بسته به اراده و خواست اوست.

باید گفت که: مریم علیه السلام؛ از نظر غدد جنسی درونی، ذو جنب‌تین بوده و تمثّل و پدیدار گشتن جبرئیل به شکل بشری آراسته و کامل، به سبب تأثیر گذاری درونی در مریم و باروری و بارداری بی شوهرزایی او گردیده است. این ماجرای شگفت‌انگیز و دقیق، پیوندی از روح و قدرت خدایی بر طبیعت بشری مریم است، تا این پیوند فردی با نیروی غیرعادی، امکان دخل و تصرف را در عقول و عواطف انسانها داشته، جامعه‌ی بشری را به مرحله‌ی تازه از تکامل فکری و روحی وارد سازد. (فرقان)

توضیح مهم:

آفرینش حضرت عیسی و برخی از آثار زندگی او غیر عادی بوده است. وقتی مریم به سن بلوغ رسید به امر خداوند متعال و بدون داشتن شوهر حامله دارد شد و پس از طی دوره‌ی عادی حاملگی، عیسی به دنیا آمد. حمل و دوران حاملگی مریم و به دنیا آمدن نوزاد و زندگی وی، همگی در تاریخ بشریت زمزمه‌ها و سروصداها آفرید... تصور ولادت فرزند بدون دخالت تولیدی پدر، از نظر علوم زیستی، غیرممکن و نادرست نیست؛ [خلقت عیسی عجیب‌تر از خلقت آدم نیست و خلق هستی از عدم، همچون خلق جاندار از مواد بی جان و... خارج از توان درک بشر است.] (فرقان)

یادآوری:

بعضی از دانشمندان و مفسران فرموده اند؛ حکمت این که خدای متعال در قرآن کریم جز «مریم» از اسم هیچ زنی نام نبرده، این است: به صورتی نهان و زیبا گفته‌ی نصاری را رد کرده است که گفته اند: مریم همسر الله می باشد؛ زیرا فرد بزرگ و با عظمت از نام بردن زنی در حضور مردم ابا دارد. و نیز برای این که عیسی را به او نسبت بدهد. از این رو در آیه شریفه گفته است: «إِسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ.»

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿٤٨﴾

(دیگر اوصاف آن پسر این است که الله) به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می آموزد. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كِتَابٌ»: خط و کتابت. «يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ»: مراد این است که عیسی باسواد خواهد بود؛ نه بی‌سواد. («ترجمه معانی قرآن»)

تفسیر :

«وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ» و خداوند متعال به عیسی علیه السلام نوشتن را بدون معلم آموخت «وَالْحِكْمَةَ» و به او علم نافع و فقه در دین را آموزش داد و دانش کتاب موسی علیه السلام تورات را نیز به او داد. بناً باید گفت که: یکی از اصول و شرایط رهبری الهی، داشتن آگاهی‌های لازم است. آگاهی براساس علم و حکمت و کتب آسمانی، «وَالْتَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ (48)» و او را حافظ تورات و انجیل قرار می دهد.

مفسران کثیر فرموده است: عیسی هم تورات و هم انجیل را حفظ می کرد. کتاب وی انجیل است و در آن آمده که نوشتن با دست امتیاز، و فقه در دین شرف و پیروی وحی رستگاری و نجات است. (تفسیر مسیر)

یادداشت :

مهر و محبت و عطوفت عیسی مریم که نمونه‌های از نیروهای ملکوتی بود، در مدتی کوتاه - سبب شد، مقدمات انتشار یکتاپرستی در جهان فراهم گردد و اصلاح اندیشه‌ها آماده شود.

دین الهی موسی بر اثر تصرفات بی‌جایی که در آن به وقوع پیوست و به سبب غرور و خودخواهی‌های یهودیان از حد و مرز بنی اسرائیل تجاوز نکرد و در جوامع دیگر توسعه نیافت.

وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَبْرِي الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٤٩﴾

و او را به رسالت و پیامبری به سوی بنی اسرائیل می‌فرستد تا (به مردم بگوید) البته من با معجزه ای از طرف پروردگارتان پیش شما آمده‌ام، (آن معجزه این است که) من از گل مانند شکل پرنده برای شما می‌سازم، باز در آن می‌دمم که به امر الله پرنده می‌شود، و کور مادر زاد و شخص مبتلا به مرض برص (پیس) را به امر الله علاج می‌کنم، و مرده را به امر الله زنده می‌کنم، و شما را از چیزی که (روزانه) می‌خورید و از چیزی که در خانه‌های خود برای آینده) ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم، یقیناً درین (معجزه‌ها) نشانه ای (دلیل نبوت من) برای شما است اگر یقین کننده هستید. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْأَكْمَهَ»: کور مادرزاد، نابینا. «الْأَبْرَصَ»: پیس، «مَوْتَى»: مردگان. «ما بین یدی»: آن چه پیش از من بوده است.

تفسیر :

«و رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ»: و خداوند متعال عیسی علیه السلام را رسول بحق به فرزندان یعقوب (بنی اسرائیلیان) گرداند. گفته اند اول پیغامبران بنی اسرائیل یوسف و آخر ایشان حضرت عیسی علیه السلام است. باید یادآور شد که از فحوای جمله «رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ» آیه مبارکه معلوم میشود که؛ رسالت عیسی علیه السلام مخصوص بنی اسرائیل است؛ ولی نبوت او که مقام تبلیغ و ارشاد بوده، برای کافه انسانها است. مانند رسالت حضرت موسی که به او خطاب می‌شود: «اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ» (سوره طه، ۲۴.) ولی هنگامی که ساحران شهر، معجزه حضرت موسی را می‌بینند به او ایمان می‌آورند.

«أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ»: او به آن‌ها خبر می‌دهد که با خود دلیل و گواهی قاطع و روشن بر صدق نبوت خود از جانب پروردگارتان آورده‌ام که عبارت است از معجزاتی که دلیل قاطع و روشن بر صحت نبوت و ثبوت پیامبری خویش و مؤید ادعای من. باید گفت که: عیسی علیه السلام به‌سوی غیر بنی اسرائیل فرستاده نشده بود، مگر از آنجا که آنان او را انکار و تکذیب کردند، او برخی از پیروانش را به‌سوی بعضی از امتهای دیگر، چون اهالی انطاکیه فرستاد. «تفسیر انوار القرآن». آن‌گاه عیسی علیه السلام در شرح معجزه خویش گفت: «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ

الطَّيْرُ «از گل شکل پرنده می سازم،» فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ «سپس می دمم در آن تا مرغی شود تا بقدرت و یا ری الله متعال میان آسمان و زمین پرواز کند. ابن کثیر فرموده است: و چنان عملی را نیز انجام داد. شکل پرنده ای را می ساخت و سپس در آن می دمید به یاری الله متعال در پیشروی چشم عموم به پرواز درمی آمد، و این را معجزه ی دال بر رسالتش قرار داد. و این معجزه ی اول بود. (مختصر ابن کثیر ۲۸۴/۱).

«وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ»: از جمله این نشانه‌ها یکی این است که او کور مادر زاد را به اذن الله متعال بینا می‌سازد و مبتلی به مریضی «برص» رابه اذن الله متعال شفا می دهد و به او پوستی زیبا می‌بخشد.

پیبسی عارضه‌ای است معروف و عبارت از لکه‌های سفیدی است که بر پوست بدن انسان ظاهر می‌شود. دلیل اینکه خدای سبحان فقط از این دومریضی یاد کرد، این است که این دو مریضی غالباً به معالجه بهبود نمی‌یابند.

«وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ»: و مرده را به اذن الله متعال زنده می‌کنم، البته تمام این کارها را به خواست خدا انجام می‌دهم؛ نه به قدرت خودم.

مفسر قرطبی و سایر مفسران می‌نویسند که: عیسی چهار مرده را زنده کرد عبارت بودند: از: دوستش به نام عازر، و پسر پیرزن، و دختری ده ساله، و سام بن نوح. به منظور دفع توهم الوهیتش، عبارت «بإذن الله» را تکرار کرده است.

مفسران در کتب تفاسیر نگاشته اند: سام بن نوح است که قریب چهار هزار سال از مرگ او گذشته بود دعا کرد و گفت: یا حی یا قیوم. پس او را زنده گرداند، و سام بعد از آنکه که سر از خاک برداشت گفت: آیا قیامت شد؟ عیسی گفت: قیامت نشد. اما من ترا به نام خدای تعالی خواندم و دعا کردم تا زنده شدی آنکه عیسی گفت، دوباره بمیر! سام گفت: بشرط آنکه دعا کنی تا الله تعالی مرگ بر من آسان گرداند و ایمن کند عیسی دعا کرد چنانکه او خواسته بود دوباره مرده بخاک فرو شد.

باید یادآور شد که: هر جا احساس خطر می‌شود باید توجه بیشتری باشد. در زنده کردن مردگان، شفا دادن کوران و سایر مریضان، خطر انحراف عقیده و غلو وجود دارد، لذا در این آیه دو بار و در آیه 110 سوره مائده، چهار مرتبه مسأله اذن الله متعال مطرح شده است.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل آیه مبارکه می‌نویسد: بدون شبهه، «احیای موتی» صفت او تعالی است؛ چنانچه از قید کلمه «بإذن الله» واضح و آشکار است، مگر مسیح از جهت وساطت مجازا آن را به خویش نسبت می‌دهد. کسانی که می‌گویند که از روی قرآن کریم و حدیث، از ازل تا ابد هیچ مرده در دنیا زنده نمی‌شود؛ این يك دعوی محض بلا اثبات است. درست است اگرچه خداوند متعال در قرآن کریم «فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ» فرموده، و نشان داده است که چنانکه روح مرده را باز می‌دارد، روح شخص خوابیده را چنان باز نمی‌دارد؛ امّا، در کجا چنین گفته است که بعد از این بازداشتن دوباره اقتدار گذاشتن آن را ندارد؟ یاد باید داشت که معجزه آن است که برخلاف عادت عامه الهی برای تصدیق مدّعی نبوت ظاهر شود؛ پس نصوصی را که درباره چیزی عادت عامه الهی را بیان می‌کند دلیل نفی معجزات پنداشتن و انکار معجزه نمودن اظهار بی‌عقلی و نادانی است. اگر معجزه به قانون عامه عادیّه موافق باشد، برای چه آن را

معجزه نامند؟! بی‌پدر پیدا شدن مسیح، شفای اکمه و ابرص؛ و احیای موتی؛ و اظهار سایر معجزات؛ نزد تمام سلف و خلف در اهل اسلام، مسلم است؛ در اقوال صحابه و تابعین هیچ قولی در انکار آن پیدا نمی‌شود.

«وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ» و به آن‌ها از امور غیبی مانند انواع غذایی که در خانه‌های‌شان قرار دارد و آن‌ها ذخیره ساختند و پنهان داشتند خبر می‌دهد در حالی که در گذشته هرگز خانه‌های آنان را ندیده است ولی خداوند متعال به او چنین اموری را خبر داده است.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (49)»: این‌ها همه نشانه‌ها و دلایل قاطع بر صدق پیامبری اوست، اگر آیات خدا را تصدیق می‌کنید، در معجزاتی که به شما ارائه دادم دلیل و برهانی واضح و آشکار بر صدق من می‌یابید. سپس به آنها گفت: من رسالت حضرت موسی علیه السلام را تأیید می‌کنم. خواننده محترم!

سنت الهی چنان جاری گردید که معجزه‌ی هر پیامبری از نوع چیزی باشد که در زمان او شهرت داشت: الله متعال به موسی عطا داد که عصا همه‌ی ساخته‌های ساحران را بلعید. معمولاً در آن زمان، مردم مصر در سحر و ساحری زبردست بودند. به عیسی علیه السلام علم طبابت عطا کرد؛ چون در آن زمان، اطبای معروف وجود داشتند، و به پیامبر خاتم، قرآن عظیم الشان اهدا نمود؛ زیرا سخنوران عصر او فصیح و بلیغ سخن میگفتند، شعر می‌سرودند و به آن افتخار می‌کردند که قرآن در اوج شیوایی و رسایی - به تدریج نازل شد. و هرچه زمان می‌گذرد و ادبیات بشر، توسعه می‌یابد، و زبانها با هم تعامل می‌کنند و شگفتیها در عرصه‌ی ادبیات، پدید می‌آید قرآن، به مراتب، بر فراز است و ادیان در شگفت و حیرت، و صدها معجزه و راز علمی قرآن کشف می‌شود. یادداشت:

عیسی به مردم می‌گفت: من تأیید کننده‌ی توراتم و هرگز ناسخ و مخالف هیچ یک از احکام آن نیستم، مگر برخی از احکام سنگین که بنی اسرائیل برخی از پاکیزه‌ها را بر خود حرام کرده بودند. خداوند آن را در انجیل برایتان روا دانسته و تخفیف داده است، تا از عهده‌ی آن برآید و بدانید که من خدا نیستم. خدای من و همه‌ی آفریده‌ها یکی است.

وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَا حِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (٥٠)

و [می‌گویم آمده‌ام تا] تورات را که پیش از من [نازل شده] است تصدیق کننده باشم و تا پاره‌ای از آنچه را که بر شما حرام گردیده برای شما حلال کنم و از جانب پروردگارتان برای شما نشانه‌ای آورده‌ام پس از الله بترسید و مرا اطاعت کنید. (٥٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا بَيْنَ يَدَيْهِ»: آنچه پیش از من بوده است. «آيَةً»: معجزه.

تفسیر:

«وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ»: من به عنوان تصدیق کننده‌ی آموزه‌ها و هدایتی آمده‌ام که هم اکنون در زمان من به صورت تورات وجود دارد. یعنی: از آنجا که تورات به بعثت عیسی علیه السلام بشارت داده و اوصاف وی را بیان کرده است، پس بعثت عیسی علیه السلام در حقیقت، تصدیقی برای تورات است. یادآور

می‌شویم که عیسی علیه السلام احکام تورات را در آن چیزهایی که به نسخ آنها مأمور نشده بود، رعایت می‌کرد، که این خود در راستای تصدیق تورات قرار داشت. قابل تذکر و یادآوری است: از فحوای آیه مبارکه: «و مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْ مِنَ التَّوْرَةِ» بر می‌آید که: دین، یک جریان است نه یک جرقه و انبیا و کتب آسمانی دارای هدفی واحد هستند. همچنان باید گفت که: در این آیه، احترام به قوانین گذشته الهی، بشارت به تخفیف تکلیف، تأکید به تقوای الهی و اطاعت از رهبری، مطرح شده است. قرآن عظیم الشان در آیه 146 سوره انعام، می‌فرماید: به خاطر ظلم یهودیان، آنان را تنبیه و هر حیوان ناخن‌دار را بر آنان تحریم کردیم و همچنین چربی و پیه گاو و گوسفند را جز مقداری که به استخوان و روده‌ها و کمر آنها چسبیده، حرام ساختیم. شاید مراد از حرام‌هایی که در این آیه با آمدن عیسی علیه السلام حلال می‌شود، همین موارد باشد.

« وَ لِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ »: آمده ام بعضی از چیزهای حرام در شریعت حضرت موسی را برایتان حلال کنم. یعنی: همچنان برانگیخته شدم تا بعضی از آن چیزهایی را که خداوند متعال در تورات بر شما حرام گردانیده بود، چون چربی حیوانات و هر حیوان دارای ناخن و غیر آن از محرماتی را که الله متعال به منظور تنبیه بنی‌اسرائیل، با تحریم آنها بر آنان سخت گرفته بود، بر شما حلال گردانم. برخی از مفسران می‌نویسند که: فقط چیزهایی بر یهودیان حلال گردانیده شد که نه تورات، بلکه احبار یهود خود بر آنان حرام ساخته بودند. مفسران کثیر در این مورد فرموده است: این دلیل آن است که حضرت عیسی بعضی از شرایع تورات را نسخ کرده است و درست نیز همان است. برخی از مفسران مینویسند که از جمله «لِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ»: بر می‌آید که: بعضی از محدودیت‌ها در ادیان سابق، جریمه‌ی موقت الهی بوده‌اند، نه حکم دائمی الهی.

«وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ»: و از جانب پروردگارتان برای شما معجزه‌ای آورده‌ام، یعنی نشانه‌ی درستی رسالتم را آورده‌ام و آن این که خدا به وسیله‌ی معجزات مرا تأیید فرموده است.

باید گفت که: معجزه از شئون ربوبیت الهی و برای هدایت و تربیت مردم است. «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا (50)»: وقتی که نشانه‌های صداقت مرا مشاهده کردید، پس از الله بترسید و از من اطاعت و پیروی کنید. و سخنان مرا سزاوار پذیرفتن دانید. در دینم، که عقیده به توحید و یگانگی حق تعالی است. در ضمن لازمه‌ی تقوا، اطاعت از پیامبر است. مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل تفسیر آیه «و مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْ مِنَ التَّوْرَةِ» می‌نویسد: (من به عنوان تصدیق‌کننده‌ی آموزه‌ها و هدایتی آمده‌ام که هم اکنون در زمان من به صورت تورات وجود دارد.)

یعنی این یکی دیگر از نشانه‌های فرستاده‌ی خدا بودن من است. اگر من فرستاده‌ی او نمی‌بودم، بلکه یک مدعی دروغین می‌بودم، خودم یک مذهب و دین مستقل می‌ساختم و با نیروی کمالات و توانایی‌های فوق بشری خود سعی می‌کردم شما را از دین سابقتان منحرف نموده به سوی دین جدیدالتاسیس خود سوق دهم. اما من همان دین واقعی‌ای را

قبول دارم و همان آموزه هایی را عرضه می کنم و آن ها را صحیح می دانم که فرستادگان دیگر خدا پیش از من آورده اند.

این مطلب که عیسی علیه السلام مبلغ همان دینی بود که موسی و پیامبران دیگر مبلغ آن بودند، در انجیل فعلی نیز به صراحت دیده می شود. به طور مثال بنا به روایت متی مسیح علیه السلام در موعظه ی بالای کوه به صراحت می فرماید: گمان مبرید که آمده ام تا تورات یا صحف پیامبران را باطل سازم. نیامده ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام نمایم. «(انجیل متی فصل 5 آیه ی 17)

یک عالم و فقیه یهودی از عیسی علیه السلام پرسید که اولین حکم از احکام دین کدام است؟ در جواب شان فرمود: این که خداوند خدای خود را به همه ی دل و تمامی جان و تمامی فکر خود محبت نما. این است حکم اول و اعظم. و حکم دوم همانند آن این است که با همسایه ات همانند خودت محبت داشته باش. محور همه ی تورات و همه ی صحف پیامبران همین دو حکم است. (متی 22: 37-40)

سپس مسیح علیه السلام به شاگردان خود می گوید: فقیهان و مفتیان بر کرسی موسی علیه السلام نشسته اند. هر آن چه آنان به شما بگویند آنها را بپذیرید و انجام دهید، اما همانند آنان عمل نکنید، چرا که آنان می گویند اما انجام نمی دهند. «(متی فصل 23: 2-3).

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٥١﴾

در حقیقت خداوند پروردگار من و پروردگار شماست پس او را عبادت کنید که همین راه راست است (نه که من و مادرم را پرستید). (۵۱)

تفسیر :

برخلاف انجیل های تحریف شده کنونی که از خداوند به عنوان پدر عیسی علیه السلام نام می برند، قرآن جمله ی «رَبِّي وَ رَبُّكُمْ» را از زبان حضرت عیسی نقل می کند، تا بدین ترتیب با هرگونه تفکر غلط و ادعای الوهیت درباره حضرت عیسی مبارزه کند. «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ» بی گمان ، خداوند پروردگار من و پروردگار شماست پس او را پرستید ، من و شما در بندگی او یکسانیم.

عیسی علیه السلام گفت: با در نظر داشت اینکه من مرده را زنده کردم و مرغ را پران ساختم. همه به جهت بیان صحت رسالت بود، من بنده الله عزوجل هستم و آفریننده اوست و الله تعالی خدای من و خدای شماست. او را پرستید و بنده او باشید و به یکتایی وی اقرار دهید.

«هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (51)»: عبادت و بندگی خدا، راه مستقیم سعادت است ، راه راست اینست، هر که ازین برگشت بر راه راست نیست و دین وی پابرجا نخواهد بود. راه مستقیم وصول رضای الهی تنها توحید، تقوی، اطاعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم است.

خوانندگان محترم !

بعد از اینکه یادی از معجزات حضرت عیسی علیه السلام به بیان گرفته شد ، اینک در آیات (52 الی 58) یکبار دیگر در باره ی قوم عیسی علیه السلام اشاره می کنند که: عیسی آنان را به سوی ایمان و خداپرستی دعوت نمود.

که در نتیجه تعدادی از آنان ایمان آوردند، برخی گریزان شدند، عیسی و پیروانش را آزار دادند و حتی در جستجوی قتلش بر آمدند؛ ولی از دسایس شان نجات یافت و خداوند متعال در کنار جوار رحمت خود قرارش داد، کافران را به آتش سنگین دوزخ

هشدار نمود و به مؤمنان نیک کردار، پاداش نیکو عطا فرمود. بیان این حوادث و رویدادها برای دلداری پیامبر خاتم محمد صلی الله علیه وسلم است و این که: دلایل به تنهایی برای ایمان کافی نیست، مگر هدایت توفیق آفریدگار، همراه آن باشد.

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٥٢﴾

زمانی که عیسی از آنان احساس کفر کرد گفت: کیست یاور من (در دعوت به سوی دین) الله؟ اصحاب مخلص عیسی (حواریون) گفتند: ما یاوران (دین) الله هستیم (که) به الله ایمان آورده‌ایم، و گواه باش که ما در برابر خدا [و فرمان‌ها و احکام او] تسلیم هستیم. (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَحَسَّ»: احساس کرد، دانست، دریافت. «أَنْصَارِي»: یاوران من. «إِلَى اللَّهِ»: در راه خدا، الی به معنای (مع). «الْحَوَارِيُّونَ»: جمع حواری، یار و برگزیده، یاور، ندیمان، شاگردان عیسی، هکذا گفته اند که «حَوَارِيُّونَ» به معنای تغییر دهنده مسیر است. حواریون، کسانی بودند که مسیر انحرافی مردم را رها و به راه حق پیوستند. (التحقیق فی کلمات القرآن). تعداد آنان دوازده نفر بود و نامهای آنان در انجیل متی و لوقا تذکر رفته است. «الْحُور»: سفید خالص، سفید جامگان. گویند: شمار حواریون دوازده نفر بوده اند. «مسلمون»: پیروان فرمان الله .

تفسیر :

با اینکه بنی اسرائیل، زنده کردن مردگان و شفادادن کوران را از حضرت عیسی علیه السلام به چشم سر مشاهده کردند، ولی باز هم لجابت و کفر ورزیدند، «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ» و چون عیسی علیه السلام تکذیب یهودیان و مکر و حیلۀشان را و اینکه اراده کشتن او را داشتند ملاحظه نمود در حالی که چنین عاملی با پیامبران گذشته نیز صورت گرفته بود، خطاب به مؤمنانی که او را تصدیق نموده بودند گفت: باتأسف باید گفت: نفس عیسی، مرده را زنده می‌کند، کور مادر زاد را شفا می‌بخشد، اما انسان‌های لجوج از آن بهره‌ای نمی‌برند.

«قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟» در این هنگام گفت: انصار من در راه الله چه کسانی اند؟ یعنی اینکه به من یاری دهند و در ترویج دین الهی بمن کمک و معاونت نمایند. انصار: جمع نصیر، به معنی یاران و یاوران است. یعنی: یاران من در دعوت به سوی الله متعال و رساندن پیام وی به مردم چه کسانی اند؟ مجاهد گفته است: یعنی چه کسی از من پیروی می‌کند؟

«قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» : مؤمنان پاکنهاد پیرو او گفتند: ما یاوران دین خدا هستیم. یعنی: ما یاوران دین الله متعال و پیامبرانش هستیم.

حواری: در لغت به معنی یار و یاور است. تعداد «حواریون» به دوازده تن میرسد که از جمله شاگردان و مقربان نزدیک عیسی علیه السلام بشمار می‌رفتند.

میگویند که: سبقت در حمایت از رهبران دینی، دارای ارزش است. با این که حضرت عیسی طرفدارانی داشت، ولی خداوند از ایمان حواریون ستایش نموده، و این به خاطر سابقه و صراحت دفاع‌شان از حضرت عیسی علیه السلام است. در مورد اینکه؛ حواریان که بودند و چگونه این لقب بر آنان نهاده شد؟- علماء را در

این باره اقوال مختلف است؛ قول مشهور آن است: اول دو نفری که به عیسی علیه السلام متابعت کردند، رخت شو، سپیدشو، لباس شو، بودند، و به مناسبت شستن جامه آنها را «حواری» می‌گفتند؛ عیسی به آنها گفت: لباس چه می‌شوئید؟ من به شما طریق شستن دل‌ها را می‌آموزم! حواریون به وی پیوستند؛ و سایر رفقای عیسی نیز بدین مناسبت به حواری شهرت یافتند. و طوری که در فوق یادآور شدیم، برخی از مفسران: تعداد حواریون را دوازده معرفی داشته‌اند.

و گاهی لفظ حواری به معنی مطلق یاور هم اطلاق می‌شود. مناسب با همین معنی در حدیثی آمده که: هر نبی دارای یک حواری مخلص بوده و حواری من زبیر می‌باشد. (تفسیر قرطبی)

«أَمَّا بِاللَّهِ وَ إِنْ شَهِدْنَا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (52)»: ما الله را و آنچه را که تو آورده ای تصدیق کرده ایمان آوردیم، ما تو را نصرت و یاری می‌دهیم و ما شهادت دادیم که خدایی جز خدای یگانه نیست و به او هیچ چیزی را شریک نیاوردیم و ما تو را بر صداقت و انقیاد خویش در پیشگاه خدا آگواه می‌گیریم.

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿٥٣﴾

ای پروردگار ما! به آنچه که تو نازل کردی ایمان آوردیم و از این پیامبر پیروی کردیم؛ پس ما را در زمره گواهان [که پیامبران تواند] بنویس. (۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«شاهدین»: گواهان. اقرارکنندگان به یگانگی الله.

تفسیر :

«رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (53)»: حواریون در ادامه گفتند: یعنی بار خدایا! به آنچه نازل کرده‌ای (انجیل) ایمان آوردیم و از پیامبرت، حضرت عیسی پیروی کردیم. ما را از زمره ی آنان بنویس که به یگانگی تو و صداقت پیامبرت گواهی دادند.

«فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»: از خداوند بخواهیم ما را در ایمان ثابت و از حامیان انبیا قرار دهد.

این آیه دلالت بر آن دارد که بزرگترین امری که در پیشگاه الله عزوجل به آن توسل جسته می‌شود، ایمان به الله متعال و پیامبرانش است و اینکه صدق در دنیا مایه نجات در آخرت می‌باشد. (تفسیر مسیر)

سپس خدای متعالی درباره ی یهودیان توطئه گر خبر داد که قصد قتل عیسی را کرده بودند و فرمود:

وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ﴿٥٤﴾

(یهود و دشمنان مسیح، برای نابودی او و آیینش، نقشه و پلان کشیدند، و خداوند (بر حفظ او و آیینش)، چاره جویی کرد، و خداوند، بهترین چاره جویان است. (۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مکروا»: نقشه کشیدند و چاره جوئی نمودند، طرح ریختند، چاره جویی کردند. «مکر الله»: خداوند برای ابطال حيله، آنان را خنثی کرد. «والله خیر الماکرین»: خدا به تدبیر و چاره اندیشی آنان دانا و آشناست.

تفسیر :

گرچه آیه به یکی از سنت‌های الهی اشاره دارد، ولی با توجه به آیات قبل که حضرت عیسی کفر بنی‌اسرائیل را احساس کرد و با توجه به آیه بعد که خداوند عیسی علیه السلام را به آسمان بالا برد، استفاده می‌شود که مراد از مکر در اینجا، توطئه‌ی قتل حضرت عیسی علیه السلام است که گروهی در زمان آن حضرت برای خاموش کردن دعوت او نقشه‌ها کشیده، توطئه‌ها کردند؛ حتی برای حبس و دستگیری و معرفی او جایزه تعیین کردند و مقدمات کشتن و به دار آویختن او را فراهم کردند. اما خداوند نقشه‌ی آنها را نقش بر آب کرد و او را به بهترین شکل نجات داد.

«وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ»: برای عیسی علیه السلام کفار بنی اسرائیل دسیسه‌ای چیدند و خواستند او را بکشند اما حق تعالی دسیسه آن‌ها را با شکست مواجه کرد به این صورت که دیگری شبیه عیسی علیه السلام در نظر آنان آمد و آنان گمان کردند عیسی است ولی خداوند متعال او را به آسمان برد، و مشابه از او بر «یهودا» ی خاین نمایان شد. از باب مشاکله به مکر نامیده شده است. (تفسیر قرطبی ۱۰۳/۴ و اسباب نزول واحدی ص ۵۸).

و از این رو خدا می‌فرماید:

«وَأَلَّ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (54)»: الله از تمام حیله‌گران قوی‌تر است. به طوری که نابودی آنها را در تدبیرشان قرار داده؛ یعنی نیرنگشان سبب نابودیشان گشت.

و در حدیث آمده است: «اللهم امكر لي و لا تمكر علي.»

برخی از مفسران نگاهشده اند: مکر الله متعال در اینجا؛ عبارت از افگندن شباهت عیسی علیه السلام بر یکی از حواریون و بالا بردن خود عیسی علیه السلام به سوی آسمان بود، به طوری که لشکریان کفر که به قصد کشتن عیسی علیه السلام به محل اقامت وی آمدند، همان حواری را که شبیه عیسی علیه السلام بود، گرفته او را کشتند و به دار آویختند و گمان کردند که عیسی علیه السلام را کشته و به دار آویخته‌اند «و خداوند بهترین

مکرکنندگان است» یعنی: او در مکرورزی از آنان قویتر، در تدبیر و برنامه‌ریزی از آنان نافذتر و بر رساندن ضرر به آنان که بخواد - از جایی که آنها هرگز حساب آن را هم نکرده‌اند - نیرومندتر است، عیسی علیه السلام را حق تعالی سالم نگهداشت و او را به آسمان بالا برد و به این ترتیب الله متعال امور را بر آنان پوشیده ساخت و اسرارشان را برملا کرد و خوار و ذلیل‌شان نمود؛ زیرا حق تعالی از آنان در مکر قوی‌تر است و جانب او غالب و دارای قدرتی بزرگ و فوق العاده می‌باشد و او به نفع دوستان و به ضرر دشمنان خود مکر می‌کند.

خواننده محترم !

«مکر» تدبیر لطیف و خفیه را می‌گویند برای مطالب حسنه ممدوح، و برای مقاصد سیئه مذموم است؛ از این جهت است که در آیه «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ» با مکر قید سیئه گذاشته شده؛ در اینجا که الله متعال «خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» گفته شده است، برای این است که یهود بر خلاف حضرت مسیح علیه السلام به سازشهای مختلفه و تدابیر خفیه آغاز کردند؛ حتی گوش حکمدار را پر کردند که عیاض بالله مسیح ملحد است، و می‌خواهد تورات را تبدیل دهد، و مردم را بد دین گرداند؛ پادشاه به گرفتاری مسیح علیهم السلام

حکم داد؛ از يك طرف، این اجرائات؛ و از جانب دیگر، تدبیر خفیه و لطیف الهی در نقض آن مشغول بود. (تفسیر کابلی)

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ إِنِّي فَتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فُوقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٥٥﴾

(به یاد آورید) هنگامی را که خدا (به عیسی) فرمود: «ای عیسی، بی گمان من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می برم، و تو را از (آلایش و تهمت) کسانی که کافر شدند؛ پاک می گردانم، و کسانی را که از تو پیروی کردند، تا روز قیامت برتر از کسانی را که کافر شدند قرار می دهم، سپس بازگشت شما به سوی من است، آنگاه در آنچه در آن اختلاف می کردید در میان شما فیصله می کنم. (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُتَوَفِّيكَ»: توفی از باب تفعل بمعنی تمام أخذ کردن است: «التوفی: اخذ الشيء علی التمام» این ماده در قرآن در أخذ با مرگ و أخذ با خواب و احتمالاً در أخذ با نجات دادن بکار رفته است. یعنی متوفیک: تو را برگرفته ام و در وقت خود می میرانم. التوفی: گرفتن هر چیز به تمام و کمال. «رافعک»: تو را قدر و منزلت می بخشم. «مطهرک»: پاک کننده ی تو، تو را دور می گردانم، می رهانم، پاکت می کنم.

تفسیر :

«إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ إِنِّي فَتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ»: خداوند متعال به عیسی علیه السلام خبر داد و فرمود: یا عیسی! من برگیرنده تو ام از زمین. «وبالابرنده توام به سوی خویش» در آسمان، و بدین گونه نگاهدارنده توام از آسیب کفار و این که به تو دست یابند، یا تو را به قتل رسانند. یعنی اول شما را به آسمان به گونه عذتمند و گرامی بالا می برم و از مکر و حیلۀ بدکاران حمایت می نمایم و سپس بعد از سرآمدن مدت معین عمرت تو را می کشم، و منظور مژده ی نجاتش از توطئه ی یهود است، و بردن او به آسمان به سلامت و بدون رسیدن اذیت و آزار از یهود به وی می باشد.

مفسر تفسیر مسیر دکتر عایض بن عبدالله القرنی می نویسد: بالا بردن عیسی روحاً و جسماً بود، به این ترتیب نصرانیانی که ادعا می کنند عیسی علیه السلام کشته شده دروغ می گویند؟ کسی نیست از این ها سوال کند چگونه از یک سو او را الله می گوید و از سوی دیگر ادعای کشته شدنش را دارند؟ اگر الله می بود که کشته و به صلیب کشیده نمی شد. با این بیان خدای بزرگ آنان را تکذیب کرد و الله راست گفت و آنان دروغ گفتند و خوار و ذلیل شدند.

ابن کثیر می فرماید: «مراد از برگرفتن (وفات) در اینجا، به خواب بردن وی است». آن گاه او در این باره به آیات و احادیثی استشهاد می کند، از جمله آیه: «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ» (الأنعام: 60) «اوست ذاتی که شما را در شب می میراند». همچنین به این حدیث شریف که رسول الله صلی الله علیه وسلم هرگاه از خواب بیدار می شدند، می فرمودند: «الحمد لله الذي أحيانا بعد ما أماتنا». «سپاس خدایی را که ما را زنده گردانید بعد از آن که میرانید...». اما قرطبی می فرماید: «صحیح آن است که حق تعالی، عیسی علیه السلام را بدون وفات و خواب به آسمان برد». طبری نیز همین قول را اختیار کرده، از ابن عباس (رض) نیز همین قول به صحت رسیده، امام شوکانی نیز بر همین معنی تأکید

می‌کند و قول صحیح نزد محققان از علما نیز همین است.
قتاده گفته است: در این عبارت تقدیم و تأخیر وجود دارد؛ یعنی اول تو را به آسمان می
برم و سپس مرگ به سراغت می آید.

همچنان مفسر طبری فرموده است: دیگران گفته اند: معنی آن چنین است: وقتی خدا
گفت: یا عیسی من تو را به آسمان می برم و تو را از کفر کافران پاکیزه می کنم و بعد
از فرود آمدنت به دنیا تو را می کشم. (طبری ۴۵۸/۳ اما گفته ی بعضی از مفسران که
سه ساعت قبل از رفع، مرد و سپس به آسمان برده شد و گفته ی دیگران که می گویند:
منظور از وفات خواب است، هر دو قول ضعیفند. و محققان آن را مردود دانسته اند.
قرطبی گفته است: صحیح آن است که بدون مرگ خدا او را به آسمان برد، حسن و ابن
زید چنین گفته اند و طبری آن را پذیرفت و از ابن عباس صحیح همان است.)
مفسر تفسیر کابلی شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه در ذیل
آیه مبارکه: «إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ» مینویسد در آیه به اتفاق جمهور، مراد از
«توفی» موت نیست، و به اصح روایات از ابن عباس منقولست که مسیح زنده بر آسمان
برداشته شده، کما فی روح المعانی و غیره؛ از هیچ سلف و خلفی منقول نیست که از
صعود و نزول مسیح انکار کرده باشند؛ بلکه در تلخیص العبر حافظ ابن حجر در این باره
اجماع را نقل می‌کند، و ابن کثیر و غیره احادیث نزول را متواتر گفته‌اند، و در اکمال
اکمال المعلم از امام مالک تصریحاً این مسئله نقل شده؛ از معجزات مسیح علاوه بر
حکمت‌های دیگر مناسبت خاصی با رفع إلى السماء پیدا می‌شود. مسیح خود در اول، يك
نوع تنبیه فرمود که چون مجسمه خاکی به دمیدن من به حکم پروردگار مرگی می‌شود و
به پرواز می‌آید، کسی که الله متعال به وی «روح الله» اطلاق کرده، و از نفخه «روح
القدس» پدید آمده؛ آیا ممکن نیست که به حکم الله به آسمان پرواز کند- کسی که به مساس
دست؛ و به دو لفظ او، به حکم الهی کور و ابرص شفا می‌یابد، و مرده زنده می‌شود، اگر
وی از این عالم کون و فساد جدا شود، و هزاران سال چون فرشتگان به آسمان زنده و
تندرست بماند، چه استبعاد دارد؟! قتاده گوید: فطار مع الملكة فهو معهم حول العرش و
صار انسیاً ملکياً سماویاً ارضیاً (بغوی) یعنی: با فرشتگان پرواز کرد؛ اکنون با ایشان در
پیرامون عرش است؛ انسی، ملکی، آسمانی و زمینی گردیده است.
همچنان قابل یاددهانی است که از جمله «رَافِعُكَ إِلَيَّ» آیه مبارکه معلوم میشود که برای
سایر انبیا نیز معراج بوده است.

« وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا »: تو را از شر اشراری که قصد کشتنت را دارند نجات
می دهم. حسن گفته است: او را از یهود و نصاری و گروه کافران قوم خود، پاکیزه کرد.
« وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ »: همچنان خداوند متعال به او
خبر داد که اوتعالی پیروانش را بلند مرتبه و تا روز قیامت آن‌ها را غالب و پیروز
می‌سازد. این‌ها کسانی‌اند که رسالت او را تصدیق کردند و تا پیش از بعثت حضرت
محمد صلی الله علیه وسلم پیرویش نمودند و کسانی از امت محمد صلی الله علیه وسلم
که به عیسی علیه السلام ایمان آوردند؛ نه یهودیانی که تکذیبش کردند و نه نصرانیانی
که خدایش گفتند.

جهانی بودن اسلام، منافاتی با وجود اقلیت‌های مذهبی در پناه اسلام ندارد. از عبارت
«إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» استفاده می‌شود که دین یهود و مسیحیت تا قیامت پیروانی خواهد

داشت.

در تفسیر جلالین آمده است: «الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ» یعنی مسلمانان و نصاری که پیامبریت را تصدیق کرده اند. «فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا» که عبارتند از یهود، با دلیل و شمشیر بر آنان تفوق خواهند داشت.

« ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (55) »: سپس سرانجامتان نزد من (خدا) است، آنگاه مطابق حق و عدالت در بین عموم شما در مورد عیسی که مورد اختلاف شماست، قضاوت خواهم کرد.

«إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ» بازگشت همه به سوی الله است و او داور بی‌چون و چرای قیامت است. علت اختلاف مردم در شأن حضرت عیسی علیه السلام اینست که تا حق پیروز گردد و باطل نابود شود و مؤمن صادق به ثواب و مکارفات برسد و کافر تکذیبگر عذاب شود؛ زیرا خداوند متعال قاضی عادل است که سخنش فیصله‌کن و قاطع و رحمتش فضل و احسان است.

ذکر پنج وعده به حضرت عیسی علیه السلام :

در آیه متذکره خداوند متعال در مقابل یهود به حضرت عیسی علیه السلام پنج وعده عنایت فرمود:

اولین وعده این بود که مرگ او هرگز به دست یهودیان با قتل انجام نمی‌شود؛ بلکه موت او به طور طبیعی در وقت مقرر انجام می‌پذیرد و آن نزدیک قیامت خواهد بود وقتی حضرت عیسی علیه السلام از آسمان بر زمین نازل می‌گردد.

دومین وعده: بلندکردن بالفعل او به طرف عالم بالا بود، این عیناً به موقع انجام گرفت که خبر انجام آن در آیه (158) سوره نساء چنین بیان شده است: «وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا» 157- در حالی که آنان عیسی را نه کشتند، «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» 158 سوره نساء (بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برد).

سومین وعده: «و مطهرک من الذین کفروا - 55 آل عمران» او را از تهمت دشمنان تبرئه کرد. بدین ترتیب که خاتم الانبیاء صلی الله علیه وسلم تشریف آورد و کلیه اتهامات یهود را برطرف ساخت. چون یهودیان به سبب اینکه حضرت عیسی علیه السلام بدون پدر متولد شده است، در نسب او طعنه و تهمت روا می‌داشتند که قرآن کریم با آیات متعدد آنها را به خطای شان واقف ساخت و خاطر نشان نمود که همان گونه که خداوند حضرت آدم را بدون پدر و مادر آفرید، آفرینش حضرت عیسی علیه السلام بدون پدر، در قدرت و عظمت خالق متعال امری ساده است و هرگز جای شگفتی نمی‌باشد. بعداً یهود حضرت مسیح را متهم نمودند که او مدعی الوهیت است؛ قرآن کریم این اتهام را در بسیاری از آیات باطل ساخت. از جمله اینکه خود حضرت عیسی علیه السلام عبودیت و بندگی خویش را ثابت نمود.

چهارمین وعده: در «و جاعل الذین اتبعوک» است که پیروان شما بر منکران و مخالفان شما تا قیامت مسلط گردانیده خواهند شد و این وعده چنین تکمیل کرده شد که مراد از اتباع در این جا اعتقاد و اقرار بر نبوت حضرت عیسی علیه السلام است. ایمان و اعتقاد بر تمام احکام او شرط نیست، پس به این شکل نصارا و اهل اسلام هر دو در این حکم داخل اند که به رسالت و نبوت حضرت عیسی علیه السلام معتقدند و این امری است دیگر که برای نجات آخرت و رسیدن به سعادت اخروی، تنها اعتقاد داشتن به نبوت

حضرت عیسیٰ کافی نیست؛ بلکه نجات اخروی موقوف بر ایمان و اعتقاد بر تمام احکام او است که از آن جمله یکی این است که بر خاتم الانبیاء پس از او باید ایمان آورد و چون نصارا بر این اصل ایمان و اعتقادی نداشتند، از نجات آخرت محروم ماندند و مسلمانان بنا بر عمل بر این، مستحق نجات آخرت قرار گرفتند. ولی وعده غلبه بر یهود در این جهان فقط موقوف به اعتقاد نبوت حضرت عیسیٰ علیه السلام بود و مسلمانان و نصارا همیشه به این غلبه دنیوی نایل آمده و یقیناً تا قیامت باقی خواهند ماند. پنجمین وعده: «قضاوت اختلافات مذهبی در روز قیامت» این وعده هم انجام خواهد گرفت چنانکه در آیه فرموده: «ثم إلى مرجعكم فاحكم بينكم - 55 آل عمران (بنقل از تفسیر معارف القرآن)

یادداشت توضیحی :

بحث در مورد چگونگی مرگ و حیات حضرت عیسیٰ علیه السلام ، بسی سنگین و از امور غیبی و متشابهات است که جز الله متعال کسی آن را درک نخواهد کرد و بحث و گفتگو در این مورد بیهوده و بی حاصل است و آن کسی که به دنبالش رود، سرانجام با دست خالی و بی نتیجه باز می گردد.

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذَّبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٥٦﴾

اما آنها که کافر شدند، (و پس از شناختن حق، آن را انکار کردند)، در دنیا و آخرت، آنان را مجازات دردناکی خواهم کرد، و برای آنها، یاورانی نیست. (۵۶)

تفسیر :

«فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذَّبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»: اما کسانی که به نبوت تو کافر و مخالف آیین تو هستند، و گمان نمود که تو خدایی و یا آنها تو را به صلیب کشیده‌اند، این‌ها باید بدانند که مورد عذاب سخت دنیا و آخرت قرار می گیرند، در دنیا با قتل و اسارت و در آخرت با آتش جهنم روبرو می شوند.

واضح است که :سرانجام کفر و بی‌ایمانی، عذاب الهی است. و هر چه اتمام حجت بیشتر باشد، قهر الهی بر انکار کنندگان بیشتر خواهد بود. آنچه اشخاصیکه زنده کردن مرده را از عیسیٰ علیه السلام می بینند، ولی با آنها ایمان نمی آورند، مستحق هر نوع عذابی هستند.

«وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (56)»: یاور و معینی ندارند که عذاب خدا را از آنان دفع و دور کند. حکم قرآنی همین است که :در برابر قهر الهی ، هیچ قدرتی نمی تواند مانع آن شود. این‌ها کسانی اند که قایل به سه گانه پرستی و عقیده باطل به صلیب کشیده شدن عیسیٰ علیه السلام اند.

وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿٥٧﴾

و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک کرده اند [الله] ثواب شان را به تمامی به آنان می دهد و خداوند ظالمان را دوست نمی دارد. (۵۷)

تفسیر :

«وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ»: و اما کسانی که ایمان آورند و رسالت‌های آسمانی را تصدیق کنند و اعمال شایسته‌ای مانند نماز، زکات و از این قبیل

انجام دهد پس حق تعالی ثواب اینان را محفوظ می‌دارد و اجر و پاداش‌شان را در دنیا و آخرت به صورت کامل و بدون هیچ کاستی می‌دهد؛ «وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (57)» و خداوند ظالمان را دوست ندارد، خود چگونه ظلم می‌کند؟ این، کنایه از قهر خداوند متعال بر آنهاست.

ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ﴿٥٨﴾

این داستان‌هایی که بر تو می‌خوانیم از جمله آیات [الهی] و پندهای حکیمانه است. (۵۸) تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذَلِكَ»: آنچه راجع به کار و بار عیسی گذشت. «حَكِيم»: دارای حکمت. محکم و متقن. تفسیر :

«ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ» یعنی ای محمد! این اخبار که برایت می‌خوانیم، اشاره به اخبار عیسی علیه السلام و دیگران است که بیان شد، «مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ (58)» که ما آن را از آیات قرآن و ذکر حکیم بر تو می‌خوانیم، طوری که گفتیم مراد از «ذکر حکیم» قرآن کریم است که دربرگیرنده حکمتها و آیات محکمی است که نه حالا و نه در آینده، باطل و فساد به آن روی نمی‌آورد.

شأن نزول آیات 58 الی 62 :

202- این ابوحاتم از حسن (رض) روایت کرده است: دو راهب نجرانی به حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند. یکی از آنها از پیامبر پرسید: پدر عیسی کیست؟ رسول الله در جواب عجله نمی‌کرد تا دستور و فرمان پروردگار در باره برسد. پس الله متعال آیات: «ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ (58) إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (59) الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (60)»، را نازل کرد.

203- و نیز از طریق عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: گروهی از مسیحیان نجران شامل «سید» نامش «ایهم» است زعامت سیاسی قبیله نجران به عهده او بود.

و «عاقب» که «عبدالمسیح» نام داشت امیر و فرمانروای مردم نجران بود. به خدمت رسول الله آمدند و پرسیدند: در باره دوست ما چه می‌گویی؟ گفت: او کیست؟ گفتند: عیسی که تو فکر می‌کنی بنده خداست، پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: بلی، او بنده الله است. گفتند: آیا کسی را دیده و یا شنیده‌ای که مانند عیسی باشد؟ و از نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم خارج شدند. جبرئیل امین نازل شد و عرض کرد: هرگاه نزدت آمدند به ایشان بگو: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (59) الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (60)» (طبری 7156).

204- ک: بیهقی در «دلایل» از طریق سلمه بن عبد یسوع از پدرش از جدش روایت کرده است: پیامبر قبل از این که «طس... تا... سلیمان» نازل شود به اهل نجران نامه نوشت: به نام خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب از محمد فرستاده خدای یکتا... تا آخر حدیث و در این حدیث آمده است اهل نجران نزد رسول خدا شرحبیل بن وداعة همدانی، عبدالله بن شرحبیل اصبحی و جبار حرثی را فرستادند. آنان خدمت رسیدند و از او (در باره بسیاری چیزها پرسیدند و سرور کائنات نیز از آنها سؤال می‌کرد. سؤال و جواب ادامه داشت تا این که گفتند: در باره عیسی چه می‌گویی؟ پیامبر گفت: امروز در این باره

معلوماتی ندارم منتظر بمانید تا به شما خبر بدهم. صبح فردای خدای عزوجل آیهٔ **إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (59) الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُن مِّنَ الْمُمْتَرِينَ (60) فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (61)** را نازل کرد (بیهقی در «دلایل» 5 / 385 - 386 از طریق یونس بن بکیر از سلمه روایت کرده است).

205- ابن سعد در طبقات از ازرق بن قیس روایت کرده است: اسقف («اسقف» نامش «ابوحارث بن علقمه» است، پیشوای دینی و روحانی آن مردم بود) نجران عاقب نزد پیامبر آمدند. او (به اسلام دعوت‌شان کرد. گفتند: ما قبل از تو مسلمان بودیم. پیامبر گفت: دروغ گفتید، سه چیز مانع مسلمان شدن شماست: می‌گویید خدا فرزند دارد، گوشت خوک را می‌خورید و به بت سجده می‌کنید. گفتند: پس پدر عیسی کیست؟ پیامبر نمی‌دانست که به آن‌ها چه پاسخ بدهد. تا این که خدا آیه: **«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (59) الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُن مِّنَ الْمُمْتَرِينَ (60) فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (61) إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (62)»** را نازل فرمود. پس پیامبر آن‌ها را به مباحله دعوت کرد. اما آن‌ها این کار را نپذیرفتند و با قبول جزیه به دیار خود برگشتند (ازرق تابعی و خبر مرسل است، اصل این دارای شواهد است، سیوطی در «در المنثور» 2 / 67 این را به عبد بن حمید هم نسبت داده است).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (59 الی 68) در باره ردتصورات، توهم، ظن و گمان‌های آن‌عده از اشخاصیکه عیسی علیه السلام را خدا می‌پنداشتند، «ابتهاال»: مباحله (یکدیگر را نفرین کردن به صورتی خاص) دعوت به سوی یکتایی و بندگی الله، ملت و پیروان ابراهیم علیه السلام بحث بعمل می‌آورد.

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٥٩﴾

شان [آفرینش] عیسی برای خداوند همچون شان [آفرینش] آدم است که او را از خاک آفرید، سپس به او گفت موجود شو و بی‌درنگ موجود شد. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

مثل: مثل، شبیه، مانند، غریب، تشبیه عیسی به آدم، تشبیه غریب به غریب تر، شگفت انگیز به شگفت انگیزتر است، تا خوبتر ثابت گردد.
مراد آن است که اگر آفرینش عیسی بدون پدر در نظرتان بعید می‌نماید، بدانید که آفرینش آدم بدون پدر و مادر شگفت‌تر از آن است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ»: به راستی مثل عیسی در نزد الله همچون آدم است یعنی اینکه خلقت عیسی علیه السلام همانند خلقت آدم از جمله عجایبات است، آدم علیه السلام بدون داشتن پدر و مادر خلق شد، چنین آفرینشی در اعجاز خویش کامل‌تر است و قدرت حق تعالی را بهتر نشان می‌دهد، پس آفرینش عیسی علیه السلام از باب اولی چنین نتیجه‌ای را با خود خواهد داشت.

«حَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (59)»: آدم را بدون پدر و مادر خلق کرد و به آن گفت: پدید آی! و (بی درنگ) پدید آمد. پس مسأله ی عیسی از مسأله ی آدم عجیب تر نیست.

در آیه مبارکه از اسلوب و روش «ارائه مثال و اقناع به گونه تدریج و حواله امر مشکوک به امر معلوم» استفاده شده چون تمام صاحبان عقل و خرد اتفاق دارند که حضرت آدم علیه السلام از خاک آفریده شده و با قول خدا ا «کن» شکل گرفته است. (تفسیر مسیر)

قابل تذکر است که در آیه مبارکه می آموزاند که: مخالفان را از همان راهی که پذیرفته اند، به حق دعوت کنیم. مسیحیان پذیرفته اند که آدم مخلوق خداست، با این که پدر و مادر نداشت.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٦٠﴾

(آنچه درباره عیسی بیان کردیم) حق از جانب پروردگار توست، پس هرگز از شک کنندگان مباش. (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الممترین»: تردید کنندگان. دو دلان، شک کنندگان. کلمه ی «مُمْتَرِينَ» از «مَرِيَةٌ» به معنای شك و تردید است. عین این آیه در سوره ی بقره آیه ی 147 نیز آمده است. با این آیه روشن می شود که سخن حق و پایدار تنها از جانب الله متعال است که خود حق و ثابت است و گرنه از انسان هایی که در طوفان هوسها و غرایز ثباتی ندارند، قانون و سخن پایدار را نمی توان انتظار داشت.

تفسیر:

«الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (60)»: حق از جانب پروردگار توست، پس از تردید کنندگان نباش، «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» ثبات و حقایق، جز در راه خدا، کلام خدا و قانون خداوند، وجود ندارد. این همان سخن درست سخن قاطع و فیصله کن درباره ی عیسی علیه السلام می باشد این سخن کاملاً راست، روشن و حقیقتی واضح و آشکار است پس تو با شک کنندگان مباش، بلکه به آنچه گفتیم باور کن و به بیهوده گوئی های آن ها التفات نکن و به سخنان افترا آمیزشان باور نداشته باش!

مفسر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: آنچه تا اینجا در این گفتار از نکات اساسی به مسیحیان عرضه شده است، خلاصه ی آنها به ترتیب بر حسب ذیل است: اولین مطلبی که سعی شده به آنان فهمانده شود، این است که هیچ یکی از عللی که باعث شده عقیده ی الوهیت مسیح میان شما پدید آید نمی تواند دلیل درستی برای یک چنین اعتقادی باشد. یک انسانی بود که خدا بنا به حکمت و مصلحت خویش مناسب دید او را به صورت غیر عادی به دنیا بیاورد، به او معجزاتی عطا کند که نشانه های روشنی بر پیامبری باشند و به منکران حق امکان به صلیب کشیدن او را نهد و او را به سوی خودش بالا ببرد. مالک و پروردگار اختیار دارد که از هر یک از بندگانش هرگونه که بخواهد استفاده کند. تنها با مشاهده ی این رفتار غیر عادی و خارق العاده چگونه می توان این نتیجه را گرفت که عیسی علیه السلام خود پروردگار بود، یا فرزند پروردگار بود و یا در پروردگار و مالک بودن با خدا شریک بود!

دومین نکته ی مهمی که سعی شده به آنان فهمانده شود، این است که چیزی که مسیح

برای فراخواندن به آن آمده بود، همان چیزی است که محمدصلی الله علیه وسلم به آن فرا می خواند. در رسالت و مأموریت این دو پیامبر جلیل القدر ذره ای تفاوت وجود ندارد. سومین نکته ی اساسی این گفتار این است که پس از مسیح علیه السلام دین حواریان ایشان نیز همان اسلامی بود که قرآن ارایه می کند. مسیحیت بعدی نه بر آن آموزه هایی ماند که مسیح علیه السلام ارائه کرده بود و نه پیرو دینی ماند که حواریون پس از مسیح علیه السلام از آن پیروی می کردند.

**فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ
وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى
الْكَاذِبِينَ ﴿٦١﴾**

پس هر کس در این باره پس از آنکه علم و دلیل قطعی به تو رسیده است با تو به مجادله پرداخت پس بگو مخالفین را که بیایید ما اولاد خود را، و شما اولاد خود را و ما زنان خود را و شما زنان تان را طلب کنیم و ما خود حاضر شویم و شما هم خود حاضر شوید پس دست دعا و عاجزی به سوی الله دراز می کنیم و لعنت الله را بر دروغگویان قرار می دهیم. (۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ»: پس اگر کسی درباره مسأله عیسی با تو بدون دلیل مجادله کرد و به محاجه (استدلال، برهان، جدل، مباحثه، حجت آوردن، دلیل آوردن) پرداخت. «تَعَالَوْا»: بیایید. «نَبْتَهِلْ»: فروتنانه دست دعا به درگاه الهی برداریم و به زاری از او بخواهیم که نبتهل: بهل و اِبْتِهَال بمعنی دعا به در گاره الهی با تضرع و زاری است، آنها که اِبْتِهَال را در آیه لعن معنی کرده اند شاید منظور آنست که تضرع توأم با لعن بوده است. مباحله (لعن، لعنت، نفرین) کنیم.

«لعنت»: لعن: راندن، دور کردن. «لعنه: طرده و أبعده عن الخير» لعن و لعنت خدا در آخرت عذاب و در دنیا، دور کردن از رحمت و توفیق است.

تفسیر :

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ»: هر که با تو بعد از اینکه حقایقی که ارائه کردیم و موضوع برایت روشن شد، ای محمد! در مورد عیسی به جدال، مخالفت و مخاصمه بر خیزد، تو با آنها «مباحله» کن. از جمله «مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ» آیه مبارکه بر می آید که: اگر انسان ایمان به هدف داشته باشد، حاضر است خود و نزدیکترین وابستگان خویش را در معرض خطر قرار دهد.

«فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ»: پس بگو: بیاید و هر یک از ما «پسرانمان و پسران تان و زنانمان و زنان تان و اشخاص خود و اشخاص شما را فراخوانیم» «سپس مباحله کنیم» اِبْتِهَال: در اصل؛ بلندکردن دست ها به بارگاه الهی و دعاکردن به لعن و نفرین یا غیر آن، از روی جد و با تضرع و زاری است. از فحوای آیه مبارکه «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ» بر می آید که: آخرین ورق برنده و سلاح برنده مؤمن، همانا دعاست.

«ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (61)» «انگاه به زاری دست دعا به سوی

پروردگار با عظمت خویش برمی داریم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم.

یعنی: همه ما در دعاهایمان بگوییم: خدایا! لعنت خویش را بر هریک از ما دو گروه که دروغگوست قرار بده.

کلمه «نَبْتَهْل» از ریشه‌ی «ابتهال» به معنای بازکردن دست‌ها و آرنج‌ها برای دعا، به سوی آسمان است.

این آیه، به آیه‌ی مباحله معروف گشته است. مباحله، یعنی توجّه و تضرّع دو گروه مخالف یکدیگر، به درگاه الهی و تقاضای لعنت و هلاکت برای طرف مقابل که از نظر او اهل باطل است. (التحقیق فی کلمات القرآن).

در روایات آمده است که: نصارای نجران (مهمتران ایشان سید و عاقب) با رسول الله صلی الله علیه وسلم محاجه و مناظره کرده مدعی الوهیت عیسی علیه السلام شدند، در این هنگام رسول الله صلی الله علیه وسلم آنان را به «مباحله» فراخواندند. برخی از علما می‌گویند: «معنی آیه کریمه این است که: اگر نصرانی‌ای با تودرباره عیسی علیه السلام مجادله کرد، او را به مباحله فراخوان.»

ابن عباس (رض) می‌فرماید: اگر آنهایی که با پیامبر مباحله می‌کردند به مباحله می‌رفتند، تمام افراد خانواده‌ی خود را از دست می‌دادند، و مال و نامی برایشان باقی نمی‌ماند.

مفسر ابوحنیفان فرموده است: علت این که نصاری از مباحله سرباز زدند، این بود که چون می‌دانستند پیامبر صلی الله علیه وسلم در نبوتش صادق است، و این بر صدق نبوت حضرت رسول دلیل است. (البحر المحیط ۴۸/۳).

مباحله چیست :

اگر در حق و باطل بودن امری میان دو گروه اختلاف ایجاد شود و آن نزاع با دلایل خاتمه نیابد، پس آنان باید این روش را اختیار نمایند که همه باهم یکجا شده از خدا بخواهند که هر کسی که در این امر بر راه باطل است بر او از طرف خداوند متعال و بال و هلاکت واقع بشود، زیرا معنی لعنت، دوری از رحمت حق و نزدیکی است به قهر. حاصل اینکه بر دروغگو قهر نازل شود، پس هرکس که دروغگو باشد او سزای آن را خواهد چشید، در آن وقت تعیین کامل صادق و کاذب در نزد منکرین هم واضح خواهد شد، به این طرز دعا کردن مباحله گفته میشود و در این باره باید همه مباحثه کنندگان جمع شده دعا بخوانند. (معارف القرآن)

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٢﴾

این همان قصه واقعی (مسیح) است. (و ادعاهایی همچون الوهیت او، یا فرزند خدا بودنش، بی اساس است). و هیچ معبودی، جز الله یگانه نیست، بی‌گمان الله توانا و حکیم است. (۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْقَصَصُ»: خبر، داستان.

قصه و داستان، بر سه گونه است:

- رمان‌ها، افسانه‌ها و اساطیری که بر پایه خیال و غیر واقعی هستند.
- داستان‌های تاریخی که گاهی راست و مستند و گاهی آمیخته با دروغ و امور نادرست هستند.
- رویدادهایی که از زبان وحی به ما رسیده‌اند، بر اساس حق هستند. داستان‌های قرآنی،

همه از این نوع هستند و در آنها وهم، خیال، دروغ و نادرستی راه ندارد.

تفسیر :

«إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ»: یعنی ای محمد! آنچه به شما درباره عیسی علیه السلام خبر دادیم صحیح، ثابت و حقیقتی قاطع و بدون شک .

با دعوت مباحله واضح گردید که مباحله برای این بود که آنچه در قرآن درباره مسیح بیان شده همه راست و حقیقت می باشد.

واقعیت امر همین است که اگر قرآن عظیم الشان نمی بود ، چهره‌ی واقعی حضرت

مسیح، ناشناخته و آلوده با خرافات در آذهای انسانها باقی می ماند.

هكذا در فهم آیه مبارکه : «لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ» باید گفت : هر قصه

و داستانی که درباره پیامبران که با توحید منافات داشته باشد، ساختگی و از جمله قصه

باطل و در زمره قصه ها و داستان اسرائیلات بشمار می رود.

«وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ» او بنده‌ای از بندگان خدا و پیامبری بر گزیده و گرامی است.

مادرش مریم است و پدري ندارد. او با کلمه «کن» به وجود آمده نه از راه حرام، آنگونه

که یهودیان ادعا می کنند. در این آیه نظر تثلیث (سه گانگی) نصاری رد می شود.

او مطابق ادعای نصرانیان نیز فرزند خدا نمی باشد بلکه صحیح و ثابت آنگونه است که

در قرآن کریم آمده؛ روی این اساس خدایی جز او تعالی که مستحق عبادت باشد نیست، نه

عیسی و نه دیگران و او تعالی همسر و فرزندى ندارد بلکه یگانه و یکتا و از همه بی نیاز

است، پروردگار نزائیده و نه هم کسی از او زاده شده و نه برای او همتا و مانندی هست.

حق تعالی صاحب عدت و کمال است که از جمله لوازم عزت او تفرّدش به جمال و

یگانگیش به کمال است.

او ماسوای خود را مقهور خود نموده و کسانی را که با او دوستی کنند عزت می دهد و

دشمنانش را ذلیل می نماید.

«وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (62)»: «و خداوند غالب و حکیم است» الله متعال در

ملکش مقتدر و در صنعتش باریک بین است. و از جمله حکمت هایش ابداعی است که به

خوبی و نیکوئی انجام داده طوری که از حسن این ابداع تمام عقلها و خردها مات و

مبهوت صنعت او تعالی می شوند.

باید یادآور شد که این آیه مبارکه از جمله نشانه‌های روشن و حجت‌های مبرهن نبوت محمد

صلی الله علیه وسلم است زیرا اثبات می کند که ایشان مسیحیان را به «مباحله» دعوت

نمودند ، ولی از آنجا که آنها بر بطلان عقیده خویش و صحت و درستی عقیده اسلام

باور داشتند، تن به مباحله نداده و به پرداخت جزیه راضی شدند طوری که در حدیث

شریف بشرح ذیل بیان گردیده است .

شأن نزول آیه مبارکه :

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است: «رسول الله صلی الله علیه وسلم

خواستند تا با نمایندگان نصاری نجران ملاعنه [مباحله] کنند، اما یکی از آنان [که

باهوش تر از دیگران بود] به رفیق خود گفت: با او ملاعنه نکنید زیرا سوگند به خدا که

اگر او پیامبر باشد و با او ملاعنه کنیم، نه ما و نه آنان که در پشت سر ما هستند [یعنی

قوم ما]، هرگز از عذاب الهی نمی رهیم و شما نیک دانستید که او پیامبر مرسل است و

در موضوع عیسی به شما سخنی قاطع و روشننگر آورد، پس اگر با او مباحله کنید؛

سرتاسر این وادی بر شما آتشفشان می‌شود. همان بود که تن به مباحله ندادند و از سر تسلیم در آمده و در پاسخ به درخواست رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: آنچه می‌خواهی به تو می‌دهیم [یعنی جزیه می‌پردازیم] لذا با ما مردی امین را بفرست، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: برخیز ای اباعبیده! و چون ابو عبیده به پاخاست، فرمودند: این شخص، امین این امت است».

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٦٣﴾

اگر (با این همه شواهد روشن، باز هم از پذیرش حق) روی گردانند، (بدان که طالب حق نیستند، و) بی گمان الله به حال مفسدان هجویان، آگاه است. (۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَوَلَّوْا»: اعراض نمودند.

تفسیر :

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ (63)» اگر از اقرار به یگانگی خدا رویگردان شدند، یعنی حقیقت اخلاص توحید و ترک شرک و صدق وحیی که به سوی تو نازل شده را تکذیب کردند بدان که آن‌ها تباه کاران اند؛ زیرا کسی که دلیل و برهان را ترک نماید و به آن کفر ورزد، دارای قلب و تصویری فاسد است.

یعنی اگر به دلایل قانع، و به مباحله آماده نمی‌شوند؛ معلوم است که احقاق حق را نمی‌خواهند، و از دل به صدق عقاید خویش اطمینان و وثوق ندارند، و مطمح نظر آنها فقط اشاعت فتنه و فساد است؛ آنها خوب بدانند که مفسدان از نظر خدا برکنار نمی‌باشند. واقعیت امر هم همین است که: روی‌گردانی از حق، نمونه‌ای از فساد است و سرپیچی کننده، مفسد می‌باشد.

«عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ»: همانا خداوند متعال به حال «مفسدان داناوبا خبر است» یعنی: اگر از این حق واضح و روشن اعراض کردند، بدان که این عیناً همان فساد افروزی در روی زمین است زیرا چنین موضع‌گیری ای، بازگشت به شرک و کفر می‌باشد و شرک و کفر زاینده فساد و تباهی است و خدای سبحان به حال مفسدان دانااست و آنان را در برابر اعمال‌شان مؤاخذه می‌کند. باید گفت که: علم خداوند به کارهای مفسدان، بزرگ‌ترین هشدار است.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٦٤﴾

بگو: ای اهل کتاب بیایید به‌سوی سخنی که بین ما و شما مشترک است (آن سخن این است که غیر از الله کسی را عبادت نکنیم، و چیزی را شریک او نسازیم، و بعض ما بعض دیگر را جز الله، رب (مالک تحریم و تحلیل قرار ندهد، پس اگر (ازین دعوت) رویگردان شدند پس (ای اهل کتاب) گواه باشید که ما مسلمانیم (منقاد حکم الله ایم و بس) (۶۴).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سَوَاءٍ»: یکسان، مساوی، مشترک، عادلانه. «مِنْ دُونِ اللَّهِ»: به جای الله.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: مسلمانان باید بر سر مشترکات، با اهل کتاب به توافق برسند و

و نباید فراموش کرد که : یکی از مراحل تبلیغ، همانا دعوت به مشترکات است. در ضمن در تبلیغ و دعوت دیگران، باید ابتدا به عقاید حقه و مقدّسات مشترك، احترام گذارد را مطرح کنیم طوری که می فرماید : «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ» : ای محمد! برای گروه یهودیان و نصرانیان بگو بیائید با هم روی یک سخن عادل و قاطع که ما و شما را یکجا بسازد و در میان ما به انصاف حکم می کند، اتفاق کنیم، این سخن این است، «أَلَا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً» : که فقط و فقط الله را پرستش و عبادت کنیم و به او هیچ چیزی را شریک نیاوریم و هیچ مخلوقی مخلوق دیگری را خدا نپندارد و هیچ عبادتی را بخاطر آن انجام ندهد خواه این مخلوق بُت باشد یا شیطان و یا صلیب.

باید گفت که : یگانه پرستی و بیزاری از شرک، از جمله امور مشترك تمام ادیان آسمانی است. بناً دعوت به سوی توحید و حق، لازم است. خواه با استدلال، خواه با مباحله و خواه از طریق دعوت به مشترکات.

«وَ لَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ» و همان طور یهود و نصاری، عزیز و عیسی را پرستش کردند و از احبار و رهبان در مورد حلال و حرام کردن اطاعت نمودند، ما یکدیگر را پرستش و اطاعت نکنیم.

روایت است وقتی این آیه نازل شد عدی بن حاتم گفت: یا رسول الله! ما آنها را پرستش نمی کردیم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا برای شما چیزها را حلال یا حرام نمی کردند؟ گفتیم: بله می کردیم. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: این همان است. این آیه کریمه حجت است بر این امر که: در مسایل دینی؛ چون عبادات و حرام و حلال، جز به سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم، به سخن کسی دیگر - چون امام و فقیه - استناد نمی شود، در غیر این صورت؛ شرک در ربوبیت - یعنی امری که قرآن کریم در آیات بسیاری آن را مردود اعلام کرده است - به وقوع می پیوندد. «تفسیر انوار القرآن» «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَعُولُوا إِشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (64)» : در صورتی که از توحید سر باز نند و همان دعوت عادلانه را نپذیرفتند، شما بگویید: ای جماعت اهل کتاب! شما گواه باشید ما موحد و مسلمانی، به یگانگی خدا معترف و عبادت را خالصانه برای او انجام می دهیم. این حقیقت اسلامی است که به معنی تسلیم شدن و خضوع در برابر پروردگار عالمیان می باشد.

باید اضافه کرد که : اعراض و سرپیچی مخالفان نباید در اراده و ایمان ما اثر بگذارد. و مبلغین باید سرپیچی و اعراض برخی از مردم را قبل از قبل پیش بینی کرده باشند تا در جریان کار و فعالیت های تبلیغی خویش مأیوس و دلسردنشوند. ابن عباس (رض) به نقل از ابوسفیان می گوید: هر قل نامه رسول الله صلی الله علیه و سلم را طلب کرد و آن را خواند. در آن نامه چنین آمده بود: «به نام خداوند بخشایشگر مهربان. از محمد رسول الله به هر قل بزرگ روم! سلام بر آنان که پیرو هدایت اند. اما بعد! همانا من تو را به سوی اسلام دعوت می کنم. مسلمان شو تا در سلامت بمانی، در این صورت الله متعال پاداش تو را دوبار می دهد، اما اگر روی برگرداندی، بی گمان، گناه رعایایت هم بر دوش توست، و: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، که جز الله را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم...».

و در آخر می خواهم بیان بدارم که : بندگی الله، نفی شرک و طرد حاکمیت غیر الهی، از

جمله خصوصیات يك مسلمان واقعی است. و از الله متعال میخواهم که ما را از جمله آن بگردان. آمین یارب العالمین .

در ضمن باید در توضیح آیه (64) تذکر دهم که : مسلمانان به فرمان پیامبر، خطاب به اهل کتاب می گویند: ما، به دین خدا، عشق می ورزیم، به آن اخلاص داریم، طلب سود و زیان زندگی را جز به او به کسی واگذار نمی کنیم و آن گونه که دستور داده، در بند حلال و حرام هستیم.

هكذا باید گفت که : این آیه، اصل اصیل و اساس دین مبین اسلام است و به همین دلیل، پیامبر صلی الله علیه وسلم اهل کتاب و سایر مسئولین و زمامداران عصر خود را به سوی دین اسلام فرامی خواند که به تفصیل در نامه هایش نام و نشان سران و زمامداران آن عصر آمده است.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٥﴾

ای اهل کتاب چرا درباره ابراهیم مجادله می کنید؟ در حالیکه تورات و انجیل نازل نشده مگر بعد از ابراهیم، آیا تعقل نمی کنید؟ (۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لِمَ»: چرا. «تُحَاجُّونَ»: مجادله و ستیز می کنید.

شأن نزول آیه 65:

206- ابن اسحاق با اسناد مکرر که به ابن عباس (رض) می رسد روایت کرده است: نصاری نجران و بزرگان یهود نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و در حضور مبارک پیامبر صلی الله علیه وسلم باهم منازع کردند. دانشمندان یهود گفتند: ابراهیم پیرو هیچ دینی نبود جز یهودیت. نصاری گفتند: خیر، یقیناً ابراهیم از پیروان مسیحیت بود. پس الله عزوجل آیه: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ ...» را نازل کرد.

207- این حدیث را بیهقی نیز در «دلایل» آورده است. (طبری 7198 و بیهقی 5 / 384 روایت کرده اند .)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که هر يك از دو گروه یهودیان و مسیحیان، ابراهیم علیه السلام را از جمله ادیان خود بشمار می آوردند ، و به قدری بازار این ادعا داغ و گرم بود که قرآن کریم در دو آیه بعد می فرماید: «ما كان إبراهيم يهودياً ولا نصرانياً» این آیه برای پوچی ادعای آنها می گوید: چگونه شما ابراهیم را که قبل از تورات و انجیل بوده، تابع آن دو کتاب می دانید؟ کتابی که هنوز نازل نشده است، پیرو ندارد. آیا حاضر نیستید این مقدار هم فکر کنید که لااقل حرف شما با تاریخ منطبق باشد.

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ»: ای یهودیان و نصرانیان! چرا به دروغ درباره ی ابراهیم به مجادله و نزاع برخاسته اید و گمان می برید که وی بر دین شما یعنی یهودی یا نصرانی است.

باید گفت که : سعی و تلاش نکنید که با انتساب شخصیت ها به خود، حقایق خود را اثبات کنید.

طوری که در آیه مبارکه «لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ»: بیان یافت . بناً به جای نزاع در انتساب شخصیت های والا، از فکر آنان باید پیروی کنید.

«وَمَا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ»: در حالی که تاریخ گواه است او سال‌ها و بلکه قرن‌ها پیش از به وجود آمدن یهودیت و نصرانیت زندگی کرده است . شما نه وحی را گرفته‌اید و نه تاریخ را تصدیق کرده‌اید و نه عقل را حق داوری بخشیدید! تورات و انجیل بعد از ابراهیم علیه السلام بر موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام نازل شده است!

«أَفَلَا تَعْقِلُونَ (65)»: آیا نادرستی گفتار خود را درک نمی‌کنید؟

توضیح :

فاصله ی زمانی بین حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیهما السلام یک هزار سال بود، و فاصله زمانی بین حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیهما السلام دو هزار سال بود، پس چگونه عاقل چنان سخنی را می‌گوید؟ استفهام در آیه مبارکه برای توبیخ آمده است.

هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجِبْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾

آگاه باشید! شما کسانی هستید که درباره آنچه به آن علم داشتید گفتگو و مجادله کردید، [ستیز شما یهودیان با نصاری این بود که مسیح، فرزند خدا نیست، و ستیز شما نصاری با یهودیان این بود که عیسی دارای مقام نبوت است و ایمان به او واجب است،] پس چرا درباره آنچه به آن آگاهی ندارید [و آن دین ابراهیم است] مجادله و ستیز می‌کنید؟! و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. (۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ»: هان! شما که. (ها) حرف تنبیه است و به اول اسماء اشاره، و ضمیر مرفوعی که با اسم اشاره از آن خبر دهند، اضافه می‌گردد. مانند: هذا. هَؤُلَاءِ. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

در این آیه مبارکه هم تذکر و هم هشدار است به اهل کتاب، که شما در مورد آنچه بدان علم و آگاهی دارید، مشکل‌تراشی مینمایید و در باره آن سوالات بی مورد و غیر منطقی مطرح می‌سازید . با آنکه شما زندگی طبیعی حضرت عیسی و نیاز او به غذا و مسکن و لباس را دیده‌اید، ولی باز هم در مورد او به گفتگو نشسته‌اید. گروهی او را دروغگو و تعداد از شما او را پسر الله بحساب می‌آورید . طوریکه می‌فرماید: «هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجِبْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ» شما ای جماعت یهودیان و نصرانیان! در مورد قضیه‌ای کاملاً واضح و آشکار یعنی قضیه حضرت عیسی علیه السلام محاجه ، یعنی جدال و نزاع برخاستید ، در صورتی که در زمان او زندگی می‌کردید، « فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ » چرا در مورد چیزی که بدان علمی ندارید محاجه می‌کنید؟ یعنی درباره ابراهیم علیه السلام و دینش در حالی مخاصمه و نزاع نموده‌اید که او قرن‌ها پیش از شما می‌زندگی می‌کرد ، و شما اصلاً اطلاعی از احوال او ندارید ولی با همه این‌ها ادعا می‌کنید که او یهودی یا نصرانی است. آیا چنین امری سفاقت و ابله‌ی شما را نشان نمیدهد؟! یک انسان چگونه درباره مسأله‌ای ابراز نظر می‌کند که آن را اصلاً نمی‌داند و از آن اطلاع هم ندارد؟! ابراهیم علیه السلام که قبل از آمدن موسی علیه السلام و عیسی علیه

السلام دین حنیف و متعدل خود را آورده است و هیچ ارتباطی بین او و یهودیان و نصرانیان نیست. اما افسوس، کسی که دچار ذلت و خواری شده گی قانع می‌شود. « وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (66) »: خدا به حقیقت امر ابراهیم آگاه است و شما از آن بی خبرید.

مفسر ابو حیان فرموده است: این بیان دعوتی است به این که گوش فرابدهید. مانند آن است که می‌خواهی به یک نفر خبری بدهی که آن را نمی‌داند، به او می‌گویی، گوش کن چیزی را می‌دانم که تو نمی‌دانی؟ (مختصر ابن کثیر ۲۹۱/۱).
علما در باره این آیه مبارکه می‌فرماید که: این آیه کریمه بر وجوب محاجه در امر دین؛ یعنی: اقامه دلیل و حجت علیه باطل‌گرایان، دلالت می‌کند.

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٦٧﴾

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه موحدی خالص و مسلمان بود، و هرگز از مشرکان نبود. (۶۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَنِيفًا»: حق‌گرا، مخلص، فرمانبر، گریزان از باطل. مخلصی که خویشتن را تسلیم فرمان الله متعال کرده و در هیچ چیز سر از فرمان دین او نیچد. طوریکه یادآور شدیم: معنی حنیف آن است که سایر طرق باطله را ترک، و راه یگانه حق را اختیار نماید. و «جَنَفَ»، به معنای گرایش و تمایل به باطل است.
«مُسْلِمًا»: «مسلم» آن است که: تابع حکم الهی باشد؛ اکنون نگاه کنید کیست امروز که از همه آنان بریده، و به طریق حق سپری گشته، خویشتن را خالص به حضرت احدیت سپرده است؟ هر که چنین است، به ابراهیم علیه السلام بیشتر نزدیک و شبیه است.

تفسیر:

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا» یعنی ابراهیم علیه السلام نه بر دین یهودی بود و نه بر دین نصرانی زیرا قبل از این ادیان زندگی بسر می‌برد.
«وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (67)»: ولی ابراهیم علیه السلام پیرو دین حنیف بود یعنی: گرایش یافته بود از تمام ادیان باطل به سوی آیین توحید و مسلمان بود یعنی: مطیع خداوند متعال و پرستشگر او بود و دینش، دین اسلام بود «و از مشرکان نبود». کسانی که می‌گفتند عزیر و عیسی فرزندان خدایند.

این آیه، افکار و عقاید خرافی و تحریف شده یهودیان و نصاری را مردود می‌شمرد و می‌گوید: ملت یهود از شریعت موسی و ملت نصارا از شریعت عیسی، منحرف گردیده اند؛ اما ابراهیم (ابوالحنفاء): پدر حق‌گرایان و پیشرو موحدان، مسلمان و صاحب دین پاک توحیدی است.

یادداشت توضیحی:

در این آیه مبارکه، با آوردن کلمه «مُسْلِمًا» در کنار کلمه «حَنِيفًا»، هم ابراهیم را از شرك مبرا کرده است و هم کفر و شرك را انحراف و ناحق دانسته است.
همچنان در این آیه؛ در کلمه «مسلمًا» لازم نیست که از اسلام، خاص شریعت محمدیه مراد باشد؛ بلکه اینجا مراد تسلیم و تفویض و فرمان بردن است، که دین همه پیغمبران بود؛ و ابراهیم علیه السلام این عنوان و لقب را به کمال خصوصیت روشن ساخته بود:

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (بقره، رکوع 16). قصه زندگانی ابراهیم علیه السلام هر کلمه‌اش ثابت می‌گرداند که حضرت وی سراپا مجسمه اسلام و تسلیم و رضا بود. در واقعه ذبح اسمعیل علیه السلام جمله «فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ» اسلام ابراهیم را به وضوح تام آشکار می‌گرداند. (بنقل از تفسیر کابلی).

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٨﴾

به راستی سزاوارترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند. و (نیز) این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده‌اند، (از همه سزاوارترند)، و خداوند، ولی و سرپرست مؤمنان است. (۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَوْلَى»: نزدیکترین، سزاوارترین. «هَذَا النَّبِيُّ»: مراد محمد است.

شأن نزول آیه مبارکه :

در بیان شأن نزول آیه مبارکه آمده است: یهودیان به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند؛ ای محمد! قسم به الله که تو می‌دانی ما از تو و دیگران به دین ابراهیم سزاوارتر و به او نزدیکتریم؛ زیرا ابراهیم یهودی بود و جز حسد هیچ چیز دیگری تو را از پذیرش این امر باز نمی‌دارد! پس حق تعالی نازل فرمود:

تفسیر :

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ»: شایسته‌ترین و سزاوارترین مردم به پیروی از

ابراهیم علیه السلام که راه و رسم و روش او را در زمان خودش و بعد از او پیش گرفتند، «وَ هَذَا النَّبِيُّ»: همین پیامبر گرامی حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است نه یهود و نصارا

اولویت رسول الله صلی الله علیه وسلم به حضرت ابراهیم علیه السلام از آن جهت است که ایشان از نسل ابراهیم علیه السلام‌اند، همچنان بسیاری از امور در شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم با آیین ابراهیم علیه السلام موافق است.

در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَ لَايَةَ مِنْ النَّبِيِّينَ وَ إِنْ وَ لِيٍّ مِنْهُمْ أَبِي وَ خَلِيلٍ رَبِّي لِأَبْرَاهِيمَ: همانا برای هر پیامبری دوستی از پیامبران است و دوست من از ایشان، پدرم و خلیل پروردگارم عزوجل، ابراهیم علیه السلام است.»

«وَ الَّذِينَ آمَنُوا» و همچنان سزاوار کسانی است که از ابراهیم علیه السلام و دین حنیف، معتدل و ملت یکتاپرست او پیروی کنند چه از امت محمد صلی الله علیه وسلم باشد یا سایر امم تا به روز قیامت.

بنابراین هر انسان حنیف، مسلمان، یکتاپرست و بیزار از شرک بر دین ابراهیم ÷

است، دینی که حق تعالی برای خود برگزیده و آن را دوست می‌دارد و ولی و سرپرست کسی است که به آن باور داشته باشد، «وَ اللَّهُ وَ لِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (68)»: و آنکه حق تعالی متولی امور او شود او را مورد تأیید خود قرار داده و سرپرستی‌اش را به نیکوئی انجام می‌دهد و تمام امورش را اصلاح و خودش را خوشبخت می‌سازد.

این آیه، بر صحت و درستی دین محمد صلی الله علیه وسلم شهادتی است مؤکد و این که او پیرو دین خالص ابراهیم خلیل است. پس، هم محمد و هم پیروانش برانزده و شایسته‌ی آنند که راه روشن او را دنبال کنند. اینان، پارسایان خدا دوست، و بر وحدانیت، الوهیت و

ربوبیت حق متفق اند. این است روح و جوهره ی اسلام. همچنان از این آیه مبارکه بر می آید که نسبت ایمانی، فراتر و محکمتر از نسبت خویشاوندی است و افرادی که هم فکر و هم خط و هم هدف باشند، به همدیگر نزدیکتر از کسانی هستند که در ظاهر قوم و خویشند، ولی به لحاظ فکری و اعتقادی از همدیگر جدا اند.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات متبرکه قبلی، سخن از روی گردانی اهل کتاب از حق بود، اینک در آیات (69 الی 74) در باره موضعگیری و تلاش برخی از اهل کتاب برای گمراه کردن مسلمانان، بازی با دین و تعصب بی جای آنان را مورد بحث قرار میدهد. باید متذکر شد که: ما در این آیه مبارکه و سه آیه ی بعدی در می میابیم که دشمن برای بی دین کردن مسلمانان از شیوه های مختلفی دست به توطیه و دسیه منظم می زند. از جمله در این آیه خبر از کینه های عقیدوی، آیه بعد خبر از لجاجت و کفر، آیه هفتاد و یکم خبر از شیوه حق پوشی و کتمان آگاهانه، و آیه هفتاد و دوم خبر از تاکتیک فریبنده ی دشمن را بر ملا می سازد که با مطرح کردن یک شیوه فریبنده و پلان منظم غرض زیر سؤال بردن و تضعیف و تزلزل عقاید توده ی مردم کار و فعالیت میکند. ولی خداوند متعال، نقشه های دشمنان دین را افشا و آنان را رسوا می کند. واقعیت امر هم همین است که: شناخت از دشمن و بخصوص پلان های دشمنانه شان، لازمه ی درامان ماندن از آسیب های احتمالی است.

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٩﴾

جمعی از اهل کتاب (از یهود)، دوست داشتند (و آرزو می کردند) شما را گمراه کنند، (اما آنها باید بدانند که نمیتوانند شما را گمراه سازند،) آنها گمراه نمی کنند مگر خودشان را، و (لیکن) نمی فهمند! (۶۹)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«ودت»: آرزو داشت (داشتند)، دوست داشتند. «طَائِفَةٌ»: گروهی از سران و رؤسای از نصاری و..

تفسیر:

شان نزول آیه مبارکه:

این آیه مبارکه درباره طوایف یهودی بنی نضیر، بنی قریظه و بنی قینقاع نازل شد، آن گاه که گروهی از مسلمین را به سوی دین خویش دعوت کردند: «وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ» : گروهی از اهل کتاب (یهود و نصارا بخصوص راهبان و رؤسای گمراهشان) آرزوی گمراهی شما را می کردند تا شما از اسلام مرتد شده و راه هدایت را گم کنید، آن ها به منظور تحقق این آرزو دست به شبهه اندازی می زنند و فتنه انگیزی می کنند. این اعمال را نظر به حسادتی که نسبت به هدایت شما دارند و از روی سر کشی و گمراهی انجام می دهند، «وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (69): میل به انحراف دیگران، خود يك انحراف بزرگ اخلاقی است. آنان هرگز به شما ضرر رسانیده نمی توانند؛ زیرا حق تعالی متولی امورتان است، و گام های مؤمنان در راه ایمان ثابت و استوار قدم است و مسلماً وبال کار کسانی که بخواهند مؤمنان را از دینشان منحرف

نمایند، به زودی حيله و ضرر آنها را پروردگار با عظمت بر خودشان باز می‌گرداند و در پی آن عذابشان را مضاعف می‌سازد. آنها بدی عملکرد جاهلانه خود را نمی‌دانند و بر خطر آنچه انجام می‌دهند واقف نیستند.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿٧٠﴾

ای اهل کتاب! چرا به آیات الله کفر می‌ورزید (انکار می‌کنید؟) در حالیکه شما نشانه‌های نبوت محمد را در کتب خودتان می‌بینید و در دل به حق بودن آن گواهی می‌دهید. (۷۰)

تفسیر :

ای اهل کتاب (یهود و نصارا)! چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید؟ یعنی: چرا به آنچه که در کتابهای شما از دلایل نبوت محمد صلی الله علیه وسلم آمده است، یا به قرآن که در برگرفته اوصاف آن حضرت صلی الله علیه وسلم و آشکارترین دلیل بر صدق و راستی ایشان می‌باشد، کفر می‌ورزید؟ در حالی که به یقین می‌دانید آنچه را او آورده حق و ثابت است؛ زیرا در کتاب‌های خودتان ذکر شده و پیامبرانتان بر بعثت او به شما بشارت داده‌اند و شما نشانه‌هایش را به گونه واضح و آشکار دریافتید ولی از روی عمد و قصد گمراه و کافر شدید.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٧١﴾

ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل می‌پوشانید؟ و حق را (آگاهانه) کتمان می‌کنید در حالی که خودتان می‌دانید. (۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَلْبِسُونَ»: در می‌آمیزید، حق و باطل را با تحریف و تزویر به هم می‌آمیزید.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: مشتبه کردن و کتمان حق، دو اهرم نیرومند دشمن برای ایجاد انحراف در بین مؤمنان است. در دو آیه قبل فرمود: «يُضِلُّوْكُمْ...» در این آیه می‌فرماید: «تَلْبِسُونَ، تَكْتُمُونَ»

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ»: ای اهل کتاب! چرا از روی مکر، فریب، پنهان‌کاری و تحریف کلام الله متعال حق را با باطل خلط می‌کنید؟ یعنی حق و ناروا و باطل را با القاء شبهه و تحریف و تبدیل، مخلوط می‌کنید؟

«وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (71)»: و چرا صداقت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را که نزد شما حقیقتی ثابت است انکار می‌کنید و با این عمل، حق واضح را پنهان می‌نمائید؟

یهود و نصارا برای اغراض افکار عامه، بعضی احکام تورات را بکلی ملغی، و در بعضی آیات تحریف لفظی، و در قسمتی تبدیل معنوی وارد کرده بودند؛ و قسمتی را پنهان می‌داشتند و نمی‌گذاشتند دیگران بر آن اطلاع یابند؛ از جمله بشارات حضرت محمد صلی الله علیه وسلم.

سپس خدای متعال نوعی دیگر از نیرنگ و ناپاکی آنها را باز گفته است و آن این که در آغاز روز اسلام خود را نشان می‌دهند، سپس در آخر همان روز از دین برمی‌گردند، تا مردم را در مورد دین اسلام به شک بیندازند. و فرمود:

**وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيْنَا آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ
وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٧٢﴾**

و جمعی از اهل کتاب (از یهود) گفتند: (بروید در ظاهر) به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در اول روز ایمان بیاورید، و در آخر روز، کفر ورزید (از ایمان خود برگردید)، تا شاید آنها (این حال شما را دیده) از دین باز گردند! (زیرا شما را، اهل کتاب و آگاه از بشارت آسمانی پیشین می‌دانند، و این توطئه کافی است که آنها را متزلزل سازد). (۷۲) تشریح لغات و اصطلاحات : «وَجْهَ النَّهَارِ»: آغاز روز.

تفسیر :

مخالفان دین اسلام برای انحراف اذهان مسلمانان، بطور منظم پلان و دسیسه چیندند ، طوریکه در آیه‌ی 69 خواندیم که اهل کتاب (یهود و نصارا) دوست دارند شما را منحرف سازند، اینک در آیه ذیل به نقشه‌ی آنان برای رسیدن به آن هدف می‌پردازد. «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ»: این کثیر در تفسیر این آیه مبارکه فرموده است : این نیرنگی بود که می‌خواستند به وسیله‌ی آن کار و بار دین را بر ضعیفان مشتبه کنند، در بین خود مشاوره کردند و قرار شد در اول روز اسلام خود را اعلام بدارند و با مسلمانان نماز را اقامه کنند، و با فرارسیدن آخر روز به دین سابق برگردند تا نادانان بگویند آگاهی یافتن از عیب و نقص دین اسلام باعث شد که آنها به دین خود برگردند. (مختصر ابن کثیر ۲۹۱/۱).

«وَأَكْفُرُوا آخِرَهُ» و در آخر روز از آن دین رجوع کنید، «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (72)» بلکه در دین خود شک پیدا کنند و از آن برگردند. هستند گروهی از انسان ها که با نام اسلام، در صفوف مسلمانان نفوذ کرده، و می‌خواهند مسلمانان را از پشت خنجر بزنند، و بدین ترتیب می‌خواهند تا مسلمانان در دین خود شک پیدا کنند و از آن برگردند. بناً باید هوشیار این دسایس باشند و در زمینه احضارات داشته باشند. مسلمان نباید ساده اندیش و زودباور بوده، به هر اظهار ایمانی، اعتماد کند. باید در مرحله‌ای از ایمان قرار بگیریم که بازگشت برخی مسلمانان از دین، مایه‌ی تزلزل ما نگردد.

ولی دسایس توطئه این گروه شاید و مغضوب یهودی کاملاً بی‌اثر است زیرا آنان نمی‌دانند که خداوند دل‌های مؤمنان را بر اسلام پایدار و گام‌هایشان را در این راه محکم و استوار گردانیده است، پس هرگز یابوهای دشمنان الله ، دل‌ها و گام‌هایشان را متزلزل نمی‌سازد و بادهای عناد، اراده‌هایشان را از جا نمی‌جنباند.

شأن نزول آیات 71 - 73:

208- ابن اسحاق از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عبدالله بن صیف، عدی بن زید و حارث بن عوف به یکدیگر گفتند: بیایید به آنچه خدا به محمد صلی الله علیه وسلم و یارانش وحی کرده صبحگان ایمان بیاوریم و شامگاهان انکار ورزیم تا آنها را نسبت به دین‌شان دچار تردید کنیم، شاید آنها هم مانند ما رفتار نمایند و از دین‌شان برگردند. پس در باره آنها آیات : «أَن هَا يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (71) وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (72) وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِينَا أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (73)» نازل شد. (طبری 7219 روایت کرده) .

209- ک: ابن ابوحاتم از سدی از ابومالک روایت کرده است: دانشمندان و بزرگان یهود به فرومایگان خویش توصیه می‌کردند: ایمان نیاورید، مگر به کسی که از دین شما پیروی کند. پس خدای بزرگ آیه: « قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ » را نازل کرد (این مرسل است به طبری 7228 نگاه کنید).

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوْكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٧٣﴾

و [گفتند] جز به کسی که دین شما را پیروی کند ایمان نیاورید بگو یقیناً هدایت (صحیح) همان هدایت الله است مبدا به کسی نظیر آنچه به شما داده شده شود یا در پیشگاه پروردگارتان با شما مجادله کنند بگو [ای پیغمبر این] تفضل به دست الله است، آن را به کسی که بخواهد می‌دهد، و الله دارای فضل کشاده (و) دانا است. (۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا تُؤْمِنُوا»: قبول نکنید، نپذیرید. «الفضل»: فضل در اصل بمعنی زیادت است و در قرآن عظیم الشان بمعنی برتری، عطیه و رحمت و احسان آمده است، مراد از آن در اینجا ظاهراً نبوت است که از مصادیق عطیه و رحمت می‌باشد. «واسع»: صاحب سعه. دارای گشایش، گشایشگر، توانا، یعنی فضل و رحمت او وسیع است، به معنی وسعت دهنده نیز آمده است.

تفسیر :

اهل کتاب، از گرایش و عقلمندی یهود به اسلام سخت نگران بودند و برای پیشگیری از آن به تبلیغ می‌پرداختند و می‌گفتند: «وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ»: این قسمت تنه‌ی سخنان و گفتار یهودیان این است که به مردم می‌گویند: به آن کسی که پیرو دین شما نیست، ایمان نیاورید یعنی تصدیق نکنید و راز خود را ابراز ندارید و به هیچ‌کس اطمینان حاصل نکنید مگر این که بر دین شما می‌باشد. یعنی اگر کسی شما را با سخنان و فضائل و کرامات علم و حکمت گوید تصدیق مکنید و ایمان می‌آورید مگر آنکس را که هم کیش و هم دین شما باشد یعنی دین یهودیت در بیان سبب نزول آمده است از جمله احبار یهود یعنی رؤسای یهود به پیروان وزیرستان خود می‌گفتند فقط پیروان دین و اهل آئین خود را تصدیق کنید و باور دارید و بر مسلمانان تظاهر به اسلام کنید هر چند که مسلمانان بر علیه شما دلیل و حجت بیآورند. ابن‌کثیر در تفسیر آیه‌کریمه می‌گوید: «یعنی: به هیچ‌کس اطمینان نکنید و رازتان را جز به پیروان دینتان، با هیچ‌کس دیگری در میان نگذارید و آنچه از علم می‌دانید، برای مسلمانان آشکار نگردانید زیرا آن را از شما می‌آموزند و با شما در آن برابر و هم‌تراز می‌شوند و حتی به وسیله آن بر شما ممتاز نیز می‌گردند زیرا آنان شدیداً به ایمان خویش پایبند و پایدارند. یا اینکه مسلمانان با تمسک به آنچه که خود شما گفته‌اید، علیه شما دلیل و حجت ارائه می‌کنند».

« قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ »: به آنان بگو ای محمد که هدایت در دست شما نیست، بلکه هدایت، همان هدایت خداست. هرکس را که بخواهد به ایمان هدایت کرده و همان طور که مؤمنان را هدایت کرده او را نیز هدایت کرده و بر ایمان ثابت نگه می‌دارد. این بیان الهی جمله معترضه‌ای در میانه سخن رؤسای یهود است و به دنبال آن ادامه سخنشان در

توجیه بازداشتن پیروان خویش از ایمان می‌آید که گفتند: «أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ» یهود به یکدیگر می‌گفتند: کسی را تصدیق نکنید مگر این که بر دین شما باشد و از دین شما پیروی کند. درباره ی کسی که ادعای پیامبری می‌کند بنگرید، اگر پیرو دین شما باشد او را تصدیق کنید، وگرنه او را تکذیب کنید. به نبوت هیچ‌کس اقرار و اعتراف نکنید مگر این که بر دین شما باشد. مبدا آنچه به شما داده شده به دیگری داده شود، و مبدا در پیشگاه خدا علیه شما دلیل اقامه کند. پس اگر به نبوت محمد اقرار کنید و به دینش در نیابید در روز قیامت بر شما حجت خواهد داشت. غرض آنها نفی نبوت پیامبر صلی الله علیه و سلم است.

باید گفت که: هدایت الهی، يك جریان مستمر در طول تاریخ بوده است و اختصاص به قوم خاصی ندارد، هكذا الطاف پروردگار، در انحصار گروه خاصی نیست. نبوت و هدایت، فضل الهی است که به هرکس بخواهد می‌دهد. طوری که می‌فرماید: «قُلْ إِنَّ الْفُضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» حق تعالی محمد صلی الله علیه و سلم را امر کرد تا به آن‌ها خبر دهد که پیامبری ملک و مخصوص آن‌ها نیست بلکه فضل خداست که به هر کس از بندگان خود بخواهد می‌دهد و او تعالی به این امر که رسالت خود را در کجا قرار دهد داناتر است زیرا فضل و بخشش الله متعال بسیار است و او می‌داند چه کسی مستحق نبوت و پیامبری و دوستی و اهل فضل و مستحق کرامت است.

پس هیچ‌کس نمی‌تواند فضل الهی را از کسی بازدارد، یا در بازگردانیدن آن از کسی که الله متعال می‌خواهد تا بدو رسد، تحکم کند و این حقیقت مسلمی است که الله متعال خواسته است تا محمد صلی الله علیه و سلم و امت ایشان را به این فضل آشکار؛ یعنی این دین مبین اختصاص دهد.

« وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (73) »: بگو: فضل و شرف در اختیار خداست و آن را به هرکسی که بخواهد ولیاقت آنرا داشته باشد عطا می‌کند، او وسیع النظر است.

کلمه ی « وَاسِعٌ » در قرآن عظیم الشان به طور عموم درسه مقام می‌آید. یکی در جایی که یادی از تنگ نظری گروهی از انسانها به میان بیاید و ضرورت آگاه کردن آن گروه بر این حقیقت پیش بیاید که خدا همانند شما تنگ نظر نیست. دیگری در جایی که کسی و یا گروهی به خاطر بخل، تنگ دلی و کم ظرفیتی اش مورد سرزنش قرار بگیرد و هدف بیان این نکته باشد که خدا فراخ دست است و همانند شما بخیل نیست. و سوم این که در جایی که مردم به خاطر محدودیت و ضعف اندیشه و فکرشان محدودیتی را به خدا نسبت دهند و هدف فهماندن این مطلب به آنان باشد که خدا غیر محدود است. (تفهیم القرآن)

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: یهود شایع می‌کردند که در دنیا علم شرایع فقط به ما منحصر است؛ تورات به ما فرود آمده، و مانند موسی پیغمبر اولو العزم از میان ما مبعوث گردیده؛ امیان عرب را به علم و فضیلت چه نسبت است؟! اما، غافل از اینکه پیشینه‌گویی عظیم الشان سفر استثناء تورات مخالف حقیقت نمی‌شد. در آن، بیان شده بود که الله متعال از میان اخوان بنی اسرائیل یعنی بنی اسمعیل، کسی را مبعوث می‌گرداند که مثل موسی دارای شریعت مستقل باشد، و کلام خویش (قرآن) را به دهان او القاء می‌کند: «إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا» (مزمّل، آیه: 15)؛ چنانکه این دولت نصیب بنی اسمعیل شد، و آنها در صحنه علم و فضل؛ در حجت و برهان در مجاهدات مذهبی، نه تنها از بنی اسرائیل، بل از تمام ملل جهان گوی

سبقت ربودند؛ و الحمد لله على ذلك

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٧٤﴾

و الله هر کس را که بخواهد مشمول رحمت خویش می‌گرداند و الله دارای فضل بزرگ است. (٧٤)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الفضل»: بخشش، مراد، نبوت و پیامبری است.

تفسیر :

این آیه، تصوّر غلط یهود را که خداوند هیچ قومی را مانند یهود مورد لطف خویش قرار نمی‌دهد، نفی کرده و می‌فرماید: «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ»: و حق تعالی برای نبوت و پیامبری کسی از بندگان خود را برمی‌گزیند که صلاحیت این وظیفه را مطابق با خواست او داشته باشد.

«وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (74)»: کرم و عنایتش وسیع است، محدود و ممنوع نیست.

یعنی هر کس را که بخواهد، به رحمت خود مخصوص می‌گرداند.

از فحواي آين آيه مبارکه بر مي آيد که : پیامبری موروثی نیست، بلکه تفضل الهی است. سران یهود و... خطاب به قوم خود می‌گویند: نزد مردم عرب یا کسانی دیگر اعتراف نکنید که به پیامبری کسی، غیر از فرزندان یعقوب (بنی اسرائیل) باور و اطمینان دارید، تنها به خودتان بگروید؛ چون مسلمانان در روز قیامت، با شما به داوری می‌نشینند و در بارگاه خدا با دلایل گویا بر شما چیره می‌شوند.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (75 الی 77) در باره موضوعات امانت، وفا به عهد نزد برخی از اهل کتاب به بحث گرفته میشود .

هكذا در آين آیات در بيان اوصاف اهل کتاب آمده است که : برخی از آنان امين و درستکار، تعداد از آنان انسانهای نادرست و خیانتکار و جمعی دیگر با تأویلات بی اساس، اموال و دارایی دیگران را برای خود حلال و جایز می‌شمردند. این است که قرآن، مؤمنان را در هر زمان و مکانی از فریب ودغل بازی آنان، هشدار و انتباه می‌دهد.

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾

و در میان اهل کتاب، کسانی هستند که اگر ثروت زیادی به رسم امانت به آنها بسپاری، به تو باز می‌گردانند، و کسانی هستند که اگر يك دينار هم به آنان بسپاری، به تو باز نمی‌گردانند، مگر تا زمانی که بالاي سر آنها ایستاده (و بر آنها مسلط) باشی! این به خاطر آن است که می‌گویند: ما در برابر امیین (غیر یهود)، مسؤ ول نیستیم. و بر خدا دروغ می‌بندند، در حالی که می‌دانند (این سخن دروغ است). (٧٥)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَأْمَنَهُ»: او را امین بدانی. «قنطار»: عدد فراوان، مال و دارایی بسیار. برخی گویند:

قنطار، معیاری است برای وزن و سنجش. مقدار آن نزد مردم شام یکصد رطل است (رطل ۱۲ اوقیه، اوقیه ۴۰ درهم، جمعا ۴۸۰ درهم، یا ۲۵۶۴ گرم. البته در هر کشوری

مقدار آن متفاوت است). هر رطل ۵/۲ کیلو گرم به حساب می آید. دینار: مال اندک، دارایی کم. الامین: مردم عرب، درس خوانده ها.

تفسیر :

در سلسله خیانت و نفاق مذهبی اهل کتاب، خیانت دنیایی مذکور شد که به وسیله آن این امر واضح می شود که کسی که نیت اش برای پول اندک فاسد می شود، و از امانت می گذرد؛ چگونه از وی توقع باید داشت که در امور دین امین ثابت شود؟! «وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ»: در میان جماعت یهودیان، اشخاص هم امانت نگهدار وجود دارد و هم خائن. امین شان را اگر بر مال بسیار امین سازی تمام آن ها را به تو باز می گرداند؛ زیرا وجدانی بیدار و تقوای بسیار دارد و امانت نگهدار است. مانند عبد الله بن سلام که یک نفر قریشی هزار اوقیه طلا را نزدش به ودیعه نهاد و آن را بدون کم و کاست باز پس داد.

باید گفت که در این هیچ جای شکی نیست که هرکس در بسیار امانت نگاهدار باشد، در کم به طریق اولی امین است، و هرکس در کم خاین باشد، در بسیار به طریق اولی خاین است. آری! این خاینان حتی یک دینار امانت را باز پس نمی دهند؛ در ضمن ملاحظه بفرماید: که قرآن عظیم الشان چقدر انصاف دارد و در قضاوت خود عدالت را رعایت می نماید.

«وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ»: در کنار این ها گروهی از یهودیان خائنانی اند که اگر آنان را بر مالی اندک، حتی بر یک دینار نمی توان امین دانست. چون خیانت می کنند، و همین یک دینار را هم باز نمی گردانند و دست به خیانت می زنند مانند فنحاص بن عازوراء که یک نفر قریشی دیناری را به امانت نزدش نهاد اما آن را انکار کرد. «إِلَّا مَا دُمْتُ عَلَيْهِ قَائِمًا»: مگر اینکه همیشه مراقب او باشی و هرگز از او چشم بر نداری که در چنین حالتی از تو ترسد.

این آیه دلالت بر آن دارد که ما نباید در قضاوت های خویش عمومیت صورت دهیم بلکه لازم است به تفصیل قضایا نگاه کنیم تا به کسی ظلم نشود و هیچ خائنی را تأیید ننمائیم. «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ» سبب خیانت یهودیان نسبت به مسلمانان در این است که آن ها بر این باورند که برای یهودی مجاز است تا به غیر یهودی خیانت کند و برای «امی ها» که منظورشان عرب است نزد آن ها هیچ گونه احترام و توقیری نیست و نه هم اموالشان نزد آن ها ارزش دارد.

روایت شده است که یهود گفته اند: (ما فرزندان و دوستان خدا هستیم و مردم بندگان ما هستند)، پس اگر ما مال بندگان خود را بخوریم کسی حق اعتراض را ندارد، و گفته می شود که آنها گفته اند: خدای متعال مال افرادی را که بر آیین ما نیستند برای ما مباح کرده است. (تفسیر صفوة التفاسیر)

«وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (75)»: چنین پندارهای دروغینی آن ها را و داشته تا اموال مردم را برای خود مباح و حلال بدانند. بالاتر از گناه، توجیه گناه است. اهل کتاب اموال مردم را به ناحق می خوردند و می گفتند: خداوند به این کار راضی است. حق تعالی این پندار و گفتار آنان را تکذیب کرد و خبر داد که خود آن ها نیز می دانند که دروغ می گویند و افترا می کنند.

در روایتی آمده است که شخصی از حضرت ابن عباس (رض) پرسید: هنگامی که ما به

جهاد می‌رویم، از اموال اهل ذمه چیزهایی - مثلا مرغ ماکیان و گوسفند - را برای خود می‌گیریم. ابن عباس (رض) فرمود: درباره آنچه می‌گیرید چه نظری دارید؟ گفت: می‌گوییم؛ بر ما در این کار هیچ گناهی نیست. ابن عباس (رض) فرمود: این سخن شما همچنان است که اهل کتاب گفتند: «لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ» «بر ما در خوردن مال امیین هیچ‌گناهی نیست»! بدانید که آنها چون جزیه را پرداختند، اموال‌شان برای شما حلال نیست، مگر به طیب خاطر ایشان.

ارزشهای اخلاقی، ثبات دارند. حفظ امانت، در نزد همه نیکو و خیانت در آن، نسبت به هر کسی باشد قبیح و بد است. ردّ امانت، يك ارزش است، گرچه از مخالفان باشد. یکی از مسائل فقه اسلام است که در امانت هیچ کس خیانت جایز نیست؛ چه مسلمان باشد، و چه کافر.

بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧٦﴾

بلی، هرکس به عهد خود وفا کند و پرهیزگار باشد «پس او نزد الله محبوب است و بی‌گمان الله پرهیزگاران را دوست دارد. (۷۶).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَوْفَىٰ»: وفا کرد «اتَّقَىٰ»: پرهیزگاری کرد.

تفسیر :

«بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَ اتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (76)»: یعنی قضیه چنان نیست که آنان تصور کرده اند که گویا شخصیکه در اموال دیگران خیانت کند بخشوده می‌شود، بلکه صحیح این است که هر آن کس تقوای الهی را رعایت کند و به عهد و پیمان خویش وفا نموده و امانت دیگران را واپس بدهد و به محمد صلی الله علیه و سلم ایمان بیاورد و از الله بترسد، و از ارتکاب محارم دوری جوید، محققا الله متعال او را دوست دارد و او را مورد فضل و کرم خود قرار می‌دهد.

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٧﴾

بی‌گمان کسانی که به [جای] پیمان الله و سوگندهای خویش بهایی کم [ارزش] می‌فروشند، آن گروه در آخرت بهره‌ای نخواهند داشت و الله با آنها سخن نمی‌گوید و در روز قیامت به طرف آنها نظر نمی‌کند، و آنها را (از کفر) پاک نمی‌سازد، و برای آنها عذاب دردناک است. (۷۷).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ»: عهد خدا و سوگندهای خود را می‌فروشند. «خَلَاقَ»: بهره و نصیب از خیر و نعمت. «لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ»: مراد آن است که خداوند از آنان ناراضی است و بدی‌شان نظر لطف ندارد. «لَا يُزَكِّيهِمْ»: با مغفرت خود آنان را از گناهان پاکیزه نمی‌دارد.

تفسیر :

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا»: «کسانی که در عوض عهد الهی و سوگندهای خود بهای ناچیزی را می‌گیرند» زیرا بهایی که سبب عذاب انسان گردد؛ هرچند بسیار باشد، اندک است. آنان یهودیان و همانندانشان‌اند که چون اموال و حقوق دیگران را می‌خورند، منکر خوردن آن می‌شوند و اگر بر این امر سوگند هم داده شوند، به دروغ سوگند می‌خورند «آن‌گروه» یعنی: آنان که چنین صفتی دارند.

نباید فراموش کنیم که :سوگند دروغ برای دین فروشی، سبب محرومیت در قیامت می‌شود.

« أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ » این‌ها در آخرت حق و حصه‌ای از مغفرت الهی و رضوان او ندارند.

« وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » خداوند در روز آخرت از باب رحمت و محبت با آنان سخن نمی‌گوید، و با دید مهر و محبت و رحمت آنان را نمی‌نگرد، سزای قیامت، متناسب با عملکرد خود ماست. بی‌اعتنایی ما به تعهدات الهی، سبب بی‌اعتنایی الله متعال به ماست. که فحواى آیه مبارکه « لَا يُكَلِّمُهُمْ، لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ، لَا يُزَكِّيهِمْ » بوضاحت معلوم میگردد.

« وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (77) » و آن‌ها را از گناه و پلیدی‌های معصیت پاک نمی‌نماید و برای‌شان در روز قیامت در پیشگاه او به علت اعمال بد، فساد در گفتار، کردار، احوال و اموال، عذابی است دردناک. آن‌ها پیامبران را تکذیب کرده و به آنان کفر ورزیدند و در مال خیانت روا داشته پیمان شکنی کردند، از این‌روی سزای شان در آخرت همان است که مستحق آن اند. ملاحظه می‌داریم که :عذاب‌های اخروی، هم روحی و روانی است « لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ » هم جسمی « وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ».

شأن نزول آیه مبارکه :

از اشعث بن قیس روایت کرده اند که گفت: این آیه در باره من نازل شده است. من و شخصی در باره چاهی دعوایی داشتیم، شکایت را به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بردیم و آن حضرت فرمود: «شاهدک او یمینه / یا باید تو دو شاهد بیآوری و یا این که او سوگند بخورد.» عرض کردم: اگر چنین باشد او سوگند می‌خورد و با کی هم ندارد. فرمود: «من حلف علی یمین یستحق بها ما لا هو فیها فاجر لقی الله و هو علیه غضبان / اگر کسی سوگند بخورد و از این طریق مالی را به دست آورد و در سوگند خویش نابخق باشد، در صورتی به دیدار الله متعال می‌رود که بر او خشمگین است.» و این آیه مبارکه را تلاوت فرمود: « إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا... » را نازل کرد. (تفسیر قرطبی ۱۲۰/۴).

از این آیه کریمه استنباط می‌شود که در شریعت الهی میان مسلمان و غیر آن در ادای حقوق و امانت‌ها مطلقاً فرقی وجود ندارد زیرا حق به ذات خود محترم است و حق، حرمت و منزلت خود را از اشخاص نمی‌گیرد تا در این صفت خود از آنان تأثیر پذیر گردد.

توضیح مختصر :

قبل از همه باید گفت که در آیه :«يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ ... لَا خَلَاقَ لَهُمْ... » پیمان شکنی با الله، از گناهان کبیره است. این نوع تهدید پی‌درپی، در باره هیچ گناه دیگری در قرآن عظیم الشأن مطرح نشده است.

این آیه مبارکه، آن‌عه از اشخاصی را که پیمان شکنی می‌کنند، به پنج نوع قهر الهی تهدید می‌کند: بی‌بهرگی و خسارت در آخرت، محرومیت از توجه الله متعال، محرومیت از نظر لطف الهی، محرومیت از پاکی از گناه و گرفتاری به عذاب دردناک.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (78 الی 80) در باره دروغ پردازیها و افتراهای اهل کتاب برالله و پیامبران، بحث بعمل می‌آورد.

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٨﴾

و البته گروهی از اهل کتاب هست که زبان‌های خود را در وقت خواندن کتاب (تورات تحریف شده ای) می‌پیچانند تا شما آن را از کتاب حساب کنید، حالیکه آن از تورات نیست، و می‌گویند: آن از جانب الله است، و در حقیقت از جانب الله نیست، و بر الله دروغ می‌بندند در حالیکه می‌دانند. (۷۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَرِيقٌ»: دسته. گروه. «يَلُؤُونَ»: پیچ می‌دهند. به گونه صحیح اداء نمی‌کنند. «يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ»: آنچه می‌خوانند تحریفش می‌کنند و درست بیان نمی‌دارند. مراد تحریف تورات و توجیه و تفسیر آن برابر خواست خودشان است. «ترجمه معانی قرآن» .

تفسیر :

«وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ»: «بعضی از آنان» یعنی: از یهودیان «گروهی هستند که زبان خود را» به خواندن «کتاب» تحریف شده‌ای «می‌پیچانند» یعنی: آنچه را بر کتاب الله افزوده‌اند و تحریف کرده‌اند، چنان می‌خوانند که گویی این هم از کتاب الله متعال است. ابن عباس گفته است: با تأویل نمودن قرآن به غیر از آنچه که منظور خدا است آن را تحریف می‌کنند.

باید گفت که: از مثالهای پیچانیدن زبان شان، این است که هر گاه بر پیامبر سلام می‌کردند، می‌گفتند: «السام علیکم سام: مرگ. و کلمه «راعنا» (انظرنا) را - که به معنای ما را بنگر و از ما مواظبت و حمایت کن است - به حماقت و سفاهت معنا می‌کردند. (سوره نساء آیه: 46) .

همچنین، آیات فراوانی درباره ی تحریف و تبدیل تورات و انجیل - به وسیله ی خود اهل کتاب آمده است؛ از جمله: (بقره آیه 75)، (مائده آیات: 13 الی 15)، (سوره انعام آیه 91)، (سوره ابراهیم آیه: برهیم 91/91)، [سوره اسراء آیات: 4 الی 7] و غیره ... همچنان باید تذکر دهیم که در جمله «يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم» آیه مبارکه درمی یابیم که متأسفانه: عوام فریبی، لفاظی، تاویل های مصلحتی و مقطعی، از گناهان برخی از علما و دانشمندان است. در ضمن باید یادآور شد که: نطق و موعظه خوب، اگر در مسیر حق نباشد، مطمئناً وسیله‌ای برای انحراف اذهان عامه است که توسط برخی از به اصطلاح روحانیون دینی صورت می‌گیرد. این عده از روحانی نما گمراه کنندگان، مقدّسات مذهبی و کتب آسمانی را دستاویز خود قرار می‌دهند.

«لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ» تا گمان برند که این تحریف کلام الله است. تا وانمود کنند که این تحریف شده کلام خداست و انگهی جز افترا و گمراه کردن چیزی نیست.

«وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»: «ومی‌گویند: آن از نزد خداوند است» یعنی: به‌دروغ و افترا چنین سخنی را به الله نسبت می‌دهند .

«وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (78)»: می‌دانند که دروغ و افترا به خدا بسته اند. بزرگ‌ترین خیانت به فرهنگ و عقیده‌ی انسان، تحریف آگاهانه و مغرضانه‌ی علما دینی و خواصّ است.

شان نزول آیه مبارکه :

مفسران در باب شان نزول این آیه مبارکه می نویسند که این آیه درباره جماعتی از احبار یهود نازل شده که با دست خود چیزهایی که مربوط به کتاب خدا نبوده می نوشتند و آن را از کتاب خدا محسوب می داشتند.
بر بنیاد فحوای این آیه : در می یابیم که : گناه علما و دانشمندان بی تقوا چند برابر است، زیرا:

- 1 - مردم را به اشتباه می اندازند. «لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ»
- 2 - به خداوند متعال بهتان ، دروغ و تهمت می بندند. «هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (در بهتان گوینده برکذب خبر واقف است که گناه کبیره میباشد و غیبت حالت است که در عدم حضور کسی در مورد کسی دیگر سخنان و یادآوری غیر مجاز و ناحق کند.)
- 3 - تمام این اعمال و تحرکت را بطور آگاهانه انجام می دهند. «وَهُمْ يَعْلَمُونَ» سپس خدا در رد زعم نصاری که گمان برده اند عیسی دستور داده است او را بپرستند، گفته است:

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿٧٩﴾

هیچ بشری را مناسب نیست که الله به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد، سپس به مردم بگوید الله را گذاشته بندگان من شوید، و لیکن مناسب است که بگوید به سبب آنچه می آموزید و می خوانید بندگان الله باشید. (۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

بشر: انسان، مرد یا زن، کوچک یا بزرگ، یکی یا بیشتر، الْحُكْم: حکمت، درک شریعت و فهم قرآن، داوری. عِبَادًا: جمع عبد، به معنای عابد. رَبَّانِيِّينَ: جمع ربانی، منسوب به رب. خدا خوانان، خداپرستان، خداجویان، کسانی که در باطن و ظاهر، آنگونه اند که پروردگارشان می خواهد [مانند: رجل الهی: مرد خدا]. ربانیان یا ربانیون: دانایان نیک کردار، علمای دین. وقتی ابن عباس دارفانی را جا گذاشت و به دیدار محبوبش شتافت، محمد بن حنیفه گفت: الیوم مات ربانی هذه الأمة: امروز، مرد دانای خداجوی این امت از دنیا رفت. تدرسون: درس می خوانید، می آموزید.

شان نزول آیه مبارکه : 80 – 79 :

213- ابن اسحاق و بیهقی از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: هنگامی که علمای یهود و نصارای نجران حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم گرد آمدند و رسول الله صلی الله علیه وسلم آن ها را به اسلام دعوت کرد، ابورافع قرظی گفت: ای محمد! آیا می خواهی پرستش کنیم، مانند مسیحیان که عیسی را پرستش می کنند؟ پیامبر گفت: به خدای یکتا پناه می برم [... معاذالله که غیر از خدای یگانه دیگری را پرستش کنم و یا دستور بدهم مردم جز ذات پاک و متعالی او موجود دیگر را بپرستند. نه الله به این کار مرا برانگیخته و نه به این کار مأمورم ساخته است]. (تفسیر طبری، ج 3، ص 325).
پس آیه: «مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (79) وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (80) نازل

شد. (طبری 8294، بیهقی در «دلایل» 5 / 384، روایت کرده اند.)

تفسیر:

«ما كان لبشر أن يُؤتیه الله الكتابَ و الحُکمَ و النبوةَ»: درست نیست و نباید انسانی که خدا کتاب و حکمت پیامبری را به او عطا کرده است. یعنی «هیچ بشری را نسزد که الله به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد، سپس او به مردم بگوید: به جای الله بندگان من باشید» یعنی: چنین مقوله‌ای، نه سخنی راست و درست است و نه هم سزاوار گفتن زیرا انبیای عظام: در ادای امانت رسالت، سفیران برگزیده الهی میان او و خلقتش هستند، که او ایشان را به وحی خویش مخصوص گردانیده، پس بی‌تردید از مختصات ایشان، راست فهمی و اخلاص برای الله متعال است بنابراین، هرگز از هیچ پیامبری چنین ادعایی سر نمی‌زند که مردم را به سوی کفر فراخوانده و بگوید: ای مردم! مرا پرستش کنید نه الله متعال را! زیرا این برخلاف طبیعت اشیاء است.

لبشر: در آیه مبارکه مراد از آن حضرت عیسی علیه السلام است و «الکتاب» مراد از آن انجیل است. و این آیه در شأن نصارا نجران نزول یافته است که: در عیسی دعوی باطل کردند و غلو نمودند:

این آیه همچنان افکار باطل اهل کتاب را نفی می‌کند و به مسیحیان گوشزد می‌نماید که هرگز مسیح ادعای الوهیت نکرد می‌گوید: برای هیچ بشری روا نیست که خداوند کتاب آسمانی و حکم نبوت به وی دهد سپس او به مردم بگوید غیر از خدای یکتا مرا به خدایی گیرید. چون رؤسای نجران گفتند: یا محمد اگر تو خواهی که ما بنده تو باشیم و ترا بخدایی گیریم. رسول الله گفت: معاذ الله که من چنین جمله‌ای بگویم. خدای مرا به پیغامبری فرستاد نه آنچه که شما می‌گوئید فرستاد.

باید گفت که: استفاده نادرست از موقعیت، محبوبیت و مسئولیت، ممنوع است. مطمئن باید بود که: کتاب و حکمت و نبوت، انسان را از بشر بودن خارج نمی‌کند.

در ضمن قابل یادآوری است که: امتیاز پیامبران بر سایر بشریت در آن است که هر قدر بر تعداد یاران و مقدار قدرتش افزوده شود، مردم را بیشتر به بندگی خدا دعوت می‌کنند، و هرگز راه توحید را عوض نمی‌کنند و تأکید و هشدارشان بیشتر می‌شود. «ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ»: سپس به مردم بگوید به جای خدا مرا عبادت کنید. نفی در امثال این صیغه یعنی و ما کان: فقط به منظور نفی عام ارائه می‌شود که از لحاظ عقلی ثبوت آن جایز نیست. منظور این است اصلاً درست نیست و از نقطه نظر عقل هم تصور شدنی نیست که پیامبری ادعای الوهیت کند، پیامبری که خدای متعال پیامبری و شریعت را به او عطا فرموده است، هرگز چنین کاری از او سر نمی‌زند، تا چه رسد به این که چنین کاری صورت بگیرد. «و لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّنَ»: اما به آنها می‌گوید ربانی باشید.

ابن عباس گفته است: یعنی حکیم و دانشمند و شکیبیا باشید. معنی آیه چنین است: از شما نمی‌خواهم بنده‌ی من باشید، بلکه از شما می‌خواهم دانشمند و آگاه و فقیه و فرمانبردار خدا باشید.

ربانی: کسی است که به دین رب، دانا، به طاعت وی سخت متمسک و همراه با آن از حلم و حکمت برخوردار است. چنانکه محمد بن حنیفه در روز وفات ابن عباس (رض) گفت: «الیوم مات ربانی هذه الأمة». «امروز ربانی این امت در گذشت». بلی! پیامبر

الهی می‌گوید: ربانی باشید «به سبب آن که کتاب تعلیم می‌دادید و به سبب خواندن آن» یعنی: به همراه علمتان به کتاب آسمانی، به طاعت پروردگار سخت پایبند و متمسک و در این میدان نیرومند باشید زیرا شما کتاب الهی را می‌خوانید، آن را به مردم درس می‌دهید و آنان را به تمسک بدان امر می‌کنید، پس کسی که حق را به دیگران می‌آموزد، قطعاً خود وی باید بیشتر از دیگران به آن پایبند باشد. «تفسیر انوار القرآن» باید گفت: هدف انبیا، تنها نجات بشر از شرک نیست، بلکه رشد او تا مرحله ربّانی شدن است

مفسر تفسیر مسیر می‌نویسد: در ربّانی گفتن کسی که علم می‌آموزد و عمل صالح انجام می‌دهد دو نکته مد نظر است: یکی شرافت دادن به وی و دیگری بیان این نکته که اصل علم از جانب خداست. این اصل در خصوص هر مسلمان و دعوتگری مصداق دارد چه رسد به پیامبرانی که آن‌ها در واقع کامل‌ترین خلق خدا اُ به شمار می‌روند؛ زیرا آن‌ها از مردم می‌خواهند تا عابد، حکیم و دانشمند باشد و خود آن‌ها نیز به خاطر انجام شکر نعمت علم و فقه در دین که به آن‌ها ارزانی شده به مردم کتاب و حکمت می‌آموزند. «بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (79)»: یعنی به این سبب که کتاب را به مردم می‌آموختید و آن را درس می‌دادید.

وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨٠﴾

و [نیز] شما را فرمان نخواهد داد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید. آیا شما را، پس از آنکه مسلمان شدید، به کفر دعوت می‌کند؟! (۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَرْبَابٌ»: جمع ربّ، پروردگاران.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت: هرگونه دعوت به شرک از سوی هر کس که باشد، بصورت مطلق ممنوع است. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا» برای هیچ پیامبری هر کسی که باشد مناسب نیست تا مردم را به عبادت غیر الله متعال از جمله به عبادت ملائکه یا پیامبران دعوت کند و آن‌ها را مستحق حتی کوچک‌ترین عبادت بداند و یا در شأن آن‌ها قایل به یکی از صفات الوهیت گردد. و از طرف دیگر وظیفه ی پیامبر این است که مردم را به عبادت و اخلاص برای خدا دعوت نمایند. و قطعاً هیچ فرستاده الهی چنین کاری نمی‌کند. قابل یادآوری است که: کفر، تنها انکار از الله متعال نیست؛ بلکه پذیرش هرگونه ربّ و مستقل دانستن هر مخلوقی، کفر است.

«أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (80)» «آیا پس از آن که مسلمان شده‌اید، شما را به کفر فرمان می‌دهد؟» یعنی آیا بعد از این که مسلمان شدید و به دین خدا درآمدید، پیامبرتان به شما دستور می‌دهد کافر شوید و یگانگی خدا را منکر شوید؟ استفهام انکاری و تعجبی است.

باید یادآور می‌شویم که در عرف قرآن عظیم الشان، دین تمام انبیا علیهم السلام اسلام است زیرا اسلام دین فطرت می‌باشد، به همین جهت این تعبیر به‌کار گرفته شد.

خواننده محترم !

آیات متبرکه (79 و 80) ، پرده را از روی دروغها و ادعا های بی بنیاد و بی اساس نصارا برمی دارد که ادعا دارند که گویا : خود مسیح، به ما امر کرده تا او را پرستش کنیم و به الوهیت وی ایمان آوریم (!) (سوره نحل : آیه 36) ، (انبیاء آیات 25 و 29) ، (سوره زخرف آیه : 45) .

هکذا از مفهوم و مدلول این دو آیه برمی آید که تعلیمات دینی و آموزشهای اسلامی، اگر همراه کردار نیک و طاعت و بندگی آفریدگار نباشد، برای انسان رنج و عذاب است و آموزش بدون کردار، چون چراغ تابان، به اطراف نور می فرستد. و خود شخص از ثمره ی آن محروم است. و چراغی است در دست نابینا.

خوانندگان گرامی !

از آغاز و بدایت سوره تا اینجا ؛ بخصوص در مورد خیانت های اهل کتاب در تحریف کلام الهی و پوشانیدن اوصاف نیکوی پیامبر خاتم در تورات و انجیل بود. با نزول این آیات، خداوند خواست اهل کتاب را به ایمان به پیامبری محمد صلی الله علیه وسلم و اثبات آن، وا دارد.

اینک در آیات (81 الی 83) نیز از راه اقامه ی دلیل این هدف را دنبال می کند که: الله متعال پیمان محکم و استواری را از تمام پیامبران، از آدم تا عیسی علیه السلام گرفت تا هر کدام به پیامبر پس از خود، باور داشته باشد و رسالتش را تأیید نماید و - با آماده کردن پیروان خود برای آمدن پیامبری دیگر - یار و غمخوارش باشد و این که : دانش و پیامبری اش او را از اعتراف به رسالت پیامبران پس از خود، باز ندارد.

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨١﴾

و [یاد کنید] هنگامی که الله از پیغمبران عهد محکم گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمت دادم باز پیغمبری که تصدیق کننده آنچه با شما است نزد شما آید، حتما به او ایمان آرید و او را مدد کنید، فرمود: آیا اقرار کردید (به این عهد) و عهد محکم مرا در باره آن قبول کردید؟ گفتند: اقرار کردیم، (الله) فرمود: پس گواه باشید (بر یکدیگر) و من هم با شما از جمله گواهان می باشم. (۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مِيثَاقٌ» : پیمان محکم و پایدار. اصل آن از وثاقة به معنی محکم شدن است، «ووثق وثاقة: قوی.» لَمَّا: لام برای تأکید و ما شرط یا موصول است؛ یعنی، اگر، آنچه. أَخَذْتُمْ: پذیرفتید. إِصْرِي: (اصر) آن در اصل به معنی سنگین و سنگینی است: «وَو لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا.» ولی در اینجا به معنی پیمان است، پیمان دارای يك سنگینی معنوی و قبول مسئولیت است.

تفسیر :

«وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ» : ای اهل کتاب! به یاد بیاورید روزی را که حق تعالی از پیامبران پیمان مؤکد گرفت، «مِيثَاقٌ»: عهد مؤکد و محکمی است که عهدکننده بر خود لازم می گیرد، بدان متعهد می شود و آن تعهد را به سوگند، یا به چیزی دیگر از صیغه های

تأکید؛ مؤکد می‌گرداند. بلی! از ایشان بر این امر پیمان گرفت.
رسالت آسمانی و الهی، لازمه‌ی سپردن مسئولیت‌ها، تعهد و پیمان گرفتن است. هر جا که وظایف دشوار باشد، پیمان گرفتن لازم است. دست برداشتن از دین و سنت موجود، و ایمان و حمایت از شخص نوظهور، ساده نیست. لذا پروردگار با عظمت تعهد شدید، سخت و محکم می‌گیرد. آمدن پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم قطعی است، بناً از همه‌ی انبیا پیمان گرفته شده، نه بعضی از آنها.

«لَمَّا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ: به خاطر کتاب و حکمتی که به شما دادم.
طبری گفته است: یعنی ای پیامبران! به خاطر هر کتاب و حکمتی که به شما دادم.
«ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ»: عهد و پیمان گرفت که هرگاه خدای تعالی پیامبری بعد از آن‌ها بفرستد و آن‌ها حیات داشته باشند باید به آن پیامبر ایمان آورند و یاریش دهند. و او عبارت است از حضرت محمد صلی الله علیه و سلم.
«لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ»: او را تصدیق کرده و یاری می‌دهید. باید گفت که: ایمان به تنهایی کفایت نمی‌کند، بلکه یاری و حمایت نیز لازم است.
از فحوای آیه مبارکه: «رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ» در می‌میابیم که: جریان نبوت، مایه‌ی وحدت است، نه اسباب تفرقه و انشعاب.

ابن عباس فرموده است: خدا هر پیامبری را مبعوث فرمود از او عهد و پیمان گرفته بود که اگر در زمان حیات او محمد مبعوث شود باید به او ایمان بیاورد و او را نصرت و یاری بدهد. و به او فرمان داده بود که از ملتش نیز پیمان بگیرد.
باید گفت که: انبیا دارای هدفی مشترک هستند. لذا پیامبران قبلی، آمدن انبیای بعدی را بشارت می‌دادند و نسبت به آنان پیمان ایمان و نصرت دارند، و پیامبران بعدی، انبیای قبل را تصدیق می‌کردند.

وقتی انبیای پیشین موظف به ایمان و حمایت از پیامبر اسلام هستند، پس پیروان آنها نیز باید به او ایمان آورده و از او اطاعت کنند.
از علی (رض) روایت شده است که فرمود: «خداوند متعال هیچ پیامبری را - از آدم علیه السلام گرفته تا پیامبران بعد از وی - برنینگیخت، مگر این که از وی درباره محمد صلی الله علیه وسلم پیمان گرفت که اگر در زمانش به رسالت مبعوث گشت، باید به او ایمان آورده و یاری‌اش کند. همچنین خداوند متعال به هر یک از پیامبران دستور داد تا از قوم خویش نیز در این باره پیمان بگیرد».

در حدیث شریف آمده است: «لو كان موسى و عيسى حين لما وسعهما الا اتباعي».
«اگر موسی و عیسی زنده می‌بودند، ایشان را جز پیروی از من، هیچ گنجایش دیگری نبود». پس پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم در واقع امام اعظمی هستند که اگر در هر عصری می‌بودند، اطاعت ایشان بر همه انبیا علیهم السلام واجب بود و از این جهت، در شب اسراء - آن‌گاه که ارواح همه انبیا در بیت المقدس گرد هم آمدند - رسول الله صلی الله علیه وسلم امامت ایشان را در نماز عهده‌دار شدند.

همچنین آن حضرت صلی الله علیه وسلم شفیع روز محشر هستند، قضیه‌ای که در آن روز حتی پیامبران اولی‌العزم از آن می‌گریزند. سپس خداوند متعال خداوند متعال خطاب به پیامبران فرمود: «قَالَ أَ أَفَرَرْتُمْ وَ أَحَدْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي» آیا به این عهد و پیمان اقرار کردید و پیمان مرا بر آن برگرفتید؟

خداوند متعال عهده‌ی را که از پیامبرانش گرفت، «اصر» نامید زیرا اصر: به معنای پیمان سخت و محکمی است که صاحب خویش را به وفا نمودن به آنچه که بر خود لازم گرفته و امی دارد و این خود نشان دهنده محکم ساختن این پیمان از سوی پروردگار متعال است.

یعنی از هر پیامبری این پیمان گرفته می‌شد - و پیمانی که از پیامبری گرفته شده باشد به طور قطع خود به خود بر پیروان او نیز لازم الاجرا می‌گردد - که هر پیامبری که از سوی ما برای تبلیغ همان دینی فرستاده شود که شما برای تبلیغ آن فرستاده شده‌اید، باید او را یاری کنید.

با او متعصبانه رفتار نکنید، دین را در انحصار خویش نپندارید، باحق مخالف نکنید، بلکه هر جا هر شخصی برای بلند کردن پرچم دین مبعوث شد زیر پرچم او گرد آید. در این جا علاوه بر این، این مطلب را نیز باید دانست که از هر پیامبری که پیش از محمد صلی الله علیه وسلم آمده همین پیمان گرفته شده است و بنابر همین هر پیامبری امتش را به آمدن پیامبر پس از خود خبر داده و به آنان توصیه نموده است که از او پیروی کنند. اما نه در قرآن و نه در حدیث مطلبی دال بر این که از محمد صلی الله علیه وسلم چنین پیمانی گرفته شده باشد و یا ایشان امتش را از آمدن پیامبری پس از خود آگاه نموده و به ایمان آوردن به او امر کرده باشد، دیده نمی‌شود.

«قَالُوا أَفَرَزْنَا» گفتند: اعتراف کردیم. «قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (81)» خداوند به آنان گفت: پس برخی بر اقرار برخی گواه باشید یا ملائکه را فرمود که بر اقرار انبیاء گواه باشید و من هم با شما از زمره گواهانم در اینجا میثاق، موکد است. اما باید دانست که رسالت‌های انبیاء علیهم السلام همگی کامل کننده و تأیید کننده یکدیگرند و هدف همه آنها یکی است چون در اصول همه منفق اند و اختلاف در فروع هم به مصلحت امتهاست اگر دو پیامبر در یک عصر و زمانی با هم باشند مانند موسی و هارون علیهم السلام در تمام امور با هم منفق اند و یا پیغمبر متأخر به پیامبر متقدم ایمان می‌آورد مانند حضرت لوط به حضرت ابراهیم ایمان آورد و پشتیبان دعوت وی شد. و اگر دو پیامبر در پی یکدیگر آمدند، مانند موسی و عیسی علیهم السلام در اینصورت هر یک از آنها دعوت دیگری را تصدیق می‌کند. همچنین است بعثت پیامبر خاتم که باید از سوی تمام امت‌های انبیاء گذشته مورد تأیید و تصدیق قرار بگیرد.

قابل تذکر است که: این گفتگو به شیوه‌ی تمثیل، تأکیدی است بر این که پیامبران و پیروان راستکارشان هرگز از اقرار خود بر نمی‌گردند، چون شهادت را در حضور حق ادا کرده‌اند.

فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٨٢﴾

پس کسانی که بعد از این [پیمان محکم و استوار از آن] روی گرداند فقط آنان هستند که از دایره انسانیت بیرون شده‌اند. (۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَوَلَّى»: پشت کرد، روی گشتاند، پیمان را شکست.

تفسیر:

«فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ» یعنی هر کس از شما ای یهودیان و نصرانیان از این عهد و پیمان که از تمام پیامبران علیهم السلام و تمام امت‌ها گرفته شده و در برابر آن تعهد نموده، و

یکدیگر خود را بر التزام آن شاهد گرفته نقض واز آن روگردانید و پیمان را شکست، از تو ای محمد صلی الله علیه وسلم!

« فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (82) »: از اطاعت خدا بیرون رفته است. چنین کسی از طاعت الله خارج و انسانی است دروغگو و خائن. این عهد و پیمان واقعاً مقدس، عظیم و نوعی شرافت برای پیامبر صلی الله علیه وسلم است، چنانچه شهادتی از سوی خداوند متعال بر نبوت و رسالت ایشان قبل از بعثتشان و اعلان جایگاه بلند حضرت محمد ج نزد سایر امت‌هاست.

باید گفت که: هدف این آیه مبارکه هشدار دادن به اهل کتاب است که شما دارید پیمان خدا را می شکیند، ایمان نیاوردن به محمد صلی الله علیه وسلم و مخالفت کردن با او زیر پا گذاشتن پیمانی است که از پیامبران شما گرفته شده بود. از این رو شما اکنون فاسق شده اید، یعنی از اطاعت و فرمان برداری خدا بیرون آمده اید.

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبِغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

آیا [اهل کتاب پس از این همه دلایل روشن] دینی غیر از دین الله را می‌خواهند؟ در حالیکه هر چه در آسمان‌ها و زمین است به خوشی یا اجبار منقاد و تسلیم او اند، و به‌سوی او بازگردانیده می‌شوند. (۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَبِغُونَ»: میجویند، میطلبند، خواستارند. طَوْعًا: از روی اراده و اختیار. «كَرْهًا»: از روی ناچاری. «طَوْعًا وَكَرْهًا»: خواه و ناخواه، اختیار و اجبار.

تفسیر:

«أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبِغُونَ» آیا یهودیان و نصرانیان به جستجوی دین دیگری غیر از دین حق، دین اسلام که از جانب الله متعال آمده و پیامبرش آن را آورده است، دینی دیگر می‌جویند؟ آیا اراده منهدی غیر از آنچه را دارند که حق تعالی به پیامبران و بندگان صالح خود راضی است؟

همزه (أفغیر الله ...) همزه انکار است، یعنی طلب دینی جز دین الله متعال، کاری بس نارواست. و مفعول که: (غیر دین الله) است بر فعل: (یبغون) مقدم ساخته شد زیرا مفعول در اینجا مهم‌تر است، از آن رو که انکار متوجه معبودان باطل می‌باشد. طلب دینی غیر از دین الهی؛ فرمانبرداری و تسلیم شدن برابر آن دین و پرستش باطل می‌باشد. «تفسیر انوار القرآن»

واقعیت امر اینست که: انتخاب راه غیر راه الهی، با نظام هستی سازگار نیست. و باید گفت که: حقیقت دین، همانا تسلیم است.

انسان، دائماً در جستجوی راه و روشی است و گرایش به مکتب در نهاد او قرار دارد.

(جمله «يَبِغُونَ» در آیه متبرکه دلالت بر خواست و تمایل دائمی را دارد.)

« وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ » در حالی که ساکنان و اهل آسمانها و زمین سر تسلیم و اطاعت و فروتنی در پیشگاه خدا فرود آورده اند. بناً اگر هستی تسلیم اوست، چرا ما تسلیم نباشیم؟

«طَوْعًا وَ كَرْهًا» از روی میل و رغبت یا از طریق اجبار. قتاده گفته است: مؤمن به میل و رغبت خود تسلیم می‌شود و کافر از روی اجبار، و در حالی که برایش سودی در بر

ندارد. (تفسیر طبری ۵۷۵/۶).

ابن کثیر فرموده است: مؤمن با دل و جان تسلیم خدا می شود و کافر از روی ناچاری، مسخر قهر و قدرتی است که نمی شود با آن به مخالفت برخاست. همچنان مفسران در معنی (کرها: ناخواه) گفته اند: یعنی همه چیز همه ای موجودات که در آسمان ها و زمین حتی حیوانات و جمادات همگی تسلیم و منقاد فرمان الهی اند حتی اگر در حال عادی این سرسپردگی را کتمان کنند، در حال احساس خطر به ناچار دل به او می سپارند.

همگان در زمان احساس خطر یا مرگ یا مغلوب شدن در جنگ و یا درماندن در استدلال، تسلیم او می شوند. همه ذرات عالم، از کوچکترین اتم تا بزرگترین کرات، همه تابع همان قانونی هستند که خداوند متعال بر آنها حاکم کرده است و هر لحظه می تواند آن را تغییر دهد.

« وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (83) »: روز رستاخیز پیش او برمی گردند، آنگاه هرکس را مطابق عملش سزا میدهد. اگر پایان کار ما اوست، پس چرا از همان اول رو به سوی او نکنیم؟ باید گفت: دین خدا یک دین است و همه ی پیام آورانش بر آن متفق و یک قول اند؛ اما این آیه به حال و وضع آنان که این بیان گویا را انکار می کنند، اشاره می فرماید. بی گمان پیروی کردن از فرمان حق، سعادت، آسایش، آرامش و مصلحت فردی و جمعی را به ارمغان می آورد و انسان را در زندگی سرافراز و خوشحال می کند؛ چون فطرت او با این قانون بی همتای خدایی دمساز و همراز است. همه ی مردم، تسلیم قدرت بی مانند آفریدگارانند:

1 - دسته ای از روی میل و اختیار، مانند: مؤمنان و خداجویان که با دل و جان، فرمانش را گردن نهاده اند. (نحل آیات: 48 الی 50).

2- عده ای از روی غیراختیار، مانند: آنان که مطیع و منقاد حکم قضا و قدرند و بیرون از این دایره نیستند و نمی توانند امتناع ورزند. (سوره رعد: آیه 15).

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی درباره: پیمان قاطع پیامبران، پیرامون ایمان به محمد صلی الله علیه وسلم و پشتیبانی از او نازل شده بحث بعمل آمد. اینک در آیات متبرکه (84 و 85) درباره ایمان به تمام پیامبران، پذیرش دین اسلام بحث بعمل آورده و هکذا به محمد صلی الله علیه وسلم و یاران او فرمان است که: به تمام پیامبران پیشین، به کتابهای شان و به اسلام - که دین همه ی آنان است - ایمان بیاورند.

قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٨٤﴾

[ای پیامبر! از جانب خود و پیروانت به همه] بگو: (ما دینی غیر از دین الله را نمی خواهیم بلکه) به الله و به آنچه بر ما، و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نبیره های یعقوب نازل شده، و آنچه به موسی و عیسی و دیگر پیغمبران از طرف پروردگارشان داده شده، ایمان آوردیم، بین هیچ یک از آنها (در ایمان آوردن) فرق نمی گذاریم، و ما تسلیم و منقاد الله هستیم و بس. (۸۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

«مَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا»: آن چه بر ما نازل شده، قرآن. اسباط: جمع سبط، فرزندان، نواسه گان، دوازده فرزند یا دوازده قبیله ی یعقوب (بنی اسرائیل). (ملاحظه شود: بقره آیات: 136 و 60، و اعراف آیه: 160).

تفسیر :

«قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا»: ای محمد! «بگو: به خدا و آنچه بر ما نازل شده ایمان آوردیم» «و ما أَنْزَلَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ» ایمان آوردیم به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده است. اسباط: قبایل بنی اسرائیل از احفاد و نواسه گان فرزندان دوازدهگانه یعقوب علیه السلام اند که به موسی علیه السلام ایمان آوردند. در ضمن باید گفت که: دین و هدایت الهی، همواره همراه بشر بوده است. انبیا همچون معلمان يك مدرسه اند که به طور زنجیره ای مأمور ارشاد، و رهنمایی مردم بوده اند.

«وَ مَا أُوتِيَ مُوسَى وَ عِيسَى» به تورات و انجیل که بر موسی و عیسی نازل شده اند ایمان داریم، «وَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ رَبِّهِمْ» به تمام آنچه از جانب خدا بر جمیع پیامبران نازل شده است ایمان داریم.

«لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ»: مانند یهود و نصاری نیستیم که به بعضی ایمان بیاوریم و به بعضی کافر شویم، بلکه به همه ایمان داریم. زیرا تمام انبیا، دارای هدف واحد هستند. برتری بعضی از انبیا بر برخی دیگر؛ «فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» (ا سراء، 55). هرگز مانع ایمان ما به همه ی آنها شده نمیتواند. بصورت کل مطابق مدلول آیه مبارکه «لَا تُفَرِّقُ... نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» گفته میتوانیم کسیکه در میان انبیا فرق بگذارد، در حقیقت تسلیم خدا نیست. با تمام وضاحت باید اعلان داشت: هر چه و در هر وقتی که فرود آمده، و به هر پیغمبری که داده شده، همه را بلا تفریق، راست و حق می شناسیم. این روش مسلمان مطیع نیست که از انبیای الهی علیهم السلام برخی را بپذیرد، و برخی از آنان را انکار کند.

در جمله «نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» در آیه مبارکه این حقیقت اسلام را نمایان و واضح و تنبیه فرمود که اسلام تکذیب پیغمبران حقیقت و کتب آسمانی را جایز نمی شمارد. در اسلام، چنانکه انکار قرآن و پیغمبر عربی کفر است، به انکار هر يك انبیاء و کتب سماوی نیز انسان کافر می شود. واقعا، شایان شأن پیغمبر آخر الزمان آن است که انبیاء و کتب سابقه را تصدیق کند، و اقوامی را که بر آنها نذیر و هادی محلی فرود می آمد، راهی نماید که تحت بزرگترین رایت جامعیت کبری جمع شده به يك راه روان شوند.

«وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (84)»: و ما در پرستش و عبادتتان مخلص و به خدایی و پروردگاریش معترف و هیچ کس را برای او شریک قرار نمی دهیم. باید گفت که: شکل کار اصل و اساس نیست، بلکه اصل، آن هدف غایی و نهایی کار است. در هر زمانی ممکن است شکل کار و دعوت انبیا فرق کند، مثلاً حضرت موسی علیه السلام به سراغ فرعون رفت و یا هم حضرت سلیمان، فرمانروایی مانند بلقیس را دعوت کند، ولی اگر دقت بعمل آید هدف نهایی در رسالت همه ای انبیا یکی است. سپس خدای متعال فرمود که غیر از دین اسلام باطل و مردود است آنجا که فرمود:

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٨٥﴾

و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، دینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد، و او در آخرت، از زیانکاران است. (۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَبْتَغِ» (بغی): بخواهد، بجوید، طلب کند. الاسلام: توحید، فرمانبری،

تفسیر :

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» : و هر کسی دینی غیر از دین محمد صلی الله علیه وسلم که اسلام است بعد از بعثت ایشان بر گزیند، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود، نه طاعت و نه عبادتش زیرا با این دین تمام ادیان منسوخ شده است. انتخاب اسلام، نشانه دوراندیشی و نجات انسان است.

«وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (85)» : یعنی سرانجامش آتش ابدی است. از ثواب و کامرانی به‌طور قطعی محروم است؛ از این بیشتر چه خسارتی باشد؟! سرمایه را بر باد داد، و فطرت صحیحی را که الله متعال برآنش آفریده بود، به سوء اختیار و رفتار بد ضایع گردانید.

حق‌تعالی بعد از بعثت پیامبر گرامی اسلام هیچ دینی جز اسلام را نمی‌پذیرد، نه یهودیت، نه نصرانیت و نه سایر ادیان را، اسلام دینی است که حق‌تعالی برای خود بر گزیده و راهی برابر و نمونه از سوی خداست.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است: «در روز قیامت، اعمال می‌آیند، در آغاز نماز می‌آید و می‌گوید: پروردگارا! من نماز هستم. پروردگار متعال می‌فرماید: تو بر خیر هستی. آن‌گاه زکات می‌آید و می‌گوید: پروردگارا! من زکات هستم. پروردگار متعال می‌فرماید: تو بر خیر هستی. آن‌گاه روزه می‌آید و می‌گوید: پروردگارا! من روزه هستم. پروردگار متعال می‌فرماید: تو بر خیر هستی و امروز به‌سبب تو می‌گیرم و به‌سبب تو می‌دهم».

مفسران هر یک مجاهد و سدی درباب شأن نزول آیه مبارکه روایت کرده‌اند: این آیه درباره حارث بن سوید انصاری نازل شد که با دوازده تن از اسلام برگشته و به کفار مکه پیوست. ابن عباس (رض) می‌گوید: حارث بعد از نزول این آیات مجدداً به اسلام گرایید. قابل یادآوری است که: اسلام، تمام پیامهای زمان پیش از خود را در بر دارد، نسبت به همه ی پیامبران مرسل و غیر مرسل مهر می‌ورزد و عاشقانه دوستشان دارد، توحید را در هستی میان بشریت یکی می‌داند و بس، و تمام دعوتها و رسالتها را به سرچشمه ی یگانه ای نسبت و پیوند می‌دهد و جز دین اسلام که راه سعادت تمام بشریت است، هیچ دینی پذیرفته نیست.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (86 الی 91) در باره موضوع کفر پس از ایمان، انواع کفار از جهت توبه ، مورد بحث قرار گرفته است .

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٨٦﴾

چگونه خداوند قومی را هدایت کند که بعد از ایمانشان و پس از اینکه شهادت داده‌اند که

پیامبر [اسلام] بر حق است و دلائل روش برای آنان آمده است، کافر شدند، و خداوند قوم ظالم را هدایت نمی‌کند (به منزل مقصود نمی‌رساند). (۸۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كَيْفَ يَهْدِي»: چگونه هدایت می‌کند؟ «الْبَيِّنَاتُ»: جمع بینه، دلایل گویا و معجزات قاطع. «لَا يَهْدِي»: هدایت نمی‌کند.

تفسیر :

«كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ»: «چگونه خداوند قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند، هدایت می‌کند؟ یعنی قومی که بعد از هدایت و ایمان کافر شده اند چگونه استحقاق و شایستگی هدایت را دارند؟ باید گفت که : هر چه دلایل هدایت، بیشتر و روشن‌تر باشد، کفر و بی‌اعتنایی به آنها خطرناک‌تر است.

فحوای جمله «كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ»: آیه مبارکه می‌رساند که : علم و ایمان اولیه کافی نیست، پایداری و تداوم ایمان و عمل لازم است. زیرا خطر ارتداد، همواره انسان را تهدید می‌کند.

«وَوَشَّهَدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ»: بعد از این که شواهد را دریافتند و برایشان روشن شد که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به حق پیامبر خداست.
«وَوَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ مَعْجَزَاتُ»: و دلایل یقینی را که بر صدق حضرت محمد دلالت می‌کنند دریافت کردند.

« وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (86) »: «و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی‌کند» که مرتدان از دین برگشته، از آن جمله اند. شکی نیست که گناه مرتد بزرگتر از گناه کسی است که بر کفر باقی مانده و اصلاً اسلام را نپذیرفته است زیرا مرتد، حق را شناخته و سپس از روی عناد و تمرد از آن روی برتافته و سبب ایجاد شک و شبهه در دین‌گردیده است.

ملاحظه می‌داریم که : برخورداری از هدایت الهی و یا محروم شدن از آن، به دست خودماست.

حسن گفته است: آنها یهود و نصاری در کتب خود اوصاف حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را یافتند و به آن ایمان داشتند. اما وقتی مبعوث شد چون از آنان نبود، به سبب حسادت، بعد از ایمان به او کافر شدند؛ چون از عرب بود.

شان نزول آیات : 86 – 89:

215- نسائی، ابن حبان و حاکم از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: مردی از انصار مسلمان شد، سپس از اسلام خارج گردید و چندی بعد از این کارخویش پشیمان گردید و به قوم خود پیام ارسال داشت که : به حضور رسول الله کسی را بفرستید و بپرسید آیا برای من مجال توبه هست؟ پس آیات مبارکه « كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (86) أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْنَهُم لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (87) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (88) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (89) 28، نازل گردید. قومش برای او پیام فرستادند و او دوباره به اسلام مشرف شد. صحیح است، نسائی در تفسیر 85، احمد 1 / 247، ابن حبان 4460، حاکم 2 / 142 و

4 / 336، طبری 7358، بیهقی 8 / 197 و واحدی در اسباب نزول 225 روایت کرده اند، حاکم و ذهبی این را صحیح می‌دانند.)

216- مسدد در مسند خود و عبدالرزاق از مجاهد روایت کرده اند: حارث بن سوید به مدینه آمد و به نبی کریم صلی الله علیه وسلم ایمان آورد و دوباره مرتد شد و به نزد قوم خود برگشت. پس خدا در باره او آیه آیات: « كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (86) أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (87) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (88) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (89) را نازل کرد. » این آیه را یکی از افراد قبیله‌اش به گوش او رساند و برایش قرائت کرد. حارث گفت: به خدا سوگند می‌دانم که تو راست می‌گویی، رسول الله صلی الله علیه السلام از تو راستگوتر و خدای یکتا از همه راستگوتر است، پس از کفر برگشت، اسلام آورد. اسلامیتش نیکو و برازنده بود. (عبدالرزاق 426 و از طبری 7361 به قسم مرسل از مجاهد و طبری 7362 به همین معنی از سدی روایت کرده اند.)

أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿٨٧﴾
آنان سزایشان این است که لعنت الله و فرشتگان و مردم همگی برایشان است. (۸۷)

تفسیر :

«أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (87)»: یعنی سزای کفرشان همانا لعنت و نفرین خدا و فرشتگان و تمام خلق است بر آنان.

یعنی حق تعالی آنان را از رحمت خود طرد و دور می‌نماید و ملائکه و تمام مردم اعم از گمراه و رهیاب، صالح و بدکار بر آنان لعنت می‌فرستند؛ زیرا این‌ها کتمان شهادت نموده و عهد و پیمان را شکستند و با پیامبر صلی الله علیه وسلم جنگیدند و حجّت واضح و آشکار را ردّ نمودند.

این عده از اشخاص حق را شناخته و از آن گریزانند و از دلایل روشنگریهای پیامبری پشت کرده و رهنمودهای عقل را رها نموده و بر خود بیدادگریها روا داشته اند، پس از رحمت خدا محروم اند.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٨٨﴾

(در حالیکه در آن (لعنت) همیشه‌اند پس عذاب از آنها تخفیف نخواهد شد، و به آنها مهلت داده نشده (که از عذاب بیرون شوند)، و به آنان نگاه کرده نمی‌شود. (۸۸))

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ»: آنان مهلت نمی‌یابند، فرصتی به آنان داده نمی‌شود، به زودی وارد درد و شکنجه می‌شوند و تأخیر نخواهد داشت.

تفسیر :

«خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (88)»: جزای چنین اشخاص این است که همیشه و برای ابد در آتش دوزخ بسوزند بدون اینکه عذاب از آنان برداشته شود و یا کم گردد و برای آن‌ها هیچ شفاعت‌گر، مدافع و یاری دهنده‌ای نیست؛ زیرا آن‌ها عداوت و دشمنی با الله متعال را به صورت علنی انجام دادند و قصداً شده و هدایتی که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم بر آن مبعوث شدند را پشت پا زدند.

بلی ! حمله‌ی تند و تیز این آیات، هر دلی را - که ایمان چشیده و به قیامت پایبند باشد - به لرزه در می آورد؛ اما با این وصف، آیه‌ی بعد، به باز بودن در توبه بشارت میدهد که انسان میتواند به پیشگاه باشکوه آفریدگار مهربانش باز گردد و در آستان بی کران پر مهرش، با دلی آرام و خشنود با این بازگشت، با محبوبش در راز و نیاز و التماس و زاری بگشاید .

در آیه بعدی حق تعالی توبه‌کنندگان را استثنا کرده و می‌فرماید:

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٨٩﴾

مگر کسانی که بعد از آن توبه کردند و [مفاسد خود را] اصلاح نمودند؛ پس (امید است که آنها بخشیده شوند) بی‌گمان الله آمرزنده مهربان است. (۸۹)

تفسیر :

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا»: مگر آنانی که پس از آن یعنی: پس از ارتداد «توبه کردند و به اصلاح آوردند» یعنی: آنچه را که با ارتداد از دین خویش تباه ساخته بودند، به وسیله اسلام به اصلاح و سامان آوردند و در مقام جبران آن برآیند و توبه کنند. در آیه مبارکه در می‌یابیم که: راه توبه و بازگشت، بر همگان حتی از دین برگشتگان باز است.

«فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (89)»: هر که با وجود چنین جرایم سنگین باز گردد و پشیمان شود و از خلوص دل توبه نماید تمام جرایم وی به یکباره بخشیده می‌شود برآستی خدای تعالی غفور و رحیم است.

و باید یادآور شد که: خداوند متعال نه تنها توبه را می‌پذیرد و گناهان را می‌بخشد، بلکه توبه‌کننده را نیز دوست می‌دارد و مورد رحمت قرار می‌دهد.

در اینجا معلوم می‌گردد که دروازه توبه حتی بر روی کسانی که مرتکب چنین اعمال ناشایستی شده‌اند گشوده شده، چه رسد به کسانی که از آن‌ها در مرحله نازل‌تری قرار داشته و فقط مرتکب برخی از گناهان کبیره یا صغیره شده‌اند. چنین تعاملی نشان می‌دهد که انسان باید امید زیادی به رحمت حق تعالی داشته باشد، خدایی که ارحم الراحمین است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ إِذْ دَاوُوا كُفْرًا لَنْ نُقَبِّلَ تَوْبَتَهُمْ وَأَوْلِيكَ هُمُ الضَّالُّونَ ﴿٩٠﴾

مسلمانی کسانی که پس از ایمانشان کافر شدند، سپس بر کفر [خود] افزودند، هرگز توبه آنان پذیرفته نخواهد شد؛ و اینانند که گمراهند. (چرا که هم راه خدا را گم کرده‌اند، و هم راه توبه را!). (۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الضَّالُّونَ»: جمع ضال، گمراهان.

تفسیر :

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ إِذْ دَاوُوا كُفْرًا»: یهودیانی که بعد از ایمان به موسی علیه السلام، به عیسی علیه السلام کافر و در کفر، طغیان و سرکشی به حدی افزودند که به پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم نیز کفر ورزیدند، این‌ها شر را در کنار شر خود و بد را در کنار عملکرد بد خود افزودند.

باید گفت: ایمانی دارای ارزش می‌باشد که باید تا پایان عمر داوم داشته باشد. ایمانی که با کفر پایان پذیرد، کارساز نیست.

باید گفت که انسان مختار است، می‌تواند ایمان آورد و یا هم کفر ورزد. می‌تواند بر ایمان خود پایدار بماند و یا هم در کفر خویش پافشاری کند. می‌تواند توبه کند یا بر گناه اصرار ورزد. ولی بدتر از کفر و ارتداد، لجابت و پافشاری بر انحراف و کفر است «لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ»: این‌ها خائنانی‌اند که عهد الله متعال را شکستند، از این‌روی حق تعالی توبه‌شان را قبول نمی‌نماید؛ هرگز توبه‌ی آنان پذیرفته نمی‌شود مادامی که بر کفر پایدارند،

برخی از مفسران نگاشته‌اند که: این آیه کریمه ناظر بر یهودیان است زیرا آنان بودند که به عیسی علیه السلام کفر ورزیدند، سپس چون حضرت محمد صلی الله علیه وسلم به رسالت مبعوث‌گردیدند، به ایشان نیز کافر شدند.

بصورت کل باید بیان داشت که: «از دادُوا کُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ» آیه مبارکه بر می‌آید که: اصرار و تداوم کفر، سبب محرومیت از پذیرفته شدن توبه است. «وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (90)»: چون آن‌ها خودشان گمراه شد و از راه حق و درستی بیرون رفته و به کج‌روی و گمراهی رو آورده‌اند. و دیگران را نیز گمراه کرده‌اند و از راه خدا بازداشته و در کفر و گمراهی غرق و فساد زیادی مرتکب شده‌اند. سپس درباره‌ی فرد کافر که در حالت کفر می‌میرد، خبر داده و گفته است:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٩١﴾

قطعاً کسانی که کافر شدند و در حالت کفر از دنیا رفتند، هرگز از هیچ یک از آنان [برای رهایی از عذاب]، اگر زمین را پر از طلا کنند و آن را به عنوان فدیة بپردازد، هرگز از هیچ کسی از آنها قبول نمی‌شود، و برایشان عذاب دردناک است، و هیچ مددگاری ندارند (که به آنها امید داشته باشند). (۹۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مِلْءُ الْأَرْضِ»: سرتاسر زمین، به اندازه‌ی روی زمین. «ذَهَبًا»: طلا. وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ (فدیة فداء): اگر آن را برای رستگاری خود، فدیة دهند.

تفسیر :

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ»: کسانی‌که به الله متعال کافر شده‌اند، و پیامبران را تکذیب کرده‌اند و بر کفر خویش تا دم مرگ دوام داده و مسلمان نشدند، حکم آیه مبارکه: عام است و شامل تمام کافران می‌شود.

«فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ»: اینان اگر در روز قیامت به منظور نجات خویش از عذاب دوزخ معادل کره زمین طلا فدیة دهند هرگز از آنان پذیرفته نمی‌شود و نمی‌تواند موجب نجات‌شان از آتش دوزخ گردد.

ایمان، ارزشی فراتر از تمام مادیات دارد. در قیامت تنها و تنها ایمان است که می‌تواند انسان را نجات دهد.

«أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»: بلکه برای‌شان عذابی است دردناک که در آن برای همیشه باقی خواهند ماند.

«وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (91)»: هیچ‌کس نیست که آنان را از عذاب روز قیامت از عذاب پروردگار با عظمت نجاتشان دهد. یعنی آن‌ها هیچ یاری دهنده‌ای که عذاب را از آنان دفع و یا دوستی که برای‌شان ثواب و پاداش جلب کند ندارند، آنان نظر به عملکرد بد

خویش در بدترین عذاب باقی خواهند ماند.

در حدیث شریف آمده است: «در روز قیامت مردی از اهل دوزخ آورده می‌شود، آن‌گاه حق تعالی به او می‌گوید: آیا از عذابم به اندازه گنجایش زمین از طلا فدیة می‌دهی؟، آن مرد می‌گوید: بلی! پروردگار می‌فرماید: دروغ گفتی، کمتر از این را از تو خواستم؛ از تو در صلب پدرت آدم عهد گرفتم که به من چیزی را شریک نیآوری، ولی تو ابا ورزیدی.»

اما علت اینکه افعال نیک دنیوی کافر، در آخرت سودی به حالش ندارد، در این حدیث شریف بیان شده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم از عبدالله بن جدعان مورد پرسش قرار گرفتند - و او شخص مهمان نوازی بود، اسیران را باز خرید می‌کرد و آزاد می‌ساخت و مردم را اطعام می‌نمود - که آیا اعمال خیر دنیوی وی برایش در آخرت سودی دربر دارد؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا، أنه لم یقل يوماً من الدهر: رب اغفر لی خطیئتی یوم الدین». «نه! چیزی از آنها به حالش سودی ندارد زیرا او در طول زندگی خود حتی روزی از روزها هم نگفت: پروردگارا! خطاهای مرا در روز قیامت ببامرز.»

توضیح مختصر :

خلاصه ای بحثی که در آیات (89 الی 91) صورت گرفته است؛ کافران را بر سه دسته و گتگوری تقسیم کرده است:

الف: آنان که توبه‌های راستین می‌کنند و به درگاه الهی باز می‌گردند: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَسْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ... 89 آل عمران»

ب: آنان که در توبه کردن دروغ‌گویی اند و توبه شان ناصحیح است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَرَادُوا كُفْرًا لَنْ نُقْبَلَ تَوْبَتَهُمْ ... 90 آل عمران».

ج: آنان که هرگز توبه نخواهند کرد و بر سر کفر می‌میرند: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ ... 91 آل عمران»

یادداشت :

بحث و یادآوری از فدیة برای رهایی از عذاب آخرت، تمثیل است. در آن جا مبحث طلا و نقره‌ای در میان نیست تا به آن، کسی خود را از سیاه بختی نجات دهند. (سوره حدید آیه 15) چنین کسی با دست خود، خود را گرفتار کرده، نامه ی اعمالش را سیاه نموده و راه پس و پیش را بر روی خود بسته است.

نظری کوتاه در تفاوت دنیا و آخرت:

مختصراً باید گفت که دنیا و آخرت دارای تفاوت‌هایی میباشد که عبارتند از :

- 1 - غم و اندوه در دنیا از انسان به دیگران سرایت می‌کند، ولی در آخرت چنین نیست.
- 2 - در دنیا، انسان می‌تواند با عذر یا کفاره یا دروغ یا حيله یا توبه یا ناله مشککش را حل کند، اما در آخرت چنین نیست.
- 3 - تلخی‌های دنیا قابل تخفیف است و اگر انسان با آن انس گرفت، از تلخی آن کاسته می‌شود، ولی در آخرت چنین نیست.

خوانندگان گرامی !

در آیه متبرکه (92) بحث از انفاق پسندیده بعمل آمده است .

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٩٢﴾

هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از مالی که دوست می‌دارید (در راه الله) انفاق کنید، و از هر چه انفاق کنید قطعاً الله بدان داناست. (۹۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَنْ تَنَالُوا» (نیل): نخواهید رسید، به دست نخواهید آورد. «الْبِرَّ»: نیکی، خوبی، ثواب و مکافات، بهشت، این کلمه جامع هرگونه خیری است. «ما تنفقوا»: آن چه را که می‌بخشید، انفاق می‌کنید. (سوره بقره 254). «مِمَّا تُحِبُّونَ»: آنچه را که دوست می‌دارید. منظور ثروت و دارایی است.

تفسیر :

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»: از زمره ی نیکان نخواهید شد و هرگز به بهشت نایل نخواهید آمد، مگر این که از بهترین اموال خود بذل و بخشش کنید. یگانه راه رسیدن به مقام نیکوکاران، انفاق خالصانه از امور مورد علاقه است.

بهترین چیز دوست داشتنی برای انسان «جان» است. پس شهادتی که جان های شرینی خویش را در راه الله به شهادت می‌رسانند، به بالاترین مقام بر می‌رسند. «تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»: در انفاق، اصل کیفیت است، نه کمیت. در ضمن آنچه را که خود دوست می‌داری انفاق کن، نه آنچه را که فقرا و بینوایان دوست می‌دارند. زیرا ممکن است فقرا به جهت شدت فقر، به اشیای ناچیز هم راضی باشند.

باید گفت انسانی که تربیت الهی یافته، اسیر مال و ثروت نیست، بلکه حاکم بر آنهاست. و دین مقدس اسلام مکتب انسان دوستی است نه مال دوستی.

قابل یادآوری است که: از جمله «مِمَّا تُحِبُّونَ» آیه مبارکه بر می‌آید که: محبت به مال در نهاد همه انسانها وجود دارد، ولی آنچه خطرناک است، شدت محبت است که مانع انفاق شود. طوری که می‌فرماید «وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» (عادیات، 8)

«وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (92)»: آنچه از مال دوست تر می‌دارید خرج کنید چه آن چیز اندک باشد چه بسیار، خواه با ارزش باشد خواه بی ارزش. بدرستیکه خدا به آنچه که صدقه می‌کنید آگاه است و به آن جزا خواهد داد.

در احادیث شریف آمده است که شماری از اصحاب بعد از نزول این آیه کریمه نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده و نفیس‌ترین اموال‌شان را پیشکش راه الله متعال کردند.

توضیح مختصر :

طبعاً نشانه ی ایمان درست، انفاق خالصانه و پاکدلانه از بهترین اموال و دارایی، در راه الله متعال است؛ او از تمام کردار انسان خبر دارد و چیزی از علم او گم نمی‌شود. علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مفسر تفسیر معارف القرآن در ذیل این آیه مبارکه مینویسد :

اول این که: در این آیه به انفاق فی سبیل الله ترغیب شده است که بعضی از آن صدقات واجب را مانند زکات و غیره مراد گرفته اند و بعضی صدقات نفلی را مصداق آن قرار داده اند؛ ولی جمهور محققین، مفهوم آن را عام و شامل هر دو نوع صدقات واجب و نفل دانسته اند و وقایع فوق الذکر صحابه کرام بر این گواه است که مراد از آن صدقات نفلی

است. لذا مفهوم آیه این شد که هر آنچه در راه خدا صرف می کنید چه زکات فرضی باشد و چه صدقه نفلی، فضیلت کامل و ثواب آن زمانی به دست می آید که از چیزهای محبوب و مورد پسند خویش در راه خدا انفاق نمایید.

چنین نیست که صدقه را مانند توان تصور نموده برای بری الذمه بودن از آن اموال غیر قابل استفاده و بی ارزش را اختصاص دهید. این مطلب در آیه ۲۶۷ از سوره بقره با وضوح بیشتری چنین بیان شده است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَحْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ»: ای ایمانداران از کسب خویش و آنچه ما برای شما از زمین بیرون آورده ایم، چیزهای مرغوب را انتخاب کرده از آن انفاق کنید و جهت انفاق به چیزهای مردود و نامرغوب قصد نکنید در حالی که اگر در برابر حق آن را به شما بدهند، هرگز نخواهید پذیرفت؛ مگر اینکه تسامح کنید. حاصلش اینکه انتخاب و صدقه نمودن چیزهای خراب و فاسد مقبول نیست؛ بلکه صدقه مقبول که موجب ثواب کامل باشد، آن است که از اموال و اشیای محبوب و پسندیده انفاق شود.

در صدقه دادن باید حد اعتدال رعایت شود:

مسئله دوم این است که: از لفظ «مما» در آیه مذکور اشاره شده که مقصود این نیست که همه چیزهای محبوب و پسندیده انفاق گردند؛ بلکه هدف این است که با مراعات حد اعتدال، آنچه را که میخواهید انفاق کنید به شرطی که از اشیای خوب و پسندید. شما باشد، انفاق نمایید تا مستحق ثواب کامل شوید.

مسئله سوم این که: انفاق چیز محبوب و پسندیده، این نیست که چیزی که قیمتش زیاد باشد، انفاق گردد؛ بلکه هر چیزی که به نزد کسی محبوب و پسندیده است ولی اینکه شیء قلیل و از نظر ارزش کم قیمت باشد از انفاق آن مردم مستحق «بر» خواهد شد.

حضرت امام حسن بصری اله فرموده است که: هر چیزی را که کسی با اخلاص در راه خدا انفاق کند، اگر چه یک دانه خرما باشد از آن هم انسان مستحق این ثواب عظیم و بر کامل که در آیه به آن وعده شده است، خواهد شد.

مسئله چهارم این که: از این آیه بظاهر چنین معلوم می گردد که مردمان فقیر که ثروت ندارند از این خیر عظیم و بڑی که در آیه به آن وعده شده است محروم می مانند؛ زیرا در آیه آمده است که این خیر عظیم بدون از انفاق مال محبوب نمی تواند بدست بیاید و فقرا و مساکین مالی ندارند تا بوسیله آن به این مرحله از ثواب دست یابند. اما اگر اندکی تأمل شود، معلوم خواهد شد که مفهوم آیه این نیست که اگر کسی بخواهد خیر و اجر عظیم دریابد بدون انفاق مال محبوب، عملی نمی شود؛ بلکه حقیقت این است که این خیر کثیر با اعمال دیگر مانند عبادت، ذکر الله، تلاوت قرآن، کثرت نوافل هم می تواند بدست بیاید. لذا فقرا و مساکین نیز می توانند به وسایل دیگر این خیر عظیم را بدست آورند؛ چنانکه در بعضی روایات حدیث این مطلب به صراحت آمده است.

مراد از مال محبوب چیست؟ :

مسئله پنجم این است که: مراد از محبوب بودن مال چیست؟ از آیه دیگر قرآن معلوم می شود که مقصود از محبوب بودن این است که آن چیز به درد او بخورد و او به آن نیاز داشته باشد، اضافه بر نیاز و از کار افتاده نباشد چنانکه در آیه 8 از سوره الانسان می

فرماید. «و يطعمون الطعام علی حبه مسکینا» یعنی بندگان مقبول خدا کسانی هستند که طعامی را که خود به آن نیاز دارند، آن را به نیازمندان دیگر میدهند . همچنین این مطلب در آیه ۹ از سوره حشر با توضیح بیشتری آمده است: «و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصة» یعنی بندگان مقبول خدا دیگران را بر خود مقدم می دارند اگر چه خود آنها نیازمند هم باشند.

تصدق اسباب از کارافتاده و مازاد بر احتیاج هم خالی از ثواب نیست:

مسئله ششم این است که: این نیز در آیه نشان داده شد که خیر کامل و ثواب عظیم و دخول در وصف ابرار موقوف بر این است که چیز محبوب خود را در راه خدا انفاق کنند اما از این لازم نمی آید که از تصدق مال از کارافتاده و مازاد بر نیاز هیچ ثوابی نرسد؛ بلکه در آخر آیه فرموده: «و ما تنفقوا من شیء فإن الله به علیم» یعنی هر مقداری که شما انفاق کنید خداوند از آن با خبر است. مفهوم این جمله از آیه، این است که اگر چه خیر کامل و دخول در ردیف ابرار تنها موقوف بر انفاق مال محبوب است، اما هیچ صدقه ای هم از مطلق ثواب عاری نیست چه چیز محبوبی انفاق نمایند و چه چیز مازاد بر نیاز و بلا استفاده ماند.

بلی این مکروه و ممنوع است که کسی در انفاق فی سبیل الله چنین روش را برگزیند که هرگاه صدقه ای بدهد چیز زاید و فاسدی را انتخاب کند.

اما اگر کسی در صدقه و خیرات چیزهای مرغوب و محبوب خود را تصدق میکند و آنچه اضافه و مازاد احتیاج است، مانند: غذای مانده، لباس کهنه، ظروف معیوب و اشیای مستعمل و امثال آنها نیز تصدق می کند. پس او با تصدق این قبیل چیزها مرتکب گناهی نشده است بلکه ثواب اینها نیز به او خواهد رسید و در ردیف ابرار قرار خواهد گرفت؛ و در این جمله آخر آیه این نیز نشان داده شد که آنچه انسان انفاق کند حقیقت اصلی آن بر خداوند روشن است که کالا پیش صاحبش محبوب بوده یاخیر؟ و با اخلاص و برای رضای الله انفاق شده و یا برای ریا و شهرت؟ تنها ادعای زبانی که من دارم، چیز محبوبم را در راه الله انفاق می کنم کافی نیست؛ بلکه خداوند علیم و خبیر که از راز دلها آگاه است و می داند که در حقیقت درجه انفاق او تا چه حدی است.

پایان جزء سوم

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (93 الی 97) در باره رد سخن یهود در تحریم برخی از خوراکیها، بحث بعمل آمده است .

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ فُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٩٣﴾

همه خوردنیها برای بنی اسرائیل حلال بود، مگر آنچه یعقوب پیش از نزول تورات بر خود حرام کرده بود، بگو: تورات را بیارید و آن را بخوانید؛ اگر راستگو هستید که اینها در تورات حرام بوده است). (این نسبتهایی که به - پیامبران پیشین می دهید حتی در تورات تحریف شده شما نیست). (۹۳)

تشریح لغات واصطلاحات :

«الطعام»: انواع غذاها و خوراکیها. «حلال»: حلال، روا، جایز.

«إِسْرَائِيلُ»: لقب يعقوب، به معنای فرمانروای مجاهد با خدا، سپس بر همه ی فرزندان او اطلاق گشت، اکنون مراد از این کلمه، قبیله های اسرائیل است، نه خود یعقوب و فرزندان او.

تفسیر:

«كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ»: تمام خوراکی ها برای بنی اسرائیل حلال بود. بناً باید گفت که: حلال بودن غذاها، يك اصل ثابت در ادیان آسمانی است. پس باید بدون دلیل و تحریم شرعی، حلال ها را حرام نپندارید.

«إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ» جز آنچه پیش از نزول تورات، اسرائیل بر خود حرام کرده بود که عبارت بود از گوشت و شیر شتر، سپس به عنوان عقوبت و کیفر نافرمانی هایشان انواع خوراکی ها بر آنان حرام گشت، که دارای رگ و پی ای را بر خود حرام کرده بود.

ابن عباس (رض) به استناد فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب به سؤال یهودیان از آن حضرت صلی الله علیه وسلم در باره علت این تحریم - می گوید: «یعقوب علیه السلام مریضی عرق النساء (عصب سیاتیک) داشت و طبیبان او را از خوردن گوشت شتر برحذر داشتند؛ اما یهودیان می گویند: گوشت شتر را بر ما نیز حرام کرده است. پس برای الله متعال نذر کرد که اگر از این مریضی شفایش بخشد، رگویی (عرق) و گوشت هر حیوانی را که دارای رگ و پی باشد، نمی خورد و حق تعالی شفایش بخشید، بعداً فرزندان او نیز از سنت وی پیروی کردند. لذا این تحریم مربوط به قبل از نزول تورات است، و تمام خوراکی ها در تورات حلال بود.

«مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ» یعنی قبل از نزول تورات برایشان حلال بود.
«قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (93)»: یعنی ای محمد! به آنها بگو: اگر راست می گوئید تورات را بیاورید و آن را برای من بخوانید، تا راستی و درستی آنچه را که قرآن از این داستان برای شما بیان کرده است، دریابید زیرا تورات بر آنچه گفتم، ناطق است.

مفسر جار الله زمخشری فرموده است: هدف آنها تکذیب گواهی خدا بر آنان بود که آنان نافرمان و ستمگر بودند و در راه دین خدا مانع ایجاد می کردند. وقتی برای آنان در کتاب خودشان حجت آورد و آنان را مغلوب کرد، مات و حیران ماندند، و هیچ کس جرأت نکرد تورات را بیاورد. در این مقوله دلیل روشن و قاطع بر صدق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می یابیم. (مختصر ابن کثیر ۳۰۳/۱).

نقل است که پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز، غسل یا خادمشان ماریه را بر خود حرام کردند، اما خداوند ایشان را در این امر تأیید نکرد و آیه از سوره «تحریم» را در این ارتباط نازل فرمود.

فقها در این مسئله که اگر کسی چیز مباحی را بر خود حرام ساخت، بر وی کفاره لازم می شود یا خیر؟ بر دو رأی اند؛ در مذهب احناف بر وی کفاره لازم می شود و در مذهب شافعی بروی کفاره لازم نمی شود. (بنقل از «تفسیر انوار القرآن»)

شبهه ی دوم؛ گفتند: «بیت المقدس» قبله ی تمام پیامبران و اولین مسجد است، و شایسته تر است قبله باشد، پس ای محمد! تو چگونه رو کردن به آن را ترک می کنی و گمان می

بری تصدیق کننده ی شریعت پیامبران هستی؟ خدای متعال به آیه ی **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ** جواب آنها را داده است.

فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٩٤﴾

پس کسانی که بعد از این [دلایل روشن] برالله دروغ ببنند، [و بگویند: آنچه از خوراکی ها در تورات حرام شده از شریعت ابراهیم باقی مانده و نسخ آن محال است،] اینانند که یقیناً ظالمان اند. (۹۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«**افْتَرَى (فري)**»: به هم بافت، دروغ بافید، نسبت ناروا داد. «**من بعد ذلك**»: پس از روشن گشتن دلیل، تحریم از جانب یعقوب بوده از زمان ابراهیم نبوده است. «**ملة**»: دین، کیش، آیین، ملت. «**حنیفا**»: گریزان از باطل.

تفسیر :

«**فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ**»: یعنی کسانی که بعد از اقامه ی حجت و نمایان شدن بینه دروغ بگویند و افترا ببندند.

«**فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (94)**»: آنها تجاوزگر و مجادله گرند. زیرا کسی که به قضاوت و فیصله کتاب خودش و آنچه که اعتقاد شرعی درست خویش می شناسد، فرا خوانده شود و باز هم بعد از آن جدل کنان بر خدای سبحان دروغ بربندد، هیچ کس از وی ظالم تر نیست.

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٩٥﴾

بگو: الله راست گفت [که خوراکی ها در دین ابراهیم حرام نبوده]. بنابراین از دین ابراهیم که یکتاپرست و حق گرا بود و از مشرکان نبود، پیروی کنید. (۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«**ملة**»: دین و آئین. «**حنیفا**»: حقگرا. «**حنیف**» کسی است که از گمراهی فاصله گرفته و به هدایت و راه راست، روی آورده است.

تفسیر :

«**قُلْ صَدَقَ اللَّهُ**» ای محمد! برای یهودیان و نصرانیان بگو حق تعالی در آنچه نازل نموده راست گفته و شما در این ادعای خود که ابراهیم نصرانی یا یهودی بوده دروغ می گویند؛ «**فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (95)**» زیرا او نه آن چنان که یهودیان می گویند یهودی بوده و نه آن چنان که نصرانیان می گویند نصرانی، چنانچه مشرک نیز نبوده بلکه پیرو دین حنیف، مسلمان و یکتاپرست بوده است، این همان دینی است که حق تعالی بر آن راضی است و پیامبر ج به سوی آن دعوت می فرماید.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (96 الی 97) در باره مقام و منزلت بیت الحرام و فریضه ی حج؛ بحث بعمل آمده است. یهودان می گفتند: «بیت المقدس» قبله ی تمام پیامبران و اولین مسجد است، و شایسته تر است قبله باشد، پس ای محمد! تو چگونه رو کردن به آن را ترک می کنی و گمان میبری تصدیق کننده ی شریعت پیامبران هستی؟ خدای متعال به آیه ی «**إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ**» جواب آنها را داده است.

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ ﴿٩٦﴾

در حقیقت اولین خانه ای که برای [عبادت] مردم بنا شده همان است که در مکه است و

مبارک و برای جهانیان [مایه] هدایت است. (۹۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ببگه»: بگه، یکی از نامهای مکه که حرف «م» به «ب» تبدیل شده است. مردم عرب، بسیار وقت حرف میم را به ب و ب را به میم تلفظ می کردند. وجه تسمیه‌ی که این است که: گردن گردنکشان را در هم می کوبید. مبارک: بابرکت، پرمفعت. (فرقان)
یادداشت :

برخی گفته اند: بگه درون و داخل، با نام بیت و یا مسجدالحرام است و یا به معنای مطاف از ریشه‌ی تباک به معنای ازدحام است؛ زیرا مردم برای طواف، در آنجا ازدحام می کنند. معنای دیگر بگه، شکستن و خرد کردن است... [مفردات راغب].

تفسیر :

مجاهد در باب شأن نزول این آیه مبارکه فرموده است : مسلمانان و یهودیان بر سر کعبه و بیت المقدس به همدیگر فخر و مباهات می‌ورزیدند؛ یهودیان می‌گفتند که بیت المقدس از کعبه برتر است، بدان جهت که محل هجرت انبیا علیهم السلام می‌باشد و در سرزمین مقدس قرار دارد. و مسلمانان می‌گفتند: بلکه کعبه برتر است، همان بود که این آیه نازل شد:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ» اولین مسجدی که در دنیا برای مردم جهت عبادت خدا بر روی زمین بنا شد، همانا مسجد الحرام است که در مکه قرار دارد. و آن را حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام بنا نموده است.

« مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ (96) »: این مسجد مبارک برای کسی که به حج و عمره ی آن بپردازد برکت و خیری افزون در آن قرار دارد، برای ساکنان زمین منشاء نور و هدایت است؛ زیرا قبله ی آنها می باشد.

همچنان در این مسجد رمز سعادت آخرت نیز نهفته است چون عبادت‌های متعدد بیشماری از قبیل نماز، اعتکاف، حج و عمره و ذکر الهی در آن برگزار می‌شود و در آن خوبی و سعادت دنیا و آخرت نیز هست.

در حدیث صحیح آمده است که پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند: مسجد الحرام چهل سال قبل از بیت المقدس بنا شده است.

مفسر این کثیر می‌فرماید که : «برای مکه نام‌های بسیاری را یاد کرده‌اند، چون مکه، بکه، بیت‌العتیق، بیت‌الحرام، بلد‌الامین، ام‌القری، قادس (قادس: پاک‌کننده از گناهان) ، مقدسه، حاطمه، رأس، بنیه، بلده و کعبه».

بلی ! اولین مسجد روی زمین در خاک حجاز برای عبادت بندگان واقعی و پاکدل ساخته شده که قبله گاه اهل دل و موجب رستگاری و سرافرازی آنان است. (سوره بقره/ 127).

نشانه های فراوان در کعبه بر منزلت و برتری آن بر تمام مساجد دنیا دلالت دارد. از جمله: مقام ابراهیم، صفا و مروه، زمزم، حجر اسماعیل، حجر الاسود و غیره .

سایر امتیازات و برتریها و ارزشهای مسجدالحرام:

- 1- پر خیر و برکت است. (قصص آیه 57) .
- 2 - منشأ هدایت و راهنمای انسان است و دلها از هر جای نزدیک و دوری به سوی آن پر میزند. (ابرهیم آیه: 37)، در جواب دعای ابراهیم (حج آیات : 27 و 28) .
- 3- هر کسی داخل آن جا شود، از هر جهت در امان است. (بقره آیه 126) ، (عنکبوت

آیه 67)، (قصص آیه : 57) .

هكذا مفسر تفسیر کابلی در مورد فضیلت کعبه شریفه مینویسد: خداوند متعال از اوّل این خانه را به برکات حسی و معنوی، به میان من ظاهری و باطنی معمور گردانید، و منشأ هدایت جهانیان ساخت. در سرتاسر جهان، هر جا که هدایت و برکتی پدید آید، آن را انعکاس و فروغ این مقام متبرک باید دانست. رسول الثقلین از این سرزمین مبارک مبعوث گردید، و به مردم دعوت داد که مناسک حج را در اینجا ادا کنند؛ به پیروان دین عالمگیر اسلام حکم شد که در شرق و غرب هنگام نماز به سوی این مقام مقدس روی آرند؛ طوافکنندگان این خانه را به انوار و برکات شگفت‌انگیز فزونی بخشید؛ پیغمبران پیشین نیز برای ادای حج، به کمال شوق و ذوق، تلبیه‌گویان، پروانگان پیرامون این شمع بودند؛ خداوند متعال به یمین بیت الله المبارک انواع علامات قدرت خویش را ظاهراً و باهراً در این سرزمین باز نهاده است. از این جهت، در هر زمان پیروان مذاهب مختلفه به تعظیم و احترام آن به صورت فوق العاده پرداخته‌اند؛ و هرکه در این سرزمین داخل گردیده مأمون پنداشته شده است. وجود مقام ابراهیم علیه السلام متصل آن واضح می‌گرداند که حضرت او در این جا قدم نهاده، و تاریخ آن نزد تمام عرب غیرقابل انکار و مسلم می‌باشد، نشان می‌دهد که این سنگ همان است که ابراهیم علیه السلام بر آن می‌ایستاد و کعبه را تعمیر می‌کرد. نقش قدم ابراهیم به قدرت الهی در این سنگ ثابت و تا امروز محفوظ مانده است؛ گویا، علاوه بر روایات تاریخی، وجود این سنگ مقدس دلیل روشن است به اینکه این خانه بعد از تباهی طوفان نوح علیه السلام به دست مبارک ابراهیم علیه السلام بنا یافته، و حضرت اسمعیل علیه السلام به نصرت وی پرداخته و در این کار شرکت جسته است.

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٩٧﴾

در آن (خانه و گرد و پیش آن) علامت‌های واضح است (که یکی از آن) جای ایستادن ابراهیم (در وقت اعمار بیت الله) است و (دیگر این که) هرکه در آن (و حدود آن) داخل شود، در امان است، و الله حج خانه کعبه را بر مردمانی که توانایی رفتن به آنجا را دارند واجب گردانیده است (توان رسیدن به آن جا از لحاظ مالی و جانی و وسائل راه را داشته باشند و هر کس کفر بورزد (حج و دیگر احکام الله را انکار کند، ضرر و نقصانی بر او تعالی نیست) زیرا او تعالی بدون شک از تمام جهانیان بی‌نیاز است. (۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حِجُّ الْبَيْتِ» : تصمیم گرفتن برای طواف خانه ی خدا و انجام مراسم و مناسک حج.
«سَبِيلًا» : راه، وسیله ی راه رفتن به آنجا.

تفسیر :

«فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ» در این مسجد علامات و نشانه‌های واضح و آشکاری بر فضیلت، شرف و قداست آن وجود دارد، که دال بر شرف و برتریش بر سایر مساجد است.

هكذا در خانه‌ی خدا، نشانه‌های روشن بسیار است. نشانه‌های قداست و معنویت، خاطرات انبیا از آدم تا خاتم، عبادتگاه و قبله‌گاه همه‌ی انبیا و نمازگزاران. از جمله: «مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ» مطابق روایت تاریخی مقام ابراهیم سنگی است که به هنگام ساختن

کعبه و بالا بردن دیوارهای آن، زیر پای ابراهیم علیه السلام قرار داشت و اثر پای آن حضرت بر روی آن مانده است. بقای این سنگ و اثر پا روی آن، از قرن‌ها پیش از عیسی و موسی علیهما السلام با آن همه تغییر و تحوّل که در کعبه و اطراف آن در اثر حمله‌ها، سیل‌ها و خرابی‌ها بوجود آمده، خود نشانه‌ای از قدرت الهی است. مگه و کعبه، نمایشگاهی از قدرت و نشانه‌های الهی و تاریخ آن مملوّ از خاطرات و سرگذشت‌هایی است که توجّه به آنها درس‌آموز و عبرت‌انگیز می‌باشد. و طوریکه یادآور شدیم که: در ساختن آن ابراهیم علیه السلام بنّایی و اسماعیل علیه السلام کارگری می‌کرده‌اند. سپاهیان فیل‌سوار ابرهه که به قصد ویرانی آن آمده‌اند، به قدرت الهی و توسط پرندگان ابابیل نابود شده‌اند.

و در آن زمزم و حطیم قرار دارد و نیز صفا و مروه و حجر الاسود و حجر اسماعیل و امثال این‌ها که هر کدام نشانه‌های عظیم و بزرگی است. آیا قبله بودنش برای مسلمانان برای شرف این بیت و حقانیت آن کافی نیست؟

« وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا »: و دلیلی دیگر بر فضل آن این است که بنا به دعای حضرت ابراهیم هرکس داخل آن شود در امان. حتی در زمان تاریک جاهلیت این خانه آن قدر احترام داشت که دشمنانی که تشنه ی خون یکدیگر بودند چنانچه یکدیگر را در آنجا می‌دیدند جرأت نمی‌کردند بر یکدیگر دست بلند کنند.

« رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا . وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا »: و حق‌تعالی بر مردم واجب نموده تا در صورت استطاعت به حج خانه کعبه بپردازند، حج این خانه از جمله ارکان دین راست به شمار می‌رود. باید گفت که: تکلیف و وظیفه، به مقدار توان است. توان فرد از نظر مالی و بدنی و فراهم بودن شرایط بیرونی. « وَ مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ (97) »: هرکس فریضه ی حج را در حال قدرت و توانائی ترک کند باید بداند که خدای تعالی از عبادت بندگان و از اعراض گران بی‌نیاز است.

در اینجا خداوند متعال شدّت به خرج داده و از جریان ترک حج با کلمه کفر تعبیر نموده که علت آن یا این است که ترک حج توأم با قدرت و توانائی منجر به کفر می‌شود و یا اینکه انکار این رکن کفر به شمار می‌رود. حق تعالی خانه کعبه را با این شرافت که اولین مسجد دنیاست و با نشانه‌های واضح و آشکاری که دارد مشرف ساخته و محل امنی برای کسانی قرار داده که داخل آن می‌شوند. (بنقل از تفسیر مسیر) «حج» به معنای قصد همراه با حرکت است و «مَحَجَّة» به راه صاف و مستقیم می‌گویند که انسان را به مقصد می‌رساند. حج در اسلام به معنای قصد خانه خدا و انجام اعمال مربوط به آن است.

ابن عباس (رض) فرموده است: هرکس فریضه ی حج را انکار کند کافر است و خدا از او بی‌نیاز است. (مختصر ابن کثیر ۱/۳۰۳).
و در اخیر باید گفت که آیه: «فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ» این فهم را میرساند که: فایده‌ی انجام دستورات الهی، به خود انسان برمی‌گردد و گرنه خداوند متعال نیازی به اعمال ما ندارد.

شأن نزول آیه مبارکه :

عکرمه در بیان شأن نزول: « وَ مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ » می‌فرماید: چون آیه

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا...» (آل عمران آیه: 85). «هر که جز اسلام دینی دیگر بجوید، هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود». نازل شد، یهودیان گفتند: اکنون که چنین است، ما هم مسلمان هستیم! رسول الله صلی الله علیه وسلم به آنان فرمودند: «الله متعال حج خانه کعبه را بر مسلمانان فرض گردانیده»، اما آنان در جواب فرمودند: «ولی آن را بر ما فرض نگردانیده»، لذا از انجام مناسک حج سر باز زدند. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

بیان برخی از احکام:

1- امام ابوحنیفه (رح) بر آن است که اگر کشتن کسی در زمین حل به علت قصاص، ارتداد یا زنا واجب باشد و او به سرزمین حرم پناه برد، بر وی تعرض نمی‌شود، ولی نباید به او، جا، غذا و آب بدهند و با او خرید و فروش و معامله کنند تا به بیرون آمدن از سرزمین حرم ناگزیر گردد. اما امام مالک و امام شافعی می‌گویند: قصاص گرفتن در حرم از قاتل قتل عمد، جایز است.

2- حج در عمر یک بار فرض و تکرار آن در هر پنج سال یکبار سنت است.

3- امام ابوحنیفه، امام مالک و امام احمدبن حنبل بر آنند که ادای حج در همان سال اولی که شخص مکلف واجد استطاعت و بقیه شرطهای ادای آن می‌شود، فرض است. ولی امام شافعی و محمدبن حسن شیبانی بر آنند که در ادای حج مبنی بر مهلت (تراخی) است نه بر فوریت.

4- بناً به مذهب امام مالک، نیابت در حج جایز نیست، اما جمهور فقها آن را به جای کسی که فوت کرده و حج نکرده است و به جای بیماری که قادر به ادای حج نیست، جایز می‌دانند. لیکن مالکی‌ها حج را از ذمه بیمار زمین‌گیری که قدرت نگهداشتن خود را بر بالای مرکب ندارد، ساقط دانسته‌اند. در نزد آنان نیز، اجیرکردن شخص برای انجام دادن حج به جای کسی که مرده است و قبل از مرگش به این امر وصیت کرده، جایز است.

5- استطاعت حج منوط به داشتن توشه راه و وسیله نقلیه، به اضافه عدم وجود مانع بدنی؛ چون مریضی، ترس از دشمن و عدم امنیت راه است. (بنقل از «تفسیر انوار القرآن».)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (98 الی 99) در باره پافشاری اهل کتاب بر سر کفر و بر بستن راه الله متعال؛ بحث بعمل آمده است.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ ﴿٩٨﴾

بگو: ای اهل کتاب! چرا به آیات الله کفر می‌ورزید؟ (احکام واضح الله را انکار می‌کنید؟) در حالی که خدا بر آنچه انجام می‌دهید، گواه (و عالم) است. (۹۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آیات الله»: دلایل و براهینی که بر اثبات پیامبری محمد صلی الله علیه وسلم دلالت دارند. «شهادت»: دانا، آشنا، آگاه.

تفسیر:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ»: ای محمد! برای یهودیان و نصرانیان بگو: چرا قرآن منزل بر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را باوجود دلایل و براهینی که صدق آن را تأیید می‌نماید انکار می‌کنید؟

« وَ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ (98) »: و بر اوتعالی هیچ‌یک از اعمال شما از جمله تکذیب قرآن پوشیده نیست و الله متعال هم بر آنچه من را با آن فرستاده آگاه است و هم بر آنچه شما انجام می‌دهید و به زودی شما را به سبب اعمال بدتان در آن روزی که به سویش باز می‌گردید کیفر می‌دهد.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٩٩﴾

بگو: ای اهل کتاب! (یهود و نصارا) چرا افرادی را که ایمان می‌آورد از راه الله (دین اسلام) منع می‌کنید، (و) آنرا کج و غلط معرفی می‌کنید، و شما (بر این کار خود) گواه هستید، و الله از آنچه می‌کنید غافل نیست. (۹۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَصُدُّونَ»: باز می‌دارید. «تَبْغُونَهَا عِوَجًا» (بغی): آن را کج و نادرست می‌جویند، راه خدا را به مردم کج می‌نمایید. «عِوَجًا»: کج و انحراف. «أَنْتُمْ شُهَدَاءُ»: شما راه خدا را میدانید، از روی کتابهایتان از راه خدا خبر دارید. باید با تمام وضاحت گفت که: سرچشمه‌ی فتنه، دانشمندان منحرف‌اند.

تفسیر :

قابل یادآوری است که: در آیه‌ی قبل (98) ، سؤال از کفر ورزی اهل کتاب بود؛ «لِمَ تَكْفُرُونَ» و در این آیه مبارکه ، انتقاد از این‌که اگر خودتان ایمان نمی‌آورید و به آیات الهی کفر می‌ورزید، به چه دلیل مانع رفتن دیگران به راه خدا می‌شوید؟! که جمله «لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ» در آیه ذیل بیان گردیده است .

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ»: بگو: ای یهودیان و نصرانیان ! چرا مردم را که هدایت و رهنمون شده ، از دین خدا منصرف می‌کنید و در راه آنان که می‌خواهند به آن ایمان بیاورند مانع ایجاد می‌کنید؟

« تَبْغُونَهَا عِوَجًا » باید گفت : کج‌نشان دادن اسلام، از جمله راه‌ها و روش‌های مبارزه با اسلام است طوری‌که می‌فرماید: و چرا در دین الله متعال که محمد صلی الله علیه وسلم را به خاطر آن فرستاده شک و شبهه اندازی می‌کنید و به دنبال آراء و نظریات احتمالی هستید. چرا می‌خواهید همان راه راست و مستقیم کج بشود، و این کار را با تغییر صفات پیامبر صلی الله علیه و سلم عملی می‌کنید و مردم را به اشتباه می‌اندازید، و به آنها القا می‌کنید که دین اسلام دارای خلل و کجی است.

« وَ أَنْتُمْ شُهَدَاءُ » در حالی که خوب می‌دانید حضرت محمد صلی الله علیه وسلم کاملاً صادق است و دین او دین اسلام حق می‌باشد و او از جانب خدای تعالی است.

« وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (99) »: تهدید و وعید است. پروردگار هرگز این گناهتان را فرو نمی‌گذارد و فراموش نمی‌نماید. او به زودی شما را به علت این عملتان کیفر می‌دهد؛ زیرا شما بین گمراهی خود و گمراه ساختن دیگران جمع کرده‌اید.

باید گفت که هم یهود و هم نصاری دارای دو صفت گمراه بودن و گمراه کردن بودند، و هر دو آیه به آن اشاره کرده‌اند، آنها به اسلام کافر شدند و آنگاه با ایجاد شک و شبهه در دل افراد ضعیف، مانع می‌شدند که مردم به دین اسلام درآیند.

باید در اخیر اضافه نمود که : اگر بدانیم که خداوند لحظه‌ای از ما غافل نیست، مطمئن باشید که دست از خطاکاری برمی‌داریم.

توضیح تشریحی و تحقیق در شأن نزول آیه :

مفسر طبری به نقل از زید پسر اسلم می فرماید : مردی کهنسال یهودی کینه توز و دشمن دین و مسلمانان، به نام «شاس پسر قیس»، از کنار مجلس چند نفر از یاران پیامبر از طایفه اوس و خزرج عبور کرد. از الفت، صمیمیت و روابط دینی آنان، خشمش برافروخت و گفت: بنی قیله (اوس و خزرج) این سرزمین را در بر گرفته و دور هم جمع شده اند. قسم به الله ! این گردهمایی دوستانه ی آنان آرام و قرار ما را می گیرد. به جوانی یهودی که همراهش بود، دستور داد، نزد آنان برود و بنشیند و روز بعثت» (روزی بود که در ایام جاهلی، اوس و خزرج بر ضد هم می جنگیدند و سرانجام پیروزی از آن اوس می شد.) را به یادشان آورد و اشعار و خاطرات آن وقت را زمزمه کند.

آن یهودی پست، چنین کرد و آنقدر در این باره سخن گفت که هر دو دسته به نزاع لفظی و باز گو کردن افتخارات خود، پرداختند و دو نفر به همدیگر حمله بردند و سرانجام، قهر و غضب طرفین بالا گرفت و گفتند: سلاحها را بر گیریم و در «ظاهره» (زمینی هموار)، بجنگیم. به آن جا رفتند. به پیامبر خبر رسید، با چند نفر از مهاجران نزد آنان رفت و فرمود: ای مسلمانان! رسم جاهلی را به یاد می آورید، حال آن که من در میان شما هستم و خدا به وسیله ی اسلام، شما را گرامی داشته و میان شما الفت و دوستی و مودت ایجاد کرده است؟! اکنون می خواهید به سوی جاهلیت باز گردید؟ خدارا به یاد آورید و از او پروا کنید. آن جمع دریافتند که این کار وسوسه و دسیسه ی دشمن است. سلاحها را بر زمین گذاشتند و به گریه افتادند، همدیگر را به آغوش کشیدند و در نهایت فروتنی و اطاعت در خدمت پیامبر باز گشتند.

پس از آوردن دلیل نبوت محمد صلی الله علیه وسلم و ابطال شبهه ها و پندارهای اهل کتاب و گمراهان؛ به آنان هشدار داد که بر کفر پای نفرزند، راه دین را نبندند، بلکه به سوی ایمان به پیامبر خاتم بیایند و در عمل آن را تأیید کنند. (بنقل از تفسیر فرقان) یادداشت توضیحی :

توجه بفرماید سبب پایان آیه ی 98 به جمله ی «و الله شهید علی ما تعملون» آن که ورود کفر در هر کاری، ظاهر و مشهود (مورد شهادت) است و سبب پایان آیه ی 99 به جمله ی «و ما الله بغافل عما تعملون» این که: بازداشتن و وسوسه کردن مردم از رسیدن به راه خدا، نشان نیرنگ و حيله گری است.

یادداشت دوم توضیحی :

تکرار خطاب «یا اهل کتاب!» در دو آیه ی بالا برای ملامت و نکوهش از روی لطف و مدارای «حق» و وادار کردن آنان به قبول دین اسلام از روی فهم و درک آن است. (سوره حدید آیات 8 و 9).

آیه ی اول برای بازداشتن خود آنان از گمراهی و آیه ی دوم برای بازداشتن آنان، از گمراه کردن مردم است.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (100 الی 103) موضوع جهت دادن مؤمنان برای نگهداری شخصیت و تمسک به قرآن و اسلام است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ

كَافِرِينَ ﴿١٠٠﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید اگر از فرقه ای از اهل کتاب اطاعت برید شما را پس از ایمانتان به حال کفر برمی گردانند. (۱۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُرْتُوَكُمْ (رد)»: شما را برمیگردانند.

تفسیر :

ابن جریر طبری و ابن اسحاق در باب شأن نزول آیه کریمه از ابن عباس (رض) روایت کرده اند که فرمود: مردانی از مسلمانان بر اساس پیوند همجواری و پیمانهای که در جاهلیت بود، با برخی از یهودیان روابط صمیمانه ای داشتند، پس الله عزوجل نازل فرمود. «تفسیر انوار القرآن»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»: ای آنانی که به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم ایمان آورده و به هدایت او رهنمون شده اید! اگر گروهی از یهودیان و نصرانیان را پیروی کنید، «يُرْتُوَكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ (100)» آن ها با شبهات و امور فریبنده خود شما را از دینتان منصرف می کنند و بعد از اینکه حق تعالی بر شما با قبول ایمان منت گذاشته شما را در کفر قرار می دهند در حالی که نمی دانید. بنابراین به سخن چنین کسانی گوش فرا ندهید و این سخنان را نپذیرید زیرا دشمنانتان نظر به حسادت و سر کشی که دارند می خواهند از دینی که مایه کرامت و احترام شماست صرف نظر کنید.

در این آیه مبارکه نصیحت به مسلمانان است که شما در دام این فسادکاران نه افتید! اگر به اشاره اینها عمل کنید، بیم آن است که آهسته آهسته از فروغ ایمان برآئید؛ در پرتگاه عمیق کفر بار دیگر سرنگون شوید.

وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٠١﴾

و چگونه کفر می ورزید در حالی که آیات خدا بر شما تلاوت می شود، (تعلیم داده می شوید)، و رسول او (سنت پیغمبر) در میان شما است، و هر کس به خدا تمسک جوید، قطعاً به راه راست هدایت شده است. (۱۰۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ»: چگونه کفر می ورزید؟ «يَعْتَصِمُ» (عصه): تمسک می جوید، پناه می آورد.

تفسیر :

«وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ»: انکار و بعید دانستن است؛ یعنی چگونه کفر در سینه ی شما جا می گیرد و چگونه از اسلام مرتد می شوید، در حالی که هنوز آیات خدا نازل می شوند و وحی آسمانی قطع نشده و پیامبر زنده است و در بین شما قرار دارد؟

باید گفت که: از جمله «وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ...» آیه مبارکه این درس مهم و آموزنده ای بدست می آید که: وجود قانون به تنهایی برای جلوگیری از کفر و انحراف کفایت نمی کند، بلکه داشتن رهبر نیز برای یک جامعه لازمی، ضروری و حیاتی می باشد.

«وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (101)»: هر آن که به دین خدا متمسک

شود، دینی که آن را به وسیله ی آیات و قرآن و بر زبان پیامبر صلی الله علیه و سلم بیان کرده است، به راست ترین طریق هدایت شده است، طریقی که سالکش را به بهشت برین که پر از نعمت است می برد.

این آیه دلالت بر این امر دارد که یک بنده به هر اندازه که در تقوا و پرهیزگاری مراتب بلندی را طی کند با آن هم در معرض ابتلا و فتنه قرار دارد و بر او لازم است همواره طاعت و عبادت بیشتر انجام دهد و اینکه هنگام مصیبت انسان باید با دعا به سوی حق تعالی التجا کند و اینکه هر کسی که الله متعال را برای خود پناهگاه قرار دهد او تعالی از همه شبهاست حفظش می نماید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٠٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! آنچنان که حق تقوی و پرهیزکاری است، از خدا بپرهیزید! و از دنیا نروید، مگر اینکه مسلمان باشید! (باید گوهر ایمان را تا پایان عمر حفظ کنید!) (۱۰۲)

تشریح لغات واصطلاحات :

«حَقَّ تُقَاتِهِ (وقی)»: حق پروای او، حق بیم از او. «تقواته»: تقاة و تقوی به معنی خود نگهداری و پرهیز کردن است (آل عمران / ۲۸) «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ»: پیشه کردن عالی ترین درجه ی تقوا را می رساند. «لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»: مراد این است که انسان باید پیوسته متمسک به اسلام و مراقب اعمال خود باشد تا به ناگاه چون پیک اجل در رسید، با ایمان استوار دار فانی را وداع گوید. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ»: ای مؤمنان! ای آنانی که به الله متعال باور دارید و از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی و متابعت می نمائید! بر شما لازم است تا تقوی الهی را با انجام مأمور و دوری از محذور رعایت نموده و او تعالی را به گونه ای که شایسته است اطاعت و از معصیت او اجتناب کنید و همواره به یاد او بود و فراموشش ننمائید، شکرش را بر جای آورده و از کفران نعمت بپرهیزید .

ابن مسعود (رض) در تفسیر: (حق تقواته) می گوید: «حق تقوی این است که خدای سبحان مورد اطاعت قرار گرفته و از او نافرمانی نشود، یاد کرده شود و فراموش نگردد و مورد شکر و سپاس قرار گیرد نه کفران و ناسپاسی».

ابن عباس (رض) می فرماید: «معنای (حق تقواته) این است که: حق تعالی حتی به مدت یک چشم بر هم زدن هم، مورد نافرمانی قرار نگیرد».

منظور از آیه ی حَقَّ تُقَاتِهِ چنین است یعنی آن طور که شایسته است با دوری جستن از نافرمانی ها متقی باشد.

« وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (102) »: یعنی به اسلام متمسک شوید و با چنگ و دندان آن را بگیرید، و تا زمانی که خواهید مرد بر اسلام پایدار بمانید، منظور پایداری بر اسلام است. زیرا اسلام دینی صحیح است که خداوند متعال با آن راضی است و هر که تقوای الهی را رعایت کند و نیت خویش را صالح ساخته در اعمال خود اخلاص داشته باشد، حق تعالی او را بر اسلام ثابت قدم و استوار می سازد و او را مسلمان می میراند و شکی نیست که مسلمان مردن آروزی با ارزشی است که همواره دوستان خدا و بندگان صادقش به خاطر آن تلاش می نمایند.

مفسران در تفسیر آیه «لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»: می نویسند: ایمان آوردن تنها کافی نیست، بلکه با ایمان ماندن لازم و ضروری است. بدین ترتیب در می یابیم که: پایان کار از شروع آن مهم تر است.

در جمله «لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» آیه مبارکه در می یابیم که: دین مقدس اسلام، نه تنها چگونگی زندگی کردن را برای می آموزند، بلکه چگونه مردن را نیز به ما آموزش می دهد. بصورت کل باید گفت که دین مقدس اسلام، هم به کیفیت تقوا توجه دارد و هم به تداوم آن تا پایان عمر.

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: زمانیکه این آیه مبارکه نازل شد، به کار بستن این تکلیف بر اصحاب جلیل القدر دشوار آمد، پس گفتند: یا رسول الله! چه کسی توان این چنین تقوایی را دارد؟! همان بود که آیه: «فَأَتَقُوا اللَّهَ مَا أَسْتَطَعْتُمْ» (سوره التغابن: 16): «تا آنجا که می توانید تقوای الهی را پیشه کنید». نازل شد و آیه مورد بحث ما را منسوخ گردانید. بعضی گفته اند: معنی این است که از خدا آنچنان تقوی کنید که سزاوار تقوای اوست تا آنجا که می توانید. پس بنا بر این معنی، آیه کریمه منسوخ نیست. «تفسیر انوار القرآن»

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٠٣﴾

و همگی به ریسمان (دین) الله چنگ بزنید (و آنرا محکم بگیرید) و متفرق نشوید و نعمتی را که الله بر شما انعام کرده بود، یاد کنید وقتی که دشمن یکدیگر بودید، پس الله میان دل های شما الفت و محبت ایجاد کرد و به نعمت الله (با هم برادر گشتید، در حالیکه بر کناره گودالی از دوزخ بودید، پس الله شما را از آن نجات بخشید، این چنین الله آیات خود را به شما بیان می کند تا راه یاب شوید. (۱۰۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَبْلِ اللَّهِ»: مراد قرآن است. «حَبْلِ»: ریسمان. رشته. در این آیه؛ یعنی، عهد و پیمان، دین، قرآن، اسلام. «إِخْوَانًا»: جمع آخ، برادران.

«شَفَا»: حفره: کنار پرتگاه، لبه ی گودال. و شِفا (به کسر ش): حالت صحی بهتر شده را گویند. «فَأَنْقَذَكُمْ»: (نقذ): را رهانید، نجات داد.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: این آیه درباره دو طایفه اوس و خزرج نازل شده که صد سال در میان آن ها نزاع خانه جنگی و کشمکش ها وجود داشت و نسل بعد نسل در اوقات شب و روز میان آنها جدال و نزاع برقرار بود تا این که پروردگار با عظمت پیامبر اسلامی محمدی صلی الله علیه وسلم را به ظهور رسانید و آنان، بدین اسلام گرویدند و از برکت آن، کینه و دشمنی از میان آنان رخت بر بست و با هم برادر شدند.

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا»: همگی به دین الله متعال و به کتاب وی قرآن عظیم الشان و پیروی سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم شده و چنگ زنید و مانند یهودیان و نصرانیان پراکنده، متفرق و اختلاف پیدا نکنید، چنانکه در جاهلیت پراکنده دل و پراکنده روزگار بودید. قرآن عظیم الشان توسط رسول صلی الله علیه وسلم بشما امر می کند که همگی به متابعت وی در آئید چون با پیروی آنحضرت صلی الله علیه وسلم میتوان به مقصد اصلی خویش دست یابید.

«وَاِعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ» قرآن به حبل و ریسمان تشبیه شده و اسم مشبه به یعنی «حبل» برای مشبه که قرآن است به طریق استعاره ی مصرحه عاریه گرفته شده است. وجه شبه بین آنها عبارت است از نجات یافتن.

«حبل الله»: طوریکه یاد آور شدیم: عهد الله، یا دین وی، یا قرآن، یا اسلام است و همه اینها در معنی با هم مترادف اند. پس الله سبحانه و تعالی مؤمنان را به چنگ زدن جمعی به ریسمان اسلام، یا قرآن دستور و هدایت داده و ایشان را از پراکندگی ای که ناشی از اختلاف در دین است، نهی می نماید. البته اختلافی که از آن نهی شده است، اختلاف در اصول دین و حاکم ساختن هواها و امیال نفسانی و منافع شخصی است، اما اختلاف اجتهادی در فروعات دین، نکوهش نگردیده بلکه پسندیده و ستوده است و از نشانه های آسان گیری شریعت خدای منان می باشد. چنان که این حقیقت از نصوص قرآنی و احادیث نبوی برمی آید.

«وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»: خطاب به اوس و خزرج می گوید یاد کنید نعمتهای الله را که بر شما ارزانی فرموده است و آن اسلام و قرآن است که شما در زمان کفر دشمن یکدیگر بودید.

«إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا»: قبل از اسلام زمانی با هم دشمن سرسخت بودید، رب العالمین میان دل های شما (انصار و مهاجر) الفت نهاد و نعمت دین اسلام بر ایشان روان کرد و بر آن منت نهاد.

«وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا»: نزدیک بود به آتش جهنم در افتید «و او شما را از آن» با اسلام «رهانید» یعنی: شما بر لبه گودال دوزخ بودید زیرا هرکس از شما که می مرد به دوزخ می افتاد، پس حق تعالی محمد صلی الله علیه وسلم را فرستاد و به وسیله ایشان، شما را از این پرتگاه نجات داد.

در حدیث شریف آمده است: «کتاب الله تعالی ریسمان الهی ای است که از آسمان به سوی زمین کشیده شده است».

«شَفَا حُفْرَةٍ» حالتی که آنان در زمان جاهلیت داشتند. به وضع فردی تشبیه شده است که بر لبه ی چاهی عمیق و سرایشی ژرف قرار گرفته باشد، بنابراین استعاره ی تمثیلیه می باشد.

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ»: این چنین خدا سایر آیات را بیان می کند، «لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (103): با ارائه این مثال ها حق تعالی می خواهد برای شما دلائل و براهین و نشانه های ارائه کند که مایه هدایت تان باشد.

هر کس به الله پناه آورد و به دین و دستوراتش تمسک جوید؛ قطعاً پیروزش می گرداند و به راه راست، راهنمایش می باشد.

این آیه دلالت بر آن نیز دارد که اطلاع حاصل کردن بر نصوص کتاب و سنت موجب ازدیاد ایمان و یقین شخص مسلمان می گردد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (104 الی 109) درباره موضوعاتی امر به نیکی، بازداشتن از بدی، (امر به معروف و نهی از منکر) حذر از پراکندگی و دوگانگی، بحث بعمل آمده است.

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٠٤﴾

و باید از میان شما گروهی [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از کار های بد (و خلاف شرع) منع کنند، و این جماعت کامیاب‌اند. (۱۰۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أُمَّةٌ»: (به ضم ألف) جماعت. أمة: جماعتی که قصد یا وجه مشترك دارند.
«ام»: در اصل به معنی قصد است «امه: قصده». «المعروف»: نیکی. «المنکر»: بد و ناپسند، کار منکر و امر منکر آن است که عقل سلیم و شرع آن را قبیح و ناپسند بدانند (قاموس قرآن).

«المفلحون»: فلاح، فلاح و افلاح: رستگاری. مفلحون: رستگاران .

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: فرار گرفتن آیهی امر به معروف و نهی از منکر در میان دو آیه‌ای (103 و 105) که دستور اتحاد و یکپارچگی را می‌دهد، شاید از آن جهت باشد که در نظام اجتماعی متفرق و از هم پاشیده، یا قدرت دعوت به خیر و معروف وجود ندارد و یا اینکه چنین دعوت‌هایی مؤثر، مفید و کارساز نیست.

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ»: یعنی باید از شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند، بر شما لازم است تا گروهی از اندیشمندان و اهل فضل و احسان خویش را برای دعوت به سوی خدا تعالی اختصاص دهید تا ضمن پیشبرد امر دعوت، به مردم اموری را که مایه منفعت دینی و دنیائی‌شان است تعلیم دهند یعنی: باید گروهی از شما به فریضه امر و نهی و دعوت اسلامی قیام کنند و با تعلیم و موعظه و ارشاد و با سلطه و قدرت و حکومت، مردم را به سوی آنچه که سود دنیا و آخرتشان در آن است، فراخوانند و دستور دهند.

ابن‌کثیر از ابوجعفر باقر (رض) نقل می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه کریمه را خواندند و سپس در این حدیث شریف فرمودند: «الخير اتباع القرآن وسنتي». «خیر؛ در پیروی قرآن و سنت من است»

«وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» و آنان را به معروف که شریعت بر آن امر فرموده و نزد اهل خرد نیز از جمله فضائل، آداب، اخلاق و یا سلوک به شمار می‌رود امر کنند و از هر منکری که حق تعالی نهی فرموده و نزد اهل فطرت سالم و فضل بد و زشت است نهی کنند.

درتفسیر «تفسیر انوار القرآن» در ذیل این آیه مبارکه آمده است: باید دانست که امر به معروف و نهی از منکر در نزد جمهور فقها، از فرایض کفایی اسلام است که اگر اهل علم - یعنی آنان که می‌دانند معروف چیست تا به آن امر کنند و منکر چیست تا از آن نهی کنند - به آن قیام کنند، فرضیت آن از دیگران ساقط می‌گردد و در غیر آن، فرضیت آن بر ذمه هر فرد مسلمانی باقی می‌ماند، همان گونه که عمومیت این فریضه، از آیه (110) نیز برمی‌آید.

بلی! امر به معروف و نهی از منکر از بزرگ‌ترین واجبات شریعت مطهر اسلام و اصلی مهم از اصول آن می‌باشد زیرا با این واجب بزرگ است که نظام اسلامی کامل

می‌شود، بدان جهت که گاهی بعضی از پیروان دین حق، به سبب جهل و ناآگاهی، یا به انگیزه پیروی از هواها و خواهشهای نفس، از دین خویش منحرف می‌شوند، یا از ادای تکالیف و مسئولیت‌های خویش شانه خالی می‌کنند، یا به یکدیگر ظلم می‌کنند، پس اگر کسی نباشد که راه را روشن، جاده را نشانه‌گذاری، گمراه را راهنمونی، مقصر را موعظه و ظالم را بر سر جای خود بنشانند، بدون شک انحرافات بزرگ و بسیاری در جامعه پدید می‌آید، هم بدین جهت است که حق تعالی ما را از دچار شدن به سرنوشت و عاقبتی همانند سرنوشت و عاقبت بنی‌اسرائیل برحذر می‌دارد، آنجا که آنان را به علت فرو گذاشتن فریضه امر به معروف و نهی از منکر، لعنت می‌نماید: (بنی‌اسرائیل مورد لعنت قرار گرفتند؛ چرا که سرکشی کردند و از حد درگذشتند، آنان یکدیگر را از منکری که مرتکب می‌شدند نهی نمی‌کردند، چه بد است کار و کردارشان) «مائده/79».

« وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (104) »: و کسی که به منظور احتساب اجر و با روشی سالم و درست و با ملایمت و نرمی به سوی الله متعال دعوت کند به بزرگترین خواست‌ها و مراتب عالی می‌رسد و رستگار می‌شود. پاداش چنین شخصی نجات در آخرت و رستگاری از طریق کسب رضای خدای متعال است.

در حدیث شریف آمده است: «عن أبي سعيد الخدري قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «من رأى منكم منكرا فليغيره بيده، فإن لم يستطع فبلسانه، فإن لم يستطع فبقلبه، وذلك أضعف الإيمان.» (رواه مسلم). هر کس از شما منکری را دید، باید آن را به دست خود تغییر دهد، اگر نتوانست به زبان خود و اگر نتوانست به قلب خود و این ضعیف‌ترین پایه ایمان است».

یادآوری مهم و ضروری:

قبل از همه باید گفت که: تقوی و اعتصام به حبل الله، یگانگی، اتفاق، حیات قومی و اخوت اسلامی، اینها همه تا وقتی باقی مانده می‌تواند که جماعتی از مسلمانان خاص به دعوت و ارشاد قیام ورزند، و وظیفه آنها تنها این باشد که دنیا را به قول و عمل خویش به قرآن و سنت دعوت کنند، و هنگامی که ببینند مردم به اعمال نیک سستی می‌ورزند، و در سیئات مشغولند؛ در عطف توجهشان به حسنات، و بازداشتنشان از سیئات، حتی الوسع، مضایقه نکنند. ظاهر است که این امر از حضراتی ساخته می‌باشد که با وجود علم به معروف و منکر، و آگاهی از قرآن و سنت.

باهوش و موقع‌شناس باشند؛ اگر چنین نباشد، ممکن است جاهل معروف را منکر، و منکر را معروف پندارد، و به جای اصلاح، نظام عامه را برهم زند؛ و یا به غرض اصلاح منکری، چنان روشی اختیار کند که بیشتر موجب حدوث منکرات گردد، یا هنگام نرمی درشتی، و در موقع درشتی نرمی کند.

در ضمن قابل تذکر است که: امر به معروف و نهی از منکر، به دو صورت انجام می‌شود:

1 - به عنوان وظیفه‌ای عمومی و همگانی که هر کس به مقدار توانایی خود باید به آن اقدام کند.

2 - وظیفه‌ای که يك گروه سازمان یافته و منسجم آن را به عهده دارد و با قدرت، آن را با مسئولیت تام انجام میدهد.

بنابراین برای آن‌ده اشخاصیکه وظیفه و رسالت خطیر امر به معروف و نهی از منکر را بدوش می‌گیرد، لازم و ضروری است، تا از اوصاف زیر برخوردار باشد تا گفتار و

کردارش، نمونه ی شایسته و قدوی برتر گردد:

- 1- به قرآن و سنت، سیره ی پیامبر صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین دانا باشد.
 - 2- اوضاع اجتماعی، اخلاقی و استعداد و موقعیت اجتماعی را به خوبی - بسنجد..
 - 3- زبان آن ملت را بداند، همان گونه که پیامبر به برخی از یارانش امر کرد، زبان عبری آموختند تا به آسانی با یهودیان، گفتگو کنند.
 - 4- به دانش و فرهنگ جدید، خود را بیارایند و اطلاعات عمومی کافی داشته باشند.
- «تمل المؤمنین فی توادهم وتراحمهم وتعاطفهم، ممل الجسد إذا اشتکی منه عضو تداعی له سائر الجسد بالحمی و السهر». (رواه مسلم و احمد)
- 5 - به مذاهب مختلف و مکاتب ملل و نخل (آیینها و مسلکهای فلسفی و...) آشنا باشند.
 - 6- از تاریخ پیش از اسلام و پس از آن باخبر باشند. (بنقل از تفسیر فرقان)

دروس حاصله از آیات متبرکه :

- 1 - در جمله «وَأَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ» بر می آید که : در جامعه اسلامی، باید گروهی بازرس و ناظر که مورد تأیید نظام هستند، بر رفتارهای اجتماعی مردم نظارت داشته باشند.
 - 2 - در جمله «مِنْكُمْ أُمَّةٌ» اصلاح جامعه و جلوگیری از فساد، بدون قدرت منسجم و مسئول مشخص امکان ندارد.
 - 3 - «وَأَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ» دعوت کننده ی به خیر و معروف باید اسلام شناس، مردم شناس و شیوه شناس باشد. لذا بعضی از افراد این وظیفه را به عهده دارند، نه همه آنها.
 - 4 - در جمله «يَدْعُونَ، يَأْمُرُونَ، يَنْهَوْنَ» دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر، باید به صورت دائمی باشد، نه موسمی و موقتی. «يَدْعُونَ، يَأْمُرُونَ، يَنْهَوْنَ» فعل مضارع، نشانه استمرار است.
 - 5 - در جمله «يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» امر به معروف، بر نهی از منکر مقدم است. اگر راه معروف ها باز شود، زمینه برای منکر کم می گردد.
 - 6 - در جمله «يَأْمُرُونَ، يَنْهَوْنَ، أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» فلاح و رستگاری، تنها در نجات و رهایی خود خلاصه نمی شود، بلکه نجات و رشد دیگران نیز از شرایط فلاح است.
- از حضرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ، روایت شده است که فرمود: «افضل الجهاد الأمر به معروف و النهی عن المنکر و من شئء الفاسقین و غضب لله، غضب الله له / برترین جهاد امر به معروف و نهی از منکر است و کسی که بدکاران را بد بدارد و برای خشنودی خدا خشمگین شود، خدا نیز بر کسی که با او دشمنی داشته باشد، خشم خواهد گرفت.»
- از حذیفه روایت کرده اند که گفت: «زمانی فرا می رسد که مردم لاشه الاغ را خوش تر می دارند تا کسی را که امر به معروف و نهی از منکر کند.»
- از سفیان ثوری روایت کرده اند که گفت: اگر کسی در میان همسایگانش محبوب و در میان برادران مؤمن خود شخصی پسندیده باشد، بدان که او در کار خویش آسان می گیرد. امر به معروف پیرو مأمور به است. اگر مأمور به واجب باشد، امر به معروف نیز واجب خواهد بود، اما اگر مستحب باشد، آن نیز مستحب خواهد بود. اما نهی از منکر در هر صورت واجب است، برای این که ترک هر منکری به دلیل متصف بودن آن به وصف قبح / زشتی، واجب است.
- مفسران گفتند که: داعیان به خیر و امر به معروف و نهی از منکر علماء دین و مؤذنان

و نصیحت کنندگان اند، و نهی کنندگان از منکر، جهادگران فی سبیل الله و علماء و سلطان عادل اند و نیز گفته اند «خیر» درین آیت اسلام است. و «معروف» تابع شدن محمد و «منکر» کافر شدن به وی.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٥﴾

و [شما ای اهل ایمان!] مانند کسانی نباشید که پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمد، پراکنده و گروه گروه شدند و [در دین] اختلاف پیدا کردند، و آنان را عذابی بزرگ است؛ (۱۰۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«البینات»: دلایل گویا

تفسیر :

در این آیه مبارکه مجدداً درباره ی اتحاد و دوری از تفرقه و نفاق و فتنه بحث بعمل آمده است، طوریکه می فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ»: ای مؤمنان از این برحذر باشید که مانند یهودیان و نصرانیان نشوید که بعد از این که آیات متجلی و درخشان برایشان آمد، به سبب پیروی از هوی و هوس در دین متفرق گشته و در آن اختلاف پیدا کردند.

بینات: آیات روشنی است که تبیین کننده حق و موجب عدم اختلاف است. بعضی گفته اند: آنان که پراکنده شدند، بدعت گزاران از امت اسلام و فرقه هایی اند که خود را از جماعت عظیم امت جدا نموده و با آنچه که از ضروریات و بنیادهای دین است، مخالفت می ورزن «وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (105)» سزای چنین کسانی در پیشگاه پروردگار با عظمت عذابی است دردناک که براساس آن در دوزخ جاودان باقی میمانند و خشم خدای جبار گریبانگیر آنها خواهد بود.

در حدیث شریف آمده است: «یهود به هفتاد و یک یا هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند و نصاری همچنان، اما امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند». در روایتی دیگر اضافه شده است: «همه آنها در آتش اند مگر یک گروه، اصحاب پرسیدند؛ آن گروه کیست یا رسول الله؟ فرمودند: آنان که رهرو راه من و اصحاب من اند». از این آیه متبرکه معلوم گردید که اختلافات و فرقه بندهایی که بعد از اطلاع بر احکام واضح شریعت پدید آید، مذموم و مهلك می باشد.

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿١٠٦﴾

(آن عذاب عظیم) روزی خواهد بود که چهره هایی سفید، و درخشان می شود و چهره هایی (دیگر) سیاه می گردد، اما آنها که صورتهایشان سیاه شده، (به آنها گفته می شود): آیا بعد از ایمان (و اخوت و برادری در سایه آن) کافر شدید؟ پس بچشید عذاب را، به سبب آنچه کفر می ورزیدید! (۱۰۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَبْيَضُّ»: سفید می گردد. مراد بشاشت و شادی مؤمنان است. «تَسْوَدُّ»: سیاه می گردد. مراد اندوه و ناراحتی کافران است. «ذُوقُوا»: بچشید. «بَعْدَ إِيمَانِكُمْ»: مراد ایمان فطری

یا ایمان ناشی از تبلیغ پیغمبران است.

تفسیر :

«يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ»: بلی ! برای‌شان در روز قیامت عذابی سهمگین است؛ روزی که از قبرهایشان برانگیخته می‌شوند، چهره‌ی مؤمنان به نور ایمان و طاعت، سفید و درخشان است و سیمای کافران به ظلمت کفر و نافرمانی، تیره و سیاه می‌شود. «فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ» این تفصیل بعد از اجمال احوال دو گروه است و معنی آیه چنین است: به طریق توییح و سرزنش به اهل آتش که رویشان سیاه شده است گفته می‌شود: آیا بعد از ایمان و روشن شدن دلایل و آیات، کافر شده‌اید؟ مفسیر تفسیر کابلی در ذیل آیه «فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ» (پس امّا، کسانی که سیاه شد روهایشان، بدیشان گفته می‌شود: آیا کافر شدید بعد از ایمانتان؟!) می‌نویسد: این الفاظ درباره تمام مرتدّین و منافقین اهل کتاب و عامّه کافران یا فجّار و فسّاق و مبتدعین، اطلاق شده می‌تواند. «مرتدّ» کسی است که بعد از آوردن ایمان کافر گردد. «منافق» آنکه به زبان اقرار می‌نماید، امّا در دل کافر می‌باشد. اهل کتاب مدّعی‌اند که بر کتب و پیغمبران خویش ایمان دارند؛ مطلب این است که بر بشاراتی که در باب نبی کریم صلی الله علیه و سلم داده شده تسلیم شوند، و بر وفق هدایات آن به حضرت وی ایمان آورند؛ امّا، آنها در انکار خویش از دیگران پیشقدمند! گویا، پس از ایمان آوردن به پیغمبر (ص) و کتاب خود، کافر شده می‌روند! مبتدعین به زبان دعوی می‌کنند که ما به قرآن و سنت اتّباع، و به پیامبر صلی الله علیه و سلم ایمان داریم؛ امّا، بعدا بسا چیزهای بی‌اصل و باطل را در دین می‌آمیزند، یا از بعضی ضروریات دین انکار نموده، از اصل دین خارج می‌شوند؛ هکذا، اینها نیز تا يك درجه در «أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ؟!» مخاطب گردیده‌اند؛ مانند فاسقان. کسانی که عقیده صحیح دارند، اگر این خطاب به آنها باشد، پس مطلب چنین خواهد بود که چرا بعد از آوردن ایمان، مانند کافران عمل کردند؟! گویا، مراد از کفر، «کفر عملی» می‌باشد؛ و اگر تسلیم شود که این خطاب درباره عموم کافران است، حاصلش این است که خدا همه را به دین فطرت آفریده؛ آنها چرا فطرت ایمانی را ضایع کرده، کافر شدند؟! باقی، از سیاق آیات، به ظاهر چنین معلوم می‌شود که این جا «کفر» مراد از «کفر فعلی» یعنی مراد از اختلاف و تفریق مذموم است؛ و الله أعلم.

«فَدُفُّوا أَلْعَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (106)»: حالا عذاب شدید و دردناک را به عنوان سزای اعمال و جنایات بزرگ خویش بچشید؛ زیرا شما حق‌تعالی را بعد از ظهور بیان نافرمانی نمودید پس ذلت، خواری و زیان را بچشید.

این آیه مبارکه طوریکه در فوق هم یادآور شدیم به احوال دو گروه پرداخته است : اول از گروه دوم، بحث نموده ، سپس به چگونگی اوصاف گروه اول؛ یعنی، سفیدرویان اشاره می‌کند. (سوره قیامت آیات متبرکه 22 و 23) . اما در مورد سیاه رویان (آیه : 27 سوره یونس) ، (آیات 24 و 25 سوره قیامت) ، (وایات 40 و 41 سوره عَبَسَ) .

وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٠٧﴾

و اما آنها که چهره هایشان سفید ودرخشان شده، در رحمتی از جانب الله (جنت) هستند و آنان برای همیشه در آنجا می‌باشند. (١٠٧)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ابْيَضَّتْ»: سفید گردید.

تفسیر :

«وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ» یعنی اما نیکبختان که به سبب اعمال نیکشان رو سفید گشته اند، یعنی آنده از اهل عبادت که به سعادت و رستگاری دست یافتند برای آنان هیچ ترس و اندوهی نیست.

«فَفِي رَحْمَتِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (107) : در بهشت جاویدان برای همیشه خواهند بود. یعنی آن‌ها در رحمت دائمی الله متعال قرار دارند، رحمتی که هرگز پایانی ندارد. آن‌ها در بهشت، گرمی خواهند بود و در خوشی و سرور و نور و در جایگاه صدق و راستی که لَهو و لعبی ندارد نزد پادشاه مقتدر می‌باشند در حالی که برای جوانی‌شان پایانی نیست و لباس‌های‌شان تَر نمی‌شود و هیچگاه دچار پیری، عدم و مریض نمی‌شوند.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ ﴿١٠٨﴾

اینها آیات الله است که مشتمل بر حق و حقیقت‌اند، و آن را بر تو (ای پیغمبر) تلاوت می‌کنیم و الله هیچگونه ظلمی را برای مردمان عالم نمی‌خواهد. (۱۰۸)

تفسیر :

«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ» ای محمد! اینها آیات خداست و بر تو خوانده می‌شود در حالی که با حق آراسته شده است.

«وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ» (108) : حق تعالی نمی‌خواهد به مردم ظلم روا بدارد؛ چون اگر کسی بدون گناه عذاب شود این امر ظلمی است آشکار و حق تعالی از ارتکاب هرگونه ظلم پاک و منزه است و او تعالی بر بندگان خود ستمگار و ظالم نیست.

باید گفت که: خداوند متعال، نه بر بندگان تکلیف فوق طاقت وضع می‌کند و نه در مجازات و مکافات، شرایط و استعدادهای و توان افراد را یکسان می‌بیند که اینها موجب ظلم می‌گردد. ظلم را کسی روا می‌دارد که یا کمبود داشته باشد و یا نتواند از راه حق به مقصود خود نایل شود و یا از بدی و زشتی ظلم غافل باشد و بر الله متعال هیچ‌یک از این موارد صادق نیست. خداوندی که همه چیز از اوست و بازگشت همه چیز نیز به سوی اوست، چه نیازی به ظلم کردن دارد؟!!

باید گفت که: روی سفیدی و روی سیاهی در قیامت، بازتاب عقاید و افکار و اعمال خود انسان‌هاست، نه ظلم الهی بر بندگان خویش.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿١٠٩﴾

و آنچه در آسمان و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست، و همه امور به سوی او بازگردانده می‌شود. (۱۰۹)

تفسیر :

«وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» : و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن خداست یعنی هر آنچه در هستی و در عالم است اعم از ملائکه، انسان، جن و تمام جنبندگانی که بر روی زمین قرار دارند ملک خدای یکتای یگانه‌اند و هیچ‌کس با او در این ملک منازعه‌ای ندارد.

«وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» (109) : او تعالی یگانه سلطان است که در امور دنیا و آخرت تصرف دارد.

و هیچ خالق، رازق و معبود به حقی جز او نیست. از نشانه‌های عدالت الله سبحانه

و تعالی این است که او شریعت را بیان نموده و راه را واضح و روشن ساخته و تمام امور به سوی او تعالی باز می‌گردد و نقطه پایان همه امور و تمام مردم و خلائق به سوی اوست و پروردگار روز جزا را بر پا می‌دارد تا نیکوکار را پاداش و بدکار را کیفر دهد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (110 الی 112) در باره فضل و برتری امت اسلامی، هکذا در مورد خوار و ذلیل گشتن یهودیان بحث بعمل می‌آورد .

طوریکه یادآور شدیم این آیات نیز بر پایداری مؤمنان در تمسک به پیمان و فرمان الهی ، یکپارچه و یکدل بودن برحق و فراخواندن این و آن به سوی خیر و نیکی اشاره می‌کند و نیز تشویقی است برای انجام کارهای پسندیده و خویشتن داری از بدی ها ؛ سپس از حال زار و زبون اهل کتاب و خشم الله متعال بر سر آنان، ما را آگاه می‌کند.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١١٠﴾

شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده اید، به کار نیک و پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند و (وناجایز) باز می‌دارید، و به الله ایمان دارید، و اگر اهل کتاب (مثل شما) ایمان می‌آوردند برایشان خیر (و بهتر) بود (لیکن) تعداد (کمی) از آنها مؤمن‌اند، و بیشترشان فاسق‌اند. (۱۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ»: شما بهترین امت هستید، اگر امر به معروف و نهی از منکر داشته باشید و با جان و مال در این راه بکوشید. باید گفت : کاربرد این فعل، ازلی و همیشگی است، مانند این آیه در وصف خدای متعال که می‌فرماید: «و كان الله غفورا رحیما»؛ یعنی، خداوند همواره آمرزنده و مهربان است. (فرقان)

تفسیر :

در آیه ی مبارکه (104) همین سوره، مرحله‌ی خاصی از امر به معروف و نهی از منکر که توسط جماعت خاصی صورت می‌گرفت، بیان شد. در این آیه به مرحله‌ی عمومی که يك وظیفه‌ی همگانی است اشاره بعمل آورده است .

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» شما ای امت محمد ! بهترین امت‌ها در پیشگاه الله متعال هستید. هیچ امتی از شما بهتر و با فضیلت‌تر نیست؛ یعنی از قاطبه ی بشریت مفیدترین هستید. به قولی معنی آیه این است : شما بهترین امت هستید؛ از آنجا که ایمان آورده‌اید. این آیه دلیل بر آن است که امت اسلام علی‌الاطلاق بهترین امت‌هاست و این بهترین بودن، در بین اول این امت و آخر آن مشترک می‌باشد، هر چند که اصحاب کرام ، در مجموعه امت بهترین آنان‌اند. به قولی دیگر معنی این است: شما سودمندترین مردم برای مردم هستید. بلی ! این بهتر و سودمندتر بودن شما به خاطر آن است که: «أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» یعنی برای آنان و به خاطر منافع آنها آمده‌اید.

«تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» «به معروف امر می‌کنید و از منکر نهی می‌نمایید و به خدا ایمان دارید»

از حضرت عمر رضی الله عنه روایت شده است که هرکس می‌خواهد از این امت باشد، باید شرط خدا را در آن ادا نماید. (مختصر ابن کثیر).

دلیل اینکه امر به معروف و نهی از منکر بر ایمان مقدم ذکر شد، این است که ذکر این خصلت، به برتری مسلمانان بر غیر آنان دلالت‌کننده‌تر است، بدان جهت که غیر مسلمانان نیز ادعای ایمان را دارند، هرچند که از حقیقت ایمان دورگشته‌اند.

در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «از امت من هفتاد هزار تن به من داده شدند که بدون حساب به بهشت داخل می‌شوند، چهره‌هایشان همچون ماه شب چهارده است، دل‌هایشان همه بر دل یک تن از ایشان، پس از الله متعال افزون بر آن طلب کردم و در نتیجه او مرا با هریک از آنان، هفتاد هزار تن افزون داد.»

همچنین در حدیث شریف آمده است: «أهل الجنة عشرون ومائة صف، هذه الأمة من ذلك ثمانون صفاً». «اهل بهشت صد و بیست صف اند و این امت هشتاد صف از ایشان را تشکیل می‌دهند.»

سپس خدای متعال فرمود: «وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ» و اما اگر اهل کتاب به محمد صلی الله علیه وسلم ایمان می‌آوردند این ایمان موجب سعادت آن‌ها در دنیا و آخرت می‌شد و حق تعالی آنان را از خشم و عذاب دردناک خویش نجات می‌داد، «مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمْ الْفَاسِقُونَ (110)» ولی در بین آنان جمع قلیلی از آن‌ها مانند عبدالله بن سلام و نجاشی به چنین مرتبه‌ای رسیدند و بسیاری کوری را بر هدایت ترجیح داده و از طاعت الله متعال بیرون شدند و با دوستان او جنگیدند و علیه شریعت او دست به بغاوت و سرکشی زدند.

توضیح مختصری:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ»:

قبل از همه باید گفت که: بهترین امت بودن تنها و تنها به دادن شعارها نیست، با ایمان و امر به معروف و نهی از منکر است.

- به یاد داشته باشید که: در امت ساکت و ترسو خیری نیست.

- امر به معروف و نهی از منکر به قدری مهم است که انجام آن معیار امتیاز امت‌ها معرفی گردیده است. و واضح است که: امر به معروف و نهی از منکر، در صورتی محقق می‌شود که مسلمانان به شکل يك امت باشند، یعنی حاکمیت داشته باشند.

- در امر به معروف، سن، منطقه، قوم و قبيله، سواد و موقعیت اقتصادی و اجتماعی نقشی ندارد.

- توجه باید داشت که: در رسالت تبلیغی امر به معروف، مقدم بر نهی از منکر است. و باید گفت که در امر ونهیی می‌تواند مؤثر باشد که از ایمان سرچشمه گرفته باشد.

در منکر (کارهای بد)، کفر و شرک؛ بدعات و رسوم قبیحه؛ فسق و فجور؛ و هرگونه بداخلاقی و سخنان نامعقول شامل است، منع داشتن از آن هم قسماً قسم می‌باشد؛ گاهی توسط زبان، و زمانی هم بواسطه دست، و هنگامی به ذریعه قلم، و گاهی به قوت

شمشیر، عملی می‌گردد. مدعا هر قسم جهاد در آن داخل گردید. این صفت «امر به معروف و ناهی از منکر بودن»، به آن اندازه عمومیت و اهتمام که در امت محمدیه یافت شده، در امم سابقه نظیر آن دیده نمی‌شود.

«تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»:

در ایمان آوردن به الله تعالی، ایمان آوردن به یگانگی او، و پیغمبران او، و فرشتگان، و

کتابهای او تعالی هم داخل است. درست این است که این قدر شیوع و اهتمام به توحید خالص و کامل، هیچگاه در کدام امت دیگر جاری نمانده که به فضل خداوند متعال در این امت باقی مانده است.

عمر(رض) فرموده است: هر که از شما می‌خواهد که در خیر الامم داخل گردد، باید که شرط الله تعالی را تکمیل نماید؛ یعنی، امر بالمعروف و نهی از منکر و ایمان بالله، که حاصل آن این است:

اول خود را درست و اصلاح کن؛ و بعد به اصلاح دیگران بپرداز! که این شأن حضرات صحابه کرام (رض) بود.

شأن نزول آیه مبارکه :

عکرمه و مقاتل در باب شأن نزول آیه مبارکه فرموده اند: این آیه درباره ابن مسعود، ابی بن کعب، معاذ بن جبل و سالم برده آزاد شده ابوحنیفه نازل شد، بدان جهت که مالک بن صیف و وهب بن یهودای یهودی به این گروه از اصحاب کرام گفتند: دین ما بهتر از دینی است که شما ما را به آن دعوت می‌کنید و ما از شما برتر و نیکوتریم! پس خداوند متعال این آیه کریمه را نازل کرد.

لَنْ يَضُرُّوَكُمْ إِلَّا أَدَىٰ وَإِنْ يَفَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوْكُمْ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ ﴿١١١﴾

(کفار اهل کتاب) هرگز به شما جز آزاری اندک نمی‌رسانند، و اگر با شما بجنگند [شکست می‌خورند و] به شما پشت کرده [فرار می‌کنند] آن گاه [از جانب دیگران] یاری نمی‌شوند. (۱۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُؤَلُّوْكُمْ الْأَدْبَارَ»: به شما پشت می‌کنند و پا به فرار می‌گذارند. کنایه از شکست است. و گفته می‌توانیم کسی که ایمان ندارد، روحیه‌ی مقاومت هم ندارد.

تفسیر :

این آیه، به تعقیب آیات قبلی، بشارت و تسلی برای مسلمانان است که شما در سایه‌ی ایمان، وحدت و امر به معروف و نهی از منکر بیمه می‌شوید. از تهدیدات دشمن خوف و حراسی نداشته باشید، پیروزی با شماست و دشمن خوار و زبون است. طوریکه مقاتل در مورد شأن نزول این آیه مبارکه نوشته است که: سران یهود، مؤمنانی چون: کعب، نعمان، ابورافع، ابو یاسر و ابن صوریاء، عبدالله بن سلام و دوستانش را که مسلمان شده بودند می‌آزرند و ملامت می‌کردند پس خداوند متعال این آیه مبارکه را نازل فرمود: «لَنْ يَضُرُّوَكُمْ إِلَّا أَدَىٰ» خداوند متعال این وعده نصرت را به مومنان داد و گفت هیچگاه اهل کتاب بشما نمی‌توانند ضرر برسانند مگر اینکه شما را به کفر دعوت کنند یا بر شما تهمت زنند یا شما را به قتال خود بترسانند بدانید که ضرر و زیانهای آنها جزئی و زودگذر است. حق تعالی این ضررها را موجب از بین رفتن گناهان مؤمنان قرار می‌دهد، «وَ إِنْ يَفَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوْكُمْ الْأَدْبَارَ»: ولی اگر جنگی در گرفت و مبارزه‌ای شد در چنین حالی پروردگار دوستان خویش از اهل ایمان را یاری می‌رساند و عاقبت‌شان را نیکو می‌گرداند و در مقابل، ترس و وحشت را در دل‌های کفار می‌اندازد و آنان را شکست می‌دهد، «ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ(111)»: و پس از هزیمت و شکست یاری کرده نشوند یعنی نه از حق به یهودان نصرت رسد و نه از خلق.

باید یادآور شد که : مژده شکست یهود در برابر سلف صالح ما - به عنوان اخبار از غیب - تحقق یافت زیرا یهودیان مدینه با همه طوایف خود شکست خوردند و از جزیره العرب بکلی محو شدند.

باید گفت کسانی پیروز می‌شوند و دشمن را فراری می‌دهند که در ایمان و امر به معروف ثابت قدم باشند. پس شما ای مسلمانان باید این اوصاف سه‌گانه که در آیه فوق بدان اشاره بعمل آمد : «امر به معروف، نهی از منکر و ایمان به الله متعال» را پیوسته حفظ کنید تا این امتیاز و برتری برای شما باقی بماند در غیر آن، ورق به زیان شما برخواهد گشت.

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُفْقُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿١١٢﴾

آنها هر کجا یافت شوند بر آنها مهر خواری و حقارت زده شده است، مگر اینکه در پناه الله یا در پناه مردم باشند (دین اسلام را قبول کنند، و یا از قومی مدد طلب کنند) و به غضبی از جانب الله رجوع نموده‌اند، و مهر فقر و تنگدستی بر آنها زده شده است، این (همه) به سبب آن بود که به آیات الله کفر می‌ورزیدند، و پیغمبران را به ناحق قتل می‌کردند، این (کفر و تجاوز بر پیغمبران) به سبب آن بود که (از دستورات الهی) نافرمانی می‌نمودند و از حد تجاوز می‌کردند. (۱۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ»: مهر خواری بر آنان زده، سرآورده ی پستی و زبونی بالای سرشان برافراشته شده، مهر ذلت خورده اند. استعاره ی مکنیه است؛ یعنی، زبونی و خواری چون خیمه ای روی سرشان زده شده و آنان را فراگرفته است. «این ماء»: هر کجا. «تفقوا»: وجدوا، یافته شوند، فرا چنگ آیند. «حبل الله»: عهد خدا، فرمان خداو... «حبل الناس»: همکاری و پشتیبانی مسلمانان. باؤوا (بوء): بازگشتند. «باؤوا بغضب من الله»: به خشم خدا گرفتار شدند، خشم خدا را با خود آوردند. «مسکنه»: خواری، بینوایی. «عصوا»: سر باز زدند، نافرمانی کردند. (فرقان)

تفسیر :

«ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُفْقُوا»: هر جا که باشند، یعنی: در هر جایی که یهودیان باشند و آنان را بیابید، خفت و خواری دامنگیرشان می باشد، همان طور که منزل، ساکنانش را دربر می گیرد ذلت نیز آنها را فرا می گیرد.

«إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ»: یعنی مگر این که به مسلمانان پناه برند.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی به پیمانی از جانب خدا و پیمانی از جانب انسان.

باید یادآور شد که : رمز عزت دو چیز است: ایمان به قدرت الهی، ارتباطات حسنه‌ای با امت‌ها و ملت‌ها.

«وَأَوْ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ»: مستحق قهر و غضبی شدید از جانب خدا شدند، «وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ» «و مهر بینوایی بر آنان زده شد» یعنی: فقر و مسکنت و خشم و ذلت از تمام جوانب بر آنان احاطه کرد و گرفتار فقر و ذلتی بی‌پایان، یا احساس آن در ضمیر و شعور و روان خود هستند «این» زدن مهر ذلت و بینوایی و فقر بر آنان و گرفتار شدنشان به خشم الهی، «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ» «بدان

سبب است که به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند و این به سزای آن است که نافرمانی کردند و از حد درگذشتند».

طوری‌که یادآور شدیم که: یهودیان به علت پیمان شکنی، پیامبر کشی و تکذیب پیامبران و تحریف کتاب آسمانی و تبدیل متون آن، به سوی غضب و خشم الهی باز گشتند، از این‌روی اوتعالی آنان را دچار فقر ذاتی، ذلت و سستی عزم نموده

«ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (112)»: این به سبب یاغی شدن و سرپیچی آنها از اوامر خدای متعال است. بناً آنچه از تجاوز و کفر بدتر است، اصرار بر کفر و تجاوز است.

قابل تذکر است که: فقر و مسکنت ابدی یهودیان، ربطی به مال و دارایی آنها ندارد، چه این فقر و ذلت در اعماق روان آنها ریشه دار است، لذا آنها همیشه احساس فقر می‌کنند، حتی اگر مالک تمام گنجینه‌های دنیا هم باشند. (ملاحظه شود «تفسیر انوار القرآن».)

و هرگاه با یک انسان یهودی مواجه شویم او را چنان می‌پاییم که در درون خود ذلیل است و همواره سرمایه را می‌پرستد و به جمع آن می‌پردازد و پیوسته به دنبال دنیا است؛ زیرا این یهودیان آیات الهی را تکذیب نموده و پیامبران را کشتند و بسیار عصیان و سرکشی نمودند، آنان با شیطان دوستی نموده و با خدای رحمان جنگیدند.

در تفسیر «تفسیر انوار القرآن» آمده است:

بعد از نزول این آیه مبارکه، همه موارد یاد شده بر یهودیان و اهل کتاب واقع شد و هیچ معرکه‌ای میان مسلمین و اهل کتاب روی نداد، مگر اینکه الله متعال در آن پیروزی را به‌نام مسلمین رقم زد تا آن‌گاه که به دین و شریعت خویش پایبند بودند، ولی چون از دین خویش فاصله گرفتند، ورق به زیان آنها برگشت.

خوانندگان محترم!

آیات متبرکه (113 الی 115) در باره؛ ادامه‌ی اوصاف اهل کتاب آمده است که قرآن عظیم الشان در آیات قبلی آنان را به دو دسته تقسیم نموده اند: عده‌ی اندکی از آنان ایمان آوردند و بقیه از دین حق برگشتند.

اینک در این آیات؛ احوال نیکوی، نیکبودن «مؤمنان کتابی» آن مؤمنان معدود را - که دین یهودیت را رها کردند و به اسلام گرویدند، به بیان گرفته است.

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ ﴿١١٣﴾

آنها همه یکسان نیستند، از اهل کتاب گروهی هستند که قیام (به حق و ایمان) می‌کنند و پیوسته در اوقات شب سجده کنان آیات الله را تلاوت می‌کنند، (در تهجد مشغول اند). (۱۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَيْسُوا»: نیستند. «سَوَاءً»: یکسان، برابر. «قَائِمَةٌ»: ماندگار، پایدار، استوار و پابرجا، ثابت قدم در دین، مانند: عبدالله بن سلام (رض) و یارانش. «آنَاءَ»: مفردش آنی، انی، آنی، آناء اللیل: پاسی از شب، ساعاتی از شب.

تفسیر:

این آیه و آیه‌ی بعد، صفات خوب گروهی از اهل کتاب را بیان می‌گیرد که عبارت است از قیام به اطاعت الله متعال، تلاوت کتاب آسمانی، سجده، امر به معروف و نهی از

منکر و سرعت در کارهای خیر.

«لَيْسُوا سَوَاءً» همه اهل کتاب اعم از یهود و نصارا را حال یکسان نیست، «مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ» در میان اهل کتاب گروهی درست‌کردار، یعنی بعضی از نیکان قرار دارند که بر دین الله استوارند. به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم ایمان آورده و بر اجرای اوامر الهی استقامت کردند یعنی به ضوابط امر و شرع الهی، برابر و مستقیم اند. «يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ أَنْاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ (113)» در نماز شبانه به تهجد می ایستند و آیات خدا را می خوانند. یعنی کتاب اوتعالی را در شب و در حالت قیام تلاوت نمودند و عبادت خدای را به کثرت انجام داده و از الله خویش حراس دارند. «و سر به سجده می‌نهند» در حالی که نماز می‌خوانند. تعبیر از نماز به سجده، برای آن است که سجده نمونه خضوع و تذلل بنده در بارگاه الهی است.

در فحوای آیه مبارکه در جنب اینکه تلاوت آیات الهی در قعر شب و عبادت و سجده در قعر شب، موجب ستایش پروردگار با عظمت است، تلاوت آیات و سجده به درگاه او، قیام به امر الهی است. شب و بالآخر سحر، بهترین وقت برای مناجات است. و در ضمن ملاحظه می‌داریم که: عالی‌ترین حالات عبادت، همانا سجده است. که در جمله: «وَهُمْ يَسْجُدُونَ» آیه مبارکه منعکس یافته است.

شأن نزول آیات 113 - 115:

220- ابن ابوحاتم، طبرانی و ابن منده در «الصحابة» از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: چون عبدالله بن سلام، ثعلبه بن سعیه، اسید بن سعیه و اسد بن عبید و چند تن دیگر از یهود، به اسلام رغبت پیدا کردند و آن را تصدیق نمودند و ایمان آوردند. علمای یهود و کفار وابسته به آن گروه گفتند: کسی از ما به محمد ایمان نیاورده است، مگر بدکرداران شریر، این‌ها اگر از نخبگان ما بودند، هرگز دین پدران خویش را رها نمی‌کردند و سراغ دینی دیگران نمی‌رفتند. پس الله متعال آیه: «لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ...» را نازل فرمود. (طبرانی 1388 روایت کرده است، هیثمی در مجمع زوائد 10899 می‌گوید: «راوی‌های این ثقة اند» واحدی 237 این را به ابن عباس و مقاتل نسبت کرده است).

221- احمد و غیر او از ابن مسعود (روایت کرده اند: رسول الله نماز خفتن (عشاء) را به تأخیر انداخت، سپس به مسجد آمد در حالی که مردم همه منتظر اقامه نماز بودند. پس پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: به راستی که هیچکس از پیروان این ادیان، خدا را در این وقت شب یاد نمی‌کند، مگر شما. همان بود که آیات: «لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ أَنْاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ (113) يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (114) وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (115)» نازل گردید.

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۴)

به الله و روز قیامت ایمان دارند و به کار نیک دستور و فرمان می‌دهند و از کار بد (و خلاف شرع) منع می‌کنند، و در کارهای نیک شتاب می‌کنند و آنان از جمله مردمان صالح‌اند. (۱۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ »: بر همدیگر در کارهای خیر از هم پیشی می گیرند.

تفسیر :

همانطوریکه در سوره‌ی بقره آیه 3، در جنب ایمان، نماز مطرح شده است، «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ»: در این آیه مبارکه در جنب ایمان، امر به معروف و نهی از منکر مطرح میباشد. طوریکه آمده است: «يُؤْمِنُونَ ... يَأْمُرُونَ» شیوه‌ی قرآن عظیم الشان این است که امر به معروف را قبل از نهی از منکر می‌آورد و واضح است که اگر درهای معروف باز شود، راه منکر بسته می‌شود.

«يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»: آنان به صورتی درست و صحیح به الله و روز آخرت ایمان و باور دارند.

«وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» با نرمش و سازش مردم را به سوی نیکی فرا می خوانند و آنان را از بدی نهی می کنند و برحذر می دارند یعنی به انجام کارهای نیک و امورات شریعت تشویق و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را تصدیق میکنند و از ارتکاب اعمال زشت باز می دارند و کسانی که پیغمبر را دروغ می پندارند نهی می کنند. قابل تذکر است که امر به معروف و نهی از منکر، نه تنها در دین مقدس اسلام بلکه در سایر ادیان ابرهیم نیز مطرح بوده است.

«وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ»: بدون احساس سنگینی اقدام به عمل نیک می کنند. یعنی در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت می گیرند.

افراد صالح، کسانی هستند که با نشاط و شتاب، به سراغ هر کار خیری می‌روند، نه فقط بعضی از کارها. افراد صالح کسانی اند که: در انجام اعمال صالح و عبادات نفلی و اخلاق شایسته و گفتار نیک و تواضع و سخاوت و یاری رسانیدن به مظلومان و کمک به فقرا و مهربانی به یتیم‌ها و نیکی به پدر و مادر و صلۀ رحم و از این قبیل از یکدیگر پیشی می‌جویند.

واضح است که: سبقت و سرعت صالحان در نیکی‌ها، نباید موسمی و فصلی باشد بلکه باید مستمر و دائمی باشد.

«وَ أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (114)»: آنها در زمره ی بندگان صالح خدا قرار دارند. بنابر تعریفی که از این گروه در آیات متذکره فوق به بیان گرفته شد، این مجموعه از اهل کتاب نیز در زمره بهترین امتی هستند که برای مردم پدیدآورده شده است، یعنی همان امت اسلام که ذکرش گذشت.

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿١١٥﴾

و هر آنچه از نیکی و کار خیر انجام دهند پس هرگز به هدر نخواهد رفت، و الله به پرهیزگاران داناست. (۱۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَمَا يَفْعَلُوا»: هر کار نیکی انجام دهند. «فَلَنْ يُكْفَرُوهُ»: هرگز بی اجر و مزد نخواهند ماند، از مکافات آن محروم نخواهند شد.

تفسیر :

«وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ»: هر کاری نیک را انجام داده باشند، پاداش آن نزد خدا ضایع نمی شود. این نیکوکاران برگزیده باید مطمئن باشند که حق تعالی هرگز سعی

و تلاش آنان را در راستای انجام اعمال صالح و کارهای نیک ضایع نمی‌سازد بلکه تمام این اعمال نزد پروردگار ذخیره و آمارگیری شده و اینان در برابر این اعمال مکفاتی عظیم و بزرگی را کمائی خواهند کرد و نیکوترین پاداش را در یافت خواهند داشت .
« وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (115) » عمل هیچ‌کس بر او پوشیده نیست، و نزد او پاداش و مکافات پرهیزگاران خراب نمی‌شود.

مطابق رهنمود های قرآنی ؛ هیچ عمل صالحی ضایع نمی‌شود. «فَلَنْ يُكْفَرُوهُ» البته چنانکه در آیه : (27 سوره مائده) میخوانیم : «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ». شرط قبولی، ایمان و تقواست، لذا در اینجا می‌فرماید: ما خود می‌شناسیم که متقین چه کسانیند که باید عملشان مورد قبول واقع شود.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (116 الی 120) در باره موضوع کافران و اعمالشان در روز قیامت، خطر اعتماد مسلمانان به کافران، افشای راز مؤمنان به وسیله ی آنان، به بحث گرفته میشود .

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١٦﴾

قطعاً کسانی که کفر ورزیدند مال و اولادشان چیزی از عذاب الله را از آنها دفع نخواهد کرد، و ایشان یاران دوزخاند و همیشه در آن خواهند ماند. (۱۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَنْ تُغْنِيَ»: هرگز نمی‌رساند. هرگز بی‌نیاز نمی‌کند، هرگز دفع نمی‌کند، هرگز سود نمی‌دهد.

تفسیر :

قرآن عظیم الشان در آیات متعددی اعلام داشته و با تمام وضاحت و صراحت بیان داشته است که : نه مال، نه فرزند، نه خویشان و اقارب ، نه همسر، نه دوست، نه سرپرست و نه هیچ چیز دیگر، در برابر قهر الهی ذره‌ای کارساز و مفید نیست. «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا»: «کسانی که کفر ورزیدند» به قولی: مراد از آنان بنی قریظه و بنی‌نضیر از یهودند «هرگز اموال‌شان و اولادشان چیزی را» از هزیمت و عذاب و بدفرجامی‌ای که الله متعال می‌خواهد تا آنان را در آن درافکند؛ «از آنان دفع نمی‌کند». اولاد را مخصوصاً یاد کرد زیرا اولاد محبوب‌ترین نزدیکان به انسان و امیدانگیزترین پایگاه اتکای وی برای دفع بلاها و سختی‌ها هستند.
« وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (116) »: آن گروه کافران (صاحبان اموال و اولاد) که فخرشان بر آنست اصحاب آتش دوزخاند.

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١١٧﴾

مثل آنچه [انان] در زندگی این دنیا [در راه دشمنی با پیامبر] خرج می‌کنند همانند بادی است که در آن سرمای سختی است که به کشتزار قومی که بر خود ظلم نموده اند بوزد و آن را تباه سازد و خدا به آنان ظلم نکرده بلکه آنان خود بر خویش ظلم کرده‌اند. (۱۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ریح»: باد. «صر»: سرمای سخت و سوزناک. کلمه «ریح» به صیغه مفرد در قرآن

کریم عموماً در مورد عذاب استعمال شده: «رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ» «وَأَنْزَلْنَا رِيحاً»
 إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصِراً؛ و به صیغه جمع (ریاح) در موقع رحمت مستعمل
 گردیده: «يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ» «وَأَنْزَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ»؛ «يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا»
 «حَزَّتْ»: کشتزار، مزرعه. **«ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ»**: به خودشان ظلم روا داشتند؛ چون کفر
 ورزیدند و نافرمانی کردند.

تفسیر :

در آیه متبرکه (15 آل عمران) خواندیم: «وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ - 15»
 یعنی: عمل نیک مؤمنان، اگرچه بسیار کوچک و خورد هم باشد، به کارشان می‌آید، و هیچ
 عمل نیک آنها بی‌قدر نمی‌ماند؛ برخلاف آن؛ کافر چندانکه مال و نیروی دنیا را صرف
 کند، و اگرچه آن را خیرات و ثواب بس بزرگ پنداشته انجام دهد، در قیامت هیچ قدر و
 ارزشی برایش ندارد، زیرا، هر عمل چون از روح ایمان و معرفت حقیقی عاری و خالی
 باشد، مرده و بیجان است، و در این سرای فانی جزای آن نیز چنین فانی و زوال‌پذیر
 داده خواهد شد؛ آنچه عمل را ابدی نگهمیدارد، ایمان و ایقان است. طوریکه می‌فرماید:
 «مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ» مثل اینان در این دنیا به منظور
 تعریف، تمجید، در راه کسب شهرت، تظاهر و برتری جوئی انفاق می‌کنند، بسان
 تندبادی است شدید و سرد.

در این هیچ جای شکی نیست که: عقیده، در عمل تأثیرگذار است. کفر، سبب محرومیت
 آنان از برکات انفاق می‌گردد.

«أَصَابَتْ حَزَّتٌ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ» همانند آن تندباد ویرانگر به کشتزار جمعی
 اصابت کرد آن جمعی که با عصیان خدا به خودظلم کردند، آن را ویران و نابود کرد،
 در نتیجه از آن سودی نبردند. همچنین خدا اعمال نیک کافران را نابود می‌کند، همانطور
 که این کشتزار به سبب گناهان صاحبش به هدر می‌رود.

برخی از مفسران می‌نویسند: این مثلی است برای آن کارهای خیری که کفار با اموال
 خود در حال کفر انجام می‌دهند و در روز قیامت متوجه می‌شوند که ثمره آن به‌کلی نابود
 شده است.

«وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (117)»: قهر الهی ظلم نیست، بلکه بازتاب
 عملکرد خود انسان است. طوریکه در قضیه نابود کردن کشتزار شان، پروردگار بر
 آنان ظلم و ستم روا نداشت بلکه خود آنان با کفر و شرک به مولای خویش و جنگ با
 دوستان خدا خویشان را مستوجب چنین عقوبت ساختند؛ زیرا پروردگار عالم بر هیچ
 کسی ظلم روا نمی‌دارد بلکه این خود انسان‌ها هستند که بر خویش ظلم روا می‌دارند.
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةَ مَنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ
بَدَتِ الْبَعْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تَحْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ
تَعْقِلُونَ ﴿١١٨﴾

اهل ایمان! از غیر خودتان (از غیر مسلمانان) برای خود محرم راز نگیرید؛ (مردم دیگر
 را) از هیچ توطئه و فسادى درباره شما کوتاهی نمی‌کنند؛ و دوست دارند که شما به
 هر رنج و مشقت گرفتار شوید، چون دشمنی از دهان ایشان ظاهر شده است، و آنچه (از
 دشمنی که) در سینه‌هایشان پوشیده می‌دارند بزرگتر است، البته آیات را برای شما بیان
 کردیم اگر (عقل و خرد دارید) باندیشید. (۱۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بِطَانَةٌ»: همراز، محرم اسرار، دوست. «بطانة الرجل»: دوست، یار و همراز بخصوص انسان که رازها و نهانیهایش را می‌داند، خانواده و اطرافیان و رازداران نزدیک انسان. این کلمه از «بطانة التوب» گرفته شده؛ یعنی، پارچه و لایه‌ای نازک و لطیف به نام آستر. عکس بطانه، «ظهاره» (رویه) است. «مِنْ دُونِكُمْ»: از غیر خودتان. «لَا يَأْلُوْنَكُمْ حَبَالًا»: آنان از هیچ گونه تباهی و فسادی در حق شما کوتاهی نمی‌کنند. «لَا يَأْلُوْنَ» (الو): کوتاه نمی‌آیند. «حَبَالًا»: شر و تباهی. «وَدُّوْا»: آرزو دارند. «عَنْتُمْ»: شما در رنج و زحمت افتادند. «الْبَغْضَاءُ»: دشمنی.

تفسیر :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِيَانَةً مِنْ دُونِكُمْ»: ای مؤمنان! منافقان را دوست و محرم راز و اسرار خود قرار ندهید، یعنی و به جای مؤمنان آنان را دوست و محرم اسرار قرار ندهید.

وحتی هر مسلمانی هم که مصداق «دُونِكُمْ» باشد، نباید محرم اسرار و رازداری شما قرار گیرد، زیرا در میان مسلمانان نیز افراد فتنه‌جو و مفتن و جاسوس، کم نیستند. ملاک دوستی و روابط صمیمانه‌ی و محرم راز و اسرار مسلمانان با سایر انسانها و بصورت کل با سایر جوامع باید ایمان باشد.

بطانه شخص: یاران خصوصی و همدل و همراز وی‌اند که در بطن امور وی قرار دارند و او آنها را از رازها و امور خصوصی خود آگاه می‌سازد. بلی! از آنان دوست و همراز نگیرید زیرا آنان، «لَا يَأْلُوْنَكُمْ حَبَالًا» این منافقان هیچگاه دست از تباهی‌گری، ایذا، فساد و خرابکاری نسبت به شما کوتاهی نمی‌کنند. خیال: فساد در فعل و جسم و عقل است.

«وَدُّوْا مَا عَنِتُّمْ»: آنان آرزو دارند شما را در سختی و مصیبت ببینند. «قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ»: نشانه‌های دشمنی آنان با شما از زبان آنها آشکار گشته است، آنان تنها به کینه و عداوت اکتفا نمی‌کنند، تا جایی که آن را به صراحت بر زبان می‌آورند. بغضاء: شدت بغض است، که این در سخنانشان هویداست، پس از شدت حسد بر خود می‌پیچند و زبانه‌یشان از سر ضمیرشان خبر داده است.

«وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ»: کینه و عداوتی که در نهاد دارند، از آنچه ابراز می‌دارند بیشتر و شدیدتر است یعنی این لغزشهای زبانی، در مقایسه با آنچه که در سینه‌های پراز کینه‌شان علیه دین و دعوت و امت نهان می‌دارند، بسیار اندک است.

اما، اکثر چون جذبات غیظ و عداوت به آنها غالب می‌شود، آشکارا سخنانی از ایشان سر می‌زند که عداوت نهانی آنها را واضح می‌گرداند؛ از فرط حسد و دشمنی، زبانشان در اقتدارشان نمی‌باشد.

متوجه باید باشیم که: دشمنان با انواع و اشکال متنوع و مختلفی با ما برخورد می‌کنند:

طوری‌که در این آیه مبارکه برخی از آنان را به معرفی گرفته می‌فرماید: فساد. «لَا

يَأْلُوْنَكُمْ حَبَالًا» فشار. «وَدُّوْا مَا عَنِتُّمْ»، نفاق. «وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ»

باید دشمنان خود را بشناسید و هوشیار باشید، آنان ذره‌ای هم در توطئه و فتنه علیه شما کوتاهی نمی‌کنند.

قابل دقت و یادآوری است که: اوامر و نواهی الهی، از خود دلیل و فلسفه روشنی دارد. اگر شما را از روابط صمیمانه با دشمنان نهی و منع می‌کند، به خاطر آن است که آنان در توطئه علیه شما هیچگونه کوتاهی نمی‌کنند.

« قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ »: پس ای مؤمنان! دلایل نشان دهنده ی وجوب اخلاص در دین و یا وجوب دوستی با مؤمنان و دشمنی با کفار را برایتان بیان کردیم.
 «إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (118)»: اگر افرادی باخرد و عقل هستید. باید دشمنانتان را بشناسید و دوست و دشمن را از یکدیگر تمییز و تشخیص دهید.
 بصورت کل باید گفت که فحواى آیه مبارکه میرساند که: دشمنان شما منافق هستند، ظاهر و باطنشان یکی نیست.

قابل یادآوری است که: مؤمن بودن مسأله‌ای است و عاقل بودن مسأله دیگر، لذا در این آیه خداوند متعال به مؤمنان بیان فرمود که: کفار را محرم اسرار خود قرار ندهید، اگر عقل دارید. و بدین ترتیب الله متعال با معرفی روحیات دشمن، با شما اتمام حجت بعمل آورد.

شان نزول آیه 118:

222- ابن جریر و ابن اسحاق از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: عده‌ای از مسلمانان با مردانی از یهود تماس و ارتباط داشتند به این خاطر که در زمان جاهلیت همسایه و هم‌پیمان یکدیگر بودند. الله متعال آن‌ها را از دوستی و صمیمیت با یهود منع کرد، زیرا بیم فتنه یهود بر آن‌ها می‌رفت. الله متعال در این باره آیه: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّن دُونِكُمْ ... » را نازل کرد. (طبری 7678 روایت کرده).

هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْعِظِ قُلْ مُوتُوا بِعَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١١٩﴾

آگاه باشید! (ای مسلمانان) شما مردمی هستید که آنها را دوست دارید، و آنها شما را دوست ندارند (چون) شما به تمامی کتاب‌های الهی ایمان دارید، و هر وقت با شما روبرو شوند می‌گویند: ایمان آورده‌ایم، و چون در خلوت بروند از شدت قهر و غضب بر شما، انگشتان خود را با دندان می‌گزند، بگو: به (سبب) قهر و غضبی که دارید، بمیرید، بی‌گمان الله به راز سینه‌ها داناست. (۱۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَلَوْا»: تنها می‌مانند، خلوت می‌کردند. «عَضُوا»: گاز می‌گرفتند، می‌گزیدند.
 «الْأَنَامِلَ»: سرانگشتان، مفرد آن، آنمله است، شدت خشم، مجاز به گزیدن سر انگشتان تعبیر می‌شود. «قُلْ مُوتُوا بِعَيْظِكُمْ»: بگو: در خشم خود، بمیرید، در کینه‌ی خود بمیرید. (هرگز آن چه که شما را شاد کند، نخواهید دید).

تفسیر:

«ها أنتم أولاء تحبُّونهم و لا يحبُّونكم»: ای جماعت مسلمانان! آگاه باشید آنانکه یهودیان و نصرانیان را به دوستی می‌گیرند شما کسانی هستید که آنها را دوست می‌دارید چونکه آنان به ظاهر اظهار ایمان کرده اند و حال آنکه آنان شما را دوست نمی‌دارند. یعنی شما نفع آنان را می‌خواهید و در حق آنان محبت دارید، در حالی که آنان زیان شما را می‌جویند و کینه و عداوت نسبت به شما در سینه پنهان دارند.
 باید گفت که: تشخیص روحیات دشمن و انگیزه‌های حقیقی خود، باید بسیار دقیق باشم، بنابر همین فهم در بدایت آیه مبارکه، کلمه‌ی «ها» هشدار و تنبیه آمده است.
 در ضمن دوستی باید دو جانبه باشد و گرنه مایه‌ی ذلت و خودباختگی و احساس حقارت

است.

«وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ» در حالیکه شما به تمام کتابهایی آسمانی که از طرف خداوند نازل شده است ایمان و باور دارید ولی آنان به کتاب آسمانی شما یعنی قرآن عظیم الشأن ایمان و باور ندارند، «وَ إِذَا لُفُّوكُمْ قَالُوا آمَنَّا»: یعنی از ناپاکی نهاد آنان این که از روی نفاق در حضور شما به ایمان و اعتقاد تظاهر می کنند بنا نباید به هر اظهار ایمانی اطمینان و باور کنیم.

«وَ إِذَا حَلُّوا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ»: وقتی مجالس خود را از شما خالی بیابند، از شدت کینه و بغض و قهر، سرانگشتان خود را به دندان می گزند. این نشان از شدت کین و قهر و اندوه آنان دارد که نمی توانند به آزار مؤمنان دست بزنند.

باید یادآور شد که: انگیزه های درونی، بازتاب بیرونی دارد. در آیه ی قبلی: «قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ» و در این آیه «عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ»: از جمله «مِنَ الْغَيْظِ» آیه مبارکه بر می آید که: دشمن نسبت به شما قهر و غضب ندارد، بلکه غیظ دارد. غیظ در مواردی بکار می شود که: ظرف انسان از غضب پر شده باشد.

«قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ»: «بگو: به غیظ خویش بمیرید» یعنی: قطعاً خداوند متعال تمام کننده نعمت خویش بر مؤمنان و پیروز کننده و به روی صحنه آورنده دین خویش است، پس اینک بر غیظ خود بیفزایید تا بر اثر آن دق مرگ شوید.

«إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (119)»: بدرستی که حق تعالی به آن کینه هایی که در سینه های شماست آگاه است و در قیامت به شرارت و عداوت نهانی آنها که مناسب حال ایشان است سزا خواهد داد.

واقعیت هم همین است که: خداوند متعال به اسرار دلها انسان آگاه است. و ذات پروردگار «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» میباشد، اگر باور کنیم که خداوند همه چیز را می داند، کمتر دست به حيله و فریب می زنیم. منافقان توطئه گر نیز بدانند که خداوند عملکرد آنان را می داند و به موقع جواب خواهد فرمود.

این آیه دلالت بر آن دارد که کافر به هر اندازه که نسبت به مسلمان اظهار موالات و دوستی نماید مؤمن نباید به او اعتماد کند و او را برای خود دوست و مشاور بگیرد. مؤمن باید دوستان الله متعال را برای خود دوست بگیرد کسانی که پیامبر را تصدیق نموده و از قرآن پیروی کرده اند. (تفسیر مسیر)

إِنْ تَمَسَّكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿١٢٠﴾

اگر به شما خیر و خوشی [و پیروزی و غنیمت] برسد، غمگین می شوند و اگر بدی و ناراحتی به شما برسد از آن خوشحال می شوند، و اگر صبر کنید و پرهیزگاری پیشه کنید، فریب و حيله آنها هیچ ضرری به شما رسانیده نمی تواند، (چون) بی گمان الله به آنچه می کنند احاطه دارد. (۱۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنْ تَمَسَّكُمْ»: اگر به شما برسد. دست دهد «لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا»: اصلاً مکر ایشان به شما زیانی نمی رساند.

تفسیر:

این آیه راه شناخت دوست و دشمن را بیان می کند که آن، توجه به روحیات و عکس العمل

دیگران در مواقع کامیابی و یا ناکامی مسلمانان است.

در آیات قبل، به مسلمانان سفارش کرد که دشمنان را نه یاور همراه خود بگیرند و نه دوست خود. این آیه می‌فرماید: این برخورد ممکن است تاوان سختی داشته باشد و آنان علیه شما توطئه کنند، بنابراین شما باید اهل صبر و تقوا باشید، تا حيله‌های آنان ضربه‌ای به شما نزنند.

«إِنْ تَمَسَسَكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ» : اگر چیزی مسرت‌بخش از قبیل آسایش و رفاه و نعمت و یاری و پیروزی و غنیمت و امثال آنها برای شما فراهم شود، آنها را ناراحت و افسرده می‌کند.

یعنی اگر اندکی خوشحالی شما را ببینند؛ مثلاً، اتحاد و یک پارچگی مسلمانان را مشاهده کنند، و یا غلبه آنها بر دشمن، در آتش حسد می‌سوزند؛ ملاحظه می‌داریم که: حسادت دشمنان به قدری است که اگر اندک خیری به شما برسد، ناراحت می‌شوند.

«وَ إِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا» و اگر امری غم‌انگیز و زیان‌بخش از قبیل سختی و قحطی و کبود و شکست برایتان پیش بیاید، آنها را شاد و مسرور می‌کند و از فرط خوشحالی در لباس نمی‌گنجد. پس، از این مردم پست، چه توقع همدردی و خیرخواهی باید داشت؟ و چگونه دست دوستی جانب آنها دراز نمود؟!

بدین ترتیب خدای متعال میزان عداوت و کثرت کین آنها را بیان فرموده است؛ زیرا آنان از خیر و خوشی مؤمنان متاثر و خفه میشوند و از سختی و خفگان مسلمانان مسرور می‌شوند.

قابل یادآوری است که: در دو جمله: «إِنْ تَمَسَسَكُمْ حَسَنَةٌ» ، و: «وَ إِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ» ، تعبیر جالب و زیبایی بلاغی قرآن به خوبی نمایان شده است زیرا تعبیر «مساس حسنه»، مفید آن است که این دشمنان نفاق پیشه، از رسیدن کمترین خیری به مسلمانان متاثر و ناراحت می‌گردند و تعبیر «اصابه سیئه»، مفید آن است که تا زمانی مصیبت بر مسلمانان کاملاً فراگیر و همه‌جانبه نباشد و به اصطلاح، وارد به استخوانشان نرسد، خوشحال نمی‌شوند. (صفوة التفاسیر به نقل از حاشیه‌ی کشاف).

« وَ إِنْ تَصِيبُوا وَ تَنْفُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً » اگر در مقابل آزار آنان صبر و شکیبایی پیشه کنید و در گفتار و اعمالتان از خدا بترسید، حيله و نیرنگ آنها برای شما ضرری نخواهد داشت. پس الله متعال عدم ضرر آنها را به در پیش گرفتن صبر و تقوی مشروط کرده است. در این آیه مبارکه خداوند متعال با افشای روحیات دشمن، به مسلمانان هم روحیه می‌دهد و هم به آنان بیدار باش.

« إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (120) » : الله سبحانه و تعالی از حيله و نیرنگ آنان نسبت به شما باخبر است، لذا شر آنان را از شما دور کرده، و در مقابل مقاصد ناپسندشان آنان را کیفر می‌دهد.

باید گفت که: اگر دشمن، حيله‌گر و نیرومند است، مسلمان باید بردبار و پایدار باشد و با عزمی قوی و راسخ و استوار، توان خویش را - همچون کوه - به نمایش بگذارد و خود را خوار و زبون نماید. راه مسلمان، شکیبایی، پارسایی و تمسک جستن به فرمان و سنن الهی است که اگر چنین کرد، خدا، یار و نگهدارش می‌شود و از همه ی ناملایمات می‌رهاند و با سرافرازی و شادمانی به سوی بارگاه باشکوه آفریدگارش می‌رود.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در ذیل آیه مبارکه می‌نویسد: علما در بیان احکام گفته‌اند:

برای مسلمانان جایز نیست تا کفار - اعم از یهود، نصاری و مشرکان - را دوست همراز، مشاور و امین خویش قرار دهند، ولی جایز است که از آنها به عنوان کارگزار و کارمند در کارهای حکومتی‌ای که به مسائل حساس و محرمانه امت و رازهای سیاسی آنها مربوط نباشد، استفاده شود، چنانچه این روش در سیره خلفا دیده شده است. همچنین بنابر این آیات، گواهی دشمن علیه دشمنش صحت ندارد - که علمای مدینه و حجاز بر این نظراند، اما از امام ابوحنیفه جایز بودن آن روایت شده است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (121 الی 129) در مورد معرکه احد، تدارک لشکر و یادآوری پیروزی نبرد بدر بحث بعمل آمده است:

وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٢١﴾

و [یاد کن] زمانی را که صبحگاهان [برای جنگ احد] از میان خانواده ات بیرون آمدی تا مؤمنان را برای جنگیدن در سنگرهای نظامی جای دهی؛ و الله شنوا و دانا است. (۱۲۱) **تشریح لغات و اصطلاحات:**

«غَدَوْتَ» (غدو): بامدادان بیرون رفتی، فاصله ی میان طلوع فجر و طلوع آفتاب.
 «تُبَوِّئُ»: آماده می سازی، جای می دهی، می گماری، سامان می دهی «مَقَاعِدَ»: جایگاه‌ها، مراکز، سنگرها.

تفسیر:

«وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ»: ای محمد! به یاد بیاور زمانی را که صبحگان (در روز شنبه، هفتم شوال سال سوم هجری) به قصد معرکه بزرگ « احد » از میان خانواده خویش بیرون آمدی و به قصد سنگر بندی، با مؤمنان به منظور جهاد در راه خدا حرکت کردی. «تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ»: مؤمنان را برای جنگ و ستیز با دشمن در محل‌های خود جا می‌دادی و آنها را مستقر می‌کردی.
 «وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (121)»: و الله به گفته‌های شما را می‌شنود و به احوالتان آگاه است. او راستگو را از دروغگو، مؤمن را از کافر و مخلص را از منافق باز می‌شناسد.

شان نزول آیه 121:

- ابن ابوحاتم و ابویعلی از مشور بن مخرمه روایت کرده اند: به عبدالرحمن بن عوف (گفتم: از سرگذشت‌تان در روز احد برایم حکایت کن. گفت: از آیه 120 آل عمران به بعد را بخوان، سرگذشت ما را درخواهی یافت. پس وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (121) إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا رَأَى الْقِرَاءَةَ كَرِهًا وَ كَرِهَتْ أَنْ تَقْرَأَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ هَذِهِ آيَةٌ مِنْ آيَاتِ الْقُرْآنِ»
 گفت: آن‌ها کسانی بودند که از مشرکان امان خواستند. باز تا وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُلْفَوْهُ فَفَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ (آل عمران: 143) «و به راستی آرزوی مرگ می‌کردید، پیش از آنکه به دیدارش رسید، پس آن را در حالی که می‌نگریستید» را خواند و گفت:
 منظور، روحیه مسلمانانی است که نبرد و پیکار با دشمن را آرزو می‌کردند. پس تا أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ (آل عمران: 144) «آیا اگر بمیرد یا کشته شود، از آیین خود بر می‌گردید؟» قراءت کرد و گفت: مراد از این کلمات صدای شیطان است که روز احد به آواز بلند گفت: محمد کشته شد، باز هم تا این قول خدای تعالی أَمَنَةً نُعَاسَا (آل عمران: 154) قراءت کرد و در این باره گفت: یعنی آن‌ها را به خواب سبکی فرو برد.
 224- بخاری و مسلم از جابر بن عبدالله روایت کرده اند: آية إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ

تَفْشَلًا در باره ما بنی سلمه و بنی حارثه نازل شده است.

- ابن ابوشیبیه در «مصنف» و ابن ابوحاتم از شعبی روایت کرده اند: روز بدر به مسلمانان خبر رسید که کرز بن جابر محاربی به مشرکان کمک می‌رساند و این خبر آن‌ها را بسیار نگران ساخت. و اَلَّن يَكْفِيكُمْ اَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ اَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ (124) بَلَىٰ اِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ اَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (125) (آل عمران: 124 - 125) «آن گاه که به مؤمنان می‌گفتی: آیا برایتان بس نیست که پروردگارتان شما را به سه هزار [نفر] از فرشتگان فرو فرستاده شده [از آسمان] مدد رسانند؟ آری، اگر شکیبایی کنید و پرهیزگاری نمایید و [کافران] با این جوش [و خروش] به سویتان آیند، پروردگارتان شما را به پنج هزار [نفر] از فرشتگان نشانگذار، مدد می‌رساند» در این خصوص نازل شد. چون خبر شکست قریش به کرز رسید، دیگر به مشرکان کمک نرساند و پروردگار حکیم نیز پنج هزار فرشته را به کمک مسلمانان نفرستاد. (طبری 7742 به شکل مرسل از شعبی روایت کرده، است.)

خوانندگان گرامی!

قابل تذکر است که ؛ از آغاز (آیه 120 از بدایت جمله « وَ اِذْ غَدَوْتَ » این سوره مبارکه الی آیه 180 شصت آیات در باره معرکه های پیامبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان بخصوص معرکه احد ، و معرکه بدر نازل شده است. از این رو لازم میدانم تا معلومات مؤجز و نظر گذرا در باره معرکه بدر و احد داشته باشیم ، تا مفاهیم آیات را بهتر درک کرده بتوانیم :

معرکه بدر :

معرکه بدر که در 120 مایلی غربی مدینه واقع گردیده است ، در روز هفدهم ماه رمضان سال دوم هجری - وقتی کاروان قریش از شام باز گشت میگردید و وقوع پیوسته است. مؤرخان مینوسند شمار مسلمانان در این معرکه ، سیصد و سیزده تا سیصد و هفده نفر بود که از هشتاد تا هشتاد و شش مهاجر، شصت و یک اوسی و یکصد و هفتاد خزرجی تشکیل گردیده بود. دو اسب و هفتاد شتر داشتند. لشکر دو طرف مسلمانان و قریشیان مکی در بدر - که: چاهی است بین مکه و مدینه که به نام صاحبش، بدر مشهور گشته - روبه‌رو شدند. پس از صف آرایی، پیامبر از خدا التماس فراوان نمود که مسلمانان را یاری دهد: «بار الها! به وعده ات وفا کن. تو را سوگند می‌دهم که به یاری ما بشتاب و وعده ی خود را جامه ی عمل بپوشان.» وقتی جنگ شدت گرفت و آتش آن فروزان گشت، فرمود: «بار خدایا اگر امروز، این جمع مسلمان، نابود شوند، کسی تو را نمی‌پرستد. خدایا! اگر این جمع مؤمن نابود شوند، از امروز به بعد، پرستش نمی‌شوی.» آنحضرت صلی الله علیه وسلم ، آنقدر به دربار الهی تضرع و زاری نمود و دست دعا به سوی آسمان بلند کرد، که جامه اش از شانه اش افتاد که حضرت ابوبکر صدیق سلام الله علیه آن را روی شانه اش دوباره انداخت. در این هنگام آیه های 9 الی 12 سوره های انفال، شرف نزول یافت. (بنقل از المنتخب فی تفسیر القرآن الکریم).

معرکه احد :

قبل از همه باید گفت که : احد کوهی است که در سه کیلو متری شمال مدینه موقعیت دارد.

مؤرخان می نویسند: مردم مکه از مصیبت و هزیمت پیش آمده و از کشته شدن سرانشان در معرکه بدر، علیه مسلمانان به قهر و غضب آمدند، برای انتقامجویی و خونخواهی، خود را آماده کردند، مدت یک سال، ساز و برگ جنگ را تدارک دیدند و سه هزار رزمندگی مشرک را از قریش و هم پیمانان خود و سایر گروههای مختلف گرد آوردند و مانده ی اموال مهاجران را به کلی غارت کردند و به سوی مدینه به حرکت در آمدند. خبر آمادگی قریش در مکه به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید. رأی پیامبر این بود که از مدینه خارج نشوند و به قلعه داری و دفاع پردازند؛ اما برخی از بزرگان و جوانان صحابه برای رویارویی با قریش از پیامبر اصرار می کردند که از مدینه بیرون روند. پیامبر صلی الله علیه وسلم، در برابر رأی اکثر مسلمانان از رأی خود چشم پوشید و خارج شدن از شهر و رفتن به میدان باز جنگ را ترجیح داد... سرانجام پیامبر با یاران رزمنده اش - پس از بازگشت منافقان - که هفتصد نفر باقی مانده بودند - روز شنبه، هفتم ماه شوال سال سوم هجری به سوی احد رهسپار شدند... پیامبر، لشکر را در صفهای منظم آماده ی جنگ کرد و دسته ای از تیراندازان ماهر را - که پنجاه تن بودند - به قوماندانی عبدالله پسر جبیر انصاری برگزید و آنان را بالای کوهی که در تاریخ به «جبل الرمّه» (کوه تیراندازان) معروف است، فرستاد و میمنه و میسره را معلوم نمود و برای سوارکاران هم جایگاه بخصوصی را معین کرد....

پس از آن که خدا مسلمانان را از دوست زبانی و همنشین بد برحذر داشت، در این آیات، به مثالی واقعی و عینی از میدان نبرد اشاره می کند که به دلیل پیمان شکنی و بازگشتن عبدالله پسر آبی پسر سلول، سردسته ی منافقان و دوستانش، نزدیک بود دو طایفه از مسلمانان به نام «بنی حارثه» و «بنی سلمه» در مانده و ناتوان شوند و از میدان نبرد به در روند. آن دو طایفه، بنی سلمه ی خزرجی و بنی حارثه ی اوسی در میمنه و میسره بودند. خداوند یاورشان شد و از آن دودلی وستی را از بین برد و ثابت قدم ماندند. بلی! خداوند، در روز بدر، فرشتگان را به یاری مسلمانان فرستاد. [انفال/ 9]؛ اما در معرکه احد به پیامبر وعده داد که اگر مؤمنان بردبار و پرهیزگار باشند، با پنج هزار از فرشتگان نشاندار حمله ور، شما را یاری خواهم داد. اصطلاح «مسمومین» در آیه، از ریشه ی «سوم»؛ یعنی، رها کرد، به کاری واداشت نشانه گذارد، یورش آورد. یاری دادن فرشتگان، ممکن است از نوع یاری مادی - همچون افزون شدن شمار نیرو - باشد و یا از نوع یاری معنوی - روحی به شمار آید و به دل و جان نیرو بخشد، آرامش و نیروی فراوان بیافریند و بر شهامت و دلآوری رزم آور بیفزاید؛ اما با این وصف نباید رزمنده از ساز و برگ جنگی غفلت کند...

یادداشت :

بر مؤمن واقعی واجب است، تنها بر الله توکل داشته باشد، ساز و برگ مجهز جنگی و مدد فرشتگان وسیله ای بیش نیست که گوشه ای از پیروزی را فراهم آورد و بیم و هراس را در دل دشمن اندازد؛ اما پیروزی نهایی از آن خداست و بس، فرجام پشتیبانی فرشتگان در نبرد بدر، این بود که: دشمن تار و مار و گشته شوند یا با ننگ و رسوایی، خشم و کینه توزی و شکست و نومیدی بازگردند. بی گمان، اساس و پایه های شرک و بت پرستی و جاهلی، پس از پیروزی بدر، ست و لرزان شد. [تفسیر الواضح المیسر]. قابل تذکر است که :

در پایان آیه ی 129 دو کلمه بزرگ است که بر فراوانی رحمت و مهربانی و همگانی امرزش و نیکویی خدای بزرگ دلالت دارد. یادآور می شویم که قرآن رویدادها را به شیوه ی تاریخی و داستان سرایی و تاریخ نگاری دنبال نمی کند، بلکه هدف پند و اندرز و پرورش ارزشهای سربسته و دنبال کردن رازهای دنیای درون و بیرون آدمی است تا به پژوهش و جستجو پردازد و گم شده اش را دریابد.

یادداشت :

جنگهای مشهور بدر و احد و خندق در اطراف مدینه روی داد، که سران قریش و هم پیمانانشان از ماورای پانصد کیلومتر به مدینه هجوم آوردند، در صورتی که فتح مکه بدون جنگ و خونریزی بود... (بنقل از المنتخب فی تفسیر القرآن الکریم و تفسیر فرقان)

إِذْ هَمَّتْ طَافِقَاتُ مَنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٢٢﴾

[یاد کنید که] در آن هنگام دو گروه از شما بر آن شدند که سستی و ناتوانی نشان دهند [و از جنگ منصرف شده، برگردند]، در حالی که خدا یار و یاورشان بود [لذا از این قصد شیطانی بازمان داشت] و مؤمنان باید فقط بر الله توکل کنند. (۱۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«هَمَّتْ»: بر آن شد، خواست، [دو جناح لشکر: بنی سلمه و بنی حارثه]. «هم»: «حدیث نفس» گفتن و وادار کردنش به سوی چیزی. «آن تفشلا»: این که سستی کنند، کاهلی نمایند، ضعیف شوند؛ وقتی آن دو جناح وسوسه شدند، که عبدالله سلول منافق و دوستانش از لشکر مسلمانان جدا شدند. «ولیهما»: یاور آنان بود.

تفسیر :

«إِذْ هَمَّتْ طَافِقَاتُ مَنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا» : زمانی که دو طایفه از ارتش مسلمانان نزدیک بود بترسند ، بزدلی و ضعف آنان را فراگیرد و قصد برگشتن کردند، این دو طایفه عبارت از: بنی سلمه از قبیله خزرج و بنی حارثه از قبیله اوس از انصاریان بودند که روز احد در دو جناح لشکر قرار داشتند، می خواستند با عبدالله بن ابی بن سلول ذلیل شوند و جهاد در کنار رسول الله صلی الله علیه وسلم را ترک کنند ولی حق تعالی متولی امور آنان شد و پراکندگی های آنان را جمع کرد و از ارتکاب گناه حفظ و قدم های شان را استوار ساخت و دوباره آنان را به سوی خیر باز گردانید. بنابراین، با پیامبر صلی الله علیه و سلم حرکت کردند، این حفظ و مصونیت عبارت است از فرموده ی «وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا» یعنی یاری دهنده و سرپرست آنها خداست.

« وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (122) »: هر کسی که می خواهد به پیروزی برسد و خیر را کمائی کند باید در تمام سختی ها بر الله متعال اعتماد و توکل کند که اوتعالی بهترین مولی، یاری رسان و کمک کننده است و آنچه بنی سلمه و بنی حارثه به آن دچار شده اند در واقع وسوسه های نفسانی و شیطانی است که آنان را دچار بیم، شکست و فرار از میدان جنگ کرد ولی حق تعالی آنان را ثابت و استوار ساخت.

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢٣﴾

و بی تردید الله در [جنگ] بدر شما را یاری داد، در حالی که [از نظر ساز و برگ جنگی و شمار نفرات نسبت به دشمن] ناتوان بودید؛ پس از الله بترسید تا شکر (او را) به

جا آرید. (۱۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَذِلَّةٌ»: جمع ذلیل، خوار و ناتوان، باید گفت که: «أَذِلَّةٌ» یا به معنی کمبود نیروی انسانی مؤمنان در جنگ بدر است و یا به معنای کمبود ساز و برگ جنگی و تدارکات است. یادآوری کمبودها در بدر، اشاره به توانمندی آنان در مقایسه با جنگ احد است.

تفسیر :

در سه آیه قبلی خواندیم که صبر و تقوا، انسان را از حوادث تلخ بیمه می‌کند و در این آیه مبارکه نمونه عملی آن را مجاهدان بدر معرفی می‌کند. در آیهی قبلی نیز بحث از توکل بود و مجاهدان بدر نمونه عملی توکل هستند. این آیه خطاب به مسلمانان می‌فرماید: شما که در بدر نصرت الله متعال را دیدید، چرا در احد به فکر فرار افتادید؟! «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ»: و یقیناً خداوند متعال شما را در بدر پیروزی داد در حالیکه نسبت به دشمن ضعیف و از جهت ساز و برگ و تجهیزات جنگی قابل مقایسه با آنها نبودید تعداد شما سیصد و سیزده تن با ساز و برگ بسیار اندک و در حالیکه مشرکان بیش از هزار نفر با ساز و برگ فراوان بودند. تا بدینوسیله بدانید که پیروزی در گرو افزونی عدد و ساز و برگ نیست.

«فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ (123)»: هرکس طالب نصرت الهی است، باید تقوا پیشه کند، پس از الله بترسید، و از مخالفت فرمان پیغمبر خود اجتناب کنید و روی از دشمن برنگردانید تا شاید شکر نعمتهای او را بجای آورده باشید تا نعمت نصرت و کمک خداوند به شما زیاده گردد. تا این حقیقت روشن گردد که پیروزی، نتیجه صبر و استقامت و پایداری است. پس از الله بترسید باشد که سپاسداری نمائید، زیرا که تقوا و پرهیز بر انگیزاننده شکر و سپاس است.

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ ﴿١٢٤﴾

آن هنگام که به مؤمنان می‌گفتی: آیا شما را بس نیست که پروردگارتان به سه هزار فرشته نازل شده شما را یاری دهد؟ (۱۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُؤَمِّدُكُمْ»: شما را یاری دهد. «مُنْزَلِينَ»: روانه شدگان، فرورستاده شدگان.

تفسیر :

«إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ (124)»: یعنی ای محمد! زمانی را بهیاد آور که به یارانت در روز بدر می‌گفتی: «آیا شما را کفایت نمی‌کند که پروردگارتان شما را با سه هزار فرشته از آسمان فرود آمده یاری کند؟» ی‌عنی: براساس برداشت تو، مؤمنان این اندازه مدد از فرشتگان را ناکافی می‌پنداشتند.

اکثر علماء ترجیح داده‌اند که این واقعه مربوط به غزوه بدر است. مسلمانان چون جمعیت و آمادگی کفار را در غزوه بدر مشاهده کردند، به تشویش افتادند؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم به منظور تسلیت شان این را گفت، و چنان شد که نصرت ملائک از آسمان رسید. تفصیل این واقعه را می‌توانید در سوره الانفال تفسیر احمد مطالعه فرمایید.

بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ﴿١٢٥﴾

بلی، اگر صبر کنید و پرهیزگار شوید و کفار (با جوش و خروش خود) به مقابله شما بیایند، الله شما را با پنج هزار فرشته نشاندار، مدد خواهد کرد. (۱۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مِنْ فُورِهِمْ هَذَا»: هم اکنون با شتاب، ناگهان، با سرعت. «مُسَوِّمِينَ»: یورش‌گران. نشان‌گذاران بر بدن خود یا بر مرکب خویش. مسلط‌کنندگان مؤمنان بر کافران.

تفسیر :

«بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا»: بلی! این سه هزارتن در صورتی که در قتال صبر و شکیبایی داشته باشید و از الله بترسید و در نبرد ثابت قدم و استوار باشید و مشقت‌های جهاد را تحمل کنید برای شما کافی است، «وَأَيُّوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ» و اگر مشرکان به سرعت نزد شما بیایند و شما از خود صبر و استقامت تبارز دادید، «يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (125)»: حق تعالی شما را با پنج هزار ملائکه آموزش دیده که در هرگونه مقابله و جنگ تمرین و آموزش کرده‌اند مدد می‌رساند. این ملائکه از خود نشانه‌ها و علاماتی دارند که می‌توان آنان را از دیگران تشخیص داد و هر که شکر خدای را بر جای آورد حتماً بر او می‌افزاید.

روایت شده است که فرشتگان در روز بدر دستارهایی سفید، یا سرخ، یا سبز، یا زردرنگی بر سرهای خویش بسته بودند. به قولی: آنها بر اسبانی ابلق سوار بودند. «تفسیر انوار القرآن» امام فخرالدین رازی در «تفسیر کبیر» می‌فرماید: «اهل تفسیر و سیر اجماعاً بر آن‌اند که فرشتگان در روز بدر با کافران به صورت عینی (فیزیکی) جنگیدند»، پس چنان نبود که امداد؛ امدادی معنوی باشد، آن گونه که صاحب تفسیر «المنار» می‌فرماید. ابن عباس (رض) می‌فرماید: «فرشتگان در جنگ بدر عملاً شرکت کردند، اما در دیگر غزوات حضوری به شمار و مدد داشتند، ولی عملاً نمی‌جنگیدند».

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿١٢٦﴾

ولی اینها (همه نصرت) فقط برای بشارت و اطمینان خاطر شماست و گر نه پیروزی تنها از جانب خداوند توانای حکیم است. (۱۲۶)

تفسیر :

«وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ»: یعنی ای مؤمنان! و الله آن (نصرت) را جز بشارتی برای شما نگردانید، تا ثبات و پایداری شما افزایش یابد.

«وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ» تا آرامش قلب بیابید و از کثرت تعداد دشمن بیمی به دل راه ندهید، و از کمی تعداد خود نهراسید.

«وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»: (و گر نه) نصرت و پیروزی (برای تان) نیست مگر از جانب الله غالب با حکمت یعنی گمان نبرید که پیروزی با زیادی عدد و ساز و برگ است.

در ضمن پیروزی فقط به یاری الله متعال است؛ نه از جانب فرشتگان و غیره. یعنی پیروزی نه بر شما موقوف است و نه بر ملائکه زیرا پیروزی از جانب خدای یگانه

است.

«الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (126)»: خداوند غالب و مسلطی که در کارش مغلوب نمی‌شود، خداوند علیم و دانایی که به مقتضای حکمت درخشان خود عمل می‌کند. پس عزت، هیبت، قدرت، حکمت، حسن انتخاب و تدبیر نیکو همه از آن اوست.

لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ ﴿١٢٧﴾

(الله شما را مدد کرد) تا (به وسیله شما) طائفه از کافران را نابود یا سرنگون و مغلوب سازد، و ناکام و شکست خورده (از میدان جنگ) باز گردند. (۱۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِيَقْطَعَ»: تا هلاک کند. «طَرَفًا»: جماعتی از رؤساء و اشراف. «يَكْبِتُهُمْ»: خوار و سرکوبشان کند. «خَائِبِينَ»: ناامیدان. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ (127)»: یعنی چنان تدبیری از جانب الله متعال به منظور نابود شدن جمعی از کفار به طریق کشتن و اسارت صورت می‌گیرد. تا رکنی از ارکان و پایه‌های شرک منهدم گردد. چنانچه چنین هم شد و حق تعالی در بدر گروهی از کفار قریش را هلاک کرد و گروهی را مسلمانان به اسارت گرفتند و باقی مانده در کمال ناامیدی و شکست باز گشتند در حالی که ذلت، عار و سستی دنیا با آنها بود و در آخرت نیز دچار عذاب دردناک خواهند شد و به این ترتیب عزت و پیروزی و تسلط از آن محمد صلی الله علیه وسلم و یارانش گردید، این از الطاف الهی به مؤمنان و از جمله حسن تدبیر و حکمت بالغة اوتعالی است. باید گفت که؛ کلمه «طرف» به معنای انتهای يك چیز است، نه گوشه‌ای از آن. بنابراین بیان فرمود که: امدادهای غیبی ما برای آن است که ریشه‌ی بعضی از کفار قطع شود. البته بعضی مفسران، «طرف» را به معنای اشراف گرفته‌اند. یعنی هدف جنگ بدر، نابودی اشراف کفار بود.

طوری‌که الله سبحان و تعالی در بدر آنان را به چنان مصیبتی گرفتار کرد، که مسلمانان توانستند هفتاد نفر از سران و رر سایشان که فرعون این امّت (ابو جهل) نیز در میان بود، به قتل رسیدند؛ و هفتاد نفر اسیر گردیدند؛ و بقیه، با يك جهان ذلت و ناکامی، جانب مگه بازگشتند. بدین ترتیب الله سبحان و تعالی مؤمنان را با عزت و مشرکان را با ذلت و خواری قرین کرد.

قابل یادآوری است که: غزوه بدر در روز جمعه، هفدهم رمضان المبارک سال دوم هجری اتفاق افتاد.

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَأِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ﴿١٢٨﴾

هیچ چیز از کار (بندگان) در دست تو نیست، یا (الله) توبه آنان را می‌پذیرد (و آنان را می‌بخشاید) یا عذابشان می‌کند، زیرا آنان ظالم اند. (۱۲۸)

شان نزول آیه 128:

226- احمد و مسلم از انس (رض) روایت کرده اند: روز احد، دندان نبی اکرم صلی الله علیه وسلم شکست، چهره مبارک ایشان زخم شد و خون از صورتش جاری گشت. پس آنگاه گفت: چگونه به فلاح و رستگاری می‌رسند قومی که رخسار پیامبرشان را از خون رنگین کردند، در حالی که به پرستش و عبادت پروردگار یکتا دعوت‌شان می‌کرد.

پس خدای بزرگ آیه لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ... را نازل کرد (صحیح است، بخاری 7 / 365 پیش از حدیث 4069 تعلیقاً، مسلم 1791 به قسم موصول، احمد 3 / 253 و 288، ترمذی 3002 و 3003، ابن ماجه 4027، ابویعلی 3738، ابن حبان 6574 و 6575، واحدی 244، طبری 7805 و 7806، نسائی در «تفسیر» 97 از انس روایت کرده اند).

227- احمد و بخاری از ابن عمر ب روایت کرده اند: از رسول خدا شنیدم که می گفت: خدایا فلان را لعنت کن، خدایا حارث بن هشام را لعنت کن، ای خدا سهیل بن عمرو را لعنت کن، پروردگارا صفوان بن امیه را لعنت کن، بنابراین آیه لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ... نازل شد. سپس توبه تمام آن ها پذیرفته شد (با شواهدش صحیح است، بخاری به این عبارت روایت نکرده، احمد 2 / 93، ترمذی 3004 روایت کرده اند).

تفسیر :

«لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (۱۲۸)»: دکتر عایض بن عبدالله القرني مفسر تفسیر مسیر در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: وزمانیکه روی مبارک پیامبر اسلام زخمی شد و دندان شان شهید گشت، علیه کفار قریش دست به دعا و نفرین زد، این بود که حق تعالی این آیه را نازل فرمود.

مفهوم آیه اینگونه است: مسأله این کفار و آنچه بر آنان صورت می گیرد ارتباطی به تو ندارد زیرا همه امور به الله متعال راجع می شود و تو نه می توانی آنان را هدایت کنی و نه عذاب نمائی و نه هم بر آنان پیروز شوی! چنانچه نمی توانی قناعت آنان را راجع به دین خود به دست آوری! باز گشت همه این امور به سوی الله است اگر او تعالی بخواهد آنان را به ایمان موفق می نماید و اگر بخواهد بر حالت بت پرستی باقی می گذارد، او کسی را که اراده کند عذاب می نماید و از آنکه بخواهد توبه می پذیرد، حکمت مطلق از آن او تعالی است طوری که اگر توبه شان را با اسلام بپذیرد یقیناً این امر فضل و احسانی از سوی اوست و اگر آنان را به سبب کفرشان عذاب کند آن ها مستحق چنین عذابی هستند و خدای تعالی هرگز بر بندگان خود ظلم و ستم روا نمی دارد.

این آیه کریمه در بردارنده این اشاره است که: فرجام کار قبیله قریش ایمان خواهد بود. هکذا از روایات دیگر نیز بر می آید که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از غزوه احد که در آن به مسلمانان آسیب سختی وارد شد و حضرت حمزه (رض) به شهادت رسید، مشرکان را در قنوت نماز صبح نفرین می کردند، اما بعد از نزول این آیه کریمه، دیگر آنان را در نماز نفرین نکردند.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۲۹﴾

و آنچه در آسمانها و زمین است (تنها) از آن الله است، هر کس را بخواهد (و شایسته بدانند) می بخشد؛ و هر کس را بخواهد، مجازات می کند؛ و الله آمرزنده مهربان (۱۲۹)

تفسیر :

«وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (129)»: این آیه تأکیدی بر آیهی قبل است که مجازات یا عفو، تنها به دست الله متعال است. زیرا آفرینش و حاکمیت تمام هستی، یعنی مالکیت آسمانها و زمین از آن اوست، هر کس را که بخواهد عذاب می دهد و هر کس را که بخواهد می بخشد که همو

بخشنده و مهربان است. هیچ مانعی به امر و قضایش نیست و برای او حکمت مطلقه و قدرت نافذ است.

پس ملک، ملک اوست و هرچه بخواهد در آن می‌کند و هرچه اراده کند، به ثبوت می‌رساند،

«وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»: خداوند بر دوستان خود آمرزنده و بر بندگان خود مهربان است یعنی اگر بخواهد آنها را به دولت ایمان رستگار می‌گرداند و مورد آمرزش و بخشایش خویش قرار می‌دهد.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه الله سبحان و تعالی در آیات متبرکه قبلی، مؤمنان را از دوستی و محرم راز گرفتن نامسلمانان برحذر داشت و بیان نمود که اگر شکیبایی، تقوا، و پرهیزگاری را در پیش گیرید، حيله و نیرنگ به آنان زیانی نمی‌رساند و برای شکیبایی و تقوا در معرکه بدر و احد و کارهای مشرکان و یهودیان، مثال آورد. اینک در آیات متبرکه (130 الی 136) یکباری دیگر مسلمانان را از هرگونه کار زشت، هم چون: ربا، و سایر گناهان باز می‌دارد.

شرعیت غرای محمدی، تمام زوایای زندگی را مد نظر می‌گیرد، با فساد و تباهی درونی و بیرونی در جدال و مبارزه است، می‌کوشد، محبت، صمیمیت، صدق و صفا و پاکی، بزرگ منشی و دوستی را در جامعه بشری به اوج برساند. از این رو، انسان را از کارهای پلید و ناپسند باز می‌دارد و با صراحت، اهل ایمان را مورد خطاب قرار می‌دهد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٣٠﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! سود (ربا) را چندین برابر مخرورید، و از الله بترسید، تا کامیاب و رستگار گردید. (۱۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أضْعَافًا مُضَاعَفَةً»: چند برابر. مضاعفة: چند برابر شده.

تفسیر:

در این بخش الله سبحانه و تعالی در بین داستان احد، آیه معترضه‌ای را در مورد نهی از رباخواری می‌آورد تا مؤمنان از خوردن ربا خوری دست بردارند و اموال‌شان را در راه الله متعال انفاق نمایند و برای نشر اسلام آماده باشند:

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می‌نویسد: یکی از دلایل بزرگ شکست مسلمانان در احد این بود که آنان در شرایط بسیار حساس مغلوب طمع مال شدند و به جای اتمام کارشان به گردآوری مال غنیمت پرداختند. از این رو خداوند حکیم برای اصلاح این حالت لازم دانست که زرپرستی را از سرچشمه خشک نماید و دستور داد که از خوردن ربا که در آن انسان شب و روز به فکر شمارش و افزایش سود خویش است و موجب به وجود آمدن حرص بی حد و مرز پول و ثروت در آدمی می‌شود، باز آید. طوریکه می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً» ای کسانی که ایمان آورده اید!

ربا را چند و چندین برابر نخورید طوریکه در زمان جاهلیت مرسوم و مروج بود و الا ربا به هر کیفیتی که باشد مضاعف یا غیر مضاعف، کم یا زیاد. با نص صریح قرآن حرام

است.

ابن کثیر می‌فرماید: حرام بودن ربا در همه حالات و به همه صور و اشکال آن، واضح و آشکار است، لیکن در این آیه کریمه بر شکلی خاص از ربا ذکری بعمل آمده است که: در میان اعراب جاهلیت مروج بود، آن شکل و شیوه چنین بود که: مثلاً: یکصد دینار قرض به کسی می‌داد. وقتی زمان پرداخت قرض فرا می‌رسید و قرضدار نمی‌توانست آن را پرداخت نماید، ناچار بر مبلغ می‌افزود تا طلبکار مدت قرض به وقت اضافه تمديد بیشتر کند. بدین ترتیب مبلغ قرض چندین برابر میشد و در نهایت، قرض دار مبلغ هنگفتی می‌پرداخت. این ربا از نوع «نسیه» بود و امروز - به مرور زمان به «ربای فاحش» یا «ربح مرکب» یا «فایده‌ی یا سود مرکب» نام دارد که قطعاً - حداقل آن نیز - به نص صریح قرآن، حرام است در هیچ شرایطی رخصت ندارد، جز در وقت اضطرار برای نیازمند واقعی، آن هم در حد نیازی که فشار و سختی بر وی به غایت رسیده باشد که به خوردن گوشت مردار و... ناچار گردد و مرگ و نیستی او را فراگیرد و در هم کوبد. یا مانند: نداشتن خانه و کاشانه‌ای که خانواده اش در آن آرام گیرند. (تفصیل آن را میتوانید در کتب معتبر فقهی مطالعه فرمایید) (مختصر ابن کثیر ۱/۳۱۸).

در آیه 275 سوره البقره بحث تفصیلی در باره ربا بعمل آمده است:

ربا در لغت به معنی زیادت است و در شرع عبارت است از زیادتی که از عوض خالی باشد از جابر رضی الله عنه، لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم «أکل الربوا»، را نخورنده ربا را، و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا لعنت کرده است خورنده ربا را که ربا می‌ستاند. و لعنت کرده است آنحضرت خوراننده‌ی ربا را که ربا میدهد و بوسیله‌ی آن قرض می‌گیرد. و لعنت کرده است نویسنده ربا را که خط آنرا مینویسد و نیز شاهدان و گواهان آنرا (لعنت کرده است. اینها یعنی آکل و موکل و کاتب و شاهد در ورود لعنت و ارتکاب معصیت برابرنند و ربا در صورتی است که زیاده کرده شود از همجنس خود. قال رسول الله (ص): الذهب بالذهب (طلا به طلا) - الفضة بالفضة (نقره به نقره) - البر بالبر (نیک به نیک) - الشعير بالشعير (جو به جو) - التمر بالتمر (خرما به خرما) - الملح بالملح (نمک به نمک) - پول به پول - به زیادتی باشد.

هدف از این آیه بیان این مطلب است که جهاد و طاعت الله متعال جز از طریق حلال ارزشی ندارد و هر که دست به سوی خواری بزند دعایش قبول نمی‌شود چنانچه در حدیث شریف آمده است: «پس چگونه برای چنین کسی دعایش اجابت شود».

در ادامه، آیه می‌فرماید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ» و بر شماست تا تقوای الهی را از طریق انجام اوامر و اجتناب از نواهی او رعایت کنید، نواهی مثل ربا و سود؛ «لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ» (130) زیرا در چنین تقوایی پیروزی، صلاح، نجات و رستگاری بزرگ و نعمت بی‌منتهاست، در طاعت الله متعال انسان می‌تواند به خوشبختی دنیا و نعمت آخرت برسد. باید گفت که: رستگاری با رباخواری بدست نمی‌آید، بلکه با تقوا حاصل می‌شود. (این آیه قبل از آیه تحریم ربا که در سوره بقره آمده نازل شده است).

یادداشت توضیحی:

آیات تحریم ربا، در چند مرحله و به صورت تدریجی نازل گردیده است: گام اول، همانا انتقاد از رباخواری یهود: «وَ أَخَذِهِمُ الرِّبَا وَ قَدْ نُهِوا عَنْهُ وَ أَكَلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً» آیه: 161 سوره النساء (و به خاطر

ربا گرفتن، که از آن نهی شده بودند و خوردن مال مردم به ناحق (طبیبات را بر آنان حرام کردیم) و برای کافران از ایشان عذاب دردناکی فراهم ساخته‌ایم.»

مرحله دوم همانا، منع از ربای چندین برابر است و مرحله سوم، تحریم و به منزله‌ی جنگ با الله متعالی معرفی شده است. طوریکه در آیات 278 الی 279 سوره بقره می‌فرماید: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (278 سوره بقره) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و آنچه را از (مطالبات) ربا باقی مانده است، رها کنید، اگر ایمان دارید.) و می‌فرماید: «فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ» (آیه 279 بقره) (پس اگر چنین نکردید، بدانید که) اعلان جنگ با خدا و رسولش داده‌اید و اگر توبه کنید، (اصل) سرمایه‌های شما از آن خودتان است. (و در این صورت) نه ستم می‌کنید و نه بر شما ستم می‌شود.)

با تأسف باید گفت که: رباخواری، از عادات زمان جاهلیت بود که مسلمانان صدر اسلام نیز به آن آلوده بودند.

وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿١٣١﴾

و از آتشی که برای کافران آماده شده است بترسید. (۱۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اتَّقُوا النار»: از درد آتش بترسید، أُعِدَّتْ: آماده شده است.

تفسیر :

«وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (131)»: و ای مؤمنان! از اعمالی که شما را به سوی عذاب دوزخ که برای کافران آماده شده است بپرهیزید. مانند سود که معمولاً انسان‌های کافر و بدکار آن را انجام می‌دهند و مانند سهل انگاری در اموال مردم دوری گزینید؛ زیرا الله متعال آتش دوزخ را برای کافران و کسانی آماده نموده که مانع راه الله می‌شوند.

قابل یادآوری است که: مسلمان رباخوار، همان عذابی را می‌بیند که برای کافر فراهم شده است.

همچنان باید گفت که: دوزخ، برای کافران فراهم و آماده شده است «أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» و اگر مسلمانانی هم گرفتار ربا شوند، بخاطر تشابه عملی آنان با کفار در قیامت در آتش دوزخ معذب مثل کفار می‌گردند.

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٣٢﴾

و از الله و رسول او فرمان برید، باشد که مشمول لطف و رحمت الهی قرار گیرید.

(۱۳۲)

تفسیر :

دلیل شکست مسلمانان در جنگ احد، نافرمانی از دستور العمل رسول الله صلی الله علیه وسلم بود. زیرا آن حضرت فرموده بود که منطقه حفاظتی واقع در میان دره‌های کوه احد را رها نکنند، ولی محافظان بخاطر طمع ورزی و جمع آوری غنائم جنگی بر خلاف دستور، منطقه را رها کردند و دشمن از همان منطقه به مسلمانان ضربه زد.

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (132): یعنی فرمان الله را بجا آرید، در آنچه حکم کند و رسول او را اطاعت کنید در آنچه که فرماید باشد که شما رحم کرده شوید و

«مشمول رحمت قرار گیرید». و در عذاب جهنم نیفتید و آن مراد سود خواری است. طوری که گفتیم: رباخواری، عصیان و طغیان در برابر الله متعال و رسول الله صلی الله علیه و سلم است. کسی که بخاطر اطاعت از فرمان الله و رسول، دست از رباخواری بردارد و به مردم رحم کند، مورد رحمت الهی قرار خواهد گرفت. و با تمام صراحت باید گفت که: پیروی از الله و رسول، رمز نجات از دوزخ است.

وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٣﴾

و بشتابید (به وسیله توبه) به سوی مغفرت از جانب پروردگارتان و جنتی که پهنای آن (برابر) آسمانها و زمین است، (و) برای پرهیزگاران آماده شده است. (۱۳۳) تشریح لغات و اصطلاحات:

«سارعوا الی مغفره»: به سوی آمرزش بشتابید، به سوی اسباب آمرزش بروید اسباب آمرزشی: توبه، کردار نیکو، خیرات و صدقات، دوری از گناهان مانند ربا و... عرض: پهنای، مراد، گستردگی، وسعت و فراخی بهشت است.

تفسیر:

«و سارعوا الی مغفرة من ربکم»: ای مؤمنان مبادرت کنید و ای پرهیزگاران بشتابید به سوی آنچه موجب مغفرت پروردگارتان و داخل شدن شما به بهشت می شود، یعنی با انجام دادن اوامر و فرامین و امتثال دستورات خدا به اعمالی رو بیاورید که موجب بخشودگی از جانب الله می شود.

باید گفت: آمرزش گناه، کار الهی است و مراد از سرعت به سوی مغفرت، سرعت به سوی کاری است که مغفرت را بدنبال داشته باشد.

«و جنة عرضها السموات والأرض» به سوی بهشتی بشتابید که به میزان گنجایش آسمان و زمین وسیع است. و چون آسمان و زمین در حد علم بندگان، عریضترین و فراخترین مخلوقات الله سبحان و تعالی اند، بدین جهت در تشبیه از آنها یاد شد، در سوره ی «حدید» چنان آمده است: «عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» طوری که یادآور شدیم منظور آیه مبارکه بیان وسعت آن است. وقتی عرضش چنین باشد، درباره ی طولش چه باید گفت؟

همچنان مفسر تفسیر روح المعانی در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: جمله ی «عرضها السموات والأرض» ادات تشبیه حذف است تا بر فراوانی و مبالغه ی بیشتری دلالت نماید و این سخن، کنایه از وسعت و فراخی بی پایان بهشت است و معمولا، مردم عرب وقتی فراخ بودن چیزی را توصیف کنند، آن را با کلمه ی «عرض» پنها و گستره، نشان می دهند، مانند: «أعرض في المكاره»: فلانی، منشیهای پسندیده ی بی شماری دارد. [تفسیر روح المعانی].

ابومسلم می گوید: کلمه ی عرض در این آیه، همان ارزش و بهایی است که در برابر مال فروخته شده عرضه و تقدیم می شود؛ یعنی، اگر قیمت و مقدار پهنای بهشت را بسنجیم به اندازه ی ارزش تمام آسمانها و زمین است. این تمثیل، عظمت و شکوه وجودی و بهای معنوی بهشت را نشان می دهد و دیگر این که: چیزی در این هستی همطراز و همپایه ی آن نیست، اگر چه مانند آسمانها و زمین، وسیع و عریض و طویل باشد. (تفسیر مراغی با اندکی إضافات. و تفسیر فرقان)

«أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (133)»: بهشتی که برای پرهیزکاران و متقیان از شرک و نفاق آماده کرده شده است. پس چگونه مرتکب کارهایی می‌شوید که شما را از بهشتی به این وسعت و عظمت محروم گرداند، در حالی که برای پرهیزگاران آماده شده است؟ و چرا ربا می‌خورید که شما را در دوزخی فروافکند که برای کافران آماده شده است؟

در «تفسیر انوار القرآن» در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: این آیه کریمه دلیل بر آن است که بهشت و دوزخ هم‌اکنون آفریده شده‌اند و موجودند. و یکی از دلایل آنان همین آیات «أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» یا «أَعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» است. قول جمهور علما نیز همین است. در حدیث شریف آمده است: «مردی به محضر رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: حق تعالی فرموده است: (بهشتی که پهنای آن مانند آسمان و زمین است)، پس به من خبر دهید که در این صورت، دوزخ در کجاست؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: آیا می‌بینی که چون می‌آید همه چیز را می‌پوشاند، در آن وقت روز در کجاست؟ آن مرد گفت: در آن جایی که الله متعال بخواند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: پس همچنین است دوزخ، در آن جایی است که خدا بخواند».

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣٤﴾

آنان که مال‌هایشان را در حال ثروتمندی و تنگدستی (در راه الله) انفاق می‌کنند، و غضب خود را فرو می‌برند و از اشتباهات مردم می‌گذرند، و الله (اینچنین) خوبی کنندگان را دوست دارد. (۱۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الكاظمين الغيظ»: فرو برندگان خشم. «العافين»: در گذرندگان، بخشندگان.

تفسیر :

به تعقیب محکوم کردن ربا در آیات قبلی، آیه ذیل در باره انفاق و عفو و گذشت و تعاون تمجید بعمل آورده می‌فرماید: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ»

پرهیزگاران «همانان» اند که در «السَّرَّاءِ» یعنی: حالت آسانی و گشایش و راحت «و الضَّرَّاءِ» یعنی: در تنگی و سختی و رنج انفاق می‌کنند، واقعیت امر اینست که: انفاق، سخاوت می‌خواهد نه ثروت. ما نباید در حال رفاه از محرومان غافل باشیم و نه در تنگدستی بگوییم که ما خود به مشکل مواجه هستیم. یعنی خود ما در مضیقه هستیم.

«وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ» از صفات دیگر اینان یکی هم این است که هنگام غضب و خشم، حلم را بر خویشتن غالب می‌سازند و واردات نفس خود از قبیل انتقام را جاری نمی‌سازند بلکه بر آن پیروز می‌شوند و زمام خشم خویش را به دست می‌گیرند.

فرو خوردن خشم منتهای کمال است؛ مزید بر آن، خطاهای مردم را ببخشند؛ و تنها به عفو خطا اکتفا نورزند؛ بل به احسان و نیکی پیش آیند؛ «كظم غيظه: خشم خود را فرو خورد و آن را بروز نداد».

در حدیث شریف آمده است: «هرکس خشم خود را فرو خورد درحالی که بر اظهار و اجرای آن قادر است، الله متعال درونش را پر از امن و ایمان می‌کند».

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از اصحابش پرسیدند: «شما در میان خود به چه کسی پهلوان می‌گویید؟» گفتند: به کسی که پهلوانان نتوانند او را در کشتی به زانو در آورند. فرمودند: «نه! چنین نیست، بلکه قهرمان کسی

است که در هنگام خشم بر خود مسلط است».

درباره شیوه فرونشاندن خشم نیز در حدیث شریف آمده است: «همانا خشم و غضب از شیطان است و شیطان از آتش آفریده شده، پس چون یکی از شما خشمگین شد، باید وضو بگیرد». «و» پرهیزگاران همانانند که «از مردم درمی‌گذرند» یعنی: از مجازات کسی که به آنان بد کرده و مستحق مؤاخذه است، درمی‌گذرند. البته این فضیلت و کرامت در صورتی است که بر انتقام‌گشی قادر باشند.

«وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» و از جمله صفات دیگرشان یکی هم این است که در برابر ظلم گذشت می‌کنند و از کسانی که به آن‌ها بدی می‌نمایند درمی‌گذرند.

«وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (134)» و خدا افراد متصف به چنان اوصافی و الا را دوست دارد. واضح است کسیکه می‌خواهد محبوب الله شود باید از مال بگذرد و خشم و غضب خود را فروبرد.

خواننده محترم!

جامعه ای که رباخواری در آن وجود داشته باشد، در آن جامعه در اثر این سودخواری دو نوع مریضی اخلاقی به وجود می‌آید. حرص، طمع، بخل و خودخواهی در میان رباخواران. و نفرت، کینه، خشم و حسد در میان ربادهندگان. در شکست معرکه احد این هر دو نوع مریضی مقداری تأثیر داشتند. خدا به مسلمانان می‌فرماید بر عکس صفات و خصالی که در اثر رباخواری در میان طرفین پدید می‌آیند و رشد می‌کنند، در اثر انفاق در راه الله صفات و خصال دیگری پدید می‌آیند و رشد می‌کنند و بخشش و بهشت پروردگار با صفات و خصال نوع دوم به دست می‌آید نه با صفات و خصال نوع اول.

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٣٥﴾

و آنها که چون عملی زشت (و گناهی) را مرتکب شوند یا بر خویش ظلم کنند، (فورا) الله را یاد می‌کنند پس برای (محو) گناهان خود (از الله) آمرزش می‌خواهند، و می‌دانند که چه کسی به جز الله می‌تواند گناهان مردم را بیامرزد؟ و به آنچه (از کردار بد) کرده‌اند اصرار (و مداومت) نمی‌ورزند، در حالیکه انجام بد آن را می‌دانند. (۱۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فاحشة»: گناه بزرگ، چون: زنا، غیبت و... که اثر سوء وبد آن مردم را نیز در بر می‌گیرد. ظلم به خود مانند: شرابخواری و... که اثرش قبل از همه، به خود شخص (کننده ی کار) بازمی‌گردد.

بعضی مفسران، مراد از «فاحشة» را زنا و مراد از «ظلم» را سایر گناهان دانسته‌اند و بعضی دیگر مراد از «فاحشة» را گناهان کبیره و «ظلم» را گناهان صغیره دانسته‌اند. لَمْ يُصِرُّوا: پافشاری نکرده‌اند. هُمْ يَعْلَمُونَ: آنان از کار زشت خود خبر دارند.

تفسیر:

«وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً»: و از جمله صفات این پرهیزگاران یکی هم این است که هرگاه مرتکب گناه کبیره شوند، «أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ»: و از طریق تجاوز بر دیگران بر خویشتن ظلم نمایند، (ابن عباس گفته است: فاحشه یعنی زنا، و ظلم نفس یعنی کمتر از آن از قبیل نظر و لمس).

«ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ»: به الله خویش رجوع می‌کنند و به یاد عذاب او و آنچه

برای گناهکاران تهیه نموده می‌افتند و از خطا و اشتباه خود مغفرت می‌خواهند و بر کرده خویش پشیمان و نادم شده توبه کرده و بر آن تأسف می‌کنند.

بایدگفت که در برخی از اوقات از انسانهای متقی هم گناه سر میزند. ولی قابل یادآوری است که: خطرناک‌تر از انجام گناه، غفلت از گناه و بی‌توجهی به بدی وزشتی آن است. متقین اگر احياناً مرتکب گناه هم شوند، بلافاصله استغفار می‌کنند. واضح است که: نشانه‌ی تقوا، توبه از گناه است.

« وَ مَنْ يَعْفُرْ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ »: «وچه کسی جز الله، گناهان را می‌آمرزد» یعنی می‌دانند جز الله یگانه و یکتا کسی دیگر گناه را نمی‌بخشد و از خطا و اشتباه در نمی‌گذرد. در حدیث شریف آمده است: «ابلیس گفت: پروردگار! سوگند به عزتت که پیوسته فرزندان آدم را گمراه می‌کنم تا آن‌گاه که ارواحشان در اجسادشان باشد. حق تعالی فرمود: سوگند به عزت و جلالم که پیوسته بر آنان می‌آمرزم تا آن‌گاه که از من آمرزش بخواهند.» «وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ (135)»: «و» پرهیزگاران، در کنار تمام این‌ها بر گناه خویش نیز دوام و استمرار نمی‌بخشند و مکرراً مرتکب جرم و جنایت نمی‌شوند بلکه به حدی در اضطراب و افسردگی فرو می‌روند و اظهار پشیمانی و ندامت می‌کنند که به قبح و زشتی گناه پی برده و می‌دانند که بر آن‌ها لازم است تا توبه کنند چون می‌دانند حق تعالی تمام گناهان را می‌بخشد، چنین دانشی آنان را وادار می‌دارد تا توبه و استغفار کنند و از خدای عزیز و غفاری طالب عفو شوند.

از خصوصیت اشخاص متقی است که اصرار بر گناه نداشته باشد. زیرا اصرار بر گناه، نشانه‌ی سبک شمردن آن و غفلت از یاد الله است. و واضح است که: اصرار آگاهانه بر گناه، سبب محرومیت از مغفرت الهی است.

شان نزول آیه مبارکه:

عطاء در شأن نزول آیه مبارکه از ابن عباس (رض) روایت کرده است که: این آیه درباره خرما فروشی به نام «بنهان التمار» نازل شد که کنیتش «ابومقبل» بود، روزی زنی خوبرو از او خرما خرید، پس او آن زن را به‌سوی خود کشید و او را بوسید، اما بعد از این عمل خویش پشیمان گشته به خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و داستان خویش را به ایشان باز گفت. آن‌گاه این آیه کریمه نازل گردید.

أُولَئِكَ جَزَاءُ هُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّتْ تَجْرِي مِنَ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿١٣٦﴾

آنان پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و باغ‌های است که از زیر [درختان و قصر‌های] آن جویبارها جاری است و در آن (باغ‌ها و قصرها) همیشه می‌باشند، و ثواب عمل کنندگان چه ثواب نیک و خوب است. (۱۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَالِدِينَ»: جاودانگان. حال (أُولَئِكَ) است. «نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»: بهترین پاداش برای کسانی که برابر فرمان الله کار می‌کنند، بهشت است. مخصوص به مدح، یعنی (الْجَنَّةُ) محذوف است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«أُولَئِكَ جَزَاءُ هُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ»: پاداش این بر گزیدگان پرهیزگار که به چنان صفاتی

حمیده متصف اند در پیشگاه پروردگارشان این است که اوتعالی گناه آنان را می‌بخشد و از سر تقصیراتشان درمی‌گذرد و توبه‌شان را قبول می‌نماید، « وَ جَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ » و علاوه بر این‌ها مکافات جاودانگی در بهشت و رستگاری بزرگ و نعمت ماندگار را نیز به آنان ارزانی می‌دارد، بهشت‌هایی که حق‌تعالی برای چنین کسانی آماده نموده عبارت از باغ‌ها و بوستان‌های غنماندی و سرسبزی است که در آن نعمت‌هایی است که نه چشم آن‌ها را دیده و نه گوش شنیده و نه بر قلب انسانی خطور نموده است و از جمله زیبایی‌های این بهشت‌های یکی هم این است که از زیر آن جوی‌ها جاری است و دارای میوه‌ها، درختان و عذاهای رنگارنگ است که عظمت آن‌ها را فقط خدای بزرگ می‌داند.

باید گفت که تا زمانی که انسان از گناه پاک و منزّه نشود، شایستگی ولیاقت داخل شدن و ورود به بهشت را ندارد. در ضمن قابل یاددہانی است که : عفو و مغفرت الهی ، برای تربیت انسان است. واضح است که : تنها با آرزو نمی‌توان به الطاف الهی رسید، بلکه به رسیدن به آن کار و عمل ، جد او جهد لازم هم می‌خواهد.

«خَالِدِينَ فِيهَا» برای ابد در آن خواهند ماند. « وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (136) » چه نیکوست مکافات اشخاصی که به دستورات الله متعال عمل می‌نمایند!

در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «هیچ‌کسی نیست که مرتکب گناهی شود، سپس به هنگام یادآوری از گناهش برخیزد و وضو بگیرد، آن‌گاه دو رکعت نماز خوانده و از الله متعال از آن گناه خویش آمرزش بخواهد، جز اینکه الله متعال بر او می‌آمرزد - آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت کردند».

یادداشت :

باید یادآور شد که : آمدن کلمات «الْمُتَّقِينَ»، «الْمُحْسِنِينَ» و «العاملین» در پایان سه آیه پی درپی، نشانگر آن است که تقوا يك حالت انزوا و عزلت و حالت روحی نیست، بلکه حضور در صحنه، همراه با عمل و احسان است.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (137 الی 141) در باره موضوعاتی سنت الهی در آفرینش، فرجام و نهایت دروغگویان، مکافات پرهیزگاران ، سربلندی مؤمنان ، بحث بعمل آمده است . قابل یادآور است که :جنگ بدر و أحد پاداش مؤمنان و کیفر کافران و سنت الهی در میان مردم، همراه با حکمت پیروزی و شکست است. بیدون شک ، حق بر باطل پیروز می‌شود، هر چند طول بکشد. چنین شیوه ای در میان پیروان راستین پیامبران پیشین هم بوده که: فرجام نیک از آن مؤمنان خدادوست و فرجام بد از آن کافران است.(سوره انبیاء/ 105)، (سوره صافات / آیات متبرکه : 171 الی 173) .

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿١٣٧﴾

پیش از شما، سنت‌هایی الهی وجود داشت (و هر قوم، طبق اعمال و صفات خود سرنوشت‌هایی داشتند؛ که شما نیز؛ همانند آنرا دارید) پس در روی زمین، گردش کنید و ببینید سرانجام تکذیب‌کنندگان (آیات خدا) چگونه بود؟! ﴿١٣٧﴾

تشریح لغات و اصطلاحات :

«خَلَّتْ»: رفته است، گذشته است، سپری شده است «سُنُّنٌ»: جمع سنت: راهها، رویدادها، روشها، انظروا: ببینید، دقت کنید، بنگرید.

تفسیر :

قوانین و سنت‌های ثابتی بر تاریخ بشر حاکم است که شناخت آن، برای بشر بینهایت مفید و مهم است، طوری که می‌فرماید: «قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنُّنٌ»: ای کافران! پیش از شما ملل متعدّد و اقوام بسیار گذشته‌اند، و واقعات عظیم پدید آمده؛ و پیش از شما حوادث، وقایع و مجازات و سزا های نازل شده است، حق تعالی این مجازات را بر کافران و کسانی نازل نموده که پیامبران را تکذیب کردند، «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (137)»: تاریخ گذشتگان، چراغ راه زندگی آیندگان است. شما با سایر امت‌ها فرقی ندارید. عوامل عزّت یا سقوط همه یکسان است پس در زمین به سیر و سیاحت بپردازید و به آثار و نشانه‌های باقیمانده از خانه‌ها و قریه‌های‌شان بنگرید که چگونه تباهی و ویرانی به سراغ آن‌ها رفته و اهل آن چگونه دچار ذلّت و خواری شده‌اند تا شما با ملاحظه این آثار پند و عبرت بگیرید؛ زیرا این مناظر عبرتی برای تمام کسانی است که پند می‌گیرند و هر کس خواسته باشد پند و عبرتی بگیرد می‌تواند به این آثار بنگرد.

باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که مشاهده آثار امتهای بربادرفته، تأثیری در نفوس انسان‌ها به جامی‌گذار دارد که تنها شنیدن و یادآوری اخبار آنها، دارای چنان تأثیری نیست، به‌همین دلیل است که الله متعال ما را به سیر و سیاحت در احوال امت‌ها دستور داده‌است.

بلی! اراده‌ی الله متعال بر پایه‌ی نظم و قانون و روش خردمندانه جاری است که اسباب، به مسیبات و مقدماتی به نتایج ارتباط دارد و در هر عصری، جنگ با دشمن به ساز و برگ مناسب، نیازمند بوده است. (سوره انفال 60/).

این آیه تنبیهی بود برای منافقانی که در معرکه احد از فرمان پیامبر حق، سرباز زدند و نیز تذکری است که پیروزی بدر در پرتو پایداری، توکل خالصانه به خدا و قدرت و رحمت او بود و بس.

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٨﴾

این (قرآن) بیانگر (همان سنتها و بیان‌کننده حقائق واقعی) است برای مردم، و هدایت و پندی برای پرهیزگاران است. (۱۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَيَانٌ»: روشن‌گری. «هُدًى»: رهنمود، بصیرت به دین پایدار، «مَوْعِظَةٌ»: اندرز، پند، آنچه که قلب را رام کند و انسان را به اطاعت و فرمان حق فراخواند.

تفسیر :

«هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ»: سزاها و مجازاتی که: بر امت‌های گذشته نازل شده بیانی واضح برای مؤمنانی است که از این پندها و اندرزها بهره می‌برند، و از این تجارب می‌آموزند، یعنی در این قرآن توضیح و بیان کافی برای انسان‌ها آمده است. (طبری و بعضی از

مفسران چنان نظر دارند که اشاره به ما تقدم برمی گردد، پس معنی چنین است: این که برایتان توضیح دادم و از آن آگاهی یافتید از قبیل نابودی ملت های پیشین، انسان را بینا و گمراه را به راه می آورد و برای آنان پند و عبرت است.)
 مفسران می نویسند که؛ کلمه «هذا» یا اشاره به آیات 130 تا 137 است و یا اشاره به سنت ها و عبرت های تاریخ است که در آیهی قبل آمده بود.
 جمله «بَيَانٌ لِلنَّاسِ» آیه مبارکه می رساند که: قرآن، برای همه ی مردم، در همه زمان ها و مکان هاست، و قرآن، قابل فهم برای همه ی مردم، در هر عصری است.
 با آنکه قرآن برای عموم مردم است، ولی تنها انسانهای پرهیزگار و متقی پند پذیر هستند. طوریکه می فرماید: «و هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ (138)»: و در آن هدایتی و راهنمایی و پند و یادآوری مخصوص برای پرهیزگاران است که آن ها را بر راه درست رهنمون می سازد و از خطا و اشتباه محافظت می نماید و طوری تربیت می کند که پیوسته متوجه خود و مصیر زندگی خویش باشند. نباید فراموش کنیم که: روحیه ی انسانها در استفاده و بهره مندی از آیات الهی مؤثر است.

آنگاه در مورد شکست غزوه ی احد آنها را دلداری و تسلی خاطر داده و فرمود:

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾

و (شما ای مسلمانان) اگر مؤمنید سستی نکنید و غمگین مشوید که شما برترید. (۱۳۹)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«لا تهنوا»: سست نگردید، زبون و درمانده نشوید. «اعلوان»: برترها، غالب ها، چیره ها، جمع اعلی.

تفسیر:

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا»: ابن عباس (رض) در مورد شأن نزول این آیه مبارکه می فرماید: اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم در روز احد شکست خوردند، در این اثنا خالد بن ولید با دسته ای از سواران مشرک از فراز کوه حمله کنان روی آورد، پس رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین دعا کردند: «بارالها! آنان را بر ما پیروز و مسلط نگردان، خدایا! ما جز تو نیرویی نداریم، بارالها! در این سرزمین کسی جز همین نفرات وجود ندارد که تو را عبادت کند». آن گاه حق تعالی این آیات را نازل فرمود. همان بود که عده ای از تیراندازان مسلمان بر آنان حمله ور شده و سواران مشرک را زدند و از کوه عقب راندند. و این است معنای فرموده الله متعال «وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». ای مؤمنان! دچار ضعف، سستی، ناتوانی و شکست روحی به خاطر مصیبت پیش آمده از قبیل کشته شدن و شکست، نشوید و در همت های خویش سستی راه ندهید. و نباید فراموش کنید که: شکست موضعی در يك جنگ، نشانه ی شکست نهایی مسلمانان نیست. بناً اگر به ایمان و اطاعت برگردید، در جنگ ها به پیروزی خواهید رسید. طوریکه می فرماید: «وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ» «که شما برترید» بعد از این واقعه بر دشمنان و بر آنان پیروزید اگر در روز احد برای شما مصیبت بار آوردند، می دانید که در روز بدر چه به سرشان آوردید!

باید اضافه نمود که: در پیروزی و شکست ظاهری ملاک نیست، برتری به خاطر عقاید صحیح و تفکر سالم اصل است

«إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (139)»: در جهان بینی مادی، عامل پیروزی سلاح و تجهیزات است، ولی در بینش الهی، عامل پیروزی ایمان است یعنی «اگر مؤمن باشید» اگر واقعا و به حقیقت ایمان دارید، سست، اندوهگین و افسرده نشوید. در معرکه احد، به خاطر عدم اطاعت از فرماندهی، بر قوای اسلام شکست وارد شد، مسلمانان روحیه خود را از دست دادند، این آیه نازل شد که مبادا با شکست خود را ببازید، بلکه با تقویت ایمان خود را تقویت کنید که در این صورت برتری با شماست. طوریکه گفتیم در این آیه مبارکه، مؤمنان را به دلاوری و مردانگی و می دارد و به خاطر رویداد روز احد آنان را دلداری می دهد که هیچ گاه از پیکار و مبارزه سست و بی اراده نشوند، چون جایگاهشان خلد برین است. (آیه 111 سوره توبه)، (و آیات 10 الی 12 سوره صف).

إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٠﴾

اگر (در میدان احد) به شما آسیب رسید (پیشانی شوید) چون به قوم کافر نیز (در میدان بدر)، جراحتی همانند آن وارد گردید است، و این حوادث روزگار را در بین مردم می گردانیم (تا آنها را آزمایش کنیم) و تا الله مؤمنان (حقیقی) را مشخص سازد، و از شما شهیدانی بگیرد، و الله ظالمان را دوست ندارد. (۱۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَرْحٌ»: آسیب، زخم. الْأَيَّامُ: زمانهای پیروزی، سایر زمانهای مختلف. «نُدَاوِلُهَا»: میان مردم آن را می گردانیم، مانند رویداد روزهای بدر و احد. «العلم الله»: تا خدا معلوم بدارد، علم خود را بنمایاند. «وَيَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ»: از میان شما گواهانی بگیرد.

تفسیر :

این آیه ضمن دلداری به مسلمانان، واقعیتی را بیان می کند و آن این که اگر شما به منظور حق و برای هدفی الهی متحمل ضرر جانی شده اید، دشمنان شما نیز کشته و مجروح داده اند. اگر شما امروز در احد پیروز نشده اید، دشمنان شما نیز دیروز در بدر شکست خورده اند، پس در سختی ها و مصیبت ها بردبار و با حوصله باشید.

شان نزول آیه مبارکه :

راشد بن سعد (رض) در بیان شأن نزول آغاز این آیه مبارکه می فرماید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم اندوهگین و ناراحت از احد بر می گشتند، زنی همراه با جنازه های شوهر و پسرش که هردو شهید شده بودند، می آمد و به خاطر آن دو فغان و شیون می کرد و بر سر و صورتش می زد، در این اثنا پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم مناجات کنان با پروردگارشان گفتند: «آیا با پیامبرت همچنین می کنند؟! پس حق تعالی نازل فرمود: «إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ» اگر کشته و زخمی شدید، یقین بدانید مشرکان نیز مانند شما مصیبت داشتند.

«اگر به شما قرحی رسیده» قرح: یعنی زخم و آسیب است «آن قوم را نیز آسیبی همانند آن رسیده است» یعنی: اگر آنها در روز احد بر شما دست یافتند و آسیب وارد کردند، شما نیز در روز بدر آنان را - با کشتن هفتاد تن از نخبگان و سردمداران شان - خوار و ذلیل ساختید.

تفسیر :

« وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ »: «و ما این روزها» ی پیروزی و نصرت «رادر میان مردم به نوبت می‌گردانیم» در وقایعی که میان امت‌ها و ملت‌ها در جنگ‌ها روی می‌دهد.

بلی! سنت ما بر این رفته است که پیروزی را میان امت‌ها دستگردان نماییم، گاهی این گروه غلبه نماید و گاهی آن گروه دیگر، چنان‌که ای مسلمین! برای خود شما در روز بدر و احد این حالت و رخداد اتفاق افتاد، اما بدانید که سرانجام، پیروزی با مؤمنان است، روزی غمگین می‌شوی و روزی مسرور.

«و لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» یعنی الله متعال چنین کاری را انجام داد تا شما را در بوته‌ی آزمایش قرار دهد و معلوم شود چه کسی در میدان معرکه و دوران مشکلات و سختی‌ها صبور و شکیباست، و مؤمن و منافق را مشخص کند.

تا پاداش به آنان تعلق گرفته بتواند و الاخدای سبحان به علم ازلی خود همه چیز را می‌داند.

«و يَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ» یعنی تا کرم و فضل و شرافت شهادت در راه الله متعال را به بعضی ارزانی دهد.

باید گفت که: کسانی که در راه الله کشته شوند، شهید می‌نماند. بعضی گفته‌اند: بلکه سبب نامگذاری آنها به «شهید» این است که: نیل به بهشت برای‌شان شهادت داده شده‌است.

قابل یادآوری است که؛ کلمات «شهداء»، «شهید» و «شاهد» در قرآن به معنای «گواه» است، لیکن به دلیل شأن نزول و مسأله جنگ و موضوع زخم و جراحت در جبهه، اگر کسی کلمه‌ی «شهداء» را در این آیه به «کشته شدگان در راه خدا» معنی کند، به خطا نرفته است.

« وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (140) »: یعنی خدا تجاوزگران را دوست ندارد، از جمله منافقینی که در روز احد از پیامبر صلی الله علیه و سلم جدا شدند.

شأن نزول آیه 140:

233- ابن ابوحاتم از عکرمه روایت کرده است: چون اخبار جنگ احد دیر به زن‌ها رسید، عده‌ای از آن‌ها برای کسب خبر از شهر (مدینه) بیرون آمدند. ناگاه دو نفر سوار بر شتر از راه رسیدند. زنی از آنان پرسید: از رسول الله صلی الله علیه و سلم چه خبر؟ گفتند: زنده است. زن گفت: اکنون که پیامبر صلی الله علیه و سلم زنده است پروای دیگر ندارم که خدا بندگان خویش را به درجه شهادت نایل می‌گرداند. طبق گفتار آن زن آیه مبارکه « وَ يَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ » نازل شد.

ابن ابوحاتم از عکرمه روایت کرده است: چون اخبار جنگ احد به زنان مدینه دیر رسید، برای کسب خبر بیرون آمدند، ناگاه دیدند کسانی پیکر دو جوان شهید را بالای یک الاغ و یا یک شتر بار کرده به آنجا رساندند. زنی که از انصار بود، پرسید: این شهیدان کیستند؟ گفتند: فلان و فلان، یکی برادر آن زن بود و دیگری شوهرش (و یا یکی از این دو شهید شوهر و دیگری پسرش بود) زن در آن حالت جان‌گداز پرسید: رسول الله صلی الله علیه و سلم چه شد؟ گفتند: زنده است، گفت: چون او زنده است دیگر هیچ پروا ندارم که خدای توانا بندگان خویش را به مقام شهادت بزرگ و گرامی می‌دارد. طبق گفتار آن

زن کلام الهی «وَيَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ» نازل شد. (ابوالفضل محمود الألوسی، تفسیر روح المعانی، همان منبع، ج 4، ص 69.)

یادداشت توضیحی :

مسلمانان باید با توجه به موارد ذیل موضع و روحیه قوی و مستحکم داشته باشند:

- «أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» شما بلند مرتبه‌اید.

- «فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ فَرْحٌ» دشمنان شما نیز زخمی شده‌اند. (مسلمانان نباید در صبر و بردباری از کفار کمتر باشند)

- «تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا» این روزهای تلخ سپری می‌شود. (حوادث تلخ و شیرین، پایدار

نیست، و حوادث و جریانات تاریخی، به اراده‌ی خداوند متعال محقق‌پذیر است.)

- «وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» خدا مؤمنان واقعی را از منافقان باز می‌شناساند. (در جنگ و

فراز و نشیب‌های زندگی، اهل ایمان از مدعیان ایمان باز شناخته می‌شوند)

- «وَيَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ» خداوند از شما گواهانی را برای آینده تاریخ می‌گیرد. (خداوند از

خود شما گواهانی گرفت که چگونه نافرمانی از رهبری موجب شکست می‌شود)

- «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» خداوند مخالفان شما را دوست ندارد. (پیروزی موقت کفار،

نشانه محبت خداوند به آنان نیست.)

وَلِيَمْحَقَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَّ الْكَافِرِينَ ﴿١٤١﴾

و [نیز این پیروزی ها و ناکامی ها] برای آن است که کسانی را که [از روی حقیقت]

ایمان آورده اند [از عیوب و آلودگی ها] تصفیه و پاک کند، و کافران را نابود نماید.

(۱۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَلِيَمْحَقَّ» فعل مضارع از مصدر تمحیص به معنی پاک‌ی از آلودگی، تصفیه، تا

خالص گرداند، عیب و ایرادشان را پاک نماید و بزداید، و یَمْحَقَّ: هلاک می‌کند، نابود

می‌گرداند، به تدریج می‌کاهد، کم می‌کند.

تفسیر :

فحوای این آیه مبارکه می‌رساند که الله متعال می‌خواست نقاط ضعف مسلمانان را با

شکست در جنگ احد به آنان نشان دهد تا به فکر اصلاح و جبران نقایص بیافتند و برای

حرکت‌های بعدی آمادگی لازم را داشته باشند. علما می‌فرمایند که: در بسیاری اوقات

شکست‌های سازنده و بیدارگر، از پیروزی‌های غافلانه و بدون عمق مطلوب‌تر است.

«وَلِيَمْحَقَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» ای مؤمنان! اگر به شما در راه الله آسیبی واذیتی می‌رسد و

کشته یا مجروح می‌شوید، کفار نیز دچار چنین حالتی می‌شوند، این سنت و روش الله

است. «تا خدا، مؤمنان را پاک گرداند» ایشان را از گناهانشان پاک و خالص گرداند و

پس از آن، صحیفه‌های اعمال‌شان پاک و پاکیزه شده و جز حسنات هیچ شایبه دیگری در

آنها باقی نماند.

برای اهل ایمان، شکست یا پیروزی سعادت است. زیرا یا شهادت، یا تجربه، یا غلبه بر

دشمن را به دست می‌آورد.

باید گفت که: روزگار دنیا داد و ستد دارد گاهی پیروزی است و زمانی دیگر شکست،

گاهی سرور و خوشحالی است و زمانی دیگر غم و اندوه، خدای تعالی روزها و شب‌ها را

در بین امت‌ها و ملت‌ها دگرگون می‌کند، بر این اساس روزگاری امتی را می‌بینی که

پیروز و غالب است و زمانی دیگر شکست خورده، ذلیل و مغلوب .
 باید گفت که فتح و شکست چیزی است متغیر؛ مقصد این بود که مؤمنان را مقام بلند شهادت عطا فرماید، و مؤمن را از منافق نقد و سره نماید؛ مسلمانان را اصلاح، و یا از ذنوب پاک سازد، و کافران را آهسته آهسته محو و نابود گرداند. وقتی که کافران به غلبه عارضی و کامیابی موقتی مسرور و مغرور شده در کفر و طغیان بیش از پیش غلو کنند بیشتر مستحق قهر و غضب الهی خواهند شد. بنابراین علت، این هزیمت عارضی بر مسلمانان وارد شد؛ و الا الله متعال از کافران راضی نیست.
 و باید یادآور شود که: برای الله متعال در همه این اعمال حکمت‌هایی است از جمله اینکه او می‌خواهد قلب‌ها را با این مصیبت‌ها و مشکلات و جنگ‌ها بیازماید:
 «وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِيْنَ (141)»: شکست امروز مهم نیست، پایان کار اصل است. طوریکه فحوای آیه مبارکه می‌رساند: تا مؤمن را از کافر و صادق را از کاذب جدا کند و از جمله اینکه اوتعالی می‌خواهد از میان امت محمد صلی الله علیه وسلم گروهی را به عنوان شهید برای خود دوست بگیرد و رنه پروردگار به تمام امور حتی قبل از وقوع آن‌ها عالم و آگاه است ولی این علم به کسانی ظاهر می‌شود که قضا و قدر الهی بر او صورت می‌گیرد، پس کسی که از یاری دادن الله متعال روی گرداند و پیامبرانش را تکذیب کند چنین شخصی ظالم و ستمگار است و حق‌تعالی ستمگران را دوست ندارد؛ زیرا خدای تعالی ظلم را حتی بر خود نیز حرام نموده چه رسد به دیگران، پروردگار همواره ستمگران را مذمت نموده و به جزای دردناک تهدید کرده است. (تفسیر مسیر)
 «وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِيْنَ» «و کافران را نیست و نابود سازد» یعنی: ریشه‌شان را به سبب سرکشی و طغیان‌شان از بیخ برکند و آنها را مستأصل گرداند زیرا آنان چون پیروز گردند، سرکش و مغرور و متجاوز می‌شوند و این خود سبب تباهی و نابودی آنان می‌گردد.

پس این آیات، بیانگر حکمت غلبه نهایی کفار بر مؤمنان در روز احد است، که در اینجا به سه حکمت پرداخته شده است:

- 1 - متمایز ساختن و معلوم‌گردانیدن اهل ایمان و پایداری در صحنه عمل.
- 2- رسیدن بعضی از مؤمنان به فیض شهادت.
- 3 - افکندن کفار در چاله طغیان و استکبار تا این امر به استدراج و نابودی کاملشان به انجامد. (بنقل از «تفسیر انوار القرآن»

یادداشت تاریخی :

سیرت نویسان نقل نموده اند که : اثر این زدودن (تمحیص) از آلودگیها و خطاها ثمره اش غزوه ی «حمرء الاسد» در هشت مایلی مدینه گردید که به فرمان پیامبر صلی الله علیه وسلم ، آنان که در معرکه احد شرکت کرده بودند، روز یکشنبه، هشتم ماه شوال سال سوم هجری، دشمن را تعقیب کردند. آن مجاهدان نیز در خدمت پیامبر - با قلبی آرام و مطمئن و اراده‌ای استوار و راستین اما با بدنی زخمی و خسته و خونین رهسپار شدند و روزهای یکشنبه (روز حرکت)، دوشنبه، سه شنبه و چهارشنبه، هشتم تا یازدهم شوال همان سال در حمرء الاسد ماندگار شدند و پس از اطمینان از فرار دشمن، به مدینه بازگشتند. بی تردید این غزوه، تتمه و تکمله و بخشی از جنگ احد به حساب می آید.
 (تفصیل جنگ های پیامبر صلی الله علیه وسلم را خواننده جلیل القدر در کُتب متعدد تأریخ

مطالعه خواهند فرمود).

خوانندگان گرامی!

بحث همانا بحث معرکه از اهل احداست: در آیات متبرکه قبلی دریافتیم که نباید مؤمنان، غمگین، اندوهگین یا سست و درمانده شوند؛ چون آن بلا و مصیبتی که بر آنان وارد شده، در سنت پایدار پروردگار در میان مردم دست به دست می‌گردد و هر دوره ای نوبت کسی است؛ این هم بدان سبب تا اهل ایمان از هرگونه پلیدی و زشتی پاک شوند. از طرفی دیگر نیز این آزمون مهم جنگ احد، تقویتی معنوی و روحی و دلداری مؤمنان را در بر داشت تا در مسیر عشق به مبارزه و دفاع از کیان دین، ملت و سرزمین، آزموده شوند و صفاتی کسب کنند که پیروزی را به ارمغان آورد.

در آیات متبرکه (142 الی 148) به روشنی اشاره بعمل می‌آید که: سعادت روز بازپسین در گرو جهاد و بردباری است و در این دنیا پایداری در راه پیمان آغازین، گردآمدن پروانه وار پیرامون وجود مبارک پیامبر در میدان نبرد، فداکاری و نیکویی و به حق و عدل و داد رفتار نمودن است. (فرقان)

بصورت کل باید گفت که در آیات (142 الی 148) نکوهش برخی از اهل احد، نکوهش و رهنمودهای برخی از مؤمنان و این که: مرگ در اختیار خدا است، بحث بعمل آمده است.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ ﴿١٤٢﴾

آیا گمان دارید که (تنها با ادعای ایمان) به بهشت داخل می‌شوید؛ در حالی که خداوند هنوز مجاهدان از شما معلوم نداشته، و صابران را مشخص و جدا نساخته است؟! (۱۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ام»: آیا؟ حسبت: پنداشتید، گمان بردید. لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ: هنوز خدا مشخص نکرده است.

«لما»: برای نفی قریب الحصول و مورد انتظار است که تاکنون واقع نه گشته.

تفسیر:

این آیه مبارکه به امر جهاد و صبر و مقاومت مؤمنان اشاره می‌کند. زیرا راه سیدن به جنت همانا صبر و جهاد است. قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» (آیه 24 سوره رعد) (فرشتگان هنگام دیدار جنتیان به آنان می‌گویند): بخاطر استقامتی که کردید، بر شما درود باد. پس چه نیکوست سرای آخرت. در این آیه مبارکه اگر ملاحظه بفرمایید: تعبیر زیبایی است، نمی‌گوید سلام بر شما به خاطر حج و روزه و زکات، زیرا انجام هر عملی نیازمند صبر و پایداری است. در آیه مبارکه می‌فرماید: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ» از امیدهای بیجا و آرزوهای باطل باید دست برداریم. طوری که در آیه آمده است: یعنی ای گروه مؤمنان! آیا گمان می‌کنید بدون آزمایش و پاکسازی به بهشت نایل می‌شوید؟! یعنی ای مؤمنان! بدون آزمون و خالص گردیدن و پاکسازی از پلیدیها و بردباری در راه حق، این آرزوی شما محقق نخواهد شد. (سوره عنکبوت، آیات متبرکه 1 الی 2).

به یاد داشته باشید که: کلید جنت، همانا صبر و جهاد است. صبر در برابر مصیبت، معصیت و انجام عبادت و حضور در جبهه‌ی جهاد اکبر و جهاد اصغر.

در این آیه مبارکه با استفاده از واقعه احد و صبر و استقامت از مصیبت وارده می‌

فرماید آیا فکر میکنید که بدون رنج و زحمت، آنجا خواهید رسید؟
 آیا فکر میکنید که بدون جهاد و استقامت در راه الله می توانید به جنت داخل شوید یعنی داخل شدن به جنت تنها به نام مسلمان شدن و یا عقیده بدون عمل داشتن نیست. تا اینکه خداوند و شما را مورد امتحان و آزمایش قرار ندهد که چه کسی خالصانه جهاد میکند و هنگام جنگ بر مصیبت وارده صبر و پافشاری می کند. و هر نوع سختی و مصیبت را تحمل میکند و برای هرگونه فداکاری آماده باشد.
 در نهایت باید گفت که : ایمان قلبی کافی نیست، تلاش و عمل نیز لازم است. جنت را به بها دهند نه بهانه.

« وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (142) »: یعنی در راه او تلاش و جهاد نکرده اید تا خدا جهاد و شکیبایی شما را در سختی ها و مشکلات مشخص کند.
 مراد از: «وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ...». «هنوز خدا جهادگراتان را معلوم نداشته»؛ نفی علم از حق تعالی نیست، بلکه مراد از آن، عدم ظهور عینی این امر در عرصه واقعیت است، چرا که در حقیقت، الله متعال همه چیز را از ازل می داند، پس هدف؛ برپا داشتن حجت بر مردم است تا از آنان کاری به عرصه ظهور آید که موجب ورودشان به بهشت و احراز شایستگی آمرزش حق تعالی گردد.

مفسر طبری فرموده است: یعنی ای یاران محمد! آیا گمان برده اید که به کرم پروردگارتان نایل می آید، در حالی که جهادگران در راه خدا و شکیبایان و صابران بر سختی و رنج برای بندگان مؤمن من هنوز معلوم نشده است؟ (تفسیر طبری).
 باید یادآور شد که : جهاد و مبارزه انواع گوناگون دارد:

- 1- همانا جهاد با نفس بدفرما و نفس شیطانی بخصوص در دوران جوانی،
- 2- جنگ و مبارزه با دشمن با جسم و جان برای پیشرفت کلمه ی خدا و مصون ماندن سرزمین و وطن از حمله ی دشمن،
- 3- جنگ ، مبارزه و جهاد با مال و دارایی در راه دین و ملت و مصلحت همگانی،
- 4- جهاد علیه باطل و پشتیبانی از حق ، و غیره ...

وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿١٤٣﴾

و به راستی شما مرگ (و شهادت در راه الله) را پیش از آنکه با آن روبرو شوید، آرزو می کردید، پس آن را دیدید، در حالی که به آن نگاه می کردید. (۱۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ» (منسی): آرزوی مرگ و شهادت در راه خدا می کردید «تَلْقَوْهُ»: با آن روبرو شوید و هول و هراس را دریابید. «أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ»: در اندیشه فرو می روید و گشتن دوستانتان را می نگرید که چرا شکست خوردید؟

شان نزول 143 :

ابن ابی حاتم به نقل از ابن عباس (رض) می فرماید : مردانی از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم می گفتند: ای کاش! روزی مانند روز بدر، برای ما دست می داد تا با مشرکان بجنگیم و با خیر و خوبی مورد آزمون قرار بگیریم تا به درجه ی شهادت و نعمت بهشت نایل آییم. خداوند معركة احد را نصیب شان فرمود و این آیه را نازل کرد.

تفسیر :

«وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَتُّونَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ» : بدرستی که شما آرزوی شهادت می کردید قبل از اینکه وارد جنگ شوید (حرب احد) و می گفتید در خارج مدینه جنگ باید کرد تا مشرکان تصور نکنند از آنان ترسی در دل داریم به آنان گفته شد.

« فَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَآيَاتِنَا وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (143) » : پس بتحقیق آنچه که آرزوی آنرا داشتید اکنون آنرا با چشم سر مشاهده میکنید ، همچنان شما کشته شدن برادران خود را دیدید، و خود در جنگ نظارت داشتید. پس بجای حمله و اشتیاق شهادت، هزیمت و فرار چه معنی دارد و حال آنکه شما می نگرید یاران و برادران شما کشته و شهید می شدند یا نگاه می کردید که پیغمبر زخم خورد، او را تنها گذاشته و در خلاص خود می کوشیدید.

در حدیث شریف آمده است: «لا تتمنوا لقاء العدو، وسلو الله العاقبة، فإذا لقيتموهم فاصبروا، واعلموا أن الجنة تحت ظلال السيوف». «آرزوی رویارویی با دشمن را نکنید و از خدا عاقبت بخواهید، اما چون با آنان روبرو شدید، پایداری ورزید و بدانید که بهشت در زیر سایه های شمشیرهاست».

این آیه وقتی نازل شد که کفار شایع کردند که محمد صلی الله علیه وسلم کشته شده است و منافقان گفتند: اگر او کشته شده است بیایید به دین اول خود برگردیم.

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾

و محمد جز فرستاده ای نیست، که به راستی پیش از او (نیز) فرستادگانی (بوده اند و) گذشتند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما به عقب می گردید (و عقیده و دین خود را رها می کنید؟) و هر کس به عقب بازگردد (و عقیده و دین راستین را رها کند) هرگز به خدا زیانی نمی رساند، و به زودی خداوند سپاسگزاران را ثواب می دهد. (۱۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«خَلَّتْ» : آمده است، بوده است، گذشته است. «انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» : به عقب بازمی گردید، از آیین خود بازمی گردید، عقیده ی خود را رها می کردید؟ «اعقاب» : جمع عقب: پاشنه ها، پشت سر، فرزند، فرزند فرزندان. این جمله استفهام انکاری است؛ یعنی، محمد، خدا نیست که شما پس از مرگ او به سوی کفر بازگردید.

تفسیر :

مفسران در شأن نزول این آیه مبارکه فرموده اند : هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم در احد زخمی شدند، شیطان فریاد زنان گفت: اینک محمد کشته شد! در این هنگام منافقان (که در کنار مسلمانان قرار داشتند) پیشنهاد کردند که برویم نزد عبدالله بن ابی تا از ابوسفیان برای ما امان بگیرد. و حتی برخی تا به آنجا پیش رفتند که گفتند اگر محمد صلی الله علیه وسلم واقعاً پیامبر خدا بود چگونه کشته شد، برویم اکنون به دین نیاکان خود برگردیم. در جواب به همین مطالب ارشاد می شود که اگر «حق پرستی» شما تنها به شخصیت محمد صلی الله علیه وسلم وابسته است و اسلام شما آن قدر سست است که به محض رفتن محمد صلی الله علیه وسلم از دنیا به همان کفری باز می گردید

که از آن بیرون آمده بودید، دین خدا به شما نیازی ندارد. و این آیه مبارکه نازل شد: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ»: محمد فقط پیامبر است و قبل از او پیامبران دیگری گذشته اند. لذا او هم می‌میرد چنان‌که پیامبران دیگر مردند، همچنین ممکن است کشته شود، چنان‌که بعضی از آنها کشته شدند. البته این، قبل از نزول آیه (67) از سوره «مائده» بود که الله متعال در آن حفظ جان پیامبرش صلی الله علیه وسلم را از گزند دشمنان دعوت تضمین کرد.

«أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ»: آیا اگر بمیرد یا کفار او را به قتل برسانند، بعد از ایمان به کفر برمی‌گردید؟

«وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً» یعنی هرکس از دین برگردد، به خدا زیانی نمی‌رساند، یعنی کفر مردم، ضرری برای خداوند ندارد. بلکه به خود او ضرر می‌رساند و خود را در معرض قهر و عذاب قرار می‌دهد.

«وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (144)»: خدا ثواب و پاداش مطیعان را می‌دهد، آنهایی که ثابت قدم ماندند و از دین اسلام دست برنداشتند. مقاومت در راه حق، بهترین نوع شکر عملی است که پاداشش با الله متعال است. سپس خدا خبر داد که هر موجود زنده ای اجلی دارد که نه جلو می‌افتد و نه عقب.

قابل یادآوری است که: در هنگام درگذشت پیامبر صلی الله علیه وسلم که اصحاب بسیار سراسیمه و حیران شده بودند تا بدانجا که عمر (رض) تهدید کنان می‌گفت: اگر کسی بگوید که محمد صلی الله علیه وسلم رحلت کرده است، گردنش را می‌زنم! بلی! در این هنگام، ابوبکر صدیق (رض) فرمود: «هرکس محمد صلی الله علیه وسلم را می‌پرستد، پس بداند که یقیناً محمد صلی الله علیه وسلم درگذشت و هرکس الله متعال را می‌پرستد، بدون شک الله زنده است و نمی‌میرد. آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت نمود.»

لذا این آیه کریمه خود، تمهید و زمینه‌سازی برای امر درگذشت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم است. «تفسیر انوار القرآن»

شان نزول آیه 144:

235- ابن منذر از عمر بن خطاب (رض) روایت کرده است: در غزوه احد از نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم پراکنده شدیم و من به کوه بالا شدم و از یک یهودی شنیدم که می‌گفت: محمد کشته شد. گفتم: از هیچکس نشنوم که بگوید: محمد کشته شد و گرنه گردنش را می‌زنم، ناگاه دیدم رسول الله و سپاه اسلام به عقب برمی‌گردند. پس الله بزرگ آیه: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ ...» را نازل کرد.

236- ابن ابوحاتم از ربیع روایت کرده است: در روز احد مصایب فراوان دامنگیر مسلمانان گردید، مردم یکدیگر را برای اجتماع بر گرد رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوت کردند. عده‌ای گفتند: پیامبر کشته شد، عده‌ای دیگر گفتند: اگر پیغمبر ابداً کشته نمی‌شد. و گروهی دیگر گفتند: در راهی که پیامبرتان می‌جنگید نبرد نمایید تا خدای جهان پیروزتان گرداند و یا به او ملحق شوید. بنابراین الله متعال آیه: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ» را نازل کرد (طبری 7941 از ربیع بن انس و از قتاده 7940 به قسم مرسل روایت کرده، دارای شواهد مرسل است که با آن‌ها قوی می‌شود).

237- بیهقی در «دلایل» از ابو نجیح روایت کرده است: مردی از مهاجرین از کنار مردی از انصار که در خاک و خون می‌تپید گذشت و گفت: خوب خبر داری که پیامبر

کشته شد؟ مرد انصاری از خاک و خون سر برداشت و گفت: اگر محمد کشته شده باشد او رسالت خویش را انجام داد حالا شما برای دفاع از دین بجنگید. پس این آیه نازل شد (طبری 7944، بیهقی در «دلایل» 3 / 248 از ابن ابونجیح از پدرش روایت کرده اند).

238- ابن راهویه در مسند خود از زهری روایت می‌کند: ابلیس در روز احد به صدای بلند گفت: محمد کشته شد. کعب بن مالک (می‌گوید: من اولین کسی بودم که رسول خدا را دیدم و چشمان مبارک او را از زیر کلاه خود شناختم و به صدای بلند گفتم: رسول خدا اینجاست. پس آیه: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ ...» نازل شد.

داستان زخمی شدن پیامبر اسلام در احد :

بعد از اینکه لشکر مسلمانان شکست خورد و پراکنده شد، از سوی مشرکان با همدستی شیطان، شایعه‌ی کشته شدن پیغمبر به گوش مسلمانان رسید و عده‌ی حیران و مکتاثر شدند.

داستان این شایعه بشرح ذیل در تواریخ به بیان گرفته شده است: یکی از مشرکان به نام «عمر و پسر قمیئه‌ی حارثی» سنگی به سوی حضرت محمد پرتاب کرد، صورتش را زخمی و خون آلود نمود و دندان پیشین وی را شکست؛ آن دشمن خدا، چنانفکر کرد که پیامبر را کشته است. در میان مردم چیغ و فریاد کشید: محمد را کشتیم. آن گاه کسانی دیگر این شایعه را باز گفتند. انس پسر نضر (رض) گفت: ای مسلمانان! اگر محمد کشته شده، بدانید که الله از زنده است و مرگ ندارد؛ پس در راه آن هدفی بجنگید، که او جنگد. آن بزرگوار، شمشیرش را محکم گرفت و جنگید تا به دیدار دوست رسید. این است که این آیه چنین می‌فرماید: «و ما محمد الا رسول...».

مطالعه کننده گرامی !

از جمله درس آموزنده این آیه مبارکه اینست که: جامعه‌ی اسلامی باید چنان تشکل و انسجامی داشته باشد که حتی مرگ رهبر به آن ضربه‌ای وارد نه نماید. پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم نیز تابع سنت‌های الهی و قوانین طبیعی همچون مرگ و حیات است. در ضمن باید گفت که: عمر پیامبر محدود است، نه راه او، شخص مسلمان ایمان خود را چنان باید ثابت و استوار سازید که حوادث تاریخ آن را نلرزاند. و به آن تاثیر نداشته باشد.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّوجَّلاً وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٥﴾

و هیچ کسی جز به حکم الله نمی‌میرد، و (الله) اجل (وقت مرگ هرکس) را نوشته و معین نموده است، و هر کس که ثواب این دنیا را بخواهد از آن به او می‌دهیم، و هر کس که ثواب آخرت را بخواهد، از آن به او می‌دهیم، و بزودی ثواب شاکران را می‌دهیم. (۱۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كِتَابًا مُّوجَّلاً»: سرنوشتی روشن و مقرر، زمانی دقیق و محدود، نوشته‌ای معلوم و مدون.

تفسیر :

«وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» یعنی هیچ جاننداری جز به اراده و مشیت خدا نخواهد مرد. یعنی هیچ امکان ندارد شخصی قبل از فرا رسیدن اجلش بمیرد یا این اجل از وقت معین به تأخیر افتد یعنی اینکه با فرار از جنگ، نمی‌توان از مرگ فرار کرد. در این هیچ جای شکی نیست که : مرگ، به دست ما نیست، طوریکه آیه مبارکه «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» بیان یافت، ولی اراده و تعیین هدف به دست ماست. «كِتَابًا مُّوَجَّلًا»: اجل هرکس نوشته شده و معین شده است، و زمان آن مشخص است. پس و پیش ندارد.

منظور این است آنها را به جهاد و روبرو شدن با دشمن تحریک و تشویق کند؛ چرا که ترس عمر را افزایش نمی‌دهد و شجاعت و تهوّر از آن نمی‌کاهد، پرهیز تقدیر را دفع نمی‌کند، و انسان هرچند خود را در معرض مخاطرات و مهالک قرار دهد، قبل از فرا رسیدن اجلش نخواهد مرد.

«وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا»: آنکه از جهاد خود به دنبال شهرت، ستایش دیگران و غنیمت دنیا باشد به چنین اموری می‌رسد ولی در آخرت هیچ نصیبی از ثواب و پاداش و اجر ندارد. کنایه از کسانی است که آرزوی غنایم داشتند. آنگاه خدا مشخص کرد که فراهم شدن دنیا برای آدمی جای رشک و بخالت نیست؛ زیرا به نیک و بد داده می‌شود. حال که دنیا و آخرت در برابر ماست، مسیر ابدیت و رضای خالق را باید انتخاب کنیم. «وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا» و هرکس هدفش از عمل، پاداش آخرت باشد در حالی که سهم دنیویش را می‌دهیم، پاداش آخرتش را کاملاً و بدون نقص می‌پردازیم. یعنی کسیکه از جهاد خود رضای پروردگار و اعلائی کلمه او را مد نظر داشته باشد مکافات چنین کسی به فراوانی داده خواهد شد و سعی و کوشش وی در این راه بی‌سپاس نخواهد ماند.

طوریکه می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ . وَ سَنَجْزِي الْأَشَاكِرِينَ (145)»: گناهان چنین شخصی بخشیده می‌شود و برایش نعمت بهشت و روشنی چشم در جاودانگی ابدی خواهد بود و حق تعالی هیچگاه سعی و تلاش نیکوکاران و استقامت کنندگان را ضایع نمی‌سازد.

یعنی اینکه هرکه به این دین مبارک ثابت قدم باشد، به دین و دنیا به هر دو فایز می‌گردد؛ به شرطی که قدر این نعمت عظمی را بشناسد.

از علی (رض) روایت شده است که فرمود: «پایداران بر دین خویش، ابوبکر و اصحاب وی هستند»، و علی س همیشه می‌فرمود: «ابوبکر امیر شکرگزاران بود».

وَكَايِنُ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ﴿١٤٦﴾

وچه بسیار پیامبرانی گذشته‌اند که همراه آنها مردمان یکتاپرست بسیار با کفار قتال (جهاد) کردند، پس به سبب آنچه در راه الله به آنها رسید، سست و ناتوان نشدند، و (در مقابل دشمن) ذلیل نگشتند (و سر تسلیم خم نکردند بلکه صبر کردند) و الله صبر کنندگان را دوست دارد. (۱۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كَايِنٌ»: به معنای «کم»؟ یعنی، چه بسیارن! چه بسا! «رَبِّيُونَ»: ربانیان هستند که به

خداپرستی و شناخت مقام ربوبیت حق تعالی نسبت داده شده‌اند. یا (ربیون) به معنای جماعت‌های بسیار است، که مفرد آن «ربی»، به معنای جماعت و گروه می‌باشد. «مَا اسْتَكَاثُوا» (کین): تسلیم دشمن نگردیدند، در برابر ناحق و زور سر فرود نیاوردند، خود را خوار و زبون نشان ندادند.

تفسیر :

تاریخ انبیا همواره همراه با مبارزه بوده است. طوریکه می‌فرماید: «وَ كَانُوا مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ» چه بسیار پیامبرانی بوده‌اند که خداپرستان زیادی در رکاب آنان برای اعلائی گفته‌ی خدا به جنگ و نبرد برخاستند و بسیاری از دانشمندان ربانی و بندگان صالح در کنار آنها جنگیدند، و در میان آنها تعدادی هم کشته شدند. آنان در اثر مشکلات و سختی‌هایی که در راه الله به آنان رسید دل شکسته نشدند، از خود ضعف نشان ندادند و در برابر باطل سر فرود نیاوردند.

باید گفت که: همه‌ی مجاهدان عزیزند، ولی رزمندگان خداپرست و دانشمند حساب دیگری دارند.

(مفسر مشهور جهان اسلام شیخ طبری می‌فرماید: «ربیون» به جمعی کثیر گفته می‌شود و این قول قتاده است. از حسن نقل است که منظور، دانشمندان زیاد است.) «فَمَا وَهَّؤُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» قتل و زخمی که در راه الله به آنها اصابت کرد سبب ترس و ضعف اراده‌ی آنها نشد. یعنی هیچگاه به آنان سستی، ناتوانی و شکست دست نداد و نه هم به آنان ذلت و خواری رسید، بناً در می‌یابیم که: مشکلات نباید عامل سستی و ضعف شود، بلکه باید عامل حرکت و تلاش جدیدی گردد. «وَ مَا ضَعُفُوا» از جهاد ناتوان نشدند، «وَ مَا اسْتَكَاثُوا» و ذلیل نشدند و بر دشمن تسلیم نگشتند. استکانت: ذلت و خضوع و تسلیم شدن است، یعنی نه در برابر کفار فروتنی کردند بلکه تمام کار آن‌ها ایستادگی و مقاومت و قربانی دادن بود تا اینکه به پیروزی رسیدند

بادر نظر داشت اینکه مسلمانان در بدر پیروز شدند، ولی راه آینده‌ی مسلمانان، راه جهاد و مبارزه است، پس باید صبور و مقاوم باشید.

رزمندگان بصیر، نه از درون روحیه خود را می‌بازند؛ «فَمَا وَهَّؤُوا» و نه توان رزمی خود را از دست می‌دهند؛ «وَ مَا ضَعُفُوا» و نه در اثر ناملازمات تسلیم می‌شوند. «وَ مَا اسْتَكَاثُوا».

« وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (146) »: و حق تعالی کسی را که صبر کند دوست می‌دارد و به آنکه شکرش را بر جای آورد ثواب و پاداش می‌دهد نزد او صبر کنندگان مرحوم و بی‌صبران محروم خواهند بود.

این آیه مبارکه نوعی تعریض و کنایه‌گویی به آن عده از مسلمانانی است که در احد از شایعه کشته شدن رسول الله صلی الله علیه وسلم لرزه بر اندامشان افتاد و در حالی که اراده تسلیم شدن به مشرکان را داشتند، می‌گفتند: ای کاش قاصدی از سوی ما نزد عبدالله بن ابی برود تا او برای ما از ابوسفیان رهبر مشرکان (در آن زمان) امان بگیرد.

وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿١٤٧﴾

و سخن آنان [در گرما گرم و سختی جنگ] جز این نبود که گفتند: پروردگارا! گناهان ما

را بیامرز، و اسراف ما را معاف کن و قدم‌های ما را در جهاد با دشمن) ثابت گردان، و ما را بر قوم کافر پیروز گردان. (۱۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اسرافنا»: زیاده روی ما، اسراف: یعنی، از حد و مرز شریعت الهی پا فراتر نهادن

تفسیر :

«وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا» : یعنی باوجود ثبات و استواریشان در دین جز طلب بخشودگی از خدا سخنی دیگری بر زبان ندارند، یعنی: سخن آن گروهی که در هنگام رویارویی با دشمن، همراه انبیای الهی بودند «جز این نبود که گفتند: پروردگارا! بیامرز بر ما گناهان ما را» به قولی: مراد از آن، گناهان صغیره است. «وَأَسْرَفْنَا فِي أُمْرِنَا» پروردگارا گناهان ما را بیامرز و از زیاده رویها و تندرویها در کارمان صرف نظر کنبه قولی: مراد از آن، گناهان کبیره است. اسراف: زیاده‌روی و گذشتن از حد است.

« وَ تَبَّتْ أَعْدَامُنَا » : و در هنگام جنگ و در میدان نبرد ما را ثابت قدم و استوار بدار! « وَ أَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (147) » : اول استغفار، بعد استنصار. ابتدا طلب آمرزش کنید، سپس از الله متعال پیروزی بخواهید، طوریکه می فرماید: و ما را بر کفار پیروز و چیره گردان! در آیه مبارکه ملاحظه میداریم اشخاص خداپرست، نصرت و یاری خدا را برای نابودی کفر می‌خواهند، نه برای کسب افتخار خود این گروه خداپرست، نزول مصایب و نوایب را اکثر نتیجه گناهان و تقصیر بندگان می‌دانستند؛ و می‌گفتند: کیست در میان ما که گناهی نکرده باشد؟! به‌هرحال، عوض اینکه از مصیبت مبهوت و سراسیمه شده، به مخلوق توسل جویند؛ به آفریدگار و مالک خویش پناه می‌آورند.

فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤٨﴾

پس خداوند پاداش این دنیا (فتح) و پاداش نیک آخرت (مغفرت و رحمت) را به آنها عطا کرد، و الله نیکوکاران را دوست دارد. (۱۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حُسن»: نیکویی، خوبی، زیبایی، ثواب: مُزد و پاداش.

تفسیر :

«فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ»: «پس خداوند متعال به آنان» به‌سبب این پایداری و انابت‌شان در این جهاد، با اعطای غنایم و عزت و چیرگی و استقرار در دنیا، و نعمت‌های بهشت در آخرت، پاداش آنها را داده است. برخی از مفسران نگاشته‌اند که: ممکن است مراد از پاداش دنیوی رزمندگان، ثابت قدمی و پیروزی و مراد از ثواب آخری آنان، مغفرت گناهان باشد. باید یادآور شد که: میان پاداش‌های دنیوی و آخری تفاوت فراوانی است. «وَ حُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ» در بهره‌های دنیوی، تلخی‌هایی نیز وجود دارد، ولی ثواب آخرت، به تمامی نیکی و خیر است.

« وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (148) » : این است مرحمت الهی (ج) درباره کسانی که با خداوند متعال بدرستی و استوار معامله دارند، و اعمال شایسته می‌نمایند؛ و این است ثمره و پاداش آنها.

هر آن که عملش نیکو و نیتش خالص باشد، الله متعال او را دوست دارد. ثواب آخرت را به «حسن» اختصاص داده است، تا فضل خود را نشان دهد و در نزد خدا تکیه گاه همان است.

مطالعه کنندگان گرامی !

در آیات متبرکه (149 الی 151) مبحثی درباره پیروی نکردن از کافران و ناسپاسان ، مورد بحث قرار گرفته شده است .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از کسانی که کافر شده اند؛ اطاعت کنید، شما را (به کفر) بر می گردانند، پس به خسارت و زیانکاری باز خواهید گشت. (۱۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» : شما را به عقب برمی گردانند، به آیین پیشین باز می گردانند، عقیده ی شما را می گیرند. [همین سوره آیه /144]. «خاسرین»: زیانکاران.

تفسیر :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا» : ای مؤمنین! اگر از فرمان و دستور کفار و منافقین اطاعت کنید، «يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» شما را به کفر برمی گردانند، یعنی حتماً گمراه می شوید؛ زیرا آنان باطل را برای شما مزین می سازند و از حق شما را باز می دارند و اراده خیر و خوبی ندارند، «فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (149)» : و اگر شما در سرکشی از آنان پیروی کنید به سوی زیان دنیا و آخرت گام بر خواهید داشت. و هیچ ضرر و زبانی از تبدیل ایمان به کفر بزرگتر نیست. یعنی: در این بازگشت به کفر، سراسر زیان می کنید؛ در دنیا با انقیاد از دشمن و چشیدن طعم ذلت و حقارت و تبدیل نمودن اسلام به کفر و در آخرت؛ با حرمان از بهشت و معذب شدن در دوزخ. باید گفت که شکست در میدان جنگ خسارت نیست، شکست اعتقادی و ارتداد، خسارتی بس بزرگ است.

ابن عباس (رض) فرموده است: منافقین وقتی که از احد برگشتند، به مؤمنان گفتند: اگر محمد پیامبر بود به چنین مصیبتی دچار نمی شد، پس شما پیش برادران خود برگردید.

شان نزول آیه 149 :

علی بن ابی طالب (رض) در شأن نزول آیه مبارکه می فرماید که : این آیه در رد سخن منافقان در جنگ احد نازل شد که به مسلمانان گفتند: به سوی برادرانتان (این اصطلاح ، در مفهوم خویشاوندی و هم نوع بودن است، نه در جهت عقیده و بینش.) (غیرمسلمانان) بروید و دین آنان را بپذیرید. شیخ حسن بصری (رض) می فرماید : اگر شما مسلمانان، یهودیان و نصارا را دلسوز و خیرخواه بدانید و سخنشان را پسندید؛ قطعاً شما را به بیراهه خواهند کشید و شک و شبهه در دین شما ایجاد خواهند کرد و می گویند: اگر محمد، پیامبر برحق می بود، شکست نمی خورد و خود و یارانش زخمی و کشته نمی شدند. پس او هم انسانی معمولی چون سایر مردم است که: روزی به سود او و روزی به زیان او خواهد بود.

بَلِ اللَّهِ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ ﴿١٥٠﴾

(بر کافران تکیه نکنید) بلکه، الله یاور و مولای شما است، و الله بهترین مددگاران است

لذا تنها او را اطاعت کنید). (۱۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مولی»: سرور، آقا، یاری دهنده و باور، دوست، سرپرست.

تفسیر :

«بَلِّ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ»: بل برای اضراب و اعراض است؛ یعنی کافران دوستان شما نیستند بلکه الله متعال ولی شماست و او کسی است که شما را یاری می‌دهد و قدم‌های‌تان را ثابت و استوار می‌سازد پس از او اطاعت کنید

«وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (150)»: یعنی خدای سبحان بهترین یاور و بهترین مددکار است، پس از غیر او یاری طلب نکنید. زیرا فقط الله متعال مولای شماست نه آنها و فقط الله بزرگوار یاریگر شماست نه غیر وی.

در حدیث شریف آمده است: چون ابو سفیان از جنگ احد بازگشت، برای عظمت و اعتلای هبل فریاد برآورد: «نحن لنا العزى و لا عزى لكم!» پیامبر صلی الله علیه وسلم به مسلمانان هدایت فرمودند که جواب آنان را بگویند: «الله مولینا و لا مولی لكم!» سپس خدای متعال مژده داد که در دل دشمنان آنها بیم و هراسی ایجاد می‌کند. و فرمود:

سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ ﴿١٥١﴾

به زودی در دلهای کسانی که کافر شدند، بیم و ترس خواهیم افکند؛ بخاطر اینکه چیزی را شریک خدا قرار داده اند که هیچگونه دلیلی بر (حقانیت) آن نازل نکرده است. و جایگاه آنها دوزخ است، و جایگاه ستمگران چه بد جایگاهی است. (۱۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الرعب»: بیم، هراس. «سُلْطَانًا»: دلیل و برهان. «مَثْوَى»: جایگاه، محل اقامت.

شان نزول آیه مبارکه :

مفسران می‌فرمایند: بعد از اینکه ابوسفیان و مشرکان از احد بازگشته و به سوی مکه روی آوردند؛ بعد از اینکه قسمتی از راه را پیمودند پشیمان شده و با خود گفتند: وه! چه بدکاری کردیم؛ آنان را کشته و زخمی کردیم تا آن که چون مشتی بیش از آنان باقی نماند، همین‌گونه رهایشان کردیم! اینک بیاییم که برگردیم و آنها را ریشه‌کن ساخته کار را یک سره کنیم. پس چون عزم خود را بر این کار جزم کردند، حق تعالی در دل‌هایشان رعب و وحشت افکند و از این تصمیم خویش منصرف گردیدند، آن‌گاه این آیه مبارکه نازل شد:

تفسیر :

«سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ»: به زودی در قلب‌های کفار بیم، هراس، نا آرامی و اضطراب خواهیم افکند؛ «بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا»: به سبب که آنان بدون هیچ دلیل و برهانی به خدای خویش شرک قرار داده اند در حالی که پروردگارشان آن‌ها را به چنین کاری امر نکرده است.

باید گفت که: تکیه به غیر الله متعال، شرک و عامل ترس است. همان گونه که ایمان و یاد الله عامل اطمینان می‌باشد.

در ضمن قابل یاددهانی است که: برهان، نوری الهی است که بر دلها نازل می‌شود و مشرکان این نور را ندارند.

« وَ مَا وَاهُمْ النَّارُ وَ بِنُوسٍ مَثْوَى الظَّالِمِينَ (151) »: آن‌ها از امر خدای تعالی سرپیچی نموده و مرتکب گناهان شده و به کتابش کافر شدند و پیامبرش را تکذیب نمودند پس برای آنان در دنیا ذلت، خواری و عار و در آخرت عذاب شعله‌ور که بسیار بدجاست خواهد بود.

بدین ترتیب در دنیا در هراسند و در آخرت در عذاب. در حدیث آمده است: «نصرت بالرعب مسيرة شهر» با ایجاد هراس به مسافت یک ماه پیروز شدم. همچنان در حدیث شریف به روایت جابرین عبدالله (رض) آمده است که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «به من پنج خصلت داده شده است که به هیچ پیامبری قبل از من داده نشده:

1- با افکنده شدن بیم و رعب بر قلب دشمن، به اندازه مسافت یک ماه راه، نصرت داده شده‌ام.

2- زمین همه برایم سجده‌گاه و پاکیزه قرار داده شد.

3 - غنایم برایم حلال گردانیده شد.

4- اجازه شفاعت به من داده شد و در حالی که انبیای قبل از من این امتیاز خود را در دنیا خواستند، من آن را برای بندگانی که شرک به خدا اُنیورده‌اند، به آخرت نگه داشته‌ام.

5 - پیامبران قبل از من مخصوصاً به سوی قوم خویش برانگیخته می‌شدند، ولی من به سوی همه مردم مبعوث گردیده‌ام».

قابل یادآوری میدانم که: انسانهای مشرک و کافر همواره نگران، مضطرب، بیمناک و پریشان حال اند؛ چون کفر چیزی نیست که در دل، آرامش و آسایش بیافریند؛ بلکه تقلیدی کورکورانه و موروثی و تعصبی بی دلیل و جاهلانه است که آنها را از اندیشه‌ی درست و تفحص و تحقیق واقع‌گرایانه، باز می‌دارد. از طرفی نیز، افکندن بیم و هراس در دل آنها دلیل بطلان عقلی و حسنی شرک و چوب و سنگ پرستی است که فقط اثر بد را در دلها بر جای می‌گذارد. معنای این آیات، عام، و حکمش در هر زمان و مکانی نافذ است.

خوانندگان معزز!

در آیات متبرکه (152 الی 155) درمورد اینکه مسلمانان چرا در غزوه احد شکست خوردند بحث بعمل آمده است .

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَخُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَسَلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٥٢﴾

و به راستی خداوند، وعده خود را با شما (مبنی بر پیروزی شما در جنگ احد) تحقق بخشید، آنگاه که در (درآغاز جنگ) به فرمان او، آنان می‌کشیدید. تا اینکه سست شدید و در کار (جنگ و جمع آوری غنیمت) با یکدیگر به نزاع پرداختید، و بعد از آنکه آنچه را دوست می‌داشتید (از پیروزی بر دشمن) به شما نشان داد، نافرمانی کردید، بعضی از شما خواهان دنیا بود، و بعضی خواهان آخرت. سپس برای آنکه شما را آزمایش کند از (تعقیب) آنان منصرفتان کرد، (و پیروزی شما به شکست انجامید). و از (معصیت و تقصیر) شما (که نافرمانی از دستور پیامبر بود) در گذشت. بی گمان الله نسبت به مؤمنان فضل و بخشش دارد. (۱۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَحْسُوْنَهُمْ»: ایشان را از پای در می‌آورید و مستأصل‌شان می‌نمائید. «إِذْنٌ»: مشیت و فرمان. «فَشَلْتُمْ»: ضعیف و پست همت شدید. «عَصَيْتُمْ»: نافرمانی و سرکشی کردید. «أَرَاكُمْ»: نشانتان داد. «صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ»: شما را از ایشان بازداشت. مراد این که خداوند شما را از جنگ ایشان منصرف و معونت خود را بازگرفت و شکست را بهره شما کرد.

تفسیر :

در شأن نزول آیه مبارکه مفسران نگاشته اند ؛ بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه بازگشت، بعضی از یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: این رنج و محنت از کجا به ما رسید و چگونه این واقعه اتفاق افتاد. و چگونه دچار این شکست و مصیبت شدیم، در حالی که الله متعال به ما وعده پیروزی و نصرت را داده بود؟ رب العالمین در جواب ایشان این آیه را نازل فرمود: «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ»: هر آینه خداوند وعده خود را بشما در باب پیروزی شما راست کرد که آن پیروزی مشروط به صبر بود تا صبر می کردند پیروز می شدند و چون ترک صبر کردند مغلوب شدند. باید گفت که: معنای تحقق وعده‌های خدا، نادیده گرفتن سنت‌های الهی نیست. نصرت خداوند تا زمانی است که شما به وظیفه عمل کنید.

«إِذْ تَحْسُوْنَهُمْ بِإِذْنِهِ»: وقتی که آنان را به صورت دسته جمعی و سریع می کشتید و بنا به اراده و حکم خدا با شمشیرهایتان آنان را درو کردید. «حَتَّى إِذَا فَشَلْتُمْ وَتَنَارَ عَثْمٌ فِي الْأَمْرِ»: تا آنگاه که شما سستی کردید و ترس از خود نشان دادید و با یکدیگر در اموری مخالفت و منازعت کردید، و در مورد ماندن در کوه ضعف و اختلاف پیدا کردید، باید گفت که: عامل شکست‌های بیرونی، همانا عامل درونی است. شما در درون سست و نافرمان شدید، لذا در بیرون شکست خوردید. «وَعَصَيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ» بعد از این که پیروزی از آن شما بود، از دستور پیامبر صلی الله علیه وسلم سرپیچی کردید.

بنابا باید گفت که: از جمله عوامل شکست، سستی، نزاع و عدم اطاعت از فرماندهی است. در سال دوم هجری که مسلمانان در جنگ بدر پیروز شدند، خداوند وعده داد که در جنگ‌های آینده نیز پیروز می‌شوند. در سال بعد که جنگ احد واقع شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم پنجاه نفر از تیراندازان را در بالای کوه قرار داد، و هدایت فرموده بود از مسلمانان دفاع کنند. و به آنان هدایت فرمود: جای خود را ترک نکنید حتی اگر پرندگان نیز بر ما فرود آیند. کنایه کشته شدن است. وقتی دو سپاه با هم درگیر شدند بر اثر تیراندازی تیراندازان به طرف مشرکین، نیروی مشرکان تاب مقاومت نیاورد، و شکست خورد، اما به محض اینکه تیراندازان چنان دیدند به خود گفتند: غنیمت غنیمت و برای جمع آوری ساز و برگ شکست خوردگان از کوه پایین آمدند، امیر ایشان عبدالله بن جبیر می گفت: با یکدیگر مخالفت و منازعت نکنید و گذرگاه را خالی نکنید ایشان اطاعت نکردند و در بین خود در هم افتادند. و عبدالله خود با گروه اندکی که کمتر از ده نفر بودند ایستادگی کرد و گفت: من از فرمان رسول الله سرپیچی نمی‌کنم و شروع به پند دادن یاران خود کرد و فرمان رسول الله را به آنها گوشزد نمود، ولی آنها گفتند، رسول الله چنین نفرمود، دشمن همه گریختند مانند ما در اینجا چه سودی دارد؟ رفتند و همراه لشکر شروع به جمع غنایم و غارت کردند و دره و کوه را رها ساختند...

خالد بن ولید که متوجه خالی شدن کوه و باقی ماندن تعداد کمی از محافظان در کوه شد با سواران خویش از عقب حمله کرد و عکرمه بن ابی جهل هم در این تعرض او را همراهی کرد و بر مسلمانان حمله کرد و آسیای جنگ به نفع ایشان چرخید و ابلیس لعنة الله صدا درآورد که : محمد کشته شد نظام جنگی مسلمانان در هم و برهم شد و حتی شروع به ضربت زدن به یکدیگر شدند و از ترس و شتاب نمی دانستند چه می کردند. و در فرمانبرداری امیر و سالار خود عبدالله بن جبیر عاصی شدند و مرکز لشکر را ترک کردند و سرانجام پیروزی به شکست مسلمانان مبدل شد. و فرموده ی خدا چنان است که فرمود: « مِّنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ » یعنی بعد از پیروزی. « مِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا »: یعنی خواستاران مال غنیمت، همان افرادی بودند که کوه را ترک نمودند. ابن مسعود (رض) می فرماید: پیش از آن که این آیه فرود نیامده بود، هرگز فکر نمی کردم در میان ما کسی طالب دنیا نیز می باشد!

در این هیچ جای شکی نیست که ؛ انسانها برای هدف های متفاوت جنگ می کنند. بعضی برای دنیا می جنگند و بعضی هم برای آخرت. ولی پایداری در نبرد و معرکه ، همانا حفظ وحدت و اطاعت، نشانه ی آخرت خواهی رزمندگان است.

« وَ مِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ » : یعنی برخی از شما پاداش خدا را می جویند. همان ده نفری بودند که با رئیس خود، « عبدالله بن جبیر » در سنگر پایدار ماندند و استقامت ورزیدند سپس شهید شدند.

« ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ »: سپس با شکست خوردنتان شما را از کفار منصرف کرد تا ایمان شما را امتحان کند.

مراد این است که حق تعالی با شما چون کسانی معامله کرد که مورد امتحان قرار می گیرند، در غیر آن خدای متعال به حقایق امور داناست و به امتحان کردن کسی نیاز ندارد. در ضمن نباید فراموش کرد که : شکست ها، وسیله ی آزمایش الهی است.

« وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ » هنگام تخلف و شکست نیز از لطف الهی نباید مأیوس شوید. « وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ » با این که نافرمان بودید، از خطا و گناه شما صرف نظر کرد. نشان می دهد که اگر عفو خدا نبود، گناهی که آنان مرتکب شده بودند مستوجب عقوبت و عذاب بیشتری بود، از این رو فرمود: « وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (152) » یعنی حق تعالی دارای فضلی واسع است در جمیع اوقات و احوال بر مؤمنان منت و نعمت دارد.

مؤمن را به خاطر يك خلاف نباید از صفوف اهل ایمان خارج دانست، بلکه باید از يك سو هشدار داد و از سوی دیگر با تشویق دلگرمش کرد .

الله متعال خطای آنان را بخشید. اکنون کسی مجاز نیست که با این حرکت آنها را مورد طعن و تشنیع قرار دهد.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به تیر اندازان هدایت فرموده بودند : « اگر دیدید که کشته می شویم، به یاریمان نیایید و اگر دیدید که فتح کردیم و غنیمت گرفتیم، نیز با ما در جمع آوری غنایم مشارکت نکنید ». یعنی: به هیچ صورتی نباید مواضع خود را ترک کنید. اما آنها چون شکست مشرکان را دیدند، مواضع و سنگرهای خود را ترک کردند .

خاطرات جنگ احد :

مؤرخان و سیرت نویسان می نویسند : از جمله کسانی که در روز جنگ احد ثابت قدم و

پایدار ماند، و مانند شیر حمله می‌گردد، انس بن نصر، کاکای انس بن مالک بود. وقتی مسلمانان شکست خوردند و منافقان شایع کردند که حضرت محمد صلی الله علیه و سلم کشته شده است گفت: بار خدایا! من از اعمال اینها یعنی مسلمانان، شرم دارم و معذرت می‌خواهم، و از کردار آنها، یعنی مشرکین تبری می‌کنم. آنگاه شمشیر را از نیام کشید و پیش رفت. در این موقع «سعد بن معاذ» به او رسید و گفت: سعد کجا؟ به خدا قسم بوی بهشت را در احد می‌یابم. آنگاه جلو رفت تا کشته شد و مشرکان جسدش را «مُتْلَه» (بی سیرت کردن و قطع و پارچه کردن میت که در اسلام حرام است!) کردند به طوری که جز خواهرش آن هم از روی انگشتانش هیچ‌کس او را نشناخت. و در روایت آمده است که هشتاد و چند زخم خنجر و شمشیر و نیزه بر بدن داشت. (این داستان را می‌توانید در صحیح بخاری مطالعه فرمایید).

همچنان این کثیر از ابن مسعود روایت کرده و گفته است: در روز احد زنان پشت سر مسلمانان زخمیان مشرکین را می‌کشتند اگر قسم بخورم که هیچ یک از ما دنیا را نمی‌خواست دروغ نمی‌گویم تا این که آیه نازل شد که (در بین شما هستند افرادی دنیا را می‌جویند و نیز افرادی هستند که آخرت را آرزو می‌کنند). بعد از این که یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم به خلاف دستور او عمل کردند و از مأموریت خود نافرمان شدند، پیامبر صلی الله علیه و سلم به جز نه نفر کس دیگری در کنار خود ندید. وقتی دشمنان به او فشار آوردند، فرمود: خداوند آن کس را بیمارزد که مشرکان را از ما دور می‌کند. و همین گفته را تکرار می‌کرد، تا هفت نفر از آنان از پا درآمده و کشته شدند، آنگاه مشاهده کردند شکم حضرت حمزه رضی الله عنه دریده شده و «هند» جگر او را با دندان بیرون آورد، اما نتوانست آن را بخورد و پیامبر صلی الله علیه و سلم سخت محزون و غمگین شد و در همان روز هفتاد مرتبه بر او درود فرستاد.

إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ لَكِيلًا تَحْزِنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٥٣﴾

و (بیاد آورید) هنگامی را که (در حال گریز از کوه) بالا می‌رفتید، و به هیچ کس توجه نمی‌کردید. و پیامبر از پشت سرتان شما را صدا می‌زد، پس (خداوند) با غم و اندوهی در پی غم و اندوهی (دیگر) به شما سزا داد. این بدین خاطر بود که بر آنچه از دست داده اید و بر آنچه به شما رسیده است؛ اندوهگین نشوید. و خداوند از آنچه می‌کنید؛ آگاه است. (۱۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تُصْعِدُونَ»: در زمین پراکنده می‌شوید و می‌گریزید و دور می‌گردید. از مصدر (إِصْعَاد). فرق (إِصْعَاد) با (صُعُود) در این است که اصعاد در زمین صاف انجام می‌پذیرد، ولی صعود در تپه‌ها و کوه‌ها. «لَا تَلْوُونَ»: روی بر نمی‌گردانید و نمی‌نگرید. «فِي أُخْرَاكُمْ»: در پشت سرتان. «فَأَتَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ»: خدا سزای غمی را که با مخالفت خود به پیغمبر رسانیدید، با غمی داد که بر اثر شکست به شما رساند. یا: خداوند غم هزیمت را بر غم جراحت شما افزود.

تفسیر :

«إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ»: ای گروه مؤمنین! به یاد آورید هنگامی که (در جنگ اُحَدِ در وقت فرار بر کوه) سراسیمه بالا می‌رفتید و پشت سر و اطراف خود را

نگاه نمی کردید، و هیچکس به فکر دیگری نبود.

یعنی: آنچنان به گریز از میدان معرکه مستغرق بودید که کسی به دیگری توجه و التفاتی نداشت، یا به فریادهای رسول الله صلی الله علیه وسلم توجهی نداشتید، «وَأَلْرَسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ» (در حالیکه) پیغمبر محمد صلی الله علیه و سلم، مانند سابق بر جای خویش استوار بود؛ و شما را از این حرکت زبون باز می داشت؛ و بسوی خویش می خواند؛ و شما را از پشت سر فریاد می کرد، و می گفت: ای بندگان خدا! پیش من بیایید، بندگان خدا من پیامبر خدا هستم. هر کس حمله کند بهشت برای او است اما، شما از اضطراب و تشویش، به شنیدن آواز او قدرت نمی داشتید؛ تا آنکه کعب بن مالک چندین مرتبه فریاد بر آورد؛ آنگاه مراجعت کرده حوالی پیغمبر گرد آمدید. یادآور می شویم که در آن هنگام با رسول الله صلی الله علیه وسلم جز دوازده تن، هیچکس دیگری باقی نمانده بود.

قابل یادآوری است که: اظهار علاقه، در روز آرامش، تنعم و راحت مهم نیست؛ همدلی و همراهی در روزهای سختی نشانه‌ی دوستی واقعی است.

«فَأَتَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ» پس الله (به سبب نافرمانی تان) غمی بر غمهای تان افزود و مجازات نمود، به خاطر اندوهی که برای پیامبر صلی الله علیه و سلم فراهم کردید، به اندوه کیفر داد و دچار غم و غصه نمود؛ چون با امر او مخالفت کردید. (طبری معتقد است که «باء» به معنی «علی» است و بر این اساس معنی چنین خواهد شد: فجازاکم علی معصیتکم و مخالفتکم امر الرسول غما علی غم: «به خاطر مخالفتی که با دستور پیامبر از خود نشان دادید، خداوند غم های فراوانی را بر شما مستولی کرد». همان گونه که در آیه ی وَ لَأَصْلَبَنَّكُمْ فِي جُنُوعِ النَّحْلِ «فی» به معنی «علی» آمده است. ابن القیم این قول را ترجیح داده و ابن کثیر نیز بر آن اعتماد نموده است).

اکثر مفسران «فَأَتَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ» را چنین تفسیر نموده اند: الله متعال به شما غم بالای غم افزود. يك غم آن بود که فتح و موقفیتی که در ابتدا حاصل کرده بودند، از دست رفت غم دوم، کشته شدن و جراحت کسان آنها، و اشاعت خبر شهادت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود. بعضی چنین استنباط کرده اند: در عوض غمی که بنابر عدم ظفر و موقفیت و از دست رفتن غنیمت، و تحمّل نقصان مالی و بدنی به شما رسیده بود، چنان غم بزرگی فرا رسید که تمام غمهای گذشته را از یاد برد؛ یعنی افواهِ قتل پیامبر صلی الله علیه وسلم مسلمانان از شدت این غم و اندوه، هوش و حواس خویش را باختند؛ حتی نتوانستند آواز پیامبر صلی الله علیه وسلم را بشنوند؛ مانند کسی که به طور کلی به جانبی چنان منهمک باشد، و از جانب دیگر غافل و بی خبر شود.

«لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ» تا به خاطر چیزی که از دست دادید یعنی غنیمت، غصه نخورید. بایداز ناگواری های گذشته درس اموخت و از مصیبت ها و ناکامی های گذشته، اندوهی به دل را ندهید.

«وَلَا مَا أَصَابَكُمْ»: یعنی تا به خاطر شکستی که خوردید غصه نخورید. هدف بیان حکمت غم است؛ یعنی بر مبنای فضل و رحمت خدا مصیبت وارده و غنیمت از دست رفته را فراموش کنند و غصه ی آن را نخورند.

«وَأَللهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (153)»: او تعالی بر تمام اعمال و احوال شما آگاه است و صدای شما را می شنود، او صادق را از کاذب و مؤمن را از کافر باز می شناسد. یعنی به

احوال و نیات شما آگاه است، و بر طبق آن معامله می‌کند.

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنْ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١٥٤﴾

سپس بعد از آن غم و اندوه، آرامشی (به صورت) خواب پینکی بر شما فرو فرستاده، که گروهی از شما را فرا گرفت. و گروهی دیگر (= منافقین) در فکرجان خود بودند، و درباره ی الله، گمانهای ناروا و باطل، همچون گمانهای زمان جاهلیت داشتند. می گفتند: «آیا چیزی از نصرت و پیروزی نصیب ما می شود؟» بگو: «همه کارها (شکست و پیروزی) به دست خداست». آنها چیزی را در دلهايشان پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی سازند، می گویند: «اگرما را در این کار اختیاری بود(و بهره ای از پیروزی داشتیم) در اینجا کشته نمی شدیم». بگو: «اگر شما در خانه های خود هم بودید، کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده بود؛ قطعاً به قتلگاههای خود، بیرون می آمدند». و (اینها) برای این است که خداوند، آنچه را در سینه هایتان (پنهان) دارید، بیازماید، و آنچه را در دلهايتان است؛ خالص و پاک گرداند. والله به آنچه در سینه ها است داناست. (۱۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ»: خودشان برای خودشان اهمّیت دارند و خویشان را می‌پایند و بس.
«ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ»: همچون گمان جاهلیت. یا: همچون گمان اهل جاهلیت. ﴿هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ﴾: مگر فتح و پیروزی نصیب ما می‌شود؟ هرگز! مگر در کار و بار خود اختیاری نداریم؟ اگر داشتیم چنین و چنان می‌کردیم و... «يُخْفُونَ»: پنهان می‌دارند. «لَا يُبْدُونَ»: آشکار نمی‌کنند. «بَرَزَ»: بیرون آمد «مَضَاجِعَ»: جمع مَضَج، آنجا که انسان در آن دراز می‌کشد و بر پهلو می‌افتد. مراد خوابگاه مرگ و قتلگاه است. «لِيَبْتَلِيَ»: تا بیازماید. «لِيُمَحِّصَ»: تا سره و خالص سازد.

تفسیر :

در جنگ احد عده ای از مسلمانان پس از شکست فرار کردند و عده ای به شهادت رسیدند که مستحق درجه شهادت بودند و عده ای هم که مخلص بودند در معرکه استوار و ثابت قدم ماندند خداوند خطاب به این گروه می فرماید: «ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُعَاسًا» سپس بدنبال این غم، اندوه و پیریشانی آرامشی و بی حسی به گونه خواب سبکی بر شما چیره گردانیده شد، تا از ناحیه ی دشمن بر خود احساس امنیت کنند؛ چون ترسو خوابش نمی برد.

امام بخاری از انس (رض) نقل کرده است که ابا طلحه گفته است: روز احد در مصاف با دشمن چرت به ما دست می داد به نحوی که شمشیر از دستم می افتاد و آن را برمی داشتم و باز می افتاد و آن را برمی داشتم.

سپس خدا یادآور شده است که این امنیت و آسایش عمومی نبود بلکه فقط شامل حال اهل اخلاص بود. و منافقان همچنان در بیم و هراس باقی ماندند آنجا که می فرماید: «يَغْشَى

طَائِفَةٌ مِنْكُمْ» خواب فقط گروهی از شما را فرا می گیرد و آنان مؤمنانی بودند که در طلب پاداش الهی به جنگ رفته بودند، پس این خواب سبب آرامش و سکون دل و زوال غم و پایداریشان در جنگ گردید.

این وضع و حالت در هنگامی عارض شد که انتظام و انضباط سپاه اسلام به هم خورده بود؛ چندین جسد به خاک و خون می غلطید؛ و اکثر مجاهدان جراحت شدید برداشته بودند، بقیه از افواه قتل پیغمبر صلی الله علیه وسلم احساس و هوش خویش را از دست داده بودند؛ گویا، این خواب موقتی پیام بیداری بود؛ عارض شدن این غنودگی خستگی‌ها را رفع نمود؛ و آگاه گردانید که وقت خوف و اضطراب سپری شد؛ اکنون به اطمینان و آسایش خاطر فرایض خویش را انجام دهید. اصحاب به سرعت در اطراف رسول الله صلی الله علیه وسلم حلقه بستند؛ و محاذ «جبهه» جنگ را تشکیل نمودند؛ در اندک زمانی، فضا صاف گردید؛ و دشمن از مقابله عاجز آمد.

یدداشت : ابن مسعود می گوید: وقوع نعاس هنگام جنگ از طرف الله متعال علامت فتح و ظفر است؛ چنانکه سپاه حضرت علی (رض) را در حرب صفین نیز این واقعه رخ داد . «و طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ» یعنی جماعتی دیگر، که عبارت بودند از منافقان یعنی معتب بن قشیر و یارانش که به طمع غنیمت بیرون آمده بودند و بعد از دگرگون شدن اوضاع، از تأسف بر خود می پیچیدند و حتی از حضور در معرکه آنچنان پریشان و نگران بودند که سخنانی در هم و بر هم می گفتند.

آنها جز نجات خود آرزویی نداشتند و سبب شکست و فرار نمودن آنها، تهدید مشرکین بود؛ چرا که آنان تهدید می نمودند که به جنگ بر خواهند گشت. پس مسلمانان به انتظار نبرد نشستند، در این هنگام خدا آرامش را بر قلب آنها نازل کرد و آسوده خاطر خوابیدند، و بیم و ترس برگشتن کفار به میدان کارزار منافقان را پریشان کرده و خواب را از دیدگان آنها پراند و از شدت ترس و آشفتگی، خواب به چشمان آنها راه نیافت. «يَطْمَئِنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ أَحْقَاقٍ ظَنُّوا الْجَاهِلِيَّةِ» مانند افراد زمان جاهلیت نسبت به خدا گمان بد دارند.

ابن کثیر گفته فرموده است: آنها گمان می کردند که با پیروزی مشرکان در آن ساعت کار خاتمه یافته و اسلام و مسلمانان نابود خواهند شد. حال و وضع اهل شک و تردید چنین است که هر وقت کاری زشت و ناخوشایند فراهم گردد چنین شک و تردید زشتی به آنها دست می دهد. (مختصر ابن کثیر ۱/۳۳۰).

«يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ؟!» : «می گفتند» به رسول الله صلی الله علیه وسلم «آیا ما را در این کار بهره ای هست» از نصرت و غلبه بر دشمن تا از غنیمت برخوردار شویم؟ هدفشان از این سخن این بود که: البته ما را بهره ای نیست؛ زیرا آن منافقان عقیده نداشتند که دین اسلام، دین بر حقی است.

«قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ» ای محمد! به منافقین بگو: تمام امور در دست الله متعال است. به میل خود در آن تصرف می کند.

«بگو: سررشته کارها یکسر به دست خداست» پس نه شما و نه دشمن شما را در آن نقشی نیست، نصرت و فتح از جانب او و شکست و هزیمت هم به دست اوست، بدانید که عنایت الله متعال در حق پیامبران، مانع از آن نیست که پیروزی و شکست در جنگ نوبتی نباشد، اما چیزی که مهم است، این است که: سرانجام کار چیست و از آن کیست؟

« يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ » آنان در دل چیزی را نهان دارند که آن را برای تو برملا نمی سازند.

که نفاق بود و آن را برای تو اظهار نمی کردند، بلکه از تو همانند کسی که مطلبی را نمی داند و خواهان فهم آن است، سؤال می کردند، «يَقُولُونَ لَوْ كَانَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا» یعنی اگر اختیار داشتیم بیرون نمی آمدیم پس کشته نمی شدیم، اما مجبور شدیم بیرون بیاییم، و این تفسیر چیزی است که پنهان می داشتند. زبیر فرموده است: در آن روز خواب بر ما غلبه کرد و من سخنان «معتب بن قشیر» را می شنیدم در حالی که چرت می زدم می شنیدم می گفت: اگر اختیار داشتیم در آنجا کشته نمی شدیم. (تفسیر قرطبی ۲۴۲/۴).

« قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ »: یعنی ای محمد! به آنها بگو: اگر از منزل خود خارج هم نمی شدید، آنان که خدا تقدیر کرده بود که کشته شوند، بیرون می آمدند و به قتلگاه خود می رفتند. پس تقدیر خدا علاج و مفری ندارد. «وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ»: خداوند به رازهای درون دل شما آگاه است و آنچه در دلهای شما می گذرد ظاهر گرداند. یعنی شما را در معاملات امتحان وارد می کند تا هر چه در قلبهای شماست برون تراود و مشخص کند و در کوره امتحان و آزمایش قرار دهد تا خالص از مغشوش متمایز گردد.

« وَلِيَمِحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ »: یعنی شما را در معاملات امتحان وارد می کند تا هر چه در قلبهای شماست برون تراود و مشخص کند و در کوره امتحان و آزمایش قرار دهد تا خالص از مغشوش متمایز گردد.

« وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (154) »: و خداوند به اسرار و راز و پنهانی های ضمائر سینه ها آگاه است و از خیر و شر نهفته در آن باخبر است. و چیزی از آن بر او پنهان نیست، پس سبب آن که بندگان را امتحان می کند، این است تا به مردم حقایق را بنمایاند. سپس خدا شکست آنها را در روز احد بیان کرده و گفته است:

**إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا
وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٥٥﴾**

قطعاً کسانی از شما روزی که [در نبرد احد] که دو گروه [مؤمن و مشرک] با هم روبرو شدند، به دشمن پشت کردند، (فرار کردند) جز این نیست که شیطان آنان را به سبب برخی از گناهای که مرتکب شده بودند لغزانید، البته الله آنها را عفو کرد، بی گمان الله آمرزنده بردبار است. (۱۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَوَلَّوْا»: پشت کردند. روی گردانند. «الْجَمْعَانِ»: دو گروه مؤمنان و مشرکان. «اسْتَزَلَّهُمُ»: آنان را به لغزش انداخت. آنان را به خطا و گناه دچار کرد.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ»: خطاب این آیه مبارکه به مومنان است، در روز احد، مسلمانان با کافران با یکدیگر روبرو گشتند آنان که از میان شما از قتال دشمن برگشتند و به جنگ پشت کردند و به هزیمت مواجه شدند.

«يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ» در روز احد، مسلمانان با کافران با یکدیگر روبرو گشتند، «إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا شَيْطَانٌ» با ایجاد وسوسه و انداختن آنها در خطا، آنان

را به سبب بعضی اعمالشان خوار کرد که عبارت بود از مخالفت با فرمان و دستور پیامبر صلی الله علیه و سلم. باید یادآور شد که : گناه، میدان را برای وسوسه‌های شیطان باز می‌کند.

«وَأَقْدَ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ» و قطعاً خداوند از کیفر و عقوبت آنها درگذشت و صرف‌نظر کرد. به سبب توبه و عذرخواهی‌شان، بناً خطاکار را نباید برای همیشه طرد کرد و در مجازات وی شتاب بخرچ داد.

« إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ حَلِيمٌ (155) »: همانا دایره ی بخشودگیش وسیع است و در کیفر کسی که از او نافرمانی کرده است، شتاب و عجله ندارد. و به بنده فرصت می‌دهد تا خطایش را جبران و تقصیرش را درمان کند.

مؤمنان در خطای خود با چنین سرنوشتی مواجه‌اند در حالی که منافقان به علت اعتقاد بد، هم در برابر گناهان کبیره مؤاخذه می‌شوند و هم در برابر گناهان صغیره. این آیه، برای پاره ای از مسلمانان که در نبرد احد از صحنه گریزان شدند، نکوهشی لطیف، مهربانانه و دلسوزانه است.

یادداشت :

چگونگی برخورد مسلمانان در جنگ احد آنان را به چهار گروه تقسیم کرد:
1- شهدا 2- صابران 3- فراریان که مورد عفو قرار گرفتند 4- منافقان.

خوانندگان گرامی !

خداوند متعال ، مؤمنان را از وسوسه های ابلیسان آنانیکه در شکست احد دست داشتند، هشدار می دهد. و اینک در آیات متبرکه (156 الی 158) ، از وسوسه ها و دسیسه های یاران شیطان که همانا ، منافقان اند، واز بی ارزش پنداشتن یاوه گوییهای مشرکان و منافقان، بر حذر می دارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غَزَىٰ لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١٥٦﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! مانند کسانی نباشید که کفر ورزیدند، و درباره برادرانشان چون به سفر (تجارت) رفتند (و مردند) یا در جنگ شرکت کردند (و کشته شدند) گفتند: «اگر آنها نزد ما در خانه بودند، نمی مردند و کشته نمی شدند» تا خداوند این (گفتار) را حسرتی در دلهایشان قرار دهد ، در حالیکه الله زنده می‌کند و می‌میراند زندگی و مرگ به دست الله است) و الله به آنچه می‌کنید بیناست. (۱۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ»: در زمین سفر کردند. «إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ»: وقتی در زمین برای تجارت و خرید و فروش سفر کنند. کلمه إِذَا به منزله ی «اِنْ» است که معنای فعل ماضی را به مستقبل در می آورد. «غَزَى» (غزو): جمع غازی، مبارزان، جنگجویان، پیکار گران.

تفسیر :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا»: ای کسانی که ایمان آورده اید، مانند کسانی نباشید که کفر ورزیدند، مراد: منافقان ، به رهبری عبدالله بن ابی ، میباشد. بناً ای مؤمنان

؛ شک و نفاق بدل خود راه ندهید، و آنچه را که ایشان می گویند شما نگویند که آنان می گفتند اگر ما در خانه می نشستیم و بیرون نمی رفتیم مرگ به سراغ ما نمی آمد و ما کشته نمی شدیم. همه آی آن شایعات و تبلیغات دلسرد کننده است که توسط دشمن براه انداخته شده است. دشمن در لباس دلسوزی و حسرت، می خواهد زهر باشی کند.

«وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ «یعنی به برادران خود که چون به مسافرتی می رفتند، «أَوْ كَانُوا غُرَى» «یا جهادگر شدند» یعنی: به جهاد بیرون رفته و در جنگ کشته شدند، «لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَ مَا قُتِلُوا» اگر پیش ما می ماندند و بیرون نمی رفتند، نه می مردند و نه کشته می شدند.

یعنی آنها چون خارج از مدینه برآمدند، مردند؛ اگر با ما در خانه های خود اقامت می و رزیدند، چرا مرده یا مقتول می گردیدند؟! این اظهارات، به این غرض بود که مسلمانان بشنوند، و ما یه افسوس و حسرتشان گردد، و گویند: چون بدون سنجش، از جاهای محفوظ خارج، و در آتش جنگ داخل گردیدیم، به این مصیبت گرفتار شدیم؛ اگر در خانه های خویش می بودیم، به چنین بلا مبتلا نمی گردیدیم.

خدای متعال برای رد این سخنان فرمود: «لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ»: آن را گفتند تا چنان اعتقاد و باوری فاسد، داغ و حسرتی در نهان آنان بشود.

بعضی مفسران برآنند که «لام» در «لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ» لام عاقبت می باشد، و چنین معنی کرده اند که این سخنان از این جهت بر دل منافقان می گذشت، و به زبانشان جاری می شد، که خداوند متعال همیشه آنها را در آتش حسرات و افسوس سوخته بگذارد؛ دیگر حسرات این امر ماند که چرا مسلمانان مانند ما نشدند و هیچ کس به سخنان ما گوش نداد؟! گویا، بدین طریق «لِيَجْعَلَ» با «لَا تَكُونُوا» نیز تعلقی بهم می رساند. (بنقل از تفسیر کابلی)

یعنی این سخنان مبتنی بر واقعیت نیستند. واقعیت این است که قضای الهی تغییر یافتنی نیست. اما کسانی که به خدا ایمان ندارند و همه چیز را بسته به تدبیر خود می دانند چنین حدس و گمان هایی تنها موجب حسرت و اندوه آنان می شود و از حسرت دست بر دست می مالند که ای کاش چنان نمی کردیم تا چنین نمی شد.

«وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ» الله متعال اعتقاد فاسد آنها را رد می کند. پس مرگ و زندگی در اختیار الله متعال است، مرگ و حیات، از مقدرات الهی است، و خداوند است که زنده می کند و می میراند و این کار مخصوص الله متعال است بسیاری از مردم تمام عمر خود را در سفر می گذرانند و در جنگها شرکت می کنند اما جان سالم بدر می برند و در خانه بر روی بالین جان می سپارند و اما بر عکس کسانی هم هستند که عادت دارند همیشه در کنج خانه باشند سرانجام خداوند سببی پدید می آورد و از منزل بیرون می آید تا کشته شوند وقتی اجل فرا رسد هر قدر سعی و تلاش کند نمی تواند آن را تغییر و تبدیل کند و آن اجل را از خویشتن دفع کند.

پس ای مؤمنان! موضع شما در هنگام مرگ برادر یا عزیزی در سفر، یا تجارت، یا جنگ، همانند موضع کفار نباشد، چنان نباشد که شما بر شهادت شهیدان خویش حسرت و افسوس بخورید و باید از صابرابانی باشید که به مقدرات الهی ایمان راسخ دارند.

باید گفت که: تقویت ایمان به مقدرات الهی، موجب استقامت و حضور در میادین جهاد و برطرف شدن ترس و هراس می گردد.

« وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (156) »: خدا از اعمال بندگان آگاه است و پاداش یا کیفر اعمال آنها را می دهد.

وَلَيْنُ قَاتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِتُّم لَمَغْفِرَةً مِّنَ اللَّهِ وَرَحْمَةً خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿١٥٧﴾

و اگر در راه الله کشته شوید یا بمیرید، بی گمان آمرزش و رحمت از (جانب) خدا، از آنچه آنها جمع می کنند، بهتر است. (۱۵۷)

تفسیر :

« وَ لَيْنُ قَاتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِتُّم لَمَغْفِرَةً مِّنَ اللَّهِ وَرَحْمَةً خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ (157) »: اگر شما در جنگ و جهاد کشته شوید یا بمیرید هر آینه بخشودگی و رحمت از جانب خداست و بخشایش حق سبحانه تعالی برای شما از آنچه که کافران جمع میکنند از متاع و مال و غرور بهتر است .

در جهان بینی الهی، مرگ و شهادت در راه الله، از همه ی دنیا و جمع کردنی های آن بهتر است.

پس برای مؤمن شایسته نیست که آمرزش الله متعال و رحمت وی را بر بهره های فانی دنیا ترجیح دهد زیرا آنچه باقی و ماندگار است، بهتر از چیزهای گذرا و فانی است. نباید فراموش کنید : مغفرت و رحمت نتیجه ای ابدی دارد، ولی مال و ثروت آثارش موقت است.

قابل تذکر است که : خداوند متعال در این آیه مبارکه با بیان دو نکته، به شایعات دلسرد کننده ی منافقان که در آیه ی قبل مطرح شد جواب فرموده است :

الف: مرگ و حیات به دست اوست. جبهه رفتن، طول عمر را کم نمی کند.

ب: کسی که در راه الله گام بردارد، بمیرد یا شهید شود، برنده است. زیرا او عمر داده، ولی مغفرت و رحمت گرفته است، پس چیزی را نباخته است. کسانی که در راه سفر به جبهه، یا در راه تحصیل علم، یا در سفر به حج و زیارت، تبلیغ و ارشاد و سایر اهداف مقدس از دنیا بروند، مشمول رحمت و مغفرت الهی خواهند بود.

وَلَيْنُ مِتُّم أَوْ قَاتِلْتُمْ لِإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ ﴿١٥٨﴾

اگر بمیرید (به مرگ طبیعی) و یا کشته شوید، البته (در هر دو صورت) به سوی الله باز گردانده و جمع خواهید شد. (۱۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَلَيْنُ مِتُّم»: اگر بمیرید.

یادآوری: «متم» با حرکه ی ضمه ی میم از باب نصر ینصر (مات یموت بر وزن قال یقول و صان یصون)؛ مانند: قَلْتُمْ و صَنْتُمْ و مِتُّم» با حرکه ی کسره ی میم از باب علم یعلم (مات یمات بر وزن خاف یخاف و نام نیام)؛ مانند: خَفْتُمْ و نَمِتُّم. «تُحْشَرُونَ»: گردآوری می شوید، حشر می گردید.

تفسیر :

«وَ لَيْنُ مِتُّم أَوْ قَاتِلْتُمْ لِإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ (158)»: خواه در بستر بمیرید یا در میدان معرکه

کشته شوید بازگشت شما به سوی خدا است و در مقابل اعمالتان از شما بازخواست می کند. پس اعمالی را ترجیح بدهید که شما را به الله نزدیک می کند و رضایتش را برایتان

فراهم می سازد، و از خشم و غضبش بر حذر باشد و از پیامبرش اطاعت کند.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (159 الی 160) در باره نمونه ای از رفتار پسندیده ی پیامبر صلی الله علیه وسلم با یارانش، اشاره بعمل آمده است .

پیامبر اسلام بادر نظر داشت اینکه ؛ زخمها و جراحات فراوان برداشته و دچار درد و الم گشته بود ، با یارانش با خوشخویی و خوشرویی و مدارا و شکیبایی رفتار می کرد، با مهربانی تمام، مخاطب قرارشان می داد و برای کارهای آینده و مصلحتهای اجتماعی و زندگانی نیز با آنان به مشورت می نشست تا شیوه های والا و درست و فلسفه ی رهبری را بیشتر درک کنند و پس از مرگ رهبر، همه ی امور را از طریق شوری فیصله دهند و جامعه را از سرگردانی برهانند. بی گمان این رهبر، با خلق و خوی کریمانه اش برای جهانیان، رحمت است. قرآن عظیم الشان در توصیف منشهای والايش میفرماید: «و انك لعلي خلق عظیم» [قلم /۴]، «لقد جاءكم رسول من...» [توبه/128].

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٥٩﴾

پس به (سبب) رحمت الهی است که تو با آنان نرم خو (و مهربان) شدی، و اگر تند خو و سخت دل بودی، قطعاً (مسلمانان) از اطراف تو پراکنده می شدند، پس آنها را (در مورد حق خود) عفو کن و برای آنها (در باره حق الله) مغفرت بخواه و در کارها با آنان مشورت کن، پس چون (بر کاری) تصمیم گرفتی پس بر الله توکل کن؛ بی گمان الله توکل کنندگان را دوست دارد. (۱۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

فَبِمَا رَحْمَةٍ ، فبرحمة : ما زاید و برای تأکید است؛ یعنی، به برکت رحمت الهی. لِنْتَ لَهُمْ: با آنان نرمخو، خوشخو و مهربان شدی. فَظًّا: تندخو، سخت گیر، درشتخوی. غَلِيظَ الْقَلْبِ: سخت دل. اِنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ (فض): از پیرامون تو پراکنده می شدند، تو را تنها می گذاشتند. اَعْفُ عَنْهُمْ : از آنان در گذر. وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ: به خاطر شناخت نظریات آنان در تدبیر امور امت در وقت جنگ و آشتی و در کارهای دنیوی و نیز به خاطر آرامش دل‌هایشان و پیروی از راه و روش تو، با آنان مشورت کن. شاور، از مشاوره، نظر گرفتن، رأی دادن. می گویند: «اشار العسل، عسل را از کند و یا شکاف سنگها و درختها بیرون آورد و گردآوری کرد. فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ: پس از مشاوره کردن بر خدا توکل کن. (تفسیر فرقان)

تفسیر :

گرچه محتوای آیه کلی این آیه مبارکه هدایت و دستور العمل های کلی است، لیکن نزول آیه درباره ی جنگ احد است. زیرا مسلمانانی که در جنگ احد فرار کرده، شکست خورده بودند، در آتش افسوس و ندامت و پشیمانی می سوختند.

بعد از مراجعت مسلمانان از جنگ احد، آن کسانی که از جنگ فرار کرده بودند اظهار ندامت کرده از پیغمبر صلی الله علیه وسلم تقاضای عفو بخشش می کردند خداوند با این آیه خطای خطاکاران را صادر کرده و پیغمبر صلی الله علیه وسلم عذر آنان را پذیرفت.

«فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ» یعنی ای محمد! به سبب رحمتی، مهربانی و عفویتی که از جانب الله، در نهاد تو به ودیعه نهاده است در مقابل آنان نرمخو شدی، بادر نظر داشت اینکه آنان به خلاف دستور تو عمل کرده و از فرمانت در رفتند.

«وَأَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأُنْفِضُوا مِنْ حَوْلِكَ»: اگر طبیعتی خشک و قلبی سختگیر میداشتی و با شدت و خشونت با آنان رفتار و برخورد می کردی، در نتیجه از اطراف و ماحولت پراکنده می گشتند، و از تو دوری و نفرت می کردند. و چون خشونت و تندخویی در گفتار ظاهر می شود، از زبانش ناروا و از قلبش قساوت نفی شده است.

باید گفت که: آیه ی «فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ» دلیل بر آن است که تمام مکارم اخلاق در پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم انحصار یافته است. از عجایبات امرش این که عوامل عظمت بیش از حد در او جمع شده بود در صورتی که از همه کس بیشتر متواضع و فروتن بود. از لحاظ نسب و حسب شریفترین انسان، از لحاظ عمل پاکترین، از جهت کرم بخشنده و سخی ترین و در گفتار و سخنوری فصیح ترین انسان بود که همه ی اینها عوامل عظمت و بزرگی است. از آثار تواضع و فروتنی آن حضرت این که خود به دوختن و شستن لباس های اش و پاک کردن بوت های اش می پرداخت. سوار الاغ می شد، روی زمین می نشست، دعوت برده را می پذیرفت. پس درود و سلام خدا بر آن چراغ روشنگر راه هدایت و دریای اخلاق نیکو و فضایل باد!

«فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» «پس از آنان درگذر» در آنچه که به تو تعلق می گیرد از حقوق «و بر آنان آمرزش بخواه» از الله متعال در آنچه که به حق خدای سبحان تعلق می گیرد «و با آنان در کارها مشورت کن» یعنی: در اموری که در مانند آن مشورت صورت می گیرد، یا با آنان در امر جنگ مشورت کن. این دستور به علاوه اینکه خاطر اصحابش را خوش ساخته و مودت ایشان را جلب می کند، معرف مشروعیت اصل مشورت در میان امت بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز هست.

حسن فرموده است: هر قومی که در بین خود از مشورت و جرگه استفاده کنند حتماً در کارشان موفق خواهند بود. (طبری 334/7).

پیامبر صلی الله علیه و سلم با یاران بسی مشورت می کرد. پیامبر اسلام وظیفه داشت با مردم حتی آنان که در گذشته لغزش داشته اند نیز مشورت کند.

طوری که در این آیه مبارکه آمده است: ظلمی را که به تو کردند، عفو کن؛ «فَاعْفُ عَنْهُمْ» برای گناهی که نسبت به خدا مرتکب شدند، طلب آمرزش کن؛ «وَأَسْتَغْفِرْ لَهُمْ» در مسائل سیاسی اجتماعی، آنان را طرف مشورت خود قرار ده. «وَشَاوِرْهُمْ» مراد: مشاوره در اموری است که شرع درباره آنها موضع روشن و واضحی اتخاذ ننموده و میدان را برای تضارب آرا در آن باز گذاشته است، نه در امور مسلم شرعی و رسول خدا ص عملاً با یارانشان در چنان اموری مشورت می کردند. ترمذی از ابوهریره س روایت کرده است که فرمود: «هیچ کس بیشتر از رسول خدا ص مشورت نمی کرد». چنان که آن حضرت ص در غزوه بدر، غزوه خندق، غزوه حدیبیه و حتی در داستان افک با اصحابشان مشورت کردند: (ملاحظه فرماید: مختصر تفسیر ابن کثیر 1/331 و ترجمه فارسی تفسیر المنیر 3/168 و «تفسیر انوار القرآن»

«فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» هر زمانیکه بعد از مشورت قصد انجام کاری کردی پس

بر خدا توکل کن نه بر مشورت یعنی نه بر اصحاب و یاران خود که با آنها مشورت کرده ای. ابوعلی دقاق گفت: توکل را سه رتبت است: اول توکل: پس تسلیم، سوم تفویض، توکل بدایت است، تسلیم وساطت، و تفویض نهایت. (تفسیر گلشاهی)

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (159)»: بدرستی که خداوند توکل کنندگان را دوست می دارد و متوکل حقیقی کسی است که غیر از حق نترسد و بجز خداوند امیدوار نباشد و حدیث شریف وارده درباره داستان آن اعرابی، حدیث مشهوری است: اعرابی ای نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و خواست تا شتر خویش را همین گونه به حال خودش رها کند و گفت: یا رسول الله! آیا شتر خویش را رها کنم و بر خدا توکل کنم، یا آن را ببندم و بر خدا توکل نمایم؟ رسول الله فرمودند: «آن را ببند و بر خدا توکل کن.»

باید یادآور شد که: توکل به الله از دو جهت بالاترین منزلت به شمار می آید: اول؛ باعث جلب محبت الله نسبت به بنده اش می شود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»، دوم؛ این که توکل سبب می شود که بنده در پناه الله خویش قرار گیرد: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ.» (التسهیل لعلوم التنزیل).

شان نزول آیه مبارکه :

ابن عباس (رض) در شان نزول آیه مبارکه می فرماید: «وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ» درباره ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) نازل شد که حواریان رسول الله صلی الله علیه وسلم و وزیران ایشان و پدر همه مسلمین بودند.

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به ابوبکر و عمر فرمودند: «اگر شما دو تن در مشورتی با یکدیگر هم رأی و متفق شوید، من هرگز از رأی شما بر نمی گردم.»

ابن عطیه می گوید: شوری از پایه های اساسی شریعت و اساس فولادین احکام است. پس هرکس با اهل رأی و دین مشورت نکند، عزلش - در هر مقامی که باشد - واجب می گردد. قطعاً خلاقی در این سخن نیست. در این باره، خداوند، مؤمنان را چنین می ستاید:

[منیر] «و أمرهم شوری بینهم» (شوری/38).

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٦٠﴾

اگر خداوند شما را یاری و مدد کند، هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد، و اگر شما را به خود واگذارد (و یاریتان نکند) پس چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد کرد؟ و مؤمنان باید تنها بر الله توکل کنند. (۱۶۰)

تفسیر :

در آیه ی قبلی ، سفارش به توکل شد و در این آیه مبارکه ، دلیل توکل بر خدا را چنین مطرح می کند که عزت و ذلت تنها به دست اوست. طوری که می فرماید: «إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ»: اگر خدای تعالی برای شما پیروزی و نصرت را مقدر کرده باشد هرگز هیچ کافری بر شما پیروز نمی شود و هیچ دشمنی شما را شکست داده نمی تواند، واقعیت امر اینست که : تنها نصرت و امداد الهی است که تحت الشعاع هیچ چیز قرار نمی گیرد.

«وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ» پس هر پیروزی که برایتان حاصل آید، مانند پیروزی روز بدر، با هر خواری و خفتی که برایتان پیش بیاید، به میل و خواست خدای سبحان پیش می آید، پس تمام کارها در اختیار اوست، و عزت و نصرت و ذلت و

خفت به دست او است.

«وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (160)»: پس سرچشمه حقیقی قدرت و پیروزی، حق تعالی است، بر مومنین است که فقط بر ذات پاک الله متعال توکل کنند برای اینکه هیچ کمک دهنده ای غیر او برای آنها نیست،

الله سبحان و تعالی شما را در دنیایتان یاری می‌رساند و در آخرت ثواب و پاداش به دست خواهید آورد؛ زیرا کسی که مالک تمام امور دنیا و آخرت است خدای یگانه و یکتا می‌باشد. و با تمام صراحت باید گفت که: ایمان، از توکل بر الله متعال جدا نیست.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (161 الی 164) در باره برخی دیگر از صفات نیک پیامبر صلی الله علیه و سلم در اصلاح امت (جامعه، ملت) مورد بحث قرار گرفته شده است.

وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَعْلَلْ مِمْنَ يَعْلَلُ يَأْتِ بِمَا عَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٦١﴾

هیچ پیامبری را نسزد که [در اموال، غنائم، سایر امور به امت خود] خیانت ورزد و هر که خیانت کند، روز قیامت با آنچه در آن خیانت کرده بیاید؛ سپس به هر کس آنچه را مرتکب شده به طور کامل می‌دهند، و آنان مورد ظلم قرار نمی‌گیرند. (۱۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْ يَعْلَلُ» (غل): که خیانت کند. من یغلل: هر که خیانت ورزد. معنی لغوی «غلول» در غنیمت خیانت است؛ اما، گاهی به خیانت مطلق، و گاهی خاص به اخفای چیزی اطلاق می‌شود؛ چنانکه ابن مسعود رضی الله عنه فرموده: «غَلُّوا مَصَاحِفَكُمْ»؛ مصاحف خود را پنهان کنید. تُوَفَّى: به تمامی داده می‌شود.

شان نزول آیه مبارکه:

در شان نزول آیه مبارکه مفسران مینویسند که: این آیه در قطفیه سرخ‌رنگی نازل گردید که در روز بدر از اموال غنیمت گم شد و یکی از منافقان گفت: که شاید رسول الله صلی الله علیه و سلم آن را برداشته باشند!

تفسیر:

«وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَعْلَلْ مِمْنَ يَعْلَلُ يَأْتِ بِمَا عَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٦١﴾»: در شان هیچ پیامبری نیست که خیانت کند، عقلا و شرعا درست و روا نیست هیچ پیامبری در غنیمت خیانت کند. یعنی: هرگز خیانت از پیامبری بر نمی‌آید تا به چیزی از غنائم دست برده و آن را بدون اطلاع یارانش به خود اختصاص دهد زیرا الله پیامبرانش را از کارهای زشت و فرومایه معصوم داشته است، لذا کار نامناسب از ایشان صادر نمی‌شود.

قابل دقت و تذکر است که: نفی در آیه مبارکه نفی «شان» است که از نفی «فعل» بلیغ‌تر است؛ چون منظور این است خیانت رخ نمی‌دهد و قابل تصور هم نیست تا چه رسد به این که حاصل شود و رخ دهد. (صفوأة التفسیر)

به تأسف باید گفت که: هیچ‌کس حتی انبیا، از سوءظن مردم به دور نیست. «وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَعْلَلْ مِمْنَ يَعْلَلُ يَأْتِ بِمَا عَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٦١﴾»: ضعف ایمان از یکسو و حب دنیا از سوی دیگر، انسان را وادار می‌کند حتی به انبیا هم سوءظن ببرد.

«وَمَنْ يَعْلَلُ يَأْتِ بِمَا عَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: هرکس در غنائم مسلمین خیانت کند، در روز قیامت آن را به دوش گرفته و می‌آورد، تا افشا شود و همه آن را ببینند.

باید گفت که: خیانت، خیانت است و مقدار آن مهم نیست. «يَأْتِ بِمَا غَلَّ» کلمه‌ی «ما» در جمله‌ی «يَأْتِ بِمَا غَلَّ» شامل هر مقدار، گرچه اندک هم باشد، می‌شود. این آیه کریمه انبیای الهی را از «غلول» تنزیه می‌کند. غلول: آن است که انسان از مال مسلمین چیزی را که حقی در آن ندارد، به خودش برگیرد، خواه آن چیز از اموال غنیمت باشد، یا از اموال زکات، یا از اموال هدیه، و - بر اساس این آیه کریمه - غلول حرام است و از گناهان کبیره می‌باشد.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرش دوخته شدگی از پشم را از پشت شتری از شتران غنیمت بر گرفته و خطاب به یارانشان فرمودند: «حق من در این فرش، همانند حق هریکی از شماست. پس هان! از غلول بر حذر باشید زیرا غلول در روز قیامت خواری و رسوایی‌ای بر صاحب خویش است. حتی باید نخ و سوزن و مافوق این از غنایم راتسلیم کنید».

«و هرکس خیانت ورزد، روز قیامت با آنچه در آن خیانت کرده، بیاید» این جمله، متضمن تحریم غلول و خیانت و برحذر ساختن شدید از آن است زیرا غلول در غنیمت، تنها گناهی است که فاعل آن در روز قیامت در حضور مردم و زیر نگاه آنان مجازات می‌شود و همه اهل محشر از کار وی آگاه می‌گردند، این مجازات؛ آمدن او در روز قیامت همراه با مال خیانت در حالی است که حامل آن مال است و آن مال و بال گردن اوست، قبل از آن که مورد محاسبه قرار گیرد. در حدیث شریف آمده است: «رسول الله صلی الله علیه وسلم مردی به نام ابن لثیبه از قبیله «ازد» را به جمع‌آوری اموال زکات برگمارده بودند، پس با اموال جمع‌آوری شده آمد و گفت: این بخش مال شماست، اما این بخش دیگر، مال من است که به من هدیه داده شده! رسول الله صلی الله علیه وسلم بر منبر رفتند و فرمودند: چه شده است عامل را که او را بر عملی می‌فرستیم، پس می‌گوید: این از آن شماست و این دیگر به من هدیه داده شده! چرا در خانه پدر و مادر خود ننشست تا بنگرد که آیا به وی هدیه داده می‌شود یا خیر؟! سوگند به ذاتی که جان محمد صلی الله علیه وسلم در دست بلاکیف اوست، یکی از شما به آن خیانت نمی‌کند، مگر اینکه در روز قیامت می‌آید و آن مال برگردن او آویخته است، اگر شتر باشد؛ آن را بانگ شتر، اگر گاو باشد آن را آواز گاو و اگر گوسفند باشد، آن را آواز گوسفند است...».

«ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ»: و بعد از آن پاداش عمل خود را مطابق حسابش در روزی می‌دهد که خدای تبارک و تعالی به حساب هر شخصی در برابر هر عملی که انجام داده، به طور کامل و بدون کم و کاست داده می‌شود. خواه عمل او خوب باشد یا بد، «وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (161)»: و او تعالی عادل است که هرگز ظلم و ستم روا نمی‌دارد و هیچگاه در گناه گناهکاران اموری را که انجام نداده‌اند نمی‌افزاید و در پاداش نیکوکاران بخالت روانمی‌دارد بلکه در آن روز میزان او که خدای رحمان است بر اساس عدالت بر پای خواهد شد.

بلی! خیانت سزاوار مقام والای هیچ فرستاده‌ای نیست و پیامبران از تمامی آلودگیهای مادی و معنوی، به دوراند. پیامبر للعالمین است. (انبیاء/ 107). تا جایی که نیکبها و حسنات خوبان (ابرار) به منزله‌ی بدیها و سیئات مقربان (پیامبران) است. به عبارت دیگر: «حسنات الأبرار، سیئات المقربین» برای درک موقعیت و شخصیت انبیا می

توانیم کارهای کودکان را با بزرگسالان رشد یافته و نوابغ، مقایسه کنیم. بسیاری از کارها که برای بچه‌ها قابل تحسین باشد، برای بزرگتران، ممکن است ایراد محسوب شود؛ زیرا انتظار به نسبت میزان رشد انسان است. حسن بصری کلمه «یغل» را به فعل مجهول قرأنت کرده است که در این صورت، معنای بخش اول آیه چنین خواهد بود: «درست نیست به هیچ پیامبری خیانت شود و چیزی را از او پنهان دارند. اگر این قرأنت را بپذیریم، همخوانی اش با بقیه ی آیه نیز محفوظ است.

یادداشت :

معنی لغوی «غلول» در غنیمت خیانت است؛ امّا، گاهی به خیانت مطلق، و گاهی خاص به اخفای چیزی اطلاق می‌شود؛ چنانکه ابن مسعود رضی الله عنه فرموده: «غَلُوا مصاحفکم»؛ مصاحف خود را پنهان کنید.

میخواهم خدمت خوانندگان گرامی بعرض برسانم که مطابق فهم قرآن عظیم الشان : قیامت صحنه‌ای است که نیکان، حسنات خود را می‌آورند، «جاءَ بِالْحَسَنَةِ» و خائنین خیانت‌های خود را به همراه دارند. «يَأْتِ بِمَا غَلَّ»

أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٦٢﴾

پس آیا کسی که [با طاعت و عبادت] از خشنودی الله پیروی کرده، همانند کسی است که [بر اثر گناه] به خشمی از سوی الله سزاوار شده؟ و جایگاه او دوزخ است و دوزخ بد جای بازگشت است. (۱۶۲)

تشریح لغات واصطلاحات :

«اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ»: از خشنودی خدا پیروی کرد، خشنودی خدا را به جای آورد و خیانت کرد. «باء»: بازگشت. «سخط»: خشم و قهر. «وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»: بد بازگشتگاهی.

تفسیر :

«أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ»: این آیه مبارکه در حق گروه ابن ابی است که میدان جنگ را خالی گذاشتند: آیا کسی که در راه رضای الله متعال که از آن راضی است گام برداشته مانند ایمان به الله، پیروی از پیامبر صلی الله علیه وسلم و اجرای اوامر و اجتناب از نواهی او تعالی مانند کسی است که به سبب کفر، نفاق و الحاد خویش به سوی زیان، لعنت و خشم گام بر داشته است؟! «وَأَمَّا مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (162)»: و جایگاه آنها جهنم و بازگشت و پایان کار آنها زشت و ناراحت کننده است. چرا که عاقبت آنان بهشت برین و عاقبت اینان آتش جهنم است. باید گفت که در همه حال : خشنودی یا خشم الهی باید تنها ملاک عمل يك شخصی مسلمان باشد.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه می فرماید : آیا پیغمبری که پیوسته تابع رضای پروردگار خود می‌باشد، بلکه دیگران را هم می‌خواهد تابع رضای او تعالی گرداند؛ ممکن است مانند کسانی کار کند که مورد غضب خدا و مستحق آتش دوزخ‌اند؟ نی، امکان ندارد!

هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٣﴾

همه آنان را [چه مؤمن، چه کافر] نزد الله درجات و منزلت هایی [متفاوت] است، و الله به آنچه می‌کنند، بیناست. (۱۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«هُم دَرَجَاتٌ»: آنان درجات و منزلتی دارند.

تفسیر :

در آیه مبارکه به درجات و منازل خوبان و بدان اشاره می‌کند که با هم فرق بسیار دارند و هرگز آن درجات یکسان نیستند. طوری که می‌فرماید: «هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ»: انبیا و اهل امانت که پیروان رضوان حق اند صاحبان درجات بلند در نزد خداوند هستند. مسلماً اهل بهشت هم یکسان نیستند، بلکه درجات ایشان متفاوت و مختلف است، و جاه و مقام ایشان بقدر اعمال و معارف آنان بستگی دارد.

طبری گفته است: منازل آنان در نزد الله مختلف است، پس آن که رضایت خدا را دنبال و جستجو کند، اکرام و پاداش بزرگ و فراوان می‌یابد و آن که کوله بارش قهر و کین خدا شد، خفت و کيفر دردناک می‌یابد. (طبری 367/7).

«وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (163)»: اعمال بندگان بر او مخفی نیست، و خداوند به آنچه که مردم از امانت داری و خیانت گذاری انجام می‌دهند بیناست تا مطیع در طاعت بپذیرد و عاصی از معصیت بپرهیزد که چیزی از اعمال آنها بر خداوند پوشیده نیست و زود باشد که جزای اعمالشان را خواهند دید.

سپس خدا منت عظیم بعثت خاتم پیامبران را بر مؤمنان خاطر نشان ساخته و می‌فرماید:

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿١٦٤﴾

به راستی که خداوند بر مؤمنان منت نهاد، هنگامی که در میان آنان پیامبری از خودشان فرستاد، که آیات او (= قرآن) را بر آنها می‌تلاوت کند، و آنها را (از عقائد و اعمال باطل) پاک سازد و به ایشان (احکام) کتاب (قرآن) و حکمت (سنت) را تعلیم دهد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکارا واقع بودند. (۱۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَعَثَ»: برانگیخت. فرستاد. «يَتْلُو»: می‌خواند. در رسم الخط قرآنی الف زائدی به دنبال دارد. «يُزَكِّيهِمْ»: از عقائد تباه و رفتارهای بی‌قاعده، بی‌نظم، نامتناسب، ناهماهنگ پاک‌شان می‌دارد. «الْكِتَابَ»: قرآن مجید. «الْحِكْمَةَ»: سنت مطهره.

تفسیر :

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ»: به یقین که حق تعالی بر مسلمانان با بعثت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم که از جنس و قبیله خودشان است فضل و احسان نمود تا مسلمانان به ایشان اقتدا کنند و ایشان برای آنها نمونه باشد و بر آنها آیات الهی را تلاوت نموده، احکام شرعی را بیان کند و آنها را بر داشتن بهترین آداب رهنمایی نماید، یعنی اصلشان و نسبشان از عرب است و نیز پیغمبر را از ملائکه قرار نداده است بلکه از بنی آدم که از بهترین آنهاست فرستاد و بتحقیق بر او در

سه چیز فضیلتی است یکی اینکه او از نسب شریف عرب بود. براستی عرب افضل است، سپس از عرب طایفه قریش، سپس از قریش بنی هاشم.

و دیگر براستی پیغمبر قبل از نزول وحی در بین آنها امین بود می گوید: به مومنان رسولی فرستادم یکی از ایشان که کار او شناخته اند، و صدق و امانت او آزموده و دانسته، نه فرشته و نه بیرون از فرزند آدم.

« وَ يُرْكِهْمُ »: چنانچه قلب‌های‌شان را نیز از هرگونه پلیدی، شک و شبهه و اعمال ناپاک، پاک می سازد، « وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ »: و قرآن مجید و سنت پاک را به آنان می آموزد، واقعاً هم در مکتب انبیا، پرورش روحی و آموزش فکری، در کنار بینش و بصیرت مطرح است.

«وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (164)»: در حالی که قبل از بعثت حضرت محمد آشکارا در تاریکی و گمراه و غرق نافرمانی بودند، و برای آن‌ها نوری که با آن هدایت شوند، امامی که به او اقتدا و شریعتی که با آن دادخواهی کنند نبود بلکه همه آن‌ها در سرکشی بزرگ و گمراهی آشکار قرار داشتند.

باید گفت: بعثت انبیا، از بزرگ‌ترین هدیه‌های آسمانی و نعمت الهی است، گرچه بعثت برای همه‌ی مردم است، ولی تنها مؤمنان شکرگزار این نعمت هستند و از نور هدایت بهره می‌گیرند.

خدای مهربان با فرستادن پیامبران برای هر قوم از خود آنان، اراده نمود تا آنان را از آلودگیهای شرک و تباهی، عقیده ی جاهلی و اوهام و خرافات پاک گرداند و به حکمت خود آشنایشان فرماید تا چراغ پرفروغ جهانیان گردند. (سوره بقره /129)، (جمعه/2).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (165 الی 175) در باره برخی اشتباهات در جنگ احد، برخی از پستی و جنایات منافقان ، منزلت مجاهدان جان بر کف راه حق بحث بعمل می آورد . هکذا این آیات در رد این یاوه‌گوییها و در بیان مقام و منزلت جان نثاران راه حق است تا سخن منافقان بی اثر ماند.

أَوْلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٦٥﴾

آیا هنگامی که مصیبتی (در جنگ احد) به شما رسید، در حالی که دو برابر آن را (در جنگ بدر به کافران) رسانده بودید، گفتید: « این (مصیبت) از کجا است؟» بگو: « آن از جانب خود تان است» (و نتیجه نا فرمانی دستور پیامبر است) بی گمان الله بر هر چیز تواناست. (۱۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَوْلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ» (صوب): آیا وقتی آسیبی به شما رسید. أَوْلَمَّا: آیا وقتی که، هنگامی که. قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا : دو برابر آسیب را به دشمن رسانیدید. [در جنگ بدر، کافران هفتاد نفر گشته و هفتاد نفر اسیر دادند و مسلمانان در احد هفتاد نفر کشته دادند]. . أَصَبْتُمْ: رسانیدید، گرفتار کردید. أَنَّى هَذَا: این آسیب از کجا رسید؟

تفسیر :

«أَوْلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ»: ای گروه مؤمنان! شما نباید از نتیجه جنگ احد نگران و

ناراحت باشید اگر شما در این جنگ مصیبتی و فاجعه ای رسید و در نتیجه هفتاد نفر از شما کشته شدند، «قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلِيهَا» شما در جنگ دیگر (بدر) دو برابر آن مصیبت را به آنان وارد ساختید اگر در جنگ احد هفتاد نفر از شما شهید شده در سال قبل در جنگ بدر به دشمن ضربه وارد کردید. شما از آنها هفتاد کشته و هفتاد اسیر گرفتید. در هنگام قضاوت، تلخی‌ها و شیرینی‌ها را با هم در نظر بگیرید. تنها شکست احد را نبینید، پیروزی بدر را هم یاد کنید.

«فَلْتُمْ أَنِّي هَذَا» اما با آنکه ضربه دو چندان به مشرکان وارد کرده بودید شما از روی تعجب و جزع گفتید که این شکست و هزیمت از کجا به ما رسید و در حالی که ما مسلمان هستیم و پیغمبر خدا در میان ماست. «قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ» در جستجوی عوامل شکست، ابتدا به سراغ عوامل درونی و روحی و فکری خود بروید، سپس عوامل دیگر را پیگیری و مورد سوال قرار دهید. طوری که در آیه مبارکه می فرماید: ای محمد صلی الله علیه وسلم! به آنان بگو: سبب و عامل مصیبت وارده بر شما همانا خودتان بودید که از فرمان پیامبر صلی الله علیه و سلم سرپیچی کرده و برای به چنگ آوردن غنیمت حرص ورزیدید. یعنی این نتیجه ی ضعف‌ها و اشتباهات خودتان است. شما دامن صبر را رها کردید، کارهایی برخلاف تقوی انجام دادید، دستور را اطاعت نکردید، دچار طمع مال شدید، با هم نزاع و اختلاف کردید، پس چرا می پرسید این مصیبت از کجا آمد؟

در این هیچ جای شکی نیست که خداوند متعال بر هر چیزی قادر است، ولی ما باید شرایط لازم و لیاقت بهره‌برداری را به دست آوریم، گمان نکنید که تنها مسلمان بودن برای پیروزی کافی است، تا در هر شکستی کلمه‌ی «چرا و چطور» را بکار ببرید، بلکه علاوه بر ایمان، رعایت اصول و قوانین نظامی و سنت‌های الهی هم لازمی و ضروری می باشد.

«إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (165)» بدرستی که خداوند بر همه چیز از فتح و غنیمت و کشتار و شکست توانا و قادر است.

شان نزول آیه : 165:

242- ابن ابوحاتم از عمر بن خطاب (رض) روایت کرده است: مصایب و مشکلاتی که در روز احد دامنگیر مسلمانان گردید، هفتاد نفر از آنها شهید شد، عده‌ای از اصحاب فرار کردند، دندان پیامبر صلی الله علیه وسلم شکست، کلاه خود بر سر مبارک ایشان تکه تکه شد و خون بر رخسارشان جاری گردید. همه از سبب گرفتن فدیة از اسرای بدر بود. به همین سبب آیه: «أَوْلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ ...» نازل شد.

همچنان در روایتی دیگری عمر (رض) در باب شأن نزول این آیه مبارکه فرموده است: مسلمانان به علت آنچه در بدر - از گرفتن فدیة از اسیران - انجام داده بودند، در روز احد مجازات شدند. از علی (رض) نیز نظیر این تفسیر روایت شده است.

وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٦٦﴾

و هر چه (از مصائب در روز احد) روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) با هم برخورد کردند، به شما رسید، به فرمان الله بود، (تا شما را در برابر آن اجر دهد و) تا مؤمنان را مشخص سازد. (۱۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«التَّقَى الْجَمْعَانِ»: رویارویی دو گروه با هم، برخورد دو گروه باهم. «لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ»: تا شما را بیازماید، مؤمنان مخلص را از دیگران جداسازد و معلوم بدارد.

تفسیر :

«وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ فَيَاذَنَ اللَّهُ»: و مصیبت روز احد که بر شما وارد آمد، روزی که گروه مسلمانان با گروه مشرکان روبرو شدند، به قضا و قدر و اراده ی ازلی و تقدیر حکیمانه ی خدا صورت گرفت، تا مؤمنان از منافقان جدا و متمایز گردند. و مصیبت که در روز احد به شما رسید از شومی طبیعت شما بود آن روز که جمعیت مسلمانان با کفار ان قریش روبروی هم قرار گرفتند و مصیبتی بر شما وارد شد به قضا و قدر و اراده ی ازلی و تقدیر حکیمانه ی خدا صورت گرفت، تا اینکه خداوند ثابت قدمان را از دیگران یعنی از منافقان جدا و متمایز گرداند. برخی از مفسران در معنای آن گفته اند: آنچه در روز برخورد دو گروه به شما رسید، کار الله متعال بود که میان شما و آنان را خالی گذاشت و آنان را بر شما پیروز گردانید. باید گفت که: شکست ها و پیروزی ها، به اراده ی خداوند محقق می شود که همان سنت های اوست.

«وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ (166)»: حوادث تلخ و شیرین، میدان آزمایش و شناسایی انسان هاست. طوری که در آیه مبارکه می فرماید: تا اهل ایمان که صبر و شکیبایی نشان دادند و از خود تزلزل و دودلی و سستی بروز ندادند، مشخص شوند.

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبْعَانَا هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ﴿١٦٧﴾

و تا الله منافقان را آشکار و مشخص سازد، منافقانی که به آنها گفته شد: بیاید در راه الله بجنگید یا دشمن را (از خود) دفع کنید، (در جواب) گفتند: اگر می دانستیم این جنگی واقعی است حتما از شما پیروی می کردیم، آنان (منافقان) در آن روز، به کفر نزدیک تر بودند تا به ایمان، با دهان خویش سخنی را می گویند که در دل هایشان نیست، و الله به آنچه در دل های خود می پوشانند دانایتر است. (۱۶۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نَافَقُوا»: دورویی کردند، و راست گفتار نبودند. «ادْفَعُوا»: از کیان دین و ملت دفاع کنید.

تفسیر :

«وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا»: و تا اینکه خصومت آنان را که نفاق و ظلم میکنند آشکار کند مراد از آشکار داشتن آنان، آشکار ساختن وضعشان و جدا ساختن صفشان از صف مومنان است. و مراد از منافقان عبدالله بن ابی و یاران وی هستند که: تعداد آنها در حدود سیصد نفر بود. ملاحظه میشود که: جبهه ی جنگ، چهره منافقان را افشا می کند. در شأن نزول آیه کریمه آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم با هزار تن به سوی احد بیرون رفتند، پس چون منزلی از راه بین احد و مدینه را پیمودند، عبدالله بن ابی خود با یک سوم از صف ایشان کنار کشید، و گفت به الله قسم که ما نمی دانیم چرا و به چه علت، خود را در این جا به کشتن بدهیم؟ همان بود که با پیروان خود از اهل نفاق بازگشت.

«وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا»: مؤمنان به آنها گفتند: بیاید در کنار ما با مشرکان در راه خدا با جد تمام جنگ کنید تا مشرکانی که قصد قتل و غارت مدینه را دارند دفع کنید و اگر در راه الله و دین جنگ نمی کنید برای غیرت ملی و وطن و حفاظت مال و اولاد خود از دشمن دفاع کنید.

به قولی: مراد این است که شما از پشت سر ما دفاع کنید، ولی در خط مقدم نجنگید. به قولی دیگر: مراد این است که شما جمعیت و سپاهی لشکر ما را بیشتر سازید. اما منافقان از پذیرش همه این درخواستها ابا ورزیده، «قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ»: منافقان گفتند: اگر ما می دانستیم که جنگ خواهد شد با شما می آمدیم و از شما پیروی می کردیم لکن می دانیم که جنگ نخواهد بود البته این بهانه ای بیش نبود چون وقوع جنگ حتمی دیده می شد.

بعضی گفته اند؛ معنی این است: اگر ما به جنگیدن آشنا و بر آن توانا بودیم، یا آن را به مصلحت مقرون می دانستیم، از شما پیروی می کردیم.

«هُمُ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ»: با گفتن این سخنان این منافقان آن روز که این سخن گفتند و بازگشتند و جنگ را رها کردند به کفر نزدیک بودند تا به ایمان. یعنی: روزی که با خفت و خواری از شما کنار کشیدند و این سخن را گفتند، به کفر نزدیکتر بودند «تا به ایمان» در نزد کسانی که می پنداشتند؛ آنان مسلمانند.

«يَتَوَلَّوْنَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ»: آن منافقان به زبان می گفتند و اظهار می کردند که جنگ واقع نخواهد شد در حالیکه در دلهای ایشان آن بود که جنگ واقع می شود. زیرا آنها قطعاً و یقیناً می دانستند که لشکری از مشرکان برای انتقام کشی از مسلمانان به مرز مدینه آمده است، پس طرح این موضوع به گونه یک معما از سوی منافقان، جای بسی تأمل دارد».

«وَأَلَّ اللَّهُ عَلَماً بِمَا يَكْتُمُونَ (167)»: و خداوند به آنچه که منافقان از روی حسد و حقد و کینه می پوشانند دانایتر است و می داند که چه نیرنگهایی را علیه مسلمانان پنهان داشته اند. شکی نیست که این تهدیدی آشکار و رسوایی بزرگ برای منافقان است. آنچه در احد برای همه کشف شد، گوشه ای از نفاق بود، بخش بیشترش را خداوند متعال می داند.

الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قَاتَلُوا قُلُوبًا فَادْرَعُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٦٨﴾

کسانی که (خود در خانه) نشستند و درباره ی برادران خود گفتند: «اگر آنها از ما پیروی می کردند، کشته نمی شدند» بگو: «اگر راست می گوئید؛ پس مرگ را از خودتان دور سازید». (۱۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قعدوا»: نشسته بودند. «ادرعوا»: دفع کنید، دور نمایید، از خود برانید.

تفسیر :

«الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا»: «آنان» یعنی: آن منافقان، همان کسانی هستند که خود در خانه نشستند و از جهاد خودداری کردند «ودرباره برادران» و نزدیکان «خویش» از مؤمنان که در واقعه احد به شهادت رسیدند گفتند: «لَوْ أَطَاعُونَا مَا قَاتَلُوا» اگر از ما پیروی می کردند؛ در بیرون نرفتن از مدینه «کشته نمی شدند» در این جنگ، ملاحظه میداریم که: منافقان، خود را رهبر فکری دیگران می شمارند، و مطرح کردن شعاری

فریبنده ، روحیه‌ی خانواده‌های شهدا را تضعیف میدارند. و در می‌یابیم که : در جهان بینی منافقان، اصالت با زندگی مادی و رفاه است و بس . درحالیکه ایمان به مقدر بودن مرگ، سبب شجاعت و پذیرش رفتن به جبهه است و دربینش منافقان، شهادت و سعادت اخروی اصلاً جایگاه ندارد. باید گفت که : مرگ به دست الله متعال است، جبهه یا خانه در مرگ نقش اصلی را ندارند.

« قُلْ قَادِرُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (168) »: بگو: ای محمد صلی الله علیه وسلم! اگر اختیار مرگ بدست شماست پس مرگ را از جانهای خود دفع کنید اگر شما از راست گویان هستید. مقصود از آن توییح و سرزنش است؛ زیرا مرگ به سراغ شما آمدنی است و مزه آنرا را خواهند چشید هرچند در قصر ها و برج هایی محکم نیرومند نیز قرار داشته باشید.

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿١٦٩﴾

و هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند؛ مرده مپندار، بلکه (در جهان برزخ) زنده اند، نزد پروردگارشان روزی (ونعمتها) داده می شوند. (۱۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لا تحسبن» : گمان مبر، مپندار.

تفسیر :

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا» : و مپندارید آنان را که در راه الله برای اعلاى کلمه الله و یاری دادن دین وی کشته شدند ایشان مردگان اند. بلکه ایشان زندگانند، آنان دارای زندگانی بخصوصی در عالم برزخ است و در جوار پروردگار خویش از نعمت های بهشت و جوی های جاری و مجلسی صادق نزد پادشاه مقتدر بهره می برد و در سرور و فرح خاصی قرار دارد و از میوه های بهشت و انواع غذاها و نوشیدنی های آن روزی می خورد، چون جان خود را در راه الله فدا نموده است.

مفسران گفته اند که: این آیه در شأن شهدای بدر و احد فرود آمد شهداء بدر چهارده تن بودند، شش نفر از ایشان مهاجر و بقیه انصار، و شهداء احد هفتاد نفر بودند که از ایشان پنج نفر مهاجر از جمله شهیدان احد و مهاجرین حمزه بن عبدالمطلب بود. بقیه از انصار بودند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که: از ابوسعید روایت است که گفت:

«از پیغمبر خدا پرسیدند: کدام عمل بهتر است؟ پیغمبر خدا فرمودند: مسلمانی که بجان و مال خود، در راه خدا جهاد نماید، گفتند: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند: «مسلمان با تقوائیکه در گوشه ای افتاده و مردم را از شر خود در امان می دارد».

«بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (169)» : بلکه آنان زنده هستند و در بهشت برین و ابدی از نعمت خدا برخوردار هستند. و ایشان را احیاء بدان خوانند همچنان که زندگان را در جهاد ثواب نویسنند ایشان را نیز می نویسند و گفته اند ایشان را نشویند و با لباس خود دفن کنند چنانکه زندگان را.

«یُرْزَقُونَ» (روزی داده می شوند) یعنی: حق تعالی در پناه کرامت خود، به آنان از خوراکی ها و میوه های بهشتی، غذا و نوشیدنی می دهد و روزیشان نزد وی مستمر است، هرچند که رزقشان از دنیا با شهادتشان قطع شده است.

واحدی گفته است: در رابطه با نحوه ی زندگی کردن شهدا از پیامبر صلی الله علیه و

سَلَّمَ روایت شده است که ارواح آنان در شکم پرندگانی سبز رنگ قرار گرفته و روزی می یابند و می خورند و از نعمت بهره می گیرند.

البته این امر منافاتی با این معنی ندارد که آنان نسبت به ما مرده نباشند زیرا حیات شهدا، حیاتی برزخی است که جزء غیب است و الله متعال خود به کیفیت آن دانایتر می باشد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که: از انس بن مالک رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت است که فرمودند: «مساحت دو گوشه ی کمان شما در جنت، از تمام آنچه که آفتاب بر آن طلوع کرده و غروب می نماید بهتر است». و فرمودند: «جهاد کردن در یک قسمتی از روز (چه از صبح تا ظهر باشد، و چه از ظهر تا شام) از تمام آنچه که آفتاب بر آن طلوع کرده و غروب می نماید، بهتر است». باید گفت که: شهادت، پایان زندگی نیست، بلکه آغاز حیات است. بسیاری از زندگان مرده اند، ولی کشتگان راه خدا زنده هستند. در ضمن باید گفت که: شهادت، باختن و از دست دادن نیست؛ بلکه یافتن و به دست آوردن است. هکذا باید گفت که: تصوّر هلاکت و یا خسارت برای شهید، تفکّری انحرافی است که باید اصلاح شود.

قابل یادآوری است که: در مورد غسل، کفن و نماز جنازه شهدا، فقها دو نظر دارند: احناف بر آنند که شهید را با جامه اش کفن نموده و بر وی نماز بخوانند و اگر مکلف و پاک بود، غسل داده نمی شود. اما جمهور فقها بر آنند که: شهید نه غسل داده می شود، نه کفن می شود و نه بر او نماز خوانده می شود و اگر نجاست موجود بر بدن وی غیر از خون بود، آن نجاست از بدن وی پاک گردانیده می شود.

شان نزول آیه: 169 - 170:

243- احمد، ابوداود و حاکم از ابن عباس ب روایت کرده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هنگامی که برادران شما در احد به شهادت رسیدند، خدای مهربان ارواح آنها را در میان پیکر پرندگان سبز رنگی قرار داد که در روده های بهشت رفت و آمد می کنند و از میوه های بهشتی می خورند و زیر سایه عرش در قندیل های زرین جای دارند. آنان چون خوردنی های خود را پاکیزه، آشامیدنی های خویش را گوارا و خوابگاه نیمروزی خود را زیبا و آرام بخش یافتند، گفتند: ای کاش برادران ما در دنیا می دانستند که خدای بزرگ با ما چگونه رفتار می کند تا دیگر از جهاد رو نگردانند و از جنگ با کفار نترسند و کنار نروند. ایزد تعالی فرمود: من احوال شما را به آنها می رسانم. پس آیه وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا و آیه بعد از آن نازل شد (با طرق و شواهدش حسن است، ابوداود 2520، حاکم 2 / 88، ابویعلی 2331، احمد 1 / 266، بیهقی 9 / 163 و واحدی در اسباب نزول 261 از عبدالله بن ادريس از محمد بن اسحاق از اسماعیل بن امیه از ابوزبیر از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده اند راوی های آن ثقة هستند. ترمذی 3010، ابن ماجه 190، حاکم 3 / 203 و 204، ابن ابوعاصم در «السنة» 902، بیهقی در «دلایل» 3 / 298 و واحدی 263 از جابر روایت کرده اند. این حدیث را ترمذی حسن گفته است.)

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٧٠﴾

به آنچه الله از فضل و کرم خود به آنان داده است خوشحال اند، و به کسانی که بعد از آنان می آیند و (لیکن) هنوز به آنها یکجا نشده اند، مژده می دهند (به این که) هیچ خوفی بر

آنها نیست و نه غمگین می‌شوند. (۱۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَرِحِينَ»: خوشحالی، سرمستان. «يَسْتَبْشِرُونَ»: شادی می‌کنند، شادمانند، بشارت می‌دهند.

تفسیر :

«فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»: فَرِحِينَ: در حالیکه بدان چیزی که الله متعال به ایشان از فضل در بهشت از نعمت های عطا کرده و به نعمت های خویش نوازش فرموده شادمان اند، «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ»: و شادمان و خوش اند و مژده و بشارت میدهند به جهت برادران خویش که تا هنوز در انتظار شهادت اند پس از ایشان امید دارند که به بهشت ایشان برسند و در کرامت با ایشان شریک شوند چون مقامات بلند آنان را در آن جهان می‌بینید به این علت در انتظار رسیدن برادران و یاران خود هستید و خوشحالی شهیدان هم برین است. شهدا از هم‌زمان خود دل نمی‌کنند و آینده خوب را به آنها بشارت می‌دهند.

«أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (170)»: در آخرت بیم و هراسی ندارند، و از مفارقت و دوری دنیا غمگین و افسرده خاطر نخواهند بود؛ چون در بهشت مالا مال از نعمت مستقر خواهند شد.

حق‌تعالی آنان را در امنیت قرار داده و بر قلب‌هایشان آرامش نازل کرده است و به آنان بشارت امنیت دائم و خورسندی داده از این‌روی از عاقبت بدی‌هایی که انجام داده‌اند غمگین نیستند؛ بلکه حق‌تعالی گناهان آنان را مَحْو نموده و بخشیده است زیرا آنها در راه الله قربانی داده‌اند.

شهدا زندگی جمعی دارند، به یکدیگر ملحق می‌شوند و در انتظار دیگران هستند و علاقه به سعادت دیگران و ملحق شدن آنان به کاروان عزت و شرف، يك ارزش است.

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٧١﴾

به نعمت و فضل الله شادمانند، و اینکه (می‌بینند) خداوند پاداش مؤمنان را ضایع نمی‌کند. (۱۷۱)

تفسیر :

«يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ»: آنان به نعمتی که از جانب خداوند بدیشان رسیده و به رحمتی که رستگار شده اند یعنی به جهت ثواب و پاداش اعمال خود شادمانی می‌کنند. باید گفت که: شهدا به نعمت و فضلی می‌رسند که برای ما شناخته شده نیست. کلمه «بِنِعْمَةٍ» و «فَضْلٍ» نکره آمده است.

همچنان اهل تفسیر گویند: حیات گذشته شدگان راه خدا، مسلم و یقینی و از نوع خاص است و چگونگی آن بر ما پنهان می‌باشد. (بقره / 154).

«وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (171)»: پاداش عملکرد مؤمنان، تضمین شده است، پس فضل فضل اوست و نعمت نعمت او زیرا خداوند متعال عمل هیچ عمل‌کننده و تلاش هیچ‌کننده‌ای را ضایع نمی‌سازد به شرط آنکه در ایمان خود صادق و در عمل خود اخلاص داشته باشد و حتی خداوند برای چنین کسانی نعمت‌هایی را ذخیره می‌سازد که بسیار از عمل‌شان بزرگتر و مهمتر است و عاقبت آنان را نیکو و ستوده می‌سازد. در حدیث شریف آمده است: شهدا چون به بهشت رفتند و آن همه قدر و منزلت و نعمتی

را که برای‌شان در بهشت هست، دیدند، گفتند: ای کاش برادرانمان در دنیا از این همه کرامتی که نصیب ما شده‌است، آگاه می‌شدند تا به میدان‌های کارزار شتافته و به شهادت می‌رسیدند و به این خیری که ما دست یافته‌ایم نایل می‌گشتند. پس پروردگارشان به ایشان خبر داد که: من خبر و چگونگی حالتان را بر پیامبرتان نازل کردم! آن‌گاه شهدا از این امر خوشحال و شادمان شدند. و این است معنای: «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا...».

**الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ
وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٢﴾**

کسانی که دعوت خدا و پیامبر را پس از آنکه (در میدان احد) به آنان زخم و جراحت رسید اجابت کردند. (و برای تعقیب مشرکان به سوی «حمراء الاسد» رفتند) برای کسانی از آنها که نیکی و پرهیزگاری کردند، ثواب بزرگی است. (172)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«استجابوا»: پذیرفتند، اجابت نمودند و پیروی کردند. «الْقَرْحُ»: زخم، درد شدید.

تفسیر :

مؤمنان واقعی، در سخت‌ترین شرایط نیز دست از یاری اسلام برنمی‌دارند. طوری‌که می‌فرماید: «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ»: آنان که بعد از زخم و مصیبتی که در روز احد دامنگیرشان شد، از خدا و پیامبر صلی الله علیه و سلم اطاعت کردند.

ابن عباس (رض) درشان نزول آیه کریمه که: درمورد جنگجویان غزوه «حمراء الاسد» نازل گردیده است. می‌فرماید: غزوه احد در ماه شوال رخ داد و تجار در ماه ذی‌قعدة به حوالی مدینه آمده و در محل بدرالصغری اردو می‌زدند و بازاری را بر پا می‌کردند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از مراجعت از جنگ احد، نگران بازگشت مشرکین به مدینه و حمله مجدد آنها بودند، پس رسول الله از مردم را برای تعقیب دشمن دستور داد تا مشرکین مکه را تعقیب نمایند. و فقط کسانی که در نبرد احد بوده‌اند، شرکت ورزند. سیرت نویسان می‌نویسند: رسول الله از اصحاب فرمودند: «من خود رونده‌ام، هرچند هیچ‌کس با من همراه نشود». پس ابوبکر، عمر، عثمان، علی، زبیر، سعد، طلحه، عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن مسعود، حذیفه و ابوعبیده با هفتاد تن از صحابه ش آمدگی‌شان را اعلام کرده داوطلبانه بیرون آمدند. و در تعقیب ابوسفیان حرکت کردند تا به منطقه «صفراء» رسیدند.

شرکت کنندگان در جنگ احد با وجود زخمهای شدید و مصائبی که دامنگیر آنها شده بود به خواسته پیامبر صلی الله علیه وسلم «لبیک» گفته و صبح روز یکشنبه هشتم ماه شوال سال سوم هجری به همراه پیامبر به تعقیب کفار پرداختند و تا منطقه «حمراء الاسد» که در هشت مایلی مدینه واقع است، پیش آمدند و در آنجا اردو زدند. کفار مکه که سرمست از پیروزی خویش در «أحد» بودند در منطقه «روحاء» که در سی و شش مایلی مدینه قرار دارد، اردو زدند و در صدد آن برآمدند تا به مدینه بازگردند و به زعم خویش کار مسلمانان را یکسر نمایند ولی خداوند رعب و وحشتی در قلوب آنها ایجاد نمود و از رویارویی مجدد با مسلمانان و از طرفی چون از تعقیب مسلمانان در هراس بودند، ابوسفیان به جنگ روانی و تبلیغاتی علیه مسلمانان دست زد تا لشکر مسلمین را از ادامه

تعقیب سپاه مشرکین باز دارد، بنابراین به گروهی از قبیله «عبدالقیس» که عازم مدینه بودند، گفت: به محمد و یارانش بگویید که ما می خواهیم برگردیم و آنها را به مسلمانان رساندند، مسلمانان در جواب گفتند «حسبنا الله و نعم الوکیل، پیامبر صلی الله علیه و سلم پس از چهار روز در «حمرء الاسد، اقامت نمودند و سپس روز یازدهم شوال به مدینه رهسپار شد. (ملاحظه فرماید: تفسیر المنیر جزء 4 صفحه 194 مترجم الرحیق المختوم صفحه 48-410 ابن کثیر ج اول ذیل آیه - المراغی جز 4 ذیل آیه).

«لَلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ (172)» بعد از آن همه جراحاتها و مصیبتهاهی که روز احد بر ایشان پدید آمد باز هم دعوت الله متعال و پیامبر صلی الله علیه و سلم را اجابت کرده آماده شرکت در جنگ بدر الصغری با دشمن شدند، برای آنها که نیکی کردند و پرهیزکار شدند یعنی با اخلاص کامل و تمام آماده جنگ شدند پاداش بزرگی خواهد بود.

از عایشه (رض) روایت شده است که به عروه بن زبیر (رض) فرمود: «ای خواهرزاده ام! پدرانت زبیر و ابوبکر (رض)، از زمره این نیکان و پرهیزگاران بودند». یادآور می شویم که این غزوه، به نام غزوه «حمرء الاسد» نامیده شده است که تابع غزوه احد می باشد.

نویسنده ی کتاب «محمد، پیغمبری که از نو باید شناخت» می گوید: «در جنگ احد، قشون مکه، نه توانست شهر مسلمین؛ یعنی، مدینه را اشغال کند و نه، موفق گردید قشون محمد را از بین ببرد.

گرچه قشون مسلمانان در روز جنگ متفرق شد؛ ولی روز بعد قسمتهای مختلف قشون کوچک محمد مجتمع گردید و وقتی از میدان جنگ به مدینه مراجعت کرد، دارای یک قشون منظم بود.

به عقیده ی من از نظر یک متخصص نظامی، محمد در جنگ احد شکست نخورده است؛ بلکه آزمایشی تلخ و ناگوار در آن جنگ برای وی پیش آمد....» [محمد، پیغمبری که از نو باید شناخت، صفحه 289].

**الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا
حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿١٧٣﴾**

کسانی که مردم به آنان گفتند: «مردم (= مشرکان مکه) برای (جنگ با) شما گرد آمده اند، پس از آنها بترسید». (این سخن) برایمانشان افزوده و گفتند: «الله ما را بس است، و او بهترین کارساز است. (۱۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات

«حَسْبُنَا اللَّهُ»: خدا ما را بس است، کفایت می کند. نِعْمَ الْوَكِيلُ: خوب حمایتگری است، خوب کارسازی است.

گفته ی خدای متعال حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ گفته شده است که حضرت ابراهیم وقتی او را در آتش انداختند آن را بر زبان آورد. سیوطی در «اکلیل» آورده است: در موقع اندوه و کارهای عظیم و هولناک گفتن این عبارت مستحب است.

تفسیر:

شأن نزول آیه مبارکه:

از ابن عباس (رض) در شأن نزول آیه مبارکه آمده است: ابوسفیان وقتی خواست تا

از احد برگردد، خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: وعده ما و شما سال آینده در بدر است، همان جایی که یارانمان را به قتل رساندید. رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز فرمودند: اگر الله خواست، وعده ما با شما در همانجاست. پس چون سال بعد فرا رسید، ابوسفیان با مکیان بیرون آمده در محلی به نام «مجنه» از ناحیه «مرالظهران» فرود آمد، اما حق تعالی در دل وی رعب و وحشت افکند و بازگشت به مکه را قرین مصلحت یافت. در این اثنا با نعیم بن مسعود اشجعی که از عمره بازگشته بود، برخورد، پس به او گفت: من با محمد و یارانش در موضع بدر وعده گذاشته بودم، ولی از آنجا که امسال؛ سال قحطی و خشکسالی است، صلاح نیست که ما با آنان درگیر شویم، این کار باید سالی باشد که در آن از گیاهان بچرانیم و شیر بنوشیم. اما من دوست ندارم که محمد به وعده‌گاه آید، ولی ما نیامده باشیم. لذا به مردم مدینه پیوند و آنان را از خارج شدن به میدان سست و منفعل گردان و در برابر این خدمت، ده شتر مکافات داری. نعیم به مدینه آمد و مأموریت بی سرانجام خود را انجام داد، پس این آیه مبارکه نازل شد:

«الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا» **«همان کسانی که مردم به آنان گفتند»** مراد از مردم، همان شخص اعرابی، یعنی نعیم بن مسعود اشجعی است که ابوسفیان او را فرستاده بود و او به مسلمانان گفت: **«مردمان»** یعنی: ابوسفیان و سپاهش **«برای شما گرد آمده‌اند، پس از آنان بترسید»** بلی! ابوسفیان از باب جنگ روانی علیه مسلمانان، این پیام را به‌طور غیر مستقیم - از طریق نعیم بن مسعود اشجعی - به پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان فرستاد، اما به جای ترس و جبن، این کار **«بر ایمانشان افزود»** و هیچ تزلزلی در عزم و اراده مؤمنان ایجاد نکرد، مؤمن وقتی در گرداب بلا قرار می‌گیرد، توکل و اتصال خود را با خدا بیشتر می‌کند.

«وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (173)»: و گفتند خداوند یاری دهنده و کفایت کننده برای ما بس است و خداوند بهترین کارگزار و حامی است و ما مطمئن هستیم و یقین داریم که خداوند له محمد را خوار نمی‌کند و او بهترین تکیه‌گاه است.

در حدیث شریف آمده است: چون در مشکلی عظیم در افتادید، «حسبنا الله و نعم الوکیل» بگوئید در حدیث شریف به روایت عایشه (رض) آمده است که فرمود: چون غم بر پیامبر شدت می‌گرفت، آن حضرت دست خویش را بر سر و محاسن خویش کشیده و بعدا نفسی بلند می‌کشیدند و می‌فرمودند: «حسبنا الله و نعم الوکیل».

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که این آیه مبارکه را تلاوت نمود: «حسبنا الله و نعم الوکیل» یعنی: (خداوند برای ما کافی بوده و بهترین نگهبانی است و گفت که: این آیه مبارکه را ابراهیم علیه السلام هنگامیکه به آتش انداخته شد، تلاوت مینمود، و پیغمبر خدا * نیز این آیت را هنگامی تلاوت نمودند که برای شان خبر رسید: (مردم بر علیه شما جمع شده‌اند، پس از آنها بترسید، ولی ایمان مسلمانان قوی تر گردیده و گفتند: خداوند برای ما کافی بوده و بهترین نگهبانی است).

فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلِ لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿١٧٤﴾

پس به نعمت و فضل خداوند (از میدان جنگ) بازگشتند، هیچ آسیبی به آنان نرسید، و

خشنودی الله را پیروی کردند، و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی است. (۱۷۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِنْقَلَبُوا»: بازگشتند. «بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ»: همراه نعمت سلامت و بهره ی پیروزی در بدر، «لَمْ يَمَسُّهُمْ»: آسیبی به آنان نرسید.

تفسیر :

«فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ» «پس بازگشتند» یعنی: بعد از آن که مسلمانان برای رویارویی با لشکر قریش از مدینه بیرون رفتند؛ بازگشتند «با نعمتی از جانب خدا» که سلامت و عافیت از گزند دشمنشان بود، یعنی بعد از اینکه مسلمانان برای جهاد بیرون رفتند و لیکن چون خداوند در دل دشمنان ترس و وحشت افکنده بود از رویارویی با مؤمنان و مقاتله با آنان خودداری کردند و مسلمانان با نصیب نعمت و فضل خداوندی و با سلامتی و شهادت و استقامت و با بردن ثواب جهاد و رحمت خداوندی و با سربلندی تمام به مدینه برگشتند.

فحوای آیه مبارکه : «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ» می‌رساند که :حرکت در مسیر انجام وظیفه، همراه با توکل به خدا، سبب تبدیل مشکلات به آسانی می‌شود. «لَمْ يَمَسُّهُمْ سُوءٌ» «مصیبت و آزاری به آنها نرسید. و به ایشان هیچ گونه آسیبی ، و آزاری ، جرح و قتل و هزیمتی نرسید بلکه بسلامت رفتند و به کرامات باز آمدند.

«وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ» و خشنودی خدا را در اطاعت و فرمانبرداری رسول او پیروی کردند یعنی کاری انجام دادند که موجب رضایت و خشنودی خدا قرار گرفتند. «وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (174)»: اوتعالی بر کسی که از هدایت و پیامبرش پیروی کند با پیروزی دنیا و رستگاری آخرت منت می‌نهد، طوری که اگر زندگی کند با عزت زندگی می‌کند و اگر بمیرد مرحوم خواهد مُرد و در بهشت و نعمت گرامی می‌باشد.

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧٥﴾
(در حقیقت) این شیطان است که دوستانش را می ترساند، پس اگر ایمان دارید از آنها نترسید، و از من بترسید. (۱۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الشَّيْطَانُ»: شاید منظور، انسان دو چهره ی شیطان صفتی به نام نعیم بن مسعود اشجعی است که به تحریک شیطان، جهت منفی می گیرد؛ یا همان اهریمن، که بعضی را - به کلی - نوکر خود می گرداند و بدون فهم و درک، وسوسه اش را گردن می نهند. «يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ»: آن اهریمن منش، شما را از دوستان مشرک خود می ترساند. «خَافُونِ»: از من بترسید، از من بیم داشته باشید.

تفسیر :

«إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ»: و ای مؤمنان! تمام این ارباب و تخویف از سوی شیطان است که همواره تلاش می‌نماید دوستان الله متعال را بترساند. او اتباع و اعوان خود را می‌فرستد تا در دل‌های مؤمنان ایجاد رعب و وحشت کنند، یعنی: ابلیس لعین است که با وسوسه انگیزی خود، مؤمنان را از دوستان خویش که کافران اند می‌ترساند و در ایشان این واهمه را القا می‌کند که گویا کفار دارای قدرت و شوکتی هستند. برخی از مفسران فرموده اند : مراد از شیطان، آن شخص اعرابی یادشده است که هشدار ابوسفیان را به مؤمنان انتقال داد، «فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (175)»: پس

شما ای مؤمنان از اولیا و دوستان شیطان مترسید و بیم و هراسی از آنان به دل راه ندهید، که پیروزی شما را بر آنان من به عهده دارم و تضمین می کنم، اما اگر واقعا ایمان دارید، از این بترسید که امر مرا اطاعت نکنید و در نتیجه نابود شوید. در اینجا منظور از شیطان، «نعیم ابن مسعود اشجعی» است که ابوسفیان او را فرستاده بود. عزم و اراده ی مسلمانان را سست کند.

ابو حیان فرموده است: به این علت از «نعیم ابن مسعود» به «شیطان» تعبیر شده است که عملکرد او از وسوسه و فریب شیطان ناشی شده است. (مختصر ابن کثیر 340/1).
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (176 الی 180) در باره موضوعاتی زدوده شدن غم و اندوه از قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از جنگ احد، دشمنی کافران، بخل و کینه ورزی بحث بعمل آمده است.

وَلَا يَحْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزًّا فِي الْأَخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٦﴾

و کسانی که در قبول و نصرت کفر شتاب می کنند، تو را پریشان و غمگین نسازد، (چون) آنها هیچ ضرری به الله رسانده نمی توانند، الله می خواهد در آخرت هیچ سهمی برای آنها قرار ندهد بلکه برای آنها عذاب بزرگ است. (۱۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا يَحْزُنُكَ»: تو را اندوهگین نکند، تو را محزون نکند. يُسَارِعُونَ: بر یکدیگر شتاب می ورزند، می کوشند. حِزًّا: بهره و نصیب.

تفسیر :

«وَلَا يَحْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ»: ای محمد! دل تنگ و ناراحت مباش که منافقان با گفته و عمل به سوی کفر می شتابند و به حيله و نیرنگ آنان که بر ضد مسلمانان و اسلام تدارک می بینند اهمیت مده!

به قولی: آنان قومی بودند که مرتد شدند و پیامبر اکرم ص از این کارشان سخت مغموم و اندوهگین گشتند زیرا آن حضرت ص بر ایمان مردم سخت مشتاق بودند، لذا خدای سبحان ایشان را تسلیت گفته و از اندوه خوردن نهی کرد.

«إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا»: برآستی که ایشان هرگز به جهت شتافتن در کفر به الله یعنی به دوستان خدا زیان نمی رسانند بلکه ضرر و گناه آن به خود ایشان بازگردد. «يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزًّا فِي الْأَخِرَةِ» و خداوند می خواهد که ایشان را به حال خود واگذارد و در آخرت به جهت شتافتن به سوی کفر از ثواب و پاداش آخرت محروم کند و از نعمتهای بهشت بی بهره و بی نصیب گرداند.

«وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (176)»: علاوه بر محروم بودن از پاداش، آزار و رنجی عظیم در آتش جهنم خواهند داشت.

إِنَّ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٧﴾
در حقیقت کسانی که کفر را به [بهای] ایمان خریدند هرگز به خداوند هیچ زیانی نخواهند رسانید و برای آنان عذابی دردناک است. (۱۷۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اسْتَرَوْا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ»: کفر را بر ایمان ترجیح می دهند، کفر را به جای ایمان می

پذیرند.

تفسیر :

«إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا»: بدرستی این منافقان، آنانی که ایمان را فروخته، در عوض کفر را خریدند در این معامله هرگز به خدا زیان نمی‌رسانند یعنی به دوستان خدا بلکه ضرر و گناه آن به خود ایشان باز گردد. «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» این منافقان فقط به خود زیان می‌رسانند و به زودی حق‌تعالی آنان را به خاطر اعمال بد و تصرفات زشت‌شان عذابی دردناکی مجازات می‌دهد. این آیه به پیامبر دستور می‌دهد که به خاطر پیشی گرفتن کافران در کفر از هم، خود را اندوهگین نسازد؛ چون راه گریز ندارند و در آخرت از همه ی نعمتها بی بهره می‌شوند....(مائده/41)، (کهف/6)، (فاطر/8).

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١٧٨﴾

و کسانی که کافر شدند، گمان نکنند که به آنان مهلت می‌دهیم، برایشان بهتر است، ما فقط به آنها مهلت می‌دهیم؛ تا به اختیار خود بر گناه (خود) بیفزایند، و برای آنها عذاب خوارکننده ای (و رسواکننده آماده شده) است. (۱۷۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نملی - نمهل»: فرصت می‌دهیم، مهلت می‌دهیم. «إِثْمًا»: گناه.

تفسیر :

«وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ»: و مپندارید آن کسانی که کافراند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان که اگر به ایشان مهلت می‌دهیم و وسایل و رفاه دنیوی برایشان مهیا می‌کنیم و رزق و روزی شان را به خطای منکر نمی‌بریم به صلاح آنان است، بلکه ما بدیشان فرصت می‌دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند. «إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا»: بدرستی که ما به آنها مهلت و فرصت می‌دهیم و زمان مرگ آنان را به تأخیر می‌اندازیم تا گناهان بیشتر مرتکب شوند و بار گناهانشان سنگین تر گردد. در دین باطل خود ثابت قدم و پابرجا باشند. خدای تعالی به کفار طول عمر و زندگی مادی فراوان و گوارا می‌دهد تا بر گناهان خویش بیفزایند و مهلت دادن به گناهکاران جزئی از سنت الهی است. و باید گفت که: طول عمر مهم نیست، چگونگی بهره از عمر مهم است.

«وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (178)»: نباید زود قضاوت کنیم، بلکه پایان کار و آخرت را نیز باید در نظر داشته باشیم، طوریکه می‌فرماید: و برایشان است در قیامت عذابی خوارکننده و رسوا سازنده.

باید گفت که: عذاب‌های آخرت، انواع و مراحل متعددی دارد. طوریکه در آیه قبلی بحث از «عَذَابٌ أَلِيمٌ» بود و در این آیه مبارکه مبتلا شدن به «عَذَابٌ مُّهِينٌ» عذاب دردناک و خوارکننده مطرح شده است.

مَا كَانَ اللَّهُ لِيُذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِيٰ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ

وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٩﴾

چنین نبود که خداوند، مؤمنان را به این (حالی) که شما بر آن هستید، وا گذارد، تا آنکه ناپاک (منافق و کافر) را از پاک (مؤمن) جدا سازد، و چنین نبود که خداوند شما را از غیب آگاه کند، و لیکن الله (برای آگاه ساختن بعضی از امور غیبی) از پیغمبرانش هر که را بخواهد انتخاب می‌کند، پس به الله و به پیغمبران او ایمان بیاورید (ایمان خود را محکم بدارید)، و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگاری کنید، پس برای شما ثواب بزرگ خواهد داد. (۱۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لِيَذَرَ»: رها کند، ترک نماید، واگذارد. «يَمَيِّزُ»: جداسازد. «الْخَبِيثَ»: ناپاک، منافق، «الطَّيِّبِ»: پاک، باایمان. «لِيُطَّلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ»: تا شما را بر غیب آگاه سازد. «يَجْتَنِي» (جبی): برمی‌گزیند، انتخاب می‌کند.
تفسیر :

قبل از همه باید یادآور شد که : این آیه مبارکه ، آخرین آیه این سوره درباره‌ی جنگ احد است که می‌فرماید: جهان يك آزمایشگاه بزرگ است و چنین نیست که هر کس ادّعی ایمان کند رها شود و در جامعه به طور عادّی زندگی کند، بلکه شکست‌ها و پیروزی‌ها، برای شناسایی نهان انسان‌هاست.

برخی از مؤمنان خواستار اطلاع یابی و آگاهی از غیب و نهان انسان‌ها بودند و می‌خواستند از طریق غیب منافقان را بشناسند، نه از طریق آزمایش که این آیه بدان حکم می‌فرماید : راه شناخت، آزمایش است نه غیب و شناسایی خوب و بد، از طریق آزمایش‌های تدریجی صورت می‌گیرد. چون اگر به علم غیب، افراد بد و خوب شناخته شوند، شعله‌ی امید خاموش و پیوندهای اجتماعی گسسته و زندگی دچار هرج و مرج می‌شود.

ابوالعالیه در باب شأن نزول آیه مبارکه می‌فرماید : مسلمانان از رسول الله صلی الله علیه وسلم درخواست کردند تا به ایشان نشانه‌ای داده شود که به وسیله آن، میان منافق و مؤمن تمییز دهند، پس حق تعالی نازل فرمود: «مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمَيِّزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» «خداوند بر آن نیست که مؤمنان را بر این حالی که شما بر آن هستید» از آمیختگی با منافقان «واگذارد» بلکه اسبابی را پدید می‌آورد ، همچون آزمودن انسانها به وسیله سختیها و دشواریها و فراز و نشیب های زندگی از جمله صدور فرمان جهاد و هجرت ، منافق را (ناپاک) از مؤمن (پاک) جدا و متمایز می‌سازد. همان طور که در غزوه ی احد آن را انجام داد که معلوم شد اهل ایمان چه کسانی بودند و منافقین چه کسانی؟

مفسر ابن کثیر فرموده است : یعنی لازم است آزمایش و سختی به کار گیرد تا دوست معلوم و دشمن بی‌آبرو افشا گردد و آن مؤمن شکیباً از منافق بدکار جدا و شناخته شود، همان طور که در روز احد آنها را از هم جدا کرد. (مختصر ابن کثیر 340/1).

« وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطَّلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ » طبری فرموده است: بهترین تأویل در خصوص این بخش از آیه این است: خدا شما را از نهاد بندگان باخبر نساخت تا مؤمن و کافر را باز شناسید، اما با امتحان و ایجاد سختی و محنت تفاوت آنها را مشخص می‌کند همان طور که در روز احد با جنگ و جهاد با دشمن، آن را مشخص کرد. (طبری 427/7).

باید یادآور شد که : ایمان و کفر انسانها ، از امور درونی و غیبی است که باید از طریق آزمایش ظاهر شود، نه علم غیب.

همچنان باید گفت که : زندگی با مردم باید بر اساس ظاهر آنان باشد، متوجه باشید که : آگاهی بر اسرار مردم، زندگی را فلج می‌کند

«وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ» : اما خداوند هر زمان و هر که را که بخواهد از پیغمبران خود برای اطلاع علم غیب توسط وحی به منظور آشکار کردن رازهای درون انسانها مطلع می‌سازد . همان طور که رسول الله صلی الله علیه و سلم را از وضع منافقان باخبر نمود.

« فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ » : پس به طور کامل و درست معتقد باشید که فقط خدا از غیب و نهان آگاه است، و آنچه پیامبر از امور غیب خبر می‌دهد فقط از طریق وحی و از جانب خدا تحقق پذیر است.

« وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (179) » و پس ای منافقان باکفاران به این وجه بر خدا و رسولش ایمان بیاورید و از نافرمانی یا از شرک و نفاق پرهیزید برای شما در نزد خدا پاداشی بزرگ خواهید داشت . بحث جنگ احد در اینجا به پایان می‌رسد.

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١٨٠﴾

و کسانی که به آنچه الله از فضل خویش به آنان داده، بخل می‌ورزند، گمان نکنند که آن (بخل) برای آنان خیر است. بلکه برای آنها شر است، به زودی آنچه را که نسبت به آن بخل ورزیدند، روز قیامت طوق گردنشان می‌شود. و میراث آسمان‌ها و زمین تنها از الله است، و الله به هر آنچه می‌کنید، خبردار است. (۱۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«آتاهم» : به آنان عطا کرده است. «سَيُطَوَّقُونَ» : طوق گردنشان خواهد شد. «بَخُلُوا» : بخل ورزیدند، امساک و خودداری کردند.

تفسیر :

بعد از این که خدای متعال مردم را به شرکت در جهاد تحریک و تشویق کرد، در اینجا تشویق در بذل مال را در راه خدا آغاز کرد. و خسیسان را که از بذل مال خود دریغ می‌ورزند به شدت مورد تهدید قرار داده است. طوریکه می‌فرماید : «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ» : جمهور مفسران در بیان شأن نزول این آیه کریمه برآنند که این آیه مبارکه درباره بازدارندگان زکات نازل شد.

کسانی که از پستی همت و بخیلی به آنچه خداوند از مال دنیا بدیشان عطا کرده است بخیلی می‌کنند و زکات و صدقه مال را بدر نمی‌کنند، تصور میکنند که آن بخل و امساک از مال زکات، صدقه، صلح به آنان بهتر است. نه، چنین نیست بلکه آن بخل برای آنان بدتر و زیان‌آورتر است که در دنیا سبب از دست رفتن برکت مال و در آخرت سبب شدائد و عذاب خواهد بود. یعنی: به زودی اموالی که به آن بخل ورزیده‌اند، بر گردنهایشان طوقی از آتش می‌شود.

بخل: آن است که انسان حقی واجب را از صاحب حق بازداشته و از انفاق مال درجایی که لازم است، خودداری کند. باید گفت که : سرچشمه‌ی بخل، ناآگاهی و تحلیل غلط از

خیر و شرّ است.

« بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ »: نه، چنین نیست طوری که گمان می کنند ، بلکه آن بخل برای آنان بدتر و زیان آورتر است که در دنیا سبب از دست رفتن برکت مال و در آخرت سبب شدائد و عذاب خواهد بود. باید گفت : مال که از آن تو نیست، و تو مالک اش نیستی پس چرا بخل می ورزی .

« سَيُطَوَّفُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ »: زود باشد آن مالی که زکات نداده اند همانند طوقی در گردنشان می افکنند و این رسوایی در روز قیامت برایشان واقع شود. این بدین معنی است که : اسیر مال شدن در این دنیا ، موجب اسارت انسان در آخرت می گردد. در حدیث شریف به روایت ابی هریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «من آتاه الله مالا فليؤد زكاته، مثل له شجاعا اقرع له زبيبتان يطوقه يوم القيامة، يأخذ بلهزمتيه ثم يقول: انا مالک، انا كنزک».

همان طور که در حدیث صحیح بخاری آمده است، روز قیامت به سبب آن طوق شکنجه می شوند. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: هر کس خدا به او مالی را عطا فرمود و زکات آن را پرداخت نکند در روز قیامت به صورت ماری بسیار عظیم درمی آید که دو خال سیاه بالای چشمان دارد، هر دو لب صاحب مال را به دندان می گیرد آنگاه به زبان آمده می گوید: من مال و گنج تو هستم. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم آیه ی «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ» را خواند.

«وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» براستی خدای تعالی بندگان را امر کرد که نفقه دهند و بخیلی نکنند قبل از اینکه بمیرند و مال را میراث از برای خدای تعالی ترک می کنند و سودی از آن نمی برند مگر آنچه را که نفقه و زکات و صدقه و صلّه رحم کرده باشند. در اصل آن مال از آن حق است و بخیل را مال نیست پس مالی را که صاحب نیستی بخیلی کردن نهایت نادانی و بدبختی باشد.

و در حدیث شریف از ابن مسعود روایت است که گفت: پیغمبر خدا فرمودند: کسی از شما هست که مال و ارث خود را از مال خود بیشتر دوست داشته باشد؟ گفتند: یا رسول الله! هیچ کسی نیست که مال و ارث خود را از مال خود بیشتر دوست داشته باشد، فرمودند: «مال خودش آنست که پیش از خود فرستاده است، و آنچه که از وی می ماند مال و ارث اوست».

« وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (180) »: و خداوند به آنچه که شما از انفاق و صدقه و زکات ، امساک و بخل میکنید آگاه و داناست و راز درون دل شما را بدرستی می داند.

خوانندگان گرامی !

در آیات قبلی موضوعاتی درباره ی رویدادهای ، و حوادث جنگ احد، حیلہ گریهای منافقان، دسیسه ها و تلاشهایشان در جهت بازداشتن اراده ی آهنین و استوار مسلمانان در جهاد را مورد مطالعه قرار دادیم.

اینک در آیات (181 الی 184) در مورد یهودیان، که خدا را محتاج و خود را بی نیاز می پندارند و پیامبر را باور ندارند.

هکذا در این آیات بیان دسیسه ها حیلہ ها ، دروغ ها و شعبده بازی های یهودیان در مورد جنگ های مسلمانان است که خدا آنان را از حیلہ گریهای یهودیان و منافقان هشدار می دهد، که کارهای زشت و شرم آور یهودیان، چون نسبت دادن فقر و نیازمندی به خدا،

پیمان شکنی، ریختن خون ناحق پیامبران و خیانت در امانت، غیر قابل تحمل است.
**لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ
 الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوفُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿١٨١﴾**

به راستی که خداوند، سخن کسانی را که گفتند: «خدا فقیر است، و ما بی نیازیم!» شنید،
 به زودی آنچه را گفتند، و به ناحق کشتن پیامبران را خواهیم نوشت، و (روز قیامت)
 می گوئیم: «بچشید عذاب سوزان را». (۱۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَقِيرٌ»: نیازمند، محتاج. سَنَكْتُبُ: خواهیم نوشت، به زودی به نوشتن آن دستور می
 دهیم. «الْحَرِيقِ»: آتش سوزان، دردناک.

تفسیر:

«لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ»: ابن عباس (رض) در شأن نزول
 آیه مبارکه می فرماید: «هنگامی که حق تعالی آیه: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا
 حَسَنًا» [الحديد: 11- البقرة: 245]. را نازل نمود، یهودیان نزد رسول الله صلی الله علیه
 وسلم آمده و گفتند: ای محمد صلی الله علیه وسلم! آیا پروردگارت فقیر و محتاج است که
 از بندگانش طالب قرض می شود؟ همان بود که این آیه مبارکه نازل شد: «لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ
 الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ» مسلماً حق تعالی این سخن بد، زشت و قبیح یهودیان
 را شنید که گفتند: الله تعالی فقیر است چون از ما می خواهد تا به خاطر او نفقه و صدقه
 دهیم و اگر او ثروت می داشت حتماً از اموال ما بی نیاز می بود و از ما نمی خواست تا
 صدقه و نفقه بدهیم.

همچنان مفسران در ذیل تفسیر این آیه مبارکه نوشته اند: تنها چنین نیست که یهود از
 کمال بخل، مصرف مال را نمی دانند؛ بلکه چون در راه خدا حکم انفاق را می شنوند،
 استهزاء می کنند؛ و الله متعال از ایراد کلمات گستاخ، شرم نمی دارند. که بعد از آیه: «مَنْ
 ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» فرود آمد، گفتند: خدا که از ما قرض می خواهد فقیر
 نیازمند است؛ و ما توانگرانیم! حال آنکه هر نادان و غبی نیز می داند که تعبیر انفاق فی
 وجوه الخیر به قرض، کمال مهربانی و رحمت بود؛ آشکار است؛ خدا مالی را که به ما
 بخشایش کرده، برای مصالح خود ما به مصرف آن ما را مأمور نموده است؛ تا از آن در
 این جهان و آن جهان مستفید شویم؛ از خرج و انفاق آن کدام مفادی بما نمی رسد.
 مفسر قرطبی فرموده است: این را به خاطر به اشتباه انداختن افراد ضعیف خود گفته اند،
 نه به عنوان این که بدان معتقد باشند. همچنین آنها می خواستند در نهاد مسلمانان ضعیف
 شک و تردید ایجاد کنند و به تکذیب پیامبر صلی الله علیه و سلم بپردازند. آنها می گفتند:
 بنا به گفته ی محمد خدا بینوا و فقیر است که از ما قرض می گیرد. (تفسیر قرطبی
 294/3).

«إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ»: باتأسف ملاحظه میشود که: جهل و غرور، در برخی از
 انسانها حد و مرزی ندارد، بطور مثال همین انسان که بشر ناتوان، نیازمند و محتاج است
 ، ایستاده میشود و می گوید: خداوند فقیر است و ما غنی هستیم. درحالیکه احساس دارایی
 و بی نیازی، زمینه ی سرپیچی از فرامین الهی و استهزای آنهاست. هستند انسانان که:
 گمان می کنند ریشه ی دستورات الهی نیاز و عامل اش محتاج بودن اوست.
 «سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ»: در اینجا خداوند متعال خبر می دهد که او

این سخن زشت آنان را در صحیفه ی اعمال آنها و جرم قبیح آنها را یعنی کشتن پیامبران را به ناروا، یادداشت و درج میدارم . منظور از کشتن پیامبران این است که آنان به اعمال پیشینیان خود راضی اند.

«و نَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (181)»: و ما با ایشان نزدیک مرگ یا وقت برپایی از قبر توسط فرشتگان به آنها میگوییم عذاب آتش سوزنده را بچشید. و آن نوشتن ثبت اعمال آنها برای این است که در این روز (رستاخیز) آن را در برابر چشم آنها قرار میدهیم و می گوئیم اکنون این عذاب نتیجه ی اعمال شماست که در دنیا خود را بی نیاز و ما را فقیر و نیازمند قرار دادید.

شأن نزول آیه مبارکه :

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که روزی حضرت ابو بکر صدیق به منزل «مدارس» یهودی رفت. دید جمعی از یهودیان در اطراف یک نفر به نام فنحاص بن عازوراء گرد آمده اند، که از علماء و احبار آنان به شمار می آمد، ابوبکر به فنحاص گفت: خانه خراب! از خدا بترس، مسلمان شو! به خدا قسم نیک می دانید که محمد از جانب الله پیامبر و فرستاده است. حق را از جانب خدا برایتان آورده است. پیامبری او را در تورات و انجیل می یابید. آنگاه فنحاص گفت: قسم به خدا ای ابو بکر! ما به خدا احتیاجی نداریم بلکه او به ما نیاز دارد و محتاج است، ما از او التماس نمی کنیم، آن طور که او به ما التماس می کند، و ما از او بی نیازیم. و اگر خدا بی نیاز بود، همان طور که رفیقتان می پندارد، از ما قرض نمی گرفت، شما را از رباخواری منع می کند و انگهی خود او به ما ربا می دهد. و اگر غنی بود به ما ربا نمی داد، حضرت ابو بکر از این سخنان عصبانی شد و محکم به صورت (فنحاص) زد و گفت: قسم به آن که جانم را در قبضه ی قدرت دارد، اگر بین ما و تو عهد و پیمان نبود، گردنت را می زدم ای دشمن خدا! پس از آن فنحاص نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفت و گفت یا محمد! بین رفیقت چه کار کرده است. پیامبر صلی الله علیه و سلم پرسید ابو بکر چرا چنین کاری کردی؟ گفت: یا رسول الله! این دشمن خدا سخنی بس زشت و ناروا گفت. گمان می کرد خدا فقیر و آنها غنی هستند. لذا به خاطر الله عصبانی شدم و سیلی محکمی به صورتش نواختم. فنحاص موضوع را انکار کرد، آنگاه خدا در رد سخنان فنحاص و تصدیق ابو بکر آیه ی «لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا . . .» تا آخر آیه را نازل کرد. (اسباب نزول واحدی ص 76 و مختصر ابن کثیر 342/1).

دَلِكْ بِمَا قَدَمْتُ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿١٨٢﴾

این (عذاب سوزان) بخاطر چیزی است که دست های شما از پیش فرستاده است، و (گرنه) خداوند هرگز به بندگان (خود) ظالم نیست. (۱۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«دَلِكْ»: آن آتش دردناک. بِمَا : به سبب آنچه، به خاطر کرداری. لَيْسَ بِظَلَامٍ: هیچ ستمی نمی کند، ستمگر نیست.

تفسیر :

«دَلِكْ بِمَا قَدَمْتُ أَيْدِيكُمْ»: آن عذاب، سزای اعمالی است که به دست های خود در دنیا انجام داده اند، اعمالی مانند تکذیب، پیمان شکنی، کشتن پیامبران، بخل، خوردن مال حرام، دروغگوئی، رشوت ستانی، تزویر در کتاب مقدس و تحریف کلام خدا و تبدیل

معانی آن؛ و این اعمال و کردار است که آنرا پیش فرستادید یعنی نتیجه ی اعمال خود شماست، و این شما بودید که به خود ظلم روا داشتید و حال آنکه خداوند بر بندگان خود ستمکار نیست.

« وَ أَنْ اللَّهُ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (182) »: الله عادل و دادگر است به خلق ظلم روا نمی دارد. پس عذابی که به شما می‌چشاند، ظلم نیست بلکه عین عدالت است. در این هیچ جای شکی نیست که: انسان در انجام عمل خویش آزاد است، لذا کارها به خود او نسبت داده می‌شود. مکافات و مجازات الهی، بر طبق عدالت و بر اساس اعمال آزادانه و آگاهانه خود انسان است. مجازات الهی، ظلم الله بر بشر نیست، بلکه ظلم بشر بر خویشان است. بناً اگر الله متعال انسانهای بخیل و قاتلان انبیا را مجازات نکند، به فقرا و انبیا ظلم کرده است.

مفسر جار الله زمخشری با زیبایی خاصی فرموده است: عدالت یعنی سزا دادن خطاکار و مکافات دادن به نیکوکار. (تفسیر کشاف 1/344).

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِلَيْنَا اَلَّا نُوْمِنَ لِرَسُوْلٍ حَتّٰى يَأْتِيَنَا بِقُرْبٰنٍ تَاْكُلُهٗ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنٰتِ وَبِالذِّكْرِ فَلَمَّ قَتَلْتُمُوهُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ﴿١٨٣﴾

اینان کسانی هستند که به دروغ گفتند: البته الله با ما عهد بسته است که به هیچ پیغمبری ایمان نیاوریم تا آن که قربانی ای برای ما بیاورد که آتش آن را بسوزاند، بگو: البته پیش از من پیغمبرانی بودند که معجزه‌های آشکار را با آن چه که گفتید برایتان آوردند، پس چرا آنها را کشتید، اگر راستگو هستید. (۱۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَهْدَ اِلَيْنَا»: با ما پیمان بسته، از ما پیمان گرفته، به ما فرمان داده، به ما سفارش کرده است. قربان: تقرب جستن، نزدیک ساختن، هرگونه کار نیکی که انسان را به الله نزدیک کند. «قل»: بگو، ملامت کنان بگو. «البينات»: معجزات روشن.

تفسیر:

«الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِلَيْنَا اَلَّا نُوْمِنَ لِرَسُوْلٍ حَتّٰى يَأْتِيَنَا بِقُرْبٰنٍ تَاْكُلُهٗ النَّارُ»: یهودان مثل کعب بن اشرف، مالک بن الضیف و یاران آنها گفتند: ای محمد تو می‌گویی که من پیغامبر خدایم، و خداوند در کتاب خود تورات به ما فرموده است که: هیچ پیغامبر را تصدیق و باور نکنیم تا آیات و دلیلی مخصوص نیاورد.

سنت در بنی اسرائیل بر این بود که آنها قربانی‌ای را عرضه می‌کردند، سپس پیامبرشان برمی‌خواست و دعا می‌کرد، آن‌گاه آتشی از آسمان فرود می‌آمد و آن قربانی را می‌سوخت. البته حق تعالی این شیوه را جزء رسم و رواج های دینی همه پیامبران خویش قرار نداده و آن را به عنوان دلیل صدق نبوت ایشان نگردانیده. اما بنی اسرائیل ادعا کردند که از بارگاه الهی در این باره عهد و پیمانی دارند و با این شیوه میان کسانی که به دروغ ادعای نبوت می‌کنند و کسانی که به حق پیامبرند، فرق می‌گذارند.

در جاهای متعددی از کتاب مقدس آمده که نشانه قبول شدن قربانی کسی نزد خدا این بود که آتشی از غیب می‌آمد و آن را می‌بلعید (کتاب داوران باب 6: 21-20 و 13: 20 - 19) همچنین در کتاب مقدس آمده که گاهی پیامبری قربانی سوختنی می‌کرد و آتشی غیبی نمودار شده آن را می‌بلعید. (کتاب مقدس، لاویان، باب 9: 24-22 کتاب دوم

تواریخ، باب 7: 2-1) اما در هیچ جایی از آن نیامده که چنین قربانی ای نشانه ی لازم پیامبری است. ویا این که کسی که چنین معجزه ای به او داده نشده باشد هرگز نمی تواند پیامبر باشد. این تنها یک بهانه ی خودساخته ای بود که یهودیان برای انکار پیامبری محمد صلی الله علیه وسلم به آن متوسل می شدند.

قابل یادآوری است که: یهودان حتی موسی علیه وسلم را آخرین پیامبر نمی شمردند، بلکه می گفتند: عهد خدا با ما آن بوده است که پیامبر بعدی، چنین وچنان باشد. «عَهْدَ الْاِیْنَا ... یَاْتِیْنَا بِقُرْبَانٍ»

باتأسف باید گفت: انسانی که روحیه ی استکباری پیدا کرد، هم به خدا تهمت می زند؛ «إِنَّ اللَّهَ عَهْدَ الْاِیْنَا» و هم تسلیم هیچ پیامبری نمی شود؛ «أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ» و هم توقع دارد که معجزه ها، مطابق تمایلات و خواسته های او باشد. «حَتَّى یَاْتِیْنَا بِقُرْبَانٍ».

پس حق تعالی این ادعایشان را رد نموده و فرمود: «قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِی بِالْبَیِّنَاتِ وَ بِالذِّی قُلْتُمْ»: بگو ای محمد به تحقیق پیش از من به شما پیغمبرانی با معجزه های روشن به این قربانی که شما گفتید آمدند، همچون یحیی فرزند زکریا، اشعیاء علیهم السلام، و سایر پیامبرانی را که به دست شما یهودیان به قتل رسیدند؟ و شما اگر از پیغمبران صاحب قربانی متابعت می کردید پس چرا ایشان را کشتید اگر از راستگویان هستید. «فَلَمْ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِیْنَ (183)»: رضایت بر گناه نیاکان، سبب شریك شدن در جرم آنان است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «فَلَمْ قَتَلْتُمُوهُمْ» بگو ای محمد به تحقیق پیش از من به شما پیغمبرانی با معجزه های روشن به این قربانی که شما گفتید آمدند چون زکریا و یحیی و غیر آنها، و شما اگر از پیغمبران صاحب قربانی متابعت می کردید پس چرا ایشان را کشتید اگر از راستگویان هستید.

شان نزول آیه:

از ابن عباس (رض) روایت شده است: جمعی از یهود از جمله کعب بن اشرف و مالک بن الصیف و فنحاص بن عازوراء و غیره نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: یا محمد! تو گمان می بری که پیامبر خدا هستی و خدا کتاب بر تو نازل کرده است. در تورات از ما خواسته است به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم مگر این که قربانی بیاورد و آتش آن را فرو بلعد. اگر چنین امری آوردید تو را تصدیق می کنیم، آنگاه این آیه نازل شد: «الَّذِیْنَ قَالُوا إِنْ لَئِنَّا أَلَّا نُؤْمِنَ ...» (تفسیر کبیر رازی 121/9).

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَیِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ﴿١٨٤﴾

اگر [این یهودیان بهانه جو] تو را تکذیب کردند، [غمگین مباش] مسلماً پیامبرانی [هم] که پیش از تو دلایل روشن و نوشته ها و کتاب روشن آورده بودند تکذیب شدند. (۱۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«زُبُر»: جمع زُبُور، کتاب مشتمل بر مواعد. کتاب آسمانی داود علیه السلام (ملاحظه شود: نساء / 163 و انبیاء / 105). «کِتَاب»: مراد جنس کتاب است و شامل تورات و انجیل و صُحُف ابراهیم می گردد. «مُنیر»: روشن گر راه حق.

تفسیر:

«فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ»: آنگه به جهت آرام گرفتن دل پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: ای محمد اگر ترا دروغگوی گفتند دلتنگ خفه و محزون مباش چون اگر

اینها چنین می کنند بدانند که نیاکان آنان پیامبران خدا را تکذیب کردند، پس افسرده خاطر مباش؛ چه، تکذیب انبیای برحق از قدیم الایام عادت معاندین بوده، و چیز نوی نیست؛ «جَاؤُ بِالْبَيِّنَاتِ»: بدرستی که دور غگو خطاب شده اند، پیغمبرانی که پیش از تو بودند که ایشان حجتها و دلیل ها و معجزات روشن و آشکار، دداشتند.

« وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (184) »: با صحیفه ها کوچک و کتب آسمانی مالامال از حکمت و اندرز و کتاب واضح و جلی، چون زبور و انجیل که روشن کننده حلال و حرام و احکام شرعی بود آورده بودند. ولی آن ها این پیامبران را تکذیب نموده با آنان جنگیدند و آنان را کشتند، پس تو در این مسیر جدید و تازه نیستی و اولین کسی نمی باشی که تکذیب شده است، ازینروی صبر کن و برای خود پاداش در نظر بگیر. لذا بر سخنان یاوره آنان شکبیا باش و با آنان مبارزه کن.

واقعیت امر اینست که: آشنایی با تاریخ گذشتگان، روحیهی صبر و مقاومت را در انسان بالا می برد. از فحوای آیات متبرکه بر می آید که: تمام انبیا، مخالفانی داشته اند، و حرکت انبیا در طول تاریخ، یک حرکت فرهنگی، فکری و اعتقادی بوده است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه قبلی مطالعه نمودیم که پروردگار با عظمت به پیامبر صلی الله علیه وسلم دلداری و صبوری داد.

اینک در آیات (185 الی 186) نیز استمرار همان دلداری و امیدواری است که توان دشمنی نامسلمانان به آخر می رسد و آن چه که باید بیاید، نزدیک است. پس ای محمد! دلنتگ و غمگین مباش، بدکاران، مجازات و به سزای اعمال خویش میرسند. هکذا در این آیات درباره پایان زندگانی هر جاندار، و اینکه این دنیا آزمایشگاه وسیع و بزرگی است بحث بعمل می آید.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأَدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴿١٨٥﴾

هر نفسی (جاندار) چشنده مرگ است، و البته جزای اعمالتان در روز قیامت بطور کامل به شما داده می شود، پس هر کس از دوزخ دور کرده و وارد بهشت کرده شد، یقیناً کامیاب شده است، و زندگانی دنیا نیست مگر متاع غرور (سبب نفع و فریب بنده است). (۱۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَفْسٍ»: کس. شخص. «ذَائِقَةُ»: چشنده. «تُوَفَّوْنَ»: به تمام و کمال به شما داده می شود. «زُحِرَ»: دور کرده شد. «فَازَ»: کامیاب شد. به مراد رسید. «مَتَاعُ»: کالا. «غُرُورُ»: خدعه و فریب.

تفسیر:

این آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم و دیگر مصلحان که مورد آزار و اذیت و تکذیب کفار قرار می گیرند، روحیهی صبر و مقاومت می بخشد، طوریکه می فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»: هر نفسی چشنده مرگ است و زود باشد ای اهل تکذیب که همه شما شربت مرگ خواهید چشید و سكرات مرگ ببینید. طوریکه خداوند متعال می فرماید: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» هر چه بر روی زمین قرار دارد فناپذیر است و نابودشدنی. بناً باید گفت که: مرگ در راه است، پس این همه لجاجت و استکبار در برابر حق، برای

چه است؟ و در ضمن باید گفت که مرگ، عدم نیست، بلکه يك امر وجودی قابل درك و راه انتقال از دنیا به آخرت است.

« وَ إِنَّمَا تُؤَفَّقُونَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ »: در روز قیامت پاداش اعمال شما به تمام و کمال بدون نقص داده خواهد شد البته این مرگ و وفات برای مؤمنان مخلص تهنیت و تحفه است که می گوید: روز رستاخیز مؤمنان و مخلصان به مراد خود رسند و مزد کردار خویش بینند. پس مرگ تحفه مؤمن است و باعث رسیدن ایشان به سعادت. طوری که در حدیث متبرکه آمده است: « تحفة المومن الموت. » جماعتی از بزرگان سلف که در رضای خدا و خوشنودی از وی می میرند آرزوی مرگ کردند و آنرا سعادت می پنداشتند. چنانکه حذیفه هه بوقت مرگ گفت: بار خدایا اگر دانی که درویشی دوست تر دارم از توانگری، و مریضی دوست تر دارم از تندرستی و مرگ دوست تر دارم از زندگانی، مرگ بر من آسان کن، تا به دیدار تو برآسایم.

این آیه کریمه، متضمن مژده و بیم (وعد و وعید) به تصدیق کنندگان و تکذیب کنندگان پیامبر صلی الله علیه وسلم است. از سعید بن جبیر (رض) روایت شده است که فرمود: وعید و تهدید در این آیه کریمه، فقط متوجه کسی است که دنیا را بر آخرت ترجیح می دهد، اما کسی که آخرت را به وسیله دنیا می طلبد، دنیا برایش بهترین متاع و بهره ای است و این هشدار شامل وی نمی شود.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: « حقیقتاً جای یک تازیانه در بهشت، بهتر از دنیا و مافیهاست، اگر می خواهید آیه: « فَمَنْ زُحِرَحَ... » را بخوانید تا این حقیقت بر شما روشن شود. »
علما در بیان احکام گفته اند: سنت است که در هنگام احتضار و جان کندن، به انسان کلمه شهادت تلقین شود، بدون خواستن از وی که آن را تکرار کند زیرا چه بسا که تکرار، سبب ملال و دلتنگی وی گردد. همچنین مستحب است که در آن هنگام سوره «یس» نیز بر وی خوانده شود زیرا در حدیث شریف آمده است که خواندن «یس»، مردن را بر شخص محتضر آسان می سازد. همچنان سنت است که در بردن مرده به سوی گورستان تعجیل شود.

« فَمَنْ زُحِرَحَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ »: هرکس از آتش دور شد و وارد بهشت گشت، به نیکبختی ابدی و به نعمت پایان ناپذیر نایل آمده است یعنی: به آنچه می خواسته دست یافته و از آنچه هراس داشته، نجات یافته است زیرا هرگونه کامیابی و رستگاری ای - هرچند که برآورنده تمام خواسته های انسان باشد - بدون بهشت هیچ است و نجات از هرگونه زیانی هم - چنانچه صاحب آن از آتش دوزخ نجات یابنده نباشد - نجات نیست « وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (185) »: و زندگانی این جهان نیست مگر کالای فریب که انسان را می فریبد. یعنی آرزوی دراز در پیش می نهد. تا امید در عمر دراز می بندد، و آنکه ناگهان مرگ فرا می رسد و امید بریده گردد پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: امل و آرزو کوتاه کنید و پیوسته مرگ در چشم خویش دارید. و گفت بر شما از هیچ چیز نمی ترسم بجز دو خصلت. یکی بر هوای خویش ایستادن، و دوم امید عمر دراز پیش داشتن.

در حدیث شریف از ابن عباس روایت است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمودند: « اگر برای بنی آدم دو دشت پر از مال دنیا باشد، بطلب دشت سوم

برخواهد آمد، و شکم بنی آدم را بجز از خاک چیز دیگر پر نمی کند، و خداوند توبه به توبه کنندگان را قبول می نماید».

ابن کثیر فرموده است: آیه نشان دهنده ی بی ارزشی و حقارت و فناپذیری دنیا می باشد و همانا زایل می شود. (مختصر ابن کثیر 343/1).

باید گفت: عیش و نشاط عارضی، جاه و جلال ظاهری دنیا، انسان را بسیار فریب می دهد، که اکثر مفتون آن شده به بیخردی از آخرت غافل می شوند؛ حال آنکه کامیابی حقیقی آن است که انسان تا درین جاست، هر کار را از روی نتیجه و انجام بسنجد، و به عملی اقدام کند که از عذاب الهی او را نجات دهد، و به بهشت برین برساند.

مرگ، همگانی است و شامل تمام موجودات می شود. (سوره رحمان آیات: 26 و 27) او در آسمان و زمین جاننداری باقی نخواهد ماند. همگی به سوی قیامت رهسپار می گردند، تا کردار نیک و بد مورد محاسبه قرار گیرد.

این آیه ها حقایق را - به طور موجز - چنین بیان می کنند:

- دنیا رفتنی و ناپایدار است و آخرت همیشگی و ماندگار (قصص آیه 60) و همه کسی و همه چیز از بین می رود، جز ذات پروردگار.

- مکافات و مجازات در آخرت یقینی و حتمی است.

- این جهان با ظاهری فریبنده، انسانها را گول می زند و آن را پایدار می پندارد، حال آن که همه می دانیم دنیا هرگز وفا ندارد.

- متاع رنگارنگ فریبای دنیا، امتحانی بیش نیست و اگر انسان مؤمن در دنیا به خاطر طعنه زدن دشمنان به قرآن، دین و پیامبرش، آزار ببیند، باید بردبار و پرهیزکار باشد.

لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿١٨٦﴾

قطعاً در اموالتان و جانهایتان، آزمایش می شوید، و از کسانی که پیش از شما به آنها کتاب (آسمانی) داده شده است (= یهود و نصاری) و (نیز) از کسانی که شرک ورزیدند، سخنان آزار دهنده ی بسیاری خواهید شنید، و اگر صبر کنید، و تقوا پیشه سازید، (بدانید که) این از کارهای مهم و سترگ است. (۱۸۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَتُبْلَوْنَ»: البته آزموده می شوید. لَتَسْمَعَنَّ: مسلماً می شنوید. أُوتُوا الْكِتَابَ: کتاب آسمانی به یهودیان و مسیحیان داده شد. الَّذِينَ أَشْرَكُوا: آنان که مشرک بودند، مشرکان عرب. ذَلِكَ: مراد پایداری و ایستادگی است. مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ: اراده ی استوار در کارها. بردباری، پرهیزکاری از اندیشه های درست، نیروی اراده و کمال خرد و اندیشه است.

تفسیر:

این آیه مبارکه در شأن مهاجران فرود آمده است، و قتیکه از مکه به مدینه مهاجرت کردند، مشرکان به اموال آنان یورش برده و به هرکس که دست می یافتند، او را مورد آزار قرار می دادند.

حتی سیرت نویسان می نویسند که: یهودیان به مسلمانان مهاجر اهانت می کردند و گپ های اهانت آمیز در برابر شان استفاده می کردند، و حتی برخی با کمال بی شرمی برای زنان و دختران مسلمان، غزل سرایی کرده و یا آنها را هجو می نمودند.

رهبری این حرکت دشمنانه را شخصی بنام کعب بن اشرف بدوش داشت. این آیه ضمن

تسلّی دادن به مسلمانان، از آنان می‌خواهد در برابر آزار دشمنان صبر و تقوا پیشه کنند که مایه‌ی استواری آنان در ایمان می‌گردد.

با توجه به اینکه آیه کریمه بعد از هجرت مؤمنان به مدینه و قبل از غزوه بدر نازل شد؛ این خطابی است به رسول الله صلی الله علیه وسلم و امت ایشان جهت تسلّیت و دلجویی‌شان بر کید و آزارهای کافران و فاسقان که در آینده با آن روبرو خواهند شد تا مؤمنان خود را به پایداری و شکیبایی بر تحمل رنجها و ناخوشی‌ها آماده ساخته، از هم‌اکنون راه دشواری را که پیش‌رو دارند، در نظر بگیرند. علاوه بر پذیرش خطر جان و مال، باید خود را برای شنیدن انواع نیش‌ها و تحقیرهای دشمن آماده کرد.

«لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ» : حتماً در اموال خود با مصیبت‌ها، حوادث، بلیات و همچنان با صدقه واجب و آفات آسمانی و زمینی همچون سرقت، تلف شدن و سوختن و امثال آن مورد ابتلا و آزمایش قرار می‌گیرید تا دانسته شود چه کسی به منظور احتساب اجر صبر می‌کند. همچنانی که در جان‌های خویش با اذیت، انواع ابتلاءات، مشقت‌ها، زلزله‌ها و از این قبیل نیز مورد ابتلا قرار می‌گیرید تا کسانی که بر حق ثابت قدم و استوار می‌مانند ثابت باشند و آنانی که از دلیل و برهان منحرف می‌شوند محرف شوند و تا مؤمنان را متمایز و نفاق منافقان و کفر کفار را ظاهر و آشکار کند. آزمایش، يك سنت حتمی الهی است، باید خود را برای آن آماده کنیم. «لَتُبْلَوْنَ» (حرف لام و نون مشدد نشانه‌ی تأکید و جدیت است.)

در آیه مبارکه: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ... لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ»: این واقعیت را بری میرساند که: یاد مرگ و زودگذری دنیا، مسائل را برای انسان آسان می‌کند. واقعیت امر اینست که: بیشترین ابزار آزمایش، همانا مال و جان انسان است. «وَ لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أذًى كَثِيراً»: از جانب یهود و نصاری و مشرکان -دشمنانتان- اذیت و آزاری زیاد می‌بینید. بدین وسیله الله متعال خبر داده است که مؤمنان از دست مشرکان و فجار مصایب و بلاها و محنت‌ها خواهند دید، دشمنان اسلام و مسلمانان در ضربه زدن به مسلمان‌ها، وحدت در هدف و گاهی وحدت در شیوه دارند.

بناباً به آنان امر فرموده است که در چنان احوالی صبر و شکیبایی داشته باشند؛ زیرا راه بهشت پر از مشکلات است، در ضمن باید گفت: برای رسیدن به اهداف مقدّس، در بسیاری اوقات باید همه‌گونه سختی را تحمل کرد. از جمله ضربه به مال، جان، حیثیت و آبرو، از این رو خدا می‌فرماید: «وَ إِنْ تَصَبَّرُوا وَ تَتَّقُوا»: اگر به این رنج و ناخوشی که به شما می‌رسد صبر و شکیبایا باشید و از معصیت او بپرهیزید، یعنی در این گیرودار اگر شما بر دین خود و بر ادای اوامر الهی و اجتناب از نواهی او صبر کنید و تقوای الهی را رعایت کنید، «فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (186)»: این امر شما را یاری می‌دهد تا به صلاح نفس خود بپردازید و تمام امور خود را راست و برابر ساخته و به سبب این صبر همت لازم را که موجب طاعات و اجتناب از گناهان می‌شود را به دست آورید، در چنین حالی است که به اذن الهی بر تمام دشمنان خود پیروز می‌شوید.

صبر یعنی مقید ساختن و پای بند کردن نفس بر چیزی است که آن را ناخوش دارد، همچون فرو خوردن خشم، و تقوی و پرهیزگاری یعنی دوری گزیدن از گناهان و پایبندی

به دستورات الهی است، آن کارهایی که بر شما واجب است تا تصمیم خود را بر آن استوار کنید.

بلی! اگر چنین کنید، بی‌تردید «این» صبر و پرهیزگاری «از عزم امور است» یعنی: از آن کارهایی است که بر شما واجب است تا تصمیم خود را بر آن استوار کنید. صبر و تقوا در کنار هم رمز موفقیت است. استقامت بدون تقوا، در افراد لجوج نیز پیدا می‌شود.

صبر و تقوا، ملازم یکدیگرند. کلمه‌ی «ذلك» در آیه متبرکه مفرد است، در حالی که به صبر و تقوا که دو چیزند، اشاره دارد. گفته می‌شود: «عزم الامر»، آن‌گاه که شخص کار را محکم کرده و آن را به سامان رساند و استوار گرداند.

قول راجح این است که: حکم این آیه کریمه منسوخ نیست زیرا جدال به شیوه نیکوتر، همیشه مطلوب است، چنان‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم با وجود آن که به جهاد دستور داده شده بودند، با یهودیان مدارا می‌کردند و از منافقان در می‌گذشتند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (187 الی 189) در باره پیمان گرفتن از یهود، دوست داشتن ستایش بدون کردار ، بحث بعمل آمده است .

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَسَّ مَا يَشْتَرُونَ ﴿١٨٧﴾

و (به یاد بیاورید) وقتی را که خداوند، از کسانی که کتاب (آسمانی) به آنها داده شده، پیمان محکم گرفت، که حتماً آن را برای مردم بیان کنید، و (احکام و دستورات) آن را کتمان نکنید، پس آنها عهد را پشت سر خود انداختند (و آن را پوشانیدند) و آنرا با متاع و عوض کم (و حقیر) فروختند، پس بد است آنچه خریدند. (۱۸۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مِيثَاقٌ»: قرارداد محکم. «لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ»: حتماً آن را برای مردم بیان می‌کنید، روشن می‌نماید. «نَبَذُوهُ»: آن را دور انداختند، پشت سر گذاشتند، بدان اهمیت ندادند، کوتاهی ورزیدند. «وَرَاءَ»: آن سوی، پشت سر.

تفسیر :

«وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»: ای محمد! و یاد آورید روزی را که خدای تعالی عهد و پیمان مستحکم و استواری از یهودیان و نصرانیان مبنی بر این امر گرفت که آنان برای مردم کتاب‌هایی که به سوی آنها نازل شده مانند تورات و انجیل و احکام الهی را توضیح دهند، احکامی مانند امر به معروف، نهی از منکر، حلال و حرام و سایر احکام را از طریق تعلیم، فتوا، قضا و.. بیان کنند و هیچ‌گاه چیزی از این امور را منکر نشوند و آن را مخفی نسازند؛ «لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ»: هر آینه برای مردمان کتاب را که در شأن و نعت و صفت محمد و آمده است بیان کنند و هرگز آنرا کتمان نکنند. بیان حقایق باید به گونه‌ای باشد که چیزی برای مردم نامشخص و پنهان نماند. واز جمله وظیفه‌ی دانشمندان، تبیین کتاب آسمانی برای مردم است.

ابن عباس (رض) فرموده است: این آیه مربوط به یهود است، در مورد امر پیامبر از آنان عهد و پیمان گرفت. و وقتی از آنان خواست به عهد خود وفا کنند، آن را کتمان کرده

و به آن پشت پا زدند و دور انداختند. (مختصر ابن کثیر 343/1).
 «فَبَدُّوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اِسْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلاً» : اما، آنها آن پیمان را ترک کردند، بر آن هیچ اعتنائی ننمودند؛ و برای نفع قلیل دنیوی عهد خود را شکستند؛ و احکام شریعت را تغییر دادند؛ و در آیات الهی تحریفات لفظی و معنوی کردند؛ و مژده آمدن پیغمبر آخر الزمان (ص) را، که اظهارش از همه بیشتر ضرور بود، بیشتر مخفی داشتند، و چندانکه در صرف مال بخل ورزیدند؛ در نشر علوم بیشتر امساک کردند. و بهای اندک را به خود برگزیدند و آن خوردن رشوتها بود که علمای اهل کتاب از عوام نادان و احمق می گرفتند.

مفسران در تفسیر آیه مبارکه : عمل به دین و تعهدات الهی ارزش بسیار والایی دارد. اگر به هر مقام و ثروتی برسیم، ولی دین خود را از دست بدهیم، باز هم باخته‌ایم.
 «فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ (187)» : پس چه بد است آنچه که می خورند یعنی نعمتهای جاودانی بهشت را به مال موقت دنیوی بدل می کنند.

این آیه کریمه متضمن هشداری سخت برای علماء است تا چیزی از علم سودمند را پنهان نکنند. در حدیث شریف آمده است: «من سئل عن علم فکتمه الجم یوم القیامه بلجام من نار: هرکس از علمی مورد پرسش قرار گیرد و آن علم را بپوشاند، در روز قیامت به دهنه‌ای از آتش لجام زده می‌شود». که این خود بروجوب نشر علم برای مردم دلالت می‌کند. علی (رض) می‌فرماید: «الله متعال از مردم جاهل و نادان عهد نگرفته که بیاموزند، اما از علما عهد گرفته که بیاموزانند».

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨٨﴾

گمان مبر در مورد کسانی که به آنچه کرده اند خوشحال می شوند، و دوست دارند به آنچه نکرده اند ستوده شوند، قطعاً گمان مبر از عذاب (الهی) نجات و رهایی یابند، (بلکه) برای آنها، عذاب دردناکی است. (۱۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَنْ يُحْمَدُوا»: آن که ستایش شوند. «مَفَازَةٌ» (فوز): رهایی.

تفسیر :

«لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا» : ای محمد! گمان مبر کسانی که بدانچه انجام داده‌اند خوشحال می‌شوند، «وَّ يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا» : و دوست دارند آنان را در برابر کارهایی که انجام نداده‌اند تمجید و ستایش شوند، که از حق جانب داری و پیروی می کنند. به طور مثال دوست دارد در تعریف خود بشنود که این جناب پرهیزکار، دین دار و پارسا است، خادم دین و حامی شرع متین است، مصلح و مزکی است، درحالی که خودش می داند این چنین نیست. اما می خواهد در حق او چنین تبلیغات کند که او رهبری بسیار ایثارگر، مخلص و متدین است و برای ملت خدمات زیادی انجام داده، درحالی که معامله به طور کامل برعکس است. او راه ضلالت را پیش گرفته اند.

باید گفت مطابق تعریف قرآن عظیم الشان مردم به سه گتگوری تقسیم میشوند :

1- تعداد از انسانها هستند که : کار می‌کنند و انتظار پاداش یا تشکر از مردم ندارند. «لَا نُزِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُوراً» (انسان آیه 9).

2- گروهی که کار می‌کنند تا مردم بدانند و ستایش کنند. «رِئَاءَ النَّاسِ» (نساء، 38).

3 - گروهی که کار نکرده، انتظار ستایش از مردم دارند. «يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا...»
 «فَلَا تَحْسَبْتَهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ» گمان مبر که آنها از عذاب الهی نجات یابند، باید
 گفت که: گنهگار ممکن است پشیمان شده، توبه کند و نجات یابد، ولی افراد مغرور، حتی
 در صدد توبه بر نمی‌آیند، لذا امیدی به نجات آنان نیست.
 «وَأَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (188)» و برای آنان عذابی دردناک است. مطمئن باشید: کسانی که
 در دنیا گرفتار او هاجم خودپرستی و اسیر زندان «مَنِيَّت» هستند، در قیامت نیز اسیر و
 گرفتار عذاب الهی‌اند.

ابن عباس (رض) گفته است: در مورد اهل کتاب نازل شده است. پیامبر صلی الله علیه و
 آله و سلم از آنان چیزی را پرسید، آن را از پیامبر کتمان و پنهان کردند و چیزی دیگر
 را به او گفتند، و از این کتمان خوشحال هم شدند. (تفسیر کشاف 1/345).

شان نزول آیه 188:

252- بخاری، مسلم و دیگران از طریق حُمَید بن عبدالرحمن بن عوف روایت کرده اند:
 مروان [در آن وقت والی مدینه بود] به دربان خود گفت: ای رافع نزد ابن عباس برو و
 بگو: اگر قرار باشد هرکس از ما که از اعمال خود خوشحال گردد و علاقه‌مند باشد به
 خاطر کاری که انجام نداده است، ستایش شود در رنج و عذاب قرار بگیرد، همانا همه ما
 گرفتار رنج و عذاب می‌شویم. ابن عباس در پاسخ گفت: شما را به این چه کار؟ این آیه
 در باره اهل کتاب نازل گردیده است، آنجا که رسول الله ا [آن‌ها را به حضور خواست]
 (صحیح بخاری، کتاب تفسیر قرآن، حدیث شماره 4568).

و در باره مسأله خاصی از آن‌ها سؤال کرد. اما آنان در جواب به پیامبر، حقیقت مسأله
 مورد بحث را پنهان کرده به جای آن چیز دیگری گفتند. و از نزد پیامبر که خارج
 می‌شدند اینطور وانمود کردند که در باره آن مسأله معلومات کافی ارائه کرده اند و متوقع
 بودند که از جانب پیامبر صلی الله علیه و سلم تقدیر شوند. در این حال از کاری که انجام
 داده بودند (حقیقت آن چیز را از رسول الله صلی الله علیه و سلم پوشیده داشتند، شاد و
 خرسند شدند) صحیح است، بخاری 4568، مسلم 2778، ترمذی 3014، نسائی در
 تفسیر 106 و حاکم 2 / 299 از ابن عباس روایت کرده اند).

253- بخاری و سلم از ابوسعید خدری (رض) روایت کرده اند: هرگاه رسول الله به
 جهاد می‌رفت عده‌ای از منافقان از رفتن با او سرباز می‌زدند و از همراهی نکردن با
 رسول الله خوشحال می‌شدند. چون پیامبر صلی الله علیه و سلم از جهاد برمی‌گشت به
 حضور وی آمده معذرت می‌خواستند و قسم یاد می‌کردند که مشکلات و عذرهای موجهی
 داشته اند. در عین حال دوست داشتند به خاطر کاری که انجام نداده بودند تقدیر و ستایش
 شوند. در باره آنان آیه «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا...» نازل شد (صحیح است،
 بخاری 4567، مسلم 2777، طبری 8335، واحدی 280، از چندین طریق از ابوسعید
 خدری روایت کرده اند).

254- عبد در تفسیر خود از زید بن اسلم روایت می‌کند: رافع بن خدیج و زید بن ثابت
 در نزد مروان بودند. مروان گفت: ای رافع، آیه: «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا...»
 در مورد چه نازل شده است، رافع گفت: عده‌ای از منافقان هنگام خروج پیامبر بهانه
 می‌کردند و می‌گفتند: هیچ چیز مانع جدایی ما از شما نگردید، مگر کارهای ضروری و
 گرنه خیلی دوست داشتیم با شما یکجا باشیم. پس در باره آن‌ها این آیه نازل شد. مثل این

که مروان این سخن را نپذیرفت رافع بیتابانه به زید بن ثابت گفت: ترا به الله قسم آیا از آنچه گفتم آگاه هستی، زید گفت: بلی. (مصنف در «در المنثور» 2 / 191 به عبد بن حمید نسبت داده و واحدی)

ابن حجر می‌گوید: سخن ابن عباس و ابن حدیث را می‌توان جمع کرد و به نتیجه رسید، زیرا ممکن است آیه در مورد هر دو گروه نازل شده باشد و می‌افزاید: فراء حکایت می‌کند که یهود می‌گفت: ما اهل نماز، طاعت و پیروان اولین کتاب خدا هستیم با این همه به نبوت محمد (اقرار نمی‌کرد. پس این آیه نازل شد(فتح الباری 8 / 234).

255- ابن ابوحاتم از چند طریق از جماعتی از تابعین به این معنی روایت کرده(به «در المنثور» 2 / 191 – 193 نگاه کنید). و ابن جریر این روایت را ترجیح داده است. هیچ مانعی وجود ندارد که آیه در باره همه این موارد نازل شده باشد.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٨٩﴾

و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن الله است، والله بر هر چیزی تواناست. (۱۸۹)

تشریح لغات واصطلاحات :

«مُلْكُ»: فرمانروایی، سلطنت و شاهی.

تفسیر :

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و پادشاهی و فرمانروایی آسمانها و زمین ها از برای خداست و کسی غیر از او مالک آسمانها و زمین نیست. او در آسمانها و زمین به گونه‌ای که بخواهد تصرف می‌نماید، تصرف در نحوه آفرینش، روزی دادن تدبیر کردن، زنده نمودن، میراندن، مجازات و محاسبه کردن.

پس چگونه مالک و دارنده ی آنچه در آسمانها و زمین قرار دارد فقیر و بینوا می باشد؟ این آیه جواب دندان شکنی است به آنان که می گفتند: خدا فقیر است و ما ثروتمند و غنی. نباید فراموش کنیم که : حکومت خداوند نسبت به جهان، حقیقی است نه اعتباری، چون وجود و بقای هر چیز تنها بدست اوست. برای ایجاد می‌فرماید: «كُنْ فَيَكُونُ» (بقره، 117) و برای محو می‌فرماید: «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ» (فاطر آیه 16). (اگر بخواهد شما را می‌برد و آفریده‌ی جدیدی می‌آورد.)

حکومت خداوند دائمی و همیشگی است، ولی حکومت‌های غیر الهی موقتی و چند صباحی بیش نیست. «تِلْكَ الْأَيَّامُ أُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ» (آل عمران 140) (و ما روزها (ی شکست و پیروزی) را در میان مردم تقسیم می‌کنیم) . بلی ! این نوع حکومت حقیقی و دائمی تنها در انحصار خداوند است. «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» «وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (189)» و خداوند به همه چیز از پاداش ابرار و عقوبت اشرار قادر و تواناست.

این آیه مبارکه در رد و تکذیب سخن جاهلانه یهودیانی نازل شد که گفتند: «إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ» (آل عمران: 181) (خدا فقیر و ما توانگر هستیم) «آیه 181».

باید یادآوری شد: ذاتی که در آسمان و زمین سلطنت وی است؛ گنہگار کجا پناه برده می‌تواند؛ و از اقتدار ذاتی که به هر چیز قدرت دارد، چگونه بیرون شده می‌تواند.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (190 الی 195) در باره موضوعاتی ؛ یاد الله ، تفکر در آفرینش آسمانها و زمین، پاداش کردار عاملان ، مورد بحث قرار گرفته است .

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿١٩٠﴾

مسلمان در آفریدن آسمانها و زمین (به هیئت خاص) و در اختلاف (پی در پی آمدن) شب و روز، نشانه های واضح (به قدرت و وحدانیت الله) برای صاحبان خرد و عقل است. (۱۹۰)

تشریح لغات واصطلاحات :

«خَلْقُ»: آفرینش، آفریدن، ترتیبی بر مبنای نظام درست و استوار. «إِخْتِلَافٍ (خلف)»: در پی هم آمدن. آمد و شد، دگرگونی. آیات: نشانه‌هایی دلالت کننده بر وجود، قدرت و یکتایی خدا. «أُولِي الْأَلْبَابِ»: خردمندان، صاحبان عقل و خرد، آلباب جمع گب، درست اندیشان

تفسیر :

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: مسلماً در خلق و ایجاد آسمان ها و زمین با آن همه استحکام و ظرافت و ابداع که در آنها هست و همچنان در ارتفاع این بنای بزرگ و نظم نیکو و جمالی که دارد و در زمین و اینکه گسترده و برابر شده و در آن کوه‌های سر به فلک کشیده و دریا‌های وسیع و اقیانوس‌های بزرگ و رودخانه‌ها وجود دارد، «وَ إِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»: و در پی یکدیگر آمدن مداوم شب و روز، در آفرینش شب زمانی که با بساط تاریک خویش دنیا را می‌پوشاند و در نشانه‌های شب مانند ماه، ستارگان و همچنان در روز که آفتاب با درخشش و صفای خود در آن می‌تابد، و اختلاف ساعات شب و روز در طول سال، گرمی و سردی اختلاف ساعات شب و روز در طول سال، در نظر خردمندان تصادفی نیست. و غیره

«لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ (190)»: در همه این ها «آیاتی است» یعنی: نشانه‌ها و راهنماهای روشن، آشکارا و برهان‌های وحکمت واضحی است که بر وجود آفریننده سبحان دلالت می‌کند. اما جز برای خردمندان عمیق اندیش بر ملا نمی‌شود که در عالم هستی به صورتی مستدل می‌نگرند؛ نه مانند حیوانات. و برای صاحبان خرد که از آلودگی‌های اوهم و خرافات و خیالات خالص پاک باشند. واقعاً آفرینش، پر از راز و رمز، و ظرافت و دقت است که تنها خردمندان به درک آن راه دارند. برگ درختان سبز، در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است، معرفت کردگار اما کسی که دارای قلبی مرده و میان تهی است و بینش وی نیز کور می‌باشد هرگز از این نشانه‌ها پند نمی‌گیرد؛ زیرا چنین شخصی نه عقل دارد و نه خرد و بینش و حتی او مانند چهارپایی است که نمی‌توان از او طمع تفکر و نظر در صنعت الله متعال و نشانه‌هایش را داشت.

شأن نزول آیه 190:

256- طبرانی و ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: قریش نزد یهود آمدند و پرسیدند: موسی برای شما چه معجزه‌ای آورده بود. گفتند: عصا و ید بیضا. پس نزد نصاری رفتند و سؤال کردند: معجزات عیسی چگونه بود؟ گفتند: کور مادر زاد و پیس را بهبودی می‌بخشید و مرده را زنده می‌کرد. آنگاه نزد رسول الله آمدند و گفتند: از خدایت (به عنوان معجزه) درخواست کن کوه صفا را برای ما به کوهی از طلا تبدیل کند، پیامبر از خدا چاره‌جویی کرد. در این باره آیه «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

وَإِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولَى الْأَلْبَابِ (190)» نازل شد. یعنی باید در آفرینش آسمان‌ها و زمین (به عنوان نشانه‌های الهی) تفکر و اندیشه نمایند.

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٩١﴾

کسانی که الله را در حال ایستاده و نشسته، و بر پهلوئی خویش (آرامیده) یاد می‌کنند، و در (حکمت از) آفرینش آسمانها و زمین تفکر می‌کنند (و در دعای خود می‌گویند): ای پروردگار ما! این عالم و موجودات را بی‌فائده نه آفریده‌ای، پاکی تو (از آنچه لایق شأن تو نیست) پس ما را از عذاب دوزخ نگاه دار. (۱۹۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قِيَامًا»: جمع قائم، ایستادگان. قُعُودًا: جمع قاعد، نشستگان. جُنُوبٍ: جمع جنب، پهلوها. سُبْحَانَكَ: تو پاکی، تو منزهی. قِنَا: ما را مصون بدار، ما را حفظ کن.

تفسیر :

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ»: باید گفت که؛ نشانه‌ی تعقل و خردمندی، یاد الله در هر حال است، آن کسانی که در تمام احوال، از روی اخلاص در حالت ایستاده و در حالت نشسته و در موقع تکیه کردن بر پهلوهای خود، و دراز کشیدن با زبان و قلبشان الله را یاد می‌کنند، در تمام اوقات از او غافل نمی‌شوند؛ زیرا با ذکر و یاد او نهادشان آرامش یافته و ضمائرشان در اندیشه و مراقبت او مستغرق می‌شود. اهل‌ذکر باید اهل تعقل و تفکر باشند.

صاحبان عقل کسانی هستند که میان فکر و ذکر جمع نموده و خداوند متعال را در همه احوال یاد می‌کنند، به قولی: مراد از «ذکر» در اینجا نماز است. یعنی: کسانی که نماز را در هیچ حالی از احوال ترک نمی‌کنند و آن را در حال نبود عذر ایستاده و در حال وجود عذر، نشسته و به پهلو خوابیده ادا می‌کنند.

«وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: و آنانکه در آفرینش آسمانها و زمین، در صنع بدیع و متفن آسمانها و زمین و استحکام و ثبات آنها و عظمت و بزرگی اجرام آنها و در خلق ستارگان و سیارات عظیم و در مخلوقات و صنایع شگفت انگیز و خیره کننده ی بی نظیر، می‌اندیشند.

این‌ها به سوی هر نشانه به عنوان دلیلی از دلایل قدرت الهی می‌نگرند و از هر مخلوقی طوری برداشت می‌کنند که گویا خطی در کتاب معجزه‌ای است که بر وجود الله متعال، قدرت، حکمت و صنعت عجیب او دلالت دارد.

ذکر و فکر، همراه یکدیگر دارای ارزش است. متأسفانه کسانی ذکر می‌گویند، ولی اهل فکر نیستند و کسانی اهل فکر هستند، ولی اهل ذکر نیستند.

باید یادآور شد که: آنچه سبب رشد و قرب الهی است، ذکر و فکر مستمر است نه مقطعی و موسمی. «يَذْكُرُونَ» و «يَتَفَكَّرُونَ» فعل مضارع‌اند که نشان استمرار است.

نباید فراموش کرد که: شناخت حسنی طبیعت کافی نیست، تعقل و تفکر لازم است. در حدیث آمده است: تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة (یک ساعت (لحظه فکر کردن) بهتر از هفتاد سال عبادت است).

قابل یادآوری است که: دعوت به تأمل در شگفتیهای آفرینش از مضامین اصلی قرآن است.

هكذا این آیه مبارکه و آیات مشابه آن، ناظر بر «برهان اتقان صنع» در حکمت اسلامی است.

«رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» آن‌ها در چنین حالی و زمانی که در این نشانه‌ها دقت می‌کنند در حالی که سراپا وجودشان مملو از خوف و ترس است می‌گویند پروردگارا! ما گواهی می‌دهیم این عالم هستی را تو عبث و بی‌هوده نیافریدی بلکه همه را بنابر حکمت و براساس قدرت ایجاد نموده و شکل بندی آن‌ها را بر روی مقصدی انجام داده‌ای! با تمام صراحت باید گفت که: آفرینش بیهوده و باطل نیست، گرچه ما همه اسرار آن را درک کرده نمیتوانیم. بنادر صورتیکه هستی بیهوده و باطل نیست، ما هم نباید بیهوده و باطل زندگی کنیم. هستی هدفدار است، پس هر چه از هدف الهی دور شویم مطمئن باشید که به دوزخ نزدیک می‌شویم.

«سُبْحَانَكَ قِنَّا عَذَابَ النَّارِ (191)»: پروردگارا! از هرگونه شبیه و مثال و اضداد پاک و منزهی! تو را تنزیه می‌کنیم و از بیهودگی تبرئه می‌نماییم، پس از تو می‌خواهیم ما را بر انجام اعمال صالح که براساس آن بتوانیم اوامر تو را برجای آورده و از نواهیات اجتناب کنیم موفق گردان تا انجام این اعمال ما را به سوی نجات از عذاب آخرت رهنمون شود و از غضب و خشم تو و از بدی کیفیت نجاتمان دهد. ابن عمر به پیش عایشه صدیقه (رض) رفت و گفت یا عایشه از کارهای شگفت انگیز پیغمبر یکی را به من بگو: عایشه گفت: یا ابن عمر همه کارهای رسول الله صلی الله علیه وسلم مردم را به شگفت می‌آورد. اما پیغمبر شبی در لباس خواب خفته بود به من گفت: یا عایشه. امشب به من اجازه بده تا خدا را عبادت کنم و به ذکر وی مشغول شوم. گفتم: یا رسول الله من قرب تو و هوای تو بر الله دوست دارم، پس برخاست و وضو گرفت و به نماز مشغول شد آنکه شروع به خواندن قرآن کرد و گریستن آغاز کرد چندان که بلال آمد تا او را از نماز صبح بیآگاهاند، وی را در حالت گریه بسیار دید گفت یا رسول الله و این همه گریستن چراست؟ گفت یا بلال چرا نگریم و امشب این آیت به من فرو فرستادند.

«رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا»: پروردگارا! آفرینش آسمانها و زمین را به عبث و بیهوده و باطل خلق نکرده ای و در آفرینش آن حکمتی و نشانه هایی برای صاحبان خرد وجود دارد. «سُبْحَانَكَ قِنَّا عَذَابَ النَّارِ» از آنکه چیزی را به باطل بیافرینی پاک و منزّه هستی پس ما را به حمایت و لطف خود از عذاب آتش دوزخ نگهدار. «فَقِنَّا عَذَابَ النَّارِ»:

«فَقِنَّا عَذَابَ النَّارِ» این عذاب، عذاب جسمانی است، در آیه ی 192 میفرماید: «إِنَّكَ مِنْ تَدَخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتَهُ» این عذاب، عذاب جسمانی و عقلانی است و در آیه ی ۱۹۴ میفرماید: «و لا تخزنا يوم القيامة» این عذاب، عذاب روحی و روانی است؛ عذاب روحی، رسوایی و بدنامی می‌آفریند که این، بدترین و سخت ترین عذابها و شکنجه هاست. (طنطاوی).

رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿١٩٢﴾

پروردگارا! کسی را که تو به آتش (دوزخ) درآوری، یقیناً او را خوار و رسوا کرده ای، و برای ظالمان هیچ مددگاری نیست (تا آنها را از این رسوائی نجات دهد). (۱۹۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَخْرَيْتَهُ» : رسوایش کرده ای، زار و زبونش کرده ای.

تفسیر :

«رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتَهُ» : پروردگارا! بدرستی که تو از روی عدل هر که را به دوزخ در آری به تحقیق در آنجا او را به عقوبت خوار و زبون می گردانی. و در مقابل دید عموم او را رسوا و مفتضح می نمایی. آتش جهنم سخت است، اما نزد خردمندان که خواهان کرامت انسان هستند خواری و رسوایی قیامت، دردناکتر از آن است.

«وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (192)» : و برای ظالمان، ستمگران از مشرک و یهود و نصاری و مانند آنان هیچ یاری وجود ندارد که آنان را از آتش دوزخ بیرون آورد و یا آن آتش را از آنان مدفع کند. زیرا کسی که وارد آتش دوزخ شود مستوجب خشم و غضب خدای جبار می شود و برای او هیچ یاری دهنده ای که یاریش دهد و عذاب را از او دفع کند نیست چنانچه برایش دوستی که نفع را جلب کند نمی باشد. ابن عباس (رض) و جمهور مفسران چنان گفته اند و در سوره ی بقره هم به آن تصریح کرده است در آنجا فرموده است : «وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ.»

**رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا
وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ﴿١٩٣﴾**

پروردگارا! بی تردید ما [صدای] ندا دهنده ای را شنیدیم [که مردم را] به ایمان فرا می خواند که به پروردگارتان ایمان آورید. پس ایمان آوردیم، پروردگارا! پس گناهان ما را ببخش، و از ما بدی های ما را دور کن، و ما را با نیکان بمیران. (۱۹۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُنَادِيًا» : فراخوان، ندادهنده، دعوتگر. «ذُنُوبَ» : جمع ذنب، گناهان بزرگ. «سَيِّئَاتِ» : جمع سینه، گناهان کوچک، کوتاهیها. «تَوَفَّنَا» : ما را بمیران، روح ما را بگیر.

تفسیر :

«رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ» : متفکران و اندیشمندان ذاکرمی گویند: پروردگارا! بدرستی که ما ندای ندا دهنده ای را که مردم را به سوی ایمان می خواند شنیدیم و این منادی محمد است یا قرآن که به زبان بیان ندا می زند، «أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا» : که ای مردم! به پروردگار خود ایمان بیاورید، و بر یگانگی گواهی بدهید ما اظهاراتش را تصدیق کردیم و از او پیروی به عمل آوردیم.

«رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا» : پروردگارا! گناهان ما را بیامرزی یعنی: گناهان کبیره و صغیره مان را به مغفرت خویش درپوشان، یا آن کوتاهی هایی را که در حقوق بندگانت از ما سر زده است، برملا و آشکار نکن، و بدی ها و جرائم ما را و تمام آنچه را که انجام داده ایم کفاره کنی. باعذاب کردن ما در برابر آنها و ما را رسوا و مفتضح مکن! ابن عباس (رض) فرموده است : ذنوب یعنی گناهان کبیره و سئیات یعنی گناهان صغیره. آیه ی «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» (نساء، 31). این فرموده را تأیید می کند. «سئیات» در برابر «کبائر» آمده است و ممکن است مراد از «سئیات» آثار گناه باشد.

«وَكَفَّرَ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا» به فضل و رحم و کرمات گناہانی را محو فرما که مرتکب شده ایم. «وَتَوْفَقْنَا مَعَ الْأَبْرَارِ (193)» و از تو ای الله متعال می‌خواهیم خاتمه و پایان کار ما را به خیر بگردانی و ما را بر حق ثابت و استوار بداری تا هنگامی که ما را با دوستان خود نیکان و صالحان بمیرانی در حالی که از ما راضی هستی و ما را بر ملت اسلام میراندی. به‌قولی: ایشان پیامبران الهی علیهم السلام و صالحان‌اند.

رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿١٩٤﴾

پروردگار! آنچه را که بر (زبان) فرستادگانت (از نصرت در دنیا، و جنت در آخرت) به ما وعده داده ای به ما عطا کن، و ما را در روز قیامت رسوا مگردان، بدرستی که تو خلاف وعده نمی کنی. (۱۹۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا تُخْزِنَا»: ما را رسوا مگردان، خوارمان مکن. «مِيعَادَ»: وعده، سروقت، زمان فرارسیدن وعده.

تفسیر :

«رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ»: متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند پروردگارا! آنچه را تو به وسیله فرستادگانت به ما وعده فرمودی به ما مرحمت کن، و کار ما را به صلاح آر. وعده‌ای که بر زبان پیامبران علیهم السلام داده شده، همانا پاداش خداوند متعال بر اهل طاعت وی است.

ابن عباس (رض) فرموده است: «وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: و ما را در روز رستاخیز مانند کفار ما را مفتضح رسوا و محزون مگردان. زیرا این رسوایی، ذلت و حقارتی ننگین است. نهایت آرزوی متفکران و اندیشمندان، رسیدن به الطاف الهی و نجات از دوزخ و رسوایی قیامت است.

«إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ (194)»: بدرستی که تو خلف وعده نمی کنی و آنچه وعده کرده ای از خیر و ثواب و پاداش برای مؤمنین خواهی بخشید.

بلی! پروردگار با عظمت به دلیل قدرت و کمال و انعام بزرگ خویش، وعده‌هایی را که بر زبان پیامبرانش علیهم السلام به بندگان مؤمن و نیکوکار خویش سپرده و کتابهایش نیز متضمن آن هستند - چون آمرزش گناهان، نجات از عذاب و رهیافتنشان به بهشت - هرگز خلاف نمی‌کند، در صورتی که مستحق آن باشند.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگامی که به نماز تهجد برمی‌خاستند، آیات ده‌گانه آخر سوره آل عمران را می‌خواندند و سپس با خدای خویش چنین مناجات می‌کردند: «اللهم اجعل في قلبي نوراً، وفي سمعي نوراً، وفي بصري نوراً، وعن يميني نوراً، وعن شمالي نوراً، ومن بين يدي نوراً، ومن خلفي نوراً، ومن فوقي نوراً، وأعظم لي نوراً يوم القيامة». «بارخدا! در قلبم نوری را پدید آور و در شنوایی‌ام نوری را و در بینایی‌ام نوری را و از جانب راست من نوری را و از جانب چپ نوری را و از پیشاپیش من نوری را و از پشت سرم نوری را و از فراز سرم نوری را و برای من در روز قیامت نوری بزرگ قرارده».

علما بر آنند که: خواندن این آیات ده‌گانه بعد از بیدار شدن از خواب در شب - با اقتدا به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم مستحب است.

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَأَلَدِينَ هَاجِرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ﴿١٩٥﴾

پس پروردگارشان دعای آنها را قبول کرد (به این طور) که من عمل هیچ عمل کننده ای شما را؛ خواه مرد باشد و خواه زن، ضائع نمی‌کنم، شما از جنس یکدیگر هستید (که در ایمان و عمل، مرد و زن فرق ندارند، و یکی از آن اعمال هجرت است) پس آنان که هجرت کردند و از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند و در راه من (راه الله) اذیت‌ها دیدند و (با کفار) جنگ کردند و کشته شدند، حتما گناهان‌شان را محو می‌کنیم و حتما آنها را در باغ‌های که در زیر درختان و قصرهای آن نهرها جاری است، داخل کنیم، این ثواب از جانب الله داده می‌شود، و ثواب نیکو و خوب نزد الله است. (۱۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«استجاب»: قبول کرد، جواب داد، اجابت نمود. «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ»: از یکدیگر هستید. «لَأُكَفِّرَنَّ»: قطعاً می‌زدایم، پاک می‌گردانم. «مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»: از سوی خدا، این جمله، ایفات از متکلم است. «حُسْنُ الثَّوَابِ»: پاداش نیکو.

تفسیر :

«فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ»: پس پروردگار ایشان دعا‌های آنها (صاحبان خرد که درخواست‌های آنها در آیات سابق گذشت) را پذیرفت و اجابت فرمود: به آنکه گفت: من عمل هیچ عمل کننده ای از شما را، خواه زن باشد یا مرد ضایع نخواهم کرد، شما همگی هم‌نوعید و از جنس یکدیگر، حسن گفته است: آنها می‌گفتند: ربنا، ربنا، پروردگارا، پروردگارا، خدا دعایشان را اجابت کرد. (تفسیر قرطبی 318/4).

«فَاسْتَجَابَ لَهُمْ»: دعای قلبی، استجابت قطعی دارد. دعایی که همراه با یاد دائمی خدا؛ «یذکرون» فکر؛ «یتفکرون» و ستایش خدا باشد، «سبحانک» قطعاً مستجاب می‌شود. ام سلمه (رض) نقل می‌کند که من از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کردم که هر عاملی را اجری و پاداشی است این چگونه باشد که برای مردان مهاجر مناقب بسیار باد کرده و زنان را از آن نصیبی ارزانی نفرموده است. پس خدای تعالی این آیه ای: «فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ» نازل شد. (طبری 188/7 و النزول ص 8).

فحوای جمله «لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ» آیه مبارکه میرساند که: دعائی مستجاب می‌شود که همراه با عمل و تلاش دعا کننده باشد، گرچه خود دعا نیز نوعی عمل است. عمل و عامل هر دو مورد توجه اند. حُسن فعلی و حُسن فاعلی هر دو مدّ نظر هستند. تنها به عمل مؤمنان پاداش داده می‌شود، چرا که اعمال کفار بی‌ارزش و حبط و نابود می‌گردد. «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» برخی از شما برخی دیگرید یعنی شما همه از یکدیگرید زنان از مردان و مردان از زنان خلاصه کلام آنکه شما در ثواب یک حکم دارید هر که عمل نیکو انجام دهد چه مرد و چه زن پاداش نیکو برد. (طبری گفته است: بعضکم من بعض در نصرت و ملت و دین و غیره).

«فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي»: علاقه به وطن، يك حق

پذیرفته شده‌ی قرآنی است و گرفتن این حق، ظلم است. پس آنانکه از وطن های خود از شرک و کفر به خاطر حفظ دین ترک نمودند و کفار آنان را به ترک دار و دیار وادار کردند، یعنی از مکه به مدینه هجرت کردند و از خانه ها و کاشانه های خود در راه طاعت من بیرون کرده شدند و رنجانیده شدند چون بلال حبشی که ایشان را به ضرب و ستم میرنجانیدند و آنانکه با کفار در راه دین و طاعت من کارزار کردند.

« وَ قَاتِلُوا وَ قُتِلُوا » و با دشمنان من به جنگ برخاستند و در راه من یعنی جهاد فی سبیل الله کشته و شهید شدند.

« لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ » سوگند یاد می‌کنم، که به مقتضای بخشودگی و مهر و محبت خودم، گناهان افراد موصوف را بخشوده و پاک می‌کنم.

« وَ لَأَدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ » و آنها را به پاس اعمال صالحشان در نزد خدادر بهشتهایی که از زیر درختان آن نهرها جاری است، به جنت هایی که نهرهای آب از شیر و می و عسل داخل می‌کنم .

نباید فراموش کنیم که : هر پاداشی و مکافات ، ممکن است با تغییر مکان و زمان ارزش خود را از دست بدهد، اما پاداش های الهی مطابق فطرت و خلقت انسان است و هرگز از ارزش آن کاسته نمی‌شود.

« وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (195) »: این پاداشی است از طرف خداوند، و بهترین پاداشها نزد پروردگار است. که عبارت است از بهشتی که چشم نظیرش را ندیده و گوش شبیه آن را نشنیده، و به قلب هیچ انسانی خطور نکرده است.

نمونه ای از رهنمودهای این آیات

- 1- انسان به شگفتیهای و عجایب هستی در آسمان و زمین، نظر اندازد، ببیندیشد و استدلال کند تا ایمانش افزون گردد.
- 2- تلاوت این آیات یازده گانه ی پایان سوره، شب هنگام با پس از بیداری از خواب، اقتدا به پیامبر گرامی اسلام است.
- 3 - مؤمن، در حالات مختلف ایستادن، نشستن، بر پهلو آرمیدن و گونه‌های دیگر، خدا را یاد می کند تا به سرمنزل سعادت برسد. «أذكروا الله ذكرا كثيرا» [حزب/41] و «فانكروا أذكركم» [بقره/152]
- 4 - علاوه بر یاد خدا یکی دیگر از عبادات، اندیشیدن در آثار صنع و قدرت اوست، که هر چه بیشتر آگاه شود، ایمانش استوار می گردد.
- 5 - صیغه های دعا در این آیات بر ایمان به خدا و پیامبر و اعتماد به وعده ی حق، همنشینی با نیکان و بر کمال آمرزش گناهان و زدودن کارهای بد در بارگاه آفریدگار هستی دلالت می کند.
- 6 - وعده ی خدا بر صدق ایمان و شایستگی کردار، شامل مطالب زیر است:
الف: زدودن بدیها، آمرزیدن گناهان
ب : دستیابی به خلد برین
ج: با اکرام و احترام، به پاداش رسیدن
- 7 - مزد و پاداش، به کردار انسان بستگی دارد . خواه نیک، خواه بد.
- 8 - در پاداش زن و مرد هیچ فرقی نیست؛ چون پاره‌ای اعضای هم اند و از هم بیگانه نیستند.

9- از حکمت‌های پنج بار تکرار «ربنا»، برای درخواست مهر و عطاقت از خدا و ابراز فضل او در جهت تربیت و اصلاح انسان است. (بنقل از تفسیر فرقان)

خوانندگان گرامی!

پروردگار با عظمت ما در آیات متبرکه قبلی، مؤمنان را وعده داد که مکافات ارزنده‌های خواهند داشت. بنابراین، در آیات متبرکه (196 الی 200) که از جمله آیات پایانی این سوره مبارکه می باشد، برای دل‌داری و پایداری مؤمنان در برابر مشکلات بیان میدارد که: نعمتهای این دنیا زود گذرونابود شدنی و نعمتهای آن جهان ماندگار و همیشگی است.

لَا يَغُرَّنْكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ ﴿١٩٦﴾

رفت و آمد کافران در شهرها، تو را نفریبید! (۱۹۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يَغُرَّنْكَ» (غر): تو را نفریبید، تو را گول نزنند «تَقَلُّبُ»: رفت و آمد کافران برای داد و ستد و بازرگانی.

تفسیر:

در باب شأن نزول آیه متبرکه آمده است که این آیه: درباره مشرکان مکه نازل شد زیرا آنان در آسایش و رفاه و نعمت بهسر می بردند و مشغول شغل تجارت بودند، پس برخی از مسلمانان گفتند: دشمنان الله را در امر معیشت و گذران زندگانی شان به خیر و نیکی می یابیم، حال آن که ما از فقر و فاقه و سختی بهجان آمده ایم! همان بود که آیه هذا نازل شد: «لَا يَغُرَّنْكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ (196)»: ای محمد! این خطاب به مؤمنان است. شما را تجارت کافران و تصرف در اموالشان در شهرها فریب ندهد. چون کافران دست به کارهای تجارتي زده ثروتي اندوخته بودند و تکبر می ورزیدند و در شهرها رفت و آمد می کردند پس مسلمانان نباید به آن فریب بخورند. زیرا این متاعی است اندک که در این دنیا از آن بهره مند می شوند و سپس بازگشتشان به سوی دوزخ است. عکرمه می گوید: «مراد؛ آمد و رفت شب و روز آنان و نعمتهایی است که از آن بهره می برند».

مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١٩٧﴾

این متاع ناچیزی است، و سپس جایگاهشان دوزخ، و دوزخ (برای کافران) چه بد جایگاهی است؟! (۱۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَتَاعٌ قَلِيلٌ»: کالای اندک، نعمت ناچیز در دنیا. «مَأْوَى»: جایگاه، پناهگاه. «الْمِهَادُ»: قرارگاه، بستر، آرام جای. آوردن مهاد برای کافران، تمسخر و ریشخند به آنان است.

تفسیر:

«مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ (197)»: آن مالی که به آن تکبر میورزند در آمدهای بی قید و شرط، و پیروزیهای زودگذر کوتاه و اندک اند. و چنین نعمتی زایل می شود، کامیابی های مادی هر اندازه باشد، محدود و ناچیز است، کامیابی های کافران، نشانهی حقانیت و محبوبیت آنان نیست. و سرانجام آنان در روز آخرت استقرار در آتش است. چه بد و زشت فرش و قرارگاهی است آتش جهنم! «وَ بِئْسَ الْمِهَادُ»: و دوزخ چه بد آرامگاهی است.

مفسران می نویسند که: مشرکان مکه و یهودیان مدینه به خاطر مسافرت های تجارتي، سر و سامان داشتند، ولی مسلمانان به خاطر هجرت به مدینه و از دست دادن مال و دارایی

وزندگی خود در مگه و همچنین محاصره‌ی اقتصادی، در فشار و تنگنا بودند. این آیه مایه‌ی تسلّی برای آنهاست.

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ ﴿١٩٨﴾

ولی کسانی (تقوی پیشه کردند و) از پروردگارشان ترسیدند، برای آنها باغهایی است که از زیر (درختان) آن نهرها جاری است، جاودانه در آن می مانند، (این پذیرائی از جانب الله است، و آنچه در نزد الله است؛ برای نیکوکاران (از هر چیزی) بهتر است. (۱۹۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نُزُلًا»: پذیرایی، خوردنی، نوشیدنی، زاد و توشه، مهمانداری. «الْأَبْرَارِ»: جمع بار، نیکان، خوبان.

تفسیر :

«لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا»: در این بخش آیه پایان کار پرهیزکاران را بیان داشته می فرماید: ولی آنانکه پرهیزکاری پیشه گرفتند و از ترس عاقبت خود به متاع و مال دنیوی مغرور نگشتند و برای رسیدن به سرمایه های مادی و دنیوی موازین حق و عدالت را رعایت کردند و یا بخاطر ایمان به خدا از وطن های خود آواره شدند و در محاصره اقتصادی و اجتماعی قرار گرفتند در برابر این مشکلات خداوند باغهایی از بهشت در اختیار آنان می گذارد که نهرهای آب از شیر و می و عسل زیر درختان آن جاری است و در آن جاودان و برای همیشه در آن خواهند ماند.

«نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»: مهمانداری و کرمی است که از جانب پروردگار پیش کش کرده شود. نزل: آنچه که برای میهمان آماده می شود؛ از پذیرایی و هدیه، یا منزلی که در آن جای می گیرد، «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ (198)»: ثواب و پاداش و کرمی که از جانب خدا برای نیکوکاران منظور است، از متاع ناچیز و فناپذیری که اشرار و گناهکاران در دنیا از آن برخوردارند، بهتر است.

توضیح مختصر :

کلمه «أَبْرَارِ» جمع «بَارٌّ» (اسم فاعل) یا جمع «بَرٌّ» (صفت مشبّهه از بَرٌّ) است، و «بَرٌّ» در لغت به معنای «خیر و فضل»، «گسترده‌گی در کار نیک»، و «نیکو بودن کار در برابر غیر می باشد.

«بَرٌّ»: یعنی احسان، و تحقق آن چنین است که انسان کار خود را نیکو کند و کار نیک را برای نیک بودن آن انجام دهد یا از این رو که خیر دیگران در آن است و نه برای پاداش یا تشکر.

مفسران قرآن برای «بَرٌّ» معانی گوناگونی بیان کرده اند؛ مانند:

- 1 - هرگونه اطاعتِ الله «بَرٌّ» نامیده می شود.
- 2 - «بَرٌّ»، هر چیزی از خیر و احسان و کار مورد رضایت خدا است که عامل نزدیکی به الله باشد.

همچنین مفسران قرآن؛ در معنای «ابرار»، تعریف‌ها یا تعبیرهای گوناگونی دارند؛ مانند این که گفته اند: «ابرار»؛ کسانی اند که طاعت خدا را به طور کامل بجای آورند و او را

از خود خشنود سازند و از گناهان بپرهیزند، یا آنان که به الله، پیامبر و روز بازپسین ایمانی از روی رشد و بصیرت دارند.

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٩٩﴾

و از اهل کتاب کسانی هستند که به الله، و آنچه بر شما نازل شده و آنچه بر خودشان نازل شده؛ ایمان دارند، در برابر (فرمان) الله متواضع و فروتن اند. آیات و احکام الله را در برابر متاع حقیر (دنیا) عوض نمی‌کنند، این گروه است که نزد پروردگارشان اجر خود را دارند، بی‌گمان الله سریع الحساب است. (تمام اعمال نیک آنها را به سرعت حساب می‌کند، و پاداش می‌دهد). (۱۹۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«خَاشِعِينَ» : فروتنان، خاکساران.

تفسیر :

«وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ» : و هر آینه از اهل کتاب به آنچه بر شما نازل شده (قرآن) و به آنچه که بر خود آنان نازل گردیده (تورات، انجیل) ایمان می‌آورند، از میان یهودیان و نصاری هستند جمعی از قبیل عبدالله بن سلام و نجاشی و اتباعش که به حقیقت و درستی به الله و به قرآن که بر شما نازل شده و به تورات و انجیل که بر آنان نازل شده است، ایمان دارند. «خَاشِعِينَ لِلَّهِ» سر ذلت و فروتنی در پیشگاه الله فرو می‌آورند.

معنای خشوع در اصل به معنی تذلل است مانند خشوع، و اما فرق بین خشوع و خضوع در آنست که خضوع تواضع و پستی در بدن است و خشوع تواضع و پستی نشان دادن در بدن و چشم و صورت و قلب است.

«لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» : آنها هرگز آیات الهی را به بهای اندک و ناچیز نفروختند و آیات کتاب های آسمانی (تورات و انجیل) را به صورتی که فرود آمده بود به رنگ حقیقی آن تسلیم کردند، و نعت و توصیف حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و احکام را به خاطر اغرض و اهداف ناچیز دنیوی کتمان تغییر و تحریف نکردند. همان طور که احبار و راهبان چنان کردند.

«أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ» : اینانند که نزد پروردگارشان پاداش خود را دارند»
طوری که در «سوره قصص/54» آمده است. «أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ» پاداشی مکرر، نه یکبار، بلکه دوبار..

«إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (199)» : «بلی ! خداوند سریع الحساب است». روز حساب دور نیست بلکه زود آمدنی است و وقتی که حساب شروع شود؛ ذره ذره حساب تمام مردم به سرعت کامل سنجش می‌شود. و تعداد کثیری را در لحاظاتی چند مورد محاسبه قرار می‌دهد. و چون حق تعالی بر نیت‌ها و اعمال تمام آنها آگاهی دارد، به سرعت به حساب اعمال انسان رسیدگی می‌کند. و میزان مکافات و مجازات هرکس را می‌داند.

شان نزول آیه مبارکه :

ابن عباس (رض) فرموده است : این آیه درباره ی «اصحمة بن ابجر نجاشی» پادشاه حبشه نازل شده است که وقتی درگذشت، جبرئیل خبرش را برای پیامبر صلی الله علیه و سلم

آورد، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم به یارانش گفت: برخیزید بر (جنازه ی) برادران، نجاشی نماز بخوانید. در این هنگام بعضی از یاران به یکدیگر می گفتند: ای پیامبر! به ما فرمان می دهی تا بر جنازه ی یکی از کافران بزرگ حبشه نماز بخوانیم؟! آنگاه آیه ی « وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ . . . تا آخر نازل شد. » (البحر المحیط 148/4 و قرطبی 322/4).

سپس خدای متعال سوره را با وصیت و سفارشی خاتمه داد که سعادت دو جهان را در بر دارد و فرمود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٢٠٠﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! (در برابر مشکلات و هوسها،) صبر پیشه کنید؛ و در برابر دشمنان، پایدار باشید و از مرزهای خود، نگهبانی کنید و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، شاید رستگار شوید! (۲۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِصْبِرُوا»: بر دبار باشید، صبر کنید. «صَابِرُوا»: در بردباری ایستادگی کنید، از دیگران شکیباتر باشید. «رَابِطُوا»: برای جهاد مهیا شوید، مرزداری کنید. از سرزمین خود نگهبانی کنید. (فرقان)

تفسیر :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (200)»: ای گروه مؤمنان! بر شماسست تا در این امور صبر کنید: انجام طاعت و عبادات با ادای آن در بهترین وجه؛ دوری از گناهان؛ پیروی نکردن از شهوات؛ مخالفت نکردن از اوامر الهی؛ توبه از گناهان؛ در برابر قضا و قدر الهی که گاهی دردناک و تلخ است از طریق نیکو ساختن عبودیت و داد و فریاد نکردن؛ در جنگ و جهاد در برابر دشمنان و در میدان جهاد و علم؛ در ادای عبادات؛ در لازم گرفتن مساجد برای ادای نمازهای پنجگانه که پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را بعد از اینکه یادی از وضو کردند، نوعی سنگربندی دانستند؛ در انتظار نماز بعد از نمازی که ادا شده؛ زیرا کسی که در این امور صبر کند با به دست آوردن مکافات بزرگ و نعمت ماندگار رستگار می شود و حق تعالی به او شریفترین جایزه ها و بخشش ها را ارزانی داشته و او را به عالی ترین مراتب ارتقا می دهد، چون این شخص در همه میادین، حق عبودیت خدای تعالی را ادا نموده است هم در موقف طاعت و هم در برابر معصیت و در میادین ابتلا و آزمایشات سخت و در تمام این ها از جمله بندگان مخلص و دوستان صادق الهی بوده است. از خدای بزرگ می خواهیم تا ما را نیز از زمره چنین اشخاصی قرار دهد.

باید گفت که : این آیه مبارکه ، تمام راهنماییها و فرمانهای الهی متناسب با حسن خاتمه ی سوره را در چهار امر برای مؤمنان به طور خلاصه بیان فرمود ، و خصوصیات نیک و پسندیده ی آنان را برمی شمرد، مسؤولیتهای شان را معلوم می گرداند، تا آنان را در برابر انگیزه های درونی و نابسامانیهای بیرونی، استوار بدارد و به سر منزل سعادت برساند. آن چهار امر و فرمان عبارتند از: «إِصْبِرُوا»، «صَابِرُوا»، «رَابِطُوا»، «اتَّقُوا اللَّهَ»، و، سرلوحه ی همه ی این ارزشها و مراتب، «تقوی» است؛ چون درون انسان را همیشه بیدار نگه میدارد و غفلت و سستی را می زداید و به درون راه نمی دهد، تا بیراه و گمراه نگردد. ثمره ی تقوی هم رهایی انسان از تمام پلیدیهای هر دو جهان و

خشنودی آفریننده ی مهربان است.

در خاتمه این سوره مبارکه، نصیحت جامع و مانعی است به مسلمانان؛ که گویا ماحصل تمام سوره به شمار می‌رود. یعنی: اگر می‌خواهید در دنیا و آخرت کامیاب شوید، مقابل شداید، به اطاعت ثابت قدم باشید؛ از معصیت کناره جوئید؛ و در برابر دشمن پافشاری کنید؛ هر آن، متوجه حفاظت اسلام و حدود آن باشید؛ و آن طرف که خطر هجوم دشمن باشد، سینه را سپر ساخته، همچو دیوار آهنی محکم و استوار شوید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ» (انفال، رکوع 8)؛ و هر وقت در هر کار، از خدای متعال بترسید. در صورتیکه این امر را به جای آورید، بدانید که به مراد رسیدید «2» اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مَفْلَحِينَ وَ فَائِزِينَ بِفَضْلِكَ وَ رَحْمَتِكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ- آمین. (یعنی: خدایا ما را در دنیا و آخرت به فضل و مرحمت خود رستگار و کامگار گردان).

در حدیث آمده که چون رسول کریم صلی الله علیه و سلم برای تهجد برمی‌خاست، سوی آسمان نگاه می‌کرد، و این ده آیات را از «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» تا آخر سوره، تلاوت می‌نمود.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة النساء

جزء 4، 5، 6

سورة نساء در مدینه نازل شده، دارای یکصد و هفتاد و هفت آیه و بیست و چهار رکوع است.

مقدمه:

خداوند متعال (جل جلاله) که سایر کاینات و مخلوقات، انس و جن، سایر حیوانات، و انسانها، اعم و از زنان و مردان میباشد، برای اینکه شخصیت والای زنان را در دین مقدس اسلام برای همه معرفی نماید، یک سلسله دساتیر و نقش های مثبت زنان را در قرآن عظیم الشان بیان داشته است. قرآن عظیم الشان در آیات متعدد و مختلف زن را به مقام عالی انسانی بیان داشته، حقوقی را برای زنان بیان میدارد که از نگاه مادی و معنوی مکان و منزلت وی را برای همه ثابت میسازد، تا مردان و زنان مسلمان حقیقت شخصیت زنان را درک نموده مطابق آن، احکام الهی را مراعات نمایند. و به طرف مادران، زنان، خواهران و دختران خویش به نظر احترام و بزرگواری نظر نموده، زن را مانند یک موجود مقدس و پرارزش دانسته و احترام بگذارد.

علت نامگذاری سورة النساء:

قبل از همه باید گفت که: محتوای کلی سورة النساء راهمانا دعوت به ایمان و عدالت، عبرت از اُمّت های پیشین، قطع رابطه ی دوستانه با دشمنان الله، حمایت از یتیمان، احکام ازدواج و یرث، لزوم اطاعت از رهبر الهی، هجرت، جهاد در راه الله و ... تشکیل میدهد.

از آنجا که سی و پنج آیه ی اول این سورة مبارکه، پیرامون مسائل و موضوعات خانوادگی است، به سورة ی نساء (زنان) نام گذاری و مسمی گردیده است.

طوری که که گفتیم نام این سورة «النساء» (یعنی زنان) برای این سورة برگزیده شد، آن است که در آغاز این سورة در باره حقوق زن و سپس در مورد رابطه زن با مرد و بصورت کل جنبه های مختلف زندگی زن را مورد بحث و تحقیق قرار داده است. امور مربوط به زنان به اندازه ای در این سورة آمده است که در هیچ یک از سورة های قرآن به این اندازه نیامده است پس نام «سورة ی نساء کبری» بر آن اطلاق شده است، و در مقابل، سورة ی مبارکه طلاق به «سورة ی نساء صغری» موسوم گشته است.

از عبدالله بن مسعود (رض) روایت شده است که فرمود: در سورة «نساء» پنج آیه است که اگر تمام دنیا و مافیها را در عوض آنها به من بدهند، مرا بدین اندازه خوشحال و شادمان نمی کند، این پنج آیه عبارتند از: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» (النساء: 40). و: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ» (النساء: 31). و «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» [النساء: 48]. و آیه: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» [النساء: 64].

بصورت کل باید گفت که: سورة مبارکه «نساء» متضمن احکام خانواده کوچک؛ یعنی هسته اولیه اجتماع و خانواده بزرگ؛ یعنی جامعه اسلامی و رابطه آن با کل جامعه انسانی می باشد، به همین دلیل است که این سورة در اولین آیه، وحدت اصل و منشأ

آفرینش انسان را با بیانی روشن و شگرف تبیین کرده و تقوای الهی را به عنوان مراقب و نگهبان این رابطه عام اجتماعی معرفی می‌نماید.

معلومات مؤجز درباره سوره نساء:

سوره ی نساء چهارمین سوره ی ترتیبی قرآن و دومین سوره ی طوال قرآن است که در مدینه منوره نازل شده است که نزولش پس از جنگ احد، در سال سوم هجری شروع شد. البته نزول آن تدریجی و به مناسبت موضوع آیات آن، تا آخر سال هشتم هجری - پس از سوره ی ممتحنه - ادامه داشت.

تعداد آیات کلمات وحروف سوره نساء:

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم تعداد آیات سوره نساء به صد و هفتاد و شش می‌رسد، و تعداد کلمات آن به سه هزار و هفتصد و چهل و پنج کلمه بالغ می‌گردد، و تعداد حروف آن به شانزده هزار و سی حرف می‌رسد. (ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفصیل آنرا می توان در سوره فاطر تفسیر احمد مطالعه فرمایید.)

ارتباط سوره النساء با سوره آل عمران:

در این سوره وجه شبه ها و رشته های وابستگی، هر دو سوره را به هم پیوند می دهد که برخی از آنها عبارتند از:

الف: خداوند سوره آل عمران را با امر به تقوی ختم نمود و سوره نساء را هم با امر به تقوی آغاز نمود با این تفاوت که در آنجا فقط مؤمنان را مخاطب قرار داد ولی در این سوره همه مردم را مورد خطاب قرار داده است.

ب: در سوره ی نساء، آیه ی «فما لكم في المنافقين فئتين...» (نساء/ 88): (چيست شما را که درباره ی منافقان دودسته شده اید؟) به مناسبت جنگ احد نازل شده، در سوره آل عمران شصت آیه در این رابطه شرف نزول یافته است.

ج: در سوره ی نساء، آیه ی: «و لا تهنوا في ابتغاء القوم...» (نساء: 104) (در تعقیب دشمنان، سستی نشان ندهید...) به مناسبت جنگ حمراء الاسد، پس از نزول آیه های: «الذين استجابوا لله و الرسول من بعد ما أصابهم القرع...» (آل عمران آیات: 172 الی 175) در همین رابطه آمده است.

یادداشت:

غزوة حمراء الأسد از جمله غزوات است که در منطقه ای حمراء الاسد در نزدیکی مدینه منوره صورت گرفته است. این غزوه به سال سوم هجری (۶۲۵ میلادی) و یک روز پس از غزوه احد شکل گرفت و بدون درگیری و جنگ به پایان رسید.

سایر خصوصیات سوره نساء:

سوره نساء یکی از هفت سوره طولانی قرآن (سبع طوال) می باشد. اقوال در سبع طوال هم مختلف است به گفته بعضی سوره های (بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و انفال به همراه توبه) را سبع طوال می گویند ولی برخی دیگر مفسران هفتمی را یونس می دانند و معتقدند که انفال و توبه جزو آنها نیست (این قول سعید بن جبیر می باشد). (مراجعه شود: المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج 3، ص 373).

بحثهای مختلف این سوره عبارتند از:

1- امر به تقوی و پرهیزکاری در نهان و آشکار

- 2- شرایط خاص «تعدد زوجات»
- 3- یاد آوری به مردم که: از جنس و حقیقتی مشترک (انسانیت) آفریده شده اند، و نباید زن و مرد نسبت به هم و یا نژادها نسبت به یکدیگر تفاخر کنند.
- 4- احکام خویشاوندی سببی و نسبی،
- 5- احکام نکاح، ارث و حقوق زن، حقوق خانواده ی کوچک و محدود، حقوق جامعه ی اسلامی و ارتباط آن با جامعه ی انسانی و این که منشأ و مبدأ انسان، گوهر و اصلی واحد است.
- 6- احکام پیکار و نبرد
- 7- استدلال در برابر اهل کتاب
- 8- بحث در مورد عده ای از دوچهرگان (منافقان)
- 9- سخن با اهل کتاب در چند جای سوره
- 10- دلیل قوامیت (سرپرستی، نظارت) مرد در خانواده و این که قوامیت استبداد نیست؛ بلکه برای مرد مسؤلیت و رنج و مشقت است و تدابیر منزل را به گردن دارد، تا این جامعه ی کوچک به آسانی و نیکویی زندگی خود را ادامه دهد.
- 11- بیان میزان روابط اجتماعی بر اساس خیرخواهی و اندرزگویی، همکاری، عواطف و پشتیبانی از هم، در مسیر توانبخشی به جامعه و روابط نیکو با دولتها و ملل مختلف و صلح طلبی
- 12- این سوره، برنامه ی اصولی اخلاق و خصلت، خوی، طبیعت، عادت، قواعد داد و ستد میان سایر ممالک و برخی احکام صلح و جنگ را مشخص می نماید.
 هکذا در این سوره به موضوعات ذیل از جمله:
 - 1- دعوت به ایمان و عدالت و قطع رابطه دوستانه با دشمنان سرسخت.
 - 2- قسمتی از سرگذشت پیشینیان برای آشنایی به سرنوشت جامعه های ناسالم.
 - 3- حمایت از نیازمندان، مانند یتیمان.
 - 4- قانون ارث بر اساس یک روش طبیعی و عادلانه.
 - 5- قوانین مربوط به ازدواج و برنامه هایی برای حفظ عفت عمومی.
 - 6- قوانین کلی برای حفظ اموال عمومی.
 - 7- معرفی دشمنان جامعه اسلامی و بیدارباش به مسلمانان در برابر آنها.
 - 8- حکومت اسلامی و لزوم اطاعت از رهبر چنین حکومتی.
 - 9- اهمیت هجرت و موارد لزوم آن.

فضیلت تلاوت سوره نساء:

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم طبق روایتی فرمود: «هرکس سوره نساء را بخواند، گویا به اندازه هر مسلمانی که طبق مفاد این سوره ارث می برد، در راه الله انفاق کرده است و همچنین پاداش کسی را که برده ای را آزاد کرده به او می دهند».

مبحث قرآن در باره زنان:

قرآن عظیم الشان اولین کتاب آسمانی است که در حدود 350 آیه در مورد زنان نازل نموده که بصورت عموم این مباحث در 64 سوره از قرآن عظیم الشان تذکر یافته است. بدین ترتیب گفته میتوانیم که:

بصورت عموم در 23 سال رسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم آیاتی در رابطه

مسائل زنان نازل شده است. که البته در برخی از سالها زیاد و در برخی از سالها کمتر.

سوره های قرآنی بنام زنان:

قرآن عظیم الشان برای ارج گذاری به موقف، و اثبات این حقیقت که دین مقدس اسلام مقام عالی و با ارزشی برای زنها قایل شده است، در هنگام نامگذاری سوره های قرآنی نیز زنان فراموش نشده، سوره های ذیل را به نام ایشان مسمی نموده است. که عبارت اند از:

1- سوره النساء (زنان): درین سوره کلمه نساء که به معنای زنان است، بصورت خاص بیان شده است.

2- سوره مریم: این سوره که بنام بی بی مریم (علیها السلام) مادر حضرت عیسی علیه السلام (مسمی گردیده است، مریم که يك دختر پاک نهاد بود، و در قرآن عظیم الشان الکوی برای دختران پاک طینت و عقیقه بیان شده است، این سوره مبارکه برای ارزش بیشتر دختران پاک بنام همان دختر پاک نامگذاری شده است.

3- سوره مجادله: مجادله همان گفتگوی بی بی خوله (رضي الله عنها) با حضرت محمد (صلي الله عليه وسلم) میباشد، و این سوره بیانگر حقیقت رحمت الهی بالای زنان میباشد که چگونه پروردگار (جل جلاله) خواسته های این خانم را بر آورده ساخت.

4- اکثریت آیات سوره نور نیز در مورد احکام زنان میباشد.

5- سوره تحریم: این سوره مبارکه در مورد قصه أمهات المؤمنین (رضي الله عنهن) میباشد.

6- سوره ممتحنه: در مورد زنان مهاجری که با سایر مسلمانان هجرت نمودند، و در مورد ایمان آنان و امتحان شان درین سوره بحث گردیده این سوره بنام ممتحنه مسمی شده است.

مسائل و موضوعات سوره نساء:

سوره ی نساء یکی از سوره های بزرگی مدنی است، مملو از احکام شرعی است که به امور داخلی و خارجی مسلمانان انتظام و سامان می دهد. این سوره مانند دیگر سوره های مدنی در زمینه ی قانونگذاری به مسایل پُر اهمیت می پردازد که به احوال زن و خانه و خانواده و دوست و اجتماع مربوط است. اما عمده ی احکام وارده در آن پیرامون موضوع زنان است. و به همین سبب به سوره ی نساء (زنان) موسوم شده است.

این سوره مبارکه: در بردارنده چهار موضوع عمده و اساسی میباشد:

1- از آیه اول این سوره گرفته تا آیه 25، سپس از آیه 33 گرفته تا آیه 35 و بعد از آن از آیه 127 گرفته تا 130 و هکذا در آخرین آیه، حقوق زن مورد بررسی تحلیل و ارزیابی قرار گرفته است.

هکذا در این سوره مباحثی از حقوق یتیمان و سفیهان- نیز از شیوه تقسیم ارث میان مرد و زن، شهادت باطل (به اِکراه) در نزد وارث زن، سلب حقوق زن در مهر و حرمت ازدواج با زنان معینی که از آن جمله زوجه پدر است. آنگاه بحث در باب سیطره مرد بر زن در حدود شریعت، و در باب زنان فاضله، و صلح میان زن و شوهر، رعایت عدالت و گرایش به واقعیت در تشکیل خانواده و سرانجام در بعضی موارد ارث است.

2. موضوع دیگری که در آیات 26 تا 32 از آن بحث می شود مربوط به احترام و ارزش مال و جان آدمی و ضرورت حفاظت از آنها و عواملی است که انسان را و می دارد که به مال و یا جان دیگری دست تجاوز دراز کنند؛ مانند جهل و حسد.

3. سومین موضوع که در این سوره، در آیات 36-40 مورد بحث واقع شده، ضرورت احسان در حق ضعیفان، حرمت بخل و انفاق مال از روی ریا است.

4. اما موضوع اصلی که بیشتر آیات سوره نساء از آن سخن می‌گوید؛ موضوع حکومت اسلامی در تمام جنبه‌های آن است، به عنوان مثال: در آیات 41 و 42 سخن از این است که پیامبر بر امت خود شاهد، یعنی حاکم است و عصیان در برابر او حرام است و نیز شهادت را نباید کتمان نمود.

در آیات 44-57 به طور تفصیلی از نقش علم در إقامة حق و مسئولیت دانشمندان در ادای امانت دانش، از طریق بیان حقایق بدون تغییر و تحریف بحث می‌کند، نیز جریمه دروغ بستن بر خدا، همچنین بیان صفات نکوهیده این افراد. در این آیات پرده از روی تقلبشان برداشته می‌شود و نیات فاسدشان را برملا می‌کند.

در آیات 58-70 سخن از ارزش‌هایی است که سیاست اسلامی بر آن متکی است، برجسته‌ترین آنها ادای امانت (ادای حقوق مردم) و داوری به عدالت است.

آنگاه در همین آیات از فرمان‌برداری پیامبر و اولو الامر و حرمت فرمان‌برداری از طاغوت و صفت کسانی که از طاغوت پیروی می‌کنند سخن گفته شده است. قرآن این گروه را که پیرو طاغوت‌اند منافقان نامیده؛ زیرا منافقان همواره از فرمان‌برداری پیامبر اسلام(ص) در جنگ‌ها سر باز می‌زدند و می‌گریختند. سپس بحث در ارزش دفاع از مستضعفان است.

در سیاست اسلامی آیات 77-79 و نیز آیات 80-87 دو موضوع را در بردارند.
اول: ضرورت انضباط در جنگ و فرمان‌برداری از هر فرمانی که از سوی فرماندهان صادر می‌شود.

دوم: نقش فرمانده و سردار سپاه در تحریض به نبرد و وادار کردن مردم به اطاعت از فرمان‌ها.

در آیات 88-91 سخن متمرکز در موضع و موقعیت منافقان است. قرآن طبیعت اهل نفاق و انواع آنها را معین می‌کند و می‌گوید که چگونه باید در برابر آنها قرار گرفت. در خلال آیات 95-100 بحث از مجاهدان و غیر مجاهدان یعنی کسانی که از جنگ سر بر می‌تابند و نیز سخن از مهاجران است. به عنوان طبقات مشخصی در جامعه اسلامی در مقابل طبقات منافقان که از آنها یاد کرده شد.

قرآن در آیات 105-111 به بحث در ارزش‌های سیاسی اسلامی باز می‌گردد که چگونه دولت اسلامی دولت قانون بوده و از فساد اداری به دور است. رسول خدا را از جدال با خائنان و فریب خوردگانی که آهنگ گمراه کردن او را- به خیال خود- دارند نهی می‌فرماید.

در آیات 117-126، قرآن جنبه‌های گوناگون نفاق را مورد بحث قرار می‌دهد. از آن جمله اصل نفاق و نقش شیطان است با آن وعده‌های دلربا و دروغش و افسانه‌های بی‌محتوایش.

قرآن پس از آنکه در آیات 131-134 ضرورت تقوا، تعهد، اقامه عدل و شهادت دادن برای خدا را جهت تزکیه نفس از عوامل نفاق، بیان داشت، بار دیگر در آیات 136-146 باز می‌گردد تا معنای ایمان را به عنوان یک واقعیت بسیط و تجزیه ناپذیر روشن نماید، بدین معنا که کسانی که در ایمان خود اندیشه‌های دیگری را نیز دخالت می‌دهند

کافرند و در زمره منافقانی هستند که خویشان را می‌فریبند؛ زیرا کافران را به دوستی می‌گیرند و اینان در پایین‌ترین جایگاه در درون آتش جای دارند.

آن‌گاه تنها راه رهایی این گروه را از آن حالت که بدان گرفتار آمده‌اند نشان می‌دهد که راهی جز توبه و اصلاح نفس خویش در پیش روی ندارند، سپس باید شکر خدای به جای آرند و به ایمان گرایند، و به آشکارا لب به سخن بد و ناهنجار نگشایند و با انجام کارهای پسندیده در طلب خشنودی خداوند باشند.

قرآن این بار با تفصیل بیشتری از بساطت ایمان و حقیقت تجزیه ناپذیر آن سخن به میان می‌آورد و در (آیات 150-160) بیان می‌دارد که آن کسان که به دلیل عدم اقتناع ایمان نمی‌آورند، مردمی دروغ‌گویند. اینان همانند بنی اسرائیل‌اند آن‌گاه که از موسی خواستند که خدا را به آشکارا به آنان بنمایاند و سپس با آن‌که نشانه‌های قدرت خداوندی بر ایشان آشکار شد، گوساله پرستیدند و پیمان شکستند و به آیات خدا کافر شدند و مریم را به فحشاء متهم ساختند و مدعی شدند که عیسی را کشته‌اند و بر خود ستم کردند و رباخواری پیشه گرفتند.

قرآن در آیات پایانی این سوره از ضرورت ایمان به خدا و رسولش به شکلی کامل حکایت می‌کند و مردمان را به نوری که بر ایشان نازل شده است فرا می‌خواند.

به طور خلاصه و فشرده، بحث‌های مختلفی که در این سوره مطرح شده‌اند عبارت‌اند:

- 1- دعوت به ایمان، عدالت و قطع رابطه دوستانه با دشمنان سرسخت
- 2- قسمتی از سرگذشت پیشینیان برای آشنایی هر چه بیشتر به سرنوشت جامعه‌های ناسالم
- 3- حمایت از کسانی که نیازمند به کمک هستند؛ مانند یتیمان، و دستورهای لازم برای نگهداری و مراقبت از حقوق آنها
- 4- قانون ارث بر اساس یک روش طبیعی و عادلانه در برابر شکل بسیار زنده‌ای که در آن زمان داشت و به بهانه‌های مختلفی افراد ضعیف را محروم می‌ساختند.
- 5- قوانین مربوط به ازدواج و برنامه‌هایی برای حفظ عفت عمومی
- 6- قوانین کلی برای حفظ اموال عمومی
- 7- کنترل و نگهداری و بهسازی نخستین واحد اجتماع یعنی محیط خانواده
- 8- حقوق و وظایف متقابل افراد جامعه در برابر یکدیگر
- 9- معرفی دشمنان جامعه اسلامی و بیدار باش به مسلمانان در برابر آنها.
- 10- حکومت اسلامی و لزوم اطاعت از رهبر چنین حکومتی
- 11- تشویق مسلمانان به مبارزه با دشمنان شناخته شده
- 12- معرفی دشمنانی که احیاناً فعالیت‌های زیر زمینی داشتند
- 13- اهمیت هجرت و لزوم آن به هنگام روبرو شدن با یک جامعه فاسد و غیر قابل نفوذ
- 14- مجدداً بحث‌هایی در باره ارث و لزوم تقسیم ثروت‌های متراکم شده در میان وارثان.

- همچنین در این سوره به خطر و حيله ی اهل کتاب، مخصوصاً یهود، و موضع گیری آنان در مقابل پیامبران بزرگوار اشاره بعمل آمده است.

در آخر این سوره ی مبارک با بیان گمراهی های نصاری در مورد حضرت مسیح، عیسی بن مریم، خاتمه می یابد که آنها درباره ی حضرت عیسی غلو و افراط نشان می

دادند و حتی او را پرستش کرده، آنگاه او را به صلیب کشیدند.
در حالی که به الله بودنش معتقد بودند، و فکر و اندیشه‌ی سه‌گانگی را اختراع کردند
و مانند مشرکان بت پرست درآمدند. در صورتی که آیات قرآن آنان را به رجوع و
برگشتن از آن گمراهی‌ها فرا می‌خواند که به عقیده و باور با گذشت و بلندنظر و
شفاف‌سان، یعنی عقیده‌ی توحید و یکتاپرستی برگردند. خدای متعال گفته است: «و لا
تَقُولُوا ثَلَاثَةً إِنَّمَا إِلَهُ الْوَاحِدُ» (و به تثلیث قائل نشوید. (از این حرف) دست
بردارید که به نفع شماست. جز این نیست که الله خدایی است یکتا).

ترجمه و تفسیر سوره النساء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

**يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا
وَبَثَّ مِنْهُمَا رَجُلًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ
اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١﴾**

ای مردم! از پروردگارتان بترسید! آن کسی که همه شما را از یک انسان خلق و همسرش را از او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری را (در روی زمین) پراکنده ساخت، و بترسید از آن الله که (همگی به عظمت او اعتراف دارید، و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می‌خواهید، نام او را می‌برید! (و نیز) (از قطع رابطه با) خویشاوندان خود، پرهیز کنید! زیرا خداوند، مراقب شماست (1)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«النَّاسُ»: مردم. «نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»: جنس و حقیقتی مشترک (انسانیت). «خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا»: جفت نفس واحد را از نوع خود او آفرید. «بَثَّ»: پراکنده کرد، منتشر ساخت. «تَسَاءَلُونَ بِهِ»: به نام او از همدیگر درخواست می‌کنند. یکدیگر را به نام خدا قسم می‌دهند. «الأرحام»: جمع رحم، نزدیکان، پدر یا مادر یا هر دو، مراد این است که از تباہ کردن حقوق آنان بپرهیزید. «رَقِيبًا»: مراقب، نگهبان. (فرقان) تفسیر:

خداوند متعال سوره ی نساء را با مخاطب قرار دادن عامه ی مردم آغاز و افتتاح کرده است، و آنان را به پرستش الله یگانه دعوت نموده. و آنان را متوجه قدرت و یکتایی و یگانگی خود نموده و فرموده است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»: ای مردم! از خدایی بترسید که شما را از یک اصل و منشأ یعنی آدم، به وجود آورده است.

«وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا»: و سپس از آن یگانه و تنها نفس، همسرش یعنی حوا را خلق و ایجاد کرد، «وَ بَثَّ مِنْهُمَا رَجُلًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً»: از آدم و حوا مردان و زنان فراوانی پراکنده و منتشر کرد.

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ»: از الله بترسید که یکدیگر را به نام او می‌خوانید، مثلاً می‌گویید: تو را به خدا یا به خاطر خدا. و از صله ی رحم بترسید و آن را قطع نکنید.

در آیه مبارکه از رفتار بد با خویشاوندان و اقارب نهی بعمل آمده است، زیرا، قُرب و اتحاد با اقارب به‌طور خاص می‌باشد و حقوق ایشان نسبت به سایر افراد انسانی بیشتر است؛ طوری که در حدیث قدسی آمده است: «قال الله تعالى: انا الله و انا الرحمن؛ خلقت الرحم و شفقت لها من اسمی؛ فمن وصلها وصلته، و من قطعها قطعته»؛ و حدیث «خلق الله الخلق، فلما فرغ منه، قامت الرحم فاخذت بحقوى الرحمن؛ فقال: مه! فقالت: هذا مقام العائذ منك من القطيعة! قال: الا ترضين ان اصل من وصلك، و اقطع من قطعك؟! قالت: بلى يا رب! قال: فذاك!»؛ و حدیث «الرحيم شجنة من الرحمن؛ فقال الله: من وصلك

وصلته، و من قطعك قطعه»؛ و حدیث «الرَّحْمَ مَعْلَقَةٌ بِالْعَرْشِ، تَقُولُ: مَنْ وَصَلَنِي وَصَلَهُ اللَّهُ، وَ مَنْ قَطَعَنِي قَطَعَهُ اللَّهُ» بر این شاهدند، و به اختصاص صلّه رحم و علایق آن اشاره می‌نمایند.

« إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيكُمْ رَقِيبًا (1) »: یعنی الله مراقب شما و بر عموم اعمال و احوالتان آگاه است. پس او اعمال خیر و شر شما را زیر نظر داشته و شما را در برابر آن جزا می‌دهد. در حدیث شریف آمده است: «خداوند متعال را چنان عبادت کن که گویی او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، قطعاً او تو را می‌بیند».

الله مراقب انسانها است:

در پایان آیه خواندیم: « ان الله كان عليكم رقيباً »: «خداوند مراقب شماست». و تمام اعمال و نیات شما را می‌بیند و در ضمن نگهبان شما در برابر حوادث است. خداوند متعال به انواع مختلف مراقب انسانها می‌باشد. و این مراقبت هم از نظر جسمی برای انسان است و هم از نظر معنوی.

از نظر محافظت جسمانی و مادی که مورد سؤال هم می‌باشد باید عرض کنم که خدای متعال می‌فرماید: «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ آلٍ» (سوره الرعد: آیه 11). برای انسان مامورانی است که پی در پی، از پیش رو، و از پشت سرش او را از حوادث (غیر حتمی) حفظ می‌کنند، (اما) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنها خود را تغییر دهند، و هنگامی که خدا اراده سویی به قومی (بخاطر اعمالشان) کند هیچ چیز مانع آن نخواهد شد، و جز خدا سرپرستی نخواهند داشت.

نقطه قابل توجه را همانطوریکه در بالا هم گفتیم ما در زندگی روزانه خود، نشانه‌های واضحی از وجود چنین نیروی محافظی و یا به اصطلاح دست غیبی می‌بینیم و احساس می‌کنیم که در برابر بسیاری از حوادث مرگبار بطور اعجاز آمیزی ما را نجات می‌دهد که تفسیر و توجیه همه آنها از طریق عادی و یا حمل بر تصادف مشکل است. خدمت شما بعرض برسانم که: من شخصاً در زندگی شخصی خود برخی از این حوادث را دیده‌ام که راستی حیرت‌آور بوده، که خداوند به فضل و کرم خویش از آن ما را نجات داده است.

دروس حاصله:

خداوند متعال در دو بخش از این آیه مبارکه یعنی در آغاز و بدایت این سوره به «تقوی» امر و سفارش نموده است. یعنی بنیان خانواده، بر تقواست و مراعات آن بر همه لازم و ضروری است. خلقت و تربیت انسان، هر دو به دست الله متعال، پس پروا و اطاعت هم باید از او باشد.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا»: در این آیه به این فهم عالی تاکید بعمل آمده است که اساس و بنیاد یک خانواده که هسته اولی یک جامعه را تشکیل میدهد، بر اساس تقوا استوار می‌میشود. انسان‌ها عموماً از یک اصل و منشاء آمده‌اند و در انسانیت و نسب برادر یکدیگرند. اگر انسان چنین مفهومی را دریابد، عموماً با نیکبختی و آسایش به حیات ادامه خواهند داد. و جنگ‌های خانمان برانداز و ویرانگر روی نخواهد داد که تر و خشک را در کام فرو برد، و پیر و جوان را به دیار نیستی بفرستد.

همچنان در این آیه به اصل بی نهایت زیبا اشاره بعمل آمده است، که در اصل انسانیت و در حقیقت بشریت با هم متحدند، و هیچگونه فرقی بین زن و مرد، سیاه و سفید، عرب و عجم، بین غنی و فقیر، قوی و عاجز فرقی وجود ندارد، همه در نزد حدود الهی ملتزم باشند، و همه مردم مسخر قدرت الهی هستند، و نباید شخصی بر شخصی دیگری، قوم بر قوم دیگری ظلم و تعدی دارند.

بلی زن و مرد در آفرینش وحدت دارند و هیچکدام از نظر جنسیت بر دیگری برتری ندارند.

هدف از نفس واحد، در آیه متبرکه همانا آدم علیه السلام أبوالبشر، و هدف از زوج همان «حواء» که او را از نوع همان آدم خلق نمود، یعنی مراد از «خلق منها زوجها» این است که همسر آدم از جنس و نوع خود آدم مییاشد. و از نسل و فرزندان این دو نفر سایر انسانها سراسر عالم پراکنده شدند.

در جمله «وَبَثَّ مِنْهُمَا رَجُلًا كَثِيرًا وَنِسَاءً»: هدف از «بث» جدا سازی است و این فهم را برای ما میرساند که در بدو خلقت و بعد از آدم علیه السلام، از دواج بین برادران و خواهران مروج بود، چون حرمت از دواج با محارم حکمی تشریحی است که در آن زمان تشریح نشده بوده.

«واتقوا الله الذي تساءلون به و الارحام ان الله كان عليكم رقيبا»: (و بپرهیزید از خدایی که به نام او از یکدیگر در خواست می کنید و در بارهٔ ارحام از خدا ترسید، همانا خدا مراقب بر شما و اعمالتان است، منظور از (تسائل) به خدا این است که مردم با سوگند به الله متعال از یکدیگر چیزی در خواست کنند و این کنایه از محترم و عظیم بودن الله در نزد بندگان است و می فرماید پاس حرمت ارحام را هم نگاه دارید و به امر آنان اهتمام بورزید و در حق آنان کوتاهی نکنید و منظور از ارحام و نزدیکان، وابستگان نسبی هستند و کلمه (رقیب) به معنای حفیظ و مراقب است و خدا مراقب و محافظ بر شماست و اعمال و سکناات و ایمانی را که شما بواسطه آن از یکدیگر در خواست می کنید و امر ارحام را که در باره آنها به شما سفارش شده است همه را زیر نظر دارد و این حفاظت و نظارت امری ضروری است تا جامعه از خلل و فساد و ظلم و مخالفت و طغیان و ستم محفوظ بماند.

ازدواج با دو خواهر در یک وقت!

در شرع اسلامی ازدواج یا جمع بین دو خواهر (دو خواهر را در يك زمان برای شخص، در نکاح واحد جایز نیست.) خداوند متعال می فرماید: «وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ» (نساء: 23). جایز نیست که: دو خواهر را با هم جمع آورید، مگر آنچه گذشته است.

همچنان به اساس حکم حدیثی شریفی که می فرماید: «من كان يؤم بالله واليوم الآخر يجمع ماءه في رحم أختين» و بیرونی: «ملعون من جمع ماء في رحم أختين». مطابق فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم که فرموده است کسیکه بر الله تعالی و روز آخرت ایمان دارد پس «آب منی» خود را در رحم دو خواهر هر گز جمع نکند. در فردوس دیلمی حدیث است که من در خدمت نبی علیه السلام حاضر شدم و عرض نمودم که من اسلام را قبول کردم و در نکاح من دو خواهر است پس نبی علیه السلام

فرمود که تو در هر دوی آنها یکی را برگزین . « قلت یا رسول الله انی اسلمت وتحتی اختان قال : طلق ایهما شئت (والترمذی فی روایتہ » « اختر ایهما شئت » .

قابل تذکر است هر گاه دو خواهر در دو عقد نکاح صورت گیرد و این معلوم نباشد که همراهی کدام یکی از آنها قبلاً و کدام یکی بعد نکاح شده است پس در این صورت قاضی در میان شوهر هر دو خواهر تفریق میکند و این تفریق طلاق باین میباشد دلیل این است که در میان هر دو آنها نکاح یکی شان بطور یقینی جایز و از یکی به طور یقینی باطل است اکنون تنها در صورت ها می باشد یکی اینکه نکاح یک آنها به طور معین نافذ کرده شود و از یکی باطل کرده شود دوهم اینکه به جهالت نکاح هر دو شان نافذ کرده شود ولی این هر دو صورت ها ممکن نیست اول بدین جهت که به این کار کردن ترجیح بلا مرجح لازم میشود و صورت دوهم بدین جهت ممکن نیست که اول باید به این طور کردن فایده نیست زیرا که مقصد نکاح حلال کردن وطی و تناسل است و در این صورت این مقصود حاصل نمی شود ، دوهم اینکه در این کار به هر دوی از زنها ضرر است زیرا که هر دو زنان به یک نفقه گزاره بسر می برند و هر دوی شان مجوس باقی می ماند و هم باکسی دیگر نکاح کرده نمی تواند .

هر گاه مهر این دو زنها برابر بود و تفریق نیز قبل از الدخول (قبل از شب زفاف)، باشد پس به هر دو آنها نصف مهر داده میشود و هر دو ی آنها به نصف تقسیم میکند که در حصه هر دو آنها ربع ربع می آید. دلیل اینست که نصف مهر در هر دوی آنها برای آن یکی واجب می باشد که کدام آنها مقدم باشد و این معلوم نیست که مقدم کدام آنها است پس به جهت عدم اولیت به هیچ یکی آنها ترجیح داده نمی شود پس نصف مهر به هر دوی آنها داده میشود و رأی بعضی حضرات این است که در هر دو هر یکی آنها دعوی کند که من مقدم هستم که برای مدعیه بر اساس همین دعوی داده شود یا هر دو در میان شان صلح کند که در نصف هر دو شان شریک باشند زیرا که علم اصل مستحقه نیست . (أحسن الهدایه شرح هدایه ترجمه اشرف الهدایه مولانا جمیل أحمد مُدّرس دارلعلوم دیوبند ، مولانا سید داؤود اُستاد امان الله امان جلد سوم: تحت عنوان با دو خواهر نکاح در عقود جدا و تفریق در آنها) .

به این ترتیب جمع کردن هر دو خواهر به یک عقد، و به اصطلاح در یک نکاح جایز نبوده و طوریکه متذکر شدیم این نکاح حرام میباشد .

خوانندگان محترم !

بصورت کل باید گفت که، شاید حکمت و فلسفه ی این که شرعیت اسلام از ازدواج هم زمان با خواهران جلوگیری کرده، این باشد که :

اولاً: حرمت و شخصیت زن را حفظ کند،

ثانیاً: دو خواهر به حکم نسبت و پیوند نسبی و عاطفی، نسبت به یکدیگر علاقه ی شدید دارند ولی هنگامی که رقیب هم شوند، نمی توانند علاقه ی گذشته را حفظ کنند، به این ترتیب تضاد عاطفی در آنها پیدا می شود که برای زندگی زیان آور است و اساس خانواده را از هم می پاشد؛ زیرا همیشه انگیزه ی محبت و رقابت در وجود آنها در کشمکش است .

ازدواج دو دختر پیامبر اسلام با عثمان ذی النورین:

حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه یکی از صحابه پیامبر و خلیفه سوم بود که

در تاریخ اسلام نقش عظیمی را داشته است. از مهم‌ترین کارهای او جمع‌آوری قرآن عظیم الشان است و او که یکی از اولین مسلمانان بود، که با دو دختر رسول الله صلی الله علیه وسلم، به نام‌های (رقیه و ام کلثوم)، ازدواج کرد و از این رو، به لقب «ذوالنورین» یاد می‌شد.

علت مشهور شدن حضرت عثمان به لقب ذی النورین در این بود که این صحابی جلیل القدر با دو دختر نبی اکرم (ازدواج با دختر دوم رسول الله بعد از مرگ اولی) ازدواج نمود.

حضرت عثمان، سی و چهار سال داشت که ابوبکر صدیق او را به دین مقدس اسلام دعوت کرد و او نیز بدون هیچ‌گونه مکث و تردیدی دین اسلام را پذیرفت. بدین‌سان به دین اسلام گروید و در شمار نخستین امت (پیروان) پیامبر درآمد. (ابو اسحاق در این خصوص می‌فرماید: «عثمان بعد از ابوبکر، علی و زید بن حارثه، نخستین کسی است که اسلام آورد و خود را به‌عنوان چهارمین فرد مسلمان مطرح کرد».)

پس از اسلام آوردن عثمان، پیوند زناشویی بین او و رقیه دختر پیامبر اسلام برقرار شد. این ازدواج، منزلت او را نزد مسلمانان دو چندان ساخت. داستان این ازدواج را دانشمند مشهور لیبی‌ای علی محمد الصلابی متولد 1383 هجری قمری / 1963 م. (چنین شرح و بیان فرموده است: «رسول الله صلی الله علیه و سلم پیش از آن، رقیه و ام‌کلثوم را به عقد عتبه و عتیبه، پسران ابولهب در آورده بود. اما پس از نزول آیات سوره مبارکه مسد که مضمون آن عبارتند از: «نابود باد ابولهب! و حتماً هم نابود می‌گردد. دارائی و آنچه از شغل و مقام به‌دست آورده است، سودی بدو نمی‌رساند و او را از آتش دوزخ نمی‌رهاند. به آتش بزرگی در خواهد آمد و خواهد سوخت که زبانه‌کش و شعله‌ور خواهد بود. و همچنین همسرش که در اینجا آتش بیار معرکه و سخن‌چین است در آن‌جا بدبخت و هیزم‌کش خواهد بود. در گردنش رشته طناب تافته و بافته‌ای از الیاف است».)

ابولهب و همسرش، ام جمیل دختر حرب بن امیه، مادر عتبه و عتیبه، آندو را امر به طلاق دختران محمد صلی الله علیه و سلم دادند و آنان نیز قبل از همبستر شدن، ایشان را طلاق دادند تا خود لطفی باشد از جانب خداوند بر آل محمد و ذلتی باشد از آن ابولهب و فرزندان او سپس همو می‌افزاید: «عثمان به محض شنیدن این ماجرا نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمد و از رقیه خواستگاری کرد، رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز وی را به عقد عثمان در آورد.»

حضرت عثمان (رض) در شمار مهاجران به حبشه بود، اما به‌زودی به مکه بازگشت و به مدینه مهاجرت کرد. ابوجعفر طبری می‌فرماید: «در باره تعداد کسانی که برای اولین بار به حبشه هجرت کردند، اختلاف نظر وجود دارد. برخی می‌گویند: یازده مرد و چهار زن بودند.»

به هر حال، عثمان (رض) و همسرش رقیه، دختر پیامبر، نیز در این جمع بودند. پیامبر اسلام برای آنها چنین دعا کرد: «خداوند یار و همراه عثمان و رقیه باشد، عثمان، بعد از حضرت لوط اولین شخصی است که با اهل بیتش در راه الله هجرت کرده است. پس از وفات رقیه، پیامبر اسلام، ام کلثوم، دختر دیگر خود را به عقد حضرت عثمان در آورد. حضرت عثمان رضی الله عنه پس از 11 سال خلافت، در سال 35 هجرت، روز 18 ماه عید قربان، به عمر 82 سالگی به شهادت رسید.

ازدواج حضرت موسی علیه السلام : با دو دختر حضرت شعیب

در بدو کلام با تمام تاکید و علم یقین با ید گفت که حضرت موسی علیه السلام با دو دختر شعیب علیه السلام و یا دوخواهر که در داستان ها ذکر از آن بعمل آمده به هیچ صورت ازدواج نکرده ، بلکه این ازدواج فقط با یکی از دو خواهر صورت گرفته است، طوریکه قرآن عظیم الشان در (سوره قصص آیات 23-29). در مورد می فرماید :

« وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْكُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءَ وَأُبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ * فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ * فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ وَ نَجُوتُ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبْتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ * قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي تَمَانِي حَجَجَ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْئَلَكَ عَلَيْهِ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ * قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجْلَيْنِ فَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ * فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ » یعنی: «و چون (موسی) به آب مدین رسید» یعنی: به چاه آبی که مردم آب آشامیدنی خود و چهارپایان خویش را از آن برمی گرفتند «گروهی از مردم را بر آن یافت که حیوانات خود را آب می دادند و پایین تر از آن، دو زن را یافت که حیوانات خود را دور می کردند» از نزدیک آب تا مردم از آب دادن چهارپایان خویش فارغ شوند آن گاه بتوانند بی مزاحمت و مانعی به آب دادن چهارپایان خود بپردازند «گفت» موسی علیه السلام خطاب به آن دو زن «کار شما چیست؟» یعنی: منظورتان از این کار چیست که گوسفندان خود را همراه با مردم دیگر آب نمی دهید؟ «گفتند: ما به چهارپایان خود آب نمی دهیم تا شبانان همگی حیوانات خود را از آبشخور بازگردانند» عادت ما این است که درنگ کنیم و انتظار بکشیم تا مردم از آب بازگردند زیرا از این که با مردم نامحرم درآمیزیم، می پرهیزیم. یا به این دلیل که از آب دادن حیوانات خویش همپای آنان عاجز و ناتوان هستیم «و پدر ما پیری کهنسال است» که به خاطر سالخوردگی و ناتوانی نمی تواند چهارپایان را آب دهد، از این روی ناچار شدیم که خود به گوسفندانمان آب بدهیم.

«پس» چون موسی علیه السلام سخن آن دو را شنید؛ «چهارپایانشان را برایشان آب داد» به خاطر گرایشی که به کار معروف و یاری دادن ناتوانان داشت. «به سوی سایه برگشت» و مجددا در آن نشست «و گفت: پروردگارا! من به هر خیری که بر من بفرستی» اندک باشد یا بسیار «فقیرم» یعنی: نیازمندم. مراد وی از خیر، غذا برای رفع گرسنگی بود چراکه او بی توشه از مصر به راه زده بود و توشه وی هر خوراکی ای بود که در راه می یافت.

« پس یکی از آن دو زن - درحالی که با شرم و آزرگام بر می داشت - نزد وی آمد» «گفت» آن دختر به موسی علیه السلام «پدرم تو را می طلبد تا مزد ابدی ات برای چهارپایان ما را به تو بدهد» و مرا به منظور ابلاغ این دعوت نزد تو فرستاده است «پس چون» موسی علیه السلام «نزد او آمد و داستانهای خود را بر او حکایت کرد، گفت»

پدر آن دو دختر «نترس که از قوم ستمکار نجات یافتی» یعنی: از فرعون و کسانش نجات یافتی زیرا فرعون بر سرزمین ما (مدین) تسلطی ندارد.

«یکی از آن دو دختر گفت: پدرجان! او را استخدام کن» تا گوسفندانمان را به چرا ببرد «چرا که بهترین کسی است که می‌توانی استخدام کنی، هم نیرومند و هم امین است»

«گفت» پدر آن دو دختر به موسی علیه السلام «من می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را به نکاح تو درآورم در قبال این که هشت سال برای من کار کنی» یعنی: دخترم - که گویند نامش صفورا بود - را به این شرط به ازدواج تو در می‌آورم که مهر وی هشت سال کار تو نزد من باشد و این کار، عبارت است از چوپانی گوسفندانم «و اگر آن را در ده سال به پایان رساندی، این از نزد توست» یعنی: اگر به جای هشت سال، چوپانی را به ده سال رسانیدی و دو سال را در خدمت به من افزودی، این بخشش و فضلی از نزد توست، نه الزام و اجباری از جانب من.

بدین ترتیب، او این قضیه را به مردانگی و همت خود موسی علیه السلام موکول کرد «و نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم» با الزام و اجبارت به تمام کردن ده سال «و مرا ان‌شاءالله از صالحان خواهی یافت» «گفت» موسی علیه السلام «این» قرارداد و عهدی که آن را بازگو کردی و بر من و خود در آن شرط نهادی «میان من و تو باشد» و هیچ‌یک از ما دوطرف نباید از مفاد آن تخلف کنیم «هریک از این دو مدت را به انجام رسانیدم» هشت یا ده سال را «نباید بر من عدوانی باشد» «و خدا بر آنچه می‌گوییم» از این شرطهایی که در میان ما منعقد شد؛ «وکیل است» یعنی: گواه و نگهبان است لذا هیچ‌یک از ما راهی به‌سوی تجاوز از این شروط نداریم.

«پس چون موسی آن مدت مقرر را به‌پایان رسانید» و آن کامل‌ترین دو مدت، یعنی مدت ده سال بود «و خانواده‌اش را همراه برد از جانب طور آتشی را دید به‌خانواده‌اش گفت: اینجا درنگ کنید که من آتشی از دور دیدم، شاید برای شما از آنجا خبری بیاورم باشد که خود را گرم کنید».

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (2 الی 4) در باره موضوعاتی؛ دادن اموال یتیمان به خودشان، حرام بودن خوردن مال یتیم، و در باره موضوع تعدد زوجات، بحث بعمل آمده است.

وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ﴿٢﴾

و اموال یتیمان را به آنان (باز) دهید و اموال بد (خودتان) را با اموال خوب (یتیمان) تبدیل نکنید و اموال آنان را با اموال خود نخورید، همانا این (تصرفات ظالمانه) گناهی بزرگ است. (2)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الیتامی»: جمع یتیم، کسی است که پدرش را از دست داده و شرعاً و عرفاً به سن بلوغ نرسیده باشد. و یا اینکه یتیم کسی است که پدرش پیش از بلوغ او بمیرد و تا بالغ نشده او را یتیم گویند و یا اینکه «الیتامی» یعنی: کسانی که پدرانشان مرده اند و بدون پدر مانده اند و در لغت؛ یتیم به معنای افراد و تک افتادگی است.

«أموالهم»: دارایی و اموالشان. «الخبیث»: ناپاک، حرام. «الطیب»: پاک، حلال و جایز.

«لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ»: به ناحق و ناروا اموال یتیمان را به مال خود نیفزایید و از آن استفاده نکنید. «حوبا»: گناهی بزرگ.

تفسیر:

«وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ»: و بر شما لازم است تا اموال ایتام که در سن کودکی پدر خود را از دست داده اند، بعد از اینکه به سن رشد یعنی بلوغ رسیدند، بدهید. در حدیث شریف آمده است: «پس از بلوغ، یتیمی ای نیست». و - چنانکه از آیه (6) همین سوره بر می آید - اموال ایتام فقط زمانی به ایشان برگردانده می شود که به سن بلوغ برسند، که در آن زمان در حقیقت یتیم نیستند، پس اطلاق یتیم به آنها در این آیه، مجاز است، به اعتبار حالت یتیمی ای که قبل از رسیدن به سن بلوغ داشته اند، «وَلَا تَتَّبِعُوا الْاِحْبَابَ بِالطَّبِيبِ»: و مال حرام یتیمان را با مال حلال خود تبدیل نکنید. یعنی: ای مؤمنان! با اموال ایتام همان کاری را نکنید که در جاهلیت مبنای رفتار مردم با آنان بود زیرا در جاهلیت مردم اموال سره و مرغوب ایتام را گرفته و اموال ناسره و نامرغوب خود را به جای آن می گذاشتند.

برخی از مفسران در مفهوم دیگر این آیه مبارکه اشاره نموده می فرمایند که: اموال مرغوب یتیمان را با اموال نامرغوب خویش عوض نکنید.

همچنان برخی از مفسران در تفاسیر خویش نگاشته اند که: معنی «وَلَا تَتَّبِعُوا الْاِحْبَابَ بِالطَّبِيبِ»: این است: اموال ایتام را که برای شما حرام و پلید است نخورید، بلکه اموال پاک و حلال خودتان را بخورید.

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ»: اموال یتیمان را با اموال خود مخلوط نکنید تا همه را بخورید.

«إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا (2)»: گناهی است بس بزرگ؛ زیرا یتیم ضعیف است و احتیاج به توجه و حمایت دارد، و ظلم کردن به ضعیف در نزد خدا گناهی بزرگ است. سپس در آیه بعدی یعنی سوم مردم را راهنمایی کرده است که اگر مهر المثل را به دختر یتیم ندهند، نباید با او ازدواج کنند.

یتیم کیست؟

قبل از همه باید گفت که: کلمه یتیم از یتیم به معنای تنها آمده است. وقتی به یک طفل یتیم خطاب میشود، طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، طفل که قبل از اینکه به سن بلوغ برسد، از پدر خود جدا شده باشد و یا هم اینکه پدر خود را از دست داده باشد. (مفردات الفاظ قرآن کریم، راغب اصفهانی، صفحه 575؛ اقرب الموارد، ذیل کلمه یتیم).

محقق فقه اللغة عربی خلیل بن احمد بن عمرو بن تمیم فراهیدی (96 یا 100 هـ. ق 175/ هـ. ق) « یتیم را به فقدان پدر معنا کرده است. (العین، فراهیدی، جلد 2، صفحه 142) ولی اصطلاح یتیم به طفلی اطلاق میشود که بی پدر باشد، و یا پدرش خویش را از دست داده باشد و در ضمن طفل نابالغ باشد، آنرا طفل یتیم (یا صغیر) میگویند ولی زمانیکه به مرحله بلوغ برسد به او کبیر میگویند و دیگر یتیم نیست.

حضرت علی بن ابیطالب رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و سلم در روایت می فرماید: « لا یتیم بعد احتلام»: یعنی (بعد از احتلام یتیمی وجود ندارد و دیگر یتیم نیست) (بروایت ابوداود و بخاری).

علامات بلوغه:

علامت بلوغ در مرد فرود آمدن آب منی و روییدن موی ظهار، و علامات بلوغ در زن: باردارشدن وی و دیدن عادت ماهانه (حیض) است.

شیخ ابن جبرین رحمه الله می گوید: «در حدیث مرفوع، وارد است که «لا یتیم بعد إحتلام» و معنای آن این است که هرگاه فرد یتیم إحتلام یافت یا حکم به بالغ شدن او شود، اسم «یتیم» از او گرفته می شود، زیرا طبق عادت او دیگر بعد از آن زمان بر کسب و کار توانا است، و بوسیله کسب خود از إنفاق کردن در حقش بی نیاز است، اما اگر بعد از آن زمان نیز در کسب توانا نبود و یا حرفه ای را نیافت، در آنصورت او مستحق صدقه و زکات است؛ البته به عنوان فردی فقیر یا مسکین (استحقاق زکات را دارد)، نه بعنوان فردی یتیم (و او با این عنوان) مستحق صدقه و زکات نیست. (زیرا او دیگر بالغ شده) (فتاوی ابن جبرین رقم الفتوی (12645)).

قبل از همه باید گفت که: کفالت و سرپرستی یتیم از جمله اعمال صالحه بشمار می آید، خصوصاً اگر یتیم از اقارب و نزدیکان شخص باشد، همین فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم درباره فضیلت سرپرستی یتیم کفایت می کند که فرمودند: «أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هَكَذَا وَأَشَارَ بِالسَّبَابَةِ وَالْوُسْطَى وَفَرَّجَ بَيْنَهُمَا شَيْئًا» بخاری (5304) و مسلم (2983) یعنی: رسول الله صلی الله علیه وسلم با اشاره دو انگشت سبابه و میانه که قدری میان آنها فاصله انداخته بود، فرمود: من و سرپرست یتیم در بهشت، اینگونه خواهیم بود.

امام نووی در «شرح صحیح مسلم» درباره سرپرست یتیم می گوید: «یعنی کسی که کاروبار و امورات (زندگی وی) از قبیل نفقه و تأدیب و تربیت و غیره را انجام دهد، و این فضیلت برای کسی حاصل می شود که بوسیله مال خود و یا از مال یتیم کفالت وی را بر عهده گیرد».

یتیم نوازی در آیات قرآنی:

بنابر این اسلام به افرادی که زمنیه ی ظلم کردن به آن ها زیاد است، توجه خاصی دارد. یکی از این موارد که اسلام به آن توجه می کند، یتیم است.

درقرآن عظیم الشأن 23 بار راجع به اهتمام به حال یتیم سفارش بعمل آمده است. از جمله درسوره بقره: «آیات 83، 177، 215، 220»، در سوره ی نسا «آیات 2، 3، 6، 8، 10، 36، 127» همچنین در سوره های أنعام، أنفال، اسراء، كهف، ضحی، بلد، ماعون نیز در باره یتیم نوازی سفارش بعمل آمده است. یتیم نوازی فقط این نیست که به او آب و نان بدهیم، بلکه باید به یتیم احترام بگذاریم. «كَلَّا بَلْ لَا تُكْرَمُونَ الْيَتِيمَ»: (سوره فجر 17) «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ» (ضحی آیه 8) یعنی یتیم را نشکن.

أموال یتیم چه وقت به آنها سپرده شود؟

«برای سرپرست یتیم جایز نیست که اموال و دارائی او را به وی تحویل دهد تا زمانی که به حد رشد می رسند، و (رشد) زمانی است که بتوانند به درستی در اموال خود در احوال (مختلف) تصرف داشته باشند و در حرام مصرف نکنند. و زمان سپردن اموالشان در وقت بلوغ (جسمی) آنها نیست، بلکه هرگاه بعد از بلوغ به رشد دست یابند، چنانکه الله متعال می فرماید: «وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» (سوره نساء 6): یعنی: «و یتیمان را چون به حد بلوغ برسند، بیازمایید! اگر در آنها رشد (کافی) یافتید، اموالشان را به آنها بدهید». و هرگاه یتیم به بلوغ

(جسمی) رسید دیگر یتیمی او به انتهای می رسد (دیگر به او یتیم گفته نمی شود)، و بلوغ بوسیله یکسری امور مشخص می شود، مانند: روئیدن موی خشن بر روی ظاهر (اطراف آلت تناسلی)، یا رسیدن به پانزده سالگی کامل، و یا انزال منی در خواب باشد یا بیداری، و زن نیز مانند مرد است بجز اینکه دو مورد دیگر یعنی حیض و حمل هم افزون بر موارد دیگر دارند. مؤلف کتاب «المقنع» (2/139) گفته: «بلوغ بوسیله احتلام یا پانزده سالگی کامل یا روئیدن موی خشن در اطراف آلت تناسلی حاصل می شود که دختر علاوه بر این موارد بوسیله حامله شدن و حیض هم حاصل می شود، که حامله شدن دلیل بر انزال اوست». (الشیخ محمد بن ابراهیم فی الفتاوی الجامعة للمرأة المسلمة ج/3 صفحه 1129).

در اموال یتیم نباید خیانت کرد:

در این آیه متبر که بصورت کل سه دستور اساسی در مورد برخورد اموال یتیم ارائه گردیده است:

اول: اموال یتیم را در زمانی که یتیم به سن بلوغ برسد باید برایشان تسلیم نمایم: «و اتوا الیتیمی اموالهم» مفهوم این آیه برای مامیرساند، که تصرف در این اموال تنها به عنوان امین و ناظر است نه مالک.

دوهم: دوهمین دستور و حکم که در این آیه متبرکه وجود دارد، اینست که: «ولا تبدلوا الخبث بالطیب» و هیچ گاه اموال پاکیزه آنها را با اموال ناپاک و پست خود تبدیل نکنید» یعنی از حیث و میل مال یتیم باید جلوگیری صورت گیرد. در برخی از اوقات چنین ملاحظه شده است که سرپرستان یتیم به بهانه این که تبدیل کردن مال به نفع یتیم است یا تفاوتی با هم ندارد، و یا اگر بماند ضایع می شود، اموال خوب و زبده یتیمان را بر می داشتند و اموال بد و نامرغوب خود را به جای آن می گذاشتند.

سوم: سومین حکم که در این سوره وجود دارد اینست که: «و اموال آنها را با اموال خود نخورید» «ولا تاكلوا اموالهم الی اموالکم». یعنی، اموال یتیمان را با اموال خود مخلوط نکنید بطوری که نتیجه اش تملک همه باشد، و یا این که اموال بد خود را با اموال خوب آنها مخلوط نسازید که نتیجه اش پایمال شدن حق یتیمان باشد. در اخیر سوره به انداز بی نهایت معجزه آساء می فرماید: «انه کان حوبا کبیرا» (این گونه تعدی و تجاوز به اموال یتیمان، گناه بزرگی است).

زکات در مال یتیم و دیوانه:

باید گفت که در مال یتیم و دیوانه زکات واجب است، به شرط آن که آزاد، مسلمان و تام الملک (دارای اختیار کامل) باشند. دلیل آن حدیثی است که دار قطنی مرفوعاً از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است: «مَنْ وَلِيَ مَالَ الْيَتِيمِ فَلْيَتَجُرْ بِهِ وَلَا يَتْرُكْهُ حَتَّى تَأْكُلَهُ الصَّدَقَةُ» «هر کس سرپرست مال یتیم شد، باید با آن تجارت کند نباید آن را رها و بی استفاده بگذارد تا این که زکات تمامش کند». ترمذی (641)، دلیل دیگر وجوب زکات در مال یتیم و دیوانه حدیثی است که آن را امام مالک در (موطأ) از عبدالرحمن بن قاسم که از پدرش روایت نموده که گفته است: «كَانَتْ عَائِشَةُ تَلِينِي وَأَخًا لِي يَتِيمِينَ فِي حَجْرٍهَا فَكَانَتْ تُخْرِجُ مِنْ أَمْوَالِنَا الزَّكَاةَ»: «عائشه (رضی الله عنها) من و برادرم را که یتیم بودیم به سرپرستی گرفت و زکات اموال مان را می داد».

(موطأ مالک) 251/1 (589)، وجوب زکات در مال یتیم و دیوانه، فتاوی علی، ابن

عمر، جابر، عائشه، و حسن بن علی (رضی الله عنهم) می باشد. این فتوا را ابن منذر از آنها نقل کرده است. مراجعه شود به (المغنی) از ابن قدامه: (256/2).

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا ﴿٣﴾

اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم، بیمناک هستید [به شرطی که بتوانید با سایر زنان، به عدل رفتار کنید]، از آن زنانی که می پسندید، دودو، سه سه و چهار چهار زن را به همسری خود در آورید. و اگر بیم دارید میان آنان [هم دادگرانه] رفتار ننمایید؛ به یک زن بسنده کنید، یا با کنیزان خود [که تحت تکفل شما هستند]، ازدواج کنید. این راه، به ستم نکردن، نزدیکتر است. (۳)

تشریح لغات واصطلاحات:

«أَلَّا تُقْسِطُوا»: این که به عدل عمل نکنید، ما طاب: زنانی که پسندید، قلب به آنان علاقه نشان دهد. «مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ»: دو دو، سه سه، چهار چهار؛ یعنی، دو یا سه یا چهار. «أَلَّا تَعْدِلُوا»: این که به عدل رفتار نکنید. هدف، عدالت در امور زندگی است نه محبت قلبی؛ چون در اختیار انسان نیست. «مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: آن چه از کنیزان که در اختیار دارید. «أَلَّا تَعُولُوا»: این که ستم نورزید.

تفسیر:

«وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ»: و اگر از این امر بیم داشتید که نتوانید در مهریه یتیم‌ها عدالت کنید به این صورت که هرگاه با یکی از آن‌ها ازدواج کنید و مهری را که به امثال آن‌ها داده می‌شود نپردازید در این صورت از ازدواج با آن‌ها صرف نظر نموده و با سایر زن‌ها ازدواج کنید.

بیان معنای آیه مبارکه: در جاهلیت، اولیای دختران یتیم، چون پسرکاکای ایشان، آنان را به نکاح خویش درمی‌آوردند، اما حقوق مقرر در نکاح - چون مهر، را به آنان نپرداخته و در این باره با آنان مانند غیرشان از همسران رفتار نمی‌کردند، پس الله متعال از نکاح آنان توسط اولیایشان نهی کرد، مگر اینکه با ایشان به عدل و داد رفتار شود و بالاترین مهری را که مستحق آن هستند و سایر حقوق زناشویی به آنان داده و پرداخته شود، در غیر این صورت باید، بجز دختران یتیم، از زنان دیگر مورد پسند خویش به همسری بگیرند. لذا هرکس به گمان غالب خود می‌پندارد که در حق دختر یتیم چنان‌که باید عدالت نمی‌کند، باید از ازدواج با او صرف نظر کرده و یک زن دیگر، یا در صورت ضرورت حتی تا چهار زن را به نکاح خود درآورد و در حق دختر یتیم ظلم و ستم نکند.

«فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً»: ولی اگر انسانی از این بیم داشت که نتواند در بین زنان عدالت را برقرار کند، فقط یکی را عقد کنید. یعنی اگر میان همسرانتان در نوبت هم‌خوابی، نفقه، معاشرت، مسکن و امثال آنها، نمی‌توانید عدالت کنید پس فقط «به یک زن اکتفا کنید» نه بیشتر از آن. به قولی معنی این است: اگر می‌ترسیدید که میان آنها در محبت عدالت نمی‌کنید - پس فقط یک زن بگیرید نه بیشتر.

ولی در این فهم این باید گفت که: قول راجح این است که: هدف در آیه عدالت معنوی، یا محبت قلبی مورد نظر نیست زیرا این امر از وسع و توان انسان خارج است، همان

گونه که رسول الله صلی الله علیه وسلم خود به عائشه (رض) در مقایسه با سایر ازواج مطهرات - محبت قلبی بیشتری داشتند. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «اللهم هذا قسمي فيما أملك فلا توأخذني فيما تملك ولا أملك». «بار الهی! این تقسیم من است در چیزی که من مالک آن هستم، پس مرا در آنچه که تو مالک آن هستی (یعنی محبت قلبی) یادداشتی بر عدل پسندیده:

عدل پسندیده و مطلوب میان چند زن، همانا عدالت در مسایل مادی، قسم (تقسیم کردن شبهای هفته) و یکسان بودن نفقه و مخارج زندگانی آنان از قبیل: خوردنی، نوشیدنی پوشیدنی، مسکن و اختصاص ساعات دیدار و حضور است؛ اما عدل معنوی و امر قلبی مانند: دوستی و علاقه مندی بیشتر نسبت به یکی از زنان در توان انسان نیست و در دایره ی قدرت او در نخواهد آمد و رعایت عدالت در احساسات دل و درون از کسی ساخته نیست، چون از اراده ی انسان بیرون است. «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: یا به عقد کنیزانی که «ملک یمین» شما هستند اکتفا کنید؛ چون حقی را که زنان به گردن شوهر دارند، آنها ندارند.

مراد: معاشرت جنسی با کنیزان از طریق ملکیت است، نه از طریق ازدواج. خاطر نشان می شود که کنیزان ملکی، حقی در نوبت هم خوابی ندارند. مفسر تفسیر تفهیم القرآن در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: مراد از آن کنیزان هستند، یعنی زنانی که در جنگ اسیر می شوند و از سوی دولت در میان مردم تقسیم می شوند. منظور آیه همان گونه که در آیات 24 و 25 همین سوره می آید این است که اگر حتی توان تحمل هزینه های ازدواج با یک همسر آزاده را هم نداشتید با کنیز ازدواج کنید، یا این که به بیش از یک همسر احساس نیاز می کردید و رعایت عدالت در میان همسران آزاد و خانواده دار برای شما مشکل بود به کنیزان روی آورید چرا که بار مسئولیت آنان بر شما به نسبت کمتر خواهد بود. (جزئیات بیشتر در مورد احکام کنیزان در ادامه در تفسیر آیه ی 24 می آید).

شان نزول: در یکی از روایات در باب شأن این آیه مبارکه آمده است: مردم از خوردن اموال یتیمان احساس گناه کرده و خود را از آن باز می داشتند، اما در امر زنان، با دست باز عمل کرده و هر چه می خواستند از آنان به ازدواج خویش در می آوردند و گاهی میان شان عدالت کرده و چه بسا که عدالت را در میان شان رعایت نمی کردند، پس چون از احکام یتیمان سؤال کردند، پیوست با جواب آن این آیه هم نازل شد تا ایشان را به این امر متوجه سازد که همان گونه که از بی عدالتی در مورد یتیمان بیم دارند، در مورد زنان نیز از بی عدالتی بیمناک بوده و بیشتر از آن تعدادی را که رسیدگی به حقوق آنها برای شان ممکن نیست، نکاح نکنند زیرا زنان نیز در ضعف و ناتوانی شان همانند یتیمان هستند. لذا از این روایت معنای دیگری نیز بر می آید. اما آنچه قبلا در تفسیر آیه گفتیم، بر مبنای روایت عائشه (رض) بود، اما این معنی که از سبب نزول بر می آید؛ قول ابن عباس (رض) است. «تفسیر انوار القرآن»

«ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا (3)»: بسنده کردن به عقد یک زن یا کنیز نزدیکترین وسیله و روش است که از جاده ی حقیقت منحرف نگشته و مرتکب ظلم و ناروا نشوید. یعنی: اکتفا نمودن به یک زن، نسبت به جمع کردن میان دو زن یا بیشتر از آن، به سالم ماندن آنان از آلودگی به جور و ستم، نزدیکتر است. امام شافعی؛ در معنی (الا تعولوا)

گفته است: «به نکاح گرفتن یکزن نزدیکتر به آن است که عیالوار نشوید». سفیان گفته است: «الا تعولوا - به این معنی است: اکتفا نمودن به یک زن، نزدیکتر به آن است که فقیر نشوید».

شان نزول آیه 3 :

صحبین، نسائی، بیهقی و کسانی دیگر از عروه پسر زبیر نقل می کنند که او این آیه را از خاله اش، عایشه مادر مؤمنان (رض) پرسید. جواب داد: ای خواهر زده؛ این آیه درباره ی دختران یتیمی است که زیر نظر و سرپرستی کسانی باشند که اموالشان را با اموال یتیم شریک می گردانند از ثروت و زیبایی آنان در شگفت می مانند و می خواهند بدون در نظر گرفتن عدالت در مهریه و در خوردن اموالشان، آنان را به همسری خود در آورند و کمتر از هم سن و سالانشان مهر بپردازند. بنابراین، آیه از تصمیم این سرپرستان، تا زمان رعایت کامل عدالت، منع بعمل آمد و به آنان دستور داده که با سایر زنان مورد پسندشان ازدواج کنند و به عدل گرایند زیرا مصداق آیه عام و عدالت لازمه ی تمام لحظات و دوران زندگانی آدمی است و سر بر تافتن از دین، ناروا و حرام به شمار می آید.

نظریات سایر مفسران درباره این آیات:

سایر مفسران بصورت کل در مفهوم این آیه مبارکه سه نظریه ذیل را بصورت کل نگاشته اند:

1 - حضرت عایشه (رض) در تفسیر این آیه می فرمایند که در زمان جاهلیت مردان به دلیل زیبایی و جمال دختران یتیمی که تحت سرپرستی آنان قرار داشتند و یا با این تصور که آنان کس و کار دیگری ندارند و ما هرگونه که خواسته باشیم می توانیم با آنان رفتار کنیم، با آنان ازدواج می کردند و سپس بر آنان ظلم می کردند. بنابراین ارشاد شد که اگر می ترسید نتوانید با دختران یتیم به عدالت رفتار کنید، زنان دیگری هم در دنیا وجود دارند، از آنان هر کدام مورد پسندتان واقع شود با او ازدواج کنید. (آیه 127 همین سوره این تفسیر آرایه شده را تأیید می کند).

2 - ابن عباس (رض) و شاگرد او عکرمه این را این گونه تفسیر کرده اند که در زمان جاهلیت چندهمسری حد و مرزی نداشت. یک مرد حتی با ده زن هم ازدواج می کرد. و هنگامی که این گونه با این ازواج های زیاد هزینه های زندگی او بالا می رفتند، به حقوق برادر زاده ها و خواهر زاده های یتیم خود و خویشاوندان ناتوان دیگر خود دست درازی می کرد. به دنبال این الله متعال برای چندهمسری حدی معین کرد و فرمود که چاره ی پرهیز از ظلم و بی عدالتی این است که حداکثر چهار همسر اختیار کنید تا کثرت آنان شما را از مسیر عدالت خارج نکند.

3 - سعید بن جبیر و قتاده و برخی دیگر از مفسران می گویند که ظلم و بی عدالتی با یتیمان را حتی اهل جاهلیت نیز بد می دانستند. اما درباره ی زنان، ذهن آنان از تصور عدالت خالی بود. هر اندازه که می خواستند ازدواج می کردند و سپس با همسران خود با بی عدالتی رفتار می کردند. بنابراین ارشاد شده است که اگر از بی عدالتی و ستم با یتیمان پرهیز می کنید و آن را بد می دانید، از بی عدالتی و ستم با زنان نیز پرهیز کنید و آن را بد بدانید.

اولاً بیش از چهار همسر اختیار نکنید و در محدوده ی این چهار نیز تنها به حدی بسنده

کنید که بتوانید بر عدالت قائم بمانید. کلمات احتمال این هر سه تفسیر را دارند و بعید هم نیست که هر سه مفهوم مراد باشند. و نیز این آیه مفهوم دیگری هم می تواند داشته باشد و آن این که اگر شما این گونه نمی توانید با یتیمان عدالت کنید، با زنانی که بچه های یتیمی دارند، ازدواج کنید. (برای تفصیل مراجعه شود به تفسیر: تفهیم القرآن).

أحكام بیان شده در این آیه:

امام ابوحنیفه (رح) به جایز بودن نکاح دختر یتیم در حال صغارت وی نظر دارد. اما امام مالک، امام شافعی و جمهور علماء بر آنند که نکاح دختر یتیم تا آنگاه که بالغ نگردد، جایز نیست.

ولی دختر یتیم - مثلاً پسرکاکا وی، در صورت عدالت در پرداخت مهر، می تواند بعد از بلوغش با وی ازدواج کند و این رأی ابوحنیفه (رح) است، ولی مذهب امام شافعی (رح) بر آنند که ولی نمی تواند، به عنوان عقدکننده، او را به ازدواج خودش در آورد، مگر به اجازه حاکم و زمامدار زیرا ولایت در نکاح، شرطی از شروط عقد است. در تفسیر «معارف القرآن علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی» آمده است: «بعضی از عدم توجه به آیات در یک سوء تفاهم عجیبی قرار گرفته اند و آن این است که: در این آیه دستور رسیده که اگر احساس خطر کنید که نمی توانید عدل و مساوات را برقرار نمایید، به ازدواج با یک زن اکتفا کنید و در آیه دیگری واضح ساخته که قطعاً نمی توان عدل و مساوات را رعایت نمود. پس نتیجه این شد که نکاح بیش از یک زن مطلقاً جایز است.

اما باید اندیشید که اگر هدف الله متعال در این آیات، جلوگیری از نکاح بیش از یک زن می بود، او چه نیازی داشت که به این تفصیل بپردازد که: «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَّةً وَرُبْعًا»: یعنی نکاح کنید از زنان مورد پسندتان دودو، سه سه و چهار چهار» زیرا در آن صورت بی عدالتی یقینی است؛ پس «احساس خطر» در این مورد معنایی نخواهد داشت. به علاوه، بیان قولی و عملی رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه کرامش و تعامل متداوم آنها بر این گواه است که اسلام هیچ گاه ازدواج با بیش از یک زن را جلوگیری ننموده و حقیقت همان است که رعایت عدالت و مساوات در امور اختیاری و عدم توان مساوات در امور غیراختیاری یعنی در محبت و تمایل قلبی است؛ لذا بین این دو آیه هیچ گونه تعارضی وجود ندارد و نه در این آیات دلیلی بر ممنوعیت تعدد زوجات آمده است». (در این مورد مراجعه شود به کتب معتبر فقهی)

فلسفه تعدد زوجات :

دین اسلام، به سبب ضرورت و نیاز و با شرایطی خاص اما مقید و محدود، تعدد زوجات را مباح و حتی مطلوب می داند؛ از جمله: رسیدگی تمام و همه جانبه به خانواده های بی سرپرست، توانایی تدارک نفقه و مخارج زندگانی افراد تحت تکفل، عدالت و درستکاری میان زنان و معاشرت با آنان به شیوه ی نیکو.

علاوه بر این موارد، به مطالب استثنایی ذیل نیز می پردازیم:

الف: عقیم بودن: زن اول، نازا (عقیم) است و مرد فطرتاً دوست دارد، فرزندی داشته باشد تا پس از مرگ، اموالش به او برسد و زحماتش به ثمر نشیند. اکنون مرد، این زن اول را طلاق بدهد، یا این که زنی دیگر بیاورد و اولی را هم طلاق ندهد؟ بی گمان اگر زنی دیگر بیاورد و اولی را هم نگه دارد، به شرط محفوظ ماندن شخصیت و رعایت

کامل حقوق او، آن زن، کمترین زیان می بیند.

ب: شمار فراوان زنان: در اغلب کشورها شمار نوزادان دختر از شمار نوزادان پسر بیشتر است. گاهی نیز پس از جنگهای فراگیر و خانمانسوز، مردان فراوانی کشته، مفقود، روانی و از کار افتاده می شوند و از شمارشان می کاهد. حال بهتر است مردی چند زن بگیرند تا عفت و پاکدامنی زنان در امان باشد و جامعه از انتشار مریضی مسری (ایبمی)، آلوده دامنی، آوارگی و دربه دری و از نوزادان سر راهی، که از آثار زنا و فحشا است، پاک و مصون بماند.

ج: توان جنسی: اصولاً، زنان به طور کلی - احساس جنسی به مراتب کمتری دارند به علاوه، معمولاً سرد مزاجی و بی میلی، بخصوص پس از رسیدن به سن یائسگی با مشکلات خاصی روبه رو می شود که هنوز مرد، از توان جنسی بیشتری برخوردار است و برای تأمین سالم غریزه ی جنسی و نیازردن همسر بی رغبت، به ازدواج مجدد نیاز دارد، تا او را از نزدیک شدن به زنا - که موجب تباهی دین و مال و تندرستی است، مصون بدارد.

اما با این توضیح، برخی از مردان مسلمان برای انتقام گرفتن از زن خود یا فقط به خاطر شهوترانی و هوس بازی، نه، به خاطر اهدافی که بیان شد، خودسرانه ازدواج می کنند که دور از اصول و مبانی اسلامی است و رضایت همسر اول و تفاهم زوجین، از بدیهی ترین شرایط ازدواج دوم است.

بی تردید، مردانی که با چند زن ازدواج می کنند و آبرومندانه و با رعایت حقوق همدیگر، زندگی را به سر می برند، پسندیده است نه آن که زنان در کار حرام و شرم آور فرو روند و بازیچه ی دست ناپاک بدکاران شوند.

یادداشت کوتاه افراد که چند همسر دارد:

مردی که چند زن دارد، بر وی واجب است که در خوراک و پوشاک و نوبتهای شبانه، مساوات و برابری را رعایت نماید؛ کسی که مساوات نمی کند در قیامت مفلوج برمی خیزد، و یک جانب وی به زمین کشیده می شود. کسی که در نکاح وی یک زن آزاد و یک کنیز باشد؛ کنیز را نسبت به آزاد، نصف نوبت است؛ و کنیزی که مملوکه باشد، در نوبت آن کدام حق معین نیست؛ و به رضای مالک آن مربوط است.

وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا ﴿٤﴾

و مهریه های زنان را به عنوان هدیه ای خالصانه و فریضه ای خدایانه بپردازید. پس اگر با رضایت خاطر چیزی از مهریه خود را به شما بخشیدند، آن را (دریافت دارید و) حلال و گوارا مصرف کنید. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« صَدَقَاتٍ » « جمع صدقه: مهریه ها زنان ». « نِحْلَةً »: هدیه، عطیه بلا عوض.
« شَيْءٍ مِنْهُ »: زنان تحت تأثیر عواطف همه ی مهر خود را نبخشند. « فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ »: زن، در گرفتن یا بخشیدن مهریه، آزاد و مستقل است. « هَنِيئًا »: گوارا، خوش مزه. « مَرِيئًا »: مفید و سازگار، خوش گوار، مال گوارا، مالی است که صاحبش آنرا با طیب خاطر و رضایت ببخشد. قابل توجه است که: رضایت ظاهری کافی نیست. رضایت قلبی لازم است. بخشش های اکراهی، اجباری و یا رودربایستی اعتبار ندارد.

تفسیر:

«وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً»: بر مسلمان لازم است تا مهریه زن را با طیب نفس و رضایت خاطر بپردازد. و در این زمینه بر او برتری جوئی نکند زیرا مهریه حق زن و کوچکترین وظیفهٔ مرد در قبال زن است.

«فَإِنْ طَبِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا»: ولی اگر خود زن می‌خواست به طیب نفس چیزی از آن را یعنی مقداری از مهر را به عنوان هدیه به شوهر ببخشد، یعنی اما اگر آنان با میل خودشان بخشی از آن را به شما بخشیدند می‌توانید آن را حلال و گوارا نوش جان کنید.»

«فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا (4)»: در چنین حالتی بر شوهر گناهی نیست تا این هدیهٔ حلال و پاک را بپذیرد و آن را گوارا بخورد. لذا آنچه در حلال بودن این واگذاری معتبر است، خوشی خاطر زنان است، نه مجرد موافقت آنها با ألفاظی که از آن رضایت و طیب خاطر بر نمی‌آید.

ابن عباس (رض) در تفسیر «هَنِيئًا مَّرِيئًا» فرموده است: «هرگاه زن بدون زیان رساندن و فریب مرد، مهر خود را به وی بخشید، پس آن هنیء و مریء؛ یعنی نوشین و گواراست.»
«هَنِيءٌ» در لغت: طعام لذیذی را گویند که طبع را بدان رغبت باشد؛ «مَرِيءٌ» خوراکی است که به خوبی هضم شده، جزو بدن قرار یابد، و موجب صحّت و توانائی تن گردد.
در تفسیر کشاف آمده است: از شعبی روایت کرده‌اند که مردی همراه با همسرش به نزد شریح آمد و خواستند که در باره بخشی از مهر که زنش به او بخشیده بود و زنش دوباره می‌خواست آن را درخواست کند، در حق آنان داوری کند. شریح گفت: به او برگردان. آن مرد گفت: مگر خدای متعال نفرموده است: «إِنْ طَبِنَ لَكُمْ؟» شریح گفت: اگر دل او خوش می‌بود، آن را از تو دوباره درخواست نمی‌کرد. همچنین از او روایت کرده‌اند که گفته است: به آن دلیل آن را بر می‌گردانم که بخشیده است، نه به آن دلیل که زنان بسیار نیرنگ می‌ورزند.

چنین روایت کرده‌اند که یکی از زنان قبیله معیط مهرش را که هزار دینار بود، به شوهرش بخشود، شوهرش پس از یک ماه او را طلاق داد و زنش به عبدالملک بن مروان شکایت برد و شوهر گفت: آن را با خوشدلی به من بخشیده است و عبدالملک گفت: پس آیه پس از آن را چرا به یاد نمی‌آوری که می‌فرماید: «فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا.» پس به او برگردان. همچنین از عمر روایت کرده‌اند که به فضات خویش چنین نوشت: «زنان یا از روی رغبت و یا از ترس چیزی را می‌بخشند و اگر زنی بخشی از مهر خود را ببخشد، سپس دوباره آن را طلب کند، چنین حقی را خواهد داشت.»

از ابن عباس روایت کرده‌اند که در باره این آیه از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسش شد و آن حضرت فرمود: «إِذَا جَادَتْ لِرُجُوعِهَا بِالْعَطِيَّةِ طَائِعَةً غَيْرَ مَكْرَهَةٍ لَا يَقْضِي بِهَا عَلَيْكُمْ سُلْطَانٌ وَلَا يُؤَاخِذُكُمْ اللَّهُ بِهَا فِي الْآخِرَةِ.» (هرگاه زنی بدون إكراه و با خوشدلی چیزی را به شوهرش ببخشد، هیچ حاکمی حق نخواهد داشت در آن باره به زیان شما حکم کند و خدا هم در آخرت شما را مورد بازخواست قرار نمی‌دهد).

همچنین روایت کرده‌اند که گروهی از مردم از آن که به مهری که برای زنان خود در نظر گرفته‌اند، دوباره از آنان بازپس گیرند، احساس گناه می‌کردند و خداوند فرمود: اگر یکی از آنان با خوشدلی و بدون إكراه و نیرنگ آن را به شما ببخشد، می‌توانید حلال

و گوارا آن را مصرف کنید. البته از آیه می توان فهمید که راه در این باره بسیار تنگ و احتیاط واجب است، برای این که چنین حکمی بر شرط طیب نفس (خوشدلی) معلق است و فرموده است: «فإن طبن» و «وهبن» یا «سمحن» فرموده است تا این حکم را آشکارا بگوید که موضوع مورد عمل آن است که زن بخواهد با خوشدلی از بخشی از مهر خویش درگذرد. همچنین فرموده است: «فإن طبن لكم عن شيء منه»: و فرموده است: «فإن طبن لكم عنها» تا به زنان گوشزد کند که هر چه کمتر آن را ببخشند. از لیث بن سعد روایت کرده اند: بخشیدن تمام مهر، مگر اندکی از آن، از جانب زن روا نیست. از اوزاعی نیز روایت کرده اند: اگر زن فرزندی نزاده باشد و یک سال در خانه شوهرش نمانده باشد، بخشیدنش جایز نیست. همچنین می توان چنین گفت که ضمیر از آن حیث مذکور آمده که منصرف به لفظ مفرد صدق و دربرگیرنده بخشی از آن باشد؛ اما اگر مؤنث می آمد از ظاهر عبارت بخشیدن همه مهر استنباط می شد، زیرا عبارت «بعض الصدقات» بر بخشی از آن و بیشتر دلالت میکند.

درس حاصله:

در این آیه مبارکه در باره موضوع بی نهایت مهم مورد بحث قرار گرفته که همانا موضوع مهر می باشد. که برای سعادت خانواده بی نهایت مفید و ارزنده می باشد.

شان نزول آیه مبارکه:

أبو محمد عبد الرحمن بن محمد بن إدريس بن المنذر بن داود بن مهران التميمي الحنظلي الرازي (240 – هجری 327 هجری) مشهور این ابوحاتم از ابوصالح روایت کرده است: چون شخصی دختر خویش را به شوهر می داد مهر او را خودش می گرفت. پروردگار با عظمت ما آیه: « وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِن طَبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا » را نازل و مسلمانان را از این کار نهی کرد.

تعریف مهر:

اصل این لغت، سامی و مشتق از کلمه «موهار» به معنای قیمت و بهای زن است این کلمه از زبان عبری به عربی منتقل شده و به کلمه «مهر» تغییر یافته است، کلماتی مانند صدق، صدقه، نافجه، نیز به معنای «مهر» آمده است.

مهر در اصطلاح فقهی، حقوقی، مالی است که به موجب نکاح واجب است زوج به زوجه خویش بپردازد.

مهریه در قرآن عظیم الشان و احادیث پیامبر صلی الله علیه وسلم بصورت دقیق توضیح شده است.

و در برخی از آیات و روایات به وجوب مهر و سایر خصوصیات آن به تفصیل بیان و تصریح یافته است. از جمله آیه مبارکه: «وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً 4» (بپردازید به زنان، مهرهایشان را به صورت رایگان).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبل از پروردگار با عظمت، هدایت فرموده است که: اموال یتیمان را هنگامیکه به سن رشد یعنی سن بلوغ رسید به آنان برگردانند و مهر زنان را به طور کامل تادیه نماید.

اینک در آیات (5 الی 6) یکبار دیگر به تحویل دادن اموال یتیم به دو شرط برای خودشان اشاره بعمل آورده است: آن دو شرط عبارت است از:

- 1- کم رشد و سفیه نبودن آنان
 2- آزمودن شان در توانایی نگهداری از اموال خود.
وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٥﴾

اموال کمخردان (کم عقلی، یا نادان) را که در اصل اموال شما است به خود آنان تحویل ندهید. چرا که خداوند اموال را برایتان قوام زندگی گردانده است. از (ثمرات) آن خوراک و پوشاک ایشان را تهیه کنید و با سخنان شایسته با آنان گفتگو کنید (و ایشان را نیازارید و با ایشان بدرفتاری نکنید).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«السُّفَهَاءُ»: جمع سفیه، کم خردان بیعقل یا نادان، سفیه از میان مردان، زنان و کودکان، کسی است که اموالش را بیهوده هزینه و وتیت و پاشان می کند، یعنی دست به ولخرجی و مصارف بیجا می زند، و به شیوه ی دقیق و سنجیده شده دخل و تصرف نمی کند و حساب دخل و خرج خود را ندارد و برای خود و خانواده، ضرر و زیان به بار می آورد. اصل سفه: به معنای پریشان در عقل و راه و روش است.
 «أَمْوَالِكُمْ»: یعنی، اموالهم: ثروت و دارایی کم عقلان که در اختیار شماست. اضافه ی اموال به «کم» (سرپرستان) برای تشویق آنان در حفظ و نگهداری اموال یتیمان است، آن گونه که از اموال خودشان، مراقبت و مواظبت می کنند. «قِيَامًا»: وسیله پایداری و مایه پابرجایی. «وَاكْسُو»: بپوشانید.

تفسیر:

«وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا»: اموال خود را به یتیمان ولخرج و مبدّر ندهید که آن را تباه و نابود کنند؛ چون خدا آن را قوام بدن و معیشت شما قرار داده است.

کلمه «لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ» این فهم عالی را میرساند که: یتیم، از تصرف در مال خود ممنوع است. بناً مالی که سبب برپا ماندن جامعه است، نباید در اختیار سفیه گذاشته شود. حاکم شدن سفیه حتی بر اموال خود، ضربه ی اقتصادی به جامعه است و جامعه نست به اموال شخصی افراد حق دارد. «أَمْوَالِكُمْ» به جای «اموالهم» مراد: اموال خود یتام است و دلیل اینکه حق تعالی اموال را به اوصیای یتام نسبت داد این است تا بدین وسیله ایشان را به نگهداری از اموال یتام همچون اموال خودشان برانگیزد.

به طوری که امور زندگی تان به وسیله همین اموال سر و سامان می گیرد، پس اگر سفیهان کمخرد بیعقل این اموال را تباه سازند، بار دوش شما می شوند.

ابن عباس (رض) فرموده است: سُفَهَاءُ عبارتند از اطفال نابالغ و زنان. طبری گفته است: مال سفیه را به خودش ندهید که آن را تباه کرده و به صورتی بد در آن تصرف می کند، اعم از این که بچه باشد یا مرد، مذکر باشد یا مؤنث، تفاوتی ندارد.

«وَأَرْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ»: خوراک و لباس آنان را از آن مال فراهم کنید. یعنی: برای شان از اموال خودشان مقرری ای بپردازید که به وسیله آن مخارج خوراک و پوشاک خویش را تأمین کنند.

«وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (5)»: و با آنان به نرمی سخن گوئید و قناعت آنان را با

الفاظی نیکو و گفتاری شایسته حاصل و از آنان محافظت و خاطر داری کنید. علماء بدین نظر آند که: ممنوع کردن افراد از تصرف در اموالشان، واکنش دارد. چاره‌ی آن برخورد و سخن نیکوست.

بنابا نرمش و نیکی با آنان سخن بگویید. به آنها بگویید وقتی بزرگ شدید و رشد یافتید اموالتان را به خودتان تحویل می‌دهیم.

این آیه دلالت بر ایجاد نفرت نسبت به اسراف و بیان خطرات آن است و اینکه اسراف عملی است که آن را معمولاً انسان‌های نادان انجام می‌دهند.

دروس حاصله:

در این آیه موضوع «سَفَه» مورد بحث قرار گرفته و به اصطلاح مبحث که در آیه فوق و قبلی در مورد یتیم بود، آنرا تکمیل می‌دارد. وبا تمام وضاحت می‌فرماید که: «أموال و ثروت‌های خویش را به دست اشخاصی سفیه نسپارید». بلکه بگذارید تا آنها در مسائل اقتصادی رشد پیدا کنند تا اموال شما در معرض مخاطره و تلف قرار نگیرد.

«راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید: «سَفَه» (بر وزن هدف) در اصل، یک نوع کم وزنی و سبکی بدن است، به طوری که به هنگام راه رفتن تعادل حفظ نشود، و به همین جهت به افسار که ناموزون است و دائماً در حال حرکت است، «سفیه» گفته می‌شود، سپس به همین تناسب در افرادی که رشد فکری ندارند، به کار رفته است، خواه کمی عقل آنها در امور مادی باشد یا در امور معنوی.

ولی روشن است: منظور از سفاهت در آیه فوق، عدم رشد کافی در خصوص امور مالی است، به طوری که شخص نتواند سرپرستی و مسئولیت اموال خود را بر دوش گیرد، و در مبادلات مالی منافع خود را تأمین نماید. و به اصطلاح، در معاملات تجاری کسی فریب اش دهد.

برخی از مفسرین در تفاسیر خویش در مورد فهم کلمه: «سفیه» مینویسند که این کلمه صرف شامل حال دیوانه‌ها و یا اشخاص که ذهن شان کم رشد نموده نمی‌باشد، بلکه شامل آن‌عه از اشخاصی هم می‌گردند که دایم الخمر هم باشند.

واقعیت هم همین است که شخص با نوشیدن خمر و سایر مسکرات عقل خود را از دست می‌دهد و منافع و مصالح خود و خانواده و در نهایت منافع و مصالح یک مجتمع را به خطر مواجه می‌سازد.

برخی دیگری از مفسرین اطلاق «سفیهان» را بر کسانی می‌نمایند که از احکام و دستاویز دین الهی را رعایت نمی‌نمایند و از احکام دین الهی سرپیچی مینمایند، قرآن عظیم الشان در این بابت می‌فرماید: «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»، «سوره بقره، آیه ۱۳۰»، جزء افراد سفیه و نادان، کسی است که از آیین ابراهیم، روی‌گردان خواهد شد...؟!!

بنابر همین منطق است که قرآن عظیم الشان در دفع بلای این عده از اشخاص می‌فرماید: «وإذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما» (سوره الفرقان: 63): وقتی که با جاهل روبرو شدید و وعظ و نصیحت مؤثر نه افتاد و انسان جاهل بود درین صورت رهنمود و سفارش آیه مبارکه همین است که به دادن سلام از بحث با جاهل بگذرید و راه خویش را در پیش گیرید.

وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿٦﴾

یتیمان را (پیش از بلوغ با در اختیار قرار دادن مقداری از مال و نظارت بر نحوه معامله و کارائی ایشان در میدان زندگی، پیوسته) بیازمائید تا آن گاه که به سن ازدواج می‌رسند. اگر از آنان صلاحیت و حسن تصرف دیدید، اموالشان را بدیشان برگردانید، و اموال یتیمان را با اسراف و تبذیر و با عجله و شتاب نخورید (و به خود بگوئید که) پیش از آن که بزرگ شوند (و اموال را از دست ما بازپس بگیرند آن را هرگونه که بخواهیم خرج می‌کنیم! و از سرپرستان آنان) هرکس که ثروتمند است (از دریافت اجرت سرپرستی و دست‌زدن به مال ایشان) خودداری کند، و هرکس که نیازمند باشد به طرز شایسته (و به اندازه حق‌الزحمه خود و نیاز عرفی، از آن) بخورد. و هنگامی که اموالشان را به خودشان (بعد از بلوغ) بازپس دادید، بر آنان شاهد بگیرید، و اگرچه علاوه از گواهان، خدا گواه است و (کافی است خدا حسابرس و مراقب باشد. (۶).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ابتلوا»: آزمایش کنید، بیازمائید، امتحان نماید. «النکاح»: سن بلوغ، اهلیت ازدواج، سن زناشویی. «آنستم رشدًا»: رشد فکری، شایستگی و دخل و تصرف در آن مشاهده کردید، درک نمودند. «اسرافًا» (اسراف): زیاده روی و تجاوز از حد اعتدال را اسراف گویند. «بِدَارًا»: شتابگرانه، عجولانه [پیشی گرفتن، مبادرت و جلو افتادن]. «فلیستعفف» (عف): باید خودداری ورزد، باید آلوده ی خیانت نشود. «بالمعروف»: به طور پسندیده، مطابق عرف محل، به اندازه ی زحمت خود. «حسیبا»: مراقب، مواظب، حسابرس، مراقب.

شأن نزول آیه مبارکه:

در شأن نزول آیه مبارکه آمده است: که آیه درباره ثابت فرزند رفاعه و کاکایش نازل شد، زیرا رفاعه در حالی در گذشت که فرزندش ثابت خرد سال بود، سپس کاکا اش به محضر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و عرض کرد: پسر برادرم یتیم است و در خانه ام تحت تکفلم به سر می‌برد، بفرمائید که چه چیز از مالش برایم حلال است و چه وقت مالش را به وی باز دهم؟ در این هنگام بود که خداوند متعال آیه مبارکه: «وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ الخ» نازل یافت. نازل شد.

تفسیر:

«وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ»: در این آیه مبارکه دستور دیگری در باره یتیمان و سرنوشت اموال آنها داده می‌فرماید: «یتیمان را بیازمائید تا هنگامی که به سن بلوغ و ازدواج بلوغ برسند» سن احتلام که در آن صلاحیت ازدواج را پیدا می‌کنند. «و ابتلوا الیتامی» یعنی: پیش از آن که به بلوغ برسند، عقل آنان را بیازمائید و احوال و شیوه تصرف آنان و میزان شناخت آنان در این کار را مورد آزمایش قرار دهید، اگر معلوم داشتید که به رشد رسیده اند (راه خود را بازیافته‌اند، به محض آن که به سن بلوغ برسند، اموالشان را به آنان برگردانید و منظور از بلوغ در این جا بلوغ ازدواج است و

این امر با احتلام حاصل می شود، زیرا وقتی شخص به سن احتلام رسید، اهلیت ازدواج را خواهد داشت و می داند که ازدواج به چه هدفی انجام می پذیرد که همان توالد و تناسل است. (تفسیر کشاف) ترتیب دادن این آزمایش در نزد امام ابوحنیفه و امام شافعی (رحمه الله علیهما)، قبل از بلوغ و در نزد امام مالک (رح) بعد از بلوغ است.

سن بلوغ نزد امام شافعی و احمد این حنبل پانزده سالگی و نزد امام مالک و امام ابوحنیفه (رح): هفده سالگی است. از علامات بلوغ در مرد: فرود آمدن آب منی و رویدن موی ظهار و در زن: باردار شدن وی و دیدن عادت ماهانه (حیض) است.

« فَإِنْ أَنْسَلْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ » و اگر در این موقع در آنها رُشد

(کافی) برای اداره اموال خود یافتید، بدون تأخیر اموالشان را به آنان تحویل

وبازگردانید.

رُشد: در نزد امام شافعی عبارت است از: صلاح در دین و حسن تصرف در مال. اما در

نزد جمهور فقهاء رُشد، فقط اهلیت تصرف در مال است. امام ابوحنیفه (رح) بر آن است

که هرگاه یتیم به سن بیست و پنج سالگی رسید، مالش به هر حال به وی باز گردانده

می شود، هر چند در او رشد و فهمی هم سراغ نشد. اما مذهب جمهور بر این است که: تا

وقتی رشد و اهلیت یتیم ثابت نشود، مال وی به وی داده نمی شود؛ در هر سنی که باشد.

« وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا »: سپس بار دیگر به سرپرستان تاکید می کند، می

فرماید: و پیش از آن که بزرگ شوند اموالشان را از روی اسراف نخورید، و بهانه

نیاورید و بگوید: قبل از این که بزرگ شوند و مال را از ما بگیرند، ما به میل خود آن

را خرج می کنیم.

« وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ »: و دیگر این که: جماعت سرپرستان ایتم اگر متمکن و

ثروتمندند نباید به هیچ عنوانی از اموال ایتم استفاده کنند.

« وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ »: و اگر فقیر و نادار باشند تنها می توانند (در برابر

زحماتی که به خاطر حفظ اموال یتیم متحمل می شوند) با رعایت عدالت و انصاف، حق

الزحمة خود را از اموال آنها بردارند).

« فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ »: سپس به آخرین حکم در باره اولیا ایتم اشاره

کرده، می فرماید: «هنگامی که می خواهید اموال آنها را به دست آنها بسپارید، یعنی

بعد از این که یتیمان بزرگ شدند و به سن بلوغ رسیدند، بر آنان شاهد و گواه بگیرید»

که مبدا بعداً انکار کنند. و هیچ دلیل و ذرایع برای اتهام و نزاع و گفتگو باقی نماند. شاهد

و گواه گرفتن در نزد مالکی ها و شافعی ها، واجب و در نزد احناف، مستحب است.

« وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (6) »: در پایان آیه می فرماید: اما بدانید که حساب کننده واقعی

خداست و مهمتر از هر چیز این است که حساب شما نزد او روشن باشد، اوست که اگر

خیانتی از شما سرزند و بر گواهان مخفی بماند به حساب آن رسیدگی خواهد کرد. «و کفی

بالله حسیباً». و الله تعالی برای محاسبه کافی است.

خوانندگان محترم!

الله متعال بعد از اینکه حرمت قطعی خوردن اموال یتیم و بازپس دادنش به آنان، زمانیکه

به سن رشد فکری می رسند؛ به بیان گرفت، اینک در آیات متبرکه: (7 الی 10)، بحث

درباره حقوقی ورثه در ترکه، حقوقی محتاجان و نیازمندان، یتیمان و نزدیکان غیر وارث

را به بیان میگیرد.

در این آیات متبرکه به تمام وضاحت بیان میدارد که: ماترک مُرده (میت - متوفی)، به دختر و پسر کوچک و بزرگ و به زنان می رسد و آن رسم و قانون جاهلی مردود و بی اثر است و نباید هیچ یک از آنها از حق خدا دادی خویش محروم شوند. میان مرد و زن، کوچک و بزرگ هیچ فرقی در مال ورثه وجود ندارد. ماترک چه کم باشد چه زیاد - سهم همه ی ورثه محفوظ است.

لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ﴿٧﴾

مردان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان بر جای گذارند، سهمی دارند. و زنان [نیز] از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان بر جای گذارند، سهمی دارند- از آنچه از آن [مال، خواه] اندک یا بسیار باشد- که [به عنوان] سهمی معین [و مقرر] شده است. (٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِّلرِّجَالِ»: جمع رجل، برای مردان، منظور از آن فرزندان و نزدیکان است.

«نَصِيبٌ»: سهم، بهره، مَفْرُوضًا: قطعی، واجب، مشخص،

شأن نزول آیه ی 7 :

ابو شیخ و ابن حبان در کتاب فرایض از ابن عباس (رض) نقل می کنند که: در دوران جاهلی به دختران، کودکان و زنان ارث نمی دادند و می گفتند: چگونه به کسی اموال بدهیم که بر اسب سوار نمی شود، سلاح بر نمی گیرد و با دشمن نمی جنگد؟ تا این که مردی از انصار به نام اوس پسر ثابت که دو دختر و پسری کوچک داشت، فوت کرد. پسرکاکا اش به نام خالد و عرطفه، به عنوان عصبه، تمام اموال او را بردند. ام کحله یا کحه، همسر اوس، خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و ماجری را تعریف کرد. فرمود: نمی دانم، چه بگویم. که سرانجام این آیه ی مبارکه نازل شد.

تفسیر:

«لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ»: برای مردان و برای زنان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود به جای می گذارند سهمی است، و همه ی آنها در اصل وراثت شریک و یکسانند، هرچند که در میزان و مقدار آن متفاوت اند.

یعنی: از تمام آنچه که متوفی بر جای می گذارد، برای مردان و زنان نزدیک به وی که ارث بر هستند، سهم و بهره ای است، هرچند مال متروکه جز برای استفادۀ مردان صلاحیت نداشته باشد؛ مثلاً سلاح جنگی باشد، یا اینکه فقط برای استفادۀ زنان صلاحیت داشته باشد، چون زیورآلات «که به عنوان سهمی معین و مقرر گردیده است» یعنی: این حقی است ثابت که خداوند متعال آن را فرض ساخته و دست بردن در آن باهدف از بین بردن، یا کاستن از آن جایز نیست.

« مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ »: یعنی «ترکه» زیاد باشد یا کم تفاوتی ندارد.

«نَصِيبًا مَّفْرُوضًا (7)»: «و این سهم (از سوی خدا) تعیین شده است.

باید یادآور شد که قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم رسم بود، که عرب در زمان جاهلیت از روی سرکشی و سنگدلی، به ناتوانانی از قبیل زنان و کودکان ارث نمی دادند و ترکه وارث را فقط به مردان قوی و نیرومند تقسیم میگردند، چون به گمان آنها مردان اهل جنگ و پیکار و گرفتن مال مردم بودند.

پس پروردگار مهربان و با حکمت قانونی برای بندگان پایه ریزی کرد که در آن زنان و مردان نیرومند و ناتوان برابری و پیش از وضع این قانون مطالبی را بصورت خلاصه ارائه داد تا این مسئله در درون مردم جای بگیرد. سپس قضیه را بصورت مفصل آورد، و همه مشتاقانه به آن روی آوردند، و وحشت و تعجبی که منشا آن عادت‌های زشت جاهلی بود از آنان دور شد.

پنج دستور حقوقی:

در این آیه مبارکه پنج دستور حقوقی با اعجاز خاصی چنین بیان یافته است:

اول: این که میراث تنها حق مردان نیست، بلکه زنان نیز در آن حق دارند. یعنی اینکه: زنان همانند مردان حق ارث دارند و دین، حافظ حقوق آنان است.

دوم: این که میراث به هر حال باید تقسیم شود، هر چند کم باشد. تقسیم عادلانه‌ی میراث، مهم است، نه مقدار آن، بطور مثال اگر میت حتی یک متر تکه هم از خود به جای گذاشته باشد و ده ورثه داشته باشد همان یک متر تکه باید به ده نفر ورثه تکه و تقسیم شود. این مسئله دیگری است که یکی از وارثان بخواهد سهام وارثان دیگر را بخرد.

سوم: این که از این آیه این مطلب نیز واضح می شود که قانون وراثت هر نوع اموالی را چه منقول باشند یا غیر منقول، زراعتی باشند یا صنعتی و یا هر نوع مال دیگری را نیز شامل می گردد.

چهارم: این که مسئله ی حق میراث زمانی به وجود می آید که میت از خودش مالی به جای گذاشته باشد.

پنجم: این که این قاعده نیز از این آیه روشن می گردد که در صورت زنده بودن خویشاوندان نزدیک تر خویشاوندان دورتر ارث نمی برند. یعنی خویشاوندی که نزدیکتر است، در ارث مقدم تر میباشند.

وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿۸﴾

و چون خویشاوندان (که وارث نیستند) و یتیمان و ناتوانان در تقسیم میراث حاضر شوند، پس به آنها چیزی از آن (مال به طور بخشش) بدهید، و با آنها سخن نیک و شایسته بگویید. (8)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«القسمة»: مال مورد تقسیم، در وقت تقسیم ارث. «اولوا القربى»: نزدیکان نیازمند غیر وارث. «فارزقوهم»: آنان را برخوردار سازید، پیش از تقسیم، از سهم وراثتی که صغیر نیستند، چیزی به آنان عطا کنید. این، هدیه، مندوب است نه واجب؛ هر چند ابن عباس و ... آن را واجب می شمردند.

تفسیر:

«وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ»: و اگر هنگام تقسیم (ارث)، نزدیکتی و خویشاوندانی (که ارث نمی‌برند) یتیمان و مسکینان حاضر شدند، به منظور شادکردن شان، پس چیزی از آن مال «ترکه» به آنان روزی بدهید.

« وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (8)»: در خطاب به آنان سخنی شیرین و زیبا بر زبان بیاورید. مثلاً از آنان معذرت بخواهید که «ترکه» به صغیرها تعلق دارد: بطور مثال

برای شان بگوید: ببخشید، ما مالک این اموال نیستیم، بلکه این اموال از آن یتیمان است. ابن عباس (رض) در این مورد فرموده است که: «آیه میراث (آیه 11) حکم این آیه را منسوخ گردانید». این قول ابن عباس (رض)، مذهب جمهور فقهاء و ائمه اربعه نیز هست. اما از ابن عباس (رض) در روایتی دیگر نقل شده است که فرمود: آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست، لذا امر به دادن چیزی از ارثیه به نزدیکانی که ارث بر نیستند، مفید و جوب است، هر چند که مردم عمل به آن را ترک کرده‌اند. ولی به نظر فقهای مذاهب، دادن چیزی از ترکه متوفی به نزدیکان غیر ارث بر، مستحب است نه واجب. دروس حاصله از آیه مبارکه:

در اثنای حضور افراد خانواده برای تقسیم میراث اگر در میان آنها خویشاوندانی باشند که به آنها میراث نرسد یا یتیم و محتاج باشند، به آنها طعامی داده رخصت کنید؛ و یا حسب موقع، از ترکه نیز به آنها چیزی بدهید. این رفتار مستحب است. اگر در مال متروکه دادن طعام یا چیزی دیگر گنجایش نداشته باشد؛ مثلا مال متروکه از یتیم باشد، و میت نیز در آن وصیّتی نکرده باشد؛ آنها را به سخن معقول رخصت دهید؛ یعنی، به نرمی؛ و از مجبوریت خود عذر کنید که: این مال کودک پدر مرده است؛ و میت نیز وصیّتی نکرده! از اینکه در آیه متبرکه «أُولُوا الْقُرْبَى» در کنار «الْأَيْتَامِ» و «الْمَسَاكِينُ» آمده، معلوم می‌شود که مراد از اقارب و خویشاوندان، بستگان فقیری و مستمندان هستند که به طور طبیعی ارث نمی‌برند. چنانکه سفارش عاطفی آخر آیه نیز این معنا را تأیید می‌کند. - هکذا در این آیه مبارکه این فهم را میرساند که: اموال ارثی نباید بطور سری و مخفیانه تقسیم شود، بالعکس، از جمله «حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُوا الْقُرْبَى» بر می آید که: تا امکان دارد حضور دیگران هم باشد.

- در تقسیم ارث، علاوه بر ورثه میت که سهم مشخص دارند، به فکر فقرا و محرومان و یتیمان نیز باشید. یعنی هنگام تقسیم میراث، حتی الامکان باید ایشان را چیزی داد، که اگر بنا بر علّتی وارث شده نتوانند؛ از حسن سلوک محروم نمانند.

خطاب به وارثان میت است که به آنان توصیه می‌شود که اگر هنگام تقسیم میراث خویشاوندان دور و نزدیک و فقرا و مستمندان و یتیمان فامیل حضور یافتند با آنان از درِ بخل در نیایید. گرچه آنان از روی شریعت سهمی از میراث ندارند، اما شما از روی بزرگواری و کرامت چیزی از اموال میت را به آنان بدهید و سخنان آزاردهنده ای را که معمولا افراد کم ظرفیت در چنین مواقعی بر زبان می‌آورند بر زبان نیاورید. - با هدایای مالی و زبان شیرین، از کینه‌ها و حسادت‌ها، پیشگیری و پیوندهای خانوادگی را مستحکم‌تر کنید.

- کوشش بعمل آید هدایای مادی، همراه با محبت و عواطف معنوی باشد.

وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٩﴾

و آنانی که اگر اولاد ضعیف از خود بجا بگذارند و بر (آینده) آنها ترس دارند (که ضائع نشوند) باید از الله بترسند، پس باید (در وصیت) از الله بترسند و باید سخن محکم و درست بگویند (که مخالف با عدل و حق نباشد). (9)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«من خلفهم»: پس از خود. «ضعاف»: جمع ضعیف، کوچک، درمانده، صغیر، ناتوان.

«فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ»: در مورد یتیمان باید از خدا پروا کنند. «سدیداً»: به جا، درست، متین.
تفسیر:

این آیه مبارکه که در مورد وصیت کنندگان نازل شده است؛ یعنی ای وصیت کننده! «وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ»: باید خود را جای دیگران گذاشت، تا دردها را بهتر درک کرد. با یتیمان مردم چنان طوری رفتار و برخورد باید کنیم که دوست داریم که سایرین با یتیمان باید آنگونه رفتار کنند. بناً باید فرزندان خود را در حالتی در نظر بگیرد که او مرده است و فرزندان او یتیم و ضعیف و بی سرپرست اند، در چنین حالتی آیا وی راضی است تا فرزندان خویش خوار و ذلیل باشند و اموالشان ضایع گردد؟!

طوری که یادآور شدیم که: این خطاب متوجه اوصیای ایتام و دربرگیرنده این اندرز و موعظه برای ایشان است: باید با یتیمانی که تحت تکفل خویش دارند، همان کنند که دوست دارند بعد از درگذشت ایشان با فرزندان خودشان انجام شود. و نباید فراموش کنیم که: هر که آتشی روشن کند، دودش به چشم خودش می‌رود. ظلم امروز به ایتام مردم، به صورت سنت در جامعه در می‌آید و فردا دامن یتیمان ما را هم می‌گیرد.

ابن عباس (رض) می‌فرماید: «این آیه ناظر بر شخصی است که در حال احتضار قرار دارد و کسی که در نزد وی حاضر است می‌شنود که او وصیتی می‌کند که به حال ورثه‌اش مضر است، پس خداوند متعال این شخص شنونده وصیت را امر می‌کند تا فرد محتضر را در مورد وصیتش به راه حق و عدالت برگرداند.»
«فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (9)»: پس چنین وصیی باید از الله متعال بترسد و با یتیم‌ها به نرمی و لطف سخن بگوید درست همانگونه که با فرزندان خود سخن می‌گوید. نباید فراموش کنیم که: یتیمان، در کنار لباس و خوراک، به محبت و عاطفه و ارشاد هم نیاز دارند.

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ﴿١٠﴾

یقیناً آنانی که مال‌های (چنین) یتیمان (ضعیف) را به ظلم می‌خورند، جز این نیست که در شکم‌های خود آتش را می‌خورند، و زود است که در آتش شعله ور داخل شوند. (10)
تشریح لغات و اصطلاحات:
«ظُلْمًا»: به ناحق. «سَيَصْلَوْنَ»: خواهند سوخت، در خواهند آمد. «سَعِيرًا»: آتش فروزان، برافروخته.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا»: بیگمان کسانی که اموال یتیمان را به ناحق و ستمگرانه می‌خورند، یعنی آنانی که بر اموال یتیم‌ها تجاوز می‌کنند و بدون کدام حق شرعی و بی‌موجب برای خویش مباح می‌سازند، «إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا»: این‌ها با انجام این عمل در واقع خود را به سوی آتش دوزخ که شعله‌ور است می‌کشاند. این‌ها مال حرام و حاصل شده از طریق ظلم و ستم را می‌خورند و طبیعی است چنین مالی آن‌ها را به سوی آتش دوزخ می‌کشاند آتشی که هرگز قابل تحمل نیست. در این آتش هولناک و شعله‌ور جز انسان بدبخت داخل نمی‌شود.

« وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا (10) »: همانا، آنان که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می‌خورند، در حقیقت، آتشی را در شکم خود فرو می‌برند و بزودی در آتشی افروخته وارد خواهند شد. در حالی از قبرهای خود برانگیخته می‌شوند که شعله‌های آتش از دهانهایشان زبانه می‌کشد. سؤال شد: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم! آنان کی هستند؟ فرمودند: آیا نمی‌بینید که خداوند متعال فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا...». بناچاره‌ی واقعی خوردن مال یتیم در دنیا، به صورت خوردن آتش در قیامت آشکار خواهد شد. در آیه مبارکه: خوردن اموال یتیمان را به آتشی سوزان که شکمها را پُر کرده باشد، تشبیه کرده که نشان می‌دهد که این آتش، تمام تار و پود وجود شخص را می‌سوزاند و نابود می‌گرداند. (سوره اِسراء آیه: 34).

در چندین آیات متذکره حکم شده است که در مال یتیم از احتیاط لازم کار گیرید و خیانت در مال یتیم گناه بزرگ نشان داده شده؛ در این آیه مبارکه راجع به خیانت در مال یتیم وعید سخت فرمود، و حکم مذکور را خوب مؤکد گردانید: هر که بدون حق مال یتیم را می‌خورد، شکم خویش را به آتش جهنم پر می‌کند؛ یعنی، انجام آن خوردن این است؛ و جمله اخیر آن را ظاهر کرده است.

شأن نزول آیه مبارکه:

در روایات آمده است که همسر سعد بن ربیع (رض) پس از غزوه ی احد دو دختر ایشان را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آورده عرض کرد: «یا رسول الله اینان دختران سعداند که در غزوه ی احد در رکاب شما شهید شد. کاکای آنان همه ی اموالشان را تصرف کرده حتی حبه ای برای آنان باقی نگذاشته است. اکنون چه کسی با این دختران ازدواج می‌کند؟» و در این باره، این آیه نازل شد.

خوانندگان محترم!

پروردگار با عظمت ما در آیات متبرکه قبلی به طور مؤجز در رابطه به ارث خویشاوندان اشاره بعمل آورد: «الرجال نصیب مما ترک الوالدان...» اینک در آیات متبرکه (11 الی 12) موضوعاتی متعلق به ارث را به طور مفصل به بحث گرفته است، از آنجمله: سهم فرزندان، پدران، مادران، همسران و برادران و خواهران را تبیین می‌فرماید و ارث برادران پدري - نیز - در آیه ی دیگری از همین سوره بیان خواهد یافت.

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١١﴾

الله شما را درباره اولاد تان سفارش می‌کند که دارایی خود را برباد نکرده و آنها را فقیر نگذارید. و در وقت تقسیم برای پسر مانند دو سهم دختر است، پس اگر وارثان زن باشند و اضافه از دو نفر باشند، پس برای آنها (از جمله سه حصه ترکه)، دو حصه سهم می‌رسد، و اگر یکی باشد، پس نصف ترکه از اوست، و برای هریک از پدر و مادر میت، یک ششم ترکه است اگر از میت فرزندی باشد، و اگر از میت فرزندی نباشد و پدر و مادر او وارث او گردند، پس برای مادر یک سوم است (و باقی از پدر است) و اگر از

میت برادرانی مانده باشد، پس مادر او یک ششم ترکه را می‌برد، البته (تقسیم میراث) بعد از تنفیذ وصیتی است که میت به آن وصیت کرده است یا بعد از ادای دین است (اگر میت دیندار باشد) و شما نمی‌دانید که پدران و پسران کدام یکی از آنها برای تان سودمندتر است، (این احکام) از طرف الله مقرر شده است؛ یقیناً الله (به احوال ورثه) دانا و حکیم است. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یوصیکم» (وصی وصیا): فرمان می‌دهد، امر می‌کند، بر شما واجب می‌گرداند.
«حظ»: بهره، نصیب، سهم. «الأنثیین»: تثنیه ی انثی، دو زن، دو خانم.
«انثین»: دو تا. «ثلثا ← ثلثان»: دو سوم، نون در اضافه رفته است.
«ما ترک»: آنچه به جا گذاشته است. «أبویه»: پدر و مادرش. «إخوة»: جمع اخ، برادران، که بناً به قاعده ی تغلیب، به خواهر و برادر اطلاق می‌شود.
«السدس»: یک ششم. «لاتدرون»: نمی‌دانید. «علیما»: دانا به مصالح آفرینش.
«حکیم»: در تدبیر کارها فرزانه است، کسی که گفتار و کردارش حق باشد. (فرقان)

تفسیر:

«یُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ»: در این آیه حق تعالی به تفصیل احکام میراث می‌پردازد که در آیه هفتم همین سوره به صورت اجمال به بیان گرفته شد. یعنی خداوند متعال شما را امر امانت عدالت را در مورد ارث اولاد به شما می‌دهد، و از شما تعهد می‌گیرد تا درباره میراث فرزندان خود خواه مرد باشند یا زن عدالت کنید.
دانشمندان از گفته ی «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ»: چنان دریافته اند که خدای متعال از مادر به فرزندش مهربانتر است که توصیه ی فرزندان را به والدین کرده است.
و در حدیث ماثور آمده است: در حقیقت الله بیش از محبت مادر به فرزندش، نسبت به بندگانش مهربان است.

«لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ»: بنابراین اگر مرده دارای فرزندان دختر و پسر بود برای فرزند پسر دو برابر میراث دختر است، «فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اُنثِيَيْنِ»: ولی اگر تنها فرزند دختر داشت و تعداد آن‌ها دوتن یا زیاده از دو تن بودند در این صورت برای آنان دو سوم ترکه است، «فَلَهُنَّ ثُلُثًا مِمَّا تَرَكَ»: یعنی دو دختر و بیشتر دو سوم ماترک را می‌برند.

«وَ إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ» و اگر وارث فقط یک دختر باشد، نصف «ما ترک» از آن اوست.

باید یادآور شد که: سبب میراث بردن فرزند پسر به اندازه دو اندازه دو برابر فرزند دختر در این است که مسئولیت اجتماعی پسر نسبت به دختر بیشتر است، زیرا بر پسر لازم است تا مهر بپردازد و نفقه کل اعضای فامیل را بدهد در حالی که بر دختر هیچ‌کدام از این مصارف لازم نیست.

در این آیت دو نوع میراث توضیح شده: اول که میّت هر دو نوع اولاد یعنی دختر و پسر داشته باشد؛ دوم، تنها دختر داشته باشد؛ و این نیز دو قسم است که يك دختر باشد یا بیشتر از آن؛ اما، يك نوع دیگر باقی مانده، یعنی میّت تنها پسر داشته باشد؛ حکم آن این است که تمام میراث به پسر می‌رسد؛ چه یکی باشد، چه بیشتر.

در آیه متبرکه ملاحظه نمودیم که: اول میراث و سهم اولاد را یادآور شده است و بعد از آن سهم ارث پدر و مادر را ذکر کرده است؛ چون در مورد ارث، فرع بر اصل مقدم است و گفته است: «وَلِأَبْوَيْهِ لِكُلِّ وَاجِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ»: هر یک از پدر و مادر یک ششم سهم دارد «مِمَّا تَرَكَ» از ترکه ی مرده. «إِنْ كَانَ لَهُ وَوَلَدٌ»: در صورتی که مرده دارای پسر یا دختر باشد؛ چون فرزند بر مذکر و مؤنث اطلاق می شود. اکنون میراث پدر و مادر را در سه صورت بیان می کند: اول که میت اولاد داشته باشد؛ پسر یا دختر؛ حصه ششم مال متروکه به هر يك از پدر و مادر می رسد. «فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَةُ أَبَوَاهُ»: و اگر وارثی جز مادر و پدر نداشت در این صورت یک سوم ترکه از آن مادر و باقی از آن پدر است، «فَلِأُمِّهِ التَّلَاثُ»: در این صورت مادر یک سوم از سهم دارد و یا یک سوم را بعد از فرض هر یک از زوجین دارد و باقی مانده از آن پدر است.

صورت دوم این است که میت هیچ اولاد نداشته باشد؛ تنها پدر و مادر وارث او باشند؛ يك ثلث مال متروکه به مادر، و دو ثلث باقیمانده به پدر می رسد. «فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ»: اگر در کنار والدین برادران هم باشند، (دو برادر یا بیشتر) در این حالت مادر یک ششم از «ما ترک» ارث می برد و بقیه ی میراث به پدر میت می رسد. حکمت این امر این است که پدر مکلف است نفقه ی آنها را فراهم کند، اما مادر مکلف نیست، بدین ترتیب احتیاج پدر به مال بیشتر می شود. «مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ»: یعنی حق ورثه بعد از اجرای وصیت و ادای قرض قرار دارد، بنابراین قبل از وصیت، «ما ترک» تقسیم نمی شود یعنی: دوسوم، یا یکسوم، یا یک ششم، یا غیر اینها از ارثیه برای آنانی که ذکر شد تعلق نمی گیرد، مگر بعد از پرداختن به وصیت متوفی و بعد از پرداخت وامهایی که بر ذمه اوست.

یادداشت:

مال میت در قدم اول به کفن و دفن وی صرف شود؛ بقیه او به قرضداران او داده شود؛ و اگر چیزی بماند، تا يك ثلث آن در وصیت میت صرف شود؛ و باقیمانده به ورثه تقسیم گردد.

علماء، از سلف و خلف، اجماعاً بر آنند که پرداخت وام بر وصیت مقدم است و بعد از پرداخت وام و اجرای وصیت است که باقی مانده ترکه بر ورثه تقسیم می شود. لذا وصایایی که به بیشتر از یکسوم مال ارثیه تعلق گیرد، قابل اجرا نیست، «أَبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ»: الله خودش تقسیم ارث و فرض و مقرر داشتن فرایض را بر مبنای علم و حکمت خود به عهده گرفته و به مقتضای مصلحت و فراهم شدن منفعت ارث را تقسیم کرده است. اگر این امر را به انسان واگذار می کرد، نمی دانستند کدام یک برای آنان مفیدتر است، و در نتیجه اموال را بدون حکمت صرف می کردند. از این رو مطلب را با گفته ی خود دنبال کرده و فرموده است:

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (11)»: خدا به صلاح بندگان خود آگاه و از حکمت فرض و مقرر داشتنن باخبر است.

خواننده محترم!

این آیه سه حالت برای دختر إفاده می کند:

حالت اول وقتی است که تنها باشد یعنی تنها فرزند خانواده باشد که در اینصورت نصف کل ترکه میت را می‌برد.

حالت دوم هرگاه متوفی بیشتر از یک دختر داشته باشد ولی هیچ پسری یا بیشتر با آنان نباشد، در آنصورت همگی دختران با هم در دو سوم ارث شریک هستند. ابن قدامه گفته است: اهل علم اجماع دارند که سهم دو دختر دوسوم است مگر یک ولایت شاذه از ابن عباس و ابن رشد گفته است. گویند مشهور از ابن عباس همان قول جمهور است. حالت سوم آنست که با دختر پسری یا بیشتر وجود دارند که ارث بصورت تعصیب خواهد بود و برای مذکر دو برابر بهره دختر خواهد شد و همچنین است اگر دختران متعدد باشند یا پسران متعدد باشند.

و این آیات الله تعالی و اجماع علمای اسلام بر این حکم و قانون الهی بود و بر تمامی مؤمنان واجب حتمی است تا به این آیات قرآن ایمان داشته باشند در غیر اینصورت بعنوان تکذیب کننده ی آیات قرآن حکم ارتداد را خواهند داشت. والعیاذ بالله

شان نزول آیات ارث:

ائمه ی ششگانه ی حدیث از جابر بن عبدالله نقل می کنند که فرمود: پیامبر و ابوبکر با پای پیاده به عیادت من در منطقه ی «بنی سلمه» آمدند. پیامبر از حال و وضع من باخبر گشت. آب خواست و به آن وضوء گرفت، سپس مقداری از آن را بر روی من پاشید. سر حال آمدم و گفتم: دستور چیست؟ اموالم را چه کار کنم؟ آیه ی «یوصیکم الله...» نازل شد.

أحمد، ابوداود، ترمذی و حاکم از جابر چنین حکایت می کنند: زن سعد پسر ربیع خدمت پیامبر آمد و گفت: ای پیامبر این دو، دختران سعدند که پدرشان در آخذ کشته شد و کاکا ایشان اموال او را برده و برای آنان چیزی باقی نگذاشته است و اگر دختر اموالی نداشته باشد، کسی از او خواستگاری نخواهد کرد. پیامبر فرمود: خداوند در این باره حکم می فرماید. آیه ی «یوصیکم الله...» نازل شد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم، کاکای دختران را صدا زد و فرمود: دو سوم اموال سعد، از آن دختران و یک هشتم آن مال همسر او و بقیه مال توست. گویند: این، اولین ترکه ای است که در اسلام تقسیم گردید.

سپس میراث شوهر و زن را یادآور شده و فرمود:

وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثَّمَنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثَّلَاثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةٍ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿١٢﴾

و برای شما (مردان) نصف از ترکه است که زنهایتان از خود بجا گذاشته‌اند، اگر آنها اولاد نداشته باشند، ولی اگر اولاد داشته باشند، سهم شما یک چهارم از ترکه است، البته بعد از تنفیذ وصیتی که زنان به آن وصیت می‌کنند یا بعد از ادای دین (اگر دیندار باشند)، و (اما اگر شوهر وفات کرد) سهم زنان یک چهارم از ترکه شما است اگر فرزندی

نداشته باشید، اما اگر فرزندی داشته باشید، سهم زنان شما یک هشتم ترکه شما است (لیکن) بعد از تنفیذ وصیتی که شما به آن وصیت می‌کنید یا بعد از ادای دین (اگر دیندار باشید) و اگر مردی یا زنی که از او ارث برده شود کلاله باشد (یعنی والدین و فرزند نداشته باشد) و او برادر و خواهر داشته باشد، پس برای هریک از آنان یک ششم می‌رسد، پس اگر (خواهر و برادر) بیش از یکی باشند همه‌شان در یک سوم مساویانه شریک‌اند، البته بعد از تنفیذ وصیت یا بعد از ادای دین، (به شرطی که) وصیت (وصیت کننده) به وارث ضرر نرساند، (این حکم) سفارشی از جانب الله است، و الله دانا (و) بردبار است. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرَّبع»: یک چهارم. «مما ترکن»: آنچه زنان به جا گذاشته اند. «یوصین»: جمع مؤنث غایب، وصیت می‌کنند. «الثلث»: یک هشتم. «مما ترکتم»: آنچه شما مردان به جا گذاشته اید. «توصون»: جمع مذکر مخاطب، وصیت می‌کنید، سفارش می‌کنید. «دین»: وام، بدهی. «یورث»: ارث برده می‌شود، «یورث منه»: از او ارث برده می‌شود. «کلاله»: متوفایی که نه فرزند داشته باشد نه پدر. «امراً»: زنی. «الثلث»: یک سوم. «غیر مضار»: بی ضرر و زیان باشد، زیان آفرین نباشد. «ارث»: عبارت از انتقال مالکیت از میت به وارثان زنده ی اوست. چه ماترک، مال و دارایی منقول باشد، چه زمین و باغ و چه حقی دیگر از حقوق شرعی او.

تفسیر:

«وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وُلْدٌ»: ای مردان! اگر همسرانتان از شما یا از شوهری دیگر دارای فرزند نباشند، شما نصف ماترک او را مستحق هستید. «فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وُلْدٌ فَلَكُمْ الرَّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ»: در صورتی که دارای فرزند (یا فرزند فرزند) باشند شما حق یک چهارم میراث را دارید، در این مورد به اجماع، فرزند پسر (نواسه) به فرزند بلافصل ملحق است.

«مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ»: بعد از انجام دادن وصیت و پرداخت دیون. «وَ لَهُنَّ الرَّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وُلْدٌ»: اگر از آنها یا از زنان دیگر، دارای فرزند نباشید، زنانتان یکی باشد یا بیشتر، یک چهارم ماترک شما را می‌برند.

«فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وُلْدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ»: اگر دارای فرزند باشید، از آنان باشد یا از دیگری، زنان شما یک هشتم ماترک شما را مستحقند.

«مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ»: بعد از انجام دادن وصیت و ادای قرض. تکرار کردن «وصیت» و «دین» نشان دهنده ی اهمیت آشکار آن دو می‌باشد. «وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَاللَّاهِ»: اگر مرده بدون پدر و فرزندان باشد، خویشاوندان دورش، به سبب فقدان اصل و فرع وارث او بشوند.

یادداشت:

تفسیر «کلاله» نزد همه میّتی است که والد و ولد نداشته باشد؛ مگر امام اعظم (رح) پدر پدر و ولد پسر را نیز نفی می‌کند، و حکمی را که درباره پدر و پسر است، بر پدر پدر و ولد پسر، موافق می‌فرماید؛ این اختلاف از عهد أصحاب در بین علمای اسلام دایر می‌باشد.

«أَوْ امْرَأَةٌ»: عطف بر «رجل» است، به این معنی، اگر زنی بدون پدر و فرزند میراثی

به جا بگذارد، «وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ»: و مرده دارای برادر یا خواهر مادری باشد، «فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ»: برادر و خواهر مادری هر کدام، یک ششم ارث می برد.
«فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثَّلَاثِ»: اگر برادر و خواهر مادری بیش از یک نفر باشند، به طور مساوی یک سوم را در بین خود تقسیم می کنند و مذکر و مؤنث آنان یکسان سهم می برند.

در البحر آمده است: مفسران بر این مسأله إجماع دارند که منظور از این آیه برادران مادری است.

« مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ»: «اما پس از انجام وصیتی که بدان سفارش شده و پس از پرداخت قرضی که برعهده ی میت است، به شرطی که او زیان رسان نباشد.»

ضرررسانی در وصیت این است که به گونه ای وصیت شود که حق خویشاوندان مستحق ضایع شود. و ضرر رسانی در قرض و بدهی این است که آدم تنها برای محروم کردن صاحبان حق، فریبکارانه قرضی را برعهده بگیرد که در حقیقت برعهده ی او نیست، یا حيله و نیرنگ دیگری که هدف از آن محروم کردن صاحبان حق از میراث باشد به کار ببرد. چنین ضرررسانی ای گناه کبیره قرار داده شده است. چنان که در حدیثی آمده است که ضرررسانی در وصیت از گناهان بزرگ است. در حدیث دیگری هم آمده است که برخی در همای عمرشان کارهایی همانند کارهای اهل بهشت می کنند، اما با ضرر رسانی در وصیت هنگام مرگ کتاب زندگی خویش را بر عملی ختم می کنند که آنان را مستحق جهنم قرار می دهد. این ضرررسانی و تلف کردن حق گرچه در هر حال گناه است، اما خدای بلندمرتبه به این دلیل به ویژه در مسئله کلاله آن را ذکر فرموده که کسی که نه فرزندی داشته باشد و نه والدین او زنده باشند به طور عموم میل به این خواهد داشت که دارایی اش را به گونه ای تلف کند و خویشاوندان نسبتاً دور را محروم کند.

« وَصِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ حَلِيمٌ (12)»: «این دستوری است از سوی خدا و خدا دانا و بینا و بردبار است.»

در این جا صفت علم خدا به دو مناسبت ذکر شده است: یکی این که اگر انسان قانون خدا را زیر پا گذاشت نخواهد توانست از مجازات او بگریزد. دیگری این که سهامی را که خدا تعیین کرده است به طور کامل به جا هستند، چرا که مصلحت های بندگان را خدا حتی از خود آنان هم بهتر می داند. و صفت حلم یعنی بردباری و رفق و مهربانی او به این دلیل ذکر شده است که بگوید خدا در وضع این قوانین سخت گیری نکرده است، بلکه قوانینی وضع کرده که برای بندگان هر چه آسان تر باشند و آنان در تنگنا و سختی قرار نگیرند.

شأن نزول آیه 11 - 12:

ائمة ششگانه (بخاری مسلم ترمذی نسایی، ابوداود و ابن ماجه) از جابر بن عبدالله (رض) روایت فرموده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر صدیق در بنی سلمه پیاده به عیادت من آمدند. نبی کریم متوجه شده که من بیهوش افتاده ام. پس آب خواسته و ضوء گرفته و به روی من آب پاشیده. آنگاه من به خود آمدم و گفتم: چه دستور می فرمایی، من مال و ثروت خود را چگونه بین وراثتم تقسیم کنم؟ بنابراین نازل شد. (صحیح است،

بخاری 4577، مسلم 1616، ابوداود 2886، ترمذی 3015، ابن ماجه 1436 و 2728 و حاکم 2 / 303 از جابر روایت کرده اند.)

264- احمد، ابوداود، ترمذی و حاکم از جابر(رض) روایت کرده اند: زن سعد بن ربیع حضور رسول الله آمد و گفت: ای رسول خدا! اینها دختران سعد بن ربیع هستند که پدرشان در غزوه احد شهید شد، عمویشان تمام اموال اینها را گرفته و هیچ چیز برایشان باقی نگذاشته است و این دخترها اگر مال و ثروت نداشته باشند هیچکس با آنها ازدواج نمی‌کند. پیامبر گفت: خدا در این مورد داوری و حکم خواهد فرمود. پس آیه میراث نازل شد. (حسن است، ابوداود 2891 و 2892، ترمذی 2092، ابن ماجه 2720 احمد 3 / 352، حاکم 4 / 334، واحدی 298 و بیهقی 6 / 229 از جابر روایت کرده اند. ترمذی می‌گوید: حسن صحیح است. حاکم این حدیث را صحیح دانسته و ذهبی هم با او موافق است. این حدیث حسن است، زیرا مدار آن بر عبدالله بن محمد بن عقیل است و او احادیث حسن را روایت می‌کند.)

حافظ ابن حجر گفته است: کسانی که می‌گویند: این آیه در مورد دختران سعد نازل شده است نه در مورد جابر استدلال می‌کنند که در آن هنگام جابر اصلاً فرزند نداشت. (فتح الباری « 8 / 244 »).

ابن حجر در جواب می‌گوید: این آیه در هر دو مورد نازل گردیده است. و این احتمال هم می‌رود که اول آن، در باره دختران سعد و آیه بعدی که این کلام عزیز است و این گان رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً در باره جابر نزول یافته باشد، در این صورت منظور جابر (از این که گفت: «آیه یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الأنثیین»، نازل شد. این است که آیه کلاله که متصل این آیه است نازل شد.

و سبب سوم هم آمده است:

265- ابن جریر از سدی روایت می‌کند: مردم در زمان جاهلیت به دختران و پسر بچه‌های خردسال و مردانی که نمی‌توانستند بجنگند میراث نمی‌دادند، عبدالرحمن برادر حسان شاعر درگذشت و پنج دختر و یک زن به نام ام کحه از او باقی ماند، ورثه آمدند که مال او را بگیرند. ام کحه جریان را به پیامبر عرض کرد. پس خدای بزرگ این آیه را «فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثًا مِمَّا تَرَكَ» نازل کرد. و در مورد ام کحه این کلام عزیز «وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثَّمَنُ» نازل شد. در قضیه سعد بن ربیع وجه دیگری نیز آمده است:

226- ک: قاضی اسماعیل در «أحكام القرآن» از طریق عبدالملک بن محمد بن حزم روایت کرده است: سعد بن ربیع در غزوه بدر به درجه رفیع شهادت نایل شد. او از همسرش عمره بنت حزام یک دختر داشت این زن نزد رسول الله آمد و میراث دختر خود را طلب کرد. پس در باره او آیه «وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ» (نساء: 127) نازل شد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (13 الی 14) در باره احکام و حدود الهی بحث بعمل می‌آید:
تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿13﴾

آن (چه بیان شد) حدود و مقررات الله است، و هر کس از الله و رسول او اطاعت و پیروی کند، الله او را در باغ‌های داخل می‌کند که از زیر درختان و قصرهای آن نهرها

جاری است، آنان برای همیشه در آن می‌باشند، و این است کامیابی بزرگ. (13)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حدود الله»: جمع حد، شرایع و احکام الهی که برای بندگانش معلوم کرده است.
«الأنهار»: جمع نهر، جویباران، رودباران.

تفسیر:

به تعقیب بحثی که در آیات قبلی در باره قوانین ارث به بیان گرفته شد اینک در آیه مبارکه از این قوانین به عنوان حدود الهی یاد کرده می‌فرماید:

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ: این احکام که گذشت، شریعت و مقررات الله است، که آن را برای بندگان مشخص کرده تا آن را ملاک عمل خویش قرار دهند و از آن تجاوز نکنند. (یعنی احکام ارث، از حدود الهی است، پس نباید از مرز آن گذشت) زیرا عبور و تجاوز از آنها ممنوع است، و آنها که از حریم آن بگذرند و تجاوزکنند، گناهکار و مجرم شناخته می‌شوند. یعنی: مرزهای تعیین شده اوست که تجاوز از آن‌ها روا نیست.

حدود: جمع حد، عبارت است از: قوانین و احکامی که خداوند متعال آنها را برای بندگانش وضع کرده است تا به آن عمل کنند و از آن تجاوز ننمایند. گاه حدود بر محرمانی إطلاق می‌شود که خداوند متعال آنها را منع کرده است، به همین جهت، مجازاتهای معین در شریعت، «حدود» نامیده شده‌اند.

« وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ »: هرکس از فرمان الله اطاعت نماید و دستور بیان شده توسط پیامبر صلی الله علیه و سلم را اجرا کند، مکافات او نزد حق تعالی این است که او را به بهشتی که به اولیا و دوستان خود ذخیره کرد گرامی می‌دارد این بهشت عبارت از باغ‌ها و بوستان‌های زیبا و شگفت‌انگیز است که از زیر قصرها و ساختمان‌های آن جوی‌های آب شیرین و گوارا جاری است. « خَالِدِينَ فِيهَا » و این‌ها در این بهشت‌ها برای همیشه باقی خواهند ماند بدون اینکه دچار فنا شوند. آنها در این بهشت‌ها در کمال صحت و برای همیشه باقی‌اند بدون اینکه دچار بیماری و یا کدورتی شوند، زندگی آنان بدون پیری است و ثروت آنها عدم نمی‌شناسد و امنیت آن‌ها به گونه‌ای است که از هیچ چیزی نه می‌ترسند و نه دچار غم و اندوه می‌شوند.

« وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (13) »: رستگاری و بختیاری بس بزرگ است یعنی اینکه تمام احکامی که در آیات متبرکه فوق ذکری از آن بعمل آمد، درباره حقوق یتیمان و وصیت و میراث؛ همه قواعد و ضوابطی است که خداوند متعال مقرر کرده؛ هرکه احکام الهی را اطاعت کند، که در آن حکم وصیت و میراث نیز داخل می‌باشد، بهشت جاودان برای اوست. و هرکه فرمان نبرد، از حدود الله متعال خارج خواهد شد، و همیشه با ذلت در عذاب جهنم گرفتار خواهد بود.

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ
(14)

و هرکس نافرمانی الله و رسول او را کند و از حدود الهی تجاوز کند الله او را در آتشی داخل می‌کند که همیشه در آن می‌ماند، و برای او عذاب رسواکننده (اهانت آمیز) است.

(14)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَعْصِي اللَّهَ»: خدا را نافرمانی کند. «يَتَعَدَّ»: تجاوز می‌کند. «مُهِينٌ»: خوار کننده، خفت

آور.

تفسیر:

باید متذکر شد که در آیه ذیل به نقطه مقابل کسانی که در آیه قبل بیان شد اشاره کرده ، می فرماید: «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ»: باید گفت که: ملائک سعادت و شقاوت، همانا اطاعت یا نافرمانی نسبت به الله و رسول اوست، نه چیز دیگر و هرکس که از فرمان الله و پیامبرش سرپیچی کند و از اطاعت معین شده از جانب خدا تجاوز نماید، با تغییر دادن این احکام، یا فرو گذاشتن عمل به آنها، «يُدْخِلُهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا» او را برای همیشه در آتش جهنم قرار خواهد داد که هرگز از آن بیرون نمی آید. و در پایان آیه به سرانجام آنها اشاره نموده می فرماید: «وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ (14)» و آزار شدید را با خفت و خواری خواهد داشت و ذلت و سرافکنندگی نصیبش خواهد شد. نباید فراموش کنیم که: متجاوزان به حقوق دیگران، در ردیف کفار بوده و گرفتار عذاب جاویدان می شوند.

قابل تذکر است که در آیه قبلی جنبه جسمانی مجازات الهی منعکس شده بود، و در این آیه که مساله اهانت به میان آمده ، به جنبه روحانی آن نیز اشاره بعمل می آید . در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «فرائض (علم میراث) را فراگیرید و آن را به مردم نیز تعلیم دهید زیرا من شخصی درگذشتنی هستم و همانا علم نیز برچیده خواهد شد و فتنه‌ها پدیدار خواهد گشت تا بدانجا که دوتن درباره فریضه میراث با هم اختلاف پیدا می کنند، اما کسی را نمی یابند که در مورد آن حکم کند».

خداوند متعال، با این آیات، مضامین هشدارهای پیشین را تأکید می کند که بیدار باشی است در بیان مراعات اموال یتیمان، احکام و دستورات میان همسران و چگونگی ارثیه و وصیت که همگی فرمان و قانون الهی به شمار می آید و خوشبختی خانواده را به همراه دارد. پس، جایز نیست کسی از حد و مرز این قوانین پا فراتر نهد و مرتکب خطا شود.

سرآغاز سوره تا این جا به سر و سامان زندگی جامعه ی اسلامی پرداخت و برای رهایی یتیمان و اموال و جانهایشان، قوانینی وضع کرد و چگونگی ارث را روشن نمود و سرانجام روی آوردن همگانی و خوشبختی را در امور زندگانی به مراعات حدود و قوانین الهی پیوند داد.

اینک آیاتی دیگر به گونه ای رسا به سر و سامان دادن و زدودن آلودگیهای جاهلی و مجازات بدکاران اشاره می کند و در ضمن بیان حقایق، راه بازگشت را برایشان هموار می سازد، تا هم خانواده و هم جامعه از آفت تباهی و بدنامی پاک و دور شوند و جز پاکیزگی چیزی نجویند.

خواننده محترم !

سعادت و رستگاری انسان در گرو حرکت در مسیر الهی است، مسیری که خداوند آن را با آزمایشات گوناگون توأم ساخته است. و این آزمایشات را قرار نداده مگر به این علت که مدعیان ایمان را در صدق گفتارشان آزمایش کند . یکی از مهمترین آزمایشاتی که ما انسانها با آن درگیر هستیم رعایت حدود الهی است. حدود الهی یعنی گناهایی که خداوند ما را از نزدیک شدن به آن منع کرده است.

- خداوند در قرآن عظیم الشان کاملترین کتاب آسمانی برای اینکه اهمیت رعایت حدود الهی را به ما گوشزد کند به داستان حضرت آدم علیه السلام و حوا و شجره ی ممنوعه اشاره می کند. شجره ی ممنوعه حدودی بود که خداوند برای حضرت آدم علیه السلام و حوا تعیین کرده بود تا از این طریق آنان را بیازماید. و شیطان این دشمن آشکار انسان، به وعده ی دروغ آنان را فریب داد و آدم علیه السلام و حوا را به تجاوز به حدود الهی دعوت کرد و نتیجه ی این تجاوز به حدود خدا چیزی جز حرومیت از رحمت الهی نبود. - خداوند با اشاره به این داستان می خواهد از تاریخ و سرنوشت پدر و مادرمان آدم علیه اسلام و حوا درس عبرت بگیریم و نسبت به شناخت حدود الهی و رعایت آن کوشا و دقیق باشیم.

حضرت آدم که مسجود فرشتگان بود با فریب شیطان به حدود الهی تجاوز کرد و از جایگاه خود دور شد. آیا ما از این سرنوشت عبرت خواهیم گرفت. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه قبلی خداوند متعال، حکم ازدواج و چگونگی تقسیم میراث را بیان فرمود، هکذا تجاوز از حدود خود را منع قرار داد. اینک در آیات (15 الی 18) حکم آنان را که مرتکب زنا می شوند و به کارهای حرام دست می زنند، بیان می یابد؛ چون زنا از شنعیتزین گناهای است که حریم الهی را می شکند، بر اثر آن زن، عفت و پاکدامنی خود را از دست میدهد و پلید می گرداند و در نهایت بدنام و رسوا می شود. همچنین این آیه ها به توبه و بازگشت بدکار و شرایط پذیرش توبه و زمان آن اشاره می فرماید تا بار سنگین از دوشش ساقط گردد. (سوره طه 82).

وَاللّٰتِي يَأْتِيْنَ الْفٰحِشَةَ مِنْ نِسٰئِكُمْ فَاَسْتَشْهَدُوْا عَلَيْنَّ اَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَاِنْ شَهِدُوْا فَاَمْسِكُوْهُنَّ فِي الْبُيُوْتِ حَتّٰى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِهِنَّ سَبِيْلًا ﴿١٥﴾

و کسانی که از زنان شما مرتکب فاحشه (زنا) می شوند، چهار نفر از (مسلمانان عادل) را به عنوان شاهد بر آنان به گواهی طلبید، پس اگر گواهی دادند، آنان را در خانه های (خود برای حفظ ایشان و دفع هرگونه شرّ و فساد) محبوس کنید تا آن که ملک الموت روح آنها را قبض کند، یا این که خداوند راهی را برای (زندگی پاک و درست، یا عقوبت) آنان (با ازدواج یا توبه، یا وضع حکم دیگری) باز می کند. (15)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَأْتِي الْفٰحِشَةَ»: مرتکب زنا می شوند، زنا می کنند. «فٰحِشَةً»: برخی از مفسران فاحشه را در اینجا به معنی سحاق دانسته اند و آن عبارت است از این که دو زن فرج خود را به هم بمالند (ملاحظه شود: المصحف المیسر: عبدالجلیل عیسی، صفحه 101). «اَرْبَعَةً مِنْكُمْ»: چهار نفر از مردان مسلمان شما. «فَاَمْسِكُوْهُنَّ»: آنها (زنان) را نگه دارید. «فِي الْبُيُوْتِ»: در خانه ها، تا با سایر مردم همنشین نشوند. «يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ»: مرگشان فرا می رسد، مرگ، جان آنان را می گیرد. «اَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِهِنَّ سَبِيْلًا»: یا خدا بر ایشان راهی قرار دهد که از آن وضعیت برهند. این راه را سوره نور آیه دو، مشخص کرده است.

یادداشت:

سحاق: (لِزْبَيْنٍ). یعنی بر علاوه دیگر بخش های رابطه جنسی زن با زن، زنان آلت جنسی همدیگر را بر یک دیگر بسایند تا اینکه انزال صورت گیرد.

لِوَاط: عمل جنسی مرد با مرد (همسکسوال)

زنا چیست؟

در شریعت اسلامی به هرگونه رابطه جنسی میان زن و مرد بدون وجود رابطه ازدواج میان آن‌ها زنا قلمداد می‌گردد، مردی که مرتکب زنا شده‌است را «زانی»، وزن زناکار را که مرتکبی زنا شده «زانیه» بحساب می‌آورند.

زنا در تعریف فقهی آن؛ وطی و آمیزش (جماع) مرد و زن بدون اینکه بین آنان ملکیت شرعی از طریق ازدواج وجود داشته باشد، است که عقوبت این عمل حد زنا است که به سه صورت؛ زدن تازیانه (دره)، اگر مرد و زن مجرد باشند، یا تبعید به مدت یکسال و سنگسار انجام می‌پذیرد.

تفسیر:

«وَأَلَاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ»: آن دسته از زنان آن که مرتکب عمل زشت زنا می‌شوند، بر شما مردان لازم است تا بر آنان چهار نفر شاهد عادل و مورد اعتماد از مردان مسلمان و آزاد را بر آنان گواه بگیرید.

«فاحشه»: فعل ناشایست است و مراد از آن در اینجا، فعل «زنا» است. «فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ»: اگر گناه آنان با شهادت چهار نفر ثابت شد، آنها را در خانه‌ها زندانی کنید.

«حَتَّى يَتَوَقَّاهُنَّ الْمَوْتُ»: تا مرگ آنها فرا برسد. «أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا (15)»: این سزا و مجازات برای آن‌ها و تأدیبی بر عملکردشان است یا تا زمانی که خدای تعالی برای آن‌ها راهی دیگر مقرر دارد.

این کثیر فرموده است: در آغاز اسلام حکم چنان بود که اگر زناي زن با شهادت عادلانه ثابت می‌شد، زن در خانه محبوس می‌شد و تا مردن اجازه ی خروج را نداشت، تا این که سوره ی نور نازل شد و حکم مذکور به تازیانه یا رجم منسوخ گشت. (مختصر این کثیر 366/1).

همچنان ابن عباس (رض) فرموده است: «در آغاز اسلام، زن چون زنا می‌کرد، در خانه (به‌طور مادام‌العمر) زندانی می‌شد... تا این که آیه مبارکه سوره نور نازل شد: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا» (النور: 2)، و به این ترتیب خداوند متعال برای آنان راهی از این حالت گشود، از آن پس، هرکس مرتکب زنا می‌شد، دره (تازیانه) می‌خورد و رها می‌شد».

از این رو در حدیث شریف آمده‌است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از نزول آیه حد فرمودند: «بگیرید از من (این حکم را): به تحقیق که خداوند برای آنان راهی مقرر کرد، [آن راه این است که:] مجازات زناي بکر با بکر (زنی که شوهر نکرده و مردی که زن نگرفته) صد تازیانه و تبعید یکسال است و مجازات زناي ثیب با ثیب (مردی که زن گرفته و زنی که شوهر کرده) صد تازیانه و سنگباران است».

اما حنفی‌ها بر آنند که بعد از تازیانه زدن، دیگر تبعیدی نیست، که رأی جمهور فقها برخلاف آن است. البته مرد و زن متأهل زناکار - در نزد جمهور - فقط رجم می‌شوند، بدون تازیانه. اما احمد بن حنبل می‌گوید: رجم و تازیانه هر دو بر آنان جاری می‌گردد. و حکم گواهی چهار شاهد مسلمان عادل بر عمل زنا، باقی است و منسوخ نشده است.

وَالَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا فَإِنَّ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿١٦﴾

و آن دو کس از شما که زنا می‌کنند (از زن و مرد) پس آنها را (بوسیله حاکم) آزار دهید، پس اگر توبه کردند (از عمل فاحشه) و اصلاح کردند (عمل خود را) پس از آزارسانی شان دست بردارید؛ زیرا الله توبه پذیر (و) بسیار مهربان است. (16)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الَّذَانِ»: مرد و زن. موصول مذکر و برای تغلیب. «أَذُوهُمَا»: آن دو را آزار دهید، بیازارید. فَأَعْرَضُوا عَنْهُمَا: از آن دو دست بردارید، از آنان صرفنظر کنید.

یادداشت:

اکثر علماء این آیت را بر زنا حمل می‌کنند، و برخی بر لواطت، و بعضی به زنا و لواطت بر هر دو.

تفسیر:

«وَالَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ»: آنان که مرتکب عمل زشت زنا می‌شوند، منظور مرد و زن زناکار است به صورت تغلیب.

«فَأَذُوهُمَا»: آنان را به توبیخ و بدگویی و زدن با کفش آزار دهید. «فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضُوا عَنْهُمَا»: «فَإِنْ تَابَا» اگر توبه کردند و از زنا دست کشیدند و از گناهی که انجام داده‌اند، بازگشتند و پشیمان شدند، و تصمیم گرفتند آن گناه را تکرار نکنند، «وَأَصْلَحَا» و به اصلاح رفتار خود پرداختند، که بر توبه راستین دلالت می‌نماید، «فَأَعْرَضُوا عَنْهُمَا»: از آزار رساندن به آنها دست بردارید.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا (16)»: همانا خداوند بسیار توبه‌پذیر است، و توبه گناهکار را می‌پذیرد، و رحمت و احسان او بسیار فراوان است. از جمله مهربانی و احسان او این است که به آنها توفیق توبه داده، و توبه آنان را می‌پذیرد، و از آنچه از آنها سر زده است می‌گذرد.

مفسر فخر رازی فرموده است: حبس در منزل به زن اختصاص یافته است و شکنجه دادن به مرد؛ زیرا زن زمانی مرتکب زنا می‌شود که از منزل بیرون برود، پس در صورتی که در منزل زندانی شود، راه این معصیت از او قطع می‌شود، ولی حبس در منزل برای مرد ممکن نیست؛ چون برای ترتیب امور معاش و کسب نفقه ی عیال لازم است از منزل خارج شود. پس باید مجازات آنان متفاوت باشد. این حکم چنان‌که گفتیم، قبل از نزول آیه حد بود و با نزول آن منسوخ گردید. «تفسیر انوار القرآن».

از فحوای این دو آیه استنباط می‌شود که برای اثبات زنا چهار مرد مؤمن شهادت دهند و به طریق اولی شرط است که عادل باشند، چون خداوند در مورد این کار بد و زشت سخت گرفته است، تا عیب بندگان را بپوشاند، تا جایی که شهادت دادن زنان به تنهایی برای اثبات زنا پذیرفته نمی‌شود، و گواهی آنها همراه با مردان نیز پذیرفته می‌شود، و گواهی دادن کمتر از چهار مرد نیز پذیرفته نمی‌شود.

ملاحظه میداریم که: برای حفظ آبرو و شرف دیگران، اسلام برای اثبات زنا، چهار شاهد مقرر کرده است، و حتی اگر سه شاهد شهادت دهند، هر سه شلاق می‌خورند، ولی برای اثبات قتل، دو شاهد کافی است. هکذا شاهد بر زنا، هم باید مرد باشد و هم مسلمان، تا در

اثبات جرم، دقت لازم صورت گیرد.

و باید به صراحت گواهی دهند، همان‌طور که احادیث صحیح بر این مطلب دلالت می‌نمایند، و این آیه نیز به آن اشاره می‌کند، زیرا خداوند متعال فرموده است: «فَأَسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ»: و به این نیز اکتفا نموده، و می‌فرماید: «فَإِنْ شَهِدُوا» اگر شهادت دادند. یعنی باید شهادت و مشاهده صریح باشد و به چیزی شهادت دهند که آن را به طور آشکار و عیان مشاهده کرده‌اند، و شهادت دادن آنان باید شفاف و خالی از هرگونه تعریض و کنایه باشد.

و از این دو آیه استنباط می‌شود که خداوند متعال به منظور ترک زنا آزار رساندن از طریق گفتار و کردار و زندانی کردن را مشروع نموده است.

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧﴾

جز این نیست که (وعده) قبول توبه بر ذمه الله است (الله متعال بر خود واجب گردانیده است) محققاً الله توبه آنهایی را می‌پذیرد که عمل ناشایسته را از روی نادانی مرتکب شوند، و باز به زودی توبه می‌کنند (از گناه خویش) پس این گروه است که الله توبه‌شان را قبول می‌کند، والله (به مصالح خلق) دانا و آگاه است. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ»: پذیرفتن توبه به عهده‌ی خداست، خدا تنها توبه‌ی کسانی را می‌پذیرد. «السُّوءَ»: کار زشت، زشتکاری. «بِجَهَالَةٍ»: به سبب حماقت و سفاهت (برخی از مفسران منظور از «جهالت» را طغیان غرایز و تسلط هوسهای سرکش و چیره شدن آنها بر نیروی عقل و ایمان ترجمه و تفسیر نموده‌اند). «مِنْ قَرِيبٍ»: به زودی، و آن پیش از فرارسیدن مرگ، اجل.

تفسیر:

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ»: توبه‌ای که خدا آن را قبول می‌کند عبارت است از توبه‌ی شخصی است که از مقدار زشتی و معصیت و بدی فرجام آن ناآگاه است و به نادانی و سفاهت مرتکب معصیت می‌شود، سپس پشیمان شده و توبه می‌کند. یعنی: حق تعالی خود بر خویشتن واجب گردانیده که توبه توبه‌کاران را - چنانچه به‌سویش توبه‌کار شوند - بپذیرد و از آنها درگذرد، اما اعتقاد ما بر این است که پذیرفتن توبه، عقلاً بر الله متعال واجب نیست. در این هیچگونه شک نیست که الله متعال به واسطه توبه آن جرایم بزرگ، چون زنا و لواطت را نیز می‌بخشاید؛ چنانکه در آیت قبلی گذشت؛ ولی طوری که یادآور شدیم الله متعال در اصل، اجابت توبه کسانی را بر ذمت فضل خویش قرار داده که به نادانی گناه صغیره یا کبیره از ایشان سر زده باشد؛ و همین که بر سیئات اعمال خویش آگاه شده‌اند از آن نادم و تائب گردیده‌اند. البته، چنین خطاها را الله متعال می‌بخشد؛ خدا عالم السرّ و الخفیات است، و می‌داند که کدام کس به نادانی گناه کرده، و که از سر صدق توبه نموده؛ الله متعال با حکمت است؛ هر توبه که موافق حکمت اوست، قرین اجابت می‌گردد.

هدف از «جهالت» عدم علم به تحریم کردار زشت نیست که شخصی در برابر کار حرام نادان باشد و حرام بودنش را نفهمد؛ چون آموزش آن چه که شرعاً حرام می‌باشد، خواسته‌ی هر مسلمانی است؛ بلکه مراد از جهالت، چیرگی سبک سری و نادانی و سفاهت

بر انسان است آن گاه که سرکشی و شورش شهوات و آرزوهای نفسانی و حمله ور شدن خشم بر او، ظاهر می گردد. (تفسیر منیر).

« ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ »: شتابان و قبل از فرارسیدن دم مرگ توبه می کنند. در حدیث شریف آمده است: «تحقیقاً خداوند متعال توبه بنده را - مادامی که در حال غرغره مرگ و جان‌کندن نباشد - می‌پذیرد». بنابراین، مراد از توبه کردن در زمانی نزدیک؛ توبه کردن در فاصله زمانی میان ارتکاب گناه تا هنگام مشاهده فرشته مرگ، یعنی: (ملک‌الموت) از سوی شخص توبه‌کار است. « فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ »: خدا توبه ی آنان را قبول می کند. واقعاً هم سرعت در توبه، کلید قبولی آن است. و از جانب دیگر توبه باید واقعی باشد، اگر تظاهر به توبه کنیم مطمئن باشید که خداوند متعال حقیقت را می‌داند. « وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (17) » به خلق خود آگاه و در تشریح و قانونگذاری حکمت را رعایت می کند.

یادداشت:

از قید دو کلمه هریک «جهالت» و کلمه «قریب» که در این آیه مبارکه تذکر رفته است بر می آید که: هر که به نادانی مرتکب گناهی شود، و بعد از تنبیه، بدون درنگ توبه نماید؛ مقتضای عدل و حکمت آن است که توبه وی قبول گردد؛ و هر که عالماً و عامداً از فرمان الهی سر باززند، یا پس از اطلاع در توبه درنگ نماید، و به حالت سابق استوار بماند؛ به قانون عدل و انصاف، اصلاً گناه وی شایسته بخشش نیست. قبول توبه وی به عنایت الهی است که از فضل خویش هر دو نوع توبه را قبول می‌فرماید؛ ذمه‌واری صرف در صورت اول است، نه در غیر آن.

بصورت کل باید گفت که: از شرایط قبولی توبه در آیه مبارکه همانا:

الف: گناه، از روی نادانی و بی‌توجهی به عواقب گناه باشد، سفاهت و بی‌عقلی نه از روی کفر و عناد. صورت گرفته باشد.

ب: گنهکار باید زود توبه کند، پیش از آنکه گناه او را احاطه کند، یا خصلت او شود، یا قهر و عذاب الهی فرا رسد.

توبه:

توبه در لغت «توبه» و «توب» به معنای رجوع و بازگشت است. راغب در مفردات خود مینویسد: توب به معنای ترک گناه به زیباترین صورت است و آن رساترین گونه معذرت‌خواهی است، زیرا عذرخواستن بر سه نوع است: یا شخص عذرخواه می‌گوید: فلان کار را نکرده‌ام یا می‌گوید: آن کار را کرده‌ام، ولی منظورم از آن کار چنین و چنان بوده است و یا این که می‌گوید: آن کار را کرده‌ام ولی بد نموده‌ام و دیگر بار تکرار نخواهم کرد. که در شرع نوع اخر بحیث توبه شناخته میشود.

توبه در اصطلاح:

توبه در اصطلاح، بازگشت از گناه و ترک آن است. راغب مینویسد: « توبه در شرع عبارت است از ترک گناه به خاطر اینکه کاری بدی است و پشیمانی بر آن چه آنچه در گذشته واقع شده‌است و تصمیم بر ترک گناه و جبران اعمال.

خواننده گرامی !

همانطوریکه از فهم لغوی و اصطلاحی توبه فهمیده میشود، توبه در حقیقت، پشیمانی قلبی است؛ این ندامت و پشیمانی نه تنها در قلب اراده و تصمیم است بلکه این تصمیم و اراده باید در عمل انسان ظاهر گردد و نشان داده شود، که مهمترین عمل در این مورد همانا انجام واجبات و ترک محرّمات است.

در این این هیچ جای شکی نیست که پروردگار با عظمت ما توبه کسی را قبول می‌کند که واقعاً از عمل ناشایسته خویش از عمق دل پشیمان و نادم شود و درصدد جبران آن برآید، و وسیله وصول بدین امر نشان دادن در عمل است. قرآن عظیم الشان میفرماید توبه اشخاصیکه نه از طی دل پشیمان و نادم و در عمل به اصلاح خویش بپردازند توبه شان مورد استجابات در بار پروردگار قرار میگیرد. «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا» (سوره: بقره آیه ۱۶)

در این حالت که پروردگار از روی لطف و مهربانی خویش، توبه بنده خود را قبول میکند. عدم پذیرش توبه، برخلاف هدف خدا است و الله این کار را نمیکند. انسان قبل از توبه و بعد از توبه:

کسیکه از گناه توبه کند مانند شخصی است که اصلاً گناه نکرده است. بلکه حتی ممکن است انسان بعد از گناه (با توبه) در وضعیت قبل از گناه بهتر باشد. مطابق شهادت قرآن عظیم الشان عین همین حالت برای ادا و حوا رُخ داد: ابن قیم رحمه الله در تفسیر این واقعه مینویسد:

«تا چه اندازه تفاوت است بین حال آدم علیه السلام قبل از گناه و توبه که خداوند به او فرمود: (برای توست که در آن (جنت) گرسنه نشوی و عریان نشوی، و تو در آن تشنه نخواهی شد و (گرمای) آفتاب را نبینی» (سوره طه/118-119) و در وضعیت بعد از توبه قرآن عظیم الشان میفرماید: (پس از آن پروردگار ش او را باز برگزیده نمود و توبه اش را پذیرفت و او را هدایت کرد) (سوره طه/122) توجه بفرماید:

حالت اول آدم حالت خوردن و نوشیدن و لذت بردن بود، اما حالت دوم حالت برگزیدگی و هدایت است. و چه تفاوت است بین این دو منزلت.»

همچنان از برخی از سلف نقل شده که داود علیه السلام پس از توبه بهتر از قبل آن بود. بنا هرکس بطوری صادقانه توبه کند، توبه اش توبه نصوح باشد و از اعمال گناه بطوره صادقانه دست بردارد، به طور یقین در زندگی و کارهایش برکت حاصل خواهد شد و هر کس توبه کند برای گناهی که قبل از توبه انجام داده است مؤاخذ نخواهد شد. و این از فضل گسترده الله سبحانه و تعالی است.

بلکه حتی بزرگواری و کرم خداوند تا آنجاست که گناهان را (با توبه صادقانه) تبدیل به نیکی ها می کند: الله سبحانه و تعالی پس از نام بردن گناهان بزرگ در سوره فرقان می فرماید: «مگر آنکه توبه کند و ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد پس خداوند بدی های

آنان را به نیکی ها مبدل می سازد و الله غفور و رحیم است) (فرقان/70)

**وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ
الآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٨﴾**

و توبه کسانی که گناه می کنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان در رسد می گوید اکنون

توبه کردم پذیرفته نیست و [نیز توبه] کسانی که در حال کفر می‌میرند پذیرفته نخواهد بود آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده ایم. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اعتدنا»: آماده کرده ایم، فراهم نموده ایم.

تفسیر:

«وَأَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ»: از کسانی که مرتکب معصیت و نافرمانی می‌شوند و تا دم مرگ بر آن اصرار می‌ورزند و آنگاه می‌گویند حالا توبه کردیم، توبه‌شان قبول نمی‌شود؛ چون چنین توبه‌ای توبه‌ی ناچار است که قبول نیست.

سید قطب مفسر مشهور جهان اسلام در تفسیر خویش «فی ظلال» می‌نویسد: این توبه ناچار است که ناامیدی و سرگردانی به او فشار آورده، و گناهانش او را فرا گرفته است. توبه‌ی چنین کسانی مجال ارتکاب گناه برایش نمانده و فرصت دوری جستن از خطایا را ندارد، خدا چنین توبه‌ای را نمی‌پذیرد؛ زیرا اصلاحی در قلب ایجاد نکرده و در زندگی اصلاحی حاصل نمی‌کند. تغییر طبیعت را نشان نمی‌دهد و نیز تغییر و تحولی در دیدگاه را به وجود نیاورده است.

چنین کسی به هیچ وجه مستحق قبول توبه نیست؛ چون دست به استکبار زده و بر ارتکاب محرمات الهی جرئت پیدا کرده است و توبه‌ی خویش را عمداً به تأخیر انداخته است.

در حدیث آمده است: خدا توبه‌ی بنده را مادام به حال احتضار نرسیده باشد قبول می‌کند. «وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ»: همچنان توبه‌ی کسی که بر کفر مرده نیز قبول نمی‌شود، یعنی عذاب اخروی را دیده توبه نمایند، پس توبه‌ی آنان در حال احتضار از آنان پذیرفته نمی‌شود.

«أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (18)»: چنین کسی برای همیشه در آتش دوزخ جاودان خواهد بود، حق تعالی از کافر هیچ عمل و شفاعتی را قبول نمی‌کند و هیچ عذابی را از او در روز قیامت دفع نمی‌نماید، پروردگار برای چنین عذابی دردناک و ماندگار آماده کرده است.

یادداشت:

هنگامی که انسان مرگ متیقن گردد، و جهان آخرت در نظر آید، توبه پذیرفته نمی‌شود؛ اما، پیش از دیدن عالم آخرت، البته توبه اجابت می‌شود؛ این قدر فرق است که بر طبق بیان اول اجابت توبه در صورت نخستین، موافق به آئین عدل و انصاف است؛ و در صورت دوم، محض فضل اوست.

توبه فرعون چرا قبول نشد؟

توبه فرعون بخاطر قبول نشد که ایمان آوردن فرعون در وضع اضطراری و از سر ناچاری صورت گرفته بود، یعنی زمانی که فرعون به حالت رسید که چاره فرار از حالات که در آن قرار داشت برایش غیر ممکن بود و از طرف دیگر راه نجات از آن نداشت مرگ اش حتمی بود، بناً توبه و پشیمانی اش برایش هیچ فایده‌ای نرساند، این است حالات و سرنوشت تمام مجرمین و گناهکاران و کمراهان که در حالات اضطرار توبه هیچ فایده برایشان رسانده نمیتواند.

قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی بیان میدارد: «حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ هنگامی که غرقاب دامن فرعون را گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، وجود ندارد و من از تسلیم شدگان هستم». (سوره یونس: آیه ۹۰).

به همین دلیل پروردگار او را مخاطب ساخت و فرمود: «الآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ؛ اکنون ایمان می‌آوری، در حالی که پیش از این طغیان و عصیان کردی و در صف مفسدان قرار داشتی؟!»

خوانندگان گرامی!

این حکم مختص فرعون نیست یکی از شرایط پذیرش توبه، آن است که قبل از فرا رسیدن مرگ، توبه صورت گیرد، همان‌طور که قرآن کریم می‌فرماید: «وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ؛ برای کسانی که کارهای سوء انجام دهند و به هنگام فرارسیدن مرگ توبه کنند، توبه‌ای نیست». (سوره نسا: آیه ۱۸) البته این آیه بامفاهیم آیات که می‌گوید: توبه تا آخرین نفس پذیرفته می‌شود، منافاتی ندارد، زیرا منظور از آن، لحظاتی است که هنوز نشانه‌های قطعی مرگ را مشاهده نکرده و به اصطلاح دید برزخی پیدا نکرده‌است.

پروردگارا! ما را از توبه گذاران واقعی قرار ده و ما را از گمراهی نجات ده. آنها که در همه حالات الله تعالی را حاضر و ناظر میدانند هیچگاه نباید مرتکب کفر شده و به تبلیغ شر و فساد پردازد ذات الهی مبری از تمام این فتنه و فساد است که بروی مینند و متخلفین درین راستا قبل از همه و قبل از اینکه به دیگران ضرر متوجه شود به خودشان ضرر برمیگردد.

بهترین را به مراجعه به خود اعمال و کردار خود و مصداق این آیه قرآنی عمل کردن امکان دیگر برای ما انسانها وجود ندارد.

باید با تمام صداقت بیان بداریم: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَ أَن لَّمْ نَعْفُرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ خدایا، به خود ظلم کردیم و اگر ما را نیامرزی و رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود» (سوره اعراف آیه ۲۳). امین یا رب العالمین.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (19 الی 21) در باره موضوعاتی رفتار با زنان در زمان جاهلیت و پس از آن بحث بعمل آمده است:

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتَوُوا النِّسَاءَ كَرَاهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِنُدْهَبُوا
بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ
كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ﴿١٩﴾**

ای کسانی که ایمان آورده اید! برای شما حلال نیست که زنان را جبراً (بدون رضامندی آنها) به ارث ببرید، و نیز زنان (بیوه) را از نکاح (با مردی دیگر) منع مکنید، تا بخشی از مالی را که به آنها (به طور مهر) داده بودید، پس بگیرید مگر آنکه مرتکب عمل زشت آشکار شوند، و با زنان به طریقه نیک و پسندیده زندگانی کنید، پس اگر آنها را دوست ندارید صبر کنید زیرا چه بسا؛ چیزی را خوش ندارید و (لیکن) الله در آن خیر و برکت بسیاری گذاشته است. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرْهًا»: این که خود زنان را به اکراه و زور به ارث ببرید و همچون کالایی او را دست به دست کنید. «كَرْهًا»: به گونه ای ناپسند، به اکراه، این کار، رفتار جاهلیت بود که خویشاوندان، زنان را به ارث می بردند. «لَا تَعْضُلُوهُنَّ»: زنان را از ازدواج منع نکنید. از ازدواج زنان جلوگیری نکنید، تحت فشارشان قرار ندهید. «فَاحِشَةٌ مُّبَيِّنَةٌ»: گناه آشکار، مانند زنا و نشوز (نافرمان بودن). «عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»: با آنان به شایستگی رفتار کنید.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرْهًا»: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برای شما جایز نیست که زنان را مانند کالا که از طریق ارث از شخصی به دیگری منتقل شوند. و بعد از فوت شوهران آنها را به زور و اجبار به ارث ببرید. یعنی: برای شما حلال نیست که آنان را از طریق ارث برای خویش گرفته و محبوس و مقیدشان گردانید، با این پندار که شما از خودشان به نفس‌هایشان ذی‌حق‌تر هستید، چنان‌که اهل جاهلیت چنین می‌کردند و می‌کنند، لذا شما باید بدانید که زن بمثابة کالایی نبوده که به ارث برده شود.

ابن عباس (رض) فرموده است: در عهد جاهلیت اگر یک نفر می‌مرد، اولیاء به تصاحب زنش سزاوارتر بودند، اگر می‌خواستند یکی از آنان با او ازدواج می‌کرد، یا او را به عقد دیگری درمی‌آوردند. یا مانع از دواج او می‌شدند.

«وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْنَهُنَّ»: برای شما حلال نیست از ازدواج آنها ممانعت به عمل آورید تا قسمتی از آنچه را که به آنها داده‌اید بگیری و ببرید. زهری و ابومجلز می‌گویند: «رسم و عادت اهل جاهلیت بر این بود که چون مرد می‌مرد و از خود همسری بجا می‌گذاشت، پسر آن مرد از غیر آن زن، یا یکی دیگر از نزدیکان نسبی وی، جامه خویش را بر او می‌افکند و با این کار به آن زن از خود زن و از اولیایش ذی‌حق‌تر می‌شد.»

«إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ»: جز در حال ارتکاب عمل زشت زنا از جانب آنان. ابن عباس (رض) فرموده است: «فاحشة مبينة» یعنی نافرمانی و عدم اطاعت. «و عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»:

یعنی مطابق فرمان الله متعال با گفتار زیبنده و رفتار نیکو با آنها معاشرت کنید. یعنی با زنان در گفتار و کردار به خلق خوش و رفتار نیکو معامله کنید؛ ذلت و آزاری را که در دوره جاهلیت بر آنها روا می‌داشتند، ترک نمائید؛ اگر از زنان شما را عادت ناپسند رخ دهد، بر آن صبر کنید شاید در آن مصلحتی باشد که الله متعال آن را در این جهان و آن جهان مایه منفعت شما گرداند؛ شکیبیا باشید، و خوی زشت زنان را به زشتی مقابله نه نماید.

مرد باید، بمثابة سنگ‌زیرین آسیاب متحمل و زندگی کند، و باید با خوشرفتاری، بر سختی‌ها شکیبیا باشد. و نباید فراموش کرد که: خطاب آیه مبارکه «و عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» به مرد ها است.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خیرکم خیرکم لاهله و انا خیرکم لاهلی». «بهترین شما، بهترین شماست برای خانواده‌اش و من بهترین

شما هستم برای خانواده‌ام».

« فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (19)»: اگر از همدمی و صحبت آنها بیزار و دلخور هستید، صبر و شکیبایی را در مورد آنها پیشه کنید و خوش رفتاری با آنها را ادامه دهید. شاید از آنها دارای فرزندی صالح بشوید که چشم شما را روشن کند. چه بسا از چیزی بدتان بیاید و خداوند در آن خیری فراوان قرار داده باشد. در حدیث صحیح آمده است: مرد با ایمان به خاطر اخلاق ناپسند زنش نباید از زن با ایمان متنفر گردد، در صورتی که از دیگر خصوصیات او راضی باشد.

شان نزول آیه مبارکه:

امام بخاری نیز در بیان شان نزول آیه کریمه از ابن عباس (رض) روایت کرده است که فرمود: «رسم اهل جاهلیت بر این بود که چون مرد می‌مرد، اولیای متوفی به (تصاحب) زن وی سزاوارتر تلقی می‌شدند، پس اگر یکی از آنان می‌خواست، او را به نکاح می‌گرفت و اگر می‌خواستند، او را به دیگری به زنی می‌دادند و اگر هم نمی‌خواستند، او را اصلاً به نکاح نمی‌دادند، پس به هر حال؛ آنها به تصمیم‌گیری درباره وی ذی‌حق‌تر و سزاوارتر بودند».

در روایتی دیگر از ابن عباس (رض) آمده است: «اگر آن زن زیبا می‌بود، یکی از بستگان نزدیک شوهر متوفایش او را به نکاح خویش می‌گرفت و اگر بدرنگ و بد قواره و نازیبا می‌بود، او را در بند خویش می‌داشت تا بمیرد و میراثش را بگیرد، یا او را وامی‌داشت که خود را بازخرد کند و در قبال آزادی وی از اوفدیه‌ای می‌گرفت و رهایش می‌کرد». در روایت بخاری اضافه شده است: «همان بود که این آیه کریمه نازل شد».

مفهوم رفتار با زنان در جاهلیت:

در آیه متبرکه 19 با إعجاز خاصی بیان یافت که: «ای اهل ایمان! به هوشیار باشید، زن، کالا نیست که بر خلاف میل شان، جاهلانه آنان را به ارث برید. کاری نکنید که هنگام جدایی ناچار شوند از حقوق خود دست بردارند تا از چنگ شما نجات یابند، این کار، گناه بزرگی است. خیر فراوان - در آیه - فرزند نیکوست».

حقوق زن در آیه مبارکه:

الف: این که زن کالا نیست و به عنوان ارث به کسی نخواهد رسید و این کار بس حرام و نافرمانی پروردگار است. زن از جنس و گوهره‌ی مرد است، تا در کنارش آرام بگیرد و میانشان مودت و رحمت برقرار شود. (روم آیه 21).
ب: جایز نیست از ازدواج زن جلوگیری شود و کسی از نزدیکان متوفی هرگونه دلش خواست با او رفتار نماید.

ج: با کلام و سخن نیکو و کردار پسندیده و عادلانه در هزینه و نفقه و غیره با زنان رفتار، برخورد کنید. زن عواطف و احساسات تند و شتابگرانه‌ای دارد که بعضی مردان را به ستوه می‌آورد؛ اما شما برای جدایی، شتاب نورزید و فوراً تصمیم نگیرید، بیندیشید، آن گاه عمل کنید. زنان، در حد عرف بر مردان حقی دارند، همانگونه که مردان بر آنان دارند. (سوره بقره آیه 228).

وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا
أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينًا ﴿٢٠﴾

و اگر تصمیم همسر (جدید) را به جای همسر (قدیم) قرار دهید (یعنی زن قدیم را طلاق

دهید) و به یکی از آنها مال بسیار (به طور مهر) داده باشید، پس از آن (مال) چیزی نگیرید، آیا آن را به ستم و تجاوز آشکار پس می‌گیرید؟ (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اسْتَبْدَالَ»: جایگزین کردن. «قِنْطَارًا»: مال بسیار، مهر فراوان (آل عمران آیه ۷۵). «بُهْتَانًا»: از طریق ستم، دروغ. «إِثْمًا مُبِينًا»: حرام روشن و آشکار.

تفسیر:

در آیه متبرکه ذیل خداوند متعال شوهر را از بازگرفتن مهریه، بعد از طلاق برحذر داشته می‌فرماید: «وَ إِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ»: ای مؤمنان! هر گاه یکی از شما خواستید تا با همسری دیگر ازدواج کند و به سببی شرعی همسر اولی را طلاق دهید. «وَ أَتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا»: در حالی که مهریه‌ی هنگفتی به آنها به عنوان مهر پرداخت کرده‌اید، یا هدیه. (قِنْطَار: صد رطل طلا است و هر رطل دو کیلو و نیم است.) «فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا»: پس حتی مقداری ناچیز از آن مهریه را پس نگیرید. یعنی: اگر مرد، زن خویش را از روی بی‌میلی به او طلاق داد، بی‌آن که طلاق به‌انگیزه بدکاری و ناسازگاری وی باشد، پس در این صورت برای مرد حلال نیست که چیزی از آنچه را که به او به‌عنوان مهر یا هدیه داده‌است، از او بازپس بگیرد. «أَتَأْخُذُونَ بُهْتَانًا وَ إِثْمًا مُبِينًا (20)»: ای مردان؟ بهتان: ظلم و دروغی است که طرف مورد تعدی را مبهوت و حیرت‌زده گرداند، که این بدون شک، حرام و گناهی بزرگ است.

در این آیه متبرکه یکبار دیگر بر حقوق حقه زنان تاکید بعمل آمده است. و فحوای آیه مبارکه میرساند که دین مقدس اسلام حامی حقوق حقه زن است و ازدواج دوم را به قیمت ضایع کردن حق همسر اول منع می‌کند، و در ضمن به مرد هدایت فرموده است که نباید حقوق حقه زنان تلف گردد. هکذا فهم این آیه مبارکه میرساند که: زن، حق مالکیت دارد و مهریه، بی‌کم و کاست باید به او تحویل و تعلق گیرد. در دوره جاهلیت رسم بر آن بود کسی که می‌خواست زن اول خود را طلاق دهد و زن نو بگیرد؛ بر اولی تهمت می‌بست، تا وی مجبور شده مهر را باز دهد که در نکاح جدید آنرا به کار ببندد. با تأسف باید گفت که: یکی از بدترین انواع ظلم، گرفتن مال مردم، همراه با توجیه کردن و تهمت زدن و بردن آبروی آنان است.

در این آیه متبرکه طوری که خواندیم به مرد در مورد تادیه مهر بصورت کامل حکم بعمل آمده است، برای آنان گوشزد گردیده است که: بخاطر بهانه‌گیری زنان خویش را متهم به اعمال منافی عفت طوری که در دوران جاهلیت عادت بر آن بود که بخاطر فرار از اعطای حقوق برای زنان و اینکه چگونه بتوانند مهر تادیه شده را واپس اخذ نمایند، زن خویش را متهم به اعمال ناشیسته می‌کردند. این عمل را پروردگار عمل ظالمانه، گناه و متوسل شدن به یک وسیله مخالف اخلاق و در نهایت امر گناه آشکار قلمداد نموده است.

روایت آموزنده:

سیرت نویسان می‌نویسند که در یکی از روزها امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه مصروف سخنرانی در منبر بود و در خطاب با حاضرین گفت: ای مردم! در مورد مهریه‌ی زنان مبالغه نکنید که اگر زیادی مهریه نشانه‌ی کرامت و شرافت دنیوی یا پرهیزگاری نزد الله می‌بود، پیامبر صلی الله علیه و سلم از شما بدان مستحق‌تر بود. پیامبر صلی الله

علیه و سلم مهریه ی هیچ یک از همسران و دخترانش را بیش از دوازده «اوقیه» مقرر نکرد. در آن میان زنی برخاست و گفت: یا عمر! خدا به ما عطا می کند و شما محروم می کنی؟ خدا می فرماید: «وَ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَاراً فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً»: عمر رضی الله عنه گفت: زن درست گفت و عمر اشتباه کرد. (تفسیر الکشاف 379/1).

وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿٢١﴾
و چطور آن را می گیرید حال آن که با یکدیگر آمیزش (جنسی) کرده اید (و هریک بر عورت دیگری اطلاع پیدا کرده است) در حالیکه زنان از شما عهد محکم (در عقد نکاح) گرفته اند. (21)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَفْضَى» (فضو): کام گرفته است، آمیزش داشته است، همبستر شده است.
«أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ»: از همدیگر کام گرفته اید. افضی — وصل: به او رسید، کنایه از زناشویی است. پروردگار با عظمت ما در آیه مبارکه: عمل نزدیکی و جماع را به طور کنایه به «افضاء» بیان فرموده است «وَ قَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ» این تعبیر را به منظور تعلیم مؤمنان آورده است تا در بیان گفتار و توضیح مسایل؛ ادب را رعایت کنند. ابن عباس (رض) گفته است: «افضا» در این آیه مبارکه به معنی نزدیکی است ولی الله متعال آنرا به صورت کنایه آورده است. (تفسیر قرطبی 102/5).
«مِيثَاقًا غَلِيظًا»: پیمان محکم و پایدار. مراد از میثاق غلیظ و پیمان محکم پیمان ازدواج است، چرا که ازدواج در واقعیت یک پیمان وفاداری محکمی است که یک زن با تکیه بر استحکام آن خودش را در اختیار یک مرد قرار می دهد. اگر مرد با خواست و رضایت خود این پیمان را می شکند حق ندارد معاوضه ای را که هنگام بستن پیمان تقدیم کرده است واپس گیرد.

تفسیر:

«وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ»: یعنی برداشتن و بردن آن چگونه برایتان مباح است در حالی که شما از آنان کام بر گرفته و با آنها رابطه ی زناشویی داشته اید؟

«وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (21)»: و از شما عهد و پیمانی مؤکد و استوار گرفته اند که عبارت است از همانا عقد نکاح است که: مرد و زن را با نیرومندترین رابطه به هم پیوند داده و قوی ترین تعهدات را میان آنها ایجاد می کند.
مجاهد فرموده است: «میثاق غلیظ» یعنی عقد نکاح. و در حدیثی آمده است: در مورد زنان از الله بترسید که آنها را به عنوان امانت خدا برده اید، و مطابق فرموده ی الله آنان را برای خود حلال کرده اید. (اخراج از مسلم).

باید یاد آور شد که: اگر مرد بعد از عقد نکاح، با زنش مقاربت یا خلوت شرعی کرد، زن مستحق کل مهر خویش است و بر شوهر، گرفتن چیزی از وی در صورت طلاق دادنش حرام است، مگر در حالتی که زن مرتکب زنا، یا ناسازگاری شده باشد - چنانکه بیان آن گذشت. در نزد احناف و حنبلی ها، مهر با «خلوت صحیح» ثابت می گردد، اما شافعی ها و مالکی ها بر آنند که مهر با مقاربت مقرر و ثابت می شود نه به صرف خلوت.

حقوق حقۀ زن در آیات متذکره:

در آیات فوقانی بر چهار حق از حقوق مسلم زن تصریح و تأکید بعمل آمده است:

- تحریم به ارث بردن زنان.
 - نهی از ممانعت زن از ازدواج مجدد در صورت وقوع طلاق.
 - حق زن در برخورداری از معاشرت به شیوه نیکو و پسندیده.
 - حق زن در دریافت مهریه خویش به طور کامل.
 همچنان قابل دقت و تذکر است که در این آیه متبرکه یکبار دیگر برای زوج تاکید و یاد آوری بعمل آمده است که: نباید عواطف انسانی در باره شریکی زندگی خویش که یک وقتی با هم در الفت و محبت مانند یک روح و جان زندگی میگردید، چگونه حاضر میشود برای منفعت مادی، و برای مسترد ساختن دوباره مال داده شده بنام مهر مانند دشمن با یگ دیگر راه های دشمنانه را در پیش می گیرد، در حالیکه با محبت با یک دیگر در آمیزش بودید: طوریکه در آیه مبارکه خواندیم: « وکیف تأخذونه وقد أفضی بعضکم الی بعض». و به تعقیب آن می فرماید: «واخذن منکم میثاقا غلیظا» (همسران شما پیمان محکمی به هنگام عقد ازدواج از شما گرفته اند). چطور حاضر میشود که تعهد نامه مقدس و محکم را نادیده می گیرید و اقدام به پیمان شکنی آشکار می کنید؟). قابل توجه و دقت است که احترام و نگهداشت عهد و پیمان و لزوم عمل و رفتار به آن ریشه فطری دارد. هر انسانی لزوم عمل به پیمان را در اولین مدرسه تربیت، یعنی فطرت و سرشت انسانی می آموزد و از آن الهام می گیرد.
 اطفال در آغاز زندگی، با سرشت پاک خود، عمل به پیمان را لازم می دانند. پیمان شکنی را بد می شمارند.

به خاطر فطری بودن این اصل در جامعه انسانی، نقض عهد و پیمان شکنی از رذایل اخلاقی شمرده می شود و ضربات شکننده و جبران ناپذیری بر شخصیت و انسانیت فرد، وارد می سازد و در صحنه های سیاسی، هیچ چیز رسواتر از پیمان شکنی نیست. تنها ملتی عزیز است که به تعهدات خود عمل کنند و آنها را محترم بشمارند.
 قرآن مجید، دستور می دهد تا به عهد و پیمان خود پیوسته وفادار باشیم و بدانیم که در برابر خدا مسئولیم. همو می فرماید: «و بَعَثَ اللَّهُ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.» (سوره انعام: 152) به عهد الهی وفا کنید. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده است تا متذکر شوید.
 و نیز می فرماید: «و أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا.» (سوره اسراء: 34) (به پیمان های خود وفادار باشید زیرا از پیمان ها سؤال خواهد شد).

مبحث تحریم ازدواج با محارم!

خوانندگان محترم!

در بدایت آیات متبرکه که این سوره بحث از ازدواج دختران یتیم و به شرط عدالت و پرداخت مصارف و مخارج و بحث از تعدد زوجات (چندهمسری) و رفتار نیکو با آنان بعمل آمد و به مردانی که مهریه ی زنان را ظالمانه می خورند، هشدار داد.
 اینک در آیات (22 الی 23) نیز از زنانی بحث بعمل می آورد که به سبب خویشاوندی نسبی و سبی و شیرخوارگی، ازدواج با آنان جایز نیست. هکذا حدیث شریف، بصورت مطلق جمع بین زن و عمه و زن خاله را نیز حرام کرده است؛ که حکمتهایش بر اهل خرد، پوشیده نیست.

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿٢٢﴾

و با زنانی ازدواج نکنید که پدران تان با آنها نکاح کرده بودند، مگر آنچه در گذشته (قبل از نزول این آیت) رخ داده است، بی‌گمان این کار، بی‌حیائی و عمل ناشایست و منفور و راه بد است. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سلف»: گذشته است، در پیش بوده است. «فاحشه»: کار زشت و ناپسند. «مقتاً»: دشمنی، خشم شدید، نفرت انگیز.

قاعده مفیده:

علماء قاعده ای شرعی استنباط کرده اند که: «العقد علی البنات یحرم الامهات و الدخول بالامهات یحرم البنات»: عقد کردن دختران، ازدواج با مادرانشان را حرام می کند و همبستر شدن با مادران، ازدواج با دختران را حرام می گرداند. حلال ابنائکم: جمع حلیله، زنان پسرانتان، عروس. حلیله: همسر، الذین من اصلا بکم: پسرانی که از پشت شما هستند، پسران صلبی (واقعی) نه پسر خوانده ها.

تفسیر:

مفسران در شأن نزول آیه مبارکه می نویسند که: در جاهلیت رایج بود که چون پدران می‌مردند، فرزندان که از غیر زنانشان بودند، زنان پدرانشان را به نکاح خویش درمی‌آوردند، پس این آیه مبارکه نازل شد.

«وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ»: با همسران پدران تان بعد از مرگشان ازدواج نکنید مگر آنچه در جاهلیت گذشته است که حق تعالی آن را عفو نموده چون قبول اسلام گناهی را که پیش از آن واقع شده را محو و نابود می‌کند. به جهت رعایت کرامت و احترام و بزرگداشت پدران تان. این جمله مفید نهی از آن عادت زشت جاهلیت است.

« إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ مَقْتًا »: یعنی عقد آنها در غایت درجه ی زشتی و شناخت است، و به آخرین درجه ی زشتی و ناخوشایندی رسیده است؛ زیرا چگونه شایسته ی انسان است که بعد از فوت پدر با همسر او ازدواج و نزدیکی کند، در حالی که همانند مادرش است؟ «وَسَاءَ سَبِيلًا (22)»: یعنی چنان نکاحی زشت و ناپاک است.

در جاهلیت چنان مروج بود که: هرگاه پدر کسی وفات می‌نمود او از دیگران به همسر پدر خویش (همسری که غیر از مادرش است) سزوارتر بود طوری که اگر می‌خواست آن را به نکاح خود می‌گرفت و یا اگر تمایل داشت او را به دیگری به نکاح می‌داد و مهرش را مالک می‌شد.

در جاهلیت، نکاح پسر با زن پدر را چنانچه پدر می‌مرد یا زن خود را طلاق می‌داد، نکاح «مقت» یعنی نکاح مبغوض و منفور می‌نامیدند، و اولادی را که از آن پدید می‌آمدند «مقتی» می‌گفتند، این نوع عمل از نظر صاحبان عقل و خرد، سخت منفور و ناپسند و بدترین رسم و روش است. تعبیر (آباء: پدران)، به اجماع علما؛ اجداد (پدر بزرگها) را نیز در بر می‌گیرد.

یادداشت:

حکمی که درباره منکوحه پدر است، منکوحه جدّ پدري و مادری نیز در آن داخل می‌باشد؛

اگرچه آنها چندین پدر پیش گذشته باشند.

در تفهیم القرآن در ذیل تفسیر این آیه مبارکه آمده است: این کار طبق قوانین اسلام جرم محسوب شده و قابل تعقیب عدلی است. روایاتی در ابو داود، نسایی و مسند احمد مبنی بر این وجود دارد که پیامبر صلی الله علیه و سلم کسانی را که مرتکب چنین اعمالی شده اند محکوم به مرگ و مصادره ی اموال کرده است.

روایتی که ابن ماجه از ابن عباس (رض) در این باره نقل کرده از آن چنین بر می آید که رسول الله صلی الله علیه و سلم در این باب این قاعده ی کلی را ارشاد فرموده بود که «من وقع علی ذات محرم فاقتلوه»: «هر کس با محرمی مرتکب زنا شد، او را بکشید.» فقها در این باره اختلاف نظر دارند. امام أحمد (رح) نظرش همین است که چنین شخصی باید کشته شود و حتی دارایی اش هم ضبط گردد. رأی امام صاحب أبوحنیفه، امام مالک و امام شافعی این است که اگر کسی با یکی از محارم مرتکب زنا شده باشد حد زنا بر او جاری می شود و اگر ازدواج بکند مجازاتی عبرت انگیز داده شود. (بنقل از تفهیم القرآن).

شأن نزول آیه مبارکه:

وقتی «ابو القیس بن اسلت» که یکی از أنصار بود وفات یافت، پسرش، قیس از زن پدر خویش خواستگاری کرد، زن گفت: من تو را فرزند خود می دانم (الكشاف 379/1)، ولی پیش پیامبر صلی الله علیه و سلم می روم و با او مشورت می کنم. نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و موضوع را بیان کرد، آنگاه الله متعال آیه ی «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ...» را نازل کرد. (تفسیر قرطبی 104/5).

270- ابن ابوحاتم، فریابی و طبرانی از عدی بن ثابت از مردی از انصار روایت کرده اند: ابوقیس بن اسلت که از مردان نیکوکار و شایسته انصار بود از دنیا رفت و پسرش قیس از همسرش خواستگاری کرد. زن گفت: تو از شایستگان قوم و قبیله ات هستی و من تو را همچون پسر خودم می دانم. پس زن خدمت سرور کائنات آمد و جریان را به عرض رساند. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: به خانه خویش برگرد. پس آیه «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ» نازل شد.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخْوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمُ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٢٣﴾

[نکاح] مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه هایتان و خاله هایتان و دختران برادر و دختران خواهر و آن مادرانتان که شما را شیر داده اند، و خواهران رضاعیتان و مادران زنانتان و آن دختران همسرانتان که در کنار شما پرورش یافته اند، از آن زنانتان که با آنها آمیزش جنسی کرده اید (و اگر با آنها آمیزش جنسی نکرده باشید، گناهی بر شما نیست) و همسران آن پسرانتان که از صلب خودتان هستند و آنکه بین دو خواهر جمع کنید، بر شما حرام گردیده است. مگر آنچه گذشته است، که خداوند آمرزنده مهربان است. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَرْضَعْنَكُمْ»: شما را شیر داده اند. «رَبَائِبِكُمْ»: جمع ربیبه، دختران همسرانتان از

شوهرانی دیگر. ربائب: پرورش یافتگان. **«اللاتی فی حجورکم»:** دخترانی که در خانه هایتان پرورش یافته اند. غالباً چنین دخترانی همراه مادرانشان در خانه ی شوهر مادرانشان زندگی می کنند. ازدواج شوهر مادر با چنین دختری حرام است، خواه در خانه ی او بزرگ شده باشد یا در هر جایی دیگر، مگر این که مادرش پیش از همبستر شدن از آن شخص جدا شده باشد. **«حجور»:** جمع حجر، دامن، آغوش، مراد از آن پرورش و نگهداری است. **«دَحَلْتُمْ بِهِنَّ»:** با آنان آمیزش کرده اید، همبستر شده اید.

تفسیر:

این آیه؛ آیه تحریم محارم نسبی، محارم رضاعی و محارم به وسیله پیوندهای خویشاوندی (سببی) است، چنان که این عباس (رض) فرمود: «بر شما هفت گروه در نسب و خویشاوندی حرام شده است. سپس این آیه را تلاوت کرد».

«بر شما مادرانتان حرام شده است» یعنی: به نکاح گرفتن آنان. لفظ (مادران)، شامل مادر بزرگان پدري و مادري - هر چند در مرتبه های بالاتر قرار داشته باشند - نیز می شود زیرا همه آنها مادران شخص می باشند. **«و»** بر شما حرام شده است **«دخترانتان»** دختران: شامل دختران فرزندان هم می شود، هر چند در مرتبه های پایین تری قرار داشته باشند (چون نواسه ها و نتیجه ها)، چه آن دختران از پسران شخص باشند و چه از دختران وی.

جمهور فقهاء (أبوحنیفه، مالک و احمدبن حنبل - علیهما جمیعا) نکاح دختر زنا را بر پدر زانی اش که از آب نطفه (منی) وی متولد شده است، بر وی حرام می دانند زیرا او نیز در واقع دختر وی است، هر چند که حرامزاده می باشد. **«و»** بر شما حرام شده است **«خواهرانتان»** خواهران: شامل خواهران اعیانی (پدري و مادري)، خواهران اخیافی (مادري) و خواهران علاتی (پدري)، همه می شود.

«و» بر شما حرام شده است **«عمه هایتان»** عمه: اسم هر زنی است که خواهر پدرتان، یا خواهر یکی از اجدادتان باشد. گاهی عمه از جهت مادر است و آن خواهر پدر مادر می باشد. **«و»** بر شما حرام شده است **«خاله هایتان»** خاله: اسم هر زنی است که خواهر مادرتان، یا خواهر یکی از مادر بزرگ هایتان باشد. گاهی خاله از جهت پدر است و آن خواهر مادر پدر می باشد. **«و»** بر شما حرام شده است **«دختران برادر»** دختر برادر: اسم هر مؤنثی است که برادر شما با او نسبت ولادت مباشر و مستقیم، یا نسبت ولادت بالواسطه ای داشته باشد، هر چند هم در مراتب خود دور باشد. **«و»** بر شما حرام شده است **«دختران خواهر»** دختر خواهر: اسم هر مؤنثی است که خواهر شما با او نسبت ولادت مستقیم یا بالواسطه ای داشته باشد، هر چند در مرتبه خود دور هم باشد.

«و» بر شما حرام شده است **«آن مادران شما که شما را شیر داده اند»** در طول دوره دوساله شیرخوارگی. اما بعد از آن مدت، شیر خوردن از زنی سبب تحریم نمی شود. در احادیث صحیح تعداد شیر خوردن به پنج مرتبه مقید شده است، اما مسئله در بین مذاهب مورد اختلاف است: شافعی ها بر آنند که تحریم به کمتر از پنج بار شیر دادن ثابت نمی شود، اما احناف و مالکی ها بر آنند که شیر خوردن اندک در اثبات تحریم، همچون شیر خوردن بسیار است، هر چند یک قطره بیشتر نباشد. و حنبلی ها بر آنند که کمتر از سه بار شیر دادن حرام نمی گرداند. **«و»** بر شما حرام شده است **«خواهران رضاعی شما»** خواهر رضاعی: دختری است که طفلی با او از پستان یک زن شیر خورده باشد. بنابراین،

خدای لا شیرخوارگی را به منزله نسب قرار داد و زن شیردهنده را مادر «شیرخوار» نامید، از این رو، شوهر شیردهنده؛ پدر رضاعی وی است و پدر و مادر او؛ پدر بزرگ و مادر بزرگ وی و خواهر او؛ عمه وی و هر فرزندی که برای شوهر زن شیردهنده متولد گردد، هر چند از غیر آن زن شیرده باشد - چه قبل از شیر خوردن او متولد شده باشد و چه بعد از آن - همه برادران و خواهران وی هستند و مادر زن شیرده، مادر بزرگ وی است و خواهرش خاله وی و هر آن کسی که برای آن زن از همین شوهر به دنیا آید، برادران و خواهران پدری و مادری وی هستند و هر آن کسی که برای زن شیرده از غیر آن شوهر متولد شود؛ حکم برادران و خواهران مادری وی را دارند.

«و» بر شما حرام شده است «مادران زنانتان» که عبارتند از: خشو که مادر زن است و مادر بزرگ‌های او، که به مجرد عقد نکاح دختر، بر شوهر حرام می‌شوند «و» بر شما حرام شده است «دختران زنانتان» یعنی: دختراندر هایتان «که در کنار شما پرورش یافته‌اند - از بطن آن زنانتان که با آنان همبستر شده‌اید» ربیبه: دختری است که تحت رعایت و سرپرستی ناپدری (شوهر مادر) تربیت می‌شود. البته تربیت و پرورش دختراندر - بنا بر قول جمهور - در تحریم وی معتبر نیست زیرا دختر زن هنگامی که شوهر با مادرش آمیزش جنسی (مقاربت) کند، بر وی حرام می‌شود، ولو این که آن دختر در خانه ناپدری خویش تربیت هم نشده باشد، لذا قید تربیت و پرورش در اینجا، بنا بر غالب عرف بیان شده و لذا آن را در اصل تحریم، هیچ دخلی نیست «پس اگر با آنها همبستر نشده‌اید، بر شما گناهی نیست» یعنی: در نکاح دختراندرانتان بر شما گناهی نیست، اگر قبل از همبستر شدن با مادرانشان از آنها جدا شده باشید.

علما از همین آیه این قاعده شرعی را استنباط کرده‌اند که: «مادران را نکاح دختران، و دختران را مقاربت با مادران حرام می‌گرداند». اما در سایر محرمات سببی که عبارتند از: زن پدر، زن پسر و مادر زن، باید گفت که به مجرد عقد نکاح مرد با زن، این گروه بر وی حرام می‌شوند، حتی اگر هم با زن خویش آمیزش جنسی نکرده باشد.

«و» بر شما حرام شده است «زنان پسرانتان» یعنی: زنان پسرانتان به مجرد عقد نکاح پسرانتان با آنان، بر شما حرام می‌شوند، هر چند که فرزندان آنان با آنان مقاربت هم نکرده باشند، اما مشروط بر اینکه این فرزندان، فرزندان باشند: «که از پشت شما باشند» یعنی: پسر خوانده‌های شما نباشند، پس زنان پسر خوانده‌های شما که از پشت غیر شما هستند، بر شما حرام نیستند، بر خلاف آنچه که در جاهلیت مرسوم بود.

«و» بر شما حرام شده است «این که جمع کنید میان دو خواهر» یعنی: ازدواج با خواهرزنتان پیش از آن که از وی با طلاق‌دادن یا مرگش جدا شوید، بر شما حرام شده است. همچنین جمع نمودن میان زن و عمه وی، یا میان زن و خاله وی، یا میان زن و دختر برادر یا دختر خواهر وی حرام است. البته قاعده کلی در این مورد این است: هر آن دو زن دارای قرابتی که اگر یکی از آنها را مذکر فرض کنیم؛ نکاح آن دیگری برایش حرام باشد، جمع کردن میان آنها در نکاح حرام است و این حرمت تا آن گاه باقی می‌ماند که یکی از آن دو در عقد مرد باشد. «مگر آنچه گذشته است» یعنی: خداوند متعال بر آنچه که از این نکاح‌های حرام قبل از نزول تحریم گذشته باشد، شما را مؤاخذه نمی‌کند. همچنین مسلمین اجماع دارند بر این که معنای فرموده حق تعالی: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ

أُمَّهَاتِكُمْ...» تا آخر آیه، این است که عمل جنسی با این گروه، چه از طریق نکاح و چه از طریق ملک یمین (تملک از طریق بردگی) حرام است و هردو حرمت باهم برابر است و این حرمت در هردو گروه ساری و جاری است.

پس آیه کریمه بر تحریم هفت کس از نسب دلالت می‌کند که عبارتند از:

مادر و مادر بزرگ‌ها، هرچند که در مرتبه‌های بالاتر قرار داشته باشند.
دختر و دختران فرزندان، هرچند که در مرتبه‌های پایین‌تر قرار داشته باشند.
خواهر،
عمه،
خاله،

دختر برادر،

دختر خواهر،

چنانکه آیه کریمه بر تحریم شش کس از غیر نسب نیز دلالت دارد، که عبارتند از:
مادر رضاعی.

خواهر رضاعی و مانند آن است تمام اصول و فروع زن شیرده.

دختران زنانی که با مادرانشان مقاربت انجام گرفته است.

زنان پسران.

جمع کردن میان دو خواهر، یا میان زن و عمه وی، یا میان زن و خاله وی، یا میان زن و دختر برادر و دختر خواهر وی. (تفصیل احکام محرمات را میتوانید در کتب فقه مطالعه فرمایید.)

«بی‌گمان خداوند آمرزنده است» و آنچه را قبل از ابلاغ این تحریم‌ها گذشته است، بر شما می‌آمرزد «مهربان است» بر شما زیرا فقط کسانی را بر شما حرام ساخته که تحریم آنها رحمتی برای شماست و در تحریم آنها حکمت‌های بالغه‌ای وجود دارد که در دنیا و آخرت خویش از آنها مستفید و بهره‌مند می‌شوید.

شان نزول آیه 23:

273- ابن جریر از ابن جریج روایت کرده است: از عطاء پرسیدم وَحَلَالِیْلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ [در باره چه کسی نازل شده است؟] گفت: ما به یکدیگر می‌گفتیم: در مورد رسول الله نازل شده است. چون رسول الله با زینب همسر زید [بعد از طلاق] ازدواج کرد، مشرکان راجع به این ازدواج پاره‌سرایبی کردند. پس «وَحَلَالِیْلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ» سوره النساء آیه 23 و «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ» سوره احزاب آیه 40 و «وَمَا جَعَلْ أَدْعِيَاكُمْ ابْنًا كَمَا» (سوره احزاب آیه 4) نازل شده است. (طبری 4942 از ابن جریج روایت کرده است.)

پایان جزء چهارم

خوانندگان گرامی!

در آیه (24) موضوعات احکام ازدواج به بحث گرفته میشود.

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ

أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيْمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٢٤﴾

و [ازدواج با] زنان شوهردار [بر شما حرام شده است] به استثنای کنیزهای که مالک آنها شده اید، این فریضه الهی است که بر شما لازم شده است، و برای شما غیر این محرمات حلال است (به شرطی) که به مال‌های خویش طلب نکاح کنید به قصد پاکی، نه به قصد شهوت رانی و زنا، پس آنچه از زنان نفع گرفته اید (بوسیله آمیزش جنسی) پس مهر‌هایشان را مطابق آنچه (از جانب الله) مقرر شده است بدهید، و بر شما در آنچه با یکدیگر بعد از مهر مقرر توافق نموده اید، گناهی نیست، (چون) یقیناً خدا همواره دانا و حکیم است.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«المحصنات» (حصن): جمع محصنه، زنان شوهر دار. ازدواج اینها برای شما حرام است؛ چون در حمایت شوهران خود هستند. (قابل ذکر است که (محصنات) در قرآن کریم به سه معنی به‌کار رفته است: زنان شوهردار - نظیر همین آیه. زنان پاکدامن «نور/4». زنان آزاد (آیه بعدی).

«مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: ایمان، جمع یمین، دستان راست، آن دستان شما که مالک آن شده، بردگان شما که هیچ‌گاه، طبق قانون خدا نبوده، بلکه ساخته و پرداخته‌ی دست انسان بوده و نباید به دین خدا نسبت داده شود، زنانی که در جنگ با کافران اسیرشان می‌کردند؛ به سبب اسارت، عقد نکاح شوهرانشان لغو می‌گردد و پس از پاک شدن رحمشان برابر دستور شرع - همخوابگی با آنان مباح بود. و اگر زنی با شوهرش اسیر می‌شد، ازدواجش برای کسی جایز نبود و در تحت نکاح شوهرش باقی می‌ماند. «كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»: فریضه‌ی الهی است که بر شما مقرر گشته. «أَنْ تَبْتَغُوا»: تا زنان دیگر را بخواهید. «بِأَمْوَالِكُمْ»: با مهریه. «أَمْوَالٌ»: مهر. «مُحْصِنِينَ»: جویندگان آبرومندی و پاکدامنی. «غَيْرِ مُسَافِحِينَ»: خودداری کنندگان از زنا و ناپاکی. «مُسَافِحٌ» (سَفْح): زناکار، ناپاک. «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ»: زنانی که از آنان کام بر گرفته اید. «أَجُورَهُنَّ مَهْرَهُنَّ»: مهریه‌ها. مهر در برابر کام بر گرفتن مباح است. (فرقان)

تفسیر:

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: «و زنان شوهردار بر شما حرام شده است» پس زن شوهردار برای غیر شوهر خویش حلال نیست، مگر اینکه از شوهر خویش جدا گردد و عده او سپری شود، «إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: «به استثنای زنانی که مالک آنان شده‌اید» یعنی: کنیزانی را که به ملک یمین از دارحرب اسیر کرده‌اید - هر چند که در دارحرب شوهر هم داشته باشند و شوهرانشان در دارحرب باشند - بر شما حلالند، اما اگر مردی کنیز شوهرداری را خریداری کرد، کامجویی جنسی از آن کنیز برایش حلال نیست، مگر اینکه شوهرش از وی جدا گردد.

بعد از آن که حق تعالی محرمات نسبی و سببی را معرفی کرد، می‌فرماید: «كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» «این فریضه الهی است که بر شما مقرر شده است» یعنی: این حکمی است لازمی که تغییر دادن آن بر کسی روا نیست، پس، از حدود مقرر وی بیرون نروید و به شریعت وی پایبند باشید، «وَأَحَلَّ لَكُمْ مَّا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ»: «و بر شما سوای این محرمات» که در این آیات ذکر شد «حلال است، که

طلب نکاح کنید به اموال خویش یعنی: بر شما حلال است که با دادن مهریه از اموال حلال خویش، ازدواج با زنان یا کنیزانی را طلب کنید که خداوند آنها را بر شما حلال گردانیده است و مبادا با اموال خویش حرام را طلب کنید.

ذکر «بِأَمْوَالِكُمْ» «اموال» در این مقام، دلیل بر آن است که نکاح جز به مهر صحت پیدا نمی‌کند و هر چند در هنگام عقد از مهر نام برده نشود، مهر واجب می‌گردد. بلی! طلب نکاح کنید به اموال خویش «**عفت طلب‌کنان**» از آلوده شدن به زنا «**نه شهوت‌رانان**» یعنی: نه زناکنندگان. احسان: عفت‌طلبی و نگهداشت نفس از فروافتادن در حرام است. مسافح: از سفح است، سفح عبارت است از: ریختن آب منی در غیر جایگاه صحیح آن، که همانا فرج حلال زن باشد. یعنی: طلب نکاح شما با امواتان باید در حلال باشد، نه در زناکاری و حرام

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» : «**پس کسی از زنان که از او بهره گرفتید**» یعنی: با جماع و آمیزش جنسی به وسیله نکاح شرعی، از او برخوردار شدید «فَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» «**پس مهرشان را**» که بر آن با هم به توافق رسیده بودید «**به عنوان فریضه‌ای به آنان بدهید**» یعنی: مهر برای زنان از جانب خدای متعال مقرر شده است. بعضی گفته‌اند: مراد آیه‌کریمه، زنانی هستند که از آنان با نکاح متعه بهره گرفته می‌شود. یادآور می‌شویم که نکاح متعه در صدر اسلام مشروع بود و سپس منسوخ شد. چنان‌که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از علی (رض) آمده است که فرمود: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز خیبر از نکاح متعه و از خوردن گوشت خران اهلی، نهی کردند».

همچنان از امام جعفر صادق (رح) که از جمله ائمه اهل بیت است درباره متعه سوال شد ایشان گفتند که متعه خود زناست.

نکته دیگری که دلالت بر این امر دارد این است که خداوند متعال بعد از اینکه محرمات را ذکر نموده در پی آن زن‌هایی را یاد آور شد که نکاح آنها مجاز است البته به شرط اینکه این نکاح دوامدار و مستمر باشد و مهریه زن نیز پرداخت گردد. «وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ» «**و بر شما در آنچه که با یکدیگر بعد از مهر مقرر به توافق رسیدید گناهی نیست**» یعنی: اگر شما زنان و شوهران بعد از مقرر کردن مهر، با رضایت یکدیگر مهر را زیاد یا کم کنید، باکی بر شما نیست، چه زن حاضر شود که از مقدار مهر خویش کم نماید، یا کل آن را به شوهر خویش ببخشد و چه شوهر تصمیم بگیرد که بر مقدار مهر زن بیفزاید و یا هرگونه تصمیمی که درباره ادامه، یا از هم‌گسستن زندگی زناشویی خویش بگیرید، «فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا»: اگر به طیب نفس چیزی را بخشیدند، گوارا و به سلامت آن را بخورید.

مفسر ابن کثیر فرموده است: یعنی اگر مهری برایش تعیین کردی، و شما را از آن تبرئه نمود یا از مقداری از آن صرف‌نظر کرد، نه بر تو گناهی مقرر است و نه بر او. «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (24)»:

احکامی که در آیه به آن اشاره شد، احکامی است که متضمن خیر و سعادت افراد بشر است زیرا خدای تعالی به مصالح بندگان خویش آگاه است و در آنچه به عنوان شریعت مقرر داشته حکمت دارد.

چند یادداشت کوتاه:

زنانی که در میدان جنگ اسیر می شوند، اگر شوهرانشان همراه آنان اسیر نگردند و در سرزمین خود (دارالحرب) بمانند؛ عقدشان فسخ می شود و پس از سپری کردن دوره ی قاعدگی، آن کس که او را در جنگ اسیر کرده، می تواند او را به عقد خود در آورد. مفسران می گویند: هدف از «احسان» در آیه، نگهداری کردن زن و شوهر از یکدیگر در طول زندگی است که مبادا به زشتکاری نزدیک شوند و پای از حریم خانواده ی خود فراتر نهند. [مؤمنون ۵۶]. هدف تنها کام برگرفتن و شهوترانی (سفح) نیست که مدت کوتاهی لذت ببرند. لذت جنسی، اساس زندگی دنیای انسانها به شمار نخواهد آمد، بلکه وسیله ای است که فطرت، آن را در مرد و زن سرشته تا به دور هم جمع شوند و پیوند استوار و صمیمی را برقرار کنند و هر یک از زن مرد وظیفه ی خود را به خوبی پیگیرد. اگر چنین نباشد عقد نکاح و پیوند زناشویی باطل است و از هم گسسته می شود. احسان؛ یعنی، حفظ و صیانت از پلیدیها و شهوترانیها و دوری از زنا به خاطر استمرار و بقای نسل، رعایت مهریه و سایر حقوق زن، توارث فی مابین و برپایی کانون گرم زندگی تا دم مرگ و این که وجود ولی نکاح و دو نفر شاهد دادگر در مجلس عقد، از شروط قطعی نکاح شرعی است.

یادداشت:

متعه، نه نکاح است؛ چون دستورات ازدواج قرآنی بر آن صدق نمی کند و نه ملک یمین؛ چون آن زنان به تراج رفته، اسیر جنگی نیستند؛ بلکه اسیر شهوات... هستند (!) و با دقت در مرجع ضمیر، اشتباه بودن این برداشت نادرست، روشن است. و با توجه به حرمت خانواده و اهمیت دین به آن، و اینکه خانواده ی سالم سنگ بنای جامعه ی اسلامی است، تلاش بعضی ها از سر «ابوالهوسی»، برای ترویج فرهنگ جاهلی - آنهم با نام دین، و با فهم نادرست و برداشت غلط از این آیه - در حقیقت، در جهت تضعیف استحکام و سلامت خانواده است. و به نام دین و برای تأمین خواسته های نفس زیاده طلب هزاران سؤال بی جواب را برای دیگران، باقی می گذارند.

استدلال به ازدواج موقت خطاء است !

(شیعه‌ی) امامیه به این متبرکه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً»: (دلیلی بر مشروعیت ازدواج موقت بعمل می آورند. زیرا در آیه متبرکه آمده است «فَأْتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» و نفرموده است: «مهورهن: یعنی مهریه آنها». بدین اساس استدلال می نمایند که چون لفظ مهر نیامده و اجور آمده از این بابت در حکم ازدواج موقت می باشد.

خدمت این عده از مفسرین که استدلال به نکاح متعه میکنند باید گفت: ازدواج از امور بزرگ و حساس در زندگی، دین و دانش انسان مسلمان است؛ زیرا آن از بارزترین ویژگی‌های انسان مسلمان محسوب می‌شود: آبرو و نسل او. همانا این امر (ازدواج) به عورت و ناموس زنان مؤمن (باکره) تعلق دارد، نه به بازیچه و کالایی که در بازار تجارت عرضه شده باشد. (از محمد صدر درباره ازدواج موقت سؤال شد؟ پس پاسخ داد: مسأله (173) این از ضروریات مذهب است و کسی که آن را انکار کند، از مذهب تشیع به مذهب تسنن یا به ملت (مذهب) دیگری خارج شده است و به چیزی غیر از آنچه که خدا در کتاب ارجمندش آورده است، گراییده است. (مسائل و ردود / جزوء چهارم صفحه

41). پس در حکم بین ازدواج موقت و شیعه امامیه تساوی برقرار است. (

خداوند متعال ما را از دنباله‌ی متشابه در چنین مواردی نهی کرده است. پس فرمود: « فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ »: یعنی همانا ما نیاز داریم به این‌که کلمه‌ی (استمتعتم) را فقط بر ازدواج موقت اطلاق نماییم و همچنین نیاز داریم به این‌که اطلاق لفظ «أجور» به جای مهریه صحیح نباشد؛ پس با توجه به این‌که اثری از این دو امر وجود ندارد، استدلال به این آیه بیهوده می‌باشد.

اما فرموده‌ی پروردگارتان « فَأَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ » به معنای مهریه‌ی آنان است، چنانچه خداوند متعال در خطاب به پیامبرش صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ » (احزاب / 50) (منظور همان مهریه است) و ممکن نیست که غیر از این گفته شده باشد، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم به این ازدواج (یعنی به ازدواج موقت) اقدام نکرده است.

و قرآن کلمه‌ی «اجور» را به کار برده است و هرگز کلمه‌ی مهوَر (مهریه) را به کار نبرده است؛ چنانچه خداوند سبحان فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَأَمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَأَنَّهُمْ مَا أَنفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ » (ممتحنه / 10)

« ای مؤمنان! هنگامی که زنان مؤمن به سوی شما مهاجرت کردند، ایشان را بیازمائید - خداوند از ایمان آنان آگاه‌تر است (تا شما) - هرگاه ایشان را مؤمن یافتید، آنان را به سوی کافران برنگردانید. این زنان برای آن مردان، و آن مردان برای این زنان حلال نیستند. آنچه را که همسران ایشان (به عنوان مهریه) خرج کرده‌اند، بدانان مسترد دارید. گناهی بر شما نخواهد بود اگر چنین زنانی را به ازدواج خود درآورید و مهریه ایشان را بپردازید.»

و گفته است: « وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ » (مائده آیه: 5)

«و (ازدواج با) زنان پاکدامن مؤمن، و زنان پاکدامن اهل کتاب پیش از شما، حلال است، هرگاه که مهریه آنان را بپردازید و قصد ازدواج داشته باشید و منظورتان زناکاری یا انتخاب دوست نباشد.»

و گفته است: « فَأَنكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَأَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ » (نساء آیه: 25)

«لذا با اجازه صاحبان آنان با ایشان ازدواج کرده و مهریه ایشان را زیبا و پسندیده و برابر عرف و عادت (به تمام و کمال) بپردازید. کنیزانی را برگزینید که با عفت و پاکدامن باشند و برای خود دوستانی (نامشروع) برنگزینند.»

چه چیزی کلمه‌ی (اجور) در آیه‌ی مذکور را به ازدواج (صیغه) تخصیص داده و به عنوان دلیلی بر آن قرار داده است، با وجود این‌که لفظ از مختصات آن نیست، و این به سبب ذکر آن در آیاتی است که آن‌ها را بیان کردیم، که به ازدواج صیغه مربوط نمی‌شود، بلکه یا به ازدواج دائمی و یا به ازدواج با کنیزان (مربوط می‌شود)؟!!

اجور در اینجا یعنی مهریه چون در عقد ازدواج در مقابل استمتاع از زن اجری قرار داده می‌شود تا زن از آن بهره ببرد الله متعال می‌فرماید: « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ

أَزْوَاجَكِ اللَّاتِي أَتَيْتَ أَجُورَهُنَّ» (احزاب آیه: 50) «ای پیامبر ما همسرانی را که مهریه‌شان را پرداخت کرده‌ای برایت حلال کردیم».

شیخ الطائفه طوسی کسانی را که می‌گویند منظور از اجور ازدواج متعه است سفیه می‌داند و می‌گوید: «بعضی از اصحاب ما گفته‌اند مراد از آیه ازدواج متعه است چون به مهریه اجر نمی‌گویند بلکه صدقه و نحله گفته می‌شود. اما این قول ضعیف است چون خداوند مهریه را اجر نامیده است و می‌فرماید: «فَأَنْكِحُوهُنَّ بِأَدْنِ أَهْلِهِنَّ وَأَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ» (النساء: 25). «آنها را با اجازه صاحبان آنان تزویج نمایید، و مهرشان را به خودشان بدهید».

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ» (المائده: 5). «و زنان پاکدامن از اهل کتاب، حلالند؛ هنگامی که مهر آنها را بپردازید». «مسیره التبیان» (166/3)

شریف مرتضی یکی از بزرگان شیعه و مشهورترین آنها در کتابش «الانتصار» می‌گوید: برخی از اصحاب ما استدلال کرده‌اند که لفظ «استمتع» دال بر ازدواج موقت است نه ازدواج دائم، چون خداوند مالی را که به زن داده می‌شود اجر نامیده است در صورتی که خداوند مهریه ازدواج دائم را به این اسم بیان نکرده است بلکه به اسم نحلّه، صداق و فریضه آن را نام برده است. اما این استدلال مورد اعتماد نیست چون مهریه ازدواج دائم را نیز اجر نامیده است.

«وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ»: (ممتحنه آیه: 10) «و گناهی بر شما نیست که با آنها ازدواج کنید هرگاه مهرشان را به آنان بدهید». «الانتصار» شریف مرتضی (صفحه 113).

بنابراین استدلال به این آیه برای ازدواج موقت درست نیست چون استدلال به متشابه است. و سیاق آیه از چند وجه آنرا ردّ می‌کند این آیات تنها دو نوع نکاح را نام برده‌اند نکاح دائم و ملک یمین که از نکاح دائم به لفظ استمتاع تعبیر شده است ولی اگر منظور از استمتاع نکاح متعه باشد این بدان معنی است که در این آیات ازدواج دائم ذکر نشده است. و این غیر معقول است پس باید لفظ را بر ازدواج دائم حمل کنیم نه چیز دیگر.

در آیه ابتدا نکاح مشکل و بعد نکاح آسان را بیان کرده است: «وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» (النساء: 25). «و آنها که توانایی ازدواج با زنان (آزاد) پاکدامن باایمان را ندارند، می‌توانند با زنان پاکدامن از بردگان باایمانی که در اختیار دارید ازدواج کنند».

و مشکلتر از نکاح جاریه تنها ازدواج دائم است ولی نکاح متعه آسانترین انواع نکاح است پس مقصود آیه نکاح متعه نیست.

خداوند شروط نکاح را در این آیه بیان کرده است: «أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ»: (النساء: 24). «برای شما حلال است که با اموال خود، آنان را اختیار کنید؛ در حالی که پاکدامن باشید و از زنا، خودداری نمایید».

غیر مسافحین یعنی زناکار نباشید. ولی مقصود از نکاح متعه تنها ریختن منی و ارضاء شهوت است و در آن احسان و پاکدامنی و حفظ جسم و نفس زن یا مرد نیست و برآستی این نص صریحی در رد ازدواج موقت است زیرا به اتفاق علماء در ازدواج موقت پاکدامنی و احسان وجود ندارد.

استدلال به قرآن برای مشروعیت ازدواج موقت جائز نیست زیرا تنها جایی از قرآن که در این زمینه به آن استناد می‌شود لفظ متشابه بوده و دلالت آن قطعی نیست. و لذا دلالت آیه ی 24 سوره ی نساء نیز بر ازدواج موقت نبوده تا بگوییم بر طبق روایات واهی حکم آن نسخ شده باشد!

حلال کردن فروج در اسلام جداً مسئله مهمی است، تساهل در آن هرگز جائز نبوده و دلایل متشابه را بر نمی‌تابد. در قرآن حتی یک نص صریح دالّ بر مشروعیت نکاح موقت وجود ندارد، پس ادعای مشروعیت آن باطل است زیرا پیروی از متشابهات است.

شان نزول آیه 24:

274- مسلم، ابوداود، ترمذی و نسائی از ابوسعید خدری (روایت کرده اند: در جنگ اوطاس عده‌ای از زنان شوهردار به اسارت ما درآمدند و چون شوهر داشتند از همبستر شدن با آنها خودداری کردیم، و در این باره از پیامبر پرسیدیم. آنگاه خدای بزرگ « وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأَجَلٌ لَكُمْ مَّا وَرَاءَ ذَلِكَُمْ... » را نازل کرد. کلام ربانی گویای این نکته است: ازدواج و آمیزش جنسی با زنان شوهردار حرام است، مگر زنانی که خدا غنیمت مسلمانان ساخته است. پس به این ترتیب آمیزش جنسی با آنها را حلال شمردیم. (صحیح است، مسلم 1456، ابوداود 2155، ترمذی 1132، نسائی 6 / 110).

275- طبرانی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: هنگامی که خدای متعال سپاه اسلام را در چنین فاتح و پیروز گرداند، مسلمانان عده‌ای از زنان شوهردار اهل کتاب را به اسارت گرفتند. هرگاه مسلمانی اراده آمیزش جنسی با یکی از آنها را می‌کرد زن مورد نظر می‌گفت: من شوهردارم. پس در باره از رسول الله پرسیدند و در آن روز خدا (آیه وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ... را نازل کرد. (نسائی در «تفسیر» 118 و طبرانی 12637 روایت کرده اند، اسناد آن حسن است، اما به اسارت‌افتادن زن‌های اهل کتاب در آن زمان غریب است و مشهور است که اهالی ثقیف مشرک و بت‌پرست بودند.)

276- ابن جریر از معتمر بن سلیمان از پدرش روایت کرده است: حضرمی می‌گفت: مردانی بودند که هنگام عقد برای همسران خود مهر تعیین می‌کردند، اما با گذشت روزگار به تنگدستی گرفتار می‌شدند. [و دیگر توان پرداخت مهر معین را نداشتند] به این سبب «وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ» نازل شد. (طبری 9046 به قسم مرسل از معتمر روایت کرده است.)

خوانندگان محترم!

در آیه متبرکه (25) در باره شرایط ازدواج با کنیزان، مجازات آنان در صورت دست زدن به کارهای زشت، این آیه مکمل و پیرو آیه ی پیشین است. آیه ی پیشین، ازدواج با زنان بیگانه ی دارای شوهر را تبیین نمود. این آیه، حکم ازدواج با کنیزان و سزای گناهشان را بیان می‌فرماید و این که کدام یک از آنها به همسری برگزیده می‌شد و وقت مناسب این پیوند چه وقت و با چه شیوه ای جایز بوده است؟

«وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضٌ مِنْ بَعْضٍ فَأَنْكِحُوهُنَّ بِأَنْ أَهْلِهِنَّ وَأَتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ

فَإِذَا أَحْصَنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٥﴾

و هر کس از شما که از بابت مالی نمی تواند زنان (آزاد) پاکدامن با ایمان را به ازدواج (خود) درآورد پس با دختران جوانسال با ایمان شما که مالک آنان هستید (ازدواج کند) و خدا به ایمان شما داناتر است (همه) از یکدیگرید پس آنان را با اجازه خانواده شان به همسری (خود) درآورید و مهرشان را به طور پسندیده به آنان بپردازید (به شرط آنکه) پاکدامن باشند نه زناکار و دوست گیران پنهانی نباشند پس چون به ازدواج (شما) درآمدند اگر مرتکب فحشا شدند پس بر آنان نیمی از عذاب (=مجازات) زنان آزاد است این (پیشنهاد زناشویی با کنیزان) برای کسی از شماست که از مرتکب گناه بیم دارد و صبر کردن برای شما بهتر است و خداوند آمرزنده مهربان است (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«طَوَّلًا»: دارا بودن، توانایی، بی نیازی، عطا، بخشش. «المحصنات»: جمع محصنه، در این جا؛ یعنی، زنان آزاد، پاک و پاکدامن. «فتیاتکم»: جمع فتات، دختران تازه رسیده، نوجوانان از میان کنیزان. بعضکم من بعض: همه از یکدیگرید و با آن کیزان در آفرینش یکسان می باشید. «بإذن أهلهن»: با اجازه ی مالکشان، با اجازه ی صاحبانشان. «مُحْصَنَاتٍ»: پاکدامنان، عفیفان. «غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ»: نه زناکاران. «مُتَخَذَاتٍ»: گیرندگان. «أُخْدَانٍ»: جمع خدن، رفیق، دوست پنهانی. «مُتَخَذَاتِ أُخْدَانٍ»: دوست گیران پنهانی برای کار نامشروع و ناصواب. «أَحْصَنَ»: به ازدواج در آورده شدند، به شوهر داده شدند. «فاحشة»: زنا. «الْعَنَتُ»: رنج و مشقت و تلاش، کار طاقت فرسا، در این جا؛ یعنی، زنا، گناه، زنا را «عنت» نام برده؛ چون سبب حد در دنیا و کیفر در آخرت است.

تفسیر:

«وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ»: به هر یک از شما که قدرت و توانایی نداشت با زنان آزاد و با ایمان ازدواج کند، «فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ»: با کنیزی از کنیزان با ایمان ازدواج کند که در مالکیت افراد مؤمن هستند. «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ»: جمله ایست معترضه و نشان می دهد که در ایمان معرفت ظاهری کافی است و خدا به اسرار آگاه است. «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ»: یعنی عموم شما از فرزندان آدم و از یک اصل هستید، بنابراین از ازدواج با آنها (کنیزان) رو گردان نشوید؛ چون بسیاری از کنیزان از زن آزاد بهترند، در این بخش از آیه، خداوند متعال می خواهد مردان را به ازدواج با کنیزان تشویق کند، پس فضل و برتری ایمان معتبر است؛ نه فضل حسب و نسب.

«فَأَنكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ»: با دستور و اجازه ی مالکان و موافقت موالیشان با آنان ازدواج کنید. «وَأَتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»: با طیب خاطر مهر آنها را بپردازید و به عنوان اینکه کنیزند، به آنها اهانت نکنید و حقی را از آنها ضایع نکنید. «مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ» عفیف و پاکدامن بوده نه به زناکاری مشهور باشند. «وَلَا مُتَخَذَاتِ أُخْدَانٍ» و نه آنان که با دوستان مرد خود در خفا مرتکب زنا می شوند.

ابن عباس (رض) فرموده است: خدن عبارت است از دوست زن که در خفا با او زنا می کند، پس الله متعال از تمام الوده شدن ها به گناه چه ظاهری باشد و یا باطن نهی بعمل آورده است. (البحر المحیط 222/3).

« فَإِذَا أَحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ »: اگر به سبب ازدواج محصن شدند و سپس مرتکب زنا شدند، نصف مجازات و عقوبت زناى زنان آزاد بر آنان واجب است. «ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ»: يعنى عقد كنيز براى مردى مباح است كه بترسد مرتكب زنا شود، اما «وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ»: صبر و تحمل و عفت جستن، از نكاح آنها بهتر است، تا فرزندتان برده به دنيا نيايد. در حديث است: (هر كس مى خواهد پاك و پاكيزه خدا را ملاقات كند بايد با زن آزاد ازدواج كند). (ابن ماجه آن را به صورت مرفوع از انس نقل كرده است). «وَأَلَّهَ عَفْوٌ رَحِيمٌ (25)»: دابره ي عفو خدا وسيع و ميدان مهر و رحمتش بيكران است.

ازدواج با كنيزان!

در اين آيه فوق پروردگار با عظمت ما مبحث، شرايط و موضوعات متعلق به ازدواج با كنيزان را بطور دقيق و همه جانبه به بيان گرفته است و مى فرمايد: «ومن لم يستطع منكم طولا ان ينكح المحصنات المؤمنات فمن ما ملكت ايمنكم من فتياتكم المؤمنات»: (آنچه از اشخاصى كه قدرت و توانمدي ازدواج با زنان (آزاد) پاكدامن با ايمان را ندارد مى توانند با كنيزان با ايمان ازدواج نمايند). كه مهر و ساير مخارج آن تقريباً سبكتر و اسانتر است.

يعنى: براى چنين كسى رواست كه كنيز مسلماني را كه در ملك ديگري غير از خود وى است به نكاح گيرد. اما اگر توانايى مالى ازدواج با زن آزادي را داشت، ازدواج با كنيز بر وى حرام است. نكاح كنيز كتابي نيز جايز نيست و اين رأى جمهور فقهاست. اما رأى احناف - كه در ادامه همين آيه ذكر مى شود - بر جايز بودن آن است. در تعقيب اين حكم مى فرمايد: «والله اعلم بايمانكم». (خداوند به ايمان و عقیده شما آگاهتر است).

پس در صورت ضرورت، از ازدواج با كنيزان امتناع نورزيد زيرا چه بسا كه ايمان برخى از آنان، از ايمان برخى از زنان آزاد بهتر باشد. البته اين قيد، به اين امر توجه مى دهد كه بايد ظاهر ايمان آنان را پذيرفت. و از آنجا كه بعضى در مورد ازدواج با كنيزان كراهت داشتند، قرآن مى گويد: شما همه از يك پدر و مادر به وجود آمده ايد «و بعضى از بعض ديگريد» «بعضكم من بعض» بنابراين، شما نبايد از ازدواج با آنها كراهت داشته باشيد. سپس شرايط اين ازدواج را بيان مي‌دارد و مي‌فرمايد: «به يكي از شرايط اين ازدواج اشاره كرده، مى فرمايد: «فانكحوهن باذن اهلهن» يعنى اين ازدواج بايد به اذن و اجازه مالك صورت گيرد، كه البته بدون اجازه اين نكاح باطل است. ابن كثير مى فرمايد: «اين آيه دليل بر آن است كه مالك كنيز، ولى او مى باشد و ازدواج كنيز بدون اجازه وى صحيح نيست».

در شرايط اين ازدواج نه تنها اجازه مالك را شرط گذاشته است بلكه به يك حق ديگر اين ازدواج كه مساله مهر است اشاره نموده مى فرمايد: «وأتوهن اجورهن بالمعروف» (و مهرشان را به خودشان تاديه نمايد).

در اين آيه مباركه خاطر نشان مى سازد كه اولاً بايد مهر متناسب و شايسته اى براى آنها معين كرد، در جنب اينكه اين مهر معين ميشود، بايد اين مهر بايد بدسترس

خودشان قرار گیرد . حکمت واضح در این آیه مبارکه اینست که : بردگان نیز می توانند مالک اموالی که از طرق مشروع بدست می آورند ، شوند . یکی دیگر از شرایط این ازدواج با کنیزان در این است که این کنیزان باید پاک دامن باشند ، و مرتکب زنا بطور آشکار نشده باشند . « محصنات غیر مسافحات » و (نه دوست پنهانی بگیرند) « و لا متخذات اخدان » . ابن عباس (رض) فرموده است: خدن عبارت است از دوست زن که در خفا با او زنا می کند، پس خدا از تمام پلشتی های ظاهر و باطن نهی کرده است. (البحر المحيط 222/3).

توضیحات تکمیلی:

این آیه به پاس احترام و ارزشی وجودی انسان، به جای کلمه «اماء» (کنیزان)؛ «فتیات» (دختران نورسیده) آورده است تا ما نیز به جای کلمه های «امه» و «عبد»، «فئات» و «فتی» را به کار بریم؛ چون قرآن فرهنگ جاهلی را در هم کوبیده تا اثری از آن در فرهنگ درست اسلامی باقی نماند.

باید گفت که : ازدواج با فئات (کنیز) دارای چهار شرط است:

- 1- مرد نتواند برای زن آزاد، مهریه تدارک ببیند؛ اما از عهده ی مهریه ی فئات برآید.
- 2- بیم زنا داشته باشد.
- 3- این که آن فئات، مؤمن باشد نه کافر. [نور/۳۲].
- 4- پاکدامن باشد.

یادداشت:

در این آیه مبارکه طوریکه ملاحظه می فرماید : « بعض کم من بعض ... » خداوند، شان و منزلت این بندگان برده و کنیز را بالا برده و در ردیف اشخاص آزاد قرار داده است، تا همه متوجه شوند که فرقی با هم ندارند و انسانها همه یکی هستند و برخی احکام به تناسب نیاز جامعه متغیر است.

ومی فرماید: «فانکوهن باذان اهلن»: برخی از فقها گویند: مراد از «اهل» کسانی اند که حق ولایت عقد ازدواج فتیات را دارند، هرچند، مولا و مالک آنان نباشند، مانند: پدر و پدربزرگ؛ و در صورت یتیم بودن وصی و سرپرست ...

یادداشت : فلسفه ی مجازات زنان برده که نصف مجازات و سزای زنان آزاد می باشد، این است که رسم مردمان دوران جاهلی این بود که این بی پناهان را برای کسب درآمد از طریق زنا، می خریدند و به آنان هیچ رحم نمی کردند. بنابراین، شارع مقدس به خاطر درماندگی و ضعفی آنها - که از خود کمتر اختیاری داشتند - مجازات شان را تخفیف داده است. [نور/۳۳] اما زنان آزاد از این آسیب جبران ناپذیر شرم آور دور بودند و علی برای ارتکاب زنا نداشتند. [منار]

و در اخیر باید گفت : این آیه با دو نام بزرگ «غفور رحیم» پایان یافت؛ تا این احکام، برای بندگان خدا رحمت، کرامت و نیکویی آورد. پس، بر آنان تنگ نگرفته، بلکه الطافش بس فراوان است و این حدود، کفاره ی زدودن گناهان به شمار می آید. (تیسیرالکریم).

ازدواج با کنیز:

ازدواج با کنیز از جمله موضوعاتی است که در قرآن عظیم الشان در (آیه 6 سوره المؤمنون و آیه 30 سوره المعارج) با آن اشاره بعمل آمده است: «إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا

مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَأَتْهُمْ عَيْرُ مُؤْمِنِينَ» (المؤمنون: 6) و (المعارج: 30) یعنی: (مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده‌اند که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست.) منظور از «ملک یمین»: آنان غلامان مورد تملک صاحبانشان هستند، چه مرد و چه زن.

همچنین منظور از هدایت پروردگار که می فرماید: «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ» کنیزان «زن» می باشد، کنیزهایی که مالک آنان این حق را دارند که بدون عقد ازدواج، وجود شاهد و مهریه با آنان آمیزش نمایند و همسر به حساب نمی آیند و اگر با آن ها جماع انجام شود «سریه» نامیده می شوند.

نقطه توجه اینست که در عصر امروزی برده داری پایان یافته است و دیگر هیچ غلام و کنیزی بر اساس رویه ی معمول آن وجود ندارد. ولی بدین معنی نیست که حکم غلامی و کنیزی باطل گردیده است، که البته در صورت واقع شدن اسباب حکم آن پا بر چا است بطور مثال اگر جهاد بین مسلمانان و کفار به وقوع بپیوندد، و اگر زنان کفار محارب اسیر مسلمانان می شوند بر آنان احکام بردگان و ملک یمین جاری می گردد و حتی اگر قوانین زمینیان آن را باطل کرده باشد. اما در صورت عدم وجود اسباب شرعی، اصل بر آزادی انسان ها است.

ابن قدامه در کتاب «المغنی» می نویسد: اصل درباره ی انسان ها آزادی است. چرا که خداوند متعال آدم و ذریه ی او را آزاد آفریده است. بردگی حالتی عارضی می باشد و اگر عارضه ی مذکور پیش نیاید حکم بر اصل (آزادی) است. صاحب کتاب «فتح القدیر» می گوید: آزادی حقی خدایی است و کسی نمی تواند آن را مگر با حکم شرعی ابطال نماید. بنابراین ابطال این حق جایز نیست و بر همین اساس نمی توان فرد آزاد را حتی با رضایت خودش به بردگی درآورد. بنابراین اصل در رابطه با انسان آزادی است و نه بردگی. تمام فقهاء بر اینکه کودک سر راهی که نسبش نامعلوم باشد آزاد شناخته می شود حتی اگر احتمال برده بودن وی در میان باشد.

ابن منذر رحمه الله می گوید: اهل علم اتفاق نظر دارند که اطفال سرراهی آزاد است. صاحب «شرح الکبیر» بیان می کند: «فإن الأصل في الأدميين الحرية، فإن الله تعالى خلق آدم وذريته أحراراً، وإنما الرق لعارض، فإذا لم يعلم العارض، فله حكم الأصل.» یعنی: «اصل در مورد انسان ها بر آزادی است. چون خداوند متعال آدم و اولاد او را آزاد آفرید و بردگی بعداً پدید آمد و در صورت عدم وجود شرایط پیدایش بردگی، حکم اصلی برقرار است.»

بنابراین جاریه کنیزی است که بواسطه ی ملک یمین تحت تملک قرار می گیرد و یک انسان به سه دلیل ممکن است به عنوان ملک یمین شناخته شود:

1- بردگی اسیران زن و مرد از دشمنان کافر. نمی توان از ابتدا مسلمانی را برده نمود، برای آنکه اسلام آغاز شدن بردگی را نمی پذیرد و به بردگی کشیدن به عنوان مجازاتی یزای دشمنان کفار روی می دهد که از پرستش و بندگی خداوند متعال سرباز می زنند و مجازات ایشان بندگی بنده ای دیگر خواهد بود.

2- کنیزی از کسی جز صاحبش طفل دار شود، آن طفل برده خواهد بود، پدرش آزاد باشد یا برده فرقی نمی کند.

3- خریداری از کسی که بطور شرعی و از راه صحیح برده ای را در تملک داشته باشد یا بصورت هبه و وصیت و دیگر اشکال انتقال اموال از کسی به دیگری حتی اگر فروشنده یا هبه کننده کافر ذمی یا محارب نیز باشد اشکالی ندارد. چنانچه مقوقس دو کنیز را به پیامبر صلی الله علیه و سلم هدیه داد و ایشان یکی را به عنوان سریه پذیرفت و دیگری را به حسان بن ثابت رضی الله عنه بخشید.

بنابراین بهره بردن از جاریه (کنیز) بصورت نزدیکی یا مقدمات آن از لحاظ شرعی درست نیست مگر آنکه در تملک مردی آزاد و تملک آن بصورت کامل و تام باشد و شریکی در تملک آن نداشته باشد و شرط و اختیاراتی در مورد وی وجود نداشته باشد و نیز مشروط به اینکه به نسبت کنیز مانعی دال بر تحریم دربین نباشد؛ مثلاً خواهر شیری فرد بوده یا با خویشاوند فرع و اصل وی جماع نکرده باشد، شوهر نداشته باشد، خواهر شیری کنیز دیگری که وی با او جماع می کند نباشد و یا اینکه مشرک و غیر اهل کتاب نباشد. چنانچه تمام شرایط فوق برقرار بود می تواند به عنوان ملک یمین و نه با عقد ازدواج با وی جماع کند، و هر تعداد ملک یمینی که باشد.

کنیزی که آقایش او را برای جماع اختیار می کند سریه نامیده می شود و اگر از آقايش آبستن گردید و پسری آورد- حتی در صورت سقط فرزند - با نام مادرش صدا می شود و نه پدر، و در این حالت کنیز پس از فوت آقايش آزاد می گردد.

سبب منع نکاح با کنیز و جاریه:

علت منع ازدواج با کنیز آن است که، فرزند به تبعیت مادرش برده و بنده می گردد. چون درباره آزادی، فرزند تابع مادر است. اگر مادر آزاد باشد فرزند آزاد و اگر برده و کنیز باشد فرزند برده می شود. و شارع حکیم خواهان برچیده شدن نظام بندگی و بردگی است. اگر کنیز مسلمان از آن کافری باشد، به هیچ وجه نکاح با وی جایز نیست تا این که کافر مالک فرزند مسلمان نشود و برخی گفته اند: جایز است چون خود کنیز مسلمان است، و در اسلام تابع مادرش می باشد.

باید دانست که فرزند کنیز نکاح شده ملک مالک آن کنیز است خواه شوهر حرّ و آزاد باشد یا عبد و مملوک.

کنیز و سرپرستی پیامبر اسلام:

کنیز و دایه پیامبر صلی الله علیه وسلم، برکه، دختر ثعلبة بن عمرو بن حصن بن مالک بن سلمة بن عمرو بن نعمان حبشی نام دارد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم او را از پدرش ارث برده بود و أم ایمن نیز پیوسته از رسول الله صلی الله علیه وسلم مراقبت می کرد تا ایشان بزرگ شدند. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم با خدیجه دختر خویلد ازدواج کرد، أم ایمن را آزاد کرد و او را به ازدواج عبید بن حارث خزرجی درآورد.

أم ایمن برای عبید فرزندی به دنیا آورد به نام ایمن، و ایمن هجرت و جهاد کرد و در روز جنگ حنین به شهادت رسید.

پیامبر الله صلی الله علیه وسلم أم ایمن را تکریم می کرد و او را مادر صدا می زد و می فرمود: این زن از اهل بیت من است، همچنین می فرمود: أم ایمن پس از مادرم برای من مادری کرده است (حاکم آن را آورده است، (۴ / ۶۳) و عسقلانی در اصابة، (۸ / ۲۱۳) و ابن سعد در طبقات الکبری، (۸ / ۲۲۳).

ام ایمن به خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌پرداخت و به او مهربانی می‌کرد و پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از نبوت می‌فرمود: «اگر کسی بخواهد با زنی بهشتی ازدواج کند و شاد بشود، با ام ایمن ازدواج کند» (ابن سعد آن را آورده است، (۸ / ۲۲۴)، از طریق عبیدالله بن موسی از فضل بن مرزوق و رجالش مورد اعتماد هستند، اما منقطع می‌باشند، بنگرید به اصابة، (۸ / ۲۱۳).

سپس زید بن حارثه با او ازدواج کرد. و برای ام ایمن، اسامه بن زید را به دنیا آورد، که مورد محبت رسول الله صلی الله علیه وسلم بود.

هنگامی که خداوند به مسلمانان اذن داد که به مدینه هجرت کنند، ام ایمن هم از اولین اشخاصی مهاجران بود که در راه خدا هجرت کرد؛ در حالی که توشه‌ای نداشت و روز را روزه می‌گرفت. در آن هنگام هوا بسیار گرم بود و رنج تشنگی فراوان، او را ضعیف کرد. از آسمان سطلی با طناب سفید پر از آب آورده شد، که از آن نوشید. روایت کرده‌اند، که گفته بود: بر من تشنگی عارض شد و این تشنگی به خاطر روزه‌داری در ایام مهاجرت بود، اما پس از آن که از آن آب نوشیدم هرگز تشنه نشدم، حتی اگر یک روز گرم را تماماً روزه می‌گرفتم (ابن سعد در طبقات آورده است، (۸ / ۲۲۴) و از او حافظ عسقلانی در اصابة نقل کرده است، (۸ / ۲۱۳).

رسول رسول الله صلی الله علیه وسلم نسبت به او ملاحظت می‌نمود و با او، مانند یک مادر به شوخی و گفتگو می‌پرداخت. یکبار که ام ایمن آمد، به رسول رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: ای رسول الله، مرا با خود ببرید. پیامبر رسول رسول الله صلی الله علیه وسلم به شوخی فرمود: تو را تنها روی بچه شتر ماده می‌برم. حضرت رسول رسول الله صلی الله علیه وسلم با ام ایمن مزاح می‌کرد ولی در این مزح‌ها جز حقیقت، مطلبی نمی‌فرمود، چرا که هر شتر پسر شتر است (بنگرید به طبقات کبری از ابن سعد، (۸ / ۲۲۴).

ام ایمن لگنت زبان داشت؛ در روز جنگ حنین خواست، که برای مسلمانان دعایی کند و به سبب لگنت زبان جمله‌ای بر زبان آورد که نفرین‌آمیز بود؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم به او فرمود: ساکت باش ای ام ایمن، زیرا که تو لگنت‌زبان داری» طبقات کبری، (۸ / ۲۲۴ و ۲۲۵). یک بار هم ام ایمن نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: سلام بر شما مباد (سلام لا علیکم) لذا رسول صلی الله علیه وسلم به او اجازه داد که تنها بگوید: «سلام» و سخنش را کوتاه سازد. (طبقات کبری منبج، (۸ / ۲۲۴ و ۲۲۵).

او با همه این صفات پسندیده و با وجود سن زیادش، از حضور در جنگ با دشمنان الله متعال و اعتلای کلمة الله همراه شجاعان مسلمان امتناع نورزید و در جنگ احد حاضر شد و تا آنجا که می‌توانست سهمی را بر عهده گرفت. به رزم‌آوران آب می‌داد و مجروحان را مداوا می‌کرد و در جنگ خیبر با رسول صلی الله علیه وسلم همراه بود (طبقات، (۱ / ۲۲۵).

به هنگام رحلت رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر به عمر گفت: ما به دیدن ام ایمن می‌رویم، همانطور که رسول الله صلی الله علیه وسلم به دیدن او می‌رفت.

هنگامی که نزد او رفتند، گریست. به او گفتند: برای چه گریه می‌کنی، آنچه نزد خداوند است برای رسولش بهتر است. ام ایمن گفت: نمی‌گیرم از این که نمی‌دانم، آنچه نزد خداست برای رسولش بهتر است، اما می‌گیرم که وحی منقطع گشته است. این حرف، بر

آن دو نفر هم تأثیر گذاشت و آن‌ها هم با ام ایمن گریستند (امام مسلم در فضائل صحابه شماره: ۲۴۵۴، ابن ماجه در جنائز به شماره: ۱۶۳۵ و ابونعیم در حلیة، (۲ / ۶۸) آورده‌اند و طبقات، (۸ / ۲۲۶) و همگی آن‌ها از طریق سلیمان بن مغیره بن ثابت، از انس س این حدیث را نقل کرده‌اند).

هنگامی که عمر بن خطاب به شهادت رسید، ام ایمن گریست و گفت: امروز اسلام سست شد (طبقات، (۸ / ۲۲۶) و سند آن صحیح است و از حافظ در اصابة، (۸ / ۲۱۴). ام ایمن در روزگار خلافت عثمان بن عفان پس از گذشت بیست روز از کشته‌شدن عمر (رض) وفات یافت.

رحمت خدا بر ام ایمن دایه سرور آدمیان پیامبر صلی الله علیه وسلم، روزه داری گرسنه و مهاجر و مسافری که از آسمان به او آب نوشاندند و این شراب آسمانی برای او، مایه شفا گشته بود.

خوانندگان محترم!

خداوند متعال، در آیات (26 الی 28) علل احکام پیشین را که وابسته به خانواده ها، ازدواج و حکمتهایی است که بدان جهت پایه گذاری شده، یاد آور می شود.

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبينَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُننَ الدِّينِ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ

حَكِيمٌ ﴿٢٦﴾

الله می‌خواهد برای شما (قواعد و مقررات دین تان را بیان کند، و شما را به طریقه‌های (نیک) آنانی که پیش از شما بودند راهنمایی کند، و (می‌خواهد) توبه شما را که قبول کند، و الله دانای باحکمت است. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُنن — طرائق»: جمع سنت، روش، طریقت، شریعت. «الذین من قبلکم»: پیامبران پیشین.

تفسیر:

به تعقیب احکام مختلف در زمینه ازدواج که در آیات قبلی به توضیح آن پرداختیم، به نحوی از انحا بدین سؤال بر خواهیم خورد که هدف از همه این محدودیتها و قید و بندهای قانونی چیست؟ در این آیه مبارکه و دو آیات بعدی به توضیح این سؤالات دست می‌یابیم طوری که می‌فرماید:

«يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبينَ لَكُمْ»: سنت خداوند متعال، هدایت، بیان و ابلاغ است طوری که می‌فرماید الله می‌خواهد: با این دستورات شرایع و احکام دین راههای خوشبختی و سعادت را، برای شما آشکار سازد.

«وَ يَهْدِيكُمْ سُننَ الدِّينِ مِنْ قَبْلِكُمْ»: وانگهی شما در این برنامه تنها نیستید، و (خداوند می‌خواهد شما را) به راه و روش و سلوک پیامبران و صالحان پیشین هدایت کند. تا از آنان پیروی کنید. باید گفت که: احکام و مقررات اسلام درباره‌ی ازدواج، همانند احکام سایر ادیان آسمانی گذشته است.

«وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ»: و نعمتهای خود را که بر اثر انحرافات شما قطع شده بار دیگر به شما بازگرداند و این در صورتی است که شما از آن راههای انحرافی که در زمان جاهلیت و قبل از اسلام داشتید، بازگردید.

همچنان به شما توفیق عطا فرماید تا از آن مخالفت‌هایی که داشتید، توبه کنید و از همین

روست که به شما در ازدواج با کنیزان رخصت داد. و نباید فراموش کرد: محدودیت‌ها و قیودی که در ازدواج مطرح است، رمز لطف خدا به انسان و جامعه‌ی بشری است.

« وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (26) »: در پایان آیه مبارکه می فرماید: «خداوند دانا و حکیم است» از اسرار احکام خود آگاه، و روی حکمت خود آنها را برای شما تشریح کرده است. باید یادآور شد که:

مطلب از ارشاد این احکام آن است که حلال و حرام به شما معلوم باشد، و استقامت به طرق پیغمبران پیشین، مانند حضرت ابراهیم علیه السلام و سایر آنها، به شما نصیب گردد، و مورد آموزش قرار یابید. مصالح و احوال شما همه به الله متعال آشکار است؛ احکام و تدابیر او مبنی بر حکمت می‌باشد؛ اگر شما از فرمان وی سر باززنید؛ از هدایت محروم؛ و از سنن پیغمبران سلف، مخالف، و از بخشایش و آموزش الله بزرگ بی‌بهره می‌مانید.

یادداشت:

بیهقی از ابن عباس (رضی الله عنهما) نقل می کند که: در سوره ی نساء هشت آیه نازل شده که برای این امت از تمام دنیا بهتر است. آن آیات عبارتند از آیات: (26، 27، 28، 31، 40، 48، 110، 152).

وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مِيلًا عَظِيمًا ﴿٢٧﴾

و الله می خواهد با رحمت و لطفش به شما توجه کند؛ (و به‌سوی رحمت خود باز گرداند)، و کسانی که از شهوات پیروی می‌کنند، می‌خواهند شما [در روابط جنسی از حدود و مقررات حق] به انحراف بزرگی دچار شوید. (و حق را کاملاً ترک گوید). (۲۷) **تشریح لغات و اصطلاحات:**

«يَتُوبُ»: توبه کرد - بازگشت. «أَنْ تَمِيلُوا»: تا که دور گردید، دستخوش انحراف شوید. **تفسیر:**

در این آیه متبرکه تأکید دوباره می نماید و می فرماید: «وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ» الله می خواهد شما را ببخشد (و از آلودگی پاک نماید) و نعمتها و برکات را به شما بازگرداند. یعنی خدا به وسیله ی تشریح احکام، دوست دارد شما را از گناهان و مفساد پاک نماید. و خواستار توبه ی بنده می باشد تا آن را قبول نماید. «وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مِيلًا عَظِيمًا (27)»: ولی شهوت پرستانی پیروان شیطان که در امواج گناهان غرق هستند، می خواهند شما از طریق سعادت بکلی منحرف شوید، و مانند آنها به جرگه ی فاسقان و گناهکاران درآیید. باید با تمام صراحت و قوت گفت که: اخلاق جنسی در اسلام، معتدل و دور از افراط و تفریط است، ولی هوسبازان راه افراطی را برای شما می‌خواهند. بنا باید در فکر شد که: محدودیت آمیخته با سعادت و افتخار برای شما بهتر است، یا این آزادی و بی بندوباری توأم با آلودگی و نکبت و انحطاط؟! **شهوت:** در لغت دارای مفهوم عامی است که به هرگونه خواهش نفس و میل و رغبت به لذات مادی اطلاق می شود؛ گاهی علاقه شدید به یک امر مادی را نیز شهوت می گویند.

تَوَاب: ریشه اصلی کلمه «تَوَاب» از «ت - و - ب» گرفته شده است، توبه به معنای

بازگشت یا هم بازگشت از ناخوشایند به خوشایند است.

مفهوم شهوت، علاوه بر مفهوم عام، در خصوص «شهوت جنسی» نیز به کار رفته است. کلمه «شهوت» در قرآن کریم هم به معنی عام کلمه آمده است و هم به معنی خاص آن. در این بحث، نظر ما بیشتر به معنای خاص آن است، زیرا آثار مخرب و زیانبار آن بیش از سایر کشش های مادی است.

شهوت: نقطه مقابل «عفت» است. «عفت» نیز دارای مفهوم عام و خاص است. مفهوم عام آن، خویشتن داری در برابر هر گونه تمایل افراطی نفسانی است و مفهوم خاص آن، خویشتن داری در برابر تمایلات بی بند و بار جنسی است.

عفت: یکی از فضایل مهم اخلاقی در رشد و پیشرفت و تکامل جوامع انسانی است؛ اما شهوت که مقابل عفت قرار دارد، موجب سقوط شخص و جامعه می شود.

مطالعات و تحقیقات تاریخی نشان می دهد که اشخاص یا جوامعی که بهره کافی از عفت داشته اند، از نیروهای خداداد خود، بالاترین استفاده را در راه پیشرفت خود و جامعه خویش برده و در سطح بالایی از آرامش و امنیت زیسته اند، اما افراد یا جوامعی که در «شهوت پرستی» غرق شده اند، نیروهای خود را از دست داده و در معرض سقوط قرار گرفته اند. بناً در مسیر شهوت رانان گام ننهید و از آنان تقلید نکنید، که دشمن شمايند.

خواننده محترم!

در انتخاب راه باید دقت کنیم. در آیه متبرکه دوبر کلمه «یُرید» مورد استعمال قرار گرفته است؛ يك اراده از خدای علیم حکیم برینا علم ازلی و ابدی اش و يك اراده از هوسبازان بدخواه و شیطان صفتان، بناً باید فکر کرد و دقیق تصمیم اتخاذ نماید که: به سراغ کدام اراده ها می روید؟

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ﴿٢٨﴾

الله می خواهد (با آسان کردن احکام) کار را بر شما سبک کند، (زیرا) انسان، ضعیف آفریده شده (و در برابر طوفان غرایز، مقاومت او کم است). (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضَعِيفًا»: در مانده، ناتوان در برابر هوسهای نفسانی خود.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت الله متعال در این سه آیهی اخیر، وبطور مسلسل گوشه ای از إطفاف و احکام خداوند در امر ازدواج رابطور مسلسل به بیان گرفت.

بطور مثال در آیه (26) فرمود: «لِيُبَيِّنَ لَكُمْ» و «يَهْدِيَكُمْ»: (الله می خواهد برای شما قواعد و مقررات دین تان را بیان و نشان دهد). و در آیه (27) فرمود: «وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ»: (و الله می خواهد با رحمت و لطفش به شما توجه کند؛ (و به سوی رحمت خود باز گرداند)، و در آیه (28) فرمود: «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ»: (الله می خواهد می خواهد (با آسان کردن احکام) کار را بر شما سبک و آسان کند) و این همه به خاطر آن است که انسان در برابر طوفان غرایز، ناتوان، و قدرت صبر و خودداری او اندک است. «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ»: باید گفت که اساس، بنیاد و جوهر دین مقدس اسلام، بر آسانی است و بنیست اساساً در احکام به چشم نمی خورد. وضع مسؤلیت ها و تکالیف دینی، بر اساس توان و طاقت انسانی وضع گردیده است.

در آیه مبارکه: « يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ »: هدایت به ازدواج با کنیزان و مانند داده شده است خداوند پاک میخواهد بدینترتیب کار را با شما سبک و آسان بسازد. به همین جهت برای شما نکاح کنیزان و غیر آن از آسان گیری های دیگر را رخصت داده است. نباید فراموش کرد که: پیروی و پایبندی شما در احکام ازدواج، زمینه‌ی سبکباری و دورماندن جامعه از آفات و مشقات است.

الله متعال از فهم آیه مبارکه « يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ » و جمله: « وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (28) این واقعیت را می‌رساند که: (انسان، ضعیف آفریده شده). و در برابر توفان غرایز گوناگون که از هر سو به او حمله ور می‌شود باید طرق مشروعی برای ارضای غرایز به او ارائه شود، و در معرض خطرات و سوس گرانه شیطان قرار دارد، بتواند خود را از این وسواس‌ها و بصورت کل از انحرافات حفظ و نگاه دارد. واقعیت امر اینست که: انسان از مخالفت با هوی و آرزوهایش ناتوان است، نمی‌تواند عدم پیروی از خواسته‌هایش را تحمل کند.

سیاق آیه کریمه می‌رساند که این ضعف، ناظر بر ضعف انسان در برابر زنان است، به همین جهت، حق تعالی دایره را برای وی در امر زنان فراخ گردانید. طوریکه می‌گویند: «در امر زنان، عقل مرد از سر وی می‌پرد».

«و خلق الانسان ضعيفا»، دلیل ضعف ناتوانی انسان چیست؟ چون که هوسها و آرزوهای نفسانی او را خم و اسیر خود می‌کند و از پای در می‌آورد و شهوت و نتیجه‌ی آن، خوار و زبونش می‌گرداند، از این رو، خداوند متعال می‌خواهد سبکبارش گرداند... جالب اینست که: برخی از مردان بدون شناخت از خلقت، زنان را «ضایفه» (ضعیفه) مسمی و خطاب می‌نمایند، در حالیکه خالق مقتدر هر دو را آنرا «ضعیف» نام می‌برد. خوانندگان محترم!

پس از بیان احکام برخی از برخوردها مانند: برخورد پسندیده با یتیمان، اعطای اموال به نزدیکانی که در مجلس تقسیم «ترکه» حضور دارند و وجوب پرداخت مهریه به زنان، اینک خداوند متعال در آیات (29 الی 30) قاعده‌ی تعامل و برخورد عمومی را در مورد اموال بیان می‌فرماید.

علت این قاعده‌ی خدایی واضح است که مال و ثروت به حیات آدمی بستگی دارد، پس تجاوز بر آن، دشمنی می‌آفریند، بلکه گاهی هم به مرحله‌ی جنایت کشانده می‌شود. بنابراین، خداوند دست به دست گرداندن آن را از طریق توافق و تراضی واجب و از راه ستم و تجاوزگری، ناروایش شمرده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٢٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال یکدیگر را در بین خودتان به باطل (و از طرق نامشروع) نخورید، مگر اینکه تجارتي باشد که با رضایت شما انجام گیرد، و خودکشی نکنید! بی‌گمان الله به شما همیشه مهربان است. (29)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَأْكُلُوا»: نخورید، بر ندارید. «بالباطل»: به ناروا، به ناحق، از راه ناصواب مانند: ربا، قمار، غصب و... «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»: مگر این که داد و ستدی از

روی رضایت یکدیگر انجام پذیرفته باشد. «إِلا»: مگر، «لکن»: آن: آن که. «تَكُونُ»: باشد، ممکن گردد. «تِجَارَةٌ»: تجارتی، داد و ستدی، معامله ای. «عَنْ تَرَاضٍ»: با رضایت، با طیب خاطر دو طرف. «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»: خودتان را مکشید، نافرمانی دستور خدا، شما را در هر دو جهان از پای در نیورد، یکدیگر را مکشید؛ چون: بنی آدم اعضای یک پیکرند و کشتن هر کدام به منزله ی کشتن و خون ریختن همه ی بشریت است. دیگر این که قاتل در برابر جنایتی که مرتکب می شود، در واقع خود را به کشتن می دهد؛ چون از دست قصاص نمی رهد. خودکشی نکنید که گویا از غم و اندوه و فشار و سختی دنیا برهید و آسوده گردید، راه مسلمان، شکیبایی و امیدواری است، اضطراب و ناامیدی، صفت مسلمان نیست. (فرقان) تفسیر:

در این آیه متبرکه که دو موضوع اساسی مورد بحث قرار گرفته است: یکی توضیح معاملات و مبادلات مالی و دیگری توضیح اینکه عدم قتل نفس. گفته می توانیم که این آیه در واقع زیربنای قوانین اسلامی را در مسائل مربوط به: (معاملات و مبادلات مالی) تشکیل می دهد، و به همین دلیل فقهای اسلام در تمام أبواب معاملات به آن استدلال می کنند، آیه خطاب به اشخاصیکه با ایمان کرده و می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»: ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال یکدیگر را به باطل (و از طرق نامشروع و ناروا) نخورید. از سیاق آیه مبارکه بر می آید که: جامعه، دارای روح واحد و سرنوشت مشترک است. اموال دیگران را همچون اموال خودتان محترم بدانید.

بِالْبَاطِلِ: باطل عبارت است از هر طریقه و روشی که شرع آن را مباح نکرده است؛ از قبیل سرقت و خیانت و غصب، و بنابر، هرگونه تجاوز، تقلب، غش، معاملات ربوی، معاملاتی که حد و حدود آن کاملاً مشخص نباشد، خرید و فروش اجناسی که فایده منطقی و عقلایی در آن نباشد، خرید و فروش وسایل فساد و گناه، و غیره و غیره، همه در تحت این قانون کلی قرار دارد.

در جمله بعد به عنوان یک استثنا می فرماید: «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»: جز آنچه صورت و طریقی شرعی دارد، از قبیل تجارتی که الله متعال آن را حلال کرده است. یعنی (تصرف شما در اموال دیگران از طریق) تجارتی طوریکه متذکر شدیم بطریق حلال و در ضمن با رضایت شما انجام می بگیرد.

طوریکه مفسرین کثیر فرموده است: استثناء منقطع است؛ یعنی وسایل حرام را در کسب مال عادت نکنید، اما معامله و خرید و فروش مشروع که با رضایت خریدار و فروشنده صورت می گیرد پیش گیرید و انجام دهید. (مختصر ابن کثیر 378/1).

تراضی: عبارت از آگاهی هریک از خریدار و فروشنده است از آنچه که می گیرد، بدون چل و فریب یا پنهان کردن عیب جنس یا پول - و سپس جدا شدن آنهاست بعد از معامله به توافق و رضایت. و قبل از جدا شدن آن دو خیار (اختیار) فسخ معامله پابرجاست که اصطلاحاً آنرا «خیار مجلس» می نامند. اما احناف برآنند که: چون طرفین معامله، عقد را با توافق و رضایت بستند، آن معامله جایز است، هرچند که از محل عقد متفرق هم نشده باشند. همچنان از نظر احناف؛ آیه کریمه بر جواز دادوستد دست به دست (بیع به تعاطی) دلالت می کند، اما شافعی ها آن را جایز نمی دانند.

در پایان آیه مبارکه، مردم را از قتل نفس باز می‌دارد و ظاهر آن به قرینه آخرین جمله آیه نهی از خودکشی و انتحار است، می‌فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (29)»: خون یکدیگر را نریزید، تعبیر آن به قتل نفس برای مبالغه در منع از آن آمده است. یعنی: ای مسلمین! بعضی از شما بعضی دیگر را نکشید، مگر به سببی که شرع شریف آن را به رسمیت شناخته باشد و خودکشی نیز نکنید. یا حمل بر ظاهر به معنی خودکشی می‌شود و آن هم از جمله ی مهر و رحمت است نسبت به شما.

یعنی خدا خیرخواه شما است، خوبی و خیر شما را می‌خواهد و این لطف و مرحمت اوست که شما را از کارهایی که نابودی خودتان در آن نهفته است باز می‌دارد. رمز اینکه نهی از قتل، «لَا تَقْتُلُوا» بدنبال نهی از حرام‌خوری، «لَا تَأْكُلُوا» آمده است، شاید آن باشد که سیستم اقتصادی ناسالم، زمینه‌ی قیام محرومان علیه زراندوزان و بروز درگیری‌ها و پیدایش قتل و هلاکت جامعه است. شیخ مفسر نسفی در تفسیر این نهی، پنج مورد را ذکر کرده که همه آنها حرام‌اند: نکشید کسی را که از جنس شماست از مؤمنان؛ زیرا مؤمنان همه چون یک تن‌اند. هیچ کس نباید خودکشی‌کند، یعنی نباید به وسیله‌ای از وسایل خودکشی انتحار نماید. نباید با ستم و ظلم نمودن به یکدیگر در اموال، همدیگر را بکشید زیرا کسی که بر دیگری ستم می‌کند، چنان است که خودش را نابود می‌سازد. از هواهای نفس‌ان پیروی نکنید، که در آن صورت خود را به هلاکت افکنده‌اید. مرتکب عملی نشوید که موجب قتل گردد.

در حدیث شریف آمده است: «هرکس خودش را با کارد و آهنی بکشد، روز قیامت کاردش در دست اوست و شکم خویش را در آتش جهنم با آن می‌درد - در آن جاودان و ابدی است و هرکس به وسیله سمی خودکشی کند، سم وی دردست وی است و آن را در آتش جهنم جرعه‌جرعه می‌نوشد - در آن جاودان و ابدی است و هرکس خود را از کوهی فرو افکند و بکشد، او در آتش جهنم فروافکنده شده است - در آن جاودان و ابدی است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هرکس خود را به چیزی بکشد، به وسیله همان چیز در روز قیامت عذاب می‌شود».

در حقیقت قرآن عظیم الشان با ذکر این دو حکم پشت سر هم اشاره به یک نکته مهم اجتماعی کرده است و آن این که اگر روابط مالی مردم بر اساس صحیح استوار نباشد و اقتصاد جامعه به صورت سالم پیش نرود و در اموال یکدیگر به ناحق تصرف کنند، جامعه گرفتار یک نوع خودکشی و انتحار خواهد شد، و علاوه بر این که انتحارهای شخصی افزایش خواهد یافت، انتحار اجتماعی هم از آثار ضمنی آن است.

از رفاعة بن رافع رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ الثَّجَّارَ يُبْعَثُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فُجَّارًا، إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَبَرَّ وَصَدَّقَ»: یعنی: «همانا تاجران در روز قیامت همچون انسانهای فاجر برانگیخته می‌شوند، من آنکسی که از خدا بترسد و درستکار و راستگو باشد». این حدیث را ترمذی (1210) و دارمی (247/2) و ابن ماجه (2146) و ابن حبان (276/11) روایت کرده‌اند، و ترمذی گفته: حسن صحیح است. و حاکم گفته: اسناد آن صحیح است و امام ذهبی با او موافقت کرده است، و علامه البانی نیز در "السلسلة الصحيحة" (994) صحیح دانسته است.

علامه مبارکفوری در شرح آن آورده: « (جز کسی که از خدا بترسد) یعنی مرتکب گناه کبیره و صغیره نشود، مثل تقلب و خیانت و فریبکاری، یعنی در تجارتش با مردم به خوبی و درستی معامله کند، و یا طاعت و عبادت خداوند را برپا دارد، (و راستگو باشد) یعنی در سوگندش و سایر سخنانش صادق باشد.

قاضی گفته: از آنجائیکه از جمله عادت و خوی تجار؛ تدلیس (پوشاندن عیب جنس) و نیرنگ در معاملات است، و سخت در تلاشند تا کالای خود را از هر راهی که برایشان ممکن است مثل سوگند دروغ و غیره بفروشند، لذا حکم به فاجر بودنشان داده شده، و تنها کسانی که از حرامها پرهیز می کنند و در سوگندش راست و در کلامش صادق است از آن مستثناء شده اند.

شارحین حدیث هم بر همین نظر هستند، و فاجر بودن را بر لغو گویی و سوگند (دروغ) حمل کرده اند» «تحفة الأحوذی» (336/4).

چنانچه بر طبق احادیث صحیح دیگر؛ سبب توصف تجار به فجور به دلیل پوشاندن حقیقت بوسیله سوگند دروغ و خلف وعده است.

از عبدالرحمن بن شبل رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ التَّجَّارَ هُمُ الْفُجَّارَ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ أَوْ لَيْسَ قَدْ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ؟ قَالَ: بَلَى، وَلَكِنَّهُمْ يُحَدِّثُونَ فَيَكْذِبُونَ، وَيَحْلِفُونَ فَيَأْتُمُونَ». یعنی: «همانا تجار فاجرند، گفته شد: ای رسول خدا! مگر خداوند معامله و تجارت را حلال نکرده است؟ فرمود: آری، اما آنها سخن دروغ می گویند و (به دروغ) سوگند یاد می کنند و بخاطر آن گناهکارند». به روایت مسنی أحمد (428/3) و حاکم (8/2) و گفته: صحیح الإسناد است، و البانی در «السلسلة الصحيحة» (366).

پس تجارت و بازرگانی از أفضل مکاسب است، البته برای کسی که أهل صداقت و درستکاری است، چرا که تاجر راستگو و درستکار و امانت دار اجر و ثواب زیادی دارد، چنانکه ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «التَّاجِرُ الصَّدُوقُ الْأَمِينُ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ». یعنی: «تاجر راستگو و امانت دار و درستکار همراه پیامبران و صدیقان و شهداء هستند» ترمذی (1209) و گفته: حدیث حسن. و ابن تیمیة در «المستدرک علی مجموع الفتاوی» (163/1) گفته: اسناد آن نیک است.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُذْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾
و هر کس این عمل را از روی تجاوز و ظلم انجام دهد، بزودی او را در آتشی وارد خواهیم ساخت و این کار برای خدا آسان است. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عُدْوَانًا وَظُلْمًا»: ظالمانه، تجاوزگرانه، از روی ستم. «نصلي» (صلي): به آتش در می آوریم، به آتش می سوزانیم، طعمه ی آتش می گردانیم. «يسيرًا»: سهل و آسان.
تفسیر:

در این آیه مبارکه اشاره به مجازات آنعده از اشخاصی بعمل آمده است که، از قوانین الهی سرپیچی بعمل می آورند طوریکه می فرماید: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُذْوَانًا وَظُلْمًا»: و هر کس این عمل را از روی سرکشی، تجاوز و ظلم انجام دهد نه از طریق اشتباه و سهو. و خود را آلوده خوردن اموال دیگران به ناحق سازد، «فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا»

نه تنها به آتش این جهان می سوزد بلکه در آتش قهر و غضب پروردگار (نیز) خواهد سوخت).

« وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (30) »: این امر برای خدا آسان و بدون زحمت است و هیچ زحمتی در آن نیست؛ چون هیچ چیز او را ناتوان نمی کند.

از فحواي آیات متبرکه (29 و 30) بر می آید که: خداوند متعال، همه ی مؤمنان را از خوردن ناحق مال این و آن و نیز خوردن مال شخص خود از راه باطل، منع کرده است. «أموالکم»: در آیه، هم مال دیگران را در بر می گیرد و هم مال خود انسان را شامل می گردد؛ چون همه ی اموال یک جامعه ی سالم با احترام و رعایت حفظ مالکیت خصوصی - شخصی به تمام ملت تعلق دارد که آن ملت به منزله ی مجموعه ی یک خانواده است. پس هزینه کردن این اموال همگانی از راه گناه و نافرمانی حق در واقع، به آن ملت زیان می رساند. «المؤمنون کالنفوس الواحدة»... و کلمه أنفسکم، در آیه ی «و لا تقتلوا أنفسکم» هم در مفهوم خود شخص و هم در مفهوم دیگران است و سبب آمدن این آیه در مبحث معاملات مالی این که: چون مال، دوست، پرستار و خدمتگار روح (شقیق الروح) به شمار می آید و سبب قوام و صلاح آن می باشد. بنابراین بهتر است توصیه به حفظ مال و توصیه به نگهداشت نفس آدمی در کنار هم قرار گیرند.

بلی! خوردن به ناحق اموال از راه ربا، خیانت، قمار، چل و فریب زدن، احتکار، نیرنگ بازی، رشوه، دزدی و اختلاس، ناموس فروشی، پیمان شکنی و اخلاق و خصوصاً دین فروشی در هر عصر و دوره ای، ضربه ی جبران ناپذیری بر پیکر امت و جامعه است و فرجامش نابودی و چشیدن عذاب پروردگار خواهد بود.... (سوره نور: آیه 37).

خوانندگان محترم!

در آیه مبارکه (31) در باره مکافات دوری از گناهان مورد بحث قرار گرفته است. خداوند، انسان را در آیات متبرکه قبلی، از خوردن به ناحق اموال مردم و از خونریزی و خودکشی منع و بدکاران را به آتش دوزخ هشدار داد. در این آیه نیز به طور عموم از هر گونه گناه بزرگی، برحذر می دارد و نیکوکاران فروتن را به بهشت همیشگی بشارت می دهد.

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾

اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی می شوید دوری کنید، گناهان کوچکتان را از شما محو می کنیم، و شما را در جای عزت و کرامت داخل می کنیم. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنْ تَجْتَنِبُوا» (جنب): اگر بپرهیزید، دوری گزینید، ترک نمایید! «كَبَائِرَ»: جمع کبیره، گناهان بزرگ. «نُكَفِّرْ»: پاک می کنیم، می زداییم، محو می گردانیم. «سَيِّئَاتِكُمْ»: جمع سیئه، گناهان ریز، خورد و کوچک. «مُدْخَلًا»: جایگاه منزل و مکان. «كَرِيمًا»: زرگوار، پرمایه، با فضل و کرم، ارجمند.

تفسیر:

مکافات کسانی که گناهان بزرگ را ترک می کنند، آن است که خداوند از گناهان کوچکشان بگذرد. طوریکه می فرماید: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»: ای مؤمنان! اگر گناهان کبیره را ترک نمایید که الله متعال از آنها نهی فرموده است، گناهان صغیره ی شما را به فضل و رحمت خود پاک خواهیم کرد.

از این آیه مبارکه استفاده می‌شود که گناهان، دو نوع اند: **صغیره و کبیره**. که در آیه‌ی 49 سوره‌ی کهف نیز می‌خوانیم که مجرمان در قیامت، با دیدن دوسیه‌ی اعمال خود می‌گویند: این چه نامه‌ی عملی است که هیچ گناه کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده است. «لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً».

«وَأَدْخَلْنَاكُمْ مُّدْخَلًا كَرِيمًا (31)»: و شما را وارد بهشت یعنی منزلگاه کرامت و پذیرایی پر نعمت خواهیم کرد. به جایگاهی شایسته، نیکو و دلخواه، که بهشت برین است. نعمت‌هایی در آن قرار دارد که چشم آن را ندیده و گوش آن را نشنیده و به قلب هیچ انسانی خطور نکرده است.

مطمین باشید تا از گناهان کبیره و صغیره پاک نشویم، به بهشت نخواهیم رفت. خاطر نشان می‌شود که احادیث در باب گناهان کبیره بسیار است، که بعضی از این احادیث آنها را به هفت گناه و بعضی به کمتر از آن محدود ساخته اند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «از هفت چیز هلاک کننده پرهیزید»، در این اثنا از ایشان سؤال شد که این هفت چیز هلاک کننده چیست؟ فرمودند: «الشرك بالله، و قتل النفس التي حرم الله إلا بالحق، والسحر، وأكل الربا، وأكل مال اليتيم، والتولي يوم الزحف، وقذف المحصنات الغافلات المؤمنات». «این هفت چیز عبارتند از: شرک به الله متعال، کشتن نفسی که خداوند متعال کشتن آن را حرام گردانیده است - جز به حق - خوردن ربا، خوردن مال یتیم، پشت کردن در روز جنگ و تهمت زدن به زنان پاکدامن مؤمنی که از آن اتهام به دور و بی‌خبرند». (این گناهان، «مهلکات» یا «موبقات» نام دارند). لیکن ابن عباس (رض) می‌فرماید: «گناهان کبیره از هفت به هفتاد نزدیکتر است». هم او می‌گوید: «گناه کبیره هر گناهی است که خداوند آن را به آتش، یا غضب، یا لعنت، یا عذاب خویش ختم کرده باشد». امام شمس‌الدین ذهبی نیز در باب کبائر کتابی نوشته و در آن هفتاد گناه کبیره را بر شمرده است. همچنان ابن عباس (رض) فرموده است: گناه کبیره آن است که خدا به دنبال آن، آتش، غضب، لعنت یا عذاب آورده است. سعید بن جبیر آورده است که یک نفر به ابن عباس گفت: آیا گناهان کبیره هفت می‌باشند؟ ابن عباس (رض) فرموده: به هفت صد نزدیک ترند تا هفت. اما با استغفار، گناهان کبیره هم بخشوده شده و در صورت اصرار بر گناهان صغیره، آنها هم تبدیل به گناهان کبیره می‌شوند. شیخ قرطبی آن را ذکر کرده است.

گناه:

«گناه» که در لغت عرب به «اثم» و «عصیان» گفته می‌شود، به معنای؛ سرپیچی، خطا، لغزش و مخالفت با امر و نهی الهی. هکذا گناه به معنای ویران ساختن و خراب کردن می‌باشد؛ در اصطلاح اخلاق اسلامی هرگونه ارتکاب مناهی و سرپیچی از فرمان الهی گناه محسوب می‌شود. مبحث گناه که در برخی کتاب‌های اخلاقی تحت عنوان «مهلکات» آمده است، از جمله مهم‌ترین و از مبنایی‌ترین مباحث دینی بشمار می‌آید. کلمات که در قرآن در مورد گناه آمده است، عبارتند از: ذنب، معصیت، اثم، سیئه، جرم، حرام، خطیئه، فسق، فساد، فجور، منکر، فاحشه، حنث، شر و غیره.

گناهان در يك تقسیم بندی به صغیره و کبیره تقسیم می‌شوند و می‌توان آن را به بدنی و غیر بدنی نیز تقسیم کرد؛ البته هر نافرمانی و گناهی که در مقابل شخص بزرگ صورت گیرد، بزرگ است. یعنی گناه (اگر چه کوچک باشد) چون نافرمانی از خداوند محسوب می‌شود، بزرگ است. لیکن منافات ندارد برخی از گناهان نسبت به بعضی دیگر بزرگ و کوچک باشند.

الله متعال (سوره کهف، آیه 49) از قول گناهکاران بیان می‌دارد: «... و یقولون یا ولینا مال هذا الكتاب لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصاها؛ باو می‌گویند: ای وای بر ما! این چه نامه‌ای است که هیچ [کار] کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته، جز این که همه را به حساب آورده است».

گناهان بدنی و جسمی، گناهانی هستند که انسان با یکی از اعضای بدن آن را انجام می‌دهد. مثل: غیبت، زنا، دزدی، فحاشی و... و گناهان غیر بدنی آنهایی هستند که انسان در دل و ضمیر خود آنها را انجام می‌دهد. مثل: حسد، کینه، بخل و غیره.

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه (32) در باره نهی الهی از حسد توأم با آرزو، آرزو کردن فضل الهی به بحث گرفته میشود.

خداوند متعال، مؤمنان را از افعال قلبی، از جمله: حسد و کینه ورزی، باز می‌دارد تا درونشان پاک از گناه، زینت و صیقل یابد. این فرمان، پس از نهی از خوردن اموال از روی باطل و ریختن خون ناحق صادر گشت. این دو از افعال ظاهری جوارح انسان به شمار می‌آید که خودداری از آنها بیرون را چون درون می‌زداید و پاکیزه نگه می‌دارد.

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿۳۲﴾

برتریهایی را که خداوند نسبت به بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده آرزو نکنید (این تفاوت‌های طبیعی و حقوقی برای حفظ نظام اجتماع شما و طبق اصل عدالت است ولی با این حال) مردان نصیبی از آنچه به دست می‌آورند دارند و زنان نصیبی؛ (و نباید حقوق هیچکدام پایمال گردد) و از فضل (و رحمت و برکت) خدا بخواهید و خداوند به هر چیز دانا است. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَا تَتَمَنَّوْا» (منی): آرزو نکنید. «مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ»: آن چه را که خدا به سبب آن برخی از شما را بر برخی دیگر برتری داده است، مبادا به حسد و کینه مبدل شود. «فَضْلٌ»: برتری داد، فزونی داد. «نَصِيبٌ»: بهره، سهم و قسمت. «اِكْتَسَبُوا»: با تلاش خود به دست آوردند، به زحمت کسب کردند.

شان نزول آیه 32:

277- حاکم از ام سلمه ل روایت کرده است که آن بزرگوار فرمود: مردان به جهاد می‌روند و زنان به جهاد نمی‌روند و سهم ما از میراث نصف سهم مردان است. پس خدای حکیم وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ و آیه إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ ... (احزاب: 35) را در این مورد نازل کرد. (ترمذی 3022، حاکم 2 / 305، واحدی در اسباب نزول 306 طبری 9237 از چندین طریق از ابن ابونجیح از

مجاهد روایت کرده اند).

278- ابن ابوحاتم از ابن عباس ب روایت کرده است: زنی خدمت رسول الله (آمد و گفت: ای پیغمبر خدا بهره مردان [از میراث] دوبرابر سهم زنان است و گواهی یک مرد حکم گواهی دو زن را دارد، آیا اعمال ما هم چنین است، یعنی اگر زنی یک کار نیک انجام بدهد، برایش نصف یک حسنه پاداش منظور خواهد شد؟ پس خدای متعال آیه **وَلَا تَتَمَنَّوْا** ... را نازل کرد. (ترمذی این حدیث را مرسل گفته است. اما حاکم می‌گوید: اگر مجاهد از ام سلمه شنیده باشد به شرط شیخین صحیح است).

تفسیر:

«وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ»: ای گروه مؤمنان! هیچیک از شما نباید با دیگری حسادت کند و آرزوی به دست آوردن فضلی را بنماید که حق تعالی به برادرش ارزانی داشته؛ زیرا تمام ارزاق تقسیم شده است و این خداست که برای هر کسی که بخواهد مطابق حکمت و علم خود چیزی را می‌بخشد.

پس حسادت با دیگران در آنچه خدای تعالی به آنان از قبیل مال، فرزند، مقام و منصب یا صحت و سلامتی داده کار مناسبی نیست.

مفسر جار الله زمخشری فرموده است: آنها از جانب خدا، از حسادت ورزیدن بر آنچه که خداوند برخی را بر برخی دیگر برتری داده است منع و نهی شده اند؛ چون این برتری، قسمت و نصیبی است از جانب خدا که مطابق حکمت و تدبیر و آگاهی او به احوال بندگان صورت گرفته است.

«لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَ»: پس خداوند متعال به حسب اقتضای اراده و حکمت خویش، برای هریک از دو گروه بهره‌ای از کار و کردارشان قرار داده است که آنان را در برابر آن جزای مناسب می‌دهد.

مفسر طبری فرموده است: هرکس پاداش و جزای عمل خود را می‌یابد، اگر خیر باشد پاداش خیر می‌گیرد و اگر شر باشد کیفر بد می‌گیرد.

«وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»: از خدا فضل و کرمش را طلب کنید، به شما عطا خواهد کرد که خدا کریم و بخشنده است یعنی: بجای اینکه به تمنا و آرزوی نعمت و مقام این و آن مشغول شوید، خود کار و تلاش کنید و از خداوند خواهان خیر و فضل وی گردید زیرا فضل او گسترده و فراگیر است و از آن به شما ارزانی می‌دارد.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سألوا الله من فضله، فإن الله يحب أن يسأل، وإن أفضل العبادة انتظار الفرج». «از فضل خداوند درخواست کنید زیرا حق تعالی دوست دارد که مورد درخواست قرار بگیرد و بهترین عبادت انتظار گشایش است».

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (32)»: الله به همه چیز آگاه است و به همین سبب مردم را به طبقات مختلف تقسیم کرده و مقام و درجه‌ی بعضی را بالا برده است. پس فضل و بخشش وی از روی علم است و چون مورد درخواست قرار گیرد، آن را می‌داند، لذا بر خدای سبحان درکار، یا حکمی از افعال و احکام وی اعتراض نکنید.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل آیه مبارکه می‌نویسد: در این جا یک دستور اخلاقی

بسیار مهمی داده شده است که اگر رعایت شود بشر امنیت بسیار زیادی در زندگی اجتماعی به دست می‌آورد. الله همه‌ی انسان‌ها را یکسان نیافریده است بلکه از جهات

مختلف در میان آنان تفاوت هایی نهاده است. یکی خوش قیافه است و دیگری بدقیافه. یکی خوش صدا است و دیگری بد صدا. یکی توانمند است و دیگری ناتوان یکی اعضای سالمی دارد و دیگری نقص عضو مادر زادی دارد. به یکی از برخی توانایی ها و استعداد های جسمی و ذهنی، بیشتر داده شده است و به دیگری فلان توانایی بیشتر داده شده است. یکی در شرایط خوبی به دنیا آمده و دیگری در شرایط بدی. به کسی امکانات بیشتری داده شده است و به دیگری امکانات کمتری. همه ی گوناگونی تمدن بشری بر همین تفاوت و امتیاز استوار است و این غیر همسان بودن عین مقتضای حکمت است. در هر جایی که بشر بخواد این تفاوت را از اندازه ی فطری و طبیعی آن با امتیازات مصنوعی خود افزایش دهد در آنجا یک نوع فساد ایجاد می شود و در هر جایی که برای از بین بردن این تفاوت از بیخ و بن به جنگ فطرت برود در آن جا یک نوع فساد دیگری پدید می آید. این ذهنیت انسان که هر کسی را از هر حیثی برتر از خودش ببیند نگران شود، ریشه ی رشک، حسادت، رقابت، عداوت، مزاحمت و کشمکش است و نتیجه ی آن این است که فضل و برتری ای را که به روش های مشروع نمی تواند به دست بیاورد، سعی کند آن را از روش های نامشروع به دست بیاورد. الله متعال در این آیه دستور پرهیز از همین ذهنیت را می دهد. منظور این ارشاد این است که فضل و برتری ای را که الله به دیگران داده تمنا و آرزو نکنید. البته از خدا فضل و توانایی مسئلت کنید. او هر فضل و توانایی را که با علم و حکمتش مناسب شما بداند به شما عطا می فرماید. و این ارشاد که «آنچه را مردان کسب کرده اند، آنان را طبق آن سهمی است و آنچه را زنان کسب کرده اند، آنان را طبق آن سهمی است».

مفسر تفسیر نور می نویسد: عدالت، غیر از تساوی است. عدالت همه جا ارزش است، ولی تساوی گاهی ارزش و گاهی ظلم است. مثلاً اگر طبیب به همه مریض ها یک نوع دوا بدهد، یا معلم به همه شاگردان یک نوع نمره بدهد، تساوی هست، اما عدالت نیست. عدالت، آن است که به هر کس بر اساس استحقاقش بدهیم، گرچه تفاوت باشد، زیرا تفاوت گذاشتن بر اساس لیاقت ها و کمالات حقّ است، اما تبعیض باطل است. تبعیض آن است که بدون دلیل و بر اساس هوای نفس یکی را بر دیگری ترجیح دهیم، ولی تفاوت آن است که بر اساس معیارها یکی را بر دیگری ترجیح دهیم. بنابراین باید آرزوی عدالت داشت، ولی تمنای یکسان بودن همه چیز و همه کس نابخاست. اعضای یک بدن و اجزای یک ماشین از نظر جنس و شکل و کارایی متفاوتند، اما تفاوت آنها حکیمانه است. اگر الله، همه را یکسان نیافریده، طبق حکمت اوست. بنابراین در اموری که به دست ما نیست، مثل جنسیت، زیبایی، استعداد، بیان، هوش، عمر و ... باید به تقسیم و تقدیر الهی راضی بود. ما که الله را عادل و حکیم می دانیم، اگر در جایی هم دلیل و حکمت چیزی را نفهمیدیم نباید قضاوت عجولانه و جاهلانه همراه با سوءظن یا توقع نابجا به خداوند حکیم داشته باشیم و یا بر دارندگان این نعمت ها حسد ورزیم، چرا که با فزونی هر نعمتی، مسئولیت بیشتر می شود و آمدن هر نعمتی، با غم از دست دادنش همراه است.

بلی! خداوند متعال این برتری را از روی حکمت و تدبیر و آگاهی به احوال بندگان خود، عطا فرموده است باید همه کس به قسمت خود - که مصلحتی در آن نهفته است - خشنود و قانع باشد، بسا اگر بر خلاف آن رزق و روزی خدادادی، آرزو کند، موجب تباهی وی خواهد بود. (بلکه بگوید: اللهم اعطی مایکون صلاحی دینی و دنیای و معادی

و معاشی.) بنابراین، نباید کسی را مورد کینه و حسد قرار دهد. هرکس باید آن چه در توان دارد به کار گیرد و در عمل کوشد. در این صورت برتری، همان ثمره ی جدّ و جهد است.

باید زن و مرد، توان و تلاش خود را وارد میدان عمل کنند تا برتری را از روی کردار به دست آورند. هیچ گاه آرزوی اموال دیگران را در سر نداشته باشند و حسد نورزند؛ بلکه فضل و احسان بیکران الهی را بجویند. (نساء/54).

بی تردید، هر ثروتی که بدون کار و کوشش و تلاش مداوم بدست آید، از آن تو نیست و آرزوی آن را از سر به در کن.

خوانندگان محترم!

در آیه متبرکه قبلی بحث در باره نگهداری ثروت، قاعده ای عمومی از راه کسب و تلاش مقرر را به بیان گرفت.

در آیه (33) بحث در مورد اعطای حق خویشاوندان و وارثان و بحث بشکل دیگر از صیانت اموالی که از راه ارث به دست می آید، راهنمایی می کند.

وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالدِّينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴿٣٣﴾

و برای هر یک از والدین و خویشان و آنانی که با ایشان پیمان بسته اید، در چیزی که از خود بجا می گذارند، ورثه و حقدار قرار داده ایم، پس سهم آنها را (از ارث) بدهید، زیرا الله بر هر چیز گواه است. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلِكُلِّ جَعَلْنَا»: یعنی، لکل أخذ جعلنا یا لکل شیء، برای همه یا برای هر چیز وارثانی قرار داده ایم. «مَوَالِي»: مولى آن است که از دیگری پیروی کند. مولى (مولا) هم بر برده و هم بر ارباب اطلاق می شود؛ زیرا از یکدیگر پیروی می کنند. بصورت کل باید گفت: مولى، سرپرستان، در اینجا، مراد وارثان است که می توانند در سهم الارث خود دخالت کنند. یعنی استحقاق دریافت ترکه و استیلاء بر آن را دارند. «الدین عقدت ایمانکم»: کسانی که شما با آنان پیمان بسته اید، پیمان زناشویی، پیمان سوگند... ایمان: جمع یمین، سوگندها، پیمانها و قول و تعهدها، شهیدا: گوا، حاضر و ناظر.

تفسیر:

در این آیه متبرکه پروردگار با عظمت یکبار دیگر موضوع ارث را به بیان گرفته و می فرماید: «وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ»: برای هر انسانی (اعم از زن و مرد) (عصبه) و وارثانی قرار دادیم قرار دادیم که مالش را به ارث می برند، و از آنچه والدین (پدر و مادر) و اقارب (نزدیکان) به جا می گذارند ارث می برند.

موالی: نزدیکان ارث بر انسان هستند که به میراث وی نزدیک شده آن را مالک می شوند. در ادامه این آیه می افزاید: «وَالَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيبَهُمْ»: سهم میراث را به اشخاصی بدهید که در عهد جاهلیت با آنان پیمان «نصرت» و «ارث» را بسته اید. در آغاز اسلام وضع چنین بود که به اساس اخوت اسلامی ارث میبردند ولی بعد از مدت کوتاه ارث خونی و قرابتی شد و حکم این آیه فسخ و نسخ شد.

حسن گفته است: مردی با دیگری که هیچگونه پیوند نسبی با هم نداشتند، پیمان می بستند

و از یکدیگر ارث می بردند اما به دستور خدا نسخ شد که فرموده است: « وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ » در جاهلیت رسم بر آن بود که همپیمانان از یکدیگر ارث می بردند، بدینترتیب که مردی با مرد دیگری پیمان دوستی می بست و به او می گفت: تو از من میراث می بری و من از تو! این رسم کهن، در دوران جاهلیت و در آغاز اسلام نیز پابرجا بود، سپس با آیه: «وَأَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» (الأنفال: 75). «خویشاوندان نسبت به یکدیگر از دیگران در کتاب خدا سزاوارترند». منسوخ گردید و برای همپیمان فقط وصیت و نیکوکاری باقی ماند، به دلیل این فرموده حق تعالی: «إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَيَّ أُولِيَاءَكُمْ مَعْرُوفًا» (الأحزاب: 6). «مگر آن که بخواهید به دوستان خود (وصیت یا) احسانی بکنید».

همچنان ابن عباس (رض) طی روایتی فرموده است: وقتی مهاجرین وارد مدینه شدند، پیامبر صلی الله علیه و سلم بین آنان پیوند برادری برقرار کرد، مهاجرین از انصار ارث می بردند، نه ذوی الأرحام، که از پیوند اخوتی که پیامبر صلی الله علیه و سلم برقرار ساخته بود، به وجود آمده بودند. اما وقتی آیه «وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَّ» نازل شد، آن حکم نسخ گردید. (مختصر بن کثیر 384/1).

ولی در نزد احناف، حکم این آیه منسوخ نیست و اگر کسی با دیگری عقد «موالاه» بست، از وی میراث می برد، اما بعد از صاحبان فروض (سهم بران) و بعد از عصبه و ذوی الأرحام. پس تفسیر آیه کریمه نیز از نظر احناف چنین است: چون مرد یا زنی مسلمان شد و وارثی نداشت، از قوم عرب نبود و برده آزاد شده هم نبود، می تواند به شخص مسلمان عربی بگوید که: با تو بر این شرط پیمان دوستی می بندم که اگر جنایت کردم، بجای من دیه بدهی و اگر مردم از من میراث بری! و آن دیگری هم بگوید: پذیرفتم! پس در این صورت عقد «موالاه» منعقد گردیده و آن شخص عرب از همپیمان خود میراث می برد؛ در صورتی که کسی از اصحاب فروض، عصبه، یا خویشاوندان شخص همپیمانش که از او در ارث ذی حق ترند، وجود نداشت.

و در اخیر آیه میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً (33)»: قبل از همه باید گفت: ایمان به حضور خداوند، رمز تقوا و هشدار به کسانی است که وفادار به پیمان های خود نیستند خداوند از همه چیز باخبر است و الله متعال شاهد و ناظر بر هر کار و هر چیزی می باشد. بر عقدها و معاملات شما نیز گواه است، پس به تعهدات خود در قبال همدیگر وفا کنید. و اگر احیاناً در دادن سهام صاحبان ارث کوتاهی کنید و یا حق آنها را کاملاً ادا نمایید در هر حال خدا آگاه است. این فرموده حق تعالی بلیغترین مژده و هشدار است زیرا وقتی خداوند ابر پیمانهای ما گواه باشد، ما را در برابر وفا به آنها پاداش داده و در برابر پیمان شکنی مجازات می کند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی بحث در مورد پیمان میان زن و شوهر و سهم هر یک از آنها در امور مالی (مهر و ارث) بود.

اینک در آیات (34 الی 35) بحث در مورد تنظیم و سر و سامان بخشیدن به امور خانواده، زندگی زناشویی، تقسیم کارها، تعیین وظایف، بیان مقررات، حفظ و نگهداری کانون خانواده از طوفانهای سرکش ویرانگر و خانمانسوز و ناسازگاریها و پرهیز از هرگونه عنصر زیان آفرین و نابود کننده، بعمل می آید.

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاصْرَبُوهُنَّ فَإِنِ اطَّعْتُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا ﴿٣٤﴾

مردان، سرپرست و خدمتگزار زنان آند، (صاحب اداره و حاکم اند) از آن جهت که الله بعضی (مردان) را بر بعضی دیگر (زنان) برتری داده است (از نگاه قدرت بدنی و اراده محکم)، و اینکه از مال‌های خود (بر زنان) انفاق می‌کنند، پس زنان نیکو کار، فرمانبردار شوهران خود می‌باشند، و حقوق و اسرار شوهران خود را در غیاب آنها محافظت می‌کنند، به سبب اینکه الله آنها را به وسیله شوهرها محافظت می‌کند. و زنانی که از نافرمانی آنها می‌ترسید پس؛ (اولاً) آنها را نصیحت کنید، و (ثانیاً: اگر مؤثر نشد) در خوابگاه از آنها دوری کنید، و (ثالثاً: اگر پند و جدایی فایده نکرد) پس آنها را بزنید، پس اگر از شما اطاعت کردند، باز بهانه ای برای ظلم و ستم بر آنها مجوید؛ بی‌گمان الله بلندمرتبه (و) بسیار بزرگ است. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قوامون»: جمع «قوام» به کسی گفته می‌شود که تدبیر و اصلاح دیگری را بر عهده دارد. یعنی، کسانی که همواره در فکر صیانت و نگهداری، تدارک زندگانی و صلاح و دستگیری خانواده ی خود باشند. قوام، صیغه ی مبالغه، بسیار قیام کننده به امور. قوامت: مدیریت و نظارت بر امور زندگانی به شیوه ی درست و پسندیده.

«قانتات»: جمع قانته، خاشعان، خاکساران، فروتنان، مطیعان. واقعیت امر اینست که: نشانه‌ی شایستگی زن، اطاعت و تواضع او نسبت به شوهر خویش است.

«حافظات للغیب بما حفظ الله»: رازداران شوهران، امانتداران راز و اموال. بما حفظ الله: بدان جهت که خدا به حفظ آن امر کرده است.

برای جمله «حافظات للغیب بما حفظ الله» آیه مبارکه معانی مختلفی را نگاشته آند:

الف: زنان، آنچه را خدا خواهان حفظ آن است، حفظ نمایند.

ب: زنان، حقوق شوهران را حفظ کنند، همان‌گونه که خدا حقوق زنان را در سایه تکالیفی که بر مرد نهاده، حفظ کرده است.

ج: زنان حافظ هستند، ولی این توفیق را از حفظ الهی دارند.

«نشوز»: از «نشز» به معنای زمین بلند است و به سرکشی، نافرمانی، سرپیچی

و بلندپروازی نیز گفته می‌شود. «فاهجروا»: دوری گزینید. «مضاجع»: جمع مضجع (ضجع): خوابگاهها، بسترهای خواب. «فلا تبغوا»: خواستار نشوید. آنان را سرنش نکنید.

تفسیر:

در حقوق خانواده اولین اصل که مبنا و پایه بسیاری از موضوعات دیگر را تشکیل میدهد، موضوع سرپرستی، رهبریت و ریاست در یک خانواده است.

در این هیچ جای شکی نیست که هر اجتماع باید رئیسی داشته باشد، که بتواند امور محوله جامعه را، رهبری، سازماندهی و هماهنگ سازد، و در صورت بروز اختلاف، نظر و فیصله قاطع ابراز بدارد. بناً نظام خانواده نیز از این قاعده مستثنا نیست. اگر یک خانواده رئیس و به اصطلاح سرپرستی نداشته باشد و زن و مرد در اداره‌ی امور آن

برابر باشند، ناچار باید برای حل اختلاف خود در هر مورد به محکمه باید رجوع،
و همین وضع است که در نهایت نظام خانوادگی و فضای صلح و صفای خانواده را برهم
می زند.

ریاست خانواده بیشتر یک وظیفه‌ی اجتماعی است که برای تأمین سعادت خانواده به مرد
محول گردیده و او نمی تواند از آن سوء استفاده کند و بر خلاف مصلحت خانواده آن را
به کار ببرد.

قرآن عظیم الشان با تمام صراحت حکم میکند: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»: یعنی مردان
به امر و نهی آنان می پردازند، و خرج و توجیه آنان را به عهده می گیرند. همان طور
که حاکم به امر رعیت خود می پردازد. قابل دقت و تذکر است که: هدف از این تعبیر را
نباید به استبداد و إجحاف و تعدی تعبیر و تفسیر نمود، بلکه هدف از آن رهبریت سالم،
واحد و منظم با توجه به مسؤولیتها و مشورتهای لازم است.

«بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ»: (این سرپرستی به خاطر
برتریهایی است که (از نظر نظام اجتماع) خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر
قرار داده است.) به سبب عقل و تدبیری که خدا به آنها عطا کرده است و نیز به خاطر
این که کسب و انفاق را به آنان اختصاص داده است. پس آنان محافظت و رعایت و اداره
نمودن زنان به عهده می گیرند. برتری مرد در کمال عقل و حسن تدبیر و نظر محکم و
ازدیاد نیرو است، از این رو نبوت، امامت، ولایت، گواهی، جهاد و غیره به آنان
اختصاص یافته است. (ارشاد العقل السلیم 339/1).

در ضمن قابل یادآوری که: شرط سرپرستی و مدیریت، لیاقت تأمین و اداره زندگی است
و به این جهت، مردان نه تنها در امور خانواده، بلکه در امور اجتماعی، قضاوت و جنگ
نیز بر زنان مقدمند، بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ ... وَ بِمَا أَنْفَقُوا و به این خاطر فرمود: «قَوَّامُونَ عَلَى
ازواجهم»، زیرا که مسئله‌ی زوجیت مخصوص زناشویی است و خدا این برتری را
مخصوص خانه قرار نداده است.

گرچه برخی زنان، در توان بدنی یا درآمد مالی برترند، ولی در قانون و برنامه، باید
عموم را مراعات کرد، نه افراد نادر را.

بعد از ذکر این حکمت می افزاید: که زنان در برابر وظایفی که در خانواده به عهده
دارند به دو دسته تقسیم میگردند:

«فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ»: دسته اول: نوعی صالح و مطیع، و
دسته ای دوم نافرمان و گردنکشند.

به یاد داشته باشید که تواضع زن، ضعف نیست، بلکه یک ارزش است، طوریکه در آیه
مبارکه می فرماید: زنان صالح، زنانی هستند که متواضع اند و در غیاب (همسر خود)
حفظ اسرار و حقوق او را در مقابل حقوقی که الله متعال برای آنان قرار داده، می کنند،
یعنی مرتکب خیانت چه از نظر مال و چه از نظر ناموس و چه از نظر حفظ شخصیت
شوهر و اسرار خانواده در غیاب او نمی شوند، و وظایف و مسؤولیتهای خود را به
خوبی درک و انجام می دهند. واقعاً نشانه‌ی همسر شایسته، رازداری، حفظ مال و آبرو و
ناموس شوهر در غیاب اوست.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بهترین زنان،
زنی است که چون به سوی وی بنگری، تو را شاد سازد و چون به سوی دستور دهی، از تو

فرمان برد و چون از وی غایب شوی، تو را حفظ کند در نفس خویش و مال تو». بلی! زنان شایسته نگهدارنده این امورند.

همچنان در حدیث آمده است: بدترین مقام و منزلت در روز قیامت و در پیشگاه خدا از آن زن مردی است که با هم نزدیکی نموده اند آنگاه راز یکدیگر را فاش می کنند. « وَ أَلَاتِي تَخَافُونَ نُشُورَهُنَّ »:

دسته دوم: زنانی هستند که از وظایف محوله خویش نشوز و سرپیچی می کنند و نشانه های ناسازگاری در آنها دیده می شود، یعنی آنان که افاده و تکبر دارند، و خود را بالاتر از اطاعت شوهر می دانند. در این اینجا است که: علاج واقعه را باید قبل از وقوع آن بعمل آریم یعنی قبل از اینکه زن ناشزه شود، چاره‌ای بیندیشید.

نشوز: سرکشی و نافرمانی و برتری‌جویی بر شوهر است. اعراب می‌گویند: «نشزت المرأه»: «زن بر شوهرش گردنکشی کرد»، یعنی از امرش اطاعت نکرد، از تمکین (مباشرت جنسی) در برابر وی بدون عذری سر باز زد، بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رفت و مانند این از امور

«پس» مردان در برخورد با چنین زنان ناشزه‌ای، وظایفی دارند که باید مرحله به مرحله اجرا گردد، در مرحله اول می‌فرماید: « زنانی را که از طغیان و سرکشی آنها می‌ترسید پند و اندرز دهید» که البته بر شما واجب است راه و طریق اصلاح را نسبت به آنان پیش بگیرید. یعنی: آنچه را که الله متعال بر عهده آنان نهاده است؛ از اطاعت شوهر، حسن معاشرت و دیگر واجبات ذمه آنان رابه یادشان آورید و نصیحتشان کرده به پذیرش این امور ترغیب و از عواقب سرکشی و نشوزت بیمشان دهید. و این اولین راه حل است.

در حدیث شریف آمده است: «اگر من کسی را دستور دهنده می‌بودم که برای کسی سجده کند، بی‌گمان زن را دستور می‌دادم که برای شوهرش سجده کند - به سبب حق بزرگی که شوهر بر ذمه وی دارد».

در مرحله دوم می‌فرماید: «در صورتی که پند و نصیحت فایده نرساند، در بستر از آنها دوری کنید.» طوری که می‌فرماید: « فَعِظُوهُنَّ وَ أَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ إِضْرِبُوهُنَّ »: آنان را در خوابگاهها ترک کنید (یعنی: از خوابگاههایشان دوری کنید و آنان را در زیر (لحاف خویش جای ندهید) . ، با آنها صحبت نکنید و به آنها نزدیک نشوید.

حکمت دین مقدس اسلام به ما حکم می‌کند و این فهم عالی را برای ما می‌آموزاند که: برخورد با منکرات باید گام به گام و مرحله به مرحله صورت گیرد. همانا (موعظه، قهر و تنبیه) تا زمانی که موعظه مؤثر باشد، قهر و خشونت ممنوع است، و تا قهر و جدایی موقت اثر کند، تنبیه بدنی ممنوع است. به یاد داشته باشید که: برخورد خشن و تنبیه، تنها برای انجام وظیفه است، نه انتقام و کینه و بهانه.

ابن عباس (رض) فرموده است: «هجر» یعنی با او نزدیکی نکند، با او همبستر بشود اما به او پشت کند. (کشاف 393/1، طبری نیز این را اختیار کرده است).

و در مرحله سوم: در صورتی که سرکشی و بغاوت در برابر وظایف و مسولیت‌ها ادامه یابد و از حد و مرز تعیین شده بگذرد، و وضع به قانون شکنی قانون خانواده منجر شود و علاج‌ها و نسخه‌های سه‌گانه فوق ذکر تاثیر گزار نباشد، و راهی جز «شدت

عمل « باقی نماند » آنها را تنبیه بدنی کنید » « وأضربوهن ». یعنی آنان را بزنید. زدن باید آهسته و بدون آذیت که از بی احترامی، إهانت و اساءه ی ادب، دور باشد؛ چنین زدن، برای چاره اندیشی و جلوگیری از بلندپروازی بیهوده و آشفتگی، خرد کردن خودخواهی و بزرگ بینی و بیرون راندن وسوسه ها از سر آنان است و دیگر این که: زن احساس کند که محبوبیت خود را از دست می دهد.

در ضمن منظور این نیست که هر سه کار هم زمان صورت بگیرند، بلکه مراد این است که در حالت نشوز و نافرمانی می توان از این سه تدبیر استفاده کرد. اما نحوه ی استفاده از این تدابیر؛ پرواضح است که باید در میان کوتاهی زن و مجازات تناسب وجود داشته باشد و در جایی که از تدبیر سبک تر اصلاح امکان پذیر است نباید از تدبیر سخت تر استفاده کرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم هرگاه به زدن زن اجازه داده با اکراره اجازه داده و باز هم آن را پسند نفرموده است. اما هستند زنانی که اصلاح آنان بدون زدن ممکن نیست. در این حالت رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور داده اند که بر صورت زده نشود، با بی رحمی زده نشود و با چیزی یا وسیله ای که بر جسم اثری از خودش به جای بگذارد زده نشود.

«فَإِنْ أَطَعْتُمْكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً»: (پس) اگر اطاعت کنند، تجسس مکنید بر ایشان راه الزام را؛ یعنی اگر زنان به پند؛ و بعد فراش؛ و ضرب؛ از بدخوئی و نافرمانی باز آیند، و ظاهراً به شما مطیع شوند؛ شما نیز بس کنید، و گناه آنها را به دل مگیرید.

در ضمن قابل یادآوری است که: سه مرحله موعظه، ترك هم خوابی و تنبیه، برای مطیع کردن زن بیان گردیده است. پس اگر زن احیاناً از راه دیگری مطیع می شود، در این صورت مرد حق برخورد ندارد. زیرا جمله ی «فَإِنْ أَطَعْتُمْكُمْ» نشانه آن است که هدف اطاعت است، ولو که به سایر طرق دیگری صورت گیرد.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً كَبِيراً (34)»: الله بالاتر از توان شما قرار دارد و از شما بزرگتر است، همو ولی و سرپرست زنان است و هرکس که به آنها ستم ورزد و تجاوز کند، از وی انتقام می گیرد. نگاه کنید و ببینید خدا به ما می آموزد چگونه زنان خود را تأدیب کنیم! به ترتیب بندی عقوبات و کیفرها بنگرید که اول دستور پند و اندرز را به ما داده است و آنگاه فرمان ترك و هجر و در آخر، دستور زدن غیر «مبرح» را داده است. (ضرباً غیر مبرح؛ این بخشی است از حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم که یکی از سه راه جلوگیری از «نشوز» زن است. اما همچنان که مشاهده می کنید، ضرب، مطلق نیست بلکه مقید است و قید «غیر مبرح» را دارد؛ یعنی زدن که سخت و شدید و

دردآور نباشد. مردان نباید این حدیث را مستمسکی برای خشونت و تندخویی خود قرار دهند؛ چرا که پیامبر ما، پیامبر رحمت و برکت و مهربانی بوده است، پیامبری که حتی به حال حیوانات نیز ترحم نموده است. و در حدیث دیگری آمده است که خطاب به یکی از همسرانش فرمود: اگر ترس عقوبت را نداشتیم، شما را با این مسواک می زدیم! سپس آیه با اشاره به صفت علو و عظمت الله متعال خاتمه یافته است تا به بندگان نشان دهد که قدرت الله بالاتر از قدرت شوهر قرار دارد، و خدا یاور ضعیفان و پناهگاه مظلومان است.

تنبه بدنی و تأدیب:

تنبه بدنی و تأدیب باید برای اصلاح زن باشد، نه زدن سخت و گزنده و آزاردهنده. قابل

تذکر است که: سنت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم این زدن را مقید به آن نموده است که با نرمی و ملایمت باشد، به طوری که به نقص عضوی در وی نینجامد و اثری از خود بر جای نگذارد، مانند زدن زن با جوب مسواک بطور آهسته، که فقط نشاندهنده تنبیه باشد.

و پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد کسانی که به زنانشان میزنند فرمود: «لقد أطاف بآل محمد نساء كثير يشكون أزواجهن ليس أولئك بخياركم» (صحیح - روایت ابوداود)، یعنی: (بسیاری از زنان نزد آل محمد از شوهرانشان شکایت کرده اند، آنها (یعنی آن شوهران) از بهترین شماها نیستند).

و فرمودند: «أما يستحي أحدكم أن يضرب امرأته كما يضرب العبد، يضربها أول النهار ثم يضاجعها آخره». یعنی: (آیا یکی از شماها شرم و حیاء نمیکند از اینکه زنش را مانند برده در اول روز میزند، و سپس آخر روز (یعنی در شب) با او نزدیکی میکند؟!)

و فرمودند: «رفقا بالقوارير» یعنی: (با زنان با نرمی رفتار کنید.) (صحیح بخاری) قواریر یعنی شیشه، و در این حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم زنان را به شکنندگی و لطافت شیشه تشبیه کرده است، زیرا مانند شیشه حساس هستند و عاطفه شان مانند شیشه شکننده است.

و فرمودند: «فاتقوا الله في النساء فإنهن عوان عندكم» (صحیح مسلم) یعنی (از خداوند در مورد رفتار با زنان بترسید، زیرا آنها نزد شما اسیر هستند).

ولی اگر زن و شوهر با هم به هیچ وجه نشود صلح کنند و به هم سازگاری نداشته باشند خداوند متعال راه طلاق را بیان فرموده آنها پس از اینکه سعی کنند با هم صلح کنند، و اگر چاره ای نشد سپس طلاق راه حل نهاییست و آنها با آرامی، خداوند میفرماید: «... فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ...» (البقرة: 231) (یا آنان را به نیکی نگاه دارید، یا به نیکی رهایشان کنید).

بنابراین شما باید هم حق خداوند را اداء کنید و هم حق زنتان، پس اولاً باید استغفار و توبه کنید و این حق خداوند هست و خداوند متعال غفور و رحیم هست و توبه کنندگان را دوست دارد، و دیگر اینکه باید از زنتان حلال بود بطلبید و او را راضی کنید تا شما را ببخشد.

شیخ محمد قطب مفسر مشهور جهان اسلام در جواب سوالی که چرا دین اسلام برای مرد این حق را داده است که زن خویش را بزند فرموده است: می دانیم که بنا به آیه 34 از سوره نساء، خدای متعال سرپرستی خانواده را به مرد سپرده است. یکی از جزئیات سرپرستی مرد بر زن این است که در صورت تخلف زن از وظایف همسری اش مرد می تواند او را تأدیب کند. از سیاق آیه 34 سوره النساء دریافتیم که این آیه ابزارهای تأدیب زن را به ترتیب بیان کرده تا در پایان به مسأله تنبیه ملایم زنان می رسد. در این جا ما در صدد سخن گفتن درباره ی مواردی نیستیم که از این حق سوء استفاده می شود و جز با تربیت اخلاقی و بالابردن شأن و جایگاه انسان ها نمی توان از آن جلوگیری کرد و این مسأله ایست که اسلام نسبت به آن بی توجه نبوده است. بلکه می خواهیم درباره ی مشروع بودن این حق و ضرورت وجود آن برای حفظ کانون خانواده و جلوگیری از نابودی و از هم پاشیدن آن سخن بگوییم.

هر قانون یا نظامی در دنیا باید لزوماً دارای سلطه ای باشد که به وسیله ی آن افرادی را

که برخلاف قانون رفتار می‌کنند تنبیه و مجازات کند در غیر این صورت فقط نوشته‌ی بی‌ارزشی خواهد بود و هدفی که برای آن وضع شده است تحقق نخواهد یافت.

نظام خانوادگی و زندگی زناشویی با هدف سودمندی برای جامعه و زوجین برپا شده است و انتظار می‌رود بیشترین منافع را برای همگان در بر داشته باشد. زمانی که دوستی و محبت بر کانون آن حکم‌فرما باشد؛ بدون دخالت قانون همه‌ی منافع و مزایای آن تحقق خواهد یافت. اما زمانی که اختلاف به وجود می‌آید زیان آن فقط به زوجین محدود نمی‌شود، بلکه فرزندان را نیز – که جوانه‌های فردای جامعه هستند و باید با بهترین ابزارهای تربیت و رشد از آن‌ها مراقبت کرد – در بر خواهد گرفت.

زمانی که زن عامل به وجود آمدن چنین زبانی باشد چه کسی باید او را به راه درست بازگرداند؟ آیا دادگاه می‌تواند چنین کاری کند؟ دخالت دادگاه در روابط خصوصی میان زوجین به گسترش دایره‌ی اختلافات – که ممکن است ساده و گذرا باشد – و نابودی این رابطه می‌انجامد. زیرا این امر باعث تحقیر یکی از طرفین می‌شود و غرورش باعث کشیده‌شدن او به سوی گناه شود و در نتیجه ممکن است بر موضعش پافشاری کند.

بنابراین، صحیح آن است که دادگاه فقط در مسائل مهمی دخالت کند که هر تلاشی برای حل آن‌ها دچار شکست می‌شود.

علاوه بر این پناه‌بردن به دادگاه در رویدادهای کم‌اهمیت زندگی روزمره که هر لحظه تکرار می‌شود و پس از مدت کوتاهی پایان می‌یابد اشتباهی است که خردمندان بدان دچار نخواهند شد. همچنین این کار برپایی یک دادگاه در هر خانواده را می‌طلبد تا شبانه‌روز به فعالیت پردازد!

بنابراین، باید یک نیروی داخلی برای این تأدیب وجود داشته باشد که همان سرپرستی و تسلط مرد بر زن است. زیرا در اصل او سرپرست اصلی خانواده است و مسئولیت تحمل پیامدهای این زندگی به عهده‌ی اوست. مرد به آرامی و با روشی پسندیده به‌گونه‌ای که طرف مقابل را به راه صواب بازگرداند و احساساتش را جریحه‌دار نکند خطاب به همسرش اقدام به نصیحت و اندرزهای خیرخواهانه می‌کند. چنانچه این امر نتیجه داد که بسیار مطلوب است. در غیر این صورت مرد از روش دیگر که کمی شدیدتر است استفاده می‌کند که همان خودداری از همبسترشدن با همسرش است. این عمل توجه روحی و عاطفی شدید اسلام به سرشت زن را نشان می‌دهد که همواره به زیبایی خودش می‌بالد به حدی که این امر گاهی به غرور زن و تخلف از وظایف همسری می‌انجامد. خودداری شوهر از همبسترشدن با زن در واقع به معنای سر فرود نیابردن در برابر این، به خود بالیدن و فخرفروشی اوست و باعث می‌شود زن از این کار دست بردارد و به راه درست بازگردد.

اما چنانچه هیچ‌کدام از این روش‌ها مؤثر واقع نشد، در حقیقت ما در مقابل سرکشی شدیدی قرار گرفته‌ایم که هیچ چیز جز یک برخورد خشونت‌آمیز یعنی تنبیه نمی‌تواند با آن مقابله کند. البته تنبیه باید نه با هدف آزار رساندن بلکه با قصد تأدیب (و بازگرداندن زن به مسیر عادی زندگی زناشویی) انجام شود. به همین دلیل در اسلام تصریح شده است که تنبیه زن نباید شدید یا آزاردهنده باشد.

در این‌جا شبهه‌ای مطرح می‌شود که اسلام با روا دانستن تنبیه بدنی زن در حقیقت به غرور زن اهانت کرده و با او به خشونت رفتار کرده است. اما باید متذکر شد که از یک

طرف اسلحه‌ی پنهانی فقط زمانی به کار برده می‌شود که هیچ راه مسالمت‌آمیزی به نتیجه نرسد و از سوی دیگر در برخی موارد انحراف روحی روانی، هیچ ابزاری جز این روش مؤثر نخواهد بود.

اما در موارد عادی که شدت آن به درجه‌ی مریضی نمی‌رسد، نیازی به تنبیه نیست. این امر جز یک سلاح بازدارنده چیز دیگری نیست. و در موارد غیر ضروری نباید از آن استفاده کرد یا به عنوان اولین راه حل بدان اندیشید. زیرا ترتیب درجات و مراحل در آیه‌ی مورد بحث به صراحت به این امر اشاره می‌کند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم مردان را از استفاده از این حق - جز در نیاز و ضرورت بسیار شدیدی که هیچ چیز جز آن مؤثر نخواهد بود - نهی می‌کند و در سرزنش آنان می‌فرماید: «لَا يَجْلِدُ أَحَدُكُمْ امْرَأَتَهُ جَلْدَ الْعَيْرِ، ثُمَّ يُجَامِعُهَا فِي آخِرِ الْيَوْمِ». بخاری (5204). یعنی: «شما نباید همسران را به شدت کتک بزنید. سپس شب هنگام با او هم‌بستر شوید». پایان سخن استاد محمد قطب برگرفته از کتاب: شبهاتی بر علیه اسلام.

نشوز:

نظام خانوادگی در دین مقدس اسلام از اهمیت و ارزشی خاصی برخوردار است، اما یکی از مسائل پُر ابهام درباره حقوق زنان در اسلام، مسأله نشوز و تمکین زوج و زوجه است. در مورد نشوز و تمکین، گاه این تلقی وجود دارد که تنها زن در مقابل مرد تکلیف دارد و مرد عاری از مسئولیت است و کلمه تمکین و نشوز صرفاً در مورد زوجه استفاده شده است؛ و برخی نیز از این سخنان، در جهت محدودیت حقوق زنان در اسلام و ترویج فرهنگ مردسالاری استفاده می‌کنند.

معنا و مفهوم نشوز:

موضوع تمکین و نشوز از جمله مباحث مهم حقوق خانواده به‌شمار می‌رود. تمکین به‌صورت مطلق، به معنای اداء حقوق زوجیت طرفین نسبت به یکدیگر است و نشوز در مقابل این مفهوم، به معنای خروج و امتناع از اداء این وظایف است. از جمله وظایف زن می‌توان به تمکین جنسی و اذن خروج از منزل اشاره کرد و از وظایف مرد به پرداخت نفقه، مهریه، رعایت حق قسم و حق مواقعه اشاره داشت.

در آثار فقهی و حقوقی، تمکین و نشوز بیشتر درباره زن به کار رفته است، اما در مورد نشوز، در آثار متعدد فقهی این کلمه به مردان نیز نسبت داده شده است. کلمه «نشوز» در لغت به معنای ارتفاع (آذرنوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی-فارسی، تهران، نشر نی، چاپ دهم، ۱۳۸۸) و بلندی و برجستگی است که از نشز به معنای قسمت‌های بلند زمین گرفته شده است. بنابراین حالت ارتفاع در معنای آن (هر چه باشد) نهفته است (ابن منظور، محمد بن مکرّم، لسان العرب، بیروت، دار صار، ۱۴۱۴ق؛ و نیز قم، نشر ادب حوزه، محرم ۱۴۰۵، ج ۵). همچنین به کسی که نشسته است و بلند می‌شود «نشز» گفته می‌شود.

این لغت به معنای بلندشدن و تغییر موقعیت است. حال زمانی که مرد و یا زن از وظیفه خود تعدی می‌کند و آن را قبول نمی‌کند، ناشز و ناشزه گفته می‌شود؛ چون با انجام‌ندادن وظیفه، از آنچه خدا بر او واجب کرد، حرکت کرده و قبول نکرده است. نشوز در معنای اصطلاحی به خروج از طاعت تعبیر شده است و این شبیه معنای لغوی و ارتفاع از مسئولیت است (اسدی حلی، جمال‌الدین بن فهد (ابن فهد). براین اساس بسیاری از فقها،

نشوز را به معنای خروج از طاعت دانسته‌اند (الاصفهانی، بهاء‌الدین محمد بن حسن (فاضل هندی) و معتقدند «نشوز به معنای سرکشی هر یک از زن و مرد از فرمان دیگری در اموری که اطاعت در آن واجب است، است» (تبریزی، میرزا جواد). پس نشوز به معنای عصیان، سرکشی و امتناع هر یک از زوجین از انجام تکالیف زناشویی خود است.

قابل یادآوری است که: کلمه نشوز که در قرآن کریم، در دو آیه به آن اشاره شده است: آیه 34 و 128 سوره النساء.

أسباب نزول آیه 34:

280- ابن ابوحاتم از حسن (روایت کرده است: زنی که شوهرش او را سیلی زده بود حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و از پیامبر درخواست کرد به حال او رسیدگی شود. رسول الله (دستور داد: شوهر این زن متناسب با گناهی که مرتکب شده است جزا داده شود. پس خدای بزرگ آیه « الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ ... » را نازل کرد. آن زن بدون این که شوهرش جزا داده شود برگشت (این حدیث مرسل است).

281- ابن جریر از چندین طریق از حسن (روایت کرده و در برخی از این روایات آمده است: شخصی از انصار همسر خود را سیلی زد و آن زن حضور رسول الله آمد و درخواست کرد که شوهرش به کیفر عمل خود برسد، پیامبر (حکم کرد مرد باید جزا داده شود. پس خدای عزوجل «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ» (طه: 114) «و در [خواندن] قرآن پیش از آنکه وحی آن بر تو انجام پذیرد، شتاب مکن».

(مراجعه شود به اسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال‌الدین سیوطی)

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا ﴿٣٥﴾

و اگر و اگر (شما اولیای امور) از جدایی و شکاف میان زن و شوهر بیم داشته باشید، صلاح کاری (داوری) از خانواده شوهر، و صلاح کاری (داوری) از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند) اگر این دو داور (صلاح کاران) اصلاح را بخواهند الله میان آن دو (زن و شوهر) موافقت (و الفت) پیدا می‌کند؛ بی‌گمان الله دانای باخبر است. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَإِنْ خِفْتُمْ»: ای علمتم: اگر دانستید، متوجه شدید. «شِقَاق»: اختلاف، جدایی.

«فابعثوا»: بفرستید، برگزینید. «حکما»: داور، مردی دادگر و توانا.

تفسیر:

دین مقدس اسلام باتمام قوت و صلابت و فهم عالی مصطلتی برای زن و شوهر هدایت می‌فرماید که در صورت بروز خطر و ترس در نزاع طرفین وجود داشت و امکان صلح و سازش در بین طرفین به مرحله ناخوشایند رسید، نباید باعجله دست به کدام عمل نابخیردانه بزنید بلکه در این مورد نقش محکمه خانوادگی را نباید فراموش کرد.

طوری که می فرماید: « وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا »: ای اولیای امور و ای قضات و حکام شرع! و اگر از جدایی و شکاف و از خراب شدن روابط زن و شوهری بیم داشتید، یک حکمی از از خویشاوندان شوهر، و حکمی از خویشاوندان زن تعیین کنید. تا با هم اجتماع و جلسه ای داشته باشند و در امر زن و شوهر دقت نمایند. و هر چه را مصلحت بدانند انجام بدهند.

باید گفت که: امکان صلح و آشتی در هر اختلافی وجود دارد، به شرطی که طرفین خواهان صلح و آشتی باشند و کسانی که اقدام به داوری می کنند نیز خواستار آن باشند که در میان دو طرف به گونه ای صلح و آشتی ایجاد شود.

علماء اجماع دارند بر اینکه فیصله داوران یعنی حکمی در امر جمع نمودن میان زن و شوهر نافذ است. ولی فیصله آنها در تفریق و جدایی افکندن، به نزد جمهور علماء نافذ، اما از نظر احناف نافذ نیست زیرا احناف بر آنند که داوران صلاحیت جمع کردن را دارند، نه صلاحیت جدایی افکندن را و در صورتی که قادر به جمع کردن و ایجاد سازش و تفاهم میان آن دو نبودند، قضیه را به قاضی ارجاع دهند، لذا تفریق میان آن دو، جز به حکم قاضی انجام نمی گیرد.

مفسر تفهیم القرآن می نویسد: در مورد اینکه این داوران یعنی حکم چه اختیاراتی دارند اختلاف نظر وجود دارد. گروهی از فقیهان می گویند داوران حق تصمیم گیری ندارند، آنان هر راه حلی را که مناسب بدانند، فقط می توانند پیشنهاد بدهند، پذیرفتن و یا نپذیرفتن آن در اختیار زوجین است. البته اگر زوجین به آنان وکالت طلاق، خلع و یا هر تصمیم مناسب دیگری را داده باشند، در آن صورت پذیرفتن تصمیم و داوری آنان بر زوجین لازم است. این قول و مذهب فقیهان حنفی و شافعی است. گروهی دیگر از فقیهان می گویند داورها تنها حق تصمیم گیری درباره ی حل اختلافات را دارند، حق تصمیم گیری درباره ی جدایی را ندارند. این قول حسن بصری، قتاده و برخی فقیهان دیگر است. گروهی دیگر می گویند داورها درباره ی جدا کردن و یا نکردن زوجین اختیار کامل دارند. ابن عباس، سعید بن جبیر، ابراهیم نخعی، شعبی، محمد بن سیرین و برخی دیگر همین قول را برگزیده اند.

و بعضی می فرماید: « إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا » اگر این دو حکم (با حسن نیت و دلسوزی وارد عمل شوند و) هدفشان اصلاح میان دو همسر بوده باشد، و به خاطر خدا اندرزگو باشند، پا در میانی آنها مبارک خواهد بود و خدا سازش و الفت را در قلب زن و شوهر ایجاد کرده و مهر و محبت را در نهاد آنها قرار خواهد داد. اما اگر داوران در کار داوریشان با یکدیگر اختلاف کردند، حکم آنها - به اجماع علما - نافذ نیست و برای این که به داوران هشدار دهد که حسن نیت به خرج دهند در پایان آیه می فرماید: « إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَبِيرًا (35) » همانا خداوند به اوضاع و احوال بندگان آگاه و در قانونی که برای آنان وضع نموده است حکیم است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی آغاز از بدو سوره درباره ی تنظیم و سازماندهی روابط خانواده، آزمودن یتیمان، بازپس ندادن اموال به کم خردان و اسرافگران و چگونگی برخورد درست و نیکو با زنان بود.

اینک در آیات (36 الی 39) در باره برخی از حقوق همگانی، پیوند ارزنده ی

خویشاوندی، همسایگی و راستگویی مورد بحث قرار داده میشود، و این که انفاق و احسان به شیوه ی پاکدلانه و دور از ریا و خودخواهی انجام گیرد. بلی! سرآغاز این دستور با «واعبدوا الله»، شروع می شود؛ چون بندگی حق، اساس همه چیز است. در ضمن قابل توجه ودقت میدانم که: این ایه مبارکه ؛ از حقّ الله «وَاعْبُدُوا اللَّهَ» تا حقّ بردگان «مَلَكْتُمْ أَيْمَانُكُمْ» را به بیان گرفته نشانگر جامعیت دین مقدس اسلام است.

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا ﴿٣٦﴾

و الله را عبادت کنید، و چیزی را شریک او قرار ندهید، و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و ناداران و همسایه نزدیک و همسایه دور و همنشینان و همراهان در پهلو نشسته و با مسافران و با کنیزان نیکی و احسان کنید؛ بی گمان الله کسی را که متکبر و فخر فروش است، (و از ادای حقوق دیگران سرباز می زند)، دوست نمی دارد. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذی القربی»: خویشاوندان. «الجار ذی القربی»: همسایه ی نزدیک. «الجار الجنب»: همسایه ی دور و بیگانه. «الجنب»: دور. «الصاحب بالجنب»: همنشین، همراه، همکار، همسفر، ندیم و همدم، خدمتگزار، دوست. «ابن السبیل»: در راه مانده، مسافر، مهمان. «ما ملکت ایمانکم»: بردگان، کنیزان خود. (النساء: 24). «مختالاً»: خودخواه و متکبر. «فخوراً»: خیالاتی، فخر فروش، کسی که در مورد خود دچار توهم است، خودستا.

تفسیر:

طوری که در فوق هم تذکر دادیم در این آیه مبارکه یک سلسله از حقوق اعم از حق الله و بندگان و آداب معاشرت با مردم بیان شده است، و روی هم رفته ده دستور از آن استفاده می شود.

«وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»:

1- از مردم دعوت به عبادت و بندگی پروردگار و ترک شرک و بت پرستی که ریشه اصلی تمام برنامه های اسلامی است می کند، دعوت به توحید و یگانه پرستی روح را پاک، و نیت را خالص، و اراده را قوی، و تصمیم را برای انجام هر برنامه مفیدی محکم می سازد، و از آنجا که آیه بیان یک رشته از حقوق اسلامی است، قبل از هر چیز اشاره به حق خداوند بر مردم کرده، می گوید: الله را یگانه و یکتا و با عظمت بدانید، هیچ چیز را شریک او قرار ندهید، اعم از بت و غیره. و با پدر و مادر به نیکی عمل کنید و احترام آنان را به جای آورید.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به معاذبن جبل س فرمودند: «آیا می دانی که حق الله تعالی بر بندگان چیست؟ معاذ گفت: خدا و رسولش دانانترند.

فرمودند: اینکه او را بپرستند و چیزی را با او شریک نیاورند. سپس فرمودند: آیا می دانی که اگر این کار را کردند، حق بندگان بر الله متعال چیست؟ حق آنان این است که ایشان را عذاب نکند». پس اولین امر و اولین فریضه؛ همانا معرفت خداوند متعال، خواندن وی به یگانگی، طاعت وی، و عدم شرک آوردن به وی در شأن الوهیت و ربوبیت وی است.

«وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»:

2- سپس می فرماید و با پدر و مادر به نیکی عمل کنید، در سخن و عمل و انفاق بر آنان

در هنگام نیازشان . حق پدر و مادر از مسائلی است که در قرآن مجید زیاد روی آن تکیه شده و کمتر موضوعی است که این قدر مورد تاکید واقع شده باشد، و در چهار مورد از قرآن ، بعد از توحید قرار گرفته است.

« وَبِذِي الْقُرْبَىٰ »:

3 - همچنین به خویشاوندان نیکی کنید. این موضوع نیز از مسائلی است که در قرآن تاکید فراوان در باره آن شده است ، گاهی به عنوان «صله رحم» ، و گاهی به عنوان «احسان و نیکی به خویشاوندان».

«وَالْيَتَامَىٰ»:

4 - یتیمان ، اشاره به حقوق «ایتام» بعمل آمده است ، و اشخاصی با ایمان را توصیه به نیکی در حق «یتیمان» می کند (والیتامی) زیرا در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون همیشه کودکان یتیمی وجود دارند که فراموش کردن آنها نه فقط وضع آنان را به خطر می افکند، بلکه وضع اجتماع را نیز به خطر می اندازد.

«وَالْمَسَاكِينِ»:

5 - رعایت حقوق درماندگان و بیچارگان (والمساکین). زیرا در هر اجتماعی افرادی معلول و از کار افتاده و مانند آن وجود دارند که فراموش کردن آنها برخلاف تمام اصول انسانی است.

«وَوَالْأَجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ»:

6 - توصیه به نیکی در حق همسایگان نزدیک . که دو حق بر تو دارد: یکی حق همسایگی و دیگری حق خویشاوندی، پس با او نیک باش.

«وَوَالْأَجَارِ الْجُنُبِ»:

7 - یعنی همسایگان دور که با شما خویشاوندی ندارد. پس به هر اندازه که منزلش دورتر باشد؛ حق وی هم ضعیف تر می شود و به هر اندازه که منزلش نزدیک تر باشد، حق وی هم قوی تر می شود. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص در باره حق همسایه فرمودند: «جبرئیل پیوسته به من در باره همسایه سفارش می کرد تا بدانجا که گمان بردم؛ همسایه از همسایه ارث می برد».

«وَوَالصَّاحِبِ بِالْجَنُبِ»:

8- سپس قرآن در باره کسانی که با انسان دوستی و مصاحبت دارند، توصیه می کرده ، می فرماید: «و به دوست و همنشین» نیکی کنید.

ابن عباس گفته است: «صاحب بالجنب» عبارت است از رفیق سفر، و زمخشری گفته است: عبارت است از آن که با تو هم صحبت است، فرق نمی کند که در سفر رفیق تو باشد، یا همسایه ی دیوار به دیوار باشد، یا همصنفی و رفیق دوران تحصیل شما باشد، یا در مجلس در کنارت بنشیند. خلاصه هر کس که کمترین انس و الفتی با تو داشته باشد لازم است چنان حقی را در حق او رعایت کرده و آن را فراموش نکنید. بنا به قول ضعیفی؛ «صاحب بالجنب» عبارت است از همسر.

«وَوَالْإِنِّ السَّبِيلِ»:

9 - یعنی مسافر غریب که از وطن و کس و کارش بریده باشد. یعنی: به مسافری که به طور گذرا از نزد شما می گذرد، پس بر مقیم است تا به مسافر احسان کند. سبیل: یعنی: راه. بعضی گفته اند: مراد از آن، مسافر در راهمانده ای است که توشه راهش تمام شده

باشد. به قولی دیگر: مراد از آن میهمان است.

« وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ »:

10 - در آخرین مرحله توصیه به نیکی کردن نسبت به عبد و کنیزان. و ایشان غلامان و کنیزان اند، چنان‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور فرموده اند که به غلامان و کنیزان باید از همان غذایی اطعام شوند که مالک آنان می‌خورد و از همان لباسی پوشانده شوند که مالک آنان می‌پوشد. همچنین در حدیث شریف آمده است: «برده مستحق غذا و پوشاک خویش است و از کار جز به حد توان خود مکلف ساخته نشود» توجه فرماید که: آیه مبارکه با حق الله متعال آغاز شد، و با حقوق غلامان و کنیزان خاتمه یافت. تنه‌این آیه نیست که در آن در باره غلامان و کنیزان توصیه شده، بلکه در آیات مختلف دیگر نیز در این زمینه بحث شده است.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا (36)»:

در پایان آیه هشدار می‌دهد و می‌گوید: همانا الله دوست ندارد کسی را که متکبر و بی‌پروا و بی‌ملاحظه باشد، و به عنوان افتخار، بر خویشاوندان و همسایگان گردن‌فرازی نماید و به مردم فخر بفروشد و خود را بالاتر بگیرد و خود را از آنان برتر بداند. فخر: خود ستایی، برشمردن مناقب و افتخارات خویش و گردن‌فرازی و خود بزرگ‌نمایی است.

«مختال»: کسی است که در دنیای خیال، خود را بزرگ می‌پندارد و تکبر می‌کند.

طوری‌که به اسب هم «خیل» می‌گویند چون متکبران راه می‌رود.

ولی اگر کسی نعمت‌های حق تعالی را بر خود به منظور اعتراف به فضل وی، برشمرد، او شکرگزار است و به واجب شکر حق تعالی قیام ورزیده، لذا سزاوار نکوهش نیست.

به این ترتیب هر کس از فرمان خدا سرپیچی کند و به خاطر تکبر، از رعایت حقوق خویشاوندان، پدر و مادر، یتیمان، مسکینان، ابن‌السبیل و دوستان سر‌باززند محبوب خدا و مورد لطف او نیست و هر کس که مشمول لطف او نباشد از هر خیر و سعادت محروم است.

بصورت کلی باید بعرض رسانید که بی‌توجهی به والدین و بستگان و یتیمان و محرومان جامعه، نشانه تکبر و فخر فروشی است.

این آیه دستور و هدایت جامع است که انسان را بر اتخاذ طریق نیکو و در پیش گرفتن اخلاق پسندیده، تشویق و ترغیب می‌کند و هرکس نیک در آن بیندیشد از اندرز رسانه‌های سخنوران و شیوا سخنان بی‌نیاز و از پند حکیمان مستغنی می‌شود.

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿٣٧﴾

آنها کسانی هستند که بخل می‌ورزند، و مردم را نیز به بخل دعوت می‌کنند و آنچه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنها داده می‌پوشانند (این عمل آنها در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته)؛ و ما برای کافران، عذاب خوار کننده‌ای آماده کرده ایم. (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ببخلون»: بخل می‌ورزند. (بُخْل، علاوه بر بخل ورزیدن در اموال و بخشیدن به دیگران، شامل بخل نسبت به علم، آبرو، قدرت و امکانات نیز می‌شود).

«هینا»: خوار کننده.

تفسیر:

در این آیه مبارکه اشاره واضح و آشکارا به آن‌ده از انسانهای متکبر و خود خواه است: «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ»: همچنان خداوند متعال دوست ندارد: کسانی را بخل می‌ورزند: (آنها کسانی هستند که نه تنها خودشان از نیکی کردن به مردم) بخل می‌ورزند، بلکه مردم را نیز به ترک انفاق امر می‌کنند. قابل یادآوری است که: امراض روانی انسان، گسترش یافته است. انسانهای بخیل، دوست دارند دیگران هم بخیل باشند.

آیه درباره ی یهود نازل شد که جمعی از آنها به انصار می‌گفتند: اموال خود را در راه جهاد و صدقات خرج نکنید، اما با وجود این آیه عام است. واضح است که: بخل یکی از رذائل اخلاقی است که انسان را از خرج کردن آنچه در تحت اختیار اوست، منع می‌کند؛ خواه از حقوق الهی باشد، مانند: زکات، صدقه، انفاق برای عیال و خویشان و همسایگان.

قابل تذکر میدانم که: انسانهای بخیل باید مطمئن باشید که از محبت الهی محروم هستند. «وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»: سعی میدارند: آنچه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنان داده کتمان کنند، و خوف دارند که: مبادا افراد اجتماع از آنها توقعی پیدا کنند. یعنی اموال و ثروت خود را پنهان می‌دارند، و اوصاف پیامبر صلی الله علیه وسلم را که در تورات آمده است کتمان می‌کنند. (تفسیرکشاف 395/1). در حدیث شریف آمده است: «الله متعال چون بر بنده‌ای نعمتی می‌دهد، دوست دارد که اثر آن نعمت بر وی هویدا گردد».

مفسر تفهیم القرآن در ذیل آیه مبارکه: «وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»: می‌نویسد: پنهان داشتن فضل الله این است که انسان به گونه ای زندگی کند که گویا خدا هیچ فضلی بر او نکرده است. به طور مثال خدا به کسی دارایی داده و او پایین تر از سطح خود زندگی کند. نه بر اهل و عیال خود خرج کند، نه بندگان خدا را کمک کند و نه در کارهای خیر سهم بگیرد. اگر مردم او را ببینند فکر کنند که بیچاره بسیار درمانده و تهیدست است. این کار ناسپاسی شدید خداست. در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: (ان الله إذا أنعم نعمة على عبد أحب أن يظهر أثرها عليه) «اگر خدا به بنده ای نعمتی داده باشد دوست دارد اثر آن را بر او ببیند. یعنی از خوردن و نوشیدن، لباس و مسکن و نحوه ی زندگی و بذل و بخشش او این نعمت خدا اظهار شود. «وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (37)» برای آنان که نعمت خدا را انکار می‌کنند، آزاری دردناک همراه با خفت و خواری آماده کرده ایم.

شاید سر تعبیر به «کافرین» آن باشد که «بخل» غالباً از کفر سرچشمه می‌گیرد، زیرا انسانهای بخیل، در واقع ایمان کامل به مواهب بی پایان پروردگار نسبت به نیکوکاران ندارند، و این که می‌گویند: «عذاب آنها خوارکننده است» برای این است که جزای «تکبر» و «خود برتر بینی» را از این راه ببینند.

اسباب نزول آیات 37 - 39:

284- ابن ابوحاتم از سعید بن جبیر روایت کرده است: علمای بنی اسرائیل از بیان دانش خود بخیلی می‌کردند. پس آیه: «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ ...» نازل شد.

285- ابن جریر از طریق ابن اسحاق از محمد بن ابومحمد از عکرمه یا سعید از ابن عباس (رض) روایت کرده است: گزدم بن زید با کعب بن شراف، اسامه بن حبیب، رافع بن ابورافع، بحری بن عمرو، حی بن اخطب و رفاعه بن زید بن تابوت همپیمان شده بود، این‌ها نزد عده‌ای از انصار می‌آمدند و چهره‌ای خیرخواهانه به خود می‌گرفتند و به آن‌ها می‌گفتند: مال و دارایی خود را خرج نکنید، زیرا بیم آن می‌رود که با انفاق مال تنگدست و فقیر شوید [اگر به این کار میل فراوان دارید] در مصرف شتاب نکنید چون معلوم نیست آینده چه می‌شود. پس در باره آن‌ها «الَّذِينَ يَخْلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُحْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (37) وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (38) وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا (39)» نازل شد. (طبری 9503 از ابن اسحاق روایت کرده).

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ﴿٣٨﴾

و کسانی که اموالشان را برای نشان دادن به مردم (نمایش) انفاق می‌کنند و (در حقیقت) به الله و به روز آخرت ایمان ندارند (در واقع شیطان همدم آنها است) و هر کس که شیطان همنشین او باشد، پس وی چه بد همنشینی است. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رئاء الناس»: تظاهر و نشان دادن به مردم. آن این است که کار خوبی انجام دهد و قصدش تظاهر باشد نه برای الله. «قرینا»: همدم، رفیق، دوست، هم سخن.

تفسیر:

هم بخل و ترك انفاق بد است، هم انفاق ریایی. در آیه‌ی قبلی از بخل مزمت و نکوهش بعمل آمده است. در آیه مبارکه از بخشش‌های ریاکارانه، که عامل ریا، همانا عدم ایمان واقعی به خدا و قیامت است. طوریکه می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ»: و آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم (و کسب شهرت و مقام) انفاق می‌کنند، نه در راه رضایت الله متعال، قابل تذکر است که: هدف از انفاق، تنها سیر کردن گرسنگان نیست، چون این هدف با ریاکاری هم تأمین می‌شود. بلکه هدف، رشد معنوی انفاق کننده نیز می‌باشد.

ازین آیه مبارکه معلوم گردید که همچنانکه خود بخل در راه الله متعال مذموم می‌باشد؛ خرج برای ریا و نمایش به مردم هم مذموم است؛ کسانی مرتکب این اعمال می‌شوند که شیطان رفیقشان است، و آنها را به این کار مستعد می‌گرداند.

در حدیث شریف آمده است: «صاحب مالی که مالش را به خاطر آن انفاق و صدقه می‌کند تا به او گفته شود که: فلان فردی بخشنده است، در زمره اولین سه تنی است که آتش در روز قیامت بر آنان شعله‌ور می‌شود».

«وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ»: ایمانی درست به الله و روز آخرت ندارند. آیه درباره ی منافقین نازل شده است.

«وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (38)»: هر کس شیطان دوست و رفیقش باشد و دستور آن را اجرا کند این دوستی و رفاقت و هم صحبتی امری زشت و ناپسند است. آنها شیطان را دوست و رفیق خود انتخاب کردند (و کسی که شیطان قرین اوست بدقرینی

برای خود انتخاب کرده) و سرنوشتی بهتر از این نخواهد داشت.
 شیطان، گاهی از دور چیزی را به انسان القا و وسوسه می‌کند و گاهی از نزدیک همدم آنان می‌شود. مؤمنان از وسوسه‌ها و القائات شیطان می‌گریزند، طوریکه در (آیه‌ی 36 سوره‌ی زخرف) آمده است: «مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»: هر که از یاد و ذکر الله رویگردانید، شیطانی برای او برمی‌انگیزیم تا یار و همنشین دائمی او باشد.

از این آیه استفاده می‌شود که رابطه «متکبران» با «شیطان و اعمال شیطانی» یک رابطه مستمر است نه موقت و گاهگاهی.

وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا ﴿٣٩﴾

و بر آنان چه زینانی بود اگر به الله و روز قیامت ایمان می‌آوردند، و از آنچه خدا به آنان داده انفاق می‌کردند؟ والله متعال از (اعمال و نیات) آنها آگاه است. (39)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ما ذاعلیهم»: چه زینانی برای آنان داشت، چه می‌شد؟

تفسیر:

در این آیه به عنوان اظهار تأسف به حال این عده می‌فرماید: «و ما ذاعلیهم لو آمنوا بالله و الیوم الآخر و أنفقوا مما رزقهم الله» چه می‌شد اگر آنها (از این بیراهه‌ها باز می‌گشتند و) ایمان به الله و روز رستاخیز می‌آوردند و از مواهبی که خداوند در اختیار آنها گذاشته با اخلاص نیت و فکر پاک به بندگان الله می‌دادند) و از این راه برای خود کسب سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت را کمایی می‌کردند.

«وَ كَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا (39)»: انسانهای بخیل، یا ریاکار باید بدانند که زیر نظر خداوند متعال قرار دارند، و در همه احوال الله متعال از نیات و اعمال آنها باخبر است، و بر طبق آن به آنها جزا و مجازات می‌دهد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (40 الی 42) موضوعاتی درباره ترغیب و تشویقی است از جانب خدای بزرگی برای امتثال دستورات و حذر و خویشنداری از منهیات (کارهای ناروا) که در آیات قبلی تذکری از آن بعمل آمد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٤٠﴾

البته الله (حتی) به اندازه سنگینی ذره (بر کسی) ظلم نمی‌کند، و اگر آن (ذره) نیکی باشد، (الله) دو چندانش می‌کند، و از نزد خود (صاحب آن را) ثواب بزرگ میدهد.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِثْقَالٌ»: وزن، مقدار، اندازه، سنگینی. «ذَرَّةٌ»: جزئی بسیار کوچک، کمترین ماده، کمترین چیز، مقیاسی معادل یکصدم جو، ذرات معلق در هوا، دانه ای از نوع گرد و غبار که در وقت تابش آفتاب از روزنه به درون می‌تابد و در میان نور آفتاب دیده می‌شود. «مِثْقَالٌ ذَرَّةٍ»: کمترین و سبکترین وزن، هموزن ذره ای همتای ذره ای. «من لدنه»: از نزد خود، از جانب خود.

تفسیر:

خداوند متعال از کمال عدل و فضل خویش و مبرا بودنش از ظلم و ستم کم و فراوانی که با عدل و فضل او منافات دارد، خبر داد و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ»: خداوند حتی به اندازه سنگینی ذره ای ظلم نمی‌کند و به قدر يك ذره حقوق کسی را ضایع نمی‌گرداند و از عمل هیچ‌کس چیزی نمی‌کاهد هرچند یک ذره هم باشد. همانطور که فرموده است: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» ۷ «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» ۸-: (الزلزلة: 7-8). «هر کس ذره‌ای کار خوب انجام دهد پاداش آن را می‌بیند و هر کس ذره‌ای کار بد انجام دهد پاداش آن را می‌بیند». «وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضْعِفْهَا»: و اگر کار نیکی انجام شود خداوند بر حسب حالت انجام دهنده و إخلاص و محبت او، پاداش آن را ده برابر و یا بیشتر می‌نماید. «وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهِ أَجْرًا عَظِيمًا»: و خداوند از جانب خود اضافه بر پاداش کار نیکش، او را پاداش می‌دهد. از قبیل این‌که او را به انجام کارهای نیک دیگری توفیق می‌دهد و نیکی فراوان و خیر زیاد به او می‌بخشد.

«ذره»: در اصل به معنی مورچه‌های بسیار کوچکی است که به زحمت دیده می‌شود، ولی تدریجاً به هر چیز کوچکی ذره گفته شده است، و امروز به «اتم» که کوچکترین جز اجسام است نیز ذره گفته می‌شود و از آنجا که «مثقال» به معنی «سنگینی» است، تعبیر «مثقال ذره» به معنی سنگینی یک جسم فوق العاده کوچک می‌باشد. در حدیث شریف طولانی شفاعت آمده است: «... آن‌گاه خداوند متعال خطاب به فرشتگان می‌فرماید: برگردید و کسی را که در قلب وی به اندازه همسنگ دانه‌سپندی از ایمان یافتید، از دوزخ بیرون آورید». در روایت دیگری آمده است: «به مقدار پایین‌ترین پایین‌ترین پایین‌ترین هموزن ذره‌ای از ایمان... پس فرشتگان خلقی بسیار را از دوزخ بیرون می‌آورند». آنگاه راوی حدیث فرمود: اگر می‌خواهید آیه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» را بخوانید.

سپس اضافه می‌کند: «وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا»: خداوند نه تنها ظلم نمی‌کند، بلکه اگر کار نیکی انجام شود آن را مضاعف می‌نماید، و پاداش عظیم از طرف خود در برابر آن می‌دهد، یعنی اگر آن نیکی یک ذره باشد خدا آن را افزایش می‌دهد و آن را چند برابر اضافه می‌کند. در ضمن باید گفت که: خداوند عادل است و مجازات‌های او عکس‌العمل کردارهای خودماست.

«وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهِ أَجْرًا عَظِيمًا (40)»: یعنی از جانب خود علاوه بر پاداش و اجر عمل، ثوابی عظیم می‌دهد که عبارت است از بهشت مملو از نعمت.

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴿٤١﴾

پس حال آنها چگونه است، آن روزی که از هر امتی، و گواهی (بر اعمالشان) می‌آوریم، و تو را (نیز ای محمد) بر آنان (امت مسلمان) گواه بیاوریم. (۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«کیف»: چگونه؟ «شهِيدًا»: گواه.

تفسیر:

در تعقیب آیات گذشته که در مورد مجازات‌ها و مکافات بدکاران و نیکوکاران سخن می‌گفت، این آیه مبارکه اشاره به مسأله شهود و گواهان روز قیامت و آخرت کرده، می‌فرماید: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا»: حال این افراد

چگونه خواهد بود آن روز که برای هر امتی شاهد بر اعمال آنها می آوریم و تو را شاهد بر آنان خواهیم آورد یعنی: ای محمد صلی الله علیه وسلم! تو را بر کسانی که پیام الهی را به آنان ابلاغ کرده‌ای، گواه می آوریم تا بر مؤمنان به ایمانشان، بر کافران به کفرشان و بر منافقان به نفاقشان گواهی دهی.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم به من فرمودند: «بر من قرآن بخوان! گفتیم: یا رسول الله، من بر شما قرآن بخوانم در حالی که قرآن بر شما نازل شده است؟ فرمودند: آری! من دوست دارم که قرآن را از دیگران بشنوم. پس سوره «نساء» را خواندم تا چون به این آیه رسیدم: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا- ۴۱»: فرمودند: دیگر کافی است. در این اثنا متوجه شدم که چشمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم از اشک لبریز شده است». حکمت و فلسفه مطرح کردن موضوع شهادت در روز جزا این است که انسانها به اعمال نیک مبادرات نمایند و از اعمال بد و خلاف شرع و خلاف مقام انسان و انسانیت امتناع و دست بردارند، و ایجاد این احساس در وجود انسانها موجب سرافرازی و سربلندی نیکان و سرشکستگی و افتضاح بدان تأثیر بسزای دارد و در نتیجه در ترغیب به انجام حسنات و بازداشتن از سیئات و گناهان تأثیر مثبت بجاء می گزارد.

يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُوا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا ﴿٤٢﴾

در آن روز کسانی که کافر شدند و با پیامبر صلی الله علیه وسلم بمخالفت برخاستند، آرزو می کنند که ای کاش زمین بر آنها هموار گردد (در زمین فرو روند) و نمی توانند هیچ سخنی را از الله پنهان کنند. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ»: ای کاش با خاک یکسان می شدند! ای کاش هم چون زمین، خاک می بودند! ای کاش زمین بر آنها هموار و صاف می شد. تسوی (سوی): یکسان و هموار می شود. «حدیثاً»: سخنی، گفته ای.

تفسیر:

«يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُوا الرَّسُولَ»: در آن روز هولناک، نابکاران که یگانگی خدا را انکار کرده اند و از فرمان پیامبر صلی الله علیه وسلم سر باز زده اند، آرزو می کنند.

«لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ»: که در زمین دفن گردند و مانند مردگان با خاک یکسان شوند. یا ای کاش! زمین دهن باز کند و آنان را فرو بلعیده و خاک شوند. خداوند در جای دیگری می فرماید: يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا: در آن روز انسان به آنچه با دست خود از پیش فرستاده است می نگرد و کافر می گوید: ای کاش! خاک می شدم؛ چون آنها حالت های هول انگیز روز قیامت را مشاهده می کنند. « وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا (42)»: نمی توانند هیچ سخنی را از الله پنهان کنند؛ چون اعضایشان بر اعمالشان گواهی می دهد. بلکه رازهایشان همه بر وی آشکار و ارائه شده است و سخنانی که در میان خویش ردوبدل کرده اند، به نزد وی معلوم است و بر نهان کردن آن از آن رو توانا نیستند که اندامهایشان بر ضدشان گواهی می دهد.

خوانندگان محترم !

موضوع مطروحه در آیه مبارکه (43) عبارت است:
برخی از شروط نماز، رخصت تیمم خداوند متعال در آیات قبلی مردم را از شرک منع کرد، به امتثال امر حق تشویق نمود و از کار ناروا بازداشت.
اینک در آیه (43) موضوع اینکه در حال مستی و جنابت از نمازی که نشان بندگی خدای یگانه ی بی نیاز است، منع می کند. این خطاب پیش از تحریم قطعی و همیشگی شراب برای مسلمانان بود.

قابل یادآوری است که: این دومین حکم درباره ی شراب است. اولین حکم در این باره همان بود که در (آیه ی 219 سوره ی بقره) به بیان گرفته شده است. در این آیه مبارکه تنها به گفتن این اکتفا شده بود که شراب چیز بدی است و مورد پسند خدا نیست. چنان که گروهی از همان زمان نوشیدن شراب را رها کردند. اما گروهی دیگر طبق معمول به نوشیدن آن ادامه می دادند و حتی گاهی در همان حال مستی به نماز می ایستادند و در قرائت کلمات قرآن را جابه جا می خواندند. به احتمال قوی در آغاز سال چهارم هجری دومین حکم درباره ی شراب آمد و از خواندن نماز در حال مستی ممانعت به عمل آمد. در اثر این مردم اوقات نوشیدن شرابشان را تغییر دادند و از نوشیدن آن در زمان هایی که امکان آن می رفت وقت نماز در حال مستی فرا رسد پرهیز کردند. مدتی پس از آن حکم قطعی حرمت شراب که در (آیه های 90-91 سوره ی مائده) قرار دارد نازل شد. در ضمن قابل تذکر که در آیه کلمه «سکر» یعنی نشئه و مستی به کار رفته است. از این رو این حکم مخصوص شراب نبوده بلکه شامل هر چیز نشئه آوری هم می شود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا غَفُورًا ﴿٤٣﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، در حال مستی و نشئه به نماز نزدیک مشوید، تا وقتی که بدانید چه می گوئید، و در حال جنابت به نماز نزدیک مشوید (در حال جنابت در مسجد داخل نشوید) مگر اینکه عبور نماید (از مسجد) تا آن که غسل کنید و اگر مریض باشید، و یا مسافر باشید، یا یکی از شما از قضای حاجت آمد، یا با زنان هم بستری کرده باشید و آب نیافتید پس تیمم کنید بر زمین (خاک) پاک، پس مسح کنید به آن روی ها و دست های خود را، بی گمان الله عفو کننده (و) آمرزنده است. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ»: نزدیک نماز نشوید، نماز بخوانید. «أَنْتُمْ سُكَارَى»: جمع سکران، در حال مستی، مستان، هوش از دست دادگان. «و لَا جُنُبًا»: ای لَا تُصَلُّوا جُنُبًا، در حال جنابت نماز بخوانید. «عَابِرِي السَّبِيلِ»: مگر عبوری یا مسافر باشید که در وقت نبودن آب، تیمم کنید. عابری ← عابرین: جمع عابر، عبور کنندگان. برخی گویند: لَا تَقْرَبُوا مواضع الصلوة، ای المساجد: در وقت جنابت وارد مسجد نشوید، مگر نیاز باشد، آنگاه عبور کنید. «مَرْضَى»: جمع مریض، مریضان. «الْغَائِطُ»: قضای حاجت، زمین پست، گود و هموار. «لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ»: با زنان نزدیکی کردید و همبستر شدید، لمس کردن در

این آیه، کنایه از همخوابگی است. «صعیداً»: روی زمین، زمین مرتفع، سطح زمین، گرد و خاک. «غواً»: بسیار محو و پاک کننده، کسی که چشم پوشی و صرف نظر کند. «غفورا»: بسیار آمرزنده، در گذرنده، بخشنده. (فرقان)

شان نزول آیه مبارکه:

ترمذی از حضرت علی کرم الله وجهه روایت کرده است وی گفت: عبد الرحمن بن عوف برای ما ضیافتی ترتیب کرده بود و ما را دعوت نمود و به ما شراب داد. مست شدید وقت نماز فرارسید، امامت نماز را به من وادار شدند، من هم چنین خواندم: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ أَعْبُدُوا مَا تَعْبُدُونَ* وَ نَحْنُ نَعْبُدُ اللَّهَ» آنگاه آیه ی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى» از جانب خدا نازل شد. (ترمذی گفته است: این حدیث حسن صحیح است.)

تفسیر:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ » در حالت مستی نماز نخوانید؛ چون در چنین حالتی خشوع و خضوع فراهم نمی شود. یعنی: در حال مستی نماز نخوانید، یا در این حال به مساجد داخل نشوید. تا زمانیکه اثر سکر و مستی از شما برطرف شود و بدانید که چه می گوئید زیرا شخص مست نمی داند که چه می گوید. این خود می رساند که هدف عبادت، فقط با آن عبادتی برآورده می شود که عبادتی خاشعانه باشد. خاطر نشان می شود که این آیه ناظر بر مرحله سوم از مراحل تحریم شراب است، سپس در چهارمین مرحله (در سوره مائده) هرگونه شراب مستی آوری به کلی حرام گردید، « وَ لَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا » یعنی در حالت جنابت نماز نخوانید.

جنب: کسی است که به وی جنابت رسیده است و جنابت، اثر هر مقاربت جنسی، یا انزالی است، چه همراه با احتلام باشد، یا بدون آن مگر این که مسافر باشید و آب فراهم نشود، در این صورت با تیمم نماز را بخوانید.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: البته این تفسیر، ناظر بر نحوه فهم احناف از آیه کریمه است. اما بعضی گفته اند: معنی این است که در حال جنابت به مواضع نماز، یعنی به مساجد نزدیک نشوید، مگر اینکه از یک سوی مسجد به سوی دیگر آن در حال گذر باشید زیرا در نزد جمهور فقها (أبوحنیفه، مالک و شافعی رحمت الله علیهما جمیعاً) جنب (کسیکه بروی غسل لازم باشد) می تواند از مسجد گذر کند، اما نمی تواند در آن بنشیند زیرا درنگ کردن وی در مسجد حرام است تا آن که غسل نموده یا در صورت عدم وجود آب، تیمم کند. اما امام أحمد بن حنبل درنگ نمودن جنب در مسجد را در صورتی که با وضوء باشد، جایز می داند.

« وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ »: یعنی اگر مریض باشید و استعمال آب برایتان زیان بخش باشد یا در سفر باشید یا به سبب ادرار یا مدفوع و امثال آنها حدث عارض (وضوء بشکند) شود و آب نیافتید، «أَوْ عَلَى سَفَرٍ» این قید مفید معنی جواز تیمم برای هرکسی است که إطلاق اسم مسافر بر وی صادق است و این شرط نیست که سفر، سفر قصر (کوتاه کننده نماز) باشد. بعضی گفته اند: در صورت عدم وجود آب، فرد مقیم نیز می تواند تیمم کند.

«أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ»: کنایه از ادرار و مدفوعی است که از انسان خارج می شود

«أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ» ابن عباس (رض) است: «لمس» عبارت است از عمل نزدیکی. با بوسیدن و دست‌مالی، یا تماس‌دادن غیر آن از بدن آنان با هدف برآوردن شهوت و بهره‌گیری و لذت‌جویی جنسی.

مذهب امام ابوحنیفه (رح) این است که مراد از آن فقط جماع (مقاربت) است. ابن جریر طبری می‌فرماید: «این رأی به صواب اولی است، به دلیل صحت این خبر وارده از رسول‌اکرم صلی الله علیه وسلم که ایشان بعضی از زنان خویش را می‌بوسیدند و سپس نماز می‌خواندند، بی‌آن که وضو بگیرند». ابن‌کثیر نیز این رأی را ترجیح داده است.

«فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً» برای پاک نمودن خود آب نیافتید، در نزدیکی خود بعد از جستجوی آن، یا اینکه استعمال آب برای شما زیان داشت، یا مانعی دیگر چون دشمن، یا درنده، یا مریضی، یا عدم وجود ابزار آب‌کشی، شما را از دسترسی به آب بازمی‌داشت، «فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ»: آنگاه در موقع نیافتن آب، خاک پاک را بیابید و خود را با آن پاک نمایید. صورت و دست‌ها را با آن خاک مسح کنید. «برصعید پاک» صعید: روی زمین است، چه بر آن خاکی باشد، یا نباشد. به سطح زمین صعید گفتند زیرا سطح زمین آخرین قسمتی از آن است که بر آن صعود می‌کند. و این مذهب مالک است. ولی شافعی و احمدبن حنبل بر آنند که: صعید فقط خاک است، پس تیمم جز بر خاک بر چیز دیگری روا نیست، لذا تیمم بر صخره سنگ و سنگریزه جایز نیست. اما ابوحنیفه می‌گوید: تیمم بر هر چیزی صحیح است که از جنس خاک باشد، مانند سنگریزه، آهک و زرنیخ.

معذوریت از استعمال آب به سه صورت توضیح شده: (1) مریضی که آب به آن زیان رساند؛ (2) در حال سفر، که آنقدر آب داشته باشد که اگر وضو نماید، اندیشه هلاکت از تشنگی نباشد، و تا مسافه‌ای دراز آب میسر نشود؛ (3) در حالیکه آب قطعاً موجود نباشد، با فقدان آب، دو نوع طهارت بیان شده است: کسی که بعد از قضای حاجت به وضو ضرورت دارد؛ و کسی که بعد از مباشرت با زوجه‌اش به غسل ضرورت دارد. کیفیت تیمم این است که: شخص هردو کف دست خویش را به زمین زده، آنگاه آنها را طوری بر روی خود بکشد که تمام روی وی را در بر گیرد و بار دوم هردو کف دست خویش را به زمین زده و با دست راست، دست چپ خویش را از سر انگشتان تا انتهای آرنج مسح کند و باز با دست چپ، دست راست خود را همین‌گونه مسح نماید، طوری که هیچ بخشی از دستان وی تا آرنج بدون مسح باقی نماند.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا (43)»: چنان‌که بر شما عفو کرد و کوتاهی و تقصیر شما را در این موارد آمرزید و با رخصت دادن در تیمم و فراخ ساختن عرصه تکلیف، بر شما رحم نمود بنابراین، شما می‌توانید در هنگام وجود عذر، بدون وضوء یا غسل نماز بخوانید.

در حدیث شریف آمده است که رسول‌اکرم ص فرمودند: «بر اُمتهای دیگر به سه چیز برتری داده شده‌ایم: اول اینکه صفوف ما در نماز مانند صفوف فرشتگان گردانیده شد. دوم اینکه همه عرصه زمین برای ما مسجد گردانیده شد. و سوم اینکه خاک زمین برای ما پاک‌کننده گردانیده شد. هرگاه که آب نیافتیم».

شان نزول مشروعیت تیمم:

بخاری از عائشه (رض) روایت کرده است که فرمود: «با رسول الله صلی الله علیه وسلم در سفری بیرون رفتیم و چون به بیابان، یا به «ذات الحیش» رسیدیم، گردن بند من پاره شد، پس رسول الله صلی الله علیه وسلم درنگ کردند تا گردن بند من پیدا شود، مردم نیز همراهشان درنگ کردند و در آن بیابان نه آبی بود و نه هم با ما آبی وجود داشت، در این هنگام مردم نزد ابوبکر پدرم رفتند و گفتند: آیا نمی بینی که عائشه چه کرد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم و مردم را معطل ساخت، در حالی که در اینجا نه آبی است و نه مردم آبی به همراه دارند؟! پس در حالی که رسول الله صلی الله علیه وسلم سرشان را بر زانویم نهاده و به خواب رفته بودند، ابوبکر (رض) آمد و سر زنش کنان به من گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم و مردم را معطل ساخته ای در حالی که نه در اینجا آبی است و نه آنها آبی به همراه دارند؟! و همین گونه به سرزنش ادامه می داد و می گفت آنچه خدا خواسته بود که بگوید، آن گاه شروع به زدن در پشت من کرد و چیزی جز خواب رسول الله صلی الله علیه وسلم بر روی زانویم مرا از تحرک باز نمی داشت. در این اثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم از خواب برخاستند و حق تعالی آیه تیمم را نازل کرد و مسلمانان همه تیمم کردند. هم در این وقت اسید بن حضیر گفت: ای خانواده ابوبکر! این اولین برکت شما نیست. آنگاه شتری را که من سوار آن بودم از جا به حرکت در آوردم و گردن بند خود را در زیر آن یافتم.»

سایر روایت در شان نزول این آیه مبارکه:

286- ک: فریابی، ابن ابوحاتم و ابن منذر از علی (روایت کرده اند: این کلام خدا جُنْباً در مورد مسافری که جنب شده است نازل گردیده مسافر در آن حالت باید تیمم کند و نماز را أداء نماید.

287- ابن مردویه از اسلع بن شریک (روایت کرده است: من شتر پیامبر (را آماده می کردم. در یک شب سرد من جنب شدم. ترسیدم اگر با آب سرد غسل نمایم بمیرم و یا مریض شوم جریان را برای پیامبر صلی الله علیه وسلم گفتم. پس الله متعال آیه: « لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى » را تا آخر آیه نازل کرد.

288- ک: طبرانی از اسلع (روایت کرده است: من خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم (را انجام می دادم و شترش را آماده می کردم. یک روز فرمود: ای اسلع برخیز شتر مرا آماده کن، گفتم: ای رسول الله! برای من جنابت پیش آمده است. رسول خدا سکوت اختیار کرد. پس جبرئیل امین آیه صعید را فرود آورد. رسول الله فرمود: ای اسلع اینک برخیز و تیمم کن، پس تیمم را به من آموخت، من برخاستم و تیمم کردم، و شتر مبارک را آماده ساختم (طبری 9642 و 9643، بیهقی 1 / 6، طبرانی 7959 از اسلع روایت کرده اند).

289- ابن جریر از یزید بن ابوحیب روایت کرده است: در خانه جمعی از أنصار به مسجد گشوده می شد. هرگاه جنابت برایشان پیش می آمد و نزدشان آب موجود نبود، برای دستیابی به آب به جز مسجد راه دیگری نداشتند. پس «وَلَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ» نازل شد (طبری 9569).

290- ابن ابوحاتم از مجاهد روایت کرده است: مردی از أنصار مریض شد و توان

ایستادن و وضوء کردن نداشت. خدمتکار هم نداشت که به او آب بدهد. جریان را به گوش رسول الله رساند. پس خدای بزرگ «وَأِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ» را نازل کرد.

291- ابن جریر از ابراهیم نخعی روایت کرده است: تعدادی از أصحاب رسول الله به شدت زخمی شدند و در این حال به آن‌ها جنابت دست داد. جریان را برای رسول الله گفتند. پس «وَأِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ...» تا آخر آیه نازل شد (طبری 9639 به قسم مرسل روایت کرده است). (بنقل از کتاب اسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال الدین سیوطی)

احکام مندرج فقهی در آیه متبرکه:

اولین فهم فقهی که از این آیه متبرکه بدست می آید، تحریم خواندن و نزدیک شدن به نماز در حال سکران است.

معنای سکر درسه قاموس عربی چنین توضیح یافته است: «سکر: أصل واحد يدل على حيرة: مقایس اللغه»، «السکر: حالة تعرض بين المرء و عقله و اکثر ما يستعمل ذلك في الشراب، مفردات القران»، «والسُّكْرُ: نقيض الصَّحْوِ. والسُّكْرُ ثلاثة: سُكْرُ الشَّبَابِ وِسُكْرُ المالِ وِسُكْرُ السُّلْطَانِ، لسان العرب» همان طور که مفردات قرآن اشاره کرده، سکر هر حالتی است که ارتباط بین عقل و انسان قطع شود و چون این امر معمولاً در هنگام مستی شراب اتفاق می افتد، اکثراً به سکر شراب اطلاق میشود.

در این حکم قرآنی هوشیاری و تسلط عقل بر بدن در زمان اقامه نماز است تا شخص متوجه آنچه میگوید باشد، در مواقع مستی، شوک، استرس، عصبیت یا هیجان شدید و سایر حالاتی که شخص متوجه گفتار و رفتار خود نیست، نباید به نماز نزدیک شد و باید صبر کرد تا بدن حالت طبیعی خود را بازیابد.

حکمت و فلسفه آن معلوم است، نماز گفتگوی بنده و راز و نیاز با الله است، این اتصال و راز و نیاز باید در هوشیاری کامل صورت گیرد، و انسان که در حال سکران باشد، نمیشود که به هدف و جوهر حقیقی دست یافت.

«لا تقربوا الصلاة» دو قرب و نزدیکی به نماز است: 1- خود نماز 2- جایگاه و مقام بخصوص نماز، که در صورت مستی تا حدی که نمی دانید در محضر حق چه می گوئید، نه تنها حق نزدیک شدن و ورود به نماز را ندارید، بلکه حق وارد شدن در مسجد را نیز ندارید.

«حتى تعلموا ما تقولون» تا اینکه بدانید چه می گوئید، سخنانتان از اذکار نماز است، یا غیر نماز، که نمازگزار باید بداند الفاظ نماز را درست ادا می کند، و لازم نیست معانی آنها را هم بداند، زیرا در اینصورت باید می فرمود «حتى تعلموا معانی ماتقولون» و بسیاری از مسلمانان غیر عرب معانی الفاظ نماز را نمی دانند. و نمازشان درست است در این آیه متبرکه بر نسخ خمر حکم گردیده است، اگرچه مفسر شهیر اسلام ابن عباس حرم بودن خمر را از آیه (6 سوره مائده) وقتاده و مجاهد این آیه تحریم خمر دانسته اند. برخی مفسرین بدین عقیده که هدف و مقصود این آیه حرام بودن خمر در وقت نماز است ولی فهم این آیه حرم بودن خمر را در خارج نماز را نمی رساند، تا اینکه حکم قطعی حرام بودن خمر صادر شد، ولی این استدلال شان قابل دقت و بحث است.

ممنوع بودن خمر در اوقات پنجگانه نماز است، اگر دقت نمایم در خواهیم یافت که زمان اوقات پنجگانه نماز، فاصله ای چندان ندارد، که در این اوقات باید از نوشیدن مشروبات الکھولی باید صرف نظر شود، به علیت اینکه مستی مشروب تا وقت نماز ادامه می یابد،

بنأ حکم کرده میتوانیم که فحواى این آیه بر تحریم همیشگی و متداوما حکم نموده است. دوهمین حکم در این آیه متبرکه همان با طل بودن نماز در حال جنابت است، که در جمله «وَلَا جُنُبًا» بیان شده است.

فقهاء در موجدات غسل مینویسند:

- (انزال)، خروج منی همراه با شهوت چه در بیداری و چه در خواب.
- (جماع)، آمیزش جنسی با همسر، کسی که با همسرش آمیزش جنسی کند غسل بر او واجب می‌شود، زیرا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «الْمَاءُ مِنَ الْمَاءِ». مسلم (343). «غسل در اثر انزال واجب است».
- همچنین اگر کسی آلهی تناسلی‌اش را در آلهی تناسلی زن داخل کند، بگونه‌ای که قسمت ختنه شده (یا بیشتر از آن) در فرج زن فرو رود، غسل (بر هر دو) واجب می‌شود، حتی اگر انزال صورت نگیرد، چون پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «إِذَا جَلَسَ بَيْنَ شَعْبَيْهَا الْأَرْبَعِ ثُمَّ جَهَّذَهَا فَقَدْ وَجَبَ الْغُسْلُ». مسلم (348). «با آمیزش غسل واجب می‌شود؛ (اگر چه منی خارج نشود)».
غسل جنابت بر دو صورت است: صورتی که انجام آن کفایت می‌کند، صورتی که کامل تر است.

صورتی که انجام آن کفایت می‌کند: مضمضه (آب در دهان انداختن) و استنشاق (آب در بینی انداختن) کند، و بر کل بدنش آب بریزد هرچند که تنها یکبار باشد، و یا آنکه به درون آب عمیقی فرو رود.

و اما صورتی که کامل تر است: ابتدا شرمگاهش و آثار جنابت که بر بدنش مانده بشوید، سپس وضوء کاملی بگیرد، سپس سه بار بر سرش آب بریزد تا جائیکه مطمئن شده آب به پوست سرش رسیده، سپس طرف راست بدنش را بشوید و آنگاه طرف چپش را بشوید». (إعلام المسافرین ببعض آداب وأحكام السفر وما يخص الملاحین الجویین، شیخ محمد بن صالح العثیمین صفحه 11).

سومین حکم فقهی در این آیه مبارکه: بیان یک حکم استثنایی که به جمله «إِلَّا غَابِرِي سَبِيلٍ» بیان شده است مگر اینکه مسافر باشید. همچنان در این آیه مبارکه بیان حکم تیم برای معذورین است.

خوانندگان محترم!

خداوند متعال، پاداش بزرگ به کسی می‌دهد که احکام شرعی را با دیده‌ی منت بپذیرد، به آن کس که مخالفت ورزد، سخت هشدار می‌دهد.

اینک در آیات متبرکه (44 الی 46) برخی از اهل کتاب را که برخی احکام را ترک کرده و کتاب خدا را دگرگون و تحریف نموده و گمراهی را به جای راهیابی خریده اند، یاد آور می‌شود تا مؤمنان را برای انجام فرمانش بیدار کند و از کیفر آخرت بر حذرشان دارد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿٤٤﴾

آیا به کسانی که بهره ای اندک از علم کتاب [تورات و انجیل] به آنان داده شده ندیدی [که با پنهان داشتن حقایق کتاب و تحریف آیاتش] گمراهی را (در بدل هدایت) می‌خرند، و [از روی حسادت و دشمنی] می‌خواهند شما هم از راه مستقیم گمراه شوید. (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ألم تر»: مگر ندیدی؟ مگر نگاه نکردی؟ مگر خبر نداشتی؟ مگر نگریستی؟
«أن تضلوا السبيل»: این که راه گم کنید.

تفسیر:

«ألم تر إلى الذين أوتوا نصيباً من الكتاب»: در این آیه مبارکه خداوند متعال با تعبیری حاکی از تعجب به پیامبر خود، خطاب می کند که: آیا ندیدی جمعیتی که بهره ای از کتاب آسمانی را در اختیار داشتند، (اما به جای این که با آن، هدایت و سعادت برای خود و دیگران بخرند) هم برای خود گمراهی خریدند هم می خواهند شما گمراه شوید). باید گفت که علم به کتاب آسمانی، به تنهایی برای هدایت کافی نیست.
«يشترون الضلالة»: گمراهی را بر هدایت ترجیح می دهند و کفر را بر ایمان برتری می دهند.

از سیاق جمله «نصیباً من الكتاب يشترون الضلالة»: در می یابیم که: آگاهی علمای اهل کتاب از تعالیم الهی ناقص است و همین نقص زمینه‌ی انحراف می‌شود.
« وَ يُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ (44) »: می خواهند ای اهل ایمان! شما از راه حق منحرف و گمراه و مانند آنها بشوید. یعنی: آنان به گمراهی خودشان اکتفا نکرده بلکه می‌خواهند که با کتمان و انکار حق و با نیرنگ‌های دیگر، شما مؤمنان را نیز از راه حق بدر برند تا به محمد صلی الله علیه وسلم کفر ورزید.
و به این ترتیب آنچه وسیله هدایت خود و دیگران بود بر اثر سؤنیاتشان تبدیل به وسیله گمراه شدن و گمراه کردن گشت، چرا که آنها هیچ گاه دنبال حقیقت نبودند، بلکه به همه چیز با عینک سیاه نفاق و حسد و مادیگری می‌نگریستند.
در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: دانشمندان منحرف، از علم و مقام خود سوء استفاده کرده و در کمین انحراف و گمراهی دیگرانند.

شان نزول آیه 44:

292- ابن اسحاق از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رفاعه بن زید بن تابوت از بزرگان یهود بود و هرگاه با رسول الله (ص) صحبت می‌کرد زبانش را می‌پیچاند و می‌گفت: ارعنا سمعک یا محمد حتی نفهمک. [معنی این جمله در زبان عرب به این مفهوم است: به آرامی سخن بگو تا مطالبیت را خوب درک کنیم و درست گوش بده و متوجه سخنان ما باش تا سوالات خود را بهتر مطرح نماییم. اما لفظ راعنا در زبان یهود به معنی دشنام و سخن استهزاء آمیز است]. و اینگونه گستاخانه به اسلام طعنه می‌زد. پس خداوند متعال در باره او «ألم تر إلى الذين أوتوا نصيباً من الكتاب يشترون الضلالة»: را نازل کرد (طبری 9694). (بنقل از کتاب اسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال الدین سیوطی)

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا ﴿٤٥﴾

و (ای مؤمنان) الله از دشمنان شما داناتر است؛ (ولی آنها به شما زیان نمی‌رسانند.) و کافی است که الله ولی شما باشد؛ و کافی است که خدا یاور شما باشد. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كفى بالله نصيراً»: خدا یاورتان باشد، بس است.

تفسیر:

در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت مابه موضوع مهمی که همان دشمن شناسی است

اشاره بعمل آورده است، در این آیه به انسان یاد می دهد که: باید دشمن را شناخت و راه مقاله را به آن یاد گرفت طوریکه میفرماید: « وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ » خدا از دشمنی و کینه ورزی یهودیان گمراه آگاهتر است، پس شما از آنان برحذر باشید! یعنی اینکه اگرچه آنها در لباس دوست، خود را برای شما معرفی میکند ولی در حقیقت دشمنان سرخت شما هستند.

«و كَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ كَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا(45)»: ولی شما هیچ وخت از دشمنی و عداوت آنها در خوف و حراس نباشد، زیرا شما تنها نیستید، خداوند عزوجل ولی، نگهدار و یاور شما می باشد. پس فقط به او اطمینان و اعتماد کنید، و همو در مقابل نیرنگ و حيله ی آنها شما را کفایت می کند.

قرآن عظیم الشان در تعلیمات خویش هر دوی دشمن (دشمن درونی و بیرونی) را به تمام دقت و جزئیات آن معرفی داشته است. و در هدایت اسلامی تاکید گردیده است که دشمن درونی، از جمله بدترین دشمنان انسان می باشد، چرا که انسان از آن غافل می شود و از نقشه های او کمتر آگاه می گردد؛ دشمن خانگی ضربات مهلك تری را به ما وارد می کند، لذا ابتدا باید دشمن درون را شناخته و از نقشه های او آگاهی پیدا کنیم و پس از سرکوبی او، بر دشمن بیرون به مبارزه بر خیزیم. مهمترین دشمنان درونی انسان، نفس اماره و شیطان می باشند.

دشمنان بیرونی که عداوت خود را اظهار می کنند، از ضعیف ترین دشمنان هستند، چرا که شناسایی آنان آسان و در مبارزه و رویارویی با آنان، همیشه مؤمنان پیروز خواهند بود.

ای مسلمانان ممکن است ما در شناخت دشمن اشتباه کنیم، ولی خداوند دشمنان واقعی ما را خوبتر و بهتر می شناسد. اما شما از معرفت آنها قاصر و عاجزید. به فرمان الله متعال اطمینان کنید، و از آنها حذر نمائید؛ خداوند بزرگ برای نفع و نگهداری شما از نقص و زحمت کافی است. از دشمنان هیچ گونه خوف و هراس نداشته باشید؛ و به دین خویش قایم و استوار باشید.

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مَسْمُوعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِالسَّنْتِهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٤٦﴾

برخی از آنان که یهودی اند کلمات را از جاهای خود برمی گردانند (یعنی تحریف می کنند و تغییر می دهند) و با پیچانیدن زبان خود و به قصد طعنه زدن در دین [اسلام با در آمیختن عبری به عربی] می گویند شنیدیم و نافرمانی کردیم و بشنو [که کاش] ناشنوا گردی و [نیز از روی استهزاء می گویند] راعنا [که در عربی یعنی به ما التفات کن ولی در عبری یعنی خبیث ما] و اگر آنان می گفتند شنیدیم و فرمان بردیم و بشنو و به ما بنگر قطعاً برای آنان بهتر و درست تر بود ولی الله آنان را به علت کفرشان لعنت کرد در نتیجه جز [گروهی] اندک ایمان نمی آورند. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هادوا»: یهودی شدند، یهودیان. «الكلم»: جمع کلمه، سخن، کلمات. «غیر مسمع»: ناشنوا

گشتن، گوش فرا ندادن. «راعنا»: ای آنظرنا؛ در عربی؛ یعنی، به ما توجه کن، ما را نگاه کن، در عبری؛ یعنی، شر و بدی. «لیا»: پیچاندن، تحریف کردن، پیچ دادن. «طعنا»: طعنه زدن. «أَقْوَمَ»: درست تر، دادگرانه تر، محکم تر.

تفسیر:

در این آیه مبارکه خداوند متعال یکبار دیگر به تعریف دشمن پرداخته از جمله می خواهد اعمال یهود و برخی از اعمال دشمنانه آن را غرض شناخت بهتری و بیشتر به معرفی میگیرد و می میفرماید: «مَنْ الَّذِي هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»: تعدادی از یهودیان سخنان را از محل خود تحریف می نمایند، یعنی در میان یهودیان تعدادی هستند که سخنان خدا را در تورات تغییر داده اند و آن را از روی قصد و عمد به عکس منظور الله تفسیر می کنند، آنان اوصاف محمد صلی الله علیه و سلم و احکام رجم و غیره را تغییر داده اند.

قرآن عظیم الشان این تحریف را شامل حال همه تحریف ها میداند، فرق نمی کند که این تحریف ممکن است جنبه لفظی داشته باشد و یا جنبه معنوی و عملی ولی درآیه ذیل این مطلب را بوضاحت بیان میدارد که این همان تحریف لفظی و تغییر عبارت است زیرا آنها می گویند: «و يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا»: (ما شنیدیم و مخالفت کردیم). یعنی، به جای این که بگویند: «سمعنا و اطعنا» (شنیدیم و فرمانبرداریم) می گویند شنیدیم و مخالفیم. یعنی وقتی که تو آنها را به ایمان دعوت می کنی می گویند: سخنان را شنیدیم و از فرمانت سر باز زدیم.

مجاهد فرموده است: ای محمد! آنچه را که بیان کردی شنیدیم، اما از تو اطاعت نمی کنیم. و این بیانگر اوج کفر و عناد آنها است.

و بعد اشاره به قسمت دیگری از سخنان عداوت آمیز و آمیخته با جسارت و بی ادبی آنها کرده، می گوید: «وَ إِسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ»: آنها می گویند: «بشنو که هرگز نشنوی» یعنی آنچه ما می گوئیم آن را بشنو تا شنوا شوی. سخن دو پهلو است هم احتمال نیکی و خیر را می دهد هم بدی و شر را. در اصل برای خیر است؛ یعنی بد را نشنوی، اما یهودیان ناپاک از آن دعای شر پیامبر صلی الله علیه و سلم را کرده اند؛ یعنی الله تو را ناشنوا کند، دعای کر شدن یا مرگ است.

علاوه بر این از روی سخریه می گفتند: «وَ رَاعِنَا» و در اثناء سخن می گویند: راعنا، کلمه ای است برای سب به معنی حماقت و ابله‌ی است.

توضیح این که: مسلمانان راستین در آغاز دعوت پیامبر صلی الله علیه و سلم برای این که بهتر سخنان او را بشنوند و به دل بسپارند در برابر پیامبر صلی الله علیه و سلم این جمله را می گفتند: راعنا؛ یعنی، ما را مراعات کن و به ما مهلت بده!

ولی این تعداد از یهود این جمله را دستاویز قرار داده و آن را مقابل حضرت تکرار می کردند و منظورشان معنی عبری این جمله که «بشنو که هرگز نشنوی» بود و یا معنی دیگر عربی آن را یعنی «ما را تحمیق کن»! اراده می کردند.

از این رو الله متعال فرمود: «لَيَّا بِالسِّنِّتِهِمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ»: تمام اینها به منظور آن بود که «با زبان خود حقایق را از محور اصلی بگردانند و در دین حق طعن زنند».

ابن عطیه گفته است: همین امر امروزه نیز در میان یهودیان موجود است، دیدم آنان فرزندان کوچک خود را چنان بار می آورند، و آنان را وادار می کنند مطالبی را در

گفتگو با مسلمانان حفظ کنند که به ظاهر احترام آمیز باشد و در باطن تحقیرآمیز. «وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»: اگر به عوض گفتن «سمعنا وعصينا»: می گفتند: «سمعنا و أطعنا».

«وَوَاسْمِعْ وَ أَنْظِرْنَا»: و به جای گفتن «غیر مسمع و راعنا»، اگر یهود می گفتند: «و اسمع و انظرنا». و اگر به عوض آن سخنان زشت، گفتاری لطیف و نرم به زبان می آوردند، «لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ» چنان سخنانی در نزد خدا برای آنان بهتر و عادلانه تر بود. «وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (46)» «اما آنها بر اثر کفر و سرکشی و طغیان از رحمت خدا به دور افتاده اند (ودلهای آنها آن چنان مرده است که به این زودی در برابر حق، زنده و بیدار نمی گردد) فقط دسته کوچکی از آنها افراد پاکدلی هستند که آمادگی پذیرش حقایق را دارند و سخنان حق را می شنوند و ایمان می آورند».

مفسر جار الله زمخشری فرموده است: «فلا يؤمنون إلا قليلا» یعنی ایمانی ضعیف و ناتوان و بی اهمیت که عبارت است از ایمان آنها به بعضی از کتب و بعضی از پیامبران. سپس خدای تعالی آنان را تهدید کرده است که چشمانشان را کور و حواسشان را نابود می کند.

خوانندگان محترم!

در آیه مبارکه (47) مبحث هشدار به اهل کتاب بیان یافته است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعْنَا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٤٧﴾

ای کسانی که به شما کتاب آسمانی داده شده! به آنچه [بر پیامبر اسلام] نازل کردیم که تصدیق کننده تورات و انجیلی است که با شماست ایمان آورید، پیش از آنکه چهره هایی را [از شکل و شخصیت انسانی] محو کنیم، و [به سزای تکبر در برابر پیامبر اسلام و قرآن] به کفر و گمراهی بازگردانیم، یا چنان که اصحاب سبت (روزشنبه) را لعنت کردیم، لعنت کنیم؛ و امر و اراده الله در هر حال شدنی (و یقینی) است. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نطمس»: محو می کنیم، برمی داریم، مراد محو آثار ظاهر انسانیت در صورت آدمی، مانند: چشم، بینی و ابروست. «وجوه»: جمع وجه، صورتها و چهره ها، همان صورت معروف و مشخص، ابن عباس گوید: طمس، به معنای کور و بی بصر گردانیدن است. «فنردها علی ادبارها»: آن چهره ها را برمی گردانیم؛ یعنی، چهره ها را همچون پشت گردن، صاف و بی چشم و بینی و ابرو می گردانیم و نیز کاربردش در محسوسات مانند: شکست خوردن و فرار از نبرد است یا در معنویات، به معنای بازگشت به سوی کفر است. (محمد/ ۲۵). «نلعنهم»: نابودشان می کنیم، طردشان می نماییم. «اصحاب السبت»: یاران شنبه، یهودیانی که برخلاف فرمان الله در روزهای شنبه، ماهی می گرفتند و مورد خشم او واقع گشتند. (فرقان)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که این آیه با آیات قبلی پیوند دارد و فتح بابی است در جهت آرزوی اهل کتاب که پس از گمراهی به سوی راه درست باز آیند و به کتابهای آسمانی بگردند.

طوری که در این آیه متبرکه خطاب به اهل کتاب می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ»: (ای کسانی که کتاب آسمانی به شما داده شده است ایمان بیاورید به آنچه نازل کردیم (آیات قرآن مجید) که هماهنگ است با نشانه هایی که در کتب شما در باره آن وارد شده است.)

اهل کتاب مطابق تعریف قرآن عظیم الشان و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم عبارتند از یهود و نصاری.

همچنان باید گفت که: اهل کتاب اصطلاحی است قرآنی و منظور از آن پیروان مذاهب و ادیانی است که پیامبر آنان دارای کتاب بوده است که از سوی خداوند برای هدایت انسان ها به او وحی شده باشد.

در آیات ذیل پروردگار ما تهدید میکند و میفرماید قبل از اینکه گرفتار یکی از دو عقوبت و عذاب شوید در برابر حق تسلیم شوید: اول اینکه:

«مَنْ قَبْلَ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا»: یعنی قبل از اینکه صورت های شما را بکلی محو کرده (و تمام اعضای که به وسیله آن حقایق را می بینید و می شنوید و درک می کنید از میان برده) سپس صورت های شما را به پشت سر بازگردانیم)

یعنی: بعد از محو کردن علائم صورت، آنها را به موضع قفا باز پس گردانیم، بدین گونه که صورت های آنان را از طرف پشت های آنان برگردانیم که به قهقرا راه روید و چشمان آنان را از پشت گردن آنان بیرون آوریم. یا چهره های آنان را به پایین بدن آنان و پایین بدن آنان را به بالای بدن آنان آوریم، طوری که سر و صورت آنان بر زمین و پاهای آنان رو به هوا باشد. که این خود، بر عذاب سخت و سهمگین بودن مجازاتشان دلالت می کند و بنا به گفته ی ابن عباس (رض) این توصیف، به هم زدن برازندگی انسان را به صورتی عظیم نشان می دهد. (طبری نیز همین نظر را قبول کرده است؛ چرا که می گوید: یعنی قبل از این که چشمانشان را کور کنیم و آثار آنان را از بین ببریم و چشمانشان را در پشت سرشان قرار دهیم در نتیجه به عقب برگردند.)

یادداشت:

طمس وجوه؛ یعنی، برداشتن چشم و گوش و بینی و سایر مشخصات انسانی و ردّ وجوه؛ یعنی، برگرداندن چهره ها و دگرگون کردنشان. این تهدید سخت هم جنبه ی ظاهری و مادی دارد که آنها از مرحله ی انسانی به مرتبه ی حیوانی سقوط می کنند و هم جنبه ی معنوی دارد که آنها مورد نفرین و خشم الله قرار خواهند گرفت. این هر دو صورت، تهدید بسیار سخت و تند است و آنان از مجازات الهی نجات نخواهد یافت. (سوره یونس آیه 88) ، (سوره یس آیه: 66) .

تهدید دوم آن عبارت است از: «أَوْ نُلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ» (آنها را از رحمت خود دور می سازیم همان طور که اصحاب سبت را دور ساختیم)

«اصحاب السبت» عبارتند از آنان که در روز شنبه از حدود خدا تجاوز کردند و در نتیجه خدا آنان را به صورت میمون و گراز درآورد.

«وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (47)»: در اخیر این آیه مبارکه می فرماید: (فیصله الله در هر همه حال انجام می شود) یعنی: فرمان وی خواه ناخواه تحقق یافتنی است، در هر زمانی که او تحقق آن را اراده نماید. یعنی اگر فرمانی صادر کند قطعاً و بدون چون و چرا اجرا می شود. روایت شده است که این آیه، سبب مسلمان شدن کعب احبار گردید. «تفسیر

أنوار القرآن».

شأن نزول آیه 47:

ابن اسحاق از ابن عباس (رض) روایت می کند که: پیامبر صلی الله علیه وسلم به سران و علمای یهود، مانند عبدالله پسر صوری و کعب پسر اسد گفت: «از خدا بترسید و ایمان بیاورید. قسم به الله! قطعاً می دانید آن چه را نزد شما آورده ام، حق است.» گفتند: ای محمد! ما چیزی را نمی شناسیم و آن حقیقت را انکار کردند و بر سر کفر پای فشرده اند. خداوند نیز این آیه را فر فرستاد. (فرقان) خوانندگان محترم!

در آیه (48) مبحث اینکه آنچه آمرزیده می شود و آن چه که مورد آمرزش قرار خواهد گرفت مورد بحث قرار میگیرد.

پس از آن که خداوند، به خاطر کفر، اهل کتاب را تهدید کرد و به صراحت اعلان نمود که این تهدید انجام شدنی است، این آیه هم همان تهدید را تأیید و قطعی می گرداند؛ اما سایر گناهان - غیر از شرک و کفر- امید آمرزش و بخشش را خواهد داشت.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ﴿٤٨﴾

مسلماً الله (هرگز) نمی بخشد این را که با او چیزی شریک قرار داده شود، و غیر از آن (شرک) را، برای کسی بخواهد می بخشد، و هر کس که (چیزی را) با الله شریک گرداند، پس در حقیقت به الله گناه بزرگی مرتکب شده است. (48)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یغفر»: می بخشد، می آمرزد. «مادون»: کمتر از، جدا از، غیر از. «افتری»: دروغ بافیده، مرتکب شده، افتراء زده، به ناحق تهمت زده.

تفسیر:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»: قبل از همه باید گفت که: این آیه مبارکه امیدبخش ترین آیات قرآن می باشد. در این آیه پروردگار با عظمت ما اعلان میدارد که: همه گناهان ممکن است مورد عفو و بخشش قرار گیرد، ولی شرک به الله تعالی در هیچ صورت مورد عفو قرار داده نمیشود. ولی کمتر از آن رابرای هرکس بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد آنرا مورد بخشش قرار میدهد. در حدیث شریف به روایت عائشه (رض) آمده است: «دیوانهای اعمال در نزد الله متعال سه دیوان است: دیوانی است که حق تعالی به آن اهمیتی نمی دهد و دیوانی است که حق تعالی چیزی از آن را فروگذار نمی کند و دیوانی است که حق تعالی آن را نمی آمرزد. اما دیوانی که حق تعالی آن را نمی آمرزد، دیوان شرک و زیدین به اوست، الله متعال فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ...»، و فرموده است: «إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ» (المائدة: 72). «در حقیقت هرکس به خداوند شرک ورزد، خداوند بر او بهشت را حرام گردانیده است». اما دیوانی که به آن اهمیت نمی دهد؛ دیوان ظلم و ستم بنده بر خود در میان خود و خدای خویش است - از روزه یا نمازی که آن را ترک کرده - زیرا خدای متعال این را نمی آمرزد، ولی اگر بخواهد از آن در می گذرد. و اما دیوانی که الله متعال چیزی از آن را فرو نمی گذارد؛ دیوان ظلم و ستم بندگان بر یکدیگر است، که خواه نخواه قصاص دارد».

«وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» و غیر از آن (شرک) را، برای کسی بخواهد می‌بخشد، وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا (48): هرکس برای الله شریکی قائل شود گناه بزرگی مرتکب شده است.

طبری فرموده است: این آیه نشان می‌دهد که مرتکب گناه کبیره در اختیار الله است اگر بخواهد او را می‌بخشد و اگر بخواهد او را مجازات می‌دهد، اما شرک بخشودنی نیست. . . (طبری 8/45).

یادداشت توضیحی :

قبل از همه باید گفت: شرک، منفورترین گناه و مانع غفران و بخشایش الهی است. شرک، ادعایی بی‌دلیل و دروغی بزرگ است. طوریکه موضوع شرک، صدها بار در قرآن عظیم الشان مطرح بحث قرار گرفته است، و از هر گونه توجه به غیرالله، تحت هر عنوان (بت‌پرستی، ریاکاری، گرایش‌های غیرالهی، ماده‌گرایی و ...) انتقاد سختی بعمل آمده است.

باید یادآور شد که: مضمون و محتوای این آیه مبارکه، عیناً در آیه 116 همین سوره تکرار شده و تکرار، عامل هدایت است. از آنجا که شرک، خروج از مدار حق و بریدن از الله متعال و پیوستن به دیگری است، بدون توبه آمرزیده نمی‌شود، ولی اگر مشرک، دست از شرک بردارد و توبه‌ی واقعی کند، خداوند متعال آنرا آمرزد. در آیه 54 سوره‌ی زمر، می‌فرماید: خداوند، همه گناهان را می‌آمرزد، پس از رحمت او مأیوس نباشید و به درگاهش توبه کنید.

شرک دو نوع است:

1- شرک در ألوهیت، این که: کسی یا چیزی را در فرمانروایی و تدبیر امور در هستی با الله شریک و هم‌تا گردانیدن.

2- شرک در ربوبیت، این که: در قانونگذاری و تبیین احکام حلال و حرام، کسی را با خدا (ج) شریک ساختن. (سوره توبه 31).

در این آیه مبارکه اشاره بعمل آمده است که: از دید اهل کتاب، عزیر و مسیح در تألیه (پرستش و خدایی) و عالمان و راهبان‌شان در تحلیل و تحریم، با خدا شریک و توانا و همکارند.

توحید، موجب عزت نفس، آزادگی انسان از بند بندگی ممنوع خود یا هر چیز دیگر، رفعت منزلت انسانی، توکل بر خداوند متعال و إخلاص به ساحت پاک اوست. همه‌ی آنها نیز سبب آرامش روان، اطمینان قلب، پاکیزگی روح، آگاهی و بصیرت درخشان، ظفر و پیروزی بر امور زندگی، پذیرش دعوت فطرت و... است. شأن نزول آیه:

ابن ابی حاتم و طبرانی از ابویوب أنصاری نقل می‌کنند که: مردی شکایت برادرزاده اش را پیش پیامبر برد که او از کار حرام دست نمی‌کشد. امام فخر رازی مورد نزول آیه را به ماجرای وحشی نسبت می‌دهد... (فرقان)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (49 الی 55) نمونه‌های دیگر از کردار و رفتار اهل کتاب و مجازات شان مورد بحث قرار داده میشود.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُونَ أَنَّهُمْ بِاللَّهِ يُرَكَّبُونَ وَلَا يَشَاءُونَ فِتْيَانًا ﴿٤٩﴾

آیا به کسانی که خود را به پاکی می ستایند، ننگریستی؟ [این خودستایی هیچ ارزشی و اعتباری ندارد] بلکه خداست که هر که را بخواهد [بر اساس ملاک های تعیین شده از سوی خود] می ستاید، و [گروهی که به ناحق، خود را می ستایند در کیفر و مجازات] به اندازه فتیلی (رشته در وسط هسته خرما) مورد ظلم قرار نمی گیرند. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِزَكُونِ أَنْفُسِهِمْ»: (زکو زکاء): خود را پاک و بی عیب می دانند، خود را می ستایند. [نجم/ ۳۲]. «فَتِيلًا»: نخ هسته ی خرما، رشته مانندی که در شکاف هسته ی خرماست که عرب هر چیز کم و محقر را بدان مثل می زنند، همان گونه «مَثَقَالِ ذَرَّةٍ» در مورد فراوان، ضرب المثل است.

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنْفُسَهُمْ»: آیا خبر آنهایی را که از خود تمجید می کنند و خود را به طاعت و پرهیزگاری توصیف می کنند به تو نرسیده است! قتاده می فرماید: همان دشمنان خدا یعنی یهود خود را پاک معرفی می کردند و می گفتند: ما فرزندان و دوستان خدا هستیم و می گفتند: گناهی نداریم. (طبری 8/452). باید گفت که: خودستایی که برخاسته از غرور و بزرگبینی است، در شرع جایز نیست. بناً تزکیه ای ارزش دارد که بر اساس دستورات الهی باشد، نه ارشادات بشری. «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ»: ما پسران و دوستان خدا هستیم.

برخی از مفسران فرموده اند: مراد آیه کریمه، ستایش بعضی مردم از بعضی دیگر است. البته این هشدار است عام برای هر کسی که خود را تزکیه می کند، می ستاید و پاکیزه و بی عیب می شناسد. حق تعالی می فرماید: چنین نیست

«بَلِ اللَّهُ يَرْكَبُ مَنْ يَشَاءُ» یعنی با خود پاک نشان دادن پاکیزه نمی شوند بلکه پاکیزگی از جانب خدا است و او به حقایق امور نهان آگاهتر است. پس بندگان باید تزکیه خود را - با هدف برتری طلبی و تفاخر بر همدیگر - فرو گذاشته و یکدیگر را مورد مدح و ستایش قرار ندهند.

در حدیث شریف به روایت مقداد بن اسود (رض) آمده است: «رسول الله صلی الله علیه وسلم به ما دستور دادند که بر روی مداحان خاک بپاشیم». در روایت ابی بکره (رض) آمده است: «... اگر یکی از شما خواسته یا نخواست، رفیقش را مدح کرد، باید بگوید: احسبه كذلك ولا ازکی علی الله احدا: او را چنین... می پندارم و کسی را بر خدا تزکیه نمی کنم».

«وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (49)»: یعنی به اندازه ی فتیل به آنها ظلم نمی شود. فتیل: نخ رشته مانند روی هسته خرماست. معنی این است: این گروهی که خود را تزکیه می کنند، به اندازه گناه تزکیه خویش عذاب می شوند و افزون بر آن - ولو به اندازه رشته روی هسته خرمایی - مورد ستم قرار نمی گیرند و از ثوابی نیز که مستحق آن باشند، به مقدار رشته روی هسته خرمایی کم نمی شود.

شان نزول آیه ی 49:

کلبی می گوید: این آیه در مورد مردانی از یهود نازل شد که کودکان خود را پیش پیامبر می بردند و می گفتند: قسم به الله! ما هم چون این کودکانیم. هر گناهی که در روز مرتکب شویم، در شب - به جای ما - کفاره ی آن داده می شود و هر گناهی که در شب

مرتکب می شویم، در روز - به جای ما - کفاره اش داده می شود. این است که قرآن می فرماید: آنان خود را از گناه و پلیدی پاک می شمارند.

انظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٠﴾

ببین چگونه به الله دروغ و افترا می بندند! و همین گناه آشکار، (برای مجازات آنان) کافی است. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یفترون»: افتراء دروغسازي و جعل چیزی از خود. از ماده فری به معنی بریدن و شکافتن. «کفی به»: آن دروغ و بهتان بس است. تفسیر:

پروردگار با عظمت مادر این آیه متبرکه که برتری طلبیها را یک نوع افترا و دروغ به الله بستن و گناه بزرگ و آشکار معرفی داشته و می فرماید: «انظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا (50)»: ای محمد! ببین این جمعیت چگونه با ساختن فضائل دروغین و نسبت دادن آنها به پروردگار خویش دروغ می بندند، آنها اگر گناهی جز همین گناه نداشته باشند، برای مجازات آنان کافی است. تزکیه‌ی نابجای نفس و خود را مقرب درگاه الله دانستن، افترا بر الله و مانع رشد است. کلمه «اثم» در لغت به چیزی گفته می‌شود که انسان را از صلاح و ثواب باز دارد. خودبرتربینی یهود- که خود را نژاد برتر و فرزندان و محبوبان خدا می‌دانستند. بزرگترین افترا بر خداست، چون خداوند هیچ کسی را فرزند خویش قرار نداده و همه در نزد او برابرند و امتیاز، برای ایمان و تقوا است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا ﴿٥١﴾

آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از علم کتاب (الله) به آنان داده شده، (با این حال)، به «جبت» و «طاغوت» (بت و بت پرستان) ایمان می‌آورند، و به مشرکان می‌گویند: «آنها، از کسانی که ایمان آورده اند، هدایت یافته ترند؟! (۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْجِبْتِ»: هر چیز پست و بی ارزشی، بتها و دنباله هایشان از اوهام و خرافات. «الطَّاغُوتِ»: بسیار نافرمان، هر معبودی غیر از خدا، هر چیزی که فرمانش سبب دوری از حق گردد. «جبت و طاغوت»: نام دو بت قریش بوده اند.

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ»: آیا آنان را که از کتاب آسمانی بهره یافته اند، ندیده ای [و از رفتارشان در شگفت نیستی] که به بتهای «جبت» و «طاغوت» ایمان دارند؟

جبت: سحراست. و **طاغوت:** کاهن و هر آنچه که بجز الله متعال مورد پرستش قرار گیرد و هر معبودی بجز خداوند متعال که به پرستش خویش راضی باشد، یا در نافرمانی الله مورد اطاعت قرار گیرد. «تفسیر أنوار القرآن».

مفسیر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: «جبت» در اصل بر هر چیز بی اساس، بی فایده و بدون حقیقت اطلاق می شود. در اصطلاح اسلام از جادو، کهان و غیب گویی، فال گیری و رمالی، تعویذ و مهره و طلسم و نگاه به ستاره ها برای کشف آیام نحس و

مبارک و همه ی کارها و باورهای خرافی دیگر به عنوان «جبت» یاد شده است. در حدیثی آمده است: (ان النیاقه والطرق و التطیر من الجبت) یعنی «فال گرفتن به وسیله ی صدای حیوانات، آثار قدم های آنان و به وسیله ی کشیدن خط بر زمین و همه ی انواع فال گیری دیگر «جبت» به شمار می روند.» پس «جبت» در اصل بر چیزهایی اطلاق می شود که ما از آن ها به عنوان خرافات یاد می کنیم.

« وَ یَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا (51) » یعنی یهود به کفار قریش می گویند: راه و طریقه ی شما از راه محمد و یارانش بهتر است.

ابن کثیر فرموده است: به سبب نادانی و ضعف دین و طغیان کفرشان، کفار را بر مسلمانان ترجیح می دهند؛ چون به کتاب خدا که در دست دارند کافرنند. (مختصر ابن کثیر 403/1). از همین رو بود که یهودیان در جنگ احزاب با مشرکان همدست شدند.

جَبْتِ و طَاغُوت چیست؟

مفسران در باره این دو کلمه تفاسیری و تعریف های مختلفی ارائه داشته اند که از جمله شیطان، کاهن، ساحر، انسانها و جنیان متمرّد، بتها و هر آنچه به جای الله متعال پرستش شود و اشخاصیکه راه و وسایل را برای بت پرستی و گمراه کردن مردم هموار و مساعد سازند.

برخی از مفسران بدین عقیده اند که «جبت» به معنی «بت» و «طاغوت» بمعنی «بت پرستان» میباشد.

برخی از مفسرین در تفاسیر خویش می نویسند که اینها نام دوبت اند که یهودان به همراهی مشرکان قریش به آنها سجده می کردند. یا اینکه جبت، حُیّ بن آخْطَب است و طاغوت، کعب بن اشرف یهودی است؛ یا اینکه جبت، سحر است و طاغوت، شیطان است.

از تَعَدُّد معانی و مفاهیم مختلفی که از کلمه طاغوت بدست می آید، طوری فهمیده میشود که این معنی عام دارد که بر اشخاصی و اشیای مختلفی صدق می کند، بناً مفسران در معنای آن گفته اند که طاغوت به هر طغیانگر و متجاوز از حدود اطلاق می شود. پس همه ساحران، کاهنان و مانعان راه خیر، بتها، شیاطین و یا آنچه ای که عبادت می شوند، انسانهای گمراه کننده مردم و همه کسانی که بدون رضایت خداوند متعال فرمانبری می شوند، طاغوت هستند.

کلمه «جبت» صرف یک بار در قرآن عظیم الشان بکار رفته است و کلمه «طاغوت» هشت بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته و صیغه مبالغه از ماده «طغیان» به معنی تعدی و تجاوز از حد و مرز است.

ابن جریر طبری در تفسیر خویش (جلد ۳ صفحه ۲۱) مینویسد: طاغوت هر چیزی است که بر الله طغیان و سرکشی کند و به جای او عبادت شود، که این عبادت یا با اجبار عبادت کنندگان و یا از روی طاعت آنان باشد. فرقی نمی کند که این معبود انسان باشد یا شیطان یا بت یا هر چیزی دیگر و همچنین می گوید: اصل کلمه ی طاغوت (تجاوزگری و گذر کردن از حد) از اینجا گرفته شده که وقتی کسی از حد خود گذر کند می گویند: فلانی طغیان کرد.

اما پیامبران، علماء، فقها و سایر اولیای خداوند متعال، مردم را به عبادت خود مجبور نکرده اند و نه از آنان خواسته اند که در این امر از آنان اطاعت نمایند، بلکه برعکس،

آنان را به شدت از این کار برحذر و منع فرموده اند. هدف از فرستادن پیامبران به سوی مردم، دعوت آنان به توحید الله و کفر به هر کس و هر چیز جز ذات اوتعالی است، چنانکه الله متعال می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (سوره نحل آیه 36) (و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم (تا بگوید) الله را بپرستید و از طاغوت بپرهیزید).

حضرت ابن عباس، ابن جبیر و ابوالعالیه رضی الله عنهم می‌گویند: «جِبْت» در لغت حبش به ساحر گفته می‌شود و مراد از «طاغوت» کاهن است. حضرت عمر رضی الله عنه می‌فرماید: مراد از «جِبْت» ، سحر و مراد از طاغوت، شیطان است. از مالک بن انس رحمه الله منقول است که هر چه غیر از خدا عبادت شود، طاغوت گفته می‌شود.

امام قرطبی می‌فرماید: قول مالک بن انس پسندیده‌تر است؛ زیرا آن از قرآن ثابت است: «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (سوره نحل آیه ۳۶). اما در این اقوال متعدد تعارضی نیست؛ زیرا می‌توان همه را مراد گرفت به این شکل که در اصل جِبْت نام بتی بوده، اما بعداً در همه‌ی آنچه غیر از خدا عبادت کرده می‌شد، استعمال گردید (روح المعانی).

شان نزول:

از حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت شده است که پس از جنگ احد سردار یهود، حی بن اخطب، به همراه کعب بن اشرف و تعدادی دیگر به مکه مکرمه رفتند. سردار قریش، ابوسفیان، به نزد حی بن اخطب و کعب بن اشرف آمد و با آنان در باره همکاری با یکدیگر علیه پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم معاهده‌ای برقرار کرد. اهل مکه به کعب گفتند: شما قومی فریبکار هستید؛ اگر واقعاً راست می‌گویید، پس به این دو بت ما، جبت و طاغوت، سجده کنید. آنان به خاطر اطمینان دادن به قریش، سجده کردند. بعد از آن کعب به قریش گفت که سی نفر از شما و سی نفر از ما با هم ملاقات کنند تا که با ربّ کعبه با هم بر این متعهد باشند که همه‌ی ما با هم یکی شده و بر خلاف محمد صلی الله علیه وسلم بجنگیم.

قریشیان این پیشنهاد کعب را پذیرفتند و به این ترتیب علیه مسلمانان يك اتحاد برقرار کردند. سپس ابوسفیان به کعب گفت: شما دانشمند و اهل علم هستید و به نزد شما کتاب خدا وجود دارد، اما ما کاملاً نادانیم، بنابراین شما در حق ما بگویید که آیا ما بر حق هستیم یا محمد؟

کعب پرسید: دین شما چیست؟

ابوسفیان گفت: ما شتران خود را برای حجاج نحر می‌کنیم و به آنان شیر می‌دهیم و از مهمانان پذیرایی کرده، صله‌ی رحمی برقرار می‌کنیم و بیت الله را طواف کرده و عمره به جا می‌آوریم، اما محمد بر خلاف این، دین آبایی خود را گذاشته و از خویشاوندان جدا گشته و بر خلاف دین قدیمی ما دین جدیدی ساخته است.

کعب با شنیدن این سخنان گفت: شما بر حق هستید؛ محمد (العیاذ بالله) گمراه شده است. برای این بود که خداوند متعال این آیات را نازل فرموده، مکر و فریب آن‌ها را مذمت کرد (روح المعانی).

کعب بن اشرف:

مؤرخین مینویسند که گَعْب بن اشرف یکی از برجسته ترین علمای یهودی بود، و از جمله تاجران مشهور یهود هم به شمار میرفت. کعب شاعر معروف و نطق قوی بودی او عقیده به توحید و یگانه پرستی داشت. او اشعار متعددی علیه پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم و زنان مسلمان سروده است. کعب بن اشرف علاوه بر فعالیت‌های تبلیغاتی بر ضد مسلمانان، در کمپیان تعزیرات اقتصادی و تجاری علیه مسلمانان نقش اساسی را بازی نموده است. طوریکه یاد آور شدیم او خدا پرست بود ولی بخاطر منافع و خواهشات نفسانی و مادی با مشرکین دست تعاون داد و با کفار قریش همدست و هم پیمان شد. وی در شرایطی که کفار قریش مکه در دوستی و همکاری با وی در میان گذاشت که: باید پیش بتان ایشان سجده کند و او هم این پیشنهاد را با پیشانی باز می پذیرد و حاضر میشود با دشمنی با مسلمانان و رسول الله صلی الله علیه و سلم از وحدانیت الهی و عقیده خویش هم انکار کند.

از این داستان آموزنده کعب اشرف یهودی چنین نتیجه باید گرفت که صرف عالم بودن، شاعر بودن، سخنور بودن و یا هم متخصص بودن دین برای انسان نافع نمی باشد، بلکه زمانی انسان سعادت‌مند است که توفیق عمل به عقیده دینی خویش را داشته باشد. کعب اشرف یهودی عالم وارد به کتب یهودی (تورات) هم بود، ولی توفیق عمل بدان را نداشت و در نهایت امر در زندگی اش روزی رسید که در مخالفت به اصول آن قرار گرفت و باخاطر منافع دنیوی از خدا پرستی به بت پرستی قدم گذاشت و در نهایت از اصول دینی خویش هم انکار کرد.

قرآن عظیم الشان در (آیه ۵ سوره جمعه) با زیبایی خاص می فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجَمَارِ يَحْمَلُ حُمْلًا» (مثال کسانی که به دستورات تورات، مکلف شدند، ولی حق آن را اداء ننمودند، همانند خر هستند که کتاب هایی با خود حمل کند (و از کتاب ها بهره ای نبرد جز سنگینی بار آن!))

پروردگار با عظمت ما در (آیه ۵ سوره جمعه) خطاب به قوم از خود راضی یهود را که تنها به نام تورات یا تلاوت آن قناعت می کردند، بی آنکه در محتوای آن اندیشه کنند و عمل نمایند، به خر تشبیه کرده که کتاب هایی بر پشت، دارند، اما از آن چیزی جز سنگینی احساس نمی کند.

قرآن عظیم الشان به صراحت تام به یهودان گفته است: چه فایده؟ که هدایات و دساتیر تورات را می خوانید و از تطبیق هدایات آن در شئون زندگی خویش سر باز می زنید. این مثال خوبی است برای ما مسلمانان که به دستورات کتاب عظیم خویش قرآن عظیم الشان باید عمل نمایم. قرآن کتاب زندگی ما است، کتاب سعادت دارین ما است، رهنمود همه عرصه زندگی ما است. قوانین و دساتیر قرآن کریم باید در همه عرصه های زندگی ما جریان داشته باشد. گذاشتن قرآن کریم در جلد های نفیس، در الماری های مفشن خود برای تَبْرُک و به اصطلاح آنرا صرف برای چشم بد دور و یا هم از زیر ان بگذریم که سفر میرویم، و یا هم برای شگوم نیک یک جا با آینه به خانه نو با خود ببریم و یا هم در حین آئینه مصاف عروس و داماد مورد استفاده قرار دهیم و یا هم در روز فاتحه آنرا تلاوت کنیم و به معنی و مفهوم آن اهتمام و توجه بعمل نیاریم، استعمال بس محدود و در موارد بدعتی هم است. استعمال قرآن کریم به این نوع و بخاطر منافع مادی و دنیوی و حتی

بخاطر منافع سیاسی و عدم رفتن به عمق معانی، تفسیر و احکام آن و بدون گرفتن، پند و عبرت از قصص آن کاری است بس خطاء، کابل مواخذة و بازپرسی. هست و بودند مردمانیکه عوض مراجعه به محتوی دین، عقیده و نصوص مقدس و ارزش های راستین دینی خویش به دامن دشمن پناه بردند، اصول و اساسات دین را به طورنمایشی و تفنی استفاده کرده و عهد و میثاق به الله تعالی اعتناء نه کردند، از آخرت ترس و خوفی نداشتند و از فرصت توبه استفاده نه کردند، سبب گمراهی خویش گردیده و در واقعیت دارین خویش را به خسران و ضرر واقعی مواجه ساختند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ﴿٥٢﴾

این گروه کسانی اند که الله آنها را لعنت کرده است، و کسی را که الله لعنت کند، پس برای او هیچ مددگاری نخواهی یافت. (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَعَنَهُمُ»: لعنت. «نصیرا»: مددکار، یار و یاور.

تفسیر:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ»: اینان گروهی هستند که الله متعال آنان را از رحمت خود رانده و دور کرده است. وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا (52)

هرکس الله او را از رحمت خود براند، چه کسی در مورد رهایی از عذاب خدا او را یاور و معین است و آثار نفرین یعنی عذاب را از او منع می کند؟

دروس حاصله:

- از فهم عالی این آیه «لَعَنَهُمُ اللَّهُ» نتیجه ثمربخشی و آموزنده بدست می آید که هر اتحاد و اتفاق که علیه حق باشد ملعون بوده، و زوال پذیر است. معاهدات و پیمان های نامقدس علیه حق «فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا» به نتیجه مطلوب نمی رسد، و این پیمان ها در برابر اراده الهی سودی ندارد، منفور خداوند متعال، همیشه مغلوب خواهد بود.

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ﴿٥٣﴾

آیا برای آنان (یهودیان) نصیبی از حکومت است؟ که در آن هنگام ذره ای به مردم نمی دادند. (۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَمْ»: آیا، بلکه. «مُلْكٍ»: قدرت و حکومت و سلطنت. «نقیرا»: چیز بی ارزش به اندازه ی نقطه ای در پشت هسته ی خرما. گودی سوراخ مانندی در پشت هسته ی خرما که جوانه زدن و رویش درخت از آن نقطه شروع می شود. معمولا مردم عرب، چیز کم و کم ارزش را به آن مثل می زنند. (النسا 124).

تفسیر:

یهود به خیال خود، پیغمبری و سیادت مذهبی را بمثابة میراث خویش بحساب می آوردند، و تنها خود را سزاوار آن می دانستند؛ اتباع پیغمبر عرب را عار می شمردند؛ و می گفتند: اگر چندی پادشاهی دیگران را باشد، باک ندارد؛ آخر از آن ما است؛ این آیه مبارکه در آن باره نازل شد:

«أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ»: قبل از همه باید گفت: از قضاوت های نابجای دیگران درباره ی دینتان نگران نباشید. پروردگار با عظمت ما در جمله «نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ» آیه مبارکه می خواهد برای ما انسانها به فهمند که در این قدرت ها و مناصب که همین حالا

در اختیار آنها است و یا هم در آن قرار دارند، این مناصب و قدرت مندی دنیوی موقتی و گذرا بوده، قدرت و حکومت واقعی و نامحدود بدست پروردگار با عظمت است. هر فرد و قومی گوشه‌ای از حکومت را آن هم برای چند روزی بدست می‌گیرد.

«فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا (53)»: و در جمله « لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا » انظار و هوشداری است که بیدار و هوشیار باشد که اگر دشمنان شما صاحب قدرت و حکومت و صلاحیت شوند، شما را به کلی نادیده و نابود خواهند ساخت.

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ﴿٥٤﴾

یا اینکه (یهودیان) نسبت به مردمان (مسلمان) بخاطر اینکه الله به آنها از فضل خود (کتاب) داده است، حسد می‌ورزند؟ یقیناً ما به اولاد ابراهیم (شما بنی اسرائیل) کتاب و حکمت و پادشاهی بزرگ را دادیم. (۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ»: یا به مردم رشک می‌ورزند. «بل یحسدون النبی»: بلکه به پیامبر رشک می‌برند. حسد: آرزوی نابودی نعمت دیگران. الحکمة: شناخت نهانیهای شریعت و رموز اشیاء، رازهای کتاب آسمانی، پیامبری.

تفسیر:

دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر خویش «تفسیر المیسر» در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: اینان در کنار بخلی که دارند حسود نیز هستند زیرا به مؤمنان در اینکه حق تعالی آنان را با ارسال محمد صلی الله علیه وسلم و نازل نمودند قرآن گرامی داشته حسادت می‌ورزدند. چرا اینان با بندگان الله متعال بر کتاب خداوند بزرگ و پیامبرش حسادت می‌ورزند در حالی که خدای تعالی بر خود آن‌ها کتاب‌های بسیار و پیامبران متعددی را فرستاده است مانند ابراهیم علیه السلام و سایر پیامبرانی که بعد از ایشان آمده‌اند همچون: اسماعیل، اسحاق و یعقوب که برگزیده شده‌های خداوند اند و حق تعالی به آنان نبوت و کتاب را ارزانی داشته است. یعقوب اسرائیل نیز پدرشان است که خداوند در میان اولادش نبوت و پیامبری قرار دارد. ای کاش اینان قدر این نعمت‌ها را می‌دانستند و طاعت خدا و شکرش را به شایستگی بر جای می‌آوردند. همچنان ما به آن‌ها پادشاهی بزرگ نیز مانند پادشاهی داود و سلیمان دادیم ولی با همه این نعمت‌ها اینان شکر خدا را برجای نیاورده و حتی پیامبران را کشتند و به پیامبری کافر شدند و در کتاب آسمانی دست به إلحاد زدند.

همچنان مفسر مشهور جهان اسلام ابن عباس در تفسیر این آیه مبارکه می‌فرماید: در نبوت به پیامبر صلی الله علیه وسلم حسادت می‌ورزیدند که از ایمان برخوردار شده‌اند، و به یاران پیامبر حسادت می‌ورزیدند که از ایمان برخوردار شده‌اند؛ یعنی به پیامبر صلی الله علیه وسلم حسادت می‌ورزیدند که فضل و نبوت از جانب خدا به او عطا شده و مایه‌ی شرف اعراب است و به مسلمانان حسادت می‌ورزند که عزت و وقار و استقرارشان در حال رشد و ازدیاد است؟

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ﴿٥٥﴾

پس برخی از آنان [که اهل کتاب اند] به او [که پیامبر اسلام و والاترین فرد از خاندان ابراهیم است] ایمان آوردند، و گروهی از او روی گردانیده اند، و دوزخ که آتشی سوزان و برافروخته است، برای آنان کافی است. (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَدَّ عَنْهُ»: از آن روی گردانید، پشت نمود، از آن جلوگیری کرد. «سَعِيراً»: آتش سوزان و شعله ور. مراد، آتش دوزخ است.

تفسیر:

«فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ»: از یهودیان تعداد قلیلی به رسالت محمد صلی الله علیه وسلم ایمان آورده و کتابش را تصدیق نمودند در حالی که اکثرشان از پیامبر صلی الله علیه وسلم روی گردانیده به رسالتشان استهزا نمودند و به این ترتیب بین بخل در اموال، حسادت در نفس و ممانعت از راه الله متعال و کفر به رسالت پیامبر اسلام جمع نمودند.

طوریکه در آیه ذیل می فرماید: «فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ . وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا (55)» برای مجازات، عناد و کفرشان همین آتش افروخته ی جهنم بس است. خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (56 الی 57) مبحث مورد مجازات کافران و مکافات مؤمنان مورد بحث قرار داده میشود:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٥٦﴾

یقیناً کسانی که به آیات ما کافر شدند به زودی آنان را به آتشی [شکنجه آور و سوزان] در خواهیم آورد، هرگاه پوست (بدن) شان بریان شود (و بسوزد) پوستهای دیگری به جای آن قرار میدهیم تا عذاب را بچشند؛ یقیناً خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (و روی حساب سزا میدهد). (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُصَلِّيهِمْ نَارًا»: آنان را به آتشی سوزان در می آوریم. «نَضِجَتْ»: بریان شد، سوخت. «حَكِيمًا»: هر چیزی را در جای مناسب قرار می دهد و بر مبنای حکمت، همه چیز را می سنجد.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا»: برای کفار از اهل کتاب و مشرکان عرب در پیشگاه خدای تعالی آتشی بس عظیم است که اجسام آنها را می سوزاند و پوستهایشان را کباب می نماید، «كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ»: هرگاه این پوست که محل آزار و اذیت در جسم است بسوزد، حق تعالی به جای آن پوستی دیگر قرار می دهد تا عذابشان همچنان دوامدار باشد. از اینکه آنان هر لحظه، لجاجت می کنند پس باید هر لحظه با پوست جدید مجازات شوند. و یا اینکه در عذاب کفار تخفیف و انقطاعی نیاید؛ چون يك پوست آنها بسوزد، پوست دیگر تبدیل می شود.

برخی از مفسران در تفسیر آیه مبارکه می نویسند: معنی این است که حق تعالی همان پوست اولی را دوباره به تنشان باز می گرداند « تا عذاب را بچشند » یعنی: از آنجا

که پوست سوخته احساس درد و الم را از دست می‌دهد، پوستشان را از نو بازمی‌گردانیم تا هرگز احساس درد و الم از آنان قطع نشده و همیشه بر آنان دوام و استمرار داشته باشد. در روایتی از عمر (رض) آمده است: «در هر ساعت صدمبار پوست بدنشان عوض می‌شود» مفسر حسن فرموده است: در هر روز آتش هفتاد هزار مرتبه آنها را می‌سوزاند. هر بار که آنها را می‌سوزاند به آنان گفته می‌شود: «إعادة شوید». پس به حالت قبل برگردانده می‌شوند. و ربیع گفته است: پوست هریک از آنها به چهل ذرع می‌رسد، و اگر کوهی را در شکمش جا بدهند گنجایش آن را دارد. و هر وقت آتش پوست آنها را کباب کند، به پوستی دیگر تبدیل می‌شود.

در حدیث آمده است: أهل عذاب در آتش به حدی بزرگ و ضخیم می‌شوند که فاصله ی بین لاله گوش و گردن هریک از آنها به مسیر هفت صد سال می‌رسد و ضخامت پوستشان به هفتاد ذراع می‌رسد و دندانشان به اندازه ی کوه احد بزرگ می‌شود. (امام احمد آن را در مسند خویش اخراج نموده است).

« إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزاً حَكِيماً (56) »: یعنی خدا با قدرت است که هیچ‌چیز از دایره ی اقتدارش خارج نمی‌شود و جز به عدالت، کسی را آزار و عذاب نمی‌دهد. در ضمن قابل یادآوری است که: عذاب کردن دائمی کفار حکیمانه است و هیچ نیروئی قادر بر جلوگیری از قهر الهی در دوزخ نیست.

این آیه از آیات معجز علمی قرآن کریم است زیرا این حقیقت علمی که احساس درد مستقیماً با پوست بدن رابطه داشته و اعصاب حسی در پوست بدن قرار دارد، حقیقتی است که علم طب اخیراً به کشف آن قادر شده‌است.

حکمت تبدیل و تجدید شدن پوست بدن کافران:

سبب این امر آن است که اعصاب حس درد، در طبقه ی جلدی (پوست ظاهری) بدن قرار دارد؛ ولی احساس نسجها و اعضا و عضلات داخلی بدن، ضعیف است. این است اطمینانی داند که سوختن ساده و سطحی که از پوست تجاوز نکند، درد شدیدی خواهد داشت، بر خلاف سوختن سختی که از پوست به نسجها تجاوز کند؛ زیرا با وجود شدت سوختن و خطری که دارد، درد کمتری خواهد داشت. از این رو، خداوند می‌فرماید: هر بار آتش، پوست بدن را - که اعصاب در آن جای دارد - بسوزاند، پوست دیگری جایگزین آن می‌کنیم تا چشیدن درد، همیشگی و مستمر باشد. و خدا را شکر که هر چه زمان می‌گذرد، حکمت کارهای پروردگار، بر بندگان، بیشتر آشکار و آشکارتر می‌گردد. [اسلام و طب جدید، دکتر عبدالعزیز اسماعیل پاشا، با اندکی تصرف (مراغی)]

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا (۵۷)

و به زودی کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، البته آنها را به زودی در باغ‌های که در زیر آنها نهرها جاری است، داخل می‌کنیم، آنان برای همیشه در آن می‌باشند، برای آنها در آنجا زنان پاکیزه است و آنها را در سایه دوامدار درمی‌آریم. (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مطهّرة»: پاکیزه از عیبها و از خصوصیت های زنانه. «ظلا»: سایه، نعمت پایدار.

«ظلیلاً»: سایه دار، سایه ی گسترده، همیشگی. «ظل ظلیلاً»: نعمت فراوان و بی شمار. **تفسیر:**

«وَأَذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»: اما مؤمنان صادق آنانی که اعمال خوب بسیار انجام دادند و از امور بد دوری گزیدند پس تو آنان را به بهشت بشارت ده، بهشتی که در آن جوی‌هایی از عسل، شراب و شیر است. در بهشت سخن بی‌هوده نمی‌شنوند. این نعمت برای آن‌ها ماندگار و برای همیشه است و هیچگاه از آنان قطع نمی‌شود. آن‌ها دچار پیری، مریضی و عدم نیز نمی‌شوند.

«لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ»: در بهشت برای‌شان همسرانی پاک از هرگونه پلیدی و کثافات است. این همسران هرگز دچار آنچه بر زن‌ها صورت می‌گیرد مانند عادت ماهوار و بیماری ولادت و از این قبیل نمی‌شوند.

مجاهد گفته است: از ادرار و حیض و خلط بزاق و منی و زادن پاک اند. «وَأَذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»: همچنان حق‌تعالی این مؤمنان را در بهشت در سایه دائمی و همیشگی داخل می‌کند. اینان هیچگاه در آن آفتاب و «زمهریر/ مکانی سرد» نمی‌یابند بلکه در مقامی امن و آسایشی مرفه و زندگی سعادت‌مند و شادمانی چشم و دل قرار دارند. مفسر حسن فرموده است: خداوند آنان را داخل «ظلیل» می‌کند؛ چون آنچه داخل سایه ی دنیا می‌شود، داخل آن نمی‌شود؛ یعنی گرما و باد گرم در آنجا نیست.

و در حدیث شریف به روایت ابوهریره س آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «همانا در بهشت درختی است که سوار در سایه‌سار آن صد سال راه می‌پیماید، اما آن رابه‌پایان نمی‌رساند - این درخت، شجره‌الخلد (درخت جاویدان) است». (اخراج از شیخان).

ایمان و عمل صالح:

در آیه متبرکه: «آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ»: مبحث ایمان و عمل صالح بعمل آمده و آن هر دو شرط اساسی برای داخل شدن به جنت معرفی گردیده است. بصورت کل باید گفت که: در قرآن عظیم الشأن تقریباً اضافه‌تر از شصت بار، موضوع ایمان و عمل صالح قرین با هم ذکر شده‌اند و از هر دو آن به عنوان دو بال برای رسیدن به سعادت و حیات جاویدان در جنت نام برده شده است. با در نظر داشت اینکه هر یک از دو کلمه عمل صالح و ایمان در فهم عرفی معانی روشن و واضحی دارند، ولی ایمان مطلوب از دیدگاه شرع مقدس اسلام، اجزاء و شرائط خاصی دارد، همانگونه که عمل صالح نیز برای تأمین سعادت و رستگاری باید دارای اهمیت خاصی است. ایمان در لغت از ریشه «امن» بوده و به معانی متعددی از جمله، تصدیق، امنیت، تسلیم و پذیرفتن به کار رفته است. اما معنای اصطلاحی آن از دیدگاه متکلمان، فلاسفه و عرفا متفاوت است.

کلمه «عمل»

«عمل» اگرچه از لحاظ مفهومی شامل مطلق رفتار و فعل می‌شود، اما در معنایی خاص به رفتارهای ارادی که با اختیار و آگاهی انجام می‌گیرد، اطلاق می‌گردد، از همین روست که بعضی اهل لغت کلمه اراده را در مفهوم این لفظ لحاظ کرده و «عمل» را اینگونه تعریف کرده‌اند: «هر کاری (فعلی) را که حیوان از روی قصد انجام می‌دهد، عمل نامیده می‌شود». (راغب اصفهانی در مفردات الفاظ قرآن کریم).

کلمه «صالح» نیز از ریشه صلاح بوده و به معنای ضد «فساد» است. (راغب اصفهانی در مفردات الفاظ قرآن) در آیات قرآنی نیز این واژه در همین معنا به کار رفته و دو واژه «صلاح» و «فساد» در معنای مقابل هم به کار رفته. مانند آیهی «الذین یفسدون فی الارض و لایصلحون» (شعرا: 152)

با توجه به آنچه گذشت می‌توان گفت «عمل صالح، عملی است که در شرع به عنوان واجب یا مستحب معرفی شده و سالک از طریق انجام آن می‌تواند سیر و سلوک کند و به مقام قرب نائل گردد.» راغب اصفهانی در مفردات الفاظ قرآن).

«عمل صالح در حقیقت میوه درخت ایمان است و دو رکن اساسی دارد. یکی نیت پاک و دیگری کار مفید. بنابراین عمل صالح منحصر در نماز و روزه، حج و زکات و... نیست، بلکه هر کار مفیدی که با نیت پاک انجام پذیرد. عمل صالح شمرده می‌شود، هر چند اندک و ناچیز باشد و آنچه در عمل صالح مهم است، قصد قربت و تقرب به پروردگار با عظمت است.»
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (58 الی 50) در باره راه و روش ادای امانت، حکم به دادگری، پیروی از فرمان خدا و پیغمبر و اهل حل و عقد، بحث بعمل آمده است.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٥٨﴾

الله به شما امر می‌کند که امانت‌ها را به اهل آن (اصحاب آن) بسپارید و هرگاه میان مردم فیصله کردید، پس به عدل و انصاف حکم کنید، بی‌گمان الله شما را به آنچه نیک است پند و نصیحت می‌دهد؛ یقیناً الله (به فیصله‌های شما) شنوا و بیناست. (۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«امانات»: امانت: چیزی که شخص را برای آن امین دانسته و به او داده‌اند. این کلمه مصدر است به معنی مفعول (امانت: ما اؤتمن علیه)، امانات جمع آنست. «حکمتکم»: مراد از حکم در آیه قضاوت است. «نعما»: آن در اصل «نعم شئیئا هو» است. یعنی: خوب چیزی است آنچه خدا شما را با آن موعظه می‌کند.

تفسیر:

امانداری و رفتار عادلانه و دور از تبعیض، از نشانه‌های مهم ایمان است، چنانکه خیانت به امانت، علامت نفاق است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»: ای مؤمنان! حق تعالی شما را امر می‌کند تا امانت‌ها را به صاحب آن بسپارید. هم امانتی که بین شما و خدایتان مبنی بر اطاعت از اوامر و اجتناب از نواهی است و هم امانتی که در بین شما و مردم در خصوص ادای سپرده‌ها و سایر حقوق مالی و عهد و پیمان‌ها و نقض نکردن سوگندهاست.

مفسرزمخشری در این مورد فرموده است: خطاب عام است همه کس و هر امانتی دربر می‌گیرد. (تفسیرکشاف 405/1). معنی آیه چنین است: ای مؤمنان! خدا به شما دستور می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان مسترد دارید. ابن کثیر گفته است: خدای عز و جل دستور داده است که امانت به صاحبش مسترد گردد.

در حدیث شریف آمده است: «به کسی که تو را امین گردانیده، امانت را بسپار و بر آن کس که به تو خیانت کرده، خیانت نکن.»

واقعیت امر همین است که: هر امانتی صاحبی دارد و هرکس لیاقت و استعداد کار و مقامی را دارد. در ادای امانت و حکمیت در منازعات، ایمان شرط نیست. باید حکم نسبت به

همه‌ی مردم آمین و عادل باشد. طوری‌که می‌فرماید: «وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» و هرگاه وظیفه حکمیت در منازعات یا صلح در بین بندگان الله به شما واگذار شد بر شما لازم است تا انصاف و عدالت را همواره رعایت کنید و در این مورد از الله متعال خود بترسید و هیچ‌کس نباید بر دیگری ظلمی روا دارد و یا خیانتی کند و یا از حق عدول نماید.

مراد از عدالت در اینجا این است که: حاکم یا قاضی، به‌سوی یکی از طرفین دعوی گرایش نیابد و بنابراین، هیچ‌کس را به‌خاطر قرابت وی، یا جاه و مقام، یا مصلحت و منفعتی که از او تمنا دارد، یا هر غرض هوس‌آلود دیگری بر خصمش برتری ندهد، بلکه باید مطابق آنچه که قرآن عظیم و سنت نبوی کریم برای وی روشن ساخته است، فقط به نفع همان کسی حکم کند که حق از آن وی است. آری! حاکم باید در میان مردم براساس مساوات حکم کند، بی‌آن که یکی را بر دیگری برتری دهد، مگر اینکه کسی واقعاً صاحب این فضل و برتری باشد، مثلاً در عمل صالح سخت‌کوش بوده، یا از اهل خبره، یا علم، یا نیرومندی در جهاد، یا نظایر اینها باشد، «إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ» الله چه نیکو شما را اندرز می‌دهد.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً (58)»: شامل وعد و وعید است؛ یعنی همانا خداوند اقوال شما را می‌شنود و اعمال شما را می‌بیند.

کسانی چنین تعاملی می‌نمایند که از الله متعال خوف و ترس داشته باشند و تقوای الهی را رعایت می‌نمایند و خود را به ملاقات او آماده می‌سازند و امید رحمتش را دارند و از عذابش می‌هراسند. تمام این امور نیک منتج به خیر دنیا مانند عزت و سربلندی و وحدت کلمه می‌شود. باید توجه داشت که عاقبت برتر و نیکو نزد خدای تعالی است که پاداش و نعمت ماندگار و بزرگ دارد.

در حدیث شریف آمده است: «الله متعال همراه حاکم است تا آنگاه که ستم نکند، پس چون ستم کرد، او را به خودش وامی‌گذارد».

یادداشت:

قابل تذکر است که تعداد کثیری از مفسران بر این باور اند که: حکم این آیه عام است و شامل همه مردم می‌گردد. ولی هستند برخی از مفسران که فرموده اند: این آیه مبارکه فقط در مورد حکام و زمامداران جامعه اسلامی نازل شده است.

شان نزول آیه 58:

301- ابن مردویه از طریق کلبی از ابوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: زمانی که رسول الله مکه را فتح کرد عثمان بن طلحه را خواست. چون به خدمت ایشان آمد. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: کلید کعبه کجاست؟ عثمان کلید را آورد، چون دست خود را به سوی رسول الله دراز کرد [تا کلید را بدهد] عباس (رض) برخاست و گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت علاوه به آب‌رسانیدن به حاجیان، دربانی کعبه را نیز به من بسپار، عثمان دست خود را بازگرداند. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: ای عثمان، کلید را به من بده، عثمان گفت: بگیر اما بدان که این امانت خداست. پیامبر برخاست و در کعبه را باز کرد، پس از آن بیرون آمد و طواف نمود. سپس جبرئیل علیه السلام با دستور برگردانیدن کلید فرود آمد. پیغمبر خدا عثمان بن طلحه را خواست و کلید را به او سپرد. و این کلام عزیز «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤْتُوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» را تا

آخر تلاوت کرد. سیوطی صاحب می‌گوید: ظاهر حدیث نشان می‌دهد که این آیه در میان کعبه نازل گردیده است. (أسباب نزول قرآن کریم : جلال الدین سیوطی)

دروس حاصله:

در این آیه متبرکه که امر شده که امور جامعه به اهل کار و قضاوت عادل سپرده شود، که در کلمه «أهلها» بیان شده است، یعنی این بدین معنی است که هر امانتی صاحبی دارد و هر کس که لیاقت و استعداد کار و مقامی را دار باشد، باید شئون کار با آن سپرده شود. قاضی و حکام باید عادل باشد و حکم به عدالت نماید «تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»، اگر خواستار تشکیل حکومت الهی در روی زمین باشید مقتضی این امر است که مسئولیت امور به اهل کار سپرده شود. تا فهم عالی «تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ ... تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»: صورت بپذیرد توجه باید کرد که اگر احیاناً مردم یک جامعه خیانت در امانت یا ظلم در قضاوت را نفهمند، آگاه و بیدار باشید که خداوند متعال بینا و شنواست. «إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً» هکذا در این آیه عمل صالح از نشانه ایمان می باشد.

اطاعت از امیر در کارهای خلاف شرع جایز نیست!

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا - الْآيَةَ»: در این آیه، الله تعالی به این کار دستور داد که هر گاه لازم آمد که شما در میان مردم قضاوت کنید، به عدل و انصاف قضاوت نمایید. قبل از این، به اطاعت اولی الامر تعلیم داده شد؛ در آیه فوق اشاره به این است که اگر امیر به عدالت، پایدار باشد، اطاعت او واجب است و اگر او عدل و انصاف را گذاشته، بر خلاف شرع، احکام صادر کند، اطاعت از او جایز نیست. چنانکه حضور اکرم فرمود: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»: که اطاعت مخلوق در چنین کارهایی که نافرمانی خالق را به دنبال آورد، جایز نیست.

وإذا حکمتم بین الناس أن تحکموا بالعدل، الله تعالی در این آیه فرمود که هر گاه شما در میان مردم قضاوت کردید، منصفانه قضاوت کنید. از آیه فوق این نکته معلوم شد که هرگاه کسی در امر قضاوت، توانایی و شایستگی و دیگر شرایط ممکن را نداشته باشد، نباید به این کار مهم منصوب گردد؛ زیرا حکم بالعدل، امانت به شمار می آید و هر فرد ضعیف و ناتوان و اصولاً فاقد شرایط قضاوت. قادر به انجام چنین مسئولیت مهمی نیست؛ چنانکه وقتی که حضرت ابوذر از آن حضرت، به تقاضا کرد که مرا جای حاکم مقرر کن، آن حضرت در جواب او فرمود: «یا اباذر انک ضعیف، و أنا أمانة و انها یوم الفیمة خزی و ندامة، الامن أخذ بحقها وادی الذی علیہ فیها، (رواه مسلم بحواله مظهری) ای ابوذر شما ناتوانید و این یک امانت است که به سبب آن در قیامت ذلت و پشیمانی پیش می آید؛ به غیر از آن کسی که حق این امانت را ادا کند. یعنی او از ذلت نجات می یابد. (تفسیر معارف القرآن)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، اطاعت کنید الله را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را، و اگر در چیزی اختلاف کردید پس آن را به الله و رسول او (قرآن و سنت) برگردانید، اگر به الله و روز آخرت ایمان دارید، این (برای شما در دنیا) بهتر است و از نگاه عاقبت (آخرت) نیکوتر است. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اولی الامر»: صاحبان دستور. سرپرستان. «تأویلاً»: مراد از تأویل در اینجا عاقبت و نتیجه است. تأویل در اصل به معنی برگشت دادن از «اول» به معنی برگشت است. تفسیر:

در آیه مبارکه قبلی، بیان وظایف حاکمان بود که باید عادل و امانتدار باشند، در آیه مبارکه هذا به وظیفه‌ی مردم در برابر الله و پیامبراش اشاره می‌کند. با وجود سه مرجع «الله»، «پیامبر» و «اولی الامر» هرگز مردم در بن‌بست قرار نمی‌گیرند. آمدن این سه مرجع برای اطاعت، با توحید قرآنی منافات ندارد، چون اطاعت از پیامبر و اولی الامر نیز، شعاعی از اطاعت الله و در طول آن است، نه در عرض آن و به فرمان خداوند اطاعت از این دو لازم است.

شان نزول آیه 59:

مناقشه خالد بن ولید و عمار بن یاسر در یکی از سریه‌ها (گروه‌های اعزامی برای جنگ) بود زیرا عمار به فردی از مشرکان امان داد، ولی خالد که امیر گروه بود، امان دادن وی را نمی‌پذیرفت و وقتی آنها نزد رسول خدا ص آمدند؛ رسول خدا ص در عین حالی که امان دادن عمار را نافذ ساختند، ولی او را از اینکه در آینده به رجم خواسته امیر به کسی امان بدهد، نهی کردند، آن‌گاه آیه کریمه نازل شد. بنابراین، از سبب نزول نیز بر می‌آید که اطاعت امر واجب است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»: ای آنانی که به من و پیامبرم ایمان آورده‌اید! از من، از پیامبرم و از کسانی که متولی امور شمایند و در بین شما مطابق حق و عدالت و شریعت الله متعال حکومت می‌کنند اطاعت کنید. باید گفت که این آیه اساس همه‌ی نظام مذهبی، فرهنگی و سیاسی اسلام و اولین ماده‌ی قانون اساسی حکومت اسلامی است و در آن اصول زیر پایه ریزی شده‌اند. اول: در نظام اسلامی فرمان روا و مطاع واقعی الله است. یک مسلمان در وهله‌ی اول بنده‌ی الله است و جز آن هرچه هست پس از آن است.

دومین پایه‌ی نظام اسلامی اطاعت پیامبر است. اطاعت پیامبر اطاعت جداگانه و مستقلی نیست، بلکه تنها راه ممکن اطاعت خداست. پیامبر بدین جهت مطاع است که تنها وسیله‌ی قابل اطمینان و مستند برای رسیدن احکام و فرامین خدا به بندگانش است. ما تنها از طریق اطاعت پیامبر می‌توانیم خدا را اطاعت کنیم. هیچ اطاعت خدایی بدون سند پیامبر اعتبار ندارد و روی گردانی از اطاعت پیامبر شورش علیه پروردگار با عظمت است.

پیامبر صلی الله علیه وسلم این مطلب را در حدیثی اینگونه بیان می‌فرمایند: «من أطاعني فقد أطاع الله ومن عصاني فقد عصى الله» «هر کس از من اطاعت کرد از الله اطاعت کرده است و هر کس مرا نافرمانی کرد خدا را نافرمانی کرده است.» این مطلب را قرآن در ادامه با وضوح بیشتری بیان می‌کند.

اطاعت سومی که پس از دو اطاعت مذکور در نظام اسلامی بر مسلمانان واجب است، همانا اطاعت «صاحبان امر»ی است که از خود آنان باشند.

«أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»: «اولی الامر را از جنس خویش» اطاعت از حاکمی واجب است که مؤمن و از خود مردم با ایمان باشد، یعنی: اولی الامر، فرمانروایان مسلمان باشند و احکام و شریعت الله را رعایت کنند، فرمان آنان را اطاعت کنید؛ زیرا اطاعت از

مخلوق در معصیت جایز نیست. طوریکه در حدیث متبرکه آمده است: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» «در نافرمانی خدا هیچ مخلوقی را حق اطاعت نیست». (السمع والطاعة على المرء المسلم في ما أحب وكره ما لم يؤمر بمعصية فإذا أمر بمعصية فلا سمع ولا طاعة): (بخاری و مسلم) «حرف شنوی و اطاعت از صاحب امر بر هر مسلمانی در آن چه دوست دارد و آنچه دوست ندارد لازم است، مادامی که به گناهی امر نشده است. و هرگاه به گناهی امر شد نباید حرف شنوی و اطاعت کند.» و گفته ی **مِنْكُمْ** بیانگر این است: حکامی که اطاعتشان واجب است و حتماً باید از آنها اطاعت نمود، باید در ظاهر و باطن مسلمان باشند نه مسلمان ظاهری و شکلی. باید گفت که اطاعت از حاکم غیر مسلمان نه بر مسلمان ولایتی دارد و نه طاعتی. فرمان اطاعت از الله و رسول بر فرمان اطاعت از حکام از آن رو مقدم است که اگر حاکم یا قاضی یا غیر آنان، حکمی مخالف با حکم خدا و رسول وی صادر نمایند، حکمشان مردود است. و (اولی الامر) عبارت‌اند از: سلاطین و قضات و کلیه کسانی که دارای ولایت شرعی می‌باشند نه ولایت طاغوتی. البته مراد آیه؛ اطاعت آنان در اوامر و نواهی ایشان تا آن‌گاه است که این اوامر و نواهی متضمن معصیت الهی نباشد زیرا برای هیچ مخلوقی در معصیت الله اطاعتی نیست، چنان‌که این حکم در احادیث بسیاری از رسول خدا ص نیز ثابت شده است.

اولوالامر، چه کسانی اند؟

اولوالامر، در لغت به کسانی گفته می‌شود که نظام و انتظام چیزی در دستشان باشد. از اینجاست که مفسران قرآن، حضرت ابن عباس، مجاهد، حسن بصری و غیره (رض)، علما و فقها را مصداق اولی الامر قرار داده اند که نایبان رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌باشند و نظام دین در دست آنان است. و گروه دیگری از مفسرین که حضرت ابوهریره من نیز شامل آنها است، فرموده اند که مراد از اولی الامر حکام و امرا می‌باشند که نظام حکومت در دست ایشان است. (معارف القرآن) مفسرین در بیان اینکه منظور از «اولی الامر» چه کسانی هستند چند قول دارند؛ برخی گفته اند که منظور از اولی الامر در حقیقت امرا و حکام مسلمین هستند و برخی گفته اند که منظور علمای مسلمانان هستند و در عوض عده ای از علمای مفسر قرآن فرموده اند که «اولی الامر» شامل هر دو گروه یعنی هم حاکمان اسلامی و هم علما را دربرمی‌گیرد.

امام ابن کثیر رحمه الله صاحب کتاب «تفسیر قرآن العظیم» می‌نویسد: «روشن است که معنای اولی الامر در آیه کریمه عام است و علما و امرا هر دو را شامل می‌شود - والله اعلم».

مفسر تفسیر منار می‌فرماید: «امام محمد عبده (رحمه الله) پس از تفکر و اندیشه ای طولانی چنین بیان فرود که: «اولوالامر»؛ یعنی، جماعت اهل «حل و عقد» از میان مسلمانان که آنان عبارتند از: امیران، فرمانروایان، دانشمندان رشته ها و علوم مختلف، فرماندهان، سایر رؤسا و رهبرانی که مردم نیازمندیها و مصالح همگانی خود را پیش آنان می‌برند. اگر همه ی اینها بر سر امری یا حکمی اتفاق نظر کنند، اطاعتشان واجب می‌گردد به شرط این که پایبند احکام قرآن باشند و آن حکم، مخالف فرمان خدا و سنت راستین پیام آورش نباشد و این که در گفتگو و تبادل نظر و اتفاق در آن، مختار باشند و

آن چیز مورد اتفاق نیز در جهت مصالح همگانی مردم به شمار آید و این شورای حل و عقد بر آن مسلط و آگاه گردد.

پس اهل حل و عقد از میان مؤمنان اگر بر سر امری از مصالح امت، اجماع کنند که از سوی شارع نصی نداشته و کسی به زور و اکراه به این اجماع حکم نکرده باشد، اطاعتشان واجب است و اگر به اینها در این اجماع، معصوم [از خطا] گفته شود، درست است.» [پایان دیدگاه شیخ عبده، منار، ج ۵، ص ۱۸۱].

در تفسیر انوار آمده: (اولی الامر) عبارت اند از: سلاطین و قضات و کلیه کسانی که دارای ولایت شرعی می‌باشند نه ولایت طاغوتی. البته مراد آیه؛ اطاعت آنان در اوامر و نواهی ایشان تا آن‌گاه است که این اوامر و نواهی متضمن معصیت الهی نباشد زیرا برای هیچ مخلوقی در معصیت الله اطاعتی نیست، چنان‌که این حکم در احادیث بسیاری از رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز ثابت شده است. بعضی گفته‌اند: اولی الامر؛ اهل قرآن و فقهات اند، یعنی: آنان که به حق امر می‌کنند و به حق فتوی می‌دهند در حالی که به آن علم دارند.

علامه عبدالرحمن سعدی از بزرگترین مفسرین دنیای معاصر در تفسیر خویش «الأساس فی التفسیر» خویش می‌نویسد: « آنها کسانی اند که مسئول و فرمانروای مردم هستند، از قبیل امرا و حکام و مفتی‌ها، زیر امور دینی و دنیوی مردم سامان نمی‌پذیرد، مگر اینکه از اینها اطاعت شده، و تسلیم فرمان آنها گردند تا از این رهگذر از خدا اطاعت کرده باشند، و پاداش الهی را بدست آورند. اما به شرطی که اولیای امور به نافرمانی خدا دستور ندهند، پس اگر به نافرمانی خدا فرمان دهند باید از آنها اطاعت نکرد. و در مبحث اطاعت از اولی الامر فعل «أطیعوا» حذف شده، اما در هنگام بیان اطاعت از پیامبر ذکر شده است، این شاید بدین جهت است که پیامبر جز به اطاعت خدا فرمان نمی‌دهد، و هر کس که از پیامبر پیروی کند از خدا پیروی کرده است. و اما مسئولین و فرمانروایان زمانی به فرمان بردن از آنها دستور داده می‌شود که فرمان آنها گناه نباشد.» بنابراین بنظر می‌رسد بهترین قول همان قول امام ابن کثیر رحمه الله باشد که منظور از «اولی الامر» شامل هر دو گروه یعنی حاکمان اسلامی و علما و فقهای دین هستند. والله أعلم بالصواب

اما در اینجا مناسب است که در مسئله ای دقت کنیم:

اگر در این آیه مبارکه دقت کنیم متوجه خواهیم شد که کلمه «أَطِيعُوا» (یعنی: اطاعت کنید) فقط برای الله و رسولش استفاده شده است ولی برای «اولی الامر» بکار برده نشده! یعنی فرموده: «أَطِيعُوا أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، و لذا علما فرموده اند این بدان سبب است که ممکن است علما یا حکما در اقوال یا اوامر خود خطا کنند و بر همین اساس اطاعت از آنها (یعنی حکما و علما) همیشه واجب نیست مگر زمانی که اقوال خود را به الله و رسول مستند نمایند زیرا اگر اقوال خود را به الله و رسولش ربط دهند، اینبار امر آنها واجب الاطاعت خواهد شد.

یعنی بر اساس این آیه مرجع اختلاف، فقط کلام الله و رسول او است و تبعیت از اولی الامر زمانی جایز است که گفته‌ی خود را مستند به آن دو نماید و به همین علت می‌بینیم که از لفظ «اطیعوا» برای اولی الامر استفاده نشده است.

بنابراین اهل سنت و جماعت؛ الله و رسولش را مصادر و مراجع تشریح می‌دانند و

تبعیت را جز برای آنها لازم نمی دانند و هیچ حکم شرعی را بدون استناد به آنها قبول ندارند و مهم نیست که چه کسی چه دیدگاهی داشته است مادامیکه رای و نظر خودش باشد جزو شرع نیست و نباید آنرا دین دانست زیرا ممکن است شخص مجتهد خطا کند و خطای مجتهد دین نیست و برای احدی جایز نیست که از رای خطای آن مجتهد تقلید کند. خلاصه اینکه؛ در عقیده اهل سنت و جماعت بر خلاف اهل بدعت، تقلید از یک عالم یا شخص معین بگونه ایکه در تمامی امورات فقهی از او تقلید شود، مورد ذم و لوم است لذا آنچه که بر مسلمانی واجب است؛ تقلید بدون چون و چرا از پیامبر صلی الله علیه وسلم است و بغیر از ایشان کسی دیگر چنین لیاقتی ندارد. و بقیه علماء زمانی پیروی و تقلید می شوند که اقوال و آرای فقهی یا عقیدتی خود را به گفته ی الله و رسول بازگردانند. «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»: و هرگاه با آنان در امری از امور دچار اختلاف شدید آن را بر کتاب خدا و سنت پیامبرش عرضه بدارید؛ زیرا در این دو منبع، فیصله آنچه در آن اختلاف دارید وجود دارد.

قابل دقت و توجه میدانم که در آیه مبارکه ؛ اطاعت از اولی الامر آمده، ولی به هنگام نزاع، مراجعه به آنان مطرح نشده، بلکه تنها مرجع حلّ نزاع، همانا الله و رسول معرفی شده‌اند.

«فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ»: نشانه‌ی ایمان واقعی، مراجعه به الله و رسول، هنگام تنازع و بالا گرفتن درگیری‌هاست و اطاعت در شرایط عادی کار مهمی نیست.

(عرضه داشتن به سوی خدا؛ همانا ارجاع دادن امر مورد اختلاف به کتاب حکیم وی است و عرضه داشتن به سوی پیامبر؛ ارجاع دادن آن امر به سوی ایشان است در حیاتشان با سؤال نمودن از ایشان و عرضه داشتن آن است بر سنت مطهره ایشان بعد از وفاتشان، باید این چنین کنید) «اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان دارید» (پس این عرضه داشتن و بازگشت دادن امور مورد اختلاف به کتاب و سنت، بر اختلاف‌کنندگان امری حتمی و الزامی بوده و از شأن کسانی است که به خدا و روز آخرت ایمان دارند زیرا بازگشت به کتاب و سنت در حالت نزاع و کشمکش، مقتضای طاعت است) «این» (بازگشت دادن امر اختلافی به مراجع یاد شده) «بهتر» است برای شما در کوتاه مدت) «و نیکوتر است به اعتبار تأویل» (یعنی: این امر به اعتبار عاقبت و انجام کار نیز برای شما بهتر از تأویلی است که خود در هنگام اختلاف و نزاع به آن دست می‌یابید - چنانچه امر مورد اختلاف را به غیر خدا و رسول وی برگردانید).

«فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»:

از سیاق آیه مبارکه بر می آید که: قبولی و پذیرش فرمان از حکومت‌های غیر الهی و طاغوت، حرام است.

«إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»: یعنی اگر مؤمن واقعی هستید. این جمله شرط است و جواب آن به قرینه ی ماسبق حذف شده، که عبارت است از: «فردوه إلى الله و الرسول»، و غرض از آن این است که مسلمانان را تشویق و تحریک کند که به کتاب خدا چنگ بزنند و از سنت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم پیروی کنند. یعنی اگر چنین کنید این کار نشانه ایمان شما به الله متعال و روز آخرت است و به شما نیز بهتر خواهد بود؛ زیرا با آن به سوی حق و عدالت رهیاب می‌شوید و از اختلافی که منجر به تنازع، کشمکش و گمراهی است شما را بازمی‌دارد.

«إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ» مخالفان با احکام الله و رسول و رهبران الهی، باید در ایمان خود شک کنند.

«ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا (59)» یعنی رجوع به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم و پیروی از آنها، برای شما بهتر و به صلاح نزدیکتر و عاقبت و انجامش نیکوتر است.

خواننده محترم!

آیه ی 59 بیانگر اصول دین و شریعت در حکومت اسلامی است که چهار اصل دارد: **اصل اول:** قرآن حکیم است که عمل به آن، اطاعت از خدا به شمار می آید. **اصل دوم:** سنت پیام آور اوست که عمل به آن، اطاعت از پیامبر خدا خواهد بود. **اصل سوم:** اجماع اولی الامر یا همان اهل حل و عقد مورد اعتماد جامعه است که عبارتند از: دانشمندان متعدد در علوم مختلف روز، رؤسا، فرماندهان و آشنایان به مصالح عمومی، همچون بازرگانان، صنعت کاران، فناوران، کشاورزان، مدیران انتشارات، نویسندگان مختلف که اطاعت از اتفاق نظر و رأی جمعی آنان نیز، اطاعت از اولی الامر است که در دایره ی شورای اهل حل و عقد قرار دارند.

اصل چهارم قیاس: بررسی مسائل مختلف فیه و مورد نزاع بر مبنا و قواعد و احکام عمومی معلوم و بدون ابهام در قرآن و سنت: «فإن تنازعتم في شيء فردوه إلى الله و الرسول»، که این اصل در حقیقت به وسیله ای است در دست اولی الامر.

بی گمان، این چهار اصل، مصادر و محل اتفاق شریعت به شمار می رود و باید جمعی در جامعه آماده شوند و مسایل مورد اختلاف را بر کتاب و سنت عرضه کنند، که خواه آن جمع اولو الامر باشند یعنی: برگزیدگان امت، یا از کسانی که به دستور اولی الامر، برگزیده شده باشند.... [منار، ج ۵، ص ۱۸۷]

اما مصادر تبعی (فرعی) مانند: «استحسان» نزد حنفیه، «مصالح مرسله» نزد مالکیه و «استصحاب» نزد شافعیه در حقیقت، با همان مصادر اصلی چهارگانه پیوند دارند. (منیر). یادآوری: خداوند حکیم و فرزانه، در قرآن، اصلی مقرر فرمود، تا امت بر مبنای آن متحد و یکپارچه بمانند و متفرق نشوند. اولین منبع و اصل و سرچشمه ی حکم در شریعت اسلام، قرآن است: «أطيعوا الله»، دومین اصل، سنت مسلم پیامبر خداست: «و أطيعوا الرسول» و اصل سوم پس از فوت رسول خدا «اجماع اولی الامر» امت است: «و اولی الامر منکم»، که در آیه ی ۸۳ همین سوره آمده است و دلیل تکرار نشدن لفظ «و اطیعوا» در اولی الامر، این است که حکم و دستور آنان، تابع کتاب و سنت است، تا تنازع پیش نیاید.

سه صورت عملی حکم و اطاعت:

اول: آنکه خداوند متعال حکم آن را خود صراحتاً در قرآن نازل فرموده است و نیازی به تفصیل و تشریح ندارد؛ مانند بالا ترین جرم قرار گرفتن کفر و شرک و چگونگی عبادت خدای یگانه، یقین کردن بر آخرت و قیامت، اقرار بر رسالت و ختم نبوت آن حضرت، فرض و واجب بودن نماز، روزه، حج، زکات، اینها از جمله احکامی اند، که با انجام این احکام ربانی، راه راست و راه سعادت ترسیم می گردد که عمل بدانها مستقیماً اطاعت از حق تعالی است.

قسم دوم احکام، عبارت اند که نیاز به تفصیل و تشریح دارد که بیشتر، قرآن در آن حکم

مجمل و مبهم صادر می کند، و تفصیل و تشریح آن به نبی کریم محول می باشد و آن تفصیل و تشریح که نبی کریم با احادیث خویش بیان می فرماید آن هم یک نوع وحی می باشد، و اگر در این تفصیل و تشریح از حیث اجتهاد ناقص بماند، به وسیله وحی اصلاح کرده می شود و بالآخره قول و عمل آن حضرت با خود، بیانگر حکم الهی اند. اطاعت در این گونه احکام، اگر چه در حقیقت اطاعت الله تعالی است. اما از روی اعتبار ظاهر، چون صراحتاً این احکام در قرآن نیستند، بلکه از زبان رسول خدا به اُمت ابلاغ شده اند؛ لذا اطاعت آنها به ظاهر اطاعت رسول گفته می شود، که در حقیقت با وجود اتحاد با اطاعت الهی از نظر ظاهر، حیثیت اطاعت مستقل را دارد. بنابر این در تمام قرآن با حکم اطاعت خدا، حکم اطاعت رسول، جداگانه مذکور است.

قسم سوم احکام، آن است که صراحتاً آنها، نه در قرآن مذکوراند و نه در احادیث. یا اینکه در احادیث نسبت به آن روایات ضد و نقیض به دست می آید؛ در چنین احکامی علمای مجتهدین در منصوصات قرآن و سنت و نظایر مسئله مورد بحث با فکر و اندیشه قیاس را به کار برده، حکم آنها را جستجو می کنند. اگر چه اطاعت این احکام هم در حقیقت از این وجه که از قرآن و سنت مستفاد می شوند، یک جزء از اطاعت خداوند است؛ اما از نظر ظاهر، فتاوی فقهی گفته می شوند و به طرف علما منسوب اند.

در نوع سوم، احکامی وجود دارد که در آنها از روی قرآن و سنت هیچ نوع کنترل عاید نمی شود، بلکه عامل در آن مختار است هر چه می خواهد بکند که در اصطلاح به آنها «مباحات» گفته می شود. در چنین احکامی، عمل انتظامی به حکام و امرا محول است که آنان با در نظر گرفتن اوضاع و احوال و مصالح جامعه قانون تدوین کنند. آنها را با قانون تطبیق بدهند؛ مثلاً چند کلانتری و چند پستخانه در شهر مورد نیاز است. یا نظام راه آهن باید چگونه باشد؟ آبادانی و مسکن منطبق و موافق با چه شرایط و قانونی تدوین و اجرا شود؛ انجام همه اینها، مباحات اند که هیچ قسمت از آن نه واجب است و نه حرام؛ بلکه در اختیار آدمی است؛ اما اگر این اختیار به عوام الناس تفویض شود، هیچ نظامی بر قرار نمی ماند؛ لذا مسئولیت نظام بر دولت است.

مراد از اطاعت اولی الامر در آیه مذکور، اطاعت علما و حکام هر دو است. بنابر این، طبق آیه مذکور، اطاعت فقها در تحقیقات فقهی و اطاعت حکام و امرا در امور انتظامی واجب است. این اطاعت هم در حقیقت اطاعت احکام الهی است، اما به اعتبار ظاهر این احکام نه در قرآن موجوداند و نه در سنت؛ بلکه بیان آنها یا از طرف علماست یا از طرف حکام. بنابر این، قسم سوم، جداگانه قرار داده شده، به نام «اطاعت اولی الامر» موسوم گشت. و همان گونه که در منصوصات قرآن پیروی از قرآن و در منصوصات رسوله، پیروی از رسول لازم و واجب است، همچنین در اشیای غیر منصوص، پیروی از فقها و در امور انتظامی پیروی از حکام و امرا واجب است و همین است مفهوم اطاعت اولی الامر.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی به پیروی از الله و پیامبر و صاحبان امر دستور داد. اینک در آیات متبرکه (60 الی 63) موقعیت و بینش منافقان را - که به حکم خدا و پیامبر خشنود نیستند - آشکار می کند و به مردم می نمایاند که انسان منافق کسی است که به حکم کاهنی چون ابو برزه ی اسلمی و دشمنی چون کعب، تن در می دهد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ
 أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ
 ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿٦٠﴾

آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتب آسمانی) بر تو و بر پیشینیان نازل شده ایمان آورده اند ولی میخواهند فیصله قضایای خود را پیش طاغوت ببرند؟ در حالیکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کفر بورزند (حکم طاغوت را قبول نکنند) و شیطان می‌خواهد آنها را به گمراهی دور (از حق) دچار کند. (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« يَزْعُمُونَ »: زعم: گمان باطل و دروغ یعنی دروغ می‌گویند، بر این اندیشه‌اند، چنان تصور می‌کنند. «أَنْ يَتَحَاكَمُوا»: تحاکم: محاکمه و مخاصمه را پیش کسی بردن (عدالت خواستن). «الطَّاغُوتِ»: بسیار سرکش، بسیار نافرمان، دور از حق. «ضَلَالًا بَعِيدًا»: در گمراهی دور. (قاموس قرآن)

تفسیر:

« أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَ مَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ »: تعجب از وضع انسانی است که ادعای ایمان می‌کند اما به حکم خدا راضی نیست؛ یعنی ای محمد! آیا از این منافقان در تعجب نیستی؟! آنانی که از مشرکان بدتر و از کفار گمراه‌تر اند، اینان در ظاهر می‌گویند به الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم و به آنچه از کتاب‌ها و پیامبران که پیش از وی نازل شده ایمان داریم ولی هرگاه دچار خصومتی شوند نزد بزرگان کفر و رهبران طاغوت که به غیر آنچه الله متعال نازل نموده حکم می‌کنند می‌روند تا در بین‌شان فیصله صورت گیرد.

«يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ»: یعنی: چگونه می‌خواهند داوری میان خود را به‌سوی طاغوت ببرند. ابن عباس فرموده است: طاغوت عبارت است از: (کعب بن اشرف) که به سبب افراطش در طغیان و گردنکشی و عداوتش با پیامبر صلی الله علیه وسلم به طاغوت موسوم شد.

« وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ »: درحالی‌که کتاب‌های آسمانی به آنان چنین دستور فرموده است؛ به هرکسی که به دین و پیام الله متعال حکم نمی‌کند، کفر ورزند، (حکم طاغوت را قبول نکند) « فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى »: هرکس به طاغوت کافر شود و به الله ایمان بیاورد، به دست آویز محکم و ناگسستنی دست یافته است، که گسستنی برای آن نیست.

واقعیت امر اینست تا زمانی‌که طاغوت‌ها محو نشوند، توحید جلوه نمی‌کند. اول کفر به طاغوت، بعد ایمان به الله متعال.

قابل تذکر است که: کفر به طاغوت و ایمان به الله متعال باید دائمی باشد. «یکفر، يؤمن» فعل مضارع نشانه‌ی تداوم را بیان می‌دارد.

به یاد داشته باشید که: محکم بودن ریسمان الهی کافی نیست، محکم گرفتن هم شرط است. «وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (60)»

شیطان از خلال همه این‌ها اراده دارد تا در سرکشی و دوری‌شان از الله متعال و در کفرشان بیفزاید زیرا او متولی امور و پیشوای‌شان است

طاغوت چیست؟

علماء در معنای عام طاغوت فرموده‌اند: هر آنچه که به غیر از الله تعالی عبادت شود، او طاغوت است، چه بوسیله‌ی نماز، یا روزه، یا نذر، یا ذبح، یا پناه بردن به او در اموری که به الله تعالی اختصاص دارد مانند: دفع ضرر یا جلب منفعت یا بجای قرآن و سنت در اختلافات او را حکم و داور قرار دهند و مانند این‌ها ... (همه طاغوت هستند). منظور از طاغوت در آیه ی فوق به هر چیزی جز قرآن و سنت گفته می‌شود که برای فیصله و قضاوت به آن مراجعه کنند، (که شامل) قوانین و برنامه های ساخته و پرداخته‌ی بشر است. یا رسم و رسوم ارثی و یا سران قبایل است (که طبق رای و نظر خود) بین مردم فیصله می‌کنند. یا هر چه رهبر یک حزب و گروه تشخیص دهد و اعلام بدارد و یا یکی از کاهنان و فالگیران اظهار کند.

«طاغوت» (جمع آن طواغیت): در لغت از مادهٔ طَغَى یَطْعَى است و به کسی که در شرّ و معصیت فراتر از حد خود قدم بردارد، طاغی و طاغوت گفته شده است. مصدر این کلمه، طُغیان، نیز به معنای تجاوز از حد و اندازهٔ خود است.

کلمهٔ «طاغوت» هشت بار در قرآن عظیم الشان ذکر یافته، (محمد فؤاد عبدالباقی، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، ذیل «طغی»، استانبول ۱۴۰۴/۱۹۸۴). در قرآن عظیم الشان پیروی و متابعت از طاغوت در مقابل عبادت و پیروی از الله تعالی است. (سوره بقره آیه 256). و حتی کفر ورزیدن به آن مقدم بر یمان به الله است. (سوره بقره آیه 256) و دعوت به خدا پرستی با دعوت به اجتناب از طاغوت همراه بوده است. (سوره نحل آیه 16) در قرآن عظیم الشان، طاغوت پرستان بدتر از فاسقان اهل کتاب، و حتی بدترین و گمراهترین انسان‌ها و ملعون و مغضوب پروردگار معرفی شده‌اند. (سوره مائده آیه 59 و 60) و رزمندگان در راه الله در مقابل جنگ‌کنندگان در راه طاغوت قرار گرفته‌اند. (سوره النساء آیه 74) همچنین در قرآن عظیم الشان ذکر شده که پیروان طاغوت در آتش جهنم جاودان خواهند بود. (سوره بقره آیه 257) مفسران برای کلمهٔ طاغوت معانی متعددی را بیان داشته‌اند: از جمله شیطان، کاهن، ساحر، انسان‌ها و جنیان متمرّد، بت‌ها و هر آنچه به جای الله پرستش شود و کسانی که راه را برای بت پرستی و گمراه کردن مردم هموار کنند (مسلم بن حجاج نیشابوری، الجامع الصحیح، بیروت).

- در این آیه متبرکه سازش با طاغوت، حرام اعلام داشته است. «أْمُرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» - رهنمود اساسی این که در این آیه متبرکه بر آن تاکید شده است، نشان دادن راه حق است و همچنان ونفی و باطل شمردن راه باطل است. «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ ... يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ»

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم که راه طاغوت راه مردود و شیطانی است، حتی فکر درباره راه طاغوت مورد نقد و انتقاد قرار گرفته است.

- در این آیه متبرکه با زیبایی خاصی بیان شده است که شیطان زمانی خود را کامیاب و موافق احساس میکند که مردم از طاغوت، اطاعت و جانبداری بعمل آرند.

- از فحوای کلی این آیه متبرکه این فهم با تمام وضاحت معلوم و آشکارا میشود که: منافق، طاغوت و شیطان در یک جبهه در برابر خط و جبهه پیامبران قرار دارند.

- درس عالی که میتوان از این آیه متبرکه بدست آورد همانا کفر ورزیدن به طاغوت

و حرام بودن مراجعه به محاکم طاغوتی، در دستور و فرمان همه ادیان آسمانی قرار دارد. و نباید فراموش کرد که منافقان در تحت سیطره و فرمان شیطان بوده، و آنان را بمتابه ادوات و وسایل خود مورد استفاده قرار میدهند. «يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ» بدین اساس باید گفت که مراجعه و پناه جستن به طاغوت، سقوط به کودال ضلالت و گمراهی می باشد.

چه وقت میتوانیم شخص راملقب به طاغوت نمایم:

هر زمانیکه یک شخص کسی را به شرک و یا بسوی عبادت بخود فراخواند و یا در چیزی ادعای علم غیب نماید، یا بطور قصدی به غیر ما انزل الله حکم کند و غیره موارد، میتوان این شخص را طاغوت نامید.

مفسر مشهور جهان اسلام محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد بن حریر زرعی دمشقی معروف به ابن قیم الجوزیه (۷۵۱-۶۹۱ هجری قمری) در اعلام الموقعین (50/1) مینویسد: طاغوت عبارت است از زیاده روی و افراط شخص در عبادت معبود و همچنین در اطاعت و پیروی از صاحب امر. (که در این صورت اگر معبود یا صاحب امر راضی به این کار باشد به آن طاغوت گویند).

شان نزول آیات 60 - 62:

305- ابن ابوحاتم و طبرانی به سند صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: ابوبرزه أسلمی امور یهودیان را اداره می کرد و مراسم ذبح و قربانی انجام می داد و بین یهود در اختلافات و دعواهایی که به او عرضه می داشتند قضاوت می کرد، تعدادی از مسلمانان هم اختلافات بین شان را جهت فیصله نزد موصوف مطرح کردند. خدای متعال آیات « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (60) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتِ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا (61) فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا (62) را نازل کرد (حسن است، طبرانی 11 / 12045 و واحدی در اسباب نزول 328 از ابن عباس روایت کرده اند، اسناد آن حسن است، حافظ ابن حجر عسقلانی، در اصابه 4 / 9 اسناد این حدیث را جید گفته است).

306- ابن ابوحاتم از طریق عکرمه یا سعید از ابن عباس (رض) روایت کرده است: جلاس بن صامت، معتب بن قشیر، رافع بن زید و بشر دعوی اسلامیت داشتند، در بین این ها و گروهی از مسلمانان قبیله شان دشمنی به وجود آمده بود، این ها از جلاس و دوستانش دعوت کردند که دعوا را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم حل و فصل نمایند، اما جلاس و رفقایش خواستند که به نزد کاهنانی که در دوران جاهلیت حاکم بودند، بروند و موضوع را حل و فصل نمایند. پس الله متعال در باره آن ها آیه: « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ ... » را نازل کرد.

307- ابن جریر از شعبی (رض) روایت کرده است: بین یک نفر از یهود و فردی از منافقان دشمنی پیش آمد. یهود گفت: تو را نزد اهل دینت می برم تا بین ما فیصله کند و یا گفت: به نزد پیغمبر می برمت. زیرا او خوب می دانست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم هیچگاه برای فیصله قضایا و صدور حکم رشوه نمی گیرد، اما منافق مخالفت کرد. بالآخره موافقت کردند که به نزد کاهنی در قبیله جهینه بروند. پس این آیه نازل

گردید(طبری 9896 – 9898 از شعبی به قسم مرسل روایت کرده به معنی این حدیث شواهد است که با آن تقویه می‌شود و از آن جمله است حدیثی که پیشتر گذشت. برای معلومات بیشتر در «احکام القرآن» ابن عربی 515 مراجعه فرماید.)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ﴿٦١﴾

و هنگامی که به آنها گفته می‌شود بیایید به طرف آنچه الله نازل کرده است، و (بیایید) به طرف رسول، منافقان را می‌بینی از تو سخت روی می‌گردانند. (۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَعَالَوْا»: بیایید. «صُدُودًا»: بازداشتن، جلوگیری کردن، إعراض کردن، مانع شدن.

تفسیر:

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ»: و هنگامی که برای منافقان گفته شود بیایید تا کتاب الله و سنت پیامبرش را هنگام اختلاف و در خصومت‌ها داور و حکم قرار دهیم، آن‌ها از این امر روی می‌گردانند و اظهار نفرت می‌کنند؛ زیرا در دل‌های آن‌ها مریضی نفاق و بد بردن از شریعت و دین قرار دارد، «رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا (61)»: از این روی نظر به خباثت و دشمنی که دارند به هیچ وجه حاضر نیستند تا الله متعال و شریعتش را داور و حکم بگیرند و پیامبرش را به عنوان قانونگذار بپذیرند.

از کلمه «يَصُدُّونَ»: آیه مبارکه بر می‌آید که: مراجعه به طاغوت و قضاوت خواهی از بیگانگان، خصلت و روحیه‌ی منافقان است که با رهبر آسمانی مخالفت و از راه حق إعراض کنند. (کلمه «يَصُدُّونَ» نشانه‌ی خصلت و استمرار است) در ضمن قابل یاددهانی است که: منافق، علاوه بر إعراض خود، مانع دیگران نیز می‌شود.

قابل دقت و تذکر است که: منافقان، حساسیتی نسبت به ایمان قلبی مردم به الله متعال ندارند، خفگان و ناقراری عمده و اساسی آنها اجتماع مردم برگرد رهبر آسمانی است. خواننده محترم!

در این آیه متبرکه در باره فعالیت منافقین که مانع مردم از احکام الهی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌گردد، زکری بعمل آمده است. «منافقین» بدون شک از جمله کافران هستند، و ذره از ایمانی در قلب شان نمی‌باشد، ولی غرض فریب نقاب مسلمانی را بر روخ خود می‌کشند، این عده خود را در ظاهر مسلمانان مسمی می‌نمایند، و در جامعه خود را مسلمانان معرفی می‌دارند، در حالی که نسبت به همه یا برخی از ارکان ایمان در قلب خود کافر میباشد. مبحث منافق در آیات متعددی از قرآن عظیم اشلان مورد بحث قرار گرفته است، از آنجمله طوریکه در سوره بقره با زیبایی خاصی بیان یافته است، طوریکه می‌فرماید: «وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ» (آیات 8 - 9) (تعدادی از مردم کسانی هستند که می‌گویند: به الله و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم، و حال آنکه ایمان ندارند) (میخواهند) با این کار خدا و مؤمنان را فریب دهند، در حالی که جز خودشان را فریب نمیدهند؛ ولی نمی‌فهمند.

راغب أصفهانی در تعریف «نفاق» مینویسد: «نفاق» وارد شدن در اسلام از یک طرف

و بیرون رفتن از آن از طرف دیگر است. (راغب اصفهانی، مفردات، ماده «نفاق») منافق به معنای مذکور، کلمه است که در ادبیات اسلامی ایجاد شده و در میان عرب پیش از اسلام بدین معنا به کار نمی‌رفت. «منافق» از ماده «نفاق» و «التُّفَّه» گرفته شده است.

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا ﴿٦٢﴾

پس چگونه موقعی که بر اثر اعمالشان گرفتار مصیبتی می‌شوند، باز (بخاطر رهایی از آن) نزد تو می‌آیند و به الله قسم می‌خورند که (هدف ما از داوری نزد طاغوت) جز نیکی و موافقت (بین دو طرف در گیر) نبود. (۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَحْلِفُونَ»: قسم یاد می‌کنند. حلف (بفتح اول و کسر آن) به معنی سوگند و سوگند یاد کردن است. «احسانا»: خیراندیشی و نیکوکاری در میان طرفین مخالف. «توفيقا»: موافقت و آشتی ایجاد کردن، اتحاد و همبستگی.

تفسیر:

«فَكَيْفَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ»: پس، چگونه است حالت آنها وقتی که به سزایی کردارشان، به مصیبتی گرفتار می‌شوند، یعنی: حالشان چگونه خواهد بود و چه خواهند کرد آن‌گاه که به سبب گناهی که مرتکب شده‌اند و از جمله؛ بردن قضایای خویش به سوی طاغوت، گرفتار مصیبت سنگینی گردند؟ بلی! یقین است که آنان در چنین حالتی، از دفع آن مصیبت‌ناتوان‌اند.

«ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَ تَوْفِيقًا (62)»: سپس همان منافقان نزد تو آمده و از ارتکاب گناه معذرت خواستند، و به الله قسم یاد می‌کنند که از بردن حکم و فیصله به نزد غیر تو جز صلح و آشتی قصدی نداشتیم، پس قطعاً هدف ما ستیز و مخالفت با تو نبوده است و به صحت آن داوری هرگز اعتقاد نداشته ایم!

در این آیه متبرکه اولین درس و عبرت که از سیاق جمله «مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» بر می‌آید، اینست که: عامل خطای در کار خود انسان می‌باشد.

مراد از مصیبتی که به انسان می‌رسد، مقصد آن همانا مصیبت دنیا و آخرت است، چون لازمه اعراض از حق، با کفر و فسق ورزیدن، مواخذه الهی است، هم در دنیا و هم در آخرت.

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا ﴿٦٣﴾

آنها کسانی هستند که الله آنچه در دل (پنهان) دارند می‌داند، پس از (انتقام) آنها در گذر و آنها را وعظ و اندرز ده و به آنها سخنی بگو که به دل‌های آنها بنشیند، و مناسب حالشان باشد. (۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أعرض عنهم»: از آنان روی بگردان، به آنان التفات مکن.

«قَوْلًا بَلِيغًا»: سخنی اثربخش، شیوا و ارزنده در درون آن.

تفسیر:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ»: این منافقان در آنچه می‌گویند صادق نیستند،

خداوند متعال می‌داند که آن‌ها غیر شریعت را حکم و داور ساختند چون از شریعت بد می‌برند و نسبت به پیروان آن کینه و خشم دارند.

«فَاعْرِضْ عَنْهُمْ»: تو به خاطر رعایت برخی مصالح شرعی نباید آن‌ها را سزا دهی! یعنی از مجازات دادن و مجازات آنها دوری کن و آگاهی خودت را در مورد آنچه که در باطن آنها قرار دارد ابراز مدار، و رازشان را برملا مساز، تا در حالت بیم و حذر باقی بمانند.

«وَعِظْهُمْ»: بلکه بر تو لازم است تا آنان را نصیحت کنی و باز داری و با سخن بترسانی به امید اینکه از این اعمال بد و زشت دست بردارند.
«وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا (63)»: به این اساس در تعامل با آن‌ها نباید از شمشیر و شلاق کار گرفته شود بلکه بهتر آنست تا با سخن مفید و مؤثر آنان را به راه آوری.
«قَوْلًا بَلِيغًا» یعنی سخنی رسا و بلیغ را که در امر پنددهی آنان، راه به مقصود برد و در آنان مؤثر تمام شود، مثلاً آنان را به ریختن خونها و سلب اموالشان بیم ده، یا سخنی به آنان بگو که در دل‌هایشان مؤثر افتد و آنان را به بدی و انحراف راه و روش‌شان باورمند گرداند.

یادداشت توضیحی:

خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم در رفتار با منافقان چنین دستور فرموده است:

- 1 - با آنان به گرمی، گشاده رویی و تکریم استقبال مکن.
- 2 - آنان را از دورویی، کینه توزی، نیرنگ و دروغ‌گویی بازدار و راه نیک و سودمند را به آنان نشان ده که شاید دل‌هایشان رام و پاکیزه و آرام گردد و از ستیزه جویی دست بردارند.

3 - با گفتار شیوا و مؤثر و رسا و تشویق به راه الله با آنان از در سخن در آی و گاه گاهی هم به هشدارهای تند اشاره کن.

شان نزول آیه:

این آیات مبارکه دربارهٔ مردی از انصار و مردی از یهود نازل شد که با هم در قضیه‌ای دعوا و مرافعه داشتند، یهودی می‌گفت: میان من و تو محمد صلی الله علیه وسلم حکم باشد! اما انصاری می‌گفت: میان من و تو کعب بن اشرف حکم باشد! ابن‌کثیر بعد از آن که روایات دیگر در بیان شأن نزول این آیات را نیز نقل می‌کند، چنین می‌گوید: «آیات عام‌تر از همه اینهاست زیرا در مورد نکوهش هر کسی است که از کتاب و سنت عدول کرده و به دآوری باطل‌تن در دهد. مراد از طاغوت در این آیات نیز هر باطلی است.» (فرقان)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی در باره منافقان که از حکم و قضاوت پیامبر و یاران او روی برمی‌گشتاندند و حکم و قضاوت طاغوت را برتر از آن میدانستند، به بیان گرفت.

اینک در آیات (64 الی 65) الله متعال می‌خواهد فصلی عمومی را بیان بدارد که: پیروی از راه پیامبران به خیر و صلاح همه ی بندگان بوده و از جمله واجبات است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿٦٤﴾

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر به این منظور که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود،

و اگر آنها وقتی به جان خویش ظلم کردند نزد تو می‌آمدند، و از الله مغفرت می‌خواستند و پیغمبر هم برای آنها طلب مغفرت می‌کرد، البته الله را توبه پذیر (و) بسیار مهربان می‌یافتند. (۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِإِذْنِ اللَّهِ»: به امر خدا، به توفیق الهی. «جاءوك»: [توبه کنان] نزد تو می‌آیند. «أستغفر لهم الرسول»: پیامبر برایشان آمرزش می‌طلبید، التفتات از مخاطب به غایب به خاطر آرزش منزلت والای پیامبر است.

تفسیر:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»: خداوند متعال پیامبران خود را نفرستاد مگر اینکه مؤمنان از آنها در انجام آنچه امر می‌کنند و در ترک آنچه نهی می‌کنند به توفیق الله متعال اطاعت کنند. پس اطاعت از پیامبر، اطاعت از خداست و نافرمانی از او نافرمانی از الله است.

جمله «لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»: این فهم را می‌رساند که: اطاعت مخصوص الله است. حتی اطاعت از پیامبران هم باید با اذن الله باشد در غیر آن شرک است. «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ»: اگر این منافقان روزی که در نفاق واقع شدند پشیمان می‌شدند و از عملکرد خود توبه می‌نمودند و نزد تو می‌آمدند، یعنی از نفاق توبه کرده و از خدا طلب بخشودگی گناهان می‌کردند و به خطای خود اعتراف می‌کردند، «وَأَسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ» و تو ای محمد! طلب بخشودگی آنان را می‌کردی و از خدای متعال می‌خواستی از سرگناهان آنان درگذرد، «لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (64)»: پی می‌برند که دایره ی پذیرش توبه از جانب الله و رحمت و مهرش نسبت به بندگان وسیع است. و برای کسی که توبه و استغفار کند رحیم و مهربان است و او توبه کنندگان را دوست می‌دارد.

واقعاً گناه، حجابی میان انسان و رحمت الهی است و همین که آن حجاب برطرف شد، رحمت دریافت می‌شود.

خطاکار، ابتدا باید پشیمان شود و به سوی حق برگردد، سپس برای استحکام رابطه با پروردگار با عظمت، از مقام رسالت کمک بگیرد.

یادداشت:

این آیه به شیوه ی التفتات از مخاطب به غایب، می‌فرماید: «و استغفر لهم الرسول»: پیامبر برای آنان آمرزش خواست؛ فرمود: «استغفرت لهم»: تا شأن و مقام والای پیامبر را بیشتر نشان دهد و در عین حال، آنان را با این عبارات پر از لطف و رأفت، یاد کند.

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾

ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند سپس از حکمی که کرده ای در دلهایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند (۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شَجَرَ»: کشمکش کرد، در گرفت، اختلاف پیش آمد. مانند ساقه های باریک درخت، که

در تندبادها به هم می زنند و... «حَرَجًا»: دلتنگی، دشواری، شک و تردید، ناراحتی.
«قضیت»: داوری کردی، حکم دادی.

تفسیر:

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ»: قسم به پروردگارت ای محمد که ایمان صادقانه وارد قلب‌های آن‌ها نمی‌شود و آن‌ها هرگز حلاوت ایمان را نمی‌چشند مگر اینکه به حکم تو که در بین خصومت‌های‌شان مطابق شریعت الله متعال انجام می‌دهی راضی و تسلیم شوند، «ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (65)

و در نهاد خویش هیچ‌گونه بیزاری و احساس خستگی نکنند و از تو در نهان و آشکار اطاعت کنند.

بدینترتیب ملاحظه می‌داریم که حق تعالی ایمان را که سرمایه حقیقی بندگان صالح الله متعال است، از منافقان نفی کرد تا آن‌گاه که مقصد و مرامشان داور قرار دادن رسول الله صلی الله علیه وسلم نباشد. طوری که در حدیث شریف نیز آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، یکی از شما ایمان نمی‌آورد تا آن که هوس و خواسته‌اش پیرو آن چیزی باشد که من آورده‌ام».

ممیزات و مشخصات ایمان راستین:

قبل از همه باید گفت که: حقیقت ایمان عبارت است از: فروتنی و تسلیم شدن در مقابل خدا و رسول او و پذیرفتن حکم دین در آیه متبرکه که فوق ممیزات و مشخصات ایمان راستین را سه چیز تعیین نمود:

الف: به جای طاغوت، حکم و داوری را نزد پیامبر بردن. «يُحَكِّمُوكَ»

ب: نسبت به قضاوت پیامبر، سوءظن نداشتن. «لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا»

ج: فرمان پیامبر را با دلگرمی پذیرفتن و تسلیم بودن. «و يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»

هکذا از سیاق جمله: «لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا» بر می‌آید که اسلام، علاوه بر تسلیم ظاهری، به ابعاد روحی و تسلیم قلبی توجه کامل دارد.

شان نزول آیه 65:

308- ائمة ششگانه (بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی، ابوداود و ابن ماجه) از عبدالله بن زبیر (روایت کرده اند: مردی از أنصار در باره تقسیم آب برای زراعت خویش با زبیر اختلاف داشت. پیامبر به زبیر گفت: اول زمین خود را آبیاری کن و بعد آب را به سوی زمین همسایه‌ات جاری نما. مرد انصاری گفت: ای رسول الله! چون زبیر پسر عمه شماست، اینگونه حکم کردید، پیامبر صلی الله علیه وسلم از شنیدن این سخن متأثر شد و رنگش تغییر کرد و گفت: ای زبیر زمینت را آبیاری کن و آب را تا رسیدن به ریشه درختان در بین آن روان نما و بعد به طرف همسایه‌ات جاری بساز. پیامبر در این حال حق زبیر را کاملاً داد و در حکم اول، طوری بین آن‌ها قضاوت کرد که حاصل آن برای طرفین وسعت و آسایش بود. زبیر گفته است: گمان نمی‌کنم آیه: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ...» به جز این مسأله، به سبب دیگری نازل شده

باشد(صحیح است، بخاری 2359 و 2361 و 2708 و 2585، مسلم 2357 ابوداود 2637، ترمذی 1363، نسائی 8 / 245 و در تفسیر 130 ابن ماجه 15 و 2480، احمد 5 / 4 و 165، ابن حبان 24، ابن جارود 1021، طبری 9917 و 9918 بیهقی

6 / 153 و 154 و 106 / 10، واحدی در «اسباب نزول» 333، بغوی (2187).

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه پروردگار با عظمت بیان فرمود که: مؤمن راستین کسی است که داوری پیامبر را در اختلاف فی مابین بپذیرد، اینک در آیات متبرکه (66 الی 70) از تفصیلات برخی از مردم در این باره - که ایمان ضعیفی دارند - سخن می‌گوید و این که: پاداش طاعت، آرزوی و الایی است که روانها بدان چشم امید می‌دوزند. و همان خوبان خدا، یعنی؛ سابقین، مهاجرین و انصار، از همین «منعم علیهم» اند که در حیات تاریخی بشر، ستارگان درخشان آسمان بشریت اند.

وَلَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا ﴿٦٦﴾

و اگر ما به آنها (منافقین) دستور می‌دادیم که خودکشی کنید، یا از دیار و کاشانه خود بیرون روید، مگر عدد کم از آنها این امر (الله) را بجا نمی‌آوردند، و اگر آنها به آنچه پند داده می‌شوند عمل می‌کردند، البته برایشان بهتر می‌بود و در ثابت قدمی آنها بر ایمان محکم‌تر می‌بود. (66)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَتَبْنَا»: نوشتیم، مقرر داشتیم، واجب نمودیم. «اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»: خودکشی کنید. مراد این که در راه خدا جهاد کنید و خود را به کشتن دهید و دشمنان هم‌نوع خود را بکشید. «تَثْبِيثًا»: پابرجا و استوار کردن.

تفسیر:

«وَلَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ»: و اگر بر این منافقان لازم می‌گردانیدیم تا خویشان را به عنوان کفار بکشند درست همانگونه که بر یهودیان هنگامی که گوساله را پرستیدند لازم گردانیدیم یا بر آنها الزام می‌آوردیم تا به منظور هجرت و جهاد یا تعزیر و تأدیب از خانه و کاشانه خویش بیرون شوند، «مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ» به سبب ضعف ایمان، جز گروه اندکی از آنان این امر اطاعت نمی‌کردند و اکثرشان سرکش باقی می‌ماندند.

ملاحظه می‌داریم که: هنگام امتحان، کمترین اشخاص یافت می‌شود که از عهده‌ی انجام تکلیف و اثبات ادعا برآیند.

«وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا (66)»: اگر آن‌ها اوامر را می‌پذیرفتند برکت بزرگ در دنیا توأم با نصرت و عزت و در آخرت با رستگاری به بهشت برای آن‌ها می‌بود و ایمان در قلب‌هایشان ثابت می‌ماند و نفاق رخت برمی‌بست. باید گفت: هرچه که انسان در راه الله متعال گام بردارد، ثبات قدم و ایمان اش بیشتر و قوی می‌گردد.

و واضح است عمل، در نفس و روح انسان اثر دارد. این بدین معنی است که: عمل به احکام، سبب پایداری ایمان است.

تکالیف الهی هرچند به ظاهر ناخوشایند و سخت می‌باشد، ولی مطمئن باشد که در نهایت به خیر و صلاح انسان تمام می‌شود.

شان نزول آیه 66:

313- ک: ابن جریر از سدی روایت کرده است: هنگامی که آیه 66 سوره نساء نازل

شد، ثابت بن قیس بن شماس و فردی از یهود به مکارم و خوبی‌های خود فخر کردند، یهودی گفت: به خدا سوگند! خدا به ما دستور داد همدیگر را بکشید و ما هم بی‌درنگ این کار را کردیم. ثابت گفت: به خدا قسم! اگر پروردگار به ما امر کند که یکدیگر را بکشید، بدون تردید ما هم یکدیگر را خواهیم کشت. پس خدای متعال را نازل کرد. (طبری 9925 به قسم مرسل آورد.)

وَإِذَا لَا تَنبَاهُهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٦٧﴾

و البته در آن صورت به آنها از نزد خود ثواب بزرگ می‌دادیم. (۶۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«من لدنا»: از سوی ما.

تفسیر:

«وَ إِذَا لَا تَنبَاهُهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا (67)»: و اگر آن‌ها امر ما را استجابت می‌کردند و از پیامبر ج اطاعت و به حکم ایشان راضی می‌شدند حتماً برای آن‌ها در آخرت ثواب بسیار از طریق سکونت در بهشت و رسیدن به درجات بلند و گرامیداشتی عظیم می‌بخشیدیم.

وَلَهْدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٦٨﴾

و بی‌تردید آنان را به راهی راست راهنمایی می‌کردیم. (۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

تفسیر:

آنگاه آنان را به راه راست هدایت می‌کردیم که به بهشت منتهی می‌شود. باید گفت: انسان در مسیر هدایت هر لحظه ممکن است دچار لغزش و انحراف شود، بناً انسان باید همیشه خود را به پروردگار با عظمت خود بسپارد و تقاضا بعمل آورد که او را به راه راست هدایت و در این راه ثابت نگاه دارد.

از آیات متعددی قرآن عظیم الشان این مفهوم به وضاحت تام معلوم می‌شود که، تنها راه رسیدن به صراط مستقیم، پیوند و ارتباط قوی انسان با خالق خویش، و توکل و تکیه بر ذات لایزال او است.

در این سوره پروردگار با عظمت برای ما انسانها می‌آموزاند که قدم برداشتن در راه خیر و ثابت ماندن در راه خیر، سبب آن می‌شود که انسان به بالاترین و بیشترین پیشرفت‌ها دست یابد، انسان ثابت قدم در پهلوی اینکه موجب اجر ثواب می‌شود در زندگی خویش همیشه سر فرارز می‌باشد.

طوریکه خدای تعالی درباره ی ثبات می‌فرماید: «يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» (سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۷) (خداوند مومنان را با قول ثابت در زندگی دنیا و آخرت تثبیت می‌کند).

ثبات حالتی است که تا با ایمان همراه نگردد اطمینان نفس و در نتیجه طلب کمال میسر نمی‌شود، زیرا هر کس که در عقاید خود متزلزل باشد نمی‌تواند طالب کمال باشد، و ثبات ایمان عبارت است از حصول قطع به اینکه کامل و کمالی وجود دارد، و تا این قطع حاصل نشود طلب کمال وجود نمی‌گیرد، و تا تصمیم بر طلب کمال و ثبات در راه آن به دست نیاید سیر و سلوک ممکن نیست، و کسی که تصمیم دارد ولی ثبات نداشته باشد مصداق این آیه است که خداوند می‌فرماید: «كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ

حیران» (سوره ی انعام، آیه ی ۷۱) (مانند کسی است که شیاطین او را در زمین افکنده و حیران است).

انسان در حیطةی زندگی ناگزیر است در مسیر زندگی اش، اهدافی برای خود ترسیم نماید. و قبل از این که بخواهد، به آن بپردازد، با بررسی جوانب آن، و موانعی که احتمالی که با آن مواجه می شود مورد تدقیق و مطالعه قرار می دهد. بعد از این که دریافت، هدف مورد نظر قابل دست یابی است، بعد از این مرحله باید تمام سعی و کوشش خود را جهت به فعلیت رساندن هدف مد نظرش به کار بگیرد. یکی از راههای کلیدی که بتواند، انسان را به اهداف مد نظر برساند، ثابت قدم بودن و تمرکز بر اهداف است. ت قدم بودن احتمالاً یکی از قابل تحسین ترین خصوصیات است که یک فرد می تواند داشته باشد. ثابت قدم بودن توانایی انجام کار و یا رسیدن به هر چیزی صرفنظر از هر گونه مانع می باشد. این ویژگی متمایز کسانی است که در زندگی موفق می شوند در برابر کسانی که ثابت قدم نیستند و موفق نمی شوند.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴿٦٩﴾

و کسی که از الله و رسول اطاعت کند؛ پس این گروه (در روز قیامت) با آنانی همراه خواهند بود که الله به آنها نعمت ها بخشیده است، مانند پیامبران و صادقان و شهیدان و نیکان، و این گروه چه رفقای خوبی اند. (۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الصِّدِّيقِينَ»: راستان، راستروان. «الصَّالِحِينَ»: شایستگان، کسانی که خود را پرورش داده اند و خوبیهایشان بر بدیها چیره گشته است. «وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»: آنان چه نیکو یارانی اند!

تفسیر:

قرار گرفتن در راه انبیاء و شهدا و داشتن رفقای خوب، جز با اطاعت از فرمان الله متعال و رسول الله صلی الله علیه وسلم به دست نمی آید. طوری که می فرماید: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»: و کسانی که دستورات و اوامر الله متعال و پیامبر را اطاعت و عملی کند و از منهیات اجتناب ورزد، خدای توانا، او را در منزلگاه شرف و کرامت مستقر خواهد کرد، آن منزلگاه ابدی که همراه نزدیکان بارگاه است، حق برای همیشه در آن خواهد ماند.

در جمله «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ، فَأُولَئِكَ...»: آیه مبارکه برای ما می آموزند که قرار گرفتن در راه انبیاء، جز با اطاعت از فرمان الهی یعنی کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم به دست نمی آید.

«مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ»: یعنی با دارندگان مقام و منزلت عالی در آخر است که عبارتند از: پیامبران پاک طینت و صدیقین که یاران بافضیلت پیامبران می باشند و شهیدان نیکو سیرت که عبارتند از: افرادی که در کنار پیامبر صلی الله علیه وسلم در راه خدا جنگیدند و جان باختند، و بالاخره با بقیه ی بندگان صالح خدا.

« وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا (69) » « و اینان نیک رفیقانی » یعنی: همرها و همدمانی » هستند « مفسر ابن کثیر می فرماید: «معنای این حدیث شریف که آن حضرت صلی الله علیه وسلم به هنگام رحلتشان فرمودند، نیز همین است: «اللهم الرفیق الأعلى».

«بارخدايا! رفيق والاتر و برتر را انتخاب می‌کنم». همان‌گونه که از احادیث دیگر نیز بر می‌آید؛ هیچ پیامبری نیست، جز اینکه در مریضی وفات خویش، میان دنیا و آخرت مخیر ساخته شده است.

همچنان در حدیثی به روایت حضرت عایشه رضی الله عنها آمده است: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که در حال احتضار این آیه را می‌خواند: «مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ» پس دریافتیم که همان خیر است. (مختصر ابن کثیر 411/1).

تعریف اصطلاحات وارده در آیه مبارکه:

«نبی»: آن است که وحی الهی بر وی فرود آید، و فرشته پیغام اللعه متعال را آشکارا به او باز گوید؛ «الصدیقین»: جمع صدیق، کسی است که به درستکاری و راستگویی مشهور گردد، فطرتش پاک و سالم، وضعیت جسمانی و روحانی اش متعادل و نهانیهایش آراسته و شایسته باشد، تا حق و باطل و خوب و بد را به آسانی از هم باز شناسد. [تفسیر منار، جلد 5 صفحه 244].

«وَالشُّهَدَاءِ»: معنای واقعی (شهید) گواه است و مراد از آن هر آن کسی است که همه ی زندگی او بر صداقت او در ایمان شهادت دهد. طوریکه گفتیم: و شهیدان کسانی هستند که در راه الله و برای اعلاى کلمه «الله» جنگیده و کشته شده‌اند. هکذا به این دلیل شهید نامیده می‌شود که با فدا کردن جانش ثابت می‌کند که آن چیزی را که به آن ایمان آورده بود، واقعا از ته قلب حق می‌پنداشت و آن را آنقدر عزیز می‌داشت که حتی از فدای جان و زندگی اش برای آن دریغ نکرد. همچنین افراد صادقی را که به قدری مورد اعتماد باشند که اگر بر درست و حق بودن چیزی شهادت دهند، درست و حق بودن آن بدون درنگ و تردید پذیرفته شود، نیز شهید می‌گویند.

«الصالِحین»: جمع صالح، صالح کسی است که درون و کردارش را اصلاح گرداند؛ هرچند گاه گاهی، خطا و گناه از او سرزند، اما هرگز بر گناه، پافشاری نمی‌کند. این چهار دسته، از برگزیدگان و پاکان از میان بندگان خداوند و شهید و صدیق و صالح تا روز قیامت در میان همه ی امتهای وجود دارند.

شأن نزول آیه 69:

314- طبرانی و ابن مردویه از عایشه (رض) روایت کرده‌اند: مردی حضور رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: ای فرستاده خدا تو نزد من از جان شیرین عزیزتر و از فرزندانم محبوبتری، اگر در خانه‌ام نشسته باشم و تو را به یاد بیاورم، تا نیایم و ترا نبینم قرار و آرامش نخواهم یافت. امروز هنگامی که به مرگ خود و رحلت شما اندیشیدم، یقین پیدا کردم که چون داخل بهشت شوی با انبیاء به جایگاه بلند قرب الهی مشرف خواهی شد و من چون به بهشت وارد شدم می‌ترسم که ترا نبینم. رسول الله چیزی نگفت تا جبرئیل امین با آیه: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ» فرود آمد.

315- ابن ابوحاتم از مسروق روایت کرده است: اصحاب گفتند: ای رسول الله! سزاوار نیست که ما از تو جدا شویم و اگر رحلت فرمایی بالاتر از ما قرار می‌گیری و ما دیگر تو را نخواهیم دید. پس خدا آیه: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ ...» را نازل فرمود. لذا این آیه برای تسلی او و امثالش از مؤمنان نازل شد.

در تفسیر فرقان در مورد شأن نزول این آیه مبارکه آمده است: جوانی نزد پیامبر آمد و

گفت: «ای فرستاده ی خدا! در دنیا فرصت دیدار تو را داریم؛ اما روز قیامت تو را نخواهیم دید؛ چون درجات بسیار بالای بهشت از آن توست». سپس این آیات، شرف نزول یافت. پیامبر نیز به او فرمود: «ان شاء الله، تو در بهشت با من هستی.» و...

ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا ﴿٧٠﴾

این موهبتی از نزد الله خداست. و کافی است که او، (از حال بندگان و نیات و اعمال آنها) آگاه است. (٧٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الفضل»: بخشایش، تفضل.

تفسیر:

«ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ»: این، موهبتی و بخشش الهی است یعنی اجر و پاداش عظیمی که به مطیعان عطا می شود، فقط از سرچشمه ی فضل و کرم الله متعال نشأت می گیرد. « وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا (70) » و کافی است که حق تعالی می داند چه کسی مستحق این گرامیداشت و نعمت بزرگ است. خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی خواندیم که: خداوند متعال مسلمانان را از رفتار خبیث، کثیف، شریر و ناپاک منافقان بر حذر نمود و به اطاعت از خدا و پیامبر دستور فرموده است. اینک در آیات (71 الی 76) بندگان راستین را به جهاد در راه الله، اعلا ی کلمه ی حق، بالابردن منزلت دین و حذر و احتیاط از حمله ی ناگهانی دشمن و او می دارد و حال منافقانی را که از جهاد، امتناع می ورزیدند، تبیین می نماید که این، انتقال از میدان داخلی به سوی میدان بیرونی و انتقال از سیاست اجتماعی در برخورد و تعامل به سوی سیاست رزم و میدان داری است یعنی بصورت کل در این آیات متبرکه سیاست (خط مشی) و قواعد نبرد در اسلام به بحث گرفته میشود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثَبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا ﴿٧١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، هوشیار و بیدار باشید و آمادگی تان را (برای رویارویی با دشمن) بگیرید، پس (برای جهاد) دسته دسته یا همه یکجا بیرون شوید. (٧١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خُذُوا حِذْرَكُمْ»: آماده باشید، بیدار شوید، اسلحه و وسایل بر گیرید. «حِذْر»: آماده باش بودن و بر حذر بودن، پرهیز کردن، بیدار شدن. «انفروا»: بیرون روید، به راه افتید. «ثبات» جمع ثبته: دسته ها، جماعات.

تفسیر:

در آیه ی قبلی، درباره اطاعت از الله و پیامبر بحث بعمل آمد و در این آیه، ضرورت هوشیاری و آمادگی رزمی و جنگی برای امت اسلامی و رهبری حق مطرح است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ»: ای مؤمنان! مراقب، هوشیار، بیدار و مترصد دشمنان کافر خویش باشید و برای مقابله و جنگ با آنها آمادگی بگیرید و همیشه «بر حذر باشید» از اینکه دشمنان دین، شما را غافلگیر نموده و ریشه کن سازند، لذا مسلمانان باید در هر حال آماده، بیدار و هوشیار باشند، و از طرحها، نفرات، نوع اسلحه، روحیه، همکاری داخلی و خارجی دشمنان آگاه باشند و متناسب با آنها پلان های خود را با تمام هوشیاری طرح و با تمام دقت عملی سازند. و در نهایت آمادگی عام و تام در مقابله به

شمن خویش داشته باشند. البته نباید فراموش کرد که: آمادگی رزمی و جنگی در سایه ایمان دارای از ارزش و اهمیت خاصی برخوردار است.

« فَأَنْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ أَنْفِرُوا جَمِيعاً (71) »: مسلمانان باید از تاکتیک‌های مختلف، برای مقابله با دشمن استفاده کنند و جهت جنگ با آن‌ها گروه و یا در لشکری قوی و هولناک بیرون شوید و هیچگاه هیچ‌یک از شما نباید تنها به سوی آن‌ها بیرون شود و یا مسلح نباشد. به هر حال؛ حقیقتی که نباید هیچ‌گاه از آن غفلت کنید این است که: خطر کفر جز با جهاد دفع نمی‌شود. چنان‌که از وقتی مسلمانان فریضه جهاد را فراموش کردند، دشمن بر سرزمین‌هایشان مسلط شد و هر طماعی به داشته‌هایشان چشم طمع دوخت بنابراین، میزان بازگشت به اسلام؛ همانا جهاد در راه الله متعال است.

این آیه دلالت بر اخذ به اسباب و وسایل و جمع بین توکل و آماده‌گیری و مراقب بودن از دشمن می‌کند.

شان نزول آیه مبارکه:

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر خویش مینویسد: منقول است که در آغاز اسلام، چندین افراد ضعیف‌الاسلام و دعوت اسلام را پذیرفته بودند؛ هنگامی که جهاد فرض گردید، بعضی دعوت اسلام را پذیرفته بودند؛ هنگامی که جهاد فرض گردید، بعضی متزلزل شدند، و برخی با کافران هم‌زبان گردیدند، و به مخالفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم برخاستند؛ این آیه در باره این‌اشخاص نازل شده است.

مطلب این است که: ای مسلمانان، کیفیت منافقان از اول به شما معلوم شده؛ خیر شما در این است که هر نوع احتیاط را در نظر داشته باشید، فرق نمی‌کند که این احتیاط؛ به سلاح باشد، یا به علم و دانش و تدبیر، یا به تجهیز؛ در قبال و قتال دشمن از خانه برآئید؛ چه دسته‌دسته، و چه یکجا، چنانکه مقتضای موقع و وضعیت باشد.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می‌نویسد: این آیه مبارکه زمانی نازل شده بود که به خاطر شکست مسلمانان در جنگ احد روحیه ی قبایل پیرامون مدینه افزایش یافته بود و مسلمانان از هر سو در محاصره ی خطرات افتاده بودند. هر روز خبر می‌رسید که رفتار فلان قبیله دگرگون شده است، فلان قبیله آماده ی دشمنی است و در فلان مقام برای حمله آماده می‌شوند. با مسلمانان پشت سر هم پیمان شکنی می‌کردند. مبلغان آنان را از روی نیرنگ دعوت می‌کردند و سپس می‌کشند. امنیت مالی و جانی آنان بیرون از محدوده ی مدینه از بین رفته بود. در این شرایط بقای حرکت اسلامی نیازمند سعی و تلاش طاقت فرسا و فداکاری زیاد مسلمانان بود.

وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبْتَئِنَ فَاِنْ أَصَابَكُمْ مِصِيبَةٌ قَالُ فَاذْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا ﴿٧٢﴾

یقیناً در میان شما اشخاصی (منافق) هستند که (در بیرون شدن برای جهاد) سستی و تأخیر می‌کند، پس اگر مصیبتی به شما برسد (در آن وقت) می‌گویند: الله بر من احسان و نعمت (خود را ارزانی کرد) که با آنها (در وقت جنگ) حاضر نبودم. (۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَيُبْتَئِنَ» (بطء): کندی و سستی نشان می‌دهد. مانند عبدالله پسر ابی منافق و دوستانش که سعی می‌کردند دیگران را از جنگ سست و کند نمایند. «بیطيء»: کندی می‌کند و بر دیگری اثر می‌گذارد. «شهِيدًا»: حاضر، ناظر.

تفسیر:

در آیه قبلی، خطر دشمنان خارجی مطرح بود، اینجا خطر دشمنان داخلی و عوامل نفوذی و منافق مطرح بحث است. طوریکه می فرماید: «وَ إِنْ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبْتَئِنُ» ای مؤمنان! در میان شما برخی از افرادی نفوذی‌های منافق وجود دارند که نظر به نفاقی که دارند به جهاد بیرون نمی‌شوند و جهاد را سخت می‌دانند و از آن تخلف می‌ورزند. منظور از آنها منافقان است که به ظاهر و به خیال خود، خود را مؤمن جا زده بودند. واقعیت امر اینست که صحنه‌های جنگ، و جهاد وسیله‌ی خوبی برای شناخت انسانهای ضعیف‌الایمان، منافقان و فرصت طلب می‌باشد.

«فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ» اگر با کشته شدن یا شکست مواجه شدید، «قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً (72)»: آن‌ها این امر را که با شما بیرون نشدند از جمله کرامات قلمداد می‌کنند به این حجت که گویا الله متعال آن‌ها را از طریق مخالفت با شما سالم نگهداشته از این‌روی خوشحال اند که با شما شاهد معرکه نبودند. ملاحظه می‌داریم که: منافقان، عدم شرکت در جنگ، فرار از جبهه و نجات از مرگ را رمز موفقیت و سعادت خویش قلمداد میکنند. ولی به یاد داشته باشید که: هر رفاهی، مصون ماندنی و لطف و نعمت خدا نیست.

این است منطق و دیدگاه منافقان که به امور از زاویه منافع شخصی خود نگاه می‌کنند، نه از زاویه تکلیف و واجب الهی و همه امور را به مقیاس و معیار سود و زیان دنیوی‌شان می‌سنجند، نه به مقیاس طاعت الله و در عین حال شناختشان از حق تعالی بسیار ناقص و قاصر است زیرا تصور می‌کنند که تخلف و سرپیچی از دستور الهی به همراه نجات از مصایب، دلیل رضای الهی است، در حالی‌که واقعیت چنین نیست.

باید متذکر شد که: جهاد و جنگیدن در راه الله به هیچ وجه کار انسان‌های دنیاطلب نیست. این تنها کار کسانی است که هدفشان تنها به دست آوردن رضایت الله است و به الله و آخرت ایمان و اعتماد کامل دارند و حاضراند تمام موفقیت‌ها و خوشبختی‌ها و لذایذ و منافع دنیوی ممکن خود را به این امید فدا کنند که ربّشان از آنان خوشنود خواهد شد و اگر فداکاری‌هایشان در دنیا برایشان دستاوردی نداشته باشد، در آخرت به طور قطع و یقین برایشان دستاوردی خواهد داشت و مثمر ثمر واقع خواهد شد. اما کسانی که مهم‌ترین چیز برایشان منافع دنیوی‌شان است، در حقیقت این راه به هیچ وجه برای آنان نیست.

باید گفت که: چشیدن سختی‌ها در کنار مؤمنان، نعمت است، اما رفاه جدا از مؤمنان نعمت نیست.

وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةً يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧٣﴾

و اگر بخشش و فضلی از سوی الله به شما برسد، البته (این منافق) می‌گوید: چنانکه گویا در بین شما و او هیچ دوستی نبود، ای کاش با ایشان (مسلمانان) بودم تا به کامیابی بزرگی نائل میشدیم! (۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فضل من الله»: رحمت و پیروزی و غنیمت خدا.

تفسیر:

«وَأَلَيْنَ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ»: یعنی ای مؤمنان! اگر به شما پیروزی و یا بهره‌ای از غنیمت از سوی الله به شما برسد.

توجه بفرماید که در جمله «فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ» در رسیدن فضل و غنیمت، نام الله مطرح است، ولی در برخورد با سختی‌ها که در آیه قبل بود، «أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ» نامی از الله در میان، گویا اشاره به این واقعیت است که: از خداوند، جز فضل و رحمت، چیزی دیگری به ما نمی‌رسد.

«لَيُقُولَنَّ كَأَنَّ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً (73)»:

همین منافقان را می‌بینی که بر عدم اشتراک خود در جهاد اظهار تأسف و پشیمانی می‌کنند و به خاطر به دست آوردن بهره خویش از دنیا نزد مؤمنان حاضر می‌شوند و از طریق یادآوری دوستی و قرابت‌های خویش، تلاش می‌کنند قلب‌های مؤمنان را نسبت به خود نرم سازند تا به این بهره برسند و در نهایت اشتیاق می‌گویند: ای کاش در این معرکه حاضر می‌شدیم و حصه خویش را از غنیمت به دست می‌آوردیم. با تأسف باید گفت: به خاطر منافع دنیوی، منافقان عاطفه را از دست می‌دهند، ولی با آنهم آرزوهای منافق، صادقانه نیست. معروف است که: منافق، نان به نرخ روز می‌خورد. در وقت شکست می‌گویند شکر الله متعال را که ما نبودیم. «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ» و هنگام فتح و غنیمت باز می‌گویند «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ» ای کاش ما می‌بودیم. واقعیت اینست: آنکه در غم مؤمنان شریک نیست، ولی می‌خواهد در غنایم شریک و سهیم باشد، خصلتی از منافقان را دارد.

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٧٤﴾

کسانی که زندگی زودگذر دنیا را با سرای جاویدان آخرت مبادله می‌کنند، در راه الله باید بجنگند. و هر که در راه الله بجنگد، پس کشته یا (بر دشمن) غالب شود، پس به زودی ثوابی بزرگ به او خواهیم داد. (۷۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ»: زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشند و نعمت آخرت را عوض زندگی دنیا می‌گیرند.

تفسیر:

«فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ»: پس هرگاه منافقان از جهاد سر باز زدند باید که دوستان الله از اهل ایمان، با دشمنانش از اهل کفر جهاد کنند؛ زیرا مؤمنان صادق و مخلص جان و مال خود را در راه الله فدا می‌کنند و دنیای فانی و ناپایدار را در مقابل دست یافتن به آخرت جاویدان می‌دهند.

فحوای جمله «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» این فهم را می‌رساند که: هدف از جنگ در اسلام، فقط الله است، نه اشغال کشورها، نه استثمار و نه انتقام.

«وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (74)»: این وعده ایست مبنی بر پاداش بزرگ از جانب الله برای کسی که به منظور اعلاى کلمه الله جهاد کند و کشته شود چنین کسی در پیشگاه حق تعالی شهید خواهد بود و اگر بر دشمنان پیروز گردد به عزت، سربلندی و سیادت می‌رسد بنابراین چنین شخصی بین دو حسنه قرار دارد: یکی پیروزی آنی و دیگری ثواب و پاداشی که در آینده و در پی خواهد آمد. یعنی

پیروزی دنیا و نعمت آخرت.

در حدیث آمده است: خداوند تضمین کرده و گفته است: کسی که به جهاد در راه خدا بپردازد و به من ایمان داشته باشد و پیامبران مرا تصدیق کند، او را وارد بهشت می‌کنم یا او را با اجر و پاداش اخروی و غنیمت جنگی به محل سکونتش بازگردانم. (مسلم آن را اخراج کرده است).

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا ﴿٧٥﴾

شما را چه شده که در راه الله و در راه نجات ضعیفان نمی‌جنگید؟ (که اعم) از مردان و زنان و کودکان اند، آنانی که می‌گویند: ای پروردگار ما! ما را از این قریه ای که اهل آن ظالم‌اند بیرون کن، و برای ما از جانب خود کار سازی مقرر کن، و برای ما از از طرف خود یار و یاور تعیین فرما. (۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَمَا لَكُمْ»: شما را چه شده است؟ کی برازنده ی شماست؟ «المستضعفين»: ضعیف شدگان، آنان که بر اثر ظلم از هر جهت، ناتوان شده باشند. «الْوِلْدَانِ»: جمع ولید، کودکان، نوزادان، آنان که کفار مکه از هجرتشان به مدینه جلو گیری می‌کردند و آزار شان می‌دادند. ابن عباس می‌گوید: من و مادرم از جمله ی آنان بودیم. «الْقَرْيَةِ»: مکه، اما به طور عام هر گونه شهر و روستایی. «الظَّالِمِ أَهْلُهَا»: مردم ستمگر آن قریه. «وَلِيًّا»: سرپرست، حمایتگر، دوست و حامی. «نَصِيرًا»: یار و پشتیبان، یاور. خداوند دعای این مستضعفان را اجابت فرمود و برخی از آنان از مکه بیرون رفتند؛ اما بقیه تا فتح مکه ماندند و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم «عتاب پسر اُسید» را سرپرست آنان قرار داد که داد ستمدیده ی آنان را از ستمگر بستاند. (تفسیر فرقان).

تفسیر:

«وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ»: استفهام برای تشویق و تحریک بر جهاد است؛ یعنی ای مؤمنان! چه چیزی شما را از جهاد در راه الله و در راستای شکستن زنجیرهای اسارت مستضعفان و کسانی که تحت قهر و جبروت کفار مکه اعم از کهن سالان، زنان و کودکان قرار دارند، باز می‌دارد؟ کسانی که شب و روز دعا می‌کنند تا پروردگار آنان را از شر کفار مکه نجات دهد و صحیح و سالم بیرون کند، «الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ»: کسانی که از پیشگاه پروردگار خود التماس می‌کنند که به آنان دوستی را بدهد که به حمایت‌شان بپردازد و بر دشمنان‌شان یاری دهد. «الظَّالِمِ أَهْلُهَا» به سبب کفر، ساکنانش ظالم بودند. اشاره ای است به مردان، زنان و اطفال مظلومی که در مکه و در میان قبایل دیگر عرب اسلام را پذیرفته بودند، اما نه می‌توانستند هجرت کنند و نه می‌توانستند خود را از ظلم و ستم کافران حفظ کنند. این درماندگان دچار شکنجه های گوناگون می‌شدند و از خدا به فریاد می‌خواستند که کسی پیدا شود و آنان را از این ظلم و ستم نجات دهد.

«وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا (75)»: این بود که خدای تعالی متولی امور آن‌ها شد، دعای آنان را مستجاب نمود که بهترین سرپرست و یار و یاور

یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را در موقع فتح مکه برای آنان قرار داد. و زمانی که حضرت محمد صلی الله علیه و سلم از مکه بیرون آمد «عتاب بن اسید» را بر آنان گماشت که حق مظلوم را از ظالم گرفت. از فحوائی آیه کریمه چنین بر می آید که: نجات دادن مستضعفان از زیر یوغ ظلم، ستم و اسارت مستکبران ظالمین، از بزرگترین و بارزترین وجوه جهاد در راه الله است زیرا «راه خدا» مفهوم عام و کلی ای است که شامل هر امر خیری می شود.

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ﴿٧٦﴾

آنها که ایمان دارند در راه الله می جنگند و آنها که کافرند در راه طاغوت (و افراد طغیانگر) پس (ای مؤمنان) با دوستان شیطان بجنگید، (و از آنها نترسید) زیرا نقشه شیطان (همانند قدرتش) ضعیف است. (۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«طاغوت»: طغیانگر. این شامل حکمرانان ظالم و ستمگر، مکتبهای باطل و معبودهای باطل است. «اولیاء»: پیروان. دوستان. «کید»: حلیه. تدبیر.

تفسیر:

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: از جمله صفات مؤمنان این است که به منظور اعلائی کلمه الله جهاد می کنند، یعنی مؤمنان به خاطر هدفی والا و مقصودی شریف یعنی نصرت دین خدا و اعتلای آیین او و برای کسب و جلب رضایتش به جهاد و قتال می پردازند.

«وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ»: و از جمله صفات کافران این است که در راه شیطان، طغیان و بت ها سعی و تلاش می کنند یعنی: در راه شیطان و آنچه که او در دل های مردم می افکند «می جنگند»: و بر سر این راه با هم کارزار می کنند. چون جنگیدن برای نمایش غیرت و فخر فروشی، طلب پیروزی به ناروا، برتری جویی بر دیگران، چپاول اموال مردم، انتقام گیری به ناحق، افتخار به عصبیتها و قومیتها و وسایر اعمال و اهداف شیطانی.

«فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ»: پس ای مؤمنان! با کفر و اهل کفر و با شیطان و حزبش بجنگید، که حتما بر آنان غلبه خواهید کرد، کسی که در راه خدا و اعتلای فرمان او می جنگد با آن که در راه شیطان می جنگد بسی تفاوت دارد، پس آن که در راه خدا می جنگد همو غالب و پیروز است؛ زیرا یاور و ناصر او خداست، و آن که در راه طاغوت می جنگد همو خوار و مغلوب است، لذا گفته است:

« إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا (76) »: تلاش و کوشش شیطان بسیار ضعیف است تا چه رسد به مقایسه ی آن با قدرت الهی! زیرا این نیرنگ، برپایه غروری میان تهی مبتنی است که هیچ حاصلی ندارد و نیز نیرنگ شیطان از آن جهت ضعیف و بی بنیاد است که در مقابل نصرت الله متعال برای مؤمنان قرار دارد. به یاد داشته باشید که: پایان خط و پلان طاغوت و راه شیطان، ناکامی است.

مفسر جار الله زمخشری فرموده: است: حيله و نیرنگ شیطان در رابطه با اهل ایمان در مقایسه با مکر خدا در خصوص کافران، بسیار ضعیف و ناچیز است. (تفسیر کشاف

این آیه حقانیت هدفی را ترسیم می کند که مؤمنان راستین برای رسیدن به آن، جد و جهد بلیغ نشان می دهند و صادقانه می کوشند و از طرفی دیگر، هدف باطل و بی اساس ناسپاسان را ترسیم می کند که بدون سند برای رسیدن به آن تلاش می کنند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی، الله به مسلمانان هدایت و دستور فرمود که ساز و برگ جنگ را تدارک ببینند و هوشیار باشند و خدا از حال انسانهای سست و تنبل و نبرد در راه حق و تلاش در جهت نجات و رهایی ناتوانان و ضعیف شدگان، خبر داد.

اینک در آیات (77 الی 79) نیز از حال و وضع جمعی که می خواستند در مکه با مشرکان بجنگند، خبر می دهد. و چون فریضه جهاد با دشمن بر آنان مقرر گشت، منافقان کوردل و شماری از مسلمانان ضعیف، آن را خوش نداشتند و سخت ترسیدند (سوره محمد، آیه: 20) و خدا هم به خاطر این تناقض گویی و موقعیت دوگانه ای آنان، ملامتشان کرد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كُتِبَ عَلَيْنَا الْقِتَالُ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧٧﴾

آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد (فعلا) دست [از جنگ] بدارید و نماز را برپا کنید و زکات بدهید، پس چون بر آنها جنگ فرض شد ناگهان گروهی از آنها، از مردم (کفار) می ترسند؛ مانند ترسشان از الله، بلکه سخت تر از آن، و گفتند: ای پروردگار ما! چرا بر ما جنگ را (حالا فرض کردی؟ چرا جنگ را تا مدتی کوتاه تأخیر نکردی؟ بگو: که بهره مندی دنیا کم است، (ولی کامیابی) آخرت برای کسی که تقوا پیشه کند، بهتر است. و بر شما به اندازه رشته پشت خسته خرما هم ظلم نخواهد شد. (77)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فوا ایدیکم» (کف): دست بدارید، دست نگهدارید. «کتب علیهم»: بر آنان واجب شد. «فریق»: گروهی عده ای. «یخشون» (خشی): می ترسند. «کخشیه الله»: همانند بیم از کیفر الله. «لولا ← هلا»: چرا نباید؟ چه می شد؟ «أجل»: مدت. «فتیلا»: نخک، نخ هسته ی خرما، رشته مانندی که در شکاف هسته ی خرماست. (نساء: 49). (فرقان).

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ»: ای محمد! آیا تعجب نمی کنی از گروهی که در مکه در صدر اسلام درخواست قتال می کردند اما به آنها گفته شد: دست نگه دارید و از جنگ با کفار خودداری کنید؛ چرا که هنوز زمانش فرا نرسیده است و با اقامه ی نماز و ادای زکات، خود را آماده کنید. یعنی به تزکیه نفس و تربیه بپردازید.

آنان اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم بودند که به ترک جنگ در مکه مأمور شدند، اما در برابر اذیت و آزاری که از مشرکان می دیدند، بی تاب گشته و از پیامبر صلی الله علیه وسلم اجازه می خواستند تا دست به شمشیر برده و شر مشرکان را از خود بازدارند و نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم رفته می گفتند: هنگامی که ما مشرک بودیم، عزت و شوکتی داشتیم، اما چون ایمان آوردیم، خوار و درمانده شدیم! پیامبر اکرم صلی الله علیه

وسلم ایشان را به صبر وتحمل فراخوانده و می‌فرمودند: «به من دستور داده شده تا با گذشت و مدارا عمل‌کنم، پس [فعلاً] با اینان درگیر جنگ نشوید». و یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم به پیروی از دستور ایشان، دندان بر روی جگر گذاشته خویشتن‌داری می‌کردند. «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً»: ولی زمانی که به مدینه هجرت کردند و به جنگ با کفار امر شدند حالت تعداد از مسلمانان ضعیف‌شان متغیر شد و دچار بزدلی و جبن شده و محبت زندگی دنیا وارد دل‌های آن‌ها شد، بدین سبب از کفار به گونه‌ای ترسیدند که از خدای ملک جبار می‌ترسیدند و حتی بیشتر از آن، چون به سرای دنیا علاقمند شدند.

مفسر کبیر جهان اسلام این کثیر در تفسیر خویش می‌نویسد: مؤمنان زمانی که در مکه بودند به اقامه ی نماز و ادای زکات و صبر و شکیبایی در مقابل آزار مشرکان مأمور شدند اما آنان خواهان جنگ بودند و می‌گفتند: ای کاش! به ما دستور جنگ داده می‌شد، تا کینه‌ای که در دل دارند، بر سر دشمنان دین خالی کنند. اما وقتی به آنها دستور داده شد که به آرزوی خود جامه‌ی عمل بپوشانند، بعضی از آنها ترسیدند و از روبرو شدن با مردم سخت ترسیدند. (مختصر ابن کثیر 413/1).

«وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ»: ای پروردگار ما! کاش جنگ را بر ما فرض نمی نمودی تا به اجل خود می‌مردیم. ملاحظه می‌شود که سرچشمه اعتراض به فرمان جهاد، ترس است.

«لَوْ لَا أَحْزَنَّا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ»: لولا برای تشویق است و به معنی هلا آمده است؛ یعنی چرا فرصت بیشتر به ما ندادی تا ما به اجل خود بمیریم و کشته نشویم که دشمنان از آن مسرور و شادمان گردند!

«قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَ الْأَخْرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى»: باید گفت: عامل مهم ترك جبهه و جهاد، در تعداد از انسانها همانا دل‌بستگی‌های دنیوی و در آمد های مادی است، طوریکه می‌فرماید: پس تو ای محمد صلی الله علیه وسلم به آنان خبر بده که دنیا دارای عمری کوتاه است و تمام بهره‌اش ناچیز، حقیر و زائل شدنی است، آنچه باقی می‌ماند آخرت است که برای پرهیزگاران باقی‌تر و بهتر است، چون اهل تقوا در جایگاه راستی و محلی امن و سرای رضوان و رشنی چشم و سرور دل قرار دارند در حالی که تمام اعمال‌شان در پیشگاه خدای تعالی محفوظ است و براساس آن جزا و پاداش دریافت دارید.

«وَلَا تُظَلَّمُونَ فِتْيَالًا (77)»: پس در بدی‌های خود چیزی نیفزائید و از حسنات خود چیزی ولو به اندازه (فتیل: رشته باریکی در پشت هسته خرما است). نگاهید و چون تمام اعمال و تلاش‌ها محفوظ و ذخیره شده است بنابراین بر شما لازم است تا همواره احسان و نیکی کنید و این احسان موجب سنگینی میزان اعمال خوبتان گردد.

در التسهیل آمده است: این آیه در مورد جمعی از یاران نازل شده است که به آنها امر شده بود به قتال متوسل نشوند ولی آنها آرزو می‌کردند که دستور جهاد صادر شود. اما وقتی به آن مأمور شدند، ناخرسند گشتند. اما نه به خاطر شک و تردید در دینشان، بلکه به خاطر ترس و هراس از مرگ. عده‌ای می‌گویند: درباره‌ی منافقین نازل شده است که با سیاق کلام سازگارتر است. (التسهیل لعلوم النزیل 148/1. قرطبی و ابن حیان نیز این گفته را انتخاب کرده‌اند و قول ارجح نیز همان است. در بحر آمده است: ظاهراً گویندگان این سخن عبارتند از: منافقین؛ چون خدا وقتی به چیزی فرمان می‌دهد، کسی

که از ایمان خالصی برخوردار باشد از علت آن سؤال نمی‌کند. به همین جهت بعد از آن می‌گوید: «وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ»: و چنین کاری جز از منافق صادر نمی‌شود. البحر 928/31).

اصلاح نفس از اصلاح مُلک مقدم است!

در آیه مبارکه خواندیم: «و اقيموا الصلوة و اتوا الزكوة» اگر در آیه مبارکه نظر به اندازیم در خواهیم یافت که: الله تعالی اول احکام نماز و زکات را بیان فرمود که همانا سبب اصلاح نفس اند و بعد از آن به جهاد امر فرمود که سبب اصلاح مملکت است یعنی به وسیله آن ظلم و ستم ریشه کن شده، در مملکت امنیت و آسایش برقرار می‌گردد. از فحوای آیه مبارکه معلوم شد که مردم باید قبل از اصلاح دیگران خود را اصلاح کنند؛ چنان که به اعتبار درجه هم، حکم اول فرض عین است و حکم دوم فرض کفایه؛ که از آن اهمیت و مقدم بودن اصلاح نفس ظاهر است. (مظهری)

فرق میان نعمتهای دنیا و آخرت:

در آیه متبرکه فوق الذکر، نعمتهای آخرت در مقایسه با نعمتهای دنیا افضل و بهتر گفته شده اند بنابر دلایل زیر:

- 1 - نعمتهای دنیا قلیل و نعمتهای آخرت کثیراند.
- 2 - نعمتهای دنیا فانی و نعمتهای آخرت باقی و پایداراند.
- 3 - نعمتهای دنیوی با پریشانی توأم اند؛ حال آنکه نعمتهای آخرت، از هر نوع پریشانی و کدورتها بدوراند.
- 4 - حصول نعمتهای دنیا یقینی نیست و حصول نعمتهای آخرت برای مؤمن متقی، یقینی است. (تفسیر کبیر).

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ﴿٧٨﴾

هر کجا باشید هر چند در قلعه های مرتفع و استوار، مرگ به سراغ تان می‌آید. و اگر به آنها (منافقان) خوبی و پیروزی برسد از اینک [سست ایمان و منافق اند] می‌گویند: این از طرف الله است، و اگر خساره و بدی به آنها برسد می‌گویند: این از طرف تو است، بگو: که همه از طرف الله است. این گروه را چه شده که نمی‌خواهند [معارف الهیه و حقایق را] بفهمند؟! (۷۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَيْنَمَا»: هر کجا. «بُرُوجٍ»: جمع برج، باروها، برجها، سنگرها، آپارتمانها، قصرها، قلعه ها و.... (بروج / ۱) «مُشِيدَةٍ»: بلند، استوار. «بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ»: قلعه ها و سنگر های محکم نظامی که در آن خود را از حمله ی دشمن پناه می دهند. «الحسنة»: چیز نیکو از دید شخص مانند: نعمت فراوان، پیروزی و غنائم. «سَيِّئَةٌ»: صدمه، خشکسالی، شکست، زخم و کشته شدن. «مالهؤلاء»: آنان را چه شده است؟ «لا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا»: سخنی را درست نمی‌فهمند.

تفسیر:

این آیه مبارکه، هم تشویقی به جهاد و نترسیدن از مرگ در جبهه‌ی درگیری است و هم پاسخی به فال بد زندهای منافقان است، که بجای بررسی و فهم درست مسائل، تلخی‌ها و

شکست‌ها را به گردن پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌اندازند. خداوند متعال در جهت تشویق و برانگیختن آن عده از مسلمانانی که از بیم مرگ دست از جهاد کشیده‌اند و در بیان فساد جُبِن و ترسی که درون آنها را پرکرده و در روان آنها درآمیخته است، می‌فرماید: «أَيُّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ» در هر جا که باشید بدون شک مرگ، دامن شما را به زودی می‌گیرد و شما را غافلگیر می‌کند. ولو در بُرُوج جهایی محکم و بلند و سر به فلک داخل شوید باز هم مرگ به شما می‌رسد و ارواح شما را می‌گیرد، بنابراین هیچ حيله و مکرری برای نجات از مرگ نیست و هیچ دارویی هم وجود ندارد تا مرگ را از انسان دور کند. مرگ خواهناخواه آمدنی است و هر که با شمشیر نمیرد، به‌غیر آن از اسباب دیگر می‌میرد و این امری قطعی است، مرگ هر انسان مقدر و معین است، و در وقت مقرر خود ضرور فرا می‌رسد. اگر به جهاد شامل نشوید نیز از مرگ نمیتوانید نجات یابید! از ثواب جهاد گریختن، و از مرگ ترسیدن، و از مقاتله کافران در خوف بودن، سراسر نادانی و دالّ بر فتور ایمان است.

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: حق تعالی نفرت از جنگ را با دو نسخه تداوی و معالجه می‌کند: یکی شناساندن حقیقت دنیا نسبت به آخرت. و دیگری فهماندن این حقیقت که مرگ پس و پیش نمی‌شود و برای آن میعاد است معین.

« وَ إِنْ تُصِيبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ »: سپس خبر بده که منافقان هرگاه در زندگی خود پیروزی‌ها و بهره‌هایی از اموال و فرزندان و غنائم به دست آورند می‌گویند این به سبب این است که ما در پیشگاه خدای تعالی منزلتی عالی و بلند داریم و این اوست که ما را با این نعمت‌ها بخصوصی بخشیده است، « وَ إِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ »: و اگر بدی و مصیبتی از قبیل شکست و گرسنگی و امثال آن نصیب آنان بشود، می‌گویند: به سبب پیروی کردن از محمد، او چنین مصایب و بلایایی به ما روی آورده است. همان طور که خدا درباره ی قوم فرعون گفته است: اگر با بدی و مریضی مواجه شوند آن را به حساب شومی موسی و پیروانش می‌گذارند.

با تمام صراحت گفت که: پیروزی و شکست، مرگ و حیات، تلخی‌ها و شیرینی‌ها همه در مدار مقدرات حکیمانه خداست.

« قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ »: پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور یافت که گمان نادرست آنها را رد کند، با بیان این که خیر و شر عموماً از جانب الله و به تقدیر او می‌باشد و جلو اشتباه آنان را بگیرد؛ یعنی ای محمد! به آن ابلهان نادان بگو: نیکی و بدی و زحمت و نعمت از جانب خدا است و جز او خالق نیست. پس فقط او است که نفع و ضرر می‌رساند و از اراده ی اوست که تمام کائنات به عرصه ی هستی آمده است.

«فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْفُقُومِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (78)»: این قوم را چه شده است که سخن مرا نمی‌فهمند و نمی‌دانند که تمام اشیاء در قبضه ی قدرت او قرار دارد؟ این بخش از کلام خدا بیانگر این است که منافق همواره دارای دانش کمی از دین و در فهم و درک شریعت پروردگار مریض است. مطمئن باشید کسیکه توحید و محوریت الله متعال را درک نکند، هیچ يك از معارف را درك کرده نمیتوانند.

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ

رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٧٩﴾

(ای انسان) آنچه از نیکی به تو برسد، از سوی (فضل) الله است و آنچه از بدی به تو رسد، از سوی خود توست. و (ای پیغمبر، تو مسئول نیکی و بدی آنها نیستی) چون ما تو را پیغام رسان رسالت خود به مردم فرستاده‌ایم، و گواهی بودن الله [بر پیامبری تو] کافی است. (۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اصاب»: رسید، وارد شد. «کفی»: بس است، کافی است. شهیداً: گواه، شاهد و ناظر.

تفسیر:

«ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»: ای انسان! هر نعمتی و احسانی که به تو می‌رسد مطابق قضا و قدری از جانب پروردگار توست، و این احسان و امتنان، امتحانی است از طرف او، و هر مصیبت و بلایی که به تو برسد از جانب خودت می‌باشد؛ چون خودت سبب و باعث هستی، و نتیجه‌ی عملی است که خود مرتکب آن شده و به دست خودت آن را انجام داده‌ای:

«وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ يَغْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»: و هر بلایی و مصیبتی که دریافت می‌داری به سبب گناہانی است که مرتکب می‌شوی.

پس اشتباه منافقان در این است که به جای آن که به‌سوی الله متعال باز گردند و به طور کلی به او التجا کنند تا خشم و عذاب خویش را از آنان بر دارد، رسول الله صلی الله علیه وسلم را سبب این مصیبت‌ها معرفی می‌کنند، در حالی که رسول خدا ص رحمتی برای جهانیان است.

«وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (79)»: سپس حق تعالی خبر داد که رسالت محمد صلی الله علیه وسلم جهانی و برای تمام امت‌هاست و هیچ قومی مخصوص به آن نیست. برای همه مردم وسیله‌ی خیر هستند. همیقدر کافی است که خدای تعالی بر صحت نبوت و عموم رسالت او تعالی شاهد است.

در آیه مبارکه خداوند متعال الزام منافقان را از پیامبر صلی الله علیه وسلم برداشته، ارشاد می‌کند که ما ترا بسوی مردم پیغمبر گردانیده‌ایم؛ ما به هر چیز آگاهیم، و سزای کردار هر که را می‌دهیم؛ تو به الزام و انکار بیهوده کس اعتنائی مکن، و وظیفه رسالت را ادامه بده.

خواننده محترم!

باید گفت که: در بینش الهی، همه چیز مخلوق الله متعال است: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (زمر آیه 63) و خداوند، همه چیز را نیک آفریده است. «أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ» (سجده آیه 7) آنچه به الله عزوجل مربوط است، آفرینش است که از حُسن جدا نیست و ناگواری‌ها و گرفتاری‌های ما، اولاً فقدان آن کمالات است که مخلوق خدا نیست، ثانیاً آنچه سبب محرومیت از خیرات الهی است، کردار فرد یا جامعه است.

به تعبیر یکی از علماء، زمین که به دور آفتاب می‌چرخد، همواره قسمتی که رو به آفتاب است، روشن است و اگر طرف دیگر تاریک است، چون پشت به آفتاب کرده و گرنه آفتاب، همواره نور می‌دهد. بنابراین می‌توان به زمین گفت: ای زمین هر کجای تو روشن است از آفتاب است و هر کجای تو تاریک است از خودت می‌باشد. در این آیه مبارکه نیز به انسان خطاب شده که هر نیکی به تو رسد از جانب الله متعال است و هر

بدی به تو رسد از خودت است.

یادداشت:

در بین «فُلٌ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» یعنی هر حسنه و سیئه ای از جانب خداست، و بین «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكُمْ»، تعارض و اختلافی وجود ندارد؛ چون مبنای آیه ی اول حقیقت است؛ یعنی در حقیقت خدا حسنه و سیئه را خلق و ایجاد می کند. اما منظور از آیه ی دوم این است که انسان سبب سیئه و حسنه بوده و او آن را کسب می کند همان گونه که خداوند متعال می فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» یا می توانیم بگوییم به عنوان ادب، حسنه به الله متعال و سیئه به بنده نسبت داده می شود. هر چند که همه چیز در حقیقت از اوست. «الخير كله بيدك و الشر ليس إليك» هر نیکی به دست توست و شر از تو نیست. و الله اعلم.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی به طور مؤکد، درباره ی اطاعت از پروردگار و پیامبرش بحث بعمل آمد، و بیان داشت که: اطاعت پیامبر در نهایت به الله باز خواهد گشت. اینک در آیات (80 الی 82) یکبار دیگر از موضوع اطاعت از پیامبر؛ که بمثابة، اطاعت از الله است، و در باره موضوع تدبیر و اندیشه در قرآن، و اینکه قرآن از آن خداست بحث بعمل آمده است.

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ﴿٨٠﴾

کسی که از پیامبر اطاعت کند اطاعت الله را کرده است، و هرکس (از پیروی رسول الله) سرکشی کند، (پروا مکن) چون ما تو را بر آنان نگهبان (از گناه) نفرستادیم. (۸۰) **تشریح لغات و اصطلاحات:**

«تَوَلَّى»: روی گردانید، پشت کرد. «حَفِيظًا»: نگهبان، مراقب.

تفسیر:

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»: هر کس از امر پیامبر اطاعت کند محققاً که از امر الله متعال اطاعت نموده، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم تبلیغ کننده ای از جانب پروردگار خویش است.

در جمله «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ...» آیه مبارکه درس عظیمی نهفته که: گفتار و کردار رسول الله صلی الله علیه وسلم مانده قرآن عظیم الشان، حجت و لازم الاجراست. قابل یادآوری است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمان بردن از امرای مسلمان را نیز شامل اطاعت از خود گردانیده اند، چنان که در حدیث شریف آمده است: «هرکس از من اطاعت کند، در حقیقت از الله اطاعت کرده است و هرکس از من نافرمانی کند، در حقیقت الله متعال را نافرمانی کرده است و هرکس از امیر اطاعت کند، در حقیقت از من اطاعت کرده است و هرکس امیر را نافرمانی کند، در حقیقت مرا نافرمانی کرده است.» «وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا (80)»: و هر که پیامبر صلی الله علیه وسلم را تکذیب کند او تعالی تمام اعمالش را آمار می گیرد و او را براساس این اعمال محاسبه می نماید. این کار منوط به پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم نیست زیرا ایشان صرفاً پیامبری است که از جانب الله متعال تبلیغ می کند و پاداش و کیفر هر عملی از جانب خداوند متعال است.

شان نزول آیه مبارکه:

صحابی جلیل القدر مقاتل از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می کند که فرمود: «هر کس مرا دوست بدارد، در واقع خدا را دوست می دارد و هر کس از من اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است.» منافقان گفتند: شنیدید که محمد چه می گوید؟ او به شرک نزدیک شده، حال آن که خود او از بندگی غیر خدا منع می کرده است و اکنون می خواهد او را به خدایی قبول کنیم؛ همان گونه که مسیحیان، عیسی را خدا می خواندند. خداوند در رد سخن این دو چهرگان فرمود: «من یطع الرسول.»

همچنان در حدیث صحیحی از انس رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَالِدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ.» (بخاری: 15). یعنی: «کسی از شما، نمی تواند مومن (واقعی) باشد، تا اینکه من (پیامبر) نزد او از پدر، فرزند و همه مردم، محبوب تر نباشم.»

و در حدیث صحیح دیگری فرمودند: سه خصلت هستند که در هر کس موجود باشد، شیرینی ایمان را چشیده است، که اولین این سه خصلت را چنین بیان فرمودند: «أن یکون الله ورسوله أحب إليه مما سواهما..» (متفق علیه) یعنی: این که خداوند و پیامبرش را بیش از هر چیز دیگری دوست بدارد.

بنابراین بر مؤمنان واجب است هرگاه خواسته خودشان یا خواسته یکی از مردم با خواسته پیامبر تقابل پیدا کرد که خواسته پیامبر را مقدم بدانند و نباید به خاطر سخن کسی، با سخن و گفته پیامبر مخالفت شود، آن کس هر کس که باشد! و مؤمنان باید جان و مال و فرزندانشان را فدای پیامبر صلی الله علیه وسلم کنند و محبت او را بر محبت تمام خلق مقدم بدانند.

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٨١﴾

آنها در حضور تو می گویند فرمانبرداریم اما هنگامی که از نزد تو بیرون می روند جمعی از آنها جلسات سری شبانه برخلاف سخنان تو تشکیل می دهند، خداوند آنچه را در این جلسات می گویند می نویسد، اعتنائی به آنها مکن (و از نقشه های آنها وحشت نداشته باش) و توکل بر الله کن و کافی است که او یار و مدافع تو باشد. (۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«طَاعَةٌ»: فرمانبرداری. [أمرنا طاعة لك:] به ما دستور رسیده که از تو فرمان بریم.
«بَرَزُوا»: بیرون رفتند، آشکار شدند. «بَيَّتَ طَائِفَةٌ»: جمعی شبانه در صدد چاره جویی اند. «وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ»: خدا، آنچه را که آنان شبانه در سر دارند در نامه ی اعمالشان می نگارد. «بُيِّتُونَ»: شبانه نقشه می کشند و در سر دارند. «فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ»: به آنان التفات مکن.

تفسیر:

در این آیه مبارکه: خداوند متعال از حال منافقانی خبر می دهد که در ظاهر امر از خود موافقت و طاعت بروز می دهند، اما در باطن، خلاف آن را پنهان می دارند: طوری که می فرماید: «وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ»: منافقان هرگاه در حضور تو قرار دارند از روی حيله و فریب می گویند ای محمد ما از تو در تمام آنچه فرمان می دهی اطاعت می کنیم «سمعاً و طاعة»: (فرمانت اطاعت

و اجرا می شود). اما زمانیکه از مجلس تو غائب می شوند گروهی از آنان (در جلسه ی شبانه) عکس آنچه که گفته ای عمل می کنند؛ یعنی از فرمانت سرپیچی می کنند. «وَاللّٰهُ يَكْتُبُ مَا يَبْتَئُونَ»: خدای تعالی تمام آنچه را انجام می دهند حساب می گیرد و بر تمام حيله های شان آگاهی دارد تا آن ها را در برابر عملکردهای شان مجازات دهد، «فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»: از آنان روی برگردان و کار خود را به خدا محول و به او اعتماد و تکیه کن.

«وَكَفَى بِاللّٰهِ وَكَيْلًا (81)»: و یقیناً حق تعالی به تمام کسانی که بر او توکل و اعتماد کنند و امور خود را به او بسپارند کافی و بسنده است.

بدین ترتیب پرورگار با عظمت به پیامبرش فرمان می دهد که در مقابله با این عمل منافقان، توکل را با روی برگردانیدن از آنان یکجا سازد. یعنی اینکه خود اینان مسئول اعمالشان هستند. به خاطر اعمال آنان از شما سؤال نخواهد شد. کاری که به شما واگذار شده تنها این است که دستورات و فرامین الهی را به آنان برسانید. این کار را شما به نحو احسن انجام دادید. اکنون بر شما لازم نیست دست های آنان را گرفته به زور وادارشان کنید راه راست را ببمایند. اگر اینان از هدایتی که به وسیله ی شما به آنان می رسد پیروی نکنند، شما مسئول نیستید. از شما سؤال نخواهد شد که آنان چرا نافرمانی می کنند.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ﴿٨٢﴾

آیا در مفهوم و معانی قرآن فکر و تدبر نمی کنند؟ و در حالیکه اگر قرآن از طرف غیر الله بود البته در (احکام و معانی) آن اختلافات بسیاری می یافتند. (۸۲).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ»: آیا به معانی قرآن نمی اندیشند.

«اخْتِلَافًا كَثِيرًا»: اختلاف بسیاری، تناقض فراوانی.

تفسیر:

از جمله اتهامات که بر پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم توسط کفار وارد میشود اینست که: قرآن عظیم الشان را گویا شخص دیگری به او تعلیم داده است: «يُعَلِّمُهُ بَشَرًا» (نحل، 103) این آیه مبارکه در جواب آنان نازل شده و میفرماید:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ»: اینها را چه شده که در این کتاب إعجاز آور و این قرآن عجیب و شگفت انگیز تفکر نمی کنند تا اسراری را که مایه دهشت عقلشان است، ببینند.

«وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (82)»: اگر قرآن از سوی کسانی غیر از خدای تعالی یعنی از جانب مخلوقات قاصر می بود، در آن تناقض و اختلاف بسیاری ملاحظه می کردند و در ترکیب آن خلل و در معانی آن اضطراب مشاهده می نمودند در حالی که قرآن کتابی محکم و هماهنگ است و این امر دلالت بر آن دارد که از جانب الله است.

باید یادآور شد که بیانات و نوشته های انسانها با گذشت زمان بخصوص در گذشت های سالهای طولانی تغییر، تکامل و احیاناً در آن تضاد به چشم می خورد. ولی قرآن عظیم الشان در طول 23 سال شرف نزول یافت، در شرایط و حوادث گوناگون جنگ و صلح، غربت و شهرت، قوت و ضعف، و در فراز و نشیب های زمان آن هم از زبان شخصی درس خوانده، بدون هیچ گونه اختلاف و تناقض بیان شده، دلیل آن است که کلام الله

متعال است، نه آموخته‌ی بشر.

خوانندگان محترم!

در آیه (83) موضوع مسابقه در انتشار اخبار و رویدادها، بدون سند قطعی توسط کفار.

وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٨٣﴾

و هنگامی که خبری (شایعه) درباره امن یا خوف (مسلمانان به منافقان) برسد (بدون تحقیق فورا) آن را شایع می سازند، و اگر آن شایعات را (قبل از پخش نمودن) به پیغمبر یا به صاحبان امر (رأی) برمی گردانند البته آنانی که اهل فهم و درک و استنباط اند (نتیجه و حقیقت) آن خبر را می یافتند، و اگر فضل الله و رحمت او بر شما نبود، البته جز اندکی از شما؛ پیروی شیطان را می کردید. (۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الأمّن»: امن، صلح و پیروزی. «الخوف»: جنگ و شکست. «أداعوا» (ذیع): انتشار دادند، شایع کردند، فاش نمودند، پخش کردند. «لو ردوه»: اگر آن خبر را ارجاع می دادند، اگر آن را باز می گردانند. «یستنبطونه» (نبط): آن را استنباط می کنند، به دست می آورند، می فهمند، استخراج می کنند.

تفسیر:

نشر و پخش اطلاعات سری و محرمانه و شایعات همیشه به مسلمانان ضربه زده است. نشر اخبار سری معمولاً از روی سادگی، انتقام، ضربه زدن، طمع مادی، خودنمایی و اظهار اطلاعات صورت می گیرد. دین مقدس اسلام به خاطر مهم بودن و خیاتی شمردن این موضوع، به این مسأله پرداخته و در این آیه مبارکه از افشای رازهای نظامی نکوهش بعمل آورده است، و تاکید داشته است که نشر و پخش اخبار پیروزی یا شکست را پیش از اطلاع مسئولین ضرر شایان داشته، و اگر هشدارها و عنایت های الهی نبود، مسلمانان بیشتر در این مسیر شیطانی (افشای سر) قرار می گرفتند. طوری که در آیه مبارکه آمده است:

«وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَاعُوا بِهِ»: و هرگاه این منافقان خبری از اخبار پیروزی یا شکست و یا خیر و شر را بشنوند، فوراً آن را در بین مردم شایع می کنند و در هر جا درباره ی آن بحث و گفتگو می کنند و قبل از این که به حقیقت امر واقف شوند آن را بر ملا می سازند، و پخش آن برای مسلمانان باعث ضرر و زیان می شود. در حالی که چنین اخباری ایجاب آن را دارد تا فقط خواص بر آن اطلاع حاصل کنند. «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»: این عمل آن ها افشای اسرار مسلمانان است که موجب ضرر بسیاری می گردد و اگر این منافقان چنین اطلاعاتی را به پیامبر صلی الله علیه وسلم و یا به یاران بزرگ و اهل بصیرت وی ارجاع می دادند و آنرا از رساندن به اطلاع عموم مسلمانان و جهال نرسانند این امور نظر به مصلحتی بزرگ همچنان پنهان و پوشیده باقی می ماند و هیچگاه در این اطلاعات کسانی که شایستگی دانستن امور خطرناک را ندارند داخل نمی شود.

« وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا (83)»: ای مؤمنان! اگر

خدای تعالی بر شما با ارسال پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم مَنّت نمی‌گذاشت تا شما را به سوی راه راست هدایت و رهنمایی کند حتماً از ابلیس اطاعت می‌کردید و او شما را به سرکشی امر و نسبت به انجام گناه در شما وسوسه ایجاد می‌نمود و شما را به سوی فحشا فرا می‌خواند و در این گیرودار بسیاری از شما به دنبال او می‌رفتید جز اهل تقوا، ایمان و اعتصام به شریعت که حق تعالی آنان را از ارتکاب گناه بازداشته و با رحمت خود از گمراهی حفظ نموده است.

شأن نزول آیه 83:

319- ک: مسلم از عمر بن خطاب (روایت کرده است: هنگامی که نبی اکرم (از همسرانش کناره گرفته بود من وارد مسجد شدم و ناگاه متوجه شدم که مردم در حال اندیشه اند و با سنگریزه زمین را می‌خراشند و می‌گویند: رسول الله صلی الله علیه وسلم همسران خود را طلاق داده است. پس من به در مسجد ایستادم و به آواز بلند گفتم: همسران خود را طلاق نداده است. طولی نکشید که آیه: «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» نازل شد. و من این مسأله را درست استنباط کرده بودم. (صحیح است، مسلم 1479 از ابن عباس از عمر روایت کرده است.) (أسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال الدین سیوطی).

خوانندگان محترم!

در آیه (84) در باره تشویق در جهت پیکار و جهاد بحث بعمل آمده است.
**فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفَ بِأَسِ
 الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بِأَسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا ﴿٨٤﴾**

در راه الله جنگ، تنها مسئول وظیفه خود هستی، و مؤمنان را (بر این کار) تشویق نما، امید است خداوند از قدرت کافران جلوگیری کند (حتی اگر تنها خودت به میدان بروی) و خداوند قدرتش بیشتر و مجازاتش دردناکتر است. (۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ»: ای محمد! جز عهده دار و مسؤول شخص خود نیستی. «حرض»: تشویق کن، تشجیع کن، برانگیز. «عسی»: شاید، باشد که، تا این که. «أَنْ يَكْفَ»: که باز دارد، که منع کند. «بأساً»: توان و نیرو. «تَنْكِيلًا»: کيفر، مجازات، عذاب.

تفسیر:

«فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ»: پس تو ای محمد صلی الله علیه وسلم به منظور إعتلای دین خدا جهاد کن! ولو تنها بمانی. هیچگاه به کسانی که از اشتراک در جهاد اِبا آوردند، اهمیت نده! تو خود به جهاد بیرون شو و بر الله متعال توکل کن که تنها او برای تو کافی و بسنده است. این اوست که به زودی تو را پیروز می‌گرداند اگرچه تمام اهل زمین در برابر تو بایستند. اگر منافقان جهاد را ترک می‌کنند بر تو گناهی نیست، تو پیروزی! «وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ» و عاقبت از آن توست ولی تمام این‌ها تو را از این امر باز ندارد که مؤمنان را به منظور کسب اجر و پاداش، رستگاری و شهادت بر جهاد تشویق و ترغیب نمائی.

توضیح مختصر:

مفسران می‌نویسند: هنگامی که این آیه مبارکه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم

فرمود: اگر هیچکس با من نیاید من خود تنها به جهاد می‌روم! و فقط با هفتاد نفر به غرض جهاد به بدر صغری رفت که با ابوسفیان در آن پاره در آخر غزوه احد پیمان بسته بود، الله در دل ابوسفیان و سایر کفار قریش خوف افگند، که از مقابله عاجز آمدند، و در ایفای وعده دروغگو شدند؛ و خداوند متعال برحسب ارشاد خویش کافران را از جنگ بازداشت، و پیامبر صلی الله علیه وسلم با همراهان خویش به سلامتی بازگشت.

«عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا»: این وعده ایست از جانب خدا در مورد کم کردن شر آنان. کلمه (عسی) که در مورد الله متعال مفید قطعیت است، مؤمنان را به بازداشتن بلا و آسیب کافران از ایشان، متوقع و امیدوار می‌سازد، لذا این وعده‌ای از سوی خدای سبحان است و وعده او خواه‌نخواه انجام شدنی است.

«وَأَلَّهٌ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا (84)»: خدای متعال نیروی تسلطش بیشتر است و مجازات و عذابش بزرگتر.

جنگ الله متعال و عذاب وی نسبت به جنگ کردن با کفار سخت‌تر است؛ هر که از جنگ با کفار و کشتن و کشته شدن می‌ترسد، خشم و عذاب الهی را چگونه تحمل می‌تواند؟! خوانندگان محترم!

پس از اینکه خداوند متعال، پیامبرش را برای پیکار و مبارزه با دشمن دین واداشت، اینک در آیات متبرکه (85 الی 87) نیز بیان می‌فرماید که: اگر آنان از در اطاعت تو در آیند و به راه راست باز آیند، خیر و برکت بی شماری به دست می‌آورند و تو نیز از آن خیر وافر بهره مند می‌شوی؛ زیرا در این راه، سعی بسیار مبذول داشته‌ای. بصورت کل محتوای این آیات متبرکه را آداب نیکوی تشکیل میدهد.

مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا ﴿٨٥﴾

هرکس شفاعت (سفارش) نیکی بکند، از آن سهمی می‌برد. و هرکس شفاعت بد (ناجائز) بکند، از آن سهمی می‌برد، و الله بر هر چیزی قادر است. (۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَشْفَعُ»: واسطه می‌شود، کمک می‌نماید، امری را حل و فصل می‌کند. «نصیب»: پاداش، بهره. «کفل»: بهره، مزد و نصیب، پاداش. «مقیتا»: مقتدر، توانا، چیره، نگهبان، آماده.

تفسیر:

در آیه متبرکه قبلی، خواندیم که هر کس مسئول کار خود است، ولی در این آیه مبارکه نقش دعوت و وساطت در کار نیک را، در بهره داشتن از مکافات و مجازات را بیان گرفته است.

«مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا»: هر کسی در راه خیر تلاشی انجام دهد و سبب حصول نفع و یا رسانیدن حقی به مستحق آن باشد و یا کمکی به مسکینی بنماید، یا با مظلومی در برابر ظالم ایستاده شود، چنین کسی بهره بزرگی از ثواب را در برابر عملکرد خود دریافت می‌دارد.

«وَأَلَّهٌ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا»: و برعکس اگر کسی که در مسیر باطل تلاش کند و حق را از صاحب حق باز دارد و مانع اعمال خیر شود و یا حدی از حدود را معطل قرار دهد، برای چنین کسی بهره‌ای بزرگ از گناه است و اوتعالی بر هر چیزی

که اراده کند توان دارد.

«وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا (85)»: او بر هر نفسی حسابگر است، او هر کسی را مطابق عملش جزا می‌دهد، انسان خیر را پاداش مناسب و شرور را کیفری مناسب مطابق عدالت، علم و حکمت می‌دهد.

در حدیث شریف آمده است: «اشفعوا توجروا، ويقضى الله على لسان نبيه ما شاء: شفاعت کنید تا اجر و پاداش داده شوید، اما الله متعال هر چه را خواسته‌است، بر زبان پیامبر خویش حکم می‌کند».

شان نزول آیه مبارکه:

مجاهد بن جبیر در بیان شان نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره سفارش‌ها و واسطه‌شدن‌های مردم برای یکدیگر نازل شد. برخی از مفسران با توجه به سیاق آیات، «شفاعت حسنه» را به جهاد در راه الله متعال و «شفاعت سیئه» را به جهاد در راه شیطان تفسیر کرده‌اند زیرا جهاد در راه الله متعال تنها وسیله نجات مستضعفان از چنگال مستکبران می‌باشد. «تفسیر أنوار القرآن».

وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ﴿٨٦﴾

و هنگامی که کسی به شما تحیت و سلامی گوید جواب آنرا با کلمات بهتر از آن دهید یا (لا اقل) همانند آن، جواب گوئید، بی‌گمان الله حساب همه چیز را دارد. (۸۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حُيِّتُمْ»: به شما سلام و درود گفته شد، شما را نوازش کرد. «تحیت»: دعای خیر، دعای خیر در صبحگان و شامگاهان. شریعت اسلام، تحیت المسلمین را «السلام علیکم» قرار داده است؛ یعنی، سلامت، امان، محبت. «حسیباً»: محاسب، حسابرس.

مردم عرب، هنگام رسیدن به یکدیگر می‌گفتند: «حیاک الله؛ یعنی، خدا عمرت را زیاد کند! اسلام آن را به کلمه «سلام» مبدل ساخت. «فسلموا علی أنفسکم تحیه من عند الله مبارکه طیبه» [نور: 61]: به یکدیگر سلام کنید، سلام و درودی که پیش خدا مبارک و خوش و پاکیزه است. چنین درود و سلامی از معانی والا و ارزنده سرچشمه می‌گیرد که در دعای «طول عمر» دیده خواهد شد. مثلاً اگر به مردی شرور و بدکار بگوییم: خدا عمرت را زیاد کند. در واقع، علیه بندگان الهی، استمرار شرارت او را خواستار شده ایم... [- یونس/ ۱۰]، [- ابراهیم/ ۲۳]، [احزاب/ ۴۴]

تفسیر:

قبل از همه باید گفت: که بر ما است تا رابطه‌ی عاطفی خود را با یکدیگر گرم‌تر کنیم. **تحیت:** طوری که در فوق هم یادآور شدیم سلام گفتن است. بعضی گفته‌اند: تحیت در این آیه مبارکه، دادن جواب عطسه زنده با گفتن: «یرحمک الله» است. یاران امام ابوحنیفه (رح) بر آنند که مراد از تحیت در اینجا هدیه دادن است، به‌دلیل این فرموده‌حق تعالی: (پس با تحیتی بهتر از آن جواب دهید). یعنی: هدیه بهتر از آنچه به‌شما داده‌اند، بدهید. و اگر مراد از «تحیت» سلام باشد، پس تحیت بهتر این است که در جواب سلام کسی که به گفتن سلام ابتدا می‌کند، چیزی را بیفزاید، مثلاً چون سلام‌دهنده گفت: «السلام علیکم»، جواب‌دهنده بگوید: «و علیکم السلام ورحمه الله». که این جواب بر لطف و طراوت و صفای تحیت می‌افزاید. و افزودن در جواب سلام مستحب و پیش‌دستی در سلام گفتن

سنت است که در باره آن ترغیب فراوان آمده، اما دادن جواب سلام فرض است، به دلیل فرموده الله متعال: «وَ إِذَا حُيِّئْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها»: هرگاه بر شما سلام شد شما نیز سلام بگوئید. جواب سلام واجب است و زیادت بر آن نوعی فضل به شمار می‌رود. پس «وعلیکم السلام» برای کسی است که بگوید «السلام علیکم» در حالی که «وعلیکم السلام ورحمت الله» بهتر است.

باید گفت که: ندادن جواب سلام به‌طور کلی، جایز نیست زیرا جواب سلام فرض است. و کم کردن جواب سلام از مقداری که سلام‌کننده با آن به سلام ابتدا نموده است، نیز جایز نیست.

در حدیث شریف به روایت سلمان فارسی (رض) آمده است: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله». رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب وی فرمودند: «وعلیک السلام ورحمه الله». سپس دیگری آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله ورحمته». رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب وی فرمودند: «وعلیک السلام ورحمه الله وبرکاته». سپس دیگری آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله ورحمه الله وبرکاته». رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب وی فرمودند: «وعلیک». آن شخص گفت: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما باد، فلان و فلان که نزد شما آمدند و بر شما سلام گفتند، سلام آنها را به بیشتر از جواب سلام من برگردانیدید؟! رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آخر تو برای ما چیز بیشتری باقی نگذاشتی، حق تعالی فرموده است: و چون شما را به تحیتی بنوازند، با تحیتی بهتر از آن پاسخ دهید یا همانند آن را برگردانید. و ما همانند آن را به تو برگردانیدیم». ابن‌کثیر می‌گوید: «در این حدیث دلالتی است بر اینکه افزودن بر کلمات سلام به بیشتر از: السلام علیکم ورحمه الله و برکاته، مشروع نیست».

توضیحات مفیده:

محمد علاء الدین بن محمد امین عابدين الدمشقی الحنفی مؤلف کتاب الهدية العلائية بحث زیبایی را در باره سلام نگلخته است که مطالعه آنرا ضروری میدانم: «سلام گفتن بر فاسقی که فسقش علنی باشد مکروه است، چنان‌که سلام گفتن بر کسی که حقیقتاً از دادن جواب سلام عاجز می‌باشد نیز مکروه است، چون سلام دادن بر شخصی که مشغول خوردن غذاست، یا بر کسی که شرعاً از جواب دادن عاجز است، همچون خواننده نماز، خواننده قرآن، ذکرکننده، سخنران، کسی که به ایشان گوش فراداده است، تکرارکننده فقه در تدریس، کسی که مشغول حل و فصل دعاوی میان مردم است، کسی که در حالت مذاکره علم شرعی است، مؤذن، اقامت گوینده، مدرس، کسی که به نماز و تسبیح نشسته است، کسی که تلبیه می‌گوید، سلام گفتن بر دختران جوان بیگانه، بر کسی که بازی غیر مباحی را انجام می‌دهد، کسی که غیبت مردم را می‌کند، یا کیوتر پرواز می‌دهد، بر پیرمرد بنله‌گو، بر دروغگو، بر بیبوده کار، بر کسی که مردم را دشنام می‌دهد، یا به چهره دختران و زنان نامحرم می‌نگرد - تا آن‌گاه که به توبه اینان علم نداشته باشیم - همچنان سلام گفتن بر کسی که با همسرش مشغول عمل جنسی و معاشقه است، بر کسی که عورت وی برهنه است، بر کسی که در حال قضای حاجت قرار دارد، بر کسی که به خواب سبک یا خواب سنگینی فرورفته است و بر کسی که در حمام است، مکروه می‌باشد».

باید دانست که در هر جایی که سلام گفتن در آن مشروع نیست، دادن جواب سلام نیز مشروعیتی ندارد، همچنان دادن جواب سلام طفل و شخص مست و دیوانه واجب نیست و دادن جواب «سلام علیکم» به سکون میم در «سلام» نیز واجب نیست. همچنان حنفیه می‌گویند: «انسان باید با سلام گفتن؛ تجدید عهد با اسلام و این امر را نیت کند که به مؤمنی در مال، یا آبرویش زیانی نرساند».

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا (86)»: خدا بندگان را بر تمام اعمالشان محاسبه می‌کند، اعم از اعمال و گناهان صغیره و کبیره.

از جمله در سلام گفتن و تحیت. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، به بهشت وارد نمی‌شوید تا ایمان نیاورید و ایمان نمی‌آورید تا با همدیگر محبت نورزید، آیا شما را بر امری راهنمایی نکنم که اگر آن را انجام دهید، با همدیگر مهر و محبت می‌ورزید؟ سلام گفتن را در میان خود منتشر کنید».

از تحیت‌های بی‌جواب متاثر و نگران نباشید، که کسی جواب سلام و تحیات شما را ندهد، پرورگار با عظمت حساب آن را دارد، بناً ما نباید عواطف مردم را بی‌جواب بگذارید، زیرا خداوند به حساب حساب شما می‌رسد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا (۸۷)

الله ذاتی است که هیچ معبودی (برحق) جز او نیست، البته در روز قیامت که هیچ شکی در آن نیست، شما را جمع می‌کند. و صادق‌تر از الله در سخن کیست. (۸۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لاریب فیه»: تردیدی در آن نیست، شکی ندارد. «أصدق»: راستگوتر. «حدیثاً»: سخن، گفتار.

تفسیر:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ»: قسم به کسی که خدا و معبودی جز او نیست که پروردگار شما همه‌تان را در روز رستاخیز بزرگ در روز برانگیخته‌شدن بعد از مرگ جمع می‌کند تا هر یکی را مطابق آنچه انجام داده جزا دهد و هر انسانی را بر اساس عملکردش محاسبه نماید. هیچ شکی در این روز نیست، این روز حتماً واقع می‌شود. واقعیت اینست که: قیامت روز جمع شدن همه برای حسابرسی است، پس باید در راه جلب رضای او کوشید و تنها او را پرستید.

«وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا (87)»: هیچ‌کس راستگوتر از الله متعال و وفادارتر به وعده‌اش نیست چنانچه هیچ‌کس مانند الله در انفاذ و عده خود نمی‌باشد. سخنان الله متعال فیصله کن و عطایش فضل و عذابش عین عدالت و اوتعالی اهل و شایسته تمام خوبی‌هاست.

باید گفت که: این آیه، دو رکن اساسی دین؛ یعنی، اثبات توحید و خبردادن از بی‌همتایی در الوهیت را بر تمام هستی، محقق می‌کند: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» دوم این که: خدا برانگیخته شدن از خاک گور و پاداش و بادافره ی آخرت را با سوگند به خود، تأیید می‌کند و می‌فرماید: «لیجمعنکم الی یوم القیامه لا ریب فیه»: سوگند به یکتایی خدا روز قیامت همه ی شما برای پاداش و کیفر، زنده و گرد آورده می‌شوید.

خوانندگان محترم!

آیات متبرکه (88 الی 91) در باره بیان احوال دوچهرگان، منافقان، حيله گر، دروغگو، شعبده باز، مکار، و چگونگی رسوایی پلان های شوم آنان است که در جهت تکفیر مسلمانان و چگونگی برخورد با آنان بعمل می آورند.

فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴿٨٨﴾

شما را چه شده که درباره منافقین دو گروه شده اید؟ [گروهی شفیع و طرفدار، و گروهی مخالف و دشمن آنان] در حالیکه الله آنها را به سزای آنچه کرده اند، سرنگون ساخته است، آیا می خواهید کسی را که الله گمراه ساخته است هدایت شده یاد کنید؟ و حال آنکه هیچگاه برای کسی که الله او را گمراه ساخته راهی به سوی هدایت نخواهی یافت. (۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فِتْنَتَيْنِ»: دو دسته، دو گروه. «أَرْكَسَهُمْ» (رکس): آنان را دگرگون کرده، سرنگون کرده است، نگونسار کرده است، به عقب برگشت داده، به سوی کفر بازگردانده است.

تفسیر:

«فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا»: برای برخورد با منافقان، قاطعیت و یکپارچگی لازم است طوری که می فرماید: ای مؤمنان! شما را چه شده که درباره منافقان به دو دسته تقسیم شده اید و بر این اساس گروهی می گوئید آن ها مسلمان اند و گروهی دیگر قایل به کفر آنهاید در حالی که خدای تعالی آنها را خوار و ذلیل و با کفر هلاک ساخته و به عقب عودت داده است، چون آنها کفر را پنهان داشته و در مسیرهای شیطان گام برداشتند. از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: عامل سقوط انسان، اعمال خود اوست.

رکس: سرنگون ساختن یک چیز، یا بازگردانیدن اول آن به سوی آخر آن است. یعنی: به سبب کار و کردارشان که همانا پیوستن به دار کفر است، در وادی کفر سرنگونشان ساخته است. بدین جهت، از مفاد آیه جواز کشتن آنان برمی آید. «تفسیر انوار القرآن» «أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ»: آیا شما اراده دارید تا کسی را که الله متعال بر او گمراهی را نوشته هدایت کنید و یا کسی را که ذلیل شده رهیاب سازید؟ «وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (88)»: هرکس را که حق تعالی در حق او بدبختی و گمراهی را مقدر فرموده باشد هیچ راهی برای اصلاحش و هیچ وسیله ای برای هدایتش نیست؛ زیرا بصیرتش کور شده و نور آن از بین رفته است.

واقعاً هم وقتی پیمانۀ گناه پر شود، قهر الهی بر فراز انسان بصورت حتمی آمدنی است. و باید گفت که همه ی عوامل در برابر قدرت الله متعال بی اثر می شوند.

ممکن است که از نص آیه فهم دیگری نیز بیرون آید و آن این است: خداوند متعال بر هرکس گمراهی را خواسته باشد، تو هرگز برای وی هیچ راهی نمی یابی، بلکه او در هر راهی سرگردان است و نمی تواند هیچ راه روشنی را در پیش بگیرد. و این خود نشانه منافق است که همیشه در حال تحیر، جابجا کردن موضع گیری ها، تناقض در رفتار و تنش درونی بسر می برد.

مفسران در تفسیر جمله «فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا»: آیه مبارکه می نویسند: کسی که طبق نظام

قانونمند الهی بخاطر عملکردش از چرخ، واره‌ها خارج شد، حتی تو که پیامبری راهی برای نجاتش نمی‌یابی.

شان نزول آیه 88:

شیخان و راویان دیگر از زید پسر ثابت نقل می‌کنند: وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم به سوی غزوه «احد» بیرون رفت، در راه، منافقان از لشکر مسلمانان جدا شدند و به شهر بازگشتند. یاران پیامبر درباره‌ی اینها دو نظر بیان کردند: دسته‌ای گفتند: اینها باید کشته شوند، دسته‌ای دیگر گفتند: خیر! در این هنگام آیه‌ی «فما لكم في المنافقين»، نازل شد. این آیه چند سبب نزول دیگر هم دارد.

321- ک: سعید بن منصور و ابن ابوحاتم از (ابن) (لفظ «ابن» از «در المنثور» 2 / 340 و ابن کثیر 2 / 338 زیاد شد). سعد بن معاذ روایت کرده اند: رسول الله ﷺ خطاب به مسلمانان گفت: کیست که با من باشد و مرا یاری کند در برابر فردی که به من آزار می‌رساند و آن‌هایی را که در پی رنج و آزار من در خانه خود جمع می‌کند، سعد بن معاذ گفت: ای رسول خدا! اگر این شخص از اوس باشد او را می‌کشم و اگر از برادران حزر ج ما باشد هر دستوری که بدهی فرمان برداریم. سعد بن عباده برخاست و گفت: ای ابن معاذ این سخن را از روی اطاعت و فرمان برداری از دستورات رسول خدا نگفتی، تو خوب می‌دانی که آن شخص از قوم تو نیست. اسید بن حضیر برخاست و گفت: ای ابن عباده خودت منافق هستی و منافقان را دوست داری، محمد بن مسلمه برخاست و گفت: ای مردم خاموش شوید، اینک رسول خدا در میان ماست، هرگونه فرمانی که از جانب او صادر شود، ما همان را اجرا خواهیم کرد. پس آیه: «فما لكم في المنافقين»، نازل شد.

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٨٩﴾

آنان دوست دارند همان گونه که خود کافر شده اند، شما هم کافر شوید، تا [در کفر و ضلالت] با هم برابر و یکسان باشید. پس از آنها هیچ دوستی نگیرید، تا آن که (ایمان آورده) در راه الله هجرت کنند، پس اگر از ایمان و هجرت) اعراض نمودند، پس هر جایی آنها را یافتید، آنها را به اسارت بگیرید و بکشید، و از آنها (کسی را) دوست و مددگار خود مگیرید. (۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَدُّوا»: آرزو کرده اند، دوست داشته اند. «سَوَاءً»: برابر. همگون. «حَيْثُ»: هر کجا. «وَلِيًّا»: دوست، یار و یاور و معین. «نَصِيرًا»: مددکار، یاور.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: روش برخورد با اهل نفاق، دارای مراتبی است. اینگونه احکام شدید که در آیه مبارکه بیان یافته است، مربوط به منافقانی است که با مشرکان در توطئه‌ها علیه مسلمانان همکاری می‌کردند. طوری که می‌فرماید: «وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً»: این منافقان اراده دارند تا به هر وسیله‌ای شده شما را از دین‌تان برگردانند تا شما نیز مانند آن‌ها کافر و منافق شوید، یعنی: این گروه منافق، از روی عناد و کفر، در آرزوی کافر شدن مؤمنان به‌سر می‌برند.

«فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: وای بر شما اگر با آنان دوستی و اعتماد کنید مگر زمانی که با شما هجرت کنند و در راه الله جهاد و از پیامبر صلی الله علیه و سلم پیروی نمایند، یعنی با هجرت، ایمانشان را اثبات کنند زیرا در آغاز اسلام، هجرت اعلان عملی مسلمان شدن بود، از آن رو که هجرت، موالات عملی با اسلام و مسلمین است. بلی! الله متعال ما را از ولایت و دوستی با چنین مردمی نهی نموده است؛ مگر بعد از اینکه در سخن و عمل، ولاء و وابستگی کامل خود را به اسلام و اهل اسلام و دار اسلام اثبات کنند.

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَحُذُّوهُمْ وَ أَفْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»: اما اگر آن‌ها باز هم کفر و نفاق را برگزیدند و ایمان را رد کردند، ای مؤمنان بر شماست تا آن‌ها را در هر زمان و مکانی در سرزمین «حل» یا در «حرم»، آنها را یافتید در بند افکنید به قتل برسائید. یعنی منافقان کارشکن و توطئه‌گر، باید اعدام و سرکوب شوند و برای این کار، جامعه‌ی اسلامی قدرتمندی باید تشکیل داد.

«وَ لَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَّالِيًّا وَ لَا نَصِيرًا (89)»: در غیر آن و بر آن‌ها تکیه نکرده در هیچ امری کمک نگیرید. با آنان رفاقت نورزید، و در کارها از آنها همیاری نجوید. حتی اگر دست دوستی و یاری را به سوی شما دراز کنند، آن را نپذیرید. یعنی بصورت کل باید گفت: هرگونه ارتباط قلبی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی با منافق در اسلام محکوم است.

البته این حکم درباره مردمی است که ادعای مسلمانی نموده، سپس معاندانه به دار حرب پیوستند، نه درباره منافقانی که با مؤمنان در مدینه یکجا ساکن بودند زیرا منافق در دار اسلام وضع خاص خود را دارد و کشته نمی‌شود، مگر اینکه نفاق خویش را آشکار کند، یا زمامدار مسلمان (امام) با داشتن گواه و مدرک، به کشتن وی حکم نماید. بنابراین، حکم اصلی درباره منافقان خارج از دار اسلام، یا محیطه دولت آن، کشتن و عدم یارگیری از آنها و یاری دادن آنهاست. «تفسیر انوار القرآن»

شیوه برخورد با منافقین:

در قدم نخست باید همه سعی و تلاش بخرچ داده شود که: جامعه‌ی اسلامی از منافقان تصفیه شود و پیوند دوستی و علاقه با آنان قطع بعمل آید. بنابر اُمت اسلامی واجب است که به هر تیری که به طرف اسلام شلیک می‌شود جوابی در خوران داده شود. کسانی که با تفکر و زبان با اسلام مبارزه می‌کنند، باید با دلایل عقلی در کنار دلایل شرعی پرده از بطلان عقایدشان برداشت. کسانی که از بُعد اقتصاد با اسلام مبارزه می‌کنند باید دفع شوند، حتی اگر امکانش بود همان گونه که آن‌ها با اسلام مبارزه می‌کنند ما هم به آن‌ها حمله کنیم و نشان دهیم که بهترین راه ثبات و رسیدن به قدرت اقتصادی عادلانه، راه اسلامی آن است. با کسانی که مسلحانه با اسلام می‌جنگند باید با اسلحه‌های متناسب با آن‌ها با ایشان جنگید. «الله تعالی می‌فرماید: [يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَايِسْ الْمَصِيرُ (73)] (ای پیغمبر! با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن و بر آن‌ها سخت بگیر، جایگاه‌شان دوزخ است و چه بد سرنوشت و چه زشت جایگاهی است). «توبه/73».

واضح است که: جهاد با منافقان مانند: جهاد با کفار نیست، چرا که جهاد منافقان با علم و بیان است و جهاد کفار با شمشیر و تیر است.

إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْفَوْا إِلَيْكُمْ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ﴿٩٠﴾

مگر آنانی که با قومی که بین شما و آنها پیمان است، پیوند (رابطه) دارند (نکشید)، یا آنانی که نزد شما بیایند در حالیکه سینه‌هایشان از جنگیدن با شما، یا از جنگیدن با قوم خود، به تنگ آمده است، و اگر الله می‌خواست آنها را بر شما مسلط می‌ساخت، باز حتماً با شما می‌جنگیدند، پس اگر آنها از جنگ با شما دوری جستند و با شما نجنگیدند و با شما پیشنهاد صلح کردند، پس الله برای شما راهی (قتال علیه) آنها را قرار نداده است. (۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَصِلُونَ»: می پیوندند، پیمان دارند. «مِيثَاقٌ»: پیمان استوار. «حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ»: سینه‌هایشان به تنگ آمد. «حَصِرَتْ»: تنگ شد. «اعْتَزَلُوكُمْ»: از شما دوری ورزیدند، کناره‌گیری کردند. «أَلْفَوْا»: افکندند. «القو السلم»: طرح صلح و آشتی دادند، پیشنهاد صلح کردند. «السلم»: آشتی، صلح، تسلیم شدن، فرمان بردن.

تفسیر:

«إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ»: مگر آنانی که به سوی قومی می‌روند که بین شما و آن‌ها پیمان امنیت بسته شده که در این صورت نباید با آن‌ها بجنگید، زیرا آن‌ها تحت ولایت و سرپرستی کفار معاهد قرار دارند یعنی حکم آنها هم همانند حکم آنهاست که با آنان معاهده و پیمان بسته‌اید و نباید خونشان را ریخت. برخی از مفسران گفته‌اند که: مراد از «پیوند» در اینجا، پیوند نسبی است. این اولین صورت استثنای شده از حکم قتل منافقان خارج از حیطه دار اسلام است.

اما صورت دوم:

«أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ»: یعنی همچنان کسانی که متحیر شده و در حرج و سختی شدید قرار گرفتند طوری که نه می‌توانند در کنار شما بر علیه قوم خود بجنگند و نه با قوم خود علیه شما. یعنی دوست ندارند که در جنگ طرف هیچ جناحی را بگیرند، لذا آنان نیز از دستور قتال مستثنی هستند.

ابن‌کثیر برای این گروه مثالی زده و گفته است: «نمونه این گروه، جمعی از بنی‌هاشم بودند که در بدر با بی‌میلی با مشرکان همراه شدند - همچون حضرت عباس و دیگران - هم از این‌رو بود که در آن روز رسول الله صلی علیه السلام از کشتن، عباس (رض) منع کرده و دستور دادند تا به اسارت گرفته‌شود».

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ»: از آثار مهر و لطف خدا است که شرّ آنها را از شما دفع کرده و اگر می‌خواست، آنها را تقویت کرده و به آنها جرأت می‌داد که با شما به جنگ برخیزند.

باید یادآور شد که: جهاد اسلام برای سلطه و تحمیل عقیده نیست، بلکه برای دفع شرّ و موانع است. پس اکنون که آنان از شما دست برداشته‌اند شما تعرض بر آنان نکنید و اگر متعرض شوید ممکن است خداوند به آنان نیرو دهد و شما را قلع و قمع نمایند.

«فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَ أَلْفَوْا إِلَيْكُمْ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا (90)»: پس تا وقتی که آنان روشی مسالمت‌آمیز دارند و علیه شما نمی‌جنگند و شما از ناحیه آن‌ها در امنیت قرار دارید نباید علیه آن‌ها وارد جنگ شوید و برای شما چنین عملی مجاز و در

آن رخصت نیست. یعنی نه کشتن آنان بر شما رواست و نه به اسارت درآوردن و چپاول اموالشان زیرا وارد شدن آنها از در تسلیم، مانع هر نوع تجاوزی بر آنان گشته و این کار را علیه آنان حرام ساخته است. بر مسلمانان است به انگیزه‌های صلح‌طلبانه و تقاضای آتش بس، احترام بگذارید. چون در اسلام، صلح اصل است و جنگ، در صورت ضرورت مجوز دارد.

بنابر این خداوند متعال مسلمانان را از متعرض شدن به جنگ دو گروه زیر نهی فرموده است: گروهی که با مسلمانان عهد و پیمان بسته و به عهد و پیمان خویش پایبندند. گروهی که از جنگ با مسلمانان کناره‌گرفته و به بستن عقد صلح و سازش با ایشان مایلند.

شان نزول آیه 90:

323- ک: ابن ابوحاتم و ابن مردویه از حسن روایت کرده اند: از سراقه بن مالک مدلجی شنیدم: زمانی که پیامبر صلی الله علیه وسلم بر اهل بدر و احد غلبه یافت و اهالی اطراف مدینه به دین اسلام مشرف شدند، باخبر شدم که پیامبر می‌خواهد خالد بن ولید را به سوی قوم من، بنی مدلج، روانه کند. حضور پیامبر آمدم و گفتم: تو را به این همه نعمت قسم می‌دهم، شنیده‌ام می‌خواهی لشکری را به سوی قوم من اعزام کنی و با آنها بجنگی، اما من میل دارم که با آنها اینگونه پیمان ببندی که اگر قریش اسلام را پذیرفت آن‌ها نیز اسلام بیاورند و اگر قریش به اسلام نگرود، درست نیست که قریش بر بنی مدلج چیره گردد. رسول الله صلی الله علیه وسلم دست خالد بن ولید را گرفت و گفت: با سراقه برو و طبق خواسته‌اش رفتار کن. سپس خالد (رض) با بنی مدلج صلح کرد و آن‌ها تعهد دادند که هیچگاه کسی را علیه رسول الله همراهی و کمک نکنند و هرگاه قریش اسلام را پذیرفت آن‌ها نیز مسلمان شوند. آنگاه «إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَيَّ قَوْمَ بَيْنِكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ» نازل شد. و تمام آن‌هایی که به بنی مدلج پیوستند شامل این معاهده گشتند.

324- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: آیه «إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَيَّ قَوْمَ بَيْنِكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ» در باره هلال بن عویمیر اسلمی، سراقه بن مالک مدلجی و بنی خذیمه (در نسخه‌ها «جدیمه» آمده ثبت از «زاد المسیر» 1 / 445 و تفسیر شوکانی 1 / 637). بن عامر بن عبد مناف نازل گردیده است (در تفسیر طبری 10077 از ابن جریج از عکرمة روایت شده و از ابن عباس نامبرده نشده است).

**سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلًّا مَا رَدُّوا إِلَيَّ الْفِتْنَةَ
أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ وَيَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخَذَوْهُمْ
وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقَفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿٩١﴾**

به زودی گروهی دیگری (از مشرکین) را خواهید یافت که می‌خواهند هم از ضرر شما در امن باشند و هم از (ضرر) قوم خود. و هرگاه به فتنه (قتال علیه مسلمانان) باز گردانیده شوند، در آن سرنگون می‌شوند (در جنگ علیه مسلمانان سهم می‌گیرند)، پس اگر از جنگ با شما کناره‌گیری نکردند و به شما پیشنهاد صلح نکردند و از جنگیدن با شما دست نگرفتند، پس در هر جایی که آنها را یافتید به اسارت بگیرید و آنها را بکشید، و این گروهی است که ما برای شما علیه آنها دلیل ظاهر (بر جواز قتل ایشان) قرار داده‌ایم.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آخِرِينَ»: دیگران. «أَنْ يَأْمَنُوكُمْ»: این که از شما آسوده خاطر شوند. «وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ»: و از قوم خود، مطمئن شوند و در امان بمانند.

شان نزول آیه مبارکه:

مفسران در شأن نزول این مبارکه فرموده اند که: گروهی از اهلای تهامه از رسول الله صلی الله علیه وسلم امان خواستند و هدف آنها این بود که در نزد مسلمانان و قوم خویش هردو در امان باشند، پس این مبارکه نازل شد.

تفسیر:

این آیه مبارکه راجع به يك دسته دیگر از منافقان بحث بعمل می آورد، آنانیکه می خواهند مسلمانان را خواب کنند و به مسلمین اطمینان می دهند و اظهار اسلام می کنند، سپس با کفار هم دست می شوند و با مسلمین می جنگند.

قبل از همه باید گفت که: مسلمانان باید انواع دشمنان خود را شناخته، با هر يك بر خوردی متناسب داشته باشند.

«سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ»: گروهی دیگر از منافقان، فریبکاری اند که به منظور دست یافتن به صلح و سلامتی نزد شما اظهار اسلام و ایمان می کنند، اما زمانی که نزد قوم خود بروند ضمن کمک به آنها اظهار بودن با آنان را می نمایند.

این گروه در سیمای ظاهری خویش مانند گروه قبلی، اما در نیت باطنی خود غیر از آن گروهند زیرا اینان قومی منافق هستند که نزد شما اسلام را آشکار می سازند و نزد قوم خویش کفر را تا با این ترفند از آسیب هردو گروه ایمن باشند، پس فرق اینان با گروه قبلی در این است که اینان در باطن با کفارند، در حالی که گروه اول در موضع گیری بی طرفانه خویش صادق بودند.

مفسر ابوسعود (رض) می فرماید: آنها جمعی از قبایل «أسد و غطفان» بودند، که وقتی به مدینه می آمدند، به مسلمانان پیمان و قول می دادند و خاطر مسلمانان را آسوده می کردند، و وقتی نزد قوم خود بر می گشتند، کافر می شدند و برای این که دل قوم خود را بدست آورند از عهد و پیمان خود منصرف می شدند.

«كُلَّ مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا»: و هرگاه از آنان خواسته شود تا با مسلمانان بجنگند در این راه سعی و تلاش فراوان می کنند و به تحریک مردم می پردازند حق تعالی قلب های آنان را متحول ساخته از این روی به فتنه و فساد ادامه دادند، میگویند که: عقربهی روح منافقان به سوی کفر است و با مساعد دیدن زمینه فرصت، در آن فرو می روند.

«فَإِنْ لَمْ يَعْتَزْلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ وَ يَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ»: پس اگر از شما دست برنداشته و تعرض بر شما را کنار نگذاشتند و در مقابل شما تسلیم و مطیع نشدند، «فَخَذُواكُمْ وَأَقْتَلُوكُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ»: در چنین حالی هر جایی که آنان را یافتید بکشید و با شمشیرهای تان آنها را بدروید و طبیعی است که در چنین حالی برای شما در کشتار آنها عذری معقول و دلیلی روشن و قاطع وجود دارد، «وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (91)»: زیرا آنها به شما خیانت نموده راه نفاق را در پیش گرفتند و از جمله بدترین دشمنان شما به

شمار می‌آیند.

غدر و خیانتشان را دلیل و بهانه‌ی آشکاری برای شما قرار دادیم که آنها را به اسارت در آورید یا به قتل برسانید.

خواننده گرامی !

طوری‌که مطالعه فرمودید در آیه (91) گروهی از منافقان را به معرفی گرفته است که : راه نیرنگ، فریب، خدعه، حيله و تزویری را در پیش گرفته بودند؛ طوریکه در فوق هم یادآوری شدیم مانند: طایفه‌ی بنی‌اسد و طایفه‌ی غطفان. آنها وقتی به مدینه می‌رفتند، اظهار مسلمانی می‌کردند؛ ولی زمانی‌که پیش قوم خود بازمی‌گشتند، دوباره به کفر می‌گرایند و پیمان را می‌شکستند که به فرمان الله جنگ با آنان رو است. (بقره آیه 14).

به طور خلاصه، مردم آن عصر از سه گروه تشکیل شده بودند:

- 1 - گروهی سلیم الفطره و در تدبیر و اندیشه، پایدار و راست کردار بودند، به سوی ایمان به خدا می‌شتافتند و به نور اسلام پیوستند.
- 2 - گروهی آشتی خواه و صلح جو بودند و بی‌طرفی و کناره‌گیری را ترجیح می‌دادند که نه با مشرکان باشند و نه با مسلمانان. بلی! این گروه - چون بنی‌مُدلج - زیر نظر رؤسا و سرانشان به سر می‌بردند.
- 3 - گروه سوم در گمراهی و شرک پیشرو و برای کیش و آیین پیشینیان کفرپیشه و ستیزه‌گر، محافظ و نگهبان بودند که به تعبیر قرآن «مُحَارِب» به شمار می‌رفتند.

خوانندگان محترم !

بعد از اینکه در آیات متبرکه قبلی موضوعات متعلق روا بودن جنگ با منافقان و با آنان که هم پیمان مسلمانانند؛ ولی به آنان خیانت می‌ورزند و پیمان می‌شکنند و به دشمن مسلمانان کمک می‌کنند؛ به بیان گرفته شد. اینک در آیات متبرکه (92 الی 93) توضیحات را در باره حکم قتل خطا و عمد خواه از مؤمنان سرزند یا از سوی آنان که پیمان بسته اند یا از اهل ذمه روی دهد به بیان می‌گیرد.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَفْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٩٢﴾

و برای هیچ مؤمنی شایسته (جائز) نیست که مؤمن دیگری را بکشد، مگر اینکه به خطا (به غیر قصد باشد)، و هر کس که مؤمنی را به خطا بکشد، پس بر او (لازم) است که برده مؤمنی را آزاد کند، و به ورثه مقتول دیت بسپارد، مگر اینکه (اولیای مقتول) صدقه (معاف) کنند، پس اگر مقتول از گروه دشمن شما باشد (و لیکن خودش) مسلمان است، پس بر او (قاتل لازم) است که یک برده مسلمان را آزاد کند، و اگر (مقتول) از قومی باشد که میان شما و آنها عهدی است، پس باید به خانواده وی (مقتول) دیت سپرده شود و برده مؤمنی را آزاد کند، و اگر برده نیافت، پس بر او (لازم) است که دو ماه روزه پی در پی بگیرد، (این کفار) بخاطر (قبولیت) توبه (قاتل) از جانب الله می‌باشد، و الله دانای باحکمت است. (۹۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَطًّا»: اشتباه، خطاء، بدون قصد. «تَحْرِيرُ» تحریر (حر): آزاد کردن. «رَقَبَةٌ»: گردن، چون در گرو کسی دیگرست. در این جا؛ یعنی، بنده، برده. «دِيَةٌ»: خون بها. «مُسَلَّمَةٌ»: پذیرفته شده، پرداخت شده، قطعی، تحویل داده شده. «أَنْ يَصَدَّقُوا» (صدق): این که در گذرند، تصدق کنند. «شَهْرَيْنِ»: دو ماه قمری. مُتَّابِعَيْنِ: پیایی بدون فاصله.

تفسیر:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَفْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا حَطًّا»: برای هیچ مؤمنی سزاوار نیست که مؤمن دیگری را بقتل برساند؛ مگر به طریق خطا و اشتباه؛ زیرا ایمان وی را از چنین کاری تعدی و تجاوز بازمی‌دارد.

در حدیث شریف آمده است: «ریختن خون شخص مسلمانی که به یگانگی الله متعال و رسالت من گواهی می‌دهد، حلال نیست مگر به یکی از سه چیز: کشتن نفس در برابر نفس، کشتن شخص دارای همسری که مرتکب زنا می‌شود و کشتن کسی که ترک‌کننده دین خویش و جدانشونده از جماعت مسلمین است». و اگر یکی از این امور سه‌گانه روی داد، باز هم، کسی از رعیت حق اجرای قتل را ندارد، بلکه این کار بر عهده زمامدار مسلمانان، یا جانشین وی می‌باشد.

«وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا حَطًّا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا»:

قبل از همه باید گفت که: مؤمن، جایز الخطاست، باید مواظب و احتیاط لازمی را بکار گیرد. ولی اگر باز هم کسی بنابر خطا و اشتباه و بدون قصد مرتکب قتل شد بر او لازم است تا برده‌ای را از ذلت بردگی برهاند و آزادش کند؛ زیرا آزاد سازی برده مانند زنده ساختن است و در کنار این، باید دیتی را نیز به اهل مقتول بپردازد مگر اینکه اهل مقتول این دیت را بخشند که در چنین حالی دیت ساقط می‌گردد. توجه بفرماید: احترام نفس مسلمان تا حدی است که از قتل خطایی هم نمی‌توان به آسانی گذشت.

باید یادآور شد که: حکمت در آزاد کردن برده مؤمن در این مورد این است که: چون او شخص مؤمنی را از قطار زندگان خارج ساخته، لذا بر او لازم است تا جان مؤمن دیگری مانند وی را در قطار اشخاص آزاد در آورد زیرا آزادسازی اش از قید بردگی، همچون زنده‌کردن وی است. این واجب اول بر عهده وی می‌باشد؛

«و» واجب دوم این است که: «به اهل او دیه پرداخت کند» دیه: مالی است که به عنوان خون‌بهای مقتول به ورثه وی داده می‌شود تا آن را همچون میراث میان خود تقسیم نمایند. مراد از (اهل)، ورثه مقتول است. (تفصیل در این مورد را میتوان در کتب معتبر فقهی مطالعه فرماید).

شارع بر کسی که مرتکب قتل خطاء می‌شود دو امر را واجب کرده است:

- 1 - کفاره که عبارت است از آزاد کردن برده ی مؤمن.
 - 2 - دیه (خون بها) که عبارت است از یکصد شتر که بر «عاقله» واجب است.
- در نزد احناف، جنس دیه به حسب پول رایج هر سرزمین چنین سنجیده می‌شود: برای دارندگان طلا هزار دینار، برای دارندگان نقره ده هزار درهم و برای دارندگان شتر، صد شتر. قابل ذکر است که دیه در قتل خطاء بر «عاقله قاتل» لازم می‌گردد نه بر خود وی. و «عاقله» در نزد علمای حجاز، نزدیکان قاتل از جهت پدیری وی - یعنی عصبه وی

هستند - ولی در نزد احناف، «عاقله» کسان و نزدیکان ثبت شده در دیوان (ثبت احوال) قاتلاند، آن‌گونه که عمر (رض) این دیوان را تنظیم نموده است. و اگر عاقله از پرداخت دیه ناتوان شد، دیه مقتول از بیت‌المال عمومی (خزانه دولت) پرداخت می‌شود. «تفسیر انوار القرآن».

«فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوِّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ»: و اگر مقتول در زمره کفار محارب بود، بر قاتل لازم است تا فقط برده مؤمنی را آزاد کند بدون اینکه دیتی به اهل آن بپردازد؛ زیرا اهل مقتول از این دیت در جنگ با مسلمانان استفاده می‌کنند.

«وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فِدْيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ»: و اگر مقتول از جمله کفاری بود که بین آن‌ها و مسلمانان عهد و پیمان بود در چنین حالی بر قاتل لازم است تا ضمن آزاد سازی برده، دیت او را نیز به اهلش بپردازد. باید گفت که: تسلیم دیه، مشروط به درخواست خانواده مقتول نیست، بلکه وظیفه‌ی قاتل پرداخت آن است. یعنی: پرداخت دیه به هر حال برای ورثه مقتول واجب است، مگر اینکه آنان این دیه را بر خانواده قاتل ببخشند. در حالات هیجانی هم، عواطف و رحم نباید فراموش شود و عفو از خطاکار، در ذات خود یک صدقه‌ی پسندیده است.

ملاحظه می‌کنیم که آیه کریمه این بخشش را - به جهت ترغیب و برانگیختن مؤمنان بر پرداخت آن - صدقه نامید.

«فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ»: و اگر کسی توان آزاد سازی برده را نداشت باید که دوماه پی‌درپی روزه بگیرد و با این روزه به تزکیه نفس خویش بپردازد و او را از کارهای زشت باز دارد و در عین زمان که دچار انکسار و فرو تنی شده باید توبه و استغفار نماید.

دین مقدس اسلام، به بعد ایمانی افراد تکیه دارد. آزاد کردن برده و پرداخت دیه، دیدنی است، ولی روزه گرفتن، دیدنی نیست و به این وسیله، انسان وجدان دینی و اخلاقی خود را جریمه می‌کند.

تعبیر قرآنی: «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ» (هرکس برده‌ای نیافت)، مظهری از مظاهر اعجاز قرآنی است زیرا این حقیقت را می‌رساند که بیان قرآن از نظر دقت چنان بالاست که همه زمان و مکان را می‌گنجاید زیرا مفهوم آن، هم شامل عدم توانایی مالی شخص در خریدن برده می‌شود و هم شامل نبودن برده - همچون عصر و زمان ما.

«وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا(92)»: الله متعال بر تمام آنچه بندگان پنهان می‌دارند آگاه است او بر تمام اعمال‌شان اطلاع دارد و در آنچه به عنوان آزاد سازی برده و دیت و ترتیب کفاره مشروع ساخته حکمت دارد. این‌ها همه از الطاف الهی است، قوانین الهی، بر اساس علم و حکمت و با ملاحظه‌ی همه‌ی جوانب مسأله است.

توضیح ضروری و مختصر:

مجازات قتل خطاء یا غیر عمد دو چیز است:

- 1- آزاد کردن برده ای مؤمن که به منزله‌ی جان بخشی به برده است.
- 2- پرداخت خون بها (دیه) به ورثه‌ی مقتول، به منظور زدودن دشمنی و کینه تیزی. اگر برده دست نداد، باید قاتل دو ماه پیاپی روزه بدارد. اگر مرضی یا عادت ماهانه [ی زن] یا هر گونه عذر شرعی مورد پسند، پیاپی بودن روزه را بر هم زد؛ بقیه‌ی روزه را تا تکمیل شدن آن دو ماه ادامه دهد و کارش بلامانع است.

آزاد کردن برده ی مؤمن یا دو ماه روزه گرفتن، به عنوان کفاره ی قتل واجب و حق الله است. و پرداخت خونبها نیز حق الناس نام دارد و زمانی قاتل از گناه قتل می رهد که هر دو را به خوبی - به جای آورده باشد.

اسباب نزول آیه 92 :

326- ابن جریر از عکرمه روایت کرده است: حارث بن یزید از قبیله بنی عامر بن لوی با ابوجهل، مدتی عیاش بن ابوربیعه [برادر مادری ابوجهل که اسلام آورد و به دیار هجرت شتافت مادرش سوگند یاد کرد که تا پسرش برنگردد نه غذا می خورد و نه آب می نوشد و نه در زیر سقف می نشیند، ابوجهل و حارث خود را به عیاش رساندند و به حيله و نیرنگ دست ها و پاهای او را بستند و هر کدام صد درّه (شلاقش) زدند عیاش به حارث گفت: این برادرم است تو کیستی؟ به خدا قسم! اگر تنها یافتنت می کشمت] (روائع البیان تفسیر آیات احکام، محمد علی صابونی، ج 1، ص 495). را شکنجه می کردند. اندک زمانی به سوی رسول الله صلی الله علیه وسلم هجرت کرد و ناگهان عیاش در حره با او روبرو شد و به گمان این که هنوز اسلام نیاورده است، او را با شمشیر کشت. سپس عیاش حضور نبی کریم آمد و از جریان آگاهش ساخت. در این باره آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً» نازل شد (طبری 10079 از عکرمه به قسم مرسل روایت کرده است).
وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ﴿٩٣﴾

و هرکس که مؤمنی را قصد (بدون هیچ سببی که موجب قتل باشد) بکشد، پس سزای او دوزخ است، که همیشه در آن می باشد و مورد غضب الله قرار می گیرد، و الله او را لعنت می کند، و برای او عذاب بس بزرگی را آماده کرده است. (۹۳)

تشریح لغات واصطلاحات:

«مُتَعَمِّدًا»: از روی قصد و عمد. «مُتَعَمِّدًا»: کسی که کار را دانسته و از روی عمد انجام می دهد. «عَتَادًا»: آماده شدن. اعتاد: آماده کردن. «أَعَدَّ»: آماده کرده است.

تفسیر:

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا»: و هر کسی شخصی مؤمنی را به طور عمد و قصد بکشد و نیز بداند او مؤمن و مسلمان است، جزای چنین کسی این است که در آتش دوزخ ماندگار باشد.

در نزد جمهور این کیفر بر حالتی حمل می شود که قاتل، قتل مؤمن را حلال بداند، و همان طور که ابن عباس گفته است در صورت حلال دانستن قتل مؤمن کافر می شود. (به تفصیل حکم قتل در بحر 326/3 و مختصر ابن کثیر 422/1 مراجعه کنید).

یا مراد از خلود آن است که تا مدت طویل در جهنم می ماند؛ یا این شخص سزاوار چنین جزاست، اما الله متعال مالك و مقتدر است؛ هرچه خواهد کند؛ و الله أعلم.

«وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعْنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (93)»: و به سوی قهر، غضب الهی بازگردد چون کار بسیار بد و جرمی بسیار زشت مرتکب شده و بر او لعنت خداست که براساس آن او را رحمت خود طرد می کند و از عفو و رضوان خود دور می نمایند و برای او عذابی دردناک و سزا مناسب عملکرد زشتش آماده نموده؛ زیرا او انسان معصومی را کشته است.

در حدیثی پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم فرمود: «همانا زوال دنیا در پیشگاه خدا از کشتن مردی مسلمان آسان تر است».

نشانه قتل عمد: کشتن انسان با وسیله‌ای از وسایل کشنده‌ای است که عمل قتل عادتاً به مانند آن وسیله انجام می‌گیرد؛ چون شمشیر، تفنگ، سم و امثال آن. ولی کسی که از قتل عمد توبه‌کار شد، سزاوار این مجازات نیست. اما باید دانست که در توبه قتل عمد، قاتل ناگزیر باید به قتل اعتراف و خود را برای قصاص تسلیم کند؛ چنانچه قصاص واجب بود، یا دیه بپردازد. چنانچه قصاص واجب نبود - در صورتی که قاتل توانگر بوده و بر پرداخت کل دیه یا بعضی از آن قادر باشد، چه در قتل عمد، عاقله قاتل متحمل دیه قتل نبوده بلکه دیه به مال خود وی تعلق می‌گیرد.

اما اگر قاتل قتل عمد، از این گناه عظیم توبه کرد و عزم خود را بر این امر که‌دیگر به قتل هیچ‌کسی دست نیالاید جزم نمود، بی‌آن که به قتل اعتراف نموده و خود را به عدالت تسلیم نماید، در این صورت به قبول توبه وی یقین قاطع نداریم، ولی الله متعال ارحم الراحمین است و اوست که میان بندگان خویش در آنچه که میان خویش اختلاف داشته‌اند، داوری می‌کند. هر چند که در این آیه کریمه برای قاتل قتل عمد، توبه و کفاره‌ای ذکر نشده، چنان‌که برای قاتل خطا ذکر شده، که این خود دلیل عدم پذیرش این دو از قاتل در قتل عمد است. چنان‌که ابن عباس (رض) نیز بر آن است که قتل عمد توبه‌ای ندارد، به دلیل احادیث بسیاری که بر بزرگی این جنایت دلالت می‌کنند و از جمله این حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم: «اولین قضیه‌ای که میان مردم در روز قیامت فیصله می‌شود، قضیه خونهاست». در حدیث شریف دیگری آمده است: «قطعاً نابودی دنیا در نزد خدا، آسان تر از کشتن شخص مسلمانی است». همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «اگر اهالی آسمان‌ها و زمین بر کشتن مرد مسلمانی گرد آیند، بی‌گمان خداوند همه را بر روهایشان در آتش می‌افکند». همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «هر کس بر کشتن مسلمانی یاری نماید - هر چند با بخشی از یک کلمه - روز قیامت در حالی می‌آید که میان هر دو چشمش چنین نوشته شده: این شخص از رحمت خدا نومید است».

اما جمهور فقها بر آنند که توبه قاتل عمد پذیرفته می‌شود. مراد از جاودانه ماندن وی در دوزخ نیز در رأی جمهور، درنگ کردن وی به مدت دورودرازی است، نه ماندگار بودن همیشگی وی زیرا از رسول خدا ص به تواتر احادیثی نقل شده است که مفاد همه آنها این است: «هر کس در قلبش کمترین ذره‌ای از ایمان باشد، سرانجام از دوزخ بیرون آورده می‌شود». بنابر همین رأی جمهور است که علما گفته‌اند: «در قتل عمد سه حق است: حق الله متعال، حق مقتول و حق اولیای دم. اما حق اولیای دم، تسلیم کردن قاتل به آنان است که یا قصاصش کنند یا از وی دیه بگیرند، همچنان می‌توانند او را عفو کنند. و حق خداوند آن است که توبه ساقط می‌شود - چنانچه خدای لایق آن توبه را بپذیرد. اما حق مقتول به روز قیامت باقی می‌ماند، که یا خدای لایق او را از قاتلش راضی گرداند، یا اگر بخواهد وی را عذاب کند». (بنقل از «تفسیر انوار القرآن»

مجازات قتل عمد:

مجازات قتل عمد، که قاتل به خاطر ایمان مقتول او را از پای در آورد، در شأن شخص مؤمن نیست که به عمد خون همکیش و برادر مؤمن خود را بریزد؛ زیرا ریختن خون

مؤمن، منافی ایمان به خدا و عقیده ی پاک است و موجب خوار و سبک شمردن فرمان و حکم او می گردد و این کار ناپسند، تا این حد سنگین و ننگین است که آن را هم ردیف شرک به شمار آورده اند تا جایی که ابن عباس می گوید: این جنایت توبه ای ندارد (!)، یعنی توبه ی قاتل عمد، که قتل را حلال بداند، مردود است؛ اما برخی از مفسران به آیه ی زیر استناد کرده اند که میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» [نساء/ 48 و 116] و امیدوارند که آمرزش پروردگار، قاتل توبه کار را دربر گیرد. در ضمن، خلود را به معنای زمانی طولانی تعبیر کرده اند. [فی ظلال القرآن، منار و...]

یادداشت توضیحی:

قتل عمد در نظر اسلام از بزرگترین گناهان به شمار می آید، از این رو مجازات آن بی نهایت غلیظ و سخت است. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: (هرکس حتی با نیم کلمه در کشتن مؤمنی کمک نماید، روز قیامت وقتی در حشر حاضر می شود بر پیشانیاش نوشته شده است: از رحمت خدا بی بهره است.) (ابن ماجه آن را اخراج کرده است). و نیز در حدیث آمده است: (از بین رفتن دنیا نزد خدا از کشته شدن یک نفر مؤمن آسان تر است.) (بیهقی آن را اخراج کرده است). به همین جهت ابن عباس فتوی داده است که توبه ی قاتل پذیرفته نمی شود. أعاذنا الله من ذلك.

شان نزول آیه 93:

330- ابن جریر از طریق ابن جریج از عکرمة روایت کرده است: مردی از أنصار برادر مقیس بن صبابه را کُشت، نبی کریم خونبهایش را به مُقَیس پرداخت و او هم قبول کرد، ولی مقیس روزی به طور ناگهانی به قاتل برادرش حمله کرد و او را کشت. نبی کریم وقتی از جریان باخبر شد، گفت: در حرم و بیرون حرم هیچ جا امانش نمی‌دهم. مقیس در روز فتح مکه کشته شد. آیه: وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا... ﴿۹۳﴾ در باره او نازل گردیده‌است. (طبری 10191 از این طریق روایت کرده و واحدی 344 به کلبی از ابوصالح از ابن عباس نسبت داده)

خوانندگان محترم!

در آیه متبرکه (94) در باره علاقه نشان دادن به صلح و تأمل و اندیشه در احکام بحث بعمل آمده است.

بعد از اینکه در آیات قبلی حکم قتل غیر عمد و قتل عمد به بیان گرفته شد، این آیه هم نوعی از انواع قتل غیر عمد را - به دلیل شتاب ورزیدن در حکم به نامسلمانی شخص - بیان می کند و در این راستا هشدار می دهد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٩٤﴾

ای اهل ایمان! هنگامی که در راه الله (برای جهاد) سفر کردید، پس به درستی تحقیق کنید (تا کافر را از مسلمان تشخیص دهید) و به کسی که به شما (کلمه) اسلام را تقدیم کرد، نگوید تو مؤمن نیستی (و قتل تو رواست) تا به وسیله آن (کشتن مؤمن)، متاع زندگانی دنیا (مال غنیمت) را بدست آرید، و نزد الله غنیمت‌های بسیار است، شما نیز پیش از آن

(اسلام) همانطور بودید، پس الله بر شما احسان کرد (که مسلمان شدید)، پس به درستی تحقیق (پرس و جو) کنید، بی‌گمان الله به آنچه می‌کنید آگاه است. (۹۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضَرَبْتُمْ»: زدید، به سفر رفتید. «تَبَيَّنُوا»: تحقیق کنید، روشن نمایید، شتاب نکنید.
«السَّلَام»: تحیت، درود، تسلیم شدن. «تَبَتُّغُونَ»: می‌جوئید، می‌خواهید. «عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: متاع، کالای ناچیز و فناپذیر دنیا. «مَعَانِمٌ»: جمع مغنم، غنیمتها. «كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ»: قبلاً خودتان اینگونه بودید که: به مجرد گفتن شهادت، خون و اموالتان مصون می‌ماند. «خَبِيرًا»: آگاه، باخبر.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا»: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه به سوی جهاد در راه الله بیرون رفتید باید درباره کسی که با او می‌جنگید تحرّی و جستجو کنید و بر شماس است تا در خصوص آن‌ها تحقیق کنید و دلیل قاطع بیابید و در قتل عجله به خرج ندهید تا مؤمن و کافر برایتان به طور یقین مشخص و معلوم شود.
«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا»: به کسی که بر شما سلام می‌کند، نگوئید مؤمن نیستی و این سخن را به خاطر بیم و هراس از مرگ به زبان آورده‌ای، آنگاه او را به قتل برسانید. به قولی دیگر معنی این است: برای کسی که به شما «السَّلَامَ عَلَیْكُمْ» گفته، نگوئید که تو مسلمان نیستی.

قابل تذکر است که: ما مأمور به ظاهر هستیم، نه درون اشخاص، اگر گفتارشان را نمی‌پذیریم، نباید به صورت فوری به ردّ آن فیصله و اقدام کنیم. متوجه باید بود همانطوریکه ادعا دلیل می‌خواهد، ردّ مطلب نیز دلیل می‌خواهد.

«تَبَتُّغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: و در چنین حالی هدفی دنیائی را دنبال می‌کنید، تا از این طریق به غنیمت دست یابید و سلاح و مالش را بگیرید، یعنی این عمل شما ناشی از اشتباهی غنیمت است که شما را از تحقیق و بررسی در مورد مسلمانی آن شخص باز می‌دارد، درحالی‌که این غنیمت چیزی جز بهره فانی دنیای دون نیست.
ما باید در جنگ‌ها، اهداف مادی را کنار بگذاریم بلکه کوشش بعمل آریم تا قداست جهاد را با غنیمت طلبی خدشه دارد نسازیم.

باید گفت که: هدف از جهاد، پیوستن دیگران به اسلام است، نه کسب غنائم. پس به خاطر غنائم، دیگران را نباید متهم به بی‌دینی کنیم.
«فَعِنْدَ اللَّهِ مَعَانِمٌ كَثِيرَةٌ»: و آنچه خداوند برای شما در آخرت از اجر و پاداش نیکو و جایگاه دائمی آماده نموده از تمام بهره دنیا بهتر است.
نزد الله متعال بهتر از آن موجود است، همانا مکافات فراوان و نعمت‌های بی حد که برایتان مهیا نموده است.

«كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا»: و یاد آورید زمانی را که شما پیش از اینکه مسلمان شوید، شما هم در چنین حالی و وضعیتی در دوران کفر قرار داشتید پس سپاس خدایی که شما را هدایت نموده بر جای آورید و حال و وضعیت این شخص را به حال خویش در گذشته مقایسه کنید، چنین تعاملی را به تحقیق بیشتر وامی‌دارد.
«إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (94)»: خدا از اعمال شما آگاه است و مکافات آن را به شما می‌دهد. شما را در برابر اعمال‌تان مؤاخذه خواهد کرد. سعیدبن جبیر (رض)

می‌گوید: « این جمله ، تهدید و هشدار است ». از فحوای این آیه مبارکه می‌فهمیم که: فرق اساسی در میان جنگ مسلمانان و جنگ دیگران این است که: غیر مسلمانان برای دنیا می‌جنگند، اما مسلمانان برای برتری کلمه‌الله.

شان نزول آیه 94:

331- بخاری، ترمذی، حاکم و غیره از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند: مردی از بنی سلیم در حالی که رمه گوسفندان خود را به راه می‌برد از کنار جماعتی از أصحاب گذشت و بر آن‌ها سلام داد. برخی از آن‌ها گفتند: سلام او از مسلمانی نبود تنها برای نجات جان خویش این کار را کرد. پس بر او حمله‌ور شدند و به قتلش رساندند و گوسفندانش را نزد رسول الله آوردند. در این باره آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ...» نازل شد (صحیح است، ترمذی 3030، احمد 1 / 229 و 272 و 324، طبری 10222، طبرانی 11731، حاکم 2 / 235، بیهقی 9 / 115، واحدی در اسباب نزول 346 از چندین طریق از عکرمه روایت کرده‌اند. این حدیث را حاکم صحیح می‌داند و ذهبی نیز با آن موافق است. ترمذی می‌گوید: این حدیث است. بخاری 4591، مسلم 3025، ابوداود 3979، طبری 10219 – 10221، واحدی 345 و بیهقی 9 / 115 از چند طریق از سفیان بن عینه از عمرو بن دینار از عطاء از ابن عباس به این معنی روایت کرده‌اند).

332- بزار از وجه دیگر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: پیامبر لشکری را که مقدار نیز در بین آن‌ها بود به یکی از میدان‌های جنگ فرستاد. وقتی به آن دیار رسیدند، دریافتند که تمام آن‌ها گریخته‌اند و تنها یک نفر با ثروت فراوان به جا مانده است. او گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله: گواهی می‌دهم که خدایی نیست جز خدای یگانه.» اما مقدار او را کشت. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: فردای قیامت در برابر «لا إله إلا الله» چه می‌گویی؟ بنابراین، الله متعال این آیه را نازل کرد (حسن است، بزار 2202 و طبرانی در معجم کبیر روایت کرده‌اند، اسناد آن حسن است، هیثمی در مجمع الزوائد 7 / 8 می‌گوید: «این را بزار روایت کرده اسناد آن جيد است»، بین این دو حدیث بعدی جمع ممکن است که هر کدام حادثه جداگانه باشد).

333- احمد و طبرانی و دیگران از عبدالله بن ابوحرد اسلمی روایت کرده‌اند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم ما را با جمعی از مسلمانان که ابوقتاده و محلم بن جثامه هم در میان آنان بودند فرستاد. عامر بن اضبط اشجعی از کنار ما گذشت و سلام داد. محلم بر او حمله‌ور شد و او را کشت. هنگامی که نزد پیامبر (آمدیم و از ماجرا آگاهش ساختیم. در خصوص ما آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...» نازل گردید (حسن است، احمد 6 / 11، طبری 5 / 140، بیهقی در «دلایل» 4 / 305 و واحدی 349 از ابوحرد از پدرش روایت کرده‌اند، اسناد آن حسن است).

خواننده محترم!

مبحث و موضوع این آیه در مورد ضرورت تحقیق و بررسی در احکام قتل و شتاب نکردن در کشتن، منحصر شده است. و این که گفتن شهادتین در ظاهر برای مسلمانی شخص کفایت می‌کند و به کشف درون دل نیاز نیست و آن، کار خداست و بس. این آیه به مسلمانان صدر اسلام هشدار داد که در جنگ با دشمن اگر در مسلمانی کسی تردید کردید، در صدور حکم، علیه او شتاب نورزید، همه ی جوانب را نیک بسنجید.

اگر بر شما سلام کرد، نشان مسلمانی اوست و تعرض به او نارواست؛ هر چند در نفس الامر غیر آن باشد. او را از پای درنیارید، گفتار ظاهرش را بنگرید و به آن حکم کنید. بدانید که: گنجینه های متاع بی پایان و ماندنی نزد پروردگار است، متاع دنیا پایدار نیست. پس، بدون واری و تحقیق دست به شمشیر نزنید و خون کس را نریزید. پس آن مورد از قتل که در هنگام رفتن مجاهدان برای جهاد در سرزمین مشرکان که در همان آغاز اسلام روی داد از نوع قتل غیر عمد بوده است؛ زیرا در آن هنگام هیچ جایی از سرزمین عرب و در میان قبایل مختلف آن از وجود افرادی مسلمان یا آنان که میل به مسلمانی داشتند و در صدد فرصتی بودند که روزی به مسلمانان بپیوندند؛ خالی نبوده است. بنابراین اگر در سر راه مجاهدان، کسی اظهار مسلمانی کرده باشد؛ ولی آنان به سخنش اعتماد و باور نداشته اند، ریختن خورش قتل غیر عمد به شمار می آید؛ زیرا ممکن است یکی از همان مسلمانانی بوده باشد که در سرزمین کفر می زیسته است.

یادداشت: دلیل غیر عمد بودن چنین قتلی، بدین قرار است:

الف: مجاهدان راه اسلام، سخن شخص را به سبب بودنش در میان اهل کفر و شبهه ی تقیه کردنش از آنان نپذیرفته و بنابه کافر بودنش، حکم قتل او را صادر کرده بودند.

ب: چون در گوشه و کنار سرزمین کفر، مسلمانانی یا کسانی بوده که علاقه ی مسلمانی در نهانخانه ی دل داشته اند، از این رو، ممکن است آن شخص از زمره ی آن کسان بوده باشد؛ هر چند آن سربزه او را باور نداشتند.

لازم به ذکر است که پس از نزول این آیه (۹۴)، چنین رویدادی قتل عمد محسوب می گردد و باید این گونه موارد - به روشنی - تحقیق و بررسی شود. پس خداوند، کردار و روش زمان جاهلیت را به مؤمنان یاد آور می شود و بر آنان منت می نهد که دل‌هایشان را از آلودگیهای جاهلیت زدوده، اهدافشان را بلندمرتبه گردانیده و قوانین و نظم و نظامی ارزنده و هدفمند برایشان قرار داده است، تا همچون دوران جاهلیت؛ به منظور به دست آوردن کالای بی بهای دنیا به جهاد نپردازند و پیکار نکنند و حرص و آز غنیمت، آنان را به شتاب ورزیدن در حکم و اندازد؛ زیرا خون شخص مسلم، گرامی و محترم است و نباید ریخته شود. (بنقل از تفسیر فرقان)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی، الله متعال، مؤمنان را به خاطر قتل غیر عمد که توسط عده ای از مجاهدان روی به وقوع پیوسته بود، نکوهش بعمل آمد. اینک در آیات (95 الی 96) از برتری جهاد در راه الله و امتیاز مجاهدان در برابر خانه نشینان، بحث بعمل می آید و با جمله ی « **غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ** » نابینایی چون ابن ام مکتوم را از خانه نشینان جدا می سازد.

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٩٥﴾

آن گروه از مؤمنانی که بدون مریضی جسمی [و نقص مالی، و عذر دیگر، از رفتن به جهاد خودداری کردند و] در خانه نشستند، با مجاهدانی که در راه خدا با اموال و جان هایشان به جهاد برخاستند، یکسان نیستند. خدا کسانی را که با اموال و جان هایشان جهاد

می کنند به مقام و مرتبه ای بزرگ بر خانه نشینان برتری بخشیده است. و هر یک [از این دو گروه] را [به خاطر ایمان و عمل صالحشان] وعده پاداش نیک داده، و (لیکن) الله جهادکنندگان را بر خانه نشینان [بی عذر] به ثوابی بزرگ برتری داده است. (۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْقَاعِدُونَ»: جمع قاعد، خانه نشینان، نشستگان. «أُولِي الضَّرَرِ»: زیان دیدگان، مریضان، دردمندان، کوران، لنگان، از کار افتادگان. «الْحُسْنَى»: بهشت، پاداش نیکو.

تفسیر:

«لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ»: امکان ندارد در اجر و پاداش، دو گروه باهم مساوی باشند یکی مؤمنانی که از اشتراک در جهاد بدون عذر سر باز زدند و دیگری مؤمنانی که نظر به عذرهای معقول مانند: کوری، لنگی، مریضی و از این قبیل از اشتراک در جهاد خودداری نمودند. ابن عباس فرموده است: آنها عبارتند از کسانی که از رفتن به غزوه بدر سر زدند و آنان که به جهاد رفتند. وقتی آیه نازل شد «ابن ام مکتوم» برخاست و گفت: یا رسول الله! آیا برای من رخصتی هست؟ به خدا قسم اگر می توانستم به جهاد می رفتم. آنگاه خداوند متعال آیه ی «غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ» را نازل کرد.

أهل ضرر:

أهل معاذیر آند که عذرهایی چون بیماری، معلولیت، نابینایی، لنگی و غیره به آنان ضرر وارد نموده، تا بدانجا که از جهاد بازشان داشته است، پس اگر نیت و عزم مؤمنان معذور فقط این باشد که در صورت نبود عذر، قطعاً به جهاد می رفتند، در این صورت، آن معذوران نیز در درجه مجاهدان قرار داشته و همانند پاداش ایشان را دارند، چنانکه در حدیث شریف آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم در یکی از غزوات خطاب به مجاهدان فرمودند: «قطعاً در مدینه مردمی هستند که شما هیچ مسیری را نپیموده و هیچ وادی ای را پشت سر نگذاشته اید، مگر اینکه با شما در آن همراهند. اصحاب گفتند: یا رسول الله! در حالی که در مدینه هستند با ما همراهند؟ فرمودند: آری! وجود عذرایشان را باز داشته است.»

«فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً»: خدا مجاهدانی را که اموال و نفس خود به خدا می فروشند و به جهاد می روند، یک درجه بر باز ایستادگان و تخلف کنندگان تفضیل و برتری داده است؛ چون هر دو گروه، هم آنهایی که به جهاد رفته اند و هم آنهایی که به خاطر داشتن عذری از جهاد باز مانده اند، در قصد و نیت مساویند. همان طور که پیامبر صلی الله علیه وسلم گفته است: در مدینه افرادی هستند، هر مسیری را که شما رفتید و هر دره ای که شما آن را پشت سر گذاشتید، آنها با شما بودند. گفتند: در حالی که در مدینه هستند با ما نیز می باشند ای رسول الله؟ گفت: بله؛ چرا که عذر آنها را حبس کرده است. (ابن ماجه آن را اخراج کرده است.)

مراد از درجه برتری در اینجا، برتری آنها بر غیر معذوران است، چه دارندگان عذر در صورتی که نیتشان صحیح باشد، درجه ای همانند بامجاهدان را دارند.

«وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى» و هر دو گروه را خداوند متعال، هم به مجاهدین و هم به آنهایی که به خاطر داشتن عذر از جهاد باز مانده اند وعده ی پاداش نیکوی آخرت را به آنها داده است.

باید یادآور شد که: خدمات و تلاش هر کس محترم است و به خاطر شرکت کسانی در جبهه، نباید ارزش‌های دیگران نادیده گرفته شود. برتری مجاهدان بلی، اما طرد دیگران هرگز نه.

« وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْفَاعِلِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (95) »: با این حال خدای تعالی مجاهد را بر کسی که از جهاد نشسته مکافات عظیم و ثوابی بزرگ و کرمی واسع به اندازه یکصد درجه ارزانی داشته است که هر درجه بنابر حدیث نبوی به اندازه فاصله آسمان‌ها از زمین است.

قابل تذکر است که: اگر پروردگار با عظمت به رزمندگان فضیلت داده است، پس جامعه هم باید برای مجاهدان و شهدا در اجتماع، مقام و برخوردهای حساب خاصی بعمل آرند. البته به شرطی که برای رزمنده نیز توقعات نابجا پیدا نشود و گرفتار سوء عاقبت نگردد. و از نام جهاد و مجاهد استفاده سو و ناروای بعمل نیاورند.

جهاد و مجاهد:

مجاهد در ایمان و اعتقاد از ارزش بخصوصی برخوردار می باشد و درجات و منازل اهل ایمان، به نسبت انجام وظایف و تکالیف، گوناگون و متفاوت است، طوریکه در آیه مبارکه خواندیم: خانه نشینان و نشستگان معذور، بادر نظر داشت اینکه گروهی مخلص و نیک رفتار بودند؛ اما در امر جهاد، کوتاهی کردند و قرآن برای جبران این قصور آنان را تشویق کرد. جهاد با مال و جان ارزش گران سنگی دارد که در بارگاه پروردگار از مقام و منزلت و درجات خاصی برخوردار است. این درجات و برتری بر اساس نیروی ایمان و کردار نیکو و از خودگذشتگی است. (اسراء/21).

معنای جهاد:

جهاد در لغت استفاده از قدرت و توانایی خود در برابر دشمن را گفته می شود و معنای شرعی آن را علامه (حصنکی، علاءالدین محمدبن علی، فقیه و محدث قرن یازدهم) چنین بیان فرموده است: «دعوت به دین راستین و بر حق و جنگیدن با کسی که آن را نمی پذیرد». (الدر المختار ۴/۲۹۶).

جهاد در راه الله از بهترین راههای تقرب به اوست و از بزرگترین عبادات می باشد. حتی می توان گفت که جهاد بعد از فرایض از برترین اعمالی است که می توان در آن رقابت کرد و بر دیگران پیشی گرفت.

جهاد زمانی معنی پیدا می کند که در جهت یاری کردن مؤمنان، اعتلای کلمه‌ی اسلام، سرکوب کردن کفار و منافقین، هموار کردن راه دعوت اسلامی در بین جهانیان، راهنمایی کردن بندگان الله از تاریکی ها به نور، نشر محاسن اسلام و احکام عادلانه اش در میان مردم و همچنین دیگر مصالح و نتایج مفید برای مسلمانان و خدا پرستان باشد. آیات و احادیث زیادی درباره‌ی فضیلت جهاد و برتری مجاهدان بر دیگران وجود دارد که اراده‌ی انسانی را بر می انگیزد و استعدادهای نهفته‌ی او را پویا می کند و او را در صف مجاهدان قرار می دهد تا صادقانه با دشمنان الله تعالی جهاد کند. جهاد، فرض کفایه است که اگر تعداد لازم به این کار مبادرت ورزند از دیگران ساقط می شود.

البته گاهی اوقات جهاد، فرض عین می گردد که در این صورت هیچ یک از مسلمانان نباید از این امر سرپیچی کنند، مگر این که عذری موجه و شرعی داشته باشند. جهاد،

زمانی فرض عین است که پیشوای مسلمانان دستور جهاد دهد یا این که دشمن، شهر و دیار مسلمانان را محاصره کند، یا این که مسلمان در میدان جهاد باشد.

دلایل فرضیت جهاد در آیات و احادیث بیان شده است. در چنین وضعی فرد باید خود را برای جهاد در راه الله آماده کند. از آیاتی که در فضیلت جهاد و مجاهدین وارد است می‌توان به این آیه اشاره کرد: [إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (111)]: (بی گمان الله تعالی جان و مال مؤمنان را به بهای بهشت خریداری می‌کند (آنان باید) در راه الله بجنگند و بکشند و کشته شوند. این وعده‌ایی است که الله آن را در (کتاب‌های آسمانی) تورات و انجیل و قرآن ثبت نموده و وعده‌ی راستین آن را داده است، و چه کسی از الله به عهد خود وفا کننده تر است؟ پس به معامله‌ای که کرده‌اید شاد باشید، و این پیروزی بزرگ و رستگاری عظیمی است). «توبه/111»

این آیه مبارکه، تشویق بزرگی برای جهاد در راه الله است. آیه بیانگر این مطلب است که مؤمن جان و مال خود را به الله فروخته و این معامله‌ای است که الله آن را قبول کرده و بهایش را بهشت قرار داده است تا مجاهدان در راه الله مبارزه کنند، بکشند و یا کشته شوند. در ادامه الله تعالی یادآور می‌شود که این وعده در ارزشمندترین کتاب‌های آسمانی، تورات و انجیل و قرآن مذکور است. سپس الله تعالی برای این که مؤمنان در این معامله مطمئن شوند، می‌فرماید: و چه کسی از خدا به عهد خود وفا کننده تر است، تا مؤمنان به عهد و پیمان خود در این معامله ثابت قدم بمانند و از روی اخلاص و صدق نیت و طیب خاطر با جان و مال خود وارد میدان معامله و عمل شوند، الله تعالی پاداش آنان را در دنیا و آخرت به صورت کامل ادا خواهد کرد. الله تعالی به مؤمنان دستور می‌دهد که جهانیان را بر این معامله بشارت دهند چرا که این کار سراسر رستگاری است و در واقع، سرنوشت نیکو و یاری حق در جهاد است. با حیای فریضه جهاد، کفار و منافقان خوار و ذلیل می‌شوند. مسلمانان به عزت و سرفرازی می‌رسند و زمینه‌ی انتشار دعوت اسلامی در تمام عالم مهیا می‌شود.

فضیلت جهاد و مجاهدین از دیدگاه قرآن:

جهاد و مبارزه با دشمنان اسلام در راه الله متعال بالاترین قله و بلندترین درجه اسلام است و بوسیله این فریضه مهم دینی بود که بیرق اسلام در شرق و غرب بر افراشته شد و این فرمان بزرگ الله متعال از مهمترین عبادات است که مسلمان را به خداوند مقرب می‌سازد. و همچنان کوتاه‌ترین راه جنت جهاد فی سبیل الله است. خداوند بزرگ بلندترین درجات را به مجاهدین و شهداء راه خود اعطاء کرده است. بدلیل اینکه حفاظت نماز و روزه بر جهاد است حفاظت قرآن بر جهاد است حفاظت مال و ناموس مسلمانان بر جهاد است، محافظت آبرو و عزت مسلمانان بر جهاد است، و خلاصه اینکه حفاظت تمام اسلام بر جهاد است.

شان نزول آیه 95:

340- بخاری از براء بن عازب روایت کرده است: وقتی که آیه: «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» نازل گردید، نبی کریم گفت: فلانی [زید] را صدا کن، [با خود لوح، دوات و استخوان کتف بیاورد] پس آن شخص آمد و با خود قلم، دوات، لوح و استخوان کتف

همراه داشت. پیامبر خطاب به او گفت: بنویس «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» [عمر و] ابن ام مکتوم که پشت سر پیامبر ایستاده بود عرض کرد: ای رسول الله! من نابینایم [وظیفه کسانی مثل من چیست] پس الله متعال به جای آن «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ» را نازل گردانید (صحیح است، بخاری 4549، مسلم 1898، ترمذی 1670، نسائی 10 / 6 طبری 10238، بیهقی 9 / 23 روایت کرده اند).

344- و ترمذی از حدیث ابن عباس (رض) به همین معنی روایت کرده و در آن آمده است که عبدالله بن جحش و ابن ام مکتوم گفتند: ما کور هستیم. (جید است، ترمذی 3032، نسائی در «تفسیر» 137 روایت کرده اند).

دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةٌ وَرَحْمَةٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٩٦﴾

به درجات و رتبه هایی بس بزرگ از طرف او (الله)، و مغفرت و رحمت را (به ایشان می‌دهد)، و الله بسیار آمرزنده (و) بسیار مهربان است. (۹۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«درجات»: منازل، مدارج و مراتبی که برخی بر برخی دیگر برتر باشند.

تفسیر:

«دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةٌ وَرَحْمَةٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (96)»: درجاتی عطا کرده است که هر یک از دیگری بالاتر و والاتر است. این درجات بلند، این مغفرت و این رحمت از جانب خدای تعالی گرامی داشتی برای مجاهدان است. درجات بلند به خاطر بذل جان و مالی که از سوی آن‌ها در راه الله متعال صورت گرفته است. مغفرت به خاطر گناهان‌شان؛ زیرا با اولین قطره خونی که از شهید بر زمین می‌چکد بخشیده می‌شود و رحمت به خاطر آنکه حق تعالی می‌خواهد او را تحت پوشش رحمت خود قرار دهد. و خدای تعالی تمام گناهان بزرگ را چون حلیم و بخشیده است می‌بخشد و او برای بندگانی که به سوی او بازگردند و طالب رحمتش شوند مهربان است.

«غُفُورًا رَحِيمًا»: در این هیچ جای شکی وجود ندارد که الله متعال، غفور و رحیم است، اما شرط برخورداری از این غفران و رحمت، جبهه رفتن و جهاد است. همانطوریکه شرط دریافت و برخورداری از رحمت الهی، پاک بودن و پاک شدن است.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «در بهشت صد درجه است که خداوند متعال آنها را برای مجاهدان فی سبیل الله آماده نموده و فاصله میان هر دو درجه، همانند فاصله میان آسمان و زمین است». قابل تذکر است که این آیه مبارکه: بر جهاد فرض کفایی دلالت دارد. طوریکه گفتیم جهاد فرض کفایی جهادی است که اگر تعدادی کافی از مسلمانان به آن بپردازند، مجاهدان به سبب آن از پاداش برخوردار می‌گردند و خانه‌نشینان هم در نرفتن به آن گناهکار نمی‌شوند، در حالی که اگر جهاد، فرض عین باشد، یا فرض کفایه باشد ولی شمار کافی از مسلمانان بدان نپرداخته باشند، در این صورت، خانه‌نشینان مرتکب گناه عظیمی شده‌اند که به سبب آن سزاوار ورود به دوزخ هستند.

شأن نزول آیه مبارکه:

در بیان شأن نزول آیه مبارکه مفسران نگاشته‌اند که این در باره غزوه بدر نازل شده است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (97 الی 100) درباره تخلف کنندگان از هجرت و هجرت مستضعفان بحث بعمل آمده است.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٩٧﴾

قطعاً کسانی که [با ترک هجرت از دیار کفر، و ماندن زیر سلطه کافران و مشرکان] بر خویش ظلم کردند [هنگامی که] فرشتگان آنان را قبض روح می کنند، به آنان می گویند: [از نظر دین داری و زندگی] در چه حالی بودید؟ (در جواب) می گویند: ما در زمین، مستضعف بودیم. فرشتگان می گویند: آیا زمین خدا وسیع و پهناور نبود تا در آن [از محیط شرک به دیار ایمان] مهاجرت کنید؟! پس مسکن شان دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است. (۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ»: فرشتگان، جانشان را می گیرند، به سراغشان می روند، روحشان را از تن جدا می کنند. «ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ»: ستمگران به شخص خود و [به خاطر ترک هجرت و ماندن در میان کافران] . «فِيمَ كُنْتُمْ»: در چه حال و وضعی بودید؟ در چه کاری بودید؟ کجا بودید؟ «مُسْتَضْعَفِينَ»: ضعیف نگاه داشته شدگان، آنان که اختیارشان را سلب کرده اند، در ماندگان، بیچارگان. «مَصِيرًا»: جایگاه، فرجام.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ»: آنده از مسلمانان که می میرند و ملائکه ارواحشان را قبض می کنند در حالی که با باقی ماندن سرزمین شرک بر خویشان ظلم کردند و با مؤمنان به دیار اسلام هجرت نکردند، « قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ » ملائکه از آنان هنگام مرگشان سوال می کنند که چرا به خاطر دین خود هجرت نکردید؟ یعنی فرشتگان از آنان می پرسند شما در دنیا چگونه به سر می بردید؟ این پرسش معنی توبیخ و سرزنش را می دهد. در جواب و در قالب عذرخواهی می گویند: در مکه مستضعف بودیم و از اقامه و برپا داشتن مراسم دین خود ناتوان بودیم، « قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا » ملائکه به صورت توبیخ به آنها می گویند: آیا سر زمین الله متعال وسیع نبود تا به آن هجرت می کردید و به اظهار شعائر دین الله می پرداختید و پروردگار عالمیان را پرستش می کردید؟ «فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (97) » پس آنانی که هجرت نمی کنند و باقی می مانند در حالی که توان هجرت را دارند جایگاهشان آتش دوزخ است؛ زیرا آن ها به تسلط کافر در حالی راضی شدند که خداوند ا برای آن ها در زمین وسعت و فراخی قرار داده بود ولی آن ها در حال اختیار و توانائی چنین نکردند. به خدا ا سوگند که مرجع و مال آن ها در آتش دوزخ بد و زشت است.

این آیه مبارکه، دلیل فرضیت هجرت از دار کفر به سوی دار اسلام است برای هر کسی که به برپاداشتن دین خویش در دار کفر قادر نباشد. ابن کثیر می گوید: «بر این امر اجماع وجود دارد». اما اگر به برپاداشتن دین خویش در دار کفر قادر بود، آیا باز هم هجرت از دار حرب به سوی دار اسلام و از دار ظلم به سوی دار عدل و از دار بدعت

به سوی دار سنت بر وی واجب است؟ علما در این باره بر دو قول اند. احناف می گویند: هجرت بر او واجب است. و شافعی ها می گویند: باقی ماندن در دار کفر برای وی مستحب می باشد.

شان نزول آیه 97 - 98:

346- بخاری از ابن عباس (رض) روایت کرده است: گروهی از مسلمانان در صف مشرکان قرار داشتند که به سیاهی لشکر آنها به ضد رسول الله می افزودند. هنگام جنگ با پرتاب تیر و یا به ضرب شمشیر کشته می شدند. [در جنگ بدر در جمع سپاه شرک به میدان آمدند و کشته شدند] (فتح الباری شرح صحیح البخاری 4506). پس آیه: « إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ » نازل شد (صحیح است، بخاری 4596 و 7065، نسائی در «تفسیر» 139 و طبری 10266 روایت کرده اند).

347- ابن مردویه این حدیث را روایت کرده است: و از جمله نام قیس بن ولید بن مغیره، ابوقیس بن فاکه بن مغیره، ولید بن عقبه بن ربیع، عمرو بن امیه بن سفیان و علی بن امیه بن خلف را یاد کرده و یادآور شده است که آنها در جنگ بدر چون قلت مسلمانان را مشاهده کردند شک و تردید در دل هاشان راه یافت و گفتند: اینها را دینشان فریب داده است. و در این جنگ کشته شدند.

348- ابن ابوحاتم این حدیث را روایت کرده: حرث بن زمه بن اسود و عاص بن منبه بن حجاج را نیز به جمع آنان افزوده است (طبری 10269 از عکرمة به قسم مرسل روایت کرده در این روایت نامها را هم ذکر کرده است).

349- طبرانی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: گروهی در مکه اسلام را پذیرفته بودند، وقتی که رسول الله صلی الله علیه وسلم هجرت کرد آنها ترسیدند و مهاجرت را قبول نکردند. پس الله متعال آیه: « إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (97) إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ » را نازل کرد (طبری 12260 روایت کرده).

350- ابن منذر و ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: گروهی از اهل مکه مسلمان شده بودند و اسلام خود را از کفار پنهان می کردند. در روز بدر مشرکان آنها را در جمع سپاه خویش به جنگ با مسلمین وادار کردند. برخی از آنها مجروح و تعدادی نیز کشته شدند. مسلمانها به همدیگر گفتند: آنها از پیروان اسلام بودند، اما مشرکان آنها را به زور و برخلاف میلشان به جنگ با ما آورده بودند. پس از پروردگار برایشان طلب مغفرت و آمرزش کردند. در این خصوص آیه: « إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ... » نازل شد و مسلمانان این آیه را برای آنها که هنوز در مکه باقیمانده بودند نوشتند که دیگر هیچ عذری در هجرت ندارید. پس آنها از مکه خارج شدند، اما مشرکان رسیدند و مانع رفتن آنها شدند و مسلمانان مجبور به مکه برگشتند. پس آیه: « وَمِنَ النَّاسِ مَن يُقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ » (عنکبوت: 10): « و از مردم کسی هست که می گوید: به خداوند ایمان آورده ایم، پس چون در راه خداوند آزار ببیند، آزردن مردم را مانند عذاب خداوند شمارد » نازل شد. مسلمانان این آیه را برای آن عده که در مکه بودند نوشتند و آنها بسیار غمگین شدند. پس آیه: « ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِن بَعْدِ مَا فُتِنُوا ... » (نحل 110) « آن گاه پروردگارت برای کسانی که پس از

آنکه شکنجه دیدند، هجرت کردند...» نازل شد. مسلمان‌های مدینه این آیه را نیز برای یاران‌شان در مکه فرستادند و آن‌ها نیز از مکه خارج شدند، اما مشرکان رسیدند و به آن‌ها حمله‌ور شدند و در این بین برخی از مسلمانان کشته شدند و عده‌ای از آنان نجات یافتند (بزار 2204 و طبرانی 10265 از ابن عباس روایت کرده اند، اسناد آن قوی و راوی‌های آن ثقه اند).

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿٩٨﴾

مگر مردان و زنان و کودکان مستضعفی واقعی که [برای نجات خود از محیط کفر و شرک] هیچ چاره‌ووسيله، و راهی ندارند و [برای هجرت] نمی‌یابند. (۹۸) تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمُسْتَضْعَفِينَ»: آنان که نه تدبیری برای دفع کفر دارند و نه راهی برای تسلیم حق، مستضعفند و تکلیف از آنان برداشته شده است. «الولدان»: جمع ولید، کودکان.

تفسیر:

«إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا (98)»: ولی کسانی که توان و وسیله هجرت و فرار را ندارند در حالی که مستضعف‌اند مانند: کهن سالان، زنان ضعیف و اطفال، و کسانی که توان مالی چنین کاری را هم ندارند، توان جسمی و معنوی نیز در آن‌ها سراغ نمی‌رود، این‌ها حقیقتاً در پیشگاه الله متعال معذور به شمار می‌روند.

از فحوای آیه مبارکه در می‌یابیم که: هجرت حتی بر زنان و کودکانی که در سیطره کفرند و توان هجرت دارند، واجب است مستضعف واقعی کسانی‌اند که توانایی هجرت و گریز از سیطره کفار و مشرکان را نداشته باشد. طوریکه ابن عباس (رض) می‌فرماید: «من و مادرم از مستضعفان حقیقی بودیم».

فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا ﴿٩٩﴾

آنها امیدوار به عفو و بخشش خدا باشند، که خدا گناهشان را می‌بخشد و خدا بخشنده و آمرزنده است. (۹۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَفُوٌّ»: بسیار عفوکننده. «عَفُورًا»: آمرزنده.

تفسیر:

«فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ يَقِينًا»: «پس آن جماعت» مستضعفان ناتوانان از طبقه کهن سالان، زنان و اطفال، و بی‌وسيله که در واقع عذری داشته‌اند. «باشد که خداوند از سر تقصیرات‌شان درمی‌گذرد» و آنان را به خاطر هجرت نکردن‌شان عفو می‌نماید، چون واقعاً عذر دارند و نمی‌تواند از دیار خود بیرون شوند.

«وَ كَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا (99)»: «همانا خداوند همواره عفو کننده و آمرزنده است» خداوند متعال دوست دارد تا از بندگان خود درگذرد و اوتعالی گناهان آن‌ها را به هر

اندازه که بزرگ هم باشد می‌بخشد و هیچگاه بخشش کسی که صادقانه به سوی او روی می‌آورد، بر او سخت و دشوار نیست.

وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافِعًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٠٠﴾

و هر کس در راه الله هجرت کند، اقامت گاه های فراوان و کثادگی (در رزق) خواهد یافت. و کسی که از خانه خود به قصد مهاجرت به سوی الله و پیامبرش بیرون رود، سپس مرگ او را دریابد، پس یقیناً که ثواب او بر ذمه الله ثابت شده است، و الله آمرزنده مهربان است. (۱۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

مُرَافِعًا (رغم، رغام): خاک نرم، سرزمینهای وسیع و فراوان، اقامتگاه های بسیار.
«سَعَةً»: گشایش. **«وَقَعَ»:** ثابت است، قطعی است. **«يُدْرِكُهُ»:** او را دریابد.

تفسیر:

«وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافِعًا كَثِيرًا وَسَعَةً»: بدین ترتیب در آیه مبارکه مسلمانان را بر هجرت از دیار کفر تشویق کرده است؛ یعنی هر کس به خاطر دینش وطن را ترک نماید، یعنی: هجرت وی با قصدی درست و نیتی خالصانه همراه بوده و به چیزی از انگیزه‌ها و شائبه‌های دنیوی آلوده نباشد.

«وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ»: «و هر که از خانه خود هجرت کنان به سوی الله و پیامبر به دراید» و به آنجایی برود که الله و رسولش صلی الله علیه وسلم هدایت فرموده اند باید گفت که: ما مکلف به انجام وظیفه‌ایم، نه نتیجه. مهم خروج از منزل است، نه وصول به مقصد. طوریکه می‌فرماید: «ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»: «سپس مرگش فرا رسد» قبل از آن که به مکانی که قصد هجرت به سوی آن را کرده است، برسد «حقاً که پاداش» هجرت «او» به‌طور کامل «بر الله ثابت شده است» یعنی: پاداش وی در نزد حق تعالی چنان ثابت شده است که هرگز برگشت‌پذیر نیست، هر چند که به دار هجرت هم نرسد. باید گفت که در راه الله و رسولش قدم برداریم، نگران مرگ و حیات نباید باشیم.

«وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (100)»: «و خدا آمرزنده مهربان است» و او تعالی به او به خاطر عملکردش پاداش می‌دهد که او بخشنده تمام گناهان بندگان است و عیوب‌شان را می‌پوشاند به خصوص گناه کسانی که توبه کرده و به سوی خدا بازگشته‌اند.

«رَحِيمًا» به همه خلق مهربان است، از روی مهربانی آنان را پدید آورده، و سلامتی را به آنها ارزانی داشته، و مال و فرزند و قدرت و دیگر نعمت‌ها را بر آنان بخشیده است. و نسبت به مومنان مهربان است، چرا که به آنان توفیق ایمان و علم و آگاهی داده، و اسباب سعادت و رستگاری و عواملی که به وسیله آن فواید و خیر کثیری را به دست می‌آورند برای آنان آسان گردانیده است، و آنها را از رحمت و بخشش خداوند به اندازه‌ای برخوردار می‌سازد که هیچ چشمی مانند آن را ندیده، و هیچ گوشی آن را نشنیده، و به دل هیچ انسانی خطور نکرده است. از خداوند می‌خواهیم که ما را از خیر و برکتی که نزد او است به خاطر بدی‌هایی ما داریم محروم نگرداند.

نگاهی مختصری به فحوای آیات متبرکه:

در آیات متذکر فوق به چهاردسته از افرادی اشاره بعمل آورده است :

1 - دسته ای پس از مسلمان شدن و مهاجرت مسلمانان به مدینه، با وجود توانایی مهاجرت کردن در مکه ماندگار شدند، از فرمان الله و پیامبر سر پیچی کردند و سایه ی سلطه کفر را بر مهاجرت و دستور خدا برتر دانستند و از زمره ی مستضعفان نبودند - بی گمان قرار گاهشان دوزخ است و معذرتشان نزد فرشتگان نیز مردود گشت.

2- دسته ی دوم، مستضعف واقعی بودند و هیچ گونه یارای مهاجرت نداشتند و سرانجام مورد آمرزش حق قرار گرفتند.

3 - دسته ی سوم، در راه الله و پیامبر، از خانه و کاشانه ی خود گذشتند و با این کار پسندیده، بینی دشمن را به خاک پستی و خواری مالیدند و در پی خرسندی پروردگار رفتند و حق را یافتند.

4 - دسته ی آخر - با وجود پیری و ناتوانی - مهاجرت را برگزیدند و در راه خدا جان را به جان آفرین تسلیم کردند و مزد و پاداش هجرت، راه سفر و رسیدن به سرزمین اسلام و زندگی و آرامش در آن جا را برعهده ی خدای بزرگ واگذاشتند.

شان نزول آیه 100:

352- ابن ابوحاتم و ابویعلی از خانه خود بیرون آمد و به خانواده اش گفت: مرا بردارید و از سرزمین مشرکان به سوی رسول الله صلی الله علیه و سلم ببرید، ولی قبل از این که رسول خدا را دیدار کند، در راه از جهان رفت. پس در باره او « وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا تَا آخِرَايِه ... » نازل شد (ابویعلی 2679 و طبرانی 11709 روایت کرده اند).

353- ابن ابوحاتم از سعید بن جبیر روایت کرده است: هنگامی که آیه: « إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوُلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً » (نساء: 98) نازل گردید، ابوضمره زرقی که در مکه بود به خودش گفت: من ثروتمند و غنی هستم و برای رسیدن به مدینه می توانم راهی پیدا کنم، پس وسایل سفر را آماده ساخت و با آرزوی دیدار پیامبر به سوی مدینه به راه افتاد، اما در تنعیم درگذشت. پس در این باره آیه: « وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ » تا آخر آیه نازل شد.

خوانندگان محترم!

طوری که در آیات متبرکه قبلی بحث در باره موضوعاتی جهاد و هجرت به بیان گرفته شد. اینک در آیات (101 الی 103) احکامی را در مورد نماز مورد بحث قرار میدهد که مسلمانان نباید به بهانه ی سفر، جهاد و یا هم جنگ با دشمن نماز را ترک نماید. هکذا در این آیات در مورد مشروعیت و چگونگی نماز قصر در سفر و نماز خوف در وقت جهاد و جنگ را بیان میدارد.

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا ﴿١٠١﴾

و هنگامی که در روی زمین سفر کردید، پس بر شما گناهی نیست که نماز را کوتاه کنید (نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت بخوانید) اگر ترسیدید که کافران شما را در فتنه (و در بلا) می اندازند، چون کفار برای شما دشمن علنی و آشکاراند. (۱۰۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ»: به سفر رفتید، معمولاً مسافر با پا یا با عصا و چوبدستی یا با مرکبش زمین را می کوبد. «جُنَاحٌ»: گناه. «أَنْ تَقْصُرُوا»: آن که کوتاه کنید. «أَنْ يَفْتِنَكُمْ»: این که شما را بیازارد، شما را گرفتار کند، به شما آسیب برساند.

تفسیر:

قبل از همه باید یادآور شد که: واقع بینی و إنعطاف‌پذیری، يك اصل در قوانین الهی است. دین مقدس اسلام در همه ای ساحات و حالات زندگی برای بشریت چنان شرایط عبادت و طاعت را وضع نموده که مطابق به امکانات طبیعی مسلمانان بوده و عمل و عبادت مسلمانان امکانات عملی و شرعی خویش را داشته و سبب صلاح و فلاح دارین گردد.

شارع در دین مقدس اسلام تسهیلاتی لازمی را پیروان خویش فراهم نموده که حتی حین سفر بادر نظر داشت مشقت سفر، واجبات شرعی هم در نظر گرفته، و تسهیلات معین برای مسلمان داده شده است طوری که می فرماید: «وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ»: و هرگاه به منظور جهاد در راه الله و یا تجارت و از این قبیل امور از خانه بیرون شدید بر شما گناهی نیست اگر نماز خود را کوتاه کنید، چنین اجازه‌ای رخصتی از جانب الله برای شماست، پس رخصتش را بپذیرید و نمازهای چهار رکعتی را هنگام ترس از کفار دو رکعت بسازید.

این آیه دلیل بر آن است که کوتاه کردن (قصر) نماز بر مسافر واجب نیست، بلکه مسافر مخیر است که اگر بخواد نماز را قصر کند و اگر بخواد آن را کامل بخواند، چنان‌که این مذهب شافعی (رح) است. اما در نزد امام صاحب أبوحنیفه (رح)، قصر در سفر عزیمت است نه رخصت، پس قصر در سفر الزامی بوده و کامل خواندن نماز در آن جایز نیست زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم در تمام سفرهایشان به کوتاه خواندن نماز پایبند بوده‌اند و به دلیل این فرموده عمر (رض): «فرض نماز در سفر بر زبان پیامبرتان، دو رکعت کامل بدون قصر است»، همچنان این فرموده عائشه (رض): «اولین بار که نماز فرض شد، دو رکعت بود، پس این دو رکعت در سفر تثبیت و در اقامت و حضر بر آن افزوده شد».

باید دانست که سفر مباح کننده قصر در نزد احناف مسیره روز راه است که به مقیاس امروزی (96) کیلومتر می‌شود. بلی! نماز را باید قصر کنید. (بنقل «تفسیر انوار القرآن» «إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا» و حتی اگر خوف، بیم، ترسی و صدمه از طرف دشمن هم نبود چنین کنید؛ یعنی کوتاه کردن نماز گناهی ندارد. ذکر خوف در آیه برای شرط نیست بلکه برای بیان واقعیت است که مسافرت آنها غالباً با ترس و خوف از دشمن همراه بود؛ زیرا تعداد دشمنان زیاد بود. حدیث «یعلی بن امیه» این مطلب را تأیید می کند که گفته است: به عمر بن خطاب گفتم: خدا می فرماید: «إِنْ خِفْتُمْ» در صورتی که مردم در آسایشند. گفت: آنچه تعجب تو را برانگیخته است، تعجب مرا نیز برانگیخته بود که آن را از پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال کردم و ایشان فرمودند: «صدقه ایست که خدا به شما عطا کرده است، صدقه ی او را بپذیرید.»

باید گفت که برخی از علما به ظاهر این آیه مبارکه حکم نموده و می فرمایند که: قصر در سفر جایز نیست، مگر اینکه با خوف فتنه و بلا از سوی کافران همراه باشد و لذا با

و موجودیت امان از جانب آنان، قصر نماز جواز ندارد. لیکن در سنت نبوی صلی الله علیه وسلم به اثبات رسیده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم با وجود امن و امنیت بودن از آزار کفار، نماز را در سفر قصر نمودند بنابراین، در نزد اهل سنت، خوف و هراس از دشمن، شرط جایز بودن قصر نماز در سفر نیست.

« إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا (101) » و چون کفار دشمنان شما نیستند پس جهاد علیه آنها با دست، زبان، قلم، نیت و به هر وسیله ممکن واجب است. این دشمنی ابدی و تا زمانی است که به دین شما داخل شوند و شما بر این عداوت، از الله متعال اجر و پاداش دریافت خواهید داشت.

وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَدَى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿١٠٢﴾

و چون (تو ای محمد، در حالت خوف) در میان آنها (مؤمنان) بودی و برای آنها نماز برپا داشتی، پس باید گروهی از آنها همراهی تو (در نماز) بایستند، و باید (هر دو گروه) سلاح خود را نیز بگیرند، پس چون این گروه سجده کردند (یک رکعت را أداء کردند)، پس آن گروه دیگر باید در پشت سر شما در مقابل دشمن قرار گیرند و باید آن گروه دیگر که (تاهنوز) نماز نخوانده اند، باید بیایند و با تو نماز بخوانند، و باید آنها نیز احتیاط و آمادگی و سلاح خود را بگیرند، چون کافران آرزو دارند که شما از سلاحها و سامان خود، غافل شوید، پس یکبارہ بر شما حمله کنند، و اگر به سبب باران یا بیماری به زحمت بودید، پس بر شما گناهی نیست که سلاح خود را (در نماز) بر زمین بگذارید و لیکن هوشیار جان خود باشید، یقیناً الله برای کافران عذاب رسواکننده ای آماده کرده است.

(۱۰۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« فَإِذَا سَجَدُوا » : منظور از سجده در اینجا نماز است . یعنی : گروه اول یک رکعت را با امام می خوانند و امام پس از اتمام یک رکعت نماز را طول می دهد و اینان یک رکعت دیگر را به تنهایی می خوانند و سلام می دهند و به جبهه جنگ می روند . سپس گروه دوم می آیند و پشت سر امام می ایستند و یک رکعت را با او می خوانند و امام سلام می دهد و آنان بلند می شوند و رکعت دیگری را به تنهایی می خوانند و سلام می دهند .

« حِذْرٌ » : احتیاط . پرهیز . « فَيَمِيلُونَ » : یورش آورند . « مَيْلَةً » : یورش . یادآور می شویم که رسول الله صلی الله علیه وسلم دوبار نماز خوف خوانده اند، یکبار در « عسفان »، بار دیگر در سرزمین « بنی سلیم » و اصحاب ایشان نیز بعد از رحلتشان، بارها نماز خوف خوانده اند.

فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْفُوتًا ﴿١٠٣﴾

و هنگامی که نماز را به پایان رسانیدید پس الله را (بعد از نماز هم) ایستاده و نشسته و بر

پهلوهای خود یاد کنید، و هر گاه آرامش یافتید (و حالت خوف زایل گشت) نماز را (به صورت معمول قبل از جنگ در اوقاتش) انجام دهید، زیرا نماز بر مؤمنان در اوقات معین فرض شده است. (۱۰۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ»: نماز را أداء کردید، به پایان بردید، به جای آوردید، نماز گزاردید.
«قِيَامًا»: جمع قائم، به پا ایستادگان. «فُعُودًا»: جمع قاعد، نشستگان. «جُنُوبًا»: جمع جنب، پهلوها، تهی گاهها. «فَأَقِيمُوا»: به طور کامل به پا دارید. «كِتَابًا»: فرض، واجب. «موقوتاً» (وقت): دارای زمان معلوم و مشخص، زماندار.

تفسیر:

«فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَفُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِكُمْ»: وقتی ای مؤمنان از نماز فراغت حاصل کردید باید که ذکر الله را به وفور بگوئید چه در حالت نشسته یا ایستاده و یا در سایر اعمال و مشاغل خویش، و چه در مسیر راهها و سفر قرار داشته باشید، چنانچه باید ذکر الله در حالتی که به پهلو افتادهاید باید بگوئید. یعنی در جمیع اوقات و حالات او را یاد کنید، باشد که شما را بر دشمن چیره گرداند.

«فَإِذَا إِطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ»: و چون خوف و ترس از هجوم کفار از شما دور و برطرف شد، باید که نماز را به گونه طبیعی و عادی و مشتمل بر تمام آداب و سنن، توأم با ادای تمام رکعات با خشوع و خضوع ادا کنید، چنانکه در حال امن می خوانید. اجازت حرکات زائده، خاص در حالت خوف می باشد.

«إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا (103)»: نماز، از واجبات قطعی الهی در همه عصرها و برای همه نسلها است، نماز فریضه ای است دارای وقت و زمانی مخصوص و به هیچ وجه مجاز نیست تا از وقت معینه بدون ادا بگذرد و نباید از رکعات آن حذف شود مگر در زمان عذر مانند سفر و جنگ که از این حالت مستثنی است. همه اینها به این منظور است که نماز ستون اسلام و مهمترین رکن بعد از گفتن کلمه شهادت است.

باید متذکر شد که: «فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا»: تکرار لفظ «صلاة» دوبار در آیه مبارکه بعمل آمده است و این تکرار متضمن اطمینان است و هدف نشان دادن فضل بزرگی برای نماز است.

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه (104) در باره تشویق به جهاد و انتظار پاداش بحث بعمل آمده است.
وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنْ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٠٤﴾

و در تعقیب گروه [دشمنان] سستی نورزید اگر شما درد ورنج می کشید آنان [نیز] همان گونه که شما درد می کشید درد می کشند و (لیکن) شما (ثوابی را) از الله امید دارید که آنها امید ندارند، و الله دانای باحکمت است. (۱۰۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَهِنُوا»: سست و ضعیف مشوید.

تفسیر:

«وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ»: هیچگاه در تعقیب و دنبال کردن دشمن از همت کار بگیریید

و تقصیر مورزید از خود سستی و ضعف نشان ندهید، بلکه نیرومندی و چابکی را به نمایش گذارید، به جای موضع تدافعی، در تعقیب دشمن و در حالت تهاجمی باشید. آنها را دنبال کنید و با آنان بجنگید و در کمینشان بنشینید.

« إِنَّ تَكُونُوا تَأْلُمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلُمُونَ كَمَا تَأْلُمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنْ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ »: اگر شما در جنگ دچار درد و ضرر می‌شوید آنها نیز به حکم اینکه انسان‌اند، دچار چنین درد و ضرری می‌شوند ولی تفاوت کلی میان شما و آنها در این است که شما به امید ثواب و پاداش عظیم الهی و بازگشت به زندگی بهتر این عمل را انجام می‌دهید در حالی که برای آنها هیچ ولایت و دوستی از جانب الله متعال نیست و چون آنها با الله جنگیده‌اند امید ثواب و پاداش اوتعالی را ندارند.

« وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (104) »: پروردگار با عظمت می‌داند چه کسی در نیت و جهاد خود صادق است و اخلاص دارد و اوتعالی در تمام اوامر خود حکمت دارد، حکمتی که آن را با عدل و لطف خویش و مطابق احوال و مقامات و مشکلات تنظیم نموده است.

شان نزول آیه 4:

مفسر قرطبی می‌فرماید: این آیه در مورد جنگ احد نازل شده است، که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمان تعقیب مشرکان را صادر کرد، در حالی که مسلمانان زخم برداشته بودند، و فرمان داد جز شرکت کنندگان در نبرد هیچ‌کس با او خارج نشود. عده ای می‌گویند این امر در مورد هر جهادی جاری است. (تفسیر قرطبی 374/5).

خوانندگان محترم!

آیات متبرکه (105 الی 113) استمرار و تداوم همان هشدارهایی است تا مؤمنان از حلیه، فریت، نیرنگ و شعبده بازی های منافقان بپرهیزند و خود را برای مبارزه در راه حق مجهز نمایند. بدانید که: خطرناک ترین حالات، حذر و احتیاط، حکم در میان مردم است. بنابراین، مؤمنان باید به حق، عدالت و بدون جانبداری ناروا از کسی، به داوری اقدام کنند.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنَ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا (۱۰۵)

یقیناً ما این کتاب (قرآن) را به حق بر تو نازل کردیم (که دارای احکام حق و واقعی است)، تا بوسیله آنچه الله به تو آموخته، میان مردم قضاوت کنی، و برای خائنان (بخاطر ایشان با اصحاب حق) جدال و خصومت مکن. (۱۰۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« لِلْخَائِنِينَ »: از خائنان. به خاطر خائنان یا این که لام تعلیل بوده و معنی چنین شود که: به خاطر گناهکاران، دشمن بیگناهان مباش. « خَصِيمًا »: مدافع، جانبدار، دشمن.

تفسیر:

« إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ »: قبل از همه باید گفت که: قرآن، پایه‌ی قضاوت و عدالت میان مردم است. طوریکه آیه مبارکه می‌فرماید: ای محمد! ما بر تو قرآن را نازل کردیم که به حق سخن می‌گویند و براساس عدالت حکم می‌نماید تا تو شریعت الله را در میان بندگان پیاده نمائی و در متون آن مطابق به فهمی که او به تو داده، جدّ و جهد کنی و مطابق آن در بین مردم و براساس عدالت حکم نمائی. جمله « بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ » این فهم را میرساند: چون نزول قرآن بر اساس حق است،

قضایات‌ها هم باید بر مبنای حقّ باشد، نه وابستگی‌های حزبی، گروهی، منطقه‌ای و نژادی وقومی.

«وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا (105)»: از خائنان دفاع مکن و به نفع آنان به دفاع و مجادله نپرداز. منظور از خائن (طعمه بن ابیرق) و گروه اوست.

این آیه دلیل بر آن است که دفاع و جانبداری از کسی جایز نیست، مگر بعد از آن که به برحق بودن وی یقین داشته باشیم. و کیلان مدافع شامل حکم عام این آیات هستند زیرا آنان در بسیاری از حالات، جز دفاع از گنهکاران و خائنان، هم و غم دیگری ندارند. پس باید دانست که دفاع از گنهکاران و خائنان به الله متعال، پیامبرش صلی الله علیه وسلم و مسلمانان، به هیچ وجه جایز نیست.

أسباب نزول آیه 105-116:

364- ترمذی، حاکم و غیر اینها از قتاده بن نعمان (روایت کرده اند: در قبیله ما خاندانی بود به نام‌های بشر، بُشیر و مُبشیر که بنی ابیرق خوانده می‌شدند بشیر فردی منافق بود و أصحاب رسول الله (را هجو می‌کرد و شعر خود را به کسی دیگر نسبت می‌داد و می‌گفت: فلان شاعر اینطور گفته است. این خانواده هم در زمان جاهلیت و هم در اسلام نیازمند و فقیر بودند و غذای آن‌ها در مدینه تنها خرما و نان جو بود. کاکایم رفاعه بن زید مقداری آرد سفید خرید و آن را در خانه‌اش، در محلی که در آن سلاح، زره و شمشیر گذاشته بود نهاد. روزی کاکایم رفاعه آمد و گفت: ای برادرزاده، امشب به خانه ما دستبرد زده اند، انبار را شکافته طعام و سلاح ما را برده اند. در خانه‌های قبیله به جستجو پرداختیم و از آن‌ها پرسیدیم. گفتند: امشب بنی ابیرق را دیدیم که آتش افروخته بودند، گمان نمی‌کنیم این آتش را جز برای پختن قسمتی از مواد غذایی شما به خاطر کاری دیگری به پا کرده باشند. بنی ابیرق در پاسخ گفتند: ما هم این پیرامون را جستجو می‌کنیم، اما به الله قسم دزد شما جز لبید بن سهل کس دیگری نیست. لبید بین ما به نیکوکاری و ایمان شهرت داشت و چون سخن آن‌ها را شنید، شمشیر خود را از نیام کشید و گفت: من دزدی می‌کنم؟ به الله قسم! یا سارق را پیدا می‌کنید و یا این شمشیر را به خون شما آغشته می‌کنم. گفتند: ای لبید از ما دست بردار، تو دزد نیستی، خلاصه تمام محله را جستجو و یقین پیدا کردیم که دزد ما بنی ابیرق است. پس کاکایم گفت: ای برادرزاده! کاش خدمت رسول الله (می‌رفتی و ماجرا را برایش می‌گفتی، من هم حضور پیامبر آمدم و گفتم: یک خانواده خیانت و جفا به خانه کاکایم دست به دزدی زده اند، ذخیرگاه او را شکافته سلاح و غذایش را به سرقت برده اند، حالا باید سلاح ما را بدهند غذا از خودشان. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: در این باره تحقیق می‌کنم. چون بنو ابیرق شنیدند که من ماجرا را خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم عرض کرده‌ام نزد یکی از اقوامشان، اسیر بن عروه رفتند و در این باره با او صحبت کردند و تعدادی از اهل آن خاندان جمع شدند و حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم شتافتند و گفتند: قتاده بن نعمان و کاکایم، خانواده‌ای از طایفه ما را که به دینداری و نیکوکاری مشهور اند و بدون دلیل و مدرک و شاهی متهم به سرقت کرده اند. قتاده می‌گوید: خدمت رسول الله آمدم. آن بزرگوار گفت: تو خانواده‌ای را که دینداری و نیکوکاری‌شان زبانزد همه است چگونه آگاهانه و بدون شاهد و مدرک متهم به دزدی می‌کنی؟ از حضور رسول الله برگشتم و کاکایم را از جریان آگاه کردم. گفت: باید تنها از خدا یاری بخواهیم. دیری

نگذشت که وحی الهی اینگونه نازل شد که: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنَ لِلْخَائِبِينَ حَصِيمًا (105) وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (106) وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَانًا أَثِيمًا (107) يَسْتَحْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا (108) هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَن يُجَادِلِ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَن يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا (109) وَمَن يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا (110) وَمَن يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (111) وَمَن يَكْسِبْ حَظِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (112) وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ أَن يُضْلُوكَ وَمَا يُضْلُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِن شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا (113)» چون این آیات نازل شد، سارق سلاح را خدمت رسول الله آورد و آن بزرگوار هم به رفاعه تسلیم کرد. سپس بشیر به مشرکان پیوست و در خانه سلافه بنت سعد سکونت کرد. پس خدای بزرگ در این باره «وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (115) إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (116)»، را نازل کرد. حاکم گفته است: این حدیث به شرط مسلم صحیح است.

365- ابن سعد در «طبقات» به سند خود از محمود بن لبید روایت کرده است: بشیر بن حارث طبقه بالای خانه رفاعه بن زید کاکای قتاده بن نعمان را از پشت شکافت و طعام و دو عدد زره او را با همه وسایلش دزدید. قتاده جریان را به پیامبر عرض کرد و او بشیر را خواست و از او در این مورد پرس و جو کرد. وی انجام این عمل را انکار نمود و شخص دیگری را به نام لبید بن سهل که دارای حسب و نسب نیکو بود به این کار متهم ساخت. پس برای تکذیب بشیر و براءت لبید «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ الْآيَاتِ» نازل گردید. چون در مورد بشیر قرآن نازل شد و بدبخت و بیچاره اش ساخت، از دین اسلام برگشت و به مکه و به خانه سلافه بنت سعد رفت و به عیبجویی و دشنام پیامبر و مسلمانان پرداخت، پس در باره او آیه «وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ...» نازل شد. سپس حسان بن ثابت او را هجو کرد تا این که بشیر از کار خود پشیمان شد، این واقعه در ماه ربیع سال چهارم هجرت صورت گرفته است. (بنقل از اسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال الدین سیوطی).

در این قصه و داستان از یک سو مسلمانانی که تنها بنا به تعصب خانوادگی و قبیله ای از مجرمان حمایت کرده بودند به شدت مورد سرزنش قرار گرفته اند. از سوی دیگر به عموم مسلمانان این درس یادآوری شده است که دربارهی عدالت نباید تعصب و گروه گرایی ای دخالت داشته باشد. این هرگز دیانت نیست که اگر فردی از گروه خودی بر باطل باشد باز هم از او حمایت کنید و فردی از گروه غیر خودی اگر بر حق باشد، با او به عدالت رفتار نکنید.

وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٠٦﴾

و از الله آمرزش بخواه؛ زیرا خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِسْتَعْفِرُ»: از گناه ناکرده که قصد دفاع و گرایش قلبی به همکیشان به هنگام قضاوت است آمرزش بخواه، چرا که حسنات نیکان، سیئات مقربان است.

تفسیر:

«وَوَاسْتَعْفِرِ اللَّهَ»: از این که تصمیم گرفتی به نفع «طعمه» حکم صادر کنی و از او دفاع نمایی، از خدا طلب بخشودگی کن. یعنی در این امر که از بنی ابیرق جانبداری کردی. «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا رَحِيمًا (106)» در حقیقت خدا بیش از حد تصور نسبت به آن که طلب بخشودگی می کند، بخشنده است.

نقل است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در دفاع از بنی ابیرق به قتاده پسر برادر رفاعه بن زید که مال باخته بود، گفته بودند: «قصد اهل بیتی را کردی که از آنان به اسلام و صلاح یاد شده است، آنان را به سرقت متهم می کنی، بی آن که دلیل و بینه ای داشته باشی». پس چون آیه کریمه نازل شد و راز حقیقی سرقت را برملا ساخت، بنی ابیرق سلاح را به مال باخته برگرداندند.

سیاق آیه مبارکه میرساند که: پیش از تحقیق، صرف به مشاهده ظواهر، دزد را برائت دادن، و یهود را دزد پنداشتن، به عصمت و عظمت مقام تو مناسب نیست؛ از آن آمرزش بخواه! این تنبیه است مخلصین صحابه را که بنا بر علایق اسلامی یا قومی بر دزد حسن ظن داشتند، و می کوشیدند یهود را دزد نشان دهند.

وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا ﴿١٠٧﴾

و از کسانی که به خویشتن خیانت می کنند دفاع مکن که خداوند هر کس را که خیانتگر و گناهپیشه باشد دوست ندارد. (۱۰۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَوَّانًا»: بسیار خیانتکار. هدف از این مبالغه، قصد تخصیص نیست و بلکه بیان واقع است. یعنی خَوَّان و خَائِن هر دو مبعوض درگاه خدایند. «أَثِيمًا»: بسیار گناهکار. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ»: و از حمایت خائنانی که خیانت خویش را به بی گناهان و مخلصان نسبت می دهند بر حذر باش. این ها کسانی اند که جنایت کرده اند ولی جنایت خود را از روی حيله و فریب به دیگران نسبت داده اند.

«اختیان» و «خیانت»: به معنی جنایت و ظلم و گناه است. بر اساس این آیه نباید از کسی دفاع کرد که مرتکب گناه گشته و عقوبتی از قبیل حد یا تعزیر متوجه او شده است. از چنین کسی نباید دفاع کرد، و خیانتی که از او سر زده است دفع نمود، یا عقوبت و سزای شرعی را از او دور کرد.

باید گفت که: دفاع از خائن، حرام و رضایت به خیانت، به معنای شرکت در جرم است. ظلم و خیانت به مردم، خیانت به خود است. زیرا آثار سوء زیر را بدنبال دارد:

الف: سبب از دست دادن روحیه صفا و عدالتخواهی در جامعه می گردد.

ب: عامل محروم کردن مظلومانی است که فردا به پا خواهند خواست.

ج: موجب آماده کردن قهر و دوزخ الهی برای خود است.

د: جامعه را آلوده می کند و این آلودگی دامن خود خائن را هم می گیرد.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَانًا أَثِيمًا (107)»: و خدای تعالی هیچگاه پیمان شکنان را که همواره به دنبال گناهان و معاصی اند و بر معصیت عادت کرده و توبه نمی‌کنند دوست ندارد، آنانی که در شکستن مرزهای حدود الهی سرعت به خرج می‌دهد و هیچ پدیده‌ای آنان را از ارتکاب گناه باز نمی‌دارد، این‌ها به زودی به سوی خشم الله متعال برمی‌گردند. این آیه مبارکه درباره گروهی از منافقان نازل شد که دزدی کرده بودند و سرقت خویش را به دیگران نسبت دادند، پیامبر صلی الله علیه وسلم بنابر ظاهر حال، از آنان حمایت نمود این بود که این آیه نازل شد. (تفسیر مسیر)

يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا ﴿١٠٨﴾

[کارهای ناروای خود را] از مردم پنهان می‌دارند و [لی نمی‌توانند] ، (چگونه از الله می‌پوشانند) در حالیکه او با آنهاست؛ وقتی که در شب (در میان خود) طرح ریزی می‌کنند آنچه از سخنها که الله نمی‌پسندد، و الله به آنچه می‌کنند (با علم خود) احاطه دارد. (۱۰۸).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَسْتَخْفُونَ»: مخفی می‌کنند. «يُبَيِّتُونَ»: شبانگاهان چاره‌اندیشی و چاره‌جویی می‌کنند. «مُحِيطًا»: کسی که از همه جوانب بر چیزی آگاه باشد.

تفسیر:

«يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ»: این منافقان از بندگان خود را پنهان می‌کنند و از خدا که بیشتر مستحق است از او شرم داشته باشند و از عذاب و مجازات بترسند، شرم و حیا نمی‌کنند. از فحواي آیه مبارکه در می‌یابیم که: بهره‌گیری از جلسات مخفی شبانه برای توطئه، از شیوه‌های کار منافقان خائن است. «وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ»: او بر تمام آنچه در نهان مردم است از قبیل تهمت زدن به بی‌گناه و شهادت ناحق و نادرست و از قسم‌های دروغ آگاه است. این منافقان در شب طرح دزدی می‌ریزند و در بین خویش دسیسه می‌چینند تا این عمل را به دیگران نسبت دهند.

« وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا (108)»: خدای تعالی هرگز از چنین اقوال و کرداری راضی نیست و او تعالی به همه آنچه انجام داده‌اند آگاه می‌باشد و سخنان‌شان را می‌شنود. او به زودی آنان را محاسبه می‌نماید و به خاطر اعمال‌شان به آنان جزا می‌دهد. باید گفت که: از سیاق آیه مبارکه بر می‌آید که: گفتار نیز، جزء اعمال است. با این که آیه درباره‌ی گفتارهای ناپسند سخن می‌گوید، ولی تعبیر «بِمَا يَعْمَلُونَ» می‌کند.

هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ﴿١٠٩﴾

بلی شما همانها هستید که در زندگی این جهان از آنها دفاع کردید، اما کیست که در برابر خداوند در روز قیامت از آنها دفاع کند و یا چه کسی است که وکیل و حامی آنها باشد؟! (۱۰۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ»: از آنان دفاع کردید. «وَ كَيْلًا»: حافظ . یاور .

تفسیر:

«ها أَنْتُمْ هُوَ لَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: اما شما ای اقربا و نزدیکان منافقان! بر فرض اینکه بر این‌ها در زندگی دنیا و در محضر قاضی و حاکم حمایت و تلاش کنید تا سزا را از آنان دور سازید!

«فَمَنْ يُجَادِلِ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا (109)»: چه کسی از آنان در پیشگاه خدای یگانه‌ای که از او هیچ امری پوشیده و مخفی نیست حمایت می‌نماید؟ چه کسی در روز رستاخیز در کنار آن‌ها می‌ایستد؟ و چه کسی آنان را از آن همه مقامات هولناک نجات می‌دهد؟ یا چه کسی ممکن است عذاب را از آنان رفع کند؟ هیچ‌کس نمی‌تواند چنین کند.

آیه مبارکه «فَمَنْ يُجَادِلِ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: این حقیقت را واضح می‌سازد که: خائنان، به حامیان امروز خود دلخوش نباشند که فردایی هست. همه‌ی حمایت‌ها از خائنان، موقت و زودگذر است.

حکم محاکم در دنیا نافذ است، ولی مجرم، حساب کار خود را برای قیامت بکند که آن روز تنه‌است. مظلومانی که در دنیا نتوانند حقشان را بدست آرند نباید مأیوس باشند، زیرا در قیامت، پشتیبان دارند که به حساب ظالمان رسیدگی می‌شود. «أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا» کیست که بتواند به وکالت از آنان در موضع دفاع و جانبداری آنان قرار گرفته و عذاب الهی را از آنان باز دارد؟ خدایا! هیچ کس نیست که در برابر تو یارای دفاع از کسی را داشته باشد.

سه اخطار به سه گروه در سه آیات:

در آیات متبرکه (107 الی 109) به سه گروه سه هشدار قوی و آموزنده ای داده شده است:

- به مسئولین قضای در محاکم می‌فرماید: «بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» مواظب باشید از مرز حق نباید تجاوز کنید.

- به خائن می‌گوید: «هُوَ مَعَهُمْ» الله متعال ناظر کار توست.

- به مدافع خائن می‌گوید: «فَمَنْ يُجَادِلِ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: تلاش شما به درد قیامت نمی‌خورد.

همچنان قابل تذکر است که: در ماندگی، ناتوانی و کجروی کسانی را به تصویر می‌کشد که شبانگهان به به حيله، نیرنگ، دسیسه و توطیه می‌پردازند و ناجوانمردانه این اعمال زشت و جنایتکارانه را از انظار مردم پنهان می‌دارند؛ هر چند هیچ سود و زیانی به دست نمی‌آورند.

خطابی بس کوبنده این آیه مبارکه، به آن عده از خویشاوندان طعمه‌ی دزد پیشه و ناپاک و -به طور عموم - به امثال آنان در مسیر تاریخ است. پس ای یاوران ستمگران سیاه بخت! گیرم امروز از این آدمهای پست تاریخ، جانبداری کردید و پیروز و موفق شدید؛ اما چه کسی در محضر الهی آنان را از حسابرسی و عذاب و کیفر می‌رهاند؟ به راستی، این، تهدید بسیار سختی است که دلها را به لرزه و چشمها را به گریه می‌آورد.

همچنان آیه مبارکه: تهدید سختی به تمام قاضیان، و کلای مدافع و هر مسئولی است که باید مراقب خدای خود باشد و هیچگاه مدافع ستمگران و دشمنان بدکار الله نباشد.

پس، بر هر حاکم و قاضی و هر وکیل و مدافعی، لازم است که همواره این آیات را

نصب العین خود قرار دهد و در معانی آن، نیک بیندیشد تا در انجام وظایف و مسؤلیت خود نلغزد و به خطا نرود و به کیفر سخت الهی گرفتار نشود. باز خداوند، در نهایت مهربانی و بنده نوازی، خطاکاران و بدان را وامی دارد تا به سوی توبه باز آیند.

وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١١٠﴾
و هر کس کار بدی را (در حق دیگران انجام دهد، یا بر خود ظلم کند، باز از الله مغفرت بخواهد توبه او قبول خواهد شد چون) الله را آمرزنده مهربان می‌یابد. (۱۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سوءاً»: کاربرد و قبیح. گناهی که دیگران را ناراحت کند. «سوء»: در لغت، به معنای زیان رسانی به دیگران هم آمده است.

تفسیر:

به تعقیب آیات قبلی که: تهدید خائن بود، این آیه مبارکه راه توبه به روی او می‌گشاید و می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ»: ولی یک انسان مسلمان اگر مرتکب عملی بد شود که باعث آزار و ناراحتی دیگری بشود، از قبیل تهمت زدن به انسانی بی‌گناه، یا مرتکب عملی ناپسند بشود از قبیل دزدی و به خود ظلم کرده باشد، جمله «يَظْلِمُ نَفْسَهُ» آیه مبارکه میرساند که: انسان حق ندارد حتی به خودش ظلم کند و گناه در حقیقت ظلم به خویشتن است.

«ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا (110)»: و بر کرده خویش نادم شود و به سوی خدای خود با طلب مغفرت رجوع کند، چنین کسی حق تعالی را صاحب کرم خواهد یافت، زیرا او تعالی از بندگان کریم‌تر است، او مهربانی است که از گناهان درمی‌گذرد و همواره بدی را با نیکی و گناه را با مغفرت جواب می‌دهد و توبه کنندگان را تحت پوشش رضوان خود قرار می‌دهد و وارد بهشت می‌کند، از این روی هیچکاری نزد الله متعال از توبه و استغفار بهتر نیست.

نباید فراموش کنید: میان استغفار بنده و مغفرت الهی، فاصله‌ای نیست. و توبه‌ی واقعی چنان شیرین است که انسان، رحمت الهی را در درون خود احساس می‌کند. متوبه باشید که: خداوند نه تنها بدی‌ها را می‌بخشد، بلکه مهربان هم هست.

ابن عباس (رض) می‌فرماید: «خدای مهربان در این آیه بندگان را از بردباری، عفو، کرم، رحمت و مغفرت گسترده خویش آگاه می‌سازد و اگر گناهان بنده از آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها هم بزرگتر باشد، بی‌گمان الله متعال آن را بر کسانی که توبه و استغفار کنند، می‌آمرزد».

همچنین در این آیه، آن شخص دزد از قوم بنی‌ابریق، مورد ترغیب قرار می‌گیرد که به سوی توبه شتافته و از الله متعال آمرزش بخواهد و بداند که او را آمرزنده و مهربان خواهد یافت.

اما حکم آیه کریمه عام است درباره همه بندگان که مرتکب گناه شده و سپس از خدای سبحان آمرزش می‌طلبند.

در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «هیچ مسلمانی نیست که مرتکب گناهی از گناهان بشود، سپس وضو ساخته و دو رکعت نماز بگزارد و آن‌گاه از خداوند ابرای آن گناهش آمرزش طلبد، مگر اینکه بر وی آمرزیده می‌شود».

وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١١١﴾

و هر کس مرتکب گناهی شود، فقط آن را به زیان خود مرتکب شده؛ و خدا همواره دانا و حکیم است. (۱۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَلِيًّا نَفْسِهِ»: بر ضدّ خود. به زیان خود. به حساب خود.

تفسیر:

«وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (111)»: گناه که تجاوز از مرز قانون الهی است، صفای دل و تقوای روح و عدالت را از بین می‌برد و این بزرگترین خسارت است. نباید فراموش کرد که: انسان در انجام گناه مجبور نیست و گناه را با اختیار و اراده خود انجام می‌دهد.

در آیه مبارکه آمده است: و هر کسیکه به عمد مرتکب جنایت و یا گناهی شود، گناه آن معصیت بر عهده خود او خواهد بود نه دیگران، زیرا هیچ‌کس مسئولیت اعمال دیگری را متحمل نمی‌شود، بلکه خود او مسئول خواهد بود و خدای تعالی فقط او را سزا می‌دهد و از جمله حکمت‌های الهی است که هیچ‌کسی را تا مستحق عذاب نباشد عذاب نمی‌کند چنانچه بر گناه هیچ‌کس چیزی را نمی‌افزاید. «وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» بلکه نزد او همه چیز بر اساس علم و حکمت است، علمی که بر همه آنچه واقع می‌شود احاطه دارد و حکمتی که کیفر را بر هر کسی مطابق با جرمش اعمال می‌نماید.

وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿١١٢﴾

و هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد قطعاً بهتان و گناه آشکاری بر دوش کشیده است. (۱۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَطِيئَةً»: لغزش. گناه صغیره. **«إِثْمًا»:** گناه کبیره. **«يَرْمِ بِهِ»:** بدان متهم کند.

«بُهْتَانًا»: گناه زشتی که انجام آن خردمندان را مبهوت و متحیر می‌کند. مراد سخن دروغی است که با آن عمل ناروایی را به دیگران نسبت دهند. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا»: و هر کس گناه کوچک یا بزرگ را مرتکب شود. خطاء: لغزشی است که به عمد یا غیر عمد از انسان سرزند، اما «إِثْمًا» فقط عامدانه انجام می‌شود. و بعضی گفته‌اند: «خطاء»، گناه صغیره است و «إِثْمًا» گناه کبیره «ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَ إِثْمًا مُّبِينًا (112)»: سپس آن گناه را به انسانی بی گناه نسبت دهد و او را متهم کند، (بی‌گناه در این داستان، همانا لبید بن سهل است که بنی ابیرق او را به ناحق به دزدی متهم ساختند) در واقع خطاء و اشتباهی بزرگ مرتکب شده است، زیرا با این عمل دو گناه انجام داده یکی در حق خویش و دیگری در حق دیگران. چنین گناهی عظیم و بزرگ است و به زودی حق تعالی او را بر عملکرد بدش کیفر می‌دهد.

«بُهْتَانًا» بهتان: دروغ بستن بر شخص بی‌گناه است. آن را بهتان نامیدند زیرا بی‌گناه از آن در بهت و حیرت قرار می‌گیرد، به دلیل اینکه از آن برکنار و بی‌خبر است، لذا چون می‌شنود که آن دروغ را به وی نسبت داده‌اند، مبهوت و متحیر می‌شود.

مشخصه بهتان و تفاوت با غیبت و دروغ درین است که در حالت بهتان خود گوینده هم به دروغ بودن آنچه میگوید معرفت دارد.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضْلُوكَ وَمَا يُضْلُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَصُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ﴿١١٣﴾

و اگر فضل و مهربانی الله بر تو نبود، البته گروهی از آنها (منافقین یهود) قصد داشتند که تو را (از فیصله حق) گمراه کنند، اما جز خود را گمراه نمی‌کنند و به تو هیچ ضرری رسانده نمی‌توانند و (فضل الله این است که) الله بر تو کتاب و حکمت را نازل کرد و چیزی را که تو نمی‌دانستی به تو آموخت، و فضل الله بر تو بسیار بزرگ است. (۱۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَهَمَّتْ»: قصد کرد، اراده نمود.

تفسیر:

«وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضْلُوكَ»: و اگر بر تو ای

محمد صلی الله علیه وسلم خداوند معتال فضل خود را به وسیله ی نبوت به تو ارزانی نمی داد و رحمت خود را به وسیله ی عصمت به تو عطا نمی کرد، جماعتی از مردم تو را از شناخت حق باز می‌گردانیدند و چنین وانمود می‌کردند که مجرم بی‌گناه است و از این طریق حکم شرعی را بر تو پوشیده و پنهان می‌نمودند ولی خدای تعالی اراده کرد تا تو را با نبوت معصوم دارد، از این روی برخی از علم غیب را به تو آموخت.

این زمانی بود که آنها از پیامبر صلی الله علیه سلم می خواستند دوست آنان یعنی «طعمه» را از اتهام تبرئه نماید و تهمت را متوجه یهودی کند، اما خداوند جل جلاله بر پیامبر خود فضل و منت نهاد و او را به حقیقت امر واقف نمود.

در کلمه: «يُضْلُوكَ» ملاحظه می‌داریم که: دشمنان، حتی برای پیامبر و لغزاندن او طرح و برنامه را پی ریزی کرده بودند، پس رهبران جامعه باید بی نهایت به دسایس دشمن و بخصوص و منافقان بیدار و هوشیار باشند.

«وَمَا يُضْلُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ»: این‌هایی که همواره در گمراهی و گمراهگری تلاش می‌کند در واقع خویشتن را گمراه می‌سازند نه تو را، واضح است که: تصمیم به منحرف ساختن دیگران، در حقیقت تصمیم به منحرف کردن خود است.

«وَمَا يَصُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ»: ای محمد! تو پیامبری برگزیده شده که نبوت و عصمت با توست، آنها به تو زبانی رسانده نمیتوانند؛ چون خدای سبحان نگهبان توست از کید و

نیرنگ و زیان و گمراهسازی مردمان مصون هستی. و نیز بدان جهت که تو در این قضیه دزدی، به ظاهر امر و به اجتهاد خویش عمل کرده‌ای، پس قبل از نزول وحی

درباره آن، هیچ زبانی متوجه تو نیست و اینک وحی آمد و حقیقت را بر تو روشن ساخت. باید گفت: خداوند متعال، همانطوریکه، قرآن عظیم الشان را بیمه کرده «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر: 9)، پیامبرش را نیز بیمه می‌کند.

«وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»: و حق تعالی تو را با قرآن و سنت نبوی گرامی داشته، پس آنها چگونه می‌توانند تو را گمراه کنند، در حالی که خدا کتاب را بر تو نازل و حکمت را به تو وحی می‌کند و احکام را به تو ارائه می‌دهد؟

حکمت: سنت است که الله متعال آن را بر رسول خویش فرو فرستاده است.

«وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا (113)»: و برخی از اسرار غیب و دین و احکام شرعی را به تو واضح ساخته است، زیرا منزلتی را که به تو بخشیده به هیچ‌کس نداده و این خود فضل الله تعالی و رحمت او بر توست. خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم، در واقع خطاب به امتشان نیز هست، پس امت رسول خدا ص این فضل را از طریق کتاب و سنت، از آن حضرت ص به ارث برده‌اند. خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (114 الی 115) موضوعاتی از قبیلی نجواها و رازهای پسندیده و دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وسلم، و سرپیچی از راه مؤمنان (اجماع) بحث بعمل آمده است.

لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١١٤﴾

در بسیاری از سخنان و مشوره‌های سری آنها خیر و فایده ای نیست به جز (سخن) کسی که به صدقه، یا کار نیک، یا صلح در بین مردمان حکم کند، و هرکس برای کسب رضای الله چنین (اعمال نیک) کند، پس به زودی او را ثواب بس بزرگ خواهیم داد. (۱۱۴) **تشریح لغات و اصطلاحات:**

«**نجوی**»: راز، آرام با هم صحبت کردن، سخنی نهانی میان دو نفر، در گوشه حرف زدن، نجوا. «**الامن**»: مگر نجوای کسی. «**مَعْرُوفٍ**»: کار پسندیده که شرع و عقل سالم به آن اعتراف کنند. «**مَرْضَاتٍ**»: خشنودی، خرسندی.

تفسیر:

«لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ»: یعنی در بسی از آنچه که این قوم پنهان و مخفی می‌دارند و یا در بین خود راجع به آن گفتگو می‌کنند خیری نیست. پس هدف و مقصد این آیه مبارکه اینست که: در اغلب رازگویی‌های این‌چنینی مردم، خیری نیست «مگر» رازگویی در امور سه‌گانه زیر:

«إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ»: «إِلَّا مَنْ» کسیکه به وسیله نجوا «بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ»: «به صدقه معروف فرمان دهد.

معروف: لفظ عامی است که شامل تمام انواع نیکوکاری‌ها و امور پسندیده می‌شود «یا» فرمان دهد به «أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ» «اصلاح بین مردم»؛ عام است در همه مشاجراتی که میان آنان در خونها، آبروها، اموال و دیگر دعوها و مراعات روی می‌دهد.

مفسر طبری فرموده است: معروف عبارت است از هر امری که خدا دستور آن را داده یا آن را مورد تشویق قرار داده است، از جمله اعمال نیک و خیر، و اصلاح عبارت است از آشتی برقرار کردن در بین دو متخاصم. (طبری 201/9).

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آیا شما را از کاری که درجه‌آن بهتر از درجه روزه و نماز و زکات است آگاه نگردانم؟ یاران گفتند: چرا یار رسول الله! فرمودند: این کار اصلاح ذات‌البین است زیرا فساد ذات‌البین تراشده است، نمی‌گویم تراشده موی است؛ بلکه تراشده دین است».

«وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»: هرکس به این امور سه‌گانه فرمان دهد یعنی هرکس به منظور جلب رضایت خدا نیکی و معروف و اصلاح را انجام دهد و هیچ‌گونه

غرض و قصدی دنیایی نداشته باشد.

«فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (114)»: یقیناً حق تعالی به او اجر و مزدی بزرگ می‌دهد که همانا عبارت است از نایل آمدن به بهشت.

مفسر صاوی فرموده است: تعبیر به «سوف» اشاره به این مطلب است که پاداش اعمال نیکو، در آخرت داده می‌شود نه در دنیا؛ چون دنیا منزلگاه پاداش نیست.

باید متذکر شد که در این آیه مبارکه به سه امر اصولی در نجوا کردن، اشاره می‌کند:

1- امر به صدقه و نیکویی به منظور رفع نیاز بینوایان و کمک و دستگیری مستمندان و درماندگان.

2- امر به کارهای پسندیده که در جهت مصلحت عمومی و عام المنفعه بودن، مورد پسند شرع باشد.

3- ایجاد سازش و آشتی میان مردم تا دل‌هایشان از زنگار کینه و دشمنی زدوده شود.

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿١١٥﴾

و هر کس بعد از آنکه [راه] هدایت برایش روشن و آشکار شد، باز با پیامبر مخالفت و دشمنی کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، او را به همان سو که رو کرده

وگذاریم، و او را به دوزخ داخل می‌کنیم، و (دوزخ) بد سرانجامی است. (۱۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یشاقق» (شق): دشمنی کند، مخالفت ورزد، سرباز زند. «سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ»: راه مؤمنان.

«نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى»: او را به آن سو می‌رسانیم که خود به آن روی آورده است و دوستش

داریم. «نُصَلِّهِ» (صلی): او را می‌کشانیم، داخل می‌گردانیم، کشان کشان او را می‌بریم.

تفسیر:

این آیه درباره‌ی آن‌عه از اشخاصی است که پس از پذیرش اسلام و رسالت پیامبر، به مخالفت آگاهانه با دستورات ایشان می‌پردازند و راه خود را از راه جماعت مسلمانان جدا می‌کنند.

«وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ»: و هر کسی با پیامبر صلی الله علیه

وسلم بعد از اینکه دلایل قاطعی بر صحت نبوت ایشان اقامه شده به مخالفت پردازد،

«وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ»: و راه و طریقی غیر از مسلک مؤمنان را پیش گیرد و

روشی غیر از روش آنان را انتخاب کند، «نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ» حق تعالی چنین

کسی را در گمراهی‌اش رها می‌نماید و سپس در روز قیامت او را با آتش دوزخ و انواع

عذاب‌ها مجازات می‌دهد، «وَسَاءَتْ مَصِيرًا (115)» یعنی چه بد سرانجام و چه بد

مصیر و قرار گاهی است دوزخ.

باید گفت که از جمله: «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ»: آیه مبارکه این فهم بدست می‌آید که:

تسلیم بودن در برابر رسول الله صلی الله علیه وسلم واجب و مخالفت با او حرام است.

ولی باید گفت که: حساب آن‌عه افراد و اشخاص قاصر و مستضعف که صدای حق را

نمی‌شنوند، یا قدرت تشخیص آن‌اندارند، از حساب افراد آگاه و لجاج، جداست.

در تفسیر «کشف‌الاسرار» خواجه عبدالله انصاری رحمه الله آمده است: «مراد از «سبیل

مؤمنین» که در این آیه بر لزوم پیروی از آن تأکید شده است، اجماع اهل حق در هر

عصری است.»

امام شافعی رحمه الله نیز این آیه را بر صحت اجماع دلیل گرفته است زیرا عصمت مؤمنان از این که بر خطاء اجماع و اتفاق کنند، تضمین شده است. چنانکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم در این حدیث شریف فرمودند: «لا یجتمع امتی علی الضلاله: امت من بر گمراهی جمع نمی‌شود».

بنابراین مادامیکه در مسئله ای اجماع بین علمای اسلام صورت گیرد آن مسئله جنبه شرعی بخود می‌گیرد و بدعت نیست.

اما جمهور با «اجماع» متفاوت است، جمهور یعنی آنکه اکثر فقهاء و علماء بر یک مسئله توافق دارند ولی این توافق در بین همه ی آنها حاصل نشده است، و لذا گاهی جمهور بر خطا هستند و گاهی بر صحت، و این بستگی به دلایل آنها دارد که در چه حدی از قوت است، چه بسا قول اقلیت بر جمهور ترجیح داده می‌شود، ولی هرگز قول اقلیت یا جمهور نمی‌تواند اجماع امت در عصری را باطل یا رد کند بلکه همه ملزم به پیروی از اجماع امت هستند چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند که امت اسلام بر گمراهی جمع نمی‌شوند (یعنی بر هدایت اجماع می‌کنند).

نکته ی مهم دیگر آنست که کسی نمی‌تواند بر علیه اجماع علما رای دهد همچنانکه حق ندارد بر علیه کتاب و سنت رای و فتوا دهد. (بنقل از: تفسیر انوار القرآن).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (116 الی 122) در باره موضوعاتی شرک و فرجامش، شیطان و دسایس شیطانی اش، پاداش ایمان و کردار نیکو، بحث بعمل آمده است.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١١٦﴾

خداوند این را که به او شریک آورده شود نمی‌بخشد، و پایین‌تر از شرک را برای کسی که بخواهد می‌بخشد، و هر که با الله شریک مقرر کند یقیناً به گمراهی دور از حق گمراه شده است. (۱۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دُونُ»: پایین‌تر، جز. «بَعِيدًا»: دور و دراز، فراوان.

تفسیر:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»: خدای تعالی گناه شرک، کسیکه به او شریک و هم‌تا قرار دهد هرگز نمی‌بخشد «لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» شرک، بزرگ‌ترین گناه نابخشودنی است. ولی گناه غیر از شرک تحت مشیت الهی قرار دارد که اگر خواست مرتکب آن را می‌بخشد و اگر خواست عذابش می‌نماید.

«لِمَنْ يَشَاءُ»: انسان مشرک باید در حالتی بین بیم و امید نسبت به مغفرت الهی باشد. و «مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (116)»: علت این امر این است که مشرک در حقیقت مرتکب گناهی واضح و بزرگ شده و دست به سرکشی زده که بالاتر از آن هیچ سرکشی نیست. او به این عمل خویش قوانین عقل را معطل ساخته، دیدگاه های اش فاسد شده، سراپا مطیع شیطان گردید؛ از اطاعت و حکمت الهی استغنا ورزیده، روش وی از جاده اعتدال و استقامت منحرف و سعادت دنیا و آخرت از دستش رفته است. چنین شخصی از رحمت الله متعال دور و بنابر اینکه بزرگ‌ترین گناه را مرتکب شده مستحق خشم و غضب الهی گردیده است.

شخص مسلمان که هر قدر گنهگار باشد، چون فساد وی از حدّ عمل تجاوز نکرده عقاید و علاقه و توقع وی هم درست است؛ خداوند متعال دیر یا زود هر وقت باشد او را می‌بخشد.

در ضمن نباید فراموش کنیم تا ریشه‌ی شرک که يك مرض روانی عمیق است قطع نشود، أخلاق و اعمال صالح او سودی ندارد. یکی از راه معالجه شرک همانا توبه است، و مشرک باید از مدار شرک بیرون آید تا عفو و رحمت الهی شامل حال او شود.

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا ﴿١١٧﴾

(مشرکها در رفع حاجات خود) غیر از الله معبودانی را که مؤنث‌اند می‌خوانند (به نام‌های مؤنث یاد می‌شوند، و در حقیقت شیطان سرکش را می‌خوانند. (۱۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَدْعُونَ»: می‌خوانند، به کمک می‌طلبند. «مِنْ دُونِهِ»: غیر از او. «إِنَاثًا»: جمع آنثی مادینه‌ها؛ یعنی، بت‌های لات، عزى، منات. «مَرِيدًا»: سرکش، نافرمان. «نَصِيبًا»: سهم، بهره.

تفسیر:

آیه‌ی قبل، مشرکان را در ضلالت و گمراهی دانست، این آیه، علت آن را پرستش بت‌ها و پیروی از شیطان می‌داند.

«إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا»: آن مشرکان معبودهای خود را که غیر از خدا می‌باشند، فقط به اسامی مؤنث می‌نامند، یعنی: بت‌هایی را می‌خوانند که به نام دختران نامگذاری کرده‌اند، چون لات، عزى و مناه. بعضی گفته‌اند: مراد از (إِنَاثًا) فرشتگانند زیرا مشرکان می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند.

شاید هم مراد از «اناث» در آیه مبارکه، موجود تأثیرپذیر و ضعیف است و لذا صلاحیت پرستش را ندارد.

در التسهیل آمده است: عرب بت‌ها را به نام مؤنث می‌خواندند. (طبری 201/9). این نظر، اختیار طبری است و گویا مقصود از مؤنث ملائکه می‌باشند همان طور که (لَيْسُمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَى): مشرکان گمان بردند که فرشتگان مؤنثند و دختران خدا می‌باشند).

مفسر ضحاک می‌فرماید: «مشرکان می‌گفتند: فرشتگان دختران الله اند و ما از آن‌رو آنان را می‌پرستیم تا ما را به الله نزدیک سازند، بنابر همین دیدگاه بود که آنها رابه خدایی گرفته و تصاویر و تمثالهایی از دختران برای آنان تراشیدند و زروزیور و گردن‌بند و جواهر بر آنان آویختند و گفتند: اینها شبیه آن دختران خدا هستند که ما ایشان را می‌پرستیم! یعنی شبیه فرشتگان‌اند».

برخی دیگر از مفسران (اناثا) رابه اشیای غیرذی روح، چون سنگ و چوب خشک و غیره تفسیر کرده‌اند، که بنابر این تفسیر، معنی چنین می‌شود: «مشرکان جز مردگانی بی‌جان رانمی‌پرستند».

«وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا (117)»: جز شیطان نافرمان و متمرّد که در عناد و نافرمانی و فجور بود، چیزی نمی‌پرستیدند، و آن همان ابلیسی بود که از اطاعت امر پروردگارش سر باز زده بود. باید گفت که: پرستش هر معبودی جز خداوند در حقیقت شیطان‌پرستی است.

شیطان را به این معنا کسی معبود خویش قرار نمی دهد که در برابر او مراسم پرستش به جای بیاورد و به او درجه ی اولو هیت بدهد. معبود قرار دادن او به این معناست که انسان مهار نفس خود را در اختیار او قرار بدهد و به هر سویی که شیطان برود او نیز او را دنبال کند، گویا که او بنده ی شیطان و شیطان خدای اوست. معلوم شد که اطاعت بدون چون و چرا و پیروی کورکورانه از کسی نیز «عبادت» نام دارد و هر که کسی را این گونه اطاعت کند در واقع او را عبادت می کند.

لَعْنَةُ اللَّهِ وَقَالَ لَاتَّخَذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيْبًا مَفْرُوضًا ﴿١١٨﴾

الله او (شیطان) را از درگاه رحمت خود دور کرده (زیرا به مجادله با خدا برخاست) و گفت: من از بندگان تو قسمتی معین را زیر بار طاعت خود خواهم کشید. (۱۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَفْرُوضًا»: معین، مشخص، جداگانه.

تفسیر:

«لَعْنَةُ اللَّهِ وَقَالَ لَاتَّخَذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيْبًا مَفْرُوضًا (118)»: الله متعال شیطان سرکش و باغی را از رحمت خود طرد، دور و محروم کرد، و بر او بدبختی دنیا و آخرت را مقدر کرده است. آن روزیکه شیطان قسم خورد و گفت: قسمتی معین و معلوم از بندگانت را دچار گمراهی خواهم نمود و گروه زیادی از آنان را با گمراه کردنشان و پیروی شهوات و شبهات به آتش دوزخ خواهم کشانید.

باید گفت: شیطان، دشمن قدیمی انسان است، هوشیار و بیدار باشم که در دام ابلیسی او گرفتار نشویم. ولی مطمئن باشید که: شیطان، همه را گمراه کرده نمیتواند. ولی با آنهام خطر و سوسه ها، شیطان، جدی و دائمی است، باید این دشمن خود را بشناسیم. حرف لام در کلمه «لَاتَّخَذَنَّ» که بر سر تمام افعال آمده است نشانه جدی بودن خطر است.

وَالْأَضْلَانَهُمْ وَالْمُنِيْبَهُمْ وَالْمُرْتَبَهُمْ فَلْيَبِيْتَنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَعْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا ﴿١١٩﴾

و یقیناً آنان را گمراه می کنم، و دچار آرزوهای دور و دراز [و واهی و پوچ و خام] می سازم، و آنان را وادار می کنم که گوش های چهارپایان را [به نشانه حرام بودن بهره گیری از آنان] ببرند، (برای مشخص ساختن آنها برای بتان و معبودان باطل) و حتماً به آنها دستور می دهم که فطرت و آفرینش الله را تغیر دهند. و هر که شیطان را به جز الله دوست خود بگیرد، بیگمان زیان کرده زبانی آشکار. (۱۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَالْأَضْلَانَهُمْ»: آنان را سخت گمراه می کنم. «الْمُنِيْبَهُمْ» (منی منی): آنان را گرفتار آرزوهای دور و دراز می کنم. سرگرم آرزوهای بیهوده می کنم. «لْيَبِيْتَنَّ» (بتك): شکاف می دهند، قطع می کنند. (مائده/۱۰۳). «خَلْقَ»: آفریده، آفرینش، دین. (- روم: 30)

تفسیر:

«وَالْأَضْلَانَهُمْ وَ الْمُنِيْبَهُمْ»: [ابلیس گوید]: آنان را سخت به بیراهه می کشانم و اسیر آرزوهای دور و درازشان می کنم، آنها را از راه حق و هدایت منحرف می کنم. و مقاصد دروغین را برایشان تهیه می بینم، و طول حیات و بقا را در نهاد آنها جا می دهم. و وانمود می کنم که رستاخیز و حسابی در کار نیست. و همچنان در گمراه ساختن و

ارائه و عده‌های دروغین به آن‌ها با استفاده از انواع و اقسام فریب‌ها و حيله‌ها ادامه خواهد داد و پیوسته به آنان امر خواهم کرد و آن‌ها اوامر من را مبنی بر انحراف قلب، ارتکاب جرم و محبت گناه اطاعت خواهند نمود.

«وَأَمْرُهُمْ فَلْيُبَيِّنَنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ»: از جمله اوامر من یکی هم این خواهد بود که گوش‌های شتر، گاو و گوسفند را قطع کنند و آنان را «بحیره» «سائبه» و «وصیله» گویند.

قتاده فرموده است: یعنی گوش حیوان را شکافته و آن را علامت «بحیره» و «سائبه» قرار می‌دهند همان طور که در زمان جاهلیت چنان کاری می‌کردند.

«وَأَمْرُهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ»: و به آنها دستور خواهم داد، تا اشکال خود و حیوانات خویش را از روی سرکشی بیشتر تغییر دهند و بردگان را خصی و حیوانات را شکنجه کنند و مردها خود را به زن‌ها به مردان شبیه سازند و اعمال دیگری از قبیل: چیدن ابرو، وصل کردن موی، فاصله ایجاد کردن بین دندان‌ها و... اموری که خدای تعالی آن‌ها را حرام نموده است انجام دهند.

بعضی می‌گویند منظور از آن تغییر دین خدا است یعنی با ایجاد کفر و نافرمانی و حلال کردن حرام و یا حرام کردن آنچه خدا حلال کرده است.

«وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ»: هرکس از در اطاعت شیطان در آید و اوامرش را پیروی کند و هدایت الهی را نادیده گیرد، «فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا (119)» چنین کسی در واقع در دنیا و آخرت زیان نموده و خود را در معرض خشم پروردگار قرار داده است، چنین کسی از دوستی خدا بیرون شده و تمام و تلاشش از بین رفته است. در صحیح مسلم آمده است: در روز قیامت الله به آدم می‌گوید: «مستحقان آتش را برانگیز، می‌گوید: برانگیخته‌ی آتش کیست؟ می‌گوید: از هر هزار نفر نه صد و نود و نه نفر به آتش می‌روند».

يَعِدُّهُمْ وَيَمْتَنِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢٠﴾

شیطان به آنها وعده‌های (دروغین و خام) میدهد و به آرزوها سرگرم می‌سازد و جز فریب و نیرنگ به آنها وعده نمی‌دهد. (۱۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَعِدُّهُمْ»: به آنان وعده می‌دهد. غرور: غرّ و غرور: فریب دادن و تطمیع. ممکن است آن، در آیه به معنی فاعل و فریبنده باشد.

تفسیر:

«يَعِدُّهُمْ وَ يَمْتَنِيهِمْ»: شیطان به پیروان خود با حيله و نیرنگ و عده‌های دروغین و آرزوهای فریبنده، و هم و دجل می‌دهد و چنین وانمود می‌کند که: لذت در گناه، راحتی در جنایت، و خیر در مخالفت امر خداست در حالی که همه این‌ها دروغ است و حقیقت ندارد.

ابن کثیر فرموده است: این بیان از واقعیت است؛ چون شیطان به دوستانش وعده می‌دهد و آنها را آرزومند می‌کند که در دنیا و آخرت بهره‌مند می‌شوند، اما در حقیقت دروغ و افترا به خوردشان می‌دهد. (مختصر ابن کثیر 439/1).

«وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (120)»: و شیطان جز ناروا و گمراهی چیزی به آنها وعده نمی‌دهد.

«إِلَّا غُرُورًا»: (بجز غرور) یعنی: آنان را با این وعده‌های خام می‌فریبید و در این وعده‌ها منافعی را به آنان می‌آراید، درحالی‌که در آنها جز زیان محض چیز دیگری نیست. ابن‌عرفه می‌گوید: «غرور چیزی است که ظاهری دوست‌داشتنی، اما باطنی نفرت‌آلود دارد».

أُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا ﴿١٢١﴾

اینان [که پیروان شیطان اند] جایگاهشان دوزخ است، و از آن هیچ راه فراری نیابند. (۱۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَحِيصًا»: راه گریز، مهرب، مفر، مخلص، رستگاری.

تفسیر:

و آنانی که از شیطان پیروی می‌کنند و به منهج و روش او راضی می‌شوند، سرایشان در آخرت دوزخ خواهد بود و نه هم محلی که بتوان به سوی آن پناه برد، زیرا آتش از هرسو بر اهل دوزخ احاطه دارد چون این‌ها اعمال بسیار بد و زشتی مرتکب شده‌اند. «أُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ»: و آنانی که از شیطان پیروی می‌کنند و به منهج و روش او راضی می‌شوند، سرنوشت و سرانجام آنان در روز قیامت دوزخ است. که هیچ امکان فراری از آن وجود ندارد، «و لَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا (121)» و نه هم محلی که بتوان به سوی آن پناه برد، زیرا آتش از هرسو بر اهل دوزخ احاطه دارد چون این‌ها اعمال بسیار بد و زشتی مرتکب شده‌اند.

به یاد داشته باشید: که از همه‌ی دشواری‌ها و پرابلم‌های دنیا می‌توان گریخت، ولی از عذاب آخرت هرگز!

در آخرت، برگشت امکان ندارد، پس تا از دنیا نرفته‌ایم از بدی‌ها برگردیم.

خواننده محترم!

وقتیکه خبانت و عداوت شیطان به خوبی آشکار گردید، اکنون هیچ شبهتی باقی نماند که هر که از معبود حقیقی خویش منحرف گردیده به شیطان موافقت نماید، سخت در زیان می‌افتد؛ و چون پیمان‌ها و امیدهای شیطان سراسر فریب است؛ طوری‌که در آیات متبرکه آمده است که: در نتیجه قرارگاه آنها دوزخ است که با هیچ صورت از آن برآمده نمی‌توانند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا ﴿١٢٢﴾

و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک و شایسته انجام داده‌اند به زودی آنها را در باغ‌های که از زیر آنها نهرها جاری می‌باشد وارد می‌کنیم، در آن همیشه جاودانند، (این را الله وعده داده است و) وعده الله راست است، و چه کسی در سخن از الله راستگوتر است؟ (۱۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا»: وعده الله است که حق است و شکی در آن نیست.

تفسیر:

وقتی که سرانجام بدبختان و یاران شیطان را بیان کرد، سرانجام سعادت‌مندان و دوستان خدا را نیز بیان نمود، و فرمود: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ

تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»: کسانی که از فساد شیطان محفوظ اند، و بر وفق ارشاد الهی ایمان آوردند، و از پیامبرش پیروی نمودند، کارهای نیکو و خوب و شایسته انجام داده اند، مکافات آنها در پیشگاه خداوند این خواهد بود که آنان را در باغ ها و بوستان های غنی که در آنها جوی ها جاری است و انواع و اقسام درختان و گل های رنگارنگ در آن وجود دارد، جای دهد. این ها در این بوستان ها اقامتی نیکو خواهند داشت و در سرای گرامی توأم با نعمت همیشگی و در جایگاه خجسته در جوار پروردگار خویش قرار خواهند داشت و برای همیشه در این نعمت می باهند.

ملاحظه می داریم که: ایمان از عمل جدا ناپذیر است، اگر همه ی اعمال صالح بود، کارساز خواهد گشت. کلمه «الصَّالِحَاتِ» با الف و لام نشانه همه کارهای نیک است. جمله «خَالِدِينَ فِيهَا» در آیه مبارکه این فهم را می رساند که: در این هیچ شکی نیست که داشتن لذت های دنیا، نگرانی از دست دادن را دارد، ولی مطمئن باشید که: نعمت های بهشت، جاودان و همیشگی است.

«وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا»: این وعده لازمی و قولی حق و قاطع است، «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا» (122) و هیچ کس از خدای تعالی در تنفیذ وعده خود صادق تر نیست و قول خدا ابر تمامی اقوال مقدم است و او هیچگاه بر خلاف وعده اش عمل نمی نماید و پیمان خویش را نمی شکند. این شیطان متولی و سرپرست کفار است که در وعده های خود دروغ می گوید و تمام عهدها و پیمان هایش مستعجل و باطل و وسوسه های فریبنده است.

ابو سعود فرموده است: منظور مخالفت و معارضه با وعده های دروغین است که شیطان به دوستدارانش می دهد و به این طریق می خواهد در مقابل وعده های صادق خدا که به اولیای خود داده است مقابله کند. (ابو سعود 384/1).

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در خطبه خویش چنین می گفتند: «ان اصدق الحديث كلام الله، وخير الهدى هدى محمد، وشر الامور محدثاتها، و كل محدثه بدعه، و كل بدعه ضلاله، و كل ضلاله في النار: همانا راست ترین سخن، سخن الله متعال است و بهترین روش، روش محمد صلی الله علیه وسلم است و بدترین امور، امور نوپدید (بدعت) است و هر نوپدیدی بدعت و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی ای در دوزخ است». (امام شاطبی ابراهیم بن موسی بن محمد لخمی غرناطی، وفات (790 ق) فقهی و محدث مشهور جهان اسلام در تعریف بدعت فرموده است: «پدید آوردن امور نو در حوزه دینی بدون هیچ استنادی به شرع خدای عزوجل است، نه نو آوریها در امور دنیا.».

ایمان بدون عمل صالح نجات بخش نیست!

قرآن مجید انسان را صاحب عقل و شعور، دارای اراده ی نافذ و اختیار معرفی می کند، انسانی که با اراده خویش می تواند به مقامات عالیه ای که به عنوان سعادت و کمال برای وی از جانب الله متعال مشخص گردیده، نایل شود. در این راستا خداوند، سعادت حقیقی انسان را در گرو ایمان و عمل معرفی نمود، ایمانی که حقیقت وی در دلها ظهور می کند و عینیت می یابد و با اعضاء و جوارح به صورت انجام اعمال متناسب و شایسته با آن نمودار میگردد و از اینرو حقیقت ایمان با اعمال متناسب با آن رقم خورده است و به همین جهت است که قرآن کریم در اغلب موارد ایمان را با عمل صالح ذکر می کند و آندو را کنار همدیگر قرار می دهد.

برخی از انسانها بدین باور اند که : ایمان و پاکی قلب کافی است در حالی که این گونه نیست؛ قرآن غالباً هرکجا ایمان می‌گوید، عمل صالح را هم مطرح می‌کند.
خوانندگان محترم!

موضوع آیات (123 الی 126) را موضوع اینکته نعمتهای آخرت به دلخواه نیست به بحث می‌گردد.

در آیات متبرکه قبلی به موضوع حرکات و توطئه های شیطان در القای آرزوها و خواسته های دروغین که در میان اهل کتاب و جمعی از مسلمانان سست ایمان اثر می گذارد، اشاره بعمل آورد. اینک ا در آیات (123 الی 126) اثر آرزوها و فضیلت کردار و مکافات آنرا به بیان می‌گیرید.

لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٢٣﴾

(وعدۀ الله) بر وفق آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست، بلکه هر کس بدی کند در برابر آن سزا داده می‌شود، و برای خود غیر از الله هیچ کارساز و مددگاری نمی‌یابید.
(۱۲۳)

تشریح لغات واصطلاحات:

«أمانی»: جمع امانیه، آرزوها، خواسته های درونی، خیال بافیها. «يُجْزَ»: سزا می بیند. من دون الله جز خدا.

شان نزول آیه 123:

366- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: یهود و نصاری می‌گفتند:

هیچکس غیر از ما وارد بهشت نمی‌شود. قریش نیز ادعا داشت که ما بعد از مرگ دوباره زنده نمی‌شویم. پس آیه مبارکه: «لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ»: نازل شد.

367- ابن جریر از مسروق روایت کرده است: نصاری و اهل اسلام بر یکدیگر فخر فروشی می‌کردند. مسلمانان گفتند: ما از شما برتریم و نصاری ادعا می‌کردند که ما بهتریم. پس الله متعال آیه: « لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ»: را نازل کرد (طبری 10495 و 10497 از مسروق به صورت مرسل روایت کرده است).

368- و از قتاده، ضحاک، سُدّی و ابوصالح نیز به این معنی روایت کرده است: پیروان کتب آسمانی بر یکدیگر فخر فروشی کردند. و در عبارت دیگر آمده است: گروهی از یهود و گروهی از نصاری و گروهی هم از مسلمانان باهم نشستند، آن‌ها گفتند: ما بهتریم و این‌ها گفتند: ما بهتریم. پس کلام حق نازل شد (طبری 1049 تا 10509).

تفسیر:

«لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ»: ای مسلمانان! تحقق ثواب و یا اینکه نجات از دوزخ و داخل شدن به بهشت و به دست آوردن رضای الهی نه به آرزوهای شما مسلمانان بسته است و نه هم به آرزوهای اهل کتاب. چنین امری از طریق ادعای مجرد از دلیل و یا انجام ندادن عمل صالح و عدم اجرای فرامین الهی به دست نمی‌آید، بلکه این آرزوها را عمل صالح به واقع تبدیل می‌کند ورنه مجرد دعوا کاری سهل و آسان است و هر کسی می‌تواند چنین ادعاهایی داشته باشد.

حسن بصری فرموده است: یعنی ایمان با تمنا و آرزو محقق نمی‌شود، بلکه با تمکن و استقرار در قلب و درستی عمل محقق می‌شود. جمعی که آرزوهای دور و دراز آنها را

به خود مشغول کرده و تا از دنیا می روند عملی نیک انجام نمی دهند و می گویند: ما حسن ظن به خدا داریم، آنها دروغ می گویند، اگر به خدا حسن ظن داشته باشند به عمل نیک می پردازند.

«مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ»: هرکس مرتکب عملی ناپسند شود دیر یا زود کیفر و وبال آن را می بیند.

«وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (123)»: لذا هرکس مرتکب کار بدی - اعم از شرک یا غیر آن - بشود، در دنیا یا آخرت در برابر کارکردش کیفر می بیند و در این امر میان مسلمان و کافر هیچ فرقی نیست.

در حدیث شریف آمده است که چون این آیه فرود آمد، مفاد آن بر بسیاری از اصحاب سخت تمام شد تا بدانجا که برخی از آنها - از جمله ابوبکر صدیق (رض) گفتند: یا رسول الله! چگونه ما بعد از نزول این آیه رستگار می شویم، آخر در برابر هر عمل بدی سزا می یابیم؟! رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خدا بر تو پیامرزد ای ابوبکر! آیا تو مریض نمی شوی؟ آیا در رنج و تعب نمی افتی؟ آیا به تو اندوه و دردی نمی رسد؟» ابوبکر صدیق (رض) گفت: چرا یا رسول الله! فرمودند: پس اینها از جمله آن چیزهایی است که با آن مجازات داده می شوید».

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَّمُونَ نَقِيرًا ﴿١٢٤﴾

و هر کس که اعمال صالح انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالیکه مؤمن باشند، پس ایشان داخل جنت می شوند و به اندازه شگاف خسته خرما مورد ظلم قرار نمی گیرند. (۱۲۴).

تشریح لغات و اصطلاحات:

« وَ هُوَ مُؤْمِنٌ »: و حال آن که مؤمن باشد. این قید بیانگر این واقعیت است که طاعت و عبادت بدون ایمان سودی نمی بخشد. « نَقِيرًا »: چیز بی ارزش به اندازه ی نقطه ای در پشت هسته ی خرما که در کمی و ناچیزی بدان مثال زنند.

تفسیر:

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ»: قبل از همه باید گفت که: عامل ورود به بهشت، ایمان و عمل صالح است، ایمان، شرط قبولی اعمال است و خدمات انسان های بی ایمان، در همین دنیا جبران می شود و ارزش اخروی ندارد. طوریکه می فرماید: و هر کسی که عمل خوب و شایسته انجام دهد و بر خویشتن در عوض ظلم، نیکی کند خواه مرد باشد یا زن، در حالی که به الله متعال ایمان دارد و از پیامبرش اطاعت می کند، « فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظَلَّمُونَ نَقِيرًا (124)»: خدا آنان را وارد بهشت می کند، و یک ذره از پاداش اعمال نیکشان کاسته نمی شود؛ چرا که پاداش دهنده، خدای ارحم الرحمین است. و گفته است: وَ هُوَ مُؤْمِنٌ تا معلوم شود طاعت بدون ایمان سودی ندارد.

و مقید ساختن عمل به ایمان، دلیل این عقیده اهل سنت و جماعت است که: عمل از ایمان نیست، بلکه عمل نشانه ای بر ایمان و کمالی در آن است.

شأن نزول آیه 124:

369- [ابن جریر] از مسروق روایت کرده است: هنگامی که آیه « لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ

وَلَا أَمَانِيَّ أَهْلِ الْكِتَابِ (نساء: 123)»: نازل گردید، اهل کتاب گفتند: ما و شما مسلمان‌ها باهم برابریم. پس آیه: « وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ...»: نازل شد (طبری 10496 از مسروق به قسم مرسل روایت کرده است).

[مسلمانان و اهل کتاب به یکدیگر فخرفروشی کردند، اهل کتاب گفتند: کتاب و پیامبر ما از کتاب و پیامبر شما با سابقه‌تر است و خود ما هم از شما بهتریم و مسلمانان گفتند: پیامبر ما خاتم پیامبران و کتاب ما ناسخ همه کتب آسمانی است، پس ما از شما برتر و با فضیلت‌تریم. پس خدای متعال بیان فرمود: « لَيْسَ بِأَمَانِيَّكُمْ وَلَا أَمَانِيَّ أَهْلِ الْكِتَابِ » «برتری نه به آرزوهای شما مسلمان‌هاست و نه به آرزوهای اهل کتاب». اهل کتاب این را شنیدند و به مسلمانان گفتند: حالا ما و شما برابریم، پس خدای بزرگ بیان داشت که اساس کار نه آمال و آرزوها که ایمان و عمل است و آیه: « وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ » «و کسانی که کارهای نیکو انجام دهند و با ایمان باشند، خواه مرد و خواه زن به بهشت وارد می‌شوند و اندک ستمی به آن‌ها نخواهد شد» را نازل کرد]. (بنقل از اسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال‌الدین سیوطی) **وَمَنْ أَحْسَنَ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ﴿١٢٥﴾**

و کیست خوبتر به اعتبار دین از آن کس که روی خود را برای الله منقاد گرداند، و نیکوکار باشد و از ملت ابراهیم پیروی کند در حالیکه از ادیان باطل نفرت داشت، و الله ابراهیم را دوست خود گرفت. (۱۲۵)

تشریح لغات واصطلاحات:

«أَسْلَمَ»: تسلیم کرد، خالص و پاکیزه گرداند. «وَجْهَ»: چهره، تمام وجود.
«أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ»: توجه و هدف و بندگی خود را مخصوص خدا گرداند.
«مِلَّةَ»: دین، کیش، آیین. «حَنِيفًا»: حق گرا، گریزان از شرک و باطل، مخلص و فرمانبردار. «خَلِيلًا»: دوست. مراد این است که خداوند ابراهیم را برگزید و به تکریمی افتخارش بخشید که به تکریم دوست از دوست می‌ماند.

تفسیر:

در دو آیه قبلی، در یافتیم که نزد پروردگار با عظمت اعمال اعتبار دارد، نه انتساب به اسلام یا هم مسیحیت. این آیه برای جلوگیری از آن است که تصور نشود همه ادیان و عقاید یکسانند. «وَمَنْ أَحْسَنَ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ»: هیچکس از لحاظ دیانت و داشتن منهج و روشی سالم، نیکوتر از کسی که به حکم الله تسلیم شود و از مولای خود اطاعت کند و از نواهی پرهیزد نیست، «وَهُوَ مُحْسِنٌ» در حالی که این شخص در طاعت حق تعالی و پیروی سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم مداومت می‌کند و در این زمینه سعی و تلاش فراوان از خود مبذول می‌دارد. «وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا»: و از دینی پیروی کند که حضرت ابراهیم خلیل بر آن بوده و آن همان دین اسلام است.

حنیف: یعنی: گراینده از ادیان باطل به سوی دین حق، که اسلام است.
«وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا (125)»: خدا ابراهیم را به عنوان دوست و محبوب خود انتخاب کرد. خلیل: نزدیکترین دوستت به توست که تو او را با محبت و الفت خویش مخصوص می‌گردانی و او تو را. البته درجه «خلت» برترین مقامات «محبت» است که الله متعال ابراهیم علیه السلام را در نزد خویش به این مقام برگزید.

ابن کثیر گفته است: ابراهیم علیه السلام به درجه ی «خلت» یعنی والاترین مقام محبت نایل آمد، و جز به طریق اطاعت به این مقام نایل نیامده است. (مختصر ابن کثیر 442/1).

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا ﴿١٢٦﴾
و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی الله است؛ و الله بر هر چیز (از نگاه علم و قدرت) احاطه دارد. (۱۲۶)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُحِيطًا»: آگاه به تمام هستی و چیره بر آن، مراقب واقعی، به تمام معنا آگاه.
تفسیر:

«وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»: همه آنچه در آسمان ها و زمین است از قبیل ملائکه، جن، انسان و سایر مخلوقات و موجودات، ملک خالق متعال است. و در تمام آن دخل و تصرف دارد. و آنگونه که بخواهد آن ها را اداره می نماید، قضایش برگشت ندارد و حکمش لغوپذیر نیست.

«وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا (126)»: و با همه این ها، او بر همه امور آگاهی کامل دارد و هیچ چیز کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه در حیطه و دایره علم وی است و او بر همه چیز چیره و مسلط است - پاکی و ستایش ویژه اوست.
فحوای این آیه مبارکه بیان میدارد که: اگر انسان دست از سرکشی بردارد و سر تسلیم را در برابر الله متعال خم نکند از دست الله متعال نمی تواند فرار کند، قدرت خدا از هر سو او را در بر گرفته است. اگر مالک آسمانها و زمین و هر آنچه در آسمانها و زمین است خدای بلند مرتبه می باشد، برای انسان نیز بهترین روش تن در دادن به بندگی و اطاعت او و ترک سرکشی است.

خوانندگان محترم!

محتوای اساسی: آیات (127-130) تکمیل احکام خانواده و تاکید بر حقوق یتیمان و زنان را دربر میگیرد .

قبل از همه باید گفت که سوره النساء، دو موضوع عمومی را شامل می شود که: اولی درباره ی احکام زنان، یتیمان، خویشاوندان نسبی، ارث، خویشاوندی سببی و مبحث دوم همانادر مورد اساس دین؛ یعنی، دوری از شرک، احوال اهل کتاب و منافقان و جهاد و جنگ در راه دین و سرزمین است.

اینک در آیات متبرکه (127 الی 130) بار دیگری توصیه به رعایت احکام زنان، یتیمان، درماندگان (مستضعفان) و محکم نگاه داشتن بنیان روابط خانوادگی از راه صلح و صفا و عدالت در میان زنان بحث بعمل آمده است ، بخصوص شخصی که دارای چند زن نکاحی باشد.

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَن تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ وَأَن تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا ﴿١٢٧﴾

و از تو درباره زنان فتوا می طلبند، بگو: الله به شما درباره زنان فتوا می دهد و (فتوا می دهد در مورد) آنچه بر شما در قرآن (در اول این سوره) تلاوت می شود که درباره

زنان یتیم نازل شده که حق مقرر آنها را (از میراث و مهر) به ایشان نمی‌دهید، و در عین حال به نکاح آنها رغبت دارید. و شما را درباره کودکان ضعیف (که میراث آنها را نخورید فتوا می‌دهد) و اینکه در حق یتیمان به عدل و انصاف رفتار کنید، و هر چه از کار نیک انجام دهید (ضائع نمی‌شود) بی‌گمان الله به آن داناست. (۱۲۷)

تشریح لغات واصطلاحات:

«وَيَسْتَفْتُونَكَ» (فتو، فتی): نظر تو را می‌خواهند، رأی تو را می‌پرسند، از تو فتوا می‌گیرند. افتاء: روشن ساختن امری مبهم و استفتاء: سؤال کردن از حکم خداوند متعال در مورد امور مبهم است. «يُفْتِيكُمْ»: برای تان بیان می‌دارد، برای شما روشن می‌گرداند. «الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ»: کودکان ناتوان و به ضعف کشیده شده. «بِالْقِسْطِ»: با عدالت (نسا: 29).

تفسیر:

«وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ»: واز تو ای محمد صلی الله علیه وسلم! در رابطه با زنان طلب فتوای می‌شوند که با آنان چه نوع رفتار باید کرد؟ (از سیاق آیه مبارکه بر می‌آید که: حقوق زن، مورد بحث و گفتگوی مسلمانان صدر اسلام بوده است).

«قُلْ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَ مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ»: ای محمد! بگو حق تعالی شما را در جریان احکام مخصوص آنها در کتاب خود و همچنان در سنت پیامبر خود قرار می‌دهد، یعنی: آنچه از قرآن که در آغاز سوره «نساء» نازل شده است. مراد از آن آیه: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ...» است.

باید یادآور شد که از: فهم جمله: «قُلْ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ»: آیه مبارکه بر می‌آید که: حمایت از حقوق زنان، حکم خدشه‌ناپذیر الله عزوجل است. تشریح حکم از جانب الله متعال است و بیان آن بر عهده‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم. بنأ سنت‌های و رسم و رواج‌های جاهلی را باید با فتوای صریح شکست و باطل ساخت. و ما نباید به خاطر تفکرات جاهلی، زنان را از ارث محروم کنیم. «ما کُتِبَ لَهُنَّ» الله متعال زنان را مالک دانسته و برایشان بهره‌ای از ارث قرار داده است.

«فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّائِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ»: چنانچه شما را در جریان احکام زن‌های دیگری نیز قرار می‌دهد که ضعیف و یا یتیم‌اند و شما با آنها ازدواج می‌کنید و مهرشان را نمی‌پردازید.

یعنی: مفاد آیه سوم این سوره مبارکه است که: تفسیر آن در فوق گذشت، این است که: برخی از شما حق دختران یتیم را در مهریه و میراث به آنان نمی‌پردازید؛ که خدای عز و جل از چنان عملی نهی فرموده است.

«وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ»: «و» در عین حال «رغبت می‌کنید که با آنان نکاح کنید» به سبب زیبایی و جوانی‌شان، پس چنین نکنید مگر آن که مهر آنان را همچون أمثالشان کاملاً به آنان بپردازید. یا معنی این است: شما از نکاح کردن آنان به سبب بدرنگی و بدشکلی‌شان روی بر می‌گردانید، اما در عین حال، نکاح دادن آنان به دیگران را نیز ناخوش می‌دارید زیرا در آن صورت، آن دختر یتیم شوهرش را شریک مالش می‌گرداند «و» آنچه که بر شما درباره زنان یتیم و درباره کودکان مستضعف در آیه (11) «نساء» خوانده شد و آن آیه: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنِ» (النساء: 11) است. ابن عباس (رض) فرموده است: در زمان جاهلیت اگر شخصی سرپرستی دختری یتیم

را می یافت، لباس را در برش می کرد، وقتی چنین عملی را انجام می داد، دیگر هیچ کس نمی توانست با او ازدواج کند، اگر زیباروی بود و سرپرست او را دوست می داشت، او را به عقد خود درمی آورد و مالش را می خورد، و اگر بدرنگ بود، سرپرست اجازه نمی داد با دیگران ازدواج کند، تا می مرد و وارث مالش می شد. آنگاه الله متعال آن را حرام و از آن نهی کرد.

یادداشت: اصطلاح «یتامی النساء» فقط یکبار در قران بکاررفته که آنهم در همین آیه مبارکه میباشد. (یتیم: یعنی از دست دادن پدر قبل از بلوغ) .

«وَأَلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ»: همچنان به شما خبر خواهد داد که باید درباره اطفال بی سرپناه و یتیم نیز از الله بترسید و حقوق آنها را اعم از میراث و غیره ادا کنید و همواره میراث آنها را در بینشان به صورت عادلانه و بدون ارتکاب ظلم و ستم تقسیم کنید و متوجه وصیتی که به آنها شده باشید و از حق تعالی در اینکه اموال آنها را بنا بر باطل بخورید بترسید.

در زمان جاهلیت صغیران و زنان از ارث محروم بودند. می گفتند: چگونه مال را به انسانی بدهیم که بر اسب سوار شده نمیتواند و سلاح حمل کرده نمیتواند، و با دشمن مقاومت و جنگ کرده نمیتواند؟! اما الله متعال آنان را از این عمل باز داشت و نهی فرمود. و دستور داد سهم ارث آنان را پرداخت نمایند.

روایت است چون پیامبر صلی الله علیه وسلم حکم میراث را واضح فرمود، بعضی رؤسای عرب به خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده به تعجب گفتند: شنیده ایم شما دختر و خواهر را از میراث حق می دهید، حال آنکه میراث حق کسانی است که با دشمن جنگ کنند و غنیمت بدست آرند! پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: بدون شبهه حکم الله عزوجل همین است که به آنها میراث داده شود.

«وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا (127)»: و بدانید آنچه را که به مستضعفان، یتیمان، فقرا و مساکین انجام می دهید خداوند متعال بر آن آگاهی دارد و به زودی این اعمال را می پذیرد و در بدل آن به شما پاداش نیکو می دهد، البته اگر صادقانه عمل کنید و اخلاص داشته باشید.

مفسر این کثیر فرموده است: در این آیه خداوند متعال می خواهد مسلمانان را بر انجام دادن اعمال نیک و امثال اوامر تحریک کند که به طور حتم پاداش آن را بدون هیچ کم و کاستی می یابند. (مختصر ابن کثیر 443/1).

سپس خداوند متعال حکم نشوز مرد را در قبال همسرش در (آیات 128 الی 130) به بیان گرفته میشود .

شان نزول آیه 127:

370- بخاری از عایشه (رض) روایت کرده است: شخصی عهده دار سرپرستی دختری یتیم بود، و قییم و وارث او نیز شمرده می شد. آن دختر او را در تمام دارایی خود حتی در یک شاخه درخت خرما نیز شریک کرد. آن مرد خود نمی خواست با او ازدواج کند و به ازدواج دختر با دیگری هم راضی نمی شد چون شوهر آینده وی در دارایی و ثروتی که دختر این مرد را در آن سهیم ساخته بود شریک می شد و به هر ترتیب او را از ازدواج باز می داشت. در این باره این آیه نازل شد. (بخاری 4600، مسلم 3018، ابوداود 2068، نسائی در «تفسیر» 144، واحدی 368 در «اسباب نزول» بیهقی 7 / 141 و

142، طبری 10559 همه از عروه از پدرش از عایشه روایت کرده اند.)
 371- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: دمیمه دختر کاکای جابر(رض) از پدرش ثروت فراوان به ارث برده بود. جابر از ترس این که اگر او ازدواج کند شوهرش ثروت او را می‌برد، او را شوهر نمی‌داد و خودش هم با او ازدواج نمی‌کرد. جابر در این باره از نبی کریم(س) سؤال کرد. این آیه نازل شد(طبری 10557 از سدی روایت کرده است.)
 (بنقل از اسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال الدین سیوطی).

وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٢٨﴾

و اگر زنی از طغیان و سرکشی یا بی میلی و نفرت شوهرش، بیم داشته باشد، مانعی ندارد با هم صلح کنند (و زن یا مرد از برخی از حقوق به خاطر صلح صرف نظر کنند) و صلح بهتر است، اگر چه مردم (طبق غریزه حب ذات در اینگونه موارد) بخل می‌ورزند، و اگر نیکی کنید و پرهیزگاری پیشه سازید (و بخاطر صلح، گذشت نمائید) خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است. (و پاداش شایسته به شما خواهد داد). (۱۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بعل»: شوهر. «نُشُوزًا»: ناسازگاری، بدرفتاری، خود را برتر دانستن در برابر زن، در نفقه کوتاه آمدن. «إِعْرَاضًا»: رویگردانی، خودداری از همبستر بودن و بی توجهی به زن.

«وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ»: بخل و فرومایگی در دلها حضور دارد. آزمندی در دلها حضور دارد، بخل و آزمندی دلها را آشیانه ی خود کرده است. «الشُّحَّ»: آزمندی، بخل شدید.

تفسیر:

در آیه قبل توصیه ای بود خطاب به مردان سرپرست یتیمان که حقوق یتیمانی که با آنها ازدواج میکنند را به آنها پرداخت کنند. در این آیه توصیه ای ایست به این زنان که در صورت نگرانی از رویگردانی شوهران از پرداخت کامل حقوق ارثی آنها، با گذشت از بخشی از حقشان، مصالحه نمایند.

«وَ إِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا»: علاج واقعه را باید قبل از وقوع آن باید سنجید. در مسائل خانوادگی قبل از آنکه کار به طلاق بکشد باید در جستجو حل مشکل و چاره آن شویم.

طوری که در آیه مبارکه می فرماید: اگر زنی از شوهر خود بیم اعراض یا جدایی داشت، و احساس کرد که شوهرش از او روگردان است یا به خاطر زشتی یا سالخوردگی یا دل بستن به جوان تر و یا زیبایی، میل و رغبتی به او ندارد.

«نُشُوز»: از ریشه ی «نشز»- زمین بلند- و معنای آن طغیان است. در (آیه ی 34) همین سوره بحث از نشوز زن بود «تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ» ولی در آیه مبارکه بحث از نشوز و سرکشی مرد مطرح است.

نشوز مُرد از زنش: دوری گزیدن و بدبردنش از وی، میلش به جدایی از وی، بازداشتن نفقه از وی و زدن یا دشنام دادن وی است.

و «إِعْرَاض» وی از زنش این است که به سبب کبرسن، یا زشتی و بی قاعدگی ای در

خلقت یا خلق وی، یا به سبب دل‌تنگی از وی و چشم‌دوختن به ازدواج با زنی دیگر، یا غیر این از علل، با وی انس و الفت نگیرد و با وی کمتر سخن بگوید، «فَلَا جُنَاحَ عَلَيَّهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا»: گذشت از حقی برای رسیدن به مصلحت بالاتر و حفظ خانواده، مانعی ندارد و بهتر از پافشاری برای گرفتن حق است.

پس در چنین حالتی بر هیچ یک از زوجین گناهی نیست که به مصالحه و توافق اقدام کنند، برای جلب توجه مرد و به دست آوردن محبت او زن بعضی از حقوق خود مانند نفقه، لباس و شب گذرانیدن یا بهره جنسی و از این قبیل صلح کند و به توافق برسد، زیرا از چیزی که همه‌اش به دست نمی‌آید نباید آن مقدار که به دست می‌آید فرو گذاشته شود. در جمله «أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا»: آیه مبارکه حکم شرعی همین است که: در مسائل خانواده، مرحله‌ی اول اصلاح خود زوجین، بدون دخالت دیگران است. اگر پرابلم و مشکل بروز یافته حل نشد، دیگران دخالت کنند.

ابن جریر طبری از عائشه (رض) روایت کرده است که گفت: «این آینه‌ناظر بر مردی است که دو زن دارد و یکی از آنها بدشکل یا بزرگسال است، و او به‌وی چندان مایل نیست، پس این زن به شوهرش می‌گوید: طلاقم نده و در مقابل آن تو درباره من مخیر هستی (که حقم را در نوبت شب رعایت نکنی). چنان که سوده بنت زمعه همسر رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز که پا به سن گذاشته بود، از بیم آن که مبادا رسول الله صلی الله علیه وسلم طلاقش دهند، به آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفت: یا رسول الله! نوبت من از آن عائشه باشد». بلی! او ترجیح داد که افتخار همسری رسول الله صلی الله علیه وسلم را از دست ندهد و رسول الله صلی الله علیه وسلم م درخواست وی را پذیرفتند تا امتشان در مشروعیت و جواز این امر به ایشان تاسی و اقتداء کنند.

«وَأَصْلُحْ خَيْرٌ» اینکه حق تعالی به صلح در بین زن و شوهر امر می‌کند از این روست که در چنین صلحی خیر و خوبی فراوانی نهفته است. موافقت و تنازل از بعضی حقوق و ادامه معاشرت، از مطالبه تمام حقوق توأم با طلاق و جدایی بهتر است. واضح است که: حق خانواده بیش از حق شخصی زن یا مرد است. به خاطر حفظ خانواده، باید از حق شخصی گذشت.

«وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ»: نفس انسان بر بخل ورزیدن خلق شده است. شح یعنی شدت بخل. زن به آسانی از حق نفقه و تمتع خود صرف نظر نمی‌کند، و مرد نیز به خود اجازه نمی‌دهد که حقوق زناشویی را رعایت کند، و هنگامی که به او میلی نداشته باشد و به زنی دیگر رغبت پیدا کند، راضی نیست او را نگه دارد.

«شح» در زن، نپوشیدن لباس خوب و ترك آرایش است. و «شح» در مرد، نپرداختن مهریه و نفقه و نشان ندادن علاقه.

در ضمن قابل تذکر است که: صلح، همیشه با پرداخت مال نیست. گاهی گذشت از حق، زمینه‌ساز مصالحه و آشتی است. و بخل مانع آن است. با تأسف باید گفت: رمز تزلزل بسیاری از خانواده‌ها، تنگ نظری و بخل و حرصی است که انسان را احاطه کرده است.

«وَأِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا»: از این روی لازم است تا طرفین از تنازل کار گیرند و در برابر برخی جفاها و کوتاهی‌ها به منظور دوام روابط زناشویی صبر و حوصله کنند، و در برخورد با زنان نیکی را پیشه کنید و از خدا بترسید و به آنها ظلم نکنید، باید به فهمد که: گذشت مرد از تمایلات جنسی و رعایت عدالت میان دو همسر، از نمونه‌های تقوا و

احسان است، «فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (128)»: خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است، ترک معصیت را می‌داند و به زودی حق تعالی به کسی از زوجین که احسان کند، ثواب و پاداش نیکو و بزرگ می‌دهد.

مرد هوسباز باید بداند که اگر به خاطر کامیابی خود، همسر قبل را در فشار قرار دهد و او به ناچار مسئله‌ای را بپذیرد، الله متعال به عملکردش آگاه است. در این آیه مبارکه یکبار دیگری پروردگار با عظمت ما گذشت و جوانمردی مرد را تحریک می‌کند همان گونه که در چنین مواردی قاعده‌ی اوست. خدا مرد را ترغیب می‌کند که با وجود بی میلی با زنی که یک عمر رفیق زندگی او بوده از در احسان وارد شود و از خدایی بترسد که اگر بخواهد به خاطر ضعف‌های یک انسان نظر التفاتش را از او برگرداند و بخواهد سهم او را کاهش دهد، او جایی برای ماندن در دنیا نخواهد یافت.

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٢٩﴾

و شما هرگز نمی‌توانید میان زنان عدالت کنید هر چند [بر عدالت] حریص باشید پس به يك طرف یکسره تمایل نوزید، تا آنکه آنها را آویزان بگذارید (که نه او را طلاق دهید و نه حقش را ادا کنید) و (اگر با زنان تان) صلح کنید و پرهیزگاری کنید (به نفع شماست)؛ بی‌گمان الله آمرزنده مهربان است. (۱۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَوْ حَرَصْتُمْ»: هر چند علاقه مند باشید. «فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ»: یکباره به یک سو میل نشان ندهید. «فَتَذَرُوهَا»: آن زن را رها سازید و علاقه ای به او نداشته باشید. «الْمُعَلَّقَةُ»: سرگردان، بلاتکلیف، پادرها (نه مطلقه است و نه شوهر دارد).

تفسیر:

باید گفت که: رعایت عدالت مطلق در بین زنان به حدی مشکل است که قابل تحمل نیست، و از توانایی انسان خارج است: طوریکه در آیه مبارکه می‌فرماید: «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ»: ای مردان! هرگز نمی‌توانید عدالت و مساوات را در بین همسران خود به طور کامل برقرار سازید و همه را به طور مساوی دوست داشته باشید.

باید گفت: قانون آسمانی با فطرت تضاد ندارد. واضح است که: انسان به همسر جوان خویش بیشتر از همسر سالخورده و پیر علاقه دارد. و لذا هدایت عدالت تنها نسبت به رفتار با آن دو است نه علاقه‌ی قلبی. طوریکه گفتیم که: انسان قدرت بر تعدیل محبت را ندارد ولی حداقل عدالت در برخورد، را باید داشته باشد.

«وَلَوْ حَرَصْتُمْ»: ولو که در این راه بسیار سعی و تلاش را بخرج دهید. زیرا عدالت مساوات در محبت و میل قلبی مقدور انسان نیست. واقعاً امری است دقیق و مشکل، از این‌روی هیچ‌کس نمی‌تواند در محبت، معاشرت نیکو، لطف و قرب در بین همسران خود عدالت کند، چون این امر فوق توان و قدرت می‌خواهد، ولی بر او لازم تا در این زمینه تلاش و کوشش بسیار به خرج دهد و هیچگاه بر همسران خود ظلم و ستم روا ندارد.

در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «خدایا! این نوبت‌بخشی و تقسیم من است در آنچه که من مالک آن هستم، پس مرا در آنچه که مالک

آن نیستم سرزنش نکن.»

«فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ» پس به طور کامل از او روگردان نشوید به طوری که او را به صورت معلّق، یعنی نه دارای شوهر باشد و نه مطلقه در آورید. زن در چنین حالتی به چیزی تشبیه شده است که در بین آسمان و زمین معلّق باشد، نه در زمین مستقر است و نه در آسمان، که بلیغ‌ترین تشبیه است. بصورت کل باید بعرض رسانید که: بلا تکلیف گذاشتن زن، حرام است.

«وَإِنْ تَصَلِحُوا وَتَتَّقُوا»: بر انسان مسلمان لازم است تا در این زمینه تلاش و کوشش کند و ستم گذشته را اصلاح کند و با اجرای عدالت از خدا بترسید، «فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً (129)» خدا از گناه گذشته درمی‌گذرد و از خطاها و اشتباهات کسانی که در تطبیق عدالت تلاش می‌کنند درمی‌گذرد و برای کسی که مطالت مغفرت باشد می‌بخشد و او را مشمول رحمت خود می‌سازد. اوتعالی در تشریحات خود دارای فضل و احسان است و توبه کسانی را که توبه کنند می‌پذیرد.

این آیه مبارکه نیز در تکمیل و توضیح بیشتر شرط عدالت ذکر شده ط. ریکه در آیه 3 این سوره خواندیم: (تکرار کلمه تعدلوا در دو آیه) که رعایت عدالت مطلق بین چند همسر را ناممکن دانسته با آنهم مردان را موظف به رعایت عدالت نسبی و اجتناب از توجه کامل به یک همسر و بی توجهی کامل به همسر دیگر نموده است.

وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعاً حَكِيماً (۱۳۰)

و اگر [زن و شوهر راهی برای صلح و سازش نیافتند و] از یکدیگر جدا شوند، پس الله هریک را از رحمت گشاده خود بی‌نیاز می‌گرداند، و الله گشایشگر باحکمت است. (۱۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُغْنِ اللَّهُ»: خدا بی‌نیاز می‌گرداند. «سَعَتِهِ»: فضل و کرم او. «سعة»: گشایش، دارایی، فراخ دستی. «وَاسِعاً»: گشایشگر، دارنده ی نعمت فراوان.

تفسیر:

این آیه مبارکه علیرغم آیات قبلی و ابتدای این سوره که به صلح و گذشت زن و شوهر تأکید داشت، جدایی و طلاق را به عنوان راه حل اخرونیهای پذیرفته است.

در واقع در صورتیکه توصیه‌ها و مراحل پیش گفته در آیات قبل موثر نیفتاد (از جمله صلح و گذشت طرفین، انتخاب حکم از خانواده طرفین) زوجین مجبور به زندگی تلخ و ناسازگار تا آخر عمر نیستند بلکه با جدایی میتوانند زندگی جدیدی را برای خود آغاز نمایند و در این راه به فضل و وسعت خدا نیز امیدوار باشند.

«وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ»: لیکن اگر توافقی صورت نگرفت و اگر به صلح و سازشی نرسند و طرفین بر جدایی مصمم بودند، حق تعالی طرفین را با فضل خویش بی‌نیاز می‌سازد به این صورت که به شوهر زنی دیگری می‌دهد که برای او از زن اولی بهتر است و به زن، شوهر دیگری که از شوهر اولی بهتر باشد ارزانی می‌دارد؛ و زندگی مرفه‌تر از آن برایش مقرر می‌دارد. واقعیت اینست که: با پیدایش گره در زندگی، نباید مأیوس شد. بلکه مسیر را باید عوض کرد.

«وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعاً حَكِيماً (130)»: زیرا خداوند متعال دارای فضل و احسانی واسع است و تمام خوبی‌ها نزد اوست و او به دست آوردن بهره بهتر را آسان می‌سازد و هر که خود را به خدا بسپارد، اوتعالی او را کافی و بسنده است.

در دین مقدس اسلام، برای خانواده بن‌بست وجود ندارد، اگر عفو، صلح و اجرای حدود و هشدارها کارساز نبود زن و شوهر واقعاً در جدائی رابه خیر خویش بدانند، و نوبت به طلاق رسد، حرجی در آن نیست؛ الله متعال کارساز و برآورنده حاجات است. واقعیت امر اینست زمانیکه قلب های زن و شوهر از مهر و محبت هم خالی گردید و هیچ گونه جذب و کشش و صفا و صمیمیتی در میان نماند؛ این پیوند از هم گسسته می شود و تاب مقاومت و نگهداری را نخواهد داشت و چشمه ی محبت این دو، می خشکد و دیگر درخت زندگی آنان را سیراب و پایدار نمی گرداند. در این وقت، جدایی بهتر است و خداوند با لطف و محبت خود وعده می دهد که زندگی آینده ی آنان بهتر از گذشته خواهد شد و در رحمت را بر رویشان خواهد گشود.

در آیه مبارکه با تمام وضحات اشاره بعمل آمد که: شوهر باید زن خود را آسوده نگهدارد، و طرف ایذا قرار ندهد؛ و اگر شوهر به این امر قدرت نداشته باشد، طلاق دادن مناسب است؛ و الله أعلم بالصواب.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه پروردگار با عظمت به عدالت و نیکوکاری نسبت به یتیمان و بیچارگان امر فرمود، اینک در آیات متبرکه (131 الی 134) بیان می فرماید که: الله از اعمال و کردار بندگانش بی نیاز و تمام هستی از آن اوست. از این رو، الله متعال از همه کس و همه چیز بی نیاز و بر همه کس و همه چیز توانا و چیره است؛ اما دوست دارد، بندگانش آغوش را برای خیر و نیکی بگشایند.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا ﴿١٣١﴾

و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی الله است. و البته ما کسانی را که پیش از شما کتاب آسمانی به آنان داده شده است، و نیز شما را سفارش کردیم که [در همه امورتان] از خدا بترسید، و اگر کافر شوید (به الله هیچ زیانی نیست، زیرا یقیناً هرچه در آسمان ها و هر چه در زمین است از الله می باشد، و الله بی نیاز (و دارای صفات کمال) ستوده است. (۱۳۱)

تشریح لغات واصطلاحات:

«وَإِيَّاكُمْ»: شما را ای اهل قرآن! «اتَّقُوا اللَّهَ»: از خدا بترسید. «حَمِيدًا»: ستوده. تفسیر:

«وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»: همه آنچه در آسمان ها و زمین قرار دارد ملک خداست.

باید گفت که: سفارش به پرهیزگاری سفارش همه انبیاست و تکرار این توصیه در همه ادیان، از اصول مهم تربیتی شراتیع آسمانی بشمار می رود. باید گفت که: مشترك بودن دستورات الهی در همه ادیان، عمل به آنها را آسان می نماید طوری که می فرماید: «وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ»: به انسان اول و آخر توصیه کردیم و آنچه را که به شما امر کردیم به آنها نیز دستور دادیم و به آنها گفتیم: یعنی: در کتابهایی که بر آنان فرود آوردیم به آنان امر کردیم «و نیز به شما» یعنی: هم به آنان و هم به شما امر کردیم که «أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ» «از الله بترسید و او را اطاعت کنید» و تقوی الهی

را پیشه کنید. لذا امر به تقوی مخصوص امت ما نیست و طوریکه یادآور شدیم که: این سفارش دیرینه‌ای است که الله متعال پیوسته و بطور متداوم بدان توصیه و سفارش کرده است، چه فقط به وسیله تقوی است که بنده نزد الله و عزوجل خوشبخت می‌شود. و چنان‌که حق تعالی ما و پیشینیانمان را به تقوی دستور داد، هم به آنان فرمود و هم به ما می‌فرماید.

«وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ»: و اگر همه کافر شوید زیانی به الله نمی‌رسد؛ چون از بندگان مستغنی است و مالک تمام مکنونات آسمان‌ها و زمین است. در ضمن قابل یاد دهانی است که: کافر شدن، مردم را از تحت قدرت الله متعال خارج نمی‌کند.

«وَ كَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا(131)»: خداوند غنی است و با داشتن مالکیت آسمان‌ها و زمین، نیازی به عبادت و ایمان ما ندارد. خدا از بندگان بی‌نیاز و در ذات خود قابل ستایش است. طاعت مطیعان مر او را سودی نیست و نافرمانی نافرمانان به او زیانی نمی‌رساند.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٣٢﴾

و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست، و کافی است که الله کارساز مخلوقات (در تدبیر و اداره آسمان‌ها و زمین) باشد. (۱۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وکیل»: یار و یاور، سرپرست، محافظ.

تفسیر:

«وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَ كَيْلًا (132)»: «و آنچه در آسمان‌ها و زمین و آنچه در زمین است، از الله است و کافی است که الله کارساز مخلوقات (در تدبیر و اداره آسمان‌ها و زمین) باشد. یعنی ملکیت الله متعال بر آنچه در آسمان‌ها و زمین است ملکیت قهر، قدرت، احاطه و علم است.

این آیه بیانگر موجبات تقوی و توکل است زیرا وقتی خلق همگی از آن خدای متعال‌اند و او آفریننده و مالک آنهاست؛ پس این حق اوست که در میان خلقش مطاع بوده و مورد نافرمانی قرار نگیرد و در همه امور فقط به او توکل شود نه بر غیر وی. پس سیاق این آیات دلیل بر آن است که رأس همه امور توحید و توکل است.

قابل دقت و تذکر است که در آیات متبرکه قبلی: خداوند متعال سه مرتبه فرموده است: «وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ»: (و برای خداست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است) مقصود از اول، گشایش و وسعت است؛ یعنی، در بارگاه او هیچ کمی و زیان نیست؛ مقصود از دوم، بیان بی‌نیازی و صمدیت اوست؛ یعنی، اگر شما از الله متعال انکار ورزیدید، هیچ اعتنائی به آن ندارد؛ مرتبه سوم، اظهار رحمت و چاره‌سازی وی است، به شرطی که پرهیزگار باشید.

بنابراین گفت که بیدار، هوشیار و بدانیم که خداوند متعال کمترین نیازی به هستی ندارد و کفر کافران هم او را زیان نمی‌رساند، همان‌گونه که شکر شاکران برای او سود ندارد. مفسر جارالله زمخشری می‌فرماید: تکرار این آیه، برای تثبیت چیزی است که موجب پرهیزگاری، تقوا، زهد و خدا پرستی می‌گردد، تا بندگان متقی و فرمانبردار باشند و

از دستورش سرپیچی نکنند؛ چون خوف و خشیت تقوا و پرهیزگاری، سرچشمه ی زلال و جوشان همه ی نیکیها و خیر و رحمت است.

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ قَدِيرًا ﴿١٣٣﴾

ای مردم! اگر الله بخواهد همه شما را از میان برمی دارد، و مردمان دیگری را [به جای شما] می آورد؛ و الله همواره بر این کار تواناست. (۱۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُذْهِبْكُمْ»: شما را از میان برمی دارد. شما را نابود می گرداند. **«آخَرِينَ»:** جمع آخر، دیگران، کسانی دیگر.

تفسیر:

مهلت دادن خداوند به کافران از عجز او نیست بلکه از نشانه های حکمت اوست. طوریکه می فرماید: **«إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَ يَأْتِ بِآخَرِينَ»:** ای مردم! اگر الله تعالی اراده کند تا شما را تباه، برباد فنا می سازد و به جای شما دیگران را بیاورد، چه کسی الله متعال را از این عمل باز می دارد؟ چه کسی می تواند او را این امر عاجز سازد؟ باید گفت: امکانات و موقعیتی که دارید همیشگی نیست، بلکه مربوط به اراده الله متعال است. نباید به خود مغرور شویم.

«وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ قَدِيرًا (133)»: و خدا بر انجام دادن چنان عملی توانا و قادر بود. یعنی قدرت الله متعال نافذ و جاری است، و خداوند متعال قادر است که به یکبارگی شما را نابود گرداند، و از صفحه گیتی محو سازد، و مردم دیگری بوجود آرد که مطیع و فرمانبر او باشند. ازین جا نیز بی نیازی و صمدیت پروردگار با عظمت به خوبی آشکار می شود؛ و نیز به کسانی که فرمان او را نمی برند، پوره تخویف و تهدید شده است.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿١٣٤﴾

کسانی که ثواب دنیوی بخواهند (و در قید نتایج معنوی و اخروی نباشند بدانند که در اشتباه آند زیرا) در نزد خدا ثواب دنیا و آخرت است و خداوند شنوا و بینا است. (۱۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ»: کسی که جویای نعمت دنیا و منافع این سرا، از راه حلال شود، خداوند نعمت آخرت و منافع آن سرا را نیز نصیب وی می کند، و تنها او است که مالک نعیم هر دو جهان است و ... (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»).

تفسیر:

در انسان غریزه سودجویی است. قرآن عظیم الشان از این غریزه در تربیت انسانها استفاده می کند. و می فرماید: **«مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»:** هر کس در پی مکافات این جهان باشد [و به آخرت نیندیشد]، بداند که: پاداش هر دو جهان نزد الله متعال است. دین مقدس اسلام دین جامع و خواهان سعادت مردم در دنیا و آخرت و دستیابی به هر دو است. اگر دنیا هم می خواهیم، از الله تعالی بخواهیم، که همه چیز به دست اوست، **«وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (134)»:** باید به حقیقت، مؤمن و مخلص بود نه به ظاهر، چرا که خداوند، شنوا و بیناست الله متعال بر همه اعمال این مردم آگاهی دارد و تمام گفتارها را می شنود و تمام افعال را می داند و بر او هیچ امری مخفی و پوشیده

نیست. اوتعالی مخلص و ریا کار، صادق و کاذب را می‌داند و هر که نیتی را پنهان کند خدای تعالی او را می‌داند و به ظهور می‌رساند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (135 الی 136) به موضوعاتی: عدالت در قضاوت، شهادت به حق، ایمان به الله متعال، پیامبر و کتابهای آسمانی، بحث بعمل آمده است. واقعیت امر اینست که: إسقرار و تداوم یک جامعه، بی عدل و داد، محال است و ماندگاری نظام و برپایی مُلک و کشورداری هم، به عدل، به کمال می رسد. بنابراین، عدل، اساس و بنیان همیشگی ملک و مملکت به شمار می آید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَّوْا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٣٥﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، همیشه بر پا کننده عدل باشید و برای الله گواهی دهید، اگر چه (آن گواهی) به ضرر خودتان، یا والدین، یا خویشاوندان تان باشد، و اگر (یک جانب دعوا) مال دار یا تنگ دست باشند، پس الله نسبت به آنها اولی تر است، پس از هوای نفس پیروی نکنید تا (تجاوز نکنید و) به انصاف رفتار کنید، و اگر (در گواهی دادن) زبان بیچانید (و درست گواهی ندهید) یا (از گواهی دادن به حق) اعراض نمائید، پس (بدانید که) الله به آنچه می‌کنید خبردار است. (۱۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ»: برپا دارندگان عدالت به شیوه ی تمام و کمال، پویندگان راه عدل و داد. «قِسْطٌ»: مرحله ای عالی تر از عدل است. «شُهَدَاءَ لِلَّهِ»: گواهی دهندگان برای خدا. «فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا»: خشنودی خدا از خشنودی آن دو سزاوارتر است، مصلحت مستمند و ثروتمند در دست اوست. «فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ»: در شهادت از هوی و هوس پیروی نکنید. «أَنْ تَعْدِلُوا»: این که عدالت نکنید، این که راه انحراف نپویدید. «إِنْ تَلَّوْا»: اگر از راه حق منحرف شوید، اگر زبان از گفتن حق بیچید، اگر زبان بازی کنید. کلمه ی «تَلَّوْا» از ریشه ی «لی» به معنای پیچاندن و تاب دادن است که مراد از آن در این آیه یا گرداندن زبان به ناحق و تحریف گواهی است و یا تاب دادن به اجرای عدالت و ایجاد تأخیر در آن است. «تُعْرَضُوا»: خودداری کنید. باید گفت که: تمام کلمات و جملات این آیه در راستای تشویق و تأکید بر عدالت است. قیام به عدالت و گواهی به عدالت و دوری از هرگونه علاقمندی شخصی، نژادگرایی و یاضعیف‌گرایی، معیار حق و عدالت است، نه فقر و غنی، یا خویش و خویشاوند.

تفسیر:

بر پاداشتن عدالت هم واجب است، هم لازمه ی ایمان است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ»: ای آنان که به الله ایمان دارید و کتابش را تصدیق می کنید، برای برقرار کردن عدالت و درستی و راستی تلاش کنید. از الله بترسید. در میان مردم، در آنچه که از امورشان بر عهده می‌گیرید و نیز به عدالت قیام کنید در حق کسانی که زیر دست شمايند از زنان و فرزندان. مفسران می نویسند که: خطاب آیه کریمه، قضات و امرا را نیز دربر می‌گیرد.

«قَوَّامِينَ»: صیغه ی مبالغه بوده و بیانگر آن است که به هیچ وجه بی عدالتی و ظلم روا نیست.

قیام به عدالت، باید بمثابه خوی و خصلت شخص مؤمن مبدل گردد. کلمه «قَوَام» یعنی بر پا کننده دائمی قسط و عدل.

عدالت باید در تمام ابعاد زندگی انسان پیاده گردد. عدالت، حتی نسبت به غیر مسلمان نیز باید مراعات شود.

«شُهَدَاءَ لِلَّهِ»: یعنی گواهی دادن را فقط به خاطر رضایت خدا اقامه نمایید. یعنی: در ادای گواهی، الله را در نظر داشته‌باشید و رضای او را طلب کنید؛ با برپاداشتن گواهی در میان مردم بر وجه راستین آن که همانا اظهار حق است. نباید هدف از گواهی دادن، دست‌یابی به اغراض دنیوی باشد.

«وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ»: ولو این شهادت بر علیه خود شما یا پدران و نزدیکان شما باشد. شهادت را به‌گونه‌ی درست برجا نماید و هیچگاه نباید قرابت و نزدیکی، شما را از گفتن کلمه‌ی حق و شهادت صادقانه بازدارد، بناً رعایت مصالح خود و بستگان و فقرا، باید تحت الشعاع حق و رضای الله متعال باشد.

«إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا» هنگام شهادت نباید ثروت و غنماندی، قدرت و منصب شخصی، شما را از شهادت حق بازدارد و یا اگر بینوا باشد نباید به خاطر ترحم و دلسوزی از دادن گواهی علیه او امتناع نمود.

«فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا»: و آگاه باشید که الله متعال بر فقیر و غنی سزاوارتر است و او بر این امر که چه چیزی به مصلحت فقیر یا غنی است آگاه می‌باشد و کفالت روزی هر دو بر عهده‌ی خداست، «فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا»: پس بر شماست تا از واردات نفس ظالم و ستمگر که همواره به دنبال ارضای مردم و غضب ساختن خدای مردم است پیروی نکنید بلکه همواره کلمه‌ی حق را بگوئید خواه موجب رضایت کسی شود و یا هم موجب خشن و غضب او.

ابن کثیر فرموده است: یعنی هوی و تعصب و کینه‌ی مردم نسبت به شما نباید باعث شود که در کارهایتان عدالت را رها کنید، بلکه باید در هر حال به آن پایبند باشید. (مختصر ابن کثیر 447/1).

«وَأِنْ تَلَّوْا أَوْ تُعْرَضُوا»: اگر زبان را از گواهی به حق باز دارید و مستقیماً از آن رویگردان شوید، پیچانیدن زبان این است که هنگام گفتن سخن راست؛ زبان را چنان می‌پیچانند و کج می‌کنند که شنونده به شبهه افتد؛ یعنی، واضح راست نمی‌گویند؛ «اعراض» آن است که پوره سخن نمی‌زنند، بلکه سخنانی را که به کار می‌آید نگه می‌دارند. در هر دو صورت، اگرچه گوینده دروغ نگفته باشد، اما بنابر عدم اظهار حق گنهکار می‌شود؛ باید شهادت راست و آشکارا و کامل ادا شود.

«فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (135)»: خدا از اعمالتان آگاه است، منظور این است که شما در ادای شهادت صادق باشید و اگر شهادت را تحریف کنید و یا بپوشید به زودی خدای تعالی آن را می‌داند و آمار می‌گیرد تا براساس آن شما را محاسبه نماید؛ چون او بر عملکرد همه آگاهی دارد و هریکی را بنابر عملکردش جزا و پاداش می‌دهد.

طوریکه در فوق یادآور شدیم حکم این آیه عام است در باره قضات و شهود. اعراض شهود از ادای شهادت، روشن است و صریح آیه به آن ناطق می‌باشد، اما اعراض و زبان‌بازی قاضی نیز این است که: او در جریان دادرسی از یکی از دو طرف دعوی روی گرداند، یا از سخن گفتن با وی سربپیچد.

برخی از مفسران بدین عقیده اند که این آیه کریمه مخصوص به شهود است زیرا در جاهلیت چنان بود که شخص اگر شهادت حقی درباره پسرکاکا یا خویشاوند خویش می‌داشت و او را فقیر و مسکین می‌یافت، زبانش را از ادای آن شهادت علیه وی درمی‌پیچید، یا آن شهادت را به‌طور کلی پنهان می‌کرد تا آن‌گاه که آن خویشاوند نزدیک وی، توانگر شود و دینش را بپردازد. این بود که آیه کریمه نازل شد. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بهترین گواهان کسی است که گواهی‌اش را قبل از آن که از وی خواسته شود، ادا نماید».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١٣٦﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، به الله و رسول او و به کتابی که بر پیغمبرش نازل کرده است، و به کتابی که پیشتر نازل کرده، ایمان محکم و جازم آورید. و هر که به الله و فرشته‌های او و کتاب‌های او و پیغمبران او و به روز آخرت کفر ورزد، پس یقیناً به گمراهی دور از حق گمراه شده است. (۱۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آمِنُوا»: ایمان بیاورید، بگروید، پایدار باشید. «ضلالاً بعیداً»: گمراهی بس فراوان، دور و دراز.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ»: یعنی ای کسانی که به الله و رسولش ایمان دارید! بر ایمان ثابت قدم، پابرجا و استوار باشید.

«وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ»: و بر شماست تا به قرآنی که بر محمد صلی الله علیه و سلم به صورت مفصل و مجمل نازل شده «وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ»: و به کتاب‌هایی که بر پیامبران گذشته فرو فرستاده شده ایمان آورید.

مفسر ابو سعود فرموده است: منظور از کتاب، جنس کتاب است که جمیع کتاب‌های آسمانی را دربر می‌گیرد. (ابو سعود 389/1).

«وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (136)»: هرکس به هریک از آنها ایمان نداشته باشد، از راه هدایت خارج شده و کاملاً از هدف و مقصد دور شده است.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در اینجا پنج رکن از ارکان ایمان را ذکر کرد زیرا رکن ششم که ایمان به قدر حق تعالی است، بخشی از مضمون ایمان به خداوند متعال می‌باشد. هرکسی که اسلام را می‌پذیرد، به وی لازم است که تمام احکام الهی (ج) را از ته دل یقین و باور کند؛ کسی که از ارشادات الهی یکی را هم نپذیرد، مسلمان نیست! تنها مظاهره و گفتار اعتبار ندارد.

خوانندگان محترم!

خداوند متعال در آیات قبلی به مردم دستور فرموده، تا به الله، پیامبر و کتابهای آسمانی ایمان بیاورند. اینک در آیات (137 الی 141) درباره منافقان و صفات آنان و موضوع مجازات منافقان و گروه‌های که یکبار ایمان می‌آورند و دوباره از دایره ی ایمان خارج میشوند مورد بحث قرار داده میشود.

این دو گروه عبارتند از:

1 - گروه اول کسانی اند که: آنان که ایمان می آورند و سپس به سوی کفر باز می گردند و بر سر کفر و گمراهی می میرند، که دیگر پس از مرگ، مورد آمرزیدن قرار نخواهند گرفت.

2 - گروه منافقان، که به ظاهر اسلام را پذیرفته اند؛ اما در حقیقت کافرند و با کفار همدست و مهربان اند و سر دوستی دارند. آنان نیز شکنجه ی دردناکی در دوزخ می بچشند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَرَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا ﴿١٣٧﴾

کسانی که ایمان آوردند، سپس کفر ورزیدند، باز ایمان آوردند، و بار دیگر کافر شدند، آن گاه بر کفر خود افزودند، الله آنها را هرگز نمی بخشد، و آنها را (به راه حق) هدایت نمی کند (چون که منافق اند). (۱۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَرَادُوا كُفْرًا» (زاد): بر کفر خویش افزودند.

تفسیر:

در صدر اسلام تعداد از پیروان اهل کتاب در حضور مسلمانان اظهار ایمان می کردند و برای القای شبهه دوباره کافر می شدند و دلیل کفر خود را نادرستی اسلام دلیل می آوردند. طوریکه قوم یهود ابتدا به موسی علیه السلام ایمان آوردند، سپس گوساله پرست شدند، سپس توبه کرده و خداپرست گشتند، باز بر عیسی علیه السلام کفر ورزیدند و سپس با کفر خود به پیامبر اسلام، بر کفر خود افزودند.

مشابه این آیه در سوره (آل عمران، 90). هم آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعَدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَرَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ» توبه همچو اشخاص پذیرفته نمیشود و از جمله گمراهان واقعی بحساب می آیند.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَرَادُوا كُفْرًا» این آیه در مورد منافقین آمده است که ایمان آوردند و سپس مرتد گشتند، سپس ایمان آوردند سپس مرتد شده و بر کفر مردند. (یعنی اینکه یهود به موسی ایمان آوردند و سپس با پرستش گوساله کافر شدند و بعد از بازگشت حضرت موسی باز ایمان آوردند و بعد از آن حضرت قسمی کافر شدند، سپس با کافر شدن به حضرت محمد بیشتر در کفر فرو رفتند. نظر قتاده چنین است و طبری آن را اختیار کرده است).

قابل یادآوری است که: بی ثباتی در عقیده، به گمراهی نهایی و عدم آمرزش الهی می انجامد.

این گروه عبارتند از: منافقان و زندیقان، که چون نزد مسلمانان و تحت اشراف و نظر آنان باشند، ادعای اسلام می کنند، ولی آن گاه که از نزد مسلمانان بروند، اظهار کفر می نمایند.

ابن عباس (رض) فرموده است: تمام منافقان عهد پیامبر صلی الله علیه و سلم شامل مفهوم این آیه می باشند.

ابن کثیر فرموده است: الله متعال از انسانی خبر می دهد که ایمان آورده و سپس از آن برگشته، دوباره به ایمان بازگشته، و بعد از آن مرتد شده و تا دم مرگ بر گمراهی بوده

است چنین انسانی بعد از مرگ بخشوده نمی شود و توبه ی او قبول نیست، و مخرج و مفری از عذاب مقرر الهی را ندارد و راهی به سوی هدایت نمی یابد. (مختصر ابن کثیر 448/1).

افزودن کفر از سوی آنان؛ پایداری آنها بر کفر تا هنگام مرگ است. به همین جهت ابن عباس (رض) می فرماید: «در صورتی بر آنان آمرزیده نمی شود که بر کفر خویش تا دم مرگ استمرار ورزند». در غیر آن، اگر کافر ایمان آورد و ایمانش را خالص گرداند و از کفر تماماً دست بکشد، در این صورت خداوند متعال او را به راه راست هدایت نموده است و اسلام ماقبلش را محو می نماید و ویران می سازد. علی (رض) با این آیه که در آن کفر بعد از ایمان سه بار ذکر شده است، چنین استدلال می کند که: مرتد باید سه بار به توبه فراخوانده شود. «لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا (137)»: الله متعال از آنان چشم پوشی و صرف نظر ندارد و آنان را راهی بهشت نمی کند.

مفسر جار الله زمخشری فرموده است: معنی آیه این نیست که اگر آنها بعد از مرتد شدن ایمان خالص بیاورند از آنها پذیرفته نمی شود و بخشوده نمی شوند، اما چنین امری دور و بعید و غریب است که انگار اتفاق نمی افتد. و چنین است حال فاسقی که توبه می کند و برمی گردد و باز توبه می کند و باز برمی گردد، و امید پایداری از او نمی رود، و غالباً چنین کسی بر بدترین وضع می میرد. (تفسیر کشاف 347/1).

سپس خداوند متعال از سرانجام و سرنوشت منافقین خبر داده و فرموده است:

بَشِيرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٣٨﴾

به منافقان خبر ده که عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت. (۱۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَشِيرِ»: خبر ده، مزده ده، این بشارت، برای انذار و ریشخند و تمسخر است.

تفسیر:

«بَشِيرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (138)»: ای محمد! منافقان را بر سیل تمسخر و استهزاء به عذابی دردناک و مجازات شدید بشارت ده، زیرا آنها به مؤمنان تمسخر و استهزاء می کنند، این عذاب به آنها بنابر اعمال زشتی می رسد که مرتکب شده اند.

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُلْبِتُّوْنَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ﴿١٣٩﴾

همان کسانی که کافران را به جای مؤمنان سرپرست و دوست خود می گیرند؛ آیا عزت و قدرت را نزد آنان می طلبند؟ یقیناً همه عزت و قدرت فقط برای الله است. (۱۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِنْ دُونِ»: غیر از، به جای. «أُلْبِتُّوْنَ»: آیا می طلبند؟ آیا می جویند؟

تفسیر:

در صدر اسلام، منافقان با یهود مدینه و مشرکان مکه رابطه داشتند تا اگر مسلمانان شکست خوردند، آنها ضرری نبینند و جایگاه خود را از دست ندهند. طوری که قرآن عظیم الشأن می فرماید: «الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» همانها که کافران را، بجای مؤمنان، دوست خود بر می گزینند، آیا اینها می خواهند از آنان کسب عزت و آبرو کنند. یعنی: کافران را بر کفرشان پشتیبانی و بر گمراهی شان یاری می کنند و دل ها و

عواطفشان با کافران است. باید بعرض رسانید که: عزّت را در وابستگی به کفار جستن، خصلتی همیشگی منافقانه است.

« أَيْبَتُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ »: عجیب است کار این‌ها!! اراده نصرت و پیروزی و مقام و منزلت را از کفار می‌جویند در حالی که کافر مالک چنین چیزی نیست. مالک آن الله متعال است خدایی که هیچ‌کس عزیزتر از او نیست، استفهام انکاری است؛ یعنی کفار که خود قدرت و عزتی ندارند، پس شما چگونه آن را از آنها می‌جوید؟! « فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً (139) » از این‌روی عزّت برای او و پیامبر و مؤمنان است چنان‌چه کرامت، پیروزی و ثواب و نعمت ماندگار نیز نزد آن‌هاست، چرا این‌ها از کسی که مالک این امور است نمی‌خواهند.

مفهوم «عزّت» در زبان عربی نسبت به زبان‌های دیگر دارای مفهوم وسیعی می‌باشد. در سایر زبانها عزت تنها به معنای احترام و جایگاه می‌آید. اما معنا و مفهوم آن در عربی این است که انسان در چنان جایگاه والا و غیر قابل دسترسی قرار داشته باشد که هیچ‌کسی هیچ‌آسویی نتواند به او برساند. به عبارت دیگر عزت مترادف با «حرمتی غیر قابل هتک» است.

عزّت تنها و تنها به دست الله متعال است. چون سرچشمه‌ی عزّت یا علم است یا قدرت، و دیگران از علم و قدرت بی‌بهره‌اند. ابن‌کثیر فرموده است: منظور از تحریک و برانگیختن این است که عزت و غلبه را از خدا بجوید.

مژده در کار خوب بکار برده می‌شود، اما در کارهای بد و در تهدیدات بصورت مقید به کار می‌رود، همان‌طور که در این آیه به صورت مقید به کار رفته است. خداوند متعال می‌فرماید: «بَشِّرِ الْمُتَّقِينَ» کسانی را که اسلام را اظهار نمودند و کفر را پنهان کردند، به بدترین و زشت‌ترین خبر بشارت ده، و آن عذاب دردناک است. و این به سبب محبت و دوستی‌شان با کافران و یاری کردن آنان، و ترک دوستی با مومنان است.

پس چه چیزی آنها را به این کار وادار کرده است؟ آیا می‌خواهند عزّت را نزد کافران بجویند؟ حالت منافقان این‌گونه است که آنها نسبت به خدا گمان بد دارند و بعید می‌دانند که خداوند بندگان مومنش را یاری کند. آنها اسبابی را که نزد کافران است ملاحظه نموده و نگاه‌شان فراتر از آن را نمی‌بینند.

پس کافران را به دوستی گرفته و آنها را مایه عزّت و قدرت و پیروزی خود می‌دانند. در حالی که عزّت و قدرت جملگی از آن الله متعال است، زیرا پیشانی بندگان در دست اوست و خواست الهی در مورد آنان نافذ و جاری است. و خداوند متعال متعهد شده است که دینش را نصرت و بندگان مومنش را یاری دهد، گرچه گاهی به خاطر آزمایش‌هایی که بندگان را در بوته آن قرار می‌دهد، دشمنان را برای مدت زمانی بر آنها چیره می‌گرداند، اما سرانجام نیک از آن مومنان است.

در این آیه مبارکه خداوند به شدت مسلمانان را از دوستی با کفار و دوستی نکردن با مومنان برحذر داشته و آنان را از سرانجام وخیم این کار ترسانده و فرموده است، دوستی با کفار از صفات منافقان است. در این آیه اشاره شده که ایمان مقتضی آن است مومن با مومنان محبت بورزد، و کینه و عداوت کافران را در دل داشته باشد.

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿١٤٠﴾

و محققاً الله بر شما در قرآن (این حکم را) نازل کرده است که چون شنیدید که آیات الله مورد کفر و تمسخر قرار می‌گیرد پس با آنان منشینید (در مجالس‌شان شرکت نکنید) تا آن که به سخن دیگر شروع کنند، و گرنه شما هم (در کفر و استهزا) مثل آنها خواهید بود؛ البته الله همه منافقین و کفار را در دوزخ یکجا جمع می‌کند. (۱۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُسْتَهْزَأُ بِهَا»: مورد ریشخند قرار می‌گیرد، به بازیچه گرفته می‌شود.
«لَا تَقْعُدُوا»: ننشینید. «حَتَّى يَخُوضُوا»: تا بپردازند، تا در آیند، فروروند.

تفسیر:

«وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ»: ای مسلمانان، خداوند متعال بیشتر در قرآن مجید به شما حکم داده است: (دقیقاً در آیه (68) سوره «أنعام» که در آن آمده است: «و چون ببینی که در آیات ما از روی تمسخر گفت و گو می‌کنند، پس از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری بپردازند. و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت، پس بعد از یاد آمدن با آن مردم ستمکاره منشین.»

و اینک در این آیه مبارکه هم فرماید: «أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا» هرگاه استهزاء و تمسخری و انکار نسبت به آیات الله از جانب کفار صورت گیرد و شما در مجلس آن‌ها حاضر باشید، یعنی: در هنگام شنیدن کفر و استهزاء به کلام الهی، با کفار هم‌منشین مشوید تا به سخنی دیگر غیر از آن بپردازند.
«فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ»: از آن مجلس برخیزید و با آن مقاطعه نموده و در آن سخنی نگوئید تا کفار از سخنان توهین‌آمیز و بحث (استهزاء آمیز) خود دست بردارند و به موضوعی دیگر بپردازند.

اما، هنگامی که به سخنان دیگر مشغول باشند، اگر با آنها بنشینید، ممانعتی وجود ندارد.
«إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ»: اگر شما در آن مجلس باقی بمانید و به استهزاء و تمسخر آنان راضی شوید چنانچه منافقان چنین می‌کنند و با آن‌ها بنشینید و سخنان آنان را شنیده و با آن‌ها در سخن هم‌نوا شوید، «إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا (140)»: در چنین حالی شما با آن‌ها در گناه همراه خواهید بود، نباید فراموش کنید: کسی که راضی به گناه دیگران باشد، شریک گناه است. همانا خدا در روز رستاخیز هر دو گروه کافران و منافقان را در آتش دوزخ جمع می‌کند؛ چون انسان با دوستش محشور است و بر دین او می‌باشد. این وعید از جانب خدا برای برحذر داشتن مؤمنان از آمیزش و نشستن با کفار و منافقین است. پس اجتناب از مجالس کسانی که به آیات الهی کفر ورزیده و آن را مورد استهزا قرار می‌دهند، از تقوی است.

فهم جمله: «إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ» آیه مبارکه می‌رساند که: سکوت در برابر یاوه‌گویی‌های کفار، نوعی نفاق است. «إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ» و هم‌نشینی‌های آخرت، جزای هم‌نشینی‌های دنیوی است.

برخی از علما با استدلال به همین آیه، هم‌نشینی با فاسقان و اهل بدعت را از هر جنسی که باشند، حرام دانسته‌اند.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل آیه مبارکه می نویسد: از این معلوم شد، در محلی که عیب و طعن در دین گفته می‌شود، اگر کسی می‌نشیند و آن سخنان را می‌شنود، اگرچه خود چیزی نگوید، تنها به نشستن و شنیدن، منافق شمرده می‌شود.

پس چه باید کرد؟ :

قبل از همه مسؤلیت و تکلیف انسان های مؤمن متعهد همین است که: در برابر گفته‌های ناحق دیگران از جمله منافقان نباید بی‌تفاوت باشد. به یاد داشته باشد که: مجامله و سکوت در جلسه گناه، گناه است. هرگاه در مجلس و محفلی که به دین و عقیده ی او تمسخر و استهزا صورت می‌گیرد ، یا باید دفاع کند و با سخنان مستدل و منطقی به جواب و رد مجلسیان بپردازد، یا این که: آن مجلس را ترک گوید و خود را در دام گنهگاران نه اندازد (سورهٔ أنعام آیه: 67).

از فهم جمله: «فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ»: آیه مبارکه معلوم میشود که: یا محیط فاسد را عوض کنید، یا از آن محیط خارج شوید. تنها گناه نکردن و مستقیم بودن کافی نیست، باید بساط گناه را به هم زد و جلو انحراف دیگران را هم گرفت. و نباید به بهانه و عنوان آزادی بیان، سعه‌ی صدر، تسامح، خوش اخلاقی، مدارا، حیا، مردم داری، و مانند اینها، در مقابل تمسخر دین سکوت کرد. در نهایت باید عرض داشت که: شرط مصاحبت با دیگران، آن است که ضرر فکری و مکتبی نداشته باشد.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ بِحُكْمِ بَيْنِكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ﴿١٤١﴾

منافقان همانها هستند که پیوسته انتظار آمدن حوادث را بر شما می‌کشند و مراقب شما هستند اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد می‌گویند آیا ما با شما نبودیم (پس ما نیز سهمیم در افتخارات و غنائم هستیم!) و اگر بهره ای نصیب کافران گردد می‌گویند آیا ما شما را تشویق به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مؤمنان نمی‌کردیم! (پس با شما سهمیم خواهیم بود!) خداوند در میان شما در روز رستاخیز فیصله می‌کند و هرگز الله برای کافران نسبت بر (ضرر) مؤمنان راه تسلطی قرار نداده است. (۱۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَتَّبِعُونَ»: منتظرند، مترصدند. انتظار گرفتار شدن شما را می‌کشند.

«الم نكن»: آیا نبودیم؟ «الم نستحوذ عليكم»: مگر ما بر شما چیره نمی شدیم؟

«استحوذ»: از ریشه ی «حوذ» شتر یا هر حیوانی دیگر را از پشت سوق دادن به طرف جلو راندن، حوذ؛ یعنی، سوق دادن، استحواذ را به استیلا بر هر چیزی اطلاق کرده اند. «سبیلًا»: راهی برای تسلط.

تفسیر:

منافقان اشخاص فرصت طلب هستند ند واز هر حادثه به نفع خود از آن استفاده می‌برند. طوریکه می‌فرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ»: این منافقان دربارهٔ مؤمنان منتظر مراقب اوضاع و احوال و در نهایت گردش روزگار و نزول شکست‌ها و مصیبت‌ها و منتظر فرصت بر آنان‌اند.

«فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ»: و هرگاه معرکه‌ای صورت گیرد و پیروزی از آن مسلمانان شود و غنیمتی به دست آورند، « قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ» منافقان به مسلمانان می‌گویند: ما با

شما در معرکه مشارکت کردیم از این روی سهم خویش را از غنیمت از شما می‌خواهیم، «وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ»: اگر کافران بر شما، مؤمنان غلبه کنند، «قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» و پیروزی از آن کفار باشد خطاب به کافر می‌گویند: آیا ما نبودیم که از مقابله و جنگ بر علیه شما خود را کنار کشیدیم پس حصه ما را از غنیمت بدهید، زیرا ما سبب منع مؤمنان و شکست صف آن‌ها شدیم. در حالیکه ما می‌توانستیم شما را به قتل برسانیم و اسیر کنیم، اما در کنار شما قرار گرفتیم و بدین ترتیب تصمیم و عزم مؤمنان را سست کردیم تا شما بر آنان پیروز و غلبه حاصل نمودید؟ ما دوستدار شما هستیم و اجازه نمی‌دهیم هیچ‌کس به شما آزار برساند.

هدف این آیه مبارکه؛ این است که: منافقان به آن گروهی گرایش پیدا می‌کنند که غلبه و پیروزی با وی باشد و به گروه غالب چنین وانمود می‌کنند که با آنان علیه گروه مغلوب همدست بودند. این است شیوه دایمی منافقان که الله تعالی اینان را لعنت کند.

«فَإِنَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: حق تعالی خبر می‌دهد که او به زودی در روز رستاخیز بزرگ مؤمنان، کافران و منافقان را جمع می‌کند و او بر عملکرد همه آگاه می‌باشد. «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (141)»: خدای متعالی بشارت می‌دهد که کافران هرگز بر رقاب مؤمنان تسلط پیدا نخواهند کرد تا اینکه آنان را ریشه‌کن سازند و آنان از روی زمین برچینند، چنین کاری هرگز صورت نخواهد گرفت و اگر برای کافران گاهی پیروزی و غلبه‌ای هم باشد عاقبت و نهایت به اذن الله متعال از آن مؤمنان و پیروزی از بندگان خوب خداوند متعال خواهد بود.

مفسر ابن کثیر گفته است: کفار را به طور کامل بر مسلمانان چیره نمی‌کند که ریشه‌ی آنها را از بیخ بکنند و به کلی آنها را نابود نمایند هرچند در بعضی موارد غلبه‌ای به دست می‌آورند؛ چون سرانجام دنیا و آخرت از آن پرهیزگاران است.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: اگر مراد از (راه تسلط)، پیروزی و نصرت مؤمنان بر آنان باشد، این در روز قیامت است و اگر مراد از آن، حجت و برهان باشد، این در دنیا است. یعنی: الله متعال کافران را بر مؤمنان در حجت غلبه نمی‌دهد، بلکه حجت همواره از آن مؤمنان است. برخی از مفسران این آیه را چنین معنی می‌کنند: خدای سبحان برای کافران بر زیان مؤمنان راه تسلطی قرار نمی‌دهد، مادامی که آنان پایبند عمل به حق بوده و به باطل راضی نباشند، پس تا زمانی که مؤمنان به شریعت الله متعال عامل بوده و به‌طور بایدوشاید رهرو راه شریعت باشند، حتماً حق تعالی کفار و منافقان را سرکوب نموده و با برترساختن درجات مؤمنان بر درجات کفار و منافقان، کرامت اهل ایمان را نمایان می‌گرداند.

باید گفت که خصوصیت منافقان اینست که در هر زمانی دارای چنین خصوصیتی هستند. منافعی را که به عنوان یک مسلمان می‌توانند به دست بیاورند، از راه اقرار زبانی و شامل شدن ظاهری در گروه مسلمانان به دست می‌آورند. منافعی که به دست آوردن آنها از راه کفر ممکن است، برای از دست ندادن آنها نزد کافران رفته به هر طریق ممکن به آنان اطمینان می‌دهند که ما چندان «مسلمانان متعصبی» نیستیم. گرچه به ظاهر به گروه مسلمانان وابسته هستیم، اما در واقع میل و علاقه‌ی قلبی و وفاداری و هماهنگی فکری و فرهنگی ما با شما است و نوق و سلیقه‌ی ما به شما نزدیک است و در نبرد میان اسلام و کفر وزن و سنگینی ما در کفه شما قرار خواهد گرفت.

باید گفت: این آیه مبارکه: ظفرمندی مسلمانان را به کلمه «فتح» از جانب الله و به معرفی گرفته و پیروزی کافران را به کلمه ی «نصیب» نام می برد: فتح، نشان بزرگداشت و گرامیداشت منزلت مسلمانان و نصیب در این جا نشان خواری و فرومایگی سهم کافران است.

ظفرمندی مسلمانان، امری والا به شمار می آید و درهای رحمت آسمانی بر رویشان گشوده می گردد. پیروزی کافران و ناسپاسان چیزی جز سهمی بی مقدار از متاع دنیا نیست. (تفسیر کشاف) بدان که: فرجام نیک از آن مؤمنان پارساست. (روم آیه: 47) ، (سوره محمدآیه: 7) ، (سوره منافقون/ آیه: 8) . در ضمن باید گفت که این آیه مبارکه به قلب مؤمنان آرامش و اطمینان کافی می بخشد و به آنان نوید می دهد که الله متعال همواره یار و یاورشان است و دشمنان را - از هر گروه و دسته ای - خوار و زبون می گرداند.

یادداشت:

شیوه ی منافقان و دوچهرگان تاریخ این است که هرگز ثابت قدم و یکرنگ نبوده و نیستند و پیوسته منتظر آند که چه کسی روزی به پیروزی و قدرت می رسد، تا سلسله ی ریا و تزویر و چاپلوسی را بجنبانند و به شیوه های منافقانه خود را به او برسانند و اعلام همبستگی کنند. (!!)

الله تعالی ما را از عمل منافقانه در حفظ و امان داشته باشد. آمین یا رب العالمین

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (142 الی 147) در باره شیوه ی دیگر از موضعگیریهای منافقان، دوستی نکردن با کافران بحث بعمل می آید. باید گفت این آیات ، مکمل کننده مفاهیم آیات قبلی در تبیین صفات پست منافقان و احوال و موضعگیری آنان است.

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٤٢﴾

البته منافقین (به گمان خود) با الله نیرنگ می کنند، در حالیکه الله (با تدبیر خود) به آنها نیرنگ می زند، و چون (منافقان) به سوی نماز برخیزند؛ با کسالت برمی خیزند، به مردم (تظاهر نموده نیکی و صلاح خود را) نشان می دهند، و الله را یاد نمی کنند مگر بسیار کم. (۱۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُخَادِعُونَ»: نیرنگ می کنند، فریب می دهند. «كُسَالَى»: جمع کسلان، سستها، کسلها، تنبها، خسته دلان. «يُرَاءُونَ»: (رأى، رياء): ریا می کنند، برخلاف آنچه که هستند، خود را نشان می دهند.

تفسیر:

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ»: یعنی منافقان اعمالی را از خود نشان می دهند که مانند اعمال فریبکاران است، به ظاهر ایمان را ابراز می دارند، در حالی که در باطن کافرند.

منافقان میخواهند با دین و مفاهیم عالی دینی بازی کنند. با ذهن خود طوری می بیندارند که گویا با الله فریبکاری می نمایند در حالی که خداوند متعال با آنها مخادعه می کند به این صورت که خون های شان را در دنیا حفظ می کند ولی در آخرت برای آنها مجازات

سخت در آتش دوزخ ارزانی می‌دارد. «یخادعون الله»: رفتار آنان به مانند نیرنگبازان می‌ماند و آشکارا اظهار ایمان می‌کنند و در دل کفر را پنهان می‌دارند.

خداوند متعال مجازات آنان را تحت عنوان «و هو خادعهم» بیان کرده است یعنی: همان رفتار را با آنان خواهد کرد که شخص پیروز در این کار می‌کند، به نحوی که خون و مال آنان را در دنیا مصون از تعرض قرار داد، اما در آخرت سختترین مرتبت دوزخ را برای آنان مهیا ساخت، ولی در کوتاه مدت نیز همواره آنان را در معرض رسوایی، امکان جنگ، انتقام و ترس همیشگی قرار داد. منافقان گمان می‌برند که امور را بر خالق و مولای خود مشتبه می‌سازند در حالی که حق تعالی بر آن‌ها امور را مشتبه ساخته و بصیرت‌های آنان را پوشیده و فهم را از عقل‌های آنان در ربوده است.

« وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى »: منافق، کسی است که در ظاهر احکام دینی را به جای می‌آورد، اما انگیزه‌های او الهی در آن دیده نمیشود از جمله صفات منافقان یکی هم این است که در ادای نماز کسل‌اند، به سنگینی و سستی و بی حالی نماز می‌خوانند، به ثواب و پاداش اخروی امیدوار نیستند و از سزاومجازات هم هراسی ندارند از این‌روی نماز را بدون نیت و محبت و بدون خشوع ادا می‌کنند.

توجه بفرماید قرآن عظیم الشأن نسبت به مؤمنان جمله‌ی «أَقَامُوا الصَّلَاةَ» به کار می‌برد ولی درباره‌ی منافقان جمله‌ی «قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ» و تفاوت میان «أَقَامُوا» و «قَامُوا» تفاوت میان برپاداشتن و به پا خاستن است.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در وصف نماز منافق فرمودند: «این نماز منافق است، این نماز منافق است، این نماز منافق است: منتظر آفتاب می‌ماند تا چون آفتاب در میان دو شاخ شیطان قرار گرفت (یعنی در شرف غروب بود)، برمی‌خیزد، پس چهار منقار می‌زند و در آن خدا او را جز اندکی یاد نمی‌کند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «سنگین‌ترین نمازها بر منافقان نماز عشاء و نماز بامداد است و اگر آنها می‌دانستند که در این دو نماز چه پاداشی است، حتماً به این دو نماز می‌آمدند، هر چند به حالت سینه‌خیز - یعنی بر روی زانو و شکم خویش...».

«يُرَاؤُنَ النَّاسَ» از نمازشان قصد ریا دارند و می‌خواهند آبرو کسب کنند. و از آن قصد جلب رضایت خدا را ندارند بلکه می‌خواهند با این نماز خون خویش را حفظ کنند و در ظاهر گفته شود که آن‌ها مسلمان‌اند.

ریا: نمایاندن کار و رفتاری پسندیده و زیبا به منظور نمایش دادن به مردم است، نه به منظور پیروی از امر خدا. در حدیث شریف آمده است: «هرکس نماز را در جایی که مردم او را می‌بینند، نیکو بخواند، اما در خلوت که کسی او را نمی‌بیند، آن را سرسری از سر بگذراند، این توهینی است که به آن بر پروردگاری با عظمت اهانت روا داشته است».

« وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا (142) »: و از جمله صفات دیگر منافقان یکی هم این است که خدای را بسیار کم یاد می‌کنند، هم به زبان و هم به قلب خویش و هر که خدای را دوست داشته باشد زیاد یادش می‌نماید در حالی که منافق خدای خود را دوست ندارد از این‌روی به یاد او تعالی نیست و هر که ذکر الله را به بسیاری انجام دهد از نفاق بری خواهد بود و اگر ذکر فایده‌ای هم نمی‌داشت همین بهره در حق آن کافی بود.

مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَآءٍ وَلَا إِلَى هُوَآءٍ وَمَنْ يُضِلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً ﴿١٤٣﴾

منافقان میان کفر و ایمان متحیر و سرگردانند، نه [با تمام وجود] با مؤمنانند و نا با کافران. و هرکس را که الله گمراه کند پس هرگز راهی (هدایت) برای او نخواهی یافت. (۱۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُذَبِّبِينَ»: دودلان، مترددان، سرگردانان. «تَذَبُّبٌ»: حرکت چیزی است که در هوا آویخته باشد و هیچ جایگاه و پایگاه محکم و استواری در روی زمین نداشته باشد. «بَيْنَ ذَلِكَ»: میان کفر و ایمان. «مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ»: منافق، آرامش ندارد. چون متداولاً باید موضع جدید، تصمیم فوری و عجولانه بگیرد. بناً منافقان، استقلال فکر و عقیده ندارند به هر حرکتی می‌چرخند، به دیگران وابسته و بی‌هدف سرگردانند.

تفسیر:

«مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ»: این منافقان در بین کفر و ایمان آشفته و متردد و متحیرند. متردد و دودل‌اند، نه ایمانی خالصانه می‌آورند و نه صراحتاً به کفر می‌پیوندند. نه به اسلام اطمینان دارند، و نه به کفر، گاهی با مؤمنان‌اند و زمانی با کافران، خداوند متعال آنها را به «متحیر در دین» وصف کرده است. حتی در مواضع اعتقادی و بینش فکری، قاطعیت لازم است.

«لَا إِلَى هُوَآءٍ وَلَا إِلَى هُوَآءٍ»: نه به مؤمنان منتسب‌اند و نه به کافران. گاهی به یک‌جانب می‌گرایند، و گاهی به دیگر جانب؛ این‌ها بر هیچ رأی و نظری ثابت و استوار نیستند و بریک مبدأ قرار ندارند، و به اصطلاح هر روزی جامه‌ای نو می‌پوشند و در شکلی خاص مطابق مصالح و مطالب دنیوی خویش به ظهور می‌رسند، طوری که اگر مصلحت با مؤمنان باشد در صف آن‌ها داخل می‌شوند و اگر با کافران باشد با آن‌ها سیر می‌کنند.

«وَمَنْ يُضِلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً (143)»: حق‌تعالی این‌ها را گمراه نموده و کسی را که الله متعال توأم با علم گمراهش کند هرگز راهنمایی نخواهد یافت و نه کسی برایش طریق را نشان می‌دهد و نه دستش را می‌گیرد، بلکه این شخص در طغیان و سرکشی همچنان باقی می‌ماند. و باید گفت: نفاق، درد بی‌درمان است. و منافق، مورد قهر خداوند است.

سپس مؤمنان را از دوستی و موالات با دشمنان دین برحذر داشته است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا ﴿١٤٤﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید به جای مؤمنان کافران را به دوستی خود مگیرید آیا (کفار را دوست گرفته) می‌خواهید در پیشگاه الله دلیلی واضح علیه خود قرار دهید؟ (۱۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْلِيَاءَ»: جمع ولی، دوستان. سرپرستان. «سُلْطَانًا مُّبِينًا»: دلیل آشکار.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»: دوستی و مصاحبت مؤمنان را رها نکنید، و به دوستی و مصاحبت و موالات کافرانی که از رحمت الله متعال

محروم هستند روی نیاورید. باید گفت که: پذیرش ولایت کفار با ایمان اصلاً سازگار نیست. وتولّی و تبرّی، دوستی با مؤمنان و دوری از کافران، لازمه‌ی ایمان است. « أَ تُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا (144) »: مسلمانان را ترك نمودن، و با کافران دوست شدن، چنانکه منافقان می‌کنند، دلیل نفاق است؛ پس ای مسلمانان، شما هرگز چنین مکنید! ورنه، الزام صریح و حجّت کامل الهی بر منافقت شما استوار می‌شود.

ابن عباس (رض) فرموده است: «سلطان» در قرآن عموماً به معنی دلیل است. «سلطان» دلیل آشکار، یعنی: کافران را به دوستی گرفتن دلیل نفاق است. از صعصعة بن صوحان روایت کرده اند که او به برادرزاده اش گفت: با مؤمنان راستین باش و با کافران و بدکاران به اخلاقی نیکو رفتار کن که افراد بدکار از اخلاق نیکوی تو راضی می‌شوند؛ اما بر تو واجب است که با مؤمنان رفتاری راستین داشته باشی. (کشاف) **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا (۱۴۵)** بی تردید منافقان در پایین ترین طبقه از دوزخ اند، و هرگز برای آنان مددگاری نخواهی یافت. (۱۴۵)

تشریح لغات واصطلاحات:

«الدَّرَكِ»: مکان. «الْأَسْفَلِ»: پایین، قعر، جایگاهی در بیخ جهنم، ته هر چیز.

تفسیر:

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»: البته منافقان در طبقه زیرین دوزخ قرار دارند، زیرا عملکرد آن‌ها از عملکرد کفار بدتر است. باید گفت که: جهنم هفت طبقه دارد.

درک: فروترین پله و طبقه است و به آنچه در بالا قرار دارد، «درج» گفته می‌شود. یعنی: درجه در بلندی به کار می‌رود و «درک» در پایینی. روایت شده است که دوزخ دارای هفت طبقه است و منافق در فروترین طبقه آن که «هاویه» نامیده می‌شود، قرار دارد.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی آنها در طبقه ی زیرین آتش قرار دارند؛ چون آنها کفر و مسخره و استهزا به اسلام و مسلمانان را باهم جمع کرده اند. آتش جهنم دارای طبقات و بهشت دارای درجات است.

مفسران گفته اند: آتش هفت طبقه است که اول «جهنم» است بعد از آن «لظى»، سپس «حطمه» و بعد از آن «سعیر»، و آنگاه «جحیم» و بعد از آن «هاویه» می‌آید. و گاهی اوقات بعضی از طبقات به نام دیگری نامیده می‌شود؛ چون لفظ (نار) آتش همه را در بر می‌گیرد. در البحر چنین آمده است.

اگر سؤال شود که: چرا منافق مجازات سخت تر از کافر می‌بیند؟ در جواب باشد گفت: زیرا منافق در کفر مانند کافر است، اما از آن روی که دشمنی خود را با مؤمنان پنهان می‌کند، بر کفرش افزوده می‌شود. (تفسیرکشاف)

«وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا (145)» برای آن منافقان یاور و معینی نمی‌یابی که در عذاب خدا آنان را یاری دهد. و آنان را از این درک اسفل نجاتشان دهد. در قیامت، راهی برای نجات منافقان نیست.

عبدالله بن مسعود (رض) می‌فرماید: «منافقان در درک اسفل در صندوقهای سر بسته‌ای

از آتش قرا دارند». دلیل سخت‌تر بودن عذاب منافق از کافر این است که: منافق در دنیا از شمشیر مسلمانان در امان مانده است، پس عدالت ایجاب می‌کند که در آخرت تاوان آن را بازپس دهد. علاوه بر این که منافق در کفر خود همانند کافر است، اسلام و مسلمین را هم به ریشخند گرفته است.

آن‌ها به دین استهزا و با مؤمنان فریبکاری و تمسخر می‌کنند و با اولیا و دوستان الله متعال از در مکر و حيله وارد می‌شوند و مشرکان را از لابلای صف مؤمنان یاری می‌رسانند.

یادداشت:

منافق از کافر خطرناکتر است، از این رو عذابش شدیدتر است: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا»: خدا در قبول کردن توبه ی کافران فقط خاتمه دادن به کفر را شرط قرار داده است: «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ»: ولی در مورد قبول کردن توبه ی منافق چهار امر را شرط قرار داده است: توبه، اصلاح، اعتصام و اخلاص در دین: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ»: پس نشان می‌دهد که منافقان از کافران بدترند و به غضب و کینه ی خدا شایسته‌ترند، و از خدا دورترند. آنگاه گفته است: «فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ»: و نگفته است: «فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ»، پس از آن گفته است: «وَ سَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا»: و به عنوان نشان دادن کینه و اعراض از آنان و زشت نشان دادن کفر و نفاق نگفته است: و سوف یؤتیهم. خدا ما را به اسرار کتابش بیشتر آشنا و آگاه فرماید. آمین!

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٤٦﴾

مگر کسانی که توبه کردند و [عمل خود را] اصلاح نمودند و به دین الله چنگ زدند و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند که [در نتیجه] آنان با مؤمنان خواهند بود و به زودی خدا مؤمنان را ثواب بزرگ خواهد بخشید. (۱۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِعْتَصَمُوا»: چنگ زدند. متوسل شدند. «إِعْتَصَمُوا بِاللَّهِ»: به کتاب و شرع خدا تمسک جستند. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا»: مگر کسانی که [از گناه بزرگ نفاق] توبه کردند، درمی یابیم که: راه توبه، برای همه حتی منافقان باز است و آنان را از «درک اسفل» به بهشت اعلا می‌رساند.

«وَ أَصْلَحُوا»: و اعمال خود را اصلاح کنند یعنی آنچه را با نفاق از احوال خویش فاسد ساخته بودند و نیت خود را پاک نمایند.

«وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ» و به کتاب الله و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم چنگ زند و عمل به شریعت را با جنگ و دندان لازم گیرد و در اعمال خویش اخلاص داشته، «وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ» و عبادتشان را برای خدا خالص ساختند.

از سیاق آیه مبارکه: «أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا وَ أَخْلَصُوا» در می یابیم که: توبه ی هر گناهی، به شکلی است. توبه ی نفاق، اصلاح به جای تخریب، اعتصام به خداوند به جای وابستگی به این و آن، و اخلاص به جای ناخالصی است.

«فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ»: پس چنین افرادی در روز قیامت از زمره ی مؤمنان می باشند. در ضمن قابل یاددهانی است که: منافقانِ تَوَّاب، در جدا شدن از هم‌فکرانشان احساس غربت نکنند. چون دوستان بهتری رانصیب می‌گردند.

« وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (146)»: پس خداوند به زدوی به مؤمنان مکافات بزرگی می بخشد، پس باید منافقان به سوی توبه و اصلاح بشتابند زیرا برای کسانی که به راه خلوص و صلاح برمی‌گردند، نیز مانند این پاداش است. یعنی اگر منافق هم از نفاق توبه کند، و اعمال خود را اصلاح نماید، و دین پسندیده خدا را استوار گیرد، و به الله متعال توکل کند، و دین خود را از ریا و سایر مفسدات پاک نگهدارد، مسلمانان خالص است؛ در دین و دنیا با مؤمنان خواهد بود، و ثواب بزرگی را که مؤمنان می‌یابند، او نیز می‌یابد؛ به شرطی که از نفاق به راستی توبه کند.

منافق کیست؟

اگر سؤال بعمل آید که منافق کیست؟ در جواب باید گفت: در شریعت اسلامی منافق کسی است که آشکارا ادعای ایمان کند، اما در نهان و خفا کافر باشد؛ ولی علت آن که مرتکبان فسق و فجور منافق نامیده شده اند، برای سخت گرفتن بر آنان است، چنان که در روایت آمده است: «من ترك الصلاة متعمدا فقد كفر»: هر کس که نماز را از روی عمد به جای نیاورد، کافر است. و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «ثلاث من كن فيه فهو منافق، و إن صام و صلى و زعم أنه مسلم: من إذا حدث كذب، و إذا وعد أخلف، و إذا أؤتمن خان: سه چیز از جمله خصوصیات هستند که اگر در کسی باشند، منافق است، هر چند که نماز بگزارد و روزه بگیرد و بیندارد که مسلمان است، کسی که به هنگام سخن گفتن دروغ بگوید و در وعده خویش خلاف کند و چون به او اطمینان کنند، خیانت بورزد.»

از حُدَيْفَةَ (رض) پرسیدند: منافق کیست؟ در جواب فرمود: کسی که مُتَصِفٌ به صفت اسلام باشد، و به آن عمل نکند.

از ابن عمر (رض) پرسیدند: چگونه است که ما چون به نزد سلطان می‌رویم، سخنانی می‌گوییم و چون از آنجا بیرون می‌آییم، سخنی بر خلاف آنچه گفته ایم بر زبان می‌رانیم! در جواب گفت: ما در گذشته آن را نفاق به شمار می‌آوردیم.

شرایط پذیرش توبه:

باید گفت که: شرط پذیرش توبه ی کافران، یکی است که قرآن در سوره ی انفال (آیه ی 38) می‌فرماید: «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَنْتَهُوا يَغْفِرَ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ...»: ای محمد! به کسانی که کفر ورزیده اند بگو: اگر باز ایستند و از کفر دست بردارند، گذشته ی آنان آمرزیده می‌شود. پس شرط پذیرش توبه ی درست از أهل نفاق، چهار چیز است:

- 1 - خودداری از نفاق و دورویی به گونه ای که دیگر بازگشت نداشته باشد،
- 2 - اصلاح کردن کردار و زدودن آن از تمام پلیدیها، ترفندها و توطئه های شبانگهان،
- 3 - در آویختن و متوسل شدن به قرآن و شریعت الهی،
- 4 - آیین و دین و اندیشه ی خود را برای خشنودی ذات آفریدگار خالص و پاکیزه و از آن او بگردانند.

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا، وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ، وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ» با وجود این شروط چهارگانه، هنوز تردید و شک و شبهه‌ای در توبه ی آنان باقی مانده؛ از این رو، خدای

دانا به وجود ایمانشان حکم نکرده؛ بلکه آنان را در معیت مؤمنان قرار داده است: «فأولئك مع المؤمنين» نمی فرماید: «فأولئك هم المؤمنون» شاید توبه ی آنان، مکر و ترفند باشد. پس در آیه ضمیری برای آنان بازگردانیده است، اما به صراحت از مؤمنان نام می برد و می فرماید: «و سوف يؤت الله المؤمنین أجراً عظیماً» نمی گوید: «و سوف يؤتیهم أجراً عظیماً»: خدا به مؤمنان مزد و پاداش بزرگی خواهد داد. [تفسیر الواضح المیسر...].

مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا ﴿١٤٧﴾

اگر شما سپاس گزار [نعمت های بی شمار حق] باشید و ایمان آورید ، الله به عذاب (دادن) شما چه می کند؟ و الله قدردان (نیکی ها و) داناست (از نیکی بندگان آگاه می باشد). (۱۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شَكَرْتُمْ»: سپاسگزار شدید. «عَلِيمًا»: دانا، آگاه.

تفسیر:

«مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ»: یعنی خدا در عذاب دادن شما چه نفعی می برد؟ چه مصلحتی برای الله متعال در تعذیب بندگانش نهفته است؟ چه منفعتی برای خالق در عذاب دادن مخلوق است؟ خدای تعالی چه خیری را از نزول عذاب شدید بر بندگان خود اراده دارد؟ آیا خدا می خواهد خشم خود را فرو کشد؟ یا اراده انتقام دارد؟ یا می خواهد از خلال این مجازات برای خویش نفعی به دست آورد یا ضرری را دفع کند؟ چنین اموری هرگز نخواهد بود، زیرا خدای تعالی از همه چیز و همه کسی بی نیاز است. ملاحظه می کنیم که در این عبارت، دعوتی لطف آمیز به منافقان پیشکش شده است تا خود را اصلاح نمایند.

«وَ كَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا (147)»: باوجود بی نیازی از طاعت بندگان، شاکر است؛ در مقابل عمل اندک پاداش زیاد عطا می کند.

پایان جزء پنجم

خوانندگان گرامی !

این دو آیه ذیل هر یک آیات (148 الی 149) با آیه های قبلی که درباره ی منافقان و اهل کتاب بود-پیوند دارد. در آیه های قبلی، الله متعال ، مؤمنان را از عیبها و صفات بد آنان هشدار داد و تبیین فرمود که جایگاهشان تحترین و اسفلترین جای دوزخ است. در آیات متبرکه (148 الی 149) درمور به فرجام بانگ برآوردن به بدزبانی و بدگویی و آشکار نمودن خویی و نهان داشتن آن، اشاره بعمل می آید ؛ و این که: مؤمنان به طور مطلق - «زبان به بدی گشودن» و «بدگویی» را، بی مفهوم و نامشروع می دانند؛ زیرا موجب افشای زشتیها، عیبها و زیان رساندن به جامعه است؛ اما مشروعیت بانگ برآوردن و بلند کردن صدا به ظلم و ستم، بستگی دارد: اگر شخصی مورد ظلم و ستم واقع شود، می تواند، فریاد خود را بلند نماید و به صدای بلند به کوش مسئولین برساند.

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ﴿١٤٨﴾
الله فریاد کشیدن به بدزبانی (دشنام و فحش) را دوست ندارد مگر از کسی که بر او ظلم شده است، و الله شنوای داناست. (۱۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْجَهْرُ»: بانگ بر آوردن آشکارا، ظهور چیزی در نهایت وضوح که: چشم یا گوش آن را به روشنی درک کند. «السُّوءُ»: بدی، بدگویی، بدزبانی، زبان به بدی گشودن.
«إِلَّا مَنْ ظَلَمَ»: مگر کسی که بر او ظلم شده باشد.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: فحوای آیه مبارکه هذا که به مظلوم، اجازه عدالت خواهی و فریاد می‌دهد، مشابه (آیه 41 سوره شوری) می باشد که می‌فرماید: «وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ» و هرکس پس از ستم دیدن، یاری جوید و انتقام گیرد، راه نکوهشی بر او نیست.

اینک در آیه هذا می‌فرماید: «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ» خداوند بانگ برداشتن به بد زبانی را دوست ندارد، مگر مظلوم که بالایش ظلم صورت گرفته باشد، مجاز است بدی‌های ظالم و ستمکار را بیان نماید.

نباید فراموش کرد که: ظالم، در جامعه‌ی اسلامی احترام ندارد، باید محکوم و به مردم معرفی شود.

در این هیچ جای شکی نیست که: الله متعال تمام اقوال و سخنان را می‌شنود خواه بر بدی باشد یا خوبی و خواه گوینده سخن در آنچه می‌گوید راه صواب را طی نموده باشد یا راه خطا را.

ابن عباس (رض) فرموده است: معنی آیه این است که: درست نیست هیچ‌کس دیگری را نفرین کند، مگر این که مظلوم واقع شود. (مجمع البیان 133/3).

در حدیث شریف آمده است: «از دعای مظلوم پیر هیزید زیرا در میان او و الله متعال هیچ حاجبی نیست». همچنین مظلوم می‌تواند از ظالم شکایت کند و بگوید: «فلان بر من ظلم کرد، یا فلان شخص ستمگری است». لذا برای کسی که مورد ستم قرار می‌گیرد، جایز است تا علیه ستمگرش سخنی را بر زبان جاری سازد که برای او بد و آزار دهنده باشد.

در حدیث شریف آمده است: «تعلل و بهانه‌جویی بدهکاری که به پرداخت بدهی خویش قادر است، ظلم است و موجب روا شدن مجازات و پایمال کردن حرمت و آبروی وی می‌گردد». اما برای مظلوم جایز نیست که در فریاد زدن به بدی علیه ظالم، از حق خود تجاوز کند که اگر چنین کرد، تجاوزگر به‌شمار می‌رود.

«وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا (148)»: و او تعالی به زودی همه را محاسبه خواهد کرد که خدایی جز او نیست.

در ضمن باید گفت که: در موارد جواز افشای عیوب، از مرز حق تجاوز نکنید، چون خداوند متعال «سَمِيعًا عَلِيمًا» شنوا و داناست.

إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفَوْهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفْوًا قَدِيرًا ﴿١٤٩﴾

(اما) اگر نیکیها را آشکار یا مخفی سازید و یا از بدیها گذشت نمایند (مجاز خواهید بود) خداوند بخشنده و توانا است (و با اینکه قادر بر انتقام است. عفو و گذشت می‌کند) (۱۴۹).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا»: اگر خیری را آشکار سازید. «عفوا»: بسیار در گذرنده، عفو کننده.
«قدیرا»: بس توانا. (تفسیر نور). «عَفْوًا قَدِيرًا»: بسیار عفوکننده و بسیار توانا. یعنی عفو خدا از روی ضعف نیست، بلکه در کمال قدرت می‌بخشد. شما نیز با وجود قدرت بر انتقام گذشت نمائید.

تفسیر:

«إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُحْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ»: ای مردم! اگر عمل نیک را آشکار یا پنهان کنید، یا کسی را ببخشید که نسبت به شما بد کرده است، «فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفْوًا قَدِيرًا» (149): عفو از موضع قدرت، ارزشمند است. طوری که می‌فرماید: بدانید که خدا هر چند قدرت انتقام و محاسبه را دارد، در کمال قدرت و توانایی در بخشودگی مبالغه می‌کند.

حسن گفته است: با این که خدا قدرت انتقام را دارد جنایتکاران را می‌بخشد، پس شما هم از سنت خدای تعالی پیروی کنید. (مختصر ابن کثیر 452/1).
در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بار مسئولیت دو شخص دشنام‌دهنده بر کسی است که شروع به دشنام دادن می‌کند تا آن‌گاه که مظلوم از حد درنگرد».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «هیچ مالی از صدقه دادن کم نشد و الله متعال در برابر عفو جز عزت نیفزود و هر کس برای رضای الله تواضع کند، حق تعالی وی را رفعت می‌دهد».

پس عفو و گذشت از سوی کسی که به گرفتن حق خویش قادر است ولی در عین حال آن را به الله متعال وا می‌گذارد، بهتر است اما کسی که از گرفتن حق خویش ناتوان است، عفو و گذشت وی هم ارزشی ندارد.
این دو آیه بر این امر دلالت دارند که عفو و گذشت و نگه‌داشتن زبان، از قضایای اساسی در موضوع ایمان است زیرا سیاق آیات کلا درباره ایمان می‌باشد.
خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (150 الی 152) موضوعاتی در کفر و ایمان و نهایت هر کدام شان بحث بعمل آمده است.

بعد از اینکه که خداوند متعال، مؤمنان را از همنشینی و دوستی و همدمی با کافران منع کرد و برای اهل ایمان بیان نمود که صدا بلند کردن و زبان باز کردن به بدگویی در برابر ظالمان مباح است؛ به بیان دلیل کفر سران اهل کتاب پرداخت که: آنان در ایمان به الله و تمام پیامبران او، خلوص نیت ندارند و راستگو نیستند. بی گمان هر کس به برخی از پیامبران و حتی به یکی از آنان ایمان نیلورد، از زمره ی کفرپیشگان است و مستوجب کیفر و آتش دوزخ خواهد بود.

**إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ
نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾**

بی تردید کسانی که به الله و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند که (در ایمان آوردن) بین الله و پیغمبرانش جدایی آورند، و می‌گویند: به بعضی (از پیغمبران) ایمان داریم، و بعضی دیگر را انکار می‌کنیم، و می‌خواهند در بین آن دو (کفر و ایمان) راه دیگری را

برای خود بگیرند. (۱۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ»: می‌خواهند میان ایمان آوردن به الله و ایمان آوردن به پیغمبرانش قائل به تفرقه و جدائی باشند.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ»: آیه متبرکه در باره ی یهود و نصاری آمده است؛ چون آنها به پیامبران خود ایمان داشتند و به محمد صلی الله علیه و سلم و غیره کافر بودند، اما خداوند متعال کافر شدن آنها را به بعضی از پیامبران، بمثابه کافر شدن به تمام آنها قرار داده است، و کفر آنها را به پیامبران به معنی کفر به خدا تلقی نموده است.

« وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ»: و اراده دارند بین ایمان به الله و پیامبرانش تفاوت قایل شوند مانند یهودیان که به موسی علیه السلام و تورات ایمان آوردند و به عیسی علیه السلام و انجیل و محمد صلی الله علیه و سلم و قرآن کافر شدند و یا نصرانیان که به عیسی علیه السلام و انجیل ایمان آورده و به موسی علیه السلام و تورات و محمد صلی الله علیه و سلم و قرآن کافر شدند. ولی مؤمنان هم به محمد صلی الله علیه و سلم و قرآن ایمان آوردند و هم به عیسی علیه السلام و انجیل و موسی و تورات. باید تذکر داد که: نبوت، یک جریان و سنت دائمی الهی و همچون زنجیر بهم پیوسته است. پس باید به همه‌ی این جریان اعتقاد داشت.

خدای متعال از زبان آنان می‌فرماید: «وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ» برخی از کفار اراده دارند بین الله و پیامبرانش تفاوت قایل شوند از این روی به خدای یگانه ایمان می‌آورند و از روی حسادت و تجاوز به پیامبرانش ایمان نمی‌آورند و می‌گویند ما به برخی از انبیا ایمان می‌آوریم و به برخی دیگر کافر می‌شویم.

مفسر قتاده فرموده است: کسانی که اینچنین گفتند دشمنان خدا می‌باشند که عبارتند از یهود و نصاری، یهود به تورات و حضرت موسی ایمان آوردند و به انجیل و حضرت عیسی کافر شدند، و نصاری به انجیل و حضرت عیسی ایمان داشتند و به قرآن و حضرت محمد صلی الله علیه و سلم کافر شدند. و دین خدا یعنی اسلام را ترک نمودند که خدا همه‌ی پیامبران را بر آن مبعوث کرده است. (طبری 354/9).

بنابا باید گفت که: کفر به الله متعال و رسولان، یا ایمان به خدا و کفر به همه‌ی پیامبران، یا ایمان به خدا و کفر نسبت به بعضی انبیا، ممنوع است. راه حق، ایمان به خدا و همه‌ی پیامبران است.

«وَيُرِيدُونَ أَنْ يُتَّخَذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (150)»: و در این خصوص روش میانه و وسط را برمی‌گزینیم در حالی که این منهج باطل و منحرف است که هیچ خیری در آن نیست و حق تعالی آن را قبول نمی‌کند.

این آیه محکوم کننده اندیشه و رفتار کسانی است که تحمل نام کافر بر آنان دشوار می‌آید ولی در عین حال به تمام الزامات ایمان گردن نمی‌نهند و حق و حرمت آن را چنان که باید رعایت نمی‌کنند.

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿١٥١﴾

اینان در حقیقت کافران (واقعی) اند؛ و ما برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده‌ایم.

(۱۵۱)

تشریح لغات واصطلاحات:

«حَقًّا»: یقیناً، بیگمان. «مُهیناً»: خوارکننده، توهین آمیز.

تفسیر:

«أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا»: این‌هایی که چنین می‌کنند و در بین ایمان به الله متعال و پیامبرانش تفاوت قایل می‌شوند، آنان کافران واقعی هستند، و در کفرشان هیچ شکی نیست، به این معنی آنها هرچند ادعای ایمان هم داشته باشند، به طور یقین کافر حقیقی هستند. این‌ها از ملت اسلام خارج‌اند و برای همیشه در آتش دوزخ جاودان خواهند بود. «وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (151)»: و خداوند متعال در آخرت عذابی را به عنوان سزا عملکردهای بد و قبیح‌شان آماده نموده که تنها او بر آن آگاه است.

بصورت کل و خلاصه باید گفت که: جدایی میان پیامبران در ایمان آوردن به آنان جایز نیست و بدون گرویدن به عموم آنان، کسی مؤمن به شمار نخواهد آمد. (بقره آیه 285). ایمان و کفر ضد هم‌اند و هیچ‌گاه با هم جمع نخواهند شد و راه دیگری میان این دو وجود ندارد. پس، ایمان؛ یعنی، راه راست و الله پسند و کفر؛ یعنی، راه کج و دروغین. و کسانی که می‌گویند ما بخدا ایمان داریم و بر پیامبران آن ایمان نداریم و یا بعضی از پیغمبران را می‌پذیریم، و بعضی را نپذیریم، و مطالبشان این است که در میان اسلام و کفر مذهب جدیدی برای خود ایجاد کنند! این‌چنین مردم اصلاً و حقیقتاً کافرند، و برای آنها عذاب خواری و ذلت آماده است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ
وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٥٢﴾

و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند و (در ایمان آوردن) میان هیچ یک از آنان فرق نمی‌گذارند، این گروه زود است که الله اجر (و ثواب)شان را دهد، و الله آمرزنده مهربان است. (۱۵۲)

تشریح لغات واصطلاحات:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا...»: چنین مؤمنانی پیروان محمداند که به همه پیغمبران از آدم تا خاتم ایمان دارند. «أَجْرَهُمْ»: جمع اجر، پاداشهای اعمال آنان.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ»: کسانی که الله را تصدیق می‌کنند و به تمام پیامبران معترف‌اند و در بین آنان تفاوتی قایل نیستند، چنین اشخاصی عبارتند از پیروان حضرت محمد صلی الله علیه و سلم.

همان‌طوریکه بیان یافت: باید به الله متعال و تمام پیامبرانش ایمان داشت. با اینکه درجات انبیا و شعاع مأموریت آنها متفاوت است، ولی ایمان به همه آنها ضروری و حتمی است. «أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ»: این‌ها در پیشگاه خداوند متعال ثواب و پاداش بزرگی دارند، یعنی به پاس این که به خدا و پیامبران ایمان دارند، پاداش کامل را به آنان عطا خواهیم کرد.

«وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (152)»: زیرا خداوند متعال دارای فضل، احسان و امتنان بسیار است و او عفو و گذشت از خطا و اشتباهات را دوست دارد و در برابر بدکار از

حلم کار می‌گیرد و هر که به سویش بیاید او را مشمول فضل و رحمت وسیع خود می‌سازد.

این یکی از قواعد فهم موضوع کفر و ایمان بود، بعد از توضیح و تثبیت این قاعده کلیدی، سیاق آیات بعدی به بیان ستمگری یهودیانی می‌پردازد که به رسول الله صلی الله علیه وسلم ایمان نیاوردند:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (153 الی 159) در باره موضعگیری و کارهای سخیف، شنیع، و قبیح یهودان افراطی و سرسخت بحث بعمل آمده است.

قابل تذکر است که این آیات با آیات قبلی مناسبت و پیوند دارد و موضوعاتش بحث از اهل کتاب و آیه های قبل نیز تبیینی است در مورد کفر آنان که می‌گفتند: برخی از پیامبران را باور داریم و برخی دیگری را باور نداریم. این آیات بر سر سختی و ناسازگاری آنان دلالت دارد و این که: در صدد دستیابی به راههای ستیزه جویی و کفر و ناباوری اند.

يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَٰ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهُ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَأَتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُّبِينًا ﴿١٥٣﴾

اهل کتاب [بنا به خواست نامعقولشان] از تو می‌خواهند که یکباره (ویکجا)، کتابی از آسمان برای آنان نازل کنی، (لیکن تو مرنج) چون از موسی بزرگتر از این را طلب کردند، و گفتند: الله را به ما آشکارا نشان بده، پس آوازی سخت آنها را گرفت به سبب ظلمشان (و هلاک شدند). باز گوساله را معبود خود قرار دادند، (و این بعد از آن که معجزه‌های واضح برای آنها آمد، پس آن (جرم آنها را هم معاف کردیم و به موسی حجت واضح و آشکار دادیم).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَرَنَا»: (رأی): به ما نشان بده، ما را بنمای. «جَهْرَةً»: آشکارا، به عیان. «الصَّاعِقَةُ»: صاعقه ی آسمانی، آذرخش. «الْبَيِّنَاتُ»: دلایل روشن، معجزاتی چون شکافتن بحر، ید بیضا و عصا... «سُلْطَانًا»: حجت و برهان. مراد معجزاتی است که خدا بدو عطاء فرموده بود. سلطه و قدرت.

شأن نزول آیه مبارکه:

مفسران در باب شأن نزول آیه مبارکه می‌نویسند: تعدادی از سران یهودی از جمله: کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و دیگران از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستند تا در برابر دیدگانشان به آسمان بالا رفته و بر صحت ادعای خود «ألواح» آورد، تو نیز ألواح بیاور تا ایمان بیاوریم؟ [اسراء/۹۰]. (کشاف).

یعنی کتاب نوشته شده‌ای را که دلیل راستگویی ایشان باشد، یکباره بر آنان فرود آورند چنان‌که موسی یکباره تورات را به میان آنان آورد. گفتنی است که این درخواستشان به انگیزه عناد و سرسختی و لجابت بود، نه از روی حقیقت‌جویی.

تفسیر:

باید گفت: در خواست یهودان از رسول الله صلی الله علیه وسلم این بود که قرآن عظیم الشأن مانند تورات یکجا نازل شود که البته این این درخواستشان بجز یک بهانه‌ای بیش نبود. الله متعال در جواب آنان می‌فرماید: حتی اگر قرآن را یکجا در نامه‌ای قابل لمس

فرود آوریم، کافران آن را جادو می‌پندارند، «وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَابٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالُوا الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (آیه: 7 سوره انعام) و (کافران لجوج که در پی بهانه جویی‌اند حتی) اگر نوشته‌ای را در کاغذی بر تو نازل می‌کردیم که آن را با دست‌های خود لمس می‌کردند، باز هم کافران می‌گفتند: این، جز جادویی آشکار نیست.) بهانه تراشی کفار، برای ایمان نیاوردن، شبیه به هم است. مشرکان نیز همین تقاضا را از رسول الله صلی الله علیه وسلم کردند طوری‌که می‌گفتند: «لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيَّتِكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ» (آیه: 93 سوره اسرا) (تا آنکه کتابی بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم).

«يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ»: قبل از همه باید گفت: این آیه در مورد اُحبار یهود نازل شد، آنگاه که به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفتند: اگر واقعاً تو پیامبر هستی، همان طور که موسی کتاب را یک جا آورد، تو هم کتابی را یک جا از آسمان برای ما بیاور، این مطلب را به طریق آزار دادن و انکار نمودن، از او درخواست کردند، لذا الله متعال به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم یادآور می‌شود که امت‌های پیامبران پیشین درخواست‌های بسیار غیر معقول‌تر از آنان کرده‌اند، تا پیامبر اسلام نیز به پیامبران پیش از خود تأسی کند و بردباری را پیشه سازد. اعمال، افکار و اخلاق ناپسند نیاکان، برای آیندگان سوء سابقه می‌شود طوری‌که می‌فرماید: «فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً»: طوری‌که بزرگتر از آن را از موسی درخواست کردند، از موسی درخواست نمودند که خدا را به چشم خود ببینند. باید گفت که الله متعال با چشم دیده نمی‌شود و مطرح ساختن درخواست رویت و دیدن او بدین صورت ظلم و ستمگری است.

پس ای محمد! از ایمان نیاوردن کفار، نگران و پریشان و دلگیر مباش، چون در برابر همه انبیا افراد لجوج وجود داشتند.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: یهودان همچو خواهشات را از روی عناد و لجاجت مطرح ساختند، در غیر آن موسی علیه السلام خود نیز از الله همین درخواست را بعمل آورده بود، ولی درخواست وی از روی ایمان و شوق بود اما آنان ایمان آوردن خود را به تحقق این درخواست مشروط و معلق ساختند درحالی که رؤیت عینی پروردگار در دنیا ممتنع است. البته این امر، مستلزم امتناع رؤیت پروردگار در آخرت نیست، به‌دلیل اینکه در باره وقوع حتمی این رؤیت احادیث متواتری آمده است پس هرکه با این آیه بر امتناع رؤیت پروردگار در روز قیامت استدلال کرده، مرتکب اشتباه آشکاری شده‌است. و از احادیث وارده درباره رؤیت پروردگار متعال در آخرت، این حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم است: «بی‌گمان شما در آخرت پروردگارتان را خواهید دید چنان که این ماه را می‌بینید، در رؤیت پروردگار بر یکدیگر ازدحام نمی‌کنید و در جای بر یکدیگر تنگ نمی‌گیرید پس اگر می‌توانستید که نمازی قبل از طلوع خورشید و نمازی قبل از غروب آن از شما فوت نشود، حتماً این کار را بکنید».

«فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ» انکار حق و انحراف فکری، با اطمینان کامل قهر الهی را در همین دنیا به دنبال دارد. طوری‌که به سبب ظلمشان، آتشی از آسمان بر آنان فرود آمد و هلاک و نابودشان ساخت. «ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ» بعد از دریافت معجزات و دلایل آشکار و درخشان از قبیل عصا و دست، و شکافتن قلب بحر، گوساله

را به عنوان خدا برگرفته و آن را پرستش کردند.
 مفسر ابو سعود فرموده است: مسأله ی درخواست رؤیت خدا هر چند از نیاکان و پیشینیان آنها رخ داده است اما چون یهود در تمام امور انجام شده و موروثی از آنها تقلید کرده اند، همان مسأله به آنها نیز منسوب گشته است. (ابو سعود 394/1).
 واقعیت امر اینست که: بنی اسرائیل در پی حق نبودند. وگرنه پس از آن همه معجزات، چرا گوساله پرست شدند؟

«فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ»: باوجود بزرگی جرم و خیانتشان از اعمالشان صرف نظر کردیم.
 از سیاق کلمه «فَعَفَوْنَا» آیه مبارکه دریافتیم که: رحمت الهی حتی گناه گوساله پرستی را هم مورد بخشش قرار میدهد.

«وَ آتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُّبِينًا (153)»: به موسی حجت و دلیلی واضح دادیم که درستی و صدق نبوتش را ثابت می کند. مفسر طبری می نویسد: آن حجت و دلیل عبارت است از آیات واضحی که خدا به او داده است.

مفسر تفسیر کابلی در مورد آیه مبارکه: «وَ آتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُّبِينًا» (و دادیم موسی را غلبه صریح) می نویسد: مراد از غلبه صریح آنست که موسی علیه السلام گوساله مذکور را کشت، و در آتش انداخت، و خاکسترش را به بحر انداخت، و در هوا پراکنده ساخت، و هفتاد هزار گوساله پرست به قتل رسید.

مفاهیم این آیه مبارکه در (آیه ی 63 سوره ی بقره) و در (آیه ی 171) سوره ی اعراف نیز به بیان گرفته شده است.

وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿١٥٤﴾

و کوه طور را برای عهد گرفتن از ایشان، بالای سرشان برداشتیم، و به آنها گفتیم: سجده کنان از دروازه داخل شوید، و به آنها گفتیم: در روز شنبه تجاوز نکنید، (ماهی را شکار نکنید) و از آنها (در برابر همه اینها) پیمان محکمی گرفتیم. (۱۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِمِيثَاقِهِمْ»: به خاطر گرفتن پیمان از آنان. «ادْخُلُوا الْبَابَ»: از دروازه آن قریه در آید، وارد در بیت المقدس، یا اریحاء، یا ایلایا و... شوید یا از دروازه آن قبله ای که برخی از پیامبران به سویش نماز می خواندند، در آید. «سُجَّدًا»: جمع ساجد، سجده کنان، متواضعانه. «لَا تَعْدُوا»: تجاوز نکنید، از حد نگذرید، حرمت روز شنبه را بدارید.
 «غَلِيظًا»: مؤگد، استوار، بزرگ.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: مشابه این آیه مبارکه، در سوره بقره/ آیات 63 و 93 و نیز سوره اعراف آیه ی 171 نیز آمده است.

«وَ رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ»: کوه طور را به سبب پیمان شان [به پذیرفتن تورات، عمل به آن و ایمان به موسی] بالای سرشان برافراشتیم، روایت شده است که: چون قوم یهود از قبول شریعت موسی علیه السلام و پایبندی به احکام تورات سرباز زدند، الله متعال کوه طور را بر بالای سرشان برافراشت تا بدانجا که کوه همانند سایبانی بر بالای سرشان قرار گرفت، «وَ قُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا»: و به آنها گفتیم سجده کنان از دروازه داخل شوید، و پرتواضع و خضوع در مقابل الله متعال وارد دروازه ی بیت المقدس

شوید. یعنی: به دروازه شهر بیت المقدس در حالی وارد شوید که سرهایتان را پایان انداخته باشید و این در هنگامی بود که الله متعال به آنان اذن فتح بیت المقدس را داد اما آنان فرمان الله را دگرگون کردند و درحال خزیدن بر نشیمنگاههایشان وارد شهر شدند و در اینجا نیز عصیان ورزیدند، چرا که طبیعتشان با عصیان و مخالفت در آمیخته است. برآنان امر کردیم در لحظه که وارد دروازه بیت المقدس می شوید بگوید: «حطه / اشتباهات ما را محو کند» اما آنها در حالت استهزا و تمسخر وارد بیت المقدس شده و در عوض «حطه» یعنی «دانه گندم در جو یا موی» گفتند.

«وَأَلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ»: و به آنها گفتیم روز شنبه را زیر پا نگذارید و به شکار ماهی نپردازید، اما به شیوه همیشگی شان مخالفت ورزیدند و عصیان کردن و در روز «سبت» (شنبه) به صید ماهی رفتند و خداوند به خاطر نافرمانی، از رحمت خویش، محروم شان کرد.

در تفاسیر آمده است که به یهودان حکم شده بود که روز شنبه ماهی شکار نکنند، و نسبت به سایر ایام روز شنبه در دریا ماهی بیشتر به نظر می آمد؛ یهود حيله کردند و در نزدیک دریا، حوضها ساختند؛ چون روزهای شنبه ماهیان از دریا به حوضها داخل می شد، حوضها را می بستند؛ فردای آن روز به شکار آن می پرداختند. در اثر این فریب و عهدشکنی خدای تعالی آنها را مسخ کرد و بوزینه ساخت که از میان جانوران حيله گر و خسیس می باشد.

« وَ أَحَدْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (154)»: واز آنان پیمان و عهدی محکم گرفتیم. این همان پیمانی است که پروردگار متعال از آنان در تورات گرفت، بر این که: اوصاف حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را که در تورات است، بیان کنند و آن را پنهان ننمایند.

فَبِمَا نَقُضَهُمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥٥﴾

پس به سبب عهد شکنی و کفرشان به آیات الله و کشتن پیغمبران به ناحق و گفتن این سخن که بر دل های ما پرده است (لذا ما نمی فهمیم؛ ما آنان را عذاب کردیم) بلکه الله به سبب کفرشان، بر دل هایشان مهر [محرومیت از فهم معارف] نهاده است و ایمان نمی آرند مگر اندکی (از ایشان). (۱۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«غُلْفٌ»: جمع غلاف، پرده، مانع، دل های ما جایگاه سخنان شما نیست.

«طَبَعَ»: مهر زده است و اندرز نمی پذیرد.

تفسیر:

«فَبِمَا نَقُضَهُمْ مِيثَاقَهُمْ»: پس به سبب پیمان شکنی، آنها را نفرین و خوار کردیم.

«وَ كُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ»: و به سبب انکار قرآن از طرف آنها، «وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ» و کشتن انبیا به ناحق مانند کشتن ناروای حضرت زکریا و حضرت یحیی علیهما السلام، «وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ»: و به سبب این که به حضرت محمد صلی الله علیه و سلم می گفتند دل های ما را پرده ای پوشانده است و سخنان شما را درک نمی کنیم.

غلف: جمع اغلف، به معنای پوشیده با غلاف است، یعنی: دل هایمان در پرده است، از این رو آنچه را که تو می گویی، فهم نمی کنیم.

خداوند متعال در جواب آنان فرمود: «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا»

(155) «: بلکه به سبب کفر و گمراهیشان خدا بر قلب آنان مهر زده است و جز تعدادی اندک از آنان مانند: عبد الله ابن سلام و همراهان او، رضی الله عنهم. باید گفت: ایمان آوردن تعداد اندک در برابر کفر اکثر مردم، دلیل بر آن است که انسان، قدرت انتخاب و تصمیم خود را دارد. پس نباید دوستان، محیط و نظام حاکم فاسد در جامعه، اراده‌ی انسان را در راه حقّ عوض کنند.

وَبِكْفَرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا ﴿١٥٦﴾

و به سبب کفر آنها و سخنان آنها که بهتان بزرگی بر مریم بستند (مورد غضب ما قرار گرفتند). (۱۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بُهْتَانًا»: افتراء. دروغ بزرگی که عقلها را مبهوت و حیران می‌سازد، مانند متهم کردن حضرت مریم سلام الله علیها - به زنا و....

تفسیر:

«وَوَكْفَرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا (156)»: و به سبب کفرشان به الله متعال و تکذیب آیات الهی که بر پیامبران خود نازل نموده و به سبب افترای بزرگ و بهتان قبیح و زشت‌شان بر مریم پاک و صدیقه هنگامی که او را به زنا با شخصی به نام یوسف نجار از صالحان، بود. متهم نموده و گفتند عیسی علیه السلام والعیاذ بالله فرزند زناست. (تهمت به حضرت مریم، در آیه‌ی 27 سوره‌ی مریم نیز مطرح شده است).

نسبت زنا به حضرت مریم، در واقع نسبت زنازادگی به حضرت عیسی علیه السلام و عدم لیاقت شایستگی او برای هدایت و رهبری هم بود و همین تهمت، دلیل کفرشان به عیسی علیه السلام بود.

با تأسف باید گفت: در جامعه‌ی فاسد، گاهی به پاک‌ترین انسانها، قبیح‌ترین نسبت‌ها را روا میدارند.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: باید گفت که: در مسئله‌ی چگونگی تولد شدن عیسی علیه السلام برای یهودیان ذره‌ای مشتبه نبود، بلکه در همان بدو تولد ایشان خدا یهودیان را بر این امر گواه گرفت که او طفل است با شخصیت فوق العاده که در اثر یک معجزه به دنیا آمده است نه یک جرم اخلاقی.

هنگامی که دختری ازدواج ناکرده از شریف‌ترین و مشهورترین خانواده‌ی مذهبی بنی اسرائیل با طفل در بغل به خانه آمد و صدها و هزاران نفر از افراد کوچک و بزرگ بنی اسرائیل به خانه‌ی او هجوم آوردند، او به جای جواب دادن به سؤال آنها به طفل نوزادش اشاره کرد که در این باره از او بپرسید. مردم با تعجب گفتند: «چگونه طفلی را که هنوز در گهواره است مورد خطاب قرار دهیم!» اما در این هنگام آن طفل خود به سخن آمد و با زبانی بسیار فصیح و بلیغ خطاب به مردم گفت: «نی عبد الله اتانی الكتاب وجعلنی نبیا» «من بنده‌ی خدا هستم؛ او به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است.» (سوره مریم، آیات 16 تا 36).

این گونه‌ی ریشه‌ی شبهه‌ی او را که امکان داشت درباره‌ی تولد حضرت عیسی به وجود بیاید، برای همیشه قطع کرد.

بدین دلیل است که تا به هنگام بزرگ شدن عیسی نه کسی او را طعنه زد که تولدش در اثر رابطه‌ی نامشروع بوده است و نه کسی مریم علیها السلام را متهم به زنا کرد. اما

هنگامی که ایشان در سن سی سالگی کار نبوت را آغاز کردند و هنگامی که یهودیان را به خاطر کارهای بدشان مورد سرزنش قرار دادند، عالمان و فقیهان آنها را به دلیل ریاکاری هایشان مورد ملامت قرار دادند، عوام و خواص آنها را نسبت به انحطاط اخلاقی ای که دچار آن شده بودند هشدار دادند و قومش را به سوی راه پرخطری فراخواندند که در آن برای پیاده کردن عملی دین خدا باید هر نوع فداکاری ای را تحمل می کردند و در هر جبهه ای با نیروهای اهریمنی روبه رو می شدند، این مجرمان گستاخ برای فرونشاندن صدای حق و صداقت به پلیدترین حربه ها روی آوردند.

در این هنگام بود که آنها چیزی را بر زبان آوردند که در طول سی سال هیچ گاه آن را اظهار نکرده بودند، یعنی این که مریم علیها السلام معاذالله بی عفتی کرده است و عیسی علیه السلام فرزندی نامشروع است. در حالی که این ظالمان به صورت قطعی و صددرصد می دانستند که این مادر و پسر از این پلیدی به طور کامل پاک اند. پس این بهتان آن ها نتیجه ی یک شبهه ی واقعی موجود در دل هایشان نبود، بلکه یک بهتان خالص بود که آن را فقط به خاطر مخالفت با حق از روی عمد ساخته و پرداخته بودند. به همین دلیل است که الله آن را به جای ظلم و دروغ، کفر قرار داده است، چرا که هدف اصلی آنها از این اتهام جلوگیری از دین خدا بود، نه متهم کردن یک زن بی گناه.

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾

و به سبب (مورد لعنت و عذاب ما قرار گرفتند) که گفتند: ما مسیح؛ عیسی پسر مریم را که رسول الله بود کشتیم، در حالیکه آنان او (عیسی) را نکشتند و نه او را به دار کشیدند، بلکه کار بر آنان مشتبه شد (و کسی مشابه عیسی را کشتند)، یقینا آنانی که در باره او (عیسی) اختلاف کردند البته تا هنوز در شک اند، و هیچ دلیل و علم یقینی (راجع به قتل او) ندارند جز پیروی از گمان، و به یقین او را نکشتند. (۱۵۷).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا صَلَبُوهُ»: او را به دار نزدند، مصلوبش نکردند. «لَفِي شَكٍّ مِنْهُ»: در تردیدی نسبت به آن، این که: کشته، عیسی یا کسی دیگر بوده است، در شک و شبهه افتادند. گاهی سقوط اخلاقی انسان تا سرحد پیش می رود که حتی به پیامبرکشی هم افتخار می کند. طوریکه گفتند «إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ» ما حضرت مسیح را بقتل رساندیم.

تفسیر:

«وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ»: باتأسف باید گفت: در برخی از حالات سقوط اخلاقی انسان تا سرحدی تنزیل میکند که: به پیامبرکشی افتخار هم می کند. مفسر تفسیر صفاة التفاسیر در ذیل این آیه مبارکه مینوسید: و این که گفتند: کسی را که گمان می برید پیامبر خدا است، به قتل رساندیم. این سخنان را بر سبیل توهین و تمسخر بر زبان راندند، همانگونه که فرعون با تمسخر می گفت: «ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون» پیامبری که نزد شما فرستاده شده است دیوانه است.

بدین جهت کلام آنها تمسخر تلقی می شود که آنان گمان می کنند حضرت عیسی محصول زنا است و مادرش زناکار است، و معتقد نیستند که پیامبر خدا است. اما خداوند فرموده است: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» عیسی را نکشتند و او را

به صلیب نکشیدند، بلکه یک نفر شبیه او را به صلیب کشیدند. و این ادعایشان دروغی بیش نیست.

مفسر بیضاوی فرموده است: روایت است که مردی که حضرت عیسی اهانت کرد و رفت تا محل اقامت او را به دشمن بگوید الله متعال او را شبیه حضرت عیسی نمود، پس او را گرفتند و به خیال این که حضرت عیسی است، به صلیب کشیدند. (تفسیر بیضاوی صفحه 141).

« وَ إِنَّ الَّذِينَ احْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ »: آنان که در مورد وضع حضرت عیسی اختلاف پیدا کردند، در مورد قتلش شک دارند.

یعنی: شبهه عیسی بر غیر وی افکنده شد و آنها کس دیگری را به جای عیسی ÷ کشتند در حالی که از حقیقت حال وی در شک بودند.

روایت است وقتی حضرت عیسی به آسمان بلند شد و خداوند یک نفر را شبیه او گرداند او را به قتل رساندند، گفتند: اگر این مقتول، عیسی است پس رفیق ما کجاست؟ و اگر رفیق ماست پس عیسی کجاست؟ بدین ترتیب اختلاف پیدا کردند. بعضی می گفتند عیسی است و بعضی می گفتند عیسی نیست، بلکه شخصی دیگر است. ولی توافق داشتند که یک نفر کشته شده است اما اختلاف داشتند که کیست؟ (التسهیل لعلوم التنزیل 1/163).

« مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ » درباره ی حقیقت قتل او جز پیروی از گمان شناختی ندارند؛ چرا که خیال می کردند او را کشته اند.

« وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا (157) »: درباره ی قتل او یقین نداشتند. بلکه درباره اش توهم و شک داشتند.

یادداشت توضیحی:

در التسهیل آمده است: اگر گفته شود چگونه او را پیامبر خوانده اند در صورتی که به او کافرند و او را سب و ناسزا می گویند؟ به سه وجه جواب آن را داده اند:

اول؛ آنها چنین عبارتی را به طریق تمسخر و ریشخند بر زبان آورده اند.

دوم؛ آن را بر مبنای اعتقاد مسلمانان و از زبان آنها گفته اند. گویا گفته اند: آن که نزد شما و به گمان شما پیامبر است.

سوم؛ گفته از الله است نه از آنان. پس قبل از آن توقف می شود و فایده ی آن همانا تقبیح و بزرگ جلوه دادن سخن آنان است که گفته اند: «إِنَّا قَتَلْنَاهُ» و فرموده ی خدا: « وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَّبُوهُ، رد و تکذیب یهود و رد گفته ی نصاری است که می گویند: او را به صلیب کشیدیم، تا جایی که به خاطر آن صلیب را پرستش کردند. تناقضات گفته ی آنان بسی مایه ی شگفتی است که می گویند: مسیح خدا یا پسر خدا است و آنگاه می گویند: به صلیب کشیده شده است! (التسهیل لعلوم التنزیل 1/163).

یادداشت توضیحی دوم:

فرموده ی خداوند متعال: « وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَّبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ، دلیل قطعی است بر این که خدا پیامبر خود، حضرت عیسی علیه السلام را از شر یهود نجات داده است. پس مسلم می شود که حضرت عیسی کشته نشده و به صلیب کشیده نشده است، بلکه یک نفر دیگر را به صلیب کشیدند که گمان بردند حضرت عیسی است و آن همان شخصی بود که خدا پرده ی شباهت عیسی را بر او انداخت، و به گمان این که عیسی است او را کشتند. اعتقاد حق و درست که با موازین عقل و نقل هماهنگی دارد چنین است. ولی

نصاری معتقدند که به صلیب کشیده شده است و یهود به او توهین کردند، خار را بر سرش ریختند، و در این رهگذر به درگاه خدا تضرع نمود و گریه کرد. این در حالی است که نصاری گمان می برد که عیسی علیه السلام «خدا» یا «پسر خدا» است و «برای رهایی بشریت از لجنزار گناه و معصیت» آمده است. و تناقضات عجیب و غریب دیگری را نیز سرکرده اند. اما نیکو گفته است:

بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾

بلکه الله او را به نزد خود بالا برد، و الله غالب باحکمت است. (۱۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَفَعَهُ»: او را رفعت و عزت بخشید (ملاحظه شود: آل عمران / 55 ، مائده / 117 ، مریم / 57).

تفسیر:

«بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ»: خدا او را از شرّ آنان نجات داد و او را با جسد و روح به آسمان بلند کرد. باید گفت که: بیان بالا بردن عیسی ÷ به آسمان در سوره «آل عمران/55» گذشت. در روایت ابن عباس (رض) آمده است: «آنگاه که خداوند متعال اراده بالا بردن عیسی را کرد... عیسی علیه السلام به یارانش که دوازده تن از حواریون بودند، گفت: کدامیک از شما حاضر است تا شباهت من در وی افکنده شده و بجایم کشته شود و بهپاداش این کار، در عین درجه و مرتبه ام (در بهشت) همراه من باشد؟ پس تازه جوانی از کم سن و سال ترین ایشان برخاست و داوطلب این کار شد... آن گاه شباهت عیسی علیه السلام در وی افکنده شد و عیسی علیه السلام از روزنه ای که در آن خانه بود، به سوی آسمان برکشیده شد. یهودیان که خانه را در محاصره خود داشتند، به طلب وی به خانه درآمدند و شبیه وی را گرفته به قتلش رساندند، سپس بر دارش آویختند...». «تفسیر انوار القرآن».

أحادیث صحیح بر صحت رفع جسد و روحش دلالت دارند. (از جمله آنچه شیخین آورده اند: (قسم به آن که جانم را در دست دارد نزدیک است این مریم به عنوان حکم عدل نازل شود، و صلیب را بشکنند و گراز را بکشند و جزیه را مقرر نماید). به کتاب «التصریح مما تواتر فی نزول المسیح» تألیف کشمیری و تحقیق استاد عبد الفتاح ابو غده مراجعه شود).

از سیاق جمله «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» آیه مبارکه طوری استنباط میگردد که: عیسی علیه السلام هم تولدش، هم رفتنش از این جهان بطور غیرطبیعی بود. عروج کرد تا ذخیره ای برای آینده باشد. «وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (158)» خدا در ملکش مقتدر و در صنعش با تدبیر است.

وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ﴿١٥٩﴾

و هیچ یک از اهل کتاب نیست، مگر این که قبل از مرگش به (نبوت) عیسی ایمان می آورد، و او (عیسی) روز قیامت بر آنها گواه خواهد بود. (۱۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَبْلَ مَوْتِهِ»: پیش از مرگ خود، یعنی یکایک اهل کتاب که مانند هرکس دیگری در این وقت توبه ایشان پذیرفتنی نیست (ملاحظه شود: یونس / 90 ، و غافر / 84 و 85) **عَلَّتْ**

عدم پذیرش ایمان در آستانه مرگ این است که چنین ایمانی اضطراری است؛ نه اختیاری (أنعام / 158). «شَهِيداً»: گواه (ملاحظه شود: مائده / 116-119).

تفسیر:

«وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ»: هر فرد از یهود و نصاری قبل از مرگ و هنگام مشاهده ی ملک الموت به حضرت عیسی ایمان می آورد که پیامبر خدا است، یعنی: هیچ یهودی یا نصرانی ای نمی میرد، مگر اینکه به مسیح ایمان آورده باشد. به قولی معنی این است: عیسی علیه السلام نمی میرد مگر اینکه تمام اهل کتاب در عصر وی - آخرالزمان - به او ایمان می آورند. به قولی دیگر معنی این است: گروه هایی از اهل کتاب در زمان برانگیختن عیسی علیه السلام در آخرالزمان، او را درمی یابند و به او ایمان می آورند. پس مراد؛ ایمان آوردن به وی در هنگام فرودآمدنش از آسمان در آخرالزمان است چنانکه احادیث زیادی در این باره نقل شده و قول راجح نیز همین است. خاطر نشان می شود که امت اسلام بر فرود آمدن عیسی علیه السلام از آسمان در آخرالزمان اجماع دارند و از رسول خدا ص بیشتر از هفتاد حدیث و از صحابه کرام ش بیشتر از چهل اثر در این باره وارد شده است. نصاری نیز بر همین عقیده اند و از کتابهای یهود نیز این استنباط برمی آید. («تفسیر انوار القرآن».

در حدیث شریف به روایت ابوهریره س آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «فرزند مریم به عنوان حاکمی عادل در میان شما فرود می آید، صلیب را می شکند، خوک (دجال) را می کشد، جزیه را وضع می کند، مردم را به سوی اسلام فرامی خواند و خدای لا در زمان وی تمام ملل - بجز ملت اسلام - را هلاک می گرداند... سپس در روی زمین امنیت عام و تام برپا می شود... و عیسی چهل سال زندگی می کند، آن گاه می میرد و مسلمانان بر وی نماز جنازه می گزارند...».

ابن عباس رضی الله عنه گفته است: هر یهودی قبل از مرگ به حضرت عیسی ایمان می آورد، به او گفتند: اگر من گردن یکی از آنها را بزنم چه؟ گفت: با لکنت زبان آن را می گوید. چنین خبری از مجاهد و عکرمه و ابن سیرین نیز روایت شده است. (به نظر طبری ضمیر (قبل موته) به حضرت عیسی برمی گردد، پس معنی آن چنین می شود: وقتی که حضرت عیسی هنگام قرب ساعت نزول می کند، تمام اهل کتاب به او ایمان می آورند. و آنچه ما ذکر کردیم نظر ابو سعود و کشاف و جلالین است.)

«وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً (159)» و در آن روز که خدای تبارک و تعالی اولین و آخرین مردمان را در صحرای محشر گرد آورد عیسی علیه السلام شهادت خواهد داد که چه کسانی به او ایمان آورده و چه کسانی کفر ورزیده است.

حضرت عیسی بر یهود گواهی می دهد که او را تکذیب کردند و بر نصاری گواهی می دهد که او را پسر خدا خوانده اند.

یعنی علیه یهود شهادت می دهد که او را تکذیب کرده اند و علیه نصاری شهادت می دهد که در وی غلو و افراط کرده اند تا بدانجا که گفتند: او فرزند خداست. همچنین عیسی علیه السلام در حق کسانی که حقیقتاً به او ایمان آورده اند، گواهی می دهد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (160 الی 162) در باره برخی از قباحت کاری های یهودیان، مجازات آنان هکذا موضوع مکافات مؤمنان بحث بعمل آمده است.

فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ﴿١٦٠﴾

بخاطر ظلمی که از یهود صادر شد و (نیز) به سبب آن که مردم را از راه الله باز می‌داشتند، چیزهای پاکیزه‌ای را که قبلاً بر ایشان حلال بود، حرام کردیم. (۱۶۰)

تشریح لغات واصطلاحات:

«فَبِظُلْمٍ»: به سبب ظلم. «هَادُوا»: راه خدا، دین خدا، پذیرنده ی یهودیت و آنان که پس از پرستش گوساله توبه کردند. «صَدَّ»: بازداشتن، جلوگیری نمودن، منع کردن. «سَبِيلِ اللَّهِ»: دین خدا. «كَثِيرًا»: بازداشتن فراوان.

تفسیر:

«فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ»: و به سبب انحراف یهود و ظلم و تکذیب‌گری‌شان نسبت به کتاب الله و پیامبرش، حق‌تعالی آنان را مجازات داد و بر آن‌ها برخی از پاکیزه‌ها انواع طیباتی را که برایشان حلال بود بر آنها حرام ساخت. در آیه مبارکه ملاحظه می‌کنم که: ظلم، زمینه‌ی محرومیت انسان از نعمت‌های الهی می‌گردد. و در بسیاری از اوقات حالات طوری پیش آمده است که: محرومیت‌های اقتصادی و تنگناهای مادی نشانه‌ی قهر و مجازات الهی است.

در ضمن قابل یادآوری است که: حرام‌های وضع شده در در شرعیت اسلامی همیشه به خاطر رعایت مسائل حفظ صیحی نبوده بلکه بر اثر ظلم خود انسانها بر خود بعمل آورده اند، صورت گرفته است.

همچنان باید گفت: بادر نظر داشت اینکه مجازات اصلی در قیامت است، ولی مجازات های دنیوی حالت هشدار دارد و برای خلاف‌کاران، مجازات و برای صالحان آزمایش است.

«وَوَصَّيْنَاهُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا (160)»: این مجازات ها به علت مخالفتی بود که آن‌ها از اوامر خدای تعالی نموده و جنایتی است که در ممانعت بسیاری از مردم از داخل شدن به اسلام انجام داده‌اند و بر آن‌ها ظلم نموده و مانع هدایت‌شان شدند. بصورتاً کل باید گفت که: بستن راه خدا به هر طریق که باشد (تحریف، کتمان، بدعت، فساد، انحراف و ...) عامل محرومیت از نعمت الهی می‌گردد.

باید یادآور شد که: الله سبحانه و تعالی چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حرام شد، در آیه: «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ...» (سوره الأنعام: 146). بیان نموده است. ابن‌کثیر می‌گوید: «ممکن است این تحریم، تحریم قدری باشد، به این معنی که خداوند متعال آنان را برتأویل و تحریف کتابشان برگماشت به طوری که چیزهای حلال را بر خود حرام کردند تا بر خود سخت بگیرند. همچنین محتمل است که این تحریم، تحریم شرعی بوده و از سوی حق تعالی انجام گرفته باشد. به هر حال؛ مهم این است که بدانیم: این فرموده حق تعالی «حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ». «برآنان چیزهای پاکیزه‌ای را حرام نمودیم که برای‌شان حلال شده بود»، متعلق به تمام ماقبل و مابعد خود؛ یعنی به تمام آیات (166) تا (155) مربوط است و بسان نتیجه‌گیری‌ای برای این آیات می‌باشد». (بنقل از: تفسیر انوار القرآن).

وَأَخَذَهُمُ الرَّبُّ وَوَقَدْ نُهِوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦١﴾

و [نیز به سبب] سود خوردن آنها، در حالیکه از خوردن آن منع شده بودند، و خوردنشان مال مردم را به ناحق، (چیزهای پاکیزه را بر آنان حرام کردیم) و برای کافران ایشان عذاب دردناک را آماده کرده‌ایم. (۱۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرَّبَّوَا»: ربا، سود خوری. رسم الخط قرآنی این کلمه را با واو و أَلِف ضبط کرده است. تفسیر:

«وَأَخَذَهُمُ الرَّبَّوَا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ»: و از جمله گناهانی که موجب نزول عذاب بر آنها شده، سودخواری‌شان است در حالی که خدا در تورات سود را بر آنان حرام کرده است و این امر در شریعت آنها نیز حرام بوده است آنها آن را می‌خورند. سود یا ربا خوری گرچه به ظاهر منبع درآمد و عامل کامیابی است، ولی نباید فراموش کرد که در واقع زمینه‌ی محرومیت و عذاب است.

« وَ أَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ »: و به سبب خوردن مال دیگران بدون کدام سبب شرعی یا قانونی از طریق سرقت، بخل و تجارت غیر شرعی و سایر طرق نادرست و حرام. «وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً (161)»: و الله متعال برای آنها و سایر کفار عذاب و شکنجه‌های دردناک در آخرت و در آتش دوزخ آماده نموده است. به علاوه عذاب دنیا. نمونه از منع ربا خوری در تورات:

در تورات به صراحت از ربا خوری منع بعمل آمده است که: « اگر نقدی به فقیری از قوم من که همسایه‌ی تو باشد قرض دادی، مثل رباخوار با او رفتار مکن و هیچ سودی بر او مگذار. اگر رخت همسایه‌ی خود را به گرو گرفتنتی، آن را پیش از غروب آفتاب بدو رد کن، زیرا که آن تنها پوشش او و لباس بدن اوست؛ پس در چه چیز بخوابد؟ و اگر نزد من فریاد برآورد، هر آینه اجابت خواهم کرد، زیرا که من کریم هستم. » [کتاب خروج، باب 22 آیه ی 25-27].

علاوه بر این در چندین جای دیگر تورات نیز دستور حرمت ربا نیز آمده است. اما با وجود این، مدعیان پیروی از همین تورات امروز بزرگترین نزول خواران جهان به شمار می‌آیند و در بخل و قساوت قلبی ضرب المثل شده‌اند.

لَكِنَّ الرَّاَسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٦٢﴾

ولی از میان آنان، ثابت قدمان در دانش، مؤمنان [به موسی و تورات] مخصوصاً برپاکنده‌گان نماز و ادا کنندگان زکات و ایمان آورندگان به الله و به روز آخرت، این گروه را به زودی ثواب بزرگ می‌دهیم. (۱۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرَّاَسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»: ثابت قدمان در دانش. فرزندان آشنا به علوم دینی. «الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ»: نمازگزارانی که چنان که باید نماز را به جای می‌آورند. منصوب به إختصاص است، و تقدیر چنین است: «أَخْصُ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ بِالذِّكْرِ أَوْ بِالْمَدْحِ». «الْمُؤْتُونَ»: دهندگان. از مصدر إيتاء. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»). شأن نزول آیه مبارکه:

این‌کثیر در شأن نزول آیه مبارکه فرموده است: این آیه مبارکه درباره‌ عبدالله بن سلام،

ثعلبه بن سعیه، اُسد و زیدبن سعیه و اسدبن عبید نازل شد که به اسلام در آمده و رسالت محمد صلی الله علیه وسلم را تصدیق کردند.

تفسیر:

«لَكِنَّ الرَّاْسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ»: لیکن تعداد از یهودان (از جمله: عبد الله بن سلام و جماعتش) افراد مستثنی هستند که علم نافع را به دست آورده و بر ایمان پایدار ماندند و حقایق دین را درک کردند.

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ»: یا مؤمنان اهل کتاب اند، یا مؤمنان مهاجر و انصار، یا همگی آنان، «يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ»: اینها به آنچه بر خود آنها و بر تو از کتاب و سنت نازل شده ایمان دارند، (ایمان به همه اصول در همه ادیان الهی لازم است). «وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ»: و از این میان ما در ستایش، کسانی را پیش قدم می‌دانیم که نماز برپای می‌دارند چون نماز بعد از کلمه شهادت بزرگترین رکن در دین مقدس اسلام است، قابل تذکر است که: نماز از زکات جدا نیست و اهل نماز باید اهل انفاق‌های مالی هم باشند. «الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ»: ولی نماز جایگاه مخصوص و خاص خود را دارد. از جمله (همه جملات آیه با او و نون آمده «الرَّاْسِخُونَ، الْمُؤْمِنُونَ، الْمُؤْتُونَ»، ولی درباره نماز به جای «مقیمون» کلمه «الْمُقِيمِينَ» مورد استعمال قرار گرفته است که: در زبان عربی، نشانه‌ی برجستگی آن را نشان میدهد).

«وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ»: و پرداخت کنندگان زکات اند، (با آنکه نماز و زکات، در همه ادیان ابراهیمی بوده است، ولی به خاطر اهمیت آن دو بطور جداگانه ذکر یافته است). «وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»: و به ملاقات خدا و زنده شدن بعد از مرگ و حشر و نشر یقین و باور کامل دارند.

«أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا (162)». حق تعالی برای اینان در مقابل طاعتشان ثواب و پاداشی بزرگ نصیب می‌فرماید و به خاطر نمازها، زکات‌ها و سایر اعمال خوبشان با بهشت جاویدان گرامی می‌دارد.

در این آیات متبرکه: مؤمنان اهل کتاب مستثنی شده اند، یعنی آن عده از آنان که از تعلیمات واقعی کتاب‌های آسمانی آگاهی دارند و به دور از هر نوع تعصب، لجبازی جاهلانه، تقلید نیاکان و بردگی نفس، امر حقی را که کتاب‌های آسمانی به حقانیت آن گواهی بدهند می‌پذیرند، راه و روش آنان از راه و روش عموم یهودیان ظالم و کافر به کلی متفاوت است. آنان در همان نگاه اول در می‌یابند که تعلیمات قرآن با آموزه‌های پیامبران گذشته هیچ تفاوتی ندارد، از این رو به سبب حق پرستی خالصانه شان به هردوی آن ایمان می‌آورند.

توجه:

اگر ملاحظه فرموده باشید، در تعداد کثیری از آیات قرآنی جمله‌ی «وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» آمده و يك بار هم عبارت «مِنْ بَعْدِكَ» نیامده است، که از این اعجاز میتوان خاتمیّت دین مقدس اسلام را به بدست آورد.

خوانندگان گرامی!

موضوع بحیث آیات متبرکه (163 الی 166) در باره وحدت وحی و فلسفه‌ی فرستادن پیامبران میباشد.

طوری که ملاحظه می‌داریم که آیات متذکره، پیوسته درباره‌ی مجادله و مخالفت اهل کتاب و انواع دشمنی‌های آنان، بحث بعمل می‌آورد، همانطوری که در آیات متبرکه قبلی بیان یافت؛ آنان به همه‌ی پیامبران باور ندارند و چیزهای سنگینی از موسی و از محمد صلی الله علیهم وسلم می‌خواستند.

اینک در آیات (163 الی 166) پس از تبیین موضعگیری‌های آنان، یادآور می‌شوند که: وحی پیامبران، یک محتوای و یک نوع است و با هم فرقی ندارند. بنابراین اگر ایمانشان به موسی و سایر پیامبران راست می‌بود، قطعاً به پیامبر خاتم هم ایمان می‌آوردند. راستی، چرا میان پیامبران جدایی می‌اندازند؟ این است که سخن درباره‌ی اهل کتاب پیوند کامل دارد و خداوند نیز به پیامبر خاتم، همچون پیامبران پیشین امر می‌کند.

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا ﴿١٦٣﴾

(ای محمد) البته ما به تو وحی فرستادیم طوری که به نوع و پیغمبرانی که بعد از او بودند، وحی فرستادیم، (همچنین) به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب، و اسباط (فرزندان یعقوب) و به عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان، وحی کردیم. و به داود زبور دادیم. (۱۶۳).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْحَيْنَا»: وحی کردیم، وحی در لغت معانی گوناگونی دارد:

الف: اشاره کردن، [مریم ۱۱].

ب: الهامی که بر نفس انسان واقع می‌شود و به آن یقین دارد که از سوی خداست. [مائده/ ۱۱۱] ، [قصص/ ۷]

ج: الهام غریزی همیشگی [نحل/ ۶۸]

د: اعلام در نهان [انعام/ ۱۱۲]

اما تعریف وحی: وحی، یعنی، اعلام از سوی الله به پیامبری مرسل یا غیر مرسل، به صورت کلام و گفتار، یا مفهوم و معنا که مفید علم یقینی و قاطع (به آن چه که خدا به آن پیامبر خبر می‌دهد) باشد. یا آن گونه که شیخ محمد عبده (رح) در «رساله التوحید» می‌فرماید: [وحی] شناختی است که شخصی، آن را از درون خود می‌یابد و یقین دارد که (خواه با واسطه یا بی واسطه) از سوی خدا به او رسیده است. قابل تذکر است که: هدف، شیوه و کلیات محتوای ادیان الهی، یکی است. زیرا سرچشمه‌ی همه آنها پروردگار با عظمت است.

«الْأَسْبَاطُ»: جمع سِبْط، نواسه‌گان. مراد فرزندان دوازده‌گانه یعقوب علیه السلام است (ملاحظه شود سوره اعراف آیه: 160). برخی از مفسران می‌فرمایند: همه آنان پیغمبر بوده‌اند، ولی تعدادی دیگر از مفسران بدین باور اند که برخی از ایشان پیغمبر بوده‌اند. (ملاحظه شود سوره مائده آیه 12).

اما زُبور، با ضمه‌ی «زاء» مصدر و به معنای مزبور است؛ یعنی، مکتوب. تکلیما: حرف زدن، سخن گفتن. بعد الرسل: پس از آمدن پیامبران.

زبور، کتابی است که خداوند متعال به داود علیه السلام وحی کرده و دارای یکصد و پنجاه سوره درباره‌ی حکمت و پند و اندرز است؛ اما از احکام و حلال و حرام

سخن نگفته. داود علیه السلام صدای بسیار خوشی داشت که شهره ی آفاق بود و هرزمانیکه زبور را تلاوت می کرد، انس و جن و پرنده و چرنده به دورش حلقه می زدند و گوش فرا می دادند. حضرت داود علیه السلام، شخصیت بینهایت متواضع و فروتن بود و همواره از دسترنج خود، زندگی خویش را تأمین می کرد و انواع زره می ساخت. (بنقل از تفسیر قرطبی).

تفسیر:

«إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ»: یعنی ای محمد! وحی را نازل کردیم همانگونه که بر پیامبران گذشته نازل کردیم همان طور که به پدر پیامبران نوح علیه السلام و دیگر پیامبران آنانی که بعد از وی آمده‌اند.

هر چند دوران نبوت محمد صلی الله علیه و سلم بعد از نبوت حضرت نوح و دیگر پیامبران است، اما در این آیه قبل از آنان ذکر شده است؛ چرا که در فضل و بزرگواری بر آنان تقدّم دارد.

شأن نزول آیه 63:

ابن اسحاق از ابن عباس (رض) در شأن نزول این آیه مبارکه روایت نموده است که: آیه کریمه درباره جمعی از یهودیان از جمله عدی بن زید نازل شد که به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: خداوند متعال پس از موسی به هیچ کس وحی نفرستاده است.

«وَ أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ عِيسَى وَ أَيُّوبَ وَ يُونسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ»: یعنی به دیگر پیامبران علیهم السلام از جمله شیخ یکتاپرست و پیشوای ملت ابراهیم علیهم السلام و فرزندش اسماعیل و فرزند دیگرش اسحاق و فرزندش یعقوب که همان اسرائیل است و فرزندانش از اسباط و عیسی که از جمله بزرگترین انبیای بنی اسرائیل است و ایوب آن بنده صابر و یونس بن متی که از مصیبت رهائی یافت و هارون برادر موسی و سلیمان صاحب پادشاهی بزرگ آن بنده کریم و حکیم، و داود صاحب زبور، وحی کردیم.

«وَ جَعَلْنَا فِي دُرِّيَّتِهِ النَّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ»: و حضرت عیسی را بر پیامبرانی که قبل از او بوده اند، مقدم ساخت؛ زیرا توجه به امر او مهم و شدید است؛ چون یهود در طعن زدن نسبت به او اغراق می کنند و نصاری در تقدیشش افراط.

«وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (163)»: و زبور را به داود اختصاص دادیم.

قرطبی گفته است: زبور دارای یک صد و پنجاه سوره بود و هیچ حکمی را در بر نداشت. بلکه فقط حکمت و پند و اندرز بود. (قرطبی 6).

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر آیه: «كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ»: (چنانکه وحی فرستادیم بسوی نوح، و پیغمبرانی که بعد از وی بودند؛) می نویسد:

از فحوای آیه مبارکه معلوم میشود که: وحی حکم خاص و پیغام الهی است که بر پیغمبران خود نازل می کند و چنانکه بر انبیای پیشین وحی فرستاده بر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم نیز نازل کرد، پس کسی که وحی های سابقه را پذیرفته باید این وحی را هم قبول کند، و هرکه این را نمی پذیرد، گویا از وحی های سابقه نیز انکار ورزیده. تشبیه این وحی با وحیی که به حضرت نوح علیه السلام و انبیای مابعد او آمده، شاید ازین سبب باشد که در وقت آدم علیهم السلام وحی در حال ابتدائی بود و بر نوح علیه السلام تکمیل یافت. گویا در حالت اولی، محض تعلیمی بود، و در زمان نوح (ع) به

کمال رسید، و لایق آن شد که مورد امتحان قرار داده شود؛ مطیعان انعام یابند و عاصیان عذاب شوند؛ چنانکه سلسله انبیای اولوالعزم نیز از نوح علیهم السلام شروع گردیده و عذاب الهی بر منکران وحی نیز از همین وقت آغاز یافته است.

خلاصه، پیش از زمان نوح (ع) در اثر مخالفت حکم خدا و پیغمبر عذاب نازل نمی‌شد؛ بلکه آنها را معذور شمرده، مهلت داده می‌شد، و کوشش تنها به دانانیدن مردم محدود بود. در عصر حضرت نوح (ع) که تعلیمات دینی خوب روشن و ظاهر گردید، و در متابعت حکم خداوندی برای مردم خفایی باقی نماند و به نافرمانان عذاب نازل شد. نخست، در زمان نوح (ع) طوفان عالمگیر واقع گردید و پس از آن، در زمان حضرت هود و حضرت صالح و حضرت شعیب (ع) بر کفار انواع عذاب نازل گردید. از اینجاست که خدای تعالی وحی آن حضرت (ص) را با وحی حضرت نوح (ع) و پیغمبران مابعد وی تشبیه داده و مشرکان مگه را تنبیه نمود که اگر کسی قرآن عظیم الشان و پیغمبر آخر الزمان را قبول نکرد، مستحق عذاب بی‌کران می‌گردد.

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (163) وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا (164)». (و وحی فرستادیم بسوی ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب، و بر احماد آنها و به عیسی و به ایوب و به یونس و به هارون و به سلیمان؛ و دادیم به داود زبور. و چنانکه فرستادیم پیغمبرانی که داستان‌هایشان را گفته‌ایم به تو پیش از این؛ و فرستادیم پیغمبرانی که داستان‌هایشان را نگفته‌ایم بر تو، و گفت خدا با موسی سخن).

پیغمبرانی که بعد از حضرت نوح (ع) مبعوث گردیده، به‌طور اجمال بیان شده‌اند، و آنها که اولوالعزم و مشهور و جلیل‌القدر بودند، به تفصیل و تخصیص تذکار یافته‌اند. ازین واضح گردید که ایمان آوردن به حَقَّانِیَّتِ وحی که به حضرت پیغمبر نازل شده چنان ضروری است که ایمان آوردن بر وحی دیگر انبیای اولوالعزم؛ و ضمناً این هم معلوم شد که وحی گاهی به واسطه فرشته به صورت پیغام و گاهی به‌طور کتاب نوشته می‌آید، و گاهی بی‌واسطه و بدون پیغام خدای تعالی با پیغمبر خود سخن می‌زند؛ و چون وحی در همه احوال همان حکم خداوندی است، اطاعتش بر بندگان مساویانه فرض است؛ طریقه ابلاغ آن تحریری باشد، یا تقریری، یا به صورت پیغام متفرّق. پس این سخن یهود (که گفتند: وقتی به تو ایمان می‌آوریم که مانند تورات دفعتا کتابی از آسمان برای ما بیاری) نهایت بی‌ایمانی و حماقت است. وحی حکم خداست، و فرود آمدن آن به صورت‌های مختلف می‌باشد؛ به هر نوعی که فرود آید، تردّد و انکار در قبول آن حماقت آشکار است؛ یا: گفتن اینکه اگر به فلان طریقه وحی آید قبول دارم، ورنه نه! کفر صریح است. (تفسیر کابلی)

یادداشت توضیحی:

مجموع پیامبرانی که در قرآن ذکر شده‌اند، بیست و پنج نفرند: آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، ایوب، شعیب، موسی، هارون، یونس، داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، زکریا، یحیی، عیسی، نوالکفل، نزد بسیاری از مفسران و محمد، پیامبر خاتم - سلام الله علیهم أجمعین - است. نام هجده نفر از این پیامبران در سوره ی انعام، آیه های ۸۳ تا ۸۶ ذکر شده است.

چهار نفر از این بزرگواران، از نسل عرب آمد: هود، صالح، شعیب و پیامبر خاتم. تفسیر ابن کثیر در حدیث ابودر می گوید: «ادریس (أخنوخ) اولین کسی است که با قلم، خط نوشت.» [منیر به نقل از ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۸۵ و پس از آن] در ضمن قابل یادآوری است که: دعوت این سلسله ی مبارک پیامبران همگی یکی است و آن: توحید و یکتاپرستی و مردم دوستی است. آنان، وحی را از خدا دریافت کرده، خود، چیزی بر آن نیفزوده و از آن هم نکاسته اند و به دستور خدا نزد بندگانش روانه شده اند؛ تا آن بشارت دهندگان، جامعه ی بشریت را از گمراهی رستگار کنند. [انعام/۱۹]

وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا ﴿١٦٤﴾

و به پیغمبرانی که قصه آنها را پیش از این (داستان) بر تو بیان کردیم، وحی کردیم، و به پیغمبرانی که قصه آنها را بر تو بیان نکرده ایم نیز وحی کردیم. و الله با موسی (به وسیله وحی) سخن گفت؛ سخن خاص. (۱۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رُسُلًا»: پیغمبران. «تَكْلِيمًا»: حرف زدن.

تفسیر:

«وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ»: و پیامبران دیگری غیر از آنانی که نام گرفتیم و بر تو ای محمد! سرگذشت و قصه های شان را خواهیم گفت چون تعداد پیامبران بسیار اند (ایشان مجموعاً بیست و پنج پیامبران) که داستان بعضی از آنان را در غیر این سوره، قبلاً بر تو بیان کردیم.

«وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ»: و پیامبران دیگری فرستادیم که خبرشان را بر تو نخوانده ایم. یعنی اینکه قصه آنها را به تو بیان نکرده ایم زیرا در قرآن از آنها ذکر نرفته است. باید گفت که: نه عمر انسان برای شنیدن همه ی تاریخ کافی است و نه نیازی به شنیدن همه ی تاریخ دیده میشود. باید به مقدار که عبرت است باید شنید.

در ضمن باید گفت که: در برخی از حالات طوری پیش می آید که: **نقل يك حادثه، بارها در قرآن تکرار می شود و از برخی حوادث، اصلاً ذکر می نمی آید، این امر نشان می دهد که قرآن، کتاب هدایت و تربیت است، نه داستان سرایی.**

« وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا (164) »: خدا سخن گفتن بدون واسطه را به موسی اختصاص داده و به همین سبب او را «موسی کلیم» نامیده اند.

به منظور برطرف کردن احتمال تصور مجاز، سخن گفتن را به (تکلیما) مؤکد نموده است؛ چرا که سخن گفتن خدا با موسی، حقیقی بوده است نه مجازی. ثعلب گفته است: اگر (تکلیما) را نمی آورد ممکن بود گفته شود (کلم الله) به این معنی است که خدا به وسیله ی فرستاده ای با او سخن گفته است. اما وقتی «تکلیما» را آورد، دیگر جز کلام مسموع از جانب خدا، معنی دیگری نمی دهد. (بحر 3/398).

باید گفت که: همه ی پیامبران مورد خطاب الله متعال آمد، ولی در این میان تنها حضرت موسی علیه السلام «کلیم الله» مسمی شده است. شاید برای آنکه حضرت موسی در مبارزه با فرعون و تحمّل لجاجت و سرسختی بنی اسرائیل، لازم بود بیشتر و پی در پی با خداوند مرتبط باشد و پیام بگیرد، از این رو کلیم الله شد.

همچنان قابل تذکر است که: بر پیامبران دیگر بدین صورت وحی می آمد که آنها صدایی

را می شنیدند و یا فرشته با آنها هم کلام می شد و پیام خدا را به آن ها می رساند. اما با موسی (ع) خدای بلند مرتبه این روش به خصوص را برگزید که به صورت مستقیم با ایشان هم کلام شد و در میان خدا و بنده به گونه ای که دو نفر با هم گفت و گو می کنند، هم کلامی و گفت و گو صورت گرفت.

به عنوان مثال اشاره به گفت و گویی که بین الله متعال و موسی علیه السلام صورت گرفته و در سوره طه آمده است کافی می باشد. در تورات این خصوصیت موسی علیه السلام نیز به همین گونه آمده است. به عنوان مثال می گوید: «و خداوند با موسی علیه السلام رو به رو سخن می گفت، آن گونه که شخصی با دوست خود سخن گوید.» (کتاب خروج، باب 33، آیه ی 11).

رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٦٥﴾

پیغمبرانی را (فرستادیم) که مژده دهنده و بیم دهنده بودند، تا بعد از آمدن پیغمبران برای مردم در برابر الله دلیلی (یعنی بهانه ای) نباشد، و الله غالب باحکمت است. (۱۶۵)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که این آیه مبارکه: کلیات دعوت انبیاء و شیوهی کار و هدف از بعثت آنان را با زیبایی خاصی بیان میدارد طوری که می فرماید: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ»: این پیامبران آنده از کسانی را که از الله متعال اطاعت و فرمانبرداری می کنند به بهشت بشارت می دهند و نافرمانان را از آتش دوزخ برحذر می دارند. از فحوای جمله «مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ»: برمی آید که که: شیوهی تبلیغ انبیا بر دو محور یعنی بیم و امید استوار است.

باید گفت که: فلسفه ی بعثت پیامبران، اتمام حجّت الله متعال بر مردم است، تا نگویند: رهبر و راهنما نداشتیم و نمی دانستیم. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»: حق تعالی تمام این پیامبران را مبعوث کرد تا مردم با عدم ارسال پیامبران معذور نباشند و تا که حجّت بر آن ها تمام شود و آن ها نتوانند حجتی بر الله متعال قرار دهند و کافر چنین ادعا نکند که نه پیامبری فرستاده شده و نه کتابی نازل شده تا ما را به حقیقت رهنمایی کنند. از این رو با اعزام پیامبران و نازل کردن کتاب، بهانه و حجت بشر را قطع کرد.

عین محتوای آیه مبارکه در سوره «طه/134» نیز آمده است: (و اگر پیش از آن آیات و معجزات، آنان را به عذابی نابود می ساختیم، بی شک می گفتند: پروردگارا! چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی تا پیش از آن که خوار و زار شویم، از آیات تو پیروی کنیم؟) «وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (165)» و از جمله نشانه های توانائی خدای تعالی یکی هم اینست که او پیامبران را فرستاد و کتابها را نازل نمود و به کسی که اطاعتش کند ثواب و پاداش داد و کسانی را که نافرمانی کنند عذاب نمود.

یعنی: بر مجازات منکران در برابر انکارشان غالب و تواناست و در برانگیختن پیامبران دارای حکمت است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود س آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «هیچ کس از خداوند ا غیرتمندتر نیست، بدین جهت بی حیایی و زشتی ها را - چه علنی باشد چه پنهان - حرام گردانید و هیچ کس از خداوند ا مدح و ستایش را بیشتر دوست ندارد بدین جهت، او خودش را ستایش گفت و هیچ کس عذر را بیشتر از خداوند ا

دوست ندارد، بدین جهت است که او پیامبران را مژده دهنده و بیم‌دهنده فرستاد» تا برای هیچ‌کس در رد و انکار حق، عذری باقی نماند.

لَكِنَ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿١٦٦﴾

لیکن الله به [حقانیت] آنچه بر تو نازل کرده است گواهی می‌دهد (چون آن را به علم خود بر تو نازل کرده، و ملائکه (نیز) به (حق بودن آن) گواهی می‌دهند و گواهی الله (برای تو) کافی است. (۱۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِعِلْمِهِ»: برابر دانش خاص خود، قرآن را نازل کرده است و او می‌داند که تو شایستگی دریافت آن را داری، و در آن مصلحت بندگان را مراعات نموده است، و پیوسته در حفظ آن هم می‌کوشد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«لَكِنَ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ»: «لیکن خداوند بر (صحت) آنچه بر تو نازل نموده است گواهی می‌دهد.

«أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ»: آن را از روی علم و آگاهی خاص خود و با روش و اسلوبی نازل کرده است که تمام بلیغان از آن ناتوان و عاجزند. و فرشتگان بر آنچه خدا بر تو نازل کرده است گواهند، و بر پیامبریت گواهی می‌دهند.

باید گفت که: سرچشمه و حی علم بی‌نهایت الهی است. «أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ» از این رو با پیشرفت علوم، هر روز از معارف قرآن پرده‌ای برداشته می‌شود.

«وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (166)»: و اگر هیچ‌یک از انسان‌ها در این زمینه شهادت هم ندهد باز هم شهادت خدای یکتا و یگانه کافی است که او بهترین شاهدان است و بر همه امور اطلاع دارد.

شان نزول آیه 166:

ابن اسحاق در باب شان نزول آیه کریمه از ابن عباس (رض) روایت کرده است که فرمود: گروهی از یهودیان نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند، رسول الله به آنان فرمودند: به خدا سوگند من خوب می‌دانم که شما به خوبی می‌دانید که من فرستاده الله هستم! ولی آنان در جواب آن حضرت «گفتند: خیر! ما به چنین چیزی علم و آگاهی نداریم! این بود که الله متعال این آیه کریمه را نازل فرمود. (طبری 10854)

خوانندگان محترم!

موضوع بحث آیات (167 الی 170) در باره گمراهی کفرپیشگان و مجازات شان و دعوت مردم به سوی ایمان به پیامبر صلی الله علیه وسلم خاتم الانبیاء. خداوند متعال در آیات متبرکه قبلی با شهادت خود و نزول قرآن، رسالت محمد صلی الله علیه وسلم را محقق گردانید؛ اینک در آیات متبرکه (167 الی 170) به کفر پیشگان گمراه هشدار داد و صفات یهودیان را - که به محمد و قرآن ایمان نیاورده بودند و مردم را از راه خدا منع می‌کردند - برشمرد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١٦٧﴾

مسلمانان کسانی که کافر شدند و [مردم را] از راه الله منع نمودند، یقیناً گمراه شدند به گمراهی دور (از حق). (۱۶۷).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صدوا»: صد و صدود گاهی به معنی اعراض و گاهی به معنی منع است، ولی در اینجا هدف معنای دوم است. «ضلالت»: یعنی گمراهی و «بعید» یعنی دور.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا (167)»:
أهل کتاب از میان یهودیان و نصرانیان و أمثال آنها از کافران و کسانی که مردم را از داخل شدن به دین الله متعال و پیروی پیامبر صلی الله علیه وسلم منع داشتند، اینها بین فساد خود و افساد دیگران جمع نموده و از حق به اندازه زیادی دور شدند و اشتباه واضحی مرتکب شده و به گونه‌ای سرکشی کردند که بعد از آن سرکشی نیست و در عصیان و نافرمانی اسراف نمودند.

مراد از «ضلال بعید» گمراهی مضاعف کافران است. واقعیت امر اینست که: کفر، يك گمراهی است و مانع شدن از ایمان آوردن سایرین، گمراهی دیگر. کفر يك انحراف واقعی است و خود را بر حق شمردن، انحرافی بالاتر. کفر، یک عمل ظلم به خویش است و مانع راه دیگران شدن، ظلم به تاریخ و نسل بشر و بشریت.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا ﴿١٦٨﴾
بی تردید کسانی که کافر شدند و [به آیات الهی، به خود و به دیگران] ظلم ورزیدند، الله بر آن نیست که آنها را ببخشد و به راهی هدایت‌شان کند. (۱۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا»: کفر و معاصی را یکجا جمع کرده‌اند. بر اثر کفر، خویشتن را از سعادت محروم، و دیگران را از حق به دور نموده‌اند، و منکر رسالت پیغمبر شده‌اند، لذا بر خود و مردم و پیغمبر ظلم کرده‌اند.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا»: «هر آینه کسانی که کفر ورزیدند» با انکار وجود خدای سبحان و انکار آیات و کتاب‌ها و پیامبران «و ظلم» به دیگران؛ با بازداشتن شان از راه راست، یا ظلم کردند بر محمد صلی الله علیه وسلم؛ با کتمان نبوت ایشان، یا ظلم کردند بر خود؛ با کفر خویش.

مفسر جار الله زمخشری فرموده است: یعنی کفر و معاصی را با هم دارند. (طبری گفته است: یعنی رسالت محمد را انکار کردند پس به خدا کفر و رزیدند و با پایداری بر کفر به خود ستم نمودند.)

«كفروا و ظلموا» یعنی: کفر و گناهان را با همدیگر مرتکب می‌شوند و برخی از آنان کافر و برخی دیگر ظالم اند و مرتکب گناهان کبیره می‌شوند، زیرا میان این دو گروه تفاوتی نیست، زیرا الله آنان را جز در صورت تحقق توبه نخواهد بخشید.

«لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا (168)»: الله آنان را نمی‌بخشد و هرگز گناهان شان را نخواهد بخشید و آنها را هرگز هدایت نخواهد کرد و دانش دین را به آنها نخواهد داد و بینش آنها نیز روشن نخواهد شد، زیرا آنها در کفر و در بازداشتن مردم از طاعت الله متعال غرق شده‌اند، از این‌روی آنها، هم گمراه‌اند و هم گمراه‌گر.

إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿١٦٩﴾
مگر به راه دوزخ که در آن جاودانه در آن خواهند ماند و این کار برای خدا آسان است!

(۱۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یسیراً»: آسان، ساده.

تفسیر:

«إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»: خداوند متعال چنین کسانی را هیچگاه به سوی راه خیر و خوبی و بهشت و عمل به خاطر رسیدن به آن هدایت نمی‌کند. آن‌ها را به سوی راهی هدایت می‌کند که به آتش دوزخ منتهی می‌شود، زیرا آن‌ها خدای جبار را به خشم آورده از این‌روی به زودی و برای همیشه وارد آتش دوزخ می‌شوند.

« وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (169) » نگره داشتن آنان برای همیشه در آتش، برای الله متعال مشکل نیست و آن را بزرگ نمی‌داند. «یسیر» یعنی: هیچ کس او را از آن راه بر نمی‌گرداند.

این آیه و آیه قبل، در مورد گروهی از افراد آند که: الله متعال به علم ازلی خویش دانسته است که آنان ایمان نمی‌آورند بلکه بر کفر می‌میرند. «تفسیر انوار القرآن».

توضیح:

واقعیت امر اینست که: هر کس از راه اسلام روی برگرداند، بصورت قطع از حق و حقیقت دور خواهد گشت؛ چون بدینترتیب راه آمرزش را بر روی خود بسته و گمراه گشته است و انسان خردمند می‌داند که ماندن در جهل و نادانی، موجب سرگردانی و افتادن در شک و دودلی است. خداوند مهربان، پیامبر خود را، همراه کتاب آسمانی به سویشان فرستاد تا هدایت و گمراهی را از هم بازشناسند. پس هر اندازه انسان دستورات و هدایت الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم را بیشتر بفهمد، بر ایمان و یقینش افزوده می‌شود. ایمان به کردگار هستی؛ یعنی، خیر و برکت فراوان که تمام اعضا و جوارح و دلها و روانها - در هر در جهان از آن بهره مند و برخوردار می‌گردند و هرگز انسان با ایمان با تباهاکار یکی نیست. [ص 28]. و الله از کفر پیشگان و تمام جهانیان بی نیاز است. (سوره ابراهیم / 8).

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧٠﴾

ای مردم! البته پیامبری از سوی پروردگارتان با (دین) حق پیش شما آمده است، (پس به آن) ایمان آورید که به خیر شماست، و اگر کفر ورزید (پس بدانید که) هر چه در آسمان‌ها و در زمین است از الله است، و الله دانای حکیم است. (۱۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« قَدْ جَاءَكُمْ بِالْحَقِّ »: حقیقه به پیش شما آمده است. با برنامه و پروگرام حق که قرآن است و با دین حق که اسلام است به نزد شما آمده است.

تفسیر:

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ »: پس از آنکه تصدیق حَقَّانیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و کتابش قرآن عظیم الشان و تغلیط و تضلیل مخالفان یعنی اهل کتاب را توضیح نمود، اکنون به عموم بشر خطاب نموده و می‌فرماید: ای مردم! درحقیقت محمد دین حق و شریعت آسان را از جانب الله متعال برای شما آورده است. باید گفت که: اهل کتاب (یهود و نصاری) و حتی مشرکان هم در انتظار ظهور

پیامبری بودند و در زمینه‌ی ذهنی داشتند، لذا در این آیه بجای «رسولا» می‌فرماید: «الرَّسُولُ» یعنی همان پیامبری که انتظارش را می‌کشید، اکنون آمده است، پس به او ایمان بیاورید.

و از جانب دیگر ملاحظه میکنم که: دعوت اسلام، در خطاب در آیه مبارکه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» یک خطاب و یک دعوت جهانی است و اختصاص به قوم عرب نمی‌گردد. «فَأَمِنُوا خَيْرًا لَّكُمْ» پس آنچه را از جانب پروردگارتان آورده است، بپذیرید و تصدیق کنید که محققاً ایمان برایتان خیر و نیکی است. یعنی: ایمان آوردن برای شما بهتر است و به خیر و صلاح شماست.

در ضمن قابل یاد دهانی است که: ایمان آوردن مردم به نفع خودشان است، و در این مورد نباید بر الله متعال منت گذارند. بلکه خدا منت نهاده و آنان را هدایت کرده است. از جانب دیگر کسیکه دین حق و راستین خدای عالمیان رامی‌خواهد، باید بداند که آن دین؛ فقط دین محمد صلی الله علیه وسلم است.

« وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ »: قبل از همه باید گفت که: نه کفر مردم به الله زیان می‌رساند و نه ایمانشان به او منفعتی دارد.

یعنی اگر بر کفرتان پایدار باشید، و به آن استمرار و اصرار ورزید، بدانید که خدا از شما بی نیاز است و کفر شما زیانی به او نمی‌رساند؛ چون تمام آنچه در عالم هستی است از لحاظ ملکیت و خلق و بندگی همه از آن او هستند.

« وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (170) »: والله به احوال بندگان خویش آگاه، و داناست به آنان که ایمان می‌آورند یا کفر می‌ورزند و با حکمت است؛ از آن رو که میان مؤمن و کافر در جزا برابری قائل نمی‌شود.

بعد از این که الله متعال شبهه‌ی یهود را در رابطه با مطالب گذشته رد کرد، گمراهی نصاری را یادآور شد؛ چرا که در تعظیم مسیح افراط نمودند و او را عبادت می‌کردند، فرمود:

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات متذکره از جواب شبهات یهود و ملزم کردنشان به سوی راه پایدارتر خداوند، اینک در آیات (171 الی 173) در باره مسیح پسر مریم در قرآن بحث بعمل آورده است. و در این آیات متبرکه مسیحیان را به نظر درست درباره‌ی مسیح علیه السلام ملزم فرمود.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٧١﴾

ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید [و افراط] نوزید، [و از چهارچوب آیات نازل شده از سوی خدا و آنچه پیامبران به شما آموخته اند، خارج نشوید] و درباره‌ی الله نگویید مگر سخن حق (و مناسب شأن او)، جز این نیست که مسیح؛ عیسی پسر مریم، رسول الله و (پیدا شده از) کلمه اوست (کلمه «کن») که به مریم القا کرد و روحی است از جانب الله، پس به الله و پیغمبران وی ایمان آورید و نگویید: (معبود کائنات) سه است؛ (از عقیده تثلیث) باز آید که به خیر شماست، جز این نیست که معبود برحق فقط الله هست و بس،

پاک و منزله است از اینکه فرزندی داشته باشد، هر چه در آسمان‌ها و هر چه در زمین است، تنها از اوست، و الله برای کارسازی و تدبیر عالم کافی است. (۱۷۱)

تشریح لغات واصطلاحات:

«لَا تَغْلُوا»: غلو نکنید، راه افراط و تفریط در پیش مگیرید، زیاده روی نکنید.
«مسیح»: لقب عیسی علیه السلام و آن معرب مشیحا به معنی مبارک است.
«كَلِمَتُهُ»: کلمه ی خدا، آفریده ی خدا که با لفظ «کُن» تکوینی خداوند، این کلمه را به مریم رسانید و مسیح متولد شد. امام محمدغزالی می‌فرماید: برای پیدایش هر فرزندی دو سبب قریب و بعید لازم است. یکی منی و دومی فرمان (کُن). چون سبب اولی در حق عیسی - علیه السلام - منتفی است، خداوند او را به سبب دوم اضافه فرموده است.
«رُوحٌ مِنْهُ»: روحی که از آن خداست. «رُوحٌ»: موجود ناشناخته‌ای که قوام حیات تن بدان است (ملاحظه شود: اسراء / 85، حجر / 29، ص / 72، سجده / 9).
«مِنْهُ»: از آن او. «وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً»: نگویید خدا سه تاست. ...الإله ثلاثة: الله، عیسی و مادرش. «انتهوا» (نهی): از این سخن ناروا دست بردارید.

تفسیر:

در این آیه مبارکه در مورد یکی از انحرافات عمده مسیحیان اشاره بعمل آمده است، که: همانا موضوع تثلیث و یا خدایان سه گانه است که خداوند متعال آنان را از این انحراف مدهوش بر حذر داشته است طوری که می‌فرماید:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ»: ای جماعت نصاری! در دین خود غلو نکنید، در مورد حضرت مسیح افراط نکنید و در دینداری از حد تجاوز نکنید و مدعی نشوید که مسیح خداست.

غلو: افراط و درگذشتن از حد را می‌گویند. مراد، از غلو نصاری درباره عیسی علیه السلام است - تا بدانجا که او را به خدایی گرفتند. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در مدح و ستایش من مبالغه نکنید چنان که نصاری درباره عیسی بن مریم مبالغه کردند زیرا جز این نیست که من بنده خدا هستم پس بگویید: محمد بنده خدا و رسول وی».

در مقابل افراط نصاری در تقدیس عیسی علیه السلام، تفریط یهود در دشمنی و اهانت به وی است تا بدانجا که (العیاذ با الله) او نسبت حرامزادگی را دادند.

اولین و مهمترین درس عالی این آیه متبرکه همانا «لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ»: در دین خود غلو نکنید که غلو نشانه‌ی تعصب نابخاست، و این امر در دین ممنوع است. با تمام وضاحت بر ممنوعیت غلو در دین امر شده و آنرا از جمله آفات ادیان آسمانی خوانده است.

«وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ»: و جز حق، به خداوند نسبتی ندهید، و اوصاف ناشایست از قبیل «حلول» و «اتحاد» و «اتخاذ همسر و فرزندی» را برای خدا نیاورید.

یعنی: حق تعالی را جز به صفات علیا و اسمای حسنا ی وی و جز به آنچه که سزاوار وی است از حق وصف نکنید پس برای او زن و فرزند قرار ندهید چنان که یهود گفتند: عزیر پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست. قطعاً چنین باورهای ناروایی در مورد پروردگار سبحان، تجاوز از حق و حقیقت است.

« إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ »: همانا عیسی جز پیامبر خدا چیزی دیگر

نیست و آنگونه که گمان برده اید پسر خدا نیست.
باید گفت که: هم در قرآن عظیم الشان و بخصوص انجیل واقعی، حضرت عیسی علیه السلام پیامبر خدا معرفی شده است، نه خدا یا فرزند خدا.
ابن منظور در لغت‌نامه «لسان‌العرب» درباره وجه تسمیه مسیح چند وجه یاد کرده است، از جمله این که: چون عیسی علیه السلام مریضان اکمه و ابرص را با مسح کردن بدن آنها به اذن الهی شفا می‌بخشید؛ او را مسیح نامیدند. یادآور می‌شویم که کلمه مسیح یازده بار در قرآن به‌کار رفته است.

« وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاها إِلَى مَرِيْمَ »: یعنی به گفته ی (کن) «بشو» بدون واسطه ی پدر، نطفه ی او را خلق کرد. یعنی: پروردگار متعال مسیح علیه السلام را با کلمه (کن) تکوینی خویش ایجاد کرد لذا او بی واسطه پدر، بشری گردید و مانند سایر افراد بشر با مقیاس‌های عالم اسباب آفریده نشد. « وَرُوْحٌ مِّنْهُ » یعنی او دارای روحی است از جانب خدا، اثر نفس و دمی است که جبرئیل در سینه ی مریم دمید که بر اثر همان دم باردار شد، و به قصد تشریف و احترام، به خدا اضافه شده است.

نسبت دادن روح به‌سوی الله متعال در اینجا، برای تکریم و تشریف است چنان که اضافه ناکه و بیت به‌سوی حق تعالی در آیه « هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ » [الأعراف: 73]، و آیه: « وَطَهَّرَ بَنِيَّ لِلطَّائِفِينَ » [الحج: 26]. برای تکریم و تشریف بیت و ناکه است و گرنه تمام ارواح، تمام شترها و تمام خانه‌ها آفریده حق تعالی است. مسیح (روح) نامیده شد؛ زیرا او به اذن الله متعال مردگان جسم و جان را زنده می‌کرد و مرده دلان را نیز به‌اذن الله با انوار حیاتبخش دین حق حیات می‌بخشید.

« فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ »: به یگانگی او ایمان بیاورید یعنی: ایمان آورید به اینکه حق تعالی خدای یگانه‌ای است که کسی را نزاده، از کسی زاده نشده و هیچ‌کس همتای وی نیست و ایمان آورید به اینکه پیامبران همگی راستگویند پس نه تکذیب‌شان کنید و نه در مورد آنان چنان غلو و افراط نمایید که برخی از آنها را به خدایی برگزینید.
« وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً » نگوید خدایان سه نفرند: «الله» و «مسیح» و «مریم». یا خدا سه جزء می‌باشد: «پدر» و «پسر» و «روح القدس».

بدین ترتیب خدا آنها را از تثلیث (سه گانگی) منع کرده است و به آنها دستور قبول توحید را داده است؛ زیرا خدا از ترکیب و از نسبت دادن ترکیب به او منزّه است.

«انتهوا خَيْرًا لَّكُمْ» اگر از سه گانگی دست بردارید، برایتان بهتر است.
« إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ » همانا خدا یکی است و در پروردگاریش تک و یگانه است و آن طور که گمان می‌برید یکی از سه نفر نیست.

« سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ » خدا منزّه است از این که دارای فرزند باشد. خدایی که آسمان‌ها ملك اوست، چه نیازی به فرزند و شريك دارد؟

«لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»: تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین قرار دارد از لحاظ ملکیت و خلقت و بندگی از آن خدای متعال است و شبیه و همگونی ندارد تا آن را فرزند خود قرار دهد. پس باید بنده‌ی او بود و تنها به او توکل کرد
« وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا (171) » نشان می‌دهد که از اتخاذ فرزند بی‌نیاز است؛

یعنی او به تدبیر و حفظ مخلوقاتش می پردازد، دیگر به فرزند یا یاور نیازی ندارد؛ چون مالک همه چیز است.

لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴿١٧٢﴾

(چرا از بنده بودن عیسی انکار می‌کنید؟ در حالیکه) مسیح هرگز از اینکه بنده الله باشد ابا (و تکبر) نورزیده، و نه فرشته‌های مقرب (درگاه الهی) از بندگی او ابا می‌ورزند. و هر کس از بندگی الله ابا داشته باشد و تکبر بورزد، پس به زودی الله همه (مردم) را یکجا به دربار خویش جمع خواهد کرد (و سزای متکبران را خواهد داد) (۱۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

لَنْ يَسْتَنْكِفَ (نکف): هرگز خودداری نمی‌کند، ابایی ندارد، و خودداری نمی‌کند.

«الْمُقَرَّبُونَ»: مراد خواص فرشتگان است. از قبیل: جبرائیل و میکائیل.

«يَسْتَكْبِرُ» (کبر): بزرگی ورزد، خود را بزرگ پندارد، بزرگی فروشد.

تفسیر:

«لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ»: هرگز مسیح که آنها گمان می‌برند خدا است از این که بنده ی خدا باشد ابا ندارد و خود را از آن بالاتر نمی‌داند.

یعنی: مسیح نه از بندگی خدا ننگ و نفرت دارد، نه عبودیت برای حق تعالی را عیب

می‌پندارد و نه خود را از مقام بندگی که بلندترین مقام برای انسان است برتر می‌شناسد

بلکه او به حق این بندگی را کرامتی بزرگ برای خود دانسته و هرگز از آن برائت

نمی‌جوید، چنانچه نصاری خود در انجیل می‌خوانند که: عیسی ÷ پیوسته به سوی خدا

تضرع و زاری می‌کرد و او را پرستش می‌نمود و می‌گفت: پروردگار معبود ما، خدایی است یگانه.

باید گفت که: عبودیت (بندگی)، صفتی است که انسان را در هر مقام مناسبی به پرستش

پروردگار و ابا می‌دارد. و در حقیقت، با این پرستش خالصانه و همه جانبه، انسان می

تواند تمام استعدادهای درونیش را شکوفا نماید و از همه ی نعمتها درست ترین بهره‌ها

را بگیرد و در مسیر رشد تکاملی خود، قرار گیرد.

عبودیت، خیر فراوان و پیوسته به همراه خود می‌آورد. ابن قیم می‌گوید: بهترین عبادت،

حرکت در مسیر خشنودی الله متعال است.

«وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ»: و فرشتگان مقرب درگاه خدا نیز از این که بندگان خدا باشند

ابا ندارند.

مراد از: فرشتگان مقرب، «کروبیان»، یعنی فرشتگانی‌اند که پیرامون عرش به‌سر

می‌برند، چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل: و کسانی که در طبقه ایشان قرار دارند.

علما در باب افضلیت بشر بر فرشتگان گفته‌اند: خواص بشر - یعنی انبیایشان - بهتر از

خواص فرشتگان، یعنی رسولان ایشان علیهم السلام چون جبرئیل و میکائیل و

عزرائیل... هستند اما خواص فرشتگان از عوام مؤمنان بشر بهترند و عوام مؤمنان بشر

- که مراد صالحان ایشانند - بهتر از عوام فرشتگان‌اند. «تفسیر انوار القرآن»

«وَمَنْ يَسْتَنْكِفَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا (172)»: هرکس که از

عبادتش تکبر ورزد، خدا در روز قیامت برای محاسبه و جزا، همه ی آنها را زنده و

حشر می‌کند.

نباید فراموش کنید: سرچشمه‌ی ترک عبادت، تکبر است و اگر روح استکباری شد، همه نوع خطر را در پی دارد. بناً باید گفت: بازگشت همه به سوی خداست، پس از قیامت بترسیم و تکبر نکنیم. الهی پروردگارا ما را از نجات دهی.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧٣﴾

اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند، ثواب شانرا به طور کامل می دهد، و از فضل و احسانش بر آنان می افزاید؛ و اما کسانی که [از ایمان و عمل شایسته] امتناع کردند و تکبر ورزیدند، به عذاب دردناکی گرفتارشان می کند و غیر از الله برای خود هیچ دوست و مددگاری نمی یابند. (۱۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَيُوَفِّيهِمْ»: پاداش آنان را به طور کامل خواهد داد. «وَلِيًّا»: سرپرست. «نَصِيرًا»: یاور.

تفسیر:

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ»: اما کسانی که به الله ایمان آورده و از پیامبرش پیروی نموده اند و انواع و اقسام اعمال صالح و شایسته انجام داده اند، خدا پاداش اعمالشان را بدون کم و کاست می دهد.

«وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ»: و از فضل و کرم خود به ایشان نعمت هایی افزونتر عطا می کند که نه چشم نظیرش را دیده و نه گوش آن را شنیده و نه به ذهن خطور کرده است. «وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»: اما آنانی که ابا ورزیده و دست به تکبر زده و از عبادت خدای تعالی سر باز زدند جزای آن ها عذاب دردناک و گرفت شدید است.

«وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (173)»: و برای آن ها هیچ دوستی نیست تا نفعی برساند و از عذاب حفظ کند و برای آن ها هیچ یاری دهنده و وکیل مدافعی نمی باشد، بلکه الله متعال خود متولی کیفر آن هاست و خدای بر حقی جز او وجود ندارد.

نگاهی مختصری به آیات متبرکه:

(171 الی 173)

1- غلو و افراط و تفریط، در هر کاری شرعاً ناروا و ممنوع است.
2- آیه ی «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَكَلِمَةً» به سه حکم اشاره می کند:
الف: کسی که از مادر زاده شده باشد، الله نیست. الله قدیم و بی ازل است، نه حادث و ناپایدار.

ب: الله به هر زنی که در قرآن اشاره کرده باشد، نامش را نیاروده، جز مریم دختر عمران که نامش سی و چهار بار در قرآن عظیم الشان: (بقره/۸۷ و ۲۵۳ - آل عمران/۳۶، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵ [۲بار] - نساء/۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۱ [۲بار] - مائده / ۱۷ [۲بار]، ۴۶، ۷۲، ۷۵، ۷۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶ - توبه/۳۱ - مریم/۱۶، ۲۷، ۳۴ - مؤمنون/۵۰ - احزاب/۷ - زخرف/۵۷ - حدید/۲۷ - صف/۶ - تحریم/۱۲) تذکر رفته است تا صفت بندگی او بیشتر عمیق و مستحکم گردد.

ج: اعتقاد بر این که عیسی بی پدر به دنیا آمده، واجب است. پس هرگاه نامش با نام مادرش ذکر شود، دلیل نفی پدر را از وی، شعار خود می سازد و مادر پاکش از گرد

آلودگیهای سخنان یهودیان زدوده می شود.

3 - عیسی، چهار نام دارد:

مسیح، عیسی، کلمه، روح. ظاهراً، مراد از «روح منه»؛ یعنی به فرمان لفظ کن تکوینی و به وسیله ی نفخه ی جبرئیل به دنیا آمد. نفخ، در زبان عرب، روح نام دارد و روح و ریح - از جهت معنا - نزدیک همد و ریح از روح تراوش می کند. «منه»، برای تشریف و برتری مقام عیسی است، نه آن گونه که ترسایان می پندارند که: جزئی یا بعضی از خدا باشد. همه ی مخلوقات زاده ی روح خدایند.

4 - باور به این که: خدا یکی است و آفریننده و فرستنده ی مسیح، جز او کسی نیست.

5 - باور آگاهانه به چند خدایی، حرام و ناروا و کفر است. [مائده/۷۳]، [مائده/۱۷].

6 - دست برداشتن از سه تا بودن خدا، خیر مطلق است؛ زیرا بارگاهش از شرک و فرزند، پاک و بی عیب است.

7 - عیسی، به بندگی در برابر خدا افتخار می کند و هیچ گاه خود بین نبوده است. [آل عمران/ ۵۹]، [زخرف/ ۵۹]. و روح منه: از آفریده های اوست، بخشی از الله نیست.

خاتمه بحث:

شناخت و درک این حقایق، مردم را به سوی خدای یگانه، جلب می کند، دلها را آویزه ی خشنودی او می نماید، کارها را همراه پارسایی و چگونه زیستن برابر قوانین هستی بخش، سامان می دهد، همه ی آنها را امید و پشتوانه ی نیکی، بزرگواری، آزادی و آزادگی و پایداری قرار می دهد و از نیکیهای کره ی زمین برخوردارشان می گرداند. (بنقل از تفسیر فرقان)

خوانندگان گرامی!

آیه های قبلی بر منافقان، کافران، یهودیان و نصارا ، اقامه ی دلیل نمود و رسالت پیامبر خاتم را ثابت کرد.

اینک در آیات متبرکه (174 الی 175) موضوع دعوت عمومی به سوی نور ایمان و دعوت مردم را که به سوی دین واقعی فرامی خواند. بیان میدارد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا ﴿١٧٤﴾

ای مردم! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما برهان [و دلیلی چون پیامبر و معجزاتش] آمد؛ و نور روشنگری [مانند قرآن] به سوی شما نازل کردیم. (۱۷۴)

تشریح لغات واصطلاحات:

«بُرْهَانٌ»: دلیل آشکار، حجت، یعنی، پیامبر خدا. **«نُورًا مُبِينًا»:** نوری روشن و تابناک؛ یعنی، قرآن.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ»: ای مردم! از جانب پروردگارتان برهان و دلیلی به نزد شما آمده است و آن عبارت است از حضرت محمد صلی الله علیه و سلم که خدا او را با معجزات درخشان تأکید کرده است.

برهان: دلیل از بین برنده عذر، و **حجت:** دورکننده شبهه است.

« وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا (174) »: خداوند متعال با وی کتابی را نیز نازل نموده که

محکم و استوار است و در آن مجموعه بزرگی از نشانه‌ها، موعظه‌ها، پندها، احکام و حرام، آداب و اخلاق است و به گونه‌ای که خوبی‌ها و مدح آن را نمی‌توان گفت. این

قرآن نوری است که حق تعالی با آن در تاریکی‌های زندگی، مردم را هدایت می‌کند و راه کسانی که در آن دست به تفکر و تدبر می‌زنند و به آن عمل می‌نمایند را روشن می‌نماید. واقعاً قرآن کتابی استدلال، هدایت و نور برای ما انسانها می‌باشید، الهی زندگی و حیات ما را به نور کتاب الهی روشن و نورانی و با برکت سازی.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا ﴿١٧٥﴾

اما کسانی که به خدا ایمان آوردند و به او تمسک جستند، پناه بردند، به زودی آنان را در جوار رحمت و فضلی از سوی خود درآورد، و به راهی راست به سوی خود راهنمایی می‌کند. (۱۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَاعْتَصَمُوا بِهِ»: به خدا و قرآن متمسک شدند، پناه بردند، در آویختند، چنگ زدند.
«صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»: راه راست، دین خدا.

تفسیر:

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ»: آنگاه کسانی که به خداوند ایمان آورده‌اند و به او پناه برده‌اند، و به کتاب پر فروغش تمسک بسته‌اند، و از شریعت و سنت پیامبرش پیروی نمودند پاداش این‌ها این خواهد بود.

« فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ »: که حق تعالی آنان را با رحمت خود گرامی می‌دارد و این رحمت بر تمام گناهان آن‌ها احاطه می‌نماید و آنان را منزلتی بزرگ می‌بخشد و به پاداش و ثوابی عظیم منتهی می‌نماید پس به زودی آنان را وارد بهشت، آن منزلگاه رحمت ابدی می‌کند، «وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (175)»: آنها را در دنیا به دین اسلام و در آخرت به طریق بهشت هدایت می‌کند.

هكذا آنان را به راه مستقیم، راهی است که انسان را به خدا برساند، هدایت میکند، راهی که در آن هیچ کچی نیست، که این راه عبارت است از: تمسک به اسلام و ترک غیر آن از ادیان.

گرچه خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند، «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»: ولی زمینه و وسیله هدایت را خودمان با ایمان و اعتصام باید فراهم سازیم.

در حدیث شریف به روایت علی (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «قرآن صراط مستقیم خداوند و حبل متین اوست».

همچنین در حدیث شریف به روایت علی (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هان! آگاه باشید که به زودی فتنه‌هایی رخ خواهد داد. گفتیم: یا رسول الله! راه خروج از آن فتنه‌ها چیست؟ فرمودند: کتاب خدا...».

خوانندگان محترم!

در آیه مبارکه (176) در بارهٔ ارث کلاله یا ارث برادران و خواهران پدر و مادری یا پدري، بحث بعمل آمده است.

قابل یادآوری است که: خداوند متعال در بدایت سورهٔ هذا موضوع از احکام اموال را مطرح ساخت حالا در آیه که آخرین آیه ی سوره مبارکه میباشد یکبار دیگر بحث را درباره ی اموال به بیان میگیرد و بدینترتیب موضوع آخر سوره با موضوع اول سوره همراه، موافق و هم‌نوا باشد.

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الشُّتَّانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلَّذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضَلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٧٦﴾

(از تو در باره ارث خواهران و برادران) سؤال می‌کنند، بگو: «خداوند، حکم کلاله (خواهر و برادر) را برای شما بیان می‌کند: اگر مردی از دنیا برود، که فرزند نداشته باشد، و برای او خواهری باشد، نصف اموالی را که به جا گذاشته، از او (ارث) می‌برد؛ و (اگر خواهری از دنیا برود، و ارث او یک برادر باشد،) او تمام مال را از آن خواهر به ارث می‌برد، در صورتی که (میّت) فرزند نداشته باشد؛ و اگر دو خواهر (از او) باقی باشند دو سوم اموال را می‌برند؛ و اگر برادران و خواهران با هم باشند، (تمام اموال را میان خود تقسیم می‌کنند؛ و) برای هر مذکر، دو برابر سهم مؤنث است. خداوند (احکام خود را) برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید؛ و خداوند به همه چیز داناست. (۱۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَسْتَفْتُونَكَ»: از تو فتوا می‌طلبند. «يُفْتِيكُمْ»: برایتان فتوا می‌دهد و حکم صادر می‌کند.
 «الْكَلَالَةِ»: کسی که فرزندی و پدری نداشته باشد، و هنگامی که بمیرد افرادی چون برادران و خواهران، از او ارث ببرند. وارثانی جز فرزند و پدر. «حَظٌّ»: سهم. قسمت.
تفسیر:

«يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ»: ای محمد! درباره ی مرده ای که نه پدر دارد و نه پسر (کلاله) از تو می‌پرسند که ارث اش به چه کسی می‌رسد؟ بگو: درباره ی مرده ای که پدر و پسر ندارد، الله متعال فتوی می‌دهد:

قابل دقت و یادآوری است که: درباره ی معنای کلاله اختلاف نظر وجود دارد. برخی بر این باورند که کلاله کسی است که فرزند نداشته باشد و والدین او نیز زنده نباشند. برخی دیگر می‌گویند کلاله تنها کسی است که بدون فرزند بمیرد. عمر (رض) تا آخر درباره ی این مسئله تردید داشت. اما عموم فقیهان این نظر ابوبکر را پذیرفته اند که کلاله بر همان صورت اول اطلاق می‌شود. قرآن نیز همان را تأیید می‌کند. چرا که قرآن می‌گوید به خواهر کلاله نصف میراث تعلق می‌گیرد، در حالی که اگر پدر کلاله زنده باشد به خواهر او به هیچ وجه میراث تعلق نمی‌گیرد. (تفهیم القرآن)

«إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ»: بگو: اگر یک نفر بمیرد و پدر و پسر نداشته باشد که او را «کلاله» می‌گویند، فرزند: لفظ مشترکی است که بر پسر و دختر هر دو اطلاق می‌شود. به نکر عدم وجود فرزند در اینجا بسنده شد. با آن که عدم وجود پدر نیز در کلاله معتبر است - به‌خاطر روشن بودن این حکم. والله اعلم
 «وَأُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ» و خواهر شقیق یا پدری داشت، نصف ما ترک برادرش به او می‌رسد.

مراد از خواهر: به اجماع علما خواهر اعیانی است که از پدر و مادر شخص است و اگر خواهر اعیانی نبود، خواهر پدری (علاتی) نیز قائم مقام اوست، نه خواهر مادری (اخیافی) زیرا سهم خواهر مادری - چنان‌که در آیه (12) از همین سوره گذشت - سدس (یک ششم) قسمت مال متروکه است.
 جمهور علما بر آنند که خواهران پدری و مادری (اعیانی)، یا خواهر پدری (علاتی) همراه

با دختران متوفی، عصبه به‌شمار می‌روند و اگر با آنان برادری نبود، مال باقی مانده از ذوی‌الفروض (سهم‌بران) را همراه با دختران متوفی به ارث می‌برند بنابراین، اگر از متوفی یک دختر و یک خواهر بجا ماند، سهم دختر نصف ترکه و سهم خواهر نیز نصف آن است و اگر از وی یک دختر و یک دختر پسر و یک خواهر بجا ماند، سهم دختر، نصف و سهم دختر پسر، سدس و سهم خواهر، باقی‌مانده مال است - از راه عصبه بودن. «و» اگر زنی بمیرد و برادری داشته باشد.

«وَهُوَ يَرْتُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ»: برادر شقیق یا پدري، در صورتی که خواهرش فرزند نداشته باشد او را وارث می‌شود و تمام ارث او را می‌برد.

مراد فرزند ذکور است. همچنان برادر، ترکه باقی‌مانده از ذوی‌الفروض را به ارث می‌برد. مثلاً اگر از زن، شوهر و برادری بجا ماند، شوهر نصف ترکه را می‌برد و باقی‌مانده ترکه، یعنی نصف دیگر، به‌طریق تعصیب از آن برادر می‌شود. این حکم کلی در مورد همه عصبیات است که اگر با خود ذوی‌الفروضی نداشته باشند، کل مال متروکه را می‌برند و در غیر آن، ایشان باقی‌مانده مال متروکه را بعد از سهم ذوی‌الفروض، به ارث می‌برند.

«فَإِنْ كَانَتْ إِثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ»: اگر خواهران دو نفر یا بیشتر باشند، دو سوم ماترک برادرشان به آنها می‌رسد. «وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ»: اگر ورثه مرکب از برادر و خواهر باشند، مذکر دو برابر مؤنث سهم دارد. «يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ الْخَالِيَةِ فِي الْحَاكِمِ وَ شَرِيعَتِ خُودِ رَا بَرَايَتَانِ بِيَانِ مِي كُنْدُ كِه مَبَادَا كِمْرَاهِ شُوِيْد. حَكْم مِيرَاث «كَلَالَه» وَ سَايِر اَحْكَامِ رَا «تَا كِمْرَاهِ نَشُوِيْد» زِيْرَا دُوسْت نَادَرْدُ كِه دَر ظَلْمَتِ نَادَانِي، اَز وَادِي كِمْرَاهِي سِر بِيْرُونِ اُورِيْد

«وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (176)» و خدا مصلحت و منافع شما را می‌داند، خدا در دنیا و آخرت مصلحت بندگان را می‌داند. و از جمله به تقسیم نمودن میراث‌های شما در میان بازماندگان ارث‌برتان، به روش شایسته و نمونه‌ای که مقتضای حکمت بالغه اوست. مسلم و بخاری از براء نقل می‌کنند که این آیه، آخرین آیه ای است که در مورد علم فرایض شرف نزول یافته.

خطابی فرموده: درباره ی کلاله دو آیه نازل شده، اولی در آغاز سوره ی نساء و در فصل زمستان -که مجمل است و به تمامی، معنای آن را تبیین نکرده، سپس در فصل تابستان، این آیه با تبیین بیشتر نازل گشت. بنابراین، آیه ی اول به «آیه ی شتا»: آیه ی زمستانی و آیه ی دوم به «آیه ی صیف»: آیه ی تابستانی، موسوم گشتند.

قرآن، ما را به سوی اخلاص و بندگی پروردگار جهانیان فرا می‌خواند؛ زیرا معبودی راستین و یار و مددکاری غیر از او موجود نیست و به ما دستور می‌دهد که بگوییم: «تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم.» باز به ما امر می‌کند که از بدو زندگی تا پایان آن، با عبودیت همگام باشیم: «پروردگارت را تا هنگامی که مرگت فرا می‌رسد، پرستش کن.» خداوند، بندگی را شریف‌ترین و فرجام و پایانش را سعادت‌مندترین پایان عمر قرار داده است: «ای نفس مطمئن! خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد و در میان بندگان من در آی و در بهشت من داخل شو.»

شأن نزول آیه 176:

383- نسائی از طریق ابوزبیر از جابر(رض) روایت کرده است: من مریض شدم و

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به عیادتکم آمد. گفتیم: ای رسول خدا! در وصیت نامه‌ام یک سوم دارایی‌ام را برای خواهرانم می‌گذارم. پیامبر گفت: بسیار خوب است. گفتیم: نصف دارایی خود را به آن‌ها می‌گذارم. گفت: بسیار خوب. پس خارج شد و دوباره به عیادتکم آمد و گفت: تصور نمی‌کنم تو به این مریضی از جهان بروی، اما پروردگار بیان داشت که سهم خواهرانت دو سوم دارایی توست. جابر همواره می‌گفت: خدای بزرگ آیه: «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ» را در شان من نازل کرده است (نسائی در «سنن کبری» 6324 و 6325 از ابوزبیر روایت کرده است راوی‌های آن ثقه هستند. بخاری 194، مسلم 1616، ابوداود 2886، ترمذی 2098، بیهقی 6 / 231، احمد 3 / 298، ابویعلی 2018، طیالسی 1945، طبری 10873، واحدی 378 از وجوه دیگر به همین معنی به قسم صحیح از جابر روایت کرده اند).
حافظ ابن حجر می‌گوید: این قصه غیر قصه‌ای است که اول این سوره گذشت (اسباب نزول آیه 11 - 12 حدیث شماره 263).

384- ک: ابن مردویه از عمر (رض) روایت کرده است: از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسیدم که میراث کلاله چگونه است؟ پس آیه: «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ ..». تا آخر آیه نازل شد (طبری 10870 از ابن مسیب روایت کرده این مرسل است در اسناد آن سفیان بن وکیع ضعیف است. صحیح نیست که به سبب سؤال عمر نازل شده باشد به صحیح مسلم 1617 معارض آن آمده است).

یادداشت ضروری:

مفسر تفسیر صفاة التفسیر می‌نویسد: اگر به شأن نزول آیات متبرکه این سوره که ما در این جا بیان داشتیم بطور دقیق نظر به اندازیم و تفکر کنی آنگاه به خوبی درخواهیم یافت، دلیل آن‌هایی که این سوره را مکی می‌دانند مردود است.
خواننده محترم!

از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که فرموده است: «من قرأ سورة النساء فکانما تصدق علی کل مؤمن و مؤمنة ورث میراثه و أعطی من الأجر کمن اشتری محرراً، و بریء من الشریک و کان فی مشیئة الله من الذین یتجاوز عنهم» (هرکس سوره نساء را بخواند، چنان است که به هر مرد و زن مؤمنی که میراث برده نیکویی کرده است و چنان پاداشی به او می‌دهند که آزاد کننده برده‌های سزاوار دریافت آن است و از شرک پاک می‌شود و درخواست خدا از کسانی خواهد بود که آن بزرگوار می‌خواهد گناهانش را بیامرزد.»

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة المائدة

جزء 6-7

سورة مائده دارای 120 آیه و شانزده رکوع و از سورهای مدنی است.

وجه تسمیه :

این سوره، مائده نام دارد؛ زیرا از نزول سُفْرَه‌ی پُر نعمت از سوی پروردگار به درخواست حواریین از حضرت عیسی علیه السلام حکایت میکند، تا بر صدق و درستی پیامبری وی دلالت نماید و برای آنان نیز عیدی باشد.

بناءً باید گفت که: نام این سوره از کلمه‌ی مائده‌ی مذکور در آیه‌ی 112 «إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» گرفته شده است و همانند اغلب سورهای قرآن بامطالب بیان شده در آن رابطه‌ی خاصی ندارد، بلکه فقط به عنوان نشانه‌ی ای برای متمایز کردن سوره از سوره‌های دیگر از آن استفاده شده است.

سایر نام های این سوره :

نام های دیگر این سوره عبارتند از:

- 1- سورة «عقود» به خاطر اینکه در آیه اول این سوره، لفظ عقود آمده است.
- 2- «منقذه» است. به روایت حدیث: منقذه؛ یعنی، نجات دهنده‌ی انسان از دست دشمن دین و بشریت.

3- سورة «أخبار»؛ ذکر أخبار (علمای یهود) در آیه چهل و چهارم و شصت و سوم این سوره آمده است. (بنقل بصائر ذوی التمییز فی لطائف کتاب العزیز، ج 1، ص 179).

تعداد آیات، کلمات و حروف سورة مائده :

سورة مائده طوریکه در فوق هم یادآور شدیم دارای صدوبیست آیات، و دارای دوهزار و هشتصد و چهار کلمه، و یازده هزار و نهصد و سی و سه حرف میباشد. ملاحظه: (أقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفصیل این مبحث را میتوانید در سورة فاطر همین تفسیر مطالعه فرمایید).

فضیلت سوره المائده :

از عبد الله بن عمرو ابن عاص روایت شده که گفته است: سوره‌ی مائده در حالی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد که پیامبر صلی الله علیه وسلم بر راحله سوار بود، و راحله توانایی تحمل او را نداشت، لذا پیامبر صلی الله علیه وسلم پیاده شد. (امام أحمد آن را روایت کرده است).

ارتباط و مناسبت این سوره با سوره نساء :

همانندی این دو سوره این است که: هر کدام به چندین عهد و پیمان و قرارداد، احکام عملی در عبادات و حلال و حرام و ستیزه گریها و عقاید أهل کتاب، مشرکان و منافقان، اشاره میکند، در سوره‌ی نساء از عقد ازدواج و بحث خانواده، امان و پناه بردن، قسم و وفاداری به آن و پیمان بستن، و صایا، سپرده ها و امانتها، وکالت و سرپرستی و اجاره، سخن رفته است.

سر آغاز مائده، فرمان به وفاداری در برابر پیمانها و تعهدها و قراردادهاست. سوره‌ی نساء، زمینه‌ی تحریم شراب را آماده میسازد ولی سوره‌ی المائده تحریم آن را قطعی می‌کند. غیره و غیره...

اهداف و مقاصد عمده سوره مائده عبارت اند از :

قانون گذاری در جهت تنظیم روابط داخلی مسلمانان با هم دیگر؛ (معاملات) قانون گذاری در جهت رفتار و روابط خارجی مسلمانان با یهودیان و مسیحیان اهل کتاب.

احکام تشریحی سوره مائده :

احکام تشریحی این سوره عبارتند از: پیمانها، عقد ازدواج با زنان کتابی (کتابیات)، وصیت پیش از مرگ، خوراکی های صید و ذبایح، شکار کردن هنگام احرام و فدیهای آن، وضوء، غسل، تیمم، تحریم شراب، قمار، سزا و مجازات بازگشت از دین، حکم دزدی، راهزنی، کفاره‌ی سوگند، قانون جاهلی در مورد «بحیره، سائبه، وصیله، حام»، حکم آنان که از امر حق سرباز میزنند و امثال اینها..

باید یادآور شدکه: سوره‌ی مائده یکی از سوره‌های طولانی است که به اتفاق همه مفسران در مدینه نازل شده است و مانند سایر سوره های مدنی از قبیل سوره‌ی بقره و نساء و انفال، جنبه‌ی تشریح را به تفصیل مورد بررسی قرار داده است، و درکنار آن به مسأله‌ی عقیده و قصه‌های اهل کتاب پرداخته است.

وقتی که این سوره نازل شد پیامبر صلی الله علیه و سلم از حدیبیه بر می گشت. تمام این سوره به احکام شرعی پرداخته است؛ زیرا دولت اسلامی روزهای اولیه‌ی شکل گیری خود را پشت سر میگذاشت و سخت به برنامه‌ی ربانی نیازمند بود که آن را از لغزش مصوون بدارد و راه و برنامه ساختارش را ترسیم نماید.

مفسر أبو میسره میفرماید: سوره‌ی مائده آخرین قسمت از قرآن است که نازل شده و در آن آیه‌ی منسوخ قرار ندارد. (قرطبی 6 / 30) این سوره شامل هجده فریضه می باشد، که در سایر سوره ها نیامده است. آنها عبارتند از:

- 1- منخنقه: خفه شده.
- 2- موقوده: حیوانیکه به ضرب، زخم و مرده باشد.
- 3- متردیه: از بلندی افتاده، پرت شده.
- 4- تطیحه: بر اثر ضربه‌ی شاخ حیوانی دیگر مرده.
- 5- ما أَكَلَ السَّبُعُ: حیوانی که درنده از آن خورده باشد.
- 6- ما دُبِحَ عَلَي النُّصْبِ: حیوانی که برای بتان و یا به اسم بتان ویا به هر دو؟ قربانی و یا ذبح شده باشد.
- 7- أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ: آنکه باچوبه های تیر، پیشگویی و قرعه کشی کنید.
- 8- ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ: حیوانات شکاری که شما آنها را زیر دست خود پرورش کرده اید.
- 9- طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ: خوراک اهل کتاب.
- 10- الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ: زنان پاکدامن اهل کتاب.
- 11- إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ: وقتی برای نماز به پا خاستید.
- 12- السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ: مرد و زن دزد.
- 13- لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ: در حالیکه در احرام هستید، شکار نه کشید.

15، 16، 17، 14، - ما جَعَلَ اللهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ.

18 - شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ: هنگامی که یکی از شما را نشانه های مرگ در رسید...» (مأثده آیات 103 و 106).

مفسر مشهور جهان اسلام امام قرطبی، فریضه‌ی دیگری بر اینها اضافه کرده است: وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ...: هنگامی که آذان گفته شد و مردم را به نماز میخواندید. (همین سوره آیه: 58).

قابل تذکر است که در قرآن عظیم الشان به جز در این سوره یادی از آذان نشده است؛ و آنچه در سوره‌ی جمعه آمده است، به خود نماز جمعه اختصاص دارد و این آیه، برای تمام نماز های شبانه روزی عام است.

خلاصه، این سوره در بیان اصول مهم در اسلام مفرد است که عبارتند از:

1- اِکْمَالِ دین و اِین که دین خدا یکی است؛ هر چند راه و روش و شرایع پیامبران به تناسب احوال و زمان، با هم مختلف باشند.

2- بیان همگانی بودن بَعَثَتْ و تبلیغ پیامبر و منحصر گشتنش در امر مهم تبلیغ دین.

3- بر همگان واجب است، درستکار باشند و خود را اصلاح گردانند که اگر در برابر گمراهی بدکاران گمراه، پایداری کنند، زیان نخواهند دید. یکی از راه‌های خود سازی، وفا به پیمان، دوستی با مردمان، همکاری و دستیاری با نیکان، با کسی در گناه و تعدی، همدست و یار نشدن، پرهیز از دوستی با غیر مسلمانان، واجب شمردن شهادت دادگرا نه، فیصله و قضاوت به عدل و داد و مساوات و برابری در میان مؤمنان و غیر مؤمنان.

4- بیان احکام و چگونگی خوراکها، تحریم شراب، قمار، بتها و قرعه و بخت آزمایی.

5- واگذارن مکافات مجازات به الله متعال و این که راستگویی در آخرت، سود میدهد.

و آن سه داستان که به آنها اشاره شد و در واقع درس زندگانی است؛ عبارتند از:

الف: داستان بنی اسرائیل را با حضرت موسی یادآور شده است؛ داستانی که حاکی از تمرد و طغیان آنها بوده و در این گروه حقیر و منحرف (یهود) تجلی می‌یابد که به پیامبر خود گفتند: (تو و خدایت بروید بجنگید، ما در اینجا نشستیم ایم) و سرگردانی و تباهی که برایشان پیش آمد و مدت چهل سال در سرزمین سرگردان و حیران بودند.

ب: پس از آن داستان پسران آدم را بازگو میکند و بیانگر آن است که نزاع و مبارزه‌ی دائمی بین دو نیروی خیر و شر همیشه وجود دارد و آن را در داستان «قابیل و هابیل» نمایش میدهد، آنجا که قابیل برادر خود را میکشد و این اولین جنایت زشتی بود که بر روی کره خاکی اتفاق افتاد و در آن خون پاک یک بی‌گناه خاک زمین را رنگین و گلگون کرد. در این داستان دو نمونه از طبیعت و سرشت بشر به نمایش گذاشته میشود: نمونه‌ی نفس شرور و گناه پیشه، و نفس پاک و نیک اندیش. (فسولت له نفسه قتل أخیه فقتله فأصبح من الخاسرین). ج: همچنین در این سوره داستان مأثده (سفره غذا) را بازگو کرده است که معجزه‌ی حضرت عیسی بن مریم است و توسط او برای حواریون به وقوع پیوست.

همچنین به مناقشه و مجادله‌ی «یهود و نصاری» در مورد عقاید نادرست و دروغین آنان، پرداخته است، آنان ذریت و اولاد را به خدا نسبت دادند که شایسته‌ی مقام پروردگاری نیست، عهد و پیمان های مؤکد را نقض کردند و آن را زیر پا نهادند، تورات و انجیل را تحریف کردند، و به رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم کافر شدند. در این سوره به سایر گمراهی ها و اباطیل آنان اشاره شده است.

و در نهایت این سوره‌ی مبارک بانشان دادن موقعیت ترسناک روز حشر خاتمه می‌یابد؛ در روز حشر حضرت مسیح خوانده میشود و به منظور سرزنش نصاری که او را پرستش میکردند خداوند متعال از او میپرسد: (آیا تو به مردم گفתי من و مادرم را خدا قرار دهی؟ او میگوید: خداوندا! پاک و منزّه توای، من چگونه میتوانم چیزی را بگویم که حقش را ندارم؟). چه افتضاح و موقعیت پرهراسی است برای دشمنان خدا! روزی است که در آن موی سفید میگردد و از اضطراب وحشت آن، دل‌ها از جاکنده میشوند! (دل‌ها جمع اند و کنده میشود منفرد اند).

این سوره، به ما درس تازه ای میدهد که از ارزش و اهمیت والایی برخوردار است و به ما میفهماند وقتی قرآن کریم بر دل و وجود مبارک پیامبر اسلام فرود آمد-کم-کم- به جامعه از شرک، جهل و تاریکی و ناامیدی، پراکندگی و دشمنی زدوده شد و سامان یافت، به ارزشها و منشها رسید، دلها آرام گرفت، روابط اجتماعی میان ملل گوناگون برقرار و پایدار گشت و چشمه سار این وحی الهی از مهر و محبت، صفا و صمیمیت، دوستی و مودت، انس و شفقت، جهانی نو ساخت تا انسانها دوباره حیاتی تازه یابند...

این سوره از موضوع های گوناگون و هدف مشترک برخوردار است، تا راه خوب زیستن را بر مبنای برنامه ی آفریدگار به مردم نشان دهد و آن را بدون وسوسه و دودلی در پیش گیرند تا به منزل نهایی و مقصد سعادت و نیکبختی برسند و خدا را از خود خشنود گردانند، آنگاه مؤمن و مسلم به سوی بارگاه هستی بخش روی آورند و مزد و پاداش بندگی خود را از او بگیرند. (بنقل از تفسیر فرقان).

از عائشه (رض) روایت شده است که فرمود: «مأثده آخرین سوره‌ای است که نازل شد پس آنچه که در آن از حلال می یابید؛ حلال بشمارید و آنچه که در آن از حرام می یابید؛ حرام بشناسید». بعضی گفته اند: مراد عائشه (رض) از سخن فوق این است که: هیچ آیه منسوخه‌ای در این سوره وجود ندارد. اما ابن عباس (رض) بر آن است که دو آیه در آن منسوخ می باشند - که در جای خود بیان خواهیم کرد.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» میفرماید: «در این سوره باموضوعات مختلفی روبرو میشویم اما آنچه که همه آنها را به هم مربوط میسازد، هدف یگانه‌ای است که قرآن کریم برای به ثمر رساندن آن آمده است، این هدف عبارت است از: به وجود آوردن امت، برپاساختن دولت و شیرازه ساختن جامعه‌ای بخصوص، بر اساس عقیده، جهانبینی و ساختاری مخصوص که در آن یگانگی خداوند متعال در ألوهیت، ربوبیت و حاکمیت، اصل و اساس امور است، خداوند که انسان مؤمن، راه و رسم زندگی، نظامنامه‌ها، معیارها و ملاکهای ارزشی خود را فقط از او می‌گیرد...».

محتوای سوره مائده :

سوره‌ی مائده مانند سایر سوره های مدنی از قبیل سوره‌ی بقره و نساء و انفال، جنبه تشریح رابه تفصیل مورد بررسی قرار داده است، و در کنار آن به مسأله‌ی عقیده و قصه های اهل کتاب پرداخته است.

ابو میسره گفته است: سوره‌ی مائده آخرین قسمت از قرآن است که نازل شده و در آن آیه‌ی منسوخ قرار ندارد. این سوره شامل هجده فریضه می باشد. (قرطبی 30/6).

وقتی که این سوره نازل شد پیامبر صلی الله علیه وسلم از حدیبیه بر میگشت. تمام این سوره به احکام شرعی پرداخته است؛ زیرا دولت اسلامی روزهای اولیه‌ی شکل گیری

خود را پشت سر می‌گذاشت و سخت به برنامه‌ی ربانی نیازمند بود که آن را از لغزش مصون بدارد و راه و برنامه ساختارش را ترسیم نماید.

احکامی که در این سوره مورد بررسی قرار می‌گیرند به طور مختصر عبارتند از: عقود، ذبایح، شکار، احرام، نکاح زنان کتابی، رده (برگشتن از دین)، طهارت، حدسرت، حدبغی و افساد درسرزمین، احکام قمار و شراب، کفاره‌ی قسم، شکار درحال احرام، وصیت به هنگام مرگ، بحیره و سائبه، حکم کسی که عمل به شریعت خدا را رها می‌کند و... در کنار تشریح، خدای متعال به منظور پند و اندرز، حکایاتی را برای ما بازگو فرموده است.

الف: داستان بنی اسرائیل را با حضرت موسی یادآور شده است؛ داستانی که حاکی از تمرد و طغیان آنها بوده و در این گروه حقیر و منحرف (یهود) تجلی مییابد که به پیامبر خود گفتند: (تو و خدایت بروید بجنگید، ما در اینجا نشسته ایم) و سرگردانی و تباهی که برایشان پیش آمد و مدت چهل سال در سرزمین سرگردان و حیران بودند.

ب: پس از آن داستان پسران آدم را بازگو میکند و بیانگر آن است که نزاع و مبارزه‌ی دایمی بین دو نیروی خیر و شر همیشه وجود دارد و آن را در داستان «قابیل و هابیل» نمایش میدهد، آنجا که قابیل برادر خود را میکشد و این اولین جنایت زشتی بود که بر روی کره خاکی اتفاق افتاد و در آن خون پاک یک بی‌گناه خاک زمین را رنگین و گلگون کرد. در این داستان دو نمونه از طبیعت و سرشت بشر به نمایش گذاشته میشود: نمونه‌ی نفس شرور و گناه پیشه، و نفس پاک و نیک اندیش. (فسولت له نفسه قتل أخیه فقتله فأصبح من الخاسرین).

ج: همچنین در این سوره داستان مائده (سفره غذا) را بازگو کرده است که معجزه حضرت عیسی بن مریم است و توسط او برای حواریون به وقوع پیوست.

همچنین به مناقشه و مجادله‌ی «یهود و نصاری» در مورد عقاید نادرست و دروغین آنان، پرداخته است، آنان ذریت و اولاد را به خدا نسبت دادند که شایسته‌ی مقام پروردگاری نیست، عهد و پیمان‌های مؤکد را نقض کردند و آن را زیر پا نهادند، تورات و انجیل را تحریف کردند، و به رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم کافر شدند. در این سوره به سایر گمراهی‌ها و اباطیل آنان اشاره شده است و در نهایت این سوره‌ی مبارک با نشان دادن موقعیت ترسناک روز حشر خاتمه مییابد؛ در روز حشر حضرت مسیح خوانده میشود و به منظور سرزنش نصاری که او را پرستش میکردند خداوند متعال از او میپرسد: (آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را خدا قرار دهید؟ او میگوید: خداوندا! پاک و منزّه توای، من چگونه میتوانم چیزی را بگویم که حقش را ندارم؟). چه افتضاح و موقعیت پرهراسی است برای دشمنان خدا! روزی است که در آن موی سفید می‌گردد و از اضطراب وحشت آن، دل‌ها از جا کنده میشود!

زمان نزول سوره مائده :

از مطالب ذکر شده در سوره مائده چنین بر می‌آید و روایات نیز آن را تایید میکنند که این سوره مبارکه پس از صلح حدیبیه در اواخر سال ششم و یا اوایل سال هفتم هجری نازل شده است. در ذی القعدة‌ی سال ششم هجری بود که پیامبر صلی الله علیه و سلم همراه با هزار و چهارصد نفر از مسلمانان به قصد عمره عازم مکه شد، اما کافران قریش در اثر شدت کینه و دشمنی بر خلاف سنت مذهبی دیرینه‌ی عرب‌ها راه ایشان را مسدود کردند و

پس از کشمکش و گفت و گوی زیاد توافق صورت گرفت که ایشان بتوانند در سال آینده برای عمره به زیارت کعبه تشریف بیاورند. در این هنگام احساس نیاز شد که از یک سو آداب عمره به مسلمانان تعلیم داده شود تا سفر عمره‌ی سال آینده یک سفری به طور کامل اسلامی باشد و از سوی دیگر به آنان تذکر داده شود که مبادا در پاسخ به ظلم و ستمی که با مسدود کردن راه شان و بازداشتن شان از عمره در حق آنان روا داشته شده است دست به اقدامی مشابه زده و راه کافران را برای عمره ببندند، چرا که بسیاری از قبایل مشرک برای سفر حج و عمره مجبور بودند از مناطق تحت تصرف مسلمانان عبور کنند و مسلمانان میتوانستند همان گونه‌ی آنان را از سفر عمره باز داشته بودند کافران را نیز از سفر به مکه بازدارند. موضوع گفتاری که سوره با آن آغاز شده همین است و در ادامه از آیه‌ی 94 تا 99 باز هم همین مسئله بار دیگر مورد بحث قرار گرفته که نشان دهنده‌ی این امر است که از ابتدای سوره تا آیه‌ی 108 سلسله گفتار ادامه دارد که مطالب و مضامین دیگری که در سوره آمده اند نیز مربوط به آن میباشند.

با توجه به تسلسل گفتار چنین بر می آید که به احتمال زیاد این سوره مشتمل بر یک خطابه است که هم زمان نازل شده است، اما ممکن است که برخی از آیه‌های آن بعداً به صورت پراکنده نازل شده باشند ولی با توجه به مناسبت موضوع، در جاهای مختلف این سوره در کنار آیه‌های دیگر آن قرار داده شده باشند، اما در سلسله بیان، در هیچ جایی حتی خلاء اندکی نیز احساس نمیشود که بتوان از آن چنین برداشت کرد که این سوره از چندین خطابه تشکیل یافته است.

شان نزول سوره مائده :

طی عبور از زمان نزول سوره آل عمران و سوره نساء تا رسیدن به زمان نزول سوره‌ی مائده شرایط بسیار تغییر کرده بودند. زمانی بود که ضربه‌ی جنگ احد حتی مناطق هم جوار مدینه را برای مسلمانان خطر آفرین کرده بود، اما اینک زمانی فرا رسیده بود که مسلمانان وجود خود را به عنوان نیرویی غیر قابل شکست در سرزمین عرب به اثبات رسانده و قلمروشان از یک طرف تا نجد و از طرف دوم تا حدود شام و از طرف سوم تا سواحل دریای سرخ و از طرف چهارم تا نزدیک مکه گسترش یافته بود. ضربه‌ای که در جنگ احد مسلمانان متحمل آن شدند، به جای این که روحیه‌ی آنان را ضعیف کند، بر عکس شلاق و بیداری برای عزم و اراده‌ی شان شد و آنان همانند شیری زخمی بار دیگر برخاستند و تنها در ظرف سه سال نقشه‌ی منطقه را تغییر دادند. به سبب فداکاری‌ها و تلاش‌های پیوسته‌ی آنان قدرت و نیروی همه‌ی قبایل مخالف تا شعاع دوصدو و پنجاه کیلومتری مدینه در هم شکسته شد.

خطر یهودیان که همواره تهدیدی برای مدینه به شمار میرفت برای همیشه ریشه کن گردید و قدرت یهودیانی که در جاهای دیگری از حجاز زندگی میکردند نیز در هم شکسته شد. قریش آخرین تلاش خود را برای به زانو در آوردن اسلام در غزوه‌ی خندق انجام داد و در آن به شدت ناموفق شد. اینک همه‌ی عربها باور کردند که اسلام دیگر نیرویی نیست که کسی بتواند آن را از بین ببرد. اکنون اسلام تنها یک عقیده و مسلک نبود که حاکمیتش محدود به قلبها و اندیشه‌ها باشد، بلکه دارای دولتی شده بود که زندگی همه‌ی کسانی را که در محدوده‌ی آن می زیستند در عمل فراگرفته بود و مسلمانان این توان را به دست آورده بودند که بدون هیچگونه مانعی طبق عقیده و مسلکی که به آن ایمان آورده بودند زندگی

کنند و به هیچ عقیده و مسلک و یا قانونی اجازه‌ی دخالت در محدوده‌ی زندگی خود را ندهند.

علاوه بر این در این چند سال مسلمانان دارای فرهنگی مستقل منطبق بر اصول و دیدگاه های اسلامی شده بودند که در همه‌ی امور زندگی با فرهنگ های دیگر متفاوت بود. اینک مسلمانان در اخلاق، امور اجتماعی و فرهنگی و در همه‌ی امور دیگر زندگی از غیر مسلمانان متمایز شده بودند. در تمام مناطقی که تحت حاکمیت مسلمانان بود نظام مساجد و نماز جماعت برپا شده و برای هر آبادی و قبیله‌ای امامی تعیین گردیده بود، قوانین مدنی و جزایی اسلام تا حد زیادی با شرح و تفصیل وضع شده و به وسیله‌ی محاکم محلی و منطقوی اجرای احکام میکردند. روش های قدیمی داد و ستد ممنوع شده بود و روش های اصلاح شده‌ی جدید جای آنها را گرفته بودند. ارث و میراث دارای ضابطه‌ی مستقلی شده بود. اجرای قوانین نکاح و طلاق، احکام حجاب شرعی و مجازات های زنا و تهمت، زندگی اجتماعی مسلمانان را در قالب خاصی در آورده بود. مسلمانان حتی در نشست و برخاست، گفت و شنود، خوردن و آشامیدن، وضع و قیافه و جزئیات دیگر زندگی شکل مستقلی اختیار کرده بودند. پس از ترسیم زندگی کامل اسلامی به این صورت، کافران از این که مسلمانانی که هم اینک دارای تمدن و فرهنگی مستقل شده بودند، بار دیگر روزی به آنان بپیوندند به طور کامل نا امید شدند.

پیش از صلح حدیبیه بزرگترین مانع که در برابر مسلمانان قرار داشت این بود که آنان درگیر کشمکش پیوسته با کافران قریش بودند که فرصت وسعت دادن دایره‌ی دعوت شان را از آنان سلب کرده بود، اما شکست ظاهری و پیروزی واقعی صلح حدیبیه این مانع را پیش روی آنان برداشت. این صلح نه تنها امنیت داخلی مسلمانان را تضمین کرد، بلکه این فرصت نیز برای شان فراهم کرد که دعوت اسلام را در مناطق پیرامون گسترش دهند. این کار را پیامبر صلی الله علیه وسلم با ارسال نامه هایی به پادشاهان روم، ایران، مصر و پادشاهان و امرای عرب آغاز کرد و همزمان با آن دعوتگران مسلمان برای فراخواندن بندگان خدا به سوی دین او به اقوام و قبایل مختلف رفتند.

ترجمه و تفسیر سوره المائدة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحْلِي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ﴿١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، به پیمانهای و قراردادهای خود (با الله و مردم بستید) وفا کنید، خوردن گوشت) چهار پایان برای شما حلال شده، مگر آنچه حرمت آن بر شما (در آینده) تلاوت میشود. و شکار را در حالت احرام حلال نشمارید، بی گمان الله آنچه را بخواهد [بر پایه علم و حکمتش و بر اساس رعایت مصلحت شما] حکم می کند. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْفُوا»: وفا کنید، هر چیز را بدون کم و کاست تمام کنید و به کمال برسانید.
«العُقُود»: جمع عقد، پیمانها، قراردادها. «بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ»: چهارپایان. بَهِيمَةُ: زبان بسته، گنگ، لا یعقل. الأنعام: یعنی، شتر، گاو، گوسفند، بز و امثال آنها مانند: گاو میش، آهو.
«مُحْلِي» ← مُحْلِينَ: حلال کنندگان. «حُرْمٌ»: جمع حرام، آنان که در مراسم حج و عمره در احرام اند. (فرقان)

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»: ای کسانی که ایمان آورده اید! به عهد و پیمان که با الله و در بین خود بستید وفادار باشید و هرگز پیمان شکنی نکنید و آنچه را بر آن موافقه می نمائید از قبیل رد و بدل سندها، عقد نکاح، خرید و فروش، اجاره، انواع شرکتها، معاملات، معاهدات انسانی و بین المللی در صورتی که مخالف با شریعت نباشد به صورت کامل اجرا و وفا کنید.

کلمه «بِالْعُقُودِ» دارای «الف و لام» است که شامل همه ی قراردادها میشود.
«أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ»: یکی از پیمانهای الهی، توجه به احکام حلال و حرام در خوردنی هاست.

«أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»: کلمه «عقود» جمع «عقد» به معنی بستن است و هر معاهده ای که در بین دو نفر با دو گروه منعقد گردد به آن «عهد» گفته میشود. یاهم عقد: لفظی است که شامل هر پیمان و عهدی میشود، خواه بین انسان و خدا باشد یا بین انسان و انسانی دیگر. بنابراین عقود به معنای عهود نیز هست.

مفسر ابن جریر مشهور به جریر طبری (218 - 301 هجری شمسی) که بحیث، امام علم تفسیر در جهان اسلام شهرت دارد، إجماع مفسرین صحابه و تابعین را بر به فهم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»: چنین جمع بندی و نقل فرموده است:

«إمام جصاص»: فرموده عقد یا عهد هر دو یکی است. در عرف ما معاهده، به عملی اطلاق میشود که دو گروه در آینده نسبت به انجام و یا ترک کاری ملزم گردند. و متفقاً بر انجام آن متعهد باشند. بنابر این خلاصه مطلب این است که در معاهدات، داشتن تعهد لازم و ضروری است.

حضرت عبدالله بن عباس میفرماید: منظور معاهداتی است که خداوند با بندگانش نسبت به ایمان و اطاعت دارد یا قرار داد هایی که الله تعالی نسبت به احکام حلال و حرام از بندگان گرفته است. ابن اسلم گفته است: عقود عبارت است از شش عقداست: یعنی: پیمان خدا،

عقد دوستی، عقد شرکت، عقد بیع، عقد نکاح و عقد قسم. این راویت را مفسر ابن کثیر چنین آورده است).

بعضی از مفسرین مانند مجاهد، ربیع، قتاده و غیره بر این عقیده اند که هدف از معاهدات عهدهایی است که در زمان جاهلیت جهت کمک به یکدیگر بین مردم وجود داشته است چون لفظ قرآن دارد همه معاهدات را در بر میگیرد بنابر این تضاد و اختلافی در گفته های بالا دیده نمی شود.

امام راغب اصفهانی با استفاده از این مطلب میفرماید که لفظ عقود همه معاملات را شامل میشود. وی مراحل ابتدایی عقود را سه قسم می داند:

1- معاهده بنده با خداوندش مانند عهد ایمان و اطاعت یا عهد پایبندی به احکام حلال و حرام.

2- معاهده انسان با نفس خودش مانند نذر و یا قسم.

3- معاهده بین دو شخص یا دو گروه یا دو دولت.

معاهدات بین المللی دولت ها با تفاهم متقابل عهد و میثاق متقابل گروه ها و احزاب و هر نوع معاملات، نکاح، تجارت و شرکت اجاره، هبه و غیره که در میان دو انسان برقرار میشود. چنانچه در تمام معاملات، شرایط جایز و شرعی طی گردد، طبق این آیه التزام به آنها بر طرفین لازم و واجب است. قید جایز به این خاطر آورده شده که تقرر شرط برخلاف شرع یا پذیرفتن آن، برای هیچکسی جایز نیست.

باید متذکر شد که قرآن عظیم الشان، وفای به پیمان حتی با مشرکان را لازم میدانند، «فَأْتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ» (آیه: 4 سوره توبه) (پیمانشان را تا پایان مدتشان نگهدارید و وفادار باشید).

مفسران مینویسند که؛ شخصی نزد عبدالله بن مسعود (رض) آمد و به او گفت: به من اندرزی ده! ابن مسعود (رض) فرمود: «چون شنیدی که خداوند متعال میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا: ای مؤمنان!» پس خوب گوش فراده زیرا یا خیری است که حق تعالی به آن امر میکند، یا شری است که از آن نهی می نماید».

بلی! ای مؤمنان! «به عقود وفا کنید» مراد از عقود: عهدها و پیمانهایی است که خداوند متعال در مورد اجرای احکام و قوانین خویش از بندگان گرفته و آن پیمانها را بر ذمه شان لازم گردانیده و ایشان نیز آنها را به گردن گرفته اند و با این سخن خود: «سمعنا و اطعنا: شنیدیم و اطاعت کردیم»، یا مانند آن از تعبیرات، به آن متعهد شده اند چنانکه این عهدها شامل پیمانها و معاهداتی که مؤمنان در میان همدیگر استوار میکنند نیز میشود، از جمله، قراردادهای، معاهدات و معاملاتی که از دوران جاهلیت در میان مردم باقی مانده بود. پس معنای اجمالی آیه کریمه این است: به عهدها و قرار داد هایی که با خدا و خلقش بسته اید وفا کنید.

در حدیث شریف آمده است: «هرحلف و پیمانی که در جاهلیت بود، اسلام جز محکمی بیشتر چیز دیگری بر آن نیفزود اما در اسلام حلفی نیست». گفتنی است که وفا کردن به پیمانهای بجا مانده از دوران جاهلیت، به آن معاهدات و پیمان هایی محدود میشود که در حوزه تعاون و همیاری بر امور خیر قرار داشته باشد، نه پیمانها و قرار داد های مبتنی بر گناه و تجاوز.

«أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ»: و از جمله نعمت‌های الله متعال بر شما یکی هم این است که برای شما خوردن گوشت «أنعام» است که: مطابق احکام شرعی ذبح شده باشد حلال نموده است.

مفسران مینویسند که: لفظ بهیمه به آن حیواناتی گفته میشود که عادتاً ذی‌عقل نباشند؛ زیرا که مردم گفتار آنها را عادتاً نمی‌فهمند و مرادشان مبهم می‌ماند.

عالم دانشمند امام شعرانی می‌فرماید: آن طور که عموم مردم تصور کرده اند، حیوانات را به خاطر نداشتن عقل، حیوان نمی‌گویند؛ زیرا حقیقت بر این امر استوار است که هر حیوان، شجر و حجر دارای عقل و ادراکی است. اما این ادراک دارای درجاتی است که در آنها فرق میکند و چون هیچ کدام دارای شعوری مشابه انسان نیستند. خداوند بشر را به اجرای احکام خداوندیش مکلف گردانیده است نه حیوانات را. خداوند به هر حیوان، درخت و سنگ عقل و ادراکی عطا فرموده، ذکر و تسبیح گفتن خدا توسط آنها بیانگر این مدعاست. چنانکه فرمود در آیه 44 سوره اسراء «وإن من شی الا یسبح بحمده، اگر عقل نمیداشت چطور خالق و مالک خود را میشناخت و تسبیح میگفت؟

«أنعام» جمع نعم است به معنای حیوان اهلی، مانند شتر و گاو، گاو میش، گوسفند و غیره که اقسام آن در سوره انعام هشت نوع بیان شده است.

«أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ»: جز آنچه حکمش بر شما خوانده خواهد شد. این جمله استثناً از (بهیمه الانعام) است، یعنی: بر شما چار پایان مذکور حلال گردیده، جز حیوانی که در حال احرام شکار میکنید زیرا شکار خشکی و خوردن از گوشت آن برای شخص محرم (در حال احرام) حرام است، همچنین شکار حرم مکه بر محرم و غیر آن حرام میباشد. مراد از (حرم): کسی است که به حج، یا عمره، یا به هر دو احرام بسته باشد. «غَيْرِ مُجَلِّي الصَّيِّدِ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ»: و برای شما مجاز نیست در حالت احرام دست به شکار بزنید؛ زیرا شما در چنین حالی در واقع وارد مرحله اجرای شعائر حج و عمره شدید پس باید مردم، پرندگان و حیوانات از ناحیه شما در امان باشند،

«إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ(1)»: و بدانید که حق تعالی آنچه را بخواهد و اراده کند در خلق خود انجام می‌دهد و هیچ بازدارنده‌ای برای حکم او و هیچ مانعی در مقابل قضا و قدرش وجود ندارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 2) در باره موضوعاتی از قبیلی وفا به عهد و پیمان؛ تعدی نکردن، همکاری در مسیر خیر، بزرگداشت شعایر الهی، مورد بحث قرار گرفته است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا أَمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نَقَوْمٍ أَنْ صَدُّوا عَنْ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، حرمت شعایر (علامات دین الله) و ماه‌های حرام (ذوالقعدة ذوالحجه و محرم و رجب) و قربانی‌های قلاده دار و عازمان بیت الله که از پروردگار شان فضل و رضایت می‌طلبند؛ حلال نشمارید (به آن بی‌حرمتی نکنید)، و چون از احرام بیرون آمدید [اگر مایل باشید، می‌توانید] شکار کنید.

کینه و عداوت قومی به علت این که شما را از [ورود به] مسجد الحرام منع کردند و ادارتان

نکند که [به آنان] تعدی و تجاوز کنید. و بر نیکی و تقوا با یکدیگر همکاری نمایید و یکدیگر را بر گناه و تجاوز همکاری نکنید، و از الله بترسید، چون الله سخت عذاب دهنده است. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا تُحِلُّوا»: حلال مکنید. «شَعَائِرَ»: جمع شعیره، آثار و نشانه ها. این کلمه به مناسک حج اختصاص دارد. «الشَّهْرَ الْحَرَامَ»: ماه حرام (ذی قعدة، ذی حجه، محرم و رجب). «الْهَدْيِ»: جمع هدیه، ارمغان، ره آورد. از حیوانات که به «حرم» هدیه میشود و به مصرف نیازمندان میرسد. «الْقَلَائِدَ»: جمع قلاده، قربانی های گردنبندها، نشانه دار. «الْقَلَائِدَ»: جمع قلاده بوده و به معنی حلقه ای است که از پوست درخت تهیه میگردد و به گردن حیوان قربانی بسته میشود تا مشخص گردد که این حیوان مخصوص قربانی است. «آمِنَ»: جمع آه، قاصدان، راهیان، آهنگ کنندگان. «رضواناً»: خشنودی، خرسندی. «لَا يَجْرِمَنَّكُمْ»: (جَرَم): شما را نکشاند، شما را وادار نکنند.

«شَتَّانٌ»: کینه، دشمنی. «الْبِرَّ»: نیکوکاری، بر، جامع همه نیکیها و خوبیهاست، به همه آنچه که شرع به آن دستور داده و قلب به آن آرام گیرد، شامل شود. «اِثْمٌ» به معنی جرات پیدا کردن بر انجام گناهان است، امری که صاحبش را گناهکار میکند و او را در موقعیت حرج قرار میدهد. «وَالْعُدُونَ»: یعنی تجاوز و تعدی به جان و مال و آبروی مردم. پس واجب است که انسان از هر گناه و ستمی دوری بجوید، سپس دیگران را بر ترک آن کمک نماید.

تفسیر :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ»: ای ایمان آورندگان! شعائر الله را هتک حرمت نکنید، آنچه را خدای تعالی بر شما در ماههای حج یعنی شوال، ذوالقعدة و ذوالحجه حرام نموده حلال نسازید، یعنی با ایجاد مانع میان این شعائر و میان کسانی که میخواهند به بزرگداشت آنها پرداخته و عبادت الله متعال را در آنها به جای آورند. «شعائر»: جمع شعیره؛ عبارت از هر چیزی است که به مثابه شعار و نشانه قرار داده شده باشد اما مراد از آن در اینجا، پاسداشت و رعایت حرمت اماکن اعمال حج؛ اعم از صفا و مروه و غیر آن است. یا مراد از شعائر در اینجا: فرایض و مقدسات الهی است.

مفسر حسن بصري (رح) فرموده است: یعنی از حد شریعتی که برای بندگان تعیین کرده است تجاوز نکنید. ابن عباس (رض) گفته است: از حد آنچه در حال احرام بر شما حرام کرده است تجاوز نکنید. (قول اول راجح تر است و طبری به خاطر عموم آیه آن را پذیرفته است).

«وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ»: یعنی ماه حرام را حلال نکنید که در آن به جنگ بپردازید، یعنی حرمت ماههای چهارگانه حرام را که عبارتند از: ذی القعدة، ذی الحجه، محرم و رجب، با جنگیدن در آنها و بازداشتن حاجیان و عمره گزاران از بیت الله الحرام، در هم نشکنید و حلال نشمارید.

و آنچه را که به بیت از چهار پایان اهدا شده و حیوانی که بر گردن های آنها گردن بند هدیه به فقرای حرم آویخته شده است. حلال مگردانید؛ یعنی به آن حیوان و صاحبش متعرض نشوید.

«هدی را»: هدی: جمع هدیه، به معنی قربانی ای است که به بیت الله الحرام اهدا میشود؛ اعم از شتر، یا گاو، یا گوسفند. پس حق تعالی مؤمنان را نهی میکند از اینکه حرمت حیوانات اهدایی را رعایت نکنند، به اینکه مثلاً آن را از صاحبش بگیرند یا میان هدیه و میان رسیدن

آن به بیت الحرام مانع ایجاد کنند.

«وَلَا أَمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوَاناً»: حج و عمره، راهی برای تحصیل دنیا و آخرت است. بناءً جنگ را با قاصدان بیت الحرام که به قصد حج یا عمره و یا هم سکونت آمده اند، حلال نکنید، و برای شما مجاز نیست تا به آنها آزار واذیت برسانید و یا باکسانیکه به مقصد خانه کعبه در حرکت اند بجنگید، کسانیکه میخواهند باانجام اعمال حج و عمره عبادت مولای خویش را بنمایند و از او اطاعت کنند. الله متعال از حمله به آنان یا ایجاد مانع بر سر راه زیارت آنها نهی کرده است؛ چرا که اهل جاهلیت چنین عملی را انجام می دادند.

شان نزول آیه مبارکه :

بناءً به روایتی، در شان نزول آیه مبارکه آمده است که: مشرکان بنابر آیین خود، به حج و عمره می آمدند و قربانی اهدا می کردند، در این میان مسلمانان خواستند تا بر آنها حمله آور شوند، همان بود که آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَجْلُؤْا شَعِيرَ اللَّهِ...» نازل شد و تجاوز به آنانرا حرام گردانید. اما بعد از آن حق تعالی باین فرموده اش: «فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا» [التوبة: 28].

«مشرکان بعد از این سال، دیگر نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند».، این حکم را منسوخ کرد.

ابن جریر طبری نقل فرموده است: إجماع بر آن است که قتل مشرک- چنانچه به وی امان داده نشده بود، جواز دارد، هر چند قصد بیت الحرام یا بیت المقدس را هم کرده باشد. علماء میفرمایند: حتی اگر مشرک، برگردن یا بازوهای خویش تماماً پوست درختان حرم را هم آویخته باشد، کشته میشود، در صورتیکه پیمان یا امانی از سوی مسلمانان نداشته باشد. ولی جمعی بر آنند که آیه کریمه منسوخ نیست بلکه از محکومات است و حکم آن مربوط به حجاج و زوار مسلمان می باشد. (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

«وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا»: ولی هرگاه از احرام بیرون شدید برای شما شکار خشکی که در حالت احرام بر شما حرام بوده حلال است. یعنی در بیرون از سرزمین حرم. پس در صورتیکه در آیه متبرکه از حالت احرام این قدر رعایت بعمل آمده است، که در آن شکار ممنوع میباشد. باید احترام حرمت خود حرم شریف بیشتر از آن باشد؛ یعنی شکار در حرم به محرم و غیر محرم، به همه، حرام شده است؛ چنانکه عمومیت آن از «لَا تَجْلُؤْا شَعَائِرَ اللَّهِ» مستنبط میگردد.

از زید بن أسلم (رض) در بیان شان نزول روایت شده است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم با یارانشان در حدیبیه بودند که مشرکان ایشان را از ورود به حرم بازداشتند و این بر مسلمانان بسیار سخت و ناگوار بود، در این میان، گروهی از مشرکان اهالی مشرق که قصد انجام عمره را داشتند، از راه رسیدند. أصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم موقع را مغتنم شمرده گفتند: اینک نوبت ماست، ما نیز اینان را از ورود به حرم باز می داریم چنانکه یارانشان ما را از آن بازداشتند! پس خداوند متعال فرمود:

وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ أَنْ صَدَّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا:

توجه باید داشت که: احساسات دینی، بهانهی ظلم نشود، یعنی کینه، عداوت و کراهتی که نسبت به دشمنانی که شما را از مسجد الحرام منع داشته اند نباید شما را بر تجاوز بر آنها

وا دارد که خدای تعالی ظلم و تجاوز را دوست ندارد اگرچه بر دشمنان هم باشد؛ زیرا دین به خاطر رفتار عادلانه با همه انسان‌ها آمده است اگرچه کافر هم باشند. از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: بی‌عدالتی و تجاوز از حد، حرام است حتی نسبت به دشمنان. فهم قرآن عظیم الشان و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم همین است که: در انتقام نیز باید عدالت را رعایت کنید. بناءً دشمنی‌های دیگران در يك زمان، مجوز ظلم و تجاوز ما در زمانی دیگر نمی شود.

برخی از سلف گفته اند: نیکوترین شیوه برخورد با کسی که الله متعال را در مورد تو نافرمانی کرده، این است که: تو حق تعالی را در مورد وی فرمان بری. پس فقط تعامل به این شیوه است که تحسین برانگیز می باشد.

«وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا»: کینه، عداوت و کراهتی که نسبت به دشمنانی که شما را از مسجد الحرام منع داشته‌اند نباید شما را بر تجاوز بر آنها وادارد که خدای تعالی ظلم و تجاوز را دوست ندارد اگر چه بر دشمنان هم باشد؛ زیرا دین به خاطر رفتار عادلانه با همه انسان‌ها آمده است اگرچه کافر هم باشند.

شان نزول آیه مبارکه :

«وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ»: 387- ابن ابوحاتم از زید بن اسلم روایت کرده است: پیامبر و اصحاب ایشان (در حدیبیه قرار داشتند که مشرکان مانع ورود ایشان به مکه و زیارت کعبه شده بودند، این امر بر مسلمانان دشوار آمد. در همان حال گروهی از مشرکان اهل مشرق به نیت به جا آوردن عمره از کنار مسلمان‌ها گذشتند.

یاران پیغمبر به یکدیگر گفتند: اینها را بر می گردانیم چنانچه یاران ما را بازداشتند. به همین خاطر «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ تا آخر آیه نازل شد. (این مرسل است، طبری 10936 از عبدالرحمن بن زید بن اسلم روایت کرده آن است).

«وَتَعَاوَنُوا عَلَىٰ الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَىٰ الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»: قبل از همه باید گفت که: چشم پوشی از خطای دیگران، یکی از راه های تعاون بر نیکی است، طوری که در آیه متبرکه میفرماید: در انجام اعمال نیک و ترک اعمال منکر با یکدیگر همکاری و همیاری داشته باشید معاونت بر خوبی و نیکی شامل معاونت در تمام اموری میشود که به الله و پیامبر صلی الله علیه وسلم آن اعمال را دوست دارند و معاونت بر تقوا پرهیز نمودن از تمام اموری است که الله متعال و پیامبرش صلی الله علیه وسلم حرام نموده‌اند و از این برحذر باشید که تعاون و همکاری شما در راستای گناه و تجاوز باشد.

در صحیح بخاری و مسلم از حضرت انس(رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: أَنْصِرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا، یعنی به برادرت کمک کن چه ظالم باشد و چه مظلوم. صحابه کرام که به رنگ تعالیم قرآن رنگ شده بودند با تحیر پرسیدند که یا رسول الله، ما کمک برادر مظلوم را فهمیدیم اما غرض از کمک به ظالم چیست؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: که او را از ظلم باز داشتن در این تعلیم قرآن کریم «برو تقوی» یعنی نیکی و خدا ترسی را معیار اصلی قرار داده و آبادانی ملیت مسلم را بر این استوار کرده و به تعاون و تناصر بر این دعوت داده و در مقابل این اثم و عدوان را جرم سخت قرار داده و از تعاون بر آن منع فرموده است دو لفظ «برو تقوی» را اختیار فرمود. به نظر جمهور علماء منظور از «بر» عمل نیک و هدف از تقوی «ترک بدیها و منکرات است و کلمه «اِثْم» به معنی معصیت و گناه مطلق است. خواه در عبادت و یا در حقوق.

رسول الله در باره تعاون و کمک به (بر و تقوا) فرموده است: «الدال على الخير كفاعله» ثواب شخصی که شخصی را به عمل خیر دلالت دهد مانند کسی است که خود او آن عمل خوب و پسندیده را انجام میدهد. و در صحیح بخاری بیان شده که رسول الله فرمود: هر کسی که مردم را به طرف هدایت و نیکی دعوت دهد هر چند مردم بر دعوت او عمل نیک انجام دهند به اندازه نیکی آنان به او ثواب میرسد. بدون اینکه از ثواب آنان چیزی کاسته شود. و هرکسیکه مردم را به طرف گمراهی و گناه دعوت دهد پس هر چند مردم از دعوت او به گناه مبتلا شوند، برابر گناهان آنان بر او هم گناه عاید میگردد بدون اینکه از گناهان آنان چیزی کاسته شود.

ابن کثیر به روایت طبرانی از رسول الله چنین نقل کرده است که: اگر کسی جهت کمک و مساعدت به ظالم قدم بردارد از اسلام خارج می شود. به این دلیل سلف صالحین از پذیرفتن پست و مقام پادشاهان ظالم دوری جسته اند زیرا قبول چنین مسئولیت ها کمک به ظالم است.

در تفسیر روح المعانی، آیه کریمه «فلن أكون ظهيرا للمجرمين» این حدیث منقول است که رسول کریم فرمود که: روز قیامت نداء می آید که ظالمان و حامیان آنان کجا هستند و پس از آن حتی افرادی که دوات و قلم افراد ظالم را درست کرده بودند باهم درتابوتی آهنی به جهنم انداخته میشوند. بنابر این قرآن و سنت انتشار دادن نیکی، انصاف و همدردی را وظیفه هر فرد دانسته و برای انسداد جرایم و ظلم و جور، تک تک افراد ملت را چنین سپاهیانی قرار داده که در نهان و آشکارا به سبب خوف و ترس از خدا، خود را مجبور به انجام وظیفه بدانند. لذا کارهای صحابه و تابعین در اثر چنین تعلیم و تربیت حکیمانه بوده که دنیا آنرا مشاهده کرده است. (بنقل از معارف القرآن)

بناءً بر ما است که: برای رشد همه جانبه‌ی فضایل باید زمینه‌ها را آماده ساخت و در راه رسیدن به آن هدف، تعاون داشت.

صاحب تفسیر «معارف القرآن» میفرماید: «در این جمله اخیر از این آیه، قرآن کریم در باره یک مسئله اصولی و اساسی که روح کل نظام عالم بوده و صلاح و فلاح و زندگی و بقای انسان به آن بستگی دارد که همان مسأله تعاون و همیاری با یکدیگر است، قضاوت حکیمانه‌ای فرموده است زیرا هر انسان هوشیار و دانایی به این مسأله واقف است که انتظام کامل جهان بر تعاون و همکاری استوار گردیده و هیچ فرد دانشمند، یا ثروتمند و یا قدرتمندی به تنهایی قادر به تهیه لوازم زندگی خویش نمیباشد مثلاً انسان قادر نیست جهت تهیه نان خود از کشت گندم گرفته تا بهره‌گیری از آن و یا جهت آماده کردن لباس از کشت پنبه تا درست شدن پارچه‌های مورد نظر تمام مراحل را به تنهایی طی نماید.

منظور این است که انسان در هر قسمتی از زندگی خویش به همیاری هزارها و شاید صدها هزار انسان دیگر نیازمند است. زیرا نظام کل جهان بر این تعاون متکی است. بااندکی تأمل معلوم میشود، انسان نه تنها در مورد زندگی دنیوی خویش به همیاری و همبستگی دیگران احتیاج دارد بلکه در مرحله مردن تادفن درقبر و حتی بعد از آن به دعای مغفرت و ایصال ثواب بازماندگان محتاج است.

خداوند جل شأنه از حکمت بالغه و قدرت کامله خویش برای این جهان نظام محکمی ساخته، هر انسان را محتاج دیگری قرار داده است. مستمند را به ثروتمند، ثروتمند را جهت انجام کارش به کارگر، تاجر را به مشتری، مشتری را به تاجر، معمار را به آهنگر... محتاج

ساخته و همه آنان نیازمند به خداوند هستند. اگر این احتیاج همگانی نمی بود و تعاون تنها بر برتری اخلاقی قرار میداشت چه کسی کار دیگری را انجام میداد؟ عاقبت چنین وضعی مانند سرانجام ارزش‌های اخلاقی موجود در این دنیا می شد. چنانچه این تقسیم کار از طرف سازمان دولتی یا بین المللی‌ای به صورت یک قانون مطرح می‌گردید امروز در سراسر جهان همانند دیگر قانونهای بین المللی که دچار چالش آند، با مشکل روبرو میشد. پس این تنها نظام الهی قادر مطلق و حکیم الحکما است که در قلوب مردمان مختلف آرزو و استعداد کارهای گوناگون را پدید آورده تا آنان محور زندگی خویش را بر این شیوه زنجیره‌ای از تعاون قرار دهند.

«وَإِنْفُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (2)»: کسانی که قداست شعائر الهی را میشکنند و به بدی‌ها کمک میکنند، باید خود را برای عقاب شدید الهی آماده کنند. از این بر حذر باشید که تعاون و همکاری شما در راستای گناه و تجاوز باشد و همواره در همه امور تان الله متعال را مراقبت کنید که او تعالی صاحب قوت و قدرتی است که هرگز مقهور نمیشود. او دارای عذابی است که هیچکس توان تحمل آن را ندارد. این مجازات برای کسی است که به مخالفت امر الله متعال بپردازد و مرتکب منهیات او شود.

بناءً بر هر مؤمن مسلمان است که: به جای حمایت از قبیله، منطقه، نژاد و زبان، باید از «حق» حمایت کرد و به «بر» یاری رساند.

شان نزول آیه 2:

385- ابن جریر از عکرمه روایت کرده است: حطم بن هند بگری با کاروانش - که حامل مواد غذایی بود - وارد مدینه شد، محموله‌اش را فروخت، به حضور رسول الله (آمد، با ایشان بیعت کرد و اسلام آورد. وقتی که به قصد خروج برگشت، پیامبر به او نگاهی انداخت و به اطرافیان خود گفت: این مرد با سیمای تبهکارانه بامن روبرو شد هنگام رفتن، پشت سرش خیانت و بی‌وفایی را دیدم. حطم هنگامی که به یمامه رسید مرتد شد. و در ذی قعدة [یک سال بعد از صلح حدیبیه که رسول خدا به نیت به جا آوردن عمرة قضاء از مدینه خارج شده بود] (تفسیر روح المعانی، همان منبع، ج 6، ص 54). با کاروانش که حامل مواد غذایی بود، به قصد مکه روان شد. وقتی اصحاب (از این قضیه آگاه شدند، جمعی از مهاجرین و انصار برای یورش بر کاروان او آماده شدند تا اموال او را به غنیمت ببرند. پس آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ» نازل شد و مسلمانان از آن کار دست کشیدند. (طبری 10962 از عکرمه به قسم مرسل و واحدی 279 از ابن عباس بدون اسناد روایت کرده اند).

خوانندگان گرامی!

در آیه متبرکه (3) درباره موضوعاتی خوردنی‌های حرام، و موضوع اکمال دین، به بحث گرفته شده است.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالِدَمُّ وَالْحَمُّ الْخَنْزِيرُ وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْفُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذُكِّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النَّصَبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَبْسُ الدِّينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳)

[خوردن مواد ناپاک که تناسبی با جسم و روح شما ندارند] بر شما حرام شده است [مانند] گوشت حیوان خود مرده (مردار) و خون و گوشت خوک و آنچه نام غیر الله (در وقت ذبح کردن) بر آن یاد شده و خفه شده و به ضرب (چوب و سنگ) مرده و از بلندی افتاده و به شاخ زده شده و (مرده) و آنچه درندگان خورده باشند، مگر آنچه را که (زنده یابید) و ذبح (شرعی) کرده باشید. و (همچنان) آنچه برای بتان ذبح شده‌اند و آنکه با تیرهای فال تعیین قسمت کنید (همه) بر شما حرام شده است. اینها همه فسق است، امروز کفار از (مغلوب ساختن) دین شما ناامید شده‌اند، پس از آنها نترسید، و از من (از الله) بترسید.

امروز دین تان را به شما کامل کردم، و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را برای شما (به عنوان) دین پسندیدم، پس هر که در حال گرسنگی شدید بی آنکه مایل به گناه باشد [به خوردن مُحَرَّمات بیان شده] ناچار شود، [میتواند به اندازه ضرورت از آنها بهره گیرد]؛ یقیناً خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«المَيْتَةُ»: مردار. میت و میت هر دو به معنی مرده است، میتة مؤنث میت و در عرف شرع حیوانی است که بدون ذبح شرعی مرده باشد. خواه خود به خود مرده باشد یا با ذبح غیر شرعی.

«لحم»: گوشت. این لفظ 11 بار در قرآن مجید ذکر شده. جمع آن لحوم فقط يك بار آمده است.

«ما أَهْلٌ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ»: حیوانی که به نام غیر الله ذبح میشود. «اهل»: اهلال: بلند کردن صدا. بسم الله گفتن را در وقت ذبح حیوان اهلال گویند. مشرکان وقت ذبح حیوانات نام بت‌ها را بر زبان میبردند. الْمُنْحَنَفَةُ (خَنَق): حیوان خفه‌شده، منحنقه حیوانی است که آنرا خفه کنند. فقط يك بار در قرآن تذکر یافته است. الْمَوْقُودَةُ (وَقْد): به ضرب چوب و امثال آن مرده شود. «المُتَرَدِّيَّة» (رَدِي): برت شده، از بلندی افتاده شده باشد.

النُّطِيحَةُ (نَطْح): حیوانی که به ضرب شاخ کشته شود. إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ: مگر پیش از مردن آنها را ذبح کرده باشید.

«النُّصَب»: بت و سنگی است که در عهد جاهلیت آنرا نصب کرده و در پایش حیوان ذبح میکردند. جمع آن «انصاب» است و در «لسان العرب» نیز چنین آمده است.

«النُّصَب»: چیز نصب شده، سیصد و شصت سنگ غیر منقوش در اطراف کعبه که مشرکان برای تقرب به بتها قربانی‌های خود را کنار آنها سر می‌بریدند و روی سنگها پهن میکردند، تا مردم آن را بخورند.

«تَسْتَقْسِمُوا»: قسمت خود می‌طلبید، سهم و نصیب خود می‌خواهید.

«الأزلام»: جمع زلم و زلم، تیرهای قرعه؛ اما بدون پر و پیکان. الْأَزْلَامُ: جمع زلم و به معنی نوعی قرعه کشی است. در عهد جاهلیت وقتی یک نفر قصد سفر یا تجارت رامیکرد، قرعه میکشید که به آن «استقسام بالأزلام» گفته میشد؛ یعنی به وسیلهی قرعه طلب قسمت و سهم کردن. (البحر 410/3).

«رضیت»: پسندیدم، برگزیدم. «أَضْطَرُّ»: ناچار شد. «مَخْمَصَةٌ»: (خَمَص): گرسنگی، قحطی، مَخْمَصَةٌ گرسنگی؛ چون در موقع گرسنگی شکم جمع میشود و به پشت میچسبد. «مُتَجَانِفٌ»: (جَنَف): متمایل، راغب، علاقه‌مند، انحراف خواه.

تفسیر:

در آیه‌ی قبلی چگونگی تناول و بهره‌گیری از گوشت چهار پایان، حلال به بیان گرفته شد اینک در این آیه مبارکه؛ ده مورد از گوشت‌های حرام را بیان و مورد تشریح قرار میدهد: باید متذکر شد: تحریم موارد که: در این آیه مطرح و به بیان گرفته شده است، در سوره‌های اَنعام و نحل و بقره نیز بیان یافته است. ولی در این آیه، نمونه‌های حکم گوشت‌های مردار توضیح یافته است.

در این هیچ‌شکی نیست که: دین مقدس اسلام، دینی جامع است و همه‌ی نیازهای و مایحتاج طبیعی و روحی انسان را مورد توجه قرار داده و در مورد نظر صریح به پیروان خویش ارایه داشته است طوریکه در آیه مبارکه میفرماید:

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ» ای مؤمنان! بدانید که خداوند متعال بر شما خوردن گوشت «الْمَيْتَةُ» مردار یعنی حیوانی که: بدون ذبح شرعی مرده است را حرام نموده (به سبب برخی از مواد زیان‌بار در درون لاشه، یا به سبب مریضی خود حیوان، یا به علت ماندن خون در بدن، گوشت مردار حرام و نارواست).

و همچنان «الْدَّمُ» خون مسفوح که هنگام ذبح از بدن حیوان بیرون میریزد و معمولاً چیزی درون گوشت باقی نمیماند: «دَمًا مَسْفُوحًا» [انعام: 145] پس، خوردن خون، حرام و برای جسم و دین زیانبار است.

«وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ»: وگوشت خوک اگرچه مطابق شریعت هم ذبح شود، زیرا خوک نجس است. (گوشت خوک): شامل تمام اعضای بدن خوک از: گوشت، چربی، پوست و... میشود و به همین دلیل در آیه میفرماید: «لَحْمُ الْخِنْزِيرِ» نمیفرماید: «الخنزیر»؛ چون تمام اندامش نجس العین است و با ذبح پاک نخواهد شد. (سوره اَنعام آیه: 145) توضیح بیشتر سبب تحریم گوشت خوک. (سوره بقره آیه: 173).

مفسر زمخشری در تفسیر خویش میفرماید: مردم در زمان جاهلیت این محرمات را میخوردند: حیوانی که به مرگ طبیعی میمرد و فصد یعنی خون داخل روده هاکه آنرا کباب میکردند و آنرا حرام نمی دانستند. (تفسیر کشاف 468/1).

گوشت خوک را ذکر کرده است تا معلوم کند که آن نیز حرام است حتی اگر به روش شرعی هم ذبح شود.

«وَمَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ» در نظام توحیدی، باید ذبح حیوان هم رنگ الهی داشته باشد، و گرنه حرام میشود طوریکه میفرماید: و بر شما تمام حیواناتی حرام است که به هنگام ذبح (سر بریدن حیوان نام غیر الله آورده شود).

را بر آن خوانده باشند یا برای غیر خدا ذبح شده باشد. مثلاً برای لات و عزی و یا بنام مسیح، به نام فلانی، یا به نام خدا و فلانی... علت تحریم، تعظیم برای غیر خدا و آوردن نام غیر در ردیف نام الله. پس خوردن چنین گوشتی - به اجماع - حرام است.

همچنین موارد زیر بر شما حرام می باشد:

«وَالْمُنْحَقَّةُ» (خفه شده): «و» بر شما حرام شده است گوشت حیوانی که به وسیله‌ی ریسمان و امثال آن خفه شود، مردار محسوب و خوردنش هم چون گوشت مردار، زیان‌آور است. یعنی بر اثر فعل خود حیوان، یا بر اثر فعل انسان، یابه غیر آن از علل؛ فی‌المثل ریسمان در گردن آن بپیچد تا بمیرد. یادآور میشویم که اهل جاهلیت گوسفند را خفه می‌کردند و چون می‌مرد آن را می‌خوردند.

«وَالْمَوْقُودَةُ» «و» بر شما حرام شده است گوشت حیوانی که (بر اثر ضربه مردار شده باشد): با چوب باشد، یا سنگ کشته شود، یعنی بی آن که ذبح شود.
مردم جاهلی چنین گوشتی رامیخوردند؛ دین مقدس اسلام آن را تحریم کرد.

علت حرمت دو چیز است :

1- کشتن حیوان با شکنجه 2- عدم ذبح شرعی. اما شکاری که صیاد با تیر تیز و با اسلحه‌ی گرم آنرا بکشد و خون از بدن صید روان گردد، هنگام رها کردن تیر، نام الله را بیاورد و پیش از رسیدن شکارچی، مرده باشد، خوردنش جایز است. برای توضیح این مطلب به کتب معتمد فقه مراجعه شود.

در حدیث شریف آمده است که عدی بن حاتم (رض) گفت: یا رسول الله! من شکار را با معراض هدف قرار میدهم و شکارش میکنم. فرمودند: «اگر شکار را با معراض زدی و تیر در بدنش فرورفت، آن را بخور و اگر با پهنا به نشانه اصابت کرد، بدان که آن (وقیذ) است پس آن را نخور». اجماع فقها نیز بر مفاد این حدیث شریف منعقد شده است. (معراض: تیر بی پر و ستبرمیانی است که به پهنا به نشانه برسد، نه به نوک.)

«وَالْمُتْرَبِيَّةُ»: «و» بر شما حرام شده است گوشت حیوانی که از جایی بلند، چون کوه، به پایین پرت شود، خوردنش حرام است. اگر حیوانی در چاهی افتاد و مُرد، به شرحی که در کتب فقه آمده، گوشت آن به هنگام ضرورت - حرام نیست. (برای توضیح این مطلب به کتب معتمد فقه مراجعه شود.)

«وَالنَّطِيحَةُ»: «و» بر شما حرام شده است گوشت حیوانی که (به ضرب شاخ حیوانی دیگر از پای درآید)، مردار محسوب میشود؛ هر چند شاخ آن حیوان او را خونی کرده و حتی از ذبحگاهش هم خون خارج شده باشد.

«وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ»: «و» بر شما حرام شده است گوشت حیوانی که (درنده قسمتی از آن خورده باشد) و بمیرد: یعنی: آنچه راکه درنده نیشداری چون شیر و پلنگ و گرگ یا درنده ای دیگر، مقداری از گوشت حیوانی - چه شکار شده چه غیر آن - بخورد و مردار شود، به اجماع مردار محسوب است و خوردنش جایز نیست؛ هر چند خون از ناحیه‌ی خورده شده، بیرون ریخته شده باشد.

«إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ»: «مگر آنچه» که بعد از این آفت‌ها «ذبح کرده باشید» یعنی: آنچه را که قبل از مُردن آنها به موقع ذبح شرعی کرده باشید و هنوز در آنها آثار و نشانه های حیات باقی مانده باشد به طوری که در هنگام ذبح، از خود اضطراب و عکس‌العمل نشان دهند؛ بر شما حلال اند. گفتنی است که این استثنا بر حیوان خفه کرده و ما بعد آن جاری میشود نه بر ما قبل آن زیرا استثنا از (منخنقه: حیوان خفه کرده) شروع میشود و این مذهب جمهور فقها (امام ابوحنیفه، امام شافعی و امام احمد رحمت الله علیهما جمعاً) است.

مفسر طبری در تفسیر خویش میفرماید: یعنی جز آنچه با ذبح آنرا پاک نموده اید، ذبحی که خدا آن را طهور (پاک کننده) قرار داده است. (تفسیر طبری 502/9).

«وَمَا ذُبِحَ عَلَى النَّصَبِ»: و حیوانی که بر سنگ های نصب شده ذبح شده است.
به منظور تعظیم، بزرگداشت و تقرب به بتها در کنار سنگهای ساده‌ی اطراف بت، ذبح شده باشد). مردم عرب این گوشت را، روی سیصد و شصت سنگ غیر منقوش و ساده پهن می کردند.

«نصب»: جمع نصاب و به معنای سنگهای غیر نقشدار آمده که اینها سوای بُت بود؛ چون

بُتْهَای سنگی نقش و نگار بخصوصی داشتند. و مورد پرستش قرار میگرفت و بت‌پرستان خون حیوانات ذبح شده را بر آنها می ریختند. امام مجاهد میگوید: «نصب، سنگ هایی بود در حوالی مکه که مشرکان حیوانات را بر روی آنها ذبح میکردند».

قتاده فرموده است: «نصب» سنگی است که در عهد جاهلیت مردم آنرا پرستش میکردند، و حیوان را بر آنان قربانی میکردند. پس خدا از آن نهی کرد. زمخشری گفته است: مشرکین سنگ‌هایی در اطراف بت نصب شده داشتند و حیوان را بر این سنگ‌ها قربانی میکردند و گوشت را بر آنها پهن می نمودند و قطعه قطعه میکردند. بدین ترتیب آنها را تعظیم میکردند و به آنها تقرب میجستند. آنگاه خدا مؤمنان را از چنین عملی نهی کرد.

«وَأَنْ تَسْتَفْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ»: محرمات دیگر مانند: استقسام به وسیلهی آزالام: تیرهای قرعه، تیرهای تعیین قسمت. این جریر طبری میفرماید: آزالام سه تکه چوب بود که مردم عرب روی یکی می نوشتند:

«إِفْعَلْ»: کار را دنبال کن، خوب است، روی دومی مینوشتند «لَا تَفْعَلْ»: مکن، بد است و روی سومی چیزی نمی نوشتند. سپس هر سه را زیر و رو میکردند؛ اگر اِفْعَل می آمد، شخص کار را انجام میداد، اگر لَا تَفْعَل می آمد، خودداری میورزید و اگر سومی می آمد، قرعه را از سر می گرفتند... (سومی رأی ممتنع بوده است).

این تیرهای قرعه، خرافات و اوهامی بیش نیست. همچنین «یا نصیب»: شانس، استخاره به دانه های سبزه و أمثال اینها نادرست و خلاف دین است و باید علیه این کارهای شرک آلود جاهلانه، اقدام کرد؛ زیرا همه‌ی اینها نافرمانی خدا و عشق و علاقه به گناه است. «ذَلِكُمْ فِسْقٌ»: یعنی اشتغال و پرداختن به آن، بیراهه رفتن و سرپیچی از اطاعت خداست؛ زیرا نوعی دخالت در امور غیبی است که به خدای دانا به نمان اختصاص دارد. (این در صورتی است که ضمیر به «استقسام به آزالام» برگردد؛ چرا که او از تمام موارد ذکر شده نزدیکتر است. قول ابن عباس (رض) نیز همین است که راجح است، ولی طبری ضمیر را به محرمات ارجاع میدهد و همه نیز صحیح است). (فِسْق) در اینجا، شدیدتر از کُفْر است.

«الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ»: امروز امید و طمع کافران از شما قطع شده و از این که شما را به دین خویش برگردانند، ناامید شده‌اند.

قابل تذکر است که این آیه مبارکه؛ در روز عرفه سال دهم هجری در حجة الوداع نازل شد. ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه میگوید: «أهل مکه از این امر که شما مسلمانان به دین‌شان یعنی پرستش بُتان بازگردید، مأیوس شده‌اند».

در حدیث شریف آمده است: «شیطان از اینکه نمازگزاران در جزیره العرب او را پرستش کنند، مأیوس شده است و به این راضی شده که در غیر این از اموری که آن را حقیر می پندارید، مورد اطاعت قرار گیرد...».

«فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اِحْشَوْنَ»: از مشرکان بیم و هراسی از اینکه بر شما غلبه کنند، یا دینتان را نابود گردانند به دل راه ندهید، از من بترسید، بطور خالصانه تا شما را همیشه بر آنان نصرت بخشیده و در دنیا و آخرت از آنان برتر گردانم شما را بر آنان چیره کرده و در دنیا و آخرت شما را بر آنان مسلط می کنم.

خداوند متعال در این آیه مبارکه، پس از آن که اعلام می کند که: کافران، از تلاش و به

براه انداختن؛ حيله، دروغ، شعبده بازی، فریب، مکر، و تبلیغات سخن بیهوده، برای خاموش کردن نوردین مقدس اسلام و گمراهی مسلمانان، ناامید گشتند؛ به سه بشارت مهم و ارزنده نیز اشاره میکند:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»: امروز برایتان، حلال، حرام، انواع احکام، اصول عقاید، بنیان تشریح، وقوانین و اصول اجتهاد را - که شما به آن نیازمند و محتاج باشید - تبیین و هر چیزی را در جای خود، روشن و آشکار کردم و هیچ گونه ابهام و شبهه‌ای باقی نمانده و همه‌ی دستورات الهی کامل و بدون کم و کاست است و عقیده و شریعت تکمیل گشت.

اليوم؛ یعنی، امروز: روز عرفه‌ی حجة الوداع، سال دهم هجری و روز جمعه، روز نزول این آیه.

روایت شده‌است که مردی از یهودیان نزد عمر بن خطاب (رض) آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! شما آیه‌ای را در کتاب خویش میخوانید که اگر بر ما جماعت یهود نازل میشد، قطعاً روز نزول آن را عید می‌گرفتیم. عمر (رض) پرسید: کدام آیه؟ یهودی گفت: آیه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» عمر (رض) فرمود: «به الله قسم که من به روز و ساعتی که این آیه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل شد، دانایم و آن ساعت، شبانگاه روز عرفه و روز جمعه بود».

فقط یک داستان ذی عبرت :

در حکایتی آمده است که: یاران «کندی»، آن فیلسوف مشهور به او گفتند: حکیم باشی! مثل این قرآن را برای ما تهیه کن. وی گفت: بسیار خوب، من همانند قسمتی از آن را میسازم. مدت‌ها ناپدید شد، سپس بیرون آمد و گفت: به خدا قسم! نه من میتوانم و نه هیچکس میتواند چنین کاری بکند؛ چرا که من مصحف را بازکردم و سوره‌ی «مائده» آمد، دیدم از وفا داد سخن داده و از عهد شکنی نهی کرده و چیزهای زیادی را حلال نموده و سپس مسایلی را استثنا کرده، آنگاه از قدرت خود خبر داده است و تمام این مطالب را در دو خط بیان کرده و هیچ احدی نمیتواند چنین عملی را انجام دهد مگر در چندین مجلد. (تفسیر قرطبی 31/6).

«وَأَنْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» و نعمت خود را با راهنمایی کردن شما به استوارترین طریق، بر شما تمام کردم. باکامل ساختن دین، فتح مکه، سرکوب کفار و نا امید کردن‌شان از غلبه و پیروزی بر شما همان طوری که کامل ساختن نعمت را با این فرموده‌ام به شما وعده داده بودم: «وَلَا تَمَنَّيْ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ» (سوره البقرة: 150).

«وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»: و در بین ادیان، اسلام را برایتان برگزیدم که دینی مورد رضایت خدا میباشد و غیر آنرا به عنوان دین نمی پذیرد: و در روز قیامت از زیانکاران به شمار میرود. «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (سورة آل عمران/ آية 85). یعنی همین دینی را که شما امروز برآنید، به عنوان دین پسندیده و آیین برگزیده خویش تا واپسین دم از عمر دنیا برگزیدم.

ابن جریر میفرماید: «رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از این تاریخ، فقط هشتاد و یک روز زنده بودند، سپس به سوی رفیق اعلی شتافتند».

قابل تذکر است که: بیان نعمت کامل ساختن دین در سیاق بیان حکم این محرمات، نشان دهنده این حقیقت است که تحریم پلیدی های یاد شده، از کمال این دین می باشد.

«فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (3)»:

قبل از همه باید گفت که: اضطرار غیر اختیاری، مجوز مصرف حرام است، پس انسان

نباید به اختیار خود را مضطر کند.

«اضْطُرَّ»: (فعل مجهول است.) طوریکه در آیه مبارکه آمده است: ولی با این حال بر شما اُمّت اسلام این رخصت داده شده که هرگاه در چنین زمینه‌هایی دچار مشکل و ضرورت و گرسنگی شدید شوید از چنین خود مرده‌هایی بخورید بشرط آنکه این اکل از روی تلذذ و به اندازه تجاوز از حد رخصت یا به هدف مخالفت از نهی پروردگار نباشد؛ زیرا ضرورت‌ها محظورات را مباح میسازد، چنین رخصت‌هایی از جمله سهولت های دین و شریعت خدا و منهج و روش معتدل و حنیف است و بدانید که حق تعالی خطاها را می بخشد و بر توبه کنندگان رحم می نماید از این روی فضل او واسع و عطایش زیاد است و خدایی جز او نیست.

در ضمن قابل تذکر است که: شرایط بخصوص اضطرار، نباید زمینه ساز گناه و آزاد سازی مطلق شود؛ بلکه باید به همان مقدار رفع اضطرار اکتفا کرد. و توجه باید داشت که: از تسهیلاتی که برای اشخاص مضطرّ در شرع اسلامی قرار داده می شود، سوء استفاده صورت نگیرد.

مفسر ابن کثیر فرموده است: «فُقُها برآنند که تناول گوشت مردار بر حسب حالات مختلف گاهی واجب، گاهی مُستحب و گاهی مُباح است؛ و وجوب تناول آن در زمانی است که شخص بیم هلاک داشته و چیز دیگری غیر از آن را برای خوردن نیابد». همچنان ابن کثیر میگوید: «در جواز تناول گوشت مردار، این امر شرط نیست که بر شخص سه روز بگذرد و اوغذای حلالی برای خوردن نیابد چنانکه بسیاری از مردم عوام و غیر آنان چنین می‌پندارند بلکه هرگاه که ناچار شد، خوردن آن برایش جایز است». در حدیث شریف به روایت ابن عمر(ض) از رسول الله(ص) آمده است که فرمودند: «قَطَعاً اللهُ متعال دوست دارد که رخصتهایش عملی گردد، همان‌گونه که از انجام معصیت خود بد می‌برد». این آیه بنا بر قول مُحققان، آخرین آیه نازل شده قرآن عظیم الشان نیست بلکه آخرین آیه؛ آیه کریمه: «وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ» (سوره البقرة: 281). میباشد.

شأن نزول آیه 3 :

388- ابن منده در کتاب «الصحابه» از طریق عبدالله بن جبلة بن حبان بن حجر از پدرش از پدرکلانش حبان روایت کرده است: با رسول الله جایی بودیم و من زیر دیگ گوشت آتش می آفروختم که آیه تحریم گوشت مردار نازل شد. دیگ را برگرداندم و آنچه در آن بود بر زمین ریخت.

خوانندگان گرامی !

بعد از اینکه در آیات قبلی شرح در باره چگونگی گوشتهای حرام، گوشت هائیکه خوردن شان ناپاک، و برای جسم و دین و یا هر دو زیان آور است و استثنا کردن آنچه که خوردنش در وقت ضرورت، و اضطرار جایز خواهد بود؛ اینک در آیات متبرکه(4الی5) هم خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ...» در باره خوردنی های حلال بحث بعمل می آید.

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ
تَعْلَمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا
اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٤﴾

(ای پیغمبر) از تو سؤال میکنند: چه چیزی بر آنان حلال شده؟ بگو: همه پاکیزه‌ها و شکاری

که حیوانات شکاری که به آنها شکار کردن را تعلیم داده اید، در حالیکه از احکام تذکیه‌ای که الله به شما آموخته به آنها می‌آموزید، بر شما حلال شده است؛ بنابراین این از آنچه آنان برای شما [گرفته اند و] نگاه داشته اند بخورید، (و لیکن) نام الله را (در وقت فرستادن حیوان شکاری) بر آن یاد کنید، و از الله بترسید، بی‌گمان الله زود حساب گیرنده است. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الطَّيِّبَاتُ»: پاکیزه‌ها. «الجوارح»: جمع جارحه، حیوانات و پرندگان شکاری، جارحه از جرح به معنای کسب است. در سوره‌ی انعام آیه‌ی 60 می‌فرماید: «وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ»: آنچه را در روز به دست آورده اید، می‌داند. «مُكَلَّبِينَ»: (کلب): تعلیم دهندگان و مربیان سگهای شکاری و غیره. «مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ»: از آن چه که الله از روش صید شما را یاد داده است. «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ»: از شکاری بخورید که حیوان تعلیم یافته برای شما شکار کرده و نگه‌مدارد و از آن چیزی نمی‌خورد. اگر خورد، دیگر خوردن آن شکار، حرام است. «أَمْسَكْنَ»: نگهداشتند.

تفسیر:

«يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ»: از شما ای محمد! مردم درباره‌ی آنچه الله متعال چه نوع طعام و خوراکی برایشان حلال است؟ می‌پرسند.

«قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ»: به آنها بگو خداوند متعال هر پدیده‌ی خوب را که نفع دارد و ضرر آلود و پلید نیست بر شما حلال نموده بلی! این پاکیزه‌ها، شامل همه چیزهایی می‌شود که حکم تحریم آنها در کتاب الله، یا سنت پیامبرش، یا اجماع اُمت، یا قیاس اثبات نشده است. و بر شما همه‌ی آنچه دل و طبیعت سالم از آن بد برد مانند؛ خوک، سگ و موش حرام ساخته است.

برخی از مفسران (طیبیات) را به حیوانات ذبح شده‌ای که به هنگام ذبح آنها نام الله برده می‌شود، تفسیر کرده‌اند.

پیامبر صلی الله علیه و السلام به این منظور آمده تا پاکیزه‌ها را که به جسم فایده دارد و به عقل ضرر ندارد و موجب اِتلاف زندگی نیز نمی‌شود مباح و پلیدی‌هایی را که دل از آن بد می‌برد حرام کند.

«وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ»: یعنی صیدی که توسط حیوان تعلیم یافته (سگ و امثال آن) شکار می‌شود، برایتان حلال است.

همچنان به آنها بگو برای شما تمام شکار حیوانات تعلیم یافته و آموزش دیده مانند: سگ شکار، شاهین و باز و امثال آن مجاز است. حیوان شکارچی آموزش دیده حیوانی است که هرگاه او را به سوی شکار بفرستید برود و هرگاه باز دارید نرود و از شکار نیز چیزی نخورد ولی هرگاه چنین حیوانی را به شکار می‌فرستید باید که نام الله را بگوئید.

«مُكَلَّبِينَ»: یعنی سگ تعلیم یافته برای شکار در اینکه سگ‌ها باید آموزش دیده باشند نشانه‌ی فضل و جایگاه بلند علم و دانش است تاجائی که الله تعالی شکار سگ‌های آموزش دیده را حلال نموده و شکار سگ‌های غیر آموزش دیده را حرام نموده است.

زمخشری گفته است: مكلب یعنی تربیت و پرورش دهنده‌ی حیوانات شکاری. از کلب (سگ) مشتق است؛ چون بیشتر سگ مورد تربیت و تعلیم قرار می‌گیرد (تفسیر کشاف 471/1).

مفسر قرطبی میفرماید: «اگر سگ از شکاری که آن را صید میکند چیزی نخورد و در شکار از زخم یا نیش خود اثری بجا گذاشت و مسلمان شکارچی در هنگام فرستادن آن به شکار نام الله متعال را بر آن برد، قطعاً شکار آن درست است و بی هیچ خلاfi خورده می شود».

«تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ»: راه و روش و کیفیت گرفتن شکار را به آنها می آموزید، که این عمل بخشی از یاد داده های خدا به انسان است.

نشانه شکاری بودن حرفه ای سگ بعد از آموزش دادن آن این است که: صید را به طور مکرر و حداقل تا سه بار متوالی بگیرد و از آن صید چیزی هم نخورد. «پس» اگر حیوانات شکاری با این شرایط برای شما شکار کردند. «تفسیر انوار القرآن»

«فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ»: اگر شکار را بگیرند و از آن نخورند، برای شما حلال است از آن بخورید. اما اگر از آن شکار بخورند، خوردن آن برایتان حلال نیست؛ این دلیل بر آن است که صید را برای خود شکار کرده و برای خود نگهداشته اند پس خوردن آن برای شما حلال نیست.

و دلیل آن از حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم که در خطاب به عدی بن حاتم نیز دلیل بر حرمت آن است: «چون سگ دست آموز خویش را به شکار فرستادی و نام الله را بر آن بردی، از آنچه برای تو میگیرد و نگه میدارد بخور ولی اگر خودش از آن صید خورد، تو دیگر از آن نخور زیرا از آن بیم دارم که آن را فقط برای خودش نگهداشته باشد». ولی برخی از فقها بدین عقیده اند که: اگر پرنده شکاری از شکار خویش خورد، خوردن آن، شکار را حرام نمی گرداند زیرا صرف انس گرفتن پرنده شکاری به صاحبش و برگشتن وی نزدش همراه با شکار، نشانه آموزش دیدگی وی است.

نشانه ی تعلیم یافتگی این است که وقتی آنرا رها کنی شکار را دنبال کند، و اگر آن را مانع شوی و باز بخوانی شکار را تعقیب نکند و برگردد، و نیز شکار را بگیرد و از آن نخورد، و در موقع رها کردن نام خدا را ببرد. شرط و صحت خوردن از حیوان صید شده که به وسیله ی سگ تعلیم یافته شکار می شود، این چهار شرط است.

مفسر قرطبی میفرماید: «اگر سگ از شکاری که آن را صید میکند چیزی نخورد و در شکار از زخم یا نیش خود اثری بجا گذاشت و مسلمان شکارچی در هنگام فرستادن آن به شکار نام الله را بر آن برد، قطعاً شکار آن درست است و بی هیچ خلاfi خورده می شود».

«وَأُدْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ»: یعنی هنگام رها کردنش نام خدا را ببرید. یعنی: بر حیوان شکاری در هنگام فرستادن آن به شکار، نام الله را ببرید و اگر صیاد نام الله متعال را بر آن نبرد، آن شکار در نزد جمهور فقهاء بجز شافعی حلال نیست، مگر اینکه نام الله را به فراموشی ترک کرده باشد. و اگر صیاد شکار را در حالی دریافت که صید دارای حیات یقینی بود، باید آن را ذبح کند و نام الله متعال را بر آن ببرد. گفتنی است که صید تیر نیز همانند صید حیوان است و چنانکه در حدیث شریف آمده است، باید در هنگام شلیک کردن تیر به سوی صید، نام الله برده شود.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: جانوری که بواسطه سگ شکاری یا باز و غیره شکار شود، به شرایط ذیل حلال است:

1- حیوان شکاری باید تعلیم یافته باشد؛

2- به شکار فرستاده شده باشد؛

3- حیوان شکاری را به طریقی تعلیم داده باشند که از طرف شریعت معتبر است، یعنی سگ راطوری تعلیم دهند که شکار را بگیرد و نخورد، و باز چنان آموخته باشد که هر وقت که صاحبش او را آواز دهد فوراً برگردد. و در صورتی که سگ شکار خود را خودش بخورد، و باز به آواز برنگردد، معلوم است که چون تحت امر او نیست، پس شکار را هم برای صاحب خود نگرفته.

4- هنگام فرستادن حیوان شکاری نام الله را بر زبان رانند، یعنی «بسم الله» گفته بفرستند. نصّ قرآنی همین چهار شرط را تصریح فرموده است؛ شرط پنجم که نزد حضرت امام أبو حنیفه (رح) معتبر است، آنست که باید حیوان شکاری حتماً شکار را چنان زخم زند که خونس جاری شود. به این طریق، کلمه «جوارح» به اعتبار ماده «جرح» مشعر است، هرگاه يك شرط از شرایط مذکوره مفقود باشد، شکاری را که جانور شکاری کشته حرام است، جز در صورتی که نمرده باشد، و ذبح کرده شود؛ به حکم آیت «وَمَا أَكَلِ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ» حلال است.

«وَإَتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (4)»: توجه به معاد و حسابرسی سریع الهی، یکی از انگیزه‌های تقواست. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: و بر شماست تا تقوای الله را در همه امور و شئون زندگی خود رعایت نموده همواره او امرش را اطاعت و از نواهی اش اجتناب کنید که او تعالی به زودی همه را محاسبه می کند و عذاب او دردناک و برای عصیان‌گران است و ثوابش عظیم و برای اطاعت کنندگان میباشد، در ضمن باید گفت: انسان چون عموماً به لذائذ دنیوی منهنمک (مصروف و سرکار داشت) وقتی که به شکار و دیگر مشاغل مشغول میشود، از الله و آخرت غافل میگردد؛ ازین رو، تنبیه ضرور بود که خدا را فراموش نکنید، و به خاطر داشته باشید که روز قیامت چندان دور نیست؛ از موازنه سپاس و دقائق عمر عزیز يك يك حساب گرفته می شود.

یادداشت:

هرگاه شکارچی قصد شکار کرد باید این چهار شرط را فراموش نکند؛ اگر نه شکاری که می کند، حرام است:

الف: حیوان شکاری باید مستقیماً قصد شکار کند،

ب: در اختیار امر و نهی شکارچی باشد،

ج: شکار را سالم و دست نخورده به صیاد برساند،

د: شکارچی نیز در هنگام رها کردن جاندار شکاری - یا رها کردن تیر از اسلحه‌ی شکاری - نام الله را به یاد آورد که به منزله‌ی ذبح به شمار می آید.

یعنی؛ قصد بهره‌ی درست از نعمتهای خدا را داشته باشد. (بنقل تفسیر فرقان) قابل توجه اینکه: سؤال مسلمانان درباره‌ی خوراکی ها در این آیه، نشانگر این است که از حالات روحی والایی برخوردار و در جستجوی پاکیزه‌ها و گریزان از پلیدیها بودند و دل و درونشان به سوی حق و حقگرایي به حرکت در آمده بود و میخواستند راه و رسم غلط جاهلی - به کلی - ناپود و فراموش گردد و کسی در عمل آن را به کار نیندد.

شان نزول آیه 4 :

389- طبرانی، حاکم، بیهقی و غیر اینها از أبو رافع (روایت کرده اند: جبرئیل امین نزد سرور کائنات آمد و اجازه دخول خواست، پیامبر اجازه داد، ولی او دیر کرد. پس پیامبر

أكرم صلى الله عليه وسلم ردای (پتو) خویش را بر دوش انداخت و به سوی او رفت و جبرئیل امین هنوز به در خانه ایستاده بود.

پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: به تو اجازه دخول دادم. جبرئیل گفت: بلی، لیکن ما به خانه‌ای که در آن تصویر و یا سگ باشد هرگز داخل نمیشویم، مسلمین جستجو کردند و در یکی از خانه‌ها چوچه سگی یافتند. آنگاه پیامبر صلى الله عليه وسلم به أبو رافع دستور داد که در مدینه حتی یک سگ را هم زنده نگذارد. پس تعدادی از مردم به حضور نبی کریم آمدند و گفتند: ای فرستاده الله چه چیز از این گروه حیواناتی که دستور کشتارشان را داده‌ای بر ما حلال است، در جواب آنها آیه «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ» نازل شد.

390- این جریر از عکرمة روایت کرده است: رسول الله ابو رافع (رض) را بابت کشتار سگ‌ها فرستاد و او نزدیک عوالی رسیده بود که عاصم بن عدی، سعد بن خيثمه و عویمر بن ساعده نزد پیامبر رسیدند و گفتند: ای رسول الله! به ماچه چیز حلال است؟ بنابر این، آیه «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ...» نازل شد (طبری 11138 به قسم مرسل روایت کرده است).
391- و از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است: هنگامی که رسول الله دستور قتل سگ‌ها را صادر کرد. مسلمانان گفتند: چه چیز از این حیوانات به ما حلال است، پس این آیه نازل گردید (طبری 11139 به قسم مرسل روایت کرده است).

392- و از طریق شعبی روایت کرده است: عدی بن حاتم طائی گفت: مردی نزد پیامبر (ص) آمد و از شکار سگ‌ها پرسید، پیامبر نداشت که به او چه بگوید. تا این که آیه «تَعْلَمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللهُ» نازل شد. (طبری 11161 از شعبی به قسم مرسل روایت کرده است).

393- ابن ابو حاتم از سعید بن جبیر روایت کرده است: عدی بن حاتم و زید بن مهلهل طائی (رض) از رسول الله (پرسیدند، ما طایفه‌ای هستیم که با سگ‌ها و بازهای شکاری به شکار میرویم و سگان خانواده ذریح (خانواده شترها منسوب به شتر) و گاو وحشی، گوره خر و آهو شکار میکنند. اینک ایزد تعالی خوردن مردار را بر مسلمین حرام کرده، پس چه چیز بر ما حلال است؟ به این سبب «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ» نازل شد.

«وَمَا عَلَّمْتُمْ مِّنَ الْجَوَارِحِ»: و شکاری که پرندگان و حیوانات شکارگر را صید میکنند برایتان حلال است. این آیه بر چند چیز دلالت می‌نماید:

اول: لطف و مهربانی خدا نسبت به بندگانش که راه‌های حلال را برای آنان گسترده است و حیواناتی را که سر نبریده‌اند بلکه پرندگان و حیوانات شکاری آنرا شکار کرده‌اند برای آنان حلال نموده است. منظور از «جوارح» سگ‌های شکاری و شاهین و دیگر حیواناتی است که با چنگال و دندان شکار می‌کنند.

دوم: شرط است که حیوان شکاری تعلیم یافته باشد، به طوری که در عرف تعلیم شمرده شود، به این صورت که هرگاه بخواهد حیوان را به حرکت درآورد و رها کند، حرکت نماید، و هرگاه بخواهد آن را از شکار باز دارد با صدای او باز گردد. و هرگاه حیوانی را گرفت آن را نخورد. بنابر این فرمود: «تَعْلَمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» از صیدی که به خاطر شما گرفته و نگهداشته‌اند، بخورید. و چنانچه حیوان شکاری بخشی از آن صید را بخورد، معلوم نیست که بقیه آخر را برای صاحبش نگاه بدارد، زیرا احتمال دارد که درصدد خوردن نصف باقیمانده هم باشد.

سوم: شرط است که سگ یا پرنده شکاری و امثال آن، شکار را زخمی کرده باشد. به دلیل این که فرموده است: «مِنَ الْجَوَارِحِ» و قبلاً گفتیم که حیوان خفه شده حرام است. پس اگر سگ یا دیگر حیوان شکاری، صید را خفه کرد یا بر اثر سنگینی وزنش آن را کشت، حیوان شکار شده حلال نیست. این نظر مبنی بر آن است که پرندگان و حیوانات شکاری، شکار را با چنگال با دندان خود زخمی کنند. و بنا به قول مشهور که میگوید: جوارح به معنی «کواسب» میباشد، منظور حیوانات شکارگری است که خود شکار را به دست می‌آورند و آنرا در می‌یابند. پس اگر به این معنی باشد، در آن دلالتی بر مطلب گذشته نیست. و الله اعلم.

چهارم: جایز بودن پرورش و نگهداری سگ شکاری است، همان‌طور که در حدیث صحیح آمده که نگهداری و پرورش سگ شکاری جایز است. با اینکه در اصل، نگهداری سگ و پرورش آن حرام است، اما نگهداری سگ شکاری جایز است، زیرا اگر شکار و تعلیم دادن سگ جایز باشد به طور قطع نگهداری آن نیز جایز است.

پنجم: پاک بودن قسمتی از شکار که سگ با دهان گرفته است، چون خداوند آن را جایز قرار داده و نگفته است آن را بشوئید. پس این برپاکی محلی که دهان سگ شکاری به آن خورده است دلالت می‌نماید.

ششم: در این آیه به فضیلت علم اشاره شده است، و این که سگ و حیوان تعلیم یافته به خاطر تعلیمی که دیده است شکارش حلال است، و حیوان شکارگری که تعلیم نیافته شکارش حلال نیست.

هفتم: مشغول شدن به تعلیم دادن سگ یا پرنده یا امثال آن مذموم و ناپسند نبوده و کار بیهوده و باطلی نیست، بلکه امری است مطلوب، چون تعلیم، وسیله‌ای برای حلال شدن شکار حیوان شکارگر و استفاده از آن است.

هشتم: این آیه دلیلی است برای کسی که فروختن سگ شکارگر را جایز میدانند، زیرا جز از طریق خرید و فروش نمیتوان به سگ شکاری دست یافت.

نهم: در این آیه «بسم الله» گفتن به هنگام رها کردن حیوان شکاری شرط قرار داده شده است، و اگر به طور عمد و قصد «بسم الله» نگویید شکاری را که حیوان شکاری کشته است حلال نمی‌باشد.

دهم: خوردن آنچه حیوان شکارگر صید کرده حلال است، خواه حیوان شکارگر صید را کشته باشد یا نه. و اگر صاحبش آن را دریافت و شکار به طور حتم و مسلم زنده بود حلال نیست مگر این که آن را ذبح کند. (بنقل از تفسیر فرقان)

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلْلٌ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلْلٌ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٥﴾

امروز همه پاکیزه های [از رزق الله] برای شما حلال شد، و طعام اهل کتاب [که مخلوط با مواد حرام و نجس نیست] بر شما حلال و طعام شما هم بر آنان حلال است. و زنان پاکدامن از مؤمنات، و زنان پاکدامن از اهل کتاب [از طریق ازدواج شرعی] در صورتیکه مهریه آنان را بپردازید بر شما حلال است، در حالی که مایل باشید پاکدامن بمانید نه زناکار، و نه انتخاب کننده معشوقه نامشروع در خلوت و پنهان. و هرکس در ایمان [به الله و

پیامبران و قیامت] کفر ورزد، قطعاً عملش تباه شده و فقط او در آخرت از (جمله) زیانکاران است. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«المُحْصَنَاتُ»: (حصن): زنان پاکدامن و پاکیزه، پاکدامنان. «أُجُور»: مهریه ها.
«مُحْصِنِينَ»: مردان پاکدامن. «غیر مُسَافِحِينَ»: (سَفَح): مردانی که آلوده به زنا نباشند.
«أَخْدَانُ»: جمع خدن [نساء/۲۵]: دوستان پنهانی و نامشروع، رفیقان. خدن: دوست گیری.
«الإیمان»: آنچه باید بدان باور داشت. مراد احکام شریعت است. «حَبِطٌ»: تباه گشت.

تفسیر :

«الْيَوْمَ أَجَلٌ لَكُمْ الْطَّيِّبَاتُ»: امروز برای لداپذ پاک برای شما حلال شد، اعم از ذبایح و غیره برایتان مباح گشته است. حق تعالی حکم حلال کردن چیزهای پاکیزه را به عنوان تأکیدی بر احسان و منت خویش، تکرار فرمود، تا منت و لطف خویش را بیان دارد و بندگانش را به سپاسگزاری فراوان و ذکر پروردگار فرا بخواند، و چیزهایی را که بدان نیاز دارند برای شان حلال نمود، به گونه‌ای که میتوانند از چیزهای پاکیزه استفاده کنند. همان طوری که امروز دین کامل به شما داده شد، نعمت‌های پاکیزه دنیا هم به طور همیشه برای شما حلال گردانیده شد که هیچ گاهی منسوخ نمی شود.

«وَوَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ جِلٌّ لَكُمْ»: یعنی برای تان خوراک و ذبیحه‌ی اهل کتاب، از جمله یهود و نصاری برای شما حلال است. یعنی ای مسلمین! حیواناتی را که یهودیان و نصارا سر میبرند برای شما حلال است، نه حیواناتی که دیگر کافران سر میبرند، زیرا ذبیحه آنها برای مسلمین حلال نیست. چون اهل کتاب به پیامبران و کتاب های آسمانی منتسب هستند، و همه پیامبران بر حرام بودن حیوانی که برای غیر خدا ذبح شده باشد متفق می باشند، زیرا ذبح حیوان برای غیر خدا شرک است.

پس یهودیان و نصارا به حرام بودن ذبح حیوان برای غیر خداوند معتقد هستند، بنابراین این ذبیحه آنان حلال است، اما ذبیحه دیگر کفار نه.

«طَعَامٌ»: منظور از طعام اهل کتاب نام هر چیزی است که خورده می شود، که مذبوحه اهل کتاب از آن جمله است. لذا تمام خوراکی‌های پاکیزه یهود و نصاری بدون فرق میان گوشت و غیر آن برای مسلمین حلال است. اما در اینجا مراد آیه از طعام از باب ذکر عام و اراده خاص مذبوحه اهل کتاب است.

در روایتی حضرت علی(رض)، بی بی عائشه و ابن عمر رضی الله تعالی عنهما فرموده اند: «اگر میشنوی که شخص کتابی ای نام غیر الله را در هنگام ذبح حیوان بر آن می برد، از گوشت آن حیوان نخور.»

ولی امام مالک(رض) فرموده است: «بردن نام غیر الله از سوی اهل کتاب در هنگام ذبح حیوان، سبب کراهیت خوردن از آن میشود نه سبب حرمت آن.»

ولی در صورتی که مسلمان از این امر آگاهی نداشت که شخص کتابی در هنگام ذبح حیوان چه گفته است، در آن صورت، خوردن مذبوحه وی بی هیچ خلافتی حلال است زیرا این خبر به صحت رسیده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از گوسفند به زهر آلوده‌ای که زن یهودی به ایشان اهدا کرد، تناول کردند.

لیکن مذبوحه مجوس (آتش پرستان) حلال نیست، همچنین مذبوحه ملحدان و بت پرستان

وهرکافر دیگری غیر از یهود و نصاری حلال نیست. نکاح زنانشان نیز جایز نیست زیرا آنها اهل کتاب نیستند. اما بجز حیوانات مذبوحه، سایر غذاهایشان به اجماع حلال است، چرا که این غذاها برای عموم مردم مباح می‌باشد و هیچ دلیلی بر تخصیص و تبعیض آنها وجود ندارد «وَوَطَعَامُكُمْ جِلٌّ لَّهُمْ»: و ذبیحه‌ی شما مسلمانان «جِلٌّ لَّهُمْ» برای آنان حلال است. پس مانعی ندارد به آنها غذا بدهید یا به آنها بفروشید. یعنی: طعام مسلمین برای اهل کتاب حلال است بنابر این، هیچ گناهی بر مسلمانان نیست که اهل کتاب را از حیوانات مذبوحه خویش اطعام کنند چنان‌که ایشان از حیوانات مذبوحه آنها می‌خورند و این از باب پاداش‌دهی و مقابله به‌مثل و مبادله نیکویی‌هاست.

در حدیث آمده که «لَا يَأْكُلُ طَعَامَكَ إِلَّا تَقِيًّا» (خوراک تو را غیر از پرهیزگاری نخورد) مطلب این نیست که طعام شما برای اشخاصی که پرهیزگار نباشند، حرام است؛ وقتی که ذبیحه کافر کتابی برای مسلمان حلال باشد، ذبیحه و خوراک مسلمان چگونه برای دیگران حرام می‌باشد؟!

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ»: ای مؤمنان! ازدواج با زنان آزاد و پاک دامن عقیفه مؤمن برایتان حلال است. نه زنان زناکار. قید عِفَّتْ شاید به غرض ترغیب است؛ یعنی مسلمان باید قبل از نکاح، اول عِفَّتْ زن را در نظر بگیرد؛ نباید تصور کرد که اگر پاکدامن نباشد نکاح او صحیح نیست. (تفسیر کابلی)

مفسر شیخ نسفی می‌فرماید: «عقیف بودن، یا آزاد بودن زن مؤمن، شرط صحت نکاح نیست بلکه از این ارشاد الهی استنباط بر می‌آید نه وجوب بنابر این، نکاح کنیز مسلمان و نکاح زنان غیر پاکدامن نیز برای مسلمان حلال است».

فقها نیز بجز امام احمد بن حنبل عِفَّتْ را شرط صحت عقد ازدواج میان مرد و زن مسلمان قرار نداده‌اند «و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده» نیز برای شما با ازدواج حلال‌اند.

ملاحظه میکنیم که آیه کریمه از این مسأله که طعام ما مسلمین برای اهل کتاب حلال است یاد کرد اما از این امر که زنان مسلمان برای مردان اهل کتاب حلال‌اند، ذکری به میان نیاورد، که این خود، دلیل حرمت زنان مسلمان بر آنان است. شرط حلال بودن زن کتابی برای ما در نزد جمهور فقها پاکدامنی اوست بنابر این، در تحت این آیه کریمه زنان آزاد عقیفه یهودی و نصرانی داخل میشوند، نه زنان زناکار و بدکاره آنها.

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ»: و ازدواج با زنان آزاد کتابی (یهودی و نصرانی) یعنی نیز برایتان حلال است. زنان آزاده پاکدامنی که پیش از شما، کتاب (آسمانی) به آنان داده شده است. یعنی یهودیان و نصارا. و این فرموده الهی را که می‌فرماید: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ» (البقرة: 221).

«و با زنان مشرک ازدواج نکنید مگر اینکه ایمان بیاورند، تخصیص می‌گرداند».

نظر جمهور چنین است و عطا گفته است: خدا تعداد زنان مسلمان را افزوده است، و عقد اهل کتاب در آن ایام رخصت بود.

از مفهوم آیه مبارکه چنین بر می‌آید که ازدواج با زنان برده‌ی مؤمن برای مردان آزاده حلال نیست.

اما زنان برده اهل کتاب هیچگاه مباح نبوده و بطور مطلق نمیتوان آنان را به عقد مردان

آزاده در آورد، زیرا خداوند متعال فرموده است: «مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ» (النساء: 25). «از کنیزان مؤمن و مسلمان».

اما زنان مسلمان اگر برده باشند از دواج با آنها اول، توانایی نداشتن برای ازدواج با آزاده. و دوم، ترس از گرفتار شدن به فساد و گناه، اما ازدواج با زنان فاسق و زناکار جایز نیست، خواه مسلمان باشند یا اهل کتاب، مگر این که توبه کنند، زیرا خداوند متعال فرموده است: «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً» [النور: 3]. «مرد زناکار جز بازن زناکار یا زن مشرک ازدواج نکند».

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مینویسد که: بایک حکمی که به اهل کتاب مخصوص بود، حکم مخصوص دیگر آن نیز بیان گردیده؛ یعنی در شریعت، نکاح زن کتابی جایز و نکاح مشرک جایز نیست: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَنَّ» (بقره، رکوع 27). یاد باید داشت که نصاری زمان ما عموماً به نام، نصاری میباشند؛ اما در اینها بسا مردمانی هستند که نه به کتاب آسمانی قائلند، و نه به مذهب، و نه به خدا؛ ازین جهت، اطلاق «اهل کتاب» بودن بر آنها راست نمی آید؛ لهذا، حکم ذبیحه و زنان شان مثل اهل کتاب نمیباشد. و نیز، معنی حلال شدن چیزی این است فی حد ذاته در آن کدام نوع تحریم نباشد؛ اما، در صورتی که انسان نسبت به احوال و آثار خارجی از انتفاع حلال مبتلا به حرام شود، بلکه احتمال باشد که به کفر گرفتار آید، اجازه انتفاع از چنین حلال داده نمیشود. در روزگار ما از آمیزش و اختلاط بدون ضرورت بایهود و نصاری و گرفتار شدن به دام زنان آنها، نتایج خطرناکی که پدید می آید بر کس مخفی نیست؛ پس باید از اسباب و ذرایع اعمال و عقاید بد اجتناب ورزید.

«إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ»: به شرطی ازدواج با زنان مذکور برای شما حلال است که مهر آنها را بپردازید. پس هرکس تصمیم به ندادن مهریه زن بگیرد، برای او حلال نیست. و خداوند متعال به پرداختن مهریه زن دستور داد، و آن زمانی است که زن عاقل و رشید، و صلاحیت پذیریش مهریه را داشته باشد، در غیر این صورت شوهر مهریه را به سرپرست زن می دهد. و نسبت دادن مهریه به زنان بر این دلالت مینماید که زن مالک تمام مهریه اش است و هیچکس حقی در آن ندارد مگر آنچه که به زن شوهر ببخشد یا به سرپرست خودش یا به کسی دیگر بدهد.

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: در قید نکاح آوردن گویا اشاره به آن است که نکاح در ظاهر قید و پابندی است، لیکن این قید از آن آزادی ها و شهوت رانی ها بهتر است که در هوای آن چارپایان آدم صورت میخوانند سلسله ازدواج را معدوم نمایند.

«مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ»: به وسیله ای ازدواج عفت خود را حفظ کنید و نه این که مرتکب زناشوید. یعنی: انگیزه شما از ازدواج با زنان کتابی، طلب پاکدامنی و عفت برای خودتان باشد.

«وَلَا تُتَخَذِي أَخْدَانًا» و «غَيْرَ مُسَافِحِينَ» و با هیچکس زنا نکنید. «وَلَا تُتَخَذِي أَخْدَانًا» و معشوقه و دوست نگیرید. و دوست گرفتن یعنی زناکردن با معشوقه ها، زیرا در جاهلیت زنا این گونه بود که عده ای با هرکس زنا میکردند، چنین فردی «مُسَافِح» زناکار نامیده میشد. و بعضی فقط با دوست و معشوقه خود زنا میکردند. خداوند خبر داد که این کار با عفت و پاکدامنی متضاد است، و شرط ازدواج این است که شوره پاکدامن باشد. «خدن»: در اینجا به معنای دوست و معشوقه است و بر مرد و زن هر دو اطلاق میشود.

مفسر طبری فرموده است: یعنی با زنی نافرمان و عاصی خلوت نکند که دل از یکدیگر برابند و او را به عنوان معشوقه و دوست خود برگزیند و با او به فسق و فجور بپردازد. (تفسیر طبری 590/9).

«وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْأَجْرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (5)»: هرکس از دین برگردد یعنی: هرکس مرتد گردیده و به شرایع و قوانین اسلام کفر ورزد، بی‌گمان عملش نابود گشته است، و آن زمانی است که بر حالت کفر بمیرد. همانطور که خداوند متعال میفرماید: «وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (البقرة: 217). «و هرکس از شما از دین خود مرتد شود، و در حالیکه کافر است بمیرد پس ایشان اعمال شان در دنیا و آخرت نابود می شود».

«وَهُوَ فِي الْأَجْرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»: و او در آخرت از زمره کسانی خواهد بود که در مورد خود و اموال و خانواده هایشان دچار زیان شده و به شقاوت همیشگی گرفتار آمده اند.

خوانندگان گرامی!

در آیه متبرکه (6 الی 7) موضوعات متعلق به وضوء، غسل، تیمم مورد بحث قرار گرفته میشود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که به [قصد] نماز ایستادید، پس روی و دست‌های تان را تا آرنج بشویید و سرهای خود را مسح کنید، و پاهای تان را تا بجلک بشوید، و اگر جنب باشید پس خود را پاک کنید (غسل کنید)، و اگر مریض یا مسافر باشید، یا کسی از شما از مکان قضای حاجت بیاید، یا با زنان تماس (آمیزش) کرده باشید و آبی (برای وضوء یا غسل) نیابید پس قصد خاک پاک (تیمم) کنید، پس به آن خاک روی و دست‌های تان را مسح کنید، الله نمیخواهد بر شما مشقتی را لازم گرداند، و لیکن میخواهد که شما را پاک سازد، و نعمت خود را بر شما تمام کند، تا شکر او را به جا آرید. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِذَا قُمْتُمْ»: آردتم، هرگاه خواستید برای نماز به پا خیزید، هرگاه برخاستند.
«وُجُوهَكُمْ»: جمع وجه، صورت‌ها. «الْمَرَافِقِ»: آرنج‌ها. «أَرْجُلَكُمْ»: جمع رجل، پاها، کلمه «أَرْجُلَكُمْ» بر «وُجُوهَكُمْ» و «أَيْدِيَكُمْ» عطف میشود که تقدیر جمله این است: «وَاعْسِلُوا أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»، و قرار گرفتنش پس از «بِرُءُوسِكُمْ» برای مراعات ترتیب اندام وضوست. «الْكَعْبَيْنِ»: تنبیهی کعب، بجلک، برآمدگی پاها. «جُنُبًا»: کسی که به هر وسیله، منی‌اش خارج شده باشد، جنابت.

(کلمه‌ی «جنب»، به زن و مرد، مفرد و جمع، بطور یکسان اطلاق میشود.) «فَاطَّهَّرُوا»: (طهر): غسل کنید. «الْغَائِطِ»: جای کنار و دور از انظار، زمین پست گود، محل قضای حاجت. «لَامَسْتُمْ»: همبستر شدید، آمیزش جنسی کردید. «صَعِيدًا»: روی زمین، خاک. حَرَج: تنگنا، فشار و مشقت، رنج.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: در آیهی 43 سورهی نساء، به موضوع غسل و تیمم اشاره بعمل آمده است، اینک در آیه کریمه هذا علاوه بر آن دو مبحث، به مسألهی وضوء هم ذکر بعمل می‌آید طوریکه میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ» ای مؤمنان! هرگاه از خواب برخیزید، و یا هم از مشاغل دنیوی راکنار گذاشتید و به نماز رجوع کنید، در حالیکه فاقد وضوء بودید و خواستید به نماز برخیزید. بناءً اول باید مطابق شریعت وضوی بگیرید. لغویان مینویسند که: کلیمه «قیام»، هرگاه با حرف «إِلَى» همراه شود، به معنای اراده کردن است. طوریکه در آیه متبرکه آمده است: «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ» یعنی هرگاه تصمیم به نماز خواندن گرفتید.

در این آیه مبارکه در می‌یابیم که: غرض و غایت حکم طهارت و وضوء همانا «وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ» (الله میخواهد که شما را پاک سازد)، که حق تعالی در آخر آیه بیان فرموده است، واضح است که سبب وجوب شستن دست و روی و غیره آنست که بنده پاک و با صفا گردیده لیاقت حضور الهی (ج) را پیدا کند، و به بارگاه ربّ العزّة منزلتی می‌یابد، همچنان از فحواى آیه مبارکه «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاعْسِلُوا» در می‌یابیم که: آلودگی جسم، مانع قرب به دربار الهی میگردد، بناءً:

در آیه متبرکه «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ» در جنب اینکه برای به پیاخاستن نماز، امر بعمل آمده است؛ تاکید بر نیت برای ادای نماز نیز در آیه مبارکه صورت گرفته است. طوریکه میفرماید: «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ» یعنی هرگاه به قصد و نیت نماز پیاخاستید.

در این آیه مبارکه در می‌یابیم که وضو شرط صحّت نماز است، زیرا خداوند به هنگام بلند شدن برای نماز به وضو دستور داده فرموده است، و اصل این است که «امر» برای وجوب است.

وضوء با داخل شدن وقت نماز واجب نمی‌شود، بلکه هنگام اراده کردن برای نماز واجب میگردد.

هر آنچه که اسم نماز بر آن اطلاق شود از قبیل فرض، و نفل، و فرض کفایه و نماز جنازه، برای همه آنها وضو شرط است. حتی بسیاری از علما برای سجده خالی، از قبیل سجده تلاوت و سجده شکر نیز وضو را لازم می‌دانند.

ولی باید یادآور شود که: وضوء گرفتن برای هر وقت نمازی مستحب است و فقط آنگاه فرض می‌شود که انسان بی وضوء بوده و قصد نماز گزاردن را داشته باشد.

أنس بن مالک (رض) فرمود است که: «رسول الله صلى الله عليه وسلم به هنگام ادای هر نماز، وضویی جدید می‌گرفتند. از وی پرسیده شد: شما چگونه عمل میکردید؟ فرمود: ما نمازها را تا آنگاه که بی وضوء نمی‌شدیم با یک وضوء میخواندیم». بنابر این، وضو بالای وضو فقط یک امر مستحبی است، اما فضیلت زیادی دارد، چنانکه در حدیث شریف آمده است: «وضو بالای وضو، نوری بر بالای نور است». نقل است که: «هرکس بر بالای وضو، وضو کند برایش ده حسنه نوشته میشود». همچنین در حدیث شریف آمده است: رسول الله صلى الله عليه وسلم در روز فتح مکه همه نمازها را با یک وضوء خواندند، عمر (رض) از ایشان پرسید: امروز شما کاری کردید که تاکنون نمی‌کردید. رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: «ای عمر! من قصداً این کار را کردم»، یعنی: تا چنین تصور نشود که وضو کردن برای هر نماز، واجب است.

«فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»: «و» بشویدید «دستهای خود را تا مرفق»
«مرفق»: عبارت از مفصلی است میان مچ دست و بازو که آرنج نامیده میشود. و چون نمازگزار وضوء می کند، باید آب بر هر دو آرنج خویش نیز سرازیر نماید.
 در ضمن قابل یادآوری میدانم که: فقها گفته اند: مَضْمُضَةٌ وِ اسْتِنْشَاقُ (آب در دهان و بینی کردن) نیز جزء شستن روی است چنانکه بر خلال کردن ریش نیز دلیل شرعی آمده و در صورتی که ریش آنبوه باشد، خلال کردن آن مستحب است. در مذهب مالک و شافعی، مضمضه و استنشاق در وضوء و غسل مستحب، در مذهب احمد بن حنبل واجب و در مذهب ابو حنیفه (رحمه الله علیهم جمیعاً) در غسل فرض و در وضوء مستحب است.
«وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَ أَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»: و سرهای خود را مسح کنید و پاهایتان را با بُجَلْکِ ها بشویدید.

قابل تذکر است که حکم تغسیل پای ها «إِلَى الْكَعْبَيْنِ» همانند حکم «إِلَى الْمَرَافِقِ» دست ها است یعنی اینکه هدف از آن شستن کامل هر دو پا همراه با برآمدگی های آن یعنی بُجَلْکِ ها است، نه مسح؛ زیرا مسح حد و مرز معینی ندارد. و تعیین حد و مرز برای شستن است. همچنین در آیه مبارکه در بیان تیمم میفرماید: «فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ» نمیفرماید: «... وَ أَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ مِنْهُ» چون در مسح، حد و مرز مطرح نیست. بنابراین مسح دستها هم تامچ دست و هم تا آرنج، درست است و حداقل مسح نیز، فریضه را کامل میکند؛ همان گونه که مسح کردن و دست کشیدن روی چند تار موی سر - به دلیل محدود نکردن - فریضه را تکمیل می نماید.

مفسر زمخشری گفته است: فایدهی آوردن إِلَى الْكَعْبَيْنِ این است که کسی گمان نبرد که پاها باید مسح شوند؛ چون در شریعت برای مسح غایتی آورده نمیشود. و در حدیث آمده است: (وای به حال آنان که در شستن پاها کوتاهی میکنند). (تفسیر کشاف 474/1).
 این حدیث نظر امامیه را رد میکند که میگویند: در وضوء فرض است که پا مسح گردد نه شسته شود. نص آیه نیز بر این مطلب تصریح می کند که پا باید شسته شود؛ چرا که «وَ أَرْجُلِكُمْ» به صورت منصوب آمده است، پس بر عضو مغسول عطف است. و به منظور افادهی ترتیب مسح بین اعضایی که باید شسته شوند، آمده است.

بُجَلْکِ ها :

عبارت از دو استخوان مدور مانند برآمده در پایین ترین قسمت استخوان ساق پای اند. خاطر نشان میشود که احادیث در باره شستن پا بسیار است، از آن جمله در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم وضو گرفته و هر دو پایشان را شستند و فرمودند: «این وضویی است که الله متعال نماز را جز با آن قبول نمی کند». مسح بر موزه ها نیز به احادیث متواتر ثابت شده است.

باید گفت که: آیهی تیمم عام است؛ تیمم هم به جای وضوء و هم به جای غسل به کار می رود.

فرض مسح در نزد احناف؛ مقدار یک چهارم سر، در نزد حنبلی ها و مالکی ها؛ کل سر و در نزد شافعی؛ حداقل آنچه که اسم مسح بر آن اطلاق میشود، در این باره کافی است حتی اگر بخشی جزئی از موی سرش را هم مسح کرد.

همچنین در مذهب شافعی، تکرار مسح تا سه بار مستحب است، در مذهب احناف، سه بار مسح با یک آب مستحب است و در مذهب احمد بن حنبل، یک بار مسح کردن کافی است.

مسح سر یعنی دست را تر کرده بر سر بکشید. مفسران مینویسند که: ثابت نمیشود که پیامبر صلی الله علیه وسلم در تمام عمر کمتر از مقدار ناصیه را مسح کرده باشند و مقدار ناصیه تقریباً چارم حصّه سر است و به مذهب حنفی همین قدر مسح فرض میباشد. برای تفصیل مبحث مسح و نظریات فقها در این بابت به کتب معتبر فقه مراجعه بفرمایید.

«وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا»: اگر در حالت جنابت باشید، باید با شستن تمام بدن، خود را پاک نمایید، یعنی: تمام بدن خود را با آب بشویید، طوری که چیزی از آن ناشسته باقی نماند. مراد از حکم «فَاطَّهَّرُوا» در آیه مبارکه انجام غسل است. به قرینه این که در آیه 43 سوره نساء به جای «فَاطَّهَّرُوا»، «تَغْتَسِلُوا» فرموده است. در آیه متبرکه:

أمر به غسل جنابت شده، یعنی برای پاک شدن از جنابت تنها شستن اعضای چارگانه و مسح کافی نمی باشد.

شستن تمام بدن در صورت جنابت واجب است، زیرا خداوند، پاک کردن را به بدن نسبت داده و آن را مخصوص قسمت‌هایی از بدن قرار نداده است. زیرا رسانیدن آب در سطح بدن تا جائی که بدون ضرر آب میرسد ضرور است؛ از آنجاست که به مذهب حنفیه مضمضه و استنشاق، یعنی آب در دهان و بینی کردن، در غسل فرض است و در وضوء سنت. امر به شستن ظاهر و باطن موها در جنابت.

حدث أصغر در حدث أكبر مندرج است، و اگر کسی هم جنب بود، و هم وضوء نداشت، کافی است که نیت رفع هر دو را بکند و تمام بدنش را بشوید. چون خداوند جز پاک کردن چیز دیگری را بیان نکرده و فرموده است که دوباره باید وضو بگیرید.

جنابت بر هرکسی صدق پیدا میکند که در حالت خواب یا بیداری از او «منی» بیرون بیاید، و یا این که آمیزش کند و آبی نیز از او خارج نشود.

هر کس به یادآوری که احتلام شده است، ولی تری را ندید، غسل بر او واجب نیست چون او جنب نشده است.

«وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ»: اگر مریض بودید و استعمال آب برایتان زیانبخش و ضرر آلود باشد، یا مسافر بودید و آب را نیافتید، «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ»: یا این که از محل قضای حاجت آمدید،

«أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ»: و یا با همسران خویش مقاربت جنسی کردید. «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا»: و بعد از جستجو آب را نیافتید، برای تیمم خاک پاک را جستجو کنید، یعنی خاک پاک برای شما کافی است پس با آن خاک بر طریقه شرعی تیمم کنید.

توجه بفرمایید: که ماشاء الله چه اعجازی در قرآن عظیم الشان نهفته است و در آیه متبرکه «أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ»: ملاحظه میداریم که: با چه قوتش رعایت حیا و عفت و ادب کلام رعایت گردیده است، مخصوصاً در مسائل زناشویی. طوریکه میفرماید: «لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ»: ولی در مبحث مسائل حقوقی، برای این که حقی کسی ضایع نشود، قانون روشن و بی پرده‌ای را در باب به بیان میگیرد طوریکه میفرماید: «دَخَلْتُمْ بِهِنَّ» (نساء، 23). که در مورد مبحث مهریه به بیان گرفته شده است.

«فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا»: و بعد از جستجو آب را نیافتید، برای تیمم خاک پاک

را جستجو کنید، یعنی خاک پاک برای شما کافی است پس با آن خاک بر طریقه شرعی تیمم کنید.

همچنان در آیه مبارکه در می یابیم که: پروردگار با عظمت ما احسان خود را بر بندگان با مشروع قرار دادن تیمم بیان می دارد.

یکی از اسباب جایز بودن تیمم، مریضی است که بکار بردن آب برای آن زیان آور باشد. پس برای چنین مریضان اجازه است که برای ادای نماز تیمم بعمل آرد.

از جمله اسباب جایز بودن تیمم، سفر و آمدن از قضای حاجت است، و آن زمانی مجوز تیمم است هر چند آب نیز وجود داشته باشد، زیرا در صورت استفاد از آب فرد مریض زیان می بیند، اما در بقیه موارد مذکور، آنچه که سبب تجویز تیمم میگردد نبودن آب است، گرچه انسان در حضر هم باشد.

باید بصورت کل گفته شود که: در تیمم، روح بندگی نهفته است؛ چون دست به خاک زدن و مالیدن آن به پیشانی که بلندترین عضو بدن است همراه با قصد قربت، نوعی تواضع و خاکساری در برابر الله متعال است.

باید برای پیدا کردن آب وضوء و غسل تلاش صورت گیرد، اگر پیدا نشد، آنگاه نوبت به تیمم میرسد. «فَلَمْ تَجِدُوا»: در صورت است که انسان تلاش خویش را بخرچ دهد ولی موافق نشده است.

«فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ»: همانطور که سنت نبوی مقرر داشته است با دو ضربت، صورت و دست ها را با آن خاک مسح بکشید.

«مَنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ»: با فرض و مقرر کردن وضوء و غسل و تیمم بر شما، خدا قصد در مضیقه قرار دادن شما را ندارد.

«وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُنِّمَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ(6)»: اما میخواهد به وسیله وضوء و تیمم شما را از گناهان و چرکها و خطاها پاکیزه گرداند و با بیان و توضیح شرایع میخواهد نعمتش را بر شما کامل کند، تا او را در مقابل نعمت های بی شمارش سپاسگزار شوید.

پاکیزگی جسم نیز همانند پاکیزگی روح یک نعمت است. نعمت خدا بر انسان زمانی به اتمام میرسد که هم در باره ی با طهارت روح و هم در باره ی طهارت جسم به او راهنمایی کامل برسد.

پس انسان مسلمان به وسیله وضوء از پلیدی های حسی و معنوی هردو پاک شده و در نماز پاک و مصفا به محضر پروردگارش قرار می گیرد.

در حدیث شریف آمده است: گناهان همراه با قطرات آب وضوء از اعضای بدن انسان فرومیریزند. «و» خداوند متعال میخواهد که «نعمت خود را بر شما تمام کند» که همانا بارخست دادن تیمم برای شما در هنگام نبودن آب. یا میخواهد که نعمت خود را بر شما تمام کند؛ به وسیله مشروع کردن احکام شرعی ای که به سبب آنها شما را شامل ثواب گردانیده است، «باشد که شکرگزاری کنید» نعمت های پروردگار را بر خود و با شکر گزاری، مستحق ثواب شکرگزاران گردید.

وضوء :

در حدیثی شریف آمده است: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ صَلَاةَ بَغِيرِ طَهْوَرٍ»: (الله تعالی هیچ نمازی را بدون پاکی (وضوء) قبول نمی کند). (مسلم (224)).

تعریفات که توسط علماء از مقام و عظمت و حکمت وضوء بعمل آمده است، وضوء را کلید نماز، تلاوت قرآن، طواف و بسیاری از عبادت ها معرفی داشته است. در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «أمت من روز قیامت فرا خوانده میشوند در حالیکه اعضای وضوی آنها بر اثر وضوء می درخشد. لذا هرکس خواست این نورش بیشتر گردد، آن را بیشتر کند» (صحیح بخاری) و نیز میفرماید: «زیبایی و جمال مؤمن تا جایی خواهد بود که وضوء به آنجا میرسد». (صحیح مسلم) منظور حدیث از جمال و زیبایی مؤمن همان، نورانیتی است که در روز قیامت او را در میان مردم مزین جلوه می دهد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «در روز قیامت، من اولین کسی خواهم بود که اجازه سجده برآیم داده میشود، و من اولین کسی خواهم بود که برآیم اجازه داده میشود تا سرم را بردارم، آنگاه در پیشاپیش خود می نگرم و اُتمم را در میان سایر اُمتها می شناسم، همچنین آنان را از پشت سر و سمت راست و چپ می شناسم» آنگاه شخصی پرسید: یا رسول الله! چگونه اُمتت را در میان سایر اُمتها، از زمان نوح تا آخر می شناسی؟ فرمود: «أندام های وضوی آنان در اثر وضوء گرفتن می درخشد» (حدیث روایت شده در مسند احمد با سند صحیح).

خواننده محترم! یکی از شرایطی که نمازگزار باید در جنب اینکه لباس طاهر به تن داشته باشد، وضوء است. وضوء نه تنها باعث پاکی بدن بلکه موجب صفای روح و روشنی دل میگردد.

پروردگار با عظمت ما در قرآن عظیم الشان میفرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ.» (ای کسانی که ایمان آورده اید هرگاه به نماز بر میخیزید، پس بشویید روی خود را، و دستهای خود را تا آرنج، و مسح کنید بر سرهای خود و بشوید پای های خود را تا بجلک (شتالنگ) (سوره المائدة - آیه 6).

اگر در آیه متبرکه دقت بعمل آریم بوضاحت تام در خواهیم یافت که پروردگار ما در وضوء چهار چیزی را بر ما فرض گردانیده است:

اول: شستن روی.

دوم: شستن دستها تا به آرنج.

سوم: مسح کردن سر.

چهارم: شستن پای ها تا به بجلک.

وضوء برای نماز :

وضوء شرط نماز است، بنابر این هرگاه شخصی اراده نماز نماید (نماز فرضی باشد و یا هم نماز نفلی) بروی لازم است تا قبلاً وضویی کامل بگیرد. حتی مستحب است که بعد از گرفتن وضوء، دو رکعت نماز بعنوان تحیت (تحية) الوضوء نیز بجاء آرد.

طریقه وضوء پیامبر صلی الله علیه وسلم :

طریق وضوء رسول الله صلی الله علیه وسلم را حضرت عثمان رضی الله عنه، این چنین توصیف و تعریف نموده است:

از حمران مولای عثمان روایت است که عثمان بن عفان برای گرفتن وضوء درخواست آب نمود، و وضوء گرفت. ابتدا دستهایش را سه بار شست، سپس مضمضه کرد بعد از آن

آب را در بینی‌اش کرد، آنگاه صورتش را سه بار شست بعد از آن دست راست را با آرنجش سه بار شست، سپس دست چپ را، مانند دست راستش شست، به تعقیب آن سرش را مسح کرد و بعداً پای راستش را با بجلک سه بار شست و پای چپش را هم مانند پای راستش شست. سپس گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که به این روش و ترتیب وضوء گرفت و فرمود: «من تَوْضَأُ نَحْوَ وَضُوءِي هَذَا ثُمَّ قَامَ فَرَكَعَ رَكَعَتَيْنِ لَا يَحْدِثُ فِيهِمَا نَفْسَهُ غَفْرَةً مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» «هرکس این چنین وضوء بگیرد و باحضور قلب دورکعت نماز بخواند گناهان (صغیره) گذشته او بخشیده میشود».

ابن شهاب میفرماید: علمای ما می‌گفته اند این وضوء کاملترین وضوء برای نماز است. (مسلم (1/204/226) و بخاری (1/266/164))

ولی ناگفته نباید گذاشت که: در وضوء سنتهای دیگری نیز وجود دارد که پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا هم انجام داده است که از آنجمله میتوان از:

1- شستن هر عضو یکبار، و یا دو بار، و یا سه بار، که همه اش در سنت عملی رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد شده است، یعنی میتوان هر عضوی را فقط یکبار، و یا دوبار، و یا هم سه بار شست، ولی در مورد مسح سر و گوش در همه حال فقط یکبار میباشد، و هر عضوی را بیشتر از سه بار شستن جائز نیست.

2- خلال کردن ریش و انگشتان دست و پا.

3- ریختن آب به دهن و بینی با دست راست و خالی کردن آب بینی با دست چپ و غیره.

شستن پای ها در وضوء :

در مورد شستن پای در (آیه 6 / سورة المائدة) با تمام وضاحت و صراحت بیان یافته است: آمده است مفسرین مینویسند که: «وَأَرْجُلُكُمْ» با نصب لام که در اینصورت بر (وَجُوهَكُمْ) عطف میشود و بر شستن پای حکم شده است.

همچنان در حدیثی از عبد الله بن عمرو بن العاص و أبي هريرة و عائشة (رض) روایت گردیده است آمده است: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَبِئْسَ لَأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ.» (از عبد الله بن عمرو بن العاص و ابو هریره و عائشه (رض) میفرمایند: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: وای از آتش جهنم برکسانی که بجلک پای های خویش را هنگام وضوء گرفتن نمی شویند.)

همچنین ملاحظه میشود که عبارت «إِلَى الْكَعْبَيْنِ» آمده و در واقع غایت و منتهی را بیان کرده تا هرگونه ظنی و گمانی را در این باره که میباید پا را مسح کرد، از بین ببرد، برای آنکه در شریعت برای مسح که غایت تعیین نمیکند. از علی بن ابی طالب روایت شده است که گذران بزرگوار برنوجوانی قریشی افتاد و ملاحظه کرد که در وضوء خویش از حد میگذرد، گفت: «وای به حال انسان های سختگیر از دوزخ» و چون این سخن را شنیدند، شروع کردند به شستن و پاک کردن.

از ابن عمر روایت کرده اند که گفت: با رسول خدا (ص) همراه بودیم که گروهی وضوء گرفتند در حالیکه بسیار اعضای وضوء را چنان می شستند که از سپیدی می درخشیدند، فرمود: «وَيْلٌ لِّأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ» و در روایت جابر عبارت «وَيْلٌ لِّلْعَرِاقِيبِ / وای به حال آنان که به راه های بس دشوار می روند» آمده است.

از عمر بن خطاب روایت کرده اند که او دید که فردی دارد وضوء میگیرد و کف پای خود را نمیشوید. به او فرمان داد که وضویش را دوباره بگیرد و این فرمان برای آن بود که در امور واجب کوتاهی نکنند.

از عایشه (رض) روایت کرده اند که گفته است: اگر پاهایم را ببرند برای من خوش تر از آن است که بر پاها بدون موزه مسح کنم. از عطاء روایت کرده اند: سوگند به خدا که نشنیده ام کسی از اصحاب پاهای خود را مسح کنند. اما گروهی دیگر از مفسران ظاهر عطف را گرفته اند و مسح کردن پاها را واجب میدانند. از حسن بصری روایت کرده اند که هر دو کار را انجام میداد. از شعبی روایت کرده اند که در قرآن کریم مسح آمده و شستن پاها سنت. حسن بصری «وَأَرْجُلَكُمْ» را به رفع خوانده است، یعنی: «أَرْجُلَكُمْ مَغْسُولَةٌ أَوْ مَمْسُوحَةٌ إِلَى الْكَعْبَيْنِ/ پاهایتان باید تا کعبین شسته یا مسح شوند.» شستن پاها در وضو به اتفاق مذاهب اربعه اهل سنت والجماعت فرض عین میباشد، بناءً تاکید میگردد که در وضو پاها تا بَجَلِّكِها بصورت صحیح شسته شود، در این مورد برای تفصیل بیشتر به کتب فقهی مراجعه شود.

در حدیث شریف آمده است: «کلید بهشت نماز و کلید نماز وضوء است.» همچنین در حدیث شریف آمده است: «کسی از شما نیست که وضو کند و وضویش را کامل سازد و بعد از آن بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»؛ «مگر اینکه درهای هشت گانه بهشت برایش گشوده میشود که از هر دری میخاهد به آن در آید.» در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم وضو کنندگان را تشویق کردند که بعد از وضوی خود بگویند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ.» «خدایا! مرا از توبه کاران و پاک شدگان قرار ده.»

برخی از فواید وضوء و غسل :

- از مهمترین فواید وضو و غسل، همانا آمادگی برای انجام عبادت و تغییر حالت است. شستن تمام بدن، به انسان نشاط و توان میبخشد و سستی و کسالت را از او میگیرد. معمولاً پس از لذت جنسی و همبستر بودن با همسر، اعصاب به هیجان در می آید و سپس حالت سستی و کسالت به شخص دست می دهد که با غسل کردن آن نشاط دوباره باز می گردد. نظافت، رکن اساسی سلامتی و تندرستی است؛ زیرا ناپاکی و چرک و کثافت، موجب انواع مرضی است. اطبا در وقت شیوع مرضی و با، اسهال و غیره، به نظافت و پاکیزگی همه جانبه سفارش میکنند و اهمیت میدهند. پیامبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب کرام به این امر مهم اهمیت فراوان می دادند.

انسان مسلمان باید- بیش از هر کس- به پاکیزگی بدن، لباس، مسکن، اهتمام ورزد، تا هم نزد خود، هم نزد خانواده و هم نزد همه کس عزیز و محترم باشد.

در غیر این صورت، نزد دیگران خوار و بی مقدار میگردد. این است که اسلام به پاکیزگی و نظافت و استعمال بوی خوش، سفارش میکند، بخصوص هنگام حضور به هم رسانیدن در مجالس و محافل عمومی از جمله: روز جمعه و امثال آن، تأکید فراوان دارد.

فواید و فلسفه ی وضو و غسل این است که: انسان پاکیزه و شادمان و بانشاط باشد و با حضور قلب و روان پاک در حضور پروردگارش می ایستد و به راز و نیاز میپردازد، تا دل و درونش نیز از تمام آلودگیها و پلیدها و کینه توزیها نسبت به بشریت صاف و زدوده شود و خود نیز با خاطری آسوده، زندگی کند.

نماز؛ یعنی، دیدار با الله، ایستادن در محضر خدا و دعا کردن و التماس نمودن از بارگاه پروردگار؛ پس باید از روح و جسمی پاکیزه برخوردار باشد تا در حضور پاکترین پاکان

سرافکنده نشود. (بنقل از تفسیر فرقان).

شان نزول آیه 6 :

394- بخاری از طریق عمرو بن حارث از عبدالرحمن بن قاسم بن [محمد بن ابوبکر صدیق] از پدرش از عایشه (رض) روایت کرده است: در بازگشت از سفر، نزدیک مدینه رسیده بودیم که گردن بند من در بیابان گم شد. رسول الله (شتر خود را خواباند و فرود آمد [و دستور اقامت در آنجا را داد] و سرش را در آغوشم گذاشت و خوابید. ابوبکر (آمد و مشتی محکم بر سینه من زد و گفت: این همه مردم رابه خاطر یک گردن بند از ورود به مدینه معطل داشتی، صبح رسول الله از خواب بیدار شد و هرچه جستجو کرد، آب برای وضو پیدا نشد. پس آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (6)» نازل شد پس اسید بن حضیر گفت: ای خاندان ابوبکر، خدا به سبب شما به مردم خیر عطا کرد. (بخاری 4608 از عمرو بن حارث روایت کرده به این معنی در سوره نساء گذشت).

از عایشه (رض) روایت شده است: در یکی از سفرهای پیامبر با آن بزرگوار بودم. نزدیک بود وارد مدینه شویم که گردن بند من در بیابان گم شد. پیامبر به جستجوی آن پرداخت مردم نیز با او همراه شدند، در آنجا نه چشمه آب بود و نه کسی با خود آب داشت. مردم نزد ابوبکر صدیق آمدند و گفتند: از این کار عایشه تعجب نمی‌کند رسول الله و مردم را در جایی که نه چشمه آب است و نه کسی با خود آب دارد پیاده کرد. پس ابوبکر صدیق در حالی به طرف من آمد که پیامبر (سر خود را بر رانم گذاشته و خوابیده بود. ابوبکر گفت: تو رسول الله و تمام مردم را به خاطر یک گردن بند در جایی که آب وجود ندارد، معطل کردی، به شدت سرزنش کرد و چند سیلی به من زد چون سر پیامبر بالای زانویم بود هیچ حرکت نکردم. پیغمبر خدا تا صبحگاه در آن جا بدون آب اقامت گزید. پس خدا آیه تیمم را نازل کرد و مسلمانان تیمم کردند. عایشه (رض) میفرماید: شتر سواری مرا که حرکت دادیم ناگاه گردن بند را در زیر پای او یافتیم. (صحیح بخاری: کتاب تفسیر 4607).

395- طبرانی از طریق عباد بن عبدالله بن زبیر از عایشه (رض) روایت کرده است: هنگامی که واقعه گردن بند من پیش آمد و اهل افک حرف هایشان را زدند با پیامبر در جنگی دیگر شرکت کردم باز هم گردن بند من افتاد و مردم به خاطر جستجوی آن از رفتن بازماندند. ابوبکر (گفت: دخترکم تو در هر سفر برای مردم مایه رنج و درد سر میشوی، پس خدای بزرگ تیمم را در آنجا مشروع ساخت. و ابوبکر صدیق (گفت: دخترم تونیکبخت و سعادت مندی. در اینجا دو تذکر لازم است:

اول: بخاری این حدیث را از عمرو بن حارث روایت کرده است و در این حدیث به صراحت بیان شده است، علمای دیگر که در روایات خود آیه تیمم را ذکر کرده اند منظور شان همین آیه مائده است، اکثر علما در روایات خود گفته اند: آیه تیمم نازل شد و بیان نکرده اند که مراد آیه سوره مائده است و یا آیه چهل و سوم سوره نساء.

ابوبکر ابن العربی گفته است: این مشکلی است که من راه حلی برای آن نیافتم، زیرا ما نمی دانیم که منظور عایشه (رض) کدام آیه است. (در نسخه‌ها «ابن عبدالبر» آمده از فتح الباری 1 / 434 ثبت شد).

ابن بطال گفته است: منظور عایشه (رض) آیه سورة نساء است به این دلیل که آیه سورة مائده آیه وضوء نامیده میشود و در آیه سورة نساء به وضوء اشاره‌ای نشده است در نتیجه اختصاص آیه سورة نساء به آیه تیمم مورد قبول است. واحدی نیز در کتاب اسباب نزول همین حدیث عایشه را شان نزول آیه چهل و سوم سوره نساء دانسته است.

بدون تردید آنچه را بخاری ترجیح داده درست است، برای این که در این طریق به روشنی آمده است که آیه تیمم آیه ششم سورة مائده است.

دوم- حدیث شریفی که بخاری از عایشه (رض) روایت کرده، دلیل بر این است که قبل از نزول آیه تیمم وضوء واجب بوده است، از این رو مسلمانان فرود آمدن در جایی را که آب وجود نداشت خیلی مهم دانستند و آن پیش آمد از سوی ابوبکر صدیق در حق عایشه (رضی الله عنها) روی داد.

ابن عبدالبر فرموده: برای اهل مغازی روشن است که سرور کائنات از همان ابتدا که نماز واجب شد نماز را همیشه با وضوء خوانده است و این موضوع را به غیر از اشخاص نا آگاه و ستیزه‌گر هیچکس رد نمی کند. و آن بزرگوار میگوید: حکمتی که برای نزول آیه وضوء وجود دارد با وصف این که قبلاً به آن عمل می شد این است که فرضیت وضوء باید با وحی متلو ثابت گردد.

شخص دیگری گفته است: احتمال دارد که اول آیه به سبب واجب شدن وضوء قبلاً نازل شده و بقیه آیه که ذکر تیمم در آن است بعد در اینجا نازل گردیده باشد.

سیوطی صاحب گفته است: تذکر اول قابل قبول تر است، زیرا فرضیت وضوء یک جا با فرضیت نماز در مکه بوده و این آیه مدنی است.

وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاتَّقُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٧﴾

و یاد کنید نعمتی را که الله بر شما ارزانی داشته و [نیز] پیمانی را که با شما محکم بسته است، آن وقت که گفتید: شدیم و اطاعت کردیم، و از الله بترسید، زیرا الله به آنچه در دلهاست آگاه است. (٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نِعْمَةُ اللَّهِ»: مراد نعمت اسلام یا هر نعمت دیگری است. «مِيثَاقَهُ»: مراد پیمان عقبه اول، یا دوم و یا این که بیعت رضوان است و تمام پیمانهای تکوینی و تشریحی را نیز میتواند شامل شود. «ذَاتِ الصُّدُورِ»: خود سینه‌ها. مراد اسرار درون سینه‌ها است، از قبیل: کینه‌ها و نیات خوب یا بد. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاتَّقُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»:

خداوند متعال بندگانش را دستور میدهد تا نعمت‌های دینی و دنیوی او را با قلب و زبان به خاطر بیاورند. زیرا به یاد آوردن نعمت‌های الهی به صورت مستمر انگیزه‌ای است برای شکر خدا، و محبت ورزیدن به‌وی، و سرشار گشتن قلب از احسان خداوند و به یاد آوردن

نعمت‌های دینی و دنیوی خدا خودپسندی و به خود بالیدن را از بین برده، و فضل و احسان الهی را افزون میگرداند.

یعنی ای مؤمنان نعمت عظیم الله متعال را یاد آورید، هنگامی که بر شما پیامبر خود محمد صلی الله علیه وسلم را فرستاد و بر او کتاب خویش را نازل فرمود و بعد از اینکه مشرک بوده و در جاهلیت بسر میبردید شما را هدایت کرد و این توفیق بزرگ را نصیب‌تان نمود و یاد آورید که با الله متعال و پیامبرش در اطاعت از آنها در بیعت رضوان و امثال آن تعهد نموده بودید و قول الله متعال را پذیرفته و گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و مانند یهودیان نگفتید که شنیدیم و نافرمانی کردیم و بر این اساس سخن را شنیدید و در عمل پیاده کردید. در «تفسیر أنوار القرآن» آمده است: مراد از این پیمان، عهدی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در شب عقبه از مسلمانان گرفتند، به این مضمون که: در سختی و آسانی از ایشان بشنوند و فرمان برند. بعد از آن، هرکس دیگری هم که به اسلام مشرف میشد، با رسول الله صلی الله علیه وسلم بر این شرط بیعت میکرد. این خود دلالت میکند بر اینکه سخن مؤمنان: «سمعنا وأطعنا». (شنیدیم و اطاعت کردیم)؛ عهد و میثاقی با رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز هست.

خداوند متعال این پیمان را به این دلیل به خود منسوب ساخت که عقد آن در «عقبه»، به امر و اذن او بود چنانکه میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» (الفتح: 10): (ای پیامبر! همانا کسانی که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند...». قابل یادآوری است که: این آیه با آیه اول این سوره: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (سوره مائده: 1) در معنی به هم پیوسته است.

در کتب حدیث آمده است که صیغه بیعت مؤمنان با رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین بود: «بایعنا رسول الله على السمع و الطاعة، فى منشطنا و مكرهنا، و أثره علينا، و أن لا ننازع الامر أهله». با رسول الله صلی الله علیه وسلم بر شنیدن و فرمان بردن در همه اوامر و در آسانی و سختی بیعت کردیم، به عنوان یک انتخاب و گزینشی که ما برای خود برگزیده‌ایم و بر اینکه در کار (حکومت) با اهل آن کشمکش نکنیم.

به قولی دیگر: مراد از میثاق الهی در این آیه، عهدی است که حق تعالی در روز (الست) از بنی‌آدم گرفت، عهدی که آیه کریمه: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي ءَادَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ...» (سوره الأعراف: 172)، از آن خبر داده است. امام مجاهد میگوید: «هر چند که ما آن پیمان را به یاد نمی‌آوریم اما همین که الله متعال از آن به ما خبر داده، کافی است».

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (7)» «وَ اتَّقُوا اللَّهَ» و در همه حالات از الله بترسید، «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» همانا خداوند به رازها و افکاری که در سینه‌ها وجود دارد و به آنچه در آن خطور میکند آگاه است. و درباره‌ی آن از شما بازخواست میکند. یعنی نباید در فکر پیمان شکنی باشیم زیرا الله بر همه رازها و افکار سینه‌های ما آگاه است.

پس بر شما لازم است تا تقوای الهی را رعایت کنید، همانا خدا از مکنونات و نهفته‌های ضمیرتان باخبر است، و هیچ امر پنهانی بر الله متعال پوشیده نیست و علم و اطلاع او برای بازداشتن بنده از اعمال بد کافی و بسنده است تا او را در هر صغیره و کبیره‌ای مراقب پروردگارش بسازد.

خوانندگان گرامی!

پس از آن که خداوند متعال در آیه‌های قبل به مؤمنان یادآور شد که پیروی از فرمان او و

خودداری از بدیها واجب است؛ اینک در (آیات متبرکه (8 الی 11) در باره ادای شهادت عادلانه به مؤمنان، هشدار به غیر مؤمنان، یادآوری نعمت الهی، مطالبی را به بیان میگیرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، برای احقاق حق الله (طبق عهدتان) برخیزید و از روی به عدل و انصاف گواهی دهید و عداوت با قومی شما را به بی عدالتی و ادار نکند بلکه عدل کنید که (عدل و انصاف) به تقوی نزدیکتر است، و از الله بترسید؛ بی گمان الله به آنچه می کنید آگاه است. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَوَّامِينَ»: کسانی که مُجَدَّانَه در انجام واجبات میکوشند و بر آن ها دوام دارند. تلاش گران راه عدل و داد. «شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ»: گواهانی که دادگرانه گواهی میدهند و از این و از آن جانبداری نمی کنند. «لَا يَجْرِمَنَّكُمْ»: شما را بر آن ندارد. «شَنَاَنُ»: دشمنانگی. بغض.

تفسیر :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ»: ای ایمان آورندگان! شهادت را بر وجه صحیح ادا کنید در گواهی دادن و گواه بودن در راه خدا سخت پایدار باشید و استقامت کنید و هرگز به ناحق شهادت ندهید.

تعبیر (قوامین) به صیغه مبالغه، مفید آن است که مؤمنان مأمورند تا به بهترین شکل به برپاداشتن حق الهی بپاییزند.

«شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ»: بلکه همواره سخن حق بگوئید، «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا»: و هیچگاه ملامت ملامتگران شما را از شهادت به عدالت و راستی باز ندارد همچنانی که دشمنی کفار و مشرکان نیز نباید مانع عدالت در شهادتتان شود، ولو به نفع دشمن شما نیز باشد.

باید متذکر شد که: اگر انگیزه‌ی انسان، کینه‌های او شد، إخلاصی در کار نیست؛ ولی اگر قیام برای خدا باشد، کینه‌ها در اجرای عدالت بی اثر می شود غرض از «عدل» آنست که با هر يك به قدر استحقاق وی بدون إفراط و تفریط معامله شود، و میزان عدل چنان به معیار مستقیم و صحیح باشد که نه بزرگترین دوستی‌ها و نه شدیدترین دشمنی‌ها هیچکدام نتواند کفه آنرا سنگین گرداند.

«اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ»: «عدالت کنید» زیرا عدالت به تقوا نزدیکتر است و بر اساس عدالت است که آسمانها و زمین برپای شده «وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (8)»: اگر باور و اعتقاد داشته باشیم که الله متعال عملکرد ما را میداند، به عدل رفتار خواهیم کرد. طوریکه میفرماید: و بر شماست تا تقوای الهی و خوف از او را در شهادت رعایت کنید که بر خدای تعالی هیچ امری مخفی و پوشیده نیست و او تمام اعمال و گفتار تان را می داند و بر آن محاسبه می نماید از این روی بر شما خوف از او لازم و ضروری است.

مفسر جار الله زمخشری در تفسیر خویش میفرماید: در این آیه هشدار عظیم است مبنی بر این که: وقتی رعایت عدالت با کفار و دشمنان الله واجب و تا این حد مورد تأکید قرار گرفته باشد رعایت عدالت در برخورد با مؤمنان و دوستان و محبوبان خدا بسیار ضروری تر میباشد. (تفسیر الکشاف 476/1).

شان نزول آیه 8 :

یهودیان بنی نضیر در مدینه، توطئه‌ی کشتن پیامبر را فراهم آوردند؛ خداوند، پیامبر را از آن باخبر کرد و دستور داد، در برابر کار ناروای آنان به عدل عمل کند و این آیه را نازل فرمود. (فرقان)

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٩﴾

الله به کسانی که ایمان آورده اند و کارهای نیک انجام داده اند، وعده داده است که برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ است. (۹)

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»: خداوند متعال به همه کسانی که ایمان آورده و پیامبرش را تصدیق نمودند و همواره کارهای خوب و مأمور به انجام داده و از منهیات اجتناب کردند، «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ (9)» خداوند متعال به همه کسانی که ایمان آورده و پیامبرش را تصدیق نمودند و همواره کارهای خوب و مأمور به انجام داده و از منهیات اجتناب کردند، یعنی نه تنها از گناهشان که به مقتضای بشریت مرتکب آن میشوند می‌گذریم، بلکه اجر و ثواب بی‌اندازه هم ارزانی خواهیم فرمود.

به یادداشته باشید که ایمان و عمل شایسته و نیک، هم جبران کننده‌ی گناهان است «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ» و هم تأمین کننده‌ی مکافات و پاداش.

«أَجْرٌ عَظِيمٌ»: درقرآن عظیم الشان از پاداش نیک چندنوع اجر به کار رفته است: «أَجْرٌ عَظِيمٌ»، «أَجْرٌ كَبِيرٌ» (هود، 11)، «أَجْرٌ كَرِيمٌ» (یس، 11). «أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (فصلت، 8) بناءً درمی یابیم که مکافات الهی دارای چنددرجاتی میباشد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١٠﴾

و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغ پنداشتند، همانگروه دوزخیان اند. (10)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْجَحِيمِ»: آتش فروزان. اسمی از أسماء دوزخ است. و «جحیم» به معنای شدت برافروختگی آتش آمده است. طوریکه در داستان ابراهیم علیه السلام آمده که او را در جحیم (آتش شعله‌ور) انداختند.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (10)»: در این هیچ جای شکی نیست که مجازات کافران و تکذیب کنندگان، دوزخ ابدی است.

طوریکه میفرماید: و آنان که راه کفر را پیش گرفتند، کافر شده و پیامبرانش را تکذیب نموده‌اند و باشریعتش مخالفت کردند آنان را به آتش دوزخ وعده داده که برای همیشه در آن باقی خواهند ماند و چه بد قرارگاهی است دوزخ. در آن عذابی سخت و شدید برای مشرکان و کافران است.

بعد از اینکه در آیات فوق نهایت و انجام مؤمنان رایادآور شد، سرانجام و عاقبت کافران مجرم را نیز به بیان گرفت که در آتش جحیم و همیشه در عذاب اند.

«أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»: یعنی اهل آتش و آنان که پیوسته در آتش دوزخ هستند.

مفسر ابو حیان فرموده است: در مورد مؤمنان جمله‌ی فعلیه به صورت گذشته آمده است که دلیل بر قطعیت تحقق وعده ای است که خدا به آنها وعده داده است. و در مورد کافران جمله‌ی اسمیه آمده است که دلیل ماندگار بودن حکمی است که در حق آنان صادر شده است و آن این که آنها اهل آتشند و برای همیشه در آن عذاب دوزخ می‌باشند. (البحر 441/3).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، آن نعمتی را که الله بر شما ارزانی نمود یادآور شوید، آن وقت که گروهی از دشمنان قصد کردند که به طرف شما دست تجاوز دراز کنند (و پیغمبر را به قتل برسانند) پس الله دست های آنها را از شما کوتاه کرد، و از الله بترسید، و مؤمنان باید بر الله توکل کنند. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«هَمْ»: قصد کرد. خواست. «قَوْمٌ»: قومی. جمعی. شاید مراد کفار قریش باشند که قبل از هجرت خواستند پیغمبر و بسیاری از یاران او را بکشند (ملاحظه شود: انفال/30).

تفسیر :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فَضْلًا»: ای مؤمنان! نعمت های الله و فضل او را بر خویشتان که پیامبر صلی الله علیه وسلم و شما را از مکر و دسیسه های یهودیان و مشرکان محفوظ داشت و دست یهودیان را از ضرر رسانی به شما کوتاه نمود، باید یاد آور شد که: یاد نعمت های الله متعال بر مؤمنان لازم است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ» (زیرا هم نوعی شکر است، هم غرور و غفلت را از انسان دور می نماید و هم عشق انسان را به پروردگار می افزاید).

«إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ»: به خصوص زمانی که دسیسه ترور ایشان را چیدند و خواستند سنگی را بر ایشان بیندازند، «فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ» اما خدا شما را از شر آنان محفوظ و آزار آنها را از شما دفع و برطرف کرد.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ»: پس بر شما لازم است تا تقوای الهی را رعایت کنید، «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (11)» و مؤمنان باید به منظور جلب منافع دینی و دنیوی خود بر الله توکل کنند، و قدرت خود را ناچیز دانسته و به آن توجهی ننمایند، و در کسب آنچه دوست دارند به الله اعتماد کنند. و توکل بنده بر حسب ایمانش است، و به اتفاق همه اهل فن توکل از واجبات قلب است.

شان نزول آیه 11 :

396- ابن جریر از عکرمه و یزید بن ابویزید به لفظ ابن ابویزید روایت کرده: پیغمبر صلی الله علیه وسلم، با ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه و عبدالرحمن بن عوف روان شد و نزد کعب بن اشرف و یهود بنی نضیر رفت از آنها در باره ادای دیه ای که عهده دار پرداخت آن بود کمکی طلبید [دیه دو عامری که عمرو بن امیه ضمیری آنها را کشته بود] (تفسیر طبری، ج 6، ص 144).

یهود گفت: بنشین تا برای غذا بیاوریم و خواستهات را نیز برآورده سازیم.

پیامبر صلی الله علیه وسلم نشست، حی بن اخطب به رفقای خود گفت: هرگز او را نزدیکتر از این در دسترس خود نمی یابید، سنگی را به سوی او پرتاب کنید و به قتلش برسانید تا شرارت و بدی را برای همیشه نبینید، پس آسیاب سنگ بزرگی را آوردند تا به سوی پیامبر پرتاب نمایند، خدا در آن کار موفقشان نساخت، زیرا جبرئیل امین آمد و باعث شد پیامبر از جای خود برخیزد. پس خدای بزرگ آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ...» را نازل کرد (طبری 11563 از یزید و 11565 از عکرمه روایت کرده است).

397- و از عبدالله بن ابوبکر، عاصم بن عمر بن قتاده و مجاهد، عبدالله بن کثیر و أبو

مالک به این معنی روایت کرده است (20).

398- و از قتاده روایت می کند که فرموده برای ما گفته شده است: رسول الله در غزوه هفتم در بین نخلستانی قرار داشت، بنو ثعلبه و بنو محارب خواستند که او (را بکشند، کسی را به این منظور فرستادند و او خود را کنار رسول الله که درجایی به خواب رفته بود رساند و سلاح پیامبر) را گرفت و گفت: کیست که تو را از جنگ من نجات بخشد، پیامبر گفت: خدا، اعرابی شمشیر را در نیام گذاشت. پیامبر او را مجازات نکرد. در آن هنگام این آیه نازل شد. (طبری 11568 به قسم مرسل روایت کرده است).

399- أبو نعیم در «دلایل النبوة» از طریق حسن از جابر بن عبدالله روایت کرده است: مردی از بنی محارب که به غوث بن حرث مشهور بود، به قوم خود گفت: من محمد را برای شما می‌کشم، پس خود را نزدیک رسول الله رساند.

پیامبر جایی نشسته و شمشیرش را کنارش گذاشته بود. گفت: ای محمد، اجازه می‌دهی شمشیر را ببینم، گفت: بلی، غوث شمشیر را گرفت و از نیام برکشید و به اهتزاز درآورد و بر او حمله‌ور گردید، ولی خدا شر او را از پیامبر دور کرد. گفت: ای محمد از من نمی ترسی؟ گفت: نه، غوث گفت: از من که شمشیر تیزی در دستم دارم نمی ترسی؟ گفت: نه، خدایم مرا از شر تو حفظ میکند. غوث پس از شنیدن این سخن، شمشیر را در غلاف نهاد و به دست رسول خدا داد. آنگاه این آیه نازل شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی ذکری از پیمانها و قراردادها بعمل آمد، که در پیش الله ما را یادآور شد که: سمعاً و طاعة از محمد صلی الله علیه السلام پیروی کنیم و به تعهد و پیمانی که در مورد حلال و حرام بسته ایم، وفادار بمانیم.

اینک در آیات متبرکه (12 الی 14) باز هم از گرفتن پیمان از یهودیان و نصاری و از جمله پیمان شکنی های شان، که موجب رنج و مجازات شان در هر دو جهان میگردد، یعنی دنیا و آخرت میگردد، اشاره بعمل آمده است، تا بدین ترتیب مؤمنان از این درس، پند و عبرت گیرند.

وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٢﴾

و خداوند از بنی اسرائیل (اولاد یعقوب) پیمان محکم گرفت، و از آنها دوازده رهبر و سرپرست (انتخاب کرده و) و خداوند (به آنها) گفت: یقیناً من با شما هستم، اگر نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و به رسولان من ایمان بیاورید و آنها را مددو یاری کنید و به الله قرض الحسن بدید (در راه او به نیازمندان کمک کنید) گناهان شما را محو میکنم (می بخشم) و شما را در باغ های بهشت که نهرها از زیر درختان آن جاری است وارد می کنم، پس از این (عهد و وعده)، هر کس از شما کافر شود، به راستی که از راه راست منحرف گشته است. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَقِيبًا»: سردار. رئیس. «إِنِّي مَعَكُمْ»: من با شمایم. مراد: من شما را کمک و یاری میکنم. «عَزَّرْتُمُوهُمْ»: اگر آنان را کمک کنید و گرامیشان دارید و از دشمنان و گرفتاری ها به

دورشان نمائید. «أَفَرَضْتُمْ اللَّهَ»: به خدا قرض دادید.
مراد: انفاق مال در راه خیرات و دستگیری از بینوایان است. «سَوَاءَ السَّبِيلِ»: راستای
راه. راه راست. مراد: راه نجات است. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».)

تفسیر:

«وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ»: و همانا خداوند از بنی اسرائیل عهد و پیمان محکمی
گرفت. ولی آنان این پیمان‌ها را شکستند و نقض کردند، از این برحذر باشید که شما نیز
مانند آنها پیمان شکنی کنید که به کیفر آنها دچار خواهید شد.

«وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا»: خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت و موسی علیهم السلام
از میان آنها دوازده نفر مرد کفیل از میان بزرگان و رؤسای‌شان برگزید تا آنها را بر
رعایت این پیمان‌ها ملزم سازد، از هر طایفه و نسل یک سرپرست برگزیند تا کفالت و
ضمانت قوم خود را به عهده بگیرد و به پیمان منعقد شده وفادار باشند.

در آیه متبرکه ملاحظه نمودیم که: عهد گرفتن تنها به اُمّت محمدیّه اختصاص ندارد؛ بلکه
از اُمّت‌های سابقه هم عهدها گرفته شده.

نقیب به معنای نظارت کننده و بررسی کننده است. سالار و سرکرده قوم است چون به
سازماندهی و تدبیر امورشان برگزیده شود.

بنی اسرائیل دوازده قبیله بودند و خدا دستور داده بود بر هر قبیله ای فردی از خودشان به
عنوان نقیب آنان تعیین گردد تا زیر نظرشان بگیرد و سعی کند از فساد اخلاقی و انحراف
در دین بازشان دارد. در کتاب مقدس، کتاب اعداد ذکر دوازده (سردار) موجود است. اما
معنایی را که قرآن به وسیله کلمه‌ی نقیب میرساند، آن چه در کتاب مقدس آمده آن معنی
را نمیرساند. در کتاب مقدس از آنان تنها به عنوان سردار و امیر یاد میکند، اما قرآن از
آنان به عنوان ناظر دینی و اخلاقی یاد می کند.

به قولی: مراد از برانگیختن این سرکردگان این است که هر یک از آنها به نمایندگی از
یک «سبط» و در مجموع دوازده نقیب از دوازده سبط، به عنوان پیشاهنگ برگزیده شدند
تا اخبار و اوضاع سرزمین شام و فلسطین و مردم ستمگر آنها را به بررسی و تحقیق گرفته
و نیرو و توان جنگی‌شان را مورد سنجش قرار دهند؛ نقبای یاد شده پس از مطالعه اوضاع
دریافتند که ستمگران آن دیار از نیرویی بس عظیم برخوردارند لذا این تصور برآنان چیره
شد که بنی اسرائیل توان رویارویی با فلسطینیان را ندارند.

زمخشری مفسر مشهور جهان اسلامی در تفسیر خویش مینویسد: بعد از هلاکت فرعون
موقعی که بنی اسرائیل در مصر مستقر شدند، خدا به آنها فرمان داد که به سرزمین
«أریحا» در شام بروند، در آن موقع کنعانیان ستمکار در آنجا سکونت داشتند. و به آنان
گفت: من آن را مسکن و قرارگاه شما قرار دادم، بروید با مردم آنجا به جهاد بپردازید، من
معین و یاور شما هستم و به شما نصرت و پیروزی میدهم، و به موسی امر کرد که از هر
نسل، نقیبی را انتخاب کند. موسی نقیبان را برگزید و با آنها حرکت کرد، وقتی به سرزمین
کنعان رسید، دستور داد به تجسس اوضاع و اخبار بپردازند، پس بر ایشان معلوم شد که
کنعانیان مردمانی هیکلی و با قدرت و شوکت اند، از آنان ترسیدند، برگشتند و داستان را
برای قوم خود باز گفتند، در صورتی که موسی به آنها گفته بود درباره ی آنچه که دیده اید
چیزی ابراز ندارید، اما پیمان را شکستند و جز دو نفر از آنها همگی موضوع را گفتند.
(تفسیر کشف 478/1).

همچنین رسول الله صلی الله علیه وسلم در شب عقبه در آستانه هجرت به مدینه که قبایل اوس و خزرج به دعوت ایشان لبیک گفته بودند، دوازده تن نقیب از آنان برگزیدند، سه تن از اوس و نه تن از خزرج و از آنان پیمان گرفتند که: به خدای لأچیزی را شریک نیاورند، شرایع و قوانین اسلام را برپادارند و رسول خدا(ص) را حمایت کنند و یاری دهند و در قبال وفا به این پیمان، پاداش ایشان بهشت است لذا آن دوازده تن نمایندگان اوس و خزرج، به نمایندگی از قوم خود با رسول الله(ص) بیعت کردند و پیمان بستند. (معلومات تفصیلی در این بابت را میتوان در کتب سیرت مطالعه فرماید)

«وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ»: حق تعالی به بنی اسرائیل این وعده را داد که اگر به پیمانی که با خدا بستند وفادار باشند او تعالی آنان را یاری میرساند و کمک میکند و از خطاء و اشتباه باز می دارد «لَئِن أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ لَام (لئن)»: یعنی برای شما قسم یاد میکنم ای جماعت بنی اسرائیل! اگر آنچه را که بر شما فرض کرده ام از قبیل اقامه‌ی نماز و پرداخت زکات، انجام دهید، مراد پرداخت زکات همان صدقاتی است که حق تعالی بر ایشان فرض گردانیده بود.

«وَأَمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ»: قبل از همه باید گفت که: تنها ایمان به انبیاء کافی نیست، بلکه یاری آنان هم بر مسلمانان لازم و واجب است، طوریکه میفرماید: اگر پیامبران را تصدیق کنید بدون فرق نهادن میان احدی از آنان و آنها را یاری دهید و دشمنان را از آنها دور کنید، یعنی پیغمبرانی که بعد از حضرت موسی(ع) بیایند همه را تصدیق کنید و به تعظیم و احترام با آنها رفتار کنید و در مقابل دشمنان حق با جان و مال با آنها معاونت و امداد کنید.

«وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»: و از اموال خویش نیز در راه های خیر و خوبی مصرف یعنی اِنفاق کنند. باید گفت که: اِنفاق باید به شیوه‌ای نیکو باشد. یعنی از مال خوب، با نیت خوب، با سرعت و بدون مَنّت باشد.

طوریکه یادآور شدیم مراد از قرض دادن به خدا متعال خرج کردن مال در دین و حمایت پیغمبران اوست؛ یعنی از اموال خود در راه خدا خرج کنید. از آن جایی که خدای بلند مرتبه قول داده است اُنک ترین چیزی را که بنده در راه او خرج کند، او اصل آنرا همراه با چندین برابر پاداش به او بازگرداند، قرآن در جاهای زیادی از اِنفاق فی سبیل الله یعنی هزینه کردن در راه خدا به عنوان «قرض» یاد می کند. اما این قرض باید «قرض نیکو و حسن» باشد؛ یعنی چیزی را خرج کند که از راه مشروع به دست آورده است، طبق قانون خدا خرج کند و با اخلاص و حسن نیت خرج کند.

«لَا تُكْفِرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»: و در عوض، خدای تعالی وعده داد که گناهان شان را ببخشد و از بدی های شان درگذرد.

چون نیکی بسیار شود بدی‌ها را محو و نابود میکند. هرگاه انسان بر ایفای عهد با خداوند(ج) کوشان باشد، حق تعالی ناتوانی‌های او را دور میکند و در مقام قرب و رضای خویش جا می دهد.

«وَلَا تُدْخِلَنَّكُمْ جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»: و در آخر آنها را وارد بهشت کند، بهشتی که نعمت‌های آن را هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و نه هم به قلب کسی خطور نموده است.

«فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (12)»: ولی کسی که بر او نشانه‌ها و دلیل و حُجَّت و برهان اِقامت گردد و او با تمام این‌ها از در مخالفت درآید یقیناً که مرتکب اِشْتباهی واضح و آشکار شده و به مسیری گام برداشته که هرگز رضایت بخش نیست و مسیری درست نیز نمی باشد.

عهدهایی که از بنی اسرائیل گرفته شده بود در این‌جا ذکر میشود، و آن این است: نماز؛ زکوة؛ ایمان آوردن به پیغمبران؛ امداد مالی و جانی به آنها. اوّل، عبادت بدنی است؛ و دوّم، عبادت مالی؛ و سوّم، عبادت قلبی و زبانی؛ و چارم، در حقیقت تکمیل اخلاقی عبادت سوم است. گویا در ذکر این چیزها اشاره فرموده که از جان و مال و قلب و قالب و هر چیز به خدا اظهار اطاعت و وفا نمائید؛ لیکن بنی اسرائیل يك يك آنرا خلاف و به هیچ قول و اقرار خود پایدار نماندند، و نتایج عهد شکنی هایشان در آیت آینده بیان می شود.

فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلُعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳)

اما بخاطر پیمان شکنی، آنها را لعنت کردیم و از رحمت خویش دور ساختیم و دل‌های آنها را سخت و سنگین نمودیم (تا آنجا که) سخنان (خدا) را از مورد خود تحریف میکنند و بخشی از آنچه را به آنها گوشزد شده بود فراموش کردند و هر زمان به خیانتی (تازه) از آنها آگاه میشوی، مگر اندکی از آنها (که خیانت نمی‌کنند). پس از آنها در گذر و (از لغزشهای شان) روی بگردان، یقیناً الله نیکوکاران را دوست دارد. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَاسِيَةً»: سخت و محکم، سنگدل. «الْكَلِمَ»: جمع کلمه، سخنان [نساء/۴۶].
«نَسُوا»: به فراموشی سپردند، ترک کردند. «خَائِنَةً»: حرکت خاص چشم، که دال بر خیانت است. خیانت. «إِصْفَحْ»: در گذر، صرف نظر کن. (فرقان)

تفسیر:

در اوّلین آیهی این سوره، بحث وفای به پیمان‌ها و درآیهی قبل، پیمان خداوند بابنی اسرائیل تذکر رفت. این آیه مبارکه آثار خلف وعده و پیمان شکنی را مطرح بحث قرار میدهد. طوری که میفرماید: «فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ» «لَعْن» به معنی «طرد» و «ابعاد» است؛ یعنی: ما آن طائفه را به سبب همین پیمان شکنی و نقض پیمان و غدر شان، حق تعالی آنان را از رحمت خود طرد و از رضوان خود دور و محروم نمود.

بناءً بر ما است که: از پیمان شکنی‌ها بنی اسرائیل و عواقب آن درس عبرت بگیریم.

پیمان شکنی باخدا، عامل محرومیت از لطف الهی و زمینهی پیدایش سنگدلی میگردد. «لَعْنَاهُمْ... جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً». در آیهی 77 سورهی توبه نیز پیمان شکنی با خدا، سبب

پیدایش نفاق است. طوری که میفرماید: «فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ»

«وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً» وقلب های شان رابه گونه‌ای سخت گردانید که به هیچ وجه در برابر حق نرم نمیشود و از هیچ موعظه، نصیحت و اندرزی نفع نمیگیرد.

یعنی قلب و نهاد آنها را خشک و منجمد کردیم به نحوی که صلاحیت قبول ایمان را نداشته باشد. (این نظر ابن عباس(رض) است، همان طور که در «بحر» آمده است).

و فحوای آیه مبارکه: «فَمَا نَفْسِهِمْ مِيثَاقَهُمْ» ظاهر می سازد که: عهد شکنی و غداری سبب ملعونیت و قساوت قلبی آنها شده و این فعل از خودشان است؛ از آنجا که مرتب کردن مسبب بر اسباب فقط کار خداست.

«يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»: این پیمان شکنی آنان را به گونه‌ای ساخت که دست به تغییر کلام الهی و تبدیل معانی و انحراف الفاظ از معنی و مراد اصلی آن زدند در حالی که این عملکرد آنها از روی انحراف، گمراهی، سرکشی و تجاوز است. همچنان این گناهان منجر به آن شد تا دانش سودمند و دلایل و براهینی که داشتند را فراموش کنند.

این کثیر فرموده است: تورات را تأویل نمودند و آن را بر خلاف مقصود و مراد تفسیر کردند، و چیزی را به خدا نسبت دادند که آن را نگفته بود. (مختصر ابن کثیر 497/1). و هیچ گناهی بزرگتر از تغییر کلام خدای عز و جل نیست.

«وَتَسُوا حَظًا مِمَّا دُكِرُوا بِهِ»: قبل از همه باید گفت که: نسیان گاهی به معنای فراموشی غیر اختیاری است که انتقادی بر آن نیست؛ ولی گاهی به معنای بی‌اعتنایی و بی‌توجهی است که قابل انتقاد است. طوریکه در این مبارکه مطرح می‌باشد: آنان قسمتی مهم از اوامر تورات را نادیده گرفته و ترک نمودند. این است نتیجه بدی معصیت و گناه که موجب فراموشی علم نافع می شود.

حافظ ابن رجب حنبلی می نویسد که بسبب نقض عهد دو چیز از آن سر زد: یکی ملعونیت، و دیگر قساوت قلب؛ و دو نتیجه از آن برآمد: یکی تحریف کتاب آسمانی، و دیگر عدم استفاده از ذکر؛ یعنی در اثر لعنت دماغ آنها مسموخ گشت که به کمال بی‌باکی و بی‌خردی به تحریف کتب سماویّه جرأت نمودند، و از نحوست عهد شکنی دل‌هایشان سخت شد؛ پس استعداد پذیرفتن سخن حق و نصیحت باقی نماند، و بدین صورت قوه علمی و عملی هر دو از ایشان ضایع شد. (تفسیر کابلی)

«وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ»: ای محمد! سلسله دغا و خیانت آنها تا امروز جاریست، و در آینده نیز جاری می باشد، هنوز هم پیمان شکنی، خیانت و نقض عهد و پیمان و حيله‌گری و نیرنگ شانرا همه روزه مشاهده میکنی که از این یهودیان سر میزند، مگر برخی اندکی از آنها مانند عبدالله بن سلام و امثال آنکه ایمان آورده و چنین اعمالی مرتکب نمیشوند، پس بر توست ای محمد که از گناهان آنها درگذری تا زمانیکه خدای تعالی در بین آنها حکم کند و عملکرد حق و درست را به تو نشان دهد.

باید گفت که: خیانت و غدر و بی وفایی، سرشت یهودیان و صفت همیشگی آنان است. (← نساء آیه 46).

«فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (13)»: «پس از آنان در گذر و اعراض کن که الله نیکوکاران را دوست میدارد» یعنی: از خیانت‌کاران بنی اسرائیل درگذر و از کردار ناشایست‌شان چشم‌پوشی کن و فعلاً از جنگیدن با آنان صرف نظر نما. سپس حق تعالی این حکم را در (آیه/29) از سوره «توبه» منسوخ گردانید و فرمود: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ» [التوبة: 29]؛ و پیامبر صلی الله علیه وسلم را به جنگیدن با آنان تا هنگامی که در کمال ذلت و حقارت به دست خویش جزیه بپردازند، فرمان داد.

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا دُكِرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۴)
و از کسانی که ادعای نصرانیت (و یاری مسیح) داشتند (نیز) پیمان گرفتیم ولی آنها قسمت

قابل ملاحظه‌ای از آنچه به آنان تذکر داده شده بود بدست فراموشی سپردند، لذا در میان آنها تا روز قیامت عداوت و دشمنی افگندیم و خداوند در آینده آنها را از آنچه انجام داده اند(و از نتایج آن) آگاه خواهد ساخت.(۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَغْرَيْنَا»: (عَرَو): افگندیم، به راه انداختیم تشویق کردیم. «الْبَغْضَاء»: کینه، کینه توزی. «يُنَبِّئُهُم»: آنانرا باخبر میسازد. «يَصْنَعُونَ»: میکنند، انجام می دهند.

تفسیر:

«وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ»: همانطوریکه از یهودیان عهد و پیمان گرفتیم، از کسانی هم پیمان گرفتیم که به مسیح پسر مریم گفتند: «وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرَى»: «از کسانی که گفتند: ما یاور و یاران هستیم»، و با متصف نمودن خویشتن به ایمان به خدا و پیامبران، و آنچه پیامبران آورده‌اند خود را پاک می شمردند، اما آنها عهد و پیمان را شکستند.

«فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا دُكِّرُوا بِهِ»: ایمان به پیامبران را که در انجیل به آن امر شده بود، هم از نظر علمی و هم از نظر عملی به دست فراموشی سپردند. و پیمان را نقض نمودند. فراموشی بخشی از تذکرات این است که مسیحیان از مرز توحید گذشته به تثلیث رسیدند و به جای پذیرش حضرت محمد صلی الله علیه وسلم نشانه‌های او را کتمان کردند. «فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: و برخی را بر برخی دیگر مسلط گرداندیم، و شرارتی در میان آنان درگرفت که تا روز قیامت موجب جنگ و کینه و دشمنی در میان آنها خواهد بود.

«بغضاء»: دشمنی در قلب و «عداوت»، بروز ظاهری آن است.

ابن کثیر فرموده است: هنوز هم از همدیگر کینه به دل دارند و یکدیگر را تکفیر و لعن و نفرین میکنند، و هرگروه اجازه نمی دهد افراد گروه دیگر وارد معبدشان شوند. ملت های غرب این چنین هستند درحالیکه فرزندان یک آیین میباشند، هر کدام برای نابودی دیگری توطئه می چیند، بمب اتم و هیدروژن را اختراع نموده اند که عقل قادر نیست قدرت تخریب و اتلاف آنها را تصور کند. همه دشمن یکدیگرند.

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ»: خدا میخواهد در دنیا از این رهگذر آنها را آزار بدهد و در حالیکه در کفر فرو می غلتند، جان آنها را بگیرد. سپس فرمود:

«وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ(14)»: به یاد داشته باشید که: همه‌ی کارها زیر نظر پروردگار با عظمت است و مکافات و مجازات خواهد داشت. و خداوند آنان را به آنچه میکردند آگاه میکند، و آنان را به خاطر کارهایشان مجازات خواهد کرد.

آیه کریمه دلالت میکند بر این که: به فراموشی سپردن بخشی از وحی الهی و فرو گذاشتن عملی آن، به دشمنی و کشمکش میان یک امت می انجامد پس ما امت اسلام نیز که عملاً بخش‌هایی از وحی الهی را ترک کرده‌ایم، باید به دین مبین خویش رو آوریم؛ باشد که الله متعال میان دلهای ما الفت افکند.

نصاری :

«نصاری»: جمع «نصرانی» است، شاید هم چون شعار یاران حضرت عیسی «نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» (سوره صف آیه: 14) بود، مسیحیان را نصارا گفته‌اند.

باید گفت: نصاری از نژاد و خانواده گوناگونی هستند، همواره با هم دشمن اند، از هم کینه دارند، یکدیگر را نفرین میکنند، در تاریخ خود مسیحیان روشن و مدروج است که مسیح، تعلیمات و آندرز های خود را ننوشت و پس از او انجیل مکتوبی در دست نبود. یهودیان با آنان از در مخالفت و ستیزه گری در آمدند، آواره شان کردند، بسیاری را از دم تیغ کشیدند. نصاری، جمعی توانا، قدرتمند و اهل علم نداشتند که بتوانند انجیل را تدوین کنند و از آن نگهداری نمایند؛ بلکه هرکس تعلیمات و آموخته های باطلی از قول مسیح منتشر می کرد و آن را انجیل می نامید که سرانجام تعداد انجیلها بسیار فراوان و ناهمگون گشت. آنجیل چهارگانه که اکنون در میان آنان رایج است؛ پس از گذشت سه قرن از تاریخ مسیح - وقتی قسطنطین پادشاه رومیان به دین نصرانی درآمد و حمله های یهودیان فروکش کرد - نوشته شد؛ آن هم وقتی که پادشاه رومی به دین آنان درآمد و دولتی نصرانی تشکیل داد و شیوه ای نو در افکار بت پرستی را برآن افزود و تعارض فراوانی پیش آورد و با این وصف این انجیل «عهد جدید» مجهول الاصل و بدون تاریخ و بر اساس کتب «عهد عتیق یا قدیم» یهودیان نوشته شده که بسیار ناقص و نارساست. (نساء/46). (تفسیر فرقان) **خوانندگان محترم!**

در آیات متبرکه (15 و 16) در باره اهداف اساسی قرآن بحث بعمل آمده است طوری که میفرماید:

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿١٥﴾

ای اهل کتاب! یقیناً پیامبر ما به سوی شما آمد که بسیاری از آنچه را که شما از کتاب [تورات و انجیل درباره نشانه های او و قرآن] همواره پنهان می داشتید برای شما بیان می کند، و از بسیاری [از پنهان کاری های ناروای شما هم] درمیگذرد. البته از طرف الله نور و کتاب آشکار برای شما آمده است. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تُخْفُونَ»: (خفی): پنهان می دارید. «الکتاب»: برنامه ی الهی، تورات و انجیل. «يَعْفُو»: چشم پوشی میکند، در میگذرد. نُورٌ: روشنائی، پیامبر یا قرآن، یا هر دو [نساء/۱۷۴]. «کتابٌ مبینٌ»: قرآن روشنگر، قرآن خود روشن است و روشنگر چیزهائی است که مردمان برای رسیدن به هدایت، بدانها نیازمندند. «يَهْدِي بِهِ»: به آن قرآن هدایت می کند.

تفسیر:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ»: ای اهل کتاب! مخاطب آیه مبارکه یهودیان و نصرانیان است! همانا محمد بن عبدالله بهسوی شما آمده تا برای شما بسیاری از معجزات و نشانه های که با پیامبران گذشته تان بوده را یادآوری کند و شمارا در جریان بسیاری از اطلاعاتی که در تورات و انجیل نازل شده قرار دهد، اطلاعاتی مانند: آیه «رجم» یعنی سنگسار، داستان شکارچیان روز شنبه، بلندکردن کوه بر سر شما، کوبیدن عصا بر صخره و انفجار آب از آن، شکافتن بحر، مسخ نمودن چهره های شما و تبدیل آنها به چهره های بوزینگان و خوکان و اوصاف پیامبر آخرالزمان و از این قبیل و بسیاری آیات و نشانه های دیگری که پیامبر صلی الله علیه وسلم در قبال آنها سکوت اختیار می کند و شما را رسوا نمی سازد.

«وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»: حسن بصری (رح) در تفسیر آیه مبارکه می نویسد که: از بسیاری از شما در میگذرد و شما را مورد بازخواست قرار نمیدهد. یعنی از بسیاری از اشتباهات شما چشم پوشی میکند و فقط مطالبی را برایتان بیان میکند که دلیلی بر پیامبری و شهادتی بر صدقش باشد، و اگر همه چیز را بازگو میکرد رسوا می شدید.

در التسهیل آمده است: این آیه دلیل بر صحت نبوتش است؛ چون باوجود این که «أُمی» و بیسواد بود و کتب آنها را نخوانده بود، مطالب مخفی را برملا ساخت. (لتسهیل 172/1). «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (15)»: یعنی نوری که از قرآن است، برایتان آمده است. قرآن نوری است بر طرف کننده‌ی شک و شرک، کتابی است که إعجازش آشکار و واضح است.

قرآن، بسیار با عظمت است. کلمه‌ی «نور» و «کتاب»، به صورت نکره آمده که نشانه‌ی بزرگی و عظمت آن می باشد.

قابل تذکر است که: این نص آیه مبارکه، حجتی روشن است که عالمان دین اهل کتاب، خود میدانند چه چیزهایی از کتاب آسمانی، هم از مسلمانان و هم از عامه‌ی مردم خودشان پوشیده اند. بلی! این شیوه‌ی ناپسند در میان برخی از علمای بد سرشت هر ملتی مشهود است که مطالب را تحریف معنوی میکنند و معنا و مقصود را مستور می دارند، تا سایر مردم از آن محروم گردند.

همچنان باید یادآور شد: اشتباهی که مسیحیان در آغاز مرتکب آن شدند و مسیح را ترکیبی از الوهیت و بشریت قرار دادند، باعث شد که حقیقت مسیح برایشان تبدیل به یک معمایی بشود که علمای آنان هرچه کوشیدند به کمک لفاظی و حدس و گمان آنرا حل کنند، تنها به ابهامات و پیچیدگی هایش افزودند. آن عده از آنان که بخش بشری این شخصیت مرکب او بر آنان غلبه پیدا کرد بر پسر خدا بودن و یکی از خدایان سه گانه بودن او تأکید کردند.

آن عده که بخش الوهیت شخصیت او بر آنان غلبه پیدا کرد مسیح را ظهور جسمانی خدا قرار داده یعنی خدا ساختند و به عنوان خدا او را پرستش کردند. عده ای دیگر که کوشیدند راه میانه‌ای برگزینند، همه‌ی توانشان را صرف فراهم کردن تعبیرهایی کردند که به وسیله‌ی آنها مسیح علیه السلام را هم بتوان بشر و هم بتوان خدا نامید و خدا و مسیح در عین حالیکه دو وجود جداگانه اند باز هم یکی باقی بمانند.

شأن نزول آیه 15 - 16 :

400- این جریر از عکرمه روایت کرده است: گروهی از یهود به حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و در باره سنگسار از ایشان سؤال کردند.

رسول الله گفت: کدام تان دانشمندتر هستید؟ آنها به سوی ابن صوریاء اشاره کردند. پیامبر او را به خدایی که تورات را بر موسی علیه السلام نازل کرد و کوه طور را برآفراشت و از یهود تعهد و پیمان گرفت، سوگند داد. لرزه بر اندام دانشمند یهود افتاد و گفت: [چون زنان ما بسیار زیبایند، به خاطر حکم سنگسار زناکاران، افراد زیادی از ما کشته شدند، پس ما دامنه کشتار را کوتاه ساختیم] (تفسیر طبری: ج 6، ص 161). چون سنگسار در بین ما زیاد شد. به صد ضرب دره (شلاق) و تراشیدن سر اکتفا کردیم. رسول الله در باره آن [شخص زانی که او را برای صدور حکم خدمت رسول کریم آورده بودند] حکم سنگسار را صادر کرد. پس آیات: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (15) يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ

رِضْوَانُهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (16)» نازل شد.

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (١٦)

خدا به وسیله آن (کتاب) کسانی را که از رضای او پیروی می‌کنند، به سوی راه‌های سلامتی هدایت می‌کند، و به حکم خود آنها را از تاریکی‌های (کفر) به روشنی (اسلام) بیرون می‌کند، و به راه راست هدایت می‌کند. (١٦)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«رِضْوَانُهُ»: خوشنودی کامل خود. «سُبُلَ السَّلَامِ»: راه های امن و سلامت، راه‌های رستگاری. «سُبُلَ السَّلَامِ»: راه‌های امن و امان. راه نجات. «الظُّلُمَاتِ»: تاریکیها، منظور کفر است. «النُّورِ»: روشنائی، ایمان. «بِإِذْنِهِ»: به خواست و دستور خدا، به توفیق حق. «صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»: راه راست، دین اسلام.

تفسیر :

«يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ»: خداوند هرکسیکه از کتاب بزرگی و روش که الله متعال بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل نموده پیروی کند حق‌تعالی او را به انجام اعمال صالح و نیک موفق می‌گرداند، اعمال صالحی که انسان را به سوی رضوان الهی و هدایت او و سلوکیاتی که به بهشت منتهی میشود می‌کشاند. اعمال صالحی که انسان را از قهر و غضب الهی و آتش دوزخ نجات می‌دهد.

علماء میفرمایند که: هدایت دارای مراتبی است: يك مرحله، هدایت عمومی است که برای همه‌ی انسان هاست، خواه پیروی کنند یا نکنند و نوع دیگر هدایت مخصوص آن‌ده از اشخاصی است که هدایت عمومی را پذیرفته باشند. در این ایه مبارکه هدف همان هدایت نوع دوم آن میباشد که مورد بیان قرار گرفته است.

در ضمن باید گفت: کسانی قابل هدایت اند که در پی تحصیل و طلب رضای پروردگار باشند، نه دنبال مقام و مال و هوای نفس و انتقام.

و نباید فراموش کرد که: انسان، خود زمینه‌ساز هدایت خویش است. و هدایت به راه‌های سلامت و سعادت، درگرو کسب رضای الله متعال است و هرکس در پی راضی کردن غیر او باشد، مطمئن باشد که به انحراف رفته است.

«وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ»: قرآن، داروی شفابخش همه ظلمات است. قرآن پیروان خویش را از تاریکی‌های: جهل، شرك، تفرقه، توحش، شبهات، شهوات، خرافات و مخالفت‌ها بیرون و به سوی نور، هدایت، دلیل واضح، صدق، برهان و رضایت خدای رحمان رهنمایی میکند. قرآن عظیم الشان؛ جنایات و اضطراب‌ها را به نور علم، توحید، وحدت، تمدن، یقین، حق، صفا و آرامش تبدیل می‌کند.

«وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (16)»: «و آنان را به ارده» و توفیق «خویش از تاریکی‌های» کفر و شرک و نفاق و فسق و فجور «به سوی نور» اسلام «بیرون می‌برد و به راهی راست هدایت شان می‌کند».

خوانندگان محترم !

بعد از اینکه در آیات فوق الذکر خداوند متعال بر أهل کتاب، اقامه‌ی دلیل و حجت کرد و بیان نمود که در برابر حق، مقصر و روی گردانند و به رسالت پیامبر اسلام، ایمان ندارند؛

اینک در آیات متبرکه (17 الی 19) به ردّ عقاید یهودیان و نصاری پرداخته و بیان میفرماید که: نصاری به شیوهای خاص به الله متعال کفر می ورزد.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾

بطور مسلم آنها که گفتند الله همان مسیح بن مریم است یقیناً کافر شدند، بگو اگر الله بخوهد مسیح بن مریم و مادرش و همه کسانی را که در روی زمین هستند را یکجا به هلاکت رساند؟ پس چه کسی میتواند الله را (از این کار) باز دارد؟ (بلی) سلطنت آسمانها و زمین و هر چه در بین آنهاست از الله است، هر چه بخوهد، می آفریند. و الله بر هر چیزی تواناست. (۱۷)

توضیح لغات و اصطلاحات :

«فَمَنْ يَمْلِكُ»: پس کیست مالک و اختیاردار، قدرت در دست کیست؟

تفسیر :

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ»: به یقین، کسانی که میگویند: خدا، همان مسیح پسر مریم است؛ مسلماً کافر شدند، آنها فرقه ای از نصرانیان که میگویند عیسی بن مریم خداست در حقیقت به الله کافر شده و از دین او بیرون شدند. عیسی و مادرش بندهای از بندگان خدایند. «یسوع پروردگار آمد». و امثال این بیان را در گفتار آنان می توان یافت.

یسوع نزد آنان عیسی است. (ابوحنیان فرموده است: بعضی از نصاری میگویند: مسیح خداست و بعضی میگویند: پسر خداست و بعضی میگویند: سومین سه نفر است. آنکه در زیر پردهی اسلام خود را استتار نموده و خود را به صوفیه منسوب کرده و معتقد است خدا در صورت های زیبا حلول کرده است، از اعتقاد نصاری چنین مفهومی را استنباط کرده است و بعضی از ملحدان این فرقه از قبیل حلاج و صفار و ابن لباج و امثال آنها به اتحاد و وحدت قایل شده اند. من آنها را نام بردم تا در دین خدا نصیحتی کرده باشم. بعضی از نادانان منسوب به صوفیه در تعظیم آنها راه افراط را پیش گرفته اند و ادعا میکنند که آنها از پاکان و اولیاء الله می باشند. البحر المحيط 448/3).

«قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»: ای محمد! به نصرانیان بگو: دروغ میگویند، چه کسی از عیسی و مادرش عذاب الهی را در صورتی که الله اراده نماید تا آن دو را عذاب کند دفع و از آن جلوگیری مینماید و چه کسی از آنها حمایت میکند؟ عیسی مسیح بندهای از بندگان الله و تحت تصرف و تدبیر خداست و مالک هیچ نفع و ضرری، هیچ زندگی و مرگ و حشری برای خود نیست و اگر خدای تعالی اراده هلاک عیسی و مادرش را بنماید و یا اراده کند تا تمام اهل زمین را نابود کند چه کسی او را از این عمل باز میدارد؟ او خدایی است که جز او خدایی نیست.

آیه مبارکه مفاهیم ذیل را به روشنی به بیان گرفته است:

جمله «الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ»: بیان میدارد که اگر مسیح خدا باشد، خدا که در شکم زن قرار نمی گیرد.

جمله «إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ»: بیان میدارد که: احتمال فنا و نیست شدن، با خدایی سازگار نیست.

جمله «الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَأُمُّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً»: عیسی، مادرش و همه مردم زمین در انسان بودن و ناتوان بودن در برابر قدرت خداوند، یکسان میباشند.

در جمله «قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ... وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»: این فهم را به صراحت بیان میدارد که: ادعای خدایی برای غیر خدا نظیر مسیح، نشانه عدم شناخت واقعی مسیحیان نسبت به خداوند است.

و جمله «وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»: این حقیقت بیان میدارد که: قدرت الهی، محدود به نظام خاصی نیست و میتواند حتی بدون پدر هم، فرزند خلق کند.

«وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا»: برای اوست تمام آنچه در آسمانها و زمین است. او خالق همه و متصرف و مدبر امور آنهاست. «يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ» حق تعالی آنچه را بخواهد و به گونه‌ای که اراده کند می‌آفریند. آدم علیهم السلام را از خاک و بدون پدر و مادر آفرید و همسرش را بدون مادر خلق کرد، چنان چه عیسی علیه السلام را نیز از مادر و بدون پدر به وجود آورد در حالی که سایر مردم را از پدر و مادر آفرید،

«وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (17)» او بر همه چیز قادر و تواناست و هیچ چیزی او را از انجام کاری عاجز ساخته نمیتواند و هیچ چیزی از قدرت او بیرون شده نمیتواند. یعنی در برابر او تعالی هیچ قوتی مقاوت کرده نمیتواند؛ اختیار و ابرار همه در آنجا محکوم اند.

برخی از ادعاهای بی‌اساس مسیحیان :

مسیحیان برخی از ادعاهای بی‌اساسی را در باره الله متعال مطرح میدارند، که قرآن عظیم الشأن آنرا بشرح ذیل بیان میدارد:

1- اعتقاد به خدایان سه گانه. «لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً...» (نساء، 171).

2- اعتقاد به اینکه الله متعال آفریدگار، یکی از خدایان سه گانه است (خدای پدر). «قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ...» (مائده، 73)

2- انحصار الوهیت در مسیح که این آیه مبارکه آن را ردّ می‌کند. «يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ»: به خلقت حضرت عیسی بدون داشتن پدر، و آفرینش حضرت آدم بدون داشتن پدر و مادر اشاره دارد.

اگر واقعاً حضرت مسیح اگر خداست، پس چگونه (به عقیده‌ی مسیحیان) کشته شد و صلیب، آرم مظلومیت او گشت؟ خدا که نباید مورد سوء قصد قرار گیرد!

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿١٨﴾

و یهود و نصارا (مسیحیان) گفتند: که ما پسران الله و دوستان اویم (و طوری که پدر پسر را عذاب نمی‌دهد الله ما را نیز عذاب نمیدهد) بگو: پس چرا (الله) شما را (در دنیا) به سبب گناهان تان عذاب میدهد، بلکه شما هم بشری هستید از جمله کسانی که آفریده است، هر کسی را که بخواهد مغفرت میکند و هر کسی را که بخواهد، عذاب میدهد. و پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، تنها از الله است، و بازگشت همه به سوی اوست. (۱۸) تشریح لغات و اصطلاحات :

«نَصَارَى»: جمع نصرانی، پیروان عیسی علیه السلام، «أَحِبَّاؤُهُ»: دوستان او. الْمَصِيرُ: فرجام کار، بازگشت و سر انجام.

تفسیر :

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ»: رابطه‌ی ما با خدا همانند رابطه‌ی فرزندان است با پدرانشان. یهودیان بدین عقیده اند که آنها فرزندان الله و دوستان اویند چنانچه نصرانیان نیز چنین ادعا می کنند، همه این سخنان دروغ و بهتان است زیرا الله متعال هرگز کسی را از بندگان خود به عنوان فرزند برنگزیده و دوستان الله متعال نیز کسانی‌اند که طاعت و عبادت او را بر جای می آورند.

ابن کثیر فرموده است: یعنی ما منسوب به پیامبران خدا هستیم که فرزندان خدا هستند. و چون خدا نسبت به آنان نظر لطف و عنایت دارد، ما را نیز دوست دارد. (مختصر ابن کثیر 499/1).

«قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمْ؟» و اگر یهودیان و نصرانیان در این ادعاهای خود صادق می بودند حق تعالی آنان را به سبب گناهان‌شان عذاب نمی نمود چون دوستدار، هیچگاه دوست خود را محکوم به مجازات نمی کند.

«بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ»: یهودیان و نصرانیان مانند سایر مردم بشر اند. و خدا در مورد تمام مخلوقاتش حاکم مطلق است.

«يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ»: هر انکسی از بندگانش که تقوا را رعایت کند ثواب میگیرد و اگر نافرمانی کند خدای تعالی او را مجازات میدهد یعنی: بندگان خود را در برابر خیر و شر محاسبه میکند و هرکس را در برابر عملش جزا میدهد پس او خواسته است که هرکه را برکفر می‌میراند، به عدل خویش عذاب کند و بر کسانی که از کفر توبه کرده‌اند، به فضل خویش بیامرزد و گنهکاران را اگر بخواهد عفو و اگر بخواهد، عذاب کند.

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ(18)»: ملکیت تمام آسمان‌ها و زمین و آنچه در بین آنها قرار دارد از آن الله متعال است و عموماً تحت تسلط و فرمان او قرار دارند، و سرانجام و عاقبت آنها در قبضه ی قدرت اوست. او ذاتی است که را که بخواهد میبخشد و آنکه را اراده کند عذاب مینماید؛ زیرا تنها او خالق و رازق است و خدای برحق جز او وجود ندارد و تمام خلایق به سوی او باز میگردند و این اوست که همه را در قبال اعمال‌شان کیفر میدهد.

خواننده محترم !

خداوند متعال در آیه 18 علیه اهل کتاب، اقامه‌ی دلیل می کند و شبهه‌ای که آنان را در دین گمراه کرده است، بی اساس و بی اثر می گرداند، که شاید غرورشان را بکاهد.

گروه یعقوبیه از نصاری، مسیح را خدا میدانستند، سپس مذهب این گروه، پیشرو مذاهب سه گانه‌ی مشهور مسیحیت؛ یعنی، «کاتولیک»، «ارتدکس» و «پروتستان» گشت. این مذاهب در چهار قرن پیش به وسیله‌ی راهبی مصلح به نام «مارتن لوتر» نشأت یافت. مارتن، مسیحیان را از بسیاری از تقلیدهای خرافی و بی‌اساس رهانید و مذهب خود را در امریکا، انگلیس و آلمان رواج داد؛ اما با این وصف، خود نیز به تثلیث (سه خدایی) پایبند بود و هر موحدی را غیر مسیحی می‌شمرد (!) سرانجام، مسیح در میان آنان، ربّ و إله خوانده شد. این مطلب روی اولین صفحه‌ی انجیل، چنین نوشته شده: «کتاب عهد جدید از آن ربّ و نجات دهنده‌ی مایسوع مسیح».

امروز تمام فرقه‌های نصاری میگویند: «خدا، همان مسیح پسر مریم و مسیح، همان

خداست». عمده‌ی سخنان آنان در انجیل یوحنا این است: «در بدو پیدایش، کلمه بود، کلمه نزد خدا بود و خدا همان کلمه است.» («في البدء كانت الكلمة و الكلمة كانت عند الله، والله هو الكلمة» و الكلمة في تفسيرهم هي المسيح).

کلمه در نزد مسیحیان؛ یعنی عیسی مسیح. خداوند در ردّ این بیان میفرماید: پس از این آیات، دلیل و برهانی برای اهل کتاب نخواهد ماند که بگویند: هشدار دهنده‌ای نزد ما نیامده. است و ما به فراموشی سپرده شده ایم. این آیات به آنان یادآوری میشود که چیزی، هستی بخش را ناتوان و در مانده نمی‌کند. اینک آیه‌های زیر نیز گوشه‌ای دیگر از پلیدی‌ها و دشمنی‌های یهودیان را حکایت می‌کند که چگونه با پیامبرشان موسی(ع) به مخالفت برمی‌خاستند و از فرمانش سر برمی‌تافتند؟ (بنقل از تفسیر فرقان)

شان نزول آیه مبارکه :

از ابن عباس(رض) در بیان شان نزول آیه مبارکه روایت شده است که فرمود: نعمان بن اضاء، بحری بن عمرو و شاس بن عدی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و با آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفت و گو کردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم آنان را به سوی الله واحد دعوت نموده و از عذابش بیم دادند ولی آن سیه‌رویان گفتند: ای محمد! تو ما را از چه چیز می ترسانی؟ آیا نمیدانی که: (ما پسران خدا و دوستان وی هستیم؟) همان بود که پروردگار متعال آیه: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصْرَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّهُ» را نازل فرمود. (25- طبری 11616 از ابن اسحاق با سندش از ابن عباس روایت کرده است).

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٩﴾

ای اهل کتاب! رسول ما به سوی شما آمده است که برای شما بیان می‌کند (احکام ما را) بعد از انقطاع دوران پیغامبران تا مبادا (روز قیامت بگوئید نه بشارت دهنده ای به سوی ما آمد، و نه بیم دهنده ای، (هم اکنون پیامبر) مرده دهنده و بیم دهنده به سوی شما آمد و خداوند بر همه چیز توانا است. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَتْرَةٌ مِنَ الرُّسُلِ»: مدت زمان فاصله‌ی پیامبران. «فَتْرَةٌ»: سکون، آرامش، فاصله‌ی زمانی بین دو پیامبر، که مردم از کلیت دین خدا محروم بودند. «قَدِيرٌ»: توانا.

تفسیر :

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ» ای اهل کتاب! یعنی ای جماعت یهود و نصاری! خدای تعالی بعد از مدتی توقف در جریان ارسال پیامبران، محمد صلی الله علیه وسلم را به سوی شما فرستاد، تا شرایع و دروس دین را برایتان توضیح و بیان نماید، چنانچه بین عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه وسلم پانصد و شصت و نه سال گذشت. حالا پیامبر خود را به عنوان رحمتی برای جهانیان مبعوث داشت تا اطاعت کنندگان را به رحمت و بهشت او بشارت دهد و نافرمانان و عاصیان را از خشم و مجازات او برحذر دارد.

بعد از حضرت مسیح علیه السلام سلسله پیغمبران منقطع گردیده بود، و تمام دنیا الا ماشاءالله در ظلمت جهل و غفلت او هام و اهواء فرو رفته، چراغ هدایت خاموش شده بود؛ دمه ظلم و عدوان، فساد و الحاد در تمام آفاق پهن شده بود؛ در این وقت، برای اصلاح جهانیان هادی و بشیر و نذیری را فرستاد که از همه بزرگتر بود، تا به جاهلان راه فلاح دارین را باز

نماید؛ غافلان را به تخویف و انذار بیدار کند؛ و دون همّتان را به بشارت تحریک دهد. ابن عباس(رض) فرموده است: «میان میلاد عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و سلم پانصد و شصت و نه سال فاصله بود». ابن کثیر میگوید: «بنابر این، نعمت بعثت محمد صلی الله علیه و سلم در آن برهه از زمان، از کامل ترین نعمت‌ها بود و نیاز به این بَعَثْتُ هم، نیازی بود عام و فراگیر زیرا فساد بر همه بلاد دامن گسترده و طغیان و جهل بر همه بندگان بجز آنذکی از اُحبار یهود و زهاد نصاری که بر بقایایی از دین حق متمسک باقی مانده بودند خیمه فروهشته بود».

«أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ»: بلی! پیامبر ما به سوی شما آمده است: «تا نگویند» در روز قیامت «که هیچ مژده دهنده و بیم دهنده‌ای نزد ما نیامد» یعنی: ما پیامبر خود را فرستادیم تا مبادا در مقام عذرخواهی از کوتاهی و تقصیر خویش، در روز قیامت چنین سخنی بگویند.

انسان در انتخاب راه آزاد است، انبیا فقط بشارت و هشدار می دهند، اجبار و اکراهی ندارند. طوری که میفرماید: «فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ» «پس قطعاً برای شما مژده دهنده و بیم دهنده‌ای آمده است» یعنی: راه این عذر و بهانه بر شما مسدود شد زیرا اینک پیامبر مژده بخش و هشدار دهنده‌ای نزد شما آمده است که مؤمنان را بشارت و کفار را بیم می دهد. «وَاللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (19)» و خداوند متعال بر هر چیزی تواناست. همه اشیا در مقابل قدرت او تسلیم هستند و هیچ چیزی از فرمان او سرپیچی نمی‌کند. و از جمله قدرت خداوند این است که پیامبران را فرستاده و کتاب‌ها را نازل کرده است، و هر کس را که از پیامبران اطاعت کند ماجور می‌سازد، و هر کس را که از آنان سرپیچی نماید عذاب می دهد. ابن جریر گفته است: یعنی خدا قادر است فرمانبران را پاداش و نافرمانان را مجازات بدهد.

شأن نزول آیه 19 :

402- ابن إسحاق از ابن عباس(رض) روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه و سلم یهود را به اسلام دعوت و به پذیرش دین جدید تشویق نمود، ولی آن‌ها سرباز زدند و از قدم‌گذاشتن در راه نیک امتناع ورزیدند. پس معاذ بن جبل و سعد بن عباده به آنها گفتند: ای جماعت یهود از خدا بترسید، به خدا سوگند شما بهتر میدانید که محمد فرستاده خداست، زیرا شما قبل از بَعَثْتُ همواره از او یاد میکردید و صفات او را برای ما بیان میداشتید. رافع بن حریمله و وهبن بن یهوذا گفتند: ما هرگز این چیزها را به شما نگفته ایم و خدا بعد از موسی (نه کتابی فر فرستاده و نه پیامبری برانگیخته است. در این باره آیه «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ...» نازل شد)، ضعیف است، طبری 11619 از محمد بن إسحاق روایت کرده شیخ وی محمد بن أبو محمد مجهول است، چنانچه در «تَقْرِيْب» آمده و ذهبی در «میزان إعتدال» میگوید: شناخته نمیشود. به زاد المسیر 412 به تخریح نگاه کنید).

فاصله زمانی دوران فترت :

«عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ»: فترت در لغت به معنی سست شدن. ساکن شدن معطل و بند کردن است، ائمه تفسیر هم در این آیه معنی فترت را بیان کرده اند. فترت یعنی متوقف شدن سلسله نبوت و انبیا تا مدتی که این مدت از زمان حضرت عیسی تا زمان بعثت رسول کریم است.

تحقیق زمان فترت :

حضرت عبدالله بن عباس میفرماید که فاصله زمان حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السلام یکهزار و هفتصد سال است و در تمام این مدت سلسله بعثت انبیاء مرتباً جریان داشت. و زمانی که فترت وجود نداشت در این مدت فقط از بنی اسرائیل هزار پیغمبر مبعوث شد و علاوه بر بنی اسرائیل نیز پیامبرانی هم وجود داشتند از تولد حضرت عیسی تا بعثت رسول کریم پانصد سال طول کشید. این مدت با این فاصله زمانی را که در آن هیچ پیامبری مبعوث نشده زمان «فترت» گویند. در صورتی که قبل از آن به این حد دنیا از بعثت انبیاء خالی نبوده است. (تفسیر قرطبی مع ایضاح).

در باره فاصله زمانی زندگی حضرت موسی تا عیسی(ع) و نیز عیسی(ع) تا محمد(ص) روایات مختلفی نقل شده است اگر چه اختلاف نظر در بیان مدت کم و بیش وجود دارد، امام بخاری به روایت حضرت سلمان فارسی نقل کرده است که فاصله زندگی بین حضرت عیسی تا نبی کریم(ص) ششصد سال بوده و در این زمان هیچ پیامبری مبعوث نشده همان طوریکه مشکوٰۃ» به حواله از صحیح بخاری و مسلم این حدیث را بیان میکند که رسول الله(ص) فرمود: «انا اولی الناس بعیسی» یعنی من از همه مردم به حضرت عیسی بیشتر نزدیک هستم منظور از این حدیث در آخر آن چنین بیان شده که: «لیس بیننا نبی» یعنی بین ما دو نفر هیچ نبی مبعوث نشده است. آنچه در مورد سه رسول که در سوره یاسین ذکر شده قاصدان یا فرستاده های عیسی(ع) علی بودند و به همین جهت به آنها رسول گفته میشود.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه(20 الی 26) موضع گیری یهودیان در برابر موسی علیه السلام به بحث گرفته میشود.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أذكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٢٠﴾

و [یاد کنید] هنگامی که موسی به قومش گفت: ای قوم من! نعمت الله را بر خود یاد کنید، وقتی در میان شما پیغمبرانی قرار داد؛ و شما را پادشاهانی گردانید، و به شما چیزی داد که به هیچ کسی از مردمان جهان نداده بود. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«جَعَلَ فِيكُمْ»: ← جَعَلَ مِنْكُمْ: از میان شما قرار داد. «جَعَلَكُمْ مُلُوكًا»: شما را فرمانروا ساخت، به شما سلطنت و شاهی داد. «مُلُوكًا»: آزادگان، پس از رهایی از چنگ قبطیان و فرعونیان مصری، اختیار خود و زن و فرزندان و اموال را در دست گرفتید و دارای مال و منال شدید.

«مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ»: نعمتی که به هیچکس از جهانیان نداده است؛ مانند: ترنجبیل(زنجفیل)، بودنه، شکافتن دریا و امثال اینها.

تفسیر :

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أذكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»: ای محمد! روزی را برای مردم یادآور که موسی علیه السلام برای بنی اسرائیل گفت ای قوم من! نعمت های بیکران الله متعال را به خاطر بیاورید و او را سپاسگزار باشید.

در این آیه مبارکه اشاره ایست به گذشته‌ی افتخار آمیزی که بنی اسرائیل بسیار پیشتر از بعثت موسی علیهم السلام آن را سپری کرده بودند. از یک سو پیامبران جلیل القدری همانند ابراهیم، اسحاق، یعقوب و یوسف علیهم السلام از میان آنان مبعوث شده بودند و از سوی دیگر در زمان یوسف علیهم السلام و پس از آن در مصر قدرت زیادی به دست آنان آمده بود و تا مدتها اسرائیلیان بزرگترین فرمانروایان دنیای متمدن آن زمان بودند و در مصر و پیرامون آن سکه‌ی آنان رواج داشت. اغلب مردم تاریخ بنی اسرائیل را از زمان موسی علیه السلام آغاز میکنند، اما قرآن در این جا میگوید گذشته‌ی پر عظمت بنی اسرائیل پیش از موسی علیه السلام سپری شده بود و موسی آن را به عنوان گذشته‌ی افتخار آمیز قوم خود به آنان یادآوری می کرد.

قابل دقت و یاد آوری است که؛ از تاریخ باید عبرت گرفت. قوم موسی پس از برخورداری از لطف بخصوص الهی و رسیدن به حکومت، مبتلا به ذلت و مسکنت شدند.

«إِذْ جَعَلْنَا فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلْنَاكُمْ مَلُوكًا»: زمانی را که از میان شما پیامبرانی برای راهنمایی و ارشاد شما را مبعوث نمودیم و شما را با بر آنگیختن انبیایی از میان خودتان شرافت داد و شما را مانند پادشاهان در نعمت و آسودگی بعد از اینکه برده فرعون و قومش بودید قرار داد که هیچکس بر شما غلبه نیافت و با غرق کردن فرعون، شما را نجات دادیم.

در آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که میفرماید: «وَجَعَلْنَاكُمْ مَلُوكًا» نمیفرماید: «وَجَعَلْنَا فِيكُمْ مَلُوكًا»؛ یعنی، الله متعال، همه‌ی شما را پس از رهایی از دست فرعون، فرمانروا و صاحب اختیار و سلطان شخصی خود و خانواده و ثروت و اموال خود گردانید.

امام مجاهد میگوید: (وجعلکم ملوکاً) به این معنی است: شما را صاحب خانه‌ها، همسران و خدمتکاران گردانید. به تأیید این دیدگاه تفسیری، روایت شده است که: «مردی از عبدالله بن عمر و بن عاص (رض) پرسید: مگر ما از فقرای مهاجرین نیستیم؟ عبدالله به وی گفت: آیا زنی داری که نزد وی قرار و آرام یابی؟ مرد جواب داد: بلی! گفت: آیا مسکنی داری که در آن سکونت و بود و باش کنی؟ مرد جواب داد: بلی! گفت: پس تو از اغنیا هستی. آن مرد گفت: خدمتکاری نیز دارم. عبدالله گفت: در این صورت از پادشاهان هستی».

مفسر بیضاوی فرموده است: در میان هیچ ملتی به اندازه‌ی بنی اسرائیل پیامبر مبعوث نشده است. (بیضاوی ص 148).

«وَأَتَاكُمْ مَالٌ يُّوتُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ(20)»: و به شما نشانه‌هایی داد که به هیچ یک از جهانیان نداده بود، نشانه‌هایی مانند: شکافتن بحر، شکافتن سنگ و بیرون کردن آب از آن، سایه ساختن ابر، فرو فرستادن پرنده آسمانی و انگبین و سایر امتیازات از قبیل کسب علوم مختلف، وجود حکما، علما، رهبران و اصلاحگران در میان شما.

يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ(۲۱)

و موسی گفت: ای قوم من! به سرزمین مقدسی که الله برایتان مقرر فرموده در آید و [به گناه، عصیان، سرپیچی از فرمان‌ها و احکام حق] بازنگردید و از فرمان ما اعراض نکنید که زیانکار می شوید. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ»: سرزمین مقدس که از عریش تا فرات را دربر دارد. آنجا را سرزمین پاک از آن نظر میگویند که انبیاء بیشماری در آن مبعوث شده‌اند و از لوث بت‌پرستی زدوده

شده است.

«كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»: خداوند مقدر کرده است که اگر مطیع فرمان او باشید، بدانجا وارد می شوید و سکونت می کنید. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»: موسی علیه السلام در خطاب به بنی اسرائیل گفت: وارد سرزمین مقدس شوید که الله متعال آنرا برایتان مقرر نموده است. هدف از آن سرزمین فلسطین است که محل سکونت ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم السلام به شمار می رفت. هنگامی که بنی اسرائیل از مصر بیرون آمدند، این سرزمین را الله برایشان تعیین کرد و به آنان دستور داد که بروند و آن را فتح کنند.

مفسر بیضاوی هم در تفسیر خویش نگاشته است که: عبارت است از سرزمین بیت المقدس، و چون محل بعثت پیامبران و مسکن مؤمنان بود به مقدس موسوم شد. (بیضاوی ص 148). «الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»: این است که خدا به وسیله پدران، اسرائیل و عدهی آنرا به شما داد و مقرر داشت که از آن شما باشد.

«وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ(21)»: و نهی موسی علیه السلام به آنان این بود: از خوف ترس جباران به عقب برنگردید یعنی: از فرمان من رونگردانید و به عقب باز نگردید و دستور من در مورد جنگ با ظالمان ستمگر را به سبب ترسویی و ضعف، بر زمین نگذارید.

در التسهیل آمده است: روایت شده است وقتی حضرت موسی به آنها دستور داد وارد سرزمین مقدس شوند، از زورمندان هراسیدند و خواستند به مصر برگردند. (التسهیل 176/1).

قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ(22)

(بنی اسرائیل در جواب) گفتند: ای موسی! مسلماً در آن سرزمین قوم زور آور هستند، و ما هرگز وارد آنجا نمی شویم تا آنان از آنجا بیرون روند، پس اگر از آنجا بیرون روند البته ما وارد خواهیم شد. (22)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جَبَّارِينَ»: زورمندان، انسان های قوی هیکل، تنومندان، قدبلندان.

تفسیر:

«قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ»: گفتند: ای موسی! در آنجا زورمندانی قوی هیکل و بلند قامت زندگی میکنند و مستقر هستند که ما قدرت و همت جنگ و مقابله را با آنها نداریم. یعنی: در فلسطین مردمی هستند زورآور با قامتهای بلند و جسم های قوی و تنومند که مردم را بر آنچه که بخواهند، مجبور می گردانند. مراد از آنان: «قوم جبار» همان قوم عمالقه، از نژاد سامی بودند که در شمال عربستان در صحرای سینا زندگی می کردند و به مصر حمله کرده، پانصد سال حکومت داشتند. (دائرة المعارف، فرید وجدی).

«وَإِنَّا لَن نَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا»: ما نمیتوانیم وارد بیت المقدس شویم، ولی صبر میکنیم تا خود این دلاوران از آن شهر بیرون شوند که هرگاه چنین کنند ما بدون جنگ و جهاد وارد آن می شویم.

«فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ(22)»: هرگاه چنین کنند ما بدون جنگ و جهاد داخل آن

شهر میشویم. حق تعالی از این رو ترس و ذلت را بر آنان مقدر کرد که آن‌ها به مخالفت اوامر الهی پرداخته و پیمان‌شکنی کردند، زیرا یکی از بزرگترین عللی که امت‌ها را دچار سستی، ذلت و شکست در برابر دشمنان‌شان میکند گناهان است. از فحواى آیه مبارکه در میابیم که: توقع پیروزی بدون مبارزه، محاسبه، خیال و توهم غلط و خطاء و اشتباه است، بناءً باید دشمن را بیرون کرد، نه آنکه صبر کرد تا خودش بیرون رود.

قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَانْتُكُمُ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٣﴾

دومرد از [زمره] کسانی که [از الله] میترسیدند و الله بر آنان نعمت داده بود، گفتند: از راه دروازه بر آنها در آید (و هجوم بیاورید)، پس اگر از آن داخل شدید پس حتماً غالب خواهید شد (لیکن به این شرط که) بر الله توکل کنید، اگر مؤمن هستید. (۲۳)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ»: دومرد از آنان، آن دو مرد به نام یوشع و کالب، از زمره‌ی دوازده سردار و نقیب بنی اسرائیل هستند که موسی علیه السلام آنان را برای کشف احوال زورمندان عمالقه به سرزمین مقدس فرستاده بود.

از میان دوازده سردار و نقیب برگزیده‌ی موسی، دو نفر مؤمن و خدا دوست - به نام یوشع بن نون و کالب بن یوفنا که توفیق یافته و دعوت موسی را با جان و دل پذیرفته بودند؛ یاران خود را نکوهش کردند و مردم را به داوری واداشتند که: هر کس خدا با او باشد، هرگز از کسی بیم ندارد.

سفارش آن دو مرد بزرگوار این بود که گفتند: ای قوم! از آنان نترسید؛ هر چند تنی سترگ دارند؛ اما دل‌هایشان ضعیف و ناتوان است که اگر به دروازه‌ی شهر در آید و یورش ببرید و بر آنان بتازید و کمک از خدا بگیرید؛ قطعاً شکست میخورند و شما پیروز میشوید و بیم و هراس بر دل‌هایشان چیره میگردد... اما جواب آنان نهایت بدخویی و بدرفتاری و بی ادبی نسبت به موسی (ع) بود.

موسی (ع) نیز با خشم و نگرانی و غم و اندوه، حسرت درون و شکوای دل خود را به پیشگاه خدا عرضه نمود و از نافرمانی قومش پوزش طلبید و گفت: من اختیار خود و برادرم را دارم و بس.

«أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا»: خدا به آن دو نعمت داد و آنچه را از احوال زورمندان به دست آورده بودند، جز نزد موسی علیه السلام مخفی داشتند، برخلاف بقیه آنچه رادریافته بودند، افشا کردند که موجب بیم و هراس بنی اسرائیل گردید.

«ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ»: از دروازه‌ی شهر بر آنان بتازید، آنان همچون جسمی خالی از قلب اند. (فرقان)

تفسیر:

«قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا»: ولی دو تن از مؤمنانی که با موسی علیه السلام بوده و خداوند متعال بر آنها نعمت هدایت و ثبات قلب و صحت عقل داده بوده برخواستند و از یهودیان خواستند تا وارد بیت المقدس شوند و در این راه دست به تلاش و کوشش و جهاد بزنند و هیچگاه نباید دشمنان موجب ترس آنها شوند، زیرا خدای تعالی از دشمنان و کفار قوی‌تر است. (آن دو نفر از نقبای دوازده‌گانه بنی اسرائیل بودند، به نام‌های:

«یوشع بن نون» و «کالب بن یوفنا» و نامشان در تورات، سفر تثئیه آمده است. باید گفت که خوف از الله متعال زمینه ساز شدن الطاف و نعمت‌های الهی است. کسیکه از الله بترسد، احساس مسئولیت میکند و پیروی از فرمان پیامبر خدا را واجب می‌داند و در برابر قدرت‌های دیگر سرتسلیم فرو نمی‌گزارد. به یاد داشته باشید که خدا ترسی، زمینه‌ی شجاعت و جرأت و عمل است.

خدا ترسی، نعمتی الهی است.

خوف الهی و تقوا، به انسان بصیرت و نیروی تحلیل صحیح و روشن از مسائل میدهد طوری که میفرماید: «أَدْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ» این دو مرد خطاب به یهودیان گفتند: بزرگی جسم آنها شما را درخوف و هراس قرار ندهد، آنها از لحاظ جسم بزرگند ولی قلبشان ضعیف است. بر الله متعال توکل کنید و به اذن الهی وارد شوید دشمنان در برابر شما شکست می‌خورند، زیرا هرگاه با الله متعال از در صداقت و راستی بیرون شوید اوتعالی با شما خواهد بود.

«وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (23)»: و هر که الله متعال با او باشد هرگز از کسی نمی‌هراسد و دشمنش با شکست مواجه می‌شود و خودش به عزت و سربلندی میرسد. اصل در موفقیت تنها امکانات مادی نیست، بلکه ایمان و توکل، تصمیم و جرأت نیز لازم است.

«توکل»: عبارت است از: قطع علائق و پیوندهای قلبی از غیرالله متعال و ترک کرنش و تملق ناروا در برابر مخلوقات وی. توکل، نشانه‌ی ایمان و کلید نجات از بن بست‌ها و ترس‌هاست. توکل، تنها به لفظ نیست؛ بلکه روحیه‌ای برخاسته از ایمان است.

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنُ نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبِّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ﴿٢٤﴾

(بنی اسرائیل در جواب) گفتند: ای موسی! تا آنان در آنجا هستند، ما هرگز وارد آنجا نخواهیم شد، پس تو و پروردگارت بروید [با آنان] بجنگید که ما [تا پایان کار] در همین جا نشسته ایم. (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ههنا»: همین جا، در این جا.

تفسیر :

بنی اسرائیل بار دیگر جواب عناد آلودی که انکار خالق متعال را با خود داشت تکرار نموده به موسی علیه السلام گفتند: خود را در مشقت قرار نده که ما هرگز تاوقتی که جباران زمان در آن قرار دارند وارد سرزمین مقدس نمیشویم، ما تصمیم قاطعانه گرفتیم که هرگز با آنها مقابله نکنیم و اگر تو می‌خواهی با آن‌ها بجنگی این کار مربوط به خود توست، پس با خدایت برو و با آنها بجنگ و ما منتظر نتیجه جنگ باقی میمانیم. به این ترتیب، آنها ورود به شهر بیت المقدس را نفی کرده و سپس این نفی را باذکر (ابدأ) مؤکد ساختند، آنگاه ورود به آن را به بیرون رفتن جباران از آن مشروط ساختند.

«پس تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما همین جا مینشینیم» یعنی: ما پیوسته در این مکان میمانیم، نه باتو پیش میرویم و نه به عقب برمیگردیم. توجه بفرماید: این گفتار قومی است که «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ» را دعوی داشتند، اما این کلمات گستاخانه از تَمَرّد و طغیان آنها بعید نیست.

در کلمه‌ی «أَبْدًا»، اصرار بر جسارت بنی اسرائیل دیده می‌شود. و در کلمه‌ی «فَادْهَبْ»: توهین به موسی علیه السلام مشاهده می‌شود.

در کلمه‌ی «رَبُّكَ»، توهین به ذات پروردگار وجود دارد و نشانگر ضعف ایمان بنی اسرائیل را نشان می‌دهد. و در کلمه «قَاعِدُونَ»، رفاه طلبی دیده می‌شود.

واقعیت امر اینست که: مردم باید خود به اصلاح جامعه خویش بپردازند، نه آنکه تنها از خداوند و رهبران دینی توقع اصلاح جوامع خویش را داشته باشند. در ضمن آرزوی پیروزی بدون کوشش، عاقلانه و خردمندانه ممکن و میسر نیست.

مگه مکرمه و بیت المقدس، هر دو سرزمین مقدس هستند؛ اما موسی علیه السلام که به قوم خود بنی اسرائیل هدایت فرمود که: وارد آن شوید و بادشمن بکنجید، آنان بهانه جوی کردند، و از هدایت و فرمان موسی علیه السلام تخلف کردند، ولی مسلمانان در سال ششم هجری که به قصد عمره به همراهی رسول الله صلی الله علیه وسلم تا نزدیکی مکه آمدند، اگر ممانعت آن حضرت صلی الله علیه وسلم نمی‌بود، به شهر مکه حمله می‌کردند. در این سفر، «صلح حدیبیه» به امضا رسید. واقعیت امر اینست که: تلاش رهبران الهی در انجام وظایفی که بر عهده دارند، تنها در صورت همراهی مردم به ثمر می‌رسد.

سستی بنی اسرائیل در مبارزه با دشمن، چنان مشهور بود که مسلمانان نیز پیش از شروع جنگ بدر (در سال دوم هجری) و هنگام ورود به مکه (سال ششم) می‌گفتند: ما همچون بنی اسرائیل نیستیم که «أَنَا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» بگوییم، همواره در رکاب تو آماده‌ی جنگیم.

سیرت نویسان می‌نویسند که: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز بدر، از باب کسب رأی أصحابشان با ایشان مشورت نموده فرمودند: اینک جنگ حتمی است پس چه باید کرد؟ مقداد بن عمرو (رض) به نمایندگی از دیگر أصحاب برخاست و گفت: قسم به ذات اقدس الهی که ما چون بنی اسرائیل نیستیم که بگوییم: تو و پروردگارت بروید و بکنجید، ما همین‌جا نشستیم! بلکه ما از سمت راست، از سمت چپ، از پیش رو و از پشت سر شما با آنان می‌جنگیم. یاران دیگر نیز با تعابیری از این دست، اعلام آمادگی کردند... عبدالله ابن مسعود (رض) می‌فرماید: آنگاه دیدم که چهره مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم از این سخنان شگفت و ایشان بسیار شادمان شدند.

در این آیه افراط در نافرمانی و بی ادبی به حدی مشهود است که مقتضی کفر و توهین به الله متعال و پیامبرش به تمام وضاحت بیان شده است. اینها کجا و یاران پاک ضمیر محمد صلی الله علیه وسلم کجا که به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفتند: چیزی را که بنی اسرائیل گفتند ما به شما نمی‌گوییم، اما می‌گوییم برو تو و خدایت بکنجید ما هم در کنار شما خواهیم جنگید.

واقعیت امر اینست که: بنی اسرائیل، نمونه‌ی بی ادبی، بهانه‌جویی، ضعف و رفاه‌طلبی بودند. طوری که در کلمه «لَنْ نَدْخُلَهَا»، جسارت آنان در مقابل فرمان الهی با تمام وضاحت بیان می‌شود.

قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٥﴾

موسی گفت پروردگارا من جز بر خود و برادرم دست ندارم، بین ما و قوم نافرمان، جدایی بانداز (تا از یکدیگر جدا و متمایز شویم). (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَافْرِقْ بَيْنَنَا»: میان ما فرق بگذار و حساب ما را از یکدیگر جدا بدار. ما را از همدیگر

دور مدار و میان ما و ایشان فاصله بینداز. میان ما و ایشان داوری کن. دکتر مصطفی خرمدل.

تفسیر :

حضرت موسی علیه السلام، پس از یأس و ناامیدی از حرکت بنی اسرائیل، بهسوی پروردگار خویش شکایت کرد گفت: بار الها! تو میدانی که، من جز اختیار نفس خودم و برادرم، هارون اختیار کسی دیگری را ندارم، اما این قوم، که از اوامر من سرپیچی نموده و در برابرم سرکشی کردند، پس تو بین من و اینها جدایی افکن، زیرا از پیمان شکنی و عصیان و نافرمانی‌شان از اوامر تو خسته شدم و نمیخواهم دیگر در میان آنها باشم. درخواست فاصله افتادن، برای آن بود که آتش قهر الهی یاران موسی را نیز فرا نگیرد و تنها دشمنان به جزای عمل نافرمانی خویش برسند، یا اینکه درخواست می‌کرد با مرگ کفار، میان آنان و دشمنان فاصله افتد.

یکی از بلاها و سختی‌های مؤمنان، زندگی با فاسقان و درمیان آنان بودن است، و همچنان یکی از بلاهای اجتماعی دور شدن مردم از اولیای الله و محروم شدن از فیض وجودشان است.

قابل یادآوری است که: شکایت پیامبران بهسوی پروردگار با عظمت و نفرین، زمانی صورت می‌گیرد که از ایمان و اطاعت مردم مایوس شوند.

قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾

الله (دعای موسی را قبول فرموده) گفت: پس آن سرزمین تا چهل سال بر آنها حرام است (و به سبب نافرمانی‌شان) حیران و سرگردان در زمین بگردند (و به جایی نرسند) پس (تو ای موسی) بر قوم فاسق و نافرمان اندوهگین مشو. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَائِنَهَا»: آن سرزمین پاک و مقدس. «مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ»: بر آنان حرام گشت. «يَتِيهُونَ»: (تیه): سرگردان میشوند، بی‌راه می‌روند. سرگردان می‌مانند. تیه: سرگردانی، نام بیابانی که بنی اسرائیل در آنجا به سرگردانی می‌گذراندند. (داستان تخلف بنی اسرائیل و قهر الهی و سرگردانی آنان در بیابانی تیه، در فصل چهارم از سفر اعداد، در تورات مطرح شده است.). «فَلَا تَأْسَ»: غم مخور. غمگین مباش. از ماده (أَسَى) است.

تفسیر :

«قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ» پروردگار با عظمت دعای موسی علیه السلام را استجابت نمود، و آنان را چهل سال در آن سرزمین سرگردان کرد و راه خروجی از آن نیافتند.

از حکمت و فلسفه‌ی چهل سال سرگردانی و آوارگی، این بود، تا آن نسل زبون و ترسو که زیر قدرت و سطوت فرعون با خواری و پستی زندگی بسر می‌بردند و به همچو زندگی الفت گرفته بودند منقرض شود و نسلی مؤمن و دلاور پرورش یابد و آن سرزمین را فتح کند.

بعد از مدت چهل سال، زمانیکه موسی و هارون علیهم السلام وفات یافتند، و تعداد کثیری که از بنی اسرائیل که عمر شان بالاتر از چهل سال بود، دار فانی را ترک کردند؛ و بعد از آن یوشع علیهم السلام قیام کرد و وارد سرزمین مقدس شد.

همچنان برخی از مفسران مینویسند که: هارون در بیابان «تیه» وفات یافت و یک سال پس از او حضرت موسی نیز به دیار باقی شتافت و یوشع سه ماه پس از مرگش وارد اریحا شد و نقیبان (فرماندهان) جز کالب و یوشع ناگهان در بیابان مردند. (بنقل از تفسیر کشاف) ابن عباس (رض) میفرماید: «آنان چهل سال تمام، گم‌گشته و سرگردان بودند چنان که موسی و هارون و نیز همه کسانی که عمرشان از چهل سال متجاوز بود، در تیه در گذشتند و چون آن چهل سال گذشت، یوشع بن نون که بعد از موسی علیه السلام رهبر قوم گردید، آنان را به قیام و جهاد فراخواند و با بهره‌گیری از توان معنوی نسل نوپایی که به دست موسی علیه السلام بر مبنای ایمان و جهاد و دانش و پایداری، تربیت و پرورش یافته بودند، قیام کرد و فلسطین را فتح کرد».

برخی از مفسران مینویسند که: هارون در بیابان وفات یافت و یک سال پس از او حضرت موسی نیز به دیار باقی شتافت و یوشع سه ماه پس از مرگش وارد اریحا شد و نقیبان (فرماندهان) جز کالب و یوشع ناگهان در بیابان مردند. (بنقل از تفسیر کشاف). مفسران نقل کرده‌اند: احدی از کسانی که گفته بودند: (ما وارد آن شهر نمیشویم مادام که آن جباران در آن هستند...)، در آن چهل سال، وارد سرزمین فلسطین نشد. «فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (26)»: برای قوم فاسق متأسف مباش، و غم مخور، زیرا آنان فساد و تباهی کرده و گناه و فسق شان مقتضی آن است که به چنین عذابی گرفتار شوند، و این ظلم و ستمی از جانب الله متعال نیست.

در التسهیل آمده است: روایت شده است که آنها تمام شب را راه می‌افتادند اما صحبگان خود را در همان محل اول شب می‌یافتند. (التسهیل 1/174).

همچنان در روایتی سعید بن جبیر میفرماید: «بنی اسرائیل در طول این چهل سال، هر روز صبح به راه افتاده سرگشته و حیران در بیابانها راه میرفتند و هیچ وقت قرار و آرام نداشتند. این سرزمین حیرانی و پریشانی، سرزمین سینا بود که قرآن آن را «تیه» یعنی محل سرگردانی و گم‌گشتگی نامید و موسی علیه السلام نیز در دشت تیه با آنان بود».

باید گفت که: هدف از یادآوری این داستان در این جا با دقت در سلسله بیان سایر داستان‌ها به روشنی قابل فهم است. در اصل هدف از یادآوری این نکته به بنی اسرائیل در قالب داستان است که مجازاتی که به سبب نافرمانی، انحراف و پست همتی در زمان موسی علیه السلام شامل حال شما شده بود، اینک در صورت برگزیدن روش تمرد و نافرمانی در برابر محمد صلی الله علیه وسلم مجازاتی بسیار سخت‌تر از آن در انتظار شما خواهد بود.

خوانندگان گرامی!

اینک در آیات متبرکه (27 الی 32) در باره قصه‌ی خونبار پسران آدم علیه السلام و حسد قابیل به هابیل را که مرتکب اولین جرم و گناهی در روی زمین شدند به بیان گرفته میشود. ذکر داستان و قصه‌ای قابیل و هابیل در آیات متبرکه ذیل برای این است که: حسد و کینه و خود خواهی اثرات منفی بالای انسان دارد، حتی انسان را به مخاطره پرتگاه نابودی و رُسوایی میکشاند و دوستی و محبت برادری را به خونریزی و برادر کُشی مبدل میگرداند. امثال این نمونه‌ها فراوانی در قرآن عظیم الشان به بیان گرفته شده است. بطور مثال در آیات متبرکه قبلی بحث از قوم بنی اسرائیل بمیان آمد که: آنان از روی حسد و کینه توزی قصد کشتن پیامبر را داشتند.

وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿٢٧﴾

(و نافرمانی مردمان در مقابل الله تاریخ قدیمی دارد لهذا ای محمد بر آنها داستان دوپسر آدم را [که سراسر پند و عبرت است] به راستی تلاوت کن، وقتیکه هر یکی از آن دو (به دربار الهی) قربانی پیش کردند، پس از یکی آن دو (هابیل) پذیرفته شد و از دیگری (قابیل) پذیرفته نشد. از روی حسد و خود خواهی به برادرش گفت: (قابیل به هابیل) حتماً تو را می‌کشم، (هابیل) گفت: الله تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَتَلُ»: بخوان ای محمد! تلاوت کن. «نَبَأٌ»: خبر، داستان. «ابْنِي آدَمَ»: آبنین، تننیه‌ی ابن، دو پسر آدم. «بِالْحَقِّ»: به درستی، به حقیقت. قُرْبَانًا: آنچه که انسان را به خدا نزدیک کند، قربانی. «تُقْبِلُ»: پذیرفته شد.

تفسیر :

«وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ»: ای محمد! داستان و خبر «قابیل و هابیل»، دو فرزند آدم علیه السلام را به درستی بر یهود حسود و دیگران تذکر بده که داستانی است حق و درست.

«إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ»: زمانی که هر کدام به پیشگاه خداوند متعال قربانی تقدیم کردند، هابیل چون در عملکرد خود اخلاص و صداقت داشت خدای تعالی قربانی اش را پذیرفت ولی قابیل نیت بد و نهادی زشت داشت خداوند متعال قربانی اش را نپذیرفت از این رو بر هابیل به قهر آمد و از در حسادت و تجاوز داخل شد و سوگند یاد کرد که هابیل را بکشد.

ملاحظه میفرماید که: پسر بودن پیامبر نقشی در قبول و یا هم عدم قبول اعمال عبادی بندگان ندارد، طوریکه در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که قربانی اولاد آدم از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد.

مفسران گفته اند: سبب قربانی این بود که حوا در هر دوران بارداری یک پسر و یک دختر می‌زاید، و چنان مقرر بود که هر پسر با دختر همزاد دیگری ازدواج کند، وقتی آدم علیه السلام خواست خواهر قابیل را به عقد هابیل درآورد و خواهر هابیل را به عقد قابیل درآورد، هابیل رضایت داد ولی قابیل راضی نشد؛ چون همزاد او زیباتر بود، آدم علیه السلام به آنها گفت: هر کدام از شما قربانی کنید، قربانی هر کدام قبول شد، با او ازدواج کند، قابیل کشاورز بود و نامرغوب ترین گشتش را قربانی کرد و هابیل دارای گله بود و بهترین قوچ را قربانی کرد، قربانی هابیل قبول واقع شد، به این صورت آتشی نزول کرد و آن را در کام خود فرو برد، حسادت و کینه‌ی قابیل افزون گشت و هابیل را به قتل تهدید کرد. (تفسیر کشاف 484/1 و تفسیر قرطبی 149/6).

«قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ»: یعنی قابیل به برادرش گفت: تو را می‌کشم. هابیل خطاب به برادر گفت: ای برادر چرا من را می‌کشی در حالیکه در حق تو ظلم و ستمی مرتکب نشده و گناهی نکرده‌ام؟ قابیل گفت: تو را می‌کشم چون حق تعالی از تو پذیرفت و از من نپذیرفت.

«إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (27)»: ملائک پذیرش اعمال، تقواست، نه شخصیت افراد و نه نوع کار، طوریکه در این آیه مبارکه: هابیل گفت: حق تعالی از کسی می‌پذیرد که در عمل و نیت خود اخلاص داشته باشد و اندرونش پاک و بی‌آلایش باشد و از عملی که انجام

می دهد رضای الهی را مد نظر داشته باشد و با فرمان الهی معارضه نکند، اما گناه من چیست؟!

مفسر بیضاوی فرموده است: از فرط رشک و حسادت ناشی از پذیرفته شدن قربانی هابیل، او را به قتل تهدید کرد. هابیل در جوابش گفت: تو خود پرهیزگاری را ترک نموده ای و من تقصیری ندارم. این بدان معنی است که عبادت جز از مؤمن و پرهیزگار پذیرفته نمی شود. (بیضاوی ص 149).

لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِيَدَيْ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾

مسلماً اگر تو برای کشتن من دستت را دراز کنی، من برای کشتن تو دستم را دراز نمی کنم؛ زیرا از الله پروردگار جهانیان می ترسم. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَسَطْتَ»: دراز کردی، باز کردی، گشودی.

تفسیر:

«لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِيَدَيْ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ»: اگر تو از روی ظلم و ستم برای قتل و کشتنم به سویم دستت را دراز کنی من دستم را به قصد کشتن تو به سویت در از نخواهم کرد. یعنی: هابیل گفت: من قصد کشتن تو را ندارم، نه آنکه از خود هم دفاع نمی کنم، چون تسلیم قاتل شدن با تقوا سازگار نیست.

مفسر تفسیر تفهیم قرآن می نویسد: این بدان معنا نیست که اگر تو برای کشتن من بیایی من دست بسته در مقابل تو می ایستم و از خودم دفاع نمی کنم. بلکه معنای آن این است که اگر تو در پی قتل من هستی، باش، من در پی قتل تو نخواهم بود. تو اگر برای کشتن من نقشه میکشی اختیار داری؛ اما من با وجود این که میدانم تو در پی قتل من هستی سعی نخواهم کرد که پیش از این که اقدام به قتل من بکنی تو را بکشم. این مطلب را در این جا باید دانست که خود را در اختیار قاتل قرار دادن و دفاع نکردن در مقابل حمله ی ظالم کار پسندیده ای نیست. اما نیکی این است که من با وجود این که می دانم فلانی در جستجوی قتل من است، من باز هم به فکر کشتن او نیستم و ترجیح بدهم که اقدام ظالمانه از سوی او صورت بگیرد نه از سوی من. آن چه آن پسر صالح آدم علیه السلام گفت معنای آن همین بود.

«إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (28)»: آنچه ارزش دارد، نکشتن بر اساس خوف از الله است، نه به خاطر ناتوانی و سستی. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: چون از پروردگار عالمیان میترسم، دستم را به سویت دراز نمی کنم. من از تو نمیترسم، بلکه از الله متعال میترسم؛ من! میخوام تا آنجا که شرعاً گنجایش دارد دست خود را به خون برادر خویش رنگین نگردانم.

واقعیت اینست که: تقوا و خدا ترسی، عامل باز دارندهی از گناه و تعدی در حساسترین حالات است.

مفسر جارالله زمخشری فرموده است: هابیل از قابیل قویتر و نیرومندتر بود، اما چون از الله می ترسید از قتل برادرش اجتناب ورزید. (تفسیر البحر 463/3).

در ضمن بایدگفت که: در برخورد با انسانهای حسود، باید با آرامی سخن گفت و کار و عمل بکنیم که آتش حسد وی را با نرمش در گفتار، خاموش کنیم.

در حدیث شریف آمده است: «آنگاه که فتنه برخاست، مانند بهترین دو فرزند آدم باش». ایوب سختیانی میگوید: «در حقیقت اولین کسی که به این آیه عمل کرد، عثمان بن عفان (رض) بود». چنان که سعد بن ابی وقاص (رض) به هنگام فتنه زمان عثمان (رض) گفت: گواهی میدهم که این حدیث شریف را از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده‌ام که فرمودند: «همانا بهزودی فتنه‌ای روی خواهد داد که در آن شخص نشسته بهتر از شخص ایستاده، شخص ایستاده بهتر از شخص رونده و شخص رونده بهتر از شخص شتابنده است». گفتیم: یا رسول الله! اگر کار چنان بود که شخص مهاجم بر من در خانه‌ام وارد شد و خواست تا مرا به قتل رساند؟ فرمودند: «در آن صورت همانند فرزند آدم (هابیل) باش». هرچند در شریعت ما دفاع از نفس اجماعاً جایز است و کسیکه به ناحق مورد هجوم قرار میگیرد، مأمور به دفاع از خود می باشد اما در اینکه این دفاع بروی واجب است یا خیر؟ میان علما اختلاف نظر وجود دارد اما قول صحیح‌تر، وجوب دفاع از نفس است زیرا در آن معنای نهی از منکر وجود دارد و نیز به دلیل این فرموده خداوند متعال: «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» [البقرة: 251]. «و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، همانا فساد زمین را فرا میگرفت». گفتنی است که ارجحیت دفاع از نفس، در شرایطی است که فتنه و شبهه‌ای در میان نباشد ولی آنگاه که فتنه به پا خاسته بود و هر یک از طرفین چنین می پنداشت که در راه الله متعال می جنگد پس از نظر برخی؛ در چنین شرایطی، ترک دفاع از نفس به دلیل همین آیات اولی و ارجح است. (به نقل از تفسیر. «تفسیر انوار القرآن»).

إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿٢٩﴾
چون من می خواهم که گناه (قتل) من و گناه (سابقه) خودت را (به دربار الله) ببری، پس در نتیجه از جمله دوزخیان باشی، و این (دوزخ) سزای ظالمان است. (٢٩)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَبُوءَ»: (بوء): باز می گردی، دچار می شوی، عهده دار می شوی.

تفسیر :

«إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»: هابیل در ادامه گفت: من با نکشتن تو می خواهم بار گناه من که تو را نکشتم و گناه خود که مرا کشتی بر دوش بکشی و در چنین حالی به سوی الله متعال بازگردی و از جمله اهل دوزخ باشی. یعنی به جای اینکه به دلیل سعی در قتل یکدیگر ما هر دو مرتکب گناه بشویم، من ترجیح میدهم که گناه هر دوی ما بردوش تو بیفتد. هم گناه اقدام ظالمانه‌ی تو و هم گناه آن زیانی که به هنگام دفاع از خود از جانب من به تو برسد.

مفسر ابن حیان میفرماید: معنی آن چنین است: چنانچه تقدیر خدا بر این جاری شده باشد که مرا به قتل برسانی، من مظلومیت را اختیار می کنم و از ظلم می پرهیزم و خدا خود به داد من خواهد رسید. (تفسیر قرطبی 142/6).

ابن عباس (رض) گفته است: من به قتل شما اقدام نمی کنم، تا اگر مرا به قتل رساند، بار گناه قتل من و گناه خودت که قبلاً مرتکب شده ای بر دوش بکشی و در نتیجه از زمره‌ی اهل آتش بشوی.

«وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (29)» و این است مصیر بد که به عنوان سزای ظالمان مقرر شده است، ظالمانی که هرگز نمیتوانند از عدالت الهی فرار کنند. یعنی: دوزخ سزای ستمگران

است.

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٣٠﴾

نفس [طغیان گرش]، کشتن برادرش را در نظرش سهل و آسان جلوه داد، پس او را کشت و از زیانکاران شد. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ»: نفس خود خواهش او را واداشت، ترغیب نمود، بیاراست، او را تشجیع کرد.

تفسیر :

«فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (30)» نفس «اماره بالسوء» (اماره به بدی، سرکش)، قابیل را به سوی کشتن برادر کشانید و آن را در نظرش نیکو جلوه داد و او را بدان امر ترغیب کرد و این تصور را در او إلقاء نمود که قتل برادر بسیار سهل و گواراست و او از آن شرف و دستاوردی خواهد داشت، در حالی که این قتل خود تجاوز و ظلمی بیش نبود، از این رو (عاقبت به ندای وجدان گوش فرا نداد و) برادر را در حالی که برادرش بود با اهنی که در دست داشت، کشت و با این کار مرتکب جرم و تجاوز بر نفس معصوم شد و چون برادر را کشت از رحمت الهی دور گشت و از طاعت الله با زیان و خسارت کلی خارج و در معامله خود خسارمند شد و در آخرت نیز هلاک گردید.

به یادداشتن باشیدکه: تسلط و غلبه بر مخالف، همیشه نشانه‌ی سرافرازی نیست، و در ضمن قابل یاد آوری است جنگ حق و باطل، از آغاز تاریخ زندگی بشر بوده است. ابن عباس (رض) فرموده است: او را به آتش دوزخ ترساند، اما پند نگرفت و دست برنداشت.

واقعیت امر اینست که: نفس «اماره بالسوء» انسان، با وسوسه، تلقین و تزیین، انسان را رام و خام می کند و به گناه می کشد.

در این هیچ جای شکی نیست که: فطرت پاک انسانی، از آدم کشی بیزار است، ولی نفس، این کار را خوب جلوه داده و انسان را به قتل وا می دارد.

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ﴿٣١﴾

پس [در کنار جسد برادرش سرگردان بود که] الله زاغی را فرستاد که زمین را می کاوید تا به او (قابیل) نشان دهد که چگونه مرده برادرش را (در زمین) بیوشاند، گفت: (قابیل) ای وای بر من! آیا عاجزم از اینکه مانند این زاغ باشم و جسد برادرم را (در زمین) بیوشانم؟ پس از پشیمان شدگان گردید. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«غُرَابًا»: زاغ. «يَبْحَثُ»: جستجو میکند، درتکاپوست. «لِيُرِيَهُ»: تا به او نشان دهد. «يُؤَارِي»: پنهان میکند، میپوشاند. «سَوْءَةَ»: عورت، منظور، جنازه‌ی انسان است، که اختیار پوشانیدن خود را ندارد و بدبو و بد منظر است. «يَا وَيْلَتَا»: وای بر من! دردا وحسرتا! «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ»: مراد این که پشیمان گردید، اما پشیمانی او به خاطر ترس از الله و ندامت بر کاری بدی و زشت نبود تا توبه بشمار آید؛ بلکه پشیمانی او بدان خاطر بود که سرزنش پدر و مادر و احتمالاً برادران را پیش چشم می داشت، و اینکه تا آنجا درمانده است که نمی تواند جسد برادر خود را دفن و او را از دیده دیگران پنهان دارد.

تفسیر :

«فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ» (بعد از کشتن، نمیدانست جسد او را چه کار کند) پس خداوند زاغی را فرستاد (که زاغ دیگری را کشته بود) تا زمین را با نوک و پایش بکاود و بدو نشان دهد چگونه جسد برادرش را دفن کند. امام مجاهد گفته است: خدا دو کلاغ را فرستاد با هم به جنگ پرداختند، یکی از آنها دیگری را کشت، سپس زمین را حفر کرد و جسد را در آن دفن نمود.

این اولین فرزند آدم بود که به قتل رسید. روایت شده است بعد از این که او را کشت جسد را در بیابان رها کرد و نمیدانست چگونه آن را دفن کند تا این که کلاغ را دید که رفیقش را دفن کرد. وقتی آن را دید گفت: «قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أُخِي» (هنگامی که دید که آن زاغ چگونه زاغ مرده را در گودالی که کند پنهان کرد)، قابیل با اندوه و اضطراب گفت: وای بر من! خدا مرگم بدهد! ویل: کلمه‌ای ناشی از حسرت و حزن و به معنی هلاکت است، یعنی: ای خاک نابودی بر سرم باد! آیا نمی توانم مانند این پرنده جسد برادرم را در خاک بیوشانم؟ سوات: یعنی پیکر جان باخته قابیل را. «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (31)»: پس (سر انجام از ترس رسوائی و بر اثر فشار وجدان، از کرده خود پشیمان شد و) از زمره افراد پشیمان گردید، ولی از قتل برادر خویش پشیمان نبود. چنانچه در حدیث شریف آمده است که: «پشیمانی و ندامت توبه است». ابن عباس (رض) هم در تفسیر خویش میفرماید که: اگر پشیمانیش از کشتن برادر بود، توبه به شمار می آمد. (تفسیر قرطبی 142/6).

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود از رسول الله (ص) آمده است که فرمودند: «هیچ شخصی به ستم کشته نمی شود، مگر اینکه اولین قاتل فرزند آدم نیز از خون وی سهمی دارد زیرا قابیل اولین کسی بود که شیوه کشتن را بنیان گذاشت».

مَنْ أَجَلَ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ﴿٣٢﴾

بهمین جهت (قتل ناحق بود که) بر بنی اسرائیل حکم کردیم که هر کس کسی را بدون اینکه کسی را کشته باشد یا در زمین فساد کرده باشد، بکشد، پس چنان است که همه مردم را کشته باشد، و هرکس کسی را زنده بدارد (سبب حیات انسان گردد) پس چنان است که همه مردم را زنده داشته است.

بی‌گمان پیغمبران ما دلائل واضح برای آنان (بنی اسرائیل) آوردند، باز هم بسیاری از آنها در زمین (با قتل ناحق) از حد تجاوز می‌کنند. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَنْ أَجَلَ ذَلِكَ»: از این رو، بنابر این، بدین خاطر... «أَنَّهُ»: ها، ضمیر شأن نام دارد. «أَحْيَاهَا»: او را زنده کرده است، از کشتن کسی امتناع ورزد. «لَمُسْرِفُونَ»: اسراف و رزان، پای از حد بیرون نهندگان، تجاوزگران. (فرقان)

تفسیر :

«مَنْ أَجَلَ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ»: به این جهت یعنی به سبب حادثه‌ی (قابیل و هابیل) و به سبب این که برادرش را با بطور ظالمانه به قتل رساند، بر بنی اسرائیل فرض و مقرر کردیم که اگر یکی از آنها انسانی را

به ناروا به قتل برساند؛ یعنی بدون این که کسی را کشته باشد تا مستحق قصاص شود و بدون این که در سرزمین به فساد بپردازد که سبب ریختن خون او شود، از قبیل ارتداد همانا شرک به خدای می‌باشد و راهزنی، و غیره.

برخی از مفسران در تفسیر آیه مبارکه «فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ» (فساد در زمین) فرموده اند: فساد در زمین عام است در شرک و غیر آن و برخی از مظاهر فساد عبارت است از: راهزنی، خون ریزی، دریدن و پایمال کردن مقدسات و نوامیس و ارزشها، غارت و چپاول اموال، تجاوز بر بندگان الله متعال به ناحق، ویران کردن آبادی‌ها، قطع درختان، از بین بردن و خشکاندن نهرها و هرگونه فساد دیگری که موجب کشتن فاعل آن باشد.

مفسر تفسیر کابلی می‌فرماید: «فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ» (فساد در زمین) فساد انگیزدن در زمین چند نوع است؛ مثلاً، اهل حق را از دین حق باز دارد، یا پیغمبران را اهانت کند، یا العیاذ بالله مرتد شود و گذشته از خود دیگران را به ارتداد ترغیب دهد.

«فَكَانَ قَتْلَ النَّاسِ جَمِيعًا» پس چنان است که همه مردم یعنی تمام افراد بشر را به قتل رسانده است.

مفسر جلیل القدر بیضاوی فرموده است: به دلیل این که حرمت خون را زیر پا نهاده و کشتن را مرسوم و مردم را بر آن جریبی کرده، چنان است که همه را کشته است. منظور بزرگ جلوه دادن قتل انسان و زنده نگهداشتن آن در دل انسان هاست تا از ارتکاب چنین عملی بر حذر باشند و در حفظ و حراست از جان و خون دیگران بکوشند. (تفسیر بیضاوی ص 151).

امام مجاهد می‌فرماید: «یعنی: الله متعال جزای کسی را که انسان مؤمنی را به عمد میکشد، جهنم قرار داده، بر او خشم گرفته، او را لعنت کرده و عذابی بزرگ را برایش آماده ساخته است پس اگر او بر فرض تمام مردم را هم می‌کشت، جزای وی بیش از این نبود».

«وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَانَ مِمَّا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»: و هرکس نفسی را زنده بدارد و آن را از هلاکت برهاند، یعنی: هرکس از کسی که قتلش واجب شده، درگذرد. چنان است که گویا تمام انسان را زنده کرده است.

ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه گفته است: هرکس نفسی را که خدا کشتن آن را حرام کرده است به قتل برساند، مانند آن است که همه‌ی انسان‌ها را به قتل رسانده باشد و هرکس از قتلی حرام امتناع ورزد و حرمت آن را از خوف خدا محفوظ بدارد، مانند آن است که جمیع بشریت را زنده کرده باشد. (مختصر ابن کثیر 506/1).

امام مجاهد در تفسیر جمله: «فَكَانَ مِمَّا أَحْيَا النَّاسَ» «زنده داشتن نفس، نجات دادن وی از غرق، یا از آتش سوزی، یا از زیر آوار (خرابه‌ی خانه مثلاً زلزله‌ها که عمارات را خراب میکند که این را آوار گویند)، یا از ورطه نابودی است» «فَكَانَ مِمَّا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»: «پس چنان است که همه مردم را زنده داشته است» یعنی: سپاسگزاری از وی بر همه مردم لازم است. برخی در معنی آن گفته‌اند: یعنی: پاداش وی چنان عظیم است که گویی همه مردم را زنده داشته است. با توجه به اینکه حکم فوق در همه ادیان عام و مشترک است، شاید دلیل تخصیص بنی‌اسرائیل به این حکم در این آیه، که از عبارت: (بر بنی‌اسرائیل حکم کردیم) بر می‌آید، این باشد که: آنان اولین امتی بودند که وعید الهی در مورد قتل نفس، بر ایشان نازل شد چنانکه عامل دیگر این تخصیص، کثرت خونریزی و کشتن پیامبران علیهم السلام از سوی آنان است.

«وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولُنَا بِالْبَيِّنَاتِ»: یعنی این حکم سخت را بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم، و پیامبران ما با دلایل و براهین درخشان و متجلی نزد آنان آمدند.

«ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ (32)»: یعنی حتی بعد از آن همه زجر و منع و تهدید، باز در قتل اسراف میکنند و عظمت قضیه را درک نمی کنند.

ابن کثیر گفته است: این آیه آنانرا سرزنش و توبیخ می کند که بعد از آگاهی و علم مرتکب اعمال حرام میشوند. و رازی گفته است: یهود با علم به عظمت و اهمیت مسأله، به قتل پیامبران اقدام میکردند، و این هم نشان دهندهی نهایت سنگ دلی و دوری آنان از اطاعت خدا است. و مقصود از ذکر این داستان ها تسلیت خاطر و دلداری پیامبر صلی الله علیه وسلم است؛ چون آنان قصد کشتن او و یارانش را داشتند. (تفسیر کبیر 11/111).

یک توضیح مختصر :

خداوند در این آیه مبارکه به طور خاص، از بنی اسرائیل نام می برد؛ زیرا کینه و حسد، اولین انگیزه و عامل ارتکاب قتل گشت و غالباً نخستین مدافع این جرم و جنایت، یهودیان اند که خون پاک بسیاری از پیامبران را ریختند و در زمین فساد به بار آوردند.

این آیه، خون ریختن انسان را با فساد در زمین، برابر و همسنگ می نهد؛ زیرا امنیت و حفظ نظم عمومی، در هر سرزمینی - به ویژه - در ممالک اسلامی، واجب و ضروری است تا فرد فرد جامعه در پناه آسایشی و امنیت همگانی به سر برند و کسی مورد ستم و اجحاف قرار نگیرد و هر کسی به راحتی فعالیت روزانهی خود را ادامه دهد. حال اگر کسی یا کسانی - در هر مقام و لباسی - موجب برهم زدن آسایش این جامعه شدند و مردم را در تنگنا قرار دادند؛ باید چنین انسانهای بد گوهری ریشه کن و از صحن جامعه برداشته شوند، مگر این که مخلصانه به آغوش مردم بازگردند و به راستی و درستی گرایند و پی نیکان روند...

خوانندگان محترم !

برای اصلاح جامعه، هم موعظه و ارشاد لازم و ضروری است، هم شمشیر و برخورد قاطع و به موقع که شرایط تقاضا میکند. در آیات متبرکه قبلی، پیام و هشدار به قاتل بود که؛ ریختن خون ناحق، بمثابه، ریختن خون تمام مردم جهان است و قصاص در پی دارد. اینک در آیات (33 الی 34) در باره مجازات سنگین محاربان که در زمین فساد و آشوب برپا میکنند و دست به راهزنی (فُطَاعِ الطَّرِيقِ) میزنند، و معمولاً توأم با قتل است؛ و مسلمانان که به فساد افگنی در روی زمین می پردازند. بحث و بیان بعمل آمده است، تا اشخاصی دیگر سر به فساد بر ندارد.

در آیه مبارکه «يُحَارِبُونَ اللَّهَ» جنگ با خلق خدا، جنگ با خداست و آنکه با مردم طرف واقع شود، گویا با خداوند طرف است.

اجرای احکام و حدود الهی، در سایهی برپایی نظام و حکومت اسلامی میسر است، پس دین از سیاست جدا نیست.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٣٣﴾

همانا جزای کسانی که با الله و رسول او به جنگ می خیزند و در زمین برای فساد و تباهی سعی می ورزند، این است که کشته شوند (اگر نفس بی گناه را قتل کرده باشند) یا به دار

آویخته شوند (اگر قتل و غارت کرده باشند) یا دست و پایشان از جانب مخالف بریده شود (اگر فقط غارت کرده باشند) یا از زمین (وطن) تبعید شوند. این (سزا) ذلت و رسوایی برای آنها در دنیاست و در آخرت هم برایشان عذاب بزرگ خواهد بود. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُحَارِبُونَ»: می‌جنگند. «فسادا»: مراد راهزنی و چپاول است. «أَنْ يُقْتَلُوا»: این که کشته شوند، مبالغه در قتل است تا تباهکاران بترسند و از تباهی دست بردارند. «أَوْ يُصَلَّبُوا» (صلب): یا به دار آویخته گردند، یا به دار زده شوند. «تُقَطَّعَ»: بریده می‌شود. «مَنْ خَلَفَ»: عکس هم، چپ و راست. «أَوْ يُنْفَوُا»: (نفی): یا تبعید می‌شوند، یا زندانی می‌گردند. خزي: رسوایی، بدنامی.

شأن نزول آیه :

این آیه در باره‌ی راهزنان (فُطَّاع الطَّرِيق) است نه مشرکان و مرتدّان؛ زیرا اگر مشرک و مرتد توبه کنند و به سوی اسلام باز آیند، توبه‌ی آنان پذیرفته می‌شود، خواه آن توبه پیش از دسترسی به آنان بوده باشد یا پس از دسترسی و چیره شدن بر آنان؛ اما توبه‌ی راهزنان پس از چیرگی بر آنان، مجازات دست درازی آنان را منتفی نخواهد کرد.

در ادامه خداوند متعال به بیان کیفر کسانی پرداخت که علیه مسلمانان طغیان نمودند و بیان داشت که حد چنین کسانی که در زمین از طریق کشتن، غصب، و تخویف مردم دست به فساد می‌زنند این است که آنها را بکشید و به صلیب بکشید و بر ستون‌ها و امثال آن آویزان کنید تا پند و عبرتی برای کسانی قرار گیرند که پند می‌گیرند یا دست‌ها و پاهای‌شان را به صورت یکی در میان قطع کنید و یا آن‌ها را تبعید نموده از خانه و کاشانه‌شان بیرون کنید. این کیفر مایه ننگ، عار و ذلت آنها در دنیا خواهد بود اما در آخرت پس حق تعالی برای آنها کیفری بزرگ آماده نموده است. از این روی هر کسی بکشد کشته می‌شود و هر که بکشد و مالی را بگیرد هم کشته می‌شود و هم به صلیب کشیده می‌شود و هر که مال کسی را بگیرد و او را نکشد دست و پایش به صورت یکی در میان قطع می‌گردد و آنکه به تخویف مردم بپردازد و مرتکب قتل کسی نشود و مال کسی را نیز نگیرد تبعید می‌گردد.

تفسیر :

«إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» همانا جزای کسانی که با دین و شریعت و [دوستان خدا و پیامبر او می‌جنگند.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: نزد اکثر مفسران مراد از بدامنی، راهزنی و قطع طریق است، اما اگر الفاظ عمومی گرفته شود، مضمون وسیع می‌گردد، و شأن نزول آیت که در احادیث صحیحه بیان شده نیز مقتضی است که أَلْفَاظ به طور عمومی باشد. «با خدا و پیغمبر وی جنگ نمودن» یا «در زمین فساد و بدامنی انگیزتن» این دو لفظ چنان است که در آن حملات کفار، فتنه، ارتداد، راهزنی، دزدی، قتل ناحق و نهب، سازشهای مجرمانه و انتشارات مغویانه همه داخل شده می‌تواند، و هر گناه در آنچنان است که مرتکب آن به یکی از چار سزایی که در آیات متبرکه ذیل بیان می‌یابد، ضرور مستحق شناخته می‌شود.

همچنان مفسران می‌نویسد که: حکم آیه کریمه در مورد مشرکان و غیر آنان از کسانی که مرتکب این جنایت بزرگ می‌گردند، عام است.

امام ابو حنیفه (رح) و یارانشان می‌گویند: «محرابه، فقط شامل راهزنی است و حمله به

دیگران در شهرها شامل این مضمون نمی شود زیرا در شهرها برای فریادگر امکان فریاد رسی هست، برخلاف راه‌ها که از چنین امکانی به‌دور می‌باشد». مفسر تفسیر فی ظلال القرآن می‌فرماید: آنان که بر امام و رهبر مسلمانان یا حکومت اسلامی خروج کنند، مشمول «يُحَارِبُونَ اللَّهَ» می‌شوند. (تفسیر فی ظلال القرآن). «وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا»: با ارتکاب معاصی و قتل در سرزمین فساد راه می‌اندازند، «أَنْ يُقْتَلُوا»: آن است که در حکم جزای اعمالشان کشته شوند. «أَوْ يُصَلَّبُوا»: یا به منظور برحذر داشتن و منع کردن دیگران، کشته و به دار آویخته شوند. صیغه برای تکثیر است.

«أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ»: یادست راست و پای چپشان قطع شود. «أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ»: یا از شهری به شهری دیگر تبعید شوند. (شافعی گفته است: تبعید از شهری به شهری دیگر هنوز مطلوب است و ابوحنیفه (رح) گفته است: نفی یعنی زندان و ابن جریر گفته است: منظور از نفی در اینجا این است که از محل خود خارج و در جای دیگر زندانی شود).

فقها در تفسیر «نفی» یعنی تبعید، آرای متعددی بیان داشته‌اند: از جمله امام شافعی (رح) در معنی آن می‌فرماید: «از شهری به شهری و از سرزمینی به سرزمینی گریزانده میشوند و مورد تعقیب و جست و جو قرار داده میشوند تا حد بر آنان اقامه گردد». امام مالک (رح) می‌فرماید: «راهزن از سرزمینی که این جنایت را در آن مرتکب شده، به محل دیگری تبعید می‌گردد و در آنجا زندانی می‌شود، همانند زناکار». احمد بن حنبل (رح) می‌فرماید: «معنای نفی این است که محاربان تارومار شوند و به آنان امکان اقامت در هیچ سرزمینی داده نشود».

امام ابوحنیفه و یارانش (رحمهم الله) می‌فرمایند: «مراد از نفی در اینجا، زندانی کردن راهزن است». اما از ظاهر آیه چنین استنباط می‌شود که: راهزن فقط از آن سرزمینی که در آن مرتکب این عمل شده، طرد می‌شود، بدون اینکه زندان یا مجازات دیگری بر وی اعمال شود. برخی دیگر از علما گفته‌اند: امام (حاکم) در میان به کار بردن این مجازات‌های چهارگانه مخیر است پس هر چه از آنها را که می‌خواهد، اعمال نماید. «ذَلِكَ لَهُمْ جَزَاءٌ فِي الدُّنْيَا» این جزا و مجازات‌ها، رسوایی آنان در دنیاست. «وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (33)» در آخرت - نیز عذابی سختی و بزرگی خواهند داشت؛ که عبارت است از آتش دوزخ.

بعضی از علما گفته‌اند: امام اختیار دارد، اگر بخواهد می‌کشد و اگر بخواهد به میخ می‌بندد، و اگر بخواهد دست و پای آنها را قطع می‌کند و اگر بخواهد تبعید می‌کند. مذهب مالک چنین است. و ابن عباس (رض) گفته است: هر مرحله از محاربه نوعی کیفر دارد: آن که به قتل دست زده است کشته می‌شود، و آن که آدم کشته و مال را برداشته است، کشته و مصلوب می‌شود، و آن که فقط مالی را می‌گیرد، دست و پایش قطع می‌شود، و آنکه فقط مردم را می‌ترساند، تبعید می‌شود، و نظر جمهور چنین است. (فخر رازی 5/11).

شان نزول آیه 33 :

در بیان شأن نزول آیه «حرابه» از انس بن مالک (رض) روایت شده است که فرمود: گروهی هشت نفره از قبیله «عکل» به مدینه نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده و بر اسلام بیعت کردند اما آب و هوای مدینه بر آنان سازگار نیفتاد و مریض شدند پس از این حالت

نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم شکایت کردند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آیا با ساربان به صحرا بیرون نمی روید تا از شیر و ادرار شتران وی بنوشید (و بهبود یابید)؟» گفتند: چرا! بیرون میرویم. پس بیرون رفتند و از شیر و ادرار شتران نوشیدند و بهبود یافتند، آن گاه ساربان را به قتل رسانده و شتران را دزدیدند. خبر به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید، آن حضرت صلی الله علیه وسلم به تعقیب آنان اشخاصی را فرستادند. سرانجام مأموران گماشته تعقیب، دستگیرشان کرده نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آوردند. آنحضرت صلی الله علیه وسلم هدایت فرمودند تا دستها و پاهایشان را بریده و چشمانشان را بیرون بیاورند. سپس آنها را در زیر گرما گذاشتند تا به ذلت مردند. بدین مناسبت آیهی «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» نازل شد. (تفسیر قرطبی 148/6).

403- همچنان ابن جریر از یزید بن ابوحیب روایت کرده است: عبدالملک بن مروان برای انس (رض) نامه‌ای نوشت و از او در باره این آیه «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» پرسید. انس در جواب نامه آگاهی ساخت که این آیه در باره عربی هایی که از اسلام برگشتند و چوپان را کشتند و شتران را با خود بردند نازل شده است.

نظریه کوتاه به مبحث قتل نفس :

حکم قتل و یا اعدام بر اشخاص زیر در اسلام بدستور ولی امر و یا حاکم اجرا میشود:

1- کفار مُحارب (جنگجو)، و به کسانی گفته میشوند که به مسلمین و یا دیار آنها حملهور شوند و مسلمین را به قتل برسانند و دیارشان را تحت تصرف خود قرار دهند، خداوند میفرماید: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (الحج: 39) یعنی: (به کسانی که کفار با آنان می‌جنگند اذن قتال داده شد، به سبب این که آنان مورد ظلم قرار گرفته‌اند و البته خداوند بر نصرت دادنشان تواناست) و نیز میفرماید: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (البقرة: 190) یعنی: (و در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند، بجنگید ولی ستمکار نباشید زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد).

علما درباره مشروعیت جنگ در اسلام گفته‌اند: قبل از هجرت، جنگ مسلحانه - با آیات بسیاری - ممنوع بود، سپس خداوند آن آیات را در مدینه منسوخ گردانید. ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت میکند: اولین آیه ای که در باره صدور اذن جنگ نازل شد آیه (39) از سوره «حج» بود: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا»، لیکن بیشتر علمای تفسیر بر آنند که اولین آیه در خصوص صدور اجازه جنگ، همین آیه (190) از سوره «بقره» است.

2- هنگام جهاد در راه خدا برای نشر اسلام، البته طبق شرایطی که در شریعت بیان شده است از قبیل آگاه ساختن کفار از قبولی دین اسلام، اگر قبول نکردند بایست جزیه بدهند و سپس اسلام آنها را به بدل دادن جزیه از دشمنان دیگر حفاظت میکند، و اگر جزیه را قبول نکردند برای پیشرفت اسلام و عدم ممانعت آنها از این کار، باید از سر راه با جنگ برداشته شوند، زیرا دین، دین خداوند است و ما بندگان او هستیم و اوست که این دستور را صادر کرده است. البته در هنگام جهاد فقط جنگجویان شان کشته میشوند ولی کسیکه کناره گیری کند، و یا کودکان و زنان و پیرمردان و کشیشان و یا احباری که مشغول عبادت خود هستند و کاری به جنگ ندارند نباید کشته شوند. (برای معلومات مزید مراجعه شود به کتاب معتبری فقه ای).

3- مرتد، و به کسی گفته میشود که پس از اسلام از دینش بر گردد و اسلام را ترک کند، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «من بدل دینه فاقتلوه» روایت البخاری (6524) یعنی: (کسیکه دینش (اسلام) را عوض کرد او را بکشید).

4- محصن زناکار، و به کسی گفته میشود که آزاد، عاقل، و بالغ باشد و با عقد صحیح ازدواج کرده باشد و با همسرش جماع کرده باشد، و عقوبتش سنگسار کردن تا دم مرگ میباشد، چه برای زن و چه برای مرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «خذوا عنی، خذوا عنی، قد جعل الله لهن سبیلاً البکر بالبکر جلد مائة ونفی سنة والثیب بالثیب جلد مائة والرجم» (روایت مسلم: 1690) یعنی: (از من بگیرید، از من بگیرید، خداوند راهی را برای آن ها (زناکاران) گشوده است، برای زناکار بکر با بکر (کسی که ازدواج نکرده باشد) یکصد ضربه شلاق و تبعید یک سال، و برای زناکار ثیب با ثیب (کسی که ازدواج کرده باشد) صد ضربه شلاق و سنگسار).

5- قاتل عمد، که بر اساس قصاص کشته میشود مگر اینکه اولیاء مقتول او را ببخشند و یا دیه مقتول را از قاتل قبول کنند، خداوند در این مورد میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (البقرة آیه 178) یعنی: (ای مؤمنان! بر شما در مورد کشتگان، قصاص مقرر شده است آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده و زن در برابر زن پس کسیکه گذشت شد به او چیزی از خون برادرش پس حکم آن پیروی کردن به نیکویی است و رسانیدن خون بهاست به وی به خوش خویی این حکم تخفیف و رحمتی از سوی پروردگار شماست پس هر کس بعد از آن از اندازه درگذرد برای او عذابی دردناک است). و همچنین میفرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (البقرة آیه 179) یعنی: (و ای خردمندان! برای شما در قصاص زندگانی ای است باشد که به تقوا روی آورید).

6- قطاع الطريق (راهزن)، که از محاربین (جنگجویان) بحساب می آیند، خداوند میفرماید: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُنَقَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ...» (المائدة / 33) یعنی: (همانا جزای کسانی که با خدا و پیامبر وی به محاربه بر میخیزند و در زمین به قصد فساد یا دستها و پاهایشان در خلاف جهت یک دیگر بریده شود).

بنابر این، مجازات راه زنان مسلح (قطاع الطريق) مجموعاً دارای چهار حالت است:

- 1- کشتن آنان؛ در صورتی که فقط مرتکب قتل شده باشند.
- 2- به دار آویختن آنان؛ چنانچه مرتکب قتل و چپاول اموال هر دو گردیده باشند.
- 3- بریدن دست و پای آنان به کیفیتی که ذکر شد؛ چنانچه فقط مال را چپاول کرده و مرتکب قتل نشده باشند.
- 4- نفی و تبعیدشان از وطن با تفصیلی که فقها آنرا به بیان گرفته اند.

باید دانست که در «محاربان» سه شرط باید تحقق یابد:

- 1- اینکه: محاربان دارای قوت و شوکت و اسلحه باشند، چه محارب یک تن باشد، یا بیشتر از آن تا از دزدان متمایز گردند.
- 2- این که: عمل راهزنی در دار اسلام انجام گرفته باشد.

3- این که: محاربان مال را علناً بگیرند زیرا اگر آن را پنهانی بگیرند، دزد به شمار میروند نه محارب، که در آن صورت حد آنها حد سرقت است.

7- جاسوس، یعنی کسیکه اسرار و اخبار مسلمین را به دشمنان اسلام میرساند، بدلیل حدیثی که در صحیح بخاری (3007) و صحیح مسلم (2494) آمده است که «حاطب بن ابی بلتعته» (قبل از فتح مکه) نامه ای به مشرکین مکه نوشت که پیامبر صلی الله علیه وسلم قصد دارد مکه را تحت تصرف قرار دهد ولی خداوند پیامبرش را مطلع ساخت پس آن نامه را در حین راه از دست پیرزنی که آنرا بدست داشت گرفتند و آنرا و همچنین «حاطب» را نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آوردند و سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم از «حاطب» پرسید که چرا او این کار را انجام داده و اسرار مسلمین را برای کفار فرستاده، «حاطب» گفت: «ای رسول الله، بر من عجله نکن، من از قریش نیستم ولی بین آنها اقامت داشتم و من کسانی ندارم که هنگام حمله شما به مکه از آنها حمایت کنند در حالیکه بقیه مسلمانان کسانی را در مکه دارند که از خویشاوندانشان حمایت کنند پس میخواستم آنها را باخبر کنم تا در امان باشند، و من این کار را از روی کفر و مرتد شدن و رضایت به کفر انجام نداده ام» سپس عمر به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «ای رسول الله، بگذار تاسر این منافق را از تنش جدا کنم»، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «نه، او کسی است که در جنگ بدر حضور داشته و خداوند کسانی که در جنگ بدر حضور داشته اند را بخشیده و گفته که: «هرکاری که میخواهید انجام دهید، من همه شما را آمرزیده ام».

ابن قیم جوزیه در کتابش «زاد المعاد» (115/2) در این مورد میگوید: از این حدیث اشخاصی مانند امام شافعی و امام احمد و امام ابو حنیفه استدلال کرده اند که قتل جاسوس صحیح نیست، ولی اشخاصی دیگر مانند امام مالک و ابن عقیل از پیروان احمد بن حنبل از این حدیث استدلال کرده اند که قتل جاسوس جائز است، و وجه استدلال این حدیث بر قتل جاسوس این است که از آنجاییکه یک ممانعتی مانند حضور داشتن در جنگ بدر و مغفرت خداوند برای او موجود بود او را نکشت، و پیامبر صلی الله علیه وسلم به عمر نگفت که بخاطر اسلامش او را نکشت، بلکه عمر را از قتل او نهی کرد بعلمت اینکه خداوند پس از جنگ بدر او را بخشیده است.

و در موضعی دیگر در «زاد المعاد» (422/3) میگوید: «و صحیحش آنست که قتل جاسوس امرش برمیگردد به حاکم، امیر، و یا حاکم، اگر در قتلش مصلحتی بود او را میکشد و اگر در بقاءش مصلحت بود او را باقی میگذارد.»

8 - کسیکه بعلمت دفاع از نفس، مال، و یا عرض خود راه دیگری با بجز کشتن طرف دیگر را نداشته باشد، یکی از اصحاب از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کرد که: «یا رسول الله رأیت إن جاء رجل یرید أخذ مالی، قال: فلا تعطه مالک، قال: رأیت إن قاتلنی؟ قال: قاتله، قال: رأیت إن قتلنی؟ قال: فأنت شهید، قال: رأیت إن قتلته؟ قال: هو فی النار» (روایت مسلم 140) یعنی (ای رسول الله، اگر شخصی نزد من بیاید و بخواهد که مالم را بگیرد چکار کنم؟) پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مالت را به او نده»، آن مرد گفت: «اگر با من بجنگد چی؟» پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «با او بجنگ»، آن مرد گفت: «اگر او مرا بکشد چی؟» پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «تو شهید میشوی»، آن مرد گفت: «اگر من او را کشتم چی؟» پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «او دوزخی خواهد بود».

9- ساحر، از جندب بن عبدالله البجلی وارد شده است که گفت: «حد ساحر یک ضربه شمشیر است (یعنی گردنش باید با شمشیر قطع شود)، و هر چند این گفته این صحابی میباشد، ولی بعضی از علماء حکم این گفتار را از پیامبر صلی الله علیه وسلم میدانند زیرا این صحابی نمیتواند حکم قتل را از رأی خودش صادر کند مگر اینکه آنرا از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیده باشد، پس جزای ساحر قتل است.

10- کسیکه که عمل قوم لوط را انجام میدهد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که: «مَنْ وَجَدْتُمُوهُ يَعْمَلُ عَمَلَ قَوْمِ لُوطٍ فَأَقْتُلُوا الْفَاعِلَ وَالْمَفْعُولَ بِهِ» (روایت ترمذی (1456) و أبو داود (4462) و ابن ماجه (2561))، یعنی: "اگر کسی را دیدید که عمل قوم لوط را انجام میدهد، فاعل و مفعول را بکشید.".

این بود برخی از حالاتی که قتل این اشخاص جائز میباشد ولی باید در نظر گرفت که حکم اجراء این امور توسط حاکم، خلیفه، امیر، و یا قاضی میباشد.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٤﴾

مگر کسانی که پیش از آنکه بر آنان دست یابید، توبه کنند، که بدانید (خدا توبه آنها را میپذیرد) خداوند آمرزنده و مهربان است. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا»: مگر آنان که توبه کرده باشند، مراد، مُحارب و راهزن است.
من قبل «أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ»: پیش از آن که بر آنان دست یابید و حدود الهی را اجرا کنید، در این صورت سزا شان، سبک میشود و حقوق الهی از عهدهی آنان می افتد. أَنْ تَقْدِرُوا: که دست می یابید، که چیره می شوید.

تفسیر :

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ»: جز محاربان و راه زنانی که پیش از اینکه توسط حکومت اسلامی دستگیر شوند و پیش از اینکه خود را به عدالت تسلیم کنند توبه نموده و دست از این عمل بردارند که در چنین حالی حق تعالی توبه کنندگان را می پذیرد و از ناحیه ولی امر مسلمین نیز مؤاخذه نمیشود.

در آیه مبارکه در می یابیم: آنچه از محاربانی را که قبل از دست یافتن به آنان توبه می کنند، از مجازات استثناء کرده است بنا بر این، محاربه که قبل از قدرت یافتن بر وی توبه میکند، به هیچ بندی از بندهای مجازات یاد شده در آیه قبل، مورد مجازات قرار نمیگیرد. ولی بعضی از اهل علم، از جمله احناف بر آنند که: توبه محارب قبل از قدرت یافتن به وی، مجازات قصاص و سایر حقوق بندگان را از وی ساقط نمیگرداند. حکم دیگری که در مورد «محارب» وجود دارد، این است که: طالب خون (ولی دم) هیچ سلطه و اختیاری در مورد مجازات محارب قاتل ندارد و عفو در مورد وی جایز و نافذ نیست بلکه قضیه موكول به امام (حاکم) است که در محدوده اختیارش در قبال وی تصمیم بگیرد.

یادداشت :

سزاهای مذکور فوق که به طور حدود و حق الله بود، قبل از گرفتاری به توبه نمودن بخشیده می شود؛ اَمَّا حَقُوقُ الْعِبَادِ مَعْفَاةٌ نَمَى شُود؛ مثلاً اگر کسی مالی را بگیرد، باید ضمان دهد، و اگر کسی را بکشد قصاص قصاص میشود؛ اَلْبَيْتَةُ صَاحِبِ مَالٍ وَ وَلِيُّ الْمَقْتُولِ حَقٌّ دَارِدُ كِهْ اَنْ رَا مَعْفَاةٌ كُنْدُ.

توجه :

سواى این حدّ، دیگر هیچیک از حدود در دین مثلاً حدّ زنا، حدّ شرب خمر، حدّ قذف، به توبه مطلقاً ساقط نمى‌گردد.

«فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ رَحِيمٌ(34)» بدانید که دایره‌ی بخشودگی و مهر پروردگار برای آنان که توبه میکنند و پشیمان میشوند، وسیع است، توبه را می‌پذیرد و لغزش را می‌بخشاید. این آیه، حاوی تشویق به توبه است تا کسانی که دست به فساد می‌زنند از تباهی‌گری خود دست بردارند و دوباره باجماعت مسلمانان یکجا شده و به عفو الهی راضی شوند که او تعالی دارای مغفرت و بخششی وسیع است و بر بندگان خود رحم می‌کند. باید خاطر نشان ساخت در جامعه‌ای، اگر دین، حاکم و حکومت واقعاً سالم و اسلامی باشد، حقوق آن جامعه، طوری تأمین می‌گردد که امکان ارتکاب جنایات به حدّ اقل میرسد؛ اما با این وصف، موارد نادری ممکن است پیش آید و در این صورت، کُشتن، مجازات کسی است که فقط مرتکب قتل شده، به دار او یختن مجازات کسی است که هم خون ریخته و هم اموال را غارت کرده، دست و پا بریدن، سزای کسی است که تنها دزدی کرده و تبعید و زندانی کردن، سزای کسی است که بیم و هراس در دل مردم می‌اندازد. که تفصیل آن در آیه قبلی به بیان گرفته شد.

خوانندگان گرامی !

پس از بیان حسد، حيله، دروغ، شعبده بازی ها، مکر و فریب، و سخن بیهوده، یهودیان، بی ادبی نسبت به مقام پیامبر بزرگوار، ریختن خون بسیاری از پیامبران و ادعای دروغینشان-که فرزندان و دوستان خدا اند پروردگار با عظمت در آیات(35 الی 37) به مؤمنان دستور پرهیزگاری و انجام اعمال نیکو را میدهد، و میفرماید که: خود را به بارگاه وی نزدیک گردانند و بر خلاف اهل کتاب، به کسی- جز به الله متعال تکیه و توکل نکنند؛ چون هدف اصلی در قرآن همین است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ(۳۵)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از الله بترسید و به سوی او طلب وسیله کنید (هر نیکی که شما را به بارگاه الهی نزدیک میکند)، و در راه او جهاد کنید تا کامیاب شوید.(۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ابْتَغُوا»(بَغِي): طلب کنید، بجوئید. «الْوَسِيلَةَ»: هرگونه بندگی و طاعتی که سبب خشنودی خدا و تقرّب بدو میگردد. الوَسِيلَة: منزلت و درجه‌ای در بهشت است.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»: ای مؤمنان! ای آنانیکه به الله ایمان آورده و پیامبرش را تصدیق نموده‌اید از الله متعال و عذابش درحذر و بترسید و مراقب اوامر و نواهی او تعالی باشید و تلاش کنید همواره اعمال صالح و شایسته انجام دهید تا این اعمال وسیله‌ای بین شما و پروردگارتان باشد و سبب نجات شما از آتش دوزخ و رستگاری‌تان با حصول رضوان الهی گردد.

ابن عباس، مجاهد، ابو وائل، حسن و دیگر تمام اکابر سلف «وسيله» را قربت تفسیر کرده‌اند. قتاده در فهم «وسيله خواستن» فرموده است: «ای تقرّبوا اليه بطاعته و العمل بما يرضيه» قرب الله را حاصل کنید به وسیله طاعت و عمل پسندیده.

طوری که یادآور شدیم که: «وسیله خواستن» به اتفاق و اجماع مفسران، عبارت است از: عمل قربت و طاعتی که به آن قرب الهی خواسته میشود و از مصادیق آن تقوا و دیگر صفات نیکی است که بندگان با توسل به آن به پروردگارشان تقرب می‌جویند. اما توسل به مخلوق، اگر به معنی طلب دعا از وی باشد، در جایز بودن آن شکی نیست؛ در صورتی که آن مخلوق زنده باشد، همان‌گونه که عمر (رض) در هنگام استسقا (دعای طلب باران) به حضرت عباس (رض) کاکای پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم توسل جست. ولی اگر آن مخلوق مرده باشد، توسل به وی جایز نیست و این گونه توسل از بدعت‌هایی است که هیچ یک از سلف صالح آن را انجام نداده‌اند.

امام ابوحنیفه (رح) نیز توسل‌جستن به یکی از بندگان و قسم دادن خداوند متعال را به حق یکی از مخلوقات وی، ناجایز دانسته و رأی ابن تیمیه نیز همین است. با یزید بسطامی می‌گوید: «استغاثه مخلوق به مخلوق مانند استغاثه زندانی به زندانی دیگر است». لیکن علامه «الوسی» در تفسیر «روح المعانی» با آن که توسل به اسماء الله را ترجیح میدهد اما توسل به رسول الله صلی الله علیه وسلم را در زندگی و مرگشان نیز جایز می‌داند. سپس خداوند متعال از میان عبادت‌هایی که انسان را به او نزدیک می‌نماید، جهاد را به طور بخصوص ذکر و به بیان گرفته است طوری که میفرماید: «وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (35)» و بر شماست تا برای اعتلای دینش تلاش کنید.

جهاد یعنی مبذول داشتن نهایت تلاش در جنگ با کافران، از قبیل جهاد با نفس، فدا کردن مال و جان، و بهره‌گیری از فکر و زبان، قلم و یاری کردن دین خدا، زیرا این نوع عبادت از بزرگترین عبادات و برترین آن است.

چون هر کس این عبادت را انجام دهد، دیگر عبادت‌ها را به طریق اولی انجام خواهد داد. «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» هرگاه با ترک گناهان از خدا ترسیدید و پرهیزگار شدید و با انجام طاعات برای تقرب به خدا وسیله جستید و برای طلب خشنودی خدا در راه وی جهاد کردید رستگار می‌شوید.

«فلاح»: یعنی موفقیت و پیروزی و دست یافتن به هر امر مطلوب و مرغوب، و نجات یافتن از هر امر ناگوار و ناخوشایند. و حقیقت رستگاری و فلاح، سعادت جاودانگی و نعمت پایدار است.

باید بعرض رسانید که: برای رسیدن به فلاح، هم باید گناهان را ترك کرد، «اتَّقُوا اللَّهَ» هم باید طاعات را انجام داد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٣٦﴾

در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند، اگر (بالفرض) تمام آنچه در روی زمین است از آنها باشد، و مثل آن را نیز داشته باشند، تا به عوض عذاب روز قیامت آن را (به دربار الله) فدیة دهند، هرگز از آنها پذیرفته نمی‌شود، و مجازات دردناکی خواهند داشت. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَيَفْتَدُوا بِهِ»: تا خود را فدیة دهند، خود را باز خرند و بدان سبب برهند.

«عَذَابٌ مُّقِيمٌ»: عذابی پایدار، همیشگی، ماندگار.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ مِثْلَهُ مَعَهُ» هر آئینه کافران، آنانی که الله

متعال را تکذیب کردند، اگر برای یکی از آن‌ها به اندازه سطح زمین طلا و نقره و سرمایه باشد، «لِيَفْتَنُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقِيلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (36)» و آن‌ها خواسته باشند به منظور نجات خود از خشم و عذاب الهی این سرمایه هنگفت را فدیة دهند هرگز پذیرفته نمی‌شود و برای شان سودی در بر ندارد، و عذاب دردناک و سختی خواهد داشت. در آیات متبرکه که قبلی خواندیم که: انسان به خوف الهی و حصول قرب وی و به جهاد نمودن در راه وی میتواند کامیابی و فلاح را امیدوار باشد. در این آیه مبارکه؛ تنبیه فرموده است که کسانی که از الله متعال اعراض می‌نمایند، اینها اگر در آخرت تمام گنج‌های زمین، بلکه بیشتر از آن را، صرف کنند و فدیة دهند، و بخواهند خود را از عذاب نجات دهند، هرگز ممکن نمی‌شود.

بصورت کل باید بعرض رسانید: آنچه را که پروردگار با عظمت برای ناسپاسان و کفوروزان و دشمنان دینش در آخرت آماده کرده، این است که میفرماید: اگر چندین برابر هستی را داشته باشند و آنرا فدیة‌ی رهایی خود کنند، هرگز از آتش دوزخ رستگار نمیشوند... وسیله جستن به وسیله‌ی طاعت و عبادت و کردار مورد خشنودی خدا، تقرب به درگاه اوست و منظور از آیه‌ی «وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» در آیه مبارکه قبلی (35) نیز همین است که اساس دین به شمار می‌آید و در اسلام، امری واجب است و توسل جستن خالصانه‌ی آن سه نفر که در درون غاری گیر کرده بودند و راه خروج بر آنان بسته شد، بر این مفهوم حمل میشود: آنان برای رهایی خود از تاریکی غار، تنها به کارهای نیکو و پسندیده‌ی خود به خدا متوسل شدند و سرانجام از آنجا رستند.

پس ای مردم! تنها از خدا خوف و بیم داشته باشید، خود را از سزا او نگاه‌دارید و برای نزدیکی به بارگاهش به خود او وسیله بجوید و اعمالی انجام دهید که شمارا با او پیوند میدهد، تا مورد رحمت و الطاف او قرار بگیرید. (بقره آیه 186، (غافر آیه 60)، (فاتحه آیه 5 الی 11).

عمر فاروق رضی الله عنه در خشکسالی مدینه این گونه الله را فراخواند: «اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا إِذَا أُجِدْنَا بِنَا، تَوَسَّلْنَا إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَا، وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا.»
 بار الها! ما هرگاه دچار خشکسالی و قحطی می‌شدیم؛ از پیامبر می‌خواستیم برای آمدن باران، شفاعت و دعا کند و تو هم دعایش را می‌پذیرفتی و بر ما باران فرو میریختی؛ اکنون از عباس، کاکای پیامبر خویش درخواست میکنیم دعا کند؛ پس تو نیز شفاعت و دعایش را اجابت بفرما و باران را بر ما فرو ریز. (منار، جلد 6، صفحه 372 منیر، جزء 6، صفحه 175، روح المعانی، جلد 3، جزء 6 صفحه 126). بنابراین این طلب دعا از شخصی زنده - هر کسی باشد - رواست و از شخص مرده - هرکس باشد - روا نیست، همچنان که یاران مخلص پیامبر از مفهوم توسل به ما آموخته‌اند.

يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ (37)
 آنها پیوسته میخواهند از آتش بیرون شوند ولی نمی‌توانند بیرون شوند و برای آنان عذابی دائم و پایدار است. (37)

تفسیر:

«يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ (37)»
 قبل از همه باید گفت که: عذاب کافران، نه با فدیة دفع میشود، نه با گذشت زمان قطع میگردد طوری که در آیه مبارکه آمده است: این کفار زمانی که وارد آتش دوزخ میشوند

میخواهند و تلاش خواهند کرد از آن بیرون بیایند و آرزوی بیرون شدن از عذاب را مینمایند ولی هرگز این آرزو شان تحقق نخواهد یافت و آنها هرگز از آتش دوزخ بیرون نمی شوند، بلکه برای همیشه و ابد در آتش دوزخ باقی خواهند ماند، زیرا آنها به الله متعال شریک آورده و برای مشرک هرگز گناه شرک او بخشیده نمیشود، بلکه او برای همیشه در دوزخ و عذاب دردناک بنابر عملکرد گناه آلود خود قرار دارد.

قابل یادآوری است: کسی که در دنیا با آن همه برهان و ارشاد، از ظلمت‌های شرک و جهل بیرون نیاید، مطمئن باشد که در آخرت هم از دوزخ بیرون نخواهد آمد.

این عذاب دائم و پایدار، برای کفار است نه برای گنهکاران مسلمین زیرا گنهکاران مسلمین بعد از معذب شدن تا مدتی در دوزخ به اندازه گناهانشان میماند، باز از آنجا بیرون کرده می شوند، و خداوند متعال به فضل و رحمت خود آنها را به بهشت می درآورد.

در حدیث آمده است: در روز قیامت کافر آورده میشود و به او می گویند: آیا اگر مالامال زمین طلا داشته باشی آن را به فدیة می دهی؟ میگوید: بلی.

به او گفته میشود: از آن آسان تر از تو خواسته شد اما امتناع کردی، از تو خواسته شد برای خدا شریک قرار ندهی اما امتناع کردی، آنگاه دستور میدهند او را به آتش بیاندازند. (اخراج از بخاری در کتاب الرناق).

خوانندگان محترم!

پس از بیان مجازات محاربان که در سرزمین، فساد به بار می آورند و پس از امر به تقوا و پرهیزگاری، تا مردم از حرام و گناه مصون باشند. اینک در آیات متبرکه (38 الی 40) درباره مجازات «السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ» در باره دزد بحث بعمل آمده است.

دین مقدس اسلام، قبل از بریدن دست، بر اهمیت و لزوم کار و اداره‌ی زندگی فقرا از طریق بیت‌المال و اقارب نزدیک و قرض الحسنه و تعاون و... تأکید میکند؛ ولی باین حال فقر، بهانه و مجوز سرقت نیست. (تفسیر فی ظلال القرآن)

قطع دست، برای مجرم عامل هشدار دائمی و مایه‌ی جلوگیری از لغزش مجدد او و دیگران است. که در جمله «فَأَقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» آیه مبارکه به بیان گرفته میشود.

در ضمن یک اصل را نباید فراموش کنیم که: در اجرای حدود الهی، نباید تحت تأثیر عواطف قرار گرفت. با در نظر داشت اینکه قطع دست از طرف قاضی و حاکم است، اما خداوند متعال به همه مؤمنان خطاب میکند، «فَأَقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» تا آنان زمینه اجرای حدود الهی را فراهم کنند.

اجرای این احکام، نیاز به حکومت و قدرت و نظام و تشکیلات دارد، پس با تمام وضاحت در مییابیم که دین مقدس اسلام، دین حکومت و سیاست است.

باید اضافه کرد که در اجرای حکم قطع دست حکمت شرع اسلامی چنین است که: مالکیت شخصی و امنیت اجتماعی به قدری مهم است که به خاطر آن، باید دست دزد قطع شود.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم، بدترین نوع سرقت را سرقت از نماز و ناقص انجام دادن رکوع و سجود دانسته‌اند. (تفسیر قرطبی)

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٣٨﴾

دست زن و مرد دزد را (بعد از ثبوت آن) به سزای آنچه کرده‌اند ببرید، (این سرزنش عبرت انگیز) عذابی از طرف الله است، و الله مقتدر و به مصالح خلق داناست. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نکالاً»: عقوبت، مجازات و سزا. «عزیزاً»: ظفرمند، پیروزمند، توانا. یادداشت :

برای قطع دست دزد شرائطی است. از جمله: دزدی برابر نقشه قبلی و با پیروی از امیال نفسانی باشد و کالا اهمیت داشته و در تحویل خانه و یا جای محکمی گذاشته شده باشد، و قحطی و فقر و فاقه انگیزه دزدی نبوده باشد. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تفسیر :

باید یاد آور شد که شخص دزد بعنوان یک عنصر مشکل ساز در جامعه است که باید جلوی فعالیت های دزدی اش کاسته و گرفته شود، لذا خداوند متعال جزای دزد را در این دنیا معین کرده است و آنهم بریدن دست راستش هست تا سبب شود هم خودش و هم مردم در آینده به فکر دزدی نباشند.

بعد از اینکه خداوند متعال حکم «محارب» را که به زورگیری علنی اموال مردم و راهزنی آشکار می پردازد، در آیات قبلی بیان یافت، اینک حکم دزد (سارق) را که به ربودن پنهانی مال مردم می پردازد، در آیات ذیل به بیان گرفته میشود. طوری که میفرماید: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» «و مرد و زن دزد؛ دست آنان را ببرید» یعنی: حد شرعی مرد و زن دزد این است که دست راست هر یک از آنان را از بند ببرید. یعنی هر یک از مرد و زن، فرق نمیکند که مرد باشد و یا زنی که دست به دزدی بزند و بر ثبوت سرقت آنها دلایل اقامه شد و تمام شروط اقامه حد تحقق یافت در چنین حالی دست این دزد از قسمت مفصل کف آنطوریکه در احادیث نبوی بیان شده قطع می شود.

قابل توجه و دقت میدانم که: مجازات زن و مرد دزد یکسان است. در ضمن باید گفت که در این آیه ابتدا مرد دزد، «السارق» سپس زن «السارقه» دزد مطرح شده است؛ ولی در آیهی دوم سورهی نور که حکم زنا بیان شده، ابتدا زن زناکار، «الزانیة» سپس مرد زناکار «الزانی» یاد شده است، شاید به خاطر آن است که در سرقت، نقش مردِ خلافکار بیشتر است و در زنا، نقش زنِ خلافکار. پس ذکر هر یک از آن دو در جای خود مناسب است.

سارق :

سارق کسی است که مال ارزشمند دیگران را پنهانی و بدون رضایت و یا آگاهی صاحبش برمی دارد. طوری که گفته شد که: دزدی از گناهان کبیره است و موجب میشود سزای سختی که عبارت از قطع دست راست است آن طور که در قرائت بعضی از اصحاب آمده است بر آن مترتب شود.

«جَزَاءٌ بِمَا كَسَبَا»: این قطع دست جزای عملکرد بد و زشت این شخص است که به منظور حفاظت اموال مردم و حمایت حقوق آنها صورت می گیرد و تا امنیت برهم نخورد و هر بدکار و دزد از عمل زشت و بد خود دست بردارد.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: سزایی که به دزد داده می شود در عوض مال مسروق نیست، بلکه آن سزای فعل سرقت اوست، تا وی و دیگران را مایه عبرت باشد.

در آنجا که این حدود جاری باشد بلاشبهه بعد از آنکه دو سه نفر سزای خود را ببینند، از دزدی سدّ باب میشود. اگرچه امروز، مدّعیان تهذیب این نوع حدود را سزای وحشیانه مینامند. اگر دزدیدن نزد اینها فعلی مهدّب نباشد، یقیناً سزای مهدّب آنها در استیصال این

دستبرد غیر مهذب کامیاب شده نمیتواند. اگر به تحمل این وحشت جزئی چندین تن از دزدان مهذب شده میتوانند، پس حاملین [لوا] تهنید بایست شاد باشند که این وحشت به هیئت تهنیدی آنها مدد می رساند. بعضی از کسانی که فقط به نام مفسران، میکوشند که «قطع ید» را سزای انتهائی دزدی قرار دهند، و سزای خفیفتر آن را از شریعت حقه حاصل نمایند؛ اما، مشکل این است که سزای خفیف سرقت نه در قرآن کریم جایی موجود است، و نه در عصر نبوت و اصحاب نظیر آن پیدا میشود. آیا کسی هست که دعوی کرده تواند که در این قدر عرصه دراز، در میان کسانی که دزدی کرده اند يك دزد ابتدائی هم نبوده که کمکم، به طور بیان جواز، در باره آن سزایی که از قطع ید خفیفتر می بود نافذ می شد. ملحدی در زمانه پیشین نیز در باره حد سرقت شبهه کرده گفته بود که چون شریعت دیت يك دست را به پنجصد دینار قرار داده، پس آن دست قیمت داری که پنجصد دینار قیمت آن است، در سزای دزدی پنج روپیه یا ده روپیه چگونه قطع شود؟! دانشمندی به چه خوبی جواب داده است: «انها لما كانت امنیة كانت ثمینة، فلما خانت هانت»؛ یعنی: چون دست امین بود، قیمت داشت چون خائن شد دلیل شد! (تفسیر کابلی).

«نكالا من الله»: این سزای است از جانب الله متعال.

کلمه «نکال» به معنای امر بازدارنده است. قوانین جزایی اسلام برای بازدارندگی است، نه انتقام جویی. «نکال» به عقوبتی گفته می شود که مایه عبرت دیگران باشد. (قاموس قرآن).

«وَاللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيْمٌ (38)»: این حکم الله است که چون نیرومند است حکم نمود و از جمله نشانه های عزت و قوت او یکی هم صادر نمودن چنین احکامی است و از جمله حکمت های او تعالی نازل کردن حکم مناسب با عمل سرقت و قتل و امثال آنست و تو هرگز از حکم خدای تعالی حکمی بهتر نخواهی یافت.

سرقت: گرفتن چیزی است که دارای حفاظ یا نگهبان (حرز) باشد به طور پنهانی از چشم دیگران.

مال دارای حرز؛ یعنی مال دارای حریم حفاظتی بر دونوع است: یکی آن مالی است که خود دارای حرز میباشد، چون مال نهاده شده در خانه یا صندوق کسی. دیگری مالی است که دارای حرز بیرونی است، چون اماکنی که محافظ و نگهبان دارد.

بنابراین همانطور که خداوند بدون هیچ زحمتی نعمت دست را به بنده اش عطا فرموده است، خود او نیز حکم کرده است که در حالت دزدی دستش بریده شود.

و علما اتفاق نظر دارند که هرگاه سارق برای بار اول دزدی کرد، دست راستش (تا مچ دست) قطع شود و هرگاه بار دوم دزدی کرد پای چپش (تا نصف ساق) قطع شود، و در اینکه اگر بار سوم دزدی کند پس از قطع دست و پایش چه شود، بین علماء اختلاف هست، اکثر علماء گفته اند دست چپش قطع شود، و اگر پس از آن برای بار چهارم دزدی کرد، پای راستش هم قطع می شود، و اگر پس از آن دزدی کرد تعزیر و زندانی شود، ولی قول صحیح آنست که برای بار سوم اگر دزدی کرد دست چپش بریده نمیشود، بلکه تعزیر و یا زندانی میشود، زیرا با بریدن دو دستانش دیگر نمیتواند عبادت را (مانند طهارت و غیره) انجام دهد و یا غذا بخورد، لذا قول صحیح آنست که برای بار سوم دزدی فقط تعزیر و یا زندانی میشود.

و بریدن دست دزد در واقع سبب میشود که جامعه اصلاح شود، زیرا مردم برای مخارج

زندگی شان بجای دزدی به فکر کار می‌افتند، همانطور که قصاص سبب حیات و زندگی میشود، و خداوند می‌فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (البقرة: 179). یعنی: «و ای خردمندان! برای شما در قصاص زندگانی‌ای است تا اینکه به تقوا روی آورید» به اعتبار این که قصاص به خودداری مردم از قتل یک دیگر می‌انجامد و از بیم قصاص، از خون‌ریزی بپرهیزید. پس این قصاص است که حیاتی آرام و پایدار را برای جامعه فراهم کرده و از میزان جنایت قتل در جامعه بشری می‌کاهد زیرا هنگامی که قاتل به خوبی بداند که اگر بکشد، کشته میشود؛ یقیناً از ارتکاب عمل قتل دست بر میدارد و در اینجاست که دو حیات محفوظ میماند، یکی حیات مقتول و دیگری حیات خود قاتل، و در مورد دزدی نیز همینطور، و قتیکه مردم دیدند با دزدی دستشان قطع میشود از دزدی خود داری میکنند و در عوض برای مخارج زندگی به فکر کار و تلاش می‌افتند.

ارزش مال مسروقه :

پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت فرموده است که: اگر ارزش مال دزدی شده کمتر از قیمت یک سپر باشد نباید دست دزد را قطع کرد. قیمت یک سپر در زمان پیامبر بنابه روایت ابن عباس (رض) ده درهم، بنابه روایت ابن عمر (رض) سه درهم، بنا به روایت انس بن مالک (رض) پنج درهم و بنا به روایت عائشه رضی الله عنها یک چهارم دینار بوده است. بنا به همین اختلاف روایات در حداقل نصاب سرقت در میان فقیهان نیز اختلاف نظر به وجود آمده است.

کمترین حد نصاب سرقت نزد امام ابوحنیفه (رح) ده درهم و نزد امام مالک، امام شافعی؛ و امام احمد؛ یک چهارم دینار است. (در آن زمان یک چهارم دینار تقریباً برابر با سه درهم بود) چیزهای زیاد دیگری هم هستند که دزدیدن آنها موجب قطع دست نمیشود. به طور مثال ارشاد پیامبر است که «لا قطع فی ثمره ولا کثر» (دزدی میوه و تره بار موجب قطع دست نمی‌شود) «لا قطع فی طعام» (دزدی غذا موجب قطع دست نیست). عائشه (رض) می‌فرماید که: «لم یکن یقطع السارق علی عهد رسول الله فی الشی التافه» (در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم دست زدها برای چیزهای بی ارزش قطع نمی‌شد).

قضاوت علی (رض) و عثمان (رض) این بوده و هیچ یک از اصحاب پیامبر نیز با آنان مخالفت نکرده اند که: «لا قطع فی الطیر» (دزدیدن پرنده موجب قطع دست نمی‌شود). همچنین عمر (رض) دست کسی را که از بیت المال دزدی کرده بود قطع نکرد و در این مورد نیز اختلافی از هیچ صحابی‌ای منقول نیست. با توجه به این آثار و روایات، فقیهان بسیاری از چیزها را از حکم قطع دست استثنا کرده اند. نزد امام ابوحنیفه (رح)؛ میوه‌ها، تره بار، گوشت، غذای پخته شده، گندم‌هایی که هنوز وارد انبار نشده اند و ابزار و آلات لُهو و لعب چیزهایی هستند که مجازات دزدی آنها قطع دست نیست. همچنین دزدی حیواناتی که در جنگل و بیابان می‌چرند و دزدی از بیت المال نیز نزد ایشان موجب قطع دست نیست. امامان دیگر نیز برخی چیزها را از حکم قطع دست مستثنی قرار داده اند، اما این بدان معنا نیست که این نوع دزدان را به هیچ وجه نباید مجازات کرد، بلکه معنا این است که مجازات اینان قطع دست نیست. (برای مزید معلومات به کتب معتبر فقهی مراجعه فرماید).

صفات مال مسروقه :

مال مسروقه باید چهار صفت داشته باشد:

1- باید به مقدار نصاب شرعی باشد. لازم به ذکر است که نصاب سرقت در نزد احناف، یک

دینار یاده در هم شرعی است و در کمتر از ده در هم حدی جاری نمیشود. اما نصاب سرقت در نزد جمهور فقها، ربع دینار، یا سه در هم است.

2- مال مسروقه باید از نظر شرعی، مالیت و ملکیت داشته و فروش آن جایز باشد. پس اگر شراب و خوک مثلاً که مالیت ندارند، مورد دستبرد قرار گیرند، مال مسروقه به شمار نمی روند.

3- سارق در مال مسروقه، ملکیت یا شبهه ملکیت نداشته باشد.

4- مال مسروقه باید از جمله اموالی باشد که سرقت در آن موضوعیت داشته باشد، نه مثلاً برده بزرگسال که سرقت آن موضوعیت ندارد.

اما شرایط معتبر در سارق عبارت است از :

1 بلوغ. 2 عقل. 3 عدم ملکیت مال مسروقه. 4 عدم ولایت وی بر کسی که مالی را از او می دزدد.

باید دانست که حدود به شبهات دفع میشوند چنانکه در حدیث شریف آمده است: «ادراوا الحدود بالشبهات: حدود را با شبهه‌ها دفع کنید».

فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٩﴾

پس هر کس پس از ظلم و گناه خویش توبه کند، و (عمل) خود را اصلاح و درست کند، پس یقیناً الله توبه او را قبول می‌کند، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است. (۳۹)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«ظُلْمِهِ»: ستم کردنش (دزدی). «أَلَمْ تَعْلَمْ»: مگر ندانسته‌ای (نمی دانی)؟.

اصمعی گفته است: روزی آیهی السَّارِقِ وَالسَّارِقَةُ را خواندم و در کنارم عربی نشسته بود، به اشتباه خواندم: و الله غفور رحيم عرب گفت: این کلام کیست؟ گفتم: کلام خدا است. گفت این کلام خدا نیست، آن را باز بخوان، باز آن را خواندم، پس متوجه شدم و خواندم: و الله عَزِيزٌ حَكِيمٌ آنگاه گفت: بلی! این کلام خداست. گفتم: آیا قرآن میخوانی؟ گفت: نه. گفتم: پس از کجا فهمیدی من اشتباه کرده‌ام؟ گفت: عزیز است لذا حکم قطع را داده است و اگر بخشنده و بامهر باشد دستور قطع را نمی دهد. (زاد المسیر، تألیف ابن الجوزی 354/2).

تفسیر :

در دین مقدس اسلام، مجازات در کنار ارشاد و تربیت و رحمت است. در آیهی قبل، مجازات سارق بیان شد، اینجا دعوت به توبه به درگاه خدای غفور و اصلاح بدی‌هاست که سبب میشود تا خداوند لطفش را به بنده باز گرداند.

برای انسان خطاکار، همیشه راه بازگشت و اصلاح، باز است.

«فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ»: هرگاه مرد یا زن دزد بعد از دزدی و اقامه حد، توبه کند و رفتار و اعمال خود را اصلاح نماید و بر عملکرد خود نادم و متأسف شود خدای تعالی گنااهش را میبخشد و عیبش را میپوشاند و عوض گناهایش به او حسنات می دهد.

مفهوم این جمله این نیست که دست او بریده نمیشود، بلکه مفهومش این است که کسی که پس از بریده شدن دستش توبه کرده نفسش را از دزدی پاک کند و بندهی صالح خدا بشود، الله متعال نیز بر او توبه می کند و دامنش را از این لکه پاک میکند. اما کسیکه پس از بریده شدن دستش باز هم خودش را از انگیزه های بد پاک نکند و همان احساسات بد را که او را وادار به دزدی کرده و موجب قطع دستش شده بودند باز هم در خود پیروراند، این بدان معنا است که دست از بدن او جدا شده است، اما دزدی هنوز در وجود او باقی است و به

این دلیل او همانند گذشته مستحق غضب خداست. بناءً قرآن دزد را راهنمایی میکند که از خدا آمرزش بخواهد و خویش را اصلاح کند. چرا که بریدن دست برای حفظ نظم و امنیت اجتماع است و موجب اصلاح درون نمی شود. اصلاح درون تنها از توبه و بازگشت به سوی خدا به دست می آید. (بنقل از تفهیم القرآن)

باید گفت توبه اگر از سر صدق باشد ضرور است که مال دزدیده را نیز به صاحب آن مسترد نماید. اگر تلف کرده باشد، تاوان دهد؛ و اگر تاوان داده نتواند، بخشش خواهد، و برکردار خویش ندامت کند، و عزم کند که آینده از آن مجتنب باشد. اگر توبه چنین باشد، امید است خداوند متعال عقوبت اخروی را، که در مقابل آن سزای دنیا حقیقتی ندارد، از وی رفع کند.

«فَإِنَّ اللَّهَ يُتُوبُ عَلَيْهِ»: خدا توبه اش را می پذیرد، چون خدا بسیار آمرزندهی مهربان است. پس در آخرت عذابش را نمی دهد.

«إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (39)»: و از در رحمت به سوی وی باز می گردد همانا خدا در بخشودگی و رحمت مبالغه میکند. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از قطع دست سارقی به او ارشاد فرمودند: «قل استغفر الله واتوب الیه» بگو از الله آمرزش می طلبم و به سوی او توبه می کنم.

آن شخص طبق راهنمایی ایشان کلمات فوق را تکرار کردند و به دنبال آن پیامبر (ص) در حق او دعا فرمودند که «اللهم تب عليه» خدایا او را بیامرز.

در سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم دلایلی وجود دارد بر این که: اگر حدود بهسوی ائمه (حکام) إرجاع شد، اجرای آنها واجب و لازم و إسقاط آنها ممتنع است اما اگر قبل از إرجاع بهسوی حاکم، سارق مورد عفو قرار گرفت، یا توبه کرد، حد از وی ساقط می گردد.

شان نزول آیه 39 :

406- ک: أحمد و غیره از عبدالله بن عمرو (رض) روایت کرده اند: در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم زنی مرتکب سیرقت شد و دست راستش را قطع کردند. پس آن زن گفت: ای رسول الله، آیا توبه من به درگاه الهی پذیرفته می شود؟ پس خدا آیه «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ...» را نازل کرد.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٠﴾

آیا نمی دانی که خداوند مالک و پادشاهی آسمانها و زمین است! هر کس را بخواهد (وشایسته ببیند) مجازات میکند و هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد والله بر هر چیزی قادر است. (۴۰)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت: کسیکه بر هستی حاکم است، حق دارد قوانین هستی را وضع کند، در ضمن باید گفت: که الله متعال نیازی و احتیاج به توبه‌ی بندگان خود ندارد، چون همه‌ی هستی از آن اوست. طوریکه میفرماید: «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» آیا نمی دانی تمام آنچه در آسمانها و زمین قرار دارد از آن الله متعال، ملک و بنده اوست و برای او در همه اینها قدرت و فرمانروائی مطلق است؟ او هرگونه که بخواهد با اینها تعامل میکند.

«يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ(40)» هرکس را که بخواهد به میزان جرمش عذاب میدهد و این عذاب او عین عدالت است و هر کسی از بندگان خود که دوستش داشته باشد مشمول عفو و رحمت و فضل خود قرار میدهد. حکمت او تعالی نافذ و عملش کامل است و او بر همه چیز قدرت دارد و هیچ چیزی او را از انجام کاری عاجز ساخته نمی تواند و بر او غلبه نمی نماید و از قدرت و توان او هیچ مخلوقی بیرون شده نمی تواند.

رحمت، علم، عزت، حکمت، فضل و قدرت الله متعال بر همه چیز إحاطه دارد، چیزی تواناست؟

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (41 الی 43) درباره موضوعاتی شتاب ورزیدن منافقان و یهودیان به سوی کفر پیشگی، موضع گیری یهودیان در برابر احکام تورات، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْرَفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ(٤١)

ای پیامبر! کسانی که در کفر می شتابند تو را غمگین نسازند، (چه) از آنانی که به زبانشان گفتند: که ما ایمان آوردیم، ولی دل هایشان ایمان نیاورده است، و چه از یهود (باشند) آنان به سخن های دروغ گوش میدهند، به سخنان قوم دیگر که هنوز به نزد تو نیامده اند، گوش میدهند و کلمات را (تورات را بعد از درک آن) از محل آن تغییر میدهند و میگویند: (به پیروان خود) اگر این حکم تحریف شده به شما داده شد، بگیری (قبول کنید)، و اگر آن به شما داده نشد پس دوری کنید (محتاط باشید)، و هرکس الله گمراهی او را خواسته باشد، هرگز در برابر الله برای او اختیاری نداری (که هدایت شود)، این گروه (منافقین و یهود) کسانی اند که الله خواسته است دل هایشان را پاک سازد، برای آنها در دنیا رسوائی است، و برای آنها در آخرت (نیز) عذاب سخت خواهد بود. (٤١)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا يَحْزُنْكَ»: تو را آندگین نسازد، تو را محزون نکند. «يُسَارِعُونَ»: شتاب می ورزند، سبقت میگیرند. «بِأَفْوَاهِهِمْ»: به زبان خود، زبانی، «سَمَاعُونَ»: (سمع): شنوندگان، خبرچینان. «سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ»: برای سخنان دروغ گوش میدهند، دروغ را می پذیرند. «سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ»: به سخن دیگران گوش فرا میدهند، خبر چینی میکنند. «فِتْنَةٌ»: مصیبت، محنت، ابتلا، گرفتاری و گمراهی. «خِزْيٌ»: رسوائی، بدنامی.

شان نزول آیه :

تفصیل واقعه را مفسر بغوی چنین نگاشته است: یکی از یهودیان خیبر با زنی یهود زنا کرد. مرد مذکور زن، وزن، شوهر داشت؛ یعنی هر دو محصن بودند، باوجودی که در تورات سزای این جرم رجم (سنگسار) بود، اما، بزرگی منزلت آنها مانع اجرای مجازات گردید. باهم مشوره کردند، و قرار به آن دادند که چون در کتاب کسیکه در یثرب است یعنی محمد صلی الله علیه وسلم، برای زانی حکم رجم نمی باشد و آن را درّه می زنند؛ چند نفر از یهود بنی قریظه را نزد وی بفرستید؛ زیرا همسایه اند و به آنها معاهده صلح بسته اند،

تا نظر وی در این باره معلوم شود. جمعیتی را به غرض این امر فرستادند که نظریه پیغمبر صلی الله علیه وسلم را معلوم کنند که برای زانی محصن چه سزا تجویز میکند؟ اگر حکم داد که درّه زده شود، بر وی عاید کرده قبول کنند، و اگر حکم رجم داد میپذیرند، محمد صلی الله علیه وسلم به جواب استفسار آنها گفت: آیا شما به فیصله من راضی میباشید؟ اقرار کردند: بلی! درین حال، جبرئیل (ع) از سوی خداوند متعال حکم رجم آورد؛ آنها از اقرار خود بازگشتند.

در آخر، پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسید: آن باشنده فدک «آن شخص مقیم قریه فدک» ابن صوری در میان شما چگونه شخص است؟ همه گفتند: امروز در سرتاسر گیتی مانند وی عالمی در شرایع موسوی نیست! حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وی را خواست و قسم غلیظ داده پرسید: سزای این گناه در تورات چیست؟ اگرچه دیگر یهودیان برای إخفای این حکم مساعی ممکنه نمودند، اما به ذریعه عبد الله بن سلام پرده از روی آن برداشته شده بود. ابن صوری که مسلماً طرف اعتماد آنها بود، خواهی نخواهی اقرار کرد که در تورات حقیقتاً سزای این گناه رجم است؛ بعد از آن، حقیقت را بالتمام ظاهر گردانید که یهود چگونه رجم را محو کردند، و به جای آن حکم دیگری آوردند که زانی را درّه بزنند و سرچپه روسیاه بر خر سوار کرده بگردانند.

الحاصل، محمد صلی الله علیه وسلم بر مرد و بر زن بر هر دو سزای رجم را جاری کرد و گفت: خدایا امروز من اولین کسی میباشم که حکم تو را در دنیا زنده کردم بعد از آنکه او را (حکم رجم را) میرانیده بودند؛ این حقیقت است.

تفسیر :

وقتی خداوند، برخی از تکالیف و شرایع را بیان کرد، عده‌ای از مردم از آن روی برگشتانند و به سرعت به سوی کفرورزی و بی دینی رفتند. خداوند متعال نیز، پیامبر را در این باره به صبر و بردباری واداشت و به او امر کرد که غمناک نشود. طوریکه میفرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ»: ای پیامبر خدا! از این منافقانی که به سوی کفر باهم مسابقه میدهند و تو را در حالی تکذیب می نمایند که ظاهراً ادعای ایمان داشته و در باطن کافرانند غمگین و محزون مباش! از تکذیبگری‌های یهودیان نیز آندوهگین مباش که آنها پیش از تو نیز پیامبرانی را تکذیب نموده و بسیاری از آنها را کشته و شکنجه کردند.

«مَنْ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ»: از منافقینی که ایمان از زبانشان تجاوز نکرده است، به زبان میگویند: ایمان داریم اما قلباً کافرند. «وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا» و از یهودیان. «سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ» گروه‌هایی که ذکر شدند در گوش دادن به اکاذیب و باطیل و در قبول کردن افتراه‌های اخبارشان مبالغه میکنند و به خدا دروغ می‌بندند و کتابش را تحریف می‌کنند.

یعنی: سخنان دروغ رؤسای تحریف‌گروشان را که به تحریف تورات پرداخته‌اند، می‌پذیرند. یا معنی این است: شنوای سخن تو هستند تا بر تو دروغ بسته، سخنت را تحریف نمایند.

«سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ» «برای گروه دیگری خبر چینی میکنند» در گوش دادن به سخنان جمعی دیگر مبالغه میکنند که به خاطر تکبر و افراط در دشمنی و کینه با تو، در

مجلس حاضر نشده اند. آنها عبارتند از یهودیان خیبر که به دروغ و افترای بنی قریظه گوش می دادند.

از فحوای آیه مبارکه چنین استنباط میشود که علمای یهود گروهی از یهودیان و منافقان را نزد پیامبر اسلام فرستادند و خودشان از مقابله و رویارویی دوری میکردند «لَمْ يَأْتُواكَ» و هدفشان این بود که شاید دستورات و احکام اسلام مطابق چیزی باشد که آنان از تورات تحریف کرده اند و سفارش می کردند اگر گفتار پیامبر اسلام مطابق حرف ما بود، بپذیرید وگرنه رها کنید.

«يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ»: کلام خداوند را از جایش بر میدارند و جای آنرا تغییر میدهند. منظور تحریف و تغییر کلام و احکام خدا و قرار دادن احکامی دیگر در جای آن است.

ابن عباس (رض) فرموده است: احکام تغییر شده عبارتند از حدودی که از جانب خدا در تورات مقرر شده بود؛ چرا که آنها رجم را برداشتند و به جای آن روی زناکار را سیاه می کردند و او را تازیانه میزدند. (البحر 488/1).

«يَقُولُونَ إِنَّ أُوتِيْتُمْ هَذَا فَخُدُوهُ وَ إِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَاحْذَرُوا»: می گویند: اگر محمد دستور تازیانه را داد، بپذیرید و اگر دستور رجم را داد آن را نپذیرید. خدا در رد آنها فرمود: «وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً»: خدا کفر و گمراهی هرکس را بخواهد هیچکس نمیتواند مانعش بشود و آنرا از او دفع کند.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ»: خدا نمی خواهد قلوب آنها را از ناپاکی کفر و زشتی گمراهی پاکیزه کند؛ چون عملشان زشت و انتخاب و گزینش آنها زشت بود.

«لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ» در دنیا خفت و بی آبرویی، «وَأَلْهَمُوا فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (41)» و در آخرت عذابی عظیم یعنی ماندن همیشگی در آتش دوزخ خواهند داشت.

مفسر ابو حیان فرموده است: آیه برای تسلی خاطر و تخفیف بار اندوه پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد؛ چرا که آنها در کفر و گمراهی، از یکدیگر سبقت می جستند و همین امر سبب حزن و دلنتگی پیامبر صلی الله علیه وسلم گشته بود. نیز آیه بیانگر آن است که پیامبر باید از هدایت و رستگاری آنها قطع امید کند. (البحر 488/3).

یادداشت :

قابل توجه است که: خطاب: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ» در قرآن عظیم الشان بصورت کل سیزده بار از جمله: در سوره های انفال: 64، 65، و 70، سوره توبه: 73، سوره احزاب: آیات: 1، 28، 45، 50، 59، سوره ممتحنه: آیه 12، سوره طلاق: آیه 1 و سوره تحریم: آیات 1 و 9 و خطاب «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ!» دوبار در همین سوره های مائده یکی هم آیه های: 41 «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ» و دوم نیز در این سوره است. آیه (67)، که عبارت است از «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ... 67» که شکی نیست چنین خطابی خطاب تشریف و تعلیم است. (طبری 404/10).

سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَالُونَ لِلْسُّحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرَضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرَضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٢٢﴾

آنان فوق العاده شیوای سخن دروغ اند [با آنکه می دانند دروغ است و] بسیار خورنده مال حرام؛ پس اگر (برای فیصله نزد تو آیند پس در بین آنها فیصله کن یا از آنها روی بگردان،

و اگر روی گردانی (و فیصله نکردی) پس هرگز به تو ضرری رسانده نمی توانند، و اگر فیصله کردی؛ پس به عدل و انصاف فیصله کن، بی گمان الله عدل کنندگان را دوست می دارد. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَكْلُونَ» (أَكَلَ): بسیار خوردگان. «سُحَّتْ»: مال حرام، مانند: رشوه و... به مال حرام، سُحَّتْ گفته میشود؛ چون طاعت و برکت را می برد و ریشه کن میکند. «الْقِسْطُ»: مرحله ای بالاتر از عدل و داد. «الْمُقْسَطِينَ»: دادگران.

تفسیر :

«سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ» این یهودیان همواره سخن دروغ و باطل را می شنوند و می پذیرند و آن را در بین مردم منتشر می نمایند، «أَكَالُونَ لِلسُّحْتِ» و علاوه بر این، بسیار زیاد رشوت و اموال حرام (ربا) میخورند. و براین اساس بین گفتار گناه آلود و غذای حرام جمع میکنند، از این روی، هم فهم و درک آنها فاسد شده و هم اجسام آنها. از فحوای جمله «أَكَالُونَ لِلسُّحْتِ» آیه مبارکه برمی آید که: علمای یهود، رشوه خوار بودند. و از فحوای جمله؛ «سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ» عوامشان مشتاق شنیدن دروغ. «سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ» (تکرار «سَمَّاعُونَ»، در دو آیه بطور مسلسل شاید اشاره باشد به اینکه این روش، کم کم خصلت آنان شده است.)

قابل تذکر است که: همزیستی مسلمانان با اهل کتاب، تا حدی بود که آنان برای قضاوت، نزد پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم می آمدند. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ» ای محمد! پس هرگاه این یهودیان نزد تو آمده و طالب حکم و اقامه حدود در حق خویش شدند تو در این خصوص مخیری که در بین آنها حکم کنی یا از آنها رویگردان شوی.

ابن کثیر فرموده است: یعنی اگر محاکمه را پیش تو آوردند، لازم نیست در بین آنها حکم کنی؛ چون هدف آنها از اینکه داوری یعنی قضا را به نزد تو آورده اند پیروی از حق نیست، بلکه از امری پیروی میکنند که با هوس آنها موافق باشد. (مختصر ابن کثیر 519/1).

علماء بر این امر اجماع دارند که: اگر مسلمان و ذمی ای (کسانی غیر مسلمان و از ادیان دیگر که در تحت اداره و حمایت حاکمیت اسلامی قرار دارند)، نزد حکام مسلمین در قضیه ای طلب قضا کردند، بر آنها واجب است تا میان آنان حکم نمایند اما در مورد دادخواهی اهل ذمه نزد حکام مسلمان در قضایای داخلی شان، میان علماء اختلاف نظر وجود دارد؛ به قولی:

حکم نمودن میان آنان جایز است، یعنی حاکم مسلمان میتواند میان شان حکم کند و هم میتواند آنان را برگردانده و در میان شان حکم نکند. به قولی دیگر: حکم کردن میان آنان واجب است. بنابر این قول، جمعی از مفسران بر آنند که مخیر کردن رسول الله صلی الله علیه وسلم و حکام مسلمان بعد از ایشان در این مورد، منسوخ شده است به این فرموده حق تعالی: «وَأَنْ أَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ...» (المائدة: 49). «و در میان آنان بر حسب آنچه خداوند نازل کرده است، حکم کن».

«وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً»: اگر نکنی خدای تعالی تو را از شر آنها حمایت میکند و آنها هرگز نمیتوانند به تو ضرر و زیانی برسانند؛ چون خدا نگهدارنده و محافظ

تو است و تو را از شر مردم مصون نگهמידارد.

«وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (42)»، ولی اگر در بین آنها حکم کردی باید این حکم بر اساس عدالتی باشد که خدای تعالی در کتاب خود نازل فرموده است چون خدای تعالی عدل را دوست و از ظالم و ستمگر نفرت دارد.

رعایت این عدالت حتی با یهودیان و نصرانیان و سایر امم نیز بر یک مسلمان لازم است؛ چنانچه بر قاضیان و حاکمان نیز رعایت تقوای الهی لازم است و باید چنین کسانی عدالت را رعایت کنند و بر کسی ظلم و ستمی روا ندارند.

قرآن عظیم الشان بار بار این امر را تأکید نموده، اشخاص هر قدر شریر و ستمگار و بدگذران باشند؛ درباره آنها نیز دامن عدالت را به لگه بی‌انصافی داغدار مینماید این کاری است که نظام عمومی زمین و آسمان را استوار نگهמידارد.

وَ كَيْفَ يُحْكِمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۳)

و (لیکن یهودیان) چگونه تو را به داوری می طلبند در حالی که تورات نزد ایشان است و در آن حکم الله هست (و آنگهی) پس از داوری خواستن از حکم تو روی میگردانند، و ایشان مؤمن نیستند (به تورات خود) (۴۳)

تفسیر :

همانطوریکه در آیهی قبل هم بیان یافت: دلیل مراجعه یهودیان به پیامبر بزرگوار اسلام، پیدا کردن راهی برای تخفیف مجازات بود و آنان با اینکه به تورات دسترسی داشتند و پاسخگوی نیازهای آنان بود، ولی دنبال قانون ساده تری میگشتند. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَ كَيْفَ يُحْكِمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ» ای محمد! چگونه یهودیان تو را حکم قرار داده و به حکمیت تو رضایت میدهند، در حالیکه تورات را در اختیار دارند و حکم خدا در آن مقرر است و آنرا می یابند اما به آن عمل نمیکنند؟ واضح است که: این ها تورات را تحریف و تبدیل نموده و عهد و پیمانانش را نقض کرده و از آن روی گردان شدند. ای کاش اهل کتاب، نسبت به احکام کتاب خودشان پایبند بودند. در ضمن قابل تذکر است که: تمامی تورات تحریف نشده است.

مفسر مشهور جهان اسلام امام فخر رازی فرموده است: در این آیه خداوند متعال میخواهد تعجب پیامبر صلی الله علیه وسلم را برانگیزد؛ چرا که یهود از حکم تورات در مورد حد زنا آگاه بودند و از پذیرفتن چنین حکمی امتناع نمودند و حکمیت را نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آوردند. بدین ترتیب از حکمی که به صحت آن اعتقاد داشتند عدول کردند و به حکمی رو آوردند که به بطلانش معتقد بودند و از این رهگذر رخصت و آسانی را می جُستند.

بدین ترتیب حماقت و انکار و لجاجتشان برملا شد. (فخر رازی 236/11).

«ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ»: آنگاه بعد از این که حقیقت برایشان مشخص و روشن شد، از حکم تو که با کتابشان موافق است، رویگردان میشوند. یعنی آنچه برای گروهی مهم است، تخفیف در قانون است، نه ایمان به قانون و انجام وظیفه. (به همین دلیل با داشتن قانون تورات برای پیدا کردن راه مجازات آسان تری نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم می آمدند).

«وَمَا أَوْلَيْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (43)»: آنها ایمان ندارند؛ چون به کتاب خود یعنی تورات ایمان ندارند و از آن رویگردانند، و به حکم تو که با محتوای تورات موافق است، نیز ایمان ندارند.

تمام این اعمال را بنا بر کفر و تکذیب انجام دادند و اگر آنها واقعاً به تو باور می‌داشتند و به آنچه بر تو نازل شده ایمان می‌آوردند حتماً حکم و قضاوت تو را می‌پذیرفتند ولی متأسفانه که چنین نمی‌کنند.

در التسهیل آمده است: این امر بیانگر آن است که آنها ایمان ندارند؛ چون ادعای ایمان از جانب کسیکه با کتاب خدا به مخالفت برخاسته و آن را تبدیل و تحریف نموده باطل است. (التسهیل 178/1).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (44 الی 47) در باره احکام الهی در تورات و روی گردانیدن یهودیان از آن، مورد بحث قرار گرفته است.

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا
وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا
النَّاسَ وَاخْشَوْنَا وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِنَا ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ
هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٤٤﴾

بی تردید ما تورات را که در آن رهنمود (برای بشریت) و روشنایی بود، فرستادیم. پیامبران که در برابر فرمان خدا سر تسلیم فرود آورده‌اند و نیز علمای ربانی و دانشمندانی که به حفظ کتاب الله مامور بودند بر آن گواهی دادند.

پس، [ای سران یهود!] از مردم نترسید، بلکه از من بترسید و آیات مرا به بهای حقیر و اندک بفروشید و هر که مطابق آیاتی که الله نازل کرده است حکم نکند، پس آن گروه کافر است. (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هُدًى»: رهنمود، در بیان احکام و تکالیف. «نُورٌ»: روشنایی، در بیان اصول توحید و نبوت و معاد. «الرَّبَّانِيُّونَ» (ربّ): جمع ربّانی، الهیون، خدا پرستان پارسیا.

«الأحبار»: جمع حبر، فرزندگان و پیشروان دین یهود. ربّانیون و احبار از نسل هارون علیه السلام بودند. «استحفظوا»: به آنان سپرده شده بود تا در حمایتش بکوشند. شُهَدَاءَ: گواهان، امانتداران. فَلَا تَشْتَرُوا: بفروشید، تبدیل مکنید.

تفسیر:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ»: الله متعال تورات را که شامل بیان روشن و نور درخشان است و احکام گنگ و مبهم را روشن و بر ملا می‌سازد، بر موسی نازل کردیم. آن هدایت و نور عبارت است از: بیان احکام شرعی، مُژده بَعَثْتُ مُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و وجوب پیروی از ایشان، یعنی این بدین معنی است که: نور و هدایت زمانی در جامعه جریان و تحقق می‌یابد که؛ بر اساس کتاب آسمانی، قضاوت و حکومت شود.

«يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا»: پیامبران بنی اسرائیل که تسلیم حکم الله متعال شده بودند، به تورات حکم می‌کردند.

و حق تعالی تورات را بر موسی علیه السلام نازل فرمود که در آن دلیل قاطع، شافی و کافی است و بین گمراهی و هدایت، عدالت و ظلم فرق می‌گذارد و براساس آن انبیای بنی

اسرائیل در بین یهودیانی که در برابر فرمان خدا گردن نهادند نه سرکشان آنها حکم می کنند.

از جمله «يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ» بر می آید که بادر نظر داشت اینکه تورات بر موسی علیه السلام نازل شد؛ ولی همه ی انبیا و علمای پس از او مأمور بودند طبق آن حکم کنند. هکذا باید گفت که: در این جا به این حقیقت نیز به طور ضمنی اشاره بعمل آمده است که: همه پیامبران علیهم السلام (مسلم) بودند. اما بر خلاف آنان یهودیان از اسلام مُنْحَرَف و دُچار فرقه گرایی شده تبدیل به یهودی محض شده اند. قابل یادآوری است که: اسلام (تسلیم خدا بودن)، که دین همه ی موحدان بشمار میرود. طوریکه، انبیای بنی اسرائیل هم با جمله ی «أَسْلَمُوا» توصیف گردیده اند.

«لِلَّذِينَ هَادُوا»: یعنی برای یهودیان به تورات حکم میکردند و از حکم خارج نمی شدند و آن را تبدیل و تحریف نمی کردند.

«وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ»: و دانشمندان و فقهای آنها نیز به تورات حکم می کردند. «و همچنین ربانیون» به تورات حکم می کنند. ربانیون: علمای برخوردار از حکمت و بینش و آگاه به سیاست مردم و تدبیر امور آنان اند. همچنین «احبار» یعنی: دانشمندان فهیم و خبره یهود به تورات حکم میکنند. بلی! همه آنها به تورات حکم می کردند و حکم می کنند. ربانی = علماء و عابدان و احبار = فقها و دانشوران که پیشوایان یهود هم بودند.

«بِمَا أَسْتَحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ» استحفظوا: یعنی از آنها طلب حفظ شده که کتاب الله را حفظ کنند. یعنی الله متعال دستور حفظ و نگهداری کتاب از تحریف و تزییع به آنها داده بود. و اینکه چگونه میتوانیم که کتب آسمانی را حفظ کنیم. یگانه طریقه و راه آن همانا عمل و قضاوت و حکومت بر طبق آن است.

«وَكَاثُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ»: مراقب بودند تبدیل و تغییری در آن رخ ندهد. یعنی خود آنها را ذمه دار حفاظت تورات گردانیده بود، و مثل قرآن کریم «إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» و عده داده نشده بود؛ تا انجائیکه علماء و احبار ذمه واری خود را احساس میکردند تورات محفوظ و معمول ماند - عاقبت از دست دنیا پرستان و علماء سوء تحریف شده ضایع گردید. «فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَ اِحْشَوْنَ»: ای علمای یهود! در رابطه با ذکر نعت محمد که در کتاب شما ذکر شده است و نیز در خصوص حد رجم که بر آن واقف هستید، از مردم نترسید، بلکه در صورت کتمان آن از من بترسید.

«وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا»: آیات مرابه بهای ناچیزی نه فروشید. یعنی: حکم کردن به کتاب نازل شده الهی را به سبب ترس از دیگران، یا به انگیزه تمایل به منفعت، یا به دست آوردن رشوه ای، جاه و مقام و کالای بی ارزش کنار نگذارید. «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ(44)»: هرکس به شرع خدا حکم نکند، هرکه باشد واقعاً کافر است.

مفسر زمخشری فرموده است: آنان که به عنوان توهین و اِهانَت، به آنچه که الله نازل کرده است حکم نمی کنند، آنها به حقیقت کافرند و به سبب تجاوزگریشان در کفر، با ریشخند و توهین به آیات خدا و ارتکاب ظلم و تمرد کردن و حکم کردن به غیر از آنچه خدا نازل کرده است، اوصاف «ظالم» و «فاسق» زبینه ی آنان است. (کشاف 496/1).

ابن حیان فرموده است: هر چند ظاهر آیه خطاب به یهود است، اما عام است و شامل یهود و غیر آنان هم میشود. (مختصر ابن کثیر 522/1).

حکم این آیه شامل همه کسانی نیز میشود که عهده‌دار امر حاکمیت جامعه اسلامی می‌شوند اما به کتاب الله متعال حکم نمی‌کنند. بعضی برآنند که این آیه محمول بر آن است که فرو گذاشتن (حکم بما انزل الله)؛ از روی استخفاف، یا حلال شمردن، یا انکار احکام منزله الهی باشد.

از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «هر کس منکر حکم کردن به آنچه که الله متعال نازل کرده، گردد، قطعاً کافر شده است ولی کسی که به (ما انزل الله) معترف و مؤمن بود اما به آن حکم نکرد، قطعاً ظالم و فاسق است».

همچنان از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «مراد از این کفر؛ کفری نیست که حاکم مسلمان را از آیین اسلام خارج سازد بلکه کفر مراتبی دارد و این کفری است در مرتبه‌ای پایین‌تر چنانکه ظلم هم مراتبی دارد و ظلمی است فروتر از ظلمی دیگر، همانطوری که فسق نیز مراتبی دارد و فسقی است فروتر از فسقی دیگر پس کفر و ظلم و فسق دارای پله‌ها و مراتبی است».

باید یادآور شد که: در اینجا در خصوص حکم نکردن به (ما انزل الله) سه آیه داریم که عبارتند از: آیات (44، 45 و 47). در آیه (44) آمده است: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»: «وکسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند پس آنان کافرند». در آیه (45) آمده است: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»: «وکسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند پس آنان ستمگرند» و در آیه (47) آمده است: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ٤٧»: «وکسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند پس آنان فاسق اند». ابن جریر طبری می‌گوید: «آیه اول در باره مسلمین، آیه دوم در باره یهود و آیه سوم در باره نصاری است». (بنقل از «تفسیر أنوار القرآن».

باید یادآور شد: مورد خطاب این آیه مبارکه، یهودیان است؛ اما حکم آیه مبارکه عام، و شامل كافة مسلمانان و فرمانروایان آنان هم می‌شود.

یادداشت:

اوصاف کفر، ظلم و فسق در وجود کسانی جمع می‌گردد که حکم و حکومت در دست داشته باشند و به شریعت مقدس اسلام حکم نکنند؛ اما «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ... فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ، هُمُ الظَّالِمُونَ، هُمُ الْفَاسِقُونَ».

**وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ
وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصًا فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا
أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٤٥﴾**

و در [تورات] برآنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان میباشد و زخم‌ها [نیز به همان ترتیب] قصاصی دارند و هر که از آن [قصاص] درگذرد پس آن کفار [گناهان] او خواهد بود و هر که به آنچه الله (در حدود و قصاص) نازل کرده است حکم نکند، پس این گروه ستمکار است. (٤٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ»: برآنان واجب کردیم. «النَّفْسَ»: جان. شخص. الأَنْفَ: بینی، السِّنَّ: دندان. جُرُوحَ: جمع جرح، زخمها، جراحتها.

تفسیر :

در آیه مبارکه قبلی خواندیم که: تورات هدایت و نور است، در این آیه، قانون قصاص مطرح شده و شاید نشان آن باشد که قانون قصاص در جامعه، سبب نور و هدایت است. همانگونه که در آیه دیگری میخوانیم: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ» (بقره، 179) و برای شما در قصاص حیات و زندگی است.

«وَكُنْتُمْ عَلَيَّمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ»: و محققاً مادر تورات بر یهود لازم گردانیدیم که نفس در مقابل نفس کشته میشود. یعنی: در تورات قصاص را با کشتن نفس در برابر نفس بر یهود لازم گردانیدیم، چه مقتول بزرگسال باشد چه خردسال، چه مرد باشد و چه زن. ملاحظه می نمایم که: همه‌ی انسان‌ها، از هر قوم و قبیله، فقیر و غنی، در مقابل قانون یک برابر آند و خون کسی رنگین‌تر از خون دیگری نیست.

قابل یادآوری است که: احکام که در شریعت پیشینیان ما اگر منسوخ نشده باشد، از جمله شریعت ما هم بحساب می آید بنابر این، حکم قصاص بر ما نیز لازم است. امام أبو حنیفه (رح) با استدلال به عام بودن این آیه بر آن است که: مسلمان در برابر کافر ذمی و آزاد در برابر برده کشته میشود. اما رأی جمهور فقهاء در این دو حکم، مخالف بارأی ایشان است. لیکن جمهور فقهاء در حکم قصاص مرد در برابر زن، متفق القول اند «تفسیر انوار القرآن».

مفسر تفسیر کابلی در ذیل آیه مبارکه میفرماید: این حکم قصاص در شریعت موسوی بود. اکثر علمای اصول، تصریح کرده‌اند که شرایع گذشته را که قرآن کریم یا پیغمبر ما نقل فرموده به شرطی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آن اصلاح و ترمیمی نکرده، باشد در حق این امت نیز تسلیم میشود.

گویا شنواندن آن بدون ردّ و انکار، دلیل تلقی بالقبول است. «وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ»: و چشم در مقابل چشم کور میشود. «وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ» و بینی در مقابل بینی بریده می شود. «وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ» و گوش در مقابل گوش بریده می شود. «وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ» و دندان در مقابل دندان کنده میشود. «وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ» و کسی که دیگری را زخمی کرده باشد قصاص می شود، و همان بلا بر سر او آورده می شود. این عمل در مورد زخم‌هایی عملی میشود که امکان همگون آن موجود باشد و خطر مرگ نداشته باشد.

ابن‌کثیر میفرماید: «زخم گاهی در مفصل است: چون قطع دست، پا و مانند آن، که اجماعاً قصاص در آن واجب است. گاهی در مفصل نیست بلکه در استخوان است، که فقها در این بخش اختلاف نظر دارند.

امام أبو حنیفه (رح) و یارانش میگویند: به جز دندان، در سایر استخوان‌ها قصاص واجب نیست.

امام شافعی (رح) میفرماید: قصاص گرفتن از استخوانها، مطلقاً در هیچ موردی واجب نیست. مشهور از مذهب امام احمد (رح) نیز همین است. اینها همه در صورتی است که جنایات فوق به گونه عمدی صادر شده باشد اما جنایت در حال خطا موجب دیه یا تعویض قضائی است.

«فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ»: صدقه، تنها و تنها انفاق مالی نیست، عفو و گذشت از مجرم هم نوعی صدقه است. ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی هر کس جانی را ببخشد و حقش

رابه او صدقه بدهد، این عمل کفاره‌ی مطلوب و اجر طالب به شمار می‌آید. (طبری 369/10).

و طبری فرموده است: چنانچه یکی از صاحبان حق از جانی درگذرد و او را ببخشاید، برای بخشنده کفاره محسوب میشود و الله به خاطر گذشتش گناهان او را می‌بخشاید، که حق خود را ساقط کرده است.

در حدیث شریف به روایت ابو درداء (رض) از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «هیچ مسلمانی نیست که در چیزی از جسمش به وی عمدا زخم و جراحت وارد گردد و از آن درگذرد، مگر اینکه خداوند با آن، درجه‌ای به وی برتری داده و گناهی را از وی کم می‌کند».

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (45)»: هرکس که به آنچه الله متعال نازل کرده است حکم نکند به سبب مخالفتشان با شرع خدا، ظالم و ستمگرند. و از این واقعیت نباید انکار کنیم که: اگر حکم الهی در یک جامعه جاری و تطبیق نشود، مطمئن باشید که ظلم سراسر جامعه را فرا می‌گیرد.

وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾

و به دنبال آنها (یعنی پیامبران پیشین) عیسی بن مریم را فرستادیم که به آنچه پیش از او فرستاده شده بود از تورات تصدیق داشت و انجیل را به او دادیم که در آن هدایت و نور بود و (کتاب آسمانی او نیز) تورات را که قبل از او بود تصدیق می‌کرد و هدایت و موعظه برای پرهیزکاران بود. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَفَّيْنَا» (قَفَوُ): در پی در آوردیم، به دنبال آوردیم، پشت سر هم فرستادیم. بَيْنَ يَدَيْهِ: پیش از آن، پیشاپیش.

تفسیر:

«وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ»: به دنبال پیامبران بنی اسرائیل، عیسی ابن مریم را فرستادیم و توراتی را که قبل از ایشان نازل شده بود تصدیق کرد. یعنی: عیسی پسر مریم را ادامه دهنده و دنبال‌کننده راه پیامبران بنی اسرائیل گردانیدیم درحالیکه او به تورات مؤمن بود، به مفاد آن حکم میکرد و آن را اساس دین و دعوت خویش قرار داده بود، «وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ» انجیل را بر او نازل کردیم که در آن هدایت و نوری مکنون است که برطرف‌کننده‌ی شبهات است.

«وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ»: و این کتاب در واقع تصدیق‌کننده احکام تورات است و آنرا نسخ نمی‌نماید و در آن بیان بسیاری از آداب و اخلاقیات و موعظه‌هایی است که بنده را به سوی راهیابی رهنمود می‌سازد و از سرکشی و فساد باز می‌دارد.

برخی از مفسران مینویسند که ممکن معنای کلمه «مُصَدِّقًا» این باشد که خصوصیات شخصی حضرت عیسی علیه السلام با نشانه‌هایی که در تورات درباره‌ی او آمده، منطبق است، پس خود حضرت عیسی و نشانه‌ها، یکدیگر را تصدیق می‌کنند.

در انجیل متی، (فصل 5، آیه 17) آمده است: که حضرت عیسی علیه السلام فرموده است: گمان نکنید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم، بلکه آمده‌ام تا تمام کنم.

بناءً باید گفت که: مسیح علیه السلام دین جدیدی را نیاورده بود، بلکه دین او همان دین همه‌ی پیامبران پیش از او بود و او به سوی همان دین مردم را فرا میخواند. از آموزه های واقعی تورات هر آن چه در زمان او باقی مانده بود، آنها را هم خود او تصدیق میکرد و هم انجیل. (ملاحظه شود، انجیل متی باب 5، آیه های 17-18) قرآن این حقیقت را بارها بیان کرده است که هیچ یک از پیامبرانی که در زمان ها و مکان های مختلف از سوی خدا مبعوث شده اند، برای از بین بردن آثار فعالیت های پیامبران گذشته و رد دین و مذهب آنان و ایجاد دینی جدید برای خودشان نیامده اند، بلکه هر پیامبر بعدی پیامبر پیشین را تایید و تصدیق کرده و برای پیش برد همان کاری آمده است که گذشتگان به عنوان میراثی پاک به جای نهاده اند. همچنین خدا هیچ کتابی را برای رد کتاب های گذشته‌ی خود فرو نفرستاده است، بلکه هر کتاب جدید تصدیق کننده و تأییدکننده‌ی کتاب های پیشین بوده است. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن)

«وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» (46) «و» انجیل همچنان «هدایت و موعظه ای برای متقیان است» زیرا فقط آنان اند که از اندرزها و هدایات آن پند می گیرند. هم قرآن، هدایت کننده متقین است، «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره، 2). هم انجیل مایه‌ی هدایت و موعظه اهل پرواست. «هُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» اگر ملاحظه فرماید در این آیه دوبار کلمه‌ی «هُدًى» آمده است، یکبار هدایت برای عموم و یکبار بهره گرفتن از هدایت که مخصوص متقین است.

تورات، انجیل و قرآن، هر سه «نور» به حساب آمده اند :

خداوند متعال در (آیه 15 همین سوره) فرموده است: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ» قرآن نور است.

در (آیه‌ی 44 همین سوره خواندیم) «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ» تورات، نور است. و در آیه 46 خواندیم که: «آتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ» که انجیل نور است. البته در این هیچ جای شکی نیست که: انبیاء و کتاب های آنان، همه از يك منبع سرچشمه و برای يك هدف و یکدیگر را تصدیق می کنند.

بادر نظر داشت اینکه انبیا و کتب آسمانی برای هدایت همه‌ی بشریت فرستاده شده؛ ولی تنها اهل پروا و تقوا در پرتو این نور، هدایت می شوند.

وَلِيَحْكُمَ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤٧﴾

به اهل انجیل (پیروان مسیح) گفتیم باید به آنچه الله در آن نازل کرده حکم کنند و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی کنند فاسق هستند. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»: کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند، اگر منکر آن باشد کافر است، و اگر منکر نبوده و مقرّ باشد ظالم است، و اگر در راه حکمیت دادن بدان تلاش نکند و سستی ورزد فاسق است (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» و بنقل از: تفسیر واضح).

در باره کسانی که طبق قانون الهی حکم نمی کنند، در چند آیات قبلی بطور مسلسل، تعبیر و اصطلاح «ظالمون»، «فاسقون» و «کافرون» به کار رفته است. چون چنین کسانی،

از جهت زیر پا گذاشتن قانون الهی کافرند، و به خاطر خروج از مرز مسئولیت شان فاسق اند و به علت آنکه در حق متهمان ستم میکنند، ظالمند.

آیه 44 و 45 خطاب به یهود است که چون قانون الهی را تحریف می‌کنند، دین را به بهای اندک می‌فروشدند و به جای خدا ترسی، از مردم می‌ترسند، آنان را ظالم و کافر می‌شمارد، «فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» و به حقوق افراد جامعه، ظلم میکنند. «فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» ولی این آیه درباره‌ی نصاری بحث است که تنها طبق انجیل حکم نمی‌کردند، (نه سکوت در قصاص و نه دین فروشی) از این رو فاسق اند، چون از مرز حق بیرون رفته‌اند.

تفسیر :

معیار شناخت حق و باطل در ادیان الهی، آن چیزی است که از جانب الله متعال نازل شده است طوریکه می‌فرماید: «وَأَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ» حق تعالی بر مسیحیان لازم گردانید تا مطابق آنچه در انجیل نازل شده حکم کنند زیرا آنچه بر عیسی ابن مریم نازل شده به منظور اقامه اوامر و اجتناب از نواهی‌اش است و تا که از این طریق امر خدای تعالی اطاعت گردد.

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (47)» ولی کسی که مطابق فرمان الله متعال حکم نکند و شریعتش را تغییر و تبدیل نماید چنین کسی از طاعت الله متعال خارج است و هر که از طاعت او تعالی خارج شود ظالم و ستمگر و انسان بدکاری است که از ملت اسلام خارج شده و از این طریق هم بر خود ظلم نموده و هم بر دیگران زیرا شریعت خالق را با شریعت مخلوق تبدیل نموده است.

شیخ ابو منصور ماتریدی می‌گوید: «جایز است که هر سه آیه (44 و 45 و 47) را بر منکران حکم «بما انزل الله» حمل کنیم، یعنی منکران حکم (بما انزل الله)؛ هم کافر، هم ظالم و هم فاسق اند زیرا ظالم و فاسق مطلق، کافر است، نه شخص مسلمان».

قول دیگر در تفسیر: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» در هر سه آیه این است: هر کس به آنچه الله متعال نازل کرده حکم نکند، او به نعمت حق تعالی کافر، در حکم خود ظالم و در فعل خود فاسق است.

مفسر تفسیر فی ظلال القرآن می‌فرماید: کلمه «مَنْ» در این سه آیه شرطیه و عام است و حکمش همه‌ی اهل قدرت را فرا می‌گیرد.

خواننده محترم !

برخی از مفسران سعی کرده اند این آیات را مخصوص اهل کتاب قرار دهند ولی برای شان باید گفت که: در الفاظ الهی امکان این تأویل نیست. بهترین جواب این تأویل جواب صحابی جلیل القدر ابو حذیفه (رض) است: کسی به او گفت که این سه آیه در بنی اسرائیل آمده اند. منظور گوینده این بود که یهودیانی که در حکم و قضاوت قانون خدا را رعایت نکردند، آنان کافر، ظالم و فاسق اند. به دنبال این ابو حذیفه و فرمود: «نعم الإخوة لكم بنو اسرائیل آن کانت لهم كل مني ولكم كل حلوة. كلا والله لتسلكن طريقهم قدر الشراك.» این بنی اسرائیل چه برادران خوبی هستند برای شما که هر چه تلخی و بدی است مال آنان باشد و هر چه خوبی و شیرینی است مال شما باشد! هرگز! قسم به الله که شما قدم به قدم از راه و روش آنان پیروی خواهید کرد. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن)

تعلیمات آمو زنده در این آیات متبرکه :

الف: توراتی که بر موسی نازل گشت و از تطاول دست ناکسان در امان بود، برای تمام

یهودیان هدایت و نور به شمار می رفت.

ب: انجیل اصیل نیز هدایت و نور و تصدیق کننده‌ی تورات و رهنمود و پند و اندرز برای پرهیزگاران بود.

ج: هدف از ستودن تورات و انجیل به خاطر بازداشتن یهودیان و نصاری از تحریف و دگرگونی و نیز هشدار بود تا در اجرای احکام مقرر آنها کوتاه نیایند و بدانند که: با قرآن در اصول و احکام اساسی به هم میرسند و ایمان به قرآن بر همه‌ی مردم واجب است.

د: قانون قصاص همانگونه در شریعت موسی علیه السلام مقرر بود در شریعت پیامبر خاتم هم مسلم و مقرر است.

ه: هرکس با قلب و زبان و از روی آگاهی و داشتن نمونه‌ی عملی، «ما أنزل الله» را منکر باشد، قطعاً کافر است.

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی از تورات و انجیل، و از چگونگی هدایت و نور و رحمت و جایزالاتیباع بودن آنها بحث بعمل آمد. اینک در آیات متبرکه (48 الی 50) در باره قرآن عظیم الشان احکام و دستورات آن و منزلتش در برابر کتابهای پیشین برحسب زمان - که الله متعال بر بنده و فرستاده‌اش نازل کرده است بحث بعمل می آید.

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾

و ما این کتاب [=قرآن] را به حق به سوی تو فرورستادیم درحالیکه تصدیق کننده کتابهای پیشین و حاکم بر آنهاست پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده حکم کن و از هواهایشان [با دور شدن] از حقی که به سوی تو آمد پیروی مکن برای هر يك از شما [امتها] شریعت و راه روشنی قرار داده ایم و اگر الله میخواست شما را (مسلمانان، یهود و نصاری) يك امت (پیرو توحید) قرار میداد ولیکن (چنین نکرد) تا شما را در آنچه بشما داده است بیازماید، پس در کارهای نیک سبقت بگیرید، بازگشت همه شما بسوی الله است، تا شما را به آنچه در آن اختلاف می کردید؛ آگاه سازد. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُهَيْمِنًا» (هیمین): امین، نگهبان، مراقب، دیدبان، یعنی قرآن حافظ و شاهد کتب آسمانی پیشینیان است. نگهدار اصول مسائل، و شاهد بر حقائق الهی و انحرافات و عقائد خرافی است. بصورت کل در معنای «هیمنه» باید گفت که:

قرآن بر کتب پیشین مراقب و ناظر است،

قرآن، حافظ اصول کتابهای آسمانی دیگر است،

قرآن نگهبان اصول قوانین و برنامه‌های دینی آنهاست،

قرآن بر آنها حاکم و غالب است زیرا قرآن تنها مرجع شناخت محکم و منسوخ آنها می باشد، قرآن بر آنها امین و مؤتمن است زیرا مشتمل بر احکام و آیاتی از کتب پیشین است که مورد عمل قرار میگیرند، یا منسوخ و متروک گردیده‌اند، و نهایتاً اینکه قرآن بیان کننده بسیاری از امور و احکامی است که علمای یهود و نصاری آنها را تحریف کرده و در آنها دست برده‌اند. و لفظ (مُهَيْمِنًا) در آیه کریمه، شامل همه این معانی است.

«شِرْعَة»: شریعت، راه و روش خدا برای مردم، احکام عملی، برای ملت‌ی معین فرموده است. «مِنهاجا»: راه روشن، لِيَلُو: تا بیازماید. «إِسْتَبْقُوا»: مسابقه دهید. بر همدیگر پیشی جوئید.

تفسیر:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ»: ای محمد! مآقرآن رابه حق و عدل به سوی تو نازل کردیم، قرآنی که برحقیقتی نازل شده که بین هدایت و گمراهی تمایز ایجاد میکند. «مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ»: قرآن تصدیق کننده کتاب‌های گذشته مانند تورات و انجیل است و تمام حقایق این کتاب‌ها را ثابت می‌داند و انحرافات آنها را رد می‌نماید. «وَمُهَيِّمناً عَلَيْهِ»: برکتاب‌های ما قبل خود حاکم و مسیطر است. یعنی قرآن ناسخ بسیاری از احکام این دو کتاب است به خصوص احکامی که در آن مشقت و تکلیف طاقت فرساست. مفسر جار الله زمخشری فرموده است: یعنی بر سایر کتب ناظر و مراقب است؛ زیرا بر درستی و پایداری آنها گواهی میدهد. (تفسیر کشاف 497/1).

ابن کثیر گفته است: «مهیمن» متضمن آن است که قرآن امین و بر تمام کتاب‌های ما قبل خود شاهد و حاکم است؛ زیرا خدای متعال محاسن آنها را در قرآن جمع کرده و کمالاتی بر آن افزوده است که در دیگر کتب نیست. (مختصر ابن کثیر 524/1).

تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه میفرماید: «مهیمن» را چند معنی کرده‌اند: امین؛ غالب؛ حاکم؛ محافظ و نگهبان. به اعتبار هر یک ازین معانی مهیمن بودن قرآن کریم برای کتب سابقه صحیح می‌باشد: امانت الهی که در تورات و انجیل و دیگر کتب سماوی به و دیعت نهاده شده بود، در قرآن کریم بازواید محفوظ، و در آن هیچ تبدیلی نشده، بعضی اشیاء فروعی که در آن کتب به آن روزگار مخصوص یا حسب حال مخاطبین آن دوره بود، قرآن کریم آنرا منسوخ فرمود؛ حقایقی که ناتمام بود تکمیل کرد، و قسمت‌هایی را که به اعتبار این زمانه غیر مهم بود بکلی از نظر افکند.

«فَأَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»: پس بر تو است ای محمد! تا مطابق آنچه در کتاب الهی و سنت نبوی است حکم کنی.

ابن کثیر در تفسیر خویش مینویسد: نزاعی در میان یهود به وقوع پیوست؛ جماعتی از دانشمندان و مقتدایانشان به محضر نبوی حاضر شدند و در آن نزاع از پیغمبر فیصله خواستند، وگفتند: شما میدانید که عموم اقوام یهود در اختیار و اقتدار ماست؛ اگر شما به موافقت ما فیصله کنید، ما مسلمان می‌شویم، و به اسلام آوردن ما جمهور یهود اسلام را می‌پذیرند! حضرت پیغمبر(ص) اسلام رشوتی آنها را قبول نکرد، واز پیروی خواهشات آنها آشکارا انکار نمود؛ بنابر آن، این آیت فرود آمد (بنقل از تفسیر ابن کثیر).

جمهور علماء بر آنند که این آیه، مخیر گذاشتن پیامبر صلی الله علیه وسلم در امر حکم کردن یا حکم نکردن میان اهل کتاب را که در آیه «مأئده/43» آمده است، منسوخ می‌کند. «تفسیر انوار القرآن».

«وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ»: و هیچگاه به دنبال هوی و هوس مردمان نروی و وحی منزل از آسمان را فرو نگذاری بلکه همواره از حق پیروی کنی هر کسی راضی میشود راضی شود و اگر دچار خشم می‌شود خشمگین شود.

ابن کثیر فرموده است: یعنی از حقی که خدا به تو دستور داده است منحرف مشو و به طرف مقاصد و هوس‌های آن نادانان بدبخت گرایش پیدا مکن.

«لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجاً»: برای هر ملتی شریعت و خط مشی و راهی روشن و مخصوص به آن قرار داده ایم. یعنی اینکه شرایع و احکام پیامبران از هم تفاوت دارند ولی اصل ادیان همه یکی است.

مفسر أبوحیان فرموده است: یهود و همچنین نصاری شریعت و منهاج خاص خود را دارند و منظور از آن احکام است، وگرنه در اعتقاد یکی هستند و همه به یکتاپرستی و ایمان به پیامبران و کتاب های آسمانی و محتویات آنها از قبیل معاد و جزا ایمان دارند. (البحر 502/3).

این آیه دلیل بر آن است که یکی از حکمت های اختلاف شریعت ها، به علاوه رعایت مصالح بندگان که با اختلاف زمان ها و اشخاص مختلف میشود، ابتلا و آزمایش امت هاست. «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً»: و اگر خدای تعالی اراده میفرمود تا همه بشریت را بر یک شریعت قرار دهد این کار را می کرد، زیرا قدرت او نافذ و جاری است، «وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ»: ولی حق تعالی اراده فرمود تا دل های بندگان را امتحان کند و در بین آنها شرع گوناگونی بفرستد تا دیده شود چه کسی از او تعالی اطاعت میکند و چه کسی نافرمانی، چه کسی شریعت الهی را تصدیق می کند و چه کسی تکذیب.

«فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»: پس شتاب کنید بسوی خوبی ها نیکوکاری ها؛ در اختلاف شرایع دینیّه به کج بحثی و قیل و قال وقت خویش را ضایع مگردانید. و آن را کامل بگردانید. نیکی ها هر فرض و مستحبی را اعم از حقوق خدا و حقوق بندگان در برمیگیرد، و انجام دهنده آن جز با دوجیز از دیگران پیشی نمیگیرد:

- 1- شتافتن برای انجام نیکی و غنیمت شمردن زمان مناسب.
- 2- تلاش برای اینکه آن را به صورت کامل و آنگونه که بدان دستور داده شده است انجام دهد.

و از این استنباط میشود که باید سعی نمود نماز و دیگر عبادت ها را در اول وقت انجام داد. نیز از این آیه بر می آید که بنده نباید فقط به انجام نماز و دیگر عبادات مفروض اکتفا کند، بلکه شایسته است مستحبات را نیز انجام دهد تا عبادتش تکمیل گردد، و پیشی گرفتن حاصل شود

کسانیکه ارادتمندان وصول الی الله اند، باید در حیات عملی جدّ و جهد نمایند، و در تحصیل محسنات عقاید و اخلاق و اعمال که شرایع سماویّه ابلاغ می نماید مستعدّ باشند.

بنابر این بر شما مسلمانان لازم است تا همواره به سوی انجام اعمال خوب از قبیل طاعت خدا و رعایت تقوای او بشتابید و از پیامبرش اطاعت کنید و به روزی که به ملاقات پروردگار میروید باور و یقین کامل داشته باشید، «إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ(48)» ای انسان! سرانجام پایان کار و بازگشتتان در روز رستاخیز به سوی الله است، آنگاه درباره ی آنچه در موردش اختلاف داشتید، از جمله امر دین، شما را باخبر میکند و در مقابل اعمالتان مجازات می شوید.

وَأَنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴿٤٩﴾

و [فرمان دادیم] که در میان آنان به آنچه خداوند نازل کرده است حکم کن و از خواسته های [نفسانی] آنان پیروی مکن و از آنان بر حذر باش که مبدا تو را از برخی از آنچه

خداوند به تو نازل کرده است [به باطل] گرایش دهند، باز اگر روی گردانند، پس بدان که الله میخواهد آنها را به سزای بعضی از گناهانشان عذاب دهد، و یقیناً بسیاری از مردم فاسق اند. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَاحِدَرُهُمْ»: از آنان برحذر باش. «أَنْ يَفْتِنُوكَ» (فتن): مبدا تو را در فتنه اندازند، تو را منحرف نمایند. «أَنْ يُصِيبَهُمْ»: این که آنان را گرفتار سازد.

تفسیر :

«وَأَنْ أُحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ»: و بر توست ای محمد! تا بر یهود و دیگران برحسب مطابق آنچه خداوند متعال نازل نموده حکم کنی و هیچگاه از هوی و هوس و اموری که نفس‌های مردم نیکو می‌پندارند پیروی نمائی و بر آنها عدالت را تطبیق کن. یعنی: اگر اهل کتاب نزد تو آمدند تا در میان شان حکم کنی و تو هم میخواستی که میان شان حکم کنی پس باید حکمت موافق با آن چیزی باشد که بر تو نازل کرده‌ایم، نه طبق آنچه که هواها و هوس‌های آنان می‌طلبند، یا طبق آنچه که در کتابهای تحریف شده آنهاست. «وَإِخْذَرَهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ»: از آنان برحذر باش که تو را از شریعت خدا منحرف نکنند که آنها دروغ‌گویان کافر و خائن میباشند. مراد از فتنه در «يَفْتِنُوكَ»، توطئه چینی برای انحراف پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم است.

در شأن نزول این مبارکه آمده است که: این آیه کریمه در باره بزرگانی از یهود نازل شده که نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم آمده و از ایشان خواهان آن شدند تا به نفع آنها و بر علیه مردم شان حکم کند تا آنها از ایشان پیروی کنند. اینها چنین استدلال میکردند که اگر ما از تو پیروی کنیم دیگران نیز از تو پیروی مینمایند. خدای تعالی پیامبر خود را از پذیرفتن این پیشنهاد آنها برحذر داشت. و این آیه نازل شد و پیامبر را از این توطئه آگاه ساخت.

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُ أَنَّكُمْ يَأْتِيكُمْ اللَّهُ بِخَبْرٍ لَكُمْ لَا تَخْلُفُونَ اللَّهَ» اگر از حکم به آنچه خدا مقرر داشته است سر باز زدند و چیزی دیگر را هوس کردند، بدان ای محمد! خدا میخواهد در مقابل قسمتی از جرایم شان آنها را مجازات بدهد.

«وَإِنْ كَثِيرًا مِنْ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ (49)»: و اگر اکثر انسان‌ها از طاعت الله خارج باشند حتماً اندکی از آنها سپاسگذار خواهند بود در حالیکه اکثراً منکر آیات الهی و تکذیب کنندگان شریعتش اند و از طاعت و عبادتش خارج می‌باشند.

یعنی از اعراض و انحراف این مردم پیغمبر بسیار ملول نشود؛ بندگان مطیع همیشه در دنیا کم میباشند: طوری که در آیه 103 سوره یوسف میفرماید «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ» (ای پیامبر!) بیشتر مردم ایمان آور نیستند، هر چند (سخت بکوشی و) حرص و آرزو داشته باشی.

أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٥٠﴾

آیا حکم [روزگار] جاهلیت (ملت‌های جاهل) را می‌خواهند؟ و برای گروهی که یقین دارند، چه کسی در داوری بهتر از خداوند است. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَبْغُونَ»: خواهانند، می‌جویند. «يُوقِنُونَ»: یقین دارند.

تفسیر :

«أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ»: «آیا خواستار حکم جاهلیت اند» یعنی: ای پیامبر! آیا از حکم تو که مبتنی بر آیات الهی است آیا از قبول حکم الهی که بر مبنای حقیقت نازل شده و همه‌اش نور، صداقت و عدالت است، از تمام اسرار هستی و انسان، در حال و آینده آگاه است، سر باز می‌زنند و به آن پشت می‌کنند و حکم دوران جاهلیت را که برآیند جهل، کوفته‌فکری و هوس‌های آنان است می‌طلبند؟! واقعیت امر اینست که: فسق و گناه، انسان را به سوی فرهنگ جاهلی سوق و رهنمایی میکند.

آنچه از انسان‌های که با داشتن احکام الهی از آن روی می‌گردانند و سراغ قوانین بشری می‌روند، در مسیر جاهلیت قرار داشته و در این مسیر گام بر میدارند. باید متذکر شد که زمان و دوران جاهلیت، مخصوص يك دوران و زمان نیست، هرگاه که مردم از خدا و از قوانین الهی جدا شوند، دوران جاهلیت است. در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: منفورترین مردم نزد الله متعال دو کس اند؛ اول: کسی که در اسلام سنت جاهلیت را می‌طلبد.

دوم: کسی که خون شخصی را به ناحق می‌طلبد تا آن را بر زمین بریزد». «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (50)»: آنان که تنها چشم به قوانین بشری دوخته‌اند و آن را راه کمال می‌دانند، در ایمان و یقین خود شك کنند. «لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»: هیچ حکمی از حکم الله متعال بهتر، عادلانه‌تر، واضح‌تر، حکیم‌تر، مصلحت‌آمیزتر و به خوبی دنیا و آخرت نیست ولی حکم الهی را فقط کسی می‌پذیرد و از آن خشنود میشود که ایمان در دل او محکم و استوار شده باشد و او مولای خود را دوست داشته باشد و از او طاعت کند.

این آیه بر فضیلت یقین دلالت میکند و نشان میدهد که تجدید حیات امت اسلامی بر مبنای قرآن و شریعت، جز با پرورش یقین در نهاد مسلمانان امکان پذیر نیست. واقعاً و انصافاً باید گفت که: بی‌گمان قرآن، آخرین برنامه‌ی زندگانی، قوانین جامعه و نظام بشریت است و باید هرگونه اختلافی به این برنامه‌ی الهی بازگردد تا به داوری بپردازد و راه‌های نفوذ شیطان را ببندد. قرآن دو راه را پیش پای مردم قرار داده است، راه سومی در کار نیست: یا راه خدا و حکم قاطع اوست یا راه و حکم جاهلیت. خوشبخت آن کس که راه اول را بر می‌گیرد و با دومی به پیکار بر می‌خیزد.

شان نزول آیات 50 الی 69 :

ابن عباس (رض) در شأن نزول آیه کریمه میگوید: کعب بن اسد، ابن‌صلوبا، عبدالله بن صوری و شاس بن قیس یهودی با یک دیگر گفتند: بیاییم نزد محمد برویم، شاید بتوانیم او را از دینش رویگردان کنیم! پس نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: ای محمد! تو میدانی که ما دانشمندان یهود و اشراف و رهبران ایشان هستیم لذا اگر ما از تو پیروی کنیم، تمام یهودیان از ما پیروی میکنند و با ما مخالفت نمی‌ورزند پس اینک به تو پیشنهادی می‌دهیم؛ آن پیشنهاد این است که میان ما و قوممان خصومتی است و ما در این خصومت تو را به داوری خواهیم طلبید، آن وقت تو به نفع ما علیه آنان حکم کن، که در این صورت به تو ایمان می‌آوریم و از تو پیروی می‌کنیم! همان بود که آیه کریمه نازل شد. پیامبر صلی الله علیه وسلم از این پیشنهاد ننگین، امتناع ورزید و از آنان روی گردانید.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (51 الی 53) در باره دوستی با یهود و نصاری و فرجام و نهایت این دوستی، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾

ای مؤمنان، یهود و نصاری را دوستان [خویش] مگیرید. آنان دوستان یکدیگرند و هرکس از شما آنان را دوست گیرد، به راستی که خود از آنان است. بی گمان خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند. (۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْلِيَاءَ»: جمع ولی، دوستان. سرپرستان یاران.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ»: در اینجا منظور این نیست که مسلمانان هیچگونه رابطه تجاری و اجتماعی با یهودیان و مسیحیان نداشته باشند و قایم نه نمایند. بلکه منظور این است که با آنان هم پیمان نگردند و محرم اسرارشان ندانند و در برابر دشمنان خود بردوستی آنان تکیه نکنند و هرگز ایشان را به سرپرستی نپذیرند. «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»: برخی از آنان، دوستان برخی دیگرند و در عقیده باهم متحدند. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».)

مؤرخان مینویسند: بعد از اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم (سال 622 میلادی) از مکه به مدینه هجرت کرد، کافران آن دیار به سه دسته تقسیم شدند:

1- دسته‌ای یهود بنی عوف و بنی نجار بودند. پیامبر صلی الله علیه وسلم با آنان مصالحه کرد که با او نجنگند و از کسی علیه حضرت پشتیبانی نکنند و با دشمنانش برضد پیامبر، دست دوستی ندهند، و آنان هم، میتوانند برسر عقیده‌ی خود بمانند و خون و اموالشان در امان باشد.

2- دسته‌ی دوم، سه طایفه‌ی مشهور یهود «بنی قَیْنُقَاع»، «بنی نَضِير» و «بنی قُرَيْظَه» در حومه‌ی مدینه بودند. طایفه‌ی اول، پس از بدر، با پیامبر بنای جنگ نهادند، طایفه‌ی دوم، شش ماه پس از آن پیمان را شکستند و طایفه‌ی سوم نیز در نبرد خندق، پیمان را نقض کردند. یهودیان این طایفه‌ی بنی‌قَیْظَه دشمن ترین دشمنان پیامبر بودند. سرانجام هر سه طایفه آتش جنگ برافروختند؛ اما خدا یار و مددکار پیامبر خود شد و او را پیروز نمود...

3- دسته‌ی سوم، - به ظاهر - خود را بی طرف نشان دادند و کنار آمدند. نه صلح کردند و نه جنگیدند؛ بلکه منتظر سرنوشت پیامبر و دشمنانش بودند که اگر دشمنان پیروز شوند؛ با آنان باشند و اگر شکست خوردند، سر جای خود هستند. این دسته، منافقان بودند که در حقیقت دشمن پیامبر به شمار می رفتند.

یادداشت:

أهل کتاب کیستند؟ أهل کتاب کسانی‌اند که مشرکان را بر ضد مسلمانان، هماهنگ میکردند. أهل کتاب بودند که هیمه‌ی چوب خشک، حطب، و هیزم آتش جنگهای صلیبی را آماده کردند و به تاخت و تاز دست یازیدند، رسوایی‌های سرزمین مسلمانان در «أندلس» را مرتکب شدند، آنان بودند، مسلمانان فلسطین را آواره کردند و یهودیان را جایگزین نمودند و خانه و کاشانه‌ی مسلمانان را در اختیار آنان قرار دادند و زندگی را از آنان گرفتند و...

پس، «وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا! لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ...».

تفسیر :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ» ای مؤمنان! ای آنانی که به کتاب پروردگار خود باورمند شده و از پیامبر خویش پیروی نمودید، یهودیان و نصرانیان را غیر از الله متعال به دوستی برمگزینید؛ طوری که از آنها یاری بطلبید و نسبت به آنها دوستی و محبت داشته باشید. یعنی خداوند متعال مؤمنان را از دوستی و موالات با یهود و نصاری منع کرده است؛ آنها را یاری دهند یا از آنان یاری بجویند و مانند مؤمنان با آنان نشست و برخاست داشته باشند. (البحر 507/3).

«اولیاء» جمع «ولی» میباشد، و ولی هم به دوست اطلاق میشود و هم به قریب و هم به مددگار.

در آیه مبارکه، از یهود و نصارا بطور نمونه یاد آوری بعمل آمده در غیر آن شکی نیست که مسلمانان باید ولایت هیچ کافری را هم نباید قبول نمایند.

در ضمن قابل یادآوری میدانم که در آیات دیگر قرآن عظیم الشأن آمده است که استفاده از غذاهای اهل کتاب، یا ازدواج با آنان، و یا هم اشتراک در امور تجاری، خرید و فروش و زندگی مسالمت آمیز با آنان جایز است و هیچ يك از این مسائل واموربه معنای سلطه‌پذیری آنان نیست.

سپس حق تعالی علت نهی از موالات با یهود و نصاری را چنین بیان فرموده است: «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»: یعنی آنان در مقابل مسلمانان یکی هستند؛ همدیگر خویش را یاری می‌رسانند و دوست می‌گیرند چون در کفر و گمراهی متحدند و قوم کفر عموماً یکی هستند. یعنی: یهودیان دوستان یکدیگر و نصاری نیز دوستان یکدیگرند پس اگر با شما اظهار دوستی نمایند هرگز در این امر صادق نخواهند بود. به قولی دیگر: مراد آیه این است که یهودیان در دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وسلم و دشمنی با دعوت ایشان، دوستان و پشتیبانان نصاری و نصاری دوستان و پشتیبانان آنانند، هر چند که در میان خود نیز درگیر دشمنی و تضاد میباشند لذا کفار در برابر اسلام و مسلمین ملت واحده‌ای هستند.

باید یادآور شد که یهود و نصاری با وجود تفرقه‌های مذهبی و بغض و عداوت نهانی که باهم دارند علایق دوستانه با یکدیگر می‌داشتند؛ یهودی با یهودی و نصرانی با نصرانی دوست شده میتواند؛ در مقابل اسلام، کافران معاون یکدیگر میشوند؛ نباید فراموش کنید که: الْكُفْرُ مِلَّةٌ وَاحِدَةٌ!

«وَمَنْ يَتَّخِذْ مِنْهُمْ مِتْرًا فَإِنَّهُ مِنْهُمْ»: و هرکس با آنها موالات و دوستی کند، خود از جمله‌ی آنهاست و حکم آنها را دارد. زیرا به اعمال آنها راضی شده و غیر از مؤمنان آنها را برای خود دوست گرفته است.

این آیات در باب رئیس منافقان عبد الله ابن ابی ابن سلول فرود آمده بود. وی با یهود سخت دوست بود. گمان میکرد که اگر مسلمانان قلع و قمع شدن، و یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم، مغلوب شود، این دوستی ما با یهود به کار می‌آید!

مفسر زمخشری فرموده است: این یک نوع سختگیری از جانب الله است در دوری جستن و کناره گیری از معاشرت با کسانی که با دین مخالفت می‌کنند.

همچنان که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: (محبت گرم آنها را نبینی) (تفسیر کشاف 499/1).

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (51)» قبل از همه باید گفت که: نتیجه‌ی پذیرش ولایت کفار، قطع ولایت الهی است. و تکیه بر کفار، ظلم است.

طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: چنین کسی با این عمل مرتکب ظلم، ستم و تجاوز شده است و حق تعالی هرگز ستمگر را هدایت و اصلاح نمی‌کند و موفق نمی‌سازد.

واقعیت امر اینست آنچه از کسانی‌که با دشمنان اسلام موالات مینمایند، هم بر خود و هم بر مسلمانان ظلم و ستم می‌کنند؛ مقهوریت و مغلوبیت جامعه اسلام را انتظار می‌برند. از چنین قوم بدبخت و معاند و دغلباز توقع نمی‌رود که گاهی هم به راه هدایت آیند.

ای مؤمنان! نهانیهای خود را نزد آنان نگشایید. اینها چنان نشان میدهند که برادران دینی شما هستند، حال آنکه آنان شر و بدی را از شما پنهان میدارند و علیه شما تلاش می‌کنند.

آنان در برابر مسلمانان با هم متحدند و اولین فرصت را غنیمت می‌شمرند.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: اهل اسلام اگر مصلحت بدانند، میتوانند

با هر کافری صلح و عهد نمایند، به شرطی که این صلح و عهد به طریق مشروع باشد:

«وَإِنْ جَآءُوا لِّلسَّلَامِ فَأَجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (أنفال، 61). حکم عدل و انصاف، درباره

کافر و مسلمان یعنی در حق هر فرد بشر است. مرّوت، حسن سلوک، رواداری با آن کافران

شده میتواند که در مقابل جامعه اسلامی به دشمنی و عناد مظاهره نکنند و نکرده باشند، چنانکه

در سوره ممتحنه به تصریح مذکور است، اما هیچ مسلمان حق ندارد که «موالات» یعنی

اعتماد دوستانه و معاونت برادرانه با هیچ کافری نماید. البته، موالات ظاهری که در

تحت «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» داخل میباشد و تعاون عادی که در وضعیت اسلام و مسلمانان

جزئی‌ترین تأثیر بدی نداشته باشد، اجازت است. از بعضی خلفای راشدین که در این باره

تشدید و تضییق غیر عادی منقول است، باید آن را مبنی بر سدّ ذرایع و مزید احتیاط دانست.

(بنقل از تفسیر کابلی)

قابل تذکر میدانم که: از فحوای آیه مبارکه با تمام وضاحت در می‌یابیم که: اسلام، دین

سیاست بوده و تنها به احکام فردی نمی‌پردازد، ملاحظه میشود که با چه حکمت امور

سیاسی را نیز به بیان می‌گیرد.

شان نزول آیه 51 :

412- ابن اسحاق، ابن جریر، ابن ابوحاتم و بیهقی از عباده بن [ولید بن عباده بن] صامت

روایت کرده اند: هنگامی که بنی قینقاع با رسول الله (می‌جنگیدند، عبدالله بن ابی بن سلول

[که با آنها هم پیمان بود] از آنها دست برداشت و در کنارشان ایستاد، در حالیکه عباده

بن صامت از قبیله بنی عوف [بن] خزرج که او نیز مانند عبدالله بن ابی بن سلول با یهود

هم‌پیمان بود به حضور رسول الله آمد و اظهار داشت هم پیمان من خدا، رسول الله و

مؤمنان هستند و از دوستی و هم‌پیمانی با یهود براءت می‌جویم. عباده می‌گوید. آیه «يَا أَيُّهَا

الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ» در باره او و عبدالله بن ابی نازل شده است.

(طبری 1264 و بیهقی در «دلایل» 3 / 176 و 177 از عباده بن ولید به قسم مرسل

روایت کرده اند).

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ

فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصِيبُحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي أَنفُسِهِمْ

نَادِمِينَ ﴿٥٢﴾

پس کسانی را که در دل‌هایشان مریضی (= نفاق) است می‌بینی که در (دوستی با) کفار

میشتابتند (و) میگویند: «می ترسیم که آسیبی به ما برسد» پس نزدیک است که خداوند پیروزی یا چیزی (دیگر) از سوی خود (برای مسلمانان) پیش آورد، آنگاه (این افراد) از آنچه در دل خود پنهان داشتند، پشیمان گردند. (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَرَضٌ»: مریض شک و نفاق. «ذَائِرَةٌ»: مصیبت بزرگی که چرخش زمان باعث پیدایش آن شود. حادثه و بلائی که همه را دربرگیرد. «الْفَتْحُ»: فتح مکه. پیروزی و نصرت. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ»: مریضان نفاق و شک که در نهاد دارند، مانند عبدالله بن ابی و یارانش را میبینی که در دوستی با آنان (اهل کتاب) بریکدیگر پیشی میجویند و میگویند: «يَقُولُونَ نَحْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ» و برای موالات و نشست و برخاست خود عذر و بهانه می تراشند و میگویند: «میترسیم که به ما حادثه ناگواری رخ دهد» یعنی: بیماردلان، دوستی و موالات خود با یهود و نصاری را اینگونه توجیه میکنند: میترسیم کفار بر محمد صلی الله علیه وسلم غلبه کنند، آنگاه دولت و شوکت از آن ایشان گردد و دولت محمد صلی الله علیه وسلم از بین برود، و در آن صورت از سوی آنان بر سر ما بلایی بیاید.

این مریضان نفاق در دل اصلاً بر وعده الهی اعتماد و درحقیقت مسلمانان یقین ندارند؛ ازین جهت شتابان در آغوش کفار پناه می‌برند، تا هنگام غلبه موهوم آنها توانند از ثمرات فتح متمتع شوند و از آن گردش‌ها و آفاتی که به زعم آنها بر جامعه اسلامی آمدنی بود، محفوظ بمانند. این است معنی «نَحْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ» که در قلوب آنها مکنون بود؛ لیکن چون روبروی پیغمبر (ص) و مسلمانان مخلص معذرت دوستی خود را با یهود میگفتند از گردش زمانه، این مطلب را اظهار مینمودند: یهود سرمایه‌دار است، و ما از آنها قرض میستانیم؛ هنگام مصیبت و قحط و غیره نسبت به علایق دوستی در وقت سختی به کار ما می‌آیند!

همچنان گفته شده که آنها میخواستند با این دوستی برای خود پشتوانه محکمی نزد آنها بیابند و با آنها خود را تقویت کنند و از آنها در مبارزه با مسلمانان یاری بجویند و تا که مسلمانان نتوانند بر آنها هجوم آورند. خداوند متعال در مورد رد گمان فاسد آنان گفته است: «فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ» حق تعالی در کتاب خود این امیدواری را داد که مسلمانان مکه را فتح کنند و بافتح مکه مشرکان و هم پیمانان‌شان از یهود و نصارا هلاک کنند؛ یعنی فتح مکه را.

این مزدهی خوش است برای پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان که خدا وعده ی فتح و نصرت به آنها میدهد. (این نظر سدی است. ابن عباس (رض) گفته است: عبارت است از پیروزی پیامبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان بر تمام خلق).

که لله الحمد این وعده به زودی هم تحقق یافت زیرا طوایف یهود از مدینه تارو مار گردیدند؛ بدین‌سان که جنگندگان طایفه بنی قریظه کشته شده و زنان و کودکان‌شان به اسارت درآمدند و طایفه بنی نضیر از سرزمین خود تبعید گردیدند. به قولی دیگر: مراد، فتح سرزمین‌های مشرکان و پدید آوردن گشایش و رهایی در کار مسلمانان است.

«أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ» و یا امری دیگر در هلاک آنها و از اله‌شان صادر کند و مسلمانان را

بر علیه آنان یاری رساند، یعنی با یک امر و دستور و بدون دخالت هیچ مخلوقی آنها را نابود کند؛ از قبیل القای بیم و هراس در قلبشان، همان طور که در خصوص بنی نضیر عمل نمود.

«فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ (52)»: در آن هنگام خواهد بود که منافقان بر اعمال خویش در موالات با یهودیان و نصاری و دشمنان الله و یکجا شدن با آنها پشیمان خواهند شد.

باید به یک اصل مهم اشاره بعمل آورد که: نفاق، مریضی است در قلب، همچون مریضی کفر یا حسد یا کینه یا کبر و غیره، که نمود و مظهر اصلی آن، ولایت و دوستی با کافران و منافقان است؛ این ولایت گاهی پنهانی است و گاهی آشکار، گاهی به شکل و شیوه‌ای است و زمانی به شیوه‌ای دیگر پس انسان مؤمن باید همیشه به هوش بوده و در جهت پاکسازی نهاد خویش از شائبه‌های نفاق و مظاهر ولایت و دوستی با کفار و منافقان، تلاش ورزد.

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهْوَاءَ الَّذِينَ الَّذِينَ أَفْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ ﴿٥٣﴾

وآنهای که ایمان آورده اند میگویند: «آیا اینها (= منافقان) همان کسانی هستند که بانهایت تأکید به نام الله قسم یاد میکردند، که آنان با شما هستند؟!» اعمالشان تباہ شد، و زیانکار شدند. (۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«جَهْدَ»: نهایت. «ایمان»: جمع یمین، پیمانها، سوگندها، قسمها، در اصل به معنای دست راست است و در وقت بستن پیمان دست راست در دست طرف گذاشته میشود. «حَبِطَتْ»: تباہ گشت، هدر رفت، بیهوده شد. «خَاسِرِينَ»: زیانکاران در هر دو جهان.

تفسیر :

«وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا»: مؤمنان به همدیگر میگویند: مؤمنان از حال منافقان که رازشان بر ملا و پرده‌ی اسرارشان پاره شده است تعجب کرده و می گویند: «أَهْوَاءَ الَّذِينَ الَّذِينَ أَفْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ»: ای جماعت یهود! مگر این منافقان نبودند که به سخت‌ترین سوگند یاد میکردند که: ما باشما هستیم؟! و به شما یاری و کمک میرسانند؟! [چون دروغ گفتند،] «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ (53)»: به سبب نفاقشان، اعمالشان باطل و تباہ شد، و برای آن‌ها هیچ عهد و پیمانی نه در دنیا و نه در آخرت باقی ماند.

خوانندگان محترم !

آیات متبرکه (54 الی 56) در مورد کسانی که از دین برگشتگان و موضوع جنگ با آنان مورد بحث قرار گرفته است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما که از دین خود برگردد (به الله زیانی نمی رساند) خداوند بزودی گروهی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنها (نیز) او را دوست دارند، (آنان) در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران سر سخت و گردن فراز هستند، در راه الله جهاد می کنند و از ملامت، ملامت کننده نمی ترسند، این (صفات مذکور) فضل الله است که آنرا به هر کسی بخواهد می دهد، و الله گشایشگر داناست. (۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَرْتَدُّ»: (رَدَّ): از دین برمیگردد، از دین به در می‌رود. «أَذَلَّةٌ»: جمع ذلیل؛ یعنی، انسانهای متواضع و نرمخو، مهربان، فروتن. «أَعِزَّةٌ»: جمع عزیز، سخت‌گیر، دلاور. «لَوْمَةٌ»: نکوهش، ملامت. «لَائِمٌ»: ملامتگر، نکوهشگر. «وَاسِعٌ»: دارای فضل فراوان و انعام بیکران.

تفسیر :

بعد از بیان این حقیقت که موالات با کفار از سوی مسلمانان، کفر و نوعی از انواع ارتداد است، حق تعالی در این آیه به بیان احکام مرتدان می‌پردازد: در ضمن قابل تذکر است که: این آیه کریمه، نمایانگر بعدی از ابعاد إعجاز قرآن کریم است زیرا در حالی از ارتداد اعراب خبر میدهد که هنوز این پدیده در میان‌شان ظهور نکرده بود و یک امر غیبی به شمار میرفت. بلی! واقعاً هم بعد از مدتی پدیده ارتداد ظهور کرد و در عهد ابوبکر صدیق(رض) به شکل گسترده‌ای خود را نشان داد به طوری‌که قبایل بزرگی از اعراب، چون «غطفان» و «فزاره» و «بنی‌سلیم» و در مجموع یازده گروه مرتد شدند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ»: ای مؤمنان! هر کس از شما که از دین اسلام به سوی کفر روی آورد خداوند متعال از او غنی است و نیازی به عبادتش ندارد.

(طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم: آیه مبارکه از مرتد شدن بعضی از مسلمانان خبر میدهد، پس خبر از غیبی است که هنوز به وقوع نپیوسته است. گروه‌های زیادی از اسلام برگشتند؛ بعضی در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و بعضی در عهد ابوبکر صدیق رضی الله عنه. بنو حنیفه قوم «مسیلمه گذاب» مُرْتَد شدند و مسیلمه به حضرت محمد صلی الله علیه و سلم چنین نوشت: از مسیلمه رسول خدا به محمد رسول خدا، اما بعد: نصف زمین از آن من است و نصفش از آن تو. پیامبر صلی الله علیه و سلم در جواب نوشت: از محمد پیامبر خدا به مسیلمه دروغگو، اما بعد: زمین از آن الله است و هر کس را که خود بخواهد وارثش میکند. و سرانجام از آن پرهیزگاران است.) مفسران می‌نویسند که یکی از زمینه‌های ارتداد، نداشتن معرفت و محبت نسبت به دین و خداست.

«فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»: و به زودی حق تعالی به اسلام، به جای آنها افرادی مؤمن می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنها هم خدا را دوست دارند.

دوستی متقابل میان الله و بنده، از کمالات بشر است. و مؤمن واقعی کسی است که هم عاشق و هم محبوب الله باشد.

«أَذَلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ»: کسانی که در برابر مؤمنان متواضع و فروتن، و بامهر و محبت و در برابر کفار قوی و شدید باشند یعنی: در برابر مؤمنان عاطفه و شفقت و فروتنی و در برابر کفار، شدت و غلظت و گردن‌فرازی را به نمایش می‌گذارند.

مفسر ابن کثیر فرموده است: این چنین است صفات مؤمنان کامل و فروتن، هر یک از آنها نسبت به برادر خود فروتن و نسبت به دشمنش بزرگمنش و گردن‌فراز است. (مختصر ابن کثیر 528/1).

نباید فراموش کنید: قلبی که از محبت الله متعال خالی شد، مریض و وابسته به کفار میشود، ولی قلبی که از مهر الهی پر است هرگز وابسته نمی‌شود. طوری‌که خداوند متعال میفرماید: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ».

و علامت و نشانه‌ی محبت مؤمن نسبت به الله متعال اینست که در مقابل برادرانش نرمش

وفروتنی داشته باشد و در مقابل کفار و منافقین با عزت باشد. «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»: برای اعلاى كلمة الله با دست، زبان، علم و قلم خویش جهاد کنند و باکی از ملامت هیچ ملامتگر و تمسخر هیچ مسخره گر نداشته باشند، در دین خدا استوار و پابرجا بوده و در پیمودن راه خدا از هیچکس بیم و باکی ندارند. زیرا ایمان آنها قوی و خودشان دارای مبادی ثابت و استوارند. بناءً ما باید در راه ایمان و شکستن سنت‌ها و عادات جاهلی نباید از سرزنش‌ها و تهدیدات و تبلیغات سوء دشمن ترسی داشته باشیم و تسلیم جوّ و محیط شویم. در حدیث شریف به روایت ابوذر (رض) آمده است که فرمود: «خَلِيلُ مَنْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ بِهِ هَفْتُ حَيْثُ فَرَمَانُ دَادَ»:

- 1- این که با مساکین دوستی و نزدیکی کنم.
- 2- این که همیشه به فرودست خود بنگرم، نه به فرادست خود.
- 3- اینکه صله رحم (پیوند بانزدیکان) راجعاً آورم، هر چند آنان به من پشت کنند.
- 4- این که از کسی چیزی درخواست نکنم.
- 5- این که سخن حق را بگویم، هر چند تلخ باشد.
- 6- این که در راه خدا از سرزنش و ملامت هیچ ملامتگری نترسم.
- 7- و این که (لاحول و لا قوه الا با الله) را بسیار بگویم زیرا این کلمات از گنجی در زیر عرش خدای سبحان است».

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ»: این از فضل خداست که آن‌ها را بر جهاد، موالات و محبت خود توفیق داده.

باید متذکر شد که فضل الهی تنها و تنها به داشتن مال و مقام نیست، بلکه محبت با الله متعال همانا جهاد در راه او و قاطعیت در دین او هم از مظاهر لطف و فضل الهی است. «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (54)» و فضل الهی وسیع و بی حد است و هیچ باز دارنده‌ای برای خیرش نیست، چون او تعالی می‌داند چه کسی مستحق فضل و احسان اوست. میدان فضل و احسان خدا فراخ است و میداند چه کسی استحقاق آن را دارد.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾

جز این نیست که دوست شما تنها الله و رسول او و آن مؤمنانی است که نماز را برپا میکنند و زکات را میدهند؛ در حالیکه در رکوع‌اند (در برابر الله متواضع و عاجزاند). (۵۵) تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلِيُّكُمْ»: یار و یاور شما، وَهُمْ رَاكِعُونَ: نمازگزاران فروتن و متواضع.

تفسیر:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا»: ای مؤمنان! جز این نیست که مددگار شما فقط الله و رسول اوست و مؤمنان‌اند.

باید متذکر شد که: مسلمانان در آیات گذشته از موالات و رفاقت با یهود و نصاری ممنوع شده بودند؛ بعد از شنیدن آن طبعاً این سؤال پدید می‌آید که پس مسلمانان با که علایق محبت و داد و رفاقت داشته باشند؟ در این آیت واضح میگرداند که دوست اصلی آنها جز ذات اقدس الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان مخلص دیگری شده نمی‌تواند.

«الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ (55)»: مؤمنانی که دارای این اوصاف پر ارج میباشند: نماز را اقامه و زکات را ادا میکنند، و در پیشگاه خدا سربزیر و فروتنند. باید متذکر شد که: این آیات با تخصیص در منقبت حضرت عبادۀ بن صامت (رض) فرود آمده؛ وی با یهود بنی قینقاع بس علایق دوستانه داشت؛ اما در مقابل موالات خداوند متعال و رسول الله صلی الله علیه وسلم و رفاقت مسلمانان تمام آن علایق خود را منقطع گردانید. (بنقل از تفسیر کابلی)

در التسهیل آمده است: خدا لفظ «ولی» را بعد از اسم خود، به صورت مفرد آورده است؛ چون او یگانه و مفرد است. سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنین را به صورت تابع بر آن عطف کرده است و اگر میگفت: «إنما أولیاءکم»، کلام شامل اصل و فرع نمی شد. (التسهیل 181/1).

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٥٦﴾

و هر کس خداوند و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده اند، دوست بدارد، (او از حزب خداست و) یقیناً حزب خدا پیروز است. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَتَوَلَّ»: به دوستی بگیرد، سرپرست خود کند، یاری دهد.

تفسیر:

«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (56)»: هر کس که الله و پیامبر و مؤمنین را دوست و ولی خود قرار دهد، جزو حزب الله به شمار می آید که بر دشمنان غالب و پیروز و حاکم اند.

این سه آیه، اوصاف حزب الله را بیان کرده اند پس بر هر فرد و هر جمع مسلمانی است که به خود بنگرد و نیک بیندیشد که آیا این اوصاف در او هست یاخیر؟

شان نزول آیه:

مفسران در شأن نزول این آیه مبارکه می نویسند: چون طایفه یهودی بنی قینقاع با رسول الله صلی الله علیه وسلم جنگیدند، عبدالله بن ابی منافق بر اساس پیمانی که با آنان داشت، از یاری مسلمانان سر باز زد درحالی که می گفت: من مردی هستم که از روز بد می ترسم و از اتحاد با دوستانم دست بر نمی دارم! اما عبادۀ بن صامت (رض) که او نیز دوستان و هم پیمانان زیادی از یهودیان داشت، نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفت و از حلف و دوستی با یهودیان برائت جست و از تمام تعهداتی که با آنها داشت، خلع ید کرد و گفت: از هم سوگندی و ولایت و دوستی با این کافران به بارگاه الله متعال و پیامبرش بیزاری می جویم.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی از جمله در آیه (51) خواندیم که از موالات با یهود و نصاری نهی بعمل آمده است، زیرا شایستگی دوستی را ندارند.

اینک در آیات متبرکه (57 الی 63) در باره، نهی از موالات با همه کفار و علل آن، اعم از ملحدان، مشرکان، آتش پرستان، هنود، بودایی ها و دیگر فرقه های معاند با اسلام را دربر می گیرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! آنانی را که دین شما را به استهزا و بازی گرفته اند، چه از آنانی که

پیش از شما به آنها (یهود و نصارا) کتاب داده شده و چه از (دیگر) کافران، دوست نگیرید و از الله بترسید، اگر مؤمن هستید. (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«هُرُؤاً»: ریشخند، مسخره، شوخی. «لُعِباً»: بازی.

تفسیر :

مجازات دنیوی کسانی که به دین خدا و مقدسات مذهبی توهین می‌کنند، قطع رابطه است، طوریکه میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُرُؤاً وَلُعِباً» ای مؤمنان! از این برحذر باشید که یهود، نصارا، مشرکان و منافقان را بحیث دوست خود بگیرید و از آنها خواهان دوستی و محبت شوید درحالیکه به دین شما استهزا نموده آن را عامل خنده خود قرار دادند.

در این آیه مبارکه در می‌یابیم که خداوند از موالات و هم‌پیمانی با کسانی نهی می‌کند که دین الله متعال را به تمسخر و ریشخند می‌گیرند و این معنی عام است در تمام کسانی که به رطه مخالفت با دین الله متعال درمی‌افتند؛ اعم از مشرکان، اهل کتاب و اهل بدعت‌هایی که به اسلام منتسب‌اند.

«مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ» اینها دشمنان واقعی شما نیستند پس شما نیز با کسانی که خدای شما دشمن گرفته دشمنی کنید.

از جمله یهود و نصاری و دیگر کافران را دوست خود قرار ندهید، و نسبت به آنان مهر و محبت نداشته باشید؛ چرا که آنها دشمنان شما هستند، پس هرکس دین شما را به مسخره گرفت، درست نیست شما با او از در صداقت و دوستی درآیید، بلکه واجب است کینه‌ی او را در دل داشته و با او دشمن باشید.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (57)»: و از مجازات الهی و خشم او برحذر باشید اگر به آنچه خدای شما ارشاد و امر فرموده ایمان دارید.

باید متذکر شد که: بی‌گمان، یهود، نصاری، مشرکان و منافقان، شایسته‌ی دوستی نیستند؛ زیرا شعایر خدا رابه بازیچه می‌گیرند و هیچگونه باوری به فرمان الهی ندارند. (مراجعه شود به سوره بقره /آیه 14) و (همین سوره /آیه 58).

شأن نزول آیه 57 – 61 :

419- ابو شیخ و ابن حبان از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: رفاعة بن زيد بن ثابت و سوید بن حارث از روی نفاق و دورویی تظاهر به اسلام می‌کردند و شخصی از مسلمانان با آنها دوستی داشت. پس الله متعال آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُرُؤاً وَلُعِباً مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (57) وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُرُؤاً وَلُعِباً ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (58) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ (59) قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِّنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَّكَاناً وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ (60) وَإِذَا جَاؤُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ (61) را نازل کرد» (طبری 12221 از ابن عباس روایت کرده).

وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُرُؤاً وَلُعِباً ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۵۸)

وچون به طرف نماز (مردم را) بخوانید، آن را به مسخره و بازی می‌گیرند، این

(استهزاء) به سبب آن است که آنها مردمی اند که تعقل نمیکنند (نادان اند). (۵۸).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ»: هنگامی که مردم را به وسیلهی آذان، برای نماز دعوت می کنید. نَادَيْتُمْ: فراخواندید.

تفسیر :

از رابطه و دوستی با کسانی که آذان (و شعائر دینی) شما را به مسخره میگیرند باید، بپرهیزید طوریکه میفرماید: «وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوا هُزُوءاً وَلَعِباً»: وقتی آذان گفتید و مردم را به نماز ندا میکنید، شما و نمازتان را مسخره میکنند. واقعیت امر اینست که: نماز، چهره و مظهر دین است. در آیهای قبل، استهزای دین مطرح شده است و در این آیه استهزای نماز، و از این معلوم میشود که: یعنی نماز سیمای دین است.

در بحر آمده است: یهود وقتی آذان نماز را شنیدند نسبت به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم حسادت ورزیدند و گفتند: چیزی را آورده است که هیچ یک از پیامبران آن را نداشته است، این بانگ را که گویی صدای شتر است از کجا آورده ای؟ چه آواز زشتی است! آنگاه خدا این آیه را نازل کرد. (بحر 515/3). ابو سعود دربارهی این آیه گفته است: روایت است یک نفر نصرانی در مدینه وقتی صدای مؤذن را میشنید میگفت: گواهی میدهم که محمد پیامبر خداست. وی میگفت: خدا دروغگو را بسوزاند، شبی خدمتکارش آتش روشن کرد در حالیکه اهل خانه خواب بودند، جرقه ای پرید و خانه آتش گرفت و نصرانی و خانواده اش سوختند. ابو سعود 40/2).

الله متعال هشدار داده است که هرکس نماز را مسخره کند، نباید او را دوست گرفت، بلکه باید او را طرد کرد و از او دوری جست. این آیهی قبل را تأکید میکند. «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (58)»: این به سبب آن است که آنان مردمی آند که نمی اندیشند: و انگیزه‌ی چنین عملی، این است که آنها تبهکارانی هستند که حکمت نماز را نمیفهمند و هدفش را درک نمیکنند، که عبارت است از پاکیزه کردن نفوس. خداوند عقل را از آنان نفی کرده که آنها در امر دین از آن بهره نگرفته اند، هرچند در فهم منافع دنیوی دارای عقل و درکند.

باید گفت که همه‌ای این تحرکات را که انجام میدهد ناشی ببقلی و نادانی شان است. اگر آنان دچار نادانی و حماقت نمی بودند، علی رغم داشتن اختلاف مذهبی بامسلمانان چنین حرکات سبک و پستی از آنان سر نمی زد. آخر کدام آدم منطقی دوست دارد هنگامی که گروهی برای عبادت و بندگی خدا ندا دهد او را مورد تمسخر و استهزا قرار دهند.

در روایات آمده است که: آذان بعد از هجرت به هنگام تحویل قبله به سوی کعبه مشروع شد و آذان از شعائر اسلام و نشانه جداکننده میان «دارحرب» و «داراسلام» است چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم چون گروه جنگی (سریه) ای را به جهاد میفرستادند، به آنان دستور میدادند که اگر در محله و سرزمینی صدای آذان را شنیدند، دست به سلاح نبرند و اگر در آن صدای آذان را نشنیدند، حمله برند. «تفسیر انوار القرآن».

**قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَقْمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ أَمَنَا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ
وَأَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ (۵۹)**

بگو: ای اهل کتاب! آیا جز این را بر ما عیب میگیرید که ما به خدا و آنچه از سوی او

بر ما نازل شده و آنچه پیش از ما [بر پیامبران] فرود آمده ایمان آورده ایم؟! و این [عیب جویی شمایه سبب این است] که بیشتر شما فاسق هستید. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هل تَنقِمُونَ»: (نَقَمَ): آیا عیب می گیرید؟ آیا ایراد می گیرید؟ آیا سر ستیز و دشمنی دارید؟ آیا زشت می پندارید؟

تفسیر:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنقِمُونَ مِنَّا»: ای محمد! به یهود و نصاری بگو: ای یهودیان و نصرانیان! آیا بر ما عیب و ایراد می گیرید؟ ملاحظه می‌داریم که: دشمنی دشمنان بامؤمنان، فقط به خاطر ایمان آنهاست.

«إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ»: به خاطر اینکه به پروردگار خویش ایمان آورده و از پیامبر پیروی نموده و به قرآن و آنچه پیش از آن نازل شده باور کردیم آیا به خاطر چنین اموری از ما عیب‌جویی می‌کنید و این کار را از ما نمی‌پذیرید؟ می‌بینیم که: ایمان داشتن مسلمانان به تمامی کتب آسمانی، از عوامل کینه و عداوت اهل کتاب با آنان است. و نباید فراموش کرد که: دشمنی اهل کتاب با مسلمانان، تاریخی و با سابقه است.

ابن کثیر فرموده است: یعنی آیا جز این، دست آویزی برای طعنه زدن و عیب گرفتن بر ما دارید؟ و این نه عیب است و نه مذموم، پس استثناء منقطع است. (مختصر ابن کثیر 530/1).

«وَأَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ (59)»: آیا این شما نیستید که از طاعت خداوند متعال بیرون شدید؟ با ترک ایمان و بیرون رفتن از حوزه امتثال او امر الله متعال؟ بلی! عیب‌جویی و انکار شما ناشی از فسق و نافرمانی شماست. پس کدام گروه سزاوار این است که عیب جویی شود و عملکردش پذیرفته نشود؟ ما یا شما؟

این آیه سختترین توبیخ و هشدار و حجت تمام علیه علمای اهل کتاب است که از ارشاد و رهنمود مردم دست کشیده، امر به معروف و نهی از بدیها را ترک نموده، نظام زندگی فرد و اجتماع را به تباهی و بیراهه کشانیده و خود نیز در منکرات فرورفته اند. (توبه آیه: 74)، بروج آیه: 8).

قُلْ هَلْ أَنْبِئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ (۶۰)
بگو: آیا شما را به بدتر از آن (شخص عیب دار) به اعتبار جزا در نزد الله آگاه سازم؟ آن کسی که الله او را لعنت کرده است و بر او خشم گرفته و برخی از آنها را بوزینگان و خوکان و (نیز) طاغوت پرستان گردانیده است، این گروه‌اند که از نظر مرتبه بدتر و از راه راست گمراه‌تر اند. (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَثُوبَةً»: پاداش، کیفر. «الْقِرَدَةَ»: جمع قرد، میمونها، شادی‌ها. «الْخَنَازِيرَ»: جمع خنزیر، خوکها. «الطَّاغُوتِ»: هرگونه معبودی سواى خدا، نافرمان و سرکش. «سَوَاءِ السَّبِيلِ»: راه راست، راه حق.

تفسیر:

«قُلْ هَلْ أَنْبِئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ»: بگو: آیا خبر دهم شما را به بدتر از این جزا نزد الله متعال؟

کسی که لعنت کرد او را خدا، و نازل کرد غضب بر او، «مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ» و آن عبارت است از مکافات و مجازات ثابت و مقرر نزد خدا. باید متذکر شد که: مجازات و سزا های الهی عادلانه است و اگر تعدادی به میمون و یا خوک تبدیل می شوند سزای ناشی از عملکرد خود شان است. در التسهیل آمده است: به منظور مسخره کردن به آنها ثواب را در محل عقاب قرار داده است همان طور که در «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» این گونه عمل نموده است. (التسهیل 182/1).

«مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ»: هرکس خدا او را از رحمت خود دور کند، «وَوَعَضِبَ عَلَيْهِ» و به سبب کفر و فرورفتن در نافرمانی، بعد از آشکار و روشن شدن دلایل، خدا بر او خشم گیرد. «وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ» وگردانید بعضی شان را بوزینگان و بعضی را خنازیر؛ یعنی و بعضی از آنان را مسخ کند و به صورت میمون و خوک درآورد، «وَوَعَبَدَ الطَّاغُوتَ»: بعضی را به صورت شیطان پرست و بندهی طاغوت درآورد، یعنی: کسانی که طاغوت را می پرستند. طاغوت: شیطان یا کاهن است، یعنی اینکه اطاعت کنندگان از طاغوت، هم ردیف مسخ شدگانند.

در تفسیر کشف آمده است که: برخی از مفسران گفته اند که طاغوت به معنای گوساله است برای آن که او را به جای خدا پرستیده بودند و پرستش گوساله را شیطان برای آنان آراسته و زیبا جلوه داده بود، در نتیجه پرستش آن در حکم پرستش شیطان، و شیطان هم طاغوت است. از ابن عباس (رض) روایت کرده اند که آنان از پیشگویان پیروی میکردند و هرکس که در معصیت خدا از چیزی پیروی کند، در واقع آنرا پرستیده است. حسن بصری (رح) آنرا «طواغیت» خوانده است. همچنین گفته اند کسانی را که در حق شنبه تجاوز کردند، به بوزینگان مسخ کرد و کافران درخواست کنند «مأئده» از حضرت عیسی (ع) را به خوک دگر ساخت. برخی هم گفته اند که این هر دو نوع مسخ در باره اهل شنبه صورت پذیرفت و جوانانشان به بوزینگان و پیروانشان به خوک مسخ شدند.

روایت کرده اند که وقتی این آیه نازل شد، مسلمانان به یهود ایراد می گرفتند و میگفتند: ای برادران بوزینگان و خوکان و آنان سر خود را به زیر می افکندند.

«أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (60)» «اینانند که از نظر منزلت» و جایگاه در روز قیامت «بدتر و از راه راست گمراه ترند» یعنی باید گفت که: حرمت شکن، حرمت ندارد. واضح است که: عقوبت سنگین برای انحراف سنگین است.

پس آنچه در مورد گمراهی مسلمانان می پندارند، ناروا و بی اساس است بلکه این وصف الحال خود شان می باشد.

ابن کثیر فرموده است: معنی آیه این است: ای اهل کتاب! چگونه به دین ما یعنی دین یگانه پرستی و پرستش خدا طعنه میزنید و عیب میجویید، در حالیکه تمام قبایح در شما وجود دارد؟ (ابن کثیر 531/1).

قرطبی مینویسد: بعد از نزول این آیه مسلمانان آنان را برادران میمون و خنازیر خطاب می نمودند و آنان از فرط شرمندگی سر را به زیر انداختند.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: اشاره ی لطیفی است به خود یهودیان که تاریخشان گویای این است که بارها مورد غضب و لعنت خدا قرار گرفته اند، به خاطر زیر پا گذاشتن قانون (سبت = شنبه) صورت های افراد زیادی از قوم آنان مسخ شده بود و سرانجام در

إنحطاط و انحراف به جایی رسیدند که حتی به عبادت طاغوت پرداختند. پس مفهوم جمله‌ی فوق این است که آخر بی حیایی و جسارت هم حدی دارد و خجالت نیز خوب چیزی است. شما خودتان از لحاظ فسق و انحطاط اخلاقی به پایین ترین حد آن سقوط کرده اید، اما اگر گروه دیگری به خدا ایمان آورده راه دین داری صادقانه را اختیار میکند، شما آنان را گمراه می دانید.

توضیحی مختصری در مورد «قِرْدَه»: میمون و «خنزیر» :

خوکها، که در این آیه مبارکه(60) ذکر از آن بعمل آمده است همانا: عده ای از اهل کتاب، هستند که مسخ شدند؛ یعنی، دل‌هایشان از انسانیت مسخ گردید و این مثلی است، همچون «مَثَلُ الَّذِينَ...، كَمَثَلِ الْحَمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» (جمعه: آیه 5). پس، مراد این است که آن قوم، هم چون میمون، چیغ و داد و فریاد میکشیدند، میجهیدند و از هم جنس بازی سیر نمیشدند،(بقره/آیه 60)، (أعراف/ آیه 166). و هم چون خوکان، در پی شهوت و پستی و فرمایگی بودند. [با اختصار، منار]

وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ ﴿٦١﴾

و هنگامیکه (منافقان) نزد شما می آیند، میگویند: «ایمان آورده ایم». حال آنکه باکفر وارد شدند و باکفر بیرون میروند؛ و خدا به کفر و نفاق که همواره پنهان می کنند، داناتر است.(۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«دَخَلُوا بِالْكَفْرِ»: کافرانه به پیش تو آمدند و کافرانه از پیش تو برگشتند.

تفسیر :

«وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا»: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! این دسته از یهودیان (ضمیر به منافقین یهود بر میگردد.) که نزد شما تظاهر به اسلام میکنند زمانی که نزد شما بیایند میگویند ما به دین شما ایمان آورده و به پیامبرتان باور داریم در حالی که حقیقت چیز دیگری است. از فحواى آیه مبارکه بر می آید که: اظهار ایمان برخی از انسانها، شما را فریب ندهد. زیرا اظهار ایمان با زبان، نشانه‌ی رُسُوخ ایمان در قلب نیست.

«وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ»: آنها هنگامی که با کفر نزد شما آمده و با کفر نزد قوم خویش هم بیرون رفتند، از گفتار شما سودی بر نگرفتند و اندرز و تهدیدات شما در آنان اثر نبخشید.

«وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ(61)»: خداوند، از خود انسان‌ها هم به ضمیرشان آگاه‌تر است، الله متعال به کفر و نفاق مکتوم و به تمام امور پوشیده و آنچه در نهاد خویش پنهان میدارند آگاه است و به زودی آنها را محاسبه خواهد نمود. بناءً باید گفت کسانی که منافقانه اظهار ایمان میکنند، باید بدانند که پروردگار با عظمت از درون آنان آگاه است.

وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٦٢﴾

و بسیاری از آنها را می بینی که در گناه و تجاوز، و خوردن مال حرام، شتاب میکنند، چه بد است عملی که انجام می دادند.(۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْعُدْوَان»: ستم، تجاوز، دست درازی. «السُّحْت»: مال ناروا مانند: رشوه‌گری در داوری،

ربا و غیره (سوره مائده آیه 42).

تفسیر:

در آیه قبلی، بحث از روحیه کفر و نفاق اهل کتاب به بیان گرفته شد، در این آیه مبارکه، بیان فسادهای اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی آنان به بیان گرفته میشود طوری که میفرماید: «وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ» بسیاری از یهودیان یعنی: از منافقان، یا از یهود، یا جمعاً از هر دو گروه را می بینی که در ارتکاب گناه، حرام خواری و مخالفت اوامر الهی و ترک طاعت او باهم مسابقه می دهند.

فحوای آیه مبارکه: «يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» در می یابیم که: سیمای جامعه اسلامی، سبقت در خیرات است، «يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» (مؤمنون، 61). ولی سیمای جامعه کفر و نفاق، همانا سبقت در فساد است.

«يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ» «يُسَارِعُونَ»، دلالت بر استمرار دارد. یعنی بدتر از فساد اخلاقی «إِثْم» و فساد اجتماعی «عدوان» و فساد اداری اقتصادی «سُحْت»، عادت به فساد و سرعت در آن است.

«فِي الْإِثْمِ»: بدتر از آلودگی به گناه، غرق شدن در گناه است.

«سُحْت»: عبارت از مال حرام و مخصوصاً رشوه است.

«لَيْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (62)» واقعاً چقدر بد است کارشان. آنها مرتکب بدی شده و کار بسیار بدی را انجام دادند.

غالباً مراد از «إِثْم» گناه لازمی، و مراد از «عدوان» گناه متعهدی است، یعنی اینها حالی دارند که از فرط شوق و رغبت بسوی هرگونه گناه میشتابند، چه اثر آن به خودشان محدود باشد و چه به دیگران هم تجاوز کند؛ هرکه را حالت اخلاقی اینقدر زبون باشد و خوردن حرام شیوه آن شده باشد، در بدی وی شبهتی باقی نمی ماند. (تفسیر کابلی).

لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۶۳)

چرا دانشمندان نصاری و علمای یهود آنها را از سخنان گناه آمیز و خوردن مال حرام نهی نمی کنند! چه بد است کاری که که انجام می دادند. (۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَوْلَا»: چرا نباید؟ برای چه نباید؟ «الرَّبَّانِيُّونَ»: پیشوایان مذهبی مسیحی. «الأحبار»: پیشوایان مذهبی یهودی. «رهبانیت»: و «ترهب» به معنی پرداختن به عبادت در صومعه است. «عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ»: از سخنان دروغ. «لَبِئْسَ»: چه بد است.

تفسیر:

«لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ»: چرا علماء و أحرارشان آنان را منع نمی کردند. یعنی این که در قدم اول؛ مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر، متوجه علماء است. در این هیچ جای شکی نیست که: همین سکوت و بی تفاوتی علماء، در برابر بی عدالتی ها و مفساد اجتماعی است که زمینه ترویج فساد را در جامعه میگردد.

علماء باید قدرت آنها داشته باشند تا بتوانند علاوه بر موعظه و دعوت، جلوی مفساد اجتماعی را بگیرند. اگر نهی از منکر، جلوی گناه را نگیرد، لااقل جلوی سرعت آن را باید تقلیل دهند.

«عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ»: که از نافرمانی و ارتکاب گناهان و خوردن حرام دست

بردارند؟ یعنی: چرا علمای شان مردم را از منکراتی چون دروغ‌گویی، حرام‌خواری، رشوت و ظلم که در میان‌شان به کثرت شیوع یافته بود، نهی نمیکنند، عامل آن به فراموشی سپردن رسالت نهی از منکر بخصوص توسط دانشمندان شان بود.

«لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (63)»: چنان عملی از جانب آنان بسی زشت بود که نهی از ارتکاب اعمال حرام را ترک نمودند.

زیبایی علم، در اظهار آن وزشتی و بدی آن در سکوت و کتمان است. سکوت عالم، بدتر از گناه خلافکار است. ملاحظه میکنیم که خدای سبحان در این آیه، «خواص» را که علمای تارک «أمر به معروف» و «نهی از منکر» اند، به شدیدترین وجه و حتی سخت‌تر از توبیخی که در حق انجام دهندگان این گناهان روا داشته، توبیخ و سرزنش میکند زیرا این علماء از آن جاهلان به گناه و ستم و حرام آلوده، بدبخت‌تر و تیره‌روزر و بد فرجام‌تر و مجرم‌ترند. در صحیح ترمذی آمده است: «آنگاه که مردم ظالم را ببینند اما دست وی را از ارتکاب ظلم نگیرند، نزدیک است که خداوند متعال آنان را به عذابی عام از نزد خود درافکند».

از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «در قرآن هیچ آیه‌ای وجود ندارد که این گونه بیانگر توبیخی شدید باشد؛ یعنی توبیخ علماء».

أبو حیان گفته است: این آیه متضمن توبیخ علماء و مشایخ است؛ زیرا آنها مردم را از ارتکاب معاصی نهی نکرده اند.

علماء میفرمایند هنگامیکه خداوند متعال میخواهد قومی را تباه کند عوام آنها درج‌اریم و معاصی مستغرق میشوند، خواص، یعنی علماء و مشایخ شان «شیطان گنگ» میگردند. احوال بنی اسرائیل نیز چنین شد؛ مردم عموماً در لذات و شهوات دنیوی منهدم شده، جلال و عظمت الهی و قوانین و احکام او را فراموش کردند؛ و آنانیکه علماء و مشایخ مسمی میشدند، فریضه امر به معروف و نهی منکر را ترک گفتند، و در حرص دنیا و پیروی شهوات بر عوام خود نیز سبقت نمودند. خوف مخلوق و حرص دنیا مانع گردید که آواز حق بلند شود.

قرآن عظیم الشان و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم امت اسلامی را تشویق و ترغیب میکند که: هیچگاه در مقابل هیچکس از ادای فریضه امر بالمعروف و نهی از منکر غفلت نکنند.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات قبلی به برخی از بدی‌ها و رسوایی‌های یهودیان-که شتابان به سوی گناه و دشمنی، خوردن مال حرام و رشوه و امثال آن از گردآوری حلال و حرام، پیش میرفتند، اینک در آیات متبرکه (64 الی 66) موضوعاتی بدی‌ها و پلیدیهای درونی یهودان و اینکه راه خوشبختی در هر دو جهان کدام است به بیان گرفته میشود.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعْنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿٦٤﴾

یهود گفتند: «دست خدا بسته است» دستهایشان بسته باد! و بخاطر آنچه گفتند، لعنت شدند. بلکه دو دست او گشاده است، هر گونه بخواهد میبخشد، و این آیات که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده بر سر کشی و کفر بسیاری از آنها می افزاید، و ما در میان آنان تا روز

قیامت دشمنی و کینه افگندیم، و هر زمان آتش جنگی افروختند، خداوند آنرا خاموش کرد، و آنان برای فساد در زمین می کوشند، و خداوند مفسدان را دوست ندارد. (۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

مَغْلُوبَةٌ (غُلٌّ): بسته شده. «يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ»: دست خدا از بخشش و دهش و انفاق، زنجیر شده است. «يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ»: دستان او برای بخشندگی باز است. کنایه از بخشندگی است.

تفسیر:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ»: یهود نفرین شده که الله متعال لعنت شان کند گفتند: اوتعالی در انفاق خویش بخیل است و به خلق خود روزی وسیع نمیدهد.

ابن عباس (رض) فرموده است: مغلوله یعنی بخیل، و آنچه را که در اختیار دارد از روی بخالت آن را نگهمیدارد، منظور این نیست که دست خدا بسته و در زنجیر است، بلکه میگویند: خدا بخیل است. (طبری 452/10).

«عُلَّتْ أَيْدِيهِمْ»: الله متعال بسیار بلندتر از این اتهام آن هاست، حق تعالی این اتهام را بانفرین جواب فرمود و بیان داشت که دست های خود آنها بسته است.

«وَلَعْنُوا بِمَا قَالُوا»: و به زودی در روز قیامت این دست ها بر گردن های شان بسته خواهد شد و از رحمت الهی طرد خواهند گردید.

«بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ»: واقعیت چنین است که الله متعال با هر دو ید بلاکیف خود انفاق میکند و هر دو یدش یمین، دهنده و پُر از بَرَکت و شب و روز گسترده است و اوتعالی همه آنچه در آسمان ها و زمین قرار دارند را روزی میدهد و او بسیار سخاوتمند، بخشنده و دارای فضل و منت زیاد است.

أبو سعود گفته است: تنگی معیشت و روزی ناشی از تقصیر او در بخشش نیست، بلکه انفاقش تابع خواست و حکمت او است، و به سبب معاصی آنان حکمتش مقتضی ضیق معیشت آنها است. (ابو سعود 43/2).

«وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا»: ای محمد! این یهودیان با نزول قرآن به زودی کفری را برکفر خویش و عدوانی را بر عدوان خویش می افزایند، زیرا هرگاه آیه ای نازل شود و آنها به آن کافر شوند کفر و سرکشیی برکفر و سرکشیی آنها افزوده میگردد. علاوه بر این آنها در برابر هر آیه ای که بر شما نازل میشود با شما از در حسادت وارد می شوند و به این ترتیب گناهی بر گناهان شان نزد پروردگار علاوه می گردد.

عالم دانشمند مفسر طبری فرموده است: الله متعال به پیامبرش خبر داده است که آنها اهل طغیان و سرپیچی هستند، و حق را نمی پذیرند، هرچند درستی آن را هم بدانند، بلکه با آن به ستیز برمی خیزند. خدا بدین ترتیب خاطر پیامبر را تسلی می دهد؛ چرا که آنها از راه الله به دور رفته و او را تکذیب میکردند. (طبری 457/10).

«وَأَلْفَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: همچنان پروردگار در بین فرقه های آنها عداوت، دشمنی، کینه و خشم را ایجاد نموده از این روی آنها در بین خود به شدت اختلاف و مُخاصمه دارند و این خصومت تا روز قیامت ادامه خواهد داشت طوری که هیچگاه بریک رأی و نظر جمع نخواهند شد.

«كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ»: آنها هرگاه تلاشی رابه منظور جنگ بامسلمانان و شعله ور ساختن آتش فتنه در بین آنها انجام دهند خداوند متعال این مکر و حیلۀشان را بر

خود آنها باز می‌گرداند و تلاش‌شان را باطل می‌نماید. «وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا»: آنها هیچگاه دست از تباهی‌گری در زمین و انتشار، فتنه و جنایت و إشاعه کارهای بد بر نمی‌دارند. ابن کثیر فرموده است: یکی از عادات همیشگی آنها این است که برای فسادکاری در روی زمین تلاش کنند.

«وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (64)»: حق تعالی کسی را که چنین صفتی داشته باشد دوست ندارد زیرا او از اهل فساد و مفسدان بیزار است. او فقط اهل صلاح و تقوا را دوست دارد. (مختصر ابن کثیر 532/1).

از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید تا زمانیکه در میان مسلمانان محبت و اخوت مستحکم باشد، رهسپار جاده رشد و صلاح باشند، و در اجتناب از فساد بکوشند؛ چنانکه در بین اصحاب معمول بود، تمام مساعی اهل کتاب در مقابل آنها بیهوده و بی‌ثمر می‌باشد. شأن نزول آیه 64 :

طبرانی و ابن اسحاق از ابن عباس (رض) روایت کرده است: شخصی از یهود به نام نباش بن قیس به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: پروردگار تو بخیل است و مال خود را به کسی نمی‌دهد. خدا آیه: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» را نازل کرد. (طبرانی 12497).
أبو شیخ از وجه دیگر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این آیه «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» درباره فحاص رئیس یهود بنی قینقاع نازل گردیده است.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٦٥﴾

و اگر اهل کتاب ایمان آورده و پرهیزگاری کرده بودند قطعاً گناهانشان را محو می‌کردیم و آنها را در باغ‌های پُر نعمت بهشت در می‌آوردیم. (۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَوْ»: اگر، «جَنَّاتِ النَّعِيمِ»: باغ و بوستانهای پر ناز و نعمت.

تفسیر :

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا»: اگر اهل کتاب یعنی یهودیان و نصرانیان به آنچه الله متعال بر پیامبر خود نازل فرموده باور و ایمانی حقیقی داشته باشند و از پیامبرش پیروی کنند و در ضمن به پیامبران خود نیز ایمان بیاورند و از آنها نیز تبعیت نمایند و به امثال امر الله تعالی و اجتناب از نواهی‌اش بپردازند، «لَكَفَرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ»: گناهایی که مرتکب شده بودند می‌بخشیدیم. یعنی تمام بدی‌های آنها را محو خواهیم کرد و از اعمال بدشان در خواهیم گذشت و بر آنها رحم خواهیم نمود و توبه‌شان را خواهیم پذیرفت. «وَلَأَدْخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (65)»: و عاقبت آنها در بهشت ماندگار و جاودان توأم با حصول رضوان الهی و رستگاری بزرگ خواهد بود. زیرا رحمت خدای متعال بزرگترین گنهکاران را نیز آنگاه که شرمنده و معترف باز آیند، مایوس نمی‌گرداند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ ﴿٦٦﴾

و اگر آنان تورات و انجیل، [واقعی] آنچه را که از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده (از کتابهای آسمانی و قرآن) برپا دارند (و به آن عمل نمایند) از فراز و فرود پاهایشان (=

از آسمان و زمین) روزی خواهند خورد، گروهی از آنها معتدل و میانه روستند، و بسیاری از آنان اعمال بدی انجام می‌دهند. (۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَاكُلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ»: روزی و برکات آسمانی از هر طرف بر آنان ریزان میشود و از آن بهره‌مند میگردند. «مِنْ فَوْقِهِمْ»: از بالای سرشان. «مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ»: از زیر پاهایشان. «مُقْتَصِدَةً»: میانه رو، معتدل. «سَاءً»: بد.

تفسیر :

در آیه متبرکه قبلی در باره، نقش ایمان در سعادت معنوی و اخروی بحث بعمل آمد، ولی در این آیه نقش ایمان در سعادت‌مندی دنیوی و رفاه اقتصادی بحث می‌گردد.

اگر پیروان سایر کُتب آسمانی در برابر قرآن عظیم الشان تسلیم می شدند و تسلیم در مقابل قرآن را تسلیم قوم بنی اسرائیل در برابر قوم و ملیت عربی نمی‌پنداشتند و می دانستند که اصول تعالیم انبیاء یکی است و ایمان به آنچه پس از تورات و انجیل نازل شده، راه یافتن به کلاس بالاتر است نه باطل ساختن دستور های پیشین، در این صورت، علاوه بر بهره های اخروی در قیامت، در همین دنیا نیز انواع نعمت‌ها به سوی شان سرازیر می شد.

در آیه قبلی، از عقیده‌ی یهود در مورد بسته بودن دست الهی صحبت شد، در این آیه می‌فرماید: شما به کتاب‌های آسمانی روی آورید، سپس قضاوت کنید که دست خدا بسته است یا نه. اگر عظمت شما به ذلت تبدیل شده، به خاطر کفر و پشت کردن شما به دستورهای آسمانی است، نه به خاطر عجز و دست بسته بودن خداوند متعال. طوری‌که می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ» و اگر این یهودیان بر فرمان خدا استقامت داشتند و به محتوای آنچه در تورات نازل شده و نصرانیان به آنچه در انجیل نازل شده ایمان آورند و علاوه بر آن، به آنچه بر محمد صلی الله علیه وسلم یعنی قرآن کریم را که بعد از تورات و انجیل برای تنبیه و هدایت آنها فرود آورده شده استوار می‌گرفتند؛ زیرا، بدون تسلیم آن معنی صحیح تورات و انجیل اقامه شده نمیتواند؛ بلکه مطلب اقامت تورات و انجیل و تمام کتب آسمانی این است که قرآن کریم و پیغمبر آخر الزمان قبول کرده شود که مطابق پیشین‌گویی کتب سابقه فرستاده شده‌اند. گویا، به اقامت تورات و انجیل حواله شده آگاه می‌گرداند که اگر آنها قرآن را قبول نمیکنند، معنی آن این است که کتاب‌های خود را نیز قبول نکرده از آن انکار می‌ورزند.

بصورت کل باید گفت که: تنها تلاوت کتاب آسمانی کافی نیست، بلکه تطبیق احکام آن در جامعه نیز لازم است. یک اصل که باید به بیان گرفته شود آن اینست که: قرآن کتاب رهنمای است برای همه‌ی امت‌ها و برای همه‌ی عالم بشریت، نه فقط مسلمانان.

«لَاكُلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» حتماً خدای تعالی در روزی آنها خواهد افزود و به آن‌ها نعمت بسیار ارزانی خواهد داشت و این روزی را در بوستان‌ها و باغ‌های پُر از انواع و اقسام میوه قرار خواهد داد.

«مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ»: و در میان این یهودیان و نصرانیان گروهی معتدل نیز قرار دارند که در حوزه دین، منهج و روشی معتدل و میانه داشته طوری که نه زیاده روی میکنند و نه کوتاهی، اینها کسانی اند که از پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم پیروی نمودند، از جمله عبدالله بن سلام و نجاشی و سلمان، میتوان نام برد.

«وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ(66)»: اما عمل اکثر آنها بد و زشت است، زیرا به مخالفت

أمر خدای تعالی می پردازند و رسولش را تکذیب می کنند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (67 الی 69) در مورد: پیامبر و تبلیغ دین و مصون ماندنش از گزند مردم بحث بعمل می آید.

در آیه قبلی خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم امر کرد که به اُنْدک بودن میانه روها و فراوانی فاسقان و بدکاران اهل کتاب منہ بیند و از کردار ناپسندشان بیم نداشته باشد. پس گفت: «بَلِّغْ»؛ یعنی، در تبلیغ قرآن برای آشکار شدن رازها و رسوایی های کردار آنان بردبار باش. قطعاً خدایت از گزند وحیله، دروغ، شعبده، فریب، مکر، آنان تو را مصون می دارد.

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٧﴾

ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان، اگر چنین نکردی پیغام او را نرسانده ای، الله تو را از (شر) مردم حفظ می کند، البته الله مردم کافر را هدایت نمی کند. (۶۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا»: ای پیامبر! همه ای آنچه که بر تو نازل شده، به مردم برسان. «يَعْصِمُكَ»: الله (ج) تو را مصون می دارد.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»: این ندایی است که متضمن تشریف و تعظیم است؛ چرا که خدای متعال او را با بهترین اوصاف یعنی صفت «رسالت» فرا خوانده است؛ یعنی ای رسول ما! بر توست تا رسالتی را که حق تعالی تو را امین آن قرار داده ادا کنی و این دین را به گونه کامل تبلیغ نمائی و هرگز از آن چیزی کم نکنی، یعنی بدون باک و ترس از کسی رسالت پروردگارت را ابلاغ کن و نترس؛ زیرا هیچ صدمه ای به تو نمی رسد.

اگر توجه فرموده باشید؛ در این آیه مبارکه، بجای «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ»، تعبیر «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ» آمده است، که نشانه ای يك رسالت بینهایت مهم است.

به جای فرمان «أَبْلِغْ»، فرمان «بَلِّغْ» آمده که نشانه ای ابلاغ قطعی و رسمی و مهم است. «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»: ابن عباس (رض) در معنی این آیه مبارکه فرموده است: تمام مطالب نازل شده از جانب پروردگارت را تبلیغ کن و به مردم برسان، و در صورتی که چیزی از آن را کتمان کنی رسالتش را ابلاغ نکرده ای. (تفسیر قرطبی 242/6).

همچنان ابن عباس (رض) میفرماید: «معنی آیه این است که: ای محمد! تمام آنچه که از سوی خدا برایت آمده است، ابلاغ کن! پس اگر چیزی از آن را کتمان کنی رسالت را تبلیغ نکرده ای.» این فرمان، درس آموختن به پیامبر بزرگوار و تأدیب و راه نشان دادن به اهل دانش و بینش از امت اوست تا در وقت پیامرسانی چیزی از دستورات شریعت الهی را پنهان نکنند، حال آن که خداوند پیامبر خود را خوب میشناخت که هرگز کمترین مورد از وحی الهی را فروگذار نخواهد کرد.

بناءً باید گفت که هدایت این آیه مبارکه برای علمای امت تأدیب و تنبیه است که نباید چیزی از شریعت را کتمان کنند.

«وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» در تبلیغ رسالت از مردم نترس که خداوند متعال حافظ و نگهبان تو و باطل کننده مکر و حيلة دشمنان توست.

مفسر زمخشری فرموده است: این وعده‌ی حفظ و صیانت او از جانب الله است. به این معنی که خدا حفظ و صیانت تو را در مقابل دشمنانت تضمین میکند، پس چرا از آنان باکی به دل راه می‌دهی؟ روایت شده است که تا زمان نزول این آیه پیامبر محافظ داشت، وقتی این آیه نازل شد از بالای دریاچه سر بیرون آورد و گفت: ای مردم! بروید خدا مرا حفظ و حمایت کرده است. (تفسیر کشاف 514/1).

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (67)»: یعنی فقط بلاغ بر تو واجب است و خدا هر که را بخواهد هدایت می‌دهد، پس هر کس به کفرش قضا تعلق گرفته باشد، هرگز هدایت نمی‌شود. زیرا هر کسی که با تو دشمنی کند کافر است و حق تعالی هیچگاه کافر را رهنمایی نمی‌کند، و مانع او از کارهای بدش نمی‌شود و او را برای انجام هیچ خیری موفق نمی‌سازد، پس رسالت از جانب خداست و بر پیامبر صرفاً تبلیغ و رسانیدن آن، خداوند متعال رسالت خود را بیان نمود و محمد صلی الله علیه و سلم آن را آداء کرد و ما مسلمان شده و به آن باور نمودیم.

خدای سبحان و تعالی در این آیه به رسولش از آن رو وعده حفظ و حمایت می‌دهد تا این توهم دشمنان را که گویا مصلحت اندیشی رسول الله صلی الله علیه و سلم در امر نگهداشت خود از آسیب مردم، ایشان را به پنهان کردن پیام الهی و می‌دارد، دفع نماید. از عائشه (رض) روایت شده است که فرمود: «رسول الله صلی الله علیه و سلم از سوی أصحابشان مورد جرات قرار می‌گرفتند و چون آیه «وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» نازل شد، سر خویش را از قبه بیرون آورده و خطاب به نگهبانان فرمودند: ای مردم! بازگردید زیرا خداوند متعال مرا در پناه نگهبانی خویش گرفت.»

و اگر توطئه‌ها و سوء قصد های متعددی که علیه جان پیامبر صلی الله علیه و سلم از جانب قریش، یهود و غیر آنان صورت گرفته، مورد بررسی قرار دهیم، در خواهیم یافت که به رغم همه‌ای این دسایس، سالم ماندن آن حضرت صلی الله علیه و سلم از این توطئه‌ها؛ کمال معجزه می‌باشد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم مطابق حکم الهی در باب هر چیز بزرگ و کوچک به امت خود تبلیغ نمود؛ در خواص و عوام طبقات بشری هرچه را لایق هر طبقه و درخور استعداد آن بود، بدون کم و کاست و بدون خوف و خطر ابلاغ نمود، و حجت الهی را بر بندگان تمام گردانید، و دو نیم ماه قبل از وفات خویش در موقع حجّة الوداع آنجا که بیش از چهل هزار صحابه کرام حضور داشتند، علی رؤس الاشهاد اعلان کرد و گفت: الهی تو گواه و شاهد باش که من امانت ترا رساندم. (تفسیر تیسیرالکریم، منیر و...) پس باید گفت که: تبلیغ برپیامبر است و هدایت بر الله متعال به دلیل (بقره: 272)، (وآیه: 40 سوره رعد).

شان نزول آیه‌ی «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا...»:

1- پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: وقتی خدا بار امانت رسالت را بر دوشم گذاشت، در برابرش در مانده شدم که مردم تکذیب کنند و دروغگویم بخوانند؛ اما خدا مرا وعده داد که حتماً قیام کنم [که چنین کردم].

2- گفتم: خدایا! چگونه تبلیغ کنم، حال آن که تنهایم و دشمنان علیه من گرد آمده اند؟! فرمود: «وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ».

3- پیامبر پیش از نزول این آیه محافظ و نگهبان داشت، پس از مدتی خدا فرمود: «وَاللَّهُ يَعِصُكُمْ مِنَ النَّاسِ» در دم پیامبر از منزل سر بیرون آورد و گفت: ای مردم! به خانه های خود باز گردید، خدا مرا از گزند دشمن محفوظ داشته است. به قول سیوطی نزول این آیه، شب هنگام بوده است.

همچنان از حضرت ابن عباس(رض) در شأن نزول این آیه مبارکه دو روایتی ذیل را مفسران نقل نموده اند:

الف: از ابن عباس(رض) روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «هنگامی که خداوند متعال مرا مبعوث کرد، بر من گران آمد و وامانده شدم، میدانستم بعضی مرا تکذیب میکنند، اما الله متعال آیه: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» را نازل کرد» (أسباب نزول، ص 115).

ب: از ابن عباس روایت شده است که جمعی از یهودیان نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: مگر اقرار نمیکنی که تورات از جانب خدا آمده است؟ فرمود: بلی. گفتند: پس ما به آن ایمان داریم و به غیر آن ایمان نداریم، آنگاه خداوند متعال آیه «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ» را نازل کرد. (تفسیر قرطبی 245/6).

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾

بگو: ای اهل کتاب! شما برمسلك صحيح و درستی نیستید تا زمانی که تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده بر پا دارید(نافذ کنید)، و بی تردید آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، بر سرکشی و کفر بسیاری از آنان می افزاید، پس بر گروه کافران غمگین مباش. (٦٨)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ»: بر سر هیچ دین و عقیده ای نخواهید بود. پایبند به چیزی نیستید.

«فَلَا تَأْسَ» (أَسَى، أَسَى): غم مخور، اندوه مدار.

تفسیر :

شأن نزول آیه مبارکه :

از ابن عباس(رض) در شأن نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: نافع بن حارثه، سلام بن مشکم، مالک بن صیف و رافع بن حرملة از یهود، نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: ای محمد! آیا تو نمی پنداری که به دین و آیین ابراهیم هستی و به آنچه که از تورات نزد ما است ایمان داری و شهادت میدهی که اینها به راستی از سوی الله عزوجل است؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بلی! چنان است که میگویند ولی شما بدعت ها پدید آوردید و آنچه را که در تورات در مورد گرفتن پیمان از شما در امر تصدیق من آمده است، انکار کردید و به آنچه که مأمور تبیین آن به مردم شده بودید، کفر ورزیدید لذا من نیز از این بدعت هایتان برائت جستم». گفتند: حال که چنین است، بدان که ما برحق و هدایت قرار داریم و به آنچه در دست ما است، تمسک می جوئیم، لذا نه به تو ایمان می آوریم و نه از تو پیروی می کنیم! همان بود که خداوند متعال در رد این پندار هایشان فرمود: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ»

ای محمد! به یهودیان و نصاری بگو: شما بر حق و بر بینه‌ای از امر خویش نیستید تا خود را به تورات و انجیل بدانید، به خصوص بعد از اینکه این دو کتاب آسمانی را تحریف نموده و بسیاری از نصوص آنرا تغییر دادید و عمل به آنها را کنار گذاشتید و پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را نیز تکذیب نمودید.

«وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ»: ابن عباس رضی الله عنه گفته است: منظور این آیه مبارکه قرآن است. «وَلِيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا»: لام «لِيَزِيدَنَّ» برای قسم است؛ یعنی، ای محمد! قسم میخورم که چون اهل کتاب، نبوت و رسالت تو را انکار می کنند، راه غلو می گیرند، تو را نمی پذیرند و در پی کفر و گمراهی آند؛ قرآن نیز، آنان را بیشتر به آن سو که خود برگزیده‌اند، می کشاند. (طبری 474/10).

«فَلَا تَأْسَ عَلَى الْكَافِرِينَ (68)»: پس تو ای محمد بر کفر و اِعراض (روگردانی و عدم قبول حق) آنها غمگین مباش که حق تعالی از آنها بی نیاز است و به زودی تو را بر آنها یاری می رساند و به جای آنها انسان‌های بهتری قرار می دهد. این تعبیر برای تسلی خاطر پیامبر است نه نهی از حُزن. (تفسیر قرطبی 245/6).

باید گفت که: سرچشمه‌ی این کتاب‌های آسمانی، فقط وحی الهی است. هر کس چیزی از آنها را انکار نماید، در واقع تمام دستورات خدا را تکذیب و انکار کرده و به هر سه کتاب معروف کافر است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٩﴾

یقیناً کسانی که [از روی ظاهر] به اسلام گرویده‌اند و یهودیان و صابئان (بی‌دینان) و نصارا، هر کس از اینها به الله و روز قیامت ایمان داشته باشد و کار شایسته کند (در آخرت) بیمی بر او نیست و غمگین نمی‌شود. (۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الصَّابِئُونَ»: جمع صابئی، ستاره پرستان، پرستندگان فرشته که در وقت راز و نیاز به آفتاب روی میکنند. آنان، گروهی از نصاری هستند. درة التفاسیر و واضح المیسر می نویسد: «آنان گروهی از مسیحیان اند که وسط سرشان را میتراشند.» باید گفت که: کلمه‌ی «صابئین» که سه بار در قرآن و در کنار یهود و نصارا آمده است، به کسانی اطلاق میشود که پیرو یکی از ادیان آسمانی بودند؛ ولی به مرور زمان انحرافی در آنان پیدا شده است، از جمله اعتقاد به تأثیر ستارگان و کناره‌گیری از معاشرت با مردم و داشتن آداب مخصوصی در زندگی. (فرقان).

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا»: بدون شك آنانیکه به کتاب‌های الهی ایمان آوردند و الله و پیامبرانش را تصدیق و از آنان پیروی کردند، آنها از مسلمانان آند.

«وَالَّذِينَ هَادُوا»: و یهودیان که موسی علیه السلام را تصدیق نموده و از آنچه در تورات آمده تبعیت کردند، «وَالصَّابِئُونَ»: گروهی از نصاری هستند که ستارگان را پرستش میکردند. «وَالنَّصَارَى»: که از حضرت عیسی علیه السلام پیروی نموده و انجیل را تصدیق کردند، «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا»: و هر کدام در زمان خویش به روز آخرت ایمان آورده و عمل شایسته انجام دادند، اینها هرگز از مشکلاتی که در آینده منتظر آن هاست در خوف و بیم قرار نخواهند داشت.

باید گفت که: از اصول مشترک همه ادیان آسمانی، ایمان به الله متعال، روز قیامت و رسالت انبیاء علیهم السلام است. و واقعیت هم همین است که: آرامش واقعی، در سایه‌ی ایمان و عمل صالح به انسان میسر می‌گردد.

«فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (69)»: زیرا خدای تعالی به سبب اعمال صالحی که آنها انجام داده‌اند خوف‌شان را از بین برد، از این روی آنها غم و اندوهی به خاطر کارهایی که انجام داده‌اند نخواهند داشت. (تفسیر طبری 476/10).

باید متذکر شد که: پیروان ادیان مختلف، پس از آمدن دین جدید، باید به آن ایمان آورند، وگرنه بعثت انبیای بعدی بیهوده خواهد بود. یهود و نصارا و صابئان، هرکدام مثل مسلمانان به پیامبر اسلام ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، بیم و اندوهی نخواهند داشت.

ابن کثیر فرموده است: مقصود این است هر فرقه و گروهی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام می‌دهند. و چنین امری تحقق پذیر نیست مگر این که با شریعت محمد صلی الله علیه وسلم که برای جمیع تقلین مبعوث شده است موافق باشند. پس آنان که به چنین وصفی متصف باشند، از آنچه که در آینده با آن روبرو میشوند بیمی ندارند، و از آنچه پشت سر خود به جا می‌گذارند ترسی به دل راه نمی‌دهند. (مختصر ابن کثیر 535/1).

قابل یادآوری است که: اجماع مسلمانان منعقد است بر این که: یهودیان، نصرانیان و صابئیانی که دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم به آنان رسیده اما مسلمان نشده‌اند، از اهل دوزخ می‌باشند. (تفسیر انوار القرآن)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه که قبلی خواندیم که الله متعال از اهل کتاب پیمان محکم و استواری گرفته بود. اینک در آیات (70 الی 75) در باره مسیحیان بحث بعمل می‌آید که حضرت عیسی علیه السلام را الله می‌شمارند و طوری تصور دارند که الله در وجود او حلول یافته و با او یکی شده است؛ یعنی، خدا از دو ذات «لاهوئی» و «ناسوتی» ترکیب یافته است.

لاهوئی: آسمانی، خدایی، عالم غیب. ناسوتی: این جهان، جهان طبیعی، عالم مادی.

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا قَالُوا إِنَّا بِهِمْ كَاذِبُونَ ﴿٧٠﴾

البته ما از بنی اسرائیل [بر اطاعت از خدا و پیروی از موسی] پیمان گرفتیم و به‌سوی آنها پیغمبرانی فرستادیم، (اما) هرگاه پیغمبری پیامی می‌آورد که دلخواهشان نبود، گروهی (از پیغمبران) را تکذیب می‌کردند و گروهی را می‌کشتند. (۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِثَاقٌ»: پیمان پایدار و استوار. «لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ»: برخلاف هوس هایشان، برخلاف دلخواهشان، میل نمی‌کند و نمی‌پسندد.

تفسیر:

«لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ»: در گذشته از یهودیان عهد و پیمان‌های محکم و موكد و سوگندهای شدید بر این امر گرفتیم که به الله متعال ایمان آورده و از پیامبرانش پیروی کنید.

در ألبحر آمده است: بدین وسیله خداوند خبر می‌دهد که یهودیان پیشین عهد و پیمانی که خدا از آنان گرفته بود، نقض کردند؛ زیرا آنان جرائمی عظیم از قبیل تکذیب پیامبران و

کشتن بعضی از آنها خبر میدهد که مرتکب شدند، و اینها نیز اولاد و بازماندگان آنها هستند، پس اذیت و آزار و عسینانی که از آنها سر میزند تازگی ندارد؛ زیرا خوی و روش نیاکان آنها است. (بحر 531/3).

«وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا»: ولی زمانیکه پیامبران را به منظور هدایت آنها و توضیح و تعیین امر دین، فرستادیم.

«كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَالٍ تَهَوَّىٰ أَنفُسُهُمْ»: و آنها ملاحظه کردند آنچه این پیامبران باخود آورده‌اند مخالف هوس و آرزوهایشان است.

«فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ(70)»: شروع به کشتن پیامبران نمودند و آنها را تکذیب نموده و به این ترتیب دو عمل مجرمانه و زشتی را انجام دادند: برخی از آن پیامبران را دروغگو پنداشتند، و برخی دیگری را هم کشتند، که از جمله تکذیب شدگان، همانا عیسی علیه السلام و امثال و از جمله کشته شدگان، میتوان از زکریا و یحیی علیهما السلام نام برد. قابل یادآوری میدانیم که: پیمان شکنی، پیامبرکشی، تکذیب و لجاجت، از جمله صفات بارزه بنی اسرائیل است. واقعیت امر آنست که: در جوامع فاسد عادت بر آن بنا یافته است که: شخصیت الهی و خدا پرست یا مورد (تکذیب) قرار میگیرند و یا هم وجودشان از حضور در جامعه حذف میگردند که: قتل و ترور نمونه های آنست.

مفسر بیضاوی میفرماید: «یقتلون» را به جای «قتلوا» به کار برده است؛ چون میخواهد احوال گذشته‌ی آنانرا بیان کند و آنرا در آذهان مجسم و حاضر نماید و به این نکته نیز اشاره کند که این خوی و عادت گذشته و حال و آینده‌ی آنان است. ضمناً با این عمل سجع و وزن آیات را نیز رعایت کرده است. (بیضاوی صفحه‌ی 157).

وَحَسِبُوا إِلَّا تَكُونَفِتْنَةً فَعَمُوا وَصَمُوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٧١﴾

و (یهودیان) گمان کردند که هیچ عذاب و امتحانی برایشان نخواهد بود، لذا (از دیدن حقایق) کور و (از شنیدن حقایق) کر شدند، باز الله توبه‌شان را پذیرفت باز بسیاری از آنها کور و کر شدند و الله به آنچه می‌کنند بیناست. (٧١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فِتْنَةً»: آزمایش، بلا، عذاب، مجازات. «عَمُوا»: کور شدند. «صَمُوا»: کر شدند.

تفسیر:

«وَحَسِبُوا إِلَّا تَكُونَفِتْنَةً»: یهودیان چنان گمان و تصور کردند که خدای تعالی درقبال عملکردشان یعنی به سبب قتل و تکذیب پیامبران، بلا و مصیبت و آزاری نخواهند دید؛ زیرا مهلت و تأخیر خدا در این مورد آنها را مغرور کرده بود.

هكذا بنی اسرائیل طوری تصور داشتند که: آزمایش‌ها یا قهر و عذاب الهی، مربوط به دوران حضرت موسی علیه السلام بوده و شامل آنان نمی‌شود. از این رو سرگرم زندگی مادی، رفاه‌طلبی و بی‌تفاوتی نسبت به آیات الهی شدند.

«فَعَمُوا وَصَمُوا»: از این روی کوری را بر هدایت ترجیح داده و از شنیدن سخن حق گر شدند یعنی در گمراهی و فساد فرو رفته و غرق شده بودند، از این رو از یافتن راه هدایت نابینا و از شنیدن حق ناشنوا شده بودند. یعنی: از دیدن راه هدایت کور و از شنیدن حق کر شدند، آنگاه که با احکام تورات مخالفت ورزیده و «اشعیاء» که یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود را کشتند.

«ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»: سپس خدای تعالی توبه آنها را پذیرفت و قحطی را از آنان برداشت؛ تا در خویشان نظر کنند و به سوی خدای خود بازگردند.
مفسر قرطبی فرموده است: در این کلام اضرار مکنون است که تقدیر آن چنین است: در بلا و مصیبت افتادند، آنگاه توبه کردند و خدا توبه‌ی آنان را پذیرفت. (تفسیر قرطبی 248/6).

«ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ»: اما آنها دوباره به ارتکاب جرم و جنایات خود پرداخته و در شنیدن و دیدن حق برکوری و کوری خود افزودند. اشاره به اعمالی است که بعد از توبه مرتکب شدند؛ طوریکه در فوق تذکر دادیم همانا کشتن یحیی فرزند زکریا و سوء قصد به جان حضرت عیسی علیه السلام بود.

در ضمن باید گفت که: برای مدتی در خط مستقیم بودن مهم نیست، مهم حسن عاقبت است. از جمله «ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا» «ثُمَّ عَمُوا» آیه مبارکه برمی آید که: بنی اسرائیل بعد از بازگشت لطف خداوند، تاملاتی در خط صحیح و مستقیم باقی ماندند؛ ولی دو باره از این راه مستقیم منحرف شدند.

«وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (71)» و خداوند به آنچه میکنند، بینا است؛ و بر الله متعال هیچ کاری از آنها پوشیده نیست و به زودی او تعالی آنها را به سبب عملکرد زشت و قبیح شان مجازات خواهد داد. باید یادآور شد که ایمان داشتن به نظارت خداوند متعال در زندگی انسان نقش مهم و اساسی را دارا می‌باشد.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿٧٢﴾

آنها که گفتند: «خداوند، همان مسیح پسر مریم است» یقیناً کافر شدند، در حالی که (خود) مسیح گفت: «ای بنی اسرائیل! الله را که پروردگار من و پروردگار شما است؛ عبادت کنید، همانا هر کس به خداوند شرک آورد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است، و جایگاه او دوزخ است، و برای ظالمان هیچ مددگاری نیست». (٧٢)

تفسیر:

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ»: مفسر ابو سعود در این مورد فرموده است: بعد از ذکر اعمال زشت یهود، اینک نوبت به برشمردن زشتی‌ها و قبیاح‌نصاری و باطل کردن گفتار فاسد آنان می‌رسد، آنها گمان بردند از مریم خدایی متولد شده است. (با تأسف باید گفت: کسی که از مادر متولد شده است، چگونه میتواند خدا باشد؟) این گروه عبارتند از «یعقوبیه» که گمان بردند خدا در وجود عیسی حلول کرده و با او متحد شده است.

این فرقه همچنان به مبدأ لاهوت و ناسوت معتقداند که بر اساس این نظریه میگویند ذات خداوند متعال در ذات عیسی علیه السلام حلول نموده است.

حق تعالی از چنین چیزی پاک و منزّه است. اینها همچنان میگویند عیسی علیه السلام بین اینکه خدا باشد و هم زمان انسان نیز باشد جمع نموده و در اخیر ایشان را خدا پنداشتند. ولی الله متعال پاک و منزّه از این وهم و گمان‌ها است. (تفسیر ابو سعود 49/2).

یاد داشت:

فرقه‌های ملکیه، یعقوبیه و نسطوریّه‌ی قدیم، یا کاتولیک، ارتدکس و پروتستان امروزی به

تثلیث قابل اند. [منیر]

«وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ»: در حالیکه عیسی علیه السلام از چنین باوری بریء و بیزار است و خود او در میان قوم خود فریاد برداشت: ای بنی اسرائیل! ای قوم من خدای را عبادت کنید که مستحق عبودیت و الوهیت است و من را نپرستید که من بنده‌ای از بندگان اویم و پروردگار من و شما خداست و او کسی است که ما را آفریده و روزی داده و امر کرده است تا تنها او را عبادت کنیم.

ابن کثیر فرموده است: عیسی به هنگام کودکی اولین کلمه‌ای که بر زبان آورد این بود: «من بنده‌ی خدا هستم» و نگفت من خدا یا پسر خدا هستم بلکه گفت: «من بنده‌ی الله هستم، به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است». (تفسیر ابن کثیر 536/1).

و قرطبی فرموده است: خدای متعال آنچه را که پذیرفته بودند با دلیل قطعی رد کرد و فرمود: «وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ» وقتی مسیح میگوید: یا رب و یا الله، چگونه خود را به فریاد می طلبد و چگونه از خود مدد میجوید؟! این خود محال است. (تفسیر قرطبی 249/6).

ما نباید درباره‌ی اولیای خدا و پیاکان و نیکان، غلو کنیم. در آیه مبارکه خواندیم که: خود حضرت عیسی علیه السلام به خدا پرستی دعوت می کرد.

«إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ»: این عمل شما شرک آلود است و شما را از ملت اسلام بیرون میکند و آنکه به الله متعال شریک آورد بهشت بر او حرام است.

یعنی هرکس به الوهیت غیر خدا معتقد باشد هرگز وارد بهشت نمی شود؛ چون بهشت منزلگاه یکتاپرستان است.

«وَمَا أَوْاهُ النَّارُ»: و سرانجامش آتش دوزخ است. که در آن برای همیشه جاودان خواهد بود. «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (72)»: چنین کسی ستمگار و تجاوزگر است و برای ستمگار و متجاوز دوستی که از او بدی را در روز قیامت دفع کند و یا به او نفع برساند نیست و یاری دهنده‌ای برایش در برابر عذاب نیست.

بناءً باید گفت که: در قیامت شفاعت هست، ولی برای مشرکین این شفاعت وجود ندارد و مشرک، هرگز به بهشت داخل نمیشود. و با تمام صراحت باید گفت که: شرک به خدا، ظلم است.

در آیات متذکره کیفیت «ایمان بالله» نصاری بیان یافت، آنها برخلاف عقل و دانش و برخلاف فطرت سلیمه و برخلاف تصریحات خود حضرت مسیح (ع) عیسی پسر مریم را خدا قرار دادند؛ يك را سه، و سه را يك گفتن، به نام خود را فریفتن است. حقیقتاً، همه طاقت و قوت خود را تنها برای اثبات الوهیت حضرت مسیح صرف میکنند؛ حال آنکه خود حضرت مسیح مانند مردم دیگر علانیه به ربوبیت خدا و ربوبیت خود اعتراف می‌کند، و شرکی را که امت در آن مبتلا می شدند، به قوت و وضوح تقبیح میفرماید؛ باز هم این کوران عبرت نمی گیرند.

توضیح مختصر و ضروری :

چرا این قوم نصاری، افکار و عقاید باطل و گفتار ناپسند خود را رها نمی کنند و برای زدودن این گناه بزرگ از خدا آمرزش نمیخواهند؟! چنان تصور میکنند که الله جوهری یگانه است و در سه جسم (پدر، پسر، روح القدس) حلول یافته است و هر سه، یکی به شمار میرود و گویند: مثالش همچون آفتاب میماند که از حجم و روشنایی و حرارت تشکیل گشته و هر سه

را آفتاب بشمار می آورند؛ هر چند، روشنایی، حرارت و گرما، و انفجارات اتمی و واکنشهای مقناطیسی داشته باشد. راستی، این سخن، بسیار خنده‌آور و مایه‌ی تحقیر و سُبُکی عقل است. چگونه این سه‌یکی است و آن یکی هم این سه تاست؟! [تفسیر الواضح المیسر]

در باره‌ی اولیای خدا و پاکان و نیکان، نباید غلو کنیم. چون خود عیسی به خدا پرستی مردم دعوت می کرد.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ وَوَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٣﴾

به راستی کسانی که گفتند: الله، سوم معبودهای سه گانه است، کافر شدند. حال آنکه هیچ معبود برحق نیست جز یک معبود برحق و یکتا، و اگر از آنچه می‌گویند (شُرک) باز نیامدند، البته به کافران آنها عذاب دردناک خواهد رسید. (۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ»: خدا، یکی از خدایان سه‌گانه، خدا سومین آن سه اَقْنُوم است. «ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ»: سومین آن سه، (قابل تذکر است که: اخیراً تعدادی از علمای مسیحی بدین نظر اند که: «عقیده به تثلیث، اعتبار علمی ندارد». (تفسیر المیزان). «لَيَمَسَّنَّ»: قطعاً لمس می کند.

تفسیر :

در آیه قبلی، اعتقاد انحرافی حلول خداوند در مسیح را رد کرد، در این آیه مبارکه انحراف عقیده‌ی به تثلیث را بیان میکند، چون هر دو شُرک است و باید با آن مبارزه شود.

باید گفت که: در عقیده‌ی به تثلیث، خدا، مسیح و روح القدس (أب و ابن و روح القدس)، هر سه، خدا محسوب میشوند. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ»: همانا کافر شدند کسانی که گفتند: خدا یکی از خدایان سه گانه است. یعنی گروهی دیگر از مسیحیان قایل به تثلیث‌اند (سه گانه پرستی) و اینکه خدا سوم سه تاست: «العیاذ بالله» خدا در آن يك حصّه دارد؛ باز هر سه يك، و آن يك سه است!

مراد این سخن‌شان است که گفتند: خداوند از حیث شخصیت سه‌گانه است، در عین اینکه طبیعت یا ذات او یگانه می باشد. این سه شخصیت یا سه «اَقْنُوم»، عبارتند از: «اَقْنُوم پدر»، «اَقْنُوم پسر» و «اَقْنُوم روح القدس».

این گفته‌ی یکی از فرقه‌های نصاری است که به «نسطوریه و ملکانیه» موسوم هستند و به تثلیث و سه گانگی اعتقاد دارند.

آنها می‌گویند: ألوهیت و خداوندگاری در بین الله و عیسی و مریم مشترک است، و هریک از آنها خدا است. این گفتارشان به نام: «پدر و پسر و روح القدس» معروف و مشهور است.

مفسر سدی فرموده است: این آیه در مورد نصاری نازل شد که مسیح و مادرش را خدا قرار دادند، پس خدا را سوم سه نفر قرار دادند. و در تفسیر بحر آمده است: آنها به یک جوهر و سه اَقْنُوم، «اصل» یعنی «پدر و مادر و روح القدس» اعتقاد دارند. و این سه، یک خدا را تشکیل می‌دهند. همان طور که آفتاب شامل قرص و روشنایی و حرارت است. به گمان آنها پدر و پسر و روح القدس هر یک خدایی مستقل هستند و مجموعاً یک خدا را تشکیل می دهند، و چنین گمانی عقلاً باطل است؛ زیرا سه، یکی نیست و یکی، سه نیست. «وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ»: در صورتی که در عالم هستی جز خدای بی همتا و بی نظیر، خدای یگانه نیست و برای او تعالی شریکی در ملکش وجود ندارد و عیسی علیه السلام

و مریم بندگان الله اند. خدایی که هیچ شبیه ومانندی نداشته و از تمامی این تصورات پوچ و باطل، پاک و مبرا است.

«وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ»: این گروه اگر دست از این دروغ و افترای و اعتقاد به تثلیث خود برندارند، «لَيَمَسَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (73)»: به زودی خداوند متعال آنها را به سزای اعمال خویش گرفتار خواهند کرد، و یقیناً سزای او بسیار عظیم و بزرگ است و هیچکس طاقت تحمل آن را ندارد، زیرا آنها بزرگترین گناه را مرتکب شده اند. ولی کسانی که اسلام آوردند، یا اسلام می آورند، از این حکم مستثنا هستند.

أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونََهُ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧٤﴾

آیا به سوی الله باز نمی گردند، و از او طلب آمرزش نمی کنند؟! در حالیکه الله بخشنده مهربان است. (٧٤)

تفسیر :

«أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونََهُ»: چرا به درگاه خداوند متعال باز نمی گردند و از وی آمرزش و توبه نمی طلبند؟ یعنی چرا به چنان عقایدی ناروا و گفتاری باطل خویش خاتمه نمیدهند، و از آنچه که به خدا نسبت داده اند از قبیل اتحاد و حلول، طلب عفو و بخشودگی نمی کنند؟

«وَاللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ (74)»: اگر توبه کنند، خدا آنها را می بخشاید و به آنها رحم میکند. این از شان آن ذات غفور و رحیم است که چون گنهکاری باغی، و گستاخی شرمیده، به عزم اصلاح حاضرشود، به يك آن، گناهان تمام عمر او را میبخشد، خداوند متعال هم گذشته را میبخشد و هم آنان را مورد رحمت قرار میدهد. حتی کفر و شرک، با توبه و اعتقاد به توحید، بخشیده می شود.

مفسر بیضاوی فرموده است: این استفهام «أَفَلَا يَتُوبُونَ» بیانگر تعجب خدا از اصرار و پافشاری آنها بر کفر می باشد.

مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ أَنْظِرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٧٥﴾

مسیح فرزند مریم فقط فرستاده (الله) بود، که پیش از او (نیز) فرستادگان دیگری بودند، و مادر او زن صادق (و تصدیق کننده) بود، و هردو (مادر و پسر) طعام میخوردند (حال آنکه الله طعام نمیخورد)، بنگر چگونه ما آیات (دلایل توحید) را بیان میکنیم، باز بنگر چگونه (از راه حق) باز گردانیده میشوند؟. (٧٥)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«خَلَّتْ»: آمده است. رفته است، سپری شده است. صِدِّيقَةٌ: بسیار راستگو و درستکردار. أَنَّى: چگونه؟ چطور؟ يُؤْفَكُونَ: دور میافتند، باز داشته میشوند، منصرف گردانیده می شوند.

تفسیر :

«مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ» مسیح، پسر مریم، جز پیامبری مانند پیامبران پیشین نیست، یعنی: عیسی علیه السلام فقط در مقام پیامبری قرار دارد و هرگز مقام او از این محدوده فراتر نرفته و نمی رود تا به پندار باطلشان به مرتبه الوهیت یا فرزندی خدای «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» [الإخلاص: 3].

برسد بلکه او از جنس پیامبرانی است که قبل از وی آمده بودند و معجزاتی هم که خدای سبحان به دست وی پدیدار ساخت، موجب الوهیت وی نمیشود زیرا پیامبران قبل از وی نیز،

نظیر این معجزات را آورده‌اند چنانکه حق تعالی عصا را در دست موسی زنده گردانید و آدم علیه السلام را بدون پدر آفرید لذا اگر طبق پندار آنان، عیسی علیه السلام به خاطر این معجزات، خدا یا فرزند خدا گردیده پس پیامبران قبل از وی نیز العیاذ بالله خدا بوده‌اند! «وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ»: مریم نیز چنین است، او مادر عیسی و زنی صدیقه، عفیفه، شریفه و پاکدامن است.

«صدیق» کسی است که بسیار راستگو باشد و راستگویی خود را با کردار درستش به اثبات رسانیده باشد. در آیهی (12 سوره تحریم) صدیقه بودن حضرت مریم چنین بیان شده است که او کلمات الهی را تصدیق می‌کرد و از عبادان بود. «صَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُنَّيْهِ وَ كَانَتْ مِنَ الْقَائِمِينَ».

یادداشت :

ابن کثیر فرموده است که: «آیهی وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ» نشانگر آنست که: مریم پیامبر نبوده است، همان گونه که ابن حزم و سایرین هم بدین نظر می‌باشند. این تعداد از مفسران؛ نبوت «ساره» و «مادر موسی» را می‌پذیرند و استدلال می‌آورند که ملائکه ای با آنها سخن گفته است. اما جمهور بر آنند که پیامبران فقط مرد بوده اند همانگونه که خداوند میفرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ». ابو موسی اشعری اجماع را بر این مطلب نقل کرده است.

«كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ»: عیسی و مادرش هر دو بشراند و در آنها هیچ خصوصیتی از خدا نیست.

آنها مانند دیگر مخلوقات، آفریده‌ی خدا هستند و از استخوان و گوشت و رگ و اعصاب ترکیب یافته‌اند. آنها نیز به خوردن و نوشیدن نیاز و ضرورت دارند و مانند سایر مردم طعام می‌خورند و حتی از نجاست و دفع فضلات هم استغنا کرده نمی‌تواند. تصور کنید: رسیدن غله به شکم، و هضم شدن آن مستقیماً و یا غیر مستقیم، به چه چیزها احتیاج دارد؛ تقریباً به هر چیز دنیا احتیاج دارد؛ از زمین، هوا، آب، آفتاب و حیوانات و نباتات، و غیره پس چنین موجودی چگونه پرستش میشود و چگونه الوهیت او قابل تصور است؟! ملاحظه فرماید در این آیه، خداوند متعال سه دلیلی را بیان میدارد مبنی به اینکه عیسی علیه السلام خدا نیست:

- 1- او از مادر متولد شد و پسر مریم است.
 - 2- پیامبرانی مثل او نیز بوده‌اند و او بی همتا نیست.
 - 3- او هم مانند سایرین نیاز به غذا داشت و قدرتش را از لقمه نانی به دست می‌آورد، پس از خود قدرت ندارد تا خدا باشد. بلی، آنکه نیاز به غذا دارد، نمیتواند خالق باشد. اینها بیان روشن و عمومی و همه فهم قرآن است.
- «أَنْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ»: بنگر که چگونه نشانه‌های انسان بودن آن دو را بیان میکنیم. و بطلان پندارهای بی بنیادشان را برملا میگردانیم؟ و این عبارت، مخاطبان را از حال این گروهی که بشری را بر مسند خدایی مینشانند، به تعجب در می‌افکند.
- باید گفت که: اگر عناد و عدوات در میان آید، روشن‌ترین برهان‌ها و دلایل هم کارساز نخواهد بود.

«ثُمَّ أَنْظُرْ أَيْ يُؤْفَكُونَ(75)»: شگفتنا از این عمل نصرانیان که اینگونه دلیل و برهان برای آنها واضح میگردد ولی آنها دچار انحراف و سردرگمی میشوند و بر خدا دروغ بر می

بندند و سخن باطل و منحرف می گویند.

قابل تذکر است که: اگر کسی به راستی در پی کشف حقیقت عیسی مسیح علیه السلام باشد، از این نشانه‌ها به روشنی تمام بدون هرگونه شک و تردیدی میتواند به این امر پی ببرد که او تنها یک انسان بوده است و بس. پیداست کسی که از بطن یک زن متولد شده باشد و حتی شجره نسب‌اش موجود باشد، جسمی بشری داشته باشد، محدود و مقید به تمام حدود و قیودی و متصف به تمام صفاتی باشد که از خصوصیات یک بشر است، میخوابیده است، میخورده است، احساس سرما و گرما میکرده است و حتی به وسیله‌ی شیطان در فتنه و آزمایش هم انداخته شده باشد، درباره‌ی او کدام انسان منطقی میتواند تصور کند که او خود خدا است و یا در خدایی با خدا شریک و سهیم است.

در نهایت باید گفت که: در حقیقت آنان معتقد به مسیح تاریخی ای که در عالم واقع ظهور کرده بود، نیستند، بلکه از روی وهم و گمان خود یک مسیح تخیلی ای به خلق کرده و آن را خدا قرار داده اند.

خوانندگان محترم :

خداوند کارهای باطل و بیهوده‌ی یهودیان و مسیحیان را مردود شمرد و بر بطلان آن دلیل آورد و بندگی غیر خدا را غیر مقبول دانست و فرمود: هیچ موجودی-جز او-شایان خدایی و فرمانروایی نیست و به هر دو گروه با خطاب «یا اهل الکتاب!» هشدار داد. اینک در آیات (76 الی 81) در باره ستیزه‌گری مسیحیان در خدای عیسی، سرسختی اهل کتاب در تباہکاری بحث بعمل آمده است.

قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٧٦﴾

بگو: آیا به جای خدا چیزی را می پرستید که برای شما قدرت دفع هیچ زیان و جلب هیچ سودی را ندارد؟! و یقیناً الله شنوای [همه گفتارها] و دانای [همه اسرار و رازها] ست. (پس تنها او را عبادت کنید). (۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مِنْ دُونِ اللَّهِ»: غیر از خدا، پایین تر از خدا.

تفسیر :

«قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا» ای محمد! به نصرانیان بگو آیا کسی را مانند عیسی علیه اسلام که از میان بشر است و مالک هیچ نفع و یا ضرری برای خویشتن نیست عبادت میکنید. در حالیکه خدای تعالی مستحق عبادت است چون مالک هر نفع و ضرری میباشد و این اوست که زنده می کند و می میراند و می دهد و باز می دارد. در البحر آمده است: بعد از این که خداوند متعال با دلیل عقلی و نقلی الوهیت عیسی را رد کرد و از آنان خواست توبه و استغفار کنند، آنها را به خاطر تصورات غلط و نادرستشان توبیخ کرده است؛ زیرا عیسی از دفع ضرر و جلب منفعت ناتوان است و چنین موجودی ضرری را از آنها دفع نمی کند. 538/3

«وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (76)»: تنها خداوند، شنوای درخواست‌ها و آگاه به سود و زیان انسان‌هاست، نه معبودهای دیگر. طوریکه میفرماید: خدای تعالی اقوال گناه آلود شما را می شنود و بر تمام افعال بد و زشت شما داناست و به زودی همه‌تان را بر آنچه انجام داده‌اید مورد محاسبه قرار می دهد.

«الْعَلِيمُ»: وبه درون و بیرون و پنهان و آشکار و امور گذشته و آینده آگاه است. پس خداوند

کاملی که از این صفات برخوردار می باشد سزاوار است تا همه عبادت‌ها تنها برای او انجام گردید و دین برای او خالص گردانده شود.

در این آیه، مبارکه گروهی از مسیحیان به خاطر شرك و غلو در باره‌ی عیسی علیه السلام مورد توبیخ خدا قرار گرفته‌اند طوری که میفرماید:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٧٧﴾

بگو: ای اهل کتاب! به ناحق (و بی دلیل) در دینتان غلو نکنید، و از خواهشات و هوس های گروهی که یقیناً پیش از این گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند و از راه راست دور شدند، پیروی نکنید. (۷۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا تَغْلُوا»: از حد نگذارید، افراط نکنید، گزافه‌گویی نکنید. از جمله غلو اهل کتاب این است که مسیحیان عیسی و مادرش را از مرتبه پیغمبری و صدیقیت به مرتبه خدائی می رسانند، و یهودیان عیسی و مادرش را به اَلقَاب زشت (زنا) مسمی می نمایند.

«غَيْرَ الْحَقِّ»: به ناحق، از روی باطل.

تفسیر :

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ»: ای جماعت یهود و نصاری! در دین خود از حد مقرر تجاوز نکنید و افراط نورزید، از هوا و هوس پیروی ننمائید. نصرانیان در شأن عیسی علیه السلام غلو و زیاده روی نموده برخی او را خدا دانستند و برخی دیگر فرزند خدا، چنین باورهایی افترا بر الله متعال و تجاوز از حد است.

مفسر امام قرطبی فرموده است: یهودیان نیز دست به غلو و زیاده روی زده و سخنی زشت در حق مادر عیسی علیه السلام گفته او را متهم به زنا نمودند و در حق عیسی علیه السلام نیز گفتند که فرزند غیر شرعی است، خدای تعالی وی را گرامی داشته و او و مادرش را از چنین اعمال زشتی نگهداشته است.

ولی باید گفت که: غلو و افراط در حق، یعنی به‌کارگرفتن تمام سعی و کوشش بشری در جست و جوی حق و حقیقت و کشف آن، مطلوب است و چنین افراطی مذموم هم نیست.

«وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ»: از پیشینیان و پیشوایان خود که قبل از رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم گمراه بودند پیروی نکنید.

یعنی اینکه غلو، تنها درباره‌ی عیسی علیه السلام نبود؛ بعضی از یهود هم درباره‌ی «عزیر» غلو کرده، او را پسر خدا می دانستند.

«وَأَضَلُّوا كَثِيرًا»: و با فریبکاری های خود جمعی کثیر را از راه مستقیم منحرف می نمایند.

باید گفت که: گمراهی مراحل دارد: ابتدا انسان خود گمراه میشود، «ضَلُّوا» سپس دیگران را گمراه می کند، «أَضَلُّوا» و در نهایت برای همیشه از حق باز می ماند.

«وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (77)»: و از راه روشن و مستقیم منحرف گشتند. آنان، پیشینیان و پیشوایان یهود و نصاری قبل از بعثت محمد صلی الله علیه وسلم بودند.

قرطبی فرموده است: تکرار کردن ضَلُّوا نشان میدهد که آنها هم در گذشته و هم در آینده گمراه گشتند. منظور پیشینیانی است که گمراهی را به صورت سنت در آورده و به آن عمل می کردند. (تفسیر قرطبی 252/6).

لُعْنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٧٨﴾

آنها که از بنی اسرائیل کافر شدند بر زبان داود و عیسی بن مریم لعن (و نفرین) شدند، این (لعنت) به سبب آن بود که نافرمانی می‌کردند و از حد می‌گذشتند. (۷۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَصَوْا»: سرکشی و نافرمانی میکردند. «كَانُوا يَعْتَدُونَ»: از حق تجاوز میکردند، ستم روا می‌داشتند.

تفسیر :

«لُعْنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ»: محققاً که خدای تعالی کفار بنی اسرائیل و تکذیبگران شان را از رحمت خود طرد نموده، و کافران بنی اسرائیل را در زبور و انجیل لعن و نفرین کرده است. باید گفت که: انبیاء، همیشه دعا خیر نمی‌کنند، گاهی هم نفرین می‌کنند. و واضح است که: گناه و تجاوز، لعنت پیامبران را به دنبال دارد.

ابن عباس (رض) فرموده است: به تمام زمان‌ها نفرین شده اند. در عهد حضرت موسی و در تورات نفرین شده اند، در زمان داود در زبور و در زمان عیسی در انجیل و در عهد حضرت محمد در قرآن نفرین شده اند. (تفسیر بحر 539/3).

مفسرین گفته اند: وقتی یهود در روز شنبه از حد تجاوز کردند، حضرت داود آنها را دعا کرد و خدا آنان را به صورت میمون درآورد و وقتی اصحاب مائده به حضرت عیسی کافر شدند، حضرت عیسی آنان را دعا کرد و به صورت خوک درآمدند.

«ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (78)» چنین نفرین و لعنی به سبب نافرمانی و تجاوزشان صورت گرفت. و باید گفت که: عصیان و تجاوز، انسان را به کفر می‌کشاند.

كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧٩﴾

آنها یکدیگر را از کارهای بدی که مرتکب می‌شدند باز نمی‌داشتند. مسلماً بد بود آنچه را انجام می‌دادند. (۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا يَتَنَاهَوْنَ» (نهی): یکدیگر را نصیحت نمی‌نمودند، یکدیگر را باز نمی‌داشتند، از کارهای بد دست نمی‌کشیدند، یکدیگر را منع نمی‌کردند. «يَتَوَلَّوْنَ»: دوستی میکنند، یار خود می‌گیرند.

تفسیر :

«كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ»: این بدکاران بنی اسرائیل یکدیگر خود را از انجام فعل بد و فساد نهی نمی‌کنند، بلکه در برابر انجام این اعمال سکوت میکنند.

قبل از همه باید گفت که: ترك امر به معروف، زمینه ساز کفر است. بناءً امر به معروف و نهی از منکر، از مهمترین قواعد اسلام و بزرگترین فرایض شرعی آن است.

ابن عطیه می‌فرماید: «إجماع مسلمانان بر این است که نهی از منکر بر کسیکه توان آنرا دارد و در صورت انجام دادن آن، از رسیدن زیان بر خود و بر مسلمانان امان است، فرض می‌باشد اما اگر بیم چنین زیانی متصور بود، باید در دلش منکر را انکار نموده و مرتکب منکر را ترک نماید و با وی آمیزش نکند».

«لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (79)»: بلکه در برابر انجام این اعمال سکوت میکنند. چقدر بداست

این عملکرد آنها و به زودی خدای تعالی به آنها سزا خواهد داد. جار الله زمخشری مفسر مشهور جهان اسلام فرموده است: خداوند متعال برای ابراز تعجب شدید از عملکرد آنها، موضوع را به وسیله ی قسم مؤکد نموده است، و بس جای تأسف است که مسلمانان یکدیگر را از عمل زشت منع نمیکنند و گویا اینکه در این مورد اسلام مطلبی ندارد. (تفسیر کشاف 519/1).

در البحر آمده است: آنها انجام دادن منکر و تظاهر به آن و عدم نهی از آن را با هم جمع کرده بودند، وقتی معصیتی رخ می دهد باید مستور و مخفی بماند همان گونه که در حدیث آمده است: «هریک از شما مرتکب چنین ناپاکی هایی شد، باید آن را مستور بدارد». وقتی علناً اتفاق بیفتد و مردم در نهی از آن سهل انگاری کردند، این خود به معنی تشویق نمودن عصیان و سبب گسترش و ازدیاد آن میشود. (بحر 3 / 540).

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «همانا اولین نقصی که در کار بنی اسرائیل وارد آمد، از آنجا ناشی شد که چون مردی بامرد دیگری روبرو می شد و وی را در منکری میدید، به او میگفت: ای مرد! از خدا پروا کن و از این منکر دست بردار زیرا این کار بر تو جایز نیست اما همین که فردای آن بار دیگر با همان شخص ملاقات می کرد، ارتکاب منکر از سوی او، وی را از اینکه با او در یکجا بخورد و بیاشامد و همنشینی کند، باز نمی داشت پس وقتی چنین کردند، خداوند دل های بعضی از آنها را به بعضی دیگر زد (یعنی در میان شان بغض و دشمنی افکند) و سپس لعنت شان کرد».

همچنان رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «همانا خداوند عامه مردم را به عمل خاصه آنان (یعنی اندکی از آنان که مرتکب منکرات میشوند) عذاب نمی کند تا آنگاه که منکر را در میان خویش ببینند و با وجود آن که بر انکار آن قادرند، آنرا انکار نکنند پس وقتی چنین کردند، خداوند (خشک و تر را باهم میسوزاند) و خاصه و عامه هر دو را عذاب می کند».

تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿٨٠﴾

بسیاری از آنان را می بینی که با کسانی که کفر ورزیدند، همواره دوستی میکنند. البته چه بد است آنچه نفس هایشان برای آنها پیش فرستاده است، به سبب اینکه الله از آنها ناراض شده است و آنها در عذاب برای همیشه اند. (۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سَخِطَ اللهُ»: خدا خشم گرفت.

تفسیر :

در این آیه مبارکه، یکی دیگر از دلایل نفرین شدن بنی اسرائیل به بیان گرفته شده است که: آنان با کافران، طرح دوستی دائمی و آشکارا داشتند. (کلمه ی «تَرَى» نشانگر آشکار بودن و کلمه ی «يَتَوَلَّوْنَ» نشانگر دائمی بودن آن است) طوری که در آیه مبارکه آمده است: «تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا»: بسیاری از یهودیان را می بینی که به خاطر کینه و خشمی که نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان دارند، از در دوستی با مشرکین درمی آیند. منظور کعب بن اشرف و یاران او میباشد. قابل یادآوری است که: دوستی با کُفَّار، عامل خشم و غضب الهی است.

در آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که: اهل کتاب، سلطه و دوستی کافران را می‌پذیرفتند؛ ولی با مسلمانان تفاهم و به کنار نمی‌آمدند.

«لَيْسَ مَا قَدَّمْتَ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»: «راستی چه زشت است آنچه نفس‌های آنان برای آنان پیش فرستاده است» از کارنامه ننگینی که با آن به عرصه‌گاه قیامت وارد می‌شوند.

«وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ(80)»: در عذاب جهنم برای همیشه خواهند ماند. یعنی، ذخیره اعمال که پیش از مردن برای آخرت فراهم می‌آرند، چنان است که آنها را مستوجب غضب الهی(ج) و مستحق عذاب ابدی می‌گرداند.

وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوا أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ(۸۱)

و اگر ایمان به الله و پیامبر صلی الله علیه وسلم و آنچه بر او نازل شده می‌آوردند (هرگز) آنها را بدوستی اختیار نمی‌کردند، ولی بسیاری از آنها فاسق (و نافرمان) اند. (۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«النَّبِيِّ»: مراد پیغمبر اسلام محمد بن عبدالله یا موسی است. «مَا أُنزِلَ إِلَيْهِ»: مراد قرآن یا تورات است. «فَاسِقُونَ»: بیرون روندگان از دین. مراد منافقان یا یهودیان بی ایمان است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

اگر این یهودیان به آنچه از تورات بر پیامبرشان موسی علیه السلام نازل شده باور می‌داشتند و در عین حال از پیامبر الله متعال پیروی می‌کردند و از موالات با مشرکان دست بر می‌داشتند این کار برای آنها بهتر بود ولی آنها از طاعت الله متعال خارج و در تطبیق اوامر الهی بدکار و سرکشانی‌اند که از پروردگار نمی‌هراسند.

باید گفت: کسی که به الله متعال و پیامبر ایمان قلبی داشته باشد، حاضر نیست ولایت غیر الهی را بپذیرد. باید گفت که: راه رسیدن به استقلال واقعی و رهایی از سلطه‌ی کفار، ایمان است.

پایان جزء ششم

خوانندگان محترم !

پس از بیان احوال اهل کتاب و رسوایی‌ها و عیب‌های شان که می‌گفتند: دست خدا بسته شده و پیامبران را می‌کشتند و مسیحیان به خدای سه گانه باور دارند و مسیح را خدا می‌دانند.

اینک در آیات متبرکه(82 الی 86) نیز دشمنی آنان و دوستی مسلمانان را برابر آنان بیان میکند و هشدار میدهد که یهود، دشمن مسلمانان و در این مورد، از مشرکان بدترند.

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ(۸۲)

بطور مسلم یهودیان و مشرکان را دشمنترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت، ولی آنها را که می‌گویند مسیحی هستیم نزدیکترین دوستان به مومنان میبایی، این به خاطر آن

است که در میان آنها افرادی دانشمند و تارک دنیا هستند و آنها (در برابر حق) تکبر نمی ورزند (از پذیرفتن سخن حق). (۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَسِيسٍ»: جمع قَس و قِيس، کشیشان، علمای نصاری، عالمان دینی که عهده‌دار ریاست مذهبی مسیحیان هستند، گفته میشود. اصطلاحاً درجه‌ی قسيس بالاتر از شماس و پایین‌تر از اسقف است. «رُهَبَان»: جمع راهب، اهل عبادت که در دَيْر و صومعه‌ها عبادت می‌کردند، پاکدامنان.

تفسیر :

«وَلْتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا»: قبل از همه باید گفت که: نباید فراموش کنیم: دشمنی یهود با مسلمانان، دشمنی تاریخی و ریشه‌دار است طوری‌که در این آیه مبارکه با زیبایی خاصی می‌فرماید: ای محمد! قسم به الله یهود و مشرکین شدیدترین و سرسخت‌ترین دشمنان مسلمانان هستند. (لام برای قسم است) زیرا آنها حسود، متکبر و سرکش‌اند.

«وَلْتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى»: این آیه در مورد نجاشی پادشاه حبشه و یارانش نازل شد.

مفسر جار الله زمخشری فرموده است: خدا لجاجت و سرسختی یهود و تسلیم نشدن آنان در برابر حق را توصیف کرده و نرمش طبع نصاری و آسانی و سهولت تمایلشان را در برابر اسلام بیان کرده است.

قرآن یهود را در شدت عداوتشان با مؤمنان، در ردیف مشرکین قرار داده است، حتی قرآن اشاره کرده است که عداوتشان از عداوت مشرکین افزونتر است؛ چرا که آنها را بر مشرکین مقدم داشته است. (تفسیر کشاف 521/1).

«ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قَسِيْبِيْنَ وَرُهَبَانًا»: زیرا در بین آنها علماء، زهاد، عباد، و کسانی قرار دارند که در برابر حق خاضع و فروتن‌اند و برخی از آنها به محمد صلی الله علیه وسلم باور دارند و دست به إلحاد نه زدند که البته منظور همین گروه از نصرانیان است نه همه. مراد از کشیشان در آیه کریمه، نیایشگران حق پرست و پیروان دانشمندان دینی هستند. «رُهَبَانِيْت و ترهب»: عبارت است از: تعبد در صومعه‌ها و کلیساها.

مفسر مشهور جهان اسلام نجم‌الدین، ابو حفص عمر «نسفی» (537 461 ق) می‌فرماید: «آیه کریمه دلیل بر آن است که علم سودمندترین چیزهاست، هرچند علم کشیشان باشد. همین‌طور بیزاری از کبر، سودمندترین چیزهاست؛ هرچند این بیزاری از سوی نصرانی‌ای باشد».

«أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (82)»: یعنی به سبب وقار خود متواضع و فروتن می‌باشند و مانند یهود خود را بزرگ نمی‌بینند و تکبر نمی‌کنند.

مفسر بیضاوی است: این آیه دلیل بر آن است که فروتنی و رو آوردن به علم و عمل و دوری جستن از هوس‌ها هر چند که از سوی کفار هم باشد، نیکو است. (تفسیر بیضاوی 159).

توضیح مختصر :

مردم یهود از همان بدایت که دین اسلام در مدینه پایدار گشت و سر و سامان یافت، با دین اسلام از در جنگ و ستیز درآمدند و به نیرنگ و تزویر، دروغ، شعبده، فریب، مکر،

تبلیغات بیهوده، پرداختند که قرآن عظیم الشان در آیات متعددی از آن سخن گفته و این دشمنی شان را به تصویر کشیده است که چگونه آتش جنگ را بر می افروختند. این آتش هنوز خاموش نگشته و در گوشه و کنار این جهان پهناور، فروزان و خانمان برانداز است. دشمنی یهودیان از کینه و دشمنی بت پرستان و مشرکان بسیار سخت تر است به همین دلیل قرآن بیشتر از یهودیان نام می برد.

اما نصاری حبشه و برخی مناطق مختلف عصر رسالت، حقیقتی را که دریافته بودند به آن ایمان آوردند و خدا را - متواضعانه - به فریاد میخواندند تا آنان را در قیامت از شمار گواهان به حساب آورد و به صراحت میگویند: چرا به محمد و قرآن ایمان نیاوریم؟! خداوند متعال نیز از نیت درویشان باخبر است و به پاس دوستی و صداقت، آنان را به پاداش نیکو بشارت میدهد.... (سوره حدید آیه: 27)، (سوره الانفال آیه: 2)، (سوره زمر آیه: 23). اما مسیحیانی که گفتارشان دروغ است و حق را نمی پذیرند و بدان عمل نمیکنند؛ از دوزخیان به شمار می آیند و امید رستگاری ندارند.

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨٣﴾

و چون (دانشمندان و منصفان نصاری) آنچه را که بر پیغمبر محمد(ص) نازل شده بشنوند، می بینی که چشمانشان پر از اشک می شود به سبب آنچه از حق شناخته اند، (و) میگویند: ای پروردگار ما! ما ایمان آورده ایم؛ پس ما را در زمره گواهان (بر صدق محمد) بنویس. (۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَفِيضٌ»: (فِيض): فرو میریزد، لب ریز میشود، سرازیر میگردد. «الدَّمْع»: اشک. «مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ»: ناشی از پی بردن به حق است. «الشَّاهِدِينَ»: گواهی دهندگان به پیغمبری محمد و آسمانی بودن قرآن. اَمَّتْ مُحَمَّدٌ که گواهان بر مردم در روز قیامت اند. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

«وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ»: وقتی که به قرآن کریم که بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده است گوش فرا میدادند، «تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ»: چشمانشان از خوف و خشوع و باوری که به آنچه میشنوند دارند پُر از اشک میشود، و به خاطر رقت قلب و تأثرشان به کلام خدای جلیل، اشک از چشمانشان جاری میشود. واقعیت امر همین است که: نشان انسانهای دل آماده و متواضع آن است که به مجرد شنیدن حق، مُنْقَلَب میشوند. ولی متأسفانه نا اهلان، با دیدن حق هم از جای خود تکان نمیخورند. «تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ»: ملاحظه میداریم که روح و فطرت انسان، شیفتهی حقیقت است و همینکه به معشوق رسیده، اشک شوق می ریزد.

«مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ»: به خاطر این که در می یابند که کلام خدا حق است. یعنی: به سبب آنچه که از قرآن شنیده اند زیرا دریافته اند که این شنیده هایشان حق و حقیقت است زیرا این حقایق را در کتاب خود (انجیل) نیز یافته اند.

«يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا»: میگویند: بار الهی! پیامبر و گفته هایت را تصدیق میکنیم. «فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (83)»: ما را با امت محمد که در روز قیامت بر دیگر امت ها گواهند، گواه قرار بده.

ابن عباس(رض) فرموده است: این آیه در مورد نجاشی و یارانش نازل شده است که وقتی جعفر بن ابی طالب در حبشه قرآن را بر آنان خواند گریه را سر دادند، تا جایی که محاسنشان از اشک تر شد. (تفسیر ابن کثیر 539/1).

شان نزول آیه :

ابن ابی حاتم از سعید پسر جبیر نقل میکند که: نجاشی - شاه حبشه - سی نفر را برگزید و نزد پیامبر خدا فرستاد. پیامبر، سوره‌ی «یس» را بر آنان خواند. همگی به گریه افتادند و گفتند: این آیات به سخنانی که بر عیسی نازل شده، بسیار همانند است. این مورد نزول به عباراتی دیگر روایت شده است.

أسباب نزول آیه 82 - 83 :

- ابن ابوحاتم از سعید بن مسیب و ابوبکر بن عبدالرحمن و عروه بن زبیر(رض) روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم عمرو بن امیه ضمیری را با نامه‌ای به حضور نجاشی، فرستاد. نجاشی نامه را خواند، جعفر بن ابی طالب را با مهاجرین خواست، دنبال رهبانان و روحانیون مسیحی نیز فرستاد و به جعفر بن ابی طالب دستور داد برایشان چند آیه از قرآن بخواند، جعفر سوره مریم را تلاوت کرد. آنها به قرآن گرویدند و سیلاب اشک از دیدگان‌شان روایت گشت. این کلام عزیز «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بَأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ(82) وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ(83)»، در باره شان نازل شد.

- ابن ابی حاتم از سعید بن جبیر روایت کرده است: نجاشی سی نفر از بزرگان دربار خویش را نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم فرستاد و او سوره «یس» را برای آنها قرائت کرد. با شنیدن قرآن چشمان آنها اشکبار گردید. پس در باره آنها این آیه نازل شد. (طبری 12287 از طریق محمد بن اسحاق از محمد بن ابو محمد روایت کرده است). نسائی از عبدالله بن زبیر(رض) روایت کرده است: آیه: «وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ» درباره نجاشی و یاران او نازل شده است. (حسن است، نسائی در «تفسیر» 168 و بزار 2758 «کشف» و طبری 12330 از عبدالله بن زبیر روایت کرده اند).

وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ(۸۴)

و برای ما چه [عذری] است که به الله و آنچه از حق به ما رسیده ایمان نیاوریم در حالیکه طمع داریم که پروردگار ما، ما را با قوم صالح یکجا و داخل کند. (۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ما لنا لا نؤمن بالله»: چرا به خدا ایمان نیاوریم؟

تفسیر :

«وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ»: چه چیزی ما را از ایمان و از توحید الله متعال و تصدیق کتابش و همچنان پیروی پیامبر امی‌اش باز می‌دارد، و ما را از پیروی از حق مانع میشود در صورتی که درستی و راستی آن کاملاً نمایان و حقیقت پر فروغش پرتوافکن

است؟ این را در جواب یهود می‌گفتند که مسلمان شدن آنها را برای آنان ننگ به شمار می‌آوردند.

باید گفت که: ایمان به خداوند، از ایمان به وحی جدا نیست. نشانه‌ی آرزوی صحیح، ایمان و اقدام عملی است.

در تفسیر بحرآمده است: این طرز بیان که گویا منتفی بودن ایمان را از آنان دور و بعید میداند؛ چون عامل ایمان یعنی شناخت حق وجود دارد. (بحر 6/4).

باید گفت: کسانی پس که از فهمیدن حق، شجاعانه و صریح و با صداقت به آن اقرار کنند و از جو و هم‌کیشان خوف و ترس نکنند، از بهترین نیکوکاران اند. چون هم به خود نیکی کرده و خویشان را از عذاب دوزخ نجات داده‌اند، هم با اقرارشان، راه را برای دیگران باز نموده است.

«وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ (84)»: ما آرزو داریم حق تعالی ما را از جمله کسانی قرار دهد که در عبادت او تعالی صادق‌اند و به مغفرتش رستگار شده و وارد بهشت او شدند. هم نشینی با صالحان، آرمانی مقدس است.

یادداشت :

آیه‌ی 84 تنمهی قصه‌ی نصاری حبشه و اشاره به ایمان آوردن آنان است.

فَأْتَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٥﴾

پس به پاس آنچه گفتند، الله به آنها باغ‌های پاداش داد که از زیر آن نهرها جاری می‌باشد، در آن همیشه می‌مانند. و این است پاداش نیکوکاران. (۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَأْتَابَهُمْ» (ثوب): پاداششان داد، آنان را پاداش داد.

تفسیر :

«فَأْتَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا»: پس به پاس آنچه گفتند، [که همراه عمل بود]، خداوند متعال پاداش ایمان و تصدیق و اعتراف آنان را به حق عطا نمود.

«جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا»: باغهایی به آنان بخشید که از زیر درختانش، جویباران روان است. که برای همیشه در آن مستقر شوند و دگرگونی و زوال بر آنها عارض نشود.

«وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (85)»: چنان پاداش و ثوابی از آن شخصی است که عملش نیکو و قصد و نیتش را اصلاح کند. این پاداش برای تمام اهل احسان و نیکوکاران است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٨٦﴾

و کسانی که کافر شدند و آیات ما را دروغ شمردند، آنها اهل دوزخ‌اند. (۸۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَأْتَابَهُمْ» (ثوب): پاداششان داد، آنان را پاداش داد.

«أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»: یاران و همراهان دوزخ، دوزخیان.

تفسیر :

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (86)»: و آن‌ده از کسانی که به پروردگار خود کافر شده و پیامبرش را تکذیب و کتابش را نپذیرفتند اینها در آتش دوزخ و در عذاب برای

همیشه ماندگار خواهند بود درحالیکه نه دوستی دارند تا از آنها شفاعت کند و نه یاری دهنده‌ای که عذاب را از آنها دفع نماید و نه هم دعائی از آن‌ها شنیده می‌شود. ابوسعود در تفسیر خویش فرموده است: به‌منظور جمع بین ترغیب و ترهیب آنها را بعد از تصدیق کنندگان آیات خدا آورده است. (تفسیر ابو سعود 55/2).

خوانندگان محترم!

در بدایت این سوره مبارکه خواندیم که؛ به مسلمانان حکم گردیده است، تا در پیمان‌های وفا داشته باشند، و تمام حدود الهی را از حلال و حرام را رعایت نمایند. و آنرا را فروگذار نگردید.

هکذا حکم فرموده است که: حلال پروردگار را حرام و حرام او را حلال نکنید، همچنان در آیات متذکره خواندیم که: برخی از نصارای حبشه و غیره را ستود که در دوستی با مؤمنان نزدیک اند.

اینک در آیات متبرکه (87الی88) نیز بیان می‌دارد که آی مؤمنان لذایذی که حلال و پسند خداست، ترک نکنند و بمثابه رهبانان، کشیشان و دیرنشینان نباشند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٨٧﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید چیزهای پاکیزه ای را که الله برای [استفاده] شما حلال کرده حرام مشمارید و (از حدود و احکام الله) تجاوز نکنید؛ بی‌گمان الله تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد. (۸۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَحْرِمُوا»: حرام مگردانید، از خود منع مکنید. «طَيِّبَاتِ»: پاکیزه‌ها. «لَا تَعْتَدُوا»: از حد مگذرید، تجاوز مکنید. «الْمُعْتَدِينَ»: جمع مُعتدی، از حد گذرندگان، تجاوز گران.

شأن نزول آیه:

ابن عباس (رض) در شأن نزول این آیه مبارکه روایت فرموده است که: گروهی از صحابه که عثمان بن مظعون (رض) یکی از ایشان بود گفتند: آلت‌های تناسلی خود را قطع میکنیم و شهوات دنیا را ترک نموده فقط به عبادت و نیایش حق تعالی مشغول میشویم و همانند راهبان به منظور عبرت گرفتن و عبادت، در زمین به سیر و سفر می‌پردازیم! چون این خبر به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید، آن حضرت صلی الله علیه وسلم کسی را به دنبال ایشان فرستاده و شنیده‌های خود را در این باره با آنها در میان گذاشتند. آنان خبر رسیده را تصدیق کردند و گفتند: بلی! چنین گفتیم و قصد چنین کاری را هم داریم! رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ولی من روزه میگیرم و میخورم، نماز میخوانم و میخوابم و با زنان ازدواج می‌کنم پس هرکس به سنت من چنگ زند، او از من است و هرکس به سنت من چنگ زند، او از من نیست».

همان بود که این آیه درباره این گروه از صحابه نازل شد.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: در مکتب اسلام، انزوا، رهبانیت، افراط و تفریط بصورت کل ممنوع است. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ»: ای مؤمنان! خود را از تمتع پاکیزه‌هایی مانند: خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها و همسران باز ندارید طوری که آنها را برخویشتن حرام سازید، در آیه مبارکه درمی‌یابیم که: خداوند

متعال مؤمنان را نهی فرموده از اینکه چیزی از پاکیزگی‌ها را برمبنای این توهم که گویا حرام ساختن؛ پاکیزگی‌ها، به معنای طاعت و تقرب به حق تعالی است و از جمله زهد و رویگردانی از دنیا میباشد، یا به هر بهانه دیگری نباید حلالی از حلال‌های الله متعال را بر خود حرام گردانند.

«وَلَا تَعْتَدُوا»: ولی به محرومات نزدیک نشوید که خدای تعالی تجاوزگری با تحریم حلال و تحلیل حرام را دوست ندارد. بناءً باید گفت که: محروم کردن خود از طیبیات، يك تعدی و تجاوز است.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (87)»: خدا متجاوزین را دوست ندارد، بلکه از تجاوزگران متنفر است. او تعالی کسی را دوست دارد که مطابق شریعتش عمل و رفتار کند. دین مقدس که دین اعتدالی است، انسان را همیشه به میانه روی و دوری از افراط و تفریط فرا میخواند. قابل تذکر میدانم که: افراط و تفریط، سبب محروم شدن انسانه از محبت الهی میگردد. هکذا قابل تذکر است که: ایمان، با تغییر و دست بردن در احکام الهی سازگار نیست، بناءً حرام گردانیدن پاکیزه‌ها، استفاده نکردن از زینتهای مطلوب و مشروع و خود را در رنج و زحمت انداختن از عبادات مآثور یعنی سخن‌های روایت شده یهودیان پیشین و یونانیان بود که مسیحیان نیز از آنان تقلید کردند، بر خود سخت گرفتند، آنچه را که انجیل حرام نشمرده بود، بر خود حرام شمردند و در زهد و گوشه نشینی، بسیار مبالغه کردند. وقتی دین اسلام آمد، خداوند پاکیزه‌ها و زینتها را برای نسل بشر حلال نمود تا جسم و جان از آن بهره مند گردند و ستم نبینند.

ایمان، با افراط و تفریط اصلاً سازگار نیست بناءً: در برخورداری از روزی حلال و پاکیزه نیز زیاده روی می کنید و فراتر نروید: «...وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا، إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»: بخورید و بنوشید؛ ولی زیاده روی نکنید که خداوند اسرافکاران را دوست نمی دارد. (مراجعه شود آیه: 31 سوره اعراف) همچنان در این بابت مراجعه شود به آیات: (172 سوره بقره)، (آیه: 32 سوره اعراف) و (آیه 51 سوره مؤمنون).

وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾

و از نعمت های حلال و پاکیزه‌هایی که خداوند به شما روزی داده بخورید و از (مخالفت) خداوندی که به او ایمان دارید بپرهیزید. (۸۸)

تفسیر :

«وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا»: و بر شماست ای مؤمنان تا همواره، از روزی حلال و پاک خدا که به شما ارزانی داشته است بخورید. و از محرومات پلید اجتناب کنید. بناءً باید گفت که: رزق همه به دست اوست، پس عجله و حرص و حرام خواری نداشته باشیم. در التسهیل آمده است: یعنی از خوردنی‌های حلال و زنان و غیره، لذت بگیرید. و خوردن را مخصوصاً از این رو ذکر کرده است که بزرگترین احتیاجات انسان به شمار می آید. (تسهیل 186).

«وَإِتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (88)»: و از پروردگار خویش با انجام آنچه امر شدید و اجتناب از آنچه نهی شدید بترسید، اگر واقعاً در عبودیت الله متعال و پیروی پیامبر محمد صلی الله علیه وسلم و شریعت صداقت دارید. یعنی: در همه امور از خداوند متعال پروا دارید، از جمله در حلال و حرام وی. این آیه دلالت می کند بر اینکه ایمان به الله متعال، موجب تقوا و پرواداشتن از وی در امر و نهی وی است.

ذکر کلمه «كُلُوا» در قرآن :

استعمال کلمه «كُلُوا» همیشه در قرآن، همراه با دستور دیگری تذکر رفته است: از جمله: «كُلُوا»... وَاشْكُرُوا (بقره/172). بخورید و شکر کنید.
«كُلُوا»..... وَلَا تَطْغَوْا (طه/81) بخورید و طغیان نکنید.
«كُلُوا»... وَاعْمَلُوا (مؤمنون/51) بخورید و کار شایسته انجام دهید.
«كُلُوا»... وَأَطْعَمُوا (حج/28) بخورید و بخورانید.
«كُلُوا»... وَلَا تُسْرِفُوا (اعراف/31). بخورید و اسراف نکنید.
«كُلُوا»... وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ (انعام/142) بخورید و دنباله‌رو شیطان مباشید.
خواننده محترم !

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در توضیح این آیات متبرکه مینویسد: یعنی خود متصدی حلال و حرام نشوید. حلال همان است که الله آنرا حلال کرده است و حرام همان است که خدا حرام کرده است. اگر حلالی را خود سرانه حرام کنید به جای قانون خدا از قانون نفس پیروی کرده اید. دومین مطلب اینکه همانند راهبان مسیحی، جوگی های هندو و بودایی و صوفیان اشراقی (آفتاب پرستان) رهبانیت اختیار نکنید و لذت های دنیا را بر خود حرام نکنید. به طور معمول در افراد مذهبی نیک سرشت این ذهنیت دیده میشود که ادای حقوق نفس و جسم را مانع رشد و تکامل روحی و معنوی دانسته تحمیل کردن شرایط سخت برخورد و محروم کردن نفس از لذت های دنیوی و قطع ارتباط با امکانات زندگی دنیا را یک نوع نیکی پنداشته و گمان می کنند بدون آن نمی توان به خدا رسید.

خوانندگان گرامی !

موضوع بحث آیه 89 : عبارت است از: قسم و کفاره ای آن: در آیات متبرکه قبلی خواندیم که: جایز نیست چیزهای پاکیزه را برخورد، حرام کنید. از این رو، آنان که سوگند خورده بودند که چنین کنند، از پیامبر صلی الله علیه وسلم راه چاره ای سوگندهایی که یاد کرده بودند، پرسیدند. خداوند در جوابشان این آیه را فرو فرستاد.

لَا يُوَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُوَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَوْ هَلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٨٩﴾

الله شما را به سوگندهای لغوتان مؤاخذه (بازخواست) نمی کند ولی به سوگندهایی که [از روی اراده] میخورید [و می شکنید] شما را مؤاخذه میکند و کفاره آن اطعام ده مسکین است از غذای متوسطی که به خانواده خویش میخورانید یا دادن لباس به آنها یا آزاد کردن یک غلام، و هر که این موارد را نیافت پس بر اوسه روز روزه لازم است، این کفاره قسم های تان است، هرگاه که قسم خوردید (و آنرا شکستید). و قسمهای تان را نگاه دارید. الله اینچنین آیات خود را برای شما بیان میکند، باشد که شکر گزار شوید. (۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا يُوَاخِذُكُمْ اللَّهُ» : خدا شما را مورد بازخواست قرار نمیدهد. «اللَّغْوُ» : باطل، یاوه، بیهوده.
«عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ» : سوگندهای ارادی و اختیاری. «كَفَّارَةُ» : یعنی، پوشنده و در اصطلاح شرع آن چه که گناه سوگند را محوه کند و بزدايد و پاک نماید.

«أَوْسَطَ»: متوسط، میانگین. «أَهْلِيكُمْ»: خانواده های خودتان. «تحریر»: آزاد کردن. «رَقَبَةً»: یعنی گردن؛ اما در اینجا به انسان برده گفته میشود. «وَ احْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ»: سوگندهایتان را پاس بدارید، آن را مراعات نمایید، آن را حرمت بدارید. (فرقان)

تفسیر:

«لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ» ای اهل ایمان! شما را حق تعالی هرگز به خاطر قسم های لغو که بدون قصد و نیت از زبان شما خارج میشود (سوگند لغو) از قبیل اینکه بگوئید «نه به خدا» یا «بلی به خدا» و از این قبیل مجازات نمیکند البته تا هنگامی که در نهاد خود نیت قسم را نداشته باشید، یعنی: سوگندهای لغو، بازپرسی و مؤاخذهای ندارند و پرداخت کفاره هم در آنها واجب نیست.

سوگند لغو: در مذهب شافعی (رح) این است که شخص در اثنای سخنش بگوید: نه و الله! آری والله!، بی آن که از آن قصد قسم خوردن را داشته باشد، که این نوع از سوگندهای بیهوده، اغلب به طریق عادت از انسان صادر می شود.

اما از نظر جمهور فقها: سوگند لغو آن است که شخص در خبر دادن از گذشته یا از حال، گمان خویش را بر مبنای وقوع مفاد آن خبر قرار داده و بر وقوع آن امر پنداری سوگند بخورد؛ در حالی که واقعیت امر برخلاف آن باشد.

«وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمْ الْأَيْمَانَ» اما به خاطر سوگندی شما را مورد عتاب و بازخواست قرار میدهد که آن را مؤکد کرده و قصد و نیت سوگند را داشته باشید، که اگر آن را بشکنید مؤاخذه خواهید شد.

پس سوگندها عموماً بر دو نوع اند :

1- سوگندهای لغو. 2- سوگندهای محکم و از روی اراده. اما در این جا نوع سومی از سوگند است که آنرا «یمین غموس» می نامند. سوگند یا قسم غموس در نزد احناف عبارت است از: سوگند خوردن قصدی بر وقوع امری در گذشته یا حال که واقع نشده است. احناف بر آنند که سوگند «غموس» کفاره ای ندارد زیرا سزای آن فروغلتیدن و غوطه خوردن در جهنم است چنانکه از نام آن پیداست. (برای تفصیل به کتب معتبر فقهی مراجعه فرماید) «فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ» وقتی قسم شکسته شد، کفاره ای آن غذا دادن به ده مسکین است از اوسط خوراکی است که به خانواده ی خود می دهید.

یعنی: آن ده مسکین را از اوسط آنچه که عادتاً به کسان و خانواده خود میخورانید، اطعام کنید و طعام دادن ایشان از غذاهای اعلا بر شما واجب نیست، همانگونه که خوردن به مسکین از طعام ادنی و پست نیز جایز نمی باشد و اطعام آنها تا سرحد سیرکردن آنهاست. احناف میگویند: اطعام به طور ادنی؛ سه نوبت غذا دادن بانان خورش، اطعام به طور ادنی؛ یکبار غذا دادن از خرما یا جو و اطعام به طور اوسط؛ دو نوبت غذا دادن در چاشت و شام است.

حضرت عمر (رض) و عائشه (رض) گفته اند: برای هر یک از ده مسکین، نیم صاع از گندم یا خرما بپردازد. رأی احناف نیز همین است.

اما شافعی میگوید: برای هر مسکین یک «مد» (صاع: عبارت از (2751) گرم، و مد: یک چهارم صاع است.) بپردازد. «یا» کفاره سوگند قصدی «پوشانیدن آنان است» یعنی: پوشانیدن لباسی به آن ده مسکین است که بدنشان را بپوشاند، هر چند یک جوره لباس باشد. به قولی: مراد از (کسوت)، آن مقدار از لباس است که با پوشیدن آن، خواندن نماز جایز

باشد. ولی احناف برآنند که حد ادنای لباس، لباسی است که تمام بدن را بپوشاند، از این جهت، دادن فقط یک ازار و عمامه کافی نیست. «یا» کفاره سوگند قصدی «آزاد کردن برده‌ای است» از قید بردگی. امام شافعی شرط کرده است که آن برده باید مؤمن باشد اما احناف، مؤمن بودن وی را شرط نکرده‌اند. بنابر این، کسی که سوگند میخورد و باز سوگند می شکند، در میان سه کار یاد شده مخیر است و هریک از آنها را که می خواهد، می تواند انجام دهد.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی از متعادل ترین خوراکی که به خانواده خود می‌دهید. و این عمرگفته است: اوسط یعنی نان و خرما، و خرما و کشمش. و بهترین خوراک خانواده‌ی ما عبارت است از نان و گوشت. (ابن کثیر 543/1).

«أَوْ كِسْوَتُهُمْ» یا تهیه‌ی لباس برای ده مسکین؛ برای هر مسکین پیراهنی که بدنش را بپوشاند.

«أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ» یا آزاد کردن بنده ای در راه الله. در تفسیر بحر آمده است: علما بر این نکته اجماع دارند که شکننده‌ی قسم در کفاره‌ی قسم مخیر است خوراک بدهد یا لباس بخرد یا برده ای را آزاد کند. (بحر 11/4).

«فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ» هرکس هیچ یک از آن سه مورد مذکور را نیافت، برای کفاره‌ی قسم باید سه روز روزه بگیرد. (حنفی ها و حنبلی ها تتابع روزها را شرط کرده اند اما شافعی و مالک تتابع را شرط نکرده اند و طبری میگوید: هر طور سه روز را روزه بگیرد صحیح است، پشت سر هم باشد یا متفرق. طبری 562/10).

یعنی: هرکس یکی از سه چیز یادشده را نیافت، روزه گرفتن سه روز پیاپی، کفاره وی است. و این رأی جمهور فقه است. اما مالکی ها می‌گویند: گرفتن سه روز روزه به‌طور متفرق نیز درست است. «این است کفاره سوگندهای شما هنگامی که سوگند خوردید» و بعد از آن سوگند شکسته و حانث گردیدید زیرا دادن کفاره قبل از سوگندشکنی چنان‌که احناف گفته‌اند جایز نیست «و سوگندهای خود را نگهدارید» این عبارت به سه معنی است:

- 1- سوگند های خود را نگهدارید و به سوگندخوردن شتاب نوزید.
 - 2- سوگندهایی را که خورده‌اید نگهدارید و به شکستن آنها نشتابید.
 - 3- چنانچه سوگندهای خود را شکستید، در پرداخت کفاره سهل‌انگاری نکنید.
- «ذَلِكَ كَفَّارَةٌ أَيَّمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ»: کفاره‌ی شرعی قسم اگر شکسته شود چنین است. «وَاحْفَظُوا أَيَّمَانِكُمْ»: سوگند خود را حفظ کنید و آن را از ابتذال پاس بدارید، و جز در مواقع ضروری سوگند یاد نکنید.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی قسم نخورید. و ابن حریر گفته است: یعنی بدون کفاره آن را رها نکنید.

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (89)»: این چنین خدا احکام شرعی را برای شما بیان میکند و آن را توضیح می‌دهد تا به پاس هدایت و توفیقی که به شما عطا کرده است او را سپاسگزار باشید.

یادداشت ضروری :

- 1- سوگند تنها به الله و أسماء و صفات اوتعالی جایز و مشروع و در صورت شکستن آن، موجب کفاره است. آنان که پیمان شکنی میکنند و سوگند خود را به بهای ناچیز می

فروشنند، در آخرت بی نصیب اند. (آل عمران آیه: 77).

2- سوگند به کعبه، ملائکه، مشایخ، شاهان، خاک قبر آنان و... ناروا، منهی عنه و حرام است و انسان مؤمن باید از آن پرهیز کند. البته، این گونه سوگندها موجب کفاره هم نیست. یادداشت تکمیلی:

سوگندی که در معنای قسم به خدا و مقصود شخصی مسلمان از آن، تعظیم آفریدگار باشد؛ نه سوگند به مخلوقات و آفریده‌ها مانند: سوگند به نذر، به چیز حرام، به طلاق و به آزاد کردن برده، مثلاً بگوید: اگر چنین کاری کردم، یک ماه روزه یا سفر حج خانه‌ی خدا بر من واجب گردد. حلال خدا بر من حرام باشد [یا برعکس]، این کار را نخواهم کرد، به طلاق یا طلاقم چنین و چنان باشد، این کار را نمیکنم، یا میکنم و اگر چنین کاری کردم، طلاق زخم واقع گردد. [حال اگر خلاف سوگند، عمل کرد] حکم صحیح آن است که با کفاره‌ی یمین، جبران میشوند. همانگونه که خدا میفرماید: «... ذَلِكْ كَفَّارَةٌ لِّأَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ...» (منار، منیر، مراغی).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی درباره‌ی خوردنی‌ها و چیزهای پاک و پاکیزه بخصوص خوردنی‌های که حلال و روا بود بحث بعمل آمد. اینک در آیات (90 الی 93) در باره، شراب و قمار که از جمله نجاست‌ها میباشد و باید از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها پاکیزه‌ها جدا گردد، بحث بعمل می‌آید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٩٠﴾

ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید شراب و قمار و بتان و ازلام (که یکنوع بخت آزمائی و فال بینی بوده) همه پلید و از کار شیطان‌اند، پس از آن پرهیز کنید تا رستگار شوید. (۹۰).

تشریح لغات و اصطلاحات:

الخمیر: شراب، به معنای پوشاندن با کلمه‌ی «خمار» از یک ریشه است. به مقنعه‌ی (چادر) زنان خمار میگویند، چون موی سر را می‌پوشاند. شراب را هم خمر میگویند، چون عقل را زایل میکند و می‌پوشاند.

«الْمَيْسِرُ»: قمار، چیز سهل و آسان. یعنی «بیسر»، به معنای آسانی است. چون در قمار، افراد بدون زحمت، پول به دست می‌آورند، به آن میسر گویند.

الأنصاب: جمع نصب، بتان سنگی. که در اطراف کعبه نصب و روی آن قربانی میکردند و به آنها تَبَرُّك می‌جستند. و یا مراد خود قربانی است که روی سنگ‌ها ذبح میگرددند.

الأزلام: جمع زلم، تیرهای مخصوص بخت آزمایی و فال بینی و پیشگویی. رِجْسٌ: زجاج درتعریف آن فرموده است: به تمام اعمال ناپاک از جهت معنوی، را رِجْسٌ مینامند [منار].

و آنرا کثیف مسمی نموده اند، البته مدفوع و کثافت نیز را رِجْس می‌شمارند چون کثیف و نجسند.

يَصُدُّكُمْ: شما را باز می‌دارد. فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (نهی): آیا دست بر می‌دارید، بس میکنید؟ إِحْذَرُوا: بپرهیزید. الْبَلَاغُ: تبلیغ، پیام رسانی. طَعَمُوا: خورده‌اند، آشامیده‌اند.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ»: ای مؤمنان! تمام آنچه موجب زوال عقل، مستی

وضایع شدن سرمایه است، مانند قمار، ابن عباس(رض) گفته است: خمر شامل تمام مشروبات مست کننده است و میسر یعنی قمار. در عهد جاهلیت قمار می کردند.

«وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ»: وبت های نصب شده برای پرستش و تیرهای شرط بندی که در نزد پرده داران بیت و خادمان بت ها قرار داشت. ابن عباس(رض) و مجاهد گفته اند: انصاب عبارت بود از سنگ هایی که قربانی های خود را در پیشگاه آنها ذبح میکردند، و ازلام عبارت بود از تیر های شرط بندی. رهان. (تفسیر طبری 575/10).

«رَجَسُ مَنْ عَمَلَ الشَّيْطَانَ»: کثیف و نجس و ناپاکند و عقل آن را نمی پذیرد و آنرا مردود می کند. یعنی خبیث و کثیف هستند و شیطان آنها را برایتان زیبا جلوه میدهند.

«فَأَجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ(90)»: خوردن لقمه‌ی حلال و پرهیز از حرام خواری، در سعادت و رستگاری انسان مؤثر است. طوریکه میفرماید: «فَأَجْتَنِبُوهُ»: یعنی آنرا کنار بگذارید و از این کثافت‌ها و ناپاکی‌ها دوری جوئید تا به ثواب و پاداش بزرگ نایل آئید. مفسران در تفاسیر خویش ذیل این آیه مبارکه مینویسند: عرب‌ها، به شعر و شراب، سخت علاقمند بودند، به همین جهت تحریم شراب به صورت تدریجی انجام گرفت. و بدین ترتیب الله متعال با چندین تأکید، شراب و قمار را حرام اعلام کرد:

اولین آیه همانا آیه(219 سوره بقره) است که میفرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ؛ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ، وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا» (از تو درباره شراب و قمار میپرسند، بگو: در آن دو گناهی بزرگ است و منافی (مادی) نیز برای مردم دارند. (ولی) گناه آن دو از سود آنها بزرگتر است.

(همچنین) از تو میپرسند که چه انفاق کنند؟ بگو: افزون (بر نیاز خود را)، خداوند اینچنین آیات را برای شما روشن می سازد تا شاید اندیشه کنید).

اگر چه ازین آیه اشاره بسی واضح بطرف تحریم خمر کرده شده بود، اما چون به طور واضح ترك آن حکم نشده بود، لهذا حضرت عمر(رض) آنرا شنیده گفت «اللهم بين لنا بيانا شافيا»؛ سپس آیه دیگری یعنی (آیه: 43 / سوره نساء)، نازل شد: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، لا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى- الى آخر الآية»: در این آیه هم تحریم خمر تصریح نشده بود؛ اگر چه در حالت سکر، نماز ممنوع گردید، و این قرینه برای این بود که شراب غالباً به طور کلی و عنقریب حرام شدنی است؛ مگر چون شراب نوشی در عرب نهایت رواج داشت، و مردم را دفعتاً به ترك آن مجبور نمودن نظر به عادت مخاطبین سهل نبود لهذا به تدریج حکیمانه نخست در قلوب راسخ شد که از آن نفرت شود، و آهسته آهسته به حکم تحریم مأنوس گردند. چنانکه حضرت عمر(رض) چون آیت دوم را شنید، همان عبارت سابق را تکرار نمود: «اللهم بين لنا بيانا شافيا»: بالأخره، این آیه مبارکه (یعنی: آیه 90/سوره مائده)، نازل شد، از «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»: تا «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ»: فرود آمد و در آن به اجتناب ازین چیز پلید مانند بت پرستی صریحاً هدایت و توصیه گردید؛ چنانکه حضرت عمر(رض) به مجرد شنیدن «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» نعره بر آورد: «انتهينا! انتهينا» مردم همان دم خم‌ها را شکستند، و خمخانه‌ها را بر باد دادند؛ چنانکه در کوچه و بازارهای مدینه منوره شراب مانند آب روان بود. تمام عرب شراب نجس را ترك داده، از شراب طهور معرفت ربّانی و محبت و اطاعت نبوی سرشار گردیدند. و پیامبر صلی الله علیه وسلم در جهاد مقابل امّ الخبائث چنان کامیاب گردید که نظیر آن در تاریخ پیدا نمی شود.

همچنان از ابن عمر(رض) روایت شده است که فرمود: درباره شراب سه آیه نازل شده

است، اولین آنها آیه: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ» [البقرة: 219].
 است و بعد از نزول آن، برخی از اصحاب چنین تبصره کردند که شراب حرام گشته لذا به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: اجازه بدهید تا چنانکه خداوند متعال در این آیه فرموده، از منافع شراب بهره گیریم! رسول الله صلی الله علیه وسلم در قبال این درخواست آنها سکوت نمودند. بعد از آن آیه: «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَى» [النساء: 43]. نازل شد، باز برخی چنین تبصره کردند که شراب حرام شده است لذا اصحاب گفتند: یا رسول الله! بسیار خوب؛ در نزدیک اوقات نماز شراب نمی نوشیم. باز هم رسول الله صلی الله علیه وسلم سکوت نمودند. سپس آیه: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ...» نازل شد. در این هنگام رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: اکنون دیگر شراب (به طور قطع) حرام گردید.
 در حدیث شریف آمده است: «کل مسکر خمر، وکل مسکر حرام، ومن شرب الخمر فمات وهو یدمنها لم یتب، لم یشربها فی الآخرة». «هر چیز مستی آوری شراب است و هر مستی آوری حرام است پس هر کس شراب نوشید و در حالی مرد که هنوز به آن معتاد بود و از آن توبه نکرده بود، آن را در آخرت نمی نوشد».

خمر :

کلمه‌ی خمر از نظر لغت عرب بر شرابی اطلاق می شد که آن وقت معمولاً از انگور ساخته و تولید میشد، اما به طور مجاز آن را بر شراب هایی که از گندم، جو، کشمش، خرما و عسل میساختند نیز اطلاق میکردند، ولی پیامبر صلی الله علیه وسلم این حکم حرمت را دربرگیرنده‌ی همه چیزهایی که مُسکِر و مُستی آوراند، قرار داد. چنانکه اِرشادات روشن پیامبر صلی الله علیه وسلم را در این زمینه در حدیث خواندیم که: «كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ» «هر چیز مستی آور خمر است و هر چیز مستی آور حرام است.» و «كُلُّ شَرَابٍ أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ» «هر مشروبی که مستی بیاورد، حرام است.» «وَأَنَا أَنَهَى عَنْ كُلِّ مُسْكِرٍ» «و من از هر چیز مستی آوری نهی میکنم.» امیرالمؤمنین عمر (رض) شراب را در خطبه‌ی جمعه این گونه تعریف فرموده بود: «الخمر ما خامر العقل» «خمر هر آن چیزی است که عقل بآبپوشاند.» همچنین آن حضرت (ص) این اصل را نیز بیان داشتند که: «ما اسکر کثیرة فقلیلة حرام» هر آن چیزی که مقدار زیاد آن مستی آور باشد، مقدار کم آن نیز حرام است.» و «ما اسکر الفرق منه فملء الکف منه حرام» «هر آن چیزی که یک مشک از آن مستی آور باشد، پس نوشیدن یک کف دست از آن نیز حرام است.» در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم نوشیدن شراب مجازات خاصی نداشت. هر کسی که مرتکب این جرم شده بود و دستگیر می شد، او را با کفش، لگد، مشت، شاخه های خرما و... میزدند. حداکثر مجازاتی که بر مرتکبان این جرم در زمان ایشان اجرا شده 40 ضربه شلاق است. در زمان ابوبکر (رض) نیز مجازات این جرم همان چهل ضربه شلاق بود. در زمان عمر (رض) نیز در آغاز همان چهل ضربه شلاق را میزدند، اما در اواخر با مشاهده‌ی این که مردم از نوشیدن شراب دست بر نمیدارند، با مشورت صحابه و مجازات آن را به هشتاد ضربه افزایش دادند. امام مالک (رح)، امام ابوحنیفه (رح) و بنا به قولی امام شافعی (رح) همین مجازات را حد نوشیدن شراب می دانند. اما امام محمد بن حنبل؛ و بنا به قول دیگر امام شافعی؛ قایل به همان چهل ضربه شلاق هستند و علی (رض) نیز همین را پسند فرموده است.

قابل یادآوری میدانیم که: حد شراب، بنابر رأی جمهور فقها هشتاد شلاق (دره) است.

باید اضافه نمود که: از روی شریعت دولت اسلامی موظف به اجرای حکم ممنوعیت شراب است و در این باره مجاز به استفاده از زور نیز هست. در زمان عمر (رض) مغازه‌ی شخصی از قبیل‌های ثقیف به نام رویشد را به جرم فروختن مخفیانه‌ی شراب آتش زدند، باری یک قریه به طور کامل به دستور عمر (رض) به دلیل تولید و فروش مخفیانه‌ی شراب در آن، سوزانده شد.

شأن نزول آیه مبارکه :

وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه مهاجرت فرمود به صورت عام، مردم شراب می نوشیدند و قمار باز بودند. در این باره از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کردند؛ خداوند فرمود: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ...» [بقره/۲۱۹]. مردم گفتند: این آیه، میگساری و قمار را بر ما حرام نکرده، بلکه گفته است: «فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ»: در آن دو، گناهی بزرگ است. عده‌ای از این دو دست نکشیدند، تا اینکه جمعی از مسلمانان نماز مغرب را میگذارند، امام جماعت - که شراب خورده بود - در تلاوت به اشتباه رفت. این بار آیه‌ی تنذی نازل شد و فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ...» [نسا/۴۳۷] سپس تندتر و قاطع تر از این آیه هم نازل شد و گفت: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ...» [مائده/۹۰]. جمعی از مؤمنان گفتند: ای پیامبر خدا! برخی از مسلمانان، پیش از نزول این آیه از دنیا رفته‌اند، حال آنکه به این دوکار منهی عنه دست زده بودند. خداوند فرمود: «لَيْسَ عَلَي الَّذِينَ آمَنُوا و...» [مائده/۹۳].

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ﴿٩١﴾

همانا شیطان قصد آن دارد که به وسیله شراب و قمار، بین شما دشمنی و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد الله و از نماز بازدارد، آیا (با اینهمه زیان و فساد و با این نهي اکید) خود داری خواهید کرد؟! (۹۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُوقِعُ»: بیفکند و پراکنده کند. «الْبَغْضَاءُ»: کینه‌توزی. «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟»: پس آیا بس می‌کنید؟! یعنی باید که خودداری کنید و دست از آن بردارید.

تفسیر :

«إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ»: شیطان میخواهد از خلال واقع شدن در چنین امور حرامی یعنی به سبب نوشیدن شراب و قمار، در بین مؤمنان دشمنی و کینه ایجاد کند.

«وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ»: زیرا شراب انسان را از نماز که مایه‌ی صلاح دنیا و آخرت و ستون دین شماسست و ذکر الله باز می‌دارد و قمار عمر را ضایع و مانع اذکار می‌شود و این امر موجب جلب قهر و غضب الهی می‌گردد.

اگر چه بسیاری از قتل‌ها، جرائم، تصادفات، طلاق‌ها، امراض روانی، قلبی، کرده و امراض معدوی و غیره و غیره ناشی از شراب است، اما قرآن عظیم الشأن در این آیه مبارکه در بیان فلسفه‌ی تحریم، فقط و فقط روی دو نکته تأکید و اشاره بعمل آورده است: یکی ضرر اجتماعی یعنی کینه و عداوت و دیگری ضرر معنوی یعنی غفلت از نماز و یاد الله متعال. باید گفت که: قمار و شراب، ابزار کار شیطان برای ایجاد کینه و دشمنی است.

این آیه برجسته‌ترین اثر شراب و قمار را باز داشتن از یاد الله و نماز دانسته است، اکنون

جای این سؤال است که اگر کارهای عادی مثل: تجارت، ورزش، تحصیل و مطالعه و امثال آن نیز ما را سرگرم کرده و از یاد خدا و نماز بازدارد، آیا مانند شراب و قمار است؟ قابل یادآوری است: هرآن چیزیکه ما را از یاد الله غافل کند، مانند شراب و قمار، ناپسند است، گر چه اسلام به خاطر لطف و آسان گرفتن، آن را حرام نکرده باشد.

مفسر ابوحیان در تفسیر خویش می نویسد: خدای متعال در شراب و قمار دو مفسده را یادآور شده است: یکی دنیوی و دیگری دینی. فساد دنیایی اینکه شراب خواری شر و آشوب و کینه بر می انگیزد و موجب قطع روابط و گسسته شدن صله‌ی رحم میشود، و قمارباز به کار خود ادامه میدهد تا همه چیز را میبازد و چیزی برایش باقی نمیماند، تاجایی که روی زن و فرزندش شرطبندی میکند. و ضرر و فساد دینی حاصل از شراب خواری این است که سبب غلبه یافتن شر و فساد میشود و آدمی را از یاد خدا و اقامه‌ی نماز غافل می کند و در قمار خواه شخص برنده باشد یا بازنده از یاد خدا غافل می شود. (البحر 15/4).

«فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (91)» «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟»: استفهام و به معنای امر است؛ یعنی، «فانتَهُوا» بس کنید، دست بکشید. وقتی این آیه شرف نزول یافت، عمر فاروق گفت: «انتَهینا ربنا انتَهینا» آری پروردگار! دست کشیدیم و بس کردیم.

در البحر آمده است: این استفهام بلیغ‌ترین وجه نهی را نشان میدهد، طوری که گفته است: چیزی که بر شما خوانده شد متضمن مفاسدی است که رها کردن را ایجاب میکند، پس آیا شما دست برمی دارید یا بر حال خود خواهید ماند؟

همچنان برخی از مفسران در تفاسیر خویش در مورد آیه کریمه «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» مینویسند که: «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» از استفهام قصد امر شده است؛ یعنی دست بردارید. این طرز بیان بلیغ‌ترین نوع نهی است.

ابو سعود گفته است: در این آیه‌ی شریفه تحریم شراب و قمار به وسیله‌ی چند ادات تأکید شده است: این که جمله را با اِنَّمَا شروع کرده و با اصنام و ازلام قرین و ردیف شده است و آن را ناپاک و عمل شیطان نام نهاده و اجتناب از آن را خواستار شده و ترک آن را سبب رستگاری قرار داده است. بعد از آن مفاسد دینی و دنیایی آنها را یادآور شده است. آنگاه با صیغه‌ی استفهام بر پایان دادن این اعمال اصرار ورزیده است. «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» و بدین وسیله اعلام کرده است که در منع و برحذر داشتن، کاربه آخرین درجه رسیده است.

خطر ها و اضرار قمار و شراب :

خطر و ضرر اجتماعی شراب و قمار این است که دشمنی و کینه توزی و تفرق و دودستگی را به وجود می آورد و کیان و موقعیت شخص را در هم میکوبد. شراب، موجب زوال عقل و خرد میشود، می گسار را به مرحله‌ی پست حیوانی میراند و آنگاه به کارهای زشت و پلید دست می یازد.

قمار، زیان مالی در بر دارد، از سوئی قمار باز، بدون رنج و زحمت تجارت و کار، به مال فراوانی دست می یابد و سرانجام دشمنی و کینه را به بار می آورد و دلها از محبت و دوستی تهی میگردد و صفا و صمیمیت دیرین رخت برمیبندد. پس این دو چیز پلید، شخصیت را تباہ، جوانی و شادابی را نابود میکنند، تندرستی رامیگیرند و آدمی را در گرداب و منجلاب پستی و حقارت فرومیبرند. مسلماً این عیبه‌ها و بد فرجامی‌ها مورد انکار هیچ خردمندی نیست.

اما خطر و ضرر دینی و عقیدتی این که: خدا را از یادها می برد، دلها و روانها را سیاه

و تباه می گرداند، آدمی را از راز و نیاز با آفریدگار باز می دارد. هان، ای خردمند! بس نیست؟ بیا و از خدا و پیامبر اطاعت کن و از این صفات ناپسند خوار کننده‌ی خانمانسوز دست بردار تا فردایی پر از ناز و نعمت و خیر و برکت، در مهر و مودت را به رویت بگشاید.

سایر سرگرمی ها :

أحناف برآند که: بازی با نرد(نوعی بازی شطرنج است که ابزار و وسایل آن يك تخته چوبی باهمراه پانزده(15) مهره سیاه و پانزده(15) مهره سفید و دو پیاله میباشد.) شطرنج، قاب قمار، منقل چینی، قطعه بازی و مانند اینها مکروه تحریمی است، هر چند که با قمار همراه نباشد اما امام أبو یوسف بازی با شطرنج را مباح دانسته، مشروط به این شرایط که:

- 1- بازی شطرنج با قمار همراه نباشد.
- 2- شخص به طور دائم به آن پایبند نباشد.
- 3- به واجبی از واجبات وی خلل وارد نسازد.
- 4- برآن بسیار سوگند نخورد.(در این مورد مراجعه بفرماید به کتب معتبر فقهی).

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٩٢﴾

و الله و رسول را اطاعت کنید، و (از نافرمانی ایشان) حذر کنید، پس اگر (از اطاعت الله و رسول) رویگردان شدید، بدانید که وظیفه پیامبر جز ابلاغ آشکار چیز دیگری نیست (و این وظیفه را در برابر شما انجام داده است). (۹۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْبَلَاغُ»: تبلیغ. رساندن فرمان. «الْمُبِينُ»: واضح و روشن. توضیح دهنده و روشن‌گر.

تفسیر :

«وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا»: و فرمان و طاعت الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم را به خوبی انجام دهید و از بهترین خلائق پیروی کنید و از مخالفت با آنها برحذر باشید. یعنی: ترس و حذر از مخالفت را با طاعت الله متعال و رسولش یکجا گردانید، «فَإِن تَوَلَّيْتُمْ»: انسان در انتخاب راه، آزاد است.

پس اگر روی گردانید از فرمانبرداری و ترس از الله متعال و اطاعت رسولش صلی الله علیه وسلم، «فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (92)»: بدانید که هدایت شما به عهده‌ی او نیست بلکه ابلاغ رسالت و وظیفه‌ی اوست، و مکافات و مجازات از جانب ما است. این بیان برای کسیکه امر و نهی خدا را پاس نمیدارد تهدید و وعید است. خدای متعال به آنان میگوید: وقتی از امر و نهی من سرپیچی کردید، منتظر مجازات باشید. واقعیت اینست که: با تخلف و روی گردانی، به کسی جز خود لطمه نمی زنیم.

باید یادآور شد که: شرط ابلاغ احکام الهی پذیرش مردم نیست، ما باید اِتْمَام حُجَّتْ کنیم. وظیفه‌ی پیامبر، تنها ابلاغ رسالت است، نه اجبار و تحمیل. مفسر أبو حیان فرموده است: در این بیان به طور آشکار وعید و تهدید شدیدی مقرر است؛ چون متضمن این مفهوم است که کیفر شما به دست ارسال کننده است نه پیامبر.

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿٩٣﴾

برکسانیکه ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند گناهی در آنچه خورده‌اند نیست (و

نسبت به نوشیدن شراب قبل از نزول حکم تحریم مجازات نمیشوند) مشروط بر اینکه تقوا پیشه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، سپس تقوای پیشه کنند و ایمان آورند، سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند، و الله نیکوکاران را دوست دارد. (۹۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«جُنَاحٌ»: گناه. «طَعِمُوا»: خورده‌اند. نوشیده‌اند. «إِتَّقُوا»: پرهیزگاری کردند. ذکر سه بار آن در این آیه بیان‌گر مراحل ابتدائی و متوسط و عالی تقوا است. همچنین بیان‌گر این واقعیت است که اعتقاد بیشتر به احکام الهی، مایه ایمان بیشتر و استوارتر می‌شود. شأن نزول آیه :

از انس (رض) روایت شده است: روزی که شراب حرام شد من در منزل ابی طلحه ساقی جماعت بودم، شرابشان عبارت از آب انگور بسر و خرما بود. در این موقع جارچی جار زد که شراب حرام شد، شراب در کوچه های مدینه ریخته شد. ابو طلحه به من گفت: برو آن را بریز. بعضی گفتند: نابود باد قومی که شراب در شکم دارند! در این موقع آیهی «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا» نازل شد. و روشن ساخت که چون آنها قبل از تحریم شراب و قمار در گذشته‌اند لذا بر آنان گناهی نیست در حالی که پرهیزگار هم بوده‌اند. (قرطبی 293/6 و اسباب نزول ص 120).

تفسیر :

«لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا»: بر کسانی که ایمان آورده و از خدای خود اطاعت کردند گناهی در استفاده از مواد سکر آور پیش از تحریم نیست به شرط آنکه بعد از تحریم این عمل را ترک نموده باشند و از مولای خود بترسند، «إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»: و همواره تقوایش را رعایت و در راستای انجام خوبی ها و ترک بدی ها تلاش کنند و بر ایمان و اعتقاد ثابت بمانند و اعمال صالح انجام دهند، در مورد خوردن و نوشیدن قبلی گناهی به گردن ندارند.

باید متذکر شد که: خلاف‌های پیشین مؤمنان به شرط عدم تکرار و رعایت تقوا در آینده، قابل عفو و بخشش است. ولی نباید فراموش کنید که: اگر بعد از شنیدن حکم الهی باز هم گناه کنند خداوند برگناهان قبلی هم مؤاخذه میکند.

«ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا»: سپس از خوردن حرام بپرهیزند و به تحریم آن ایمان داشته باشند؛ یعنی از نوشیدن و خوردن آنچه خدا حرام کرده دوری جویند و به حرام بودنش ایمان داشته باشند.

«ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا»: و تقوای خود را با انجام آنچه به آن امر شده و ترک آنچه از آن نهی شده‌اند بر دوام باشند، و اعمال نیکو انجام دهند که آنها را به خدا نزدیک می‌کند. «وَ اللَّهُ يُجِبُ الْمُحْسِنِينَ (93)»: همانا الله متعال نیکوکاران را دوست می‌دارد که با اعمال نیکو به او تقرب می‌جویند.

در التسهیل آمده است: کلمه‌ی «تقوی» را به جهت مبالغه تکرار کرده است. و بناءً به قولی «تقوی» چندین مرتبه دارد: مرتبه‌ی اول پرهیز از شرک است، مرتبه‌ی دوم پرهیز از معاصی و گناه است و مرتبه‌ی سوم پرهیز از اموری است هیچ ایرادی به آنها وارد نیست اما با این وجود می‌توسد که مبادا به سبب آن مرتکب عمل زیان آور شود. (التسهیل لعلم التنزیل 187/1).

محققین نگاشته‌اند که تقوی (یعنی اجتناب از چیزهایی که به دین ضرر میرساند) دارای

چند درجه است، و مراتب ایمان و یقین هم از نقطه نظر قوت و ضعف متفاوتند. از تجربه و نصوص شرعیّه ثابت است که هر قدری که آدم در ذکر و فکر و اعمال صالح ترقی، و در جهاد فی سبیل الله پیشرفت و همت نماید، همان قدر قلب وی از خوف الله متعال معمور، و از تصوّر عظمت و جلال او تعالی ایمان و یقین وی مستحکم و استوار می‌گردد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (94 الی 96) در باره موضوع شکار هنگام احرام و سزا و فدیهای آن مورد بحث قرار می‌گیرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُبَلِّغَنَّكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيِّدِ تَنَاءَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَن أَعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَعَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٩٤﴾

ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، البته الله شما را به شکاری که با دستهای تان می‌گیرید یا با نیزه شکار می‌کنید، می‌آزماید. تا معلوم کند که چه کسی در نهان از او می‌ترسد. و هر کس از این پس از حد بگذرد، عذاب دردناکی در پیش دارد. (۹۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِيُبَلِّغَنَّكُمْ اللَّهُ»: (بلو): قطعاً خدا شما را می‌آزماید. «تَنَاءَهُ»: به آن می‌رسد. «رِمَاحُ»: جمع رُمح، نیزه ها. «بِالْغَيْبِ»: در نهان. «بَعْدَ ذَلِكَ»: پس از دریافت این احکام و فرمان.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُبَلِّغَنَّكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيِّدِ تَنَاءَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ»: ای مؤمنان! همانا خداوند تعالی ایمان شما و امتثالی که از شرع دارید را در آزمون قرار میدهد به این صورت که شکار حرم در حالتی که آنها احرام دارند به آنها نزدیک میشود تا جائی که حیوان کوچکی که میتوان با دست آنرا گرفت و حیوان بزرگی که میتوان با نیزه شکار کرد. مفسر بیضاوی در باب شأن نزول آیه مبارکه میفرماید: وقتی قریشیان در مکه مسلمانان را از رفتن به حرم باز داشتند و در عمره حدیبیه ماندگار شدند و هنوز در احرام عمره بودند، خدای متعال مؤمنان را به شکار امتحان کرد.

پرنده ها و آهوی فراوانی به اردوگاه وخیمه های شان سرازیر شد که مسلمانان به طوری که در حال احرام میتوانستند به اسانی با دست یا نیزه آنها را شکار و هدف قرار دهند: «تَنَاءَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ»: در آن موقع حیوانات وحشی اردوگاه و بار و بنه‌ی آنها را احاطه کرده بودند به طوری که در حال احرام میتوانستند با دست یا نیزه آنها را شکار کنند. در حالیکه در گذشته چنین جمع آنبوهی از حیوانات و پرندگان شکاری را هرگز ندیده بودند. اما هنگامی که خواستند به شکار بپردازند؛ این آیات فرود آمد و از کشتن شکار در حال احرام نهی کرد. (تفسیر بیضاوی 160).

آزمایش مؤمنان، در طول تاریخ بشری يك سنّت قطعی پروردگار است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُبَلِّغَنَّكُمْ»: (حرف «لام» و فعل مضارع و نون تأکید، نشانه‌ی قطعی بودن است) در ضمن قابل تذکر است که: خدا ترسی یا خوف و ترس از الله متعال آنجا آشکار میشود که زمینه‌ی گناه فراهم باشد و انسان خطا نکند.

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: قصّه اصحاب سبت در سوره بقره گذشته که حق تعالی آنها را مخصوصاً به روز شنبه از شکار ماهی منع کرده بود؛ مگر آنها از مکر و حیلّه به مخالفت حکم پرداختند و از حد تجاوز کردند؛ خدای تعالی به آنها عذابی به غایت ذلّت‌آور نازل کرد. همین‌طور، حق تعالی امت محمدیّه را درین مسئله اندکی آزمایش فرمود تا در حالت

احرام شکار نکنند. در موقع حدیبیه، وقتی که این حکم فرستاده شد، شکار آنقدر زیاد و قریب بود که با دست گرفته و با نیزه کشته می‌توانستند؛ لیکن اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم به اثبات رسانیدند که در امتحان خدا هیچ قوم دنیا برابر آنها کامیاب شده نمی‌تواند. قابل یادآوری است که: عرب به وسیله‌ی شکار امرار معاش میکردند و از آن لذت میبردند و دربارهی آن اشعار سروده و آن را نیکو هم توصیف میکردند. (البحر 16/4).

از فحوای جمله «تَنَالُهُ أُيْدِيكُمْ» آیه مبارکه بر می‌آید که احتیاط باید کرد: هر چیزی که دست ما به آن میرسد، رزق و حلال نیست.

«لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ»: تا دانسته شود چه کسی مراقب خداست و از خاطر قوت ایمانش در خفا از خدا میترسد، و به شکار نمی‌پردازد. و آن کسیکه سبب ضعف ایمانش از خدا نمیترسد، متمایز شود. باید گفت که: ملاک تقوا، خوف باطنی است، نه تنها حیای ظاهری.

«فَمَنْ إَعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ(94)»: و هر کس تجاوز کند و شکار را بکشد و مرتکب نهی شود یقیناً مستحق عذاب شدید و حتمی میشود. فهم جمله «بَعْدَ ذَلِكَ» آیه مبارکه می‌رساند که: تکلیف و مسئولیت، بعد از ابلاغ است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمَّداً فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةً طَعَامَ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ(۹۵)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه در احرام [حج یا عمره] هستید شکار را مکشید و هر که شکار را به قصد بکشد کفاره ای او قربانی کردن حیوانی است مانند آنچه کشته است به شرط آنکه دو عادل به آن گواهی دهند و قربانی را به کعبه رساند، یا برای جبران آن به مساکین طعام دهد، یا برابر آن روزه بگیرد، تا سزای کار خود را بچشد. الله از آنچه در گذشته کرده اید عفو کرده است، (لیکن) هر که به آن اشتباه باز گردد، الله از او انتقام می‌گیرد، چون الله غالب و صاحب انتقام است. (۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حُرْمٌ»: جمع حرام؛ یعنی، کسانی که در لباس احرام هستند. «النَّعْمُ»: شتر، گاو، گوسفند و بز. «ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ»: دو نفر دادگر از خودتان. «هَدْيًا»: هدیه. «بَالِغَ الْكَعْبَةِ»: به حرم برسد و به نیازمندان آن جا داده شود. «عَدْلٌ»: معادل، همانند، همسنگ. «وَبَالَ»: ضرر و زیان، کفاره، سنگینی کیفر و سزا. «سَلَفٌ»: پیش از دستور تحریم.

تفسیر :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ»: ای مؤمنان! اگر شما موقعی که در احرام حج و یا عمره هستید از شکار حیوانات خشکی بپرهیزید، ملاحظه میداریم که: امنیت در حال احرام، حتی برای حیوانات نیز باید حفظ شود. در ضمن باید یادآور شد که فلسفه‌ی حلال و حرام بودن، همیشه ذاتی و مربوط به خود موارد نیست، بلکه گاهی به اقتضای شرایط زمانی و مکانی است، پس زمان و مکان، تأریخ و جغرافیا، در حکم الهی هم تأثیر دارد.

«وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمَّداً فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ»: هر کس در حال احرام شکاری را عمداً بکشد، بر او لازم است تا به مثل آن از شتر، گاو یا گوسفند ذبح کند و در بین فقرا

حرم تقسیم نماید.

مطلب از قتل عمد این است که یادش باشد که محرم است و مستحضر باشد که درحالت احرام شکار جائز نیست. در اینجا صرف حکم «مُتَعَمِّدًا» بیان شده که سزای این فعل این میباشد؛ اَمَّا اِنْتِقَامِيَّ كِه الله متعال میگیرد غیر از آن است؛ چنانکه در «وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللهُ مِنْهُ»: تنبیه شده است. و اگر سهوا به فراموشی شکار کرد، همان جزا باقی می ماند، یعنی هدی یا طعام و یاصیام؛ البتّه، خدا سزای اِنْتِقَامِيَّ را از وی می بردارد. (تفسیر کابلی) «يَحْكُمُ بِهِ ذُوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ»: مقدار و نوعیت این هَدْيِ را دو نفر از اهل عدالت تعیین میکنند، یعنی: دو مرد معروف به عدالت از میان مسلمانان به آن حکم کنند پس چون آن دوبه آن حکم کردند، آن کفاره بر وی لازم میشود، «هَدْيًا بِالْغَلْبَةِ» «وبه صورت هدی به کعبه برسد»، یعنی: اگر دو تن حکم عادل به کفاره حکم کردند، با آن حیوان کفاره، همان کاری انجام میشود که باقربانی انجام میشود؛ از فرستادن آن به سوی مکه و ذبح نمودن آن در آنجا. البتّه مراد آیه عین کعبه نیست زیرا قربانی در خود کعبه ذبح نمیشود بلکه مراد سرزمین حرم است و هیچ خلاقی در این نیست.

«أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ»: و اگر حیوانی که شبیه شکار کشته شده باشد یافت نشد شکارچی میتواند به اندازه قیمت آن، طعامی را بخرد و به مسکینان فقرا داده میشود و به هر مسکین یک «مَدَّ» تعلق می گیرد.

باید یادآور شد که: علماء مقدار کفاره در هرگونه صید و شکار را مقرر داشته اند. شاه ولی الله دهلوی میگوید: «جزای صید یکی از سه چیز تواند بود:

1- همانند صید را درحرم ذبح کند. این همانندی در نزد شافعی (رح) به خلقت و هیأت و در نزد ابو حنیفه (رح) به قیمت است زیرا مُمَاتِلَتْ به خلقت و هیأت متعذر میباشد پس مراد مُمَاتِلَتْ معنوی است و داوران باید قیمت آن را بسنجند نه حیوانی مانند آن را.

2- به قیمت صید، خوراکی ای خریده و آنرا به مسکینان بدهد. در نزد شافعی (رح) باید به هر مسکین مدی از طعام و در نزد ابو حنیفه (رح) به هر مسکین نیم صاع از گندم یا یک صاع از جو بدهد. (یک صاع (2751) گرم است، و مد یک چهارم صاع است).

3- بجای اِطْعَام هر نفر مسکین به شمار مسکینان یک روز روزه بدارد. پس جانی در میان سه نوع کفاره یادشده مخیر است. «(بنقل از تفسیر انوار القرآن).

«أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ»: و یا در بدل هر نیم پیمانۀ از آن طعام، یک روز روزه بگیرد تا این امر نوعی تأدیب و تعزیر باشد و او را از ارتکاب چنین کارهایی در آینده بازدارد.

در التسهیل آمده است: خدای متعال مجازات واجب شده بر محرم به سبب قتل شکار را بر شمرده است: مرحله ی اول کیفر ذبح حیوان است و بعد از آن طعام دادن و سپس روزه است.

مذهب امام مالک و جمهور بر مُخَيَّر بودن است که عطف به (او) نیز چنان اِقتضاء میکند. و از ابن عباس (رض) نقل شده است که کفاره ی شکستن اِحرام به وسیله ی شکار کردن باید به ترتیب انجام شود. (التسهیل 188/1).

«عَفَا اللهُ عَمَّا سَلَفَ»: و هرکه قبل از حرام شدن شکار به این عمل مبادرت کرده باشد خدای تعالی از گناه او در میگذرد، و صرف نظر کرده است.

«وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللهُ مِنْهُ وَاللهُ عَزِيزٌ ذُو اِنْتِقَامٍ(95)»: ولی اگر بعد از حرمت شکار کند

حتماً از او انتقام می‌گیرد، زیرا این شخص مرتکب عملی حرام شده و پروردگار توانائی است که هیچکس بر او غلبه نمی‌یابد و نیرومندی است که هیچکس توان جنگ با او را ندارد. هر که او را اراده داشته باشد اراده کننده را در می‌یابد و از نافرمانان انتقام می‌گیرد. برخی از مفسران فرموده اند: معنی این است که خداوند متعال از او با وضع نمودن کفاره انتقام می‌گیرد چنانکه جمهور فقهاء از جمله امام ابوحنیفه (رح)، پرداخت کفاره را بر تکرار کننده این جنایت، واجب شناخته اند بنابر این، در نزد آنان جزا با تکرار شکار تکرار میشود زیرا جزای آخرت مانع و جوب جزای دنیا بر وی نیست. اما شریح و سعیدبن جبیر گفته‌اند: او در اولین باری که مرتکب این عمل شد، باید کفاره بدهد، ولی اگر این عمل را تکرار کرد، بار دوم بر وی به کفاره حکم نمی‌شود بلکه به وی گفته میشود: برو که الله متعال از تو انتقام می‌گیرد! یعنی: گناه تو بزرگتر از آن است که با کفاره جبران شود. (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

یادداشت :

قابل تذکر است که: بر مبنای احادیث شریف، حیوانات و حشرات مؤذی ذیل از حکم قتل صید در حالت إحرام مستثنا هستند: 1- زاغ. 2- زغن. 3- عقرب (گژدم). 4- موش. 5- سگ درنده. و گرگ نیز به سگ ملحق میشود. پس در کشتن آنها گناه و مجازاتی نیست. توضیح مختصر :

این آیه مبارکه حکم تحریم شکار حیوانات خشکی را در وقت إحرام بیان فرمود و نشان داد که شکار داخل و خارج حرم مکه و مدینه برای شخص مُحرم و همچنین شکار داخل حرم برای همه کس - از بزرگ و کوچک، زن و مرد، مُحرم و غیر مُحرم - ممنوع و حرام است؛ چون باید همه‌ی موجودات اعم از: انسان، پرندگان، چهارپایان اهلی و وحشی، درختان، گیاهان و... در امان باشند و کسی به آنها تجاوز و تعرض نکند. اگر کسی که مُحرم نیست و خارج از حرمین، شکار کند و مُحرم از آن گوشت بخورد، [اگر غیر مُحرم به خاطر شخص محرم یا به کمک و اجازه‌ی او شکار نکرده باشد. (منار)] یا این که: شخصی مُحرم پیش از بستن إحرام صید کرده باشد، خوردن آن صید در وقت إحرام، جایز است.

أَجَلٌ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَالسِّيَّارَةَ وَحُرْمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩٦﴾

شکار دریا و خوردن آن، برای شما حلال شده که بهره‌ای (توشه) برای شما و مسافران است. و شکار صحرائی (خشکه) تا وقتی که در احرام هستید بر شما حرام شده است. و از الله بترسید، پروردگاری که به نزد او محشور میشوید. (۹۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صَيْدُ الْبَحْرِ»: شکار دریا، «السِّيَّارَةَ»: مسافران، کاروان. «تُحْشَرُونَ»: گردآوری میشوید.

تفسیر :

«أَجَلٌ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ»: ای مؤمنان! خداوند متعال به شما شکار در بحر را مجاز و حلال نموده، فرق نمیکند که؛ در حال احرام و چه در غیر حال احرام باشید. مراد از بحر در آیه مبارکه: هر آبی است که در آن شکار بحری یافت میشود، هر چند آن آب، آب نهر و یا هم بند و یا چاهی باشد.

در آیه مبارکه درمی یابیم: حُجَّاجُ كِه دَر حَالِ إِحْرَامِ بَسْرَ مِی بَرْنَد؛ هَمَهی رَاهَا بَالِی شَان بَسْتَه نِیَسْت. (خداوند در کنار منع شکار صحرائی، شکار دریایی را جایز دانسته است).
«وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِلسَّيَّارَةِ»: شما از آن میتوانید هم در حالت اقامت و هم در حالت سفر استفاده کنید.

شکاری که از آن به عنوان منبع انرژی استفاده می کنید از قبیل ماهی و غیره برای شما منفعت و قوت است و برای مسافران توشه می باشد که در سفرشان آن را توشه می کنند.
«طعام بحری»: خوردنی ای از خوردنی های آن است که در بیرون افگند، یا بر روی آب آید. اما در نزد امام ابوحنیفه، ماهی مرده ای که بر روی آب دریا می آید، خورده نمیشود و بجز ماهی، خوردن سایر حیوانات دریایی نیز در نزد احناف روا نیست. ولی غیر احناف، (صید) را در آیه کریمه به شکاری که از دریا زنده گرفته میشود و (طعام) رابه آنچه که دریا بعد از مردن آن را به بیرون می افگند، تفسیر کرده اند. بلی! شکار و طعام دریا را برای شما حلال گردانیدیم. (تفسیر انوار القرآن).

«وَحُرْمَ عَلَیْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا»: پس هرگاه اِحرام بستید شکار خشکی بر شما تا زمانی که از احرام خارج شوید حرام است، «وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ(96)»: از پروردگار با عظمت بترسید و تمام آنچه را امر نموده انجام دهید و از تمام آنچه نهی کرده اجتناب نمائید که به زودی به سوی الله متعال به منظور حساب و کتاب رانده میشوید و نزد او یا پاداش دریافت می دارید و یا به مجازات میرسید.

از رازهای مهم در باب تغذیهی سالم انسان؛ محیط زیست است. آگاهان و متخصصان، قائل اند که: خوراک ماهی هیچگاه منع مصرف ندارد، مگر در مورد خاص و مریضی خاص که قاعده را بر هم نمیزند. و به علاوه، تیغ و تیر و سر بریدن و خشونتی که در شکار خشکی و حیوانات غیر دریایی هست، در ماهیها نیست. و پرهیز از شکار غیر دریایی در ماه های حرام و در احرام - همچون پرهیز از شکار در فصل بارداری و بچه زایی و تخم گذاری - از عوامل مهم حفظ تعادل در محیط زیست است و در اسلام دستورات بسیاری در این باب، وارد شده که از آن جمله: عدم تعذیب جانداران و یا منع کشتن آنها با آتش و سوزاندن است و غیره.

خوانندگان محترم!

در آیه مبارکه (97) در باره منزلت خانهی خدا، ماه حرام، هدی و قلائد بحث بعمل می آید.

امام فخر رازی در رابطه: وجه ارتباط و پیوند این آیه با ماقبلش میفرماید: که خداوند در آیات قبلی صید کردن را بر مُحْرَم، حرام شمرده و بیان نموده: همان گونه که حرم پناهگاه و مأمن جانوران و پرندگان است، سبب آرامش و آسایش خاطر انسانها از هرگونه آفت و بیم و هراس و نیز موجب نیل به خیرات و سرافرازی و سعادت مندی هر دو جهان است.

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِنَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۹۷)

الله کعبه، بیت الحرام را (با) ماه حرام و قربانی بی قلاده و قربانی با قلاده وسیله قوام (سبب بقای) مردم گردانید، تا بدانید که الله هر چه را که در آسمانها و زمین است، می داند. و او به هر چیزی دانا است. (۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْبَيْتَ الْحَرَامَ»: عطف بیان کعبه و مراد همه حَرَم است. «قیاماً»: پایداری و ماندگاری امور دینی مردم. برپایی، پایه و اساسی، تکیه‌گاه. «الشَّهْرَ الْحَرَامَ»: ماه‌های ذی‌قعدة، ذیحجه، محرم و رجب. «الْهَدْيِ»: جمع هدیه، هدایای بی نشان از حیوانات که به حرم هدیه میشود و به مصرف محتاجان و نیازمندان میرسد. «الْقَلَائِدَ»: جمع قلاده، قربانیهای گردن بنددار، نشانه دار. «ذَلِكَ»: این بزرگداشت. «التَّعَلُّمَوا»: تا بدانید.

تفسیر :

«جَعَلَ اللهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَاماً لِلنَّاسِ»: خداوند وجود کعبه یعنی بیت الحرام را وسیله‌ی سامان بخشی هر دو جهان و وسیله راحتی و صلاح زندگی انسان قرار داده، تا به امور دنیا و دین خود بپردازند؛ زیرا سبب و عامل رشد و ترقی زندگی دنیا و آخرت آنها می‌شود.

کعبه شریف از حیث دینی و دنیوی باعث قیام مردم است. حج و عمره چنان عبادت‌اندکه ادای آنها مستقیماً با کعبه مربوط است؛ لیکن برای نماز هم استقبال قبله شرط است بنابر آن، کعبه شریف، سبب قیام عبادت دینی مردم گردید.

در حج، منافع و مصالحی نهفته است که سبب رونق دین و دنیای انسان میشود؛ واقعیت امر اینست که در حج نیایشگرانشان به اوج عبودیت واصل میشوند، خائف و هراسناکشان ایمن میشود، ضعیفشان نصرت داده میشود، تاجران در آن سود میبرند، فقراشان در آن اطعام میشوند و اخیراً اینکه خداوند متعال مناسک حج را سبب آبادانی وادی‌ای غیر مزروع گردانید، وگرنه در آن هیچ کسی اقامت نمی‌گزید.

بصورت کل باید گفت که کعبه شریفه، نه فقط انسان بلکه بسیار حیوانات را هم که در آنجا بود و باش کنند، امن نصیب می‌گردد.

«وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ»: ماه‌های حرام یعنی ذو القعدة و ذو الحجة و محرم و رجب را سبب دوام و قوام زندگی آنان قرار داد؛ چون در خلال آنها از جنگ و قتال در امان بودند. طوریکه مردم در ماه‌های متذکره نه‌خونی را میطلبند، نه به خون ریزی دست میزنند، نه با دشمنی می‌جنگند و نه به امر مقدس و ارزش مورد احترامی بی حرمتی میکنند پس ماه‌های حرام از این حیث نیز مایه قوام و انتظام امور مردم است. ولی باید گفت که: حرمت قتل و قتال عادلانه در ماه‌های حرام، در شریعت ما منسوخ شده است.

«وَالْهَدْيِ وَالْقَلَائِدَ»: و حق تعالی شکستن حرمت چهار پایانی که به کعبه اهدا میشوند و قلاده به گردن‌های آنها آویزان می‌گردد و تبدیل به شعیره میشوند را حرام قرار داده. و قربانی قلاده دار را مخصوصاً یادکرد درحالی‌که این نوع قربانی نیز از (هدی) است، به خاطر آن که ثواب آن بیشتر و شکوه حج با آن جلوه‌گرتر است.

«ذَلِكَ لَتَعَلُّمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (97)»: تا شما با این احکام به این یقین برسید که بر خدای تعالی هیچ امری پوشیده و مخفی نیست. او همه اسرار آسمان‌ها و زمین را می‌داند و بر همه آنچه در نهاد انسان قرار دارد آگاه است و علم او بر همه چیز احاطه دارد.

تشریح مختصر :

خدا برای مردم، قانون آسمانی فرستاد و این جایگاه امن را ساخت، تا مردم به عظمت و احاطه‌ی او بر تمام آفرینش پی ببرند و بدانند که او از سرشت انسانی، نیازمندیها، رازها

و رمزها و فریادها و ناله‌های روح و روانشان، آگاه است و چیزی از او پنهان نیست. پس اگر کسی با سوز دل و اخلاص و پاکی نیت، خدا را به فریاد بخواند، دعایش را اجابت می‌کند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (98 الی 100) مسایل مربوط به ترهیب و ترغیب مورد بحث قرار گرفته است.

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٩٨﴾

بدانید خدا دارای مجازات شدید و (در عین حال) آمرزنده و مهربان است. (۹۸).
«شدیدُ العِقَابِ»: سزای سخت.

تفسیر:

«بدانید که عقوبت الله سخت است: خداوند متعال کسانی را که از او نافرمانی و عاصیان میکنند به قوت و شدت میگیرد و او را به سختی مجازات می‌دهد، کسانی که به مخالفت او امرش بپردازند و نواهی‌اش را انجام دهند و اینکه خدای تعالی برای کسی که توبه کند بسیار بخشنده است و برای کسانی که به او رجوع کنند مهربان است. او چون مهربان است دارای مغفرتی وسیع و بی‌پایان می‌باشد.

مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿٩٩﴾

پیامبر وظیفه ای جز ابلاغ رسالت (و دست‌اندر‌آوردن) ندارد (و مسئول اعمال شما نیست) و خدا میداند چه چیزها را آشکار، و چه چیزها را پنهان میدارید. (۹۹).
«تُبْدُونَ»: آشکار می‌دارید.

تفسیر:

«ما علی الرسول الا البلاغ»: وظیفه‌ی پیامبر، تنها ابلاغ دین است، نه اجبار و تحمیل کردن آن. استقبال مردم به دین یا اعراض از آن، ضرری به پیامبر صلی الله علیه وسلم نمیرساند. طوری که در آیه‌ی (82) سوره نحل آمده است: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (پس ای پیامبر) اگر روی برگردانیدند، پس بر (عهده) تو جز تبلیغ روشن نیست. ملاحظه می‌داریم که: وظیفه‌ی انبیا، ابلاغ است نه اجبار.

واقعیت امر اینست که: اگر انسان روح سالم نداشته باشد، روشن‌ترین تبلیغ‌ها «الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»، از جانب پاک‌ترین اشخاص یعنی انبیا، هم در او کارساز نیست.
«وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (99)».

او حقیقت آنچه را شما پنهان می‌دارید و یا آشکار می‌سازید نمیداند این الله متعال است که همه این امور را میداند و براساس آن مکافات و مجازات میدهد.

مفسر ابو حیان فرموده است: این جمله معنی تهدید را در بر دارد؛ چون الله متعال خبر داده است که بر ظاهر و باطن بندگان مطلع است و بر مبنای آن مکافات و مجازات می‌دهد.

(تفسیر بحر 27/4).

قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠٠﴾

بگو (هیچگاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند اگر چه فراوانی ناپاکان تو را به تعجب بیندازد، از (مخالفت) خدا بپرهیزید ای صاحبان خرد، تا رستگار شوید. (۱۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ»: پلید و پاک (حرام و حلال، زشت و نیکو، بی‌ارزش و ارزنده، افکار و اعمال و اموال حرام و برعکس). «أَعَجَبَكَ»: تو را به شگفت آورد، تو را حیرت‌زده کرد. «الألباب»: جمع لب، خرده‌های پیراسته و پاک از آلودگی‌ها. هر لبی عقل است؛ اما هر عقلی شاید لب نباشد. «اولی‌الالباب»: خردمندان.

تفسیر :

ملاك در ارزش‌ها، حق و باطل است، نه کثرت و قلت طوریکه می‌فرماید: «قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ»: ای محمد! بگو: امکان ندارد خوب یک چیز با بد آن مساوی باشد، چنانچه امکان ندارد کافر با مؤمن، گناه کار با اطاعت‌کننده، جاهل با عالم، اهل بدعت با پیرو سنت، مال بد با مال خوب، سخن زشت با سخن شایسته برابر و مساوی باشد. «أَعَجَبَكَ» (اکثریت، نه نشانه‌ی حقانیت است و نه نشانه‌ی برتری) مفسر قرطبی فرموده است: این لفظ عام است و در کسب و کار انسان، دانش و آشنایی با علوم و غیره قابل تصور است، پس هر کدام از موارد مذکور در صورتی که خبیث و ناپاک باشد، نتیجه‌ای در بر ندارد و ثمر نیک نمی‌دهد و سرانجام نیکو ندارد هراندازه رو به افزایش باشد، و پاک هرچند کم و اندک هم باشد، مفید و پسندیده و زیبا و نیکوفرجام است. (تفسیر قرطبی 327/6).

مفسر ابو حیان فرموده است: ظاهراً ناپاک و پاک دو لفظ عام هستند و شامل مال حلال و حرام و عمل صالح و فاسد و انسان خوب و بد و افرادی که عقیده‌ی صحیح و فاسد دارند، میشوند. شبیه این آیه گفته‌ی خدا میباشد که می‌گویند: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا». (تفسیر البحر 27/4). «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (100)»:

شناخت پاک از ناپاک و تقوا داشتن و تسلیم موج و هیاهوی جمعیت نشدن، تنها کار خردمندان است طوریکه می‌فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» ای عاقلان! اگر بصیرت و عقلی دارید که با آن تفکر می‌کنید از خدا بترسید و مراقب اوتعالی باشید و همواره به سوی کارهای خوب روی آورده و بدی‌ها را فروگذارید تا به رضوان الهی برسید و به رحمت و ثواب او در بهشت رستگار شوید. نباید فراموش کنید که: رستگاری علاوه بر عقل و خرد، به تقوای الهی نیز نیاز دارد.

شان نزول آیه 100 :

«واحدی» و «اصفهانی» در باب ترغیب از جابر نقل میکنند که: پیامبر صلی الله علیه وسلم در باره‌ی نجاست و مضرات شراب سخن می‌گفت؛ در آن هنگام مردی صحرانشین بلند شد و گفت: کار و شغل من تجارت شراب است و از این راه مالی گرد کرده‌ام، اگر آن را در راه خدا هزینه کنم، سودمند است؟ پیامبر فرمود: خدا جز پاک و پاکیزه چیزی نمی‌پذیرد. خداوند در تأیید سخن پیام آورش فرمود: «قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ...».

خوانندگان محترم!

قابل تذکر است که خداوند متعال قبل از قبل مسؤولیت مهم پیام‌رسانی پیامبر را بیان فرمود و به پیروانش هشدار داد که از سوالات بی‌مورد امتناع و جلوگیری ورزند. اینک (در آیات 101 الی 102) بیان میدارد که: مصلحت حق چنان است که به طور صریح و روشن، آنان را از مطرح کردن برخی سوالات بیهوده و فروان منع فرموده که:

مبادا بر تکلیف شان بیفزاید، آنگاه از عهده اش برنیایند و موجب سستی در انجام وظایف گردد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ إِن تَبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ وَإِن سَأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَلُ الْقُرْآنُ تَبَدَّ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٠١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهگین میسازد، سوال نکنید. و اگر در وقت نزول قرآن از آن سوال کنید، برای تان روشن می شود، و (در حالیکه) الله از آن چیزها، عفو کرده است. و الله آمرزنده بردبار است. (۱۰۱).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِن تَبَدَّ»: بدو: اگر آشکار گردد، فاش شود. «تَسْؤُكُمْ»: سوء: شما را غمناک کند، ناراحت و اندوهگین نماید.

تفسیر :

پس از آن که الله متعال حکم شکار در حال احرام را بیان کرد، در اینجا مؤمنان را از مطرح کردن پرسش هایی که به انگیزه گرایش به تحریم اشیا عنوان میشود، نهی کرده و به آنان چنین ادب می آموزد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ إِن تَبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ»: ای مؤمنان! هنگام تشریح احکام از کثرت سوال و مطرح کردن سؤالات غیر ضروری بپرهیزید، آنچه را الله متعال از آن سکوت نموده شما در برابر آن مسئول نیستید و هرگاه از این امور سوال کنید و در سوالات خود تکلف نمائید، شاید بر شما آنچه میپرسید فرض شود و شما توان انجام آن را نداشته باشید.

باید متذکر شد که: دانستن هر چیزی، نه لازم است و نه مفید، بلکه باید سراغ دانش های مفید رفت. «لَا تَسْأَلُوا» (حسن کنجاوی باید تعدیل شود و نباید در پی اطلاعاتی رفت که سبب ایجاد کدورت، مشکلات و اختلال در نظام جامعه میشود.) واضح است که: مکلف نساختن مردم به پاره ای از احکام، پرتوی از عفو و گذشت الهی است.

مفسر زمخشری فرموده است: یعنی از پیامبر زیاد سوال نکنید. حتی درباره ی تکالیفی سخت از او سوال نکنید؛ زیرا اگر جواب بدهد و شما را به آن مکلف نماید سخت غمگین شده و انجام دادن آن برایتان سخت خواهد بود و از سوال خود پشیمان میشوید. (کشاف 533/1).

«وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَلُ الْقُرْآنُ تَبَدَّ لَكُمْ»: پس در همان دایره ای که حق تعالی برخی اشیا را برای شما عفو نموده باقی بمانید. امکان دارد از برداشت و تحمل این امور هنگامی که الله متعال بیان میکند و یا بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل میشود ناتوان شوید؛ (ابن عباس) رض) در تفسیر این آیه گفته است: در اثنای بیان یک حکم از چیزهای دیگر سوال نکنید مبادا دچار ناراحتی و تکلف شوید، خواه در باره ی تکالیفی شرعی باشد یا خبری ناخوشایند؛ مانند آن که گفت: پدرم کجاست؟ اما وقتی قرآن نازل شد و خدا به شما دستوری داد، میتوانید درباره ی بیان و توضیح آن بپرسید. نقل از البحر المحیط 31/4).

«عَفَا اللَّهُ عَنْهَا»: پس عفو و رحمت الهی را در حق خود بپذیرید، یعنی: الله متعال از آنچه در گذشته سوال کردید درگذشت پس دیگر بار به این شیوه بازنگردید. یا الله متعال از مکلف کردنتان به آن تکالیف درگذشت.

«وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (101)»: که او گناهان را می بخشد و در برابر کسانی که نافرمانی اش میکنند حلم دارد و توبه توبه کنندگان را می پذیرد و از کسیکه به سویش روی آورد در

می گذرد.

در روایتی آمده است: «ان اعظم المسلمین فی المسلمین جرم من سأل عن شيء لم یحرم علی الناس فحرم من اجل مسألتها» «مجرم ترین شخص در حق مسلمانان کسی است که درباره‌ی امری پرسید که بر مردم حرام نبود و سپس تنها به خاطر پرسیدن او حرام گردید. در حدیثی دیگر آمده است که: «ان الله فرض فرائض فلا تضیعوها و حرم حرمت فلا تنتهکوها و حد حدودا فلا تعتدوها و سکت عن اشیاء من غیر نسیان فلا تبحثوا عنها» «خدا واجباتی بر شما مقرر داشته است، آنها را ضایع نکنید، چیزهایی را بر شما حرام گردانیده است پس حرمت آنها را زیر پا نگذارید. حدودی تعیین کرده است پس از آنها تجاوز نکنید. در باره‌ی برخی چیزها نیز بدون اینکه فراموش کرده باشد سکوت کرده است، پس از آنها جستجو نکنید. در این دو حدیث به یک حقیقت بسیار مهم اشاره شده است. اموری را که قوانین الهی به طور اجمال و مختصر بیان کرده است و یا احکامی را که به صورت اجمال داده و مقدار و تعداد و غیره‌ی آنها را ذکر نکرده است، دلیل این اجمال و بیان نکردن جزئیات این نیست که قانونگذار فراموش کرده است، می خواسته تفصیلات و جزئیات را بیان کند، اما نکرده است، بلکه دلیل اصلی آن این است که شارع نمیخواسته جزئیات آنها را محدود کند و میخواست است در احکام برای مردم فراخی قایل شود. اکنون کسی که میخواهد با پرسش در پرسش به هر قیمتی شده تفصیلات، تعینات و قیدها را اضافه کند و اگر از کلام شارع این چیزها قابل استخراج نیستند به وسیله‌ی قیاس، استنباط و غیره میخواهد به نحوی مجمل را مفصل، مطلق را مقید و غیر معین را معین کند، در واقع مسلمانان را در معرض خطر بزرگی قرار میدهد. چراکه در امور ماوراء الطبیعی، جزئیات هر چه بیشتر گردند، امکان دچار مشکل شدن برای ایمان آورندگان بیشتر میگردد و هر چه قیدها و محدودیت ها در احکام اضافه گردند امکان تخلف برای پیروی کنندگان به همان میزان افزایش مییابد. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن).

بعد از نزول این آیه، صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم به این ادب پایبند شدند به طوری که از طرح سؤالات بی فایده پرهیز کرده و فقط به آنچه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به ایشان ابلاغ مینمود، اکتفا می‌کردند. اما بعد از عصر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم طرح سؤالات در مورد امور شرعی جایز است زیرا امروزه دیگر بیم آن نمیرود که حلال یا حرامی نازل شود.

شان نزول آیه 101 :

بخاری از انس بن مالک (رض) روایت کرده است: پیامبر در حال پند و اندرز برای مسلمانان بود که مردی پرسید: پدر من کیست؟ پیامبر گفت: فلانی است. بنابر این «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ» تا آخر نازل شد. (صحیح است، بخاری 4621 و 4362 و 7295، مسلم 2359، نسائی در «تفسیر» 174، ترمذی 3056، ابن حبان 6429 به ألفاظ مُتقارب از چند طریق از انس روایت کرده اند).

- همچنین از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عده‌ای از رسول الله صلی الله علیه وسلم با تمسخر چیزهای می‌پرسیدند. مردی پرسید: پدر من کیست؟ و شخصی که شترش را گم کرده بود می‌پرسید: شتر من کجاست؟ پس در باره آن آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ...»: نازل شد. (صحیح است، بخاری 4622، طبری 12798، طبرانی 12695، واحدی 418 و بغوی 842 محقق همه از ابن عباس روایت کرده اند).

- احمد، ترمذی و حاکم از علی بن ابی طالب (روایت کرده اند: هنگامی که «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» (آل عمران: 97) نازل شد، تعدادی از مسلمانان پرسیدند: ای رسول الله! آیا در هر سال یکبار ادای حج فرض میشود؟ پیامبر سکوت کرد، باز پرسیدند. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: نه، و پس فرمود: اگر می‌گفتم، آری، ادای مراسم حج هر سال یکبار بر مسلمین واجب می‌شد.

در این باره «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ» نازل شد.

قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ ﴿١٠٢﴾

قومی پیش از شما هم سؤال از آن امور نمودند، آنگاه که برایشان بیان شد به آن کافر شدند. (۱۰۲).

«أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ»: نسبت بدان‌ها کافر شدند. نسبت بدان‌ها بنای مخالفت گذاشتند و راه عصیان درپیش گرفتند. مراد از کفر در اینجا عصیان و مخالفت است، و یا کفر به معنی معروف خود.

تفسیر :

«قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ»: قبل از شما امت‌های پیشین چنین سؤالاتی تعجیزی و مشقت آفرین را مطرح می‌کردند، که نیازی به طرح آنها نبود و ضرورتی دینی طرح آنها را ایجاب نمی‌کرد، اما وقتی خواسته‌ی آنها برآورده شد و بر آنان فرض و مقرر گشت به آن کافر شدند، از این رو گفته است: «ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ (102)»: به سبب عملی نکردن به تکالیف آن کافر شدند. چون حکم به آنها بیان شد آنرا انکار نموده و در آن دست به إحداد زدند و تکذیب نمودند و به آنچه الله متعال امر کرده بود عمل ننموده و از آنچه نهی نموده بود دوری نگزیدند.

قضیه از این قرار بود که جماعت بنی اسرائیل مطالبی را از پیامبران خود می‌پرسیدند، اما وقتی به آن مأمور شدند، آن را رها کرده و در نتیجه خود هلاک شدند. در حدیث صحیح است که قومهای سابق بنابر کثرت سؤالات و اختلاف نمودن بر انبیاء هلاک گشتند.

توضیح مختصر :

قرآن تنها از عقیده و شریعت سخن نمی‌گوید، بلکه به آنچه مصلحت جامعه و بشریت است، اشاره میکند و چیزی که لازم باشد، فروگذار نکرده است. پس قرآن می‌خواهد ملتی را به وسعت تاریخ پرورش دهد، جامعه‌ای بسازد، به فرد فرد آن درس ادب، اخلاق تعقل و تدبیر بیاموزد و حد و مرز سؤال و جواب را نیز برایشان معین نماید. ادب؛ یعنی، مردم گرویده به سرچشمه‌ی نور، رازها، رمزها و نهانیهای عالم غیب را به ذات پروردگار واگذارد و بیش از توان و وظیفه از چیزهایی که برایشان فرجام نیکی ندارد، جداً امتناع ورزند که مبادا به سرنوشت پیشینیان گرفتار شوند، آنگاه راه چاره را از دست دهند و پشیمانی بی اثر ماند.

اما سؤالات شرعی و مورد پسند و در حد تکالیف و وظایف برای درک حقایق و امور، لازم و آشنایی بیشتر به آثار آفریدگار، بسیار نیکو و جایز است و دردهای معنوی را درمان میکند و نابسامانی‌ها را سامان می‌بخشد و نور امید می‌دهد.

خداوند بندگان مومنش را از پرسیدن درباره چیزهایی نهی می‌کند که چون برای‌شان بیان شود ناراحت و اندوهگین می‌گردند. مانند پرسش برخی از مسلمانان از پیامبر صلی الله

علیه وسلم در مورد پدران شان، و این که آن ها در جهنم اند یا در بهشت؟ چنین موردی اگر برای پرسشگر بیان شود چه بسا در آن خیری نباشد. و یا مانند پرسش آن ها در مورد کارهایی که هنوز پیش نیامده است. و مانند سوال هایی که در شریعت سختگیری هایی به دنبال دارد و امت را در تنگنا قرار می دهد.

و مانند پرسش در مورد امور بی ربط و بی فایده. پس از این پرسش ها و امثال آن نهی شده است. و امال سوالی که چیزی از این امور را به دنبال نداشته باشد ایرادی ندارد و به آن امر شده است، همان طور که خداوند متعال فرموده است: «فَسَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» [النحل: 43]. «اگر نمی دانید از دانیان به کتاب و سنت بپرسید».

«وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْفُرْقَانُ تَبَدُّ لَكُمْ»: و اگر زمانی که قرآن نازل میشود در این موارد پرسش کنید برایتان روشن می شود. یعنی اگر سوالتان به جا باشد، به گونه ای که زمانی در باره ی آن سوال کنید که قرآن بر شما نازل میشود، پس در رابطه با فهم آیه ای که برایتان مشکل است، یا علت حکمی که بر شما پوشیده مانده است، سوال نمایید، از آسمان وحی فرود می آید و حقیقت را برایتان روشن میگرداند. در غیر این صورت در مورد چیزی که خداوند از آن سکوت کرده است ساکت باشید. «عَفَا اللَّهُ عَنْهَا»: خداوند به خاطر آنکه بندگان را از آن معاف کند در مورد آن چیزها سکوت کرده است، پس هر چیزی که خداوند در مورد آن سکوت کرده باشد از جمله اموری است که پروردگار آن را جایز قرار داده، و از آن در گذشته است.

پس قاعده ای که از این آیات برمی آید این است: از رسول الله صلی الله علیه وسلم ابتدائاً چیز نوی را نپرسید اما جایز است که درباره آنچه نازل شده، به قصد فهمیدن و عمل کردن به آن، توضیح بخواهید.

نصایح امام شافعی در مورد پرسیدن :

امام شافعی گفته است: پرسش زیاد در چندین محل مذموم است که ده فقره از آن را یادآور می شویم:

اول؛ سؤال از چیزی که منفعت دینی ندارد؛ مانند سؤال عده ای از اعراب که می پرسیدند پدرم کیست؟

دوم؛ سؤال در رابطه با چیزی که در آن مقطع زمانی نیازی به آن نیست و حدیث ذرونی ما ترکتکم بر این مطلب دلالت دارد.

سوم؛ این که بیش از حد نیاز بپرسد؛ مانند سؤال آن شخص که پرسید: آیا هر سال حج را به جای آوریم؟

چهارم؛ سؤال از مسائل مشکل و سخت و معقد. همان طور که از «اغلوطات» یعنی موضوعاتی که آدمی را دچار اشتباه می کنند، نهی به عمل آمده است.

پنجم؛ پرسش درباره ی علت عبادات؛ مانند سؤال در رابطه با این که چرا زن حیض روزه را قضا میکند و نماز را قضا نمی کند؟

ششم؛ پرسش را به حد تکلف و تعمق برساند؛ مانند سؤال بنی اسرائیل در باره ی گاو و رنگ آن.

هفتم؛ از ظاهر سؤال به نظر میرسد که «رأی» با کتاب و سنت مخالفت دارد از این رو سعید گفته است: «آیا شما عراقی هستی»؟

هشتم؛ پرسش درباره ی متشابهات؛ همانند آنچه که از مالک درباره ی «استواء خدا بر

عرش» سؤال شد. وی در جواب گفت: استوا معلوم است... تا آخر. نهم؛ پرسش در مورد آنچه که در بین سلف روی داده است. عمر بن عبد العزیز در جواب این سؤال گفت: خون هایی است که خدا دست مرا از آن محفوظ داشت، پس زبانم را با آن رنگین و آلوده نمی کنم. دهم؛ سؤالی که منظور از آن برتری جستن و غلبه و شکست دادن طرف مقابل باشد، در حدیث آمده است: أَبْغَضَ الرَّجَالُ إِلَى اللَّهِ الْأَلَدَ الْخَصْمَ. (نقل از محاسن التأویل قاسمی 2176/6).

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی خواندیم که خداوند متعال مردم را از سؤال و جستجو در اموری که به آن مکلف و مؤظف نمی باشند منع فرمود، همچنین در برابر کارهایی که از وظایف و تکالیف آنان نیست، باز می دارد، و گمراهی مردم جاهلی را در آنچه که بدون دستور خدا و خود بر خود حرام داشته بودند، بیان میکند که کاری بیهوده و باطل و پیروی از آن نیز باطل و مُنافی علم و دین است. اینک در آیات متبرکه (103 الی 104) گونه‌ای از سرگردانی و سراسیمه گی جاهلیت بحث بعمل می آید.

مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٣﴾

الله در بارهٔ بحیره (ماده شتری که به خاطر بُتان گوشش بریده می شد و شیرش دوشیده نمی شد و کسی بر آن سوار نمی شد).

و سائبه (ماده شتری که برای بُتان گذاشته میشد و مورد استفاده قرار نمیگرفت).
و وصیله (ماده شتری که پی در پی دو اولاد ماده می زائید باز به خاطر بُتان آزاد گذاشته می شد).

و حام (شتر نری که برای توالد و تناسل (جفت گیری) استعمال می شد باز به خاطر بُتان آزاد گذاشته میشد) حکمی نکرده است و لیکن کافران بر الله دروغ می بندند و اکثر آنها تعقل نمی کنند (بی خرد اند). (۱۰۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

قبل از همه باید گفت که: بحیره و سائبه، وصیله و حامی، این همه به رسوم و شعائر زمان جاهلیت متعلق است. مفسرین در تفسیر آن اختلاف بسیار زیاد دارند. در اینجا صرف به تفسیر سعید بن المسیب اکتفا میگردد که: از صحیح بخاری نقل می کند:

بَحِيرَةٌ: حیوانی که شیر آن را به نام بت نذر میکردند و هیچکس از آن مستفید نمی شد؛
«سائبه»: حیوانی که به نام بت‌ها آزاد میشد، چنانکه هندوان در روزگار ما گاو نر را آزاد میکنند؛ «وصیله»: آن شتر ماده که مسلسلاً چوپه‌های ماده می زاید، و در میان آنها چوپه نر تولد نشود، و آنرا نیز به نام بُتان آزاد می‌گذاشتند؛ «حامی»: یا حامی و حافظ: به حیوان نرینه‌ای میگفتند که از نژاد وی ده نسل زاده میشد. پس از آن که ده بار برای حمل کردن حیوانات ماده مورد استفاده قرار میگرفت، هم چون بحیره و سائبه از کار و بار رهایش می کردند و به دلخواه در چمنزارها می چرید. درباره‌ی هرکدام از اینها نظرات دیگری بیان کرده‌اند که همین مُشت کافی و نمونه‌ی خروار فرهنگ جاهلیت است.

تفسیر:

«مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ»: خداوند متعال هرگز گمراه گری‌های

آنها آنچه درباره چهارپایان بدعت نهادند را مشروع ننموده، چنانچه این چهارپایان را در دسته‌های متفاوتی تقسیم کردند در حالیکه الله متعال در مشروعیت آنها هیچ چیزی را مقرر نداشته است. مانند: «بحیره»: ماده‌شتری بود که اهل جاهلیت گوش آنرا می‌شگافتند و شیر آن را به بتان اختصاص میدادند پس کسی حق دوشیدن آن را برای خود نداشت و شگافتن گوش آن نشانه‌ای بر این امر بود. (قولی نیز وجود دارد که بحیره از جمله اولاد سائبه است).

«سائبه»: ماده شتری بود که نذر بتان میکردند و رهایش میساختند، یا شتر نری بود که کسی به این نیت مشروط نذر بتان می‌کرد که اگر مثلاً خداوند او را از مرضی به سلامت برهاند، یا او را از سفر به منزل و مأوایش برگرداند، در این صورت آن شتر را آزاد بگذارد که در هر جایی می‌خواهد به چرا و آب برود و کسی بر آن سوار نشود.

«وصیله»: ماده شتری بود که اگر دو شکم مادینه می‌زایید، به خودشان تعلق می‌گرفت اما اگر نرینه‌ای می‌زایید، به بتان اختصاص می‌یافت.

«حامی»: شتر نری بود که چون از پشت وی ده فرزند به‌وجود می‌آمد، میگفتند: حالا دیگر پشتش داغ شده پس رهایش میکردند و دیگر نه کسی بر آن سوار می‌شد، نه او را از آب و علفی باز می‌داشتند.

و مزید بر آنکه این اشیاء از شعائر شرك بود؛ چون حق تعالی جازر قرار داده که انسان از گوشت یا شیر یا سواری یا دیگر چیز آن مستفید شود؛ پس، از خود بر آن قیود حلیت و حرمت گذاشتن منصب تشریح را به خود تجویز کردن است. اما شگفت‌تر این بود که این رسوم مشرکانه را ذریعه خشنودی و قرب الهی تصور می‌کردند.

اما وقتی که دین مقدس اسلام ظهور کرد و آمد تمام این عادات و رسوم را لغو و باطل کرد. پس نه بحیره ماند و نه سایبه و نه وصیله و نه حام.

قرب به خداوند باید از راه‌های صحیح و معقول باشد. با هر نذری یا از هر راهی نمیتوان به خدا نزدیک شد. دین را باید از خرافات و بدعت‌ها پاک نمود.

«وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَقْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (103)»:

واقعیت امر اینست که: انتساب اِتلاف مال و رها کردن حیوان نوعی اِفترا به الله متعال و کار حرام است. طوری که مشرکان این شترها را برای بُت‌های خود اختصاص می‌دادند و به آنها نزدیک نمیشدند و اِذعا می‌کردند که حق تعالی آنها را بر چنین کاری امر نموده در حالیکه دروغ میگفتند و بر الله متعال اِفتراء می‌نمودند. خدای تعالی اِلتزام حق و صدقی امر میکند که بر پیامبر خود نازل فرموده ولی آنها عقلی که با آن تفکر کنند و بصیرتی که با آن امور را ببینند، ندارند. ریشه‌ی احکام الهی، مصالح واقعی است، اما خرافات، ریشه در جهل و بی عقلی دارد. مطمئناً گفته میتوانیم که: اگر اکثریت جامعه اهل تَعَقُّل باشند، بدعت‌ها هیچ وخت رُشد و در جامعه معمول و مروج نمی‌گردد.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَٰئِكَ كَانُوا لَآبَائِهِمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٠٤﴾

و چون به آنان گفته شود به سوی آنچه الله نازل کرده و به سوی پیامبر [ش] بیاوید می‌گویند آن رسم و رواجی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم ما را بس است آیا هر چند پدرانشان چیزی نمی‌دانسته و حق هدایت نیافته بودند. (۱۰۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَسْبُنَا»: ما را بس است.

تفسیر :

«إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ»: اگر به آن گمراهان گفته شود، بیایید در مورد آنچه حلال یا حرام کرده‌اید حکم خدا و پیامبر را بپذیریم، «قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا»: می‌گویند: آنچه پدران خود را بر آن یافته ایم ما را بس است. یعنی: هرگز به قرآن و به پیامبر ایمان نمی‌آوریم زیرا دین پدرانمان برای ما کافی است.

بزرگترین حجت جاهلان این است که از کار آباء و اجداد خود چگونه مخالفت ورزند؟! به آنان گفته شد که: اگر اسلاف شما در اثر حماقت یا گمراهی به قعر هلاکت افتاده باشند، آیا باز هم شما به راه آنها روان می‌شوید؟ به اینان باید گفت که: اصل، فرهنگ الهی است، نه فرهنگ پیشینیان و اجداد.

«أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (104)»: یعنی آیا اگر پدران شان گمراه و جاهل باشند؟! طوری که چیزی را نفهمند و امور خوب را درک نکنند و منکر را ندانند و به سوی حق راهیاب نشوند؟! چگونه اینها از چنین پدرانی پیروی میکنند و هدایتی را که پیامبر صلی الله علیه وسلم بر آن فرستاده شده را ترک میکنند و نظریات خود را بر وحی مقدم می‌دانند در حالی که از جمله گمراهترین مردم و جاهلترین آنهایند.

باید گفت که: نه سنت‌گرایی اصل است و نه نوگرایی، اصل، همانا علم و هدایت است. و تقلید کورکورانه، نشانه‌ی بی‌عقلی است. و در شرع اسلامی تقلید جاهل از جاهل بی‌معناست و بی‌مفهوم می‌باشد.

قابل تذکر است که اولین شخصیکه این خرافات و این محرّمات را ابداع نمود و در میان مردم رواج داد و بندگی بتان را به عرب آموخت «عمر و پسر لُحی خزاعی» بود که دین ابراهیمی را آلوده‌ی خرافات کرد.

متأسفانه، جاهلیت - تنها - زمان محدود و گذرایی نیست؛ بلکه این ابر سیاه ویرانگر در طول تاریخ بشریت - با وجود آن همه دلسوزان و پیام‌آوران مردم دوست-به‌گونه‌های مختلف، خود را نشان میدهد بسیاری از مردم به پذیره‌اش می‌روند، انگار که هیچگاه ندای توحید و شرک زدایی را نشنیده‌اند. دل‌های اینها با هستی بخش فاصله گرفته و در وادی سرگردانی و نادانی - کورکورانه-گام می‌نهند و هرگروهی-به‌گونه‌ای-از توحید خالص دورتر میشود و به آن اوهام و خرافات شادمان است و-حتی-گاهی برای اثبات کار خود چیزهایی می‌یافتند و ابلهانه به قرآن و سنت هم متوسل میشوند، بی‌خبر از اینکه «اجتماع ضدین»، محال است.

خوانندگان محترم !

در آیه مبارکه (105) فرمان به نیکی و بازداشتن از بدی‌ها مورد بحث قرار گرفته است. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فِيمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، (پیش از همه) به (اصلاح) خود پردازید. اگر شما هدایت شوید، آنانیکه گمراه‌اند به شما ضرری نمی‌رسانند. بازگشت همه شما به‌سوی الله است، و شمارا به آنچه (در دنیا) می‌کردید، آگاه می‌سازد. (۱۰۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ»: مواظب خود باشید، به خود بپردازید. «ضَلَّ»: گمراه گشت، راه گم کرد. «إِهْتَدَيْتُمْ»: هدایت یافتید. «فَيَنْبِئُكُمْ»: نَبَأً: شما را آگاه می کند، با خبر می سازد.

تفسیر :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ»: ای مؤمنان! همواره به طاعت الله متعال تمسک جوئید، خود را از ارتکاب نافرمانی و اصرار ورزیدن بر گناه مصون بدارید و اصلاح نفس را نصب العین قرار دهید. و گناهان را ترک کنید و بر عبادت خدای تعالی دوام و استمرار بخشید تا مستوجب رحمت الهی شوید. و باید گفت که: در قیامت، هر کس مسئول کار خویش است.

«لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»: اگر خود هدایت شده باشید گمراهی انسانهای گمراه شده زیانی به شما رسانده نمیتواند، ما باید چنان تربیت شویم که فساد محیط و جامعه بر ما تأثیرگذار شده نتواند، در ضمن روحیهی خود را به خاطر انحراف دیگران نباید از دست دهیم. گرچه منحرفان در کمین نشسته اند، اما راه مصونیت یافتن، همانا هدایت پذیری است.

مفسر زمخشری میفرماید: مسلمانان حسرت کافران را می خوردند و آرزو میکردند آنها به اسلام در آیند که به آنها گفته شد: خود را داشته باشید و به اصلاح نفس خود بپردازید، و مسیر و راه هدایت را در پیش گیرید که اگر خود بر راه هدایت باشید، گمراهی و انحراف گمراهان برای شما زیانی ندارد.

خدای متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ». همچنان مفسر ابو سعود فرموده است: نباید هیچکس گمان برد که در این آیه، رخصت و اجازهی ترک امر به معروف و نهی از منکر مکنون است؛ چون نهی از منکر یکی از مصادیق هدایت است.

در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق (رض) آمده است که روزی ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر منبر میگفت: شما این آیه را میخوانید و آن را در غیر محل خود قرار میدهید (یعنی آنرا برترک امر به معروف و نهی از منکر حمل میکنید) درحالیکه من از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمودند: «آنگاه که مردم منکر را دیدند و آنرا تغییر ندادند، نزدیک است که الله متعال همه آنان را به عذاب خویش گرفتار کند». (ابو سعود 65/ و حدیث (اتتمروا بالمعروف و تناهوا عن المنکر حتی اذا رأیت شحا مطاعا و هوی متبعا و دنیا مؤثرة و إعجاب کل ذی رأی برأیه فعلیک نفسک) آنرا تأیید میکند. (اخراج از حاکم).

از ابو ثعلبه خشنی نیز روایت شده است که فرمود: درباره این آیه از شخص بسیار آگاهی سؤال کردم، بلی! در باره آن از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کردم پس در حدیث شریف فرمودند: «بلکه باید به معروف امر و از منکر نهی کنید تا آنگاه که چون [در زمانی قرار گرفتید که فقط] از بخل و حرص اطاعت و از هوای نفس پیروی می شد و خود پرستی و دنیامحوری مدار اعتبار بود و هر صاحب رأی و نظری فقط به رأی خویش دلخوش و فریفته میگردید پس در آن وقت بر شما مخصوصاً مسئولیت نفس خود شماسست...».

«إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً»: سر انجام و عاقبت تمام خلائق به سوی الله متعال است. «فَيَنْبِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (105)»: در مقابل اعمالتان شما را مجازات می کند.

در ضمن باید گفت که: پیروی از نیاکان و تقلید کورکورانه از دیگران، در قیامت نجات بخش انسان نیست، بلکه هرکس باید پاسخگوی راه و عمل خویش باشد. همچنان باید گفت که: رفتار و کردار انسان در دنیا، فرجام او را در قیامت روشن می کند. قابل یادآوری است که برخی از انسانها این آیه را دستاویز خویش قرار داده و وطوری استدلال میکنند که: وظیفه‌ی هر کس تنها حفظ خود است، و ما مسئول گناه دیگران و امر و نهی آنان نمی باشیم!

در جواب این تعداد از انسانها باید گفت که: در راه حق، از تنهایی نباید حراسی داشته باشیم، اگر حریف دیگران نمی شویم، حریف نفس خود باشیم. با وجود آیات و روایات متعددی که همه نشان از وجوب امر به معروف و نهی از منکر را دارد، باید گفت: مراد این آیه رها کردن این دو وظیفه نیست، بلکه مراد آن است که اگر امر و نهی صورت گرفت، ولی اثر نکرد شما دیگر وظیفه‌ای جز حفظ خود ندارید. علاوه بر آنکه حفظ جامعه از گناه به وسیله‌ی امر به معروف و نهی از منکر، یکی از مصادیق «حفظ خویشتن» است.

بناءً شما ای مؤمنان! یکدیگر را پند دهید، به یاری هم بشتابید و یار و غمخوار یکدیگر باشید، از کیان خودتان مراقبت نمایید، درون و بیرون خود را از همه‌ی نابسامانیها و پلیدیها پاکیزه گردانید. از طرفی دیگر این که: فرمان به نیکیها و مبارزه و پیکار با بدیها و زشتیها را فراموش نکنید و نگذارید دشمن نهان و آشکار، بر شما چیره گردد. این است که میفرماید: «... عَلَیْكُمْ أَنْفُسُكُمْ...»؛ چون: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» (مدثر: ۳۸). خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی بیان یافت که: بازگشت هرکس پس از مرگ، به سوی الله متعال است و به هرکس بر مبنای اعمال و کردارش مکافات و مجازات داده می شود. اینک در آیات (106 الی 108) در باره شرط وصیت پیش از مرگ در حضر (زمانیکه در خانه و کاشانه و اقامتگاه خویش اید.) و سفر (زمانیکه از محل سکونت و اقامتگاه خویش به دور و در سفر اید.) و شاهد گرفتن بر آن بحث بعمل می آید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ أَتَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ أَرْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذَا لَمِنَ الْأَثِمِينَ ﴿١٠٦﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، وقتی مرگتان فرا رسد به هنگام وصیت؛ دو تن عادل را از میان خودتان به گواهی بگیرید، یا از غیر خودتان، هرگاه که در سفر بودید و مصیبت مرگ برای تان فرا رسیده، اگر در باره آن دو در شک افتادید پس تا بعد از نماز آن دو را نگهدارید، تا به الله سوگند بخورند که این شهادت را به هیچ قیمتی عوض نمی کنیم، اگر چه به سود خویشاوندان ما باشد و هرگز شهادت الهی را کتمان نمی کنیم، چون در آن صورت از گناهکاران خواهیم بود. (۱۰۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شهادت»: گواهی. «أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ»: یادوتن از غیر خودتان، از بیگانگان، از غیر همکیشان. «ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ»: در سفر بودید، به مسافرت رفتید. «تَحْسِبُونَهُمَا»: آن دو را نگاه می دارید. «مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ»: پس از نماز عصر. تردید داشتید، شک کردید.

تفسیر :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ»: ای مؤمنان! هر وقت یکی از شما نزدیک مشرف به مرگ خویش قرار گرفتید و آثار و نشانه‌های مرگ ظاهر گشت و دانست که به زودی به سفر آخرت خواهد رفت، لازم است بر وصیت خود گواه بگیرد. شهادت در اینجا: عبارت از گواهی‌ای است که از سوی شهود ارائه می‌شود.

هدف از حضور مرگ: حضور علائم و نشانه‌های آن است. «إِنَّمَا دَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ»: باید که بر وصیت خود دو تن از مسلمانان عادل را شاهد بگیرد، و در صورت فقدان گواه مسلمان، دو نفر غیر مسلمان را گواه بگیرد. یعنی از میان کافران نیز شاهد بگیرد.

«إِنَّمَا دَوَا عَدْلٍ»: یعنی: این دو تن شاهد مسلمان باید عادل باشند، «إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ». اگر در سفر بودید و اجلتان نزدیک شد و مرگ گریبانتان را گرفت. یعنی: نشانه‌های مرگتان در رسید.

پس در چنین شرایطی می‌توانید دو تن کافر را به گواهی فراخوانید که بعد از مرگتان حامل وصیت‌تان به‌سوی ورثه‌تان گردند و نیز حامل مال بجامانده از شما به‌سوی آنان باشند. آیه کریمه دلیل جایز بودن گواهی اهل ذمه بر مسلمانان در سفر و در مورد وصایا میباشد. یعنی: جواز گواه گرفتن کافر، مقید به دو شرط یاد شده است.

«تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ»: و اگر در شهادت شاهدان دچار شک و مشکوک شدید و علیه آنها ادعای خیانت کردید آنها را امر کنید تا بعد از نماز عصر به منظور سوگند در محضر مردم بایستند.

چون وقت نماز عصر زمان تجمع مردم است و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز چنان عمل کرد و عدی و تمیم را بعد از نماز عصر در کنار منبر قسم داد.

در ضمن خاطرنشان می‌گردد که: ادای قسم و فیصله قضایا بعد از نماز عصر در میان مسلمانان مرسوم بود. و حکمت در سوگند دادن بعد از نماز، تغلیظ و به تکان واداشتن وجدان و ضمیر سوگند خورنده است.

«فَيُفْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ إِرْتَبْتُمْ»: و به الله قسم یاد کنند که صداقت در شهادت را به هیچ چیزی را متاع ناچیز دنیا عوض نمی‌کنند.

ابو سعود فرموده است: اگر وارث در خصوص خیانت یا برداشتن چیزی به آنها مظنون باشد، آنها را حبس کرده و سوگند میدهد. (تفسیر ابو سعود 66/2).

«لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَا كَانُ دَا قُرْبَى»: طوری که به خاطر این متاع به دنبال هیزم دنیا باشند و بر الله دروغ بگویند و به بندگان خیانت کنند. اگر چه کسی که به او سوگند می‌خوریم از جمله نزدیکان ما باشد. یعنی: هر چند فرد (مشهود له) از نزدیکان ما باشد، ما قطعاً حق و راستی را بر رضای وی ترجیح می‌دهیم.

«وَلَا تَكُنَّمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذَا لَمِنَ الْأَثِمِينَ (106)»: و هرگز چیزی از این شهادت را نه مخفی و کتمان می‌نمائیم و نه تغییر می‌دهیم، بلکه آن را به صورت کامل و واضح آداء می‌کنیم و اگر چیزی از آن را مخفی کنیم در واقع مرتکب جور، ظلم و ستم شده‌ایم.

باید گفت که: برای پرداخت حق، هرگونه شك را باید دفع کنیم، در این آیات متبرکه، بهترین طریقه وصیت تلقین و توضیح یافت، یعنی: اگر مسلمان هنگام مرگ مال و متاع خود را به کسی سپارد، بهتر این است که دو مسلمان معتبر را شاهد گیرد؛ اگر اتفاقاً مسلمان پیدا

نشود، مثلاً در سفر و غیره بود، دو نفر کافر را وصی گرداند؛ باز اگر وارثان شبهه کنند که اینها چیزی از مال را پنهان کرده‌اند، و وارثان دعوی کنند، و در دعوایشان گواهان حاضر نباشند، آن هر دو نفر قسم بخورند که ما پنهان نکرده‌ایم، و ما از سبب کدام طمع و یا خویشاوندی دروغ نمی‌گوئیم؛ و اگر بگوئیم گنهکار هستیم!

در ضمن از فحواى آیه مبارکه بر می‌آید که: شاهد گرفتن نامسلمانان در امور مسلمانان تنها زمانی درست است که مسلمانی برای به گواه گرفته شدن در دسترس نباشد. نباید فراموش کرد که: شاهد غیر مسلمان که: خداوند را قبول داشته باشد تا بتواند به نام مقدس او سوگند یاد کند. و باید اضافه کنیم که: سوگند، یکی از راه های شك زدایی است. و سوگند تنها و تنها به نام «الله» ارزشمند و معتبر است و بس.

شان نزول آیه 106 - 108 :

- ترمذی به قسم ضعیف و دیگران از ابن عباس (رض) از تمیم داری روایت کرده اند: جز من (تمیم داری) و عدی بن بداء کسی مشمول سبب نزول این آیات نیست. این دو نصرانی بودند و پیش از اسلام به شام رفت و آمد داشتند.

یکبار این دو به قصد تجارت به شام رفتند و یکی از بزرگان بنی سهم به نام بدیل ابن ابو مریم هم که یک جام نقره با خود داشت برای تجارت با این دو رفت و در راه مریض شد و به این دو وصیتی کرد و مأمورشان ساخت که تمام دارایی او را به خانواده‌اش برسانند. تمیم میگوید: چون او درگذشت، من و عدی جام را به هزار درهم فروختیم و این مبلغ را بین خود تقسیم کردیم. وقتی نزد خانواده او آمدیم هر چیز که از بدیل پیش ما امانت بود به آنها سپردیم. آنها که جام را بین اشیاء نیافتند از ما در باره آن سؤال کردند. گفتیم: غیر از این چیزها که به شما سپردیم چیز دیگری از او باقی نمانده است و بدیل تنها همین ها را به ما سپرده. وقتی که مسلمان شدم و از آن گناه توبه کردم، نزد خانواده او آمدم و ایشان را از جریان آگاه ساختم و به آنها پانصد درهم پرداختم و یادآور شدم که پانصد درهم دیگر به نزد عدی است. آنها عدی را نزد رسول الله آوردند. پیامبر (از آنها برای اثبات درستی ادعایشان شاهد و دلیل خواست، اما آنها نتوانستند شهادی بیاورند. پیامبر به آنها امر کرد که عدی را سوگند بدهند و او هم سوگند خورد. خدای بزرگ در این باره آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِّنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ صَرِيحُونَ فِي الْأَرْضِ فَاصْبِرْ لَهُمْ صَبِيرَةً مِّنْهُمَا تَخْبَسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ أَرْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنْ آتَانَا لَمَنْ الْأَثَمِينَ (106) فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ يُقِيمَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنْ آتَانَا لَمَنْ الظَّالِمِينَ (107) ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهٍ أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ»: را نازل کرد. سپس عمرو بن عاص و یک نفر دیگر برخاستند و قسم کردند. پس آن پانصد درهم از عدی بن بداء هم گرفته شد. (ترمذی 3059 و طبری 12971 مفصل روایت کرده اند).

فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ يُقِيمَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنْ آتَانَا لَمَنْ الظَّالِمِينَ (١٠٧)

پس اگر معلوم شد که آن دو گواه مرتکب گناه (خیانت) شده‌اند، پس دو شاهد دیگر که اولی‌تر از آن دو باشند جای ایشان را بگیرند پس به الله قسم بخورند که شهادت ما از

شهادت آن دو درست‌تر است، و ما از حد تجاوز نکرده‌ایم، اگر چنین کنیم (در آن صورت ما از ظالمان خواهیم بود. (۱۰۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عُثِرَ»: معلوم گشت. «أَسْتَحَقَّ إِثْمًا»: آن دو - پس از قسم - دستخوش گناه شده‌اند، مرتکب گناه گشته‌اند. «إِسْتَحَقَّ»: سزاوار گشته‌اند. «مَقَامَهُمَا»: جایگاه آن دو. «أَلْأُولِيَانِ»: نزدیک‌تر اند، شایسته‌ترند. «مُتْنَى»: اولی.

تفسیر :

«فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّ إِثْمًا»: اگر از آثار و قرائن معلوم شود که آن دو آلوده‌ی گناه شده و در شهادت دروغ گفته‌اند، یعنی: اگر بعد از اجرای مراسم تحلیف، آگاهی حاصل شد که آن دو شاهد، یا آن دو وصی، با دروغ گفتن در شهادت یا در سوگند، یا با ظهور خیانتی دیگر مرتکب گناهی گردیده‌اند.

معنی کلمه: «عُثِرَ» به معنای آگاهی بدون تجسس است. (مفردات راغب) «فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأُولِيَانِ»: پس دو تن دیگر از اولیای و نزدیکان متوفی که استحقاق دریافت «ماترک» را دارند، و عادل باشند برگزینید تا سوگند یاد کنند که شهادت ما از شهادت شاهدان دروغ‌گو تفاوت دارد و مبتنی بر صداقت و راستی است. البته آنان باید از مستحقان درجه‌ی اول میراث باشند.

«فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتَيْهِمَا»: سپس به خدا سوگند یاد کنند که: قطعاً شهادت ما از شهادت دو نفر قبلی درست‌تر است و حق را نادیده نگرفته‌ایم؛ چون آنها خیانت کرده‌اند.

«وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (107)»: شهادت دروغ، نوعی تجاوز و ظلم به حقوق مردم است، طوری که میفرماید: اگر ما نیز چنین کنیم، از دسته‌ی ستمگران به حساب خواهیم آمد و مستوجب کفر خواهیم بود.

ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهٍ أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۱۰۸)

این کار بیشتر سبب میشود که به حق گواهی دهند (و از خدا بترسند) و یا (از مردم) بترسند که (دروغشان فاش گردد و) سوگندهائی جای سوگندهائی آنها را بگیرد، و از (مخالفت) خدا بپرهیزد و (فرمان او را) بشنود چون الله قوم فاسق و نافرمان را هدایت نمی‌کند. (۱۰۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذَلِكَ»: این حکم که سوگند یادشد. «عَلَىٰ وَجْهٍ»: به شیوه‌ی درست. آنگونه که باید. «تُرَدَّ»: بازگردانده شود. «أَيْمَانٌ»: جمع یمین. سوگندها.

تفسیر :

قابل تذکر است که: این آیه مبارکه، فلسفه سختگیری و دقت در امر شهادت و شاهد گرفتن که در آیات قبل مطرح بود بیان می‌کند و این که سوگند بعد از نماز در حضور مردم، سبب می‌شود که شهادت‌ها واقعی باشد، چون اگر سوگند و شهادت آنان پذیرفته نشود، آبروی آنان در جامعه میرود. در ضمن قابل یادآوری است؛ مراسم و تشریفات که عامل حفظ و تثبیت حق مردم شود، ارزشمند است. طوری که میفرماید: «ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهٍ»: این حکم موجب می‌گردد، شهادت را درست‌تر و دقیق‌تر و بهترین شیوه آداء

کنند، شهادتی که مطابق حق باشد و هیچ تغییر و تبدیلی در آن صورت نپذیرد. «أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ»: یا این که: از عذاب قیامت یا از بدنامی و فاش شدن دروغشان بترسند که مبادا پس از سوگند خوردن، سوگندهای دیگر، آن را ابطال گردانند. ملاحظه می‌داریم که: یکی از عوامل بازدارنده‌ی از گناه، همانا نگرانی از رسوایی در جامعه است.

هكذا باید چنان زندگی کنیم که نا اهلان عادل‌نما نتوانند با سوگند دروغ، زحمات ما را هدر دهند و بدانند که اظهارات نادرستشان توسط گروه بهتری رد می‌شود.

«وَإِنْفُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا»: ای مردم! از پروردگار خود بترسید و از عقابش با انجام طاعت برحذر باشید و اوامر او را بشنوید و به جا آورید.

«وَاللَّهِ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (108)»: خداوند متعال هیچگاه کسی را که از طاعتش بیرون شود توفیق هدایت نمیدهد و سرکشان در برابر شریعتش را در رسیدن به رضوان او تعالی یاری نمیرساند. باید گفت که: شهادت ناحق، نشانه‌ی فسق است.

خلاصه و جمع‌بندی احکام متبرکه این آیات :

1- تشویق بر وصیت، کوتاهی نورزیدن در این باره فرق نمی‌کند، انسان در سفر باشد و یا هم در حضر.

2- گواه گرفتن بر وصیت تا بهتر تثبیت و اجرا شود.

3- اصل در وصیت آن است که: آن دو شاهد، مسلمان، عادل و معتمد باشند. (طلاق: 2).

4- شاهد غیر مسلمان، جایز است، چون هدف، بیان کامل وصیت است.

5- آنکس که بر شهادت صادقانه سوگند می‌خورد، باید محکم و به صیغهی سوگند، از دروغ‌گویی، جلوگیری کند.

6- اصل در شهادت این که: مؤکد و از روی آگاهی و آشنایی درست باشد.

7- سوگند دو شاهد باید دور از هر گونه دسیسه، توطیه دغل و فریب باشد.

8- خلل در سوگند، مردود است.

9- اگر شهادت به سود برخی از ورثه باشد، بهتر است گواهی راستگو و به صواب نزدیکتر از نزدیکان میت شهادت دهند و حق را پایمال نکنند.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (109 الی 111) در باره سؤال کردن از پیامبران در روز قیامت در مورد دعوتشان و معجزات عیسی علیه السلام بحث بعمل می‌آید.

قابل یادآوری است که: این آیه‌ها استمرار و دنباله‌ی هشدارهایی است که پس از امر به پرهیزگاری و حذر از پنهان داشتن وصیت و امثال آن وارد شده و این که: انسان‌ها روز آخرت را فراموش نکند. معمولاً هرگاه قرآن از شرایع، قوانین، احکام و تکالیف سخن به میان آورد؛ در ادامه اش نیز از الهیات یا شرح احوال پیام‌آوران، یا احوال قیامت سخن می‌گوید، تا مطالب پیشین را به خوبی-تأیید و استوار گردانند. در اینجا نیز به احوال روز رستاخیز و شرح حال عیسی علیه السلام می‌پردازد و با آیه ی «مَاذَا أُجِبْتُمْ»: چه پاسخی به شما داده شد؟ آن مردم در پاسخ شما چه گفتند؟ شروع میکند.

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرَّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿١٠٩﴾

[یاد کن] روزی را که الله پیامبران را گرد می‌آورد پس میفرماید به دعوت شما چه جواب

داده شد؟ در جواب گویند: ما را هیچ علمی نیست، بی‌گمان دانای چیزهای پوشیده تویی. (۱۰۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَوْمٌ»: روز قیامت. ماذا أُجِبْتُمْ: چه چیز جواب داده شدید، جواب مردم در برابر دعوت شما (پیامبران) چه بود؟

تفسیر:

«يَوْمٌ يَجْمَعُ اللهُ الرُّسُلَ»: ای انسان! روز هولناکی بزرگ را، روزی که خدای تعالی پیامبران و اُمّت‌های‌شان را جمع میکند یاد آورید، که همانا روز قیامت است. مخاطب آیه مؤمنان اند که باید این روز را به یاد آورند، یا از آن حذر کنند. آنگاه که خداوند متعال تمام پیامبران و خلائق را برای حساب و مکافات و مجازات جمع می‌کند.

«فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ؟»: و از پیامبران دربارهٔ میزان پذیرش امت‌های‌شان و اینکه آیا این امت‌ها تصدیق‌شان کردند یا تکذیب و آیا آنچه را با خود آورده بودند پذیرفتند یا رد نمودند یعنی عکس‌العمل مردم در مقابل دعوت شما چه بود.

«قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا»: در حالیکه خدای تعالی از همه به این مسأله آگاهتر است.

پیامبران از شدت هولناکی موقف می‌گویند: ما نمی‌دانیم چه واقع شده و ما در مقایسه با دانسته تو هیچ نداریم. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی جز عملی که تو از ما به آن آگاهتری، علمی نداریم و چیزی نمی‌دانیم. (قرطبی 361/6).

ابن کثیر گفته است: این از باب «رعایت ادب با پروردگار» است؛ یعنی ما در مقایسه با علم محیطی که شما نسبت به هر چیزی دارید، دانش و شناختی نداریم. شما بر هر چیزی آگاهی دارید و دانش ما چیز قابل‌ذکری نیست.

«إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (109)»: و تو به آنچه در سینه‌ها پنهان شده آگاهتری و نمی‌دانیم بعد از ما در امت‌ها چه واقع شده است.

در «تفسیر انوار القرآن» در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: بادر نظر داشت اینکه پیامبران علیهم‌السلام به چگونگی جواب که امت‌های‌شان به ایشان داده‌اند دانا بودند ولی به منظور اظهار عجز و ناتوانی خود در پیشگاه پروردگار علام‌الغیوب، چنین گفته و جواب این سؤال حق تعالی را به خود وی تفویض کردند. به قولی دیگر: پیامبران علیه‌السلام از خوف و ترس و وحشت عرصه محشر، جواب امت‌های‌شان را از یاد بردند. و این قولی است که میتواند یکجا کننده این سخن‌شان با گواهی‌ای باشد که بعداً درباره امت‌های‌شان می‌دهند.

به قولی دیگر: محتمل است که مراد پیامبران علیه‌السلام این باشد که: ما به اخلاص امت‌هایمان علمی نداریم زیرا فقط تویی که دانای آشکار و نهان هستی.

ابو سعود گفته است: در این بیان اظهار گله و شکایت است، و مزاحمت‌ها و نیرنگ‌ها و سرسختی‌هایی را که از جانب ملت‌های خود دیدند به علم خدا ارجاع میدهند و از انتقام گرفتن از آنها رابه خدا محوّل کردند. (ابوسعود 70/2).

إِذْ قَالَ اللهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتْكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١١٠﴾

(به یاد بیاور) هنگامی را که خداوند (به عیسی پسر مریم) میفرماید: «ای عیسی پسر مریم! نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم به یاد آور؛ زمانی که تو را با «روح القدس» (جبرئیل) تقویت کردم، در گهواره و بزرگی با مردم سخن گفتی، و هنگامی که کتاب و حکمت، و تورات و انجیل را به تو آموختم، و هنگامی که به فرمان من از گل چیزی مانند شکل پرنده ای ساختی؛ پس در آن می دمیدی و به فرمان من پرنده ای میشد، و کور مادر زاد و مبتلا به مریضی پیسی را به فرمان من شفا می دادی، و آنگاه که مردگان را به فرمان من (زنده) بیرون می آوردی، و هنگامی که بنی اسرائیل را از آسیب رساندن به تو بازداشتیم، آنگاه که دلایل روشن برای آنها آوردی، پس کسانی از آنها کافر شدند؛ گفتند: «اینها جز جادوی آشکار (چیزی دیگر) نیست». (۱۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَيَّدْتُكَ»: تورا کمک کردم، تورا تأیید کردم، پشتیبان توشدم. «روح القدس»: جبرئیل. «المهد»: گهواره. «كَهْلًا»: میانسالی. «هَيَّأْتُ»: شکل و قالب. «بِإِذْنِي»: به اجازه و فرمان من. «تَنْفُخُ»: میدمی. «تُبْرِيءُ»: بهبود میبخشی، شفا میدهی. «الْأَكْمَه»: کور مادر زاد. «الْأَبْرَصُ»: پیس، مریضی پیسی. «كَفَفْتُ»: بازداشتیم. نگذاشتیم. «جَنَّتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ»: برایشان دلایل آشکار آوردی و به آنان نمودی. (تفسیر فرقان).

تفسیر :

باید یادآور شد که از این آیه مبارکه آغاز الی آخر سوره، در باره حضرت عیسی علیه السلام بحث بعمل آمده است. در این آیه، انواع لطف الهی و در آغاز همه، تأیید به روح القدس درباره ی حضرت مسیح بیان شده است. در آغاز آیه میفرماید: «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ»: الله متعال فرموده است: ای عیسی پسر مریم! نعمتم را که بر تو و مادرت عطا کردم، به یاد آور، مفسر این کثیر فرموده است: خدا نعمت هایی را یادآور می شود که منت آن را بر بنده و پیامبرش، حضرت عیسی نهاده است، نعمت هایی از قبیل اجرای معجزات و خوارق عادات به دست او؛ یعنی نعمت مرا به یادآور که تو را از مادری بدون مرد خلق کردم و آیات قاطع و درخشان را به تو دادم که بر کمال قدرتم دلیل باشد و نعمتم را به یاد آور که به مادرت عطا کردم و تو را دلیل و برهان برائت او از تهمت ستمکاران قرار دادم. (تفسیر ابن کثیر 561/1).

امام قرطبی فرموده است: اوصاف روز قیامت چنین است، انگار گفته است: روزی را به یاد آور که پیامبران را جمع میکند و موقعی را به یاد آور که به عیسی چنان میگوید. و به منظور نزدیک نشان دادن روز قیامت عبارت را به لفظ ماضی إِذْ قَالَ آورده است؛ چون آنچه می آید نزدیک است.

«إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ»: وقتی که تورا به روح القدس تأیید کردم آنگاه که تو را به روح پاک و مقدس نیرو دادم. «به روح القدس» یعنی: روح پاکی که خداوند متعال عیسی علیه السلام را به آن مخصوص گردانید. به قولی: روح القدس، جبرئیل آمین است. یعنی: تورا به وسیله جبرئیل تأیید و تقویت کردم.

«تَكَلَّمُ النَّاسُ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا»: بامردمان درس کودکی و درگهواره به اعجاز سخن می گفتی و در میانسالی به عنوان پیامبر با مردم صحبت کردی.. و سخن گفتنت در هر دو حالت، هیچ تفاوتی با هم نداشت.

منظور از سخن گفتن فقط سخن تنها نیست، بلکه منظور از آن سختی است که گوینده و

مخاطب از آن فایده می برد، و آن دعوت و فراخوانی به سوی خداست. باید گفت که: سخن گفتن در میانسالی امتیازی است که عیسی و پیامبران اولوالعزم از آن برخوردار بودند، که در میانسالی به سوی خدا دعوت میکردند و مردمان را به خیر دستور داده و از منکرات باز می داشتند. اما عیسی علیه السلام با سخن گفتن در گهواره بر آنان برتری یافت. او در گهواره گفت: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَيْنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ۖ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ۚ ۳۱» [مریم: 30-31]. «من بنده خدا هستم، کتاب را به من داده و هرکجا که باشم مرا پیامبر و مبارک گردانیده، و تا زنده ام مرا به نماز و زکات دستور داده است».

سخنان گفتن عیسی در گهواره نمایی از وحی بود. حضرت عیسی علیه السلام، با تکلم در گهواره، هم نبوت خویش و هم عفت و عصمت مادر خویش را ثابت کرد. «وَإِذْ عَلَّمْنَاكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» نعمتم را به یاد آور که کتاب و حکمت یعنی علم مفید راهمراه با تورات و انجیل به تو آموختم. یعنی: خط و سواد، یا مطلق کتاب یعنی جنس آنرا «و حکمت» یعنی: سخن محکم و استوار، حکمت یعنی شناخت اسرار شریعت و فواید و حکمت های آن، و فراخوانی مردم به نحو احسان به سوی خدا، و تعلیم آنان و رعایت کردن آنچه لازمه بر امر است. «وتورات» یعنی: کتاب موسی علیه السلام را «و انجیل را» یعنی: کتابی را که بر خودت وحی کردم.

در آیه مبارکه در می یابیم که: پیامبران، هم باید علم داشته باشند «الکتاب»، هم بینش «الحکمة»، هم گفته های پیشینیان را بدانند «التوراة» و هم پیام جدید داشته باشند. «الإنجیل» «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي» «و آنگاه که به اذن فرمان و دستور من از گل به شکل پرنده میساختی، «فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي» آنگاه در آن میدمیدی پس به اذن من پرنده ای میشد، متحرک و زنده، مانند سایر پرندگان، «وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي» به فرمان من نابینا را به اذن من شفا میدادی، یعنی بینا کرده و «برص» را که شفایش مشکل بود شفا دادی.

«وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي» به فرمان و خواست من مرده را زنده کردی. در آیه مبارکه ملاحظه میداریم که: با ذکر هر معجزه لفظ را تکرار کرده است تا زبان آنهایی را ببندد که الوهیت و «خدا بودن» را به عیسی نسبت میدهند، و تا مشخص کند که معجزه ای ظاهر شده توسط حضرت عیسی از جانب الله است.

«وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ» سوء قصد بنی اسرائیل به حضرت عیسی علیه السلام، از سوی پروردگار متعال دفع شد. طوری که میفرماید: «و هنگامی را به یاد آور که یهود را از کشتن تو بازداشتیم» یعنی: دفع کردم و برگردانیدم، از تو شر بنی اسرائیل را که همانا وقتی قصد کشتن تو را کردند.

«فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (110) آنان که پیامبری تو را انکار میکردند و به تو باور نداشتند، میگفتند: این خوارق و معجزات جز سحر و جادوی روشن و آشکار چیزی نیست.

باید یادآور شد که: اینها نعمتهایی است که پروردگار با عظمت به عیسی علیه السلام عطا کرد، تا گواه و شاهد پیامبری او باشد؛ اما این معجزات، در بسیاری از نصاری به دلیل کج فهمی مایهی سرگشتگی و گمراهی گشته است و در بیابان غفلت - کورکورانه - دست و پا می زنند.

وَإِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْخَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿١١١﴾

و [یاد کنید] هنگامی که به حواریون وحی کردم که به من و فرستاده من ایمان آورید. گفتند: ایمان آوردیم و شاهد باش که ما [در برابر خدا، فرمان ها و احکام او] تسلیم هستیم. (۱۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أُوْحِيْتُ»: الهام کردم، وحی کردم، به دل آنان انداختم. توسط عیسی برای آنان اعلام و ابلاغ کردم. (وحی) منحصر به وحی اصطلاحی برپیغمبران نیست، بلکه الهاماتی که به قلب انسان ها و دیگر جانداران میشود از مصداق های آن است (نحل آیه 68، و قصص آیه: 7). باید یادآور شد که: گاهی خداوند به دل های آماده الهام می کند. «الْخَوَارِيُّونَ»: جمع حواری، گزیدگان یاران، شاگردان منتخب مسیح. «مُسْلِمُونَ»: مخلصان در ایمان، وخاضعان اوامر رحمان.

تفسیر :

«وَإِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْخَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي» و یادآور ای عیسی هنگامی را که حواریان را امر کردی تا به وحدانیت و رسالت من که تو را به خاطر تبلیغ آن فرستادم ایمان آورند و در اعمال خود اخلاص داشته باشند و به گونه نیکو منقاد پروردگار باشند و آن ها چنین کردند.

یعنی ایمان آوردن حواریون بر شما نیز نتیجهی فضل و توفیق ما بود، وگرنه شما به تنهایی حتی یک تصدیق کننده در آن آبادی تکذیب کننده نمیتوانستید پیدا کنید. در ضمن این جا این مطلب نیز بیان شد که دین واقعی حواریون اسلام بود نه مسیحیت.

باید گفت که: الهامات الهی به مردم، در مسیر تأیید وحی انبیاست، نه در برابر آنها.

حواریون: شاگردان و پیروان راستین عیسی علیه السلام بودند.

در جمله: «آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي» در می یابیم که: ایمان به الله، از ایمان به رسول جدا نیست. و در ضمن قابل یادآوری است که: ارشاد بدون نور الهی از درون، یا بی اثر، یا کم اثر یا ناپایدار است، «قَالُوا آمَنَّا وَ اشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (111)» حواریون گفتند: پروردگار! آنچه را به ما امر فرمودی، تصدیق کردیم و گواه باش که در این ایمان دارای اخلاص هستیم، و در مقابل فرمان رحمان و به تو سر تسلیم و فروتنی فرود می آوریم.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (112 الی 115) در باره مائدهی آسمانی برای بنی اسرائیل به درخواست حواریان (یاران) عیسی علیه السلام بحث بعمل می آورد.

قابل تذکر است که داستان و قصه مائدهی آسمانی و سفره ی رنگین خدایی به درخواست عیسی علیه السلام یکی دیگر از معجزه ها و نعمتهای پیشین و نشان قدرت پروردگار و تأیید و تصدیق پیامبری عیسی علیه السلام است، که از آنان یاد شد و مسیحیان جز از راه قرآن، آن را در نیافته اند.

إِذْ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١١٢﴾

یاد آور شو وقتی که حواریون (همراهان مخلص عیسی) گفتند: ای عیسی پسر مریم! آیا پروردگار تو میتواند که بر ما سفره (پر از طعام) از آسمان فرود آرد؟ عیسی گفت: اگر مؤمن هستید، از الله بترسید. (۱۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الحواریون»: یاران برگزیده و فداکار مسیح. «یَسْتَطِيعُ»: طوع: میتواند؛ اما در این جا برای اطمینان قلبی است و این که: خداوند، درخواست تو را می‌پذیرد، حکمت الهی مقتضی است، با حکمت او منافات ندارد. [یا اینکه: هَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَسْأَلَ مِنْ رَبِّكَ؟ آیا میتوانی آن را از پروردگارت سؤال کنی؟ یا این که: اِسْتَطَاعَهُ بِهِ مَعْنَى إِطَاعَتِ اسْت؛ که آیا خدا درخواست تو را می‌پذیرد؟... خدا چنین کاری میکند؟] [منار]. «مأئده»: سفره، دسترخوان، خوراک. (فرقان)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: نام گذاری این سوره به «مأئده»، به خاطر همین درخواست مأئده‌ی آسمانی است. «مأئدة» هم به معنای غذاست، هم سفره‌ای که در آن غذا باشد. چون حواریون شیوه‌ی سؤالشان از عیسی علیه السلام کمی بی‌ادبانه بود، به جای «پاراسول الله»، گفتند: «یا عیسی» و به جای «آیا خدا لطف می‌کند» گفتند: «آیا میتوانی؟» و به جای «پروردگار ما»، گفتند: «پروردگارت»، جواب «اتَّقُوا الله» شنیدند. طوری که در آیه مبارکه آمده است:

«إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ»: و یاد آورید روزی را که حواریان به عیسی گفتند: ای عیسی! آیا پروردگارت توان دارد تا بر ما سفره‌ای از طعام از آسمان نازل کند؟!]

مفسر قرطبی فرموده است: در آغاز امر و قبل از آشنایی محکم آنها با خدای متعال چنین سؤال کرده اند، و امکان دارد این سؤال از جانب اشخاصی نادان که همراه آنان بوده اند، مطرح شده باشد، همان طور که قوم حضرت موسی علیه السلام به او گفتند: «اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ». (قرطبی 364/6).

همچنان مفسر أبوحیان فرموده است: ظاهر این لفظ مقتضی آن است که آنان در اینکه خداوند بتواند چنین سفره‌ای را از آسمان نازل کند شک کرده اند. مفسر زمخشری نیز چنین مسلکی را در پیش گرفته است. (زمخشری گفته است: اگر گفته شود که بعد از ایمان و اخلاص چگونه گفتند: آیا خدا میتواند چنین کاری را بکند، در جواب می‌گویم: خدا آنها را به ایمان و صبر توصیف نکرده بلکه فقط ادعای آنها را ذکر کرده است در حالی که ادعایشان باطل بود و آنها شک و گمان داشتند. و مؤمنینی که همواره خدای خود را تعظیم می‌دارند، هرگز چنین گفتاری را بر زبان نمی‌آورند. تفسیر کشاف 540/1).

اما سایر مفسران همگی بر این نظرند که حواریون ایمان داشتند و از خواص و نزدیکان حضرت عیسی بودند و هرگز در آن مورد شکی به دل راه نمی‌دادند. حتی حسن بصری گفته است: آنها در قدرت خدا شکی نداشتند بلکه فقط سؤال کرده اند که آیا خدا چنین سفره‌ای را نازل می‌کند یا خیر؟ اگر قرار است نازل شود، ای عیسی! آن را برای ما طلب کن. پس سؤال آنها برای اطمینان و تثبیت خاطر بوده است.

«قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ(112)»: تقوا، نشانه‌ی ایمان است. عیسی علیه السلام گفت: اگر شما در ایمان خود و پیروی از من صادقید از خدا بترسید و با او ادب داشته باشید. گویا که آنها به منظور دریافت اطمینان این سوال را مطرح کردند نه به خاطر امتحان. مفسر تفسیر کابلی در ذیل سوره می‌نویسد: شایسته بنده مؤمن نیست که به این فرمایشات

غیر عادی الله را بیازماید با آنکه از طرف او تعالی اظهار لطف و کرم زیاد باشد. باید روزی به ذریعی خواست که قدرت برای تحصیل آن مقرر فرموده است. وقتی که بنده از الله متعال بترسد و پرهیزگاری نماید، و بر ذات او اعتماد و ایمان داشته باشد، حق تعالی از جایی به او رزق می رساند که در وهم و گمان او نباشد: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ - الخ» (سورة الطلاق، آیه: 3).

قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿١١٣﴾

گفتند: می‌خواهیم هم از آن مائده آسمانی تناول کنیم و هم دلهای ما مطمئن شود و هم به راستی عهدهای تو پی بریم و بر نزول آن از گواهان باشیم. (۱۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَدَقْتَنَا»: با ما راست و درست بوده‌ای. «عِيدًا»: روز شادی و سرور. «أَعَدَّبُهُ»: او را سخت می‌آزارم، او را کیفر می‌کنم.

تفسیر:

«قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا»: حواریون گفتند ای عیسی: (ما نظر بدی نداریم و بهانه جو نیستیم بلکه) ما می‌خواهیم با خوردن، از آن سفره تَبْرُک بجوئیم و ایمان و یقین ما زیاد و نفس ما آرامش و اطمینان بیابد. «و نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا»: ما به صداقت تو ایمان کامل داریم، «و نَكُونُ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ (113)»: یعنی: به عین الیقین بدانیم که تو در ادعای نبوتت به ما راست گفته‌ای «و در نزول آن» یعنی: در فرود آمدن مائده از آسمان «از گواهان باشیم» در نزد کسانی از بنی اسرائیل یا از سایر مردم که شاهد فرود آمدن آن نیستند.

باید متذکر شد که: اطمینان قلبی، مرحله‌ای بالاتر از ایمان است. «اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا»: حضرت ابراهیم نیز در جواب خداوند که فرمود: «أَوَلَمْ تُؤْمِنُوا»، می‌فرماید: «بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي» (سوره بقره: 260).

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿١١٤﴾

عیسی پسر مریم (در دعای خود) گفت: ای پروردگار ما! از آسمان خوانی (پر از طعام) بر ما نازل فرما تا عیدی برای ما باشد؛ برای اول و آخر ما. و (تا) دلیلی (نبوت من) از جانب تو باشد و ما را روزی ده که تویی بهترین روزی دهندگان. (۱۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوَّلِنَا وَآخِرِنَا»: ما مؤمنان متقدم و دیگر مؤمنان متأخر. یعنی روز نزول مائده روز عید ما معاصران و آیندگان باشد. یا این که: همه ما از نخستین فرد تا آخرین فرد از آن دسترخوان غذا بخوریم. (تفسیر نور: ترجمه معانی قرآن).

تفسیر:

«قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ»: و چون عیسی علیه السلام بر صداقت حواریان پی برد ایستاد و از خدای خود با ذکر الوهیت و ربوبیتش خواست تا بر آنها سفره‌ای از آسمان نازل کند که روز نزول آن برای آنها عید و مایه شادمانی و سرور باشد.

معمولاً دعاهای قرآن با اسم «رب» آغاز و شروع میگردد، ولی در این آیه مبارکه با دو

کلمه‌ی «اللهم ربنا» آغاز یافته است که: نشان دهنده اهمیت این حادثه و پیامدهای آن می باشد.

در روایاتی آمده است: وقتی عیسی علیه السلام به نیت حواریان پی برد که: درخواست آنان برای تحکیم ایمان و اطمینان درون است و تردیدی در آن مشاهده نمیگردد؛ بناءً وضو گرفت، وارد مصلی شد و به راز و نیاز پرداخت و خدا را فراخواند، تا با فرورستاندن سفره‌ی آسمانی عیدی برای همگان فراهم آورد.

مفسر ابو سعود در تفسیر خویش می نویسد: حضرت عیسی دو بار پروردگار را نداء داد: یک بار با توصیف الوهیت که جامع جمیع کمالات است و بار دیگر توصیف ربوبیت که نشان دهنده ی تربیت است، تا از این طریق نهایت تضرع و زاری خود را به نمایش بگذارد. (تفسیر ابو سعود 73/2).

«تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوْلَانَا وَآخِرِنَا»: برای نسل حاضر ما و آنان که بعد از ما می آیند روز جشن و شادی و سرور باشد. به قولی: نزول مائده بر آنان در روز یکشنبه بود و از این جهت نصاری آن روز را عید خود قرار دادند.

این عید، اکنون «عید فصیح» مورد اتفاق یهودیان و نصاری است و تا امروز مجلس یادبودی بدین نام برپا می کنند و آن را «عشای ربانی (شام خدایی)» می خوانند.

باید گفت که: به درخواست‌های مادی جهت معنوی دهیم. در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: (حواریون اولین هدف خود را خوردن و سپس اطمینان داشتن «تَأْكُلُ مِنْهَا وَ تَطْمَئِنُّ» بیان کردند، ولی حضرت عیسی علیه السلام ابتدا برجا گذاشتن نشانه‌ی سرور برای تاریخ «عِيداً لِأَوْلَانَا وَ آخِرِنَا»: سپس نشانه قدرت خداوند «وَ آيَةً مِنْكَ» و در مرحله سوم مسئله رزق را مطرح فرمود: «وَ ارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» و بدین گونه به همه فهماند که مسائل معنوی و اجتماعی بر مسائل گروهی و اقتصادی مقدم است).

«وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ(114)»: حضرت عیسی، در دعا به جای مسأله‌ی خوردن، به الهی بودن مائده توجه میکند. طوری که میفرماید: چنانچه این سفره (ای خدا) نشانه وحدانیت تو و معجزه‌ای باشد بر اثبات رسالت من. و تو ای خدایا! بر ما با فضل واسع خود کرم کن و خیر و خوبی‌ات را بر ما تعمیم بخش که تو بهترین ذاتی هستی که می‌دهی و کریم‌ترین ذاتی هستی که می بخشد.

قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزَّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿١١٥﴾

خداوند (دعای او را اجابت کرد و) فرمود: «من آن را بر شما نازل میکنم؛ اما هر یک از شما که بعد از آن کافر شود، (ناشکری کند)، پس او را چنان عذابی می کنم که هیچکس از جهانیان را چنان عذاب نکرده باشم!». (۱۱۵)

تفسیر :

«قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزَّلُهَا عَلَيْكُمْ»: خداوند سبحان و تعالی خواسته حضرت عیسی علیه السلام را اجابت کرد و بر عیسی علیه السلام وحی کرد که به زودی بر شما سفره‌ای را که می خواهید نازل خواهیم کرد.

«فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ(115)»: ولی هرکس بعد از این معجزه درخشان آنرا تکذیب کند او را به عذابی شدید و دردناک گرفتار خواهیم نمود، زیرا در چنین حالی حجت تمام شده و آن کسی که از قبول آن سر میزند در واقع

سرکشی می‌کند از این‌روی عذابش مضاعف می‌گردد، زیرا چنین کسی از روی قصد و علم کافر شده است.

یعنی بصورت کُل گفت: آنان که به علم و یقین و شهود میرسند، مسئولیت سنگین‌تری دارند و مجازات تخلفشان هم سخت‌تر است. «فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ...»: پس کسانی که به مقام علم و شهود دست نیافته‌اند، از قهر خداوند دورترند.

قابل یادآوری میدانیم: آن‌ده از کسانی که توقع و خواهشات بیشتری دارد و مانده‌ی آسمانی می‌خواهد، باید تعهد بیشتری هم باید داشته باشد.

و در حدیث آمده است: «سفره که از آسمان نازل شده شامل گوشت و نان بود، به آنها امر شد برای فردا ذخیره نکنند و خیانت نوزند، اما خیانت کردند و برای فردا برداشتند و ذخیره کردند، در کيفر چنین عملی تبدیل به خوک شدند». (اخراج از ترمذی در باب تفسیر). در التسهیل آمده است: عادت خدا بر این جاری است که انسان کافر را بعد از درخواست آیت و دلیل و اعطای آن کيفر دهد، وقتی بعضی از آنها کافر شدند خدا آنها را به خوک تبدیل کرد. (التسهیل 1/194).

این آیه دلالت بر آن دارد که هرکسی از الله متعال در حال داشتن علم و دانش نافرمانی کند از کسیکه در حالت جهل چنین کند جرمی بسیار بزرگتر دارد.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن مینویسد: «قرآن عظیم الشان درباره‌ی این که آیا این سفره فی الواقع هم فرو فرستاده شد یا خیر، ساکت است. از هیچ منبع موثقی غیر از قرآن نیز جواب این سوال به دست نمی‌آید. امکان دارد که این سفره فرو فرستاده شده باشد و این هم ممکن است که حواریون با شنیدن تهدید وحشتناک بعدی تقاضای خود را پس گرفته باشند». جمهور مفسران بر آنند که این مانده بر آنان نازل شده است.

از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «مانده، بر عیسی علیه السلام و حواریون نازل شد و آن سفره آماده از ماهی و نان بود که از آن در هر جایی که می‌رفتند و در هر زمانی که می‌خواستند، می‌خوردند».

ابن‌کثیر بر اساس روایت عمار بن یاسر (رض) می‌فرماید: «... آنها مأمور بودند که خیانت نکرده و غذای امروز را برای فردا ذخیره نکنند اما خیانت نموده و ذخیره کردند پس پروردگار به کيفر آن، به خوک و بوزینه مسخشان کرد».

ابن عباس (رض) روایت کرده است که قریش نیز به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم گفتند: از پروردگارت بخواه تا کوه صفا را برای ما طلا گرداند و آن وقت به تو ایمان می‌آوریم...! رسول اکرم صلی الله علیه وسلم دعا کردند و جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: پروردگارت بر تو سلام می‌گوید و می‌فرماید: اگر می‌خواهی، کوه صفا را برای آنان به طلا تبدیل میکنم اما اگر کسی بعد از آن کفر ورزید، او را چنان عذاب کنم که احدی از جهانیان را عذاب نکرده باشم. و اگر هم می‌خواهی، در توبه و رحمت را به روی آنان گشاده بدارم [و کوه صفا را به طلا تبدیل نکنم]. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: «بلکه در توبه و رحمت را [بر کوه طلا] ترجیح می‌دهم».

مفسر تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌فرماید: «این گفت‌وگو میان عیسی علیه السلام و حواریون، ما را به طبیعت قوم عیسی علیه السلام و برگزیده‌ترین هایشان آشنا می‌سازد. ملاحظه می‌کنیم که میان آنها و اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرقی است بزرگ زیرا حواریون با آن همه معجزات حسی آشکاری که از عیسی علیه السلام دیدند، باز هم

خواستار معجزه‌ای دیگر شدند درحالی‌که اصحاب محمد(ص) بعد از آن که اسلام آوردند، حتی یک معجزه هم درخواست نکردند... این است تفاوت عظیم حواریون عیسی علیه السلام با حواریون محمد صلی الله علیه وسلم.» «تفسیر انوار القرآن خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (116 الی 120) درمورد رهایی عیسی علیه السلام از ادعاهای باطل نصارا (نصرانیان، مسیحیان، عیسویان) بحث بعمل آمده است.

پروردگار با عظمت، پس از برشمردن نعمتهایی که به عیسی عطا کرده بود، یادآور میشود که او روز قیامت به سؤالات بسیار مهمی-که نکوهش و ملامت قومش می باشد، روبه‌رو خواهد شد و سرانجام از همه‌ی افتراها که برای وی ساخته بودند، برائت حاصل می‌فرماید.

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالِ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۱۱۶)

و(یادآور شو) وقتی را که الله گوید: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را (دو معبود) غیر از الله گیرید؟ عیسی گفت: تو را به پاکی یاد می‌کنم (ای الله)، سزاوار من نیست آنچه را بگویم که لایق من نیست، اگر این سخن را گفته باشم، پس یقیناً تو آن را دانسته‌ای، میدانی آنچه را در دل من است و نمی‌دانم آنچه در نفس توست، چون تنها تویی دانای رازهای پوشیده. (۱۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مایکون لی»: مرانزبید، مرا شایسته نیست. «نفسی»: دل، درون، ذات و نفس من.

تفسیر:

طوری‌که در آیه‌ی 109 همین سوره خواندیم که خداوند متعال پیامبران را در قیامت جمع کرده، از آنان می‌پرسد: از مردم چه جوابی شنیدید؟ این آیه، گفتگوی الله متعال و حضرت عیسی را در آن روز بیان می‌کند.

گرچه مسیحیان، امروز مریم را خدا نمی‌دانند؛ ولی چون گروهی از آنان در آن زمان عقیده به خدا بودن مریم داشتند و یا به خاطر آنکه عبادت در برابر مجسمه‌ی او به منزله‌ی معبود قرار دادن اوست، تعبیر به «إله» شده است.

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ: «ویادکن هنگامی را که خداوند گوید: ای عیسی بن مریم! آیاتو به مردم گفتی که من و مادرم را بجز خداوند به خدایی گیرید؟» یعنی: ای محمد! روز قیامت را به یادآور که حق تعالی در آن روز این سخن را به عیسی علیه السلام می‌گوید.

مفسر قرطبی فرموده است: از این جهت آن را از عیسی سؤال کرده است که برای مدعیان خدایی عیسی توبیخ باشد، تا انکار آن از جانب عیسی در تکذیب بلیغ‌تر و در توبیخ و سرزنش شدیدتر باشد.

این رأی جمهور مفسران در تفسیر آیه کریمه است. ولی به قولی دیگر: خداوند متعال این سخن را به هنگام بالابردن عیسی علیه السلام به آسمان، جهت رد پندارهای نصاری در باره وی بعد از بالابردنش به آسمان به وی گفت. و با آنکه خداوند متعال می‌دانست که عیسی علیه السلام چنین سخنی به نصاری نگفته است اما به منظور توبیخ نصاری و قطع حُجَّت‌شان، از عیسی علیه السلام در این باره سؤال کرد. به قولی: حق تعالی این سخن را

بدان جهت نیز عنوان کرد تا به مسیح بیاگاهاند که قومش بعد از او منحرف گردیده و به او پندارهایی دروغین بسته‌اند؛ چون گرفتارش به خدایی و پرستش وی و مادرش در حالی که خداوند متعال او را به سویشان برای این فرستاد که آنان را به یگانگی پرستی دعوت نماید. «تفسیر انوار القرآن».

«قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ» : «عیسی گفت: تو را به پاکی یاد میکند.» یعنی: پروردگارا! تو مُنَزَّهی و من تو را از این بهتان‌ها تنزیه میکنم «ما را نه سازد (شایسته نباشد)، که آنچه را از حق من نیست بگوید» یعنی: سزاوار من نیست که به خود چیزی را که از حق و حد من نیست، ادعا کنم. سپس عیسی این امر را به علم الهی ارجاع داد و گفت: «إِنْ كُنْتُ فُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ»: همهی گفته‌های انسان و اسرار درونش برای خداوند متعال روشن و معلوم است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «اگر این سخن را گفته باشم پس بی‌شک تو آن را دانسته‌ای» یعنی: من به سوی تو چه عذری پیش آورم در حالیکه تو خود به حقیقت امر دانایی، «تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (116)» افکار و اسرار مردم از امور غیبی است که الله متعال بدان آگاه است. طوریکه میفرماید: «می‌دانی آنچه را در ضمیر من است» و آنرا از مردم پنهان میدارم «و نمیدانم آنچه را در ضمیر توست» لیکن من به علم نهان تو و آنچه که میخواهی انجام دهی، هیچ آگاهی ندارم «این فقط تو هستی که دانای رازهای نهانی» یعنی: تو فقط دانای هر چیزی هستی که از دسترس حواس و ادراک بنی‌آدم دور است.

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۱۷) *

من چیزی جز آنچه مرا به آن فرمان دادی به آنها نگفتم (به آنها گفتم): خداوندی را پرستید که پروردگار من و پروردگار شماست و تا زمانی که در میان آنها بودم مراقب و گواهمشان بودم، پس وقتی مرا وفات دادی (به سوی خود بردی) تو خودت بر آنها نگهبان بوده‌ای، و تویی بر هر چیز گواه (و) نگهبان (۱۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَوَفَّيْتَنِي»: وفی: مرا برگرفتی. «الرَّقِيبَ»: مراقب، مواظب. «شَهِيدًا»: باخبر، آگاه، گواه. تفسیر:

«مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ»: [و] جز آنچه را به آن دستور داده‌ای، چیزی به آنان نگفتم؛ یعنی: به آنان جز آنچه را که تو خود به من فرمان داده بودی، فرمان نداده‌ام بنابر این، من به آنان نگفتم؛ مفسر فخررازی فرموده است: قول را بر مبنای رعایت ادب در جای امر آورده است، تا خود و خدا را در کنار هم امر قرار ندهد.

«أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ»: به آنها گفتم: خدا، پروردگار من و پروردگار خود را پرستید. «وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ»: و تا روزی که در میان آنان بودم، گواه احوالشان بودم، «فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ» اما چون مرا پیش خود به‌آسمان بردی، بار الهی! تو خود بر آنان نگهبان و به آنان دانا و گواه بوده‌ای. پس (وفات) در اینجا به معنی مرگ نیست زیرا عیسی علیه السلام در آسمان بر همان حیاتی که در دنیا داشت، باقی است تا آن که در آخرالزمان به زمین فرود آید، «وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (117)» تو از هرچیز آگاهی و هیچ امری از تو مخفی و نهان نیست.

إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١١٨﴾

اگر آنان را عذاب کنی باز (خدایا) همه بندگان تو هستند، و اگر از گناه آنها درگذری پس یقیناً تویی غالب باحکمت. (۱۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«العزیز»: ظفرمند، پیروزمند، مقتدر و شکست ناپذیر.

تفسیر :

«إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ»: حال اگر عذابشان دهی تو خود مالک آنها هستی و میتوانی به میل خود در آنها تصرف کنی و ایرادی بر تو نیست.

«وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (118)»: ولی اگر از ایشان در گذری، یعنی اگر آنها را ببخشی، تو موجود نیرومندی که مقهور هیچکس واقع نمیشوی! تو قادر و توانائی هستی که هیچکس نمیتواند تو را از کاری عاجز سازد. تو کسی هستی که در تمام افعال خود حکمت داری خواه عذاب کنی یا مغفرت نمائی! با عزت توگاهی مواخذه و به حکمت تو گاهی رحم صورت می‌گیرد. تو آنچه را آنگونه که خواهی انجام می دهی! عذاب تو عدل و مغفرت تو فضل است.

مفسر تفسیر انوار القرآن می‌نویسد: عیسی علیه السلام این سخن را بر وجه استعطاف، یعنی درخواست مهربانی از حق تعالی برای آنان، مطرح کرد چنانکه مولی در حق غلام خویش مورد این درخواست قرار می‌گیرد.

همچنان ملاحظه میکنیم که عیسی(ع) در این سخن، از توانایی حکم کردن در مورد امتش در روز قیامت بیزار می‌جوید بلکه حکم کردن در باره آنان را فقط به خداوند یگانه متعال مربوط میداند که هر چه خواهد با آنان می‌کند. در حدیث شریف به روایت ابوذر(رض) آمده است که رسول الله(ص) شبی تا بامداد این آیه را تلاوت نموده و با همین یک آیه، رکوع و سجده می‌کردند پس چون صبح دمید، گفتم: یا رسول الله! شما تمام شب پیوسته تا بامداد این آیه را میخواندید و با آن رکوع و سجده میکردید، راز این کار در چیست؟ فرمودند: «من [در این شب] برای امت خود از پروردگار درخواست شفاعت نمودم و او این شفاعت را به من عطا کرد. امت من به این شفاعت دست می‌یابد ان شاء الله اما این شفاعت مخصوص کسی است که به خدای لایچیزی را شریک نیاورد».

قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمَ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١١٩﴾

الله فرمود: امروز روزیست که راستان را راستی و صدق شان نفع میرساند، برای آنها باغ‌هایی است که از زیر آنها نهرها جاری است، همیشه در آن اند تا ابد، الله از آن ها راضی شد و آن ها از الله راضی شدند، این است کامیابی بزرگ. (۱۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«هذا»: اشاره به روز قیامت. «الفوز»: رستگاری، کامیابی، رسیدن به آرزو. «قدیر»: توانا.

تفسیر :

«قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمَ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ»: پروردگار با عظمت فرموده است: روز قیامت روزی است که صداقت صادقان برایشان سودمند واقع خواهد شد؛ چون روز پاداش است. «لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»: برای آنها باغ های است در بهشت

که؛ در زیر اطاق‌ها و درختانش رودها جاری است، در آن مستقرند و هرگز از آن خارج نمی‌شوند.

«رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ(119)»: این‌ها همه توأم با حصول رضای الهی است، زیرا چنین کسی عمل شایسته انجام داده و پروردگارش از او راضی شده است. یقیناً این است پیروزی بزرگ و رستگاری عظیم و نعمت ماندگار توأم با رضوان الهی.

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٢٠﴾

مالکیت و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه در آنهاست، فقط در سیطره الله است، و او بر هر کاری تواناست. (۱۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُلْكٌ»: شاهی. کشور. عزّت و قدرت.

تفسیر :

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (120): خداوند متعال مالک، متصرف و مدبر تمام آنچه‌ی است که در آسمان‌ها و زمین قرار دارد. این فرمانروایی نه از آن عیسی علیه السلام است، نه از آن مادرش، نه از آن سایر کسانی که به دروغ به پروردگاری نسبت داده شده‌اند و نه هم از دیگر مخلوقات خدای سبحان. هیچ چیزی و هیچکس نمیتواند بین او و مرادش حائل واقع گردد. پادشاهی کامل و قدرت تمام از آن اوست. یعنی: فرمانروایی آنچه در آسمان‌ها و زمین است از تمام خلایق، همگی تماماً ملک خداوند متعال‌اند، از آن رو که او از داشتن فرزند و پدر منزّه است «و او بر همه چیز تواناست» پس هرگز به یاری دادن یاریگری از آنان محتاج نیست.

در اختتام خلاصه سوره مائده را میتوان موجزاً بشرح ذیل خلاصه و جمع‌بندی نمود:

- 1- مهمترین اصول، همان اِکمال دین الله است.
- 2- بازداشتن از سوالات بی‌جا که مبدا بار مسؤولیت و تکالیف را بیفزاید.
- 3- این دین کامل، بر پایه‌ی علم یقینی در اعتقاد و هدایت و اخلاق و اعمال، استوار و ماندگار است.
- 4- اصول دین الهی از زبان پیام آورانش، به ما رسیده است.
- 5- یکپارچه بودن دین و بنابه مصلحت و موقعیت، اختلاف نظر در فروع و جزئیات،
- 6- قرآن، حافظ و نگهبان سایر پیامهای آسمانی است.
- 7- مصون ماندن پیامبر خاتم از گزند و آسیب دشمنان کینه توز،
- 8- اصلاح و خودسازی و تزکیه‌ی روح و روان - به صورت فردی و جمعی - بر مؤمنان فرض است.
- 9- فرمان به نیکی و بازداشتن از بدی واجب است.
- 10- تکلیف بیش از توان آدمی، در دین نیست.
- 11- افراط و زیاده روی در دین، ممنوع و حرام است.
- 12- برابر قاعده‌ی «الضَّرُورَاتُ تُبِيحُ الْمَحْظُورَاتِ» در وقت ضرورت، محرّمات - به اندازه‌ی نیاز - مباح می‌گردد.
- 13- تفاوت میان پلید و پاک،
- 14- شرح احکام وضوء و غسل و تیمم...

- 15- شرح احكام خوراكي هاي حلال و حرام...
- 16- بيان تحريم شراب و قمار به طور گسترده،
- 17- تفصيل احكام صيد براي مُحرم و غير مُحرم در آغاز و فرجام سوره،
- 18- حدود و كيفر مفسداني كه در زمين، فساد ايجاد مي كنند...
- 19- حكم انواع سوگند و كفاره‌ي آن و... (بنقل از تفسير فرقان)

«وَأَتَّفُوا يَوْمَ تَرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ»

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الأنعام

جزء 7-8

سورة أنعام در مکه نازل شده و دارای یکصد و شصت و پنج (۱۶۵) آیه و بیست (۲۰) رکوع می باشد.

وجه تسمیه :

این سوره به سوره‌ی «أنعام» موسوم است؛ چون در آن نام أنعام آمده است: «وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ - 136» (بت پرستان) از آنچه خداوند از کشت و چهارپایان آفریده است، سهمی را برای الله قرار دادند و به پندار خودشان گفتند: این قسمت برای خداست و این قسمت برای (بت‌هایی که هم) شریکان (خدایند، هم شریک اموال) ما پس آنچه سهم شرکاء و بت‌ها بود به خدا نمی رسید، ولی هرچه سهم خدا بود به شرکا می‌رسید، چه بد است آنچه داوری می‌کنند! ملاحظه می‌داریم از اینکه: احکامی که مبین جهل و نادانی مشرکان می‌باشد، در این سوره ذکر شده است؛ زیرا آنان به منظور تقرب جستن به بت هایشان حیواناتی را قربانی می کردند.

مفاهیم عام که در آیات (136 الی 145) این سوره تذکر یافته است؛ برخی از باورهای نادرست عرب‌ها درباره‌ی حلال بودن و حرام بودن انعام (چهارپایان) مورد نقد قرار گرفته است.

معنی أنعام :

یعنی چهار پایان، جمع نعم (بروزن فرس) گفته اند عبارت است از گاو، گوسفند و شتر (قاموس قرآن، ج 7، ص 87) در ضمن قابل یادآوری است که: در این سوره کلمه، أنعام شش بار مورد استعمال قرار گرفته است.

مفهوم کلی سوره أنعام :

مفهوم و محتوای کلی سوره انعام را میتوان بصورت کل در نکاتی ذیل خلاصه و جمع‌بندی نمود:

احکام أنعام و چهارپایان،
توحید و صفات خداوند متعال،
وحی، نبوت و رسالت،
معاد، حشرونشر، ثواب و عقاب،
داستان حضرت ابراهیم علیه السلام و مناظرات عقلی او با ملجدان،
توصیه‌های عقیدتی، اخلاقی، اجتماعی و...

فضیلت سوره أنعام :

در مورد فضیلت سوره «أنعام» در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «سورة أنعام تماماً یکباره بر من نازل شد درحالیکه هفتاد هزار فرشته با صدای بلند تسبیح و تحمید آن را همراهی میکردند.» (محاسن التأویل 232/6).

همچنان جابر (رض) فرموده است: لما نزلت سورة الأنعام سبح رسول الله (ص)، ثم قال: «لقد شیع هذه السورة من الملائكة ما سد الأفق». جابر (رض) میفرماید: هنگامی که سوره أنعام نازل گردید، رسول الله صلی الله علیه وسلم تسبیح گفت و فرمود: «تعداد زیادی از فرشتگان این سوره را همراهی می‌کردند تا جایی که فضا را بطور کامل گرفته بودند.»

این حدیث، شواهد زیادی دارد که طبرانی و دیگران از ابن عباس (رض)، ابن عمر، علی، ابی بن کعب، انس، و ابن مسعود اجمعی روایت کرده اند؛ لذا با تمام طرفش به اثبات میرسد. ملاحظه شود الدر المنثور، و فتح القدیر و تفسیر طبری اول سوره انعام. همچنان مفسران در مورد فضیلت سوره انعام نوشته اند: این سوره صف آرای محابه و مبارزه با مشرکان و تکذیب‌کنندگان معاد است و به پایدار ساختن اصول عقیده و ایمان در بنیاد اندیشه و خرد و ضمیر انسان توجه دارد.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف :

طوریکه در فوق هم تذکر دادیم تعداد آیات سوره انعام به (165) آیه و تعداد کلمات آن به (3055) و تعداد حروف آن به (12420) حرف میرسد. ملاحظه: (اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفصیل آنرا می توانید در سوره فاطر، تفسیر احمد همین تفسیر مطالعه فرمایید).

ارتباط و مناسبت سوره انعام با سوره مائده :

خداوند متعال سوره مائده را به آیه «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» خاتمه داد. و سوره انعام را هم با بیان خلقت آسمانها و زمین و... آغاز کرد که دلیل قدرت کامل اوست. {17} هر دو سوره به اهل کتاب و موضعگیری و عقاید آنان اشاره می کنند. مائده به تفصیل به احکام خوراکی های حرام و ذبایح می پردازد، سوره انعام به شیوهی کوتاه از آنها بحث نموده است، و میفرماید: آن چه که در زمان دوران جاهلیت برای نزدیکی به بتان، بهره گیری از حیوانات را بر خود، حرام کرده بودند، مردود می شمردند.

طوریکه گفتیم سوره انعام، با حمد و ستایش و سپاس خدایی آغاز گشته که هستی آفرید و انسان را بدون سابقه و نمونه - با دلایل روشن بریکتایی خود - پدید آورد؛ اما کافران برایش شریک و همتای ساختند و این هستی بخش رد اندیشهی بیهودهی باطل مشرکان، سرآغاز سوره را با «الحمد لله...» شروع میفرماید. آنگاه به بی باوران جهان هشدار میدهد که: مدت معینی در این جهان می مانند و بس و خدای هستی تنها اوست.

چگونگی فرود آمدن و نزول سوره انعام :

این سوره، یکپارچه در شبی - فرود آمده و شامل اصول عقاید، دلایل توحید، عدل و انصاف، نبوت و پیامبری، معاد و ابطال مذاهب منحرفان است؛ شاید برخی از آیه هایش مدنی باشد و به دستور پیامبر بزرگوار آنها را در همین سوره، در جای ویژهی خود قرار داده باشند.

سایر خصوصیات سوره انعام :

سوره انعام طوریکه در فوق هم یادآور شدیم از جمله سوره های مکی است. صرف چند آیات را بعض علماء مستثنی کرده اند. (تعداداز مفسران در تفسیر خویش نگاشته اند که: شش آیه از این سوره مدنی است.) ولی در روایات آمده است که تمام سوره در يك وقت به معیتی فرشتگان بی شمار فرود آمده است. والله أعلم.

أبو إسحق اسفرائینی یکی از علمای مشهور جهان اسلام میفرماید: این سوره بر تمام اصول و قواعد توحید مشتمل است.

باید گفت که: سوره انعام از نظر حجم، جزو سوره های سبع طوال (سوره های طولانی) است. این سوره های هفتگانه عبارتند از (سوره بقره، آل عمران، سوره نساء، سوره مائده، سوره توبه، سوره انعام و سوره اعراف).

زمان نزول سوره انعام :

حضرت ابن عباس (رض) روایت فرموده اند که: این سوره در مکه نازل شده است. أسماء بنت یزید دختر کاکای معاذ بن جبل (رض) میگوید: هنگامی که این سوره بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل می شد، ایشان سوار شتر بودند و من جلو و مهار آن را گرفته بودم و

در اثر فشاری که بر شتر وارد میشد گویی که استخوان های او در حال شکستن بودند. این هم در روایت آمده است که در همان شبی که این سوره نازل شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور به نوشتن آن دادند.

از دقت به مطالب و مباحث این سوره چنین بر می آید که این سوره در آخرین دوران مکه باید نازل شده باشد. روایت أسماء بنت یزید علیها السلام نیز این امر را تأیید میکند، چرا که ایشان از انصار بوده و پس از هجرت ایمان آورده اند. اگر پیش از ایمان آوردن تنها از ارادت خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم حاضر شده باشند، به طور قطع این حضور در آخرین سال زندگی مکی آن حضرت صلی الله علیه وسلم بوده است. پیش از آن روابط اهل یثرب با ایشان آن قدر گسترده نبوده است که حضور زنی از اهل یثرب به خدمت ایشان ممکن باشد.

شان نزول سوره انعام :

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در تفسیر خویش در مورد شأن نزول سوره انعام مینویسد: تا آن زمان دوازده سال بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم مردم را به سوی اسلام فرا میخواند. مزاحمت و کارشکنی و ستمگری و جفای قریش به اوج خود رسیده بود. تعداد زیادی از کسانی که به اسلام گرویده بودند از این ظلم و ستم به تنگ آمده موطن خود را رها کرده و در حبشه اقامت گزیده بودند. برای تأیید و حمایت پیامبر صلی الله علیه وسلم اینک نه أبو طالب زنده بود نه خدیجه، از این رو هم اکنون آن حضرت صلی الله علیه وسلم با محروم شدن از حامیان دنیوی خود در انجام وظایف پیامبری با دشواری و موانع زیادی رو به رو بود. در اثر زحمات و دعوت و پیام رسانی ایشان افراد صالح در مکه و در دیگر مناطق و قبایل پیرامون پیوسته به اسلام می گرویدند، اما بیشتر مردم بر رد و انکار اصرار می ورزیدند. هر جا شخصی اندک میلی به اسلام نشان می داد، بلافاصله هدف ملامت و سرزنش، اذیت و آزار فیزیکی و تحریم اقتصادی و اجتماعی قرار میگرفت.

در این محیط تاریک اندک نوری از سوی یثرب پدیدار شده بود؛ زیرا تعدادی از افراد بانفوذ آن جا به مکه آمده با پیامبر بیعت کرده بودند و اسلام در آنجا بدون مزاحمت و مقاومت درونی ای در حال گسترش بود.

اما آن چه در این آغاز ناچیز برای آینده نهفته بود، هیچ چشم ظاهر بین قادر به دیدن آن نبود. آن چه ظاهر بینان می دیدند تنها این بود که اسلام یک نهضت ناتوانی است که هیچ قدرت مادی ای پشت سر آن نیست، داعی و رهبر آن به جز حمایت اندک و ضعیف خانواده ی خود توان دیگری ندارد.

پیروان اندک او افراد ناتوان وضعیفی هستند که از عقیده و مسلک قوم خود منحرف شده اند و از جامعه ی خویش چنان دور انداخته شده اند که برگ پس از جدا شدن از درخت بر زمین می ریزد و پراکنده میشود. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن).

دروس حاصله سوره انعام :

- 1- اثبات اصول اعتقاد به شیوه های گوناگون،
- 2- اثبات نبوت و رسالت و وحی و رد شبهات مشرکان از راه دلایل عقلی و علمی و حسی،
- 3- اثبات روز رستاخیز و کیفر و پاداش کردار خوب و بد آدمی،
- 4- روشن شدن اصول دین، اخلاق و آداب اجتماعی و وصایای ده گانه ی ثابت در پیام های الهی،
- 5- دین از زمان آدم تا دوران خاتم - سلام الله علیهم اجمعین - در اصل و هدف، یکی است. ایمان به برخی از پیامبران و پشت کردن به برخی از آنان و پذیرفتن مذاهب مختلف به نام دین یگانه ی الهی و نظریات و آرای شخصی، به مقصد دین ضربه می زند.
- 6- خوشبختی و بدبختی و پاداش اخروی به کردار و رفتار آدمی بستگی دارد.
- 7- انسان در انتخاب آزاد است. میان اراده ی خدا و کسب آدمی، تعارضی نیست؛ چون

سرنوشت بر مبنای علم و حکمت و مصلحت الهی، مسببات را به اسباب پیوند می دهد.

8- عدل الهی چنان مقتضی است که ملتها و افراد با هم تفاوت دارند. مثلاً: ستمگران، نابود و رسوا می شوند و فروتنان و مؤمنان به نعمت حق می رسند.

9- خداوند سرچشمه‌ی همیشه جوشان تشریح (قانونگذاری) است و حلال و حرام کردن هر چیز به دست اوست و هر کسی در کار او دم زند، جهل و خودخواهی خود را اثبات می کند.

10- انسان باید از سرنوشت گوناگون و بسیار پیچیده‌ی پیشینیان درس بگیرد و پند بیاموزد و این هستی پهناور را با دیده‌ی عبرت و دقت بنگرد.

11- مردم، همواره در عرصه‌ی زندگانی، در مسابقه و پیشی گرفتن و در آزمایشگاه بزرگ آزمون هستند، تا بدکار و نیک کردار، شناخته شوند...

تصویری از عقاید و احکام این سوره :

1- عقاید و دلایل آن به شیوه‌ی جامع، مانند: بیان صفات خدا، افعال و سُنن او در هستی، نشانه هایش در آفاق و آنفس، تأثیر عقاید در اعمال آدمی همراه آوردن حقایق به گونه‌ی مناظره و جدل، رد شبهات مشرکان، نابود کردن هیکل شرک و درهم کوبیدن پایه هایش. یاد داشت: اگر این سوره از روی مفهوم و محتوای آن نام گذاری شود؛ باید آن را «سوره‌ی عقاید اسلام» یا «سوره‌ی توحید» نام نهاد.

2- پیامبری و وحی، متلاشی کردن شبهه‌ی مشرکان و مُلزم کردنشان با دلایل و آیات بزرگ هستی است که دلایل عقلی و براهین علمی را در بر دارد...

3- دو باره زنده شدن در جهان آخرت، پاداش و کیفر، وعد و وعید، رویدادهای روز قیامت، کیفر کافران و بزهداران، پاداش و بشارت به نیکان و مؤمنان به خلد برین و اشاره به عالم غیب از فرشتگان، جن و شیاطین و بهشت و دوزخ.

4- اصول دین و سفارش‌های جامع آن درباره‌ی فضایل و آداب و راه و رسم دینی و حذر از زشتیها و پلیدی‌ها که این هم در چند اصل خلاصه می شود:

الف: دین خدا، تنها یکی است. پاره پاره کردنش به مذاهب و فرقه فرقه شدن پیروان این دین به نامهای متعدد، نشان خروج از رهنمودهای پیامبر گرامی و بیزاری حضرت از بدعت گذاران است.

ب: خوشبختی و بدبختی مردم به کردار و رفتار خود آنان وابسته است. پاداش هرکس بر مبنای تأثیر کردار در میان جامعه، از ده تا هفتصد و بالاتر خواهد بود؛ اما کیفر همانندی بیش نیست و به اندازه‌ی گناه است.

ج: قطعاً مردم از روی اراده و اختیار، کار میکنند؛ حال آن که در برابر سنن و قدرت الهی، متواضع و خاکسارند. پس، نه جبری در کار است و نه اضطراری، و در بین کردار اختیاری آنان و اراده و مشیت آفریدگار، هیچ گونه دوگانگی و تعارضی موجود نیست. و مراد از آفریدن اشیا از روی اندازه و مقدار و مقیاس (تقدیر)، این است که خداوند به گونه‌ای آن را می آفریند که به همراه آن، براساس علم و حکمت خود، اسباب و امکان آن مسببات فراهم می‌آورد و در اختیار بندگان می‌گذارد. بی گمان او چیزی را به بهبود نیافریده است که بدون تقدیر و اندازه و بدون نظم و ترتیب باشد.

د: خداوند، در زندگی و مرگ ملتها، خوشبختی و بدبختی آنها، از میان بردنشان به خاطر دشمنی با پیامبران، ستم و تباهی در زمین و پرورش یافتنشان به وسیله‌ی انواع نعمتها و گاهی مجازات و کیفرشان؛ راه و رسم ویژه ای دارد.

ه: حرام و حلال گردانیدن خوردنیها و سایر شعایر و رسم و یاسایی بندگی به وسیله‌ی مردم دوران جاهلی دروغی است که - به میل خود - بر زبان خدا بسته بودند.

و: دستور به سیر و سفر در زمین بارها در قرآن تکرار شده است تا به احوال و اوضاع عمومی ملتها و فرجام آنان - که پیامبران را تکذیب می کنند - آشنا شویم و درس زندگی

بیاموزیم.

ز: ترغیب و علاقه پیدا کردن به شناخت پدیده های هستی و آشنایی خاص به سنن و آیات فراوان الهی، بر علم و قدرت مطلق ذات پاک او دلالت میکند.

ح: قطعاً توبه‌ی درست و اصولی همراه کردار نیک و پسندیده، موجب آمرزیدن گناهان است.

ط: ابتلا و آزمایش مردم به وسیله‌ی یکدیگر، به خاطر پیشی جستن، جاده و جهد فراوان در علوم مختلف، کردار سودمند، اعلا‌ی کلمه‌ی حق و دین و گرامی داشتن پیروان آن است. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی).

أحكام فقهی بیان شده در سورة أنعام :

در این سورة مبارکه بصورت کل احکام ذیل مورد بیان قرار گرفته است.

1- حرمت گوشت میته؛

2- حرمت خوردن خون؛

3- حرمت گوشت حیوان ذبح شده بدون ذکر نام الله؛

4- حکم اضطرار چیزهاییکه موقعاً اضطرار، خوردن آنها مباح و حلال میشود.

محتوای سورة أنعام :

محور بحث سورة أنعام طوریکه گفته شد همانا «عقیده و اصول ایمان» میباشد. این سوره از لحاظ اهداف و مقاصد با سوره های مدنی مانند سوره های بقره، آل عمران، نساء و مائده، تفاوت دارد. این سورة مبارکه به احکام تنظیمی مسلمانان، از قبیل روزه و کیفر و احکام و امور خانواده پرداخته است، و مسائل قتال و ستیز با در رفتگان از دعوت را یادآور نشده است. و همچنین بحثی از اهل کتاب، یهود و نصاری و منافقین را به میان نیاورده است، بلکه به مسائل بسیار مهم و بزرگ و اساسی عقیده و ایمان پرداخته است، و این مسائل را می توان در نکات زیر خلاصه کرد:

1- مسائل الوهیت و پروردگاری.

2- موضوع وحی و پیامبری.

3- مسأله‌ی رستخیز و جزا.

- در این سوره بحث به طور مفصل پیرامون اصول اساسی دعوت اسلامی جریان دارد، و درمی یابیم که از ابزار دلیل و برهان قاطع و کوبنده در راستای الزام و اقناع استفاده می کند؛ زیرا این سوره در مکه و بر جماعتی مُشْرک نازل شده است. از جمله‌ی آنچه در این سوره‌ی شریفه جلب نظر می کند این که دو اسلوب و روش آشکار را در پیش گرفته است که در سایر سوره ها به چشم نمی خورد، این دو اسلوب عبارتند از:

1- «اسلوب و روش تقریر».

2- «اسلوب تلقین».

در اسلوب اول، «اسلوب تقریر» قرآن دلایل مربوط به توحید و یگانگی الله و دلایل اقامه شده بر وجود قدرت و سلطه و قهر خدا بسیار واضح و مسلم ارائه می کند و برای این منظور به جای ضمیر مخاطب از ضمیر غایب استفاده می کند به طوری که هیچ قلبی سالم و عقلی رشید به خود اجازه نمی دهد در این که خدا ایجادکننده‌ی کائنات و صاحب فضل و کرم و عطایا است، شک و تردیدی داشته باشد، پس عبارت «هو» را می آورد که بر خالق باتدبیر و دانا دلالت دارد. طوریکه میفرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ، وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ، وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَقَّأَكُم بِاللَّيْلِ، وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ...»

در اسلوب دوم، «اسلوب تلقین» کاملاً به چشم میخورد که الله عزوجل، حجت و استدلال را به پیامبر صلی الله علیه وسلم یاد میدهد تا در مقابل دشمن ارائه دهد به گونه‌ای که او را تحت تأثیر قرار داده و قلب و توجه اش را تسخیر کند و نتواند خود را از آن رها سازد و از خود رفع تکلیف کند. این اسلوب به صورت سؤال و جواب می‌آید؛ چرا که از آنها

میرسد و سپس جواب میدهد. بطور مثال میفرماید: «قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كُنْتُ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ، قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرَ شَهَادَةً قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ، قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ، وَ قَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنْ اللَّهُ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَ لَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.» بدین ترتیب سوره‌ی مبارک با دلایل و برهان قاطع و درخشان که پشت باطل راخم میکند، با مشرکان به بحث وجدل پرداخته و آن‌ها را محکوم کرد.

از اینجا است که سوره‌ی انعام در میان سوره‌های مکی و در رابطه با دعوت اسلامی، مقام و منزلتی مخصوص دارد؛ چرا که حقایق دعوت را بیان میکند و ستون‌های آن را تثبیت میکند و شک و شبهه‌ی معارضین را در مناظره و بحث تکذیب و رد میکند. توحید خدا را در «خلق» و «ایجاد» و «تشریح» و «عبادت» متذکر شده و موضع‌گیری تکذیب‌کنندگان پیامبران را بیان میکند. بلا و مصیبت‌هایی را متذکر میشود که بر ملت‌های پیش از آنها وارد شده است و اشتباه و تردید آنها را درباره‌ی وحی و رسالت یادآور میشود و روز رستاخیز و جزا را گوشزد میکند. همزمان نیز انسان را در تمامی شرایط متوجه آیات آفاق و انفس می‌کند.

مفسر امام فخر رازی میفرماید: «این سوره به دو فضیلت ممتاز است:

اول این که یکجا نازل شده است.

دوم این که هفتاد هزار فرشته آن را بدرقه کرده‌اند. سبب این امتیاز این است که این سوره شامل دلایل توحید و عدل و نبوت و معاد است و مذاهب ملحدان را باطل میکند.» و امام قرطبی میگوید: «در زمینه‌ی مجادله با مشرکین و مبتدعین و منکران حشر و نشر، این سوره پایه و اساس می‌باشد. و همین امر اقتضا میکند که یکجا نازل شود.»

در این سوره همچنین از پدر پیامبران، حضرت ابراهیم علیه السلام و جمعی از فرزندان او که به مقام نوبت رسیدند می‌پردازد، و به منظور تحمل سختی و مشقت و صبر و شکیبایی، پیامبر صلی الله علیه و سلم را راهنمایی می‌کند که خط مشی و سلوک آنها را در پیش گیرد. سپس تصویری از حال تکذیب‌کنندگان را در روز رستاخیز ترسیم میکند و در این مورد به شیوه‌های مختلف داد سخن میدهد. سپس به بعضی از اعمال و تصرفات دوران جاهلیت در زمینه‌ی حلال و حرام نمودن برخی از اشیا پرداخته و بیان میکند که آنها به سبب شرکی که داشتند به چنین راهی رفته‌اند، سپس حکم تکذیب و ابطال آنرا صادر میکند. یک چهارم این سوره به ذکر وصیت‌های دهگانه‌ای اختصاص دارد که در کتاب‌های آسمانی پیشین وارد شده و تمام پیامبران را به سوی وصایای مذکور فراخوانده است: «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْهِ» این سوره با آیه‌ای یگانه و منفرد به انتها میرسد که پرده از روی موقعیت انسان در نزد الله متعال بر میدارد، و آن موقعیت عبارت است از این که انسان در سرزمین «خلیفه الله» میباشد و خدا آبادانی عالم را به انسان محول کرده که نسل بعد از نسل به آن بپردازند. و خدا از روی قصد و هدفی بس والا و حکمتی بس بزرگ استعداد‌های افراد انسان را متفاوت قرار داده است و آن عبارت است از «امتحان و آزمایش» در قیام به پیامدها و مشکلات این زندگی که کمال مقصود و هدف از این آفرینش و از این همه نظم و نظام به آن برمیگردد: «هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ. 165» (بنقل از تفسیر صفاة التفاسیر).

یادداشت مفیده:

بیچ سوره در قرآن عظیم با «الْحَمْدُ لِلَّهِ» آغاز گردیده‌اند، که عبارتند از سوره‌ی فاتحه: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، سوره‌ی انعام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، سوره‌ی کهف: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ، سوره‌ی سباء: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ سوره‌ی فاطر: الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

ترجمة و تفسیر سورة الأنعام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

**الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿١﴾**

همه ستایش (همه خوبی‌ها) مخصوص الله است که آسمان‌ها و زمین را آفرید و تاریکی‌ها و روشنی را قرار داد. و با این همه آنهایی که کافران شدند با پروردگار خویش دیگری را برابر می‌دارند (با اینکه دلایل توحید و یگانگی او در آفرینش جهان آشکار است به اوشرک می‌آورند). (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«خَلَقَ»: آفرید، هر چیز را به اندازه‌ای معین بر حسب دانش خود، به وجود آورد. «جَعَلَ»: ایجاد کرده است. پدید آورده است (ملاحظه شود: نحل آیه: 72، و فرقان آیه 61).

فرق خلق و جعل :

مفسیر تفسیر کشاف در تفاوت بین این دو اصطلاح (خلق و جعل): مینویسد: تفاوت آن در اینست که: در خلق، معنای تقدیر و در جعل معنای تضمین وجود دارد. مانند پدید آوردن چیزی از چیزی دیگر و یا دگر کردن چیزی به چیزی دیگر و یا جابجا کردن چیزی از جایی به جایی دیگر موارد زیر از این نوع اند:

«وجعل منها زوجها» (أعراف، 189)، «وجعل الظلمات و النور» (أنعام، 1)، برای این که ظلمات از اجرام ضخیم، بزرگ و انبوه و نور از نار است، و نیز «ثم جعلكم أزواجاً» [فاطر، 11]، «أجعل الآلهة إلها واحداً» (صفحه: 5) «يَعْدِلُونَ»: برابر قرار میدهند. دیگری را با او یکسان میکنند. همتا و شریک برایش می‌آورند. عدل فلانا بفلان؛ یعنی فلانی را با دیگری یکسان دانست. یعنی کافران بتان را در پرستش و درخواست حاجت از آنها با خدا همتا و همبر میکنند.

«نور و ظلمات» :

در تمام قرآن عظیم الشان، کلمه «نور» بطور مفرد و کلمات «ظلمات» به صورت جمع آمده است. این امر بیانگر آنست که: اصولاً حق، یکی است و راه‌های باطل بسیار.

نور، نشانه‌ی وحدت و ظلمات، نشانه‌ی پراکندگی است. [مظهری و بحر محیط] در این آیه مبارکه این امر نیز قابل توجه و دقت است که ساختار آسمانها و زمین را به لفظ «خلق» تعبیر نمود و ساخت تاریکی و نور را به لفظ «جعل»، که در این نیز اشاره به این امر است که تاریکی و روشنی مانند آسمانها و زمین چیزهای مستقل و قائم بالذات نیستند؛ بلکه عوارض و صفات میباشند، و ظلمات را شاید بدین جهت از نور مقدم ذکر نمود که در این جهان ظلمات اصل است و نور وابسته به چیزهای خاصی می باشد که هرگاه آنها روبروی قرار گیرند روشنی پدید می آید و اگر نه تاریکی می ماند.

و یا هم یکی از اعجاز های قرآنی است که اینک ما به مرور زمان به آن پی میبریم و آن اینکه تاریکی موجود خارجی و وجودی ندارد که خلق شده باشد. تاریکی حالت، نبود نور است، لذا (جَعَلَ) و حرف (جَعَلَ) برایش به کار برده شد. چیزیکه (تاریکی) وجود ندارد و بودن آن حالت نبود نور و روشنی است پس استعمال خلق برایش مناسب نیست.

در ضمن قابل تذکر است که: اولین آیه‌ی سورة أنعام، به «آفرینش نظام هستی»، دومین آیه این سورة مبارکه به «آفرینش انسان» و سومین آیه به نظارت بر «اعمال و رفتار انسان» اشاره دارد.

تفسیر :

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»: حق تعالی به منظور تعلیم و آموزش بندگان، به

بندگان خود می آموزد تا بر نعمت ها و احسانش و بر خلقت عجیب و دقتی که در صنع خود دارد او را حمد و ستایش بگویند؛ زیرا تنها او مستحق کاملترین محامد و بزرگترین مدائح است.

حق تعالی در بدایت این سوره همراه با ستایش خود، از قدرت کامله خویش خبر میدهد، حقیقتی که یگانگی و شایستگی اش برای تمام ستایشها را اثبات میکند. و نیز اعلام کنند که او شایسته‌ی تمام تمجید و تحسین است و هیچ شبیه و شریک و هم‌رنگ و هم‌گونی ندارد و ذاتی است که آسمانها و زمین را ایجاد نموده، این آفرینش محکم، دقیق، نیکو و هماهنگ که موجب حیرت عقل و ذهن انسان میشود و دیدگان را به شگفت وادار می‌دارد.

آثار و آفریده‌هاییکه از ساختار و ساختمان‌های مملو از حکمت و دقت برخوردارند که عقل و فکر را شیفته و شیدا میکنند و خردمندان و اندیشمندان بینا از آن پند و اندرز می‌گیرند و راهیاب می‌شوند.

«وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ»: او تعالی شب و روز و تاریکی و روشنایی را خلق نمود تا انسانها به خواب و استراحت پردازند و در راه کسب معیشت زندگی و بهره‌مند شدن از علم و دانش استفاده کنند.

در تفسیر التسهیل آمده است: این آیه متضمن رد عقیده‌ی مجوسی‌ها است که چرا آنها آتش و دیگر اشیاء نورانی را پرستش می‌کنند و می‌گویند: نور منشاء خیر است و تاریکی منشاء شر، غافل از این که مخلوق نه می‌تواند خدا باشد و نه کاری از او ساخته است. (التسهیل 2/2).

«ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (1)»: ولی بعد از این همه نشانه‌ها و بعد از همه دلایل روشن و برهان درخشان و قاطع، بر وجود خدا و یگانگی او، بازهم این کفار بین الله واحد و بت‌هایی که نه توان خلق دارند و نه روزی می‌دهند و نه توان تصرف در زندگی یا مردم را دارند تساوی قایل می‌شوند.

در تفسیر معارف در ذیل تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: مشرکان هند سیصد و بیست میلیون «دیوتا» را شریک الله واحد می‌دانند. گروه «آریه سماج» با وجودیکه به توحید قایل است، روح و ماده را قدیم دانسته و از قدرت و خلقت خدا آنها را آزاد میدانند و از توحید به کنار رفته‌اند.

هم چنین نصاری با وجودیکه قایل به توحید می‌باشند، حضرت عیسی علیه السلام و مادر او را شریک و سهیم الله میدانند؛ سپس برای حفظ عقیده توحید مجبور شدند که به نظریات غیر معقول یک سه و سه یک قایل باشند.

مشرکان عرب نیز در تقسیم بندی خدایی تا جایی از خود سخاوت نشان دادند که هر نوع سنگ از هر کوهی می‌توانست برای نوع انسان معبود قرار گیرد.

الغرض انسانی که خداوند او را مخدوم الکاينات و اشرف المخلوقات قرار داده بود، وقتی که از راه منحرف شد نه تنها ماه و آفتاب و ستارگان را بلکه آب، آتش، درخت و سنگ حتی حشرات الارض را مسجود و معبود، حاجت روا و مشکل گشای خویش قرار داد. پس هلاک بادا این کافران به خاطر این حماقت، جهل و بی‌پایگی. این بیان اظهار شگفتی از عمل آنان است و نیز به منزله‌ی توبیخ آنها بشمار می‌رود.

مفسر ابن عطیة در تفسیر خویش؛ «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیة» می‌نویسد: آیه بر زشتی عمل کافران دلالت دارد؛ چون معنی آن چنین است: ایجاد

آسمانها و زمین از جانب اوست، و دلایلش درخشان، و آفرینش آسمانها و زمین از انعام و احسان او سرچشمه گرفته است، آنگاه بعد از این همه تفضل و تکریم، برای

پروردگار خود شریک و همسان قرار داده‌اند. این همانند آن است که به شخصی بگویی: ای فلانی! احترامت را به جا آوردم و باتو نیکی کردم و عطایا و بخشش فراوانی را به تو دادم آنگاه مرا دشنام میدهی؟ (البحر المحیط 68/6).

دروس حاصله از این آیات متبرکه :

الف: تنها ذات پروردگار، سزاوار انواع ستایشها و سپاسهاست؛ زیرا این همه نعمتهای گوناگون و بی شمار از آن اوست.

ب: اثبات الوهیت و خدایی او و این که در ستایش و نیایش، شریک و همطراز ندارد.

ج: اقامه‌ی دلایل و براهین بر قدرت، علم و اراده‌ی او، چون پیدایش آسمانها و زمین و تمام هستی از اوست و هیچکس شایسته‌ی پشتیبانی او را نداشته و نخواهد داشت.

د: کافران کوردل و کر و کونگ، منکر این همه نعمت آشکارا یا برخی از آنهاند. پس، تعبیر به کلمه «ثم» دلیل عمل بد و پلیدی و تنگ نظری کافر پیشگان است.

ه: آغاز و فرجام دنیا بر الله پوشیده نیست و همانطور که آغاز جهان طی شد، روزی هم به پایان میرسد و قیامت برپا می شود و خوب و بد از هم باز شناخته می گردد و هرکس به نامه‌ی کردارش خواهد رسید. (بنقل از تفسیر نور).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 3) مباحثی در باره دلایل یکتایی الله متعال مطرح گردیده است.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ ﴿٢﴾

او (الله) ذاتی است که شما را از گلی مخصوص آفرید، سپس برای عمر شما مدتی مقرر کرد، و اجل حتمی و ثابت (برای زنده کردن شما در روز قیامت) نزد او است. (و او از آن آگاه است) با این همه شما (مشرکان در توحید و یگانگی یا قدرت او) تردید و شک می‌کنید. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«طِينٍ»: گِل. «قَضَىٰ»: مقرر کرد، معلوم نمود، دستور داد. «أَجَلًا»: پایان زمان، عمر هر چیز، سرآمد مشخص. «أجل مسمی»: زمانی معین، اجل قطعی. «تمترون»: تردید می کنید، شک دارید. تَمْتَرُونَ شک می کنید. «امتری فی الأمر» در آن امر شک نمود.

تفسیر :

در آیه قبلی، مسائل آفاقی و خلقت آسمانها و زمین مطرح شده، در آیه قبلی اینک در این آیه مبارکه در باره خلقت انسان و حیات محدود او در این دنیا بحث بعمل می آید، طوریکه میفرماید:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ»: او کسی است که پدر شما، آدم را از خاک و ذریه‌اش را از آبی سست آفرید.

«ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا»: و برای هر مخلوقی عمری مشخص و محدود مقرر کرد، (برای زندگی شما در دنیا) که هرگز مدت زمانی آن بیشتر نمی شود، و هر زمانیکه مدت زمانی آن به سر آمدن در آن خواهید مُرد.

«وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ»: او تعالی ذاتی است که برای زنده شدن بعد از مرگ نیز روزی را معلوم و مشخص کرد که همان روز قیامت است که در آن هنگام عموم را حشر میکند، و هیچکس زمان و قوع این روز را جز خداوند نمیداند. پس اجل اول یعنی مرگ و اجل دوم یعنی حشر و نشر می باشد.

به قولی: اجل اول؛ فاصله میان آفرینش انسان تا مرگ او و اجل دوم؛ فاصله میان مرگ تا زنده شدن مجدد اوست. به قولی دیگر: اجل اول؛ مدت عمر دنیاست و اجل دوم؛ مدت عمر انسان تا هنگام مرگ وی است.

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: در آیه قبلی، ذکر آفرینش «عالم کبیر» بود؛ درینجا، خلقت «عالم صغیر» (انسان) بیان میشود. ببینید: اول آدم را از گِل بی‌جان بیافرید، و چگونه او را به حیات و کمالات انسانی فایز گردانید، و امروز هم غذا از گِل استخراج میشود، و از غذا نطفه، و از نطفه انسان به وجود می آید. بدین طریق، شما را از عدم بوجود آورد؛ باز، برای هرکس وقت مرگ او را مقرر کرد که در آن وقت، آدم دوباره در همان خاك مخلوط می‌شود که از آن پدید آمده بود. ازین، قیاس میتوان گفت که فنای «عالم کبیر» هم در یک

وقت معین است که آن را «قیامت کبری» میگویند. چون «قیامت صغری» یعنی مرگ انفرادی که همیشه بر ما وارد میشود، مردم به دانستن آن موفق میشوند. میعاد معین «قیامت کبری» علم آن خاص نزد الله است. جای بسی تعجب است که انسان سلسله بقا و فنا را در «عالم صغیر» یعنی (مردم) می بیند، و در فناء «عالم کبیر» تردّد می نماید.

«ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ(2)»: ولی بعد از نمایان شدن آن همه دلایل عظیم، و براهین واضح مشرکان در امر قیامت یعنی در مورد حشر و نشر شک می کنند. قبل از همه باید گفت که: در قرآن عظیم الشان، 21 بار بحث از «أجل مسمی» بعمل آمده است. طوریکه یادآور شدیم خداوند متعال برای عمر انسان دو نوع زمان بندی تعیین و قرار داده است: یکی حتمی که بادر نظر داشت همه ای تدابیر صحیحی ایکه از جانب انسان صورت بپذیرد، باز هم عمر انسان تمدید نمیگردد، و دیگری غیر حتمی که مربوط به کردار و اعمال خود انسان مربوط میگردد که با انحراف، زندگی خویش را در معرض طوفان قرار میدهد. بناءً باید گفت که: مدت عمر و پایان زندگی، به دست ما نیست. تنها ذات پروردگار است که بر أجل مسمی (أجل قطعی)، ما آگاهی دارد.

وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ(3)
و او (الله) ذاتی است که معبود (حقیقی) در آسمانها و در زمین است. پنهان و آشکار شما را می داند و از آنچه (انجام می دهید و) به دست می آورید با خبر است. (3)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«سر»: راز و نهانی. «جهر»: آشکار.

تفسیر:

این آیه مبارکه در جواب به آنعده عقاید انحرافی که معتقد به چند خدا بودند بطور مثال می گفتند: (خدای باران، خدای جنگ، خدای صلح، خدای زمین و...) ولی در آیه مبارکه میفرماید: خدای همه چیز و همه جایکی است.

«وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ»: او تعالی کسی است که الوهیت و عبودیت تنها از اوست. تمام آنچه در آسمانها از قبیل ملائکه و در زمین از قبیل مؤمنان وجود دارند او را به یگانگی می پرستند.

ابن کثیر میفرماید: یعنی هرچه و هرکس در آسمانها و زمین است او را پرستش می کنند و او را یگانه می دانند و به خدائیش مقرند. و از روی رغبت و رهبت او را می خوانند و با نام الله می طلبند. (تفسیر ابن کثیر 568/1).

«يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ»: از نهان و آشکار شما باخبر است. یعنی و او می داند که اینها در نیت های خود چه چیزی را پنهان می دارند و در اقوال خود ظاهر می نمایند. قابل دقت و توجه است که: ایمان به احاطه علمی پروردگار با عظمت، هم انگیزه برای کار نیک است و هم باز دارنده انسان از کار بد و زشت می باشد.

«وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ(3)»: چون در تمام آسمانها و زمین حکومت اوست، و او تعالی مستقیماً به هر چیز، به پنهان و آشکار، به ظاهر و باطن، به عمل کوچک و بزرگ انسان، مطلع است. هم نهان انسانها را میداند و هم آشکار انسانها را و از نیک و بدی که کسب میکنید نیز آگاه است. یعنی هر عمل خیر و شری را که انسان انجام میدهد، از آن آگاه و مطلع است و باید گفت که هیچ پوشیده ای بر او پنهان نیست. و مطابق آن در روز قیامت ثواب و سزا می دهد.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی بحث از توحید، معاد و روز رستاخیز و از دلایل واضح و روشنی - که اینها را ثابت میکند بعمل آمد، اینک در آیات متبرکه (4 الی 9) به رسالت پیامبران اشاره بعمل می آورد.

واضح است که عامل روی گردانیدن و مخالفت کفار از نشانه های پروردگار، پس از آمدن پیامبران بوده است که آنگاه برای الله شریک و همتا می ساختند و پیامبران را تکذیب میکردند؛ آن «پیام آوران دلسوزی» که: آنان را همچون ملت‌های نافرمان پیشین از سرانجام دروغ پردازی هایشان هشدار می دادند.

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤﴾

و هیچ آیتی از آیات پروردگارشان (کفار) برایشان نمی‌آید، مگر اینکه (به عوض تصدیق و ایمان) از آن رویگردان اند. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«معرضین»: رویگردانان، اعراض کنندگان.

تفسیر :

«وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ»: و آنچه ما برای این کفار از قبیل دلایل روشن و برهان قاطع بر صحت الوهیت الله متعال و صدق رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم ارائه می نمایم آن‌ها در برابر آن بی‌مبالاات اند.

«إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (4)»: برای دشمنان لجباز، نوع دلیل و آیه تفاوتی ندارد، همه آنها را بدون تفکر رد و درمقابل آن قرار میگیرند و در آن هیچگونه دقت و تفکر نمی‌کنند و به آن توجه و التفاتی ندارند. و علاوه بر اینها همواره در غفلت و اعراض قرار دارند. محدثین می‌نویسند که: مشرکان مکه به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند؛ دعاکن تا ماه دو نیم شود، آنگاه ما ایمان می‌آوریم! ایشان دعا کردند و ماه دو نیم شد، نیمی از آن به جانب کوه حراء رفت و نیمی به جانب دیگر، چنانکه ابن مسعود (رض) میگوید: «من کوه حراء را در میان دو نیمه ماه دیدم». اما آنها با وجود مشاهده این معجزه ایمان نیاوردند و گفتند: این سحری است آشکار!

مفسر قرطبی میفرماید: منظور این است که آنها در آیات و دلایل نمی‌اندیشند؛ تأمل و اندیشه‌ای که به وسیله‌ی آن به یگانگی و توحید خدا برسند، و به معجزاتی که الله متعال برای پیامبرش جاری ساخته است اهتمام نمی‌دهند و در آن تعمق نمی‌کنند که به وسیله‌ی آن میتوان بر صدق و درستی تمام مطالبی که از جانب پروردگارش آورده است استدلال کرد. (تفسیر قرطبی 390/6).

فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٥﴾

آنان حق را هنگامی که سراغشان آمد، تکذیب کردند، ولی به زودی خبر آنچه را به باد مسخره گرفتند به آنها خواهد رسید (و از نتایج کار خود آگاه می‌شوند). (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْحَقَّ»: قرآن، دین الله، شریعت. «أَنْبَاءُ»: جمع نَبَأ، اخبار، خبرهای مهم. برخی از مفسران بدین عقیده اند که: شاید مراد از «خبرهای بزرگ» در آیه، خبر فتح مکه یا شکست مشرکان در جنگ بدر و امثال آن باشد.

تفسیر :

«فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ» آنها اصلاً قرآن را نپذیرفتند، قرآنی که بزرگترین معجزه الهی برای عالم بشریت است. آنها قرآن را تکذیب نموده، آنها نه تنها قرآن عظیم الشان را تکذیب و رد نمودند، بلکه در صحت آن تردید کردند که حضرت محمد صلی الله علیه و سلم آن را از جانب الله آورده بود.

«فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (5)»: پس در آینده دور یا نزدیک اخبار آنچه را که بدان استهزاء میکردند به آنان خواهد رسید. هنگامی که عذاب را مشاهده کنند چون آنها به پیامبری و پیامبر صلی الله علیه وسلم تمسخر و استهزاء نموده و به آیات واضح و آشکار الهی استهزاء نمودند؛ روی این اساس آنها اولاً اعراض نموده در ثانی تکذیب و استهزاء نمودند. ولی در این هیچ جای شکی نیست که؛ استهزاء، شیوه‌ی همیشگی کفار است.

باید متذکر شد که سقوط انسان دارای سه مرحله میباشد: اعراض، تکذیب و استهزاء. طوریکه در این دوآیه مبارکه به هرسه موارد سقوط انسان اشاره بعمل آمده است: «مُعْرِضِينَ- كَذَّبُوا بِسُتْهْرُونَ». سپس خداوند متعال آنها را تحریک و تشویق کرده است که از ملت های گذشته پند و عبرت بگیرند و میفرماید:

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمْكِنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِذْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ﴿٦﴾

آیا مشاهده نکردند که پیش از آنها چه (بسیار) امته را هلاک کرده ایم؟ (امتهای) که در زمین به آنها (قدرت و) اقتدار داده بودیم قوتی که به شما نداده ایم و بر آنها از آسمان بارانهای بسیار (پی در پی) فرستادیم و نهرها را از زیر (باغ ها و قصرهای شان) جاری ساختیم. پس آن ها را به سبب گناهانشان هلاک کردیم و پس از آنها مردمی دیگر را آفریدیم. (٦)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَلَمْ يَرَوْا»: آیا ندیده اند. «قَرْنٍ»: ملتی که با هم در مقطعی از زمان و هم عصر باهم زندگی می کنند. در حدیث آمده: خیر القرون قرنی. در اصل قرن یک صد سال است، سپس بر مردمانی اطلاق شد که در یک زمان زندگی میکنند. (و چون معمولاً يك نسل، از 60 تا 100 سال طول میکشد، از این رو به 60 یا 80 یا 100 سال يك قرن میگویند. تفسیر فخر رازی) «مَكَّنَاهُمْ»: قدرت و امکاناتی به ایشان عطا کردیم. «مِذْرَارًا»: باران شدید و مستمر، بسیار ریزان و پیاپی، ریزش تند. «قَرْنًا آخَرِينَ»: نسلهای و ملت های دیگری، جماعت دیگری. (تفسیر فرقان)

تفسیر :

«أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ»: به یاد داشته باشید کسانی که از تجارب تاریخی پند و عبرت نمیگیرند، مطمئن باشد که روزی آمدنی است که توبیخ میشوند. طوریکه در آیه مبارکه با زیبایی خاصی میفرماید: آیا از ملت های قبل گذشته از خود مانند قوم نوح، قوم عاد، قوم ثمود و سایر اقوام که قبل از شما گذشته اند، عبرت نمی گیرند؟ و آیا آنها آثار این ها را مشاهده نکرده و هلاکت شان را هنگامی که ما را تکذیب کردند حتی نشنیده اند؟ چرا این ها پند و اندرز نمیگیرند؟ و این واقعیت ها را نمی دانند؟ واضح است که: مجازات آنعه اشخاصیکه که از امکانات الهی سوء استفاده کنند، حتماً نابود می شوند.

«مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمْكِنْ لَكُمْ»: ما به این امت ها نیرو، قوت، اسباب و وسایل سعادت و آسایش و رفاه را به گونه ای به آنها دادیم که به شما ای اهل مکه! عطا نکرده ایم. «وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِذْرَارًا»: ما به آنها باران پی در پی و فراوان فرو فرستادیم که با آن کشت و زراعت آنها و سبزیجات و درختان آنها را زنده نمودیم. خواننده محترم توجه به فرماید: در آیه مبارکه به جای «أَرْسَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ»، فرمود: «أَرْسَلْنَا السَّمَاءَ» (آسمان را برای شما فرستادیم) تا نهایت لطف الهی را برای انسان به بیان بگیرد. «وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ»: و در زیر خانه های آن رود بارها جاری کردیم، طوریکه در میان نعمت های فراوان و رودخانه ها و میوه های متنوع زندگی به سر می بردند.

و به این ترتیب آنها در باغها و بوستانهایی سرسبز و انبوه و غذا و آب فراوان قرار گرفتند ولی بادر نظر داشت این همه ای نعمت های اعطا شد، هرگز شکر نکردند، «فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ»: کافر و نافرمان شدند، از این روی ما آنها را به سبب همین مخالفت ها، بغاوت

ها و تکذیبگری هایی که نسبت به پیامبران انجام داده‌اند باشدیدترین مجازات و سزایها مؤاخذه نمودیم و به سبب عملکرد های زشت‌شان به خصوص تمسخر به پیامبران الهی بر آنها شدیدترین عذاب را نازل کردیم.

از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: انسان به دو نوع مرگ مواجه می‌باشد؛ یکی مرگ طبیعی که با فرارسیدن أجل عمر انسان به پایان می‌رسد، دیگری مرگ غیرطبیعی که به خاطر مجازات الهی و باحوادث غیر منتظره از بین می‌رود.

«وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ (6)»: قدرتمندان گنهکار فکر نکنند که دنیا همیشه به کامشان است، به یاد داشته باشند که (ان شا الله)، روزی می‌رسد که خداوند متعال دیگران را جایگزین آنان می‌سازد. طوریکه در آیه مبارکه می‌فرماید: پس شما از این برحذر باشید که ما شما را آنگونه مؤاخذه کنیم که آنها را مؤاخذه کردیم. ما آنها را نابود کردیم و به جای‌شان نسل‌های دیگری پی‌درپی فرستادیم و به این ترتیب از ملک خدا چیزی کاسته نشد و در توان او به اندازه ذره‌ای هم تغییر رونما نگردید.

مفسر ابو حیان در تفسیر خویش می‌نویسد: به صورت کنایی می‌خواهد به مخاطبان بگوید که در صورت عصیان و نافرمانی مانند اقوام قبلی نابود می‌شوید. (بحر المحيط 77/4). مفسر تفسیر انوار القرآن می‌نویسد: این آیه بیانگر سنت الهی در عذاب‌کردن و نابود ساختن جوامعی است که غرق گناه و نافرمانی حق تعالی می‌شوند.

باید دانست: از اموری که مردم در آن بسیار زود فریب می‌خورند، این است که بدکاران سرکش و مفسدان عاصی، یا ملحدان کافر را در زمین، مقتدر و متمکن می‌بینند... ولی حقیقت این است که مردم در قضاوت خویش شتاب می‌کنند، آنها آغاز یا میانه راه را می‌بینند اما به پایان راه فکر نمی‌کنند و پایان راه فقط آنگاه دیده می‌شود که تحقق یابد! پایان راه دیده نمی‌شود، مگر در ویرانه‌های گذشتگان و خرابه‌های ستمگران. که قرآن در بسیاری از داستان‌های خود، ما را به همین وادیهای ویران می‌برد تا درس عبرت بگیریم.

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (٧)

و اگر کتابی (نوشته) بر کاغذ بر تو نازل کنیم، که آن را با دستهای خود لمس کنند؛ قطعاً کسانی که کافر شدند، می‌گویند: «این (چیزی) جز جادویی آشکار نیست». (٧)

تفسیر:

«وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ»: ای محمد! کافران لجوج که در پی بهانه جویی‌اند، و هرگز ایمان نمی‌آورند، حتی اگر قرآن را در ورق‌هایی نبشته شده نازل کنیم، تا بدانجا که از طریق حس بینایی و بساواپی‌شان هر دو، آن را دریابند و لمس کنند باز هم ایمان نمی‌آورند، طوریکه درشان نزول آیه مبارکه هم آمده است: گروهی از مشرکان می‌گفتند: ما در صورتی ایمان می‌آوریم که نوشته‌ای بر کاغذ، همراه با فرشته‌ای بر ما نازل کنی. ولی در این گفتار خویش هم دروغ می‌گفتند و در پی بهانه جویی بودند.

مفسران در تفسیر کلمه «قِرْطَاسٍ» مینویسند که آن: عبارت از چیزی است که بر روی آن بنویسند، چه کاغذ باشد، چه چوب، یا پوست و یا سنگ، ولی در اصطلاحات امروزی اکثراً به کاغذ گفته اطلاق می‌شود.

«فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ»: و آن‌ها این قرآن را ببینند و در بین دستان خود لمس و قرار دهند. «لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (7)» درچنین هنگامی نیز آنها خواهند گفت همانا ما با این قرآن جادو شدیم و این اوراق و صُحُف هیچ اساسی ندارند، همه این اعمال نظر به سرکشی و تمردی است که از آنان سرزده است. واقعیت امر اینست زمانیکه قضیه لجاجت در میان باشد، هیچ دلیلی کارساز نیست، حتی حالاتی پیش می‌آید که همین انسان‌های لجباز محسوسات را هم منکر میشوند. و آنرا سحر و جادو بشمار می‌آورند، باید گفت

که مطابق آیات قرآنی: از رایج ترین اتهامات که مشرکان به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌بستند همین اتهام سحر است.

بنابر این، به آنچه که مشاهده و لمس کرده بودند، از روی عناد و سرکشی ایمان نمی‌آوردند پس درحالیکه رفتار آنان با یک حقیقت دیدنی و محسوس این‌چنین باشد، دیگر حال آنها با وحی مجرد بر رسول الله صلی الله علیه وسلم که به وسیله فرشته موکلی نازل می‌شود که نه آن را می‌بینند و نه احساس میکنند، چگونه خواهد بود؟

شان نزول آیه مبارکه :

این آیه مبارکه در باره نضربن حارث و دو تن دیگر از قریشیان نازل شد که گفتند: ای محمد! به تو ایمان نمی‌آوریم تا برای ما از نزد خداوند نوشته‌ای نیآوری که چهار فرشته همراه آن برصحت آن و درستی رسالتت شهادت دهند.

آنانکه قرآن را به حالت موجوده آن «جادو» و آورنده آن را «جادوگر» مسمی نمودند، اگر ما واقعاً کتابی را که در کاغذ نوشته شده باشد، از آسمان بر آنها فرود آریم، و آنرا بادیست خویش لمس کرده بدانند که کدام تخیل یا نظربندی نیست، باوجود آن هم اظهار خواهند کرد که این جادوی صریح است!

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَفُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ ﴿٨﴾

و (کافران) گفتند: (اگر محمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر است) چرا فرشته‌ای بر او (برای تأیید پیامبر) نازل نشد؟ و درحالیکه اگر فرشته‌ای را نازل میکردیم، البته کار (آنها) به انجام می‌رسید (و هلاک می‌شدند) و هیچ مهلتی به آنان داده نمی‌شد. (۸)

شان نزول آیه مبارکه :

در شأن نزول آیه مبارکه مینویسند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم قوم خویش را به سوی اسلام فرا خواندند و حکم الله متعال را به آنان ابلاغ کردند اما جمعی از سران قریش گفتند: ای محمد! کاش با تو فرشته‌ای همراه گردانیده می‌شد تا در باره رسالتت با مردم سخن میگفت...! همان بود که این آیه مبارکه نازل شد:

«وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ» کفار مکه گفتند: چرا بر محمد صلی الله علیه وسلم مَلَكی از ملائکه آسمان نازل نمی‌شود تا ما آن را به گونه‌ای عیان ملاحظه کنیم و او در حضور ما بر نبوت محمد صلی الله علیه وسلم شهادت دهد تا او را تصدیق کنیم و از تو پیروی کنیم؟ مفسر ابو سعود در می‌نویسد: یعنی مگر نمی‌شد فرشته‌ای بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شود که ما آن را ببینیم و به ما بگوید: محمد پیامبر است؟ این هم قسمتی از ابا طیل و یاهو گویی و خرافات آنان است که هر وقت عرصه بر آنان تنگ میشد و حيله و نیرنگ شان نمیگرفت و از استدلال در مانده میشدند، بدان رو آورده و دلیل می‌تراشیدند. (البحر المحيط 77/4).

«وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَفُضِيَ الْأَمْرُ»: و اگر همان طور که آنها خواستند و ما سخنشان را بپذیریم و چنین مَلَكی نازل هم بنمائیم و آنها او را ببینند و باز هم کفر ورزند در چنین حالتی در نزول عذاب در حق آنها عجله به خرج خواهیم داد یعنی اگر همان طور که آنها خواستند فرشته را می‌فرستادیم و آن را میدیدند و با این وجود نیز راه کفر را در پیش می‌گرفتند، نابودیشان محقق می‌شد؛ (تفسیر ابو سعود 83/2). چون عادت الله متعال چنین جاری است که اگر کسی طلب دلیل کند و بعداً ایمان نیاورد و تسلیم نشود، خدا او را فوراً نابود میکند. در تفسیر مراغی آمده است: سنت الهی چنین است که اگر معجزه‌ای به درخواست مردم انجام شود و مردم از قبول آن انکار کنند، هلاکت قطعی سراغشان خواهد آمد. (تفسیر مراغی، احمد مصطفی)

«ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ (8)»: آنگاه فرصت و مهلت و تأخیری نمی‌یابند.

این آیه در واقع می‌خواهد علت عدم پذیرش پیشنهاد آنها را از سوی خدا بیان کند. آنان با این درخواست به اصطلاح با پای خود به دنبال مرگ می‌روند.

در مورد اینکه چرا مشرکان و کفار در طول تاریخ می خواستند، تا فرشته ای نزد پیامبر بیاید و رسالتش را تأیید کند تا آنان، ایمان بیاورند؟ چون مردم عرب به فرشتگان ایمان داشتند؛ ولی سرشت آنان را هرگز نمی شناختند و اگر الله متعال به عیان و در حضور آنان، فرشته ای نزد محمد صلی الله علیه وسلم میفرستاد و بر صدق پیامبری و گفتارش شهادت می داد، باز هم این جهال بر جهلشان می افزود و ایمان نمی آوردند. (حجر آیات 14 و 15).

قابل تذکر است که: نزول فرشته‌ی مورد تقاضای کفار، اگر به صورت انسان باشد که مانند همان پیامبر خواهد بود و اگر به صورت واقعی‌اش جلوه کند، طاقت و تحمل دیدن آن را برای يك لحظه هم ندارند؛ از رعب و هیبت می‌راسند و سگته میکنند، این صرف طاقت پیغمبران است که رؤیت فرشته را در صورت اصلی‌اش تحمل کرده میتوانند. پیامبر صلی الله علیه وسلم در تمام عمر خود، صرف دوبرتبه حضرت جبرئیل علیه السلام را به صورت اصلی دیده و نسبت به پیغمبران دیگر يك بار هم ثابت نیست. اگر این فرمایش عظیم الشان و خارق العاده مشرکان بر آورده هم شود، باز هم آن را نمی‌پذیرند.

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ ﴿٩﴾

و اگر او (پیغمبر) را فرشته قرار می‌دادیم، البته او را به صورت یک مردی در می‌آوردیم، و البته آنها را دچار اشتباهی میکردیم که قبلاً در آن (مشتبه) بودند. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَجُلًا»: شخصی، کسی. «لَبَسْنَا»: میپوشاندیم، مراد مشتبه بودن امر است.

تفسیر:

«وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا» باید گفت که: سنت های الهی حکیمانه است و با تمایلات این و آن عوض نمیشود. طوری که میفرماید: اگر پیامبر را فرشته قرار میدادیم، و او را بر شکل مردی از بشر در می‌آوردیم؛ زیرا مردم توان مشاهده و رؤیت ملک را در صورت اصلی آن ندارند، «لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا» (حرف «لَوْ» نشانه آن است که ماکار خودمان را میکنیم و کاری به تقاضاهای بی مورد این و آن نداریم.

و لَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ (9) و اگر بر صورت مرد باشد باز هم این امر بر آنها پنهان باقی خواهد ماند که آیا این پیام رسان مَلَكی در شکل یک مرد است یا مردی از میان انسان‌ها. حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: اگر فرشته نزد آنها می‌آمد، جز در شکل مرد نمی‌آمد؛ چون آنها نمیتوانند فرشته را به صورت نور ببینند و مشاهده کنند. (طبق یک دیدگاه اگر فرشته‌ای را میفرستادیم، از خوف و ترس آن می‌مردند؛ چون تاب دیدنش را ندارند. از ابن عباس (رض) و قرطبی چنین نقل شده است. قرطبی 293/6).

مفسران می‌نویسد: این آیه مبارکه دومین جواب به اعتراض کفار است. اولین صورت آمدن فرشته این بود که فرشته به صورت واقعی خود ظاهر شود. اما در آیه قبلی بیان شد که: هنوز زمان آن فرا نرسیده است. دومین صورت آن این است که فرشته به صورت انسانی ظاهر شود. طوری که در این باره گفته شد که اگر فرشته به صورت انسانی ظاهر شود دربارهی این که آیا او به راستی مأمور الله است شما همان گونه در شک خواهید ماند که در مأموریت و رسالت محمد صلی الله علیه وسلم در شک مانده اید.

یادداشت:

در آیه های قبلی سه وصف را برای کفار به بیان گرفت:

- 1- اعراض و روی گردانیدن از ایمان.
- 2- تکذیب نشانه ها و آثار حق.
- 3- ریشخند و تمسخر به آن چه که از سوی الله نزد آنان می‌آید که بصورت قطعی سزای اعمال شان را خواهند چشید.

خوانندگان گرامی !

پیشنهاد برخی از کفار که: الله متعال همراه پیامبر فرشته ای بر صدق پیامبری وی بفرستد، تمسخری بیش نبود و شنیدن همچون کلام جاهلانه آنان، قلب پیامبر را آزار میداد. اینک الله متعال در آیات (10 الی 11) جهت دلداری پیامبر صلی الله علیه وسلم اثر بی ادبی و ریشخند آنان، سبک معرفی داشته است.

همچنان در آیات ذیل دروسی است از سرنوشت ملت‌های دروغگوی پیشین که نباید گرفتار همچو سرنوشتی شوند.

وَلَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١٠﴾

(با این حال نگران نباش) البته پیغمبرانی که پیش از تو را هم به باد استهزا گرفتند اما سرانجام آنچه را مسخره میکردند دامانشان را گرفت (که البته عذاب الهی بر آنها نازل شد). (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«استهزئ» (هزؤ): مورد ریشخند قرار گرفته است. استهزاء مصدر آن است؛ یعنی، به کسی ریشخند کردن، کسی را تحقیر نمودن که غالباً همراه خندیدن است. «حاق»: فراگرفت، گرفتار کرد. «سَخِرُوا مِنْهُمْ»: آنان را مسخره کردند.

تفسیر :

سپس حق تعالی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم را از اینکه با تکذیب دروغ انگاران قومش روبرو میگردد، تسلیت، تسکین و دلجویی می نماید که:

اولاً: پیامبران پیشین هم مورد استهزاء قرار گرفته‌اند.

ثانیاً: نه تنها عذاب اخروی؛ بلکه قهر دنیوی هم دامنگیر استهزاء کنندگان میشود.

طوریکه میفرماید: «وَلَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ» ای محمد صلی الله علیه وسلم! صبر کن و از تکذیب استهزاء و تمسخر کفار غمگین مباش. ما پیش از تو نیز پیامبران زیادی را فرستادیم در حالی که اقوامشان آنها را تکذیب و به آنها استهزاء کردند. آنها برای تو مثال، و نمونه ای هستند و تو اولین کسی که تکذیب شده نیستی! یعنی: اگر تو با استهزای آنان روبرو هستی، انبیای پیشین نیز در معرض چنین استهزایی قرار داشته‌اند.

باید یادآور شد که ذکر و یاد مشکلات سایرین، قوت صبر انسان را زیاد میکند، و در ضمن فحوای آیه مبارکه برای ما می آموزاند که مبلغ دین نباید از استهزای مخالفان دلتنگ و ورخطا و در نهایت امر دلسرد شود.

و در این هیچ جای شکی نیست که: استهزاء و تمسخر، از جمله یکی از وسایل جنگ های روانی دشمن است که برای تضعیف روحیه رهبران یک جامعه بکار برده میشود که: باید در برابر آن مقاومت و مبارزه کرد.

«فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (10)»: استهزای دین، یکی از گناهان کبیره است که وعده‌ی عذاب بر آن داده شده است. و مسخره کنندگان، بدون هیچگونه شک و شبهه، در نهایت دلیل میشوند و استهزاء، دامن خودشان را میگیرد. طوریکه در آیه متبرکه آمده است: و چون کفار به پیامبران خود تمسخر کردند آنها را به شدیدترین عذاب گرفتار کردیم و سزای عملکرد زشت آنها را در تمسخر به پیامبران دادیم. یعنی: آنچه بدان ریشخند می‌کردند، بر خودشان فرود آمد و استهزایشان به «حق»، سبب نابودیشان گردید. باید گفت که: استهزاء از جمله شیوه دائمی کفار بشمار می‌رود، و الله متعال حامی انبیاست و استهزاء کنندگان را هلاک می‌کند.

مفسر جار الله زمخشری در تفسیر خویش «تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف می نویسد: جمله «لقد استهزئ» را برای آن ذکر میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم را در برابر آزاری که از قوم خود

می دید، دل‌داری دهد. اما کلمه «فحاق» یعنی: سزای حقیقتی که داشتند آن را به ریشخند می‌گرفتند، آنان را فرو گرفت و به دلیل همین ریشخند خویش نابود شدند.

آیات قرآنی در استهزاء نمودن پیامبران :

1- در سورهٔ انعام آیه 10 میفرماید: «وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»: و پیش از تو پیامبرانی به استهزا گرفته شدند پس آنچه را ریشخند می کردند گریبانگیر ریشخند کنندگان ایشان گردید.

2- در سورهٔ رعد آیه 32 میفرماید: «وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتُمُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ» و بی‌گمان فرستادگان پیش از تو [نیز] مسخره شدند پس به کسانی که کافر شده بودند مهلت دادم آنگاه آنان را [به کیفر] گرفتم پس چگونه بود کیفر من؟

3- در سورهٔ یس آیات 30 تا 32 میفرماید: «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» دروغا بر این بندگان که هیچ فرستاده‌ای بر آنان نیامد مگر آنکه او را به استهزاء گرفتند.

«أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ» مگر ندیده‌اند که چه بسیار نسلها را پیش از آنان هلاک گردانیدیم که دیگر آنها به سويشان باز نمی‌گردند، «وَإِن كُلَّ لَمَّا جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ» و قطعاً همه آنان در پیشگاه ما احضار خواهند شد.

فَلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظروا كيف كان عاقبة المكذبين ﴿١١﴾

بگو: در زمین بگردید، سپس با تأمل بنگرید که سرنوشت تکذیب کنندگان چگونه بوده است؟ (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«انظروا»: بیندیشید، بنگرید.

تفسیر :

ای محمد! به آن مسخره کنندگان بگو: در سرزمین‌ها سفر نمایند و ببینند و دقت کنند که پیشینیانان به چه مجازات‌ها، مصیبت و عذاب‌های دردناکی دامن کافران قبل از شما را گرفته و چه بلاهایی به سرشان آمده است، یعنی آثار باستانی اقوام گذشته و افسانه‌های تاریخی آنها شهادت خواهند داد که آنها به سزای روی گردانیدن از حق و پای فشردن بر باطل دچار چه سرانجام عبرت‌انگیزی شده‌اند.

بناءً از آثار و علایم ملت‌های گذشته درس عبرت بگیرند، و بنگرند که خدا چگونه آنها را نابود کرده و مایه‌ی پند و عبرت دیگران قرار داده است؟

هدایت «سیروا فی الارض» (در زمین بگردید) بصورت کل شش بار در قرآن عظیم‌الشان تذکر رفته است که همانا هدف اساسی سیر در زمین عبرت گرفتن است ولی با تأسف کافران هیچ وخت به این دستور عمل نکردند.

در ضمن قابل تذکر است که: مخالفان راه حق حتماً شکست خوردنی‌اند، و اگر احیاناً کسی در تاریخ آنان شک داشته باشد باید به تاریخ این ملل مراجعه و آنرا مطالعه نمایند، و یا هم باسفر این سرزمین‌ها، آثارشان آنان را از نزدیک مشاهده نمایند و از آن عبرت بگیرند. با تمام وضاحت در می‌یابیم که یکی از عوامل سقوط تمدن‌ها، همانا تکذیب انبیاست.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (12 الی 16) دلایلی، بر اثبات اصول سه‌گانه‌ی دین؛ یعنی، اثبات وجود آفریننده و یکتایی او، اثبات معاد (روز بازگشت) و روز جزا و اثبات پیامبری دلالت دارند. دلایل تذکر رفته در این آیات، طوری است تا عقیده را در قلبها و روانها استوار و پایدار گرداند و دیدها را به آن سو جلب نماید. پس از اثبات این سه مورد، توانایی مطلق خدا بر دوباره زنده گردانیدن فرمانروایی او در هر دو جهان محقق می‌شود.

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَيَّ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾

بگو: «آنچه از مخلوقات که در آسمانها و زمین است، برای کیست (و در تصرف کیست؟) بگو: «از آن الله است، (و در تصرف الله) است که رحمت را بر خود مقرر داشته است، قطعاً شما را در روز قیامت که در آن شکی نیست، گرد خواهد آورد، کسانی که به خویش زیان رسانده اند پس ایمان نمی‌آورند. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كُتِبَ»: واجب کرده است. «عَلَى نَفْسِهِ»: بر عهده‌ی خود. لِيَجْمَعَنَّكُمْ: تا شما را گرد آورد. خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ: به خود زیان وارد کردند، خود باختگان.

فهم کلمه قُلْ در سوره الأنعام :

باید گفت که در هیچ سوره‌ای از قرآن عظیم الشان به اندازه‌ی این سوره، کلمه‌ی «قُلْ» بطور تکرار نیامده است. تکرار 44 بار این کلمه در خطاب به پیامبر صلی الله علیه و السلام، شاید به خاطر آن است که در این سوره، عقائد باطل و انحراف‌ها و توقعات بی‌جای مشرکان بیان شده و لازم است قاطعیت در کار باشد. این مطلب بیانگر آن است که پیامبر صلی الله علیه و سلم مأمور است متن وحی را بی‌کم و کاست به انسانها برساند.

تفسیر :

«قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: ای محمد! از مشرکان بپرس، ملکیت، پادشاهی و تصرف آسمان و زمین و تمام کائنات از آن کیست؟

«قُلْ لِلَّهِ» سپس به آنها خبر بده که این پادشاهی همانگونه که کفار به ناچار اعتراف میکنند، از آن الله است پس چرا او را عبادت نمی‌کنید و به یکتائی پرستش نمی‌نمائید؟ مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: روش بیان بسیار لطیفی است. اولاً هدایت فرموده است که: از آنان بپرسی که آن چه در آسمانها و زمین است از آن کیست. سؤال کننده سؤال کرد و در انتظار جواب نشست. سؤال شونده گرچه می‌داند که همه چیز از آن الله است، اما نه جرأت آنرا دارد که انکار کند و نه می‌خواهد جواب درست بدهد. چرا که اگر جواب درست بدهد می‌ترسد سؤال کننده از آن علیه عقاید و باورهای مشرکانه‌ی او استدلال کند. از این رو ترجیح می‌دهد ساکت بماند. آنگاه است که امر میشود که تو خودت جواب بده که همه چیز از آن الله متعال است.

«كُتِبَ عَلَيَّ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»: از روی فضل و احسان با بندگانش بخشش رحمت و مهر را بر خود مقرر داشته است. «كُتِبَ عَلَيَّ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» در «صحيح مسلم» از حضرت ابو هريره مروی است که رسول الله (ص) فرمود: زمانی که خداوند مخلوقات را آفرید و عده نامهای بر عهده خود نوشت که پیش او موجود است که مضمونش از این قرار است «ان رحمتی تغلب عن غضبی» یعنی رحمت من بر غضبم غالب خواهد آمد. (تفسیر قرطبی). غرض این است که در دعوتشان به ایمان باید لطف و نرمش داشت و با مهر و محبت آنها را به سوی الله فرا خواند.

«لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ»: شما را از قبرها بیرون آورده و شما را روانه‌ی روز رستاخیز میکند که در وقوع آن شکی نیست، تا در مقابل اعمالتان شما را مجازات و مکافات نماید.

لفظ «إِلَى» در جمله «لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: یا به معنی «فی» هست، و مرادش این است که خداوند، همه اولین و آخرین را در روز قیامت جمع خواهد کرد؛ و یا مراد از آن جمع فی القبور است. پس منظور این است که تا قیامت همه مردم را در قبرها جمع میکند تا اینکه در روز قیامت همه را زنده میگرداند. (تفسیر قرطبی).

«الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (12)» و یقیناً در آن روز مشرکان زیانمند خواهند بود؛ و جز دوزخ و عذاب دردناک سهم و نصیبی ندارند. زیرا آنها به الله متعال شریک آورده

و به ملاقات او باور و به رسالت محمد صلی الله علیه وسلم اعتراف نکردند. در این شکی نیست که: رحمت الهی وسیع و همه جانبه و لازم است، ولی با تأسف باید گفت که هستند گروهی که خود را از رحمت وسیعی الهی محروم میسازند. امام قرطبی در تفسیر آیه مبارکه: «الَّذِينَ حَسَبُوا أَنفُسَهُمْ» مینویسد: در این اشاره به آن است که وسعت و عمومیت رحمت که در ابتدا آیه آمده بود، بجای خود درست است؛ ولی محروم ماندن کفار و مشرکین از آن در اثر کردار خود آنهاست زیرا آنها راه کسب رحمت را که ایمان باشد اختیار نمودند. (تفسیر قرطبی)

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: چون در تمام آسمانها و زمین سلطنت الهی است؛ چنانکه مشرکین هم اقرار داشتند؛ پس مکذبان و مستهزنان از سزای فوری کجا پناه بسته میتوانند؟ صرف رحمت عامّ اوست که گناهان را دیده فوراً سزا نمی دهد. روز قیامت بلاشبهه آمدنی است. سزای بی ایمانی بدیختان را می دهد، که دیده و دانسته، به اختیار، خویشتن را در قعر نقصان و هلاکت افگندند.

وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٣﴾

و همه موجوداتی که در [عرصه] شب و روز آرام دارند، در سیطره مالکیت الله هستند؛ و او شنوا و داناست. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سکن»: آرامیده است.

تفسیر :

«وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» در «قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» تعمیم مکان بود؛ در «لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» به اعتبار زمانه تعمیم است؛ یعنی، حکومت و قبضه و اقتدار او هر جا و هر وقت است، یعنی اینکه خداوند متعال مالک همه آن چیزی است که در هستی ساکن و یا متحرک است و تحت پوشش شب یا روز قرار دارد. این پدیده‌ها چه پنهان باشند یا آشکار بر الله متعال پنهان نیست.

«وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (13)» گفتار بندگان را می شنود و هیچ صدایی بر او خلط نمیشود از احوالشان و نیت ها باخبر است.

یعنی هم کلّ نظام از الله متعال است؛ «وَلَهُ مَا سَكَنَ»، هم نظارت و کنترل از آن اوست. «وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» یعنی: الله متعال هرچه شنیدنی را میشنود و هرچه دانستنی را میداند و هیچ چیز از آنچه در شب و روز او در هر زمان و مکانی می گذرد، بر او پوشیده نیست.

قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٤﴾

بگو: آیا غیر از الله را که آفریننده آسمان ها و زمین است، سرپرست و یاور خود گیرم؟ و او همه (مخلوقات) را روزی میدهد، و کسی به او روزی نمیدهد (و او تعالی به روزی نیازی ندارد) بگو: به من امر شده که اولین کسی باشم که منقاد و تسلیم اوست، و (خداوند به من دستور داده که) هرگز از مشرکان مباش. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَاطِرٌ»: آفریننده، به وجود آورندهی بدون سابقه.

تفسیر :

«قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا»: انسان به دلیل محتاج بودن، خواهشات و محدودیت ها به طور فطری به سراغ سرپرست و پناهگاه می رود، لیکن بحث اصلی بر سر آن است که به سراغ چه کسی باید برویم. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: ای محمد! به آن مشرکان بگو: آیا الله را رها کرده دیگری را بحیث سرپرست و ولی خود قرار دهم؟ منظور از استفهام تویخ است.

«فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: خدایی را ترک کنم که آفریدگار آسمانها و زمین است و آنها را بدون نمونه و مثال قبلی ابداع کرده است.

«وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ»: او روزی میدهد و روزی نمی گیرد. یعنی: حق تعالی به مردم رزق و خوراک میدهد درحالیکه خود از خورد و خوراک و کسی که اطعامش کند بی نیاز است پس از آنجایی که هیچ نیرویی جز خدای سبحان نمی آفریند و روزی نمیدهد لذا شایستگی این را که به پرستش گرفته شود، نیز ندارد. ابن کثیر گفته است: الله متعال بدون این که به مخلوقاتش محتاج باشد آنان را روزی می دهد.

مفسر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: کنایه‌ی بسیار لطیفی است. همه‌ی کسانی که مشرکان آنها را به خدایی گرفته اند، به جای روزی دادن به بندگان خود، برعکس نیازمند دریافت روزی از آنان هستند. هیچ فرعون‌ی تا زمانی که از ملت مالیات و خراج و باج نگیرد نمیتواند اکت خدایی بگیرد. معبودیت هیچ صاحب قبری برقرار نمی ماند مگر پرستش کنندگانش مقبره‌ی باشکوهی برای او بنا کنند و بارگاه باشکوه آن را نصب کنند و برای زیبا کردن و تزئینش از انواع تزیینات استفاده کنند. این خدایان ساختگی محتاج بندگان خود هستند و این تنها خداوند عالم و خدای واقعی است که خدایی اش به خودی خود پابرجاست و نیازمند کمک کسی نیست و همه نیازمند او هستند.

«قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ» ای محمد! به آنها بگو: الله به من امر کرده است که در میان این امت اولین فرد فرمانبردار و مطیع باشم. یعنی من مأمورم تا اولین کسی از قوم خود باشم که به طاعت و توحید حق تعالی گردن می‌نهد و اولین کس از این امت باشم که در بست تسلیم فرمان الله متعال است. به راستی هم چنین بود زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم از همه امت خویش در اسلام جلو بودند.

«وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (14)»: به من گفته شده است از زمره‌ی مشرکان مباش. زمخسری فرموده است: معنایش این است: به اسلام امر شده ام و از شرک نهی شده ام. (مختصر ابن کثیر 570/1).

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾

بگو: من (نیز) اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب آن روز بزرگ (رستاخیز) میترسم. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَصَيْتُ»: نافرمانی کردم، سرباز زدم.

تفسیر :

«قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (15)» ای محمد! برای مشرکان بگو من پیامبری از جانب خدای تعالی می باشم اگر از پروردگارم نافرمانی کنم و غیر او را بپرستم، از عذاب روزی بس بزرگ و هولناک یعنی روز قیامت می ترسم.

مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴿١٦﴾

آن کس که مجازات الهی در آن روز به او نرسد یقیناً الله او را مشمول رحمت خویش ساخته و این پیروزی آشکاری است. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُصْرَفْ عَنْهُ»: از او برگردانده شود، از او دور داشته شود. الْفَوْزُ: عبارت از به دست آوردن سود و منتفی شدن زیان است لذا مسلم است که نجات در روز قیامت، فوز و رستگاری کامل و آشکاری است.

تفسیر :

«مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ»: هرکس در آن روز عذاب خدا از او دفع شود، مورد رحم الله قرار گرفته است. یعنی: یقیناً او از اهل رحمت عظمی، یعنی از اهل نجات است و به زودی به بهشت وارد خواهد شد.

«ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (16)»: این پیروزی و رستگاری بزرگ است، زیرا چنین کسی

به مطلوب خویش دست یافته و از بدی‌ها نجات یافته است. واقعاً هم حصول مدارج اعلیٰ جنّت و رضای الهی بسیار مقام بلند است؛ اگر انسان از عذاب روز قیامت دفع شود، آن را روزی کامیابی بزرگ برایش بشمار میرود طوری که عمر (رض) فرموده است: «کفافاً؛ لالی ولا علی» «برابر، یک به یک؛ نه به سود من، و نه بر زیان من!».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (17 الی 24) موضوعات از قبیل مظاهر قدرت الله متعال، شهادت بر صدقی و درستی رسالت پیامبر، کتمان شهادت و افترای اهل کتاب بر الله متعال.

در آیات متبرکه قبلی دریافتیم که: اقتضای رحمت الهی، مردم را برای حسابرسی روز قیامت مهلت میدهد و رحمت او در دنیا موجب جلب خیر و منفعت و دفع شر و ضرر است و این که: جز الله کسی گرداننده ی هستی نیست.

هکذا در آیه مبارکه (19) نیز در مورد سؤال مشرکان از یهود و نصاری در وصف پیامبر است که نبوت او را در تورات و انجیل انکار میکردند؛ خداوند هم بر صحت و درستی و اثبات پیامبری محمد صلی الله علیه وسلم گواهی کافی داده است و سخن بی باوران مشرک را تکذیب می کند که گویند: ما، محمد را نمیشناسیم؛ اما او را بسی بهتر از فرزندان خود میشناختند. میگویند: وقتی پیامبر به مدینه مهاجرت کرد؛ عمر فاروق، به عبدالله پسر سلام گفت: با توجه به این آیه، پیامبر را چگونه می شناسی؟ گفت: ای عمر! وقتی پیامبر را دیدم، بهتر از پسرانم، او را شناختم؛ زیرا از کار نهانی زنان خبر ندارم؛ اما به یقین شهادت میدهم که رسالت او حق و از سوی الله متعال آمده است. (بنقل از تفسیر فخر رازی).

وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۷)

و اگر الله تو را آسیب و محنتی رساند، کسی جز او برطرف کننده آن نیست، و اگر تو را خیری رساند [حفظ و دوامش فقط به دست اوست]؛ پس او بر هر کاری تواناست. (۱۷) تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَمْسَسْكَ» (مس، مسس): تو را میکند، لمس نماید، به تو برسد. «کاشف»: برطرف کننده، بازدارنده.

تفسیر:

«وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ» ای انسان! اگر خداوند متعال نسبت به تو اراده ضرر داشته باشد و خواسته باشد تو را دچار فقر، مریضی و بلاها کند مطمئن باش هیچکس نمیتواند جز خود الله متعال این ضرر را از تو دفع کند. نه کسی به مقابله پرداخته جلوگیری آن را کرده میتواند، و نه از حیطة غلبه و اقتداری وی برآمده جایی گریخته می‌تواند. وی آگاه است که هر يك از بندگان او چه حال دارد و مناسب به حال او چه تدبیری قرین حکمت می باشد.

«وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (17)» و اگر اراده خیری به تو داشته باشد از قبیل ثروت، صحت و توفیق برساند مطمئن باش هیچکس و هیچ قدرتی نمیتواند این خیر و فضل را از تو بازدارد؛ و با هم زایل کند. چون او بر همه چیز قادر و تواناست و هرگاه او اراده کاری را بکند حتماً اجرائش مینماید و اگر چیزی مقدر کند بر اجرای آن توان دارد. فقط ذات پروردگار است که: قدرت رساندن خیر و زیان را دارد.

از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که: سرچشمه‌ی همه‌ی امور یکی است، نه آنکه خیرات از منبعی و شرور از منبع دیگر سرچشمه گیرد. بس باید همه‌ی امیدها به الله متعال و همه‌ی خوف‌ها از او باشد.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین دعا میکردند: «اللهم لا مانع لما أعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد». «بارخدايا! عطای تو

را هیچ باز دارنده‌ای نیست و آنچه را که تو بازش داری، هیچ بخشنده‌ای نیست و جایگاه و ثروت هیچ صاحب جلال و ثروتی در دنیا، در آخرت به وی از جانبت سودی نمیرساند» بلکه آنچه که به وی سود میرساند، ایمان و عمل صالح است و بس.

در التسهیل آمده است: آیه دال بر وحدانیت است؛ زیرا الله متعال در رساندن زیان و خیر یک و تنها است، و همچنین اوصافی که از این به بعد برای خداوند ذکر می‌گردد، براهین و حجت آشکاری است که بر مشرکین وارد می‌باشند. (التسهیل 4/2).

امام بغوی در تحت آیه مذکور از حضرت عبدالله بن عباس (رض) نقل فرموده است که: یک بار رسول خدا بر سواری، سوار شده، مرا پشت سر خود نشانده؛ قدری راه رفته روی به سوی من کرد و فرمود: پسرک! من عرض نمودم حاضر، فرمانی باشد؟ فرمود: خدا را یاد کن او تو را یاد میکند. شما که خدا را یاد کنید او را در هر حال در جلوی خود خواهید یافت. شما که خدا را در حین امن و عافیت و خوشی بشناسید او شما را در وقت مصیبت میشناسد. اگر سوالی دارید فقط از خدا سؤال کنید، و اگر کمک می خواهید فقط از خدا کمک بخواهید. آنچه در دنیا بودنی است قلم تقدیر آنها را نوشته است، و اگر همه مخلوق باهم متفق شوند و بخواهند که نفعی به شما برسانند که خداوند برای شما مقدر نکرده است؛ هرگز نمیتوانند چنین بکنند، و اگر همه با هم بخواهند که ضرری بر شما وارد نمایند که خداوند بر شما مقدر نفرموده است؛ باز هم هرگز بر آن قادر نخواهند شد. اگر میتوانید همراه با یقین بر صبر عمل کنید؛ حتماً آنرا انجام دهید، و اگر بر این توان نداشتید پس صبر کنید؛ زیرا در صبر، برخلاف چیزهای موافق طبع، خیر و برکتی زیاد وجود دارد، و کاملاً توجه داشته باشید که کمک خدا با صبر همراه است، و با مصیبت راحت و با تنگی گشادگی است. (این حدیث در ترمذی و مسند امام احمد با سند صحیح مذکور است).

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿١٨﴾

او است که بر تمام بندگان خود قاهر و مسلط است و او است حکیم و آگاه. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْقَاهِرُ»: غالب، غلبه و ذلیل کردن چیره، مسلط. (باید یادآور شد: در «قهر» معنای مزیدی است که در «قدرت» نیست و آن بازداشتن دیگران از رسیدن به مراد و مقصود خویش است). «وَهُوَ الْحَكِيمُ»: «و او است حکیم» در اجرای مراد خود، «الْخَبِيرُ»: «آگاه» به آن کس که سزاوار قهر است از بندگان وی.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: در آیه‌ای (14) ملاحظه فرمودیم که موضوع؛ ولایت و رزاقیت الله متعال مطرح بود: «وَلِيًّا... وَ هُوَ يُطْعَمُ» در آیه‌ی 15 همین سوره موضوع قهر و قیامت الهی مطرح شد «إِنِّي أَخَافُ... عَذَابَ» و در آیه‌ی 16، نجات و رحمت الهی: «...فَقَدْ رَجِمَهُ» و در آیه‌ی 17، مبحث حل مشکلات و رسیدن به خیرات: «فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ» و در این آیه مبارکه، قدرت مطلقه‌ی الله متعال مطرح است: طوری که میفرماید: «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (18)»

نباید از کسی خوف و هراسی داشته باشیم زیرا قدرت و عظمت الهی فوق همه‌ی قدرت‌هاست. و چه زیبا است که: قدرت و قهاریت الله متعال، همراه با حکمت و علم اوست. ابن کثیر در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: یعنی او ذاتی است که؛ که گردن فرازان در مقابلش خم گشته و گردن کشان در پیشگاهش خوار شده و به سجده می روند و بر همه چیز چیره و مسلط است و در تمام اعمالش حکیم و دانا است، و از موقعیت همه آگاه است. (تفسیر ابن کثیر 571/1).

مفسر تفسیر مسیر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: خدای

تعالی بر امر خود غلبه داشته و مافوق همهٔ بندگان خود است و همهٔ مقهور جبروت اویند، زیرا او قهار هر جبار و ستمگر است. از این‌روی پرهیزگار با شنیدن امر خدا و متکبر با قهر و غضب در برابر او منقاد می‌شود.

او تعالی همه چیز را در جایش بنابر حکمت و با دقت گذاشته و هر چیزی که از انظار پوشیده و پنهان باشد بر او معلوم و هوید است. او با حکمت خود مقدر نموده و با علم خود اسرار را دانسته است؛ پس تنها او مستحق این است که پرستش شود و به یگانگی یاد گردد و به او شریک و انباز قرار داده نشود.

قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَنْكُمْ لِتَشْهَدُونَ أَنْ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةٌ أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿١٩﴾

[به کافران و مشرکان که برای حق بودن نبوتت گواه می‌طلبند] بگو: گواهی چه کسی از همه گواهان بزرگتر و (قابل اعتمادتر) است؟ [تا او را بر حقایقت نبوتم برای شما گواه آورم]؟ بگو: الله میان من و شما گواه است. [که گواهی اش بزرگترین و مطمئن‌ترین و صحیح‌ترین گواهی هاست]، و این قرآن به من وحی شده، تا شما را و هر کس را که به او (این پیام الهی) برسد بیم دهم، آیا شما گواهی میدهید که با الله معبودهای دیگری است؟ بگو: من گواهی نمیدهم، بگو: جز این نیست که او معبودی است یکتا، و از آنچه با او شریک می‌سازید بیزارم. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَأُنذِرَكُمْ»: اذار به معنی پیامی است که در آن تخویف و تهدید باشد. «بَلَغَ»: رسید. «مَنْ بَلَغَ»: هرکس، قرآن به او برسد. بری: بیزار، برکنار، دور.

شان نزول مطلع و سر آغاز آیه مبارکه:

مفسران می‌نویسند که: مشرکان مگه به محمد صلی الله علیه وسلم گفتند: ای محمد! ما هیچکس را نمی‌یابیم که در امر رسالت و پیامبری تو را تصدیق کند. از یهود و نصاری دربارهی تو سؤال کردیم، نام یا صفتی از تو نزد آنان نیست، پس یک نفر را به ما معرفی کن که شهادت بدهد که تو پیامبر الهی هستی. آنگاه الله متعال آیهی «قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً...» تا آخر را نازل کرد. (اسباب النزول ص 122).

قابل دقت و توجه است که: این آیه مبارکه در زمان غربت اسلام، خبر از آینده‌ای روشن و رسالت جهانی اسلام می‌دهد.

تفسیر:

«قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً»: (به کافران و مشرکان که برای حق بودن نبوتت شاهد میخواهند) بگو: گواهی چه کسی از همه گواهان بزرگتر و (قابل اعتمادتر) است؟ «قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» در جواب به آنها بگو: خدا بزرگترین شاهد بر این امر است، و شاهد بودن الله متعال مرا بس است.

ابن عباس (رض) گفته است: خدا به پیامبرش گفت: به آنها بگو: چه چیزی بزرگترین شاهد است، اگر جوابت راداند چه بهتر و اگر نه، به آنها بگو: خدا بین من و شما گواه است. (البحر 90/4).

«وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ»: واقعیت امر اینست که: قرآن، بزرگترین شاهد و گواه بر رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم است طوری که در آیه مبارکه میفرماید: او بر من قرآن را نازل نموده تا با آن شما را از عذاب الهی در صورتی که مخالفتش کنید بیم دهم و همچنان تا روز قیامت تمام افراد عرب و عجم را به آن برحذر دارم که این قرآن به آنها رسیده و می‌رسد.

مفسران مینویسند که در جمله: «وَمَنْ بَلَغَ» آیه مبارکه نشان داد که رسالت نبی کریم-

صلی الله علیه وسلم- برای تمام جنّ و انس و مشرق و مغرب است. ابن جزری گفته است: مقصود از این آیه عبارت است از شاهد قرار دادن الله (که بزرگترین شهادت است) بر صدق پیامبر صلی الله علیه وسلم، و شهادت الله متعال بر این موضوع عبارت است از علم او به صدق نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و اظهار معجزاتی که بر صدقش دلالت دارند. (التسهیل 5/2).

«أَأَنْتُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَى»: استفهام برای توبیخ است؛ یعنی ای مشرکان! پس اگر خدای تعالی خالق همه آفریده‌ها و رازق‌شان است. شما چگونه به الوهیت غیر او اقرار مینمائید و با او کسی دیگر را شریک و همتای او قرار میدهید. ولی من هرگز به اعمال شرک الود شما اقرار و اعتراف ندارم.

«قُلْ لَا أَشْهَدُ»: به آنها بگو: من شهادت می‌دهم که خدائی جز او نیست.
«قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ»: ای محمد! به آنها بگو: او یگانه‌ای است که شریک ندارد و همو ملجأ و پناهگاه به هنگام نیاز است.

«وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ (19)»: ویر صحت ظلم و جور شاهد نیستم و به سوی الله متعال از هر شرکی و از هر مشرکی بیزارم و به سوی یکتاپرستی و توحید دعوت می‌کنم. یعنی: از بتانی که آنها را خدایان خویش قرار می‌دهید، یا از شرک آوردنتان به الله عزوجل، بیزار و برکنارم زیرا من فقط به یگانگی خداوند متعال گواهی می‌دهم.

قابل توجه و دقت: اکثریت مطلق مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند که: این آیه کریمه دلیل بر آن است که تبلیغ اِرشادات دین مقدس اسلام بر مسلمانان فرض است.

شان نزول آیه 19 :

453- ابن اسحاق و ابن جریر از طریق سعید یا عکرمة از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: نحام بن زید و قروم بن کعب و بحری بن عمرو به حضور رسول الله (آمدند و گفتند: ای محمد، مگر تو نمی‌دانی که جز الله، خدایی دیگر هم هست، پیامبر صلی الله علیه وسلم در جواب شان فرمود: «لا إله إلا الله»: جز الله یگانه خدایی دیگری نیست. برای این فرستاده شده‌ام و به این راه مردم را دعوت میکنم. پس الله عزوجل آیه «قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً...» را در باره سخن آن‌ها نازل کرد. (طبری 13132 از ابن اسحاق از محمد بن ابو محمد روایت کرده است).

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠﴾

کسانیکه به آنان کتاب آسمانی داده‌ایم، او (پیغمبر) را مانند فرزندان خود میشناسند. (البته) آنانی که به خود زیان رساندند، ایمان نمی‌آورند. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يعرفونه»: پیامبر را خوب می‌شناسند.

تفسیر :

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ»: یهودیان و نصرانیان محمد صلی الله علیه وسلم را با تمام خصوصیاتش که در تورات و انجیل ذکر شده میشناسند درست همانگونه که فرزندان خود را میشناسند. یعنی: رسول الله صلی الله علیه وسلم را با شمایل و اوصافش می‌شناسند زیرا این شمایل و اوصاف در کتاب هایشان بیان شده است. و همانگونه که پدر هیچگاه در شناخت فرزند خود به بیراهه نمی‌رود اهل کتاب نیز در شناخت این اوصاف نظر به وضوحی که دارند به بیراهه نمی‌روند. پس اهل کتاب در این سخن خود که: ما محمد صلی الله علیه وسلم را نمیشناسیم، دروغگو هستند.

مفسر زمخشری در تفسیر خویش می‌نویسد: این استشهادی است از اهل مکه که اهل کتاب از صحت نبوت پیامبر اطلاع دارند. (تفسیر الکشاف 9/2).

حضرت عمر فاروق از حضرت عبدالله بن سلام که قبلاً یهودی بود و سپس مشرف به دین مقدس اسلام گشت پرسید که الله متعال در قرآن خبر داده است که شما رسول ما را چنان می شناسید که فرزندان خود را میشناسید؛ علت آن چیست؟ حضرت عبدالله بن سلام فرمود که: ما رسول الله را با اوصاف بیان شده او که در تورات آمده است می شناسیم؛ لذا شناخت ما نسبت به او قطعی و یقینی است؛ بخلاف فرزندان مان که درباره آنها می توان شبیه وارد کرد که آیا اینها فرزندان ما هستند یا خیر؟

حضرت زید بن سعنه که از اهل کتاب بود، آن حضرت صلی الله علیه وسلم را بوسیله اوصاف بیان کرده تورات و انجیل شناخت؛ فقط یک وصف آنحضرت صلی الله علیه وسلم به گونه ای بود که اولین بار راجع به آن نتوانست تصدیق کند؛ پس از امتحان به او تصدیق کرد، و آن اینکه حلم آن حضرت بر خشمش غالب مییابد. لذا در محضر آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و آن را آزمایش نمود و این وصف نیز در وجود آن حضرت صلی الله علیه وسلم کاملاً پدیدار گشت و او مسلمان شد. در آخر آیه فرمود که: این اهل کتاب که با وجود شناخت کامل آن حضرت مسلمان نمی شوند، دارند خود را با دستهای خویش در هلاکت می اندازند و در نقصان قرار میگیرند؛

«الَّذِينَ حَسِبُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (20): ولی آنها هدایت را رد نموده و چون قرآن حکیم را تکذیب کرده و از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی نکردند به سوی زیان و خشم پروردگار بازگشتند. یعنی: انکارشان از رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم ناشی از عدم شناخت نیست بلکه ناشی از عناد و تمردشان است، عناد و حسد، کبر، تقلید پدران، حب مال و جاه، و امثال آن، اجازه نمی دهد که مشرف به ایمان شده، خویشان را از زیان جاودان و هلاک ابدی نجات دهند.

باید گفت که: تنها شناخت و علم، مایه نجات انسان ها نیست، زیرا هستند بسیاری از خداشناسان و پیامبر شناسان و دین شناسان که به خاطر عناد و لجابت از جمله زیان کارانند. و در این هیچ جای شکی نیست کتمان حق، سبب سوء عاقبت و خسارت به خویشان است.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۱)
و کیست ظالم تر از آنکه بر الله دروغ بدهد؟ (و شریک برای او قائل شده است) یا اینکه آیات او را تکذیب کند؟، یقیناً ظالمان روی رستگاری نخواهند دید. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ»، «افتری»: جعل، دروغ بستن. در قرآن عظیم الشأن بصورت کل پانزده مرتبه تعبیر «مَنْ أَظْلَمُ» تذکر یافته که در مورد افترا بر الله متعال، باز داشتن مردم از مسجد و کتمان شهادت و حق است. این فهم اینرا میرساند که ظلم فرهنگی و باز داشتن مردم از رشد و فهم، بدترین ظلم به جامعه بشمار می رود.
«وَمَنْ أَظْلَمُ»: ظالم تر از آنکه. هر چیز که عزیزتر و مقدس تر باشد، خطر ظلم درباره ی آن بیشتر است. از این رو ظلم به الله و افترا بر ذات مقدس الهی، بدترین ظلم ها بشمار می رود.

تفسیر :

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ»: هیچکس در جهان ظالم تر و گنهارتر از کسی نیست که ادعای شریک به الله متعال را مینماید و به اوتعالی زن و فرزند قایل است، یا قرآن و یا هم معجزات درخشان آنرا تکذیب کرده و آنرا سحر به نامد، و یا هم یکی از آیات و نشانه های وحدانیتش را و یا شواهد نبوت پیامبرش را رد و تکذیب کند.
ابو سعود گفته است: کلمه ی «أَوْ» بیانگر آن است که هر یک از افترا و تکذیب به معنی نهایت افراط و ظلم است. تا چه رسد به این که کسی هردو را با هم داشته باشد، و آنچه الله آن را اثبات کرده آنها نفی کرده اند. و آنچه که الله آن را نفی کرده است، آنها آن را اثبات نموده اند، خدا آنان را نابود کند! چگونه و تا کی افترا می گویند. (ابو سعود 88/2).

بصورت کل باید بعرض رسانید که: ظلم به تفکر و فرهنگ انسان‌ها، از جمله بدترین ظلم‌ها بشمار میرود. شرک، افترا به الله متعال، ادعای نبوت دروغین، بدعت، و غیره، همه نمونه‌ای از این گونه ظلم‌ها می‌باشند.

«إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (21)»: هرکسی چنین کند ظالم و ستمگار است و چنین کسی هرگز راه درست را طی نمی‌نماید و از عذاب الهی نیز نجات پیدا نمی‌کند.

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَائُكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (22)

و روزی که همه آنها را محشور کنیم (معبودها و عبادت‌کنندگان آنها را) باز به کسانی که شرک آورده بودند می‌گوییم: معبودهایتان که آنها را شریک الله می‌پنداشتید کجا هستند؟ (و چرا به یاری شما نمی‌شتابند؟). (22)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَحْشُرُهُمْ»: آنان را گرد می‌آوریم، محشور می‌کنیم. «أَيْنَ»: کجا؟ «كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ»: می‌پنداشتید، گمان می‌بردید.

تفسیر:

«وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا»: آیا این مشرکان به یاد نمی‌آورند روزی را که ما همه آنها را در روزی که شکی در آن نیست برای محاسبه و بازخواست حشر می‌کنیم، و در ملاء عام به آنها می‌گوییم و از آنها می‌پرسیم: «أَيْنَ شُرَكَائُكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (22)»: باید گفت که: قیامت روز حق بودن توحید، برای مشرکان است. طوریکه در آیه مبارکه خطاب به مشرکان می‌گوید: کجا شدند خدایانی که شما به غیر از الله متعال پرستش میکردید؟ و هنگام شداید آنرا شفیع و مددگار خویش بشمار می‌آورید، چرا این خدایان امروز در چنین شدت و مصیبت کجا رفته‌اند که هیچ به کار شما نمی‌آیند؟! و شما را یاری نمی‌رسانند و از شما عذاب را دفع نمی‌نمایند و یا در رفع عذاب شفاعت نمی‌کنند؟ یعنی: کجا این خدایان پنداری شما که در چنین حالی به شما هیچ سودی نمی‌رسانند؟ یا خدایانشان احضار میشوند ولی از آنجایی که به هیچ وجه منفعتی از آنان بر نمی‌آید، وجود آنها همانند عدم وجودشان است بنابر این، خدای سبحان با این خطاب آنان را توبیخ می‌کند.

امام بیضاوی هم فرموده است که: منظور از استفهام توبیخ است، «و تَزْعُمُونَ» یعنی «تزعمونهم آلهة و شرکاء مع الله»: گمان می‌برید که آنها الله و شریک الله می‌باشند، بدین ترتیب هر دو مفعول حذف شده‌اند. گویا در بین مشرکین و خدایان آنها مانع ایجاد شده است و در موقع امید و احتیاج آنها را از دست میدهند و به آنها دسترسی پیدا نمی‌کنند. (تفسیر بیضاوی ص 169).

بصورت کل باید گفت که: شرک، خیالی بیش نیست. حضرت ابن عباس (رض) گفته است: هر «زعمی» که در قرآن آمده است به معنی دروغ است.

ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ (23)

سپس جواب و عذر آنها چیزی جز این نیست که می‌گویند: قسم به الله، ای پروردگار ما، ما مشرک نبودیم. (23)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فِتْنَتُهُمْ»: کفر آنان، معذرت از آنان، جواب آنان، فرجام کفرشان.

تفسیر:

«ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ»: آنها بعد از اینکه خدایان خود را در آن روز می‌بینند که در برابر بی‌تفاوت‌اند از حجتی باطل و ادعایی دروغین استفاده می‌کنند.

مفسران در بیان معنای کلمه «فتنه» در این آیه مبارکه، چند وجه ذکر کرده‌اند که قوی‌ترین آن «عاقبت» است. یعنی: عاقبت و فرجام کفرشان که به آن افتخار کردند و بر سر آن جنگیدند، چیزی جز انکار و بیزارگی جستن از شرک نیست. از دیگر وجوه در معنای

«فتنه»، این نظر ابن عباس (رض) است: «فتنه آنان، یعنی حجت آنان». عطاء میگوید: «فتنه آنان، یعنی عذرخواهی آنان».

«إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ (23)» دروغگویان به مقتضای خصلتی که در دنیا کسب کرده‌اند، در قیامت نیز توصل به دروغ میشوند و می‌گویند: به خدا قسم ای پروردگار! ما مشرک نبودیم. ما آن‌ها را در دنیا عبادت نکردیم و به الله شریک نیاوردیم در حالی که در این ادعای خود دروغ می‌گویند و افترا می‌کنند.

امام قرطبی در این مورد میفرماید: وقتی صرف نظر و بخشودگی او را نسبت به مؤمنان دیدند زبانشان بند می‌آید و دستانشان اعتراف میکند و پاهایشان بر اعمالشان گواهی میدهند. (تفسیر قرطبی 401/6).

أَنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۴)

ببین، چگونه بر خود دروغ می‌بندند و آنچه از معبودهای که با الله شریک قرار داده و افترا می‌کردند، از آنها گم گشت. (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضَلَّ عَنْهُمْ»: ناپدید شد، نابود گشت از آنان

تفسیر:

«أَنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ» ای محمد! بین که چگونه با خود نیز دروغ می‌گویند، باکفر و شرک در پیشگاه خداوند دانا خود را تکذیب کردند، و این کذب و دروغ صریح مایه‌ی تعجب است.

«وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (24)» در محاکم الهی، نه دروغ انسان کارساز است، نه سوگند ها و قسم های او. گمان شفاعتی که از خدایان خود داشتند باطل و متلاشی و نقش بر آب شد. و دروغ و افترا و شرکایی که به خدا نسبت میدادند از دیدشان نماند. آن همه اصرار بر تکیه‌گاه های غیر الهی، خیالی بیش نیست یعنی: افترایشان بر باد رفت و نابود شد و این پندار یاهوشان که شریکان آنها را به خدا نزدیک میکنند، متلاشی و باطل گشت و میان آنها و چیزهایی که بجز الله پرستش میکردند، جدایی افتاد و در نتیجه، این معبودان باطل نتوانستند هیچ نیازی را برای آنان برآورده کنند.

قابل توجه و دقت است که در موارد متعددی از قرآن عظیم الشان در حق کاذب لعنت آمده است، و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که: از دروغ پرهیز کنید زیرا دروغ با فجور همراه است و هر دو به جهنم می‌روند. (صحیح ابن حبان) از رسول الله (ص) سؤال شد که چه عملی مردم را به جهنم می‌برد، فرمود که: عمل دروغ. (مسند امام احمد)

سرور کائنات صلی الله علیه وسلم در شب معراج کسی را دید که دو تا شوق (کنج دهان) او چاک داده میشوند باز سالم می‌گردند، سپس چاک می‌گردند باز سالم میشوند، و بدین ترتیب این روش با او تا قیامت انجام می‌گیرد؛ آن حضرت از جبرئیل امین پرسید که این چه کسی است؟ او فرمود: این دروغگو است.

و در روایت دیگری از مسند امام احمد آمده است که رسول الله فرمود که: مردم، مؤمن کامل نمی‌شود مگر وقتی که کاملاً دروغ را ترک نماید که در شوخی هم دروغ نگوید.

و نیز در «بیهقی» و غیره با سند صحیح آمده است که می‌تواند در طبع مسلمان خصایل بد دیگری باشد اما خیانت و دروغ باهم نمی‌توانند جمع باشند. و در حدیثی دیگر وارد است که دروغ رزق انسان را کم می‌کند.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه احوال مشرکان در آخرت و آشفته‌گی و اضطرابی که عاید حال مشرکان می‌گردد، به بیان گرفته شد. اینک در آیات (25 الی 26) یک بار دیگر، در باره اعتراف به اعمال ناپسند مشرکان و هکذا ناامیدی آنان را در ایمان آوردن به بیان می‌گیرد.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٥﴾

گروهی از آنان (مشرکان) کسانی هستند که به سخنان گوش میدهند و (لیکن) ما در دل‌های آنها پرده‌ها قرار داده‌ایم تا آن را نفهمند و در گوش‌های آنها سنگینی را گذاشته‌ایم (تا نشنوند)، و اگر ببینند (آنها بقدری لجوجند) که اگر تمام نشانه‌های حق را ببینند ایمان نمی‌آورند، تا وقتی که نزد تو آیند با تو مجادله میکنند و میگویند: این (قرآن) نیست مگر افسانه‌های پیشینیان. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَكِنَّةٌ»: جمع کنان و به معنی پوشش است. «أَنْ يَفْقَهُوهُ» (فقه): این که قرآن را بفهمند، دریابند. «وَقْرًا وَقُرْتٌ أَذْنُهُ»: یعنی گوشش سنگین یا کر شد. «يُجَادِلُونَكَ» (جدل): با توجدها میکنند، می‌ستیزند. «أَسَاطِيرُ»: خرافات و یاهو و جمع اسطوره است. جوهری گفته است: اساطیر یعنی اباطیل و قصه‌های ساختگی. (مجمع البیان 286/4).

تفسیر :

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ»: از جمله‌ی آن مشرکان کسانی هستند، که صدای تو را هنگامی که قرآن را تلاوت میکنی به تو گوش می‌دهند.

مفسران مینویسند: که تذکر این اشخاص کسانی‌اند که به: به غرض عیب‌جویی و اعتراض، به قرآن کریم و سخنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گوش می‌نهادند، و مقصود آنها انتفاع از هدایت و پذیرفتن حق نمی‌باشد.

«وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ»: اما شنیدنی بدون فهم، بدون درک و بدون بهره‌گیری زیرا هوی و هوس بر دل‌های آنها چیره شده و منافذ بصیرت را بر آنها بسته و قلب‌های شان را در حجاب قرار داده است از این روی آنها نمی‌فهمند.

واقعیت امر اینست که: شنیدن صدای تلاوت قرآن، زمانی برای انسان موثر و ارزشمند تمام میشود که بر قلب انسان اثر بگذارد.

«وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا»: و گوش‌هایشان را سنگین و کر کردیم تا نشنوند. یعنی: از شنیدن قرآن ناشنوایشان ساخته‌ایم.

ابن جزری گفته است: معنی آیه چنین است: وقتی قرآن را می‌شنیدند، خدا بین آنها و فهم قرآن پرده و مانعی ایجاد می‌کرد. از طریق مبالغه از آن به «اکنه» و «وقر» تعبیر کرده است. (التسهیل 6/2).

«وَ إِنْ يَرَوْا كَلِمًا آيَةً لَا يُؤْمِنُوا»: و اگر تو هر نشانه‌ای بر صدق خویش ارائه کنی در حالی که تمام معجزات بر رسالت تو شهادت میدهند آنها باز هم تکذیب می‌کنند و انکار می‌نمایند. متأسفانه لجاجت، از جمله درد‌های بی‌درمان است و مثل آینه‌ی موج‌دار، بهترین چهره‌ها را هم قبیح و بد نشان می‌دهد.

«حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (25)»: آنها باز هم تکذیب میکنند و انکار مینمایند، یعنی: آنها در کفر و عنادشان بدانجا رسیده‌اند که به صرف ایمان نیابردن اکتفا نکرده بلکه جدال‌کنان نزد تو می‌آیند و میگویند: این جز افسانه‌های پیشینیان نیست. یعنی: این قرآن، جز از جنس داستان‌ها و افسانه‌های بی‌پایه‌ای که پیشینیان آن را در کتاب‌هایشان نوشته‌اند، نیست. آری! آنها پنداشتند که حضرت محمد(ص) قرآن را از این داستان‌ها و اخبار برگرفته است درحالی‌که قرآن جز فرود فرستاده خدای عزیز و حمید نیست.

شان نزول آیه 25 :

از ابن عباس (رض) روایت شده است که «ابوسفیان» و «ولید بن مغیره» و «نضر بن حارث» در کنار پیامبر صلی الله علیه وسلم نشسته بودند در حالیکه او قرآن را تلاوت می نمود. از نضر سؤال کردند، محمد چه می خواند؟ گفت: همان طور که من از حوادث زمان های گذشته می گفتم او هم اساطیر و افسانه ها می خواند. آنگاه الله متعالی «وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ...» را نازل کرد.

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأُونَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٦﴾
آنها دیگران را از آن قرآن یا محمد منع می کنند و خود نیز از او دور میشوند، و هلاک نمی کنند مگر خود را، ولی نمی دانند. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَنْأُونَ»: دور میشوند. نأی یعنی دور شد. «يَنْهَوْنَ»: باز می دارند. يَنْأُونَ (نأی): دوری می شوند نأی یعنی دور شد. روی می گردانند، فاصله می گیرند.

تفسیر :

«وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يَنْأُونَ عَنْهُ»: «وهم ینهون» آن مشرکان تکذیب کننده مردم را از شنیدن قرآن و ایمان آوردن به آن و گرویدن به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و پیروی کردن از آن حضرت باز می دارند.

«وهم ینهون عنه» در نزد عموم مفسرین «ضحاک»، «قتاده» و «محمد بن حنیفه، این آیه در باره عموم کفار مکه نازل شده است که مردم را از شنیدن و اتباع قرآن باز می داشتند، و خود نیز از آن دوری می جستند. و از حضرت عبدالله بن عباس نیز منقول است که این آیه درباره ابو طالب کاکای پیامبر اسلام نازل شده است. ابو طالب مردم را از اذیت و آزار رسانی به آن حضرت باز می داشتند و از آن حضرت حمایت میکردند اما نه به قرآن ایمان آوردند و نه به آن گوش فرا داشتند؛ پس در این صورت ضمیر ینهون عنه، بجای قرآن به سوی آن حضرت بر میگردد. (مظهری بروایت ابن ابی حاتم عن سعید بن ابی هلال)، «و ینأون عنه» و خود نیز از پیروی کردن آن دور میشوند و خویشتن را از آن دور نگاه می دارند و هم خود گمراه گر هم خودشان کافر می شوند و هم مردم را از هدایت باز می دارند.

مفسران در شان نزول می نویسند:

این آیه در باره ابو طالب کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد زیرا او در همان حالیکه کفار را از آزار دادن پیامبر صلی الله علیه وسلم باز می داشت، خود نیز از اجابت دعوت پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد پذیرش اسلام دوری می کرد.

«وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (26)»: دوری از پذیرفتن حق، سبب به هلاکت انداختن خود انسان میگردد، طوری که در آیه مبارکه آمده است. «و إن یهلکون إلا أنفسهم» یعنی: با این کارشان جز خویشتن را به نابودی نمیکشاند و ضرر حاصل شده از آن جز به آنان نمیرسد، هر چند که خود فکر میکنند که با این کارشان دارند به اصطلاح به رسول الله صلی الله علیه وسلم زیان و ضرر میرسانند. البته، این بی دانشان اسباب هلاک ابدی خود را فراهم میکنند، و نمی دانند که با دست خود به پای خود تیشه می زنند. واقعیت اینست: شعور واقعی، یافتن راه حق است و گم کردن راه حق و رهبر حق، از سوی هر کسیکه صورت گیرد، بی شعوری است.

مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ابن کثیر میفرماید: آنان دو عمل زشت را با هم جمع کرده بودند؛ خود از قرآن بهره نمیگرفتند و نمیگذاشتند احدی نیز از آن بهره بگیرد و کیفر آن فقط بر خود آنان می باشد اما نمی فهمند. (تفسیر ابن کثیر 573/1).

توضیح مختصر :

دلیل دوری گرفتن از قرآن، حماقت و جهالت مشرکان است که درک و فهم ندارند. این آیات، پند و اندرز گویایی است که جز با تأمل و اندیشه و نگرستن با دیده‌ی دل به آن، سودمند نیست. بی گمان، کسانی که این آیات را نمیفهمند، قلب بیدار، گوش شنوا و چشم بینا ندارند. متأسفانه این آسیب، فراگیر و در میان هر نسلی و هر گروه و دسته‌ای، مشهود است. و در هر دوره و زمانی، شیوه‌ی خاصی دارد و هرکس با ساز کردن بهانه‌هایی در برابر بسیاری از آیات روشن قرآن، کروگونگ است؛ هر چند از صحت‌مندی ظاهر جسمی برخوردار هم باشد. (بقره: 171)، (انفال آیه: 23).

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی در باره صفت آن‌عه از اشخاصیکه؛ مردم را از پیروی باز میدارند و خود نیز از آن راه دوری میگزینند و عمر خویش را تباه میگردانند، اشاراتی بعمل آمد و هکذا از آرزوهای آنان در جهان آخرت، که: آرزوی داشتند که: ای کاش بار دیگر به دنیا باز می‌گشتیم و کار نیک انجام میدادیم؛ اما الله متعال، سخنشان را تکذیب میکند. بحث بعمل آمد. اینک در آیات متبرکه (27 الی 32) موضوعاتی از قبیلی مشرکان در برابر آتش دوزخ، مشرکان در برابر پروردگار در روز قیامت، و حقیقت دنیا مورد بحث گرفته میشود.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٧﴾

اگر (حال آنها را) ببینی هنگامی که برکناره آتش دوزخ ایستاده اند که می‌گویند ای کاش (بار دیگر به دنیا) باز می‌گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از مؤمنان می‌شدیم. (27)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَلَوْ تَرَىٰ»: اگر میدیدی، تری: می‌بینی. «وَقَفُوا»: عرضه شده اند، نگهداشته شده اند، بازداشته شده اند. «نُرَدُّ»: برگردانده شویم.

تفسیر :

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ»: و ای کاش تو ای محمد! اگر آن مشرکان را هنگامی مشاهده می نمودی که بر آتش عرضه میشوند و خشم خدای جبار را و همچنان هولناکی صحنه، غلّ و زنجیرها را مشاهده می نمایند، آنگاه خواهند گفت:

مفسر بیضاوی گفته است: جواب (لو) محذوف است و تقدیر عبارت چنین است: وضعی بس زشت می دیدی. علت حذف این است که شنونده آن را به بلیغ‌ترین وجه تقدیر نماید.

در ضمن قابل یادآوری است که: کفار هنگام عرضه بر آتش، وحشت زده و ذلت‌بار ناله می زنند. «إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا» مراحل و مواقف قیامت متعدد است، در بعضی از مراحل گنهکاران ناله میزنند و در بعضی مواقع مهر سکوت بردهانشان می خورد.

«فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا»: ای کاش زنده می‌شدیم و به دنیا باز می‌گشتیم و به الله متعال ایمان می‌آوردیم، آیات پروردگار خویش را هیچگاه تکذیب نکنیم و پیامبر صلی الله علیه وسلم را تصدیق می‌کردیم، «وَوَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (27)» اگر به دنیا برگردیم آیات را تصدیق و به خدا ایمان می‌آوریم. پس برگشت به دنیا را برای انجام عمل صالح و جبران لغزش‌ها تمنا کردند.

بلی! چنین آرزویی می‌کنند ولی متأسفانه که همچو آرزوی شان برآورده نمیشود. الآن قد ندمت و ما یفیع النّدم! در حقیقت به این دلیل آنان چنین می‌گویند که حقیقتی که بر آن پرده می‌انداختند برایشان آشکار شده است.»

یعنی این قول آنان نتیجه یک تصمیم عاقلانه و اندیشیده شده و یک تغییر واقعی نیست،

بلکه محصول مشاهده‌ی حقیقت است که پیداست پس از آن شدیدترین و متعصب‌ترین منکر نیز جرأت انکار نخواهد داشت.

خواننده محترم!

طبق آیات قرآنی، آرزوی برگشت به دنیا، هم در لحظه‌ی مرگ است و هم در قبر و هم در قیامت، «رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً» (مؤمنون، 100)، و هم در جهنم «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِن عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ» (مؤمنون، 107)

همچنان در آیه‌ی 23، مشرکان شرک خود را انکار می‌کردند، ولی در این آیه، اعتراف و تقاضای برگشت و جبران می‌کنند.

باید گفت که: این آرزو، دروغی بیش نیست. ولو که اگر باز هم به دنیا بازگردند، به دنبال همان چیزی اند که در پیش بوده اند؟ چون گناه، کفر، نفاق و نافرمانی در نهادشان قرار دارد و سرشتشان ستیزه جویی و دروغ‌گویی است و اگر به دنیا بار دیگر آورده شوند، بی تردید بار دیگر معاد و روز جزا را انکار خواهند کرد و جز زندگی دنیا چیزی نمی‌جویند. الله متعال، سرشت آنان را می‌شناسد و میداند که اصرارشان بیهوده و بی اساس است و از بیم آتش دوزخ چنین آرزویی میکنند وگرنه سرشت آنان، تهی از ایمان است. و آرزویشان دروغی بیش نیست و هرگز به زندگانی جهان آخرت باور ندارند و در ماورای این دنیا، عالمی دیگر نه، می‌بینند و نه، می‌پذیرند و نه، به پاداش و کیفر، ایمان دارند.

بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٢٨﴾

[ولی آرزوی آنان از روی صدق و راستی نیست] بلکه آنچه [از حَقَانِیَّتِ توحید و نبوت و معاد] پیش از این پنهان می‌داشتند برای آنان آشکار شده [که این گونه آرزو میکنند]، و اگر به دنیا بازگردانده شوند، یقیناً به کفر و شرکی که از آن نهی شده اند بازمی‌گردند؛ و مسلماً آنان دروغ‌گویند. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَدَا لَهُمْ»: برایشان آشکار شد.

تفسیر:

«بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ»: روز قیامت، روز آشکار شدن اسرار پنهانی مردم است و قرآن بارها به این حقیقت در آیات مختلفی اشاره بعمل آورده است. از جمله: در (آیه 33 سوره جاثیه) میفرماید: «وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا»، همچنان در آیه 48 سوره میفرماید: «وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا» بناءً کفار در آنچه گفتند راست نگفتند چون صداقت پیامبر و صحت رسالتش را در روز رستاخیز بزرگ دانستند، در روز قیامت. عیب‌ها و زشتی‌هایی را که در دنیا پنهان کرده بودند، برای آنان عیان و آشکار شد، از این رو چنان آرزویی را میکنند. چون عقاید و اعمال نابکارشان برآنان آشکار شد و دانستند که حتماً به سبب شرکشان نابود می‌شوند، از روی استیصال و درماندگی، به آرزوهای وعده‌های دروغین روی آوردند، «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (28)»: برگشتن از آخرت به دنیا، محال است. «وَلَوْ رُدُّوا» و اگر باز گردانده هم بشوند به سوی دنیا، آن طور که آرزو کردند «قطعاً برمی‌گردند به» انجام دادن «آنچه از آن نهی شده بودند» از امور ناروایی که در رأس آنها شرک است، همان‌گونه که ابلیس دید آنچه را از آیات الهی دید ولی باز هم عناد ورزید و سر به تمرد برداشت.

«وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»: «و قطعاً آنان دروغ‌گویند» در این وعده‌شان که در صورت بازگشت به دنیا از مؤمنان می‌گردند بلکه این سخن را فقط به انگیزه نجات از مهلکه‌ای که در آن در افتاده‌اند، می‌گویند.

باید گفت: زمانیکه دروغ‌گویی بمثابة خصلت یک انسان مبدل شود، در قیامت هم دروغ

میگوید. طوریکه در آیه 23 نیز خواندیم که مشرکان در قیامت به دروغ قسم می خورند و میگویند: «وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ»

وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٢٩﴾

و [زمانی که در دنیا بودند] گفتند: جز این زندگی دنیای ما زندگی دیگری نیست و [پس از مرگ] ما (دوباره زنده و) برانگیخته نخواهیم شد. (29)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَالُوا»: مشرکان و منکران قیامت میگفتند. «إِن هِيَ»: نیست زندگانی دنیا. «الدُّنْيَا»: نزدیکتر، مراد، این جهان است. «مبعوثین»: برانگیخته شدگان، زنده شدگان.

تفسیر:

«وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (29)»

مشرکان، انسانهای سطحی نگر و مادی پرست هستند و محدوده‌ی حیات را تنها در همین دنیا می بینند و منکر رستاخیزند. بنابر همین عقیده و تفکر میگفتند: جز این زندگی دنیوی چیز دیگری در میان نیست، یعنی هرگز زنده شدن بعد از مرگ و حشر و نشری در میان نیست و هرگاه ما بمیریم هرگز از قبرهای خود به منظور حساب و کتاب زنده نمی‌شویم؛ زیرا حیات ما فقط مربوط به همین دنیاست.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذُ وُقِفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٠﴾

اگر آنان را در آن هنگام ببینی که در بارگاه پروردگارشان، باز داشته شوند، [چیزهای شگفت انگیزی خواهی دید و] پروردگار به آنان میفرماید: آیا این، (رستاخیز و حساب و کتاب) حق نیست؟! گویند: بلی، قسم به پروردگارمان، حق است! الله میفرماید: پس به سبب آنکه (در دنیا) کفر می ورزیدید، این عذاب را بچشید. (30)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَلَىٰ رَبِّهِمْ»: در محضر پروردگارشان.

تفسیر:

خداوند متعال پیامبرش را تسلیت و دلجویی میدهد که همه‌ی لجاجت‌ها بی جواب باقی نخواهد ماند. «وَلَوْ تَرَىٰ إِذُ وُقِفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ»: و اگر تو ای محمد! این کفار را در روز قیامت در حالتی بنگری که به منظور محاسبه به حساب شان در پیشگاه الله متعال ایستاده‌اند و ترس و لرز شان را هنگامی که به آنها گفته شود: «قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ»: آیا این همان زنده شدن بعد از مرگی که شما تکذیب میکردید حق نیست؟ یعنی: آیا این رستاخیزی که شما منکر آن بودید، حقیقت ندارد؟ و آیا این مجازات که شما آنرا انکار میکردید، حاضر و آماده نیست؟

«قَالُوا بَلَىٰ وَ رَبَّنَا»: در آن هنگام خواهند گفت: بلی قسم به الله متعال که حقیقتاً خود آن است. می بینیم که: اعترافات کفار و مشرکان در قیامت، فایده ای را ببار نیاورد. آنها به آنچه منکر آن بودند، اعتراف می‌کنند و این اعتراف شان را با سوگند، مؤکد هم می سازند. «قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (30)»: مجازات های قیامت، به خاطر مداومت در کفر و انکار معاد در دنیاست. طوریکه برای آنها در نهایت سرزنش گفته میشود این عذابی که شما دچار آن شدید! علت آن کفر شما به الله متعال و تکذیبگری‌تان نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم است.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ إِلَّا سَاءَ مَا يَزُرُونَ ﴿٣١﴾

یقیناً کسانی که لقای پروردگار را انکار کردند مسلماً (روز قیامت) زیان کار شدند. تا آن که قیامت ناگهانی بر آنها بیاید (پس) گویند: ای افسوس بر ما، بر اینکه درباره ایمان به

قیامت کوتاهی کردیم، (درحالیکه) آنها بارهای (سنگینی گناهان) خود را بر پشت هایشان بر میدارند، آگاه شوید! چه بد است آنچه میبردارند. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِلِقَاءِ اللَّهِ»: دیدار الهی. لقاء الله: ملاقات رحمت یا عذاب خدا در آخرت. (مراد از «لقاء الله»، ملاقات معنوی و شهود باطنی در قیامت است، چون در قیامت همه‌ی وابستگی‌های انسان از جمله به مال و مقام و اقارب و دوستان قطع میشود و با روبرو شدن با مکافات و مجازات الهی، حاکمیت مطلقه‌ی الهی را درک می‌کند).

«الساعة»: روز رستاخیز. (به قیامت، «ساعت» می‌گویند، چون در ساعتی و لحظه‌ای برق آسا ایجاد میشود. (در آیه‌ی 77 سوره‌ی نحل) آمده است: «وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ»، برپایی قیامت، مانند چشم به هم زدن یا نزدیک‌تر از آن است). «بَعَثَةٌ»: ناگهان، به ناگاه سرزده. «فَرَطْنَا فَرَطًا»: یعنی باوجود اینکه توانایی انجام آن کار را داشت، اما درانجام آن کوتاهی نمود. ابو عبید گفته است: فرط یعنی ضایع کرد. «أَوْزَارَهُمْ»: گناهان آنان، جمع وزر است.

تفسیر:

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ»: تمام تلاش کافران موجب زیان شد و عمل‌شان تباه گردید، زیرا آنها به روز آخرت باور نکردند، و تکذیب کردند ملاقات الله را، باید گفت که بزرگترین شقاوت انسان این است که از لقای الله تعالی انکار ورزد، و این مقصد عالی و بزرگ زندگی را دروغ بشمارد؛ «قَدْ خَسِرَ» واقعیت امر همین است؛ کسیکه قیامت را نپذیرد، بدین معنی است که هستی خود را با دنیای فانی معامله کرده و این از جمله بزرگترین

خسارت بشمار می‌رود. «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً»: و هرگاه قیامت برپا گردد و آن‌ها عاقبت تکذیبگری خود را ناگهان ملاحظه کنند از شدت ترس فریاد می‌دارند و بر عملکرد بدخود افسوس و حسرت می‌خورند، مفسر قرطبی فرموده است: به سبب سرعت محاسبات در روز قیامت آنرا ساعت نامیده‌اند. (تفسیر قرطبی 412/2).

باید متذکر شد که از فحوای جمله: «جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً» معلوم می‌گردد که: قیامت، ناگهانی فرا میرسد و کسی از زمان آن آگاه نیست، پس باید برای محاسبه همیشه آماده بود. «قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا» گفتند: زهی پشیمانی از تقصیرات و ترک عمل صالح در دنیا.

«وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ»: گناهان، در قیامت تجسم یافته و بر انسان بار میشوند. و آنان بارهای سنگین گناهان خویش را بر میدارند به این معنی که چون گناهان گریبانگیرشان شده است، از بردوش کشیدن آن گرانبار شده‌اند، گویی این گناهان بر پشت آنهاست.

مفسر بیضاوی در تفسیر خویش می‌نویسد: این تمثیل است؛ چون آنها مستحق مجازات گناهان میباشند (تفسیر بیضاوی ص 169). و گفته است: «عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ»؛ چون عادت بر این است که بار سنگین را بر دوش حمل کنند.

ابن جزئی گفته است: این کنایه از تحمل گناهان است، و گویا به صورت حقیقی آنرا به دوش میکشند. روایت شده است که در روز قیامت اعمال کافر بعد از این که به صورت زشت‌ترین چهره درمی‌آید بر او سوار میشود و مؤمن بعد از این که به صورت زیباترین چهره در می‌آید بر اعمال خود سوار می‌شود. (التسهیل 7/2).

«أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ (31)»: آگاه شوید؛ چه بد است آنچه بر می‌دارند و چه زشت است آنچه بر دوش می‌کشند! یعنی: آنها در حالی حشر میشوند که گناهانشان بر پشت‌شان است تا به سبب آن عذاب شوند.

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٣٢﴾

و زندگی دنیا [بدون ایمان و عمل صالح] بازی و سرگرمی است، و یقیناً سرای آخرت برای آنان که همواره پرهیزکاری می کنند، بهتر است. آیا نمی اندیشید؟ عقل ندارید؟. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَعِبٌ»: بازی، «لَهْوٌ»: سرگرمی، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»: آیا نمی اندیشید؟ تعقل نمیکنید؟ واقعیت امر اینست که اگر دنیا مزرعه‌ی آخرت قرار نگیرد، بازیچه پیش نیست و مردم مانند اطفال که سرگرم به اسباب بازی‌هایی مانند، مال، منصب و مقام و غیره شده اند. خیر بودن آخرت به خاطر آن است که هم لذت‌هایش آمیخته به رنج نیست و هم زودگذر و موهوم و خیالی نیست.

قابل تذکر میدانم که با در نظر داشت مفاهیم آیات دیگر قرآنی، نباید این آیه را بمثابه دعوت به رهبانیت و ترك دنیا به حساب آوریم.

تفسیر :

«وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ»: حیات و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی پیش نیست، و دنیا باطل و فریبنده و غرور انگیز است؛ چون مدتش کوتاه و لذتش ناپایدار است. درست مانند رؤیایی که یک انسان خواب شده می‌بیند. در حیات این جهان، همان لمحات در زندگانی محسوب می شود که برای اصلاح آخرت بمصرف برسد؛ دیگر تمام اوقاتی که خالی از فکر آخرت است، نزد مردم دوراندیش، زاید از لهو و لعب، ارزشی ندارد!

«وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ»: آنچه بهتر است آخرت است که برای متقیان و کسانی که اعمال صالح انجام میدهند مایه سعادست. چنین کسی در نعمت ماندگار قرار دارد، چون دایمی است و نعمت‌هایش زوال پذیر نیست، و سرور و شادیش از آنان گرفته نمی شود، پرهیزگاران و دانایان دانند که خانه اصلی، خانه آخرت؛ و حیات حقیقی، حیات آخرت است. عاقلان هیچ وقت، فریب دنیا را نمی‌خورند، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ (32)»: آیا نمیفهمید که آخرت از دنیا بهتر است؟ آیا شما در این امر تدبیر نمی‌کنید تا کوتاهی دنیا و سرعت زوال و گذشت و فنای آن را بنگرید و آخرت و نعمت‌های آن را در بهشت‌های ماندگار تا به خاطر آن تلاش کنید؟ آخر باید ببینید که حیات؛ محدود به این مقطع کوتاه عمر دنیوی نیست بلکه حیات از نظر طولی در عمق زمان، از نظر عرضی در عمق آفاق و از نظر عمقی در ژرفای عوالم بی‌کران باری تعالی امتداد یافته و از نظر حقیقت خود هم متنوع است.

بطور مؤجز و خلاصه باید بعرض رسانده شود که: در این جهان چنین چیزی که هر انسان به آن نایل آید و از همه بیشتر ارزش و محبوبیت داشته باشد، آن زندگی اوست و این نیز هویداست که برای زندگی هر انسانی، وقت محدودی هست و این نیز معلوم است که هیچکسی حد صحیح زندگی خود را نمیداند که هفتاد سال است و یا هفتاد ساعت، یا به یک تنفس مهلت نمیرسد. از طرف دیگر این نیز معلوم گردید که متاع گرانمایه رضای الهی که متکفل راحتی و عیش و آرامش ابدی دنیا و آخرت است، فقط در این حیات محدود دنیا بدست می آید. اکنون هر انسانی که خداوند به او عقل و هوش عنایت کرده است، خود، شخصاً میتواند قضاوت نماید که این لمحات و ساعات زندگی محدود دنیا را در چه کارهایی باید صرف کرد. بدون شک و تردید مقتضای عقل این است که این اوقات گرانمایه را بیشتر در آن کارهایی باید صرف کرد که از آنها رضای خدا بدست بیاید؛ بقیه کارهایی که برای برقراری این زندگی لازم و ضروری هستند، آنها را باید به قدر ضرورت اختیار نمود.

در حدیثی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «الکیس من دان نفسه و رضي بالكفاف و عمل لما بعد الموت» یعنی عاقل و هوشیار کسی است که نفس و خواهشات خود را کم کند، و بقدر کفایت معاش راضی باشد، و همه عمل خود را برای ما بعد موت وقف کند.»

«لَعِبٌ وَلَهُوٌّ»: کلمه‌ی «لَعِبٌ» به کاری گفته میشود که قصد صحیحی در آن نباشد و کلمه‌ی «لَهُوٌّ» به کاری گفته میشود که انسان را از کارهای مهم و اصلی باز دارد. (مفردات راغب). مفسران مینویسند که: دنیا محوری، فکری کودکانه و پوچ است. (لهو و لعب معمولاً کار اطفال است و سرگرم شدن به دنیا انسان را از آخرت باز می‌دارد) راه نجات از حسرت آخرت، فکر و تعقل است

شباهت دنیا به لهو و لعب از جهاتی ذیل است:

- الف: دنیا مثل بازی، مدتش کوتاه است.
ب: دنیا مثل بازی، تفریح و خستگی دارد و آمیخته‌ای از تلخی و شیرینی است.
ج: غافلان بی هدف، بازی را شغل خود قرار می‌دهند.
د: دنیاگرایی مثل بازی، انسان را از اهداف مهم باز می‌دارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (33 الی 35) موضوعاتی استمرار مجادله‌ی کفار و مشرکان مکه و دعوت آنان به دین اسلام و کشمکش و سرکشی‌های آنان در باره‌ی توحید، پیامبری و معاد به بحث گرفته میشود.

همچنان در این آیات موضوع غم و اندوه پیامبر صلی الله علیه وسلم به خاطر رویگردانی قومش از راه حق و اینکه کفار با گفتار خویش، پیامبر صلی الله علیه وسلم را آزار میدهند و او را شاعر، ساحر و جادوگر و دیوانه خطاب مینامند، بحث گردیده و این ادعا دشمنانه و جاهلانه شان مردود شمرده شده و در نهایت به پیامبر صلی الله علیه وسلم دلداری داده میشود.

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٣٣﴾

آنچه را کافران و مشرکان [بر ضد قرآن و تو] میگویند میدانیم که تو را غمگین میکند. پس آنان تو را تکذیب نمی‌کنند، بلکه این ظالمان آیات الله را تکذیب می‌نمایند. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَيَحْزَنُكَ»: تو را غمگین میکند. «يَجْحَدُونَ»: انکار میکنند، دشمنانه انکار می‌کنند. شأن نزول آیه 33:

روایت شده است که «اخنس بن شریق» به «ابو جهل بن هشام» رسید و گفت: ای ابا الحکم! درباره‌ی محمد به من بگو، آیا راست می‌گوید یا دروغ؟ فعلاً غیر از ما دو نفر هیچکس دیگری نیست، ابو جهل گفت: و الله محمد صادق است و هرگز دروغ نگفته است، اما اگر بنی قسی پرچم و سقایت و پرده داری و نبوت را بپزند، برای بقیه‌ی قریش چه چیزی باقی می‌ماند؟ آنگاه آیه‌ی «قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ...» نازل شد. (تفسیر الکبیر 205/12).

تفسیر:

«قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ»: خداوند متعال به حالات درونی انسان آگاه است و کاملاً میداند که تو ای محمد از این که قوم تو را تکذیب میکنند و تو بر آنان تأسف می‌خوری و محزون هستی، باخبر است.

حسن بصري (رح) گفته است: آنها می‌گفتند: ساحر و جادوگر است، شاعر است، کاهن و دیوانه است. «فَأِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (33)»: قبل از همه باید گفت که: تکذیب پیامبر، بمثابة تکذیب الله متعال است، همانگونه که بیعت با پیامبر صلی الله علیه وسلم، بیعت با الله متعال بشمار میرود.

در آیه مبارکه آمده است: در أعماق قلبشان تو را تکذیب نمی‌کنند، بلکه به صداقت تو معتقدند، اما به خاطر کینه‌ای که در دل دارند به انکار می‌پردازند، بنابر این به خاطر تکذیب آنها افسرده خاطر مشو. از فحوای آیه مبارکه در می‌یابیم که مخالفان رسول الله، با

مکتب در تقابل اند، نه با شخص.

طوری که حضرت ابن عباس (رض) میفرماید: پیامبر صلی الله علیه وسلم در بین مردم به امین معروف و مشهور بود، میدانستند در هیچ موردی دروغ نمیگوید، اما با این وجود او را انکار می کردند. ابو جهل می گفت: ای محمد! تو را تکذیب نمیکنم، و تو در نزد ما تصدیق شده ای، ولی چیزی را تکذیب میکنیم که برای ما آورده ای. (البحر المحیط 112/4).

همچنان در «تفسیر مظهری» به روایت «سدی» چنین منقول است که یک مرتبه دو سردار از کفار قریش به نامهای اُخنس بن شریق و ابو جهل با هم ملاقاتی داشتند؛ اخنس از ابو جهل پرسید که ای ابوالحکم (در میان عربها ابو جهل به نام ابو الحکم ملقب بود و در اسلام بنا به ضدیت و کفر و عنادی که داشت به ابو جهل ملقب گردید. اکنون جای تنهایی است صحبت من و تو را شخص ثالثی نمی شنود، نظریه خویش را راجع به محمد بن عبدالله درست و صحیح به من بگو که تو او را دروغگو می پنداری یا راستگو، ابو جهل به نام خدا قسم یاد نموده گفت بدون شک محمد راستگو است؛ او در طول عمرش هیچوقت دروغ نگفته است؛ اما حقیقت امر این است که تمام خوبیها و کمالات در یک شاخه ای از قبیله قریش به نام قصی جمع باشند و بقیه شاخه ها خالی بمانند این را چطور میتوان تحمل نمود پرچم عرب در دست فرزندان قصی می باشد، آب دادن حجاج در حرم که پست مهمی تلقی میشود به دست آنهاست؛ دربنای بیت الله و کلید کعبه الله در دست آنهاست؛ اکنون ما پیامبری را نیز برای آنها بپذیریم پس برای بقیه قریش چه چیزی باقی می ماند.

روایتی دیگر از ناجیه بن کعب منقول است که ابوجهل باری شخصاً خود با رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که ما نسبت به شما گمان دروغ نداریم و نه شما را تکذیب می کنیم؛ آری ما آن کتاب و یا دینی را تکذیب می نمایم که شما تقدیم داشته اید. [مظهری] از دروس حاصله این آیه مبارکه اینست که: زعیم و رهبر نباید از تکذیب مخالفان خویش محزون شود. به همین دلیل، خداوند متعال به پیامبر خویش دلداری و تسلی می دهد و حمایت می کند.

و از جانب دیگر باید گفت که: تکذیب آیات الهی، هم ظلم به خود است، هم ظلم به رسول الله، هم ظلم به مکتب و هم ظلم به نسل های بعد.

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: به پیامبر صلی الله علیه وسلم تسلی، و به بدبختان تیره روز تهدید بعمل آورده است، که تو از اعراض و تکذیب آنها دلگیر و محزون مباش؛ این مکذبان در حقیقت ترا تکذیب نمی کنند؛ زیرا، از اوّل ترا متّقاً صادق و امین می دانستند؛ بلکه آنها آیات و نشانه هایی را که برای تصدیق پیغمبر و تبلیغ فرستاده شده می دانند، و از ظلم و عناد قصداً انکار میورزند. تو معامله این ظالمان را به پروردگار باعظمت بگذار، و مطمئن باش؛ خدا خود نتیجه ظلم آنها و ثمره صبر ترا آشکار می گرداند.

وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولًا مِنْ قَبْلِكَ فَصَبِرُوا عَلَيَّ مَا كَذَّبُوا وَأَوَدُّوا حَتَّىٰ آتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيٍّ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٤﴾

و البته پیغمبرانی پیش از تو نیز تکذیب شدند، [و مورد آزار قرار گرفتند] ولی بر آنچه تکذیب شدند و بر اذیت های که دیدند، صبر کردند. تا آن که مدد ما به آنها رسید. [تو نیز شکیبایی کن تا یاری ما به تو برسد. این سنت الله است،] و سنت های خدا را تغییر دهنده ای نیست. و قطعاً بخشی از سرگذشت پیامبران [در آیاتی که پیش از این نازل شده] به تو رسیده است. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كُذِّبُوا»: تکذیب شدند. «أَوَدُّوا» (اذی): آزار دیدند، اذیت شدند. «لِكَلِمَاتِ اللَّهِ»: سخنان الله. «نَبِيًّا»: خبر مهم، مورد توجه، سرگذشت.

تفسیر :

«وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا»: قبل از همه باید گفت که: راه حق، هیچگاه راه هموار و بی درد سر نبوده و تحقق آرمان انبیاء همراه با تحمل مشکلات موانع و دشواری‌ها بوده است. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: ای محمد! صبر کن، همانطوری که پیامبران پیش از تو توسط اقوام شان نیز تکذیب شدند، اما آنان در مقابل تکذیب و استهزاء قوم خود صبر و شکیبایی رادر پیش گرفتند.

و درس حاصله از این آیه مبارکه در جمله سایر دروس اینست که: شرط اصلی پیروزی، همانا صبر است.

از صبر انبیای پیشین و نابودی اقوامی چون قوم هود و صالح و لوط و... که تکذیب کردند، باید عبرت گرفت، سنت و برنامه الهی، فرستادن رسولان و آزادی مردم در انتخاب راه است. کافران را به مجازات میرساند و رسولان را در راه دعوت، امداد میکند. در ضمن از فحواى آیه مبارکه آموختیم که: نباید رهبران، انتظار اطاعت همه افراد جامعه را داشته باشند.

«وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا»: «ولی» آن پیامبران، بر آنچه تکذیب شدند و آزاری که دیدند صبر کردند تا یاری ما به آنان رسید.

یکی از بهترین اهرم‌های مقاومت در برابر شداید، بیان امدادهای الهی است. این آیه پیامبر صلی الله علیه وسلم را به صبر و شکیبایی راهنمایی می کند، و خدا وعده‌ی یاری و نصرت را به وی میدهد. صبر مستمر، زمینه ساز نزول نصرت و رحمت الهی است.

«وَلَا تُبَدِّلْ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ»: سنت‌های الهی تغییر ناپذیر است و خداوند خلاف وعده نمی‌کند، و طوری که میفرماید: «و برای وعده‌های الله» در یاری دادن به پیامبران «هیچ تغییر دهنده‌ای نیست» این آیه، دلجویی از رسول الله صلی الله علیه وسلم و تسلی بخش ایشان است. یعنی: ای رسول گرامی ما! بر آزارها و انکارها شکیبا باش و به پیامبران پیش از خود اقتدا کن و غم نخور چنانکه آنان بر آزارها و انکارها صبر پیشه کردند تا پیروزی و نصرت ما به تو نیز برسد چنانکه به ایشان رسید و تو یقیناً بر دروغگویان پیروز و غالب هستی، و سپاس از پروردگار با عظمت که؛ چنین هم شد.

همچنان ابن عباس (رض) فرموده است که: یعنی وعده‌های خدا تغییرپذیر نیستند. این بخش از آیه در واقع وعده‌ی خدا را تأکید و تقویت می کند.

«وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِإِ الْمُرْسَلِينَ (34)»: و همانا از اخبار پیامبران به تو رسیده است، یعنی: در حقیقت اخبار بعضی از پیامبران که تکذیب شده و آزار دیدند، به تو رسیده است که چگونه آنها را نجات داده و آنها را یاری دادیم و بر قوم خود پیروز کردیم، پس آرام باش و افسرده مشو، که خدا مانند آنها تو را نیز یاری می دهد.

وعده ظفر و نصرت که به تو داده شده يك يك انجام میشود؛ کوه از جای خویش میلغزد، اما وعده الله متعال منحرف نمیشود؛ که میتواند سخنان او را تبدیل کند؛ یعنی آنچه را وی میگوید، غیر واقع گرداند؟! مکذبین به یاد داشته باشند که جنگ آنها با شخص محمد صلی الله علیه وسلم نیست؛ بلکه با پروردگار محمد است که وی را سفیر اعظم و معتمد خویش گردانیده، و با نشانه‌های واضح فرستاده؛ تکذیب محمد صلی الله علیه وسلم تکذیب آیات الله متعال است.

وَأِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۵)

و اگر روی گرداندن آنان [از قرآن و نبوت] بر تو سنگین و دشوار است، پس اگر بتوانی راهی در زیر زمین بجویی، یا زینه‌ای در آسمان بجویی، تا (از زمین یا آسمان) معجزه به آنها بیاوری (ولی چنین نمیتوانی، پس اندوهگین مشو این لجوجان ایمان نمی‌آورند) و اگر الله میخواست البته همه را (اجباراً) به راه راست جمع (و هدایت میکرد، پس) (به حکمت

الله از نادانان مباش. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كَبُرَ عَلَيْكَ»: بر تو سخت و گران است. «أَنْ تَبْتَغِي»: که بجویی، که طلب کنی، «نَفَقًا»: نقب، سوراخ، دالان، تونل. «سُلْمًا»: زینه. «الْجَاهِلِينَ»: نادانان.

تفسیر :

«وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ»: پیامبر، برای هدایت مردم، سخت دلسوز و نسبت به عراضشان سخت غمگین میشود. طوری که در این آیه مبارکه میفرماید: ای محمد! اعراض و رویگردانی مشرکان از اسلام و از اجابت دعوت حق بر تو سخت و گران تمام میشود. واقعیت امر اینست که: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم میخواست به هر طریق که میشود مردم هدایت شوند، اما مشکل در روحیهی لجابت کفار است که الله متعال هشدار میدهد. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِي نَفَقًا فِي الْأَرْضِ» اگر میتوانی سوراخی را در زمین ایجاد کن (و خود را از این تنگنا نجات بده).

«أَوْ سُلْمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ» یا وسیلهی صعود و عروج به آسمان ها بیا تا برای آنان آیت و دلیلی بیآوری که آنها درخواست کرده اند.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (35)» اگر الله میخواست آنانرا به ایمان هدایت میکرد، حتماً این کار را میکرد ولی حکمت او تعالی ایجاب نموده تا آنها را بر ایمان موفق نکند. و انسان آزاد باشد.

پس ای محمد! تو از جمله کسانی که زیاد حسرت و تأسف میخورند و داد و فریاد میکنند و به اسرار قضا و حکمت‌های مقاصد الهی آگاهی ندارند مباش!

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: مطالبه کفار این بود که اگر پیامبر صلی الله علیه وسلم، پیغمبر است، باید همیشه با وی نشانی باشد که هر که آن را ببیند، به یقین و ایمان مجبور شود! چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم به هدایت تمام جهان حرص داشت، شاید به دل مبارک میگذشت که این مطالبه کفار نفاذ یابد؛ بدین جهت، خداوند تربیت فرموده که در تکوینات پیرو مشیت الهی باش؛ مصالح تکوینی مقتضی این نیست که تمام جهان به ایمان آوردن مجبور شود؛ ورنه الله قادر بود بدون وساطت پیغمبران و معجزات و آیات، از نخست، همه را به راه راست جمع گرداند. چون حکمت خداوند متعال به نشان دادن چنین معجزات مجبورکننده و نشانه‌های فرمایشی مقتضی نیست؛ پس که قدرت دارد که برخلاف مشیت الهی در زمین نقب زند، و بر آسمان زینه نهد، و چنین معجزی که مجبور کننده و برطبق فرمایش آنها باشد، نشان دهد؟! امید وقوع چیزی که برخلاف قوانین حکمت و تدبیر الله باشد، کار جاهلان است. (تفسیر کابلی).

شان نزول آیه :

مفسران در شأن نزول این آیه مبارکه می نویسند: کفار به رسول الله صلی الله علیه وسلم میگفتند: ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر آنکه زمین را شکافته برایمان چشمه‌ای جاری سازی: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا» (اسراء، 90)، یا به آسمان روی: «أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ» (اسراء، 93) شاید آیه اشاره به نوع درخواست‌های نابجای آنان باشد که اگر زمین را بکاوی یا زینه به آسمان بگذاری و خود را به اصطلاح با آب و آتش بزنی، سودی ندارد. در دعوت تو نقصی نیست، اینان لجوج اند، پس برای ارشادشان این همه دلسوزی نکن.

خوانندگان گرامی !

خداوند متعال در آیات متذکره قبلی، مردم را به دو دسته تقسیم کرد: دسته ای هدایت را بر گمراهی ترجیح میدهند و دسته‌ی دیگر گمراهی را از هدایت برتر و نیکوتر می پندارند. اینک در آیات (36 الی 37) یکبار دیگر به گروه دسته‌ی اول اشاره می کند که: با اندیشه و تأمل و درک و فهم عمیق، دلایل قرآن را می شنوند و به آن عمل میکنند؛ اما دسته‌ی

دوم، مرده دلانی هستند که راه درک و اندیشه را بر روی خود بسته اند و حقیقت را نمی پذیرند.

إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿٣٦﴾

فقط کسانی [دعوتت را] می پذیرند که [سخنانت را با دقت، تدبّر، اندیشه و تفکر] میشنوند، [مشرکان و کافران لجوج، مردگان اند و آنها که روح انسانی را از دست داده اند ایمان نمی آورند] و خدا مردگان را [در قیامت] زنده میکند، آنگاه [برای حسابرسی] به سوی او بازگردانده می شوند. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَسْتَجِيبُ»: می پذیرد، اجابت می کند. «يَسْمَعُونَ»: می شنوند، می فهمند و از آن پند میگیرند. «الْمَوْتَى»: جمع میت، مردگان، کافران، بی باوران، کافران به مردگان تشبیه شده اند. «يُبْعَثُهُمُ»: آنان را زنده می کند. (فرقان)

تفسیر :

«إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ»: از تو ای محمد تنها کسانی پیروی و استجابت میکنند، دعوت حق را «که میشنوند» به شنوایی فهم و قبول و به آنچه آورده ای ایمان می آورند که نزد آنها استعداد پذیرش و قبول باشد و به اصطلاح گوش شنوا و پذیرا دارند و به دقت گوش فرا می دهند.

«وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ»: «و مردگان را خداوند در روز قیامت بر می انگیزد پس به سوی او بازگردانیده می شوند.» چنانکه الله متعال در روز قیامت مردگان را بر می انگیزد، همین طور ممکن است که دل های مرده این گروه کفار را به سوی فهم آنچه که تو به همراه آورده ای، متمایل و راهیاب گردانیده و این دلمردگان را زنده دل گرداند.

بلی واقعیت همین است؛ کسیکه حیات معنوی ندارد و حقّ پذیر نیست، مرده است. چون حیات به معنای خوردن و خوابیدن حیوانات هم دارند. این کثیر در این مورد می نویسد: مقصود از آن کفار است؛ چون آنها قلبشان مرده است، پس خدا آنها را به مرده تشبیه کرده است. این تعبیر از باب توهین و سرزنش آنها است. (ابن کثیر 576/1).

طبری گفته است: یعنی خدا کفار را با مرده ها حشر و زنده می کند، از این رو الله متعال آنها را در شمار مردگان قرار داده است که صدا را نمی شنوند و دعا را درک و فهم نمی کنند، و فهم سخن را ندارند؛ چون در آیات و دلایل خدا نمی اندیشیدند و از آیاتش پند نمیگیرند و متذکر نمیشوند، تا از تکذیب پیامبران منجر شوند. (تفسیر طبری 341/11).

«ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ(36)» اما خدای تعالی مردگان مقبره ها را از قبر ها بیرون میکند تا در روز قیامت به حساب و کتابشان رسیدگی کند.

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٧﴾

و (مشرکین به طور اعتراض) گفتند: چرا معجزه به خواست آنها از طرف پروردگارش بر او (پیغمبر) نازل نشد؟ بگو: یقیناً الله قادر است بر اینکه معجزه نازل کند. ولیکن بیشتر آنها (حکمت از نازل نکردن معجزه فرمایشی را) نمی دانند. (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«آیة»: معجزه. «لا یعلمون»: نمی دانند، نزول معجزه، مایه ای نابودی آنان خواهد بود، اگر آن را نپذیرند.

تفسیر :

«وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ» مشرکان میگفتند: چه میشد که بر محمد صلی الله علیه وسلم معجزه ای که دال بر صدقش باشد مانند شتر صالح و عصای موسی و دسترخوان مسیح نازل می شد.

امام قرطبی میفرماید: بعد از ظهور دلایل و اقامه ی حجت به وسیله ی قرآن که از آوردن یک سوره مانند آن ناتوان ماندند، از روی لجاجت و ایجاد دردسر چنین خواستند. (تفسیر قرطبی 419/6).

«قُلْ إِنْ أَلَّهِ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً» «بی گمان خداوند قادر است بر آن که آیه ای فرو فرستد» یعنی به آنها بگو حق تعالی از این امر ناتوان نیست، زیرا او بر هر کاری قدرت و توان دارد.

طوریکه یادآور شدیم: خداوند متعال قادر است، ولی حکیم هم می باشد و قدرتش آنگاه جلوه میکند که کار و تقاضا حکیمانه باشد.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ(37)»: ولی او آیات خود را بنابر حکمت نازل مینماید ولی مشرکان نمیدانند. یعنی الله متعال بر فرودآوردن معجزه پیشنهادی آنان قادر است، همچنان نمیدانند که در صورت فرودآوردن این معجزه پیشنهادی، فرجام آن، چه قدر برای شان سنگین و فاجعه بار خواهد بود.

مشرکان و بی باوران زنده نما، از فرمان پیامبر خاتم سربچی میکنند و هیچ دلیل و معجزه ای را لیبیک نمیگویند و با ریشخند میگویند: چرا معجزه ای حسی چون عصا، ناقه و مائده از سوی پروردگار بر محمد نازل نگشته است؟ به آنان بگو که: اگر چنین معجزه ای هم فرود آید به آن نمی گروند و نابود می شوند.

معجزاتی را که مشرکان برای پیامبر صلی الله علیه وسلم مطرح ساختند و انتظار وقوع آنها داشتند در (سورة الاسراء آیات 90 الی 93). چنین به بیان گرفته شده است: «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا. أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارَ جَلَالًا تَفْجِيرًا. أَوْ تَسْقُطَ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمَتِ عَلَيْنَا كِسْفًا، أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةَ قِيْلًا. أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ، أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ، وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُفَيْكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ؛ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا».

واضح است که بر حضرت پیغمبر معجزات و آیات علمی و عملی بی شمار به سان باران می آمد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه قبلی بیان یافت که: فرورستان معجزات حسی و مادی برای الله متعال بسیار سهل و ساده است و اگر به سود و مصلحت آنان می بود، چنین می کرد. او به تمام جنبندگان روی زمین مهر می ورزد و آنان را مورد توجه قرار میدهد؛ اما آنان از این مصلحت بی خبر بودند.

اینک در آیات متبرکه (38 الی 39) موضوع دلایل قدرت و کمال علم خداوند متعال مورد بحث قرار داده میشود.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ﴿٣٨﴾

و هیچ جنبنده ای در زمین نیست، و هیچ پرنده ای که با دو بال خود می پرد، مگر اینکه آنها (نیز) امتهای گوناگونی مانند شما هستند (که از هدف آفرینش خود تجاوز نمی کنند). و ما در کتاب (قرآن) از بیان هیچ چیزی کوتاهی نکردیم، باز همگی به سوی پروردگار شان محشور می شوند. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دَابَّةٌ» (دب): جنبنده. «يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ»: با دو بال خود به پرواز در می آید.
«أُمَّمٌ»: جمع امت، گروه ها، دسته ها. «مَا فَرَّطْنَا»: فروگذار نکرده ایم، کوتاهی و غفلت نورزیده ایم. «الْكِتَابِ»: در این جا؛ یعنی، لوح محفوظ.

تفسیر:

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ»: هر حیوانی که بر روی زمین قرار دارد، «وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ»

بِجَنَاحِيْهِ» و هر پرنده ای که در هوا با دو بالش پرواز میکند، «إِلَّا أُمَّمٌ أَمْثَالُكُمْ» آنها نیز «امت هایی همانند شما هستند» یعنی: آنها گروه‌ها و دسته‌های گوناگونی همانند شما هستند که هر یک در پیدایش، چگونگی زیست، تجمع، تغذیه، نیاز به کار پرداز و مدبر و غیر این از شئون زندگی خویش، دارای نظام و برنامه مخصوص به خود میباشند و خداوند متعال آنان را نیز همچون شما آفریده و روزی داده است و این گروه‌های مختلف از مخلوقات خدای عزوجل نیز، در حیطة علم و تقدیر و سلطه و احاطه وی قرار دارند.

مفسر بیضاوی در تفسیر خویش مینویسد: مقصود بیان کمال قدرت و وسعت علم و تدبیر خدا است و این که او بر نزول آیه قادر است. (بیضاوی ص 170).

«مَا فَرَرْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»: یک ذره از امر دین را که مورد نیاز انسان باشد ترک نکرده و از آن غافل نبوده ایم. و تمام امور مربوط به آنان را بیان کرده ایم. گویا منظور از کتاب، لوح المحفوظ است. و معنی آن چنین است: که خداوند متعال تمام حوادث را در آن به ثبت رسانده است و هیچ چیز را در لوح المحفوظ نانوشته نگذاشته است. (طبری و زمخسری و جلالین این را اختیار کرده اند. ابو حیان در البحر المحيط ترجیح داده است که منظور از کتاب، قرآن است پس گفته است: سیاق آیه چنین اقتضا می کند، و این عطیه نیز چنین معتقد است).

یا مراد؛ قرآن است. یعنی: هیچ چیز از آنچه را که خلق به بیان آن نیاز دارند، فروگذار نکرديم، مگر اینکه قرآن را فراگیر آن ساختیم.

«ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ(38)»: و به زودی همه به سوی پروردگار خویش جمع میشوند و آنها را در قبال اعمال شان مورد محاسبه قرار میدهند.

مفسر زمخسری در تفسیر خویش مینویسد: یعنی تمام ملت‌ها را اعم از حیوان و پرنده جمع میکنیم، تاوان میگیرند و خدا حق بعضی را از دیگران میگیرد. روایت شده است که حق بی شاخ را از شاخدار میگیرد. (تفسیر کشاف 16/2).

معاد و حشر، تنها مخصوص انسان‌ها نیست !

و حرکت همه موجودات به سوی خداوند بِك حركت تكاملی و جلوه‌ای از ربوبیت الهی است. این تعبیر بر این حقیقت دلالت دارد که امت‌های جنبنده و پرنده نیز همچون انسانها محشور می شوند.

ابن جریر، ابن ابی حاتم و بیهقی بروایت ابو هریره نقل کرده اند که در روز قیامت تمام حیوانات، بهایم و پرنده‌ها نیز دوباره زنده کرده می شوند، و عدل و انصاف خداوندی تا جایی برگزار میشود که اگر حیوان شاخداری حیوان بی شاخی را زده است در آن روز از آن انتقام گرفته میشود (و همچنین مظلومی که بین بقیه حیوانات شده به معرض انتقام گذاشته میشوند و هنگامی که نسبت به همه حقوق و مظالم انتقام گرفته میشود به آنها دستور میرسد که همه خاک باشید؛ همه حیوانات فوراً خاک میگردند. این آن زمانی است که کفار در آن می گویند: یالینتی کنت ترابا، یعنی کاشکی با من هم همین برخورد می شد که من هم خاک می شدم و از عذاب جهنم نجات می یافتم.

امام بغوی در روایتی دیگر از حضرت ابو هریره نقل کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که در روز قیامت همه حقوق حقداران ادا میگردند تا اینکه انتقام بز بی شاخ از شاخدار نیز گرفته می شود.

اهتمام خاص به حقوق مخلوقات :

این در نزد هر کسی معلوم و مسلم است که حیوانات به هیچ شریعت و احکامی مکلف نیستند؛ تنها جن و انس هستند که به اینها مکلف می باشند بدیهی است که با غیرمکلف برخورد سزا و جزا نخواهد شد؛ لذا علما فرموده اند که: انتقام گیری بین حیوانات از نظر مکلفیت نمی تواند باشد، بلکه مبتنی بر نهایت عدل و انصاف خداوندی است، که اگر حیوانی بر دیگری ظلمی انجام داده باشد انتقام از او گرفته خواهد شد و روی بقیه اعمال آنها سزا

و جزایی مرتب نخواهد شد. از این معلوم گردید که معامله حقوق و مظالم خلق الله با همدیگر آنقدر سنگین است که حیوانهای غیر مکلف نیز از آن نمی توانند آزاد گردند؛ اما متأسفانه بسیاری مردم متدین و عبادت گذار نیز از این غفلت می ورزند.

مطالعه کنندگان محترم !

قرآن عظیم الشان توجه خاصی به زندگی حیوانات بعمل آورده است و از یادآوری خلقت، شعور و صفات آنها در راه هدایت مردم استفاده میکند. «و فِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (جاثیه، 4). در روایات و تجارب انسانی هم نمونه‌های فراوانی درباره‌ی شعور و درك حیوانات به چشم میخورد و برای یافتن شباهت‌ها و آشنایی با زندگی حیوانات، باید اندیشه و دقت داشت. (تفسیر مراغی).

حیوانات هم دارای شعور اند :

از آیات قرآنی و تجارب بر می آید که: شعور، تنها از خصوصیت انسان نبوده بلکه حیوانات هم دارای شعور میباشد. بطور مثال:

1- زمانیکه سلیمان علیهم السلام با لشکر خویش از منطقه‌ای عبور می‌کردند، مورچه‌ای به سایر مورچگان گفت: «فوری به خانه‌هایتان بروید، تا زیر پای لشکر سلیمان له نشوید». (نمل، 18) ملاحظه میشود که: شناخت دشمن، جزو غریزه‌ی مورچه است، ولی این‌که نامش سلیمان و همراهانش ارتش اویند، این بالاتر از غریزه است.

2- هُدهِدُ از شرك قوم سبا مطلع شده، به سلیمان علیهم السلام اطلاع می‌دهد که مردم منطقه‌ی سبا، خدایست نیستند. آنگاه مکلف به مأموریت خاصی میگردد. شناخت توحید و شرك و خطرات و بدی های شرك و ضرورت گزارش به سلیمان علیهم السلام و اجرای مأموریت خاص پیام رسانی، مسأله‌ای بالاتر از غریزه است. (سوره نمل، 22).

3- اینکه هدهد در جواب بازخواست حضرت سلیمان از علت غایب بودنش، عذری موجه و دلیلی مقبول می‌آورد، نشانه شعوری بالاتر از غریزه است. (نمل، 22-26).

4- هکذا طوریکه قرآن عظیم الشان میفرماید: همه موجودات، تسبیح گوی پروردگار با عظمت اند ولی شما نمی فهمید، (اسراء 44).

5- در آیات قرآن، سجده برای خدا، به همه موجودات نسبت داده شده است. «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...» (نساء، 114)

6- پرندگان در مانور حضرت سلیمان شرکت داشتند. «وَحُثَيْرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ» (نساء، 5).

7- آیهی «وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» (مائده، 101). محشور شدن برخی از حیوانات را در قیامت مطرح می‌کند.

8- آیهی «وَالطَّيْرُ صَاقَاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ» (نمل، 18)، نشانه‌ی شعور و عبادت آگاهانه‌ی حیوانات است.

9- وجود وفا در برخی از حیوانات، از جمله اسب و سگ نسبت به صاحبخانه.

10- و در نهایت تعلیم سگ شکاری و سگ پلیس برای کشف مواد مخدره، نشانه‌ی آگاهی خاص آن حیوان است.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَمَنْ يَشَأِ يُجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٣٩﴾

و آنانی که آیات (و دلائل روشن) ما را تکذیب نمودند، آنها (در حقیقت) کراند و گنگ‌اند و همیشه در تاریکی‌ها اند (تاریکی های کفر و جهل). الله هر کسی را بخواهد، (و مستحق باشد) گمراه میکند، و هر کسی را بخواهد (و لایق و شایسته بیند) به راه راست قرار می‌دهد. (۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صُمَّ»: جمع اصم، ناشنویان، کران. «بُكْمٌ»: جمع أبکم: گنگان، (بایدگفت که: تکذیب و کتمان حق، «گنگی» و نشنیدن حق، «کری» است). «صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ»: راه راست، دین اسلام.

تفسیر :

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمَّ وَ بُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ»: کسانی که قرآن و سنت را تکذیب و دروغ می‌شمارند، چون کر و ناشنوا هستند کلام الله متعال را نمیشنوند و آن را نمی‌پذیرند، گنگه اند و حق را به زبان نمی‌آورند و در تاریکی کفر دست و پا می‌زنند.

یعنی نه ازگوبنده می‌شنوند، و نه از دیگری می‌پرسند، و نه چیزی را در تاریکی دیده می‌توانند؛ چون تمام قوای خود را از عدم اعتدال عاطل گردانیدند، به قبول و تصدیق حق چه وسیله می‌ماند؟

مفسر ابن کثیر در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: این مثل است؛ یعنی حال آنها در جهل و کم علمی و نفهمی، مانند حال کر است که نمیشنود و مانند کر و گنگ است که سخن نمی‌گوید، و با وجود این در تاریکی قرار دارد و نمی‌بیند، پس چنین موجودی چگونه به راه راست هدایت شده و از حالتی که در آن قرار دارد بیرون می‌آید. (تفسیر ابن کثیر 577/1).

واقعیت اینست که: کفر و عناد، تاریکی و ظلمتی است که سبب محروم شدن انسان از بهره‌گیری از ابزار شناخت می‌شود.

«مَنْ يَشَأْ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَمَنْ يَشَأْ جَعَلَهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (39)»: و هر که خدای تعالی اراده گمراهی‌اش را داشته باشد هیچ‌کس نمی‌تواند هدایتش و ارشادش کند و هر که را هدایت کند هیچ‌کس نمیتواند او را گمراه کند. به یاد داشته باشید که: نتیجه‌ی تکذیب آیات الهی، اضلال و فخر الهی است. و حرکت در راه مستقیم، گوش شنوا و زبان حفگو و روشنایی درون می‌خواهد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (40 الی 45) در مورد پناه بردن به پیشگاه الله متعال، هنگام سختی و تنگدستی بحث بعمل آمده است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۰)

بگو: اگر راستگوئید مرا آگاه سازید، اگر عذاب الله به شما آید، یا قیامت به شما برسد آیا (در آن وقت هم) کسی جز الله را برای حل مشکلات خود (در این گمان تان) صادق هستید؟ (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَرَأَيْتُمْ»: آیا خودتان را دیدید؟ به من خبر دهید، به نظر شما، چه می‌بینید؟ آیا اندیشیده اید؟ رأی خود را بگویید. [این تعابیر، شیوه و اسلوب زبان عربی است که مطلب پس از این جمله، شگفتی نشان میدهد]. «الساعة»: قیامت، وقت مرگ. تدعون: فرامی خوانید.

تفسیر :

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ»: بگو: چه می‌بینید، اگر عذاب الله متعال در دنیا به سراغ شما بیاید آیا کسی هست که این عذاب را از شما دفع کند؟ و یا قیامت شما را دریابد - اگر راستگوئید - آیا غیر خدا را به فریاد می‌خوانید؟

یعنی به من بگویید: اگر عذاب خدا همان طور که دامنگیر پیشینیان شد بر شما نیز نازل شود یا روز رستاخیز به ناگهانی فرارسد از چه کسی استمداد می‌جوئید؟ و چه کسی را می‌خوانید؟ «أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (40)»: اگر در این که بت ها برایتان سودی دارند صادق هستید، آیا جز خدا از کسی دیگر می‌خواهید که سختی و گزند را از شما دفع کند؟

انسان در حال رفاه و زندگی عادی معمولاً غافل است، ولی هنگام برخورد با سختی‌ها پرده‌ی غفلت از پیش اش کنار زده میشود و فطرت خداجویی و یکتاپرستی انسان ظاهر می‌شود.

تجربه نشان میدهد که در همه‌ی انسان‌ها (گرچه به ظاهر کفر ورزند،) فطرت خداجویی هست و به هنگام حوادث در انسان ظاهر میگردد و رسول الله صلی الله علیه وسلم مأمور است مردم را به این فطرت خفته توجّه دهد.

بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَتَسَوَّنَ مَا تُشْرِكُونَ ﴿٤١﴾
[قطعاً چنین نیست]، بلکه (در آن وقت) فقط الله را می‌خوانید، پس اگر (الله) بخواهد آنچه را برای دفع آن دعا می‌کنید، از شما دفع می‌کند، و آنچه را که با او شریک مقرر کرده اید، در آن وقت فراموش می‌کنید. (۴۱)

تفسیر :

«بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ»: واقعیت این است که هرگاه مشکلات و سختی‌های زیاد گردد شما جز خدای یگانه هیچکس دیگر را نمی‌خوانید که سختی و مشکلات را از شما دفع کند و از خواندن بت‌ها و تندیس‌های تراشیده دست بر می‌دارید، واضح است که: همه معبودهای خیالی و خود ساخته به هنگام برخورد انسان با حوادث فراموش میشوند. آنان نه تنها فراموش، بلکه انکار هم میشوند. طوری که در آیه‌ی (23) سوره انعام) خواندیم: «وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» مشرکان در قیامت با سوگند شرک خود را انکار میکنند.

«وَتَتَسَوَّنَ مَا تُشْرِكُونَ (41)»: زیرا عبادت شما نسبت به این تندیس‌ها بنا بر دروغ و بهتان و زیان است. در سختی‌هاست که حق و باطل واضح می‌گردد. بلی واقعاً بازگشت انسان در مواقع سختی به سوی خدای عزوجل، خوددلیل قاطعی است بر این که ایمان به الله متعال و یگانگی وی، در فطرت انسان سرشته شده است.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می‌نویسد: اگر مصیبت بزرگی بر انسان فرود آید و یا مرگ با آن چهره‌ی وحشتناک خود در برابر انسان قرار گیرد، او پناهگاهی به جز الله یگانه نخواهد یافت. در چنین شرایطی حتی مشرک‌ترین مشرکان معبودان خود را فراموش کرده الله واحد را به فریاد می‌خوانند و متعصب‌ترین ملحدان نیز دست‌ها را به سوی خدا دراز میکنند. در این جا همین نشانه برای حق‌نمایی ارائه شده است، چرا که این نشانه دلیلی بر این امر است که شهادت خداپرستی و توحید در وجود هر انسانی وجود دارد و هر چند پرده‌های غفلت و جهالت آن را پوشانده باشند اما باز هم روزی خودش را نشان خواهد داد.

عکرمه پسر ابو جهل بامشاهده‌ی همین نشانه توفیق ایمان نصیبش شد. هنگامی که مکه به دست محمد صلی الله علیه السلام فتح شد او به سوی جده گریخت و با سوار شدن بر یک کشتی راه حبشه را در پیش گرفت. در بین راه طوفان سختی به وقوع پیوست و کشتی با خطر مواجه شد. در آغاز همه بت‌ها و خدایان را صدا می‌زدند، اما هنگامی که شدت طوفان افزایش یافت و مسافران یقین کردند که هم اکنون غرق خواهند شد، همه گفتند، اکنون زمانی نیست که کسی به جز الله را به فریاد بخوانیم، تنها او اگر بخواهد می‌توانیم نجات پیدا کنیم. در این هنگام بود که چشمان عکرمه باز شدند و قلب او ندا در داد که اگر در این جا به جز الله یآوری وجود ندارد، در جاهای دیگر و شرایط دیگر نیز وجود نخواهد داشت. این یک نقطه‌ی عطف در زندگی عکرمه بود. او در همان لحظه با الله پیمان بست که اگر از این طوفان نجات پیدا کند، راساً نزد محمد صلی الله علیه السلام می‌رود و دست در دست او می‌گذارد.

او به این عهد خود وفا کرد و نه تنها مسلمان شد، بلکه بقیه‌ی عمر خود را در سعی و تلاش در راه خدا سپری کرد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ ﴿٤٢﴾

و بی تردید ما به سوی امت هایی که پیش از تو بودند [پیامبرانی] فرستادیم؛ (لیکن ایشان را تکذیب نمودند با پیامبران به مخالفت و دشمنی برخاستند) پس آنها را به سختی ها (در اموال) و مصیبت ها (در ابدان) دچار کردیم، تا تضرع و زاری نمایند (بیدار شوند و در برابر حق) تسلیم گردند. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْبِاسَاءُ»: از بؤس به معنی فقر، تنگی معیشت و سختی، مصیبت، گرسنگی.
«الضَّرَاءُ»: از ضرر به معنی بلا آمده است. زیان، مریضی، غم و اندوه.
«يَتَضَرَّعُونَ» (ضرع): خاکساری و فروتنی می کنند، اطاعت و فرمانبرداری میکنند. (فرقان)

تفسیر :

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ»: بعثت انبیا در میان مردم، یکی از سنت های الهی در طول تاریخ بوده است. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: پیش از تو (این هم تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم) است؛ پیامبرانی متعددی را به سوی اقوام شان مبعوث کردیم، اما آنها را تکذیب کردند.

«فَأَخَذْنَا هُمْ بِالْبِاسَاءِ وَالضَّرَاءِ»: این بود که ما آنها را در زندگی شان دچار فقر، سختی، کمبود اموال، آفات و بلیات نموده در اجسام شان نیز آنها را آسیب رسانیدیم.
امام قرطبی گفته است: باسَاء مربوط به اموال است و ضراء مربوط به بدن، و اکثر علماء نیز همین نظر را دارند. (تفسیر قرطبی 424/6).

«لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ(42)» به این امید که با دعا و نیایش به سوی خدای خود بازگردند و از گناهان توبه کنند و در برابر او تعالی با طاعت و عبادت خاضع و فروتن شوند.
باید گفت که: پیامبران راه خیر و سعادت را به مردم آموختند و آنان را اندرز حکیمانه دادند؛ چون سودی نکرد، خدا به انواع رنج و مشقت دچارشان نمود تا بیدار شوند و از عذاب سخت و آخرت نجات یابند. چون بسیاری در شرک و تباهی فرورفته بودند، آزمون اثر نکرد و دل هایشان، از سنگ سخت تر گشت و شیطان هم کردار بدشان را زیبا ساخت. بار دیگر خداوند، در نعمتها را برایشان بازکرد تا آن طور که بخواهند، از آن برخوردار شوند؛ اما ناگهان، آن همه ناز و نعمت، به ناامیدی مبدل شد و جهانی از شرک و فساد آنان، آسوده خاطر گشت و شرک برچیده شد.

نمونه این نوع عذابها بر امم گذشته به شکل های مختلف از زمین یا آسمان و یا عذاب عمومی دیگر نازل گردیده است. مثلاً قوم نوح(ع) علل به وسیله طوفان آب که قله کوه ها هم از آن محفوظ نماند، نابود گشت. قوم عاد با وزش متوالی هشت روز طوفان باد و قوم ثمود توسط صدای مهیبی از بین برده شدند. آبادی قوم لوط(ع) چنان زیر و روی شد که به صورت پست ترین ناحیه خشکیها در روی زمین در کشور اردن قرار دارد. این ناحیه دارای آبی است که هیچ موجود زنده ای قادر نیست در آن زندگی کند. لذا بحر المیت یا بحر لوط نامیده شده است.

خلاصه اینکه امم گذشته در اثر عصیان شان به عذاب های گوناگونی از انواع مذکور گرفتار می گردیدند که دفعتاً سبب هلاک شدن تمام قوم می شد.

البته گاهی هم برحسب اتفاق، افراد چنین قوم بامرگ طبیعی از بین میرفتند به نحوی که بعد از مدتی نه چندان طولانی اسم و رسمی از آنان باقی نمی ماند.

نتیجه دیگری که از آیه مذکور به دست می آید آن است که خداوند متعال هیچ ملتی را دفعتاً به یک عذاب عمومی دچار نمی سازد؛ بلکه جهت آگاه شدن مردم به تدریج با عذاب دچار میگردند، تا شاید انسانهای خوش بخت با درک و مشاهده آن، بر سر عقل آمده و راه انحرافی خود را ترک و به راه راست روی آورند، چنین مصیبتی که سبب هدایت مردم میگردد در حقیقت رحمت الهی است زیرا سبب بیداری از غفلت انسان می گردد.

طوری که در آیه 21 سوره سجده آمده است: «وَلَنذِيقُنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»: یعنی پیش از اینکه ما ایشان را به عذاب بزرگی مبتلا کنیم عذاب کوچکی بر آنها می آوریم تا که به حقیقت پی برده از راه اشتباه بازگردند.

فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾

پس چرا هنگامی که سختی و عذاب ما به ایشان آمد، زاری نکردند (و منقاد نشدند؟) و لیکن (حقیقت این است که) دل هایشان سخت شد. و شیطان هر کاری را که می کردند در نظرشان زینت داد. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَأْسُنَا»: منظور شکنجه و عذاب است. «قَسَتْ»: سخت شد، سنگدل گردید.

تفسیر :

«فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا»: لولا برای تحضیض و تشویق است؛ یعنی چرا وقتی عذاب بر آنان نازل شد سر ذلت و تسلیم فرو نیاوردند؟ و این به معنی سرزنش و عتاب بر ترک دعا است، و از آنان خبر می دهد که باوجود سبب تضرع، سر تضرع و تسلیم خم نکردند.

درحالی که تضرع به درگاه خداوند، سبب رشد و قرب به او و ترك آن نشانه‌ی سنگدلی و فریفتگی است.

«وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ»: علت این امر قساوت قلب‌هایشان است که پند و اندرز به آنها نفعی ندارد، از اینکه قلبشان سخت بود و برای پذیرش ایمان نرم نشد.

«وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (43)»: و دیگر اینکه شیطان تکذیب آیات و نشانه‌ها و نافرمانی ما را در نظر آنها خوب جلوه داده است، از این روی پند لازم را از آیات و نشانه‌های ما نگرفتند. یعنی: با مصمم ساختنشان بر کفر، به اغوایشان پرداخت. در این هیچ جای شکی نیست که: انسان فطرتاً زیبایی را دوست دارد تا آنجا که شیطان نیز از همین غریزه، او را اغفال می‌کند. در نهایت باید بعرض رسانیده شود که: ریشه‌ی غرور و ترك تضرع، مفتون شدن به تزیینات شیطانی است.

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ﴿٤٤﴾

پس چون حقایقی را که [برای عبرت گرفتن شان] به آن یادآوری شده بودند، فراموش کردند، دروازه‌های هر چیز را بر آنها گشودیم، تا چون به آنچه که داده شده بودند خوشحال شدند؛ (و دل به آنها بستند) ناگهان آنها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم) در این هنگام همه مایوس شدند (و درهای امید به روی آنها بسته شد!) (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَلَمَّا ذُكِّرُوا بِهِ»: آنچه به آنان اندرز داده شد. «مُبْلِسُونَ»: ناامیدان و سرگشتگان، غمناکان. «ابلس»: محزون و اندوهناک شد، «مبلس»: کسی است که به سبب شدت بدبختی و بدروزی‌ای که بر وی فرود آمده است، غرق حزن و آندوه گردیده و از هر خیری مایوس می شود. و «ابلیس» نیز از آن است؛ چون از رحمت خدا نومید است. (غریب القرآن ابن قتیبه ص 23).

تفسیر :

«فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ»: بی‌توجهی به هشدار انبیاء ظلم است. آیه مبارکه میفرماید: پس وقتی که از ما نافرمانی نموده و آیات و نشانه‌های ما را تکذیب کردند و مصیبت‌ها و بلیات نیز به حال آن‌ها نفعی نکرد.

در دو آیه فوق‌الذکر خواندیم: ما افرادی را مبتلا و گرفتار می‌کنیم تا تضرع کنند، در این

آیه بیان میدارد: «نَسُوا مَا دُكِّرُوا» برخی از انسانها بادر نظر داشت اینکه مبتلا به مشکلات میشوند، باز الله متعال را فراموش میکنند. ولی باید گفت که: مهلت دادن به مجرمان و سرگرم شدن خلفکاران، یکی از سنت‌های الهی است.

«فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ»: به عنوان فریب و سرگرم کردن، دروازه‌های خیر و برکت هر چیز را بر آنها باز کردیم و آنها در دنیا به کثرت اموال و اولاد و صحت جسمی و رفاهیت رسیدند، «حَتَّىٰ إِذَا فَرَّخُوا بِمَا أُوتُوا» تا به آن نعمت دل خوش و مسرور شدند و بیشتر در ناز و نعمت فرو رفتند.

تا زمانی که اسراف کردند و در راه بد گام برداشته و سرکش شدند و ثروت و سرمایه آنان را پسند آمد و این همه فریب شان داد، «أَخَذْنَا هُمْ بِغَتَّةٍ فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ (44)» مرگ و قهر الهی، ناگهانی می‌آید، پس باید همیشه برای آن آماده بود، طوری که در آیه مبارکه میفرماید: در چنین حالتی آنها را به طور غیر مترقبه و به‌گونه‌ای که اصلاً انتظار آن را نداشتند، به عذاب گرفتار کردیم و از آنها تمام نعمت‌های شان را ربودیم و بر آنها سخت‌ترین عذاب و مجازات را نازل کردیم این بود که همه خیرها و برکت‌ها از آنها قطع شد و از هر فضلی در افلاس قرار گرفته و همه چیز خود را از دست دادند. نباید فراموش کرد که: روزی آمدنی است که: شادی و خوشحالی عیاشان، ناگهان به ناله‌ی مأیوسانه تبدیل خواهد شد.

در حدیثی عقبه بن عامر (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده است که فرمودند: «هرگاه شخصی را که دارای ثروت و نعمت‌های زیادی بود و برانجام کارهای گناه اصرار داشت، مشاهده کردید بدانید که با او «استدراج» میشود، یعنی اینکه خوشی زندگانی وی علامت آن است که عذاب شدیدی به دنبال خواهد داشت. (رواه احمد عن عقبه بن عامر کذا فی تفسیر ابن کثیر)

همچنین از عباد بن صامت (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «چون الله متعال برای قومی بقا یا رشدو بالندگی را اراده داشته باشد، به آنان و ارستگی و میانه‌روی در تنعمات را ارزانی میکند و چون به آنان اراده نابودی و ریشه‌کن شدن را داشته باشد، دروازه خیانتی را بر آنان میگشاید». آنگاه این آیه کریمه و آیه بعدی را تلاوت کردند.

ابن جریر از مفسرین معروف به روایت از عباد بن صامت و نقل کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: هرگاه خداوند بخواهد ملتی را ترقی دهد آن را از دو ویژگی برخوردار می‌سازد: ۱- اعتدال و میانه روی در کارها ۲- عفت و عصمت یعنی اجتناب از کارهایی که بر خلاف حق است؛ و هرگاه بخواهد قومی را هلاک و برباد گرداند در خیانت را بر او می‌گشاید یعنی او با وجود خیانت و بدکرداری هم پیروز به نظر می‌رسد.

فَقَطَعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٥﴾

و (به این ترتیب) بنیان قوم ظالم ریشه کن شد. و تمامی ستایش مخصوص الله است که پروردگار جهانیان است. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دَابِرُ»: آخر. دابر القوم یعنی نسل بعدی آنان، قرطبی گفته است: یعنی منقرض و نابود شدند.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که؛ ظلم ماندنی نیست ظلم تمدن‌ها را ریشه‌کن می‌کند. و در این هیچ جای شکی نیست که: انقراض و نابودی ظالمان بطور، حتمی و ضروری است. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «فَقَطَعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا»: پس بنیان و ریشه ظالمان برکنده شدند و همگی آنها هلاک و تباہ شدند. یعنی: همه آنها از اول تا آخر به طور یکپارچه ریشه‌کن

و نابود شدند و بعد از آن، دیگر به ساحت وجود دنیوی و دوران رشد و توسعه و بالندگی باز نمی‌گردند.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (45)» بناءً هنگام نابودی ظالمان، باید الله را شکر کرد و از الله متعال شکر و سپاس بعمل آریم که آنها را هلاک و نابود ساختند، چون در این امر نصرت حق و محو باطل نهفته است و حق تعالی در هر حالی ستایش می‌گردد، زیرا رحمت او فضل و عذابش عین عدالت است.

حسن بصري (رح) گفته است: قسم به خدای کعبه! حيله ای بود که دامنگیر این قوم شد، نیازشان برآورده شد و آنگاه گرفتار شدند. (اخراج از امام احمد).

همچنین از فحوای این آیه مبارکه درمی‌یابیم که: رفاه و نعمت، همچون ابتلای شدت، ابتلای دیگری است و ابتلا در نعمت، سخت‌تر از ابتلا در مصیبت است.

مفسر زمخشری در تفسیر خود و در رابطه با آیه مبارکه: «فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» فرموده است که: این آیه وجوب حمد و ثنا را هنگام فرود آمدن نعمت‌ها، که نابودی ظالمان از بزرگ‌ترین آنهاست، الله متعال را ستایش گویند زیرا ظالمان - یعنی آنان که در زمین فساد کرده و در صلاح نمی‌کوشند، بر بندگان الله متعال از هر سختی و مصیبتی سخت‌تر و خطرناک‌ترند.

پس بار خدایا! بندگان مؤمنت را از ظلم ظالمان برهان و شر آنها را از سرشان کم کن و ریشه آنها را برکن و بر ویرانه‌های ستم آنان کاخ عدل همگانی و همه‌جایی را برافراز. (تفسیر الکشاف 18/2).

خوانندگان گرامی!

موضوع و مبحث اساسی آیات (46 الی 49) و آیات که قبلاً به بیان گرفته شد، در مورد اثبات قدرت الهی، آوردن دلیل بر وجود و یکتایی الله متعال و بیان وظایف مهم پیامبران است که شرک را باطل و تباه گردانیده اند.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ أَنْظِرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْذِفُونَ ﴿٤٦﴾

[به آنان که برای الله به خیال باطلشان شریکانی قرار داده اند] بگو: مرا آگاه سازید، اگر الله شنوایی تان را و چشم‌های تان (بینایی تان) را بگیرد و بر دل‌های تان مهر زند، (که چیزی را نفهمید) کیست معبودی به جز الله که آنها را به شما برگرداند؟ ببین که چطور آیات خود را به شیوه‌های مختلف بیان میکنیم؟ باز هم آنها (از این آیات) اعراض می‌کنند. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَرَأَيْتُمْ»: به من خبر دهید، چه می‌بینید؟. «خَتَمَ»: مهر نهاد، پایان داد. «نُصَرِّفُ»: به گونه‌های مختلف بیان میکنیم. «يَصْذِفُونَ»: روی میگردانند، روی بر میگردانند، پشت می‌کنند.

تفسیر:

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ» بگو: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم مرا با خبر کنید، اگر الله شنوایی و بینایی شما را بگیرد و کر و کور بمانید، در این هیچ جای شکی نیست که: گوش و چشم و عقل، ابزار شناخت انسان و از مهم‌ترین نعمت‌های الهی بشمار می‌رود. «وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ» و پرده و مهر غفلت بر قلوبتان بکشد و عقل و فهم و دانش زایل شود، آیا جز الله متعال، کدامین معبود آنها را به شما باز میگرداند؟ در این جا مراد از مهر نهادن بر قلب‌ها سلب کردن توان اندیشیدن و درک کردن از آنهاست.

«مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ» آیا غیر از خدا هیچ احدی قادر است آن را به شما بازگرداند؟ «أَنْظِرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْذِفُونَ (46)» بنگر، چگونه آیات و دلایل خود را به شیوه‌های گوناگون بیان میکنیم؛ و توضیح میدهیم ولی آن ناباوران، روی بر میگردانند و پندپذیر نیستند؟ واقعیت امر اینست که: برای انسان‌های لجوج، هر نوع بیانی بی‌اثر است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ ﴿٤٧﴾
 بگو: به من خبر دهید اگر عذاب خدا ناگهان [مانند صاعقه و صیحه آسمانی] یا آشکار [مانند امراض مهلک] بر شما بیاید، (پس شما چه می‌توانید کرد؟ و) آیا جز قوم ظالم و ستمگار (کسی دیگر) هلاک می‌شود؟ (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَغْتَةً»: ناگهان. «جَهْرَةً»: آشکارا. «بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً»: شب و روز.

تفسیر:

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً»: به آن تکذیب‌کنندگان بگو: به من خبر دهید که اگر بر شما عذاب الهی به طور ناگهان و بدون هشدار و اطلاع قبلی و در شب یا در روز روشن بر شما نازل شود.

«بَغْتَةً»: (ناگهانی) یعنی به طور غافلگیرانه و بدون بروز هیچگونه علامت، نشانه و مقدمه‌ای که بر رسیدن عذاب دلالت کند، یعنی از سرکشی خود و مهلت الهی مغرور نشوید، شاید عذاب خدا ناگهانی فرارسد. «أَوْ جَهْرَةً، یا آشکارا» جهره: عذاب آشکار این است که بعد از بروز مقدماتی که بر وقوع آن دلالت کند، روی دهد و با آن نشانه‌ها دریابند که لابد عذاب الهی آمدنی است. بلی! اگر چنین شود؛ «هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ (47)»: استفهام انکاری و به معنی نفی است؛ یعنی عذاب الله تعالی جز شما هیچ‌کس را نابود نمی‌کند؛ چون شما کافر و ستیزه‌گر بودید.

باید گفت وقتی که عذاب الهی نازل شود، هلاکت قطعی است، نه خودشان و نه دیگران قدرت دفاع ندارند. بناءً در توبه نباید تأخیر صورت گیرد. شاید در ممالطت آن عذابی فرود آید که تنها ظالمان متحمل آن می‌شوند. هرکه در اول از ظلم و عدوان توبه کرده باشد، ازین عذاب نجات می‌یابد.

وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٤٨﴾

و ما پیامبران را نمی‌فرستیم مگر مرزده دهنده و بیم دهنده، لذا هرکس ایمان آورد و اعمال خود را اصلاح کرد، پس هیچ ترسی بر آنها (در روز آخرت) نخواهد بود و نه غمگین می‌شوند. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُبَشِّرِينَ»: نوید دهندگان. «مُنذِرِينَ»: هشدار دهندگان. «أَصْلَحَ»: کار نیک کرد و بدیها را زدود.

تفسیر:

«وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ»: ما پیامبران را اعزام نمی‌کنیم مگر برای بشارت مؤمنان به بهشت و انداز کافران به دوزخ. و هدف از ارسال آنها اجابت نمودن درخواست و پیشنهادهای کافران نیست.

«فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (48)»: قبل از آن باید گفت که: صالح بودن کافی نیست، مصلح بودن لازم است. طوریکه میفرماید: و هرکه به الله ایمان آورد و عمل صالح انجام بدهد و پیامبران را تصدیق کند هرگز از امور هولناکی که در آینده‌اش واقع می‌گردد و همچنان از اعمال خویش در واهمه و نگرانی قرار نخواهد داشت. چون آخرت منزلگاه مکافات پرهیزگاران است.

باید گفت که: ایمان و عمل صالح، انسان را از امراض روحی و روانی چون خوف ترس و آندوه بیمه می‌کند. و بصورت کل گفته می‌توانیم که بیمه نامه‌ی صحتی انسان، در سایه‌ی ایمان و عمل صالح است.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٤٩﴾

و آنان که آیات ما را تکذیب کردند، به سزای نافرمانی هایشان عذاب به آنان خواهد رسید. (٤٩)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَمَسُّهُمْ»: به آنان می‌رسد، آنان را لمس می‌کند. «بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»: به خاطر نافرمانی که می‌کردند. «يَفْسُقُونَ»: نافرمانی می‌کنند، سرباز می‌زنند.

تفسیر :

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (49)» و آنانی که تمام آیات قرآنی و نشانه‌های موجود در هستی که ما ارائه کردیم تکذیب کند آنها را به علت خروج از طاعت خویش و پیروی نکردن پیامبران ما عذاب سخت خواهیم کرد. و باید گفت که: مداومت بر فسق، زمینه‌ساز عذاب الهی است. ابن عباس (رض) گفته است: «یفسقون» به معنی «یکفرون» است. (زاد المسیر 42/3).

خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه (50 الی 53) ادامه مبحث گذشته و تبیین حدود و وظایف پیامبران الهی را به بیان گرفت است. خداوند متعال می‌خواهد، پیامبر، به همه بفهماند که برانگیختن وی، برای بشارت و هشدار است و بگوید: گنجینه‌ها و خزاین الله نزد من نیست، از علم غیب بی خبرم (سوره جن 26 و 27) و من، فرشته نیستم. آوردن معجزات تنها و تنها به دستور الله می‌باشد و بس.

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعِ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٠﴾

بگو: من به شما نمی‌گویم که خزانه‌ها و گنجینه‌های الله نزد من است، و نیز غیب هم نمیدانم، و نمی‌گویم که فرشته‌ام؛ فقط از آنچه به من وحی شده پیروی می‌کنم. بگو: آیا [اعراض کننده از وحی که] نابینا [ست] و [پیرو وحی که] بینا [ست] یکسانند؟! آیا تفکر نمی‌کنید؟ (٥٠)

تشریح کلمات و اصطلاحات :

«خَزَائِنُ»: جمع خزینه و خزانه، گنجینه‌ها، جایگاه اندوخته‌ها. «خزائن الله»: گنجینه‌های غیبی خدا که جز او کسی از آن خبر ندارد، کانون گنجینه‌های غیبی الهی. «ملک»: فرشته. «الاعمى و البصير»: کور و بینا، منظور شخصی گمراه و آگاه است، گمراه چراغ فرا راه ندارد، انسان آگاه و مؤمن، نور تابان حق، راه را برایش تابناک و هموار می‌سازد. (تفسیر فرقان)

تفسیر :

باید گفت که: گویا مردم بی‌ایمان خیال می‌کردند کسی می‌تواند پیامبر باشد که خزائن الهی در اختیارش باشد، یا انتظار داشتند تمام کارهای خود را از مسیر غیب حل کند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در این آیه مأمور میشود با صراحت جلوی توقعات نابجا و پندارهای غلط آنان را بگیرد و محدوده‌ی وظائف خود را بیان کند و بگوید: معجزات من نیز در چهارچوب وحی الهی است، نه تمایلات شما و بدانید که هرکجا به من وحی شد معجزه ارائه خواهم داد، نه هر کجا و هر چه شما هوس کنید.

«قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ»: ای محمد! به مشرکان که از تو درخواست آیات و خوارق عادت می‌کنند بگو: که تو مالک خزینه‌های و گنجینه‌های زمین نیستی تا به کسی چیزی را ببخشی و از کسی دیگر بازاری! او غیب را مگر آنچه من تو را بر آن آگاه مینمایم نمیدانی. فحوای آیه مبارکه با تمام صراحت میرساند که: از پیامبران، نباید توقعات بیجا و بیمورد بعمل آریم.

«وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ»: و تو از جمله فرشتگان نیز نمی‌باشی! برای آنها بگو که تو مانند آنها بشری هستی که خداوند متعال به سوی تو قرآن را نازل نموده و تو را به عنوان

پیامبر به سوی آنها فرستاده است.

مفسر بیضاوی گفته است: این آیه زمانی نازل شد که به پیامبر صلی الله علیه وسلم می گفتند: اگر پیامبر هستی از خدایت بخواه که روزی ما را فراوان کند و بینوایی ما را به غنا و بی نیازی تبدیل کند، و نفع و ضرر ما را به ما خبر دهد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: چنین امری در قبضه‌ی قدرت خداست و در دست من نیست؛ (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین 16/2). یعنی من ادعای هیچ یک از این سه چیز را نمی‌کنم، تا عدم اجابت آن را دلیل بر عدم صحت رسالتم قرار دهید.

آیه مبارکه می‌آموزاند که: نگذارید مردم، شما را بیش از آنچه هستید بپندارند. شخصیت‌ها اگر القاب کاذب را از خود نفی کنند، مطمئن باشید که جلوی غلوه‌ها و بسیاری از انحرافات گرفته می‌شود.

«إِنْ أَتَيْتَ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيْ»: در مورد مطالبی که شما را برایش می‌خوانم، از چیزی پیروی نمی‌کنم جز آنچه از جانب خدا به من وحی می‌شود.

باید گفت بادر نظر داشت اینکه: پیامبر خزائن الهی و علم غیب ندارد، ولی چون به او «وحی» میشود باید از او پیروی کرد. در ضمن قابل تذکر است که: رسالت پیامبر نه بر اساس خیال و سلیقه است، نه بر اساس تمایلات اجتماعی یا محیط زدگی، بلکه تنها و تنها بر اساس پیروی از وحی الهی میباشد. و در این هیچ جای شکی نیست که گفتار و اعمال پیامبران، برای ما حجت است، چون بر مبنای وحی است.

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ»: همچنان به آنها بگو: که کافر مانند یک انسان کور و مؤمن مانند یک انسان بیناست، کافر از مشاهده آیات و نشانه‌های الهی کور شده درحالیکه مؤمن آن را دیده است پس این دوتن به هیچ وجه با یکدیگر برابر و مساوی نیستند.

«أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ(50)»: آیا آیات و نشانه‌های وحدانیت الله متعال و صدق پیامبر صلی الله علیه وسلم را ملاحظه نمی‌کنند.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: اگر چه پیغمبر جدا از نوع بشر نیست؛ اما، میان او و دیگران تفاوت از زمین تا آسمان است. قوای بشری دو نوع است علمی، عملی؛ میان پیغمبر و غیر پیغمبر در نیروی علمی چنان تفاوت است که میان اعمی و بصیر (بینا و نابینا) تفاوت میباشد؛ چشم دل پیغمبر هر دم برای نظاره مرضیات الهی و تجلیات ربّانی باز میباشد، که دیگران از مشاهده آن بلاواسطه محرومند؛ اما، حال نیروی عملی چنان است که پیغمبر در هر گفتار و کردار خود، و در هر جنبش و سکون خویش، تابع رضای الهی و منقاد حکم خدا میباشد؛ مخالف وحی آسمانی و احکام الهی هرگز قدمی فراموشی‌گذاشت، و زبانش حرکتی نمی‌کند؛ هستی مقدّس او، اخلاق و اعمال او، در تمام وقایع زندگی، تصویری روشن است از تعلیمات ربّانی و مرضیات الهی، که چون متفکر در آن فرانگردد، در صداقت و مأمور بودن آن از سوی خدا، ذرّه‌وار شبهتی به وی باقی نمی‌ماند.

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ(۵۱)

و به وسیله این قرآن کسانی را که از محشور شدن به سوی پروردگارشان می‌ترسند، (چون برای آنها غیر از الله هیچ کارساز و شفاعت کننده ای نیست.

(بترسان آنها را) تا ایشان پرهیزگاری کنند. (۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْذِرْ»: بترسان، هشدار ده. «أَنْ يُحْشَرُوا»: حشر: جمع کردن به يك مكان آن که گرد آورده شوند، محشور گردند. «مِنْ دُونِهِ»: سواي او، غير او. «شَفِيعٌ»: واسطه، میانجیگر.

تفسیر:

«وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ»: ای محمد! به وسیله ی این قرآن مؤمنان

را آنانیکه به ملاقات پروردگار خویش یقین و باور کامل دارند، با کتاب الهی بترسان و برحذر مدار. واقعیت هم همین است که: آمادگی افراد، شرط تأثیر گذاری هدایت انبیاست. مفسر ابو حیان در این مورد می نویسد: این بدین مفهوم است که: به وسیلهی قرآن کسی را بترسان که امید ایمانش می رود. ولی کافران نافرمان را به حال خودشان بگذار. (البحر 134/4).

باید یادآور شد که در قرآن عظیم الشان بارها خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت فرموده است که هشدار توتنها دردل خداترسان اثر میکند، بطور مثال در (آیه 11 سوره یس) میفرماید: «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ» همچنان در (آیه 11 سوره فاطر) آمده است: «إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ» «أَلَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ»: که برای آنها غیر از الله هیچ ولی و دوستداری نیست که بتواند نفع را به آنها جلب و یا ضرری را از آنها دفع کند و نه هم شفاعتگری دارند که در پیشگاه خداوند و به منظور رفع عذاب از آنها شفاعت کند. «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (51): آنان را با این کتاب بر حذر مدار، به این امید که با این ترس طاعت الله متعال را انجام دهند و از نواهی او بپرهیزند.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: یعنی کسانی که زندگی دنیا چنان مست و غافلشان کرده است که نه در فکر و اندیشه مرگ اند و نه به این می اندیشند که روزی در برابر خدا قرار خواهند گرفت، این پند و اندرز هیچ سودی به آنان نمی رساند. هم چنین این پند و اندرز به کسانی که به این امید واهی دل بسته اند که ما در دنیا هر کاری که انجام بدهیم، در آخرت دچار مشکل نخواهیم شد، چرا که دست ما به دامن فلان بزرگ است و او سفارش ما را خواهد کرد و یا فلانی کفاره‌ی گناهان ما شده است، سودی نمی رساند. از این رو این افراد را رها کن و روی سختت با کسانی باشد که هم در اندیشه‌ی مرگ و حضور در پیشگاه پروردگار جهانیان هستند و هم به امیدهای واهی دل بسته اند. این پند و اندرز تنها بر چنین کسانی میتواند اثر کند و تنها چنین کسانی هستند که امید اصلاح آنان می رود.

وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ (۵۲)
و کسانی را که پروردگار خود را صبح و شام می خوانند، در حالیکه خشنودی او را می طلبند، از خود مران. چیزی از حساب آنها بر تو نیست و چیزی از حساب تو بر آنها نیست. اگر آنها را از خود برانی، پس از ظالمان خواهی بود. (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَطْرُدِ»: مران، دور مگردان، طرد مکن. «الْغَدَاةِ»: سحرگاهان، بامدادان.
«الْعَشِيِّ»: شامگاهان، هدف از غداة و عشی، همه‌ی اوقات است. «وَجْهَهُ»: ذات حق.

تفسیر:

شان نزول آیه مبارکه:

قبل از همه باید گفت که: دین مقدس اسلام، مکتب مبارزه با تبعیض، نژاد پرستی، امتیاز طلبی و باج خواهی است. صحابی جلیل القدر ابن مسعود (رض) در شان نزول این آیه مبارکه روایت نموده میفرماید: جمعی از بزرگان قریش از کنار حضرت محمد صلی الله علیه وسلم گذشتند، دیدند که مصعب، بلال، عمار، خباب و غیر آنها از ضعفا و فقرای مسلمانان در محضر رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند، این گروهی از اشراف قریش نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: ای محمد! آیا به همین گروه بی‌همه‌چیز دل خوش کرده و از قومت بریده‌ای؟ آیا همین گروه بینوا هستند که خداوند از میان ما بر آنان منت نهاده است؟ آیا می‌پنداری که ما پیرو همین‌ها می‌شویم؟! آنان را از خود بران!

شاید اگر آنان را برانی، ما از تو پیروی کنیم! بدین مناسبت آیهی «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ...» نازل شد. (اسباب النزول ص 124).

«وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» ای محمد! آن مؤمنان مستضعف و فقرا را از مجلس خویش طرد نکن! آنانی که با ذکر و دعا در اول روز و آخر آن به حسن نیت و در کمال اخلاص الله را پرستش می‌کنند، و به درگاه الله تقرب می‌جویند و جلب رضایتش را می‌طلبند.

مفسر طبری می‌فرماید: این آیه در مورد جمعی از مسلمانان مستضعف نازل شد که مشرکان به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفتند: اگر آنها را از خود برانی، ما در کنارت جمع شده و در مجلس حاضر خواهیم شد (طبری 374/11). و پیامبر صلی الله علیه وسلم به امید مسلمان شدن آنها چنان قصدی کرد.

باید یادآور شد که: حفظ نیروهای مخلص، فقیر و مجاهد، مهم‌تر از جذب سرمایه داران کافر و غیر متعهد است. در ضمن باید یادآور شد که: هیچ امتیازی با «ایمان» برابری کرده نمیتواند.

«مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ»: زیرا نه تو در مورد اعمال آنها مورد بازپرس قرار می‌گیری و نه آنها در مورد اعمال تو یعنی در مقابل اعمال و گناه آنها از تو بازخواست نمیشود، همان طور که حضرت نوح علیه السلام فرمود: «إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي» باید گفت: حساب همه با الله است، حتی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز مسئول انتخاب و عمل دیگران نیست، «مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» و خود نیز حساب و کتاب دارد. «وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ».

مفسر صاوی فرموده است: این قسمت صورت تعلیل ما قبل است و معنی آیه چنین است: اگر در مصاحبت و رفاقت با تو غیر از جلب رضایت خدا را مدنظر داشته باشند، در مقابل گناهی که مرتکب میشوند و آنچه که در قلبشان میگذرد، تو مؤاخذه نمیشوی. این تعبیر به فرض تسلیم شدن در مقابل سخن مشرکان و پذیرش آن می‌باشد و گرنه الله متعال به صدق و اخلاص آنان گواهی داده و فرموده است: يُرِيدُونَ وَجْهَهُ (حاشیه‌ی صاوی 17/2).

«وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ»: این تأکید به منظور مطابقت کلام با معنی آمده است، و معنی آیه چنین است: تو به حساب آنها مؤاخذه و مورد عتاب قرار نمی‌گیری و آنها نیز به حساب تو مؤاخذه نمیشوند، پس چرا آنها را از خود می‌رانی؟ و گویا مقصود از حساب رزق و روزی است؛ یعنی نه روزی آنها بر تو میباشد و نه روزی تو بر آنها، بلکه خداست که روزی تو و آنها را میدهد. (طبری و بعضی از مفسرین چنین نظری دارند).

یعنی هر شخصی خودش مسئول کارهای نیک و بد خویش است. نه شما جوابگوی کارهای هیچ یکی از این ایمان آوردگان هستید و نه آنان جوابگوی کارهای شما هستند. آنان نه میتوانند نیکی ای از نیکی های شما را سلب کنند و نه میتوانند بدی ای از بدی های خود را بر دوش شما بگذارند. پس چرا آنان را در حالیکه تنها در جستجوی حق نزد تو آیند باید از خودت برانی.

«فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ (52)»: و اگر تو آنها را از مجلس خود طرد کنی در واقع اشتباه بزرگی را مرتکب شده و هرگز راه حق را نپیمودی و مرتکب ظلم و ستم شدی و عدالت نکردی!

این تعبیر برای بیان احکام است و گرنه وقوع چنین امری از پیامبر صلی الله علیه وسلم بسی بعید و غیر ممکن است.

مفسر امام قرطبی فرموده است: این مانند فرموده‌ی لَنْ أَشْرُكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ میباشد. خدا می‌دانست که او شریک قرار نمی‌دهد و عملش هم تباه نمیشود. (تفسیر قرطبی 434/6).

وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ ﴿٥٣﴾

و این گونه ما بعضی از آنها را (مستکبران را) به بعضی دیگر (مستضعفان) آزمودیم، تا (مستکبران با تعجب و استهزا) بگویند: آیا اینها (همان مردمی) اند که الله از میان ما بر آنها منت نهاده است؟ (و نعمت ایمان به آنها بخشیده) (بلی!) آیا الله به احوال شکر گزاران دانا نیست؟ (۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَتَنَّا»: آزمودیم، امتحان کردیم. «أهؤلاء»: آیا اینها. «من»: منت نهاد، نعمت داد.

تفسیر :

«وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ»: این سنت و روش الله متعال است که برخی از بندگان خود را توسط بعضی دیگر مورد ابتلا و آزمایش قرار می دهد.

حق تعالی به برخی ثروت، نیرو و تندرستی می دهد و از برخی دیگر این ها را سلب می نماید تا بعضی به برخی دیگر نیاز داشته باشند و تا که دانسته شود چه کسی شکر می کند و چه کسی صبر می نماید.

«لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا»: تا اشراف و ثروتمندان کفار بگویند: آیا خدا در بین ما برضعیفان و فقیران منت هدایت و سبقت به اسلام را نهاده است؟ این را از روی انکار و ریشخند میگفتند، همان طور که می گفتند: «أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا» خدا در رد آن ها فرمود: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ (53)»

آیا خداوند خودبه احوال شکر گزاران آگاه نیست؟ پس شما را چه شده است که جاهلانه اعتراض می کنید و منکر فضل فضلا می گردید؟

شایان یادآوری است که غالب پیروان رسول الله صلی الله علیه وسلم در آغاز بَعَثْتُ، مُسْتَضْعَفَانِ و بینوایان - از مردان و زنان و بردگان - بودند و از اشراف - جز اندکی - از آن حضرت صلی الله علیه وسلم پیروی نکردند، که خداوند متعال در این آیات، از این مستضعفان و همه مستضعفان دیگری که در طول تاریخ، پیشگام پذیرفتن حق و پیشاهنگ قافله آن می شوند، تجلیل کرده است.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (54 الی 58) در باره برخی از مظاهر رحمت الهی، موقف پیامبر با مشرکان را مورد بحث قرار میدهد.

خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور میفرماید که: همه ی مؤمنان را با درود و سلام با اکرام و احترام فراوان، عزت و سربلندی بخشد و پس از تبیین راه گناهکاران و بدرفتاران، مؤمنان را از پیروی راه و رسم آنان منع دارد.

وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ عَلَيْكُمْ رَحْمَةً أَنَّهُ مَن مِّنكُمْ سَوَاءٌ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥٤﴾

و هرگاه کسانی که به آیات ما ایمان می آورند به نزد تو بیایند، پس بگو: سلام بر شما و اینکه پروردگار تان بر خود رحمت را لازم گردانیده است. به این طور که هر کس از شما به نادانی کار بدی کند، باز بعد از آن توبه کند و (عمل خود را) اصلاح کند، [مشمول آمرزش و رحمت الله شود]؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است. (۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كَتَبَ»: نوشته است، مقرر گردانیده است، واجب کرده است. «بِجَهَالَةٍ»: از روی نادانی، از سر نا آگاهی و بی خبری، به نادانی.

تفسیر :

«وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»: مفسر امام قرطبی در تفسیر این آیه

مبارکه مینویسد که این آیه مبارکه: درباره‌ی اشخاصی نازل شد که خدا پیامبرش را از طرد کردن آنان نهی کرد، پس هر وقت آنها را میدید اول او سلام میکرد و میگفت: خدایی شایسته‌ی سپاس است که در امتم افرادی را قرار داده است که من به آنها سلام کنم. (تفسیر قرطبی 435/6).

و به خاطر به دست آوردن دل آنها الله به پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمان داد که اول او سلام کند.

«كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»: «پروردگار تان بر خود رحمت را لازم گردانیده» یعنی: به آن مستضعفان بگو که پروردگارتان از روی فضل و احسان خویش، این رحمت و مهربانی را بر خود واجب گردانیده پس ایشان را به رحمت وسیع پروردگارشان مژده بده. به قولی دیگر، معنی این است: پروردگارتان در لوح محفوظ بر خود رحمت را نوشته است. «أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ»: اگر گناه از روی لجابت و استکبار نباشد، توبه قابل پذیرش است طوری که میفرماید: «هرکس از شما که از روی جهالت مرتکب کار ناشایستی شود» یعنی: کار جاهلان را انجام دهد، نه کار اهل حکمت و تدبیر را مجاهد میگوید: یعنی حرام و حلال را تشخیص ندهد و از روی نادانی مرتکب آن شود.

مفسر تفسیر معارف القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: به ظاهر از این آیه چنین استنباط میشود که وعده بخشایش گناه تنها در صورتی امکان پذیر است که عمل گناه به صورت نا آگاهانه انجام گرفته باشد نه به صورت عمد.

اما حقیقت امر چنین نیست؛ زیرا غرض از جهالت، عمل جاهلانه است؛ خواه از شخص جاهل به معنای واقعی سر زند خواه از شخص غیر جاهل. این مطلب از لفظ خود جهالت تأیید می شود؛ زیرا جهل مقابل علم است و جهالت در مقابل حلم و وقار.

لفظ جهالت در محاوره بر جهالت عملی اطلاق میگردد؛ یعنی اینکه هرگاه با فکر و اندیشه گناه انجام شود در اثر جهالت عملی خواهد شد؛ لذا مقوله بزرگان است که کسی که خلاف احکام خدا و رسول عمل کند جاهل است که مراد از آن جهالت عملی است و نادان و نا آگاه بودن هم لازم نیست؛ زیرا که نصوص بی شمار قرآن و احادیث صحیحیه بر این دلالت دارند که گناه با توبه بخشوده میشود چه در اثر جهل و غفلت باشد و چه به صورت عمد انجام گیرد که به سبب شرارت نفس و اتباع هوی باشد در این باره آنچه قابل توجه بوده این است که وعده مغفرت و رحمت گنهکاران مشروط به دو چیز است: اول توبه و دیگری اصلاح عمل؛ توبه عبارت است از ندامت برگناه. در حدیث آمده: «التوبة الندم» یعنی توبه عبارت از ندامت است.

«ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (54)»: خداوند، رحمت را بر خویش واجب کرده؛ ولی شرط دریافت آن، عذرخواهی و توبه است، طوری که میفرماید: بعد از آن از گناه پشیمان شده و توبه کند و عملش را نیکو نماید، آنچه را که با معصیت و گناه فاسد کرده بود پس، از روی اخلاص به راه صواب و عمل طاعت باز آید.

«باید بداند که خداوند آمرزنده مهربان است» بر اهل ایمان می‌آمرد و رحم میکند. از جمله: «تَابَ وَ أَصْلَحَ» آیه مبارکه به وضاحت معلوم میشود که: توبه، تنها يك لفظ نیست، تصمیم و اصلاح هم می خواهد.

یعنی اصلاح عمل در آینده می‌خواهد؛ اصلاح عمل یعنی تصمیم گرفتن و نهایت سعی و کوشش نمودن تا مجدداً گناه مذکور را مرتکب نگردد که اگر در اثر گناه سابق حق کسی ضایع شده باشد تا حد توان آن را ادا کند چه از حقوق الله باشد و چه از حقوق العباد. حقوق الله مانند نماز، روزه، زکوة، حج و غیره که اگر در این فرایض کوتاهی شده قضا گردند. و حقوق العباد مانند تصرف ناجایز بر اموال کسی یا هتک حرمت آبروی کسی یا ایذا رسانی به کسی به وسیله سب و شتم و غیره؛ بنابر این همانطوری که بر شخص توبه کننده لازم است برای تکمیل توبه از خداوند طلب آمرزش و مغفرت گناهان خویش را نموده؛ در

اصلاح عمل خویش تلاش نماید.

شروط توبه راستین :

علماء در شروط توبه راستین میفرمایند:

- 1- پشیمانی حقیقی و راستین از گناه،
 - 2- بازنگشتن به سوی آن،
 - 3- ردّ مظالم به صاحب آن،
 - 4- و پس از توبه کردن، انجام دادن کردار نیکو و پسندیده.
- خواننده محترم!

در توضیح و بیان این آیه مبارکه باید گفت که: ای محمد! هرگاه مؤمنان به خدا و پیامبر و تصدیق کنندگان کتابهای آسمانی با دل و جان و در عمل، نزد تو آیند و از گناهان و لغزشهایشان سؤال کند که آیا راه بازگشت و توبه دارند؟ به آنان بگو: «سلام علیکم» درودتان باد! شما در امان هستید. پس، بدین وسیله، آنان را اکرام کن، دلهایشان را پاک و پاکیزه گردان و آنان را به رحمت فراوان و فراگیر خدا بشارت ده. و بگو: قبول توبه از سوی خدا برای کسانی است، جاهلانه به بدی آلوده شده اند؛ اما بی درنگ پشیمان میشوند... (نساء/17).

وَكَذَلِكَ نَفَصَّلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ ﴿٥٥﴾

و اینچنین آیات خود را با تفصیل و روشنی بیان می‌کنیم (تا بفهمند) و تا راه مجرمان آشکار گردد. (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نُفَصِّلُ»: بیان می‌کنیم، از هم جدا می‌سازیم. «لِتَسْتَبِينَ» (بین): تا روشن گردد، تا آشکار شود. «الْمُجْرِمِينَ»: گناهکاران.

تفسیر :

«وَكَذَلِكَ نَفَصَّلُ الْآيَاتِ»: همان طور که در این سوره دلایل و براهین را بر گمراهی های مشرکین به تفصیل بیان کردیم، دلایل را نیز بر تو بیان می‌کنیم و حجت و معجزات را واضح می‌سازیم تا حق ظاهر شود و باطل و راه منحرفان تکذیبگر واضح گردد. «وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ (55)» «تا راه و رسم مجرمان آشکار گردد» یعنی: تا ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! راه و روش کافران و معاندانی که تو را به راندن مستضعفان امر میکنند، از راه و روش مؤمنان، بر تو متمایز گردد.

قُلْ إِنِّي نَهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُمْ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾

بگو: من نهی شدم از این که آن کسانی را که شما به جز الله عبادت می‌کنید، عبادت کنم. بگو: من از هوا و خواهشات شما پیروی نمی‌کنم، اگر چنین کنم گمراه شده ام و از هدایت یافتگان نخواهم بود. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نُهَيْتُ»: منع شده ام، باز داشته شده ام. «أَهْوَاءَ»: جمع هوی، خواسته های بیهوده، هوس ها و آرزوهای باطل. «الْمُهْتَدِينَ»: راه یافتگان.

تفسیر :

«قُلْ إِنِّي نَهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» ای محمد! به آن مشرکان بگو: پروردگار من مرا از شرک نهی نموده یعنی: به ادله سمعی و عقلی برگردانیده شدم از این «که آن کسانی را که شما بجز الله می‌پرستید، عبادت کنم.» واضح است که در جواب به تمایلات نابجای مشرکان مبنی بر پذیرش بت‌ها و روش آنان، باید با صراحت جواب نفی داد. در می‌یابیم که برخورد و موضع‌گیری‌های پیامبر صلی الله علیه وسلم، از وحی سرچشمه

می‌گیرد.
«قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ(56)» در عبادت غیر الله هرگز از هوی و هوس شما پیروی نمی‌نمایم که شما گمراهید.
من هدایت پروردگار خود را که به سوی من وحی نموده پیروی می‌نمایم و اگر از راه شما پیروی کنم راه راست را گم خواهم نمود و هدایتی را که خدایم من را با آن گرامی داشته ترک خواهم کرد.

آیه کریمه روشن می‌سازد که پیروی از هوا و هوس، سبب فروافتادن در گمراهی است و هوا پرستی، زمینه‌ی هدایت را در انسان از بین می‌برد و آنان به همین سبب، از راه یافتگان نبودند.

قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضِي الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ(57)

بگو من دلیل روشنی از طرف پروردگارم دارم و شما آنرا تکذیب کرده اید (و نپذیرفته اید) و آنچه از عذاب الهی را به شتاب از من می‌طلبید، در نزد من نیست. حکم (نزول عذاب یا رحمت) نیست مگر بدست الله. او بیان‌کننده سخن حق است، و او بهترین فیصله‌کنندگان (حق از باطل) است. (57)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَيِّنَةٍ»: دلیل، شریعت، قرآن. «كَذَّبْتُمْ بِهِ»: آن را دروغ انگاشتید. «يَقْضِي الْحَقَّ»: حق را بیان میکند، پیرو حق است. «الْفَاصِلِينَ»: داوران، جدا سازندگان. (فرقان)

تفسیر :

«قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّي»: ای محمد! به این کفار بگو: من از سوی پروردگارم دلیل روشنی آورده‌ام؛ یعنی بر حجتی واضح و آشکار و بر راه راست توحید و عبادت الله متعال قرار دارم که آن را به من وحی کرده است.

واقعیت اینست که: انبیاء باید بی‌نیاهی الهی داشته باشند، نه آنکه طبق تقاضای روزمره‌ی مردم کار کنند.

«وَكَذَّبْتُمْ بِهِ»: ولی شما این وحی را دروغ شماریده‌اید. کافران، بی‌نیاهی پیامبر را تکذیب می‌کنند، ولی انتظار دارند او از هواهای نفسانی آنان پیروی کند.

«مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ» عذابی که شما در وقوعش شتاب می‌ورزید، در اختیار من نیست.

زمخشری گفته است: یعنی عذابی که در آیه‌ی: فَأَمْطِرُ عَلَيْنَا جِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ تعجیل، آن را خواسته بودید. (تفسیر کشاف 23/2).

همچنان مفسران مینویسند: که مشرکان از فرط تکذیب و از روی استهزاء و تمسخر، خواستار نزول عذاب عاجل و شتابان الهی میشدند. بعضی در معنای آن گفته‌اند: معجزاتی که از من به شتاب می‌طلبید در نزد من نیست.

باید گفت که پیامبر صلی الله علیه وسلم، تنها فرستاده‌ای همراه با منطق و بی‌نیاهی است و نظام هستی به دست الله متعال است. با مطرح کردن و با تقاضای نزول سریع قهر الهی از پیامبر، بجز قلع و قمع خود یا نابودی هستی را نخواهید.

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»: حکمت و تعیین تعجیل در عذاب یا تأخیر آن فقط نزد الله متعال است در همه چیز، از جمله در اجابت یا عدم اجابت درخواست عجلانه عذاب، یا فرود آوردن معجزات، «يَقْضِي الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ (57)» تصمیم‌گیری به طور کامل در اختیار الله است، و او تعالی حق را واضح می‌سازد یعنی «او گویا حق است» و تنها او هدایت را بیان می‌نماید، او خدایی است که بین حق و باطل فرق می‌گذارد و یاحکم خود در بین مؤمنان و کافران فیصله می‌نماید.

شان نزول آیه :

کلبی میفرماید که آیه 57 درباره‌ی نضر پسر حارث و سران قریش نازل گشت که با تمسخر می گفتند: ای محمد! عذابی که به ما وعده می دهی، بیاور. هکذا کفار می گفتند: اگر راست می گویی، چرا قهر الهی بر ما نازل نمیشود؟ «تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ»: نظیر آیه‌ای که می گفتند: اگر این مطلب راست است، خدایا! بر ما سنگ بباران، «فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ» (أنفال، 32) باید متذکر شد که: «استعجال» و عذاب خواهی در اقوام دیگر نیز رایج بوده از جمله به حضرت هود و صالح و نوح هم می گفتند: اگر راست می گویی عذاب موعود را سریعاً برای ما بیاور. «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا» (اعراف، 70 و 77؛ هود، 32).

قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَفُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ﴿٥٨﴾

بگو: اگر آنچه را که با این شتاب می طلبید، نزد من می بود. البته کار میان من و شما فیصله می شد، زیرا الله (به احوال) ظالمان دانایتر است. (۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَفُضِيَ الْأَمْرُ»: قطعاً کار به انجام می رسید، کار پایان می یافت، کار فیصله پیدا می کرد، کار یکسره می شد.

تفسیر :

«قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ» ای محمد! به این مشرکان بگو: اگر عذابی که تعجیل آنرا می طلبید در اختیارم بود، یعنی: اگر فرود آوردن عذاب درخواست شده شما در توان من بود، «لَفُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ»: آنرا برایتان تعجیل می کردم و از شرتان آسوده می شدم، اما مجازات ها به دست پروردگار با عظمت است.

ابن عباس (رض) گفته است: یک ساعت فرصت نمی دادم و شما را نابود می کردم. (زاد المسیر 52/3). ولی باید گفت که: عجله‌ی مردم، حکمت خدا را تغییر نمی دهد.

«وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ (58)» و خداوند متعال به این امر آگاه و داناست که چه کسی با تجاوز از حد و اعراض از ایمان مستحق عذاب است.

در ضمن قابل یادآوری است که: تأخیر در قهر و عذاب الهی سبب نشود که کافران خیال کنند کفرشان از یاد رفته است.

خوانندگان گرامی !

موضوعاتی مطروحه در آیات (59 الی 62) با آیات قبلی دارای پیوند میباشد؛ زیرا الله متعال در آیات قبلی فرمود: «والله اعلم بالظالمين» الله به حال ظالمان آگاه است. و در این آیات نیز، علم بی پایان و قدرت بی مثال او را نشان میدهند که: کلید گنج های غیبی در دست توانای اوست، هر طور که بخواهد، در تمام هستی دخالت میکند، بر همه چیز غالب و چیره و نگهبان؛ و جان ستان حقیقی اوست و در چشم به هم زدنی به حساب آغاز و فرجام آفرینش میرساند.

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿٥٩﴾

کلیدهای غیب تنها در نزد اوست. جز او کسی از غیب آگاهی ندارد. و هر چه را که در خشکی و بحر است آگاه است. هیچ برگی از درختی نمی افتد مگر آنکه الله از آن آگاه است. و هیچ دانه ای در تاریکیهای زمین و هیچ تری و خشکی نیست مگر اینکه (تفصیل آن) در کتاب مبین درج است. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَفَاتِحُ»: یا جمع «مَفْتَح» به معنای گنجینه و خزانه است، یا جمع «مَفْتاح» به معنای کلید است، ولی معنای اول مناسب تر است. «رَطْبٌ»: تر. «يَابِسٌ»: خشک. «كِتَابٍ مُّبِينٍ»: علم

الهی، لوح محفوظ. کلمه‌ی تر و خشک، کنایه از همه‌ی چیزهایی است که مقابل هم اند، مثل مرگ و حیات، سلامتی و مرض، فقر و غنا، نیک و بد، مجرد و مادی. (فرقان)

تفسیر:

«وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»: جز خداوند، هیچکس از پیش خود علم غیب ندارد و نزد الله متعال خزینه‌های غیب است، که عبارتند از امور نهانی و مخفی نزد خداوند است جز او کسی این خزینه‌ها را نمی‌داند.

«وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ»: مفاتح برای امور غیبی به استعاره گرفته شده است، به اصطلاح مخازنی هستند که غیبات در آن انبار شده‌اند.

مفسر زمخشری فرموده است: به طریق استعاره کلید را برای غیب و نهان قرار داده است؛ چون به وسیله‌ی کلید میتوان از محتویات درون یک خزانه قفل شده اطلاع حاصل نمود، پس فقط خداوند سبحان و تعال از امور غیبی اطلاع دارد. (الکشاف 24/2).

امور غیبی:

در حدیث شریف راجع به «علم غیب» آمده است: کلید غیب پنج چیز است که جز الله کسی به آنها علم ندارد:

- 1- کسی جز الله متعال نمی‌داند که فردا چه کاری انجام می‌دهد.
- 2- کسی جز الله متعال نمی‌داند که در رحم‌ها چیست؟ «از اوصاف اخلاقی و ایمانی‌جنین».
- 3- کسی جز الله متعال نمی‌داند که باران چه وقت نازل می‌شود.
- 4- کسی جز الله متعال نمی‌داند که قیامت چه وقت برپا می‌شود.
- 5- و کسی جز الله متعال نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد.

«وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ» خداوند بر تمام امور پنهان خشکی‌ها و ابحار آگاه است، درمورد موجودات زنده ای که در خشکی و در بحر قرار دارند کاملاً آگاه است و از شگفتی‌های تمامی جهان‌ها با خبر و آگاه است و علمش وسعت و گنجایش همه چیز را دارد.

«وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا»: این بخش بیانگر مبالغه در علم الله به جزئیات امور است؛ یعنی حتی یک برگ بدون علم او فرو نمی‌افتد مگر این که از وقت سقوط و زمین محل سقوطش باخبر است.

بر خلاف کسانی که می‌گویند خداوند تنها به کلیات علم دارد، خداوند به همه چیز دانا و از همه‌ی جزئیات هستی آگاه است. پس باید مواظب اعمال خود باشیم.

شاید مراد از سقوط برگ‌ها، حرکات نزولی و مراد از دانه‌های در حال رشد زیر زمین، حرکات صعودی باشد. (تفسیر فی ظلال القرآن).

«وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ»: از یک دانه‌ی ناچیز در داخل زمین سیاه و تاریک باخبر است. از محل آن و این که می‌روید یا خیر و چه مقداری از آن به عمل می‌آید و چه کسی آن را می‌خورد، آگاه است.

«وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (59)»: نزد خدا هر تری و خشکی معلوم و مشخص است و در لوح محفوظ ثبت گردیده است. (البحر المحيط 146/4).

مفسر ابوحیان گفته است: حسن ترتیب این معلومات را بنگر، اول امری معقول را آورده است که آن را حس نمی‌کنیم؛ مانند کلیدهای خزانه‌ی غیب. و در مرحله‌ی دوم چیزی را آورده است که ما قسمت اعظم آنرا حس می‌کنیم که عبارتند از: (بر) و (بحر)، و در مرتبه‌ی سوم دو جزء لطیف را آورده است: یکی از آنها به عالم بالا مربوط است؛ مانند فرو افتادن برگ از بالا به پایین و دیگر مربوط است به عالم سفلی که عبارت است از اختفای دانه در دل زمین، پس این ترتیب جالب بر این دلالت دارد که خدا بر کلیات و جزئیات امور آگاه

است. (قرطبی 5/7).

در تفسیر فی ظلال قرآن، پیرامون «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابِ مُبِينٍ (59)» می نویسد: این آیه تصویری است از علم خدا که شامل همه چیز میباشد و هیچ چیز نه در زمان و نه در مکان، نه در زمین و نه در آسمان، نه در بر و نه در بحر، نه در اعماق زمین و نه در طبقات فضا از مرده و زنده و تر و خشک از او پنهان نمیشود. وجدان بشری در پی دستیابی نهانی به مجهولات گذشته و آینده و حال و آفاق دور دست مرتعش و لرزان میشود، کلیدهای تمام آنها در دست الله متعال است و جز او احدی آن را نمیداند، دانش او در ناشناخته های خشکی و در اعماق بحر در جولان است که تمام آن در مقابل علم الله عیان است. سقوط اوراق بی شمار درختان زمین را دنبال میکند. چشم بینای خدا هر برگ که اینجا و آنجا میافتد، می یابد. و هر دانه نهان شده در دل تیره ی زمین از چشم بصیر خدا نهان نمیشود.

و در این جهان بیکران هر خشک و تری را زیر نظر دارد، و یک ذره ی آن از دایره ی علم محیط خدا خارج نمیشود، و واقعاً جولان و گردشی است که سر را خیره و عقل را مدهوش میکند. گردشی است در اعماق دیدنی ها و نادیدنی ها، در اعماق معلوم و مجهول. تمام اینها را به طور کامل و فراگیر در چند کلمه ترسیم می کند و اینها واقعا اعجاز است. (فی ظلال القرآن 247/7).

یادداشت :

حاکم گفته است: آیه ی «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ» بر بطلان نظر امامیه دلالت دارد که میگویند: امام از عالم غیب چیزی می داند. (محاسن التأویل 452/11).
مفسر صفوة التفاسیر میفرماید: من نیز میگویم: چنین قولی کذب و بهتان است؛ چون جز خدا هیچکس غیب نمی داند.

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَقَّأَكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٦٠﴾

و او (الله) ذاتی است که شما را در شب می میراند و هر چه را در روز [از نیکی و بدی] کسب کرده اید می داند، باز شما را در بامداد زنده میسازد، تا آن وقتی که مدت معین عمرتان به پایان رسد. باز بازگشت شما به نزد اوست. باز شما را از آنچه (در دنیا) کرده اید آگاه می کند. (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَتَوَقَّأَكُمْ»: شما را می میراند، نفس شما را میگیرد، در این جا منظور خوابانیدن است.
«جَرَحْتُمْ»: به دست آورده باشید، انجام داده اید، با اعضا و اندامت کسب کرده اید.
«يَبْعَثُكُمْ»: شما را بیدار میکند. «لِيُقْضَىٰ»: تا پایان داده شود، به سر آید. «أَجَلٌ مُّسَمًّى»: زمان معین، دوران زندگانی.

تفسیر :

«وَهُوَ الَّذِي يَتَوَقَّأَكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ»: او خدایی است که ارواح شما را هنگام خواب یعنی شب به صورت مرده درمی آورد و شما مانند مردگان میشوید (از این رو گفته اند که: خواب مرگ صغری است.) و میداند در خلال روز چکار کرده اید.

یعنی: آنچه را از خیر و شر با اندامها و اعضای وجود خود در روز انجام داده اید. «میداند» این تعبیر بدان معنی نیست که حق تعالی افعالی را که ما در شب انجام می دهیم، نمی داند، یا ما را در روز به وسیله خواب قبض روح نمی کند زیرا مخصوص ساختن یک چیز به یادآوری، دلیل بر نفی ماعدای آن نیست.

طوری که یادآور شدیم که: پروردگار با عظمت ما با این که کار بد ما را می داند ولی باز هم به ما مهلت داده و روح گرفته را به بدن بر می گرداند.

مفسر قرطبی گفته است: مراد از «توقی» در این آیه مرگ حقیقی نیست، بلکه عبارت

است از قبض ارواح به طور موقت. ابن عباس (رض) گفته است: در موقع خواب روح شما را میگیرد. (زاد المسیر 55/3). در این آیه بر بعث و حشر اخروی استدلال شده است. «ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى»: این اوست که شما را از خواب بیدار میکند تا به زمانی که از جانب خدا معین شده است گویا که بعد از مرگ خویش برانگیخته می شوید. ضمیر «فیه» به نهار بر میگردد؛ چون بیشتر بیداری در خلال روز است و بیشتر خواب در خلال شب. باید گفت که: خواب، يك مرگ موقتی است و هر بیداری نوعی رستاخیز. باید گفت که از جمله «أَجَلٌ مُّسَمًّى» بر می آید که: زندگی ما، تاریخ و برنامه و مدت معین دارد.

«ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ»: آنگاه در روز قیامت شما به پیشگاه او بر میگردید. که باید خود را برای جوابگوی قیامت آماده کنیم. «ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (60)»: قیامت، روز روشن شدن حقیقت اعمال است طوریکه میفرماید: او برکاری که در روز انجام میدهید آگاه است و بر مبنای آن جزا و مکافات میدهد، یعنی همه اینها به این منظور است که تا اجل محدود و عمر معدود شما در دنیا خاتمه یابد و او در روز قیامت شما را به سوی خود باز میگرداند و بر آنچه انجام میدهید محاسبه می کند و بنابر اعمالتان جزا میدهد. یعنی اگر عمل نیکو باشد پاداش نیک است و اگر عمل بد باشد، پاداش بد است.

زندگانی و مرگ، برانگیختن و سراز خاک گور بر آوردن و حسابرسی روز بازپسین، همه و همه در دست توانای الله متعال است و بس، الله متعال در این آیه، خواب را به مرگ تشبیه کرده و یکی دیگر از عظمت و شکوه خود را نشان داده است... علم اول و آخر از آن خداست. (سوره نمل آیات: 65 و 74 و 75)، (سوره لقمان: آیه 34)، (سوره زمر آیه: 42)، (سوره غافر آیه 19)، (سوره حدید: 22)، (سوره جن آیات متبرکه 26 و 27). همچنان خداوند متعال در این آیه مبارکه، خواب را «وفات»، و در جای دیگری آن را «مرگ» نامیده؛ بنابر این، از تعبیر فوق چنین بر می آید که ما میتوانیم به وسیله خواب، چیزهایی را در مورد عالم مرگ، عالم برزخ، عذاب، یا نعمت های قبر بدانیم زیرا در همان حالی که ما شخص به خواب رفته را ساکن و آرام و بی حرکت می بینیم، ممکن است او در حال عذاب یا نعمت قرار داشته باشد و با خوابهایی که می بیند، این حالات را احساس کند. البته این بدان معنی نیست که حال شخص مرده و شخص به خواب رفته یکی است بلکه این بدان معنی است که خواب تابلویی کوچک شده از مرگ است. در حدیث شریف آمده است: «النوم اخو الموت: خواب برادر مرگ است». «تفسیر انوار القرآن»

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفِرُّونَ ﴿٦١﴾

و الله بالای بندگان خود قرار داشته و بر آنها غالب است، و همواره برای شما نگهبانانی [از فرشتگان] برای [حفاظت] شما [از حوادث و بلاها] می فرستد، تا چون مرگ یکی از شما فرا رسد، فرستادگان ما (فرشته ها) جان او را بگیرند و در حکم ما هیچ کوتاهی نکنند. (۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات : «حَفَظَةً»: جمع حافظ، نگهبانان، فرشتگان مراقب. «تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا»: فرشتگان ما جان او را میگیرند. «لَا يُفِرُّونَ» (فرط): کوتاهی نمی ورزند.

تفسیر: «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ»: همو است که بر همه چیز غالب است و همه چیز در مقابل جلال و عظمت و کبریایی او سر فروتنی خم کرده است.

و خداوند متعال بندگان خود را مقهور خود نموده، قهر او بر بندگان قهر علو، قدرت و جبروت است و فوقیت و برتری مطلق آنگونه که سزاوار اوست مخصوص او می باشد. هر آفریده‌ای در برابر عظمت او خاضع و فروتن است.

«وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً»: او فرشتگانی رامامور حفظ و ثبت آنچه انجام می‌دهید بپردازند و شما را از آنچه می‌ترسید نگهدارند، که عبارتند از کرام الکاتبین.

در حدیث شریف آمده است: «در میان شما فرشتگانی در شب و فرشتگانی در روز پی در پی می‌آیند، این دو گروه در نماز صبح و نماز عصر باهم یکجا می‌شوند، سپس آنان که شب را در میان شما گذرانده بودند، عروج می‌کنند، آنگاه پروردگارشان، در حالی که او خود به کار ایشان داناتر است، از ایشان می‌پرسد: بندگانم رادر چه حالی بجا گذاشتید؟ می‌گویند: آنان را در حالی ترک کردیم که نماز می‌خواندند و در حالی به میان‌شان آمدیم که نماز می‌خواندند». ابو سعود گفته است: در آن امر حکمتی زیبا و نعمتی وافر مقرر است؛ چون انسان مکلف وقتی بفهمد اعمالش ثبت و ضبط و نگهداری و سپس بر ملا میشود، این امر او را از ارتکاب نافرمانی و گناه‌ها باز می‌دارد. (ابو سعود 107/2).

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا»: و هرگاه موعد مرگ یکی از شما فرا رسد و مدت عمر انسان خاتمه می‌یابد آنگاه فرشته مأمور قبض ارواح جان او را می‌گیرد، در حالیکه به هیچکس مهلت نمی‌دهند و آنچه را که به آن موکل شده‌اند ضایع نمیسازند، بلکه اوامر را با کمال دقت انجام میدهند. یعنی محافظت و نگهداری فرشته در آخر عمر اشخاص به آخر میرسد، پس آنان تا زمانی که بنی آدم زنده است مأمور حفظ او می‌باشند. و هر وقت مدت عمرش خاتمه یافت، حراست و حفظ آنها نیز به آخر می‌رسد.

«وَهُمْ لَا يَفْرَطُونَ (61)»: «لَا يَفْرَطُونَ» فرشتگان در انجام مأموریت، سهل‌انگاری، کوتاهی و تقصیر نمی‌کنند یعنی و آنچه را که به آن موکل شده‌اند ضایع نمیسازند، بلکه اوامر را با کمال دقت انجام می‌دهند. یعنی (قبض روح) یک ذره کوتاهی نمی‌کنند. طوریکه در (آیه 6 سوره تحریم) آمده است: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ.» (نافرمانی نکنند و آنچه را فرمان یابند انجام دهند).

ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّٰ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ﴿٦٢﴾

سپس (تمام بندگان) به سوی الله که مولای حقیقی آنها است باز می‌گردند، بدان که حکم، حکم اوست و او سریع‌ترین حسابگران است. (٦٢)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مولى»: سرپرست، سرور، صاحب و متصرف. «الْحُكْمُ»: داوری، دستور و فرمان. «أَسْرَعُ»: سریع‌ترین. «الحاسبین»: حساب‌رسان، حسابگران، خدا بسیار زود و سریع به حساب بندگان می‌رسد. (فرقان)

تفسیر :

«ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّٰ»: بازگشت همه به سوی خداست و او یگانه قاضی قیامت است یعنی بعد از بعثت و زنده شدن، بندگان به نزد خدای خالق و مالک خود که حکم و تصرف و فرمان از آن اوست بر می‌گردند، تا به حساب‌شان عادلانه رسیدگی کند. یعنی: فرشتگان موکل مرگ، ارواح بندگان را بعد از قبض نمودن آنها، به سوی الله متعال که مالک عادل آنهاست باز می‌گردانند.

«إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّٰ»: مولای حقیقی کسی است که آفریدن، نظارت کردن، خواب و بیداری، مرگ و بعثت، داوری و حسابرسی به دست او باشد.

أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ (62): آگاه باشید که حکم از اوست، او سریع‌ترین حسابگر است که در وقتی اندک تعداد کثیری را محاسبه مینماید و در بین خلائق در مدتی کوتاه فیصله صورت میدهد چون قدرت و حکمتش کامل است. سرعت حسابرسی خداوند، از هر نوع و هر وسیله‌ی حسابرسی سریعتر است و در لحظه معین، حسنات و سیئات تمام

عمر انسان را آشکار میکند. محاسبه کردن یک نفر او را از محاسبه‌ی نفری دیگر باز نمی‌دارد و او را مشغول نمی‌کند. و حالتی او را از حالتی دیگر غافل نمی‌کند. تمام بندگان را در کمتر از نصف یک روز دنیا محاسبه می‌کند. در حدیث است که در مدت زمان دوشیدن گوسفند، انسان‌ها را محاسبه می‌کند.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی، برخی از دلایل الوهیت، احاطه‌ی علم، قدرت و چیرگی خداوند متعال را بر تمام هستی ثبت و کردار بندگان را تبیین کردند، اینک در آیات (63 الی 67) در مورد مظاهر قدرت و رحمت الهی بحث بعمل می‌آورد و اینکه خداوند هر طور بخواهد، بر مشرکان و ناسپاسان عذاب می‌فرستد، تا از آن پند گیرند و به راه راست هدایت شوند.

قُلْ مَنْ يُجِئِكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَأِنَّ أَنْجَانًا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٦٣﴾

بگو: چه کسی شما را از تاریکی‌های بیابان و بحر نجات دهد؟ در حالیکه او را [برای نجات خود] به زاری و در نهان به کمک می‌طلبید؛ [و می‌گویید] که اگر ما را از این [تنگناها و مهلکه‌ها] نجات دهد، بی تردید از شکرگزاران خواهیم بود. (۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»: تاریکی‌های خشکی و بحر، تاریکی‌های حسی مانند: تاریکی شب و تاریکی آبر و باران و بادهای تند و زیان آور، گردباد و توفان دریا. تاریکی‌های معنوی مانند: تاریکی جهل و نادانی به شیوه‌های گوناگون که همگی موجب هول و هراس است. «تَضَرُّعًا»: به معنای دعای آشکار، زاری کردن با صدای بلند، اظهار خواری، ذلت و تسلیم. «خُفْيَةً»: به معنای دعای پنهانی. (فرقان)

تفسیر:

«قُلْ مَنْ يُجِئِكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» این آیه، به روشنی می‌فرماید: برای مشرکان بگو چه کسی شما را از امور مَخُوف و از سختی‌ها و بیم‌هراس‌های خشکی نجات می‌دهد؟ و از خطرهای بحرو مهلکه‌هایش سالم بیرون مینماید؟ علماء بدین باور آند که: یکی از شیوه‌های تبلیغ و موعظه، سؤال از وجدان مردم است.

«تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً»: یادآوری و توجه دادن انسان به خلوص، از بهترین روشهای خداشناسی است. طوریکه در آیه مبارکه می‌فرماید: هرگاه عرصه بر شما تنگ شود و در مخمصه و در هاله‌ای از خطر قرار گیرید، فوراً به سوی خدای تعالی التجا زاری و التماس مینمائید و به صورت پنهان و آشکار او را می‌طلبید و با او پیمان می‌بندید.

طوریکه همین مطلب در آیه 12 سوره‌ی یونس نیز با زیبایی خاصی به بیان گرفته شده و در آن آمده است: انسان هنگام خطر، به یاد الله می‌آفتد و او را می‌خواند، اما «فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّكَانَ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ» همین که مشکلش حل شد، سرش را پایین انداخته و می‌رود، گویا ما را اصلاً صدا نزده است.

باید گفت که: شداید برای انسان، چهار حالت به وجود می‌آورد: احساس نیاز، تضرع، إخلاص و التزام به شکرگزاری. بلی، شداید و سختی‌ها و قطع شدن اسباب مادی، روح خدا جویی را در انسان شکوفا می‌سازد و انسان در مشکلات، دست کمک کننده الله را می‌بیند. بصورت کل باید گفت: که در این جای هیچگونه شک و تردید نیست که: انسان در سختی‌ها و شداید، دست از کفر و شرک برداشته و موحد می‌شود.

«لَأِنَّ أَنْجَانًا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (63)»: انسان مشرک به تعهدات خود در برابر الله متعال بی‌وفاست طوریکه می‌فرماید: که اگر شما را از این مخمصه و سختی سالم بیرون کند و نجات دهد. پس از رهایی و رسیدن به ساحل امن و سلامت، پیمان می‌شکنند و به قسم

های یاد شده خود، وقعی نمی گزارید و باز به سراغ شرک و نافرمانی می روید. (سوره یونس آیات: 22 و 23)، (سوره اسراء آیه 67).

امام قرطبی فرموده است: خدا آنان را توبیخ کرده است که در مواقع سختی او را می طلبند، و درحالت آسایش و راحتی برای او شریک قرار می دهند. (تفسیر قرطبی 8/7).

قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكَ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْرِكُونَ ﴿٦٤﴾

بگو: الله شما را از این تاریکی ها (بلکه) از هر مصیبتی دیگر، نجات می دهد. باز شما به او شرک می ورزید [و به ناسپاسی می گرایید]. [٦٤]

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كَرْبٍ»: غم و اندوهی است که روح انسان را می آزارد.

تفسیر :

«قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكَ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ»: بگو ای پیامبر صلی الله: این تنها الله است که متولی نجات شما از تمام این خطر ها، مهلکه ها، سختی ها و تمام ناگواری ها و افسردگی هاست. و هیچکس جز خداوند متعال توان چنین کاری را ندارد، او ذاتی است که شما را از هر خطری که بر شما احاطه نموده نجات می دهد و شما را از هر موقف هولناکی سالم نگه میدارد و هر سختی را از شما دور می نماید.

«ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْرِكُونَ (64)»: ولی بعد از این نجات، این شما نید که با الله شریک و همتا قرار می دهید و به این ترتیب در هنگام آسودگی و آسایش نافرمانی می کنید و هنگام سختی اطاعت و زاری می نمائید.

زمانی که شرایط بر شما سخت میشوند و چنین به نظر می آید که از اسباب کاری ساخته نیست، در آن هنگام شما بدون اختیار به او رجوع می کنید. اما با وجود این نشانه های روشن، بدون هیچ نشانه و دلیل روشنی و بدون هیچ مدرکی دیگران را با خدا شریک می کنید. رزق و روزی الله را می خورید و دیگران را حاجت دهنده می نامید. به فضل و کرم او یاری می شوید، اما دیگران را یار و یاور خود میخوانید. بنده ای او هستید اما بندگی می کنید دیگران را. مشکل گشایی میکند او، به هنگام سختی در برابر او تضرع و زاری می کنید، اما هنگامی که مشکل رفع میشود دیگران مشکل گشای شما می شوند و نذر ها و نیازها تقدیم به دیگران می شوند.

خواننده محترم !

فحوای این آیه مبارکه به روشنی، به فطرت سالم و آفرینش پاک انسان شهادت می دهد که هنگام محنت و تنگی، جز به الله متعال، پناه نمی برد و جز فضل او نمی جوید. پس باید این اخلاص و پاکی نیت در همه ی احوال، بر انسان فرمانروا باشد و یک باره آنرا ترک نگوید و در وقت شادی و تلخی نیز از این چهار صفت:

1- دعا

2- تضرع و زاری

3- اخلاص قلبی

4- شکرگزاری، غفلت نکند تا به سر منزل مقصد و سعادت دست یابد.

فواید اخلاص:

از جمله فواید اخلاص، میتوان از:

1- عشق و محبت الهی نسبت به انسان مخلص،

2- پذیرفتن اعمال انسان مخلص،

3- زدودن و سوسه از انسان،

4- زدودن پلیدی و تباهی از او،

5- روان شدن چشمه ی خروشان حکمت و دانایی بر قلب و زبان او،

6- نزول مدد الهی،

7- افزونی پاداش نیکویی،

8- نجات از دوگانگی و تعارض شخصیت.

در ضمن قابل یاد آوری است که: دشمن ترین دشمن اخلاص، ریا و ظاهر سازی است. اگر انسان ریا کند و در کارها هدفش پروردگار نباشد، عملش تباه می گردد. فضیلت اخلاص در روان آدمی، انگیزه و تشویق ارزنده می آفریند و هیچ گاه آرزوی خست بار، کینه‌ی پست و ناهموار و ریای در هم شکننده را نخواهد کرد؛ بلکه خشنودی یار، عشق به کار نیک، رغبت به همکار با مردم و احترام گذاشتن به ساحت آنان و-اندک اندک- آشنایی با ارزشمندی حق، دادگری و نیکویی را به وجود می آورد... [دایرة المعارف اخلاق قرآنی، جلد 2، مطلب اخلاص].

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْسَنَكُمْ شَيْعًا وَيُدْبِقَ بِعَضِّكُمْ بِأَسِّ بَعْضٍ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾

بگو: او قادر و توانا بر آن است که از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد، یا شما را به صورت گروه‌های مختلف با هم درگیر کند و دشمنی و عذاب بعضی از شما را به بعضی دیگر بچشاند. با تأمل بنگر چگونه آیات خود را به صورت‌های گوناگون بیان می‌کنیم تا بفهمند. (۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْ يَبْعَثَ»: که بفرستد. «مِنْ فَوْقِكُمْ»: بالای سرتان. «يَلْسَنَكُمْ»: شما را به هم اندازد، شمارا درگیر اختلاف نظر کند و دچار تفرقه سازد. «شَيْعًا»: جمع شیعه، گروه‌ها و دسته‌ها. «بِأَسِّ»: عذاب و درگیری و کشمکش، گزند.

تفسیر:

«قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ»: در آیه‌ی قبلی، قدرت نجات بخش پروردگار با عظمت مطرح شد، و در این آیه مبارکه قدرت قهر و عذاب الله متعال مورد بحث قرار داده می‌شود. طوریکه می‌فرماید: ای محمد! به آن کافران بگو: خدای یگانه توان این را دارد تا بر شما عذابی با ارسال صواعق از آسمان، بارانهای ویرانگر، و آتشفشانها و باریدن سنگ‌های گداخته و رجم، سنگسار کردن، طوفان‌ها و صدای رعد و باد و غیره، طوریکه ملت‌های پیشین از جمله، قوم لوط و اصحاب فیل را سنگباران کرد، شما را نیز عذاب دهد.

باید گفت که: خداوند، هم نجات بخش است، هم عذابگر، آنکه آگاهانه سراغ غیر الله می‌رود، باید منتظر عذاب باشد.

«أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ»: و یا شما را از زیر پای تان با فروبردنتان در زمین (خسف) و با زلزله و شکافته شدن زمین و غرق ساختن طوریکه فرعون را غرق و قارون را در زمین فرو برد، شما نیز هلاک کند.

در حدیث شریف مربوط به «نشانه‌های قیامت» آمده است: «همانا در میان این امت، قذف، خسف و مسخ پدید می‌آید».

«أَوْ يَلْسَنَكُمْ شَيْعًا وَيُدْبِقَ بِعَضِّكُمْ بِأَسِّ بَعْضٍ»: یا شما را از هم متفرق سازد و در بین شما اختلاف ایجاد کند طوریکه شما را به صورت فرقه‌های متحزب و گروه‌گرا در بیاورد که با یکدیگر به جنگ و ستیز برخیزید و خودتان دیگران‌تان را از بین ببرید. (بیضاوی صفحه 173).

مفسر بیضاوی فرموده است: شما را به فرقه‌های حزبگرا در می‌آورد، که آرزو و تمایلات گوناگونی خواهید داشت، آنگاه جنگ و ستیز در بین شما درمی‌گیرد.

و ابن عباس (رض) گفته است: یعنی در بین شما هوس‌ها و تمایلات مختلف بر می‌انگیزد و پخش میکند و در نتیجه‌ی آن به صورت فرقه‌ها درمی‌آید. (زاد المسیر 59/3).

تمام تفسیرها به هم نزدیکند و غرض از آن وعید است.

بصورت کل باید گفت که: تفرقه و تشنّت، از عذاب‌های الهی و در کنار عذاب آسمانی و زمینی مطرح شده است.

«أَنْظُرْ كَيْفَ نَصَرَفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (65)»: تو در این امر تدبیر کن که چگونه ما به آنها و اقسام موعظه‌ها و براهین را ارائه و بیان می‌نمائیم تا بعد از فهم و درک از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی کنند و بین حق و باطل فرق قایل شوند؛ ولی هیئات که گناهان بر قلب‌های آنها متراکم شده و این قلب‌ها را از مشاهده هدایت خدای دانای غیب کور کرده است از این روی گمراه کور و از مسیر درست خارج می‌باشد.

سه نوع عذاب الهی:

خواننده محترم!

در این آیه از سه نوع عذاب الهی یاد شده است:

1- عذابی که از آسمان نازل گردد.

2- عذابی که از زمین صادر شود.

3- عذابی که از جانب خود انسانها بوجود آید.

کلمه «عذابا» که با تنوین نکره آمده است طبق قواعد عربی دلالت بر انواع و صور مختلف عذاب دارد. مفسرین بیان داشته‌اند که بر امم سابق عذابهای فوقانی زیادی نازل شده است (مثلا) به عذاب نوع اول انهدام امم مختلفی در طول تاریخ چون قوم نوح علیه‌السلام به وسیله باران و سیل‌های حاصله از آن، قوم عاد توسط طوفان، باد، باریدن سنگ بر قوم الوط، باریدن خون و فرود آمدن بقه بر قوم بنی اسرائیل، از بین رفتن اصحاب فیل در هنگام حمله به مکه به وسیله پرندگان که به وسیله سنگریزه آنها را نابود ساختند.

در مورد عذاب نوع دوم علاوه بر فرود آمدن طوفان و باران بر قوم نوح علیه‌السلام فوران آب از زمین نیز وجود داشت. در واقع این قوم به دو نوع عذاب فوقانی و تحتانی گرفتار گردیدند. قوم فرعون به وسیله عذاب زیر پایش غرق و نابود گردید، وقارون باخزایش در زمین غرق شد. حضرت عبدالله بن عباس و مجاهد وائمه دیگر در تفاسیر خویش فرموده‌اند که مراد از عذاب بالا مسلط شدن حکام ظالم و مستبد هستند که بر ملت حکومت میکنند. و هدف از عذاب زیر پا آن است که خدمت گزاران و غلامان و کارگران بی وفا و غدار و خاین در آیند. و از فرمایشاتی چند از رسول الله صلی الله علیه‌السلام این تفسیر حضرت عبدالله بن عباس تأیید میگردد؛ در «مشکوٰۃ المصابیح» به حواله «شعب الایمان» از بیهقی این قول رسول کریم صلی الله علیه وسلم منقول است. «ما تکنون یؤمر علیکم» یعنی همانگونه که اعمال شما نیک و یا بد باشد همانگونه حکام و امرا بر شما مسلط کرده میشوند. اگر شما نیک و فرمانبردار باشید همینگونه حکام و امرای شما رحیم دل و انصاف پسند خواهند شد و اگر شما بد کردار باشید بر شما حکام ظالم و بی رحم گمارده می‌شود. و مفهوم مقوله مشهور «اعمالکم عمالکم» هم همین است. و در «مشکوٰۃ» به حواله «حلیه ابی نعیم» مروی است که رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرمودند، الله تعالی میفرماید که: من الله هستم و به جز از من معبود دیگری نیست من پادشاه و مالک تمام شاهانم و دل تمام پادشاهان در دست من است هرگاه بندگان من اطاعت مرا به جای آورند من در دل پادشاهان و حکامشان شفقت و رحمت القا می‌کنم و هرگاه بندگانم نافرمانی مرا به جای آورند من دل حکامشان را سخت خواهم گردانید. و آنان به ایشان هرگونه عذاب می‌چسانند لهذا شما در بد گفتن حکام و امرای اوقات خود را ضایع نکنید؛ بلکه به طرف خداوند رجوع کرده در فکر اصلاح اعمال خویش باشید تا که تمام کارهای شما را درست کنم. و نیز در سنن ابی داود» و «نسائی» از حضرت عائشه رضی الله عنها مروی است که آن حضرت فرمودند: هرگاه خداوند بهبودی امیر و حاکمی را بخواهد برای او وزیر و نایب خوبی مقرر می‌کند که اگر امیر چیزی را فراموش کند او را تذکر دهد و اگر امیر کار خوبی انجام دهد با او کمک کند و هرگاه برای امیر و حاکمی خرابی مقدر باشد مردمان بد برای او وزیر و ما تحت قرار می‌گیرند. (الحديث)

خلاصه این روایات و تفسیر آیه مذکور، این است که اگر به کسی از ناحیه حکام مشقت و مصیبتی برسد آن عذابی است که از مافوق به او رسیده و اگر رنج و اندوه از جانب خدمت گزاران و کارگران باشد آن عذاب ماتحت است و اینگونه حوادث اتفاقی نبوده، بلکه در محدوده قانون الهی سزای اعمال انسان می باشند.

حضرت سفیان ثوری و فرمود که: هرگاه من به گناه مبتلا می شوم اثر آن را در مزاج خدمت گزار و اسب سواری و خر بارکش نیز احساس می کنم؛ زیرا همه اینها از من نافرمانی خواهند کرد. (بنقل از تفسیر معارف القرآن)

شان نزول آیه مبارکه:

از جابر بن عبد الله روایت شده است وقتی آیهی «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «أعوذ بوجهك» به ذات تو پناه می آورم. «أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ» یا عذابی را زیر پاهایتان (عذاب زمینی از قبیل زلزله، وچاک شدن زمین و...) برای شما ایجاد کند. «أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ» پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: همین سهل تر و آسانتر است. (اخراج از بخاری).

در حدیث شریف به روایت سعد بن ابی وقاص (رض) آمده است که فرمود: روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم از محل اقامت خود در بالای مدینه، به سوی قسمت سفلی آن آمدند و چون در راه شان به مسجد بنی معاویه (قریه ای از قرای انصار) رسیدند، به آن مسجد وارد شده و در آن دو رکعت نماز گزارند و ما نیز با ایشان نماز گزاردیم، آنگاه با پروردگارشان مناجات طولانی ای نمودند، سپس به سوی ما بازگشتند و فرمودند: «از پروردگار سه چیز را درخواست کردم؛ اما او دو تا از آنها را به من داد و یکی را از من بازداشت: از او خواستم که امتم را با غرق نمودن و با قحطی هلاک نکند؛ و او این دو را به من عطا کرد و از او خواستم که شر و بلای آنان را در میان خودشان نیفکند (انان را دچار اختلاف کلمه نگرداند) اما او آن را از من بازداشت». البته این حدیث شریف بدین معنی نیست که بخش هایی از این امت، هرگز به قحطی و غرق گرفتار نمی شوند بلکه به این معنی است که امت اسلام با این بلیات ریشه کن نمی شود و کاملاً نابود نمی گردد.

ابن کثیر نقل میکند که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «من بر امتم جز از ائمه (حکام) گمراهگر بیم ندارم زیرا چون شمشیر در میان امتم نهاده شد تا روز قیامت از میان شان برداشته نخواهد شد».

وَكَذَبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ بِوَكِيلٍ ﴿٦٦﴾

و قوم تو این (قرآن) را دروغ پنداشتند، در حالیکه سخن حق و راست است، (به آنها) بگو من وکیل و مسئول (قبول و ایمان آوردن) شما نیستم (وظیفه من تنها ابلاغ رسالت است نه اجبار شما بر ایمان). (۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وکیل»: نگهبان، حافظ، مسؤول.

تفسیر:

«وَكَذَبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ»: ای محمد! مشرکان یعنی قوم قریش، کتاب الله متعال را در حالیکه همه اش حقیقت و راست است و به حق نازل شده است، تکذیب کردند.

«قُلْ لَسْتُ بِوَكِيلٍ (66)»: ای محمد برای آنها بگو من حافظ اعمال شما نیستم تا براساس آن جزا و پاداشتان دهم، چنانچه اسرار شما را نیز نمی دانم.

من نگهبان اعمال شما نیستم تا شما را در برابر تکذیبتان مجازات دهم بلکه من رسول پروردگار هستم و بر رسولان بلاغ است و بس. و در اخیر حساب همه بر پروردگار است.

یعنی وظیفه ای من این نیست که اگر شما نخواهید چیزی را ببینید، من به زور آن را به شما نشان بدهم و اگر نخواهید چیزی را درک کنید من به زور آن را در مغز شما فرو کنم. این

هم وظیفه‌ی من نیست که اگر نخواستید ببینید و نخواستید بفهمید، بر شما عذاب نازل کنم. وظیفه‌ی من این است که حق را از باطل جدا ساخته به شما عرضه کنم. اگر نپذیرید، سرانجام بدی که شما را نسبت به آن هشدار می‌دهم، در وقت خودش خود به خود بر شما می‌آید.

قابل یادآوری است که: یکی از وظایف پیامبر، یادآوری قدرت بی‌مانند الله متعال است. در ضمن قابل یادآوری است که در قرآن عظیم الشان در خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم این مضمون به بیان گرفته شده است که: پیامبر مسئول ابلاغ دین الله است، نه اجبار مردم به ایمان آوردن. از جمله: «مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (انعام، 107)، «لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (غاشیه، 22)، «مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ» (ق، 45)، «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» (مائده، 99)، «أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ» (یونس، 99)، «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره، 256)، «إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ» (فاطر، 23) و «قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ».

لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٦٧﴾

برای هر خبری وقت مقرر است، (از جمله فرود آمدن عذاب بر شما) و به زودی خواهید دانست. (۶۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَبِيًّا»: خبر، مستقر: محل رویداد، محل استقرار، هنگام رویداد، موعد، سرانجام.

تفسیر:

در آیه‌ی قبلی بیان یافت که: الله متعال قدرت آنرا دارد که از هر سو بر شما عذاب نازل کند، در این آیه مبارکه میفرماید که: اگر عذابی بر کفار لاجوج نازل نشد، عجله نکنید، زیرا برای تحقق هر خبری زمانی معین است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ»: هر یک از اخبار الله زمان معینی دارد که بدون تقدیم و تأخیر در آن واقع خواهد شد. یعنی: هر خبری که قرآن از آن خبر میدهد - اعم از امور دنیا یا آخرت - وقت وقوعی دارد که لابد در آن وقت به وقوع می‌پیوندد. یا برای هر خبر در آینده سرانجامی است که این امر که آن خبر حق یا باطل بوده است، در آن آشکار می‌شود. بصورت کل باید گفت که: تحقق همه‌ی خبرها و برنامه‌های الهی، قطعی و بر اساس حکمت و زمان بندی معین است. (هیچ حادثه‌ای بدون برنامه و هدف و تصادفی نیست).

«وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (67)» نهایت و سرانجام آنچه را که من از وقوع و نزول آن بر شما خبر داده‌ام. این هشدار محکم و مؤکد بر وقوع و تحقق اخبار قرآن است.

فحوای آیه مبارکه می‌رساند: گر چه مجبور به ایمان آوردن نیستید، ولی فکر عاقبت و فرجام کار خودتان باشید. مبالغه در وعید و تهدید است؛ یعنی خواهید دانست چه عذابی را خواهید چشید؟

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه قبلی به بیان گرفته شد که: حفظ و نگهداری کردار و اعمال دروغ پردازان و بی‌باوران به عهده‌ی پیامبر نیست. او، مسئول رسانیدن دین به مردم است، زمان به آنان خبر می‌دهد که فرجام دروغشان چیست.

اینک در آیات (68 و 73) یکبار دیگر، پیامبر و مؤمنان را از همنشینی با مشرکان - که راه کفر کسانی را در پیش دارند، و از مجالست آن‌ده از اشخاصیکه آیات قرآن عظیم الشان، پیامبر و دین را با باد تمسخر می‌گیرند، باید آنرا ترک و دوری جست. در ضمن در این آیات متبرکه مزایای ایمان و زیانهای شرک و بی‌باوری، به بحث گرفته میشود.

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ
وَإِمَّا يَنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٦٨﴾

وهرگاه کسانی را دیدی که در آیات ما از روی تمسخر گفت و گو می‌کنند، پس از آنها

روی بگردان تا به سخن دیگری پردازند. و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت، پس بعد از یاد آمدن با آن مردم ستمکاره منشین. (۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَخُوضُونَ» (خوض): فرومیروند، در این آیه به معنای تمسخر کردن به آیات قرآن است که یاهو سرایی میکنند. «يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا»: با استهزاء و ریشخند در آیات ما به سخن می پردازند. [نسا/۱۴۰]. يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ: شیطان از یاد تو می برد، تو را به فراموشی می اندازد. الذِّكْرَى: متوجه شدن، به یاد آوردن.

تفسیر:

«وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا» وقتی دیدی که کفار به قرآن طعنه زده و آیات ما را به استهزاء و به قصد طعن به تمسخر میپردازند و آن را تکذیب نموده، شخص مسلمان باید غیرت و تعصب دینی خود نسبت به مقدسات را باید به دشمنان نشان دهد.

«فَاعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» نشستن با آنها را رها کن از آنان روی بگردان تا آن که در سخنی غیر از آن به تمسخر پردازند و اگر شیطان تو را به فراموشی اندازد، بعد از یاد آوردن با گروه ستمکاران منشین.

«فَاعْرِضْ عَنْهُمْ» از آنان روی بگردان یعنی: با آنان همنشینی مکن و از مجالس آنان برخیز و بیرون بیا. «حتی یخوضوا فی حدیث غیره» تا به سخنی غیر از آن پردازند که آنگاه در همنشینی با آنان بیمی نیست. باید گفت که به جای هضم شدن در جامعه، یا گروه و مجلس ناپسند، سعی و کوشش بعمل آرید تا وضع آن را در صورت ممکن تغییر دهید.

مشابه محتوای این آیه مبارکه؛ در سوره ی نساء آیه ۱۴۰ نیز آمده است: «إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ...» اگر شنیدید که به آیات الهی کفر می ورزند یا مسخره میکنند با آنان منشینید تا سخن را عوض کنند.

مفسر سدی کبیر «ابو محمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر فرموده است: کافران وقتی با مؤمنان می نشستند درباره ی پیامبر صلی الله علیه وسلم و قرآن وارد بحث میشدند، به پیامبر صلی الله علیه وسلم ناسزا میگفتند و ایشان را مسخره می کردند، آنگاه الله متعال به آنها دستور داد که با کفار ننشینند تا وارد بحثی دیگر می شوند. (تفسیر طبری 437/11).

«وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ» و اگر شیطان تو را به فراموشی اندازد. یعنی: اگر شیطان با وسوسه خود تو را مشغول بدارد، این نهي الهی را در باره همنشینی با آنان از یاد ببری. پس هرگاه که به یادت آمد از مجلس آنها برخیز و بیرون شو.

در باره «إِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ» بایدگفت که شرط تکلیف، توجه و آگاهی است. ولی در این هیچ جای شکی نیست که: فراموشی، عذرپذیرفته شدنی است.

بدین ترتیب خداوند متعال پیامبر خویش و به تبع ایشان مؤمنان را، به رویگردانی و اعراض از مجالسی که در آنها به آیات خداوند متعال توهین بعمل می آید، از هم نشینی و انس گرفتن با بدعت گذاران گمراه کننده نهي مینماید، زیرا در همنشینی و مؤانست با آنان، چندین برابر آفاتی است که در همنشینی با گناهکاران وجود دارد.

از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: آیه کریمه ناظر بر همنشینی با کسانی است که در آیات الله متعال جدال و بگو مگو می کنند.

«فَلَا تَقْعُدُوا بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (68)» «و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت» که از مجلس آنان برخیزی و ترکشان کنی «پس بعد از آن که به یاد آوردی» فرمان ما را «با قوم ستمکار منشین» بلکه دردم برخیز. مجالست با ظالمان نارواست، پس باید پرهیز کنیم.

ابن عباس(رض) گفته است: یعنی هر وقت نهی را به یاد آوردی برخیز و با مشرکان منشین.

باید یادآور شد که بر انبیا علیهم السلام در تبلیغ احکام شرع که برای شان واجب است، اصلاً فراموشی روی نمیدهد بلکه پدید آمدن فراموشی بر ایشان، در امور عادی همچون سهو در اثنای نماز و مانند آن ممکن است.

علما گفته اند: هر کس در آیات الله متعال به ناحق و در غیر صواب فروروی کرد - چه مؤمن باشد، چه کافر - باید همنشینی با وی فرو گذاشته شود و آمیزش و معاشرت با فاسق مطلقاً مکروه است، مگر اینکه معاشرت با بدعتیان و فساد پیشگان، به قصد موعظه و اندرز دهی و اصلاح مفسد شان باشد.

شان نزول آیه :

طبری به نقل از سدی میگوید: مورد نزول آیهی: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ...» آن است که: وقتی مشرکان با مؤمنان می نشستند، قرآن را مسخره می کردند. خدا فرمود: تا سرسخنی دیگر نروند، آنان را ترک کنید.

پس، در هر زمانی مردم آیات خدا را دروغ پندارند و مورد بی حرمتی قرارش دهند، همنشینی با چنان کسانی نارو است. مشرکان به مسلمانان می گفتند: راه ما را در پیش گیرید و محمد را رها کنید. قرآن در جوابشان به پیامبر گفت:

وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرِي لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٦٩﴾

و پرهیزگاران به گناه آنها (کافران) بازخواست نخواهند شد. و لیکن باید آنان را پند دهند تا شاید پرهیزگار شوند. (٦٩)

تفسیر :

«وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» بر کسانی که ایمان آورده و از پیامبرش پیروی کرده اند بازخواستی راجع به استهزای استهزاگران که نسبت به آیات الهی انجام می دهند بعد از اینکه آن ها را تبلیغ و نصیحت کنند نیست؛

در «تفسیر انوار القرآن» آمده است: تفسیر آیه کریمه بردو وجه آمده است: بنابر وجه اول؛ هم نشینی با کفار برای متقیان مؤمن - چنانچه در فروروی هایشان مشارکت نورزند - رخصت داده شده زیرا روایت شده است که مسلمانان گفتند: اگر مادر هر وقتیکه آنان به قرآن استهزا میکنند، از مجالسشان برخیزیم، دیگر نه میتوانیم در مسجد الحرام بنشینیم و نه طواف کنیم! همان بود که به ایشان در این امر رخصت داده شد. وجه دوم این است: اگر از هم نشینی با آنان پرهیز کردید، گناه فروروی آنان در آیات الله متعال بر عهده شما نیست.

از همنشینی با یاهو سرایان باید تا حد اعظمی کوشش بعمل آریم که پرهیز کنیم و سخنانشان را استماع نکنیم، ولی اگر به ناچار چیزی به گوش ما، رسید مانعی ندارد.

«وَلَكِنْ ذِكْرِي لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (69)» علاوه بر تقوای خود، باید به فکر متقی کردن دیگران نیز باشیم. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: اما بر مؤمنان لازم است، به آنها تذکر دهند و آنان را از زشتی و بدی ها منع کنند و تا حد امکان آنها را یادآوری نمایند و ناخوشایندی خود را نسبت به عملکرد آنها نشان دهند، شاید وقتی دیدند آنها همنشینی آنانرا ترک می کنند، از بحث دربارهی قرآن و زندگی مؤمنان اجتناب ورزند.

ابن عطیه گفته است: لازم است مؤمنان معنی و حکم این آیه را با ملحدان و اهل جدل اجرا کنند.

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَرَ بِهِ أَنْ تَسْبَلَ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدَلَ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾

وکسانیکه دین خویش را به بازی و لهو گرفته‌اند و زندگانی دنیا فرییشان داده است. و به قرآن پندشان ده که به سزای اعمال خویش در جهنم محبوس خواهند ماند در حالیکه جز الله هیچ مددگار و شفيعی ندارند و اگر برای نجات خویش هر گونه فدیة دهند پذیرفته نخواهد شد. آنان به سبب آنچه کرده‌اند در جهنم محبوس اند و به سزای آنکه کافر شده‌اند برایشان شرابی از آب جوشان و عذابی دردناک خواهد بود. (۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«دَرِ»: رهاکن، متعرض مشو. «عَرَّثَهُمْ»: زندگانی دنیا آنان را فریفته است، فرییشان داده است. «ذَكَرَ بِهِ»: به وسیله‌ی قرآن پند ده. «أَنْ تُبْسَلَ»: آن که نابود شود، آنکه گروگان گردد. «تَعْدِلُ»: فدیة دهد، عوض پرداخت کند. «أُتْسَلُوا»: نابود شده اند، در ورطه‌ی نابودی آند، در گرو هستند، گرفتارند. «حَمِيمٌ»: آب جوشان، آب بسیار گرم.

تفسیر :

«وَدَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا»: و از کسی که به دین و شریعت استهزاء، و آنرا بازیچه گرفته آند، روی گردان که زندگانی‌اش بازی و اعمالش لهو و بیهوده است. باید گفت: مراد از رها کردن منحرفان در جمله‌ی ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ... اظهار تنفر و قطع رابطه کردن با آنان است که گاهی هم به مبارزه با آنها می‌انجامد، نه اینکه تنها به معنای ترك جهاد با آنان باشد.

به تمسخر و بازی گرفتن دین، در هر زمان به شکلی از اشکال صورت می‌گیرد، که در برخی از اوقات با اظهار عقائد خرافی، در برخی از اوقات با قابل اجرا ندانستن احکام، در برخی از اوقات با توجیه گناهان و در برخی از اوقات با بدعت و تفسیر به رأی و پیروی از منشاها و غیره و غیره می‌باشد.

«وَعَرَّثَهُمُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»: او کسی است که دنیایش او را با فتنه‌ها و امور زیننده خود فریب داده از این روی به کتاب الهی پشت کرده و حساب و کتاب را فراموش نموده است. و گمان می‌برند بعد از آن هرگز حیاتی نیست. واقعیت هم همین است که: دلبستگی و فریفته شدن به دنیا، زمینه‌ی به بازی گرفتن دین است.

«وَوَذَكَرَ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ»: و تو به وسیله با کتاب الهی مردم را بیم ده تا دل‌های آنها از ایمان تهی نگردد و در دام عصیان سقوط نکند که گناه موجب هلاکت بنده است. تذکر و موعظه، می‌تواند سبب نجات انسان از قهر و عذاب الهی گردد.

ابسال: تسلیم شدن شخص به هلاکت است. یعنی: چه بسا کسی که به وسیله قرآن پند گرفته، بخواهد که خود را از عذاب الهی قبل از آن که بدان گرفتار آید - نجات دهد زیرا آنگاه که عذاب نازل شد: «لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا»: به دنیا نباید مغرور شویم که در قیامت جز خداوند متعال چیزی به کمک ما نمی‌آید، طوریکه در ایه مبارکه آمده است: «او را در برابر خداوند نه یآوری است و نه شفيعی و اگر هر فدیة‌ای بدهد، از او پذیرفته نمی‌شود» یعنی: اگر این انسانی که به عذاب الهی وانهاده شده، هر فدیة و عوضی را برای رهایی خود تقدیم کند، آن فدیة از وی پذیرفته نمیشود و در نتیجه، او همچنان در مهلکه خویش دست‌وپا می‌زند.

مفسر قتاده فرموده است: اگر مالامال زمین طلا را فدیة بدهد از او پذیرفته نمی‌شود. (البحر 4/154).

باید گفت: کسانیکه بنا بر تکذیب و استهزای خویش مأخوذ شده‌اند، نه حمایتگری می‌یابند که آنها را به غلبه از عذاب الهی نجات دهد، و نه شفاعت کنند که به سعی شفاعت کامشان را برآرد، و نه هیچگونه فدیة و معاوضه قبول میشود. بالفرض اگر گنهکاری تمام دنیا را عوض دهد، و نجات خویش را طلبد، نجات یافته نمی‌تواند.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ أُتْسَلُوا بِمَا كَسَبُوا»: عامل بدبختی‌های انسان، خود او و عملکرد اوست طوریکه می‌فرماید: «آن گروه» که دین خویش را به بازی گرفته‌اند، هم‌آنان «اند که به و

بال آنچه کردند به مهلکه گذاشته شدند» یعنی: همان گروه هستند که به سبب کار و کردار خویش، به هلاکت سپرده شدند.

«لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ» (70): برای آن گمراهان نوشیدنی از آب جوشان مقرر است که در شکمشان می جوشد و روده هایشان را پاره میکند، و به سبب کفر مستمرشان آتشی فروزان بدنشان را فرا میگیرد پس در کنار آب جوشان عذاب دردناک و خواری ابدی دارند.

باید گفت که در آیات متبرکه گذشته، خاص حکم اجتناب بود از مجلس کسانی که در باره آیات الهی طعن و استهزاء و جدال ناحق برپا می کردند؛ در این آیه، ارشاد به ترك صحبت و مجالست عامه این گونه مردم است؛ اما، با وجود این، حکم است که از نصیحت خود داری نکنند، تا آنها از عاقبت خویش آگاه شوند.

قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ إِنَّنَا لَكُلِّبْنَا أَنْ هُدَى اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ وَأَمْرُنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾

بگو: آیا به جای خدا معبودی را بپرستیم که نه سودی به ما رساند و نه زیانی؟ و آیا پس از آنکه الله ما را هدایت کرده است، مانند آن کس که شیطان گمراهش ساخته و حیران بر روی زمین رهایش کرده، از دین باز گردیم؟ او یارانی (دلسوز) دارد که به سوی هدایت دعوتش می دهند که نزد ما بیا. بگو: هدایتی که از سوی الله باشد، هدایت واقعی است و به ما حکم شده که در برابر پروردگار جهانیان منقاد و تسلیم باشیم. (۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَدْعُوا»: آیا به فریاد بخوانیم، به کمک بطلبیم؟ بپرستیم؟ «نُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا»: به عقب بازگردیم، از عقیده خود دست برداریم؟ «اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ»: شیاطین، او را از راه به دور انداخته، او را سرگردان و آواره کرده اند. «حَيْرَانَ»: سرگردان، آواره. «لِنُسَلِّمَ»: این که تسلیم شویم.

تفسیر:

«قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا»: ای محمد! برای مشرکان بگو آیا بت‌هایی را پرستش کنیم که نه نفعی میرسانند و نه ضرری دارند و عبادت خدای یکتا و یگانه را ترک کنیم؟ خدایی که مالک نفع و ضرر است و زمام امور همه چیز در ید بلاکیف اوست؟! باید یادآور شد که: اساساً شرک، غیر منطقی است، چون انگیزه‌ی پرستش، کسب سود یا دفع ضرر است و بت‌ها قادر به هیچ نفع و ضرر رساندن نیستند، «وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا»: شرک، نوعی عقب‌گرد و ارتجاع اعتقادی است طوری که میفرماید: آیا ما بار دیگر و بعد از رهایی و هدایت به سوی ظلمات و تاریکی های شرک گام برداریم، «بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ»: آن هم بعد از اینکه خداوند متعال ما را به سوی نور ایمان هدایت و رهنمایی کرده است یعنی بعد از این که الله متعال ما را به اسلام هدایت کرد.

«كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ»: و به این ترتیب مثل و حالت ما مانند مثل و حالت کسی شود که شیطان او را فریب داده او را درست را گم کرده است یعنی او را به بیابان ها و مهالک کشانده تا به دره‌ی عمیق پرت کنند.

«حَيْرَانَ»: متحیر و سرگردان گردد و نداند به کجا برود. یعنی اینکه شرک، مایه‌ی سرگردانی و تحیر برای انسان است.

«لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ إِنَّنَا»: و به نصیحت و توصیه‌های دوستانش که او را به سوی ایمان فرا میخوانند گوش فرا نداده و به دنبال هوی و هوس خود رفته است.

«قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ»: در برابر انحرافات، باید موضع‌گیری صریح و مکرری اتخاذ کنیم، طوری که درآیه مبارکه آمده است: تو به این اعراض‌گران خبر بده و بگو: به راستی هدایت (واقعی) همان هدایت خداست. «مراد از هدایت در این جا اسلام است، یعنی: اسلام

تنها راه هدایت است و جز آن هر آنچه باشد بیراهی و گمراهی است. چنانکه میفرماید: «و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلا یقبل منه و هرکس که آیینی جز اسلام برگزیند از او پذیرفته نخواهد شد» [آل عمران، ۸۵]. همچنین میفرماید: «فماذا بعد الحق إلا الضلال / پس از حق جز گمراهی دیگر چیست؟» (یونس، 32).

«وَأْمُرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (71)»: و خدای تعالی بر ما واجب نموده تا در برابر دین او گردن نهیم و از پیامبرش اطاعت کنیم و به او هیچ چیزی را شریک و همتای قرار ندهیم، زیرا او پرورش دهندهٔ بندگان خود با نعمت‌هایش است و او متولی امور آن‌هاست که امور زندگانی آنها را به پیش میبرد. یعنی گفته می‌توانیم که: تسلیم الله شدن، مایه‌ی رشد خودماست. و این مثلی است برای آنکه از هدایت گمراه گشته، در حالی که او را به اسلام میخوانند اما آن را اجابت نمی‌کند.

ابن عباس (رض) در این مورد فرموده است: این مثلی است که الله برای خدایان و افرادی که آنها را میخوانند و نیز برای دعوتگران راه الله، آورده است؛ مانند انسانی که راه را گم کرده و حیران و سرگردان باشد، در این هنگام یکی او را بانگ کند: ای فلان پسر فلان! به سر راه بیا (او را به بیراهه دعوت می‌کند)، و دوستانی هم داشته باشد که به او بگویند: فلان پسر فلان! به سوی راه راست بشتاب، در صورتی که از درخواست اول پیروی کند، او را به هلاکت و نابودی سوق میدهد، و اگر دعوت دومی را اجابت کند به طریق حق ارشاد می‌شود. حال و مثال آن که چنان بتانی را پرستش می‌کند این است که تا دم مرگ گمان می‌برد راهش درست است اما هنگام مرگ درمی‌یابد که در هلاکت و نابودی بوده و پشیمان می‌شود. (طبری 452/11).

جوهر و خلاصه این آیه مبارکه همانا ضرورت ترک بت‌پرستی و ایمان به الله متعال است. باید گفت که: در یکتاپرستی، آرامش و تمرکز است، ولی در شرک و چند تا پرستی، گیجی و تحیر. «أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (یوسف، 39). (آیا خدایان متعدد و گوناگون بهتر است یا خداوند یکتای مقتدر؟) خداوند هم یکی است: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»: و هم زود راضی میشود «یا سریع الرضا»، ولی غیر خدا هم زیادند و هم هرکدام توقعات گوناگونی دارند و زود راضی هم نمی‌شوند.

وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٢﴾

و (نیز به ما حکم شده که) نماز را به پا دارید و از الله بترسید و اوست که به سوی او محشور می‌شوید. (۷۲)

تفسیر:

«وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ»: واقعیت همین است که نماز، همراه تقوا کارساز است، طوری که میفرماید: به ما امر شده است که در تمام احوال نماز را اقامه کرده و از الله بترسیم. و یا اینکه بر شما برپای داشتن نماز را واجب کردیم تا شما را از فحشا و منکر بازدارد و همچنان انجام اعمال صالح و ترک منکرات را، «وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (72)» روز قیامت در پیشگاهش جمع میشوید، و هرکس مطابق عملش مورد بازخواست قرار میگیرد. و داشتن ایمان به معاد و رستخیز، عامل پیدایش تقوا در انسان میگردد.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٧٣﴾

و او (الله) کسی است که آسمان‌ها و زمین را به حق (باعدل و تدبیر محکم) آفرید، و روزی که [اراده اش به آفریدن چیزی تعلق گیرد] میگوید: باش، پس بی درنگ موجود میشود؛ سخن او حق است، و روزی که در صور دمیده شود؛ پادشاهی تنها از اوست، دانای همه چیزهای غائب و آشکار است، و اوست ذات باحکمت (و) آگاه (از هر چیزی). (۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَوْلُهُ الْحَقُّ»: سخن راستش، سخنش راست است. «يُنْفَخُ»: دمیده میشود. «فِي الصُّورِ»:

در «صور»، در شیپور.

تفسیر:

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ» خدای یگانه که از هر عیب و نقصی پاک و منزله است، تنها کسی است که آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید تا عبادتش به جای آورده شود. او به همه آنانی که در آسمان‌ها و زمین‌اند روزی داد تا شکرش ادا گردد. «يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ»: «و روزی که بگوید: موجود شو، بی درنگ موجود شود؛ یعنی: چون خلائق را به حشر و رستاخیز فرمان میدهد، جملگی از وی فرمان میبرند، چرا که هر چیزی بی درنگ به دستور او موجود می‌شود.

ابوحیان گفته است: این مثال است برای اخراج چیزی از عدم به عالم وجود و سرعت ایجاد آن است نه اینکه چیزی باشد و به آن امر شود. (البحر 4/160). «قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ»: قول و وعده الهی در این زمینه و در تمام عرصه‌ها حق و راست است؛ و تحقق می‌پذیرد زیرا پادشاهی از آن اوست و او آنگونه که بخواهد در هستی تصرف می‌نماید و هیچ بنده‌ای در ملکوتش با او منازعه نمی‌نماید و در جبروتش کسی با او مشارکت ندارد. «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ»: روزی که اسرافیل برای بار دوم در صور می‌دمد؛ یعنی نفخه‌ی احیای مردگان.

صور: شاخی (شیپوری) است که اسرافیل علیهم السلام در آن می‌دمد، که دمیدن اول برای میراندن زندگان و دمیدن دوم برای احیای مجدد آنهاست. مراد در اینجا دمیدن دوم است.

در قرآن عظیم الشان دو نوع دمیدن در صور آمده است: یکی ویرانگر و دیگری برانگیزنده‌ی مردم برای رستاخیز. در این آیه مبارکه، يك بار آن مطرح شده است، اما در آیه‌ی 68 سوره‌ی زمر، دمیدن در دو صور مطرح است: «وَ نُفِّخُ فِي الصُّورِ فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِّخُ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» مفسر این کثیر فرموده است که: «درحقیقت سه نفخه (دمیدن) است، نفخه اول؛ برای ایجاد خوف و هراس از قیام قیامت، نفخه دوم؛ برای هلاک ساختن خلق و نفخه سوم؛ نفخه برخاستن برای حضور در پیشگاه رب العالمین است»

«عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ»: غیب و شهود، نهان و آشکار، برای خداوند یکسان است. یعنی پنهان و آشکار و آنچه به حواس و ابصار انسان در می‌آید و آنچه در خلال شب و روز قابل مشاهده می‌باشد، تمام آنها در دایره‌ی علم خدا قرار دارند.

«وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (73)»: در اعمالش حکیم و در مورد بندگان خبیر و آگاه است. یعنی: فرزانه استوارکار در تمام آنچه که از وی سر میزند، از جمله در زنده ساختن و میراندن «آگاه» است به همه چیز، از جمله به حساب و جزا.

خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه (74 الی 79) برای اثبات دلیل علیه مشرکان عرب، در ابطال بت پرستی از داستان ابراهیم خلیل و پدرش، آزر یاد می‌کند؛ چون همه ی ملل به فضل و بزرگی وی اعتراف میکنند و مشرکان، خود را از نسل او می‌پندارند و مدعی هستند که از ملت او میباشند و فضل او را باور دارند. یهودیان و مسیحیان، همگی او را بزرگ و قدر و منزلتش را گرامی می‌شمرند. پس مادام که ابراهیم یکی بعد از دیگر علیه بت پرستی قومش می‌ستیزد، عرب نیز -که خود را از سلله‌ی او به حساب می‌آورند - باید از گمراهی و سرسختی بازگردند، اشتباه خود را درک نمایند و از بت پرستی بیزار شوند.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَّرَ اتَّخَذَ أَوْلَادًا مُشْرِكِينَ إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۷۴) (به خاطر بیاورید) هنگامی که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بت‌ها را معبود خود قرار میدهی؟ یقیناً من تو و قومت را در گمراهی آشکار می‌بینم. (۷۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

إِبْرَاهِيمُ: خلیل الرحمن أبو الأنبياء، دهمین شخصی از اولاد «سام» جد بزرگ اعراب است که در شهر «اور» (یعنی نور) از سرزمین «کلدان» که هم اکنون به نام «اورفا» معروف است و در جنوب ترکیه در مجاورت مرز سوریه واقع شده، به دنیا آمد. به قولی: نام پدر ابراهیم، «تارح» بود، به قولی دیگر: پدرش دو نام داشت: آزر و تارح. آزر: پدر ابراهیم، سفر تکوین، لقب یا نام او را «تارح» یا «تارخ» به معنای غمگین یاد کرده است. «أصنام»: جمع صنم، بتها. «آلهة»: جمع اله، خدایان.

تفسیر :

در آیات قبلی، موضوعاتی از قبیلی، اثبات توحید، نفی شرک بود، و از ارتداد مسلمین کفار مایوس گردانیده شده بود. اینجا مقصود از ذکر واقعه حضرت مؤحد اعظم، ابراهیم علیه السلام تأکید آنهاست، و ضمناً در این آیه به مسلمانان تعلیم داده میشود که معاندان و مکذبان را چگونه نصیحت و تفهیم نمایند و چگونه از آنها اظهار تبری و جدایی کنند. طوری که میفرماید: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَّرَ اتَّخَذَ أَسْنَامًا آلِهَةً» و یادکن هنگامی را که ابراهیم با پدرش آزر استدلال و مجادله نمود و خطاب به او گفت چگونه بت‌هایی را می پرستی که نه نفعی دارند و نه ضرری و عبادت خدای یکتای قهار را رها می نمائی!

إِنِّي أُرَاكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (74)

قبل از همه باید گفت که؛ بت پرستی، انحرافی است که وجدان‌های سالم و عقل، از آن انتقاد میکنند. طوری که ابراهیم علیهم السلام به پدر خویش میگوید: به این ترتیب تو و قوم تو از حق انحراف کرده و راه درست را گم کرده‌اید و برای من چنین هویدا شده که گمراهی‌تان آفتابی شده؛ زیرا شما به خداوند بزرگ شریک آوردید و عبودیتش را ترک کردید. در ضمن این آیه مبارکه دلالت بر دعوت فرزند از پدر و شروع به اصول توحید هنگام دعوت و همچنان دوستی بالله متعال و نرمی با پدر ولو مشرک باشد دارد.

مناظره چهار گانه معروف حضرت ابراهیم :

1- اولین مناظره حضرت ابراهیم علیهم السلام، همانا مناظره با پدرش است که با نهایت احترام صورت پذیرفته است: «يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا»: (به پدرش گفت: پدرجان! چرا چیزی را که نمیشنود و نمی بیند و از تو چیزی را دور نمیکند، می پرستی؟) (سوره مریم: 42)، (سوره انبیاء/ آیات 51 و 52).

2- دومین مناظره همانا با قومش است طوری که میفرماید: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ» سورة أنعام/ آیه 76).

3- سومین مناظره با پادشاه زمان خود است که میفرماید: «... رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ...» (سوره بقره/ آیه 258).

4- چهارمین مناظره با کفار بود طوری که میفرماید: «فَجَعَلَهُمْ جُودًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ»: (ابراهیم، بتها را شکستاند و آنرا پارچه پارچه کرد، مگر بزرگترشان را...). (سوره انبیاء آیه 58). این جدل و مناظره، دلیل توان و قدرت و بداهه گویی حضرت ابراهیم علیهم السلام در ناتوان کردن و محکوم نمودن طرف مقابل و اثبات هدف از راه دلیل قاطع است.

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴿٧٥﴾

و این گونه به ابراهیم پادشاهی عظیم آسمانها و زمین را نشان دادیم تا (بفهمد و) از جمله یقین کنندگان باشد. (75)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نُري»: نشان میدهیم، مینمایانیم. «مَلَكُوت»: ملک و دارای فراوان و با عظمت، عزت و قدرت و تسلط، عجایب آسمانها، «الْمُوقِنِينَ»: یقین کنندگان.

تفسیر :

«وَكَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: و ما این چنین به ابراهیم نظام سلطنت آسمانها و زمین را نشان می دادیم. یعنی همانگونه که آثار و نشانه های نظام هستی برای شما عیان است و نشانه ها و آیات الهی برای شما آرایه می شود، در برابر ابراهیم علیه السلام نیز همین آثار و همین نشانه ها قرار داشتند. اما شما با وجود مشاهدهی آنها همانند نابینایان به آنها توجه نمیکنید، ولی ابراهیم علیه السلام با چشمان باز آنها را دید و به آنها توجه کرد.

به قولی دیگر: ابراهیم علیه السلام فقط آنچه را که خداوند متعال در این آیه از ملکوت آسمانها و زمین حکایت کرده است، مشاهده کرد. «وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُؤَقِنِينَ (75)» «تا از جمله یقین کنندگان باشد» یعنی: عجایب آفرینش و غرایب ملکوت خود را به ابراهیم علیهم السلام نشان دادیم تا او پیامبری برخوردار از علم و آگاهی بوده و علم وی از روی یقین باشد به طوری که نسبت به عظمت و قدرت حق تعالی بر همه چیز، ذره شکی در نهاد خود نداشته باشد. باید گفت که: یقین، عالیترین درجهی ایمان است. به یقین رسیدن، نیاز به امداد الهی دارد.

امام مجاهد گفته است: دریچهی آسمانها و زمین برایش گشوده شد، به طوری که ملکوت والا و ملکوت اسفل را به چشم سر دید. (البحر 165/4).

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ ﴿٧٦﴾

پس چون [تاریکی] شب او را پوشانید، او ستاره ای را دید، گفت: به طور تعجب: آیا این پروردگار من است؟ پس چون غروب کرد، گفت: غائب شونندگان را دوست ندارم. (۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«جَنَّ»: تاریک نمود، پرده افکند، فراگرفت، وجه تسمیهی پری به جن، به دلیل نامرئی بودن آنهاست. «أَفَلَ»: غروب کرد.

تفسیر :

«فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا»: وقتی شب بر ابراهیم پرده انداخت [و سیاهی همه جا را دربرگرفت]، ستاره‌ی درخشان را که زهره یا مشتری است در آسمان مشاهده کرد. «قَالَ هَذَا رَبِّي»: خواست با قومش مناظره کند و آنها را تدریجاً با ارائه مثل ستاره به حق برساند از این روی به آنها گفت این پروردگار من است؛ این سخن ابراهیم به منظور مناظره و جلب توجه آنها بود تا از این طریق آنها را به بطلان عبادت ستارگان برساند. یکی از شیوه‌های احتجاج، اظهار همراهی با عقیده‌ی باطل و سپس رد کردن آن است. مفسر زمخشری در ذیل آیه مبارکه مینویسد: پدر و قوم ابراهیم بت و ستارگان را می پرستیدند، پس ابراهیم خواست آنها را از گمراهیشان باخبر سازد و آنها را به حق و درستی، از طریق مناظره و استدلال هدایت و ارشاد کند و به آنها نشان دهد و توضیح نماید که هیچ یک از آنها نمی تواند خدا باشد، بلکه در و رای آنها ایجاد کننده‌ای هست که آن را ایجاد کرده و تدبیرکننده‌ای هست که طلوع و غروب و نقل و انتقال آنها آن را تدبیر میکند. و گفته ی هذا رَبِّي گفته‌ی انسانی است که با علم به بطلان نظر خصم، حق را به او میدهد و سخن او را طوری نقل میکند که گویا برای مذهب خود تعصبی ندارد؛ چون چنان عملی به حق نزدیکتر است، سپس با دلیل به او حمله کرده و آن را باطل میکند. (تفسیر کشاف 31/2).

«فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ (76)»: بیدار کردن فطرت‌ها، فعال کردن اندیشه‌ها و توجه به احساسات، یکی از شیوه‌های تبلیغ است. طوریکه در آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم: وقتی ستاره ناپدید شد ابراهیم علیهم السلام گفت من خدایی را که پنهان شود دوست ندارم. پس این ستاره صلاحیت این را ندارد که خدا باشد، زیرا پنهان شدن نقصی است که در ستاره رونما می‌گردد درحالیکه موجودی به نام خدا باید قائم به نفس و برای همیشه زنده و بر قرار

باشد یعنی اینکه من پرستش چنان موجودی را دوست ندارم؛ چون پروردگار نباید تغییر پذیر باشد؛ چون تغییر حالت از اوصاف اجسام است.

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿٧٧﴾

هنگامی که ماه را در حال طلوع دید [برای محکوم کردن ماه پرستان با تظاهر به ماه پرستی]، گفت: این پروردگار من است؛ چون ماه غروب کرد، گفت: یقیناً اگر پروردگارم مرا هدایت نکند بدون شک از گروه گمراهان خواهم بود. (۷۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَازِعًا»: طلوع کنان. حال (قَمَر) است. مفسر تفسیر کابلی مینویسد: ماه چون سیاره‌ای فروزان و زیباست؛ اگر مدد الله متعال نباشد انسان به جمال و رعناپی او مفتون می شود. حضرت ابراهیم علیه السلام هم با ستاره پرستان برخورد کرد، و هم با ماه و آفتاب پرستان. در ضمن قابل تذکر است که تعداد کثیری از مفسران بدین باور اند که این گفتگوی حضرت ابراهیم علیه السلام با مشرکان در منطقه‌ی بابل صورت پذیرفته است.

تفسیر:

«فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي»: وقتی که ماه را در حال طلوع (در کرانه افق) دید باز هم بر سبیل فرض گفت: این پروردگار من است! طبق روش قبلی خواست توجه آنها را به فساد عقیده شان جلب کند و عقیده و نظر آنان را ابطال کند.

«فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ (77)»: ولی هنگامی که (آن هم) غروب کرد، و از دید پنهان شد گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، بدون شک از زمره قوم گمراه (و جمعیت سرگشته در وادی کفر و ضلال) خواهم بود. یعنی: از کسانی می شوم که به حق راه نیافته و بر خود ظلم میکنند و خود را از بهره خیر خویش، محروم می گردانند. بدین سان، ابراهیم علیه السلام به قومش فهماند که هرکس ماه را به مثابه ای خدایی بگیرد؛ گمراه است. و چرا ابراهیم علیه السلام به افول (غروب شدن) استدلال کرد نه به طلوع؟ زیرا استدلال به افول، بر بطلان الوهیت آن چیز افول کننده، دلالت کننده‌تر است.

فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٧٨﴾

باز چون آفتاب را طلوع کرده دید، گفت: (آیا) این پروردگار من است؟ (چونکه) این بزرگتر است، پس چون آفتاب (هم) غروب کرد، گفت: ای قوم من، البته من از آنچه (با) الله شریک میسازید بیزارم. (۷۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

بَازِعَةً: طلوع کننده، در حال طلوع، روشنی بخش، إِنِّي بَرِيءٌ: من بیزارم. و جهت: متوجه کردم، روی گرداندم.

تفسیر:

«فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ»: و هنگامی که آفتاب را در حال طلوع (در کرانه افق) دید (دوباره بر سبیل فرض) گفت: این پروردگار من است (چرا که) این بزرگتر (از ستاره و ماه) است! «هَذَا رَبِّي»: این جمله در هر سه آیه میتواند به صورت استفهام انکاری خوانده شود. یعنی: هَذَا رَبِّي؟! آیا این خدای من است؟! ممکن نیست. «ترجمه معانی قرآن» «فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ (78)»: اما هنگامی که آفتاب غروب کرد، گفت: ای قوم من! بی گمان من از شرک شما تبری می جویم.

زیرا یگانه مستحق عبادت الله یکتا و یگانه است اما این مخلوقات پس توجیه هیچ عبادتی به سوی اینها جایز نیست، زیرا این ها مخلوقاتی اند که مالک هیچ نفع و ضرری نیستند و

نمی توانند کسی را زنده کنند یا بمیرانند و یا حشر و نشر کنند.
مفسر ابو حیان میفرماید: وقتی برای آنان روشن ساخت ستاره ای را که دیده است شایستگی خدا بودن را ندارد، منتظر پدیدار شدن کتله نورانی تر و درخشان تر از آن ماند، آنگاه دید ماه دارد طلوع میکند سپس آن هم غروب کرد، منتظر آفتاب ماند؛ چون از ماه پرنورتر و درخشان تر بود، و حجمش از آن بزرگتر و نفعش هم بیشتر بود. آنگاه به طریق احتجاج و استدلال توضیح داد که آفتاب از صفت حدوث برخوردار است و با ستاره برابر است. (البحر 167/4).

ابن کثیر گفته است: در حقیقت در این مقام حضرت ابراهیم علیه السلام با قوم خود به مناظره پرداخته و بطلان پرستش بت ها و ستارگان و سیارگان و پرنورترین آن ها یعنی خورشید و سپس ماه و آنگاه زهره را که آن ها بدان پرداختند، برای آنان بیان کرد، هنگامی که «خدا بودن» این سه جسم که پرنورترین و بزرگترین جرم سماوی هستند، منتفی و با دلیل قطعی و یقینی ثابت شد، گفت: قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ أَي قَوْمِ مَنْ! از شرک شما بری هستم. (مختصر ابن کثیر 592/1).

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٧٩﴾
بی گمان من روی خود را به سوی کسی گردانیده ام که آسمانها و زمین را آفریده است (از عدم به وجود آورده است) در حالیکه من از شرک متنفرم، و از مشرکان نیستم. (٧٩)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَجَّهْتُ»: رویم را. مراد از روکردن رو، قصد پرستش و انجام عبادت است.
«فَطَرَ»: آفریده است. پدیدار کرده است. «حَنِيفًا»: حق گرا، پاکدل، مایل به سوی حق و دین پایدار، پاک دینانه و پاکدلانه.
تفسیر:

همین که راه حق برای ما روشن شد، با قاطعیت باید اعلام کنیم و از تنهایی خوف و هراسی نداشته باشیم طوریکه میفرماید: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» بی گمان از سر اخلاص من روی خود را به سوی کسی میکنم که آسمانها و زمین را آفریده است، یعنی به سوی کسی روی آوردم که عالم هستی را ابداع و آسمانها و زمین را خلق کرده است، یعنی من از همه یکسو شده صرف به بارگاه خدائی متوسل شد که تمام علویات و سفلیات در قبضه اختیار اوست. واضح است کسکیه از پرستش بت های مادی، محدود و فانی بگذرد، به معبودی معنوی، بی نهایت و ابدی می رسد.

«حَنِيفًا»: «حنیف» از «حنف»، به معنای خالص و بی انحراف، و گرایش به راه حق و مستقیم است. «در حالیکه حنیف هستم» یعنی: گراینده هستم از همه ادیانی که چیزی از خلق الله متعال را با وی شریک می آورند به سوی دین حق، پاکدین و پاکدل هستم.
«وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (79)» و من (از هر راهی جز راه او) به کنارم و از زمره مشرکان نیستم. که چیزی از خلق الله متعال را با وی شریک گردانم.
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (80 الی 83) گفتگو و مناظره ی ابراهیم علیهم السلام و قومش در مورد الله یگانه ادامه دارد. چون قومش شکست خوردند ناچار به تقلید از پیشینیان خود متوسل شدند و الله یگانه را ناکافی و ناپسند شمردند و به دلیل طعنه هایی که ابراهیم به خدایان متعدد آنان زده بود، او را به مصایب و بلاها میترساندند و می گفتند: این خدایان پیش خدای یگانه، شافع ما هستند.

وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يُشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٨٠﴾
و قوم او (ابراهیم) با او محاجه (به گفتگوی بی منطق) می کردند، او به ایشان گفت آیا در

باره (وحدانیت) الله بامن مجادله می‌کنید؟ و حال آنکه مرا به راه راست هدایت کرده است، و من از آنچه با او شریک می‌سازید بیمی ندارم، مگر اینکه پروردگارم (درباره من) چیزی بخواهد. علم پروردگار من آنچنان وسیع است که همه چیز را در بر می‌گیرد پس آیا یادآور نمی‌شوید و پند نمی‌گیرید؟ (۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَاجَهُ»: با او ستیزه کرد، مجادله کرد، با او مناظره کرد. «فی الله»: درباره‌ی خدا. «وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ»: از بتها و خدایان دروغی که همتای خدا میکنند، بیمی ندارم؛ چون هیچگونه توانی ندارند.

یعنی من هرگز از بت‌های شما نمی‌ترسم، زیرا آنها قدرتی ندارند که به کسی زیانی برسانند. «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا»: مگر آن چیزی که خدا بخواهد. لیکن اگر خدا بخواهد زیانی به کسی برساند می‌تواند.

تفسیر :

«وَحَاجَهُ قَوْمُهُ»: ابراهیم علیهم السلام با قوم خود در مورد مسأله الوهیت مجادله کرد و خطاب به آنها گفت: طوریکه ابن عباس در ذیل تفسیر آیه مبارکه می‌نویسد: آنها درباره‌ی خدایان خود با او به مجادله برخاستند و او را از آنها ترساندند. ابراهیم در رد و انکار آنها گفت: «قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ» چگونه با من در الوهیت پروردگارم و توحیدی که به خالق خود دارم مجادله می‌کنید؟

«وَقَدْ هَدَانِ» در حالی که بر این عمل دلیل دارم، حق تعالی من را بر حق ثابت ساخته و از باطل نگهداشته است. با تمام وضاحت در می‌یابیم که: حق جویی از انسان است ولی هدایت از جانب الله متعال.

بعضی از مفسرین بر این نظرند که گفته‌ی حضرت ابراهیم درباره‌ی ستارگان: هذا رَبِّي در عهد طفولیت و قبل از استحکام نظرش در معرفت خدا بوده است، اما درست همان نظر جمهور است که این گفته را در مقام جدل و مناظره با قومش گفته است تا در باره‌ی بطلان عبادت ستارگان و آفتاب و ماه به اقامه‌ی دلیل برخیزد، موافقت عبارت بر طریق الزام از جمله بلیغترین دلیل و واضح‌ترین برهان است، فرموده‌ی خدا بر آن دلیل است که گفته است: «وَحَاجَهُ قَوْمُهُ وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ». این مقام جای مناظره است، همان طور که حافظ ابن کثیر گفته است؛ نه مقام نظر و رای. بسی دور است ابراهیم خلیل درباره‌ی پروردگار جلیل مشکوک باشد که او پدر پیامبران و پیشوای حنیفان است. امام فخر رازی دوازده دلیل را بر صدق نظر جمهور و نظر مفسران بزرگ امثال قرطبی و زمخشری و ابو سعود و ابن کثیر و صاحب البحر المحیط در تفسیر کبیر 47/13 آورده است. و الله اعلم.

«وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ» نترسیدن از غیر خدا، نشانه‌ی توحید است. «لَا أَخَافُ» (مشرکان، حضرت ابراهیم را به خطر و انتقام تهدید می‌کردند) مشرکان، حضرت ابراهیم علیهم السلام را به خطر و انتقام تهدید می‌کردند، طوریکه می‌فرماید: «وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ» من از خدایان باطل و مزعوم و موهوم شما از قبیل بت‌ها و ستارگان نمی‌ترسم که شما آنها را می‌پرستید؛ چون آنها سنگی نه ضرری می‌رسانند و نه نفعی، نه چشم بصیرت دارند و نه گوش شنیدن. و آن طور که شما گمان می‌کنید، قادر به چیزی نیستند. ملاحظه می‌داریم که: نترسیدن از غیر الله، نشانه‌ی بارزی توحید می‌باشد.

مفسران می‌نویسند: قوم ابراهیم علیه السلام می‌گفتند: «تو که معبودان ما را توهین می‌کنی، بت‌رس؛ مبادا در و بال آن دیوانه شوی، یا در مصیبتی گرفتار آیی! ابراهیم جواب داد: من از اینها چه ترسم که در دست آنها نه سودی است نه زیانی؛ نه رنجی، نه راحتی؛ اگر پروردگار من اراده کند به من رنجی رساند در دنیا، که می‌تواند مرا از آن مستثنی کند؟! وی از علم محیط خود میداند که نگهداری کی و در کدام حال مناسب است.

«إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئاً»: مگر این که خدایم بخواهد برایم مکروهی پیش آید، پس «وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً»: زیرا پروردگار من همه چیز را می داند و هیچ امری بر او پوشیده نیست.

«أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ(80)»: شما را چه شده که تدبیر نمیکنید (استفهام برای توبیخ است) تا بدانید او خدایی است مستحق عبادت و دیگران چنین استحقاقی ندارند. این بخش از آیه مبارکه بیانگر غفلت کامل آنها است؛ چون چیزی را میپرسستیدند که نه زبانی میرساند و نه نفعی، و باوجود دلایل روشن بر وحدانیت خدا برایش شریک قرار می دادند.

وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ(81)

و چگونه از آن چیزی که شما شریک (الله) ساخته اید بترسم، در حالیکه شما چیزهایی را که الله هیچ دلیلی در باره آنها نازل نکرده است می‌پرستید و بی‌بی‌بی به دل راه نمی‌دهید؟ (بگوئید) که کدام یک از این دو گروه (بت پرستان و خدا پرستان) شایسته تر به امنیت (از مجازات) هستند اگر شما می‌دانید. (81)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُلْطَانًا»: به معنای دلیل و حجت و برهان است. «أَيُّ»: کدام؟ «الْفَرِيقَيْنِ»: آن دو گروه. «أَحَقُّ»: شایسته‌تر، درخورتر. «الْأَمْنِ»: امنیت، آرامش.

تفسیر:

«وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ»: چگونه من از چیزی که (بی‌جان است و بت نام دارد و از روی نادانی) آن راهمتای و شریک الله متعال میسازید بترسم؟ یعنی: چگونه از آنچه که نه زیان میرساند و نه سود، نه می‌آفریند و نه روزی میدهد، و هیچگونه امکانات منفعت و مضار در دست آنها نیست، بترسم. بناءً نباید از تهدیدات موهوم، بهراسیم در ضمن در می یابیم که: امنیت روحی، در پرتو توحید حاصل یاب می باشد.

«وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا»: حال آنکه شما از شریک آوردن به الله متعال نمیترسید، با آن که او زیان رسان و نفع رسان و آفریننده و روزی دهنده است و از سوی دیگر، او هیچ حجت، دلیلی و برهانی هم بر این شرک بر شما نازل نکرده که به آن استدلال و احتجاج کنید.

«فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ(81)»: پس کدام یک از دو گروه (بت پرست و خدا پرست) شایسته تر استحقاق امنیت و آسایش دارد؟ (و نترسیدن از مجازات الله) است، اگر می‌دانید (که درست کدام و نادرست کدام است)؟

از جمله: «إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»: در می یابیم که: علم صحیح، وسیله راهیابی به الله است، اگر آن را درست به کار گیریم، به نتایج صحیح می‌رسیم.

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ(82)
کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به ستمی [چون شرک] آلوده نکرده‌اند، این گروه‌اند که از عذاب در امن‌اند و این گروه راه یاب‌اند. (82)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَمْ يَلْبِسُوا»: آلوده نشده‌اند، نیامیخته‌اند، نپوشانده‌اند. «ظلم»: منظور، شرک است. «لَمْ يَلْبِسُوا»: آمیخته نکرده‌اند. «ظلم»: شرک (لقمان / 13). «لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ»: مراد این که همراه ایمان به خدا، در برابر دیگران نیز کرنش نمیبرند و برای آنها قربانی و نذر نمیکنند و جلب منافع و دفع بلاها نمی‌خواهند. «مُهْتَدُونَ»: مهدیون: راه یافتگان، هدایت یافتگان. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ»: کسانی که به الله ایمان آورده و از پیامبرش پیروی کردند و به این ترتیب بین اخلاص و متابعت پیامبر جمع نموده و ایمان خود را با شرک

شائبه‌دار نکردند، «أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ (82)»: حق تعالی اینها را از هر غم، اندوه و ترسی در امان میسازد و از هر شری حفظ مینماید، زیرا آنها اسباب نجات راتحقق بخشیدند و آنها کسانی‌اند که بر هدایت ربانی و شناخت راه راست توفیق یافتند و باید توجه داشت هیچ امنیتی بدون ایمان نیست و هیچ ایمانی برای کسیکه از شیطان اطاعت کند نمی‌باشد.

از ابن مسعود (رض) روایت شده است که فرمود: چون این آیه کریمه نازل شد، این حکم بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم دشوار آمد و گفتند: کدام یک از ما بر نفس خود ظلم نمیکند؟ اگر کار چنان باشد که همه ما از ایمنی بی بهره باشیم، در این صورت همه بیچاره گشته‌ایم؟ همان بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «معنای آیه کریمه چنان نیست که شما تصور میکنید بلکه چنان است که لقمان به فرزندش گفت: فرزندم! «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ. 77»: به الله شریک نیاور زیرا بی گمان شرک ظلمی است عظیم». یعنی: مراد از ظلم در این آیه، شرک است.

وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٨٣﴾

اینها دلایل ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم هر که را بخواهیم به درجات بالا می‌بریم، یقیناً پروردگار تو حکیم (و) داناست. (۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَتِلْكَ حُجَّتُنَا»: آن دلیل و برهان ما بود که ابراهیم به آن استدلال کرد.

تفسیر:

«وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ» و این است برهان و حجّت ما؛ که بر پیامبر خویش ابراهیم علیه السلام در برابر قومش عطا کردیم تا بر قوم خود غالب آمد، «نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ» منزلت هر که را بخواهیم [و خود سزاوار آن باشند] والا میگردانیم، «إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (83)» و همانا پروردگار تو در همه بخشش‌های علمی و دینی خود حکمت دارد و میداند چه کسی مستحق عطاست و شکر نعمت برجای می‌آورده به این ترتیب صاحب دلیل مقامی بلند دارد و از حامل آثار و روایات نظر به داشتن حجت، تقدیر و توقیر می‌شود.

یعنی، دادن دلایل قاهره به ابراهیم علیه السلام و غلبه وی بر قوم و سر بلندی‌اش در این جهان و آن جهان، کار آن خدای علیم و حکیم است که استعداد و قابلیت هر که را می‌داند و به حکمت هر چه را مناسب موقع و مقام آن می‌نهد.

خوانندگان گرامی!

همه‌ی این آیات متبرکه (84 الی 90) با دلایل و براهین، به ابراهیم علیه السلام در برابر قومش و به درجات والا و اعطای فرزندان به او که همگی پیامبر بودند، اشاره می‌کند.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٤﴾

و ما به او (ابراهیم) اسحاق و یعقوب را بخشیدیم. و هر یکی آنها را هدایت نمودیم، و نوح را (هم) پیش از آنها هدایت کرده بودیم، و از نسل او (ابراهیم) داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را نیز هدایت کردیم و ما اینگونه نیکوکاران را پاداش میدهیم، (۸۴).

تشریح لغات و اصطلاحات:

قابل تذکر است که در این آیه مبارکه و در دو آیه بعدی، بطور مجموعی نام 17 نفر از پیامبران تذکر می‌یابد.

تفسیر:

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب (فرزند اسحاق) را عطاء

نمودیم (و افتخار این دو تن هم تنها در جنبه پیغمبر زادگی نبود، بلکه مانند پدرشان) آن دو را (به سوی حقیقت و خوبی) رهنمود کردیم.

«كُلًّا هَدَيْنَا» (و هر یک از آنان را هدایت کردیم) زیرا همه ایشان را به نبوت برگزیدیم. ابن کثیر مفسر مشهور جهان اسلام می نویسد: خدای متعال یادآور میشود که بعد از این که ابراهیم پا به سن نهاد و از داشتن فرزند ناامید شد، اسحاق را به او عطا کرد و مژده‌ی پیامبریش را داد و مژده داد که او دارای نسل میشود، که این هم کاملترین مژده و بزرگترین نعمت است. چنین نعمتی جزا و پاداش ابراهیم بود که به منظور عبادت خدا از قوم و وطن خود کنار کشید، پس خدا به عوض قوم و عشیرتش اولادی صالح از پشت خود به او عطا فرمود تا به وسیله‌ی آنها قلبش آرام و چشمش روشن گردد. (مختصر ابن کثیر 592/1).

«وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ»: پیشتر نیز نوح را (دستگیری و به سوی حق و نیکی) ارشاد نمودیم. یعنی قبل از ابراهیم نوح را هدایت کردیم. الله متعال حضرت نوح علیه السلام را نام برده است؛ چون پدر دوم نسل بشر است، بدین ترتیب شرف اولاد حضرت ابراهیم علیه السلام را یادآور شد و آنگاه به ذکر شرف پدراناش پرداخته است.

«وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ»: از ذریت و نسل ابراهیم علیه السلام پیامبران گرامی به وجود آمدند. (در رابطه با ضمیر (ذریته) دو قول آمده است: بنا به قولی به نوح علیه السلام بر میگردد، فراء و ابن جریر آن را اختیار کرده اند. و بنابه قولی به حضرت ابراهیم علیه السلام بر میگردد، عطا و ابو سعود آن را قبول کرده اند؛ زیرا سیاق آیه برای بیان احوال حضرت ابراهیم است.)

از حضرت داوود و حضرت سلیمان شروع کرده؛ چون ملک و سلطنت و نبوت را با هم داشتند، پس پدر و پسر را ذکر کرده است:

«وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ»: چون در امتحان شریک بودند پس آنها را با هم آورده است. و مُوسَى وَ هَارُونَ در برادری شریک بودند و موسی قبل از هارون آمده است؛ چون کلیم الله می باشد.

«وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (84):» «و این گونه نیکو کاران را مکافات میدهیم» یعنی: همان گونه که این گروه انبیا را که اعمال خود را با جهاد و دعوت و پایداری نیکو ساختند، مکافات دادیم، همچنین به هر کسی که مانند آنها عمل کند و از روش آنها پیروی کند ثواب و مکافات می دهد.

توضیح مفیده :

خداوند متعال، ابراهیم علیه السلام را مُکرم و محترم داشت و در سن کهولت به او و همسرش، «ساره»، مژده‌ی به دنیا آمدن اسحاق داد: (هود آیات: 71 و 73)، (صافات آیات 112) و در سوره‌ی مریم مژده‌ی یعقوب فرزند اسحاق را نیز داد: [مریم/۴۹]. هم چنین خدا در میان نسل نوح و ابراهیم، پیامبرانی برگزید، که دارای کتاب و حکمت و امارت بودند. (حدید آیه 26)، (سوره ص آیه 26).

وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۸۵﴾

و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را [نیز که از نسل اواند، هدایت نمودیم] و همه از صالحان بودند. (۸۵)

«کلا»: همگی، همه، هر کدام، جملگی، الصَّالِحِينَ: جمع صالح، شایستگان، نیکان.

تفسیر :

و اینگونه خدای تعالی هدایت نموده و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس علیهم السلام را که همگی از صالحان بودند، هدایت کردیم، و آنان را توفیق دادیم تا در منهجی سالم و راهی راست گام بردارند که آن ها پیشوایان هدایت و نشانه‌های اصلاح‌اند که اقوال‌شان نیکو بوده و اعمال‌شان صحیح و احوال‌شان در صداقت و راستی بوده است.

وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٨٦﴾

و اسماعیل و یسع و یونس و لوط را (نیز هدایت نمودیم)، و همه را بر جهانیان فضیلت دادیم. (۸۶)

تفسیر:

«وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا»: [اسماعیل فرزند ابراهیم بود و یونس پسر متی و لوط پسر هاران، برادر زاده‌ی ابراهیم بود.

به قولی: یسع، خضر علیه السلام است. به قولی دیگر: او از اصحاب الیاس است و آن دو، قبل از یحیی و عیسی علیهما السلام زندگی بسر می بردند.

«وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ (86)»: با اعطای نبوت به افراد مذکور آنها را بر عالم معاصر خود برتری دادیم. یعنی: هریک از این گروه پیامبران را با نبوت، بر غیر وی از مردم برتری دادیم پس انبیا علیهم السلام بهترین بشرند.

وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٨٧﴾

و از پدران آنها و فرزندان آنها و برادران آنها کسانی را برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم. (۸۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اجْتَبَيْنَاهُمْ»: برگزیدیم. آنان را برگزیدیم و برای رسالت خویش گلچین کردیم.

تفسیر:

«وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ»: و خداوند متعال از پدران این پیامبران و ذریه و برادرانشان کسانی را که اراده کرد هدایت نمود، «وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (87)» و آنها را با هدایت خویش برگزیدیم و آنان را به راه راست که هیچ پیچ و خمی در آن وجود ندارد، راهنمایی کردیم. ابن عباس (رض) گفته است: تمام آن پیامبران به ذریت و نسل ابراهیم منسوبند، هرچند در بین آنان هستند افرادی که به او ملحق نمی شوند؛ یعنی از طریق مادر یا پدر، اولاد و نواسه او نیستند. (البحر 173/2).

ملاحظه میکنیم که حق تعالی در آیات فوق، اولاً چهارتن از انبیا علیهم السلام را نام برد که عبارتند از: نوح، ابراهیم، اسحاق و یعقوب، سپس از ذریه (نسل) آنان چهارده تن دیگر از انبیا را - که در مجموع هجده تن میشوند - ذکر کرد. اما ترتیب در میان شان معتبر نیست زیرا حرف «و» در این آیات، موجب ترتیب نمی باشد.

ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٨٨﴾

این هدایت الله است که هر کس از بندگان خود را بخواهد با آن راهنمایی می‌کند، و اگر (بالفرض) شرک ورزند البته آنچه انجام داده‌اند نابود میگردد. (۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَبِطَ»: از دست رفت، نابود شد، باطل و پوچ گردید. بیهوده و بی‌نتیجه و بی‌ثمر ماند. هدر رفت و ضائع شد.

تفسیر:

«ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»: این (توفیق بزرگی که چنین شایستگان و برگزیدگانی بدان نائل آمدند) توفیق خدائی است و خداوند هرکس از بندگانش را بخواهد بدان نائل می‌سازد.

«هُدَى اللَّهِ» (هدایت) یعنی: هدایت و برتری و گزینشی که از آیات گذشته در مورد انبیا علیهم السلام دانسته شد، همانا هدایت الله متعال است، که هر که را از بندگان خویش بخواهد، به هدایت میکند، از روی فضلش و هر که را بخواهد گمراه میگرداند؛ از روی عدلش و هدایت یافتگان کسانی هستند که الله متعال ایشان را به گزینش خیر و پیروی از حق توفیق

داده است. بناءً باید گفت که: هدایت واقعی، هدایت خداوند است. هدایت های دیگر، سراب است.

«وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (88)» «واگر ایشان» یعنی: آن گروه انبیای یاد شده و وابستگان و پیروانشان «شریک مقرر می‌کردند، قطعاً حبطه شدی از آنان» یعنی: از حسناتشان «آنچه انجام داده بودند» حبوط: بی اثر گردیدن و تباه شدن است. «لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ»: شرک، عامل محو و باطل شدن کارهاست. بایدگفت که: در سنت الهی، تبعیض نیست. چون اصالت با حق است، نه اشخاص. در جهان بینی الهی، ارزش کارها در اخلاص آنهاست. اگر اخلاص نباشد، چیزی باقی نمی ماند.

حکمت جمع و تقسیم انبیاء به سه دسته :

در مورد جمع و تقسیم انبیاء علیهم السلام به سه دسته آمده است:

1- داؤود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون علیه السلام در میان نبوت و پادشاهی جمع کردند زیرا داؤود و سلیمان پادشاه بودند، ایوب امیر، یوسف وزیر و موسی و هارون علیهم السلام حاکم بودند چنانکه فرموده خداوند متعال درباره ایشان: «وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» نیز به این معنی است که نیکوکاران را با یکجا ساختن میان ریاست دنیا و نعمت های آن و نعمت هدایت دینی و ارشاد مردم، اینگونه پاداش می دهیم.

2- زکریا، یحیی، عیسی و الیاس علیهم السلام به زهد در دنیا ممتاز بودند لذا الله متعال ایشان را به وصف (صالحین) توصیف کرد.

3- اسماعیل، یسع، یونس و لوط، نه از پادشاهان بودند؛ مانند گروه اول و نه از دنیا رویگردان بودند؛ مانند گروه دوم بلکه برجهانیان زمان خود برتری داشتند، از این جهت به فضل و برتری بر جهانیان توصیف شدند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَوَاءً فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيُسْوَا بِهَا كَافِرِينَ ﴿٨٩﴾

آنان کسانی هستند که به ایشان کتاب و فرمان فیصله درست و نبوت دادیم، اگر این قوم (مشرک) به آنان کفر ورزند (غمگین مباش چون ما) قوم دیگری را بر آن گماشته ایم که آن را انکار نمی کنند. (۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حُكْمٌ»: حکمت، و آن شناخت اسرار شریعت و قراردادان هر چیز در جای خود و انجام کارها در جای مناسب است. دانش سودمند داوری، آشنایی در دین. «فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا»: اگر به این سه؛ یعنی، کتاب، حکمت و نبوت کافر باشند. «هُوَءًا»: اینان. مراد اهل مکه و دیگر کافران هم عصر پیغمبر و همه کسانی است که همچون ایشان باشند. «وَكَلْنَا بِهَا»: عهده دار حفظ و بهره مند شدن از آن کردیم. «قَوْمًا لَيُسْوَا...»: منظور اهل مدینه و انصار و همه کسانی است که طریق ایشان جویند و راه آنان پویند. (فرقان)

تفسیر :

«أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ» «این گروه» انبیایی که ذکر شان رفت کسانی اند که کتاب (آسمانی) و حکمت (ربانی) و نبوت (یزدانی)، به آنها نعمت عطا کردیم. حکم: یعنی علم و حکمت «و نبوت» دادیم که بلندترین مراتب بشری و بلندترین مقامات عبودیت برای حق تعالی است.

فهم آیه مبارکه «آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ» میرساند که: پیامبران، حق حکومت و قضاوت دارند.

«فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَوَاءً فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيُسْوَا بِهَا كَافِرِينَ (89)»: ای محمد! اگر (این مشرکان مکه و کافران معاصر تو) نسبت بدان (سه چیز) کفر ورزند (مهم نیست. زیرا)

ماکسانی را عهده‌دار (حفظ و سودبردن از) آن (سه چیز) می‌سازیم که نسبت بدان کفر نمی‌ورزند (و بلکه همچون اهل مدینه به جان در راه آن میکوشند). (گویا منظور، انصار اهل مدینه است. نظر ابن عباس چنین است و بنا به قولی عبارتند از هیجده پیامبری که در این آیه ذکر شده اند. این نظر قتاده و زجاج و ابن جریر است).

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ ﴿٩٠﴾

اینان کسانی هستند که الله (به راه حق) هدایتشان کرده است، پس (تو ای محمد) به هدایت آنها اقتدا کن. و بگو: من هیچ مردی از شما بر آن نمی‌طلبم، این کتاب جز اندرزی برای مردم جهان نیست. (۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَقْتَدَهُ»: اقتدا کن، پیروی کن، «ذِكْرِي»: تذکر، یادآوری، پند و اندرز، «لَا أَسْأَلُكُمْ»: از شما نمی‌خواهم، از شما درخواست نمی‌کنم. أَجْرًا: پاداش، مزد.

تفسیر:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ»: «این جماعت» پیامبران ذکر شده این پیامبران را خدا هدایت کرد و بر طریق حق قرار داشتند، پس تو هم به آنها تاسی جسته و از سیرت معطرشان پیروی کن. لذا رسول الله صلی الله علیه وسلم در اموری که برایشان در باره آن نصی نازل نشده بود، به اقتدای انبیای پیشین مأمور بودند. باید گفت که: پیروی از هدایت پیامبران، اقتدا به هدایت الهی است. «فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ»: نسخ ادیان گذشته، به معنای بطلان اصول و کلیات آنها نیست، خط کلی انبیاء باید تداوم یابد.

اهداف تمام انبیاء، یکی است. زیرا اقتدا به انبیایی که اهداف متضادی دارند ممکن نیست. «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا»: و ای محمد برای مشرکان بگو من در برابر انجام رسالت خویش و تبلیغ دین و قرآن عظیم الشان از شما مال و یا فایده ای از دنیای زائل را نمی‌طلبم؛ زیرا عمل من خاص به خاطر رضای الله متعال است و من امید ثواب و پاداش او را دارم. «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ (90)»: و این دینی که به خاطر آن معبوث شده‌ام و رسالتی را که حمل کرده‌ام صرفاً به خاطر تذکیر و یادآوری برای مردم است.

این دین آنها را به سوی هدایت فرا میخواند و از گمراهی برحذر می‌دارد، امید است که موعظه و تذکیر به شما نفع داشته باشد.

این آیه دلالت بر آن دارد که شرائع کسانی که قبل از ما بوده‌اند شریعت ما نیز هست البته در اموری که از آن نهی نشده‌ایم و اینکه یک انسان دعوتگر هیچگاه بر دعوت خود اجر و مزدی نمی‌طلبد.

یادداشت توضیحی:

بیست و پنج پیامبری که نامشان در قرآن آمده است، (الهداة المهدیون)؛ یعنی، راهنمایان راه یافته نام دارند و برخی از کتاب عقاید و غیره، ایمان تفصیلی به آنان را واجب می‌دانند. هجده نفر از این بزرگواران نامشان در آیه های 83 الی 86 همین سوره تذکر یافته است و هفت نفر مانند: آدم ابوالبشر، ادریس و - به قول برخی - ذوالکفل و پیامبران عرب، هود، صالح، شعیب و خاتم آنان، محمد صلی الله علیهم و السلام هستند.

خوانندگان گرامی!

مدار دستور قرآن بر اثبات توحید، نبوت و معاد است. آیات قبل از زبان ابراهیم، بر اثبات توحید و ابطال شرک بود. اینک در این دو آیه (91 الی 92) به امر نبوت و پیامبری می‌پردازند.

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشْرًا مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴿٩١﴾

آنها الله را آن چنان که لایق اوست، نشناختند. چون گفتند: الله بر هیچ انسانی چیزی نازل نکرده است، بگو: کتابی را که موسی برای نور و هدایت مردم آورد، چه کسی بر او نازل کرده بود؟ (لیکن) آن را بر ورق‌ها نوشتید، بخشی از آن را آشکار میسازید ولی اکثر آن را پنهان می‌دارید. و به شما چیزهای آموخته شد که از این پیش نه شما می‌دانستید و نه پدرانتان می‌دانستند، بگو: آن الله است که آن را بر من نازل کرده است باز ایشان را بگذار تا در انکار و باطل گویی خود غوطه ور باشند. (۹۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»: یهودیان و مشرکان عظمت خدا را آنگونه که شایان اوست، نشناخته‌اند، مقام خدا را درک نکرده‌اند. «قَرَاطِيسَ»: قرطاس، کاغذ پاره‌ها، آنچه که نوشتن روی آن مقدور گردد. «عُلِّمْتُمْ»: به شما آموخته شد، یاد داده شد. «ذَرْهُمْ» (ذر): رها کن، بگذار. «خوض»: فرورفتن در باطل، یاهو گویی. «يَلْعَبُونَ»: بازی می‌کنند.

تفسیر :

تعدادی از جماعت یهودان بادر نظر داشت اینکه به نزول وحی بر حضرت موسی علیه السلام عقیده داشتند، اما از سر لجابت می‌گفتند: خداوند بر هیچ پیامبری کتابی نازل نکرده است. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»: آنانی که به الله متعال شریک آورده‌اند هرگز او تعالی را آنگونه که شایسته است تعظیم نکرده‌اند. در این آیه مبارکه میفرماید که: گفتار شما با عقیده شما در تناقض آشکار قرار دارد. اگر خداوند بر هیچکس وحی نمیفرستد، پس تورات را که به آن عقیده دارید چه کسی نازل کرده است؟ درحالیکه فرستادن پیامبران و کتب آسمانی، لطفی از جانب پروردگار با عظمت به بندگان است. کسانی در انکار آن مبادرت مینمایند، در واقع منکر لطف، رحمت و حکمت الهی‌اند.

«إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشْرًا مِنْ شَيْءٍ»: زیرا گفتند که الله متعال وحیی بر هیچ یک از مردم نازل ننموده است. این سخن را به دروغ و بنا بر باطل گفتند. گویندگان عبارت بودند از یهود ملعون. آنها به عنوان مبالغه در انکار نزول قرآن بر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم چنین کفری را به زبان آوردند. «قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ»: ای محمد! به مشرکان و یهودیانی که با آنان هم‌رأی و هم‌صدا می‌گردند، بگو: چه کسی کتابی را نازل کرده است که موسی علیه السلام آن را برای مردم آورده است و نوری (رخشا) و هدایتی (راهنما) بوده است؟

مطابق حکم قرآن تورات اصلی، نور و هدایت بوده است. در تورات مطالبی بوده که علمای یهود آنها را کتمان، و حذف کرده‌اند.

«تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا»: این در حالی است که آنها تورات را تبدیل به مجرد صفحاتی کردند که از آن هیچ نفع و فایده‌ای نمی‌گیرند و آنچه به آنها مناسب است را ظاهر میسازند و آنچه مناسب نیست پنهان می‌دارند و به آن عمل نمی‌نمایند.

مفسر طبری مینویسد: از جمله‌ی آنچه که کتمان و نهانش میکردند، مطالبی بود در مورد امور نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم. (طبری 527/11).

«وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ»: ای جماعت یهود! محققاً که خدای تعالی به شما وحی و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را تعلیم داده و اموری را که شما نمی‌دانستید

نه شما و نه پدران شما که گذشته‌اند.

«قُلْ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ (91)»: الله متعال قرآن را نازل نموده و کسی را که خواسته هدایت کرده و برایش حجت و دلیل اقامه نموده است.

پس تو این جاهلان را بگذار که همچنان در گمراهی خود سرگردان باشند و در لهو و لعب خویش بازی کنند؛ زیرا در کار خود هیچ دلیل و برهانی ندارد چون کسی که حق را ترک کند گمراه میشود از این رو سخن آنها دروغ و زندگی‌شان بازی است.

قبل از همه باید گفت که: وظیفه‌ی انبیاء، ابلاغ است، نه اجبار. در ضمن باید تذکر داد که احتجاج باید به قدر ضرورت باشد نه بیشتر. طوریکه در این آیه مبارکه نوعی از احتجاج به بیان گرفته شده است: «ذَرْهُمْ»: اکنون که نمیپذیرند آنان را رها کن.

شان نزول آیه :

از سعید بن جبیر روایت شده است که «مالک بن صیف» به مخاصمه و جدل نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد، پیامبر صلی الله علیه وسلم به او گفت: به آنکه تورات را بر حضرت موسی نازل کرد تو را قسم می‌دهم! آیا در تورات آمده است که خدا از حبر (عالم) چاق متنفّر و غضبناک است؟ او خود حبری چاق بود، مالک عصبانی شد و گفت: به خدا قسم هیچ چیز را بر هیچکس نازل نکرده است، افرادی که با او بودند گفتند: بدبخت حتی چیزی را بر موسی نازل نکرده است؟ گفت: خدا هیچ چیز را بر انسان نازل نکرده است، آنگاه الله آیه ی «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشِيرًا مِنْ شَيْءٍ» رانازل کرد. اماروایت راجح در بیان شأن نزول، روایت حضرت ابن عباس (رض) است که میفرماید: آیه کریمه درباره قریش نازل شد.

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقٌ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹۲)

و این کتابی است مبارک که آنرا نازل کردیم، تصدیق کننده کتابی است که پیش از آن نازل شده است. تابه وسیله آن مردم ام القری (مکه) و مردم اطرافش را بترسانی. و آنانی که به روز قیامت ایمان می‌آورند، به آن نیز ایمان دارند. و ایشان بر نمازهای خویش محافظت دارند. (۹۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُبَارَكٌ»: پر خیر و برکت، پایدار. قرآن، در بردارنده‌ی همه برکات است. (همچون: هدایت، عبرت، شفا، رشد، عزّت) «مُصَدِّقٌ»: تصدیق کننده. قرآن، هماهنگ با کتاب‌های آسمانی دیگر و تصدیق کننده آنهاست و این نشانه‌ی وحدت هدف و الهی بودن آنهاست. «أُمَّ الْقُرَى»: مادر شهرها، شهر بزرگ، مکه (شورا آیه 7).

تفسیر :

«وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ»: این قرآنی که ما به سوی تو ای محمد نازل کردیم تلاوت، تدبیر و عمل به آن مایه بسیار بابرکت و دارای منافع و فواید عظیم است، زیرا قرآن راه رستگاری و مسیری است که به موفقیت و پیروزی منتهی می‌شود. یعنی اینکه مشتمل بر منافع دنیا و آخرت و علوم اولین و آخرین است.

«مُصَدِّقٌ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ»: قرآن کتاب‌های آسمانی قبل از خود را مانند تورات و انجیل تصدیق می‌نماید.

«وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا»: تا تو ای محمد! مردم مکه و اطرافش را بترسانی. و بنا به قول ابن عباس تا مردم سایر نقاط زمین را نیز بترسانی.

خداوند متعال قرآن را نازل نموده تا پیامبرش اهل مکه و اطراف آنها را از گوشه و کنار جهان انذار دهد. و بنا به قول ابن عباس تا مردم سایر نقاط زمین را نیز بترساند.

«أُمَّ الْقُرَى» اصل و اساس قریه‌ها را گویند. «ام‌القری» (مادرشهر): مکه مکرمه است که در منزلت و جایگاه خویش، از همه شهرها بزرگتر میباشد زیرا اولین خانه‌ای که برای

عبادت مردم بنا گردیده، در آن واقع شده است، مگه معظمه مرجع دینی و دنیائی تمام عرب بوده، و به حیثیت جغرافیائی نیز در وسط دنیای قدیم، صورت مرکز واقع شده، و دنیای جدید، یعنی امریکا، مقابل آن است. موافق روایات حدیث، چون زمین بر آب بنا یافت، اول اینجا نمایان گردید، بنابراین وجوه، مگه «امّ القری» گفته شد؛ مراد از نزدیک (حول) یا عرب است که در دنیا اولین مخاطب قرآن بودند، و ذریعه آنها به دیگر جهانیان خطاب شد؛ و یا، تمام جهان مراد است؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید: «لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا». «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ»: آنان که به حشر و نشر ایمان دارند و آن را تصدیق میکنند، به این کتاب ایمان می آورند؛ چون شامل ذکر وعده و وعید و مزده و تهدید است. ملاحظه میداریم که: عقیده به قرآن و قیامت، در کنار هم است.

«وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (92)»: اینها بر ادای نماز در اوقات آن محافظت مینمایند درست آنگونه که حق تعالی مشروع نموده و پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان کرده است. پس قرآن مبارک، پیامبر صادق، دعوت او جهانی و نماز ستون دین است. و اگر کسی به آن پایبند باشد، قطعاً به سایر عبادات نیز پایبند خواهد بود. و باید گفت که: روشنترین مظهر ایمان، همانا نماز است.

هکذا باید گفت که: ایمان به آخرت، از عوامل مراقبت بر نماز است. مفسر صاوی فرموده است: نماز را مخصوصاً یادآور شده است؛ چون اشرف عبادت می باشد. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین 31/2).

خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه (93 و 94) هم از آنان که بر الله متعال دروغ می بندند و مدعی پیامبری اند، بحث بعمل می آورد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ يُجْرُونَ عَذَابِ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٩٣﴾

و کیست ظالم‌تر از آنکه بر الله دروغ بست، یا گفت: به من وحی شده است؟ در حالیکه چیزی بر او وحی نشده است، و (کیست ظالم‌تر از آن که) گفت: من نیز مانند آنچه که الله نازل کرده است، نازل میکنم! و اگر ببینی (تو ای مخاطب) وقتی که آن ظالمان در سختی‌های نزع گرفتار اند، و فرشتگان دست‌های خود را (به طرف آنها) گشوده‌اند و (میگویند) که جانهای خود را بیرون کنید، امروز شما به عذابی خوار کننده عذاب داده میشوید، و این سزا به سبب آن است که در باره الله به ناحق سخن میگفتید و از آیات او تکبر و سرکشی می‌کردید. (۹۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إفترى»: دروغ بست، سرهم کرد. «وَلَوْ تَرَى»: اگر می دیدی، می دانستی. «غَمْرَاتِ»: جمع غمره، گردابها، سختیها، غفلتها، سكرات [مؤمنون/۵۴]، في غمرتهم، 63 في غمرة]، [ذریات/۱۱]. «أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ»: جانهایتان را بدهید، قالب راتهی کنید، خود را رستگار کنید. «تُجْرُونَ»: مجازات میبینید. «الهُون»: خواری و زبونی، ذلت. در این آیه مبارکه به معنی پست‌کننده و خوارکننده است. «تَسْتَكْبِرُونَ»: تکبر می ورزید. (فرقان)

تفسیر:

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا»: در دنیا هیچ کس ظالم‌تر از کسی نیست که بر الله متعال دروغ ببندد (و بگوید که کتابی بر کسی نازل نشده است. یا این که بگوید: الله را فرزند و همتای است یعنی اینکه برایش شریک و همسان قرار میدهد) باید گفت که: تهمت

و افترا به خداوند متعال ظلم فرهنگی است و ادعای رهبری از سوی ناهلان، بزرگترین ظلم است

«أَوْ قَالَ أُوْحَىٰ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ»: یا این که بگوید: به من وحی شده است، و بدو اصلاً وحی نشده باشد (از قبیل: مُسَيْلِمَةُ كَذَّابٌ وَ أَسْوَدُ عَنَسِي وَ طَلِيحَةُ أَسَدِي). در صورتی که خدا رسالتی به آنها نداده بود.

«وَ مَنْ قَالَ سَأَنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ»: یا مانند آن کس که ادعا کرد کلامی مانند کلام خدا تنظیم خواهد کرد. مانند گفته‌ی تبهاران که می‌گفتند: «لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا»: (الأنفال: 31). (اگر می‌خواستیم، قطعاً مانند این قرآن را می‌گفتیم).

ملاحظه می‌داریم که: دشمن حق، کوشش میکند یا حق را پایین می‌آورد، یا خود را بالا می‌برد. ابتدا می‌گوید: قرآن افسانه‌ی پیش نیست (العیاذ بالله)، وقتی دید که در این ادعای خویش موافق نیست و کسی او را اعتبار نمیدهد، باز می‌گوید: من هم میتوان و امکانات آنرا دارم که مثل قرآن بیاورم.

مفسر ابو حیان در شأن نزول این آیه مبارکه فرموده است که این آیه: در مورد نضر بن حارث، یکی از استهزاء کنندگان نازل شده است؛ چون با گفتاری بی مایه و ضعیف به معارضه‌ی قرآن برخاست، که حتی لیاقت بازگو شدن را ندارد. (البحر 180/4).

در یک روایتی دیگری مفسران در شأن نزول این آیه مبارکه می‌نویسد: که این آیه در باره عبدالله بن ابی نازل شد که کاتب وحی بود و چون رسول الله صلی الله علیه وسلم آیه: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» (المؤمنون: 14) را بر او املا کردند، بی‌درنگ با خود گفت: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ». آن حضرت صلی الله علیه وسلم به او فرمودند: «بنویس؛ این چنین نازل شده است که تو خواندی». پس چون سخنش با وحی موافق گردید، در شک افتاد و با خود گفت: اگر محمد در ادعای نبوت راستگو باشد؛ در واقع به من نیز مانند او وحی فرستاده شده و اگر دروغگو باشد؛ من هم سخنی همسان سخن وی گفته‌ام! بنابر این، وی از اسلام مرتد شد و به مشرکان پیوست. اما در روز فتح مکه مجدداً اسلام آورد - چنانکه داستان وی در تاریخ اسلام معروف و مشهور است.

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ»: ای محمد! (و اگر بنگری آنگاه که ظالمان در غمرات مرگ باشند).

غمرات: جمع غمره، به معنی شدت است یعنی: اگر بنگری آنگاه که ظالمان - یعنی منکران وحی الهی، یا مدعیان دروغین نبوت، یا پرچمداران معارضه با قرآن-درسکرات مرگ و سختی‌های جان‌کندن قرار دارند؛ بیگمان کار بزرگی را دیده‌ای، «وَ الْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيَهُمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ»: و ملائکه ارواح‌شان را قبض میکنند و دستان خود را به سوی آنها با عذاب و خشم دراز می‌کنند و می‌گویند: ارواح شریر خویش را بدهید تا از اجساد نجس شما بیرون شود.

مجازات و سزا های آخری از لحظه‌ی مرگ شروع و آغاز می‌شود، به کافران می‌گویند: جان بده، بمیر، «أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ»: که همراه با نوعی تحقیر است.

مفسر زمخشری در ذیل آیه مبارکه می‌نویسد: یعنی روحتان را از جسد بیرون آورید و به ما بدهید، و این هم بیانگر فشار و شدت در بیرون آوردن روح از بدن است، بدون آن که به آنان فرصت و مهلتی داده شود.

در تفسیر کشاف آمده است: «أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ»: تمثیلی است برای کار و رفتار فرشتگان، در وقت گرفتن روانهای ظالمان که مانند صاحب قرض دستانشان را به سوی قرضدار دراز میکند و نهیب می‌زنند و با تند و خشونت و بدون فرصت و مهلت، طلب خود را از او می‌گیرند.

در ضمن در جمله «أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ»: در می‌یابیم که: روح انسان از جسم او مجرد و

مستقل است.

«الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ»: مجازات و سزای توهین و تمسخر به وحی و دین، عذاب مهین و خوار کننده را بدنبال دارد. طوریکه میفرماید: امروز عذاب بسیار خفت آور و خوارکننده ای می بینید. یعنی اینکه در پی آن ذلت و درد بکشید تا کيفری به افترای شما بر خدا و تمسخرتان نسبت به آیات الهی و تکذیب تان به پیامبران باشد.

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فِرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرْكُكُمْ مَا حَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٩٤﴾

و محققاً شما یکایک به سوی ما باز آمدید آن گونه که اول بار شما را آفریدیم، اکنون نیز نزد ما تک و تنها آمده اید، در حالیکه هر چه را که به شما داده بودیم (در دنیا) پشت سر گذاشته اید و هیچ یک از شفیعانتان را که می پنداشتید (در سرنوشت شما) شریکان الله اند، با شما نمی بینیم. البته روابط میان شما و آن ها از هم بریده شده و آنچه از شریکانی که به نفع خود می پنداشتید، از شما گم گشته است. (۹۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فِرَادَى»: جمع فرد، تک و تنها بدون تمام وابستگیها و خویشاوندان. «حَوَّلْنَاكُمْ»: به شما عطا کردیم، نعمت بخشیدیم. «وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ»: پشت سرتان. «تَقَطَّعَ»: بریده شد، جدایی افتاد. «وَضَلَّ عَنْكُمْ»: از شما ناپدید شده است. از دست شما به در رفته است، بر باد رفته است، گم شده است.

تفسیر:

«وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فِرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»: همانطور که شما را برای اولین بار [تنها] آفریدیم، اکنون در روز رستاخیز بزرگ برای محاسبه به سوی ما تک و تنها جدا از اهل خانواده بازگشتید، بدون اولاد، اموال، مقام و منصب و بدون یاری دهنده یا لشکر و خدمه. در حدیث شریف آمده است: ای انسان ها! شما پابرهنه و لخت و ختنه نشده بسان خلق اول در پیشگاه خدا حشر میشوید. (حدیث از روایت شیخین، و (عزلاً) یعنی ختنه نشده.)

«وَتَرْكُكُمْ مَا حَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ»: در آن روز مالی نیست که در دنیا به شما عطا کرده بودیم به جای میگذارید و در چنین روز سختی برایتان نفعی ندارد.

و یا هم فرزندی که چیزی را از انسان دفع نماید و نه دوستی که بتواند شفاعت کند.

«وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ»: و یا هم فرزندی که چیزی را از انسان دفع نماید و نه دوستی که بتواند شفاعت کند. و خدایانتان را که گمان می کردید به شفاعت از شما بر می خیزند و معتقد بودید که در پرستش با الله شریکند، آنها را در کنار شما نمی بینیم.

«لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ»: اکنون تمام علایق و روابط حلقه ی اتصال بین شما پاره شد و جمعیت شما متفرق و پراکنده گشت.

«وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (94)»: و اعتقاداتان در اینکه بتها نفع و ضرر میرسانند باطل شده است و شما به سوی زیان و غضب خدای رحمان بازگشتید.

هیچکس از شما در معامله خود زیانمندتر است و حسرت نمی خورد. علاقه امداد و نصرت گسست، و دعوای طولانی شما همه به باد رفت. به این ترتیب بر شما پشیمانی و شدت درد و گام های نادرست جمع شده است.

گمان های بی پایه، اساس بسیاری از گمراهی هاست. باید متذکر شد که: مشرکان همیشه به چهار چیز تکیه و امید داشتند: قوم و قبیله، مال و دارایی، بزرگان و اربابان و بتها و معبودان. در این آیه، بی ثمری و بی نتیجی هر چهار تکیه گاه را در قیامت مطرح می کند: «فِرَادَى»: بدون قوم و قبیله.

«تَرَكَتُمْ مَا حَوَّلْنَاكُمْ»: بدون مال و ثروت و دارایی.

«مَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمْ»: بدون یار و یاور.

«ضَلَّ عَنْكُمْ»: محو تمام قدرت‌های خیالی.

واقعیت هم همین است که در قیامت، حقایق ظاهر و سراب‌ها، محو می‌شوند.

شان نزول آیه مبارکه :

ابن جریر طبری در شان نزول آیه مبارکه روایت فرموده است که: نضر بن حارث گفت: لات و عزی برای من شفاعت می‌کنند! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

خوانندگان گرامی !

پس از اثبات یگانگی الله متعال، و مقرر نمودن پیامبری و برخی از احوال قیامت، که به بیان گرفته شد، اکنون در آیات (95 الی 99) به بیان برخی از دلایل که بر وجود هستی بخش دلالت کند، می‌پردازد که عبارتند از: آفریدن، حیات بخشیدن، جان گرفتن و تقدیر و تدبیر گردش ستارگان، سیارات و پی در پی آمدن شب و روز و انواع میوه‌ها و حاصلات مختلف النوع از شگوفه گرفته تا میوه.

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمْ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (۹۵)

بی تردید الله شگافنده (رویاننده) دانه و خسته است، زنده را از مرده بیرون می‌آورد و بیرون آورنده (ایجاد کننده) مرده از زنده است، آن است (الله) معبود شما، پس چگونه [از حق] منصرفتان می‌کنند؟ (۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فالِق» (فلق): به معنی شق و شکاف است. به وجود آورنده، مصدرهای فلق، فرّق و فتق یک معنا دارند. «الْحَبِّ»: دانه. «وَالنَّوَى»: هسته. «مُخْرِجُ»: بیرون آورنده. «ذَلِكُمْ اللَّهُ»: این خدای شماست، خدای شما چنین است. «تُؤْفَكُونَ»: منصرف و منحرف می‌گردید. برگردانده می‌شوید.

تفسیر :

جوهر و محتوای اساسی در این آیه مبارکه در اینست که: پروردگار با عظمت ما یکبار دیگری به محور کلام ابطال دیدگاه‌های مشرکین پرداخته، و در این راستا صنع و آفرینش عجیب و شگفت‌انگیز و تدابیر لطیف و دقیق را ارائه داده و می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى»: هر آینه الله متعال شگافنده دانه‌ها و هسته‌هاست، شگافنده دانه‌هاست که از آنها گیاهان و نباتات را بیرون می‌آورد و شگافنده هسته‌هاست که از آنها درختان تناور را بیرون می‌آورد.

نوی: جمع «نواه»، بر هر میوه و محصولی اطلاق می‌شود که دارای هسته باشد، مانند خرما و زردآلو و آلو.

شیخ قرطبی می‌فرماید: هسته‌ی مرده را می‌شکافد تا برگی سبز از آن بیرون بکشد. و همچنین دانه را. (تفسیر قرطبی 44/7).

«يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ»: او تنها ذاتی است که زنده را از مرده بیرون می‌کند مانند طفل که از نطفه و مرغ که از تخم بیرون می‌شود، و او تنها ذاتی است که مرده را از زنده بیرون می‌نماید مانند نطفه که از مرد و زن و تخم که از پرنده و هسته که از درخت خرما و دانه که از کشت و از این قبیل بیرون می‌نماید.

مفسران امروزی مطابق به تجارب علمی مینویسند: مراد از بیرون آوردن مرده از زنده؛ خارج شدن مایعاتی همچون شیر از بدن موجودات زنده است زیرا شیر مایع سیالی است که در آن چیز زنده‌ای وجود ندارد در حالی که نطفه دارای حیوانات (سلولهای) زنده‌ای است که از بدن حیوان زنده خارج می‌شود.

از ابن عباس (رض) نقل شده است: مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن بیرون می‌آورد. پس حی و میت استعاره از کافر و مؤمن است.

«ذَلِكُمْ اللَّهُ قَائِي تُوَفَّكُونَ (95)»: همان است خدایتان که خالق و باتدبیر است، یعنی کسیکه چنین کند اهل و شایسته عبادت و الوهیت است نه دیگران؛ زیرا برای او هیچ شریکی در خلقت نیست بنابر این لازم است تا در عبودیتش نیز شریکی نباشد. از این رو ضروری است کسی عبادت شود که خلق و ایجاد میکند. با وجود چنین لزومی مشرکان چگونه عبادت‌های خود را به سوی غیر الله متحول میسازند و با او خدای دیگری بنابر باطل، گناه و بدکاری قرار میدهند.

فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٩٦﴾

(همان الله) شگافنده روشنی صبح است و شب را برای آرامش قرار داد و خورشید و ماه را برای حساب کردن اوقات. این است تقدیر پروردگار قدرتمند دانا. (۹۶) تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْإِصْبَاحُ»: سپیده دم، مصدر و به معنای صبح است. سَكَنًا: آرامش، آسودن. آنچه انسان به آن مأنوس میشود و آرامش می یابد. سکن یعنی رحمت. سکن یعنی رحمت. «حُسْبَانًا» یعنی از روی حساب و کتاب. مفسر زمخشری میفرماید: حسابان مصدر حسب است همان طور که حسابان مصدر حسب میباشد و نظیر آن کفران و شکران است. (کشاف 39/2). «تَقْدِيرُ»: اندازه گیری، سنجش، تدبیر اندیشمندانه، مقایسه، بررسی.

تفسیر:

در آیه قبلی، سه نشانه از قدرت الله متعال در زمین مطرح شد، در این آیه نشانه‌هایی از قدرت الهی در آسمان‌ها مورد بحث قرار داده میشود. شب و روز دو نشانه از قدرت الهی است که به واسطه‌ی گردش منظم آفتاب و مهتاب پدید می‌آیند. طوریکه میفرماید: «فَالِقُ الْإِصْبَاحِ»: والله متعال تنها اوصیح رادر میان تاریکی‌های شب شکافت و سفیدی روشن را از سیاهی شدید بیرون کرد. طبری گفته است: ستون صبح درخشان را از قلب تیره و سیاه شب بیرون میکشد. (طبری 554/11).

واقعیت امر اینست که: پیدایش شب و روز، محتاج و نیازمند به وجودی صاحب قدرت و دانش دارد که این کار را با تقدیر و اندازه‌گیری دقیق انجام دهد.

«وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا»: او شب را برای آرامش انسان و هر جنبنده‌ای مهیا ساخت از این روی مردم در آن خواب میشوند و چهارپایان آرام می‌گیرند و پرندگان به آشیانه‌های خود بازمی‌گردند و حشرات به سوراخ‌های خویش.

«وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا»: او کسی است که آفتاب و ماه را بنابر حساب و کتابی خاص سیار ساخت به گونه‌ای که هرگز از حساب و کتاب خویش انحراف نمی‌نمایند و منافع و مصلحت‌های انسان به آن بستگی دارد ذات پروردگار این‌ها را به دقت و در اوقاتی معلوم و زمانی مشخص به انجام رسانید که با این دو، حساب روز، ماه و سال فهمیده می‌شود.

«ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (96)»: تقدیر و سنجش همه این‌ها از سوی الله متعال صورت گرفته که در ملک خود تواناست. او کسی است که با قدرت خویش دیگران را مقهور نموده و به کمال خویش تفرّد جسته است. او دانائی است که تدبیر خلق را میداند و همچنان محل نفع و دروازه‌ها مصالح را. بنابر این او تعالی با عزت خود امر کرد و این امر نافذ شد و با علم و دانش خود قضا و قدر کرد. باید گفت که: تفکر در نظم دقیق کرات آسمانی، راه خدا شناسی است.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٩٧﴾

و الله آن ذاتی است که برای شما ستاره‌ها را آفرید، تا به وسیله آن در تاریکی‌های خشکی و تاریکی‌های بحر، راه یاب شوید. واقعاً ما آیات را برای آنانی که می‌دانند، به تفصیل بیان کرده‌ایم. (۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«جَعَلَ»: قرار داد، آفرید. «فَصَّلْنَا»: بیان داشتیم، آشکار ساختیم.

تفسیر :

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ»: و الله متعال ذاتی است که برای شما ستارگان را بیافرید تا به وسیله آنها در تاریکی‌های شب، به هنگام راه پیمایی‌تان در خشکی و قلب بهر از آنها هدایت و رهنمایی بجوید. بلی! هنگامی که راه‌های خشکی و در بحر بر شما مشتبه و ناپیدا می‌شود، ستارگان بهترین وسیله پیدا کردن راه برای شماست، کسی که در صحراها راه می‌رود با همین ستاره‌ها راه را پیدا می‌کند، یعنی نظام ستارگان آسمان چنان دقیق است که میتوان راه‌های زمینی را با آن پیدا کرد.

همچنان چه کشتیرانان بحری با نور ستارگان مسیر خود را طی مینمایند. و این یکی از منافی است که الله متعال ستارگان را برای بر آوردن آن آفریده است.

«قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (97)»: برای قومی که در باره‌ی عظمت خالق می‌اندیشند، دلایل فراوانی را بر قدرت خود بیان کردیم.

وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ﴿٩٨﴾

و او همان ذاتی است که شما را از یک نفس آفرید، پس برای شما قرارگاه است (در دنیا) و امانت گاه است (در قبر) واقعاً آیات (توحید) را برای قومی که می‌فهمند، به تفصیل بیان کرده‌ایم. (۹۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَنْشَأَكُمْ»: پدید آورد، هستی بخشید. مستقر (قر): قرارگاه. «مُسْتَوْدَعٌ» (ودع): محل امانت سپردن (مستقر در رحم و امانت در خاک گور) یا مستقر، رحم مادر و مستودع، پشت پدر. در تعبیر «أنشأ» دو نکته قابل توجه نهفته است:

1- ابتکار 2- تربیت مستمر.

در آفرینش انسان هم نوآوری و ابتکار است، هم تربیت مستمر. بلی، آفریدن تقلیدی یا آفریدن و رها کردن، دارای چندان ارزشی نمی‌باشد. (فرقان)

تفسیر:

«وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»: واقعاً این همه تنوع و نوآوری در خلقت انسان‌ها تنها از يك نفس، نشانه‌ی عظمت خداوند است.

تفسیر:

«وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»: ترجمه چنین است که: الله متعال ذاتی است که شما را از یک تن «یعنی: از آدم علیهم السلام پدید آورد.

«فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ»: ابن عباس (رض) میفرماید: مستقر یعنی در «ارحام» و مستودع یعنی در «اصلاب - کمرها»؛ یعنی شما در ارحام مادرانتان و اصلاب پدرانتان قرارگاه دارید.

ابو سعود گفته است: مستقر یعنی در رحم و مستودع یعنی در سرزمینی که در آنجا می

میرد. (همچنین «مستقر» را به «روی زمین» و «مستودع» را به «زیر زمین» تفسیر کرده و طبری هم عموم نظریه‌ها را پذیرفته است).

«قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ (98)»: ما به شما دلائل و براهین بسیاری را در هستی، زندگی و انسان بیان کردیم تا کسی که دارای اندک فهم و تدبری است به سوی حق هدایت شود. اما غافل، هیچگاه دلیل و برهان نفعی به حال او ندارد و راهیاب نمی‌شود. فهم دلیل دلالت بر وضوح آنچه بر آن حجت اقامه می‌گردد دارد.

مفسر صاوی فرموده است: چون حالت و کیفیت انسان امری است مخفی، و نهان و عقل در مورد آن متحیر است، در اینجا از عبارت «يَفْقَهُونَ» استفاده کرده است، به عکس ستارگان که حالشان نمایان و قابل رؤیت است، از این رو آن را به «يَعْلَمُونَ» بیان کرده است. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین 34/2). واقعاً این همه تنوع و نوآوری در خلقت انسان‌ها تنها از يك نفس، نشانه‌ی عظمت خداوند است.

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنَ الطَّلْحِ قَنَوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٩٩﴾

و او آن ذاتی است که از آسمان آبی فروآورد، پس به وسیله آن آب هرگونه گیاه را بیرون آوردیم، و از آن گیاه، جوانه سبزی را بیرون آوردیم که از آن جوانه سبز دانه‌های به هم پیوسته را بیرون آوردیم، و از شگوفه درختان خرما خوشه‌هایی است نزدیک به زمین، و نیز (رویانی‌دیم به آن آب) باغ‌های از درخت‌های انگور و زیتون و انار را مشابه به همدیگر و غیر مشابه به همدیگر، به میوه آن درخت، چون ثمر آن ظاهر شود نگاه کنید، و (نیز) به پخته شدن آن، وقتی برسد (نگاه کنید). یقیناً در این‌ها (نباتات) برای مردمی که ایمان می‌آورند نشانه‌هاست (که دلیل بر قدرت الله است). (۹۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُتَرَاكِبًا» (ركب): متراکم، انباشته و انبوه، سوار بر هم، مانند خوشه‌ی گندم و غیره. «طلع»: شکوفه‌ی خرما، میوه‌ی نارس خرما. «قَنَوَانٌ»: جمع قنو یعنی خوشه خرما. «دانیه»: نزدیک هم، در دسترس، «أعنب»: جمع عنب، انگور تاجکستان. «الرُّمَّان»: انار. «ینع»: رسیدن و با طراوت شدن میوه. «وَيَنْعِهِ»: رسیده و بدست آمده، گفته میشود: «ینعت الشجرة و اینعت» میوه اش رسید.

تفسیر:

پروردگار با عظمت ما در قرآن عظیم الشان میفرماید: انسان‌ها از نفس واحد میباشند، ولی در این آیه مبارکه میفرماید: همه‌ی گیاهان و درختان و میوه‌ها نیز از يك سرچشمه‌اند و آن آب باران است. طوریکه آمده است: «وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ»: و خدای تعالی تنها اوست که باران را از ابر نازل میکند سپس او از کشت دانه‌های استوار بر روی هم بیرون میکند چنانچه هر خوشه از خوشه‌های گندم منظومه‌ای است که با دانه‌های خود زیبایی خاصی را به وجود آورده و در حقیقت آفریده‌ای است که به دقت آفریده شده است.

مفسر طبری گفته است: تمام آنچه که نباتات است و به وسیله‌ی باران رشد و نمو میکند و میرسد، بیرون می‌آوریم. (طبری 573/11).

یعنی هم نزول باران، هم رویاندن گیاه و میوه، کار پروردگار با عظمت است، «فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا» از آن نباتات سبز و شاداب و باطراوت بیرون آوردیم. «نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا»: از سبزه دانه‌های متراکم بیرون آوردیم؛ مانند خوشه‌های گندم و جو. ابن عباس (رض) گفته است: منظور گندم و جو و برنج است.

«وَمِنَ اللَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ»: «و از شکوفه درختان خرما خوشه‌هایی است نزدیک به زمین» یعنی: به فرمان حق تعالی خوشه‌های درختان خرما از شکوفه‌های آن بیرون می‌آید، در حالی که «دانیه» است. دانیه: یعنی: نزدیک است به طوری که شخص در هر دو حال ایستاده و نشسته به آن دسترسی دارد.

ابن عباس (رض) میفرماید: منظور خوشه‌های آویخته است که از شاخه فرود آمده و در دسترس میوه چین قرار می‌گیرد.

«وَجَنَاتٍ مِنْ أَغْنَابٍ»: به وسیله‌ی باران، باغ‌ها و باغچه‌های انگور را بیرون آوردیم. «وَالزَّيْتُونِ وَالرُّمَّانِ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ»: «و نیز باغ‌هایی از درختان انگور و زیتون و انار - همانند و غیر همانند بیرون آوردیم» یعنی: میوه‌هایی که در حجم و رنگ همانند و در طعم و مزه غیره مانند هستند.

قتاده فرموده است: برگشان مشابه و طعمشان مختلف است، و در آن می‌توان دلیل قاطع بر وجود خالق مختار و دانا و توانا یافت.

«أَنْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ»: قبل از همه باید گفت که: نباید رابطه‌ی انسان با میوه‌ها فقط و فقط در چوکات رابطه‌ی های مادی و غذایی خلاصه گردد، بلکه این رابطه‌ی فکری و توحیدی هم باشد. طوریکه پروردگار با عظمت ما با زیبایی خاصی میفرماید: ای انسان! تا به سوی این میوه‌ها در مرحله شکوفه دهی و در مرحله پختگی و نضج آنهاکه مرحله بهره برداری از آنهاست و برای بدنشان در آن هنگام بسیار سازگار و مفید است، به دیده عبرت بنگرند و در این حقیقت نیک تأمل کنند که خداوند متعال چگونه از خاک تاریک و تیره میوه‌های الوان پدید می‌آورد، چگونه از یک خاک و یک آب، هزاران گونه گیاه و ثمر با هزاران گونه خواص و طعم و رنگ تقدیم انسان می‌کند؟

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (99) درحقیقت درخلق این میوه‌ها و کشت و زرع‌ها با آن همه اختلاف و تفاوتی که درجنس و شکل و رنگ دارند، دلایلی روشن و قاطع بر قدرت و یگانگی خدا وجود دارد و آنان که وجود خدا را تصدیق میکنند به آن پی می‌برند. ابن عباس (رض) فرموده است: می‌پذیرند هر آن کس که این نباتات را بیرون آورده است نیز قادر است مردگان را زنده کند. (تفسیر جوزی 96/3).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (95 الی 99)، متضمن چهار نوع از أدله بر وجود خدای آفریننده و بر یگانگی، علم، قدرت و حکمت وی است:

نوع اول: برگرفته از دلالت احوال نباتات و حیوانات است.

نوع دوم: برگرفته از احوال نجوم و افلاک است.

نوع سوم: برگرفته از احوال انسان و خلقت وی از یک اصل و یک ریشه است.

و نوع چهارم: برگرفته از روش رویانیدن و تنوع گونه‌های اشجار و نباتات و اختلاف انواع میوه‌ها و محصولات است. که علم جدید در هر بابی از این ابواب، میادین عظیمی را پیموده و افقهای جدیدی را در جهت ایمان و یقین به روی عقل و قلب انسان رهپوی جستجوگر گشوده است. پس در واقع ما در این آیات، در برابر کتاب باز شده هستی پروردگار قرار داریم. أسفا! که غافلان هر لحظه از کنار آنها می‌گذرند اما لحظه‌ای هم در برابر آنها درنگ نکرده و دمی دیده جان و دلشان را بر شگفتی‌ها و ابداعات آن باز نمی‌کنند. (بنقل از). «تفسیر انوار القرآن».

خوانندگان گرامی!

پس از بیان دلایل پنج گانه که در آیات متبرکه (95 الی 99)، بر ثبوت الوهیت و کمال قدرت و رحمت الله متعال، شرف نزول یافته اند، اینک در آیات (100 الی 103) به بیان گرفته میشود که در میان همین انسانها اشخاصی قرار دارند، که نسبت ناروا به ذات پروردگار

نموده، و جن را شریک الله متعال میدانند و یا برای او دختر و پسر میتراشند. خداوند نیز سخنشان را مردود شمرد.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَہُ وَتَعَالَى عَمَّا یَصِفُونَ ﴿۱۰۰﴾

و (لیکن کافران به آن آیات یقین نکردند بلکه) با الله شریک‌های از جن مقرر کردند، درحالیکه (الله) آنانرا (نیز) آفریده است. و برای الله پسران و دخترانی از روی نادانی خود قرار دادند، در حالیکه پاک و برتر است از آنچه (در حق او تعالی) وصف می‌کنند. (۱۰۰) **تشریح لغات و اصطلاحات:**

«الْجِنَّ»: موجود پنهان از دید انسان است. جنّ که آفریدگانی نهان از دیدگانند. «خَرَقُوا»: از پیش خود ساخته‌اند. سرهم کرده‌اند. به هم بافته‌اند.

تفسیر:

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ»: (کافران با این همه دلایل روشن) «و برای خدا شریک‌هایی از جن قرار دادند» یعنی: مشرکان، شیطان‌های جنی را شریک الله متعال پنداشته و به پرستش و تعظیم آنها پرداختند، همان‌گونه که به پرستش و تعظیم پروردگار می پرداختند، «وَ خَلَقَهُمْ» در صورتی که به یقین می دانستند خدای متعال آنها را خلق کرده است. و او به تنهایی آنها را از عدم به عالم هستی آورده است، پس چگونه آنها را شریک خدا قرار می دهند؟ چنین امری اوج نادانی است.

«وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ» کافران از روی جهالت و نادانی، پسران و دخترانی برای الله متعال قرار داده (و مسیحیان گمان می برند که مسیح پسر خدا است، و یهودیان عزیز را پسر خدا میدانند، و برخی از مشرکان عرب نیز فرشتگان را دختران خدا می دانستند!).

«سُبْحَانَہُ وَ تَعَالَى عَمَّا یَصِفُونَ(100)» خداوند پاک و منزّه (از همه این نقص‌ها و عیب‌ها) و به دور از این صفاتی است که او را بدان‌ها توصیف میکنند. و مقام و منزلتش بسی والاتر از آن است.

در این آیه مبارکه ملاحظه میشود که پروردگار و پیامبرش پیش از توصیف سایرین، خود را با کلمه «سبحانه» وصف نموده که منظور نفی نقص است و با کلمه «تعالی» که منظور اثبات کمال است. (تفسیر مسیر)

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۰۱﴾

[او] پدید آورنده و ایجاد کننده آسمان‌ها و زمین است، (از عدم محض بدون هیچ نمونه ای) چگونه او را فرزندی باشد؟! در صورتی که برای او همسری نبوده، و همه چیز را او آفریده؛ و او به همه چیز داناست. (۱۰۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَدِيعٌ»: کسی که بدون نمونه قبلی، چیزی بسازد، نو آفرینی کند. یعنی اینکه «بَدِيعٌ» به معنای آفریدن ابتکاری است (نه تقلیدی). «صَاحِبَةٌ»: همسر.

تفسیر:

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»: خداوند ذاتی است که آسمان‌ها و زمین را بدون نمونه‌ی قبلی بادقت ابداع و ایجاد کرده است. در حالی که مانند‌ی برای آسمان‌ها و زمین نگذشته بود. «أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً»: چگونه خداوند متعال دارای فرزندی میشود، در حالیکه نیازی به کمک و مساعدت فرزند ندارد و او از همه بی نیاز است و دیگر اینکه ذات پروردگار محتاج کرم و عطای اویند. در ثانی حق تعالی برای خود زنی بر نگزیده تا از او فرزندی به وجود آید.

بصورت کل باید گفت: ذاتی که آسمان ها و زمین را بدون تقلید و نقشه‌ی قبلی آفرید، چه نیازی و ضرورتی به فرزند و همسر دارد؟ او با يك اراده، آنچه را بخواهد خلق می‌کند. «وَحَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (101)»: مفسر تفسیر المسیر درذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: خدای تعالی اولی است که قبل از او هیچ‌کس نیست.

کسی که فرزند داشته باشد میراث برده میشود در حالی خداوند متعال میراث بر زمین و تمام کسانی است که بر روی آن قرار دارند و او بهترین وارثان است. او تعالی هر موجودی را از عدم ایجاد نموده پس به کسی نیازی ندارد و همه خلائق بندگان اویند در حالیکه از آنها نه امید نفع برده می‌شود و نه خوف ضرر از آنها وجود دارد. علم و دانش الله واسع، شامل، کامل است و بر هر چیزی احاطه دارد. او تمام آنچه را در نهان وجود دارد را می‌داند و بر امور پوشیده و مخفی نیز اطلاع دارد. پس او تعالی ابداع و ایجاد می‌کند، نعمت می‌دهد و باز می‌دارد و او بلند می‌برد و پائین می‌آورد و حکم می‌نماید و تشریح می‌کند.

در التسهیل آمده است: هدف این است که به دو طریق گفته‌ی افرادی را رد کند که به خدا فرزند نسبت داده اند:

اول؛ این که فرزند جز از جنس پدر نمی‌تواند باشد، وانگهی خدا فوق اجناس است، چون اجناس را ایجاد کرده است پس درست نیست دارای فرزند باشد.

دوم؛ این که خدا آسمان ها و زمین را خلق کرده است که چنین موجودی از فرزند و از هر چیزی بی‌نیاز است. (التسهیل 18/2).

سپس خدای توانا بر یگانگی خود تأکید کرده و این که فقط او خالق و ایجاد کننده است و می‌فرماید:

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٠٢﴾

این است الله، مالک و متصرف شما، نیست هیچ معبودی برحق به جز او که آفریننده همه چیز است، پس تنها او را عبادت کنید، و او بر هر چیز وکیل و نگهبان است. (۱۰۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَكَيْلٌ»: مدبر، نگهبان، مراقب.

تفسیر :

«ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»: آن (متّصف به صفات کمال است که) خدا و پروردگار شما است. جز او خدائی نیست؛ او خالق و مالک و تدبیرکننده و ترتیب دهنده‌ی امور شما تنها او است. و فقط او معبود حقیقی است.

«خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ»: او آفریننده همه چیز است. یعنی خالق تمام موجودات و فقط چنین موجودی شایسته‌ی پرستش است و بس.

«وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (102)»: او آفریننده همه چیز است. پس وی را باید بپرستید (و بس؛ چرا که تنها او مستحق پرستش است) و حافظ و مدبر همه چیز است.

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿١٠٣﴾

چشمها او را درک نمی‌کند ولی او همه چشمها را درک می‌کند و او بخشنده (انواع نعمت ها و با خبر از ریزه کاری ها) و آگاه (از همه چیز) است. (۱۰۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ»: خداوند، جسم مادی نیست که چشم ها آنرا درک کند.

کلمه‌ی «بصر» هم به معنای چشم است و هم به معنای بصیرت. (مفردات راغب) بنابر این آیه را میتوان چنین معنا کرد: نه چشم ظاهری، خداوند را می بیند و نه دل به عمق معرفت او راهی دارد. «اللطف»: دقیق، باریک بین. «الخبر»: آگاه.

تفسیر:

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»: مفسیر. «تفسیر انوار القرآن» در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: «چشم ها او را در نمی یابند» یعنی: چشم ها به کنه حقیقت او نمیرسند. لذا آنچه در اینجا نفی شده است، دریافتن و احاطه نمودن بر حق تعالی است، نه اصل رؤیت وی؛ زیرا مؤمنان، خداوند متعال را در آخرت می بینند چنانکه خود میفرماید: «وَجُوهَ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ۚ ۲۲ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ۲۳» [القیامة: 22-23]. «در آن روز، صورت هایی شاداب و مسرورند و به پروردگار خویش می نگرند».

همچنان دیدن حق تعالی در آخرت با احادیث متواتر - به چنان تواتری که شک و شبهه‌ای را در آن راهی نیست - نیز ثابت شده است «و او دیدگان را در می یابد» یعنی: حق تعالی به آنها احاطه می کند و به کنه و حقیقت آنها میرسد به طوری که هیچ پوشیده‌ای از آنها بر او پنهان نمی ماند.

از عکرمه در بارة تفسیر این آیه مبارکه: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ»: «چشم ها او را در نمی یابند»، سؤال شد، در جواب فرمود: آیا شما آسمان را نمی بینید؟ گفتند: چرا؟ گفت: آیا همه آن را می بینید و نگاهتان همه آن را احاطه می کند؟ گفتند: خیر! گفت: پس دیدن خداوند متعال در آخرت نیز این چنین است. قتاده میگوید: «او بزرگتر از آن است که دیدگان او را دریابند». صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می نویسد: «بینایی بشر و حواس و ادراکات ذهنی او همه برای آن آفریده شده تا او به وسیله آنها با این کائنات تعامل کرده و به تکلیف خلافت در زمین قیام نماید و آثار وجود الهی را در صفحات این هستی آفریده شده درک نماید اما در باره ذات خدای سبحان باید گفت که: قدرت دریافت وی به بشر داده نشده زیرا حادث توان آن را ندارد که وجود ازلی و ابدی را ببیند... بگذریم از اینکه قیام به امر خلافت در زمین، مستلزم دیدن خدای سبحان نیز نیست... به هر حال؛ اگر پیشینیان گاهی چنین درخواستی می کردند، می گوئیم که آنها ساده اندیش و کوتاه نظر بوده اند ولی درخواست معاصران در این مورد را بر امری جز سماجت (زشتی، بی شرمی) نمیتوان حمل کرد زیرا اینان از «اتم» و «الکترون» و «پروتون» و «نیوترون» سخن میگویند در حالی که هیچ یک از آنها، اتم و الکترون و امثال آنها را ندیده اند ولی چون آثار این پدیده ها را می بینند؛ وجود آنها را هم مسلم گرفته اند اما وقتی برای آنان از وجود خدای سبحان سخن می رود، آن هم از طریق آثار بی نهایتی که وجود مطلق وی دارد؛ بی هیچ دانش و هدایت و برهان روشنی، در این موضوع جدال می کنند و خواهان دلیل مادی محسوس می گردند، گویی این هستی به تمامی خود و این زندگی با همه اعجوبه هایش کافی نیست که در مقام این دلیل قرار گیرد».

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»: «واوست لطیف» یعنی: حق تعالی بر بندگانش مهربان است. لطف از سوی حق تعالی: توفیق و عصمت اوست.

بعضی گفته اند: لطیف کسی است که رازها را به آسانی درک می کند. و اوست «آگاه» که به همه اشیاء، اعم از آشکار و نهان آنها احاطه علمی دارد.

ابن کثیر در این باره میفرماید: نفی ادراک با رؤیت روز قیامت منافی نیست؛ چون در آن موقع هر طور که خود بخواهد برای بندگان مؤمنش تجلی میکند. ولی دید و بصیرت جلال و عظمت او را آن طور که هست نمی تواند درک کند، از این رو حضرت عایشه رضی الله عنها با استدلال به این آیه رؤیت ذات حق را در آخرت قبول داشت و رؤیتش را در دنیا نفی می کرد. (مختصر ابن کثیر 605/1).

همچنان صاحب تفسیر صفوای التفسیر شیخ علی صابونی مرحوم در تفسیر خویش در ذیل

آیهی «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» احاطه را نفی کرده است نه رؤیت را، به همین جهت خداوند نفرمود: «لا تراه الأبصار»: چشم‌ها او را نمی‌بینند، بنابراین آنان که به عدم رؤیت خدا در آخرت نظر داده‌اند مانند معتزله، از حق منحرف گشته و حق را کنار نهاده‌اند. و با مخالفت با مدلول کتاب و سنت متواتر پیامبر صلی الله علیه وسلم راه را گم کرده‌اند. در قرآن چنین آمده است: «وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاضِرَةٌ»: در آن موقع چهره‌هایی شاد و منورند و به پروردگار خود نگاه میکنند و در حدیث که بخاری روایت کرده است: شما همانطور که این ماه را می‌بینید و نیازی ندارید به یکدیگر بگویید آن را به من نشان بده، خدا را نیز خواهید دید تا آخر حدیث، و بس است کتاب و سنت دلیل و راهنما باشند.

مسئله رؤیت و ملاقات باری تعالی :

در مورد اینکه آیا انسان میتواند با الله متعال ملاقات کند؟ مفسر تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی می‌نویسد: در این مسئله عقیده تمام علمای اهل سنت والجماعت بر این است که نمی‌توان ذات حق تعالی را در این جهان مشاهده کرد. از اینجاست که وقتی حضرت موسی علیه السلام تقاضا کرد که «وَأَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ...» (سوره اعراف آیه 143) (و چون (قوم تقاضای دیدن خدا کردند) موسی (با هفتاد نفر بزرگان قومش که انتخاب شده بودند) وقت معین به وعده‌گاه ما آمد و خدایش باوی سخن گفت، موسی (به تقاضای جاهلانه قوم خود) عرض کرد که خدایا خود را به من آشکار بنما که جمال تو را مشاهده کنم. الله در جواب او فرمود: «لَنْ تَرَانِي» که تو هرگز نمی‌توانی مرا ببینی). روشن است که وقتی به موسی کلیم الله علیه السلام چنین جواب میرسد، پس کسی دیگر از جن و انس چنین قدرتی ندارند.

البته رؤیت حق تعالی در آخرت برای مؤمنین از احادیث صحیح و قوی و متواتر ثابت است و در (آیه 23 قیامه) خود قرآن هم موجود است که: «وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاضِرَةٌ» که بسیاری چهره‌ها در قیامت تر و تازه و شاد بطرف پروردگار خود می‌نگرند. البته کفار و منکرین در آن روز بصورت سزا به رؤیت حق تعالی مشرف نخواهند شد. کما فی (آیه 15 مطففین): «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ 15»: یعنی کفار در آن روز از ملاقات پروردگار خویش محجوب و محروم خواهند شد.

ملاقات خداوندی در قیامت در مواقع متعددی صورت می‌گیرد. در میدان محشر هم و بعد از ورود به جنت هم و از همه نعمت‌ها بزرگترین نعمت بر اهل جنت رؤیت حق تعالی خواهد بود.

رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرموده که: هنگامی که اهل جنت در جنت داخل می‌گردند حق تعالی به ایشان می‌فرماید که: اگر اضافه بر نعمتهای جنت چیز دیگری می‌طلبید بگویید تا بشما بدهم. ایشان عرض می‌کنند که بار الها شما ما را از جهنم نجات داده‌اید به جنت داخل فرموده‌اید از این بیشتر ما چه بخواهیم! آنگاه حجاب از میان برداشته میشود و همه بشرف زیارت حق تعالی نایل می‌گردند و این از همه نعمتهای جنت بزرگترین نعمت قرار می‌گیرد. این حدیث در صحیح مسلم بروایت حضرت صهیب منقول است.

و در حدیث صحیح بخاری است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در شب ماهتابی تشریف داشت و صحابه گرام جمع بودند آن حضرت بطرف ماه نظر انداخته فرمودند: «که در آخرت شما پروردگارتان را چنان عیان می‌بینید که این ماه را می‌بینید.» در «ترمذی» و «مسنداحمد» حدیثی به روایت ابن عمر منقول است که کسانی که خداوند به آنها در جنت درجه‌ای خاص عنایت می‌فرماید روزانه هر صبح و شام به رؤیت حق تعالی مشرف خواهند شد.

خلاصه اینکه هیچکس نمی‌تواند در این جهان بشرف رؤیت حق تعالی نایل گردد. و در آخرت همه اهل جنت به آن مشرف خواهند گشت و آنکه آن حضرت در شب معراج بشرف

زیارت مشرف شده اند آن هم در حقیقت زیارت عالم آخرت است چنانکه شیخ محی الدین ابن عربی فرموده که دنیا تنها عبارت از آنست که زیر آسمانها محصور باشد و بالاتر از آسمانها مقام آخرت است و در آنجا رسیدن و بشرف زیارت مشرف شدن را نمی توان زیارت دنیا گفت.

حالا این سؤال باقی است که وقتی از آیه قرآن «لاتدرکه الأبصار» چنین معلوم شد که انسان نمیتواند خدا را ببیند پس در قیامت چگونه رؤیت متحقق میشود؟

جواب روشن آن اینکه معنی قرآن این نیست که رؤیت حق تعالی برای انسان ناممکن است؛ بلکه معنی آیه این است که نگاه انسانی نمی تواند ذات او تعالی را احاطه کند. زیرا ذات او غیر محدود و نگاه انسان محدود است.

رؤیتی که در قیامت تحقق میپذیرد به گونه ای است که نگاه مخلوق نمیتواند او تعالی را احاطه کند. انسان و نگاهش نمیتواند در دنیا چنین رؤیتی را تحمل کند. لذا در دنیا رؤیت خداوند مطلقاً مقدور نیست اما چون در آخرت نیروی جدیدی پدید می آید رویت باری تعالی متحقق می گردد آنهم به صورتی که ذات حق تعالی در احاطه نظر نمی آید. (بنقل از معارف القرآن).

خوانندگان گرامی !

پس از بیان دلایل توحید، کمال قدرت و علم خداوند متعال، آیات (104 الی 107) به بیان دعوت اسلامی و پیامبری و وحی الهی می پردازند.

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۱۰۴)

بی تردید برای شما از سوی پروردگارتان دلایلی روشن آمده است، پس هرکس به دیده بصیرت (حق را) بنگرد، پس به سود خود اوست، و هر کس نابینا ماند، پس به ضرر خود اوست. بگو: من بر شما محافظ نیستم. (۱۰۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بصائر»: جمع بصیرت؛ به چند معنی اطلاق می شود: نور و باور قلب، شناخت ثابت و پایدار، یقین، عبرت و نیرویی که به وسیله آن حقایق علمی درک و دریافت میشود. و در مقابل آن «بصر» قرار دارد که اشیاى حسی به وسیله آن درک میشود پس مراد از بصائر: حجتها و برهان های روشنی است که هرکس در آنها به چشم خرد بنگرد، حق را می بیند. این حجت ها در آیات این سوره و غیر آن از سوره ها، و همچنین در احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم که وحی خفی می باشد، تجلی یافته است.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که از آیه (95) تا این آیه مبارکه در معرفتی الله متعال و انتقاد از شرک بود، این آیه به منزلهی نتیجه و خلاصهی آیات گذشته است. مشابه این آیه در قرآن کریم زیاد است که نتیجهی ایمان و کفر، خوبی و بدی، یا بصیرت و کوردلی انسان را متوجه خود او می داند. طوریکه میفرماید: «قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ»: ای مردم! برای شما از جانب پروردگار، براهین روشن و دلائل قاطع عرضه شد که با آن می توانید بین حق و باطل، گمراهی و هدایت تمیز کنید.

زجاج گفته است: یعنی قرآن که حاوی بصیرت و بیان است برایتان آمده است. (تفسیر ابن جوزی 99/3).

«فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا»: زمخشری گفته است: یعنی هرکس حق را دید و ایمان آورد، برای خود دیده و نفعش را خود او می برد، و هرکس آن را نادیده بگیرد، زیان نادیده گرفتن آن را همو می بیند. (کشاف 43/2).

«وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِخَفِيظٍ (104)» وظیفه‌ی پیامبر، ابلاغ است نه اجبار: و من (منظور محمد صلی الله علیه وسلم) بگو: ای محمد! بر احوال شما آگاهی ندارم یعنی من بر شما حافظ و نگهبان و مراقب نیستم تا شما را محاسبه کنم، کار من صرفاً دعوت و تبلیغ است که شما را به سوی هدایت رهنمایی می‌کنم و از پست و ردی باز می‌دارم جزا و پاداش بر خداست.

این آیه مبارکه، پیامبر صلی الله علیه وسلم را دلداری داد تا قلب خود را به مشرکان سرگرم ننماید و آزرده خاطر نشود و به گفتار و کردارشان التفات نکند، خدا از آنها انتقام می‌گیرد. مشابه این آیه در قرآن زیاد است که نتیجه‌ی ایمان و کفر، خوبی و بدی، یا بصیرت و کوردلی انسان را متوجه خود او می‌داند. همچون: «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» (بقره، 286) «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا» (فصلت، 46) «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» (اسراء 7).

وَكَذَلِكَ نَصْرَفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿١٠٥﴾

و این چنین آیات (دلایل و حدانیت) خود را به اسلوب‌های مختلف بیان می‌کنیم (تا بفهمند)، و مبادا بگویند: تو (این قرآن را از کسی) درس خوانده‌ای، و تا اینکه آن (دین) را برای قومی که می‌دانند، بیان کنیم. (۱۰۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُصْرَفُ»: بیان می‌کنیم، توضیح می‌دهیم. «دَرَسْتَ»: درس خوانده‌ای، درس آموخته‌ای. «لِنُبَيِّنَهُ»: تا آن را روشن سازیم، بیان نمایم.

تفسیر:

«وَكَذَلِكَ نُصْرَفُ الْآيَاتِ»: «پس اینگونه، آیات قرآنی خود را گوناگون بیان می‌کنیم» به گونه‌های وعد و وعید، القای بیم و امید و موعظه و تنبیه در بیان عقیده توحید. کفار برای باز کردن راه تکذیب بر پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌گفتند: این حرف‌ها را می‌میزند از خودش نیست، بلکه آنرا از دیگران آموخته است. «دَرَسْتَ» طوریکه در موارد دیگر نیز می‌گفتند: «إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ» (نحل، 103) انسانی به او یاد داده است، «أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ» (فرقان آیه 4) گروهی دیگر آنرا کمک و مساعدت نموده است.

«وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ»: تا مبادا [اهل عناد] بگویند: تو درس خوانده‌ای [و نزد کسانی کتب پیشین آموخته‌ای] یعنی مشرکان در هنگام شنیدن آیات قرآن خواهند گفت: ای محمد! بی‌گمان تو این پیام را از سوی پروردگار نیآورده‌ای بلکه این همان علم و دانش اهل کتاب است که آن را فراگرفته و از آنان آموخته‌ای. پس خدای متعال برای دفع این شبهه؛ قرآن را به طوری گوناگون بیان کرد تا مجال این القائات نادرست برای آنان فراهم نشود زیرا بیانی این چنین، به‌صرف خواندن کتابهای پیشین وبدون وحی الهی، از کسی بر نمی‌آید. «وَ لِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (105)»: «و تا اینکه آن را» یعنی: قرآن را «برای گروهی که می‌دانند» حق را؛ پس از آن پیروی می‌کنند و می‌شناسند باطل را؛ پس از آن اجتناب می‌کنند «بیان کنیم».

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: از آن جهت آیات خویش را به جنبه‌های مختلف و طرز شگفت می‌دانانیم که تو به تمام مردم برسانی و آنها برحسب اختلاف استعداد و احوال دوگروه میشوند: مردم لجوج و بی‌خرد گویند: این همه علوم و معارف و مضامین مؤثر از مردی امی چگونه ساخته میشود؟! ضرور، در اوقات مختلف از کسی آموخته؛ و پس از خواندن به ما عرضه داشته! اما، به دانشمندان و اهل انصاف، حق آشکار، و شکوک و شبهات شیطانی زایل خواهد شد.

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٦﴾

از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی شده پیروی کن، هیچ معبودی جز او نیست، و از

مشرکان روی بگردان. (۱۰۶).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أعرض»: روی بگردان، التفات مکن. «وکیل»: مواظب، مراقب، نگهبان احوال.

تفسیر :

در آیه متبرکه که قبلی خواندیم که کفار به رسول الله صلی الله علیه وسلم، تهمت وارد نمودند که: کلام تو وحی نیست، بلکه آنرا از دیگران آموزش دیده ای یعنی این کلام را که میفرماید از دیگران گرفته ای و کلام دیگران است. ولی در این آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم دلداری داده و میفرماید: «اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ» ای محمد! از قرآنی پیروی کن که الله آن را به تو وحی کرده است. یعنی تو بر خدای یگانه اعتماد [نما]، و به حکم وی تابع باش؛ التفاتی به جهل، عناد و دشمنی مشرکان مکن که چرا بعد از شنیدن این همه دلایل و بیانات روشن نیز به راه راست نیامدند. مفسر قرطبی میفرماید: قلب و نهاد خود را به آنها مشغول مکن بلکه به عبادت خدا مشغول شو. (تفسیر قرطبی 60/7).

واقعیت هم همین است که رهبران الهی نباید باتهمتها و تحقیرها و تحلیل‌های ناروای دشمنان، و معاندین و مخالفین جاهل در راه خود سست شوند، در ایه مبارکه خداوند متعال به پیامبرش دستور و هدایت فرمود که؛ ذهن و فکر خود را به مشرکان مشغول نکند بلکه به پیروی آنچه که بدان مأمور شده است، مشغول بسازد.

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»: جز او معبودی به حق نیست. از این رو فقط باید به وحی و امر وی اندیشید و از آن پیروی کرد.

در برخی از حالات در می یابیم که: بشر چنان از مقام و منزلت اشرف بودن خود سقوط می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نیز به فرمان الهی از او روگردان می‌شود. طوری که میفرماید: «وَأَعْرَضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (106)»: از آنان روی برگردان و به نظرشان توجه مکن. یعنی تو به کار خویش ادامه دهی و به حرف مخالفان اعتنایی نداشته باش. باعفو و گذشت و تحمل آزارها و ترک نمودن شان به نرمی و ملایمت؛ تا پروردگار با عظمت بر تو و دعوتت از طریق هجرت و جهاد و غیر آن گشایشی پدید آورد و آنگاه بتوانی احکام خداوند متعال را در میان شان برپاداری. البته این حکم قبل از نزول آیه «قتال» بود که با نزول آیه قتال منسوخ شد.

برخی از شیوه های برخورد با مخالفان :

باید گفت که مطابق هدایت و رهنمود قرآنی تکتیک و برخورد با مخالفان، در موارد مختلف متفاوت است، که مختصراً برخی از این شیوه ها را به بیان می‌گیریم: در بسیاری از اوقات و حالات وضع چنان پیش می آید که: صرف سلام کردن پیشنهاد گردیده است طوری که در (آیه 63 سوره فرقان) میفرماید: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا 63»: (و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین بی تکبر راه می‌روند، و هرگاه جاهلان آنان را طرف خطاب قرار دهند (و سخنان نابخردانه گویند) با ملایمت (و سلامت نفس) جواب دهند.

در برخی از حالات وضع چنان پیش می آید که: همانا سکوت و عدم برخورد است. «ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهَهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»: ((حجر، 3)) (انان را (به حال خود) رها کن تا بخورند و بهره‌مند شوند و آرزوها سرگرمشان کند، پس به زودی (نتیجه این بی تفاوتی‌ها را) خواهند فهمید.) باید متذکر شد که: مسئله رها کردن کفار به حال خود که از جمله‌ی «ذَرَهُمْ» استفاده میشود، به خاطر سرکشی خود آنان است، وگرنه خداوند ابتدا برای هدایت همه‌ی انسانها، پیامبر فرستاده و کسی را به حال خود رها نکرده است. و یا هم طوری که در (آیه 173 سوره آل عمران) میفرماید: «حَسْبُنَا اللَّهُ» (آل عمران، 173).

در برخی از اوقات حالات طوری پیش می آید که: همانا اعراض و بی‌اعتنایی در برابر معاندین است. طوری که (آیه 42 سوره مائده) میفرماید: «فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرَضْ

عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرَضُوا عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً» (پس اگر (برای داوری) نزد تو آمدند، یا میانشان داوری کن یا از آنان روی بگردان و اگر از آنان روی بگردانی پس هرگز هیچ زبانی به تو نخواهند رساند).

در برخی از موارد همانا در پیش گرفتن حالات غلظت و شدت و قهر است. طوریکه در آیه 73 سوره توبه آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَا أُوهُمْ جَهَنَّمُ وَ بئسَ المصيرُ 73» (ای پیامبر! با کافران و منافقان ستیز کن و بر آنان سخت‌گیر و خشن باش که جایگاهشان دوزخ است و بد سرنوشتی دارند).

و هکذا در برخی از اوقات همانا شیوه مقابله به مثل است: طوریکه در (194 سوره بقره) میفرماید: «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» (اگر دشمنان احترام آنرا شکستند و با شما جنگ کردند، شما نیز حق دارید مقابله به مثل کنید. زیرا) حرمت‌ها را (نیز) قصاص است و هرکس به شما تجاوز کرد، به مانند آن تجاوز، بر او تعدی کنید و از خدا بپرهیزید (که زیاده روی نکنید) و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است).

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بَوَكِيلٍ ﴿١٠٧﴾

اگر الله می خواست آنان [به طور اجبار] شرک نمی آوردند، [ولی خواست خدا آزادی انسان در انتخاب است] و ما تو را بر آنان محافظ و کارساز قرار ندادیم [تا آنان را به اجبار به پذیرش دین وادار کنی]. (۱۰۷).

تفسیر :

مشیت و اراده‌ی الهی بر آزاد گذاشتن انسان‌هاست و وجود مشرکان، نشانه‌ای از این آزادی است. طوریکه میفرماید: «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا»: اگر الله هدایت آنها را میخواست، آنها را به راه راست راهنمایی می کرد و در نتیجه مشرک نمی شدند، اما خدا هر آنچه را که می خواهد عمل می کند.

یعنی: قطعاً خداوند متعال قادر است بر اینکه همه آنانرا مؤمن گرداند به طوری که شرک نیاورند و اگر می دانست که ایمان را انتخاب می‌کنند، یقیناً آنان را به سوی ایمان راهنمایی می کرد ولی حق تعالی به علم فراگیر خویش دانست که آنان شرک را انتخاب می‌کنند، هم از این رو برای آنان شرک را اراده کرد؛ پس فرمان در دست اوست لذا ای محمد صلی الله علیه وسلم! تو این قدر بر ایمانشان حریص نباش. این آیه دلیل بر آن است که: شرک نیز به مشیت خدای سبحان تعلق دارد. «تفسیر انوار القرآن».

بناءً بصورت کل باید گفت که: مشیت و خواست خداوند متعال دوگونه است: خواست تشریحی و خواست تکوینی. خداوند از نظر تشریحی، هدایت همه‌ی مردم را خواسته است و لذا پیامبران و کتب آسمانی را فرستاده است، اما از نظر تکوینی خواسته است که مردم بر اساس اراده و اختیار خود، راه را انتخاب کنند، نه آنکه مجبور به پذیرش دین باشند. «وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»: ما شما را ناظر و مراقب آنان قرار نداده ایم؛ چون خود ما آنان را به خاطر اعمالشان مجازات می کنیم.

پیامبر، نه مسئول دفع بلا از مشرکان است و نه مسئول جلب منفعت برای آنان طوریکه میفرماید: «وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بَوَكِيلٍ (107)»: و تو ای محمد مراقب اعمال آنها نیستی چنانچه قائم به اعمال مصالح و تدبیر امور آنها نمی باشی! تو صرفاً پیامبری هستی مبلغ و بشارت دهنده و بیم دهنده؛ هیچ مسؤولیت و تعهد دیگری در قبال آنان نداری. محاسبه و مراقبت از آنها فقط بر الله متعال است.

مفسر صاوی میفرماید: این جمله برای ما قبلش تأکید است؛ یعنی نگهبان و مراقب آنها نیستی تا آنان را به ایمان مجبور کنی، این امر قبل از دستور جهاد و قتال بود. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین 37/2).

بناءً بصورکل باید بعرض رسانید که: انبیاء ضامن وظیفه‌اند و نه ضامن نتیجه. در آیه مبارکه در خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفته شده است که: شما بمثابه داعی و مبلغ مبعوث شده اید، نه به عنوان مراقب و نگهبان. وظیفه ی شما تنها این است که این روشنی را به مردم عرضه کنید و در حد توان خود در بیان و اظهار حق کوتاهی نکنید. و اگر با وجود این کسی حق را نپذیرد، نه این وظیفه به عهده ی شما گذارده شده است که مردم را به هر قیمتی که شده حق پرست کنید و نه از شما در این مورد سوال خواهد شد که چرا در حوزه ی نبوت شما باطل پرستی باقی مانده است. پس ذهن خود را بیهوده مشغول این امر نکن که نابینایان را چگونه باید بینا کرد و کسانی که نمی خواهند چشم ها را باز کرده حق را ببینند، چگونه حق را به آنان نشان داد. اگر اراده خواست خدا این می بود که هیچ باطل پرستی در دنیا نباشد، چه نیازی بود الله تعالی این کار را به عهده ی شما بگذارد؟ آیا یک اشاره ی تکوینی الهی نمیتوانست همه ی انسان ها را حق پرست بکند؟ ولی هدف اصلاً این نیست. هدف این است که آزادی انتخاب حق و باطل برای انسان باقی بماند و در عین حال نور حق به او ارایه شده مورد آزمایش قرار گیرد که کدام یک از دو چیز را انتخاب میکند. پس راهکار درست برای شما این است که هم خودتان در پرتوی نوری که به شما داده شده است راه راست را ببیماید و هم دیگران را به سوی آن فرا خوانید. کسانی را که این دعوت را بپذیرند در آغوش بگیرید و آنها را تنها نگذارید ولو از نگاه جهانیان ارزشی نداشته باشند. کسانی که از پذیرفتن آن سر باز زدند از آنان دست بردارید و اجازه بدهید به سوی فرجام بدی که خود خواهان رفتن به سوی آن هستند و بر رفتن به سوی آن اصرار می ورزند، بروند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (108 الی 110) موضوعاتی در باره خودداری از دشنام دادن به معبودهای باطل مطالبی به بیان گرفته میشود.

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٠٨﴾

و (شما ای مؤمنان) به آنچه مشرکان غیر از الله می خوانند دشنام ندهید تا مبدا آنها از روی ظلم و جهالت خدا را دشنام دهند. این چنین ما عمل هر قومی را در نظرشان (در دنیا) زینت داده ایم، سپس بازگشت آنها به سوی پروردگارشان است و الله آنان را به کردارشان آگاه میگرداند. (۱۰۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا تَسُبُّوا» (سب): دشنام ندهید. «الَّذِينَ»: کسانی را که. اگر مراد از (الَّذِينَ) خود مشرکان باشد، معنی چنین میشود که دشنام به معبودها و بت های مشرکان در اصل دشنام به خود آنان است. معبودها و بت هایی که با توجه بدین معنی، به کار رفتن (الَّذِينَ) بنا بر عقیده مشرکان است که معبودها و بت های خود را متصرف در امور می بینند و همچون ذوی العقول می پندارند. یا بر اثر تغلیب ذوی العقول است از قبیل: فرشتگان، عیسی، عزیر و غیره که با دیگر چیزها پرستش میکنند. «فَيَسُبُّوا»: دشنام میدهند. «يَدْعُونَ»: می پرستند. «عَدْوًا»: تجاوز کردن از حق و گرائیدن به باطل. از روی دشمنی، تجاوز کردن از حق و میل به باطل.

شان نزول آیه مبارکه :

از ابن عباس (رض) روایت شده است که کفار قریش به ابو طالب گفتند: یا محمد صلی الله علیه وسلم و یارانش را از ناسزا گفتن و دست درازی به خدایان ما بازدار و یا ما هم مقابله به مثل کرده و از در دشنام و ناسزا گفتن و هجو او درمی آییم، آنگاه آیه ی:

«وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ...» نازل شد. (تفسیر قرطبی 61/7). آنگاه خدا مسلمانان را از ناسزا گفتن به بت های آنان نهی و منع کرد.

در روایتی دیگر آمده است که مشرکان گفتند: ای محمد یا از سب خدایان ما دست بردار یا ماهم خدایت را هجو و ناسزا میکنیم، آنگاه این آیه متبرکه نازل شد. (اسباب النزول ص 127).

تفسیر:

«وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»: ای مسلمانان! به خدایان باطل و بت های مشرکین دشنام و ناسزا یعنی بد ورد نگوئید. در ضمن قابل یاد دهانی است که به دشنام و ناسزا گفتن ها، نمی توان مردم را از مسیر غلط منع و یا باز داشت.

و در این هیچ جای شکی نیست که: دشنام دادن، و ناسزا گویی، عامل بروز دشمنی و کینه و ناسزا شنیدن است، طوریکه میفرماید: «فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ»: زیرا در آن صورت، آنها از روی ظلم و تجاوز از حق و از روی نادانی نسبت به آنچه که در حق خدای سبحان از تقدیس و تعظیم واجب است، او را دشنام خواهند داد، آنان بر عظمت خدای تعالی، جلال، علو و کمالش واقف نیستند و نمی دانند که الله متعال باید توقیر، احترام، تقدیس، تعظیم، تکریم و حرمت شود.

علماء میفرمایند هرگاه یک امر مباح منجر به کاری حرام شود حرام است و یک امر مشروع هرگاه مفسده ای در پی داشته باشد ممنوع می باشد، و سد زرایعی که به سوی محرّمات منتهی می شود واجب است.

ابن عباس (رض) فرموده است: مشرکین می گفتند: از دشنام و ناسزا گفتن به خدایان ما دست بردار و گرنه ما هم به خدا دشنام و ناسزا می گوئیم، آنگاه الله متعال مسلمانان را از دشنام و ناسزا منع نمود.

باید گفت که دشنام دادن، و اهانت کردن، نشانه ی نداشتن یا منطبق است، یا ادب و یا صبر. شخص مسلمان با پرهیز از ناسزا و دشنام دادن، باید به جامعه نشان دهند که آنان دارای صبر و منطبق و ادب قوی اسلامی و پیامبرانه میباشند.

با تأسف باید گفت که در بسیاری از اوقات حالات طوری پیش می آید که انسان ناخود آگاه در گناه دیگران شریک میشود، در حالیکه مقدمات گناه را دیگران فراهم کرده است. طوریکه در فوق هم یادآور شدیم: کلمه «لَا تَسُبُّوا» در آیه مبارکه از لفظ «سب» مشتق شده است یعنی بمعنی دشنام و ناسزا گفتن است، رسول الله صلی الله علیه و سلم به بر حسب عادت به صفات حسنه متصف بود و حتی در دوران کودکی وی هم بدزبانی، دشنام، سخط، شتم، ناسزا، هتک حرمت نسبت به انسان یا حیوانی از زبان او سر نزده است. البته شاید صحابه در صحبت های خویش کلمات تند و تیزی را بر زبان جاری ساخته باشد و مشرکین آن را به دشنام و ناسزا و بد ورد تعبیر کرده باشند و سرداران قریش آن را دستاویزی قرار داده و به رسول الله اعلان کردند که اگر شما از سب و شتم بتهای ما دست بر ندارید، ما هم به خدای شما دشنام و ناسزا خواهیم گفت. خداوند متعال با نازل کردن این آیه، مسلمانان را از بد گفتن و تند برخورد کردن با معبودان مشرکین باز داشت.

آنچه در این آیه بیشتر قابل توجه و تعمق است این است که خداوند در آیه قبل، آن پیامبر صلی الله علیه و سلم را بصورت خاص مورد خطاب قرار داده و فرمود: «اتَّبِعْ مَا أَوْحَى إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (106)» «وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ». در تمام عبارات فوق رسول الله صلی الله علیه و سلم مورد خطاب و از جانب خدا امر و نهی گشته است در حالیکه در این آیه مبارکه همه مسلمانان مورد خطاب قرار گرفته اند، زیرا فرمود: «لَا تَسُبُّوا» و اشاره به این کرد که چون آن حضرت هیچگاه کسی را دشنام نداده بود؛ الله متعال صیغه جمع را بکار برد تا رسولش آزرده خاطر نگردد و همه اصحاب نیز در این امر احتیاط را رعایت کنند. (کذا في المحيط).

«كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ»: این گونه اعمال آنها را بر ایشان آراسته ایم، عمل هر ملتی

را برایشان آراسته و مزین جلوه می دهیم. یعنی: به مانند آرایش دادن این باطل آشکار در پیش چشم و دل مشرکان، برای هر امتی از امت‌های کفر، کردار آنان را آراستیم ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی طاعت را برای اهل طاعت و کفر را برای اهل کفر آراسته ایم. «ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (108)»: سرانجام و مسیرشان پیش الله متعال است، آنگاه در مقابل اعمالشان آنها را مجازات میکند. این تهدیدی است مبنی بر عذاب و شکنجه ای که در پیشگاه الله متعال خواهند داشت.

آنچه سبب گناه فرار بگیرد آن هم گناه است :

یک اصلی که از مطلب فوق نتیجه گیری می شود این است که: اگر امری در حد خود جایز و تا حدی پسندیده است ولی انجام دادن آن فساد خواهد آورد و یا در اثر آن مردم به گناه مبتلا خواهند گشت پس انجام دادن آن ممنوع است.

مثلاً بد گفتن بتها حداقل جایز است و اگر در اثر مقتضای غیرت ایمانی گفته شود شاید در حد ذات خودش موجب ثواب باشد ولی اگر این خطر وجود داشت که در اثر بد گفتن بتها مردم به بد گفتن خدا خواهند پرداخت و سبب آن هم بد گفتن بت ها شده است چنین امری ناجایز و ممنوع می باشد. مثالی دیگر در این زمینه در حدیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم به اصحاب کرام خطاب فرمودند که هیچکس نباید به پدر و مادر خویش دشنام و بد رد دهد. صحابه کرام عرض کردند که یا رسول الله! این امکان وجود ندارد که کسی به پدر و مادر خویش دشنام دهد. آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود بلی خود شخص به پدر و مادر خویش دشنام و بد ورد نمی گوید ولی وقتی که به پدر و مادر کسی دشنام و ناسزا دهد او نیز در عوض به پدر و مادر وی دشنام خواهد داد و سبب این بدگویی همان فرزند خواهد بود و این موضوع آن چنان است که گویا خود شخص به پدر و مادر خویش دشنام داده است. و نمونه‌ای دیگر در این زمینه در زمان رسالت آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنین اتفاق افتاد که رسول الله به عایشه صدیقه رضی الله عنها فرمود که بیت الله شریف در زمان جاهلیت در اثر حادثه ای منهدم شده بود، قریش مکه قبل از بعثت و نبوت آن را از نو بنا کردند و در این تعمیر چند تغییر نسبت به بنای ابراهیمی ایجاد گردید. یکی اینکه حطیم که جزء بیت الله است به علت کمی سرمایه از بیت خارج ماند.

مفسر شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» به مناسبت این آیه، سخنی را از علامه الوسی نقل کرده، آنگاه چنین نتیجه می‌گیرد: «چنانچه طاعت، فرض یا واجب یا سنت یا مستحب بود، باید آن را انجام داد، بدون پروا داشتن از عواقب که بر آن مترتب میشود اما اگر امری از امور، مباح بود و بر انجام دادن آن مفسده و مصلحتی مترتب می‌گشت؛ در این صورت، شخص باید ببیند که جنبه مصلحت مقدم‌تر است یا جنبه دفع مفسده، آنگاه بادر نظر داشت آن عمل کند و در هر دو صورت هم مأجور یعنی اجر کمایی نموده است).

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٩﴾

و [اینان] با سخت‌ترین قسم هایشان به الله قسم خوردند، که اگر معجزه ای به آنها بیاید حتماً به آن ایمان می آورند، بگو آیات (معجزه‌ها) فقط در اختیار الله می باشد، و شما چه می دانید که اگر معجزه هم بیاید باز (به آن) ایمان نمی‌آورند. (۱۰۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَقْسَمُوا»: قسم خوردند. قسم یاد کردند. «جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ»: با سخت ترین سوگندهایشان، با تمام جدا و جهد خود. «مَا يُشْعِرُكُمْ»: شما چه می دانید؟

شأن نزول آیه :

از محمد بن کعب قرظی در مورد شأن نزول آیه متبرکه روایت شده است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم باقریش گفت‌وگو کرده و از آنان خواستند که ایمان بیاورند اما آنها در جواب گفتند: ای محمد! به ما خبر میدهی که باموسی عصایی بود... عیسی مردگان را

زنده می‌کرد... ثمود ماده شتری داشت و... پس توهم برای ما از این‌گونه معجزات بیاور تا تو را تصدیق کنیم! رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «دوست دارید که به شما چه چیزی را بیاورم؟» گفتند: کوه صفا را برای ما طلاگردان. فرمودند: «اگر چنین کنم، مرا تصدیق می‌کنید؟»، گفتند: بلی! والله که اگر چنین کنی، ما همه از تو پیروی می‌کنیم. آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم برخاستند و به دعا مشغول شدند، همان بود که جبرئیل علیهم السلام در رسید و به ایشان چنین فرمود: «اگر می‌خواهی، الله متعال کوه صفا را به طلا تبدیل میکند اما اگر در آن هنگام نیز تو را تصدیق نکردند، قطعاً عذابشان می‌کند و اگر هم می‌خواهی آنان را به حال خودشان واگذار تا توبه کارشان توبه کند». رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بلکه ترجیح می‌دهم که توبه کارشان توبه کند». همان بود که الله متعال آیه: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ...» را نازل کرد.

تفسیر:

«وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ»: کفار مکه غلیظترین و مؤکدترین و سخت‌ترین سوگند را یاد کردند که: یعنی: به سخت‌ترین سوگندهایی که در قدرت و توانشان بود قسم یاد کردند. از فحواي جمله ای «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ» آیه مبارکه بر می‌آید که: مشرکان مکه، «الله» را قبول داشتند، زیرا به آن قسم یاد می‌کردند.

«لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لِّيُؤْمِنُوا بِهَا»: اگر معجزه یا امری خارق العاده که در خواست کرده اند برایشان بیاید، حتماً به آن ایمان می‌آورند.

یعنی: اگر محمد صلی الله علیه وسلم معجزه‌ای از معجزاتی را که آنان پیشنهاد داده‌اند یا میدهند، بیاورد؛ قطعاً به او ایمان می‌آورند. و از آنجا که مشرکان عقیده داشتند که خداوند متعال، خدای اعظم است، از این رو به نام او سوگند خوردند.

«قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ»: ای محمد! به آنها بگو: معجزات پیامبران، همه به دست الله متعال است. بناءً ظهور آیات و این معجزه پیشنهادی شما و غیر آن از معجزات، همه در اختیار حق تعالی است و هیچ چیز از این معجزات در اختیار من نیست، پس وقوع معجزات طبق حکمت انجام می‌گیرد، نه هوس‌های مردم، یعنی اگر الله متعال بخواهد، آنرا فرود می‌آورد و اگر نخواهد فرود نمی‌آورد.

«وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لِأَيُّمُنُونَ (109)»: خداوند متعال فرمود ای مؤمنان! شما چه می‌دانید، شاید این قوم لجوج سرکش، اگر معجزات مطلوبه را هم مشاهده کنند، ایمان نخواهند آورد و آنرا تصدیق خواهند کرد!

باید گفت که مشرکان، سخت، قسم می‌خورند و می‌گفتند که: اگر معجزه ای مادی و خارق العاده‌ی مورد نظرشان از آیات جهانی نازل شود، تأییدش میکنند و به پیامبر نیز ایمان می‌آورند. این مطلب اشاره ای است که: آنان از روی دشمنی و ستیزه جویی، قرآن را از نوع معجزه به شمار نمی‌آوردند و هدفشان در طلب معجزه، جز نشان دادن نظرات خود نبود. ببین، چگونه آیات قرآن، ما را از دشنام دادن به آن چه که شایان دشنام است، باز می‌دارد، تا به آن کسی که نباید دشنام داد، دشنام ندهیم!؟

خداوند متعال به پیامبر بزرگوار می‌فرماید، هر چند آن معجزه‌ی مورد تأیید آنان بیاید، قطعاً نمی‌آورند و اگر دری به سوی آسمان باز شود و بی‌باوران از آن بالا بروند، می‌گویند: ما را چشم بندی کرده اند و افسون شده ایم و این کار معجزه نیست؛ بلکه اشیا را عوضی می‌بینیم. (سوره حجر 14 و 15).

در ضمن قابل یادآوری است که: معجزه به مقدار اتمام حجت لازم است، نه به مقدار ارضای تمایلات اشخاص و افرادی، بگذرید که برخی پیشنهادها مثل دیدن خدا خلاف عقل است و چنان هم نیست که نظام هستی بازیچه‌ی هوس‌های مشرکان باشد. در ضمن نباید فراموش کرد که: لجاجت، درد بی‌درمانی است که صاحبان آن، با دیدن هر نوع معجزه، باز هم ایمان نمی‌آورند.

وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١١٠﴾

و دلها و دیدگانشان را بر می‌گردانیم [در نتیجه به آیات ما ایمان نمی‌آورند] چنانکه اولین بار به آن ایمان نیاوردند، و آنها را می‌گذاریم تا در سرکشی‌شان سرگردان و حیران بمانند. (۱۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نُقَلِّبُ»: زیر و رومیکنیم، برمیگردانیم. واژگونه و سرگشته مینمائیم. «نَذَرُهُمْ»: آنانرا ترک می‌گوئیم و به حال خود وامی‌گذاریم. «طُغْيَانٌ»: سرکشی، نافرمانی، از در مخالفت درآمدن. «يَعْمَهُونَ»: سرگردان بمانند، سرگشته شوند، به نتیجه نرسند. از ریشه‌ی عمه به معنای کوردلی و سرگردانی.

تفسیر :

«وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَ مَرَّةٍ»: قلوب قلب‌ها و دیدگان این مشرکان را از دریافت حق برمی‌گردانیم [چون به آیات الهی باور ندارند]، همان طور که در آغاز امر به نزول قرآن ایمان نیاوردند. واضح است که: ایمان به الله و رسالت نیاز به قلب سالم دارد. گناه و لجابت، دید و بینش انسان را دگرگون می‌سازد.

مفسر صاوی میفرماید: استتفاف است و به این منظور آمده است که نشان دهد خالق هدایت و گمراهی همانا خداست، هدایت هرکس را بخواهد قلبش را بدان مایل میکند و شقاوت هرکس را هم بخواهد قلبش را بدان مایل می‌کند. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین 39/2). مطالعه‌کننده گرامی! مطابق فحوای آیه مبارکه «لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَ مَرَّةٍ» باید گفت: کسی که با دیدن معجزات اولیه ایمان نیاورده، نباید تقاضای معجزات دیگری کند.

«وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (110)»: به یاد داشته باشید؛ کسی را که خداوند متعال رها کند، در زندگی خویش سرگردان باقی می‌ماند. طوریکه میفرماید: «وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (110)» همانگونه که در آغاز هم به آن، ایمان نیاوردند. آنان را به حال خود رها می‌کنیم تا در گرداب نافرمانی، سرگردان بمانند. و در گمراهی دست و پا بزنند و سرگردان باشند.

در خاتمه جزء هفتم، از بارگاه ایزد متعال مسألت داریم دلها و دیده‌هایمان را بر حق استوار، از طغیان، نافرمانی و جهالت در تمام دقائق زندگانی، مصون بدارد، از جمله‌ی اهل بینش قرارمان دهد و درون و بیرون ما را اصلاح فرماید. بار الهی! آمین.

پایان جزء هفتم

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (111 الی 113) موضوع آزاررسانی و سرسختی مشرکان و ناامید شدن از ایمان آوردنشان به بحث گرفته میشود. این آیات، تفصیل و تبیین آیه‌ی «وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ»: است که اگر خواسته‌ی آن بی‌باوران، برآورده شود، فرشتگان، نزد آنان شهادت دهند، مردگان زنده گردند و به سخن آیند، به آن چه دلخواه آنان است، اعتراف ورزند و حتی همه چیز در برابرشان این شهادت را ادا کنند، نمی‌گردند؛ چون گمراهی و کوردلی در عمق وجودشان ریشه دوانیده است، مگر آنکه، اراده‌ی خدا غیر آن باشد.

وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قَبْلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ ﴿١١١﴾

و مسلماً اگر مافرشتگان را به سوی آنان نازل میکردیم، و مردگان با آنان سخن میگفتند، و همه چیز را گروه گروه در برابرشان گرد می‌آوردیم، باز هم [از روی اراده و اختیار]

ایمان نمی آوردند؛ مگر آنکه خدا [ایمان آوردنشان را به طور اجبار] بخواهد، ولی بیشترشان نادانی و جهالت می ورزند. (۱۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَشْرُنَا»: گرد آوردیم. قبلاً. مقابل و رویارو، برابر (سوره کهف 55).

تفسیر:

«وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى»: و اگر ما درخواست این گروه مشرکان را بپذیریم و بر مبنای آن از آسمان ملائکه‌ای را نازل کنیم تا آن‌ها با چشم سر نظاره‌گر آنها باشند، بلکه از آن نیز فراتر؛ بالفرض، فرشتگان از آسمان فرود آیند، و حضرت پیغمبر را تصدیق کنند؛ و مردگان از قبرها برخیزند، و با آنها سخن گویند؛ و تمام امم گذشته دوباره زنده شوند، و مقابل آنها ایستاده شوند؛ باز هم آنها از سوء استعداد و تعنت و عناد، پذیرای حق نمی‌شوند.

مفسران مینویسند که: یکی از درخواست‌های مشرکان، نزول فرشتگان و سخن گفتن مردگان با آنان بوده است، غافل از آنکه این مشرکان به قدری لجوج اند که حتی اگر امور غیبی مثل فرشتگان برای آنان محسوس شود باز هم ایمان نخواهند آورد.

مشابه فهم این آیه مبارکه، در سوره‌ی حجر آیات 14 و 15 آمده است: «وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ» اگر از آسمان دری باز شود و کفار از آن بالا روند، باز هم گویند: چشم ما را جادو کرده‌اند.

«وَحَشْرُنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا» و همه چیز را بر آنان جمع می‌کردیم و همه چیز را عیناً مشاهده می‌کردند، «ما كانوا ليؤمنوا إلا أن يشاء الله» واقعیت امر همین است که برای انسانهای که دارای قلب لجوج هستند، هیچ آیه و نشانه‌ای زمینه‌ساز ایمان نمی‌گردد. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: اگر تمام آیات و نشانه‌هایی را که درخواست کرده بودند به آنها میدادیم، باز ایمان نمی‌آوردند مگر این که خدا بخواهد. یعنی اگر الله بخواهد، میتواند به اجبار، همه را مؤمن سازد، ولی این خلاف حکمت اوست. منظور ناامیدی از ایمان آنهاست. «وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ» (111) باید گفت که: جهالت، عامل ایمان نیاروندن به آیات الهی است. مطابق فحوائی آیه مبارکه اکثر آن مشرکین جاهل هستند و این مطلب را نمیدانند. اکثر آنها حقی را که تو بر آن مبعوث شده‌ای نمیدانند و به این ترتیب آنها آن را بدون علم رد می‌کنند و بدون فهم می‌شنوند.

مفسر طبری گفته است: یعنی نمیدانستند که کار در اختیار و مشیت و خواست خدا است، بلکه گمان می‌بردند ایمان و کفر به میل خود آنها است، هر وقت بخواهند ایمان می‌آورند و هر وقت بخواهند کافر می‌شوند. اما موضوع چنان نیست. موضوع در دست من است، هدایت هر کس را بخواهم، توفیقش میدهم و جز آن که من خفت و گمراهیش را خواسته‌ام، هیچکس کافر نمیشود. (طبری 47/12).

شان نزول آیه مبارکه:

ابن عباس (رض) در بیان شأن نزول آیه کریمه روایت می‌کند که: گروهی از کفار مکه و زعمای به قول ابن عباس (رض) جمعی از سران و مشرکان قریش، نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: فرشتگان را به ما نشان ده تا پیامبری تو را گواهی دهند، یا برخی مردگانمان را زنده کن تا از آنان سؤال کنیم، آن چه تو می‌گویی راست است یا خیر؟ یا این که: خدا و فرشتگان را در برابر ما حاضر کن.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ عَرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿١١٢﴾

و این گونه برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم، که بعضی از آنها به بعضی دیگر دروغهای مزین را (برای فریب دادن مردم) القا می‌کنند، و اگر پروردگارت می‌خواست این کار را نمی‌کردند، پس ایشان را با افترا و دروغشان بگذار. (۱۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَدُوًّا»: دشمن. این کلمه برای مفرد و جمع و مذکر و مؤنث به کار می رود.
«شَیَاطِینَ»: جمع شیطان، سرکشان، نافرمانان. «یُوجِی»: القا میکند، به وسوسه می اندازد، وحی میکند. «رُحْرُفِ الْقَوْلِ»: سخنان آراسته، سخنان فریبنده و ظاهر زیبا و بی پایه و مایه، چرب زبانی. «عُرُورًا»: فریب دادن، فریفتن. «یَفْتُرُونَ»: دروغ می بافند.

تفسیر :

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَیَاطِینَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ»: همان طور که سایر پیامبران را با دشمنانی از کفار امتحان کردیم تو را نیز ای محمد صلی الله علیه وسلم با گروهی از بدکاران آزمایش نمودیم. این دشمنان از جمله بدترین مردم و از میان جنیبات اند پس تو هم بسان آنان صبور و شکیبا باش.

ابن جوزی گفته است: همانطور که تو را با دشمنان آزمایش میکنیم پیامبران قبل از تو را نیز آزمایش کردیم، تا در مقابل صبر و استقامت آنان بر اذیت و آزار، اجر و پاداشی عظیم به آنان بدهیم. (زاد المسیر 108/3).

«یُوجِی بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ رُحْرُفِ الْقَوْلِ عُرُورًا»: که برخی برخی دیگر را به باطلی که آن را نیکو جلوه میدهند توصیه می نمایند تا مردم را از هدایت باز دارند. آنان را فریب داده و آنها را گول بزنند.

مقاتل گفته است: ابلیس شیاطینی را مأمور کرده است تا انسان ها را گمراه کند. هر وقت شیطان انس به شیطان جن برخورد کند، یکی از آن دو به دیگری میگوید: من رفیق خود را چنین و چنان از راه به در برده ام، تو هم رفیقت را چنین و چنان گمراه کن. این امر در بین آنان رد و بدل می شود و آن را به یکدیگر وحی می کنند. (تفسیر ابن الجوزی 109/3).

در حدیث شریف آمده است که ابونر (رض) نماز می خواند، رسول الله صلی الله علیه وسلم به او فرمودند: «ای ابونر! آیا از شیاطین انس و جن پناه جستی؟». ابونر گفت: مگر از انسانها هم شیاطینی وجود دارند؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بلی!» آنگاه این آیه را تلاوت کردند.

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ»: و اگر الله متعال اراده میکرد تا از وقوع این امر جلوگیری کند حتماً اینکار را میکرد ولی نظر به حکمت ابتلا و قضایی که صورت گرفته از آن جلوگیری ننمود،

ابن کثیر فرموده است: تمام اینها بر مبنای قضا و قدر و اراده و میل خدا صورت گرفته است که هر پیامبر دشمنی داشته باشد. (ابو سعود 131/2).

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: مقابل هر پیغمبر نیروهای شیطانی کار می کنند، تا انبیاء به مقاصد پاك خویش (هدایت خلق الله) کامیاب نشوند؛ شیاطین الجن و شیاطین الانس برای این غرض فاسد باهم تعاون می کنند، و یکدیگر را گفتار فریب آمیز و ملمع یاد می دهند؛ این آزادی عارضی ایشان تحت همان حکمت عمومی و نظام تکوین است که الله متعال در آفرینش عالم مرعی داشته. تو از فتنه و فریب دشمنان الله غمگین مباش؛ از کذب و افترای آنها صرف نظر کن، و معامله را به خدا بگذار.

«فَدَرُّهُمْ وَمَا يَفْتُرُونَ (112)»: چون اهل شقاوت مستحق سرکشی و گمراهی هستند پس آنها را به حال خودشان با دروغ های شان بگذار و به آنها اهمیت نده، نه به خود آنها و نه به دروغ های آنها که باطل بر پرتگاه سقوط در آتش قرار دارد در حالیکه حق در عزت خالق جبار است و عاقبت نیز از آن دوستان نیکوکار خداست.

در دو آیه متبرکه قبلی ملاحظه داشتیم که الله متعال فرموده است: ما آنان را به حال خود رها کردیم، «نَدَرُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ 110»: اینجا میفرماید: «فَدَرُّهُمْ» تو نیز آنان را

به حال خود رها کن. واقعیت امر اینست که مرحله سقوط انسان، از قبول وسوسه‌ی شیطان شروع و آغاز میشود، «يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» (آیه 5 ناس) پس هرزمانیکه وسوسه در انسان اثر گذاشت از جمله یاران شیطان بحساب می‌آید، «إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» (اسراء، 27) و در نهایت خودش «شَيَاطِينَ الْإِنْسِ» بمتابیه شیطان می‌گردد.

وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفِئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْتَفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ ﴿١١٣﴾

و نتیجه (وسوسه های شیطان و تبلیغات شیطان صفتان) این خواهد شد که دل‌های کسانی که به روز رستاخیز عقیده ندارند به آنها متمایل میگردد و به آن راضی می‌شوند و هر گناهی بخواهند انجام دهند، انجام می‌دهند. (113)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِتَصْغَى» (صغو): بگراید، گرایش یابد، متمایل گردد، بسپارد. «أَفِئِدَةُ»: جمع فؤاد، دلها، قلوب. «لِيَقْتَرِفُوا» (قرف): تا به چنگ آورند، تا مرتکب گردند، انجام دهند. «مُقْتَرِفُونَ»: کنندگان، مرتکب شوندگان.

تفسیر:

«وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفِئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ»: و (شیاطین، سخنان فریبدهی خود را بر مردم میخوانند) تا گوش دل آنان که به قیامت ایمان ندارند، به آن سخنان مایل شود، طوری که در آیه مبارکه میفرماید: [پس، بگذار] قلوب کافران که به روز بازپسین (آخرت) ایمان ندارند، و آنرا تصدیق نمی‌کنند، به چنان گفته‌ی آراسته رو آورد و مایل شود. در جمله «لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ»: در می‌یابیم که: ایمان نداشتن به آخرت، سبب تسخیر و نفوذ شیطان است. در ضمن باید گفت که: صرف وسوسه‌ها و تبلیغات، به تنهایی عامل انحراف انسان نیست، بلکه گوش دادن و دل سپردن و جذب شدن، مؤثر است. طوری که میفرماید: «وَلِيَرْتَفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ (113)» بگذار به چنین باطلی راضی و دل خوش باشند و مرتکب گناهان بشوند.

ضرر و عواقب چنین اعمالی بر خود آنهاست و حق تعالی از آنها بی‌نیاز است ولی مراقب و مترصد آنها میباشد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (114 الی 115) در می‌یابیم که: قرآن بر راستی پیامبر گواهی میدهد. خداوند متعال، قسم خوردن های کافران را آشکار نمود که: اگر معجزاتی نزد آنان بیاید، باز هم ایمان نمی‌آورند و حتی آمدن چنان معجزاتی به زیان آنان نیز میباشد و بر سر کفر پای می‌فشارند و فرمود: دلیل پیامبری محمد صلی الله علیه وسلم، دو چیز است:

الف: این که خداوند، کتابی مفصل و گویا، مشتمل بر دانشهای فراوان و در نهایت شیوایی و کامل، فرورستاد که هر معارض و مخالفی در مقابلش ناتوان و درمانده است. ب: تورات و انجیل حقانیت پیامبری محمد و نزول قرآن را از سوی الله متعال تأیید می‌کنند. (آیه

114: انعام) و (آیه 43 سوره رعد).

أَفَعَبَرَ اللَّهُ أَبْنَعِي حَكْمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿١١٤﴾

آیا (با این حال) غیر الله را به داورِی بطلبیم؟ در حالیکه اوست که (برای حکم ساختن) کتاب (قرآن) را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است. و آنانیکه (قبلاً) به آنها کتاب داده‌ایم، میدانند که این کتاب (قرآن) از جانب پروردگارت به حق نازل شده است. پس هیچگاه از شک کنندگان مباش. (114)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَبْنَعِي» (بغی): بجویم، طلب کنم. «حَكْمًا»: قاضی. «مُفَصَّلًا»: به صورت مفصل و مبین.

به گونه مشروح و روشن. «لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْتَرِينَ»: از زمره مترددان مباش. مراد بازداشتن پیغمبر از شک و تردید نیست. زیرا پیغمبر درباره قرآن شک و تردیدی نداشت. بلکه مراد تشویق و ترغیب آن حضرت است بر ماندگاری و ثبات برحق (انعام / 14 و یونس / 105 و قصص / 87). (فرقان)

تفسیر:

«أَفَعَيِّرَ اللَّهُ أَتَّبَعِي حَكْمًا»: و به آنان بگو: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم آیا غیر از حق تعالی قاضی دیگری را بجویم که در بین من و شما حکم بکند؟

خداوند متعال به پیامبرش دستور میدهد تا درخواست مشرکان را در تعیین داور میان خود و آنان در مورد آنچه که بر سر آن اختلاف دارند، رد کند زیرا خدای سبحان میان او و آنان دآوری عادل است و چگونه دآوری جز او میطلبند:

مفسر ابو حیان در مورد مینویسد: مشرکین قریش به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفتند: اگر مایلی یک نفر از علمای یهود و نصاری را در بین ما و خودت به عنوان داور تعیین کن که در مورد اخبار وارده درباره ی تو و رسالت تو که در کتاب هایشان آمده است ما را باخبر سازد، آنگاه آیهی و هو الذی... نازل شد (البحر المحیط 206/4).

«وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا»: نازل شد؛ یعنی همان ذاتی است که قرآن را به واضحتین بیان برایتان نازل کرده که، در آن حق و باطل را به تفصیل آورده و هدایت و گمراهی را از هم جدا ساخته است.

«وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ»: در آیه متبرکه (111 انعام) خواندیم که: اگر مردگان هم با اینان سخن بزنند یا فرشتگان فرود آیند، ایمان نخواهند آورد. در این آیه مبارکه میفرماید: این در حالی است که یهودیان و نصرانیانی که نزد آنها تورات و انجیل است نیز به رسالت من شهادت میدهند و میدانند که قرآن کریم بطور حتمی از جانب الله متعال وحی شده است نه از جانب من. بناءً تقاضای معجزات دیگر، تنها بهانه است.

«فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْتَرِينَ (114)»: در ادامه خدای تعالی پیامبر خویش را امر مینماید تا بر حق و یقین ثابت و استوار بماند و هیچگاه در صحت آن به خود شک راه ندهد، زیرا اعتماد یک دعوتگر به صحت منهج و روش اش از جمله بزرگترین عوامل ثبات و پیروزی اوست.

در این هیچ جای شکی نیست که: پیامبر صلی الله علیه وسلم در راه خود تردیدی ندارد، لذا خطاب آیه مبارکه «فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْتَرِينَ»: هشدار به مسلمانان است که نگران حقانیت راه خود نباشند.

طوریکه مفسر ابو سعود (رض) در مورد مینویسد: از باب تهییج و تحریک است. و بر اساس قولی خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده و منظور امت است. (ابو سعود 274/4).

وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۱۵)
و کلام پروردگار تو باصدق و عدل به انجام رسید هیچکس نمی تواند کلمات او را دگرگون سازد و او شنونده دانا است. (۱۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَمَّتْ»: تمام شد. پایان یافت، کامل گشت، انجام گرفت. مراد این است که فرمان خدا انجام می پذیرد و جامه عمل به خود می گیرد. «تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ» از فحوای آیه مبارکه در می یابیم؛ که قرآن، آخرین کتاب آسمانی و اسلام، آخرین دین الهی است، قرآن، جوابگوی همه ی نیازهای هدایتی جوامع بشری است. و به خوبی در می یابیم که: قرآن، معجزه ای کامل برای اثبات رسالت پیامبر اکرم است. «كَلِمَةٌ»: سخن. فرمان. مراد تحقق و عد و وعید الله است، «صدقاً»: از سر راستی، عدلاً: از سر داد، دادگرانه. (فرقان)

تفسیر :

«وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا»: کلام خدا در آنچه که خیر داده است صادق است و در قضا و قدر میباید. یعنی: بی‌گمان خداوند متعال و عده خویش را به اتمام رسانده و شریعت خویش را نازل کرده و به وسیله آن حق را آشکار و باطل را رسوا نموده است، وعده‌ها، هشدارها و خبرهای او آراسته به صدق و راستی و اوامر و احکام و قوانینش برخوردار از عدل و داد است.

«لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ»: و هیچ بشری نمی‌تواند این کلام محکم و قول صادق را تغییر دهد. «وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (115)»: و قدرت شنوائی الله متعال بر هر مسموعی وسعت دارد و دانشش بر هر معلومی؛ بنابر این تمام گفتارها، افعال و احوال بر خدا مسموع و معلوم است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (116 الی 121) در باره عقاید مشرکان و ذبایح آنان بحث بعمل آمده است.

وَإِنْ تَطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۱۱۶)

اگر از بیشتر مردم روی زمین پیروی کنی [و آرا و خواسته‌هایشان را گردن نهی] تو را از راه الله گمراه میکنند؛ آنان فقط از گمان و پندار [که پایه علمی و منطقی ندارد] پیروی میکنند، و تنها به حدس و تخمین تکیه می‌زنند. (۱۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سَبِيلِ اللَّهِ»: راه خدا، دین خدا. «إِنْ يَتَّبِعُونَ»: حرف نفی است؛ یعنی، نه، تبعیت نمیکنند. «الظَّنَّ»: حدس و تخمین، گمان. «يَخْرُصُونَ»: با حدس و تخمین سخن میگویند، از روی یقین سخن نمی‌گویند، دروغ می‌گویند.

تفسیر :

«وَإِنْ تَطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» و اگر تو از گمراهان که اکثریت أهل زمین را تشکیل می‌دهند اطاعت و پیروی کنی، آنها تو را از دین الله متعال و راه راست او منحرف می‌کنند، چون اکثر مردم سرکش و اندکی از آن‌ها بر هدایت اند. امام طبری فرموده است: از این جهت گفته است: (بیشتر آنان که در زمین قرار دارند)؛ چون در آن موقع بیشتر آنها کافر و گمراه بودند؛ یعنی در آنچه از تو می‌خواهند از آنان اطاعت مکن؛ چون اگر از آنها اطاعت کنی تو هم بسان آنها راه را گم کرده و مانند آنها می‌شوی، آنها تو را به راه هدایت نمیخوانند که خود از آن خطا رفته اند. (طبری 64/12).

بصورت کل باید بعرض رسانید که: راه هدایت و راه قرآن ملاک است، نه راه مردم و اکثریت.

اکثریت، دلیل حقانیت شده نمیتواند، و دلیل حق بودن هم نیست. ملاک، حق است نه عدد، پس در پیمودن راه حق از کمی اشخاص نباید ترسید. طوریکه در آیه متبرکه میفرماید: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (116)»: اکثریت دلیل و یقینی در امر خویش ندارند، بلکه در وهم و گمان بسر میبرند روی این اساس خیالات آنها فاسد و تصوراتشان دروغ است و یقینی در معتقدات و باورهای خود ندارند و نه هم صدفی در اقوال و صلاحی در اعمال.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۱۷)

یقیناً پروردگارت به کسی که از راه او گمراه می‌شود و نیز به هدایت یافتگان (نیز) آگاهتر است. (۱۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمُهْتَدِينَ»: جمع مهتدی، هدایت پذیرندگان، راه یافتگان (آیه 82 انعام).

تفسیر :

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ(117)»: ای محمد! همانا پروردگارت که متولی امور توست میداند چه کسی از راه هدایت انحراف و گم نموده و چه کسی بر اوامرش استقامت دارد و با هدایت او هدایت شده است و این تنها اوست که کسی را بخواد گمراه میکند و بر اعمال همه آگاه است. در البحر آمده است: این جمله‌ی خبری است و متضمن وعد و وعید است؛ چون این که الله به گمراه و هدایت شده عالم است و از آنها خبر دارد، کنایه از مجازات آنها می باشد. (البحر 210/4).

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾

پس (مطابق هدایت پروردگارتان) بخورید از ذبھی که نام الله بر آن یاد شده، اگر به آیات الله ایمان دارید. (۱۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَكُلُوا»: ذکر حرف(ف) در اول آیه بیانگر این واقعیت است که مؤمنان در امر تحلیل و تحریم باید از فرمان پروردگار با عظمت نه مشرکان پیروی کنند. «فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ»: برای تحکیم پایه‌های توحید، از هر فرصتی، حتی ذبح حیوان باید استفاده کرد. بلی؛ توحید، تنها يك مسأله‌ی ذهنی نیست. (فرقان)

تفسیر :

«فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ(118)»: قبل از همه باید گفت که: غذا و خوراک مؤمن باید جهت الهی داشته باشد. پس ای مؤمنان! با مشرکان مخالفت کنید و از ذبائی که به نام الله صورت نگرفته اگر به قرآن و سنت ایمان دارید و به پیامبر باور دارید نخورید، زیرا تصدیق پیامبر مقتضی امتثال اوامر با گفتار و کردار خوب و خوردن حلال است.

یعنی پس (از آنجا که الله متعال راه یافتگان و گمراهان را بهتر از هرکسی میشناسد، به ضلالت مشرکان در تحریم برخی از چهارپایان گوش فرا ندهید و) از گوشت چهارپائی بخورید که به هنگام ذبح نام الله را بر آن برده‌اند (و آن را به نام الله، نه به نام کسی یا چیزی جز او سر بریده‌اند) اگر به آیات الله (و از جمله به آیات وارده در این باره) ایمان دارید.

ابن عباس(رض) فرموده است: مشرکین به مؤمنین میگفتند: شما به خیال خودتان خدا را میپرستید پس آنچه را که خدا کشته است - منظورشان مردار بود - از آنچه خودتان میکشید بیشتر شایسته‌ی خوردن است، آنگاه این آیه نازل شد:

مفسران مینویسند: در کل ذبایح (گوشت حیوانات سربریده شده) مسلمانان زمانی صحیح است که هنگام ذبح حیوان اسم الله (یعنی بسم الله الله اکبر) بر آن برده شود. در غیر این صورت اگر مسلمانی عمداً اسم الله تعالی را ترک گفته باشد، آن ذبیحه حلال نیست.

ذبح شرعی :

علماء در مورد ذبح شرعی مینویسند که: وسایل و ابزار ذبح نیز تیز باشد، بگونه‌ای که خون جاری سازد و گلو را ببرد و قطع کند از قبیل کارد و چاقو و سنگ تیز و چوپ تیز و برنده و شمشیر و شیشه و نی نوک تیز و برنده‌ای که چون کارد و چاقو ببرد و استخوان تیز بجز ناخن و دندان:

الف: امام مالک روایت کرده است که زنی گوسفند می چرانید، گوسفندی دچار حادثه شد، آن زن آن را دریافت و با سنگی تیز آن را سربرید. در این باره از پیامبر صلی الله علیه وسلم سوال شد فرمود: «اشکالی ندارد».

ب: روایت شده است که از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال شد که آیا می توانیم که به وسیله سنگ تیز و عصای پاره شده تیز ذبح را انجام دهیم؟ گفت: شتاب کن و آن را سر ببر، و هر چیزی که خون را جاری کند و نام الله بر آن ذکر شده باشد، از آن بخور جز با دندان و ناخن. (بروایت مسلم).

ج: پیامبر صلی الله علیه وسلم از شرایط الشیطان نهی کرد یعنی بگونه ای حیوان را سربرید که تنها پوست را پاره کند و ورگهای گردن را قطع نکنند و بگزارند که حیوان بتدریج بمیرد از این نوع ذبح نهی کرد و آن را «شریطه الشیطان» نام نهاد. این حدیث را ابو داود از ابن عباس (رض) نقل کرده و در اسناد آن عمرو بن عبدالله صنعانی وجود دارد که ضعیف است.

گلو و مری هر دو بریده شوند و بتامی جدا کردن آنها از تن شرط نیست و همچنین قطع دو شاهرگ گردن نیز شرط نیست (این مذهب امام شافعی و احمد است و بقول امام مالک و ابو حنیفه (رح) باید که هر دو شاهرگ همراه گلو قطع و بریده گردند و الا ذبح صحیح نیست).

چون حلقوم و مری تنها راه خوراک و آب هستند و بدون آنها حیات و زندگی ممکن نیست و مراد از مرگ همان است و اگر بکلی سر را جدا کردند اشکالی ندارد و اگر از پشت گردن هم آن را ذبح کنند اشکال ندارد، مشروط بر اینکه وسیله ذبح بمحل ذبح یعنی گلو و مری برسد و آنها را قطع کند.

فراموش کردن اسم الله در وقت ذبح :

اما اگر مسلمانی در هنگام ذبح فراموش کرده باشد تا اسم الله تعالی را بیاورد، در اینصورت چون عمدی نبوده، کافیهست که هنگام خوردن بر آن نام خدا برده شود.

در صحیح بخاری از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها روایت شده که فرمودند: «أَنَّ قَوْمًا قَالُوا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ قَوْمًا يَأْتُونَنَا بِاللَّحْمِ لَا نَدْرِي أَدُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَمْ لَا فَقَالَ سَمُّوا عَلَيْهِ أَنْتُمْ وَكُلُّوهُ قَالَتْ وَكَانُوا حَدِيثِي عَهْدٍ بِالْكَفْرِ» (بخاری) یعنی: گروهی به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفتند: قومی برای ما گوشت آورده اند، و ما نمی دانیم که آیا آنها هنگام ذبح اسم خدا را بر آن برده اند یا نه؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: نام خدا را بر آن ببرید و بخورید. عائشه رضی الله عنها میگوید: آن قوم تازه مسلمان شده بودند.

لذا چون قومی که گوشت آورده بودند مسلمان بودند و از طرفی معلوم نبود که آیا (بدلیل نا آشنا بودن به احکام ذبح) هنگام ذبح اسم الله را آورده اند یا خیر؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم بدانها میفرماید که هنگام خوردن اسم خدا را بیاورند.

ذبیح اهل کتاب :

ذبیح اهل کتاب (یهودی و نصرانی (مسیحی) نیز برای مسلمانان حلال است. به شرطیکه آن اهل کتاب از دین خود مرتد نشده باشند. یعنی ذبیحه کسی که قبلاً یهودی بوده ولی الان به دین خود معتقد نیست (و اسلام هم نیاورده) حلال نیست.

دلایل حلال بودن ذبیح اهل کتاب :

خداوند متعال میفرماید: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلَلٌ لَهُمْ» (مائده 5) یعنی: امروز برای شما چیزهای پاکیزه حلال کرده شده، و غذای اهل کتاب برای شما حلال است، و غذای شما برای آنها حلال است.

آیه به صراحت دلالت بر حلال بودن طعام اهل کتاب دارد، (طعامهم: کشتار شان)، همچنانکه امام بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است.

در صحیحین (بخاری و مسلم) از روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده «أَنَّ يَهُودِيَّةً أَتَتْ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِشَاةٍ مَسْمُومَةٍ فَأَكَلَ مِنْهَا»: یعنی: یهودی گوشت گوسفندی مسموم را برای پیامبر به عنوان هدیه آورد و پیامبر از آن خورد...».

این حدیث دلیلی بر حلال بودن ذبیحه اهل کتاب است، و گرنه، پیامبر صلی الله علیه

وسلم از این گوسفند نمی خورد. اقوال علماء نیز بر این مسئله تأکید دارند، و اکثر اهل علم، اجماع را بر این مسئله نقل کرده اند.

این قدامه میفرماید: (و خلاصه مطلب، هر کس از مسلمانان و اهل کتاب، توانایی ذبح کردن داشت اگر حیوانی را ذبح کرد، خوردن ذبیحه اش حلال است، حال فرقی نمیکند، آن شخص، مرد یا زن، بالغ یا صبی و آزاده یا بنده باشد، و در این باره هیچ اختلافی نمی بینیم).

البته اگر معلوم شود که اهل کتاب حیوانات را با وسایلی همچون برق و شک الکتریکی یا انداختن در آب و خفه کردنشان ذبح میکنند، در این صورت این ذبایح حلال نیستند.

ولی ذبایح غیر یهودی و نصرانی (حال چه بت پرست باشد یا هندو یا بودایی یا مرتد یا لائیک یا کمونیست و امثال آنها) در اینصورت ذبایح آنها به هیچ وجه حلال نیست زیرا نصوص شرعی بر حرام بودن آن ذبایح تأکید دارد:

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْفُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ»: (مائده 3)

یعنی: گوشت مردار، و خون، و گوشت خوک، و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند، و حیوانات خفه شده، و به زجر کشته شده، و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند، و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند، و باقیمانده صید حیوان درنده - مگر آنکه (بموقع به آن حیوان برسید، و) آن را سرببرید- و حیواناتی که روی بتها (یا در برابر آنها) ذبح می شوند، (همه) بر شما حرام شده است؛

تحریم ذبیحه دست مرتد :

پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ»: هر کس دینش را تغییر دهد او را بکشید» (بخاری)

تحریم ذبیحه دست مجوس :

پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «سُئِلُوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ غَيْرِ نَاكِحِي نِسَائِهِمْ وَ لَا آكَلِي ذَبَائِحِهِمْ» مثل اهل کتاب با آنها رفتار کنید، با این تفاوت که نکاح زنانشان و خوردن ذبائحشان حرام است.

وَمَا لَكُمْ إِلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرَرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ﴿۱۱۹﴾

و شما را چه شده که از آنچه نام الله بر آن برده شده است نمی خورید؟ در حالیکه الله چیزهایی را که بر شما حرام شده است به تفصیل بیان کرده است، مگر آنچه که (به خوردن آن) ناچار گردید. و البته بسیاری از مردم دیگران را از روی جهل و نادانی، با خواهشات خود، گمراه می کنند. یقیناً پروردگارت به آنانی که از حد تجاوز می کنند داناتر است. (۱۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ما لكم»: شما را چه شده است؟! چرا؟! دلیلی ندارد، چیست؟ ما لكم لا تأكلوا: دلیل ندارد که نمی خورید. «فصل»: به تفصیل بیان کرده است. «إلا ما اضطررتم»: مگر آن چه به خوردنش ناچار شده باشید. «اضطررتم»: اضطرار: احتیاج و مجبور شدن. «اضطررتم»: مجبور شدید. «اهواء»: هوی: خواهش نفس. جمع آن أهواء است. هوی در اصل به معنی سقوط و پائین آمدن است. هوای نفس سبب سقوط آدمی است.

«معتدین»: عدو و اعتداء: تجاوز. «معتدین»: متجاوزان.

تفسیر :

گروهی با شبهه افگنی و مقایسه‌ی میان حیوان ذبح شده و مرده، مردم را به انحراف کشیده و میگفتند: چرا حیوانی را که ما می کشیم حلال است و آنچه را خدا میکشد، حرام؟ که این

آیه ضمن هوشیار کردن مردم، پاسخ آنان را نیز میدهد. در ضمن قابل تذکر است که: گویا بعضی از مسلمانان تحت تأثیر سنت‌های جاهلی قرار می‌گرفتند و حلال‌هایی را بر خود حرام می‌کردند.

«وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ»: چه چیزی مانع آن است که شما را از خوردن گوشت حیوان حلالی که نام الله را در هنگام ذبح آن برده‌اید، باز میدارد، بعد از آن که الله متعال خود برای شما از آن اذن خوردن داده‌است. بناءً هر کس بدون دلیل حلال‌های الهی را بر خود حرام کند باید توبیخ شود، «فَصَلِّ لَكُمْ مَا حَرَّمَ»: اصل و قانون کلی در خوردنی‌ها، حلال بودن است و هر چه حرام باشد، خداوند بیان می‌کند. طوری‌که در آیه مبارکه میفرماید: «وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَحْرَمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرُّرْتُمْ إِلَيْهِ»: الله متعال حلال و حرام را به تفصیل برایتان به بیان گرفته و در آیه‌ی محرّمات توضیح داده است چه چیزی بر شما حرام است از قبیل مردار و خون و غیره، مگر درحالت ناچاری و اضطرار که خود آن حرام را نیز برایتان حلال کرده است. پس چه شده است که به شبهاتی که توسط دشمنان کافر برانگیخته شده است گوش فرا می‌دهید؟

«وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ»: بسی از کفار مجادله‌گر، باحلال کردن حرام و حرام کردن حلال بدون دلیل شرعی و صرفاً از راه هوی و هوس، مردم را از راه به در می‌برند و گمراه می‌کنند.

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ (119)»: خدایت به تجاوزگران آگاه‌تر است که بدون داشتن دلیل شرعی از کتاب و سنت، به حلال کردن و حرام کردن می‌پردازند. این بخش، وعید شدید و تهدید مؤکد را به تجاوزگران در بر دارد.

باید بعرض برسانیم که: خوردن گوشت مردار و گوشتی که نام غیر الله بر آن برده می‌شود، حرام و خلاف فرمان الله تعالی است، و فحواى و حکم آیه 119 همین است که مردم را به خوردن گوشت حیوانی که با نام خدا ذبح شده، دعوت و تشویق می‌کند.

از جمله روش‌های نادرستی که بیشتر مردم روی زمین خودسرانه و از روی حدس و گمان ایجاد کرده‌اند و همچون حدود و قیود مذهبی مورد عمل قرار می‌گیرند، محدودیت‌هایی هستند که در مورد اشیای خوردنی و نوشیدنی در میان اقوام مختلف دیده می‌شوند. برخی چیزها را مردم خودسرانه حلال قرار داده‌اند، در حالی که آنها نزد الله متعال حرام هستند. برخی چیزها را نیز حرام قرار داده‌اند در حالی که الله آنها را حلال قرار داده است. بخصوص جاهلانه‌ترین چیزی که در گذشته نیز برخی گروه‌ها بر آن اصرار داشتند و امروز نیز گروه‌هایی در جهان بر آن اصرار دارند، این است که حیوانی که نام الله بر آن برده شده و ذبح شود نزد آنان حرام است و حیوانی که بدون بردن نام خدا ذبح شود صد در صد حلال است. در رد همین مطلب خدا در این جا به مسلمانان می‌فرماید که اگر به راستی به خدا ایمان آورده‌اید و احکام او را قبول دارید همه‌ی آن باورها و تعصباتی را که در کافران و مشرکان وجود دارد ترک کنید و همه‌ی محدودیت‌هایی را که مردم خودسرانه و بدون توجه به هدایت و راهنمایی خدا وضع کرده‌اند زیر پا بگذارید و تنها چیزی را حرام قرار دهید که خدا حرام کرده است و تنها چیزی را حلال بدانید که خدا حلال کرده است.

همچنان قابل یادآوری است که: این آیه دلالت بر آن دارد که هوی و هوس بزرگترین دشمن هدایت انسان است.

یاد داشت مفیده:

امام فخر رازی فرموده است: آیه‌ی «وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ»: بر این دلالت دارد که تقلید محض در دین حرام است؛ چون تقلید و پیروی کردن کورکورانه، پیروی کردن از روی هوی و هوس است و انگهی آیه به حرام بودنش دلالت دارد. (التفسیر الکبیر 167/13).

وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيَجْزُونَ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿١٢٠﴾

گناه آشکار و پنهان را رها کنید؛ قطعاً کسانی که مرتکب گناه می شوند به زودی در برابر آنچه همواره مرتکب می شدند، مجازات خواهند شد. (۱۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَرُوا»: رها کنید، ترک نمایید. «ظَاهِرَ الْإِثْمِ»: گناه آشکار. گناهی که با اندام ظاهری بدن انجام می پذیرد. مانند: زدن، دشنام دادن، دزدی، زنا. «بَاطِنَهُ»: گناه پنهان. گناهی که به قلب و درون مربوط میگردد. مانند: «حسد»: مکر و کید. سوءظن. مراد از گناه آشکار و گناه پنهان، همه گناهان است؛ چرا که گناه از این دو قسم خارج نیست.

«يَفْتَرُونَ»: به دست می آورند، عمل می کنند، مرتکب می شوند. (فرقان)

تفسیر:

گناه، جاذبه و کششی دارد که انسان باید با اراده‌ای قاطع، وقوی از آن فاصله و دل بست. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ»: از گناهان ظاهر و نهان، آشکار و پنهان بپرهیزید که از او تعالی هیچ امری پوشیده نیست. با تأسف باید گفت که چه در گذشته و چه امروز، اکثر مردم تنها از گناه آشکار در هراس می باشند و از گناه که انجام میدهند و یا از آنان سر می زند اصلاً هراس را بخود راه نمیدهند.

گناه آشکار: عبارت است از گناه اعضا و اندام های بیرونی و گناه پنهان: عبارت است از افعال قلب. یا معنی این است: هم گناهانی را که آشکارا مرتکب میشوید و هم گناهانی را که در نهان انجام می دهید، همه را ترک کنید.

مجاهد گفته است: یعنی نافرمانی نهانی و آشکار. و سدی گفته است: ظاهر آن عبارت است از زنا با زنان فاحشه و باطن و نهان آن عبارت است از زنا با دوست دختر. به قولی دیگر: مراد زنا علنی و زنا پنهان، یا انجام فعل زنا با زناکاران معروف و مشهور، یا با معشوقه‌های پنهانی است.

در حدیث شریف به روایت نواس بن سمعان (رض) آمده است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه وسلم راجع به گناه پرسیدم، فرمودند: «الْإِثْمُ مَا حَاكَفِي صَدْرِي وَكَرِهْتُ أَنْ يُطَّلَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ». «گناه چیزی است که در دلت رسوخ کند و دوست نداشته باشی که مردم بران آگاه شوند».

از فحوای آیه مبارکه در مییابیم که: دین مقدس اسلام، هم به طهارت ظاهری مسلمانان توجه و اهتمام دارد و هم به طهارت باطن؛ انسان، بناءً انسان هم باید از گناهان عملی دوری کرد و هم از گناهان قلبی، مانند سوء ظن.

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيَجْزُونَ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (120)»: آنان که مرتکب گناه و نافرمانی میشوند و کاری را انجام میدهند که خدا آنرا حرام کرده است، در آخرت سزای عملی را می یابند که مرتکب شده اند.

جمله «بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ»: آیه مبارکه می رساند که مجازات الهی؛ نتیجه‌ی عملکرد خود ماست. در ضمن باید گفت که مجازات الهی، برای گناهانی است که با علم و عمد انجام می گیرد.

این آیه دلالت بر وجوب مراقبت دائمی و همچنان بدی معصیت و برحذر بودن از عواقب آن دارد.

وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذَكَرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْهِمْ لِيَجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ﴿١٢١﴾

از آنچه [هنگام ذبح شدن] نام خدا بر آن برده نشده نخورید؛ مسلماً خوردن آن فسق [و بیرون رفتن از عرصه طاعت الله] است؛ قطعاً شیاطین [شبهات ناروایی را به ضد احکام الله] به دوستانشان القاء میکنند تا با شما [درباره احکام الله] مجادله و ستیزه کنند، اگر از

ایشان اطاعت کنید، یقیناً شما هم مشرک میشوید. (۱۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَسُقْ»: گناه، نافرمانی، خروج از دایره‌ی دین. «لْيُوْحُونَ»: وسوسه می کنند، پیام می دهند، القا می کنند.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که شخص مسلمان، حتی در مسائل تغذیه باید تعهد دینی خویش را مراعات کند طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ»: ای مؤمنان! از گوشت حیوانی نخورید که (به هنگام ذبح عمداً) نام خدا بر آن برده نشده است (و یا به نام دیگران و یا به خاطر بتان سر بریده شده است).

ولی حیوانی که مسلمان آنرا ذبح کرده است، ترک عمدی نام بردن از الله در هنگام ذبح آن - در نزد جمهور فقها - موجب حرمت تناول آن می‌گردد ولی ترک آن به فراموشی زیانی ندارد. ولی امام شافعی و دیگران گفته‌اند: بردن نام الله (بسم الله...) در هنگام ذبح، مستحب است نه واجب پس اگر مسلمان آنرا - ولو به عمد - ترک کرد، هیچ زیانی ندارد و موجب حرمت نمی‌گردد زیرا نام الله در قلب هر مسلمانی وجود دارد. بعضی گفته‌اند: آیه کریمه در بیان حکم حیوانات مردار (خود مرده‌ای) که اصلاً ذبح نشده‌اند و حکم حیواناتی نازل شده که به نام غیر خدا ذبح گردیده‌اند. «تفسیر انوار القرآن».

«وَإِنَّهُ لَفَسُقٌ»: چرا که خوردن از چنین گوشتی، نافرمانی (از دستور الله) است، یعنی خوردن گوشت حیوانی که به نام غیر الله متعال ذبح شده و خوردن گوشت خود مرده و مانند آن، بیرون رفتن از دایره فرمان حق تعالی و حکم وی است.

در ضمن باید گفت که: بردن نام الله در هنگام ذبح، بمثابة یک امر تشریفاتی نبوده، بلکه حکمی لازم الاجراست و مطابق حکم الهی ترک آن، فسق است.

در ضمن باید یادآور شد که: حرام خواری، قساوت قلب را در انسان بوجود می‌آورد و همین امر زمینه ساز سایر گناهان در انسان می‌گردد، بناءً دین مقدس اسلام آن را به شدت منع کرده است.

«وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ»: بی‌گمان شیطان و شیاطین صفتان، مطالب و سوسه انگیزی به طور مخفیانه به دوستان خود القاء می‌کنند تا این که با شما منازعه و مجادله کنند (و بکوشند که شما را به تحریم آنچه الله حلال کرده است وا دارند).

و سوسه‌ی شیاطین طوری صورت می‌گیرد که: مگوید: حیوان مرده را خدا کشته و کشته‌ی خدا بهتر از کشته‌ی انسان است! پس چرا حیوان مرده، حرام ولی حیوان ذبح شده حلال است؟! غافل از آنکه اجرای فرمان الهی مهم است.

«وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ (121)»: اگر در مورد حلال دانستن حرام از آن مشرکان اطاعت و در مورد ابطال ایشان آنها را یاری دهید، شما نیز همانند آنها مشرک خواهید شد. باید گفت که: هرکس به حلال کردن چیزی که خداوند متعال آن را حرام کرده، اعتقاد یقینی داشته باشد، قطعاً کافرو از دایره اسلام خارج می‌گردد.

مفسر زمخشری گفته است: چون هرکس در دین خود از غیر خدا پیروی کند، مشرک است و برای خدا شریک قرار میدهد، و انسان بصیر و آگاه نباید از چیزی بخورد که اسم خدا بر آن خوانده نشده است؛ چون در این مورد سختگیری شدید است. (تفسیر کشاف 49/2).

شان نزول آیه :

از ابن عباس (رض) در شأن نزول آیه مبارکه روایت شده است که فرمود: چون آیه: «وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ...» نازل شد، فارسیان که در جاهلیت از دوستان قریش بودند و میان‌شان مراوده و مکاتبه برقرار بود، نزد قریش نامه فرستاده و به آنان چنین پیغام دادند: با محمد جدال کنید و به او بگویید؛ آیا حیوانی را که تو با دست خود

به وسیله کارد ذبح می‌کنی حلال است اما آنچه که خداوند متعال با کاردی از طلا آن را ذبح نموده (یعنی حیوان خود مرده)، حرام می‌باشد؟! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

احکام مؤجز در آیات متذکره :

- 1- ذبح هر مؤمنی مباح است و اگر با نام خدا شروع شود، بس مبارک است.
- 2- یادالله هنگام آشامیدن، ذبح کردن و خوردن هرگونه خوراکی، سنت است.
- 3- ایمان به دستورات الله و پذیرفتن آن، سبب پیروی از آن است.
- 4- گوشت مردار و ذبح حیوانی که نام غیر الله بر آن برده شود، مباح نیست.
- 5- هنگام ضرورت، خوردن محرمات به اندازه‌ی رفع نیاز، مباح است. (مطابق حکم آیه 145 انعام)، (و آیه: 3 سوره مائده).
- 6- التفات نکردن به نظرات مشرکان دغل در مورد حلال شمردن گوشت مردار و آن حیوانی که نام غیر خدا بر آن برده شود.
- 7- آلودگی به گناه و گناه کاری، خواه در نهران و آشکار، خواه عملکرد اعضا و اندام ظاهری و خواه عملکرد دل باشد، حرام و نارو است. (سوره اعراف: 33).
- 8- مجازات گنهگاران حتمی است و روز قیامت، با آن، روبه رو خواهند شد و عذاب کردار خویش را خواهند دید.
- 9- هر کس آگاهانه و بی‌عذر و بهانه، ناروایی را روا، و روایی را ناروا برشمرد و از فرمان حق سرپیچی کند، از دایره‌ی دین خارج است؛ چون شرک را به خدا نسبت داده و فرمان غیر را بر دستور او، برتر دانسته است.
- 10- گفتن «بسم الله» هنگام خوردن و آشامیدن، سنت است.
- 11- اگر هنگام ذبح، به عمد یا به سهو، بسم الله ترک شود، گوشت حیوان، حلال می‌باشد و به «متروک البسمله»، معروف است نه حرام. (مائده/3). «و حرمت علیکم المیتة و الدم... تا، الا ما ذکیمت» پس، خوردن گوشت «مذکی» (حیوانی که از دهان درنده، زنده به دست آورده و سربریده می‌شود) حلال است؛ هرچند در وقت ذبحش، نام خدا گفته نشود؛ چون نام خدا خارج از مفهوم ذبح است و از آن نیست.

یادآوری ضروری :

نام الله در دل هر مؤمنی نقش بسته است، خواه آن را بر زبان بیاورد یا نیاورد. (بنقل از تفسیر فرقان).

خوانندگان گرامی !

آیات متبرکه قبلی به ما یاد داد که بیشتر مردم روی زمین، گمراه و دنباله رو حدس و تخمین ناچیزند و مؤمن نیستند. اینک در آیه (122 الی 123) یکبار دیگر از مؤمن راه یافته و هم از کافر تیره بخت سخن می‌گوید که: مؤمن راه یافته به منزله‌ی مرده ای بوده که زنده شده، حیات نو گرفته و نوری کسب کرده که همه جا با اوست و راهش را درخشان میکند؛ اما، کافر به منزله‌ی کسی است که در تاریکی ها فرورفته و راه رهایی ندارد و همواره سر گشته و نگران است.

أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زَيْنٌ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢٢﴾

آیا کسیکه (با جهل و شرک) مرده بود، پس ما او را با هدایت خود زنده ساختیم و برای او نوری (ایمانی) بخشیدیم تا به وسیله آن در میان مردم راه خود را بیابد، مانند کسی است که به تاریکی گرفتار است و راه بیرون شدن از آنرا نمیداند؟ اینچنین اعمال کافران، در نظرشان مزین جلوه داده شده بود. (۱۲۲)

شان نزول آیه مبارکه :

از ابن عباس (رض) روایت شده است که ابو جهل محتویات شکمبه ی حیوان را به طرف پیامبر صلی الله علیه وسلم انداخت. حضرت حمزه، که هنوز مسلمان نشده بود درحالیکه از شکار برمیگشت باخبر شد، کمانش را در دست داشت و با عصبانیت رفت و ابوجهل را

با کمان زد، اَبوجهل گفت: مگر نمی بینی چه آورده است، ما را خیره سر و سفیه می داند و به خدایان ما ناسزا میگوید و با پدران ما مخالفت میکند. حضرت حمزه گفت: از شما خیره سرتر و سفیه تر کیست؟ سنگها را پرستش میکنید، پس شهادت میدهم که جز الله معبودی نیست و محمد بنده و فرستادهی اوست. آنگاه آیهی «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ...» نازل شد. (أسباب النزول ص 128).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَيِّتًا»: مرده، مرده دل، منظور کافر و گمراه است. مخفّف (مَيِّت) است.
«أَحْيَاهُ»: او را زنده کردیم، او را هدایت نمودیم. «نُورًا»: مراد نور دانش و بینش قرآن است که مؤیدِ بیه دلیل و برهان است و مسلمان در پرتو هدایت آن میزید. «مَثَلُهُ»: صفت و نعت او. «الظُّلُمَاتِ»: تاریکیها. مراد تاریکی های جهل و کفر و ضلال است.
«لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»: از آن بیرون آمدنی نیست. «زُيِّنَ»: زینت داده شد، آراسته شده.

تفسیر :

مفسر ابو حیان در تفسیر البحر المحیط میفرماید: بعد از این که ذکر مؤمنان و کافران گذشت، خدای متعال به صورت تمثیل مؤمن را به زنده ای تشبیه کرده است که دارای نور است و در آن به میل خود تصرف میکند، و کافر را به مرده ای تشبیه کرده است که در تاریکی گام بر می دارد و در ظلمت به سر می برد، تا فرق بین دو گروه متجلی گردد. (البحر المحیط 214/4).

معنی آیه «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ»: چنین است: آیا کسی که (به سبب کفر و ضلال همچون) مردهای و چشم بصیرتش کور گشته و کافر و گمراه شده است، ما او را (با اعطاء ایمان در پرتو قرآن) قلبش را زنده کرده و به وسیلهی قرآن او را از گمراهی رهانیده است.

مرگ در تعابیر قرآنی :

در تعابیر قرآنی، «مرگ»، هم بر مرحلهی قبل از نطفه گفته شده است: «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ» (بقره، 28): هم به گمراهی: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا» هم به منطقهی بی گیاه و خشک: «فَسَقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ» (فاطر، 9). هم به مرگ موقت: «فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ» (بقره، 243). و هم به مرگ حقیقی: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» (زمر، 30).
«وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»: و درکنار این هدایت نوری (از مناره ایمان) فرا راه او داشته ایم که در پرتو آن، میان مردمان راه می رود (و چشم او را روشنائی، گوش او را شنوائی، زبان او را توان گفتار، و دست و پای او را قدرت انجام کار می بخشد).

مفسران مینویسند: مراد از نور در اینجا: هدایت و ایمان است. بعضی گفته اند: نور، قرآن است. به قولی دیگر: نور، حکمت است. پس صاحب ایمان و قرآن و حکمت؛ در امور زندگی و در میان مردم، با پشتوانه بصیرت و بینشی از سوی پروردگار خویش حرکت می کند و زندگی می نماید.

«كَمْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»: مانند کسی است که به مثل گویی در تاریکیها فرو رفته است (و توده های انباشته ظلمت کده کفر او را در خود بلعیده است و شبخ بی جان و بی اندیشه و بی تکانی از او برجای نهاده است) و از آن تاریکی ها نمی تواند بیرون بیاید؟ امام بیضاوی (رح) فرموده است: این است برای شخصی است که در گمراهی مستقر گشته و آنرا به هیچ وجه رها نمیکند. (تفسیر بیضاوی 181).

«لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»: باید گفت زمانیکه نور نباشد، واضح است ظلمت ها انسان را فرا میگیرد. از فهم کلمه «الظُّلُمَاتِ» در می یابیم که: حق، یکی است و باطل بسیار زیاد زیرا کلمه ی «نور» مفرد آمده، ولی کلمه ی «ظلمات» جمع آمده است. و به صورت کل باید بعرض رسانیده میشود که: جز نور ایمان و هدایت الهی، راه دیگری برای نجات بخشی بشری دیده نمیشود.

«كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ(122)»: همانگونه (که خداوند ایمان را در دل

ایمانداران آراسته است، کفر و ضلال را در دل ناباوران پیراسته است و) اعمال کافران در نظرشان زیبا جلوه داده شده است.

شان نزول آیه مبارکه :

از زید بن اسلم در شأن نزول آیه مبارکه نقل شده است که گفت: این آیه در شأن عمر بن الخطاب (رض) و ابو جهل بن هشام نازل گردید زیرا آن دو در حال گمراهی مرده بودند اما الله متعال عمر (رض) را به اسلام زنده گردانید و عزت بخشید و ابو جهل را در کفر و گمراهی اش ابقا کرد و این بدان جهت بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم دعا کردند: «بار خدایا! اسلام را به ابی جهل بن هشام یا عمر بن الخطاب عزت بخش» و دعایشان در حق عمر (رض) مستجاب گردید.

ابن کثیر میگوید: «صحيح آن است که مفاد آیه کریمه عام است و شامل هر مؤمن و کافری می شود».

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿١٢٣﴾

و ما این چنین در هر قریه (دهی) مجرمان را بزرگان شان قرار دادیم تا در آن دهات، حيله (و فساد) کنند. اما جز به ضرر خودشان حيله سازی نمی کنند و (لیکن) نمی فهمند. (۱۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَكَابِرَ»: جمع کبیر یا اکبر: «رؤسا»: سران قوم. «مُجْرِمِيهَا»: مجرمین، با حذف نون در اضافه: گناهکاران و مجرمان و گناهگاران آنها. «لِيَمْكُرُوا»: تا به نیرنگ بپردازند.

تفسیر :

در شأن نزول آیهی متبرکه قبلی، به موضوع جنگ و ستیز ابو جهل با پیامبر اسلام اشاره بعمل آمد، اینک در این آیه مبارکه میفرماید: موجودیت ابو جهل ها، در تاریخ بشری چیزی جدید و تازه ای نیست، بلکه همیشه و در همه جا و در همه ادوار در مقابل دعوت های حق، چنین مهره های فاسدی قد علم نموده اند. طوریکه میفرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا»: همانطورکه در مکه از سوی رؤسا و بزرگان شرک در خصوص مبارزه با رسالت و اعراض از حق صورت گرفت، در هر قریه کافری رؤسای قرار دادیم که قوم خود را به گمراهی رهبری میکنند و در حق پیامبران مکر و حيله نموده و در حق مؤمنان تمسخر می نمایند.

مکر: تدبیر پنهانی برای برگرداندن دیگری از برآوردن خواسته اش با حيله و نیرنگ یا چرب زبانی است و معنای آن در اینجا: گردنکشی و ستم و به کار بردن حيله و نیرنگ در مخالفت با راه استقامت میباشد. گفتنی است که مخصوص ساختن گناهکاران بزرگ به یاد آوری از آن روست که رؤسا و سردمداران بر ارتکاب فساد توانا تر و جسورترند.

ابن جوزی گفته است: از این جهت بزرگان و سردمداران هر قریه را تبهکار قرار داده است، که آنها به سبب ریاست و امکانات و نعمت هایی که از آن برخوردارند به کفر نزدیکترند. (زاد المسیر 117/3).

«وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (123)»: اینان جز به خویشتن نیرنگ نمی زنند ولی خودشان نمیدانند (که سرمایه های وجود خود، اعم از فکر و هوش و ابتکار و عمر و وقت و مال خویش را به جای صرف سعادت صرف شقاوت میکنند).

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در ذیل این آیه مینویسد: بلی! سنت الهی در جوامع بشری این است که کشمکش میان حق و باطل را برافروخته و صف بندی میان ایمان و کفر را تشدید میکند و در آغاز؛ نفوذ و تسلط از آن سردمداران جرم و رهبران فسق و عصیان و اهل انحراف است ولی سرانجام کار؛ فوز و فلاح نهایی از آن اهل حق و ایمان و استقامت می باشد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (124 الی 128) موضوعاتی غرور و موذی گریهای مشرکان و فرجامش، سنت الهی در هستی، دین پایدار، مورد بحث قرار گرفته است.

وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ أَلَعَلَّمْ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ﴿١٢٤﴾

و هنگامی که آیهایی برای آنها نازل شد، گفتند: هرگز ما ایمان نمی‌آوریم تا آن که آنچه به پیامبران الله داده شده به ما نیز داده شود. (بگو:) الله دانایتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد. به زودی به مجرمانی که گناه می‌کردند، سزای آن مکر و نیرنگی که می‌کردند، خواری و عذابی شدید از نزد الله خواهد رسید. (۱۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَتَّى»: تا، اینکه. «نُؤْتَى» (أُتِيَ): به ما داده شود. أُوتِيَ: داده شده است. «حَيْثُ»: هر کجا، هر جا. «أَجْرَمُوا»: مرتکب شده اند. «صَغَارٌ»: پستی، ذلت، خواری، رسوایی، حقارت و کوچکی.

تفسیر :

«وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ»: وقتی برای آن مشرکان برهان و دلیلی واضح و قاطع نازل شود که دلالت بر صدق رسالت و پیامبری رسول الله صلی الله علیه وسلم کند، رهبران و زعمای شان می‌گویند ما به این دلائل تن در نمی‌دهیم مگر زمانی که خداوند متعال ما را مانند پیامبران بگرداند و به ما معجزاتی مانند معجزات آن ها بدهد.

حق تعالی به آنها گفت: الله متعال بهتر میدانند چه کسی مستحق این احترام و شرف است از این روی رسالت و پیامبری مگر برای کسی که خدای تعالی بخواهد نمیرسد. در البحر آمده است: این گفته را به طریق تحقیر و استهزاء بر زبان می‌آوردند. اگر آنها اهل یقین و صدق بودند و از انکار و عداوت دست بر می‌داشتند، از پیامبران خدا پیروی می‌کردند.

و روایت شده است که ابو جهل گفت: بنی عبد مناف در شرف و بزرگواری با ما رقابت کرده و مزاحمت‌هایی را بر ایمان ایجاد کرده اند تا جایی که ما صورت اسبی را پیدا کرده‌ایم که به رهن و گرو گذاشته شده است. آنها می‌گویند: از ما پیامبر برخاسته و به او وحی میشود. به خدا مابه او راضی نمیشویم و از او پیروی نمیکنیم، مگر این که مانند او به ما هم وحی شود. آنگاه آیه‌ی.

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»: (البحر 4/216). نازل شد، یعنی خدا می‌داند چه کسی شایسته و اهل رسالت است و به او میدهد، و رسالت را به فردی شایسته داده است که خود آن را برگزیده و او همانا محمد(ص) است، نه بزرگان مکه امثال ابو جهل و ولید بن مغیره. از وائله بن اسقع روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «خداوند از اولاد ابراهیم، اسماعیل را برگزید و از قریش، بنی هاشم را و از بنی هاشم مرا».

«سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ (124)»: نتیجه‌ی استکبار در برابر حق، ذلت و خواری است **طوری‌که میفرماید: «به زودی این مجرمان را از جانب الله صغاری خواهد رسید»** صغار/خواری» و ذلت، یعنی: پس از آن که کبر ورزیدند و خود را برتر دیدند (خواری و ذلت دامن آنان را خواهد گرفت. «و عذاب شدید و عذابی سخت» یعنی: در هر دو جهان، هم در دنیا به اسارت در خواهند آمد و کشته خواهند شد و هم در آخرت گرفتار دوزخ می‌شوند.

در تفسیر بحر آمده است: ذلت و خواری را قبل از عذاب آورده است؛ چون آنها به خاطر طلب کسب عزت و بزرگی از پیروی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم امتناع ورزیدند، پس اول با خفت و ذلت مواجه میشوند، آنگاه با عذاب سخت گرفتار می آیند. (البحر 217/4).

شان نزول آیه مبارکه :

این آیه مبارکه طوریکه در بیان شان نزول آمده است؛ درباره ولیدبن مغیره مغز متفکر کفار نازل شد که گفت: اگر به راستی نبوت حق بود، بی گمان من از محمد به آن سزاوارتر بودم زیرا من هم سناً از او بزرگترم و هم در مال، ثروت و اولاد از او بیش و افزونتر می باشم!

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَانَمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٢٥﴾

پس کسی را که الله بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای [پذیرفتن] اسلام می گشاید؛ و کسی را که [به خاطر لجاجت و عنادش] بخواهد گمراه نماید، سینه اش را چنان تنگ میکند که گویی به زحمت در آسمان بالا می رود؛ الله این گونه پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی آورند، قرار می دهد. (۱۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»: دلش را برای پذیرش اسلام آماده می کند، بر سر شوق و وجد می آورد، چنان قلبش را بزرگ می گرداند که بتواند پذیرای حقیقت گردد.
«ضَيِّقًا»: تنگ. «حَرَجًا»: سخت، بسیار تنگ. [حرجة: جنگل انبوه و در هم فرو رفته است که به سختی میتوان از میان آن گذر کرد]. «يَصْعَدُ»: بالا میرود، صعود میکند.
«الرِّجْسَ»: پلیدی، مراد، خشم و عذاب است، (سوره اعراف آیه: 71).

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: قبول حق، ظرفیت و زمینه درونی می خواهد. طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»: هر کس را که الله متعال اراده نماید تا او را به سوی دین خود هدایت کند این کار را بر او سهل و آسان می سازد و سینه اش را برای قبول دین فراخ ساخته از این ناحیه او را دچار شادمانی و سرور می نماید. واقعاً هم شرح صدر، و فراخی سینه از جمله موهبتی الهی بشمار می رود.

در حدیث شریف به روایت عبدالرزاق، ابن جریر طبری و غیر ایشان آمده است: اصحاب از رسول الله صلی الله علیه وسلم راجع به این آیه پرسیدند؛ یا رسول الله! چگونه سینه انسان راه یافته گشاده میشود؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «نور یقذفیه، فینشرح لهوینفسح: نوری است که در او افکنده میشود پس سینه اش از آن نور، باز و گشاده میشود». گفتند: آیا برای این گشادگی و انشراح، نشانه ای هم هست که با آن شناخته شود؟ فرمودند: «الإنابة إلى دار الخلود، والتجافي عن دار الغرور، والاستعداد للموت قبل لقاء الموت»: بلی! نشانه آن رجوع به سوی سرای جاودانگی، دل برکندن از سرای غرور و قرار و آرام نگرفتن در آن، و آمادگی برای مرگ قبل از روبروشدن با آن است.

همچنین در حدیث شریف آمده است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال شد: از مؤمنان چه کسی هوشیارتر و زیرکتر است؟ فرمودند: «بیشترین آنان در یادآوری از مرگ و بیشترین آنان در آمادگی برای بعد از مرگ».

ابن عباس (رض) گفته است: معنی آن این است که قلبش برای پذیرش توحید و ایمان گشوده و وسیع میگردد. وقتی درباره ی این آیه از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم سؤال شد فرمود: وقتی نور هدایت وارد قلب شد گشوده و باز میگردد، گفتند: آیا علامتی دارد؟ فرمود: توجه به سرای ابدیت و دوری جستن از «دار الغرور» و آماده شدن برای مرگ قبل از فرا رسیدنش، نشانه ی آن است. (الطبری 100/12).

«وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ» و هر که را الله متعال بخواهد گمراهش کند، «يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا»: سینه‌اش را به شدت تنگ میگرداند و او بر اثر این تنگی هدایت را بغض می‌دارد و از دین فرار میکند و رسالت محمدی را بد می‌برد و ذره ای از ایمان به آن نفوذ نمیکند و راه نمی‌یابد. این منحرفان هر چند به ظاهر، خود را درکشایش و آرامش میببینند، ولی در واقع مبتلا به تنگناها و فشارهای لاعلاج می‌باشند. عطا گفته است: جای نفوذ خیر در آن قرار ندارد، زجاج میگوید: «حرج، نهایت تنگی است».

قابل یادآوری است که: خروج از مدار فطرت و عقل، عامل خفقان و تنگی روح و روان میگردد طوریکه میفرماید: «كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ»: درست مانند کسی که در طبقات بالای زمین نظر به کمبود هوا دچار تنگی نفس میشود تا جائی که در معرض خفگی قرار می‌گیرد.

این مثل حالت سینه کافر و منافق را بیان می‌دارد که پُر از غم و اندوه و تنگی است و همانگونه که خدای تعالی آنها را دچار تنگی نفس و پراکندگی امور نموده به همین‌سان بر آنها عذاب شدید خود را فرو میفرستد، چون آنها به خدا ایمان نیاورده و رسالت پیامبرش را تصدیق نکردند.

ابن جریر گفته است: این مثلی است که خدا آن را در شدت تنگی سینه و عدم وصول ایمان به قلب کافر آورده است و ایمان آوردن او همانند عدم امکان صعودش به آسمان می‌باشد؛ چون در توان او نیست.

«كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (125)»: روی این اساس هر کسی که اراده سعادت و خوشبختی دارد بر اوست تا ایمان بیاورد که ایمان مایه خنکی چشم، آسودگی خاطر و قرار گرفتن روان است.

همان طور که قلب کافر در نهایت تنگی قرار دارد، همان طور هم خدا عذاب و خواری را بر افرادی نازل میکند که به آیاتش باور ندارند. مجاهد گفته است: رجس یعنی هر آنچه خیری در آن نیست. وزجاج گفته است: رجس یعنی نفرین در دنیا و آزار در آخرت.

قابل یادآوری است که: این آیه یکی از معجزات علمی قرآن است که عوارض صعود به آسمان را بیان کرده و میفرماید: کسیکه حاضر به پذیرش حق نگردد، روحش تنگ و کم ظرفیت میشود، همانند کسی که میخواهد به آسمان برود که نبودن اکسیژن، سینه‌اش تنگ و تنفسش سخت می‌شود.

وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (۱۲۶)

و این است راه راست پروردگارت، البته ما آیات (خود) را برای قومی که عبرت میگیرند، به تفصیل بیان کرده‌ایم. (۱۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَذَا»: این. منظور راه و روش پیامبر و دین اوست، و یا این که مراد سرافرازی و خوشبختی مؤمنان و سیه روزی و بدبختی کافران در این جهان و آن جهان است. «مُسْتَقِيمًا»: راست. حال مؤکد برای (صراط) است. چرا که راه خدا پیوسته مستقیم است. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا»: این دینی که ما بر تو نازل نموده و شریعتی که به سویت وحی کردیم راه سالم‌تر و منهج استوارتر است و در آن هیچ‌گونه اضطراب، کجی و انحرافی نیست. واضح است که: جز راه خدا، راه‌های دیگر انسانها را بیراهه سوق میدارد.

«قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (126)»: دلایل و براهین را برای آنان که عقل و خرد را به کار میگیرند و می‌اندیشند یعنی: دارای فهم و درک پندپذیری از سوی الله و رسول وی هستند بیان کردیم و به تفصیل آن را توضیح دادیم. در این آیه مبارکه اشاره به یک اصلی

است و آن اینکه خداوند، حجت را بر همه ای انسانها تمام کرده است، اگر اهل توجه باشند، آیات و نشانه‌های حق، با بیان‌های مختلف روشن شده است. مطمئناً توجه دائمی به تذکرات الهی، راه دستیابی به صراط مستقیم است.

شان نزول آیه :

این آیه مبارکه در مورد ولید پسر مُغیره نازل شد که می گفت: اگر پیامبری حق من بود، اولویت به من بود نه محمد؛ زیرا من از او بزرگسال تر و دارای مال و فرزند فراوان ترم.

لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢٧﴾

برای آنها خانه امن و امان نزد پروردگارشان خواهد بود، و او ولی و یار و یاور آنها است بخاطر اعمال (نیکی) که انجام می دادند. (۱۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«دَارُ السَّلَامِ»: خانه ی امن و امان، سرای سلامت و سعادت، سرای عافیت، مراد بهشت است که جای شادی است و غم و اندوه و بلا و مصیبتی در آن نیست.

تفسیر :

«لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ»: برای آنان که به دلایل و آیات ایمان دارند و از آن پند و عبرت میگیرند و از آن سود می جویند، در پیشگاه الله متعال منزلگاه آسایش و ایمن و دور از هر گزندى دارند، که عبارت است از دارالسلام یعنی بهشت؛ یعنی مهمانسرا و جای پذیرایی خدا که در آنجا نه مریضی است، نه پیری و نیستی زیرا در آن هیچگونه ضرر، مصیبت و فنائی نمیباشد، در بهشت، خشونت، رقابت، حسرت، تهمت، حسد، کینه، دروغ، اندوه و هیچگونه مرگ و مرض و فقر راهی ندارد بلکه کلاً سلامتی، جوانی، غنماندی و جاودانگی است.

«وَ هُوَ وَلِيُّهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (127)» و خدای تعالی متولی امور آنها با حفظ، رعایت، نصرت، ولایت، رزق و کفایت است، چون آنها عمل خویش را نیکو ساخته و در نیت خود اخلاص را رعایت نموده و از وحی پیروی کرده و از کفر دوری گزیدند. این کثیر گفته است: خدای متعال از این جهت در اینجا از بهشت به منزلگاه آسایش (دار السلام) نام برده است، که آنان بر اثر برگرفتن صراط مستقیم، با پیروی از آثار پیامبران و راه آنان در امانند، پس همانطور که از کجی و پیچ و خم سالم بوده اند به منزلگاه مملو از سلامت و آسایش راه می یابند.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا آجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَنَا لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿١٢٨﴾

و آن روزی که الله همه آنها را جمع و محشور می سازد به آنان می گوید ای جمعیت شیاطین و جن شما افراد زیادی از انسانها را گمراه ساختید دوستان و پیروان آنها از میان انسانها میگویند: پروردگارا! هر يك از ما دو دسته (پیشوایان و پیروان گمراه) از دیگری استفاده کردیم (ما به لذات هوس آلود و زودگذر رسیدیم و آنها بر ما حکومت کردند) و به اجلی که برای ما مقرر داشته بودی رسیدیم، (الله در جواب شان) میگوید: آتش دوزخ جایگاه شماست، همیشه در آن هستید، مگر چیزی را الله بخواهد، بی گمان پروردگار تو باحکمت و داناست. (۱۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«معاشر»: گروه، دسته. «استکبرتم»: پیروان فراوانی یافتید، بسیاری را گول زدید، گمراه کردید. «استمتعت»: بهره برداری کرد. سود برد. «أجلت لنا»: برای ما معلوم فرمودی. «مثنوی»: جایگاه، قرارگاه.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: در آیات متبرکه قبلی، به کارهای شیاطین و وسوسه‌های آن اشاره و تذکراتی بعمل آمده بود، اینک در این آیه مبارکه در باره سرنوشت و وسوسه‌پذیری از شیاطین را که دوزخ است، بیان بعمل می‌آید. درضمن قابل تذکر است که مطابق فرموده قرآن عظیم الشان؛ شیطان از جن است و جنی که مردم را گمراه کرده همان شیطان است. «وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعاً»: و یاد آور روزی را که در آن هیچ شکی نیست و الله متعال انسان و جن را برای محاسبه در آن جمع می‌کند و به جن می‌گوید: «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدْ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ»: ای گروه جن! شما بسیاری از انسان‌ها را گمراه و منحرف کردید. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی بسی از آنها را گمراه کردید، و این را به طریق توبیخ و سرزنش آورده است.

«وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ»: دوستان جنیات از انسان‌های کافر می‌گویند ای پروردگار ما! محققاً که برخی از ما از برخی دیگر در زندگی دنیا بهره بردند. بیضاوی فرموده است: یعنی انس از جن سود جستند که آنها را به شهوات و هوس‌ها و پیامدهایش راهنمایی کردند. و جن از انس بهره گرفتند که از آن‌ها اطاعت کرده و مقصود آن‌ها را برآورده کردند. (بیضاوی ص 181).

«وَوَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتُمْ لَنَا»: و عمری که تو تعیین نموده بودی پایان یافت، زیرا برای هر کدام مدتی معلوم بوده است.

به مرگ و قبر رسیدیم، و به صورت درست محاسبه شدیم، و همین بیان از جانب آنها معذرت خواهی و اعتراف است (طبری 118/12).

به آنچه مرتکب شده اند؛ از قبیل اطاعت از شیاطین و پیروی از هوی و هوس، و نیز ابراز تحسّر و تأسف است.

«قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ»: خدای متعال در رد آنها می‌گوید: که مکان اقامت دائمی آن‌ها در آتش دوزخ است، «خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ»: و آن‌ها در آن برای همیشه جاودان‌اند مگر گناهکاران یکتاپرست که اقامت آن‌ها در دوزخ برای مدتی معلوم است و سپس از آن بیرون میشوند؛ امام طبری (رح) فرموده است: آن مدت عبارت است از مدت زمانی که بین حشر آنان و ورودشان به آتش ابدی قرار دارد.

مفسر زمخشری گفته است: در عذاب آتش برای همیشه خواهند ماند جز آنچه که خدا بخواهد؛ یعنی جز مدتی که از عذاب آتش به عذاب زمهریر منتقل میشوند. روایت شده است که آنها به دره ای از زمهریر وارد می‌شوند، آنگاه صدای فریادشان بلند شده و درخواست می‌کنند آنها را به دوزخ بازگردانند. (تفسیر کشاف 51/2).

«إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (128)»: زیرا خدای تعالی در قضا و قدر، انتخاب و تقسیمات خود حکمت دارد و او در حالی رحم می‌کند که این رحمت فضل اوست و در حالی عذاب می‌کند که کاملاً عادل است. او می‌داند چه کسی مستحق هدایت یا گمراهی است و چه کسی اهل ثواب یا عقاب است. او با حکمت خود مواضع قضا و قدر خود را به نیکویی تعیین و براساس علم و دانش، مواضع رحمت و عذاب خویش را مشخص نموده است.

روایت شده است که حضرت ابن عباس (رض) در تبصره‌ای بر این آیه فرمود: «برای هیچ‌کس سزاوار نیست که بر الله متعال در مورد خلقش حکم کرده و آنان را از پیش خود به بهشت یا دوزخ فرود آورد». مراد ابن عباس (رض) این است که نباید کسی حکم الله متعال را در مورد کسی - اعم از مؤمن یا کافر - پیشگویی کرده و قاطعانه بگوید که: جایگاه فلان - مثلاً - در بهشت یا در دوزخ است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (129 الی 132) درباره سرپرستی برخی از ظالمان بر برخی دیگر از خود، نکوهش کافران به خاطر ایمان نیاوردنشان، بحث بعمل آمده است.

وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٢٩﴾

این گونه برخی ظالمان را بر برخی دیگر به سبب سزای گناہانی که همواره مرتکب می شدند، مسلط و چیره می کنیم. (۱۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُؤَلِّي»: (ولی) دوست و یاور می سازیم. سرپرست و پیشوا می کنیم.
«نُؤَلِّي بَعْضًا»: ستمگران را همدم و همنشین یکدیگر می سازیم. در این جهان، ظالمانی را بر ظالمان دیگری مسلط می نمائیم و امارت می بخشیم.

تفسیر:

در آیه متبرکه (127) خواندیم که: سرپرست آنان که به راه مستقیم میروند، تنها خداست. در این آیه مبارکه میخوانیم که سرپرست گروهی از مردم به خاطر عملکردشان ظالمان اند. طوری که در آیه متبرکه آمده است: «وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (129)».

«وَكَذَلِكَ» همانگونه که شیاطین جن بر انسان مسلط میشوند، برخی از ظالمان نیز بر بعضی دیگر تسلط می یابند.

و در آیه مبارکه می افزایش: و این گونه ما در آخرت ظالمان را به دلیل آن چه در دنیا باهم به دست می آوردند در کنار یکدیگر قرار خواهیم داد. یعنی همان گونه که آنان در دنیا در ارتکاب گناه و کسب بدی ها با هم شریک بودند، در مجازات اخروی نیز در کنار هم و با هم شریک خواهند بود.

مفسر امام قرطبی در این مورد میفرماید: این برای ظالم تهدید است که اگر از ظلمش دست نکشد ظالمی دیگر بر او چیره و مسلط می شود.

حضرت ابن عباس (رض) میفرماید: وقتی الله از ملتی راضی باشد، بهترین آنها را ولی امر قرار می دهد. و هر وقت خدا از ملتی غضبناک باشد، شرورترین آنها را ولی امر قرار میدهد. (تفسیر قرطبی 85/7).

از اعمش روایت شده است که گفت: «از سلف صالح شنیدم که می گفتند: چون زمانه فاسد شود، خداوند متعال بدترین مردم را بر مردم حاکم می کند».

فضیل بن عیاض گفت: «هرگاه دیدی که ظالمی از ظالم دیگر انتقام می گیرد پس بپاخیز و با خوشحالی تماشا کن».

از مالک بن دینار روایت شده است که در بعضی از کتب حکمت خوانده ام که خدای متعال میگوید: «منم مالک شاهان، دل های شاهان در قبضه قدرت من است. پس هرکس از من اطاعت کند شاه را بر او مایه رحمت قرار میدهم. و هرکس از من نافرمانی کند، شاه را وسیله زحمت و انتقام او قرار میدهم. بنابر این خود را به ناسزاگویی شاهان مشغول نکنید، بلکه توبه نمایید تا آنها را بر شما مهربان کنم» (امام فخر رازی 13/194). باید متذکر شد که تنها حاکمان ظالم نیستند، محکومان ترسو و ساکت و عیاش هم ظالمند.

سیوطی در اکیلی گفته است: خداوند متعال میفرماید: «وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا»، همین معنی در حدیث نیز وارد شده است: (هر طور که باشید بر شما حکومت میشود). (محاسن التاویل قاسمی 2505/6). و فضیل بن عیاض گفته است: وقتی دیدی ظالمی از ظالمی دیگر انتقام می گیرد توقف کن و با تعجب بنگر.

يَا مَعْشَرَ الْحَنِئِ وَالْأَنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يُفَصِّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّبْتُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿١٣٠﴾

[در قیامت خطاب میرسد:] ای گروه جن و انس! آیا از میان شما پیغمبرانی برای شما نیامدند که آیات و احکام مرا بر شما بیان می کردند، و شما را از ملاقات این روزتان می ترسانیدند؟ گویند: بر خود اعتراف کردیم. و زندگانی دنیا آنها را فریب داده بود، و بر خود گواهی دادند که کافر بودند. (۱۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«رُسُلٌ مِنْكُمْ»: پیامبرانی از شما، انسانها، نه از جن. «يُقْصُونَ»: بیان می کنند. «لِقَاءَ»: دیدار. «عَرَّتْهُمْ»: فریشتان داد.

تفسیر :

«يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يُقْصُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي»: این ندا نیز در روز قیامت شنیده میشود و استفهام آن برای توبیخ و سرزنش است.

ای جماعت انسانها و جنیبات! آیا با فرستادن پیامبران که به شما آیات کتاب آسمانی و احکام هر چیزی را بیان می کنند و از عذاب روز لقای من برحذر میدارند؛ بر شما حجت تمام نکردیم و عذر را بر نداشتیم!

یعنی: آیا فرستادگانی از انس نزد شما نیامدند که کتابهای الله متعال را بر انس و جن تلاوت کنند و شما را از ملاقات روز قیامت بیم دهند؟ زیرا جمهور سلف و خلف برآنند که از جن پیامبری مبعوث نشده است و جنیان فقط حامل پیامی به سوی طایفه خویش هستند که آن را از پیامبر انسی می شنوند.

در این آیه متبرکه، دو اقرار از سوی کافران آمده است، یکی شهادت به آمدن پیامبران، دوم اعتراف به کفر خویش.

قابل تذکر است که: مواقف در قیامت مختلف است؛ گاهی در موقفی کفار ابتدا انحراف خود را انکار میکنند، مثل که در آیه 23 همین سوره بیان شد: «وَاللَّهِ رَبِّنا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ»: ولی زمانی که فهمیدند که قیامت جای انکار نیست، بناءً به گناه خود اعتراف می کنند.

«وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا»: و شما را از عذاب سخت امروز نترساندند؟ بر شما حجت تمام نکردیم و عذر را بر نداشتیم!

«قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا»: قیامت، جای کتمان و انکار نیست، لذا انسانها علیه خود اقرار می کنند، طوریکه مشرکان گفتند: ما به زبان خود شهادت می دهیم و ما اعتراف میکنیم که پیامبران از سوی شما می آمدند و ما را از حقیقت آگاه میکردند، به ما تبلیغ نموده و ما را برحذر داشتند، ولی این تقصیر خود ما بود که به سخنان آنان توجهی نکردیم.

ابن عطیه گفته است: این اقرار و اعتراف آنها است به کفر و خود اعتراف میکنند که مقصرند و مانند گفته می قالوا بلی قد جاءنا نذير فكدبنا می باشد.

«وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا دُنْيَا»: ولی دنیا با زیندگیها و خدایان با فتنه های خود ما را فریب دادند، ملاحظه میشود که: دنیاخواهی، عامل بی اعتنایی به دعوت های انبیاست. واقعیت امر همین است که: فریفته شدن به دنیا، موجب فراموشی آخرت میگردد. متوجه باید بود که: علاقه ای افراطی و پیش از حد به دنیا، انسان را در نهایت به کفر می کشاند.

«وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ (130)»: و به این ترتیب آن ها به کفر خود اعتراف کردند که به پروردگار خویش شریک آورده و پیامبران را تکذیب نمودند.

بیضاوی فرموده است: این ذم آنها را به خاطر سوء نظر و رأی نادرستشان میرساند؛ چون آنها به حیات دنیا و لذایذ ناپایدار فریب خورده و مغرور شدند، و به طور کلی به آخرت پشت کردند، تا بالاخره ناچار شدند بر کفر خود گواهی بدهند و خود را به عذاب ابدی تسلیم نمایند. تا شنوندگان از دچار شدن به سرنوشت آنها برحذر باشند. (بیضاوی صفحه 182).

ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقَرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ ﴿١٣١﴾

این (فرستادن پیغمبران) بخاطر آن است که پروردگارت هیچگاه (مردم) شهرها و آبادی ها را بخاطر ستم های شان در حال غفلت و بیخبری هلاک نمیکند (بلکه قبلاً رسولانی برای آنها می فرستد). (۱۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذَلِكَ»: این ارسال و اتمام حجت.

تفسیر :

«ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقَرَىٰ بِظُلْمٍ وَ أَهْلَهَا غَافِلُونَ (131)»: ما پیامبران را فرستادیم و کتاب‌ها را نازل کردیم تا بر تکذیبگران هیچ حجتی و بر کافران هیچ عذری باقی نماند، پس خدای تعالی هیچ ستمگری را تا به او نصیحت نرسد عذاب نمی‌کند و هیچ قریه‌ای را هلاک نمی‌نماید مگر بعد از اینکه اهل آنرا بیم دهد. از جمله روش‌های الهی یکی هم این است که او تعالی غافلانی را که رسالت به آنها نرسیده کیفر نمی‌دهد، تا مادامی که تبلیغ و حجت به آنها برسد. پس جاهل معذور و ستمگار رانده شده و غافل مغرور است. (بنقل از تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

طبری فرموده است: چون خدایت بدون یادآوری و تذکر به وسیله ی پیامبران و آیات و عبرت و پند، آنها را نابود نکرده است، ای محمد! پیامبران را اعزام کردیم تا آیات و دلایل مرا بر آنان بخوانند و آنها را از روز معاد برحذر دارند و بترسانند. (طبری 12/124). باید گفت که: سنت پروردگار با عظمت است که: راه حق را با فرستادن انبیا و هشدارهای مختلف به مردم نشان می‌دهد و حقایق را بیان کرده، اتمام حجت میکند. در آن صورت اگر بی‌اعتنایی کردند، کیفر میدهد. این قانون و سنت کلی در آیات متعددی مطرح شده است، از جمله: «وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ» (شعراء، 208). ما هیچ قریه‌ای را هلاک نکردیم مگر آنکه مردم آنجا بیم‌دهندگانی داشتند. «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء، 15). ما تا پیامبری نفرستیم، عذاب نمی‌کنیم.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن مینویسد: یعنی خدای بلند مرتبه نمیخواهد به بندگان این امکان را بدهد که در برابر او حجت بیاورند که شما ما را که نه از حقیقت آگاه کردید و نه برای ارایه‌ی راه راست به ما تدبیری به کار بستید، اکنون که از سر ناآگاهی راه را اشتباه پیموده ایم چرا ما را مواخذه می‌کنید. برای از بین بردن چنین بهانه ای خدای بلند مرتبه پیامبران را فرستاد و کتاب‌ها نازل کرد، تا حقیقت را برای انسانها و جن‌ها روشن کنند. اکنون اگر آنان راه‌های نادرست را انتخاب کنند و خدا مجازاتشان کند، مسئولیت تقصیر آنان متوجه خودشان است نه خدای بلند مرتبه.

همچنان تفسیر کابلی مینویسد: حضرت کردگار عادت ندارد که کسی را بدون آگاه ساختن و خبر کردن در اثر ظلم و عصیان او در دنیا یا آخرت گرفتار کرده تباه و هلاک کند. از پنجاست که پیغمبران و نذیران فرستاده که به تمام جن و انس، نیک و بد و آغاز و انجامشان را به کمال وضاحت بیان کرده، خبر کنند؛ پس با هرکس به مراتب اعمالش معامله می‌نماید.

وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۳۲)

و [در قیامت] برای هر کدام [از دو گروه جن و انس] به سزای آنچه انجام میدادند، درجاتی [از ثواب و عذاب] است؛ و پروردگارت از آنچه انجام میدهند، بی‌خبر نیست. (۱۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لِكُلِّ»: برای هر کدام، برای هر دو دسته‌ی خوب و بد. «مِمَّا»: از آنچه. به خاطر آنچه.

تفسیر :

پروردگار با عظمت، عادل است و مرتبه‌ی هر کس را طبق عملکرد خود او قرار میدهد. طوری که میفرماید «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا»: برای هر عمل‌کننده‌ای از مؤمنان و کافران از دو گروه جن و انس در آخرت، مطابق عملش منازلی است که در نتیجه سعی و کوشش خود در دنیا به آن می‌رسند اگر عملش نیک باشد بر اساس آن ثواب می‌بینند و اگر عملش بد باشد، پاداشش بد است یا عقاب دریافت می‌دارند، یعنی اینکه سعادت و شقاوت انسان، بسته به اعمال اوست.

ابن جوزی گفته است: به این دلیل به درجات موسوم گشته است که در ارتفاع و انحطاط مانند پله ها تفاوت دارند. (ابن جوزی 126/3).

«وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (132)»: همه این‌ها از روی حساب دقیقی از جانب الله متعال است که در آن هیچ ظلم و ستمی وجود ندارد. پس مؤمنان دارای درجاتی در نعمت‌اند در حالی که کافران فرومایه در کاتی در دوزخ دارند. بنابراین تفاضل در ثواب و عقاب کاری است کاملاً عادلانه. باید اضافه کرد که: انسان باید باهوش تمام باشد، و نباید فراموش کند که در تحت نظر همیشگی پروردگار با عظمت قرار دارد. امام ابو یوسف و امام محمد (رحمهما الله) با این آیه استدلال کرده‌اند بر این که: جنیان نیز در برابر طاعت حق تعالی پاداش داده می‌شوند و به بهشت وارد می‌شوند. (بنقل از تفسیر «تفسیر انوار القرآن».

خوانندگان محترم!

پس از بیان پاداش نیکوکاران و سزای بدکاران بدفرجام و تبیین درجات مختلف هر دسته و گروهی، خداوند متعال در آیات (133 الی 135) به این حقیقت اشاره میکند که خداوند متعال هرگز به بندگی و عبادت بندگان نیاز و ضرورتی ندارد و هیچگاه گناه گناهگران مقام والای او را نمیکاهد؛ چون از جهانیان بی‌نیاز است. با این وصف، او بسی مهربان و دارای رحمت فراوان و فراگیر است و هرطور بخواهد، این رحمت بی‌کران را بر همه، آرزانی می‌فرماید. سپس تهدیدوار خطاب به مردم می‌فرماید: هرچه در توان دارید، انجام دهید.

وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُدْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ (۱۳۳)

و پروردگارت بی‌نیاز و صاحب رحمت است، اگر بخواهد همه شما را هلاک مینماید، و پس از شما هر نسلی که بخواهد جایگزین شما میکند، همان گونه که شما را از نسل گروهی دیگر پدید آورد. (۱۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذُو الرَّحْمَةِ»: مهربان. خبر دوم است. «مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ»: از نژاد کسان دیگری. به جای فرزندان کسان دیگری (توبه / 39). «يُدْهِبْكُمْ»: شما را میبرد، شما را نابود می‌کند. قوم آخرین: کسانی دیگر.

تفسیر:

«وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ»: پروردگار تو بی‌نیاز (از بندگان و عبادت ایشان) است یعنی نه به خودشان نیازی دارد نه به عبادتشان، نه ایمانشان به وی نفعی میرساند، نه کفر و معصیت شان به وی زیانی «ذُو الرَّحْمَةِ» اما با وجود این بی‌نیازی، بر آنان صاحب رحمت و مهربانی است، که رحمت وی بر ایشان با وجود کمال بی‌نیازی، خود بیانگر منت‌های فضل و کرم وی است و از رحمت اوست که آنان را به تکالیف چندی مکلف کرده است تا ایشان را در معرض منافی همیشگی قرار دهد.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی نسبت به دوستان و اهل طاعتش رحمت دارد. و دیگران گفته‌اند: نسبت به تمام خلقت رحمت دارد، از جمله ی رحمتش این که انتقام از مخالفین را به تأخیر می‌اندازد.

ابو سعود گفته است: این یادآوری در آن مقرر است که مطالب مذکور از قبیل ارسال پیامبران، برای او سودی در بر ندارد، بلکه به خاطر محبت و دلسوزی به بندگان است. (ابو سعود 138/2).

مهربانی شیوهی پروردگار با عظمت است:

در این جا با توجه به مقام و موقعیت، این جمله دو مفهوم دارد: یکی آن که اگر پروردگارتان

شما را به پیمودن راه راست توصیه میکند و از برگزیدن راه و روشی برخلاف حقیقت برحذر میدارد، دلیل آن این نیست که از راست روی شما سودی عاید او میشود و یا از غلط روی شما ضرری متوجه او میگردد.

بلکه در اصل دلیل واقعی آن این است که راست روی شما به سود خودتان و غلط روی شما به زیان خودتان است. پس این سراسر مهربانی اوست که این روش را به شما توصیه میکند که می تواند موجب رسیدن شما به مراتب والا شود و شما را از دنبال کردن راه و روش نادرستی که موجب فرو غلتیدن شما به مراتب پست می گردد برحذر می دارد. دوم این که پروردگارتان سخت گیر نیست و از کیفر دادن شما لذت نمی برد. او در پی غافلگیر کردن و از بین بردن شما نیست که اگر اندک کوتاهی و گناهی از شما سر بزند، او بلافاصله شما را مواخذه کند. در اصل او نسبت به همه ی مخلوقاتش مهربان است، با نهایت رحم و کرم خدایی می کند و با انسانها نیز همین رفتار را دارد. به این دلیل است که پیوسته به کوتاهی های شما به دیده ی چشم پوشی می نگرد. شما او را نافرمانی می کنید، مرتکب انواع جرایم می شوید و با وجود نشستن بر خوان نعمت هایش از دستورات او سرپیچی می کنید، اما باز هم او با بردباری و گذشت به شما پیوسته مهلت و فرصت برخاستن، درک کردن و اصلاح راه و روش خودتان را میدهد. و اگر او سخت گیر می بود، برای او چندان مشکل نبود که شما را نابود کند و به جای شما قوم دیگری را به صحنه بیاورد و با همه ی انسانها را از صفحه ی هستی محو کند و به جای آنها مخلوق دیگری را به وجود بیاورد.

«إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ»: اگر بخواهد همه شما را از میان می برد یعنی اگر بخواهد را به عذاب خانمان برانداز نابود می کرد.

«وَوَيْسْتَخْلِفُ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ»: و خلقی دیگر می آورد که بیشتر از شما به امتثال امر و اطاعتش پیردازند.

«كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ(133)»: همانگونه که شما را از دودمان انسانهای دیگری آفریده است (و بر جای دیگرانتان نشانده است).

ابو حیان فرموده است: آیه متضمن برحذر داشتن بندگان است از انتقام و قهر زودرس و نابود شدن از جانب خدا. (بجر 225/4).

إِنْ مَا تُوَعَّدُونَ لَاتٍ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿١٣٤﴾

بی تردید آنچه [از ثواب و عقاب] به شما وعده می دهند، آمدنی است؛ و شما عاجز کننده الله نیستید [تا بتوانید از دسترس قدرتش بیرون روید]. [١٣٤]

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَاتٍ»: حتماً آمدنی است. «معجزین»: ناتوان کنندگان، به ستوه آورندگان. «ما انتم بمعجزین»: گریزی ندارید، درمانده نمی کنید.

تفسیر:

«إِنْ مَا تُوَعَّدُونَ لَاتٍ»: ای کافران! بی گمان آنچه (از قیامت و حساب و عقاب و ثواب و اختلاف درجات و درکات) به شما وعده داده می شود، بدون تردید جامه ی عمل به خود می گیرد.

«وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ(134)»: و شما نمی توانید (خدا را) درمانده کنید (و از دست عدالت و مجازات او بگریزید). جمع آوری شما بر او کاملاً سهل و آسان است و هیچ مایه نجات و محل التجائی جز به سوی خود او نمی باشد. او هر کسی را که حتی فرار نماید باز می گرداند و هر خواهانی را در می یابد و بر هر غالبی غلبه می کند.

از ابی سعید خدری (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «یا بنی آدم، ان کنتم تعقلون فعدوا أنفسکم من الموتی، والذي نفسي بیده إنما توعدون لآت وما انتم بمعجزین». مؤخذ (رواه البیهقی فی شعب الایمان برقم 10564 و ابو نعیم فی الحلیة 6/91 من طریق محمد بن المصفی). «ای فرزندان آدم! اگر شما اهل

خرد و اندیشه هستید، خود را از مردگان بشمارید زیرا سوگند به آن ذاتیکه جانم در ید اوست، آنچه وعده داده شده اید البته آمدنی است و شما گریزنده نیستید».

قُلْ يَا قَوْمِ اَعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ اِنِّیْ عَامِلٌ فَاَسُوْفَ تَعْلَمُوْنَ مَنْ تَكُوْنُ لَهٗ عَاقِبَةُ الدَّارِ اِنَّهٗ لَا یَفْلِحُ الظَّالِمُوْنَ (۱۳۵)

بگو: ای قوم من، به جایگاه و منزلت خویش عمل کنید، که من هم (بر اساس جایگاه و منزلت خود) عمل میکنم، پس به زودی خواهید دانست که سرانجام سرای آخرت از که خواهد بود. یقیناً ظالمان کامیاب نمی‌شوند. (۱۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَلٰی مَكَانَتِكُمْ»: آنچه مقدر شماست، هر چه از دستان می‌آید، به اندازه‌ی قدرت و توان شما، در حالتی که هستید، انطور که هستید. «مکانت»: قدرت و توان. «عاقبة الدار»: فرجام آن سرای، سرانجام نیک آن جهان، سرافرازی در عالم دیگر، «الظالمون»: ستمگران، کافران.

تفسیر :

پیامبر صلی الله علیه وسلم، چون به راه خود یقین دارد، مأمور است در برخوردهای خود، ثبات و قاطعیت خود را به دیگران اعلام کند. طوریکه میفرماید: «قُلْ يَا قَوْمِ اَعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ»: (ای پیغمبر!) بگو: ای قوم من! (بر کفر خود و دشمنی بامن پایدار بمانید و هر عملی را که میخواهید انجام بدهید.

«اِنِّیْ عَامِلٌ»: به یاد داشته باشید که: سرپیچی مردم، وظیفه‌ی پیامبران را عوض نمیکند. طوریکه میفرماید: «اِنِّیْ عَامِلٌ»: من آن را انجام می‌دهم که خدایم دستورش را داده است و عبارت است از پایداری بر دینش.

یعنی اینکه شما نمی‌توانید خدا را عاجز کنید. ای پیامبر! بگو: "ای مردم! شما در جای خودتان عمل کنید و من در جای خود عمل می‌کنم.".

«فَاَسُوْفَ تَعْلَمُوْنَ مَنْ تَكُوْنُ لَهٗ عَاقِبَةُ الدَّارِ»: ملاک موفقیت، حسن عاقبت و سرانجام کار است، نه جلوه‌ها و تلاشهای زودگذر. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: بالاخره خواهید دانست که چه کسی سرانجام نیک خواهد داشت (و پیروزی در این جهان و سعادت در آن جهان مال چه کسی خواهد شد).

یعنی اگر باوجود تفهیم‌های من باز هم نمی‌فهمید و بر ادامه دادن راه نادرست تان پای می‌فشارید، شما به راه تان ادامه بدهید و اجازه دهید من به راه خویش ادامه دهم، سرانجام کار هر چه که باشد برای شما نیز آشکار خواهد شد و برای من نیز.

«اِنَّهٗ لَا یَفْلِحُ الظَّالِمُوْنَ (135)»: آنکه ظالم است نه موفق می‌شود و نه به هدفش میرسد. و ظالم، رستگار و کامیاب هم نمی‌شود.

زمخشری فرموده است: آیه بابتی گرفتن مسلک لطیف، متضمن روش برحذر داشتن است، متضمن انصاف درگفتن و ادبی نیکو است، در ضمن شدت وعید را نشان میدهد، و با اطمینان و اعتماد بیان میدارد که برحذر دارنده حق است و برحذر شونده باطل. (تفسیر کشاف 53/2).

خوانندگان محترم !

پس از آن که در آیات قبلی، موضوعاتی تباهی و بربادی و بی مفهومی عقاید و اندیشه‌ی مشرکان را، چون: انکار معاد و زنده شدن و مکافات و مجازات به بیان گرفته شد. اینک در آیات (136 الی 140) بخشی دیگری از سفاقت و نادانی آنان را که در مورد احکام دروغین حلال و حرام، کشت و زرع، انواع ثمر، مالداری، حیوانات شیردار و دارایی گوشت حلال، موضوع زنده به گور کردن دختران مورد بحث قرار داده میشود.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿١٣٦﴾

و برای الله از کشت‌ها و چار پایانی که آفریده است نصیبی مقرر کردند (در حالیکه همه از الله است) و (به گمان باطل خود) گفتند: که این قسمت برای الله است و این قسمت برای بتان ماست. پس آنچه سهم بتانشان بود به الله نمیرسید؛ ولی هر آنچه سهم الله بود به بتانشان میرسید. چه بد قضاوت و داوری می‌کنند. (که علاوه بر شرک، حتی خدا را کمتر از بتها می‌گرفتند!) (۱۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذَرَأَ»: پدید آورد، آفرید. «الْحَرْثُ»: کشت زرع. «الْأَنْعَامُ»: جمع نعم، چهارپایان. «بِزَعْمِهِمْ»: به پندار خودشان، به تصور خودشان. «شُرَكَائِهِمْ»: بت‌های بت پرستان، یا خدمتکاران و رؤسای بت خانه‌ها و معابدشان. «يَصِلُ»: میرسد. «سَاءَ»: چه بد است! چه زشت است!

تفسیر :

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا»: در آیات متبرکه ذیل طوری که در فوق هم بدان اشاره نمودیم، خداوند متعال انواعی چند از احکامی را که اهل جاهلیت برای خود اختراع کرده بودند، اشاره بعمل می‌آورد: مفسران مینویسند: آنان که از مدار تربیت انبیاء بیرون رفته و به وادی خیال می‌روند، حرف‌ها و تصمیم‌هایشان نیز خیالی و بی‌منطق است و خود را مالک همه چیز می‌دانند و تقسیم بندی می‌کنند. از جمله یکبار پسران را سهم خود و دختران را سهم الله می‌دانند.

«الْكُفْرُ وَلَهُ الْأُنثَى»: (نجم، 21) یکبار هم غلات و حیوانات را بین خدا و بت‌ها تقسیم میکنند. مشرکان می‌پنداشتند سهم بت‌ها غیر قابل تغییر است و آن را خرج بتکده‌ها و خدمه آنها می‌کردند، و سهم خدا را نیز به این بهانه که خدای آسمان‌ها بی‌نیاز است، هنگام کم و کسر آمدن‌ها خرج بتخانه‌ها میکردند. نه خرج کودکان، فقرا و مهمانان.

مشرکان قریب سهمی از محصولات زراعت و چهارپایانی را که خدا آنها را آفریده است برای الله قرار میدهند و به گمان خود می‌گویند: این برای الله است (و با این سهم به خدا تقرب می‌جوئیم و بدین منظور آن را به مهمانان و ناتوانان می‌دهیم) و این برای شرکاء (و معبودهای) ما است (و با این سهم نیز به بت‌ها و اصنام تقرب می‌جوئیم و بدین منظور آن را صرف رؤسا و پرده‌داران و خادمان بتکده‌ها و معابد می‌نمائیم).

این کثیر گفته است: این بیانگر ذم و توبیخ مشرکین از جانب خدا است. همان مشرکانی که بدعت و کفر و شرک را ابداع کرده و برای خدا که خالق همه چیز است شریک قرار داده‌اند.

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ» از کشت و زرع و میوه جات و حیواناتی که خدا آنها را خلق کرده و بار آورده است، قسمت و سهمی تعیین کرده‌اند. (مختصر ابن کثیر 622/1).

«فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ»: بر مبنای زعم و گمان خود و بدون دلیلی شرعی میگفتند: این سهم خدا است. در التسهیل آمده است: زعم را بیشتر برای دروغ به کار می‌برند. (التسهیل 22/2).

«وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا»: این هم سهم و قسمت خدایان و بت‌هایمان می‌باشد.

ابن عباس (رض) فرموده است: دشمنان خدا وقتی از زمین محصولی به دست می‌آوردند یا ثمری عایدشان می‌شد، قسمتی از آن را برای خدا قرار میدادند و قسمتی را برای بت‌ها. سهم بت‌ها را از محصول و ثمر نگهداشته و حساب میکردند، و اگر چیزی از سهم

خدا می افتاد آنرا روی سهم بت ها می گذاشتند و می گفتند: خدا بی نیاز است و بت ها محتاجند. (مختصر ابن کثیر 622/1).

از این رو گفت: «فَمَا كَانَ لَشُرْكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ»: آنچه به بت ها تعلق داشت چیزی از آن به خدا نمی رسید، «وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرْكَائِهِمْ» اما آنچه سهم خدا بود به بت هایشان می رسید.

مشركان با در نظر داشت اینکه بت ها را شريك الله متعال می پنداشتند، ولی برای خداوند موقعیت بخصوصی از عزت و غنا قائل بودند و تلفات را از سهم خدا کم میکردند و میگفتند: او نیازی بدان ندارد. مجاهد گفته است: بر قسمتی از محصول نام خدا را می بردند و قسمتی نیز برای بت هایشان، اگر باد از سهم خدا چیزی را روی سهم بت ها می انداخت، آنرا رها کرده، و آنچه را از سهم بت ها روی سهم الله می انداخت، آنرا باز میگردداند، و اگر با قحطی و کمبود مواجه می شدند سهم الله را می خوردند و سهم بت ها را نگهداشتند. «سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (136)» این حکم آنها امری زشت و ظالمانه است.

وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادَهُمْ شُرَكَائِهِمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿١٣٧﴾

و این چنین برای بسیاری از مشركان، شیاطین شان کشتن فرزندان شان را زیبا جلوه دادند، تا هلاکشان کنند و دینشان را بر آنان مشتبه گردانند، و اگر الله میخواست آنهاچنین نمیکردند. پس آنانرا بادروغ هایی که میبافند بگذار. (۱۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لِيُرْدُوهُمْ»: تا نابودشان کنند، این که آنان را به هلاکت اندازند. «لِيَلْبِسُوا»: تا مشتبه سازند، تا به هم آمیزند، تا پوشیده دارند. «يَفْتَرُونَ»: دروغ سر هم کنند، دروغ بسازند.

تفسیر :

«وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادَهُمْ شُرَكَائِهِمْ»: و آنگونه که شیطان برای مشركان قرار دادن قسمتی را به خدا و قسمتی دیگر را به بت ها مزین کرد، همینگونه شیطان برای آنها کشتن فرزندان شان از ترس فقر و زنده به گور کردن اولادشان را برایشان مزین نمود.

با تأسف باید گفت که فهم و بینش غلط و خرافی، سبب می شود که انسان، فرزند خود را پای بت سنگی و چوبی قربانی کرده و به آن افتخار نماید.

زمخشری فرموده است: در زمان جاهلیت مردم قسم میخوردند که اگر دارای فلان تعداد پسر بشوند یکی را سر می برند. عبد المطلب چنان قسمی را یاد کرده بود. (تفسیر کشاف 54/2).

«لِيُرْدُوهُمْ وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ»: این تزیین مبتنی بر دروغ و افترا بود تا پدران با کشتن نفس های حرام و ریختن خون انسان های معصوم هلاک شوند و احکام بر آنها خلط گردد و نتوانند بین حلال و حرام فرق قایل شوند.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ»: اگر الله می خواست، چنان عمل زشت و ناپسندی را نمی کردند. «فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ (137)»: باید گفت که: پیامبر، مسئول ابلاغ است نه اجبار، اگر مردم گوش نکردند، آنانرا رها کرده و به سراغ دل های آماده میرود. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: آنها را با دروغ و افترایی که برای الله می سازند، به حال خودشان رها کن. این بیان به معنی تهدید و وعید است.

در ضمن قابل یادآوری است که: افکار و رفتار منحرفان، نباید حق جویان را دلسرد کند.

انواع کشتن فرزندان :

مشركان موجودیت دختر را ننگ بحساب و آنان را زنده به گور میگردند: «أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ» (نحل، 59): و برخی از مشرکن می گفتند که گویا خرج و مصارفی ندارم و باید

آنان را از بین ببرم، «خَشِيَّةٌ اِمْلَاقٌ» (نحل، 59): و یا هم این کشتن را نوعی قرب به بت‌ها بحساب می‌آورند.

بصورت کل کشتن فرزندان به سه صورت در میان عرب‌ها رواج داشت و در قرآن به هر سه صورت اشاره بعمل آمده است:

- 1- کشتن دختران از ترس اینکه کسی داماد آنان شود، یا در جنگ‌های قبیله‌ای به دست دشمن اسیر گردند و یا به گونه‌ای دیگر موجبات عار و ننگ را برای آنان فراهم آورند.
- 2- کشتن فرزندان از ترس اینکه مبدا توان باربزرگ کردن آنانرا نداشته باشند و به دلیل کمبود امکانات زندگی، تبدیل به باری غیر قابل حمل گردند.
- 3- کشتن فرزندان به عنوان قربانی برای خوشنودی خدایان و معبودان خود.

داستان آموزنده :

قرطبی در تفسیر خود آورده است که یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم همیشه پریشان و افسرده بود و پیامبر صلی الله علیه وسلم از او پرسید چرا غمگین و افسرده هستی؟ گفت: یا رسول الله! در عهد جاهلیت مرتکب گناهی شده‌ام، هر چند مسلمان شده‌ام اما میترسم الله آن را نبخشاید، فرمود: گناهت را به من بگو: گفت: من از جمله افرادی بودم که دختران خود را به قتل می‌رساندند، دارای دختری شدم، زخم از من التماس کرد او را نکشم، آن را گذاشتم تا اینکه بزرگ شد و یکی از زیباترین زنان شد، از او خواستگاری کردند، اما غیرت در قلبم رخنه کرد، نتوانستم تحمل کنم او را شوهر بدهم، یا او را در منزل بدون شوهر بگذارم. به زخم گفتم می‌خواهم نزد خویشاوندانم بروم، دختر را بامن بفرست، از این امر سرور شد، او را با لباس و زیورملابس کرد، از من قول و تعهد گرفت که به او خیانت نکنم. او را به سر دهانه‌ی چاهی بردم و چاه را نگاه کردم، فهمید که می‌خواهم او را به چاه بیندازم، دست به دامنم گرفت و گریان کرد، دلم به رحم آمد، سپس چاه را نگاه کردم، حمیت بر من مستولی شد و شیطان بر من غلبه کرد. او را به پشت در چاه انداختم، و ایستادم تا صدایش قطع شد و برگشتم. از این داستان پیامبر صلی الله علیه وسلم و یارانش گریه را سر دادند و فرمود: اگر به سبب گناه زمان جاهلیت کسی را مجازات و سزا داده بودم تو را کیفر میدادم. (تفسیر قرطبی 97/7).

توجه بفرماید: در جهان امروزی ما اگرچه به ظاهر دختران، زنده به گور نمی‌شوند اما نوع برخورد با دختران، و آنان را به صورت «مانکن» و وسیله‌ی تبلیغ کالا قرار دادن در مغازه‌ها و رسانه‌ها تلویزیون‌ها، فیسبورک‌ها و فلم‌های سینمایی...؛ و صرفاً وسیله‌ی تمتع نفسانی ساختن؛ مرگی انسانی است که بسی از مرگ جسمانی، بدتر است.

وَقَالُوا هَذِهِ اَنْعَامٌ وَحَرْتٌ حَجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا اِلَّا مِنْ نَشَاءٍ بَزَعْمِهِمْ وَاَنْعَامٌ حُرْمَتٌ ظُهُورُهَا وَاَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اِسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتُرُونَ ﴿١٣٨﴾

و به گمان بی‌اساس خود گفتند: این چهار پایان و زراعتی که [سهم خدا و بتان است، خوردنش] ممنوع است، فقط کسی که ما بخواهیم باید از آنها بخورد، و [اینها] چهارپایانی است که سوار شدن بر پشت آنان حرام است، و [نیز آنان را] چهارپایانی [بود] که [هنگام ذبح] نام الله را بر آنها ذکر نمی‌کردند، در حالیکه [این سنت‌ها و قوانین را به دروغ] به الله نسبت می‌دادند؛ به زودی الله آنان را در برابر آنچه دروغ می‌بستند، مجازات خواهد کرد. (۱۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَجْرٌ»: ممنوع، حرام [حجر: محجور]. «ظُهُورُهَا»: جمع ظهر، پشت‌های آنها، کنایه از سوار شدن بر آنها. «اَفْتِرَاءً عَلَيْهِ»: دروغ بستن بر الله.

تفسیر :

در دو آیه‌ی متبرکه قبلی، عقائد خرافی مشرکان در باره‌ی سهم خدا و بت‌ها از محصولات زراعتی و چهارپایان مطرح گردیده بود. در این آیه مبارکه چگونگی مصرف سهم بت‌ها بیان شده که احدی حق استفادۀ ندارد، مگر خادمان بت‌ها و بتکده‌ها. با توجه به محتوای این آیه، مشرکان چهار انحراف داشتند:

- 1- ممنوع شمردن بعضی از چهارپایان.
 - 2- ممنوع شمردن بعضی از محصولات زراعتی.
 - 3- ممنوع کردن سواری برخی از چهارپایان.
 - 4- نبردن نام خدا به هنگام ذبح حیوانات.
- ولی قرآن عظیم الشان، هدف آفرینش چهارپایان را همان سوار شدن و حمل و باربری بر آنها و استفاده از گوشت آنها می‌داند: «جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» (غافر، 79) و تحریم بهره برداری از چهارپایان را، از بدعت‌های جاهلی می‌شمرد که در آیه 103 سوره‌ی مائده نیز بیان شده است.
- «قَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْتُ حُزْرًا» نوع سوم از انواع احکام ساختگی اهل جاهلیت این بود: که مشرکین بطور افترا میگفتند: این حیوانات و این زرع را به خدایان خود اختصاص داده، و برای غیر آنان حرام و ممنوع است. یعنی: حرام و ممنوع (قرنطینه) است زیرا به بتان ما اختصاص دارد.

رسم عرب‌ها بر این بود که در باره‌ی برخی جانورها یا محصولات برخی از مزرعه‌ها نذر میکردند و آنها را به برخی پیشگاه، جناب، حضرت، و یا شخصیت‌ها اختصاص می‌دادند. هرکسی نمیتوانست از این نذورات استفاده کند، بلکه برای استفاده از آنها ضابطه‌ی مفصلی داشتند که براساس آن تنها افراد مخصوص از انواع خاصی از نذرها میتوانستند استفاده کنند. پروردگار با عظمت ما در این جا نه تنها این فعل آنان را شرک قرار می‌دهد، بلکه این مطلب را نیز بیان میکند که این ضابطه و رسم و رواج ساخته و پرداخته‌ی خودشان است. یعنی خدایی که این نذرها و نیازها را از رزق و روزی ای که او عطا کرده است می‌دهند، نه دستور این نذرها و نیازها را داده است و نه در رابطه با استفاده از آنها این محدودیت‌ها و ضوابط را مقرر داشته است. همه‌ی این خرافات را بندگان خودسر و یاغی از خود ساخته و پرداخته اند.

«لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَأَ بِرَعْمِهِمْ»: «و جز کسی که ما بخواهیم، هیچکس نباید از آن بخورد، به گمان باطل و داشتن دلیل و برهان خودشان» و آنان خدمتگزاران بتان و مردان بودند که منحصراً حق استفاده از آن اموال را داشتند.

باید بعرض برسانم که: احکام دین باید منسوب به الله باشد، نه بر پایه‌ی گمان، خیال، قیاس و استحسان.

«وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا»: همچنان سوار شدن بر برخی از شتران را بر خود حرام نموده، مانند بحایر و سوانب و حوامی. و این تحریم‌ها را هم به دروغ بر خدای تعالی نسبت دادند، «وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا»: و چهارپایان دیگری است که در وقت ذبح آنها اسم خدا را بر آنها نمی‌گیرند» بلکه نام بت‌ها را بر آن می‌خواندند.

این نوع سوم از چهارپایان ذکر شده در این آیه است و آن عبارت از: چهارپایانی است که آنها را به نام بتانشان و برای آنان ذبح می‌کردند، نه به نام خداوند متعال. بعضی گفته‌اند: مراد آیه این است که حتی آنان سوار بر این چهارپایان به مناسک حج هم نمی‌رفتند تا بر پشت آنها نام الله را یاد نمایند.

از روایات طوری معلوم میشود که عرب‌ها درباره‌ی برخی از جانوران نذری این عقیده را داشتند که نباید نام خدا را بر آنها برد. سوار شدن بر آنها برای حج ممنوع بود، چرا که در حج می‌باید لبیک اللهم لبیک می‌گفتند، همچنین مواظب بودند که به هنگام شیر دوشیدن

از آنها، به هنگام سوار شدن بر آنها، به هنگام ذبح کردن آنها و به هنگام خوردن گوشت آنها نام خدا بر زبان نیاید.

«إِفْتِرَاءٌ عَلَيْهِ» «همه‌ی این‌ها را به دروغ به خدا نسبت داده اند.»

تحریم حلال‌ها و تحلیل حرام‌ها، افترا بر خداست، یعنی این قواعد و ضوابط را خدا مقرر نداشته است، اما به گونه‌ای بر آنها عمل می‌شود که گویا خدا آنها را مقرر کرده است و برای این باور و پندارشان نیز هیچ سند و مدرکی ندارند و تنها سند آنان این است که رسم نیاکان ما این بوده است.

«سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (138)» باید گفت که: بدعت‌گذاران، در انتظار مجازات قوانین موهوم خود باشند. حساب اینها به سبب کذب‌شان بر خداست تا سزای اعمال بد و بهتان‌گناه آلودشان را بدهد. چهارپایان و محصولات زراعتی روزی خداست پس لازم است به نام خدا باشد و هیچ چیزی از آن به غیر خدا صرف نشود.

طوری‌که ملاحظه فرمودید: دین مقدس اسلام دینی جامعی است که حتی انحراف در بهره‌گیری از حیوانات را هم تحمل نمی‌کند.

وقتی قرآن، از بی‌مصرف ماندن حیوان و تحریم سوارشدن بر آن نکوهش میکند، به طریق اولی از بی‌مصرف ماندن انسان‌ها، منابع، سرمایه‌ها و استعدادها بیشتر نکوهش می‌کند.

وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَرْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۱۳۹)

و گفتند: هر آنچه در شکم این چهارپایان است برای مردان ما حلال و برای زن‌های ما حرام است، و اگر مردار باشد (مرده به دنیا آمده باشد) زن و مرد در آن شریک می‌باشند، الله به سبب این گفتار آنها را سزا خواهد داد. چون او حکیم (و) داناست. (۱۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَالِصَةٌ»: پاک، حلال. «أَرْوَاجِنَا»: زنان ما، خانم‌های ما. «وَصَفَهُمْ»: توصیف آنان. باید گفت که: آشنایی با خرافات دوران جاهلیت، انسان را با زحمات پیامبر صلی الله علیه وسلم برای هدایت آنان آشنا ساخته، روح قدر شناسی را در انسان، زنده و شگوفا می‌کند.

تفسیر:

«وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا» و (از دیگر عقائد خرافی مشرکان، این بود که) می‌گفتند: آنچه در شکم این چهارپایان (نذر شده برای بت‌ها) است، (اگر زنده به دنیا آید) مخصوص مردان ماست، «وَوُحَرِّمٌ عَلَىٰ أَرْوَاجِنَا» و بر زن‌ها حرام است و نباید از آن بخورند. در این آیه مبارکه به وضاحت می‌بینیم که: تبعیض بی‌جا میان زن و مرد، از جمله عملی جاهلی و به نژاد دین اسلام عمل مطرود است.

«وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ»: اگر مرده تولد گردد هم بر زنان حلال است و هم بر مردان. طوری‌که ملاحظه می‌داریم؛ در جاهلیت، تحقیر زن تا آن حد بود که در برخی موارد از حیوان سالم حق استفاده‌ای را نداشت و فقط در گوشت حیوان مرده شریک می‌شد.

از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «اگر گوسفند، جنین نر میزاید، آنرا ذبح می‌کردند و فقط مردان حق تناول از آن را داشتند نه زنان و اگر جنین ماده می‌زاید، آن را رها کرده و ذبح نمی‌کردند و اگر جنین، مرده متولد می‌شد، مردان و زنان همه در آن شریک بودند چنان‌که حق تعالی در این آیه فرموده است.»

«سَيَجْزِيهِمْ وَصَفَهُمْ»: این عقیده آنها مبتنی بر دروغ و بهتان و یک ادعای بدون دلیل است که به زودی خدای تعالی آنها را به سبب این افترایشان گرفتار عذاب مینماید، چون احکام از شریعت الله متعال برگرفته می‌شود.

«إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (139)»: زیرا خدای تعالی در آنچه مشروع می‌کند حکمت دارد و احکامش از روی علم و دانش صادر میشود و فرمانش مبتنی بر قدرت و توانائی و تدبیر او از روی دقت و درست انجام دادن است.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٤٠﴾

مسلماً آنها که فرزندان خود را از روی سفاقت و نادانی کشتند زیان دیدند و آنچه را الله به آنها روزی داده بود بر خود تحریم کردند و بر الله دروغ بستند، آنها گمراه شدند و (هرگز) هدایت نیافتند. (۱۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَفَهًا»: سفاقت، نادانی.

تفسیر:

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ»: «هرآینه کسانی که فرزندان خود را» یعنی: دختران خود را از روی جهالت «کشتند» با زنده به گور کردنشان.

جهالت و سفاقت، عامل خسارت است. خسارت‌هایی چون: از دست دادن فرزند، عاطفه و نعمت‌های حلال و کسب دوزخ و سزای الهی.

مفسر زمخسری فرموده است: این آیه در رابطه با ربیعه و مضر و سایر طوایفی که دختران خود را از بیم اسارت و فقر، زنده به گور میکردند نازل شده است. «سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» از روی سفاقت، نادانی و بی‌عقلی و جهالتشان به اینکه خدا روزی خود آنان و فرزندانشان را می‌دهد.

سفاقت: عبارت از سبک مغزی، بی‌عقلی و نادانی است. بلی! آنان از روی جهل و بی‌عقلی ندانستند که این الله متعال است که روزی دهنده فرزندان‌شان است، نه خودشان «و» نیز زیانکار شدند کسانی که «وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ» «آنچه را خداوند روزیشان داده بود، حرام کردند» از چهارپایانی که آنها را «بحیره» و «سانبه» می‌نامیدند. باید گفت که: تحریم نابجای حلال‌ها، افتراء بر خداوند متعال می‌باشد.

«افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ»: از روی دروغ و افتراء بستن به الله، زیرا خدای سبحان و تعالی هیچ چیز از این اشیا را حرام نکرده است. یعنی هلاک شد آن کس که آنچه را خدای تعالی حلال نموده حرام و این تحریم را به الله متعال نسبت داد. و باید گفت که: تنها حق تعالی قانون‌گذار است و او این کار را بر زبان پیامبران و از طریق کتاب‌های خود به انجام می‌رساند.

«قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (140)»: اما انسان! پس گمراه‌تر، دلیل‌تر و کوچک‌تر از آن است که دست به تحلیل و تحریم بزند و قانون وضع کند «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»: «حکم جز برای خدائست» و هرکس دست به چنین اعمالی بزند در واقع بر مرکب سرکشی سوار شده و راه هدایت را گم کرده است؛ زیرا او حق‌خالق را به مخلوق داده و این امر بدکارگی و ضیاع حقوق است.

از ابن عباس (رض) روایت شده است که گفته است: اگر دوست داری از نادانی اعراب باخبر شوی، آیات بعد از آیه‌ی یک صد و سی از سوره‌ی انعام را بخوان:

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ. (مختصر ابن کثیر 624/1).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (141 الی 144) در مورد دلایل گویای قدرت پروردگار بحث بعمل آمده است.

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرِ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرَّمَانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرِ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿١٤١﴾

و (الله) اوست که باغهایی آفرید، که برخی درختان آن برداشته شده بر پایه‌ها است و برخی هم غیر برداشته شده بر پایه‌ها است، و درخت خرما و کشتزار، با طعمهای گوناگون، و

زیتون و انار، (در شکل) مشابه به یکدیگر، و (در مزه و لذت) مشابهت ندارند. چون میوه دهند و میوه آن پخته شود پس از آنها بخورید. و در روز درو حق آن را (عشر آن را) نیز بپردازید. و اسراف مکنید چون که الله اسرافکاران را دوست ندارد. (۱۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْشَاءً» (نشأ): آفرید، کم کم پدید آورد. «جَنَّاتٍ»: باغها، جمع جنت، وجه تسمیه اش به «جنت» آن است که شاخ و برگ درختان زمین را می پوشاند یا نعمتهایش از تصور انسان، پوشیده است.

«مَعْرُوشَاتٍ»: درختانی مانند درخت انگور که به اطراف چیزهایی چون داربست و تکیه‌گاه و پایه‌های پیرامون خود، می‌پیچد و شاخه‌هایش رشد میکند و قد میکشد.

«وَعِیْرَ مَعْرُوشَاتٍ»: درختانی بدون تکیه‌گاه و داربست و پایه که بر تنه‌ی اصلی خود قرار می‌گیرند یا روی زمین می‌خزند. «أَكْلُهُ»: میوه‌ها، آنچه خوردنی باشد، دانه‌ها. «الرُّمَّانَ»: انار.

«مُتَشَابِهًا وَعِیْرَ مُتَشَابِهٍ»: همانند و ناهمانند، همگون و ناهمگون.

«حَصَادِهِ»: درو، چیدن میوه، وقت رسیدن ثمر و برداشت محصول (تفسیر فرقان) قابل دقت و توجه است:

که در این آیه مبارکه، درس خدا شناسی را همراه با اجازه مصرف خوارکی‌ها و رسیدگی به طبقات محروم و انفاق به آنان و اعتدال داشتن و زیاده روی نکردن در مصرف و انفاق را بیان می‌کند.

در ضمن قابل یادآوری است طوری که در سوره «ن و القلم» آمده است که خداوند متعال باغ کسانی را که تصمیم گرفتند شبانه و به دور از چشم فقرا میوه‌ها را بچینند و به آنها ندهند، سوزاند.

تفسیر:

«وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَعِیْرَ مَعْرُوشَاتٍ»: و (الله) اوست که باغهایی آفرید، که برخی درختان آن برداشته شده بر پایه‌ها است و برخی هم غیر برداشته شده بر پایه‌ها است. «مَعْرُوشَاتٍ / استوار بر پایه» یعنی: مسموکات / برافراشته. «وَعِیْرَ مَعْرُوشَاتٍ / غیر استوار بر پایه و نا افراشته» یعنی: آن که روی زمین رها شده و افراشته نشده باشند. برخی از مفسران گفته اند مراد از معروشات آن درختانی هستند که مردم آنها درکشتزاران و جاهای آباد کاشته و افراشته و مورد اهتمام قرار داده باشند و «غیر معروشات» آن درختانی هستند که به صورت خود رو در بیابان‌ها و جنگل‌ها روییده باشند که به آن غیر معروش می‌گویند.

برخی از مفسران مینویسند: درختان (مَعْرُوشَاتٍ)، درختانی است که بر روی زمین پهن میشود، مانند انگور و خربزه و بادرنگ و غیره، یا به وسیله ستونها برپا میشود تا شاخه‌ها بر آن فرو غلند و درختان بدون داربست (عِیْرَ مَعْرُوشَاتٍ)، درختانی است که بر ساق خود ایستاده باشد، مانند درخت خرما و سایر درختان ستون‌دار.

باید گفت که: تنوع میوه‌ها و محصولات زراعتی، آن هم از يك آب و خاك، نشانه قدرت الهی است.

«وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ»: و برای شما درخت خرما را خلق نموده که هم میوه است و هم قوت. و کشت و زرع‌های گوناگونی را برای شما پدید آورد که رنگ و بو و مزه و حجم با هم متفاوت بوده و به عنوان قوت از آنها استفاده میکنید.

«وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَعِیْرَ مُتَشَابِهٍ»: و زیتون و انار را برای شما آفریده است که در رنگ و شکل با هم شباهت دارند اما در طعم و مزه شبیه نیستند.

«كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ»: ای مردم! از این میوه‌ها بعد از رسیدن به مرحله پختگی در حالی بخورید که شکر الله را برجای آورید، «وَأْتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» هنگام رسیدن و برداشت محصول، آمادگی انسان برای انفاق بیشتر است، پس فرصت را از دست ندهیم.

و در روز درو و برداشت آنها زکات و صدقات (عشر آن را) ادا نمائید تا مایه پاکی و نمای مال و اظهار همدردی با فقرا و مساکین باشد.

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: البته، درباره دو چیز غور کنید: اول اینکه به مجرد درویدن و چیدن، حق الله را اداء نمائید؛ دیگر آنکه زاید و بی جا صرف مکنید؛ از حق الله در اینجا مراد چیست؟ علماء را در این باره اقوال مختلف است. ابن کثیر را رأی بر این است که ابتدا درمگه معظمه از محصول مزارع و باغ واجب بود که چیزی حصه به مساکین و بینوایان جدا کنند. در مدینه منوره به سال دوم هجرت مقدار و غیره تعیین و تفصیل یافت که از محصول زمین للمی (به شرطی که خراجی نباشد) دهم و از زمین آبی بیستم حصه واجب میبانشد.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی روزی که این میوه ها و حبوبات و زن میشوند، زکات شرعی آنها را بپردازید. (مختصر ابن کثیر 624/1).

به قولی: این آیه مبین فرضیت ادای زکات کشت و میوه است. به قولی دیگر: بر مالک واجب است تا در روز درویدن و چیدن کشت و میوه، بر مساکینی که بر سر چیدن محصول حاضرند، مقداری از آن؛ چون یک مشت، یا یک دسته و مانند آن بدهد و آنان را محروم نکند. امام ابو حنیفه (رح) با تمسک به این آیه و عام بودن حدیث نبوی ای که بخاری آن را در این مورد از ابن عمر (رض) روایت کرده است، پرداخت زکات را در هر آنچه که از زمین میروید، چه مواد خوراکی باشد یا غیر آن - بجز هیزم و علف خشک و سبزیجات تازه و انجیر و شاخه خشک درخت خرما و نی بوریا (اقارون) و نی شکر - واجب دانسته است. آن حدیث شریف به روایت ابن عمر (رض) این است: «در آنچه که آسمان آن را آب می دهد، عشر است و در آنچه که به وسیله شتر یا به وسیله دلو و چرخ آبگیری می شود، نصف عشر است». اما رأی جمهور فقها بر این است که: زکات در کشت و میوه واجب نیست، مگر در آنچه که قابل بهره برداری غذایی و قابل ذخیره کردن باشد. وقت وجوب زکات به قول راجح که همانا رأی امام ابوحنیفه (رح) است روز چیدن یا روز درو کردن است. (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

«وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (141)» مقدار مصرف، محدود به عدم اسراف است طوری که در آیه مبلرکه میفرماید: و از حدود شرع در انفاق یا نگهداشتن اموال تجاوز نکنید و باید که در این کار نه اسراف باشد و نه بخل که خداوند متعال نه انسان های بخیل را دوست دارد و نه اسرافگران را، بلکه او انسان های سخاوتمند و دارای اخلاص را دوست می دارد.

امام طبری فرموده است: آنچه که من می پسندم همان نظر «عطاء» است که میگوید: نهی از اسراف در تمام زمینه ها است. (طبری 176/12).

هکذا از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که دین اسلام، دین اعتدال است، هم تحریم نابجا را ممنوع قرار داده است که (تفصیل آن در آیه قبلی) گذشت و هم مصرف بی رویه را. شأن نزول آیه مبارکه:

ابن جریر در بیان شأن نزول آیه مبارکه می نویسد: آیه «وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»: درباره ثابت بن قیس بن شماس نازل شد است. که او خرماي ۵۰۰ نخل را چید و همه میوه آن را در میان نیازمندان پخش کرد و حتی یک دانه از آن را به خانه خود نیاورد. همچنین خدای متعال در آیه ای دیگر میفرماید: «وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا» (إسراء، 29).

وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿۱۴۲﴾

و نیز (آفرید)، چهار پایانی که بار میبرند و بعضی که از پشم و موی آن فرش ساخته میشود (و یا حیوانی که مانند فرش در زمین خوابانیده و ذبح میشوند) از هر چه الله به شما

روزی داده است بخورید و از قدم‌های شیطان پیروی نکنید، چون او دشمن آشکار شماست. (۱۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَمُولَةٌ»: حیوانات بارکش مانند: شتر، گاو. «فَرَشًا»: حیواناتی که موی و پشم و مو دارند مانند: بز و گوسفند و یا گاو و شتر چند ماهه.

بیشتر از مفسران، کلمه‌ی «حَمُولَةٌ» را به معنای حیوانات باربر دانسته‌اند، و «فرش» را حیوانات غیر باربر معنا کرده‌اند. «حُطُوتِ الشَّيْطَانِ»: جمع خطوه، گام‌های شیطان، راه‌های ناراست آن، و سوسه‌هایش.

در آیه متبرکه قبلی به نعمت‌های خداوند متعال در محصولات زراعتی اشاره بعمل آمده بود، اینک در این آیه مبارکه به مالداری و انواع استفاده‌ای که انسان از حیوانات بعمل می‌آورد.

تفسیر :

«وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَ فَرَشًا»: و خداوند متعال برای شما چهارپایانی آفرید که شما را حمل میکنند؛ زیرا از اجسامی بزرگ و نیرو و بلندی برخوردارند مانند شتر. و برای شما حیوانات دیگری آفرید که در آن منافع دیگری غیر از سوار شدن است مانند گاو و گوسفند. ابن اسلم گفته است: «حموله» حیوانی است که برای سواری از آن استفاده میشود و «فرش» حیوانی است که گوشت آن خورده شده و شیرش دوشیده میشود. بعضی گفته‌اند: حموله؛ شتران بزرگ سال اند. و فرش: شتران خرد سال که بر آن‌ها بار حمل نمی‌شود. «كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ»: از این حلال پاکیزه و نعمتهای را پروردگار با عظمت اعطا فرموده است، بخورید از میوه‌ها و کشت و زراعتان و نیز از چهارپایان؛ چرا که خداوند تمامی آنها را رزق شما قرار داده است. بصورت کل باید گفت که: قانون کلی در استفاده از گوشت حیوانات، حلال بودن مصرف آنهاست، مگر آنکه دلیلی بر حرمت آن در شرع بیان گردیده باشد.

در ضمن نسبت به خوردنی‌ها باید مواظبت و احتیاط لازم خود را بخرج دهیم زیرا اولین اهرم شیطان برای گمراه کردن حضرت آدم، از خوردنی‌های غذا آغاز یافت. «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوتِ الشَّيْطَانِ»: در امر «تحریم» و «تحلیل» همانند جاهلان از راه شیطان و اوامر و دستورات او پیروی نکنید. متوجه باید بود که: سیاست شیطان، انحراف تدریجی است انسانها است؛ نه انحراف دفعی.

«إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (142)»: همانا شیطان به صورت آشکار با شما دشمنی و عداوت دارد و شما را از طاعت خدای تعالی باز می‌دارد و به سوی معصیت‌هایی همچون بت‌پرستی و ارتکاب گناهان و خوردن حرام فرا میخواند. پس همیشه شیطان لعین را در امر دینتان متهم و محکوم بدانید.

ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلِ الذَّكْرَيْنِ حَرَّمَ أُمَّ الْأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ نَبِيُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۴۳)

(الله برای شما حلال کرده است) هشت جفت، از گوسفند، نر و ماده و از بز، نر و ماده. بگو: آیا، آن دو نر را حرام کرده است یا آن دو ماده را؟ یا آنچه را در شکم ماده‌ها است؟ با علم یقینی و دانش به من خبر دهید اگر (در دعوی تان) صادق هستید. (۱۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ»: هشت نوع، نوع شتر نر و ماده [ابل و ناقه] گاو و ماده گاو [ثور و بقره]، قوچ و گوسفند یا میش [کبش و نعجه]، بز نر و ماده [تیس و عنز] پس ثمانیه ازواج، چهار نوع نر و چهار نوع ماده است. «الضَّأْنِ»: گوسفند. «المعز»: بز. «الذکرین»: آیا دو تا نر؟ «الانثیین»: دو تا ماده.

تفسیر :

درباب شأن نزول این آیه مبارکه مفسران نوشته‌اند: مالک بن عوف و یارانش گفتند؛ آنچه در شکم این چهارپایان «بحیره» و «سائبه» است خاص مردان ماست، لذا فقط برای آنها حلال است و بر همسران ما حرام می‌باشد پس نازل گردید:

«ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ»: از میان چهارپایان هشت جفت را بیافرید و خوردن تمام آنها را برای شما حلال کرد، از گوسفند نر و ماده آفرید و همچنین از بز. چهارپایانی که خداوند متعال برای مردم آفرید هشت نوع از میان شتر، گاو، بز، و گوسفند نر و ماده است.

مفسر قرطبی فرموده است: یعنی هشت نوع را بیافرید و در نزد عرب برای این که هر کدام از این هشت نوع زوج نامیده شوند، به فرد دیگری نیازمندند، پس، زوج بر نر و ماده اطلاق می‌شود و زوجین «ضأن» عبارتند از «کبش» و «نعجة» و زوجین «معز» عبارتند از «تیس» و «عنز».

«قُلْ الذَّكْرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْإُنثَيْنِ»: ای محمد! با لحنی آکنده از توبیخ و سرزنش به آنها بگو: آیا خدای تعالی گوسفندان نر را حرام نموده است؟ اگر گفتند بلی دروغ گفتند چون خود آنها گوسفندان و بزهای نر را حرام نکردند.

باید یادآور شد که: حلال بودن نیازی به دلیل ندارد زیرا اصل در خوردنی‌ها حلیت است بلکه حرام بودن ضرورت به دلیل دارد.

«أَمَّا إِشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْإُنثَيْنِ نَبُوْنِي بَعْلِمِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ(143)»: همچنان از آنها سوال کن آیا خدای تعالی حمل ماده بز و گوسفند را حرام نموده است؟ اگر قایل به تحریم شدند باز هم دروغ گفتند، زیرا خود آن‌ها تمام آنچه را ماده گوسفندان حمل میکنند حرام نمی‌نمایند. به آنها بگو به من از دلیل خود در این باره خبر دهید آنهم اگر بر صحت نظر خویش در خصوص تحریم این انواع یقین و باور دارید. سخن اینها تهمت، دروغ و افتراء بر خداست زیرا انسان مشرک در معتقدات، اخلاق، خورد و نوش و تمام جوانب زندگی خود گمراه است.

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: تحلیل و تحریم اشیاء محض به حکم الهی است؛ پس شما که از آنها نر یا ماده یا چوپه را که در شکم ماده است، درباره همه مردم یا درباره بعضی حرام قرار میدهید، چنانکه در آیات گذشته ذکر شد، چه سند دارید؟ هرگاه سندی ندارید که آنرا حکم خدا ثابت کند، پس چیزهایی را که الله متعال آفریده حلال یا حرام گفتن عیناً چنان است که معاذ الله مقام خدایی را به خود تجویز کنید؛ یا عالماً و عامداً به الله متعال افترا بندید. این هر دو صورت مُهْلِك و تِبَاه کننده است.

قابل یادآوری است که: این آیه بیانگر جهل اعراب قبل از اسلام در مورد آن چیزهایی است که بر خود از چهارپایان تحریم می‌کردند. یعنی الله متعال میفرماید: مانه این چهارپایان و نه چیزی از انتاج آنها را بر شما حرام نساخته‌ایم، بلکه همه آنها را برای بهره برداری بنی آدم آفریده‌ایم.

وَمِنَ الْأَيْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ الذَّكْرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْإُنثَيْنِ أَمَّا إِشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْإُنثَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّأَكُمُ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۴۴)

و (الله آفرید) از شتر نر و ماده و از گاو نر و ماده، بگو: آیا آن دو نر را حرام کرده است یا آن دو ماده را با آنچه را که در شکم ماده‌ها است؟ آیا شما حاضر بودید وقتی که الله شما را به این کار امر کرد؟ پس کیست ظالم‌تر از کسی که بر الله افترا کند تا بدون علم مردم را گمراه سازد؟ یقیناً الله قوم ظالم را هدایت نمی‌کند. (۱۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْإِبِلِ»: شتران. از لفظ خود دارای مفرد نیست.
«الْبَقَرِ»: گاو. اسم جنس است و یکی از آنرا (بقره) میگویند. این کلمه شامل گاو میش نیز می‌گردد.

تفسیر :

«وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ»: چهار صنف از چهارپایان را خداوند متعال برای بندگان خود مباح نموده، دوتا از شتر نر و ماده، «جمل» و «ناقة» و از گاو، نر و ماده، «بقره» و «جاموس» را.

«قُلْ الذَّكْرَيْنِ حَرَّمَ أُمَّ الْأُنثِيَيْنِ أَمَا إِشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثِيَيْنِ»: تو از مشرکان سوال کن آیا خداوند متعال دوتای نر را حرام نموده یا دوتای ماده یا آنچه را که دوتای ماده حمل دارند. جواب این سوال این است که این دروغ و افتزایی از جانب آنها بر الله است، آیا آنها شاهد روزی بوده‌اند که خداوند آنها را از چنین چیزهای نهی کرده است؟

ابو سعود فرموده است: مقصود این است که خداوند متعال این مسأله را انکار میکند که چیزی را از این چهار نوع بر آنان حرام کرده باشد و می‌خواهد دروغ آنها را به اثبات برساند؛ چرا که آنها یک بار جنس ماده را تحریم میکردند و بار دیگر جنس نر را و گاهی اوقات نیز فرزندان آنها را تحریم میکردند. (ابو سعود 142/2).

«أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا»: آیا دلیلی بر این ادعای خود دارند؟

یعنی: اگر دلیل مستند علمی‌ای در دست ندارید؛ آیا در هنگامی که خداوند متعال به این تحریم حکم کرد، حاضر و شاهد بودید که آن‌ها را حرام می‌پندارید؟ نقل است که مالک بن عوف در این هنگام سکوت کرد و چیزی نگفت. رسول خدا (ص) فرمودند: بگو، چرا سخن نمی‌گویی؟ گفت: تو بگو، من حرفی برای گفتن ندارم، من می‌شنوم. لذا آن حضرت صلی الله علیه وسلم دنباله آیه را خواندند:

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ»: هیچ گناهی بزرگتر از عملکرد اینها که بر الله متعال به منظور منصرف کردن بندگانش از طاعت او تعالی و کشیدنشان به راه معصیت انجام میدهند نیست و الله متعال هیچگاه کسانی را که به مخالفت هدایت می‌پردازند و از حق کنارگیری مینمایند و مردم را گمراه میکنند رهنمون نمیسازد. پس هر شریعتی غیر از شریعت اسلام باطل و نسبت آن به او تعالی بزرگترین گناه و جنایت است. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (144)»: «بی‌گمان خداوند قوم ستم پیشه را هدایت نمیکند» یعنی: کسانی را که علم وی بر آن پیشی‌گرفته که بر کفر می‌میرند، به سبب آنچه که از ستم مرتکب گردیده‌اند.

این آیه بیانگر بزرگی گناه کسی است که چیزی از آفریده‌های حق تعالی را بدون دلیل و سند صحیحی تحریم می‌کند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی درباره ردمشرکان است که بر حسب آرزوی خود، گوشت حیوانات را حلال و یا حرام میدانستند، در صورتی که تحریم و تحلیل، جز با وحی ثابت نمی‌گردد. اینک در آیات (145 الی 147) یکبار دیگر بیان میدارد که: خوردنیهای حرام، هم برای مسلمانان و هم برای یهود؛ تنها چهار چیز است: مردار، خون ریخته و روان - به استثنای جگر و (طحال) - گوشت پلید خوک و آن چه نام غیر خدا بر آن برده شود. (بقره آیه 173)، (مائده آیه: 3).

قُلْ لَا أُجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خنزِيرٍ فَإِنَّهُ رَجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلٌ لِعَیْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۴۵﴾

بگو: در میان آنچه بر من وحی شده است چیزی را که خوردن آن حرام باشد، نمی‌یابم، جز مردار یا خون ریخته یا گوشت خوک که همه اینها ناپاک‌اند، یا حیوانی که (در وقت ذبح) نام غیر الله بر آن برده شده باشد. پس هرکس ناچار به خوردن (این محرّمات) گردد بی آنکه سرکشی کند و از حد بگذرد، پس بداند که پروردگارت آمرزنده (و) مهربان است. (۱۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا أُجِدُّ»: نمی‌یابم. «مُحَرَّمًا»: حرام، ممنوع. «مَسْفُوحًا»: ریخته شده. مراد خون جاری و روان از بدن حیوان به هنگام ذبح و جز آن است. با این قید خون جامد، از قبیل: طحال و جگر، خارج میشود. «طاعم»: غذا خورنده، خورنده. «رَجْسٌ»: ناپاک، کثیف، پلید. «فِسْقًا»: نافرمانی و عصیان، خارج شدن از امر خدا. «بَاغٌ»: سرکش. «عَادٍ»: تجاوزگر و زیاده طلب.

تفسیر:

«قُلْ لَا أُجِدُ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رَجْسٌ»: ای محمد! به کفار مکه خبر بده که تو در وحی منزل بر خود چیزی از آنچه مشرکان نادان حرام کرده‌اند نمی‌یابی جز خود مرده، خون ریخته شده، گوشت خوک که همه نجس و ناپاک است به ویژه خوک که از نجاست‌ها تغذیه می‌کند. مردار: عبارت از حیوان حلال‌گوشتی است که ذبح نشده باشد «یا خون ریخته» یعنی: خون روان اما خون غیر ریخته؛ چون خونی که بعد از ذبح در عروق حیوان باقی میماند و خون کبد و طحال (جگر و سپرز) و آنچه از گوشت حیوان که در هنگام ذبح به خون آغشته شده، بخشوده و مباح است.

باید متذکر شد: وقتی در مسأله‌ی خوردن و نخوردن شخص پیامبر هم باید از «وحی» دستور بگیرد، دیگران چگونه از پیش خود چیزی را حرام می‌کنند؟ هکذا قابل یادآوری است که: از فحوای جمله «طاعم يَطْعَمُهُ» بر می‌آید که: احکام تغذیه، برای مرد و زن یکسان است. در مقابل آن عقیده خرافی که در آیه 139 که برای مردان گوشت همه‌ی حیوانات را حلال و برای زنان برخی موارد را حرام می‌دانستند. «خَالِصَةً لِدُكُورِنَا وَ مُحَرَّمٌ عَلَيَّ أَرْوَاجِنَا».

«مَيْتَةً»، منحصر در حیوانی نیست که خود به خود مرده باشد، بلکه هر حیوانی که بر طبق دستور اسلام، ذبح نشود در حکم مردار و حرام است. باید گفت که: حرمت مردار و خون، چهار مرتبه در قرآن مطرح شده است، دو بار در سوره‌های مکی (انعام، 145 و نحل، 115). و دو بار در سوره‌های مدنی (بقره، 173 و مائده، 3).

«أَوْ فِسْقًا أَهْلٌ لِعَيْرِ اللَّهِ بِهِ»: و آنچه بر غیر نام الله ذبح شده است یعنی: مانند آنچه که بر «نصب» به نام بتان ذبح شده باشد. که این کار به سبب فروری مرتکب آن در فسق و نافرمانی، فسق نامیده شد. از ابن عباس (رض)، ابن عمر و عایشه (رضی الله عنهما) روایت شده است که فرمودند: «جز آنچه که خدای سبحان در این آیه ذکر کرده، هیچ حرام دیگری وجود ندارد». آری! آیه: «قُلْ لَا أُجِدُ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا...»، بر انحصار محرّمات در آنچه که ذکر شد، دلالت می‌کند اگر این آیه مکی نمی‌بود اما چون این آیه مکی است، بعد از آن در مدینه منوره با نزول سوره «مائده» چهار چیز دیگر که عبارت از: (منخنقه، موقوده، متردیه و نطیحه) است، نیز بر محرّمات فوق اضافه شد. به علاوه اینها، تحریم هر درنده نیش‌دار، هر پرنده چنگال‌دار، خر اهلی و سگ نیز در سنت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم به اثبات رسیده است.

«فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (145)»: در قانون، باید اهمّ و مهمّ رعایت شود. حفظ جان، مهم‌تر از حرام بودن خوردن مردار است.

واقعیت همین است که: در دین مقدس اسلام بن بست وجود ندارد، زمانی که اضطرار پیش آید مصرف حرام‌ها مجاز شمرده میشود.

اما اگر کسی در حالت ضرورت شدید نیاز و احتیاج پیدا کرد تا از این محرّمات چیزی را بخورد میتواند چنین کند به شرط آنکه به قصد لذت نباشد و از حدی که انسان را از مرگ نجات دهد بیشتر نباشد، خدای تعالی بخشنده است و گناهان بندگان خود را هرگاه به سوی او رجوع کنند می بخشد و بر بندگان خود مهربان است که برای آنها خوردن هنگام ضرورت را از روی لطفی که دارد مستثنی نموده و آنها را بی جهت مکلف نکرده است و بر آنها آنچه را توان ندارند واجب ننموده است. این شریعت خدای رحمان در مآکولات از چهارپایان است نه شریعت بت پرستان گنهکار.

ابن جریر طبری در تفسیر: «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.» مینویسد: ولی اگر کسی (به سبب قحطی و نیافتن چیزی برای خوردن) وادار (به استفاده از این محرّمات) گردد بدون آن که علاقه‌مند (بدانها) باشد و (از سدّ جوع و اندازه ضرورت) تجاوز کند (گناهی بر او نیست). چه پروردگار تو بس آمرزگار و مهربان است.

همچنان می افزاید: «معنی آن، این است: کسی که مجبور شود مقداری از چیزهایی بخورد که خدا حرام فرموده است، از قبیل: مردار و خون جاری و گوشت خوک، یا ذبیحهای که به نام غیر خدا سر بریده شده است، اما در خوردن این مقدار از گوشت حرام، ستمگری و تعدی در پیش نگیرد و به خاطر دوست داشت گوشت مردار و لذت بردن از آن، دست به خوردن نبرد، بلکه به خاطر ضرورت و به سبب ناچاری ناشی از گرسنگی وادار به خوردن از آن گردد، و در خوردن از آن هم از حدّ و حدودی که الله متعال تعیین فرموده است و از اندازه معینی که آزاد نموده است، تجاوز نکند، مثلاً هرگاه بداند که اگر از آن مردار نخورد هلاک می‌گردد، بدان اندازه بخورد که ترس و هراس هلاک شدن را از او دفع و بر طرف سازد... اگر از این اندازه فراتر نرود و بیشتر نخورد، در مقداری که میخورد گناهی بر او نیست. «چه خداوند بخشنده است» در کاری که او کرده است، و با ترک شکنجه و صرف نظر از عقوبت او، عمل او را پنهان می‌کند. البته اگر خودش میخواست او را عقاب و شکنجه می‌داد. خدا «مهربان» است، چرا که آن مقدار از حرام را به هنگام ضرورت و ناچاری، برای او مباح و آزاد فرموده است. بلی اگر میخواست آن مقدار را هم بر او حرام می‌کرد و وی را از آن باز می‌داشت».

اما حدّ و حدود اضطرار و ناچاری که خوردن از محرّمات در آن آزاد است کدام است؟ و مقداری که باید بخورد تا هلاک نشود چه اندازه است؟ اختلافات فقهی در این باره وجود دارد. نظریه‌ای میگوید: استفاده از آن چیزهای حرام بدان اندازه آزاد است که حیات او را از نابودی برهاند در آن هنگام که می‌ترسد اگر از آن چیزهای حرام نخورد بمیرد... نظریه دیگری چنین است: آن اندازه آزاد است که او را سیر کند و برای او بس باشد... رأی دیگری میگوید: اگر شخص مضطرّ هراس از نبودن طعام و خوراک داشته باشد، می‌تواند هم از آن چیزهای حرام بخورد و هم برای چند وعده غذای دیگر مقداری را بردارد و اندوخته کند... ما بیش از این به شرح و بسط فروع نمی‌پردازیم. در اینجا این اندازه سخن گفتن درباره حلال شدن حرام در وقت اضطرار و ناچاری، کافی و بسنده است.

اما یهودیان، خدا بر آنان حرام کرد هر حیوانی را که دارای ناخن باشد. یعنی: حیوانی که سم پای آن یکپارچه بوده و دو تکه نباشد. از قبیل: شتر، شتر مرغ، غاز، مرغابی و... بر آنان حرام کرد پیه گاو و گوسفند را بجز پیه پشت، یا چربی آمیخته به اندرونه، یا آمیخته به استخوان... این تحریم‌ها به خاطر سرکشی از اوامر یزدان و نافرمانی از شریعت و قانون او بوده است:

از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «اهل جاهلیت چیزهایی را میخوردند و چیزهایی را پلید می دانستند و نمی خوردند پس خداوند عزوجل پیامبرش را برانگیخت

و کتابش را نازل کرد و حلال خود را حلال و حرام خود را حرام نمود لذا آنچه را که خداوند متعال حلال گردانیده، حلال است و آنچه را که حرام کرده، حرام است و آنچه که از آن سکوت کرده، بخشوده است. آنگاه این آیه کریمه را تلاوت نمود.»

شان نزول آیه مبارکه :

عبد پسر حمید از طاوس نقل می کند که مردم دوران جاهلی - خودسرانه - چیزهایی را حرام و چیزهایی را حلال می کردند. خدا در رد نظر آنان فرمود: «قل لا أجد...» توضیح ضروری :

قرآن در این سوره می، محرمات را در چهار چیز منحصر داشته و صیغهی حصر برای مبالغه و بیان حرمت آن چهار چیز آمده است و این آیه 115 مکی سوره نحل نیز، آیه 145 این سوره را تأیید میکند که میفرماید: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَمَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ...» [نحل آیه: 115]: [جز این نیست که خدا مردار، خون، گوشت خوک و آن چه را که نام غیر خدا بر آن برده شده باشد، حرام کرده است... هم چنین سوره مدنی بقره: (173)، این چهار مورد را با صیغهی حصر بیان کرد، که مطابق آیه «قل لا أجد في ما أحي...» در همین سوره است.

و این که در سوره مائده میفرماید: «...أحللت لكم بهيمة الأنعام إلا ما يتلى عليكم، غير محلي...» [مائده/1]: «...برای شما گوشت چهار پایان از جنس گاو و شتر و گوسفند - رواست مگر آن چه که حکمش در آیه های بعد برای شما بیان می شود و نباید آن وقت که در احرام هستید، شکار را برای خود حلال بدانید...». مفسران، متفق اند بر اینکه: مراد از «إلا ما يتلى عليكم» چیزهایی است که کمی بعد در آیه 3 سوره می آید و میفرماید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَمَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالمُنْخَنِقَةُ وَالمَوْقُوذَةُ وَالمُتْرَدِيَّةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ...» پس «ما يتلى عليكم» عبارت است از: منخنقه (حیوان خفه شده)، موقوذه (به ضرب چوب و امثال آن مرده)، متردیه (پرت شده، از بلندی افتاده باشد)، نطیحه (حیوان دیگری آن را به ضرب شاخ کشته باشد)، ما أكل السبع (آن چه درنده، آن را خورده باشد)، ما ذبح على النصب (قربانی بتان) و همگی از نوع مردار به شمار می آیند که در این آیه به تفصیل ذکر شده اند و مشرکان آنها را حلال می شمردند؛ اما شریعت الهی از آغاز تا پایان، بر این حکم و بر این حصر ثابت و پابرجاست.

«دم مسفوح» :

خونی است که به تندی از رگهای گردن حیوان سربریده بیرون می جهد که خوردنش حرام است؛ چون پایگاه پرورش میکروب و بیماری است؛ اما کبد، طحال (تیلی) و خونی که باگوشت آمیخته شده و قطراتی از آن که در میان رگ مانده باشد، خون ریخته و روان به شمار نمی آید.

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَعْضِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿١٤٦﴾

و بر یهود هر حیوان ناخن دار را حرام کردیم و از گاو و گوسفند، چربی آن دو را، بر آنها حرام کردیم مگر آن چربی که بر پشت آن دو، یا بر روده ها باشد، یا (آن چربی که) به استخوانها چسبیده باشد. این (تحریم) به سزای سرکشی شان (از دین) بود و یقیناً ما صادق ایم. (۱۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«هادوا»: یهودیان. «ذی ظفر»: دارای چنگال، ناخوندار، درندگان صاحب پنجه و پرندگان صاحب چنگال. «شحوم»: جمع شحم، پیه ها و چربیها. «الحوایا»: جمع حاویه و حاویا (روده ها)، محتوای شکم. «اختلط»: مخلوط شد، آمیخته شد.

تفسیر :

در آیهی قبل، محرّمات در اسلام و در این آیه، محرّمات یهود مورد بیان قرار داده میشود. «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ»: و ما بر یهود هر صاحب چنگ و ناخن را از میان پرندگان و چهارپایان به منظور سخت‌گیری بر آن‌ها حرام نمودیم. ابن عباس (رض) میگوید: حیواناتی که بر آنها حرام شده بود، عبارت بودند از صاحبان سم، از قبیل شتر و شتر مرغ و نیز حیواناتی که انگشت ندارند از قبیل مرغابی و غاز. (البحر المحیط 243/4).

از مجاهد روایت شده است که گفت: «مراد از جانور ناخن‌دار: هر حیوانی است که انگشتان پای آن از هم شکافته نباشد زیرا حیواناتی که انگشتان آنها از هم شکافته است، بر یهودیان حلال بود. او اضافه می‌کند: چون انگشتان پای مرغ خانگی و گنجشک از هم شکافته است پس این پرندگان، بر یهودیان حلال بود و یهودیان از گوشت آنها می‌خوردند اما چون کف پای شتر، شتر مرغ و غاز، دارای انگشتان شکافته شده نیست، اینها و هر پرنده یا حیوان دیگری که دارای سپل (سم) بوده و انگشتان از هم شکافته شده‌ای ندارند، بر آنان حرام بود».

«وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْأَنْعَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا»: و همچنان پیه‌های گاو و گوسفند را مگر آن پیه‌ها که بر پشت این حیوانات یا روده‌ها و استخوان‌های شان چسبیده باشد. «إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا»: مگر گوشت و پیه‌ای که بر پشت اینها قرار دارد. «أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ»: یا چربی و گوشتی که آمیزه‌ی استخوان گردیده است، مانند چربی دنبه که آن برایشان جایز و حلال بود.

«ذَلِكَ جَزَاءُ مَا كَفَرُوا بِهِمْ وَبِعِيبِهِمْ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ (146)»: آنچه که بر آنها حرام شد به سبب ستم و تجاوزگری آنان بود که قبلاً به آن اشاره کردیم، از قبیل کشتن پیامبران و خوردن ربا و حلال دانستن اموال مردم، و ما ای محمد! در آنچه که برای تو گفتیم، صادق و راستگو هستیم.

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی، از اقدام نسنجیده‌ی مردم جاهلی در خصوص حکم بدون حجت و دلیل در دین الله بحث بعمل آمد. اینک در آیات متبرکه (148 الی 150) به معذرت واهی آنان، اشاره میکند که گویند: اگر خدا ما را منع میکرد، راه کفر را در پیش نمی‌گرفتیم. (نحل: 35)، (زخرف: 20). راستی معذرتشان، باطل و مردود است و خدا کس را از سر اجبار به راه دین نمی‌آورد.

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۴۷)
[ای پیامبر] پس اگر تو را تکذیب کردند بگو پروردگار شما دارای رحمتی گسترده است و [با این حال] عذاب او از گروه مجرمان بازگردانده نخواهد شد. (۱۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَأْسٌ»: عذاب، سزا، عقاب.

تفسیر :

«فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ»: ای محمد! اگر یهود شما را در رابطه با آنچه آورده‌ای تکذیب کردند، یعنی: اگر یهودیان تو را در این اموری که به تو وحی نمودیم، دروغگو شمردند، یا: اگر مشرکانی که چهارپایان را به اقسام مختلف ذکر شده در آیات (138 - 139) تقسیم کردند و بعضی از آنها را حلال و بعضی را حرام پنداشتند، و تو را دروغگو شمردند؛ به آنها خبر بده که خدای تعالی برای کسانی که به او ایمان آورده و از پیامبرش پیروی نمودند دارای رحمتی واسع است و از جمله نشانه‌های رحمت او این است که به دشمنان خود مهلت میدهد و در نزول عذاب بر گناهکاران عجله نمی‌نماید تا اینکه فرصت توبه در اختیار او قرار گیرد.

مفسر تفسیر «البحر» میفرماید: این از قبیل آن است که به هنگام مشاهده کردن گناهی بسیار بزرگ بگویی: خدا چقدر باحوصله است! و منظور شما این است که خداوند در مهلت دادن به گناهکار بسیار حلیم و با حوصله است. (البحر المحيط 4/246).

سپس به دنبال ذکر رحمت وسیع اش از تهدید شدید سخن به میان آورده و میفرماید: «وَلَا يُرَدُّ بِأَسْئِهِ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (147)» فریب رحمت وسیع خدا را نخورید؛ چرا که عذاب و عقاب او حتماً دامن آنهایی را خواهد گرفت که مرتکب گناه شده و کارهای بدو ناپسند انجام دادند، خداوند هر چند بسیار مهربان است اما عذاب شدیدی نیز دارد. در این آیه ترغیب و ترهیب وجود دارد، تا گناهکار از رحمت و مغفرت خدا ناامید نگردد و عصیانگر و تجاوزگر نیز فریب رحمت خدا را نخورد.

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ﴿١٤٨﴾

به زودی مشرکان (برای تبرئه خویش) میگویند اگر الله میخواست نه ما مشرک میشدیم و نه پدران ما، و نه چیزی را تحریم میکردیم، کسانی که پیش از آنها بودند نیز همین گونه دروغ می گفتند و سرانجام (طعم) سزای ما را چشیدند، بگو آیا دلیل قاطعی (بر این موضوع) دارید؟ پس به ما ارائه دهید، شما فقط از پندارهای بی اساس پیروی میکنید و تخمینهای نابجا میزنید. (۱۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ»: آیا حجت و برهان و سند درستی دارید؟ نه ندارید.
«تَخْرُصُونَ- حَرْصٌ»: گزاف میگویند. ناسنجیده عمل میکنید. دروغ میگویند.

تفسیر :

«سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ»: مشرکان در جواب به گفته های شما خواهند گفت: اگر الله می خواست، نه، ما و نه، نیاکان ما مشرک نمی شدیم و خودسرانه، چیزی را تحریم نمی کردیم.

یعنی آنان برای توجیه جرمها و اشتباهات خود همان عذر و بهانه‌ی کهنه را که افراد واقوام مجرم و خطاکار همواره می آورده اند خواهند آورد. آنان خواهند گفت مشیت و اراده‌ی الهی در حق ما همین است که شرک و رزیم و چیزهایی را که حرام کرده ایم حرام بدانیم. و اگر خدا نمی خواست امکان نداشت چنین کارهایی از ما سر بزند. پس چون هرچه می کنیم برابر مشیت الهی است، از این رو کار ما درست است و اگر نادرست هم باشد مسئولیت آن به عهده‌ی خداست نه ما. و هر آن چه می کنیم چاره ای جز آن نداریم و غیر آن کردن در توان ما نیست.

باید یادآور شد که؛ فرستادن انبیا و کتب آسمانی برای آنست که مردم با آزادی و اختیار خویش، موحد شوند. پس منطق مشرکان (که اگر خدا میخواست با قهر و قدرت مانع شرک ما می شد) غلط، بیمورد و اشتباه است.

بدتر از گناه، توجیه عامل گناه آن است. مشرکان، شرک خود را توجیه کرده و آن را مشیت الهی می دانستند. «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا» (جبرگرایی، بهانه‌ای است برای فرار از مسئولیت) «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا». عقیده به جبر، از توجیحات بی اساس همیشگی منحرفان است. شیطان هم که رهبر منحرفان است، گمراهی خود را به خدا نسبت داد و چنین گفت: «رَبِّ بِمَا أُغْوَيْتَنِي» (حجر، 39).

«كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا» (اما همچون این دروغ پردازان مشرک،) کسانی که پیش از آنان بودند، پیامبران دلسوز خود را تکذیب می کردند، تا سرانجام مزه تلخ کفر ما را چشیدند.

«قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا» به آنان بگو: آیا دلیل و سندی [دال بر خشنودی خدا در مورد شرک ورزی خود و تحریم چیزها] دارید که آن را به ما بنمایانید؟
 ملاحظه می‌داریم که: قرآن عظیم الشان از مخالفان هم تقاضای حجت و دلیل میکند، طوریکه میفرماید: به آنها خبر بده که این شبهه قدیمی است، کفار در گذشته نیز چنین احتجاجی کردند، آیا نزد شما دلیلی از جانب الله متعال هست که به شما این عمل را مجاز داشته است؟ یا آیا شما دانش ثابتی دارید که خداوند برای شما شرکیات و تحریم آنچه بر شما حلال نموده است را مقدر کرده است؟

«إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ (148)» این دلیل کجاست؟ نزد شما جز ایرادات و گمان‌های فاسد و دروغین و افترای آشکار دیگر هیچ نیست و هیچ ادعایی و هیچ تحریم بدون تحریم بدون دلیل و هیچ علمی بدون یقین پذیرفته نمی‌شود.

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۴۹)

بگو: دلیل و برهان رسا [که قابل رد، ایراد، شک و تردید نیست] مخصوص الله است، و اگر الله می‌خواست قطعاً همه شما را [به طور جبر] هدایت می‌کرد. (ولی چون هدایت اجباری بیشتر است این کار را نمی‌کند) (۱۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ»: دلیل رسائی که به نهایت قوت و استواری خود رسیده است.
 برهان گویا و روشن.

تفسیر:

«قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (149)»: به آنها بگو: اگر شما حجت و دلیلی ندارید، خداوند حجت و برهان بسیار واضح و آشکاری دارد که در ظهور و وضوح به اوج خود رسیده و هر منکری را قانع می‌سازد.

در راه خدا هیچ گونه ابهام و بهانه‌ای که دستاویز مخالفان باشد نیست، نه در استدلال، نه در سابقه، نه در صفات پیامبر و نه در شیوهی برخورد با آنان.

دلیل و حجت قاطع و رسا پروردگار بر شماست و حقیقت روشن در حکم خداست نه در حکم شما که بت می‌پرستید و حلال را حرام و حرام را حلال می‌کنید.

حجت بر شماست نه بر الله متعال و او تعالی اگر اراده هدایت شما را می‌نمود حتماً شما را به راه راست هدایت میکرد ولی او دارای حکمت بالغه و قضا و قدر محکم و درست است. باید گفت که مشیت خداوند، بر هدایت آزادانه و ارادی انسان و آزادی و اختیار اوست. وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ.

قُلْ هَلْ مِنْكُمْ شَاهِدَةٌ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (۱۵۰)

[به مدعیان تحریم های خودسرانه] بگو: شاهدان خود را که گواهی می‌دهند بر اینکه خدا این امور را حرام کرده بیاورید. پس اگر گواهی دادند پس توباً آنها گواهی مده (یعنی گواهی آنها را قبول مکن) و از خواهشات آنانی که آیات ما را تکذیب کرده‌اند، و آنانی را که به روز قیامت ایمان ندارند پیروی مکن، و آنها با پروردگار خود همتا قرار می‌دهند. (۱۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَلَمْ»: بیاورید. اسم الفعل و مفرد و مثنی و جمع و مذکر و مؤنث در آن یکسان است.
 «يَعْدِلُونَ»: معادل قرار می‌دهند. شریک و انباز درست می‌کنند. (انعام / 1). «ترجمة معانی قرآن».

تفسیر:

«قُلْ هَلْ مِنْكُمْ شَاهِدَةٌ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا»: ای محمد! برای آنها بگو شاهدان خویش را که حاضرند شما را در این ادعای‌تان تصدیق کنند که خدای تعالی بر شما آنچه را حرام

نموده که خود بر خویشتن از قبیل محصولات کشاورزی و چهارپایان حرام کرده‌اید بیاورید. دین مقدس اسلام، دین منطق و آزادی است، در دو آیهی قبلی خداوند از مشرکان پرسید: آیا شما از چیزی اطلاع دارید که ما نداریم؟ «هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ»، در اینجا هم میفرماید: «هَلَمْ شَهِدَاءُكُمْ» اگر شاهد دارید بیاورید.

«فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ»: اگر برای آنها شهادت دادند تصدیق‌شان نکنید که آنها گنهکاراند و با آنها موافقه نکن که آنها ظالمان اند.

در این آیه، ملاحظه نمودیم که: میفرماید: اگر دلیل و شاهد دارند آنرا بیاورند، سپس می‌فرماید: اگر هم شهادت دادند، تو قبول نکن (چون صادقانه نیست).

«وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» انسان‌های با ایمان نباید از سنت‌های مشرکان تقلید کنند، طوری که میفرماید: و از راه و مسیر کسانی که از هوای خویش پیروی می‌کنند تبعیت نکن که آن‌ها آیات و نشانه‌ها و پیامبری را تکذیب کرده و مرتکب امور حرام شدند و به روز قیامت باور ندارند.

«وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (150)»: مشرکان، خداوند را خالق می‌دانند لیکن در تدبیر و مدیریت امور هستی برای او شریک قائلند. طوری که میفرماید: و آنان خدایان باطل را با پروردگارشان هم‌تا قرار می‌دهند، یعنی: برای او از مخلوقاتش - چون بتان - هم‌تایانی قرار می‌دهند پس چگونه از کسانی پیروی می‌کنی که خردهایی این چنین سست و بی‌بنیاد داشته و فقط از هوا و هوسشان پیروی می‌کنند؟

آیه کریمه دلیل بر آن است که تکذیب‌کنندگان آیات الهی، پیرو هوا و هوس خویش هستند زیرا اگر از دلیل پیروی می‌کردند، باید آیات الهی را تصدیق می‌نمودند.

خوانندگان عزیز!

پس از بیان خوراکیه‌های حرام و رد نظر مشرکان که چیزهای حلال را بر خود حرام می‌کردند. اینک در آیات (151 الی 153) به بیان اصولی قولی و فعلی محرمات معنوی روحی و اخلاقی و مادی می‌پردازد.

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ بَحْنٍ نَزَرْنَاكُمْ وَأَيَاهُمْ وَلا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطْنٌ وَلا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۵۱)

بگو: بیاوید تا آنچه پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برایتان تلاوت کنم اینک به الله شریک قرار دهید و به پدر و مادر نیکی کنید و از بیم فقر و تنگدستی اولاد خود را مکشید مابه شما و ایشان روزی می‌دهیم و به کارهای زشت (بی‌حیایی) چه ظاهر باشد و چه پوشیده نزدیک مشوید. و کسی را که الله کشتن او را حرام کرده است مگر به حق مکشید. این چیزهایی است که شما را به (ترک) آن سفارش می‌کند، تا درک کنید و دریابید. (۱۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَعَالَوْا» (علو): بیاوید. «أَتْلُ»: بخوانم، بیان کنم، بازگویم. «إِمْلَاقٍ»: بینوایی، تنگدستی، نیازمندی، ناداری. «الْفَوَاحِشُ»: جمع فاحشه، کبایر، گناهان بزرگ، زنا و... «مَا ظَهَرَ»: آنچه توسط اندام‌ها انجام می‌پذیرد. مانند: کشتن. زنا. دزدی. «مَا بَطْنٌ»: آنچه مربوط به دل باشد. مانند: حسد، سوءنیت.

مفسران در تفسیر کلمه‌ی «فواحش» مینویسد: که فهم این کلمه بر همه‌ی کارهایی که بدی و زشتی آنها به‌طور کامل ظاهر و روشن است اطلاق میشود. در قرآن زنا، عمل قوم لوط، برهنگی، تهمت دروغین، ازدواج با منکوحه‌ی پدر از جمله‌ی کارهای زشت شمرده شده اند. در حدیث، دزدی، شرب خمر و تکدی‌گری از جمله‌ی فواحش شمرده شده اند. نیز همه‌ی افعال بی‌شرمانه‌ی دیگر جزء فواحش اند و ارشاد خدای بلند مرتبه این است که از این گونه افعال هم به صورت آشکار، هم به صورت پنهان باید پرهیز شود.

تفسیر :

در این آیه و دو آیه بعد، به چند اصل مهم اشاره بعمل آمده است که از جمله مشترکات همهی ادیان ابراهیمی است، در تورات هم (سفر خروج، باب 20) مشابه این دستورها آمده است.

ابن مسعود (رض) فرمود: هرکس میخواهد به وصیت مهر شده رسول الله صلی الله علیه وسلم بنگرد، باید آیات «151-153» از سوره «انعام» را بخواند: «قُلْ تَعَالُوا أَتُلُّ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ»: ای محمد! به آنها بگو: بیائید تا من به شما اموری را که الله تعالی حرام نموده توأم با ارائه دلیل و برهان بیان کنم نه آنچه خودتان بر خویشتن حرام کرده‌اید.

چون اصل در همه چیز، حلال بودن است، از این رو حلالها شمارش نشده و فقط محرّمات مورد شمارش قرار گرفته است. در ضمن قابل یادآوری است که: محرّمات دین، از جانب الله متعال است، و پیامبر صلی الله علیه وسلم از پیش خود چیزی را حرام نه کرده است. «أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً»: هیچ چیز دیگری را همراه با او عبادت نکنید. زیرا الله متعال شرک را حرام نموده که بزرگترین گناهان است. یعنی اولین چیز از محرّمات این است که: حق تعالی بر شما لازم‌گردانیده، یا شما را برای آن آفریده که چیزی را با او شریک قرار ندهید. و نه مانند مشرکین عرب بتها را خدا قرار دهید و نه مانند یهود و نصاری انبیا را خدا یا فرزند خدا بگویند و نه به مثل دیگران فرشتگان را دختران خدا بنامید و نه مانند جهال عوام، انبیا و اولیا را در صفت علم و قدرت با خدا برابر کنید. باید گفت که: ممنوعیت منکرات، در شرع اسلامی جهت تکامل و تربیت انسان وضع گردیده است، از اینکه چون شرک، ریشه‌ی مفساد است، در رأس محرّمات قرار گرفته است.

تعریف شرک و اقسام آن :

در مورد تعریف شرک در «تفسیر مظهری» آمده است که معنی لفظ «شیاً» در آیه متبرکه، در اینجا این هم میتواند باشد که در هیچ‌گونه شرک چه جلی و چه خفی مبتلا نباشید. شرک جلی را همه می‌دانند و آن عبارت است از: شریک و برابر قرار دادن غیرالله در عبادت و اطاعت یا صفات بخصوص الله متعال و شرک خفی اینست که اگر چه معتقد به این باشد که در کاروبار و مقاصد دنیوی و نفع و ضرر کارساز خداست ولی عملاً دیگران را هم کارساز تصور کند و همه کوشش‌ها را به دیگران مرتبط کند یا در عبادت ریا کاری کند که بخاطر نشان دادن دیگران نماز و غیره را درست بخواند یا برای شهرت و آوازه خیرات بکند یا عملاً دیگران را مالک نفع و ضرر قرار دهد.

خلاصه این که از هر دو شرک جلی و خفی باید کاملاً اجتناب ورزید و همانگونه که پرستش بتها در شرک داخل است؛ هم چنین انبیا و اولیا را در علم و قدرت با خدا برابر قرار دادن هم در شرک داخل است. پس اگر خدا ناخواسته کسی چنین عقیده‌ای داشته باشد، این شرک جلی است و الا اگر تنها عملاً باشد، به آن شرک خفی گفته میشود. در این مقام از همه جلوتر به اجتناب از شرک هدایت گردید، و علتش اینکه شرک آنچنان جرمی است که قرآن آن را اصلاً قابل آمرزش قرار نداده است؛ علاوه بر آن برای آمرزش گناهان دیگر، اسباب متعددی میتواند باشد؛ لذا در حدیث بروایت حضرت عبادة بن صامت و حضرت ابوالدرداء منقول است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که با خدا کسی را شریک نکنید اگر چه قطعه قطعه شوید یا بدار آویزان شوید، یا زنده سوخته گردید. «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»: و احسان و نیکی بر پدر و مادر را واجب کرده که به این ترتیب حق والدین مقرون به حق الله است. در آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که؛ بعد از یکتاپرستی، مبحث احسان به والدین آمده است.

در ضمن باید گفت که دساتیر آمده در این آیه مبارکه همه و همه در چوکات نهی بیان گردیده است، مگر نیکی به پدر و مادر که در قالب امر است. یعنی نه تنها نیازارید، بلکه احسان کنید.

ادب، تعظیم، اطاعت، راضی کردن، خدمت کردن، همه‌ی این‌ها جزو رفتارهای نیک اند. حق والدین در قرآن همواره پس از توحید بیان شده است که گویای این است که پس از حق خدا مقدم‌ترین حق از حقوق بندگان بر انسان حق والدین است. و از جانب دیگر این مطلب نیز در ضمن محرمات ذکر شده است؛ چرا که امر کردن به چیزی در واقع به منزله‌ی نهی کردن از ضد آن است، مثل این است که بگوید: و در مقابل پدر و مادر اسائهی ادب نکنید.

ابو سعود میگوید: سرّ این امر این است که فقط ترک اسائهی ادب در مقابل پدر و مادر برای جبران حقوقی که بر گردن فرزندشان دارند، کافی نیست. (ابو سعود 146/2). در ضمن قابل تذکر و یادآوری میدانم که قرآن عظیم‌الشان در چهار آیات متبرکه از جمله: (بقره، 83، نساء، 36، انعام، 151 و اسراء، 23). نسبت به پدر و مادر سفارش کرده است و در هر چهار مورد همراه با مسأله‌ی توحید و نهی از شرک است. ضمناً این آیه چون محرمات را می‌شمرد، پس ترك احسان به والدین هم حرام است.

«وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ»: فرزندان خود را از بیم بینوایی و فقر مکشید. زیرا رزق بندگان بر عهده مولایشان است. بنابر این، سومین حرام؛ کشتن فرزندان است. املاق: فقر است. یادآور میشویم که اهل جاهلیت فرزندان خود را - اعم از ذکور و اناث - از بیم فقر و تنگدستی میکشیدند و به علاوه در خصوص دختران، این رفتار ظالمانه را از بیم عار و ننگ نیز اعمال می‌کردند.

مفسر ابن جوزی فرموده است: منظور زنده به گور کردن دختران است از ترس فقر. (زاد المسیر 148/3).

مفسر تفسیر کابلی در ذیل آیه مبارکه مینویسد: عرب بنابر فقر و تنگدستی گاهی اولاد خود را میکشیدند، و میگفتند: ماکه خودچیزی برای خوردن نداریم؛ فرزندان خود را چه دهیم؟! از این جهت، فرموده است: روزی دهنده الله است؛ هم به شما، و هم به اولاد شما؛ جای دیگر عوض «مِنْ إِمْلَاقٍ»، «حَسْبِيَّ إِمْلَاقٍ» گفته شده؛ یعنی، از ترس تهیدستی می‌کشتند. ممکن است اینجا ذکر کسانی باشد که فی الحال بینوا نمی‌باشند؛ اما می‌ترسند هنگامی که عائله‌شان افزون شود، از کجا به آنها طعام دهند؟! چون طبقه اول را پیش از عیال فکر طعام خودشان، و طبقه ثانی را اندیشه کثرت عیال پریشان می‌داشت، شاید با «مِنْ إِمْلَاقٍ» در این آیت «نَزَرُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ» و در آن آیت با «حَسْبِيَّ إِمْلَاقٍ» «نَزَرُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ» ارشاد شده است؛ و الله اعلم.

«نَحْنُ نَزَرُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ»: روزی شما و آنها بر ماست، که خدا روزی دهنده‌ی بندگان است. باید یادآور شد که: خطر برخی از گناهان چنان خطرناک و مفسد است که الله متعال با صراحت فرموده است: «لَا تَقْرَبُوا» نزدیک آنها هم نباید شد. در ضمن هدف اساسی در شرع اسلامی هم اصلاح جامعه از مفسد لازم است، و هم اصلاح روح از رذایل طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ»: و از گناهان کبیره پوشیده و آشکار بپرهیزید. یعنی: چه آن کارهای زشت وبد و ناشایست علنی باشد، چه پنهان. این چهارمین حرام است که در آیه مبارکه بیان یافت.

ابن عباس (رض) گفته است: در عهد جاهلیت، زنای پنهانی رازشت نمیبیند داشتند، فقط زنای آشکار را تقبیح می‌کردند، اما خدا نهران و آشکار آن را حرام کرد. (طبری 219/12). «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ»: انسان بی گناه که خدا قتل آن را حرام کرده است نکشید، مگر اینکه خداوند مشروع نموده باشد مانند کشتن مرتد، یا زناکار محصن یا قصاص که این‌ها را خدای تعالی بر شما واجب نموده است.

طوریکه احادیثی متعددی در این باره مروی می‌باشد؛ از آن جمله روایت ابن مسعود (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم است که در حدیث شریف فرمودند: «ریختن خون شخص مسلمانی که بر یگانگی خداوند و رسالت من گواهی می‌دهد حلال نیست مگر به یکی از

سه سبب: زناي مرد زن دار يا زن شوهردار، كشتن نفس به قصاص نفس و كشتن كسيكه دين خود را ترك کرده و از جماعت مسلمين بريده است». پس حرام پنجم كشتن نفس به ناحق است.

«إِلَّا بِالْحَقِّ»: يعني جان انسان كه در اصل خدا براي آن حرمت و احترام قايل شده است نبايد مورد تعرض قرار گيرد مگر به حق. اكنون سؤال اين است كه مفهوم «به حق» چيست. سه صورت آن در قرآن بيان شده است و علاوه بر آن دو صورت ديگر آن را پيامبر صلي الله عليه وسلم بيان فرموده اند. سه صورتی كه در قرآن عظيم الشان بيان شده عبارتند از:

1- انسانی كه مرتكب قتل عمد انسانی ديگر شده باشد و حق قصاص بر او ثابت شده است.
2- انسانی كه در برابر قيام دين حق مزاحمت ايجاد مي كند و چاره اي جز جنگيدن با او نيست.

3- انسانی كه داخل مرزهاي كشور اسلامي ناامني ايجاد كند و يا براي براندازی نظام اسلامي سعی و تلاش كند.

دو صورت ديگر كه در حديث بيان شده اند عبارت اند از:

4- انسانی كه با وجود تأهل زنا كند.

5- انسانی كه مرتكب ارتداد و خروج از جماعت شود.

علاوه بر اين پنج صورت كشتن هيچ انسانی چه مؤمن باشد، چه ذمی باشد چه كافر، حلال نيست.

«ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (151)»: اينها ست كه الله متعال شما را به آن سفارش کرده، يعني شما را به آنها امر کرده و رعايت آنها را بر شما فرض گردانیده است، به اميد اينكه اين خطاب را بفهميد و امر و نهي را درك كنيد تا تقواي الهی را بنابر بصيرت انجام دهيد. ابوحيان گفته است: لطف و مهر و رقت قلب از لفظ وصاكم درك ميشود، و در اين كه آنها را اوصياء خود قرار داده است احسان و نيکی فراوانی نهفته است. (البحر 252/4).

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْكَفْلِ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تَكْفُفْ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۵۲)

و به مال يتيم نزديك مشويد مگر به طريقي نيك (و مشروع) تا اينكه به سن رشد (جواني و بلوغ) برسد. و پيمانه و ترازو را به عدل و انصاف مراعات كنيد، هيچكس را مكلف نمي سازيم مگر به قدر طاقت و توان او. و هرگاه سخن گفتيد پس انصاف (را مراعات) كنيد، و اگر چه (كسي كه درباره او سخن ميگويد) خويشاوند شما باشد. و به عهد الله وفا كنيد، اينها اموري است كه (الله) شما را به آن سفارش کرده است، تا عبرت گيريد. (۱۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَشُدُّ»: رشد، رسيدن به حدتکليف. «أَوْفُوا»: به تمام و کمال بپردازيد. «الْقِسْطُ»: عدالت، (نظام اقتصادي جامعهی اسلامي بايد بر اساس قسط باشد). «ذَا قُرْبَى»: نزديکان، خويشاوندان. «عَهْدُ اللَّهِ»: پيمان خدا، مراد از آن، همه چيزهائی است كه خداوند از بندگان خود خواسته است. همچنين همه عهدها و پيمانهائی است كه مردمان با يكديگر مي بندند. در اين صورت نسبت آن به خدا بدین سبب است كه خداوند به حفظ و وفای بدان امر نموده است.

تفسیر :

«وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ»: و به مال يتيم به هيچ وجه، جز به نيکوترين شيوه - نزديك نشويد، تا وقتی كه به حد رشد کامل خود يعني: کمال بلوغ و سن جوانی «خود برسد» تصرف بي جا در مال يتيم حرام است؛ البته، به صورت احسن و

مشروع، ولی یتیم میتواند در آن تصرف کند؛ هنگامی که یتیم جوان شود، و بتواند فرایض خود را انجام دهد، به خود آن سپرده شود.

البته ششمین حرام؛ همانا خوردن مال یتیم است.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی برای یتیم عملی صالح انجام دهد، در چنین صورتی می تواند مطابق عرف از آن بخورد.

مفسران در تفسیر جمله «بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ». آیه مبارکه می نویسند: برای حفظ حقوق ایتم باید بهترین طریقه‌ی بهره‌گیری از اموال و دارایی او انتخاب شود.

جز کسانی که اهل بیت اقتصادی و تقوای کافی دارند، نباید دیگران به مال یتیم نزدیک شوند. «وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ»: و در پیمانانه و ترازو به تمام و کمال، عدالت را رعایت کنید. در هنگام خرید و فروش. پس هفتمین حرام؛ کاستن از پیمانانه و وزن است.

«وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»: از هیچکس جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمیکنیم، تکلیفی میکنیم که بتواند آنرا انجام دهد. یعنی هیچ یک از دستورات و اوامر و نواهی الهی، فوق طاقت انسان نیست. واضح است که: بدون قدرت، تکلیفی نیست.

امام بیضاوی فرموده است: خداوند بر هیچکس تکلیف نمیکنند جز به آنچه قدرتش را دارد و بر او مشکل نیست. بعد از رعایت عدالت در وزن کردن و پیمانانه نمودن آن را آورده است؛ چون ادای حق مشکل است پس بر شماست که آنچه را در توان دارید انجام دهید، و آنچه که خارج از توان شما باشد بخشودنی است. (بیضاوی ص 184).

«وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى»: در حکم و شهادت عدالت را رعایت کنید، هر چند بر خویشاوندان خود هم شهادت بدهید. یعنی در گفتن حق و انصاف باید دوستی و خویشاوندی مانع نگردد. پس حرام هشتم؛ دروغ گفتن و شهادت دادن به ناحق و نارواست.

«وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا»: وقتی عهد و پیمان بستید به آن وفا کنید. یعنی: هرگاه در نذر، یا سوگند، یا هر امر حق دیگری با الله متعال عهد بستید، به آن وفا کنید.

همچنان کسی که اسلام آورده است، در حقیقت با الله متعال بر طاعت وی عهد بسته است بنابر این، تعبیر وفا به عهد خدای عزوجل، شامل عهد وی در اعتراف به ربوبیتش و عهد وی بر طاعتش در امر و نهی می شود. پس نهمین حرام عهد شکنی است.

مفسر قرطبی فرموده است: این امر عام است و تمام عهد و پیمان خدا را بر بندگان دربر میگیرد. و امکان دارد منظور قراردادهای بین مردم باشد. و بدین جهت به خدا اضافه شده است که دستور حفظ و وفاداری به آن را داده است. (تفسیر قرطبی 137/7).

«ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (152)» این سفارش است که خدا شما را به مراعات آن توصیه می کند، امید که پند پذیرید و بیدار شوید.

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۵۳)

و مسلماً این [برنامه‌های محکم و استوار و قوانین و مقررات حکیمانه] راه راست من است؛ بنابر این از آن پیروی کنید و از راه های دیگر پیروی نکنید که شما را از راه او پراکنده می کند؛ خدا این [گونه] به شما سفارش کرده تا پرهیزکار شوید. (۱۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اتَّبِعُوهُ»: در آن گام بردارید. بدان عمل کنید. «السبیل»: جمع سبیل، راه‌ها. «وصاکم»: به شما سفارش کرد، وصیت کرد.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: اساس همه ادیان الهی، پیروی از راه الله متعال و دوری از راه دیگران است. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ»: این است راه راست من، از آن پیروی کنید. از راه

های دیگر که شما را از راه وی جدا میسازد، پیروی نکنید. یعنی به شما توصیه میکند که دین و آیین راست و مستقیم من این است که آن را برایتان قرار داده ام، پس آن را برگزید و از ادیان متفاوت و کج راه ها پیروی نکنید، که باعث تفرقه و پراکندگی شما میشود، و شما را از راه هدایت منحرف می سازد.

بناءً عمل به احکام الهی، سبب وحدت است و به سراغ احکام غیر الهی رفتن، مایهی تفرقه می باشد.

از ابن مسعود (رض) روایت شده است: روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم برای ما خطی کشید و فرمود: این راه خدا میباشد، آنگاه از چپ و راست خطهایی را کشید و فرمود: اینها راه های شیطانند که مردم را بدان میخواند، آنگاه آیهی «وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ...» را خواند. (مختصر ابن کثیر 633/1).

«ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (153)» بر سبیل تأکید وصیت را تکرار کرده است. یعنی شاید به وسیلهی امتثال فرمان های خدا و دوری جستن از نواهیش خود را از آتش دور کنید.

از عباد بن صامت (رض) روایت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف خطاب به اصحاب خود فرمودند: «کدام یک از شما بر مفاد این سه آیه با من بیعت می کند؟ سپس تلاوت نمودند: «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ...» تا از تلاوت هر سه آیه فارغ شدند... آنگاه فرمودند: هر کس به آنها وفا کند، پاداش وی بر الله متعال است و هر کس از آنها چیزی کم کند و خداوند متعال او را در دنیا (به مجازات) دریابد، این همان سزای اوست و هر کس را که به آخرت بیندازد پس سروکارش با اوست که اگر خواهد، وی را بدان مورد مؤاخذه قرار میدهد و اگر خواهد، از وی درمی گذرد».

پس اینها در مجموع، ده وصیت الهی برای انسان است. در ضمن اگر توجه بفرماید در پایان سه آیهی اخیر الذکر، سه تعبیر مختلف بعمل آمده است: در پایان آیه 151 که نهی از شرک و قتل و فحشا است. «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» آمده است، یعنی زشتی این امور با اندکی تعقل و فکر، برای همه روشن می شود.

در آیهی 152 که به حفظ مال یتیم و رعایت قسط و عدل و وفای به عهد فرمان میدهد، تعبیر «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» آمده، یعنی خوبی عدالت را فطرت و نهاد هر کس می پذیرد، تنها باید تذکر داد.

در این آیه نیز که پیروی از دستورهای خداست، «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» آمده، یعنی تقوا همان گام نهادن در راه اطاعت و فرمان الهی است.

توضیح مختصری به وصایای ده گانه :

1- شریک و همتا قرار ندادن برای الله: بزرگترین آفریده ها از جهت کمیت مانند: آفتاب، مهتاب و ستاره و بزرگترین آنها از جهت مقام و مرتبت مانند: فرشتگان، پیامبران و نیکان، همگی بندگان خداوند. (مریم: آیه 93).

2- نیکی با پدر و مادر: [اسراء: 23]، (لقمان آیات: 14 و 15).

3- تحریم کشتن فرزندان از بیم بینوایی و نداری:.... [اسراء: 31]. فرق بین تعبیر آیه 151 سورهی انعام با آیهی 31 سورهی اسراء این است که: منظور از سورهی انعام فقر و بینوایی حال حاضر است؛ چون اول به رزق و روزی پدران اشاره میکند؛ ولی سورهی اسراء به بینوایی آینده اشاره میکند؛ چون اول به رزق و روزی فرزندان اشاره دارد.

4- تحریم نزدیک شدن به کارهای زشت و ناپسند مانند: زنا، اتهام و.... [اعراف: 33].

5- منع کشتن ناحق و خون ریختن دیگران: خون ریختن ناحق مردم، گناهی بس بزرگ و نابخشودنی است.

6- نگهداری از اموال یتیم: (، نساء آیات 6 و 10).

7- وفا کردن به پیمانها و ترازو از روی عدل و داد: [هود: 85]، (مطففین آیات 1 تا 3).

8- عدالت در گفتار و حکم: «وإذا قلتم فاعدلوا ولو كان ذا قربى» (أنعام: 152).

9- وفاداری به عهد و پیمان الله: (بقره 177)، (نحل: 91)، (یس: 60).

10- پیروی از راه راست الله و دوری از سایر راه‌ها...

بعد از ذکر وصایا دهگانه، خداوند متعال در آیه 153، راه و روش خود را راه راست و پایدار و دین اسلام به شمار می‌آورد و میفرماید: جز آن، هیچ دینی پذیرفته نیست و از راه وی پراکنده نشوید و بیاپید، همدیگر را به حق و نیکی و صبر و بردباری، سفارش کنید. [عصر آیات 1 الی 3].

یادداشت:

بلی! حق، یکی؛ نور، یکی؛ دین، یکی؛ و خدا، یکی است؛ اما باطل متعدد و گوناگون، و تاریکی‌ها و گمراهی‌ها بسیار است.

خصوصیات مهم آیات مذکور:

کعب احبار که بسیار عالم ماهر به تورات و قبلاً یهود بوده بعداً مسلمان شد، میفرماید که این آیات قرآن مجید که در آنها ده چیز حرام بیان شده است کتاب خدا تورات بعد از بسم الله به همین آیات آغاز شده است (انتهی) و گفته شده که همینها آن ده کلمات اند که بر حضرت موسی علیه‌السلام نازل شده بودند.

مفسر القرآن حضرت عبدالله بن عباس (رض) میفرماید که همین آیات، آن آیات محکماتی هستند که ذکر آنها در سوره آل عمران آمده و از حضرت آدم گرفته تا خاتم الانبیا همه شریعت‌های انبیاء علیهم‌السلام بر آن متفق اند و هیچ یک از آنها در هیچ دین و امت و شریعتی منسوخ نشده است. [بحر محیط]

این آیات وصیت نامه رسول الله می باشند:

در تفسیر ابن کثیر از حضرت عبدالله بن مسعود منقول است که فرمود: هر کسی می‌خواهد اینگونه وصیت نامه رسول الله صلی الله علیه وسلم را ببیند که مهمور باشد این آیات را بخواند که در آنها آن وصیت موجود است که رسول خدا احکام الهی را به امت خویش وصیت نموده است و حاکم به روایت حضرت عباد بن صامت نقل کرده که رسول الله به صحابه کرام خطاب فرمود: چه کسی حاضر است بر سه آیه با من بیعت کند سپس این سه آیه را تلاوت فرموده گفت: هرکسی که بر این بیعت وفا کند، اجر او بر عهده خدا خواهد بود. و الآن به تفصیل آن ده چیز و تفسیر این سه آیه ملاحظه بفرمایید؛ این آیات چنین آغاز گردیدند «قل تعالوا أتل ما حرم ربکم علیکم» «تعالوا» یعنی بیاپید و در اصل، این کلمه جایی گفته میشود که داعی بر مقام بلند قرار گیرد و کسانی را که در جای پایینی قرار گرفته باشند بطرف خود بخواند. در این جا اشاره به این است که در پذیرفتن این دعوت، بر آنها شرافت و بلندی است مقصود اینکه بر رسول کریم صلی الله علیه وسلم خطاب کرده فرموده شد که شما به ایشان بگویید که بیاپید تا من بر شما آن چیزها را بخوانم که الله تعالی حرام کرده است این پیامی است که بدون واسطه از جانب خدا آمده است، در آن ظن و تخمین و قیاس کسی دخالت ندارد تا که شمایه فکر اجتناب از آنها باشید و بدون جهت از طرف خود چیزهای حلال خداوندی را حرام قرار ندهید.

در این آیه، اگر چه مخاطب بلاواسطه مشرکین مکه هستند؛ ولی مضمون خطاب، عام و شامل همه بنی نوع انسانی است چه مؤمن باشند و چه کافر؛ چه عرب باشند و چه عجم و چه حاضرین فعلی باشند چه نسلهای آینده. [بحر محیط]

خوانندگان گرامی!

پس از بیان فرمان و وصایای ده گانه، اینکه آیات متبرکه (154 الی 158) از نزول تورات موسی علیه السلام خبر میدهد؛ چون نامش در میان مردم عرب جاهلی، بس مشهور بود و داستان‌هایی از آن شنیده بودند. سپس از ارزش منزلت و هدایت قرآن، سخن میگوید که مردم

به آن بگردند و معذرت مشرکان را مردود شمرند؛ زیرا آن همه خیر و برکت و رهنمود قرآن، عذری برای کسی باقی نگذاشته است.

همچنان در آیه (158) پس از هشدار تند بدترین کیفر به کافران و مشرکان، اشاره می‌کند که نزول قرآن برای مردود شمردن معذرت بی اساس معذرت خواهان و برطرف کردن آن دلیل است و این که: کفار، ایمان نمی‌آورند و امیدی به گرویدنشان به پیامبر خاتم نیست. **ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۱۵۴)**

سپس به موسی کتاب (تورات) دادیم برای اینکه [نعمت خود را] بر آنان که نیکی کردند کامل کنیم، و برای اینکه همه احکام و معارفی که مورد نیاز بنی اسرائیل بود، تفصیل و توضیح دهیم و برای اینکه هدایت و رحمت [بر آنان] باشد تا به دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارشان ایمان آورند. (۱۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ثُمَّ»: سپس، برای ترتیب خبر است. «تَمَامًا»: برای کامل کردن و اتمام نعمت.
«تَفْصِيلًا»: بیان و توضیح. «لِكُلِّ شَيْءٍ»: هر چیزی که در دین به آنها نیاز باشد.

تفسیر:

«ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ»: ما به موسی کتاب دادیم، تا نعمت خود را بر آن کسی که نیک رفتار است، تمام کنیم.

تقدیر سخن چنین است: ای محمد! به مشرکان بگو؛ ما قبل از آن که قرآن را بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل کنیم، به موسی نیز کتاب آسمانی دادیم بنابراین این، توصیه‌هایی که ذکر شد، در شریعت‌های الهی دیگر نیز آمده است.

طبری فرموده است: کتاب را به موسی عطا کردیم تا در مقابل انجام دادن اوامر و نواهی ما، نعمت خود را بر او تمام کرده باشیم.

در حقیقت اعطای کتاب به موسی، نعمت و منتهی بس بزرگ از جانب الله برای او است؛ چرا که عمل نیکو انجام داد و به بهترین وجه ممکن از ما اطاعت نمود. (ابو سعود 148/2).

«وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (154)»: تورات حاوی احکام دینی آنها و مایه هدایت و رهنمایی‌شان به سوی اموری است که مایه سعادت‌شان است.

تورات سبب حصول رضای الهی برای کسی است که به آن عمل می‌کند.

برای چنین کسی گناهانش بخشیده می‌شود و حسنائش چند برابر می‌گردد.

تورات بیانی است که آنها را بر ایمان به لقای خدای ملک دیان و باور داشتن به روز تهدید و آماده‌گی گرفتن به خاطر آن فرا میخواند و هر که بداند که به ملاقات خدای خود خواهد رفت در این راه سعی و تلاش می‌کند و مراقب خدای یکتا و یگانه است.

«وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (154)»: یعنی برای بنی اسرائیل مایه هدایت و رحمت است، تا شاید روز رستاخیز و حضور در پیشگاه خدا را تصدیق نمایند.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی تا به رستاخیز وحشر ایمان بیاورند، و پاداش و کیفر را تصدیق نمایند. (ابو سعود 148/2).

قابل تذکر است که در میان قرآن عظیم الشان و تورات، شباهت‌های فراوانی به چشم می‌خورد. در انجیل، تکیه بر مواعظ است و در زبور، تکیه بر دعاست، ولی از نظر قوانین، شباهت تورات به قرآن عظیم الشان بیشتر است. از این رو به تورات، امام گفته شده است. «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا» (هود، 17) در این آیه متبرکه که هم تورات، رحمت، هدایت و بیانگر هر چیز معرفی شده است. قابل تذکر است که قرآن عظیم الشان نازل

گردید همه کتاب های آسمانی (تورات، انجیل و زبور منسوخ گردید و عمل به یکی از آنها از دیدگاه شریعت مبارک اسلام قطعاً جواز ندارد).

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٥٥﴾

و این (قرآن نیز) کتابی است که بابرکت آن را نازل کرده‌ایم، پس آن را پیروی کنید، و تقوی پیشه کنید. تا مستحق رحمت (الله) گردید. (۱۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُبَارَكٌ»: پر خیر و برکت. مشتمل بر فوائد دینی و دنیوی. صفت (كِتَابٌ) است. باید گفت که: کلمه «مُبَارَكٌ» از ریشه‌ی «برکت»، بر دو امر تأکید می‌کند:

- 1- ریشه قوی و ثابت.
- 2- رشد دائم. قرآن، هم دارای مطالبی اساسی و تغییر ناپذیر و استوار است و هم با گذشت زمان، پرده‌هایی از اسرارش کشف و روز به روز جلوه‌ی آن بیشتر می‌شود.

تفسیر :

«وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ»: و این قرآن عظیم و ذکر حکیم را ما بر پیامبر گرامی نازل کردیم، اهمیت شایان و بزرگی دارد و دارای منافع و فواید فراوان است و انواع فواید دینی و دنیوی را در بر دارد. قرآن مایه برکت برای کسی است که آن را تلاوت و حفظ کند و بفهمد و به آن عمل نماید.

«فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (155)»: قرآن، تنها کتاب تئوری و نظری نیست، بلکه کتاب سعادت و برنامه‌ی عمل انسان است، و سعادت بشر در دو چیز است: اطاعت حق، اجتناب از باطل، پس به پندهایش پایبند باشید و از اوامرش اطاعت و از نواهی‌اش اجتناب کنید تا به رستگاری بزرگ و نعمت ماندگار در مجاورت خدای رحمان و رحیم دست یابید که سعادت دنیا و نجات آخرت مرهون پیروی از قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم است.

أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابُ عَلَي طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ ﴿١٥٦﴾

(ما این کتاب را با این همه امتیازات نازل کردیم) تا نگوئید کتاب آسمانی تنها بر دو طایفه پیش از ما (بر یهود و نصاری) نازل شده بود و ما از بحث و بررسی آنها بیخبر بودیم. (۱۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَنْ تَقُولُوا»: به معنای «لئلا تقولوا» است، یعنی: تا نگوئید و بهانه نگیرید. «إِنْ كُنَّا»: ما بودیم. «دراسة»: قرائت، خواندن و فهم کردن، آموختن.

تفسیر :

«أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابُ عَلَي طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا»: و ما این قرآن عظیم را بر شما با چنین وصفی عظیم و دربرگیرنده‌ی خیرات دنیا و آخرت نازل کردیم تا در روز قیامت نگوئید که کتاب های مقدس تورات بر یهودیان و انجیل بر نصرانیان نازل شده و ما کتابی نداریم، پس بر ما حجت تمام نشده و بر ما کتاب‌های آنها اطلاع نداریم تا حق را باطل باز شناسیم.

ابن جریر گفته است: با نازل کردن قرآن بر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم الله متعال راه چنان استدلال را از آنان بست.

«وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ (156)»: حال این که ما از آشنایی و بررسی محتوای کتاب های آنان غافل و بی خبر بودیم و نمی دانستیم چه چیزی را در بر دارند؛ یعنی: نمی دانستیم که در آنها چه بوده است، چرا که زبانشان را نمی فهمیده‌ایم و مخاطب آن کتاب‌ها نبوده‌ایم.

مراد؛ اثبات حُجّت بر مشرکان با فرود آوردن قرآن بر محمد(ص) است تا مشرکان در روز قیامت نگویند که: تورات و انجیل بر دو امت قبل از ما نازل گردیده بود و ما از مضامین آنها غافل بودیم.

أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بَيِّنَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ ﴿١٥٧﴾

یا نگوئید اگر کتاب آسمانی بر ما نازل می‌شد از آنها هدایت یافته تر بودیم، اینک آیات و دلایل روشن از جانب پروردگارتان برای شما آمد و همچنین هدایت و رحمت او، با اینحال چه کسی ستمکارتر از آنها که آیات خدا را تکذیب کردند و از آن روی گردانیدند یافت میشود، اما بزودی کسانی را که از آیات ما روی گردانیدند به خاطر همین اغراض بدون دلیل ایشان مجازات شدید خواهیم کرد. (۱۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَهْدَىٰ»: هدایت یافته تر. «بَيِّنَةٌ»: دلیل و حجت، در این جا هدف قرآن است.
«صَدَفَ عَنْ»: منصرف و رویگردان شد از. «يَصْدِفُونَ عَنْ»: (صدف): رویگردان می شود از- سُوءَ الْعَذَابِ: بدترین عذاب، سخت ترین مجازات.

تفسیر:

«أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ»: و تا با نازل نشدن کتابی بر خود احتجاج نکنید و نگوئید اگر کتابی بر ما مانند یهود و نصارا نازل میشد ما حتماً از آنها بیشتر به راه حق هدایت می شدیم و سریعتر امر پیامبر را اجابت میکردیم؛ چون ما از آنها زیرکتر و در عمل جدی تریم.

مشرکین مگه، به هدایت یافتگی پیروان تورات و انجیل اعتراف داشتند، ولی خود را برای دریافت کتاب آسمانی شایسته‌تر از آنان می دانستند. نزول قرآن برای همه، اتمام حجت است.

«فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً»: (برای جلوگیری از این بهانه‌ها) بی‌شک از سوی پروردگارتان و توسط محمد صلی الله علیه وسلم قرآن عظیم برایتان آمده است، که حلال و حرام را برای شما بیان میکند و هدایتگر دلهاست، رحمتی است بس بزرگ از جانب خدا برای بندگان.

مفسر قرطبی فرموده است: یعنی با آمدن حضرت محمد صلی الله علیه وسلم عذر برطرف شده است. (تفسیر قرطبی 144/7).

ابن عباس(رض) گفته است: «بَيِّنَةٌ» یعنی دلیل که عبارت است از پیامبر صلی الله علیه وسلم و قرآن است. (زاد المسیر 155/3).

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بَيِّنَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا»: از بزرگترین ظلم‌ها به انسانیت، اعراض از کتب آسمانی است. بنابر این ظالمترین مردم کسی است که به حجت‌هایی خدای تعالی که پیامبر خود را به منظور تبلیغ آن فرستاد باور نداشته باشد و آن را تکذیب کند؛ زیرا چنین شخصی شهادت را پنهان داشته، حق را رد نموده و راستی و صداقت را تکذیب کرده است.

ابوسعود فرموده است: یعنی مردم را از آن منصرف کرده است، بدین ترتیب گمراهی و گمراه کردن را با هم جمع کرده است. (ابو سعود 149/2).

«سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ (157)»: و همچنان کسی که بنابر استکبار و سرکشی از هدایت روی گرداند، برای چنین کسانی بدترین عذاب و شدیدترین مجازات ها است، چون از حق انکار نموده و از قبولی رسالت و پیامبری خود را کنار کشیده‌اند. پس بد بادا هر اعراض‌گر و هلاک بادا هر تکذیب کننده. باید یادآور شد که

مجازات و سزای اعراض از دین حق و پشت کردن به آیات الهی، عذاب شدید را در بر دارد.

«بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ»: عامل اصلی بدبختی‌های انسان، عملکرد خود اوست.
هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلْ أَنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ (۱۵۸)

آیا (این اعراض کنندگان) انتظار می‌کشند که فرشتگان پیش آنها بیایند یا پروردگارت بیاید یا بعضی از نشانه‌های پروردگارت بیاید؟! روزی که بعضی از نشانه‌های پروردگارت بیاید، کسی که از پیش ایمان نیاورده و یا در وقت مومن بودن کار نیکی انجام نداده باشد، ایمانش به او سودی نمی‌رساند. بگو: انتظار بکشید ما هم با شما منتظریم. (۱۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«هَلْ يَنْظُرُونَ؟» هل ينتظرون؟: استفهام انکاری به معنای ما ينتظر الكفار الأشقياء أن تحضرهم الملائكة لقبض أرواحهم: کفار سیاه بخت، انتظاری جز این ندارند که فرشتگان آنان را آماده کنند و روحشان را در کشند (بقره آیه 210)، (یونس آیه 102).

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: در (آیه 92 سوره ی اسراء) برخی از توقعات نابجای کفار مطرح شده است که میگفتند: مابه تو ایمان نمی‌آوریم مگر آنکه آسمان را بر ما فروریزی، یا خدا و فرشتگان را نزد ما آوری. این انتظارهای نابجا کفار در این آیه مبارکه بصورت مطلق رد گردیده است.

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ»: (دلایل متقن بر وجوب ایمان بیان گردیده است. پس چرا ایمان نمی‌آورند؟) آیا این کفار تکذیبگر منتظر چه چیزی جز ایناند که ملائکه ارواحشان را قبض کنند، و این همان وقتی است که توبه‌ی آنان سودی ندارد.

«أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ»: یا خداوند متعال به گونه‌ای که سزاوار عظمت و بزرگی‌اش است به منظور قضاوت بیاید یا برخی از علامات و نشانه‌های قیامت مانند طلوع آفتاب از مغرب فرا رسد.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی فرمان پروردگارت مبنی بر کشتن آنان یا اجرای دیگر عقوبات نازل می‌شود.

مفسر امام طبری فرموده است: منظور این است که در روز قیامت پروردگارت برای محاسبه ی خلق به موقف می‌آید. یا بعضی از آیات پروردگارت تحقق می‌پذیرد؛ مانند طلوع آفتاب از مغرب. (طبری 245/12).

نباید فراموش کنیم که: نتیجه‌ی طفره رفتن در ایمان، به جز ناکامی چیزی دیگری را ببار نمی‌آورد، طوری‌که در آیه مبارکه میفرماید: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا»: روزی که بعضی از علایم قیامت نمایان می‌شود، در چنان روزی ایمان کافری که در آن موقع ایمان می‌آورد سودی ندارد.

همچنین ایمان آوردن انسان گناهکاری که عملی نیکو انجام نداده است هم سودی ندارد. مفسر طبری می‌افزاید که: بعد از آمدن چنان دلایلی، ایمان مشرکی که از بیم و هراس ایمان می‌آورد سودی و فایده‌ای ندارد. پس حکم ایمان چنان افرادی مانند حکم ایمان آنها در حال قیام قیامت است. (طبری 266/12).

باید بعرض رسانیده شود که: ایمان و عمل، در شرایط آزاد و طبیعی، کارساز است، نه در حال اضطرار و ترس جان.

در حدیث شریف آمده است: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن که آفتاب از غروبگاه خود طلوع نکند پس چون آفتاب از غروبگاه خود طلوع کرد و همه مردم آن را دیدند، در آن هنگام

همگی آنها ایمان می‌آورند اما این ایمان آوردنشان در وقتی است که برای هیچ کسی ایمان آوردن آن سودی نمیبخشد...». (اخراج از بخاری).
«قُلْ اِنْتظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ (158)»: هرگاه قیامت برپا گردد اهل طاعت گرامی داشته می‌شود و اهل بهتان و بدی زیان می‌بینند پس شما منتظر عذابید و ما منتظر ثوابیم.
خوانندگان گرامی!

پس از هشدارهای الهی به اهل کفر - به دلیل سرپیچی از امر حق - به عذاب سخت گرفتار خواهند شد و با دست خالی و بی نتیجه به بازار قیامت خواهند رفت. اینک در آیات متبرکه (159 الی 160) یکبار دیگر مؤمنان را از تفرق و چنددستگی در دین، برحذر می‌دارد تا همچون بدعت گذاران نباشند و یک سخن و یک نظر وارد میدان عمل شوند و بدانند که هر کار نیکی ده برابر و بیشتر پاداش می‌گیرد؛ اما کار بد به همان اندازه که هست، مجازات دارد.

اِنَّ الَّذِيْنَ فَرَّقُوا دِيْنَهُمْ وَكَانُوا شِيْعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِيْ شَيْءٍ اِنَّمَا اَمْرُهُمْ اِلَى اللّٰهِ ثُمَّ يَنْبِئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُوْنَ ﴿١٥٩﴾

مسئلاً کسانی که دینشان را پراکنده کردند و گروه گروه شدند، تو به هیچ وجه از آنان نیستی (تو مسؤل آنان نیستی)، جزء این نیست که کار آنها با الله است. باز الله آنها را به آنچه میکردند، آگاه خواهد ساخت. (159)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَرَّقُوا دِيْنَهُمْ»: دین خود را پراکنده ساختند؛ یعنی، پاره ای از آن را میگیرند و بقیه را رهامیکنند. «شِيْعًا»: جمع شیعه، گروه‌ها، دسته‌ها، فرقه‌ها. «لَسْتَ مِنْهُمْ فِيْ شَيْءٍ»: تو اصولاً مسؤل آنان نیستی، راه تو با آنان یکی نیست. (فرقان)

تفسیر:

«اِنَّ الَّذِيْنَ فَرَّقُوا دِيْنَهُمْ وَكَانُوا شِيْعًا»: آنانی که در دین خویش بعد از اجتماع بر توحید اختلاف کردند و بر اثر این اختلاف تبدیل به فرقه‌های گوناگون و احزابی متعدد شده و باهم منازعه (و هر دسته و گروهی از مکتبی و مذهبی پیروی می‌کنند).

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: آنها عبارتند از یهود و نصاری که دین حنیف ابراهیم را تجزیه کردند.

یعنی هدف از آنها همانا: یهود، نصاری و مشرکان‌اند که بعضی از آنها بتان را پرستیدند و بعضی فرشتگان را، همچنان مراد همه کسانی هستند که در دین الله متعال بدعت نهاده و اموری را به میان می‌آورند که الله متعال بدانها فرمان نداده است.

«فَرَّقُوا دِيْنَهُمْ»: تفرقه‌افکنی در دین، یعنی بدعت‌گذاری و تفسیر دین به رأی خود که در قرآن عظیم الشان و احادیث نبوی؛ شدیدترین تعبیرات، در باره این گونه کسان آمده است. از جمله در (آیه 79 سوره بقره) آمده است: «وای بر آنان که با دست خود مطلبی می‌نویسند، سپس میگویند: این از طرف خداوند است.»

«لَسْتَ مِنْهُمْ فِيْ شَيْءٍ»: تو ای محمد! از آنها و از عملکرد زشت‌شان بری و از جانب پروردگار خود بر بینه و راه مستقیمی. یعنی: تو از بدعت‌ها و تفرقه‌سازی‌های آنان، بیزار و پاک و مبرا هستی و بر تو فقط هشدار دادن و بیم دادن است و بس.

عمر (رض) روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف به عایشه صدیقه فرمودند: «کسانی که دین خود را پراکنده ساخته و فرقه‌فرقه شدند، آنها اصحاب بدعت‌ها و اصحاب هواها و اصحاب گمراهی از این‌امت هستند، ای عائشه! بدان که برای هر صاحب گناهی توبه‌ای است، بجز صاحبان بدعت‌ها و هواها که برای شان توبه‌ای نیست، من از آنان بیزارم و آنان نیز از ما بیزارند.»

«اِنَّمَا اَمْرُهُمْ اِلَى اللّٰهِ»: اما بازگشت آنها به سوی خداست تا به آن‌ها نتیجه عملکرد بدشان

را خبر دهد، «ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (159)»: و سپس آنها را به بدترین مجازات دچار کند به جز اهل توحید و اجتماع بر حق که در نشیمنگاه صدق توأم با لطف و نرمی و مقامی بلندی قرار خواهند داشت.

طبری گفته است: در آخرت آنها را از آنچه که کرده اند باخبر می کند و هریک را مطابق عملش مجازات می کند. (تفسیر طبری 274/12).

باید یادآور شد که این آیات متبرکه: مسئولیت سنگین دین شناسان را در حفظ اصالت مکتب و مقابله با انحرافات فکری، در عین حفظ وحدت اجتماعی امت، بیان میدارد.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۶۰)

هر کس کار نیکی انجام دهد ده برابر آن پاداش خواهد داشت و هر کس کار بدی انجام دهد تنها مانند آن سزا خواهد دید، و به آنها هرگز ظلم نخواهد شد. (۱۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَشْرُ أَمْثَالِهَا»: ده برابر آن، چندین برابر، عددها در قرآن، گاهی تخمینی است. بصورت کل در شیوهی تربیتی اسلام، تشویق ده برابر تنبیه است. «إِلَّا مِثْلَهَا»: جز مانند آن، جز هم مثل آن، یک برابر.

تفسیر:

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»: باید گفت که: عمل انسان همیشه و همه جا همراه انسان است. طوریکه میفرماید: هر کس در روز قیامت عمل صالحی و نیکی را انجام دهد برای او از حسنه ده برابر آن به عنوان فضل و کرم خدا مکافات و پاداش می گیرد، و این حداقل پاداش اضافی است که الله متعال به بندگان می دهد؛ چون گاهی اوقات مکافات اضافی تا پانصد برابر یا بیشتر هم می رسد.

«وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا»: و هر کس مرتکب عمل بدی بشود، مطابق با آن مجازات می بیند نه بیشتر مگر اینکه خداوند متعال آن گناه را ببخشد و از آن درگذرد. از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: خداوند متعال، در مکافات با فضل خود رفتار می کند، ولی در مجازات، با عدل.

قابل تذکر که: از کلمه «جاء» استفاده میشود که مکافات و مجازات مورد بحث در این آیه مبارکه، مربوط به محکمه روز قیامت است. وگرنه چه بسا خلاقی که با توبه محو یا به نیکی تبدیل شود. «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» (فرقان، 70)، یا مورد عفو قرار میگیرد. «يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (مأنده، 15)، و چه بسا نیکیها که با ریا، تکبر، خود بینی، خود خواهی، غرور و سایر گناهان دیگر محو و حبط شود. پس عملی ملاک است که به صحنه قیامت آورده شود.

گرچه آیهی مبارکه مربوط به عمل نیک و بد است، ولی طبق روایت، آنکه نیت خیر کند پاداش دارد ولی نیت سوء تا به مرحله عمل نرسد، سزا و مجازات ندارد و این فضل الهی است.

«وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (160)»: بنابر این هیچ ظلم و ستمی از ناحیه بدیهایی که انجام نشده و نقصی در حسنات که انجام شده نیست بلکه همه چیز بر اساس عدالت و فضل است.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «بی گمان پروردگارتان رحیم است پس هر کس قصد کار نیکی کند ولی آن را انجام ندهد، برایش یک حسنه نوشته میشود اما اگر آن را انجام داد، از ده تا هفتصد حسنه تا مراتب بسیار بیشتر از آن، برای او نوشته می شود و هر کس قصد انجام کار بدی را بکند اما آن را به عمل نیاورد، برای او یک بدی نوشته میشود، یا هم خداوند متعال آن بدی را از کارنامه وی محو می کند...»

در حسنات افزایش پاداش از باب فضل و کرم الله متعال است، و مقابله به مثل در اعمال

نکوهیده از باب عدالت است. باید گفت که: تشویق چند برابر، ظلم نیست ولی سزا و مجازات بیش از حد ظلم است.
خوانندگان گرامی!

خداوند در این سوره، دلایل یکتایی و بی همتایی خود را بیان نمود و سخنان اهل شرک و گمراهی را مردود شمرد. اکنون در آیات متبرکه (161 الی 164) که از جمله آیات متبرکه پایانی این سوره بحساب می آید، با زیبایی خاصی بیان میدارد: دین پایدار و راه راست، همان دین توحیدی ابراهیم است، مسؤولیت هرکس به گردن خود او خواهد بود هدایت، جز از جانب خدا نیست و پاداش هرکس در گرو کردار اوست.

قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٦١﴾

بگو: پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده است، و آن دین راست و استوار، دین ابراهیم است که از ادیان باطل متنفر بود و از مشرکان نبود. (۱۶۱)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«دیناً قِیماً»: دینی پایدار، ماندگار، با ارزش، همیشگی، راست و راهنما. «حَنِيفًا»: حقگرا، پاک، مخلص، بیزار از انحراف و کجی.
تفسیر:

«قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»: ای محمد! به آن مشرکین تکذیب کننده بگو: **هرآینه پروردگارم مرا در دینی برابر و مستقیم موفق ساخته که همان دین ابراهیم حنیف، یکتاپرست و مسلمانی است که از شرک بری است.**

اساس ادیان توحیدی در طول تاریخ، یکی بوده است. اسلام، همان آیین حضرت ابراهیم است و تنفر از شرک، راه همه پیامبران می باشد.

«دیناً قِیماً مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا»: دینی است مستقیم که در آن هیچگونه انحراف و کجی نیست، که در آن هیچگونه انحراف و کجی نیست، «وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (161)»

و ابراهیم از مشرکان نبود. در حدیث شریف آمده است که چون رسول اکرم صلی الله علیه وسلم شب را به صبح می آوردند، میفرمودند: «اصبِحنا علی ملة الاسلام وکلمة الاخلاص و دین نبینا محمد و ملة ابراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین». «بر آیین اسلام و کلمه اخلاص و دین پیامبر مان حضرت محمد(ص) و ملت حقگرای ابراهیم که از مشرکان نبود، صبح کردیم».

قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾
بگو همانا نماز و طاعت من و زندگانی و مرگ من، همه برای الله؛ پروردگار جهانیان است. (۱۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«نُسُكٌ»: عبادت، از جمله، حج و غیره. «مَحْيَايَ»: زندگی، «مَمَاتِي»: مرگ. مردن.
«مَحْيَايَ وَمَمَاتِي»: مراد اعمال و اقوالی است که مربوط و مقرون به زندگی و مرگ، یعنی کارهای دنیا و آخرت است یا خود زیستن و مردن.

تفسیر:
«قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي»: بگو ای محمد همانا نماز، طاعت، ذبح، اعمال تقریبی و سایر عبادات من و آنچه در زندگی خود انجام داده‌ام و آنچه بر آن به ملاقات خدای خود بعد از مرگ خویش میروم، همه اینها را در کمال اخلاص به پروردگار خود و بدون هرگونه ریا، خودنمایی، شرک و شک انجام می دهم.

«صَلَاتِي وَ نُسُكِي»: با آنکه نماز، جزو عبادات است، ولی، جدا ذکر شده تا اهمیت آن را نشان دهد.

نُسُكٌ: جمع نسیکه، به معنای ذبیحه است. یعنی: قربانی من. طوری که در آیه فصل لربک و

«أُنْحَرُ» (کوثر آیه 2)، بعضی گفته اند: نُسُكٌ به معنی عبادت است، یعنی: عبادات من «و زندگی و مرگ من» یعنی: آنچه را که از اعمال خیر در زندگانی ام انجام می دهم، یا اعمال خیری که ثواب آنها پس از مرگم به من میرسد؛ چون وصیت کردن به صدقات و انواع دیگر از اموری که خیر جاری است و مایه تقرب به سوی الله متعال است. بعضی گفته اند: مراد؛ خود زندگانی و مرگ است.

«مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ»: مرگ و حیات مهم نیست، مهم آن است که آنها برای خدا و در راه خدا باشد.

«اللَّهُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (162)»: پس زندگانی و آخرت همه از آن الله است زیرا او کسی است که خلائق را با روزی خویش پرورش داده، از این رو حق او این است که عبادت شود و به یکتائی یاد گردد.

لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ (۱۶۳)

هیچ شریکی برای او نیست، و به این (توحید) امر شده ام، و من نخستین مسلمانم. (۱۶۳)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ»: من اولین مسلمان، در میان امت محمدی، یا مخلص ترین و مطیع ترین کس در میان تمام اهل جهان از آغاز تا پایان آن است.

اسلام، به معنای تسلیم بودن در برابر امر خداوند متعال است و به همه ی انبیاء نسبت داده شده است.

حضرت نوح علیه السلام خود را مسلمان دانسته است، «أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (آیه 72 سوره یونس) حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند میخواهد که او و ذریه اش را تسلیم او قرار دهد. «وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ» (آیه 128 سوره بقره)، حضرت یوسف علیه السلام نیز از خداوند مسلمان مردن را درخواست می کند: «تَوَفَّنِي مُسْلِمًا» (آیه 101 سوره یوسف) و پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم نیز اولین مسلمان است، «وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» به این معنا که یا در زمان خودش، یا در رتبه و مقام تسلیم، مقدم بر همه است.

تفسیر :

«لَا شَرِيكَ لَهُ»: و او را شریک و همتایی نیست. یعنی: هیچ چیز را با او در نماز و نیایش و زندگانی و مرگم شریک نمی آورم.

«وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ»: و من بر این کار دستور یافته ام که در عبادت اخلاص داشته باشم.
«وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ (163)»: و [از میان ملت خود] اولین مسلمان هستم که به خدا اقرار و مخلصانه در مقابلش سر تعظیم فرود می آورم. یعنی: اولین مسلمان امت خویش هستم زیرا اسلام هر پیامبری بر اسلام امتش مقدم است.

در حدیث شریف به روایت علی (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چون نماز را شروع می کردند، چنین می گفتند: «**وَجْهَتُ وَجْهِي لِلذِّی فِطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ تَا - وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ**». که شافعی ها با استدلال به همین روایت، بعد از تکبیر افتتاح این آیه را می خوانند و حنفی ها: (سبحانک اللهم...) را می خوانند ولی مالکی ها بعد از تکبیر هیچ چیز دیگر نخوانده و رأساً به قرائت فاتحه آغاز می کنند. «تفسیر أنوار القرآن»

مفسر تفسیر کابلی در ذیل آیه مبارکه «وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ 163» مینویسد: مفسران عموماً گفته اند: مطلب از «وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم به اعتبار امت محمدیه اول المسلمین میباشد؛ اما چون ذات فرخنده وی بر وفق حدیث جامع ترمذی اول پیغمبران است: «كنت نبیا و آدم بین الروح و الجسد»؛ در اول المسلمین بودنش هیچ شبهه نمی ماند. بر علاوه، ممکن است درینجا اولیّت زمانی مراد نبوده بلکه تقدم رتبی مراد باشد؛ یعنی، من در تمام گیتی به صف مطیعان اول تر و پیش تر از همه میباشم! شاید مترجم محقق - قدس سره - که در ترجمه به جای «پیش از همه

فرمانبردارم»، «نخست از همه فرمانبردارم» گفته است، به این طرف اشاره نموده؛ زیرا، به اعتبار محاوره در ادای تعبیر اَوْلِيَّت رتبی بیشتر واضح است؛ و الله اعلم.

قُلْ أَغْيِرَ اللَّهُ أْبْعِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿١٦٤﴾

بگو: آیا جز الله پروردگار دیگر بجویم؟ درحالیکه او پروردگار (مالک و متصرف) هر چیزی است. و هیچکس عمل بد را جز به زبان خود انجام نمیدهد (عذابش فقط برای خودش است)، و هیچکسی بارگناه کسی دیگر را بر نمی‌دارد. باز بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است، و او شما را به آنچه در آن اختلاف می‌کردید، آگاه می‌سازد. (۱۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أبغی»: بجویم، طلب کنم. «لَا تَزِرُ»: بر نمی‌دارد، گناه کسی به گردن کسی دیگر نیست. «وَزْرًا»: بار، بار سنگین، بارگاه و نافرمانی، «أخری»: دیگری. «يُنَبِّئُكُمْ»: شما را آگاه می‌کند، به شما خبر می‌دهد.

تفسیر :

«قُلْ أَغْيِرَ اللَّهُ أْبْعِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا»: ای پیامبر! برای مشرکان بگو آیا شما اراده دارید تا من پروردگاری را غیر از خدایی که هستی را آفریده و به تدبیر امور آن پرداخته و خلاق را روزی داده است و پروردگار خویش برگیرم؟ تنها او مستحق عبادت است و هر که کار بدی انجام دهد کیفر آن بر خود اوست «وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا»: و هیچ نفس بریء گناه نفس گنهکار را به دوش نمی‌کشد. یعنی: هیچکس قادر نیست که گناهی به زیان غیر خود انجام دهد پس اگر گناهی انجام دهد، این گناه به زیان خود اوست.

«وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ»: در پیشگاه خداوند مسئولیت عمل هر کس، بر عهده‌ی خود اوست. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: هیچکس گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد، و هیچکس به جرم دیگری مجازات نمی‌بیند.

«وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ»: شریف رضی گفته است: در واقع حمل باری در میان نیست. بلکه سنگینی گناهان است که بر شانه‌ها سنگینی می‌کند، بنابر این استعاره‌ی لطیفی در اینجا وجود دارد. (تلخیص البیان ص 40).

موضوع عدل الهی در مجازات و اینکه هیچکس گناه دیگری را به دوش نمیکشد، نه تنها در شرعیت اسلامی، بلکه به تصریح قرآن عظیم الشان، در صُحُفِ اِبْرَاهِيمَ و موسی علیهما السلام نیز آمده است. «أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ. وَ اِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَىٰ. أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ» (آیات: 37-38. سوره نجم)

«ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (164)»: بازگشت همه به منظور دادرسی به سوی خداست و او شما را در جریان افعال‌تان قرار می‌دهد و در برابر اعمال‌تان جزا می‌دهد که او بر همه احوال آگاه است.

در این آیه، روش اهل جاهلیت که با گناه یک شخص، کسی از نزدیکانش را، یا با گناه عضوی از یک قبیله، عضو دیگری از آن قبیله را مورد مؤاخذه قرار می‌دادند، مردود اعلام شده است. یادآور می‌شویم که فرموده حق تعالی در آیه (25) از سوره «نحل»: «لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ...» (تا روز قیامت، بار گناهان خود را تمام بردارند و نیز بخشی از بار گناهان کسانی را که ندانسته آنان را گمراه می‌کنند. آگاه باشید؛ چه بدباری را می‌کشند!)، بدین معنی است که: شخص گمراه‌گر، بخشی از بار گناه گمراهی پیروانش را نیز در روز قیامت بر دوش می‌کشد، بی‌آن که از گناه آن شخص گمراه چیزی کم شود.

مفسر تفسیر فرقان در ذیل آیه مبارکه می‌نویسد: گویند: مشرکان به مؤمنان می‌گفتند: اگر از ما پیروی کنید، گناهانتان را بر دوش میکشیم (!) (عنکبوت/ 12) که آیه‌ی 164 در

این سوره، به آن پاسخ میدهد: «...ولا تزر وازرة وزر...». آری! مشرکان، مؤمنان را گویند: «از ما پیروی کنید که اگر قیامتی در کار باشد، بار گناهان شما را بر دوش میگیریم» اما هرگز - عملاً - حاضر به چنین تعهدی نیستند که گناه کسی را بر دوش خود افکنند و او را از آن برهانند؛ و هرکس در گرو نفس خویش است. [طور/۲۱]، [مدثر/۳۸]. اما این مشرکان و امثالشان، هرگاه از راه نافرمانی حق، کسی را گمراه کنند و از دین خدا بازش دارند، قطعاً در برابر گناه انحراف آن شخص، یا اشخاص - علاوه بر کیفر کامل گناه و نافرمانی خود - مجازات می بینند. [نحل/۲۵]. این آیه و نیز آیهی ۱۳ سورهی عنکبوت: «و ليحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم...» مبین آیهی ۱۲ عنکبوت است که در بالا به آن اشاره شد. البته، شخص گمراه شده، از بارگاهش کاسته نمی شود به تمامی کیفر گناه خود را می بیند.

در تفسیر منار آمده است که: دو جملهی «... و لا تکسب کل نفس الا علیها» و «ولا تزر وازرة وزر آخری»، بر جملهی حالیهی پیش از خود: «و هو رب کل شیء» عطف می شود؛ زیرا این جمله، تعلیل انکار و تثبیت کننده ی توحید و قاعده ای از اصول دین خداست که تمام پیامبرانش را به آن مبعوث کرده و در سورهی نجم میفرماید: «أَمْ لَمْ يَنْبَأْ فِي صُحُفِ مُوسَىٰ وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَىٰ. أَلَا تَزُرُ وَاوَزَةَ وَاخْرَىٰ. وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ.» [نجم/ ۳۶ تا ۳۹] این اصول، از بزرگترین ارکان اصلاح فرد و جامعهی بشری و نبود کننده ی بنیان بت پرستی و راهنمای بشریت به سوی سعادت هر دو سراسر است... این عباس(رض) در تفسیر دو جملهی مزبور میفرماید: «کسی بردارنده ی گناه دیگری نیست. دین به ما آموخته که اساس آن چه فطرت به امانت گذاشته است، سعادت و شقاوت انسان در دنیا به اعمالش بستگی دارد و پاداش و کیفر، اساس تأثیر نیک و بد آن اعمال به شمار خواهد آمد...» [منار، ج ۸، ص ۲۴۶-۷].

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه قبلی خواندیم که: همه ی مردم برای حسابرسی و پاداش به پیشگاه الله متعال بازخواهند گشت. اینک آیه (165) این سوره را به گونه ای پسندیده، پایان می دهد که: مردم در زمین، جانشین هم اند تا زندگانی و بقای نسل استمرار داشته باشد و مردم در کردار نیکو از هم پیشی جویند.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ اِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَاِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٦٥﴾

و او(الله) آن ذاتی است که شما را جانشینان (و نمایندگان خود) در زمین قرار داد، و بعضی را بر بعض دیگر، درجاتی برتری داد تا شما را به آنچه در اختیارتان قرار داده بیازماید مسلماً پروردگار تو سریع الحساب، و آمرزنده مهربان است (به حساب آنها که از بومه امتحان نادرست در آیند زود میرسد، و نسبت به آنها که در مسیر حق گام بر می دارند مهربان می باشد). (۱۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَلَائِفٌ»: جمع خلیفه، جانشینان. هدف جانشینان خدا در اجرای احکام و تنفیذ اراده او در امر آبادانی و اداره کره زمین است؛ و یا مراد این است که هر گروهی جانشین گروه دیگری در این زمین میگردد و امانتداری او در مواهب مادی و معنوی و اجرا قوانین دین الهی مورد آزمایش قرار میگیرد. (فرقان)

تفسیر:

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ خَلَائِفًا»: و او خدایی است که شما را جانشینان زمین قرار داده است. به گونه ای که برخی از شما جانشین برخی دیگر میشوید. و خداوند شما را در زمین جانشین قرار داده است و همه آنچه را که در زمین است برایتان مسخر و رام کرده است و شما را آزمایش می کند تا بنگرد که چگونه کار می کنید.

طبری فرموده است: بعد از این که ملت ها و قرون پیشین و قبل از شما نابود شدند، شما را جانشین آنها قرار داد. بدین ترتیب شما را جانشین افراد پیشین قرار داد. (طبری 287/12).

«وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ»: و برخی از شما را در قدرت و سلامتی و روزی و ترکیب آفرینش و اخلاق بر برخی دیگر درجاتی بالا برده و برتری داده است. «لِيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ»: تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید. پس اعمالتان متفاوت است.

عالم دانشمند ابوالفرج عبدالرحمن بن علی ابوالفضائل جمال‌الدین بغدادی مشهور به ابن جوزی (510 هـ/1116م - 12 رمضان 592 هـ) فرموده است: یعنی شما را آزمایش می‌کند، تا ثواب و عقاب شما نمایان گردد. (زاد المسیر 163/3).

«إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ»: همانا پروردگارت کسی را که از او نافرمانی کند و آیاتش را تکذیب کند، زود عقاب میدهد، «وَأِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ»: و همانا او نسبت به کسی که به وی ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد و از گناهان کبیره «هلاک کننده» توبه نماید آمرزنده و مهربان است.

در التسهیل آمده است: خوف و رجا و بیم و امید را با هم جمع کرده است. و سرعت کیفر و عقاب یا در دنیا صورت می‌گیرد و خداوند او را به عذاب خود گرفتار می‌کند و یا در آخرت او را به سزای اعمال خویش می‌رساند؛ چون هر آینده ای نزدیک است. (التسهیل 28/2).

یاد آوری:

حافظ ابن کثیر (رح) فرموده است: خدای سبحان در بسی مواضع، در قرآن این دو صفت را با هم آورده است: «إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ. 165 انعام»: همانگونه که در سوره حجر (49 و 50) میفرماید: «نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ» و دیگر آیات مشتمل بر ترغیب و ترهیب. پس گاهی بندگانش را ترغیب کرده و به سوی بهشت می‌خواند و گاهی آنها را تهدید و ترهیب نموده و از آتش و عذاب و هراس‌های روز قیامت برحذر می‌دارد و گاهی آنها را با هم می‌آورد تا هر یک مطابق خود بهره‌گیرند. (مختصر ابن کثیر 642/1).

ملاحظه می‌کنیم که خدای منان بر حقیقت آمرزگاری و مهربانی خود نسبت به سرعت در کیفرش، بیشتر تأکید می‌گذارد و این خود می‌رساند که رحمت حق تعالی از خشمش وسیع‌تر و بزرگتر است چنان‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرموده‌اند: «آنگاه که الله متعال خلقش را آفرید، در کتابی که نزد وی بر فراز عرش قرار داشت، چنین نوشت: بی‌گمان رحمت من بر خشمم غلبه کرده است».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «الله متعال رحمت را صد بخش گردانید، نودونه بخش از آن را در نزد خویش نگهداشت و فقط یک بخش از آن را به زمین فرود آورد پس از همین یک بخش است که خلیق در میان یک دیگر به مهر و مرحمت می‌پردازند تا بدانجا که حیوان سُم خود را از بچه‌اش دور نگهدارد، از بیم آن که سُمش به وی اصابت کند و به او آسیبی برسد».

توضیح مختصر :

آیه 165 مبارکه از سه حکم حکیمانه ذیل برخوردار است:
الف: مردم سرزمین، جانشینان نسل‌های پیشین‌اند و هر نسلی جای نسل پیش از خود را خواهد گرفت.

ب: مردم، در رزق و روزی، توانایی و ناتوانی، علم و فضل و هنر و جاهل و نادانی، درجات و مراتب مختلفی دارند تا بدین سبب، مورد آزمون حق قرار گیرند و نیک و بد را از هم بازشناسند و مایه‌ی عبرت گردند.

ج: خداوند، در قیامت بدون درنگ به کیفر کافران می‌رسد و نسبت به حال مؤمنان و پاکدلان و خداوستان، بسیار بخشنده و رحمتگر است.

امام فخر رازی میگوید: «این سوره به دو فضیلت ممتاز است: اول این که یکجا نازل شده است.

دوم: این که هفتاد فرشته آن را بدرقه کرده اند. سبب این امتیاز این است که این سوره شامل دلایل توحید و عدل و نبوت و معاد است و مذاهب ملحدان را باطل می کند». و امام قرطبی میفرماید: «در زمینه‌ی مجادله با مشرکین و مبتدعین و منکران حشر و نشر، این سوره پایه و اساس می باشد. و همین امر اقتضا می کند که یکجا نازل شود». در اختتام باید گفت: راستی را، چه نیکوست که سر آغاز این سوره با حمد و سپاس شروع شد و پایانش با رحمت و مغفرت تمام میشود! سوره‌ی مبارکه انعام با حمد الهی آغاز شد، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ... و با رحمت الهی پایان می پذیرد. «إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الأعراف

جزء 8-9

سورة أعراف در مکه مکرمه نازل شد و دارای دوصد و شش آیه و بیست و چهار رکوع است.

نامگذاری سوره :

چون نام اعراف در آیه چهل و هشتم این سوره آمده بناءً بدین نام مسمی گردیده است. همچنان سوره اعراف به نام های:

«سورة المص» مسمی بوده و دلیل آن اینکه بعضی از سوره هایی که با حروف مقطعه شروع شده اند با اسم همان حروف مقطعه شان نامگذاری شده اند؛ مثل سوری اعراف که «المص» هم نامیده شده است. (تفسیر قرآن مهر، ج 7، ص 24).

همچنان این سوره بنام «سورة میقات»؛ به خاطر اینکه ذکر میقات حضرت موسی علیه السلام در آیه یکصد و چهل و سوم این سوره آمده است، مسمی میباشد.

ابن جریر میگوید: اعراف، جمع عُرف که در زبان عربی به هر چیز بلند و مرتفعی در زمین، عُرف گویند؛ مانند: تاج خروس، یال اسب و کفتار (لیوه)، موج و آبکوهی بحری، بلندی تپه و غیره.

اعراف حصارى و محل است که در بین بهشت و دوزخ قرار گرفته است و ساکنان آن دو را از هم جدا میکند. مُفسِر الامام ابن جریر الطبری از خُدیفه روایت کرده است که در باره ی اهل اعراف از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کردند که گفت: آنها افرادی هستند که اعمال نیک و بدشان مساویست، گناهانشان مانع ورود آنها به بهشت می شود، و حسنات و اعمال نیکشان از رفتن آنها به دوزخ جلوگیری میکند، بنابر این در این حصار متوقف میمانند تا زمانی که خداوند متعال درباره ی آنها حکم می کند.

مکی بودن و مدنی بودن سوره الأعراف :

در مورد اینکه آیا سوره اعراف مکی و یا مدنی است، اختلاف رأی بین علماء وجود دارد. أبو عباس (رض) در (مقامات التنزیل) میفرماید که: سوره اعراف مکی است، محمد بن سائب کلبی مفسر تفسیر احکام القرآن میفرماید که: پانزده آیات سوره مبارکه الأعراف مدنی اند، و این آیات مدنی عبارت اند از: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ» تا «وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ»، و از «وَسَلُّهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ» تا «وَدَرَسُوا مَا فِيهِ» «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ».

تعداد آیات کلمات و حروف سوره الأعراف :

طوری که در فوق هم یادآور شدیم؛ سوره اعراف دارای (24) بیست و چهار رکوع، و (206) دوصد و شش آیات، و (3387) سه هزار و سه صد و هشتاد و هفت کلمه، و (14635) چهارده هزار و شش صد و سی پنج حرف، و (6604) شش هزار و شش صد و چهار نقطه میباشد.

ملاحظه: (اقوال علماء در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفصیل آنرا میتوان در سوره فاطر همین تفسیر مطالعه فرمایید).

فضیلت سوره الأعراف :

مُفسِر الامام ابن جریر الطبری روایت میکند که چون این آیه کریمه نازل گردید، پیامبر صلی الله علیه وسلم از جبرئیل علیه السلام پرسیدند: یعنی چه باید کرد؟ گفت: خداوند تو را امر کرده است که اگر کسی بر تو ظلم کرد او را عفو نمائی، اگر برایت چیزی نداد تو برایش چیزی بدهی، و اگر با تو مقاطعه کرد بدیدنش بروی، و امام جعفر صادق (رض)

میفرماید: در قرآن کریم آیه که در مورد مکارم اخلاق نزول یافته باشد و از این آیه جامع‌تر باشد، و اصلاً جود ندارد.

ارتباط سورة الاعراف با سورة أنعام :

خداوند متعال سورة أنعام را با ذکر رحمتش خاتمه داده و در آغاز سورة أعراف، توصیفی از قرآن کریم و اینکه احکام دین و مطالب حکمت آمیز در آن است، آورده است.

خصوصیت خاصی سورة الاعراف :

سورة أعراف یکی از هفت سورة طولانی قرآن (سبع طوال) میباشد. اقوال در سبع (هفت) طوال (طولانی) هم مختلف است به گفته بعضی سوره های بقره، آل عمران، نساء، مائده، أنعام، أعراف و انفال به همراه توبه را سبع طوال میگویند ولی برخی دیگر سورة هفتمی را یونس میدانند و معتقدند که انفال و توبه جزو آنها نیست (این قول مفسر مطرح و مشهور جهان اسلام سعید بن جبیر (رض) می باشد).

روایت از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل شده که فرمود: خداوند هفت سورة طوال را به جای تورات و سوره های مؤین را به جای انجیل و سوره های مثانی را به جای زبور به من داد، و پروردگار مرا با دادن سوره های مفصل فزونی بخشید.

سورة أعراف اولین سورة بزرگ قرآن کریم در ترتیب نزول، بلندترین سورة مکی، و اولین سوره‌ای است که داستان های پیامبران را به تفصیل به بیان گرفته است.

یادداشت :

قابل تذکر است که: آخرین آیه این سوره یعنی (آیه 206) دارای سجده تلاوت میباشد. شما میتوانید معلومات تفصیلی در مورد حکم سجده تلاوت را در سورة «النجم» همین تفسیر مطالعه فرماید.

مهمترین موضوعات مطروحه در این سوره :

مهمترین اهداف سوره‌ی اعراف درشش اصل کلی بطور ذیل خلاصه میشود:

- اول: توحید، ایمان عبادت، تشریح و صفات و منزلت و ربوبیت خدا،
- دوم: وحی، کتابهای آسمانی، نبوت و پیامبران،
- سوم: روز رستاخیز، زنده شدن و پاداش و کیفر،
- چهارم: اصول تشریح و قانونگذاری و برخی قواعد عمومی شرع، و این که: شارع دین؛ خدای جهانیان است.

پنجم: آیات، نشانه ها، معجزات و سنن الهی در عالم خلق و تکوین،
ششم: سنن خدا در اجتماع و تمدن بشریت. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن)

خلاصه ای از مضامین سورة أعراف :

از بررسی تمام سوره، معلوم میشود که بیشتر مضامین آن متعلق به معاد (آخرت - روز بازگشت) و رسالت هستند و در اولین و نخستین آیه: «كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ» مضمون نبوت و در آیه ۶: «فَلَنْسُئَلَنَّ» مضمون تحقیق معاد و آخرت است و از نصف رکوع چهارم تا ختم رکوع ششم کاملاً بحث از آخرت است. سپس از رکوع هشتم تا بیست و یکمین رکوع آن، معاملات ذکر شده اند که از انبیاء عل و اُمتهای ایشان واقع شده اند و همه این مسایل، متعلق به رسالت اند و در ضمن آن قِصَص، سزای منکرین رسالت هم آمده است تا که منکرین فعلی عبرت بگیرند و از نصف رکوع بیست دو تا پایان رکوع بیست و سه هم بحث از معاد است. فقط در آغاز هفتمین و بیست دومین رکوع و بیشتر آخرین رکوع، یعنی بیست و چهارمین بحث خصوصی بر توحید است بقیه بسیارند که قسمتی از سوره اینگونه هست که در آن احکام فرعی و جزئی بمناسبت مقام ذکر گردیده است. [بیان القرآن].

محتوای اساسی سوره الأعراف :

طوری که یادآور شدیم؛ سوره مبارکه أعراف از جمله اولین سوره‌های قرآنی است که بطور تفصیلی به داستان پیامبران علیهم السلام می‌پردازد. هدف این سوره مانند سایر سوره‌های مکی، عبارت است از استقرار و تحکیم مبانی و اصول دعوت اسلامی، از قبیل توحید و یگانگی خدای عزوجل، و تقریر بعث و جزا و وحی و رسالت.

این سوره در آغاز به قرآن عظیم به عنوان معجزه‌ی جاودانی محمد صلی الله علیه وسلم پرداخته است و مقرر داشته است که این قرآن نعمتی عظیم است که خدای رحمان منت آن را بر تمام بشریت نهاده است. بنابر این بر آنان واجب است که تمام رهنمودها و توجیهاتش را دست‌آویز قرار دهند، تا به نیکبختی دو جهان نایل آیند.

توجه انسان را به نعمت خلق آنان از یک‌پدر جلب کرده است. و توجه آنان را به این نکته جلب کرده است که الله متعال احترام نوع انسان را در وجود پدر بشر یعنی حضرت آدم علیه السلام نمایانده است که دستور داد فرشتگان در مقابلش سر سجده خم کنند. سپس انسان را از حیله و نیرنگ شیطان یعنی دشمنی که در کمین آنها است، برحذر داشته است؛ چون شیطان در کمین است و سر راه انسان را گرفته است تا آنها را از راه راست و هدایت منع و آنان را از خالق خود دور کند.

الله متعال داستان آدم را با شیطان باز گفته است، و خروج آدم را از بهشت و نزول او را به سوی زمین به عنوان نمونه‌ای از مبارزه و کشمکش بین خیر و شر و حق و باطل یادآور شده است، و کینه و دشمنی شیطان را نسبت به آدم و ذریتش بیان کرده است. از این رو - بعد از بیان عداوت ابلیس نسبت به پدر انسان - چهار مرتبه پشت سر هم تحت عنوان یا بَنِي آدَمَ انسان را مورد خطاب قرار داده است و این طرز بیان مخصوص این سوره می‌باشد. خداوند آنها را از دشمنی شیطان برحذر میدارد که این دشمنی تبدیل به بخشی از وجود وی شده است همان‌گونه که وسوسه و تردید را در دل پدر آنان، آدم القا نمود تا او را دچار لغزش نمود و او را مرتکب گناه و عصیان کرد: «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا».

همچنین سوره‌ی مبارکه یکی از مناظری را که در روز قیامت رُخ می‌دهند مورد بررسی قرار داده است، منظره‌ی سه گروه که محاوره و گفت و شنود در بین آنها جریان پیدا میکند، گروهی متشکل از مؤمنان اهل بهشت، و گروهی کافر و اهل دوزخ و گروه سوم که قرآن جز در این سوره نامی از آنان به میان نیاورده است، که به نام اهل أعراف موسوم اند، و این سوره به نام آنان، «سوره‌ی اعراف» موسوم شده است. منظره‌ای که در روز بعث و جزا تمام بشریت بدون تمثیل و تخیل آنرا خواهند دید. اهل حق یعنی «جنتیان»، اهل باطل یعنی دوزخیان را مورد تمسخر و ریشخند قرار میدهند، و ندای آسمانی بانگ نفرین و محروم را بر آنان می‌زنند. پرده‌ی حجاب بین دو فرقه کشیده شده و مردانی با چهره و سیمای تمام آشنا بر آن ایستاده‌اند. اهل بهشت با چهره و سیمای سفید و نورانی شناخته میشوند، و اهل دوزخ با روی سیاه و چین پیشانی و ابر و پریشان و ترشروی در هم کشیده مشخص می‌شوند.

این سوره‌ی مبارکه داستان پیامبران علیهم السلام یعنی نوح، هود، صالح، لوط، شعیب و موسی را به تفصیل به بیان می‌گیرد، قصه‌ی آنان را با پیر پیامبران، حضرت «نوح» شروع کرده و از انکار، بغاوت، سرسختی و تکذیب و عدم پذیرشی که از جانب قومش با آن مواجه شده بود بحث را به آغاز می‌گیرد.

داستان حضرت موسی علیه السلام، ماجرای و کشمکش‌های او را با فرعون پاغی به تفصیل بیان گرفته و درباره‌ی بلا و مصیبت و گرفتاری‌هایی که برای بنی اسرائیل پیش آمد، به تفصیل بیان میکند بعد از این که نعمت خدا را تغییر دادند، خدا آنها را مجازات کرد و آنان را به میمون و خوک مسخ نمود.

همچنین در این سوره بدترین مثال برای علمای سوء ذکر شده و زشت‌ترین و بدترین سیمای را از آنان ارائه داده است که خیال و تصور نمیتواند از آن بدتر و زشت‌تر ترسیم نماید. آنها را به سگی زبان درکشیده تشبیه کرده است که نمیتواند از نفس زدن باز ایستد، و مدام در گل و لای و لجن در می‌غلتد: «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ»، چنین تشبیهی به حقیقت زشت‌ترین و پست‌ترین تصویر است از کسی که خدا علم مفید را به او عطا کرده، اما او آن را برای گردآوری مال اندک، ثروت، و دارایی دنیای ناپایدار به کار برده، در نتیجه برای او به صورت لکه‌ی ننگ و پستی درآمده است؛ چون از چنین علمی بهره نگرفته و بر راه راست ایمان استقامت نداشته و لباس دانش را از تن درآورده، و شیطان او را دنبال کرده و او را گمراه نموده است.

این سوره با اثبات یگانگی الله متعال و سرزنش آنان که چیزی را پرستش میکنند که نه زینانی دارد و نه سودی، نمی‌بیند و نمی‌شنود، خاتمه یافته است. آنها سنگ و بت را شریک خدا قرار دادند، در صورتی که الله عز و جل به تنهایی آنها را خلق کرده و از حرکات و عاقبت و مکان آنها آگاه است. بدین ترتیب سوره همان‌طور که با بیان توحید شروع شده بود، به توحید نیز خاتمه می‌یابد. پس فراخوانی به سوی تصدیق یگانگی و ربوبیت معبود حقیقی در اول و آخر سوره آمده است. (برای تفصیل ملاحظه فرمایید: تفسیر صفاة التفاسیر شیخ صابون)

أصحاب أعراف چه کسانی اند؟

علماء در باره اصحاب أعراف بر چند وجه اختلاف نظر دارند: بعضی بر آنند که اصحاب اعراف، شهدا اند. و بعضی بر آنند که آنان، فضلا و صلحای مؤمنان اند که فارغ از مشغله و آنفسای خود در اعراف به مطالعه احوال مردم مصروف میباشند که این قول مجاهد است. بعضی بر آنند که اصحاب اعراف، فرشتگانی‌اند که بر آن دیوار گماشته شده‌اند و مؤمنان و کافران را قبل از ورودشان به بهشت و دوزخ از هم جدا می‌کنند. بعضی بر آنند که آنان مردمی‌اند که ثواب‌ها و گناهانشان برابر است و اعمال نیکشان کمتر از آن است که بتوانند به وسیله آن وارد بهشت گردند، سپس به فضل و رحمت الهی وارد بهشت میشوند و آخرین کسانی که به بهشت وارد میشوند، ایشان‌اند. که این قول ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما و عده دیگری از سلف است و ابن‌کثیر نیز این قول را ترجیح داده و از دیگر اقوال قوی‌تر می‌باشد. به هر حال؛ بر اعراف مردمانی هستند: «که هر یک از اهل بهشت و دوزخ را به سیمای آنان میشناسند» یعنی: به نشانه‌های آنان؛ چون سپیدی یا سیاهی چهره هایشان «و اهل بهشت را ندا میدهند» یعنی: کسانی که بر اعرافند، هنگامی که اهل بهشت را می‌بینند، ایشان را به‌عنوان تحیت و شادباش و اکرامشان چنین ندا میدهند: «که سلام بر شما باد. اینان هنوز وارد بهشت نشده‌اند اما طمع آن را دارند» یعنی: اصحاب اعراف هنوز وارد بهشت نشده‌اند ولی به ورود در آن طمع داشته و چنین امید را در سر می‌پروراند زیرا فضل و رحمت الهی بر اهل بهشت را می‌بینند و می‌نگرند که رحمت خداوند متعال بر خشم وی غلبه کرده است.

روایت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «آنگاه که رب العالمین از داوری میان بندگان فارغ می‌شود، به اصحاب اعراف می‌گوید: شما از ادکردگان منید پس در هر جایی از بهشت که میخواهید، بهره ببرید و بخرامید.» «و چون چشمانشان» یعنی: چشمان اصحاب اعراف «به سوی دوزخیان گردانیده شود، می‌گویند: پروردگارا! ما را در زمره گروه ستمکاران» که به دوزخ در افتاده اند «قرار نده».

«و اهل اعراف مردانی» از سران کفار «را نداء میدهند که آنانرا به قیافه‌هایشان میشناسند» یعنی: به نشانه‌هایشان و «می‌گویند: جمعیت شما» که آنرا برای بازداشتن از راه خدا گرد می‌آورید. یا آن مال‌هایی را که در جهت باطل گرد می‌آورید «و آن همه سرکشی

که می‌کردید» یعنی: استکبار و گردنکشی‌تان «کفایت‌تان نکرد» و به کارتان نیامد، بلکه سرانجام به این روزگار بد و این عذاب ابد در افتادید.

«آیا هم اینان بودند که شما سوگند یاد می‌کردید که هرگز خدا شامل هیچ رحمتی قرارشان نمیدهد؟» یعنی: اصحاب اعراف در حالیکه به سوی ففرا و مستضعفان مسلمان که به بهشت درآمده‌اند، اشاره می‌کنند، خطاب به کفار می‌گویند: مگر هم‌اینان نبودند که شما آنها را به حساب نمی‌آوردید و سوگند یاد می‌کردید که خدا هیچ رحمتی به آنان نخواهد رسانید «اینک به بهشت درآیید، نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین میشوید» این از ادامه سخن اصحاب اعراف است. یعنی اصحاب اعراف به مسلمانان می‌گویند: اینک به بهشت در آیید... به قولی دیگر: این سخن خداوند خطاب به خود اصحاب اعراف است که ایشان را به رحمت خود وارد بهشت می‌گرداند.

مفسر ابو محمد اسماعیل سدی (127 ق) در تفسیر خویش (تفسیر السدی الکبیر)، مینویسد:

«أصحاب أعراف مردم را از سیمایشان می‌شناسند؛ أهل دوزخ را با سیاهی چهره‌هایشان و أهل بهشت را با سپیدی چهره‌هایشان پس چون از مقابل گروهی که آنان را به سوی بهشت می‌برند، عبور می‌کنند؛ می‌گویند: سلام علیکم! و چون از برابر گروهی که آنان را به سوی دوزخ می‌برند، عبور میکنند؛ می‌گویند: پروردگارا! ما را با قوم ستمگر همراه مگردان». (تفصیل را میتوان در تفسیر انوار القرآن مطالعه فرماید)

ترجمه و تفسیر سُورَةِ الْأَعْرَافِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

المص ﴿١﴾

المص «الف لام میم صاد» معنای این حروف به الله متعال معلوم است. (۱)

تفسیر:

باید گفت که: از مجموع 29 سوره‌ای که با حروف مقطعه آغاز یافته است، بعضی با حروف «الم» و بعضی با حرف «ص» شروع شده است؛ اما این سوره با مجموعه‌ی «المص» آغاز شده که شاید بیانگر آن باشد که آنچه در تمام آن سوره‌ها می باشد، در این سوره نیز هست. (تفسیر المیزان)

حکمت و فلسفه‌ی حروف مقطعه در بدایت برخی از سوره‌ها برای التفات و دقت دیده‌ها و هشدار در مورد «اعجاز قرآن» است که از این حروف مقطع تنظیم و تشکیل شده. همچنان به این امر اشاره بعمل می آورد که: قرآن از این حروف ترکیب یافته است، با این وجود مبلغان و فصیحان و نابغه‌های آن روزگار از آوردن شبیه آن ناتوان و درمانده شدند. از ابن عباس (رض) روایت شده است که معنی آن چنین است: منم الله که هر چیزی را میدانم و تفصیل میدهم. و ابو العالیه گفته است: الف حرف اول الله و لام حرف اول لطیف و میم حرف اول مجید و صاد حرف اول اسم مبارکش صادق، می باشد. (بنقل از تفسیر صفوای التفاسیر).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 3) در باره: پیروی از دستورات قرآن عظیم الشان، بحث بعمل آمده است:

كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

این کتابی [با عظمت] است که به سوی تو نازل شده است؛ پس نباید در سینه ات به خاطر آن (بخاطر تکذیب مشرکان) تنگی و فشار باشد، (این کتاب بر تو نازل شد) تا به وسیله آن (مردم را) بیم دهی، و برای مؤمنان [مایه] تذکر و پند باشد. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِتُنذِرَ»: از لجاجت کفار تشویش و اضطراب نداشته باش، وظیفه‌ی تو فقط انداز است، نه اجبار.

تفسیر:

قرآن، کتابی بس بزرگ است. توجه به قرآن و مفاهیم آن، سبب سعاه صدر است. شرط رسالت و تبلیغ، هم سعاه صدر است.

مفسران می نویسند: پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم پس از نزول قرآن عظیم الشان، نگران نپذیرفتن مردم و مخالفت آنان با قرآن بود که خداوند متعال با این آیه پیامبر صلی الله علیه وسلم را تسلی می دهد.

«كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ»: یعنی ای محمد! قرآن کریم کتابی است که از سوی خداوند متعال بر تو نازل شده پس در تبلیغ آن به مردم دچار دلتنگی نشو،

«فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ» از بیم تکذیب قومت دلت تنگ نباشد. یعنی نباید در سینه ات نسبت به آن تنگی و تردیدی وجود داشته باشد. یعنی بدون تردید و ترس آن را به مردم برسان و نگران این مباش که مخالفان چگونه از آن استقبال میکنند. آنان اگر ناراحت میشوند، بگذار ناراحت بشوند، اگر مسخره می کنند، بگذار مسخره کنند، اگر سخنان گوناگون می سازند، بگذار بسازند، و اگر دشمنی و عداوت شان افزایش می یابد، بگذار

افزایش یابد، تو بدون هیچ تردید و واهمه ای این پیام را برسان و از تبلیغ آن ابایی نداشته باش. ولو در این راه شکنجه و تکذیب شوی که خدای تعالی تو را حفظ می‌کند.

«حَرَجٌ»: در لغت بر پیشه‌ی پر از درختان خاردار اطلاق می‌شود که عبور از آن مشکل باشد. پس معنا و مفهوم وجود حرج در دل این است که انسان راه خود را پر از مخالفت‌ها و مزاحمت‌ها بیابد و قلبش از پا پیش گذاشتن بهراسد. از همین مفهوم در جاهای متعددی از قرآن به (ضیق صدر) تعبیر شده است. به طور مثال «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ» (سوره حجر: 97) (و به طور قطع می‌دانیم که سینه تو از آن چه می‌گویند تنگ می‌شود. یعنی تو وقتی مخالفت‌ها، عناد و لجابت آنان را می‌بینی نگران و پریشان میشوی که آخر چگونه می‌توان آنان را به راه راست آورد).

ابن عباس (رض) «حَرَجٌ» را شک تفسیر کرده. گویا، معنی «فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ «حَرَجٌ» با «فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُؤْتَرِينَ» متحد است؛ یعنی از شأن پیغمبری که الله متعال کتاب خویش را بر وی فرود آورده، بعید است که به قدر يك ذره نسبت به احکام و اخبار آن کتاب در دل وی شك و شبهه راه یابد. (بنقل از تفسیر کابلی).

«لِنُنذِرَ بِهِ وَ ذِكْرِي لِلْمُؤْمِنِينَ (2)»: یعنی مطلب از فرود آوردن کتاب این است که تو سراسر جهان را از مستقبل آن آگاه سازی، و از انجام شرّ بترسانی؛ و این درباره مؤمنان يك پیغام و پند مؤثر ثابت گردد.

قابل تذکر است که: هشدارهای انبیاء برای عموم انسانها است، ولی تنها مؤمنان از آنها بهره گرفته و متذکر می‌شوند.

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾

(پس) آنچه را از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده، پیروی کنید. و غیر از او (الله) از دوستان دیگر پیروی نکنید، چه اندک پند می‌گیرید.

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ»: کمتر پند می‌گیرید و متذکر می‌گردید. راجع به قوانین و احکام الهی چندان چیزی نمی‌دانید. گاه‌گاهی یادآور و بندبذیر می‌گردید.

(قَلِيلًا) صفت موصوف چون (زَمَانًا) یا (تَذَكَّرًا) است و (مَا) زائد و برای تأکید قَلت است.

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست که: پیروی کردن از آیات الهی، سبب رشد و تربیت بشر میگردد طوری‌که میفرماید: «اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ»: ای مردم از قرآنی پیروی کنید که از جانب الله بر شما نازل شده است و دربرگیرنده نور هدایت میباشد. یعنی از کتابی پیروی کنید، که در آن رموز نجات و موفقیت دنیا و آخرت شما نهفته است. و از سنت مطهر پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز پیروی کنید که این سنت نیز وحی الله متعال بر پیامبرش است.

سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم، مبین و مفسر قرآن عظیم الشان می‌باشد طوری‌که خداوند متعال در (آیه 7/سوره الحشر) میفرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»: (و آنچه را که پیامبر به شما داده، بگیرید و از آنچه شما را منع نموده است اجتناب نمایید).

از حسن بصری (رض) روایت کرده اند که گفته است: ای فرزند آدم، فرمان یافته ای که از کتاب الله و سنت پیامبر او محمد صلی الله علیه وسلم پیروی کنی، الله میداند، هرآیه‌ای که نازل شده، خدا دوست می‌دارد که تو بدانی آن آیه در باره چه چیزی نازل شده و به چه معنی است.

«وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ»: غیر از الله دوستان و سرپرستانی از قبیل بت‌ها و رهبان و کاهنان برنگیرید و انتخاب نکنید که امور خود را به دست آنان بسپارید و از مقرراتی که برایتان معین می‌کنند اطاعت کنید.

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: غیر الله متعال کسی دیگری را معبود خویش قرار ندهید، و آنها را شرکای الله یگانه قرار ندهید.

بجای کتاب الله از دوستانی پیروی نکنید که دین خویش را از آنان تقلید کرده‌اید چنانکه اهل جاهلیت با اطاعت از رؤسای خود در حلال و حرام، چنین می‌کردند.

واضح است که: نتیجه‌ی پیروی از وحی، قرار گرفتن تحت ولایت الهی است و ترک آن، قرار گرفتن تحت ولایت دیگران است.

«أَوْلِيَاءَ» یعنی: به جای الله از میان شیاطین جن و انس دوستانی نگیرید که شما را بر آن دارند که بتان و هوای نفس خود را پرستش و از بدعت‌ها پیروی کنید و شما را از دین الله و آنچه الله برایتان فرو فرستاده و به شما فرمان داده است که از آن پیروی کنید، به گمراهی بکشانند.

کلمه اولیاء (سرپرست‌ها) در این جا به این معنا به کار رفته است که اگر انسان از راهنمایی و هدایت هر کسی که پیروی کند، در حقیقت او را ولی و سرپرست خود قرار میدهد، خواه با زبان از حمد و ثنای او رطب اللسان باشد و یا او را آماج لعن و نفرین قرار دهد، خواه معترف به سرپرستی او باشد و خواه به شدت آن را انکار کند.

«قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (3)» خیلی کم متوجه میشوید. مفسرخازن گفته است: یعنی جز تعدادی کم پند نمیگیرید. (تفسیر خازن ۱۷۳/۲).

خوانندگان گرامی!

در آیه‌ی قبلی، وظیفه‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم را در انذار و تذکر بیان کرد و در این آیه مبارکه وظیفه‌ی امت را در اطاعت و تبعیت از کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم به بیان میگیرد. در آیه قبلی از پیامبر صلی الله علیه وسلم «سعه صدر» میخواست، و در این آیه مبارکه از امت، «تبعیت» میطلبد. در آیه قبلی، «أُنزِلَ إِلَيْكَ» بود، و در این آیه مبارکه «أُنزِلَ إِلَيْكُمْ» است.

مفسر مشهور جهان اسلام شیخ مودودی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: این آیه مبارکه مضمون و مبحث اصلی این سوره را تشکیل میدهد. اساسی‌ترین فراخوان آمده در این گفتار این است که هدایت و راهنمایی‌ای که بشر برای سپری کردن زندگی خود در دنیا به آن نیاز دارد و علمی که برای دانستن و فهمیدن حقیقت خود و جهان هستی و غرض و غایت وجود خود به آن نیاز. ضرورت دارد و اصولی که برای پی ریزی اخلاق، فرهنگ و تمدن و سبک زندگی خود برپایه‌های درست به آنها نیاز دارد، برای همه‌ی آنها بایستی فقط به الله، پروردگار و صاحب اختیار جهانیان رابه حیث راهنمای خود بپذیرد و تنها از راهنمایی‌ای پیروی کند که الله متعال به وسیله‌ی پیامبران خود فرستاده است. خدا را ترک کردن و به راهنمای دیگری رجوع کردن و خود را به راهنمایی او سپردن از اساس یک روش نادرست برای بشر است که نتیجه‌ی آن همواره مهلك بوده و مهلك خواهد بود. نگاهی مؤجزی به دروس حاصله آیات (1 الی 3):

الف: قرآن، به شهادت عقل سلیم، جز از طریق وحی، ممکن نیست. و محمد صلی الله علیه وسلم، امی و درس نخوانده، تنها از راه وحی الهی، آنرا یاد گرفت.

ب: بر پیامبران، واجب است پیام حق را- به‌طور تمام و کمال- به مردم برسانند.

ج: مقصود از قرآن، هشدار به کافران و گناهکاران و پند و اندرز به مؤمنان و راستگویان و مخلصان است.

د: فعل امر «اتبعوا» خطاب به همه‌ی مردم است که از دین اسلام و قرآن، تبعیت کنند، حلال و حرامی که الله متعال بیان کرده، به درستی آنها را بپذیرند، تمام دستورات او را گردن نهند و از کارهای بد امتناع ورزند. (سوره نحل آیه 44). پس، پیروی همه جانبه از قرآن و سنت، قطعاً واجب است.

ه: پیروی از هر کس به نام دین، همچون اهل کتاب از دانیان و رهبانان - که راه غیر الله را در پیش گرفته باشند - حرام است. (سوره توبه آیه: 31).
و: ترک کردن آرا و نظریات شخصی یا اجتهادی با وجود نص قاطع شرعی.
ز: امتناع از بندگی غیر الله و ترک دوستی با آن کس که راه کج را در پیش گرفته است. (بنقل از تفسیر فرقان).

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات متبرکه (4 الی 9) در مورد فرجام تکذیب کنندگان پیامبران در دنیا و آخرت، بحث بعمل آمده است.

وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ ﴿٤﴾

چه بسیار از قریه های که اهلش را [به سبب گناهانشان] هلاک کردیم و عذاب ما در حالیکه شب یا نیم روز در استراحت و آرامش بودند، به آنان رسید. (۴)

تفسیر:

«وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا»: و چه بسیارند قریه هایی که ما آنها را به سبب اعراض از ایمان هلاک و نابود کردیم، «فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا»: و چون اراده نمودیم تا هلاکشان کنیم آن ها را در شب در حالی گرفتیم که غرق در خواب بودند، «أَوْ هُمْ قَائِلُونَ (4)» و یا در نیمه های روز که باز هم در کمال غفلت خواب شده بودند یعنی در وقت «قیلوله» یعنی خواب نیمروزی عذاب به صورت ناگهانی به سراغ آنها آمد بدون اینکه آمادگی داشته باشند تا خود را محاسبه و یاتوبه کنند.

نباید فراموش کنیم که: قهر الهی، احياناً ناگهانی بسراغ انسان می آید، روز و ساعت مشخص و فرصتی برای فکر و چاره جویی ندارد. «قیلوله»:

عبارت از خواب نیمروز است. برخی از مفسران نگاشته اند که: قیلوله، استراحت در نیمروز به سبب شدت گرماست، چه با خواب همراه باشد و چه با خواب همراه نباشد.
مفسر أبو حیان میفرماید: نزول عذاب را به این موقع اختصاص داده است؛ چون این موقع زمان آرامش و آسایش و استراحت است، پس نزول عذاب در آن موقع سخت تر و غیر عادی، زمخت، و شکنجه است؛ زیرا نابود شدگان غافلگیر می شوند. (البحر ۴/۲۶۹).
شیخ عزیزالدین نسفی در تفسیر خویش «نسفی» مینویسد: «قوم لوط علیه السلام شبانگاه به وقت سحر و قوم شعیب علیهم السلام به وقت قیلوله نابود ساخته شدند».

مفسر تفسیر فرقان می نویسد: این آیه ها، عذاب الهی را به دو وقت اختصاص داده که هنگام خواب و استراحت است و آمدن عذاب در آن وقت، بسیار سخت و رنج آور خواهد بود و مردم هیچگونه مهلت و آمادگی دفاع از خود را نخواهند داشت و ستمگران به گناه خود اعتراف می کنند و بسیار حسرتمند و پشیمان اند، اما پشیمانی اثر ندارد. (سوره اعراف آیات 97 و 98)، (سوره نحل آیات 45 الی 47).

هر کس غیر الله را سرپرست گرفت، منتظر قهر الهی باشد:

در آیه مبارکه ملاحظه می داریم که: قرآن با بیان هلاکت قریه ها به جای هلاکت مردم، عظمت عذاب را بیان میکند مناطقی که با قهر الهی نابود شدند، بسیار است، باید از تجربیات تلخ دیگران، عبرت بگیریم، یعنی برای پند و عبرت شما، مثال های اقوامی موجود است که از هدایت خدا منحرف شده به پیروی از شیطان ها و انسان های منحرف روی آوردند و در آخر به قدری انحرافشان افزایش یافت که وجودشان تبدیل به آلودگی ای غیر قابل تحمل بر زمین شد و عذاب خدا آمد و زمین را از لوث نجاست و پلیدی آنان پاک کرد.
متوجه باید باشیم که: مجازات الهی مخصوص قیامت نیست، ممکن است در دنیا هم نمونه هایی از آن را به چشم سر خویش مشاهده و احساس نمایم.

فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنًا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٥﴾

زمانی که عذاب ما به سراغ شان آمد، اعترافشان جز این نبود که گفتند: قطعاً ما ظالم بوده ایم. (ولی این اعتراف به گناه دیگر دیر شده بود و به حالشان سودی و فایده ای نداشت). (۵)

تفسیر:

«فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنًا»: وقتی که عذاب بر آنها نازل شد و عذاب را مشاهده کردند و علایم آنرا دیدند چاره‌ای نداشتند جز اینکه فریاد و ناله برآورند و استغاثه و اعتراف کنند. ملاحظه می‌داریم که: حوادث و خطرهای، چگونه غرور را می‌شکند و پرده‌های غفلت را کنار زده و وجدان‌ها انسانی را بیدار می‌سازد. طوریکه می‌فرماید: «إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (5)»: بی شک ما جز ستمگران پیش نبودیم؛ ما به الله شریک آورده و پیامبران را تکذیب نموده‌ایم و این است جزای ما.

یعنی بعد از اینکه ظلم و عدوان، کفر و عصیان آنها از حد گذشت؛ در لذات و شهوات این جهان فانی فرو رفتند، و در باره عذاب الهی هیچ نیندیشیدند، و خواستند از خواب، آسایش متلذذ شوند؛ ناگهان عذاب ما فرا رسید. درین منظره مهلك؛ وحشتنا و هنگامه گیرودار، همه حشمت و کبریایی خویش را فراموش کردند؛ از چهار جهت جز فریاد «إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ»: چیزی شنیده نمیشد. گویا، در آن وقت بر آنها آشکار گردید، و به اقرار آمدند که الله متعال ذاتی است که بر کسی ستم و ظلم نمی‌کند؛ بلکه این ما بودیم که خود بر خود ظلم را روا داشتیم!

قسم به ذات پروردگار که این حسرت و ندامت بیش از حد، در آنها هنگامی صورت می‌گیرد که هیچ نفعی به حال آنها در پیشگاه خداوند متعال ندارد. و واضح است که: این اعتراف بعد از وقت، هیچ سودی به حالشان نمی‌رساند.

ای انسان به یادداشته باشید که: اگر امروز با اختیار خود خضوع نکریدید، روزی آمدنی است که به اجبار کرنش خواهید کرد.

تاریخ بشریت پر از این نوع دستگیری هاست و این مثال‌ها نشانه‌ی روشنی بر این امر اند که انسان در این دنیا ازاد گذاشته نشده‌اند، که هر چه دل شان می‌خواهد آنرا انجام دهند، بلکه قدرتی بالای سر او قرار دارد که تا یک مدت معینی به او مهلت می‌دهد و در این مدت یکی پس از دیگری به او هشدار می‌دهد که دست از شرارت هایش بردارد، اما زمانی که انسان به این هشدار اعتنا نکند و به هیچ وجه دست از شرارت هایش برندارد، ناگهان او را دستگیر می‌کند. پس اگر کسی به‌دقت به این مثال‌ها و تجربه‌های تاریخی بیاندیشد، به آسانی به این نتیجه خواهد رسید که فرمانروایی که بر این عالم هستی فرمان می‌راند، برای رسیدگی به پرونده‌های اعمال این مجرمان و احضار آنان به دادگاه به‌طور حتم زمانی را مقرر داشته است.

فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦﴾

مسلماً ما از کسانی که (پیامبران) به سوی آنها فرستاده شدند، سؤال خواهیم کرد، و حتماً از پیغمبران نیز خواهیم پرسید. (۶)

تفسیر:

«فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ»: از تمام ملت‌ها در روز قیامت سؤال خواهیم کرد که جوابی آنها به دعوت پیامبران چه بوده است؟ منظور از چنین سؤالی سرزنش و توبیخ کفار است. «وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ (6)»: از پیامبران نیز می‌پرسیم؛ که آیا رسالت را تبلیغ کرده‌اند، از آنان سؤال خواهیم کرد که جواب اقوام شان به آنها چه بوده است و آیا رسالت را به آنها رسانیده‌اند یاخیر؟ آیا امانت را ادا نموده‌اند یاخیر؟

در این هیچ جای شکی نیست که خداوند متعال این امر را میداند ولی به این منظور این سوالات صورت می‌گیرد تا دانش هر کسی ثابت شود و چقدر هولناک است این مشهد و چه مقام وحشتناکی است این.

در تفسیر البحر آمده است: از کفار به عنوان توبیخ سؤال بعمل می‌آید، و مجازات و عذاب الله را به دنبال دارد. و سؤال از پیامبران از روی انس و الفت است و احترام و پاداش فراوانی را برای آنان در پی دارد. (البحر المحیط ۲۷۰/۴).

ابن عباس (رض) در تفسیر ای آیه مبارکه میفرماید که: «از پیامبران در مورد آنچه که ابلاغ کرده‌اند، خواهیم پرسید و این پرسش‌ها به خاطر آن است که این حقیقت بر همگان هویدا گردد که ما بر مردم شهرهای نابود شده ظلم و ستم نکردیم، هنگامی که نابودشان ساختیم بلکه آنان خود با تکذیب پیامبران علیهم السلام بر خویشان ستمگر بوده‌اند».

در حدیث شریف آمده است: «همه شما راعی هستید و همه از رعیت خویش مورد پرسش قرار می‌گیرید پس امام (زامدار) از رعیت خویش، مرد از خانواده خویش، زن از خانه شوهر خویش و برده از مال مولای خویش مورد سؤال قرار می‌گیرند».

در آیه قبلی در باره مجازات دنیوی بحث را مطرح کرد و در این آیه مجازات و محاسبه‌ی اخروی را و با چندین تأکید حتمیت سؤال قیامت را بیان می‌کند و اینکه پرسش و بازخواست، مخصوص مردم نیست، بلکه پیامبران نیز مورد سؤال قرار می‌گیرند. «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ» (مائده، 109).

(روزی (فرا رسد) که خداوند، پیامبران را گرد آورد پس بگوید: به دعوت شما چه جوابی داده شد؟ گویند: ما علمی (به حقیقت امر) نداریم، همانا دانای غیب‌ها تویی تو.)

از این آیه مبارکه معلوم میشود که بازپرسی آخرت به طور کامل بر اساس نبوت صورت خواهد گرفت. از یک سو از پیامبران سؤال خواهد شد که در رساندن پیام الهی به بشریت چه کردید. از سوی دیگر کسانی که این پیام توسط پیامبران به آنان رسیده است سؤال خواهد شد که با آن چه کردند. قرآن در باره‌ی اشخاص و یا گروه‌هایی که پیام پیامبران، به آنان نرسیده است، چیزی به ما نمی‌گوید و الله متعال حکم خود درباره دوسیه اعمال آنان را محفوظ داشته است. اما در باره‌ی اشخاص و اقوامی که دعوت و تعلیمات پیامبران به آنان رسیده است به روشنی به ما می‌گوید که آنان برای فسق و نافرمانی خود هیچ حجتی نمیتوانند بیاورند و سرانجام شان جز این نخواهد بود که در حالی که دست ندامت و حسرت به هم می‌مالند راه جهنم را در پیش بگیرند.

در «صحیح مسلم» بروایت حضرت جابر آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در خطبة حجة الوداع از مردم سؤال کرد که روز قیامت شما در باره من سؤال میشوید که من پیغام الله متعال را به شما رسانیده‌ام یا خیر؟ «فما أنتم قائلون» یعنی در آنوقت شما در جواب چه خواهید گفت؟ همه اصحاب کرام عرض کردند که ما می‌گوییم آن جناب همه پیغام الله را به ما رسانیدند و حق امانت خداوندی را ادا کردند و با امت با خیرخواهی پیش آمدند این را شنیده آن حضرت فرمود: «اللهم اشهد» یعنی ای الله! گواه باش.

در روایت «مسند احمد» است که نبی کریم صلی الله علیه وسلم فرمود: که روز قیامت خدا از من سؤال میکند که آیا تو پیغام مرا به بندگان من رسانیدی؟ من در جواب عرض میکنم که من رسانیده‌ام، لذا الآن همه شما کاملاً در فکر باشید که هر که در اینجا حاضر است به غایبان پیغام برساند. [مظهری]

مراد از غایبان کسانی هستند که در آن زمان موجود بودند اما در آن مجلس حضور نداشتند و آن نسلها نیز غایب می‌باشند که بعد بوجود می‌آیند. غرض از ابلاغ پیغام رسول به آنها این است که مردم هر زمان سلسله ابلاغ این پیغام را برای نسلهای آینده برقرار بدارند تا که برای نسلهای آینده تا قیامت این پیغام برسد.

فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ ﴿٧﴾

یقیناً (از هر چه کرده‌اند) با علم و آگاهی برایشان بیان خواهیم کرد، چون ما (از احوال شان) غایب نبودیم. (۷)

تفسیر :

«فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ»: آگاهانه آنان را از اعمالشان باخبر می‌سازیم. یعنی همانا از روی

علم به آنان بیان خواهیم کرد، یعنی: آنچه را که در میانشان به هنگام دعوت پیامبران علیهم السلام روی داده است، به آنان گزارش خواهیم داد در حالیکه به حقیقت آن رخدادها و به احوال آشکار و نهانشان در نحوه پاسخگویی به پیامبرانشان دانا هستیم حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: نامه‌ی اعمال گشوده میشود و اعمالی را که مرتکب شده‌اند باز می‌گویند.

«وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ (7)»: هیچ عمل بزرگ و کوچک، بسیار و اندک شما؛ یا هیچ حال پیدا و پنهان شما، از علم ما غایب نیست. یعنی بر الله متعال هیچ امری پوشیده نیست و هیچکس از دایره علم و دانش او غائب نمیشود بلکه علم شامل نزد اوست و او بر همه امور نهان و آشکار آگاه است. نامه‌های اعمال که فرشتگان الله متعال تحریر و نگاشته‌اند نیز، سر مویی با علم الله مخالف نیست.

اگر سوال مطرح شود: در صورتیکه الله متعال از همه احوال بندگان خویش آگاه بود و حکایتش را با آنان باز می‌گوید، پرسش از آنان چه معنایی خواهد داشت؟ در جواب باید گفت: معنای این پرسش، توبیخ و وادار کردن به اقرار است، زیرا در این صورت از آن حیث که توانایی انکار کردن ندارند به زبان خویش اقرار میکنند و پیامبرانشان هم صلی الله علیه و سلم آنان گواهی میدهند.

ابن کثیر در تفسیر خویش مینویسد: روز قیامت خداوند متعال بندگان خویش را از گفته و عمل خود آگاه میکند، اعم از این که کم باشد یا زیاد، مهم باشد یا غیر مهم؛ چون الله متعال بر همه چیز ناظر است، و چیزی از او کم نمی‌شود، بلکه از چشم خیانتکار و اندرون سینه با خبر است. (مختصر ابن کثیر ۶/۲).

این خود دلیل بر آن است که پرسش حق تعالی از آنان، به خاطر کسب آگاهی از اخبار مجهولی نیست بلکه برای آگاه کردنشان از رویدادها و حوادثی است که در میانشان واقع شده است.

وَالْوِزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸)

وزن (وسنجش اعمال) در آن روز حق است، لذا هر کس که کفه (اعمال نیک) وزن شده او سنگین باشد پس آن گروه کامیاب‌اند. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«میزان»: وسیله‌ی سنجش است و هر چیزی وسیله‌ی سنجش خاصی دارد، میزان روز قیامت حق و حقیقت است. در آن روز هم حاکمیت با حق است، «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ» (کهف، ۴۴): هم روز حق است، «ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ» (نبا، ۳۹): و هم میزان سنجش، حق است.

تفسیر:

خداوند متعال، خواهان رسیدن انسان به حق و دستیابی به عقاید و کردارهای شایسته و صحیح است، طوریکه میفرماید: «وَالْوِزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ»: در روز قیامت توزین و ارزیابی اعمال به عدالت صورت می‌گیرد و الله متعال به کسی ظلم نمی‌کند.

یعنی در آن روز در میزان عدل الهی وزن و حق هم معنا خواهند بود. جز حق چیزی در آنجا وزن نخواهد داشت و هیچ چیزی بدون وزن حق نخواهد بود. هرچیز و هرکس که هر میزان حق به همراه داشته باشد به همان میزان وزن خواهد داشت و حکم صد در صد از لحاظ وزن صورت خواهد گرفت و به جز وزن چیز دیگری ذره ای هم مورد ملاحظه قرار نخواهد گرفت. همه‌ی زندگی باطل هرچند در دنیا بسیار عریض و طویل باشد و به ظاهر کارنامه‌های درخشان در دوسیه اعمال خویش داشته باشد، در آن ترازو هیچ وزنی نخواهد داشت. زمانی که باطل گرایان در آن ترازو وزن می‌شوند، با چشمان خود خواهند دید که آنچه همه‌ی عمر را در دنیا در آن سپری کرده‌اند به اندازه‌ی پر کاهی وزن و ارزش ندارد.

در روایات متعددی از حدیث مبین این حقیقت است که: در برزخ و محشر اعمال انسانی در اشکال و صور مخصوصی در می آیند، اعمال نیک مردم در قبر به صورتی بسیار حسین، مونس او میشوند و اعمال بد او نیز بصورت مار و کژدم قرار می گیرند. هکذا در حدیثی آمده است که هر کسی که زکات مال خود را ادا نکند آن مال بصورت یک مار زهر آگین در آمده در قبر، او را نیش میزند و میگوید که من مال تو هستم و خزانه تو هستم، هم چنین در احادیث معتبر آمده است که در میدان محشر، اعمال صالح، سواری قرار میگیرند و اعمال بد بار قرار گرفته بر سر او حمل می شوند. همچنان در حدیثی صحیح آمده است که سوره بقره و سوره آل عمران در میدان محشر بصورت دو ابر انبوه در آمده بر مردمانی سایه افکن می شوند که آنها را تلاوت کرده اند. «فَمَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ»: و هر کسی که حسانتش بر بدی هایش غالب آید محققاً رستگار شده و از «صراط» عبور کرده است. در ضمن قابل تذکر است که: توقع و امید سعادت و مکافات بدون عمل، بیهوده است.

«فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(8)»: بنابراین این تفضیل بر اعمال صالحه بزرگترین توشه است. **وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ(۹)** و هر کس که کفه (اعمال نیک) وزن شده او سبک و بی ارزش باشد، به سبب اینکه همواره به آیات ماستم می ورزیدند، به خود زیان زده [و سرمایه وجودشان را تباه کرده] اند. (۹) **تشریح لغات و اصطلاحات:**

«خفت»: سبک شد. «خسروا»: خسر: (به ضم خاء): زیان کردند، کم شدن و کم کردن. «خسارت»: به معنای از دست دادن سرمایه و سود است، ولی «ضرر»، از دست دادن سود است، نه سرمایه. «یظلمون»: ظلم می ورزند، در این جا؛ یعنی، انکار میکنند. ترازوی سنجش پروردگار، بس دقیق و درست است و هیچگاه کم و زیاد نمیشود و ظلمی روا نمی دارد و به خطاء نمی رود، آن چه هست، کردار خود انسان است که عقربه‌ی ترازو را سبک یا سنگین نشان میدهد. (مراجعه شود: سوره نساء آیه 40)، (سوره انبیاء آیه 47)، (سوره قارعه آیات 6 الی 11) و حساب همه با الله است. (سوره غاشیه / آیه 26).

تفسیر: «وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ»: و هر کس به سبب کفر و ارتکاب اعمال زشت، ترازوی عملش سبک باشد، و بدی هایش افزون گردد. «فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ»: محققاً اینها کسانی اند که سعی و تلاششان تباه شده و عملشان برباد گردیده است، آنها خود و نیکبختی خود را از دست داده‌اند. «بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ(9)»: یعنی به سبب کفر و انکار آیات الله، خود و نیکبختی خود را از دست داده‌اند. یعنی: با آیات ما برخلاف شیوه‌ای که سزاوار آن بود، تعامل می‌کردند زیرا سزاوار آیات ما این بود که مورد تعظیم و احترام قرار گیرند، نه اینکه با تکذیب و انکار روبرو شوند. «ظلم»: نهادن یک چیز در غیر جایگاه آن است.

مفسر تفسیر مودودی می نویسد: این مطلب را این طور بایستی فهمید که کارنامه‌ی زندگی انسان دو جنبه دارد. جنبه‌ی مثبت و جنبه‌ی منفی. در جنبه‌ی مثبت تنها شناخت حق، پذیرش حق و به خاطر حق بودن و از حق پیروی کردن قرار میگیرند و تنها چیزی که در آخرت وزن و ارزش دارد همین است و بس. اگر انسان از حق آگاهی نداشته باشد و یا برخلاف جهت حق از هوای نفس و یا شیطان‌ها و دیگر انسان‌ها پیروی کند همه‌ی این‌ها در جنبه‌ی منفی قرار میگیرند و منفی نه تنها خودش بی وزن و ارزش است، بلکه وزن و ارزش کارها و جنبه‌های مثبت انسان را نیز کاهش میدهد. پس فلاح و رستگاری و کامرانی انسان در آخرت به طور کامل به این بستگی دارد که جنبه‌ی مثبت کارنامه‌ی زندگی او بر جنبه‌ی منفی اش بچربد و با وجود زیانده‌ی ها چیزی به صورت ذخیره در حساب اوباقی بماند. اما شخصی که جنبه‌ی منفی زندگی اش بر جنبه‌ی مثبت آن غالب آید، به

تاجر و رشکسته میماند که همه‌ی موجودی‌اش صرف جبران زیان‌ها و قرض‌های‌اش گردد، اما باز هم همه‌ی قرض‌های او مجرا نشود. مفسر ابن کثیر گفته است: آنچه در روز قیامت در ترازو گذاشته می‌شود بنا به قول ضعیفی اعمال است، و هر چند اعمال، اعراض هستند اما خدای توانا در روز قیامت آنها را به جسم تبدیل میکند، چنین نظری از ابن عباس (رض) نیز روایت شده است. و بر اساس نظری دیگرنامه‌ی اعمال توزین میشود، همان‌طور که در حدیث «بطاقه» آمده است. و بر اساس نظریه‌ی دیگر صاحب عمل توزین می‌شود.

جمهور علماء بر آنند که نامه‌های اعمال در روز قیامت با ترازویی که دارای زبانه و دو پله است و زن میشود تا خلیق به سوی آن بنگرند و در نتیجه، عدل الهی آشکار و راه عذر بر معذرت خواهان مسدود شود چنان که زبانه‌ها و اندام هایشان نیز بر اعمال‌شان گواهی می‌دهند. بسیاری از علما بر آنند که وزن اعمال مخصوص مؤمنان است و اعمال کفار؛ هر چه باشد نابود می‌شود. «تفسیر انوار القرآن»

در حدیث آمده است: «در روز رستاخیز انسان چاق در ترازوی خدا وزن بال پشه‌ای ندارد». تمام این آراء درست است. پس گاهی اعمال توزین می‌شود و گاهی نامه‌ی اعمال و زمانی انجام دهنده‌ی اعمال در ترازوی حق جا می‌گیرد. الله اعلم. (مختصر ابن کثیر ۷/۲).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (10 الی 18) در باره نعمت‌های الله تعالی بر بنی آدم و ارزش او، طرد شدن شیطان از رحمت حق تعالی، به بحث گرفته میشود.

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿١٠﴾

و البته ما شما را در زمین جایگاه و اسقرار دادیم، و در آن برای شما در آن وسائل معیشت (تان را) گذاشتیم. ولی بسیار اندک و کم، سپاس می‌گزارید. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ»: یعنی: در آن جا برای شما مکان و جایگاه استقرار قرار دادیم و یا این که آنجا را از آن شما گردانیدیم و این توانایی را به شما دادیم که در آنجا تصرف کنید.

تفسیر:

«وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ»: ای انسان! ما برای شما زمین را به عنوان فرش و قرارگاه قرار دادیم یعنی: در آن جا برای شما مکان و جایگاه استقرار قرار دادیم و یا این که آنجا را از آن شما گردانیدیم و این توانایی را به شما دادیم که در آنجا تصرف کنید.

مفسران درباره کلمه «مَكَّنَّاكُمْ» آیه مبارکه مینویسد که قوانین حاکم بر طبیعت، به نوعی است که انسان میتواند بر آن سلطه داشته باشد و آن را در اختیار بگیرد. اگر خداوند آن را رام نمی‌ساخت، بشر به تنهایی قدرت مهار کردن و بهره‌گیری از آن را نداشت. مفسر بیضاوی گفته است: یعنی سکنی گزیدن و شخم زدن و تصرف در آن را برایتان ممکن کردیم. (تفسیر بیضاوی ص ۱۶۰).

از فحوای آیه مبارکه به وضاحت گفته میشود که: حق استفاده و بهره‌گیری از امکانات زمین، برای همه‌ی انسان هاست و مخصوص گروه و اشخاصی خاصی نیست، هکذا زمین، در اختیار و مسخر انسان قرار داده شده تا به رشد و کمال برسد و معیشت خود را تأمین کند.

«وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ»: و در آن برای شما طعام سهل و آسان، خوراک و نوشیدنی و سایر وسایل معیشت و حیات منظر زیبا توأم با صحت بدن و استقرار در وطن در کمال امن و آسایش قرار دادیم؛

مفسر تفسیر کشاف می‌نویسد: «وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ» معایش جمع معیشت و عبارت از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و امثال آن است که مایه زیست انسانهاست. و یا مراد از آن

توانایی ای است که انسان را به آنها می رساند. بهتر آشکار ساختن «یاء» در معایش و معنای آن است، اما از این عامر روایت کرده اند که آن بنا بر تشبیه به صحائف، می باید با همزه بیاید. (تفسیر کشاف) «قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (10)»: با وجود این همه فضل و بخشش، شکر شما بسیار اندک بوده و اکثر شما نعمت خدای جلیل را منکر می شوید.

در حالیکه نعمت‌ها باید زمینه ساز شکر باشد، نه عامل غفلت و عیاشی. در ضمن قابل یادآوری است که انسان دارای خصلت ناسپاس است و قرآن عظیم الشان، مکرر از کم سیاسی انسان و غفلت و بی ایمانی غالب آنان ذکری بعمل آورده است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ﴿۱۱﴾

و بتحقیق ما شما را آفریدیم (پدر شما را از خاک)، باز شما را شکل و صورت دادیم (آدم را و به تبع او شما را)، باز به فرشته‌ها گفتیم: (امر کردیم) برای آدم سجده کنید، پس همه (فرشته‌ها) سجده کردند مگر ابلیس که از سجده کنندگان نبود. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَلَقْنَاكُمْ»: شما را آفریدیم. در اینجا مراد این است که: اصل شما یعنی جد، و نیاکان اولین شما را آفریدیم (ملاحظه شود سوره های: حجر / 28 - 33).

صیغه جمع برای تعظیم آدم است که ابوالبشر است. «صَوَّرْنَا»: صورتگری کردیم، قد و قامتی برآزنده و زیبا ساختیم. «إِلَّا إِبْلِيسَ»: جز ابلیس، مستثنی منقطع است. زیرا که ابلیس از جنس فرشتگان نیست (کهف/50 و حجر/27).

مطالعه کنندگان گرامی!

داستان آدم علیه السلام با ابلیس بصورت کل در هفت سوره قرآن عظیم الشان به بیان گرفته شده است که عبارتند از: سوره بقره، سوره اعراف (همین سوره)، سوره حجر، سوره اسراء، سوره کهف، و سوره های طه و ص.

هكذا قابل تذکر است که: ابلیس، به اصل عنصر آدم نظر کرد، به تشریف و تکریمی که الله متعال نصیب آدم را به آن اختصاص داده و دانش فراوان، به او آموخته بود - که فرشتگان در برابرش عاجز ماندند، التفات نمود. به همین دلیل، فرشتگان را به سجده کردن آدم دستور داد؛ اما قیاس ابلیس، خطا و زشت و بی اثر بود.

ابلیس، از ترس مرگ، تا روز قیامت مهلت خواست که شاید از مرگ نجات یابد؛ چون از آن پس، مرگی در کار نیست؛ ولی الله متعال تا نفخه‌ی اول، یعنی، تا پایان این عالم به او مهلت داد، تا مرگ را - که از آن بیم دارد، بچشد. (زمر آیه 68)، (حاقه آیات 13 و 14).

تفسیر:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ»: و به تحقیق که ما پدرتان آدم علیه السلام را بدون تصویر قبلی از گل خلق کردیم و سپس او را در شکل و قیافه انسان صورت دادیم.

یا معنی اینست که: ما اولاً ارواح را آفریده و سپس کالبدها را در آنها صورت بخشیدیم. یا معنی این است: شما را در پشتهای مردان آفریده و در رحم های زنان صورت نگاری کردیم به منظور احترام او که پدر بشر است، لفظ جمع را آورده است.

«ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ»: سپس به عنوان احترام به آدم و نسلش، به فرشتگان گفتیم که برای آدم سجده کنید. البته سجده تحیت و تکریم «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (11)»: پس آنها به نشانه طاعت و احترام بر آدم سجده کردند نه به عنوان عبادت، یعنی تمام ملائک سجده کردند جز ابلیس که از روی تکبر، غرور و لجاجت از سجده بردن امتناع ورزید. استثناء منقطع است؛ چون از غیر جنس مستثنی منه است. و بدین ترتیب

ابلیس از رحمت الهی طرد شد.

سبحان الله در انسان، استعداد و لیاقت رسیدن به مقامی است که مسجود فرشتگان میشود. در آیهی قبلی، قدرت مادی و سلطه‌ی انسان بر زمین مطرح بود، ولی در این آیه به مقام معنوی انسان اشاره شده که همه‌ی فرشتگان بر او سجد کرده‌اند.

مفسر تفسر کابلی محمود حسن دیوبندی (1851-1920م) معروف به شیخ ال‌هند در تفسیر خویش مینویسد: فرشتگان الهی بعد از بحث و تمحیص و امتحان صریح، بر فضیلت علمی و کمال روحانی آدم علیه السلام اطلاع یافتند، به شنیدن حکم الهی به سجد افتادند؛ و به این صورت روبروی خلیفه الله وفا و اطاعت کامل خویش را به پروردگار خود ثابت کردند؛ اما، ابلیس ملعون که جن بود، واصلش از آتش، و بنا بر کثرت عبادت و غیره در جرگه فرشتگان شامل شده بود؛ به اصل خویش بازگشت. نگاه او از خلقت مادی آدم تا راز «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»: تجاوز نتوانست؛ بنا بر این، در مقابل حکم صریح الهی دعوی نموده گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ، خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ». به کیفر ابا و استکبار و تردید نص صریح قاطع به رأی و هوای خویش و تصمیم بحث و مناظره با الله متعال، برای جاوید، از مقام قرب رانده، و از رحمت الهی پس دور افکنده شد. فی الحقیقت، آنچه بر آن می‌نازید که وی از آتش پیدا شده، مایه هلاک ابدی‌اش گردید.

مفسر تفسر کابلی می‌افزاید: خاصیت آتش، خفت و حدت، سرعت و طپش، علو و افساد است؛ برعکس، خاک که در آن استقلال مزاج، متانت و تواضع، حلم و ثبات موجود است. شیطان که اصلش از آتش بود، چون حکم سجد را شنید، مشتعل شد، و در قیام رأی خود حدت و چالاکی به کار برد؛ عاقبت از طریق تکبر و خود خواهی در شعله حسد افتاده، به آتش دوزخ سرنگون گردید. برخلاف وی، هنگامیکه آدم لغزید، عنصر خاکی در حضور کبریائی، فروتنی، خاکساری، انقیاد و استکانت گزید؛ چنانکه خواستار عفو و بخشایش شدن و انابت وی به «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَاهُ»، منتج گردید. پس میتوان گفت: ابلیس لعین از لحاظ عنصر و ماده نیز، در دعوی فضیلت خود خطا کرد.

قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۱۲)

(خداوند به او) فرمود: چه چیز تو را از سجد کردن مانع شد، وقتی تو را به سجد امر کردم؟ ابلیس گفت: زیرا من از آدم بهترم (چون) مرا از آتش آفریدی و او را از گل (آفریده ای) (۱۲)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: دلیل سجده‌ی فرشتگان بر آدم، طوریکه در فوق هم تذکر دادیم همانا فرمان الهی و لیاقت ذاتی انسان بود نه جنسیت و ساختمان وجودی او، طوریکه میفرماید: «قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ»: خداوند متعال به ابلیس لعین گفت: ای ابلیس چه چیزی تو را بر ترک سجده بر آدم علیه السلام و داشت در حالیکه من تو را امر کردم و اطاعت از امر خدای تعالی واجب است.

طرح این سؤال به منظور برپاداشتن حجت علیه ابلیس و نمایاندن کفر و کبر و عناد و افتخار او به اصل خویش و برای کوبیدن و توبیخ وی است، و گرنه الله سبحان و تعالی به علت سرپیچی ابلیس از اطاعت فرمانش داناست و به طرح این پرسش ضرورتی دیده نمی‌شود. مفسرین می‌نویسند؛ استفهام سرزنش و توبیخ را دارد.

«قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»: ابلیس ملعون و طرد شده از دربار الهی گفت: من از آدم بهتر و شریفترم. و اصل من از اصل او بهتر است و به اصطلاح منطق اش این بود که: عنصر آتش نسبت به عنصر گل بهتر است. سپس علت امتناع را یادآور شده و میگوید: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (12)»: بر مبنای برتری عنصرم از او شریفترم؛ چون خلقت من از آتش است و خلقت او از گل، و آتش از گل شریفتر می‌باشد. این موجود بدبخت به فرمان دستور دهنده که همان خداوند سبحان بود توجه نکرد.

این کثیر در این مورد میفرماید: ابلیس ملعون به شرف عنصر توجه کرد و به این نکته توجه ننمود که خداوند قادر، آدم را با دست خود خلق کرده، و از روح خود در آن دمیده است. شیطان لعین قیاسی فاسد کرد و در آن به خطا رفت؛ چون ادعا کرد که آتش از گل شریفتر است، درحالی که گل سنگین و با وقار و شکیب است، اما آتش سوزنده و مخرب است، گل جایگاه رشد کردن، رویدن، ونمو کردن نباتات و محل رشد ونمو و افزایش و اصلاح است، در صورتی که آتش وسیله‌ی عذاب است. از این رو ابلیس به عنصر و نژاد خود خیانت کرد و در نتیجه نابودی و شقاوت نصیبش گشت. (مختصر این کثیر ۸/۲).

عالم دانشمند جهان اسلام محمد بن سیرین مشهور به ابن سیرین (متولد 33 ق در مدینه، درگذشته 110 ق در بصره) می نویسد: اولین موجودی که به قیاس و موازنه پرداخت ابلیس بود که به خطا رفت، پس هر کس با رأی و نظر خود دین را قیاس کند، الله متعال او را قرین شیطان قرار می دهد. (البحر ۲۷۳/۴).

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴿١٣﴾

(الله) فرمود: پس از آن (آسمان) پایین شو، که حق توییست که در آن تکبر ورزی، پس بیرون رو، بی شک تو از خوارشدگانی. (۱۳)

تفسیر :

«قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا»: خدا به ابلیس لعین گفت: از بهشت ذلیل و خوار پائین شو، یعنی: اکنون که تکبر ورزیده‌ای، از آسمان فرودای زیرا آسمان جایگاه فرمانبردارانی چون فرشتگان است که الله متعال را در فرمان وی سرکشی نمیکنند، از این مقام به سوی زمینی فرو شو که مقر عاصیان و مطیعان هر دوست «فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ (13)»: از آن بیرون شو، یعنی: از بهشت بیرون شو، «هرآینه تو از خوارشدگانی» تو به کيفر استکبار و گردنکشی‌ات، نزد الله سبحان و تعالی و بندگان نیکوکارش، از اهل خواری و ذلت و حقارت هستی و هرکسی که ردای استکبار را بر دوش افکند، با پوشش خواری و خردی و بی‌مقداری عذاب میشود و هرکسی که ردای تواضع و فروتنی را درپوشد؛ الله متعال قدر و مرتبتش را گرامی و فراتر می‌گرداند.

قابل تذکر است که: از مخلوق الهی در بهشت یا آسمانها کسی مانده میتواند که سراپا مطیع و فرمانبر الله متعال باشد؛ آنجا، محلی برای خودخواهان سرکشان یاغی ها و باغی ها را گنجایش نیست؛ به هر حال، طوری که در فوق هم بدان اشاره نمودیم که: شیطان ملعون که بر آن مقام عزت، بنابر کثرت عبادت، و غیره، تاکنون فایز شده بود؛ در اثر خودخواهی و تکبر، فرود افکنده شد.

مفسر جار الله زمخشری مینویسد: چون ابلیس خود بزرگ بینی نشان داد، خدا لباس ذلت و حقارت را در برش کرد. پس هر کس در مقابل خدا متواضع و فروتن باشد خدا مقامش را بالا میبرد، و هر کس متکبر و گردنکش باشد، خدا او را خوار و ذلیل میکند. (تفسیر کشاف ۹۰/۲).

قابل تذکر است که: از مخلوق الهی در بهشت یا آسمانها کسی مانده میتواند که سراپا مطیع و فرمانبر الله متعال باشد؛ آنجا، محلی برای خودخواهان سرکشان یاغی ها و باغی ها را گنجایش نیست؛ به هر حال، شیطان ملعون که بر آن مقام عزت، بنابر کثرت عبادت، و غیره، تاکنون فایز شده بود؛ در اثر خود خواهی و تکبر، فرود افکنده شد.

در نهایت باید بعرض برسانیم که: نتیجه‌ی تکبر و خود بزرگ بینی، کوچکی و خواری است. آری، نتیجه‌ی گفتن «من بهترم»، «أَنَا خَيْرٌ»، شنیدن جواب «فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ» است.

«الصَّاغِرِينَ»:

مفسر سیّد ابوالاعلی مودودی در تفسیر خویش در مورد کلمه صاغرین « مینویسد: صاغر یعنی «الراض با الذل» یعنی کسی که خودش ذلت، حقارت و کوچکی را اختیار کند. پس

معنا و مفهوم ارشاد باری تعالی این است که خود بزرگ بینی تو با وجود بنده و مخلوق بودندت و سرپیچی تو از فرمان پروردگارت، به این دلیل که از منظر آن پندار نادرستت درباره‌ی برتری خود، این دستورش را توهین به خودت می دانی، در واقع به معنای آن است که تو خودت خواهان ذلت و حقارت هستی. پندار دروغین بزرگ بودن، ادعای بی اساس برتری و بدون شایستگی خود را شایسته‌ی مقام والایی دانستن، به تو بزرگی و برتری و احترام نمی بخشد، بلکه برعکس موجب ذلت، حقارت و پستی ات خواهد شد و مسبب این ذلت و خواری خویش خودت خواهی بود.

مفسر تفسر کابلی محمود حسن دیوبندی می نویسد: از شمولیت ابلیس در زمره فرشتگان تا مدت دراز، تنبیه میشود که الله متعال فطرت هیچیک از مکلفان، حتی ابلیس را، همچنان نیافریده که خاص به اتباع بدی مجبور و مضطر باشد؛ بلکه به اعتبار فطرت اصلی خبیث‌ترین موجودات نیز صلاحیت آن را دارد که بر کسب و اختیار نیکی و تقوی به انتهای ترقی برسد.

باید یادآور شد که: تکبر، نه تنها برای انسانها عادی خطرناک و مضر است، بلکه برای آنان که مقام عالی دارند و همنشین فرشتگان در ملا اعلی هستند و سال‌ها و قرن‌ها سابقه‌ی عبادت دارند نیز خطرناک می باشد. در ضمن از فحوای آیه مبارکه در یافتیم که نه علم و شناخت شیطان به الله، نجات بخش است و نه عبادت‌های طولانی او، بلکه راه نجات، همانا تسلیم است و بس.

قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ (۱۴)

(ابلیس) گفت: تا روزی که (مردم) بر انگیخه می شوند، مرا مهلت ده. (۱۴)

تفسیر:

«قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ (14)» ابلیس می دانست که سبب راندنش از نعمت و رحمت الهی، آدم بود، با این وصف از الله می خواهد، مهلتش دهد تا از میان انسانها پیروانی بیابد و آنها را شکار کند و برای فریبتان کمین نماند.

بناءً ابلیس گفت: پروردگارا من را مهلت بده و روحم را تا روز بر انگیخته شدن از قبرها قبض نکن. ملاحظه می‌داریم که شیطان نیز میدانند که عمر، به اراده و به خواست الله است. هکذا از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که نفرین شده به فکر تلافی افتاد، لذا از الله متعال مهلت خواست تا روز قیامت از مرگ در امان بماند؛ چون بعد از روز قیامت مرگی در کار نیست، اما او تا برانگیخته شدن آدم و ذریه‌اش برای حسابرسی روز قیامت، یعنی تا دمیدن در صور مهلت داده شد، نه بیشتر.

باید یادآور شد که: درخواست ابلیس، مهلت تا روز قیامت بود و این آیه مشخص نمی‌کند که تا چه زمانی به او مهلت داده شد؛ اما از فحوای (آیه 38 سوره‌ی حجر و آیات 80 و 81 سوره‌ی «ص») استفاده میشود که تنها برای مدتی طولانی به او مهلت داده شد.

ولی قابل یادآوری است که: هر عمر طولانی ارزشمند هم و دارایی اهمیت هم نیست، با در نظر داشت اینکه شیطان هم عمر طولانی دارد فایده‌ای به حالش نمیتواند برساند.

شیخ جارالله زمخشری مفسر تفسیر کشاف می نویسد: اگر بپرسند: چرا الله متعال درخواست مهلت او را روا داشت، حال آن که او چنین درخواستی را از آن روی کرده بود که بندگان را به تباهی و گمراهی بکشاند؟ در جواب باید گفت: از آن روی که چنین کاری مایه آزمایش انسانهاست و هرکس با شیطان مخالفت کند، بزرگ‌ترین پاداش را خواهد داشت.

شیخ مودودی مینویسد: این گونه ابلیس مبارزه طلبی علیه انسان را اظهار نمود.

معنای گفته‌ی او این بود که من از این مهلتی که تا روز رستاخیر به من داده‌ای استفاده کرده‌ام و تو توان و نیروی خود را صرف این امر خواهم کرد که، انسان شایسته‌ی آن برتری‌ای که در برابر من به او دادی نیست. من به شما ثابت خواهم کرد که او چقدر نمک‌شناس، ناسپاس و فراموش‌کننده‌ی احسان است. مراد از این مهلتی که شیطان تقاضا کرد و الله متعال هم به او داد، تنها زمان نیست، بلکه امکان انجام کاری که او در پی آن

بود را نیز شامل میشود. یعنی تقاضای شیطان این بود که به من امکان و فرصت فریب دادن انسان و ثابت کردن عدم شایستگی او با استفاده از ضعف های او داده شود و خدا نیز این امکان و فرصت را به او داد. چنانکه در آیه های 61-65 سوره ی اسراء با صراحت آمده است که خدا به او اختیار داد تا برای فریب دادن آدم و فرزندان او از هر نیرنگ و حيله ای که می خواهد بتواند استفاده کند.

جلوی حيله گری های او گرفته نخواهد شد و همه ی راه هایی که او بخواد با استفاده از آنها فرزندان آدم را دچار فتنه کند، در برابر او باز خواهند بود. اما در کنار آن این شرط را قایل شد که این عبادی لیس لك علیهم سلطان تو بر بندگان من اقتداری نخواهی داشت. تو تنها میتوانی آنان را دچار اشتباه و بدفهمی کنی، امیدهای دروغین به آنان بدهی، گمراهی را در برابرشان آراسته کنی و با نشان دادن باغ سبز لذت ها و منفعت ها آنان را به سوی راه های نادرست فراخوانی. اما این توان و قدرت به تو داده نخواهد شد که به زور آنان را به طرف راه خودت بکشانی و اگر خواهند راه راست را ببینند تو مانع شوی.

قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿١٥﴾

(الله) فرمود: مسلماً تو از مهلت داده شدگانی. (١٥)

تفسیر :

خداوند متعال به ابلیس گفت تو از جمله مهلت داده شدگانی، تا به این ترتیب سنت ابتلا تمام شود و کشاکش بین خیر و شر و حق و باطل برپای گردد.

به قولی: حکمت در مهلت دادن به وی: قراردادن بندگان در معرض آزمایش است تا مطیعان از عاصیان در عرصه ظهور شناخته شوند. گفتنی است که ابلیس با وجود نافرمانی اش، جسارت این درخواست را به خود داد زیرا به حلم ذات ذوالجلال دانا بود. در ضمن ملاحظه نمودیم که: ابلیس از الله متعال مهلت خواست تا انتقام بگیرد، نه آنکه توبه کند.

ابن عباس (رض) فرموده است: خدا تا نفخه ی اول آن را مهلت میدهد که در آن موقع تمام خلائق خواهند مرد، اما ابلیس تا نفخه ی دوم درخواست مهلت کرده بود، که در آن موقع تمام بشریت در پیشگاه پروردگار جهانیان به پا خواهند خواست، ولی خدا آن را نپذیرفت. (تفسیر قرطبی ١٤٧/٧).

باید دانست که این زمین میدان کارزار آدم و ابلیس است، و چون مقابله و جانبازی آنگاه کامل صورت می بندد که دوحریف به همدیگر معتمد نباشند؛ پس تکویناً چنان دو صورت واقع شد که در دل هر يك عداوت دیگر آن جاگزین شود، ابلیس از مقام خود پایان رانده شد؛ زیرا، به آدم سجده نکرد، و آدم علیه السلام نسبت به وسوسه ابلیس مجبور شد که از جنت جدا شود.

بنابراین واقعات در دل هر کدام عداوت دیگر بنیاد شد، و معرکه کارزار گرم گردید؛ «و الحرب سجال؛ و انما العبرة للخوانیم»

قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتِي لِأَفْعَدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١٦﴾

گفت: (ابلیس ای الله!) پس به سبب اینکه مرا گمراه نمودی، من هم (برای گمراه ساختن آنها (اولاد آدم) در سر راه راست تو می نشینم. (١٦).

تفسیر :

به تأسف باید گفت که: ابلیس به جای تشکر از پروردگار با عظمت، بالعکس به گستاخی پرداخته میگوید: «فِيمَا أُغْوِيْتِي» به سبب اغوائی که در حق من روا داشتی قسم یاد میکنم که سر هر راهی که به سوی تو منتهی شود کمین میکنم، و آنها را از هدایت بازدارم و به سوی سرکشی رهنمایی کنم. و به اصطلاح مثل رهنان به غارت ایمان آنها میپردازم، که بدان سبب دچار این روز بد شده ام. ملاحظه میداریم که: ابلیس از الله متعال مهلت خواست

تا انتقام بگیرد، نه آنکه توبه کند. در ضمن ملاحظه میداریم که: شیطان، انسان را یک موجودی منفعل و اغواپذیر می داند.

«فبما أغويتني» یعنی: از آن روی که مرا گمراه کرده ای، برای به بیراه کشاندن آنان کمین می کنم. این که میگوید: «مرا گمراه کرده ای»، مراد تکلیفی است که الله متعال به او کرد تا برای آدم علیه السلام سجده کند و او به این فرمان عمل نکرد و گمراه شد و مانند فرشتگان که از او و از آدم علیه السلام هم از حیث ذاتی و هم مقام برتر بودند، به فرمان الهی گردن ننهاد.

از اصم روایت کرده اند که گفت: تو به من فرمان دادی که برای آدم سجده کنم و غرور مرا به گناه واداشت. معنای عبارت این است: از آن روی که در گمراهی افتاده ام، من نیز برای گمراه کردن آنان تلاش خواهم کرد تا با اغوای من به تباهی کشیده شوند، چنانکه تو مرا به دلیل پیدایی آنان به گمراهی کشاندی. (بنقل از تفسیر کشاف).

ثُمَّ لَا تَبْتَئُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (۱۷)

سپس برای گمراه ساختن آنها از پیش روی شان و از پشت سرشان و از (سمت) راست شان و از (سمت) و از طرف چپ شان می ایم. و اکثر آنها را شکر گزار نخواهی یافت. (۱۷)

تفسیر :

سپس برای گمراه ساختن بر بندگان تو از هر جهتی از جهات چهارگانه خود را به بندگان میرسانم و از خلال تمام مرام‌های شان اعم از شبهات، شهوات، خشم، غفلت و از این قبیل و حتماً بسیاری از آنها را از شکر تو بازخواهم داشت و آنان را بر کفر و انکار نعمت و خواهم داشت. ذکر جهات اربعه به غرض اشارت به تعمیم جهات است.

شیوه‌های اغفال ابلیس، متعدد و مختلف استولی از ذکر دو جهت بالا و پایین را به سبب آن فرو گذاشت که رحمت از بالا به سوی انسان فرود می آید و پایین هم محل سجده است. مفسر طبری در این مورد میفرماید: معنی آن این است: از تمام راه‌های حق و باطل وارد شده و خود را به آنان میرسانم، و آنان را از حق باز می دارم، و باطل را برایشان زیبا جلوه می‌دهم و می آرایم.

ابن عباس (رض) میفرماید: ابلیس نمیتواند از جهت بالا خود را به انسان برساند؛ زیرا نمیتواند در میان بنده و رحمت الله متعال فاصله شود. (طبری ۳۴۱/۱۲).

در حدیث میخوانیم: آن هنگام که شیطان قسم خورد از چهار طرف در کمین انسان باشد تا او را منحرف یا متوقف کند، فرشتگان از روی دلسوزی گفتند: پروردگارا! این انسان چگونه رها خواهد شد؟ خداوند فرمود: «دو راه از بالای سر و پایین باز است و هرگاه دست به دعا بر دارد، یا صورت بر خاک نهد، گناهان هفتاد ساله‌اش را می بخشایم.» (تفسیر کبیر فخر رازی).

«وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (17)» آنگاه اکثر آنان را مؤمن و مطیع و سپاسگزار نعمت نمی‌یابی.

هدف و آرزوی شیطان، ناسپاسی انسان است. «وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» بنابر این پیروی از شیطان، ناسپاسی از الله است و انسان سپاسگزار، در راه مستقیم است. از عبدالله بن عمر (رض) روایت شده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچگاه این دعاها را در صبح و شام ترک نمی‌کردند:

«اللهم إني أسألك العافية في الدنيا والآخرة، اللهم إني أسألك العفو والعافية في ديني ودنياي وأهلي ومالي، اللهم استر عوراتي وأمن روعاتي، اللهم احفظني من بين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي و من فوقي وأعوذ بعظمتك أن أغتال من تحتي.» (بار خدایا! از تو در دنیا و آخرت عافیت میطلبم. بار خدایا! من از تو در دین و دنیایم و در خانواده و مالم عافیت می‌طلبم. خدایا! عیبهایم را بپوشان و نگرانی‌هایم را به آرامش مبدل کن. خدایا! مرا از

پیش‌رویم و از پشت سرم و از جانب راستم و از جانب چپم و از فراز سرم حفظ کن و به بزرگی‌ات پناه می‌برم از این که از طرف پایین گرفتار گردم).

از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که فرمود: «إِنَّ الشَّيْطَانَ قَعْدَ لِأَبْنِ آدَمَ بِأَطْفَقِهِ: قَعْدَ لَهُ بِطَرِيقِ الْإِسْلَامِ فَقَالَ لَهُ: تَدْعُ دِينَ آبَائِكَ، فَعَصَاهُ فَأَسْلَمَ.

ثم قعد له بطريق الهجرة فقال له: تدع ديارك و تتغرب، فعصاه فهاجر، ثم قعد له بطريق الجهاد فقال له: تقاتل فتقتل فيقسم مالك و تنكح امرأتك، فعصاه فقاتل/شيطان در چندین راه برای فرزند آدم به کمین نشست است، در مسیر اسلام به کمین نشست و متعرض او شد و به او گفت: چرا دارای دین پدرانت را رها میکنی؟ و فرزند آدم از سخن او سر پیچید و مسلمان شد. آنگاه در مسیر هجرت به کمین نشست و به او گفت: تو را چه شده است که سرزمین خود را رها می کنی و به دیار غربت می روی؟ فرزند آدم با او به مخالفت برخاست و هجرت کرد. آنگاه در مسیر جهاد کمین کرد و به او گفت: به جهاد می روی و کشته میشوی و مردم مال تو را در میان خود تقسیم می کنند و با همسرت ازدواج میکنند. فرزند آدم (انسانهای مؤمن) در این جا نیز با او مخالفت کردند و از جهاد دست نکشیدند. «ثم لأتيتهم» یعنی: از جهات چهارگانه ای که اصولاً از آنجا دشمن به کسی حمله میکند و این عبارت مثل است برای وسوسه شیطان و برای آنکه تا آنجاکه میتواند تلاش میکنند کارهای بد را برایشان نیکو جلوه دهد، چنانکه میفرماید: «واستفز من استطعت منهم بصوتك و أجب عليهم بخيلك و رجزك» (سوره اسراء، 64)

قَالَ أَخْرَجَ مِنْهَا مَذْعُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لِأَمَلَانَ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٨﴾
فرمود: از آن با ننگ و عار و خواری بیرون رو، و سوگند یاد می‌کنم که هر کس از آنها از تو پیروی کند، حتماً دوزخ را از همه شما (تو و پیروان تو) پر می‌کنم. (۱۸).

تفسیر:

حق تعالی خطاب به ابلیس گفت: «قَالَ أَخْرَجَ مِنْهَا مَذْعُورًا» از بهشت من در کمال ذلت و خواری و مذمت و طرد شده بیرون شو! تو از رحمت من برای همیشه دور و بی‌بهره‌ای.

«لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لِأَمَلَانَ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ (18)»: قسم یاد می‌کنم هر کسی از تو اطاعت کند و از من نافرمانی، او را از رضوان خود محروم و به آتش خویش وارد خواهم کرد، یعنی جهنم را از انس و جنی که از تو پیروی نموده‌اند و نیز از تمام گمراهان و عاصیان پر می‌کنم، و عید عذاب است برای تمام پیروان و تابعین شیطان و نیز کسانی که از دستورات خداوند رحمان سرپیچی می‌کنند.

«لَمَنْ تَبِعَكَ» در این هیچ جای نیست که: ابلیس در مسیر راه مستقیم کمین کرده و دائماً و سوسه میکند، ولی گنهکار خود به دنبال شیطان می رود و جهنمی می شود. پیروی از شیطان، موجب همنشینی با او در جهنم است.

خواننده گان گرامی!

در آیات (19 الی 25) در باره قصه‌ی آدم علیه السلام در بهشت و بیرون رفتنش از آن، مطالبی به بحث گرفته میشود.

وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٩﴾

و (گفتیم:) ای آدم! تو و همسرت در جنت سکونت گزینید، پس از هر جا که می خواهید بخورید، ولی به این درخت نزدیک مشوید که از ظالمان می‌شوید. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أسكن»: ساکن شو. «حيث»: هر جا. «حيث»: هر جا. «الشجرة»: درخت معهود. بوته

گیاه وگل (صافات / 146). خداوند نوع درخت یا گیاه مورد نظر را مشخص نفرموده است.

تفسیر:

«وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ»: و بعد از اینکه ابلیس از بهشت اخراج و رانده شد. گفتیم ای آدم علیه السلام تو و همسرت حوا در بهشت بمانید، «فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا» با بودن راه مجاز «فَكُلَا»، راه ممنوعه رفتن ظلم است. در آیه مبارکه میفرماید: و از انواع و اقسام نعمت‌ها از قبیل انواع خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها و از هر نوعی از انواع میوه‌های بهشتی که میخواهید استفاده ببرید، «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (19)» خوردن تمام میوه‌ها را برایشان مباح اعلام نمود جز میوه‌ی یک درخت که آن را برای آنان معین کرد، که خوردن آن مناسب حیات و استعداد بهشتی آنها نبود؛ بناء گفت: به آن نزدیک مشوید؛ ورنه خساره میکنید! یعنی اینکه خوردن میوه از این درخت بر شما حرام است و اگر خوردید یقیناً بر خویشتن ظلم نموده و از پروردگار نافرمانی نمودید. و بدین وسیله از آنان امتحان به عمل آورد. در این موقع شیطان به آنها حسادت برد و به فکر وسوسه و حيله و فریب افتاد.

قابل تذکر است که داستان آدم و حوا همچنان به همین تشریح در سوره‌ی بقره آیه‌ی 35 نیز بیان یافته است.

خداوند اراده کرده بود که انسان به عنوان خلیفه‌ی او در روی زمین زندگی کند، «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره، 30) و برای نشان دادن این شایستگی به دیگران، حقایقی را به انسان تعلیم داد، آنگاه دستور سجده بر او را داد و در بهشت قرارش داد و سپس اولین تکلیف را به او فرمان میدهد و موضوع تعهد و مسئولیت و اختیار شروع میشود و پس از آن مجازات تخلف از تکلیف و ورود به زمین و تلاش برای تکامل صورت می‌گیرد و همه‌ی این مراحل بر پایه‌ی علم الهی صورت گرفت.

در این که مراد از «جَنَّة» و جنتی که آدم علیه السلام در آن ساکن بود، چیست؟ اقوال مختلفی بیان شده است؛ بعضی آن را همان بهشت موعود می‌دانند و خلود و جاودانگی در آن را از آن کسانی می‌دانند که به واسطه‌ی عمل و جزا داخل آن شده‌اند، و در مورد غیر آن چنین نیست.

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِمَهُمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنِ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ﴿٢٠﴾

سپس شیطان در دل هر دو وسوسه انداخت تا (در نتیجه وسوسه) برای هر دو آنچه از شرمگاه از بدن شان را که (از دیدن) مستور بود، آشکار گرداند. و گفت: (شیطان در وسوسه خود) پروردگارتان شما را از خوردن این درخت منع نکرده است، مگر اینکه مبادا (به سبب خوردن آن) دو فرشته گردید، یا از باشندگان دائمی جنت شوید. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وسوس»: اندیشه‌های زشت، راه در دل آفرید. وسواس، صدای زیورآلات زنان صدای آهسته و آرام. [مفردات راغب]. «لِيُبْدِيَ»: تا ظاهر و آشکار سازد. «وُورِيَ»: مستور شده است. پوشیده گشته است. «سَوَاءَات»: جمع (سَوَاءَة)، عورت. شرمگاه، جایی که اگر نمایان شود، بد است.

تفسیر:

«فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ»: ملاحظه میداریم که: نهایت کار شیطان، وسوسه است نه اجبار، نشان دادن راه انحرافی است، نه اصرار. پس شیطان آن دو را وسوسه کرد یعنی و سوسه‌ی خود را به آنان القا نمود تا آن دو را به خوردن ثمر آن درخت منهی و ادار کند.

«لِيُذَيِّ لُهُمَا مَا وُورَى عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِيَهُمَا»: و این معصیت را در نظر آنها مزین کرد تا به سبب آن عورت پوشیده‌شان را برهنه سازد چون آنها هنگامی که از درخت خوردند نظر به بدی مخالفت و عقوبت گناه لباس‌شان بیرون افتاد.

یعنی: شیطان خواست تا با آشکار ساختن عورتهای آدم و حوا که از دیدشان مستور بود، به آنان بدی کند زیرا قبل از آن، آدم و حوا نه خود عورتهای خویش را می‌دیدند و نه یکی از آنها عورت دیگری را می‌دید.

رسوایی، کشف حجاب و برهنگی، از اهداف شیطان است !

مفسر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: این آیه دلیل بر آن است که برهنگی (کشف عورت)، از بزرگترین مصیبت هاست و پوشش عورت از ایجابات طبع و عقل سلیم میباشد چنانکه برهنگی، فطرتی حیوانی است که انسان سلیم به آن گرایش نمی‌یابد. علماء گفته‌اند: عورت آدم و حوا فقط برای خودشان آشکار گردید نه برای دیگران.

«وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (20)»: این توضیح و سوسه‌ی شیطان ملعون است؛ یعنی برای ایجاد تردید و سوسه در دل آنها گفت: خدا جز به خاطر اینکه مبادا فرشته شوید یا برای همیشه در بهشت بمانید، شما را از خوردن میوه‌ی این درخت منع کرده است.

شیطان، آدم و حوا را و سوسه میکرد که اگر از این درخت، بخورید، ملائیکه شده یا ابدی میشوید و خداوند چون نمیخواهد شما به این مقام برسید، دستور داد که از آن نخورید. در مورد اینکه چرا حضرت آدم علیهم السلام نهی الهی را نادیده گرفت و از درخت ممنوعه خورد، در آیه 21 جواب و توضیح آن داده شده است که: نهی در اینجا عنوان کراهت دارد، نه تحریم، و مانند نهی طبیب از یک غذا برای مریض میباشد که اگر مریض آن غذا را بخورد به مشکل صیحی مواجه میشود و آثار و عوارض مربوط به خود را دارد، نه آنکه حرام باشد.

وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ﴿٢١﴾

و برای آن دو سوگند یاد کرد که من برای شما از خیر خواهانم. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قاسم»: سوگند یاد کرد، قسم خورد. «الناصرین»: خیر خواهان، مخلصان. آلوسی میگوید: تعبیر سوگند به صیغه‌ی مفاعله برای مبالغه [و تأکید] در سوگند است.

تفسیر:

«وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ (21)»: و شیطان برای آدم و همسرش به الله قسم خورد که قصد نصیحت شما را دارم، وی نصیحت‌گری آمین است که بر منفعت آنها حریص میباشد. یا معنی آیه مبارکه اینست که: ابلیس بر خیرخواهی خویش برای آنان قسم خورد، آن دو نیز، بقبول این مرام او سوگند خوردند، یعنی آدم و حوا او را تصدیق کردند و این اندیشه در نهادشان خطور نکرد که او دروغگوی گمراه‌کننده‌ای است و تعبیر «قاسمهما» که از باب مفاعله است و بر انجام دو طرفه فعل دلالت میکند، نیز مؤید این معنی است. به‌همه حال در نهایت آنها را فریب داد. طوریکه انسان مؤمن نیز فریب میخورد.

باید گفت که: حضرت آدم و همسرش در آغاز به ابلیس اعتمادی نداشتند و شیطان برای جلب اعتماد آنها نه تنها قسم خورد بلکه بر آن تأکید هم کرد.

ولی درباره انسانها نوع عداوت و دشمنی ابلیس مبین است برای اینکه هم بالصراحه قسم یاد کرد گفت: «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»: و هم راه‌های عداوت را شمرد، پس عداوت شیطان نسبت به انسان عداوت روشنی است.

مفسر آلوسی أبو الثناء الألوسی در تفسیر خویش می‌نویسد: به منظور مبالغه آن را با صیغه‌ی «مفاعله» بیان کرده است؛ چون کسی که قصد فریب دیگری را دارد تلاش فراوانی را به عمل می‌آورد. (تفسیر روح المعانی ۱۰۰/۸).

قابل تذکر است که: خطاب از طریق وحی به آدم از جانب پروردگار بود که الله تعالی، او و همسرش را مخاطب قرار می دهد تا به طور یکسان از نعمتهای آن باغ و بوستانهای محل سکونت خود، برخوردار شوند و از خوردن میوهی درخت ممنوع نیز امتناع ورزند، تا از این آزمون الهی پیروز شوند؛ اما ابلیس به آنان حسادت ورزید، و هردو را وسوسه کرد و فریب داد (ناس آیات 1 الی 6) و خوردن میوهی ممنوع را در نظرشان آراست و دل به آن بستند (طه آیه 120)، (فاطرایه 6) و سرانجام خوردند و نافرمان شدند. (طه آیات 121 و 122).

فَدَلَاهُمَا بَعْرُورٌ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفَقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٢٢﴾

و به این ترتیب آنها دو را با فریب (از مرتبه و مقام شان) پایین آورد، پس چون آن دو از آن درخت چشیدند، عورت‌های‌شان برای آنها آشکار شد، و شروع نمودند به چسپانیدن برگ درختان جنت بر جسم خود. و پروردگارشان ندا داد: آیا شما را از آن درخت منع نکرده بودم و نگفته بودم که بی‌گمان شیطان دشمن آشکار شماست؟ (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَدَلَاهُمَا»: ابلیس مقام آن دو را - کم کم - پایین آورد، به سقوط کشانید. «بَعْرُورٌ»: با نیرنگ و حيله، دروغ، فریب، مکر، سخن بیهوده. «بَدَتْ»: ظاهر گشت، نمایان شد. «طَفَقَا»: شروع کردند. «يَخْصِفَانِ»: می چسپانند، می اندازند، می پوشانند، وصله می زنند، می دوزند، بخیه و پینه می کنند.

تفسیر:

«فَدَلَاهُمَا بَعْرُورٌ»: واضح است که: حربه‌ی همیشگی شیطان، همانا فریب و غرور است، شیطان با مکر و حيله و به وسیله‌ی قسم دروغ فریب داد. آن دو را به سوی خوردن درخت کشانید.

واقعیت امر هم اینست که: تمایل به وسوسه‌های شیطان، همچون دستیابی به طنابی سست و کوتاه و سقوط در چاه گناه است.

ابن عباس (رض) میفرماید: آدم و حوا را با قسم فریب داد، آدم گمان نمی‌کرد هیچکس نام الله متعال را به دروغ بر زبان بیاورد، از این‌رو شیطان با وسوسه و فریب آنها را فریب خورد. (تفسیر قرطبی ۱۸۰/۷).

شیخ جارالله زمخشری مفسر تفسیر کشاف مینویسد: «فَدَلَاهُمَا» یعنی: آنان را به این اقناع رساند که از میوه آن درخت بخورند. «بَعْرُورٌ» یعنی: با قسم که به الله یاد کرد، آنان را برای انجام چنین کاری فریب داد.

از قتاده روایت کرده اند که گفت: «مؤمنان را وقتی به الله قسم میدهند، ممکن است فریب بخورند.» و از ابن عمر روایت کرده اند که اگر میدید غلامش از الله فرمان میپذیرد و به نیکی نماز میگزارد، او را آزاد میکرد و غلامش هم برای این که به آزادی نایل آید، چنین کاری رامیکرد. به او گفتند: فکر میکنم او تو را بدینترتیب فریب میدهد! در جواب گفت: اگر کسی با نام الله ما را بفریبید، ما هم فریبش را می‌خوریم.

«فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا»: و چون از آن درخت خوردند عورت‌های‌شان ظاهر و کشف شد.

مفسر کلبی گفته است: لباسشان برافتاد و عورت یکدیگر را دیدند و خجالت کشیدند. در این هیچ‌جای شکی نیست که برهنگی، نوعی از مجازات الهی است.

شیخ محمد رشید رضا مفسر تفسیر منار در تفسیر جمله‌ی: «...بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا» مینویسد: آن چه نزد من، به مطلب نزدیکتر است، این است که: آشکار شدن سوات (عورت‌های‌شان)

به این معناست که: شهوت تناسل و زاد و ولد، پس از خوردن آن میوه - آرام آرام - در نهاد آدم و حوا خزید و جای گرفت و هر دو را به سوی چیزی که بر آنان نهان بود، واداشت؛ اما از آشکار کردن آن شرم داشتند و دریافتند که باید آن را مستور بدارند. بنابراین، خود را با برگهای پهن و دراز گیاهان پوشیدند. او برگ بسیار پهن گیاهی به نام «بابا آدم» که در باغچه‌ها و سایر درختان و کنار جویبارها می‌روید، از همانجا سرچشمه گرفته است. پس این موارد و مخفی نگاه داشتن، معنوی است... و الله اعلم بمراده. (تفسیر منار، جلد 8، صفحه 350)

قابل یادآوری است که: توجه کردن به فرمان‌ها و ارشادات الهی مهم است، فرق نمیکند که این هدایات خورد باشد یا بزرگ، کم باشد چه زیاد. «فَلَمَّا ذَاقَا» همچنان در ارتکاب گناه، کوچک و گناه بزرگ مطرح نیست، مهم گستاخی و سرکشی انسان است. لذا گاهی گناه کوچک و خورد هم باعث رسوایی و سقوط انسان می‌شود.

از فحوای آیه مبارکه به یک اصل مهم دست می‌یابیم و آن اینکه: در بسیاری از اوقات، سقوط گام به گام صورت می‌گیرد، بطور مثال: در بدو ایجاد فکر انحرافی، «فَدَلَاهُمَا بِعُزْرٍ» سپس انجام منهیات و خوردن چیزهای ممنوع، «فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ» و آنگاه سقوط و برهنگی. «بَدَّتْ لُهُمَا سَوَاتُهُمَا».

«وَوَطَّفَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ» بنابراین این تلاش نمودند تا عورت‌های شان را با برگ‌های درختان بهشت بپوشند. در صورتی که قبل از آن لباس فاخر بهشتیان بر تن داشتند.

به قولی: آن برگ‌ها؛ برگ درخت انجیر بود که آن را بر عورت‌های خود به صورت طبقه‌ای از برگ‌ها بر بالای طبقه‌ای دیگر می‌چسباندند تا عورت‌های خود را بپوشانند امام قرطبی در این مورد نوشته است: برگ را می‌کنند و به هم می‌چسباندند تا خود را بپوشانند! «خسف النعل»، (دوختن وپینه کردن کفش‌ها) نیز از آن آمده است.

از سعید بن جبیر روایت کرده اند که گفت: جامه آنان از جنس صدفی ناب بود. از وهب ابن امیه روایت شده است که لباس آدم و حوا عبارت بود از نوری که بر عورت آنها پرده کشیده بود به طوری که نه آدم عورت حوا را می‌دید و نه حوا عورت آدم را، اما وقتی مرتکب گناه شدند عورتشان نمایان و کشف گشت. (طبری ۳۵۵/۱۲).

«وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ (22)» چه لغزش بزرگی بود که به دنبال آن حسرت بزرگ آمد و چه خطایی بود که پشیمانی به دنبال داشت! امر الله متعال مقدر و قضایش نافذ است. اوتعالی آدم و حوا را ندا کرد و فرمود: آیا شما را از خوردن این درخت نهی نکردم؟ من به عنوان پروردگار، شما را آفریده و به مصالح‌تان داناتم و به شما خبر دادم که شیطان دشمنی واضح و آشکار برای شماست و در نصائح خویش که نسبت به شما انجام می‌دهد از دغل و فریب‌کار می‌گیرد. ملاحظه می‌داریم که: احکام و اوامر و نواهی و هشدارهای خداوند همواره در جهت رشد و تربیت انسان است.

در آیه مبارکه خطاب الله تعالی با کلمه‌ی «ندا» آمده است، «ناداهُما»، ندا برای خطاب دور است، گویا آدم و همسرش با خوردن از درخت نهی شده، از قرب الله دور شدند. «ألم أنهكما» توبیخ و تنبیهی از جانب الله به آنان است به سزای خطایی که از آنان سر زد، زیرا الله متعال آنان را از دشمنی شیطان برحذر داشته بود، اما آنان از او حذر نکردند و الله از آدم پرسید: آیا من نعمت‌های بسیاری به تو نداده بودم که تو را از این درخت بی‌نیاز کند؟ آدم در جواب گفت: بلی! قسم به عزتت ما را بس بود اما گمان نمی‌کردم هیچ یک از مخلوقات تو، قسم دروغ یاد کند، خدای عز و جل فرمود: به عزتم قسم! تو را به زمین می‌فرستم، آنگاه جز سختی معیشت نصیبی نخواهی داشت. (البحر ۲۸۱/۴).

قابل تذکر میدانم: با در نظر داشت اینکه دشمنی شیطان در برابر انسان واضح و آشکار

است؛ اما با تأسف باید گفت که هستند تعداد از انسانها که در بسیاری از اوقات از خطر و دشمنی او غافل می شوند.

خواننده محترم!

وقتی آدم دریافت که برهنگی هایشان برای شان آشکار گشته، و ابلیس به آنان دروغ گفته است و مورد نکوهش پروردگار قرار گرفته اند، گفت: چنان میپنداشتم که هیچ مخلوقی دروغ نمیگوید و به دسیسه و حيله گری نمیپردازد. آنگاه هم خود و هم همسرش در پیشگاه آفریدگار دستها را بلند کردند و از تقصیر خویش، معذرت و بخشش طلبیدند و به درگاه خدا التماس کردند. پس از اعتراف به خطاها و اشتباهاتی که مرتکب شده بودند، خداوند، هر دو را مورد آمرزش و عفو خود قرار داد و کلماتی به آدم آموخت تا بدان وسیله توبه اش را پذیرفت و از او درگذشت. (سوره بقره آیه 37).

قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳)

(آدم و حوا به غفلت خود اعتراف نموده عرض کردند و) گفتند: ای پروردگار ما! ما به خویشتم ستم کردیم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الخاصرين»: زیانکاران.

تفسیر:

در برابر ظلم و ستم هایی که به خود روا می داریم باید از الله متعال استمداد جوییم و آنها را جبران کنیم.

بدین ترتیب آدم و حوا به گناه خود اعتراف کرده و از گناه خویش پشیمان گشته و توبه کردند و از خدا بخشودگی و رحمت طلبیدند.

آدم و حوا، هم در تخلف شریک بودند، هم در جبران گذشته و عذرخواهی. طوریکه گفتند: پروردگار! ما بر خویشتم از طریق خوردن درخت ظلم کردیم و از نهی تو مخالفت و از شیطان اطاعت نمودیم، پس گناه ما را ببخش و اگر ما را با رحمت خود دریابایی حتماً هلاک خواهیم شد.

این اعتراف آدم و حوا، برخلاف شیوه ابلیس بود که از معصیت خویش عذر خواهی نکرد و از پروردگار خویش آمرزش نخواست بلکه استکبار ورزید.

مهمترین مسأله برای گناهکار، مغفرت الهی است، سپس درخواست های دیگر. به یاد داشته باشید که: عنایت و لطف و مهربانی الله متعال، جلوی خسارت ابدی را می گیرد.

در ضمن قابل یادآوری است که: این عملکرد آدم و حوا می توان سنتی نیکو برای تمام گناهکاران باشد و هر که توبه کند خدای تعالی می بخشد و اگر توبه در پیشگاه الله متعال محبوبترین عمل نمی بود، او عزیزترین مردم نزد خود را به آن مبتلا نمی کرد.

طبری گفته است: این آیه همان کلماتی است که آدم از پروردگارش دریافت کرد. (طبری این روایت را از ضحاک نقل نموده است و به آیهی **فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ** اشاره دارد). البته این دعا و زاری نیز نمایانگر توبه آنهاست.

دروس حاصله از این داستان:

توجه باید داشت که: حس شرم و حیا در انسان یک حس فطری و طبیعی است و اولین مظهر آن، شرمی است که وی در عریان کردن اندام های مخصوص بدن خود در برابر دیگران به صورت فطری احساس میکند. قرآن عظیم الشان به ما میفرماید؛ این شرم و حیا در اثر رشد و تکامل فرهنگی و تمدن در انسان پدید نیامده است و نه آنگونه که برخی از پیروان مکتب شیطان فکر میکنند که گویا چیزی است اکتسابی، بلکه چیزیست که از روز اول به صورت طبیعی و فطری در انسان بوده است.

نخستین و اولین حيله ای که شیطان برای به در بردن انسان از راه راست فطرت بشری آن را به کار بست، این بود که حس شرم و حیا او را نشانه گرفت و با گشودن دروازه

کارهای زشت و ناپسند از راه برهنگی در برابر او، در امور جنسی وی را به انحراف کشاند. به عبارت دیگر ضعیف ترین نقطه ای که برای وارد کردن ضربه بر جبهه‌ی حریف پیدا کرد، جنبه‌ی جنسی زندگی او بود و اولین ضربه را نیز به حجاب او وارد کرد که به صورت شرم و حیا خدای بلند مرتبه در فطرت او به ودیعت نهاده بود. این نیرنگ شیطان و شاگردان او تا به امروز نیز به همان صورت ادامه دارد. هیچ کاری تحت عنوان «پیشرفت» نزد آنان مادام که حجاب را از زن نگرفته و او را به بازار نیاورده و به گونه‌ای برهنه نکرده اند، آغاز نمی‌شود.

این نیز بخشی از فطرت انسان است که فراخوان و دعوت آشکار به بدی را بسیار اندک می‌پذیرد. به طور معمول دعوت کنندگان به فساد و بدی مجبورند برای به دام انداختن او در لباس خیرخواه ظاهر شوند.

انسان درباره‌ی رسیدن به مقام های بالاتر، به طور مثال رسیدن به مقام فوق بشری و یا کسب حیات جاویدان یک تشنگی طبیعی موجود است، شیطان اولین پیروزی را در برابر او با فراخواندن همین حس او به دست آورد.

مؤثر ترین نیرنگ شیطان همواره این بوده و هست، که وعده های کاذب و فریب دهنده به مقام های بالاتر و رساندن به شرایطی بهتر از شرایط موجود، راهی را پیش روی انسان قرار میدهد که برعکس او را به سوی پستی میبرد.

مشهور است که شیطان اول حوا را فریب داد و پس از آن از وی به عنوان ابزاری برای فریب دادن آدم استفاده کرد. اما قرآن این مطلب را رد میکند و میگوید او هردو را فریب داد و هردو از وی فریب خوردند. به ظاهر این مطلب اهمیت چندانی ندارد، اما تنها کسانی که می‌دانند این داستان مشهور در پایین آوردن جایگاه اخلاقی حقوقی و اجتماعی زن چه نقش بزرگی داشته است، به اهمیت و ارزش واقعی این گفته‌ی قرآن پی می‌برند.

و این پندار که برهنه شدن عورت آدم و حوا، به محض چشیدن از آن درخت، در اثر خاصیتی که در آن درخت وجود داشته، بوده است، هیچ گونه دلیل منطقی ای ندارد. در اصل برهنه شدن آنان پیامد چیزی جز نافرمانی خدا نبود. پیش از آن الله متعال به تدبیر خود عورت های آنان را پوشانده بود، اما زمانی که الله را نافرمانی کردند، الله حفاظت خویش را از آنان برداشت، عورت آنان برهنه گردید و به حال خود رها شدند تا اگر خواسته باشند و لازم بدانند خود به پوشاندن عورت خویش بپردازند و اگر هم لازم ندانند برای آن سعی نکنند، برای الله متعال هم مهم نیست که در چه حالی میگردند. این گویا نشان دادن این حقیقت برای همیشه بود که اگر انسان الله را نافرمانی کند، دیر یا زود بی پرده خواهد گردید و این که تأیید و حمایت خدا تا زمانی همراه انسان است که او مطیع فرمان الله باشد. به محض خارج شدن از محدوده ی اطاعت، تأیید و حمایت خدا را از دست خواهد داد و به خودش سپرده خواهد شد.

این همان چیزی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در احادیث متعددی آن را بیان فرموده و همواره چنین دعا میکرده است که: «اللهم رحمتک ارجو فلا تکلني إلى نفسي طرفة عين» خدایا امید به رحمتت دارم، پس حتی برای یک لحظه هم مرا به خودم وانگذار.

شیطان در پی اثبات این بود که انسان استحقاق برتری ای را که به او در برابر وی داده شده است ندارد. اما در اولین معرکه شکست خورد. تردیدی نیست که انسان به طور کامل نتوانست از امر رب خویش اطاعت کند و این ضعف او آشکار شد که امکان آن هست که او در دام حریف خویش گرفتار آمده از راه اطاعت منحرف شود. اما در هر صورت این امر نیز به طور قطع ثابت شد که از منظر اخلاقی انسان مخلوقی است برتر، زیرا: اولاً، شیطان مدعی برتری و بزرگی بود، اما انسان چنین ادعایی نداشت و برتری و بزرگی به او داده شد.

ثانیاً، شیطان بنا به غرور و خود بزرگ بینی خود و با اختیار خود امر خدای متعال را نافرمانی کرد، اما انسان به اختیار خود امر خدای متعال را نافرمانی نکرد، بلکه در اثر وسوسه‌ی شیطان گرفتار آن شد.

ثالثاً، انسان دعوت آشکار شر را نپذیرفت، بلکه دعوت کننده ی شر مجبور شد در لباس دعوت کننده ی خیر نزد او بیاید. او در پی پستی به سوی پستی نرفت. بلکه در اثر این اشتباه به سوی آن رفت که این راه او را به بلندی میبرد.

رایعاً، زمانی که به شیطان درباره ی اشتباه و نافرمانی او تذکر داده شد، او به جای اعتراف به اشتباه خود و برگشتن به سوی بندگی، بیش از پیش بر نافرمانی پای فشرد، اما زمانی که به انسان درباره ی اشتباه و نافرمانی او تذکر داده شد، همانند شیطان سرکشی نکرد، بلکه به محض پی بردن به اشتباه خود پشیمان شد. به اشتباه خود اعتراف کرد، از نافرمانی به سوی فرمانبرداری و بندگی بازگشت و باخواستن بخشش و آمرزش در پی جست و جوی پناهگاهی تحت حمایت و رحمت پروردگارش بر آمد.

این گونه راه شیطان و راهی که شایسته ی انسان است به طور کامل از هم جدا میشوند. راه خالص شیطان، سرباز زدن از بندگی، سرکشی اختیار کردن در برابر خدای متعال، با وجود تذکر داده شدن با کمال استکبار بر روش یاغیانه ی خود اصرار ورزیدن و سعی کردن برای فریب دادن و به سوی معصیت و نافرمانی سوق دادن کسانی است که راه اطاعت را می پیمایند. اما راه شایسته برای انسان این است که اولاً او در برابر وسوسه های شیطانی ایستادگی کند و برای دانستن و در امان ماندن از نیرنگ های این دشمن خود همیشه هوشیار و بیدار باشد، اما اگر باز هم قدم هایش از راه اطاعت و بندگی لغزیدند، به محض پی بردن به اشتباه خود، با ندامت و شرمساری بلافاصله به سوی رب خویش برگردد و در پی جبران کوتاهی ای برآید که از او سر زده است. این است آن درسی که الله متعال می خواهد در این جا بدهد. هدف فهماندن این مطلب است که این راهی که آنرا می پیمایید راه شیطان است. این بی نیازی و انحراف شما از راه خدا و شیاطین انس و جن را ولی و سرپرست خویش قرار دادن و این اصرار شما بر اشتباه خود با وجود بیدار باش های پیاپی، در اصل روشی به طور کامل شیطانی است. این بدان معناست که شما گرفتار دام دشمن ازلی خویش شده در حال شکست خوردن کامل از او هستید، پس سرانجام این روش همان سرانجامی است که در آخر خود شیطان دچار آن میشود. اگر شما خودتان دشمن خویش نشده اید و هنوز هم اندکی عقل در شما وجود دارد، پس به خود بیایید و همان راهی را اختیار کنید که پدر و مادرتان آدم و حوا در آخر اختیار کرده نمودند. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن شیخ سیّد ابوالاعلی مودودی)

قَالَ اهْبُطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٢٤﴾
(الله) فرمود: پایین شوید که شما دشمن یک دیگرید، و برای شما در زمین قرارگاه (مسکن) است، و بهره مندی است تا مدتی معین. (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اهبطوا»: فرود آید، پایین روید. «مستقر»: قرارگاه، استقرار و سکون. «متاع»: برخورداری و تمتع. «الی حین»: تا وقت معلوم که مرگ فرا رسد، تا پایان زندگانی این جهانی.

تفسیر :

«قَالَ اهْبُطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»: از آثار وضعی خلاف و گناه نمیتوان گریخت، خداوند متعال به آدم و حوا خطاب فرمود، (این خطاب الهی هم شامل آدم و حوا و ذریه آن دو و هم شامل ابلیس است) از بهشت به سوی زمین فرود آئید، در حالیکه با یکدیگر دشمنی و کینه و عداوت دارید، پس شیطان دشمن انسان و انسان دشمن شیطان است. دنیا جایگاه تنازع و تراحم و تضاد است و انسان ها به خاطر تراحم منافع و غرائز، با هم درگیر می شوند. و زمین ما رزمگاه این عداوت قرار داده شده؛ چه خلافت آن به آدم علیه السلام سپرده شده بود.

همچنان مفسران مینویسند که: مخاطبان جمله ی «اهبطوا»، یا آدم و حوا و ابلیس هستند و یا آدم و حوا و ذریه آنها. البته در يك جا ابلیس به تنهایی مورد خطاب قرار گرفته است،

«فَاهِطْ مِنْهَا» (اعراف، 13) و در جای دیگر آدم و حوا، «قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً» (طه، 123). که اگر جایگاه هبوط آنها یکی باشد، ممکن است «اهْبِطُوا» جمع بین آنها باشد. مراد از «هبوط»، آمدن به زمین است، زیرا به دنبال آن میفرماید: «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ» گرچه خداوند متعال توبه‌ی آدم و حوا را پذیرفت، «فَتَابَ عَلَيْهِ» (بقره، 37)، ولی اثر وضعی گناه باقی است. اثر وضعی آن ترك اولی و نافرمانی آدم و حوا، خروج از آن جایگاه بهشتی و هبوط به زمین بود.

نباید فکر کرد که دستور فرود آمدن از بهشت به زمین به آدم و حوا علیهم السلام به طور سزا داده شده بود. در جاهای متعددی از قرآن با کمال صراحت بیان شده است که الله توبه‌ی آنان را پذیرفت و آنان را بخشید. از این رو در این دستور هیچگونه جنبه‌ی سزا و مجازات وجود ندارد. بلکه فرود آمدن و استقرار آنان در زمین به خاطر هدفی است که انسان برای آن آفریده شده بود. (تفسیر تفهیم القرآن مودودی).

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا. وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (24)»: یعنی دشمنی در بین شما نظر به حکمتی که خدای تعالی اراده نموده مستمر خواهد بود، پس قرارگاه و مسکن شما در زمین و متاع شما از طعام و شراب و لباس در آن است که تا هنگام وفات شما ادامه خواهد داشت چون اجل‌ها معلوم و ارزاق تقسیم شده است. مدّت و نهایت زندگی دنیوی برای بشر نامعلوم است زیرا کلمه «حین» نکره آمده است. و باید با تمام صراحت گفت که: زندگی دنیوی و استفاده، انتفاع، و تمتع از آن ابدی نیست.

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ (۲۵)

پروردگار فرمود: در آن زندگی میکنید، و در آن می‌میرید، و از آن (در روز قیامت) بیرون می‌آیید. (۲۵).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فِيهَا»: در زمین، «تَمُوتُونَ»: می‌میرید. «تُخْرَجُونَ»: بیرون آورده می‌شوید.

تفسیر :

«قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ (25)»: در زمین زندگی می‌کنید و در آن دفن میشوید یعنی زندگی و مرگ شما در زمین است و در داخل زمین قبرهای شماست و از این قبرها به منظور حساب بیرون آورده خواهید شد، همانگونه که فرموده است: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى.» از این رو زمین مادر شما به حساب می‌آید که هم شما را در نهاد خود حمل میکند و هم می‌زاید و هم محل معاش شماست. در این هیچ جای شکی نیست که: انسان، پس از مرگ دوباره زنده خواهد شد. «مِنْهَا تُخْرَجُونَ»، آدم علیه السلام از این ناراحت و غمگین بود که طوری تصور داشت که: دیگر به بهشت و زندگی جاوید نخواهد رسید، خداوند فرمود: «پس از زندگی دنیا میتواند به بهشت جاوید برسد.»

ملاحظه میکنیم که حق تعالی در این آیات، سه نمونه از خلق خویش را معرفی میکند: نمونه‌ای که در طاعت مطلق و تسلیم کامل قرار دارد، نمونه دیگری که در عصیان مطلق و استکبار منفور غوطه‌ور است و طبیعت سوم که ترکیبی از خیر و شر را باهم دارد، که همانا طبیعت بشری است.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (26 الی 27) درباره نعمتها والطفها ومهربانيتها. الهی، حذر از حيله، دروغ، شعبده بازی، مکر و فریب، شیاطین بحث بعمل آمده است.

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (۲۶)

ای فرزندان آدم! البته ما برای شما لباسی را فرود آوردیم که عورت‌های شما را میپوشاند، و برای شما زینت است. و (لیکن) لباس پرهیزگاری (و عمل صالح) این از همه بهتر است.

این از نشانه‌های الله (بر اکرام اولاد آدم) است. تا (نعمت او را) یادآور شوند. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا»: لباسی برای شما فر فرستادیم، درست کردیم. (زمر آیه 6، حدید آیه 25). «يُؤَارِي»: می پوشاند. پنهان و مستور می دارد. «رِيشًا»: پَر، لباس زیبایی و زینت و آرایش در اینجا مراد لباس زینت و وسائل آرایش است. «ذَلِكَ»: آن آفرینش لباس به طور مطلق، یا آن آفرینش لباس تقوا.

تفسیر :

باید یادآور شد که بعد از نقل داستان حضرت آدم علیه السلام، خداوند متعال در سوره اعراف چهار بار (یعنی در آیات 26، 27، 31 و 35)، الله متعال فرزندان آدم و نسل بشر را مخاطب قرار داده و به اموری همچون: حفظ لباس تقوا، و در مورد اینکه نباید فریب شیطان را خورد، هکذا در خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها و تجملات نباید اسراف صورت گیرد و بصورت کل درباره اجابت پذیرفتن دعوت انبیا، سفارش و بحث بعمل آمده است. طوری که میفرماید: «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَ رِيشًا» ای بنی آدم! همانا برای پوشش عورت‌ها و اجسام‌تان دو نوع لباس به شما داده است: لباسی که با آن ستر عورت می‌کنید و لباسی که برای زینت و تجمل از آن استفاده می‌کنید.

باید گفت که: پوشش و پوشاندن کار خداست، «أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي»، ولی برهنگی و برهنه کردن کار شیطان است.

مفسرزمخسری فرموده است: ریش عبارت است از لباس تجمل. از ریش به معنی پر پرنده گرفته شده است؛ چون پر لباس و زینت پرنده می‌باشد. (تفسیر کشاف ۹۷/۲).

همچنان سایر مفسران بدین عقیده اند که: مراد از ریش در اینجا: لباس زینت است، یعنی بر شما دو لباس فرود آوردیم، لباسی برای پوشش عورت‌هایتان و لباس دیگری برای آرایش‌تان پس حکمت از انواع لباسها و پوشیدنی‌هایی که حق تعالی استفاده از آنها را به بنی آدم الهام کرد، هم پوشش و هم زینت است.

در حدیث شریف به روایت علی (رض) آمده است که فرمود: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که در هنگام پوشیدن لباس فرمودند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنِي مِنَ الرِّيشِ مَا أَتَجَمَّلُ بِهِ فِي النَّاسِ وَأُؤَارِي بِهِ عَوْرَتِي».

«ستایش‌خدایی را که به من از جامه‌های فاخر، آن مقدار ارزانی فرمود که با آن در میان مردم خود را بیارایم و عورتم را نیز با آن بپوشانم».

«وَلِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكَ حَيْرٌ» در حالیکه لباس ایمان و عمل صالح از همه این لباس‌ها بهتر است؛ زیرا با دوام‌تر است. یعنی: لباس ایمان و عمل صالح، لباس زهد و پرهیزگاری از گناهان و لباس ترس از خدای عزوجل؛ بهترین و زیباترین لباس‌هاست.

«لِبَاسِ التَّقْوَى»، لباسی است که بر اساس تقوا، تواضع، پاکی و پاکدامنی باشد و به هر يك از خشیت، طاعت، عفت، حیا و عمل صالح نیز تعبیر شده است.

آن گونه که در لباس مادی، پوشش عیوب، حفاظت از سرما و گرما و زیبایی مطرح است، تقوا هم عامل پوشش عیوب است، هم نگهدارنده از گناه و هم مایه‌ی زیبایی معنوی انسان می‌باشد.

«ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ (26)»: این از نشانه‌های قدرت الله متعال است؛ تا ایشان غور کنند. یعنی در آن نشانه‌ها دقت کنند، و به انعام و اکرام پروردگار با عظمت است که شکر گزار باشند.

توجه فرماید: از خاک، پنبه می‌روید، از حیوان، پشم تولید میشود و از لعب کرم، ابریشم، اینها همه از آیات الهی است که میتواند مایه‌ی تذکر و بیداری انسان باشد.

شیخ مودودی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: آنچه در این آیه ها اشاره شده است چند حقیقت به خوبی روشن میشوند: یکی آنکه لباس یک چیز تشریفاتی برای انسان نیست. بلکه

یکی از مهمترین خواسته های فطرت اوست. خداوند متعال بر بدن انسان همانند حیوانات به صورت طبیعی لباسی نیافرید، بلکه به جای آن صفت شرم و حیا را در فطرت او به ودیعت نهاد. اندام های تناسلی او را تنها اندام های تناسلی قرار نداد، بلکه آنها را «سواء» هم قرار داد که در عربی معنای چیزی را میدهد که انسان آشکار کردن آنرا قبیح می‌شمرد. سپس برای برآورده کردن این خواسته‌ی شرم و حیای فطری لباسی آماده برای وی فراهم نکرد، بلکه لباسی را بر فطرت او الهام کرد. «وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا» تا او با استفاده از عقل خویش این خواسته‌ی فطرت خود را درک کند و سپس با استفاده از موادی که الله آفریده است برای خودش لباسی تهیه کند.

دوم آن که از روی این الهام فطری، ضرورت اخلاقی لباس برای انسان، یعنی پوشش عورت بودن آن، از ضرورت طبیعی آن، یعنی «ریش» بودن و مایه‌ی زینت بودن و مایه‌ی مصون بودن از سرما و گرما مقدم تر است. در این باب نیز فطرت انسان برعکس فطرت حیوانات است. لباس و پوشش برای حیوانات تنها «ریش» یعنی وسیله‌ی زینت و وسیله‌ی مصون ماندن از سرما و گرما است، اما پوشش عورت بودن آن منظور نیست؛ زیرا اندام های تناسلی آنها به هیچ وجه «سواء» نیستند تا برای پوشاندن آنها در فطرت آنها غریزه ای وجود داشته باشد و برای برآورده شدن این نیاز غریزی آنها، لباس بر تن آنها آفریده شود این موضوع در حق آنها مصداق پیدا نمی‌کند. اما زمانی که انسان ها راهنمایی شیطان را پذیرفتند مسئله به طور کامل برعکس شد. او شاگردانش را دچار بدفهمی کرد که ضرورت لباس برای شما دقیقاً همانند ضرورت حیوانات به آن، تنها به عنوان وسیله ای برای زینت و وسیله ای برای در امان ماندن از سرما و گرما ست، اما پوشش عورت بودن آن اصلاً اهمیتی ندارد، بلکه همان گونه که اندام های تناسلی حیوانات «سواء» نیستند، اندام های شما نیز «سواء» نیستند، بلکه فقط اندام های تناسلی اند.

سوم آن که تنها کافی نیست که لباس انسان فقط پوشاننده‌ی عورت و مایه‌ی زینت و وسیله‌ی در امان ماندن از سرما و گرما برای وی باشد، بلکه در واقع جایگاه و الایی که در این باره انسان بایستی به آن برسد، این است که لباس او لباس تقوا باشد، یعنی به طور کامل پوشاننده باشد، در زینت و آرایش نیز نه بیش از حد و نه فروتر از جایگاه انسان باشد و نه همراه با فخر، غرور، تکبر و ریا باشد و نه نشان دهنده‌ی امراض روانی ای باشد که در اثر آن مردان زنانگی و زنان مردانگی اختیار کنند و برخی اقوام با مشابه کردن خود به اقوام دیگر تبدیل به تابلوی زنده‌ای از ذلت خود گردند. رسیدن به این جایگاه مطلوب در باب لباس به هیچ وجه در توان کسانی که به پیامبران ایمان نیاورده و خود را به طور کامل به هدایت الهی نسپردند نیست. وقتی که آنان از پذیرش راهنمایی خدا خود داری میکنند، ناگزیر شیاطین سرپرست آنان قرار میگیرند و نگاه آنها را به هر نحو و به هر قیمتی که شده دچار انحرافات و اشتباهات خواهند کرد.

يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتَهُمَا إِنَّهُ يَرَائِكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِمَّنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٧﴾

ای فرزندان آدم! شیطان، شما را نفریبید (و در فتنه و گمراهی نه اندازد) طوری که پدر و مادرتان را [با فریبکاریش] از جنت بیرون کرد، لباس شان را از تنتان بیرون کشید تا شرمگاهشان را به آنان بنماید، البته شیطان و قبیله اش از جایی که آنها را نمی بینید شما را می بینند. البته ما شیطان ها را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَنْزِعُ»: بیرون می آورد، بر میکند، در می آورد. «قبیل»: یاران، اطرافیان، همدستان، قبیله. «مِمَّنْ حَيْثُ»: از آنجا که، به نوعی که از راهی که. «أولیاء»: جمع ولی، دوستان، یاران همدم، ندیمان همنشینان، سرپرستان.

تفسیر :

طوری که ملاحظه فرمودید که در آیهی قبل، از لباس بمثابة نعمت الهی یاد کرد، ولی در این آیه مبارکه هشدار میدهد که مواظب باشید شیطان این لباس و نعمت را از شما نگیرد. طوری که میفرماید: «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ»: ای بنی آدم! از این برحذر باشید که شیطان شما را باحیله و نیرنگ و فتنه‌گری فریب دهد، «كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ» همان طور که والدین شما آدم و حوا را قبل از این به وسیلهی خوردن میوهی آن درخت (منهیه) از راه منحرف و از بهشت بیرون‌شان نمود. و دشمنی بین شما و او همچنان مستمر خواهد بود، باید خود را بیمه شده و به دور از انحراف ندانیم، حضرت آدم که مسجود فرشتگان بود، با فریب شیطان از جایگاه خود دور شد، «يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا» و او کسی است که موجب خلع لباس شما و ظهور عورت‌تان گردید، نمایان عورت‌تان شود و کشیدن لباس را به شیطان نسبت داده است؛ چون سبب آن بود.

و هدف شیطان نفرین شده این است که پردهی آبروی انسان را پاره کند، و او را از تمام فضایل حسی و معنوی عاری نماید.

یعنی: برحذر باشید از اینکه شیطان شما را بفریبد و از طاعت الهی به بیراهه ببرد، آنگاه از تنتان لباس حسی، یا از روح و قلبتان لباس تقوا را بیرون کشد و در نتیجه، شما را از ورود به بهشت محروم کند. یا برهنگی را در برابر دید کسانی که نظر کردن به عورت‌تان بر آنان حلال نیست، در چشم و دلتان بیارید؛ زیرا شیطان را در این میدان طولایی است همانگونه که پدر و مادران را فریب داد.

«إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ»: این در حالی است که شیطان و اعوانش شما را می بینند و شما آنها را نمی بینید، شیطان همیشه در کمین شما نشسته است پس از حیله و نیرنگش شیطان برحذر باشید؛ چون اگر دشمن طوری بیاید که دیده نشود سخت خطرناک است.

از اینکه شیطان را ما به چشم نمی بینیم، نباید از او غافل باشیم بلکه در مقابل آن باید آمادگی و احضاراتی همیشگی و دائمی داشته باشیم همیشه آماده باشیم. زیرا فریبندگی شیطان به خاطر ناپیدایی اوست.

بناءً خود را از اینکه شیطان شما را عریان ببیند، نگهدارید زیرا حق تعالی شما را از نمایان ساختن عورت‌هایتان نهی کرده است.

در ضمن قابل یادآوری است: دشمنی که ما را چنین ببیند، و ما او را دیده نتوانیم؛ حمله او بینهایت خطرناک و مضر، و مدافعت او سخت دشوار می باشد. باید بسیار مستعد، هوشیار و بیدار بود. چاره این دشمن نامرئی آنست که ما به ذاتی پناه جوئیم که او را می بیند، و وی او را دیده نمیتواند: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ». (آیه: 103 انعام) (چشم‌ها او را در نمی یابد، ولی او چشم‌ها را در می یابد و او نامرئی و دقیق و باریک بین و آگاه است).

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر آیه مبارکه «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» می نویسد: قضیه مطلقه است نه دائمه؛ یعنی، بسا اوقات که او ما را می بیند، و ما او را نمی بینیم. این قول مستلزم آن نیست که هیچ وقت در هیچ صورت آن را کسی دیده نمی تواند؛ پس، از این آیت استدلال نمودن به نفی قطعی رؤیت جن، قصور بصیرت است.

از این که ما شیطان را نمی بینیم گمان نکنیم که او هم ما را نمی بیند، بلکه او در هر مکان که زمینهی گناه فراهم باشد حاضر است و بدنبال فتنه و فریب می باشد. از یاد نه برید که: سلطه‌ی شیطان، به خاطر اعمال خود انسان است، ایمان به خداوند، مانع ولایت و حاکمیت شیطان بر انسان می شود.

«إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (27)» شیاطین را سرپرست امور کافران قرار داده‌ایم.

شیطان گرچه اهل ایمان را هم وسوسه می کند و به لغزش می اندازد، ولی نمیتواند ولایت و سلطه‌ای کامل بر آنها پیدا نماید، «وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ» (ابراهیم، 22) زیرا مؤمن، با توبه و پناه بردن به الله نجات می یابد. آری، شیطان تنها بر کافران سلطه دارد.

یادداشت ضروری!

عورت به سوات موسوم گشته است؛ چون کشف آن موجب ناخشنودی و خجالت صاحبش میشود. دانشمندان گفته‌اند: آیه دلیل بر این است که کشف عورت از امور بس عظیم است، و طبیعت آن را تقبیح میکند، از این رو به سوات موسوم شده است. میگوییم: آیه هدف و قصد ابلیس لعین را برملا ساخته است: يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِهِمَا، آنان که به نام مترقی بودن و پیشرفت، زنان را به لختی و بی حجابی می خوانند و آنها را به چنان عملی تشویق میکنند، و به نام آزادی و برابری، زنان را به کشف حجاب میخوانند، دشمنان زن و یاران ابلیس اند؛ زیرا هدف هر دو یکی است، که عبارت است از کشف عورت و در نتیجه آلودگی و سقوط اخلاقی. ترقی و پیشرفت در برهنگی نیست، بلکه در حفظ و صیانت شرف و عفت و پاکدامنی است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (28 الی 30) در باره مشرکان و تقلید از نیاکان و دلایل بی اساس شان بحث بعمل آمده است.

وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾

و چون کار زشتی (بی حیائی) کنند، میگویند: ما پدران خود را بر آن یافته‌ایم، و الله ما را به آن امر کرده است، بگو: هرگز الله به کار زشت امر نمی کند، آیا آنچه را که نمی دانید به الله نسبت میدهید؟ (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَاحِشَةٌ»: کار بسیار زشت و ناپسند، شرک، از مصادیق آن: طواف کعبه با تن برهنه. الفحشاء: کردار زشت و پلید. همچنان «فَاحِشَةٌ» («فاحشه» به گناهی گفته می شود که قباحت و زشتی آن روشن باشد).

تفسیر:

در آیه های قبلی خواندیم که: شیاطین، همدم و قرین کافران اند و هر آن بر وجودشان چیره میگردند و این آیه‌ها مبارکه نیز یادآور میشود که اثر شیاطین بر بی باوران؛ یعنی، پیروی این قوم از آنها.

طوریکه یادآور شدیم این به موضوع برهنگی، مشرکان در حال طواف است که در جاهلیت مرسوم بود اشاره دارد، آنان این کار را به تقلید از نیاکان و اجداد خویش انجام می دادند؛ و در ضمن مدعی می شدند که خداوند دستور داده تا اینچنین به طواف کعبه پردازند!

مشرکین در این عمل خویش از اجداد خویش به تقلید می پرداختند و این خویش را بنام تقلید از نیاکان خود توجیه نموده و عمل شرکی خویش به نسبت میدادند و میگویند: «سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ» (انعام، 148). (به زودی کسانی که شرك ورزیده‌اند، خواهند گفت: اگر الله می‌خواست، نه ما و نه پدرانمان شرك نمی آوردیم و هیچ چیزی را (از سوی خود) حرام نمی کردیم.)،

«وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ» (سوره نحل، 35). (وکسانی که شرك ورزیدند، گفتند: اگر خدا میخواست نه ما و نه پدرانمان هیچ چیزی را غیر از او نمپیرستیدیم و بدون حکم او هیچ چیزی را حرام نمی‌کردیم.) آنان طوری می‌پنداشتند چون الله به آنان مهلت داده، پس یا راضی به

فحشا و زشتی‌های آنان است و یا به آن فرمان داده است. «وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً»: وقتی مشرکین مرتکب عملی ننگین و قبیح می‌شوند از جمله طواف بیت الله با بدن لوچ و عریان که عمل بینهایت قبیحانه و بدی بود، و یا هم تقدیم نمودن نذر به پیشگاه بت‌ها، آنان در توجیه این عملکرد خویش دو توجیه را پیشکش می‌کردند، «قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا» اول اینکه پدران‌شان چنین عمل را انجام داده‌اند، و می‌افزودند از پدران خود تقلید و پیروی کرده و ما آنها را این‌گونه یافته‌ایم. پایبندی به روش زشت و غلط نیاکان و بدعت در دین، نشانه ولایت شیطان و عدم ایمان است.

به تأسف باید گفت که: گاهی انحرافات انسان، برای نسل‌های بعدی الگو و سرمشق قرار می‌گیرد و منحرفان، بارگناه نسل‌های آینده را نیز به دوش میکشند. باید با تمام صراحت یادآور شد که: روش گذشتگان، همیشه ارزشمند نیست و تقلید نابجا از پیشینیان در شرع اسلامی ناروا و ممنوع است.

«وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا»: دوم اینکه الله متعال آنها را به انجام چنین کاری امر کرده است یعنی الله دستور در آوردن لباس را به ما داده است، پس چگونه با داشتن لباس به طواف بپردازیم؟ در چنین صورتی از فرمان الله سر باز زده‌ایم! این ادعا، بستن افترا به الله متعال می‌باشد. در حالیکه پروردگار با عظمت در هیچ زمانی به قباحت و زشتی فرمان و هدایت نه فرموده است. «وَ اللَّهُ أَمَرَنَا... إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ» در آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که:

(جواب فعل ماضی را با فعل مضارع می‌دهد تا نشانه‌ی استمرار باشد. در ضمن ملاحظه نمودیم که در اولین توجیه از عمل زشت و قبیح خویش ابتدا از نیاکان او اجداد خویش نام می‌برند، «وَ جَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا» سپس فرمان الله را «وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا»، مطرح می‌سازند شاید به این دلیل باشد که کار نیاکان، نزد آنان مهم‌تر از فرمان الله متعال است.

امام بیضاوی می‌فرماید: آنان به دو امر استدلال می‌کردند: یکی تقلید از نیاکان، و دیگری پیروی کردن از امر و فرمان الله. اما مطلب اول به دلیل این که بسیار واضح و آشکار است از آن سرپیچی کردند. و دومی را این‌گونه پاسخ داده است: «قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ» (بیضاوی صفحه ۱۸۹). یعنی ای محمد! به آنان بگو: خدا از هر نقصی منزّه است و به بندگانش دستور نمی‌دهد که مرتکب اعمال زشت بشوند و خصلت‌های پست و قبیح را دنبال کنند.

مفسر تفسیر کشاف در تفسیر جمله «قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ» مینویسد: «بِالْفَحْشَاءِ» (فاحشه) از عبارت از گناهی است که زشتی و قباحت اش بیشتر باشد، یعنی: هرگاه مرتکب چنین گناهی شوند، چنین عذر می‌آورند که پدران‌شان هم به آن عمل میکردند، پس بیایید و از آنان پیروی کنید و همچنین میگفتند که الله آنان را به چنین کاری امر فرموده است و این هر دو سخن آنان باطل است، زیرا عذر شان همان تقلید است و تقلید روشی برای رسیدن به علم نیست و ادعای دوم آنان هم افترا به الله و انکار صفات آن بزرگوار است، زیرا آنان می‌گفتند: اگر خدای متعال نمی‌خواست ما چنین کارهایی را انجام نمیدادیم. (تفسیر کشاف). مفسر مودودی در تفسیر جمله: «قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ» «ای پیامبر! به آنان بگو: الله هیچگاه به بی‌حیایی امر نکرده است و نمیکند.» مینویسد: به ظاهر این جمله ایست بسیار مختصر، اما در واقع قرآن در این جمله دلیلی بسیار بزرگ علیه عقاید جاهلان‌هی آنان ارائه کرده است. برای فهم استدلال قرآن دانستن دو مطلب پیش از آن به عنوان مقدمه ضروری است: یکی آن که عرب‌ها گرچه در برخی از مراسم مذهبی خویش برهنه میشدند و آن را یک سنت مذهبی مقدس می‌پنداشتند، اما با این حال شرم آور بودن برهنه شدن نزد آنان نیز پذیرفته شده بود، چنان که هیچ عرب شریف و محترمی دوست نداشت در مجلسی محترمانه، یا در بازار و یا در میان عزیزان و نزدیکان خود برهنه ولوچ شود. دوم این که

آنان با وجود شرم آور و قبیح دانستن برهنگی، به هنگام برخی از عبادات خویش به عنوان یک رسم دینی به آن اقدام میکردند و چون می پنداشتند دینشان از سوی خداست، از این رو ادعا میکردند که این طریقه مراسم نیز از سوی الله متعال مقرر شده است. بر این اساس استدلال قرآن این است که درباره‌ی کاری که زشت است و زشت بودن آن را هم میدانید و هم می پذیرید، چگونه میتوانید باور کنید که الله به آن امر کرده باشد. خدا هرگز به کار زشت امر نمی‌کند و اگر در دین شما چنین دستوری وجود دارد، وجود آن نشانه‌ی ای روشن بر الهی نبودن دین شماست.

«أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (28)»: استفهام برای انکار و توبيخ است؛ یعنی آیا به زبان خدا دروغ می‌بندید و بدون آگاهی و نظر درست، عمل زشت را به او نسبت می‌دهید؟ آیه مبارکه از ذکر تقلید پدران و ذکر نیاکان خود داری نمود چون این سخن آنها درست بود، ولی بر دروغی که بر الله متعال بر بستند اعتراض صورت گرفت، چون خدای تعالی هرگز آنها را به چنین کار بدی امر نکرده است. در این آیه خداوند متعال بیان می‌دارد که او تعالی هرگز به چنین اعمال بدی امر نمی‌کند، پس شما چگونه به خدای تعالی اموری را نسبت می‌دهید که نگفته و امر نکرده است و شما صحت این قول خود را با دلیل نقلی و یا توجیه قابل قبولی نمی‌دانید.

شان نزول آیه :

این آیه مبارکه درباره طواف برهنه ولوچ مشرکان به خانه کعبه نازل شد زیرا مشرکان با اقتدا به پدران خویش، به طور برهنه به خانه کعبه طواف می‌کردند و مدعی بودند که از سوی الله سبحان و تعالی به این شیوه مأمور هستند. تأویل شان نیز این بود که در آن لباس و جامه‌ای طواف نمی‌کنند که الله متعال را در آن جامه نافرمانی کرده‌اند.

قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ﴿٢٩﴾

بگو: پروردگارم به عدل و انصاف امر کرده است، و اینکه چهره‌های تان را در هر مسجدی (در هر نماز به سوی قبله) راست کنید، و او را اطاعت کنید، در حالیکه دین خود را برای او خالص گردانیده‌اید. چنانکه شما را (در ابتدا) آفرید (بار دوم زنده کرده) به سوی او بر می‌گردید. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْقِسْطِ»: عدل، حد میانه. «وجوه»: جمع وجه، روی، چهره (سوره بقره آیه 144) یا کنایه از التفات روی قلب و درستی قصد و تصمیم است، (روم آیه 30). «عِنْدَ»: در. «بَدَأَكُمْ»: شما را پدید آورد، شما را آفرید. «تَعُودُونَ»: بر می‌گردید، برای روز قیامت زنده می‌شوید.

تفسیر :

«قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ»: «بگو» ای پیامبر صلی الله علیه وسلم پروردگارم به قسط یعنی عدل امر فرموده است، و به آنچه که در نزد هر عاقلی نیکو و زیباست پس او چگونه به زشتی‌ها و قباهاست و فرمان میدهد؟ بلی! او امر و فرمان های الله متعال، مبتنی بر قسط است لذا به من بگویید که برهنگی و دیگر اعمال قبیحی شما در کجای این قاموس جای دارد و اصلاً اینها را از کجا آورده‌اید؟

باید گفت که: دین پروردگار با عظمت با این رسم و رواج های بیهوده و پوچ شما چه ارتباطی میتواند داشته باشد. دینی که الله متعال تعلیم داده است، اصول اساسی آن عبارت اند از:

انسان زندگی خود را بر اساس عدل و راستی بنا کند.

سمت و سوی خود را در عبادت درست کند، یعنی حتی کوچک ترین شائبه‌ی بندگی کسی به جز الله در عبادت او نباشد و سمت و سوی اطاعت و بندگی و عجز و نیاز، ذره ای به سوی کسی جز معبود حقیقی کج نشود.

برای راهنمایی، تأیید و نصرت و نگرهبانی و حفاظت تنها از الله کمک بخواید، اما شرط این است که کسیکه چنین دعایی میکند پیش از آن دین خود را برای خدا خالص کرده باشد. چنین نباشد که همه‌ی نظام زندگی بر اساس کفر و شرک و معصیت و بندگی دیگران بچرخد و از الله کمک و یاری خواسته شود که خدایا در این نافرمانی و شورش ما را یاری فرا. باور ایمان به این که همانگونه که در این دنیا آفریده شده است، در دنیا و عالمی دیگر نیز باز آفریده خواهد شد و به خاطر کارهایش در برابر الله جوابگو خواهد بود.

«وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» و هرگاه در نماز ایستاده می شوید، باید که توجه شما به سوی الله متعال باشد «وَأَدْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» و با اخلاص به عبادت و اطاعت او بپردازید.

مفسر مشهور جهان اسلام ابن کثیر میفرماید: یعنی به شما دستور داده است که در عبادت استقامت داشته باشید و آن عبارت است از پیروی از پیامبرانی که آنها را به وسیله‌ی معجزات فراوان تأیید نموده است. و در عبادت اخلاص داشته باشید که خدا عملی را قبول میکند که دارای دو شرط باشد: این که درست و موافق شریعت باشد، و این که از شرک بری باشد. (مختصر ابن کثیر ۱۳/۲).

«كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ (29)»: چنانچه او شما را از عدم آفرید همانگونه که شما را بعد از پوسیدن‌تان زنده می کند تا بر اعمالی که انجام داده‌اید محاسبه کند.

به قولی دیگر در تفسیر آن آمده است: چنانکه شما را از شکم‌های مادرانتان عریان و بی همه چیز بیرون آورد، باز به سوی او درحالی برمیگردید که هیچ چیز با شما نیست چنانکه در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم در موعظه‌ای

فرمودند: «ای مردم! بی‌گمان شما لخت و عریان و ختنه نشده به سوی الله متعال حشر میشوید. آنگاه این آیه کریمه را تلاوت کردند: «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نَعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فَعْلِينَ ۚ» (الأنبياء: 104).

با این آیات، متوجه این حقیقت می‌شویم که موضوع لباس و پوشش و نحوه آرایش؛ جدا از شریعت الله متعال و برنامه وی برای زندگی نیست، از این جهت است که در سیاق آیات، میان موضوع لباس، و موضوع ایمان و شرک، چنین ارتباطی برقرار گردیده است.

فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ ﴿٣٠﴾

در حالیکه گروهی را [به خاطر داشتن لیاقت] هدایت کرد، و گروهی [به سبب نداشتن شایستگی] گمراهی بر آنان ثابت و قطعی شد، چون اینان شیاطین را به جای الله کارساز و دوست خود گردانیده‌اند. و باز هم گمان می کنند که بر راه راست قرار دارند. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَرِيقًا»: گروهی، دسته ای. «مِنْ دُونِ اللَّهِ»: به جای الله. «مُّهْتَدُونَ»: راه یافتگان.

تفسیر:

«فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ»: بلی! به سوی حق تعالی درحالی باز میگردید که شما به دو گروه تقسیم شده‌اید، گروهی از شما را هدایت داد و گروهی را گمراه کرد؛ «فَرِيقِ هَدَىٰ» یعنی: آنان که مسلمان شده اند و الله به آنان توفیق داده است که ایمان بیاورند. و فریقا حق علیهم الضلالة یعنی: کلمه گمراهی و الله میداند که آنان گمراه میشوند و راه نمی یابند.

«إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»: چون آنها شیاطین را دوست و انصار برای خود به غیر از الله گرفته‌اند و از آنها در معصیت اطاعت کردند و امور را بر آنها چنان خلط کردند.

قابل تذکر است که: فطرت هرکس بر یکتاپرستی و خدا شناسی سرشته شده است؛ اما برخی به دلیل شرایط اجتماعی تعلیم و تربیت در خانه، مدرسه و جامعه (محیط) از اصل فطرت دور شده‌اند.

«وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ(30)»: آنها گمان کردند، بر حقیقت‌اند و دیگران در گمراهی آشکار. و این حال و وضع هرکفاری است که با وجود قرار داشتن در نهایت گمراهی؛ می‌پندارد که در نهایت هدایت و معرفت و صواب قرار دارد.

باید گفت که: انحراف فکری و جهل مرگب، (گمراه بودن ولی خود را در راه حق دیدن)، از بدترین انحرافات می‌باشد که الله متعال ما را از آن در امان داشته باشد.

خوانندگان گرامی!

پس از آن که الله متعال بندگان خویش را به عدالت در همه‌ی کارها سفارش کرد، دوست دارد که در عبادتگاه‌ها و در نمازها و طواف‌هایمان از لباس پاکیزه و زیبا استفاده کنیم. خدا هرگونه خوردنی و آشامیدنی مشروع را بدون زیاده روی برای ما مباح کرده است. بناءً در آیات متبرکه (31 الی 32) در باره مباح بودن زینتها و خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های پاکیزه بحث بعمل آمده است.

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾

ای فرزندان آدم! زینت خود را (لباس خود را) به هنگام رفتن به مسجد (و در هر نمازی) بپذیرید، و (نیز) بخورید و بنوشید ولی (در لباس و خوردن و نوشیدن) اسراف (و حدگذری) نکنید. (چون) الله اسراف‌کنندگان را دوست ندارد. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خُذُوا زِينَتَكُمْ»: مراد این است که به هنگام ایستادن در بارگاه خدا، لباس زیبا و پاکیزه و مؤدبانه بپوشید و به نام پرهیزگاری از لباس‌های کثیف و مندرس و یا ناشایست استفاده نکنید، و نیز تقوا و اخلاص داشته باشید. «الْمُسْرِفِينَ»: متجاوزین از حدود حرام و حلال خدا.

تفسیر:

«يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»: ای فرزندان آدم! زینت خود را در هر مسجدی بپذیرید، به این ترتیب، خداوند متعال بندگان را به آراسته‌شدن به زینت و پوشیدن عورت در هنگام حضور در مساجد جهت انجام نماز و طواف، هدایت فرموده است.

«زِينَتَكُمْ»: زینت عبارت است از آنچه که انسان به وسیله‌ی آن خود را می‌آراید از قبیل لباس و غیره.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در مورد زینت می‌نویسد: مراد از زینت در این جا لباسی کامل است. به هنگام ایستادن در برابر الله متعال برای عبادت، تنها پوشاندن عورت کافی نیست، بلکه باید انسان به اندازه توان خود لباس کامل خویش را که هم پوشش عورت در آن باشد و هم زینت، بپوشد. این دستور، روش نادرستی را که نادانان در عبادت‌های خود به آن عمل می‌کرده‌اند و هنوز هم میکنند. آنان می‌پندارند که به هنگام عبادت الله متعال باید برهنه و یا نیمه برهنه شد و شکل و قیافه‌ی خود را خراب کرد. اما بر خلاف آن الله می‌فرماید، با آراسته شدن با زینت خود در وضعی بایستی خدا را عبادت کرد که در آن نه تنها برهنگی، بلکه حتی شائبه‌ی ای از بی نزاکتی هم نباشد.

شیخ جارالله زمخشری مفسر تفسیر کشاف مینویسد: «خُذُوا زِينَتَكُمْ» یعنی: آنچه مایه آراستگی شماست و جامه‌ای که شمارا می‌آراید. «عند كل مسجد» هرگاه نماز بگذارید و

یا طواف کنید. زیرا آنان عریان طواف می کردند.

از طافوس روایت کرده اند که خدای متعال آنان را به پوشیدن حریر و ابریشمی فرمان نداده بود و از این روی برخی از آنان لباسهایشان را پشت مسجد می گذاشتند و لوچ مصروف طواف میشدند، و یا اگر میخواستند به سوی طواف بیایند لباسها خود را از تن خود بیرون می کشیدند در بیرون می گذاشتند و میگفتند: نمی خواهیم در لباسی الله را پرستش کنیم که در آن لباس مرتکب گناه شده ایم.

برخی نیز گفته اند که در این کار نیت آنان این بود که می گفتند، چنان که لباس های خود را در آورده ایم می خواهیم از گناهان نیز فاصله بگیریم و دل از آنها برکنیم.

و برخی از مفسران گفته اند که مراد از «زینة» شانه کردن و یا استفاده از بوی خوش است. در دین مقدس اسلام سنت آن است که شخص در بهترین هیئت و شکل به نماز ایستاده شود و بنی عامر از سران قریش در روزهای حج خویش هیچ خوراکی، مگر در حدی که سد جوج کند، نمی خوردند و چربی نیز نمی خوردند و میخواستند به این طریق مراسم حج را بزرگ بشمارند و مسلمانان گفتند: ما سزاوارتر هستیم که چنین کنیم. آنگاه بود که به آنان فرمان رسید: بخورید و بیاشامید اما اسراف نکنید. (بنقل از تفسیر کشاف)

در آیه مبارکه ملاحظه می داریم که دین مقدس اسلام، هم به باطن نماز توجه دارد، طوریکه میفرماید «فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» (مؤمنون، 2)، هم به ظاهر آن. طوریکه در آیه مبارکه خواندیم «زَيِّنْتُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» بلی، در این هیچ جای شکی نیست که؛ در اسلام، ظاهر و باطن، دنیا و آخرت بهم آمیخته است.

در ضمن قابل تذکر است که: با در نظر داشت اینکه: زینت، در ادای نماز انفرادی دارای ارزش است؛ ولی رعایت زینت در اجتماع و بطور اخص در مسجد از اهمیت خاص و بخصوصی برخوردار است.

توجه بفرماید در آیه متبرکه اول اشاره به نماز «عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَ اشْرَبُوا» یعنی در این آیه مبارکه در بدو توجه به روح و معنویت، بعمل آمده و سپس توجه به جسم بعمل آمده است.

باید یادآور شویم که صرفه جویی، محبوب خداوند است ولی نباید فراموش کنید که استفاده از زینت و غذا باید دور از اسراف باشد.

«وَكُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا»: و همواره غذا و نوشیدنی حلال و پاکیزه را بدون تجاوز از حدود و توأم با شکر نعمت دهنده بخورید و بیاشامید که خداوند متعال هیچکسی را که از حدودش تجاوز کند دوست ندارد.

معنی «اسراف» همانا تجاوز کردن از حد است؛ و آن چند نوع می باشد. حلال را حرام قرار دادن، حلال را گذاشتن، و از حرام متمتع شدن؛ بیهوده و حریصانه و بدون تمییز چیزی خوردن؛ بدون اشتها خوردن؛ ناوقت خوردن؛ یا: چندان اندک خوردن که برای بقای صحت جسمانی و قوت عمل کافی نباشد؛ یا: خوردن چیزی که مضر صحت باشد؛ و غیر ذلك. کلمه اسراف، به تمام این اشیاء شامل شده می تواند. مصرف بی جا نیز یکی از افراد آن است.

از لحاظ مفاد، عمومی این آیه مبارکه، بعضی اسلاف گفته اند: «جمع الله الطب كلة في نصف آية» یعنی: الله متعال تمام طب را در نیمه این آیت فراهم و جمع نموده است.

از حضرت ابن عباس (رض) روایت است که میفرماید: هر آنچه می خواهی بخور و هر آنچه می خواهی بپوش، ولی نباید دو خصوصیت و دو اصل بسیار مهم تو را به انحراف بکشاند؛ اسراف و غرور.

در تفسیر «روح المعانی» و «مظهری» و غیره منقول است که: هارون الرشید، (148 ق) پنجمین خلیفه عباسیان، در دربار خویش طبیب بسیار حاذق مسیحی داشت، روزی به علی بن حسین بن واقد گفت: در کتاب شما در باره علم طبابت چیزی نیامده است، حال

آن که علم در واقع بر دو نوع است؛ علم ابدان (علم به سلامتی و بدن انسان و علم ادیان! و ایشان در جوابش گفت: خدای متعال همه علم طبی را در نصف یک آیه بیان کرده است! آن طبیب پرسید: آن آیه کدام است؟ علی بن حسین بن واقد گفت: آیه ای که میفرماید: «وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» آن مسیحی پرسید: اما از پیامبران در این باره خبری روایت نکرده اند؟ ایشان در جواب گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز علم طبابت را در آسان ترین عبارات به روشنی بیان کرده است. او پرسید: در کدام روایت؟ علی بن حسین بن واقد در جواب گفت: در آن روایت که میفرماید: «المعدة بيت الداء و الحمية رأس الدواء و أعط كل بدن ماعودته» (معدة خانه درد و پرهیز بهترین درمان است و به هر بدنی آن خوراکی را برسان که به آن عادت کرده است.) «آنگاه آن نصرانی گفت: با این تفصیل کتاب آسمانی و پیامبران برای جالینوس جایی در علم طب باقی نگذاشته اند. جالینوس یونانی (129 - 200 م) یکی از جمله اطبا مشهور یونان باستان بود و نظریات اش در علم طبابت بیش از هزار سال دارای درجه علمی بود. «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ(31)» خدا اشخاصی را که از حدود او در زمینه‌ی حلال و حرام تجاوز می‌کنند، دوست ندارد.

یعنی: متجاوزان از حلال به سوی حرام را «دوست ندارد» بنابر این، باید با رعایت میانروی از پاکیزگی‌ها بهره برداری کرد پس ترک غذا و نوشیدنی، از زهد نیست و کسی که کلاً غذا و نوشیدنی را ترک میکند، کشنده نفس خویش است و از اهل دوزخ میباشد و کسی که غذا و نوشیدنی را به گونه‌ای کم میخورد که در اثر آن بدن وی به ضعف گراید و از انجام تکالیف خویش اعم از طاعات و عبادات، یا ادای مسؤولیت‌های مربوط به خود و کسان تحت تکفلش ناتوان گردد؛ با اوامر و ارشادات الهی مخالفت کرده است. همان‌گونه که اسراف در انفاق مال و خوردن و نوش و آرایش‌ها و آسایش‌های زندگی بر وجهی که جز بی‌خردان و اسراف ورزان بدان روی نمی‌آورند، نیز مخالف با فرامین و احکامی است که حق تعالی برای بندگانش مشروع گردانیده است. و همه اینها در این نهی قرآنی داخل است.

اساساً اسراف در خوردن و نوشیدن جائز نیست :

از آخرین جمله «ولا تسرفوا» ثابت گشت که به خوردن و نوش اجازه بلکه دستور رسیده است؛ اما از اسراف منع شده و معنی اسراف تجاوز از حد است. باز تجاوز از حد به چند صورت میشود یکی اینکه از حلال تجاوز به حرام برسد و مرتکب به خوردن و نوش اشیای حرام قرار گیرد که حرام بودن آن ظاهر است. دوم اینکه اشیای حلال شده خداوندی را بدون دلیل شرعی، حرام پنداشته ترک کند. همان‌گونه که استعمال حرام، جرم و گناه است، تحریم حلال هم، مخالف با قانون الهی و گناه شدیدی است. [ابن کثیر، مظهری، روح المعانی] هم چنین این نیز اسراف است که بیش از حد ضرورت و گرسنگی بخورد؛ لذا فقها بیشتر از سیری شکم را ناجایز نوشته اند. [احکام القرآن و غیره] هم چنین این هم در حکم اسراف است که با وجود قدرت و اختیار، کمتر از مقدار نیاز بخورد که به سبب آن ضعیف شده قادر به ادای واجبات نباشد. برای جلوگیری از این هر دو نوع اسراف، قرآن کریم در آیه 27 سوره اسرا فرموده است: «ان المیزین كانوا إخوان الشیاطین» که بیجا خرج کنندگان برادران شیطان اند. و در آیه 67 فرقان نیز فرموده است: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»: یعنی کسانی مورد پسند خدا هستند که در خرج کردن، اقتصاد و میانه روی داشته باشند نه از حد نیاز بیش صرف کنند و نه از آن کمتر.

اعتدال در خوردن و نوشیدن به نفع دین و دنیا است !

امیر المؤمنین عمر فاروق اعظم فرموده که: از کثرت خوردن و نوش پرهیز کنید زیرا که

جسم را فاسد نموده و امراض تولید میکند و در عمل سستی می آورد بلکه در خورد و نوش میانه روی را اختیار کنید که هم برای صحت جسم مفید است و هم از اسراف دور است؛ و فرمود: که خداوند عالم فربه را دوست نمی دارد (مراد اینکه از کثرت خوردن با اختیار خودش، فربه شود) و فرمود که انسان تا آن زمان هلاک نمی شود که خواهشات نفسانی خود را بر دین ترجیح ندهد. [روح عن ابی نعیم].

سلف صالحین این را در اسراف شمرده اند که انسان هر وقت به خورد و نوش سرگرم باشد یا آن را بر کارهای مهم دیگر مقدم کند و از آن مفهوم گردد که مقصد حیات او تنها همین خورد و نوش است و ایشان مقوله مشهوری دارند که «خوردن برای زیستن است نه زیستن برای خوردن» یعنی خوردن برای این است که زندگی برقرار باشد نه اینکه زندگی برای خوردن و نوشیدن است.

در حدیثی آنحضرت صلی الله علیه وسلم این را نیز جزو اسراف شمرده است که هر چه دل مردم بخواهد آن را بر آورده کند «ان من الأسراف أن تأکل لما اشتهیت» [ابن ماجه عن انس].

در سنن بیهقی منقول است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها را دید که روزی دو بار غذا میخورد فرمود: ای عایشه! آیا تو می پسندی که تنها شغل تو خوردن باشد؟

و این حکم میانه روی که متعلق به خورد و نوش در این آیه مذکور است تنها مختص به خورد و نوش نیست؛ بلکه در لباس و نشست و برخاست میانه روی محبوب و پسندیده است. حضرت عبدالله بن عباس (رض) فرموده است که هر چه میخواهید بخورید و بنوشید و هر چه میخواهید بپوشید فقط دو امر را در نظر داشته باشید: یکی اینکه در آن اسراف یعنی بیش از حد نیاز نباشد دوم غرور و فخر نباشد.

احکام هشت گانه شرعی فقط در یک آیه :

خلاصه اینکه از کلمات «کلوا و اشربوا و لا تسرفوا»: هشت مسئله استنباط شده است:

اول اینکه خوردن و نوشیدن بقدر ضرورت فرض است. دوم اینکه تا وقتی حرمت چیزی از دلیل شرعی ثابت نباشد، حلال است. سوم اینکه استعمال چیزهایی که الله و رسول منع فرموده اند، اسراف و ناجایز است. چهارم اینکه حرام پنداشتن چیزهایی که الله متعال حلال کرده، اسراف و گناه شدیدی است. پنجم اینکه خوردن بعد از سیری شکم ناجایز است. ششم اینکه آن قدر کم خوردن که مردم ضعیف شده، نتواند واجبات را ادا کند، ناجایز است. هفتم اینکه هر وقت به فکر خوردن و نوشیدن بودن هم اسراف است. هشتم اینکه هرگاه دل کسی چیزی بخواهد و آن را بطور حتمی حاصل کند، این هم اسراف است.

امام بیهقی در «شعب الایمان» به روایت ابوهریره نقل فرموده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده: معده، حوض بدن است و همه رگهای بدن از آن سیراب می گردند اگر معده سالم باشد همه رگها از آن، غذای سالم را گرفته به قسمت های مختلف بدن میرسانند و اگر معده، فاسد و ناسالم باشد، رگه ای بدن، غذای فاسد را به قسمتهای مختلف بدن انتقال می دهند. محدثین در الفاظ این روایات حدیث بحث کرده اند اما بر تأکیداتی که متعلق به کم خوردن و احتیاط آمده است، همه اتفاق نظر دارند. [روح]

شان نزل آیه 31 - 32 :

479- مسلم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: که این عمل مشرکانی را که در خانه کعبه برهنه ولوچ طواف می کردند، مردود اعلام می کند. به دلیل همین آیه و احادیثی که در معنی آن روایت شده است، سنت است که شخص نمازگزار در حال نماز به بهترین شکل و شمایل خویش حاضر شود زیرا نماز، مناجات با پروردگار متعال است بنابراین، به کار گرفتن زینت و استعمال خوشبویی در هنگام ادای نماز مستحب میباشد و چنانکه در احادیث

پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است، لباس سفید از بهترین لباس‌هاست. جمهور فقها بر آنند که پوشیدن عورت، فرضی از فرایض نماز است.

لازم به تذکر است که مشرکان در دوران جاهلیت، چه زن و چه مرد، لوچ و عریان دور کعبه به طواف می پرداختند، زیرا معتقد بودند که با لباسهایی که در آن گناه انجام داده اند نباید با همان لباس طواف کرد، لذا لوچ و عریان طواف میکردند و هنگام طواف کف میزدند یعنی چک چک میکردند و صدای خصوصی میکشیدند و میگفتند:

اليوم بيدوا كَلِّه او بعضه فما بدا منه فلا اِحلَّه. بدین معنا که: امروز پاره ای از بدن من و یا تمام بدن من نمایان میشود، و آنچه که نمایان شود را برای دیگران حلال نمیدانم!

این آیات در ردّ کسانی فرود آمده است که برهنه به طواف کعبه میپرداختند؛ و آنرا قربت و تقوی می پنداشتند و بعضی از اهل جاهلیت بیش از سد رمق چیزی نمیخوردند، و روغن و چربو و امثال آن را استعمال نمیکردند؛ و بعضی از شیر و گوشت بز پرهیز میکردند. به تمام آنها توضیح شد که هیچ يك از اینها خیر و تقوی نیست؛ خدا به شما جامه بخشیده که پوشاک و آرایش تن شما باشد، و در وقت عبادت وی بیشتر از سائر اوقات رعایت گردد، تابنده در بارگاه پروردگار خویش از نعمت وی بهره برداشته حاضر شود. آنچه را خدای متعال برای پوشیدن و نوشیدن و خوردن عنایت فرموده، از آن تمتع کنید؛ به شرطی که در آن اسراف نباشد.

همچنان امام مسلم از ابن عباس روایت میکند که: مردم عرب - جز حُمس [حُمس، جمع احمس، قریش و فرزندانشان، یعنی، آنانکه بر سر دینشان نیرومند و استوارند. حماسه؛ یعنی، شجاعت و دلیری] - با تن برهنه، بیت را طواف میکردند و زنان هم با تن برهنه، بیت را در شب طواف می کردند.

معمولاً گروه حُمس، هنگام مراسم حج از مزدلفه خارج نمی شدند، حال آن که سایر مردم در عرفات وقوف میکردند. بر این رسم گمراه کننده ماندند تا پیامبر صلی الله علیه وسلم برگزیده شد و خدا فرمود: «خذوا زینتکم عند کل مسجد...» که ندادهنده، ندا در داد: «هان! نباید هیچکس با تن برهنه، خانهی خدا را طواف کند و به دور کعبه بگردد.» هم چنین در مراسم حج از برخی خوردنی ها خودداری می کردند.

این زینت شامل مادی و معنوی است. مادی، چون: پوشیدن لباس مرتب و مناسب و پاک و تمیز و خوشبو معنوی این که: انسان هنگام رفتن به مسجد، با وقار و سنگین و کم سخن و هدفش عبادت باشد و با رفتار نیکو و نیت سالم وارد جمع شود. (بنقل از تفسیر فرقان).

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفَصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳۲)

بگو: چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش آفریده، و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو: آن (وسایل زینت و چیزهای پاک) در زندگانی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند ولی). در روز قیامت خالص (برای مؤمنان) خواهد بود اینچنین آیات (خود) را برای کسانی که می دانند. بیان می کنیم. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أخرج»: بیرون آورده، آفریده و در اختیار مردم قرار داده است. «الطَّيِّبَاتِ»: پاکیزه ها. خالصة. به تمامی، ویژه، مخصوص. «الطَّيِّبَاتِ»: پاکیزه ها. خالصة. به تمامی، ویژه، مخصوص.

تفسیر:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»: الله متعالی به پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت میفرماید که: ای محمد! برای مردم بگو چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش بیرون آورده، حرام کرده است، و چه کسی پاکیزه های خوردنی و نوشیدنی را حرام نموده است؟

از فحوای آیه مبارکه در مییابیم که دین مقدس اسلام، با زهد نابجا و ریاضت نامشروع و رهبانیت، جداً مخالف است، در دین اسلام اصل در بهره‌گیری از زینت‌ها و طیبیات، مباح بودن است، مگر دلیلی خاص بر حرمت آنها باشد. استفاده‌ی مناسب از زینت و ترغیب مردم به آن، ارزشمند است. زیرا مفهوم «زینة الله» به‌الله متعال نسبت داده شده است. نباید فراموش کرد که: راه رسیدن به خدا، ترك امور حلال و طیب نیست، بلکه استفاده‌ی بجا و رعایت قسط و عدل است. و بصورت کل باید بعرض رسانید که دین اسلام، هماهنگ با فطرت و آیین اعتدال است، به نیازهای طبیعی جواب مثبت می‌دهد، آنچه را مفید است حلال می‌شمرد و از آنچه ضرر دارد از آن نهی می‌کند.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر آیه مبارکه مینویسد: زینت: چیزی است که انسان خود را به آن می‌آراید، اعم از لباس یا غیر آن از اشیای مباح؛ همچون زیور آلات، جواهر و غیره. معنای: (برای بندگانش بیرون آورده) این است که: باری تعالی این زینت‌ها را برای‌شان رام و مسخر گردانیده؛ با آفریدن اصل آنها همچون آفرینش پنبه از زمین و ابریشم از کرم بنابراین، بر کسی که جامه فاخر و گران قیمت میپوشد، هیچ مانع و حرجی نیست، چنانچه در حد اسراف داخل نشود و آن پوشیدنی از چیزهایی نباشد که حق تعالی آنها را حرام کرده است. همچنان برکسیکه خود را به چیزی می‌آراید که آنرا تحت عنوان کلی «زینت» میتوان جای داد، هیچ حرجی نیست، در صورتیکه مانع شرعی در برابر آن وجود نداشته باشد و هرکس می‌پندارد که بهره‌گیری از زینت الهی با این مصادیقی که ذکر کردیم، مخالف با زهد و پرهیزگاری است، بدون شک در اشتباه است.

«و» نیز خداوند متعال حرام نکرده است «پاکیزه‌ها را از رزق» یعنی: خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های پاک را پس بدان‌که ترک این پاکیزگی‌ها نیز از زهد نیست.

ترک خوردن گوشت و خوردنی‌های پاکیزه و لذیذ دیگر چون میوه‌ها، شیرینی‌ها و غیره نیز شامل این نهی الهی می‌باشد. بلی! آیه‌کریمه برای این آمده است تا برکسانیکه این پاکیزگی‌ها و زینت‌ها را بر خود یا بر دیگران تحریم میکنند، انکار نماید و این روش نادرست‌شان را مردود اعلام کند. از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده است که در حدیث شریف فرمودند: «دور از خودپسندی و تکبر و اسراف بخورید، بنوشید، صدقه کنید و بپوشید زیرا حق تعالی دوست دارد تا اثر نعمتش را بر بنده‌اش ببیند».

«قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: قبل از همه باید گفت که: در بهره‌برداری از نعمت‌های دنیوی، مؤمن و کافر یکسانند، ولی کامیابی قیامت مخصوص مؤمنان است همانا سزاوارترین مردم به چنین نعمت‌هایی اعم از پوشیدنی، نوشیدنی و خوردنی مؤمنانند و کفار نیز از آن بهره می‌برند.

پس تمام اینها کمکی برای مؤمن و متاعی برای کافر در دنیا است ولی در آخرت همه اینها مخصوص مؤمنان خواهد بود. و هیچکس در آن شریک و سهم نخواهد بود؛ چون خدا بهشت را بر کافر حرام کرده است.

«كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (32)»: و مانند چنین بیانی که در مسایل زینت، خوردن و نوشیدن و از این قبیل ارائه کردیم، احکام را به شما بیان میکنیم و تعالیم اسلام را آموزش می‌دهیم تا یک مسلمان در همه امور خود بر بصیرت و بینش باشد.

خوانندگان محترم!

این آیه مبارکه، زینت را برای انسان حلال می‌شمرد. قرآن، یکی از نعمت‌های خداوند را، زینت آسمان‌ها به ستارگان جهت تماشای تماشاگران میداند، «زَيْنَاهَا لِلنَّاطِرِينَ» (حجر، 16) اما باید علاقه‌ی به زینت، انسان را به هلاکت نکشد و بهره‌گیری از آن کنترل شده باشد، لذا قرآن، نشان‌دادن زینت زنان را جز برای شوهرانشان و محرم‌های آنان، حرام میداند. «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ» (نور، 31).

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیه (33) در باره اصول محرّمات، بحث بعمل آمده است.

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٣﴾

بگو: همانا پروردگارم فواحش (بی حیائی‌ها) را حرام کرده است، آنچه آشکار باشد از آن، و آنچه پنهان باشد. و (حرام کرده است) گناه و تجاوز و سرکشی به ناحق را (در حق مردم)، و (حرام کرده است) این که چیزی را با الله شریک مقرر کنید که بر حقانیت آن هیچ دلیلی نازل نکرده است. و (حرام کرده است) این که چیزی را که (بطلان آنرا) نمیدانید، به الله نسبت دهید. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فواحش»: جمع «فاحشة»، (بی حیائی‌ها) گناهی که سخیف، شنیع، فاحش، و بینهایت قبیح باشد و بدی آن برای همه انسانها معلوم و آشکار باشد، مانند زنا و چون در جاهلیت انجام پنهانی آن را روا می داشتند، این آیه حرمت آن را تأکید مینماید. «اثم»: گناهی است که سقوط انسان را در پی داشته باشد و «بغی»: تجاوز به حق دیگران است.

تفسیر :

«قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ»: ای محمد! برای مردم بگو الله متعال پاکیزگی‌ها را حرام ننموده بلکه گناهان بد را حرام کرده است، گناهانی که بندگان به صورت مخفی یا آشکار انجام می دهند.

باید یادآور شد که: حکمت وضع تحریم‌های الهی، صرف در مسیر تربیت و رشد و تکامل انسان صورت گرفته است. در ضمن قابل تذکر است که: حلال‌ها در شرع اسلامی بسیار است، ولی حرام‌ها اندک و محدود که تفصیل آن در قرآن عظیم الشأن و احادیث نبوی به بیان گرفته شده است.

«وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ»: و تمام گناهان کبیره و صغیره و تجاوز از حدود در همه چیز، یعنی هرگونه معاصی و تعدی و تجاوز به حقوق مردم را حرام کرده است.

«وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا»: و شریک آوردن به الله بدون حجت و دلیل و بر مبنای زور و بهتان را، البته روشن است که الله سبحانه و تعالی بر این امر که دیگری با او شریک گردانیده شود؛ هرگز حجت و برهانی نازل نمیکند پس این تعبیر، به منظور رد پندار مشرکانی به کار گرفته شده که ادعا کردند؛ به فرمان الله شرک آورده‌اند.

«وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (33)»:

و اینکه به الله متعال اقوالی نسبت داده شود که نگفته و احکامی که به آن امر نکرده است مانند دروغ در تحلیل و تحریم زیرا دین کامل و شریعت تمام و حجت برپاست و بدعت در دین حرام است.

پایان زندگی هر قوم و ملتی :

مطالعه کنندگان محترم !

بعد از اینکه در آیات فوق الذکر موضوعاتی حلال و حرام و احوال شخص مکلف، خداوند مباح بودن زینتها و روزی پاکیزه‌ی بدون زیاده روی را توضیح و بیان فرمود، به تعقیب آن از اصول محرمانت زیان آور و تباه گر، یاد آوری بعمل آورد، اینک در آیه متبرکه ذیل؛ زمان پایان زندگانی هر قوم و ملتی و اینکه در این زندگی کمی و زیادی و پس و پیش جود ندارد، بحث بعمل می آورد.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٤﴾

برای هر امتی زمانی [معین و اجلی محدود مقرر] است، هنگامی که اجلشان سرآید، نه ساعتی پس می مانند و نه ساعتی پیش می افتند. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَجَلٌ»: سر رسید، زمان، وقت معلوم. «يَسْتَأْخِرُونَ»: درنگ نمی کنند.

«لَا يَسْتَقْدِمُونَ»: جلو نمی افتند. «ساعة»: کمترین زمان ممکن.

تفسیر:

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ»: برای هر انسان، هر نسل، هر امت و هر دولتی عمری محدد و وقتی معلوم است در البحر آمده است: این وعید عذاب برای مشرکین است که در صورت مخالفت با فرمان الله آن را خواهند چشید. (ابو سعود به این نکته اشاره کرده است. ۱۵۵/۲).

بناءً نباید انسان به دنیا و عناوین و مقام های دنیوی آن مغرور شود، در هستی، هیچ تحوّل، تصادفی و خارج از تدبیر و نظم دقیق و حساب شدهی الهی نیست. برامت ها نیز قوانینی حاکم است. به یاد داشته باشید، فرصت ها و امکاناتی که در دست ما در همین لحظه و فرصت قرار دارد، رفتنی است، پس کوشش بعمل آریم تا حدّ توان، صحیح ترین و سالم ترین استفاده را از آن بعمل آریم.

«فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (34)»: و هرگاه این عمر کامل شود انسان می میرد و آن نسل منقرض و آن امت فانی و آن دولت سقوط میکند. این حکمتی بالغ و قدرتی نافذ و قضایی است الزامی که آنها هیچگاه از آن به تأخیر میشوند و نه به جلو می افتند. طوری که در آیه 59 سوره کهف آمده است: «وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا «59» (و مردم) آن آبادی ها را هنگامی که ظلم کردند، هلاکشان کردیم و برای نابود کردنشان (از پیش) زمانی را قرار دادیم).

مفسران در تفسیر آیه: «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (34)» مینویسد که: آنچه که در تفسیر این آیه راجح میباشد عبارت است از این که: منظور مهلت و اجل ملت های تکذیب کنندهی پیامبران است. طبری و ابن کثیر و ابو سعود آن را پذیرفته اند. و بر اساس نظریه ای دیگر هر انسانی عمری دارد که نه کم میشود و نه زیاد. قول اول ارجح است؛ چون میفرماید: «لِكُلِّ أُمَّةٍ» والله اعلم.

ذکر «ساعت» در این آیه مبارکه رمز آندکی و کم بودن زمان است؛ یعنی کمترین زمان به آنان مهلت داده نمیشود. و آنچه بر آنان مقدر گردیده است، هم در آن ساعت واقع می شود. مفسر تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی مینویسد: یعنی اینکه آخرین دقایق حیات هر قوم و ملتی معلوم است و کم و زیاد ندارد. ملل جهان، همچون یک فرد، اجل معینی پشت سر دارند و روزی که مقرر است طومار حیاتشان برچیده میشود و ملت های دیگر جایگزین میگردند. البته، این اجل معلوم، برای اندیشمندان و اهل تحقیق پند و اندرز بس بزرگ است.

بناءً از از تاریخ و سرگذشت پیشینیان باید درس گرفت. مز بدبختی و هلاکت مردم، عملکرد ظالمانه خودشان است. اگر ظالمان و ستمگران را در رفاه و آسایش دیدید، مأیوس نشوید، آنان هم مهلتی معینی دارند.

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات (35 الی 39) موضوعاتی از قبیل: خطاب به ملل مختلف از زبان پیامبران، سرآجام دروغ گویی، جایگاه بی باوران در سرای آخرت، را مورد بحث قرار میدهد.

يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَكُمْ رَسُولٌ مِّنْكُمْ يَفْضُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٥﴾

ای فرزندان آدم! اگر برای شما پیغامبران از جنس خود شما به سویتان بیایند که آیات (و احکام مرا) بر شما بخوانند، [به آنان ایمان آورید و آیاتم را عمل کنید]؛ پس هرکس از الله بترسد و اعمال خود را اصلاح کند، پس بر آنها (در روز قیامت) هیچ ترسی نخواهد بود و نه آنها غمگین می شوند. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنَّمَا»: اگر، چون. «يَفْضُونَ»: میخوانند، بازگو میکنند، باز میگویند، نقل میکنند. «آیاتی»: دستورات و احکام من. «أَصْلَحَ»: به اصلاح گرایش پیدا کرد، اصلاح پیش گرفت.

تفسیر:

«يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ رَسُولٌ مِّنْكُمْ يَفْضُونَ عَلَيْكُمْ»: از سنت های الهی، ارسال رسولان

برای بیان وحی الهی است. طوریکه میفرماید: ای فرزندان آدم! هرگاه پیامبران خدا از جنس خود تان به سوی شما بیایند و دین الله متعال و احکام و شرایع را به شما بیان کنند پس از آنها پیروی کنید و به هدایت‌شان هدایت شوید، «فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ(35)»: در این هیچ جای شکی نیست که: انسان، آزاد و دارای اختیار است و سرنوشتش در گرو گرایش و عمل خود اوست، بناءً هرکس از منهیات آنها دوری گزیند و به اوامرشان عمل کند نباید از تمام امور هولناکی که پیش روی‌شان قرار دارد و نه هم از اعمالی که در گذشته انجام داده و نه از اموالی که داشته در تشویش و نگرانی قرار داشته باشد.

فهم جمله «اتَّقَى وَأَصْلَحَ»: آیه مبارکه می‌رساند: زمانی انسان متقی، و اصلاح‌گر بحساب می‌آید که دارای فعالیتی مثبت است، نه اینکه گوشه گیر. و باید متذکر شد که: تقوا و خود سازی باید قبل از اصلاح دیگران باشد و اصلاح‌گران باید خود متقی باشند. و واضح است که: آرامش حقیقی و واقعی در سایه‌ی تقوا و اصلاح است. «خَوْفٌ»: و ترس، مربوط به امور آینده و در مقابل امنیت و آسایش است؛ اما «حزن» و اندوه، مربوط به گذشته و آنچه از دست رفته باشد و در مقابل سرور و شادمانی است. (التحقیق فی کلمات القرآن).

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٦﴾
و آنها که آیات ما را تکذیب کنند و از (قبول) آنها تکبر ورزند، این گروه اهل دوزخ اند و در آن همیشه‌اند. (۳۶)

و کسانی که آیات الله را تکذیب کند، آیاتی که او تعالی در کتابی که بر پیامبر خود نازل نموده قرار داده است و بنابر تکبر و برتری جوئی و سرکشی از قبول آن سرباز زند، مجازات آنها آتش دوزخ است که در آن برای همیشه خواهند بود چون تکذیب‌گری رد دین و مانع شدن از آن است و استکبار روی‌گردانی است و سزای تمام اینگونه اعمال آتش دوزخ است.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿٣٧﴾

چه کسی ظالم تر از آن که بر الله دروغ می‌بندد یا آیات او را دروغ بشمارد؟ به آنها حصه‌شان از آنچه در کتاب (نامه اعمال‌شان) بر آنان نوشته شده، خواهد رسید تا وقتی که چون نزد آنها فرستادگان ما بیایند که ارواح‌شان قبض کنند، گویند: کجاست آنچه غیر از الله عبادت می‌کردید؟ (تا شما را از سختی‌های مرگ و پس از آن نجات دهند؟ در جواب) میگویند: آنها از نظر ما گم شدند، و علیه خود گواهی دهند که آنها کافر بودند. (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَظْلَمُ»: ظالمتر. «الکتاب»: آن چه در لوح محفوظ نوشته شده، کتاب به معنی اسم مفعول (مکتوب) است. «يَتَوَفَّوْنَهُمْ»: آنان را می‌میرانند، جان‌شان را می‌گیرند. «كُنْتُمْ تَدْعُونَ»: بندگی می‌کردید، دعوت می‌کردید، کمک می‌خواستید. «ضَلُّوا عَنَّا»: از ما نمانده‌اند، ما را ترک کرده‌اند، از ما ناپدید شده‌اند.

تفسیر:

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ»: در دنیا هیچکس ظالم‌تر از کسیکه بر الله افتراء میکند یا آیاتش را تکذیب نماید؟ و از کار دین چیزی را مشروع گرداند که او بدان فرمان نداده است، (حلال و حرام کردن چیزی بدون دلیل) یا آنچه را که پیامبران علیهم السلام آورده‌اند، تکذیب نماید، نیست.

«أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ»: به سهم و نصیبی که برای آنها مقرر شده است در دنیا نایل می‌آیند.

«نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ»: شامل رزق و روزی، حیات و مرگ، سعادت و شقاوت در دنیا و

جزای اعمال و عقوبات در روز قیامت می‌شود که در لوح محفوظ الهی ثبت شده است. مجاهدگفته است: به خپر و شری که به آنها و عده داده شده است خواهند رسید. «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ»: تا فرشته‌ی مرگ برای قبض روحشان می‌آید. انسان، با دیدن نشانه‌های مرگ، از خواب غفلت بیدار میشود و با مأموران قبض روح گفتگو دارد، ولی چه سود؟

«قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»: چون فرشتگان، با نهایت شدت، روح آنها را قبض و به حال بد می‌برند؛ می‌گویند: کجا هستند خدایانی که به غیر از الله آنها را می‌پرستیدید؟ حالا آنها را بخوانید و از آنها استمداد بجوید که شما را از این عذاب و مصیبت نجات دهند! در آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که اولین سؤاها در قیامت، سؤال از معبود است. «قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا»: آنگاه کافران اقرار کنند، وگویند: ما سخت در خطای فاحش افتاده بودیم که چیزی را معبود و مستعان خویش قرار داده بودیم که شایسته آن نبودند، و در این روز مصیبت، نشانی از آنها معلوم نیست! و مارا گم کردند پس نمیدانند که ما کجاییم. یا از نزد ما رفتند و ناپدید شدند و ما نمیدانیم که آنها کجایند و امید خیر و نفعی از آنها نداریم. حقیقت امر همین است که: غیر خدا، سرابی بیش نیست و مشرکان هنگام مرگ، به پوچی تمامی معبودها اقرار می‌کنند.

«وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ (37)»: به کفر و گمراهی خود اقرار و اعتراف و اقرار میکنند. و این اعتراف رابه طریق تأثر و اندوه به زبان می‌آورند و به ناامیدی و خسران اقرار میکنند. اولین قاضی در قیامت، همانا وجدان خودانسان است.

قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أَخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ (38)

(خداوند به آنها) میفرماید: شما هم در میان گروه‌هایی از جن و انس که پیش از شما گذشته اند داخل دوزخ شوید، هرگاه گروهی داخل دوزخ شود هم مانند خود را لعنت میکند، تا اینکه همه در آن یکدیگر را بیابند، آنگاه پیروان به پیشینیان (زعمای) خود می‌گویند: پروردگارا! اینها ما را گمراه کردند، پس به آنان دو چند از عذاب آتش بده. الله میفرماید: برای هر یک عذاب دو چندان است لیکن شما نمی‌دانید. (38)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَعْنَتْ أُخْتَهَا»: هم‌کیشان خود را نفرین کرد. «ادَّارَكُوا فِيهَا»: در آن جا به هم پیوستند، با هم جمع شدند، در آن جاگرد آمدند. «أَخْرَاهُمْ»: پسینیان، دنباله روان، طاغوت. «اولاهم»: پیشینیان، پیشوایان نادرست. «ضعف»: چند برابر. «ذوقوا»: بچشید.

تفسیر:

بعد از اینکه أجل و زمان معین مرگ هر قوم و ملت و هر فرد و جماعتی، در آیه قبلی به بیان گرفته شد در این آیات از احوال انسان پس از مرگ، سرانجام تکذیب‌کنندگان و دروغ پردازان و خودبزرگ‌بینان، بحث بعمل می‌آورد.

«قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ فِي النَّارِ»: خدای متعال خطاب به آن تکذیب‌کنندگان می‌گوید: همراه امت‌های پیش از خویش که کفر ورزیدند چه انسان باشند یا جن داخل دوزخ شوید.

«كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا»: و هر وقت گروهی جدیدی از کفار داخل آتش شوند به لعن امتی خواهند پرداخت که پیش از آنها داخل دوزخ شده‌اند، زیرا این‌ها زمانی که از آنها پیروی کردند گمراه شدند و آنانی که قبلاً داخل دوزخ شده‌اند بعدی‌ها را لعن می‌کنند. (کفار، یکباره وارد دوزخ نمی‌شوند، بلکه به ترتیب و نوبت.)

ملاحظه می‌داریم که: در بهشت، کینه، دشمنی و عداوت وجود ندارد و جنتیان سراسر صلح و صفا و صمیمیت زندگی بسر می‌برند، ولی در جهنم، ملاحظه میشود که: جهنمیان یکدیگر را لعن و نفرین می‌کنند. «لَعْنَتْ أُخْتَهَا» چنانکه در آیه‌ی 25 سوره‌ی عنکبوت می‌خوانیم:

«يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا» (بعضی از شما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعنت خواهد کرد) ولایت‌ها، محبت‌ها و حمایت‌های غیر الهی، در قیامت به کینه و نفرین و دشمنی تبدیل می‌شود.

مفسر آلوسی فرموده است که: پیروان، پیشوایان را نفرین می‌کنند و می‌گویند: لعنت خدا بر شما باد! شما ما را به اینجا کشانیدید، پس نفرین خدا بر شما باد! (روح المعانی ۸/۱۱۶). باید یادآور شد که: از صحنه‌های تکان دهنده‌ی قیامت، گفتگوی دوزخیان با یکدیگر، بخصوص باسران و بزرگانی است که سبب جهنمی شدن آنان شده‌اند. به همین جهت آنجا دوستان بی‌تقوا نیز با هم دشمن میشوند. «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» (زخرف، 67). (دوستان (امروز)، در آن روز با یکدیگر دشمن‌اند، جز اهل تقوا.)، گاهی هم تقاضا می‌کنند که عاملان گمراهی خود را ببینند و پایمالشان کنند. طوری که در (آیه 29 سوره فصلت) میفرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الدِّينَ أَضْلَانَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ 29» (وکسانیکه کفر ورزیدند گفتند: «پروردگارا! آن جن و انسی که ما را گمراه کردند به ما نشان ده تا آنها را زیر قدم‌هایمان بگذاریم (و لگد مالشان کنیم) تا از پست‌ترین افراد باشند.) ملاحظه می‌داریم که: کفار در قیامت خواهان شناسایی عاملان گمراهی خویش برای انتقام از آنان هستند.

همچنان گاهی اطاعت از بزرگان را عامل سقوط خویش می‌دانند. طوری که در (آیه 67 سوره احزاب) میفرماید: «وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا 67» (و گویند: پروردگارا! همانا ما سران و بزرگانمان را اطاعت کردیم، پس آنان ما را از راه به در بردند).

«ساده»: جمع «سید» به رؤسا و سران يك جامعه گفته میشود و «كبراء»: جمع «كبير» به بزرگان سنتی و ریش سفیدان اطلاق میشود. معمولاً این دو گروه نقش مهمی در آداب و رسوم و رفتار مردم دارند.

«حَتَّىٰ إِذَا إِذَارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا»: و چون همه در دوزخ جمع شدند، «قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا»: آخری‌ها در اشاره به اولی‌ها می‌گویند ای پروردگار ما این‌ها بودند که ما را از راه راست تو گمراه کرده و مانع هدایت ما شدند پس از تو می‌طلبیم تا به آنها دوچند عذاب دهی یا بیشتر. در قیامت، همه میکوشند تا گناه خود را به گردن دیگری اندازند یا برای خود شريك جرم پیدا کنند.

«فَأْتِيهِمْ عَذَابٌ ضِعْفًا مِنَ النَّارِ»: خدای تعالی به آنها خبر میدهد که برای هر یک از آنها عذاب دو چند است، پس عذاب مضاعف را به آنها بچشان؛ چون آنها سبب کفر ما شدند. شبیه این آیه نیز در جای دیگری هم آمده است: «رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا رَبَّنَا أَنَّهُمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ»: خداوند میفرماید: برای هر یک از پیشوایان و پیروان عذاب مضاعف است، پیشوایان به سبب گمراهی خود و گمراه کردن دیگران، و پیروان به سبب کفر و تقلیدشان.

یعنی یکی مجازات برای جرائم خودشان و یک سزا و مجازات برای به جای گذاشتن میراث گمراهی و جرم و جنایت برای آیندگان خویش.

طوری که در حدیثی مبارکه میخوانیم: «من ابتدع بدعة ضلالة لا يرضاه الله و رسوله كان عليه من الإثم مثل أثم من عمل بها لا ينقص ذلك من أوزارهم شيئاً» (هر کس بدعت جدیدی که مورد پسند الله و پیامبرش نبود ایجاد کرد، او مسئول گناهان همه‌ی کسانی که به آن بدعت ایجاد کرده‌ی او عمل میکنند خواهد بود، بدون این که از گناهان عمل کنندگان چیزی کاسته شود. هکذا در حدیث دیگری آمده است: «لا تقتل نفس ظلماً إلا كان على ابن آدم الأول كفل من دمها لأنه أول من سن القتل» (هیچ نفسی نیست که به ناحق کشته شود، مگر آن که بخشی از گناه آن به نخستین فرزند آدم (که برادرش را کشته بود) میرسد. چرا که او نخستین کسی بود که باب قتل را باز کرده بود.)

پس معلوم میشود که هر شخصی و یا گروهی که اندیشه‌ی نادرست و یا راه و روش و

عمل نادرستی را پایه گذاری کند، تنها مسئول انحراف و اشتباه خودش نیست، بلکه بخشی از مسئولیت گناهان همه ی کسانی که تحت تأثیر آن اندیشه و عمل نادرست او قرار می گیرند نیز در حساب او نوشته می شود و تا زمانی که آثار و پیامدهای اشتباه و انحراف او ادامه داشته باشند، این امر ادامه خواهد داشت.

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: از يك حساب، گناه گذشتگان آنها دو چند است، که خود گمراه شدند، و آیندگان را نیز از راه دور نمودند؛ و به يك حساب، گناه آیندگان دو چند میشود، که خود گمراه شدند، و احوال پیشینیان را دیده و شنیده عبرت نگرفتند؛ یا چون در عذاب دوزخیان بر وفق درجاتشان وقتاً فوقتاً می افزاید؛ لهذا، خداوند متعال فرمود: عذاب هر کدام مضاعف میشود.

«وَلٰكِنْ لَا تَعْلَمُوْنَ (38)»: ولی بعضی از آنها اندازه این مضاعف شدن عذاب را نمی دانند. **وَقَالَتْ اُولٰٓئِهٖمُ لِاٰخِرٰهُمُ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَدُوۡقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُوْنَ (39)**

و گروه مقدم به طایفه پسین جواب دهند که شما را بر ما هیچ فضلی نیست، لذا عذاب آتش را (مانند ما) بچشید به سبب آنچه می کردید. (39)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اولاهم»: پیشینیان، پیشوایان نادرست. «ضعف»: چند برابر. «ذوقوا»: بچشید.

تفسیر :

«وَقَالَتْ اُولٰٓئِهٖمُ لِاٰخِرٰهُمُ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ»: در قیامت رهبران گمراه، پیروان خویش را شریک خود در عذاب میدانند، طوری که همین رهبران و پیشوایان خطاب به پیروان خود خواهند گفت: یعنی: پیش در آمدگان در دوزخ به کسانی که بعداً به آنان می پیوندند، یا پیشوایان به پیروان خود میگویند، شما بر ما هیچ فضیلت و برتری ندارید تا به سبب آن عذاب شما کم گردد، شما خود گمراه شده اید همانگونه که ما گمراه شده ایم، همه در استحقاق عذاب دردناک و گمراهی یکسانیم.

«فَدُوۡقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُوْنَ (39)»: در مقابل جرم ها و گناهانی که مرتکب شدید عذاب جهنم را بچشید. و اگر شما عقل و خرد می داشتید که با آن فکر میکردید از ما در گمراهی پیروی نمی کردید.

این جمله را به خاطر فرونشاندن قهر و غضب بر زبان می آوردند؛ چون آنها برایشان درخواست عذاب مضاعف کرده بودند. (بعضی از مفسران گفته اند: فَدُوۡقُوا الْعَذَابَ گفته ی خدا است خطاب به دو گروهی که آنها را توبیخ میکند. طبری این را پذیرفته است اما در البحر آمده است: ظاهر گفته ی پیشوایان است.)

خوانندگان گرامی !

در آیات (40 الی 43) هشدار جدی به کافران بعمل آمده است؛ زیرا خداوند متعال در آیه های قبل، مجازات و سزای خود خواهان و مستکبران را که از ایمان به الله متعال، پیامبر و معاد امتناع می ورزند، آتش دوزخ قرار میدهد و این که: محال است داخل بهشت شوند، همانگونه که شتر از سوراخ سوزن نمیگذرد. معمولاً قرآن پس از هشدار به بی باوران کفر پیشه، به مؤمنان مخلص و مطیع، بشارت میدهد. در آیات ذیل موضوع اعطای مکافات به مؤمنان مورد بحث قرار داده میشود.

اِنَّ الَّذِیۡنَ كَذَّبُوۡا بِآیٰتِنَا وَاسْتَكْبَرُوۡا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمۡ اَبْوَابُ السَّمَآءِ وَلَا یَدْخُلُوۡنَ الْجَنَّةَ حَتّٰی یَلۡجَ الْجَمَلُ فِیۡ سَمِّ الْخِیَاطِ وَكَذٰلِكَ نَجۡزِی الْمُجۡرِمِیۡنَ (40)

کسانی که آیات ما را دروغ شمردند و از قبول کردن آنها تکبر ورزیدند، درهای آسمان [برای نزول رحمت] بر آنان گشوده نخواهد شد، و در بهشت هم وارد نمی شوند مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن در آید!! [پس هم چنانکه ورود شتر به سوراخ سوزن محال است، ورود آنان هم به بهشت محال است؛] این گونه گنهکاران را مجازات می دهیم. (40)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تُفْتَحُ»: گشوده می شود، باز میگردد. «أَبْوَابُ»: جمع باب، درها. «لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ»: درهای آسمانی بر رویشان باز نمی گردد، کردار نیکو و دعاهایشان، مردود است. روانهایشان به سوی عالم بالا پرواز نمیکند، در قعر دوزخ می افتند و اسیر آن جای بد میشوند؛ اما روانهای اهل ایمان، به سوی عالم لاهوت و جهان معنی پر میزند و در سرای نیک بختی و کوی نیک نامی، می آرامد. «يَلْجُ»: داخل میشود، فرو میرود، میگذرد. «الْجَمَلُ»: شتر. «سَمَّ الْخِيَاطِ»: سوراخ سوزن. «سَمَّ»: هر سوراخ تنگی، مادهی مسموم کننده را، سم میگویند؛ چون در سوراخ های ریز بدن نفوذ میکند، مثلاً: باد گرم، سموم نام دارد چون در بدن نفوذ میکند و کشنده است. (حجر آیه 27)، (واقعه آیه 42)، (طور آیه 27) [راغب]

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا»: سنت الهی، محروم کردن مجرمان از رحمت خویش در قیامت است، طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: آنانی که قرآن عظیم الشان و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم را با تمام احکام، اصول و فروعی که دارند و پیامبر صلی الله علیه وسلم به خاطر تبلیغ آن فرستاده شده اند را تکذیب کردند و تکبر نموده و آنها را نپذیرفتند، و به مقتضای احکام آن عمل نکردند، «لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ»: دروازه های آسمان بر روی شان آنگاه که ارواحشان قبض شود باز نمی گردد و هیچ عمل خوبی و دعایی به سوی آنها بالا نخواهد رفت، چون سعی و تلاش شان بد بوده و از نهادی خبیث برخوردار بودند، طوریکه میفرماید: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ 10 غافر». (تنها سخن (و عقیده) پاک به سوی او بالا می رود).

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است که: هیچ عمل صالح و دعایی از آنها به آسمان بلند نمی شود. و بر اساس نظریه ای دیگر، وقتی روحشان گرفته شد، دروازه های آسمان به روی ارواح آنان گشوده نمی شود.

همچنان عالم کبیر جهان اسلام عبد الملک بن جریج میفرماید: «نه درهای آسمان به روی ارواحشان گشوده می شود و نه به روی اعمالشان».

حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز این نظر را تایید میکند آنجا که میفرماید: زمانی که بنده ای کافر از دنیا ناامید شد و زمان مرگش فرا رسید، فرشته ای مرگ در کنار سرش می نشیند و میگوید: ای روح ناپاک! به سوی کین و غضب خدا بیرون شو، و از آن بوی بدتر از بوی مردار خارج می گردد، و از کنار هر دسته از فرشتگان که میگذرد میگویند: این روح ناپاک چیست؟ تابه آسمان دنیا میرسد؟ در آنجا نیز به زشتی از آن استقبال می شود و دروازه های به روی آن باز نمی شود. (اخراج حدیث از امام احمد و کامل آن را در این کثیر ۱۸/۲ بخوانید).

به یاد داشته باشید که: تکذیب و دروغ پنداشتن آیات الهی و نپذیرفتن معارف دین، سبب مسدود شدن تمام دروازه های رحمت و ورود به بهشت است.

«وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلْجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ»: و دخول آنها به بهشت محال خواهد بود، چنانچه داخل شدن شتر با آن ضخامتی که دارد در سوراخ تنگ سوزن محال است. این تمثیل برای محال بودن رفتن کفار به بهشت است. همان گونه که عبور شتر از سوراخ سوزن محال است، ورود آنها نیز به جنت محال است.

این عذاب کیفر مجرمانی است که به الله متعال کافر شده و پیامبرش را تکذیب کردند. هدف در این آیه مبارکه همانا بیان محال بودن ورود کفار به بهشت است، معنای شتر و عبور شتر از سوراخ سوزن، مناسبتر است. هکذا در انجیل لوقا نیز آمده است: «ورود شتر به سوراخ سوزن، آسان تر از ورود سرمایه داران و دولت مردان به ملکوت اعلی است». (انجیل لوقا، باب 18، آیه 24).

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: در تفسیر آیه مبارکه: به صورت تعلیق بالمحال میباشد. در محاورات هر زبان چنین امثله موجود است که اگر بخواهند محال بودن امری را اظهار کنند، آن را بر امر محال دیگر معلق می‌گردانند؛ یعنی همچنانکه شتر با این همه حسامت و کلانی، در سوراخ تنگ و کوچک سوزن در آمده نمی‌تواند؛ در آمدن این مکذبان و مستکبران در بهشت محال است؛ زیرا، خداوند متعال خیر داده که آنها جاودان در دوزخ می‌باشند، و این سزا در علم الهی برای آنها مقرر شده؛ پس در علم و اخبار الله متعال چه سان خلاف به عمل می‌آید؟!

«وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ (40)»: این عذاب مجازات مجرمانی است که به الله متعال کافر شده و پیامبرش را تکذیب کردند.

لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٤١﴾
 برای آنها (مجرمان) فرشهای از آتش دوزخ است، و از بالای‌شان هم پوشش‌ها (لحاف‌ها از آتش دوزخ) و ما این چنین ظالمان را سزا می‌دهیم. (۴۱)

تفسیر:

«لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ»: برای کفار فرش‌هایی از آتش در زیر پای‌شان. «مهاد»: از «مهد»، به معنای بستر است. تعبیر به «مهاد» برای دوزخیان، نوعی تمسخر و استهزای آنان است، یعنی آرامگاه‌شان دوزخ است. (تفسیر فی ظلال القرآن) «وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ»: «غَوَاشٍ» جمع «غَاشِيَةٌ»، به معنای پوشش یا لحاف‌هاست است و به خیمه نیز گفته میشود. یعنی از بالای‌شان آتش‌هایی است که آنان را همانند لحاف می‌پوشاند. حاصل سخن این که: بسترها و بالای‌پوش‌هایشان از آتش جهنم است.

باید گفت که: دوزخ، سراسر وجود کفار را از همه طرف فرا میگیرد. «لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ... غَوَاشٍ»: چنانکه در آیات دیگر نیز میخوانیم: «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» (عنکبوت، 54): «لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ» (زمر، 16) و «يَوْمَ يُغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» (عنکبوت، 55).

«وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (41)»: با چنین عذابی حق تعالی تمام کسانی را مجازات می‌دهد که بر خویشان یا بر دیگران ظلم کنند، ظلم بر خویشان از طریق کفر و ظلم بر دیگران از طریق گمراه ساختن دیگران و تجاوز بر آنها. منظور از گروه اخیر مشرکان‌اند.

قابل تذکر است که الله سبحان و تعالی از جماعت عنود و اعراض‌کننده، در آیه‌ی 37 این سوره به عنوان کافر، در آیه 40 به عنوان مجرم و در این آیه مبارکه به عنوان ظالم یاد کرده است، زیرا آنکه آیات الهی را تکذیب کند، شایسته همی این القاب است. چنانکه در آیه 254 سوره‌ی بقره میخوانیم: «وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ»

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٤٢﴾

و کسانی که ایمان آوردند و [به اندازه طاقت خود] کارهای شایسته انجام دادند، اهل بهشت‌اند و در آن جاودانه‌اند، [چرا که] ما هیچکس را جز به اندازه طاقتش تکلیف نمی‌کنیم. (۴۲)

تفسیر:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»: و کسانی که به الله و پیامبرش ایمان آورده و فرمان الله را انجام داده و او را اطاعت کرده‌اند.

«لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»: هیچکس را جز به قدر توانش مکلف نمی‌کنیم، به هیچکس تکلیفی نمی‌کنیم که از انجام دادنش ناتوان باشد. بلکه به میزان توانایی تکلیف می‌کنیم.

در دین مقدس اسلام، تکلیف، طاقت فرسا وجود ندارد «وُسْعَهَا» چنانکه در جای دیگر میخوانیم: «وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج، 78) و «يُرِيدُ اللهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ» (بقره، 185).

«أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (42)»: برای چنین اشخاصی بهشت‌هایی است که برای ابد در آن قرار دارند چون ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند.

مراعات آسانی در احکام شرع: اما چیزی که برای آنها شرط شده است این است که ایمان بیاورند و اعمال نیک انجام دهند. ضمناً از کرم و رحمت خویش فرمود: «لا تکلف نفسا الا وسعها» یعنی خداوند بر دوش هیچ بنده ای چنان کار سنگینی نمی گذارد که از حد توانش بالاتر باشد. هدف اینکه کارهای نیک که شرط دخول جنت قرار داده شده اند، چنان مشکل و سنگین نیستند که انسان نتواند از عهده انجام آنها بر نیاید؛ بلکه خداوند احکام شرعی را در هر شعبه ای نرم و آسان گذاشته است. در هر حکمی بیماری، ضعفی، سفر و ضروریات دیگر را در نظر داشته به سهولت قایل شده است.

و در تفسیر «بحر محیط» آمده است که: وقتی به انسان دستور به انجام اعمال صالح داده شد، احتمال داشت که این حکم بدان جهت سنگین محسوس گردد که انجام تمام اعمال صالحه در هر جا و هر حال از توان انسان خارج است؛ بنابر این شبهه را بدین الفاظ بر طرف نمود که ما تمام احوال و ادوار زندگی بشر را بررسی نموده مناسب به هر حال و هر مکان و زمان او احکام صادر می نماییم تا انجام آنها برای او دشوار نگردد.

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنَ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولَنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾

و (در جنت) هرگونه کینه ای را از سینه هایشان (مؤمنان) دور می کنیم، (تا در صفا و صمیمیت با هم زندگی کنند) در حالیکه نهرها در زیر (قصرهای) شان جاری است و گویند: سپاس پروردگاری راست که ما را به این راه هدایت کرد و اگر ما را هدایت نمی کرد، هرگز راه خویش را نمی یافتیم. البته پیغمبران پروردگار ما به حق آمدند. و ایشان را ندا داده شود که این همان جنتی است که آنرا به پاداش کارهایی که می کردید، به میراث برده اید. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نَزَعْنَا»: در می آوردیم، زدودیم. «غَلٌّ»: به معنای نفوذ مخفیانه است، به کینه و حسدی که مرموزانه در جان انسان نفوذ میکند نیز غل میگویند. «أُورِثْتُمُوهَا»: آن را به ارث یافته اید، آن را به ارث برده اید.

تفسیر :

در آیات قبل خواندیم که: دوزخیان در دوزخ همدیگر را لعن و نفرین میکنند، و در این آیه مبارکه میفرماید که: بهشتیان هیچگونه کینه ای از یکدیگر در دل ندارند و میان آنها صلح، صفا و محبت بر پا است، بادر نظر داشت اینکه در بهشت تفاوت درجات وجود دارد، ولی هیچ یک از جنتیان نسبت به یک دیگر هیچگونه کینه و کدورت و حسد نمیورزد. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «و نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ»:

ما قلب های مؤمنان را در بهشت پاک و مصفی و پاک ساخته و تمام حسادت ها و کینه هایی را که در دنیا داشته اند بیرون می افکنیم تا قلب های شان پاک گردد و نفس های شان با صفا شود و هر نوع کدورتی که به دل تعلق داشته باشد از بین برود. تا در بین آنان فقط محبت و مهربانی متداول و برقرار گردد.

رنجشهای اهل جنت با همدیگر، از قلوب آنها إخراج می گردد !

یعنی هر کسی که در دنیا نسبت به برادر مسلمانش کینه ای در دل داشته باشد، کینه اش را از ریشه بر خواهند کند و دلهاشان پاک و صفا از کینه خواهد بود و جز دوستی و مهربانی چیز دیگری را نسبت به همدیگر نخواهند شناخت.

در حدیث آمده است: «در حالی وارد بهشت میشوند که نسبت به یکدیگر کینه در دل ندارند.» (إخراج از ابی حاتم). صیغهی ماضی بیانگر تحقق وثبات است.

همچنان در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آنگاه که مؤمنان از آتش دوزخ نجات می یابند، بر سر پلی که میان

بهشت و دوزخ است متوقف ساخته میشوند، سپس در مظالمی که میان‌شان در دنیا بوده است از یک دیگر شان قصاص گرفته میشود تا آن که چون پاک و مصفا گشتند، به آنان اجازه ورود به بهشت داده میشود. سوگند به ذاتی که جانم درید اوست، آنان منزل و مأوی خویش در بهشت را بهتر از مسکنی که در دنیا داشته‌اند، می‌شناسند».

باید گفت: زندگی که در آن کینه و حسد نباشد، زندگی بهشتی است. «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ» و از جمله نعمت‌ها یکی هم این است که در بهشت از زیر پای آنها جوی‌ها در جالی جاری است که در منزلتی امن و در شادمانی چشم و دل بسر می‌برند. وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ و می‌گویند: سپاس و ستایش خدایی را شایسته است که به ما توفیق به دست آوردن این نعمت‌ها را عطا کرد و اگر هدایت و توفیق او نبود، ما به این سعادت نایل نمی‌آمدیم.

هدایت، درجات مختلفی دارد که درجه نهایی، بلند آن دخول جنت است: امام راغب اصفهانی در تشریح لفظ «هدایت» نکته بسیار جالب و مفیدی را بیان فرموده است، که لفظ هدایت بسیار عام است و درجات مختلفی دارد، و حقیقت این است که هدایت عبارت است از یافتن راه و رفتن به سوی الله متعال. لذا همانگونه که درجات تقرب إلى الله چقدر مختلف و غیر متناهی است درجات هدایت نیز بی نهایت متفاوت می‌باشند که درجه ادنای آن نجات از کفر و شرک و رسیدن به ایمان است که در اثر آن راه انسان از راه اشتباه، برگشته به سوی خدا قرار گیرد. سپس طی نمودن فاصله‌هایی که بین بنده و خدا وجود دارند، هدایت نام دارد. لذا هیچ انسانی حتی انبیا و رسل علیهم السلام هیچ وقت از طلب هدایت مستغنی نبوده اند؛ بنابر این رسول الله همچنانکه تا آخرین لحظات حیات به امت «اهدنا الصراط المستقیم»: را تعلیم داد خود او نیز به خواندن این دعا اهتمام می‌ورزید؛ زیرا درجات تقرب الی الله نهایی ندارند تا اینکه رسیدن به جنت نیز در این آیه به لفظ هدایت تعبیر گردیده است که این آخرین مقام هدایت است.

«لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ»: به خدا قسم! پیامبران آنچه را درباره‌ی خدای عز و جل به ما گفتند، درست بود.

انبیا، وسیله‌ی هدایتند و هدایتشان همراه با حق است. خودشان، حرفشان، عملشان، شیوه‌ها و وعده‌هایشان همه حق است.

«وَنُودُوا أَنْ تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أَوْرَثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ(43)»: و از جمله نعمت‌های بیشتر یکی هم این است که ملائکه آنها را به سوی امن و ایمان ندا نموده و به آنها گفتند: در این بهشت‌ها به سبب ایمان و عمل صالحی که انجام داده‌اید جاودانه خواهید بود، پس به رحمت خدای مهربان‌ترین مهربانان داخل بهشت شوید و با عمل عمل‌کنندگان در منازل آن فرود آئید.

مفسر قرطبی گفته است: یعنی در مقابل عملتان مستحق آن شدید، و بر مبنای رحمت و فضل خدا در آن جای گرفتید.

در حدیث شریف آمده است: «راستی و درستی پیشه کنید و با اعمال شایسته به الله تقرب جوید ولی بدانید که هرگز کسی با عملش وارد بهشت نمی‌شود. اصحاب گفتند: حتی شما یا رسول الله؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: حتی من؛ مگر اینکه الله عزوجل مرا به رحمت خویش درپوشاند». پس اگر فضل خدای سبحان بر شخص عمل‌کننده نباشد و او را بر عمل توانایی نبخشد، او هرگز موفق به انجام عمل شایسته نمی‌شود.

همچنین روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «بهشتیان چنین مورد خطاب قرار می‌گیرند: صحیح و تندرست باشید؛ و هرگز مریض نشوید، شادمان و نیکو حال و در ناز و نعمت باشید؛ و هرگز در رنج و سختی و آزار قرار نگیرید، جوان شوید؛ و هرگز پیر و فرتوت نگردید، جاودان باشید؛ و هرگز نمیرید».

شان نزول:

حضرت علی(رض) در بیان سبب نزول آیه کریمه فرموده است: «به خدا که این آیه درباره

ما اهل بدر نازل گردید». «تفسیر انوار القرآن»
خوانندگان محترم!

بعد از بیان پاداش نیک خوب کرداران و سزای بد بدکاران در آیه های قبل بعمل آمد، اینک در آیات متبرکه (44 الی 47) مناظره و گفتگوی میان بهشتیان، دوزخیان و اعرافیان، بعد از اینکه هر یکی از فرقه ها در مقام و جایگاه خود، قرار گرفتند-به تصویر میکشد که چگونه باوجود فاصله‌ی زیاد مکانی، یکدیگر را صدا میزنند و به بسیار آسانی همدیگر را میبینند تا دوزخیان برای نعمت از دست رفته‌ی خود، بیشتر اندوهگین و حسرتمند شوند. کلمه «نادی» در آیه مبارکه برای فاصله‌ی دور و در معنای مضارع و آینده آمده است.

وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۴۴)

و جنتیان دوزخیان را ندا می دهند که ما آنچه را پروردگار ما به ما وعده داده بود، راست یافتیم، پس آیا شما هم آنچه را که پروردگارتان به شما وعده داده بود راست یافتید؟ گویند: بلی! پس آواز دهنده در میان آنها آواز میدهد که لعنت الله بر ظالمان باد. (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نادی»: صدا زد، ندا داد. «حَقًّا»: درست، حقی. آذن. صدا زد، آواز در داد.
مُؤَذِّنٌ: آواز دهنده، ندا دهنده، بانگ کننده.

تفسیر:

«وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ»: بعد از اینکه جنتیان داخل جنت و دوزخیان داخل دوزخ شوند و به حال خویش مسرور بوده، برای تقریب و نکایت، یعنی برای مضطرب ساختن و بی آرام ساختن، و وارد کردن جراحت، مؤمنان خطاب به دوزخیان میگویند ما آنچه را خدای تعالی به ما بر زبان پیامبران خویش وعده نموده و بیان داشته بود که ما به نعمت ماندگار و کرامت بزرگ خواهد رسانید دریافتیم، آیا شما نیز آنچه خدای تعالی شما را بر عذاب و ذلت تهدید نموده بود دریافتید؟ دوزخیان در جواب میگویند بلی حقیقتاً آن دریافتیم. واضح است که جز «نعم» (بلی) چه جواب داده میتوانند؟!

مفسر زمحشری فرموده است: به منظور تمسخر به اهل دوزخ و به عنوان افزودن اندوه آنان و برای کسب خبر چنان گفته اند. (تفسیر کشاف ۱۰۶/۲).

مفسر ابن کثیر میفرماید: «رسول الله صلی الله علیه وسلم کشتگان مشرکان در بدر را که به چاهی افکنده شدند، نیز با این ندای کوبنده مورد خطاب قرار دادند: ای ابا جهل بن هشام! ای عتبه بن ربیع! ای شیبه بن ربیع!... آیا آنچه را که پروردگارتان به شما وعده کرده بود، راست یافتید؟ زیرا من آنچه را که پروردگارم به من وعده کرده بود، راست یافتم». در این اثنا عمر (رض) گفت: یا رسول الله! شما گروهی را مورد خطاب قرار می دهید که اکنون گنبدیده اند؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سوگند به خدایی که جانم در ید اوست، شما به آنچه من میگویم، نسبت به آنها شنواتر نیستید ولی آنان نمیتوانند جواب دهند».

قابل تذکر است که: از فحوای جمله «وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ...» آیه مبارکه بر می آید که: در قیامت، بهشتیان و دوزخیان با یکدیگر گفتگو میکنند. بهشت و جهنم به گونه ای است که بهشتیان پس از استقرار، میتوانند از دوزخیان خبر بگیرند. هکذا در قیامت مؤمنان و کافران، وعده های الهی را حق و عملی می یابند.

«فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (44)»: و آنگاه که هر یک از دو گروه اهل نعمت به نعمت و اهل نعمت به نعمت اعتراف کنند منادی در بین آن دو گروه ندا میدهد (به قولی: این آواز دهنده از فرشتگان گماشته بر دوزخ است) که لعنت الله در حق هر ظالم و ستمگاری که به الله متعال کفر ورزیده و پیامبرانش را تکذیب نموده تحقق یافته است. این

ندا به منظور ازدیاد حسرت و عام شدن ندامت و پشیمانی بیشتر اهل دوزخ صورت می‌گیرد.

شیخ الهند محمودحسن دیوبندی مفسر تفسیر کابلی می‌نویسد: در این آیات، متبرکه ذکر آن مخاطبات و مکالمات است که اهل بهشت و دوزخ با همدگر یا آنها با اصحاب اعراف می‌نمایند. از گفتگوی اول و ثانی که اصحاب الجنة با اصحاب النار بعمل می‌آورند، واضح میشود که این مذاکرات بعد از ادخال بهشت و دوزخ به عمل می‌آید، بنابر مقتضای نظم کلام، باید پذیرفت که گفتگوی اصحاب اعراف نیز بعد از آن است، به هر حال، اهل بهشت چون به جنت می‌رسند.

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ ﴿٤٥﴾

همانها که (مردم را) از راه الله (توحید) باز میدارند و (با القای شبهات) میخواهند آنرا کج و معوج نشان دهند و آنها از روز آخرت هم منکر بودند. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَصُدُّونَ»: دشمن اگر بتواند، آشکارا می‌جنگد و راه حق را می‌بندد، و با طرح و نقشه‌هایش راه حق را کج جلوه داده و آن را منحرف می‌کند. «يَبْغُونَهَا عِوَجًا»: آن را کج و ناراست می‌طلبند.

تفسیر:

آنان که در دنیا مانع پیروی مردم از دین الله تعالی میشدند، یعنی آنانی که سر راه مردم قرار می‌گیرند و مردم را از راه مستقیم بازمی‌گردانند و در راستی و درستی آن راه، عیب و موانع وارد می‌کردند؛ و تلاش میکنند راه آنها کج و غیر از راه مستقیم باشد، یا می‌پندارند راه هدایت خطا و اشتباه است و این امر بر آنها پوشیده شده که خودشان بر هدایت و غیرشان بر گمراهی‌اند و در عین حال به روز برانگیخته شدن بعد از مرگ و حشر و نشر کفر می‌ورزند، آنها منکر کتاب و تکذیب کننده پیامبران و به الله متعال کافر اند. در این هیچ جای شکی نیست که: راه الله، راه توحید، تسلیم، ایمان، هجرت و جهاد است. ظالمان، با ایجاد شبهه و وسوسه، با تبلیغ و تضعیف، با ایجاد بدعت‌ها و خرافات و نیز مقابله با رهبران حق و یاس‌آفرینی‌ها و کارشکنی‌های دیگر، می‌خواهند راه الله را ببندند یا در آن تغییر و انحراف به وجود آورند.

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ﴿٤٦﴾

و در میان آن دو (بهشتیان و دوزخیان) حجابی قرار دارد. و بر «اعراف» مردمانی هستند که هر یک (از اهل جنت و اهل دوزخ) را از سیمای آنان می‌شناسند، و اهل جنت را ندا می‌دهند که سلام بر شما باد، در حالیکه هنوز خودشان وارد جنت نشده‌اند، اما امید (داخل شدن) آن را دارند. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حِجَابٌ»: حجاب: پنهان کردن و مانع شدن از دخول. حجاب، به معنی پرده سترو مانع نیز آمده است، آن حجاب و حایل به «اعراف» مشهور است که نه، بهشت است و نه، به دوزخ تعلق دارد. مردمان آن جا بهشتیان و دوزخیان را از هم باز می‌شناسند.

مراد از «حجاب» در این آیه مبارکه، شاید همان دیواری باشد که در (آیه 13 سوره‌ی حدید) می‌خوانیم که میان بهشتیان و دوزخیان دیواری زده میشود که سمت بیرونی آن، عذاب و قسمت بیرونی‌اش رحمت است. «فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ» (13): (پس میان آنان دیواری زده میشود، با دری که درونش، (بهشت) رحمت و از جانب بیرونش (جهنم) عذاب است.)

«اعراف»: جمع «عرف»، به معنای مکان بلند است. در قرآن تنها در همین آیه مبارکه از اعراف و اهل آن سخن به میان آمده و این سوره نیز به خاطر همین آیه «اعراف» نام گرفته است.

«رَجَالٌ»: مردانی که نیکبها و بدیهایشان یکسان است، اهل اعراف اند. (تفسیر فرقان) «سیماهم»: علامت و هیئت، چهره‌ی سفید و نورانی فردوسیان، یا چهره‌ی تیره و سیاه دوزخیان. «لَمْ يَدْخُلُوها»: اعرافیان هنوز داخلی فردوس نشده اند. «وَهُمْ يَطْمَعُونَ»: آنان طمع دارند، دل می‌بینند، آنان امیدوارند. «لَمْ يَدْخُلُوها»: اعرافیان هنوز داخلی فردوس نشده اند. «وَهُمْ يَطْمَعُونَ»: آنان طمع دارند، دل می‌بینند، آنان امیدوارند.

تفسیر:

«وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلًّا بِسِيمَاهُمْ»: در میان این دو گروه مانعی و حجابی خواهد بود که بر بلندی‌های (اعراف) آن کسان دیگری خواهند بود که تمام بهشتیان و دوزخیان را از روی چهره و سیمای آنها می‌شناسند؛ و ندا خواهند کرد به اهل بهشت که: «سلام بر شما باد» این گروه هنوز وارد بهشت نشده اند اما امید و انتظار آن را دارند.»

یعنی اعرافیان کسانی هستند که نه جنبه‌ی مثبت زندگیشان آن قدر خوب و سنگین است که وارد بهشت شوند و نه جنبه‌ی منفی زندگیشان آنقدر بد و ضعیف است که در جهنم انداخته شوند. بنابراین این در مرز میان بهشت و جهنم قرار خواهند گرفت. تفسیر مودودی. «يَعْرِفُونَ كَلًّا بِسِيمَاهُمْ»: اعمال و خصلت‌های دنیوی، سیمای انسان را به گونه‌ای می‌کند که در قیامت دیگران با نگاه او را می‌شناسند.

قتاده گفته است: دوزخیان را از روی روسیاهی می‌شناسند و بهشتیان را از روی سیمای سفید و روشن. (طبری ۴۶۳/۱۲).

«وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»: وقتی اهل اعراف ساکنان بهشت را دیدند، صدا بر میدارند که درود الله بر شما باد! یعنی به آنها می‌گویند: «سلام علیکم». خداوند متعال فرموده است: «لَمْ يَدْخُلُوها وَهُمْ يَطْمَعُونَ (46)» أصحاب اعراف هنوز وارد جنت نشده‌اند ولی به ورود در آن طمع داشته و چنین امیدی را در سر می‌پروراند زیرا فضل و رحمت الهی بر اهل جنت را می‌بینند و می‌نگرند که رحمت خداوند متعال بر خشم وی غلبه کرده است.

روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه السلام در حدیث شریف فرمودند: «بعد از اینکه رب العالمین از قضاوت و حکم میان بندگان فارغ میشود، به أصحاب اعراف می‌گوید: شما آزاد کردگان منید پس در هر جایی از بهشت که می‌خواهید، بهره ببرید و بخرامید.»

أصحاب اعراف:

علماء در باره أصحاب اعراف بر چند وجه اختلاف نظر دارند: بعضی بر آنند که أصحاب اعراف، شهداء‌اند. برخی از مفسران بدین باور اند که: آنان، فضلا و صلاحی مؤمنان‌اند که فارغ از مشغله و آنفسای خود در اعراف به مطالعه احوال مردم مصروف می‌باشند، البته که این قول از مجاهد است. بعضی بر آنند که أصحاب اعراف، فرشتگانی‌اند که بر آن دیوار گماشته شده‌اند و مؤمنان و کافران را قبل از ورودشان به بهشت و دوزخ از هم جدا می‌کنند. بعضی بر آنند که آنان مردمی‌اند که ثواب‌ها و گناهانشان برابر است و اعمال نیکشان کمتر از آن است که بتوانند به وسیله آن وارد بهشت گردند، سپس به فضل و رحمت الهی وارد بهشت میشوند و آخرین کسانی که به بهشت وارد می‌شوند، ایشان‌اند. که البته این قول از ابن عباس و ابن مسعود (رض) و عده دیگری از سلف است و ابن کثیر نیز این قول را ترجیح داده و از دیگر اقوال قوی‌تر می‌باشد.

همچنان در تفسیر المیسر، درة التفاسیر، صفوه الاتفاسیر در باره أصحاب اعراف می‌نویسند: «این اعرافیان، هر چند وارد بهشت نشده‌اند؛ اما امیدوارند که به بهشت بروند.»

سوره‌ی حدید آیه 13، در بیان اعراف میگوید: میان دو گروه بهشتی و دوزخی دیواری زده شده که دری دارد. از درون سو به طرف مؤمنان، رحمت و از بیرون سوی آن، برای بی باوران عذاب و درد است. (حدید آیه 13)، در آن روز دو چهره‌ی متفاوت وجود دارد که از هم ممتازند. (عبس آیات 38 الی 42). ظاهراً خوبی و بدی اعرافیان مساوی است و در آن جا می مانند، تا اینکه فرمان الهی می رسد.

مفسر تفسیر کابلی محمود حسن دیوبندی در مورد اعراف می نویسد: مقامی را که بر فراز دیوار وسطی واقع است، «اعراف» گویند. در باره «اصحاب اعراف» که کیستند، قرطبی دوازده قول را نقل کرده؛ نزد ما راجح آن قول است که از صحابه جلیل، چون حضرت حذیفه، ابن عباس و ابن مسعود (رض) و اکثر سلف و خلف، منقول میباشند؛ یعنی: بعد از سنجش اعمال هر که حسناتش سنگین باشد، جنتی و هر که سیئاتش غالب باشد، دوزخی است و آنانکه حسناتشان با سیئات مساویست، اهل اعراف‌اند.

از روایات بر می آید که اصحاب اعراف عاقبت به جنت میروند، بر علاوه، ظاهر است که چون عصاة مؤمنان که سیئاتشان بر حسنات غالب باشد، آخر از دوزخ برآمده به جنت میروند؛ اصحاب اعراف که حسنات و سیئاتشان برابر است، باید پیش‌تر از آنان به جنت روند! گویا، اصحاب اعراف را باید نوع ضعیفی از اصحاب الیمین پنداشت چنانکه «سابقین مقرّبین» فی الحقیقت نوعی از اصحاب الیمین می باشند، که به طفیل عزم و اراده خویش، از عامّه اصحاب الیمین پیش رفته‌اند؛ در مقابل آن، اصحاب اعراف نوعی عقب مانده‌اند که نسبت به کثافت اعمال [بد] خویش از عامّه اصحاب الیمین چیزی عقب افتاده‌اند. اینها، چون در وسط بهشتیان و دوزخیان‌اند مردم هر دو طبقه را از علایم مخصوص آن می شناسند.

وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤٧﴾

و هنگامی که چشمانشان (اصحاب اعراف) به سوی دوزخیان گردانیده شود، گویند: ای پروردگار ما! ما را همراهی مردمان ظالم (در دوزخ) قرار مده. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ»: چشمان اعرافیان به طرف دوزخیان متوجه می گردند، به دوزخیان التفات میکنند. «تِلْقَاءَ»: جهت، طرف، سمت و سو.

تفسیر:

«وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (47)»: چون چشمان اصحاب اعراف به سوی دوزخیان گردانیده شود، و عذاب و ذلت و خواری ماندگارشان را ملاحظه کنند به استغاثه پروردگار خود می پردازند و از او تعالی می‌خواهند تا آنها را در زمره ظالمان و ستمگرانی که با شرک بر خویشتن ظلم نموده‌اند قرار ندهد بلکه آن‌ها را نجات دهد.

مفسر تفسیر روح المعانی می نویسد: اصحاب اعراف، در دعایشان نمی‌گویند: «ما را اهل آتش قرار مده، بلکه می‌گویند: ما را همنشین ظالمان مگردان. گویا مجالست با ظالم، بدتر از آتش دوزخ است».

از جمله: «صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ»: آیه مبارکه فهمیده میشود که: اعرافیان به اهل بهشت نگاه میکنند و آنان را میشناسند و سلام میکنند؛ اما به اهل دوزخ نگاه نمیکنند، بلکه چشمشان ناخواسته به آنان می افتد.

مفسران در معرفی اعرافیان در تفاسیر خویش نگاشته‌اند: اعرافیان اشخاصی هستند که حسنات و گناهانشان برابر است، پس نه بهشتی میباشند و نه دوزخی، و بر بلندای دیوارها محبوس میشوند تا زمانی که الله متعال درباره‌ی آنان حکم میکند. آنها وقتی به بهشتیان نگاه

میکنند، سلام می‌کنند، و وقتی به دوزخیان مینگرند می‌گویند: بارالها! ما را از زمره‌ی ظالمان قرار مده و ما را قرین آنها مساز! از الله متعال درخواست میکنند آنها را قرین اهل دوزخ قرار ندهد. به‌کار بردن لفظ (صرف) نشان میدهد که آنها بیشتر به بهشتیان نظر دارند. و نگاه کردنشان به دوزخیان به اراده‌ی خودشان نیست، بلکه وادار میشوند؛ یعنی وقتی وادار شوند که نظر برگردانند و عذاب اهل دوزخ را ببینند، از الله التماس میکنند که آنان را بادوزخیان قرین قرار ندهد. (البحر المحيط ۴/۳۰۳).

مفسر تفسیر کابلی در مورد اعرافیان مینویسد: چون در میان بهشت و دوزخ‌اند، در میان خوف و رجا می‌باشند. چون به يك سو می‌نگرند، امید می‌کنند، و چون نگاهشان به سوی دیگر می‌افتد، از خدا می‌ترسند و پناه می‌جویند که در زمره دوزخیان داخل نشوند! مفسر مودوی مینویسد: «وهنگامی که چشمان شان به‌سوی دوزخیان برگردانده میشود می‌گویند: (ای رب ما! ما را با گروه ستمکاران همراه نکن.) آنگاه اعرافیان چند نفر از کسانی بزرگ جهنم را از نشانه‌ها و سیمای شان خواهند شناخت و آنان را ندا درخواهند داد که: دیدید که امروز نه آدم‌ها و گروه شما توانست سودی به شما برساند و نه امکانات و قدرت که آنها را بزرگ و توانمند می‌پنداشتید.

آیا اینان همان افرادی نیستند که درباره‌ی آنان سوگند یاد میکردید و میگفتید که خدا چیزی از رحمت خود را بهره‌ی آنان نخواهد کرد؟ امروز به همانان گفته شد که وارد بهشت شوید در حالی که نه ترس خواهید داشت و نه غم و اندوهی." و دوزخیان بهشتیان را آواز خواهند داد که اندکی آب و یا از آن چه خدا روزیتان کرده است بر ما هم فروریزید. آنان پاسخ خواهند داد که خدا این هر دو چیز را بر منکران حقی که دینشان را بازیچه و مایه‌ی سرگرمی و تفریح قرار داده بودند و زندگی دنیا فریبتان داده بود حرام کرده است. خدا میفرماید، امروز نیز ما آنانرا همانگونه به فراموشی خواهیم سپرد که ملاقات این روز را فراموش کرده بودند و آیات ما را انکار می‌کردند.»

از این گفت و گوی اعرافیان با بهشتیان و جهنمیان تا حدی می‌توان حدس زد که توانایی‌های انسان‌ها در جهان آخرت چقدر افزایش خواهند یافت. در آنجاشعاع دید و بینایی به قدری گسترده خواهد بود که بهشتیان، اعرافیان و جهنمیان هرگاه خواسته باشند می‌توانند یک دیگر را ببینند. صداها و شنوایی‌ها نیز به قدری نیرومند خواهند بود که این کسان جهان‌های متفاوت به آسانی خواهند توانست با یکدیگر گفت و گو کنند. این گفته‌ها و گفته‌های مشابه دیگر که در باب جهان آخرت در قرآن وجود دارند، برای ایجاد این تصور کافی ست که قوانین حاکم بر زندگی در آنجا با قوانین حاکم بر زندگی فعلی جهان ما به‌طور کامل متفاوت خواهند بود، گرچه شخصیت و هویت ما همان خواهد بود که در این جاست. کسانی که اندیشه‌شان به قدری پایبند حدود این عالم مادی است که تصویری غیر از تصور زندگی فعلی و گستره‌های محدود آن در آن نمی‌گنجد، با شگفتی و حیرت به این گفته‌های قرآن و حدیث خواهند نگریست و چه بسا با ریشخند، سبک مغزی خویش را به اثبات برسانند. اما واقعیت این است که امکانات زندگی به سان اندیشه و مغز آنان تنگ و محدود نیست.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (48 الی 49) در باره‌ی مناظره و گفتگو میان اعرافیان و دوزخیان، از رهبران گنهگار که اعرافیان آنها را مینگرند و از روی سیمای آلوده به گناهشان، آنان می‌شناسند و مورد نکوهش و ملامت قرار شان می‌دهند بحث ادامه می‌یابد. طوریکه میفرماید:

وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رَجُلًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تُسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٨﴾

و اصحاب اعراف مردانی (از دوزخیان را) که از سیمایشان آنها را می‌شناسند صدا می‌زنند و می‌گویند دیدید که گردآوری شما (از مال و ثروت و زن و فرزند) و تکبرهای شما به حالتان فایده‌ای نبخشید. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«رَجَالًا»: مردانی از دوزخیان. «ما اغنی عنکم»: به حالتان سودی نداشت، شما را از آتش دوزخ رستگار نکرد. «مَا أَغْنِيَا عَنْكُمْ»: چه سودی به حالتان داشت؟ چه سودی برایتان نداشت. «جَمْعُكُمْ»: گردآوری مال و ثروت و سپاه و فراوانی جمعیت شما. جمعیت. تعداد افراد. «مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ»: به آنچه که فخر میکردید، به خدایان باطلی که آنها را بزرگ می شمردید، چیزی که به آن تکبر و افتخار میکردید، آن گردن کشی و نافرمانی که می کردید. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

«وَوَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رَجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ»: أصحاب أعراف خطاب به مردانی از اهل دوزخ که آنها را بانسانه‌های واضح‌شان باز شناختند درحالی‌که در دنیا نیز آنها را میشناختند میگویند: «قَالُوا مَا أَغْنِي عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ (48)»: اموالی و ثروت راکه شما جمع کرده بودید کجا شد؟ نه این اموال و نه اتحادی که در مبارزه با پیامبران علیهم السلام تشکیل نموده بودید، و نه اعراض شما از دین الله و استکباری که در دنیا کردید نفعی به شما نبخشید. سرانجام به این روزگار بد و این عذاب ابد در افتادید. باید گفت که: مال، ثروت، قدرت، دوستان و طرفداران، عامل نجات نیستند. «ما أغنی عنکم جمعکم»: طوری‌که خود انسان نیز در قیامت به این حقیقت اعتراف می کند. «ما أغنی عني ماليه» (حاقه: 28).

پس، روشن است که معیار و مقیاس امتیاز و برتری در جهان آخرت، نسبت به عملکرد در دنیا متفاوت خواهد بود.

مال و ثروت، نیرو و جمعیت و نام و شهرت، اساس عزت و خوشبختی و رستگاری نیست؛ بلکه اساس و معیار، همان ایمان و باور درست و کردار نیکو و پسندیده خواهد بود. قطعاً جایگاه سرمداران کفر و گمراهی و خودخواهان و مال اندوزان دنیا پرست، دوزخ و پاداش مؤمنان و مستضعفان تاریخ، تقوا کنندگان، دین دوست، خاکساران پیشگاه حق و خدمتکاران بندگان الهی، بالاترین مراتب فردوس است و لا غیر.

أَهْوَاءَ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (۴۹).

[پس با توجه دادن دوزخیان به سوی اهل ایمان میگویند:] آیا اینان کسانی نبودند که در دنیا قسم می‌خوردید که الله آنان (کفار را) را به رحمتی نمیرساند؟ [پس به مؤمنان میگویند:] به جنت در آید که نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین می شوید. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أقستمتم»: قسم می خوردید. «لاینال»: نمی رساند، لاینال برحمة: رحمت را شامل نمی گرداند. «ادخلوا الجنة...»: این عبارت می تواند فرموده خدا خطاب به أصحاب أعراف یا سایر مؤمنان باشد؛ و یا گفته أصحاب أعراف خطاب به مؤمنان بشمار آید. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

«أَهْوَاءَ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ»: اهل اعراف برای کفار در دوزخ گفتند: به سوی این مستضعفانی که به محمد صلی الله علیه وسلم ایمان آورده‌اند ببینید که چگونه وارد بهشت شده‌اند. اکنون بگوئید که ایمان و قسم‌تان که در دنیا یاد می‌نمودید که رحمت الله متعال هرگز به آنها نمیرسد و فضل الله آنها را در نمییابد کجا شد؟ استنهام برای سرزنش و تمسخر و توبیخ آنان است.

«ادخلوا الجنة لا خوف عليكم ولا انتم تحزنون (49)»: حالا به سوی این‌ها بنگرید درحالی‌که به آنها گفته شده عجله کنید وارد بهشت شوید درحالی‌که از آنچه در انتظار شماست هرگز بیم ندارید و از آنچه در دنیا از دست داده‌اید هرگز دچار غم و اندوه نخواهید شد. در بهشت،

حزن و اندوه نیست (این عبارت میتواند فرموده الله متعال خطاب به اصحاب اعراف یا سائر مؤمنان باشد؛ و یا گفته اصحاب اعراف خطاب به مؤمنان بشمار آید).
مفسر آلوسی در این بابت می نویسد: این بخش از آیه گفته ی اعرافیان است که به بهشتیان میگویند: بدون ترس و باک و آندوه و شادمانی و در نهایت اِکرام و اِحترام در بهشت ماندگار باشید. (روح المعانی ۸/۱۲۶).

قابل یادآوری است که: در دنیا کافران مغرور، مؤمنان را تحقیر می کنند و میگویند که رحمت خدا شامل اینان نمیشود. غافل از آنکه ایمان و اعمال صالح، آنان را مشمول رحمت الهی قرار میدهد و خطاب «ادْخُلُوا الْجَنَّةَ» را دریافت می کنند.

در ضمن قابل یادآوری است که: دریافت رحمت الهی، ایمان و عمل صالح لازم دارد، نه مال و مقام، و مناصب زودگذر دنیوی. علاوه بر آنکه رحمت خدا به دست مستکبران نیست تا میان هر کس که بخواهند تقسیم کنند. «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ» (زخرف 32)

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات متبرکه (50 الی 51) در باره گفتگوی دوزخیان و بهشتیان بعد از استقرار هر یک از آنها در منزلگاه خود خبر می دهد و داد و فغان و اِلتماس آنها را بازگو میکند که در حالت شدت گرسنگی و تشنگی ابراز می دارند؛ بحث بعمل آورده است.

وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٥٠﴾

و دوزخیان جنتیان را آواز می دهند که جرعه ای از آب [خوشگوار] یا از چیزی که الله به شما روزی داده است، بر ما بریزید. (جنتیان در جواب) گویند: یقیناً الله آب و نعمت های بهشتی را بر کافران حرام کرده است. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَفِيضُوا عَلَيْنَا»: بر ما فرو ریزید.

تفسیر:

«وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ»: در روز قیامت اهل دوزخ از اهل بهشت خواستند تا آنها را نیز در برخی از نعمت های خویش مانند آب سرد و طعام پاکیزه و سایه ها شریک سازند.

به آنها ندا می دهند که با کمی آب به داد و کمک ما برسید، تا شاید شدت حرارت آتش و تشنگی را کم کند، یا از نوشیدنی هایی که الله متعال به شما عطا کرده است، چیزی به ما بدهید؛ چرا که در حقیقت تشنگی ما را از پا در آورده است.

در آیه مبارکه ملاحظه می داریم که: اولین درخواست دوزخیان، آب است، در ضمن قابل یادآوری است که: آنان که در دنیا توشه ای برای آخرت ندارند، در قیامت دست گدایی و نیازشان پیش همه دراز است. (الله تعالی ما را از آن نگاه دارد آمین).

و تعبیر (أَفِيضُوا: بر ما بریزید)، دلیل بر آن است که بهشت بر فراز دوزخ قرار دارد، یکی از نام های قیامت، «يَوْمَ التَّنَادِ» (غافر، 32) است. یعنی روزی که نداها بلند و استمداد و فریاد در کار است و بهشتیان و دوزخیان همدیگر را صدا می زنند.

«قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ (50)»: اهل بهشت در جواب خطاب به آنها گفتند خدای تعالی شما را از چنین چیزی منع کرده و به سبب کفرتان این نعمت ها را بر شما حرام نموده است و شما هیچ حقی در آب و طعام و سایه و نعمت ندارید حق شما عذاب و لعنت است.

جنتیان میگویند: همانا خدا نوشیدنی و خوردنی بهشت را از کافران منع کرده ابن عباس (رض) گفته است: انسان برادر و پدر خود را میخواند و میگوید: سوختم! کمی آب بر من بریزید. به آنها گفته می شود: جوابشان را بدهید، میگویند: خدا آن را بر کافران حرام کرده است. (طبری ۱۲/۴۷۳).

باید یادآور شد که از فحوای جمله «حَرَمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ»: آیه مبارکه بر می آید که نعمت‌های آخرت، مخصوص مؤمنان است. در ضمن قابل یادآوری است که: خداوند متعال و بهشتیان بخیل نیستند، ولی مجازات کافرانی که در دنیا مؤمنان فقیر را اذیت می‌کردند، همانا تحریم نعمت‌ها در قیامت است.

آنگاه خدا کافران را این گونه توصیف می‌نماید:

الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿٥١﴾

کسانیکه دین خود را به بازی و لهو گرفتند و زندگی دنیا آنها را فریب داد پس امروز آنان را فراموش میکنیم، چنانکه آنها ملاقات این روز را (در دنیا) فراموش کرده بودند و آیات ما را انکار می‌کردند. (۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لهو»: به معنای غفلت انسان از کارهای اساسی است و «لعب» آن است که انسان هدفی خیالی و غیر واقعی داشته باشد. «غَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا»: زندگانی دنیا فریبشان داد. «ننساهم»: آنان را از یاد می‌بریم، آنان را در آتش دوزخ وامی‌گذاریم. «لقاء»: دیدار، ملاقات. «يجحدون»: انکار می‌کنند.

تفسیر :

«الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا»: آنانیکه دین خود را به بازی و مسخره گرفتند و زندگانی دنیا فریبشان داد لذا آخرت را فراموش کرده و به بقای طولانی در دنیا فریفته شدند. بناءً باید گفت که: مسخره کردن دین، مغرور شدن به دنیا، فراموشی آخرت و انکار آیات الهی، همه از نشانه‌های کافران است.

«دِينَهُمْ لَهْوًا»: کفار، احکام دین را که جدی است آنرا به بازی می‌گیرند. و در عوض دنیا که بازیچه‌ای بیش نیست آنرا جدی گرفتند.

«وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا»: یعنی به دنیا و زینت و زیور آن مغرور شدند، «فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا»: پس در این روز ما آنها را در عذاب ترک میکنیم همانگونه که آنها راه درست را ترک کردند و امروز را به خاطر نداشتند و به آن اهمیتی ندادند.

یعنی کسانیکه دین را بازیچه و سرگرمی می‌گرفتند و زندگی دنیا، آنرا فریفت، امروز، ما آنان را به فراموشی می‌سپاریم، همان طور که آنان، دیدار این روز را از یاد بردند و آیات ما را انکار کردند.

از فحوای جمله: «نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا»: آیه مبارکه بر می آید که: فراموش کردن خداوند متعال در دنیا، سبب فراموش شدن انسان در قیامت می‌شود. طوریکه در (آیه 152 سوره بقره) آمده است: «فَادْكُرُونِي اُدْكُرْكُمْ»، یاد الله را مایه‌ی یاد او از انسان می‌داند.

مفسر آلوسی در باره میفرماید: این کلام به منزله‌ی تمثیل است؛ یعنی آنها را در آتش رها و فراموش می‌کنیم. همچنان که آنها ملاقات چنین روز عظیمی را فراموش کردند که نباید آن فراموش گردد. (تفسیر روح المعانی ۱۲۷/۸).

و ابن کثیر گفته است: یعنی با آنان بسان فراموش گشته عمل می‌کنیم، وگرنه چیزی از علم الله خارج نیست و چیزی را فراموش نمی‌کند. (مختصر ابن کثیر ۲۴/۲).

«وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (51)»: و به سبب کفری که به آیات الهی انجام داده و انکار و تکذیبی که نسبت به پیامبر خدا کرده‌اند به عذاب ماندگار در دوزخ می‌رسند.

بنابر این، خصلت‌هایی که سبب هلاکت شان گردید، عبارت بود از: حُب دنیا، فراموش کردن آخرت و دروغ انگاشتن آیات الهی. انکار مستمر آیات الهی، موجب محرومیت از بهشت و مواهب آن است.

قابل یادآوری است که این دو آیه، یکی از صحنه‌های تکان دهنده‌ی دوزخیان است که خداوند از پستی و زار و زبونی آنان خبر می‌دهد که آنان باتمام درماندگی و افتادگی از

مؤمنان بهشتی التماس و تقاضا میکنند تا دستشان را بگیرند و به فریادشان برسند؛ اما جواب سخت و دردآور می شنوند و کسی یارشان نیست و می گویند: چون دین خدا را به بازیچه گرفته و در غفلت به سر برده‌اید، نعمت بهشتی برایتان حرام است. خدا هم در جواب آنان میفرماید: آنان روز قیامت را از یاد برده بودند، ما نیز امروز آنان را فراموش و در همان تنگنا و سختی رهایشان میکنیم تا مجازات و سزای کردار بد خود را بچشند.

خوانندگان گرامی!

پس از معرفی اهل جنت و دوزخ و أعراف و گفتگو و مناظره میان این سه گروه و این که شخص مکلف باید به فرجام نیک خود بیندیشد و با حزم و احتیاط و دوراندیشی، پیش برود، در آیات متبرکه (52 الی 53) درباره فضیلت قرآن و منفعت و حجیت مطلق آن برای همه‌ی مردم سخن می گوید و معذرت بی پایه‌ی آنان را باطل می‌شمرد و به حسرت و پشیمانی دروغگویان و تکذیب کنندگان در قیامت اشاره میکند که: آرزوی دوباره زنده شدن و بازگشتن به دنیا را در سر دارند تا این بار، کردار خود را سر و سامان دهند و به سعادت همیشگی برسند. این کتاب الهی، بسیار محکم و استوار و روشن بیان می دارد که: فرصت عذرخواهی پایان یافته است. خردمندان، از آن درس گرفته و رستگار شده اند. اما جاهلان از نیاکانشان پیروی می کنند. [زخرف/۲۳]؛ ولی هرگاه کنار دوزخ قرار گیرند، برای عمر تلف شده و بار سنگین گناه تأسف می خورند. (سوره انعام آیات 27 و 28).

وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۲﴾

و البته به آنها کتابی [عظیم و با ارزش] آوردیم که مضمون آن را به تفصیل و از روی علم بیان کردیم، (کتابی) که مایه هدایت و رحمت برای جمعیتی است که ایمان می‌آورند. (۵۲)

تفسیر:

پروردگار با عظمت ما به وسیله‌ی کتاب، اتمام حجت کرد و انسان را از مغرور شدن به دنیا و فراموشی آخرت و انکار آیات، جای هیچگونه عذری را برای‌شان باقی نگذاشته است طوری که میفرماید: «وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ»: ما به این کفار کتابی آوردیم و نازل کردیم که در آن هر خیر، صداقت و حقی هست چنانچه دلیلی واضح و برهانی صادق و حجتی قاطع نیز میباید. این کتاب مردم را به سوی هر فضیلت رهنمون میشود و از هر پستی باز می‌دارد، و آنها را به سوی هدایت رهنمایی و از هر فرومایگی برحذر می‌دارد. یعنی در آن با کمال تفصیل گفته شده است که حقیقت چیست و کدام روش زندگی در دنیا برای انسان درست است و اصول بنیادین روش زندگی درست چیست؟ وانگهی این گفته‌ها و تفصیلات از روی حدس و گمان نیستند، بلکه براساس علم قطعی خالص استواراند. آوردن کتاب هدایت و رحمت، کار خداوند است که آن را بخش بخش و به تدریج نازل کرده است.

«هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (52)»: قبل از همه باید بگویم که؛ هدایت با قرآن، از بزرگترین رحمت و لطف‌های خداوند به مؤمنان است. این کتاب رحمتی است هدایتگر و نعمتی است بازدارنده و برای کسی که از آن پیروی کند مایه عصمت است و مؤمنان را نجات میدهد و کسانی را که به او عمل میکنند به رستگاری میرساند.

یعنی اولاً که مطالب و آموزه‌های این کتاب به قدری روشن و قابل فهم اند که اگر کسی آنها را مورد توجه و تدبیر قرار دهد، راه راست و درست به طور کامل برای او آشکار خواهد شد. و علاوه بر آن کسانی که به این کتاب باور و ایمان دارند، در زندگی آنان نیز به صورت زنده و عملی این حقیقت را نیز میتوان مشاهده کرد که این کتاب انسان را چقدر درست راهنمایی میکند و چه رحمت بزرگی است که به محض پذیرش آن دگرگونی گسترده‌ای در اندیشه، اخلاق و کردار انسان آغاز میشود. این اشاره ایست به آثار و دگرگونی‌های شگفت‌انگیزی که در اثر ایمان آوردن به این کتاب در زندگی یاران پیامبر پدید می‌آید.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شَفْعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٥٣﴾

آیا [منکران قرآن برای باور کردن آن] جز در انتظار تأویل آنند (در انتظار انجام و نتیجه آن کتاب اند)؟ روزی که نتیجه و انجام آن بیاید ظاهر شود) آنانی که نتیجه را پیش از آن (در دنیا) فراموش کرده بودند، میگویند: همانا پیغمبران پروردگار ما (دین) حق را آورده بودند (و لیکن ما سخنانان آنها را نپذیرفتیم) پس آیا شفاعت کنندگانی هست که ما را شفاعت کنند (و برای ما واسطه شوند)؟ و یا پس گردانیده شویم (به دنیا) باز عمل کنیم غیر آنچه میکردیم (این آرزوی‌شان فایده ندارد) زیرا خود را زیانمند کردند، و گم شد از آنها آنچه (در دنیا) افترا می‌کردند. (۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تأویل» : سرانجام و عاقبت آن. مراد عقاب و عذابی است که وعده داده میشود. «یوم یأتي تائویله»: روزی تأویل فرجامش فرا میرسد، روز قیامت. «نرد» : به سوی دنیا - بازگردانده می شویم.

تفسیر:

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ»: خداوند متعال در قرآن، منکران را توبیخ میکند که تا تحقق تهدیدهای او را نبینند، ایمان نخواهند آورد **طوری‌که میفرماید: آیا آنان جز در انتظار تأویل آنند؟** یعنی: آیا این کافران تکذیبگر جز عذابی را که در قرآن به آنان وعده داده شده است، انتظار نمی‌کشند، عذابی که سرانجام، کارشان بدان منتهی خواهد شد. فتاده گفته است: تأویل یعنی عاقبت آن. ربیع در تفسیر خویش میفرماید: «پیوسته از تأویل قرآن مسائلی نو به‌میان می‌آید تا آن که روز حساب فرارسد و در آن روز است که تأویل آن به اتمام میرسد». **«روزی که تأویل آن فرارسد»** که همانا روز قیامت است.

مراد از تأویل در این آیه مبارکه، به قرینه‌ی جملات بعد، تحقق تهدیدها و وعده‌های الهی در مورد مجازات و پاداش در قیامت است.

مفسر مودودی می در تفسیر آیه مبارکه: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ»: می نویسد: به عبارت دیگر این مطلب را اینگونه باید فهمید که کسانی که تفاوت روش درست و نادرست به روشنی برایشان گفته میشود، اما آنان نمی پذیرند و باز کسانی با عمل به راه و روش درست به آنان نشان میدهند که راست روی چه تأثیر و پیامدهای بی شمار مثبتی نسبت به غلط وی بر زندگی آنان به جای گذارده است، اما باز هم آنان پند و اندرز نمی گیرند، پس این بی اعتنایی و برخوردشان بدین معنا است که تنها در صورت رو شدن با مجازات غلط روی، نادرست بودن راه و روش خویش را خواهند فهمید. کسی که به توصیه های پزشک عمل میکند، نه به شفا یافتن مریضان همسان خود در اثر عمل توصیه های طبیب توجهی میکند، تنها در صورت خوابیدن بر بستر مرگ خواهد پذیرفت که روشی که تاکنون در زندگی در پیش گرفته بوده به راستی برای وی مهلک بوده است.

«يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ»: **«روزی که تأویل آن فرارسد»** که همانا روز قیامت است.

باید گفت که: قیامت، روز آگاهی و بیداری است، ناله‌ها، فریادها و اعتراف‌ها و آرزوها در قیامت، به جایی نمی رسد. پس باید در دنیا هشدارهای قرآن را جدی بگیریم.

«يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ»: خسارت بزرگ، همانا فراموش کردن قرآن و قیامت است، **طوری‌که میفرماید: کسانی‌که آنرا پیش از آن فراموش کرده بودند** یعنی: کسانی‌که قرآن را قبل از آن که مصداق وعده‌های آن فرارسد و فرجام مورد بحث در آن، تحقق یابد، ترک کرده بودند؛ و در دنیا به آن عمل نکرده بودند میگویند: «قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ»: **«میگویند: بی‌شک پیامبران پروردگار ما حق و حقیقت را آورده بودند»** و درستی و صداقت آنها برای ما محقق شد اما به آنها ایمان نیاوردیم و از آنها پیروی نکردیم. بدین‌گونه،

در جایی به این حقیقت اقرار و اعتراف میکنند که این اعتراف در آنجا هیچ سودی به حال شان ندارد.

مفسر امام طبری (رح) فرموده است: بدبخت‌ها وقتی با مجازات روبرو میشوند، قسم میخورند که پیامبران رسالت را به درستی و کامل ابلاغ کردند و آنها را نصیحت نمودند، اما وقتی آنها را تصدیق می‌کنند که بر ایشان سودی ندارد، و سروصدای فراوانشان آنها را از قهر و غضب خدا نجات نمی‌دهد. (طبری ۱۲/۴۸۰).

«فَهَلْ لَنَا مِنْ شَفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا»: آیا امروز برای ما شفيعی پیدا میشود که ما را از این عذاب نجات بدهد؟ این جمله به معنای تمناست. یعنی: ای کاش برای ما شفاعتگرانی می‌بود «تا برای ما شفاعت کنند»: در نزد پروردگار ما تا ما را از عذاب دوزخ معاف گرداند.

«أَوْ نَرُدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ»: یا آیا میشود ما به دنیا برگردیم تا به عمل صالح و نیک غیر از گناهان و اعمال زشتی که مرتکب شدیم، بپردازیم.

از فحوای جمله «أَوْ نَرُدُّ فَنَعْمَلُ»: آیه مبارکه برمی‌آید که: کافران، دین و آخرت را جدی نمی‌گیرند، در لحظاتی که در روز قیامت، متوجهی خطاء و اشتباهات خود می‌شوند، آرزوی برگشت به دنیا را می‌کنند، ولی این آرزوهای شان، بیهوده است.

طوریکه در (آیه 28 / سورة أنعام) آمده است: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ»: آنان اگر هم بازگردند، همان کارها را ادامه می‌دهند.

خدای متعال در رد آنها گفته است: «قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (53)»: بهراستی که به خود زیان رساند. یعنی آنان از زندگی و توانمندی های خود در جهت صلاح و فلاح خویش هیچ بهره‌ای نگرفتند پس زندگی آنان بر آنان بلا و محنت گردید، گویی هستی خود را باخته‌اند، همانند تاجری که رأس المال خود را از دست میدهد، «وگم شد از آنان آنچه افترا میکردند» یعنی: دروغ بافی هایشان که در دنیا بر میساختند، تباہ و نابود شد، یا معبودهایی که در دنیا شریک خدای سبحان قرار میدادند، از نزدشان ناپدید شد و هیچ سودی به آنان نرسانید. سپس خدا دلایل قدرت و یگانگی خود را بیان کرده و میفرماید:

خوانندگان محترم!

در آیات (54 الی 56) در باره ربوبیت و الوهیت، به فریاد خواندن.

**إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ
يَغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ
الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۵۴)**

به یقین پروردگار شما الله است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید سپس بر عرش قرار گرفت، شب را به روز می‌پوشاند و روز را به شتاب می‌طلبد و آفتاب و ماه و ستارگان در فرمان او مسخر هستند. آگاه باشید! که آفرینش و فرمانروایی تنها برای الله است. بزرگوار و نهایت بزرگ و با برکت است الله، (چون او) پروردگار جهانیان است. (۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَبٌّ»: سرور، فرمانروا، مدبر و اندیشمند و مربی و در اصل به معنای تربیت و به کمال رسانیدن است. «ستة أيام»: شش روز، یوم هم به معنی روز است، هم روزگار، منظور از شش دوره است که تنها آفریدگار، کم و کیف آنرا میداند. «استوی»: چیره شد، استیلا یافت، زیر قدرت خود در آورد. «حَثِيثًا»: شتابان، بهسرعت وبدون فتور وستی. «مُسَخَّرَاتٍ»: خاکساران، متواضعان، فرمانبرداران، رام شده‌ها. «اخلق»: آفریدن هر چیز از نیستی و به اندازه. «الأمرُ»: تدبیر در امور و دخل و تصرف در آن.

«خلق و امر»: بر جهان هستی دو نظام حاکم است: نظام ذره ای که شکل و مکان ولوازم مادی را اقتضاء میکند و نظام امر که جهان ذره‌ای را اداره میکند. «خلق»: احکام جهان

هستی. «امر»: احکام دینی شرعی. «تضرعاً»: فروتنانه، بهزاری. «خفیه»: نهانی. «المعتدین»: تجاوزکاران، از حد گذرندگان. «خوف»: بیم، طمعا: امید. (فرقان)

تفسیر :

در آیهی قبل، بحث از محو شدن هر چیز و هر کس در قیامت بود، جز ذات الله متعال، و در این آیه مبارکه معرفتی پروردگار واقعی است. **طوری که میفرماید: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ: هَٰمَانَا پروردگار شما آن اللهی است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید، به قولی: این روز ها از روزهای دنیا بود. به قولی دیگر: این روز ها از روز های آخرت بود که هر روز آن به اندازه هزار سال دنیا است.** اگر سؤال بعمل آید که: چرا خداوند متعال، جهان را به امر «کن»: باش، نیافرید و آن را در شش دوره بیافرید؟

در جواب باید گفت: اگر پیدایش هستی در یک آن و با لفظ «کن» می بود، آن سان که شایان است، عظمت و علم و قدرت بی همتای هستی بخش را درک نمی کردیم؛ اما آنگونه که - حکمت او ایجاب نمود - در ادوار مختلف و با برنامه ای منظم و بی مانند، این هستی شگفت آور و پهنآور، به وجود آمد تا هر چه بیشتر مقام والا و شکوهمند حق را دریابیم. همانطور عظمت و هیمنه ی خلقت بشر وقتی بیشتر محسوس است که نوزادی پس از طی دوران تکامل خود در رحم مادر، به دنیا بیاید.

همچنان شیخ قرطبی میفرماید: اگر می خواست آن را در یک لحظه خلق میکرد، اما خواست دقت و تحمل را در امور به بندگان بیاموزد. (تفسیر قرطبی ۲۱۹/۷).
«ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ»: بعد از آن خدای تعالی بر عرش آنگونه که لایق شأن و عظمت اوست علو و استقرار یافت.

استواء :

عبارت از برتری و استقرار است و خدای سبحان خود به کیفیت آن دانایتر میباشد و ما به آن به گونه ای که به جلال و عظمت وی سزاوار است، عقیده داریم.
از ام سلمه در تفسیر آیه مبارکه: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ»: روایت شده است که فرمود: درک کیفیت استواء در حیطة عقل نیست اما استواء مجهول هم نیست، و اقرار به آن ایمان و انکار آن کفر است.

از مالک بن انس (رض) نیز روایت شده است که شخصی از وی پرسید: خدای سبحان و تعالی چگونه بر عرش استواء یافت؟ امام مالک گفت: «استواء معلوم است (یعنی در لغت) و کیف (یعنی کیفیت این استواء) مجهول است و ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت می باشد». این است مذهب سلف صالح در این باب.

عرش :

عبارت از تخت جهانداری است که بزرگترین مخلوقات الله متعال می باشد. و امام احمد رحمه الله گفته است: اخبار صفات باید بدون تشبیه و تعطیل با آن برخورد شود. نباید گفت چگونه؟ و چرا؟ ایمان داریم خدا هر طور خود بخواهد بر عرش مستقر خواهد شد. حد و نهایی برایش متصور نیست، صفت و کیفیتی که توصیف کننده بتواند بدان دست یابد و آن را تعریف کند، به گمان نمی آید. آیه و خبر را می خوانیم، و به محتوای آنها ایمان می آوریم و کیفیت صفات را به علم خدا ارجاع می دهیم. (محاسن التأویل ۶/۷ ۲۷۰).
مفسر قرطبی گفته است: هیچ یک از سلف صالح حقیقت استقرار خدا را بر عرش انکار نکرده اند، اما کیفیت و چگونگی آن را ندانسته اند؛ چرا که حقیقت آن دانسته نمی شود. (تفسیر قرطبی ۲۱۹/۷).

مفسر مودودی در تفسیر خویش در مورد آیه مبارکه «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ» می نویسد: درک و فهم کیفیت دقیق استوای علی العرش (جلوه فرما شدن بر تخت سلطنت خدا برای ما

مشکل است. ممکن است که خدای بلند مرتبه پس از آفرینش عالم هستی جایی را مرکز قلمرو نامحدود خویش قرار داده تجلیات خویش را در آن متمرکز کرده باشد، هم هستی و وجود و نیرو از آنجا بر همه‌ی عالم هستی سرازیر باشد و هم اداره و تدبیر امور عالم هستی از آن جا صورت پذیرد. و این هم ممکن است که مراد از عرش قدرت حاکمیت و فرمانروایی باشد و مراد از جلوه فرما شدن خدا بر آن این باشد که خدای بلند مرتبه پس از آفرینش کاینات زمام امور آن را خود به دست گرفته است.

به هر حال مفهوم دقیق و تفصیلی استوی علی العرش هر چه که باشد، هدف اصلی از ذکر آن در قرآن فهماندن این مطلب است که خدای بلند مرتبه تنها آفریدگار عالم هستی نیست، بلکه اداره کننده‌ی آن نیز می باشد. او پس از آفرینش عالم هستی با آن قطع ارتباط نکرده و عزلت نگزیده است، بلکه تنها اوست که در عمل بر تمام کل و جزء کاینات فرمانروایی میکند. همه‌ی اختیارات پادشاهی و فرمانروایی بالفعل در اختیار او و هر چیز تابع امر او و هر ذره‌ی هستی مطیع فرمان او و سرنوشت همه‌ی مخلوقات همواره وابسته به اراده‌ی اوست. در اصل قرآن در پی قطع ریشه‌ی سوء فهمی است که به سبب آن گاهی انسان دچار شرک شده است و گاهی دچار گمراهی خود مختاری و خود سری. قطع کردن ارتباط عملی خدا با اداره‌ی نظام هستی، به طور قطع این نتیجه را در پی خواهد داشت که انسان یا دیگری را مالک سرنوشت خود بداند و در برابر او سر تعظیم خم کند و یا خودش را مالک سرنوشت خویش بداند و خود مختاری و خود سری اختیار کند. (بنقل از تفهیم القرآن).

کلمه‌ی «ایام» در این جا یا به معنای جمع «یوم» همان بیست و چهار ساعتی است که مردم دنیا از آن مراد می گیرند، یا به معنای دوران زمین شناسی به کار رفته است، چنانکه در (آیه‌ی 47 سوره‌ی حج) ارشاد شده است: «وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» (در حقیقت یک روز نزد پروردگارت با هزار سال از آن چه می‌شمارید برابر است.) همچنان در سوره‌ی (معارج آیه‌ی 4) آمده است: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» (فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است، به سوی او بالا می روند).

«يُغْشِي اللَّيْلَ اللَّيْلَ أَنْهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا» و او تعالی ذاتی است که شب را به عنوان پرده بر روز قرار داد و شب را به گونه‌ای ساخت که طالب روز است. «وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَ النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ» آفتاب و ماه و ستارگان زیر فرمان و قدرت و خواست الله قرار دارند.

«أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ» تمام کائنات از آن اومیباشد و در آن دخل و تصرف کامل دارد. یعنی هم آفرینش به دست الله متعال است، هم اداره و تدبیر آفریده‌ها.

«أمر» عبارت از: فرمانهای تکوینی و احکام تشریعی حق تعالی است. و از جمله اوامر الله متعال یکی هم سخن او قرآن است که مخلوق نمی باشد.

پاک و منزّه است کسی که دارای چنین صنعتی است و بزرگ است آنکه چنین امری دارد و مقدس است کسی که ابداعش چنین است. فضل او وسعت یافت و شامل هر مخلوقی شد و قدرت او هر پدیده‌ای را مقهور خود ساخت و جبروت او بزرگ شد پس او درکمال خودیگانه و در ملکوت خود منزّه و در جلال و جمال خود یگانه است و خدایی جز او نیست. (بنقل از تفسیر مسبیر)

«تَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (54)»: عظمت و مجد از آن اوست و خالق و پروردگار هموست. خداوند سرچشمه‌ی برکات است. نزول برکات، از ربوبیت خداوند است. تمام هستی در حال تکامل و تحت تربیت الهی است.

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٥٥﴾
پروردگار خود را از روی تضرع و در پنهانی بخوانید (و از تجاوز دست بردارید که) او

متجاوزان را دوست نمیدارد. (۵۵)

تفسیر:

«ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً»: هرگاه پروردگار خویش را دعا می‌کنید این دعا باید توأم با خشوع، فروتنی و خاکساری در نهان و خفا و به دور از هرگونه سر و صدا، ریا و خودنمایی باشد، زیرا مخفی ساختن دعا دلیلی بر اخلاص، ایمان و تجرد است و مایه تمرکز قلب و آرامش روان بوده و از دایره حسادت حاسدان و از مزاحمت به دور است و هرگز در دعای خویش از حد، با بالا کردن صدا یا دعا به آنچه مجاز نیست مانند گناهان و قطع صلۀ رحم و از این قبیل تجاوز نکنید.

تَضَرُّعًا:

تضرع: تذلل و خودکم بینی. (زاری و به زاری). تضرع وناله در دعا، نشانه‌ی توجّه انسان به کمبودها و نیازهای خود و عامل شکستن غرور و خود خواهی است. زیرا آنکه خود را قوی و غنی بداند، در برابر هیچکس ناله و درخواستی ندارد.

خُفْيَةً:

(به ضم اول، مصدر است به معنی پنهان، خفیه) خواندن خداوند متعال به‌طور پنهان از چشم و گوش مردم است زیرا خواندن حق تعالی بدین شیوه، رگ و ریشه ریا را به‌کلی قطع میکند. احناف با این آیه مبارکه، برخفیه خواندن آمین در نماز استدلال کرده‌اند زیرا در نزد آنان، آمین دعاء است.

دعا نوعی عبادت است که عبودیت انسان را نشان میدهد و موجب جلب خیر و دفع ضرر است؛ زیرا دعا سبب نزدیکی بنده به الله است. پس بهتر است که دعا، همراه خشوع، فروتنی و لابه وزاری باشد، تا لطف پروردگار را به خود جلب نماید. (سوره انبیاء آیه 90). بصورت کل باید گفت که: بهتر است دعا با استمداد از کلمه‌ی «رب» و همراه تضرع و زاری و پنهانی باشد. و مطابق فحوای آیه مبارکه «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً» دعای پنهانی از ریا دور و به اخلاص نزدیکتر است. و دعا وقتی مؤثر است که خالصانه و همراه با تضرع باشد.

«إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (55)»: دعاگویانی که با صدای بلند و عبارات ساخته و آراسته او را می‌خوانند، تجاوزگر دانسته و آنها را دوست ندارد. دعا نکردن، دعای بی‌تضرع و دعای ریائی، از نمونه‌های سرکشی و تجاوز است.

الْمُعْتَدِينَ:

عدو، اعتداء: تجاوز. معتد: متجاوز، جمع آن معتدون است. تجاوز در دعا اینست که: دعا کننده در دعا صدایش را بسیار بلند کند و چیغ بلند بزند، یا در دعایش چیزی را بخواهد که حق وی نیست؛ چون جاودانگی در دنیا، یا دست‌یافتن به آنچه که ذاتاً محال است، یا دستیابی به منازل و مقامات انبیا علیهم السلام در آخرت. چنانکه از ابو موسی اشعری (رض) روایت شده است که فرمود: مردم صداهایشان را در دعا بلند نمودند پس رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «ای مردم! بر خود آسان بگیرید زیرا شما ذات ناشنوا یا غایبی را نمیخوانید بلکه ذاتی را میخوانید که شنوا و نزدیک است...».

عبدالله بن مغفل (رض) از فرزندش شنید که میگوید: «بارخدا! من از تو میخواهم که چون به بهشت وارد میشوم، به من قصری سپید ببخشی! عبدالله گفت: فرزندم! از الله بهشت را بخواه و به او از دوزخ پناه ببر و همین قدر کافی است زیرا من از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که در حدیث شریف فرمودند: «گروهی هستند که در دعا و وضو، از حد در می‌گذرند».

و همچنین حضرت زکریا راهم ستوده و میگوید: «إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا» (مریم، 3) و بین دعای نهفته و دعای آشکار هفتاد برابر تفاوت وجود دارد. «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» یعنی: از مرز فرمان‌هایی که درباره دعا یاغیر آن یافته اند، نمیگذرند.

عالم جلیل القدر اسلام عبد الملک بن جریج روایت کرده اند که مراد از اعتدا در این جا بلند کردن صدا به هنگام دعاست و همچنین از او روایت کرده اند که چیغ زدن در دعا ناپسند و مکروه است، اما برخی دیگر گفته اند که مراد از آن اطناپ در دعاست، چنانکه از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که فرمود: «سیکون قوم یعتدون فی الدعاء و حسب المرء أن یقول: اللهم انی أسألك الجنة وما قرب إليها من قول و عمل، و أعوذ بک من النار و ما قرب إليها من قول و عمل/ گروهی از مردم هستند که در دعا زیاده روی میکنند و کسی که بخواهد دعا کند، همین او را بس است که بگوید: خدایا، من بهشت را از تو میخواهم و گفتار و کرداری را که مرا به بهشت نزدیک کند و از دوزخ به تو پناه می برم و از گفتار و کرداری که مرا به آن نزدیک میکند.» آنگاه این آیه را قرائت کرد: «انه لایحب المعتدین.»

علامه آلوسی درباره‌ی آیه‌ی «أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً»، از حسن بصری آورده است که مسلمانان در دعا کردن تلاش می‌کردند طوری دعا کنند که صدایشان به گوش نیاید. دعای آنان جز راز و نیاز و نجوا و زمزمه‌ای که در بین خود و خدایشان صورت می‌گرفت چیز دیگری نبود؛ چون الله متعال میفرماید: با تضرع و زاری و درنهان الله را بخوانید، و خدا یکی از بندگان صالح خود را یادآور شده و فرمود: «إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا». سپس گفته است: آداب زیادی را برای دعا یادآور شده‌اند، از جمله: این که طهارت داشته باشد، رو به قبله باشد، قلبش از مشغولیات فارغ باشد، آغاز و ختمش با درود بر پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد، هنگام دعا دست‌ها را به طرف آسمان بلند کند، مسلمانان را در آن شرکت دهد و اوقات اجابت را برای دعا خواندن انتخاب کند، مانند ثلث آخر شب و وقت افطار روزه‌دار و ایام جمعه و غیره (روح المعانی ۱۳۹/۸).

وَلَا تَفْسُدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۵۶﴾

و در زمین فساد مکنید بعد از آنکه اصلاح شده است، و او را با بیم و امید بخوانید، زیرا رحمت خدا به نیکوکاران قریب است. (۵۶)

تفسیر :

در آیات گذشته، طریق خواستن حاجات از الله متعال توضیح شد؛ در این آیه مبارکه، رعایت حقوق خالق و مخلوق رابطه‌ی انسان با مردم، تعلیم میشود؛ یعنی، مادام که در دنیا معاملات در حال اصلاح باشد شما در آن اختلال می‌فکنید، طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «وَلَا تَفْسُدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» بعد از اینکه الله تعالی به وسیله‌ی بعثت پیامبران علیهم السلام و نازل کردن کتب و تبیین قوانین و احکام، زمین را به صلاح آورد و بعد از آن که مؤمن یا کافری آنرا آبادان کرد، در آن فساد نکنید؛ با کشتن مردم و ویران ساختن منازلشان و قطع درختانشان و مسدود ساختن انهارشان. و از جمله فساد در زمین: کفر به خدای سبحان و تعالی، افتادن در معاصی وی و لغو کردن قوانین و شرایع وی بعد از برقرار شدن آنهاست.

در تفسیر تفهیم قرآن در مورد آیه مبارکه: «وَلَا تَفْسُدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» (در زمین فساد برپا نکنید) شرح شده است: یعنی نظم زمین را به هم نزنید. بیرون آمدن انسان از بندگی خدا و بندگی نفس خویش و یادیگری را اختیار کردن و هدایت خدا را ترک گفتن و نظام اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی خود را بر اصول و قوانینی بنا کردن که برگرفته از هدایت و راهنمایی دیگری به جز الله متعال باشند، فساد بنیادینی است که خرابی‌ها و بی نظمی‌های بی شماری در نظام زمین پدید می‌آورد و هدف قرآن جلوگیری از همین فساد است.

قرآن عظیم الشان به این حقیقت نیز اشاره دارد که در نظام زمین اصل فساد نیست که صلاح بر آن عارض شده باشد، بلکه اصل صلاح است و در اثر جهالت و سرکشی و سرپیچی انسان است که فساد بر آن عارض میشود. به عبارت دیگر زندگی بشر بر زمین

با جهالت، توحش، شرک، طغیان، سرپیچی و فساد اخلاقی آغاز نشده است که بعدها برای رفع این نابسامانی‌ها به تدریج اصلاحاتی صورت گرفته باشد، بلکه در حقیقت زندگی بشر با صلاح آغاز شده است و بعدها انسان‌های غلط کار باحماقت‌ها و نادانی‌ها و شرارت‌های خود این صلاح را به فساد تبدیل کرده‌اند. برای رفع همین فسادها و اصلاح مجدد نظام زندگی، پروردگار با عظمت پیامبران خود را میفرستاده است و آنان در هر زمانی همین دعوت را به بشر عرضه کرده‌اند، که از برپا کردن فساد در نظامی که بر صلاح برپا شده است اجتناب فرماید.

«وَأَدْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا»: و خدای را به گونه‌ای بخوانید که شما از عذاب او می‌ترسید و در ثواب او طمع دارید، یعنی با خوف و رجا در عبادت الله متعال مشغول باشید؛ نه از رحمت وی ناامید شوید، و نه از عذاب وی در امان و مطمئن بوده به گناه جرأت کنید. این کثیر در تفسیر آن میگوید: «بیم از فرجام فلاکت بار عذاب باری تعالی و امید به ثواب خجسته و فرخنده وی».

«إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ (56)»: هر آینه رحمت، عفو و کرم او به کسانی نزدیک است که عمل نیکوتر انجام دهند و نیت خود را خالص بگردانند و از پیامبر صلی الله علیه و سلم پیروی کنند و در رهنمایی‌های قرآن هدایت شوند. از این رو بر بنده لازم است تا همواره در بین خوف و رجا باشد، هم در شدت و هم در رخا و اینکه عبادت و دعا را مخصوص پروردگار خود بگرداند. این اعتدال را خداوند متعال، «احسان» نامیده است. احسان، زمینه‌ساز دریافت رحمت الهی است و بدون آن، انتظار رحمت بی‌جاست.

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات (57 الی 58) در مورد نعمتی‌های متعددی الله متعال که بر بندگانش ارزانی فرموده؛ از جمله باریدن برف و باران و روییدن گل و گیاه و درختان، دلیل زنده شدن انسان در جهان آخرت، بحث بعمل آمده است.

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثَقَالًا سَقْنَاهُ لَيْلًا مِّمَّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٥٧﴾

و او (الله) همان ذاتی است که بادهای را مژده دهنده پیشاپیش رحمت خود (پیش از باران) میفرستد، تا آنکه چون ابرگران را بردارد، (پس) آن را به سوی زمین مرده (خشک) روان می‌کنیم، باز (به وسیله آن) آب را می‌پارانیم، باز از آن از هر قسم میوه بیرون می‌کنیم، این گونه مرده‌ها را (زنده نموده) بیرون می‌کنیم. (این قیاس برای این است) تا شما پند گیرید. (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرِّيَّاحُ»: جمع ریح، باد تند و توفانی سخت و سریع، اگر به شکل جمع (ریاح) بیاید، به معنای خیر است آن گونه که در آیهی متبرکه آمده و اگر به شکل مفرد بیاید به معنای شر خواهد بود و (قمر/19) یا در روایت است که میفرماید: «اللهم اجعلها رياحاً ولا تجعلها ريحاً»: بارها! آن را بادهای [پر خیر و برکت] بگردان، آن را باد [زیان آور] مگردان. «بُشْرًا»: مخفف بشر، جمع بشیر، بشارت دهندگان. «أَقَلَّتْ»: برداشت. «سَحَابًا»: جمع سحابه، ابرها. «ثَقَالًا»: جمع ثقیله، سنگین، پر از آب. «سَقْنَاهُ»: آنرا گرداندیم، راندیم. «لَيْلًا مِّمَّتٍ»: سرزمین مرده و بی آب و علف. «الْمَوْتَى»: مردگان. (فرقان)

تفسیر:

در آیات گذشته با «اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ»: تصرفات الهی (ج) در امور فلکی، ماه، آفتاب و غیره بیان گرفته شد؛ و ضمناً، بندگان را محض هدایت مناسب داده شده؛ اکنون بعضی تصرفات وی در سفلیات و کاینات الجوّ ذکر میشود، تا همگان بدانند که حکومت آسمانها و زمین و هرچه در میان آنهاست، خاص در قبضه قدرت ربّ العالمین است. و زش بادهای؛

نزول باران؛ آفرینش اقسام ریاحین و اثمار؛ پدید آمدن زرع و نبات بر وفق استعداد هر زمین؛ این همه نشان قدرت کامله و حکمت بالغه پروردگار با عظمت است. «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ»: او ذاتی است که بادهای حامل خیر و فلاح از قبیل باران پی در پی، روزی سهل و آسان و آب زلال را میفرستد یعنی باد را پیام‌آور و مرزده دهنده‌ی باران می‌فرستد.

در البحر آمده است: معنی بین یدی رحمته، یعنی در پیش پای نعمتش باران را که با قدرت‌ترین و بزرگترین نعمت‌ها است و بهترین اثر را بر زندگی انسان دارد، نازل می‌کند. (نزول باران مقدمه‌ی برخورداری از نعمت‌های خداست) (البحر ۳۱۷/۴).

«حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَتْ سَحَابًا ثِقَالًا»: تا آنگاه که ابر های گرانبار را بردارند، یعنی: تا آنگاه که چون بادهای ابرهایی را که با محموله آب خود گرانبارند، حمل کنند، «أَقْلَتْ» به معنی، یعنی به آسانی حمل کردن، و این نشان دهنده‌ی آن است که بادهای به قدری قوی هستند که ابرهای پر آب و سنگین را به آسانی جابه‌جا می‌کنند.

«سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ»: و به اذن الهی و مشیت او با این آب انواع و اقسام درختان و گل‌های شگفت‌انگیز بیرون می‌شوند.

یعنی آن گونه که آب به زمین حیات می‌دهد و دوباره جان تازه می‌گیرد؛ انسانها هم پس از مرگ زنده خواهند شد.

فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ: آب را در آن سرزمین مرده و خشکیده فرود آوردیم، و به وسیله‌ی همان آب انواع ثمر و میوه را از زمین بیرون آوردیم.

«كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (57)»: و همانگونه که خداوند متعال با این آب انواع سبزه‌ها و میوجات را بیرون میکند به همان‌سان مردگان را از قبرها به منظور حشر و نشر بیرون میکند. این مثال برای آن است تا شما با مشاهده این منظر به یاد قدرت خداوند متعال در زنده کردن بعد از مرگ بیفتید و این دو منظر را با نظر، عبرت، تدبیر و بینش مقایسه کنید. پس خداوند حکیم در قدرت خویش بزرگ و در تقدیر و امر خویش تواناست. در ضمن قابل یادآوری است که: مرگ، به معنای فنا و نیستی نیست، بلکه تغییر حالت است، همان گونه که زمین مرده، به معنای زمین معدوم و نابود شده نیست.

این کثیر در تفسیر خویش می‌نویسد: چنین معنی و مفهومی در قرآن زیاد آمده است، الله متعال برای روز قیامت به احیای زمین بعد از خشکیدن آن مثل می‌زند، از این رو گفته است: باشد که متذکر شوید. (مختصر ابن کثیر ۲۷/۲).

حضرت ابن عباس (رض) میفرماید: این آیه، مثلی است که خداوند در مورد مؤمن و کافر گفته است. مؤمن واقعی همچون زمینی پرخیز و برکت و حاصل خیز است و کافر به زمین خشک و شور زار می‌ماند، که آیه‌ی بعد به تبیین آن می‌پردازد.

وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْأَيَّاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (۵۸)

و زمین پاک است که گیاهش به حکم پروردگارش بیرون می‌آید، و زمینی که ناپاک است، جز گیاهی اندک و بی‌فایده از آن بیرون نمی‌آید؛ این گونه نشانه‌ها را برای مردمی که شکرگزاری میکنند [به صورت‌های گوناگون] بیان می‌کنیم. (۵۸)

تفسیر:

«وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ»: در زمین که دارای خاک خوب و قابل کشت و نما باشد به اذن الهی کشت خود را نیکو، کامل و زیبا می‌دهد، این برای مؤمنی که موعظه را می‌شنود و از آن سود می‌برد، مثل و نمونه می‌باشد.

در زمین که دارای خاک خوب و قابل کشت و نما باشد به اذن الهی کشت خود را نیکو، کامل و زیبا میدهد، باید گفت که: تنها نزول رحمت برای سعادت کافی نیست، قابلیت و ظرفیت محل هم لازم است.

«وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا»: ولی زمینی که دارای خاک بد و فاسد باشد، زمین نامرغوب و غیر حاصلخیز، مانند زمین شوره زار و نمکین، سبزه او به سختی و مشقت بیرون می شود و نه زیبایی دارد و نه شادابی و نمائی. این مثل برای کافری گفته میشود که از نصایح پند نمی‌گیرد و بهره‌مند نمی‌شود. کلمه‌ی «نکد»، به معنای چیزی است که در آن خیری نباشد، «نبات نکد»، به معنای گیاه کم و بی‌فایده می‌باشد.

این مثل حالت قلب‌های مؤمن را بیان می‌کند که هدایت الله متعال را پذیرفته و از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی نموده و از حکمت و ذکر بهره و نفع برده است و حالت کسانی که از هدایت روی‌گردانیدند و رسالت و پیامبری را نپذیرفته و به نوری که محمد صلی الله علیه وسلم بر آن مبعوث شده ایمان نیاوردند.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: این مثلی است که خدا آن را برای مؤمن و کافر زده است، مؤمن پاک و نیک است و عملش نیز پاک و خوب است و مانند زمین خوب، محصول خوب میدهد، و کافر ناپاک و عملش بد است و مانند زمین سنگلاخ و شوره زار بی‌فایده است. (طبری ۴۹۷/۱۲).

از ابی موسی اشعری (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «مثل آنچه که حق تعالی مرا بر آن از هدایت و علم برانگیخته است؛ همانند بارانی بسیار است که بر زمینی فرود آید پس بخشی از آن زمین، پاک و حاصلخیز است که آب را می‌پذیرد و علف و سبزه فراوان می‌رویاند و بخشی از آن خشک و سخت است که آب را بر بستر خود نگه میدارد و الله متعال مردم را از آبش نفع میرساند که از آن نوشیده و حیوانات خود را سیراب میکنند و با آن کشت و زرع مینمایند. اما بخش دیگری از آن زمین، بیابانی هموار است که نه آبی را بر بستر خود نگه میدارد و نه گیاهی را می‌رویاند. پس این است مثل کسی که در دین خداوند متعال آگاهی کسب نموده و بنابراین، آنچه که الله متعال مرا بر آن برانگیخته، به وی نفع بخشیده است از این رو، هم خود آن را دریافته و هم آن را به دیگران تعلیم داده است. همچنان این است مثل کسانی که هدایت و علم الهی که برای ابلاغ آن برانگیخته شده‌ام، به آنان رسیده اما در برابر آن سری بلند نکرده و آن را نپذیرفته‌اند».

«بِإِذْنِ رَبِّهِ» گرچه نظام طبیعت، بر قوانین خاص خود استوار است؛ اما همه چیز زیر نظر و با اراده و اذن پروردگار صورت می‌پذیرد.

«كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (58)»: خدای تعالی برای قومی که اراده استفاده و انتفاع را دارند حجت‌ها و دلایل را بیان میکند و مثل می‌زند و داستان ارائه مینماید شاید که آن‌ها خدای را بر نعمت‌هایش شکر کنند و از او بترسند و به او امید داشته باشند. از آن جهت سپاسگزاران را مخصوصاً یادآور شده است که آنان از شنیدن قرآن بهره می‌گیرند.

مفسر آلوسی فرموده است: یعنی مانند این مثل نو و بدیع، آیات دال بر قدرت فراوان خود می‌آوریم و برای آنان که نعمت‌های خدا را سپاسگزارند، آن را تکرار می‌کنیم و سپاسگزاری در برابر نعمت‌های خدا به وسیله‌ی اندیشیدن و پندگیری صورت پذیر است. (روح المعانی ۱۴۸/۸).

خوانندگان گرامی!

پس از بیان دلایل وحدانیت الله متعال، اینک نوبت بحث این سوره به سرگذشت مختصر برخی از پیامبران است تا موجب دلداری پیامبر خاتم محمد صلی الله علیه وسلم، در برابر ادیت و آزار مشرکان باشد.

باید متذکر شد که از شواهد تاریخی این امر به وضاحت به ملاحظه میرسد که: پس از بعثت هر پیامبری، بشریت به دو بخش تقسیم شده است. یک بخش طیب که از فیض نبوت بهترین رشد را داشته و خوب برگ و بار آورده است، و بخش دیگری آن همان بخش خبیث

است که به محض نمودار شدن معیار، تمام عدوت، دشمنی، و حسد خود را ظاهر کرده و در آخر همان گونه جدا شده و دور انداخته شده است که زرگر طلا و نقره را صیقل و مواد فضوله آنرا جدا کرده دور می اندازد.

طوری که ملاحظه نمودیم در اوایل این سوره، بحث از آدم علیهم السلام بعمل آمد اینک در آیات متبرکه (59 الی 64) قصه‌ی نوح علیه السلام به بیان گرفته میشود:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥٩﴾

به یقین، نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس به آنان گفت: ای قوم من! الله را عبادت کنید، که شما را هیچ معبودی برحق غیر از او نیست، یقیناً من بر شما از عذاب روز سخت و بزرگ می ترسم. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَا لَكُمْ»: شما را چه شده است؟ «يَوْمٍ عَظِيمٍ»: روز بزرگ، روز قیامت.

تفسیر :

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ»: ما نوح علیه السلام را که اولین پیامبر است به سوی قومش با توحید و یکتاپرستی فرستادیم.

باید گفت: نوح علیه السلام از جمله پیشوای پیامبران؛ چون عمرش از همه بیشتر بوده و بعد از ادریس اولین پیامبر اعزامی از جانب الله متعال است و هیچ پیامبری بمتابۀ نوح اذیت و آزار ندیده است. (تفصیل در کتاب نبوت و پیامبران، تألیف: شیخ صابونی).

نوحاً:

اولین پیغمبر از پیغمبران اولوا العزم و صاحبان شریعت است. نام مبارکش چهل و سه بار در قرآن آمده و با «سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» (سوره صافات آیه 74) مفتخر شده و از پیشوایان بزرگ توحید است که با يك تلاش عجیب نهصد و پنجاه سال در راه توحید زحمت کشید. «أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا» (عنکبوت، 14). آنها نه تنها ایمان نیاوردند، بلکه از آن حضرت دوری کرده، «فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا» (نوح، 6). و او را مورد آزار و شکنجه قرار میدادند. به قدری میزدند که بیهوش بر زمین می افتاد؛ اما هنگامی که به هوش می آمد میگفت: «اللهم اهد قومى فانهم لا يعلمون» خدایا! قوم مرا هدایت کن که آنان جاهل اند.

نوح علیه السلام در سرزمین عراق زندگی بسر می برد او اولین فرستاده خداوند متعال به سوی بشر بعد از آدم علیه السلام است.

برخی از مفسران گفته اند که حضرت نوح علیه السلام در پنجاه سالگی به پیامبری برانگیخته شد و او در آن زمان نجار بود و نامش نیز نوح بن لمك بن متوشلخ بن آخنوخ؛ و آخنوخ نام حضرت ادریس پیامبر علیه السلام بود. (بنقل از تفسیر کابلی).

فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ: با اینکه رسالت نوح علیه السلام جهانی بود، ابتدا از قوم خود شروع کرد. و قوم خویش را به سوی عبادت الله و یکتاپرستی و شریک نیاوردن به الله متعال دعوت و فراخواند، زیرا برای آنها خدایی جز خدای یگانه نیست چنانچه آنها خالقى جز اوتعالى ندارند، پس کسیکه می آفریند بر اینکه عبادت شود اولی است و آنکه روزی میدهد و تدبیر و تصرف مینماید اولی است که به یکتائی خوانده شود. دعوت به توحید و خداپرستی، سرآغاز دعوت انبیا و از مشترکات همه‌ی ادیان الهی بشمار می آید. خداشناسی و ایمان به الله، از همان ابتدا و در طول تاریخ بوده است. حضرت نوح که قبل از حضرت ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام بود، به مردم گفت: خدا را عبادت کنید، که این بیانگر شناخت آنان نسبت به خداوند است.

«إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (59)»: سپس آنها را از عذاب قیامت و ذلت آن روز اگر ایمان نیاورند و توحید را رعایت نکنند بر حذر داشت و این است نصیحت در دعوت.

واقعاً انبیاء، دلسوزان واقعی بشرند.

ملاحظه میشود که: نوح علیه السلام پرچم دعوت خویش را بر مبنای توحید و پرستش حق تعالی برافراشت و از قومش خواست تا به سوی آیین توحید بازگردند، همان آیینی که آدم علیه السلام و نسل‌های بعد از وی بر آن بوده‌اند.

نوح علیه السلام در خطاب به قوم گفت: «هرآینه من پر شما از عقوبت روزی بزرگ بیمناکم» یعنی: اگر خدای سبحان را نپرستید، بر شما از عذاب روز قیامت، یا عذاب روز طوفان بیمناکم. قوم نوح علیهم السلام بتانی را برای پرستش برگزیده بودند که خداوند متعال در سوره «نوح» به ذکر آنها پرداخته است و نام‌های آنها: ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر بود است.

داستان بر افتخار و آموزشی نوح علیه السلام با تمام تفصیل آن در سوره‌های اعراف، هود، مؤمنون، شعرا، قمر و نوح بعمل آمده است و شغل وی نجاری بود. ابن‌کثیر در مورد فاصله زمانی بین آدم علیهم السلام و نوح میفرماید: «میان آدم و نوح علیهما السلام ده قرن فاصله بود، که در طول این ده قرن، مردم همه بر دین اسلام و توحید پایدار بودند و در عصر نوح بود که شرک و انحراف پدیدار شد».

محدث کبیر جهان اسلام امام ترمذی و سایر محدثین میفرمایند که: تمام خلق هم‌اکنون از نسل نوح علیه السلام هستند. برخی از مفسران بدین باور آند که: ادریس علیه السلام قبل از نوح علیه السلام زندگی بسر می برد.

توضیح مختصری بر زندگی نوح علیه السلام :

نوح علیه السلام از سلله‌ی خاندان ادریس و ادریس از سلسله‌ی خاندان شیث پسر آدم است. نوح علیه السلام اولین پیامبری است که با بت پرستان که به تازگی راه توحید را از دست داده بودند، مبارزه و جهاد کرد، از دواج دختران، خواهران، عمه‌ها و خاله‌ها را تحریم نمود. (سوره آل عمران آیه 33)

پس از طوفان، شصت سال یا به قول مفسر آلوسی دوصدو شصت سال زنده بود و در آن مدت، مردم، در سرزمین پراکنده شدند و همچون دورانه‌ی پیشین به کار دهقانی، باغداری و صنعت‌های گوناگون پرداختند.

مختصری بر عوامل بت پرستی :

پیش از نوح، جمعی صالح و نیکوکار، که سالهای طولانی در جامعه با مردم زندگی بسر بردند وفات یافتند، مردم، بر سر قبر آنان، مساجد و بارگاه‌ها ساختند و به دستور شیطان، تصویرشان را کشیدند و هر روز به دیدارشان میشتافتند. پس از مدتی از تصویر گذشتند و مجسمه‌ی آن مردان خداپرست را ساختند و در اماکن عمومی نصب کردند؛ اما هنوز مردم خدا پرست بودند و - به زعم خود - برای احترام آنان به چنین رفتاری دست زده بودند. مدتی دیگر سپری شد و آن جمع پیشین، همگی از دنیا رفتند و کار بر بازماندگانشان مشتبه گشت و مجسمه به بت تبدیل شد و این نسل، قدمی فراتر نهادند، به سوی سیاه بختی پیش رفتند و در برابر بت‌هایی که خود ساخته و برایشان، بارگاه پرداخته بودند، به سجده در افتادند و نیازهای خود را از آنها میطلبیدند و برایشان قربانی میکردند. به این ترتیب، بتها برای آن مردم گم کرده راه به خدایانی تبدیل شدند، مورد پرستش قرار گرفتند و سرانجام نام آن چند نفر صالح را برای بت‌هایشان برگزیدند. (ود، سواع، یغوث، یعوق، نسر) (تسیر نوح آیه 23).

چون اوضاع عقیدتی مردم نابسامان شد و بت پرستی در زمین خود را نشان داد، خداوند، نوح را برای راهنمایی آنان فرستاد، تا مردم را از بت پرستی منع نماید. نوح نهصدوپنجاه سال در راه اصلاح قوم جد و جهد کرد، از اینکه کوشش‌های اش به نتیجه نرسید، ناامید شد و الله متعال چاره خواست، پروردگار باعظمت دستور فرمود؛ کشتی ای بسازد. وقتی قومش از کنار وی میگذشتند، و نوح را میدید که مصروف کشتی سازی است، به شیوه‌های آزار

دهنده، مسخره‌اش میکردند. وقتی کشتی را ساخت، الله متعال وحی کرد: مؤمنان قبیله و خانواده‌ات را بردار و از هر حیوان و پرنده ای نیز جفتی (نر و ماده ای) را با خود بر؛ چون توفان فراگیر است.

علما و دانشمندان در مورد فراگیر شدن توفان، به دو دسته تقسیم گردیده اند: گروه اول میگویند: به دلیل بقایای جانداران آبی در قله‌ی کوه‌ها، توفان، جهانگیر بود. دسته‌ی دوم از علماء بدین باور اند که: طوفان جهانگیر نبود، بلکه در «شرق الاوسط» و در حوالی آن جا که نوح و قومش سکونت داشتند روی داد. خوانندگان محترم!

وقتی فطرت و سرشت انسان در فساد و تباهی گم شود، دیگر توان تفکر و اندیشه را از دست میدهد، به تحقیق نمی پردازد، پند نمی پذیرد و بیم و هشدار در آن اثر نمی کند. این بود که سرانجام، آن قوم در جواب آن همه دلسوزی و مهربانی های پیامبرشان که بیان شد و توفان شرک و فساد موجب توفان آب روان گشت و همه‌ی بت پرستان قوم نابود شدند.

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٦٠﴾

أشراف و سران قومش گفتند: مسلماً ما تو را در گمراهی آشکار میبینیم! (۶۰)

تفسیر:

«قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ» «ملاً از قوم نوح گفتند» «بی‌گمان ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم» در دعوتت به سوی پرستش خداوند یگانه.

«الْمَلَأُ»: ملاً: کسی یا کسانی که جاه و مقام ظاهری و جلوه های مادی آنان، چشم‌ها را از حیرت پر میکند. این خودکامگان، ظاهری آراسته و باطنی آلوده دارند. نوح علیهم السلام در مقابل اهانت و بی‌ادبی آنان، به آرامی جواب میداد.

مخالفان انبیا همیشه، گروهی از اشراف و سردمداران بوده‌اند که زرق و برق ثروت و قدرت آنان، چشم مردم را پر میکرده است. طوری که اشراف و بزرگان قوم به نوح علیه السلام گفتند: ای نوح! ما تو را در خطا و اشتباهی واضح و در انحراف از حق می‌بینیم. این سخن را به علت سفاقت و گمراهی که مرتکب شدند گفتند.

مفسر ابو حیان مینویسد: جز اشراف و بزرگان، هیچکس او را جواب نداد، و آنها عبارت بودند از افرادی که در نافرمانی از پیامبران با هم تباخی کرده بودند؛ چون عقل و خردشان در امور دنیا و طلب ریاست فرو رفته بود. (البحر ۳۲۰/۴). و حال تبهکاران چنین است که نیکان را در گمراهی می‌بینند.

«إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»: بدتر از ایمان نیاوردن، گمراه دانستن انبیاست. واقعاً وقتی فطرت انسان مسخ شود، راهنمای واقعی را گمراه می‌پندارد. در جهان امروزی ما هم هستند گروهی که خود را به اصطلاح روشنفکر و ذی‌ثقافت بحساب می‌آورند، در مقابل آنان رهروان و پیروان پیامبر صلی الله علیه وسلم را مرتجع و ساده لوح می‌پندارند. ولی باید یادآور شد: اشخاصیکه مصروف پدید آوردن نظام توحیدی و براندازی نظام شرک است، باید انتظار هرگونه تهمت و توهین‌ها را داشته باشند. این اتهامات چیزی جدید در مبارزه شان نیست.

قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦١﴾

گفت: ای قوم من! هیچگونه گمراهی و انحرافی در من نیست، و لیکن من پیغام رسان از جانب پروردگار عالمیان هستم. (۶۱)

تفسیر:

«قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (61)»: توجه بفرماید در آیه مبارکه: ترکیب «لست فی ضلال مبین» را نیاورده است بلکه در غایت حسن گفته است: «لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ» تا هرگونه گمراهی را از خود نفی کند. و این بیان از نفی گمراهی

بلیغ‌تر است؛ چون حتی یک مورد گمراهی از او مشاهده نشده است. صاحب تفسیر بحر این را گفته است.

نوح علیه السلام جواب قوم را داد و گفت: ای قوم! من به قدر يك ذره گمراه نیستم شما گمراهید که پیغمبر الهی را نمی‌شناسید؛ پیغمبری که به انتهای فصاحت پیغام خداوند متعال را به شما میرساند؛ خیر شما را می‌خواهد، و به شما پند عمده می‌دهد، من از جانب پروردگار به عنوان مالک امور و ناظر مصلحت شما آمده‌ام. من برهدایت‌م و نزد من رسالتی از سوی پروردگارم است و خداوند متعال من را برگزیده تا شما را هشدار دهم و نصیحت کنم و بعد از اینکه خداوند متعال من را به عبادت و طاعت خود توفیق داده گمراه نمی‌باشم. او پروردگار عالمیان است که ما را به نعمت خود تربیه نموده و آفریده و روزی داده است.

«لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ»: در مقابل توهین‌های جاهلان، باید صبور باشیم. ملاحظه می‌داریم که: اولین پیامبر اولوالعزم، در برابر اتهام گمراهی، با چنان نرم‌ترین شیوه و طریقه برخورد می‌کند.

آن چه در میان نوح (ع) و قومش اتفاق افتاده بود، به عینه همان وقایع در میان محمد صلی الله علیه وسلم و قومش در مکه اتفاق می‌افتاد. پیام محمد صلی الله علیه وسلم همان پیام نوح علیه السلام بود و شبهاتی که سران مکه درباره‌ی پیامبری محمد صلی الله علیه وسلم مطرح می‌کردند نیز همان شبهاتی بود که هزاران سال پیش قوم نوح آن را بهانه قرار داده بودند و جواب محمد صلی الله علیه وسلم به این شبهات نیز همان جواب نوح علیهم السلام به شبهات قومش بود. سپس در ادامه آن چه به صورت سلسله وار درباره‌ی آن چه میان پیامبران دیگر و قومشان گذشته است می‌آید، در آنها نیز همین امر نشان داده شده است که رفتار و برخورد هر قومی با رفتار و برخورد مردم مکه و سخنان و دعوت هر پیامبری با سخنان و دعوت محمد صلی الله علیه وسلم به عینه یکی بوده است. قرآن باین بیان این داستان‌ها در اصل در پی فهماندن این مطلب به مخاطبانش است که گمراهی و انحراف انسانها در هر زمان و مکانی از حیث ریشه و اساس یکی بوده است و هم چنین دعوت و فراخوان پیامبران فرستاده شده از سوی الله متعال نیز در هر زمان و مکان یکسان بوده است و به طور دقیق به همین صورت سرانجام کسانی که از دعوت پیامبران روی گردانیده‌اند و برگمراهی خویش پای فشاری دارند، همواره یکسان بوده است و یکسان خواهد بود.

أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٢﴾

پیام‌های پروردگارم را به شما میرسانم، و شما را نصیحت می‌کنم (پند و اندرز می‌دهم)، و از سوی خدا حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. (۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رسالات»: جمع رسالت، آنچه پیامبران می‌آورند، نامه‌ها، پیامها. «أنصح»: پند می‌دهم، اراده‌ی خیر دارم. به سخنانی که از روی خلوص نیت و خیرخواهی گفته شود، «نصح» گویند و به عسل خالص هم «نصح العسل» گفته می‌شود.

تفسیر:

«أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (62)»: من چیزی را ابلاغ می‌کنم که خدا به وسیله‌ی من آن را فرستاده است. وظیفه‌ی من این است که به شما تبلیغ و نصیحت کنم و آیات و نشانه‌های الهی را بیان نمایم و شما را به سوی راه راست رهنمایی کنم و از شرک و عبادت طاغوت برحذر دارم، قصد و هدفم خیر و صلاح شماست. واقعاً مربی و مبلغ، هم باید خیرخواه و دلسوز باشد و هم برخوردار از علم و آگاهی کافی. در ضمن با تمام وضاحت در یافتیم که: دلسوزی و خیرخواهی پیامبر، در جهت منافع مردم است، نه منافع شخصی.

«وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»: منظور آن است که من در باره‌ی صفات و احوال الهی چیزهایی میدانم که شما نمی‌دانید، یعنی: در باره قدرت آشکار الله متعال و این که دشمنانش را با چه

شدتی مورد بازخواست قرار می دهد و مجازات الله هرگز از گناهکاران برگردانده نمی شود.

برخی از مفسران گفته اند که آنان از سرنوشت اقوام پیش از خود اطلاعی نداشتند و نمی دانستند که چه بلایی بر سر آنان آمده است و از قضایایی که خداوند متعال به حضرت نوح علیه السلام وحی کرده بود آگاهی نداشتند. همچنین مراد از آن میتواند این باشد که من از سوی الله متعال چیزهایی میدانم که شما نمی دانید، زیرا من این علم و آگاهی را با وحی دریافت داشته ام.

واقعیت امر اینست که: انبیا علیهم السلام از جانب الله، از علوم و آگاهی‌هایی برخوردارند که دست بشر به آنها نمی رسد.

این کثیر فرموده است: وضع فرستاده باید چنین باشد. مبلغ و فصیح و بلیغ و اندرزگو و دانا به الله باشد. در این صفات هیچ یک از مخلوقات خدا به پای او نمی رسد. (مختصر این کثیر ۲/۲۸).

أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٦٣﴾

آیا تعجب کرده اید که پند آگاه کننده پروردگارتان به وسیله مردی از میان شما به شما برسد تا (از عواقب اعمال خلاف) بترساند، و (در پرتو این دستور) پرهیزگاری پیشه کنید شاید مشمول رحمت (الهی) گردید. (۶۳)

تفسیر :

آیا این امر را دور پنداشتید، یا: تکذیب کردید، یا: انکار ورزیدید و تعجب کردید که از جانب الله متعال به شما وحی و نشانه‌هایی نازل شود که شما را به راه برابر رهنمایی کند؟ اینها بر بشری از میان خود شما نازل شده تا شما را از عذاب شدید و دردناک در صورت هدایت ناشدن بیم دهد و به امید اینکه از وحی پیروی کنید و تقوای الهی را با انجام اوامر و اجتناب نواهی او رعایت کنید و هرگاه چنین کنید الله متعال شما را مشمول رحمت عمومی و خصوصی خود می سازد و از شما راضی می شود و گناهان‌تان را مغفرت می نماید.

«أَوْعَجِبْتُمْ»: قوم نوح می گفتند: چرا او پیامبر باشد و به او وحی برسد و به ما نرسد؟ او که همانند ماست و با ما تفاوتی ندارد!

حکمت و فلسفه‌ی بعثت و نبوت :

مفسران در مورد حکمت و فلسفه‌ی بعثت و نبوت و مراحل آن به استناد آیه مبارکه «لِيُنذِرَكُمْ وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (63)» می نویسند:

هشدار و توجه دادن. «لِيُنذِرَكُمْ»

ایجاد مصونیت و تقوا. «لِتَتَّقُوا»

دریافت الطاف و رحمت الهی. «لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»

فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ﴿٦٤﴾

اما سرانجام او را تکذیب کردند، پس او و کسانی را که با او (ایمان آورده و) در کشتی بودند، نجات دادیم، و آنانی را که آیات ما را دروغ شمردند، غرق کردیم. (چون) آنها قوم نابینا (و گمراه) بودند. (۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الَّذِينَ مَعَهُ»: کسانی که با او بودند. کسانی که پیروان او بودند. «فِي الْفُلْكِ»: در کشتی. با کشتی. «عَمِينَ»: جمع عمی، نابینایان. کوردلان.

تفسیر :

«فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ»: با وجود طول مدت اقامتش در بین آنان، او را

تکذب کردند، پس الله متعال او و مؤمنان همراهش را در کشتی نجات داد. این همان کشتی‌ای است که خداوند متعال نوح علیه السلام را به ساختن آن دستور داد تا او و مؤمنان همراهش به وسیله آن از خطر طوفان نجات یابند.

«وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا»: و کسانی را که آیات ما را دروغ پنداشتند، و بر این شیوه ناروا استمرار ورزیده به سوی توبه بازنگشتند، غرق و نابود کردیم. «إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ (64)» قلب آنان از درک حق کور گشته بود و آن را نمیدیدند و راه را نمیافتند. یعنی: بینش و بصیرت آنها کور شده بود و دریچه های قلب های شان مسدود شد و فطرت آنها از حق و سماع نصیحت منحرف گردید. نه موعظه‌ای به آنان سود میرسانید و نه پندی در آنان تاثیرگذار بود.

«عَمِينَ» جمع «عمی»، به شخصی اطلاق میشود که: چشم بصیرت و دید باطنی او از کار افتاده باشد، ولی «أعمی»، هم به کسی گفته میشود که: باطن او کور باشد و هم به کسی که چشم ظاهرش نابینا باشد.

ابن عباس (رض) گفته است: قلبشان در برابر معرفت توحید و نبوت و معاد کور بود. (البحر ۳۲۳/۴).

از تجارب تاریخی بر می آید که: کوردلی، عامل اصلی تکذیب دعوت انبیاء علیهم السلام است. بنابراین این ایمان و پیروی از انبیا، نشانه‌ی بصیرت است.

حضرت زید بن اسلم میفرماید: که عذاب طوفان بر قوم حضرت نوح علیه السلام هنگامی واقع شد که آنها از نظر قوت و کثرت بحد کامل رسیده بودند؛ سرزمین عراق و کوهستان آنجا بنابر کثرت آنها بر آنها تنگ آمده بود، و قانون الهی همیشه چنین است که به نافرمانان فرصت و مهلت میدهد و زمانی عذاب نازل می کند که آنها از نظر کثرت و قوت و شوکت خویش به انتها برسند و در آن مست و مغرور گردند. [ابن کثیر]

خلاصه داستان نوح (علیه السلام) :

در مورد خلاصه مختصر داستان نوح علیه السلام بعرض رسانید که: اولاً در این داستان نشان داد که دعوت انبیای گذشته و اصول عقاید آنها یکی بود؛ ثانیاً این را نشان داد که الله متعال چگونه به صورت حیرت انگیزی انبیای خود را حمایت و تأیید مینماید که با وجود بالا رفتن طوفان بر قله کوهها هم در سلامتی آنها هیچگونه خطری ایجاد نخواهد شد؛ ثالثاً توضیح داد که تکذیب انبیاء علیهم السلام مترادف با دعوت عذاب الهی است؛ همچنانکه امتهای گذشته به سبب تکذیب انبیاء علیهم السلام به عذاب گرفتار شدند لذا مردم عصر حاضر نباید از آن بی خوف باشند.

تعداد حاملان کشتی نوح :

در مورد اینکه همراهان حضرت نوح علیه السلام در کشتی به چند نفر بالغ میشدند، روایات مختلفی از جانب مفسران نگاشته شده است؛ مفسر ابن کثیر به روایت ابن ابی حاتم از حضرت عبدالله بن عباس (رض) نقل فرموده است که هشتاد نفر بودند، که از آن جمله اسم یکی «جرهم» بود و به عربی صحبت میکرد. [ابن کثیر]

و در بعضی روایت این تفصیل نیز وجود دارد که از این هشتاد نفر چهار نفر مرد و چهار نفر زن بودند؛ جایی که در منطقه موصل اینها سکونت ورزیدند به نام «ثمانون» شهرت یافت.

مطالعه کنندگان گرامی !

در آیات (65 الی 72) در باره قصه‌ی هود علیه السلام بحث بعمل آمده است

وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٦٥﴾

و به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم. گفت: ای قوم من فقط الله را بپرستید که برای شما معبودی بر حق غیر او نیست، آیا پرهیزگاری پیشه نمیکنید؟ (۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الی عاد»: ارسلنا الی عاد: به سوی قوم عاد فرستادیم. «أَخَاهُمْ»: برادرشان، برادر نسبی آنان؛ یعنی، یکی از آن مردم، معمولاً عربهارا «یاأخا العرب!» صدا میزنند.
«وَالِی عادِ أَخَاهُمْ هُوداً»: خداوند متعال به سوی قوم «عاد» پیامبر خویش «هود» را که از میان خودشان بود فرستاد.

«فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»: قبل از همه باید گفت که: سرلوحه‌ی برنامه‌ی انبیاء، دعوت به توحید و پرهیز از انواع شرک و بت‌پرستی است، طوری که هود علیه السلام همان شعار مشهور پیامبران را تکرار نموده گفت: ای قوم من! خدای را به یگانگی یاد کنید و به او هیچ چیزی را شریک نسازید که خدایی جز او نیست و هیچکس جز او مستحق عبادت نمی باشد.

آیا شما از ملاقات با او نمی ترسید و امید ثوابش را نداشته و به او امرش عمل و از نواهی اش اجتناب نمی نمائید؟ آیا خالق غیر از الله متعال هست؟ پس چه کسی جز او مستحق عبادت است؟ «أَفَلَا تَتَّقُونَ (65)»: پس آیا پرهیزگاری پیشه نمیکنید؟ قابل یادآوری است که: در این قوم بت‌پرستی به اوج خود رسیده بود، برای رزق، برای باران، برای صحت، برای هرگونه مطالب و حاجات، ارباب انواع و بت های قرار داده بودند؛ و به پرستش آن می پرداختند. هود علیه السلام آنها را منع کرد، و از مجازات آن گناه عظیم آنان را ترسانید.

مختصری بر زندگانی تاریخی قوم هود :

طایفه‌ی عاد قوم هود از قدیم ترین ملت پس از ملت نوح و پیش از قوم ابراهیم بوده اند: «وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ 69 الأعراف»: زمانی را به یادآورید که: خدا شما را پس از قوم نوح جانشینان آنان قرار داد.

ابن اسحاق از کلبی نقل میکند که: مردم عاد، بت پرست بودند و علاوه بر پرستش بت‌های قوم نوح، بت‌هایی به نام «صمود»، «هتار» و «صداء» را نیز می‌پرستیدند. خداوند، هود را - که از قبیله ای به نام «خلود» بود - برگزید و به نزد آنان فرستاد؛ اما آن قوم، او را تکذیب کردند و گفتند: «وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنْنا قُوَّةً»: نیرومندتر از ما کیست؟ (فصلت آیه 15). قوم عاد که؛ افرادی نیرومند و جنگجو بودند و قلعه های محکم و ساختمان های بلندی داشتند و این ها سبب غرور و استکبار آنان شد.

باید گفت که: عاد، قبیله‌ای عرب زبان بودند که در «احقاف یمن» در شمال «حضر موت» زندگی بسر می بردند. اینها به عاد اول، مشهور بودند. عاد دوم از طایفه‌ی قحطان و سبأ و ساکن یمن بودند. نام عاد، در سایر کتب آسمانی نیامده است.

خداوند، هود پسر شالخ از سلاله‌ی سام، پسر نوح را به سوی آن ملت فرستاد. هود در میان اقوامش از حسب و نسب و فضیلت ممتازی برخوردار بود. به آنان گفت: در جاهای بلند کاخها میسازید و به خوشگذرانی میپردازید و قلعه های میسازید که گویا برای همیشه ماندگار هستید؟! و چون ظالمان در پی آزار بندگان خداید؟ از الله بترسید.... (شعراء آیات 128 الی 131) آنان در جواب گفتند: تو هیچ دلیلی نداری، ما نیز خدایان خود را رها نمی کنیم و به تو ایمان نمی آوریم... (هود آیه 53 و 54). پس، قومش او را تکذیب کردند و به شدت از فرمانش سرباز زدند. به امر خدا سه سال باران نیامد و خشکسالی آنان را در تنگنا قرار داد. معمولاً هرگاه مردم دچار سختی می شدند، مؤمن و مشرک، همگی به خانه‌ی خدا پناه می بردند. مردم مکه در آن زمان از طایفه‌ی عمالیق فرزندان عملیق پسر لاوذ، پسر سام، پسر نوح بودند که رئیس و بزرگ آنان معاویه پسر بکر نام داشت. هفتاد نفر از افراد نام آور مردم عاد که - دو نفر مؤمن نیز به نام: قیل پسر عنز و مرثد پسر سعدکه مسلمانی خود را پنهان میداشتند - همراه آنان بودند، به مکه رفتند و در حرم به دعا و نیایش پرداختند و از الله خواستند که مردم عاد را آبیاری کند. خداوند باران تندی بر آنان نازل کرد و به همراهش نیز بادی وزید: بی باوران نابود شدند (سوره ذریات آیات 41 و 42)،

(سوره حاقه آیات 6 الی 8). و هود و مؤمنان نجات یافتند. آن عده از مؤمنان تا دم مرگ در مکه ماندگار شدند.

نام هود بصورت کل هفت بار در قرآن در سوره های (سوره های أعراف آیه 65، هود آیات 50، 53، 60، 58، 89 و شعراء 124)، آمده است. هود، مردم را از قهر و غضب الهی برحذر میداشت و نعمت های فراوان و توان و نیروی بدنی و انواع خیر و برکت زراعتی، باغداری را به یادشان می انداخت، که شاید بر عقل بیایند و به سوی حق گرایند؛ اما برخی به دلیل این که هود از بتان انکار کرده و به پیشگاه الله یگانه روی آورده بود و مردم را به آن سو دعوت می نمود، او را تکذیب میکردند وی را کم عقل می شمردند، هود علیه السلام، پس از نابودی قومش تا روزی که به دیدار حق شتافت، در سرزمین حضرموت باقی ماند و پس از مرگ در نزدیکی شهر «تریم» به خاک سپرده شد. (بنقل از تفسیر فرقان).

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٦٦﴾
اشراف و سران قومش که کافر بودند گفتند: یقیناً ما تو را در سفاهت (و نادانی و سبک مغزی) می بینیم و ما مسلماً تو را از دروغگویان میدانیم. (٦٦)

تشریح لغات و اصطلاحات :

سفاهة: حماقت، کم عقلی، لیس بی سفاهة: در وجود من هیچ نوع کم عقلی دیده نمیشود.

تفسیر :

«قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ» بزرگان، اشراف و زعمای قومش، آنانی که آیات الله تعالی و رسالتش را تکذیب کردند در جواب او گفتند: «إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَ إِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (66)» ای هود! ما تو را دچار نادانی، حماقت و سفاهت می نگریم، این ها مربوط به عقل توست. اما در نقل، ما گمان می کنیم که تو دروغ میگوئی و افترا می نمائی بنابر این، تو نه عقل ثابت و وجیهی داری و نه نقل متینی. این سخن شان افترای بی بیش نبود. ملاحظه میشود که جسارت مخالفان هود علیه السلام، بیش از قوم نوح علیه السلام است. مخالفان نوح علیه السلام، او را گمراه می شمردند، «لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ 60» اما مخالفان هود علیه السلام، او را سفیه و دروغگو مسمی کردند. همچنان در می اییم که پیامبران با سختترین و صریح ترین تبلیغات، مخالفتها و تهمتها رو به رو بوده اند. ماهم باید در راه رساندن حق و در راه تنویر و ارشاد جامعه، باید تحمل شنیدن زشتترین سخنان و کلمات و اصطلاحات را داشته باشیم.

قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٧﴾

(هود در جواب شان) گفت: ای قوم من! هیچگونه سفاهت در من نیست، ولی فرستادهای از طرف پروردگار جهانیانم. (٦٧)

تفسیر :

سبحان الله سعی صدر و بزرگواری انبیا تا آنجاست که پس از آن همه جسارت باز هم با مهربانی تمام می گویند: ای قوم من.

«قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (67)»: هود بر آنها جواب داد فرمود: ای قوم من! آن گونه که شما گمان میبرید در عظم نقصی نیست، و ذهنم ثابت، من باهدایت و ارشاد از جانب پروردگار جهانیان به عنوان پیامبر به نزد شما آمده ام. از تعلیمات این آیه مبارکه این درس عالی بدست می آید که کوشش کنیم که در هر شرایطی که ممکن باشد تهمت را از خود دفع و نفی کنیم، ولی حق نداریم تهمت را به جانب مقابل مواجه سازیم.

واضح است کسیکه به هدف خود ایمان دارد و از پشتوانه الهی برخوردار است، در برابر برخورد بد دیگران آرام برخورد می کند.

أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ﴿٦٨﴾

پیام‌های پروردگارم را به شما میرسانم، و من برای شما ناصح و خیر خواهی امین‌ام. (۶۸)

تفسیر:

«أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَ أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ (68)» گفتار و دستورات پیامبران، پیام‌های الهی است و از جانب خود چیزی نمی‌گویند، طوری که هود علیه السلام فرمود: وظيفه من این است که به شما حکمتی را که خدای تعالی بر من وحی نموده تبلیغ نمایم و شما را به سوی خوبی دنیا و آخرت رهنمایی کنم، من نصیحتگری مخلصم که در نصیحت خود اخلاص دارد و در آنچه به شما نقل میکنم امینم، پس با شما نه فریبکاری نموده و نه خیانت کردم و دروغ گفتم.

مفسر زمخشری در تفسیر خویش مینویسد: پیامبران در جواب به آن عده اشخاصی که آنها را سفیه و ابله و گمراه دانسته‌اند حلم و شکیبایی پیشه کرده و بدون مقابله به مثل جواب داده‌اند که در این عمل آنان ادب و نزاکتی نیکو و خو و رفتاری بس بزرگ به چشم می‌خورد، و به بندگان خدا می‌آموزد که چگونه با ابلهان و احمقان باید گفتگو کنند و پرده‌ی جهل و تکبر آنانرا از مقابل دیدگانشان بردارند. (کشاف ۱۱۶/۲).

أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ ﴿٦٩﴾

آیا تعجب کردید که بر مردی از خودتان پندی از جانب پروردگارتان برای شما آمده تا شما را را (از عذاب الله) بترساند؟ و به یادآورید زمانی را که [خداوند] شما را پس از قوم نوح جانشینان [آنان] قرار داد و در خلقت بر قوت شما افزود. پس نعمت‌های الله را به یاد آورید، تا رستگار شوید. (۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

زادکم فی الخلق بسطة: در خلقت و آفرینش بر قوت و نیروی شما افزود و شما را از نیروی جسمانی و عمر طولانی برخوردار گردانید. آلاء: جمع الی، الی، نعمتها.

تفسیر:

«أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ»: از این‌که الله متعال از خودتان پیامبری را فرستاده است تا شما را از وقوف در محضر خدا بر حذر دارد و شما را از عذابش بترساند، تعجب نکنید.

«وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ» و یاد آورید نعمت‌های الله متعال را که شما را بعد از هلاکت قوم نوح علیه السلام و بعد از تکذیب‌شان جانشین قرار داد، یعنی این احسانات و سایر احسانات بی‌شمار الهی (ج) را یاد کنید؛ و به شکر و اطاعت وی بپردازید؛ نه اینکه از منعم حقیقی بغاوت نمایید.

هود علیه السلام به فرمان الله متعال نعمتی از نعمت‌های خویش را به قوم خود یادآوری کرد، این نعمت؛ قرار دادن آنها به‌عنوان ساکنان زمین بعد از هلاکت قوم نوح علیه السلام، یا قرار دادن آنها به‌عنوان پادشاهان روی زمین بود.

«وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً» و او تعالی اجسام شما را قوی و نیرومند ساخت و در زیبایی اجسام و اشکال شما و در طول اجسام و بشاش بودن آن و در متاع و بهره نیکو برای شما افزود.

در این هیچ جای شکی نیست که: توانایی و نیرومندی جسمی، از نعمت‌های الهی است که باید در راه صحیح صرف و استعمال شود. مؤرخان می‌نویسند که: قدرت جسمی قوم عاد به قدری بالا بود که می‌گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟ (فصلت، ۱۵). نقل است که: بلندی قامت شخص بلندقدشان صد گز و از کوتاه قدشان شصت گز بود. «تفسیر انوار القرآن».

«فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ(69)»: یاد نعمت‌های الهی، رمز رستگاری است. زیرا یاد نعمت‌ها عشق و محبت می‌آورد، محبت، اطاعت در پی دارد و اطاعت نیز رستگاری را به دنبال دارد.

پس نعمت‌های الله متعال را یاد آورید و شکرش را بر جای آورید. شکر الله زمانی بر جای آورده میشود که او را به یکتائی یاد کنید و عبادتش نموده و از پیامبرش پیروی کنید که اگر چنین کنید در دنیا و آخرت رستگار خواهید شد و به پیروزی خواهید رسید و از زیان نجات خواهید یافت.

کلمه‌ی «الاء» جامع‌تر از نعمت میباشد و شامل هر نعمت ظاهری و باطنی، مادی یا معنوی میشود، چنانکه در سوره‌ی الرَّحْمَنِ مکرر آمده است، و حتی شامل عقاب و جهنم که لازمه‌ی عدل الهی است، نیز می‌شود. (التحقیق فی کلمات القرآن)

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٧٠﴾

(قوم در جواب) گفتند: آیا به سوی ما آمده ای که ما فقط الله را عبادت کنیم، و آنچه را پدرانمان عبادت میکردند ترک کنیم؟ پس آنچه را به ما وعده میدهی (ما را از آن می‌ترسانی) بر ما بیاور اگر تو از راست گویانی. (۷۰)

تفسیر :

«قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا» کفار به قومش گفتند: ای هود! آیا به سوی ما آمده‌ای که تنها الله را پرستش کنیم و پرستش خدایان و بت‌ها را کنار بگذاریم و از آنها تبری جویم، و ما را از عذاب می‌ترسانی؟ در حالیکه این شیوه یگانه‌پرستی در نزد ما ناشناخته و ناپسند است زیرا ما پدرانمان را برخلاف این شیوه که تو ما را به سوی آن دعوت میکنی یافته‌ایم، در حالیکه آن‌ها از ما عاقل‌تر، رهیاب‌تر و داناتر بودند و همچنان تو میخواهی که ما تمام تقلید و عنعنات آبا و اجداد خود را کنار بگذاریم. توجه باید داشت که: حفظ رسوم و سنت‌های نیاکان، همه جا ارزشمند نیست. و واقعیت هم همین اینست که: تعصب به جای منطق، محکوم است و تقلید جاهل از جاهل و تبعیت به دلیل رابطه‌ی خویشاوندی مردود است.

«فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ(70)» تعصب و تقلید بی‌جا، مانع شناخت حقیقت است و انسان را به عناد می‌کشاند طوریکه میفرماید: ما گفته‌ی شما را تصدیق نمیکنیم، اگر راست میگویید و صادق هستی در نزول عذابی که گمان می‌کنی بر ما فرو خواهد آمد و تو ما را از آن می‌ترسانی عجله کن. آنها از بس که در برابر الله سبحان و تعالی متمرّد و متکبر بودند، با این سخن عذابی را که هود علیه السلام بدان هشدار شان می‌داد، به شتاب طلبیدند.

قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتَجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴿٧١﴾

(هود) گفت: عذاب پروردگارتان بر شما حتمی شده است. آیا در باره نامهایی که شما و پدرانتان (بر آن بتها) نهاده اید؛ با من مجادله می‌کنید؟ (در حالیکه) الله هیچ دلیلی بر (حقانیت) آنها نازل نکرده است، پس انتظار (عذاب الهی) باشید، من هم با شما از انتظارکنندگانم. (۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَقَعَ»: رخ داد. ثابت و واجب گردید. «رِجْسٌ»: عذاب سخت. «سُلْطَانٌ»: دلیل و برهان.

تفسیر :

«قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ»: گفت: محققاً که بر شما عذابی شدید از جانب الله و قهر و غضب محو‌کننده و تباهگر نازل شده که رضوانی در پی آن نیست. هود علیه السلام عذابی را که انتظار وقوع آن میرفت، همانند امر واقع معرفی کرد، به منظور دادن این هشدار به آنانکه این عذاب حتماً بر آنان واقع میگردد. رجز: عذاب سخت

است. «أَتَجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ»: آیا شما بامن در خدایانی مجادله و مخاصمه میکنید که صرفاً اسم های بدون مسمی هستند و هیچ نفع و ضرری ندارند و نه هم زنده می کنند و می میرانند؟ کجاست عقل های شما؟ کجاست بصیرت های شما؟ کجاست حجتی که شما از جانب خدا مبنی بر این کار دارید که این خدایان باید پرستش شوند؟

از فحوای آیه مبارکه به یک اصل میرسیم که: عقاید باید بر پایه‌ی حُجَّت و بُرْهان باشد، حتی از بُت پرستان هم بُرْهان بخواهید. «ما نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ 71» (از آنان که میگویند بت وسیله‌ی تقرب به الله است، بپرسید: آیا دلیلی دارید که خداوند پرستش بت را وسیله‌ی قرب خود قرار داده است؟!)

«فَأَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (71)»: چشم به راه و آماده‌ی نزول عذاب الهی باشید، من نیز منتظرم چه بلایی به سرتان می‌آید. و این آخرین درجه‌ی وعید و تهدید است. میان این دو انتظار، فرق فراوان است: انتظار کسی که هر لحظه بیم و عذاب و وقوع حوادث ناگوار دلش را بلرزاند، با آن کسی که آرزو کند به پیروزی برسد و باطل و ناحق را در هم شکند. پس، خداوند متعال، پیام آور دلسوز خود و مؤمنان را رستگار و پیروز فرمود و تکذیب کنندگان آیات آسمانی را هم از بیخ و بن بر کند.

فَأَنْجِيَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَّعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٧٢﴾

پس [هنگام نزول عذاب] هود و همراهان (مؤمن) او را به رحمتی از جانب خود نجات دادیم، و آنانیکه آیات ما را دروغ پنداشتند و مؤمن نبودند، ریشه کن کردیم. (۷۲)

تفسیر:

«فَأَنْجِيَاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا»: الله متعال عذاب خود را بر کفار نازل کرد و هود و مؤمنان همراهش را با رحمت و لطف خود نجات داد، «أَنْجِيَانَا»: نجات دادیم، «وَوَقَطَّعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»: و اقوامی را کاملاً ریشه‌کن، نیست و نابود کردیم که آیات ما را تکذیب کردند.

«دَابِرَ»، به معنای آخر و پایان چیزی است و «فَقَطَّعَ دَابِرُ»، یعنی ریشه‌کن کردن و تا آخرین نفر را هلاک کردن.

در جائیکه هیچگونه امیدی به ایمان آوردن مردم نباشد، هلاکت، اساسی و ریشه کن می باشد.

«وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ (72)» آنها به الله متعال و پیامبرانش و به روز آخرت ایمان نداشتند بلکه کافر، تکذیبگر و منکر آیات الهی بودند. یعنی: ریشه این قوم سرکشی را که میان تکذیب به آیات و عدم ایمان به حق جمع کرده بودند، بریدیم پس این ریشه کن کردن در جای مناسب خود بود.

ابو سعود فرموده است: بر کُفْر و تکذیب اِصرار ورزیدند، و هرگز از آن کنار نکشیدند، آنگاه الله آنان را به وسیله‌ی باد بی باران نابود کرد. (ابو سعود ۱۷۴/۲).

عذاب قوم هود:

باید متذکر شد؛ عذابی را که الله سبحانه و تعالی بر قوم هود علیه السلام نازل کرد، تندباد و طوفان قوی بسیار سردی و مسموم کننده ای بود که دیار و أشجارشان را پاک ویران کرد، تندبادی که صخره‌های بزرگ را با خود حمل میکرد و برچهره‌هایشان میکوبید و آنها را از جا برکنده بر زمین میکوفت چنانکه حق تعالی در سوره «الحاقه» میفرماید: (اما عاد؛ به وسیله تندبادی طوفانی و سرکش هلاک شدند که خداوند متعال به مدت هفت شب و هشت روز پیایی بر آنان گماشت پس آن قوم را در آن مدت فرو افتاده می دیدی، گویی آنها تنه نخلهای میان تهی هستند) «آیات 6-8».

خوانندگان گرامی !

در آیات (73 الی 79) قصه‌ی حضرت صالح علیه السلام را همراه با موضع‌گیری مخالفین پیامبران را بازگو فرموده است.

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ ﴿٧٣﴾

و به‌سوی قوم ثمود برادرشان صالح را (فرستادیم) گفت: ای قوم من، فقط الله را عبادت کنید، برای شما معبودی برحق جز الله نیست. همانا از طرف پروردگارتان معجزه آشکار برای شما آمده است، این ماده شتر (ناقه از جانب) الله برای شما معجزه است (که خلاف عادت آن را از سنگ آفریده است)، پس بگذارید در زمین الله بچرد، و به آن هیچ آزاری نرسانید که شما را عذاب دردناک خواهد گرفت. (۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ثَمُودَ»: قبیله‌ی ای عرب زبان که در «حجر» میان حجاز و شام تا «وادی القری» نزدیک «تبوک» زندگی میکردند. سبب نامگذاری آنها به ثمود به خاطر نام جدشان، ثمود، پسر عامر، پسر ارم، پسر سام، پسر نوح است. «بینه»: دلیل، معجزه‌ی روشن و آشکار. «فَذُرُّوهَا»: او را آزاد بگذارید، رهاش کنید. «وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ»: گزند و آسیبی به او نرسانید، او را میازارید. «لا تمسوا»: دست نزنید، مس نکنید.

تفسیر :

«وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»: و خداوند متعال به سوی قوم «ثمود» پیامبر گرامی خویش صالح علیه السلام را فرستاد. او قوم خود را نصیحت نموده و به سوی خدای تعالی و یکتاپرستی و شریک نیابردن به او دعوت نمود. قابل تذکر است که: رسالت حضرت صالح، محدود به قوم ثمود بوده است. «قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ»: و به آن‌ها خبر داد که از جانب پروردگارتان معجزه‌ی آشکار که بر صحت نبوت‌م دلالت می‌کند پیش شما آمده است. «هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ»: او همچنان خطاب به قوم خود گفت: محققاً به شما حجتی واضح از جانب پروردگار شما آمده که عبارت از ناقه‌ای یعنی ماده شتر است که خداوند آن را آفریده و از سنگ بیرون کرده است تا علامه و نشانه‌ای بر صدق من و اینکه پیامبرم باشد. مفسر قرطبی فرموده است: وقتی از او خواستند شتر را از سنگی سخت بیرون آورد، خدا درخواست آنان را اجابت نمود.

«فَذُرُّوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ»: او ادامه داده گفت: این ناقه را به حال خودش بگذارید و هرگز به او بدی نرسانید و بگذارید تا از روزی الله در زمین پروردگار بخورد «وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ (73)»: به منظور احترام آن به هیچ وجه به آن آسیبی نرسانید؛ چرا که آیتی است از جانب خدا، و گرنه به عذابی دردناک مبتلا میشوید! عذاب دردناک همان بود که بعد از پی‌زدنش به آن گرفتار شدند. در این هیچ جای شکی نیست که مجازات بی‌احترامی به مقدسات و از بین بردن آنها، عذاب الهی است.

در تواریخ اسلامی آمده است که: قوم صالح علیه السلام خود از او خواستند تا برای شان از صخره سنگی خارا، ماده شتری بیرون آورد که خروج آن را به رأی‌العین ببینند پس صالح علیه السلام از آنها عهدها و پیمانها گرفت که اگر خواسته‌شان را اجابت کند، قطعاً به او ایمان خواهند آورد و چون آنها این عهدها و پیمان‌ها را سپردند، صالح علیه السلام دعا کرد و آن صخره سنگ به جنبش درآمد و همان‌گونه که خواسته بودند ماده شتری پاک، تنومند و بی‌عیب از آن بیرون آمد و چنان بزرگ و قوی و پرهیبت بود که چون از برابر چهارپایان دیگر می‌گذشت، همه از او هدر میکردند و خود را نگاه میداشتند. در این هنگام،

رئیس آن قوم و پیروانش ایمان آوردند. صالح علیه السلام به فرمان الله متعال را چنین مقرر کرد که یک روز آن ماده شتر آب چاهشان را بنوشد و روز دیگر آنان از آب آن چاه استفاده کنند و در آن روز که او آب چاه را مینوشید، آنها از شیر وی مینوشیدند زیرا چنان شیر آور بود که چون او را می دوشیدند، هر مقدار از ظرفی که می خواستند، از شیر آن پر می شد و قوم همه از شیرش سیر و سیراب می شدند. (تفسیر فرقان)

ثمود :

ثمود پسر عامر، پسر ارم، پسر نوح، از عرب عاربه‌ی صحرائشین پیش از عصر ابراهیم اند. ثمود، قوم صالح پیامبر، پس از طایفه‌ی عاد، سرزمین و دیار آنان را به دست آوردند، جانشین آنان شدند و در حجر، میان حجاز و شام تا وادی القری و اطراف آن، به نام «مداین صالح» مشهور به «فج الناقه» ساکن بودند.

طایفه‌ی ثمود، همچون قوم نوح و عاد، بت پرست بودند و بتان را در عبادت شریک خدای بی همتا می شمردند. خداوند، انواع نعمتها را به آنان عطا کرد و صالح پیامبر را برگزید و نزد آنان فرستاد، تا راه خیر و سعادت را به آنان بیاموزد و نعمتها و آیات یکتایی خدا را برایشان بازگوید. مردم مستضعف به او گرویدند و پیرو واقعی او شدند؛ اما اشراف خود خواه و سردمداران و رهبرانشان (ملاً) از ایمان آوردن به صالح امتناع ورزیدند و خود را برتر دانستند. (سوره قمر آیات 25، 30 و 31).

نام مبارک صالح نه بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است و از حیث زمان، بعد از نوح و قبل از ابراهیم است، سوره های که نام صالح در آن ذکر شده است: عبارتند از: سوره های (اعراف آیات: 73، 75، 77، سوره هود آیات: 61، 62، 66، 89، سوره شعراء آیه 142، و سوره نمل آیه 45) نام برد.

همچنان در قرآن، هفت بار از ناقه و بیست و شش بار از قوم ثمود نام برده شده است. داستان قوم ثمود در سوره های شعراء، قمر، شمس و هود آمده است.

سران نافرمان و مستکبران زمان قوم صالح به آزار و اذیت و تهدید مستضعفان، پرداختند که شاید از دین بازیشان دارند و از روی تمسخر و استهزا سؤال میکردند؛ ولی این پیروان درستکار و پایدار به شیوه‌ی حکیمانه و قاطع، جواب می دادند و هر چه بیشتر از پیش دین و پیامبر خود را تأیید می کردند و ایمان و باورشان محکم تر می شد.

وقتی، مهتران مستکبر و خود خواه از بازداشتن مؤمنان از ایمان به خدا و پیامبر، ناامید شدند و کاری از پیش نبردند، به گناهی دیگری دست زدند و «ناقه» را که معجزه ای بس روشن بود، پی کردند.

ابن عمر (رض) روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال نهم هجری هنگامی که به مقصد تبوک روان بودند از برابر دیار و منازل قوم ثمود گذشتند، او میگوید: «چون رسول خدا (ص) لشکر را در تبوک فرود آوردند، مردم از چاه های آبی که قبیله ثمود آب آشامیدنی خود را از آنها تهیه میکردند، آب کشیدند و از آن آب خمیر ساخته دیگرها را نصب کردند تا غذا بپزند، رسول الله صلی الله علیه وسلم به آنان فرمان دادند که غذای دیگرها را بیرون ریخته و خمیرها را علوفه شتران کنند، آنگاه ایشان را از آن محل کوچانیدند تا به چاهی رسیدند که شتر صالح علیه السلام از آن می نوشید پس در آن محل فرود آمدند».

همچنین آنحضرت محمد صلی الله علیه وسلم اصحابشان را از ورود به منازل قومی که به عذاب الهی گرفتار شده بودند، نهی میکردند و میفرمودند: «در حقیقت، من می ترسم که به شما مانند آنچه که به آنان رسید، برسد لذا به منازلشان وارد نشوید». باید یادآور شد که آثار مدائن صالح علیه السلام تا به امروز باقی است و به نام «فتح الناقه» شناخته می شود.

وَادْكُرُوا اِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأْنَا فِي الْاَرْضِ تُتَّخَذُونَ مِنْ سَهُولِهَا قُصُورًا وَتُنْحَنُونَ الْجِبَالَ بِيُوتًا فَادْكُرُوا الْاِيَّ اللهَ وَلَا تَعْتُوا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٧٤﴾
متذکر باشید و فراموش نکنید آن وقت را که شما را پس از قوم عاد جانشین (آنان) گردانید،

و در زمین شما را جایگاه (خوب و مناسب) داد که بر قسمت‌های هموار آن قصرها می ساختید و کوهها را برای ساختن خانه‌ها می‌تراشیدید. پس نعمت‌های الله را یاد کنید و در زمین فساد مکنید. (۷۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَوَّأَكُمْ»: شما را جای داد، شما را - در سرزمین حجر - استقرار داد. «سُهُولٍ»: جمع سهل، دشتها. «تَنْحَتُونَ»: می‌تراشید. «لَاتَعْتُوا»: فساد مکنید، تباهاکار مباشید.

تفسیر :

«وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ»: [ای مردم!] به یاد آورید آن وقت را که خدا شما را جانشینان قوم عاد قرار داد یعنی: حق تعالی شما را در زمین جانشین قوم عاد گردانید. یا شما را در آن فرمانروا گردانید.

مفسر شهاب الدین محمود بن عبدالله آلوسی می‌فرماید: نگفته است «خلفاء عاد»؛ چون به این امر اشاره کرده است که در بین آن دو فاصله‌ی زمانی طولانی وجود داشت.

«وَوَبَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا»: «و به شما در زمین جای مناسب داد» طوری که در سرزمین‌های هموار خانه‌های وسیع و قصرهای زیبا بنا می‌کنید.

(بوا): از مصدر «مبأه»، عبارت است از: منزلی که انسان در آن ساکن می‌شود «وَتَنْحَتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا»: و در کوه‌ها نیز از طریق کندن کاری و سنگ‌تراشی خانه‌هایی برای خود می‌سازید که شمارا در سردی گرم و در گرمی ساینان است.

مفسر قرطبی در باره آنان نوشته است: چون عمرشان طولانی بود، منازل را در دل کوه‌ها تدارک می‌دیدند؛ زیرا خانه‌هایی که از سنگ درست نمی‌شد، قبل از به آخر رسیدن عمر آنها فرسوده و خراب می‌شد.

«فَأَذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (74)»: پس این نعمت‌های بزرگ و دست‌های دهنده را یادآورید و در زمین فساد بسیار نکنید؛ زیرا هر که چنین کند یقیناً که زیان نموده است. یعنی از سرنوشت قوم عاد درس عبرت بگیرید. خدایی که با قدرت خویش توانست قوم نیرومندی همانند عاد را از بین ببرد و شما را وارث آن بگرداند، اگر شما نیز همانند عاد به فساد پردازید شما را هم میتواند از بین برد و قوم دیگری را به جای شما به صحنه بیاورد.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنْ صَالِحًا مَرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۷۵)

أشراف و سران قوم صالح که تکبر و سرکشی می‌ورزیدند به مستضعفانی که ایمان آورده بودند گفتند: آیا میدانید (یقین می‌کنید) که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟ (مؤمنان مستضعف) گفتند: (بلی) بدون شک ما به آنچه به او فرستاده شده است، ایمان داریم. (۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اسْتَكْبَرُوا»: بزرگی فروختند، تکبر ورزیدند. «اسْتَضَعُّوا»: ضعیف نگهداشته شده بودند، استثمار شده بودند.

تفسیر :

«قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ»: در این هیچ جای شکی نیست که: معمولاً اشراف و افراد صاحب نفوذ، مخالف راه انبیای اند و به شبهه افکنی در میان مؤمنان دست می‌زنند. طوری که در آیه مبارکه آمده است که: سران و اشراف مُسْتَكْبِر و منحرف قوم صالح به مؤمنان مستضعف پیرو صالح علیه السلام گفتند: «أَتَعْلَمُونَ أَنْ صَالِحًا مَرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ»: آیا شهادت می‌دهید که صالح را الله متعال به سوی ما به عنوان پیامبر فرستاده است؟ این سوال آنها بر طریق تمسخر و استهزاء بود؟

باید یادآور شد که: نه فقر و استضعاف (ناتوان و ضعیف شمردن) دارای ارزش است و نه تمكّن و کاخ نشینی؛ آنچه مهم است انتخاب راه الله متعال از طریق آگاهی، علم، ایمان،

تقوا، جهاد و هجرت است. (در آیهی قبلی، قصرسازی را نعمت الهی به شمار آورد، به شرط آنکه به فساد منتهی نشود، در این آیه مبارکه هم از مستضعفان مؤمن ستایش شده است، نه از همه‌ی آنان).

«قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ (75)»: گرچه محیط و جامعه در شخص تأثیر دارد، ولی اجبار نمی‌آورد. طوریکه مستضعفان محروم باصراحت درمقابل مستکبران ایستاده شدند و در جواب به شیوه‌ای که بیانگر ایمان و باور و اعتقاد راسخ آنان به رسالت او بود، به آنها گفتند: بلی! ما به رسالت صالح علیه السلام باور کامل کردیم و اینکه او نبی از انبیای الهی است و ما همواره از او امر خداوند متعال پیروی می‌کنیم و از نواهی‌اش اجتناب متابعت پیامبرش را می‌نمائیم.

یعنی: ما نه فقط به صدق و راستی او در این ادعا داناییم بلکه به او و رسالتش مؤمن بوده و از آن گذشته، تابع و مطیع امرش هم هستیم.

مفسر ابوحنیفان فرموده است: اینکه از «هو مرسل» به «إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ»: عدول کرده است بیانگر اوج حسن و زیبایی است؛ چون موضوع رسالتش معلوم و متجلی و مسلم است و هیچگونه شک و تردیدی در معجزات عظیمش نیست، بنابراین نیازی نیست که درباره‌ی رسالتش سؤال شود. (البحر ۳۳۴/۴).

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٧٦﴾

متکبرین (قوم صالح) گفتند: (ولی) ما به آنچه شما به آن ایمان آورده اید کافریم! (۷۶)

تفسیر:

«قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (76)»: رؤسای مستکبران گفتند: ما به آنچه شما آنرا تصدیق کرده‌اید، (یعنی به نبوت صالح علیه السلام) کافریم. و از آن روی گردانیدیم. به این علت نگفته است: «إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ كَافِرُونَ» تا مخالفت خود را با صالح ابراز دارند و گفته‌ی پیروانش را رد کنند. این سخن را در حالی گفتند که معجزه آشکار و حجت پایدار حق تعالی در میان آنان بود.

فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧٧﴾

پس آن ماده شتر را کشتند و از فرمان پروردگارشان سرکشی نمودند و به صالح گفتند: اگر از پیامبران هستی عذابی که همواره به ما وعده می‌دهی، بیاور. (۷۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَقَرُوا النَّاقَةَ»: ماده شتر را ذبح کردند. «عقر»: زخمی کردن. «عقر الابل»: پی کردن و بریدن دستها و پاهای شتر. آن کس که شتر صالح را کشت «قدار بن سالف» نام داشت که به دستور جمعی این کار را کرد.

تفسیر:

«فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ»: شتر را پی کردند یعنی: پی‌های آن را بریدند، یا آن را ذبح کردند و از انجام دادن فرمان الهی سرپیچی نمودند.

«عقر»: طوریکه در فوق هم تذکر دادیم به معنای پی کردن است، یعنی قطع کردن عصب و رگ محکم و مخصوص پشت پای اسب و شتر که عامل عمده‌ی حرکت آنهاست و با قطع آن، حیوان به زمین می‌افتد و از راه رفتن باز میماند.

باید متذکر شد که: در سوره‌ی قمر، کلمه‌ی «عقر» مفرد آمده است که بیانگر این امر است که قاتل ناقه يك نفر بوده است؛ اما در این آیه مبارکه و سوره‌های شمس و شعراء و هود، این کلمه به صورت جمع آمده است، «عقروا» که نسبت پی کردن شتر به تمام قوم داده شده است. این بدین معنی است با در نظر داشت اینکه: همه آنها در کشتن ماده شتر مستقیماً شرکت نداشتند بلکه یک تن از آنان او را کشت ولی از آنجا که این کار با رضا و موافقت

همگی آنان انجام گرفت لذا این عمل به همه آنان نسبت داده شد. به یاد داشته باشید ونباید فراموش کنید که: سکوت ورضایت بر گناه، شرکت در گناه محسوب میشود.

«عَتُوا» عتو: سرکشی. «عَتُوا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ»: از فرمان پروردگارشان سرپیچی کردند.

باید گفت که؛ نافرمانی و تجاوز از دستور، مهمتر از کشتن شتر است.

«وَقَالُوا يَا صَالِحُ إِنَّا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (77)»: و گفتند: ای صالح! اگر راست میگویی که پیامبر هستی، عذابی را بیاور که ما را از آن می ترسانی و وعدهی آن را داده‌ای. اگر تو واقعاً راست میگوئی پس در نزول عذاب بر ما عجله کن! این سخنان را بر سبیل تمسخر و ریشخند و این که صالح از اجرای آن ناتوان است، گفته‌اند.

محمود حسن دیوبندی مفسر تفسیر کابلی مینویسد: آن ماده شتر چندان قوی هیکل و بزرگ بود که در وقت چریدن، سایر چارپایان از وی فرار، وحشت، و میگریختند. در روزی که نوبت آن می بود تمام آب چاه را می نوشید، و آن را خشک میکرد. گویا، چنانکه خلقت وی غیر معمولی بود، لوازم و آثار حیات و احتیاجات او نیز به طور خارق العاده آفریده شده بود. سرانجام مردم به قهر آمدند، و به قتل آن اتفاق کردند.

حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مفسر تفسیر معارف القرآن در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: بزرگترین فتنه شیطان که در اثر آن، انسان، عقل و هوش خود را از دست میدهد زن است. دو زن زیبا و حسین و جمیل شرط گذاشتند که هر کسی این ناقه را بکشد، اختیار دارد از ما و دختران ما هر کدام را بخواهد از آن اوست.

دو نوجوان به نام های «مصدق و قذار» در این نشئه، مدهوش شدند و به اراده قتل ناقه بیرون آمدند و سر راه ناقه، پشت سنگی کمین کردند؛ همینکه ناقه جلو آمد مصدع بر او تیر اندازی نمود و قذار با شمشیر پاهای او را قطع نموده او را قتل کرد. قرآن کریم او را بزرگترین شقی و بدبخت قوم ثمود معرفی کرد که: «إِذَانبَعَثْنَا أَشْقَاهَا» [آیه ۱۲، سوره شمس] زیرا به سبب او تمام قوم در عذاب گرفتار شد.

بعد از قتل ناقه پلان قتل خود حضرت صالح علیه السلام را نیز مطرح نمودند؛ و بدین طریق احکام خدا را که راجع به «صالح» و «ناقه» بود، به پشت انداختند و در مخالفت آن قرار گرفتند. و گفتند: «وَقَالُوا يَا صَالِحُ إِنَّا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ 77» (وگفتند: ای صالح، بیار به ما آنچه وعید می کنی ما را؛ اگر هستی از پیغمبران). این کلمات از زبان انسان وقتی می بر آید که از قهر و غضب الهی هیچگونه خوف و ترسی نداشته باشد. قوم ثمود نیز مانند عاد اولی به جایی رسیدند که مورد عذاب الهی واقع شدند.

حضرت صالح علیه السلام بعد از اطلاع یافتن از قتل ناقه، قوم را به دستور الله اطلاع داد که الان فقط سه روز از زندگی شما باقی است.

«فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ»: [آیه ۶۵، سوره هود] یعنی سه روز درخانه های خود راحت باشید (سپس عذاب می آید).

و این وعده راست است که در آن امکان تخلف وجود ندارد؛ اما هرگاه شانس قومی خراب باشد هیچ نصیحت و تنبیه برای او مفید نخواهد شد. قوم این اعلام حضرت صالح علیه السلام را هم به باد مسخره گرفتند و گفتند که این عذاب چگونه و از کجا می آید، و چه علامتی دارد؟ حضرت صالح علیه السلام فرمود که: علامات آن را بشنوید، فردا روز پنج شنبه صورت های همه شما زرد میشوند، مرد و زن پیر و جوان هیچکس از آن مستثنی نمیشود.

سپس پس فردا روز جمعه صورت های همه شما سرخ میشوند و بعد از آن در روز یکشنبه همه صورت هایتان شدید سیاه میگردند و این آخرین روز حیات شما خواهد بود. قوم بد شانس هنوز هم بجای اینکه به سوی توبه و استغفار روی بیاورند، در پی قتل حضرت صالح علیه السلام قرار گرفتند. زیرا چنین فکر کردند که اگر او راست میگوید بر ما عذاب نازل میشود پس چرا کار او را پیش از خود یکسره نکنیم و اگر دروغگو است باید به سزای عملش برسد.

فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاطِمِينَ ﴿٧٨﴾

پس آنها را زلزله ای سخت فرا گرفت، پس در خانه‌هایشان به زانو افتاده (مرده) صبح کردند. (۷۸)

تفسیر :

خداوند متعال زلزله شدیدی بر آنها فرستاد که نابود و هلاک شان ساخت، بر اثر این زلزله در خانه های خود مردند و تبدیل به جثه هایی بی حرکت که زندگی ندارد. رجه، فریادی سخت و سهمگین بود که با یک تکان سخت، دل‌هایشان را از جابر کند. در البحر آمده است: نعره‌ای از آسمان آنان را فرا گرفت که متضمن صاعقه و صدای زمین بود و در نتیجه‌ی آن نابود گشتند. (البحر ۳۳۱/۴).

«جَائِمِينَ»: «جائِم» از «جَمَّ» بر وزن حَسَم، به معنای نشستن روی زانو و یا فروافتادن بر سینه است.

بر زانو‌ها و چهره‌های خویش به زمین چسبیده و بی جان و بی حرکت گردیدند، همانند پرنده‌ای که بر روی درافتد و از پا درآید.

«جائِمِينَ» یعنی: خاموش از پای در آمدند و از مرگ به خود نمی جنبیدند. میگویند: «الناس جَمَّ» یعنی: نشسته اند و هیچ حرکتی نمیکنند و برنمیخیزند و «مجمه» نیز که در حدیث از آن نهی شده از آن است و مجتمه چارپایی است که دست و پایش را برای پرتاب می بندد و جمع می کند.

روایت شده است که: پی کردن ماده شتر از سوی آنان در روز چهارشنبه و نزول عذاب بر آنان در روز شنبه بود پس همه، جز صالح علیه السلام و پیروانش از اهل ایمان، هلاک شدند.

قابل یادآوری است که در این آیه مبارکه، هلاکت قوم ثمود را توسط رجه و زلزله شدید بیان فرموده است، ولی در سوره فصلت آیه ۱۷ و سوره ذاریات آیه ۴۴، آن را توسط صاعقه بیان داشته است. «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ»: بنابراین این شاید دو مجازات صاعقه و زلزله در يك لحظه و توأم بوده است. و شاید مراد از رجه، لرزش براندام باشد که برخاسته از ترس و وحشت است، نه زلزله.

به یاد داشته باشید که: وعده‌های انبیاء، عملی میشود، پس هشدارهایشان را باید جدی گرفت. (در آیات قبل تهدید بود: «لَا تَمْسُوها بِسوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» و این رجه، همان تحقق وعید و عذاب الیم است).

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ ﴿٧٩﴾

پس (چون علایم عذاب رسید) صالح از آنان روی گردانید (و از ایمان آنها ناامید شد) و گفت: ای قوم، من ابلاغ رسالت از خدای خود نمودم و شما را نصیحت کردم لیکن شما (از جهل و غرور) ناصحان را دوست نمی‌دارید. (۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

تولی عنهم: از آنان روی گردانید. النَّاصِحِينَ: دلسوزانی که دلسوزیشان را قولاً و عملاً اعمال می کنند، خیرخواهان.

تفسیر :

بعد از نابودی آنها و مشاهده‌ی ماجرا، صالح از آنها روی گردانید و از دیارشان بعد از اینکه ناقه را پی کردند بیرون شد و با افسردگی و اندوه گفت: محققاً که به شما نصیحت کردم و شما را در جریان رسالت الهی قرار داده به معروف امر و از منکر نهی کردم و شریعت خدای را به شما بیان نمودم ولی شما با نصیحت نصیحتگر هدایت نمیشوید و به رأی و نظری عاقلانه رهیاب نمیگردید! شما از پذیرش نصیحت من ابا و ورزیده و از ارشاد من را ترک کردید پس عذاب بر شما تحقق یافت.

مفسرزمخشری در تفسیر خویش مینویسد: «وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ» حکایت حال ماضی است. گاهی اوقات انسان به دوست مرده‌اش-که در حال حیات بارها او را نصیحت کرده

بود اما آن را گوش نکرده و سرانجام دچار هلاکت شده بود - میگوید: برادر جان! چقدر تو را نصیحت کردم و چند بار به تو گفتم، اما از من نپذیرفتی؟! (کشاف ۲/۱۲۴).

جارالله زمخشری مفسر تفسیر کشاف در تفسیر خویش مینویسد: «فتولی عنهم» از ظاهر عبارت چنین بر می آید که او به آنچه بر سرشان می آمد، نظاره گر بود و وقتی دید که آنان از پای در آمدند، از آنان روی گرداند و با اندوه و حسرت از آن که توفیق ایمان آوردن را از دست داده اند، اعراض کرد و در حالی که او اندوهگین بود، به آنان گفت: اما شما «لاتحبون الناصحین / خیر خواهان را دوست نمیدارید». همچنین روی گرداندن آن بزرگوار میتواند برای دور شدن از آنجا باشد و چون دید که نشانه های عذاب پیدا شده است، اصرار آنان بر کفر را ناخوش داشت. برخی چنین روایت کرده اند: روز چهارشنبه بود که آن شتر را کشتند و روز شنبه عذاب آنان را فرو گرفت.

همچنین روایت کرده اند که حضرت صالح همراه با یکصد و ده نفر از مسلمانان، گریه کنان از آن جا رفت، چون بازنگریست دید که دود بالا آمده است و دانست که آنان نابود شده اند و آنان که نابود شدند، هزار و پانصد خانواده بودند. باز روایت کرده اند که آن بزرگوار بازگشت و در سرای آنان سکونت گزید.

اگر پرسند: چگونه خطاب مردگان به عبارت «ولکن لاتحبون الناصحین» جایز است؟ در جواب باید گفت: این شیوه های رایج است، چنان که کسی به رفیق خویش که مرده است و در حیاتش بسیار او را نصیحت کرده باشد و او نصیحت او را نشنیده و خود را به نابودی افکنده باشد، میگوید: ای برادر، چه بسیار تو را نصیحت کردم و چه بسیار سخنان خیر خواهانه به تو گفتم، اما نشنیدی و از من نپذیرفتی! عبارت «ولکن لاتحبون الناصحین» حکایت حال گذشته است.

خوانندگان محترم!

در آیات (80 الی 84) در باره قصه ی لوط علیه السلام ذکری بعمل آمده است.

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٨٠﴾

و (به خاطر بیاورید) لوط را هنگامی که به قوم خود گفت آیا عمل شنیعی (بی حیائی) انجام می دهید که هیچکس از مردم عالم پیش از شما (آن کار قبیح را) نکرده است؟ (۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الفاحشة»: کار زشت و پلید. (همجنس بازی و لواط، از گناهان کبیره و عملی بسیار زشت است). «تأتون»: می آید، مرتکب میشوید. در این جا، منظور عمل نگین و پست همجنس بازی است.

تفسیر:

«وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ (80)» زمانی را به یاد بیاور که لوط به قوم خود یعنی «اهل سدوم» به طریق انکار و سرزنش گفت: آیا عملی بی نهایت زشت را مرتکب میشوید که هیچکس قبل از شما در طول ایام مرتکب آن نشده است؟! یعنی: آن خصلت بسیار زشت و سخت ناشایست را که فعل لواط میباشد، آن عمل زشت و ناپسند عبارت بود از نزدیکی با مردان از طریق عقب، اول ارتکاب آن عمل را معترض شد، آنگاه آنان را سرزنش کرد که آنها اولین مرتکبین آن بودند.

زیرا فعل لواط، قبل از آنان در میان هیچ امتی از امت ها شایع نبود. و این آن ها هستند که چنین بدعتی را اساس گذاشتند.

مفسران می نویسند: در قدم اول این فعل ملعون را شیطان به اهالی سدوم آموخت؛ و از آنجا به مقامات دیگر سرایت کرد.

مفسر ابوحنیان میفرماید: از آنجایی که زشتی این عمل برای انسان معهود بود و ناپسندی آن از روی عقل هویدا، الف و لام تعریف بر سر آن درآورده و گفته است: «الفاحشة» به خلاف زنا که بدون الف و لام آمده و گفته است: «انه كان فاحشة»، که به صورت نکره آمده است. و جمله ی منفی «ما سَبَقَكُمْ» نشان میدهد که آنها اولین مرتکبان و مبتکران این

عمل زشت بودند. و لفظ (من) در «مَنْ أَحَدٍ» برای مبالغه و تأکید نفی جنس آمده است. و آوردن «الْعَالَمِينَ» به صیغهی جمع نیز به همین منظور است. عمرو بن دینار گفته است: دیده نشده است که قبل از قوم لوط و در میان ملت‌های پیشین مرد با مرد نزدیکی کرده باشد. (البحر ۳۳۳/۴).

مفسران می‌افزایند: در جمله «مَا سَبَقَكُمْ بِهَا» بت پرستان، اگر احياناً بهانه‌ی بت‌پرستی را به اجداد خویش منسوب میدارند، ولی پیروان فحشا، این بهانه را هم نداشته و ابتکار جنایت و گناه از خودشان بود.

«مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ 80»: ابداع‌کنندگان اعمال زشت، مرتکب گناهی بزرگتر و مستحق ملامتی بیشتر می‌باشند.

مختصری از زندگی نامه لوط :

لوط فرزند هاران، پسر آزر و برادر زاده‌ی ابراهیم علیهم السلام است. در «اور کلدانیین» جنوب شرقی عراق، از توابع بصره، موسوم به «بابل» چشم به جهان گشوده است. لوط علیه السلام پس از مرگ پدرش، همراه کاکایش، ابراهیم که تنها مردی بود که به‌او ایمان آورد، «فَأَمَّنْ لَهُ لُوطٌ» (عنکبوت، 26). به بین النهرین تا جزیره‌ی قورا، سرزمین آشوریان مهاجرت کرد. [این جزیره به جزیره‌ی «ابن عمر» مشهور و «دجله» بر آن محیط و سرزمین آشوریان در آن جا بود.] (تفسیرمنار).

سپس با هم به مصر و شام رفتند. ابراهیم او را به شرق اردن در مکانی به نام «عمق السدیم» نزدیک «بحرالمیت» یا «دریای لوط» که پنج آبادی داشت، برد.

لوط نیز یکی از آن آبادیها را به نام «سدوم» برگزید، سپس خداوند او را برای راهنمایی مردم سدوم و پیرامونش مبعوث فرمود تا آنان را به سوی خدای توانا دعوت نمایند و از کار زشت و پلید دست بردارند. مردم سدوم در نهایت بی‌شرمی و جلو چشم این و آن به کار زشت و شرم آور دست می‌زدند، راه را بر تجاران می‌بستند و... [عنکبوت/29].

لوط، همواره مردم سدوم را نصیحت می‌فرمود و آنان را از عذاب خداوند متعال هشدار می‌داد؛ ولی این نصایح هیچ تأثیری بالای شان نداشت و چون در نصیحتگری پافشاری کرد، او را به کشتن و سنگ باران و گاهی به بیرون کردن از شهر و دیار تهدید می‌کردند.

دو فرشته در لباس دوپسر نوجوان، مهمان لوط شدند، جمعی از اهل سدوم، نزد لوط آمدند و از او خواستند، آن دو را برای کار زشت به آنان تسلیم بدارند، اما لوط پس از تلاش و دفاع زیاد، ازدواج دختران خود را به آنان پیشنهاد کرد تا از مهمانان دست بردارند از خواسته‌ی خود، شرمسار گردند و پس روند؛ ولی آن قوم نادان راضی نشدند و بر کردار پلید خود پای فشاری می‌کردند.

لوط، خطاب به آن قوم قوم جاهل می‌گوید: ای کاش، در برابر شما قدرت و توانی می‌داشتم و با شما می‌جنگیدم یا به تکیه‌گاهی استوار، پناه می‌جستم و شما را در هم می‌کوبیدم تا به مهمانانم آسیبی نرسانید. (هودآیه 80). وقتی به خانه‌ی لوط هجوم آوردند، خداوند بینایی آنان را گرفت، کور و درمانده شدند و جایی را نمی‌دیدند. در این وقت آن دو فرشته‌ی مهمان، خود را به لوط نشان دادند.

(هود آیه 81) و رسالت خود را ابلاغ نمودند، آنگاه لوط و دختران او را - به جز همسرش که ایمان نیاورده بود - از خانه بیرون بردند و مردم سدوم را آتش و گوگرد باران کردند. (تفسیر فرقان)

إِنَّكُمْ لَنَآتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿٨١﴾

البته شما [بدون توجه به حقوق همسران و غافل از اینکه نعمت غریزه جنسی برای بقای نسل است] به جای زنان با مردان آمیزش (وشهووترانی) می‌کنید، بلکه شما مردم اسرافکار (و تجاوزکار) هستید. (۸۱).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مِنْ دُونَ»: به جای. «مُسْرِفُونَ»: اِسراف کنندگان، تجاوزکاران کسی که راه طبیعی و فطری را کنار بگذارد، مُسرف است. «مُسرفون» اِرضای شهوت از غیر راه طبیعی، اِسراف است.

تفسیر :

«إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونَ النِّسَاءِ»: شیخ مرحوم صابونی مفسر تفسیر صفاوة التفسیر در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: این بیان آن عمل زشت است و توبیخی شدید و زشت‌تر از توبیخ و سرزنش قبلی است؛ زیرا به «إِنْ و لَمْ» مؤکد شده است؛ یعنی ای قوم! شما از طریق دبر با مردان نزدیکی میکنید و با این عمل زشت و خبیث و ناپسند، شهوت خود را اِرضا می‌کنید، بدون اینکه به زنان رو بیاورید که خدا آن را برایتان حلال کرده است. آنگاه از اعتراض بر آنها اعراض نموده و به بیان حال و احوال آنها پرداخته است که سبب ارتکاب پستی‌ها و پیروی از شهوات می‌شود و فرمود:

«بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ (81)» عذر و بهانه‌ای ندارید، بلکه عادت و روش شما عبارت است از زیاده روی و تجاوز از حدود در هر چیز. در یک کلمه باید گفت که: لواط، تجاوز به حقوق زنان در جامعه است. قوم تنها گرفتار يك گناه نمیباشند؛ بلکه ارتکاب این فعل مخالف فطرت دلیل است بر اینکه شما از حدود انسانیت هم تجاوز کرده‌اید. ابو سعود گفته است: در این که قید (شهوة) را آورده است، به حیوانیت محض آنها اشاره کرده است و نیز نشان می دهد که هدف و انگیزه‌ی انسان عاقل از نزدیکی کردن، همانا طلب فرزند و بقای نسل است نه اطفای شهوت. (طبری ۵۵۱/۱۲).

باید گفت که ازدواج، دارای خصوصیات و آثاری است که در لواط و زنا وجود ندارد، از جمله:

1- مودت و رحمت و انس.

2- تشکیل نظام خانواده.

3- فرزند و بقای نسل.

4- همخوانی با فطرت و انسانیت.

وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ (۸۲)
ولی جواب قوم لوط جز این نبود که (از روی تمسخر) گفتند: آنها را (لوط و پیروان او) را از قریه خود بیرون کنید، زیرا اینها مردمی هستند که پاکدامنی را می خواهند (و از کار ما بیزاری می جویند) (۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَنَاسٌ»: مردمان. «يَتَطَهَّرُونَ»: به پاکی تظاهر می کنند.

تفسیر :

«وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ (82)»: و چون لوط علیه السلام آنها را به خاطر ارتکاب عمل زشت توبیخ کرد گفتند: لوط و مؤمنان همراهش را از قریه خویش بیرون کنید که آن‌ها مردمی پاک، نزیه و شرافتمنداند. این سخن آن‌ها بنابر تمسخر، اِستهزاء و عناد بود. یکی از بدی‌ها همانا، برخورد بی دلیل و غیر منطقی با ناصحان است.

این جواب اِستهزاء اُلود قوم، هیچ ارتباطی به نصیحت لوط علیه السلام نداشت بلکه جواب مناسب این بود که نبوت وی را تصدیق کرده و از فرمان وی اطاعت میکردند و به خواسته وی جواب مثبت و مساعد میدادند ولی آنان این جواب بدرا از نفس های پلید و فطرت های غیر سالم برخاسته بود، به وی تحویل دادند، عجباً از این منطق سرچپه!

منطقی که میگوید: باید کسانی که پاک و پرهیزکارند، از شهر بیرون روند تا پلیدان و ناپاکان در آن باقی بمانند؟! این منطق؛ منطق جاهلیت در هر زمان و مکانی است چنانکه در عصر حاضر نیز مشاهده میکنیم که اغلب پاکان و پرهیزکاران، در طرد و تبعید به سر می برند.

در آیه هیچ جای شکی نیست که: در نهی از منکر، باید آمادگی تبعید و پذیرش مشکلات باید بود. با تأسف مجرمان، برای پاکان حقی در اجتماع هم قائل نیستند. هرگاه در جامعه‌ای فساد زیاد شد، پاکان را منزوی میکنند و نهی از منکر و پاک بودن، جرم محسوب می شود. ابن عباس (رض) در مورد آیه «إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ 82» میفرماید: یعنی افرادی هستند که عمل نزدیکی با مردان یا زنان را از راه دبر کثیف و بد می‌دانند. آنها چنان سخنانی را به عنوان تمسخر و استهزاء به لوط و قومش بر زبان آوردند، آنها چیزی را برای لوط و پیروانش عیب و ننگ قلمداد کردند که در واقع مایه‌ی مدح و تمجید است.

معلوم میشود که این قوم نه تنها بدکردار و بی حیا و دارای اخلاقی فاسد بود، بلکه در انحطاط اخلاقی به درجه ای از پستی رسیده بود که دیگر حتی وجود چند انسان نیک و پاک و دعوت دهنده به سوی نیکی و بازدارنده از بدی را هم نمی پسندید. در بدی و بدکرداری به قدری غرق شده بود که حتی صدای اصلاح را نیز نمیتوانست تحمل کند و آن عناصر پاک باقی مانده در آن فضای مسموم را هم میخواست بیرون بیندازد. پس از رسیدن به این حد بود که پروردگار با عظمت تصمیم به ریشه کنی آنان گرفت. قومی که حتی اندک عنصری از پاکی و خیر در آن باقی نماند، دیگر دلیلی برای ماندن آن در زمین وجود ندارد. مادامی که در سبد میوه های گندیده، چند میوه ی سالم وجود داشته باشد، میتوان آن را نگهداشت، اما اگر آن چند میوه از آن بیرون آورده شدند، دیگر جایی برای قرار دادن آن سبد میوه به جز انداختن پیش روی حیوانات باقی نمی ماند.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٨٣﴾

پس ما لوط و خانواده اش را، به جز همسر او که از باقی ماندگان در عذاب بود، نجات دادیم. (۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اهل»: هم به خویشاوندان نزدیک گفته میشود و هم به پیروان راستین، ولی با توجه به آیه‌ی 36 سوره ذاریات، به جز خویشاوندان نزدیک، هیچکس به آن حضرت ایمان نیاورد. «الغابرين»: نابود شونده‌گان، واپس ماندگان، بازماندگان. کسی که همراهانش بروند و او باقی بماند. بنابر این لوط و یارانش از شهر خارج شدند و زمینه‌ی عذاب فراهم شد.

تفسیر :

«فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (83)»: ما لوط علیهم السلام و اهلش را از عذابی که قومش به آن مبتلا گشتند، نجات دادیم و همسرش را چون عصیانگر و برشوهر خودمترد بود در زمره هلاک شدگان باقی گذاشتیم.

مفسر طبری فرموده است: یعنی لوط و اهل بیت مؤمنش را نجات دادیم، جز همسرش که به لوط خیانت میکرد و به خدا کافر بود، لذا همراه با نابود شدگان قوم لوط وقتی عذاب بر آنان نازل شد، او هم نابود شد.

در این هیچ جای شکی نیست که: انسان آزاد است و خودش راه خود را تعیین و انتخاب میدارد. همسر لوط علیهم السلام با در نظر داشت اینکه در خانه وحی و در خانه پیامبر زندگی میگرد، راه کفر را در پیش گرفت، ولی همسر فرعون که در خانه کفر زندگی میگرد راه توحید را انتخاب کرد.

در اسلام، عامل نجات انسان رابطه‌ی مکتبی است، نه خویشاوندی. پس سرنوشت هرکس در گرو عمل خود اوست.

در تفسیر تفهیم القرآن آمده است: زن لوط به گمان غالب از دختران همان قوم بود هم

صدای خویشاوندان و قوم خویش بود و تا آخر آنها را ترک نگفت. به همین جهت پیش از نزول عذاب، هنگامی که خداوند متعال به لوط علیه السلام و یاران با ایمان او دستور هجرت داد، به آنان فرمود که آن زن را همراه خود نبرند.

در «تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» در باره مجازات قوم لوط می نویسد:

برخی هم گفته اند که شهرهای نگونسار شده، هفت شهر بودند. برخی هم گفته اند شمار انسان های آن شهرها چهار هزار نفر بود که بین شام تا مدینه می زیستند و خدای متعال بر آنان باروت و آتش بارانید و از آن نابود شدند.

برخی دیگر نیز گفته اند کسانی که در شهر ماندند، زمین شکافت و آنان را فروگرفت و کسانی که از آنجا بیرون رفتند و یا در بیابان ها هواره شدند، باران سنگ بر آنان بارید. همچنین گفته اند که ابتدا سنگ باران شدند و پس از آن زمین شکافت و آنان را در خود فرو گرفت.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٨٤﴾

و (سپس چنان) بارانی عجیبی بر آنها بارانیدیم (بارانی از سنگ که آنها را نابود ساخت) اکنون بنگر سرانجام کار مجرمان به کجا کشید. (۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ»: بارانی از سنگ گداخته و موادگوگردی را بر سر آنان بارانیدیم.

تفسیر :

«وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا»: نوعی باران عجیب بر سر آنها فرو ریختیم، آن باران عبارت بود از سنگ سجیل. عذاب را به سبب کثرتش به باران شدید تشبیه کرده است؛ چون آن را بسان باران فرو فرستاد. طوری که در آیه 82 سوره هود میفرماید: «فَلَمَّا جَاءَ أَمْْرُنَا جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا جِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ 82»: (پس هنگامی که فرمان (قهر) ما آمد، آن سرزمین را زیر و رو کردیم و بارانی از سنگ‌هایی از گل های لایه لایه بر آنها فرو ریختیم)، «سِجِّيلٍ» به معنای کلوخ است، چیزی نهمثل گل، نرم و نه مثل سنگ، سخت، و «مَنْضُودٍ» یعنی رویهم و پی در پی. منظور از سنگ نشاندار، یا این است که هر سنگ برای شخص خاصی در نظر گرفته شده بود و یا اینکه آن سنگ‌ها با سنگ‌های زمینی فرق داشته است).

ملاحظه می‌داریم که: تغییر راه فطرت، (ارضای جنسی از طریق مردان و همجنس بازی)، تغییر نعمت را به دنبال دارد. به جای باران، پاره سنگ میبارد.

مفسران در تفاسیر خویش مینویسند که: باران نابود کننده ای همراه با بادهای تند، این قوم ناپاک را فراگرفت، گویی وجود این باران می‌خواهد روی زمین را از آلودگی ها و پلیدی های قوم لوط، پاک و منزه سازد، پلیدی که آن مردم آلوده دامن و تیره بخت در آن جان باختند و برای خود رسوایی ابدی را در صفحه‌ی تاریخ ثبت کردند.

«فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ 84»: ای شنونده! به سرانجام و عاقبت چنان مجرمانی بنگر که چه بلایی بر سرشان آمد؟ و جز نابودی و هلاکت چه چیزی نصیب آنان شد؟

قهر الهی مخصوص آخرت نیست، گاهی نیز در همین دنیا هم به سراغ مجرمین و باغی‌ها می آید. از تاریخ و سرنوشت دیگران باید عبرت گرفت، قهر الهی مخصوص يك دسته از مجرمان نیست، همه‌ی مجرمان باید هوشیار و بیدار باشند که: سنت الهی استثنا دربر ندارد. در تبیین و تفسیر داستان آموزنده در باره قوم لوط میتوانیید به آیات متبرکه ذیل هم مراجعه فرمایید: (سوره هود آیات 82 و 83)، (سوره حجر آیه: 71 و 74)، (سوره نحل آیه 55)، (سوره شعراء آیات 166 و 167)، (سوره ذر آیات 35 و 36).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (85 الی 87) قصه شعیب علیه السلام به بیان گرفته شده است. البته قابل

تذکر است که این پنجمین داستان از داستانهای انبیا علیهم السلام در این سوره، بعد از داستانهای نوح، هود، صالح و لوط می باشد.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨٥﴾

و به سوی (مردم) مدین برادرشان شعیب را (به حیث پیغمبر فرستادیم) (پس شعیب) گفت: ای قوم من، تنها الله را عبادت کنید که برای شما معبودی برحق غیر از او نیست. همانا از نزد پروردگارتان دلیل واضح به شما آمده است، پس پیمانانه و ترازو را کامل ادا کنید، و حقوق و اموال مردم را کم نکنید، و در زمین بعد از اصلاح آن فساد نکنید، این (هدایات) به شما خیر (و بهتر) است، اگر مؤمن هستید. (۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَدْيَنَ»: اسم قبیله‌ای است که از نسل مدیان یکی از فرزندان ابراهیم علیهم السلام می باشند. این نام به مسکن ایشان هم اطلاق شده است (قصص/ 45).

«بَيِّنَةٌ»: دلیل. معجزه. نوع این معجزه مانند بسیاری از معجزات دیگر روشن نشده است. «فَأَوْفُوا الْكَيْلَ» (وفی): پیمانانه و ترازو را کامل کنید، به تمامی ادا کنید. «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ»: اموال مردم را کم مدهید، حق مردم را مکهاید. «لَا تَبْخَسُوا»: کم نکنید، مکهاید. «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ»: در زمین فساد مکنید. فساد، شامل افساد در نظام اجتماعی، خوردن ناحق اموال مردم، فساد اخلاقی، مرتکب شدن به کار بد و ناروا، افساد در عمران و آبادانی از روی جهل و نادانی و بی سر و سامانی است.

تفسیر :

«وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»: و الله متعال به سوی مدین پیامبر خویش شعیب علیهم السلام را فرستاد. او نیز از میان خود آنها بود. این کثیر در مورد مَدْيَن مینویسد: مدین برقبیله و شهر اطلاق میشود و آن شهری است در نزدیکی «معان» که در سر راه حجاز قرار دارد، قوم مدین همان «أصحاب ایکه» میباشند. (مختصر ابن کثیر ۵۳/۲).

«قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ»: شعیب قوم خود را به سوی عبادت الله یگانه و توحید و ترک شرک فرا خواند «فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ»: حقوق مردم را در پیمانانه و وزن کامل و تمام ادا نمایید، «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ»: و آنها را امر کرد تا هنگام خرید و فروش و داد و ستد، وزن و پیمانانه را کامل کنند و حقوق مردم را زیر پا نگذارند، چون آنها از وزن و پیمانانه می‌کاستند. او آنها را از اینکه از حقوق مردم هنگام خرید و فروش و معامله بکاهند نهی کرد.

بخس: عبارت است از: نقص و آن یا با معیوب ساختن کالا، یا با کم کردن از آن، یا به زبردستی، فریبکاری و نیرنگبازی انجام می‌گیرد و همه اینها شامل معنای خوردن اموال مردم به نارواست. بعضی گفته‌اند: قوم شعیب علیهم السلام از هرچیزی که در بازارهایشان وارد میشد، عوارض و حقوق گمرکی میگرفتند و نهی الهی ناظر بر این معنی است.

رعایت حقوق بندگان و اصلاح معاملات آنها که پرهیزگاران عصر ما به آن توجهی ندارند، نزد الله متعال چندان مهم است که وظیفه مخصوص پیغمبر جلیل القدری قرار داده شد؛ گروهی که درین باب با وی مخالفت نمودند تباه کرده شد. در این آیات، به زبان حضرت شعیب علیه السلام تنبیه شده که **أندك نقصانی** به مال مردم رساندن، و پس از اصلاح ملك باعث خرابی و فساد شدن، کار مؤمن نیست؛ خواه به ذریعه کفر و شرک باشد، و خواه به واسطه قتل ناحق و نهب و غیره.

«وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا»: و از فساد در روی زمین با ارتکاب گناهان، ظلم و ستم بازداشت به خصوص بعد از اینکه خدای تعالی با انزال کتاب‌های آسمانی و فرستادن

پیامبران آن را اصلاح کرده است.

«ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (85)»: شعیب علیهم السلام به آن‌ها بیان داشت اگر سخن مرا باور میکنید، مطالبی که به شما دستور دادم از قبیل اخلاص در عبادت الله متعال و ادای کامل حقوق مردم و ترک فساد و خرابکاری در روی زمین الله، برایتان بهتر است. در این آیه مبارکه میفرماید: «ذَلِكُمْ»؛ یعنی، تکالیف پنجگانه: بندگی الله، تصدیق پیامبری شعیب، پیمان‌ه و ترازو را به تمام و کمال رعایت کردن، ترک کم فروشی و کاستن حقوق مردم و خویشتن داری از فساد و تباهی در زمین.

زندگی نامه موجز شعیب :

شعیب، پسر میکیل، پسر یشجر از پیامبران طایفه‌ی عرب و نامش یازده بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته که از جمله: در سوره های (أعراف آیات 85، 88، 90، 92، دویار، سوره هود آیات 84، 87، 91، 94، سوره شعراء آیه 177 و سوره عنکبوت آیه 36). او پیش از موسی به پیامبری رسید؛ چون قرآن نام موسی را پس از این پنج پیامبری که یاد کردیم، نام برده است: «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُّوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ...»: پس از آن پیامبران، موسی را همراه آیات خود، نزد فرعون و سران قومش فرستادیم کردیم. (سوره أعراف آیه 103).

مدین یا مدیان، قبیله‌ای عرب زبان بودند که در سرزمین «معان» در جنوب شرقی اردن بر سر راه حجاز، مسکن داشتند. این قبیله از سلاله‌ی مدین پسر ابراهیم علیهم السلام اند و به الله ایمان نداشتند، فرشتگان را میپرسیدند، ترازو و پیمان‌ه را میکاستند و در خرید و فروش به مردم کم می دادند. شعیب از این کارهای ناجوانمردانه منع شان کرد و با بیان رسا و سخنوری، راه راست را به آنان نمود. و به همین دلیل به «خطیب الانبیاء» مشهور گشت.

قوم مدین می کوشیدند تا دعوت شعیب به مردم نرسد، او را آزار می دادند، منزلتش را می کاستند و تهدیدش میکردند. (سوره هود آیه 91). عبادت خدای یگانه و عدالت در وزن و پیمان‌ه را عیب می شمردند. (هودا آیه 87). چون براین بی باوری و کفر و ناسپاسی و ستیزه گری با شعیب پای می فشردند، خداوند نیز همچون زمین لرزه‌ی قوم ثمود، با زلزله ای، آنان را از پای در آورد و همگی را نابود کرد. (سوره عنکبوت آیه 37).

پس از نجات شعیب و مؤمنان، خداوند شعیب را نزد «أصحاب ایکه» - که سرزمینی پوشیده از درخت و نزدیک مدین بود - فرستاد. مردم آنجا نیز مانند: أهل مدین گمراه و جاهل بودند و سخن شیوای شعیب، در آنان اثر نکرد، او را دروغگو و سحر زده خطاب نمودند و رسالتش را نپذیرفتند و گفتند: تو افسون زده و انسانی همچون مایی و گمان می کنیم، دروغگو هستی، به شعیب علیهم السلام گفتند: اگر راستگویی، پاره ای از آسمان را بر سر ما بیفکن، الله متعال، آنان را به عذاب «یوم الظله»: روز ابر سایه گستر، روز ابر، گرفتار کرد. هفت روز گرمای سوزان، آنانرا در برگرفت، ابر سایه بانی فراهم آورد، همه‌ی آن قوم از بیم گرمای طاقت فرسا به آن پناه بردند، اما سایه بان، آنان را آتش باران کرد و همگی سوختند. (سوره شعراء آیه 189).

**وَلَا تَقْعُدُوا بَکْلَ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصِدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنِ آمَنَ بِهِ وَتَبَغُّوْنَهَا عِوَجًا
وَادَّكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمُ وَأَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿٨٦﴾**

و بر سر هر راهی منشینید تا کسانی را که به الله ایمان آورده اند بترسانید، و از راه الله (مردم را) منع کنید، و آنرا کج می‌خواهید، و به یاد آورید (نعمت الله را) وقتی که شما کم بودید پس شما را زیاد کرد. و بنگرید که سرانجام فساد کنندگان چگونه بوده است. (٨٦)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تُوعِدُونَ»: میترسانید. «کل صراط»: هر راهی. «تَبَغُّوْنَهَا عِوَجًا»: آن راه را کج می‌خواهید. مراد این است که راه الله را در نظر مردم کج نشان می‌دهید، و خودتان نیز راهی

جدا از راه راست را در پیش می گیرید. «کثرکم»: شما را بسیار گردانید، افزون کرد، نسل شما را مبارک گردانید.

تفسیر:

«وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ»: و بر سر راهی ننشینید که مؤمنان را به قتل تهدید کنید و بترسانید. سبب نشستنتان در راه، دو چیز بوده: یکی، راهزنی، که راهروان و مسافری را ترسانده و تهدید نموده، مالشان را ظلماً به یغما برند؛ دیگر اینکه مؤمنان را از رفتن به حضور شعیب علیه السلام و پذیرفتن دین الهی منع نمایند. یعنی بر سر راههایی که به خانه شعیب علیه السلام منتهی می شد، می نشستند و کسانی را که قصد رفتن به نزد وی را داشتند، از عذاب و عقاب خویش بیم داده و میگفتند: او شخصی است کذاب لذا نزد او نروید.

حضرت ابن عباس (رض) در این مورد مینویسد: راههایی را که به منزل شعیب منتهی میشد، میبستند و هرکس که میخواست نزد او برود، او را تهدید کرده، مانعش می شدند و می گفتند: شعیب دروغگو است، پیش او نرو، به همان شیوه که قریش با پیامبر صلی الله علیه وسلم عمل می کردند. (البحر ۳۳۸/۴).

در این هیچ جای شکی نیست که: در طول تاریخ دشمنان حق و حقیقت، برای جلوگیری از راه الله، همه جا در کمین هستند و از هر راه و شیوه ای استفاده میکنند.

همچنان سایر مفسران مینویسند: مراد از نشستن بر سر هر راه، ممکن است نشستن کنار سرکها و کوچهها برای فتنهگری باشد، و شاید مراد تلاش در راه فساد از هر راه و با هر شیوه باشد، همچنانکه در آیه 16 خواندیم که شیطان سوگند یاد کرد برای انحراف انسان در کمین راه حق نشسته است، «لَأَفْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»: که مراد، نشستن ظاهری نیست.

«وَتَبِعُونَهَا عَوَجًا»: و برای آن راه، کجی نجوید یعنی: برای راه الله متعال کجی، ناهمواری و خشونت نجوید و آن را برای مردم به این وصف معرفی نکنید.

«وَأَذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمْ» باید یادآور شد که: یکی از عوامل تربیت و هدایت مردم، توجه به نعمت ها و یادآوری سرگذشت پیشینیان است طوری که میفرماید: و هنگامی رابه یادآوری که شما اندک بودید از نظر تعداد پس شما را بسیار گردانید از طریق توالد و تناسل. بعضی در معنی آن گفته اند: شما فقیر بودید، اما حق تعالی شما را توانگر گردانید، پس خدا را بر نعمت هایش سپاسگزار باشید.

«وَأَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (86)»: و از امت های پیش از خود پند و عبرت بگیرید که چگونه خداوند متعال آنها را به سبب کفر، شرک، و اعمال بدشان محو، نابود و متلاشی ساخت. در مطالعه ی زندگی مردم، باید به پایان و سرانجام کارشان بنگرید، نه به کامیابی های مقطعی که در چند روز مختصر نصیب شان شده است.

وَأِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۸۷)

و اگر طایفه ای از شما به آنچه من از جانب الله به (تبلیغ) آن فرستاده شده ام، ایمان آورده اند و طایفه ای ایمان نیاورده اند صبر کنید تا الله میان ما فیصله کند که او بهترین فیصله کنندگان است. (۸۷)

تفسیر:

«وَأِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (87)»: و اگر گروهی از شما به آنچه من بدان فرستاده شده ام ایمان می آورند و گروهی دیگر تکذیب می کنند بر ما لازم است تا در مقابل صبر کنیم و همه منتظر باشیم. تصدیق کنندگان منتظر پیروزی و فیصله الله متعال در بین ما و کافران باشند و تکذیب کنندگان منتظر عذاب دردناک، که خدای تعالی به زودی در بین ما حکم می کند

و او بهترین حکم کنندگان است و حکم او حق، عدل و قاطع است و او در حکم خود هیچگاه ظلم و ستمی روا نمی‌دارد و از حق کسی نمی‌کاهد.
مفسر ابوحیان در این باره می‌نویسد: این کلام در باب محاوره، لطیف‌ترین بیان است؛ چون مطلب محقق را در قالب و شکل مشکوک آورده است پس برای مؤمنان وعده‌ی پیروزی و برای کافران وعید کیفر و زیان است. (البحر ۴/۳۴۰).
در این آیه، مؤمنان به صبر بر آزار کفار مأمور گردیده‌اند تا آن که خداوند متعال پیروزشان گرداند.

پایان جزء هشتم

خوانندگان گرامی!

در آیات (88 الی 93) در باره ادامه‌ی قصه‌ی شعیب و گفتگوی او با سران کفر بحث بعمل آمده است.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَنَعُوذَنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ ﴿٨٨﴾

أشراف، رؤسای متکبر و سران قومش که [از پذیرفتن حق] تکبر ورزیدند، گفتند: ای شعیب! مسلماً تو و کسانی راکه با تو ایمان آورده‌اند از قریه خود بیرون می‌کنیم یا اینکه بی چون و چرا به دین ما بازگردید. گفت: آیا هر چند که نفرت و کراهت [از آن دین] داشته باشیم؟! (۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِلَّةٌ»: دین، آئین. «لَتَعُوذَنَّ فِي مِلَّتِنَا»: به‌دین مادر می‌آئید. به‌دین ما برمی‌گردید. باتوجه به معنی دوم، برگشتن شعیب به دین ایشان، از راه تغلیب و قلمداد کردن او از زمره مؤمنان است، و یا این که به ظن اشراف و رؤسای قوم است، و الاً به سبب عصمت انبیاء نه تنها شعیب بلکه هیچ پیغمبری پیش از نبوت هم مشرک نبوده است تا دوباره به شرک برگردد. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ»: اشراف و سران رهبران مستکبرمدین آنانی که پیامبر را تکذیب نموده در برابر حق از عناد کار گرفتند، گفتند: «لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذَنَّ فِي مِلَّتِنَا»: یعنی ای شعیب! رسالت خود را ترک کن و رنه حتماً تو و مؤمنان همراه تو را بیرون خواهیم کرد یا باید به ملت ما بازگردی و ملتی راکه به سویی می‌خوانید کنار بگذارید.

بریکی از این دو امر قسم یادکردند، یاخراج و بیرون راندن شعیب و پیروانش، و یا برگشتن به دین و آیین آنها، یعنی دین کفر؛ یعنی ای شعیب! رسالت خود را ترک کن و رنه حتماً تو و مؤمنان همراه تو را بیرون خواهیم کرد یا باید به ملت ما بازگردی و ملتی را که به سویی می‌خوانید کنار بگذارید.

قابل تذکر است که: زورگویی و تهدید به إخراج و تبعید، بشکل از اشکال در برابر همه انبیاء در طول تاریخ وجود داشته، چنانکه در جای دیگر می‌خوانیم: کافران نسبت به پیامبران خود چنین تهدیدهایی داشته‌اند. «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذَنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهَلِكَنَّ الظَّالِمِينَ»: (إبراهیم، 13). (و کفار به پیامبرانشان گفتند: ما قطعاً شما را از سرزمین خود بیرون می‌کنیم، مگر آنکه در دین ما در آید پس پروردگارشان به آنان وحی کرد که ما حتماً ظالمان را نابود می‌کنیم.)

در توضیح این آیه مبارکه سؤال طوری پیش می‌آید که: آیا انبیاء قبل از بعثت، مشرک بودند که کفار از آنان تقاضا میکردند که به دین ما باز گردید؟ «لَتَعُوذَنَّ فِي مِلَّتِنَا»

در جواب این سوال باید گفت: اولاً ممکن است مراد کفار، برگشت پیامبران در سلطه‌ی آنان باشد. یعنی می‌گفتند: بر فرض که شما ایمان دارید، ولی نباید در برابر ما قیام کنید و خود و یارانتان از راه ما سرپیچی نمایید.

ثانیاً «عود» اگر با حرف «الی» همراه بود به معنای بازگشت به حالت اول است، ولی حال که با «فی» همراه است، مراد از آن تغییر و تحوّل است نه بازگشت به حالت اول، یعنی تغییر عقیده دهید و دین ما را بپذیرید.

دروس آموزنده از این آیات متبرکه در این است که: مبلغان راه حق و حقیقت، نباید از تهدیدهای و تخویف مخالفان خوف، ترس و حراسی داشته باشند، چون در این راه، تهدید به قتل و تبعید و سایر ازارها همیشه بوده است.

تحمیل عقائد، شیوه‌ی کفار است و مطمئن باشید که: دین تحمیلی هیچ سودی را ببار نمی‌آورد.

شعیب در جواب آنها گفت: «أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ (88)»: آیا چنین می‌کنید ولو ما ملت شما را دوست نداشته باشیم و یا نخواستیم از دیار خود بیرون شویم؟

یا معنی این است: آیا از شهر بیرون ما می‌کنید، هرچند ما خواهان بیرون شدن از آن نباشیم؟ قطعاً شما چنین حقی ندارید و برای شما روا نیست به چیزی مجبورمان کنید که دلمان آن را نمیخواهد زیرا کسی که زیر فشار و اجبار قرار گیرد و از خود اختیاری نداشته باشد، نه موافقتش موافقت به حساب می‌آید و نه بازگشتش به دین دیگری، بازگشت حقیقی تلقی می‌شود.

قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبُّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ﴿٨٩﴾

که اگر به دین شما باز گردیم بعد از اینکه الله ما را از آن نجات داد، همانا بر الله افترا بسته‌ایم. برای ما شایسته نیست که به آن بازگردیم مگر اینکه پروردگار ما بخواهد، علم پروردگار ما همه چیز را احاطه کرده است، بر الله توکل نموده‌ایم. ای پروردگار ما! میان ما و قوم ما به حق فیصله کن و توئی بهترین فیصله‌کنندگان. (۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»: ذکر این قید برای یادآوری این مطلب است که الله قادر مطلق است و هرچه بخواهد شدنی است، ولی سنت الله متعال برابر عدل انجام می‌گیرد و لذا هرگز چنین دستوری را صادر نمی‌فرماید. یا این که بیان این سخن از سوی شعیب، محض تواضع و تأدب با الله و فرمانبری بی‌چون و چرا از ذات ذوالجلال است. همان‌گونه که پیغمبر ما به هنگام دعا می‌فرمود: «يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَيَا دِينِكَ»: در صورتی که می‌دانست خداوند دل او را بر ایمان ثابت و ماندگار میدارد. «إِفْتَحْ»: فیصله کن (شعراء / 118).

«الْفَاتِحِينَ»: قضات. «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرم‌دل.

تفسیر:

«قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا»: (شعیب به مخالفان گفت:) اگر پس از آن که خدا ما را از دین باطل شما نجات داده، و ایمان آوردیم و چشم ما را با نور هدایت روشن کرد، دوباره خود را در پرتگاه قرار دهیم، و دین شما برگردیم، معلوم می‌شود ما زشت‌ترین نوع دروغ را به خدا بسته‌ایم.

باید گفت که: ارتداد و برگشت از آرمان‌ها و عقائد حق و پذیرفتن شریک برای خداوند، نوعی افترا بر خدا و پیمان‌شکنی است.

از جانب دیگر اگر کسی دین باطل و دروغ را راست بگوید، در حقیقت طوری که یادآور شدیم بر الله افترا میکند، و بهتان می‌بندد. بنابراین، از يك پیغمبر جلیل‌القدر و پیروان مخلص او هیچ ممکن نیست که: معاذ الله، از صداقت برآمده به طرف دروغ و باطل برگردند، و

تمام دعاوی راست خود را که در باب حَقَّانیت و یا مأمور من الله بودن خود اظهار میکردند، دروغ و افترا بدانند؟! و این بیان موجب ناامید شدن کفار از برگشتن شعیب و پیروانش به دین شد.

«وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا»: مؤمن، هرگز نباید از حقّ عدول و بر عقائدش سازش کند طوری که میفرماید: هرگز ما را نسزد که به دین شما در آییم، مگر آن که الله که پروردگار ماست، اراده کند. [این هم محال است]، مگر اینکه الله تعالی خفت و خواری ما را بخواهد، آنگاه حکمش در مورد ما اجرا می شود.

«وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا»: پروردگار ما، علمش بر همه چیز احاطه دارد.

«عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا»: ما فقط بر او تکیه و اعتماد کرده ایم در این که ما را بر ایمان پایدار و ثابت قدم بدارد، میان ما و کفر و اهل آن مانع و حائل ایجاد کند، نعمت خویش را بر ما تمام گرداند و ما را از عذاب خود در پناه.

برای پایداری در ایمان، باید از الله متعال استمداد جست و به او توکل کنیم، در برابر پیشنهادهای شوم دشمنان، باید با توکل بر الله متعال، قاطعانه ایستاد و مقاومت کرد.

«رَبُّنَا افْتَحَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ (89)»: پروردگارا! میان ما و قوم ما به حق، حکم و فیصله کن، که تو بهترین فیصله کنندگانی که هیچ ظلم و ستمی در حکم تو راه ندارد و بهترین حاکمان تویی.

میتوان ازین کلمات حضرت شعیب اندازه نمود که دل های انبیاء نسبت به عظمت و جبروت الله متعال و عبودیت و عجز و افتقار خودشان با چه احساس عظیم و عمیق مملوّ میباشد؛ چه سان توکل و اعتماد آنها در هر آن، و هر حال، از تمام و سایط منقطع شده، بر همان ذات وحده لا شریک از کوه محکمتر و غیر منززل است.

وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ ﴿٩٠﴾

و اشراف و سران کافر قومش [به مردم] گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید، (در آن صورت) سخت زیان خواهید کرد. (۹۰)

تفسیر:

«وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ (90)»

اشراف کفار خطاب به پیروان خود گفتند اگر شما از شعیب در آنچه شما را از تکمیل پیمان و وزن فرا میخواند پیروی کنید حتماً در تجارت خود زیان خواهید کرد و اگر از او در ایمان به الله پیروی کنید هلاک خواهید شد. آنها این سخنان را براساس جهل، نادانی، دروغ و گمان می گفتند.

«إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ»: یکی از شیوه های کاری کفار برای بازداشتن مردم از پیروی انبیاء، (هنگامی که ببینند آنان از ایمانشان دست بر نمی دارند)، تهدید مادی و اقتصادی است.

بلی! محرومیت از درآمدهایی که از طریق کم فروشی به دست می آید، از دید کافران خسارت است!

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿٩١﴾

پس زلزله ای سخت آنان را فراگرفت و در خانه هایشان (مرده) و به زانو افتیده صبح کردند. (۹۱)

تفسیر:

«فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (91)»: خداوند متعال بر آن ها زلزله شدیدی را به سبب کفرشان فرستاد و آنها در پی آن مردگان افتاده بر روی در خانه های خود شدند. از مجموع آیات متعدده بر می آید که برین مردم «ظلمه»، «صیحه»، «رجفه» سه رقم عذاب نازل شد؛ یعنی:

اول، ابری سایه افگند که دارای جرقه ها، و شراره، آتش بود؛
دوم، يك صدای نهایت مدهش و مهلك از آسمان؛ و

سوم، زلزله زمین (ابن کثیر).

شاید از اینکه در این آیه کلمه «رجفة»، در آیه 94 سوره ی هود کلمه «صیحة» و در آیه 189 سوره شعراء، عبارت «عَذَابُ يَوْمِ الظَّلَّةِ» بکار رفته، استفاده شود که زلزله همراه با صیحه و ابر تیره بوده است.

ممکن است مراد از «رجفه» همان اضطراب و لرزش اندام باشد که از ترس حاصل می شود، نه زمین لرزه.

چنانکه در آیه 78 گذشت، «جاثم» به کسی گفته می شود که بهرو بر زمین افتاده و یا به زانو افتاده و توان برخاستن ندارد.

الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ (۹۲)
آنها که شعیب را تکذیب کردند (آنچنان نابود شدند که) گویا هرگز در آن (خانه ها) سکنی نداشتند، آن ها که شعیب را تکذیب کردند آن ها زیانکار بودند. (۹۲)

تفسیر :

«الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا»: کسانی که شعیب را تکذیب کردند او و همراهان او را به اخراج از قریه تهدید نموده بودند، [چنان با خاک یکسان شدند]، بشکل که گویا در آن شهر و دیار زندگانی نکرده بودند. یعنی: آن قوم چنان ریشه کن شدند و آن دیار بعد از نزول عذاب، چنان خراب و خالی شد که گویی کسی قبلاً در آن سکونت نداشته است، و آنانکه میگفتند: پیروان شعیب علیه السلام تباه می شوند؛ خود بر باد و خائب و خاسر شدند. از فحوای آیه مبارکه دریافتیم که: نیرنگ های اهل باطل، نقش بر آب میشود. کفار ظالم که جستجوی اخراج حضرت شعیب بودند، غضبی بالای شان نازل شد که خودشان در خانه های خویش به هلاکت رسیدند.

«الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ (92)»: آنان که شعیب را باور نداشتند، زیانکار گشتند. و تمام ممتلكات خود را از دست دادند و در آخرت نیز از جمله عذاب شوندگان خواهند بود. عدم توجه به عاقبت شوم کفار، درس عبرت برای عالم بشریت است.

این تباهی و هلاکت مدین تا مدت های درازی ضرب المثل بوده است. چنان که در زبور داود آمده است که خدایا، فلان و فلان قوم علیه تو عهد بسته اند، با آنان همان کن که با مدیان کردی. تورات، مزامیر، مزموور 83- آیات 5-9 (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن).

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ (۹۳)

پس شعیب از نزد آنها روی گرداند و گفت: (به طور افسوس) ای قوم من! البته من پیام های پروردگارم را به شما رساندم، و برای شما نصیحت (و خیرخواهی) کردم، پس چگونه بر (هلاکت شدن) قوم کافر غمگین شوم. (۹۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ءآسیا»: محزون میشوم. غم و اندوه میخورم. فعل مضارع، متکلم وحده، ثلاثی مجرد، از ماده (آسی) و از باب چهارم است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

«فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ»: شعیب از آنها روی گردانید و گفت: من شما را از عذاب بیم داده و از عقاب ترسانیدم و رسالت را به شما رسانیده ام و در نصیحت شما سعی و تلاش کردم.

این رابه عنوان تأسف و حزن شدید برآنان گفت؛ چون از پند او پیروی نکردند. «فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ (93)»: مع الأسف، سخنم را گوش نکردید. دیگر چگونه با حال کفر پیشگان افسوس بخورم؟ و از آنچه به شما رسیده تأسف نخواهم خورد که شما به خاطر کفر خویش مستحق مجازات هستید و اوتعالی هرگز به بندگان خود ظلم نمی کند.

شیخ طبری در این مورد می نویسد: یعنی چگونه بر اشخاصی تأسف بخورم که یگانگی خدا را انکار و پیامبرش را تکذیب کردند؟! و چگونه به خاطر نابودیشان دردمند شوم؟! (طبری ۵۷۱/۱۲).

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات متبرکه (94 الی 95) در باره سنت الهی و سرنوشت کافران، بحث بعمل آمده است. بعد از اینکه خدای متعال داستان پیامبران (نوح، هود، صالح، لوط و شعیب) را بیان فرمود، و عذاب و آزاری را یادآور شد که بعد از بی نتیجه ماندن پند و اندرز دامنگیر اقوام آنها شد، در اینجا الله متعال سنت الهی را در انتقام گرفتن از تکذیب کنندگان پیامبرانش را خاطر نشان ساخته است که به تدریج با آنها روبرو خواهد شد، با ایجاد فقر و زیان و مریضی، سپس با نعمت و رفاه و آنگاه در صورتی که ایمان نیاورند، با حمله و ضربت شدید آنها را گرفتار خواهد کرد. به دنبال آن داستان حضرت موسی و فرعون طاغی و گردنکش را یادآور شد، که شامل پند و اندرزهای فراوان است.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ ﴿٩٤﴾

هیچ پیامبری را در شهری نفرستادیم مگر اینکه اهل آن شهر را (بعد از نافرمانی شان) به سختی‌ها و ضررها گرفتار کردیم تا باشد که (به الله) زاری و تضرع کنند. (۹۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَرْيَةٍ»: مراد شهر بزرگی است که پایگاه و پایتخت رؤسا و سران باشد.
«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ»: در این کلام حذفی وجود دارد، از قبیل: «فَكَذَّبَهُ أَهْلُهَا». «بَأْسَاء»: به حوادث و ضربه های جسمی مثل مریضی و مرگ و «ضراء»، به ضربه ها و زیان های مالی گفته میشود (بقره/177 و 214). تضرعون (ضرع): فروتنی نشان می دهند، زاری می کنند. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ»: در کلام حذف وجود دارد؛ یعنی: «ما أرسلنا في قرية من نبي فكذبه أهلها»: ماهیچ پیامبری را در هیچ شهری از شهرها نفرستادیم مگر اینکه اهل آن شهر او را تکذیب کردند، «إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ»: آنها را با بی‌نوایی، فقر، مریضی و بلیات مبتلا و گرفتار نمودیم، چرا که آنان از پیروی پیامبرشان سرباز زدند و مغرور شدند و این کار بر آنان گران آمد. باید گفت که: تلخی‌ها و ناملايمات، به عنوان يك سنت الهی در طول تاریخ بشری برای همه ی اقوام وجود دارد. و همین سختی‌ها و مشکلات، عامل سازندگی، غفلت زدایی و توجه به پروردگار با عظمت است.

«لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ (94)»: تا شاید به التماس و زاری و فروتنی و توبه از گناهان بپردازند. و غبار کبر و غرور را از خود بزدایند و به سوی پروردگار خود رجوع نمایند و در نتیجه، استکبار و تکذیب پیامبران علیهم السلام را فروگذارند.

قابل یادآوری است که: ناملايمات در روزگار زندگی انسان همیشه بمتابه قهر الهی محسوب نمیگردد، بلکه؛ در بسیاری از اوقات لطفی است که به شکل بلا جلوه میکند، همانطوریکه گداختن آهن در کوره آتش اهنگری، سبب نرم شدن و شکل پذیری آن است، حوادث و شداید زندگی نیز انسان‌ها را نرم و به حالت تضرع و نیاز خواهی وا می‌دارد.

ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩٥﴾

سپس (هنگامی که این هشدارها در آنها اثر نگذاشت) نیکی (و فراوانی نعمت و رفاه) به جای بدی (و ناراحتی و گرفتاری) قرار دادیم آنچنانکه فزونی گرفتند (و همه گونه نعمت و برکت یافتند و مغرور شدند) و گفتند (تنها ما نبودیم که گرفتار این مشکلات شدیم) به پدران

ما نیز ناراحتی های جسمی و مالی رسید چون چنین شد آن ها را ناگهان به اعمالشان گرفتیم (و مجازات کردیم). (۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«السیئة»: بدی، گرفتاری. «الحسنة»: نیکی و نعمت، تندرستی و رستگاری. «عَفْوًا»: فزونی یافتند چه در اموال و چه در آنفس. برای فهم بیشتر این آیه مراجعه شود به (أنعام آیات 42 - 45، مؤمنون آیه 77، زخرف / 75).

«الضراء»: رنج و مصیبت، ناداری، ناخوشی. «السراء»: راحتی، خوشی، دارا بودند. (اینها را به زمانه نسبت می دادند و زمانه را سرنوشت ساز می دانستند). «بغته»: ناگهان، به ناگاه. «لايشعرون» (شعر): در نمی یابند، نمی فهمند. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«ثُمَّ بَدَلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَّوْا»: سپس به آنها غنای بعد از فقر، صحت و تندرستی بعد از مریضی و توان بعد از ناتوانی بخشیدیم تا اینکه تعدادشان بیشمار گشت. قابل یادآوری است که: بیشتر مردود شدگان در آزمایش های الهی، مرفه ها اند نه محرومان «وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ»: اما آنها کفر ورزیدند و فور نعمت آنان را سرمست و ناسپاس کرد، و از روی کفران و ناسپاسی گفتند: این سنت زندگی و عادت زمانه است، روزی برای تو و روزی بر علیه توست. پدران ما نیز مانند این مصیبت ها و فراحی ها داشتند، سزا و مجازات از جانب الله نیست، پس بیایید بر دین خود بمانیم.

در بسیاری از اوقات رفاه، بینش و تحلیل های نادرست، عامل نسیان و طغیان میگردد. طوریکه در آیه مبارکه «قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ» تذکر یافت. سپس خدا آنان را به ناراحتی مبتلا کرد تا در پیشگاهش توبه و انابت کنند، اما چنان نکردند، سپس برای آنان نیکی فراهم کرد تا سپاسگزار باشند، اما نشدند. پس جز گرفتار کردن آنان به عذاب سخت راهی دیگری باقی نماند.

قابل یادآوری است که حال مکتبان برخلاف حال مؤمنانی است که در راحتی و نعمت شکر کرده و بر رنج و ناخوشی صبر میکنند چنانکه در حدیث شریف به روایت امام بخاری و امام مسلم آمده است: «شگفتا بر کار مؤمن؛ الله متعال هیچ حکمی را بر او اجرا نمیکند، مگر این که آن حکم برایش خیر است زیرا اگر به او رنج و سختی ای برسد؛ صبر پیشه می کند و این به خیر اوست و اگر به او خوشی و راحتی ای برسد؛ شکر می گزارد و این هم به خیر اوست».

همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «مؤمن پیوسته مبتلای رنج و بلاست تا آنکه از گناهانش پاک و صفا بیرون آید، اما مثل منافق، همچون مثل خر است، که نمی داند صاحبش او را در کجا و به خاطر چه بسته کرده و به خاطر چه رها کرده است».

«فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (95)»: نباید فراموش کرد که: غوطه ور شدن در نعمات در دنیا و غفلت از یاد الله، انسان را به عذابی ناگهانی و غافلگیرانه دچار میکند، و متوجه باید بود که: قهر الهی، خبر نمیکند، یکباره و ناگهان میرسد. طوریکه در آیه مبارکه خواندیم: «فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ» چون مرتکب چنین کاری شدند آنها را ناگهان به عذاب گرفتیم بدون اینکه قبلاً به آنها هشدار داده باشیم. آنها اصلاً آمدن عذاب را احساس نکردند تا اینکه ناگهان گرفت الهی به سراغ آنها رفت و همه را در حالت غفلتشان نابود کرد.

در حدیث شریف آمده است: «موت الفجأة رحمه للمؤمن وأخذه أسف للكافر»: مرگ ناگهانی، رحمتی برای مؤمن و فروگرفتن تأسف باری برای کافر است».

باید بعرض رسانید که: معمولاً انسانی که در تنعم زندگی میکند، پذیرش حق در نظرش زیاد مهم نیست و از آن، سرباز می زند؛ اما وقتی در فقر و تنگ دستی قرار میگیرد،

حقیقت، روشن تر می‌گردد، الله را به خاطر می‌آورد و خود را برای پذیرش حق آماده میکند؛ هر چند این بیداری در میان مردم یکسان نخواهند بود و هرگاه از تنگ دستی زندگانی عبور کردند به دو دسته تقسیم میشوند: دسته ای بر حق پایدارند و دسته ای دیگر یکبار دیگر همه چیز را به فراموشی میسپارند و در غفلت فرومی روند. اینک در مرحله‌ی بعدی آنها در بوته‌ی آزمایش قرار میگیرند و چون به ناز و نعمت میرسند، گویند: این مشکلاتی که پشت سر گذاشته ایم، دست طبیعت است که هر روز چیز نوی به همراه دارد و نیاکان ما هم دچار نابسامانی هایی شده بودند.

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات قبلی، به روشنی اشاره بعمل آمد که: آنان که نافرمان بودند و از در مخالفت درآمدند، الله متعال به حال شان رسید و از پایشان در آورد.

در آیات متبرکه (96 الی 100) در باره اینکه اگر از در فرمان در آیند، برکات و خیرات آسمان به آنان خواهد رسید، سپس آنان را که نافرمان اند به عذاب سریع در شبانگاه یا روز هنگام، هشدار می دهند. طوریکه میفرماید:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٦﴾

و اگر اهل آن شهرها ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند و پرهیزگار میشدند، البته بر آنها (دروازه) برکات از آسمان و زمین را می‌گشودیم، ولی [آیات الهی و پیامبران را] تکذیب کردند، پس آنها را به سبب آنچه می‌کردند (به عذاب) گرفتار کردیم. (۹۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَفَتَحْنَا»: قطعاً می‌گشودیم، آسان می‌کردیم. «بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ»: برکات آسمان، مانند: برف و باران، گرمای آفتاب در جهت فراوانی محصولات زمین؛ چون: انواع رویدنیها، معادن و غیره. «أَخَذْنَاهُمْ»: آنانرا مجازات کردیم، گریبانشان را گرفتیم.

تفسیر:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا»: و اگر اهل قریه‌ها به الله متعال، پیامبران و کتاب‌هایش ایمان آورند و تقوای الهی را با انجام اوامر و اجتناب نواهی رعایت کنند و از کفر و ارتکاب معاصی دوری گزینند پرهیز می‌کردند.

باید گفت که: ایمان و تقوا سبب نزول برکات میشود، ولی هر نعمت و رفاهی معلول ایمان و تقوا نیست.

«لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»: با بندگان ضدّ و عنادی نداریم؛ کسانی که در عذاب ما گرفتار میشوند، نتیجه اعمال بد خودشان است؛ اگر پیغمبران ما را قبول میکردند، و پیش حق گردن می نهادند؛ و از کفر و تکذیب و غیره اجتناب کرده، راه تقوی را اختیار مینمودند؛ ما آنها را بابرکات آسمانی و زمینی معمور و توانگر می ساختیم. یعنی خداوند متعال بر آنها با نازل کردن باران پی در پی و مبارک، دروازه های رزق را خواهد گشود و از زمین برای آنها انواع و اقسام نباتات را با میوه های گوناگون خواهد رویانید.

مفسر سدی فرموده است: دروازه‌ی رزق و روزی زمین و آسمان را به روی آنها می‌گشودیم. (البحر ۴/۳۴۸).

باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که: بستن و گشایش، در اختیار الله است، «لَفَتَحْنَا»: اما بازتابی و انعکاسی از عملکرد ماست.

«بَرَكَاتٍ» جمع «برکت»، به موهبت‌های ثابت و پایدار گفته می‌شود، در مقابل چیزهای گذرا. در معنای «برکت»، کثرت، خیر و افزایش وجود دارد. برکات، شامل برکت‌های مادی و معنوی میشود، مثل برکت در عمر، دارایی، علم، کتاب و غیره.

عده‌ای می‌گویند: «بَرَكَاتِ السَّمَاءِ» یعنی باران و «بَرَكَاتِ الْأَرْضِ» یعنی میوه و محصول.

امام فخر رازی (رح) فرموده‌اند که «کلمه برکت به دو معنی استعمال می‌شود: گاهی به معنی خیر باقی و دائم؛ و گاهی به [معنی] کثرت آثار فاضله. بنابراین، مراد از آیت این است که اگر آنها ایمان و تقوی اختیار می‌کردند، بر آنها آن دروازه‌های نعمت‌های آسمانی و زمینی که دائمی و غیر منقطع می‌باشد، مفتوح می‌گردید؛ و یا آثار فاضله آنها بسیار فراوان می‌شد؛ اما، به نعمتی که مکذبین برای چند روز یا تمام عمر، به طور أمهال و استدراج، (تدریجی) به آن نائل می‌شوند، و عاقبت در دنیا، و رنه در آخرت، و بال‌جانشان می‌گردد؛ چندان جای خوشی نیست. بصورت کل باید بعرض رسانید که: وعده‌های الهی را باید جدی بگیریم. با ایمان و تقوا، نزول برکات حتمی است.

خوانندگان محترم!

اگر سوال طوری مطرح شود که: اگر ایمان و تقوا سبب نزول برکات است، پس چرا کشورهای کافر، وضع بهتری دارند و کشورهای اسلامی با مشکلات فراوانی روبرو هستند؟

در جواب باید گفت که: اولاً آن کشورها از نظر علم و صنعت در ترقی هستند، ولی از نظر روحی و روانی آرامش کامل ندارند. از این نظر آنان نیز مشکلات فراوانی دارند. ثانیاً: اغلب کشورهای اسلامی، تنها نام اسلام را با خود انتخاب نموده‌اند، و قوانین و رهنمودهای دین اسلام در آنجا حاکم نمی‌باشد.

به علاوه گاهی رفاه مادی، نوعی قهر الهی است. چنانکه قرآن می‌فرماید: «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» (أنعام، 44). چون تذکرات الهی را فراموش کردند، درهای همه چیز را به رویشان گشودیم تا سرمست شوند.

در قرآن عظیم الشان، دو نوع گشایش برای دو گروه مطرح است:

الف: رفاه و گشایش برای خوبان که همراه با برکات است، «لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ».

ب: رفاه و گشایش برای کفار و نااهلان که دیگر همراه با برکت نیست، «فَتَحْنَا عَلَيْهِم أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ»، زیرا چه بسا نعمت‌ها، ناپایدار و سبب غفلت و غرور و طغیان باشد. خداوند، این رفاه و گشایش کفار را وسیله‌ی مهلت و پرشدن پیمان‌های آنان قرار داده است. بنابر این به هر نعمت ظاهری نباید دل خوش کرد، زیرا اگر این نعمت‌ها برای مؤمنان باشد، مایه‌ی برکت است و اگر برای کفار باشد، ناپایدار و وسیله‌ی قهر الهی است. (بنقل از تفسیر نمونه).

«وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (96)»: ولی آنها پیامبران را تکذیب نموده و از پروردگار خویش نافرمانی نمودند، این بود که خدای تعالی آنها را به سبب گناهان شان سزا داد و به سبب کفرشان عذاب نمود. پس طاعات سبب نزول خیرات و مخالفت از اوامر الهی سبب عقوبات است. لجاجت و پافشاری بر گناه، سبب قهر و عذاب الهی است. در ضمن باید گفت که: عامل محرومیت‌ها و مشکلات، عملکرد خود ماست.

أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿٩٧﴾

آیا ساکنان قریه‌ها در امان شده‌اند از اینکه عذاب ما هنگام شب، در حالیکه به خواب رفته‌اند، به آنها برسد؟ (۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَيَاتًا»: در وقت شب، شامگاهان.

تفسیر:

«أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ (97)»: آیا نزد اهل قریه‌ها یعنی تکذیب کنندگان امنیتی و مصونیت از این وجود دارند، که به آنها عذاب الهی در حالتی که در شب خوابند فرا نرسد، در حالی که به پروردگار خویش کفر ورزیده و پیامبران را تکذیب نموده‌اند؟

فحوای آیه مبارکه: «أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى» این فهم را میرساند که به نظام آرام موجود نباید مغرور شویم و نباید خود را هرگز مصون احساس کنیم. مفسران می نویسند که هدف؛ ساکنان شهرهایی چون عاد و ثمود و مدین اند که قبلاً ذکرشان رفت. به قولی دیگر: مراد از «قری»، شهر مکه و ماحول آن است، از آن رو که رسول الله صلی الله علیه وسلم را تکذیب می کردند. «بَيَاتًا وَ هُمْ نَائِمُونَ»: این فهم را میرساند که؛ اگر الله متعال اراده کند، میتواند قهر خویش را در زمانی نازل کند که هیچ راه چاره‌ای نباشد و شبانه همه را نابود کند. این آیه و آیه‌ی پس از آن، حکمش عام است و تمام دوران زندگانی انسان را در بر خواهد داشت. (تفسیر فرقان)

أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَ هُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٩٨﴾

آیا اهل قریه‌ها در امان شده‌اند از اینکه عذاب ما در وقت چاشت، در حالیکه به بازی و تفریح مشغول‌اند، به آنها برسد؟ (۹۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ضُحًى»: نیمروز، روز روشن. «يَلْعَبُونَ»: سرگرم بازی اند.

تفسیر :

«أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَ هُمْ يَلْعَبُونَ (98)»: آیا نزد آنها امنیتی از این هست که عذاب به سراغ آنها در حالی نیاید که آنها چاشتگاه در غفلت لهو و لعب خویش به سر می برند و غرق دنیای خویش‌اند؟

جمله‌ی «... و هم یلعبون»: آنان سرگرم امور دنیا هستند و به جهان آخرت باور ندارند. بنابر این، طوریکه به بازی و کار بیهوده مشغولند؛ زیرا، بازی هم سرگرمی مؤقت است و پایدار نیست. و دنیا هم، همینطور است.

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٩٩﴾

مکر الله: تدبیر خدا، مجازات. آیا از مکر (تدبیر) الله ایمن شده‌اند؟ زیرا از تدبیر الله ایمن نمی شود مگر قوم زیانکار. (۹۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مکر»: گرچه در فارسی / دری به معنای نیرنگ و حيله است، اما در لغت عرب، به معنای تدبیر و چاره‌اندیشی برای بازگرداندن از هدف است، چه حق باشد چه باطل. مکر الله، تدبیر الهی است که نقشه‌ی کفار را بر هم می زند.

«مَكْرٌ»: چاره نهانی و مجازات ناگهانی. مراد از مکر خدا در حق بندگان این است که ایشان را در ناز و نعمت و کفر و معاصی آزاد میگذارد و به ناگاه تازیانه عذاب را بر آنان می نوازد و کار ایشان را می سازد (آل عمران / 54). «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل.

تفسیر :

«أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (99)»: یا مگر از مجازات نهایی و تدبیر الهی امان هستند، در صورتی که غیر از زیانکاران، هیچکس خود را از آن در امان نمی داند.

هرگز از قهر الهی احساس امان نکنیم. «أَفَأَمِنَ... أَوْ أَمِنَ... أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ» بلی، زندگی کردن، همراه با بیم و امید مطلوب است.

«فَلَا يَأْمَنُ... الْخَاسِرُونَ»: مطمئن باشد شخصیکه نسبت به مکر و قهر الهی بی‌خیال و بی پروا باشد، از جمله زیانکاران بشمار می رود.

حسن بصری گفته است: مؤمن در حالیکه به عبادت مشغول است فروتن و بیمناک و در هراس است، و گناهکار وقتی مرتکب معصیت می شود، مطمئن است و خود را در امان

می بیند. (این کثیر ۳۸/۲).

أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْبَنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿۱۰۰﴾

آیا [سرگذشت عبرت آموز پیشینیان] برای کسانی که زمین را پس از صاحبانش به ارث می برند، روشن نکرده که اگر ما بخواهیم آنان را به سزای گناهانشان میرسانیم؟ و نیز بر دل هایشان مهر میزنیم، پس آنان [دعوت حق را] نشنوند؟ (۱۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لم یهد»: روشن نشده، تبیین نگشته است. «أصبنَاهُمْ»: آنان را از پای در می آوریم، گرفتار می کردیم. «نَطْبَعُ»: مهر می نهیم. «لَا يَسْمَعُونَ»: پند و اندرز و درس عبرت نمی شنوند.

تفسیر:

«أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا»: آیا برای کسانی که بعد از اقوام هلاک شده آمده و جانشین آنها شدند واضح و آشکار نشده.

این بدین معنی است: گروهی که به قدرت میرسند، باید از کارنامه دولت های پیشین آگاه باشند و از تجربیات تلخ و شیرین آنان استفاده کنند.

«أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْبَنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ»: که اگر بخواهیم به مجازات گناهانشان میرسانیم. ناپود شان می کردیم، همان گونه که ساکنان قبلی آن سرزمین را ناپود کردیم؟

در البحر آمده است: یعنی یقیناً دریافتید چه بلایی به سر آنان آمد، آیا بیم ندارید که چنان مصیبتی نیز بر شما وارد آید؟ چنین امری برای ما محال و ممتنع هم نیست. (البحر ۳۵۰/۴).

«وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (100)»: اگر آنها بر اعراض خویش مداومت بخشند قلب های شان را قفل خواهیم نمود و در پی آنها پند نمی گیرند، درک نمی کنند و نمی فهمند و به گونه ای که بپذیرند نمی شنوند.

طبع: طوری که در فوق گفتیم؛ بمعنی مهر نهادن و قفل کردن چیزی است به طوری که هیچ چیز به اندرون آن نفوذ نکند. یعنی: آنها به سبب مهر نهادن بر دل هایشان، چنان گشته اند که پندها، حجتها و بیم و هشدارهای پیامبران الهی را نمی شنوند لذا حقیقت گرفتار ساختن شان به چنگ عذاب با وصف روشنی و وضوح خود بر آنها روشن نمیشود و از این امر غافلند که میان آنان و پیشینیانشان هیچگونه فرقی وجود ندارد. تفسیر انوار القرآن»

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در تفسیر آیه «وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (100)» (اما آنان در برابر واقعیت های عبرت آموز خود را به غفلت می زنند و ما هم بر دل هایشان مهر می زنیم و آنگاه چیزی نخواهند شنید.) مینویسد: یعنی زمانی که آنان از این نشانه های عبرت آموز تاریخ پند و عبرت نمی گیرند و خودشان را به ناهمی و غفلت می زنند، پروردگار با عظمت هم توفیق درک و فهم و قبول نصیحت را از آنان سلب میکند. قانون فطرت خدای بلند مرتبه این است که کسی که چشم هایش را می بندد، حتی نور درخشان آفتاب نیز به او نخواهد رسید و کسی که نخواهد بشنود، هیچکس نمیتواند به او بشنواند.

باید یادآور شد که: انسان گاهی در مسیر غلط و اصرار و تکرار عمل انحرافی چنان گام می نهد که آن خلاف بر جان و دل او نقش می بندد و به صورت خصلت و ملکه ای او درمی آید و دیگر پذیرای هیچ هدایتی نمی شود، البته این تأثیر و تأثر را خداوند متعال که سبب ساز و سبب سوز است چنین فرار داده، بنابر این انسان با اراده ی خود، خودش را به این مرحله رسانده است.

باید گفت که: این آیه، اندیشه ها و عقول غافلان و بی خیران را از خواب و مدهوشی، بیدار می کند و توجه آن قوم را به سرنوشت گذشتگان و رفتگان خود جلب می نماید.

قوانین حاکم بر تاریخ، ثابت است. از این رو تاریخ گذشتگان، میتواند راهنمای خوبی برای

عمل آیندگان باشد.
خوانندگان گرامی!

در آیات (101 الی 102) در مورد عبرت گرفتن از سرگذشت پیشینیان، بحث بعمل آمده است.

تِلْكَ الْقَرْيُ نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ (۱۰۱)

این قریه را که برخی از داستان هایش را برای تو بیان می کنیم، و البته نزد آنها پیغمبران شان با دلایل واضح آمده بود، پس به ایمان آوردن آماده نشدند، به سبب اینکه پیغمبران را از پیش تکذیب کردند، این طور الله بر دل های کافران مهر می زند. (۱۰۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تِلْكَ الْقَرْيُ»: جمع قریه، این شهرها و آبادی های قوم نوح، هود، صالح، لوط و شعیب.
«أَنْبَاءُ»: جمع نبأ، خبرها. «من قبل»: پیش از آمدن پیامبران. «یطبّع»: مهر می نهد.

تفسیر:

«تِلْكَ الْقَرْيُ نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا» قسمتی از اخبار همان قریه ها یاد شده را برایت باز می گویم، اخباری از قبیل فرورفتن در زمین و زلزله شدید و سنگباران شدن را برای شما باز می گویم، تا شنونده از آن پند و عبرت بگیرد و دریابد آنچه که رخ داد بسی فجع تر و خوف انگیزتر بود.

مراد از «قري»، در اینجا آبادی هایی است که انبیایی همچون حضرت صالح، شعیب، لوط و هود علیهم السلام، برای هدایت مردم مبعوث شده بودند.

«وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ» پیامبران با معجزات واضح و آشکار و دلایل قاطع نزد آنان آمدند. در این هیچ جای شکی نیست که: همه ی پیامبران، معجزه داشته اند و از هیچ دلیل روشنی برای هدایت مردم فروگذار نبودند.

«فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ»: تعصّب، لجاجت و عناد، ریشه ی بی ایمانی و کفر است. طوری که می فرماید: به آنچه پیامبران بر ایشان آوردند، ایمان نیاوردند؛ چون قبل از آوردن معجزات و دلایل قطعی آنها را تکذیب کرده بودند، پس وضع آنها در گمراهی و نافرمانی یکی است.

مفسر زمخشری می فرماید: یعنی از زمان آمدن پیامبران تا دم مرگ به تکذیب ادامه دادند، و با وجود تکرار اندرز و پشت سر هم آمدن آیات، بر تکذیب اصرار ورزیدند و دست از جهالت بر نداشتند. (کشاف ۱۳۵/۲).

«كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ (101)»: همانگونه که بر قلب آنان مهر گذاشتیم، بر قلب کافران مهر قرار می دهیم، اما انگار دلایل و برحذر داشتن ها بلا اثر است.

واضح است که: نپذیرفتن دعوت و معجزات انبیاء، نشانه ی کوردلی و مهر خوردن بر قلب است.

مطلبی که در آیات متبرکه قبلی بیان شده بود که: «ما بر دل هایشان مهر میزنیم و دیگر چیزی نخواهند شنید.» در این آیه الله متعال آن را بیشتر توضیح داده است. از این تشریح روشن میشود که مراد از مهر خوردن دل ها، مواجه شدن انسان با قانون روانشناختی ای است که بر اساس آن اگر انسان در اثر تعصبات جاهلی و یا اغراض و امیال نفسانی مکرراً و به اصرار از حق و حقیقت روی برگرداند، در آن صورت در دام عناد و لجاجت خود بگونه ای گرفتار خواهد شد که دروازه های قلب وی با شنیدن هیچ دلیلی و با مشاهده ی هیچ نشانه ای برای پذیرش حق باز نخواهد شد.

مولانا محمود حسن دیوبندی در تفسیر خویش می نویسد: چون يك دفعه به انکار چیزی پرداختند؛ باز، هر قدر که نشانه ها را ببینند، و در جهان تغییر و تبدیل روی دهد؛ ممکن نیست که به آن اقرار کنند. هنگامی که در مقابل الله متعال ضد و اصرار قومی تا این درجه میرسد، عادتاً امکان اصلاح حال و قبول حق باقی نمی ماند. این است طریق مهر نهادن در

دل‌ها؛ از اینجا واضح است که مقصد مهر نهادن بر دل‌ها از طرف الله چیست؟
میخواهم در آخر بیان بدارم که: پیام و رسالت تمام پیامبران الهی این است که: مردم از شرک دوری گیرند و به بندگی الله متعال بپردازند؛ چون فطرت سالم مخالف شرک و آلودگی به آن است: (انبیاء آیه 25)، (نحل آیه 36)

وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ﴿١٠٢﴾
و در بیشتر آنها وفای به عهد نیافتیم، و یقیناً بیشتر آنها را (عهدشکن و) نافرمان یافتیم. (۱۰۲)

تفسیر:

وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ (102): در اکثر مردم وفای به عهد نیافتیم، بلکه عهد شکنی خوی و شیوه آنهاست. اکثر آنها را خارج از طاعت الله متعال و کافر به او تعالی و تکذیب کننده پیامبری یافتیم.
بنابر این مؤمن آندک و پرهیزگار نادر است.
هلاکت اقوام قبلی که در آیات متبرکه از آن یادآوری بعمل آمد به، سبب پیمان شکنی و تمرّد آنان بود.

مفسر مشهور جهان اسلام ابن کثیر فرموده است: عهدی که از آنها گرفته است، عبارت است از آنچه فطرت آنان را بر آن قرار داده است که در زمانی که در پشت پدر بودند از آن‌ها پیمان گرفته بود که او پروردگار و خالق آنهاست، اما آنها خلاف وعده کردند، و بدون دلیل و برهان شرعی و عقلی، غیر الله را در عبادت شریک کردند. (مختصر ابن کثیر ۳۹/۲).

قابل تذکر است که: هدف از «عَهْدٍ»، یا پیمان فطرت است، «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ...» (یس آیه 60) یا دعوت پیامبران، و یا پیمان‌های مخصوصی که گاهی مردم با انبیاء می‌بستند که مثلاً اگر فلان معجزه را انجام دهی، یا فلان مشکل مراحل کنی ایمان می‌آوریم. بطور مثال به حضرت موسی علیه السلام می‌گفتند: «لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرَّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ. فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرَّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْعُوءِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ» (اعراف، 134-135). اگر بدبختی ما را برطرف کنی حتماً به تو ایمان آورده، بنی‌اسرائیل را همراه تو می‌فرستیم. اما همین که مشکل را از آنان برطرف کردیم، آنها قول و پیمان خود را شکستند.

خداوند از طریق فطرت و پیامبران، حقایقی را برای انسان‌ها روشن ساخته تا نسبت به آنها تسلیم و تعهد داشته باشند، ولی همواره گروهی از مردم ندای فطرت و انبیا را از یاد برده و از مدار حق خارج و فاسق شده‌اند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (103 الی 116) قصه و سرگذشت موسی علیه السلام و فرعون و فرعونیان، به بیان گرفته شده است. این قصه و داستان از سایر داستانهای پیشین، واضح تر و گویاتر است؛ زیرا معجزات او از معجزات سایر پیامبرانی که در این سوره تذکر یافته، نیرومندتر و نادانی فرعونیان نیز فراوان تر و فاحش تر از نادانی سایر ملل پیشین بود. و موسی همچون سایر پیامبران، برای راهنمایی اقوام خود آمده بود.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأْنَاهُ فَظَلَمُوا بِهَا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٠٣﴾

سپس بعد از پیامبران گذشته موسی را با آیات خود به سوی فرعون و اشراف و سران قومش فرستادیم؛ اما آنان به مقابل آیات ما ظلم کردند. پس بنگر که انجام مفسدان چطور شد؟ (۱۰۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«من بعدهم»: پس از پیامبران یاد شده. «فرعون»: لقب پادشاهان مصر قدیم.

تفسیر :

«ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا»: سپس بعد از نوح، هود، صالح، لوط و شعیب، موسی علیهم السلام را با معجزات واضح و آشکار مانند عصا، و ید بیضا، مبعوث کردیم. «إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَآئِهِ»: او را نزد فرعون سرکش و اشراف قومش فرستادیم ولی آن ها معجزات را انکار نموده و نشانه‌ها را تکذیب کردند و در زمین دست به فساد و تباهی زدند. به وضاحت در می یابیم که یکی از فلسفه های بعثت پیامبران، همانا مبارزه با طاغوت است.

«فَظَلَمُوا بِهَا»: ولی آنها معجزات را انکار نموده و به صورت ناروا و از طریق عناد به آن معجزات کافر شدند.

«فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ(103)»: پس تو بنگر که عاقبت آنها چگونه است؟ در دنیا غرق خواهند شد و در آخرت خواهند سوخت، یعنی کار مفسدان ظالم و ستمگر به کجا خواهد کشید و چگونه در برابر چشم موسی و یارانش تا آخرین نفر آنها را غرق کردیم. و این مجازات برای دشمنان خدا دردناکترین مجازات است و برای قلوب دوستان خدا شفا دهنده است.

هكذا ملاحظه شد که: ایمان، جامعه را اصلاح می‌کند و کفر و الحاد، آن را به فساد می‌کشد.

زندگی نامه مختصری موسی علیه السلام :

سُورَةُ الْأَعْرَافِ، از جمله اولین سوره های مکی است که داستان وقصه ای موسی علیه السلام را مطرح کرده است. نام حضرت موسی صدوسی و شش بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده است.

قرآن عظیم الشان برای هیچ پیامبری به اندازه‌ی حضرت موسی معجزه نقل نکرده است. بصورت کل داستان حضرت موسی علیه السلام در قرآن را میتوان به پنج مرحله تقسیم کرد:

- 1- دوران تولد و کودکی.
 - 2- فرار از مصر به مدین و ماندن نزد حضرت شعیب علیه السلام.
 - 3- بعثت و برخورد هایش با فرعون.
 - 4- نجات او و قومش از سلطه‌ی فرعون و بازگشت او به صحرای سینا.
 - 5- برخورد های او با قوم بنی اسرائیل.
- قابل یادآوری است که: داستان موسی علیه السلام یکی از داستانهای هیجان انگیز و ذی عبرت است که از همان دم تولد که فرعونیان، پسران بنی اسرائیل (یعقوب) را می‌کشتند و دخترانشان را زنده نگه میداشتند؛ شروع می‌شود.
- وقتی موسی علیه السلام متولد شد، مادرش از خوف و ترس فرعون او را در صندوقی گذاشت و در رود نیل افکند، سپس خداوند، موسی را به او برگرداند تا شیرش دهد و بزرگش کند. (سوره طه آیات 38 الی 40)، (سوره قصص آیات 7 الی 13).
- هجرت موسی علیه السلام از مصر به سرزمین مدین در دوران جوانی پس از کشتن مرد قبطی (سوره قصص آیات 15 الی 21) و داستان سیراب کردن رمه دختران شیخ کبیر در مدین، سپس ازدواج کردنش با یکی از آن دو دختر و ده سال چوپانی کردن در وادی مقدس، در برابر مهر همسرش (سوره قصص آیات 22 الی 28) سپس برگزیدنش از سوی خدا به پیامبری آن وقت که به سوی آتش رفت تا خانواده اش را به آن، گرم کند و... (اسراء آیات 2 و 3)، (طه آیات 9 تا 14 و 17 تا 37 و 42 تا 47)، (قصص، فرقان، شعراء، نمل، سجده، نازعات).
- و بازگشتنش به مصر، همراه هارون برادرش، فرعون را به سوی ایمان به خدا فراخواندند،

(سور اعراف، شعراء).

سپس گفتگو با فرعون در مورد ربوبیت خدای یگانه و نشان دادن آیات روشن که بر راستی و درستی پیامبری اش دلالت دارند. (طه، شعراء).

موضعگیری فرعون طغیانگر و تجاهاول نمودنش به ربوبیت خدا و این که خود را، رب سرزمین می پنداشت. فرعون دستور داد، کاخی بلند بسازند تا بر بالای آن خدای موسی را نظاره کند. (قصص / 38)، (غافر آیات 37 و 37).

موسى، در مجلس فرعون، دو معجزه نشان میدهد: «عصا» و «ید بیضا» (اعراف، یونس، طه، شعراء).

توطئه‌ی کشتن موسی از سوی سران قوم فرعون و دفاع «مؤمن آل فرعون» از او: (سورة غافر).

سبک مغز شمردن فرعون، قوم خود را در سوره های: (زخرف، نازعات).

نه نشانه‌ی (تسع آیات) عذاب برای فرعون و فرعونیان، پس از آن که موسی را تکذیب کردند. در سوره های: (اعراف، اسراء، طه، نمل، قصص، زخرف، قمر، نازعات).

غرق گشتن فرعون و سرانش در دریای احمر: (اعراف، یونس، اسراء، طه، شعراء، قصص، زخرف، دخان، ذاریات).

مجازات فرعون و پیروانش در آخرت، مایه‌ی پند و اندرز هر کسی است، بخصوص آنانیکه تکبر می ورزند، خود را بزرگ جلوه می دهند و از فرمان آسمانی روز بر میگردانند. (هود، قصص، غافر، دخان).

حال، سخن از بنی اسرائیل (فرزندان یعقوب) است که هر چند آن همه معجزه و آثار شگفت انگیز را از دست موسی دیدند و باچشم خویش، مرگ بزرگترین دشمن خود، فرعون و اطرافیانش را مشاهده کردند، باز هم به راست نیامدند، هر روز، با بهانه های واهی و بی اساس، مشکلی می آفریدند، سخن موسی را نمی پذیرفتند و حتی از بت پرستی مصریان تقلید می کردند... (سورة بقره).

موسى علیه السلام به کوه طور رفت و قومش را نزد هارون به جا گذاشت و در میقات راز و نیاز، از طرف خدا الواح، آورد که پند و اندرز و خیرخواهی و سفارش بود، باز آن مردم، به آن گوش فراندادند. (اعراف آیات 142 تا 147).

آن قوم در غیاب موسی که به کوه طور رفته بود، گوساله پرست شدند، «سامری» نام، آن را از طلا و زینت آلات زنان ساخت و به گونه‌ای طراحی کرده بود که صدای گاو از آن برمی خاست. سامری به مردم گفت: این است خدای شما... (بقره آیات 51، 92، 93)، (اعراف آیات 148 تا 154)، (طه آیات 84 الی 89).

وقتی الله به موسی امر کرد که بنی اسرائیل به سرزمین مقدس (فلسطین)، «ارض موعود» بروند، آنان مخالفت کردند، سر انجام، خدا آنها را بر آنان حرام کرد و چهل سال-از وقت بیرون آمدنشان از مصر تا فوت موسی - در بیابانها لالهند و سرگردان و آواره بودند، تا آن که نسل جدیدی جای آن را گرفت... (مائده آیات 20 الی 26).

یکی دیگر از دشمنان موسی و دین خدا، قارون و ثروت وی بود که برخی دنیاپرست آرزو داشتند به چنان ثروت و مکنتی برسند؛ اما اهل فضل و دانش، ثروت و پاداش خدا را بر آن ترجیح می دادند. (قصص آیات 76 الی 83).

یکی دیگر از داستانهای پرماجرای موسی، برگزیدن هفتاد نفر از میان قومش بود که با او به طور رفتند. (بقره آیات 55 و 56)، (اعراف/آیه 155).

و نیز داستان وقصه‌ی زیبا و برگزیده‌ی اوبا آن «عبدصالح» که در تفاسیر و روایات، به «خضر» معروف است، در سوره‌ی (کهف آیات 60 الی 82) آمده است.

یادآوری و تکرار نعمتهای خدا به بنی اسرائیل در قرآن (بقره آیه 47 تا 57 و آیات متبرکه 60 و 61)، (اعراف آیه 141)، (ابراهیم آیات 6 الی 8).

سرانجام، هارون علیه السلام فوت کرد و موسی او را در کوهی به نام «هور» به خاک سپرد، سپس، موسی علیه السلام وفات یافت و در کوهی به نام «نبو» بالای تپه ای از ریگزار سرخ رنگ، دفن گردید.

پس از وفات موسی، مسئولیت مردم بنی اسرائیل را یوشع، پسر نون، از نوسه گان یوسف علیه السلام به عهده گرفت. وقتی از «تیه»: سرزمین سرگردانی، بیرون رفتند، خدا به آنان فرمان داد تا در نهایت خشوع و فروتنی و سجده کنان وارد فلسطین (بیت المقدس، اورشلیم) یا «اریحا» شوند و بگویند: «حطه» خدایا! گناهانمان را ببخش، اما از در مخالفت در آمدند و مورد خشم الله واقع شدند. در مورد میتوانید به سوره های (بقره آیات 58 و 59)، (اعراف آیه 161 و 162) مراجعه فرمایید.

در خاتمه باید گفت که: خداوند متعال، این دو بزرگوار؛ یعنی، موسی و هارون را در سوره های زیر مورد ستایش فرموده است: (مریم آیات 51 الی 53)، (صافات آیات 114 الی 122)، (غافر آیات 53 و 54).

وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠٤﴾

و موسی گفت: ای فرعون! یقیناً من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم. (۱۰۴) **تفسیر:**

موسی علیه السلام در خطاب به فرعون گفت: ای فرعون! من از جانب خالق عظیم و پروردگار همه‌ی جهانیان نزد تو فرستاده شده‌ام. به این ترتیب جلال و کمال را موسی به پروردگار و رسالت را به خود و گمراهی را به فرعون ثابت نمود.

مفسران می نویسند: میان موسی و فرعون ابتدا جر و بحثی ردّ و بدل شد و پس از آن، موسی رسالت خود را اعلام کرد. «وَقَالَ مُوسَى» (حرف و او نشانه‌ی آن است که سخنانی گفته شد، سپس اعلام رسالت شد).

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: انبیاء در راه دعوت خویش، بدون کوچکترین خوف و هراس و ضعفی طاغوت‌ها را مورد خطاب قرار می‌دادند. پیامبران جز دعوت به حق، ادعایی نداشته‌اند.

فرعون:

کلمه فرعون به معنای «فرزند خدای آفتاب» است. مصریان قدیم آفتاب را که رب اعلی» یاخدای بزرگ آنها بود، «رع» میخواندند و «فرعون» به آن منسوب بود. مصریان بر این باور بودند که حاکمیت هیچ فرمانروایی مشروعیت نمیتواند داشته باشد، مگر آنکه مظهر جسمانی «رع» یا به عبارت دیگر نماینده‌ی آن در زمین باشد. به همین دلیل هر سلسله‌ی پادشاهی که در مصر قدرت را در دست میگرفت، خودش را به عنوان آفتاب زاده معرفی میکرد و هر حاکم و فرمانروایی که بر تخت پادشاهی مصر می نشست لقب «فرعون» را اختیار میکرد و این گونه به مصریان اطمینان می داد که رب اعلی یا خدای بزرگ شما من هستم.

در این جا یک مسئله‌ی دیگر را نیز بایستی دانست و آن این که در قرآن عظیم الشان در داستان موسی علیه السلام از دو فرعون ذکر به میان آمده است. یکی فرعونی که موسی علیه السلام در زمان وی متولد شده و در خانه ی او بزرگ شده بود و دیگری فرعونی که موسی علیه السلام وی را به سوی اسلام فراخواند و از وی خواست تا بنی اسرائیل را آزاد ورها کند و کسیکه سرانجام غرق شد. مُحَقِّقَان عصر حاضر به طور عموم بر این باوراند که فرعون اولی رمسیس دوم بود که در سال های 1225-1292 پیش از میلاد بر مصر حکومت می کرد و فرعون دوم که در این آیه ها از وی یاد شده منفته یا منفتح بوده که در همان زمان پدرش رمسیس دوم شریک حکومت شده بود و پس از مرگ پدرش بر تخت سلطنت نشست. این باور و گمان به ظاهر از این حیث نادرست به نظر میرسد که از روی تاریخ یهودیان، موسی علیه السلام در 1272 پیش از میلاد وفات نموده است، اما به هر حال این تنها یک گمان تاریخی است و از مقایسه‌ی تقویم های مصریان، یهودیان و مسیحیان،

پیدا کردن تاریخ دقیق دشوار است. (بنقل از تفهیم القرآن)
حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَىٰ اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٠٥﴾

سزوار است که درباره الله سخنی جز حق نگویم. بی تردید من دلیلی روشن [بر صدق رسالتم] از طرف پروردگارتان برای شما آورده ام، پس بنی اسرائیل را (آزاد نموده) همراهی من بفرست. (۱۰۵)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«حقیق»: سزوار، برانزده و شایسته. «بینه»: معجزه ای بزرگ، دلیلی مهم و گویا.
تفسیر:

«حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَىٰ اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ»: سزوار جایگاه من آن است که به نمایندگی از الله سزوارم که به خداوند متعال جز سخن حق نسبت ندهم، من بر الله خود افترا نمیکنم و بر پروردگار خود دروغ نمیگویم بلکه سخن حق را می‌آورم و به صدق و راستی خبر میدهم. یعنی: من سخت مشتاق و سزوار آن هستم که شما را از متن پیام خویش چنانکه هست، بی هیچ دخل و تصرفی در آن، با خبر و آگاه سازم.
«قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (105)»: از جانب الله برایتان دلیل قطعی بر صدقم آورده‌ام، نزد من معجزه واضح و آشکاری مانند ید بیضا و عصا نیز هست. این معجزات از جانب خدایی است که شما را آفریده و روزی داده نه از جانب من. پس تو ای فرعون بنی اسرائیل را بگذار تا از مصر بیرون شوند و آن‌ها را از بردگی و زیر سلطه استبداد خود رها کن.
پس بگذار بنی اسرائیل بامن به سرزمین مقدس بیایند، که وطن پدران آنها میباشد.

یادداشت:

مفسرین در تفاسیر خویش مینویسند: سبب اینکه بنی اسرائیل با اینکه اجدادشان در سرزمین مقدس بود، در مصر سکونت گزیدند، این بود که اسباط (اولاد یعقوب) نزد برادر خود، یوسف در مصر رفتند و در آنجا ماندند و نسل‌هایی از آنها پیدا شد تا این که فرعون آمد و آنان را به بردگی و اعمال شاقه گرفت. موسی علیه السلام دوست داشت آنها را از آن ذلت برهاند و آنها را به سرزمین مقدس ببرد که وطن اجدادشان بود.

مفسر ابوحیان مینویسد: چون فرعون مدعی خدایی بود موسی مطلب را این گونه شروع کرد: «إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» تا او را یادآور شود که در مورد وصف مورد ادعایش بر باطل است نه بر حق. و در کنار گفته‌ی «حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَىٰ اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ»: عبارتی را آورده است که بر درستی و صحت آن دلالت می‌کند: «قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ». و بعد از این که مسأله‌ی رسالتش اثبات شد تبلیغ حکم را بر آن بنا نهاد: «فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ». (البحر ۴/۳۵۵).

موسی علیه السلام با دو مأموریت پیش فرعون فرستاده شده بود. یکی فراخواندن فرعون به بندگی الله (اسلام) و دیگری آزادکردن بنی اسرائیل، که از پیش مسلمان بودند، از زیر ستم فرعون.

در قرآن عظیم الشان گاهی این هر دو دعوت و مأموریت باهم ذکر شده اند و گاهی نیز باتوجه به موقعیت و مقام تنها به ذکر یکی از آنها بسنده شده است.

آزادسازی بنی اسرائیل، فرمان الهی و جزو رسالت موسی است، نه آنکه تصمیم شخصی باشد موسی علیه السلام از فرعون خواست تا بنی اسرائیل را آزاد بگذارد تا همراه وی به سرزمین مقدس بازگردند زیرا بنی اسرائیل در آن زمان نزد فرعون در تبعید و اسارت قرار داشته و از بازگشت به بیت المقدس باز داشته شده بودند.

قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَآتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٠٦﴾

[فرعون] گفت: اگر [در ادعای پیامبری] از راستگویانی چنانچه معجزه ای آورده ای آن

را ارائه کن. (۱۰۶)

قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (106)

فرعون خطاب به موسی علیهم السلام گفت: اگر آنطور که ادعا می‌کنی که با تو معجزه‌ای از جانب پروردگار توست برای ما آشکار کن تا آن را ببینیم آنهم اگر راست می‌گویی که تو پیامبری از جانب پروردگار خود می‌باشی! فرعون با ابراز این سخن حق، اراده باطلی داشت و کسی را بالاتر از خود نمی‌دانست.

«صادقین»: یعنی از جمله راستگویان.

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿١٠٧﴾

پس موسی عصایش را انداخت، پس به ناگهان بصورت اژدهایی آشکار شد. (۱۰۷) «ثُعْبَانٌ»: اژدهار، مار بزرگ. «ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ»: یعنی، اژدهاری واقعی، جاندار حقیقی نه خیالی که به طور طبیعی به حرکت افتاد.

تفسیر:

«فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ (107)»: پس موسی علیهم السلام عصایش را از دست خود انداخت، ناگهان خداوند متعال آن عصا را تبدیل به ماری بزرگ، هوشیار و ترسناک تبدیل نمود. در حالیکه زندگی و خلقتش کاملاً واضح و هویدا بود. باید گفت که میان افکندن عصا و اژدها شدن آن فاصله‌ای نبود، و معجزه باید برای همه روشن باشد و جای هیچ شکی در آن باقی نگذارد.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: به ماری بسیار بزرگ تبدیل شد، دهان باز کرد و به سرعت به طرف فرعون خزید.

شیخ محمود حسن دیوبندی مشهور به شیخ الهمد در تفسیر خویش «تفسیر کابلی» مینویسد: در اژدها شدن آن هیچ شك و شبهه نبود. گویند: این اژدهار با دهان گشاده بسوی فرعون شتافت؛ فرعون مضطرب شد، و از موسی علیهم السلام خواهش نمود که اژدهای خود را بگیرد. به مجردی که موسی علیه السلام دست پیش کرد، باز عصا گشت.

سایر معجزات عصای موسی:

از عصای حضرت موسی معجزات دیگری نیز نمایان شد، از جمله اینکه بعد از اینکه به اژدهار تبدیل شد، همهی مارهای ساختگی ساحران را بلعید، «تَلْفَقَ مَا يَأْكُونَ» (شعراء 45) به آب دریا خورد و آنرا شکافت، «أَنْ اضْرِبَ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَأَنْفَلَقَ» (شعراء، 63)، به سنگ خورد و چشمه‌های آب از آن جوشید.

«اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا» (بقره، 60)

باید گفت که: عصا در حضور خود موسی علیه السلام، مار کوچک و پر تحرک شد و موسی فرار کرد، «جَانٌ وَآلِي مُدْبِرًا» (نمل، 10) در حضور مردم مانند مار معمولی حرکت میکرد، «حِيَّةٌ تَسْعَى» (طه، 20). و در حضور فرعون، مار بزرگ و اژدها شد. «فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ».

وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ ﴿١٠٨﴾

و دست خویش را از گریبانش بیرون کشید که ناگاه دست برای بینندگان سپید و درخشان گشت. (۱۰۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَزَعَ»: بیرون کشید، بیرون آورد. (قصص، 75). «بَيْضَاءُ»: درخشان و سفید. مراد نورانی و درخشان است. «النَّاظِرِينَ»: تماشاگران، بینندگان.

تفسیر:

«وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ (108)»: و موسی دست خود را از چاک گریبان خود بیرون کرد، پس ناگهان سفیدی این دست به حدی سفید و درخشنده بود که نور از آن می‌درخشید و پرتوش بر نور آفتاب غالب آمد. یعنی: دست وی به‌گونه‌ای سپید و درخشان پدیدار شد و از آن چنان نوری ساطع می‌گشت که برای هر بیننده‌ای آشکار بود، بی آن که آن سپیدی به علت پیسی و عیب دیگری باشد.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است که: دستش دارای نوری پرفروغ بود که ما بین آسمان و زمین را روشن می‌کرد.

پیامبران در کنار انذار (اژدها شدن عصا که نوعی ترس و وحشت داشت)، بشارت و دست نورانی «بَيِّضَاءُ» نشان می دهند. که در برابر متکبر، ابتدا باید غرور او را درهم شکست، آنگاه دست نوازش را نیز نشان داد. و این سفید گشتن دست موسی، معجزه‌ی دیگر آن حضرت و امری غیر منتظره و قابل رؤیت برای همگان بود.

در تفسیر تفهیم القرآن در ذیل جمله «لِلنَّاطِرِينَ» آیه مبارکه آمده است: اگر بپرسند: «لِلنَّاطِرِينَ» متعلق به چه چیزی است؟ در جواب باید گفت: متعلق به «بَيِّضَاءُ» است، به این معنی که ناگهان برای نگریستن سپید می نمود و سپیدی برای نگریستن تنها در زمانی ممکن می شد که سپیدی اش شگرف و بیرون از عادت می بود و مردم برای تماشای آن، مانند تماشای عجایب دیگر گرد می آمدند. چنین روایت کرده اند که موسی علیه السلام دستش را به فرعون نشان داد و گفت: این چیست؟ فرعون گفت: دست تو. آنگاه آن را در حالی که جبه پشمینی بر آن بود، در یخن خود فرو کرد و در آورد که ناگاه چنان سپید و نورانی می نمود که پرتوش بر شعاع آفتاب چیره می شد، در حالی که پوست حضرت موسی علیه السلام بسیار سیاه بود.

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ﴿١٠٩﴾

اشراف و سران قوم فرعون (بعد از دیدن این دو معجزه) گفتند: قطعاً این جادوگری [زبردست و] داناست. (۱۰۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ساحر»: جادوگر. «عَلِيمٌ»: بسیار دانا در دانش جادوگری و فوت و فن آن.

«قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (109)»: «ملاء» یعنی: اشراف و بزرگ مردان طرفدار فرعون و مشاوران و اطرافیاناش گفتند: این شخص در علم جادوگری استاد و ماهر است. و گفته‌ی عَلِيمٌ یعنی در علم سحر و فنون آن به حد اعلای مهارت رسیده است. معلوم میشود که برای معجزاتی که از طرف موسی علیهم السلام ظاهر شد، موافق حسیّات خود، جز «جادو» توجیه بهتری نیافتند.

همین بحث در سوره «شعراء»، در حکایت از زبان فرعون نه اشراف قومش بیان شده است پس طریق جمع کردن در میان دو آیه این است که: یا فرعون و اشراف قومش هر دو این سخن را گفتند، یا در آغاز، فرعون این سخن را گفت، سپس اشراف قوم، سخنش را مبنا قرار دادند.

از خصوصیت انسان های متکبر و لجوج است که، در مواجهه با دلیل و منطق و احتمال شکست، دست به توجیه زده و سرسخت‌تر می شوند.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿١١٠﴾

میخواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند، نظر شما چیست؟ (و در برابر او چه باید کرد). (۱۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَأْمُرُونَ»: دستور میدهید. اشاره می‌کنید و رأی می‌دهید. (آیه‌های 109 و 110) می‌تواند سخن فرعون باشد و یا این که درباریان متملق، سخن او را تکرار کرده باشند (یونس / 78، طه / 57، شعراء / 34 و 35). ذکر صیغه جمع خطاب به فرعون در آیه 110، برای تعظیم است. «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.

تفسیر :

«يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ»: آنگاه برخی به برخی دیگر گفتند، یا فرعون به آنان گفت: موسی می خواهد با استفاده از سحرش شما را از خاک مصر بیرون کند.

«فَمَاذَا تَأْمُرُونَ (110)»: درباره‌ی او چه دستوری میدهید که آنرا انجام دهیم؟ و چه چیز را پیشنهاد میکنید؟ یعنی: در باره موسی چه رأی و نظری دارید و چه دستور میدهید؟ یعنی ای بزرگان مرا به چه چیزی توصیه می‌کنید؟ گویی فرعون می‌خواست چنین وانمود کند که او اجراکننده اوامر آنهاست در حالی که فقط چند لحظه قبل گفته است که «انا ربکم الاعلی».

مفسر قرطبی میفرماید: فرعون گفت: چه دستور میدهید؟ اما بر اساس نظریه‌ای دیگر این سخن، سخن اشراف و اطرافیان است؛ یعنی آنها به فرعون گفتند: «فَمَاذَا تَأْمُرُونَ»، همانطور که به جباران و رؤسا گفته میشود: در مورد آن چه نظری دارید؟ (تفسیر قرطبی ۲۵۷/۷).

فرعون میخواهد شعبده‌های ساحرانه و شگفتی به نمایش گزارد، و مردم را به خود مایل کند؛ و بالاخره، در مملکت اثر و اقتدار پیدا کند؛ و بنام حمایت و آزادی بنی اسرائیل دست قبطیان را که بومیان این دیارند، از ملک و وطنشان (مصر) کوتاه نماید؛ این حالات را مدنظر داشته مشوره بدهید که چه باید کرد.

قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۱۱۱)

(مشاوران فرعون) گفتند: [مجازات] او و برادرش را به تأخیر انداز و نیروهای گردآورنده را به شهرها بفرست. (۱۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَرْجِهْ وَأَخَاهُ»: در اصل، آخاه بوده، همزه به خاطر سهولت در تلفظ حذف شده، هاء ضمیر و مفعول به نیز ساکن گشته است. کلمه «أرج» فعل امر از ریشه «رجاء»، هم به معنای حبس کردن و هم به معنای تأخیر انداختن است.

اما با توجه به موج گسترده‌ی دعوت موسی و معجزاتش، به زندان انداختن موسی برای فرعون مناسب نبود، لذا معنای تأخیر انداختن مناسب‌تر است. یعنی کار او و برادرش را به تأخیر انداز، در کارشان شتاب مکن، او و برادرش را به نحوی بازدار، نگهدار. «حاشرین»: گرد آورندگان. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

«قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (111)»: بعد از مشوره اشرافیان به فرعون گفتند موسی و برادرش را مهلت بده و در مجازات آنان عجله نکن، طریق بهتر شکست دادن و جواب مؤثر این است که در اطراف تمام مملکت اشخاص فرستاده شوند تا جادوگرانی را که در این فن از این هر دو برتر و ماهرتر باشند، فراهم نمایند؛ تا با اینها مقابله کنند؛ یعنی: گروهی را در شهرهایی که ساحران در آن زندگی می‌کنند، بفرست. «قَالُوا أَرْجِهْ»: در حکومت‌های طاغوتی فرعون، روشنگری مردم و هر صدای حقی، مجازاتی در پی دارد. تخریب شخصیت، مهم‌تر از قتل و مجازات است. بنابر اینکه مراد از «أرجه»، پیشنهاد تأخیر مجازات موسی، برای رسوا کردن او در اجتماع باشد.

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ (۱۱۲)

تا هر جادوگری دانا را به خدمت تو آورند. (۱۱۲)

تفسیر:

«يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ (112)»: «تا» آن گروه گماشته برای تو هر جادو ماهر در فنون سحر و دانای اسرار آن را احضار به نزد شما بیایند. قابل تذکر است که: سحر در آن زمان، رواج و رونق بسیاری داشت. و در همین دوران سران و رؤسای ساحران در معبدی در دور افتاده‌ترین نقطه‌ی مصر زندگی بسر می‌بردند. با تأسف باید گفت در طول تاریخ در برخی از حالات علم و تخصص، در دست افراد منحرف و در مسیر مبارزه با حق قرار می‌گیرد.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می‌نویسد: از این گفته‌ی درباریان فرعون به روشنی معلوم میشود که تفاوت و وجه تمایز نشانه‌ی خدایی و جادو در ذهن آنها به طور کامل روشن بود. آنها می‌دانستند که در اثر نشانه‌ی خدایی تغییر واقعی ایجاد می‌شود، اما جادو تنها چشم و

روان را تحت تأثیر قرار داده که در اثر آن انسان یک نوع تغییر غیر واقعی را احساس میکند. به همین دلیل آنها برای رد کردن ادعای پیامبری موسی علیهم السلام گفتند، این شخص جادوگر است، یعنی عصا به راستی تبدیل به اژدها نشده است، تا آن را نشانه‌ی خدا بدانیم، بلکه ما تنها گمان و تصور کردیم که عصا تبدیل به اژدها شده است، همان کاری که هر جادوگری میکند. آنگاه پیشنهاد کردند که تمام جادوگران کشور فراخوانده شوند و از آنها خواسته شود ریسمان‌ها و چوب دستی‌ها را در برابر مردم تبدیل به اژدها کنند تا هیبتی که در اثر این معجزه‌ی پیامبرانه در دل‌های مردم ایجاد شده است، اگر به طور کامل از بین نمی‌رود، لااقل تبدیل به شک گردد.

وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿١١٣﴾

و جادوگران نزد فرعون آمدند [و] گفتند: آیا اگر پیروز شویم، حتماً برای ما پاداشی (جائزه و انعامی) قابل توجهی خواهد بود؟ (۱۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الغالبین»: پیروزمندان.

تفسیر:

«وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ (113)»: «و ساحران نزد فرعون آمدند» یعنی: فرعون گروهی را به شهرها فرستاد و آنها ساحران را جمع کردند و نزد فرعون آوردند. جادوگران خطاب به فرعون گفتند: آیا اگر موسی را شکست دهیم و جادویش را باطل کنیم، آیا مکفاتی بزرگ به ما میرسد؟ انسا نه‌ای که الله متعال وابسته نباشد، جذب هر ندایی می‌شود.

ساحران و جادوگران ماهر، به چیره شدن خود و شکست موسی علیه السلام امیدوار بودند و چنان تصور میکردند که از عهده‌ی هرکاری برخوردارند. از این رو، به فرعون گفتند: «إِنَّ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ»: اگر غالب آییم، مکفاتی خواهیم داشت؟ ملاحظه می‌داریم که: یکی از تفاوت‌های پیامبران و جادوگران، تفاوت در هدف و انگیزه‌هاست. پیامبران برای ارشاد مردم کار می‌کردند و اصلاً مزد و اجرت در خواست نمی‌کردند، «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ 145 شعراء»: (و من براین رسالتم هیچ پاداشی از شما نمی‌خواهم. مکافات من جز بر پروردگار جهانیان نیست).

ولی جادوگران و ساحران که تنها و تنها برای دنیا و مادیات کار میکنند. و واضح است که روی آوردن‌گان به دربار طاغوت، هدف دنیایی و مادی دارند.

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقْرَبِينَ ﴿١١٤﴾

(فرعون) جواب داد: بلی و علاوه بر آن نزد من از مقربان خواهید گشت. (۱۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«المقربین»: مقربان درگاه. (اشخاص نزدیک به دربار).

تفسیر:

«قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقْرَبِينَ (114)»: فرعون در جواب جادوگران گفت: بلی! شما هم مکافات خواهید داشت و علاوه بر آن شما را جز و مقربان یعنی عزیزترین اطرافیان و اهل مشورت قرار میدهم. یعنی هم مال خواهید داشت و هم مقام و منزلت. طاغوت‌ها و ظالمان، از عالمان و متخصصان مخالف حق حمایت میکنند و برای سرکوبی حق و مردان حق، سرمایه‌گذاری می‌کند.

طوری‌که شیخ قرطبی در تفسیر خویش می‌نویسد: اضافه بر آنچه درخواست کرده بودند به آنها داد.

«قَالَ نَعَمْ»: طاغوت‌ها برای حفظ حکومت خود در برابر هر تقاضایی تسلیم شده و به هر پیشنهادی تن می‌دهند، طوریکه به ساحران و جادوگران گفت: اجرت بی‌شبهه برایتان میرسد؛ و بزرگتر از همه این است که شما در زمره مقربین بارگاه، و صاحبین خاص ماداخل میشوید. ملاحظه میشود که: مکافات و پاداش‌های سیاسی و مقام و موقعیت اجتماعی نزد دنیایپرستان، ارزشمندتر از مال است.

در تفسیر کشف آمده است: هدف فرعون این بود که: من تنها به پاداش دادن بسنده نخواهم کرد و شما افزون بر مکافات مقامی خواهید داشت که مکافات درکنار آن آندک مییابد و آن مقام این است که از نزدیکان در بار من خواهید بود و من شما را بزرگ و احترام خواهم داشت. زیرا اگر مکافات قرین احترام و بزرگداشت باشد، خوشگوارتر خواهد بود و بیشتر مایه دلخوشی می‌شود.

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُتَّقِينَ ﴿١١٥﴾

(در آغاز مقابله جادوگران) گفتند: ای موسی! یا تو عصایت را برای مقابله بانداز، یا ما (سحر خود را) می‌اندازیم. (۱۱۵)

تفسیر:

«قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُتَّقِينَ (115)»: جادوگران در خطاب به موسی علیه السلام گفتند: آیا تو اول عصایت را می‌افگنی یا ما آنچه را داریم بیندازیم. یعنی: انتخاب نوبت با تو است. این سخن را گفتند تا اعتماد به نفس خویش را در این کار به نمایش گذاشته و چنین وانمود کنند که پیروز میدان خواهند بود؛ هر چند که نوبت آخر از آنان باشد.

مفسر مشهور جهان اسلام جارالله زَمَخْشَرِي در تفسیر خویش «کشف» مینویسد: مخیر کردن، ادبی است پسندیده و نیک که أصحاب صناعات در برخوردشان چنان می‌کنند، همانگونه که مناظره‌گران نیز قبل از این که وارد جدل شوند چنین روشی را در پیش میگیرند. (تفسیر کشف ۱۴۰/۲).

این چیزی بود که زمخشری آن را گفته است، اما اظهر این است که آنها از باب بزرگ‌منشی و گمان پیروزی و عدم توجه و اهمیت به کار موسی چنان گفتند، همانگونه که انسان مغرور و متکبر میگوید: من شروع کنم یا تو شروع می‌کنی؟

قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرَهُبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ ﴿١١٦﴾

(موسی) گفت: (شما) بیفکنید، پس وقتی (عصاها و ریسمان‌های خود را) انداختند، چشم‌های مردم را جادو کردند، و آنها را ترساندند، و جادوی بزرگی را پیش کردند. (۱۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلْقُوا»: افکندند. «سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ»: دیدگان مردم را افسون کردند، از خود جادو نشان دادند، چشم بندی کردند. هدف این بود که: به مردم چنین وانمود کنند که ریسمان‌هایشان مارهای زنده‌اند، در صورتی که چنین نبود (طه / 66). «وَاسْتَرَهُبُوهُمْ» (رهب): و آنانرا به هراس افکندند، هراسی در دل مردم انداختند.

تفسیر:

«قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ»: موسی علیه السلام با تکیه بر نصرت الهی در جواب ساحران گفت: «اول شما شروع کنید» این جمله، نشان دهنده آنست که: هیچگاه سحر بر معجزه چیره نیست.

در «تفسیر انوار القرآن» آمده است: موسی علیه السلام ترجیح داد تا آنان شروع کننده باشند و این خود، نشانه این واقعیت بود که او به آنها اهمیتی نمیدهد و از آنچه با خود آورده‌اند، ترس و واهمه‌ای ندارد زیرا موسی علیهم السلام یقین کامل داشت که هیچ چیز بر معجزه غالب نمیشود. نقل است که: حکمت درمقدم ساختن ساحران این بود تا مردم کار آنها را بنگرند و در آن خوب تأمل کنند و چون از مشاهده باطل زینت و آرایش کرده آنها فارغ

شوند، آنگاه حق آشکار و روشن در میان آید، که قطعاً در این هنگام، اثر آن در نهادشان عمیق‌تر خواهد بود.

آنها طناب‌ها و عصاهای خویش را انداختند و از طریق پنهان کاری، مکر و حيله دیدگان حاضران را تغییر دادند. یعنی چیزی باطل و غیر حقیقی را در انظار آنان حقیقی نشان دادند. «سحروا عین الناس»:

یعنی؛ ساحری و شعبده‌گری، چشم‌بندی و تمویه (دروغ آراستن، نیرنگ ساز کردن، کاری را خلاف حقیقت جلوه دادن) است. اگر راست باشد، باید دلها را تسخیر و افسون کند، نه چشمها و ظواهر، آن هم برای لحظه‌ای.

در ضمن جادوگری و مهارت ساحری خیال و تمویهی (دروغ آرای، نیرنگ سازی) بیش نیست. از این رو، شعبده نیز نام دارد. مانند: جادوگری و شعبده بازیهای ساحران فرعون و سایر شعبده‌بازان تردست، یا «تنویم المغناطیسی»: خواب مغناطیسی، هیپنوتیزم، خواب کردن افراد به شیوه‌ی مغناطیسی.

باید یادآور شد که: فرق میان سحر و معجزه این است که: معجزه، حقیقتی است که به وسیله‌ی پیامبران خدا به مردم ارائه میشود؛ ولی سحر و جادو، چلاکی دست است و تصور و خیالی بیش نیست و معمولاً از افراد سودجو و گنهگار روی می‌دهد.

«وَإِسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جَاؤُ بِسِحْرٍ عَظِيمٍ(116)» پس همین که (ابزار جادوی خود را) افکندند، در دل‌ها حاضرین رعب و وحشت شدیدی ایجاد نمودند و در نظر مردم جادویی وحشتناک ایجاد کردند که مایه‌ی دهشت و شگفت‌حاضران شد. چون گمان کردند مارهای حقیقی هستند. به راستی سحری عظیم و سرسام‌آور آوردند، که هر کس آن را می‌دید، می‌ترسید.

در روایات آمده است که ساحران فرعون در زیر طنابها و عصاهایشان ماده «زئبق» را جاسازی کردند و چون آن ماده بر اثر نیروی حرارت به تمدد آغاز کرد، طناب‌ها و عصاهای‌شان نیز به حرکت و جنب و جوش در آمد. «تفسیر انوار القرآن» ابن اسحاق محدث و مورخ کبیر جهان اسلام می‌نویسد: پانزده هزار ساحر صف بسته بود و هر ساحر با خود چندین ریسمان و عصا داشت در حالی که فرعون با اشراف و اعیان مملکتش نشسته و در مجلس حضور داشت. ساحران در مرحله اول نگاه موسی و فرعون و بعد از آن نگاه مردم را به سحر خود خیره کردند، آنگاه یکی از آنان حبل و عصای خود را انداخت، ناگهان به صورت مارهایی به بزرگی کوه‌ها در آمدند، دره را پر کرده و بر هم سوار شدند. (البحر المحيط ۴/۳۶۴).

مفسر تفسیر کشاف مینویسد: که تعداد آنان به هشتاد هزار نفر و به روایتی دیگر هفت هزار نفر و به روایتی دیگر سی و چند هزار نفر میرسید و روایات در این باره مختلف هستند، برخی به کمتر از این و برخی به بیش‌تر از آن نظر دادند.

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات (117 الی 126) در باره ایمان آوردن ساحران به پروردگار، تهدید فرعون ساحران را، پافشاری آنان پرایمان به‌الله واحد، بحث بعمل آورده است.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ(۱۱۷)*

(و در عین حال) به موسی وحی فرستادیم که عصای خود را بانداز (چون انداخت) پس ناگهان آنچه را جادوگران به دروغ بافته بودند، به سرعت بلعید! (۱۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

تلقف (لقف): می‌بلعد، به سرعت فرو می‌برد، قورت میکند. از ماده (لَفَف) به معنی به سرعت بلعیدن «يَأْفِكُونَ»: دروغ می‌بافند، دروغ سر هم می‌کنند. از ماده (أَفَكَ) به معنی بدترین دروغ. بهتان و افتراء. «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل.

تفسیر:

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ(117)»: به موسی وحی کردیم تا عصایش را بیندازد به سرعت حيله و تزویر و دروغ آنها را می‌بلعد. و او انداخت پس

ناگهان این عصا طناب‌ها و عصاهای آنها را که با آن مردم را فریب داده و از طریق آنها در دیدگان حاضرین تزویر نموده بودند بلعید.

حق تعالی ساخته‌هایشان را دروغ نامید زیرا آن ساخته‌ها در واقع دارای هیچ حقیقتی نبود بلکه شعبده‌بازی و خیال افکنی‌ای بی‌اساس و دروغین بود و بس.

ابن عباس (رض) فرموده است: «تَلَقُّ مَا يَأْفِكُونَ» یعنی از کنار هریک از ریسمان و عصایی که انداخته‌اند بگذرد، آن را می‌بلعد.

در تفسیر کشف در این بابت می‌نویسد: وقتی عصای حضرت موسی هیئت‌ی یافت که دشتی پر از چوب و طناب را فرو بلعید و موسی آن را بلند کرد و عصا به حالت پیشین خود بازگشت و خدای متعال به قدرت خویش آن اشیای بزرگ را از بین برد و آنها را به اجزای نازک تبدیل کرد، جادوگران گفتند: اگر کار موسی جادو می‌بود، طناب‌ها و چوب‌های ما بر جای می‌ماندند.

فَوْقَ الْحَقِّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٨﴾

پس حق (معجزه موسی) به ثبوت رسید (روشن شد) و آنچه را همواره جادوگران [به عنوان سحر] انجام می‌دادند، باطل و پوچ گشت. (۱۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«واقع»: واقع شد، آشکار گردید. ثابت و ظاهر شد. «بَطَلَ»: پوچ و باطل شد.

تفسیر:

«فَوْقَ الْحَقِّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (118)» «فوق الحق» یعنی حق محقق و ثابت شد. یعنی حقیقتی که با موسی علیه السلام بود پیروز و غالب شد و باطل جادوگران فرعون ظاهر گردید. و واقعیت هم همین است که: باطل‌های ساخت دست بشر، در برابر حق تاب نمی‌آورند.

یکی از تفاسیر شگرف این آیه مبارکه آن است که گفته اند: حق در دل‌های آنان نشست و چنان که از سخنانشان بر می‌آید، در آنان کارگر افتاد. (تفسیر کشف) باید یادآور شد که: با پیروزی حضرت موسی، ضربه‌ی سختی بر نظام فرعون‌ی وارد شد، اما مهم‌تر آنکه ساحران یکجا به موسی ایمان آوردند و حیثیت فرعون از درون فروریخت. مرجع ضمیر در جمله‌ی «ما کَانُوا يَعْمَلُونَ» ساحران است.

حق، پیروز و باطل، نابود است. «فَوْقَ الْحَقِّ» باطل‌های ساخت دست بشر، در برابر حق تاب نمی‌آورند.

فَعَلَبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ ﴿١١٩﴾

پس در آنجا مغلوب شدند (شکست خوردند جادوگران و اتباع فرعون)، و خوار و ذلیل برگشتند. (۱۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«انقلبوا»: برگشتند. «صَاغِرِينَ»: رسوایانه و زبونانه. جمع (صَاغِر) به معنی خوار و مفتضح. معنی آیه می‌تواند چنین نیز باشد: در آنجا شکست خوردند و خوار و رسوا گشتند.

تفسیر:

«فَعَلَبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ (119)»: و [فرعون و سران حکومت] در میان جمع شکست خوردند و خوار و رسوا شدند. پس (بدین سان) حق، آشکار شد (و نبوت موسی تأیید گردید) و آنچه (که ساحران) می‌کردند، باطل و بیهوده گردید.

وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ ﴿١٢٠﴾

و جادوگران [همگی با دیدن آن معجزه عظیم و باطل شدن سحر خویش] به سجده افتادند. (۱۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ساجدین»: و جادوگران به سجده افتادند (و گرنش کردند).

تفسیر :

«وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ (120)»: عظمت معجزه‌ی الهی آنگونه بود که جادوگران گویا ناخواسته و بی اختیار به سجده افتادند. و سر به سجده نهادند. زیرا آنها از آنچه دیده بودند، سخت تکان خورده و به حقیقت ماجرا پی برده بودند لذا برای الله متعال به سجده در افتادند. واقعاً شناخت حق، زمینه‌ی خضوع و تسلیم است. میتوان در سایه‌ی شناخت صحیح، در يك لحظه تغییر عقیده داد و خوشبخت شد. و بدین ترتیب خداوند متعال پیامبر آمین خویش را نصرت و یاری داد و کید و مکر فرعون لعین را باطل نمود. آنها از این روی سجده کردند که حالت سجده بهترین حالت بنده با خالقش است.

مفسر تفسیر کشاف در تفسیر آیه «و ألقى السحرة» مینویسد: و سجده کنان بر زمین افتادند و چنان سخت بر زمین افتادند که گویی کسی آنانرا بر زمین افکنده است. برخی از راویان گفته اند: آنان از خوف و هراس حوادث که دیده بودند، چنان اختیار خود را از دست دادند که تو گفتی آنان را بر زمین افکنده اند.

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٢١﴾

گفتند: [از روی حقیقت] به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم، (۱۲۱)

تفسیر :

جادوگران، قبل از مقابله، محتوای دعوت موسی را شنیده بودند و لذا پس از دیدن معجزه‌ی آن حضرت، به همان شنیده‌ها اقرار کردند. و گفتند: ما به الله یگانه که شریکی جز او نیست ایمان آوردیم ساحران، تفاوت معجزه و جادو را بهتر از دیگران فهمیدند و لذا خیلی سریع ایمان آوردند. آنها دانستند که کار موسی علیه السلام سحر نیست و امکان ندارد که معجزه وی ساخت دست بشر باشد لذا این حقیقت را به صراحت اعلام کردند که به پروردگار جهانیان؛ پروردگار موسی و هارون ایمان آورده‌اند تا گمانه‌زنانی از قوم فرعون در این گمان نیفتند که سجده آنها برای فرعون بوده است. گاهی ایمان نیاوردن برخی از انسانها به دلیل ناشناخته بودن حق است، همین که حق روشن شد، گروهی ایمان می‌آورند.

رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ﴿١٢٢﴾

پروردگار موسی و هارون. (۱۲۲)

تفسیر :

جادوگرانی که برای رسوا ساختن حضرت موسی و کسب مال و مقام نزد فرعون به صحنه آمده بودند، با دیدن معجزه‌ی موسی علیه السلام، ایمان آورده و آن را اعلام هم داشتند. جادوگران، موسی و هارون علیهما السلام را در کنار هم ذکر کردند و گفتند: «رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ»، زیرا هارون نیز در کنار موسی در ارشاد آنان نقش داشته است و یا اگر میگفتند: «رَبِّ مُوسَى»، احتمال سوء استفاده فرعونیان داده میشد، که بگویند ربّ موسی، فرعون است، چون او سالها در خانه‌ی فرعون و تحت تربیت او بود تا بزرگ شد، چنانکه خود فرعون به موسی علیه السلام گفت: آیا ماتو را در کودکی تربیت نکردیم؟ «أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَوَلِيداً» (شعراء، 18) لذا ساحران این توطئه را نقش بر آب کردند و گفتند: «رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ»

از قتاده روایت کرده اند. در آغاز روز کافر و جادوگر بودند و در پایان روز شهیدانی نیکو کردار شدند. (البحر المحيط ۴/۳۶۴).

از حسن بصری (رح) روایت کرده‌اند که گفت: بسیاری را می بینید که مسلمان زاده شده و در میان مسلمانان پرورش یافته اند و باز دین خود را به کمترین چیزی میفروشد و آن

کافران که در کفر زندگی کرده بوند، اما چون حقیقت را دیدند، جان خود را در راه الله فدا کردند. (تفسیرکشاف).

مفسیرتفسیر تفهیم القرآن در تفسیر آیه مبارکه مینویسد: و بدین ترتیب پروردگار با عظمت؛ مکر فرعونیان را به خودشان برگرداند. آنان تمام جادوگران چیره دست کشور را برای رسیدن به این هدف گردهم آورده و بین آنان موسی (ع) در ملاء عام مبارزه ای ترتیب داده بودند تا جادوگر بودن موسی را برای مردم به اثبات برسانند و یا حداقل آنان را نسبت به پیامبر بودن وی مشکوک سازند.

اما اینک همان جادوگران ماهر و استادان فن، پس از شکست خوردن در برابر موسی علیه السلام در این مبارزه، متفقاً اعلام کردند آنچه موسی علیه السلام عرضه میکند، هرگز نمیتواند جادو باشد، بلکه به راستی جلوه ای از قدرت خداست که هیچ جادوگری را توانی در برابر آن نیست. پیداست که جادو را جادوگران از هر کس دیگری بهتر میشناسند. پس زمانی که آنان پس از آزمایش عملی شهادت دادند که این چیز جادو نیست، قبولاندن این مطلب به اتباع مصر که موسی علیه السلام تنها یک جادوگر است، برای فرعون و درباریان وی بسیار دشوار گردید.

قَالَ فِرْعَوْنُ أَمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿١٢٣﴾

فرعون گفت: آیا پیش از آنکه من به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟! مسلماً این توطئه و نیرنگی است که [شما و موسی] در این شهر سنجیده اید تا اهل آن را از آن بیرون کنید. پس به زودی خواهید دانست (که در این شهر چه کسی می ماند؟). (۱۲۳)

تفسیر :

«قَالَ فِرْعَوْنُ أَمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ»: فرعون برای جادوگران گفت: چگونه موسی علیه السلام را تصدیق میکنید در حالیکه من به شما اجازه چنین کاری را نداده‌ام؟ منظور از این جمله توبیخ است.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: این پرسش، ناشی از سوء اندیشه و سبکی خرد فرعون بود زیرا او از این امر غفلت یا تغافل کرد که ایمان آوردن به حق، به اجازه کسی مربوط نیست، چراکه نجات انسان، در گرو این ایمان و نابودی وی در ترک آن است پس چگونه حرکت به سوی نجات و فرار از ورطه هلاک، به اذن کسی نیازمند است؟

«إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا»: یکی از شیوه‌های طاغوت‌ها، تهمت زدن به مردان حق است. «إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرْتُمُوهُ»: حتی به کارگزاران خود اعتماد ندارند و هر حرکت معنوی را سیاسی می‌بینند، چنانکه در جای دیگر، فرعون ساحران را شاگرد موسی می‌شمرد. «إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ» (طه، 71) فرعون گفت: بدون اجازه‌ی من به خدای موسی گرویدید؟ بدانید که این توطئه، حيله و نیرنگ بیش نبود که با موسی ساز کردید تا قبطیان را (آنان را که مصری الاصل بوده اند) از دیار و شهر خود، برانید و آواره کنید و خود و سبطیان (فرزندان یعقوب، بنی اسرائیل) در مصر ساکن شوید. این مطلب را ریاکارانه و حيله گرانه برای آن گفت که مبدا سایر مردم مستضعف استعمار شده، ایمان بیاورند.

در جمله: «لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا» آیه مبارکه ملاحظه میداریم که: طاغوت‌ها از حس وطن‌دوستی و عواطف مردم، در مسیر اهداف خود چگونه سوءاستفاده می‌کنند.

«فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (123)» به زودی خواهید دانست شما را دچار چه عذاب و مجازات دردناکی میسازم. این وعید و تهدید را به صورت اختصار برای ایجاد خوف و هراس آورده است، سپس به تفصیل آن را دنبال کرده و می‌گوید:

لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٢٤﴾

همانا دست و پای شما را یکی از راست و یکی از چپ بریده و آنگاه همه شما را به دار

خواهم آویخت. (۱۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أصلبنکم»: شما را دار می زنم، اعدام می کنم.

تفسیر :

«لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلاَفٍ»: دست و پای یکایک شما را به خاطر خلافی که مرتکب شدید قطع می کنم.

طبری فرموده است: معنی «مِنْ خِلاَفٍ»: این است که دست راست و پای چپ، یا دست چپ و پای راست قطع شود. بدین وسیله دو عضو مخالف قطع می شوند. (طبری ۱۳/۳۴). «ثُمَّ لَأَصْلِبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (124)»: سپس هر یک شما را بدون استثنا به تنه در ختان خرما به دار می آویزم بر تنه های درختان، تا هم خودتان به سزای اعمالتان رسیده باشید و هم دیگران عبرت بگیرند.

شبهه این آیات در سوره ی طه نیز آمده است، مفسران می نویسند که: البتّه در قرآن اشاره ای به عملی شدن این تهدیدها نیست، اما به نقل روایات و تاریخ، فرعون، مؤمنان به موسی علیه السلام را قطعه قطعه کرد و به شاخه های درخت خرما آویخت. چنانکه طبری میگوید: «كانوا أوّل النهار كقارأسحرة وأخر النهار شهداء بررة» اوّل روز، کافرانی ساحر و آخر روز، شهیدانی نیکوکار بودند.

قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (۱۲۵)

(جادوگران مؤمن) گفتند: ما به سوی پروردگاران باز می گردیم [بنابر این ترسی از مجازات تو نداریم]. (۱۲۵). «منقلبون»: بازگردانندگان (مطفین آیه: 31 انقلبوا).

تفسیر :

«قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (125)»: این مؤمنان کنونی و ساحران پیشین به فرعون گفتند: خداوند، ما را مکافات خواهد داد. می خواهیم جان خود را نثار کنیم و از آتش دوزخ نجات یابیم، زیرا آتش دوزخ بسی سخت تر از شکنجه و عذاب توست و در برابر شکنجه و آزار تو، بردباریم. (شعراء آیات 50 و 51)، (طه آیات 71 تا 75). پس هنگامی که فرعون ساحران را به عذاب دنیا هشدار داد، ایشان او را به عذاب الهی در آخرت هشدار دادند.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: «إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ» در این باره چند فرض متصور است؛ اول اینکه ما به مرگ اهمیتی نمی دهیم، برای این که رو به سوی پروردگاران و بخشایش او داریم و می خواهیم از تو و دیدن تو رهایی پیدا کنیم. یا این که روز جزا به سوی خدا باز میگردیم که به مکافات رنجی که به هنگام بریده شدن دست و پا و به دار کشیدن دیده ایم، ما را خواهد نواخت و یا این که همه ما، یعنی ما و فرعون، به نزد الله متعال می رویم و آن بزرگوار در میان ما داوری خواهد کرد. فرض دیگر این است که مرادشان آن بود، ما ناگزیر خواهیم مرد و به سوی خدا باز میگردیم، پس تو جز آنچه مقرر است، نمی توانی آسیبی به ما برسانی. «وما تنقم منا إلا أن آما» تو هیچ عیبی بر ما نگرفته ای جز آن که به معجزات خدا ایمان آورده ایم. منظورشان این بود؛ ایرادی که به ما گرفته ای در واقع عیب نیست، بلکه از مناقب و مفاخر و همه اش مایه مباهات است.

خواننده محترم !

سابقه ی بد را نباید ملاک قرار داد، گاهی چند ساحر و کافر با يك تحوّل، ایمان آورده و از مؤمنان دیگر سبقت میگیرند، مرگ در راه حق، بهتر از زندگی در راه باطل است، آنکه با بصیرت ایمان آورد، با امواج مختلف دست از ایمان بر نمی دارد و از تهدید نمی ترسد. «قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا»: بلی! ایمان، انسان را دگرگون و ظرفیت او را بالا می برد. ساحرانی که دیروز در انتظار مکافات فرعون بودند، امروز به خاطر ایمان، آن چیزها دیگر برای شان ارزشی ندارد.

در این داستان درس عظیم وجود دارد و آن اینکه: ایمان در چند لحظه چه تحولی قوی و بنیادی در زندگی و سیرت جادوگران ایجاد کرد.

ایمان به معاد و یادآوری آن در مقابل خطرها و تهدیدها، انسان را بیمه میکند. «إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ»؛ چنانکه به فرعون گفتند: هرکاری را که انجام دهی، سلطه‌ی تو تنها در محدوده‌ی این دنیا است. «قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا 72 طه): (ساحرانی که ایمان آورده بودند به فرعون) گفتند: ما هرگز تو را برکسیکه ما را آفریده و بر آن معجزاتی که برای ما آمده، ترجیح نخواهیم داد. پس تو هر حکم و قضاوتی که میخواهی بکن، تو فقط در این زندگانی دنیا حکم می‌کنی.

هكذا در این داستان ملاحظه نمودیم که: لحظاتی پیش آنان منفعت طلبی را به مرحله‌ی رسانده بودند که پیش از هرگونه اقدامی برای دین نیاکان شان که از خانه‌ها برای دفاع و حمایت از آن بیرون آمده بودند، از فرعون سؤال میکردند که اگر ما مذهب و دین و آیین مان را از حمله‌ی موسی نجات دادیم، آیا پاداشی به ما خواهد رسید؟ اما هم اکنون که نعمت ایمان نصیب شان شده بود حق گرایبی و الوالعزی رابه حدی رساندند که کبریایی و جبروت پادشاهی را که پیش از آن در برابرش کرنش میکردند زیر پا می‌گذارند و برای تحمل شدیدترین شکنجه‌هایی که از سوی وی به آن تهدید میشدند، آمادگی نشان میدهند، اما حاضر نیستند حق و حقیقتی را که صداقت و حقانیت آن برایشان آشکار شده بود، ترک کنند.

وَمَا تَنْقُمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ أَمْنَا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفَرُّغُ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوْفَنَّا مُسْلِمِينَ (۱۲۶)

و تو از ما انتقام نمی‌گیری مگر اینکه چون آیات پروردگار ما آمد و ما به آن ایمان آورده‌ایم، بار الها! پیمان‌ه صبر (و استقامت) را تا آخر بر ما بریز و ما را مسلمان بمیران (و تا پایان عمر با اخلاص و ایمان بدار). (۱۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَنْقُمُ»: ایراد می‌گیری، مجازات میکنی. «أَفَرُّغُ»: بریز، فروریز. «تَوْفَنَّا»: ما را بمیران. «تَوْفَنَّا مُسْلِمِينَ»: ما را بر سر اسلام ثابت بگردان و بمیران.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: ایمان به الله متعال و زیر بار طاغوت نرفتن، بی‌درد سر نیست، این آیه، جواب به آن‌عه از تهمت‌هایی است که از سوی فرعون نسبت به مؤمنان و همراهان حضرت موسی علیه السلام انجام می‌گرفت که در آیات قبلی به آنها اشاره بعمل آمده است از جمله: اینکه شما توطئه‌گر هستید و قصد تصاحب وطن و کاشانه مردم و اخراج آنانرا دارید. آنان گفتند: شما نیز میدانید که عیب ما تنها ایمان ماست، نه آنچه شما می‌گویید. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَمَا تَنْقُمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ أَمْنَا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا» تو از ما فقط به خاطر اینکه به الله و آیاتش ایمان داریم انتقام می‌گیری. همانگونه که در (آیه 8 سوره بروج) آمده است: «وَمَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ «8» (جز آنکه به خدای عزیز و حمید ایمان آورده بودند).

مفسر زمخشری میفرماید: منظور آنها این بود که فرعون فضایل و مفاخر یعنی ایمان را مایه‌ی عیب و ایراد می‌دانست. (کشاف ۱۴۲/۲).

«رَبَّنَا أَفَرُّغُ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوْفَنَّا مُسْلِمِينَ (126)»: نشانه‌ی مؤمنان راستین، آرامش، مقاومت، صراحت، شجاعت، تضرع و دعا بخصوص در هنگام سختی‌هاست، طوریکه در آیه مبارکه آمده است: پروردگارا! بر ما جام صبر و شکیبایی بسیاری را بریزان تا بتوانیم در برابر تعدیب این طاغوت سرکش صبر کنیم که از طریق ایمان و صبر انسان به پیروزی میرسد و از تو ای الله میخواهیم تا ما را بر دین خود تا فرا رسیدن مرگ ثابت و استوار بداری و در فتنه و انحراف نیندازی.

بدین‌گونه بود که آنها بلیغ‌ترین و کاملترین انواع صبر را درخواست کردند زیرا:

اولاً بر عذابی که از سوی فرعون در شرف فرود آمدن بود، آمادگی عام و تام داشتند و خود این درخواست، نشانه روشن این آمادگی است و ثانیاً هدفشان از این درخواست این بود که خود را به پایداری در راه حق و ثابت‌قدمی بر ایمان مصمم ساخته و با استقامت، پیمانی استوار ببندند، از آنجا که به پروردگار استقامت پیوسته اند. «وَتَوْفِنَا مُسْلِمِينَ»: «و ارواحمان را در حالی قبض کن که مسلمان باشیم» نه تحریف‌گر و تقلب‌گر، نه تبدیل‌کننده باطل به حق و نه فریفته باطل و باطل پرستان، یا فریبنده مردم از راه راستی.

از مفسر سدی در روایت شده است که گفت: «فرعون همه آن ساحران را کشت و قطعه قطعه شان کرد». (تفسیر السدی الکبیر)، از ابو محمد اسماعیل (۱۲۷ق) فرزند عبد الرحمن قرشی هاشمی تابعی کوفی معروف به سدی کبیر. حضرت ابن عباس (رض) میگوید: «آنها در آغاز روز ساحرانی فریب‌گر و در آخر آن، شهادایی پاکیزه روح پاک پیکر بودند».

مفسر تفسیر فرقان مینویسد: فرعون، دست و پای ساحران را یکی یکی برید و آنان را کنار رود نیل به دار آویخت. قناده میگوید: آنان در بامدادان، ساحر بودند و در شامگاهان، در صف شهیدان و در ستکاران قرار گرفتند. چه سعادت، نصیب آنان گشت!

خوانندگان گرامی!

در آیات (127 الی 129) در باره موضوعاتی مشوره کردن فرعون با رهبران مملکتی در مورد موسی و پیروانش، و موضوع گفتگوی موسی با قومش، به بحث گرفته میشود. **وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذُرْكُمُ الْهَتَكُ قَالَ سَنَقْتَلُنَّ أبنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ﴿١٢٧﴾**

أشراف و سران قوم فرعون گفتند: که آیا موسی و قومش را می‌گذاری تا در این سرزمین فساد و تباهی کنند، تو و معبودانت را رها کنند؟ (فرعون) گفت: (کجا می‌گذارم) به زودی پسران و مردان‌شان را قتل می‌کنیم و زنان آنها را زنده می‌گذاریم، (تا خدمت ما کنند) و ما بر آنها کاملاً مسلط هستیم. (۱۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَدْرُ»: رها میکنی، وامی‌گذاری. «سَنَقْتَلُنَّ»: (قتل): پی در پی خواهیم کشت. «نَسْتَحْيِي»: (حی): زنده می‌گذاریم، زنده نگاه می‌داریم، همانطور که در پیش، چنان کاری کرده ایم. «قَاهِرُونَ»: چیرگان، توانمندان.

تفسیر:

فرعون پس از شکست در برابر موسی، از آن حضرت و بنی اسرائیل دست برداشت. در این مدت تبلیغات پیروان موسی زیاد شد تا آنجا که أشراف قوم فرعون از سکوت او احساس خطر کرده و خواستار جلوگیری و برخورد با آنان شدند.

فرعون خود را خالق نمیدانست، بلکه «رب» می‌پنداشت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (نازعات، 24). و میگفت: برای شما معبودی جز خود سراغ ندارم، «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» (قصص، 38) ولی او و مردمش معبودهایی داشتند و آنها را به عنوان مظاهری از خالق می‌پرستیدند.

«وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذُرْكُمُ الْهَتَكُ»: أشراف رؤسای کفار قوم فرعون به او گفتند: آیا موسی و مؤمنان و پیروانش را رها میکنی و زنده می‌گذاری که باخروج از دین تو و ترک عبادت خدایانت، مردم را از عبادت تو باز دارند و باورهایشان را تغییر دهند و تو و آنچه را می‌پرستی رها کند؟ در زمین فساد به راه بیندازند؟

این‌گونه است که دعوت به سوی حاکمیت الله متعال و براندازی حاکمیت طاغوت، از نظر طاغوتیان، فساد افگنی در زمین شناخته می‌شود. ملاحظه میشود که: بخشی از مفاسد طاغوت‌ها، به خاطر فساد اطرافیان است.

نظام‌های باطل و مفسد طاغوتی، در مواجهه با حق و مردان حق، دچار تصمیم‌های متضاد و سردرگم می‌شوند. لذا فرعون گاهی تصمیم به قتل موسی می‌گیرد، «دَرُوْنِي أَقْتُلْ مُوسَى» (غافر، 26). و گاهی او را آزاد می‌گذارد تا آنجا که مورد اعتراض اطرافیان قرار می‌گیرد. «أَتَذَرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ»

«قَالَ سَتَقْتُلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ(127)» فرعون در جواب آنها گفت: همان‌طور که قبلاً عمل کردیم: به زودی فرزندان پسرشان را ذبح خواهیم کرد و دختران شان را به منظور خدمت زنده نگاه خواهیم داشت درحالی‌که ما بر آنها مسلط خواهیم بود و آنها نمیتوانند ما را از کاری عاجز بسازند.

حذف پسران و حفظ زنان، یک سیاست فرعونی است تا جوانمردی و غیرت از مردان رخت بربندد و زنان، ابزار برنامه‌ها و سیاست‌های آنان شوند.

این دومین فرمان از سوی فرعون بر این جنایت بود؛ زیرا او قبل از تولد موسی علیه السلام نیز به سبب پیشگویی منجمان با بنی اسرائیل چنین کرده بود، اما در عمل، خلاف برنامه ریزی وی تحقق یافت زیرا به فرمان الهی، موسی علیه السلام در درون قصر فرعون پرورش یافت.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می‌نویسد: اولین دوران ستم و شکنجه آن بود که پیش از تولد موسی علیه السلام در زمان رامسیس دوم اجرا شده بود و دوران دوم ستم و شکنجه این بود که پس از بعثت موسی علیه السلام آغاز شد. وجه اشتراک این هر دو دوران آن بود که پسران بنی اسرائیل را میکشند و دختران آنها را زنده می‌گذاشتند تا نژاد آنها به تدریج از بین برود و در میان اقوام دیگر هضم شوند. کتیبه ای که به سال 1896 میلادی در حفاری های آثار باستانی مصر به دست آمد و در آن همین فرعون «منفتاح» فتوحات و کارنامه های خود را ذکر میکند و در بخشی از آن نوشته شده: «بنی اسرائیل از بین برده شد و حتی تخم وریشه‌ی آن باقی نماند.» به نظر میرسد متعلق به همین دوران است. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن).

در ضمن قابل یادآوری است که: وقتی فرعون از ارائه‌ی دلیل و برهان در مقابل منطق و استدلال موسی ناتوان ماند، مانند هر گمراه و مبتدعی که استدلال او را ناتوان کند، به زور و زر و تزویر پناه برد و به تهدید و وعید روی آورد.

شیخ جارالله زمخشری مفسر تفسیر کشاف مینویسد: روایت کرده اند که سران قوم از آن روی به فرعون چنین گفتند که ششصد هزار کس از مردم نیز با جادوگران همدستان شدند و ایمان آوردند و منظورشان از تباهی در آن سرزمین همین بود و میترسیدند که مؤمنان به فرمانروایی آن سرزمین روی آورند.

برخی از راویان گفته اند که فرعون برای قوم خود بتانی ساخت و به آنان فرمان داد که آن بتان را برای تقرب به او بپرستند، درست مانند آن که بت پرستان بتان را می‌پرستند و می‌گویند: آنها را می‌پرستیم تا ما را گامی به الله نزدیک کنند و از این روی گفت:

«أنا ربكم الأعلى» من خدای برتر شما هستم. «سنقتل أبناءهم» یعنی: دوباره آنان را به محنت فرزندکشی گرفتار میکنیم تا بدانند که ما هنوز قهر و چیرگی خود را داریم و آنان مانند گذشته زیر دست ما و مقهور هستند و پیروزی موسی در فرمانروایی و چیرگی ما اثری نخواهد داشت و تا عموم مردم گمان نکنند او همان فرزند موعود است که ستاره شناسان و پیشگویان از پیدایی او خبر داده اند و گفته اند که خواهد آمد و ملک ما را بر باد خواهد داد و این پندار، مردم را از پیروی کردن از ما باز دارد و وادارشان کند که از او پیروی کنند و او موسی نیست و هنوز باید منتظر ظهور او باشند.

قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (۱۲۸)

موسی به قوم خویش گفت: از الله کمک بخواهید و صبر و مقاومت کنید، (چون) زمین در سیطره مالکیت و فرمانروایی الله است، هر که از بندگان خود را که بخواهد، وارث آن

میگرداند، و انجام (نیک) از پرهیزگاران است. (۱۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُورِثُهَا مَنْ»، نورثا من: آنرا به کسانی میدهد، آنرا در اختیار کسانی میگذارد، آنرا برای کسانی به ارث میگذارد. «الْعَاقِبَةُ»: مراد نتیجه پیروزمندانه و سرانجام خدا پسندانه در دنیا و همچنین در آخرت است. (تفسیر فرقان).

تفسیر:

«قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا»: موسی علیه السلام زمانی که تهدید را شنید و قومش از شنیدن سخنان فرعون مضطرب گشتند در خطاب به قوم خود گفت: برای پیروزی بر فرعون و پیروانش از الله متعال استعانت و کمک بجوئید و در راه ثبات بر دینش و در برابر آزار و اذیت دشمن از صبر کار بگیرید.

شیخ جلال الله زمخشری مفسر تفسیر کشاف در ذیل آیه مبارکه در تفسیر خویش مینویسد: «قال موسى لقومه استعينوا بالله» وقتی فرعون گفت پسرانشان را خواهم کشت و آنان زاری و تضرع کردند، حضرت موسی علیه السلام به آنان چنین گفت، تا آنان را آرام کند و به آنان دلداری دهد و به آنان بگوید که بر فرعونیان پیروز خواهند شد و به آنان یادآوری کند که الله وعده داده است که بنی اسرائیل قبطیان را نابود می کنند و سرزمین و دیار آنان را از آن خود خواهند کرد.

«إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»: زمین برای کسیکه از آزار و اذیت هجرت کند فراخ است و خاتمه نیکو و پایان ستوده همیشه از آن دوستان صادق الله و حزب اوست که رستگار اند و گردش بدروزگار بردشمنان کافرش میباشد.

یقین باید کرد که: نابودی حکومت های ظالم و جانشینی مؤمنان صابر، با اراده و مشیت خداوند بطور حتمی است. ولی شرط رسیدن به حاکمیت، صبر و مقاومت و استعانت از خداوند است.

«وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (128)»: در این هیچ جای شکی نیست که؛ نتیجه و سرانجام پسندیده از آن پرهیزگاران است. یعنی: عاقبت نیک و سر انجام ستوده و پسندیده در دنیا و آخرت، از آن بندگان پرهیزگار حق تعالی، یعنی من و همراهان من است. عاقبت هر چیز: آخر آن است.

از عوامل پیروزی و بیمه شدن در برابر تهدیدها، استمداد، توکل، مقاومت و تقواست. «اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا» (هم از او کمک بگیریم و هم خودصبر کنیم).

استعانت از الله متعال و صبوری، نمودی از تقوا و پرهیزکاری است. اهل تقوا، هم در دنیا پایان نیک دارند، «يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ»: و هم در آخرت، برندگان اصلی اند.

و در این آیه دو فرمان همراه با دو بشارت مطرح است:

اول: فرمان به استعانت از الله متعال.

دوم: شکیبایی در برابر مصایب و بلاها تا بر آنان سهل و آسان گردد. و دو بشارت عبارت است از: اول: و راتث زمین و دوم: پایان نیک برای متقین.

ملاحظه میشود که رهبر، در مراحل حساس، امت را دلداری میدهد. حضرت موسی علیه السلام نابودی فرعونیان و تسلط مؤمنان بر آنان رابه یارانش مژده داد.

قَالُوا أَوْدِيْنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيْنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوُّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿١٢٩﴾

(بنی اسرائیل به موسی) گفتند: پیش از آنکه نزد ما بیایی و (هم) بعد از آنکه نزد ما آمدی اذیت شدیم، (پس چه باید کرد؟) موسی گفت: امید است که پروردگارتان دشمن شما را نابود کند و شما را در این سر زمین (مصر) جانشین آنان سازد، پس بنگرد که شما [پس از فرعونیان] چگونه عمل میکنید؟ (۱۲۹).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أُوذِينَا»: اذیت شدیم، آزار دیدیم. «يَسْتَخْلِفُكُمْ»: شما را جانشین گرداند. «فَيَنْظُرُ»: تابانگرد. تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: قوم بنی اسرائیل انتظار و توقع آن داشتند که پس از قیام موسی علیه السلام کارها يك سره جور و کشور مصر، با همه‌ی امکانات در اختیار قوم بنی اسرائیل قرار گیرد و فرعونیان نابود شوند. از این رو مدعی بودند که قیام حضرت موسی علیه السلام برایشان رفاه نیاورده است، اما در جواب آنان میفرماید: پیروزی، نیاز به شرایطی همچون صبر، تلاش و توکل دارد که با فراهم شدن آنها، یاری الهی فرا می رسد. «قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا»: مردم ضعیف الایمان، در هر شرایطی از انبیاء توقع رفاه دارند و در غیر این صورت از آنان نیز انتقاد میکنند، طوریکه بنی اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: ما قبل و بعد از رسالت تو از سوی فرعون و لشکریانش اذیت شدیم و [زیر چکمه‌ی بیداد فرعونیان بوده ایم] و پس از آمدن تو نیز مورد رنج و آزار قرار گرفته‌ایم [اکنون نیز سرگردانیم] این را عنوان کردند تا نشان دهند که محنت آنها را رها نکرده و آنها قبل از بعثت حضرت موسی و بعد از آن مدام در عذاب و بلا و مصیبت بوده‌اند.

أغلب مردم، سعادت و خوشی را در راحتی و آسایش می‌پندارند و نبود آن را ناکامی قلمداد میکنند، غافل از آنکه آدیان آسمانی برای تنظیم و جهت صحیح دادن به زندگی آمده‌اند، نه برطرف کردن تمام مشکلات دنیوی مردم.

«قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (129)» موسی علیه السلام در خطاب به آنها گفت: امیدوارم خدای تعالی دشمنان فرعون و مددگاران را نابود کند و از پای در آورد و شما را در زمین قدرت دهد تا شما را بیازماید و ببیند چه کسی هنگام مصیبت صبر میکند و در رخا و آسایش شکر مینماید؛ زیرا عبودیت الله متعال هم در حالت شدت است و هم در حالت آسانی.

مفسران می نویسند که: فهم این آیه تصریحی است بر آنچه که موسی علیهم السلام قبلاً به طور رمزگونه و سربسته به آن اشاره کرده بود، آنجا که گفت: (زمین از آن الله است، آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد به میراث میدهد...) «آیه 128».

مقصود آن است که آنها را بر اطاعت خدا تشویق کند. الله متعال آرزوی موسی را برآورده کرد، وقتی فرعون را غرق کرد و سرزمین مصر را به ملکیت بنی اسرائیل درآورد. در البحر آمده است: موسی طریق ادب را با خدا پیش گرفته و سخن را به صورت امید و رجا آورده است.

در تفسیر کشاف شیخ جارالله زمخشری آمده است: از عمرو بن عبید(رح) در روایتی آمده است که: پیش از خلافت منصور به نزدش رفت و دید که بر سفره اش یک قرص یا دو قرص نان گذاشته‌اند، درخواست کرد قرص نانی را هم برای عمرو بیاورند، اما نیافتند و عمرو همین آیه را خواند، آن گاه پس از خلافت به نزدش رفت و آن حکایت را برایش بیان کرد و گفت: هنوز «فینظر کیف تعملون» باقی مانده است.

مطالعه کنندگان کرامی !

در آیات (130 الی 133) در مورد مجازات گناهکاران در دنیا، و نشانه های نه گانه بحث بعمل آمده است.

ناگفته نباید گذاشت که: این، بخش هشتم از قصه‌ی موسی علیه السلام با فرعون است که از قحط سالی و تنگی زندگانی سخن می گوید:

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنْ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٣٠﴾

و ما فرعونیان را به قحطی و خشکسالی های متعدد و کمبود بسیار شدید بخشی از محصولات دچار نمودیم تا متذکر شوند. (۱۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«آل»: نزدیکان، اطرافیان، ندیمان. «السنین»: جمع سنه؛ یعنی، سالها، که برای خشکسالی و قحطی و سختی به کار می‌رود. «یذکرون»: پند می‌گیرند، عبرت می‌گیرند. (تفسیر فرقان)

تفسیر :

«وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ»: الله متعال آل فرعون را با خشک سالی، و قحطی مبتلا کرد.

«وَنَقَصَ مِنَ الثَّمَرَاتِ» و آنان را به کمبود باران، کمبود میوه‌ها و محصولات زراعتی، حبوبات از طریق آفت زدگی و تلف غله‌جات عذاب کرد.

مفسران نوشته اند: نَخَلَ جز یک ثمر نمی داد. (روح المعانی ۳۲/۹).

حضرت ابن عباس (رض) می‌فرماید: «سنون» برای بادیه نشینان و چارپایانشان و «نقص الثمرات» برای شهرنشینانشان اتفاق می افتاد. از کعب روایت کرده اند که گفته است: زمانی فرا می‌رسد که هر نخلی یک خرما بار می‌آورد.

«لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ (130)» شاید پند بگیرند و رقت قلب پیدا کنند؛ چون سختی منجر به توبه و پشیمانی و بیم و نرمدل یعنی رقت قلب می‌گردد.

تا آن‌ها از پروردگار خود بترسند و از گناهان خویش توبه کنند که مجازات در واقع شلاق‌هایی است که زندگان آن را درک می‌کنند، اما کسانی که قلب‌هایشان مرده است، پس هیچگاه زخم برای مرده مایه درد و رنج نیست.

در این هیچ جای شکی نیست که: تحولات هستی دارای اهدافی است، همچنان قحطی و خشکسالی، یاسزای الهی است و یا هشدار و زنگ بیدارباش.

مفسر تفسیر کشاف در تفسیر آیه مبارکه «لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ» مینویسد، تا آگاه شوند. این برای آن است که بر کفر خود پای فشردند و نشانه‌ها و آیات الله را دروغ انگاشتند و برای آن که مردم به هنگام سختی و رنج زارتر و مهربان‌تر و دل‌نازک‌تر هستند. چنین گفته‌اند که فرعون چهارصد سال زندگی بسر برد و در سیصد و بیست سال از آن رنجی به خود ندید و اگر در این مدت گرسنگی و درد و تبی را احساس می‌کرد، هرگز ادعای خدایی نمی‌کرد.

فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَّا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳۱)

(لیکن عبرت نگرفتند) پس وقتی نیکی به آنها دست می‌داد می‌گفتند: سزاوار ماست و چون بدی به آنها می‌رسید، به موسی و همراهانش بدفالی می‌گرفتند.

آگاه باشید که بدفالی (خوشبختی و بدبختی) آنها نزد الله است، لیکن بیشترین شان نمی‌دانند. (۱۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْحَسَنَةُ»: نیکی، نعمت و آسایش و رفاه. «سَيِّئَةٌ»: بدی، گزند، قحط سالی. «یطیروا»: شگون بد میزنند، فال بد میزنند. رسم عرب چنان بود که پرنده‌ای را پرواز میدادند، اگر به طرف راست پرواز میکرد، آنرا به فال نیک می‌گرفتند و به آن «سائح» می‌گفتند و اگر به طرف چپ پرواز می‌کرد، آن را بدشگون میدانستند و از آن انتظار بد داشتند و آن را «بارح» مینامیدند. «طائر»: منشأ بدشگونی، شومی و فال بد. (فرقان)

تفسیر :

«فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ»: وقتی فراوانی و کثرت نعمت و رفاه و کثرت میوجات و نباتات و نعمت‌ها و غله‌جات برسد می‌گفتند: از خوش شانسی خود ما است و ما استحقاقش را داریم. و از طریق سعی و تلاش خود این‌ها را به دست آوردیم. مراد از حسنه؛ کشایش و فراوانی نعمت و ارزانی نرخ هاست.

باید یادآور شد که: نسبت دادن خوبی‌ها به خود و بدی و بدبختی‌ها به انبیا و دین، نشانه‌ی

خودبینی و جهالت است.

«وَ إِنْ تُصَبِّهُم سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ» : ولی هرگاه به آنها مصیبت برسد یعنی وقتی خشکسالی و سختی رو می‌آورد، آنرا از بد شگونی و نامبارکی موسی و پیروان مؤمنش می‌دانستند؛ یعنی می‌گفتند: این از شومی و نامیمونی آنهاست. با تأسف باید گفت که: اکثر فرعونیان به جای آنکه از قحطی و هشدارهای الهی بیدار شوند و پند و عبرت بگیرند، به تحلیل غلط پرداختند و آن را به موسی علیه السلام نسبت دادند خدا در رد آنها گفته است: «أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ» هر چه برای آنان پیش بیاید، خیر باشد یا شر، همه به تقدیر خدا صورت می‌گیرد و از بدشگونی موسی نیست. این خدای تعالی است که خیر و شر را برای آنها مقدر فرموده است.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: هرکار از جانب الله است، بدی هم از جانب الله متعال و به مقتضای حکم او است. بصورت کل باید گفت که: ریشه‌ی خرافات و فال بد، فقط و فقط جهل است و بس.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (131)»: اما اکثر آنها نمی‌دانند قحطی و شدایدی که بر آنان نازل شده است از جانب خداوند متعال است نه از جانب موسی، که به سبب نافرمانی بر آنها نازل شده است. و آنان فقط از روی جهل و نادانی، خیر و شر را به غیر خداوند متعال نسبت می‌دهند.

«ولکن اکثرهم لایعلمون»؛ یعنی، بیشتر مردم از حکمت کار الله در هستی غافل و از چگونگی ارتباط اسباب و مسببات بی‌خبرند و نمیدانند که کارها به مقدار و اندازه در جریان است و هر چیز نزد خدا مقدار و مقیاس ویژه‌ای دارد. پس بدشگونی به سبب موسی و پیروانش و یا هیچکس دیگری نیست؛ بلکه به واسطه‌ی کردار بد خود آنان و به مقتضای نظام الهی در قانون سببیت (اسباب و مسببات) است.

خداوند متعال فرعونیان را به طور تنبیه ابتدائی در قحط و خشک سالی و دیگر مصائب و شداید معمولی مبتلا فرمود، تا بدینوسیله از آن عبرت گرفته و از خواب غفلت بیدار شوند، و نصایح موسی علیه السلام را قبول کنند؛ مگر چون ازین قبیل مردم نبودند، و این تنبیهات را اهمیّت ندادند، بلکه نسبت به سابق لجوج‌تر و گستاخ‌تر شدند؛ چنانکه قرار اصول «ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ» وقتی که قحط و غیره دور شده، ارزانی و آسوده حالی نصیبتان میگشت؛ می‌گفتند: بنگرید که باعث خوشبختی ما اوضاع خود ما می‌باشد! و اگر گاهی دچار کدام سختی میشدند، می‌گفتند: این همه در اثر شومی و ویدشومی موسی علیه السلام و رفقای اوست؛ معاذ الله! حق تعالی جواب آن را داده: «أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ» یعنی، بدشومی و بدبختی خود را به بندگان مقبول ما چرا منسوب میکنید؟ سبب حقیقی این بدبختی، تنگی، خواری، و ذلت، شما در علم خداست؛ و آن عبارت از ظلم و عدوان و بغاوت و شرارتان است؛ بنابراین آن، از طرف خدای تعالی يك قسمت بدبختی به طور سزای موقتی و تنبیه به شما میرسد؛ باقی شومی و بدبختی اصلی ظلم و کفر شما، یعنی سزای کامل و مجازات حقیقی، هنوز نزد الله متعال محفوظ است، که در دنیا و یا آخرت، به وقت خود، به شما حتماً رسیدنی؛ است هنوز اکثر از آن آگاه نمی‌باشند.

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۳۲)

فرعونیان گفتند: [ای موسی! از دعوتت دست بردار که] هرچه رابه عنوان معجزه برای ما بیاوری تا به وسیله آن ما را جادو کنی به تو ایمان نمی‌آوریم. (۱۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مهما»: هرگونه، هر اندازه. «لِنَسْحَرَنَّ بِهَا»: تا به آن، ما را افسون کنی.

تفسیر :

«وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (132)»: أتباع فرعون به

موسی علیه السلام گفتند: به هر اندازه که معجزه بیاوری تا ما را از دین ما باز داری و در ملت ما فریمان دهی (اندیشه و فکر) باز هم ما بر آنچه در آن قرار داریم ثابت و استوار خواهیم بود و تو را تصدیق نخواهیم کرد. یعنی ما به تو ایمان نمی آوریم.

از این که به حضرت موسی می گفتند: هرگونه آیه‌ای بیاوری، از این گفته‌شان معلوم می‌شود که دشمن نیز می دانست که کار موسی جادو نیست، بلکه معجزه‌ای الهی است، ولی از روی لجاجت و تکبر ایمان نمی آوردند، فقط ساحران هنگامی که فهمیدند کار موسی سحر نیست، بدون لجاجت ایمان آوردند. البته شاید آیه نامیدن کار حضرت موسی از سوی فرعونیان، از روی استهزاء و مسخره بوده است.

مفسر زمخشری فرموده است: اگر بگوییم: چگونه آن را آیه نامیده‌اند، سپس گفته‌اند تا ما را به آن افسون کنی؟ می‌گوییم: نه به عنوان اینکه به آن اعتقاد داشته باشند آنرا آیه گفته‌اند، بلکه به عنوان تمسخر و استهزاء آنرا آیه نامیده‌اند. (تفسیر کشاف ۱۴۶/۲).

باید گفت که: تهمت سحر نسبت به معجزات انبیاء، از رایج‌ترین تهمت‌ها در طول تاریخ بود که به پیامبران می بستند. و با تأسف باید گفت که: گاهی انسان چنان سقوط میکند که با پیامبران و راهنمایان الهی برخورد کرده و نشانه‌های روشن هدایت را نیز واژگون و تیره و تار می بیند.

مفسر مولانا محمود الحسن دیوبندی در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: اینها معجزات و نشانات موسی علیه السلام را دیده می‌گفتند: هر قدر که ما را جادو کنی، و به خیال خود، معجزه نشان دهی؛ هرگز سخن ترا نمی پذیریم! چون فیصله آخرین خود را اعلان کردند، و همه ابواب قبول حق را بر روی خود مسدود نمودند؛ خدای تعالی چندین بلا عظیم یکی بعد دیگری، بر آنها مسلط فرمود، که تفصیل آنها در آیت آینده می آید.

باید گفت که: انسان در انتخاب عقیده خود آزاد است و انبیاء مردم را مجبور به ایمان آوردن نمی کردند، لذا برخی مردم در برابر معجزات آنان لجاجت کرده و ایمان نمی آوردند.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ﴿١٣٣﴾

پس ما بر آنها طوفان و هجوم ملخ و شپش و کوربکه‌ها و آلوده شدن وسایل زندگی را به خون که عذاب‌های گوناگونی بود به سوی آنان فرستادیم، باز هم تکبر و سرکشی کردند و گروهی مجرم و گناهکار بودند. (۱۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الطُّوفَانَ»: سیل و سیلاب. «الْجَرَادَ»: ملخ. «قُمَّلَ»: شپش را گویند، ولی در اینجا شپش معمولی مورد نظر نیست. بلکه مراد جانوری است که آفت گیاهی است که می‌تواند شته یا ساس باشد. برخی هم آن را بید و گنه و مگسک گفته‌اند، و برخی حشره‌ای دانسته‌اند که مایه تباهی گیاهان و نابودی حیوانات می‌گردد (ملاحظه شود: المنتخب صفحه ۲۲۶).

«الضَّفَادِعَ»: جمع ضَفَدَع، بقه. «الدَّمَ»: خون. بدین معنی که آب رودبارها و جویبارها به خون تبدیل میگشت. یا این که به مریضی‌های مختلف مبتلا میشدند که مایه خونریزی از دماغ و قُبُل و دُبُر و چه بسا فلج شدن اعضاء می‌گردید.

«آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ»: معجزه‌های جداگانه و نشانه‌های واضح و روشن. (آيَاتٍ) حال اشیاء منقّم است. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ»: سر انجام باران تند و شدید تباهگر و تلف ساز را بر قوم فرعون نازل کردیم که در آن فرو رفتند و نزدیک بود هلاک شوند.

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم طوفان: سیلی سخت و فراگیر است که زمین را غرق و منازل و درختان را نابود می‌کند. به قولی دیگر: مراد از طوفان؛ مرگ است.

ابن عباس (رض) فرموده است: طوفان یعنی باران فراوان تلف کننده‌ی کشت و زرع.

(مختصر این کثیر ۴۵/۲).

باید گفت: آنچه مایه‌ی رحمت است، به اراده‌ی الهی است. اگر او بخواهد، آب وسیله‌ی رحمت می‌گردد، و اگر بخواهد، همین آب هم وسیله‌ی عذاب خواهد بود.

«وَالْجَرَادُ»: و همچنین ملخ را فرستادیم که تمام کشتزارها و میوه‌های آنها را نیست و نابود کرد، «وَالْقُمَّلُ» همچنانی که در اجسام شان شپش را قرار دادیم که اجسامشان را اذیت میکرد، و نوعی از حشرات را فرستادیم که حبوبات آنها را زد و آنچه را که از ملخ باقی مانده بود مغزش را خورد. وعده‌ای می‌گویند: «قُمَّلُ» همان شپش مشهور است که در زیر لباس به پوست بدن می‌چسبد و خون را می‌مکد.

«وَ الْأَضْفَادِغُ» جمع ضفدع یعنی بقه، تا جایی که منزل و خوراک آنها از بقه پر شد و اگر هر کس دهن باز می‌کرد بقه به دهنش می‌پرید.

«وَالدَّمُ» و خونی که آب را بر آنان فاسد کرد و زندگی را بر آنان دشوار نمود. باید گفت که: خون، یکی از نشانه‌های خداوند بر قوم بنی اسرائیل بود و مراد، خون شدن آب‌ها یا خون دماغ شدن همه‌ی مردم است که نوعی عذاب الهی بود.

باید گفت که: در تورات، خون شدن آبها در سفر خروج، باب 7 آیه‌ی 20، هجوم پشه، در باب 8 آیه‌ی 7، بارش ژاله، در باب 9 آیه‌ی 25 و هجوم ملخ‌ها، در باب 10 آیه‌ی 14 آمده است.

«آيَاتِ مُفْصَلَاتٍ»: همه این سزاهای و مجازات به‌وضوح دلالت بر قدرت خداوند متعال و سلطنت عظیم او مینماید، قابل تذکر است که بلاها اغلب جنبه تربیتی دارد و گاهی پس از هر مجازات، مهلتی برای فکر و توبه و بازگشت است.

«فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (133)» ولی آنها از جبروت کار گرفته بالعکس تکبر کردند و توبه و رجوع ننمودند؛ زیرا گرایش به جرم و جنایت در آنها جای گرفته و خباثت صفتی لازم و همراه شان شده بود. یعنی: بعد از فرود آوردن این نشانه‌ها، باز هم از ایمان به الله متعال تکبر ورزیدند «و قومی مجرم بودند» که به حق راه نیافته و از باطل دست نمی‌کشیدند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (134 الی 137) بخشی دیگر از قصه‌ی موسی علیه السلام این است که: وقتی فرعونیان گرفتار عذاب سخت الهی شدند و هیچ پناهی نیافتند، جز این که ریاکارانه به موسی پناه آوردند که اگر عذاب از سرشان برداشته شود، می‌گروند و از کارهای پست قلبی خویش دست بر می‌دارند موسی از بارگاه پروردگار التماس کرد تا عذاب سخت را از سرشان برداشت و از تنگنا به در آمدند؛ اما پس از رفع عذاب، باز هم پیمان شکنی کردند.

همچنان در این آیات متبرکه در مورد موضوعاتی در باره غرق شدن فرعون و قومش و وارث شدن بنی اسرائیل پس از نابودی فراعنه و عمالقه، در سرزمین شام، بحث بعمل می‌آید.

وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۳۴)

و هرگاه که عذاب بر آنها فرود آمد، گفتند: ای موسی! با توسل با آن عهدی که الله نزد تو دارد، برای ما به پروردگارت دعا کن (که این عذاب را از ما بردارد) اگر عذاب را از ما دور کنی حتماً به تو ایمان می‌آوریم، و (به گفته تو) حتماً بنی اسرائیل را همراه تو می‌فرستیم. (۱۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرِّجْزُ»: عذاب سخت و تکان دهنده و پریشان کننده، اضطراب و آشفتگی. «بما عهد عندك»: به عهد و پیمانی که نزد تو دارد، با تو بسته است.

تفسیر :

«وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ»: هنگامی که عذاب بر آنان نازل شد، مراد از عذاب در اینجا، طاعون است که فقط در یک روز هزاران تن از قبطیان را به کام خود کشید.

«قَالُوا يَا مُوسَى اذْعُ لَنَا رَبِّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ»: گفتند: ای موسی! از خدایت طلب کن که به احترام نبوت و پیامبری تو بلا را از ما دفع و برطرف کند.

مفسر زمخشری در مورد مینویسد: دعای ما را بر آورده کن، و از تو می طلبیم به خاطر وعده‌ای که الله به تو داده است، حاجت ما را بر آورده کن. (کشاف ۱۴۸/۲).

«لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (134)»: لام قسم است؛ یعنی به الله قسم ای موسی! اگر عذاب را از ما دفع کنی، ما تعهد میکنیم که تو را تصدیق میکنیم، و از تو پیروی میکنیم و بنی اسرائیل را آزاد می‌کنیم، در صورتی که آنها را در

پست‌ترین کار به کار گرفته بودند.

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْعُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ (۱۳۵)

پس هنگامی که عذاب را تا مدتی که [می باید همه] آنان به پایان مهلت آن میرسیدند از ایشان برطرف کردیم، ناگهان پیمان خود را می‌شکستند. (۱۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْعُوهِ»: تا مدت زمانی که آن را طی کنند، به آن برسند. «بِالْعُوهِ»: رسنده به آن، دست یابنده به آن. فرعونیان مدت کوتاهی بر سر پیمان ماندند، سپس آنرا نقض کردند.

«يَنْكُثُونَ»: پیمان شکنی می‌کنند و بر کفر خود اصرار می‌ورزند.

تفسیر :

«فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْعُوهِ»: بعد از اینکه عذاب را به سبب دعای موسی تا مدتی معین و محدود از سرشان برداشتیم، دوباره پیمان شکنی کردند. و دوباره به سوی تکذیب و ممانعت از راه حق روی آوردند.

حضرت ابن عباس(رض) فرموده است که: آن مدت معین عبارت بود از وقت غرق شدن آنها.

«إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ (135)»: در این موقع عهد و پیمان رانقض کرده و بر کفر اصرار ورزیدند. از فرستادن بنی اسرائیل با موسی علیهم السلام امتناع هم ورزیدند.

شیخ محمود حسن دیوبندی مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: نزد بعضی مفسرین مراد از «رجز» طاعون است؛ چنانکه در بعضی احادیث این لفظ به طاعون اطلاق شده است؛ لیکن اکثر مفسران این آیات را بیان آیات گذشته قرار میدهند. در موضح

الفرقان است که: این همه بلاها به فاصله یک هفته به آنها نازل شد؛ اول حضرت موسی به فرعون اطلاع میداد: که الله متعال بر تو بلائی را میفرستد! پس همان بلا فرود می‌آمد؛

باز فرعونیان مضطرب می‌شدند، و به حضرت موسی علیهم السلام تملق می‌کردند؛ آن بلا از برکت دعای حضرت ایشان مرتفع میشد؛ بار دیگر منکر می‌شدند؛ سرانجام بر آنها و

با نازل شد، و نصف شب به تمام شهر پسر کلان هرکس مرد.

در حالی که آنها به ماتم اموات خود بودند، حضرت موسی علیه السلام با قوم خود از شهر بر آمد. بعد از چند روز، فرعون آنها را تعقیب نمود، و به کنار قلزم به ایشان پیوست. بنی اسرائیل سلامت از دریا گذشت، و فرعون با سپاه خود غرق گردید.

فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (۱۳۶)

سرانجام ما از آنها انتقام گرفتیم و آنها را در دریا به سبب اینکه آیات ما را دروغ شمردند، و از آنها (عقوبت و قهر الله) غافل بودند. (۱۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ»: از آنان انتقام گرفتیم. ایشان را دچار نقت و هلاک کردیم. «الْيَمِّ»: دریا. قابل یادآوری است که: «یم»، در مصر قدیم به دریا و رودخانه میگفتند و چون داستان

موسی و غرق فرعون و فرعونیان مربوط به مصر است، در قرآن همان لغت کهن به کار رفته است.

تفسیر :

متوجه باید بود که غفلت ورزیدن از آیات الهی، تاوان سنگینی را در بر دارد، طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرَفْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ»: سرانجام از آنان انتقام گرفتیم و چون پیمان شکنی نموده و به مخالفت امر پرداختند و در دریا غرق شان کردیم؛ مفسران مینویسند که: توجه به انتقام‌گیری خداوند، زمینه‌ی تذکر و ترک گناه است. «فَأَنْتَقِمْنَا» خداوند متعال، هم ارحم الراحمین و بسیار مهربان است و هم انتقام‌گیرنده.

«بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (136)»: به سبب تکذیبشان و از آیات و نشانه‌ها و از قبول معجزات روی گردانیدند و از طاعت غافل شدند. واقعاً هم سرنوشت انسان و ریشه‌ی ناگواری‌ها و بلاها، در دست خود انسان است.

در این آیه مبارکه به مجازات نهایی پیمان شکنان اشاره میکند که این بار، از این گرداب هایل نجات نخواهند یافت و به سزای کردار فرعونانه‌ی خود خواهند رسید و از صحنه‌ی تاریخ حیات پاک میشوند و آن همه قصرها و آن همه باغ‌ها و آن همه کشت و زرع‌ها از آنان گرفته شد.

**وَأُورِثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا
وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ
فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ﴿١٣٧﴾**

و آن قوم مستضعف (بنی اسرائیل را در مشارق و مغارب سرزمینی که در آن برکت نهادیم (سر زمین شام) و وارث خزانه و سلطنت گردانیدیم. و سخن نیک (و عده نیک) که پروردگار تو به بنی اسرائیل داده بود به سبب اینکه صبر ورزیده بودند، به کمال رسید (تحقق یافت). و آنچه را که فرعون و قومش میساختند و آنچه از باغ‌ها را که بر پایه‌ها افراشته بودند، نابود کردیم. (۱۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أُورِثْنَا»: وارث گردانیدیم، بخشیدیم، عطا کردیم. («ارث»)، به دارایی و مالی گفته میشود که انسان بدون کسب و کار و معامله‌ای به آن برسد، خواه از مردگان باشد یا از زندگان). «كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ»: تحقیر میشدند، ضعیف نگاه داشته میشدند. «مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا»: تمام سرزمین مصر و شام، پس از فراغ و عمالقه، «بَارَكْنَا فِيهَا»: نعمتهای گوناگون و پربرکت در آن ایجاد کردیم و فراوان قرار دادیم. «تَمَّتْ»: تمام شد، تحقق یافت. «دَمَّرْنَا»: ویران کردیم. گانُوا يَعْرِشُونَ: برافراشته بودند، بناها ساخته بودند و در تاکستانها داربستها فراهم آورده بودند. (فرقان)

تفسیر :

«وَأُورِثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا»: و ما بنی اسرائیل را که مستضعف و به ذلت کشیده شده بودند وارث برنواحی و سرزمین پر خیر و برکت مصر و شام ساختیم، و تمام مناطق و نواحی و مشرق و مغرب آن را به ملکیت آنها درآوردیم. سرزمین‌هایی که در اختیار فرعونیان بود، آنچنان وسیع بود که در یک سر آن آفتاب طلوع میگردد و در بخش دیگران در غروب آفتاب قرار میگرفت. و همچنین دارای محصولات و برکات مادی و معنوی بسیاری بود، زیرا محل بعثت انبیای الهی و مدفن بسیاری از آنان بود.

در ضمن قابل تذکر است که: حمایت پروردگار با عظمت تنها و تنها از مستضعفان، مخصوص بنی اسرائیل نیست، بلکه يك سنت دائمی است. زیرا در آیه مبارکه فرموده است «وَأُورِثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ»: و نفرمود: که «اورثنا بنی اسرائیل».

«الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا» که در آن خیرات و کثرت محصول قرار داده بودیم. «و تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» و وعده خداوند متعال به بنی اسرائیل در نجات‌شان و هلاک فرعون و لشکریانش و جانشینی در زمین تحقق یافت، یعنی: آن وعده به شکل کامل خود تحقق و استمرار یافت، که عبارت بود از: «و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ 5» (سوره القصص: 5). «میخواهیم بر کسانی که در زمین به استضعاف کشیده شده‌اند، منت نهاده و ایشان را پیشوایان مردم گردانیم و ایشان را وارث زمین کنیم».

الله متعال بی‌کم و کاست به وعده‌هایش عمل میکند و هلاکت فرعونیان و به حکومت رسیدن بنی اسرائیل، از سخنان و وعده‌های بر حق پروردگار است.

طبری گفته است: کلمه «حسنى» عبارت است از آیهی «و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً...» (تفسیر طبری ۷۷/۱۳).

«بِما صَبَرُوا» چون آنها در برابر مصیبت‌ها و مشکلات و در مقابل آزار و اذیت صبر کردند. شرط پیروزی، صبر و مقاومت است. مستضعفان و ملت‌ی که صابر و مقاوم باشند، وارث زمین می‌شوند.

«و دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ (137)» و خدای تعالی فرعون و قومش را و همچنان خانه‌ها و قصرها و مسکن‌های محکم و سنگرهای شان را نابود کرد. و در نهایت خداوند متعال بناها و بوستان‌های غنی‌شان را از آنان گرفت.

به قولی: (يعرشون) به معنای «بینون» است، یعنی: کاخ‌های استواری را که بنا می‌کردند، کاملاً ویران کردیم، واقعاً که تحولات اجتماعی و تاریخی، به دست خداوند متعال است.

قابل یادآوری است که تا این جا قصه و سخن از فرعون ظالم و ستمگر فرعون و فرعونیان بود. از این پس، قصه‌ی بنی اسرائیل شروع میشود که مصر را ترک کردند و به بیابان سر نهادند و همچنین سخن از نعمت‌های فراوان الله متعال است که به آنان ارزانی فرمود؛ اما این قوم باز هم از فرمان موسی سرباز زدند و بیراهه رفتند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (138 الی 141) در باره نعمت‌های بی‌دریغ الله متعال به بنی اسرائیل و سرپیچی آنان از فرمان حق، بحث بعمل آمده است.

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۱۳۸)

و بنی اسرائیل را از بحر (سالم) گذرانیم، تا اینکه در راه بر قومی آمدند که به عبادت بت‌های خویش مشغول بودند، گفتند: (بنی اسرائیل) ای موسی! برای ما هم معبودی مقرر کن همان طور که آنان را معبودانی هست، (موسی) گفت: یقیناً شما قوم نادان و جاهل هستید (و عظمت خدا را نمی‌دانید). (۱۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جَاوَزْنَا»: (جوز): گذرانیم، عبور دادیم. «جوز الطريق»: وسط راه. «جوز السماء»: وسط آسمان. «يَعْكُفُونَ»: به پرستش دل می‌بندند، به پرستش اهمیت میدهند.

«أصنام»: بُت اگر به صورت انسان از چوب یا طلا یا نقره باشد، آن را صنم گویند. جمعش، أصنام است و اگر از سنگ باشد. «وثن» و اوثن نام دارد. از کتاب «الأصنام»

تفسیر:

«وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ»: بنی اسرائیل را از بحر گذرانیم، یعنی بحر قلزم در خلیج سوئیس فعلی عبور دادیم. یعنی: به آنان قدرت و توان عبور از بحر را دادیم، آنگاه که موسی با عصایش به آن بحر زد و آب بحر از هم شکافته شد و ایشان از آن عبور کردند.

«فَأْتُوا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ»: تا به قومی رسیدند که به پرستش بت‌های خود، سرگرم بودند.

چنین روایت است که وقتی خدای متعال فرعون و قومش را نابود کرد، حضرت موسی علیه السلام در روز عاشورا آنان را از رود عبور داد و آنان به پاس این نعمت آن روز را روزه گرفتند. «فَأْتُوا عَلَى قَوْمٍ» گذرشان بر مردمانی افتاد، «يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ» به پرستش آن بتان پایبند بودند. ابن جریج می‌گوید: بتانشان مانند تمثال گاوها بود و برای اولین بار بود که مردم گاوها را می‌پرستیدند. همچنین گفته اند که آنان گروهی از قوم «لُحْمٍ» بودند و باز روایت کرده اند که آنان گروهی از مردم کنعان بودند که موسی علیه السلام فرمان داده بود که با آنان بجنگند. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن)

«قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ»: خطاب به موسی علیه السلام گفتند: ای موسی! ما می‌خواهیم مانند اینها خدایانی برای پرستش داشته باشیم. با تأسف باید گفت که در بسیاری از اوقات انسان از مهم‌ترین نعمت‌ها الهی غفلت ورزیده و نسبت به آنها ناسپاسی می‌کند. و همین انسان به حدی کج اندیش می‌شود که از رهبران الهی نیز درخواست ناروا بعمل می‌آورند. نباید فراموش کنیم که انسانها و ملت‌ها، هر لحظه در معرض خطر انحراف اند. و الگو پذیری، تقلید و مدلبرداری، از خصلت‌های انسان است.

مفسر ومحدث مشهور جهان اسلام ابومحمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی مشهور به ابن عطیه اندلسی فرموده است: ظاهر این است آنها چیزی را که دیدند، به نظرشان نیکو و پسندیده آمد، و خواستند چنان چیزی در شریعت موسی باشد، و از جمله‌ی چیزهایی قرار گیرد که وسیله‌ی تقرب به خدا است، وگرنه بعید است آنها از موسی بخواهند برایشان خدایی قرار دهد که به تنهایی پرستش بشود. (البحر ۴/۳۷۸).

«قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (138)»: موسی گفت: شما واقعاً در لزوم توحید الوهیت و ربوبیت خدا و شریک نیاوردن به او جاهل و نادانید.

تقاضای خدای محسوس (همچون بت) از پیامبر بزرگواری همچون موسی، نشانه‌ی جهل عمیق و ریشه‌دار است.

مفسر زمخشری در این مورد فرموده است: حضرت موسی بعد از این‌که دلیل و معجزه‌ی بسیار بزرگ به آنها نشان داد اما آنها با این وجود چنین تقاضایی از او داشتند از سخنان آنها در تعجب شد، از این رو آنها را به جهل مطلق توصیف کرده است؛ چون نادانی بزرگتر از آنچه موسی از آنها دید، قابل تصور نیست و ناپسندتر از آن وجود ندارد. (تفسیر کشاف ۲/۱۵۵).

مفسر مولانا محمود الحسن دیوبندی در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: حقیقت اینست که چون بنی اسرائیل تاملت دراز، زیر سایه بت‌پرستان مصری زندگی بسر می‌برند؛ همیشه به اعمال و رسوم شرک مایل بودند؛ چنانکه این درخواست بیهوده و جاهلانه آنها هم تأثرات اقلیم مصر و صحبت بت‌پرستان آنجا راهویدا میگرداند. مفسر تفسیر کابلی می‌افزاید: جاهل از عبادت معبودی که غیر محسوس باشد تسکین نمی‌یابد، و می‌خواهد صورت پیش روی او موجود باشد؛ بنی اسرائیل قومی را دیده بودند که مجسمه گاو را می‌پرستیدند؛ آنها نیز در این هوس افتادند؛ آخر گوساله طلایی ساخته، پرستش کردند.

در روایات آمده است: یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم دیدند که مشرکان درختی به‌نام «ذات انواط» را به پرستش گرفته و سلاح خویش را بر آن می‌آویزند پس به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: «برای ما نیز ذات انواطی قرار دهید چنانکه آنها ذات انواطی دارند!» رسول الله صلی الله علیه وسلم برآشفتنند و فرمودند: «نزدیک است شما نیز همان سخنی را بگویید که قوم موسی به وی گفتند: برای ما خدایی قرار ده چنانکه آنان خدایانی دارند!».

إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبَرِّ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٣٩﴾

بی گمان آنچه اینان در آن فرار دارند [و آن عقاید شرک آلود و دین بت پرستی است] نابود شده و فاسد است، و آنچه همواره انجام می دهند، باطل و بیهوده است. (۱۳۹) مُتَّبَرِّ (تبر): نابود شده، از بین رفته و تباه گشته.

تفسیر:

«إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبَرِّ مَا هُمْ فِيهِ» آنچه این بت پرستان، سرگرم آند، نابود و رفتنی و کارشان تباه و بر باد است. یعنی آنچه بر آن فرار دارند، یعنی دین باطل و عبادت بت‌ها، تباه و ریشه‌کن می شوند.

«وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (139)» عملشان به کلی باطل و مضمحل است؛ زیرا آنها چیزی را پرستش کردند که شایسته‌ی پرستش نیست. هم انحراف‌های فکری از بین رفتنی است، هم انحراف‌های عملی. بلی، پایان باطل، نابودی است، احتیاط باید کرد که: ظاهر آن ما را فریب ندهد.

قَالَ أَعِيزَ اللَّهُ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٤٠﴾

(سپس موسی با یک دنیا شگفتی و تعجب) گفت: آیا غیر از الله معبودی برای شما خواهیم؟ در حالیکه او شما را بر جهانیان (مردم زمان تان) فضیلت داده است. (۱۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

أبْغِي: درخواست کنم، بطلبم.

تفسیر:

موسی گفت: آیا شکر و حق شناسی انعامات عظیمه الله متعال این است که غیر الله را پرستش و به الله متعال بغاوت کنند؟ آیا غیر از الله، معبودی برایتان بجویم، در صورتی که او، شما را [از جهت فراوانی نعمت] بر تمام مردم [زمان خودتان] برتری داده است؟ طبری گفته است: یعنی شما را بر جهانیان معاصر خودتان برتری داده است. (طبری ۸۴/۱۳).

مفسر عمر بن محمد نسفی سمرقندی، به مناسبت این آیه چنین روایت کرده است: «یهودی‌ای به حضرت علی(رض) گفت: شما بعد از درگذشت پیامبرتان قبل از آنکه حتی آب وی (یعنی: آب غسل وی، یا آبی که بر قبرش پاشیدید.) خشک شود با هم اختلاف کردید! علی(رض) در جواب وی فرمود: شما هنوز آب پاهایتان (بعد از خروج از بحر) خشک نشده بود که به موسی علیه السلام گفتید: بتی را برای ما خدا قرارده!.

وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿١٤١﴾

و یادآور شوید هنگامی را که شما را از پیروان فرعون نجات دادیم که شما را سخت عذاب میکردند؛ پسران تان را قتل میکردند و زنان تان را زنده می‌گذاشتند، و در این برای شما از طرف پروردگارتان آزمایش بزرگ بود. (۱۴۱)

تفسیر:

«وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ» ای بنی اسرائیل! (بدانید که) شما را از ظلم و ستم فرعونیان رهایی بخشیدیم که شما را سخت آزار و شکنجه میکردند، شما را استنمار میکردند، باید گفت: با در نظر داشت اینکه نجات دهنده‌ی واقعی الله متعال است، گرچه نجات از طریق رهبری موسی علیه السلام انجام گرفته باشد.

«يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ» پسرانتان را میکشند و دخترانتان را برای خدمتکاری زنده می گذاشتند.

و واقعاً هم زنده نگاهداشتن مادرانی که پسرانشان را در برابر چشمشان کشته‌اند، بدترین عذاب است.

«وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ (141)» این رویداد، برای شما آزمونی بزرگ از سوی پروردگارتان بود. آیا او را سپاسگزار نیستید؟ باید گفت که در بسیاری از حالات حوادث تلخ و ناگوار، وسیله آزمایش الهی اند. سختی‌ها و مشکلات را هر چند بزرگ باشند، در مسیر تربیت انسان و آزمایشی الهی بدانیم.

خوانندگان گرامی!

در آیات (142 الی 145) در باره مناجات موسی علیه السلام، سخن گفتن او با الله، درخواست رؤیت الله، نزول تورات، بحث بعمل آمده است.

وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَنَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (١٤٢)

و ما به موسی سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر تکمیل کردیم، تا وقت مقرر پروردگارش چهل شب کامل شد. و (در وقت رفتن به کوه طور) موسی به برادرش هارون گفت: در میان قوم من جانشین (نائب) من باش و در اصلاح (شان) بکوش و از راه مفسدان پیروی مکن. (١٤٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَوَاعَدْنَا»: وعده گذاشتیم، وعده دادیم. «مِيقَاتُ»: زمان معین. «أَخْلَفْنِي»: جانشین من شو، وقتی موسی به کوه طور رفت، هارون را به جای خود نشانده.

تفسیر:

«وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَنَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» و ما موسی علیه السلام را پیش از آنکه با او سخن بگوئیم سی شب موعده دادیم تا در این شبها عبادت کند و بر این سی شب، ده شب دیگر افزودیم که به این ترتیب چهل شب شد.

باید گفت که بدون مقدمه و بدون خود سازی، بر پیامبران کتاب آسمانی نازل نمیشود، بلکه لیاقت به همراه عبادت و مناجات‌های شبانه و عارفانه لازم است.

مفسر زمخشری در تفسیر خویش مینویسد: روایت شده است که حضرت موسی علیه السلام در مصر به بنی اسرائیل وعده داد که چنانچه الله متعال دشمن آنها را نابود کند، او کتابی خواهد آورد که در آن توضیح داده شده است، چه چیزی را انجام دهند و چه چیزی را ترک نمایند؟ وقتی فرعون از جانب خدا نابود شد، حضرت موسی کتاب را از خدایش درخواست کرد، الله به او دستور داد سی روز ماه ذی القعدة را روزه بگیرد و وقتی سی روز به سر آمد، از بوی دهانش متنفر گشت و مسواک کرد، خدا بر او وحی نازل کرد: مگر نمی‌دانی بوی دهان روزه‌دار، در نزد من از بوی مشک خوشتر است؟ از این جهت دستور داد ده روز دیگر از ذی الحجة به آن بیفزاید. (کشاف ١٥١/٢).

«وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي» موسی علیهم السلام برادرش هارون علیهم السلام را وصیت کرد تا در مدتی که او جهت سخن با الله متعال می‌رود، خلیفه و جانشینی اش در میان بنی اسرائیل باشد «وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (142)»

در می‌یابیم که؛ جامعه نیاز به رهبری اصلاح‌گر دارد، «أَصْلِحْ» رهبری که هرگز تسلیم نظرات و توطئه‌های مفسدان نشود، و به اقامه امور آنها بر اساس عدالت، نرمی و اصلاح بپردازد و در انجام گناهان با آنها همراهی ننموده و ارتکاب ظلم و ستم کمک‌شان نکند و یا در برابر منکرشان سکوت ننماید. اصلاح جامعه، با عوامل فاسد و پیروی از مفسدان، امکان پذیر نیست.

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: چون بنی اسرائیل از هر نوع پریشانی مطمئن شدند؛ از موسی علیهم السلام درخواست نمودند که اکنون برای ما شریعتی آسمانی بیار تا به اطمینان خاطر به آن عمل کنیم.

موسی علیه السلام درخواست شانرا به بارگاه الهی تقدیم کرد. خدای تعالی با وی وعده فرمود که اقلای سی روز، و اکثراً چهل روز، مسلسل به روزه بگذارد، و در کوه طور معتکف

شو؛ تورات به تو عطا میشود. از مقرر کردن دو مدت (کم و بیش) شاید این مطلب بود که اگر در اثنای ریاضت به اعتبار انجام دادن وظایف عبودیت و آداب تقرب هیچ نوع تقصیر از وی سر نزنند، مدت اقل یعنی، سی روز کفایت می کند؛ ورنه، باید اکثر الاجلین یعنی، چهل روز، را تکمیل کند؛ و یا: شروع این سی روز به طور میعاد ضروری خواهد بود، و اكمال آن چهل روز از حیث اختیاری و استحابی به طور تکمیل و تتمیم اصل میعاد مقرر شده باشد؛ چنانکه شعیب علیه السلام هنگامی که دختر خود را به موسی علیه السلام داد، گفت: «عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ؛ وَمَا أَرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ» (القصص، 27)؛ و بعضی مصنفین عصر ما گفته اند و چنانکه در سوره بقره مذکور است، اصل میعاد چهل روز بود، و در اینجا هم در «فَتَمَّ مِيقَاتِ رَبِّهِ» اشاره شده است. این یک پیرایه بیان آن چهل روز است که ما سی روز و عده کرده بودیم که تتمه آن ده روز دیگر بود، تا اشاره شود که یک ماه کامل (ذیقعه) را تکمیل، و از ماه دوم (ذی الحجه) ده روز دیگر افزوده شد. بدین وسیله، از اول ذی القعدة شروع شده به ده ذی الحجه یک چله پوره گردید؛ چنانکه از اکثر سلف منقول است؛ و الله أعلم.

در موضح الفرقان آمده است که حق تعالی به موسی علیه السلام وعده داد که سی روز در کوه خلوت گزین؛ تورات را به قوم تو میفرستم. درین اثنا روزی موسی علیه السلام مسواک کرد؛ چون فرشتگان بوی دهن وی را خوش داشتند، و از مسواک زائل شد؛ به تلافی آن ده شب دیگر افزود، و مدت را تکمیل نمود.

**وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِن
أَنْظُرَ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ نَرَاكَ قَلَمًا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا
وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٤٣﴾**

و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، (موسی) گفت: ای پروردگار! خودت را به من نشان ده تا تو را ببینم. (الله) فرمود: (در دنیا) مرا هرگز نمی توان دید (توان دیدن مرا نداری). بلکه به کوه نگاه کن، اگر درجایش برقرار ماند تو هم مرا خواهی دید. وقتی پروردگارش به کوه تجلی کرد، آن کوه ریز ریز شد و موسی بیهوش به زمین افتید، باز وقتی به هوش آمد، گفت: پاکی تراست (ای الله)، به دربار تو توبه کردم و من اولین مؤمنان هستم. (۱۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَرِنِي»: به من نشان بده. مفعول دوم آن (ذاتك) یا (نفسك) محذوف است. «لَنْ نَرَاكَ»: مراد این است که مرا در این جهان نمی بینی، و یا این که هرگز مرا نمی بینی (تفسیر المنار، جلد 9، صفحه 149 - 178). «تَجَلَّى»: جلوه گر شد. تجلی نمود. برخی گفته اند: مراد ظهور ذات باری است و کیفیت آن بر ما مجهول است. بعضی هم گفته اند: مراد جلوه پرتوی از قدرت الهی است. «دَكًّا»: درهم کوبیده. با زمین یکسان شده (کهف / 98). پاره پاره شده، با زمین یکسان شده. دکا در معنای اسم مفعول: «مد کوک»، آمده است. «خَرَّ»: بر زمین افتاد، فروافتاد. «صَعِقًا»: مصعوقا، بیهوش افتاده، نقش زمین شده. أَفَاقَ: به خود آمد، به هوش آمد. «أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ»: مراد نخستین مؤمنان در روزگار خودش است. یا نخستین مؤمنان به مسأله عدم رؤیت خدا در این سرا است. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»)

تفسیر :

«وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ» وقتی موسی علیه السلام به وعده گاه آمد و به مناجات با پروردگارش پرداخت خداوند متعال بدون واسطه با او سخن گفت، «قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ» موسی در پیشگاه حق گفت: پروردگارا! ذات مبارکت را به من نشان بده که آن را تماشا کنم.

مفسر قرطبی فرموده است: بعد از اینکه کلام پروردگارش را شنید، اشتیاق دیدارش را پیدا

کرد. (تفسیر قرطبی ۲۷۸/۸).

همچنان قتاده فرموده است: «چون موسی کلام الهی را شنید، به دیدن وی نیز طمع بست و مشتاق دیدارش گردید».

«قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظِرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي»: خدا در جوابش گفت: در این دنیا نمیتوانی مرا ببینی چون ساختار و جودی انسان توانا و تاب آن را ندارد، اما خود را به چیزی قوی‌تر از تو یعنی کوه متجلی مینمایم، اگر کوه در جای خود تاب آورد و نلرزید، تو هم مرا خواهی دید، یعنی تاب دیدن مرا می‌آوری، و گرنه توانش را نداری.

«فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا»: پس چون به اندازه‌ی سرانگشت نور خداوند به کوه تجلی کرد، کوه از جایش برکند و متلاشی شد.

یعنی: تجلی ذات حق، آن کوه را پخش و متلاشی کرد، چندان که کوه در هم فروریخت و به زمین همواری تبدیل شد. موسی علیه السلام چون این صحنه هولناک را دید بی‌هوش افتاد به قولی: آن کوه؛ کوه طور بود. در حدیث شریف مرفوع از حضرت انس (رض) آمده است: «کوه در زمین فرو رفت».

صعقا: مأخوذ از صاعقه است، یعنی: از هوش رفت و بر زمین فرو افتاد.

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: جز به اندازه‌ی نوک انگشت خنصر نور خدا متجلی نشد که کوه به صورت توده‌ای از خاک درآمد، و موسی بی‌هوش بر زمین افتاد. در حدیث آمده است: کوه فرو رفت. (طبری ۹۷/۱۳).

«فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ (143)»: و زمانی که به هوش آمد گفت: پروردگارا تو پاک و منزهی از اینکه در دنیا دیده شوی و من اولین کس از میان قوم خود هستم که به این امر باور دارم که تو ای الله متعال پروردگار عالمیان و خدای اولین و آخرین.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «حجاب پروردگار نور است، اگر آن را بردارد، انوار روی وی، تمام آنچه را که در منظرش از مخلوقاتش قرار می‌گیرند، می‌سوزاند».

در تفسیر کابلی آمده است که: در دنیا، وجود فانی و قوای جسمانی هیچ مخلوقی، دیدار آفریدگار ذو الجلال والاکرام لم یزل ولا یزال را تحمل کرده نمیتواند. ازین ثابت گردید که در دنیا برای همه کس، پیش از موت، حصول شرف دیدار خداوندی شرعاً ممتنع است، اگرچه عقلاً ممکن باشد؛ زیرا، اگر امکان عقلی هم پذیرفته نشود، چه امکان داشت که پیغمبری جلیل القدر مانند موسی علیه السلام درخواستی میکرد که عقلاً محال بود؟! مذهب اهل سنت و جماعت این است که رؤیت باری تعالی در دنیا عقلاً ممکن، اما، شرعاً ممتنع الوقوع است؛ و در آخرت، وقوع آن از نصوص قطعیه ثابت است.

در تفسیر منیر چنین آمده است: «لَنْ تَرَانِي» بر جواز رؤیت خدای متعال دلالت میکند؛ که اگر لقایش محال میبود، میفرمود: «لا اری»: دیده نمی‌شوم، دیگر اینکه: به موسی میگوید: کوه را بنگر، پس لقا و دیدار خود را بر امری جایز - که استقرار کوه است - منوط کرده، پس منوط و وابسته کردن هر چیز بر امری جایز الوجود، جایز است و موسی علیه السلام نیز از دیدار و رؤیت سؤال کرده که جایز است، حال اگر این دیدار الله ممنوع باشد، حضرت موسی از آن سؤال نمیکرد، در صورتی که به صراحت درخواست ملاقات کرده است. پس دیدار پروردگار، جایز و رو است. [منیر، ج ۹، ص ۸۸ و ۸۹].

یادداشت:

بناءً به مذهب تمام اهل سنت مؤمنان در روز آخرت الله را می‌بینند، اما معتزله این امر را انکار کرده و به آیه‌ی «لَنْ تَرَانِي» استدلال کرده‌اند، ولی در این آیه برای آنان سند و دست‌آویزی موجود نیست، بلکه برای اهل سنت و جماعت دلیل است بر امکان رؤیت؛ چون اگر محال میبود حضرت موسی آن را تقاضا نمیکرد؛ چون پیامبران علیهم السلام می

دانند چه امری در باره‌ی خدا جایز است و چه امری محال، و اگر رؤیت محال می بود، خدا جواب آن را با لحن تند می داد که در جواب نوح گفته است: «فَلَا تَسْتَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»: پس این که دیدن خدا منع شده است مربوط به دنیا است؛ زیرا ساختمان و بنیه‌ی انسان ضعیف است و تاب آن را ندارد.

مفسر مجاهد گفته است: خدا به حضرت موسی گفت: مرا نمی بینی؛ چون تاب آن را نداری، اما برای آن کوه که از تو قوی تر و پرتوان تر است متجلی می شوم. در صورتی که در جای خود بماند و بتواند هیبت مرا تحمل کند، تو میتوانی مرا تحمل کنی و نیز میتوانی مرا ببینی، و اگر کوه تاب نیاورد، تو به طریق اولی تاب آن را نداری. بدین ترتیب کوه را برای حضرت موسی مثال آورد و رؤیت را به طور کلی محال قرار نداده است. در قرآن عظیم الشان به صراحت آمده است که مؤمنان در قیامت خدا را می بینند:

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» و جز افراد مبتدع، احدی آن را انکار نمی کند. (بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر شیخ صابونی).

قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَىٰ النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾

(الله) فرمود: ای موسی، البته من تو را به (رسانیدن) پیام ها و کلام (کتاب) خویش بر مردم برگزیده ام، پس چیزی را که من به تو داده ام از وحی و کتاب بگیر و از شکرگزاران باش. (۱۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اصْطَفَيْتُكَ» (صفو): تو را برگزیدم.

تفسیر :

«قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَىٰ النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَ بِكَلَامِي»: خداوند متعال گفت: ای موسی! من تو را بر سایر مردم با رسالت و پیامبری برگزیدم و با تو بدون واسطه سخن گفتم. «فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ»: شرف پیامبری و حکمت را که به تو عطا کردم، بگیر. «وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ (144)» و تو این نعمت ها را توأم با شکر بپذیر و غیر از اینها طالب امور دیگری که طلب آن نیکو نیست مباش، اموری مانند رؤیت خدا، که تو نعمت های بزرگ و دست های سخاوتمند داری.

مفسر ابو سعود در تفسیر خویش می نویسد: این آیه برای تسلی خاطر حضرت موسی علیه السلام نازل شده است که درخواست دیدن ذات الله از او پذیرفته نشد، گویا طوری گفته شده است: اگر تو را از رؤیت و دیدن منع کرده ام، نعمت های بزرگ و با اهمیت به شما داده ام که به هیچکس عطا نشده است.

بنابر این آن را غنیمت بدان، و همیشه آن را سیاسیگزار باش. (ابو سعود ۱۹۵/۲).
وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٤٥﴾

و در لوحه های تورات برای او (موسی) از هر چیزی نوشتیم تا عبرت و یادآوری، و تفصیل هر چیزی (در شرع موسوی) باشد، برای موسی نوشتیم، پس (به موسی گفتیم): آن را با قدرت و عزم قوی بگیر، و به قومت دستور بده تا نیکوترین آنرا اختیار کنند (که سبب هدایت انسان و رحمت است)، به زودی سرزمین گناهکاران را [که در دنیا ویرانی قصر ها و خانه های آنان، و در آخرت دوزخ است] به شما نشان خواهم داد. (۱۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الألواح»: صفحه های نوشته شده. «موعظه»: پند و اندرز. «ساوریکم»: به شما نشان خواهم.

تفسیر :

«وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»: و ما برای موسی علیه السلام در لوحه های تورات

همه چیز اعم از ترغیب، ترهیب و احکام حلال و حرام را به تفصیل نوشتیم، قبل از همه باید گفت که: تورات، به صورت نوشته نازل شده است.

مراد از «ألواح»، همان سنگ نبشته‌های تورات است که در آیهی قبل به آن اشاره شد. مفسر تفسیر کشاف در تفسیر خویش در مورد تعداد ألواح و صفات آن مینویسد: تعداد آن ده تا بود. برخی هم آنرا هفت لوح و دو لوح نیز یاد کرده‌اند و جنس آن از زمرد بود که جبرئیل (ع) آن را آورد. برخی هم آن را از زبرجد سبز و یاقوت شرح دانسته‌اند. چنین گفته‌اند که خدای متعال به موسی (ع) فرمان داد که آنرا از سنگی سخت‌تر برای آن بزرگوار نرم گردانیده بود، جدا کند و موسی با دست‌های خود آنرا برکند و با انگشتانش چند پاره کرد. از حسن بصری روایت کرده‌اند که جنس آن از چوب بود که از آسمان نازل شد و تورات نیز در آن بود و طول آن نیز ده ذرع بود.

عبارت «من کل شیء» مفعول کتبنا و محلا منصوب، و «موعظة و تفصیلا» بدل از آن و معنای عبارت چنین است: برای او هر آن چیزی را که بنی اسرائیل، از قبیل پند و تفصیل احکام به آن نیازمند بودند، در آن نوشتیم. و برخی مفسران گفته‌اند: تورات در حالی نازل شد که بر هفتاد پوست شتر آن را نوشته بودند که هر بخش آنرا میشد در یک سال خواند و تنها چهار نفر آن را خوانده‌اند که عبارت بودند از: موسی، یوشع، عزیر و عیسی علیهم السلام.

از مقاتل روایت کرده‌اند که بر آن ألواح نوشته شده بود: «من خدای بخشاینده و مهربان هستم، چیزی را با من شریک نیاورید و راهزنی نکنید و به دروغ به نام من قسم نخورید و هر کس که به دروغ، به نام من قسم یاد کند، او را پاک نمی‌دارم. کسی را نکشید، زنا نکنید و از فرمان پدر و مادر سر نپیچید.»

«مَوْعِظَةٌ وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ»: تا به وسیلهی آن پند بگیرند و از ارتکاب اعمال زشت کنار گیرند. و تفصیل تمام تکالیف شرعی را در آن آورده‌ایم.

«فَخَذُّهَا بِقُوَّةٍ»: و به او گفتیم: پس تو ای موسی این احکام را با جدیت و تصمیم قاطع و تلاش و کوشش محکم و جدی بگیر و تلاش کن همچنان که تمامی پیامبران اولو العزم در کار خود جدی بودند.

و به آنچه در آنهاست، عمل کن. از فحوای آیه مبارکه درمی‌یابیم که دریافت وحی، نیاز به قوت، اراده و جدیت دارد، «وَ أَمْرٌ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا» به بنی اسرائیل دستور بده که در انتخاب بهترین گزینه کوشا باشند، از قبیل عمل کردن به «عزایم» نه «رخصت‌ها»، پس عفو از قصاص بهتر است. و شکیبایی از آرزوی پیروزی بهتر است؛ چون خدا فرموده است: «و لمن صبر و غفر إن ذلك من عزم الأمور».

و مهلت دادن به کسی که در تنگنا قرار گرفته در عوض تعجیل در مؤاخذه او. حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: به موسی فرمان داده است قومش را وادار کند که مؤکدترین امر را انتخاب کنند. (طبری ۱۱۰/۱۳).

«بِأَحْسَنِهَا»: یعنی در میان چند راه و برنامه، باید بهترین روش را انتخاب و با بهترین توان انجام داد.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: کلمه «أحسنها» تنبیه به این است که چیزی بدون (احسن) در آن نیست؛ و یا مطلب این است که اگرچه جمیع احکام بیان شده فی حد ذاتها «حسن»‌اند؛ مگر بعضی از بعضی «احسن» میباشند. مثلاً، از ظالم انتقام گرفتن جایز و حسن است؛ لیکن صبر و عفو نمودن «عزیمت و احسن» میباشند. گویا، برای آماده گردانیدن بنی اسرائیل بود که در اکتساب عزایم و مندوبات سعی بلیغ کنند؛ و به الله متعال اطاعت کامل نمایند. اگر نافرمانی کردند، به سکونت گاه مردم نافرمان افکنده میشوند؛ یعنی، در آخرت به دوزخ، و در دنیا به تباهی و رسوائی (ابن کثیر و بغوی). و بعضی گویند: دار فاسقان شام یا مصر است که ملک عمالقه یا فرعونیان نافرمان بود. در این صورت، این آیت برای بنی اسرائیل بشارت است که اگر کما حقّه فرمان برند؛ ممالک مردم

نافرمان به اوشان داده خواهد شد؛ و الراجح هو الاول كما رجّحه ابن كثير. «سَارِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ (145)»: به زودی من محل کشمکش ستمگران و دیار کفار را از قبیل فرعون و پیروانش و عمالقه ظاهر خواهم ساخت تا شما از آنچه مینگرید عبرت بگیرید. و مانند آنان نشوید. به درستی که مشاهده‌ی آن دیار مخروبه و خالی از سکنه موجب آن میگردد که انسان درس عبرت بگیرد و از زشتی‌ها و نافرمانی‌ها دست بردارد. و نباید فراموش کنید که: مخالفت با قانون آسمانی، فسق است و مجازات دارد. در این آیات متبرکه هم چگونگی نزول تورات را - که دستور زندگانی و تبیان شریعت و احکام آنان بود - بر موسی یادآور می‌شوند. طوری که موسی به بنی اسرائیل در مصر وعده داد که اگر خداوند دشمنانشان را نابود کند، از سوی او کتابی برایشان خواهد آورد. وقتی فرعون از پای در آمد و غرق شد، موسی از پروردگار برای هدایت قومش، کتاب خواست. او نیز تورات را فرو فرستاد.

خوانندگان گرامی!

در آیات (146 الی 147) در بارة علل اصلی کفر، مجازات و تکبر ورزیدن، بحث بعمل آمده است.

سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعِغْيِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿١٤٦﴾

به زودی کسانی را که به ناحق در زمین تکبر میکنند، از [فهم] آیات خویش رویگردان میسازم، و اگر هر (معجزه و) نشانه‌ای را ببینند ایمان نمی‌آورند و اگر راه هدایت را ببینند آنرا راه خود قرار نمیدهند و اگر راه گمراهی را ببینند آنرا راه و روش خود قرار میدهند. این [باز داشتن از فهم آیات] به سبب آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آنها غافل و بی‌خبر بودند. (۱۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَأَصْرَفُ»: منصرف خواهم ساخت، رویگردان خواهم ساخت، راه آنان را تغییر خواهم داد. «بِغَيْرِ الْحَقِّ»: به ناحق. ذکر این قید برای تأکید است؛ زیرا که تکبر بردیگران و خویشتن برتر گرفتن از پذیرش فرمان یزدان، همیشه نادرست است (بقره آیه 61). «الرُّشْدِ»: هدایت. عکس گمراهی (بقره آیه 256، جن آیه 2). «الْعِغْيِ»: گمراهی. «ذَلِكَ»: یکایک این انحرافات و امور ناپسند، از ایشان سر می‌زند به سبب. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ»: من حتماً کسانی را از درک و فهم آیاتم بازخواهم داشت که در زمین - به ناحق - تکبر می‌ورزند و به عنوان سزای تکبرشان بر قلوبشان پرده بر میکشیم. بناءً متکبران، باید بدانند که از هدایت و ایمان به آیات الهی محروم می‌شوند. واضح است که خداوند متعال، بی‌جهت لطف خود را از کسی بر نمیگرداند، بلکه این نتیجه‌ی عملکرد خود انسان است.

مفسر زمخشری در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: مخاطبان را از عاقبت و مجازات اعراض از آیات خدا برحذر می‌دارد تا مانند آنها نشوند و راه آنانرا پیش نگیرند. (تفسیر کشاف ۱۵۹/۲).

با تمام صراحت باید گفت که: تکبر، هرگز برای موجود ضعیف و محتاجی همچون انسان، زیبنده نیست.

«وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا»: بگونه‌ای که هر آیه و نشانه‌ای را مشاهده کنند و هر دلیلی بر عظمت و قدرت و حکمت خدای تعالی بنگرند تصدیق نخواهندکرد، همانگونه که گفته است: «فَهَدَيْنَاهُمْ فَأَسْتَحْبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى ذَلِك

بأنهم كذبوا بآياتنا» این انحراف از هدایت و شرع خدا ناشی از تکذیب آنان به آیات خدا می باشد.

«وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعَجِيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» و در مقابل، هرگاه راه سرکشی و گمراهگری را ملاحظه کنند آنرا برای خود راه میگیرند، اینها همه روی این علت است که از آنها فهم حقایق نظر به تکذیب آیات و اعراض از معجزات و غفلت، در حجاب قرار داده شده است.

«وَكَاثُوا عَنْهَا غَافِلِينَ(146)» و از آیات و دلایلی که مایه‌ی سعادت آنها بود غافل شدند، به طوری که در آنها نیندیشیده و عبرت نگرفتند.

یعنی به غفلت عناد و اعراض، نه غفلت سهو و جهل. یعنی: حق تعالی دل‌هایشان را بدان جهت از ایمان و تصدیق به رسالت برگردانید که آنها به انگیزه استکبار و گردنکشی، بر تکذیب و رویگردانی از حق اصرار ورزیدند، به رغم آن که معجزات بسیاری را هم دیدند. استمرار غفلت و تکذیب آیات الهی، موجب تکبر و انحراف در دیدگاه و انتخاب است.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ(۱۴۷)!

وکسانی که آیات ما و دیدار روز آخرت را تکذیب کردند، اعمالشان تباه و بی اثر شد. آیا جز در برابر کارهایی که می‌کردند، سزا داده میشوند؟! (۱۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِقَاءِ»: دیدار، ملاقات، رویارویی. «حَبِطَتْ»: تباه گشت، هدر رفت، سوخت. «أَعْمَالُهُمْ»: کردارشان.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»: وکسانی که آیاتی را که پیامبران بر آن فرستاده شده‌اند و روز آخرت را تکذیب و انکار کنند، «وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ»: و لقا و حضور در محضر الله متعال را در روز آخرت تکذیب کرده؛ یعنی به زنده شدن بعد از مرگ ایمان ندارند، «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ»: به همین سبب اعمال خیری که در دنیا انجام داده‌اند از قبیل احسان و صلهی رحم و صدقه و امثال آنها باطل شده است و به سبب عدم ایمان، ثواب آنها رفته است.

«هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ(147)»: آیا جز در برابر کار و کردارشان جزا می‌یابند؟ یعنی: خداوند به هیچ وجه بر آنها ظلم نکرده و بر مجازاتکه سزاوار آن بوده‌اند، نیفزوده است.

حبط عمل، بر خلاف عدل الهی نیست، بلکه امری قهری و تکوینی و نتیجه‌ی عملکرد خود انسان است. کفر و تکذیب، سبب حبط اعمال گذشته است. و آنچه بدتر از گناه است، اصرار بر آن است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (148 الی 149) در باره قصه‌ی گوساله‌ی سامری بحث بعمل آمده است.

وَاتَّخَذَ قَوْمٌ مِّنْ مُّوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلْمُ يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ(۱۴۸)!

و قوم موسی بعد از او (رفتن اوبه کوه طور) از زیورات خود گوساله‌ای ساختند، جسد بیروحي بود که آواز گاو داشت (و آن را به عبادت) گرفتند. آیا نمی‌دیدند که آن پیکر (گوساله) با آنان سخن نمی‌گوید و آنان را به راهی رهنمایی نمی‌کند؟ باز هم آن را معبود قرار دادند؟ و واقعاً که ظالم بودند. (۱۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حُلِيِّهِمْ»: زیور آلات خود. زینت آلات خویش. «عِجْلًا»: گوساله‌ای. «جَسَدًا»: مجسمه پیکره‌ای. تندیس. «خُورٌ»: صدای گاو. «اتَّخَذُوهُ»: آن را معبود خود کردند. در باره

گوساله سامری مراجعه شود به: (سوره بقره آیات 51 و 54 و 92 و 93، سوره نساء آیه 153، طه آیات 85 - 91).

تفسیر:

«وَإِتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ خُلَيْبِهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ» با تاسف باید گفت: گاهی انسان به چیزی که واقعیتهای ندارد، ارزش میدهد و تا حد پرستش آن چیز پیش می‌رود. ملاحظه میشود که: دشمن برای انحراف مردم، از هنر و تمایلات نفسانی چگونه استفاده می‌کند. قوم موسی، پس از رفتن او [به کوه طور] از زیورات شان، یعنی: از زیورهایی که در شب گریز خود، از مصریان به عاریت گرفته بودند، تندبسی به شکل گوساله ای ساختند که صدای گاو داشت.

به یاد داشته باشید که: در انحراف انسان، زرق و برق و سر و صدا نقش عمده‌ای دارد. بنابراین این انسان نباید در پی هر صدا و هر زرق و برق و زیبایی رفت و یا به اصطلاح از آن متابعت بعمل آورد.

مفسر حافظ ابن کثیر فرموده است: خدا در باره‌ی گمراه شدگان بنی اسرائیل و گوساله‌ای که سامری آن را از زیور آلات ساخت، خبر میدهد.

سامری گوساله‌ای بدون روح برای آنان ساخت، و با وارد کردن باد در آن، آنان را فریب داد که صدایی مانند صدای گاو از آن شنیده می‌شد «معنی مِنْ بَعْدِهِ» یعنی بعد از اینکه موسی برای مناجات با خدایش به کوه طور رفت. (مختصر ابن کثیر ۵۱/۶).

روایت شده است که موسی علیه السلام با قوم خود وعده گذاشت که به مدت سی شب به طور برود و پس از آن، از میعادگاه برگردد. اما چون مأمور شد که ده شب دیگر را بر آن مدت بیفزاید، نتوانست سر قرار معین به‌میان قومش بازگردد. در این هنگام «سامری» که بنی اسرائیل از وی حرف‌شنوی داشتند، به آنان گفت: با شما زیوراتی از کسان فرعون است که آنها را به عاریت گرفته بودید تا خود را در مراسم عید بیوشید و اکنون که خداوند کسان او را غرق کرده، آن زیورات را نزد من آورید. بنی اسرائیل از وی اطاعت کرده زیورات رابه وی سپردند و او از آنها تمثال گوساله‌ای ساخت، سپس مثتی از خاکی را که از نقش سم اسب جبرئیل علیه السلام برگرفته بود، در آن افکند و در نتیجه، آن تمثال آواز گاو برداشت.

«أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا»: آیا ندیدند که آن گوساله با آنان هیچ سخن نمی‌گوید، چه رسد به این‌که قادر به جلب منفعت یا دفع مضرتهای آنان باشد.

معبود انسان باید هادی انسان باشد، در حالیکه این گوساله هیچ راهی را بدان رهنمایی کرده نمیتواند. یعنی: آیا ندیدند که آنان را به هیچ راه خیر حسی یا معنوی‌ای دلالت و راهنمایی نمیکند؟ پس چگونه او را برکسی ترجیح میدهند که اگر تمام ابحار مرکب گردند تا کلماتش را بنویسند، قبل از آنکه کلمات وی به پایان آید، آب ابحار تمام میشود و هم اوست که خلق را به سوی حق هدایت کرده است؟

«اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ (148)» آنها آن را برای خود به عنوان الله برگزیدند و به این ترتیب با شرک، بر خویشتن ظلم و ستم روا داشتند. چون اشیاء را در غیر محل خود قرار دادند.

در یک کلمه باید گفت که: شرک، ظلم است و شخصیکه بدون دلیل و تنها بر اساس لجاجت، حق را رها کند و اسیر ساخته‌های دست خودشود، ظالمتر است.

باید گفت که یک نمونه دیگری از مصر زدگی ای بنی اسرائیل این که این قوم به اندازه ای تحت تأثیر گاو پرستی و تقدیس رایج آن در مصر قرار گرفته بود که قرآن میفرماید: «وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ 93 سوره بقره) یعنی مهر و محبت گوساله با قلب آنان عجین شده بود. مصریان در آن زمان گوساله «ابیس» (گوساله) را می‌پرستیدند.

از همه حیرت‌آورتر اینست که: هنوز سه ماه نشده بود آنان از مصر بیرون آمده بودند و چند پاره شدن بحر، غرق شدن فرعون در آن، آزاد شدن آنها از بند اسارت و بردگی ای که

هیچ امیدی به رهایی از آن را نداشتند و اتفاقات مشابه دیگر هنوز به طور کامل تازه بودند و آنها خوب می دانستند که هر آن چه اتفاق افتاده با قدرت خدای بلند مرتبه اتفاق افتاد و هیچکس دیگری کوچکترین دخالت و نقشی در آن نداشت، اما باز هم این قوم در قدم اول از پیامبرش خدایی مصنوعی طلبید و در مرحله‌ی دوم به محض دور شدن پیامبر خدایی مصنوعی ساخت و به عبادت آن پرداخت.

از فحوای این آیات متبرکه بر می آید که: بنی اسرائیل، قوم سرگردان، متردد، شکو اگر و پریشان حال و آشفته بال بودند و نمی دانستند چه کار کنند. و در نهایت باید گفت که: مردمی ناسپاس، سطحی نگر و سرسری بودند. (قابل تذکر است که داستان گوساله سامری را در سوره طه همین تفسیر یعنی تفسیر احمد می‌توانید به تفصیل آن مطالعه فرمایید).

وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾

و هنگامی که به شدت پشیمان شدند [و به باطل بودن گوساله پرستی آگاه گشتند] و دانستند که قطعاً گمراه شده اند، گفتند: اگر پروردگارمان به ما رحم نکند و ما را نیامرزد، یقیناً از زیانکاران خواهیم بود. (۱۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ: در دستشان افتاد، بیدار شدند، کنایه از شدت پشیمانی، انگشت پشیمانی گزیدن، بسیار افسوس خوردن. رأو: دانستند، دریافتند.

تفسیر:

«وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ» در اثر بی دانشی و کجروی خود، خود مرتکب چنان فعل زشت و بیهوده گردیده بودند که بعد از تنبیه موسی علیه السلام آن جوش و خروش باطل نشست، و هوش به سرشان آمد؛ خود از حرکت ناشایسته خویش شرمیدند و انگشت پشیمانی و ندامت گزیدند، و از پرستش گوساله شدیداً پشیمان گشته و حسرت خوردند، هستند انسانهای که تا نتیجه‌ی عملکرد خود را نبینند، متوجه خطای خود نمی شوند.

«وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا» و دریافتند که به راستی پیراهه رفته اند؛ و به اصطلاح گمراهی خود را باچشم سر دیدند، «قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ يَغْفِرْ لَنَا» گفتند: اگر پروردگارمان بر ما رحم نیاورد و از سر تقصیرات ما در نگذرد و ما را در آنچه مرتکب شدیم نبخشد و گناهان ما را محو ننماید، حتی با سابقه گوساله پرستی، از رحمت خدا مأیوس نباشیم. «لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (149)» قطعاً از گروه زیانکاران خواهیم بود. بدی عملکرد ما موجب عذاب بزرگ از جانب پروردگار ماست. انسانها حتی با سابقه گوساله پرستی، نباید از رحمت پروردگار باعظمت مأیوس شود. و واضح است که انسان، بدون رحمت و مغفرت الهی در زیان و خساره است.

ابن کثیر (رح) فرموده است: بدین ترتیب به گناه خود اقرار و اعتراف کردند. این آیه پناه آوردن آنها را به الله عز و جل نشان می دهد. (مختصر ابن کثیر ۵۱/۲). چنین بود که با فریاد و استغاثه و تضرع مخلصانه، به خدای منان پناه بردند و با خلوص دل به وی التجا کردند.

لطیفه زیبا:

نیکبختی و بدبختی در دست الله متعال است، موسی بن عمران که زیر دست فرعون تربیت شد ایمان آورد و موسی سامری که تربیت شده‌ی جبرئیل بود کافر از آب درآمد، پس تربیت جبرئیل امین برای موسی سامری سودی نداشت، و تربیت فرعون نفرین شده برای موسی کلیم زبانی نداشت. (بنقل از صفوة التفاسیر)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه ذیل داستان حضرت موسی علیه السلام با بنی اسرائیل ادامه یافته و یادی از نعمت‌های ارزنده‌ای که به آنها آرزانی داشته است سخن می‌گوید، درباره‌ی جحود و

انکار و نافرمانی آنان در مقابل آن همه نعمت داد شده بحث نموده، در ضمن در این آیات داستان «أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ» نیز مورد بحث قرار گرفته است، اصحاب که در روز شنبه از حد تجاوز کرده و به شکار پرداختند، و این که چگونه پروردگار با عظمت آنان را به میمون مسخ شده مبدل ساختند، تا درس عبرتی باشند برای آنهایی که عبرت می گیرند. بصورت کل باید گفت که: در آیات متبرکه (150 الی 151) درباره خشم موسی، نکوهش هارون به خاطر گوساله پرستی قومش، بحث بعمل آمده است.

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي فَلَا تَشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١٥٠﴾

و هنگامی که موسی (از کوه طور) به طرف قوم خود بازگشت (و گوساله پرستی آنها را دید) در حالت خشم و افسوس گفت: پس از من بد جانشینانی برایم بودید، آیا در (مخالفت) امر پروردگارتان عجله کردید؟ و لوحه‌های تورات را انداخت و سر برادرش را گرفت و آن را به سوی خود کشید.

(هارون) گفت: ای پسر مادرم! این قوم مرا (در تنگا قرار دادند و) ناتوان شمردند و تحقیر نمودند، (بلکه) نزدیک بود مرا بکشند، پس دشمنان را به من شاد مگردان و مرا با قوم ظالم قرار مده. (۱۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«غَضْبَانَ»: غضبناک، خشمگین. «أَسِفًا»: اندوهناک و یا اندوهگین. «بِئْسَمَا»: چه بد! «خَلَفْتُمُونِي»: جانشین من بودید، نایب من بودید. «ابْنَ أُمَّ»: پسر مادرم! این خطاب، نشان مهر و عطوفت قلبی است. «استضعفونی»: مرا ناتوان شمردند، ضعیف نگهداشتند. «کادوا يقتلوننی»: نزدیک بود مرا بکشند. «لا تشمت بی الأعداء» (شمت): مرا دشنام مکن، کاری مکن که دشمن نکوهشم کند، به این کار دشمن را شاد مکن. شمت و شماتة: شاد شدن از رنج و مصیبتی که به دشمن میرسد، از غم دشمن شاد شدن. (تفسیر فرقان).

تفسیر:

«وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا»: وقتی موسی علیه السلام از مناجات پروردگار خود فارغ شد، به سوی قومش غضبناک بازگشت، در حالیکه بر گوساله پرستی آنها سخت حزین و غمگین بود خطاب به آنها گفت: «قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي» چقدر بد است این عملکرد شما که در غیاب من گوساله‌پرست شدید؟ مفسران میگویند: «أَسِفًا»: تأسف، حالتی فراتر و سخت‌تر از قهر و غضب است. «أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ»: آیا در مورد فرمان خدایتان که عبارت بود از منتظر شدن رجوع حضرت موسی از کوه طور، عجله کردید؟ استفهام برای انکار است. «وَ أَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ»: آیا در امر پروردگار خود و میعادش که مرا بر اساس آن چهل روز میعاد گذاشت پیشی گرفتید و منتظر عودت من باقی نماندید و چون نیامدم غیر الله را عبادت کردید؟ او همچنان موی سر برادرش هارون را گرفت و به شدت کشید و او را از اینکه در برابر این عملکرد بنی اسرائیل از نرمی کار گرفته بود مورد سرزنش قرار داد.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: وقتی دید قومش به پرستش گوساله پرداخته‌اند لوحه‌ها را پرت کرد و از فرط عصبانیت و بیم قهر خدا آنها را شکست و سر برادرش را گرفت و کشید. (طبری ۱۲۳/۱۳).

طوریکه در آیات قبلی هم متذکر شدیم که: این قول جمهور علما از سلف و خلف است. نقل است که ألواح تورات از زمرد، یا از یاقوت بود.

در حدیث شریف آمده است: «خداوند بر موسی بیخشايد؛ بهر استی که بیننده چون شنونده

نیست زیرا وقتی الله متعال به او خبر داد که قومش بعد از او گمراه شده‌اند، با شنیدن این خبر الواح را به زمین نیفکند ولی چون آنان را به معاینه و مشاهده در این حالت دید، الواح را به زمین افکند».

قابل تذکر است که: هرگاه اصول در خطر افتد، فروع را باید رها کرد. «أَلْقَى الْأَوْاحَ» هنگامی که موسی دید مردم مشرک شده و دست از اصل خداپرستی برداشته‌اند، الواح تورات را که يك سري دستورات و قوانین الهی بود، به کناری گذارد و پیگیر اصل مهم‌تر شد. «قَالَ ابْنُ أُمَّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي»: هارون خطاب به برادر گفت: ای پسر مادرم! در حق من نرمی و عطف کن و از حلم کار بگیر که بنی اسرائیل من را تنها و ضعیف یافتند و حتی خواستند به قتل برسانند، البته من در نصیحت آنان کوتاهی نکردم. (ابن کثیر گفته است: به این سبب گفته است «ابن ام»، تا نشان دهد که نزدش عزیز است و گرنه او برادر پدر و مادری حضرت موسی بود).

در مورد اینکه چرا هارون علیه السلام علیه السلام گفت: ای فرزند مادرم! و نگفت: ای برادرم! این بود که آن جمله، جمله‌ای مهرانگیز و عاطفه باری بود و گرنه، موسی و هارون دو برادر اعیانی (پدری و مادری) یک دیگر بودند. دلیل دیگر این بود که مادرشان، چنانکه گفته‌اند، زنی مؤمنه بود.

از فهم این آیه مبارکه در میابیم که: در برابر انسانهای عصبانی باید برخوردی عاطفی صورت گیرد. «ابْنُ أُمَّ» (با این که موسی و هارون علیهما السلام از یک پدر و مادر بودند، اما هارون، موسی را پسر مادری خطاب کرد).

همچنان از جمله «وَكَادُوا يَقْتُلُونِي» در می یابیم که: سقوط اخلاقی انسان تا آنجاست که به خاطر هوا و هوس و گوساله پرستی، ولی نعمت خود را تهدید به قتل می کند. «فَلَا تُشِمْتُ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (150)»: بناءً تو آنها را با توهین به من خوشحال نساز که من هرگز با آنها در گوساله پرستی اشتراک نکردم و از این عملکرد آنها راضی نیز نشدم و حتی بر آنها این کار را رد نموده و من از آن کاملاً بیزارم. هنگام توبیخ دوستان، باید مواظب بود که دشمن از آن سوء استفاده نکند.

سکوت و بی‌تفاوتی نسبت به ظلم و انحراف، انسان را هم ردیف ظالم قرار میدهد. «لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»: هارون سکوت را ظلم می دانست، لذا فرمود: من سکوت نکردم، بلکه مرا مجبور به سکوت و تهدید به قتل کردند. امام مجاهد گفته است: (ظالمین) عبارتند از گوساله پرستان.

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلَاخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۱۵۱)

(وقتی خشم موسی فرو نشست) (موسی) گفت پروردگارا! من و برادرم را بیامرزد و ما را در رحمت خود داخل کن و تو مهربانترین مهربانانی. (۱۵۱)

تفسیر:

«قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلَاخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (151)»: بعد از اینکه برائت هارون برای موسی علیه السلام محقق شد و علم حاصل کرد که؛ هارون در این قضیه تقصیری ندارد، از پیشگاه پروردگار برای خود و برادرش طلب بخشودگی کرد و گفت: «اغْفِرْ لِي وَلَاخِي»: مفسر زمخشری فرموده است: از عملی که نسبت به برادرش از او سر زد، برای خود طلب بخشودگی کرد، و برای برادرش از اینکه مبادا در جانشینی کوتاهی کرده باشد، بخشودگی را طلب کرد.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات قلبی، بیان یافت که: حضرت موسی علیه السلام برادرش را نکوهش کرد و سپس برای هر دو از الله متعال آمرزش خواست، اینک در آیات متبرکه (152) الی (154) در باره مجازات ظالمان گوساله پرستی و پذیرش توبه‌ی توبه کاران، پایان داستان گوساله پرستی هم، به بیان گرفته شده است. همچنان در آیه 154 در باره فرونشستن قهر

و آرامش خاطر موسی را بیان یافته است.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئًا لَّهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ ﴿١٥٢﴾

بی تردید کسانی که گوساله را [به پرستش] گرفتند و آنرا معبود خود قرار دادند قهری بزرگ از جانب پروردگارشان، و خواری در زندگی دنیا آنان را خواهد رسید. و این چنین افتراء کنندگان را سزا می دهیم. (۱۵۲)

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئًا لَّهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: همانا کسانی که گوساله را به خدایی و پرستش گرفته اند خداوند متعال در آخرت بر آنها غضب و عذاب دردناک خود را سرازیر خواهد کرد، چنانچه در دنیا نیز ذلت، خواری و فرومایگی را به آنان خواهد رسانید.

«ذلة»: خواری و رسوایی. ابن کثیر در این باره میفرماید: قهر و غضبی که از جانب الله بنی اسرائیل را در بر گرفت، عبارت بود از اینکه خدا توبه‌ی آنها را نپذیرفت تا همدیگر را کشتند، بعد از آن به خفت و خواری و حقارت در دنیا گرفتار شدند. (مختصر ابن کثیر ۵۲/۲).

«وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ (152)»: مانند این مجازات تمام تکذیب‌گرانی مجازات خواهند شد که بر الله از طریق عبادت غیر از او و یا شرک و یا توصیف او به آنچه مجاز نیست دست به تکذیب زده‌اند.

«المفترین» یعنی: کسانی که بر الله دروغ و تهمت میبندند و هیچ افتراءیی بزرگتر از این نیست که آن سامری گفت: این خدای شما و خدای موسی است. محدث و فقیه مشهور سفیان بن عیینه فرموده است که: هر صاحب بدعتی ذلیل و خوار است. (طبری ۱۳۶/۱۳).

سزای برخی از گناهان در همین دنیا هم داده میشود :

از اینکه سامری و همدستان اش از شرک و گوساله پرستی توبه نکردند، خداوند تبارک و تعالی آن‌ها را در این جهان به گونه‌ای خوار و ذلیل ساخت که حضرت موسی علیه السلام به او دستور داد که از مردم دوری گزیند و عزلت اختیار کند و کسی را دست نزده و دیگران هم از او دور شده و هرگز او را دست نزنند. چنانکه او تمام عمرش را به تنهایی و دور از مردم و با حیوانات وحشی سپری کرد.

در «تفسیر قرطبی» از قتاده (رض) روایت است که خداوند عذابی را بر وی مستولی ساخت که هرگاه کسی به او دست می زد یا او به کسی دست می زد فوراً هر دو به تب مبتلا می شدند. (تفسیر قرطبی) و در تفسیر «روح البیان» نیز آمده که این خاصیت در نژاد او تا امروز باقی است.

و در پایان آیه فرمود «وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ» یعنی کسانی که بر خدا افتراء می کنند به آنها اینگونه سزا داده خواهد شد. سفیان بن عیینه فرموده است که کسانی که در دین بدعت ایجاد می کنند آنها هم به این افتراء علی الله مجرم شده، مستحق این سزا خواهند شد (تفسیر مظهری).

امام مالک (رح) از این آیه استدلال کرده و فرمود که سزای کسانی که از طرف خود در دین بدعت ایجاد میکنند این است که در آخرت مستحق غضب الهی و در دنیا مستحق ذلت قرار خواهند گرفت. (تفسیر قرطبی).

وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٥٣﴾

و کسانی که کارهای بد انجام دادند (باز) پس از آن توبه کردند (و) ایمان آوردند (به وحدانیت الله) یقیناً پروردگار تو آمرزنده (و) مهربان است. (۱۵۳)

«غفور»: بسیار آمرزنده.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا»: آنان که مرتکب اعمال گناهان شود و نافرمانی کنند و بعد از ارتکاب آن توبه کردند و برگشتند و با خلوص نیت بر ایمان خود پایدار ماندند، خداوند متعال توبه‌اش را می‌پذیرد به شرط آنکه این توبه توأم با ایمان صادقانه به الله متعال، پیامبران و کتاب‌هایش باشد. باید گفت که دروازه توبه همیشه باز است، گرچه پس از مدتی باشد. «ثُمَّ تَابُوا» («ثُمَّ» برای فاصله زمانی است).

«إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ (153)»: خداوند متعال بعد از این توبه گناهان‌شان را می‌بخشد و همه را مشمول رحمت و واسع خود قرار میدهد؛ زیرا او بسیار بخشنده و مهربان است. لذا کارنامه سیاه‌شان را محو کرده و به رحمت خویش آنان را به بهشت وارد میکند. باید گفت که الله متعال نسبت به توبه‌کنندگان واقعی علاوه بر بخشش، رحمت خود را هم شامل آنان میسازد.

مفسر آلوسی فرموده است: در این آیه مشخص می‌شود که هر اندازه گناهان بزرگ باشند عفو و بخشندگی خدا بزرگتر است. الله متعال نسبت به توبه‌کنندگان واقعی علاوه بر بخشش، رحمت خود را هم شامل آنان می‌سازد.

البته این حکم عامی است که شامل پرستشگران گوساله نیز می‌شود تا بدانند که گناه هرچند بزرگ باشد، عفو خداوند متعال از آن بزرگتر است.

در آیه مبارکه اول از بزرگی گناه آنان و پس از آن از وسعت رحمت الهی سخن در میان آمده است تا معلوم بدارد که گناهان هر چند هم که بزرگ و کلان باشند، عفو و گذشت الله متعال بزرگتر و سترگتر از آن است. اما در این میان می‌باید قطعاً دو شرط را در نظر داشت؛ اول، وجوب توبه و انابت و دوم آن که می‌باید دل را از حرص و طمع خالی ساخت و هرگونه طمعی را از ذهن زدود و با نیتی جازم به رحمت الهی دل بست.

وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَابَ وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ ﴿١٥٤﴾

و هنگامی که قهر و غضب موسی فرو نشست، ألواح (تورات) را برگرفت، و در نوشته‌های آن راهنمایی و رحمت بود برای آنانی که ایشان از پروردگارشان بیم دارند. (۱۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَكَتَ»: فرونشست، خاموش گشت. «أَخَذَ»: گرفت. «الألواح»: جمع لوح، صفحه‌های نوشته شده. «نسخة»: نوشته شده، مکتوب. «فِي نُسْخَتِهَا»: در نوشته‌های آن. «هدی»: هدایت. «يَرْهَبُونَ»: می‌ترسند، بیم دارند.

تفسیر:

«وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ»: زمانیکه قهر و غضب موسی علیهم السلام در باره برادر و قومش فرونشست، «أَخَذَ الْأَلْوَابَ»: الواح کتاب‌هایی را که در هنگامی خشم دور انداخته بود، دو باره برداشت.

«وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ»: الواحی که شامل ارشادات، موعظه‌ها، احکام تفصیلی، بشارت و رحمت واسع‌بندگان نوشته شده و به سعادت و نیکبختی دو جهان ارشاد شده بودند. قانون آسمانی، رحمت الهی است و هدایت همراه رحمت، شامل انسان‌های خدا ترس می‌شود.

«لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ (154)»: چنین رحمتی واسع شامل حال کسانی میشود که بیم الله متعال را در دل دارند، و از عذاب و مجازات‌اش خوف و در هراسند. واقعاً خوف از الله متعال، دروازه‌های رحمت رابه روی انسان می‌گشاید. و باید گفت که: هیچ مقامی جز الله

متعال شایسته نیست که انسان در برابرش خائف و خاضع باشد. مفسر قتاده میفرماید: «موسی گفت: ای پروردگارم! من در الواح تورات اوصاف امتی را می یابم که بهترین امت پدید آورده شده در روی زمین برای مردم هستند، امتی که به معروف امر و از منکر نهی می کند. پس آنان را امت من گردان! پروردگار متعال فرمود: آن امت؛ امت احمد است. موسی گفت: ای پروردگارم! من در الواح اوصاف امتی را می یابم که در آفرینش خویش آخرین، اما در ورود به جنت، پیش آهنگ است، پروردگار! ایشان را امت من گردان! پروردگار متعال فرمود: آن امت؛ امت احمد است. موسی علیه السلام گفت: ای پروردگارم! من در الواح اوصاف امتی را می یابم که مصاحفشان در سینه هایشان است و آن را از سینه های خویش میخوانند، پروردگار! ایشان را از امت من گردان. پروردگار متعال فرمود: آن امت؛ امت احمد است. قتاده می گوید: به ما نقل شده است که در این هنگام موسی علیه السلام الواح را بر زمین انداخت و گفت: بار خدایا! پس مرا نیز از امت احمد بگردان». (ابن کثیر این روایت را در تفسیر خویش نقل کرده و آن را ضعیف هم خوانده است).

خوانندگان گرامی!

در آیات (155 الی 157) در باره انتخاب کردن موسی علیه السلام هفتاد نفر را برای میعادگاه و راز و نیاز با پروردگار هنگام مشاهدهی زلزلهی کوه، ایمان انسان به پیامبری او و پیغمبری رسول خاتم، بحث بعمل آمده است.

وَإِخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَآيَاتِي أَهْلَكْنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيِّنا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ ﴿١٥٥﴾

و موسی برای وعده گاه ما از میان قوم خود هفتاد نفر را انتخاب کرد. پس هنگامی که زلزله آنها را فروگرفت، گفت: ای پروردگارم، اگر می خواستی آنها و مرا پیش از این هلاک میکردی. آیا به خاطر اعمالی که بیخردان ما انجام داده اند، ما را هلاک می کنی؟ و این (عقوبت) جز آزمایش تو نیست، هر کس را که بخواهی به آن گمراه میکنی و هر کس را که بخواهی هدایت می کنی. توئی مددگار ما، پس ما را بیامرز و بر ما رحم کن که تو بهترین آمرزندگان. (۱۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرَّجْفَةُ»: زلزله، «أهلت»: نابود کردی. «السُّفَهَاءُ»: جمع سفیه، ابلهان، بی خردان. «إِنْ هِيَ»: این نیست. «فِتْنَتُكَ»: آزمایش تو، امتحان تو.

تفسیر:

«وَإِخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا»: موسی علیه السلام از میان قوم خود هفتاد تن را بعد از آن که قومهش به گوساله پرستی روی آوردند، پروردگار با عظمت به وی دستور داد که با جمعی از بنی اسرائیل، در آن میعاد معین به کوه طور بیاید تا نمایندگان قومش از پرستش گوساله عذرخواهی کنند.

از جمله «وَإِخْتَارَ مُوسَى»: بر می آید که برای حضور و اشتراک در مراکز مهم و مسائل حسّاس، باید شخصیت های ذی اعتبار و مهم انتخاب و تعیین شوند، نه هر کس و در هر سطحی.

«فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ»: در وعده گاه، زلزله سخت، آنان را فراگرفت. نقل است که آنها را چنان زلزله ای فروگرفت که همه [انان بیجان بر زمین افتادند و موسی از هوش رفت] وقتی به هوش آمد، گفت: «قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَ آيَاتِي»: وقتی موسی به هوش آمد با زاری و است سلام گفت: خدایا! اگر میخواستی قبل از این ما را به هلاکت میرساندی. ما بندهی توایم و تحت تسلط قدرت تو قرار داریم، و تو هر کاری که بخواهی انجام می

دهی.

این سخن را از سر افسوس و اندوه گفت. یعنی: اگر اراده نابود ساختن ما را داشتی، ای کاش ما را قبل از آنکه به سویت بیاایم، به علت گناهانمان نابود میکردی زیرا اکنون از آن بیم دارم که بنی اسرائیل بگویند؛ من آنان را با نیرنگ و توطئه پیش ساخته‌ای از سوی خود، به قتلگاه کشانیده‌ام! آنگاه ادامه داد: «أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا»: آیا ما و بقیه‌ی قوم بنی اسرائیل را به خاطر عملی که آن هفتاد نفر بیعقلان انجام دادند، نابود میکنی؟ (به قولی: هدف موسی علیه السلام از «بیعقلان» همانا، سامری و یارانش بودند) هفتاد نفری که گفتند: خدا را به ما نشان بده.

مفسر قرطبی در روایت سدی گفته است: الله متعال به موسی فرمان داد با جمعی از بنی اسرائیل به عنوان عذر خواهی از پرستش گوساله به پیشگاه او بروند، و وقتی را برای آنان معین کرد، آنگاه موسی هفتاد نفر را انتخاب کرد، و برای معذرت خواستن به راه افتادند. وقتی به محل معین به «میقات توبه» درکوه رسیدند به موسی گفتند: تا الله متعال را با چشم خود نبینیم به تو ایمان نمی‌آوریم، تو با او صحبت کردی، پس او را به ما نشان بده، پس صاعقه آنها را زد و همگی جان سپردند و موسی بیهوش شد، چون به هوش آمد و اوضاع را چنین دید، به پا خاست و به تضرع و دعا پرداخت و در حال گریان گفت: پروردگارا! وقتی به نزد بنی اسرائیل بازگردم، در مورد مرگ برگزیدگانشان که جانشان را گرفته‌ای چه بگویم؟ اگر میخواستی جان آنها را در میان قومشان می‌گرفتی و آنان با چشم خود مرگشان را می‌دیدند. باز اراده، اراده‌ی توست. (طبری ۱۳/۱۴۰).

از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که در برخی از حالات آتش قهر الهی چنان فراگیر وسیع و شدید است که خشک و تر را باهم می‌سوزاند. حتی انسانهای صالح را هم به خاطر سکوت و بی‌تفاوتی شان در مورد کفر و ظلمت‌اش نیز شامل حال آنان می‌گرداند. «إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ»: این فتنه که برای آنان پیش آمده، جز محنت و آزمایش و بلای تو چیزی نیست، که بندگان را بدان امتحان میکنی. یعنی: قضیه سامری و پرستش گوساله، فقط آزمایشی از سوی توست.

«تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ»: هرکه را بخواهی به وسیله آن گمراه و هرکه را بخواهی، هدایت میکنی، پس توهستی که هدایت و گمراهی به دست توست، امر؛ امر تو و حکم؛ حکم توست، هرکه را بخواهی، هدایت میکنی و هرکه را بخواهی، گمراه می‌گردانی، ملک؛ تماماً ملک تو و خلق و امر همه از آن توست لذا اگر بخواهی، قطعاً این بی‌خردان را هدایت میکنی.

«أَنْتَ وَلِيْنَا فَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا»: بار الهی! تو سرپرست و ولی امور ما و یاور و حافظ ما هستی، پس گناه گذشته‌ی ما را ببخشای و به رحمت و مهر وسیع خودت که همه چیز را در بر می‌گیرد به ما رحم فرما.

«وَ أَنْتَ خَيْرُ الْعَافِرِينَ (155)»: تو بهترین پرده‌پوشی، از گناه صرف نظر کرده و آن را به نیکی تبدیل میکنی.

واقعاً آمرزش و عفو الهی، برخلاف بخشش مردم که یا با تأخیر است، یا همراه با منت و تحقیر، بهترین بخشایش هاست.

مفسر تفسیر کابلی مینوسید که به قول راجح آن است که این میقات علاوه بر آن میقات است که برای اعطای تورات به موسی- علیه السلام- مقرر شده بود. همچنین، از ترتیب این آیات به ظاهر مفهوم می‌گردد که این واقعه بعد از گوساله‌پرستی و مجازات به وقوع پیوست؛ لیکن آیت سوره نساء «يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَ آتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا» (153) (اهل کتاب از تو میخواهند که کتاب و نوشته‌ای از آسمان برایشان فرود آوری، بی‌گمان از موسی بزرگتر از آنها خواستند که گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده! پس به سزای ظلمشان صاعقه آنان

را فراگرفت، سپس بعد از آنکه معجزه‌های روشن برای آنان آمد، گوساله‌پرستی را پیش گرفتند، پس (از توبه) ما از آن (گناه) هم درگذشتیم و عفو کردیم و به موسی حجتی آشکار دادیم.

صریح بیان میکند که گوساله‌پرستی بعد از این واقع شده؛ و الله اعلم بالصواب.

وَ اَكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ اِنَّا هُدْنَا اِلَيْكَ قَالَ عَذَابِيْ اُصِيبُ بِهٖ مَنْ اَشَاءُ وَ رَحْمَتِيْ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَاكُنْهَا لِلَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ وَ يُؤْتُوْنَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِيْنَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُوْنَ ﴿١٥٦﴾

و برای ما در این دنیا و آخرت، نیکی مقرر کن که البته ما به‌سوی تو رجوع نمودیم. (الله) فرمود: عذاب خود را به کسی که بخواهم میرسانم و رحمت من هر چیزی را دربرگرفته است، و آن را برای کسانی مقرر می‌دارم که پرهیز گاری می‌کنند و زکات را میدهند و به آیات ما ایمان می‌آورند. (۱۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اَكْتُبْ»: مقرر فرما، عطا کن. «هُدْنَا»: بازگشته ایم. «سَاكُنْهَا»: آنرا مقرر خواهم داشت و به آن رحمت خود در آخرت حکم و فیصله خواهم کرد. (أنعام: 54). «اُصِيبُ»: می‌رسانم.

تفسیر :

«وَ اَكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ» این آیه، تتمه و تکمله‌ی دعای موسی علیه السلام است که نیکی و سرافرازی هر دو جهان را از الله می‌طلبند.

یعنی ای پروردگار برای ما خیر بسیار را اعم از سلامتی، ثروت، عزت و عمل صالح مقرر کن و در آخرت نیز برای ما بهشت، رحمت و مغفرت گناهان را قرار بده! واقعاً هم انبیا در فکر تأمین سعادت دنیا و آخرت بشریت اند.

«اِنَّا هُدْنَا اِلَيْكَ»: ما به سوی تو در حالی بازگشتیم که توبه می‌نمائیم و بر عملکرد خود سخت پشیمانیم. از حضرت علی (رض) روایت شده است که فرمود: «بنی اسرائیل را از آن رو، یهود نامیدند که آنان گفتند: اناهدنا الیک».

«قَالَ عَذَابِيْ اُصِيبُ بِهٖ مَنْ اَشَاءُ وَ رَحْمَتِيْ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»: خدای تعالی خطاب به موسی علیه السلام گفت: این عذابی که با آن بنی اسرائیل را عذاب نموده و آنان را گرفتار زلزله کرده‌ام با آن تمام گناهکارانی را که بخواهم مجازات میکنم و رحمت من شامل همه امور مکلفان و دیگران میشود. این همان رحمت و اسعی است که بر غضب او تعالی پیشی گرفته و او مهربانترین مهربانان است.

«رَحْمَتِيْ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»: رحمت الهی نامحدود است، اگر کسی به آن نرسید، تقصیر از خود اوست. نقصی در فاعلیت رحمت الهی نیست، بلکه نقص در قابلیت ماست. واضح است که: رحمت الهی فراگیر است، ولی عذاب الهی چنین نیست. اصل، رحمت الهی است و عذاب او عارضی. (در آیه مبارکه برای رحمت، فعل ماضی «وَسِعَتْ»، ولی برای عذاب فعل مضارع «اُصِيبُ» آمده است.

مفسر ابو سعود گفته است: نسبت دادن «اصابت» به «عذاب» و استفاده کردن از صیغه‌ی مضارع و آوردن رحمت به صیغه‌ی ماضی نشان دهنده‌ی این است که رحمت از مقتضیات ذات خدا است، و عذاب از مقتضیات نافرمانی بندگان. (ابو سعود ۲۰۱/۲)

فَسَاكُنْهَا لِلَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ وَ يُؤْتُوْنَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِيْنَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُوْنَ (156) خدای تعالی آنرا برای کسانی که تقوایش را از طریق اجرای فرامین و اجتناب از نواهی رعایت کنند و از شرک و گناهان کبیره دوری گزینند مقدر مینماید، آنانی که زکات فرضی اموال خود را ادا مینمایند و با آن خویشان را از پلیدی‌های حسی و ارواح خود را از گناهان پاک می‌کنند، آنانی که آیات الهی را تصدیق نموده و پیام‌آوران الهی را تکذیب نمی‌نمایند.

همچنان آنچه سبب دریافت الطاف الهی است، ایمان به تمام آیات است، نه بعض آنها.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾

آنان که از (این) رسول (الله)، پیامبر «امی» (= درس ناخوانده) پیروی میکنند، که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، نوشته می یابند، آنان را به کارهای نیک امر میکند و از کارهای بد باز میدارد، چیزهای پاکیزه را برایشان حلال میکند و چیزهای پلید را بر آنان حرام می نماید. و بار گران را از آنها بر میدارد و بند و زنجیره هایی را که بر آنان بود دور می کند، پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را تعظیم نمودند و او را مدد کردند و از نوری که همراه وی فروفرستاده شده است پیروی کردند، این گروه رستگار (و کامیاب) اند. (۱۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

النبي الأمي: نبی در لغت از ریشه‌ی نبوت به معنای بلندی است و از ریشه‌ی نبأ؛ یعنی، خبری مهم. در شرع، نبی کسی است که الله به او وحی کرده؛ و آن چه را از علم و حکمت که نمی دانسته به او خبر داده است. (تفسیر منار).

الرسول: کسی است که هم به او، شرع، وحی شده و هم به تبلیغش موظف گشته باشد؛ هر چند شرع یا کتابی مستقل و جداگانه ندارد؛ بلکه پیرو شرع یا کتاب یکی دیگر از پیامبران قبل از خود است، مانند: پیامبران بنی اسرائیل که پیرو تورات بودند.

الأمي: منسوب به ام (مادر)؛ یعنی، آن کس که، هم چون روز زادن از مادر، سواد خواندن و نوشتن ندارد. مردم عرب به «امیین» ملقب بودند: «هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم»: خدا کسی است که در میان بی سوادان، فرستاده ای از خودشان برانگیخت. (سوره جمعه آیه 2). اهل کتاب گویند: «...ذلك بانهم قالو ليس علينا في الاميين سبيل...»: این، بدان سبب است که آنان به تصور خود، گفتند: در مورد کسانی که کتاب آسمانی ندارند، ما مسؤول نیستیم. (آل عمران آیه 75). نبی امی، یعنی، پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم. اِصْرًا: بارگران، مسؤولیت طاقت فرسا، الاغلال: جمع غل، سختیها و قید و بندها، زنجیرها، عزروه: او را کمک کردند، یار او شدند، او را محترم داشتند. النور: قرآن (تفسیر فرقان)

تفسیر :

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ» آن پرهیزکاران کسانی اند که از این پیامبر امی، که نامش را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می یابند، پیروی می کنند. مفسر بیضاوی فرموده است: او را «رسول» نامید؛ چون از جانب او فرستاده شده است، و نیز او را «نبی» نامید؛ چون اخبار و پیام‌هایی را برای مردم می آورد. (تفسیر بیضاوی صفحه ۲).

امی: یعنی: از امت های غیر اهل کتاب. وطوریکه در فوق هم تذکر دادیم: امی کسی است که خواندن و نوشتن را نمی داند و در اصل از «ام» یعنی مادر است، به این معنی که مادرش او را از خود جدا نکرده تا علم و دانش بیاموزد.

کلمه «امی» به عنوان وصف رسول گرامی اسلام، فقط دو بار در قرآن عظیم الشان به کار رفته است، یکی در این آیه و دیگری در آیه 158 همین سوره.

«الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ» احوال این پیامبر نزد یهودیان در تورات و نزد نصرانیان در انجیل نوشته شده.

ابن کثیر فرموده است: وصف محمد صلی الله علیه وسلم این گونه در کتب پیامبران آمده بود و آنان مژده‌ی بعثتش را به ملت‌های خود دادند، و به آنان دستور دادند که از او پیروی کنند، و هنوز صفاتش در کتاب‌هایشان موجود است و دانشمندان و احبار آنها آن را نیک می دانند. (مختصر ابن کثیر ۵۵/۲).

از عطاء بن یسار روایت شده است که گفت: با عبدالله بن عمر و بن عاص رضی الله عنهما ملاقات کردم و به او گفتم: مرا از اوصاف رسول الله صلی الله علیه وسلم مطلع بساز! فرمود: «بلی و الله! آن حضرت صلی الله علیه وسلم در تورات به بعضی از اوصافی که در قرآن برای ایشان ذکر شده، توصیف شده‌اند، از جمله این‌که در تورات آمده است: ای پیامبر آخر الزمان! بی‌گمان ما تو را شاهد، مژده دهنده، بیم دهنده و پناهگاهی برای امی‌ها فرستادیم، تو بنده ما و پیامبر ما هستی، ما تو را متوکل نامیده‌ایم، تو نه در شتخو هستی نه سنگدل، نه جیغ و داد کننده در بازارها، تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی بلکه عفو میکنی و در می گذری و هرگز خداوند تو را قبض روح نمیکند تا آنگاه که به وسیله توملت کج و منحرف را راست گرداند، به این‌که بگویند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و به وسیله تو چشم های نابینا و گوش های ناشنوا و دل های غلف شده را باز می گرداند».

«يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ» و او پیروان خود را به انجام تمام خوبی‌هایی دعوت میکند که بر آن فطرت سالم و عقل صریح و نقل صحیح دلالت می‌نماید و آن‌ها را از هر منکر و کار بدی که طبیعت بد برد و شرائع حرام کند برحذر می‌دارد و نهی می‌کند.

«وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» و برای آنها انواع خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها و لباس‌های خوب را و همچنان هر حلال لذت بخشی که نجس، مضر و بد نیست حلال مینماید و هر زشت و نجس را خواه در مأكولات باشد یا مشروبات و پوشیدنی‌ها که طبیعت سالم از آن بد می‌برد حرام می‌نماید.

خبائث:

هر چیزی است که طبع سلیم آن را پلید و نفس آن را ناپاک بشمارد و تناول آن سبب درد و آفت گردد. بعضی از علماء می‌گویند: هر خوراکی‌ای را که خداوند متعال حلال گردانیده، آن خوراکی پاکیزه است و هم در جسم و هم در دین سودمند میباشد و هر چه را که خداوند متعال حرام گردانیده، آن چیز هم در جسم و هم در دین پلید و زیانبار است. از فحوای آیه مبارکه فهمیده میشود که: برای اصلاح جامعه، ابتداء باید امکانات حلال را فراهم کرد، سپس برای امور حرام، محدودیت ایجاد نمود. (زیرا «يُحِلُّ»، قبل از «يُحَرِّمُ» است). و باید اضافه کرد که: حلال‌ها و حرام‌های الهی، بر اساس فطرت است.

«وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»: او همچنان از پیروان خود تمام اوامر سخت و شدیدی که موجب در تنگنا قرار گرفتن آنها میشود از قبیل خودکشی به منظور پذیرش توبه، و بریدن محل ناپاکی لباس و قصاص قتل عمد و غیر عمد و خطا، و مانند آنرا از آنان برداشته و تخفیف می‌دهد.

تکالیف شاقه‌ای که بنی اسرائیل به آن مکلف بودند، تکالیفی نبود که در آن مصلحتی ذاتی نهفته باشد بلکه آن تکالیف، به عنوان مجازاتی بر اعمال بدشان برآنان وضع شده بود؛ چون تحریم غنایم جنگی، تحریم همنشینی با زن حائض، بریدن موضع نجاست از لباس و قتل نفس به عنوان نشانه‌ای بر توبه پس بدانید که این پیامبر امی؛ پیام آور آسانی و بخشایش است چنانکه در حدیث شریف آمده است: «بعثت بال حنیفیه السمحة: به دین حق گرای آسان برانگیخته شده‌ام».

«فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوهُ وَ نَصَرُوهُ»: پس آنانی که تصدیقش کنند و از ایشان پیروی نموده و به آنچه فرستاده شده ایمان آورند و یاریش دهند و به او توقیر و احترام داشته در کنارش جهاد کنند. تنها ایمان به پیامبر صلی الله علیه وسلم کافی نیست، حمایت هم لازم است «وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ» و به هدایتی که بر آن از قرآن و سنت مبعوث شده هدایت شوند، قرآن، نوری است که دلها و اندیشه‌ها را روشن میکند و همواره قرین پیامبر صلی الله علیه وسلم بود. «النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ» (نبوت پیامبر، همراه قرآن و از طرف خدا نازل شده است).

«أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (157)»: اینها کسانی هستند که در دنیا و آخرت رستگار شده و به هدایت و استقامت و بهشت و رضوان الهی به سعادت رسیدند.
عامل رستگاری و فلاح، ایمان و حمایت از پیامبر و پیروی از قرآن است.

خواننده گرامی!

در آیات متبرکه ذیل در باره رسالت عام پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین بحث بعمل می آید.

پس از آن که الله متعال، صفات پیامبر را در تورات و انجیل بیان فرمود و یادآور شد که هرکس پیرو او شود، سرافراز و خوشبخت هر دو جهان است، سپس مزیت و برتری رسالت اسلامی را، که عام و فراگیر است، تبیین کرد و این که رسالت و برگزیدن پیامبر خاتم، برای عموم مردم است که آنان را به سوی ایمان به خدا، پیامبر و رسالتش فراخواند و هر کس در هر زمان و مکانی پیرو او گردد، به سعادت ابدی دنیا و آخرت خواهد رسید.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٨﴾

(ای پیغمبر!) بگو: ای مردم (جهان)، من فرستاده الله به سوی همه شما هستم، آن پروردگاری که مالکیت و سلطنت آسمانها و زمین فقط در سیطره اوست.
و هیچ معبودی برحق جز او نیست، زنده میکند و میمیراند. پس به الله و رسول عالیقدر او، که ناخوان است و به الله و سخنهای او ایمان دارد، ایمان بیاورید و از او پیروی کنید تا هدایت یابید. (۱۵۸)

تفسیر:

در این آیه مبارکه خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور میدهد، تا به همه ی مردم جهان، خود را بشناساند و دعوتش را برساند و اعلام نماید؛ چون پیامبری و رسالت او برای همه ی بشریت، رحمت و برکت است. (انبیاء آیه 107)، بشیر و نذیر است. (سوره انعام / آیه 19). (سوره سبأ / آیه 28).

بَعَثْتُ پیغمبر صلی الله علیه وسلم به ساکنین تمام جهان عام است. به امی های عرب، یا یهود و نصاری، محدود نمیباشد؛ چنانکه خدای متعال شهنشاه مطلق است، حضرت وی رسول مطلق او تعالی میباشد. اکنون، هدایت و کامرانی غیر ازین نیست که به شریعت عالم شمول و جامع او پیروی به عمل آید.

خاص اوست که ایمان آوردن به وی مرادف ایمان آوردن است به همه انبیاء و مرسلین و جمیع کتب سماویّه.

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» رسالت محمد صلی الله علیه وسلم رسالت جهانی است. بناءً این مکتب جهانی، رهبر جهانی لازم دارد.

طوریکه میفرماید: ای پیامبر! برای همه مردمان بگو: همانا الله متعال ما را به سوی ثقلین یعنی جن و انس و به سوی تمام بشر فرستاده پس مخاطب من در این دعوت تمام انسان هاست و خدایی که من را فرستاده تنها او مستحق عبادت است؛ «إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» برخی از مفسران گفته اند: همه پیامبران به طور خاص به سوی قوم خویش برانگیخته شدند و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم برای همه انسانها و همه جنیان برانگیخته شده است. جمیعاً حال از الیکم و منصوب است.

اشکار ترین مزیت رسالت اسلامی این است که: این رسالت؛ عام، فراگیر و ابدی است.
أحادیث متعددی نیز بر اصل عمومیت رسالت نبوی صلی الله علیه وسلم تأکید گذاشته اند، چون حدیث شریف وارده به روایت جابر بن عبدالله (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمودند: «به من پنج خصلت داده شده که به هیچ یک از انبیای قبل از من داده نشده است»:

1- با رعب و وحشتی که از من در قلب دشمنم افکنده می شود، به اندازه مسافت یک ماه راه، نصرت داده شده‌ام.

2- تمام زمین برایم سجده‌گاه و پاک قرار داده شده پس هرکس از امتم در هر جایی از زمین که هست، همین‌که وقت نمازش فرا میرسد، باید نماز بگزارد.

3- غنایم جنگ برایم حلال شده، در حالی که قبل از من برای کسی حلال نشده بود.

4- به من (حق) شفاعت داده شده.

5- پیامبران قبل از من مخصوصاً به سوی قوم خویش برانگیخته می شدند، در حالی که من به سوی عموم مردم برانگیخته شده‌ام.»

«الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: همان خدایی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین‌ها و متصرف و مدبر آنها اوست و ملکیت او کامل می‌باشد و تنها او مستحق الوهیت است. خدایی که مالک تمام کائنات است.

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ»: همچنین بگو: پروردگار من کسی است «که زنده میکند و میمیراند» لذا فقط او سزاوار یگانگی در ربوبیت است، «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ»:

پس به الله و پیامبرش که نبی امی است ایمان آرید، ایمان به الله متعال و رسول و تبعیت از پیامبر صلی الله علیه وسلم، در کنار هم رمز هدایت است.

«الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ»: به پیامبر «امی» ایمان بیاورید که دارای معجزات است، پیامبری که الله متعال او را تصدیق و تأیید کرده است به وسیله‌ی کتابی که بر او نازل شده و نیز به وسیله‌ی کتاب‌هایی که برای سایر پیامبران فرستاده است.

پیامبری که خود امی است، قرآنی را به‌عنوان معجزه نبوت خود آورده که شگفتی‌های آن پایان ناپذیر است و سنتی را با خود به همراه آورده که کمالات آن حدومرزی ندارد.

«وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (158)»: این پیامبر به تمام کلمات شرعی که الله متعال نازل نموده باور دارد، بنابر این بر شما لازم است تا او را تصدیق کنید و به امتثال او امرش بپردازند و به او اقتدا نموده و از سنت مطهرش پیروی کنید که رستگاری دنیا و آخرت در این است، این همان رستگاری بزرگی است که شما را به رضوان الهی و رحمت و بهشتش رهنمایی مینماید.

پیروی از قرآن و سنت و سیره‌ی پیامبر، هردو لازم است. «وَاتَّبِعُوهُ» (درآیه‌ی قبل سخن از تبعیت از نور و قرآن بود و در اینجا تبعیت از پیامبر صلی الله علیه وسلم.

خوانندگان گرامی!

در اصل سلسله‌ی کلام درباره بنی اسرائیل بود و در میان آن با توجه به مناسبت مقام، دعوت به ایمان آوردن به نبوت محمد صلی الله علیه وسلم به صورت جمله‌ی معترضه آمد و اینک روی سخن بار دیگر به طرف همان موضوعی بر میگردد که با شروع از آیه‌ی

103 هم چنان ادامه دارد.

حالا در آیات (159 الی 162) باز هم در باره نعمت‌های الهی بر بنی اسرائیل در صحرای تیه، امر به سکونت بنی اسرائیل در آن قریه (بیت المقدس)، بحث بعمل می‌آید.

وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿١٥٩﴾

و از قوم موسی جماعتی هستند که مردم را با [موازین و روش‌های] حق هدایت می‌کنند و به درستی و راستی فیصله می‌نمایند. (۱۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُمَّةٌ»: گروه فراوانی. مراد از این گروه زیاد، عَقْلَانِی است که در زمان موسی گوساله‌پرستی نکردند و در برابر سَفْهَاء قرار داشتند، و یا این که مراد عده‌ای از اصحاب پیغمبر است که در صدر اسلام ائین اسلام را پذیرفتند. «بِهِ»: به حق. «يَعْدِلُونَ»: فیصله می‌کنند. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

«وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ(159)»: با در نظر داشت اینکه یهود اکثر سرکش و بی انصاف اند ولی هستند از امت موسی علیه السلام که بر شریعت الله متعال هستند یعنی: مردم را به سوی هدایت دعوت می کنند، در حالی که خود به لباس حق ملبس و به زیور هدایت آراسته اند و مردم را به سوی حق هدایت می کنند و به معروف امر و از منکر نهی می کنند و برحق همواره استواراند و بر مبنای آن سخن میگویند و حکم و عمل میکنند پس اجر آنها بر خداست.

هدایت شدن به حق، نشانه‌ی دوری از تعصب و شناخت حق و پیروی از آن است و این گروه هدایت یافته‌ی یهود، کاری به سایر لجاجان بهانه‌گیر نداشتند.

مفسر زمخشری گفته است: بعد از این که الله متعال جماعتی را یادآور شد که در دین تزلزل و عدم ثبات نشان دادند و دچار شک و تردید شدند تا جایی که مرتکب دو گناه بسیار بزرگ یعنی پرستش گوساله و درخواست رؤیت الله شدند، خاطر نشان ساخت که در میان آنان جماعتی اهل یقین وجود دارند که مردم را به سوی حق هدایت کرده و آنها را راهنمایی و به طریق مستقیم ارشاد می کنند. (تفسیر کشاف ۲/۱۶۷).

وَقَطَعْنَا لَهُمْ آيَاتِنَا أَنْبَاءً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَجَعَلْنَا لِمِثْلِهِمْ آيَاتٍ لَوْلَا نَفْعُ الْخَلْقِ الْمَذْمُومِ وَظَلْمُنَا عَلَيْهِمُ الْعَمَامِ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ(۱۶۰)

و ما بنی اسرائیل را به دوازده سبط (طائفه و قبیله) که هر یک امتی بودند، تقسیم کردیم، و به موسی وحی فرستادیم وقتی که قومش از او آب خواستند، که با عصایت به سنگ بزن، پس (از زدن عصا) از آن سنگ دوازده چشمه جاری شد که هر گروه جای آب نوشی و آب گیری خود را دانست، و آب سفید را بر بالای آنها سایه بان ساختیم، و بر آنها من (شیرنی آسمانی) و سلوا (غذایی از پرنده‌ها) را نازل کردیم (و به آنان گفتیم) از چیزهای پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم بخورید، (و آنها به سبب مخالفت امر الله) بر ما ظلم نکردند، بلکه بر خودشان ظلم می کردند. (۱۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَطَعْنَا لَهُمْ»: آنان را تقسیم کردیم، دسته دسته کردیم. «أَسْبَاطًا»: فرزندان فرزندان، نواسه گان. «أُمَّةً»: جمع امت، جماعت و گروه. «اسْتَسْقَاهُ» (سقی): از او آب میخواستند. «أَنْبَاءً» (بجس): جوشید، بیرون آمد، روان شد. «مَشْرَبًا»: آبشخور، محل آب خوردن. «ظَلَّمْنَا»: سایه‌بان ساختیم، سایه گسترده کردیم. «الْعَمَامَ»: آب. «مَنْ»: (شیرنی آسمانی)، ترنجبین، ماده ای عسل گونه. «سَلْوَى»: پرنده‌ی (غذایی از پرنده‌ها).

تفسیر :

«وَقَطَعْنَا لَهُمْ آيَاتِنَا أَنْبَاءً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَجَعَلْنَا لِمِثْلِهِمْ آيَاتٍ لَوْلَا نَفْعُ الْخَلْقِ الْمَذْمُومِ وَظَلْمُنَا عَلَيْهِمُ الْعَمَامِ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ(۱۶۰)»: و خداوند متعال بنی اسرائیل را به دوازده پُشت که هر یک امتی به شمار میرفتند - تقسیم کردیم - [تا کار هر عشیره به رییس و سرکرده‌ی خود واگذار شود].

«اسباط جمع سبط»: نام واحد اجتماعی یهودیان قدیم است «که هر یک امتی بودند» یعنی: هر سبط، قبیله‌ای از نسل یک پدر از فرزندان یعقوب علیه السلام بودند. منظور از «سبط» که در آیه آمده، نواسه‌ی پسر یا دختری است و از لحاظ معنی به مفهوم قبیله نزدیک است.

مفسر ابو حیان در این بابت نوشته است: یعنی آنها را به صورت نسل‌های مشخصی از هم جدا کردیم، تا کار هر نسل یعنی هر قبیله به رئیس خود واگذار شود و کارشان بر موسی آسان گردد و تا به یکدیگر رشک و حسادت نورزند و هرج و مرج بر پا نگردد، از این رو دوازده چشمه‌ی آب برای آنان جوشید. تا به خاطر آب به نزاع و کشتار دست نزنند، و برای هر قبیله رئیسی تعیین کرد که در امورشان به او مراجعه کنند. (البحر ۴/۴۰۶).

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: در این آیه اشاره است به سازماندهی بنی اسرائیل که در آیه ی 12 سوره ی مائده بیان شده است و تفصیل کامل آن در سفر اعداد، در تورات آمده است و از آن معلوم میشود که در بیابان کوه سینا موسی علیه السلام به دستور خدا بنی اسرائیل را سرشماری کرد و سپس 12 عشیره ی آنها را که از نسل ده پسر یعقوب علیه السلام و دو پسر یوسف علیه السلام بودند به صورت گروه های مستقلی سازمان دهی کرد و بر هر گروهی سرداری راتعیین کرد تا از حیث اخلاقی، مذهبی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی در میان آنان نظم به وجود بیاورد و احکام شریعت را اجرا کند. همچنین فرزند پسر دوازدهم یعقوب، لاوی را که موسی و هارون علیهم السلام نیز از نسل او بودند به صورت گروهی جداگانه سازماندهی کرد تا وظیفه ی روشن نگهداشتن شمع حق را در میان همه ی این عشیره ها انجام دهد.

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ»: و به سوی موسی علیه السلام وحی فرستادیم، که آنگاه در دشت (تیه) قومش از او آب خواستند و تشنگی بر آنان مستولی شد: «أَنْ اِضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ»: با عصایش به سنگ بزند، پس آن را زد، «فَأَنْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا»: چون موسی علیهم السلام با نام الله متعال چنین کرد، از سنگ دوازده چشمه به تعداد قبیله های بنی اسرائیل جوشید تا هر پشت چشمه مخصوص خود را بشناسد و از آن آب برگیرد و به این ترتیب از دحام و خصومت کم گردد و تا این گروه ها از هم متمایز شوند. آنها از این آب سرد نوشیدند.

«قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ»: هر قبیله و جماعت چشمه های مخصوص خود دانستند. یعنی: هر سبطی چشمه مخصوص به خود را که از آن مینوشید، شناخت. امام طبری نوشته است که: هیچ قبیله ای به منظور مصرف آب، داخل چشمه ی دیگری نمی شد.

«وَوَضَعْنَا عَنَاهُمْ أَشْجَارًا تَسْقَوْنَ»: و خداوند متعال ابر را بر فرازشان سایبان آنها قرار داد که آنها را از گرمی آفتاب مصون بدارد و آنها را از آزار حرارت شدید حفظ نماید. مفسر آلوسی فرموده است: سایه با حرکت آنها حرکت کرده و موقع توقف آنها، آن هم می ایستاد.

«وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ»: کرم خود را بر آنان با اعطای خوردنی اشتها انگیز و خوشمزه کامل کردیم، غذای خوردنی عبارت بود از «من»، و آن ماده ایست شیرین که بر برگ درخت می بارد و مردم آن را جمع آوری کرده و میخورند. و «سلوی»، و آن پرنده ای لذیذ گوشت است به نام سمانی «بودنه». تمام آنها از فضل و کرم و عطایای خدا بر آنان می باشد که بدون زحمت و تلاش برای آنان فراهم شده بود. «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»: به آنها گفتیم: از این خوراک پاک و لذیذ که آن را روزی شما کرده ایم بخورید.

«وَمَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ(160)»: ولی آنها نعمت خدای را رد نموده، احسان و معروفش را انکار و از امرش نافرمانی نمودند. خدای تعالی فرود: آن ها با این گناهان بر ما ظلم و ستم نکردند؛ زیرا برای خدای تعالی معصیت هیچ گناهکاری ضرری ندارد، ولی آنها بر خویشان ظلم نمودند، پس به زودی خدای تعالی بر آنها عذاب خویش را نازل خواهد کرد.

پس قومی که با پیامبر خودشان چنین رفتاری داشته باشند، از آنان بعید نیست که دین و دعوت جدید را هم رد نمایند لذا ای امت محمد صلی الله علیه وسلم! موضع گیری های یهود در قبال دعوت اسلامی را بعید نپندارید، در عین حال، به هوش باشید که مانند آنان در این منجلاب نیفتید.

وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَعْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٦١﴾

و [یادکنید] هنگامی را که به بنی اسرائیل گفته شد: در این شهر [بیت المقدس] سکونت گزینید، و از هر جا که خواستید [از میوه و محصولاتش] بخورید، و بگویید: الهی! گناهان ما را ببامرز. و سجده کنان از دروازه شهر داخل (بیت المقدس) شوید، تا گناهانتان را ببامرزیم (بلکه) به زودی نیکوکاران را اجر بیشتر می دهیم. (۱۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَذِهِ الْقَرْيَةُ»: بیت المقدس یا اریحا. «حِطَّةٌ»: پاک نمودن، زدودن گناهان. «الْبَابُ»: دروازه ی این شهر. «سُجَّدًا»: فروتانه، سجده کنان.

تفسیر:

«وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ ائْتُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ»: و ای پیامبر! روزی را یادآور که خطاب به بنی اسرائیل گفتیم داخل بیت المقدس شوید: در این شهر [مبارک که پیرامونش را پر برکت کرده ایم] سکونت گزینید و در هر نقطه و هر طور که می خواهید او آن چه لازم دارید، بخورید، یعنی: از نعمت ها و پاکیزگی هایی که در آن سرزمین است، بخورید، واقعاً هم که بیت المقدس، از سر زمین های پر نعمتی و پر برکتی است.

در ضمن ملاحظه میداریم که: برای آوارگان، بنی اسرائیل مسکن مهم ترین مسئله است. بنا بر همین اساس که در آیه مبارکه در ابتدا اول از مسکن بحث بعمل آمده است. «وَقُولُوا حِطَّةٌ» وقتی وارد آنجا شدید بگویید «حطه»: بار خدایا! گناهان ما را کم کن و نادیده بگیر و آن را ببخشای. یعنی: با گفتن کلمه «حطه»، از دروازه بیت المقدس سجده کنان در آید سجده شکر در برابر آن ادا نماید.

کلمه ی «حِطَّةٌ»، به معنای نزول چیزی از بالاست، (انحطاط هم از این ریشه گرفته شده است.) و به مفهوم تقاضای نزول رحمت و عفو الهی است.

هدایت پروردگار با عظمت این بود که بنی اسرائیل هنگام ورود به سرزمین مقدس، با این کلمه از خداوند آمرزش بطلبند، ولی آنان از روی استهزاء، کلمه را عوض کردند و گفتند: «حِطَّةٌ». (تفسیر نمونه).

داستان و رود بنی اسرائیل به بیت المقدس، همراه با عذرخواهی از خداوند در برابر لجابت ها و تغییر کلمات سفارش شده، داستانی عبرت آموز و قابل دقت است.

«نَعْفِرْ لَكُمْ حَطِيئَاتِكُمْ»: که اگر چنین کنید خدای تعالی تمام گناهان و خطاهای گذشته شما را می بخشد و عیب های تان را مستور می دارد و از بدی های تان درمی گذرد.

پروردگار با عظمت، همه ی نیازها و مایحتاج مادی و معنوی، دنیوی و اخروی بشر را تأمین میکند و برای برخورداری از نعمت هایی همچون مسکن، غذا، عفو و لطف، دستور می دهد که دعا و استغفار کنند و سجده نمایند.

و در این هیچ جای شکی نیست که: خداوند متعال، با يك عذرخواهی و توبه ی خالصانه، گناهان بسیاری را می بخشد.

«سَتَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (161)»: باید میان نیکوکار و گنهکار، تفاوت باشد. وقتی خطاکاران بخشوده میشوند، نیکوکاران هم از درجه و لطف بیشتری برخوردار می گردند. طوری که می فرماید: و اگر کسی از شما نیکوکار باشد خداوند متعال با این استغفار در درجاتش می افزاید و به او حسنات بیشتری را می نویسد.

علاوه بر عفو و بخشودن گناهانش، او را به بهشت نیز داخل خواهیم کرد.

به این ترتیب، به آنان دو وعده داده شد: یکی وعده آمرزش عام برای همگی به شرط اطاعت و دیگری وعده ای مخصوص به نیکوکاران در مورد افزودن بر پاداششان. از روایات چنین بر می آید که: دستور ورود به بیت المقدس برای یهودیان، در زمان یوشع، جانشین موسی علیهم السلام داده شد.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴿١٦٢﴾

اما کسانی که از آنها ظلم و ستم (بر خویشان) کردند این سخن (و آن برنامه ها) را تبدیل

نمودند و غیر از آنچه به آنها گفته شده بود انجام دادند، پس به سزای اینکه ظلم میکردند، عذابی از آسمان بر آنها فرستادیم. (۱۶۲)

تفسیر:

«فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ»: اما کسانی که از آنها ظلم و ستم (بر خویشتن) کردند، بنابر خبائث و طبیعت زشتی که داشتند کلمه‌ای را که خدای تعالی آنها را امر کرده بود تا بگویند، تغییر داده و در عوض «حطه» «حنطه فی شعره / گندمی در موی» گفتند و به جای این که سجده‌کنان و با خشوع و فروتنی وارد شوند، نشستند و به عنوان مسخره نشیمنگاه را بر زمین نهاده و خود را میکشیدند، بدین ترتیب فرمان و دستور خدا را به بازیچه گرفتند. و در این تغییر خویش ظلم نموده و از حد تجاوز کردند. واضح است که مجازات تحریف و تغییر دساتیر الهی، قهر و عذاب الهی است. «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ (162)»: به سبب ستم و تجاوز مدام آنها عذابی از آسمان بر آنان نازل کردیم.

بنابر ظلم و تجاوز مدام خداوند متعال بر آن ها عذابی را از آسمان و غضب نابود کننده و پلیدی بنیان بر انداز به سبب گناهان‌شان و مخالفت از امر خدا نازل کرد. نباید فرمواش کنید که: تغییرات لجوجانه و براساس استهزاء، قابل بخشش نیست. واضح است که: همه‌ی سزاها و مجازات‌ها مربوط به قیامت نیست، بلکه گاهی در دنیا نیز مجازات داده میشود. و باید گفت که: در مجموع سرنوشت انسان به دست خودش است و عذاب، نتیجه‌ی ظلم خود اوست.

ابو سعود فرموده است: منظور از عذاب «طاعون» است. روایت شده است که در مدت یک ساعت بیست و چهار هزار نفر از آنان مردند. (ابو سعود ۲/۵۰۵). قابل یاد آوری است که: نظیر این آیه در سوره «بقره آیه 59» نیز تذکر رفته است. طوری که در آن آمده است: «اما کسانی که ستم کرده بودند، آن سخن را به چیزی جز آنچه به آنان گفته شده بود، تبدیل کردند آیه 59 بقره».

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «به بنی اسرائیل گفته شد: سجده‌کنان به در آید و حطه بگویند، پس سخن را عوض کردند و چون از در وارد شدند، در حالیکه بر نشیمنگاه هایشان میخزیدند، میگفتند: حبه فی شعره: گندم درجو» که این جمله‌ای تمسخر آمیز و بی‌معناست. بعضی برآنند که آنها: «حنطه: گندم» میگفتند «پس بر سر ستمکاران به کیفر نافرمانیشان عذابی از آسمان فرود فرستادیم».

رجز: عبارت از عذاب است. ابن عباس (رض) میفرماید: «هر رجزی در کتاب الله متعال به معنای عذاب است».

مفسر ابو سعود فرموده است: منظور از عذاب «طاعون» است. روایت شده است که در مدت یک ساعت بیست و چهار هزار نفر از آنان مردند. (ابو سعود ۲/۵۰۵). همچنان تعدادی از مفسرین در تفاسیر خویش نگاشته اند که: بصورت کل در این مصیبت طاعون هفتاد هزار تن از بنی اسرائیل در یک روز به هلاکت رسیدند.

تحریف‌ها در قانون الهی:

قرآن عظیم الشان، سه نوع تحریف را در قانون الهی مطرح میدارد:

1- تغییر در کلمات و اصطلاحات، بطور مثال؛ بنی اسرائیل که به جای گفتن کلمه‌ی «حِطَّة» یعنی طلب آمرزش و عفو، گفتند: «حِنطَة» یعنی گندم.

2- تغییر زمان، مثل آنکه بنی اسرائیل حوضچه‌هایی را در ساحل بحر ساختند و شنبه‌ها که شکار ماهی حرام بود، ماهی در آنها جمع می‌شد و روز یکشنبه که صید اجازه بود، آنها را شکار می‌کردند و می‌گفتند: ما در روز شنبه و روز تعطیل شکار نکرده‌ایم. «وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ» (بقره، 65).

3- تغییر روشن فکرانه و دست‌کاری در تقویم طبیعی، مثل تأخیر انداختن ماه‌های حرام. در دوران جاهلیت؛ چون مایل نبودند که جنگ را به خاطر فرا رسیدن ماه‌های حرام قطع کنند، ماه‌ها را به تأخیر می‌انداختند که آیه نازل شد. «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» (توبه، 37).

برخی از نعمت‌های اعطا شده الهی به بنی اسرائیل :

طوری‌که در فوق یادآور شدیم؛ بنی اسرائیل بناءً به دوازده فرزند یعقوب به دوازده طایفه تقسیم شدند تا هر طایفه‌ای کارهای خود را نزد مسؤول و سرپرست خود ببرد، تا مشکلات موسی سبک و نظمی عادلانه حاکم گردد و در بین‌شان حسد و کینه به وجود نیاید که منجر به نزاع و اختلاف نگردد.

ولی در نهایت امر با وجود آن همه نعمت، ناسپاسی کردند؛ اما نه، بر خدا، بلکه بر خود ستم روا داشتند.

در آیات متبرکه به بیان گرفته شد: این تیره بختان وقتی وارد شهر شدند، به جای «حطه»؛ یعنی، بار الها! گناهانمان را فروریز، خواسته‌ی ما آمرزش است؛ گفتند: «حبة فی شعرة» و استهزا کنان، به جای سجده کنان، روی کفلهایشان (سرین یاران) خزیدند. خدا نیز مجازات‌شان را به مریضی «طاعون» جواب داد.

در آیات متبرکه ملاحظه داشتیم: بادر نظر داشت اینکه دروازه‌های رحمت و خیر و برکت پروردگار بر روی این قوم باز شده بود؛ اما با این وصف جز بیراهه نمی‌رفتند و به فرمان حق، گوش فرا نمی‌دادند.

عین این قصه که در این آیه‌ها [161 و 162] بیان میشود، با اختلاف در تعدادی از کلمات در سوره ی (بقره آیات 58 و 59) آمده است تا این‌گونه اختلاف، تناسب و بلاغت و رسایی قرآن و کمال اعجاز آن را بیشتر نشان دهد؛ زیرا تکرار عین کلمات و اصطلاحات، از شیوایی کلام می‌کاهد. طبعاً بلاغت در گفتار و نوشتار - بخصوص در کلام سخن‌آفرین - مقتضی اظهار معنای یگانه با شیوه‌های گوناگون و الفاظ مختلف است.

مفسر فخر رازی، هشت وجه را در آیه‌های یادشده در این دو سوره، آورده که در عین اختلاف در الفاظ و واژه‌ها با هم تناقض و تعارض ندارند و بلکه پسندیده و خالی از اشکالند. آن هشت وجه، عبارتند از:

1- در این سوره (اعراف) میفرماید: «اسکنوا» در آن سوره (بقره) میفرماید: «أدخلوا» فایده‌ی جمله‌ی اول، کامل‌تر است؛ چون سکونت مستلزم ورود است، نه عکس آن. پس، هرکس ساکن گردد، قطعاً مرحله‌ی ورود را نیز طی کرده است؛ نه عکس آن.

2- در این سوره میفرماید: «وكلوا» در آن سوره میگوید: «فكلوا» شروع به خوردن پس از ورود و آرام گرفتن است؛ بنابر این، بهتر است برای توضیح و تفسیر، فای تعقیب (از پی در آینده، پیگیری) پس از فعل امر «اسکنوا» ذکر شود؛ اما «واو» بر خوردن همراه آرام گرفتن دلالت می‌کند، نه، پس از آن.

3- در سوره‌ی بقره، خوردن را به «رغدا»: گوارا و فراوان توصیف کرده، در این جا این کلمه را نیاورده آن که وقتی انسان مقیم گشت و مدتی گذشت، آن لذت و علاقه نیز هنگام نیاز شدید خود را نشان می‌دهد.

4- در این سوره، کلمه‌ی «حطه» پیش از فعل امر «و ادخلوا» آمده و در سوره‌ی بقره، عکس آن است و میان این دو، هیچ فرقی نیست؛ زیرا «واو» در این جمله‌ی امریه مقتضی ترتیب نیست، خواه، نخست دعا و آمرزش را پیش‌اندازند، سپس - سجده کنان و فروتنانه - بندگی خود را نشان دهند، یا بر عکس، هر دو یکسان است؛ زیرا هدف بزرگداشت و تعظیم مقام بی‌همتای پروردگار و اظهار کرنش و فروتنی است.

5- در این سوره میفرماید: «نغفر لكم خطيئاتكم» و در سوره‌ی بقره میگوید: «نغفر لكم

خطایاکم» هر دو جمع، یکسان اند و فرق چندانی با هم ندارند و هر دو به آمرزش گناهان اندک و زیاد اشاره می کنند.

در ادبیات عرب، جمع سالم: با «ات» یا «ون» و «ین» - معمولاً - زمانی که در مقابل جمع مکسر (جمعی که مفردش از لحاظ حرکات و حروف، تغییر کرده و ساختمان اصلیش به هم خورده) قرار گیرد، برای قلت است و زیرمجموعه‌ی کمتری را در بر می گیرد. و البته این قاعده، عمومیت تام ندارد.

6- در اینجا میفرماید: «سنزید المحسنین» بدون حرف «واو» در آنجا میفرماید: «و سنزید المحسنین» با حرف عطف و او؛ اما از نظر معنا یکسان اند و ترک واو استثنا (از سرگرفتن، شروع کردن)، پس از دعای آمرزش، بر نیکویی اضافی مستقلی از سوی خدا دلالت می کند.

7- در این جا میفرماید: «فارسلنا علیهم رجزاً»، و در آن جا میفرماید: «فأنزلنا علی الذین ظلموا» معمولاً در واژه‌ی انزال، فراوانی احساس نمی شود؛ ولی در ارسال، فراوانی احساس میشود. با توجه به ترتیب دو جمله در سوره، انگار، نخست عذاب کمتر و تدریجی نازل می کند، سپس بر آن عذاب می افزاید.

8- در این جا میفرماید: «بما كانوا يظلمون» و در آن جا میفرماید: «بما كانوا يفسقون» آیه‌ی نخست به ستم و آیه‌ی دوم به نافرمانی امر حق اشاره میکنند: تجاوز به حق دیگران و خروج از دین خدا. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی)

خوانندگان گرامی!

در آیات (163 الی 166) در باره حيله گری قوم یهود در مورد شکار ماهی در روز شنبه و سزای نافرمانان، بحث بعمل آمده است.

در ضمن قابل یادآوری می باشد که: این آیات، نوع دیگری از سرپیچی و مخالفت‌های یهود را پس از آن که وارد شهر شدند، به بیان میگیرد که: چگونه حيله گرانه به شکار ماهی گیری میپرداختند. البته این از داستان به طور کوتاه و مختصری در سوره‌ی (بقره آیه: 65) و (سوره نساء آیات 47 و 154) نیز یاد آوری بعمل آورده است.

وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿١٦٣﴾

و از آنها (یهود) درباره (سرگذشت قریه که در ساحل دریا بود سوال کن، و) بخاطر بیایور هنگامی را که آنها در روز شنبه تجاوز (و طغیان در برابر قانون الله) میکردند، همان هنگام که ماهیان‌شان روز شنبه (که روز تعطیل و استراحت - شان بود) آشکار میشدند اما در غیر روز شنبه به سراغ آنها نمی آمدند، اینگونه آنها را به چیزی آزمایش کردیم که در برابر آن نافرمانی می نمودند. (۱۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَنِ الْقَرْيَةِ»: از مردم آن شهر، شهر ایلهو بندر ایلات. «حَاضِرَةَ الْبَحْرِ»: نزدیک و مجاور بحر احمر، کنار بحر. «يَعْدُونَ»: به حدود الله تجاوز میکند، ظلم میورزند. «سَبْتٍ»: بریدن «سبت الشیء: قطعه». سبت یهود همان قطع عمل در شریعت موسی بود و آن در روز شنبه است که باید در آن روز دست از کار بکشند. «حِيتَانُ»: جمع حوت، ماهی ها. «شُرَّعًا»: جمع شارع، روی آب آمدن، خودنمایی کردن، به دنبال هم قرار گرفتن، یا آشکار شوندگان. «لَا يَسْبِتُونَ»: شنبه تعطیل نمی کنند.

تفسیر:

«وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ»: [ای محمد!] از ذریه این یهودیان در باره آنچه بر قریه «ایلات» واقع ساحل بحر احمر نازل شده سؤال کن هنگامی که از حدود الله متعال تجاوز کردند در حالی که اوتعالی آنها را از شکار ماهی در روز شنبه نهی فرمود ولی آنها در روز شنبه دست به شکار زدند. چه بلایی به سرشان آمد؟ آیا خدا آنان را به

صورت میمون و خوک مسخ نکرد؟ ملاحظه میشود که: قانون شکنی اجداد و نیاکان، نسل‌های بعدی را نیز شرم‌نده می‌کند. ابن کثیر گفته است: این قریه عبارت است از «ایله» که در ساحل بحر احمر قرار داشت. (مختصر ابن کثیر ۵۸/۲).

همچنان تعدادی دیگری از مفسران بدین باور اند که: مراد از آن، شهر «ایله» است که در جوار خلیج عقبه واقع شده. امروزه نیز خلیج «ایلات» معروف است و یهودیان نام قدیمی آن را احیا کرده و شهر مجاورش را «ایلات» نامیده‌اند. به قولی دیگر: آن شهر، شهر «طبریه» بود. اعراب، شهر را قریه مینامند، به این جهت، تعبیر: «وَسَلُّهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ» گویای معنی است.

«إِذْ يَعُدُّونَ فِي السَّبْتِ» در روز شنبه از حد مقرر از جانب خدا تجاوز کرده و آن را زیر پا نهادند و به شکار پرداختند.

«إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيَتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا»: این در حالی بود که به عنوان ابتلای الهی ماهی‌ها در روز شنبه که آنها از شکار در آن نهی شده بودند می‌آمدند و چون روز شنبه به پایان میرسید در سایر روزها ماهی‌ها جمع نمی‌شدند.

یعنی روز شنبه که شکار در آن روز بر آنان حرام بود، ماهیان به تعدادی فراوان بر سطح آب نمایان می‌شدند.

«وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ»: در غیر روز شنبه و در سایر ایام ماهیان ظاهر نمیشدند بلکه از دید آنها نپدید می‌گشتند.

«كَذَلِكَ نَبَلَّوْهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (163)»: این یک امتحان بزرگ در حق آنها بود؛ چون از الله متعال و اوامرش نافرمانی نموده و به مخالفت امر پیامبر صلی الله علیه وسلم پرداختند این بود که الله متعال این بلا را بر آنها نازل فرمود.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می‌فرماید: از جمله روش‌هایی که الله متعال برای آزمون بندگان اختیار می‌فرماید، یکی این است که چون در شخصی یا گروهی میل به انحراف و نافرمانی افزایش یابد، الله متعال دروازه‌ی موقعیت‌های نافرمانی را در برابر او می‌گشاید. تا تمایلات پوشیده‌ی وی به خوبی نمایان شوند و او از آلوده شدن به گناهان و جرایمی که خود در پی آلوده شدن به آنهاست تنها به این دلیل باز نماند که فرصت ارتکاب آنها را به دست نیاورده است.

امام قرطبی فرموده است: روایت شده است که چنین امری در روزگار داود بود، شیطان در دل آنها و سوسه کرده و به آنها گفت: شما در روز شنبه فقط از صید ماهی منع شده‌اید، پس حوض‌هایی از آب تهیه کرده و در روز جمعه ماهیان را به طرف آن برانید تا در آن بمانند و به علت کمی آب نمی‌توانستند خارج شوند و روز یکشنبه آنها را می‌گرفتند و بدین ترتیب در شکار کردن آنها نیرنگ به کار می‌بردند. (تفسیر قرطبی ۳۰۶/۷).

توضیح مؤجز:

الله متعال به یهودیان هدایت فرمود که در روزهای جمعه به شکار ماهی بپردازند؛ اما آنان روز شنبه را برای خود برگزیدند و در آزمون سخت، قرار گرفتند. خداوند، شکار ماهی را در روز شنبه که روز عبادت و بزرگداشت پروردگار بود، بر آنان حرام کرد. چون روز شنبه، شکار تعطیل بود و ماهیهای سفید و فربه، روی آب می‌آمدند و آنقدر زیاد بودند که سطح آب را می‌پوشیدند؛ اما روزهای دیگر خود را از دست شکارچیان پنهان می‌کردند.

مدتی چنین گذشت، برخی از مردم، و سوسه شدند و تصمیم گرفتند که چون روزهای شنبه صید ماهی ممنوع است، در کنار رودخانه برکه‌ها و حوضهایی بسازند و آنها را تا نیمه از آب پر کنند تا روز شنبه ماهی‌ها در آن جمع شوند و دیگر نتوانند بالا آیند و روز یکشنبه آنها را شکار کنند. عده‌ی کمی از آن مردم به این حيله‌گری دست زدند و سرانجام بر تعدادشان اضافه گشت و همه‌ی مردم از آن باخبر شدند. برخی از مردم، بقیه را از عذاب

خدا بر حذر میداشتند؛ اما خدا در عذابشان شتاب نکرد و بر غرورشان افزود و بی پروا روزهای شنبه به صید ماهی می پرداختند و آن را نمک سود می کردند و می فروختند. حسن بصری (رح) میگوید: دو گروه از آنان نجات یافتند و یک گروه نابود شدند و آنان کسانی بودند که روز شنبه ماهی گرفتند. برخی هم گفته اند که یهود نیز فرمان یافته بودند که مانند ما روز جمعه را گرامی بدارند، اما آنان از این فرمان سر پیچیدند و به سراغ روز شنبه رفتند و خدا آنان را آزمود و در روز شنبه صید ماهی را برای آنان حرام قرار داد و فرمان داد که روز شنبه را بزرگ بشمارند و ماهیان روز شنبه آشکارا بر آب می آمدند و مانند ماده شتران آبستن سپید بودند و از شمار بسیارشان سطح آب دیده نمیشد، اما در روزهای دیگر به سراغشان نمی آمدند و روزگاری بدین منوال گذشت، آنگاه شیطان به سراغشان آمد و به آنان گفت: شما که شنبه ها نمیتوانید ماهیان را صید کنید، بند ها و دند و حوض های کوچکی بنا کنید و روز شنبه ماهیان را به آن سوی برانید و نگذارید که از آنجا بیرون بیایند و روز یکشنبه آنها را صید کنید و یکی از آنان ماهی بزرگی را روز شنبه برداشت و یک ریسمان کوچکی را به دمش و سر دیگرش را به چوبی در ساحل بست. سپس روز یکشنبه آن را بریان کرد و خورد و همسایه اش بوی ماهی را استشمام کرد و نگاهی به تنورش کرد و به او گفت: من میدانم که خدا به زودی به تو مجازات میدهد. وقتی دید که عذابی در کار نیست، شنبه بعد دو عدد ماهی گرفت و چون دیدند که به این نزدیکی ها از عذاب خبری نیست، روز شنبه از آن ماهیان صید کردند و خوردند و نمک سود کردند و فروختند و شمار آنان هفتاد هزار کس بود و مردم شهر به سه گروه تقسیم شده بودند؛ گروهی از آنان که حدود دوازده هزار نفر بودند، آنان را از این کار باز داشتند و گروهی گفتند: چرا این گروه را پند میدهید؟ و گروهی دیگر هم گناهکار بودند. وقتی از گناه خویش باز نیامدند، مؤمنان گفتند: ما با شما در یکجا زندگی نمیکنیم و در شهر دیواری کشیدند و مؤمنان از یک دروازه و تجاوزکاران از دروازه ای دیگر به آنجا در می آمدند و داود علیه السلام آنان را نفرین کرد و یک روز مؤمنان از منزل خویش بیرون آمدند، اما هیچ کس از تجاوزکاران بیرون نیامدند و مردم گفتند: اینان باید به بلایی دچار آمده باشند، دیوار را کنار زدند، دیدند که آنان بوزینه شده اند، دروازه را گشودند و وارد آن بخش از شهر شدند و بوزینگان خویشاوندان خود را باز شناختند، اما انسانها خویشاوندان بوزینه خود را نشناختند و بوزینگان به نزد خویشاوندانشان می آمدند و لباس هایشان را می بوییدند و میگریستند و انسانها به آنان میگفتند: آیا شما را از این کار باز نداشتیم و آنان سرهای خود را تکان میدادند و میگفتند: بلی. برخی گفته اند که جوانانشان به بوزینه و پیرانشان به خوک مسخ شدند. (بنقل از تفسیر کشاف)

وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿١٦٤﴾

و هنگامی را که گروهی از آنها (صالحان یهود به گروه دیگر) گفتند: چرا قومی را پند می دهید که الله، هلاکشان خواهد کرد، یا آنها را عذاب سخت خواهد داد؟ گفتند: (این اندرزها) برای اعتدال (و رفع مسئولیت) در پیشگاه پروردگار شماست، به علاوه شاید آنها (بپذیرند) و از گناه پرهیزگار و) تقوی پیشه کنند. (۱۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَعْذِرَةٌ»: عذر تقصیر به پیشگاه الله متعال.

تفسیر:

«وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا»: و گروهی که آنان را موعظه میکرد و از اصلاح آنها ناامید شده بود خطاب به گروهی که هنوز آنها را موعظه مینمود و به معروف امر و از منکر نهی میکرد گفتند: چرا اینها را نصیحت میکنید در حالیکه خدای تعالی بر آنها هلاکت را مقرر نموده است چون آنها به مخالفت امر او

پرداختند، پس مصلحتی در نصیحت آنها و خیری در موعظه آنها نیست، چون آنها در معرض فنا، نابودی و عذاب شدید قرار دارند. با تأسف باید گفت که عده‌ای، نه خود موعظه می‌کنند و نه تحمل موعظه کردن دیگران را دارند.

همچنان ابن کثیر میفرماید که: الله متعال خبر میدهد که اهل این قریه سه گروه شدند: گروهی عمل ممنوع را انجام داده و با به کار گرفتن حيله در روز شنبه به شکار ماهی می‌پرداختند، و گروهی آنها را منع کرده و از آنها دوری می‌جستند، و گروهی که نه شکار می‌کردند و نه منع اما به گروه مانع می‌گفتند: لَمْ تَعْظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ چَرا آن جماعت را منع می‌کنید حال این که خدا آنها را نابود می‌کند و مستحق کيفر خدا هستند، بنابر این نهی و منع شما، آنان را سودی نیست. (مختصر ابن کثیر ۵۹/۲).

«قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمُ»: جماعت نصیحتگر گفتند: ما آنها را نصیحت می‌کنیم تا نزد پروردگار خویش عذر داشته باشیم و با آنها شریک نگردیم و ای بسا که خدای تعالی به موعظه ما آنها را اصلاح می‌سازد، امید است الله متعال آنها را به واسطه نصیحت ما هدایت کند. و در ضمن وظیفه‌ی خود را انجام داده باشیم که عبارت است از نصیحت و یادآوری.

در ضمن قابل یادآوری است که: نهی از منکر واجب است؛ یا برای اینکه افراد فاسق باایمان شوند، یا برای عذر داشتن خود انسان نزد الله متعال خداوند. همچنان باید گفت که: لازم نیست حتماً نهی از منکر ما اثری و نتیجه‌ای بصورت حتمی بیار آورد، همیشه به یاد داشته باشید که ما مأمور به ادای رسالت تبلیغی خویش هستیم، نه ضامن نتیجه. ولی انسانها خدا دوست هیچ وخت از اصلاح جامعه ناامید نمیشوند و رسالت مقدس امر به معروف و نهی از منکر را ترك نمی‌کنند.

«وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (164)»: و شاید از عمل و گناه خود دست بردارند. یعنی قضاوت عجلولانه، و سریع ممنوع است. نمیتوان گفت: خداوند این گروه را عذاب یا هلاک خواهد کرد، شاید پرهیزکار شوند.

مفسر طبری فرموده است: شاید از خدا بترسند و به اطاعت از الله متعال روی آورند و از نافرمانی و تجاوز روز شنبه توبه کنند. (طبری ۱۳/۱۸۵).

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿١٦٥﴾

اما هنگامی که تذکراتی را که به آنها داده شده بود فراموش کردند، آنانی را که از بدی منع می‌کردند نجات دادیم و ظالمان را به سبب نافرمانی‌شان به عذاب سخت گرفتار کردیم. (۱۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَسُوا»: از یاد بردند، به وعظ و اندرز گوش نکردند. «يَنْهَوْنَ»: باز می‌دارند، منع می‌کنند. «بَئِيسٍ»: سخت، سنگین.

تفسیر:

«فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ»: و چون پندی را که به آنان داده بودند، ترک و فراموش کردند؛ یعنی: هنگامیکه نافرمانان آن شهر، پند و موعظه صالحان نهی کننده از منکر را نادیده گرفتند و از یاد بردند، «أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ»: الله متعال نصیحتگران‌شان را خواه آنانی که از نصیحت ناامید شده بودند یا آنانی که بر کار خود دوام دادند نجات داد، «وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ»: و سرکشان را و نافرمانان را به عذابی شدید، سنگین و دردناک گرفتار کردیم که مرتکب نافرمانی شده بودند.

«بِمَا كَانُوا يُفْسِقُونَ(165)»: چون آنها به مخالفت امر پروردگار با عظمت خود پرداخته و از طاعت او تعالی خارج شده بودند.

متوجه باشید: هر کسیکه راه موعظه را به روی خود مسدود سازد، مطمئن باشید که؛ راه قهر الهی را به روی خویش باز کرده است.

مفسران از جمله مفسر تفسیر فرقان مینویسد: که صورت هایشان مسخ شد و به شکل بوزینه در آمدند؛ اما برخی گفته اند: از صفات انسانی مسخ شدند و در صفات و حرکات، حیوان محض و بی اراده گشتند، دل‌هایشان مسخ و درک و افهامشان، چون بوزینگان شد.

دلیل این آیه که به بوزینه و میمون اشاره کرده، این است که میمون شکم دوست و یهود هم به دلیل حرص و علاقمندی که نسبت به مال اندوزی و دنیا پرستی داشتند و دارند، بر خلاف فرمان تورات، از کار دنیایی، دست نمیکشیدند تا به این مجازات، گرفتار آمدند. در هر صورت، مسخ شدند، حال، صوری و معنوی، و یا معنوی به سزای کردارشان رسیدند.

فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ(۱۶۶)
و هنگامی که از آنچه نهی شدند سرکشی کردند، به آنان گفتیم: به شکل بوزینگانی رانده شده در آید! (۱۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَتَوْا»: نافرمانی کردند، تکبر ورزیدند. «خَاسِئِينَ»: جمع خاسی، رانده شدگان، طردشدگان، خوار و ذلیل شدگان.

تفسیر:

«فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ»: و چون این‌ها دست به تکبر و نافرمانی زدند، و از حد تجاوز کردند و عمل ممنوع انجام دادند. از امر الله متعال اعراض نموده مرتکب گناهان شدند، حقاً متجاوز، استحقاق از دست دادن انسانیت و مسخ شدن را دارد و مجازات مستکبر، طرد و تحقیر است. «عَتَوْا، قِرَدَةً خَاسِئِينَ» بلی، ملتی که در برابر قانون الهی گردن کشی کند، میمون وار از دیگران تقلید خواهد کرد.

«قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ(166)»: از بزرگترین و شدیدترین عذاب‌ها، سقوط از مرحله‌ی انسانیت است طوری که میفرماید: الله متعال آن‌ها را مسخ نمود و چهره‌هایشان را به شکل میمون، بوزینگان، خنزیر، خوک و در نهایت ذلت و حقارت در آورد و از رحمت خود طرد و از رضوان خود دور نمود. این مجازاتی کسانی است که به مخالفت امر الله تعالی بپردازند و نهی را مرتکب شوند.

آنان که حکم خدا را با حيله، مسخ و دگرگون کنند، چهره‌شان مسخ می‌شود. بازیگر با دین، به صورت حیوان بازیگر (میمون) در می‌آید. «كُونُوا قِرَدَةً» در نتیجه «اصحاب القرية» به سه گروه تقسیم شدند: گروهی که راه نافرمانی را پیش گرفتند و در نتیجه با عذاب سخت گرفتار شدند، گروهی که به منع و نصیحت پرداختند، در نتیجه خدا آنها را از عذاب نجات داد و گروهی هم که بی‌طرف ماندند؛ نه نهی به عمل آوردند و نه مرتکب زشتی و معصیت شدند و قرآن در مورد آنها سکوت اختیار کرده است.

حضرت ابن عباس(رض) فرموده است: نمیدانم چه به سر گروه ساکت آمد، آیا نجات یافتند؛ یا هلاک شدند؟ عکرمه گفته است: او (ابن عباس) را ترک نکردم تا به او نشان دادم که آنها نجات یافتند، چون از عمل تبهکاران ناراضی و بیزار بودند، در مقابل آن مرا لباسی پوشاند. (مختصر ابن کثیر ۵۹/۲).

از ظاهر آیه استفاده میشود که نه تنها خصلت آنان، بلکه شکل ظاهری آنان نیز تبدیل به میمون شد. بلی در این هیچ جای شکی نیست که الله متعال که با يك فرمان، آتش را بر حضرت ابراهیم گلستان ساخت، میتواند موجودی را به موجود دیگر و انسانی را نیز میمون کند. البته مسخ‌شدگان توالد و تناسلی نداشتند و به فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم چند روزی بیشتر زنده نبودند.

خوانندگان گرامی !

در آیات (167 الی 171) در باره برافراشتن سایه بان آسای کوه بر بالای سر یهودیان، خوار گشتنشان تا روز قیامت، پراکندگی آنان در زمین و ممتاز بودن صالحان در برابر بدکاران، بحث بعمل آمده است.

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبَيِّنَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْفِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٦٧﴾

و (نیز بخاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت اعلام کرد که کسی را بر آنان بفرستد که تا روز قیامت به آنها عذاب سخت بچشاند. یقیناً پروردگار تو زود سزا می‌دهد در عین حال در مقابل توبه کاران آمرزنده و مهربان است. (۱۶۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَأَذَّنَ»: اعلام کرد. «لِيُبَيِّنَنَّ»: البته برمی انگیزد، چیره می گرداند، می فرستد. «يَسُومُهُمْ» (سوم): به آنان میچشاند، بر سرشان می آورد، مجازات شان میکند.

تفسیر :

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبَيِّنَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْفِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ»: و یادآور ای محمد! هنگامی را که پروردگارت به گونه واضح و آشکار اعلان نمود که تا روز قیامت حتماً بر یهود کسانی را مسلط خواهد کرد که آنها را خوار و ذلیل کند، چون آنها با شریعت الله متعال مخالفت نمودند.

جمله «لِيُبَيِّنَنَّ عَلَيْهِمْ» این فهم را میرساند که گرچه سنت الهی، مهلت دادن به منحرفان است، اما مهلت‌دادن در همه جا و برای همیشه نیست.

از جمله «بخت النصر» را بر آنان مسلط کرد که مردان را به قتل رساند و زنان را به اسارت گرفت، و نصاری را بر آنان مسلط کرد که جزیه را بر آنان مقرر کرد و آنان را دچار خفت و خواری نمود، و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را بر آنان مسلط کرد که زمین را از لوث آنان پاک نمود و آنها را از جزیره العرب بیرون کرد. (بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر).

«إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (167)»: یعنی الله متعال در مجازات نافرمانان به سرعت عمل کرده و برای مطیعان بخشاینده است.

یعنی گناهان کسانی که از او اطاعت کنند درمی‌گذرد و کسانی را که به او روی آورند رحم می نماید و توبه کسانی را که به او رجوع کنند می پذیرد.

و در این هیچ جای شکی نیست که؛ راه توبه و دریافت مغفرت الهی برای همه باز است.

وَقَطَعْنَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿١٦٨﴾

و بنی اسرائیل را در روی زمین به صورت گروه‌های مختلف متفرق نمودیم که برخی از آنها صالحان‌اند، و بعضی از آنها کمتر از آنها‌اند، و آنها را به خوبی ها و بدی ها آزمودیم تا به در بار الله رجوع نمایند. (۱۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَقَطَعْنَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا»: یهودیان را در سرزمین پراکنده ساختیم، گروه گروه کردیم.

«أُمَّمًا»: دسته‌ها، گروه‌ها. «وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ»: برخی از یهودیان، پست و نافرمانند. «بَلَوْنَاهُمْ»: آنانرا آزمودیم، امتحان کردیم. «الْحَسَنَاتِ»: در این جا؛ یعنی، انواع نعمتها و خوشیها. «السَّيِّئَاتِ»: انواع مشکلات و ناخوردنی‌ها. (فرقان)

تفسیر :

«وَقَطَعْنَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا»: مجازات یادشده در آیه قبل برای یهودیان، همانا اولین مجازاتشان بود که بیان شد، و این دومین مجازاتشان است که در همین آیه مبارکه به بیان

گرفته میشود طوری که میفرماید: و ما یهودیان را در روی زمین به صورت طوایف و گروه‌های پراکنده ای، تقسیم کردیم، در هر شهری گروهی از آنان پیدا میشود، یعنی پس سرزمینی نیست که خالی از یهودیان باشد. سپس خدای متعال بیان کرده است که تمام آنها دروغگو و نافرمان نیستند، بلکه در بین آنها افراد نیک و افراد بد قرار دارد:

«مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ ذُنُوبٌ ذَلِكَ»: برخی از اینها برگزیدگانی هستند که بر شریعت استقامت ورزیده و به رسالت ایمان آوردند اما در اقلیت می باشند، و برخی دیگر کفار بدکاری‌اند که از طاعت الهی خارج شدند. و به سبب فسق و کفرشان صلاحیت و شایستگی خود را از دست داده‌اند، که اکثریت را تشکیل می دهند.

«وَبَلَّوْنَاَهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (168)»: حوادث تلخ و شیرین، ابزار آزمایش الهی است، طوری که خداوند متعال آنها را به انواع و اقسام مصیبت‌ها و نعمت‌ها یعنی: باخوشی‌ها و ناخوشی‌ها، خیر و شر، امنیت و ناامنی، فراوانی و تنگدستی و نعمت و مشقت امتحانشان کردیم، تا آنها به مراجعه نفس‌های خود بپردازند و به سوی پروردگار خود بازگردند و به سوی خالق خود توبه کنند. تحول روحی انسان‌ها و بازگشت به سوی حق، از حکمت‌های آزمایش و امتحان الهی است.

باید گفت که: بنی اسرائیل، گاهی به عزت و قدرت رسیدند تا شاید شکرگزار شوند و گاهی به سختی‌ها مواجه و گرفتار شدند تا حس توبه و انابه در آنان زنده شود. و طوری که در آیه متبرکه بیان یافت در این میان، بعضی صالح و نیکوکار بودند و به حقانیت اسلام ایمان آوردند و برخی هم در پی دنیا پرستی و لجاجت خویش بودند.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالِدَارُ الْأُخْرَى خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۶۹)

بعد از آن فرزندان جانشین آنها شدند که وارث کتاب (آسمانی، تورات) گشتند که متاع دنیوی پست را میگیرند و میگویند: به زودی آمرزیده میشویم. و اگر متاعی مانند آن بیابند باز هم آن را میگیرند آیا در کتاب (تورات) از آنها پیمان گرفته نشد که در باره الله نگویند مگر سخن حق، حال آنکه آنچه در آن کتاب آمده بود خوانده بودند. و سرای آخرت برای کسانی که پرهیز گاری پیشه می‌کنند (به مراتب) بهتر است، آیا (پس از این بیان) تعقل (درک) نمی‌کنید؟ (۱۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«خَلَفَ»: جانشین شد، امور کار را در دست گرفت. خلف: جانشین بد و ناشایست، پشت سر [مریم/۵۹]. خلف: به معنای جانشین، مصدر است و به صورت مفرد و جمع به کار می رود. «عَرَضَ»: متاع، مال ناچیز دنیا، کالا. «هَذَا الْأَدْنَى»: این جهان پست و نابودشدنی. «مِيثَاقُ»: پیمان. «دَرَسُوا»: آموخته اند، درک کرده اند، خوانده اند. (فرقان)

تفسیر :

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ»: قبل از همه باید گفت که دنیاگرایی، از آفات دین است. در ضمن: تاریخ، شاهد نسل‌هایی دنیاگرا و گناهکار از یهود بوده است. طوری که میفرماید: پس بعد از این اقوام، فرزندان و جانشینان بدی آمدند و تورات را وارث شدند، و در این هیچ جای شکی نیست که: یهودیان هم دسترسی به تورات داشتند، هم آگاهی کامل به آن.

ابن کثیر در این مورد فرموده است: یعنی بعد از آن نسل که از نیک و بد تشکیل شده بود، نسلی دیگر جانشین شد که امید خیری در آنها نبود و کتاب یعنی تورات را از پدرانشان به ارث برده‌اند. (مختصر ابن کثیر ۶۱/۲).

کسی که از تعالیم کتاب آسمانی آگاه شد، شایسته نیست دنیاگرایی و حرام خواری را پیشه خود کند.

«يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَذْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا»: ولی در احکام، رشوت گرفتند و درآمد حرام خوردند و بر حرام تعامل نمودند و آیات و نشانه‌های الهی را مقابل متاع ناچیز و زودگذر از دنیا تحریف نموده و بر اساس آرزوهای باطل خویش گفتند: گناهانمان مورد آمرزش قرار خواهد گرفت.

یهودیان به گناه خود اعتراف داشتند، ولی می‌گفتند بخشیده خواهیم شد. یهودیان چنان خودخواه بودند که خیال میکردند بدون توبه بخشیده می‌شوند. «سَيُغْفَرُ لَنَا» آری، کسی که مغفرت را برای خود تضمین شده می‌داند، قابل توبیخ است.

مفسر امام قرطبی در این مورد میفرماید: «این وصفی که خدای سبحان یهودیان را بر آن نکوهش کرده، هم اکنون در میان ما مسلمانان هم موجود است. آنگاه روایتی از معاذ بن جبل (رض) را نقل می‌کند که فرمود: «به زودی قرآن در سینه گروه‌هایی از مردم چنان کهنه خواهد شد که جامه کهنه میشود، آنرا میخوانند ولی از آن لذت و بهره‌ای نمی‌برند، پوست میشان را بر دل گرگان میپوشانند، اعمال‌شان همه از روی طمع است و با خوف الهی آمیخته نیست، اگر در عمل کوتاهی ورزند؛ می‌گویند: باز کامل می‌کنیم! و اگر بدی کنند؛ می‌گویند: به زودی بر ما آمرزیده میشود زیرا ما به خداوند چیزی را شریک نمی‌آوریم!»

«وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ»: یعنی به امید مغفرت، برگناه اصرار می‌ورزند، و هر وقت حطام دنیا برایشان نمایان و فراهم گردد، بدون توجه به حلال یا حرام بودنش آنرا بر می‌گیرند.

مفسر سدی می‌گوید: «بنی اسرائیل هیچ قاضی‌ای را به کار قضاوت بر نمی‌گماشتند، مگر اینکه رشوه می‌گرفت پس اگر از او می‌پرسیدند: چرا رشوه می‌خوری؟ می‌گفت: بر من آمرزیده (بخشش) میشود! پس بر او ایراد می‌گرفتند و طعن می‌زدند، اما اگر او می‌مرد یا برکنار میشد و شخصی از آنان که بر او طعن زده بود، به جایش منصوب می‌گشت، باز خود او هم رشوه می‌گرفت پس مراد خداوند متعال از عبارت: (و اگر متاعی مانند آن بدیشان برسد، باز آن را می‌ستانند)، همین است». آنها غافل از آنند که اصرار بر گناه و به ازاء آن، استناد به مغفرت الهی، پایه و مبنایی ندارد.

«أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ»: در حالیکه خداوند متعال از آنها در تورات تعهد گرفته بود که جز صدق و راستی چیزی دیگر بر زبان نیاورند و جز بر اساس حقیقت حکم نکنند.

عهدی که در تورات گرفته شده بود که «جز راستی به طرف خدا(ج) چیزی را نسبت نکنند» آیا به آنها معلوم نیست که از کتاب و احکام او تعالی قطع نظر کرده افتراء نمودند حال آنکه این مردم کتاب الله (یعنی تورات) را خود میخوانند و به دیگران تدریس میکنند؛ پس چه‌سان مضمون آن به اوشان معلوم نیست، و یا به یادشان نمانده؟! حقیقت آن است که آنها دین و ایمان را به متاع فانی دنیا فروخته، از آرام ورنج آخرت چشم پوشیده‌اند. نمی‌دانند آنانکه از الله می‌ترسند، و تقوی می‌گزینند؛ دار آخرت و عیش و تنعم آنجا را از مسرت دنیا بهتر و فایق‌تر می‌دانند؟ کاش اکنون نیز به هوش آیند!

«وَوَدَّرَسُوا مَا فِيهِ» آنها تورات را خواندند و فهمیدند و دانستند و بر اساس علم، از الله متعال نافرمانی کردند، «وَالَّذَارُ الْأَجْرَةَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ»: بدانید که آخرت و نعمت هایش که دائمی، مستمر و جاودانه‌تر است از این دنیای زودگذر و متاع زائل و فانی بهتر است و آنانی که دین خویش را میفروشند و در بدل آن آیات و نشانه‌های اندکی رابه خاطر دنیای خود می‌خرند، به زودی به اضمحلال و نابودی کشانیده خواهند شد.

«أَفَلَا يَعْطَلُونَ (169)»: آیا منزجر نمیشوند و عقل و خرد ندارند؟ منظور این است: که اگر آنها عقل داشتند، دنیای فانی را بر آخرت ترجیح نمی‌دادند.

امید بی‌جا، مثل خوف نابجا مخرب است. «سَيُغْفَرُ لَنَا» امید به رحمت الهی علی‌رغم

اصرار بر گناه نابخاست.

وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ﴿١٧٠﴾

و آنها که به کتاب (آسمانی) تمسک جویند و نماز را برپا دارند (مستحق اجراند و بدانند که ما ثواب اصلاح گران را ضائع نمی‌کنیم). (۱۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُمَسِّكُونَ»: متمسک میشوند، پای بند و وفا دارند. «الْمُصْلِحِينَ»: درستکاران، اصلاح طلبان.

تفسیر :

«وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ»: آنانی که به اوامر کتاب‌های منزل از جانب الله متعال التزام و متمسک میشوند و به آن عمل می‌کنند و بر نماز در اوقات آن دوام داده و بر اموری که نماز به سوی آن از اوامر و دوری از نواهی امر می‌کند محافظت می‌نمایند، این‌ها صالحان و مصلحان‌اند.

طوری‌که ملاحظه می‌فرماید در این آیه مبارکه از گروهی که به کتاب آسمانی تمسک میکنند، تقدیر بعمل آمده است، ولی در جای دیگر کسانی را که کتاب در اختیارشان است، ولی به آن تمسک نمی‌کنند، به الأعی تشبیه کرده که بار کتاب حمل می‌کند. «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا الثَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» (آیه: 5 سوره جمعه) در ضمن قابل دقت و تذکر است که: تلاوت، حفظ، چاپ و نشر کتاب آسمانی، کافی نیست، بلکه باید به آن عمل صورت گیرد، تا نجات بخش باشد.

«إِنَّا لَأَنْضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ (170)»، والله متعال هیچگاه ثواب و پاداش مصلحان را ضایع نمی‌سازد و سعی و تلاش‌شان را باطل نمی‌نماید زیرا چنگ زدن به کتاب آسمانی، نماد و نشانه نیکوکاریشان است، و به زودی اجر و پاداش‌شان را حفظ می‌نماید پس آن‌ها خودشان صالح و در حق دیگران مصلح‌اند.

«مُصْلِحٌ»: به شخصی گفته میشود که در صدد اصلاح خویش است و هم به شخصی گفته میشود که در تلاش برای اصلاح جامعه است.

وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظِلَّةٌ وَظَنُوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٧١﴾

و [یاد کنید] وقتی [را] که کوه [طور] را برکندید، [و] چنان که گویی سایبانی است بالای سرشان قرار دادیم و [به خاطر ضعف ایمان] پنداشتند که اکنون بر سرشان سقوط میکند. (در آن وقت به ایشان گفتیم) آنچه [از کتاب، شریعت و احکام] را که به شما داده ایم با قدرت [ای تمام و عزمی استوار] بگیرید، و آنچه [از معارف و حقایق] در آن است متذکر شوید [و فرا گیرید و همواره به خاطر داشته باشید] تا [با عمل به آن] پرهیزکار شوید. (۱۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نَتَقْنَا»: از جا کندید، کشیدیم، بالا بردیم، برافراشتیم. «ظِلَّةٌ»: سایه بان. «وَاقِعٌ»: فروریختنی، افتادنی. «قُوَّةٌ»: وجد و جهد و تلاش، محکم.

تفسیر :

این آیه مبارکه، مشابه آیهی 63، سوره بقره و آخرین آیه در این سوره است که در باره‌ی بنی‌اسرائیل مطالبی را به بیان می‌گیرد. طوری‌که از آیهی 103 تا اینجا، پیاپی مسائلی را در مورد آنان مطرح کرده است.

«وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ»: قرار گرفتن کوه، بالای سر بنی‌اسرائیل و تهدید آنان، حادثه‌ای است که نباید فراموش شود، طوری‌که می‌فرماید: به یاد آور آن گاه را که کوه طور را [از جای خود از ریشه برکندید و] بر بالای سر بنی‌اسرائیل قرار دادیم.

«كَانَهُ ظُلْمَةٌ»: گویا که ابری سایه دار بود. «وَوَظَّنُوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ»: پس چنان پنداشتند که کوه بر سر شان فروخواهد افتاد.

مفسران مینویسند: موسی علیه السلام که برای میقات الهی به کوه طور رفته بود، در بازگشت برای هدایت بنی اسرائیل تورات را همراه خود آورد، اما آنان به سبب سنگینی احکام تورات از پذیرفتن آن امتناع ورزیدند؛ زیرا آن را سخت و سنگین می دانستند، بناءً به مخالفت آن پرداختند، آنگاه الله متعال کوه طور را بر سر آنان بلند کرد و به آنها گفته شد: اگر تورات و احکام آن را قبول نکنید کوه بر شما خواهد افتاد، وقتی کوه را نگاه کردند همگی از بیم سقوط کوه سرسجده بر زمین نهادند، آنگاه الله متعال فرمود: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (171)» برای رسیدن به کمال تقوا، قاطعیت در دین و تصمیم جدی لازم است. طوریکه میفرماید: و آنها را تهدید نمودیم که اگر به اوامر الله متعال التزام نداشته باشند و به عهد و پیمان وفادار نباشند و آنچه را از رسالت که نازل کردیم به جدیت و توأم با عزم و عمل نگیرند و آنچه در تورات است را یاد نیآورده و به آن عمل نکنند این کوه بر آنها فرود خواهد آمد. تا این تهدید آنها را بر تقوای الهی از طریق انجام اوامر و اجتناب نواهی وا دارد.

و نباید فراموش شود که: هدف کلی و نهایی کتب آسمانی و دستورهای دین، خداترسی و پیدایش تقوا در مردم است.

خوانندگان گرامی!

در آیات (172 الی 174) در باره گرفتن پیمان عام از عموم بنی آدم، بحث بعمل آمده است. **وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (١٧٢)**

به خاطر بیاور زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان بنی آدم، فرزندانشان را بیرون آورد، و آنانرا بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی! گواهی میدهیم. تا روز قیامت نگویید: ما از این ربوبیت تو غافل بودیم. (١٧٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَخَذَ»: برگرفت، به وجود آورد، بیرون آورد. «مِنْ ظُهُورِهِمْ»: از پشت آنان، جمع ظهر، ستون فقرات.

تفسیر:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ»: مفسر امام طبری فرموده است: یعنی ای محمد! زمانی را به یاد بیاور که الله اولاد آدم را از پشت پدران بیرون آورد، و آنان به توحید و یگانگی خدا اعتراف کردند و آنها را بر همدیگر شاهد گرفت.

قابل تذکر است که: مفسران در مورد این آیه دو نظر دارند: یکی اینکه بعد از اینکه الله آدم را خلق کرد ذریتش را از پشت او بیرون آورد در حالی که همچون مورچگان بودند و از آنها تعهد گرفت که او را خدای خود بدانند، پس همگی گواهی دادند. چنین روایتی به طریق زیادی از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده است، و جمعی از صحابه به آن قائل شده‌اند.

دوم این که این آیه از باب تمثیل و تخییل است؛ به این معنی خدای سبحان برای آنان دلایلی را بر پروردگاری و یگانگی خود اقامه کرده و عقل آنها بر آن گواهی داده است، عقلی که خدا آنها را وسیله‌ی تمییز بین گمراهی و هدایت قرار داده است. پس انگار بر خود گواهی داده‌اند. خداوند به آنها گفت: مگر من خدای شما نیستم؟ گفتند: بلی. زمخشری و ابوحیان و ابو سعود این نظر را اختیار کرده‌اند. اما نظر اول درست‌تر است. (بنقل از تفسیر صفوأة التفسیر).

ابن عباس (رض) گفته است: دستی به پشت آدم کشید و تمام انسان‌هایی را بیرون کشید که تا روز قیامت آنها را خلق می‌کند.

«وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا»: از آنان بر پروردگاری و یگانگیش اقرار و اعتراف خواست، و آنها نیز بر آن معترف و ملتزم شدند. این عهد را «عهد الست» و آن عالم را؛ «عالم ذر» می نامند لذا خداوند متعال فطرت بشر را بر توحید و خدا شناسی سرشته است.

«أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ(172)»: تادر روز قیامت نگوئید: ما از این پیمان و اقرار غافل و بی خبر بودیم. یعنی: از شما عهد گرفتیم تا در روز قیامت نگوئید: ما به این امر که الله پروردگار ما، یگانه و لاشریک است؛ هیچ علم و آگاهی قبلی نداشته ایم. این بدین معنی است که: در روز قیامت، ادعای غفلت از ربوبیت خداوند، پذیرفته نیست. «إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» واضح است که عذر جهل و غفلت، نزد خداوند پذیرفته نیست.

أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ(۱۷۳)

یا نگوئید که پدران ما پیش از این مشرک بودند و مانسلی بودیم بعد از آنها (که ما به تقلید آنها رفتیم). آیا به سبب کاری که اهل باطل کرده است، ما را هلاک می‌کند؟ (۱۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذریه»: سلاله، نسل، فرزند. «أَفَتُهْلِكُنَا»: آیا ما را نابود می‌گردانی؟ عذاب میدهی؟ مراد از نابودی در اینجا عمدتاً عقاب رساندن و مجازات کردن است. «المبطلون»: باطل اندیشان، باطل گرایان.

تفسیر:

«أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ»: یا بگوئید که: پدران ما در گذشته مشرک بوده اند و مانسلی پس از آنان بودیم. که به حق راه نیافته و راه صواب را نمی‌شناختیم لذا کار در میان ما نیز بر همان شیوه‌ای استمرار یافت که پیشینیان ما بر آن بودند، یعنی ما از نیاکان خود تقلید و پیروی کردیم و راه آنان را پیش گرفتیم، پس ما معذوریم.

باید یادآور شد که: فطرت خدا شناسی در وجود انسان، برای اتمام حجت از سوی خداوند است و چراغ فطرت، قدرت نور افشانی برظلمات محیط را دارد. تعداد از مفسران در تفاسیر خویش در باره آیه: «أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا»: می‌نویسند: اگر شهادت بر ربوبیت در عالم ذر یا فطرت نبود، انسان در دنیا به اسانی خداپرست نمی‌شد و همواره از نیاکان خود، تقلید می‌کرد. در ضمن قابل تذکر است که: تقلید در اصول دین، جایز نمی‌باشد.

«أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ(173)»: آیا به سبب شرک پدران، ما را نابود می‌کند؟ آنها گمراه بودند و ما از روی نادانی راه آنها را پیش گرفتیم و از حق بی‌خبر و از اندیشیدن ناتوان بوده‌ایم و فقط از پدران خویش پیروی کرده‌ایم؟ یعنی: اگر حجت بر آنان بر پا نمی‌شد و از آنان عهد قبلی گرفته نمی‌شد، از این عذر و بهانه‌ها می‌آوردند.

در تفسیر «تفسیر أنوار القرآن» آمده است: علماء در تفسیر آیه «عهد الست» بر دو رأی‌اند: رأی اول؛ رأی سلف و رأی دوم؛ رأی خلف است. رأی سلف بر آن وجهی است که ما تفسیر کردیم، یعنی اینکه: پروردگار با عظمت حقیقتاً ذریه آدم را از پشت وی بیرون آورد و از آنان عهد و پیمان گرفت. اما رأی خلف این است که: این آیه از باب مجاز و تمثیل است و خداوند متعال ذریه آدم را از پشت وی بیرون نیآورد بلکه أدله کونی را بر وحدانیت خویش اقامه کرد و عقل‌های بنی آدم بر وحدانیت حق تعالی گواهی داد پس اقامه ادله بر توحید، به منزله آن است که گویا باری تعالی به مخلوقش گفته است: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان هم جواب داده‌اند: چرا، تو پروردگار ما هستی و ما بر این حقیقت گواهییم. لذا مراد از این گواه گرفتن، خلقت فطری آنها بر توحید و یگانه‌پرستی است. این گروه از علما می‌گویند: به همین دلیل است که پروردگار فرمود: ما ذریه را از پشت آدم بیرون آوردیم.

بلکه فرمود: ذریه را از پشت بنی آدم بیرون آوردیم. یعنی: نسل های بنی آدم را یکی از پی دیگری آفریدیم و برای هر نسل هم از طریق پیامبران و کتابهای آسمانی و همچنان کتاب مشاهده و منظور کونی خویش که کائنات است دلایل توحیدی اقامه کردیم و آن نسل ها در طول عصرها به زبان قال و حال هر دو، بر توحید ما شهادت دادند.

ابن کثیر میان این دو توجیه تفسیری از حیث قاعده و مبدأ هیچگونه تعارضی نمی بیند و هر دو را موجه می داند. در باب بیرون آوردن نسل آدم علیهم السلام از پشت وی در عالم «ذر»، احادیثی آمده است، که قائلان به رأی دوم (رأی خلف)، احادیث را نیز بر معنای مورد نظر خود تفسیر کرده اند. (بنقل از «تفسیر انوار القرآن»)

وَكَذَلِكَ نَقُصِّلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿١٧٤﴾

و این گونه آیات را [مُستدل و منطقی] تفصیل و توضیح می دهیم [تا تدبّر کنند] و برای اینکه [از شرک به توحید] بازگردند. (۱۷۴)

تفسیر:

«وَكَذَلِكَ نَقُصِّلُ الْآيَاتِ وَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (174)» همانطور که پیمان گذشته را بیان کردیم آیات و نشانه های واضح و معجزات ظاهر و آشکار را بیان میکنیم تا اهل فطرت سالم و بینش مستقیم در آن تدبّر کنند و تا از شرک توبه نموده مجدداً به سوی توحید باز گردند و به الله یگانه ایمان آورند. یعنی راه طغیان و انحراف را ترک کرده به راه بندگی و اطاعت بازگردند.

فحوای آیه مبارکه مبین این حقیقت است که: اصل، توحید است و شرک، عارضی است، از این دو آیه چنین می فهمیم که خداوند متعال برای هیچکس، در فرار از عبودیت خود، عذر و حُجّتی باقی نگذاشته است.

نگاهی کوتاه به این آیات متبرکه:

1- الله متعال، انسان را - نسلأ پس از نسل - بر فطرت توحید و یگانه پرستی آفرید که پروردگاری تنها و بی همتا دارد. (روم آیه 30). و اینکه: پیام آوران، به مردم برسانند که باید فرزندان آدم علیهم السلام در طول زمان از راه عقل و درایت به شگفتیهای هستی پی ببرند و از روی قوانین و سنن حاکم در جهان، الله خود را - به خوبی - بشناسند و بر یکتایی او، خود گواه باشند و غفلت نورزند.

2- این آیات، بنابه دلایلی که بیان کرد، انسان را در مورد جهل به ربوبیت و یکتایی آفریدگار، معذور نخواهد داشت.

3- هر کس، پیش از رسیدن به حد رشد و تکلیف بمیرد، مجازات نمی بیند.

4- باطل بودن، استدلال مشرکان در قیامت که گویند: از نیاکان مشرک خود پیروی کرده ایم؛ زیرا بنابه دلایل فطری - عقلی که بر شناخت و یگانگی خدا دلالت می کند، پیروی از گذشتگان مشرک در اصول عقاید و دین، مردود و بی اساس است.

5- هر چیزی به روشنی در قرآن بیان شده است. پس، همان سان که آفرینش انسان بر فطرت توحید است، سایر آیات دستور می دهند که باید انسان - به خوبی - به آن بیندیشد، آنگاه به سوی حق بازگردد و از باطل، روی برتابد. (بنقل از تفسیر فرقان)

خوانندگان گرامی!

پس از شرح گرفتن پیمان از همه ی مردم و اعتراف آنان به ربوبیت پروردگار، خداوند متعال با این آیه ها رفتار تکذیب کنندگان را ضرب المثل زده که اگر کسی به آیات الهی دانا باشد و به آن عمل نکند، همچون ماری است که پوست می اندازد و به جایش میگذارد. در آیات (175 الی 177) قصه ی بلعم بن باعورا و سایر گمراهان و تکذیب کنندگان، به بحث گرفته میشود.

وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿١٧٥﴾

و برای آنان سرگذشت آن کس را بخوان که (علم) آیات خود را به او داده بودیم، پس از آن (از عمل کردن به آن) بیرون رفت، و شیطان او را تعقیب کرد (و بر او غالب شد)، و او از جمله گمراهان شد. (۱۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«آتِلْ»: بخوان. «الَّذِي»: کسی که، شخصی که، آن کس که. «انْسَلَخَ»: برهنه گشت، پوست انداخت، تهی ساخت، جدا شد. [بلعم باعورا: از دانشمندان یهود است که از فرمان الهی فاصله گرفت و پس از هدایت گمراه شد و شیطان بر او مسلط گشت]. «الْغَاوِينَ»: گمراهان.

تفسیر :

«وَ آتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا»: ای محمد! برای یهود داستان آن مرد عالم را بگو که به او دانشی از انبیاء را که او تعالی در کتاب‌های خود نازل نموده دادیم. یعنی: واقعه دیگری را که برای یکی از اسلاف بنی اسرائیل روی داد، به آنان یادآوری کن. او از علمای بنی اسرائیل (بلعم باعورا) بود که عمل به آیات الهی را ترک کرد و از آنها بیزار می‌گشت یعنی به آن کافر شد و از آن روگردان گشت.

«فَانْسَلَخَ مِنْهَا» به طور کامل همانند کندن پوست گوسفند از آن بیرون شد. ابو سعود گفته است: خروج از دین را به «انسلاخ» تعبیر نموده است تا اعلام کند که کاملاً از آیات دور شد، در حالی که بسیار به آن نزدیک بود. (ابو سعود ۲/۲۱۰).

«فانسلاخ منها» به این معناست که ایمان بلعم باعورا همچون پوسته‌ی نازک روی خون بود و هنوز در قلبش جای نگرفته بود. اگر جای می‌گرفت و با روی گشاده، دریچه‌ی قلبش را بر روی ایمان به الله می‌گشود، هرگز از راه راست منحرف نمیشد و فریب جلوه‌های دنیا را نمیخورد. جمله‌ی «فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ» تلمیح و اشاره‌ای است به اینکه: آن مرد در دشمنی بادین الله از شیطان سرسخت تر بود، گویا که او پیشوای شیطان، و شیطان شاگرد و دنباله‌رو اوست.

«فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ (175)» این بود که شیطان بر او تسلط پیدا کرد و او را به زمره‌ی گمراهان و فرورفتگان در ضلالت درآورد. او از شیطان پیروی می‌کرد و به او اقتدا می‌نمود و به این ترتیب از جمله رؤسای گمراهی و از پیشوایان سرکش و از جمله بزرگترین مفسدان شد.

مفسران در تفسیر جمله‌ی «فَاتَّبَعَهُ»، مینویسند که این جمله: بیانگر آن است که آن شخص در مسیر حق به چنان مقامی رسیده بود که شیطان از او قطع امید کرده بود، اما با بروز نشانه‌های انحراف، شیطان به سرعت او را تعقیب کرد و سر انجام در صف گمراهان و شقاوت مندان قرار گرفت.

بلعم بن باعورا کیست ؟

از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «او مردی به نام بلعم بن باعورا از اهالی بیت المقدس بود که اسم اعظم الله متعال را می‌دانست، چون موسی علیه السلام باسپاه بنی اسرائیل به قصد حمله به جباران (عمالقه) فرود آمد، خویشان بلعم همراه با پسرکاکایش نزد وی آمدند و گفتند: موسی مردی تند مزاج و خشم آلود است و با او لشکری است بسیار، شکی نیست که اگر بر ما پیروز شود، همگی مان را نابود میکند لذا به بارگاه خداوند دعا کن تاموسی و همراهانش را از ما برگرداند. بلعم گفت: اگر من به بارگاه الله متعال چنین دعایی بکنم، دنیا و آخرتم همه از دست می‌رود.

بنابر این، این درخواست‌شان را رد کرد، اما آنها از وی دست برنداشتند و پیوسته اصرار کردند تا سرانجام به خواسته آنان تسلیم شد و به بارگاه الهی دعا کرد. در روایات آمده است: هر دعایی که او علیه موسی و همراهانش میکرد، الله متعال زبانش را به

سوی قوم خودش بر میگردانید و هر دعایی که به سود قوم خودش میکرد، خداوند متعال زبانش را به سوی بنی اسرائیل برمیگردانید. قومش که ناظر این صحنه بودند، به او گفتند: ای بلعم! آیا میدانی که چه میکنی؟ آخربه نفع آنها و علیه مادعا میکنی! گفت: این دیگر، چیزی است که در اختیار من نیست، این چیزی است که خداوند متعال بر آن غلبه کرده است. راوی می افزاید: در این اثنا، زبانش از کامش بر روی سینه اش بیرون افتاد و به آنان گفت: حالا دیگر، دنیا و آخرت از دست من رفت و جز نیرنگ و حبله چیز دیگری برایم باقی نماند. پس به آنان این نیرنگ را آموخت که زنان را آرایش کرده به میان لشکر بنی اسرائیل بفرستند. آنها چنین کردند و مردی از بنی اسرائیل با یکی از آنان زنا کرد، آنگاه خداوند متعال بر بنی اسرائیل طاعونی نازل کرد که در یک روز هزاران تن از آنان را به کام مرگ کشید...».

ابن مسعود فرموده است: مردی است از بنی اسرائیل، حضرت موسی او را نزد پادشاه (مدین) فرستاد تا او را به سوی الله دعوت کند، پادشاه به او رشوه داد و پست و مقام به او داد تا دین موسی را رها کرده و به دین پادشاه بپیوندد، او هم پذیرفت و چنان کرد و مردم را از دین منحرف نمود. (التسهیل ۵۴/۲).

شان نزول آیه مبارکه:

اکثر مفسرین از جمله ابن عباس، ابن مسعود و مجاهد - رح - گویند: این آیات در مورد «بلعم بن باعورا» نازل شده است.

در تفسیر کابلی آمده است: و بلعم عالمی درویش، و صاحب تصرف بود، در اثر اغوای يك زن و طمع دنیوی، آیات و هدایات الهی را ترك داده، آماده آن گردید که مقابل حضرت موسی علیهم السلام تصرفات خود را به کار اندازد، و تدابیر نکوهیده خویش را به ظهور آرد؛ به موسی- علیه السلام- زیانی رسانیده نتوانست؛ اما، خود را مردود ابدی گردانید. علم آیات الله چندان به بلعم ارزانی شده بود که اگر خواست الله می بود، به مراتب بلند می رسید؛ به وی توفیق ارزانی میشد، تا به علم خود رفتار، و به آیات الهی اطاعت می کرد؛ ولی چنین نشد؛ زیرا، خود از برکات و آیات آسمانی إعراض نمود، و به شهوات و لذات زمینی منهنك شد؛ (فرورفته درکاری) در پی خواهشات نفسانی روان بود؛ و شیطان به تعاقب وی؛ در زمره کجروان و گمراهان داخل شد. در آن وقت، حال وی شبیه سگی بود که زبانش بیرون برآید، و پیهم، نفس زند، که بالفرض اگر بر او باری نهند، و زجری ننمایند، و چیزی نگویند، و آزادش گذارند، باز هم در هر صورت نفس میزند، و زبانش را بیرون می آرد؛ زیرا، طبعاً بنا بر ضعف دل به آسانی نمی تواند هوای گرم را خارج کند و هوای سرد و تازه را فروبرد. چنین است کسی که برای خواهشات نفسانی دهن باز میکند؛ پس در اثر ضعف اخلاقی، اعطاء و عدم اعطای آیات الله، اذار و یا عدم اذار، هر دو درباره وی یکسان است «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» «سوره بقره، آیه 6». به حرص دنیا زبانش بیرون، و از نحوست ترك آیات، منظره آشفتگی و پریشانی حال وی چون «نفس زدن مسلسل» ظاهر است.

مطالعه کنندگان عزیز!

در طول تاریخ بشری داستان و قصه های بلعم با عورا اتفاق افتاده که حکام طاغوتی توانسته اند علماء را هم فریب دهند. ما باید از سرنوشت دانشمندی همچون بلعم با عورا پند گرفت، زیرا داستانی مهم و مفید است. این داستان برای ما می آموزاند که: انسان هر چه بالا رود، نباید مغرور شود، چون احتمال سقوط وجود دارد و عاقبت کار مهم است. جایگاه هر کس بالاتر باشد، احتمال خطر بیشتری وجود دارد.

جمله «فَأَنْسَلَخْ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ» این حقیقت بزرگی را برای می آموزاند: کسیکه از الله جدا شود، طعمه‌ی شیطان می‌گردد. به یاد داشته باشید که شیطان و سوسه می‌کند و در کمین نشسته است که هرگاه در کسی زمینه‌ای ببیند، او را دنبال میکند. طوریکه کلمه‌ی «فَاتَّبَعَهُ»

در کنار کلمه‌ی «فَأَنْسَلَخَ»، این فهم را نشان میدهد که شیطان در کمین است و به محض انسلاخ، (بیرون آمدن) انسان را دنبال و تعقیب می‌کند.

به یاد داشته باشید که؛ شیطان، حریف عالم ربّانی نمیشود. طوری که در فوق ملاحظه نمودیم: تا زمانی که بلعم از آیات الهی دست بردار نشده بود، شیطان بر او تسلط نداشت، همینکه از آیات الهی دست بردار شد و از آن فاصله گرفت «فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ» شیطان بر او تسلط یافت. در ضمن قابل دقت و یادآوری است که: علم، به تنهایی نجات بخش انسان نیست، زیرا دانشمند دنیاپرست، اسیر شیطان میشود. در ضمن قابل یادآوری است که: سقوط انسان در چند مرحله صورت می‌گیرد: جدا شدن از آیات الهی، پیروی از شیطان و پیوستن به جمع گمراهان.

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرَكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٧٦﴾

و اگر می‌خواستیم (مقام) او را به سبب علم به آن آیات بالا می‌بردیم، ولی او به زمین متمایل شد و از هوی و هوس خود پیروی کرد. پس حالت او مانند سگ است، اگر او را به رفتن مجبور کنی زبان از دهان بیرون می‌آورد، و اگر آنرا رها کنی باز زبان از دهان بیرون می‌آورد. این است حالت قومی که آیات ما را دروغ شمردند. پس این داستانها را (برای آنها) بازگو کن شاید بیندیشند (و بیدار شوند). (۱۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَخْلَدَ»: جدا نشد، همراه گشت. «أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ»: به دنیا چسبید و بدان گرائید. به پستی گرائید. «يَلْهَثُ»: زبان از کام بر می‌آورد، زبان بیرون میکشد (تشبیهی است در مورد حقارت و پستی). «تَحْمِلُ»: حمله کنی. بتازی. «ذَلِكَ»: آن. اشاره به وصف سگ یا اشاره به وضع شخصی است که از دلایل توحید و آیات کتاب آسمانی آگاه باشد و به ترک آنها گوید و به دنبال آرزوی نفسانی و سواس شیطانی رود. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ»: پابندی به آیات الهی، سبب تَقَرُّبُ به خداوند و مقامات و الایست. طوری که میفرماید: و اگر الله متعال اراده رفعت و بلندی درجه را درحقیق مینمود حتماً او را گرامی میداشت آنگونه که به علم خود عمل میکرد و از آیات پروردگار پیروی مینمود و به هدایتش هدایت میشد. ولی او از هوای نفس آماره به بدی پیروی کرد و دنیا را بر آخرت ترجیح داد و به آن دل بست و این متاع زائل و بی بها را بر نعمت ماندگار و همیشگی بهشت برتری داد. از این رو به «أَسْفَلَ السَّافِلِينَ» سقوط کرد.

خواست خداوند، بر پایه‌ی عملکرد خودماست. «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ»: بلی، رسیدن به مقام قرب، مشروط به پرهیز از دنیاگرایی و هوس است. علمای دین اگر دنیاگرا شدند، در صدد تکذیب آیات الهی و گرایش به کفر قرار می‌گیرند. «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرَكُهُ يَلْهَثُ»: انسانهای غافل، به چهار پایان می‌مانند، ولی دانشمند دنیا پرست، مثل سگ حریص است.

طوری که در آیه مبارکه میفرماید: پس مثل و حالت او مانند مثل و حالت سگی است که اگر او را زجر نمائی زبان از کام برمی‌آورد و اگر رها کنی بازهم زبان از کام برمی‌آورد، پس او در هر حالی و برای همیشه در مشقت قرار دارد و به دنبال شهوات خود می‌دود. به قولی دیگر معنی این است: اگر پندش دهی، گمراه می‌شود و اگر او را به حال خودش واگذاری، نیز گمراه میشود پس او در گمراهی‌ای پیوسته قرار داشته و گمراهی همیشه گریبانگیرش میباشد، به سبب آنکه از آیات پرورگارش تهی و عاری شده لذا او همچون سگی است که اگر به حال خود رها باشد، زبان از دهان بیرون می‌آورد و اگر بر وی حمله‌ور شوند، نیز زبان از دهان بیرون می‌آورد، درحالی که سایر حیوانات چنین نیستند زیرا اگر بر آنان

حمله‌ور شوی، زبان از دهان بیرون می‌آورند و در غیر آن خیر، اما سگ در هر دو حالت، زبان از دهان بیرون می‌آورد.

از ابن عباس (رض)، روایت است که میفرماید: «سگ از میان حیوانات هیچ همانندی ندارد، آن را بر انگیزی یا بر نینگیزی، زبان از کام بیرون می‌آورد.» (تفسیر کشاف) مفسران می‌نویسند که در جمله: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَنْزُرُكُهُ يَلْهَثُ» شامل تشبیه تمثیلی است؛ یعنی حالش در خرابی بسان حال پست‌ترین حیوان یعنی سگ است که مدام نفس نفس می‌زند، هم در حالت خستگی و هم در حالت آسایش، بدین ترتیب این صورت از اموری متعدد برگرفته شده است، از این رو آن را تشبیه تمثیلی می‌گویند. «ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا»: این مثل و حالت فرمایه و خسیس مثل و حالت قومی از یهودیان و نصرانیان و مشرکانی است که آیات الله متعال را بعد از اینکه برای آن‌ها واضح شده که از جانب خداست تکذیب می‌کنند.

کنایه از یهود است که تورات بر ایشان آمد و اوصاف پیامبر صلی الله علیه وسلم را شناختند، اما وقتی او را شناختند، به او کافر شدند و از حکم تورات سرپیچی کردند. «فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (176)»: پس بر تو لازم است تا امتت را به این مثال‌ها خبر دهی و بر آن‌ها این داستان‌ها را بر خوانی تا مایه عبرت و موعظه باشد شاید که آن‌ها تفکر و تدبیر کنند.

سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴿١٧٧﴾

بد است داستان گروهی که آیات ما را تکذیب کردند و همواره به خود ظلم روا می‌داشتند. (۱۷۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سَاءَ»: چه بد است! چه زشت است!

تفسیر :

«سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا»: چقدر این وصف و مثل بد است، مثل آنانیکه آیات الله متعال را تکذیب نموده و رسالتش را انکار کردند و با پیامبرانش جنگیدند، «وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ (177)»: این‌ها کسانی اند که با تکذیب رسالت بر خویشان ظلم نموده و خود به علت کفر سبب نزول عذاب بر خویشان شدند.

واقعیست اینست که: تکذیب آیات الهی، ظلم به خویش است، نه خداوند.

«أَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ» مُقَدَّمٌ دَأْوِنَ «أَنْفُسَهُمْ» بر «يَظْلِمُونَ»، نشانه‌ی انحصار است. واقعاً هم چه ستم جبران‌ناپذیری است که این دانش و این سرمایه‌ی معنوی را در اختیار، زر و زور و تزویر قرار میدهند و در مقابل، بهایی بسیار اندک و بی ارزش را دریافت میکنند که قطعاً موجب سرافکندگی و خواری و رسوایی هر دو جهان آنان است! خوانندگان گرامی!

الله متعال در آیات متبرکه که قبلی ضرب المثل‌هایی را بیان داشت که شاید گمراهان از خواب غفلت بیدار شوند و به سوی حق باز آیند. اینک در آیات (178 الی 179) درباره راهیابی و گمراهی، صفت دوزخیان، به بیان گرفته شده است.

هكذا در این آیات هم به اسباب هدایت و گمراهی از طریق به کارگیری عقل و حواس و هدایت فطری در مسیر راه خیر یا شر، اشاره میکند: «و هدیناه النجدين» (بلدایه 10).

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٧٨﴾

آن کس را که الله هدایت کند هدایت یافته (واقعی) او است و آنها را که (به خاطر اعمالشان) گمراه سازد زیانکاران (واقعی) آنهایند. (۱۷۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمُهْتَدِي»: راه یافته، هدایت شده.

تفسیر :

«مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدَىٰ وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (178)»: کسی را که الله متعالی او را به سوی خیر، ایمان و عمل صالح توفیق دهد رهیاب حقیقی است و هرکه را خوار و ذلیل سازد و به راه برابر هدایت نکند چنین کسی حقیقتاً دچار خسارت و زیان کامل شده است.

هدف و منظور آیه مبارکه این است که هدایت و گمراهی به دست الله متعال است! بادر نظر داشت این که: گرچه هدایت و گمراهی به دست الله است، ولی جنبه‌ی اجبار ندارد و بی دلیل و بی حساب نیست. خداوند حکیم و رحیم است و تا انسان زمینه را به دست خویش فراهم نسازد، مشمول لطف یا قهر الهی نمی شود. هدایت به دست الله است و اگر لطف او نباشد، علم به تنهایی سبب نجات و هدایت انسان نمی شود.

شاید دلیل این که در مورد هدایت یافتگان کلمه‌ی مفرد «مهتد» و در مورد گمراهان به صورت جمع آمده «خاسرون»، آن باشد که راه هدایت یافتگان یکی است و با هم متحدند، اما منحرفان، متفرقند و راهشان متعدد است.

هدایت یافتگان از هرگونه زیان و خسران به دور هستند، زیرا ضلالت سرچشمه‌ی خسارت است.

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَوْلَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱۷۹)

و مسلماً برای دوزخ بسیاری از جن ها و انسانها را آفریدیم که علامت آنها این است: ایشان را دل هایی است که به آن (حق را) نمی فهمند و چشم هایی است که توسط آن [حقایق و نشانه های حق را] نمی بینند، و گوش هایی است که به وسیله آن [سخن الله و پیامبران را] نمی شنوند، آنان مانند چهار پایانند، بلکه گمراهر از آنها. ایشان غافلانند. (۱۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذَرَأْنَا»: آفریده ایم. «لَا يَفْقَهُونَ»: درک نمیکنند، نمیفهمند. «الْأَنْعَام»: جمع نعم: چهارپایان. تشبیه دوزخیان به چهار پایان از جهت درک و بینش و پندپذیری.

تفسیر :

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ»: به راستی، که ما بسیاری از جنیات و انسانها را [به سبب کردارشان] برای آتش آفریدیم. البته خداوند متعال در حال آفرینششان می دانست که فرجام کارشان سرانجام به سوی جهنم است، چرا که اختیارا به عمل اهل دوزخ عمل می کنند. آری! او قبل از آن که آنان به دنیای هستی قدم گذارند می دانست که در زندگی خود چگونه عمل خواهند کرد. آنگاه در علت جهنمی بودنشان میفرماید: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا»: برای اینها قلبهایی است که با آن حق را نمی فهمند و دلایل را درک نمی کنند و متون شرعی را نمی بینند. یعنی ضمیر دارند اما به وسیله‌ی آن حق را درک کرده نمی توانند.

«وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا»: برای آنها چشمهایی است که با آن قدرت، وحدانیت را نمی بینند و عبرت نمی گیرند، «وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا»: گوش دارند اما آیات و اندرزها را نمی شنوند و اندیشمندانه از آن پند نمی گیرند.

منظور نفی شنیدن و دیدن به طور کلی نیست، منظور شنیدن و دیدن مطالب مفید و حقیقت دینی است. «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ»: اینها در بهره نبردن از حواس و اعضای خویش مانند چهارپایان و حتی بدتر از آنهایند؛ زیرا چهارپایان به اندازه‌ی توانی که خدای تعالی به آن ها داده نفع و ضرر خود را می دانند ولی این ها نمی توانند بین حق و باطل

تمیز و فرق کنند و این ها از آیات خدای تعالی روی گردان و در لُهو لعب قرار دارند. بصورت کل باید گفت که: ملاک انسانیت، فهم پذیرش معارف، تکالیف و مسئولیت های دینی و شرعی است، و در غیر آن انسان مانند حیوانات است.

جمله «بَلْ هُمْ أَضَلُّ» این فهم را برای ما انسانها میرساند: کسانی که با وجود توانایی از نعمت های الهی درست بهره نبرد، بدتر از موجودی است که اساساً آنها را ندارد. همچنان مفسر تفسیر کابلی در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: قلب، گوش، چشم دارند؛ اما، از قلب در «آیات الله» غور نمی کنند؛ و در نشانه های قدرت به نظر تعمق و اعتبار مطالعه نمی نمایند؛ و سخنان خدا را به گوش قبول نمی شنوند! چنانکه ادراکات بهائم همه در دایره خورد و نوش و خواهشات بهیمی محدود می باشد. این است حال آنها که دل و دماغ؛ دست و پا؛ چشم و گوش؛ غرض، تمام قوای خدا داد را، به تکمیل و تحصیل لذات دنیوی و خواهشات مادی وقف کرده اند؛ به اکتساب کمالات انسانی و خصال ملکوتی سر و کاری ندارند! اگر خوب غور شود، احوال آنها از چارپای نیز فروتر است؛ حیوان به صدای مالک خود پیش او می آید، و به زجر او منع می شود؛ اما، اینها به صدای مالک حقیقی خود قطعاً گوش نمی دهند؛ علاوه بر حیوانات از قوای فطری خود، کاری می گیرند که ایزد متعال برای آنها مقرر فرموده، و بیشتر از آن استعداد ندارند؛ اما، اینها قوت و استعداد موهوبه فطری را که برای ترقیات روحانی و عرفانی خلق شده، از غفلت مهلك و انحراف از راه راست، به دست خود ضایع و معطل کرده اند.

«أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (179)»: در دریای جهل و غفلت فرو رفته اند. یعنی: آنان نسبت به خداوندی الله متعال، و آیات و شریعت وی و آنچه که برای اهل طاعت و معصیت آماده کرده است، در غفلت کامل قرار دارند.

باید یادآور شد که: دوزخی شدن بسیاری از انسان ها، به خاطر بهره بردن از نعمت های الهی در مسیر هدایت و کمال است. زیرا با داشتن چشم، گوش و قلب، گرفتار غفلت شده اند.

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیه متبرکه ذیل در باره اسمای حسناى الله، بحث بعمل می آید. خداوند متعال در آیه های قبلی کسانی را آفریده های دوزخ نام می برد که عقل و حواس خویش را برای فهم و درک آیات قرآن و تزکیه درون از راه ایمان و علم سودمند، تعطیل می کنند و غافل می مانند؛ در این آیه مبارکه «اسمای حسنی» را داوری این غفلت و بی خبری بر می شمرد که بر ماست ذات بی مثال او را با این نامهای نیکو بخوانیم تا غفلت را از خود برانیم.

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٨٠﴾

و تنها الله دارای زیباترین و نیکوترین نام ها است، پس او را به آن نام ها بخوانید، و آن ها را که در اسماء الله تحریف میکنند (و بر غیر او می نهند و شریک برایش قائل میشوند) رها سازید، به زودی سزای آنچه را که میکردند، خواهند دید. (۱۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْحُسْنَى»: اسم تفضیل برای مؤنث و أحسن برای مذکر، بر وزن: فعلی، أفعال، زیباترین، نیکوترین. «فَادْعُوهُ بِهَا»: الله را با آن نام ها یاد کنید، الله متعال را با آن نام ها بخوانید. «ذَرُوا»: رها کنید، ترک نمایید. يُلْحِدُونَ: به ناراستی میگرایند، تحریف می کنند.

تفسیر:

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»: نیکوترین نام ها از آن الله است؛ چون از نیکوترین و شریفترین معانی خبر می دهند، پس الله را به آنها بخوانید، برای خدای تعالی نود و نه نام نیکوست که آنها و برخی دیگر را برای خود به عنوان نام برگزیده است. واجب و لازم این است که الله متعال را با این نامها خوانده و با او مناجات شود و این نام ها تحریف نشود. مثلاً بگویید: یا الله! یا رحمن! یا رحیم! یا علیم!... زیرا خواندن الله سبحان و تعالی با

نام های نیکوی وی، از اسباب اجابت دعاء است، و نباید با نام هایی خوانده شود که خودش دلیلی بر آن نه در کتاب و نه در سنت نازل ننموده است چون اسم های توقیفی است. باید گفت که: کلمه «الله»، محور همه اسمای الهی است. و کلمه «الله»، در بردارنده تمام صفات الهی است، و تمام خصال نیکو، برای الله است، دیگران برای رسیدن به «حُسنی» باید سراغ او بروند.

ایمان به اینکه خداوند تمام کمالات را دارد و از همه عیبها دور است، انسان را به دعا و ستایش و استغاثه و میگرداند، «و دَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ»: همچنان واجب و لازم است تا کسانی که از این اسمها به سوی دیگری تمایل می کنند و یا در آنها دست به إلحاد و تحریف می زنند.

«یلحدون»: الفاظ یا معانی نام های الهی را تحریف می کنند و یا خدای را به غیر نام های شرعی اش نام مینهند، مانند مشرکان که از اسمای الله برای بت های خود کلماتی مشتق کرده اند، مانند لات که از «الله» مشتق شده و عزى که از «عزیز» و منات که از «منان» مشتق شده است.

«سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ(180)» عقاب و مجازات شان در پیشگاه پروردگار با عظمت این باشد که سزای وصف و افترای خود را دریابند.

شان نزول آیه :

در شان نزول آیه مبارکه آمده است که: این آیه در باره شخصی از مسلمانان نازل شد که در نماز خویش میگفت: یا رحمن! یا رحیم! در این وخت یکی از مشرکان گفت: مگر محمد و یارانش نمی پندارند که پروردگار یگانه ای را می پرستند پس چرا این مرد دو پروردگار را می خواند؟

در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «همانا الله متعال نودونه نام دارد و هر کسیکه آنها را بشمارد (حفظ کند) به بهشت وارد می شود. همانا خداوند متعال فرد است و عدد فرد را دوست دارد».

إلحاد و کجروی در اسماء الله متعال :

إلحاد و کجروی در اسماء الله متعال بر سه وجه است:

- 1- تغییر دادن اسماء الهی چنانکه مشرکان کردند زیرا آنها اسم «لات» را از الله، اسم «عزى» را از عزیز و اسم «مناه» را از منان گرفتند.
- 2- افزودن بر نام های الله متعال، چون إختراع نامهایی برای وی که بدانها إذن نداده است زیرا نام های خداوند متعال، توقیفی است که در آنها مجال دَخل و تصرف وجود ندارد.
- 3- کم کردن از اسمای خداوند متعال؛ با إنکار بعضی از آنها.

مفسیر تفسیر کابلی در تفسیر آیه مبارکه مینویسد: از تذکر احوال غافلین، به مؤمنین تنبیه شده که شما غافل مشوید! یاد الله متعال غفلت را زایل می نماید؛ الله را به نام های خوب بخوانید؛ و به صفات نیکو یاد کنید؛ کسانی که درباره اسماء و صفات باری تعالی کجروی میکنند، آنها را بگذارید؛ خود به کیفر کردار خویش می رسند؛ کجروی در مقابل اسماء و صفات الهی این است که بر ذات خداوندی چنان نام و یا صفتی را اطلاق کنند که شریعت آن را مجاز قرار نداده، و سزاوار تعظیم و اجلال وی تعالی و تقدس نیست؛ و یا نام و صفتی را که خاص حضرت اوست به غیر اطلاق کنند؛ و یا در بیان معنی آن تأویلات بی اساس و تعبیرات خود ساخته به کار برند؛ و یا در مواقع معصیت (مثلاً سحر و غیره) استعمال نمایند.

یادآوری :

در حدیث آمده است: «خدا دارای نود و نه اسم است، هر کس آنها را بر شمارد وارد بهشت میشود». روایت از ترمذی. دانشمندان گفته اند: معنی این حدیث این است که هر کس آنها را حفظ کند و در معنی آنها بیندیشد وارد بهشت می شود.

منظور این نیست که اسماء الله در این نود و نه اسم منحصر است؛ چون در حدیثی دیگر

آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم گفته است: «بار خدایا! به هرنامی که آن را بر خود نهاده‌ای تورا می خوانم و نیز با نامی که در علم غیب برای خود برگزیده‌ای». ابن عربی از بعضی روایت کرده است که خدا هزار نام دارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (181 الی 186) در باره موضوعات ذیل هر یک:

1- راه یافتگان

2- دروغ پردازان، بحث بعمل آمده است.

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿١٨١﴾

و از آنها که آفریدیم گروهی به حق هدایت می‌کنند و به حق اجرای عدالت می‌نمایند. (۱۸۱).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِالْحَقِّ»: به دلیل دوستی با حق.

تفسیر:

«وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (181)»: از میان ملت‌هایی که خلق کرده‌ایم گروه هستند که در گفتار و رفتار به شریعت خدا عمل نموده و مردم را به حق دعوت میکنند و از باطل باز میدارند و براساس عدالت حکم مینمایند و همواره در پرتو آن حرکت می‌کنند.

مفسر ابن کثیر فرموده است: منظور این آیه، امت حضرت محمد است که در حدیث آمده است: «جمعی از امت مدام از حق پشتیبانی می‌کنند و در راه حق پیروزند، مخالفان و مانعان نمیتوانند به آنها زیانی برسانند، و تا فرا رسیدن فرمان الله چنان خواهند بود» (مختصر ابن کثیر ۷۰/۲. این حدیث در «صحيحین» وارد شده است).

این طایفه و گروه به زمانی اختصاص ندارند، بلکه در هر زمان و مکانی امکان دارد وجود داشته باشند، بنابر این اسلام همیشه پیروز است و مغلوب نخواهد شد، و هر چند افراد کم دین و اهل شر هم در افزایش باشند، آنها اهمیت و اعتباری ندارند و بی قدرند. در این حدیث برای امت محمد مژده‌ی بزرگی آمده است و آن این که اسلام در اوج رفعت و والایی قرار دارد و تا فرارسیدن قیامت، اسلام و مسلمانان چنان خواهند بود. (صفوة التفاسیر).

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨٢﴾

و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند به تدریج از جایی که نمی دانند گریبانشان را خواهیم گرفت. (۱۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَنَسْتَدْرِجُهُمْ» (درج): به تدریج، مرحله به مرحله و اندک اندک دچارشان می سازیم و به نابودی نزدیکشان می کنیم. خوارشان می گردانیم. غالباً سقوط انسان، پله پله و آرام آرام است.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (182)»: و آنان که آیات ما را دروغ می پندارند، به تدریج، آنان را از آن جا که خود بی خبرند، خوار و گرفتار می کنیم. از فحواى آیه مبارکه در می یابیم که: تکذیب آیات روشن الهی، به سقوط تدریجی و هلاکت مخفی می انجامد. در ضمن قابل یادآوری است که: مهلت دادن به مردم، از سنت‌های الهی است، تا هرکس در راهی که برگزیده، به نتیجه برسد و درها به روی همه باز باشد، هم فرصت طغیان داشته باشند، هم مجال توبه و جبران.

مفسر بیضاوی (رح) فرموده است: این عمل چنین صورت می‌گیرد که نعمت‌ها بر آنان افزایش مییابد و آنها گمان میکنند که خدا به آنها لطف دارد، از این رو در یاغیگری بیشتر فرو میروند، تا سرانجام عذاب در حق آنان تحقق می‌یابد. (بیضاوی صفحه ۲۰۵).

وَأْمَلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ ﴿١٨٣﴾

و به آنان مهلت می دهیم؛ [زیرا از سیطره قدرت ما بیرون رفتنی نیستند] یقیناً تدبیر و نقشه من استوار است. (۱۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَمَلِي»: مهلت می دهم، فرصت و میدان می دهم.

تفسیر :

«وَأْمَلِي لَهُمْ»: به آنها مهلت میدهم یعنی: مدت این بهره‌گیری هایشان را طولانی ساخته و از آنان مجازات را به تأخیر می اندازم آنگاه آنها را همانند انسانی نیرومند و قوی دستگیر نموده و به عذاب سخت خود گرفتار می‌کنیم، طوری‌که در حدیث آمده است: «اللَّهُ متعال ظالمین را مهلت می دهد و وقتی او را می گیرد از دستش در نمی رود».

باید گفت که: عمر و زندگی، به دست الله متعال است و گنهکار را از قدرت خدا گریزی نیست. در ضمن باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که؛ الله متعال فرصت توبه و جبران به کافران می دهد، ولی آنان لایق استفاده از این فرصت ها نیستند.

«إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ (183)»: گرفتن، سزا و مجازات الهی محکم و شدید است.

کید الله متعال تدبیر اوست و او تدبیر خویش را «کید» نامید زیرا فروریختن نعمت در عین مهلت دادن به آنان ظاهراً کید است؛ چرا که در ظاهر امر إحسان ولی در حقیقت امر خواری و خُسران می باشد.

باید گفت که: همیشه نعمت‌ها نشانه‌ی لطف خدا نیست، گاهی زمینه‌ای برای قهر ناگهانی الله متعال هم است.

أَوْلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿١٨٤﴾

آیا آنها فکر نکردند که همنشینان (پیامبر) هیچگونه آثاری از دیوانگی ندارد (پس چگونه چنین نسبت ناروایی به او می دهند؟) او فقط بیم دهنده آشکاری است (که مردم را متوجه مسئولیت هایشان می سازد) (۱۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صاحب»: همدم، یار، رفیق، همنشین. «جِنَّةٌ»: جنون، دیوانگی.

تفسیر :

«أَوْلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ»: آیا آن تکذیب کنندگان، نیندیشیده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم همنشین است هیچ جنونی ندارد و او به هیچ وجه دیوانه نیست.

آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان همین قوم به دنیا آمده کودکی، نوجوانی، جوانی و میانسالی خویش را در میان آنان سپری کرده و با آنان زندگی کرده بود. پیش از نبوت تمام قوم، ایشان را به عنوان مردی سالم از حیث روحی و روانی و مردی درست اندیشه می شناختند و این تنها پس از نبوت بود که چون ایشان اقدام به رساندن پیام الله متعال نمود ناگهان و یک مرتبه مجنونش خواندند. پیداست که این حکم جنون به خاطر سخنانی نبود که ایشان پیش از نبوت بر زبان آورده بود، بلکه تنها به خاطر سخنانی بود که پس از نبوت به زبان می آورد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم پیامبر بر حق الله متعال است و او را به منظور هدایت انس و جن فرستاده است؟ بدین ترتیب تهمت مشرکین که به او دیوانگی نسبت می دادند نفی میشود آنجا که می گفتند: ای آنکه وحی بر تو نازل شده است! تو دیوانه‌ای.

«إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (184)»: و جز هشدار دهنده ای آشکار نیست؟ که شریعت الله متعال را برای آن ها بیان میکند و آنها را از عذاب الله و مجازات او برحذر می دارد.

قابل دقت و توجه است که: تعبیر قرآن به کلمه‌ی صاحب، در این آیه‌ی 184 مبارکه، نهایت غفلت و کُند ذهنی آنان را نشان می دهد؛ طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم محمد

صلی الله علیه وسلم از آغاز تولد تا ابتدای وحی، جلیس آنان بود و با هم زندگی میکردند. اکنون که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از بُت پرستی بازشان می دارد، او را به دیوانگی متهم می کنند، حال آن که عاقل ترین عاقلان است و مردم را از عذاب الهی باخبر می کند. اصطلاح؛ صاحب و چنه و مجنون در این مورد در چندین سوره تکرار شده است که آنها عبارتند از (سوره سبأ آیه 46)، (سوره تکویر آیه 22)، (سوره حجر آیه 6)، (سوره مؤمنون آیه 70)، (سوره صافات آیه 36).

شأن نزول آیه: 184 :

480- ک: ابن ابو حاتم و ابو شیخ از قتاده روایت کرده اند: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بر کوه صفا ایستاد و قریش را به یکتاپرستی دعوت نمود و تمام خاندانها را شاخه به شاخه مورد خطاب قرار داد: ای فرزندان فلان، ای فرزندان فلان و آنها را از عذاب سخت پروردگار و مجازات خدای تعالی بر حذر داشت. در این میان کسی از قریش گفت: بدون شک این رفیق شما دیوانه شده است که اینگونه شب تا صبح نعره میزند. پس الله متعال آیه: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِّنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (184)» را نازل کرد.

أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۱۸۵)

آیا در ملکوت آسمان ها و زمین و چیزهای دیگری که الله آفریده است (عقلمندانه) نظر نکردند؟ و شاید که مرگشان (یا مهلت عذاب آنها) نزدیک باشد. و پس از (انکار) آن به کدام سخن باور می کنند؟ (۱۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَلَكُوتٌ»: فرمانروایی و مُلک بیکران، قدرت فوق العاده، شگفتی های هستی. «حَدِيثٌ»: سخن، کلام. بَعْدَهُ: پس از قرآن.

تفسیر :

«أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: چرا این ها در اجرام آسمان ها و زمین و این بنای بزرگ، زیبا و ضخیم تفکر و نظر نمی کنند و آیا با تعمق در ملکوت آسمان ها و زمین، ملک وسیع و عظیم خدا نمی نگرند که بر عظمت و کمال قدرت خالق دلالت دارد؟ یعنی: درحقیقت، این تعداد از انسانها در فرمانروایی عظیم پروردگار بر آسمان ها و زمین و مخلوقاتش، به دیده تأمل و استدلال ننگریسته و نیندیشیده اند تا از این نگرش و اندیشه بهره مند شده و به وسیله آن به سوی ایمان به وجود و وحدانیت پروردگار متعال راه یابند. اینفهم برای انکار و تعجب و سرزنش است.

نگاه اندیشمندان، عمیق و متفکرانه، ثمربخش و کارگشا می باشد. (توجه و اندیشه در باره ی باطن هستی و شیوه ی ارتباط آن با آفریدگار، انسان را به خداوند مرتبط می سازد.

«وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ»: آیا در باره ی این همه مخلوقات بدیع و شگفت انگیز خدا نمی اندیشند تا آن را دلیل کمال قدرت سازنده ی آن و نشانه ی عظمت مالک و یگانگی خالقش قرار دهند؟ آفرینش هیچ ذره ای، بی هدف نیست.

«وَ أَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ»: یعنی به این بیندیشند که شاید به زودی بمیرند؟ پس چرا قبل از آنکه مدت تعیین شده برای اندیشه و ایمان و عبادت، با به سر رسیدن اجل هایشان به پایان آید، در آنچه که وسیله هدایت و منفعتشان است تأمل و اندیشه نمی کنند؟ با تمام صراحت باید گفت که: بیشترین بدبختی ها به خاطر غفلت از یاد مرگ است. «عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ» (یادمرگ، درکاستن از لجاجت، مؤثر است و مردم را به استفاده از فرصت و به ایمان آوردن پیش از فرا رسیدن مرگ، فرا می خواند).

«فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (185)»: پس بعد از قرآن، به کدام سخت ایمان می آورند؟ یعنی: اگر آنها به این کتاب بزرگ، معجزه و جاودان ایمان نمی آورند پس به چه سخنی بعد از آن ایمان می آورند و چه سخنی را امکان دارد تصدیق کنند و از آن اثر پذیرند.

قرآن عظیم‌الشان و آیات الهی، بهترین کتاب و سخن است و هیچ عذری برای نپذیرفتن آن ها نیست. کسی که به قرآن و معارف آن ایمان نیاورد، دیگر به هیچ سخن هدایت بخشی ایمان نمی آورد.

مَنْ يُضَلِّ اللهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٨٦﴾

برای کسانی که الله [به سبب لجابت و عنادشان] گمراهشان کند، هدایت کننده ای نیست؛ و آنانرا در سرکشی و تجاوز شان وا میگذارد تا در [گمراهی شان] سرگردان و حیران بمانند. (۱۸۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَعْمَهُونَ»: سرگردان میشوند، متردد و متحیرند.

تفسیر :

«مَنْ يُضَلِّ اللهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ»: هر که را الله متعال توفیق هدایت ندهد هیچ توفیق دهنده و مرشدی برای او نیست. یعنی اینکه اگر هدایت الهی نباشد، گمراهی و سرگردانی انسان مستمر و ادامه دار است. در ضمن قابل یادآوری است که: اضلال، کار الله متعال است ولی زمینه ساز آن، نیت و عمل خود انسان است که سبب می شود قلب او زنگ بگیرد و هدایت الهی را نپذیرد.

«وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (186)»: چنین کسی خوار و هلاک شده است و خدای تعالی دشمنان خود را در گمراهی و حیرت شان سرگردان می‌گذارد، در چنین حالی هیچ هدایتگری برای آنها نیست که هدایتشان کند و هیچ نصیحت و موعظه‌ای نیست که به حال آنها نفعی داشته باشد.

باید گفت که: هدایت و ضلالت، و هر چیز، در قبضه الله متعال است؛ اگر او تعالی نخواهد، هیچ وسیله هدایت به درد نمیخورد، و انسان از چیزی منتفع شده نمی تواند. الله متعال بر حسب عادت خویش، آنگاه توفیق هدایت میدهد که بنده به کسب و اختیار خود بر آن روان شود؛ اما، کسی که عالماً و عامداً به بدی و شرارت تصمیم کند، الله هم بعد از رهنمائی، او را به حال خودش میگذارد.

سزای کسانی که به هشدار های انبیا گوش نمیدهند و به گفته های آنان نمی‌اندیشند، این است که گرفتار قهر الهی شده و به حال خود رها شوند.

اگر هدایت الهی نباشد، گمراهی و سرگردانی انسان مستمر و ادامه دار است. قابل یادآوری است که: طغیان و سرکشی مردم اجباری نیست و گمراهی انسان‌ها، نتیجه‌ی انتخاب خود آنان است. «طُغْيَانِهِمْ» (انسان، از ابتدا بد آفریده نشده است)

خوانندگان محترم!

در آیه مبارکه ذیل (187) به این واقعیت اشاره بعمل آمده است که: الله متعال می داند که روز قیامت کی برپا میگردد.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨٧﴾

از تو در باره قیامت می پرسند که چه وقت رخ می دهد؟ بگو: جز این نیست که علم آن نزد پروردگار من است، کسی جز او نمیتواند وقتش را ظاهر کند. (این واقعه) بر (اهل) آسمان‌ها و زمین سخت و دشوار است، نمی‌آید (قیامت) به سراغ تان مگر ناگهانی باز از تو در باره قیامت می پرسند، گویا تو از آن آگاه هستی، بگو: جز این نیست که علم آن نزد الله است، و لیکن بیشتر مردم نمی دانند. (۱۸۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«السَّاعَةِ»: یک لحظه‌ی گذرا و سریع، روز قیامت، آغاز عالمی دیگر. «مُرْسَاهَا»: وقوع آن، فرارسیدن آن. مُرْسَى از ریشه‌ی «رسو» اسم زمان و مکان، زمان و مکان وقوع لنگرگاه،

مصدر؛ یعنی، ثابت و ماندگار شدن، اسم مفعول، ثابت و استوار شده. [هود/۴۱]. «لایجلیها» (جلو): آن را آشکار نمیسازد. آن را بروز نمیدهد. «تَقُلَّتْ»: گران و سنگین است. «بَعَثَتْ»: ناگهان. «حَفِيٌّ عَنْهَا»: آگاه از آن، جویای آن.

تفسیر:

«يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ»: ای محمد! کفار از تو در باره ی قیامت سوال میکنند، یعنی مردم، مکرر از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال می کردند «يَسْئَلُونَكَ» (فعل مضارع نشان دوام و استمرار است) مفسران در تفاسیر خویش در مورد کلمه «يسئلونك» می نویسند: که گروهی از یهودیان گفتند: ای محمد، اگر پیامبر هستی، به ما بگو قیامت چه زمانی خواهد بود، زیرا ما می دانیم که آن چه زمانی خواهد بود. و آنان میخواستند، به رغم آن که می دانستند الله متعال آگاهی از وقوع قیامت راتنها برای خودبرگزیده است، آنحضرت را بیازمایند. پرسش کنندگان، قریشیان بودند. «الساعة» مانند نجم برای ثریا، از اسمای غالبه است و از آن حیث قیامت «الساعة» نامیده شده که ناگهان اتفاق می افتد و حساب مردم را به سرعت و یا برعکس آن در مدتی طولانی، مورد رسیدگی قرار میدهند یا این که در نزد خدا از حیث زمان به یک لحظه انسانها میماند.

«أَيَّانُ مَرْسَاهَا»: که قیامت چه وقت واقع میشود و موعدانتهای جهان چه وقت و زمان رخ میدهد؟

قیامت از اینرو به «ساعت» موسوم شده است که حسابرسی در آن به سرعت صورت می گیرد، همانگونه که میفرماید: «وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أُمُرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ 77 نحل»: (غیب آسمانها و زمین مخصوص الله است و برپایی قیامت (در سرعت و آسانی) جز مانند چشم بر هم زدن یا نزدیکتر نیست. البته خداوند بر هر چیزی قادر است.)

«قُلْ إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي» ای محمد! برای آنها بگو علم قیامت از جمله اسراری است که جز خدای تعالی هیچکس بر آن آگاهی ندارد سپس آن را تاکید کرده و گفته است:

«لَا يُجَلِّبُهَا لَوْ قَتَلَهَا إِلَّا هُوَ» او هیچکس را نه ملائکه مقرب و نه پیامبران را در جریان آن قرار نداده است و بر آن هیچکس جز خدای تعالی اطلاع ندارد و او قیامت را مگر هنگام فرا رسیدن آن بر ملا نمی سازد.

«تَقُلَّتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: این امر بر ساکنان آسمانها و زمین بزرگ و سنگین آمد؛ چرا که از آن برحذر و بیمناکند و از خوف و ترس شدید آن به خود می لرزند. یعنی: آسمانها و زمین به دلیل بزرگی حادثه قیامت تاب و توان تحمل آن را ندارند زیرا در هنگام این رخداد، آسمان شکافته شده، ستارگان تار و مار میشوند و دریاها می خشکند. یا معنی این است: فرشتگان و جن و انس، همه در آرزوی آن هستند که وقت آن را بدانند و پنهان بودن این امر بر آنان گران و سنگین است.

در حدیث شریف آمده است: «بی گمان قیامت مردم را هیجان زده و سراسیمه میسازد زیرا درحالی فرا میرسد که شخصی حوضش را مرمت میکند، دیگری چهارپایانش را آب میدهد، آن دیگر کالایش را در بازار به نمایش می گذارد و ترازویش را بالا و پایین می برد...».

«لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعَثَةٌ»: قیامت در آسمانها و زمین عظیم و بزرگ است و از جمله بزرگترین نشانهها و شگفت انگیزترین امور است و جز به صورت ناگهان فرا نمی رسد و هیچکس نمی داند قیامت چه وقت فرا می رسد.

بناءً باید گفت که: قیامت، قابل پیش بینی نیست و در زمانیکه انتظارش نمیرود، ناگهانی رخ خواهد داد. «بَعَثَةٌ» (بَعَثَةٌ) در موردی بکار میرود که انسان حتی احتمال و حدس آن را نیز در ذهن خود نداشته باشد)

«يَسْئَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا» ای محمد! این کفار از تو در این خصوص سوال میکنند گویا که تو در باره امور قیامت کار میکنی و از آن سوال مینمائی و اخبارش را میدانی و بر علامتش احاطه داری!

«قُلْ إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ اللَّهِ» بگو: جز الله هیچ کس از زمان آن خبر ندارد؛ به آنها خبر بده که علم آن نزد خدای تعالی است و جز او کسی دیگر آن را نمیداند چون موضوع قیامت از جمله امور غیبی است که به دانای نهانها اختصاص دارد.

ولی این جهال میدانند که تنها خداوند متعال میداند و آنها در شک خویش متردد اند طوری که برخی منکر و برخی مشکوک اند.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (187)» اکثر مردم سبب و علت نهان بودن آن را نمیدانند. امام فخر رازی گفته است: حکمت در نهان بودن روز رستاخیز این است: اگر وقت و زمان آن را ندانند، از آن برحذر میباشند، انسانها سر اطاعت را بیشتر فرود آورده و بیشتر از معصیت دوری میجویند. (فخر رازی ۴/۴۸۴).

شان نزول آیه: 187 :

481- ابن جریر و دیگران از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: حَمَلُ بْنُ أَبِي قَتَيْبٍ وَ سَمُوعُ بْنُ زَيْدٍ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَفْتُمْ: أَكْرَ وَأَقْعًا بِيَعْمَبِرِ هَسْتِي مَارَا أَكَاةَ كُنْ كَه قِيَامَتِ كَه وَتِ كَه؟ أَكْرَ كَه مَا كُودِ مِي دَانِيْمِ كَه قِيَامَتِ كَه زَمَانِي فَرَا مِي رَسِدِ. پَسِ اللَّهُ مَتَعَالِ آيَه: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا...» را نازل کرد.

482- همچنین از قتاده روایت کرده است: قریش به پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت خدا گفت: [ما و تو خویشاوندیم، پس نهانی به ما بگو که قیامت چه وقت می آید؟ الله متعال بزرگ فرمود: «يَسْأَلُونَكَ كَاتِكًا حَفِيٌّ عَنْهَا» از تو میپرسند گویی که تو در باره قیامت بسیار پرسش و سؤال کرده، و از وقت آمدن آن آگاه شده ای] (تفسیر طبری، همان منبع، ج 9، ص 140).

خوانندگان گرامی !

در آیات قبلی خبر داده شده است که: علم قیامت را الله متعال میداند و بس و تمام کارهای غیبی و غیره در دست قدرت اوست و پیامبر، هشدار دهنده و بشارت آور است. (یونس آیه 48 و 49)، (سوره مریم آیه 97)، (سوره جن آیات 26 و 27). همچنان در آیه 110 سوره کهف آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم، بشری همچون سایر انسانهاست، جز این که بر او وحی نازل شده. میباید.

در آیه متبرکه ذیل گفته شده است که: همه کارها در دست الله متعال است، و تنها ذات پروردگار است که علم غیب می داند.

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَا سْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۸۸)

بگو من مالک سود و زیان خویش نیستم مگر آنچه را الله بخواهد (و از غیب و اسرار نهان نیز باخبر نیستم مگر آنچه الله اراده کند) و اگر از غیب با خبر بودم منافع فراوانی برای خود فراهم میساختم و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی رسید، من فقط بیم دهنده و بشارت دهنده ام برای جمعیتی که ایمان می آورند (بیم از مجازات پروردگار و بشارت به پادشاهی گرانبهایش). (۱۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ»: اگر غیب می دانستم. «إِسْتَكْتَرْتُ» (کثر): افزون طلبی می کردم، فراوان به دست می آوردم. «الْخَيْرِ»: آن چه که معمولاً انسان به آن میل می کند، مانند: منافع مادی و معنوی. «مَسَّنِيَ»: به من رسید. «مَا مَسَّنِيَ»: به من نرسید. «السُّوءُ»: آنچه که انسان به آن میل نمی کند.

تفسیر :

«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ»: [ای فرستاده ای الله] بگو: به آنها که تو نمیتوانی برای خویشتن نفعی را که خداوند متعال اراده ننموده جلب کنی چنانچه نمی توانی ضرری را که او تعالی اراده کرده دفع کن. حق تعالی مقدر کننده هر نفع و ضرر است و

خیر و شر به دست اوست، او کسی است که تمام امور را مقدر کرده «وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَلْغَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ»: و اگر تو امور غیب را میدانستی حتماً در جلب خوبی و خیر برای خویشتن، زیاد عمل مینمودی و بر هر امر منفعت آمیزی حریص بودی و از هر فرصت استفاده میکردی؛ زیرا تو بر مناسبت‌های امور اطلاع می‌داشتی.

«وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ»: اگر غیب می‌دانستم خود را از گزند و بدی حفظ میکردم، اما غیب را نمیدانم از این رو هر مقدری خیر یا شر نصیب می‌شود.

«إِنِّ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ»: ولی تو غیب را نمی‌دانی وظایف‌ها تنها این است که سرکشان را از آتش برحذر داری و به اطاعت کنندگان بشارت بهشت رابدهی.

«لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (188): با این حال کسانی از هشدارها و بشارت‌های تو بهره می‌برند که به توباور دارند و از تو پیروی میکنند و به آنچه آورده‌ای ایمان دارند.

یعنی: من مبلغی از سوی الله متعال برای احکامش هستم که مردم را به وسیله آن بیم و بشارت می‌دهم و قطعاً من کسی نیستم که غیب خدای سبحان را بداند لذا نه خبر دادن از غیب در حوزه مأموریت من است و نه علم و آگاهی به آن، از اوصاف و خصوصیات من.

شان نزول آیه مبارکه:

مردم مکه گفتند: ای محمد! آیا خدا تو را از ارزانی و گرانی نیازمندی‌ها در آینده با خبر نمیکند تا آن چه به سود توست، تهیه کنی و از ضررها بپرهیزی و یاتو را از خشکسالی و از سرزمین حاصل خیز آگاه نساخته است، تا به جاهای سرسبز حاصل خیز کوچ کنی؟! خدا در پاسخ آنان.. (..فرمود: «قُلْ لِأَمَلِكِ...»). (تفسیر فرقان)

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات متبرکه (189 الی 193) در مورد یادآوری خلقت اولی، امر به یکتاپرستی، پیروی از قرآن، خود داری از شرک بحث بعمل آمده است.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا حَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهَا لَنْ أَنِينَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٨٩﴾

الله آن ذاتی است که شما را از یک شخص آفرید، و از تن او زنش را (نیز) آفرید تا به او آرامش یابد. پس (نظام تولد و تناسل آغاز شد) چون مرد با زن خود همبستر شد (آن زن) به بار سبک باردار شد (حامل شد) پس وقتی که بار وی سنگین شد (و به ولادت نزدیک شد) پس زن و شوهر (هر دو) دعا کردند و از پروردگار خود خواستند که اگر به ما فرزند نیک (و سالمی) دهی، ما حتماً از شکرگزاران خواهیم شد. (۱۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»: یک نفس، نوع انسان، یک جنس. به قول جمهور مفسران، آدم، [نساء / ۱]، [حجرت / ۱۳]، [روم / ۲۱]، [ذریات / ۴۹]. «جَعَلَ»: آفرید، ساخت، پدید آورد. «لِيَسْكُنَ»: تابیار آمد، تا بیاساید، تا آرام گیرد، اُلْفَتَ گیرد. «تَغَشَّاهَا»: با او همبستر میشود. «حَمْلًا حَفِيفًا»: باری سبک، نطفه و سپس جنین. «مَرَّتْ بِهِ»: او را برد، حمل او را برد، آن بار سبک، سنگینی نکرد و مانع کار نشد. «فَلَمَّا أَثْقَلَتْ»: وقتی آن جنین سنگین گشت و نزدیک شد به دنیا بیاید. «صَالِحًا»: شایسته، سالم، بی عیب.

تفسیر:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»: الله متعال ذات است که شما را از یک جنس آفرید، «وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا»: و از آدم علیهم السلام حوا را خلق کرده است. «لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا»: تا در کنارش آرامش و انس بیابد. «فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا حَفِيفًا»: و چون آدم علیهم السلام با حوا در آمیخت وی با حملی سبک باردار شد. «تغشاهای»: کنایه از جماع (مقاربت جنسی) است.

ابو سعود فرموده است: زمانی که نطفه در رحم جای می‌گیرد تبدیل به علقه میشود تحمل آن نسبت به سایر مراحل آسانتر است؛ چون در این حالت وزن زیادی ندارد. اشاره به سبک بودن «حمل» در واقع اشاره کردن به نعمت‌هایی است که الله متعال در مراحل مختلف آفرینش انسان‌ها به آنان ارزانی داشته است، آنگاه که آنها را از دریای عدم به صحنه‌ی وجود می‌آورد و مراحل مختلفی را در خلقت آنها پشت سر می‌نهد. و ناتوانی آن را به نیرو و قوت مبدل می‌سازد. (ابو سعود ۲).

«فَمَرَّتْ»: به تا زمان ولادت به این حمل و دگرگونی ادامه داد و با آن بساخت. یعنی: حوا چندی با آن حمل گذراند، بر می‌خاست و می‌نشست و حرکت می‌کرد و به امور زندگی خویش می‌پرداخت و از آن حمل، احساس سنگینی نمی‌کرد، «فَلَمَّا أَنْقَلَتْ»: برای صلاح و تربیت صحیح فرزند، باید پیش از تولد او اقدام کرد و از خدا استمداد جست. بناءً حوا وقتی کم کم جنین، در شکمش سنگین شد، (انتظار فرزندی نیکو در سر می‌پروراند و) «دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا»: پروردگارشان را می‌خواند و می‌گویند: «لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكُونَنَّ مِنْ الشَّاكِرِينَ (189)»: بار الها! اگر به ما فرزندی صالح و سالم عطا کنی، یقیناً از سپاسگزاران خواهیم بود. به قولی: مراد از فرزند صالح، فرزند سالم و طبیعی است، نه فرزند ناقص‌الخلقه‌ای که ایشان از تولدش بیمناک بودند.

باید یادآور شد که: آمیزش جنسی تنها برای لذت و شهوت نیست، بلکه برای بقا و دوام نسل صالح است.

فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱۹۰﴾

و چون به آن دو [فرزندی] نیک داد در آنچه [الله] به ایشان عطا نموده بود برای او شریکانی قرار دادند و الله از آنچه [با او] شریک می‌گردانند برتر است. (۱۹۰)

تفسیر:

«فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا»: در این هیچ جای شکی نیست که الله متعال، فرزند شایسته و صالح به انسان میدهد، ولی این ما هستیم که: سبب انحراف فرزندان خویش میشویم طوری که در آیه مبارکه میفرماید: وقتی خداوند متعال دعایشان را اجابت کرد و فرزند صالح و سالم به آن‌ها عطا کرد: «جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا»: همان فرزند را برای خدا شریک قرار دادند، پرستش بت را آغاز کردند. (چون این نظر آشکار و واضح بود ما هم آن را برگرفتیم، و محققان اهل علم نیز آن را ترجیح داده اند، بعضی از مفسران گفته اند: آیه در باره‌ی آدم و حوا است و ضمیر (جعلاً له شرکاء) را به آن دو ارجاع داده‌اند.

در این باره احادیث و آثاری نقل کرده اند از جمله: حدیثی که به صورت مرفوع از سمره روایت شده و گفته است: وقتی حواء فرزند را به دنیا آورد، ابلیس نزد او آمد، طفل آرام نداشت، شیطان گفت: اسم او را عبدالحارث بگذار آرام می‌شود. حواء اسم طفل را عبدالحارث گذاشت و طفل آرام شد.

و این امر از وحی شیطان بود. روایت از احمد و ترمذی. حافظ ابن کثیر گفته است این حدیث از سه جهت معلول است و آن سه جهت را توضیح داده است. و ترجیح داده است که حدیث موقوف باشد و آثار را ضعیف دانسته است، سپس با سندش از حسن روایت کرده و گفته است: این امر در میان بعضی از ملت‌ها بود؛ نه نزد آدم، آنگاه ابن کثیر گفته است: ما مذهب حسن بصری را انتخاب میکنیم. و در اینجا آدم و حواء منظور نیستند، بلکه مشرکین نسل آنها منظور است. به دلیل فرموده‌ی خدا: فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ. من هم می‌گویم: حق همین است و نباید از آن منحرف شد. (تفسیر صفوة التفاسیر).

«فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (190)»: خداوند از آنچه مشرکان به او نسبت می‌دهند پاک و مُنَزَّه است.

در «تفسیر انوار القرآن» در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: سخن در اینجا از آدم و حوا به نسل پدید آمده از ایشان از مرد وزن حمل میشود بنابر این، جمعی از مفسران برآنند که شریک

آوردگان در عطای الهی از جنس بنی‌آدمند، نه خود آدم و حوا. حسن بصری میگوید: «مراد از این مشرکان، یهود و نصاری‌اند که حق تعالی به آنان فرزندان سالم عطا کرد، اما آنها یهودی و نصرانی شدند».

ابن کثیر این تفسیر را از نیکوترین تفاسیر در این موضوع دانسته و می‌گوید: «ما قاطعانه برائیم که آدم و حوا شرک نوزیدند و مراد آیه، برخی از نسل ایشان است».

ولی برخی دیگر از مفسران چون سیوطی و شاه ولی الله دهلوی بر آنند که: مراد خود آدم و حوا هستند. تکیه این گروه از مفسران بر حدیث ضعیفی است به روایت سمره از رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمودند: «چون حوا زایمان کرد، ابلیس نزد وی آمد و به وی گفت: فرزندت را عبدالحارث نام کن، که اگر چنین کنی، زنده میماند و قبلاً چنان بود که فرزندان وی میمردند پس این از القات شیطان بود». به تأیید این روایت، روایات اسرائیلی بسیاری که هیچ پایه و اساسی ندارند، نقل شده است که نمی‌توان بر آنها استناد کرد. آری! شرک و امثال آن، از اعمال لایق شأن انبیا علیهم السلام نیست چنانکه از آیه بعدی که به صیغه جمع آمده است، نیز پیداست: بنقل از «تفسیر انوار القرآن».

أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلِقُونَ ﴿١٩١﴾

آیا موجوداتی را شریک الله قرار میدهند که چیزی را نمی‌آفرینند و خودشان مخلوقند؟! (١٩١)

تفسیر :

«أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا»: آیا مشرکان، چیزهایی شریک الله متعال میگردانند، که اصلاً قدرت خلق چیزی را ندارد. «وَهُمْ يُخْلِقُونَ (191)»: و حال این که همان بت‌ها و خدایان، خود مخلوقند و ساخته شده‌اند. یعنی خودشان نیز آفریده شده‌اند؟

امام قرطبی گفته است: استفاده از ضمیر «واو» و «نون» بر این مبنا است که آنها معتقد بودند بت‌ها میتوانند نفع یا ضرر برسانند. بدین ترتیب همانند انسان تلقی شده‌اند. (تفسیر قرطبی ٣٤١/٧).

وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿١٩٢﴾

و [این شریکانی که برای خدا قرار می‌دهند] نه می‌توانند پرستش کنندگان خود را یاری دهند، و نه قدرت دارند خودشان را یاری کنند. (١٩٢)

تفسیر :

«وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا»: این بت‌ها مالک هیچ یاری برای کسانی که آن‌ها را پرستش میکنند نیستند چنانچه نمیتوانند از عبادت کنندگان خود ضرری را دفع و یا به آن‌ها نفعی را جلب کنند.

«وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ (192)»: آنها توان نفع رسانی به خود را هنگام نزول عذاب ندارند. و اگر سوء قصدی به آنها بشود نمیتوانند آن را دفع کنند.

کسی که مالک چنین نصرت و یاری است و آنکه مالک نفع و ضرر است خدای یگانه می‌باشد.

وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ ﴿١٩٣﴾

و هر گاه آنها را به سوی هدایت دعوت کنید، از شما پیروی نمی‌کنند، برای آنها فرق نمی‌کند چه آنها را دعوت کنید و چه خاموش باشید. (١٩٣)

«لَا يَتَّبِعُوكُمْ»: خواسته‌ی شما را برآورد نمی‌سازد، از شما پیروی نمی‌کنند. «صَامِتُونَ»: جمع صامت؛ یعنی، خاموش. (تفسیر فرقان)

تفسیر :

«وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ»: اگر بتان را به راه ارشاد و هدایت فرا خوانید، جوابی

به شما نمیدهند؛ و شما را در این دعون اجابت نمی کنند و از شما پیروی نمیکنند چون آنها از جمله جماداتند. یعنی چیزهایی که نه توان یاری رسانی دارند و نه می توانند از خود دفاع کنند، شایسته‌ی پرستش نیستند.

«سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ (193)»: حال آنها در هنگام خواندن و عدم خواندن شما یکسان است زیرا آنها چیزی بیش از سنگ‌های تراشیده و جامد نیستند. این کثیر گفته است: یعنی این بت‌ها دعای هیچکس را نمی شنوند، و از نظر آنان کسی که آنها را می خواند با کسی که آن‌ها را می راند یکسان است.

همان‌طور که حضرت ابراهیم گفت: پدر جان! چرا چیزی را پرستش می کنی که نمیشنود و نمی بیند و چیزی را از تو دفع نمی‌کند و شما را از چیزی بی‌نیاز نمیسازد؟ (حافظ ابن کثیر گفته است: معاذ بن جبل و معاذ بن عمرو بن جموح که جوان بودند مسلمان شدند، شب‌ها به بت‌های مشرکین حمله می‌کردند، آنها را تکه تکه کرده و به توده‌ی چوب تبدیل می کردند، عمرو بن جموح که رئیس طایفه‌ی خود بود بتی داشت، آن را پرستش می‌کرد و عطر و روغن به آن میزد، آنها در خلال شب می آمدند آنرا واژگون کرده و مدفوع و نجاست به آن می مالیدند، ولی عمرو می دید چه به سرش آورده‌اند، آن را می شست و تمیز و خوشبو میکرد و شمشیری را در کنارش می نهاد و میگفت: از خودت دفاع کن، آنها می‌آمدند و همان کار را میکردند، حتی یک‌بار آن را به لاشه‌ی سگی مرده بستند و آنرا در چاهی در آن حوالی انداختند، وقتی عمرو آمد و آن را دید دریافت دینش باطل است. آنگاه چنین سرود: اگر خدا بودی و تکیه گاهی داشتی با مرده سگی هم زنجیر نمی شدی. آنگاه مسلمان شد و مسلمانی نیکو از آب در آمد و در جنگ احد شهید شد.) تفسیر صفاة التفسیر).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (194 الی 198) در مورد موقعیت بتها، و بت پرستان را که مورد نکوهش قرار گرفته بحث نموده و در ضمن موحدان از رفتار پست آنان و حقیقت بتان آگاه می سازد.

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۹۴)

یقیناً کسانی را که به جز الله (به عبادت) می خوانید، بندگانی مانند شما اند. آن‌ها را بخوانید تا دعای شما را اجابت کنند، اگر (در دعوی خویش) راست‌گویید. (۱۹۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَدْعُونَ»: صدا می زنید، میخوانید، میپرستید. «عِبَادٌ»: بندگانی، پدیده‌هایی،

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ»: بی گمان آنهایی را که به جای الله به فریاد میخوانید، از جمله بت‌های اند که آنها را خدایان میدانید، آنها هم مانند شما مخلوقند، بلکه انسان از آن‌ها کاملتر است؛ چون انسان میشوند، میبیند، و کار میکند اما آنها هیچ کدام از این کارها را انجام نمی دهند، باید گفت که: پرستش، دلیل می خواهد و معبود باید برتر و بالاتر از عابد باشد، پرستیدن مخلوقات یا انسان‌هایی مثل خودمان، نه دلیلی دارد و نه امتیازی به همین علت گفته است:

«فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (194)»: پس آنها را بخوانید، برای جلب منفعت یا دفع زیانی «اگر راست می گویید» در این ادعایتان که آن‌ها بر رساندن نفع و ضرر قادر اند «باید شما را اجابت کنند» اگر که زنده اند؟ خطاب از باب تعجیز و بیان ناتوانی آنهاست.

معبودی شایسته‌ی پرستش است که نیازهای بنده و مخلوق را برطرف کرده، او را رشد دهد، و بین او و معبود روابط دو طرفه باشد.

أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونَ ﴿١٩٥﴾

(بلکه معبودهای تان با شما هیچ مشابهتی ندارند) آیا پاهایی دارند که با آن راه بروند؟ یا دست‌هایی دارند که با آن کاری را انجام دهند؟ آیا چشم‌هایی دارند که با آن ببینند؟ یا گوش‌هایی دارند که با آن بشنوند؟ بگو: شریکان الله را بخوانید، باز در باره‌ی من حيله سازی و چاره جویی کنید و باز مرا مهلت ندهید. (۱۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَبْطِشُونَ بِهَا»: به آن کاری انجام دهند، به آن دفاع کنند و حمله ور شوند. «كِيدُونِ»: برای نابود شدنم، طرح بریزید، تزویری و حيله به کار برید. «فَلَا تُنظِرُونَ»: پس مرا مهلت ندهید، به من فرصت مدهید.

تفسیر :

«أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا»: آیا این بت‌هایی که به غیر از الله عبادت نموده و در برابر آن سجده کرده‌اید آیا حیات دارند؟ آیا اعضا دارند؟ آیا وسایلی دارند که از آن‌ها در انجام امور خود استفاده کنند؟ آیا پا دارند تا به منظور برآورده ساختن نیازهای خود راه بروند؟ «أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا»: یا دست دارند که به وسیله‌ی آن حمله کنند؟ و به کسیکه نسبت به آنها سوء قصدی داشته باشد، حمله‌ور شوند و آنرا دفع کنند؟ «أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا»: و آیا چشم دارند که به وسیله‌ی آن اشیاء را مشاهده کنند و ببینند؟

«أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا»: آیا گوش شنوا دارند تا با وسیله آن بشنوند و نفع برند؟ منظور بیان جهل و نادانی و سبک دانستن عقل و خرد آنها در عبادت جمادات میباشد، جماداتی که نه می‌شنوند و نه می‌بینند، و نه از پرستنده‌ی خود ضرری را دفع می‌کنند؛ چون فاقد حواس اند.

انسان به مراتب از آن بت‌ها برتر است؛ چون دارای عقل و حواس است، پس چگونه شایسته است کسیکه کاملتر و شریفتر است به عبادت پست‌تر و خوارتر پردازد که هرگز امید جلب منفعت و دفع ضرر از آن نمی‌رود؟! «قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ»: ای محمد! به آنها بگو: بت‌هایی را که شریک قرار داده‌اید بخواهید و از آنها کمک بگیرید.

«ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونَ (195)»: و اگر میخواهید و می‌توانید در حق من توطئه و دسیسه و توطیه خویش بچینید و عملی سازید، و حتی به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن به من مهلت ندهید، من به شما اهمیتی نمی‌دهم؛ چون به خدا پشت بسته‌ام. مفسر حسن گفته است: پیامبر را به خدایان ترسانند، لذا خدا به او امر کرد چنان جوابی به آنها بدهد.

چنین سوال‌ها و مطالباتی در نهایت تحدی و مبارزه طلبی و اعتماد و توکل بر خدا قرار دارند؛ زیرا آنها و بت‌های‌شان مالک هیچ نفع و ضرری نیستند؛ بلکه آنها گمراه‌تر و ذلیل‌تر از این‌اند که بتوانند به مخالفان خود ضرر برسانند، چون آن‌ها در برابر پادشاه پادشاهان قرار دارند، خدایی که جز او خدایی نیست.

قابل تذکر است که در این آیه مبارکه سفاقت و بی‌عقلی مشرکان و مددجویان را نشان می‌دهد که سنگ و چوب و امثال آن‌ها را پناهگاه و امید زندگانی هر دو جهان خود کرده‌اند. بنابر این، اگر از دست این بی‌زبان‌های درمانده کاری ساخته است، همگی علیه من به پا خیزید و حيله را ساز کنید تا بدانید که کاری از دست شما بر نخواهد آمد؛ زیرا یار و یاور من خداست. (سوره بقره آیه 257).

ابن کثیر روایت میکند: «معاذ بن عمر و بن جموح و معاذ بن جبل دو نوجوان بودند که با هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه مسلمان شدند، آن دو نوجوان غیور مسلمان، شبانگاه بر بتان مشرکان هجوم برده آنها را میشکستند و خرد و ریز نموده و از آنها برای بیوه زنان، هیزم درست میکردند تا قومشان از این امر عبرت بگیرند و به ماهیت بی جان و بی ارزش بتان اطلاع حاصل بدارند.

از قضا که عمر و بن جموح پدر معاذ بن جبل که رئیس قومش نیز بود، بتی داشت که آن را زینت میداد و معطر میکرد و میپرستید پس آن دو در تاریکی شب می آمدند و بت وی را بر سر چپه ساخته و آنرا با کثافت و چغلی آغشته میساختند. عمرو بن حجوح که به خانه می آمد و بت خویش را بر این وضع میدید، از این وضع بی نهایت متاثر میشد، بت خود را دوباره شستو شو میکرد و بار دیگر خوشبو می ساخت و نزد آن شمشیری را می گذاشت و در خطاب به آن می گفت: از خودت دفاع کن! اما آن دو نوجوان، باز هم این کار را با آن بت تکرار می کردند و او نیز مجدداً آن بت را می شست و می آراست. تا این که سرانجام، آنها بتش را گرفته و آن را با سگ مرده ای به هم بستند و آن دو بر ریسمان چاهی که در آن نزدیکی بود، آویختند. چون عمرو آمد و این منظره را دید، تأملی کرد، آنگاه به خود آمد و متوجه شد که دین وی، دین باطل و بی بنیادی بوده است پس گفت: «تالله لو کنت إلهاً مستدن لم تک والکلب جمیعا فی قرن» به الله قسم؛ اگر تو خدایی سزاوار پرستش بودی؛ اینگونه با سگ مرده هم آغوش نمی شدی.

سپس اسلام آورد و مؤمنی نیکو شد و در روز احد به فیض شهادت نایل گشت که خداوند متعال از او راضی باد! (بنقل از «تفسیر انوار القرآن»

إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ﴿١٩٦﴾

(اما) ولی و سرپرست من الله ای است که این کتاب را نازل کرده است و او صالحان را یاری می کند. (۱۹۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَلِيَّيَ»: سرپرست و متولی من، سرور من. «یتولی»: سرپرستی میکند، دوست می دارد.

تفسیر :

در آیات قبل، ناتوانی معبودهای باطل به بیان گرفته شد، در این آیه مبارکه به معرفی خداوند می پردازد. یعنی: چگونه از بتانی که دارای اوصاف دروغین، جعلی، و غیر واقعی هستند، هرآسی در دل راه دهم، در حالی که سرور و کارسازی چون پروردگار با عظمت دارم که به سوی او پناه می برم، از او یاری می جویم و او مرا بر شما پیروز می گرداند. «إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ»: آن که نصرت و حمایت و حفظ مرا در دست دارد، عبارت است از خدایی که قرآن را بر من نازل کرده است. خداوند به واسطه قرآن، پیامبر رابری و بیمه کرد، آن ذاتی که به من کتاب فرستاد، و مرا به منصب رسالت فایز گردانید، در مقابل تمام دنیا به حمایت و حفاظت من خواهد پرداخت؛ زیرا، حافظ و مددگار بندگان نیکوکار، حضرت اوست.

«وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ (196)»: نترسید! زیرا الله متعال ولی صالحان است و وعده یاری داده خدای عز وجل حفظ و تایید صالحان را در دست دارد. هم در دنیا و آخرت ولی و سرپرست آنهاست. یعنی: اوست که شایستگان را حفظ می کند، ایشان را نصرت می دهد و میان آنان و میان دشمنانشان مانع میشود و این از سنت وی است. صالح: هر کسی است که عقیده اش از خرافات و اوهام سالم و اعمالش نیکو باشد.

مشکلات انسان، یا از نداشتن برنامه درست و منظم است و یا از نداشتن سرپرست، و شکر الحمد لله مؤمن مسلمان هیچ يك از این دو مشکل را ندارد.

وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿١٩٧﴾
وکسانی را که شما جز او میخوانید نمیتوانند یاریتان کنند و نه (حتی) خودشان را یاری دهند. (۱۹۷)

تفسیر :

«وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ (197)»: این بت‌هایی که به غیر از الله متعال میخوانید برای شما نه نفعی جلب می‌کنند و نه ضرری را از شما دفع مینمایند. این‌ها حتی نمیتوانند خویشتن را یاری رسانند چه رسد به شما. این‌ها جماداتی اند خاموش و بی حرکت.

وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٩٨﴾
و اگر آنان را به سوی هدایت دعوت کنید، نمی‌شنوند و آنان را می‌بینی که به سوی تو می‌نگرند در حالیکه نمی‌بینند. (۱۹۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ»: به تو می‌نگرند. در این جا؛ یعنی، در برابر تو همچون، بیننده اند. بت‌ها را به صورت کسی که دارد روبه رویش را می‌نگرد، می‌ساختند.

تفسیر :

«وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا»: و اگر از این بت‌ها بخواهید تا هدایت شوند و شما آنها را باسخنان خود مخاطب قرار دهید آنها دعای شما را نمیشنوند، تا چه رسد به مساعدت و امداد شما بشتابند چون سنگ‌هایی‌اند جامد، «و تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (198)» توهنگامی که به سوی آنها بنگری اینها به گونه‌ای شکل داده شده‌اند که گویا تو را می‌بینند در حالی که آنها نابینا میباشند؛ چون فقط ظاهری از چشم دارند و با آن چیزی نمی‌بینند.

مشرکان، بتان را به صورت تمثال‌هایی به شکل انسانها، یا حیوانات دارای دست و پا و چشم می‌ساختند و چشمان آن‌ها را چنان باز به نقش و تصویر می‌کشیدند که گویی خیره به دیگران می‌نگرند، لیکن آن پیکرهای بی‌جان، تمثال‌های جامدی بیش نبودند که نه می‌توانستند چیزی را بگیرند، نه کاری را انجام دهند، نه راه بروند و نه چیزی را ببینند.

اگر در آیات متبرکه که در فوق تذکر یافت دقت نمایم، با تمام وضاحت در خواهیم یافت که: هدف بت‌پرستان، یاری جستن از بت‌هاست که قرآن عظیم الشان آنرا رد میکند. بت‌ها و معبودها، حداقل باید خودشان از حوادث مصون باشند که نیستند.

از مجموع آیات که گذشت در می‌یابیم که: معبود و رب، باید:

خالق و مالک باشد. «أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ»

ناصر و یاور باشد. «لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ»

به خواسته‌ها و دعاها ترتیب اثر دهد. سِوَاءَ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ...

توانگر و قدرتمند باشد. أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبِطُّشُونَ بِهَا...

شنوا و بینا باشد. «أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا، أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا».

قدرت خنثی کردن مکر دشمن را داشته باشد. «ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُون».

کتاب و قانون عرضه کند. «نَزَّلَ الْكِتَابَ».

خوبان و شایستگان را حمایت کند. «يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ».

خوانندگان گرامی !

در آیات قبلی الله متعال با تمام وضاحت بیان فرمود که سرپرست و حافظ پیامبر و مؤمنان درستکار است و بت‌ها و بت‌پرستان هرگز نمی‌توانند به دوستان خدا زیان برسانند.

در آیات (199 الی 202) در موارد مهمی از «اصول اخلاقی اجتماعی»، برخورد با مردم و راه راست و پایدار را بیان میدارد. در واقع این آیات، شامل اصول همه‌ی فضایل است

که آن هم از اساس تشریح به شمار می آید که به دنبالش اصول عقیده‌ی توحیدی به بهترین شیوه، خواهد آمد.

حُذِّ الْعَفْوُ وَأَمْرٌ بِالْعُرْفِ وَأَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ (۱۹۹)

با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکیها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آنها ستیزه مکن). (۱۹۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْعَفْوُ»: گذشت. «بِالْعُرْفِ»: بالمعروف: پسندیده، رفتار نیکو، کردار خوب. «أَعْرَضَ»: روی برتاب، چشم پوشی کن.

تفسیر:

«حُذِّ الْعَفْوُ»: پروردگار با عظمت ما به پیامبر نیز دستور و هدایت فرموده است که مکارم اخلاق را داشته باشد؛ یعنی در برخورد و معامله و معاشرت با مردم راه سهل و آسان را پیش بگیر، طوری که میفرماید: «حُذِّ الْعَفْوُ»: یعنی ای محمد از اخلاق مردم آنچه سهل و آسانست را بگیر و آنچه را بدون کدام سختی و مشقت کمائی کرده‌اند بپذیر بدون اینکه از آن‌ها زیاده طلبی کنی، بلکه آنچه یکی از آن‌ها به تو می آورد را بپذیر و آن‌ها را مکلف به امور مختلف و پراکنده نکن در حالی که از آنها بیشتر از حد توان شان مطالبه نمائی. این کثیر فرموده است: این مشهورترین اقوال است و گفته ی جبرئیل علاقه به پیامبر صلی الله علیه وسلم بر آن گواه است آنجا که میفرماید: خدا به تو امر میکند آن که به تو ظلم کرد، او را ببخشی و به آنکه از تو دریغ کرد، عطا کنی و آنکه صله‌ی رحم تو را قطع کرد، صله‌اش را وصل کنی.

بلی! رسول الله صلی الله علیه وسلم به پیروی از این دستور، هیچگاه در میان دو کار مخیر ساخته نشدند، مگر این که آسان‌ترین آن را انتخاب کردند، مشروط به این که آن کار آسان‌تر، گناه نمی بود چنانکه در حدیث شریف فرمودند: «آسان بگیرید و سخت نگیرید و بشارت دهید و نفرت برنینگیرید».

در حدیث شریف آمده است: 1744- عَنْ ابْنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «أَمَرَ اللهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَأْخُذَ الْعَفْوَ مِنْ أَخْلَاقِ النَّاسِ [رواه البخاری: 4644].

1744- از ابن زبیر (رض) روایت است که گفت: خداوند پیامبرش را امر نمود که از اخلاق مردم، گذشت را پیشه خود سازد. (ابن جریر روایت می کند که چون این آیه کریمه نازل گردید، پیامبر صلی الله علیه وسلم از جبرئیل علیهم السلام پرسیدند: یعنی چه باید کرد؟ گفت: خداوند تو را امر کرده است که اگر کسی بر تو ظلم کرد او را عفو نمائی، اگر برایت چیزی نداد تو برایش چیزی بدهی، و اگر با تو مقاطعه کرد بدیدنش بروی.

«وَأَمْرٌ بِالْعُرْفِ»: یعنی به معروف و نیکی امر کن و گفتار و اعمال نیکو انجام بده. معروف: هر خصلت پسندیده‌ای است که عقل‌ها آنرا بیسندد و روان‌ها بدان اطمینان یابد. یعنی بر توست تا آنها را به انجام هر امر نیکو و خوبی که از لحاظ عقل و شرع پسندیده است خواه از اقوال و گفتار باشد یا اعمال امر کنی که چنین با فطرت سالم و عقل صحیح موافق و از سَفْها، نادانان و احمقان دور است. پس با مطابق با جهل، سفاقت و نادانی‌شان تعامل نکن که تو بر هدایت مستقیمی.

مقصود: اینکه هر کس نسبت به شما بدی روا داشت او را ببخشید و هرگز انتقام مگیرید، و در ضمن او را به کارهای نیک هدایت کنید، چنین نباشد که در مقابل بدی تنها نیکی کنید و در مقابل ظلم انصاف، بلکه او را به نیکویی دعوت کرده، احسان نمایید.

«وَأَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ (199)»: پس با جهال و نادانی‌های شان مقابله به مثل مکن، بلکه در مقابل آنها صبر و شکیبایی داشته باش. یعنی: چون در دستور دادنش به معروف، برای آنان حجت بر پا داشتی، اما آن کار معروف را انجام ندادند، در این صورت از آنان روی برگردان و در مقابل این جهالتی که از آنان سر میزند، با آنان بگومگو و مشاجره

نکن.

امام قرطبی در مورد فرموده است: این آیه اگر چه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم است، اما معنی تادیب جمیع خلق الله را در بر دارد. (تفسیر قرطبی ۳۴۷/۷).

مفسر این کثیر فرموده است که مقصود از کناره گیری این است که بدی را به بدی جواب ندهید و مقصود این نیست که از راهنمایی آنان اعراض کنید که این کار مغایر با شأن رسالت و نبوت است.

در این باره از حضرت عبدالله بن عباس، در صحیح بخاری، واقعه ای نقل شده است که شخصی به نام عیینة بن حصن، در زمان خلافت عمر فاروق اعظم (رض) و به منظور ملاقات با خلیفه وارد مدینه گردید و در خانه برادر زاده خویش حر بن قیس که از محدود علمای برجسته بود و در مجلس شورای حضرت فاروق شرکت داشت، میهمان شد. پس عیینة به برادر اش گفت، چون تو به دربار امیرالمؤمنین مقرب و از معتمدان او هستی، از او برای من وقت ملاقاتی بگیر. حر بن قیس به خدمت حضرت عمر فاروق (رض) رفته و عرض کرد که کاکایم عیینة درخواست ملاقات کرده است. آن جناب اجازه داد؛ پس آنگاه عیینة در مجلس حضرت عمر فاروق (رض) اعظم خلیفه قدرتمند مسلمین حضور یافت و بی پرده و با روش غیر محترمانه بر حضرت عمر فاروق (رض) به شدت پرخاش نمود و به وی ناسزا گفت و بعد از آن اظهار داشت که تو نه به ما حق کامل می دهی و نه منصفانه رفتار می کنی. فاروق اعظم از ناسزا گویی وی برآشفت، فوراً حر بن قیس عرض کرد که یا امیرالمؤمنین مگر بخاطر نداری که الله تعالی فرموده است: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ (199)»: و این شخص هم از جاهلان است. و با شنیدن این آیه آثار خشم از چهره پرفروغ فاروق ناپدید گشت، و در جواب او چیزی نگفت و با آرامش خاطر به سخنان تند او گوش فرا داد. این عادت حضرت عمر فاروق اعظم (رض) و معروف و مشهور بود که: «کان وقافا عند کتاب الله عزوجل»: یعنی: سر خود را در جلوی احکام کتاب الله خم می کرد.

این آیه جامع مکارم اخلاق است و بعضی از علما آن را چنین خلاصه کرده اند که مردم بر دو قسم اند: یکی محسن و نیکوکار؛ دوم، بدکار و ظالم. این آیه برای هر دو گروه هدایتی بس مفید به شمار می آید که در باره نیکان چنین ارشاد می دارد که با آنان با رفتار کریمانه برخورد کنید و از نیکوکاران، نیکی ظاهری را بپذیرید و به دنبال تفتیش و تجسس قرار نگیرید و بالاترین معیار نیکی را از آنان درخواست نکنید بلکه به هر مقدار که بتوانند انجام دهند، اکتفا کنید، و نسبت به بدکاران و جاهلان چنین اظهار داشت که راه نیک را به آنها نشان دهید و به نیکی تشویق کنید و اگر نپذیرفتند و بر گمراهی و اشتباه خود اصرار ورزیدند و در صدد بر خورد جاهلانه بر آمدند، در آن صورت از آنها کناره بگیرید و به صحبت جاهلانه آنها پاسخ نگوئید، و با این روش امید می رود که آنها زمانی به هوش بیایند و به اشتباه خود پی برده به راه حق باز آیند.

مفسر. «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: باید یادآور شد که قواعد و اصول سه گانه مطرح شده در این آیه، تبیین کننده اصول فضایل و مکارم اخلاقی در اموری است که به رفتار و معامله انسان با دیگران تعلق می گیرد.

در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ای جبرئیل! توضیح این آیه چیست؟ جبرئیل گفت: پروردگارت می فرماید: توضیح آیه این است که با کسی که با تو قطع پیوند میکند، بیبندی و به کسی که تو را محروم می گرداند، بدهی و از کسی که بر تو ستم می کند، درگذری».

امام جعفر صادق (رض) می فرماید: «در این آیه، خداوند متعال پیامبرش را به مکارم اخلاق دستور میدهد و در قرآن، آیه ای جامع تر از این آیه در باره مکارم اخلاق وجود ندارد».

اصول فضایل و مکارم اخلاق عبارتند از :

- 1- گذشت و چشم پوشی و آسان گیری. (آل عمران آیه 159)، (نحل آیه 125).
- 2- امر به معروف؛ یعنی، آن چه که شرع بپسندد و خردمندان نیکویش پندارند، این آیه ها نیز به طور عام به آن اشاره میکنند: [آل عمران آیه 104]، و هم چنین حقوق زن (بقره آیات 228، 229 و 231).
- 4- روی گردانیدن از نادانان و کوتاه بینان. توضیح مفیده در مورد آیه مبارکه:

ای محمد! سخت مگیر، آسان گیر، در جواب رفتار احمقان و نادانان، مقابله به مثل مکن، بردباری و گذشت را پیشه کن و به هر کار نیک و زیبایی فرمان بده. راستی، این آیه هر چند موجز است؛ اما بسیاری از فضیلت های انسانی و اجتماعی مورد پسند دین اسلام، در آن جمع بسته است و از منشها و خلق و خوی زشت، رفتار خشونتو کردار پستی هشدار میدهد و انسان را به سوی ارزشهای والا و سودمند فرا می خواند.

امام ابن جریر الطبری نقل فرموده هنگامی که این آیه نازل گردید آن حضرت از حضرت جبریل مقصود آن را دریافت نمود، حضرت جبرئیل بعد از سؤال از خداوند متعال مطلب آن را چنین توضیح داد: که در این آیه به شما دستور داده شده که هر کسی بر شما ظلم کند شما او را ببخشید و هر که به شما چیزی ندهد شما به او بخشش نمایید و هر که خود را از شما قطع کند شما به او ببیوندد. و در اینجا ابن مردویه به روایت سعد بن عباده نقل کرده است که وقتی در غزوه احد حضرت حمزه کاکای آن حضرت به شهادت رسید و با بی رحمی تمام اعضا و جوارح او قطع کرده و با جسد مبارکش بی ادبی روا داشتند، هنگامی که آن حضرت پیکر مبارک را اینگونه دید فرمود کسانی که با حمزه چنین برخورد کرده اند من با هفتاد نفر از آنان چنین خواهم کرد آنگاه این آیه نازل شده و از جانب الله ارشاد شدند که این تصمیم مناسب مقام شما نیست بلکه لایق شما اینست که با عفو و کرم بر خورد نمایید.

این مطلب با آن حدیث تأیید میگردد که امام احمد به روایت عقبه بن عامر نقل فرموده: که رسول الله مکارم اخلاق را به او چنین تعلیم داد: هر که بر تو ظلم کند تو او را عفو کن و آنکه خود را از تو قطع میکند و آن را وصل کن و کسی که تو را محروم می کند تو بر او انعام و بخشش کن.

و امام بیهقی به روایت حضرت علی (رض) نقل کرده است که رسول الله به او فرمود که: من شما را اخلاق بهتر از اخلاق اولین و آخرین نشان میدهم و آن اینکه هر که تو را محروم میکند تو بر او بخشش کن و آنکه بر تو ظلم کند تو او را عفو کن و هر که رابطه اش را با تو قطع کند تو با او ببیوندد.

اگر چه در هر دو معنی «عفو» فرقی هست اما حاصل آن دو تا یکی است که در اخلاق و اعمال مردم اطاعت و فرمانبرداری سطحی را قبول کن و در صدد تجسس و تفتیش بیشتر قرار مگیر و از اطاعت آنها معیاری مخواه و از خطاها و کوتاهی هایشان درگذر، و بر ظلم آنها انتقام مگیر.

اعمال و اخلاق رسول الله دائماً بر همین منوال بود، که مظاهر کامل آنها هنگامی آشکار گشت که مکه فتح شد و دشمنان سرسخت او در قبضه او قرار گرفتند آن جناب و آنها را آزاد کرده فرمود: نه تنها بر ستم های تان انتقام نمیگیریم بلکه شما را به اعمال منکر گذشته

تان مورد ملامت و نکوهش قرار نخواهیم داد.

نتیجه گیری سودمند و آموزشی:

امام ابن کثیر در تفسیر مبارکه: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ 199» با توجه به تحقیقات و تأملات تفسیری در این باره سخن جالب و عجیبی عرضه کرده و چنین نوشته است که: در تمام قرآن سه آیه جامع، جهت تعلیم و تلقین اخلاق فاضله آمده است که در هر سه آیه پناه خواستن از شیطان ذکر شده است. اولین همین آیه مبارکه سوره اعراف است. دومین این آیه 96 سوره مؤمنون است که میفرماید: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ، وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ، وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ». (مؤمنین آیات 96 الی 98) (بدی را به روشی که آن بهتر است دفع کن، ما به آنچه وصف می کنند داناتریم. (97) و بگو: ای پروردگرم! از و سوسه های شیاطین به تو پناه میبرم. (98) و (ای پروردگرم) از این که شیاطین پیش من حاضر شوند، به تو پناه می برم. (99))

سومین آیه، همانا آیات متبرکه (34 الی 36 سوره فصلت) که میفرماید: «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (34) وَمَا يُلْقَاها إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاها إِلَّا نُو حَظِّ عَظِيمٍ (35) وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (36) (و نیکی و بدی برابر نیست، (بدی دیگران را) به شیوه ای که آن بهتر است دفع کن، که (اگر چنین کنی) ناگاه کسی که میان تو و او دشمنی است، چون دوست گرم و صمیمی گردد. (35) و جز صابران (این خصلت نیکو) را دریافت نمی کنند و این را جز کسانی که بهره بزرگی از اخلاق و ایمان داشته باشند نخواهد یافت. (36) و هرگاه وسوسه ای از شیطان به تو رسد، پس به الله پناه ببر، چون او شنوای داناست).

پس در هر سه آیه هدایت های جامع و کاملی هستند که می باید در برابر خشم، عفو و اغماض کنید، و بدی را به نیکی جواب دهید و از شیطان به خداوند پاک پناه ببرید، پس در آیات فوق دشمنی و منازعات شیطان کاملاً روشن گردید. چون شیطان در منازعات انسان رابطه مستقیم دارد و هر جا که کوچکترین مجادله و نازعه ایجاد شود میدان تاخت و تاز شیطان برای وسوسه انداختن و مشتعل کردن آتش نزاع، هموار میشود و شیطان سعی دارد مردم نیک و بردبار را زودتر از دیگران به خشم وا دارد و از کنترل خارج سازد، پس خداوند متعال آگاه کردن از مکاید شیطان، معالجه و برخورد با شیطان را نیز روشن ساخته است. که هرگاه دیدید به هنگام خشم کنترل از دست می رود بدانید که شیطان دارد غالب میشود، پس بی درنگ متوجه الله شده به او پناه آورده به درگاه الهی دعا (استعاذه کنید، که: «رب أعوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ (97) وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ (98)» (مؤمنون، آیات 97 و 98). (پروردگارا! من از و سوسه های شیطان ها به تو پناه می برم، پناه می برم به تو ای پروردگارا! از این که آنان نزد من حاضر شوند).

وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٠٠﴾

و اگر از جانب شیطان و وسوسه ای به تو رسد، پس به الله پناه بجوی، همانا او شنوای داناست. (۲۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَنْزَغَنَّكَ»: تو را وسوسه می کند، به تو می رسد. «اسْتَعِذْ»: پناه ببر.

تفسیر :

«وَأَمَّا يُنْزِعُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ»: ای محمد! هرگاه شیطان (و شیطان صفتان) در تو به چیزی از فساد و امر به بدی و سوسه کرد، نباید فراموش کنیم که: و سوسه‌ی شیطان، حتمی است. طوریکه «يُنْزِعُكَ»: (بانون تأکید آمده است) و از جانب دیگر و سوسه‌ی شیطان، دائمی است. زیرا جمله «يُنْزِعُكَ»: (فعل مضارع، نشانه استمرار است).

همچنان انسان نباید از کوچک‌ترین و سوسه‌ی شیطان غافل شود و باید به الله پناه برد و خود را تحت پوشش پروردگار با عظمت قرار داد.

«فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ»: پس تو از الله متعال یاری بجوی و به سوی او التجا کن و از پروردگارت بخواه تا از تو مکر و سوسه آن را بردارد یعنی خود را در پناه الله متعال قرار بده و به او پناه ببر که آن را از تو دفع و برطرف کند.

نباید فراموش کنید که: استعاذه و استمداد از الله متعال، بهترین درمان و سوسه‌های شیطانی میباشد، انبیاء هم نیاز به استعاذه و پناهجویی به الله متعال را دارند.

باید گفت از اینکه و سوسه‌های شیطانی متفاوت است، استعاذه هم باید به «الله» باشد که جامع همه‌ی صفات نیک و کمالات است.

«إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (200)»: باید به الله متعال پناه برد که شنوا و داناست و به هر راز و رمزی آگاه است، نه به بت‌ها و خرافات خداوند متعال ذاتی است که: دعا را می‌شنود و بر احوال و اعمال مردم آگاه می‌باشد و کافی است که او حسابگر است. یعنی: به او التجا کن زیرا او این التجای تو را می‌شنود و میداند بنابر این، شر شیطان را از تو دفع می‌کند. نزغ: و سوسه کردن به فساد است، اعراب می‌گویند: نزغ بیننا: یعنی در میان ما فساد افکند. باید به خدایی پناه برد که شنوا و داناست و به هر راز و رمزی آگاه است، نه به بت‌ها و خرافات.

مطالعه کنندگان محترم !

طوری‌که ملاحظه فرمودید؛ در این سوره، از آیه‌ی 16 تا 27 داستان و سوسه کردن شیطان نسبت به حضرت آدم علیه السلام آمده است، در اواخر سوره هم نسبت به و سوسه‌های شیطان هشدار می‌دهد.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ﴿٢٠١﴾

مسلماً کسانی که [نسبت به گناهان، معاصی و آلودگی‌های ظاهری و باطنی] تقوا ورزیده اند، هرگاه و سوسه‌هایی از سوی شیطان به آنان رسد [خدا و قیامت را] یاد کنند، پس بی‌درنگ بینا شوند [و از دام و سوسه‌هایش نجات یابند]. [(٢٠١)]

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَسَّهُمْ»: به آنان رسید. کلمه‌ی «مس»، به معنای إصابت و برخورد کردن همراه بالمس کردن است. «طَائِفٌ»: و سوسه‌ی شیطانی، گمان بد. «مُبْصِرُونَ»: جمع مبصر، بینایان.

تفسیر :

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا»: آنان که تقوای الهی را پیشه می‌کنند یعنی اهل تقوا، آنانی که تقوای پروردگار خود را رعایت می‌کنند و از عقاب او می‌ترسند و به اوامرش عمل و از نواهی‌اش اجتناب می‌کنند.

«إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ»: هرگاه به آن‌ها و سوسه یا تکانی از جانب شیطان برسد، و سوسه شیطان: آراستن گناه و دستور دادن او به انجام بدی در هنگام قهر و غضب است.

طائف: یعنی و سوسه طوافگر زیرا و سوسه القایی از سوی شیطان است که به سوسه خیال شباهت دارد، بر انسان سرک می‌کشد و چون طوافگری بر گرد او می‌تند. و سوسه‌های نفسانی و شیطانی، مثل میکرب همه جا وجود دارند و دنبال ایمان‌های ضعیفند تا در آنها نفوذ کنند، باید گفت که سوسه‌ی شیطان، از چند طریق صورت می‌پذیرد: گاهی از دور است، «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ» (طه، 120)، گاهی از طریق نفوذ در روح و جان، «فِي صُدُورِ النَّاسِ» (ناس، 5)، گاهی با همنشینی، «فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» (زخرف، 36)، گاهی هم از طریق رابطه و تماس.

«إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ»:

«تَدَكَّرُوا»: به یاد پروردگار خود و آنچه به دشمنانش آماده نموده می‌افتند و از غفلت خویش بیدار می‌شوند و قامت خمیده خود را راست می‌کند و از گناه خویش استغفار می‌طلبند.

«فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (201): اینجاست که آنها خطا و اشتباه خود را در می‌یابند و راه برابر را می‌بینند و به رشد و عقل خویش باز می‌گردند. و از و سوسه‌های شیطان رهایی می‌یابند.

وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ ﴿٢٠٢﴾

و برادران بی تقویان [که شیاطین هستند] همواره آنان را به عمق گمراهی میکشانند؛ سپس [در به گمراهی کشیدنشان] کوتاهی نمی‌ورزند. (۲۰۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِخْوَانُهُمْ»: یارانانشان، مراد کافران و منافقان شیطان صفت است. «يَمُدُّونَهُمْ»: آنانرا به سوی گاه می‌کشاند و یاری میکنند. «لَا يُقْصِرُونَ»: کوتاه نمی‌آیند، اکتفا نمی‌کنند.

تفسیر:

«وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ»: برادران شیاطین از میان کفار و مشرکان به آنها در گمراهی کمک میکنند یا به عبارت دیگر شیطان‌ها به کفار در شرک و فساد در روی زمین مدد می‌رسانند در حالیکه آنها از فسادگری و دعوت آنها به سوی باطل و فرورفتن در گمراهی دست بر نمی‌دارند و در آن کوتاهی نمی‌کنند؛ یعنی اگر تقوا و تذکر نباشد، شیطان‌ها با انسان برادر می‌شوند و تماس آنها، آسان و مؤثر می‌گردد و انسان را به عمق گمراهی می‌کشاند.

شیطان‌ها، پس از به گمراهی کشاندن انسان‌هایی که برادر آنها شده‌اند، دست‌بردار نیست و همچنان آنان را در منجلاب گمراهی فرو می‌برد.

در تفسیر کشاف آمده است: اگر بپرسند: چرا ضمیر در «إِخْوَانُهُمْ» جمع آمده، حال آن که شیطان مفرد است؟ در پاسخ باید گفت: مراد از آن جنس شیطان است، چنانکه به همین شیوه میفرماید: «أولياءهم الطاغوت» (سوره بقره، 257) «ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ» (202): از گمراهی خود کوتاه نمی‌آیند و دست بر نمی‌دارند. بلکه همیشه غرق در اعمال زشت و بد خویش اند و همواره حرمت‌های الله متعال را می‌شکنند. شیطان صفتان، در انحراف کردن انسان‌ها به کسی رحم نمی‌کنند و از هیچکس دست بر نمی‌دارند.

این آیه مبارکه: نهایت تأثیر رفتار شیاطین را بر انسانهای نادان و تباهکار به تصویر میکشد که چگونه عقل را به کار نمی‌اندازند و بیراهه می‌روند و در اسارت و حلقه شیطان گیر می‌مانند.

ولی مؤمنان برگزیده که به عالم غیب ایمان دارند و اهل نماز و نیکوکاری اند، هرگاه وسوسه‌ی شیطان جن و انس، بخواهد آنان را به سوی گناه و بزهکاری ببرد یا دل‌هایشان را از کینه و حسد آلوده کند، خدا را به یاد می‌آورند و میدانند که آن از راه‌های زشت شیطانی است و فوراً به خدا پناه می‌برند، تا در امان بمانند. (نحل آیه 98 و 99) مثال انسان مؤمن پرهیزکار که شیطان در برابرش، درمانده و سرافکنده است، همانند انسان تندرست نیرومند بس پاکیزه‌ای است که میکروب، راهی برای تباه و بیمار کردن بدنش نمی‌یابد و جسمش در امان است. حال اگر راه یافت، به وسیله‌ی سربازان مدافع تندرستی (حفظ الصحه)، کشته و نابود می‌شوند. این حالت در اصطلاح علم پزشکی، مصونیت (مناعه) نام دارد.

مطالعه کنندگان گرامی!

پس از شرح گمراه‌گریهای شیاطین در آیه‌های قبل، اکنون این آیه مبارکه نوعی خاصی از انواع گمراهی را به بیان می‌گیرد و آن، این‌که: بی‌باوران به منظور آزار رساندن به پیامبر، خواهان آوردن آیات روشن هستی و معجزات ویژه بودند و می‌گفتند: ما تو را باور نداریم، مگر آنگاه که از زمین چشمه‌ای آب برایمان روان گردانی. یا باغی از درختان خرما و انگور داشته باشی که از میان آنها جوی‌بارها روان باشد. (سوره اسراء آیات 90 و 91). در آیه متبرکه ذیل: در باره: پیروی کردن پیامبر از وحی الهی و ویژگی‌های قرآن، بحث بعمل آمده است.

وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠٣﴾

و هنگامی که (در نزول وحی تاخیر افتد و) آیه‌ای برای آنها نیاوردی می‌گویند چرا خودت (از پیش خود) آنرا برنگزیدی بگو من تنها پیروی از چیزی می‌کنم که بر من وحی میشود. و این (قرآن) بصیرتهایی است از جانب پروردگارتان. و هدایت و رحمت است برای مردمی که ایمان می‌آورند. (۲۰۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَمْ تَأْتِهِمْ بآيَةٍ»: برای اهل مکه نیاوردی. «لَوْلَا»: چرا نباید؟ برای چه نباید؟ «اجْتَبَيْتَهَا»: آنرا برمیگزیدی، آنرا جمع می‌کردی، در اینجا به معنای خودسرانه سخن گفتن و ساختن سخن است. «بَصَائِرٌ»: جمع بصیرت، رهنمود، بینش، حجت روشن، روشن بینی.

تفسیر:

«وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بآيَةٍ»: و اگر تو ای پیامبر به این مشرکان طور که آنها درخواست میکنند معجزه‌ای برایشان نیاوری، یا آیه‌ای از آیات قرآن نیاوری، «قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا»: آن‌ها می‌گویند ای محمد! چرا از جانب خود اختراع نمی‌نمائی؟ «قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي»: ای محمد! به آنها بگو! که تو پیامبری فرستاده شده از جانب الله متعال و بنده‌ای هستی مأمور و نمی‌توانی آیات را از جانب خود بیاوری و یا معجزات را اختراع کنی.

«هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ»: این قرآن گرانقدر دلیلی است واضح و برهانی است پر فروع و درخشان که انسان را از سایر معجزات بی‌نیاز می‌کند، پس نور هدایت قلوب است که به وسیله‌ی آن می‌توان حق را درک نمود.

«وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (203)»: و در آن هدایتی است که خدای تعالی با آن هر که را

از بندگان خود بخواهد هدایت میکند و رحمتی برای کسانی است که از او پیروی مینمایند و به آن باور دارند و به امتثال او امرش می پردازند.

قابل تذکر است که: مردم دوره‌ی جاهلیت از قرآن که معجزه‌ی جاودانه‌ی است، روی بر میگشتاندن و خواستار معجزه‌ی مادی بودند که پیامبران پیشین داشتند و به زمان خود آنان اختصاص داشت. از این رو، با تمسخر و ریشخند، چنین معجزاتی را از پیامبر خاتم درخواست میکردند؛ اما پیامبر در برابر ذات آفریدگار بسیار بادب و با شرم و وقار بود و هرگز بی جهت پیشنهاد نمی کرد و از خود چیزی نشان نمی داد، مگر آن که فرمان می یافت، «وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ...» (یونس آیه 15)، آنگاه هر دستوری که از سوی حق به او میرسید، - بی کم و زیاد - به مردم می گفت و در یاد دادنش، بسیار می کوشید تا سبب خوشبختی آنان شود. (أنعام آیات 104 و 155).

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه قبلی بیان یافت که قرآن عظیم الشان، حُجَّت گویا، بینش و راهنمای مردم و هدایت و رحمت مؤمنان است. بنابر این، الله متعال در این آیات هم فرمان میدهد تا به پاس احترام و ارزش قرآن، هنگام تلاوت، ساکت و خاموش باشیم و با تدبیر و تفکر به آن گوش فرا دهیم، تا هرچه بیشتر رحمت و نور و سعادت را دریابیم و به حقایق کلام خدا پی ببریم، نه آنگونه که دشمنان در میان تلاوت قرآن سر و صدا راه می اندازند.

بناءً در آیات (204 الی 206) در باره گوش فرا دادن به قرآن و شیوه‌ی یاد الله بحث بعمل آمده است.

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۲۰۴﴾

و هنگامی که قرآن خوانده شود، به آن گوش فرا دهید و خاموش باشید (تا بشنوید) باشد که بر شما رحم شود. (۲۰۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اسْتَمِعُوا»: گوش فرا دهید. اِستماع، گوش فرا دادن از روی قصد و نیت است. «أَنْصِتُوا»: ساکت و خاموش باشید.

تفسیر:

«وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا»: و هنگامی که کتاب الله متعال در نماز و غیر نماز بر شما تلاوت شود آنرا توأم با تدبیر و تفکر بشنوید و به منظور فهم و تفکر بیشتر سکوت کنید و تمام مشغله‌ها را هنگام شنیدن تلاوت آن کنار بگذارید هر وقت قرآن قرائت شد، متفکرانه گوش فرا دهید، و برای احترام به قرآن در باره‌ی عظمت و جلال خدا بیندیشید و او را یاد کنید و بی‌سر و صدا گوش به آن فرا دهید.

«لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (204)»: تا مورد رحمت الله متعال قرار گیرید و رضوان او تعالی را به دست آورید و اوامر او را اجرا نموده و به کرمش برسید و آنچه نزد اوست را کمائی کنید؛ زیرا این کتاب راهی به سوی هر هدایت و رشدی به سوی هر فلاح و رستگاری است.

شأن نزول آیه: 204:

483- ابن ابو حاتم و غیره از ابو هریره (روایت کرده اند: مسلمان‌ها به امامت رسول الله صلی الله علیه وسلم (نماز می خواندند و در آن حال صدای خود را بلند می‌کردند. در این

باره آیه مبارکه: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ...» نازل شد. (طبری 15597 و واحدی 463 روایت کرده اند. در این سند عبدالله بن عامر اسلمی ضعیف اما حدیث دارای شواهد است.)
484- و نیز از او چنین روایت کرده است: مسلمان ها در نماز با هم صحبت میکردند. لذا این آیه: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ» نازل گردید. (طبری 15593 روایت کرده اسناد آن قوی نیست به خاطر ابراهیم هجری اما حدیث دارای شواهد است).

یادداشت :

«وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا» از ظاهر عبارت این آیه مبارکه بر می آید که گوش داشتن و خاموش ماندن به هنگام قرائت قرآن در نماز یا غیرنماز واجب است. برخی از مفسران در تفاسیر خویش مینویسند نه تنها در نماز بلکه اگر کسی در مجلسی باشد که در آن قرآن میخوانند، باید خاموش بماند. برخی دیگر هم گفته اند که معنای عبارت آن است که هرگاه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به هنگام نزول آیات، آنها را برای شما خواند، به آن گوش فرا دهید. برخی از مفسران هم گفته اند که معنای شنیدن آن این است که به احکام عمل کنید و از مرزهای آن گذر نکنید.

هدف اصلی این آیه همان است که در بالا بیان شد، اما به طور ضمنی این مطلب نیز از آن فهمیده میشود که چون کلام خدا تلاوت شود، مردم بایستی سکوت و ادب را رعایت کرده با توجه و دقت به آن گوش فرا دهند. این مسئله نیز از آن قابل استنباط است زمانی که امام در نماز قرآن را تلاوت میکند، اقتداکنندگان سکوت نموده به آن گوش فرادهند، اما در این مسئله در میان ائمه فقه اختلاف است. نظر و مسلک امام ابو حنیفه (رح) و شاگردان ایشان آن است که نماز چه سری باشد چه جهری، اقتدا کنندگان بایستی سکوت کنند. نظر امام مالک و امام احمد این است که اقتداکنندگان تنها در نمازهای جهری باید سکوت کنند. اما امام شافعی بر این نظر است که اقتدا کننده در همه نمازها، چه سری و چه جهری باید قرائت کند، چرا که ایشان بنا به برخی احادیث چنین فهمیده اند که هرکسی سوره‌ی فاتحه را بخواند، نمازش کامل نمی شود. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن).

فرق «استماع» و «انصات» چیست ؟

انصات (خاموش ماندن) در ظاهر، ترک سخن و خاموش گشتن و خودداری از هر چیزی است که استماع را آشفته کند؛ اما استماع (گوش فرادادن)؛ یعنی، شنونده با حضور قلب و با تدبیر و اندیشه و بینش، گوش فرا دهد تا به خیر و رحمت فراوان، دانش سودمند، ایمان پایدار، هدایت بیشتر و آگاهی در دین، نایل آید. این است که الله، رحمتش را بر این دو صفت فرو می ریزد. اما تنها ساکت ماندن، بهره‌ی کمتری دارد.

یادداشت ضروری: بسیاری از علمای دین بدین عقیده اند که: در نماز جماعت، گوش فرادادن به قرائت امام در اوقات نماز جهری برای مأموم (مقتدی) برتر از خواندن سوره‌ی فاتحه است. [تفسیر تیسیر الکریم الرحمان].

وَإِذْ نُنزِّلُ الْفُورَانَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ ﴿٢٠٥﴾

و پروردگارت را در دل خود با تضرع و پنهانی، بی آنکه آوازت را بلند کنی، در وقت صبح و شامگاه یاد کن و از غافلان مباش. (۲۰۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَضَرُّعًا»: فروتنانه و متواضعانه، با تواضع و زاری و فروتنی. «خِيفَةً»: با بیم و خشیت

از خدا. «الْعُدْوُ»: سحرگاهان. «الأصال»: جمع اصیل، شامگاهان.

تفسیر :

باید گفت که در آیه قبلی، آداب تلاوت قرآن به بیان گرفته شد و در این آیه مبارکه، آداب ذکر و دعا بیان گرفته میشود که: باید با تضرع و خشوع و بیم و امید همراه باشد. طوری که میفرماید: «وَأَذْكُرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ»: و بر توست تا در ذکر پروردگارت مداومت کنی و در این امر با دعا، ذکر و تضرع استمرار بخشی و در ذکر خدای تعالی از حد وسط کار بگیر، به طور آهسته و همراه با تأمل و تدبر طوری که نه صدایت را بلند کنی و سبب مزاحمت به خود و دیگران واقع شدی و نه آنگونه که نه خود بشنوی و نه انسان‌های اطراف تو این حکمی عام در همه اذکار است؛ اعم از قرائت قرآن، دعا، تسبیح، تهلیل و غیره. آری! یادکن باری تعالی را «تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً» او را با خشوع و خوف به یاد آور. یادکن باری تعالی را «به زاری و ترس و بدون چیغ زدن» یعنی: طوری او را با ترس و زاری یادکن که به خودت بشنوانی پس صدایت را در ذکر بلند نکن زیرا یاد کردن پنهانی، به اخلاص نزدیک‌تر و به اندیشیدن ممدتر است.

«وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ»: در حد متوسط، بین جهر و خفی او را بخوان. یاد الله وقتی غفلت زدایی میکند که بدون تظاهر و سر و صدا باشد، وگرنه خودش نوعی سرگرمی و غفلت می‌شود.

«بِالْعُدْوِ وَ الْأَصَالِ»: و بر توست تا ذکر الله را در هر روز صبح و شام بگویی یعنی: در اوقات شبانگاه.

اصیل: بعد از عصر تا مغرب است، «وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ(205)» و از کسانی که از ذکر الله اعراض می‌کنند نباش، آنانی که از عبادت او تعالی در لهو بسر می‌برند و از آیات و نشانه هایش باز می‌دارند. از ذکر و یاد الله غافل مشو. واقعیت اینست آنان که هر صبح و شام، الله را یاد نمی‌کنند، از جمله غافلانند.

خواننده محترم! روح و جوهر اصلی ذکر الله اینست که چیزی که ذاکر به زبان گوید، از دل به آن توجه داشته باشد، تا منفعت کامل ذکر به ظهور برسد، و زبان و دل هر دو عضو به یاد الله متعال مشغول شود؛ و در عین ذکر، دل از رقت مملو باشد. با رغبت و با رهبت حقیقی خدا را یاد کند؛ چنانکه زاری‌کنندگان ترسناک به کسی التجا می‌کنند. در لهجه، در آواز، در هیئت، در همه حال، علایم تضرع و خوف محسوس باشد؛ و طبیعی است که از عظمت و جلال ذکر و مذکور آواز پست میشود: «وَوَخَّشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا»: از اینجاست که به شدت بلند کردن آواز ممنوع شده؛ هر که به آواز ملایم سرا یا جهرًا به ذکر الهی پردازد، الله متعال نیز او را ذکر می‌کند؛ عاشق را چه سعادت بلندتر از این است؟!

لطیفة زیبا در فایده استعاده :

حکایت شده است: یک نفر از سلف به شاگردش گفت: اگر شیطان گناهان را در نظر شما آراست و فریبیت داد چه کار میکنی؟ گفت: در مقابلش مقاومت میکنم، گفت: اگر باز آمد؟ گفت: به مقابله بر میخیزم، گفت: چنین کاری طول میکشد، گفت: آیا اگر در کنار گله‌ای عبور کنی و سگ گله (عوعو، واق واق، ههههه) کنان مانعت بشود، چه کار میکنی؟ گفت: آن را از خود دور می‌کنم. گفت: این کار طول می‌کشد. اما به صاحب گله پناه ببر که تو

را حفظ میکند، پس فایده‌ی استعاذه این است.

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ ﴿٢٠٦﴾

یقیناً مقربان و نزدیکان الله متعال هیچگاه از عبادت و بندگی اش تکبر نمیورزند، و همواره او را تسبیح میگویند، و پیوسته برای او سجده میکنند. (۲۰۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ»: کسانی - مانند فرشتگان - که در پیش پروردگار تو مقام و مرتبه ای دارند.

تفسیر :

«إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ»: مسلماً آنان که نزدیکان پیشگاه پروردگارت به شمار می آیند، یعنی فرشتگان، «لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ»: از بندگی و پرستش پروردگار باعظمت سرپیچی و تکبر نمی‌کنند.

یعنی خود بزرگ بینی و روی گردانی از بندگی شیوه‌ی شیطان است و نتیجه‌ی آن پستی و سقوط و دور شدن از رحمت الهی است. اما فرود آوردن سر تسلیم در برابر پروردگار و استوار ماندن بر بندگی یک کار ملکوتی است و نتیجه‌ی آن رشد و عروج و نزدیک شدن به خداست. اگر شما جویای این قرب و پیشرفت هستید، از شیوه‌ی فرشتگان پیروی کنید نه از شیوه‌ی شیطان.

«وَلَهُ يُسَبِّحُونَهُ»: او را به پاکی میستایند و او را از اوصاف ناشایست پاک و مبری می دانند. «وَلَهُ يَسْجُدُونَ (206)»: و سر سجده و تعظیم فقط برای او بر زمین می نهند.

بناءً بر شماسست ای مؤمنان تا به ملائکه خود را شبیه سازید که در برابر الله متعال و اوامرش خاضع و فروتن آند و اوتعالی را در هر وقتی یاد می‌کنند طوری که نه‌خسته میشوند و نه افتراء مینمایند در حالیکه خضوع آنها تمام و خشوعشان کامل است و رجوع آنها به سوی الله متعال از طریق عبادت میباشد، پس شما نیز در طاعت و عبادت و سجده خویش مانند آنها باشید تا به رضوان پروردگار خود دست یابید و به رحمت مولای خویش رستگار شوید. یاد داشت سجده ای:

این اولین سجده تلاوتی در قرآن کریم است که بر خواننده و شنونده آن إجماعاً سجده (سجده ای تلاوت) واجب می شود.

در این مقام دستور این است که هرکسی این آیه را تلاوت کرد، یا شنید، سجده کند تا حالش چون حال فرشتگان شود و او نیز همچون فرشتگان در برابر خدایی که به فرمان او نظام این جهان هستی را می چرخاند، خضوع و خشوع اختیار کند و با عملش بلا فاصله ثابت کند که نه دچار غرور خود بزرگ بینی است و نه از بندگی خدای بلند مرتبه روی میگرداند. در قرآن کریم چهارده آیه سجده (سجده ای تلاوت) وجود دارند. مشروع بودن سجده به هنگام خواندن و یا شنیدن این آیه ها متفق علیه است، اما در باره‌ی واجب بودن آن اختلاف نظر وجود دارد. امام ابو حنیفه (رح) سجده‌ی تلاوت را واجب میدانند، اما علمای دیگر آن را سنت قرار می دهند.

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم گاهی در میان جمع بزرگی به تلاوت قرآن میپرداخت و پس از تلاوت آیه‌ی سجده هم خودش به سجده می‌افتاد و هم تمام حاضران هریک در جای خودش سجده میکردند، این هم در روایات آمده است که پیامبر به هنگام فتح مکه به تلاوت قرآن پرداخت و چون به آیه‌ی سجده رسید، کسانی که بر زمین ایستاده بودند، بر

زمین سجده کردند و کسانی که سوار اسب ها یا شترها بودند در همان حال خَم شدند. گاهی آن پیامبر صلی الله علیه وسلم به هنگام ایراد خطبه آیهی سجده را تلاوت میفرمود و پس از تلاوت آن از منبر فرود می آمد، سجده می کرد و بار دیگر بالای منبر می رفت. جمهور عالمان برای این سجده همان شرایطی را قایل آند که برای نماز قایل آند، یعنی با وضوء بودن، رو به سوی قبله کردن و گذاشتن پیشانی بر زمین به هنگام سجده. اما در هیچ یک از احادیثی که در باب سجدهی تلاوت به ما رسیده است، دلیلی بر این شرایط وجود ندارد. آن چه از این روایات به دست می آید این است که به محض شنیدن آیهی سجده هرکسی در هر حالی باشد خم شود، چه وضوء داشته باشد یا وضوء نداشته باشد، چه استقبال قبله ممکن باشد یا ممکن نباشد و چه بتواند سر را بر زمین نهد یا نتواند. از میان سلف نیز کسانی بوده اند که مسلک آنان همین بوده است. امام بخاری دربارهی عبدالله بن عمر (رض) نوشته است که وی بدون وضوء سجدهی تلاوت میکرد. دربارهی ابو عبدالرحمان شلمی نیز در فتح الباری آمده است که او در حین راه رفتن قرآن تلاوت می کرد و اگر در جایی به آیه ی سجده می رسید، تنها سرش را خم میکرد، چه وضوء میداشت یا نمی داشت و چه روی به طرف قبله میبود و یا نمی بود. بنابر وجوه مذکور نظر ما این است که گرچه مسلک جمهور مبنی بر احتیاط است، اما اگر کسی برخلاف مسلک جمهور عمل کرد نمیتوان او را سرزنش کرد، چرا که سنت ثبت و صحیحی در تأیید مسلک جمهور وجود ندارد و در میان سلف بوده اند کسانی که عمل شان برخلاف مسلک جمهور بوده است. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن).

بعضی از فضایل و احکام سجده :

در اینجا از عبادت نماز به این سبب تنها، سجده را ذکر کرد که در تمام ارکان نماز، سجده از فضیلت ویژه ای برخوردار می باشد.

در «صحیح مسلم است که شخصی به حضرت ثوبان گفت که به من چنان عملی نشان ده، که به وسیله آن بتوانم به جنت راه یابم، حضرت ثوبان سکوت فرمود. او باز سؤال کرد و ایشان باز خاموش ماندند وقتی که بار سوم سؤال را اعاده کرد او پاسخ داد که بنده شخصاً همین سؤال را از رسول خدا پرسیدم آن جناب به من چنین وصیت فرمود که زیاد سجده کن؛ زیرا که اگر تو یکبار سجده کنی، خداوند بخاطر آن برای تو یک درجه، بلند میفرماید، و یک گناه می آمرزد. او میگوید که من بعد از ثوبان حضرت ابو الدرداء را ملاقات کردم از او هم سؤال کردم او هم همین پاسخ را به من داد.

او در «صحیح مسلم» به روایت حضرت ابو هریره و منقول است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده که بنده زمانی از همه به پروردگار خود نزدیک می شود که در سجده باشد، لذا در سجده دعا بسیار بخوانید زیرا امید اجابت ایزدی خیلی زیاد است.

لازم به یادآوری است که عبادتی تنها به سجده معروف نیست، بلکه مراد خواندن نماز با تضرع و فروتنی است، و مراد از کثرت سجده، به نزد امام ابوحنیفه (رح) آنست که علاوه بر نمازهای یومیه، نماز نوافل زیاد بخوانند؛ زیرا به هر مقدار که نماز نفل، بیشتر خوانده شود، سجده های بیشتری صورت میگیرد و در نتیجه از فضایل ویژه سجده که همان انکسار و نهایت تسلیم به درگاه خالق متعال است، برخوردار میگردد که امید می رود به رضایت قرب الی الله نایل گردد. وهم چنین اگر کسی تنها سجده کرده، دعا بخواند در آن اشکالی نیست و آن هم دعا در سجده، مختص نمازهای نوافل است نه فرایض.

سورة أعراف به همین جا پایان پذیرفت، درحالیکه آخرین آیه آن آیه سجده است. در «صحیح مسلم» به روایت حضرت ابو هریره منقول است که هرگاه یکی از بنی آدم، آیه سجده را بخواند، سپس سجده تلاوت بجای آورد شیطان نالان و فریاد کنان گریخته و میگوید: وای افسوس! که به انسان دستور سجده داده شد که خدای را سجده کنید و آنها بجای آوردند پس جایگاه شان جنت شد، و به من هم همین دستور رسیده بود من نافرمانی کردم جای من جهنم شد.

خوانندگان محترم!

از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که فرمود: «من قرأ سورة الأعراف جعل الله يوم القيامة بينه وبين ابليس سترا، و كان آدم شفيعا له يوم القيامة» هرکس سوره أعراف را بخواند الله متعال روز قیامت، بین او و ابلیس پوششی قرار می دهد و در آن روز حضرت آدم برای او شفاعت می کند.»

الهی ما را شفاعت رسول الله (ص) نصیب گردان. آمین!

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الانفال

جزء 9-10

سورة انفال در مدینه نازل شده، دارای هفتاد و پنج (۷۵) آیه و ده (۱۰) رکوع است.

وجه تسمیه:

این سوره در غزوه «بدرکبری» (هفدهم رمضان سال دوم هجرت در منطقه بدر) نازل شد و از احکام جهاد فی سبیل الله، قوانین جنگ و صلح و ناکام ماندن توطئه های مشرکان علیه رسول گرامی اسلام محمد صلی الله علیه و آله وسلم سخن میگوید. همچنان در «انفال»، حکم غنایم جنگی به بیان گرفته شده است.

انفال:

«الأنفال» یعنی غنایم، جمع نفل، به فتح ألف به معنی زیاده و اضافه است. غنایم به نفل موسوم شد؛ چون اضافه بر حمایت از دین و وطن میباشد، نماز تطوع نیز به نافلة موسوم است. ابید بن ربیعہ بن مالک أبو عقیل العامری گفته است:

«إن تقوی ربنا خیر نفل وبإذن الله ریثی و العجل» (پرهیزگاری پروردگارمان، بهترین زیادت است، کندی و شتاب من به فرمان خدا است).

علت نامگذاری:

علت نامگذاری به «سوره انفال»؛ در این است که: کلمه «انفال» در بدایت سوره تذکر یافته است. همچنین به دلیل بیان کردن احکام انفال و ثروت های عمومی، به «انفال» نام گذاری شده است.

برخی از مفسران آنرا بنام «سوره بدر»؛ مسمی نموده اند، چون این سوره در غزوه بدر نازل شده است.

همچنان این سوره بنام «سوره جهاد»؛ هم مسمی شده، زیرا پس از نزول این سوره پیامبر تلاوت آنرا در جنگها برای تقویت روحیه رزمندگان و مجاهدین سنت قرار داد. این رویه در زمان خلفاء الراشیدن نیز ادامه داشته است. (دائرة المعارف قرآن کریم، ج 5، ص 25).

مفهوم کلی سوره:

در این سوره مبارکه، خصوصیات سپاه حق و باطل به بیان گرفته شده است و در ضمن در سهایی از تاریخ پیامبر اسلام و چگونگی رفتار آن حضرت با مسلمانان و مسائلی همچون انفال، بیت المال، احکام جهاد، غنائم، اسیران و خمس و چگونگی تقسیم آن، داستان هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم با ابوبکر صدیق و لیلۃ المبیت، صفات مؤمنان واقعی، جلوگیری از اختلاف و تفرقه و... بیان شده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره انفال:

طوریکه متذکر شدیم سوره انفال دارای هفتادوپنج (۷۵) آیه بوده، و تعداد کلمات آن به هزار و دوصدو سی و یک (۱۲۳۱) کلمه و تعداد حروف آن به پنج هزار و دوصدو نود و چهار (۵۲۹۴) حرف میرسد.

(لازم به ذکر است که اقوال علماء در تعداد حروف سوره های قرآن مختلف است) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور تفسیر احمد مراجعه فرمایید.

ارتباط این سوره با سوره الاعراف:

در سوره اعراف، داستان انبیاء و در پایان آن از پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم وصفی به میان آمد. اکنون سوره انفال نیز با نام پیامبر و ماجرای که میان آن بزرگوار و مردم روی داد، آغاز میشود. (ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج 10، ص 155).

همچنان در سوره اعراف، ذکری از؛ جهل، عناد، فسق و فساد اهل کتاب و مشرکین بعمل آمده است. لذا در این سوره بیشتر، در باره مطالبی درباره عاقبت بد آنان بحث به میان

آمده و هم چنین در مورد شکست آنان و پیروزی و فتوحات مسلمانان در غزوة بدر مطالبی به بیان گرفته شده است که در حقیقت برای مسلمانان نوعی انعام و احسان بود و برای کُفار عذاب و انتقام فاحشی به شمار میرفت. چون بزرگترین عامل انعام مسلمانان همان خلوص نیت و اتحاد، و در کل اطاعت از اوامر الله متعال و رسول الله صلی الله علیه و سلم بود. لذا در آغاز این سوره، مردم را به تقوا و اطاعت از حق و ذکر الله و توکل و غیره آموزش و دعوت داد.

فضیلت سوره الأنفال:

از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند که فرمود: «من قرأ سورة الأنفال و براءة فأنا شفيع له يوم القيامة، و شاهد أنه بريء من النفاق و أعطى عشر حسنات بعدد كل منافق و منافقة، و كان العرش و حملته يستغفرون له أيام حياته في الدنيا» هر کس سوره أنفال و براءت را بخواند، ما روز قیامت برای او شفیع خواهیم بود و شهادت دهد که از نفاق بیزار است و به شمار هر مرد و زن منافق ده نیکی انجام دهد، عرش الله و کسانیکه آن را بر دوش دارند، طی زندگانی او در دنیا برای او آمرزش می خواهند.» (کشاف)

اهداف سوره الأنفال به صورت کل:

سوره أنفال، شامل احکام متعدد درباره ی جهاد و مبارزه است که مهمترین آنها عبارتند از:
1- چگونگی تقسیم غنائم که احکامش فقط به الله و پیامبر صلی الله علیه و سلم باز می گردد.
2- کمک رسانی الهی به مؤمنان در غزوه بدر، تا حق ثابت گردد و باطل نابود شود.
(آیات: 7 و 8).

3- امداد فرشتگان به مؤمنان در جنگ بدر، (آیات: 9 و 10).

4- پیروزی حقیقی از سوی الله.

5- مصون ماندن پیامبر از اذیت و آزار قریشیان و از توطئه ی کشتن و به بند کشیدن (آیه مبارکه: 30).

6- برطرف کردن محنتهای فراگیر و همگانی، تا زمانی که پیامبر در میان آنان است.
(آیه: 33).

7- بر الله توکل کردن پس از برگرفتن اسباب لازم برای هر چیز، بخصوص پس از آمادگی برای جنگ با دشمن.

8- ستم کردن، اعلام باز کردن راه نیستی و شتاب در جهت نابودی است و خوب و بد را فرا می گیرد. (آیه: 25).

9- دگرگونی احوال ملتها از پستی و خواری به عزت و سرافرازی و از ناتوانی و درماندگی به قدرت و توانایی، به دگرگونی درونی، وجد و جهد، و از میان برداشتن عقاید فاسد و خُلق و خوی زشت و پست، بستگی دارد.

10- در محک آزمایش قرار گرفتن به وسیله ی دارایی و فرزندان که اگر انسان هوشیار نباشد او را به سوی تباهی میکشانند. (آیه: 28).

11- هرگونه آمادگی نیروی مادی و معنوی در برابر دشمن. (آیه: 60).

12- ترجیح دادن صلح و آشتی بر جنگ و پیکار، اگر دشمن آتش افروزی نکند و به آشتی گرایش نشان دهد. (آیه: 61).

13- پایبندی به عهد و پیمان واجب است؛ گرچه به مصلحت برخی از مسلمانان لطمه زند.
(آیه: 72).

14- کسانی که پیمان شکنی میکنند، باید قاطعانه با آنان مقابله کرد و ادبشان نمود، (آیات 56 و 57).

15- هدف و غایت پیکار در مکتب اسلام، برای مصون ماندن آزادی دین و جلوگیری از آشوب و نابسامانی در آن است، (آیه: 39).

16- مسلمانان، ملتی یکپارچه و به طور واجب، یاوران و کارسازان همدیگرند، کافران نیز

مردمی هستند که میان آنان و مسلمانان هیچ گونه یابوری و دوستی برقرار نیست، (آیات: 72 و 73) (بنقل از تفسیر فرقان).

پیش در آمد سوره:

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ سوره‌ی انفال یکی از سوره‌های مدنی است که به تشریح و قانونگذاری پرداخته، بخصوص امور مربوط به غزوه‌ها و جهاد در راه الله قواعد و فنون رزم و جنگی، آمادگی برای آن، برتری صلح و آشتی بر جنگ و درگیری مطالبی را بیان میکند به شرط اینکه: دشمن آتش افروزی نکند.

سوره انفال بعد از غزوه‌ی بدر نازل شد که سرآغاز غزوه‌های تاریخ پرافتخار اسلام و سرآغاز پیروزی سربازان رحمان بود، حتی بعضی از یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم آن را «سوره‌ی بدر» نام نهادند؛ زیرا جریانات این جنگ را به تفصیل آورده و نقشه‌های تفصیلی جنگ را ترسیم و طرح نموده است، و رشادت و شهامتی که فرد مسلمان باید از آن برخوردار باشد بیان کرده است و لزوم ایستادگی و مقاومت در مقابل باطل را توضیح داده است.

یکی از جنگ‌هایی که مسلمانان با دل و جان در آن شرکت کردند، غزوه‌ی بدر بود که در ماه رمضان سال دوم هجرت اتفاق افتاد، و این اولین رویارویی حق و باطل بود، و اولین بار بود که مسلمانان در پی رفع ستم و طغیان آمدند و برای رها ساختن زنان و مردان و اطفال مستضعف به پا خاستند، آن مردان و زنانی که ضعف و ناتوانی آنان را در مکه زمین‌گیر کرده بود، و از پیشگاه الله عاجزانه التماس می‌کردند که آنها را از محلی که ساکنانش ظالم اند، بیرون ببرد، خدای توانا التماس آنان را اجابت نمود و شرایط چنین غزوه‌ای را برای آنان آماده کرد، که در آن مؤمنان با وجود کمی افراد و کمبود تجهیزات جنگی و عدم آمادگی برای نبرد، پیروز شدند، به طوری که اهل باطل دریافتند که هر اندازه دوران فرمانروایی باطل طولانی باشد و شکوه و اقتدارش نیرومند و تسلطش گسترده و وسیع باشد، باید روزی در مقابل جلال و عظمت حق و نیروی ایمان سر ذلت و زبونی به زمین بساید. پیروزی مؤمنان در غزوه‌ی بدر چنین بود، و شکست مشرکان چنان.

سراسر این سوره از جنگ بدر و شیوه‌های گوناگون و فنون رزم پیکارگران مؤمن، سخن می‌گوید. بدر، نخستین و ارزنده‌ترین و سرنوشت سازترین نبرد مسلمانان با مشرکان بود؛ هر چند مسلمانان مهاجر به قصد نبرد از شهر مدینه به بیرون نرفته بودند؛ بلکه برای به دست آوردن اموال از دست رفته و غارت شده‌ی خود در مکه، سر راه قافلای قریشیان را گرفتند؛ اما اراده‌ی خداوند، چیزی بهتر و برتر از آن بود. کاروان از دست مسلمانان فرار کردند و مردم قریش، آتش جنگ برافروختند و با مسلمانان رو در رو شدند و سرانجام کارزار پیکار نابرابر روی داد.

در سوره مبارکه در خلال نقل جریانات بدر، شش بار مسلمانان را تشویق کرده است که در جنگ با دشمنان خدا صبر و ثبات داشته باشند: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...، و به آنان یاد آور شده است که این تکالیفی که بر شما واجب شده است از مقتضیات ایمان است، ایمانی که سبب زینت و زیور انسانی است و خاطر نشان میکند که پیروزی به دست آمده ناشی از ایمان است؛ نه کثرت سلاح و تعداد اشخاص.

در این سوره مسلمانان را از فرار نمودن از میدان جنگ بر حذر داشته شده است. در آیات متبرکه به آن‌عه از کسانی که در مقابل دشمنان الله پا به فرار می‌گذارند، به شدیدترین تهدیدات مواجه گردیده اند. طوریکه میفرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه با (لشکرکشی و) آن‌بوه کافران برخورد کردید، به آنان پشت نکنید و مگریزید 15 انفال».

در این سوره مبارکه: از مسلمانان دعوت بعمل آمده است که از دستورات الله متعال و پیامبر صلی الله علیه و سلم اطاعت و پیروی بعمل آرند.

در این سوره مبارکه به تمام وضاحت بیان یافته: آنچه پیامبر مردم را به سوی آن دعوت

میکند، منشأ حیات و عزت و نیکبختی دنیا و آخرت آنها می باشد. همچنان در این سوره مبارکه گفته شده که: افشای راز امت برای دشمنان، خیانت به الله و پیامبر و امت به شمار می آید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَ تَحُونُوا أَمَانَتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ 27 انفال.».

سوره هذا توجه مسلمانان را به نتیجه و ثمره‌ی تقوی و پرهیزگاری جلب نموده است، و به آنان یادآور شده است که پرهیزگاری بنیان و اساس هر خیر و برکتی است، و از جمله بزرگترین میوه‌ی پرهیزگاری عبارت است از همان نور ربانی که خدای متعال آن را به قلب شخص مؤمن القا میکند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُعْزِزْ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ 29 انفال.».

سوره طریق کسب عزت و پایه‌های پیروزی را برای انسان به بیان گرفته است، که این هدف باپایداری درمقابل دشمنان و صبر و شکیبایی در موقع رویارویی، و در نظر داشتن عظمت بی‌کران خدا و قدرت غالب او عملی است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ 45.» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه با گروهی (از دشمن) روبرو شدید، ثابت قدم باشید و الله را بسیار یاد کنید تا شما رستگار شوید.)

توضیحی تاریخی:

مؤرخان می نویسند: به مسلمانان خبر رسید که کاروان تجارتی قریش با اموال هنگفتی و به سرپرستی ابوسفیان باسی الی چهل نفر نگهبان در حال گذر است. رسول الله صلی الله علیه وسلم شخصی را بنام بسبس بن عمرو را کسب معلومات در باره کاروان فرستاد. هنگامی که بسبس خبر دقیق کاروان را آورد، رسول الله صلی الله علیه وسلم به صحابه دستور آمادگی داد و فرمود: این کاروان قریش است و اموال ایشان در آن می باشد بسوی آن حرکت کنید شاید خداوند آنها را نصیب شما بگرداند. (سیره ابن هشام (61/2)).

رسول الله در دوازدهم رمضان سال دوم هجری به قصد تعرض به کاروان تجارتی قریش که اموال مغصوبه‌ی زیادی از مسلمانان مهاجر نیز در آن وجود داشت مدینه را ترک کرد. رسول اکرم، عبدالله بن ام مکتوم را بحیث پیش نماز در مدینه تعیین کرد و هنگامی که در محلی به نام روحاء رسید، ابولبا را به عنوان جانشین خود به مدینه فرستاد. (البدایة و النهایة (260/3) و مستدرک حاکم (632/3)).

همچنان رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از قبل دو تن از یاران خود را بسوی بدر فرستاد تا اخبار دقیق تری از دشمن و بخصوص در باره این کاروان جمع کند.

تعداد سپاه اسلام در جنگ بدر:

منابع مورد اعتماد پیرامون تعداد سپاه اسلام در جنگ بدر، اختلاف نظر دارند. بنابر روایت‌های مختلف تعداد سپاه مسلمانان را 313 یا 340 یا 319 نفر نگاشته اند. در ضمن قابل یادآوری است که: آنها انتظار نداشتند بجای کاروان تجارتی قریش، با لشکری مجهز که تعداد جنگجویان اش بیش از هزار نفر با دوصد اسب و دیگر ساز و برگ نظامی بود، روبرو خواهند شد. در صورتیکه مسلمانان فقط دواص و هفتاد شتر داشتند. (المسند (411/1)، مجمع الزوائد و جوامع السیر).

همچنان در مورد تعداد مشترکین مسلمانان در معرکه بدر در حدیثی شریف آمده است: 1601- عَنِ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يَقُولُ: حَدَّثَنِي أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ شَهِدَ بَدْرًا: أَنَّهُمْ كَانُوا عِدَّةَ أَصْحَابِ طَالُوتَ، الَّذِينَ جَاؤُوا مَعَهُ النَّهْرَ، بِضِعَّةٍ عَشْرَ وَثَلَاثَ مِائَةٍ قَالَ الْبَرَاءُ: لَا وَاللَّهِ مَا جَاوَزَ مَعَهُ النَّهْرَ إِلَّا مُؤْمِنٌ» [رواه البخاری: 3975].

1601- از براء (رض) روایت است که گفت: کسانی که از اصحاب محمد صلی الله علیه و السلام به جنگ بدر اشتراک کرده بودند بر این گفتند: عدد کسانی که در جنگ بدر اشتراک نموده بودند به عدد کسانی بود که با طالوت از نهر عبور نموده بودند، یعنی: سه صد و ده نفر و اندی بودند.

براء(رض) گفت: قسم به الله که چنین نیست، با طالوت به جز از مؤمن کس دیگری از نهر عبور نکرده بود. (تعداد کسانی که از مهاجرین در جنگ بدر اشتراک نموده بودند، شصت و چند نفر، و تعداد انصار دوصد وچهل و چند نفر بودند، و هشت نفر روی علتی به جنگ اشتراک نکرده بود، از آنجمله عثمان بن عفان بود که مشغول همسر مریضش رقبه دختر پیامبر صلی الله علیه و السلام بود، و طلحه بن عبیدالله و سعید بن زید که پیامبر صلی الله علیه و سلم آن‌ها را برای تجسس از دشمن فرستاده بودند، بودند، و ابو لبابه که سر پرستی مدینه را بر عهده داشت، و عاصم بن عدی که سر پرستی اهل عالیه را بر عهده داشت، و حرث بن خاطب که پیامبر صلی الله علیه و سلم او را بنزد بنی عمرو بن عوف فرستاده بودند، و حرث بن الصمه، و خوات بن جبیر که در راه نسبت به افتادن، پاهای‌شان شکست و پیامبر صلی الله علیه و سلم آن دو را واپس به مدینه فرستادند).

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الْاِنْفَالِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

**يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاَنْفَالِ قُلِ الْاَنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ
وَاطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱﴾**

(ای رسول ما) از تو درباره [تقسیم] انفال (غنائم و هر گونه مال بدون مالک مشخص) سؤال می‌کنند بگو: مال‌های غنیمت متعلق به الله و پیغمبر است، پس از الله بترسید و در میان خویش صلح و صفا بیاورید و الله و رسول او را اطاعت کنید اگر شما مؤمن هستید. (۱)

تفسیر:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاَنْفَالِ»: از تو ای محمد! یارانت در باره تقسیم غنائم جنگ که از بدر به دست آمده است می‌پرسند که به چه کسانی می‌رسد؟ و چگونه تقسیم می‌شود؟
«يَسْأَلُونَكَ»: بمعنی سؤال کردن. قابل یادآوری است که: کلمه سؤال و مشتقات آن در حدود 130 بار در قرآن عظیم الشان موجود می‌باشد که از «آنجمله 15 بار همانا به عبارت «يَسْأَلُونَكَ» تذکر یافته است.

«قُلِ الْاَنْفَالُ لِلّٰهِ وَ الرَّسُولِ»: به آنها بگو: حکم تقسیم آن به الله و پیامبر مربوط است نه به شما.

واقعه از این قرار است: طوری که گفته شد غزوه بدر که از جمله اولین معرکه کفر و اسلام بود، وقتی که مسلمانان پیروز شدند و مقداری مال غنیمت به دست آوردند، پس در باره توزیع آنها میان صحابه کرام اختلاف نظر پیش آمد که مناسب مقام اخلاص و اتفاق آنها نبود، در صورتی که زندگی صحابه کرام سرشار از اخلاص و تقوا و اتحاد بود. در اولین آیه مبارکه به پرسش جواب ارایه شد، تا در قلوب این گروه مقدس بجز صدق، اخلاص، انفاق و ایثار چیز دیگری باقی نماند.

«الْاَنْفَالِ»:

«انفال» در کلام عرب به هراحسان و نیکوکاری‌ای اطلاق میشود که نیکوکار آن را از روی فضل و لطف، در حق کسی انجام دهد، بی آنکه انجام آن بر وی واجب باشد.
پس «انفال»، از ریشه «نفل» به معنای فضل و بخشش است بنابراین، غنایمی که خداوند متعال آن را بر مؤمنان حلال گردانیده است، احسان و فضل بخصوص بر ایشان است چرا که این غنایم، بر امت‌های دیگر قبل از امت محمد صلی الله علیه وسلم حرام بود.

استناد این حکم در حدیثی صحیح که در امام بخاری و امام مسلم به روایت جابر از آن حضرت صلی الله علیه وسلم منقول است آمده است: «به من پنج چیز داده شده که پیش از من به هیچ پیامبر، و به هیچ امتی نرسیده است، یکی از آنها، این است که: «احلت لی الغنائم و لم تحل الاحد قبلی». یعنی، اموال غنیمت برای من حلال گردانیده شد، در صورتی که برای هیچ یک از امت‌های قبل، حلال نبود.

طوری که در آیه متذکره حکم انفال چنین بیان شده که آنها مال الله و رسول او می‌باشند؛ مطلب اینکه ملکیت اصلی غنایم، مختص باری تعالی است و متصرف در آن، تنها رسول گرامی صلی الله علیه وسلم می‌باشد که مطابق دستورات الهی به مقتضای مصلحت خویش توزیع می‌نماید.

«فَاتَّقُوا اللّٰهَ»: پس بر شماست تا تقوای الله متعال و طاعت او را برجای آورید و از او بترسید و به سویش رجوع کنید.

«وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ»: تا به اصلاح امورتان بپردازد و به شما از فضل خود روزی دهد.
«وَاطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ»: از فرمان الله و پیامبر در مورد حکم غنایم، اطاعت کنید. واقعیت

امر هم همین است که شخص مؤمن باید در میدان‌های اخلاق، جامعه و سیاست، به دستورات الهی عمل کند که آن دستورات مشروعیّت داشته و به موفقیت برسد. «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۱» این امر برای کسانی است که در ایمان خود صادق و در طاعت خود اخلاص دارد.

خواننده محترم!

آیه مبارکه «اتقوا الله و أصلحوا ذات بینکم و اطیعوا الله و رسوله إن کنتم مؤمنین» به صحابه کرام خطاب شده که از الله متعال بترسید و روابط فیما بین را اصلاح کنید. در اینجا اشاره به آن واقعه ای است که درباره توزیع اموال غنیمت در میان اصحاب اتفاق افتاد و خطر آن وجود داشت که خدا ناخواسته این موضوع در میان آنان به اختلاف و نارضایتی مبدل گردد، آنگاه حق تعالی قضیه دشوار توزیع و مصرف غنایم را در این آیه به گونه ای سهل و صریح، حل کرد. بدین ترتیب رشته های اخلاص و صمیمیت بین قلوب صحابه، مستحکم شده و سرانجام آتش تقوا و خوف الهی در دلشان شعله ورتر شد. به هر حال تجربه به اثبات رسانیده که هرگاه تقوا و خوف از الله و آخرت غالب آید، تنازعات بسیار بزرگ در چند لحظه پایان می پذیرند و نفرت و عداوت در بین انسانها به محبت و اخوت مبدل می شود.

طوریکه صحابی جلیل القدر عباده بن صامت (رض) میفرماید: این آیه مبارکه در مورد ما، اصحاب بدر نازل شد، آنگاه اختلاف پیدا کردیم و سوء تفاهماتی در بین ما ایجاد شد، پس الله متعال اختیار غنایم را از ما گرفت و آن را به پیامبر صلی الله علیه و سلم محول کرد. (التسهیل ۶۰/۲).

عباده بن صامت (رض) در باب شأن نزول این آیه مبارکه میفرماید: هنگامی که مسلمانان و مشرکان در بدر با هم روبرو شدند، خداوند متعال مشرکان را شکست داد و بعد از شکست دشمن، اصحاب به سه گروه تقسیم شدند؛ گروهی دشمن را تعقیب و تار و مار می کردند، گروهی به اردوگاه در هم فرو ریخته دشمن ریخته، اموال و اشیای برجای مانده از آنان را جمع آوری می کردند و گروه سوم پیرامون رسول الله صلی الله علیه و سلم حلقه زده بودند تا دشمن بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم حمله ناگهانی نیاورد. چون شب فرا رسید و هر سه گروه گرد هم آمدند، در این هنگام کسانی که غنایم را جمع کرده بودند، گفتند: چون ما آن را جمع کرده ایم لذا کس دیگری جز ما در آن سهمی ندارد. از سوی دیگر، کسانی که به جست و جوی دشمن و تعقیب آن پرداخته بودند، گفتند: شما از ما به این غنایم ذی حق تر نیستید زیرا این ما بودیم که دشمن را از این اموال دور کرده و او را به شکست روبرو کردیم. گروه سوم نیز که رسول الله صلی الله علیه و سلم را در میان خویش گرفته بودند، گفتند: شما دو گروه از ما در این غنایم ذی حق تر نیستید زیرا این ما بودیم که پیرامون رسول الله صلی الله علیه و سلم حلقه زده و از بیم آن که مبدا دشمن به ایشان گزیندی ناگهانی برساند، به ایشان مشغول شدیم. همان بود که آیه کریمه: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ» (الأنفال: ۱) نازل شد، آنگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم غنایم را میان اصحاب تقسیم کردند.

ممکن است برخی از انسانها در آزمایش جانفشانی و حضور در جبهه قبول شوند، ولی در آزمایش مالی و تقسیم غنائم و انفال مردود گردند.

تعدادی از مفسران در تفسیر این آیه کریمه می نویسند: این آیه، غنایم را ملک رسول الله صلی الله علیه و سلم گردانید و سپس این حکم با «آیه: 41» از همین سوره: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ» منسوخ شد.

در تفسیری دیگر، ابن عباس (رض) «أنفال» را به بخششی معنی کرده که امام (حاکم) آنرا بعد از تقسیم غنایم به بعضی از جنگجویان، افزون بر استحقاقشان میدهد؛ چون پول و کالا و سلاح شخص کشته شده (سلب) یا مانند آن. همین معنی به فهم بسیاری از فقها نیز شتافته است، چنانچه مذهب شافعی، ابو حنیفه (رح) و مالک (رح) این است که انفال عبارت است

از: اموالی که امام بنابر اجتهاد خود از حساب خمس به کسانی خاص از لشکریان می‌بخشد و به آن برخی از لشکریان را بر اساس شجاعت‌شان، یا دلیل دیگری بر دیگران ترجیح می‌دهد. بنابر این، انفال از (خمس) پرداخته می‌شود، نه از چهار قسمت دیگر که سهم صاحبان غنیمت است.

اسباب نزول آیه 1:

489- ابو داود، نسائی، ابن حبان و حاکم از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: پیغمبر صلی الله علیه وسلم خطاب به مسلمین گفت: کسی که جنگجویی از سپاه دشمن را بکشد مکافات او چنین و چنان است، و کسیکه یک نفر از آنان را اسیر کند سزاوار چنین و چنان مکافات هاست. پس سال خوردگان زیر بیرق‌ها ثبات و پایداری کردند و جنگجویان جوان به میدان جنگ به و پیکار و گردآوری غنائم کوشیدند. سپس پیران خطاب به جوانان گفتند: سهم ما را هم از غنائم بدهید، چون ما یار و یاور و همکار شما بودیم و اگر با فشار زیاد دشمن مواجه می‌شدید به ما پناه می‌آوردید. مسأله را در حضور رسول الله مطرح کردند. خدای بزرگ در این باره این موضوع آیه مبارکه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ» را نازل کرد. (حسن است، ابو داود 2737-2739، نسائی در «تفسیر» 217، ابن ابوشیبہ 356/14، حاکم 131/2 و 132 و 326 و 327، ابن حبان 5093، طبری 15662 - 15664، بیهقی 6 / 291 و 315 روایت کرده اند. حاکم این را صحیح گفته و ذهبی هم با او موافق است.)

از سعد بن ابی وقاص روایت کرده اند که گفت: برادرم عمیر در جنگ بدر کشته شد و به انتقام او سعید بن عاص را کشتم و شمشیر او را برگرفتم و از آن خوشم آمد، آن را به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آوردم و عرض کردم: الله متعال با کشتن مشرکان دل مرا یخ گردانیده است، (یعنی دلم یخ شد) این شمشیر را به من بخش. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: این شمشیر نه از آن من و نه مالی توست، آن را در میان اموال به غنیمت گرفته شده بینداز. من با خود فکر میکردم که هم برادرم کشته شده و هم آنچه را با کشتن مشرکان به دست آورده ام، از من گرفته اند. هنوز از آنجا دور نشده بودم که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالی به نزد من آمد که سوره انفال نازل شده بود و فرمود: ای سعد، از من خواستی که شمشیر را به تو بدهم و من گفتم که از آن من نیست و اکنون مال خودم شده است، برو و آن را بردار. (صحیح است، احمد 180/1 و 185، ابن ابوشیبہ 370/12، سعید بن منصور 2689، واحدی در «اسباب نزول» 468 از دو طریق از سعد بن وقاص روایت کرده اند. راوی‌های هر دو اسناد ثقه هستند. به «کشاف» 409 مراجعه فرماید.)

492- ک: ابن جریر از مجاهد روایت کرده است: مسلمانان از رسول الله پرسیدند چهار پنجم غنائم در بین مسلمانان تقسیم می‌شود، پس بخش پنجم آن چه میشود. در این باره آیه فوق نازل شد. مرسل است، طبری 15660 و 15661 روایت کرده است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 4) سوره در باره موضوعاتی از قبیلی: تقسیم غنائم، همچنان برخی از صفات مؤمنان را مورد بحث قرار داده است.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾

مؤمنان تنها کسانی هستند که هرگاه نام الله (نزد آنها) یاد شود، دل‌هایشان هراسان گردد، و چون هنگامی که آیات الله بر آنها تلاوت شود، ایمان‌شان افزون گردد و تنها بر پروردگارشان توکل می‌کنند. (۲)

تفسیر :

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ» مؤمنان کامل کسانی‌اند که قلب‌های‌شان هنگام ذکر مولای‌شان می‌ترسد، وقتی نام پروردگارش برده می‌شود، قلبشان به لرزه در می‌آید و در برابر عظمت خدا قلبشان به طپش می‌افتد. «وَجِلَّتْ»: هر اسناک شد و لبریز از خوف گردید.

مفسر «سدی» (ابو محمد اسماعیل بن عبدالرحمن کوفی (متوفی 127) می‌فرماید: «این صفت از اوصاف کسی است که چون می‌خواهد ظلمی بنماید، یا چون قصد ارتکاب گناهی را میکند، به‌وی گشته می‌شود: از الله متعال بترس! در این هنگام قلبش می‌لرزد و احساس عظمت و عزت و جلال باری تعالی، وجدان و نهادش را تکان داده از آن ظلم و گناه دست بر میدارد.»

در این آیه مبارکه در می‌یابیم که یاد الله متعال دل‌های مؤمنان را مضطرب میکند، «وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ» ولی در جای دیگر می‌فرماید: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» «رعد، 28». با یاد الله دل‌ها آرام می‌گیرد. باید گفت که این دو آیه با هم منافاتی ندارد، زیرا در يك جا ترس از عظمت الله متعال مطرح است. و در جای دیگر اطمینان داشتن به الله متعال.

و ما نباید از این واقعیت انکار کنیم که: یاد قهر و عقاب الهی دل مؤمن را می‌لرزاند و با یاد لطف و مهر الهی، قلب مؤمن آرام می‌گیرد، همچون کودکی که از والدین خود، هم می‌ترسد و هم به آنان محبت می‌ورزد.

«وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا»: و هنگامی که آیات قرآن بر آنان تلاوت شود تصدیق و یقین آنها به خدا افزایش می‌یابد.

بناءً گفته می‌توانیم: آنچه از اشخاصیکه با شنیدن ندای اذان و آیات الهی بی‌تفاوت باشد، باید در کمال ایمان خود شك کند.

«وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ 2» «و» مؤمنان کامل همان کسانی هستند که «بر پروردگار خود توکل میکنند» نه بر غیر وی.

توکل بر الله متعال: بمعنی تفویض و سپردن کار به ذات پروردگار است، از همین رو، سعیدبن جبیر (رض) گفته است: «توکل بر الله متعال، همه ایمان است».

این آیه دلالت بر خوف از الله متعال هنگام ذکر او دارد و اینکه ایمان کم و زیاد می‌شود و اینکه توکل از جمله بزرگترین اعمال و میوه آن عزت و نیرومندی است.

در البحر آمده است: خداوند در سه مقام وبا استفاده از اسم موصول از مؤمنین واقعی خبر داده است، سه مقام بس بزرگ یعنی: مقام بیم و خوف، مقام افزایش ایمان، و مقام توکل و تکیه بر رحمان. (البحر ۴/۴۵۷).

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳﴾

کسانی که نماز را بر پا می‌دارند، و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق میکنند. (۳)

تفسیر :

«الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ»: این مؤمنان صادق کسانی‌اند که نماز را بر کامل‌ترین وجه آن و در اوقات مخصوص توأم با خشوع و رعایت آداب ادا می‌نمایند.

«وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (3)»: و زکات اموال خود را به مستحقان آن میدهند و زیاده روزی را که خدای تعالی به آنها داده صدقه میدهند و به این ترتیب آنها هم زکات روح را که عبادت از نماز است ادا می‌کنند و هم زکات مال را.

واقعیت امر اینست که نشانه‌ی ایمان کامل آن است که دل مؤمن با یاد الله خشیت پیدا کند، «وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ»، باتلاوت و یادآوری آیات الهی، بر ایمانش افزوده شود، «زَادَتْهُمْ إِيمَانًا» و توکل بر الله کرده، «يَتَوَكَّلُونَ» نماز را به پا دارد، «يُقِيمُونَ» و به دیگران نیز کمک میرساند. «يُنْفِقُونَ».

ملاحظه میکنیم که در دو آیه فوق، گردآورنده پنج وصف (تقوی، اصلاح ذات‌البین، اطاعت اوامر الله و رسول، خشیت الهی و توکل) است و همین پنج وصف، تمام انواع خیر را در بر می‌گیرد.

میگویند شخصی از حضرت حسن بصری رحمه الله علیه پرسید که ای شیخ! آیا تو مؤمن هستی، وی گفت: ای برادر! ایمان بر دو قسم است: اگر منظور سؤالت این است که من به الله و فرشتگان او و انبیاء و جنت و دوزخ و قیامت و حساب ایمان دارم، پس جواب تو این است که بدون شک من مؤمن ام. و اگر هدف و مقصود سؤالت این است که آیا من آن مؤمن کاملی هستم که ذکرش در آیات سوره انفال آمده، پس من نمیدانم که آیا من در آن داخل هستم یا خیر؟! لذا مراد از آیات سوره انفال همین آیات اندکه قبلاً ذکرشان به میان رفت.

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾

اینان، مؤمنان واقعی و حقیقی هستند، برای آنان درجاتی پیاپی (عالی) نزد پروردگارشان است، و (همچنین) آمرزش، و روزی بینقص و عیب (در بهشت) است. (۴)

تفسیر

«أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا»: این مؤمنان کسانی‌اند که در ایمان خود صادق‌اند، و اعمال خویش را به نیکویی انجام میدهند. اینها کسانی‌اند که به حقیقت رسیده و بهترین راه را لازم گرفته‌اند. بلی ایمان آنگاه کامل است که همراه با خوف الهی، توکل، نماز و انفاق باشد. باید گفت که: ایمان صرف به ادای شعار نیست، بلکه به عمل است.

در آیه مبارکه در می‌یابیم که برای مؤمنین کامل سه چیز وعده فرمود: (1) درجات عالی، (2) مغفرت و (3) رزق عمده.

در تفسیر بحر محیط هم آمده است که صفات مؤمنین سه گونه‌اند: اول، آن که متعلق به قلب و باطن باشد، مانند: ایمان و خوف الله و توکل علی الله. دوم، آن که متعلق به اعمال جسمانی باشد چون نماز، حج و عمره و غیره. و سوم، متعلق به مال و رزق انسان باشد، مانند: انفاق فی سبیل الله.

بنابر این در قبال این سه نوع صفات عالی، سه نوع انعام وعده داده شده است.

۱- درجات عالی در قبال صفات قلبی و باطنی.

۲- مغفرت در مقابل آنچه که متعلق به ظاهر بدن انسان است. مانند: نماز، روزه و غیره.

۳- رزق کریم در قبال انفاق در راه الله متعال.

طوری‌که در این باره در حدیثی آمده است:

اولاً: ایمان و خوف از الله و توکل و غیره که همان صفات باطنی هستند سبب تهذیب و جلای باطن می‌شوند.

ثانیاً: نماز برای گناهان مؤمن، بزرگترین کفاره به شمار می‌رود.

ثالثاً: رزق کریم در عوض انفاق فی سبیل الله است آنچه را که او انفاق کرده است، پس در قیامت بهتر و بیشتر به وی اعطا خواهد شد.

امام ابو حنیفه (رح)، با استناد به این آیه مبارکه میفرماید: «اگر کسی از شما پرسید که آیا مؤمنید؟ باید بگویید، بلی! من حقا مؤمن هستم! و نگویید: من مؤمنم ان شاء الله.»

«لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ» برای اینها نزد پروردگارشان منزلت‌هایی بلند و مراتب عالی، توأم با مغفرت گناهان است و بر آنها هیچگونه عتاب و عقابی نیست و نه هم مؤاخذه خواهند شد. یعنی: برای این گروه، منازل و مقامات خیر و کرامت و شرفی است در بهشت، که بعضی از این منزلها به حسب ایمان و اعمال صالح صاحبان خود از بعضی دیگر برتر است چنان‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «همانا کسانی که (در بهشت) در مراتب پایین‌تر از اهل علیین قرار دارند، آنها را چنان می‌بینند که شما ستاره فرورفته در افقی از افق‌های آسمان را می‌بینید.»

نباید فراموش کنیم که: رمز دریافت و تحصیل درجات الهی، همانا نماز و انفاق است. يك عمر، برای گرفتن درجه دنیوی می کوشیم، ولی به تاسف باید گفت که: از درجات الهی غافل میباشیم.

چون ایمان مردم قابل کم و زیاد شدن است، درجات الهی هم افزایش یا کاهش می یابد. «وَرَزَقُ كَرِيمٌ (4)» و روزی دایمی بی منت، وسیع و خالص همراه با اکرام و تعظیم دارند. در حدیث شریف آمده است که در یکی از روزها حارث بن مالک انصاری (رض) به محضر رسول الله صلی الله علیه وسلم مشرف شد، ایشان به وی فرمودند: «کیف أصبحت یا حارث؟ قال: أصبحت مومنًا حقًا. قال: انظر ما تقول، فإن لكل شيء حقیقه، فما حقیقه ایمانك؟ فقال: عزفت نفسي عن الدنيا فأسهرت ليلي وأظمأت نهاری، وكأني أنظر إلى عرش ربي بارزاً، وكأني أنظر إلى أهل الجنة يتزاورون فيها، وكأني أنظر إلى أهل النار يتضاغون فيها. فقال: یا حارث! عرفت فألزم ثلاثاً». ای حارث! حالت چگونه است و در چه حالی قرار داری؟ حارث گفت: در این حال که مؤمن راستین گردیده ام! رسول الله فرمودند: بنگر که چه می گویی ای حارث! زیرا برای هر چیزی حقیقتی است، به من بگو که حقیقت ایمان تو چیست؟ حارث گفت: نفسم را از دنیا باز داشته ام لذا شبم را زنده دار بوده و روزم را تشنه می دارم و گویی به سوی عرش پروردگارم چنان می نگرم که در برابرم بارز و آشکار است و گویی به سوی اهل بهشت در حالیکه با هم دیدار میکنند می نگرم و گویی به سوی اهل دوزخ می نگرم که به یک دیگر بانگ میزنند و صدای شان را به فریاد و گریه بلند میکنند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: ای حارث! شناختی پس (به مستلزمات این شناخت) پایبند باش! و این سخن را سه بار تکرار کردند».

خوانند گان گرامی!

در آیات متبرکه که (5 الی 8) در باره موضوعی ناخشنودی برخی از مؤمنان در جنگ با قریشیان در بدر بحث بعمل آورده است.

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ (۵)

همانگونه که پروردگارت تو را به حق از خانه ات (مدینه، به سوی میدان بدر) بیرون آورد، در حالیکه گروهی از مسلمانان (از بیرون شدن) سخت کراهت داشتند (باز راضی شدند). (۵)

تفسیر:

«كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ»: همانگونه که بعضی از مؤمنان از تقسیم غنائم در روز «بدر» ناخشنود شدند همانگونه بیرون شدن به جنگ را با تو بد بردند در حالی که بیرون شدن به سوی جنگ مصلحتی است واضح و کاری است که به یقین درست بوده و رشدی است آشکار که خدای تعالی به آن اجازه داده و آن را دوست دارد و راه آن را به تو برگزیده است.

ابن عطیه گفته است: این داستان، یعنی اخراج پیامبر از خانه، به داستان قبلی یعنی سوال آنها در باره ی انفال و ناخشنودی شان از آنچه که واقع شد، تشبیه شده است؛ یعنی وضع آنان در باره ی تقسیم غنائم بسان حالت شما است که برای جنگ بیرون آمدی. (طبری ۴/۴۶۱).

و طبری گفته است: یعنی همانطور که الله علیرغم نارضایتی جمعی از مؤمنان شما را به حق بیرون آورد، همانطور آنها هم بعد از روشن شدن حق با تو به مجادله بر می خیزند، حتی که بعد از روشن شدن آن در باره اش با پیامبر صلی الله علیه وسلم مجادله میکردند عبارت بود از جنگ. (طبری ۱۳/۲۹۳).

خداوند متعال در این آیه و مابعد آن، به بیان این حقیقت می پردازد که در پیروزی بدر، فضل و منت فقط به او برمیگردد لذا غنائم نیز از آن او و پیامبرش هست. بلی! از فضل بی پایان او بود که مؤمنان را از مدینه به جنگ مشرکان بیرون آورد، در حالیکه اکثرشان از این امر کراهت داشتند و باز آنان را به میدان جنگ با سپاه کفار کشانید، در حالیکه

اکثرشان قصد این رویارویی را نداشتند، همین‌گونه، فضل و منت وی بر ایشان با امداد رساندنشان به وسیله فرشتگان تا غیراین از احسان‌های دیگری که این سوره به بیان آنها می‌پردازد.

«وَإِنْ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ 5»: در حالیکه برخی بیرون شدن به جهاد را نظر به کمی آمادگی‌ها و کمبود ابزار جنگی نمی‌پسندیدند و پیروزی را بعید می‌شمردند. «کما أخرجک»:

خروج پیامبر صلی الله علیه وسلم از مدینه برای جنگ بدر، به فرمان پروردگار با عظمت و به تدبیر ایشان بود.

مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ابن کثیر طی روایتی در مورد معرکه بدر مینویسد: «بعد از اینکه به رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر رسید که: أبو سفیان با کاروان تجارتی قریش از شام عازم مکه است، خطاب به اصحاب شان فرمودند: این قافله قریش با اموال آنهاست، به سوی آن بیرون آید، شاید خدای منان از فضل خود آن را بهره شما گرداند. پس، برخی از مردم برخاستند و با پیامبر صلی الله علیه وسلم به راه افتادند، اما برخی دیگر، سنگینی نمودند و نرفتند چراکه رسول الله صلی الله علیه وسلم برای این کار داوطلب خواسته بودند و بیرون رفتن اجباری نبود. از سوی دیگر، اصحاب در این اندیشه نبودند که با قریش جنگی در میان خواهد آمد.

از آن طرف، ابوسفیان وقتی نزدیک حجاز رسید، از بیم مسلمانان دل‌نگران و جویای اخبار بود و چون از حرکت ایشان به قصد کاروان خویش آگاه شد، بی درنگ پیامی به مکه فرستاد و قریش را به جنگ برانگیخت لذا آنان با همه ساز و برگ خویش چابک به سوی مدینه حرکت کردند. در این میان، رسول الله صلی الله علیه وسلم با اصحاب‌شان به قصد قافله ابوسفیان در حرکت بودند که در جایی به نام «ذفران» از خبر حرکت قریش آگاه شدند، در اینجا بود که با اصحاب خویش به مشورت پرداختند، اصحاب از مهاجر و انصار یک صدا اعلام کردند که به جنگ آماده‌اند. همان بود که غزوه بدر روی داد، غزوه‌ای که اهم وقایع آن را در این سوره مرور خواهیم کرد.

اسباب نزول آیه 5:

493- ک: ابن ابو حاتم و ابن مردویه از ابو ایوب انصاری روایت کرده اند: در مدینه بودیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: به من خبر داده اند که کاروان ابوسفیان نزدیک است، شما در این باره چه فکر میکنید، امید است الله این کاروان را با همه امکاناتش در دسترس ما قرار دهد. پس از مدینه خارج شدیم و یک یا دو روز راه پیموده بودیم که پیامبر فرمود: در باره این‌ها [سپاه قریش که از مکه آمده است] چه فکر میکنید، گفتیم: ای رسول الله! ما تاب و توان جنگ با قریش را نداریم و تنها برای به غنیمت‌گرفتن اموال کاروان از مدینه بیرون شدیم. مقداد بن اسود (گفت: ای مردم [از جنگ روگردان نشوید و] مثل قوم موسی (چنین حرفی بر زبان نیاورید: «فأذهب انت وربک فقاتلا»). «خودت همراه با پروردگارت برو و با دشمنانت جنگ کن، اما ما اینجا مینشینیم» ما همراه شما و در کنار شما خواهیم جنگید، برق شادی از چهره‌ی رسول الله با شنیدن این سخن مقداد، درخشید. (بخاری کتاب المغازی (287/7). همان بود که آیه: «كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِن بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ (5)»، نازل شد. (طبری 4056 روایت کرده است اسناد آن ضعیف است به خاطر ابن لهیعه، با این وصف هیثمی در «مجمع الزوائد» 9950 این را حسن می‌داند).

يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿٦﴾

(آن مؤمنان) با اینکه می‌دانستند این فرمان الله است باز با تو مجادله می‌کردند (و آنچنان) ترس و وحشت آنها را فرا گرفته بود که) گوئی به سوی مرگ سوق داده می‌شوند و (آن را با چشم خود) می‌نگرند. (٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْحَقِّ»: مراد بیرون رفتن برای جنگیدن در بدر است.

«يسأفون»: رانده می شوند.

تفسیر:

«يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ»: با یاد داشته باشید که: اگر روحیه‌ها و انگیزه‌ها سالم نباشد، دانستن حق به تنهایی کارساز نیست. دربرخی از اوقات انسانها، چنان سقوط میکند که با درنظرداشت شناخت حق، باز هم دست به مخالفت میزنند. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: ای محمد! «با تو درباره حق بعد از آنکه روشن گردید مجادله میکردند» مجادله اصحاب با رسول الله صلی الله علیه وسلم از آنجا ناشی میشد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را به قصد کاروان تجارتي از مدینه بیرون برده بودند ولی قافله تجارتي از دست رفت چرا که ابوسفیان با زرنگی آن را از راه و مسیر معینش به بیراهه برد و راه ساحلی را در پیش گرفت پس پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم اصحاب را درحالی به جنگ فراخواندند که ایشان آمادگی چندانی برای آن نداشتند، به همین جهت، فرمان جنگ بر آنان دشوار آمد و گفتند: اگر قبلاً ما را از وقوع جنگ آگاه و مطلع میکردید، قطعاً برای آن آمادگی می گرفتیم و مقدمات آن را فراهم می کردیم.

«فِي الْحَقِّ 6»: یعنی باتو درباره جنگ بعد از آن مجادله میکردند که برای شان آشکار شد که تو جز به اذن الله متعال به هیچ امری دستور نمیدی.

«كَأَنَّمَا يُسَافِرُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (6)»: «گویی به سوی مرگ رانده میشوند و ایشان در آن مینگردند» یعنی: در حالی به میدان جنگ رهسپار شدند که از پیروزی نا امید بودند و اصلاً به فکر آنها خطور نمیکرد که در این جنگ، پیروز شوند، بر عکس در انتظار شکست هم بودند به طوری که گویی در حال و وضع کسی قرار گرفته اند که به سوی قتلگاه رانده شده و اسباب و وسایل قتلش را چنان فراهم می بیند که در وقوع آن کمترین شکی ندارد.

مفسر بیضاوی میفرماید: آنها حال شخصی را دارند که با چشمان باز و در حالیکه دار و طناب را مشاهده میکند او را به میدان اعدام می کشند؛ چون هم تعدادشان کم بود و هم آمادگی نداشتند.

مفسر بیضاوی میافزاید: در این بیان اشاره شده است که سبب جر و بحث آنها همانا ترس و هراس بیش از حد آنها بوده است. (تفسیر بیضاوی صفحه 209).

وَإِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونَ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (٧)

و (به یاد بیاورید) هنگامی را که الله به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری قریش یا لشکر آنها) برای شما خواهد بود اما شما دوست می داشتید که کاروان برای شما باشد (و بر آن پیروز شوید) ولی الله میخواهد حق را با کلمات خود تقویت و ریشه کافران را قطع کند (لذا شما را با لشکر قریش درگیر ساخت). (٧)

تفسیر:

«وَإِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ»: ای یاران محمد! به خاطر بیاورید زمانی را که الله به شما یکی از دو گروه را وعده داد، دو گروه: یکی کاروان تجارتي قریش و دیگری سپاه ابوجهل بود «که از آن شما باشد» حق تعالی به پیامبرش در هنگام بیرون رفتن شان به سوی بدر وحی فرستاد که: قطعاً پیروزی از آن شماست؛ یا با تصاحب قافله قریش که حامل کالای تجارتي از شام بود، یا با غلبه بر سپاه قریش که از مکه به قصد جنگ با مسلمانان حرکت کرده بود، «وَ تَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونَ لَكُمْ» و شما دوست داشتید که دسته بی سلاح یعنی: قافله تجارتي «برای شما باشد» زیرا این قافله، غنیمتی بی دردسر و دور از تیرگی و دشواری جنگ بود چراکه سپاهی «غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ»: فاقد قوت و قدرت. بی نیرو و شکوه بود که به دفاع از قافله بپردازد.

مفسران و سیرت نویسان می نویسند: در ماه رمضان، سال دوم هجری، به پیامبر صلی الله علیه وسلم اطلاع دادند که ابوسفیان در رأس يك کاروان تجاری بسیار مهم در راه رسیدن

به مدینه می باشد. آن حضرت برای تضعیف قدرت کافران و جبران اموالی که کفار مکه از مسلمانان مهاجر صادره کرده بودند، به همراه 310 نفر آماده‌ی حمله به آن کاروان تجاری شدند. ابوسفیان سردسته کاروان، پس از باخبر شدن از این تصمیم، کفار مکه را خبردار کرد و کاروان را از بیراهه، راهی مکه کرد.

از آنجا که بسیاری از مشرکان مکه در آن کاروان سهمی تجاری داشتند و همچنین بازور و تهدید آنان، حدود هزار نفر به سرعت بسیج شدند و به همراه بزرگان و سرشناسان مکه و با ساز و برگ کامل نظامی به فرماندهی ابوجهل، برای دفاع از گروه چهل نفری تجار حرکت کردند تا به محل بدر رسیدند.

کاروان تجارتی بدون درد و سر به زرنگی ابوسفیان از تصرف مسلمانان نجات یافت و به سلامت به سوی مکه حرکت کرد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم به یارانش گفت: کاروان از کنار بحر از محل عبور کرده است و حالا ابو جهل در مقابل ما قرار دارد، أصحاب، گفتند: یا رسول الله! کاروان را بگیر و دشمن را رها کن، پیامبر صلی الله علیه و سلم عصبانی شد، در این موقع سعد بن عباده درخواست و گفت: هر کاری که می‌خواهی انجام بده، ما پشت سرت ایستاده هستیم، و سعد بن معاذ برخاست و گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرده است اگر به بحر خود را به اندازی ما خود را به بحر با تو می‌اندازیم، به یاری و برکت خدا ما را با خود ببر، پیامبر صلی الله علیه و سلم مسرور شد و به یارانش گفت: به امید الله می‌رویم، و بر شما مژده باد! که خدا وعده‌ی یکی از آن دو را به من داده است، قسم به خدا قتلگاه جماعت (دشمن) را با چشمان خود می‌بینم. (بیضاوی صفحه‌ی 209 با کمی تصرف).

«وَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ فَتَفْشَلُوا وَتَكُونُوا مِنَ الْخَالِفِينَ» (سوره بقره، آیه 216) فرمان‌های خویش ثابت کند، با پیروز ساختن تان بر سپاه تا دندان مسلح قریش و کشتن سران آن و اسیر گرفتن بسیاری از آنان، با این هدف که نیرومندی اسلام نمایان شود. پیروزی، همیشه تنها و تنها با تعداد نفرات و کمیت عدد افراد و تجهیزات جنگی وابسته نمی‌شود، بلکه عامل عمده، اراده‌ی پروردگار با عظمت است.

«يُرِيدُ اللَّهُ» بلی، اراده الله متعال، غالب بر عوامل طبیعی است. «وَيَقْطَعُ دَابِرَ الْكَافِرِينَ 7» و می‌خواست تا بنیاد کافران را از بین ببرد، و آنان را ریشه کن کند. و بدین ترتیب پیروزی نهایی، با عزت حق را بر باطل به پیروزی برساند.

در البحر آمده است: یعنی شما به منافع دنیوی زودگذر و سلامت حال و کارهای بی‌ارزش تمایل دارید، در صورتی که الله متعال تحقق امور والا و با ارزش و احقاق و اعتلای حق و نایل آمدن شمایه خیر دو جهانی را مد نظر دارد، و تفاوت این دو هدف بسی زیاد است. از این رو برای شما جنگ را برگزید و شکست و زبونی آنان را اشکار و شما را پیروز و آنها را شکست و خوار و ذلیل نمود و شما را قدرتمند و عزیز گردانید. (البحر ۴/۴۶۴). بلی! پروردگار با عظمت اراده کرد که مسلمانان ملتی نیرومند و باشکوه و مقتدر گردند و این توان را با نیروی دشمنان کینه توز بیازمایند؛ هر چند برای جنگ آماده نشده بودند و ساز و برگ و زاد و توشه‌ی مناسب نداشتند؛ زیرا آنچه که الله میداند، آنان از آن بی‌خبر بودند. (بقره آیه: 216) پیروزی به نیروی پروردگار توانا بستگی دارد، آن نیرویی که تمام هستی در برابرش ناتوان و فروتن است.

اگر کاروان تجارتی ابوسفیان، نصیب مسلمانان می‌شد، در تاریخ جز داستان غنیمت چیزی باقی نمی‌ماند که بر کاروانی تاخته و اموالشان را به غنیمت گرفته اند؛ اما معرکه بدر همراه عقیده‌ی راسخ و ایمان راستین و شجاعت و دلاوری در اوراق زرین تاریخ ثبت گشته و آنها را به خود اختصاص داده است. داستان پیروزی، داستان جدایی حق و باطل از هم، داستان پیروزی عده‌ای معدود؛ اما با ایمان، در برابر عده‌ای بسیار و بی‌باور، دلها را به خود جلب کرده است.

لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿٨﴾

تا (دین) حق را ثابت کند [و پابرجا و استوار نماید] و باطل (کفر) را نابود سازد، هر چند مجرمان خوش نداشته باشند. (۸)

تفسیر:

«وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ»: مراد افراد کفرپیشه است، نه مؤمنانی که نمی خواستند با لشکر قریش درگیر شوند. چرا که کافران احقاق حق و ابطال باطل را دوست نمی دارند. این آیه مبارکه، به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و مسلمانان دلداری میدهد که سرانجام حق پیروز و باطل نابود میشود. طوریکه میفرماید: «لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ» تا دین، بندگان، اولیا و دوستان خود را و همچنان رسالت پیامبرش را نصرت دهد و کفر و پیروانش را شکست دهد و خوار و ذلیل نماید، وعده‌های الهی به خاطر منافع شخصی و مادی افراد و اشخاص نیست، بلکه برای تحقق حق و محو باطل است، و در این هیچ جای شکی نیست که: حق، ماندنی و پابرجاست، و باطل، فانی و رفتنی است «وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ» (8):

اگر چه اهل شرک و عبادت کنندگان طاغوت بد برند و ناخشنود باشند؛ یعنی از پیروزی اسلام و ابطال شرک ناراضی باشند. ما نباید خوف و ترسی از عصبانیت و ناخوشایندی دشمن کافر و مجرمان داشته باشیم، مطمئن هستیم که الله متعال اراده‌ی خود را محقق خواهد ساخت.

خواننده محترم!

در آیات قبلی بیانی از حق و باطل بمیان آمد اینک در آیات متبرکه (9 الی 14) موضوعاتی از قبیلی کمک رسانی به مسلمانان به وسیله‌ی فرشتگان در صحنه‌ی معركة بدر، خواب سبک، و نعمت باریدن باران در جنگ بدر، و پیروزی مسلمانان به بحث گرفته شده است. **إِذْ تَسْتَعِينُونَ رَبَّكُمْ فَأَسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ ﴿٩﴾** (بیاد آورید) هنگامی که از پروردگارتان یاری خواستید، پس دعای شما را قبول کرد (و فرمود): من شما را با یک هزار از فرشتگان، که پیایی فرود می‌آیند، یاری می‌کنم. (۹)

تفسیر:

«إِذْ تَسْتَعِينُونَ رَبَّكُمْ»: و هنگامی را به خاطر بیاورید که از الله خود التماس میکردید و به اصرار میخواستید تا شما را بر دشمنان یاری دهد. فحوای آیه مبارکه به ما می آموزاند که: نباید نعمت‌ها و امدادهای الهی را در روزهای سخت و دشوار فراموش کنیم، زیرا یاد نعمت‌های الهی، روحیه‌ی شکر و شجاعت را در انسان بالا می‌برد.

در این هیچ جای شکی نیست که الله متعال، بدون دعا هم می‌تواند آنرا نصیب بندگان مصلح خویش بگرداند، ولی دعا، یکی از راههای تربیت الهی است.

«فَأَسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ (9)»: این بود که اوتعالی شما را با یک هزار ملک که از آسمان فرود آمدند یاری رسانید و این ملائکه درکنار شما بامشركان می‌جنگیدند و پی در پی و در صف‌هایی محکم و به هم بسته نازل می‌شدند.

«مُردف»: از «ارداف»، به معنای ردیف و پشت سر هم قرار گرفتن است، یعنی نزول فرشتگان امدادگر پیایی و امدادار است. درآیه‌ی 124 سوره‌ی آل عمران، از سه هزار فرشته‌ی یاری کننده یاد شده «بِثَلَاثَةِ آفِ» و در آیه‌ی بعد، سخن از پنج هزار فرشته‌ی نشاندار است. این اختلاف رقم‌ها شاید به میزان مقاومت آنان بوده است. یعنی هرچه مقاومت مسلمانان بیشتر میشد، امداد غیبی خداوند متعال نیز بیشتر میشد. بنابراین «مردفین» یعنی این هزار فرشته، فرشتگان دیگری را در پی دارند.

مفسران در تفاسیر خویش نگاشته‌اند: در خبر است که جبرئیل علیهم السلام با پانصد نفر

در جناح راست سپاه و میکائیل با پانصد نفر در جناح چپ وارد کارزار شدند و جز در غزوه‌ی بدر شرکت فرشتگان در جنگ ثابت نشده است، اما در دیگر غزوه‌ها، فرشته به عنوان تکثیر عدد مسلمانان نازل می‌شدند، اما نمی‌جنگیدند. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۱۱۸/۲).

شأن نزول آیه 9:

495- ک: ترمذی از عمر بن خطاب (رض) روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم [روز بدر] انبوه سپاه مشرکان را که تعدادشان به هزار جنگجو میرسید و قلت یاران خود را که تعدادشان اندکی از 310 مجاهد زیادتیر بود مشاهده کرد و رو به قبله ایستاد و دست به دعا برداشت و با پروردگار خویش به راز و نیاز پرداخت: «اللهم آنتی ما وعدتني، اللهم إن تهلك هذه العصابة من أهل الإسلام لا تعبد في الأرض». «بار الها! آنچه را که به من وعده داده‌ای، محقق گردان! بار الها! اگر این گروه از اهل اسلام را هلاک گردانی، دیگر در زمین مورد پرستش قرار نمیگیری». خلاصه رو به قبله دست به دعا آنقدر به درگاه پروردگارش راز و نیاز و فریاد و زاری کرد تا ردای مبارک از دوشش افتاد. (رادی: لباس که روی لباسهای دیگر میپوشند) ابوبکر صدیق (به خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و ردا را گرفت و بر شانه مبارک ایشان افکند، پس دست در گردن سرور کائنات انداخت و گفت: ای محبوب رب العالمین، همینقدر دعا و نیایش و تضرع و خواهش که به درگاه پروردگارت کردی کافی است، یقیناً الله متعال چاره ساز به همه وعده‌هایی که به تو داده وفا خواهد کرد. به این سبب خدای بزرگ آیه: «إِذْ تَسْتَعْجِلُونَ رَبَّكُمْ فَأَسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُّمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ»: بخاطر بیاورید زمانی را (که از شدت ناراحتی در میان بدر) از پروردگارتان کمک میخواستید و او خواسته شما را پذیرفت «و گفت» من شما را به یکهزار فرشتگان که پشت سر هم فرود می‌آید یاری میکنم. را نازل کرد. الله متعال مسلمانان را با فرشتگان کمک نمود. (صحیح است، مسلم 1763، ابن حبان 4793، بیهقی 321 / 6 و در «دلایل» 3 / 51 و 52، ترمذی 3081 و طبری 15747 روایت کرده اند).

قابل یادآوری است که: یک هزار فرشته‌ی کمکی، طلّیعه و مقدمه الجیش بود. در پی آنان فرشتگان فرود آمدند که به سه هزار فرشته رسیدند، (آل عمران/آیه: 124)، سپس میفرماید: اگر بردبار و پرهیزگار باشند، تعدادشان به پنج هزار فرشته میرسد. (آل عمران آیه: 125). باز با این تفصیل پیروزی مسلمانان، نه، به وسیله‌ی فرشتگان بود و نه مردان رزم آرای رزمجو پیروزی را کسب کردند؛ بلکه از سوی خدای متعال بود و بس.

اگر بپرسند: در جنگ بدر فرشتگان نیز جنگیدند؟ در جواب باید گفت: در این باره اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی گفته اند که جبرئیل علیه السلام در رأس پنجاه هزار فرشته که در میمنه قرار داشتند و پنجاه هزار فرشته دیگر که در میسره قرار داشتند، از آسمان فرود آمد و ابوبکر و میکائیل در صف گروه نخست و علی در صف گروه دوم قرار گرفت و همه فرشتگان در هیئت مردان ظاهر شدند و جامه‌های سپید پوشیده بودند و عمامه‌ای سپید بر سر داشتند که دنباله اش را بر شانه افکنده بودند و در رکاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و مؤمنان جنگیدند. برخی هم گفته اند در جنگ بدر جنگیدند، اما در جنگ احزاب و حنین جنگیدند.

روایت کرده اند که ابو جهل به ابن مسعود (رض) گفت: این صدا از کجا می‌آید که آن را می شنویم و کسی را نمی بینیم؟ در جواب به او گفت: این صداها از فرشتگان است. ابو جهل گفت: آنان بر ما پیروز شدند نه شما!

چنین روایت کرده اند که یکی از مسلمانان در حالیکه شتابان یکی از مشرکان را دنبال می کرد، ناگهان از بالای سر او صدای تازیانه‌ای را شنید و در آن مشرک بازنگریست و دید که نقش زمین شده و چهره اش دو نیم شده است.

آن انصاری به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و عرض کرد: راست می‌گویی، اینها امداد آسمانی هستند.

از ابی داود مازنی روایت کرده اند که گفت: در جنگ بدر یکی از مشرکان را دنبال کردم تا او را بزنم و پیش از آن که شمشیر من به او برسد، سرش پیش پای من بر زمین افتاد.

اشتراک ملائکه در جنگ بدر:

1604- عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعِ الزُّرْقِيِّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا قَالَ: جَاءَ جِبْرِيلُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: مَا تَعْدُونَ أَهْلَ بَدْرٍ فِيكُمْ، قَالَ: مِنْ أَفْضَلِ الْمُسْلِمِينَ أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا، قَالَ: وَكَذَلِكَ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ» [رواه البخاری: 3992].

1604- از رفاعه بن رافع زُرَقِيس که خودش در جنگ بدر اشتراک نموده بود روایت است که گفت: جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: شما اهل بدر را در بین خود چگونه می بینید؟

فرمودند: «از بهترین مسلمانان» - با عبارت دیگری مثل آن- جبرئیل علیه السلام گفت: کسانی که از ملائکه در جنگ بدر اشتراک نموده اند در بین ملائکه نیز همین گونه هستند. (یعنی: ما نیز آنها را در بین خود از بهترین ملائکه میدانیم، و از این حدیث دانسته می شود که ملائکه در جنگ بدر اشتراک نموده بودند، و کسانی که از آن ها در جنگ بدر اشتراک نموده بودند، به سبب این اشتراک خود، دارای فضیلت خاص گردیدند).

1605- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ يَوْمَ بَدْرٍ: هَذَا جِبْرِيلُ، أَخَذَ بِرَأْسِ فَرَسِهِ، عَلَيْهِ أَدَاةُ الْحَرْبِ» (رواه البخاری: 3995).

1605- از ابن عباس (رض) روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در روز جنگ بدر فرمودند: «اینک جبرئیل مسلح، و لجام اسپش را به دست گرفته است.» همچنان از حضرت عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «ما در این حقیقت که فرشتگان در روز بدر همراه ما بودند، هیچ شکی نداریم اما در غزوات دیگر بعد از بدر؛ الله متعال خود به آن داناتر است.»

همچنین روایات، حاکی از مشاهده عینی فرشتگان در غزوه بدر از سوی صحابه و مشرکان هر دو است. (تفسیر صفاة التفاسیر)

حضرت زبیر (رض) در معرکه بدر:

معرکه بدر اهمیت بسیاری را برای تمام اشخاصیکه که در این معرکه اشتراک نموده بودند داشت ولی افتخاری که در این جنگ نصیب حضرت زبیر (رض) گردید از دو نظر دارای اهمیت بخصوصی میباشد.

اولاً: اینکه برخورداری او از اسب توانست او را بر دلاوری‌های بسیار زیادی قادر سازد زیرا موفقیت اسب در میدان جنگ به مراتب بیشتر از شتر است.

دوم: اینکه حضرت زبیر (رض) در معرکه بدر عمامه زرد رنگی داشتند که دو شمله (دو طرف) آن به صورت حضرت زبیر (رض) اویزان بود. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: همه فرشتگانی که برای کمک آنها آمده بود به قیافه حضرت زبیر وارد میدان معرکه شده بودند. چنانچه هشام ابن عروه می‌گوید: رسول الله (ص) فرمودند: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ نَزَلَتْ عَلَى سِيَمَاءِ الزَّبِيرِ» «در روز بدر فرشتگان به همان قیافه زبیر وارد میدان کارزار گردیدند.» و این یکی از افتخارات حضرت زبیر (رض) است که محبوبیت او در نزد خداوند متعال به قدری زیاد شده بود که خداوند متعال فرشتگان را بر هیئت او وارد میدان جنگ کرد. (ابن عساکر ج 8 / ص 353-354 - سیره مصطفی مولانا ادریس کاند هلوی. و رساله: زندگی نامه‌ی حضرت زبیر عبدالرحمن شکوری).

یادداشت:

در مورد اینکه آیا فرشتگان در روز بدر وارد عمل شدند؟ برخی گویند: فرشتگان وارد نبرد نشدند؛ بلکه مژده‌ی کمک رسانی آنها موجب تقویت دل‌های مؤمنان گردید، نیروی معنوی فضای میدان نبرد را پر کرد و مؤمنان را ثابت قدم نگهداشت. معمولاً فرشته‌ای

به تنهایی از عهده‌ی نابودی تمام دنیا بر خواهد آمد. جبرئیل علیه السلام با یک پر بال خویش، مداین قوم لوط را خراب کرد و سرزمین قوم صالح را با یک نعره در هم کوبید. شیخ محمد عبده، این نظر را پسندیده است. (بنقل از تفسیر فرقان).

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

و خداوند این (یاری و مدد) را تنها برای شادی و اطمینان قلب شما قرار داد، و گرنه پیروزی جز از طرف خدا نیست خداوند توانا و حکیم است. (۱۰)

تفسیر :

«وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ»: و خدای تعالی نزول ملائکه را جز به عنوان بشارتی بر یاری خویش نازل نکرد و تا قلب‌های شما از ترس آرام شود، به یاد داشته باشید زمانیکه یک حرکت صحیح و در خط پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد، عنایت پروردگار با عظمت و برطرف شدن عوامل ترس و اضطراب حتمی است. «وما النصر إلا من عند الله»: یعنی: میندازید که این یاری از جانب فرشتگان بوده است، بلکه این الله متعال است که هم به شما و هم به فرشتگان یاری میرساند. با این که یاری دادن با فرشتگان اسبابی است که خدا مقرر می‌دارد و کسی یاری می‌یابد که الله چنین خواسته باشد.

پیروزی مؤمنان، تنها به ابتکار، طرح نقشه جنگی و نظامی، سلاح و تعداد افراد جنگجویان آنان و یا به خاطر فرشتگان نیست، بلکه اصل، اراده و خواست پروردگار با عظمت است. «وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» چنانکه گاهی به خواست خداوند، گروه اندکی از مؤمنان بر گروه زیادی از دشمنان پیروز می‌شوند.

«كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» (بقره، ۲۴۹).

باید گفت که: امدادهای الهی و یاری رساندن به مؤمنان، بر اساس عزت و حکمت است. طوریکه میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۱۰)» همانا الله غالب است و مغلوب نشدنی است. و قهاری است که هرگز کسی نمیتواند با او بجنگد. او تعالی در کارهای خود حکمت دارد و نظر به علم شامل و حکمت متناهی که دارد هر چیزی را به جایش می‌گذارد.

قابل یاد آوری است که: این آیه بین توکل و اخذ به اسباب جمع می‌کند.

إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُم رِجْسَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ ﴿١١﴾

(به خاطر بیاورید) هنگامی را که خواب خفیف را بر شما مسلط ساخت، تا باعث امنیت و آرامش شما از جانب الله بگردد، و از آسمان آبی بر شما فرستاد تا با آن شما را پاک بگرداند و پلیدی شیطان را از شما دور سازد، [وسوسه شیطان را از شما بزداید] و دل‌های شما را ثابت بگرداند، و به وسیله آن قدم‌های شما را ثابت سازد. (۱۱)

تفسیر :

«إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ»: و یاد آورید روزی را که الله سبحان و تعالی در شب «بدر» بر شما خواب را مستولی نمود تا احساس امنیت و آرامش کنید و از شما ترس و نگرانی را دور کند.

«يُغَشِّيكُمْ»: همچون پرده‌ای بر دیدگان شما افکند. بر شما چیره کرد.

«النُّعَاسَ»: خواب سبک و چرت ماندنی که باوجود آن حواس از کار نمی‌افتد و ادراک و شعور بر جای است. یعنی مقدمه‌ی خواب، ابتدای خواب یعنی حالت چنان از استراحت یا خوابی که دشمن از آن سوء استفاده کرده نتواند و بر شما شبیخون بزند.

واقعیت امر اینست که با اراده و امداد الهی، در برابر دشمن مسلح و کثیر هم می توان آرامش داشته و آرام خوابید، ولی اگر الله متعال نخواهد، در بهترین قصر ها و بهترین اوضاع و احوال و محیط، نه خوابی هست و نه آرامشی.

مفسران می نویسند که: این هم یکی از معجزات رسول الله صلی الله علیه وسلم بود. که در موقع بیم و ترس خواب بر تمام آنها مستولی می شد.

حضرت علی رضی الله عنه فرموده است: در روز بدر جز «مقداد» اسب سواری نداشتیم، و جز پیامبر صلی الله علیه وسلم همه در خواب بودیم، پیامبر صلی الله علیه وسلم تا به صبح زیر درختی نماز میخواند و گریه می کرد. (روایت از ابو یعلی).

در برخی از روایت آمده است که: پیامبر صلی الله علیه وسلم، و ابو بکر صدیق (رض) تمام شب در «عریش» مشغول دعا بودند. در آخر، بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم خواب خفیفی طاری شد؛ چون بیدار شد، فرمود: «شاد باشید که جبرئیل به مدد شما می آید!» هنگامی که از (عریش) خارج شد، «سیهزم الجمع ویولون الدبر» بر زبان مبارک جاری بود. (بنقل از تفسیر کابلی).

ابن کثیر در تفسیر خویش در این بابت می نویسد: این حالت در موقع شدت بیم و هراس، برای مؤمنان امنیت و آرامش و اطمینان ایجاد می کرد که یاری و پیروزی از جانب الله متعال خواهد رسید. (مختصر ابن کثیر ۹۰/۲).

باید متذکر شد که: در بسیاری از حالات، استراحت و خواب خفیف و سبک در جنگ، نعمت بزرگ الهی است، که هم خستگی را بر طرف می کند و هم مجال شبخون به دشمن نمی دهد.

توضیح در مورد خواب سبک و آرام در بدر:

در تفسیر فرقان آمده است؛ این خواب سبک آرام بخش، معجزه ی پیامبر بود که همه ی مؤمنان را در صحنه ی نبرد فراگرفت، فشار روحی و جسمی آنان را سبک گردانید، فرود آمدن باران، آنان را از هرگونه پلیدی جسمانی و وسوسه های شیطانی پاک ساخت، از تشنگی نجات یافتند، ریگزار زیر پاهایشان، محکم شد تا در آن فرو نروند و به راحتی بر دشمن حمله ببرند و دلہایشان به پیروزی امیدوار و پایدار گردد.

«وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» و بر شما ابرهایی را فرستاد که آب پاک بارید و شما با آن وضوء گرفته خود را از حدث و از جنابت «لِيُطَهَّرَكُمْ بِهِ» با غسل پاک نمودید. یعنی: تا نجاست و پلیدی ها را از شما بزدايد لذا به آن آب غسل کرده و به بهترین و کاملترین وجه نماز گزارديد.

نزول باران بر شمردن یکی دیگر از نعمت های الله متعال است. در غزوه ی بدر آب نداشتند، خدای متعال باران را نازل کرد، به طوری که در دره ها سیلاب جاری شد، و بعضی از آنها احتلام شده بودند که با آب باران غسل کردند.

قابل تذکر است که تا آن وقت، تیمم در شرعیت دین مقدس اسلام مشروع نگردیده بود. ابن عباس (رض) میفرماید: «مشرکان قریش بر چشمه آب بدر فرود آمده بودند لذا آب از دسترس مسلمانان خارج بود پس تشنگی بر ایشان غلبه کرد، به علاوه، در حال جنابت یا بی وضویی نماز می خواندند، همان بود که خداوند متعال از آسمان آبی نازل کرد که مؤمنان نه فقط از آن آشامیدند بلکه ظروف خویش را پر از آب نموده، چهارپایان خود را سیراب و از جنابت نیز غسل کردند».

«وَ يُذِيبَ عَنْكُمْ رَجْرَ الشَّيْطَانِ»: پاکي ظاهري: «لِيُطَهَّرَكُمْ» و پاکي باطنی: «يُذِيبَ عَنْكُمْ رَجْرَ الشَّيْطَانِ»، هر يك به تنهایی ارزش است، اما ارزشمندتر وجود هر دو با هم می باشد. مفسران می نویسند که: مراد از «پاک شدن از نجاست» ممکن است پاک شدن از وسوسه های شیطان و یا پاک شدن از پلیدی جسمانی جنابت باشد، به هر حال باران با توجه به محتاج بودن شدید مسلمانان، همه ی این مشکلات را برطرف کرد.

مفسر بیضاوی میفرماید: روایت شده است: آنها به تپه ای از ریگ رسیدند. پس باران شدیدی

بارید و آنجا را تر نمود و پایشان در آن فرو رفت، و خوابشان برد و اکثر آنها دچار حدث اکبر (جنابت) شدند. شیطان آنان را وسوسه کرد و گفت: چگونه امید پیروزی دارید در حالیکه بی آبی بر شما حکمفرماست و شما بدون وضوء و با جنابت به نماز بر می خیزید و گمان میبرید دوستان خدا هستید و در بین شما پیامبر قرار دارد؟ در این موقع الله متعال باران رانازل کرد و وسوسه را برطرف کرد و آنها ثابت قدم گشتند. (تفسیر بیضاوی صفحه ۲۱۰).

«وَلِيُزَيِّطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ»: و تا قلب های تان تقویت شود و ثابت قدم شده دچار ترس و وحشت نشوید و تا بعد از نزول باران، «وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ (11)»: و تا به سبب باران جای قدم های تان در زمین ثابت بماند؛ یعنی پای شما قوی و محکم گردد. و پاها در رمل یعنی ریگ فرو نرود.

یکی از نعمت های الهی در شبی که قرار بود فردای آن، جنگ بدر آغاز شود این بود که باران شدیدی بارید و مسیر مسلمانان را که ماسه یعنی ریگزار بود قایم و محکم کرد و مسیر کفار را که خاک بود، به گل و لای مبدل ساخت که بدین علت هم نتوانستند به مسلمانان دسترسی داشته باشند.

امام طبری گفته است: با آمدن باران جای پای آنها محکم و قوی شد؛ چون بر روی یک تپه از ریگزار نرم با دشمن روبرو شدند و پاهایشان در ریگ فرو رفت، ولی بر اثر باران ریگ ها محکم شد و دیگر پاها در آن فرو نمی رفت. (تفسیر طبری ۴۲۱/۱۳).

همچنان مفسران می نویسند: ممکن مراد از ثبات قدم در آیه مبارکه، همان استقامت و پایداری باشد، نه محکم شدن پاها در زمین باران خورده. هر دو احتمال نیز با هم ممکن است.

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلِقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فُوقَ الْأَعْنَاقِ وَأَضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بِنَاءٍ (۱۲)

پروردگارت به وسیله فرشتگان، وحی کرد که: من با شما هستم. [آی محمد!] مؤمنان را به پایداری وادارید. من هم در دل های بی باوران، هراس می افکنم. [ای مؤمنان!] گردنهای آنان را بزنید و تمام سرانگشتانشان را برید. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرُّعْبَ»: خوف. هراس. «فُوقَ الْأَعْنَاقِ»: بالاتر از گردن. مراد وارد آمدن ضربه های کاری بر سر و گردن کافران است. «بِنَاءٍ»: سرانگشتان. مراد دست ها و پنجه ها، و یا این که دست ها و پاها، و یا همه اندام بدن است. در این صورت تسمیه کل به اسم جزء است. یعنی هرگونه که ممکن شد. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

«إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْي مَعَكُمْ»: و یادآورید یکی دیگر از نعمت های الله متعال را که به ملائکه خود وحی کرد که من با یاری و تأیید خود با شمایم، دلها به دست الله متعال است، آرامش و اضطراب هم از اوست.

«فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا»: لذا مؤمنان را در میدان «بدر» تثبیت و روحیه ای آنان را در مقابل دشمنان تقویت نمایید. و به آنها مزدگانی پیروزی بر اهل کفر را بدهید، «سَأَلِقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ» و به زودی من ترس و بیم را در دل های کافران خواهم انداخت تا پشت به شما نموده فرار کنند.

ملاحظه میداریم که: پروردگار با عظمت، تشویق به استقامت را از طریق فرشتگان قرار داده، «فَثَبِّتُوا» ولی ارباب کافران را به خود نسبت داده است. «سَأَلِقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ»

فَأَضْرِبُوا فُوقَ الْأَعْنَاقِ وَ إِضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بِنَاءٍ (12): پس شمشیرهای خود را بر گردن های آنها بگذارید تا سرهای شان را از تن هاشان جدا کنید، «فُوقَ الْأَعْنَاقِ» که مراد بخش بالای گردن است که مفاصل در آن جاست و امکان گردن زدن در آنجا وجود دارد و چون شمشیر در آنجا فرود آید، بند از بندشان میگسلد و سر هاشان را از تن جدا میکند.

برخی از مفسران هم گفته اند که مراد در این جا سر است، چرا که سر بالای گردن قرار گرفته است، یعنی: بریدن سر، (تفسیر کشاف).

به قولی: این دستور متوجه فرشتگان و به قولی دیگر: متوجه مؤمنان بود. اما قول اول رجحان دارد. «وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بِنَاءٍ»: و اطراف انگشتان و کف دست آنها را بزنید. تا نتوانند شمشیر و نیزه به کف گیرند. و به اصطلاح توان رزم و اسلحه به دست گرفتن را از آنان می‌گیرد.

در التسهیل آمده است: فایده‌ی آن این است که وقتی انگشتان جنگجو ضربت بخورد، از جنگیدن ناتوان میشود، لذا اسیر شدن و کشتنش امکان پذیر میشود. (التسهیل ۶۲/۲).

مفسر تفسیر کشاف مینویسد: مراد از «البنائن» انگشتان است که منظور از آن به طور کلی اعضای بدن است و معنای عبارت این است که پیکار کننده را بزنید و اطراف دستها و پاها و سرهای آنان را ببرید. زیرا ضربه های شمشیر یا به موضعی میخورد که جای قتل است و یا به موضعی برخورد میکند که جای قتل نیست و در این عبارت فرمان میدهد که هر کجا را که خواستید بزنید.

از توان رزمی خود در نبرد، بهترین وجه استفاده را ببرید و ضربه ها را به جاهای حساس وارد آورید.

ربیع بن انس (رض) میگوید: «مردم در روز بدر، کشتگان مشرکان به دست فرشتگان را با نشانه قطع شدن فراز گردنها و سرانگشتان شان می شناختند و سرانگشتان کشتگان چنان بود که گویی در آتش سوخته است».

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١٣﴾

این حمایت الهی به این سبب است که آنها از الله و رسول او مخالفت کردند، و هر کس که با الله و رسول او مخالفت کند، پس یقیناً بداند که عقوبت الله سخت است. (۱۳)

تفسیر:

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: قهر، خشم و غضب الهی، نتیجه‌ی سرکشی و طغیان است و بدون دلیل و بی حساب نیست، طوری که در آیه مبارکه میفرماید که: سبب قتل مشرکان این است که آنها با الله متعال و پیامبرش جنگیدند و با دینش دشمنی و عناد نموده آیاتش را منکر شدند، واقعیت امر اینست که قهر و غضب الهی، نتیجه‌ی سرکشی و طغیان است و بدون دلیل و بی حساب نمیباشد.

«وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (13)»: و هر کس باخدای یکتا و یگانه دشمنی کند و با پادشاه پادشاهان بجنگد یقیناً هلاکت، شکست و نابودی نصیبش خواهد شد که خدای تعالی گرفت سختی دارد و به سرعت مجازات میدهد و کسانی را که با او می جنگند خوار و ذلیل می سازد و هلاک می نماید.

باید گفت که: مخالفت با رسول الله، مخالفت با الله متعال است، از سنت‌های پروردگار باعظمت است که هر که با حق در افتد، نیست و نابود می شود، و واضح است که کافران، در دنیا گرفتار انتقام و هلاکت می شوند و در آخرت گرفتار عذاب الیم.

ابن کثیر میگوید: «مجازات مشرکان در روز بدر، از نوع مجازات تکذیب کنندگان امت‌های پیشین بود».

ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ ﴿١٤﴾

این [مجازات شما در دنیاست]، پس آن را بچشید، و [بدانید] برای کافران در قیامت، عذاب آتش است. (۱۴)

تفسیر:

ای گروه کفار! این عذاب عاجلی را که گریبانگیر شما در روز «بدر» و توسط ملائکه، مهاجران و انصار رسید عذاب دنیائی‌تان است پس آنرا بچشید و جام جان کندن آنرا سرکشید

و برای شما در آخرت عذاب آتش توأم با غل و زنجیر و عاقبت و حالت زشت و بد است. یعنی بدانید که برای کافران عذاب آتش جهنم مهیاست، اشاره به عذاب پایدار و دراز مدت آینده آنان در آخرت است.

نعمت های که در معرکه بدر نصیب مسلمانان شد:

از امدادهای الهی که در جنگ بدر نصیب مسلمانان شد، همانا ایجاد رعب و وحشت در دل لشکریان کفار بود.

از امداد های دیگری الهی همانا کمک رسانیدن به لشکر بدر، هنگام درخواست کمک از الله متعال بود.

خوابی سبک و آرام بخش، همان گونه که در غزوه احد، پیش آمد. (آل عمران آیه 154). از امداد دیگری الهی همانا فرود آمدن باران از آسمان، تقویت دلها مسلمانان و زایل گشتن بیم و هراس، از دلهای مسلمانان، ثابت گشتن گامها مجاهدین اسلام در ریگزار ها بدریس از باریدن باران و محکم کردن ریگزار ها.

وحی کردن به فرشتگان، مبنی بر این که: الله متعال با مؤمنان و بدریان است. و در آخر باید گفت که: قدرت و امکانات، به تنهایی عامل آرامش نیست. (در جنگ بدر، مسلمانان با کمی نفرت، آرامش یافتند، اما دشمنان فراوان و مجهز، هراسناک شدند.)

پیروزی مسلمانان و خطاب رسول الله به کشته شدگان افتاده در گودال:

سرانجام، جنگ بدر با شکست قطعی مشرکان و پیروزی آشکار مسلمانان پایان یافت. در این جنگ چهارده تن از مسلمانان شهید شدند که شش نفر از مهاجرین و هشت نفر از انصار بودند. و تعداد کشته های دشمن هفتاد نفر و اسیران نیز هفتاد تن بودند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از پیروزی، دونفر از صحابه به نام های عبدالله بن رواحه و زید بن حارثه را برای رساندن مژده پیروزی به مدینه فرستاد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم، سه روز پس از معرکه در میدان باقی ماند. در این مدت مسلمانان به دفن شهدا، جمع آوری غنایم و استراحت پرداختند.

آنحضرت سری به کشته های قریش زد و خطاب به آنان فرمود: بد همسایگانی برای پیامبرتان بودید، مرا تکذیب کردید آنگاه که دیگران تصدیق نمودند، تنهائیم گذاشتید آنگاه که دیگران یاری ام دادند، بیرونم کردید آنگاه که دیگران جایم دادند. (زاد المعاد 187/3).

سپس دستور داد تا اجساد آنها را در چاهی از چاه های بدر بیندازند و لحظاتی بر لبه ی چاه ایستاد و یک یک اجساد سران قریش را که در آن انداخته بودند خطاب کرد و فرمود: ای عتبه بن ربیعہ! ای شیبہ! ای فلان... آیا شما وعده ی پروردگارتان را حق یافتید؟ من وعده ی پروردگار خود را حق یافتم.

عمر (رض) پرسید: ای رسول خدا! با جسدهای بی جان سخن میگوئید؟ پیامبر فرمود: سوگند به ذاتی که جانم در دست او است شما برای سخنانم از آنها شنواتر نیستید ولی آنها نمی توانند جواب دهند. (بخاری 234/7).

قتاده میگوید: خداوند آنها را زنده گردانید تا سخنان رسول خدا را بشنوند و درد، رنج و ندامت بیشتری متحمل گردند. (الاساس فی السنة 479/1).

همچنان در حدیث شریف آمده است:

1603- عَنْ أَبِي طَلْحَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَ يَوْمَ بَدْرٍ بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ رَجُلًا مِنْ صَنَادِيدِ قُرَيْشٍ، فَوَدَّفُوا فِي طُوبَى مِنْ أَطْوَأِ بَدْرٍ خَبِيثٍ مُخْبَثٍ، وَكَانَ إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعَرِصَةِ ثَلَاثَ لَيَالٍ، فَلَمَّا كَانَ بِبَدْرٍ الْيَوْمَ الثَّلَاثِ أَمَرَ بِرَأْسَيْهِ فَسَدَّدَ عَلَيْهَا رَحْلَهَا، ثُمَّ مَشَى وَاتَّبَعَهُ أَصْحَابُهُ، وَقَالُوا: مَا نُرَى يَنْطَلِقُ إِلَّا لِبَعْضِ حَاجَتِهِ، حَتَّى قَامَ عَلَى شَقَةِ الرَّكِيِّ، فَجَعَلَ يُنَادِيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ: يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ، وَيَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ، أَيْسَرُكُمْ أَنْكُمْ أَطَعْتُمْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَإِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبَّنَاءَ حَقًّا، فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ

حَقًّا قَالَ: فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا تَكَلَّمُ مِنْ أَجْسَادٍ لَا أَرْوَاحَ لَهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعٍ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ» [رواه البخاری: 3976].

1603- از ابو طلحه (رض) روایت است که گفت: در روز جنگ بدر پیامبر صلی الله علیه وسلم امر کردند تا بیست و چهار نفر از بزرگان قریش در گودالی از گودال‌های بدر که متعفن بود انداخته شوند، و همان بود که - در آن گودال انداخته شدند، و روش پیامبر صلی الله علیه وسلم آن بود که چون بر مردمی غالب می‌شدند، سه روز در میدان جنگ باقی می‌ماندند. چون روز سوم شد، امر کردند که شتر ایشان آماده گردد، شتر آماده شد، بعد از آن به طرفی به راه افتادند، و صحابه هم به دنبالشان رفتند، و گفتند که ما فکر می‌کردیم که جز انجام دادن حاجت خود نمی‌روند، ولی رفتند تا آنکه به کنار گودالی [که اشراف قریش در آن انداخته شده بودند] ایستادند، هر کدام از آن‌ها را به نامش و نام پدرش صدا زده و می‌گفتند: «ای فلان بن فلان، و ای فلان بن فلان! آیا خوش نمیشدید که اگر از خدا و رسولش پیروی میکردید؟ آنچه را که خداوند برای ما وعده داده بود برای ما رسید، و آیا آنچه را که برای شما وعده کرده بود برای شما رسید؟»

راوی گفت که عمر (رض) [برای پیامبر صلی الله علیه وسلم] گفت: سخن زدن شما با اجساد بی روح چه فایده دارد؟

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قسم به ذاتی که جان محمد در دست او است، [بلا کیف]، چیزی را که می‌گویم شما از آنها بهتر نمیشنوید.» از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

1- طوری که در روایات ابن اسحاق و احمد بن حنبل آمده است، از جمله کسانی که پیامبر خدا از آنها نام وار یاد کردند این‌ها بودند: عتبه بن ربیع، شیبه بن ربیع، امیه بن خلف، ابوجهل بن هشام، و گویند: امیه بن خلف بسیار چاق بود، و منتفخ شده بود، بنابراین سر چاه تنگی کرد و در چاه انداخته نشد، بلکه در کنار چاه در زیر سنگ و خاک او را مدفون ساخته بودند، و احتمال دارد که پیامبر (ص) او را در همان حالتش مخاطب قرار داده باشند.

2- اینکه آنها سخن پیامبر خدا رابه گوش سر، و یا از طریق روح شنیده باشند، هر دو احتمال وجود دارد، ولی خداوند متعال به همه چیز قادر است، و میتواند سخن پیامبر خود را برای آنها به هر طوری که خودش می‌داند، رسانیده باشد.

3- عائشه (رض) با استناد بر این قول خداوند متعال که میفرماید: «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى» میگوید که کشتگان مشرکین در گودال بدر، سخنان پیامبر خدا را نشنیدند، بلکه از آن سخنان آگهی یافتند، و یا پیامبر خدا نگفتند که (آنها میشوند)، بلکه فرمودند که (آنها میدانند). و علماء در جواب گفته‌اند: خداوندی که برای آنها در حالت مرگ قدرت دانستن و آگاه شدن را داده است، چه منافات دارد که قدرت شنیدن را نیز داده باشد، و دیگر اینکه مراد از نفی شنواندن در آیه، نفی شنواندن سخن برای آن‌ها در حالت مرگ است، و خداوند قدرت دارد که مردگان گودال را از حالت مرگ خارج ساخته باشد، تا سخن پیامبر او را بشنوند، و علاوه بر آن آیه کریمه برای تمثیل است، و معنایش چنین است که ای پیامبر! همان طوری که سخن خود را برای مردگان-درحالت عادی-شنوند، نمی‌توانی و مردگان از دعوت تو منفعت نمیبرند، کفار نیز سخن تو را به گوش هوش نمیشوند، و از آن منفعت نمیبرند، و در این صورت منافاتی بین حدیث و آیت باقی نمیماند.

هلاک شده گان معرکه بدر:

به هلاکت رسیدن ابو جهل:

عبدالرحمان بن عوف میگوید: در روز جنگ بدر در صف ایستاده بودم که متوجه شدم در سمت راست و چپم دو نوجوان ایستاده اند. با دیدن آنها نگران شدم و با خودم گفتم: ای کاش در دو طرف من مردان قوی تری وجود داشتند! یکی از آنها به من گفت: کاکا! آیا ابو جهل

را می‌شناسی؟ گفتیم: بلی، با او چه کار داری؟ گفت: شنیده‌ام او به رسول الله ناسزا گفته است. به الله قسم! اگر او را بیابم باید هر کدام از ما که مرگش فرا رسیده است بمیرد. عبدالرحمان می‌گوید: هنوز گفتگوی من با او تمام نشده بود که آن دیگری نیز سخنان او را تکرار کرد. چیزی نگذشت که چشم من به ابوجهل افتاد. او را به آنها نشان دادم. آنها به سرعت با شمشیرهایشان بسوی او رفتند و او را با ضربات شمشیر نقش زمین کردند. اسم آن دو صحابی نوجوان، معاذ بن جموح و معاذ بن عفراء بود (بخاری شماره حدیث: 3988).

به هلاکت رسیدن امیه بن خلف :

عبدالرحمان بن عوف می‌گوید: من به امیه بن خلف در مکه نامه نوشتم که مواظب خانواده و اموال باشد. روز بدر پس از شکست کفار خواستم او را پناه دهم تا کشته نشود. ناگهان چشم بلال به امیه افتاد و در میان انصار فریاد زد: وای به حالم اگر امیه نجات یابد! و یکپارچه بر او یورش بردند و او را از پای در آوردند. (بخاری شماره حدیث 2301). بلی وقتی چشم بلال به دشمن جانی خود که از دست‌اش انواع عذاب‌ها و شکنجه‌ها را چشیده بود افتاد بیدرنگ فریاد برآورد که «نجات یابم اگر او نجات یافت» و دستیابی به یکی از سران کفر، که شب و روز برای اسلام و مسلمانان نقشه میکشید فرصت و نعمتی از جانب خداوند بود برای این مسلمانان مستضعف که سال‌ها بدست چنین کافرانی تحت شکنجه و عذاب بسر می‌بردند.

علاوه بر امیه، فرزندش به نام علی نیز کشته شد. بعدها که مادرش ام صفوان مسلمان شد به وی گفتند: این حباب بن منذر قاتل فرزندت می‌باشد. ام صفوان گفت: نام کسانی را که بر شرک مرده‌اند نگیرید. خداوند او را بدست حباب خوار کرد و حباب را با کشتن او عزت بخشید. این موضعگیری یک زن مسلمان واقعاً ستودنی است. و بیانگر قدرت ایمان و یقین‌اش می‌باشد او در سایه‌ی ایمان و عقیده، دوست داشتن برای خدا و دشمنی برای خدا را بخوبی فرا گرفته است تا جایی که مسلمانی حتی اگر قاتل فرزند وی باشد برایش دوست داشتنی است و کافری اگر فرزندش باشد برایش دشمن محسوب می‌شود.

به هلاکت رسیدن عبیده بن سعید بن عاص بدست زبیر:

زبیر می‌گوید: روز بدر با عبیده بن سعید که تا دندان مسلح بود روبرو شدم. او که مغرورانه فریاد می‌کشید و مبارز می‌طلبید جز چشم‌هایش جایی برای وارد کردن ضربه آشکار نبود. من شمشیرم را بدون چشم‌اش فرو بردم و او را از پای در آوردم و به زور شمشیرم را بیرون کشیدم. عروه می‌گوید: سپس آن شمشیر را رسول الله از زبیر خواست و او آن را به ایشان تقدیم نمود. بعد از وفات رسول الله، ابوبکر آنرا خواست سپس عمر و بعد از ایشان عثمان و بعد از شهادت عثمان، بدست فرزندان علی افتاد تا اینکه عبدالله بن زبیر آن را از آنها گرفت و تا روزی که کشته شد نزد او بود.

به هلاکت رسیدن أسود مخزومی:

او مردی بد خو و فتنه‌انگیز بود. وی از میان سپاه قریش بیرون آمد و گفت: با خدا عهد کرده‌ام که باید از حوض مسلمانان آب بنوشم یا آنرا ویران کنم. از طرف مسلمانان حمزه بن مطلب در برابر او بیرون شد و چون در مقابل هم قرار گرفتند حمزه ضربتی به او زد که پایش قطع شد و نزدیک حوض به زمین افتاد و همچنان خود را به طرف حوض کشید تا سوگندش را عملی سازد ولی حمزه با وارد کردن ضربات دیگری، فرصت را از وی گرفت و او را در کنار حوض از پای در آورد.

شهادت صحابه جلیل القدر:

شهادت حارثه بن سراقه:

انس (رض) می‌گوید: حارثه که نوجوانی بیش نبود در جنگ بدر به شهادت رسید. بعداً مادرش نزد رسول الله آمد و گفت: ای رسول خدا! تو می‌دانی که من چقدر حارثه را دوست داشتم. می‌خواهم بدانم اگر واقعاً در بهشت است صبر پیشه کرده، از خداوند امید

پاداش خواهم داشت و اگر غیر از این باشد چه خاکی بر سرم بریزم؟ رسول خدا فرمود: ای ام حارثه! بهشت درجات مختلفی دارد و فرزندان در فردوس برین جای گرفته است. (بخاری شماره 3982).

شهادت عوف بن حارث:

عاصم بن عمرو بن قتاده میگوید: عوف بن مالک در روز بدر به رسول الله گفت: ای رسول الله! چه عملی از بنده باعث خندیدن خداوند میشود؟ رسول خدا فرمود: وارد شدن در میدان نبرد بدون پوشیدن زره. او بیدرنگ زره خود را انداخت و وارد معرکه شد و جنگید تا به شهادت رسید. (صحیح السیره 245).

شهادت سعد بن خيثمه:

روز بدر پسر وپدری به نام سعد و خيثمه برای شرکت در جنگ قرعه انداختند. قرعه به نام سعد بیرون آمد. پدرش گفت: فرزندم! مرا بر خود ترجیح ده و این فرصت را در اختیار من بگذار. سعد گفت: پدرم! اگر غیر از بهشت چیز دیگری در میان بود، این کار را می کردم. آنگاه سعد در جنگ شرکت کرد و کشته شد. پدرش یکسال بعد در جنگ احد شرکت کرد و جام شهادت نوشید. (الاصابة شماره 3118).

دعای رسول الله در حق ابو حذیفه:

عایشه (رض) میگوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور داد تا اجساد سران قریش را داخل چاه بیندازند و نوبت به عتبه رسید و او را بسوی چاه میکشیدند و فرزندش؛ حذیفه شاهد قضیه بود رسول الله صلی الله علیه وسلم به حذیفه فرمود: شاید این منظر برایت ناراحت کننده باشد؟ حذیفه گفت: ای رسول الله، من از کاری که بدستور خدا و پیامبر انجام می گیرم ناراحت نیستم، ولی او مرد مهربان و صاحب نظری بود، دوست داشتم که خداوند او را به اسلام رهنمون گرداند. آنگاه رسول خدا برای حذیفه دعای خیر نمود. (صحیح السیره 251).

شهادت عمیر بن ابی وقاص:

سعد بن ابی وقاص میگوید: هنگامی که سپاه اسلام آماده حرکت بسوی بدر میشد دیدم برادرم عمیر که نوجوانی بیش نبود خود را در میان جمع مخفی میکند. گفتم: چرا چنین میکنی؟ گفت: میترسم رسول الله مرا ببیند و برگرداند. و من دوست دارم در جنگ شرکت کنم تا خداوند شهادت نصیبم گرداند. وقتی چشم رسول الله به عمیر افتاد او را بخاطر خرد سالی نپذیرفت و برگردانید. عمیر شروع کرد به گریه کردن. آنگاه رسول الله به ایشان اجازه داد و بند شمشیرش را با دستان خود بست. عمیر در جنگ شرکت کرد و به آرزویش رسید و شهید شد. (صفه الصفوة 294/1).

خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه که هذا (15 الی 19) همانا بحث در تعلیم مؤمنان در مورد فنون رزمی و حربی، در معرکه بدر میباشد. این آیات با آیات قبلی ارتباط و تناسب دارند. طوریکه در آیات قبلی خداوند متعال، به زدن و قطع کردن سر و گردن مشرکان و قلم کردن دست و پای آنان دستور داد. در این آیه ها نیز از حکمی همگانی یاد میکند و آن این که: فرار کردن از میدان نبرد در برابر لشکر دشمن، حرام است مگر در صورت تاکتیک نظامی باشد و با جنگ و گریز، دشمن را در دام اندازد و به گروهی دیگر بپیوندد که با هم علیه دشمن بجنگند. (سوره توبه آیه 14)؛ گروه و دسته‌ی شیطان زیانکارند، (سوره مجادله آیه 19) و یاران خدا و پیامبر پیروزند، (سوره مائده آیه 56)، (سوره صافات آیه 173).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ (الْأَنْبَارُ ١٥)

ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگاه با (لشکر) کفار روبرو شدید، پس به آنها پشت نگردانید (و فرار نکنید). (١٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَحْفًا»: به معنای سپاه انبوهی است که به دلیل شمار بسیارش چون حرکت مورچگان دیده میشود. زحفا: دراصل؛ یعنی، راه رفتن، مانند راه رفتن کودک یا شتری که از خستگی، پاهار روی زمین میکشاند. لشکر زیاد و مهاجم و یکپارچه به سوی دشمن، در این جا هدف، جمعیت زیاد و ساز و برگ دشمن است.

«فلا تولوهم الادبار»: به آنان پشت مکنید، فرار مکنید. «الادبار»: جمع دبر، پشت ها.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا»: ای مؤمنان! هرگاه در برابر کفار صف بستید و با آنها در جنگ روبرو شدید، «فلا تولوهم الادبار (15)»: هرگز فرار نکنید و در مقابل آنها شکست نخورید، یعنی به انهزام تن در ندهید، بلکه بر شما لازم است تا ثابت قدم، استوار و پایدار و شکيبا باشید و صبر کنید که پیروزی از آن شماست.

«فرار من الزحف»: یعنی، (از جهاد گریختن و در جنگ به کفار پشت نشان دادن) این گناه بسیار سخت بل «اکبر الکبائر» است.

وَمَنْ يُؤَلِّمُ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٦﴾

وهرکس که در چنین روزی (به کفار) پشت گرداند، مگر کسی که (قصدش) گوشه گیری برای جنگ (مجدد) یا یاری به گروه (دیگر از مجاهدین) باشد، (در غیر آن) به غضب الله گرفتار میشود، و جایگاهش دوزخ است، و چه بدجای بازگشت است (دوزخ)!. (۱۶)

تفسیر:

«وَمَنْ يُؤَلِّمُ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ»: و هرکس در آن روز پشت خود را به سوی آنان بگرداند یعنی: هرکس در روز رویارویی پدر با قبول انهزام و شکست، به دشمن پشت کند، مورد خشم الله متعال فرار میگیرد، «إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ»: مگر آنکه برای جنگ مجدد «کنارهجو باشد» و از روی به کار بردن تاکتیک و نیرنگ جنگی و فریب دادن دشمن، از یک جناح به جناح دیگر جنگ و از یک سنگر به سنگر دیگر برود، بسان رزمنده‌ای که از روی تاکتیک به دشمن پشت میکند تا این گمان را در وی بیفکند که گویا شکست خورده است تا دشمن او را تعقیب کند و بدین وسیله، او بتواند مجدداً دشمن را غافلگیر ساخته و بر دستیابی به وی قادر شود زیرا جنگ فریب است. تفسیر هروی باید گفت که: عقب‌نشینی تاکتیکی، کدام مانعی ندارد. و در جنگ، خدعه و فریب دادن دشمن جایز است، در این هیچ جای شکی وجود ندارد که نصرت از سوی الله متعال است، ولی بکارگیری فنون و تاکتیک‌های نظامی و سیاست جنگی هم لازم است، «أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ»: یا به گروهی دیگر از مسلمانان بپیوندند و به کمک آنها بشتابند.

«فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ»: با قهر شدید خدا روبرو می شود.

ولی نباید فراموش کنید که: فرار از جبهه، گناه کبیره است و خداوند بر آن وعده‌ی قهر و عذاب داده است. فرار از جنگ، هم ذلت دنیوی دارد، «بَاءَ بِغَضَبٍ»: هم عذاب اخروی، «وَمَاوَاهُ جَهَنَّمُ»: و مقر و محلی که بدان پناه می‌برد، آتش جهنم است.

«وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ (16)»: و بد سرانجام و عاقبتی است!

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: اگر عقب‌نشینی بر اساس مصلحت حربی باشد؛ مثلاً، عقب‌نشستن و مکرر هجوم نمودن مؤثرتر باشد؛ و یا یک مفرزه از قشون مرکزی جدا شده، و به غرض حفاظت و مدافعت خود عقب‌نشسته، به مرکز ملحق شود؛ این پسپائی جرم نیست؛ آن وقت عقب‌نشستن گناه می‌باشد، که به نیت کناره‌گیری و فرار از معرکه باشد.

باید یادآور شد که: پشت کردن در جنگ، از گناهان کبیره و از جمله هفت گناه هلاک‌کننده‌ای است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف بیان کرده‌اند: «از هفت گناه هلاک‌کننده بپرهیزید. أصحاب پرسیدند: یا رسول الله! این هفت گناه هلاک‌کننده چیست؟ فرمودند: شریک آوردن به خدای سبحان، سحر، کشتن نفسی که الله متعال قتل او را حرام

کرده است جز به حق خوردن ربا، خوردن مال یتیم، پشت کردن به دشمن در روز جنگ و متهم ساختن زنان پاکدامن مؤمن بی‌خبر به زنا».

أحناف بر آنند که عقب نشینی از میدان جنگ و پناه گزیدن به نیروهای پشت خط اول جبهه اعم از مرکزیت فرماندهی، یا پایتخت دولت اسلامی در صورتی جایز است که سپاه اسلام در میدان جنگ از دوازده هزار نفر کمتر باشد، اما اگر سپاه اسلام دوازده هزار نفر یا بیشتر از آن بود، جایز نیست که در برابر دشمن فرار و عقب نشینی نمود، هر چند تعداد دشمن به مراتب بیش از مسلمانان باشد. احناف در این حکم به این حدیث شریف استدلال کرده‌اند: «بهترین همراهان چهارتن، بهترین سریه‌ها (گروه‌های جنگی پارتیزانی) چهارصد تن و بهترین لشکرها چهار هزارتن اند و سپاهی که دوازده هزار تن باشد، از کمی تعداد شکست نمی‌خورد و هرگز به این علت مغلوب نمیشود». «تفسیر انوار القرآن».

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۷)

(بعد از مدد الله به وسیله فرشته‌ها بدانید که در حقیقت) شما (با نیروی خود) آنان را نکشتید، بلکه الله آنها را (با مددهای غیبی خود) به قتل رسانید. (و درحقیقت) تو (مشت ریگ را) بر آنها نه افگندی، بلکه الله افگند، (الله چنین کرد) تا مؤمنان را از طرف خود به آزمایش نیک بیازماید (که نصرت و غنیمت است) زیرا الله شنوا و دانا است. (۱۷)

تفسیر:

«فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ»: ای مسلمانان! در روز بدر شما مشرکان را با قوت و نیروی خود نکشتید، ولی این خداست که آنها را با قوت و نصرتی که به شما داده و در دل آنها بیم و هراس انداختن، کشته است.

«وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ»: در حقیقت ای محمد! تو یک مشت خاک به چشم جماعت نپاشیدی، بلکه خدا آن را انداخت؛ چون مشتی خاک نمی‌تواند چشمان سپاهی بی‌شمار را کور کند. ابن عباس (رض) میفرماید که: رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز بدر، دستهای خود را به آسمان بلند کرده و به بارگاه الهی چنین التجا نمودند: «پروردگارا! اگر این جمع را هلاک کنی، دیگر هرگز در زمین مورد پرستش قرار نمی‌گیری». در این اثنا جبرئیل علیه السلام در رسید و به آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفت: مشتی خاک برگیر و آن را بر روی مشرکان بیفکن! رسول الله صلی الله علیه وسلم مشتی خاک را گرفته و آن را بر روی مشرکان افکندند و فرمودند: «شاهت الوجوه: چهره‌های مشرکان منفور باد» پس کسی از مشرکان نماند مگر این‌که بر چشم‌ها و سوراخ‌های بینی و دهان وی چیزی از این مشت خاک رسید، در این هنگام بود که همه پشت کردند و تار و مار شدند. و در نهایت همه شکست خوردند و پا به فرار نهادند. (طبری ۴۴۳/۱۳).

«وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»: بلکه خدا آن خاک را به آنها رساند، بنابر این در حقیقت کار خدا بود. «وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا»: «و تا مسلمانان را از نزد خویش بخششی نیکو عطا کند» یعنی: خداوند متعال این کار را فقط برای آن کرد تا بر مسلمانان نعمت‌های نیکو و زیبایی خود را ارزانی بدارد. مراد از «بَلَاءً حَسَنًا» بخششی نیکو است.

«بَلَاءً»: به معنای آزمایش است که اگر با نعمت و پیروزی باشد، «بَلَاءٌ حَسَنٌ»: است و اگر به وسیله‌ی مصیبت و مجازات باشد، «بَلَاءٌ سَيِّئٌ»، چنانکه قرآن عظیم الشان درباره‌ی بنی اسرائیل میفرماید: «وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ» (اعراف، ۱۶۸) در ضمن قابل یادآوری است که: جنگ و جهاد، از وسایل آزمایش الهی است تا مؤمنان واقعی از افراد سست ایمان و یا بی‌ایمان شناخته و تفکیک شوند.

«إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۷)»: همانا خدا گفتار آنان را می‌شنود و از قصد و نیت آنها با خبر است و احوال آنها را می‌داند.

امداد الهی و پیروزی مؤمنان و شکست دشمنان اتفاقی و بی‌حساب نیست، بلکه از روی علم

و آگاهی پروردگار با عظمت است.

مفسر تفسیر المیسر می نویسد: این آیه دلالت بر آن دارد که وجود اسباب و وسایل تنها کافی نیست، بلکه در کنار آن لازم است تا بر الله متعال توکل صورت گیرد و از او کمک خواسته شود.

اسباب نزول آیه 17:

496- حاکم از سعید بن مسیب و او از پدرش (روایت کرده است: در غزوه احد ابی بن خلف به پیامبر (حمله کرد [مردان مسلمان بر او هجوم آوردند و پیامبر خدا دستور داد] راه او را باز بگذارید، مصعب بن عمیر به رویارویی او شتافت [ولی این دلیر مرد سپاه اسلام به دست ابی بن خلف به درجه رفیع شهادت نایل آمد] (رساله خاتم پیامبران ترجمه حسین صابری: 2 / 517).

رسول الله قسمتی از شانه او را از شکاف میان کلاه خود و زره دید و آنجا را با نیزه زد. ابی بن خلف از اسب افتاد، اما از زخم وی خون جاری نشد و فقط استخوانی از استخوان های پهلوی شکست. در حالیکه مثل گاو بانگ میزد یارانش او را بردند. پس به او گفتند: این که خراشیدگی بیش نیست، چرا اینقدر عاجز و ناتوانت ساخته است، ابی سخن رسول الله را که گفته بود: من یقیناً ابی را می کشم برای یاران خود نقل کرد و گفت: قسم به آن که جانم به اختیار اوست اگر این زخم که بر بدن من است بر بدن همه مردم ذی المجاز بود، جملگی طعمه مرگ می شدند. ابی قبل از رسیدن به مکه با بیچارگی و زبونی درگذشت. الله متعال آیه: «وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» را تا آخر در این باره نازل کرد. (ابن العربی 998 و ابن کثیر 2 / 370 و سیوطی در «دار المنثور» 3 / 317 به ابن مسیب نسبت داده اند. در «مستدرک» 2 / 327 و 328 و «اسباب نزول» 471 از موسی بن عقبه از زهری از سعید بن مسیب از پدرش روایت شده. بناءً بر این، موصول و اسنادش به شرط بخاری صحیح است، حاکم و ذهبی این را به شرط شیخین صحیح گفته اند. طبری 15842 از زهری روایت کرده. ابن عربی و ابن کثیر 2 / 370 این قضیه را در غزوة بدر می دانند و شوکانی در فتح القدير 2 / 339 به این نظر موافق است، مراجعه شود «زاد المسیر» 619)

497- ابن جریر از عبدالرحمن بن جبیر روایت کرده است: رسول الله در غزوه خیبر کماتی خواست و با آن به سوی قلعه تیراندازی کرد، تیری بالا رفت و ابن ابی حقیق در بستر خوابش کشته شد. پس «وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ» تا آخر آیه نازل شد.

[... رسول الله (روز بدر یک مشت خاک برداشت و به سوی مشرکین پرتاب کرد. در سپاه مشرکان کسی نبود مگر این که ذره ای از آن خاک در سوراخ بینی، چشم و دهنش رفت، پس تار و مار شدند و فرار کردند] (تفسیر طبری، همان منبع، ج 9، ص 205).

498- ابن جریر و ابن ابوحاتم و طبرانی از حکیم بن حزام روایت کرده اند: در روز بدر آوازی شنیدیم که از آسمان به سوی زمین می آمد و مانند صدای سنگریزه هایی بود که بر طشتی فرو افتد. رسول الله (مشتی از این سنگریزه ها پرتاب کرد و ما تارومار شدیم.

499- أبو شیخ نیز به این معنی از جابر و ابن عباس (رض) روایت کرده است.

500- ابن جریر از طریق دیگر به این معنی به صورت مرسل روایت کرده است. (تفسیر طبری، همان منبع، ج 9، ص 205).

ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوْهِنٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ ﴿١٨﴾

این (واقعه) چنین بود (که دیدید) و (بدانید که) همانا الله سست کننده مکر (ونقشه های) کافران است. (۱۸)

تفسیر:

«ذَلِكُمْ»، اشاره به وضع مسلمانان و کفار در جنگ بدر دارد و یادآور امدادهای الهی از آسمان و زمین و شکست دشمن است سرنوشت، این بود [که دانستید].

که بیان کردیم؛ این پیروزی که خدای تعالی به شما در «بدر» ارزانی کرد به منظور امتحان مؤمنان و ابطال کافران و ناکام کردن تدبیر مشرکان صورت گرفته است. از فحواى آیه مبارکه در می یابیم که: ایمان، شرط دریافت حمایت الهی و کفر، زمینه‌ی سستی و نابودی انسان است. در ضمن این آیه مبارکه برای ما می آموزاند که: باید در هر شرایطی توکل بر الله داشته باشیم و نباید از توطنه‌ها و دسایس دشمنان خوف و حراسی داشته باشیم.

إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٩﴾

(ای کافران!) خواهان فتح و پیروزی (حق) هستید، پس بی گمان فتح و پیروزی (مسلمانان) برایتان آمد، و اگر (از کفر و مخالفت و جنگ) دست بردارید، برای شما بهتر است. و اگر باز گردید، (ما هم) باز خواهیم گشت، و گروه شما هر چند زیاد باشد، شما را بی نیاز نخواهد کرد، (زیرا) که الله با مؤمنان است. (۱۹)

تفسیر :

«إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ»: اگر طلب فتح میکردید پس فتح به شما آمد، این خطاب متوجه به کفار قریش است؛ یعنی ای جماعت کفار! اگر طلب فتح و پیروزی بر مؤمنان می‌کنید، اینک پیروزی را یافتید که عبارت بود از فرار و مغلوب شدن. این بیان به طریق ریشخند و سرزنش آنها آمده است.

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: این خطاب متوجه به کفار مکه است، آنها پیش از هجرت به آن حضرت صلی الله علیه وسلم میگفتند: «متی هذا الفتح ان کنتم صادقین»؛ این فیصله میان ما و شما چه وقت به ظهور میرسد؟! باید دانست، فیصله کلی به روز قیامت صورت می‌گیرد؛ و يك نوع فیصله را شما امروز در میدان بدر دیدید که به طریق خارق العاده از دست مسلمانان ناتوان سزا یافتید؛ اکنون، اگر از مخالفت پیامبر صلی الله علیه وسلم و کفر و شرک خود باز آئید، در دنیا و آخرت به شما بهتر است؛ ورنه، اگر باز جنگ کردید، ما باز به مسلمانان چنین امداد می‌کنیم؛ و سرانجام ذلیل و خوار می‌شوید. تا آنگاه که تأیید خدا با مسلمانان است، از اتحاد و جمعیت شما هر قدر باشد، کاری ساخته نمی‌شود!

مفسر طبری میفرماید: در روایت زهری آمده است که در روز بدر ابو جهل گفت: بار خدایا! کدامیک از ما گناهکارتر است و صله‌ی رحم را بیشتر قطع میکند او را نابود کن، آنگاه آیه‌ی «إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ» از جانب الله متعال نازل شد. پس آن کس که طلب فتح و غلبه می‌کرد، ابو جهل بود.

«وَ إِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ»: ای جماعت قریش! اگر از جنگ و ستیز و دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وسلم دست بردارید و از کافر بودن به الله و پیامبرش بس کنید، برای شما در دنیا و آخرت بهتر است. یعنی اینکه برخورداری از لطف و قهر خداوند، به انتخاب و عملکرد خود ما بستگی دارد.

«وَ إِنْ تَعُودُوا نَعُدْ»: و اگر به جنگ و ستیز با او باز آید، ما هم دوباره به یاری و پیروزی او می‌آییم و وی را بر شما پیروز میگردانیم. همان‌گونه که ایشان را در بدر بر شما مسلط کردیم، «وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَ لَوْ كَثُرَتْ» و بدانید که گروه شما هر چند زیاد باشد، هرگز از شما چیزی را دفع نتوانند کرد، یعنی، چیزی از عذاب دنیا را از شما نمی‌کاهد و هر اندازه اعوان و انصارتان زیاد باشد برای شما فایده‌ای ندارد.

«وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (19)»: و بدانید که خدا با مؤمنان است، پس هر کس خدا با او باشد، قطعاً پیروزی است و افعاً هم ایمان، شرط نصرت و همراهی خداوند متعال است. شأن نزول آیه 19:

501- حاکم از عبدالله بن ثعلبه بن ابوصعیر روایت کرده است: چون در روز بدر دو سپاه صف‌آرایی کردند و رو در روی هم قرار گرفتند، ابو جهل گفت: پروردگارا! هر کدام از ما

اتحاد و پیوستگی بین خویشاوندان و نزدیکان را به هم ریخته و آیین یگانه و ناآشنا آورده فردا در میدان جنگ پشت او را خم کن. ابوجهل با این دعا درخواست پیروزی و موفقیت کرد. پس آیه: «إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِنْ تَعُدُّوا نَعْدُ وَإِنْ تَعْنَىٰ عَنْكُمْ فَنَّكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (19)» نازل شد.

(احمد 5 / 431، نسائی در «تفسیر» 221، حاکم 2 / 328، طبری 15860 و بیهقی در «دلایل» 3 / 74 روایت کرده اند.

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (20 الی 26) در باره پیروی از فرمان الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم، حذر از سرپیچی از دستوراتشان، پذیرفتن آن چه که مایه ی حیات جاودانه است، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ ﴿٢٠﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت الله و پیامبرش را کنید و سرپیچی ننمائید در حالیکه امر الله را (در باره اطاعت رسول) می شنوید. (۲۰)

تفسیر:

در آیه قبلی گفته شد: «خدا با مؤمنان است»؛ اکنون به مؤمنان هدایت می شود که آنها با الله و پیغمبرش چه معامله داشته باشند، تا در اثر آن مستحق نصرت و حمایت الله متعال گردند. بنابراین، توضیح میشود که کار مؤمن صادق اینست که سراپا فرمانبردار الله متعال و رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد و هر قدر احوال و حوادث موجب اعراض وی گردد، چون سخنان الله رادانسته و پذیرفته است، قولاً و فعلاً از احکام الهی روگردانی نکند.

طوری که میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ» ای مؤمنان! به اطاعت الله و پیامبر ادامه بدهید، او امر الله متعال را اجرا کنید و از نواهی او دوری گزینید و از پیامبرش پیروی کنید تا در هر دو سرای خوشبخت و رستگار شوید، همانطوری که عزت و سربلندی ای که در بدر نصیب شما شد، دوام خواهد داشت، «وَلَا تَوَلَّوْا عَنهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ (20)»: ای مؤمنان! و هرگز از هدایت الله متعال و پیامبرش اعراض نکنید در حالیکه شما قرآن و سنت و موعظه ها و نصیحت ها و وعده ها و تهدیدهایش را می شنوید.

در این هیچ جای شکی نیست که فرمان الهی و رسول الله صلی الله علیه وسلم دارای هویتی واحد است و اطاعت از خداوند در گرو اطاعت از رسولش صلی الله علیه وسلم میباشد قصد آیه، شنیدن همراه اندیشه و تدبر و تفکر است، همان گونه که می گویند: «شنیدیم و گردن نهادیم. پروردگار! آمرزش تو را می جوئیم و فرجام به سوی توست» (سوره بقره آیه: 285).

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٢١﴾

مانند کفار نباشید که به گوش می شنیدند ولی با قلب نمی اندیشیدند، پس شنیدنشان با نشنیدن یکسان بود؛ زیرا غرض از شنیدن اندیشیدن و پند گرفتن است. (۲۱)

تفسیر:

در آیه مبارکه هشدار میدهد که مانند کافران نباشیم که پند نمی گرفتند و از دستور الله متعال بهره مند نمی شدند؛ یعنی و مانند کسانی نباشید که به الله متعال کفر ورزیده و ادعای شنیدن هدایتی را نمودند که او تعالی بر پیامبران خویش نازل کرده است، حال آنکه در حقیقت توأم با قبول و پذیرش، عمل و فهم، و فقه و شناخت نشنیده بلکه سماع او مانند شنیدن چهارپایان بوده که فقط صدا و آواز را می شنوند، بدون اینکه فحوا و محتوا را بفهمند، آن ها تنها الفاظ را می شنوند نه معانی را.

به هر حال، در این آیه مبارکه برای ما می آموزاند که: شنیدن و فهمیدن، مسئولیت آور است، باید شعار مؤمن صادق مانند یهود و مشرکین و منافقین نباشد؛ صفت او اینست که

از دل، از زبان، از عمل، حاضر باشد یا غائب، خویشان را به احکام الله (ج) و فرامین نبوی نثار کند.

إِنْ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٢٢﴾

قطعاً بدترین جنبنندگان نزد الله، کران [از شنیدن حق] و گنگانی [از گفتن حق] هستند که [کلام حق را] درک نمی‌کنند. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَّمُّ»: جمع «أصم»، به معنای کر و «بُكْمٌ»: جمع «أبکم»، به معنای گنگ است و در اینجا، کنایه از کسانی است که گوش به شنیدن حق نمی‌دهند و از بیان حق لب فروبسته‌اند. قابل یادآوری است که: در تعبیرات قرآنی، آن‌ده از انسانهای که تربیت الهی انبیاء را نمی‌پذیرند و دل را تسلیم حق نمی‌کنند، گاهی به مرده تشبیه شده‌اند: «فَأِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى» (روم، 52). گاهی به چهار پایان: تشبیه شده‌اند: «أَوْلَئِكَ كَالْأَنْعَامِ» (اعراف، 179)، «يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ» (محمد، 12).

گاهی به بدتر از چهارپایان: «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف، 179) و گاهی به بدترین جنبنده: «شَرُّ الدَّوَابِّ».

ملاك انسانیت، فهم پذیرش معارف و مسؤلیت های دینی است، وگرنه انسان مانند حیوانات است. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»)

تفسیر:

«إِنْ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ»: بدترین جنبنندگان روی زمین در پیشگاه الله متعال کسانی‌اند، «الصَّمُّ الْبُكْمُ» که گوش های شان از شنیدن دعوتگر حق کر و زبان های شان از نطق راستی و صدق گنگ است، «الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (22)» آنانی که فهمی نسبت به معانی ندارند و مقاصد را نمی‌دانند و نفع و ضرر را درک نمی‌نمایند و بین حق و باطل تمیز و فرق نمی‌کنند، پس آن ها مانند چهارپایان رها شده و چهارپایان سرگردان‌اند. فطرت‌های آن ها معکوس و چشم‌های شان کور شده است. جهل آنها جهلی است کاملاً منطبق بر آنها و نادانی‌شان در حق آنها محقق است.

ارزش انسانها به تعقل و تدبیر اوست، اگر انسان از تعقل کار نگیرد، بدترین جنبنندگان بحساب می‌آید.

بلی! انسان‌هایی که هویت انسانی خود را از دست می‌دهند، واضح است که، جایگاهی شان جز آتش جهنم ندارند، «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (44 فرقان) (آیا گمان میکنی که اکثر کفار (حق را) می‌شنوند و (در آن) می‌اندیشند؟ آنان جز مانند چهارپایان نیستند، بلکه گمراه ترند. (زیرا ارزش انسان به تعقل و بینش اوست).

قرآن عظیم الشان به هنگام انتقاد از کفار، کلمه‌ی «أَكْثَرَهُمْ» اکثر را به کار می‌برد تا حساب آن دسته را که هدایت میشوند از باقی جدا کند.

سؤال در این است که: چرا انسان های منحرف از چهارپایان بدتر است؟ مفسران در جواب این سؤال می‌فرمایند:

حیوان نمی‌تواند بیش از آنچه که هست رشد کند، ولی انسان می‌تواند و زمینه و امکانات رشد کاملاً برای او فراهم است.

حیوان عقل ندارد تا خوب و بد را بفهمد و حق و باطل را بشناسد، ولی انسان‌های منحرف با داشتن عقل، آن را زیر پا گذارده و بر اساس هوس عمل می‌کنند.

حیوان از يك غریزه‌ی ثابت پیروی می‌کند، ولی انسان منحرف از صدها هوی و هوس.

انسان منحرف، هم کج می‌رود و هم انحراف خود را توجیه می‌کند.

حیوان، نسبت به کسی که به او محبت کند رام است، ولی انسان منحرف نسبت به الله مهربان کفر می‌ورزد و بسیار ناسپاس است.

حیوانات، تسبیح آگاهانه دارند؛ «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَوَاقَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (41 نور) (آیا ندیدی که هر که در آسمان‌ها و زمین است و پرندگان بال گشوده (در حال پرواز) برای الله تسبیح می‌گویند، و هر يك نیایش و تسبیح خود را می‌دانند؟ و خداوند به آنچه می‌کند، داناست.) ولی اما انسان‌های منحرف، اهل ذکر و تسبیح نیستند و از خدا غافل‌اند. حیوانات، استحقاق عذاب الهی را ندارند، ولی انسان منحرف به قهر او گرفتار خواهد شد.

طوری‌که خود آنان نیز اعتراف می‌کنند که اگر دستورات الهی را شنیده بودند و تعقل میکردند، در جهنم جای نداشتند. «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (10 ملک) (اگر ما (حق را) می‌شنیدیم یا تعقل میکردیم، در زمره اهل آتش نبودیم.)

البته در این هیچ جای شکی نیست که: انسان در داشتن چشم، گوش و زبان، شبیه حیوان است، ولی کیفیت و هدف بهره‌برداری انسان از نعمت‌ها باید بهتر و بیشتر باشد، وگرنه همچون حیوان بلکه پست‌تر از اوست.

بلی! داشتن گوش، زبان و عقل زمانی دارای اهمیت و ارزشمند است که استفاده صحیح و مفیدی از آنها بعمل آید. کسیکه مثلاً با زبانش امر به معروف و نهی از منکر نمیکند، همچون انسان گنگ بشمار می‌آید. انسان باید علاوه بر ظاهر، ملکوت را ببیند و علاوه بر سر و صداها، ظاهری، زمزمه‌های باطنی و معنوی را بشنود.

وصف کردن کفار به ناشنوایان گنگ درحالی‌که به ظاهر هم می‌شنوند و هم نطق میکنند به سبب عدم بهره‌برداری شان از موهبت شنوایی و نطق در جهت صلاح و فلاح خویش است.

مفسر آن می‌نویسند: آیه مبارکه در مورد جماعتی از بنی عبد الدار نازل شد که میگفتند: ما نسبت به آنچه محمد آورده است کر و گونگه هستیم، و با ابو جهل به جنگ با پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند. اوج مذمت و نکوهش کافران از این آیه درک میشود؛ چرا که آنها را بدتر از سگ و خوک و الاغ معرفی گردیده‌اند؛ چون از حواس خود استفاده مفیده و سالم بعمل نمی‌آوردند، از این رو پست‌تر از هر موجود پستی شدند. (بنقل از تفسیر صفاة التفاسر).

وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾

و اگر الله در آنان خیری می‌دانست، آنها را (به شنیدن سخن حق توفیق میداد و) شنوایشان میساخت، و اگر آنان را (در صورت عدم توفیق) شنوا می‌ساخت، البته باز هم روی می‌گردانیدند، در حالی‌که اعراض کنان می‌بودند. (۲۳)

تفسیر :

«وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ»: اگر الله متعال در وجود آن گروه کروگنگ خیری میدید، شنوایی اندیشمندان و مدرکانه به آنها میداد. یعنی اینکه: از سنت‌های الهی این است که فیض خود را به اشخاص مستعد عطا می‌کند و به هر کس به مقدار لیاقت و استعداد حق‌پذیری که در خود ایجاد کرده، توفیق داده و لطف میکند. بناءً بر ما است تا زمینه‌های بهره‌گیری از لطف الهی را باید خودمان در شخصیت خود به وجود آوریم «وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (23)»: و چنانچه الله به آنها شنوایی عطا میکرد، و خدا به یقین دانست که از آنان خیر نمی‌خیزد، فی الحقیقت، در نهاد اینها خیر بناءً نشده؛ زیرا، انسان وقتی به خیر حقیقی نایل میشود که در دل وی شوق صحیح طلب حق و لیاقت پذیرفتن نور هدایت باشد.

باید گفت که: تنها و تنها فراگیری و شنیدن آیات الهی ملاک نیست، بلکه حق‌پذیری و تسلیم بودن نیز لازم است. قومی که یکبار از روح جستجوی حق غافل شوند، و قوایی را که الله متعال به آنها موهبت فرموده از دست دهند، رفته رفته در آنها لیاقت و استعداد قبول حق باقی نمی‌ماند. از اینجاست که میفرماید: الله متعال در دل‌های آنها لیاقت قبول خیر و هدایت

را ندیده؛ اگر لیاقتی در آنها میدید، بروفق عادت به دانستن آیات خود آنها را شنوا میگردانید؛ اگر در حالت فعلی که آنان قرار دارند، آیات الهی به آنها شنونده و داننده شود، این مردم معاند و لجوج آنرا نمی پذیرند.

قابل تذکر است که این گروه، هیچ گاه به حق التفات نخواهند کرد وگرنه خداوند مانع خیر و ایمان کسی نیست؛ اما بینش آنها کور و نابود شده و عقل های شان تباه گشته است. در این شکی نیست که: پروردگار با عظمت از هدایت اشخاص مضایقه ای ندارد، ولی لجوجان از سخن حق روی بر می یگردانند.

و در نهایت باید بعرض رسانید که: انسان دارای اختیار است و در برابر ندای حق میتواند اعراض کند. «وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ» بلی کسیکه استعداد رشد را در خود کور کند، واضح است که فیض الهی را هم نمی پذیرد.

انسانهای لجوج :

انسانهای لجوج به چند کتگوری تقسیم می شوند:

برخی از این اشخاص حتی حاضر به شنیدن حق هم نیستند. «لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ» (فصلت، 26).

برخی از اینها می شنوند، ولی مسخره و استهزاء می کنند. «قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا» (انفال، 31)

برخی این افراد بادر نظر داشت اینکه هم می شنوند و هم می فهمند، ولی به تأسف باید گفت که حقایق را تحریف میکنند. طوری که در آیه (46 سوره نساء) آمده است: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَوَاضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا»

و برخی از این کتگوری انسانها به خاطر دلبستگی های شدید، حسادت ها و قساوت ها، قدرت تشخیص ندارند. «وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً» (مائده، 13).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾

ای اهل ایمان! وقتی که الله و پیامبرش شما را به حقایقی که به شما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می بخشد، دعوت میکنند اجابت کنید، و بدانید که الله میان شخص و (اراده) قلبش حایل می شود [تا حق را باطل و باطل را حق مپندارد] و مسلماً همه شما به سوی او گردآوری خواهید شد. (۲۴)

تفسیر :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»: شرط ایمان واقعی، همانا اجابت کردن دعوت الله و رسول است طوری که میفرماید: ای ایمان داران! به ندای الله متعال و پیامبر که شما را به پیامی حیات بخش فرا میخواند، لبیک اجابت بگویید یعنی: به سوی اطاعت ما و اطاعت از پیامبر ما صلی الله علیه وسلم و اجرای اوامر وی بشتابید زیرا بی تردید، کمال حقیقی و زندگی سعادت مندانه و با عزت شما، در گرو این اطاعت و عمل به این اوامر است، به یاد داشته باشید که: حرکت در مسیر الله و انبیا، حیات واقعی است و کناره گیری از آن، مرگ انسانیت است.

قتاده گفته است: دعوت پیامبر عبارت است از قرآن که در آن حیات، اطمینان، نجات و عصمت دنیا و آخرت: نهفته است. (طبری ۱۳/۴۶۸).

«وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»: یعنی خدا متصرف و حاکم بر تمام اشیاء میباشد. قلب را هر طور که خود بخواهد مورد دخل و تصرف قرار داده و اهدافش را تغییر میدهد و رشد و هدایت را به آن إلهام می کند و یا آن را از راه مستقیم منحرف می نماید. بناءً کسی که به حضور و احاطه خداوند ایمان داشته باشد، هیچوقت از دعوت پیامبران سرپیچی نمی کند.

در حدیث شریف به روایت اُم سلمه آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم این دعا را بسیار میخواندند: «اللهم مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك».

«بارها! ای گرداننده دلها! دلم را بر دینت ثابت نگه دار». گفتیم یا رسول الله! مگر دلها را دگرگونی ای است؟ فرمودند: «بلی! الله متعال هیچ کس از بنی آدم را نیافریده، مگر این که قلبش در میان دو انگشت از انگشتان بلاکیف اوست پس اگر بخواهد، آنرا راست و مستقیم و اگر هم بخواهد کج و منحرفش میگرداند لذا از الله پروردگار باعظمت خویش استدعا میداریم که: دل هایمان را بعد از آنکه هدایتمان نموده منحرف نگرداند و از او میطلبیم تا رحمتی از بارگاه خود بر ما ببخشاید، همانا او بسیار بخشاینده است...».

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: در بین انسان مؤمن و کافر پرده ایجاد میکند، و در بین کافر و ایمان مانع و حجاب قرار میدهد. (روح المعانی ۱۹۱/۹).

مفسر ابو حیان گفته است: بدین ترتیب این آیه مؤمنین را بر هوشیاری و بیم از الله متعال و استجابت فرمان الله عزّ وجلّ، تشویق و تحریک نموده است. (البحر ۴۸۱/۴).
بناءً باید گفت که: نه مؤمن مغرور شود و نه از کافر مأیوس گردید، چون دلها به دست خداست و او مقلب القلوب است.

برخی از مفسران آیه مبارکه «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ 24» را برای بیان قرب معنی کرده اند؛ یعنی، خداوند متعال چندان برای بنده قریب است که دلش نیز آن قدر نزدیک نمی باشد: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق، رکوع 2). پس حکم الله را از سر صدق اطاعت نمائید؛ الله متعال بیشتر از شما بر احوال و اسرار قلوب آگاه است؛ آنجا خیانت پیش رفته نمی تواند؛ کافه مخلوقات در حضور وی گرد می آیند، و همه مکونات و اسرار، آشکار می شود.

«وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (24)»: و بدانید که به سوی او حشر خواهید شد، در روز قیامت، آنگاه به شما بر حسب سلامت دلها و اخلاص در طاعاتتان، پاداش میدهد.

نباید فراموش کنید که: همه ی ما خواسته یا ناخواسته در قیامت محشور خواهیم شد، پس به رسولان الهی پاسخ مثبت دهیم این امر مستوجب بر حذر بودن از انحراف قلب و بیم داشتن از بازگشت به سوی دانای غیب هاست و بر لزوم دوری از معصیت ها و گناهان دلالت دارد.

وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۵)
و از فتنه ای بترسید که تنها به ظالمان شما نمی رسد (بلکه همه را فرا خواهد گرفت چرا که دیگران سکوت اختیار کرده اند) و بدانید که الله سخت عقوبت دهنده است. (۲۵)

تفسیر:

«وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً»: قبل از همه باید گفت که: تخلف از دین و دستورات الهی، مایه ی بروز فتنه و نزول عذاب الهی است.

بناءً نه خود عامل فتنه شویم، نه با فتنه گران هم صدا شویم و نه در برابرشان سکوت کنیم. «فتنه»: به معنای شرك، کفر، بلا و آزمائش، شکنجه و عذاب است و در این آیه مبارکه به معنای بلا و مصیبت های اجتماعی میباشد.

در آیه ی قبلی، دستور اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، در این آیه مبارکه پرهیز از فتنه پس معلوم می شود که یکی از مصادیق فتنه، همانا عدم اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم است. طوری که در آیه مبارکه آمده است: ای مؤمنان! از فتنه ای بترسید که شاید به شما به سبب کوتاهی تان از اتباع و بی توجهی به نصیحت بر شما واقع شود و همه را در بر گیرد و ضرر آن به تمام مردم به علت فعل بدکار و سکوت بریء برسد.

یعنی اگر از فرمان خدا سرپیچی کنید، از ضربت و انتقامش بترسید و بر حذر باشید و از فتنه و مصیبتی بترسید که اگر نازل شود تنها ظالمان را فرا نمی گیرد، بلکه همه را در بر

میگیرد، و شامل حال خوب و بد میشود؛ چون ظالم با کفر و نافرمانی و ظلمش نابود میشود، و غیر ظالم به سبب عدم جلوگیری و سکوتش در قبال ظلم نابود می‌گردد.

در حدیث شریف آمده است: «وقتی مردم، ظالم را میبینند و دستش را نمیگیرند، نزدیک است الله عموم را عذاب و مجازات بدهد». (روایت از بخاری).

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: الله متعال به مؤمنین دستور داده است که در بین خود ظلم را نپذیرند، وگرنه عذاب الله متعال همه را شامل می‌شود و ظالم و غیر ظالم را در بر میگیرد. (حاشیه‌ی صاوی ۱۲۲/۲).

همچنان در حدیث شریف به روایت عدی بن عمیره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «الله متعال عامه مردم را به سبب اعمال بد عده به خصوصی از آنان عذاب نمی‌کند، مگر این‌که منکر را در میان خود ببینند و در حالی که بر انکار آن قادرند، آن را انکار نکنند، آن وقت است که الله متعال خاص و عام همه را عذاب می‌کند». افراد جامعه‌ی ایمانی علاوه بر کارهای خود، نسبت به کارهای دیگران نیز باید تعهد داشته باشند. چون گاهی آثار کارهای خلاف، دامنگیر دیگران هم میشود، همچون کسی که در کشتی، جایگاه خود را سوراخ کند.

«وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (25)»: و بدانید که الله سخت عقوبت دهنده است، و عذاب نمودن کسانی که مباشرتاً و مستقیماً مرتکب اسباب عذاب نشده بلکه به طور غیر مستقیم مسبب آن گردیده‌اند، نشانه‌ای از شدت عقاب وی است. بلی! آنان کسانی‌اند که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده‌اند و بر اثر آن، در جامعه فساد شیوع یافته است، در این هنگام است که عذاب بر اهل منکر مخصوصاً فرود نمی‌آید بلکه به طور عام و همگانی، بر اصحاب منکر و معروف همگی نازل میشود. بنابراین، جهاد در راه الله و امر به معروف و نهی از منکر، دو عامل بزرگ جی‌آب‌بخش برای مسلمین است.

وَادْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَنَصْرِهِ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٢٦﴾

و یاد کنید هنگامی را که شما در زمین گروهی اندک بودید، و ناتوان و زبون شمرده میشدید، و همواره می‌ترسیدید که مردم [مشرك و کافر] شما را اختطاف کنند، [تا شکنجه و آزار دهند و نابود کنند] پس الله شما را [در شهر مدینه] جای داد و با کمک خود نیرومندان ساخت، و از [نعمت‌های] پاکیزه اش به شما روزی بخشید، تا شکر گزاری کنید. (۲۶)

تفسیر:

«وَادْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ»: و شما ای مؤمنان روزهای قبل از هجرت را به یاد آورید، در آن زمانیکه تعداد شما کم و قلیل بود و ذلیل بودید و در سرزمین مکه از جانب کفار مستضعف واقع شدید به گونه‌ای که در دینتان فتنه ایجاد می‌کردند و به اذیت و آزار شما می‌پرداختند.

«تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ»: بناءً به‌گمان ضعف و قلت خویش، در پذیرفتن حکم پروردگار با عظمت، یعنی جهاد، کسالت می‌ورزید.

پیش از هجرت، (از مکه به مدینه) خوف و ترس آنرا داشتید که مبادا مشرکان به سرعت به کشتن و غارت شما پردازند. خطف به معنی برگرفتن سریع و ربودن است. تعداد شما اندک و قلیل بود؛ تجهیزات کافی در اختیار نداشتید؛ مردم چون ناتوانی شما را می‌دیدند، طمع میکردند که شما را هضم نمایند و شما را از بین ببرند، شما را تاراج نمایند؛ «فَأَوَّاكُمْ» اما، الله متعال شما را در مدینه ماوی و مسکن داد؛ در میان انصار و مهاجرین رشته بی نظیر مؤاخات (دوستی و برادری) استوار و برقرار نمود؛ «وَ أَيْدَكُمْ بِبَنَصْرِهِ»: سپس در معرکه بدر واضحاً مدد‌های غیبی به شما رسانید؛ بنیاد کفار را بر انداخت؛ به شما پیروزی نصیب کرد؛ و آنان را شکست و فراری ساخت.

«وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ»: مال غنیمت و فدیة اسیران نیز به شما نصیب شد. خلاصه، چیزهای حلال و طیب و اقسام نعمت‌های خویش را به شما کرامت کرد؛ تا بندگان شکرگزار او باشید.

«لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (26): تادر مقابل این همه نعمت‌های گرانقدر خدا را سپاسگزار باشید. غرض یادآوری نعمت است؛ چرا که قبل از ظهور پیامبر صلی الله علیه وسلم آنها در نهایت قلت و ذلت به سر می‌بردند، و بعد از ظهور ایشان به اوج عزت و والامقامی در آمدند، بنابراین در مقابل این نعمت‌ها واجب است فرمان الله متعال را اطاعت کنند و او را سپاسگزار باشند.

یکی از ستون‌های شکر این است که انسان به یاد مشکلات پیش از نعمت بیفتد و درسختی‌ها پیش از گشایش فکر کند تا شکرش از دلش سرچشمه بگیرد. خواننده محترم!

مسلمانان مکه قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه، همواره مورد اذیت و آزار و شکنجه‌ی مشرکان مکه قرار داشتند، لذا به مشوره و تدبیر پیامبر صلی الله علیه وسلم به صورت انفرادی و یا هم‌گروپی به دیگر مناطق هجرت می‌کردند؛ تعدادی به حبشه، تعدادی به یمن و طائف و تعدادی هم به شعب ابی‌طالب مهاجر شدند، و پیوسته در ترس و اضطراب زندگی بسر می‌بردند. هم‌کذا زمانیکه مسلمانان به مدینه مهاجرت کردند، هیچ‌کس خانه و کاشانه‌ای در اختیار نداشتند و عده‌ی بسیاری از آنان جزو اصحاب صُفّه و در مسجد پیامبر صلی الله علیه وسلم سکونت می‌کردند. انصار هم نیز در اوائل هجرت پیامبر به مدینه، در فقر و ناداری و قحطی گرفتار بودند به حدّی که به دانه‌ای خرما بسنده می‌کردند، به علاوه گرفتار اذیت و آزار یهودیان نیز قرار داشتند.

اما در اواخر بعثت، خداوند متعال به مسلمانان مکنّت و توانایی داد و به چنان قدرتی رسیدند که اهل ذمه به آنان جزیه میدادند و یا مشرکان همواره در ترس و اضطراب ازکشته و اسیر شدن و به غلامی و کنیزی گرفته شدن توسط مسلمانان بودند و بعضی نیز داوطلبانه و با رغبت اموال خود را تقدیم مسلمانان می‌کردند.

هدف اساسی درآیه متذکره الله متعال ضعف و ناتوانی آنان را یادآور می‌شود تا شکرگزار قدرت و امنیت که پروردگار با عظمت نصیب شان فرمود باشند.

بناءً یادآوری روزهای ناتوانی و روزهای یاری خداوند متعال، مایه‌ی دور شدن از فتنه هاست. و واقعیت هم همین است که: یادآوری روزهای ضعف و مقایسه‌ی آن با روزهای پیروزی، مایه‌ی شکرگزاری و عشق و توکل به الله با عظمت است.

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی پروردگار با عظمت ما از روزی پاکیزه و حلال بیان بعمل آورد. اینک در آیات (27 و 29) به مواظبت کردن از امانتها و خودداری از خیانت هشدار فرموده است. سپس یاد آور میشود که ثروت و فرزندان، شما را در دسیسه شیطان نه اندازد، بناءً در پیش گرفتن تقوای و پرهیزگار خود را از گزند و آسیب این آزمون بس سنگین، مصون بدارید. سپس در آیات متبرکه (30 و 31) از نعمت‌هایی از نیرنگ مشرکان و حیل‌ه گریهای آنان، بحث بعمل می‌آورد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٧﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به الله و پیامبر خیانت نکنید و (نیز) در امانات خویش خیانت روا مدارید در حالیکه شما (سزای خیانت را) می‌دانید. (۲۷)

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ»: قبل از همه باید گفت که: خیانت، اساساً بافهم و جوهر ایمان داشتن سازگار نیست. لازمه‌ی ایمان، امانت‌داری است، طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: ای مؤمنان! از طریق پیمان شکنی و ترک اوامر و ارتکاب گناهان و نقض تعهداتی که بر خود در عقاید، عبادات و معاملات لازم گرفتید به الله متعال و از

طریق خارج شدن از هدایت پیامبر و دوری از سنت ایشان و ایستادن در کنار دشمنانش به پیامبر خیانت نکنید، «وَتَحُونُوا أَمَانَتِكُمْ»: و در امانت‌های یک دیگر، که در میان خودتان بر آن امین قرار داده شده‌اید، نیز «خیانت نکنید» که از جمله آنها، افشاء کردن اصرار، مؤمنان برای کافران و منافقان است.

حضرت ابن عباس (رض) میفرماید: خیانت به الله سبحان و تعالی عبارت است از ترک فرائض و خیانت به پیامبر صلی الله علیه وسلم یعنی ترک سنت‌ها و ارتکاب نافرمانی او. امانات عبارت از اعمالی است که خداوند انسان را بر آن امین دانسته است. (روح المعانی ۱۹۵/۹).

«وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (27)»: درحالی‌که خود می‌دانید، که این کار خیانت است، اما عمداً مرتکب این خیانت می‌شوید. به این ترتیب، خداوند متعال مؤمنان را از خیانت به خود، پیامبرش و همدیگرشان نهی کرد.

شان نزول آیه 27:

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول می‌گوید: «آیه کریمه درباره ابی‌لبابه بن عبدالمنذر نازل شد زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم او را نزد طایفه بنی‌قریظه فرستادند تا این پیغام را که باید به فیصله و حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره خود تن در دهند، به آنان برساند. پس چون ابولبابه پیغام رسول الله صلی الله علیه وسلم را به آنان رساند، با او در این امر مشورت کردند، او به زبان خویش به آنان چنین مشورت داد که: حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم را در باره خود هرچه که باشد بپذیرند ولی با دست، به حلقوم خویش اشاره کرد! یعنی این که: پذیرش حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم به معنی گردن زدن شماس است! ولی بی‌درنگ متوجه شد که با این کار به الله و رسولش خیانت کرده است لذا قسم خورد که لب به هیچ خوردنی و نوشیدنی‌ای نمی‌زند تا بمیرد، یا خدای منان بر وی توبه پذیر شود. آنگاه به مسجدالنبی رفت و خود را محکم به یکی از ستون‌های مسجد بست و به مدت تقریباً هشت روز در این حال باقی ماند تا کارش بدانجا رسید که از گرسنگی و تشنگی بی‌هوش و بی‌رمق می‌افتاد. همان بود که الله متعال از پذیرش توبه او به پیامبرش خبر داده این آیه را نازل فرمود. در این هنگام مردم آمدند و به وی مژده دادند و خواستند تا او را از ستون مسجد باز کنند، اما او سوگند خورد که باید خود رسول الله صلی الله علیه وسلم با دست مبارکشان او را باز نمایند، همان بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و وی را باز کردند...»

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾

و بدانید که اموال و فرزندان شما [وسیله] آزمایشی [شما] هستند، و البته نزد الله ثواب بزرگ است. (۲۸)

تفسیر:

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»: انسان اکثر برای مال و اولاد با خدا و بندگان وی خیانت می‌کند؛ پس تنبیه شد که امانت نزد الله متعال قیمتی دارد که از مال و اولاد شما و از همه چیزهای دنیا بلندتر است.

خوب بدانید که اموال و اولادتان محنت و آزمایشی سخت از جانب الله متعال می‌باشد، تا شما را بیازماید که چگونه با وجود آن، حدود الله را نگه‌میدارید.

یا معنی این است: اموال و اولاد شما آزمایشی برای شما هستند تا در عینیت آشکار شود که شما حدود و احکام الهی را در مورد آنها رعایت می‌کنید یا خیر؟

امام فخر رازی گفته است: از این رو فتنه به شمار می‌آید که قلب را به دنیا مشغول می‌کند، و در مقابل خدا پرده و حجاب می‌شود. (تفسیر کبیر ۱۵۲/۱۵).

«وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ(28)»: یعنی پاداش و عطایش برای شما از اموال و اولاد بهتر است. بنابر این بر طاعت خدا کوشا و حریص باشید. و عبادت الله را به سبب آن ضایع می سازید بهتر است.

برخی از مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که این آیه نیز از جمله آیاتی است که در باره ابولبابه نازل شده است، برای این که او برای حفظ اموال و فرزندانش بیش از حد لازم تلاش می کرد. (بنقل از تفسر کشاف)

قابل یادآوری است که: محور بسیاری از لغزش‌های انسان و ریشه‌ی بسیاری از گناهان از قبیل: معاملات حرام، احتکار، دروغ، کم فروشی، ترک انفاق، زکات، حرص و کار شکنی و قسم‌های دروغ و تضییع حقوق مردم، گریز از میدان جنگ، ترک هجرت و جهاد و غیره و غیره...، علاقه به مال و فرزند است. پس اینها عامل امتحان و لغزشند، آن گونه که ابولبابه را (آیه قبل) به لغزش کشید و برای حفظ مال و فرزندان خود، به همکاری با دشمن و ادار کرد.

در برخی از تفاسیر آمده است: آن‌ده از کسانی که از مدینه به اوسفیان خبر دادند که مسلمانان برای تصاحب کاروان تجارتی آنان نیرو بسیج کرده‌اند، از مهاجرانی بودند که در مکه مال و فرزندی داشتند.

بناءً به صورت کل گفته می‌توانیم که: مال و فرزند می‌توانند دو دام فریبنده باشند. و علاقه‌ی افراطی به مال و فرزند، انسان را به خیانت می‌کشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر [در همه امورتان] از الله بترسید، برای شما [بینایی و بصیرتی بخصوص] برای جدائی حق از باطل قرار میدهد (و روشن بینی خاصی که در پرتو آن حق را از باطل خواهید شناخت) و گناهان شما را می‌آمرزد و شما را از فضل خود اجر و ثواب می‌دهد، چون) الله صاحب فضل بزرگ است. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فُرْقَانًا»: نصرت و پیروزی، چون دشمنان را از دوستان و محق را از مبطل جدا می‌سازد. بینش و روشن بینی، چون بدان حق از باطل شناخته میشود. این کلمه مصدر ثلاثی مجرد است و برای مبالغه به کار میرود. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»: قلب‌های شما نوری را روشن میکند که با آن میتوانید حق را بشناسید و از آن پیروی و باطل را درک کنید و از آن اجتناب نمائید و از طریق بصیرت نافذ و نیروی ادراک و توان تمییز بتوانید بین خیر و شر تفاوت قایل شوید؛ زیرا فاجر و بدکار، دارای قلبی کور است و نظر به تراکم گناهان بر قلبش، فهم او در حجاب و پرده قرار دارد.

«وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ»: با درپیش گرفتن تقوا خدای تعالی گناهان را محو میکند و از آنچه گذشته و گام انسان به خطا رفته و موجب ندامت شده درمیگذرد و خطاها را پنهان میدارد، «وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ(29)»: چون او تعالی دارای عطای جزیل است و عطایش عمومی و نعمت هایش بزرگ است.

مفسر تفسیر کشاف می نویسد: «فرقان»: یعنی: مدد رساندن الله، زیرا حصول چنین امری حق را از باطل جدا میکند و کفر را باخوار داشتن پیروانش و اسلام را با نکوداشت و تأیید مسلمانان از همدیگر باز می‌شناسد، چنانکه الله متعال میفرماید: «يوم الفرقان» (انفال، 41) و با بیان و ظهوری که کار شما را آشکار میکند و آوازه شما را در میان مردم بالا می‌برد و آثارتان را در گوشه و کنار جهان پخش می‌کند.

همچنین مراد از این عبارت میتواند آن باشد که آنان را از شبهات بیرون می‌آورد و به الطاف خود مینوازد و دل‌هاشان را می‌گشاید و بین شما و پیروان دیگر ادیان جدایی می

اندازد و این امر برای شما در دنیا و آخرت مایه برتری و مزیت خواهد بود.
وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ﴿٣٠﴾

(به خاطر بیاور) هنگامی را که کافران (مکه) در مورد تو حيله سنجی (و نقشه کشی) میکردند، تا تو را زندانی کنند، یا تو را بکشند، یا تو را (از مکه) بیرون کنند، و آنها در مورد تو حيله می سنجیدند و الله هم (برای نجات تو) تدبیر میکرد و الله بهترین تدبیر کنندگان است. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَمْكُرُ بِكَ»: درباره ات توطئه می کنند، طرح می ریزند. سران مکه در «دار الندوه» درباره ی تو ای محمد! توطئه میکنند. لفظ «مکر» در لغت عرب به این معنی است که به وسیله تدبیر و حيله طرف مقابل از تصمیمات او باز داشته شود، پس این تدبیر اگر برای هدف خوب به کار برده شود، این مکر پسندیده و خوب است. و اگر برای هدف بدی انجام شود، مذموم و ناخوشایند خواهد بود، لذا این لفظ برای انسان هم استفاده می شود و برای الله هم ولی برای الله تنها در چنان محیط و جایی به کار می رود که از روی سیاق و تقابل کلام شائبه مکر مذموم نباشد. (تفسیر مظهری).

«لِيُثْبِتُوكَ»: تا تو را به بند کشند و زندانی کنند. یخرجوك: تو را از مکه بیرون کنند.

تفسیر:

«وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا»: و یادآور ای پیامبر روزی را که مشرکین قریش در «دار الندوه» بر علیه تو توطئه نمود، و در حق تو دسیسه چیده و اراده داشتند که یا تو را «لِيُثْبِتُوكَ» حبس کنند و یا «أَوْ يَقْتُلُوكَ» یا شما را به قتل برسانند و خونت بر همه ی قبایل منسوب نمایند، و یا از خانه و کاشانهات بیرون کنند درحالیکه حبس، اخراج از وطن و اعدام از جمله شدیدترین عذابها و بدترین اذیتهاست.

«وَيَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ» علیه تو دسیسه و حيله و نیرنگ به کار می برند و الله متعال برای تو تدبیری مقرر داشته است که حيله ی آنها را باطل و کردارشان را افشاء می کند. متأسفانه در طول تاریخ ملاحظه نمودیم که: کفر، انسان را تا سرحدّ پیامبر کشی هم می کشاند.

با تمام وضاحت ملاحظه نمودیم که در مقابل سخن حق، هیچ دلیل و منطقی وجود ندارد. کافران به جای حلّ مسئله و پذیرش حق، برای حذف موضوع حق و مردان حق اقدام می کنند.

مفسر تفسیر کشاف می نویسد: «و یمکرون» انواع نیرنگ ها را در حق او پنهان میدارند. «و یمکر الله» یعنی: خدا نیز سرنوشتی را که در انتظارشان است آشکار نمیکند تا ناگهان آنان را فرو گیرد. و الله خیر الماکرین» یعنی: تدبیر الهی بانفوذتر و مؤثرتر از بداندیشی آنان خواهد بود، زیرا الله متعال هیچ حکمی را مقرر نمی دارد مگر آن که حق و به داد باشد و هیچ کفیری به کسی نمی دهد مگر آن که شخص سزاوار آن باشد.

«وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (30)» یعنی مکر و تدبیر خدا از حيله ی آنها نافذتر و پر تأثیرتر است. هر جا لازم باشد، الله متعال اولیای خود را از توطئه ها آگاه میسازد. نقشه ای را که میخواستند کسی نفهمد، همه ی دنیا فهمیدند. چه زیبا است که میفرماید: «وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»

کفار قریش در حق پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم این دسیسه ها را چیدند و در خفا حيله او نقشه کشیدند، ولی خدای تعالی باطل کننده مکر و حيله آنهاست که او بهترین کسی است که سنجش می کند و قهر می نماید و او ذاتی است که اگر بجنگد غالب می شود و دشمنش خوار و ذلیل است و خصمش هلاک می باشد.

باید گفت که: ذکر و یادآوری امدادهای الهی و خطرهایی که الله متعال از ما دور کرده، مایه آرامش و قوت قلب است.

سبحان الله ملاحظه میداریم که پروردگار با عظمت ما امور مهمی را با موجود ضعیفی انجام میدهد و یا توطئه‌های بسیار بزرگی و خطرناکی را با آن خنثی می‌کند؛ فرزند آدم از زاغ تعلیم می‌بیند، مرگ سلیمان علیه السلام با مورچه کشف میشود، بلقیس با هدهد دعوت می‌شود، فیل سواران ابرهه، با پرندگان کوچکی به نام ابابیل و نمرود با پشه نابود می‌شوند، و توطئه‌ی کُفَّار مگه با عنکبوتی خنثی می‌شود. اینها همه برای نشان دادن نهایت ضعف و ناتوانی بشر در برابر قدرت بی‌پایان الهی است.

همچنان نباید فراموش کنید که: توطئه‌ی کُفَّار علیه مسلمانان همیشگی است ولی در مقابل حمایت پروردگار با عظمت هم از آنها دائمی است. «يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ» (چنین نیست که همیشه دشمنان به اهداف خود نایل گردد، بلکه الله متعال با تدبیر خود، توطئه‌های آنان را خنثی و آنان را روی سپاه می‌سازند.

شأن نزول آیه 30:

مفسر طبری فرموده است: از ابن عباس (رض) روایت شده است: جمعی از اشراف قریش در «دار الندوه» گرد آمدند، (دار الندوه محل برگزاری جلسات بزرگان مکه که قصی بن کلاب آن را بنیاد و اساس گذاشته بود).

ابلیس (یا شخصی ابلیس صفت) در لباس پیرمردی آراسته، ظاهر گشت و وارد جلسه دار الندوه اشراف قریش شد، وقتی او را دیدند از او پرسیدند تو کیستی؟ گفت: من پیری از عربم، خبر اجتماع شما را شنیدم، خواستم من هم در این جلسه اشتراک نمایم، بنیاد نظر و اندرزهای مرا دست کم نگیرید. گفتند: خیلی خوب بفرمایید. گفت در مورد کار این مرد محمد دقت کنید و بیندیشید، در آن میان یکی گفت: او را در منزلی زندانی کنید، سپس به دقت و با احتیاط از او مراقبت نمایید تا از پا در می‌آید، یعنی منتظر مرگ او باشید تا مثل همتایان پیشینش زهیر و نابغه شاعران مشهور هلاک شود، دشمن خدا، شیطان فریاد کشید و گفت: والله این نظر درست نیست؛ چون امکان دارد هوادارانش حمله‌ور شوند و او را از چنگ شما رها سازد و از او دفاع کنند. یکی دیگر گفت: او را از اینجا اخراج کنید و از شرش آسوده شوید؛ چون وقتی او بیرون برود عملش هر کجا باشد، به شما زیانی نمی‌رساند.

شیخ نجدی گفت: این تدبیر به شما هم سودی نخواهد بخشید، آیا شیرینی گفتار، فصاحت زبان و تأثیر سخنان دلنشین او را ندیده‌اید که چگونه قلب شنونده را تسخیر می‌کند. قسم به الله اگر این کار را بکنید او از قبایل عرب دعوت میکند، آنها برگرد او جمع میشوند و بر شما یورش می‌آورند و از شهر و دیارتان بیرون تان می‌کنند و بزرگان و اشراف تان را می‌کشند.

گفتند: درست می‌گویید، تدبیری بیندیشید. آنگاه ابو جهل گفت: من نظری پیشنهاد می‌کنم و بجز آن نظری نمی‌بینم، گفتند: کدام است؟ گفت: از هر قبیله جوانی چابک و زیرک انتخاب می‌کنیم و به هر یک از آنها شمشیری بران می‌دهیم، آنگاه در یک حمله، همه در یک زمان و مانند یک نفر به او ضربت بزنند، آنگاه خونس در بین قبایل تقسیم می‌شود، گمان نمی‌کنم بنی هاشم بتوانند باتمام قریش به جنگ و مقابله در آفتند. آنگاه خون‌بها را می‌پذیرند و ما هم آسوده می‌شویم. و از زحمت و آزارش رهایی می‌یابیم. شیطان گفت که رأی این است و بجز آن نظری ندارم. بعد از این فیصله همه متفرق شدند، آنگاه جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و او را از ماجرا و فیصله و توطئه آمیز دشمن در دار الندوه با خبر کرد و دستور داد در بسترش خوابد، و اجازه‌ی هجرت به او داد، و بعد از ورودش به مدینه این آیه به جهت یادآوری نعمت پروردگار با عظمت بر او نازل شد. «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ». (طبری ۴۹۵/۱۳).

وَإِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿۳۱﴾

و هنگامی که آیات ما بر آنها خوانده می شود می گویند شنیدیم (چیز مهمی نیست!)، و اگر بخواهیم ما هم مانند آن (قرآن) می گوئیم، این چیزی نیست مگر افسانه‌های مردمان پیشین. (ولی دروغ می گویند و هرگز مثل آنرا نمی‌آورند). (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أساطير»: جمع أسطورة، افسانه‌ها، سخنان بیهوده و بی اساس، داستانهای دروغ.
«الأولین»: پیشینیان، گذشتگان.

تفسیر :

در آیه قبلی در باره مکرهای پی در پی کفار و توطئه آنان برای طرد و کشتن پیامبر صلی الله علیه وسلم بحث بعمل آمد، در این آیه مبارکه یکی از نمونه‌های و از مکرهای فرهنگی مشرکین را که به اهانته و تحقیر مکتب و قرآن می‌پردازد مورد بحث قرار میدهد.

«وَإِذَا تُلِّيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا»: و هرگاه تو ای محمد بر مشرکان آیات کتاب خدا را میخوانی، «قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا»: از روی دشمنی و انکار میگویند: آنچه را تلاوت کردی شنیدیم، در آنچه تلاوت نمودی چه چیزی مایه تعجب و شگفتی است؟

«إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (31)»: این قرآن که بر ما تلاوت می نماید، جز اکاذیب و باطیل و افسانه‌ای که ملت‌های پیشین آن را نگاشته‌اند، کدام چیزی مایه تعجب و شگفتی در آن نیست. یعنی: این قرآن، همان چیزی است که نویسندگان و اسطوره پردازان، از اخبار و داستان‌های پیشینیان می‌نویسند.

واضح است که دشمن از همه وسایل برای، عوام فریبی، سبک شمردن و مسخره کردن که حق است. استفاده بعمل می آورد.

ولی یک نقطه را نباید فراموش کرد: همینکه میگویند این قرآن: «إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» عبارت اسطوره‌های گذشته است خود، اعتراف دشمن را به برتری و فوق تصور بودن قرآن عظیم الشان نشان میدهد.

آنها در این ادعای خود دروغ می‌گفتند و ادعا می‌کردند که ما می‌توانیم مانند و شبیه آن سخن بگوئیم و قرآن سخنی کاملاً عادی است. این‌ها در این ادعای خود یاغی‌گرای می‌گردند و بدین ترتیب می‌خواستند مانع راه الله تعالی شوند.

مفسر ابوسعود می نویسد: چنین عکس العملی اوج دشمنی و گردنکشی است؛ زیرا اگر چنین کاری از دستشان بر می‌آمد هرگز دریغ نمی‌کردند! پس آنگاه که قرآن ده سال آنها را به مبارزه طلبید چه چیزی مانع آنها بود؟ پس در ناتوانی در غلتیدند، سپس به شمشیر پناه بردند و علیرغم تنفر شدید و ناخشنودی بیش از حدشان، برای مغلوب کردنش مخصوصاً در زمینه‌ی بیان، به مقابله برخاستند. (ابو سعود ۲/۲۳۷).

شان نزول آیه 31:

508- ک: ابن جریر از سعید بن جبیر روایت کرده است: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در روز بدر عقبه ابن ابومعیط، طعیمه بن عدی و نضر بن حارث را به اسارت گرفت، سپس دستور کشتن آنها را داد. مقداد که نضر را به اسارت گرفته بود، گفت: ای رسول الله! این رامن به اسارت گرفته‌ام. رسول الله گفت: او راجع به کتاب خدا سخنان ناروا می‌گفت. در باره او آیه: «وَإِذَا تُلِّيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا» نازل شد. (طبری 15993 به صورت مرسل روایت کرده).

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (32 الی 35) در باره تصویری از سفاقت و نادانی مشرکان، بحث بعمل آمده است.

وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٢﴾

و یاد آور شو زمانی که گفتند: پروردگارا! اگر این (دین) حق از نزد تو است، پس از آسمان سنگهایی بر ما بباران، و یا برای ما عذابی دردناک ببار. (۳۲)

تفسیر:

«وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ»: و وقتی را به یاد بیاورید که میگفتند: ای خدا! اگر این قرآن که محمد آورده حق است، «فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حَجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ»: پس بر ما سنگهایی از آسمان بسان قوم لوط، نازل کن تا ما را هلاک کند. آن‌ها این سخن را از روی تمسخر و استهزاء می‌گفتند و آن را بعید و دور از حقیقت می‌دانستند و در ضمن هدف شان تحدی و به مبارزه طلبی نیز بود.

«أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (32)»: یا عذاب دردناک بر ما نازل فرما که ما را نابود کند. این دعا از جانب آنها ریشخند و تمسخر بود.

باید گفت که: این‌گونه نفرین‌ها، یا از شدت تعصب و لجاجت است و یا برای عوام‌فریبی است که بر خود نفرین می‌کنند تا مردم ساده‌دل احساس کنند که آنان حق هستند و اسلام، باطل است.

در این هیچ جای شکی نیست که: در بسیاری از اوقات تقدس‌نمایی و سوگند یادکردن‌ها، از وسایل کاری دشمن است که برای فریب مؤمنان مورد استفاده قرار داده میشود. به تأسف باید گفت که: عناد و لجاجت، انسان را تا مرز رضایت به نابودی خویش هم پیش می‌برد. مفسر تفسیر کابلی می‌نویسد: این آیه منتهای جهل و شقاوت و عناد مشرکین مگه را نشان می‌دهد. یعنی، آنها می‌گفتند: الله، اگر دین اسلام که ما از مدّت دراز و با این همه جدّ و جهد به تکذیب آن می‌پردازیم، حقّ است؛ پس تأخیر برای چیست؟ و ما نیز چرا مانند اقوام سلف سنگبار نمی‌شویم؟ و یا ما نیز به عذابی مانند آنها مبتلا و مستأصل نمی‌شویم؟

ابن کثیر گفته است: این امر از فراوانی نادانی و شدت تکذیب و عداوت آنها ناشی میشود، و برای آنها بهتر بود که بگویند: بار خدایا! اگر این قرآن حق است و از جانب تو نازل شده است ما را بر آن هدایت فرما و توفیق پیروی آن را به ما عطا نما. اما به سبب ابله‌ی و نادانی خود درخواست تعجیل عذاب کردند. (مختصر ابن کثیر ۱۰۱/۲).

داستان ذی عبرت:

از حضرت معاویه رضی الله عنه نقل است که به یک نفر از اهالی سبأ گفت: قوم شما زمانی که زنی بر آنان حکومت می‌کرد چقدر ابله و نادان بودند! آن مرد گفت: نادان‌تر از قوم من قوم شما بود که وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم آنها را به سوی حق دعوت کرد گفتند: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حَجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» بار خدایا! اگر این حق است و از جانب تو آمده است، از آسمان سنگ بر ما نازل فرما یا ما را به عذابی دردناک مبتلا کن. و نگفتند: اگر حق است و از جانب تو آمده است، ما را به سوی آن هدایت فرما. معاویه رضی الله عنه ساکت ماند.

شان نزول آیه 32:

ابن جریر طبری از سعید بن جبیر روایت میکند که: «وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ...» در مورد نصر پسر حارث نازل شد که میگفت: این قرآن افسانه‌های پیشینیان است. پیامبر صلی الله علیه وسلم به او گفت: «وای بر تو! این، کلام پروردگار جهانیان است.»

بخاری و مسلم از انس نقل میکنند که: أبو جهل پسر هشام گفت: «اللهم إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ...» خداوند در جواب فرمود: «و ما كان الله ليعذبهم و أنت فيهم.»

واحدی از ابن عمر نقل میکند که: مشرکان در وقت طواف پیامبر صلی الله علیه وسلم نعره (آواز) می‌کشیدند و استهزا و تمسخر اش می‌کردند و کف می‌زدند که آیه‌ی: «و ما كان صلاتهم عند البيت...»، نازل شد.

مفسران می‌نویسند: هنگامی که أبو جهل از مگه به معرکه بدر روان می‌شد، این دعا را در پیشگاه کعبه مکرّمه نموده بود؛ عاقبت، هر چه خواست نمونه آن را در بدر دید؛ خودش

با شصت و نه سردار، به دست مسلمانان ناتوان بی سر و سامان مقتول گردید؛ و هفتاد نفر سردار در ذلت اسارت، گرفتار شدند؛ بدین وسیله الله متعال بنیاد آنها را برافکند. البته، مانند قوم لوط از آسمان بر آنها سنگ نبارید؛ اما مشتی سنگریزه که الله متعال به دست محمدصلی الله علیه وسلم بر آنها افکنده بود، مثال کوچکی از آن سنگباران آسمانی بود: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَ لِيُبَيِّنَ لِّلْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ 17 انفال» (شما (با نیروی خود)، آنان (کفار) را نکشتید، بلکه خداوند (با امدادهای غیبی) آنها را به قتل رساند. (ای پیامبر!) آنگاه که تیر افکندی، تو نیفکندی، بلکه الله افکند (تا کافران را مرعوب کند) و تا مؤمنان را از سوی خویش به آزمونی نیکو بیازماید، زیرا خداوند، بسیار شنوا و داناست.)

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿٣٣﴾

ولی خداوند بر آن نیست که آنان را در حالی که تو در میان آنان به سر میبری، عذاب کند و تا ایشان طلب آمرزش میکنند، خدا عذاب کننده آنان نخواهد بود. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَأَنْتَ فِيهِمْ»: در حالی که تو در میان آنان بسر میبری.
 «وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»: در حالیکه طلب آمرزش را دارند. مراد از عذاب مورد نظر در آیه مبارکه، عذاب و بلاى بزرگی است که یکباره ایشان را هلاک و نابود سازد؛ نه عذاب و بلاى جزئی و معمولی.

قابل تذکر است که: دو چیز وسیله امنیت از عذاب الهی است: وجود پیغمبر در میان مسلمین، و استغفار به درگاه رب العالمین. اولی اختصاص به مسلمانان صدر اسلام، و دومی مربوط به همه مؤمنان در تمام قرون و اعصار میگردد.

تفسیر:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ»: الله متعال هم به پاس احترام به پیامبر در رد این سخن بیهوده آنان چنین فرمود. ای محمد! تا تو در میان آنان در شهر مکه مقیم باشی، الله عذابشان نمی دهد و اگر به سوی الله باز آیند مورد رحمت او قرار خواهند گرفت.
 در این هیچ جای شکی نیست که آنها مستحق عذاب اند اما به خاطر اکرام و احترام تو، در حالیکه تو ای محمد! در بین آنها هستی، آنها را عذاب نمی دهیم. عادت و حکمت الله متعال چنان مقرر است که امتی را در حالی که پیامبرشان در بین آنها است، عذاب ندهد.
 ابن عباس (رض) در این مورد میفرماید: هرگز ملتی با وجود پیامبرشان در بین آنان عذاب ندیده اند. (البحر ۴/۴۸۹). در اینجا منظور از عذاب استیصال و نابودی است.
 «وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (33)»: الله متعال عادت نکرده است کفار را عذاب دهد در حالیکه در بین آنان افرادی مؤمن قرار داشته باشند و از خدا طلب آمرزش و بخشودگی میکنند. اشاره است به استغفار مسلمانان مستضعفی که در بین آنها زندگی می کردند.

ابن عباس (رض) گفته است: در بین آنان دو حاشیهی امنیت موجود بود، یکی وجود پیامبر صلی الله علیه وسلم و دیگری استغفار، پیامبر هجرت کرد و رفت ولی استغفار تا روز قیامت باقی است. (تفسیر رازی ۱۵/۱۵۸).

قابل یادآوری است که: توبه و استغفار، دارای اهمیت بخصوص و بسزای در نزد الله متعال میباشد، چنانکه توبه و استغفار سرنوشت امتی را نیز تغییر میدهد.

مفسران مینویسند که: سنّه الله اینست که چون بر قومی بنابر تکذیب انبیاء عذاب فرود آید، ما پیغمبر را از آنها بیرون می کنیم. زمانی که پیامبر صلی الله علیه وسلم را از مکه جدا ساختیم، اهل مکه در عذاب بدر گرفتار ساختیم. (بنقل از تفسیر کابلی).

قابل تذکر است که از فحوای آیه مبارکه معلوم می شود که: رفع عذاب از آنان بنابر به دو دلیل بود:

1- این که پیامبر نور و رحمت در میان آنان بود،
2- الله میدانست که فرزندان و نسل جدید شان، پرچم اسلام را بر دوش میگیرند و به الله و پیامبر، ایمان می آورند و برخی از خود آنان هم به دین اسلام میگردند. بنابراین، آنان را نابود و ریشه کن نکرد؛ هر چند می بایست نیست و نابود شوند.

وَمَا لَهُمْ آلَا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَائِهِ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾

و چه چیزی مانع آنان است الله آنها را عذاب نکند، حال آن که [مردم مؤمن را] از ورود مسجد الحرام منع می کنند، و آنها متولیان مسجد الحرام نیستند، و متولیان آن نیست مگر پرهیزگاران، ولیکن بیشتر آنها (این حقیقت) را نمی دانند. (۳۴)

تفسیر :

«وَمَا لَهُمْ آلَا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ» چه خصوصیتی در آنها وجود دارد تا خدای تعالی عذاب را از آنها باز دارد در حالی که مستحق چنین عذابی اند، در حالی که هنوز بر نافرمانی و گمراهی اصرار می ورزند؟

«وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» و چرا آنها را بر عملکردشان عذاب نکند، درحالی که اهل اسلام را از داخل شدن به مسجد الحرام مانع میشوند، همانطور که در سال حدیبیه مانع پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم شدند و همانطور که او و مؤمنان را به مهاجرت ناچار کردند.

«وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ» کفار، خود را به ناحق متولی مسجد الحرام می پنداشتند، آنان شایستگی سرپرستی آنرا نداشتند؛ چون مشرک بودند.

به هیچ وجه درست نیست چنین کسانی متولیان و سرپرستی حرم و امانت نگهداران خانه خدا باشند به خصوص درحالتیکه به الله متعال شرک می ورزند و پیامبرش را تکذب می کنند. «إِنْ أَوْلِيَائِهِ إِلَّا الْمُتَّقُونَ»: تولیت خانه ای که به دست ابراهیم خلیل علیه السلام و بر اساس تقوا ساخته شده، نباید به دست افراد بی تقوا باشد. بناءً کسی مستحق تولیت خانه خداست که به او تعالی ایمان داشته باشد و از پیامبرش پیروی و با هدایت او رهیاب شود و او امرش را اطاعت و از نواهی اش اجتناب کند چنین کسی مستحق سرپرستی و عده داری شرف رعایت خانه کعبه است. این رد سخن مشرکان است که می گفتند: ما متولیان کعبه هستیم زیرا اولیای و مستحق بودن خانه خدا جز متقیان نیستند یعنی: متولیان آن فقط کسانی اند که از شرک و معاصی می پرهیزند زیرا خانه کعبه از آن الله متعال است پس دوستان و اولیای بتان، بر آن هیچگونه ولایتی ندارند.

در حدیث شریف آمده است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: اولیا و دوستان شما چه کسانی اند؟ فرمودند: «هر شخص باتقوایی». آنگاه تلاوت کردند: «إِنْ أَوْلِيَائِهِ إِلَّا الْمُتَّقُونَ» (الأنفال: 34). «ولی بیشتر آنان نمی دانند» این حقیقت را که چه کسی سزاوار دوستی الله، یا شایسته تولیت حرم وی است.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (34)»: اما اکثر آنان نادان و ابلهاند؛ زیرا می گفتند: ما سرپرست بیت و قوم هستیم، هر کس را که بخواهیم مانع می شویم و به هر کس که بخواهیم اجازه ی ورود می دهیم. منظور از آیه بیان این مطلب است که به سبب گناهان زشتشان آنها مستحق عذاب و استیصالند، اما خدا به احترام پیامبر صلی الله علیه وسلم و استغفار مسلمانان مستضعف آن را از آنان برداشته است.

شان نزول آیه 33:

512- ابن جریر از یزید بن رومان و محمد بن قیس روایت کرده است: قریشیان به یکدیگر می گفتند: خدا تنها محمد را از بین ما اعزاز و اکرام کرده است؟ پروردگارا! اگر این قرآن برحق و از جانب تو آمده است، بر ما از آسمان سنگ ببار، شب که شد از گفتار خود پشیمان

شدند و گفتند: بار خدایا! از گناهان ما درگذر. پس خدای عزوجل «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (33) وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَائُوهُ إِلَّا الْمُتَفُونُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (34) را نازل کرد. (طبری 16015 آنرا روایت کرده است).

وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۵)
 و نماز آنها (مشرکین که مدعی هستند ما هم نماز داریم) در نزد کعبه نبود مگر چیزی جز صفیر کشیدن «صوت کشیدن» و کف زدن (یعنی به جای نماز خواندن چنین تمسخری می‌کردند)، پس (به آنها گفته شد که) عذاب را به سزای کفر تان بچشید. (۳۵)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَلَاتُهُمْ»: نماز ایشان. دعا و عبادت ایشان. «مُكَاءً»: سوت کشیدن.
 «تَصَدِيَةً»: کف زدن. از ماده (صدد) و در آن دال دوم به یاء قلب شده است. یا از (صَدِي) و ناقص یائی است. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»)
تفسیر:

«وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً»: از جمله از اعمال ناپسند آنها یکی هم این است. که عبادت و نمازشان در کنار بیت الحرام، نماز مشرکان در کنار حرم جز شیپور نواختن و کف زدن چیز دیگری نبود، در چنین کارها و چنین حرکات نه عبادت خداست و نه طاعتی مشروع و نه سنتی پیروی شده، تمام این‌ها گمراهی، نادانی و سفاهت است. این کار را وقتی انجام می‌دادند که مسلمانان در نماز بودند تا نماز آنها را به هم زنند؛ یعنی آنها نماز و تقرب به الله را به کف و سوت زدن تبدیل کردند.
 ابن عباس (رض) فرموده است: قریش لوچ، عریان، برهنه و بدون لباس سوت زنان و کف زنان به طواف بیت الله می‌پرداختند. (طبری ۵۲۴/۱۳).
 به تأسف باید گفت که: در طول تاریخ، مراسم دینی و مذهبی دستخوش تحریف و یا آمیخته به اموری لغو و خرافات شده است.

همچنان در برخی از اوقات مقدس‌ترین مراکز، صحنه‌ی بالاترین خرافات میشود. و در این هیچ جای شکی نیست که: کفر و بی احترامی به مقدسات، عذاب الهی را بدنبال دارد. «فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (35)»: لجابت و استمرار در کفر و انحراف، عامل نزول عذاب است، پس ای دشمنان الله عذاب اوتعالی را در دنیا با کشته شدن، اسارت، شکست در معرکه بدر بچشید و در آخرت با آتش و غضب خدای جبار. این‌ها کفر شما و پیامد جنگ شما با دوستان خداست.

شان نزول آیه 35:

514- ک: واحدی از ابن عمر (رض) روایت کرده است: در زمان جاهلیت حین طواف کعبه کف می‌زدند و فریاد می‌کشیدند، پس الله متعال این آیه را نازل کرد (واحدی در «اسباب نزول» 480 از عطیة عوفی از ابن عمر روایت کرده). 515- ابن جریر از سعید بن جبیر [روایت کرده است: هرگاه قریش در اثنای طواف با نبی کریم (رو به رو می‌شدند با تمسخر و استهزاء کف می‌زدند و صوت می‌کشیدند پس این آیه نازل شد) (طبری 16048 از سعید بن جبیر از ابن عباس (رض) و 16049 از سعید به صورت مرسل روایت کرده است).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (36 الی 37) در مورد موضوع به هدر دادن پاداش انفاقی که بدان وسیله راه خدا را بر روی مردم می‌بستند، بحث می‌نماید.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ (۳۶)

مسلماً کسانی که کفر ورزیدند مال‌های خود را برای منع نمودن مردم از راه و دین الله انفاق می‌کنند، پس زود است که آن را انفاق کنند، باز (عاقبت) آن انفاق‌شان سبب حسرت برایشان خواهد شد، و باز مغلوب می‌گردند. و آنانی که کفر ورزیدند به سوی دوزخ حشر می‌شوند. (۳۶).

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»: هر آئینه کافران خرج میکنند اموال خود را، تا بازدارند مردمان را از راه الله؛ یعنی اینکه کافران اموال خود را به منظور جنگ با الله از طریق ممانعت مردم از داخل شدن به دینش و آزار و اذیت بندگان و فساد و تباهی‌گری در زمین به مصرف می‌رسانند و گمان میکنند که این کار، آنها را یاری می‌رساند و نفعی به حال‌شان دارد.

مفسران می‌نویسند در معرکه بدر، بدر دوازده رئیس کفار به ذمه گرفته بودند که هر روز یکی از آنها طعام سپاه را تهیه کنند؛ چنانکه يك نفر در يك روز ده شتر ذبح می‌کرد. چون شکست افتاد، هزیمت‌یان در مکه با ابو سفیان و امثالش گفتند هر قدر متاع تاجرانی که در کاروان است به غرض انتقام گرفتن از محمد- صلی الله علیه وسلم- صرف شود، و همه بر آنها راضی شدند.

«فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً»: یعنی این اموال را خرج می‌کنند و بعداً موجب ندامت و پشیمانی آنان میشود؛ چون مالشان از دست می‌رود و به آرزوی خودنرسیده و نمی‌توانند نور الله را خاموش و آیین کفر را مستقر نمایند.

«ثُمَّ يُغْلَبُونَ»: خبر دادن از غیب است؛ یعنی نهایت و عاقبت آنها شکست و فرار است. باید گفت، پلان‌ها و توطی‌ها و تلاش‌های کافران تنها مواجه به شکست دنیوی نمی‌شوند، بلکه عذاب آخروی نیز در بر دارند.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ (36)»: آنان که بر کفر می‌میرند به سوی جهنم برده میشوند، («يُحْشَرُونَ»: یعنی رانده می‌شوند. گردآورده می‌شوند.) پس حسرت و ندامت عظیمی است برای آنان که زنده مانده و آنان که بر کفر مردند!

واقعیت اینست که: بی‌ایمانی و کفر، سبب سقوط انسان و ورود به دوزخ است؛ چون در این جهان مقهور و مغلوب، و در آخرت معدب شوند؛ دست افسوس به هم ساینند، و گویند: ثروت ما بر باد رفت، و موفقیتی حاصل نشد! چنانکه در قدم اول در معرکه بدر؛ و باز در احد، و سایر مواقع، قوای جسمی و مالی خود را صرف کردند، و دیدند که هیچ نتوانستند؛ و در نتیجه هلاک یا مفتضح شده، از کفر توبه کردند!

قابل تذکر است که برخی از مفسران نزول این آیه مبارکه را درباره‌ی بودجه‌ی سنگینی که کفار مکه برای جنگ بدر خرچ کردند، منسوب میدانند، ولی عمومیت آیه، شامل همه‌ی مصارفی میشود که در مبارزه و مقابله با اسلام و مسلمانان بخرچ میرسد.

در ضمن قابل تذکر است که: کفار در طول تاریخ برای جلوگیری از نشر و بخش دین مقدس اسلام، اموال خود را به خرچ می‌رسانیدند، ولی در نهایت نتیجه‌ای جز حسرت و شکست قطعی چیزی دیگری را کمایی نکردند.

شان نزول آیه 36:

516- ابن إسحاق میفرماید که: زهری، محمد بن یحیی بن حبان، عاصم بن عمیر بن قتاده و حصین بن عبدالرحمن برای من گفته اند: چون قریش در جنگ بدر دچار مصایب درد آور گردید و به مکه بازگشت، عبدالله بن ابو عکرمة بن ابوجهل و صفوان بن ابو امیه همراه گروهی از مردان قریش که پدران و فرزندان‌شان در جنگ کفر و ایمان در معرکه بدر هلاک شده بودند، نزد ابوسفیان و همراهان او که کاروان تجارتی قریش را هدایت می‌کردند رفتند و اظهار داشتند: ای گروه قریش، محمد در حق شما ظلم روا داشت و نخبگان شما را کشت. اینک شما با پرداخت اموال این کاروان ما را در جنگ او مساعدت

کنید، امید که از وی انتقام بگیریم. قریش این کار را انجام دادند. و در باره آن‌ها همچنان که از ابن عباس (رض) روایت است آیه: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ» (36) نازل شد. (طبری 16077 از ابن اسحاق روایت کرده است).

517- ابن ابوحاتم از حکم بن عتیبه روایت کرده است: ابوسفیان چهل اوقیه (اوقیه، وزنه‌ای است معادل هفت مثقال) طلا برای تجهیز سپاه شرک خرج کرد و این آیه در مورد او نازل گردید (طبری 16072 روایت کرده و این مرسل است).

518- ابن جریر از ابن ابزی و سعید بن جبیر روایت کرده است: ابوسفیان در جنگ احد دو هزار نفر را از قبایل مختلف اجیر کرد تا در جنگ علیه مسلمانان و رسول الله صلی الله علیه و سلم در میان سپاه شرک باشند. پس این آیه در باره او نازل شد. (طبری 16070 از سعید بن جبیر و ابن ابزی به قسم مرسل روایت کرده اند).

لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ عَلَىٰ بَعْضِ فَيْرِكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أَوْلَيْكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٣٧﴾

تا خدا ناپاکان (کافران) را از پاکان (مؤمنان) جدا کند، و ناپاکان را روی یکدیگر گذارد، پس همه را متراکم و انباشته سازد و یکجا در جهنم قرار دهد؛ [به راستی] آنانند که زیانکار واقعی اند. (37)

تفسیر:

«لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»: الله متعال این کار را انجام میدهد تا بین اهل حق و اهل باطل تفاوت ایجاد شود. یعنی مؤمنان پاک را از کافران پست و شرور جدا نماید. منظور از پاک و ناپاک مؤمن و کافر است.

جداسازی طرفداران حق از باطل، از سنت‌های الهی است. «لِيَمِيزَ اللَّهُ» چنانکه در روز قیامت نیز خطاب میشود: «وَأَمْتَارُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» (یس، 59). و ای گناهکاران امروز [از بی گناهان] جدا شوید. (59)

باید گفت که از نتایج جنگ حق و باطل، روشن شدن روحيات، انگیزه‌ها، عملکردها، تعهدات و توطئه‌هاست تا جوهره‌ی انسان‌ها کشف شود.

«وَأَمْتَارُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» و بعضی از کافران را بر بعضی دیگر قرار دهد و مسلط گرداند.

«فَيْرِكُمَهُ»: جَمِيعًا و آن‌ها را بر هم انباشته و توده کند و بر اثر شدت تراکم و ازدحام عده‌ای بر بعضی دیگر قرار گیرند.

«فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ»: و سپس همه را در آتش دوزخ بیندازد.

«أَوْلَيْكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (37): و حقیقتاً که این‌ها زیانکارانی‌اند که زندگی در سایه نعمت ماندگار را از دست داده و از همه شدیدتر عذاب میشوند، خسارت واقعی انسان، دوزخی شدن اوست.

سپس خداوند متعال از آنان توبه و پشیمانی خواست، و آنها را از اصرار بر کفر و گمراهی بر حذر داشت و فرمود:

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (38 الی 40) در باره فضل الله متعال نسبت به بندگانش، بحث بعمل آمده است.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ ﴿٣٨﴾

به کسانی که کافرند بگو: اگر از کفر شان باز ایستند [و به اسلام روی آورند] گناهان [چون جنگ با پیامبر و باز داشتن مردم از راه الله، و منع کردن مؤمنان از ورود به مسجد الحرام]

از آنان بخشیده خواهد شد، و اگر [به کفر و عداوت مسلمانان] بازگردند، بی‌تردید همان سنت خدا که در رابطه با [عذاب و هلاک] پیشینیان جاری شد [بر آنان نیز جاری می‌شود]. (۳۸) **تشریح لغات و اصطلاحات:**

«انتها» به معنای پذیرش نهی و دست برداشتن و انجام ندادن کاری به خاطر نهی از آن کار است.

تفسیر:

«قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُعْزَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ»: ای محمد! به آن مشرکان بگو: اگر آنها شرک را ترک کنند و داخل اسلام شوند خدای تعالی گناهان گذشته‌شان را می‌بخشد. پیامبر مأمور است سنت خداوند، (مغفرت در صورت توبه کردن و سرکوبی و نابودی در صورت لجابت کافران) را به مردم ابلاغ کند.

در اسلام، همواره راه توبه و اصلاح به روی اشخاص باز است و بن بست وجود ندارد. برخی از مفسران گفته اند معنای این عبارت آن است که اگر کافران از کفر دست بردارند و مسلمان شوند، کفر و گناهان گذشته آنان مورد عفو و بخشش قرار داده میشود و مانند مویی که آنرا از خمیر بر میکشند، آثار آن را از وجودشان بیرون خواهند آورد و از این روی رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «الاسلام يجب ما قبله، اسلام آنچه را گذشته است، برمی‌دارد».

همچنین گفته اند: کافر حربی اگر مسلمان شود، دیگر هیچ مسئولیتی نخواهد داشت، اما کافر ذمی اگر مسلمان شود تنها حق مسلمانان بر عهده او خواهد بود و قضای حقوق الله از عهده او برداشته میشود. و امام ابوحنیفه به همین حکم استناد کرده و فتوا داده است که اگر شخص مرتد مسلمان شود، قضای عباداتی که در حال ارتداد انجام نداده است، همچنین عبادات ترک شده پیش از آن نیز بر او واجب نخواهد بود و عبارت «و إن یعودوا» را به ارتداد تفسیر کرده است. و بناءً بر آن که ضمیر به الله برگردد، برخی از قاریان «یغفر لهم» را به صیغه معلوم خوانده اند. (بنقل از تفسیر کشاف)

بصورت کل باید گفت که: دین مقدس اسلام، جنگ طلب نیست، بلکه در پی اصلاح است. «و إن یعودوا فقد مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ (38)» قانون عادلانه و حکیمانه‌ی الهی در طول تاریخ، نسبت به همه یکسان و تغییر ناپذیر بوده است طوری‌که در آیه مبارکه میفرماید: و اگر به جنگ و ستیز و تکذیب تو برگشتند، بدانند روش من در نابود کردن و به هلاکت رساندن تکذیب کنندگان بیان شده و با آنها نیز چنان خواهیم کرد.

این عمل الله متعال مبتنی بر رحمت وسیع و عفو اوست، چون او توبه را بر دشمنان خود عرضه داشته تا آنها را از این طریق به سوی دین ترغیب کند، ولی اگر آنها دوباره به جنگ با مسلمانان بازگردند و به پروردگار عالمیان کفر ورزند، در چنین حالتی روش الله متعال در تعامل با دشمنانش کاملاً واضح و آشکار است، چنانچه این روش در امت‌های سابق، گذشته و در میان آنها یا تباهی و ویرانی و تعذیب تبلور یافته است.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنَّ انْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳۹)

و (اگر به عداوت تان بازگشتند پس با آنها بجنگید تا فتنه (شرک) باقی نماند، و دین، همه برای الله باشد. پس اگر باز آمدند (از کفر)، یقیناً الله به آنچه می‌کنند، بیناست). (۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فِتْنَةٌ»: از دین برگرداندن. بلا و آشوب.

«يَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»: مراد این است که ادیان باطله از میان رود، و جز دین اسلام بر جای نماند. دین و پرستش همه خاص الله باشد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«و قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ»: ای مسلمانان! با مشرکان تا زمانی بجنگید که شأن و شوکت

آنها بشکند و سلاح های شان نابود گردد و جمع شان شکست بخورد و تانیرویی که باحق بجنگد و یا گروهکی که در برابر دین بایستد وجود نداشته باشد و تا تمام عبادت ها از آن خدای متعال قرار گیرد و هیچکس جز او پرستش نشود و هیچ حکمی جز حکم او نافذ نگردد و زندگی کلاً اسلامی شود.

ابن عباس (رض) فرموده است: فتنه یعنی شرک؛ یعنی تا یک نفر مشرک بر سطح کره ی زمین باقی نماند.

ابن جریر گفته است: تا زمانی که مؤمن در دینش دچار فتنه نگردد. (تفسیر طبری ۵۳۸/۱۳). هدف از جهاد در اسلام، بصورت کل رفع فتنه و سلطه ی کفار و ایجاد فضای سالم برای دعوت به حق است.

«وَيَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»: اديان باطل، مضمحل شده و جز دین اسلام دینی باقی نماند. مفسر آلوسی گفته است: اضمحلال اديان یا با نابودی تمام پیروانش صورت میگیرد و یا با برگشتن آنها از بیم کشته شدن تحقق می یابد. (روح المعانی ۲۰۷/۹). مفسر تفسیر کابلی می نویسد: در ظاهر، اگر از کفر و شرارت خویش باز آیند؛ قتال به آنها نیست؛ احوال ضامتر و کیفیت آینده آنها به الله متعال حواله شود؛ هرچه کنند از علم الهی پنهان مانده نمی تواند.

مسلمانان مکلفند که صرف بروفی حال ظاهر عمل کنند. و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: در حدیث است: «أمرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا «لا اله الا الله»؛ فاذا قالوها عصموا مني دماءهم و اموالهم الا بحقها؛ و حسابهم على الله عز و جل».

«فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (39): دشمنان، در هر مقطع که دست از جنگ بکشند، با آنان، برخوردی مناسب در همان مقطع صورت میگیرد طوری که در آیه مبارکه میفرماید: و هرگاه اهل باطل از جنگ با اسلام خود داری نموده و سلاح خود را کنار بگذارند و دشمنی را ترک کنند در چنین حالی خدای تعالی اعمال آنها را می داند و اگر راست بگویند و ایمان بیاورند خداوند به آنها ثواب و پاداش می دهد، ولی اگر بر کفر خویش اصرار ورزند حتماً به آنها کیفر می دهد.

این آیه دلالت بر باز بودن دروازه رجا و امید برای هر گمراه دارد تا به سوی رحمت پروردگار خویش بازگردد.

باید متذکر شد که: جنگ و جهاد در اسلام، برای کشور گشایی نیست، بلکه برای گسترش مکتب اسلام و مقابله با فتنه است. در قرآن، فتنه بالاتر از قتل، «الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ» (بقره، 217). بلکه شدیدتر از آن شمرده شده است.

«الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» (بقره، 191)

«فتنه»: معنای وسیعی دارد و شامل هر گونه اعمال فشار می شود. در قرآن، فتنه به معنای شرک نیز آمده است، شاید به این لحاظ که از سوی مشرکان انواع محدودیت ها و اعمال فشارها بر فکر و روح حق طلبان و جامعه ی آنان انجام میگیرد، یا از آن جهت که شرک، موجب عذاب ابدی میشود. همچنین تحمیل کفر بر مؤمنان و انسان های پاک فطرت نیز فتنه است.

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٤٠﴾

و اگر روی گرداندند [باک نداشته باشید] بدانید که الله کارساز شماست، و الله بهترین کارساز و بهترین مددگار است. (۴۰)

تفسیر:

«وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ»: و اگر کفار از پذیرش حق دست بردارند و از توبه و پشیمانی اعراض کنند، بدانید که الله متعال با یاری و نصرت خود با شماست و به زودی آنها را محو میکند؛ زیرا کسی که خدای تعالی دوست او باشد از هیچ چیزی نمی هراسد که او در مشکلات بهترین کمک کننده و در امور مهم برترین وکیل و در تمام مشکلات

بسند است و چه نیکو یاری دهنده‌ای است که پیامبرش را بر دشمنانش یاری میدهد و بهترین کمک کننده در حالت فتنه و مصیبت است. «نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ (40)»: با برکت است اسم او و مقدس است عظمتش و هر که اراده و لایتنش را دارد باید که در طاعت او تعالی اخلاص داشته باشد و هر کس نصرت و یاری او را دوست دارد باید که از امر او تعالی اطاعت کند.

واقعاً الله متعال، بهترین مولاست، چون نه ما را به دیگری می سپارد، نه ما را فراموش میکند، نه ما را برای نیاز خودش میخواد و نه حق و اجر کسی را ضایع میسازد. «نِعْمَ النَّصِيرُ»: به یاد داشته باشید که: یاری خداوند، برتر از همه ای یآوری ها است.

پایان جزء نهم

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی به برخی از مطالبی معرکه بدر زکری و اشاراتی بعمل آمد و این که می‌بایست مجاهدین بعد از قتال، به غنائم، یعنی اموالی که از طریق غلبه و پیروزی از مشرکین به دست آمده بود بپردازند، در اینجا حکم غنائم و کیفیت تقسیم آن را به بیان می‌گیرد و به دنبال آن بقیه‌ی حوادث مهم آن غزوه‌ی مبارک را مورد بحث و توضیح قرار میدهد. طوری که در آیات متبرکه (41 الی 44) در مورد چگونگی تقسیم غنائم، هکذا منت خداوند متعال در معرکه بدر به، مؤمنان، بادر نظر داشت اینکه تعداد مؤمنان اندک و تعداد مشرکان زیاد بودند اشاراتی بعمل می آورد.

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمِنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانَ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤١﴾

و بدانید هر چیزی را که [از راه جهاد یا کسب یا هر طریق مشروعی] به عنوان غنیمت و فایده به دست آوردید [کم باشد یا زیاد] یک پنجم آن برای الله و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر)، و یتیمان و مسکینان و مسافر در (راه ماندگان) است، اگر به الله و آنچه بر بنده اش روز جدا کننده حق از باطل، روز رویارویی دو گروه [مؤمن و کافر در جنگ بدر] نازل کردیم، ایمان آورده اید [پس آن را به عنوان حقی واجب به الله و رسول و دیگر نامبردگان بپردازید]؛ و الله بر هر کاری تواناست. (۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«غنمتم»: غنیمت به دست آوردید، غنیمت: آنچه در جنگ از کفار گرفته میشود. «فیء»: آنچه بدون جنگ، یا از راه صلح، مانند جزیه از دشمن گرفته میشود. «خمس»: یک پنجم. ذی القربی: نزدیکان و خویشاوندان پیامبر از بنی هاشم و بنی مطلب. «الیتامی»: جمع یتیم، کودکان بی پدر. «المساکین»: جمع مسکین، بینوایان. «ابن السبیل»: در راه ماندگان (مسافرانی که به کمک مالی نیاز دارند و به محل و شهر خود دسترسی ندارند). «یوم الفرقان»: روز تشخیص، روز جدایی حق از باطل (روز بدر در سال دوم هجری در آن به وقوع پیوست). «التقی»: به هم رسید. الجمعان: دو گروه، دو جمعیت. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ»: و ای مسلمانان بدانید که هر چه را در معرکه از اموال مشرکین به غنیمت گرفتید، کم باشد یا زیاد، «فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ» در پنج دسته تقسیم می شوند. حسن بصری گفته است: این اساس و کلید سخن است، دنیا و آخرت از آن الله است، (قرطبی ۱/۸). یعنی به عنوان تبرک و تعظیم باید نام الله بر آن ذکر شود.

همانطور که در آیه‌ای (62) میفرماید: «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ» (62) «منافقان) برای شما به الله قسم یاد میکنند تا شما را راضی

کنند، در حالی که اگر ایمان آورده‌اند، شایسته‌تر آن است که خدا و رسولش را راضی کنند.)

«وَالرَّسُولِ»: یک سهم از یک پنجم به پیامبر صلی الله علیه وسلم داده می‌شود.
«وَالَّذِي الْقَرْبَى»: و نیز به نزدیکان پیامبر صلی الله علیه وسلم میرسد که عبارتند از بنی هاشم و بنی مطلب.

«وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنِ السَّبِيلِ»: و نیز برای این اصناف است از جمله یتیمان، آنان که پدرشان مرده است، و فقرا و نیازمندان، مسافر مسلمانی که از سفر خویش بازمانده است.
«إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ»: «اگر به خداوند ایمان آورده‌اید» یعنی: اگر به خداوند مؤمن و باورمندید پس به حکم و فرمان وی در باره چگونگی تقسیم غنائم که در اینجا به شما اعلام کرده، تسلیم باشید و از آنچه که شمارا در آن سهمی نیست، قطع طمع کنید و به چهار پنجم سهم خود قناعت ورزید، «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ» «و» اگر «و به آنچه که فرود فرستادیم بر بنده خویش» محمد صلی الله علیه وسلم؛ «در روز فرقان» ایمان آورده‌اید، «يَوْمَ الْفُرْقَانِ» که در روز بدر؛ چون به وسیله‌ی آن حق را از باطل جدا کرد. «يَوْمَ التَّقِي أَلْجَمْعَانِ» روزی که گروه و جمع مؤمنان با جمع کافران و سربازان رحمان با سربازان شیطان روبرو شدند.

«وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (41)»: خداوند با قدرت است و هیچ چیز او را ناتوان نمی‌کند، از جمله با وجود قلت عدد شما و کثرت افراد آنها، شما را منصور و غالب کرد.
خواننده محترم!

بر اساس تعالیم الهی در مورد غنائم این موضوع به اثبات میرسد که برای اجرای احکام شرعی، اول باید فضای روحی و روانی مناسب را فراهم نمود تا حکم شرعی، جایگاه شایسته خود را در ضمیر و عقل مخالفان بیابد و بدین صورت کاملاً ثابت و استوار گردد و نتایج مطلوب را در برداشته باشد.

بناءً بر این، الله متعال در قدم اول بندگان را از تعلق به غیر خود و دلبستگی به غنائم منع نمود تا جزو بندگان مخلصی قرار گیرند که لیاقت نصرت و اتمام نعمت را از جانب الله دارند.

آنان نیز هنگامی که جامعه عمل به فرامین الهی پوشیدند و مخلصانه جهاد نمودند، خدا آنانرا نصرت نمود و چنان مشمول فضل و کرم خود قرار داد که تصورش را هم نکرده بودند (رساله: صور و عبر من الجهاد النبوی فی المدینة، ص 61-62).
طوریکه در روایتی عبدالله بن عمر می‌فرماید: رسول الله صلی الله علیه وسلم با 315 نفر از یارانش به سوی بدر حرکت نمود. وقتی که آنجا رسید، گفت: بارالها این‌ها گرسنه هستند، سیرشان بگردان؛ پابره‌نه هستند، سوارشان بگردان؛ برهنه هستند، بپوشانشان و خداوند نیز دعای پیامبر صلی الله علیه وسلم را پذیرفت و آنان را فاتح و پیروز گرداند و غنائم هنگفتی را نصیب آنان نمود. (سنن ابی داوود، ج 5، ص 525، حسنه الالیانی).

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نیز در تقسیم غنائم جنبه عدالت و انصاف را در نظر گرفت به گونه‌ای که به تمام کسانی که به دستور ایشان جهت انجام وظایف مهم موفق به شرکت در جنگ نشده بودند، سهمی به اندازه سهم کسانی که حاضر بودند بخشید و بر این اساس که الله، بندگان را بیش از طاقت آنها مکلف نساخته است، بنابر این پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نیز خواسته خویش را از سپاهیان خود، بر این رویه، استوار گردانده بود؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا كَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تَأْخُذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۲۸۶» [البقرة: 286].

(خداوند، هیچ نفسی را بیش از طاقتش مکلف نمی‌گرداند. از آن هر نفس است ثواب اعمال

نیک وی و به ضرر آن است جزای اعمال بدش. بارها ما را مؤاخذه نگردان به آنچه فراموش و خطا کردیم. بارها آن بار سنگینی که بر دوش گذشتگان گذاشته بودی، بر ما مگذار و آنچه را طاقت آن را نداریم، بر ما منه. ما را ببخش و از ما در گذر و بر ما رحم نما؛ تو هستی مولای ما؛ پس ما را بر کافران پیروز بگردان».

بر اساس مضامین این آیه، رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز مسلمانان را بیش از طاقتشان چه در شرائط عادی و چه در جنگ مکلف نمی‌گردانید. و به این دلیل در جنگ بدر نیز رسول الله، برخی از اصحاب را به جهت ملاحظه شرایط خانوادگی از شرکت در جنگ معاف نمود. طوریکه حضرت عثمان (رض) را به خاطر مریضی همسرش، رقیه، که ضرورت به مراقبت داشت، از شرکت در جنگ معاف نمود. (بخاری، کتاب الفضائل، باب مناقب عثمان، ج 4، ص 245، شماره 3699)

غنیمت :

آن بخش از اموال کفار است که مسلمانان به شیوه قهر و غلبه بر آن دست یابند و غنایم شامل هر چیزی اعم از زمین، کالا، پول و... است که مسلمانان از کفار به غنیمت می‌گیرند و باید امام (زامدار) آنها را براساس سهام مقرر در این آیه، تقسیم کند ولی احناف در مورد زمین برآنند که: امام در تقسیم یا ابقای آن به دست مالکان اصلی آن و در عوض، مقرر کردن خراج بر آن، مخیر است و در صورت تعیین خراج؛ زمین‌کما فی السابق ملک مالکان خود می‌گردد.

امام شافعی (رح) می‌گوید: خمس (یک پنجم) غنایم به پنج قسمت تقسیم می‌شود زیرا سهم الله متعال و رسول وی صلی الله علیه وسلم یکی است که در مصالح مؤمنان به مصرف می‌رسد و چهار سهم باقی مانده، به چهار صنفی تعلق می‌گیرد که در آیه ذکر شده است. ولی امام ابوحنیفه (رح) می‌گوید: خمس غنایم فقط بر سه صنف تقسیم می‌شود: یتیمان، مساکین و در راه ماندگان (مسافران).

زیرا حکم سهم رسول خدا ص و اقربایشان با وفات ایشان از بین رفته است و اگر سهمی هم به اقربای پیامبر (ص) برسد، فقط از باب فقر و مسکنت شان است چنانچه فقیر باشند نه از باب قرابت شان. مراد از (لذی القربی): اقارب پیامبر (ص)؛ یعنی بنی هاشم و بنی مطلب اند. این در مجموع چگونگی تقسیم همان یک سهم «خمس» است، اما چهار سهم باقی مانده غنایم بر غنیمت‌گیرانی تقسیم می‌شود که در جنگ حضور داشته اند. مذهب امام ابوحنیفه (رح) در این باره این است که به سوار دو سهم و به پیاده یک سهم داده می‌شود. ولی امام شافعی و امام مالک رحمهما الله بر آنند که: سوار سه سهم دارد و پیاده یک سهم. «تفسیر انوار القرآن».

یوم الفرقان:

جنگ بدر را بناءً یوم الفرقان مسمی نمودند. این نام در زندگی مسلمانان از اهمیت بزرگی برخوردار است. مفسیر شهید سید قطب از توصیف روز بدر با نام «یوم الفرقان» توسط خداوند، این گونه تعبیر و تفسیر نموده است: جنگ بدر جنگی است که با تدبیر، توجیه، قیادت و مدد الهی آغاز و به پایان رسید و جداکننده حق و باطل بود.

بلی! این جنگ بالفعل فاصله‌ای میان حق و باطل بود. اما کدام حق و کدام باطل؟ حق اصیلی که آسمان‌ها و زمین بر آن استوار هستند. حقی که فطرت زندگان و همه اشیاء بر آن استوار است. حقی که به صورت وحدانیت خدا در الوهیت، توانایی، تدبیر و تقدیر نمایان می‌شود و باطل نیز همان باطل واقعی است که زمین الله را فرا گرفته بود و حق را تحت الشعاع قرار داده بود و در زمین، طاغوت‌هایی را برافراشته بود که در زندگی بندگان خدا براساس خواهشات و تمایلاتشان تصرف می‌کردند. این فاصله بزرگ میان حق و باطل در بدر اتفاق افتاد و از آن روز به بعد هرگز با هم ملتبس نشدند.

غزوه بدر میان حق و باطل فاصله‌ای کاملاً فراگیر، دقیق و عمیق ایجاد نمود که دارای ابعاد و جوانب متعدد بود:

- فاصله‌ای بین حق و باطل در اعماق ضمیر و وجدان.
- فرق بین وحدانیت کامل با تمام جوانبش در ضمیر و احساس و اخلاق و معاشرت.
- در عبادت و عبودیت و بین شرک با تمام اشکال به شمول بردگی وجدان در برابر غیر خدا، از اشخاص گرفته تا تمایلات، ارزش‌ها، اوضاع، رسوم و عادات.
- فاصله‌ای بود بین حق و باطل در زندگی واقعی و عملی.
- فاصله‌ای بین بردگی واقعی برای اشخاص، تمایلات، ارزش‌ها، دستورات و قوانین، رسوم و عادات و بین رجوع در تمام این موارد به سوی خداوند، ذاتی که غیر از او نه معبودی و نه قدرتی و نه حاکمی و نه قانونگزاری وجود دارد.

در جنگ بدر مسلمانان چنان قدرت و نیرو گرفتند که جز در برابر خداوند در مقابل هیچ نیرویی کرنش نمی‌کردند و دارای چنان توان و مقاومتی گردیدند که جز در برابر حاکمیت شرع الهی در مقابل هیچ نیرویی تسلیم نمی‌گردیدند و بالاخره با غزوه بدر توده‌های بشری از زیر یوغ طاغوت‌ها آزاد گردیدند.

جنگ بدر، فاصله‌ای بود بین دوره‌ای از تاریخ حرکت اسلامی که عبارت بود از: دوره صبر، تحمل، انتظار و دوره قدرت، حرکت، جهیدن و آغازیدن و با این جنگ، اسلام با تصویری جدید از زندگی، نظامی نوین برای حیات، نظامی جدید برای جامعه و شکلی جدید از دولت روبرو شد. (فی ظلال القرآن، ج 3، ص 1521 - 1522).

مفسر تفسیر فی ظلال قرآن در پایان می‌افزاید: جنگ بدر فاصله‌ای بود بین حق و باطل از جهتی دیگر، جهتی که آیه قرآن به آن اشاره دارد: «وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ۗ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ۗ» [الأنفال: 7-8]. «آنگاه که خدا یکی از آن دو گروه (کاروان یا لشکر قریش) را به شما وعده داد که از آن شما است، شما دوست داشتید که کاروان از آن شما باشد؛ ولی خدا با سخنانش حق را به کرسی می‌نشاند و ریشه کافران را می‌خشکاند تا حق را اثبات و باطل را ویران نماید؛ اگر چه مجرمان این را نپسندیدند»

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِأَخْتَفْتُمْ فِي الْمِعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيٍّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿42﴾

و [یاد کنید] وقتی که شما در جانب نزدیکتر بودید، و آنان (دشمنان) در جانب دورتر بودند و قافله (اینده از شام) در پائین‌تر از شما (در کنار ساحل) قرار داشت. و اگر با یکدیگر وعده (جنگ) میکردید و ناگهان حکم جنگ صادر نمیشد. البته در وعده مخالفت میکردید، و لیکن (ناگهانی به شما دستور جنگ داده شد) تا الله کاری را که انجام دادنی بود، به انجام برساند، تا کسی که به دلیل واضح هلاک شدنی بود، هلاک شود. و کسی که به دلیل واضح زنده ماندنی بود، زنده بماند. و یقیناً الله شنوا و داناست. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«العدوة الدنيا»: کناره‌ی نزدیکتر، دامنه‌ی نزدیکتر کوه به مدینه، پایین کوه.

«العدوة القصوى»: دامنه‌ی دورتر، طرف دورتر نسبت به مدینه.

«الركب»: کاروان، کاروان ابوسفیان. «أسفل»: پایین‌تر. «لو تواعدتم»: اگر با هم وعده گذارده بودند، اگر با هم وعده داده بودید. «ليقضي»: تا به انجام برساند، تا پایان ببرد. «ليهلك...» تا [به سبب کفر و پس از دلیل روشن] نابود گردد. «بينه»: دلیل روشن.

«یحیی»: به واسطه ای ایمان زنده شود و حیات تازه بگیرد. معرکه بدر به بی باوران مرگ داد و به اهل باور حیات بخشید.

کلمات «لِیَهْلَکَ وَیَحْیِی» استعاره از کفر و ایمان است. این آیه، تصویری گویا و دقیق معرکه بدر است که قرآن به شیوهی زیبا آن را ترسیم کرده است که: خداوند از روی حکمت و مصلحتی که خود می داند، اسباب این نبرد را تدارک دید و گرنه قرار وعده گاه پیشینی در میان نبود. پیامبر صلی الله علیه وسلم صحنه ای از معرکه بدر را در خواب دیده بود که مشرکان در برابر مؤمنان، اندک اندک این خواب، موجب دلداری و تقویت روحی مؤمنان گشت تا با ارادهی توانمند بر دشمن بتازند. (تفسیر فرقان).

تفسیر:

«إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْیَا»: ای مؤمنان! به یاد آورید روز «بدر» را هنگامی که شما در قسمت پائین مدینه جاگزین شده بودید. «وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى» و مشرکین در قسمت دورتر از مدینه جاگزین شده بودند و قرار داشتند. «وَالرَّكْبُ اسْفَلَ مِنْكُمْ» درحالیکه کاروان تجارتی قریش، اسیفیان در مکان پائین تر از محلی که شما در کناره ساحل بحر قرار داشت. «وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِأَخْتَلَفْتُمْ فِی الْمِيعَادِ» و اگر بین شما و مشرکین موعدی برای جنگ و نبرد تعیین می شد شما از این موعد تخلف می ورزیدید، اما خدا با حکمت بی پایانش آن را آسان و تکمیل کرد.

در آیه متبرکه منطقه عملیاتی جنگ بدر به بیان گرفته شده است که: مسلمانان نزدیکتر از کفار به مدینه بوده اند یا آن ها در منطقه ای پایین تر و پست تر و دشمنان در بلندی و ارتفاع بوده اند.

در جنگ بدر، کفار نه تنها از نظر سلاح و تعداد نفرات و آمادگی روحی و جسمی برتری داشتند، بلکه از نظر منطقه ای استقرار نیرو نیز در حالات برتر قرار داشتند و میتوانستند از کنار بحر احمر، راهی برای فرار پیدا کنند، ولی خداوند مسلمانان را که تنها به قصد مصادره ای اموال کفار آمده بودند، با آنان روبرو ساخت و چاره ای جز درگیری نبود و تنها لطف خدا الله متعال بود که مسلمانان را به پیروزی رساند.

کعب بن مالک گفته است: پیامبر و مسلمانان به قصد یافتن کاروان قریش بیرون رفتند، تا این که بدون قرار و تصمیم قبلی، خدا آنان را با دشمن روبرو کرد. (طبری ۵۶۶/۱۳). مفسر امام فخر رازی در تفسیر خویش می نویسد: یعنی اگر شما با اهل مکه قرار جنگ می گذاشتید، به علت کمی تعداد تان و کثرت لشکر آنها، شما تخلف می کردید. (تفسیر رازی ۱۶۷/۱۵).

«وَلِکِنْ لِّیَقْضِیَ اللهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا»: اما بدون وعده و قرار، شما را در مقابل هم قرار داد تا الله اراده و قدرت خود را عملی نماید، اسلام و مسلمانان را قوت و نیرو بخشد و شرک و مشرکان را خوار و ذلیل نماید.

ابو سعود گفته است: هدف و غرض از آیه مبارکه این است که آنها به یقین بدانند پیروزی به دست آمده جز تحقق فرمان الله چیزی نبود، تا ایمانشان افزایش یافته و نیز خدا را سپاسگزار باشند، و قلبشان در رابطه با مقرر داشتن خمس مطمئن گردد. (ابو سعود ۲۴۰/۲).

«لِیَهْلَکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَةٍ»: این تقدیر الهی از این روی بود که تا کافر اگر کافر میشود بعد از اقامه برهان کافر شود و مؤمن اگر ایمان می آورد بعد از وضوح حجّت ایمان آورد و خدای تعالی همه اقوال را می شنود، هم مخفی را و هم آشکار را و تمام افعال را نیز می داند چه درخفا انجام شود و یا درانظار عامه.

برخی از مفسران می نویسند: معنی این است: تا کفر کسی که کافر شده است، بی هیچ گونه شبهه ای باشد، همین گونه؛ اسلام کسی که اسلام آورده است، بی هیچ گونه شبهه ای باشد زیرا با پیروزی اهل ایمان در بدر و جداسازی میان حق و باطل، شبهه به کلی از میان رفت بنابر این، اگر بعد از این انسانی به سبب استمرارش بر کفر، در وادی هلاکت افتاد و سزاوار عذاب

گردید، هلاکت وی بی هیچ‌گونه شبهه‌ای است و در روز قیامت برایش حجتی باقی نمانده است که بگوید: من در شبهه بودم و کار بر من پوشیده و آشفته بود. همین‌گونه برای اهل ایمان در این‌که بر حق هستند، شبهه‌ای باقی نمی‌ماند زیرا دیگر این حقیقت برای‌شان روشن و آفتابی شده است که دین خدا پیروز است و دوستانش فاتح و مسلط اند. «بنقل از تفسیر أنوار القرآن».

«وَيَحْيِي مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ»: و هرکس ایمان می‌آورد، معلوم و مبین شود. (طبری می‌گوید: یعنی تا هرکس از خلق خدا می‌میرد، دلیل قاطعی مبنی بر حجت خدا داشته و بهانه‌ای نداشته باشد. و هرکس به زندگی ادامه می‌دهد، دلیلی داشته باشد. آنچه که ما اختیار کرده‌ایم، همان نظر جلالین است که واضحتر است و آیهی «لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَ يَحَقِّقَ الْقَوْلَ عَلَى الْكَافِرِينَ»، مؤید آن است.)

همانا معرکه‌ی بدر از دلایل درخشان نصرت و یاری خدا به دوستدارانش می‌باشد و دلیلی است روشن بر خوار کردن دشمنانش.

خداوند متعال قبل از قبل پیروزی مسلمانان را رقم زده بود، لذا صحنه‌ها و تصمیم‌ها دگرگون شد، «لِيُقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا» از همین‌جا میتوان او را شناخت که به همه چیز شنوا و آگاه است. «وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ(42)» و او بر اساس سمع و علم خود تقدیر نیکو نموده و قضا و تدبیر خود را به محکمی و استواری به انجام رسانیده است. او عواقب و مصیر هرکس را میتواند و هرکه را خواست نصرت داد و آنکه را اراده نمود به حکمت خود خوار و ذلیل نمود.

ترسیم مؤجزی از معرکه بدر:

در آیات متبرکه این سوره برخی از امدادهای الهی را پروردگار با عظمت در معرکه نصیب مؤمنان نموده که بشرح ذیل چنین به بیان گرفته میشود: در جنگ بدر شما به فکر مصادره‌ی اموال بودید و اصلاً آمادگی جنگی نداشتید.

«تَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونَ لَكُمْ» (آیه 7)

جنگ که پیش آمد، بعضی ناراحت بودید. «فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ» (آیه 5)

برخی از مرگ می‌ترسیدید. «كَأَنَّمَا يُسَافِرُونَ إِلَى الْمَوْتِ» (آیه 6)

پریشان بودید و استغاثه می‌کردید. «تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ» (آیه 9)

برای تطهیر از ناپاکی‌ها و محکم شدن زمین ریگ‌زار، باران فرستادیم. (آیه 11)

اطاعت کامل از فرماندهی نداشتید. «قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ» (آیه 21)

برخی از شما قبلاً خیانت کرده بودند. (مانند ابولبابه) (آیه 27)

رهبرتان در معرض تهدیدها و توطئه‌ها بود. «يَمْكُرُ بِكَ» (آیه 30)

اگر کار به اختیار شما میبود، با این همه مشکلات، به توافق نمی‌رسیدید. «لَا خِتْلَفُكُمْ 42»

این و نمونه‌های دیگری از آیات متبرکه که همه نشان می‌دهد پیش‌آمد جنگ بدر، يك طرح الهی برای نمایش قدرت مسلمانان و ضربه زدن به روحیه‌ی کفار و مشرکان بوده است.

به همین دلیل در آیه‌ی قبل، روز جنگ بدر، «روز فرقان» نامیده شد، زیرا آنقدر امدادهای غیبی نازل شد که حق و حقیقت برای همه روشن شد و با این وصف، هرکس بی‌توجهی کرد، از روی عناد و لجاجت بود.

باید گفت که: پیروزی مسلمانان در جنگ بدر، حجتی روشن بر علیه شرک و دلیلی واضح بر حقانیت توحید و اسلام است.

بر حَقَانِيَّتِ تَوْحِيدِ وَ اِسْلَامِ اِسْت.

اِذْ يُرِيكُهُمُ اللّٰهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيْلًا ۗ وَلَوْ اَرَاكُهُمْ كَثِيْرًا لَّفَشَلْتُمْ ۗ وَ لَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْاَمْرِ وَلٰكِنَّ

اللّٰهُ سَلَّمَ اِنَّهٗ عَلِيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ﴿٤٣﴾

و [یاد کن] وقتی را که خدا در رؤیاهای مکررت [نفرات] آنان را [که بر ضد تو و اهل

ایمان تصمیم به جنگ داشتند] به تو اندک و ناچیز نشان داد [تا آن را برای یارانت بیان کنی]؛ و اگر آنان را بسیار و زیاد نشان می‌داد، شما [ای یاران پیامبر!] قطعاً سست میشدید

و در کار جنگ نزاع و اختلاف میکردید، ولی خدا شما را [با آگاه شدن از رؤیای پیامبر، از سستی و اختلاف] رهایی بخشید؛ زیرا الله از راز سینه‌ها آگاه است. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُرِيكُهُمْ»: آنان را به تو می‌نمایاند، نشان می‌دهد. پیغمبر پیش از درگیری در خواب چنین دید که شمار دشمنان اندک است. مؤمنان از این خواب دل و جرأتی پیدا کردند. و الا تعداد کافران بیش از هزار نفر بود، در صورتی که مؤمنان 313 نفر بودند. «لَفْشَلْتُمْ»: البته شست می‌شدید.

«لَتَنَازَعْتُمْ»: حتما باهم به نزاع بر می‌خاستید. سلم: سلامت داشت، مصون داشت، محفوظ کرد.

تفسیر:

«إِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا»: ای محمد! به یاد بیاور از نعمت های که الله لشکر مشرکان را پیش از معرکه «بدر» در خواب تو اندک نشان داد و تو آن را به یارانت خبر دادی تا روحیه‌ی آنان را تقویت کنی و آنها را بر جنگ و ستیز با کفار تشجیع نمایی. این آیه مبارکه بعد از بیان الطاف و امدادهای الهی نسبت به مسلمانان، از کم جلوه دادن کفار در چشم آنان یادآوری نموده میفرماید که در چند مرحله انجام گرفت: یکی آنکه پیامبر صلی الله علیه وسلم آنان را در خواب، اندک دید و نقل خواب برای مسلمانان، روحیه‌ی آنانرا بالا برد. دیگر آنکه مسلمانان را در دید کفار کم جلوه داد، تا آنان لشکر تازه نفس برای امداد، از مکه درخواست نکنند، که تفصیل آن (در آیه های بعدی به بیان گرفته میشود).

مجاهد گفته است: خدا در خواب تعداد آنها را اندک به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم ارائه داد، پیامبر هم آن را برای یارانش باز گفت که سبب ثابت قدمی و پایداری آنها شد. «وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفْشَلْتُمْ»: و اگر الله متعال تعداد و لشکر دشمنان را در خواب شما بسیار جلوه می‌داد و تو مسلمانان را در جریان این امر قرار می‌دادی یقیناً تردید میکردند، یارانت ترسیده و توان جنگ و ستیز با آنان را از دست میدادند. حسن بیان قرآن را بنگر که شکست و ناتوانی را به پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت نداده است؛ بلکه گفته است: «لَفْشَلْتُمْ»: که اشاره است به اصحاب محمد.

توجه بفرماید: آیه با تعبیری دقیق میفرماید: «لَفْشَلْتُمْ» اشاره به یاران پیامبر است، نمیفرماید: «لَفْشَلْتُمْ»: چون مقام حضرت محمد صلی الله علیه وسلم، نزد پروردگار، بسیار والا و ارزنده است و نسبت سستی و آشفتگی را از ساحت او دور می‌گرداند.

«وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأُمْرِ»: وای گروه اصحاب! در مورد مسأله جنگ با آنها اختلاف پیدا می‌کردید. با آنها دچار تفرقه و اختلاف می‌شدند، «وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ»: ولی خداوند متعال شما را از شکست نجات و نگهداشت، و به عنایت خویش گذاشت که از میانه ترس و تنازع و اختلاف به سلامت بگذرید، و شما را از ذلیل شدن حفظ نمود و حتی شما را با نصرت و یاری خود تأیید نمود و لشکرش را نازل کرد و در پی این امور بود که پیروزی به دست آمد، «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (43)»: الله متعال به آنچه دلها پنهان می‌دارند داناست، میداند که در دل های شما چه مایه جرئت و ترس و پایداری و بی‌قراری وجود دارد. از این روی قضای او بر اساس علم و تقدیرش بر اساس حکمت بود و او هر مسأله‌ای رافراخور حالش مقدر نموده و هر چیزی را درجایش گذاشته است.

وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّفَيُّمِ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيَقْلُلِكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۴۴)

و [یاد کنید] وقتی را که در جنگ بدر باهم برخورد کردید، دشمن را در چشم شما اندک نشان داد، و شما را نیز در چشم آنان اندک نشان داد [اگر چه در گرمای جنگ، شما را در نظر آنان بسیار و آنان را در نظر شما اندک نشان داد] تا الله پیروزی شما و شکست آنان را که [بر اساس اراده اش] انجام شدنی بود، تحقق دهد؛ و همه کارها به سوی خدا بازگردانده می‌شود. (۴۴)

تفسیر :

«وَأَذِ يَرْيَكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلاً وَ يُقَالُ كُفُّ فِي أَعْيُنِهِمْ»:

قبل از همه باید گفت که: بهره برداری از حواس ظاهری نیز به دست پروردگار با عظمت است طوری که در آیه مبارکه میفرماید: و یاد آورید روزی ای جماعت مؤمنان! زمانی را یعنی معرکه «بدر» را که با کفار درگیر شدید و لشکر کفار در نظر و دیدگان شما اندک جلوه‌گر شد و شما در نبرد با آنها تشویق شدید، و جرأت شما افزایش یابد. و تعداد شما را برای آنان اندک جلوه داد، تا برای رویارویی با شما خود را زیاد آماده نکنند. و اگر شما را زیاد می‌دیدند حتماً فرار می‌کردند.

ابن مسعود گفته است: در روز بدر تعداد آنها اندک به چشم می‌آمد، حتی به یک نفر گفتم: آیا تعداد آنها به یک صد نفر میرسد؟ (طبری ۵۷۳/۱۳). این حالت قبل از درگیر شدن دو سپاه بود، وقتی معرکه در گرفت الله متعال تعداد مؤمنان را فزون جلوه داد، لذا متعجب و بیمناک شدند، و شوکتشان کم گشت، و چیزی باور نکردنی را دیدند. این هم یکی از دلایل عظمت خدا در آن غزوه می‌باشد.

«لِيُقْضَىٰ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا»: زیرا پروردگار با عظمت اراده داشت تا این معرکه واقع شود تا دوستان خود را یاری و دشمنانش را شکست دهد و دین خود را غالب گرداند و باطل و اهلش را خوار و ذلیل کند، یعنی: این اندک نمایاندن طرفین در دید یک دیگر، برای آن بود تا خداوند متعال میان آنان جنگ را برافروزد؛ برای تعذیب کسانی که اراده انتقام گرفتن از آنان را دارد و انعام بخشیدن بر کسانی که قصد نعمت دادن به آنان را دارد، «وَاللَّهُ تَرْجِعُ الْأُمُورَ (44)»: سرانجام و عاقبت تمام امور به نزد الله متعال بر می‌گردد. که در آن به میل خود تصرف می‌کند و حکمش قابل تعقیب نیست و همو دانا و با عزت است.

باید یادآور شد که: پیروزی تنها به تعداد و کمیت افراد نیست، بلکه عواملی همچون ایمان و روحیه‌ی رزمندگان و لطف و تقدیر الهی هم عامل مهم در تعیین کننده بحساب می‌آید. یک توضیح مختصر:

قابل تذکر است که قبل از آغاز جنگ، مسلمانان در نظر کافران کمتر از آن شماری که بودند، نشان میداد؛ اما وقتی معرکه شروع شد، مسلمانان را دو برابر شمار اصلی خود می‌پنداشتند. اراده‌ی الله بر این بود تا بیم و هراس فرایشان گیرد و توانشان تضعیف گردد؛ همان گونه که الله متعال میفرماید: «قَطْعًا دَرِ بَرِخُورِدِ مِیَانِ دُو گِرُوه، دَر مِیْدَانِ نِیْرِدِ بَدْر، بَرای شِما (یهودیان) نِشانه ای و دِرسِ عِبْرَتی بُوْد. گِرُوهی دَر رَاهِ خِدا پِیکار مِیکَرَدند و دِیگَری، کافر بُوْدند و شِیطان رَاهنمایِشان بُوْد. کافران، مسلمانان را بَهِ چِشمِ خویِش - نه، بَهِ خِیال و گِمان-، دُو چِندان مِی‌دِیدند و بَیم و هراس دَر دِلهایِشان رَاه یَافت...» (ملاحظه فرماید سوره آل عمران آیه: 13 که میفرماید: «وَأَخْرَىٰ كَافِرَةً يَرُؤْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ») حکمت اندک جلوه نمودن مشرکان در دید مؤمنان، به دلیل تأیید و تصدیق رؤیای مبارک پیامبر و تقویت دل‌های مؤمنان بود و هم چنین، فلسفه‌ی اندک جلوه نمودن شمار مؤمنان در دید مشرکان این که: وقتی شمار آنان در نظر مشرکان، اندک آمد، در تدارک و آمادگی علیه مسلمانان، جد و جهد کافی از خود نشان ندادند و در صحنه‌ی معرکه هم راه گریز و چاره ای نداشتند؛ هر چند هنگام شروع نبرد در میدان کارزار، مسلمانان را دو چندان شمار واقعی خود دیدند. این بود که مسلمانان چیره و پیروز گشتند. (بنقل از تفسیر فرقان).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (45 الی 47) در باره نصایح و راهنمایی‌های نظامی، بحث بعمل می‌آید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقَيْتُمْ فِتْنَةً فَاتَّبِعُوا وَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٤٥﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون با جماعت (کفار در وقت جنگ) روبرو شدید، پس ثابت قدم باشید و الله را بسیار یاد کنید تا به نصرت و پاداش الهی دست یابید و رستگار شوید. (۴۵).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَقِيتُمْ»: برخورد کردید، ملاقات کردند. «فئة»: گروه، دسته، جماعت، در این جا منظور گروه کافران است. «فَانْتَبُوا»: پایداری کنید. «وَاذْكُرُوا اللَّهَ»: خدا را یاد کنید. پایداری و یاد خدا، موجب ظفر است. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر آیه:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا»: ای مؤمنان! چون با گروهی رو در رو شدید، ثابت قدم باشید و در جنگ با دشمنان دین، سست و جبون نشوید. یعنی وقتی با جماعتی کافر روبرو شدید، تا آنها را شکست می دهید در ستیز پایدار بمانید. در این هیچ جای شکی نیست که: لازمه‌ی ایمان، ثابت قدمی است. پایداری و یاد الله، رمز پیروزی در نبرد و رستگاری جاوید است.

«وَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ(45)»: و از زیاد گفتن ذکر الله متعال استعانت بجوئید که ذکر او تعالی بهترین کمک و توشه و قوی‌ترین سلاح و ابزار و برترین آمادگی برای جهاد به شمار میرود؛ زیرا با ذکر الله متعال رحمت نازل میشود و برکات الهی انسان را میپوشاند. با ذکر، صبر و شکر رستگاری بزرگ به دست می‌آید.

در یادآوری از ذکر در اینجا این نکته نهفته است که انسان همواره هنگام مشکلات به یاد دوستان و احباب خود می‌افتد و شکی نیست که بزرگترین دوست یک انسان مؤمن، خدای تعالی و بزرگترین عمل ذکر و سختترین آن جهاد است، از این روی مناسب این است که ذکر یاد گردد، چون کاری است سهل و آسان و دارای فوائد و عوائد نیکوست و اگر ذکر نفعی هم نمیداشت همین قدر کافی بود. ذکر کنندگان کسانی‌اند که از دیگران به رستگاری دنیا و آخرت پیشی می‌جویند.

این آیات آموزنده آداب جنگ و شیوه شجاعت از سوی خداوند متعال برای بندگان مؤمنش در هنگام رویارویی با دشمنان است و در مجموع شامل پنج قاعده کلی و اساسی می‌شود که اولین آنها ثبات و پایداری است.

چنانکه در حدیث شریف آمده است که رسول گرامی اسلام محمد صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ای مردم! آرزوی رویارویی با دشمن را نکنید و از الله متعال عافیت بخواهید ولی چون با دشمن روبرو شدید، ثابت قدم و پایدار باشید و بدانید که بهشت در زیر سایه شمشیر هاست».

قاعده دوم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی این است: «والله را بسیار یاد کنید» در میدانهای جنگ، بخصوص در هنگام اضطراب و مشوش بودن دل‌هایتان چراکه یاد الله متعال شما را بر ثبات و پایداری و اطمینان قلبی یاری میکند و او را به زبانه‌ایان یاد کنید و در میادین و سنگرهای نبرد به او التجا برید چنانکه یاران طالوت در عرصه‌گاه نبرد گفتند: «وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ - قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (سوره البقرة: 250). «باشد که رستگار شوید» یعنی: به مراد خویش در کسب پیروزی و دریافت پاداش الهی برسید.

بزرگترین اسلحه صحابه(رض) این بود: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ؛ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد، رکوع 4). مراد از ذکر و یاد الله متعال در آیه مبارکه، تنها ذکر زبانی نیست، بلکه توجه درونی و یاد لطف‌ها و امدادهای و وعده‌های و یاد عزت، عظمت و فرمان او نیز هدف است، در ضمن بادر نظر داشت اینکه، ما مأمور به ثبات قدم در جبهه‌ایم، «فَانْتَبُوا» اما همین پایداری را هم باید از خدا بخواهیم.

«رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا» (بقره، 250).

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٤٦﴾

و دیگر اینکه در اثنای جنگ الله و رسول او را اطاعت کنید و با یکدیگر نزاع (وکشمکش)

مکنید تا سست و بد دل نشوند و قدرت (و شوکت و هیبت) شما از میان نرود و استقامت نمائید که خداوند با استقامت کنندگان است. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لاتنازعوا»: با هم نزاع مکنید. اختلاف نداشته باشید. «تفشلوا»: سست و ناتوان میشوید. «ریحکم»: توان و نیرو و شکوه شما. «ریح»: باد، کنایه از قدرت و شوکت است، همچون بادی که پرچم‌ها را به اهتزاز در می‌آورد و نشانه‌ی برپایی، کامروایی و عظمت است. (تفسیر فرقان).

تفسیر:

«وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: در تمام اقوال و افعالتان از الله متعال و پیامبرش فرمان ببرید. و هرگز با فرمان آنان مخالفت نکنید.

در آیه‌ی قبل، به دو عامل از عوامل پیروزی مؤمنان یعنی «پایداری» و «یاد الله» اشاره بعمل آمد، و در این آیه مبارکه، عامل اطاعت و وحدت مطرح است، چنانکه در آیه‌ی قبل به ثبات قدم از جهت جسم و ظاهر اشاره شد و در این آیه، از صبر در جنبه‌ی روانی و باطنی یاد شده است.

قاعده سوم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی همانان پیروی، فرمانبرداری و اطاعت از الله و رسول اش در همه چیز و از جمله؛ در امر جهاد و مبارزه، نه از هواها و آراء و تمایلات خویش به معرفی گرفته شده است.

«وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا»: و با یکدیگر نزاع و اختلاف نداشته باشید؛ که در این صورت بزدل و ضعیف میشوید، و از رویارویی با دشمن دوری می‌جوئید. و در ضمن به بروز اختلافات نیرو، توان و هیبت شما از بین می‌رود و از پیروزی و ظفر یافتن بر دشمن محروم می‌شوید.

قاعده چهارم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی همانا عدم نزاع و اختلاف بایکدیگر و دربین خود است: تنازع؛ عبارت از: اختلاف در رأی است، که این امر سبب جُبْن و سستی در جنگ می‌شود.

«وَتَذَهَبَ رِيحُكُمْ»: و نیرو و اعتبارتان از بین می‌رود و سستی و خلل بر شما حکمفرما خواهد شد. همچنان در صورت اختلاف و تنازع «شان و شوکتتان بر باد میرود» مراد از ریح: نیرومندی و پیروزی و به قولی: دولت و شوکت است، که حق تعالی در اینجا نافذ بودن امر دولت را به باد در وزش آن، تشبیه کرده است.

اتحاد و یکپارچگی و دوری از اختلاف و تفرقه، از دستورات اکید الهی است که در آیات متعدّد به آن فرمان داده است و این فرمان باید در تمام زمینه‌ها رعایت شود، مخصوصاً در حال جنگ و درگیری بادشمن که ضرورت بیشتری دارد، چنانکه خداوند متعال در سوره صف از اتحاد، نظم و هماهنگی مجاهدان تعریف کرده است. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُومٌ» (صف، 4) (همانا خداوند کسانی را دوست دارد که صف بسته در راه او پیکار کنند، چنانکه گویی بناء بسیار مستحکم سربی هستند).

«وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (46): و بر شماس تا در سختی‌ها و مشکلات صبر کنید و مشکلات را تحمل نمائید که خدای تعالی صبر کنندگان را به کمک و تأیید خود تأیید می‌کند و آن‌ها را با پیروزی خود گرامی می‌دارد.

ایمان به اینکه خداوند باصابران است، انسان را به صبر و پایداری سوق میدهد. نصرت و امداد الهی، با صابران است.

و این هم قاعده پنجم از قواعد جنگ و آداب آن است.

باید گفت که: این آیه دلالت بر آن دارد که طاعت از الله و پیامبر و همچنان باجماعت مسلمانان بودن سبب قوت و نیرومندی و راهی به سوی رستگاری و پیروزی است و اینکه اختلاف و چند دستگی سبب ناکامی و شکست می‌شود.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿٤٧﴾

و مانند کسانی نباشید که به تکبر و غرور و برای خودنمایی (به مردم) از دیار خویش بیرون آمدند و (در حالیکه) دیگران را از راه الله باز می داشتند. (و سرانجام کارشان شکست و نابودی شد) و خداوند به آنچه عمل می کنند احاطه (و آگاهی) دارد. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دیار»: جمع دار، خانه ها و کاشانه ها. «بطرا»: سرمستی، غرور، نعمت و ثروت و اطرافیان، تکبر و... «رئاء»: به شیوهی ریاکارانه و خودنمایی، نمایش دادن. «یصدون»: باز می دارند. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر آیه:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَ رِئَاءَ النَّاسِ»: و ای مؤمنان! بسان و مانند کفار قریش نباشید که با تکبر و برای کسب فخر و عظمت بیرون رفتند.

مفسران در تفسیر آیه مبارکه «بَطْرًا وَ رِئَاءَ النَّاسِ» مینویسند که: تفاوت اصولی جنگ های اسلامی و غیر اسلامی در هدف است. هدف مسلمانان از جنگ، رفع فتنه است (آیهی 39 این سوره)، اما هدف دیگران، سلطه جویی و قدرت نمایی است.

مفسران می افزایند: بعد از اینکه کاروان تجارتی ابوسفیان - از دست مسلمانان - سالم به مکه رسید، ابوسفیان به ابو جهل پیغام داد که ما به سلامت به مکه رسیدیم، شما که برای کمک و یاری ما رفته اید، دوباره به مکه برگردید.

ابو جهل مغرورانه گفت: تا مسلمانان را سرکوب نکنیم و به افتخار پیروزی شراب ننوشیم و قدرت خود را نشان ندهیم، بر نمی گردیم. اما سرانجام شکست خوردند و ابو جهل در آن جنگ، جام مرگ را نوشید.

مفسر قرطبی در تفسیر این آیه می نویسد: ابوجهل عهد کرده بود که پس از شکست رسول الله و سپاه اسلام، پیروزی خود را در کنار چاه های بدر با نوشیدن شراب و ساز و آواز و رقصیدن غلامان جشن بگیرد و برای این کار آمادگی لازم را گرفته بودند.

(طبری از ابن عباس (رض) روایت میکند: زمانی که ابو سفیان کاروان تجارتی قریش را نجات داد. برای قریش پیام فرستاد که: برگردید، قافله و اموال تجارتی شما نجات یافته است. اما ابو جهل ملعون گفت آنچه را که گفت.)

مفسر طبری گفته است: پس به جای جام شراب کاسه های مرگ را سرکشیدند و نوحه خوانان به جای آواز خوانان بر آنان شیون کرده و نوحه (سروده های غم) خواندند.

در حدیث شریف آمده است که بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم قریش را این گونه مغرور و سرمست دیدند، به بارگاه الهی مناجات کردند و گفتند: «یا الله! این قریش است که با فخر و کبکبه خویش به میدان روی آورده تا با تو زور آزمایی کند و پیامبرت را تکذیب نماید، یا الله! آنان را به هنگام بامداد کمرشکن کن». همچنین در حدیث شریف آمده است:

«خداوند سکوت را در سه چیز دوست دارد:

1- به هنگام تلاوت قرآن.

2- به هنگام جنگ.

3- به هنگام حمل جنازه».

«وَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ»: از ورود مردم به دین اسلام ممانعت می کنند.

«وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (47)»: دشمنان بدانند با همه تلاشی که در برابر الله متعال می کنند، اما هرگز از تحت قدرت الهی خارج نمی شوند، خدای سبحان به تمام این امور آگاه است، و به خاطر آن آنها را مجازات می دهد.

توصیف سپاه قریش در قرآن کریم:

الله متعال در آیه مبارکه سه وصف را برای سپاهیان قریش بیان نموده است که عبارت اند

از:

- 1- «بَطْرًا»: با کبر، غرور و معصیت بیرون شدند.
- 2- «رَأَاءَ»: باتظاهر و مانوری که هدف نشان دادن قدرت و توان رزمی خویش بود.
- 3- «وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ»: با این هدف بیرون شدند که مردم را از راه الله که همان دین الله است باز دارند.

شان نزول آیه 47:

519- ک: این جریر از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است: در غزوه بدر قریش از مکه با دف و دایره، را مشگران و زنان نغمه‌سرا به جنگ آمده بودند. پس پروردگار در باره آنها آیه: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا» را نازل کرد (طبری 16197).

خوانندگان محترم!

در آیات (48 الی 49) در مورد اینکه شیطان پس از فریب دادن مشرکان در میدان معرکه بدر، آنان را رها کرد، بحث بعمل آمده است.

وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَآتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤٨﴾

و [یاد کنید] وقتی را که شیطان اعمالشان را [که در راه دشمنی با پیامبر و لشکرکشی بر ضد اهل ایمان بود] در نظرشان زینت داد و گفت: امروز [به سبب جمعیت بسیار و آرایش جنگی شما] هیچکس از مردمان [با ایمان] پیروز شونده بر شما نیست، و من پناه دهنده به شمایم، ولی زمانی که دو گروه [مؤمن و مشرک] با یکدیگر برخورد کردند، به عقب برگشت و پا به فرار گذاشت، و گفت: من از شما [پاران و پیروانم] بیزارم، من چیزی را [چون نزول فرشتگان] می بینم که شما نمی بینید، یقیناً من از الله می ترسم. و الله سخت عذاب دهنده است. (48)

تفسیر:

«وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ»: و یادآورید روزی را که شیطان، جنگ با اهل ایمان را در نظر بت پرستان نیکو بیناند بر مکر و حيله به آنها وعده نصر و پیروزی داد و تعداد افراد و قوتشان را در نظر آنها بسیار جلوه گر کرد.

باید گفت که یکی از راه های فریب شیطان، همانا زیبا جلوه دادن بدی هاست. «زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ» بلی، نیکو پنداشتن کارهای بد ناهماهنگ، و خشونت بار، نشانه‌ی نفوذ شیطان در افکار انسان است.

«وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ»: طوری که گمان کردند او آنها را از دشمنان شان حفظ میکند و هنگام ملاقی‌شان یاری می رساند، طوری که محمد و یارانش بر شما پیروز نمی شوند.

«وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ»: من پناه دهنده و یاور شما هستم.

واضح است که ایمان، حمایت فرشتگان را به دنبال دارد و کفر، حمایت شیطان را. به یاد داشته باشد که: شیطان، منافق، فریب‌کار، دروغگو و بی وفاست و نباید در زندگی خویش به گفتار و وعده های آن اعتبار کرد.

«فَلَمَّا تَرَآتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ»: ولی زمانی که مؤمنان و مشرکان روی در روی قرار گرفتند شیطان پیمان خود را شکست و بر خلاف وعده‌ای که به آنان مبنی بر یاری رسانیدن به آنها داده بود عمل کرد و پا به فرار گذاشت و ناامید و متواری گشت، «وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ»: و گفت من شما را یاری نمی رسانم و نمی توانم در کنار شما باشم، من از شما تبری می کنم. این بیانگر اوج ذلت و زبونی آنها می باشد.

سپس در بیان علت بیزارگی جستن خویش گفت: «إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ»: من ملائکه‌ای نیرومند، استوار و دارای شدت عمل می بینم که هیچکس توان مقابله و جنگ با آنها را

ندارد.

در حدیث شریف آمده است: «هرگز شیطان را کوچکتر و منفورتر و عصبانی‌تر از روز عرفه ندیده‌ام، مگر در روز بدر، آنگاه که جبرئیل را دید که فرشته‌ها را برای نبرد آرایش میداد» (امام مالک آن را در «الموطأ» روایت کرده است).
از خصوصیات شیاطین، همین است که: آتش فتنه را روشن میکنند، ولی خودش در معرکه قرار را به فرار ترجیح میدهد. واضح است که: روابط غیر الهی، ناپایدار و غیر قابل اطمینان است.

«إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (48)»: من از این می‌هراسم که خدای تعالی عذاب خود را بر من از هر طرف احاطه سازد و هلاکم کند که او تعالی دارای مجازات و عقاب شدید است و هرگز مغلوب نمی‌شود، او دارای عذاب قوی است که هرگز کسی با او جنگیده نمی‌تواند.

شیطان، به خداوند متعال معتقد و از شدت عقوبت آن اطلاع و آگاه است.
ابن عباس (رض) گفته است: روز بدر شیطان با گروهی از سربازانش آمد، او را در شکل «سراقه ابن مالک» دیدم، شیطان به مشرکین گفت: امروز هیچ کس بر شما پیروز نمیشود. و من شما را در پناه می‌گیرم، وقتی جنگجویان صف آرایی کردند پیامبر صلی الله علیه وسلم مشتکی خاک را برداشت و آن را به صورت مشرکین پاشید و آنها پا به فرار نهادند. جبرئیل علیه السلام به طرف شیطان آمد، وقتی شیطان که دستش در دست یکی از مشرکین بود او را دید، دستش را از دست مشرک جدا نمود و با جماعتش پا به فرار نهادند.

مرد مشرک گفت: ای سراقه! آیا تو گمان میکنی که پناهگاه ما هستی؟ گفت: من چیزی را می‌بینم که شما آن را نمی‌بینید. من از الله می‌ترسم. دشمن خدا دروغ گفت، می‌دانست کاری از دستش بر نمی‌آید؛ زیرا سپاه فرشتگان را دیده بود. (مختصر ابن کثیر ۱۱۱/۲).
این آیه دلالت بر آن دارد که راه شیطان مبتنی بر نیکو جلوه دادن امور خطا و خوش‌نما ساختن گمراهی است و اینکه هرگاه بنده‌ای را در ورطه‌ای قرار دهد او را به حال خودش رها می‌نماید از این روی بر بنده لازم است تا از تلبیس او برحذر باشد و از مخفی‌کاری‌های شیطان احتیاط کند.

شان نزول آیه 48 - 49:

520- طبرانی در «معجم اوسط» با سند ضعیف از ابو هریره (روایت کرده است: هنگامی که پروردگار در مکه «سَيُهَزَمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبْرَ - قمر (45)»، را نازل کرد، حضرت عمر فاروق (رض) پرسید: ای فرستاده الله! آن کدام جمع خواهند بود؟ این پرسش پیش از غزوه بدر بود. چون روز بدر قریش مهزوم شد رسول الله را دیدم که باشمشیر برهنه در پی آنان بود و میگفت: «سَيُهَزَمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبْرَ (45)» بنابر این نزول آیه در باره شکست سپاه مشرکان در روز بدر بوده است. و خدای بزرگ آیه «حَتَّى إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ... (مؤمنون: 64) و أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا... (ابراهیم: 28) را در باره روز بدر نازل کرده است. نبی کریم صلی الله علیه وسلم در روز بدر یک مشت ریگ به سوی مشرکان پرتاب کرد که همه لشکرگاه آنها را فرا گرفت و چشم و دهان آنها را پر کرد آنگونه که هر کدام از آنها کشته می‌شد از دهانش ریگ و خاک بیرون می‌ریخت. والله «وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (انفال: 17)» را در این باب نازل کرد. و آیه: «فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئْتَانَ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ...» را در باره ابلیس نازل کرد.

[هنگامی که قریش آماده حرکت به سوی بدر شد، دشمنی و جنگی را که با بنی بکر داشت به یاد آورد و ترسید که این قبیله از پشت به آنها ضربه میزند حرکت خود را به تأخیر انداخت. آنگاه ابلیس به صورت سراقه بن مالک یکی از سران بنی کنانه در رأس سپاهی از شیاطین ظاهر شد و گفت: امروز هیچکس نمیتواند شما را مغلوب کند من پناه شما هستم و شما را در برابر بنی بکر کمک می‌کنم. چون دو سپاه صف آرایی کردند و فرشتگان به کمک مسلمانان برخاستند، ابلیس و همراهانش از میدان بدر فرار کردند]. در روز بدر

عُتِبَ بِن رِبِيعَه وَعَدَه‌ای از همراهانش گفتند: مسلمانان را دین‌شان مغرور ساخته است. پس «إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ» (ترجمه)، نازل شد. (طبرانی در «معجم اوسط» 9117 روایت کرده).

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٩﴾

و [یاد کنید] وقتی راکه منافقان و آنان که در دل هایشان مریضی [شک و تردید نسبت به حقایق] است، می‌گفتند: مؤمنان را دینشان [با این جمعیت اندک و اسلحه ناچیز برای شرکت در میدان نبرد] فریفت، و [آنان باور نمی‌کردند که] هر کس بر الله توکل کند [بی‌تردید پیروز می‌شود]؛ زیرا الله توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است. (۴۹)

تفسیر:

«إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ»: و یادآورید روزی راکه منافقان، یعنی همان کسانیکه اظهار ایمان کردند ولی در باطن کافر بودند «وکسانیکه در دل هایشان مریض است» یعنی: شکاکانی که نفاقی ندارند ولی به جهت این که نومسلمانند، عقیده حق در آنان کاملاً رسوخ نکرده است؛ می‌گفتند: «غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ» مسلمانان به دین خود مغرور گشته‌اند. از این رو خود را در دسری انداخته‌اند که توان آنرا ندارند. خدا در جواب آنها فرموده است: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (49)» آیات متبرکه این سوره پیوسته از موقعیت و عبرت‌های غزوه بدر، بحث مینماید: از جمله چگونه شیطان در هنگام سختی و ضرورت از صف مشرکان جدا شد و فرار را به قرار ترجیح داده و هم چنین منافقان، بی‌باکی و دلاوری مسلمانان را مسخره می‌کردند، طوری که در حق شان می‌گفتند که چگونه با جمعیت و سلاح اندک و قلیلی پیروز شدند، بدین ترتیب آنان را فریب خورده می‌پنداشتند. مگر پروردگار متعال جواب این منافقان را داد که این غرور نیست؛ توکل است، هر که بر قدرت بی‌انتهای خدای مستعان چنین اعتماد و یقین داشته باشد که هر امر و اراده او تعالی عین حکمت و صواب است، ضرور در معامله حق جدی و دلیر می‌گردد. و هر کس بر الله توکل نماید، بداند که خداوند، عزیز حکیم است، پس هیچ نیرویی نمیتواند بر وی غالب شود و از غلبه اوست که اندک را بر بسیار وضعیف را بر قوی مسلط میکند و از حکمت اوست که دوستان و دشمنانش را با هم برابر نمی‌سازد و توکل کنندگان بر خود را خوار و ذلیل نمی‌گرداند.

در مجموع باید گفت که: توکل بر الله متعال، از حساب غرور، جداست.

طوری که: توکل بر الله در جنگ بدر، عامل پیروزی مسلمانان شد.

و فحوای آیه مبارکه برای ما می‌آموزاند که: باید بر کسی توکل و اعتماد کنیم که شکست‌ناپذیر و تمام کارهایش حکیمانه است.

«عَزِيزٌ حَكِيمٌ»: و در این هیچ جای شکی نیست که قدرت الله متعال، همراه با عزت و حکمت است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (51 الی 54) در باره آن چه که بر سر کافران و مشرکان آمد، بحث نموده است.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَنْدَبَاهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٥٠﴾

و اگر ببینی کافران را به هنگامی که فرشتگان (مرگ) روح آنها را (در بدر) می‌گیرند قبض می‌کردند، در حالی که بر روی‌ها و پشت هایشان می‌زدند و (می‌گویند) بچشید عذاب سوزنده را (به حال آنها تاسف خواهی خورد). (۵۰)

تفسیر:

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ»: مفسر تفسیر انوار القرآن در تفسیر این آیه

مبارکه می نویسد: «و اگر ببینی» ای بیننده! «هنگامی که فرشتگان جان کافران را می ستانند» مراد؛ کافرانی هستند که فرشتگان در روز بدر آنان را به قتل رساندند. به قولی دیگر: مراد فرشتگان موکل مرگ اند که ارواح کافران را قبض می کنند. «يَضْرِبُونَ وُجُوهُهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ» ملاحظه مینمایم که قهر اخروی خداوند به کافران، از لحظه‌ی جان دادن شان در این دنیا آغاز میشود، طوریکه در آیه مبارکه آمده است: فرشتگان آنها را از پشت و رو میزدند، به روی یعنی صورت و پشت آنها به تازیانه‌ی آهنین ضربه می زدند.

باید متذکر شد که در آیات متعددی از قرآن عظیم الشان، به موضوع جان دادن سخت کفار، اشاراتی بعمل آمده است، از آنجمله در (آیه 27 سوره‌ی محمد و آیه 93 سوره‌ی انعام آیه‌ی 93) و در مقابل، همچنان در قرآن عظیم الشان به جان دادن آسان مؤمنان هم اشاراتی بعمل آمده است که از جمله در (آیه‌ی 32 سوره‌ی) نحل میخوانیم: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (آنان که (از آلودگی‌های شرک و گناه) پاک اند، فرشتگانی که جانشان را می‌ستانند، می‌گویند: سلام علیکم. به پاداش آنچه انجام داده‌اید، به بهشت داخل شوید).

«و تَوْفِقُوا عَذَابَ الْخَرِيقِ (50)» عذاب شعله‌ور و سوزنده و دوزخ افروخته را بچشید تا مجازاتی در بدل اعمال بد و کفر آمیز و تکذیبگرانه شما باشد. بدین ترتیب مزدهی عذاب آخرت را به آنها می‌دهند.

بناءً به قولی آن ملایک شلاق‌های آتشین با خود داشتند و با آن تبهکاران را می زدند، در نتیجه جراحاتشان بسان آتش مشتعل می شد. (تفسیر بیضاوی صفحه ۲۱۵). در حدیث شریف آمده است: «چون ملک‌الموت با چهره‌ای عبوس و هولناک در هنگام احتضار کافر نزد وی می‌آید، به او چنین می‌گوید: ای روح پلید! بیرون آی به‌سوی باد سوزان و آب جوشان و سایه‌ای از دود تاریک. آنگاه روح وی در اجزای بدنش متفرق میشود و فرشتگان موکل آن را از تنش چنان با فشار بیرون می‌آورند که سیخ کباب از گوشت سخت و مرطوب به فشار بیرون آورده میشود، به‌گونه‌ای که عروق و اعصاب وی همه با آن زار و افکار می شود»

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿٥١﴾

این (عذاب سوزان) به سبب آن کرداری است که دست‌های شما پیش کرده است، و اینکه الله بر بندگان خود ستمگر نیست. (۵۱)

تفسیر :

«ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ»: عذابی که به کفار از قبیل زدن بر روی و پشت میرسد، به سبب کفرشان به الله متعال و تکذیب پیامبر و جنگ با دوستان الله و مانع شدن از راه حق می باشد. یعنی این عذاب ناشی از کفر و گناهایی است که خود مرتکب شده‌اید. یعنی مجازات دستاورد های کاری قبلی شما است که می چشید، در غیر آن شکی نیست که خداوند بر بندگانش ستمگر نیست.

«وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (51)»: و اوتعالی هرگز بر آن‌ها ظلم ننموده که آن‌ها را بی‌جهت و بدون گناه عذاب کند، بلکه آن‌ها مستحق این مجازات هستند و الله متعال هیچگاه بر بندگان خود ظلم نمینماید بلکه با فرستادن پیامبران و انزال کتاب‌های آسمانی و واضح ساختن برهان بر آن‌ها اقامه حجت میکند و اینطور نبوده که آنها را مهمل و سر به خود بگذارد، بلکه برای آنها حق را از باطل بیان نموده و سپس آنها را عادلانه جزا داده است.

كَذَابَ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٥٢﴾

[عادت اینان] مانند عادت فرعونیان آنانی که پیش از آنها بودند که به آیات الله کافر شدند، پس الله آنان را سبب گناهانشان گرفتار کرد، زیرا الله توانا (و) سخت عذاب دهنده است. (۵۲)

تفسیر :

«كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: «دَاب»: بمعنی عادت همیشگی. پیشه. ملاحظه میداریم که در برخی از اوقات کفر و لجاجت، برای برخی از انسانها، بمثابة عادت، خلعت و پیشه شان مبدل شده که در این صورت، عذاب بر آنان نازل میشود، طوری که در آیه مبارکه آمده است که: عادت این مشرکان مانند عادت قوم فرعون و کسانی است که پیش از آن ها مانند قوم نوح و عاد و ثمود می باشد.

«كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ»: همه آنها به الله واحد کفر ورزیده و پیامبران الهی را تکذیب نمودند. روش الله متعال در قبال این ها مانند روش او با کسانی است که پیش از آنها گذشته، یعنی از قدیم این دستور است که هر وقت مردم به تکذیب و انکار آیات الله اصرار کردند و به مقابله انبیاء علیهم السلام یا فشردهند؛ خداوند آنها را به يك نوع عذاب گرفتار کرد.

«فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ»: **آنگاه الله متعال آنان را به کیفر گناهان و تکذیب شان گرفتار کرد، «إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ (52)»:** غضب و قهر خدا سنگین و سخت و عذابش بسی شدید است و هیچ کس بر او چیره نمیشود و هیچ فرار کننده ای از دستش در نمی رود.

یعنی: سنت الهی در عذاب کردن گروه قریش، همانند سنت پیشین وی در تعذیب گروه های کفاری است که عادت و شیوه آنها کفر ورزیدن به آیات الهی بوده است لذا این کفرشان است که سبب فرود آمدن عذاب خدای سبحان بر آنان شده است پس همان گونه که آنان بر عادت و شیوه خویش در تکذیب ادامه می دهند؛ متقابلاً عادت و سنت الهی هم بر تعذیب شان جریان یافته است. «دَاب»: عادت است.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۵۳)

آن (عذاب سخت) به این سبب بود که الله تبدیل کننده نعمتی نیست که بر قومی بخشیده باشد مگر آن که آنان آنچه را که در دل اراده دارند تبدیل کنند (اراده شکر را به ناشکری، و اراده ایمان را به کفر، و اراده اطاعت را به نافرمانی،) و الله شنوای دانا است. (۵۳)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: زوال نعمت ها، از ناحیهی خودماست، وگرنه سنت پروردگار بر استمرار نعمت هاست. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ» عذابی را که الله متعال بر آنها مقرر نموده مبتنی بر روش الله است، روشی که بر اساس آن هیچگاه نعمت و بخشش را به مشقت تبدیل نمیکند، مگر به سبب گناهی که مرتکب شده است، «حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» تا نعمت الله را به کفر و نافرمانی تبدیل نکنند، همانطور که قریش نعمت فراوان و گشایش و امنیت و آسایش را به کفر و ایجاد مانع در راه الله و جنگ و ستیز با مسلمانان تبدیل کردند.

مفسر «أبو محمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر، میفرماید: نعمت الله بر قریش همانا بعثت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است، ولی به او کافر شدند و او را تکذیب کردند، آنگاه خدا او را به مدینه انتقال داد، و کیفر و عقاب بر مشرکین واجب آمد (تفسیر قرطبی ۲۹/۸).

«وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (53)» یعنی خدای سبحان گفتار آنان را می شنود و به اعمال آنها آگاه است. او با سمع خود تمام گفته های آنان را شنیده است هم گفتار بد را و هم گفتار خوب را. او با علم خود بر هر عمل و حالتی اطلاع پیدا کرده هم خوب آن و هم زشت آن، پس جزایش بر اساس عدالت نازل شده و رحمتش بر اساس فضل.

كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ (۵۴)

(باز به تاکید گفته میشود که) مانند عادت فرعونیان و (عادت) انانی که پیش از آنها بودند که آیات (دلایل) پروردگارشان را دروغ شمردند، و ما هم به خاطر گناهانشان آنها را هلاک نمودیم فرعونیان را غرق کردیم چون همه این گروهها ظالم (و ستمگر) بودند. (۵۴)

«كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ» تکرار این جمله برای تأکید است، همچنین با بیان نوع عذاب در این آیه، بر تفصیل موضوع افزوده شده است؛ یعنی حال و وضع آنها مانند حال و وضع تکذیب کنندگان پیشین است، که حال خود را تغییر دادند و خدا هم نعمتش را تغییر داد.

باید گفت: تعبیر «كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ» در دو آیه‌ی قبلی نیز آمده بود، اما این تکرار منافاتی با بلاغت ندارد، چون موقعیت‌ها متفاوت است. آنجا بحث از مجازات الهی نسبت به ظالم بود، اینجا تغییر نعمت بر اساس تغییر حالات مردم است. البته ممکن است در آیه‌ی قبل، عذاب اخروی منظور باشد و اینجا عذاب دنیوی.

برما است تا از سرنوشت گذشتگان درس عبرت بگیریم. و به این حقیقت باید برسیم که: تکذیب آیات الهی، زمینه‌ی ساز هلاکت انسان است. و در این هیچ جای شکی نیست که: انسان، دارای اختیار است و سرنوشت او در گرو عملکرد خودش می‌باشد.

«فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ»: پس ما آنان را به سزای گناهانشان، آنان را سنگ باران و بعضی را در بحر غرق کردیم. بناءً درمی یابیم که: ظلم و گناه، عامل قهر الهی است، فرق نمیکند که این ظلم به خود صورت گیرد، و یا به مردم صورت گیرد و یا هم به انبیاء و شرایع آسمانی باشد.

«وَأَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ»: فرعون و قومش را با هم غرق کردیم. «وَكُلُّ كَانُوا ظَالِمِينَ» (54) همه این کفار با سرکشی و عصیان بر خویشتن ظلم کردند از این روی مستحق زیان و خسران شدند پس هلاکت آنها مبتنی بر عدالتی از جانب الله متعال بوده است.

به همین ترتیب مشرکان مکه که در بدر به عذاب الهی گرفتار شدند، همه بر خود و دیگران ستمکار بودند، به سبب این‌که مرتکب اعمالی چون کفر به الله سبحان و تعالی و آیات و پیامبرانش و نیز ظلم بر دیگران در برخورد و رفتارشان میگردیدند پس سنت الله متعال این بود که آنان را به عقوبت فرو گیرد و فرعونیان را غرق و دیگران را نیز به شیوه‌های گوناگون هلاک گرداند.

بر ماست که از این آیات درس عبرت بگیریم، کردارمان را بیازماییم، خلق و خوی خود را بررسی کنیم و راه و روش خویش را مورد دقت و توجه همه جانبه قرار دهیم، تا دریابیم که آیا ما بر روش آنان که پیش از ما گرویده و جانانه ایمان آورده اند، هستیم؟ آیا در پی سلف صالح می‌رویم؟ آیا پیش از آن که ما دل و درون خود را دگرگون کنیم، الله متعال آنچه را به ما عطا کرده، دگرگون میفرماید و بر خلاف حکم و سنت همیشگی خود با ما رفتار خواهد کرد؟! هرگز چنین نخواهد کرد و به وعده اش وفا می‌کند، مگر آن گاه که ما سست و بی‌اراده شویم، از فرمانش سرپیچی کنیم، در پی نیکان نرویم و مال و ثروت و اطرافیان، ما را شگفت زده کنند و بفریبند و غرور بی‌جا دامنگیر شود، در این صورت، عزت و سربلندی و ارزشهای خدایی و نعمات بی‌دریغ و سعادت و آقایی، به خواری و سرافکنندگی و فقر و درماندگی و بندگی ستمگران مبدل می‌گردد و راه گریزی باقی نمی‌ماند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (55 الی 66) در باره حال و وضع پیمان شکنان، آمادگی برای جنگ با دشمن بر حسب توان و قدرت، ایثار و فداکاری در اسلام، امتی یکپارچه، تشویق آنان علیه کفر و دشمن، بحث بعمل آمده است.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٥﴾

یقیناً بدترین روندگان (جانوران روی زمین) نزد خدا کسانی هستند که کافرند و [به سبب لجبازی و عنادشان] ایمان نمی‌آورند. (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الدواب»: جنبندگان، مراد یهودیان عصر پیامبر بخصوص بنی‌قریظه و انسانهای نا اهل است که در آیه 22، همین سوره به بیان گرفته شد.

تفسیر :

در آیه مبارکه 22، «شَرَّ الدَّوَابِّ» را کسانی دانست که نمی‌اندیشند، این آیه آنان را کسانی می‌داند که ایمان نمی‌آورند و کفر می‌ورزند. پس ریشه‌ی کفر، عدم تعقل صحیح است. قرآن، ارزش انسان را در گرو عقل و ایمان می‌داند که اگر تعقل نکند، یا کفر ورزد، از مدار انسانیت خارج می‌شود. انسان واقعی، کسی است که عاقل و مؤمن باشد.

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (55)» بدترین جنبنده روی زمین کفاری‌اند که آیات الله را انکار نموده و پیامبرانش را تکذیب کرده‌اند. اینها نه به وحدانیت اوتعالی باور دارند و نه او را در الوهیتش یکتا میدانند و طاعت خویش را نیز تنها به خاطر او انجام نمی‌دهند، بنابر این کافر از چهارپا بدتر است چون کافر خلق شده تا عبادت کند در حالی که چهار پا مکلف به این امر نیست پس کافر گمراه‌تر است.

شان نزول آیه 55:

ابن عباس (رض) گفته است: این آیه مبارکه درباره‌ی بنی قریظه نازل شده است. در بین آنان کعب بن اشرف و یارانش هم قرار داشتند، بنی قریظه آنانیکه پیمان شکنی کردند، آنان با پیامبر صلی الله علیه وسلم عهد بستند که ما به مشرکین مکه امداد نمی‌رسانیم! ولی در غزوه بدر به مشرکان مکه اسلحه دادند و درنبرد خندق هم، کعب بن اشرف بامشرکان قسم خوار شد که همراه آنان، علیه پیامبر بجنگد. (زاد المسیر 3/371).

«بنی قریظه»:

«بنی قریظه» نام یکی از قبایل یهودی مدینه و نیز نام یکی از غزوات پیامبر صلی الله علیه وسلم است. (غزوه بنی قریظه در (ذوالقعدة 5 هجری، 627 م) با بنی قریظه بلافاصله پس از جنگ خندق صورت گرفت).

گفته می‌شود که آنان در روزگار «عادیا بن سموئل» یهودی شدند، سپس در کوهی به نام «قریظه» اقامت گزیدند. بناء برنظر برخی دیگر از مؤرخین، «قریظه» نام جد اعلاى آنها بود.

بنی قریظه سرسخت‌ترین یهودیان در دشمنی با رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند؛ آنها عهد و پیمان خود با رسول الله صلی الله علیه وسلم را در روز احزاب نقض کردند و با احزاب همراه شدند و به سب و دشنام و نقض عهد و پیمان با رسول الله صلی الله علیه وسلم روی آوردند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم پس از هجرت به مدینه، با یهودیان بنی قریظه پیمان صلح و عدم تجاوز بست، ولی آنان بارها عهد و پیمان خود را شکستند و سرانجام در غزوه احزاب به مدینه درسال پنجم هجری قمری، کعب بن اسد، رئیس بنی قریظه، به وسوسه‌ی حی بن اخطب، از بزرگان بنی نضیر، پیمان خود را با پیامبر و مسلمانان شکست و به قریش و هم پیمانان آنها پیوست.

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم: پس از اینکه احزاب شکست خوردند، رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه بازگشت؛ ام المومنین عایشه رضی الله عنهما می‌گوید: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از غزوه خندق بازگشته و سلاح خویش بر زمین نهاده و غسل نمود، جبرئیل علیه السلام نزد وی آمده و - درحالیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم گرد و غبار را از سر (مبارکش) می‌تکاند- گفت: سلاح را بر زمین نهادی؟ به الله سوگند من سلاح را بر زمین نگذاشتم، به سوی آنها خارج شو. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «فَأَيْنَ» به کجا؟ جبرئیل علیه السلام به سوی بنی قریظه اشاره نمود. (بخاری و شرح آن الفتح، کتاب المغازی، باب مرجع النبی(ص) من الأحزاب (411/7)، (ش: 4121)؛ و مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب جواز قتال من نقض العهد (ش: 1768).

بنابر این رسول الله صلی الله علیه وسلم به سوی آنان خارج شده و 25 شب آنها را در قلعه‌هایشان محاصره نمود. پس از گذشت این مدت بر حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم تنازل کرده و تسلیم شدند؛ در این شرایط اوس به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند:

ای رسول الله صلی الله علیه وسلم، با بنی قینقاع چنان رفتار نمودی که خود می‌دانی و آنان هم پیمانان برادران خزرجی ما بودند و اینها (بنی قریظه) هم پیمانان ما می‌باشند، پس به نیکی با آن‌ها رفتار کن. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَلَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَحْكُمَ فِيهِمْ رَجُلٌ مِنْكُمْ؟» آیا راضی میشوید که در مورد آنها شخصی از میان شما حکم کند؟ گفتند: بلی، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «فَذَلِكَ إِلَيَّ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ» پس این امر به سعد بن معاذ محول میگردد. گفتند: راضی شدیم و پذیرفتیم. پس به دنبال سعد بن معاذ رضی الله عنه فرستادند. زاد المعاد (3/134).

الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ ﴿٥٦﴾

کسانی که با آنها پیمان بستنی سپس هر بار عهد خود را می‌شکنند و (از پیمان شکنی و خیانت) پرهیز ندارند. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ...»: آنانکه از ایشان پیمان گرفتی، مراد یهودیان بنی قریظه و سایر یهودیان مدینه است که پیغمبر از آنان پیمان گرفت که با او نجنگند و مشرکان را یاری ندهند، ولی ایشان بارها و بارها پیمان شکنی کردند و کفار مکه را برشوراندند و در جنگ بدر با سلاح یاری دادند. (تفسیر فرقان).

تفسیر:

«الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ (56)»

یهودیان بنی قریظه قبلاً نیز با شما پیمان بسته بودند و عهد کردند که هیچگاه مشرکان را یاری و کمک نرسانند، ولی آنها قرار داد و عهد و پیمان خود را بارها شکستند و تقوای الهی را در آنچه تعهد کرده بودند رعایت نکردند و خائنان آن‌ها از عذاب اوتعالی نمی‌هراسند. پس این جاهل به عظمت خداست که در برابر پروردگار خود تمرد می‌کند و از اوتعالی نافرمانی می‌نماید.

فَأَمَّا تَتَّقَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِدَ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدَّكُرُونَ ﴿٥٧﴾

اگر آنها را در (میدان) جنگ بیای پانچان به آنها حمله کن که جمعیت‌هایی که پشت سر آنها هستند پراکنده شوند، شاید متذکر گردند (و عبرت گیرند). (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَتَّقَنَّهُمْ» (تقف): بر آنان دست یافتی و پیروز شدی «تَتَّقَنَّهُمْ» از «تقف»، به معنای درک چیزی است از روی دقت و سرعت. یعنی در برخورد با کفار، کاملاً هوشیار باشید تا غافلگیر نشوید.

«تشرید»: به معنای ایجاد ناامنی و اضطراب و متفرق ساختن است، پراکنده گردان یعنی چنان به دشمن حمله کنید و پلان جنگی داشته باشید که حامیان پشت‌پرده و نیروهای پشت جبهه‌ی آنان، به وحشت افتاده و به فکر حمله و پشتیبانی نباشند. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»).

تفسیر:

«فَأَمَّا تَتَّقَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ»: اگر در میدان معرکه بر آنان غالب شدی، یعنی: اگر در میدان جنگ بر آنان قدرت یافته و بر مغلوب ساختن‌شان توانا شدی، «فَشَرِدَ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ» در کشتن آنان که پشت سر این کافران ایستاده اند به بدترین شیوه ممکن تلاش کن و آنان را پراکنده ساز تا پس از آن کافران دیگر کسی جرئت نکند که با تو دشمنی کند و این مایه پند آنان است و تا مردم از این پس در آنان به دیده اعتبار بنگرند.

قابل تذکر است طوریکه از فحوای آیه مبارکه فهمیده می‌شود: برخورد شما با دشمنان، باید غافلگیر کننده، سریع، دقیق و کوبنده باشد و این یکی از اصول دقیق و پلان شده نظامی بشمار می‌رود.

«لَعَلَّهُمْ يَدَّكُرُونَ (57)»: و به این ترتیب آنان از کسانی که مجازات دیدند عبرت بگیرند و

از پیمان شکنی دست بردارند. همچنان اگر تو کفار قریش را بترسانی یهود مدینه نیز از تو خواهند ترسید و باید که حق نیرو، قوت، چیرگی، غلبه و دولتی داشته باشد تا از خود حمایت کند و نیرومند و مقدس باشد.

وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ ﴿٥٨﴾

و اگر از قومی بیم خیانت (عهد شکنی) داری پس به طرف آنها عهدشان را علناً و به طور برابر ببنداز (شما و آنها برابر بدانید که عهد شکسته است)، زیرا الله خیانت کاران را دوست ندارد. (۵۸)

تفسیر :

«وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً»: ای محمد! در صورتیکه یقین نمودی که دشمنت اراده دارد تا با نقض عهد و پیمان بر تو خیانت کند، «فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ»: تونیز عهدش را به سویش ببنداز تا تو و او به طور مساویانه نقض و ابطال عهد را بدانید. در آیه هیچ جای شکی نیست که دین مقدس اسلام به قراردادهای و معاهدات منعقد شده خویش سخت پایبند است و تا احتمال خیانتی نیست، وفا را به آن لازم و عملی میداند. طوریکه میفرماید: «فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ» از «نَبَذَ»، به معنای افکندن است. مراد از افکندن پیمان به طرف دشمن، این است که قبلاً به آنان اعلام و سپس پیمان را لغو کنید تا غافلگیر نشوند و شما هم ناجوانمردی نکرده باشید. مفسر نحاس گفته است: این بیان از جمله معجزات قرآن است که نظیرش در هیچ کلام پیدا نمیشود، که در کمال اختصار معنی فراوانی در بطن دارد؛ یعنی وقتی از قومی که با تو عهد و پیمان دارند، بیم خیانت داشتی عهد آنها را به خودشان برگردان و به آنها بگو پیمان را شکستم و من با شما می‌جنگم تا بدانند که تو نیز از سوء نیت آنها مطلع شده‌ای، اما تا زمانی که به تو اعتماد و اطمینان دارند و با تو عهد و پیمان بسته‌اند با آنها به ستیز برنخیز که خیانت و ظلم به شمار می‌آید. (تفسیر قرطبی ۳۲/۸).

هرچند آیه کریمه در شأن یهود مدینه منوره نازل شده ولی حکم آن عام است و شامل هر هم پیمانی را که بیم شکستن عهد از او متصور باشد، در بر میگیرد، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ (58)» زیرا خدا خائنان را دوست نمی‌دارد» این هشدار برای رسول الله صلی الله علیه وسلم است که مبادا قبل از اعلام صریح و بی پرده بی اعتبار بودن عهد طرف مقابل، به آنان حمله کنند.

باید گفت که: پایبندی به معاهدات، تا زمانی است که احتمال توطئه نباشد، وگرنه اعلام انصراف میشود. اگر از خیانت دشمن در تشویش هستید، ناجوان مردی نکنید طوریکه در فوق هم گفته شد بهتر است لغو پیمان را اعلام کنید.

بادشمن هم باید عدل و انصاف داشته باشید. خیانت از هر طرفی که باشد حرام و بد است، فرق نمی‌کند که: کافر باشد و یا هم مسلمان.

در حدیث شریف به روایت بیهقی از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «سه چیز است که مسلمان و کافر در آن برابرند:

1- کسی که با وی عهدی بسته‌ای، به عهد با وی وفا کن؛ مسلمان باشد یا کافر زیرا عهد برای الله متعال است.

2- کسی که میان تو و او رابطه رحم (خویشاوندی و قرابتی) است، آن رابطه را بپیوند؛ مسلمان باشد یا کافر.

3- کسی که تو را بر امانتی امین می‌گرداند، امانتش را به وی برگردان؛ مسلمان باشد یا کافر».

أسباب نزول آیه 58 :

522- ابوشیخ از ابن شهاب روایت کرده است: جبرئیل نزد رسول الله آمد و گفت: تو سلاح را بر زمین گذاشته‌ای و من هنوز در تعقیب دشمن هستم، حرکت کن که پروردگار در باره بنی قریظه به تو اختیار عمل داد. آیه «وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً» در باره آنها نازل شده است.

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ ﴿٥٩﴾

و کسانی که کافر شدند گمان نبرند که (از عذاب الهی) سبقت کرده‌اند و جان به سلامت برده‌اند، چون آنها (الله را) عاجز کرده نمی‌توانند. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سَبَقُوا»: پیشی گرفته‌اند. مراد این است که از عقاب و عذاب خدا پیشی نگرفته‌اند و نجات پیدا نکرده‌اند و الله متعال آگاه از آنان و غالب بر ایشان است. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

«وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا»: آن دسته از دشمنان که روز بدر از کشته شدن جان به سلامت و نجات پیدا کردند گمان نکنند که از مجازات الهی و اخذ او فرار نمودند. بلکه آنها در قبضه‌ی قدرت و سلطه‌ی ما قرار دارند، و در اختیار ما هستند.

«إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ (59)»: آنها هرگز نمی‌توانند خدای را از دسترسی به خود باز دارند. او تعالی حتماً آنها را در وقت مناسب خواهد گرفت.

یهودیان هنگامی که از آنچه به مشرکان در جنگ «بدر» رسید نجات یافتند گمان کردند که آنها الله متعال را از تسلط بر خود و هلاک خویش عاجز ساختند، در اینجا الله متعال خبر میدهد که برای آنها مدتی معلوم است و برای کافران نیز. و خداوند متعال قادر است که در هر لحظه از آنان انتقام بگیرد. و هیچ موجودی در زمین و آسمان او را درمانده کرده نمی‌کند.

سعید پسر جبیر میگوید: آیه ی 59 در مورد شش گروه از یهودیان مدینه از جمله «ابن تابوت» که «کعب بن اشرف»-هم چون ابو جهل در مکه- رهبرشان بود، نازل شد. (بنقل

از تفسیر فرقان)

وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَالْآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَظْلُمُونَ ﴿٦٠﴾

و (ای مسلمانان!) برای مقابله با کفار هر چه در توان دارید از انواع قوت، آماده سازید (و خصوصاً) از اسبهای مهیا شده، تا با آن دشمنان الله و دشمن خودتان را بترسانید. (و نیز) دشمنان دیگر غیر از آنها (مشرکین) را که شما آنها را نمی‌شناسید (و) الله آنها را می‌شناسد، و هر چیزی که در راه الله (برای آمادگی جهاد) انفاق می‌کنید، اجر آن به شما کاملاً داده خواهد شد، و به شما ظلم نمی‌شود. (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَعِدُوا»: تهیه کنید. آماده سازید. «رباط»: ریسمانی که چهارپا را با آن می‌بندند. در اینجا مراد پرورش و نگهداری مرکب‌های جهاد است. «آخِرِينَ»: دیگران. «مِنْ دُونِهِمْ»: سواي ایشان. غیر از آنان. «يُوَفَّ إِلَيْكُمْ»: پاداش آن به تمام و کمال به شما داده میشود. «أَنْتُمْ لَا تَظْلُمُونَ»: از سوی الله به شما ظلم نمیشود. اگر نیروی کافی برای مقابله با دشمنان فراهم سازید، از سوی آنان ظلم و ستمی به شما نمی‌شود، چرا که جرأت آن را نخواهند داشت. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».)

تفسیر :

«وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»: ای مسلمانان! برای جنگ و مقابله با دشمنان خود «هر چه در توان دارید برای آنان از قوه مهیا سازید» یعنی تمام اسباب قوت و قدرت مادی و معنوی از قبیل: سلاح، ابزار، مال و علم را آماده کنید. که بتوان با آن در جنگ نیرومند شد و توان رزمی و جنگی را بالا برد، از آن جمله؛ تجهیز افراد و اشخاص حربی، تأمین سلاح، مهمات، ساختن سنگر های مستحکم، آموزش فنون جنگ و سایر تدبیرات جنگی‌ای که باید توان و تلاش مسلمانان صرف آن بشود.

یعنی در هر زمان، پیشرفته‌ترین امکانات جنگی را برای دفاع خود آماده کنید و از هیچ چیز فروگذار نکنید، چه قدرت سیاسی و نظامی، چه امکانات تبلیغی و تدارکاتی.

مفسر شهاب گفته است: از این رو در اینجا نیرو را ذکر کرده است که در بدر آمادگی کامل نداشتند، پس آنها را متوجه کرده است که همیشه و در هر مکان، پیروزی بدون آمادگی قبلی و لازم فراهم نمی‌شود.

از عقبه بن عامر روایت کرده اند که گفت: شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم بر منبر میگفت: «أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمِيَّ، مَرَادُهَا الْقُوَّةُ تِيرَانْدَازِي است» و سه بار این عبارت را تکرار کرده و گفته اند که عقبه در راه الله آماج هفتاد تیر قرار گرفت و شهید شد. از عکرمه روایت شده که «مِنْ قُوَّةٍ» به معنای دژها و سنگرها است.

از فحوای آیه مبارکه برمی‌آید که: ای مؤمنان در قدم اول برای جنگ و مقابله با دشمن، همیشه، حاضر و آماده باشید و از انواع توان و نیروهای نظامی، روحی، علمی و فنون جنگی کمک بگیرید و از هر گونه وسیله ای که مورد استعمال روز باشد، استفاده کنید. بخصوص برای ساختن و پرداختن و تدارک دیدن انواع سلاحها و وسایل دفاعی روز مانند طیارات پیشرفته حربی، تانک ها و زره پوش ها، توپ ها و کشتی های جنگی بحری و غیره، تلاش نمایید. در زمان پیامبر بزرگوار، مسلمانان، برای گرفتن تعدادی از قلعه های خیر از منجنيق استفاده می کردند.

ولی در اتخاذ همه ای این تدابیر نباید فراموش کنید که: وحدت و یکپارچگی هم نوعی قدرت است، که آنرا جداً حفظ نماید، چون با تفرقه، نمی توان دشمن را ترساند و آنان را به شکست مواجه ساخت.

«وَمِنْ رِبَاطِ الْأَخِيلِ» «الرباط»: اسمی برای اسبانی است، یعنی چهارپایانی که در راه خدا بند و افسار (دهن بند که آنرا قید و افسار نامند) شده‌اند. یعنی ای مسلمانان! هر چه در توان دارید «از اسبان آماده» در برابر دشمن، مهیا سازید. در حدیث شریف آمده است: «در پیشانی اسب تا روز قیامت خیر بسته شده؛ [یعنی] پاداش و غنیمت».

«تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ»: با آن نیرو کفار را بترسانید که دشمنان خدا و شما هستند. یعنی همان مشرکان مکه و غیر آنان از گروه‌هایی‌اند که با شما می‌جنگند. باید بنبیه دفاعی مسلمانان در زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، نظامی، عقیدتی و... چنان قوی باشد که دشمن از هرجهت از آن حراسی داشته باشد و بترسد و توطئه‌هایش خنثی شود.

ولی نباید فراموش کرد که در همه این پروسه ارزشهای الهی و همه حقوق انسانی باید جداً حفظ شود، متوجه باید بود که: در مکتب عالی اسلامی، کرامت انسانی مطرح است، نه اغراض شخصی، نژادی و قومی.

«وَأَخْرِبِينَ مِنْ دُونِهِمْ»: غیر از آنها افرادی دیگر را نیز بترسانید.

مفسر ابن زید گفته است: منظور از آن منافقین است و امام مجاهد گفته است: منظور یهود بنی قریظه است اما نظر اول درست تر است؛ چون گفته است: «لَا تَعْلَمُونَهُمْ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ» یعنی از نفاق آنها بی‌خبرید اما خدا از آنها با خبر است.

«وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: هرچه را که در جهاد و سایر طرق خیریه خرج میکنید، یعنی: در جهاد «هرچه باشد» آندک و ناچیز، یا انبوه و بسیار، «يُؤَفَّ إِلَيْكُمْ» در روز قیامت پاداش کامل و کافی آنرا دریافت می‌دارید. «وَأَنْتُمْ لَا تَظْلُمُونَ» (60) «از پاداش آن چیزی کم نمیشود. «و شما موردستم قرار نمیگیرید» در بازگرفتن پاداشتان بلکه پاداش خود را به تمام و کمال دریافت میکنید.

بناءً آنچه شما در راه الله متعال به مصرف می‌رسانید اعم از مال، سعی و کوشش تمام اینها در پیشگاه خدای متعال محفوظ است و اوتعالی به زودی شما را به خاطر آن در دنیا با عزت و پیروزی و بهره نیکو پاداش میدهد و در آخرت با نعمت ماندگار و جایگاه گرامی و خجسته و هیچ چیزی از ثواب اوتعالی کم نمی‌شود، بلکه این ثواب همواره در از دیاد است و فضل و کرمی از جانب خدای تعالی است.

قابل تذکر است که این آیه، جنگ را به عنوان امری ضروری می پسندد، تا از کارهای خائنانه‌ی دشمن جلوگیری شود. همچنان این آیه دستور آماده باش همه جانبه‌ی مسلمانان در برابر دشمنان و تهیه هر نوع سلاح، امکانات، وسایل و شیوه‌های تبلیغی حتی شعار و سروده ها را میدهد که رعایت این دستورات، سبب ترس و خوف کفار از نیروی رزمی مسلمانان میشود. ولی بصورت کل دین مقدس اسلام طرفدار جنگ نبوده و آنرا مطلوب هم نمی داند.

فواید ایجاد: بیم و هراس در دل دشمن:

قبل از همه باید گفت که: ایجاد رعب، خوف و ترس در دل دشمن با هر وسیله‌ای که ممکن باشد حتی با ظاهرسازی هم باشد، باید صورت گیرد.

این که: دشمنان، علیه مسلمانان از یکدیگر پشتیبانی نخواهند کرد. گاهی موجب مسلمان شدن گروهی و دسته جمعی مردم میشود. پس، در این هنگام بر مسلمانان واجب است از در صلح و آشتی پیش آیند. حال اگر دریافتند که دشمنان به فریب، تزویر، دروغ، فریب و شعبده بازی و مکر دست زنند، الله یارو معین مسلمانان است و شعبده بازی های شان به خودشان باز میگردد.

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦١﴾

و اگر کفار به سوی آشتی باز آیند، تو نیز بدان گرایش نشان ده، و بر الله تکیه کن که او شنوا و داناست. (۶۱)

تفسیر :

«جَنَحَ» یعنی به آن تمایل پیدا کرد و در مقابل آن تسلیم شد. و جَنَحَ الْإِبِلُ یعنی شتر در حال راه رفتن گردنش را کج کرد و به همین دلیل به استخوان‌های پهلو جوانح گفته می شود.

(السلام) صلح و آشتی، مفسر زمخشری گفته است: وقتی به صورت مؤنث استعمال شود به معنی جنگ می باشد.

بعد از این که الله متعال فرمان آماده کردن تدارکات را برای ترساندن دشمن داد، در اینجا فرمان صلح را داده است به شرط آن که عزت و کرامت مسلمانان حفظ شود، در صورتیکه این شرط تحقق پذیرد صلح لازم است؛ چون جنگ ضرورتی است که به منظور پاسداری از اصول و ارزش‌ها، دفع تجاوزگری و آزادی ادیان و پاکسازی زمین از ظلم و عسیان صورت می‌گیرد.

ولی مسلمان پس از صلح باید هوشیار باشد و از نیرنگ دشمن بر حذر باشند، چون گاهی نزدیکی دشمن، برای غافلگیر کردن است! نیت بد آنها کاری پیش برده نمی‌تواند؛ پیغمبر نیت خویش را پاک نگهدارد.

مفسران می نویسند: ممکن است کفار هنگامی که آمادگی مسلمانان و قربانی های مجاهدانه آنها را مشاهده کنند، مرعوب شوند؛ و خواستگار صلح گردند.

به پیغمبر ارشاد میشود که او نیز بر وفق مصلحت دست آشتی دراز نماید؛ زیرا، مقصد از جهاد، اعلاى کلمة الله و دفع فتنه می باشد، نه خونریزی؛ اگر مطلب بدون آن به دست آید، چه حاجت است که خون‌ها ریخته شود؟! اگر بیم آن است که کافران میخواهند شما را در پرده صلح بفریبند؛ هیچ اعتنایی به آن نکنید! بر الله متعال اعتماد داشته باشید. زیرا الله متعال، ثبات آنها را می‌داند، و مشوره‌های نهانی‌شان را می شنود.

قبل از همه باید با تمام صراحت اعلام داشت که: اسلام، دین جنگ طلب نیست. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا» و اگر کفار به صلح، سلّم و آشتی تمایل کردند تو نیز به این کار تمایل نشان بده و با آنها در آنچه خیر و سعادت مسلمانان است و جنگ را دور می‌سازد صلح کن، «وَوَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» در پذیرش پیشنهاد صلح، بر الله توکل کنید و در آنچه عهد بستنی بر الله خود اعتماد کن که او تعالی تو را از آنچه از آن

بیم داری در امان نگه میدارد و حمایت مینماید، «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (61)»: چون الله متعال اَقوال را میشوند و بر تمام احوال و نیت ها و امور پوشیده و مخفی آگاهی دارد و میداند چه کسی به پیمان خویش وفادار باقی میماند و چه کسی نقض میکند، او میداند چه کسی درستکار است و چه کسی خیانتکار.

برخی از مفسران بدین عقیده اند که: این آیه، به آیه «سيف» در سوره «برائه»: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ آیه: 5» منسوخ گردید. اما این کثیر ترجیحاً بر آن است که نه این آیه منسوخ است و نه در آن تخصیصی است بلکه امر به قتال، ناظر بر هنگام استطاعت و پذیرش صلح ناظر بر هنگام عجز مسلمانان و نیرومندی دشمن و عدم توازن میان نیروی آنان با نیروی مسلمانان است. «تفسیر انوار القرآن».

وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ (٦٢)
و اگر کفار بخواهند که (به بهانه صلح) تو را فریب دهند (پروا مکن)، زیرا الله تورا بس است. همان (الله) بود که تو را به کمک خود و مؤمنان قوت داد. (٦٢)

تفسیر:

«وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ»: و اگر آنها از صلح نیتی در خیانت به تو داشته باشند، تا خود را برای مقابله آماده کنند.

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: زعیم و رهبر جامعه اسلامی باید پیشنهاد صلح دشمن را بپذیرد تا مسلمانان جنگ طلب معرفی نشوند، اما در همه احوال باید هوشیار باشد تا فریب دسایس دشمن را نخورد.

«فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ»: پروردگار تو را از مکر آنها ضمانت و حفظ می نماید.
«حَسْبَكَ»: یعنی کافی و ضامن و مراقب تو است. یعنی اگر مردم آماده باشند و لطف الله متعال شامل شود، همه ی توطئه های دشمن خنثی می شود.

«هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ (62)»: با نصرت و یاری خودت و همیاری مؤمنان تو را تقویت کرد و یاری داد.

یعنی اگر آنها بعد از انعقاد صلح، باز هم بخواهند غدر و عهد شکنی کنند؛ هیچ تشویش بخود راه مده؛ الله متعال برای امداد تو کافیهست؛ تمام فریب و خداعشان را عقیم می گرداند. در بدر، محض امداد غیبی خدا ترا کامیاب گردانید، و ظاهراً به ذریعه مسلمانان جان نثار و فداکار، ترا تأیید فرمود. اگر ما به وظایف خود عمل کنیم، نباید از مشکلات بترسیم، چون خداوند، گشاینده ی مشکلات است.

وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (٦٣)

و هم اوست که در بین دل هایشان آلفت و پیوند برقرار کرد که اگر همه آنچه را در روی زمین است، انفاق می کردی نمی توانستی میان دل هایشان آلفت اندازی، ولی الله میان آنان ایجاد آلفت کرد؛ زیرا الله توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (٦٣)

تفسیر:

«وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ»: الله متعال بین قلب های مسلمانان بعد از اینکه پیش از اسلام باهم بغض، کینه و عداوت داشتند انس و آلفت ایجاد کرد، دل هایشان را به هم پیوند داد. و در پی آن مسلمانان باهم در ایمان برادر شده و یکدیگر خویش را دوست گرفتند، باید گفت که: وحدت و آلفت و محبت، از نعمت های الهی است که الله متعال از آن یاد کرده و آنرا بر مردم و پیامبر، منت نهاده است.

باید یادآور شد که: مهم تر از اتحاد ظاهری، پیوند قلبی و باطنی است، «وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ» و گرنه کافران هم در ظاهر متحدند، ولی دل هایشان پراکنده است.
«تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى» (حشر، 14): (تو آنان را متحد می پنداری در حالی که دل هایشان پراکنده است).

مفسران می نویسند: قبایل عرب تا پیش از گرایش به اسلام، گرفتار دشمنی عمیق و سرسختی با یکدیگر بودند، بین عرب جدال و قتال و نفاق و شقاق عمومیت داشت. قبائل به اندک سخن با یکدیگر در می‌آویختند. چون میان دو طایفه جنگ واقع می‌شد، قرن‌ها آتش آن خاموش نمی‌گردید. در بین دو قبیله نیرومند مدینه، اوس و خزرج، سلسله رقابت‌های حربی، بغض و عداوت دیرینه، به هیچ صورت خاتمه نمی‌یافت؛ همه تشنه خون و آرزومند ریختن شرف و آبروی یکدیگر بودند. در این اثنا، حضرت محمد صلی الله علیه و سلم، با احکام جهان شمول، توحید و معرفت، اتحاد و اخوت مبعوث گردید.

شیخ قرطبی می‌فرماید: ایجاد اُلفت در بین قلوب آنها که اعرابی سخت متعصب بودند، از دلایل و معجزات حضرت محمد به شمار می‌آید؛ چون اگر یک نفر از آنها یک سیلی می‌خورد، به خاطرش به جنگ و ستیز دست می‌زدند. آنها شدیدترین حمیت و تعصب را در میان خلق خدا داشتند، اما خدا به وسیله‌ی ایمان، در بین آنان انس و اُلفت ایجاد کرد، تا جایی که انسان به خاطر دین با پدر و برادر خود می‌جنگید.

«لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ»: اگر برای اصلاح و اُشتی دادن آنها، تمام گنج‌های روی زمین را به مصرف می‌رسانیدی تا این قلب‌ها را بر محبت جمع کنی نمی‌توانستی چنین کنی، چون این قلب‌ها را جز ایمان به دانای غیب چیز دیگری نمیتواند جمع کند؛ «وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَفَ بَيْنَهُمْ»: ولی خدای سبحان با قدرت بی‌نهایت خود با موفقیت آنها را در کنار هم قرار داد؛ چون ذات مبارک شان مالک قلوب است و هرطور که خود بخواهد آنها را زیر و رو می‌کند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگامی که برای انصار درباره غنایم حنین سخنرانی می‌کردند، خطاب به ایشان فرمودند: «ای گروه انصار! آیا شما را گمراه نیافتم و الله متعال شما را به وسیله من هدایت کرد؟ آیا شما را فقیر نیافتم و خداوند شما را به سبب من توانگر کرد؟ و آیا شما متفرق نبودید پس الله متعال به وسیله من میان شما الفت افکند؟».

«إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (63): پس حمد و سپاس بر او که غالب و تواناست و امرش بدون معارضی نافذ است و مردانش بدون غلبه‌گری کامل می‌شود. او در آنچه انجام میدهد حکمت دارد و حکم خود را به دقت و به نیکویی به انجام میرساند.

ایجاد محبت و پیوند بین مؤمنان، پرتوی از عزت و حکمت خداوند است. در آیه مبارکه این فهم عالی به بیان گرفته شده که الله متعال، دل‌های مردم را به هم نزدیک کرد و انس و دوستی و صفا و مودت آفرید و از آنان ملتی بزرگوار ساخت که از برادران نسبی، بسی دوست داشتنتی تر و به هم نزدیک تر بودند. (آل عمران آیه 103).

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٤﴾

ای پیامبر! الله و مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند [از نظر حمایت و پشتیبانی] برای تو بس است. (۶۴)

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ 64»: ای پیامبر! برای تو و پیروانت کافی است که الله متعال یاور باشد و باوجود او به هیچکس احتیاج ندارید.

باید گفت که: پیروی همراه با ایمان دارای ارزش است، نه پیروی بدون ایمان و نه ایمان منهای تبعیت.

مفسر تفسیر کابلی می‌نویسد: این آیه را می‌توان دو معنی کرد: اکثر سلف چنین تفسیر کرده‌اند که «ای پیغمبر، الله متعال کافیت برای تو و رفقای تو؛ یعنی باید از قلت عدد و عدم تجهیزات خود مشوش و مضطرب نشوی».

برخی از مفسرین، چنین معنی می‌کنند: «ای پیغمبر، برای تو، در حقیقت، تنها الله کافیت؛ و به اعتبار اسباب ظاهری، جمعیت مسلمانان مخلص، اگرچه اندک است، کفایت می‌کند. این آیه مبارکه هم برای تقویت روحی پیامبر بزرگوار اسلام است و هم برای این که مؤمنان

را به نبرد و پیکار و دفاع تشویق فرماید و آنان را روحیه بخشد تا پایدار و بردبار گردند. (آل عمران آیه 200) و این که در جنگ، مساوی بودن ساز و برگ و نفرات شرط نیست؛ بلکه ایمان قوی و روحیه ی نیرومند و مردانه و پرتوان لازم است. (سوره صف آیه: 4).
أسباب نزول آیه 64:

ابن عباس (رض) میگوید: این آیه در باره مسلمان شدن عمر بن خطاب نازل شده است و از سعید بن جبیر روایت کرده اند که سی و سه نفر به دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه السلام مسلمان شده بودند، آن گاه پس از آن عمر بن خطاب مسلمان شد و خدای متعال این آیه را نازل کرد. (تفسیر کشاف)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾
ای پیغمبر! مؤمنان را بر قتال (کفار و جهاد در راه الله) ترغیب کن، اگر از شما بیست نفر صابر باشند، بر دو صد تن (کفار) غالب می آیند، و اگر از شما صد نفر باشند، بر هزار تن از کافران، غالب میشوند. زیرا کفار قومی اند، نادان. (۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَرِّضِ»: تشویق کن، برانگیز، وادار. «الفا»: هزار. «لایفقهون»: نمی فهمند، در نمی یابند. «الآن»: هم اکنون، هم اینک. «خفف»: سبک گردانید.
تفسیر:

رسول الله صلی الله علیه وسلم، با استفاده از روش ترغیب و ترهیب در دل اصحاب خویش جرأت و شجاعت، بوجود می آورد و اراده ی آنان را قوی تر و روحیه شان را شادتر می نمود و آنان را با الهام از کلام الله متعال برای جنگ آماده میکرد. چنانکه خداوند میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ»: در این آیه مبارکه، به مسلمانان ترغیب جهاد است. یعنی، اگرچه اندک باشند، دل از دست ندهند به عنایت الهی بردشمنی که ده برابرشان باشد نیز غالب میشوند؛ زیرا، مسلمانان خاص در راه الله متعال می جنگند، و جز رضای وی مطلبی ندارند؛ طوری که در آیه مبارکه میفرماید: ای پیامبر! با تمام قوا و نیرویت مؤمنان را به جنگ با مشرکین تحریک و تشویق کن.

سیرت نویسان می نویسند رسول الله صلی الله علیه وسلم در میدان بدر خطاب به صحابه فرمود: برخیزید بسوی بهشتی که پهنای آن به گستردگی آسمانها و زمین است. فردی به نام عمیر بن حمام انصاری گفت: ای رسول الله! بهشتی به پهنایی آسمانها و زمین؟! رسول الله فرمود: بلی. عمیر گفت: به! به! رسول الله فرمود: چرا به به می گویی؟ گفت: دوست دارم اهل آن باشم. رسول الله فرمود: تو اهل آن هستی. او تعدادی خرما در دست داشت. گفت: اگر اینها را تمام کنم دیر خواهد شد. خرماها را انداخت و به جنگ ادامه داد تا اینکه کشته شد. (مختصر صحیح مسلم ش 1157).

«إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ»: ابو سعود گفته است: این بیان وعده ای است مملو از کرم و فضل خدای متعال که هر گروه از مسلمانان بر ده برابر خود غالب می آیند. (تفسیر ابو سعود ۲/۲۴۷). تا در معرکه صبر کنند و ثبات داشته باشند و به آن ها بشارت بده که بیست تن صابر شکلیا از آن ها دوصد تن از دشمنان خود را مغلوب میسازند، عامل تعیین کننده در جبهه های نبرد، ایمان و پایداری است، نه تنها تعداد نفرات و موازنه ی ظاهری نیروها.

خواننده محترم!

«إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ»: در تفسیر (البحر المحیط ۴/۷۱۶). آمده است: به فصاحت این گفته توجه بعمل آورید که در جمله ی شرطیه ی اول قید صبر را آورده و در جمله ی شرطیه ی دوم نظیرش را حذف کرده است، و در دوم قید کافر بودن آنها را آورده، در حالیکه در اولی آن را حذف کرده است، و از آنجایی که صبر طلبی است شدید، در دو جمله تخفیف ثابت مانده است، سپس آیات را با گفته ی «وَأَلَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» ختم کرده

است تا در شدت طلب مبالغه کند. و در بدیع این نوع را (احتیابک) (استوار و نیکو کردن هر چیزی) میگویند. فصاحتش چقدر شیرین و بلاغتش چه زیباست! «وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا آلَافًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا»: و اگر یکصد جنگجوی صابر داشته باشد هزار تن از کافران را مغلوب خواهند نمود؛ به قولی: این آیه کریمه هر چند به صیغه خبری آمده، اما به معنی امر است، یعنی: مسلمانان از سوی خدای سبحان مأمورند به این که یک گروه جنگی از آنان، در مقابل دشمنی که ده برابرشان است پایداری کند. این آیه مبارکه، موازنه‌ی قوا را در عدد نفی می‌کند و به روحیه، ایمان، صبر و آگاهی تکیه می‌کند و برای اینکه گمان نشود پیروزی بیست نفر بر دویست نفر مبالغه است، تکرار می‌کند که صد نفر بر هزار نفر چیره و غالب می‌شوند، به شرط آنکه مؤمن و صابر باشند. در آغاز اسلام، حکم جهاد با وجود يك دهم نیروهای دشمن، محقق میشد. «عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ»: مسلمانان صدر اسلام دارای چنان ایمان، معرفت و یقینی بودند که پیروزی آنان بر ده برابر خود، قطعی و تضمین شده بود. «يَغْلِبُوا»، بیانگر تضمین بودن پیروزی است.

در جنگ های صدر اسلام، هرگز موازنه‌ی آماری و عددی بین مؤمنان و کفار اصلاً وجود نداشت. از جمله در جنگ بدر، 313 نفر در برابر هزار نفر، در غزوه احد، 700 مسلمان در مقابل 3000 کافر، در غزوه خندق، سه هزار نفر در برابر ده هزار نفر و در غزوه موته، ده هزار مسلمان در مقابل صد هزار نفر از کفار قرار داشتند. «بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (65)»: زیرا کافر، اسرار واقعی جنگ و همچنان مقاصد آنرا نمیداند. چون او سبب بزرگ نصرت و پیروزی را که عبارت از ایمان به الله است ترک نموده، ولی شما برای اعلاى کلمه الله جهاد می کنید از این روی بصیرت و بینش او کور شده و شکست در حقیق تحقق یافته و حتمی شده است.

مفسر تفسیر کشاف مینویسد: از ابن جریر روایت کرده اند که مؤمنان سزاوار نصرت الهی کسانی هستند که پایداری کنند و از میدان معرکه نگریزند که در این صورت یک نفر توانایی رویاروی شدن با ده نفر را خواهد داشت. رسول الله صلی الله علیه وسلم حضرت حمزه را، با سی اسب سوار فرستاد و با ابو جهل که فرمانده سیصد نفر بود، روبرو شدند. برخی از مفسران گفته اند که این حکم بر مسلمانان گران آمد و در مواردی ناخرسندی خود را از آن ابراز میکردند، البته مدتی از اعلام آن گذشته بود که الله متعال به نسخ آن حکم کرد و فرمان داد که هر کس می تواند در برابر دو نفر از کافران مقاومت کند. برخی دیگر هم گفته اند که شمار مسلمانان در آغاز کار بسیار اندک بود و چون شمار آنان رو به فزونی گذاشت، این حکم هم سبک تر شد.

قاریان ضعف را مانند مکث و مکث و فقر و فقر هم به فتح و هم به ضم خوانده اند و ضعفا جمع ضعیف است. همچنین فعل اسناد داده شده به «المائة» را نیز در دو جا به تاء و یا خوانده اند. مراد از ضعف، ضعف بدنی است و برخی هم گفته اند که مراد از آن سستی بینش و پایداری در دین است و مسلمانان از این حیث با همدیگر متفاوت بودند.

اگر بپرسند: چرا یک معنی، یعنی: پایداری گروهی در برابر گروه بیش تری، دوبار، یعنی: پیش از تخفیف و پس از آن تکرار شده است؟ در جواب آن باید گفت: تا دلالت کند که اندک بودن یا بسیار بودن در چنین جایگاهی تفاوت نخواهد کرد بلکه تفاوت در مقاومت بیست نفر در برابر دویست نفر و یکصد نفر در برابر هزار نفر و همچنین پایمردی یکصد نفر در برابر دویست نفر و هزار نفر در برابر دو هزار نفر است. (بنقل از تفسیر کشاف)

پادداشت:

ذکر اعداد 20 و 100 ممکن است بدین جهت باشد که در آن وقت تعداد مسلمانان در سریه، اقل بیست؛ و در جیش، صد نفر میبود؛ و آیت آینده بعد از مدتی فرود آمد که در تعداد مسلمانان افزوده بود: سریه صد نفر؛ و جیش هزار نفر میبود. این دوآیت، در مواقع آن

نسبت تفاوت اعداد را بیان می‌کند، و هنگام نزول آیت آینده شمار مسلمانان بیشتر شده بود. (بنقل از تفسیر کابلی)

شان نزول آیه 65:

527- اسحاق بن راهویه در مسند خود به از ابن عباس (رض) روایت کرده است: وقتی که پروردگار بی‌همتا بر مسلمانان تکلیف کرد که یک نفر از آنان به نبرد ده نفر از مشرکان برود. این کلام عزیز «إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ تَأَخَّرَ آيَةٌ» نازل شد. اما این کار برای آنها دشوار و سنگین بود، پس الله متعال چنین خواست که یک تن از مسلمین تنها با دو نفر مشرک بجنگد.

(اسحاق روایت کرده چنانچه در «مطالب العالیه» 3633 آمده است. و همچنان طبرانی 11398 و 11650 از ابن عباس روایت کرده است. هیشمی در «مجمع الزوائد» 11033 می‌گوید: این را طبرانی در معجم کبیر و معجم اوسط روایت کرده است، راوی‌های معجم اوسط راوی صحیح هستند، اصل این در بخاری 4652 از ابن عباس (رض) روایت شده است.)

الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٦٦﴾

هم اکنون الله از شما تخفیف داد چون دانست که در شما ضعیفی وجود دارد بنابر این هرگاه یکصد نفر با استقامت از شما باشند بر دوصد نفر پیروز میشوند و اگر یکهزار نفر باشند بر دو هزار نفر به فرمان الله غلبه خواهند کرد و خدا با صابران است. (۶۶).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ...»: دو حکم مذکور در دو آیه، مربوط به دو گروه مختلف و در شرائط متفاوت است. هنگامی که مسلمانان قوی‌الایمان باشند، میتوانند کافران بیشماری را درهم شکنند، و هنگامی که مسلمانان گرفتار ضعف و سستی عقیده شوند می‌توانند بر کافران کمتری پیروز گردند. آیه 65 دالّ بر عزیمت و اراده است و آیه 66 دالّ بر رخصت و اجازه. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا»: امروز خداوند متعال، از این مسؤولیت شما کاست و بار مشقت را از گردن شما برداشته است. و چون جنگیدن با کفار به این حساب و معیار، بر مسلمانان دشوار آمد و آن را بسیار سخت پنداشتند و ضعف‌شان در عینیت نمایان شد، خدای مهربان برآنان تخفیف و رخصت داد، لذا در امر قتال به شما رحم کرد. «فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ»: روی این اساس باید یکی از شما در برابر دوتن از آنها بایستد و به این ترتیب یکصد مرد صابر و محتسب اجر و پاداش به اذن خدا بر دوصد تن از دشمنان غلبه خواهند کرد، «وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ» و هزار تن از چنین کسانی دو هزار تن از دشمنان را شکست خواهند داد، «بِإِذْنِ اللَّهِ» با آسان کردن و تسهیل از جانب الله متعال.

«وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (66)»: در این هیچ شکی نیست که: انسان صابر، محبوب الله متعال و در پناه او و مشمول امدادهای الهی است. یعنی همه این‌ها به کمک و قوت الله متعال به انجام خواهد رسید چرا که اوتعالی صابران را تأیید می‌کند و بر دشمنان‌شان پیروز می‌نماید.

این آیه دلالت بر آن دارد که: اهل اسلام هرگاه کم باشند و در برابر تعداد کثیری از دشمنان مسلح قرار گیرند نباید بترسند؛ اینکه مسلمانان در عدم مواجهه با آن‌ها از انواع و اقسام حيله‌ها کار گیرند تا زمانی که جانب مسلمانان تقویه شود؛ و اینکه قوت و نیرو ملازم توکل بر خداست.

از ابن عباس (رضی الله تعالی عنهما) در بخاری منقول است: حکمی که در آیه قبلی بیان یافته است که: مسلمانان در مقابل کفار پافشاری نمایند، اگرچه در عدد ده برابرشان باشند،

بر مسلمانان گران آمد؛ این آیه مبارکه نازل گردید: «الآن خَفَّفَ اللَّهُ- الآية» یعنی خداوند متعال ضعف شما را دیده، حکم اول را تخفیف نمود؛ اکنون به مسلمانان حکم می شود که اگر دشمن دو چند آنها باشد، اثبات قدم، فرض؛ و گریختن، حرام می باشد. (بنقل از تفسیر کابلی).

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (67 الی 75) در مورد شرط اسیر گیری، پذیرش فدیة از آنان، مباح بودن استفاده از فدیة، مؤمنان عصر پیامبر خاتم از جهت ایمان و هجرت و نیرومندترین روابط؛ یعنی، روابط دینی، بحث بعمل می آید.

مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُثَخَّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾

برای هیچ پیغمبری سزاوار نیست و (نبوده) که او را اسیرهایی باشد تا در زمین قتل کند، (به وسیله شکست دشمن) شما متاع (عارضی) دنیا را می خواهید و الله (برای شما ثواب) آخرت را می خواهد، و الله غالب با حکمت است. (٦٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ما كان لنبي»: در شأن هیچ پیامبری نیست، هیچ پیامبری را نسزد.

«أسرى»: جمع أسير.

«يثخن»: (ثخن): تار و مار گرداند، نابود گرداند، از پا در آورد، استیلاء یابد. عده ی بسیاری از مفسران، اِثخان را به معنای استیلا و استقرار یافتن گرفته اند. عرض الدنيا: مال دنیا، کالای بی ارزش در مقابل فدیة ی أسیران. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«ما كان لنبي أن يكون له أسرى حتى يثخن في الأرض»: یعنی برای هیچ یک از پیامبران مجاز نیست اسیرانی را به منظور اخذ فدیة بگیرد مگر زمانی که در کشتن کفار محارب، آنانیکه مانع راه الله متعال میشوند و بایندگان او می جنگند مبالغه کند و از این طریق جانب دولت اسلام تقویت شود و مایه ترس و احترام واقع شود.

خدای سبحان و تعالی در این آیه مبارکه خبر می دهد که در روز بدر، کشتن مشرکان واجب ذمه مسلمانان بود نه اسیر ساختن و گرفتن فدیة از آنان، آنگونه که مسلمانان در آن روز عمل کردند.

«تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا»: و شما ای مسلمانان در اخذ فدیة اراده متاع زندگی دنیای ناپایدار را می خواهید. «وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ» در حالیکه خداوند متعال برای شما آخرتی پایدار و همیشگی می خواهد که عبارت است از ثواب آخرت که با اعزاز دین و قتل دشمنانش فراهم می شود.

در حالیکه خداوند متعال برای شما اراده بهشت های نعمت و رستگاری بزرگ را از خلال جهاد در راه الله و دفاع از دین دارد.

او تعالی نیرومندی است که بر کار خود چیره است و کسی را که یاریش دهد یاری میدهد و کسانی را که با او جنگند محو مینماید. او در تقدیر و تدبیر خود حکمت دارد و با عزت خود شما را در جنگ یاری میرساند و با حکمت خود به شما احکام خویش از قبیل جنگ، اسارت، غنیمت، صلح و غیره را می آموزاند.

هدف اصلی در جنگ و جهاد اسلامی، رسیدن به منافع اخروی (جلب رضای خدا، تقویت حق و تلاش برای نجات مستضعفان) است، نه به دست آوردن غنائم و اسیر و فدیة گرفتن. «وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (67)»: او تعالی نیرومندی است که بر کار خود چیره است و کسی را که یاریش دهد یاری میدهد و کسانی را که با او جنگند محو مینماید. او در تقدیر و تدبیر خود حکمت دارد و با عزت خود شما را در جنگ یاری میرساند و با حکمت خود به شما احکام خویش از قبیل جنگ، اسارت، غنیمت، صلح و غیره را می آموزاند.

این آیه، هشدار است که اسیر و فدیة گرفتن برای آزادی آنان و جمع غنائم جنگی، مسلمانان را از هدف اصلی باز ندارد و ناخودآگاه ضربه خورند. همچنان قابل تذکر است که: رهنمودهای خداوند در زمینه‌ی مسائل جنگ، حکیمانه و بکارگیری آنها رمز عزت و پیروزی است.

شان نزول آیه 67:

اول: از حضرت عمر رضی الله عنه روایت شده است که بعد از اینکه مشرکین در روز بدر شکست خوردند و هفتاد نفر از آنها کشته و هفتاد نفر نیز اسیر شدند، پیامبر صلی الله علیه و سلم با من و ابوبکر و علی مشورت کرد.

ابوبکر گفت یا رسول الله! آنها بنی عم و افراد عشیره‌ی ما هستند. به نظر من از آنها فدیة بگیر و گرفتن فدیة نشان می دهد که بر کفار مسلط هستیم، و شاید هم هدایت شوند و بازوی ما بشوند. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: پسر خطاب نظر توجیست؟ گفتیم: والله من نظر ابوبکر را ندارم. اما من آرزو می کنم فلان را (یکی از نزدیکان خود حضرت عمر) برای من تسلیم کن تا گردنش را بزنم، و عقیل را به علی بدهی تا گردنش را بزند، و حمزه را بر برادرش مسلط فرمایی تا گردنش را بزند، تا معلوم شود که در نهاد ما نسبت به مشرکین نرمش و سازش موجود نیست، آنها پیشوایان و بزرگان کفرند، پیامبر صلی الله علیه و سلم به اجرای نظر ابو بکر مایل بود و به سخنان من تمایلی نشان نداد، پس از آنها فدیة گرفت. فردا وقتی که به خدمت پیامبر صلی الله علیه و سلم رسیدم، دیدم نشسته و با ابوبکر زار زار گریه می کنند، گفتم یا رسول الله! به من بگو: چه چیزی باعث گریه‌ی تو و رفیقت شده است؟ اگر سببی هست تا من هم گریه کنم. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «به خاطر فدیة‌ای گریه می کنم که یارانت آن را به من پیشنهاد کردند، عذاب آنها از این درخت به من نزدیکتر است». درختی در نزدیکی ایشان قرار داشت، آنگاه الله متعال آیه‌ی «مَّا كَانَ لِنبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُنْخَنَ فِي الْأَرْضِ» نازل کرد. (زاد المسیر ۳/۳۸۰ و روایت از مسلم است).

دوم: وقتی عباس، کاکای پیامبر صلی الله علیه و سلم (در جنگ بدر) اسیر شد، بیست اوقیه طلا با خود داشت، آن را به عنوان فدیة به حساب نیاوردند، و مکلف شد فدیة‌ی برادرزاده‌اش را بپردازد، پس هشتاد اوقیه طلا را برای آزاد کردن آن دو فدیة داد، و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: فدیة‌ی عباس را افزایش دهید، از او هشتاد اوقیه طلا فدیة گرفتند. عباس به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: مرا رها کردی که در بقیة‌ی عمرم از قریش گدایی کنم، پیامبر صلی الله علیه و سلم به او گفت: پس طلایی که نزد مادر فضل (أم الفضل) گذاشتی چه شد؟ گفت: کدام طلا؟ فرمود: تو به او گفتی: نمی دانم در این سفر چه به سرم می آید؟ اگر برایم اتفاقی افتاد آن طلا برای تو و پسرت. گفت: برادرزاده! چه کسی این خبر را به تو داده است؟ فرمود: الله به من خبر داد. عباس گفت: شهادت می دهم که تو راستگویی، و تا امروز ندانستم که تو پیامبر خدایی. و به دو برادر زاده‌اش دستور داد هر دو مسلمان شدند و در مورد آنها آیه‌ی «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأُسْرَى...» نازل شد. (تفسیر قرطبی ۴۲/۸).

لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾

اگر فرمان و حکم لازمی که از سوی الله گذشته است، نبود [که پیش از اتمام حجت کسی را عذاب نکند] مسلماً شما را به سبب اسیرانی که [بدون اجازه پیامبر و پیش از شروع جنگ] گرفتید، عذابی بزرگ می رسید. (۶۸)

تشریح لغات اصطلاحات:

«كِتَابٌ»: فرمان، حکم و دستور.

«لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ»: اگر حکم پیشین الهی در لوح محفوظ ثبت نبود که شخص مخطيء در اجتهادش کیفر نشود و معذب نگردد.

«لمسکم فیما أخذتم»: به خاطر گرفتن فدیة از آرا در بدر، به عذابی سهمگین گرفتار می شدید. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«لَوْ لَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (68)» «اگر حکم پیشین الهی نبود» در این که مسلمانان را با عمل اجتهادی آنان عذاب نکند «قطعا به شما در آنچه گرفتید» از مال، به عنوان فدیة اسیران بدر «عذابی بزرگ میرسید».

روایت است وقتی این آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «اگر این عذاب نازل می شد جز عمر هیچکس نجات نمی یافت».

بلی! تصمیم مسلمانان به گرفتن فدیة از اسیران بدر، عملی اجتهادی بود زیرا اجتهادشان بر این مبنی استوار بود که زنده نگهداشتن کفار، چه بسا سبب مسلمان شدن آنان گردد و از سویی، با اموال به دست آمده از درک فدیة، می توان بنيه مالی جهاد را تقویت کرد. اما به قولی: مراد از حکم پیشین الهی، حکم وی به آمرزش گناهان گذشته و آینده اهل بدر است. ابن کثیر میفرماید: «حکم اسیران در نزد جمهور علماء بر همین منوال باقی ماند و استمرار یافت، یعنی این که، امام (زامدار مسلمانان) در باره اسیران کافر مُخیر است؛ اگر می خواهد آنان را بکشد چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم با بنی قریظه چنین کردند و اگر می خواهد فدیة (سربها) بگیرد چنانکه ایشان با اسیران بدر عمل کردند». (بنقل از «تفسیر انوار القرآن».

قابل یادآوری است: که آیات (67 و 68) به فدیة ی اسیران بدر و فرجام آن اشاره میکند که مسلمانان پیش از نزول آیات این حکم را اجرا کردند و حکم ازل نیز چنان بود که اگر کسی در اجتهادش به خطا رود، کیفر نمی بیند و این فدیة گرفتن هم در مقابل آزادی مشرکان، از احکام پیشین الهی بود و مسلمانان در اجتهادشان سرافراز گشتند و می بایست به حکم کتاب الله بر کافران چیره شوند و قدرت و شوکت نظامی خود را در همان دم آغازین معرکه با دشمن به تمام مردم نشان دهند تا پای از گلیم خویش بیرون نکشند. (حکمت این میحت در شأن نزول آیه 67) بیان گردید.

فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۶۹)

آنچه از غنیمت [در میدان جنگ] گرفته اید، حلال و پاکیزه بخورید و از خدا پروا کنید؛ یقیناً خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِمَّا غَنِمْتُمْ»: مراد مطلق غنیمت، یا فدیة اسیران است.

«حَلَالًا طَيِّبًا»: مراد مباح و آزاد است. حال اول و دوم (ما)، یا صفت مصدر محذوف (أَكَلًا) بوده و برای تأکید ذکر شده اند. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

مسلمانان از عتاب و تهدید که در آیات قبلی ذکر می شد از آن بعمل آمد چنان ترسیدند که از مال غنیمت که فدیة اسیران نیز در آن شامل بود، بکلی کنار گرفتند. این آیه به تسلیم آنها فرود آمد؛ یعنی، از عطایای الهی به طیب خاطر بخورید. طوریکه میفرماید: «فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا» ای گروه مجاهدین! از غنائمی که در جنگ از دشمنان گرفته اید، خدای تعالی بر شما حلال نموده بخورید که از آن جمله گرفتن فدیة از اسیران است، «طَيِّبًا» چنین چیزی برای شما پاکیزه، و حلال است و در آن حرمت و خبائثی نیست، چون ثمر و نتیجه ی جهاد شمامیباشد. در حدیث آمده است: «روزی من در سایه ی نیزه ام قرار دارم».

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ»: و با اجرای فرامین پروردگار و اجتناب از نواهی او تقوا را رعایت کنید، «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (69)» و الله متعال برای کسی که گناه کند و توبه نماید بسیار بخشنده است. او تعالی برای کسی که به سویی بازگردد دارای رحمت فراوان است و از جمله مغفرت او

یکی هم این است که از کسانی که مرتکب کار بد شوند در میگذرد و از جمله رحمت او یکی هم این است که بندگان خود را در جهت کسب رضای خود توفیق می‌دهد. قابل تذکر است که: از فحوای آیه مبارکه 69 بر می آید: الله متعال به خوردن غنایم جنگی امر میکند که از مشرکان به دست می آید. خدا آن را مباح فرموده؛ چون ثمره و بهره‌ی پیکار و ایثار مؤمنان در راه دین و عقیده است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنَّ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧٠﴾

ای پیامبر! به اسیرانی که در زیر دست شما اند بگو: اگر الله در دل‌های شما نیکی را معلوم کند البته به شما بهتر از آن فدیة ای که از شما گرفته شده میدهد، و شما را می‌آمرزد و الله بسیار آمرزگار (و) مهربان است. (۷۰)

تفسیر:

در آیه مبارکه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است که: به اسیران بدر بگوید: اگر در دل‌هایتان، صدق و صفا و إخلاص و پاکی باشد، خداوند، بهتر از آنچه در راه آزادی خود می‌دهید، به شما عطا میکند و از پیشینه‌ی شما در می‌گذرد.

بطور مثال چند نفر از اسیران بدر از جمله: عباس، کاکای پیامبر و برادر زادگانش، نوفل و عقیل که مسلمان شدند و بهتر از اموالی که در راه فدیة ی خود دادند، به دست آوردند. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ» ای پیامبر! به اسیرانی بدر که به اسارت شما در آمده‌اند و از آنان فدیة گرفته‌اید، بگو:

«إِنَّ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا» اگر الله متعال در قلوب شما ایمان و إخلاصی بیابد و در ادعای ایمان از جانب شما صداقتی بیابد، یعنی: حسن ایمان و صلاح نیتی، «يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ» البته بهتر از آنچه از شما گرفته شد، یعنی فدیة، به شما می‌دهد. یعنی: به شما در همین دنیا، یا در آخرت، رزقی بهتر و سودمندتر از آن را عوض میدهد، «وَيَغْفِرْ لَكُمْ» و گناهان گذشته‌ی شما را پاک می‌کند.

از فهم آیه مبارکه در می‌یابیم که: حتی شرکت در جنگ بر ضد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم، مانع توبه و برگشت و دریافت مغفرت الهی نیست.

پذیرش اسلام، موجب گذشت از خطاها و سبب دریافت لطف و رحمت الهی است طوری که در آیه مبارکه آمده است: «وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (70)» و الله آمرزنده مهربان است. برای آنکه توبه کند و پیشیمان گردد، دایره‌ی بخشایشش وسیع است، و دریای مهر و رحمتش بی‌کران. شأن نزول آیه 70:

531- طبرانی در «معجم أوسط» از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عباس (رض) می‌گفت که به الله این آیه در شأن من نازل گشته است، وقتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم را از اسلام آوردن خود آگاه کردم و خواهش نمودم همان بیست اوقیه (اوقیه، وزنه‌ای است معادل هفت مثقال.) را که [در روز بدر] نزد من موجود بود به من حساب کند. (پیامبر ابا ورزید) (تفسیر طبری، ج 10، ص 49.) و الله متعال به جای آن به من بیست غلام داد که همه آن‌ها با سرمایه شخصی من تجارت می‌کنند، به اضافه امیدواری‌هایی که به مغفرت و آمرزش او دارم.

وَإِنْ يَرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾

و اگر اسیران آزاد شده بخواهند [پس از آزاد شدنشان] به تو خیانت ورزند، [کار جدید و تازه ای نیست] آنان پیش از این هم به الله خیانت ورزیدند، پس او تو را بر آنان مسلط ساخت؛ و خدا دانا و حکیم است. (۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِنْ قَبْلُ»: پیش از معرکه بدر. «فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ»: بر آنان چیره گردانید، مسلط کرد. «عَلِيمٌ»:

دانا به آفرینش. «حَكِيمٌ»: فرزانه در صنع خود.

تفسیر:

«وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ» و اگر آن اسیران بخواهند در ادعای ایمان قصد خیانت کنند یعنی: اگر سخن‌شان در مورد پذیرفتن اسلام و خیرخواهی برای مسلمانان دروغ باشد، و پیمان خویش را بشکنند و مرتد شوند و دین اجداد خویش را بهتر و خوبتر بدانند. «فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ» قبل از این غزوه، یعنی غزوه‌ی بدر به الله خیانت کردند. «فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ» الله تو را نیرومند و بر آنان پیروز کرد، و تو را بر آنان مسلط کرد. پس اگر باری دیگر باز هم به خیانت دست زنند، الله باز هم تو را بر آنان مسلط و پیروز خواهد کرد.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (71)» و الله متعال حکیم است، به تمام جریانات آگاه است پس او سرانجام کارها و حکمتی را که در آنها نهفته است، بهتر میداند. الله متعال به نیت‌های دشمن آگاه و به فرمانی که میدهد، حکیم و مصلحت اندیش است.

از مجموع این آیه مبارکه و آیه‌ی قبل استفاده می‌شود که اصل اصلاح و ارشاد و هدایت را نباید با احتمالات منفی نادیده گرفت. با آنکه مشرکان مگه سالها نسبت به پیامبر صلی الله علیه و سلم و نسبت به مسلمانان صدر اسلام انواع خیانت‌ها را روا داشتند، اما اگر مصلحت بر آزاد سازی اسرا باشد، احتمال خیانت آنان، مانع عمل به وظیفه نشود. بلی، باید نسبت به اسیران دشمن، نه سوء ظن صد درصد داشته باشیم، نه حسن ظن کامل، نه خشونت محض و نه رأفت تنها، بلکه با تیز هوشی، هوشیاری داریت و توکل و قاطعیت و بامهربانی و عطوفت در این قضیه برخورد کنیم.

نظری کوتاهی به اسرای معرکه بدر:

رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از اینکه به مدینه رسید، اسیران را در میان اصحاب خود تقسیم نمود و فرمود: با آنها به خوبی رفتار کنید. (البدایة و النهایة، ج 3، ص 306). این توصیه در واقع از این فرموده الهی سر چشمه می‌گرفت که می‌فرماید: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ۗ» (الإنسان: 8). (به خاطر محبتی که با الله دارند، به مسکین و یتیم و اسیر خوراک میدهند). ابو عزیز بن عمیر، برادر مصعب بن عمیر، مشاهدات خویش را این گونه بیان می‌کند: من در جنگ بدر از جمله اسیران بودم. پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد اسیران سفارش به نیکی نمود. من میان انصار بودم. به جهت سفارش پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم آنها هر وقت که غذای شب و چاشت می‌خوردند، غذای بهتر آنرا به من می‌دادند. (مجمع الزوائد، ج 6، ص 86).

أبو العاص بن ربيع نیز می‌گوید: خداوند به انصار جزای خیر دهد. من در میان آنها بودم. هر وقت نان شب و ظهر می‌خوردند، نان را به من میدادند و خودشان خرما می‌خوردند؛ چراکه نان کمتر یافت میشد. بنابر این، مرا بر خود ترجیح میدادند. ولید بن ولید بن مغیره نیز علاوه بر تأیید مطالب فوق می‌گوید: خودشان پیاده راه می‌رفتند و ما سواره بودیم. (المغازی، واقدی، ج 1، ص 119).

أساس این رفتار سراسر شفقت آمیز را، قرآن عظیم الشان طرح ریزی نموده بود که رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز آن را به اصحاب و یارانش تعلیم داد و آنان به آن عمل نمودند و چنان در وجود اسیران اثر گذاشت که تعدادی از اشراف و بزرگانشان دین اسلام را پذیرفتند مانند ابو عزیز که قبل از رسیدن به مدینه مسلمان شد و همین طور سائب بن عبید که بعد از پرداخت فدیة اسلام را پذیرفت. (محمد رسول الله، عرجون، ج 3، ص 474). اسیران در حالی به خانه هایشان بازگشتند که از دعوت اسلامی متأثر گشته و دل‌هایشان پاک شده بود. آنان در مجالس خود از رسول الله صلی الله علیه و سلم و مکارم اخلاقی، محبت و گذشت، دعوت و تقوای او سخن می‌گفتند.

حقاً که این نوع برخورد کریمانه بیانگر برتری اسلام در رفتار با انسان‌ها بخصوص

دشمنان میباشد. (التاریخ الإسلامی، ج 4، ص 175 - 176).

نمونه از فدیة آزادی اسرا:

مردم قریش جهت آزادی اسیرانشان که تعدادشان در حدود (70 نفر) میرسید، مبالغی را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرستادند و هریکی از قبیلہ قریش، اسیرش را آزاد گردانید. از جمله در فدیة آزادی عباس مبلغ 20 اوقیه تعیین گردید.

سیرت نویسان می نویسند که: عباس به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: ای پیامبر اسلام من مسلمان بودم. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: الله بهتر میداند. اما ظاهراً علیه ما شمشیر کشیده بودی. بنابر این، خودت را و دو برادر زاده‌ات، نوفل بن حارث بن عبدالمطلب و عقیل بن ابی طالب بن عبدالمطلب، و هم پیمان‌ت، عتبه بن عمرو، را بپرداخت فدیة آزاد کنیم. (تفصیل آن در شأن نزول آیه 67 گذشت).

عباس (رض) میگوید: در بدل بیست اوقیه مالی که از من به غنیمت گرفته شد، خداوند در اسلام، بیست غلام به من داد. افزون بر مغفرتی که در آخرت امیدش را دارم. (البخاری فی المغازی، باب 12، شماره 4018).

سیرت نویسان می افزایند که برخی از: أنصار، از رسول الله صلی الله علیه وسلم اجازه خواستند تا فدیة عباس را بپردازند و گفتند: اجازه بدهید فدیة خواهرزاده خود را بپردازیم! پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: به خدا شما نمیتوانید حتی یک درهم از فدیة عباس را کم بکنید. (شرح العسقلانی لصحیح البخاری، ج 7، ص 321، به نقل از المستفاد من قصص القرآن، ج 2، ص 135).

این تعبیر أنصار که گفتند: «این اُختنا» (پسر خواهرما)، بدین دلیل بود که مادر بزرگ عباس ام عبدالمطلب از بنی نجار یثرب بود. در ضمن (ابن اُختنا، خواهر زاده ما) گفتن بیانگر ادب آنها در برخورد با رسول الله صلی الله علیه وسلم است؛ چرا که نمی خواستند با پرداخت فدیة عباس بر رسول الله صلی الله علیه وسلم منت بگذارند. بنابر این، نگفتند: ابن عمک (بچه کاکایت) از طرفی رسول الله صلی الله علیه وسلم به جهت آنکه این موضوع را به اثبات برساند که در دین هیچ نوع تبعیض و تساهلی وجود ندارد، پیشنهاد آنان را نپذیرفت. (سیل الرشاد، حاحلی، ج 4، ص 135).

این عملکرد رسول الله برای مسلمانان حاوی این پیام است که در اجرای فرامین الهی هیچ تفاوتی میان اقوام و خویشان و دیگران وجود ندارد؛ بلکه بر عکس، آن حضرت بهای آزادی عباس را سنگین تر نمود. (السیرة النبویة، ابی شهیة، ج 2، ص 176).

عباس (رض) بعد از پرداخت فدیة آزادی خود و افراد زیر نظر خود به مکه بازگشت و در آنجا اسلامش را مخفی نمود و با مهارت خاصی به عنوان نیروی اطلاعاتی دولت اسلامی در مکه انجام وظیفه نمود تا اینکه در فتح مکه چند ساعتی قبل از ورود لشکر اسلام، مسلمان بودن خود را اعلام کرد. (التربیة القيادیة، ج 3، ص 68).

فدیة ابوالعاص بن ربیع، شوهر زینب، دختر رسول الله (ص):

عایشه (رض) میفرماید: وقتی مردم مکه بهای آزادی اسیران خود را فرستادند، زینب نیز جهت آزادی شوهرش، ابی العاص، مالی را فرستاد و آن گردنبندی بود که از مادرش به یادگار مانده بود. رسول الله با مشاهده آن گردنبند، شدیداً متأثر شد و به صحابه فرمود: اگر دوست دارید، اسیرش را آزاد کنید و مالش را برگردانید! صحابه نیز پذیرفتند و چنین کردند. (صحیح السیرة النبویة، ص 261).

پیامبر صلی الله علیه وسلم از ابوالعاص تعهد گرفت که بین زینب و آمدنش مانع نشود و به همین منظور زید بن حارثه و شخصی از أنصار را فرستاد و فرمود: در وادی (یاچج نام محلی است در نزدیکی مکه) بمانید تا زینب از آنجا بگذرد، سپس وی را به مدینه برگردانید. (ابوداود، الجهاد، باب فی فداء الاسیر بالمال، شماره 2692).

ابوالعاص بن ربیع، شوهر دختر رسول الله صلی الله علیه وسلم، کسی بود که در برابر

دعوت اسلامی هیچ گونه موضعگیری ننموده و با دست و زبان خود نیز هیچ گونه آسیبی به مسلمانان نرسانیده بود. در جنگ بدر نیز تنها کسی بود که هیچ نقشی نداشت؛ نه صدایی از او شنیده شد و نه اظهار نظری کرد و نه حمله‌ای نمود.

قریشیان چون به آزادی اسیرانشان پرداختند، زینب، دختر رسول الله نیز جهت آزادی شوهرش گردنبندی که مادرش خدیجه هنگام ازدواج به وی داده بود، فرستاد و چون این گردنبند برای رسول الله خاطره انگیز بود، خاطرات پدری و خاطرات زندگی با خدیجه و خاطرات خانوادگی و عاطفی وی زنده شد و از آنجا که پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز پدری است برخوردار از بالاترین درجات شفقت پدری بنابر این، احساسات و عواطف ایشان به جوش آمد و شفقت مهربانی بر قلب مبارکش طنین افکند. بنابر این، خطاب به یارانش فرمود: اگر دوست دارید که اسیرانش را آزاد کنید و مالش را برگردانید، این کار را بکنید. (محمد رسول الله، عرجون، ج 3، ص 480 - 487).

سهیل بن عمرو در بین اسیران و سخنان سوده:

عبدالرحمن بن أسعد بن زراره (رض) میگوید: اسیران را به مدینه آوردند. سوده بنت زمعه، همسر رسول الله که در محل آل عفره بود و هنوز آیات حجاب نازل نشده بود، می‌گوید: من آمدم. مردم گفتند: این‌ها اسیران جنگی هستند. من به خانه‌ام برگشتم و رسول الله آنجا تشریف داشت. ناگهان چشمم به ابوزید، سهیل بن عمر، در گوشه خانه افتاد که دستانش با طناب به گردنش بسته شده بود. خطاب به او گفتم: ابوزید! دستانت را در اختیار آنها گذاشتید، چرا با عزت نمردید؟ ناگهان با صدای رسول الله صلی الله علیه وسلم از داخل خانه به خود آمدم. فرمود: آیا او را علیه الله و رسولش تحریک می‌نمایم؟ گفتم: به خدا وقتی ابوزید را در این وضعیت، مشاهده نمودم، نتوانستم خود را کنترل کنم و چنین گفتم. (السیرة النبویة، محمد صویانی، ج 2، ص 200).

مکرز بن حفص برای آزاد کردن سهیل بن عمرو به مدینه آمد. چون با مسلمانان به گفتگو پرداخت و به توافق رسیدند به وی گفتند: پس مال مورد نظر را بپرداز! او گفت: مرا به جای سهیل بازداشت نمائید تا او بهای آزادی خود را بیاورد. مسلمانان، سهیل را آزاد کردند و مکرز را بازداشت نمودند. در حدیثی مرسل، آمده است که عمر بن خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: به من اجازه بده تا دندان‌های سهیل را بکشم که زبانش آویزان شود تا کسی دیگر نتواند علیه شما لب به سخن بگشاید!

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: من او را مثله نمی‌کنم تا مبادا خدا مرا مثله گرداند؛ هر چند که پیامبر باشم. سپس رسول الله خطاب به عمر فرمود: امید است در آینده به مقامی برسد که وی را سرزنش نمائی. این کثیر می‌گوید: این همان مقامی بود که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم و ارتداد عرب و بروز نفاق، سهیل به آن دست یافت و به عنوان خطیب در مکه به ایراد سخن پرداخت و مردم را به ثبات بر دین حنیف تشویق نمود و گفت: «ای قریش، آخرین مردمان در قبول اسلام و اولین آنها در ارتداد نباشید. هر کس ما را نسبت به اسلام دچار شک و تردید گرداند، گردنش را میزنیم» (التاریخ السلامی، حمیدی، ج 4، ص 181).

رسول الله از مثله نمودن سهیل صرف نظر کرد و این عمل را؟ آفرینش خدا دانست و این عمل بزرگی است که رسول خدا (ج) آن را برای رهبرانی که در جنگ‌ها پیروز میشوند، آموزش داد. (محمد رسول الله، عرجون، ج 3، ص 474).

تعلیم و آموزش سواد به جای فدیة:

ابن عباس (رض) میفرماید: برخی از اسیران قادر به پرداخت فدیة آزادی خود نبودند. بنابر این، رسول الله صلی الله علیه وسلم آنها را مؤظف نمود تا به فرزندان أنصار سوادخواندن و نوشتن را بیاموزند. صحیح السیرة النبویة، ص 261) و هرکدام از آنها ده کودک را آموزش میداد، این عمل به جای فدیة از او پذیرفته می‌شد. (التربیة القیادیة، ج 3، ص 74).

پذیرفتن آموزش از اسیران در شرایطی که مسلمانان شدیداً به مال نیاز و ضرورت داشتند، بیانگر نظر عمیق اسلام در باب علم و معرفت و مبارزه با بی‌سوادی است. البته از دینی که اولین فرامینش به خواندن و نوشتن تشویق می‌نماید، این عمل زیاد شگفت‌آور نیست؛ طوری که در اولین آیه مبارکه آمده است: «أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۱ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۲ أَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۳ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۴» [العلق: 1-4]. (بخوان به نام ذاتی که تو را آفرید. ذاتی که به وسیله قلم آموخت).

با این عمل، رسول الله صلی الله علیه وسلم اولین شخصیت است که هسته‌های اولیه مبارزه علیه بی‌سوادی و نشر خواندن و نوشتن را گذاشت. (السیرة النبویة، ابو شهبه، ج 2، ص 164 - 165).

تلاش ترور رسول الله بعد از معرکه بدر:

عروه بن زبیر می‌فرماید: عمیر بن وهب جمعی وصفوان بن امیه بعد از معرکه بدر در کنار کعبه با هم به مشورت پرداختند. عمیر، یکی از شیاطین قریش بود که همواره رسول الله و یارانش را آزار می‌داد و مسلمانان در مکه از جانب او مورد آذیت و آزار قرار می‌گرفتند. پسرش، وهب بن عمیر، جزو اسیران بدر بود. عمیر از کشته شدگان بدر سخن به میان آورد. صفوان گفت: به الله سوگند! زندگی بعد از آنها هیچ لطفی ندارد. عمیر گفت: راست گفتم! به الله قسم، اگر توان پرداخت قرضم را می‌داشتم و از جانب فرزندانم مبنی بر تلف نشدن آنان بعد از من، آسوده خاطر بودم، حتماً خود را به محمد می‌رساندم و او را می‌کشتم. و بهانه و دلیل من نیز بر این امر اسارت فرزندم در دست اوست.

صفوان از فرصت استفاده نمود و گفت: قرض تو را پرداخت مینمایم و فرزندان تو با فرزندان من هیچ تفاوتی از نظر نفقه نخواهند داشت. عمیر گفت: پس این راز را نگهدار! آنگاه عمیر، شمشیرش را زهر آلود کرد و به سوی مدینه رهسپار گردید. عمر بن خطاب در جمع مسلمانان، از روز بدر سخن میگفت و لطف و احسان خداوند متعال در حق مسلمانان را یادآوری می‌نمود که ناگهان چشمش به عمیر بن وهب افتاد که جلوی مسجد، در حال خوابانیدن شترش بود و شمشیر خود را نیز به گردن آویخته بود. عمر گفت: این سگ و دشمن الله، عمیر بن وهب است و جهت توطئه و برپا نمودن شری آمده است. حضرت عمر (رض) نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفت و گفت: عمیر بن وهب، دشمن خدا، مسلح آمده است.

رسول الله فرمود: بگذارید نزد من بیاید. حضرت عمر (رض) آمد و حمائل شمشیرش را گرفت و خطاب به انصار گفت: نزد رسول الله حاضر شوید؛ چراکه این فرد خبیث و غیر قابل اعتمادی است.

سپس وی را نزد رسول الله آوردند. و چون پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم وی را دید که حضرت عمر (رض) حمائل شمشیرش را گرفته است و میکشد، گفت: «عمر! او را رها کن. عمیر! بیا اینجا». عمیر جلو آمد و گفت: «صبح بخیر» و این خوش آمد زمان جاهلیت بود. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «خداوند خوش آمد بهتری از این را که خوش آمد بهشتیان است، به ما عنایت نموده و آن «السلام علیکم» است». (صحیح السیرة النبویة، ص 259).

عمیر گفت: البته دیری نمیشود که از احوال پرسوی قومت فاصله گرفتی. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «برای چه کاری آمده‌ای؟» عمیر گفت: به خاطر اسیری که در دست شماست آمده‌ام.

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «چرا شمشیری با خود حمل نموده‌ای؟» عمیر گفت: خداوند این شمشیرها را ناکام گرداند، مگر توانستند برای ما کاری انجام دهند. پیامبر فرمود: هدف اصلی تو از آمدنت چیست؟ عمیر گفت: برای کاری غیر از آنچه بیان

نمودم، به اینجا نیامده‌ام.

رسول الله فرمود: «برای امری غیر از این موضوع آمده‌ای؛ چراکه تو و صفوان کنار خانه کعبه نشسته بودید و از کشته شدگان بدر، سخن می‌گفتید. تو گفتی: اگر مقروض نمی‌بودم و فرزندان خردسال و ناتوانی نمی‌داشتیم، حتماً خودم را به محمد میرساندم و او را به قتل میرساندم. آنگاه صفوان گفت: من سرپرستی فرزندان تو را عهده‌دار می‌گردم و قرض تو را نیز پرداخت مینمایم و اکنون الله، میان من و انجام مأموریتی که تو داری حائل است». عمیر گفت: من شهادت میدهم که تو رسول الله هستی؛ حقا که تو از آسمان خبر می‌آوری، اما ما تو را تکذیب مینمودیم؛ چون از این موضوع جز من و صفوان کسی دیگر اطلاع نداشت و یقین دارم که حتماً خداوند به تو اطلاع داده است. سپاس خدایی را که مرا به سوی اسلام هدایت نمود و مرا به راه درست فراخواند. آن گاه شهادت را بر زبان آورد. سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: به برادران مسائل دینی و قرآن بیاموزید و اسیرش را نیز آزاد گردانید!

عمیر گفت: ای پیامبر من در راستای جلوگیری از فرامین و دستورات خداوند تلاش زیادی نمودم و با مسلمانان با خشونت رفتار نمودم بنابراین، دوست دارم اگر اجازه بدهی به مکه بروم و آنها را به سوی الله و رسول و اسلام، فراخوانم. شاید خداوند آنها را به وسیله من هدایت نماید و در غیر این صورت به آزار و اذیت آنها خواهم پرداخت؛ چنانکه در گذشته یاران تو را اذیت و آزار میدادم. پیامبر به وی اجازه داد و او به مکه برگشت.

از طرفی دیگر صفوان بن امیه بعد از خروج عمیر به مردم می‌گفت: به همین زودی خبر داغ و مهمی از واقعه‌ای بسیار بزرگ به شما خواهد رسید که بدر را هم فراموش خواهید نمود. به همین دلیل هر کاروانی که می‌آمد از آن سؤال مینمود. تا اینکه سوارکاری خبر اسلام آوردن عمیر را به اطلاع او رساند.

صفوان، قسم یاد نمود که هرگز با عمیر حرف نزنم و اصلاً به وی نفعی نرساند. (صحیح السیره النبویه، ص 260).

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٧٢﴾

مسلمان کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و با مالها و جانهای خود در راه الله جهاد کردند، و آنانی که (مهاجرین را) جای دادند و مدد کردند، این جماعت دوستان و خیر خواه یکدیگراند. و آنانی که ایمان آوردند و (لیکن) هجرت نکرده‌اند، شما را از دوستی آنها هیچ سهمی نیست، تا آن که هجرت کنند (از مکه به مدینه). و اگر (همین مسلمانان غیر مهاجر) در کارهای دین از شما مدد طلب کنند، پس بر شماست مدد کردن آنها، مگر اینکه علیه قومی که میان شما و آنها عهد و پیمان است، و الله به آن چه می‌کنید بیناست. (۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ءَاوَوْا»: منزل و مأوی دادند. پناه دادند، جای دادن. «وَلَايَةٌ»: نصرت. مدد و یاری «اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ»: در امر دین از شما کمک و یاری خواستند تا دین خود را حفظ کنند و خویشتن را از شکنجه و آزاری برهانند که به سبب داشتن دین و ایمان، متوجه آنان می‌گردد. «مِيثَاقٌ»: مراد پیمان ترک مخاصمه است. «ترجمه معانی قرآن»

خواننده محترم!

در سال سیزدهم بعثت و پس از ده سال از دعوت علنی پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم به اسلام، هنوز مشرکان مکه دست از اذیت و آزار پیامبر و مسلمانان برنداشته بودند و روز به روز بر شدت آن می‌افزودند تا اینکه در نهایت تصمیم اتخاذ نمودند که طی یک

پلان منظم و اقدامی دسته جمعی، پیامبر صلی الله علیه وسلم را به قتل برسانند و مطابق تصور خویش طوری فیصله نموده بودند که اسلام را بکلی از روی زمین ریشه کن کنند. بعد از اطلاع رسول الله صلی الله علیه وسلم با یار خویش حضرت ابوبکر صدیق شبانه مقدمات هجرت فراهم شد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم در اول ماه ربیع الاول ابتدا به غار ثور رفتند و به مدت سه روز در آنجا به گونه‌ای معجزه‌آسا مخفی شدند، و بعداً با پیمودن مسافتی در حدود چهارصد کیلومتر، روز دوازدهم ربیع الاول به محله‌ی قبا رسیدند و مردم یثرب، از مهاجران استقبال شایانی به عمل آوردند و آنها را با آغوش باز پذیرفتند و یثرب را به «مدینه‌النبی» و «مدینه‌الرّسول»، تغییر نام دادند.

مهاجران، کسانی هستند که در مکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم ایمان آوردند و چون در آنجا تحت فشار بودند، خانه و کاشانه‌ی خود را رها کرده به همراه پیامبر به مدینه هجرت کردند و انصار، مسلمانانی هستند که از پیامبر اسلام و مهاجران استقبال و آنان را در بین خود جای داده و یاری نمودند.

در آیه مبارکه، محورهایی همچون: پیوند مهاجرین و انصار، ضرورت هجرت، بی‌اعتنایی به مرفه‌ان گریزان از هجرت، تعهد متقابل میان مهاجران و انصار و نجات مسلمانان در بند، در صورت عدم ضرر به پیمان‌های قبلی، مطرح شده است.

خداوند متعال این سوره مبارکه را بابت حکم «موالات» به پایان برده و مؤمنان را به چهارگروه دسته بندی میکند و جایگاه هر دسته از آنان را در قبال این حکم بیان میکند تا هر گروه، دوستان‌شان را که از آنان یاری میجویند، بشناسند.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» آنان که به الله متعال ایمان آورده و از پیامبرش پیروی نمودند، «وَأَاجِرُوا» و از بلاد کفر به خاطر محبت و عشق به الله و پیامبراش، دار و دیار خود را ترک نمودند، به سرزمین اسلام هجرت کرده.

حق تعالی پناه‌گزینان به سوی مدینه را «مهاجر» نامید زیرا ایشان به طلب رضا و لبیک گفتن به ندای او، وطن خویش را ترک کردند. پس مهاجران در حکم موالات، اولین گروه‌اند، «وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و با جان و مال خویش در راه الله و به منظور اعلاّی کلمه به جهاد دشمنان برخاستند، در حالی که خود مهاجر بودند.

«وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا» و آنان که مهاجران را در دیار خود پناه داده و با جان و مال خویش با آنها همدردی نمودند (یعنی جماعت انصار مدینه) این‌ها باهم در نصرت و جهاد و نیکی و تقوا برادر اند.

«أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» افراد متصف به صفات فاضله و حمیده ولی و یاور یکدیگرند، از این رو در بین مهاجران و انصار برادری را برقرار کرد.

البته ایشان در حکم موالات دسته دوم اند. یادآور می شویم که علما برتری مهاجران بر انصار اجماع دارند.

به قولی معنی این است: مهاجران و انصار در میراث نیز با هم مشارکت داشته و از یک دیگر میراث می برند. چنان‌که در صدر اسلام چنین بود و مهاجران و انصار، با هجرت و نصرت از یک دیگر میراث می بردند، سپس الله متعال حکم میراث میان آنها را با آیه (75) از همین سوره: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» منسوخ گردانید.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا» اما آنانی که ایمان آورده ولی در دیار کفر یعنی در مکه باقی ماندند و به مدینه مهاجرت ننمودند، «مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا» طبیعی است که بین شما و آنها برادری و دوستی نیست ارث و ولایت در بین شما و آنان برقرار نمیشود. یعنی: شما به نصرت و یاری آنان مکلف نیستید. یا شما از میراث آنان هیچ سهمی ندارید، هر چند از نزدیکان نسبی شما هم باشند زیرا آنان به فریضه هجرت قیام نکرده و هنوز در «دارحرب» به‌سر می‌برند، مگر تا زمانی که بلاد کفر را ترک کنند و به بلاد اسلام هجرت گزینند، و الزامات خویشاوندی دینی رابه جا آورند. اینان دسته سوم از مؤمنان

در حکم موالات اند.

«وَ إِنْ اسْتَنْصَرْتُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ» با این حال اگر اینان یعنی گروهی که ایمان آورده اما هجرت نکرده اند، از شما برای رفع ظلم و ستم کمک و یاری خواستند بر شما لازم است به یاری آنها بشتابید و در مقابل دشمنانشان آنان را یاری دهید؛ چون برادر شما می‌باشند.

«إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ» مگر زمانی که طرف مقابل آن‌ها قومی باشند که بین شما و آنها معاهداتی باشد که در این صورت باید این عهد و پیمان صلح را محترم بدارید و مسلمانان را بر کافران معاهد یاری نرسانید به خصوص اگر آن مسلمانان با آن کفار در دیارشان باشند.

«وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (72)»: و خداوند متعال نهان و آشکار را می‌داند و به تمام امور پوشیده و ظاهر آگاهی و بر همه چیز احاطه دارد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ (73)

و کسانی که کفر ورزیدند یاران یکدیگرند، (و) اگر شما این دستور را عملی نکنید (و با کفار قطع رابطه نکنید) در زمین فتنه و فساد بزرگی برپا خواهد شد. (73)

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»: آنانی که به الله کافر شدند برخی برخی دیگر را یاری می‌رسانند و با هم دوستی می‌کنند، این بیان، در برگزیده این پیام کنایی برای مسلمانان است که: نباید با کفار دوستی و همیاری نمایند و هر نوع ولایتی میان آنان منتفی است.

کافر و مسلم نه رفاقت حقیقی دارند، و نه وارث یکدیگر شده می‌توانند. کافر رفیق و وارث کافر است؛ بلکه تمام کافران در دشمنی با شما از هم فرقی ندارند؛ هر وقت که دست یابند، در آزار مسلمانان ناتوان صرفه نمی‌کنند «إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ (73)»: به یاد داشته باشید که: پذیرفتن ولایت و سلطه‌ی کافران، فساد و فتنه‌ای بزرگ در زمین است. یعنی اگر شما به این قاعده در دوستی و موالات با مؤمنان و دشمنی با کفار عمل نکنید و به اجرای فرامین پروردگار خود نپردازید یقیناً فتنه و فساد بزرگ واقع خواهد شد و اهل کفر بر اهل اسلام قوت و نیرو خواهند یافت و جانب دین ضعیف خواهد شد آنگاه خواهید دید که همه کفار بر علیه مؤمنان ائتلاف خواهند کرد و با پیروزی کفر و الحاد فساد برپای خواهد گشت. نباید فراموش کرد که: اگر میان شما مسلمانان، پیوند محکم ولایت نباشد، کفار متحد شده شما را نابود می‌کنند. در حدیث شریف آمده است: «من جامع المشرك و سکن معه فانه مثله: هرکس بامشرك درمیخت و همراه او در یک مکان سکونت گزید پس او نیز مانند وی است».

شان نزول آیه 73:

532- ک: ابن جریر و ابو شیخ از طریق سدی از ابو مالک روایت کرده اند: شخصی گفت: ما خویشاوندان مشرک خود را از ارتح محروم نمی‌کنیم، پس الله متعال آیه: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»: را نازل کرد (طبری 16357 روایت کرده و این مرسل است).

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (74)

و کسانی که ایمان آوردند و هجرت کرده‌اند و در راه الله جهاد کرده‌اند، و آنان که جای دادند (مهاجرین را) و مدد کردند. همین جماعت در حقیقت مؤمنان کامل‌اند (که برایشان امرزش و روزی عزت مندانه است). (74)

تفسیر:

آیات پیشین متضمن تعهد و مسؤولیت و یاری مؤمنان با همدیگر است، و این آیه بیان‌گر ستایش و بزرگداشت آنان و مقام و منزلت ایشان است. طوریکه میفرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و آنانیکه به الله و پیامبر ایمان آورده و از بلد کفر به بلد اسلام

مهاجر شدند و در راه الله و به منظور اعلاى كلمه او جهاد کردند، در جمله «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» ملاحظه می‌داریم که: ارزش کارها، زمانی است که؛ آنها رنگ خدایی و انگیزه‌ی الهی داشته باشد.

ایمان واقعی، در هجرت، جهاد، پناه‌دادن و یاری‌رساندن مسلمانان مجاهد، بروز میکند. طوریکه آمده است: «وَالَّذِينَ آوَأْ وَ نَصَرُوا» و آن دسته از اهل مدینه که به آنها یاری رسانیده پناه دادند و ایثار و فداکاری نمودند.

«أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا»: این‌ها کسانی‌اند که در ایمان خویش صادق و به پروردگار خود مخلص‌اند. آنان کسانی هستند که ایمان خود را به راستی پیوستند و آنرا محقق ساختند و به هر کاری که مقتضی بود، تن دادند و از وطن خود هجرت کردند و از خانواده خود جدا شدند و برای دین از مال دنیا دل‌کنند.

«لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (74)»: و به زودی خدای تعالی گناهان‌شان را خواهد بخشید و به آنها رزق و روزی پاکیزه و با برکت و گرامی عطا خواهد نمود، این روزی در بهشت نعمت توأم با روشنی چشم و آسودگی خاطر و سرور نفس خواهد بود.

هجرت و جهاد، عامل بخشایش و نزول رزق بخصوص الهی است. اگر به خاطر هجرت و جهاد از رزق اندک بگذرید، مطمئن باشید که به رزق کریم و شایسته‌ی الهی دست می‌یابید.

رزق کریم: عبارت از روزی شایسته‌ای است که از هرگونه آلودگی خالص و پاک بوده و در عین حال گوارا و لذیذ باشد، یا روزی‌ای است که هیچ انقطاعی نداشته باشد.

مفسران گفته‌اند: در این آیات تکرار نیست؛ چون آیات پیشین متضمن ولایت و نصرت بین مؤمنین است، و این آیات متضمن تمجید و تحسین است، و سرانجام حال مؤمنان پاک عبارت است از بخشودگی و روزی سخاوتمندانه در بهشت پر نعمت.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (72 الی 75) در می‌یابیم که مؤمنان در رویارویی با کافران به چهارگتگوری تقسیم می‌گردیده‌اند:

مهاجران پیشگام نخستین پیش از معرکه بدر تا زمان صلح حدیبیه.

انصار مدینه که برادران مهاجر خود را جای دادند و به اکرام گرفتند.

مؤمنانی که مهاجرت نکردند.

مؤمنانی که پس از صلح حدیبیه مهاجرت کردند.

گروپ اول: چه مرد و چه زن-که در بدایت آیه 72 ذکری از آن بعمل آمده است، کسانی‌اند که به الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم ایمان آوردند و پیش از معرکه بدر تا صلح حدیبیه (سال ششم هجری) به پیامبر صلی الله علیه وسلم پیوستند و دیار و اموال خود را در مکه بر جای گذاشتند و به خاطر دین الله ایثار کردند و جان و مال خود را در طبق اخلاص نهادند. اینان، بهترین، برترین و کاملترین یاران پیامبر صلی الله علیه و السلام که: اصطلاحات «ایمان»، «هجرت» و «ترک وطن» رابه خود اختصاص دادند و بادین پاک و دلی مالا مال از عشق به حق از دست مشرکان گریختند، تا خشنودی و رضای پروردگار و پیام آورش را نصیب خود کنند و با اموالشان، ساز و برگ جنگی تدارک ببینند و علیه باطل به میدان جنگ و مبارزه بروند و از دارایی خود نیز دیگران رابرخوردار نمایند، و از مشقت و سختی خوف و هراسی نداشته باشند.

گروپ دوم: یعنی، انصار که با آغوش باز پیامبر و مهاجران را جای دادند و پشتیبانی کردند و مدینه، پایتخت اسلام و مرکز نشر دعوت به تمام جاهای دور دست سرزمین و پناهگاه مهاجران گردید. انصار با بذل مال خود، آنان را یاری دادند و از هیچگونه کمکی دریغ نورزیدند. به دلیل ظاهر آیه، انصار، در فضیلت و امتیاز پس از مهاجران قرار دارند. هر دو گروه، دوستان و یاران و مددکاران و برخی سرپرست برخی دیگر و در حقوق

و مصالح عمومی مشترک اند. پیامبر نور و رحمت میان آنان برنامهی «إخاء» (برادری) برقرار کرد.

توصیف و تعریف این یاران برجسته‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم در چند جای از قرآن عظیم الشان آمده است که از جمله: (سوره توبه / آیات 100 و 117، سوره حشر / آیات 8 الی 9).

گروپ سوم: مؤمنانی اند که با وجود توانایی، هجرت نکردند و مکه را به جای نگذاشتند. بنابراین، سایر مسلمانان، تازمانیکه این گروه هجرت نکنند، هیچگونه تعهد و کمکی در قبال آنان ندارند.

این آیه چنان یاد میدهد که باید مسلمانان در حفظ و رعایت شخصیت ذاتی همدیگر و استقلال شان بسیار کوشا و حریص باشند و هر مسلمانی هرگاه در سرزمین غیر اسلامی مورد آزار قرار گرفت، باید کوچ کند و آنجا را ترک نماید.

گروپ چهارم: یا «و الذین اتبعوهم بإحسان»، مؤمنانی اند که پس از صلح حدیبیه، و پس از آن که مؤمنان به شوکت و قدرت رسیدند، دست به هجرت زدند. «و الذین جاؤوا من بعدهم...» (سوره حشر / آیه 10) حکم اینان نیز در اجر و پاداش و منزلت از زمره‌ی سایر مسلمانان پیشتر به شمار می آیند و از فضیلت ویژه‌ی برخوردارند. قابل تذکر است که:

پس از فتح مکه، هجرت در صدر اسلام پایان یافت؛ چون مکه نیز سرزمین اسلام و از جمله‌ی دارالاسلام به شمار آمد.

تکرار این آیات بدین سبب است که: آیه‌ی 72 نشان می دهد که رابطه‌ی اسلام از رابطه‌ی نسبی، بسی قوی ترمی باشد. آیه‌ی 74 در بیان قدر و منزلت یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم است و آنان، مؤمنان واقعی اند و آیه‌ی پایانی نیز بیان می دارد که آنان که پس از صلح حدیبیه به مدینه هجرت کرده و ایمان آورده اند، از سایر مسلمانان جدا نیستند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧٥﴾

و آنها نکه بعدا ایمان آوردند بعد (از نزول این آیت) و هجرت کردند و همراهی شما جهاد کردند، پس این جماعت نیز از جمله شما اند، و صاحبان قرابت، بعضی آنها به بعضی نزدیکتر اند (در استحقاق میراث نسبت سایر مؤمنان) در کتاب الله. یقیناً الله به هر چیزی داناست. (۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُولُو الْأَرْحَامِ»: اقرباء. خویشاوندان. «أُولَئِكَ»: سزاوارتر. «كِتَابِ اللَّهِ»: کتاب خدا قرآن. باید گفت که: یکی از مصادیق آیه مبارکه، ارث است که پیش از اسلام، در برخی از حالات بر اساس پسر خواندگی و عهد و پیمان بود، ولی اسلام آن را بر محور خویشاوندی و دینداری قرار داد.

در ضمن قابل تذکر است که: مؤمنان سابق و قدیمی باید کسانی را که در آینده ایمان می آورند و هجرت می کنند، همانند خود مؤمن حقیقی بدانند. «وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ... فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ» بلی آغوش جامعه اسلامی، به روی همه باز است و مسلمانی در مدار بسته و انحصاری نیست، گرچه سابقه می تواند امتیازات معنوی بیشتری را به دنبال داشته باشد. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»)

تفسیر:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ»: و آنانی که بعد از این ایمان آورده اند. یعنی: بعد از نزول این آیات، و هجرت نموده و همراه شما جهاد کرده اند یعنی: بالاخره به کاروان جهاد و هجرت پیوسته اند «این گروه نیز از زمره شمایند» یعنی: ایشان در استحقاق موالات و یاری‌گری، کمال ایمان و مغفرت و برخورداری از روزی‌ای نیک و

شایسته، از جمله مهاجران و انصارند. یادآور می‌شویم که اینان در حکم موالات دسته چهارم از مؤمنانند.

«وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»: یعنی خویشاوندان نزدیک در قضیه‌ی ارث، در شریعت و حکم خداوند متعال از بیگانه‌گان برتر و مستحق‌ترند. علماء گفته‌اند این آیه ناسخ ارثی است که از طریق «حلف» و بستن پیمان اخوت حاصل می‌شد.

«إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (75)»: علم الله متعال بر همه چیز احاطه دارد، پس هر چه را که خدا قرار داده باشد درست و عین صلاح و حکمت است برای آن که دلی آگاه داشته باشد، یا با حضور قلب گوش فرا دارد.

شأن نزول آیه 75:

ابن عباس (رض) میفرماید: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان اصحاب خود عقد برادری بستند، که بر این اساس، بعضی از آنها از بعضی دیگر به حکم پیوند و خویشاوندی عقیده، میراث می‌بردند تا آن‌که این آیه کریمه نازل شد: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ». آنگاه میراث بردن بر اساس خویشاوندی عقیده منسوخ گردید و میراث به نسب تعلق گرفت». یعنی: این آیه ناسخ آن حکم است. اما «ولایت عامه» یعنی رابطه نصرت و تعاون میان مسلمانان و خویشاوندی عقیده، امری است پایدار که تا روز قیامت باقی است.

533- ک: ابن جریر از ابن زبیر (رض) روایت کرده است: دو نفر باهم معاهده‌ای مبنی بر ارث بردن هریک از دیگری می‌بستند، در این باره «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ...» نازل شد (طبری 16368 و 16369 از طریق عیسی بن حارث روایت کرده است).

534- ابن سعد از طریق هشام بن عروه از پدرش روایت کرده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم بین زبیر بن عوام و کعب بن مالک پیمان برادری بست. زبیر می‌گفت: چون کعب در جنگ احد مجروح شد با خود گفتم: اگر دنیا را ترک گوید و به جوار رحمت ایزدی بپیوندد، من از او ارث خواهم برد، پس الله متعال آیه: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» را نازل گردانید. از آن پس ارث به خویشاوندان و نزدیکان محدود شد و ارث‌بردن برادرخوانده‌ها از یکدیگر پایان یافت (مرسل و ضعیف است. به «زاد المنثور» 3 / 373 نگاه کنید).

پایان تفسیر سوره‌ی انفال

اللهم صل وسلم وبارك على محمد وآله وصحبه أجمعين.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة التوبة
جزء 10-11

سوره توبه در مدینه نازل شده و دارای یکصد و بیست و نه (۱۲۹) آیه و شانزده (۱۶) رکوع است.

وجه تسمیه:

این سوره را بدان جهت «توبه» نامیدند که در آن بیان توبه مؤمنان عموماً و توبه تخلف کنندگان از جنگ تبوک مخصوصاً، مطرح شده است. طوری که یادآور شدیم سوره التوبه از جمله سوره های مدنی بوده که در سال نهم هجری در جنگ تبوک نازل شد.

قاضی محمد ثناء الله مظهري مفسر تفسیر مظهري در مورد سوره توبه می نویسد که: سوره توبه که به آن سوره «برائت» نیز گفته می شود؛ برائت از این جهت که در آن ذکر برائت از کار آمده، و توبه به این سبب که در آن بیان تو به مسلمانان به میان آمده است. [تفسیر مظهري]

توبه:

توبه به معنی رجوع و برگشتن.

علت نام گذاری این سوره بنام توبه:

طوری که در فوق هم یادآور شدیم:

سوره توبه یا براءة در سال نهم هجرت در مدینه نازل شده در حالیکه مکه در سال هشتم هجرت فتح گردید و سال حجة الوداع رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال دهم هجرت بوده است و بناءً به گفته قتاده و مجاهد این سوره آخرین سوره ایست که در مدینه به قلب پاک رسول اکرم صلی الله علیه وسلم وحی و نازل شد. این سوره به نام های متعدد موسوم گشته است، حتی بعضی از مفسرین آن را به چهارده نام مسمی نموده اند.

مفسر کبیر جهان اسلام علامه جارالله زَمَخْشَرِي (۲۷ رجب ۴۶۷ - ۹ ذی الحجه ۵۳۸ هـ . ق) اَسْمَاءِ سوره توبه را به ترتیب ذیل شمرده و بیان نموده است: «برائت، توبه، مَقْشَقْشَة، مَبْعَثْرَة، مَشْرَدَة، المَخْزِيَة، الفاضحه، المشیره، الحافره، المنکله، المدممة، و سورهی عذاب».

و گفته است چون در آن پذیرش توبه ی مؤمنان آمده است و از نفاق تبری (تقشش) می کند، و اَسْرَارِ منافقان را پراکنده (تبعثر) می کند و آنها را رسوا کرده مجازات می نماید، و آنها را سرگردان و خوار نموده و بر آنان غضب می گیرد. (تفسیر کشاف ۲/۲۴۱).

ولی باید گفت که نام: این سوره «توبه» از صدر اسلام تا عصر حاضر در مصاحف کشور های اسلامی به همین نام یاد می گردد. سبب نام گذاری این سوره، بنام «توبه» دلایل متعددی دارد، از جمله، استعمال کلمه «توبه» و هم کلمات که مفهوم توبه را میرساند در این سوره نسبت به سایر سوره های قرآنی زیاد بعمل آمده است.

همچنان در این سوره شرح حال درس آموز توبه 3 تن از متخلفان غزوه تبوک به بیان گرفته شده است.

از آن جهت که در این سوره، بارها از توبه ی انسان و بازگشت لطف الهی سخن به میان آمده است و «برائت»، بدان جهت که این سوره با اعلام برائت از مشرکان آغاز شده است.

نامها و وجه ده گانه سوره توبه:

1- «برائت» و وجه تسمیه بدین نام آن است که سوره بدین لفظ شروع شده و گذشته از آن درباره اظهار «برائت» و بیزارى از کفار نازل گشته است.

2- «توبه» و این نام بدان جهت است که ذکر توبه در آن بسیار شده مانند این آیات: «وَيُتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ-15»، «فَإِنْ يَتُوبُوا يَكْ خَيْرًا لَهُمْ 74»، «وَتَمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا - 118».

3- «فاضحة» (رسوا کننده) سعید بن جبیر گوید: پیش ابن عباس (رض) نام سوره توبه را بر زبان جاری کردم گفت: این سوره فاضحه است زیرا همچنان آیات (این سوره) درباره منافقین پشت سرهم نازل شد تا جایی که ما ترسیدیم نام هیچیک از آنان را نیز باقی نگذارد و خلاصه بدان جهت آن را بدین اسم نامیدند که موجب رسوایی منافقین گشت.

4- «مبعره» ابن عباس (رض) گوید: وجه تسمیه سوره بدین نام آن است که از اسرار درونی منافقان کاوش می کند.

5- «مقشقه» (رهاننده) ابن عباس (رض) گوید: آن را بدین نام خواندند بخاطر آنکه هر که بدان ایمان داشته باشد از نفاق و شرک رها گردد، زیرا در این سوره دعوت به اخلاص شده، و در حدیث است که سوره «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» و سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را «مقششان» می نامیدند، و این نام بهمان خاطر بود که این دو سوره انسان را از شرک می رهاند.

6- «بحوث»، ابو ایوب انصاری وجه تسمیه بدین نام را نیز همان کاوش از اسرار منافقان ذکر کرده.

7- «مدممه» (نابود کننده) چون «دمدم» بمعنای هلاکت آمده و آیه: «فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ» نیز بهمین معنا است. و این نام را سفیان بن عیینه ذکر کرده.

8- «حافرة» (آشکار کننده) چون از روی مقاصد قبلی منافقین پرده برداشته و آنچه در دل مستور می داشتند آشکار ساخت. و این نامی است که حسن برای این سوره ذکر کرده.

9- «مثیره» (افشاننده) بخاطر آنکه زشتیها و رسوایی های منافقان را بر ملا سازد. این وجه از قتاده نقل شده است.

10- «سوره عذاب» و این را حذیفه ذکر کرده، بخاطر آنکه در باره عذاب کافران نازل گشته. و عاصم به سندش از حذیفه روایت کرده که گفته: مردم این سوره را سوره توبه نامند، ولی سوره عذاب است. (بنقل از تفسیر فارقان شیخ بها الدین حسینی).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره توبه:

طوری که در فوق یادآور شدیم تعداد آیات مبارکه سوره توبه به (صدویست و نه آیه) (129) میرسد و تعداد حروف آن به ده هزار و چهارصد و هشتاد حرف (10480) میرسد (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید.

فضیلت سوره توبه:

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ «التَّوْبَةُ هِيَ الْفَاضِحَةُ، مَا زَالَتْ تَنْزَلُ وَمِنْهُمْ وَمِنْهُمْ، حَتَّى ظَنُّوا أَنَّهَا لَمْ تُنْقِ أَحَدًا مِنْهُمْ إِلَّا ذَكَرَ فِيهَا».

ابن عباس (رض) میفرماید: سوره توبه سوره ای است که بسیاری را رسوا کرد. این سوره همچنان نازل میشد و می گفت: بعضی از آنها (منافقان) این کار را میکنند و بعضی از آنها این گونه می گویند تا جایی که منافقان گمان میکردند که از همه آنان در این سوره، سخن به میان آمده و هیچ کس باقی نمانده است. (صحیح بخاری و مسلم).

از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که فرمود: «ما نزل على القرآن إلا آية آية و حرفة حرفا، ما خلا سورة براءة و قل هو الله أحد، فإنهما أنزلنا على و معهما سبعون ألف صفت من الملائكة/ همه قرآن آیه آیه و حرف به حرف بر من نازل شده، مگر سوره براءة و قل هو الله احد، که این دو سوره در حالی بر من نازل شدند که هفتاد هزار نفر از فرشتگان آنها را مشایعت میکردند.»

اهداف تعلیمی و تربیتی سوره توبه:

بصورت کل اهداف تعلیمی و تربیتی این سوره را میتوان در نکات ذیل خلاصه و جمع بندی

نمود:

بیان قوانین اساسی ارتباطات مسلمانان با مشرکان که شالوده حکومت اسلامی بر آن نهاده شده است؛ افشاگری در مورد حالات روانی و درونی منافقان و پیروان سُست عنصری که در لایه لای صفوف مؤمنان رخنه کرده بودند.

پیام سوره توبه:

پیام سوره توبه توجه دادن مسلمانان به مسئله مهم «تولا وتبرا» یعنی دوستی با الله و دوستان وی و دشمنی با دشمنان الله اطلاق میشود و زیب و مزین ساختن فکر و عمل مسلمانان از شائبه‌های گوناگون کفر و نفاق، و توبه دادن ایشان از اسلام سود جویانه و مصلحت طلبانه است و برحذر داشتن ایشان از آمیزش و سازش با کافران و مشرکان باتوجیه همزیستی و هموعی و همسایگی با آنان است.

مناسبت و پیوند سوره توبه با سوره ی انفال:

مناسبت و پیوند سوره توبه با سوره انفال، به مانند متممی است که در مورد اصول روابط بین المللی، قوانین صلح و پیکار، احوال مؤمنان راست گفتار، کافران و منافقان و چگونگی پیمانها و قرار داد ها سخن می گوید. سوره ی انفال به پیمانها، وفاداری و اهمیت به آن اشاره میکند و سرآغاز سوره ی توبه در بیان الغای آن پیمانهاست. هر دو سوره به مشرکان اشاره می کنند که چگونه مردم را از رفتن به مسجدالحرام منع می داشتند. هر دو سوره مردم را به چگونگی جهاد و مبارزه با مشرکان اهل کتاب تشویق می کنند و از منافقان نیز سخن می گویند.

این دو سوره، هرچند دارای موضوعات همانندی هستند و در خصوص جهاد نازل شده اند؛ اما هر کدام سوره ی مستقلی به شمار می آیند.

چرا در اول سوره توبه بسم الله الرحمن الرحیم نیامده است؟

در مورد اینکه چرا در اول سوره التوبه، «بسم الله الرحمن الرحیم» نیامده است؟ مفسران اکثراً مینویسند چون این سوره با اعلان جنگ با دشمن پیمان شکن و بیزاری الله و پیامبر و تند و تیز برخورد کردن با آنان شروع میشود و بیانگر خشم خدا بر آنان است و با بسم الله که نشانه‌ی صلح و دوستی و محبت و بیان کننده‌ی صفت مهر و بخشایش است، سازگار نیست.

مفسر کبیر امام قرطبی به نقل از مفسر عبدالکریم بن هوازن قشیری (986/ 1072) میفرماید: بسم الله در آغاز این سوره نوشته نشده؛ چون جبرئیل آنرا بدون بسم الله آورده است و صحابه‌ی بزرگوار نیز در «مصحف امام» به پیروی از امیر المؤمنین، عثمان ذی النورین رضی الله عنه آنرا نوشته اند. (روایت از ترمذی).

حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مفسر تفسیر معارف القرآن می نویسد: و یکی از خصوصیات سوره توبه این است که در ابتدای آن «بسم الله الرحمن الرحیم» نوشته نمی شود؛ در حالی که در ابتدای سایر سوره های قرآن «بسم الله الرحمن» نوشته میشود.

قبل از هر چیز دانستن این نکته ضروری است که قرآن مجید ظرف بیست و سه سال بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم به تدریج نازل شده است. آیات یک سوره، در اوقات مختلف نازل شده‌اند؛ هرگاه جبرئیل امین وحی می‌آورد مطابق دستورات الهی، نشان می داد که این آیه را در فلان سوره بعد از فلان آیه بگذارید و طبق آن، رسول کریم صلی الله علیه وسلم به کاتبان وحی راهنمایی می نمود که چنان بنویسند.

و هرگاه یک سوره به پایان میرسید و سوره دیگری آغاز می گشت پس قبل از شروع سوره، «بسم الله الرحمن الرحیم» نازل میشد و از آن فهمیده میشد که سوره قبلی به پایان رسیده، و سوره های دیگر آغاز می شود. در تمام سوره ها قرآن عظیم الشان این چنین روش انجام پذیرفت.

سوره توبه به اعتبار نزول، کاملاً از آخرین سوره هاست، و در ابتدا طبق دستور عمومی

نه بسم الله نازل شد، و نه رسول کریم به کاتبان وحی درباره آن راهنمایی فرمود، و در همین وضع آنحضرت صلی الله علیه وسلم رحلت فرمود.

جامع قرآن، حضرت عثمان (رضی الله عنه) و چون در عهد خلافت خویش قرآن مجید را به صورت کتاب مرتب و مدون کرد، دید که برخلاف تمام سوره های دیگر در ابتدای آن بسم الله نبود، لذا متردد شد که شاید این سوره مستقل نبوده، و جزیی از سوره دیگر باشد، لذا در این فکر فرو رفت که اگر این جزیی از سوره دیگر است پس آن سوره کدام است؟ با توجه به مضامین و محتوای آن بر وی چنان معلوم شد که با سوره انفال مناسبت دارد. و در یک روایت از خود حضرت عثمان (رضی الله عنه) و این هم منقول است که در عهد آن حضرت به این دو سوره «قرینتین» یعنی با هم وصل شده، میگفتند. [مظهری]

لذا آن را بعد از سوره انفال قرار داد، و این احتیاط به این سبب انجام شد که اگر جزء سوره دیگری باشد، باید با آن یکجا باشد و نیز این احتمال هم وجود داشت که ممکن است سوره های مستقل باشد؛ لذا در نوشتن این سوره مصلحت چنان شد که بر اختتام سوره انفال قبل از ابتدای سوره توبه جای خالی گذاشته شود همانگونه که در عموم سوره های جای «بسم الله» می باشد.

این تحقیق نه نوشتن بسم الله در ابتدای سوره توبه یا برائت از خود جامع قرآن حضرت عثمان در جواب به سؤال مفسر قرآن حضرت عبدالله ابن عباس در سنن ابی داؤد، نسایی، مسند امام احمد و ترمذی منقول است. در این سؤال حضرت ابن عباس از حضرت عثمان این را هم استفسار کرده بود که ترتیبی که در سوره ها به کار برده شده که از همه اول سوره های بزرگ قرار داده شده اند که بالغ بر صد آیه می باشند و در اصطلاح به آنها «مثنین» گفته میشود سپس آن سوره های بزرگ که از صد آیه کمتر باشند به آنها «مثنائی» میگویند، و بعد سوره های کوچک که به آنها «مفصلات» میگویند. (تفصیل بیشتر در مورد انواع این سوره ها در.... سوره، آیات و.... صفحه مقتضای این ترتیب هم این است که سوره توبه قبل از سوره انفال گذاشته شود، زیرا آیات سوره توبه بیش از یکصد آیه است. و آیه های سوره انفال کمتر از یکصد آیه هستند و در ردیف هفت سوره بزرگ که به آنها «سبع طوال» میگویند. سوره توبه نسبت به سوره انفال مناسب تر است. پس در مخالفت با این، چه مصلحتی وجود دارد؟ حضرت عثمان فرمود که: همه این سخنان صحیح اند اما در رابطه با قرآن، مقتضای احتیاط همان است که اختیار گردید؛ زیرا که اگر سوره توبه سوره ای مستقل نباشد، بلکه جزء سوره انفال باشد و این هم معلوم است که آیات سوره انفال قبلاً نازل شده اند و آیات سوره توبه بعد؛ لذا تقدیم آنها بر آیات سوره انفال بدون وحی جایز نیست و در وحی نیز هیچ رهنمودی در این زمینه به ما نرسیده است؛ لذا انفال مقدم و توبه مؤخر گردید.

بعد از این تحقیق واضح گردید که علت ننوشتن بسم الله در ابتدای سوره توبه این است که شاید سوره توبه، سوره مستقلی نباشد، بلکه جزء انفال باشد؛ پس با توجه به این احتمال، نوشتن بسم الله صحیح نمی باشد، همان طور که نوشتن بسم الله در میان سوره ای، جایز نیست. بنابر این فقهاء فرموده اند که اگر کسی سوره انفال را تلاوت کرده، سوره توبه را آغاز نمود، بسم الله را نخواند؛ اما کسی که تلاوت خود را از ابتدای این سوره یا از وسط آن شروع میکند، برای او مناسب است که بسم الله را خوانده، تلاوت را شروع کند.

بعضی افراد ناآگاه چنین فهمیده اند که در تلاوت سوره توبه، در هیچ حال خواندن بسم الله جایز نیست؛ که این اشتباهی بزرگ است و علاوه بر آن، اشتباه دیگر اینکه به جای بسم الله، آنها أعوذ بالله من النار می خوانند، در صورتیکه چنین چیزی از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و صحابه ثابت نیست.

و آنچه از حضرت علی (رضی) و بروایت حضرت ابن عباس (رض) منقول است که علت نه نوشتن بسم الله الرحمن الرحیم در ابتدای سوره توبه این است که بسم الله نوعی امان

است در حالی که در سوره برائت امان و عهد و پیمان کار خاتمه داده شده است. این یک لطیفه و نکته ای است که منافی سبب اصلی نیست؛ یعنی سبب اصلی، همان احتمال یک سوره بودن آنفال و توبه است و می تواند این لطیفه ای هم برای نوشتن آن باشد که در این سوره برائت و رفع امان از کار مذکور است که مناسب با بسم الله نیست. لذا تکوینا در اینجا اینگونه اسباب پدید آمده که بسم الله در اینجا نوشته نشود؛ برای فهم آیات مذکور سوره توبه، دانستن چند واقعه که سبب نزول این آیات هستند ضرورت دارد؛ لذا توضیح مختصری از آن وقایع در ذیل نوشته می شود.

1- در کل سوره توبه چند غزوه و وقایع مرتبط به آنها و در ضمن بسیاری از احکام و مسائل بیان گردیده است؛ مثلاً، به پایان رسانیدن معاهدات تمام قبایل عرب، فتح مکه، غزوه حنین (سال هشتم هجری)، غزوه تبوک (ماه ذی الحجة، سال ۹ هجری)، از جمله این وقایع، فتح مکه (در سال 630 میلادی برابر 20 رمضان سال هشتم هجری) و سپس غزوه حنین در همین سال و بعد از آن غزوه تبوک در ماه رجب سال 9 هجری، و آنگاه اعلان ختم معاهدات از تمام قبایل عرب در ماه ذی الحجة سال 9 هم به وقوع پیوست.

2- مطالبی که در این آیات در پیرامون عهد، یعنی به پایان رسانیدن معاهدات ذکر شده، خلاصه آنها از این قرار است که در سال 6 هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم به قصد عمره عازم مکه شد و کفار قریش از اجازه ورود آن حضرت به مکه، خودداری کردند که آخر الامر در مقام حدیبیه صلحی برقرار شد و میعاد این صلح طبق نقل روح المعانی تا ده سال بود.

در مکه علاوه بر قریش قبایل دیگری هم سکونت داشتند؛ یکی از مواد صلح این بود که علاوه بر قریش از قبایل دیگر هرکس بخواهد میتواند حلیف (هم پیمان) و همراه با قریش باشد و هر کس بخواهد میتواند حلیف رسول الله صلی الله علیه وسلم و با او همراه شود؛ چنان که قبيله خزاعه حلیف بودن با رسول الله را پسندیدند و با او همراه شدند و بنوبکر رفاقت با قریش را اختیار نمودند؛ طبق این معاهده لازم بود که ظرف ده سال، نه با هم بجنگند و نه جنگ کننده ای را کمک و حمایت کنند. و هرکس که حلیف یکی است، آن هم در این حکم داخل است که حمله بر او یا کمک به حمله کننده علیه او خلاف معاهده به شمار می رود. این معاهده در سال 6 هجری منعقد شد و در سال 7 هجری، آن حضرت طبق معاهده، باصحابه کرام جهت قضای عمره فوت شده، عازم مکه شد و در آنجا تا سه روز مانده، طبق وعده، برگشتند، و تا این زمان از هیچ طرف، نسبت به معاهده صلح، خلافی واقع نشده بود.

پس از آن، پنج یا شش ماه گذشته بود که بنوبکر شبانه بر بنی خزاعه شبخون زد و قریش هم به فکر این که رسول کریم خیلی دوراند و شب هنگام است، و آگاه شدن آن حضرت از تفصیل واقعه مشکل است، در این حمله با بنوبکر به سلاح و نیرو کمک کردند. و مطابق این وقایع و احوال که بالاخره قریش هم تسلیم این تصمیم گیری شد و معاهده صلح حدیبیه که تا ده سال جنگ را غیر ممکن میساخت، شکست. قبيله خزاعه که حلیف رسول الله صلی الله علیه وسلم بود آن حضرت را مطلع ساخت؛ رسول الله با آگاه شدن از عهد شکنی قریش، علیه آنها در نهان، به آمادگی جنگی مشغول شد.

قریش در جنگهای بدر (غزوه بدر یا بدر الکبری)، اولین جنگ بین مسلمانان با مشرکین مکه بود که در 17 الی 21 رمضان سال دوم هجری قمری (13 الی 17 مارچ 624 میلادی)، غزوه اُحد (که در نزدیکی کوه احد بین مسلمانان و مشرکین قریش مکه به رهبری ابو سفیان بعد از غزوه بدر در سال سوم هجرت در سال 625 میلادی)، و جنگ احزاب یا غزوه خندق که (در 17 شوال سال پنجم هجری مطابق با سال 627 میلادی)، که نیروی غیبی و خدایی مسلمانان را تجربه کرده بودند، غرور طاقت و نیروی آنها خاموش شده

بود؛ همان وقت پس از عهد شکنی شان، از طرف مسلمانان، خطر وقوع جنگ پدید آمده بود؛ بخصوص پس از اطلاع آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نقض معاهده، و سکوت ایشان از پاسخ، خطر جنگ قوی تر شد؛ به طوری که قریش مجبور شدند، ابوسفیان را به مدینه گسیل دارند تا ضمن بررسی از اوضاع و احوال، نظر آن حضرت را در وقوع احتمالی جنگ جویا شود و از حادثه انجام شده، پوزش و معذرت طلبیده، درخواست تجدید پیمان نماید.

ابوسفیان بارسیدن به مدینه از آمادگی قوای جنگی آن حضرت آگاهی یافت و به نزد هر یک از بزرگان صحابه رفت تا نسبت به تجدید معاهده سفارش کند. اما هر کدام از صحابه کرام، درخواست وی را به خاطر سوابق بد قریشیان، به شدت رد کرد؛ به طوری که ابوسفیان مایوس به مکه برگشت و خوف و هراس بر قریش چیره شد. و بدین ترتیب آن حضرت مطابق روایت بدایه و النهایه و ابن کثیر به تاریخ دهم رمضان سال ۸ هجری با جمع کثیری از صحابه، جهت حمله، مدینه را به قصد مکه ترک گفتند، و بالاخره مکه مکرمه فتح شد.

یک نگاه کوتاه به تاریخ نزول سوره ی توبه:

سوره ی انفال در همان سالهای اول هجری، هنگام رویداد جنگ بدر نازل شد. سوره ی توبه در سال نهم هجری، قسمتی از آن پیش از جنگ تبوک علیه مشرکان و قسمتی دیگر در وقت تدارک این جنگ و قسمت دیگر آن پس از بازگشت از جنگ تبوک، نازل شد. جنگ تبوک در ماه رجب سال نهم هجری رخ داد که پیامبر (ص) به سوی تبوک حرکت کرد و در ماه رمضان به مدینه بازگشت که جمعاً پنجاه روز طول کشید. بیست روز در تبوک اقامت گزید و بقیه را در رفت و برگشت سپری کرد. این جنگ، آخرین جنگ پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده است.

خبر بازگشت پیامبر به مدینه، به گوش مردم رسید زنان، کودکان و کنیزان از شهر بیرون رفتند و با شور و عشق فراوان، به استقبال لشکر اسلام شتافتند و به سرود خواندن پرداختند. (باده ی ناب، ص ۸-۵۴۷، بحث تبوک، با اندکی تصرف، بنقل از تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی).

غزوه تبوک، امتحان بس بزرگی بود؛ چون با فصل رسیدن خرما، یعنی «خرما پزان» و گرمای سخت و سوزان روبه رو گشت. مؤمنان از این سنجش بار دیگر پیروز گشتند و منافقان، رسوا و درمانده شدند.

پیش در آمد سوره توبه:

طوریکه در فوق یادآور شدیم سوره توبه از جمله سوره هایی است که در مدینه نازل شده است، و جنبه ی تشریح و قانونگذاری را مورد توجه خود قرار داده است. این سوره از جمله آخرین آیاتی است که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است، بخاری از براء بن عاذب روایت کرده است: آخرین سوره ای که نازل شد سوره ی براءت است. (بخاری ۲۲۷/۸).

و حافظ ابن کثیر روایت کرده است که ابتدای این سوره وقتی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد که از غزوه تبوک بر می گشت و ابوبکر صدیق را به عنوان امیرحاجیان فرستاد تا مراسم و مناسک را برای مردم اقامه کند، وقتی ابو بکر حرکت کرد پشت سر او علی بن ابی طالب رابه عنوان مُبَلِّغ از جانب پیامبر صلی الله علیه وسلم اعزام شد تا احکام وارده در این سوره را به حجاج ابلاغ بدارد.

این سوره در سال نهم هجرت نازل شد؛ یعنی همان سالی که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای غزوه روم بیرون آمد، این غزوه به نام غزوه ی تبوک شهرت یافت. و طوریکه در فوق یادآور شدیم، این غزوه در گرمای شدید صورت گرفت و سفر ایشان سفر دور بود. در آن زمان میوه ها رسیده و مطبوع گشته بود و مردم به نعمت های زندگی انس و الفت

پیدا کرده بودند، پس آزمایش ایمان مؤمنین بود. و خدا صداقت و اخلاص آنانرا در دین امتحان کرد. و تفاوت بین آنان و منافقان را مشخص نمود. این سوره در کنار دیگر احکام، دو هدف اساسی را پیگیری می‌کند:

اول؛ بیان قانون اسلامی در برخورد با مشرکین و اهل کتاب.
دوم؛ افکار و احساسی که مردم به دنبال فراخوانی پیامبر صلی الله علیه وسلم برای غزوه‌ی روم پیدا کردند.

در مورد هدف اول: این سوره پیمان‌های مشرکین را مطرح و برای آن حدی را مقرر کرده است، و مشرکین را از حج و زیارت بیت الحرام منع و ولایت و دوستی آنان را با مسلمانان قطع کرد، و اساس و مقررات بقای اهل کتاب را در جزیره العرب بنا نهاد و معامله با آنان را مباح نمود. در بین پیامبر صلی الله علیه وسلم و مشرکین و همچنین در بین او و اهل کتاب پیمان‌ها و قرار دادهایی وجود داشت، اما مشرکین پیمان را نقض کرده و در مورد پیامبر به توطئه چینی دست زدند و چندین مرتبه با یهود بر علیه پیامبر دسیسه سازی کردند و قصد جنگ را با مسلمانان نمودند، و طوایف یهود «بنی نضیر»، «بنی قریظه» و «بنی قینقاع» خیانت کردند و عهد و پیمان را چندین بار زیر پا نهاده و نقض کردند، پس در حالیکه دشمنان مسلمانان به نقض عهد و پیمان می پرداختند، دیگر رعایت آن از جانب مسلمانان حکمت به شمار نمی‌آمد، لذا سوره آن پیمان‌ها را لغو اعلام کرد و به طور آشکار آن را کنار نهاد؛ چون پیمان شکنان در صورت یافتن فرصت از خیانت ابا نداشتند.

از این رو الله متعال رابطه‌ی مسلمانان را با مشرکین قطع کرد و بعد از آن عهد و پیمانی باقی نماند و صلح و امانی مورد نظر نبود. الله چهار ماه به آنان فرصت داد که آزادانه و در کمال امنیت در زمین جولان دهند، تا در باره‌ی کار خود به فکر و اندیشه فرو روند و راه مصلحت خود را اختیار کنند. آغاز سوره در این مورد نازل شده است:

«بِرَاءَةٌ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ...» بعد از آن در مورد پیمان شکنان اهل کتاب آیاتی نازل شده است: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ». نزدیک به بیست آیه درباره‌ی آنان به بحث پرداخته است. خدای توانا پرده را از روی نهانی‌های اهل کتاب کنار زد و ناپاکی و زشتی مکنون در نفوس و نهاد آنان را برملا ساخت و کینه‌ی آنها را به اسلام و مسلمانان متجلی نمود.

این سوره همچنین به موضوع دوم نیز می‌پردازد که عبارت است از بیان و شرح روحیات مسلمانان در موقعی که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آنان را برای غزوه‌ی روم فرا خواند. آیات درباره‌ی سهل انگاران و متخلفان و باز دارندگان به بحث پرداخته و از فتنه‌ی منافقان به عنوان خطری که اسلام و مسلمانان را احاطه کرده بود، پرده برداشت و روش نفاق و تفرقه افگنی و انواع فتنه‌گری و تضعیف مؤمنان را از جانب منافقان بر ملا ساخت، تا جایی که تمام توطئه‌ها و ترفندهای آنان را آشکار ساخت، و آنها را به گونه‌ای برای مسلمانان معرفی نمود که آنها به راحتی می‌توانستند منافق را از مؤمن تشخیص دهند و او را دستگیر کنند.

طوری‌که برخی از صحابه آن را سوره‌ی افشا نام نهادند؛ چون منافقین و اسرار آنها را افشا کرده است. سعید بن جبیر گفته است: از ابن عباس (رض) درباره‌ی سوره‌ی «برائت» پرسیدم، گفت: آن سوره‌ی افشاگر است، و این آیه نازل می‌شد: (ومنهم، و منهم) تا جایی که بیم داشتیم احدی از آنان را باقی نگذارد. (تفسیر قرطبی ۶۱/۸).

از حذیفه بن یمان روایت شده که گفته است: شما آنرا سوره‌ی توبه می‌خوانید در صورتی که فقط سوره‌ی عذاب است. به خدا قسم هیچ منافقی را بی‌نسیب نگذاشته است.

(تفسیر کشاف ۲/۲۴۱). و راز نبودن «بسم الله» در آغاز آن نیز همین است. ابن عباس (رض) گفته است: از علی بن ابی طالب پرسیدم، چرا در سوره‌ی «برائت» بسم الله

نوشته نشده است؟ گفت: «بسم الله الرحمن الرحيم» امان است و سوره‌ی «برائت» در رابطه با شمشیر و قضیه‌ی جنگ نازل شده و در آن امانی نیست. سفیان بن عیینه گفته است: «بسم الله» در آغاز این سوره نوشته نشده است؛ چون «بسم الله» رحمت و امان است و این سوره با شمشیر در باره‌ی منافقین نازل شده است، و برای منافقین امنیتی وجود ندارد. (تفسیر قرطبی ۶۳/۸).

خلاصه این سوره «ستون پنجم» را که در صفوف مسلمانان خود را جا زده بودند مورد بحث قرار داده و بیان کرده است که آنها «منافقین» هستند و خطرشان از مشرکین بیشتر، از این جهت آنها را افشا و اسرار و توطئه‌های آنها را بر ملا ساخت به گونه‌ای که نزدیک بود احدی از آنها باقی نماند؛ زیرا آنها به دسیسه و حيله علیه اسلام پرداختند تا جایی که خانه‌ی خدا را مرکز و لانه‌ی خرابکاری و ویرانگری قرار دادند، و در مسجد شان که به نام «مسجد ضرار» موسوم شد به ایجاد فتنه و تفرقه در بین صفوف مسلمین پرداختند. در این سوره درباره‌ی این مسجد چهار آیه نازل شده است: (107 الی 110). و به محض این که پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم وحی را دریافت کرد به یارانش گفت: «بروید این مسجد را که صاحبانش ظالمین اند، خراب کنید و آتش بزنید». مسلمانان آنرا ویران و خدا شر و حيله و ناپاکی آنها را از مسلمانان کم کرد، و تاروز قیامت آنها را مفتضح و رسوا نمود. (بنقل از تفسیر صفاة التفاسیر)

داستان آمو زنده:

اما م و مفسر مشهور جهان اسلام شیخ قرطبی می نویسد: که یک مرد عرب به مدینه‌ی منوره آمد و گفت: چه کسی از آنچه بر محمد نازل شده است برای من چیزی میخواند؟ یک نفر سوره‌ی برائت را خواند تا به آیه‌ی «أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ» رسید و به صورت «رسوله» خواند و مرد عرب گفت: من هم از رسولش تبری می‌کنم، این امر بر مردم گران آمد و خبر آن به امیر المؤمنین حضرت عمر (رض) رسید، عمر او را خواست و گفت: ای عرب! آیا تو از پیامبر خدا تبری می‌کنی؟ گفت: ای امیر مؤمنان! من به مدینه آمدم، یک نفر سوره‌ی برائت را بر من خواند، من هم گفتم: اگر الله از پیامبر تبری کند من هم تبری می‌کنم. عمر گفت: آن آیه این گونه نیست که تو شنیده‌ای. گفت: یا امیر المؤمنین! پس چطور است؟ حضرت عمر آیه را به ضم لام «و رسوله» خواند، آنگاه عرب گفت: قسم به خدا من هم تبری می‌کنم از آن کس که خدا و پیامبرش از او تبری کرده‌اند، آنگاه عمر فرمان داد جز فرد آشنا به زبان عرب هیچ کس برای مردم قرآن نخواند. (تفسیر قرطبی ۲۴/۱۰).

ترجمه و تفسیر سُورَةِ التَّوْبَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

اعوذ بالله من النار ومن غضب الجبار ومن شر الكفار العزة لله الواحد القهار و لرسوله المختار

بِرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١﴾

جواب آشکار (بیزاری است) از طرف الله و رسولش او نسبت به آن مشرکانی که با آنها عهد کرده اید. (۱)

تفسیر:

یعنی پروردگار با عظمت و پیامبرش از مشرکان اعلان برائت می‌کنند و عهد آنان را که با مسلمانان داشتند ساقط می‌نمایند؛ چون آنها پیمان خویش را با پروردگار نقض کردند.

«بِرَاءَةٌ»: بیزاری. مراد اعلام مقاطعه و ترک معاهده است.

«بِرَاءَةٌ»: برئت من الشيء یعنی بنا به دلایلی رابطه‌ی خود را با او قطع نمودی.

مفسر ابراهیم بن سری بن سهل ابواسحاق زجاج مینویسد: برئت من الرجل و الدین یعنی از آن مرد و از آن دین تبری جستم. برئت من المرض یعنی از مریضی بهبود و صحتمند شدم. (زاد المسیر ۳/۳۹۲).

واقعیت اینست که: برائت، نشانه‌ی قاطعیت و اقتدار است، همانطوریکه سکوت در برابر توطئه‌ها و پیمان‌شکنی‌ها نشانه‌ی ضعف است.

خواننده محترم!

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» که نشانه صلح و دوستی و بیان‌گر رحمانیت و رحیمیت الله متعال است در ابتدای این سوره نیامده است. همچنان ملاحظه می‌داریم که در اولین آیه سوره مبارکه توبه؛ از اعلام برائت و جنگ علیه مشرکان و أهل کتاب بحث خویش را آغاز میکند. این آیه مبارکه سر فصلی تعیین کننده را در روابط اجتماعی مسلمانان با منافقان، کافران و مشرکان بیان نموده، و در ادامه، همراه با نوید فتح و ظفر و اعلام پذیرش توبه مسلمانان به درگاه الله متعال و امر مقدس قتال و جهاد برضد دشمنان سرسخت تشویق میکند؛ و به مسلمانان و کافران آگاهی میدهد که امتیازات اجتماعی دوران جاهلیت کعبه از قبیل پرده داری، سقاویت حجاج که مشرکان به آن افتخار میکردند، هرگز با شرف و افتخار اسلام و ایمان و جهاد در راه الله که مکافات و پاداش آن نعیم مقیم «و» اجر عظیم است برابری نمیکند، بحث بعمل می‌آورد.

«این» آیه «اعلام برائتی است از طرف الله و پیامبرش نسبت به آن مشرکانی که با آنان عهد بسته بودید».

«عَاهَدْتُمْ» عهد: عقد و پیمانی است که با قسم محکم ساخته شده باشد. الله متعال به مسلمانان خبر میدهد که او و پیامبرش به سبب پیمان شکنی‌هایی که از سوی کفار روی داده است، از این معاهدات اعلام برائت و بیزاری میکنند بنابر این، بر معاهدین مسلمان واجب است تا عهدها و پیمان‌های آنان را بی اعتبار اعلام کنند.

مفسر تفسیر انوار القرآن می‌نویسد: در یک نگاه کلی ملاحظه می‌کنیم که در آن موقعیت، وضعیت مشرکان در قبال مسلمانان خارج از حالات زیر نبود:

یا اینکه آنها با مسلمانان پیمانی داشتند، یا پیمانی نداشتند و کسانی که با مسلمانان پیمانی داشتند؛ پیمان‌شان مدت معینی داشت یا نداشت و کسانی که پیمان‌شان مدت معینی داشت، یا این مدت کمتر از چهار ماه بود، یا بیشتر از آن و کسانی که پیمان‌شان بیشتر از چهار ماه وقت داشت، یا صاحبان آن به تعهدات خود وفادار بودند یا خیر.

بنابر این، اعلام شد که:

1- کسانی که نیت خیانت و پیمان شکنی علیه مسلمانان دارند، حکم شان این است که پیمان شان لغو و بی اعتبار اعلام شود.

2- کسانی که به تعهدات خود وفادارند و پیمان شان بیشتر از چهار ماه وقت دارد، باید به پیمان با آنان وفا کرد.

3- کسانی که پیمانی مطلق از قید زمان دارند، یا پیمان شان کمتر از چهار ماه وقت دارد، باید به آنان چهار ماه فرصت داد چنانکه در آیه بعد میخوانیم و بعد از آن، دیگر هیچ عهد و پیمانی با آنان مدار اعتبار نیست.

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: به دنبال این آیه اعراب شروع کردند به نقض کردن پیمان هایی که با پیامبر صلی الله علیه وسلم بسته بودند، آنگاه الله متعال به او دستور داد پیمان هایی را که با آنها منعقد کرده بود باطل کند و دور بیندازد.

داستان مراسم حج گزاردن ابوبکر صدیق:

مفسران مینویسند: رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از عودت از غزوه تبوک (که در ماه رجب سال 9 هجری (630 میلادی)، در این فکر شد که غرض ادای مراسم حج سفر حج نماید، لیکن به یاد آوردند که مشرکان در این سال هم به عادت سالهای قبل، در خانه کعبه برهنه طواف میکنند پس از این که با آنان یکجا باشند، احساس کراهت کردند، بناءً پیامبر صلی الله علیه وسلم در ماه ذی قعدة یا ذی حجه سال 9 هجرت ابوبکر صدیق (رض) را «امیر سفر حج» تعیین کردند تا مناسک حج را با مردم، به جای آورد.

پس از حرکت کردن ابوبکر صدیق (رض) به سمت مکه، آیات اول سوره ی توبه، مبنی بر نقض یک طرفه ی قرار داد های بسته شده، نازل شد. پیامبر صلی الله علیه وسلم، علی (رض) بن ابی طالب را به مکه فرستاد تا این مطلب را به سمع مردم در مراسم حج برساند. این امر در ارتباط با قرار دادهای همه جانبه بر مبنای ساختار عادات و رسوم مردم عرب جاهلی رخ داد.

علی (رض)، در محلی به نام «عرج» یا «ضجنان» به ابوبکر (رض) رسید. ابوبکر صدیق (رض) به او گفت: به عنوان امیر حج آمده ای یا مأمور هستی؟ جواب داد: من مأمورم (و رساندن امر دیگری را برای مردم دارم). سپس به راه خود ادامه دادند. ابوبکر (رض) با مردم مناسک حج را برگزار کرد. و روز ترویبه (هشتم ذی الحجه) بود که ابوبکر (رض) برای مردم سخنرانی کرد و در باره مناسک حج با آنان احکامی را بیان داشت.

و علی (رض) بن ابی طالب، یوم النحر، در جمره عقبه و در میان مردم به پا ایستاد و آنچه را که از سوی پیامبر فرمان یافته بود، به مردم ابلاغ و اعلام داشت و تمام قراردادهای را به صاحبانشان باز گردانید، سپس به همه ی هم پیمانان مسلمانان و آنان که با مسلمانان پیمانی نبسته بودند؛ چهار ماه فرصت داد تا وضع خود را روشن کنند.

حضرت علی (رض) در این بیان به صدای بلند به چهار نقطه اشاره بعمل آورد:

1- بعد از اِمسال نباید هیچ مشرکی به بیت الحرام نزدیک شود.

2- کسی که لوچ و عریان است، نباید بیت الله را طواف کند.

3- جز مسلمان هیچ کس وارد بهشت نمی شود.

4- هر کس با پیامبر صلی الله علیه وسلم برای مدت معینی پیمان بسته است، تا آخر مدت، پیمانش برقرار است، و خدا و پیامبر از مشرکین بری می باشند.

سبب بیزاری از مشرکان و نقض پیمان با این صراحت و روشنی این بود که میان حضرت محمد در صلح حدیبیه و آنان تا ده سال، آتش بس دو طرفه بسته شد. مبنی بر این که: هر کس دوست ندارد وارد پیمان محمد صلی الله علیه وسلم گردد، آزاد است و هر کس بخواهد به قریشیان پیوندد و پیمان آنان را بپذیرد، آزاد است. پس، هر قبیله ای به هر کدام از

طرفین پیوست از آن دسته به شمار می‌آید و هرکدام از طرف مورد تعرض قرار گرفت، در واقع تجاوز به طرف مقابل محسوب می‌شود؛ اما مشرکان، پیمان شکستند. وقتی «بنی بکر»، هم پیمان آنان به «خزاعه» هم پیمان پیامبر تعرض نمودند؛ قریشیان مردانی با ساز و برگ جنگی به کمک بنی بکر گسیل داشتند. از این رو، الله متعال به پیامبر دستور داد تا پیمان فی مابین را قطع نماید و در برابر آن، هیچ گونه مسؤولیتی نداشته باشد و سرانجام به فتح مکه انجامید.

این بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم، ابوبکر (رض) را به عنوان امیر سفر حج به مکه فرستاد تا با مردم مراسم حج را به جای آورد. به دنبال او نیز علی (رض) را فرستاد تا آیات مطلع مطلع سوره را به مردم اعلام کند.

معلومات مؤجری از صلح حدیبیه (سال ششم هجری):

صلح حدیبیه پیمانی است که محمد صلی الله علیه وسلم و پیروان وی از مدینه با بت پرستان قریش بستند. این پیمان در سال 628 پس از میلاد برابر با ذی القعدة 6 هجری بسته شد.

عمده ترین نقاط صلح حدیبیه:

1- پیامبر صلی الله علیه وسلم اِمسال برگردد و وارد مکه نشود، ولی سال آینده مسلمانان میتوانند به مکه بروند و سه شبانه روز در آنجا اقامت کنند و اجازه دارند سواری و اسلحه معمولی با خودشان بیاورند؛ اما شمشیرها باید در غلاف باشند و قریش حق هیچ گونه تعرضی به آنان را ندارد.

2- تا ده سال آتش بس بین طرفین برقرار باشد و مردم از هر دو گروه در امانند و هر دو گروه دست از جنگ بکشند.

3- هرکس بخواهد در عهد و پیمان محمد داخل شود، إلحاق او رسمیت دارد و هرکس دوست داشته باشد در عهد و پیمان قریش داخل شود، إلحاق او نیز رسمیت دارد؛ همچنین هر قبیله یا طایفه‌ای که به هر یک از این دو طرف بپیوندد، جزو آن طرف بشمار می‌آید و هرگونه تعرض و تجاوزی به چنین طایفه‌ای، تجاوز به طرف قرارداد بشمار می‌رود.

4- هرکس از قریش بدون اجازه به محمد بپیوندد، باید به قریش بازگردانیده شود و هرکس از یاران محمد به قریش پناه ببرد، قریشیان مجبور نیستند که او را باز گردانند.

در این وخت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم حضرت علی (رض) را فراخواند تا مواد صلح نامه را تحریر بدارد. رسول الله صلی الله علیه وسلم مواد صلح نامه را اِملأ می‌فرمود:

به حضرت علی (رض) گفت: بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم» سهیل گفت: به خدا نمی‌دانیم که رحمن کیست؟ بنویس «باسمک اللهم» پیامبر اسلام دستور داد که همین عبارت، نوشته شود و سپس اِملأ فرمود: این، پیمان صلحی بین محمد رسول الله و... سهیل گفت: اگر می‌دانستیم که تو، رسول خدایی، راه تو را نمی‌بستیم و با تو نمی‌جنگیدیم؛ بنویس: محمد پسر عبدالله. پیامبر فرمود: «من، پیامبر خدایم؛ اگرچه شما ما را تکذیب کنید و به علی (رض) دستور داد که بنویسد: محمد بن عبدالله و لفظ رسول الله را پاک کند. اما علی (رض) قبول نکرد، پیامبر اسلام با دست خودش، آنرا حذف کرد. پس از این نوشتن صلح نامه به پایان رسید. (تفصیل معلومات در مورد صلح حدیبیه را در سوره الممتحنه تفسیر احمد وجود دارد. مطالعه فرماید.)

حکمت و فلسفه ابلاغ برائت توسط حضرت علی (رض):

فلسفه‌ی ابلاغ برائت به وسیله‌ی علی (رض) بن ابی طالب، این بود که در میان مردم عرب، چنان رسم بود که تنها کسی میتواند پیمان را نقض کند که آن را منعقد کرده باشد یا یکی از خانواده اش باید آن را اعلام نماید. بنابر این، برای آن که سخنی برای مردم عرب باقی نماند، پیامبر اسلام برای نقض پیمان و سلب مسؤولیت در برابر آن، پسر کاکای خود،

علی(رض) را به مکه فرستاد تا عرف و عادت مردم جاهلی را مراعات کرده باشد. البته برخی از صحابه از جمله: ابو هریره(رض) در امر برائت از مشرکان، یار و مددگار علی(رض) بودند. (بنقل از تفسیر فرقان).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 6) موضوعاتی از قبیلی: پیمان شکنی مشرکان، اعلان جنگ و بیزاری از آنان و بی اعتبار کردن پیمانشان و وجوب جهاد با مشرکان، گذشت اسلام در تعامل با کفار، مورد بحث قرار گرفته است.

فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ (۲)

(به ایشان بگو): پس در زمین (حدود مسلمانان) تا چهار ماه (از شوال تا آخر ماه محرم) بگردید و بدانید که شما الله را عاجز کرده نمی‌توانید (از عقوبت مجرمان)، و اینکه الله رسواکننده کافران است. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سِيحُوا»: بگردید، به آرامی سیر و سیاحت کنید. این سیر و سیاحت اختیاری و بدون درگیری از روز دهم ذیحجه، روز عید قربان سال نهم هجری تا روز دهم ماه ربیع الآخر سال دهم هجری است.

تفسیر:

«فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ»: ای جماعت مشرکین! پس در هرجائی از زمین که میخواهید به مدت چهار ماه در امن و آسایش و با امنیت کامل در زمین بگردید و به هرجایی که میخواهند بروند و در این مدت از جانب ما به شما گزندی نمیرسد. یعنی بعد از این مدت، دشمن جنگی خدا و رسولش شناخته شده و در هرجایی که یافته شوند، کشته میشوند. (این مدت از آغاز اعلان برائت در دهم ذی الحجه سال نهم هجرت شروع می شود.) ملاحظه میشود که امر برای اباحه و متضمن تهدید است.

این کثیر ترجیحاً بر آن است که آغاز این مدت، روز حج اکبر سال نهم هجری و پایان آن، دهم ربیع الآخر سال دهم هجری بود.

«وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ»: هر چند این مهلت را به شما داده است، باید یقین داشته باشید که شما مشرکان هرگز با فرار از الله متعال و عذاب او رهایی حاصل نخواهید کرد، بدانید که تعیین این مهلت چهارماهه برای شما از روی عجز ما نیست بلکه از روی مصلحتی است تا کسی که توفیق توبه می یابد، توبه‌کار شود و بدانید که از الله متعال راه گریزی وجود ندارد و نمی‌توانید او را به ستوه آورید. از فحواى آیه مبارکه بر می آید آنائیکه نمیخواهند که دین مقدس اسلام را بپذیرند، باید با صراحت و تمام یقین هم بدانند هر جا بروند، مطمئن باشند که نمی‌توانند از حکومت الله فرار کنند. در ضمن نباید فراموش کنند که: جنگ با اسلام، بمثابه جنگ با الله است.

«وَ أَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ (2)»: اینکه الله متعال کافران را در دنیا از طریق به اسارت در آمدن و کشته شدن آنان را خوار و ذلیل میکند و در آخرت آنها را به عذاب سخت آزار میدهد. وسنت الهی همین است که اگر فرصت بازگشت را از دست بدهید، مطمئن باشید که بدبخت شوید.

مؤرخان می نویسند که در مدت چهار ماه مدت عدم جنگ تعداد کثیری از مشرکان به دین اسلام گرویدند.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در سال 6 هجری پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیبیه با قریش پیمان صلح بعمل آورد؛ بنی خزاعه حلیف مسلمین، و بنی بکر حلیف قریش گردید. بنی بکر خلاف

پیمان بر بنی خزاعه حمله کرد. قریش با حمله‌آوران ستمگار مدد کرد و اسلحه داد، و با حلیفان خود پیمان حدیبیه را شکست. مقابلتاً، رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال 8 هجری، پس از هجوم ناگهانی مکه معظمه را به سهولت فتح نمود.

مسلمین با دیگر قبایل عرب معاهده میعادی یا غیر آن داشتند، که از آنان برخی بر عهد خود استوار ماندند؛ اکثر قبایلی هم بودند که با ایشان هیچ گونه پیمان بسته نشده بود. آیات مختلف این سوره درباره قبایل مختلف نازل شده در بخش نخست غالباً ذکر مشرکینی آمده است که با آنان پیمان غیرمیعادی بسته شده بود به آنها آگهی داده شد که نمیخواهیم معاهده را در آینده دوام بدهیم؛ چار ماه مهلتی است که به شما داده میشود تا در این مدت در اخوت الامی داخل شوید و در غیر آن، دار و دیار خویش را بدرود گفته مرکز ایمان و توحید (مکه معظمه) را ترک نمائید یا آنکه آماده پیکار باشید اما، نیک بدانید که آنچه خدا (ج) خواهد نتوان آن را مانع شد؛ اگر ایمان نیاورید او تعالی شما را در دنیا و آخرت رسوا می‌کند و شما را توان آن نیست که او تعالی را به تدابیر بی‌اساس و حیل عاجز سازید؛ شاید به قبایلی که با ایشان پیمانی در میان نبود نیز چهار ماه مهلت داده شده باشد.

وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳)

و اعلان است از طرف الله و پیامبرش به (عموم) مردم در روز حج اکبر و رسول او برای مردم جهان در روز حج اکبر (حج فرضی روز عید قربان) به اینکه الله از مشرکین بیزار است و رسول او (نیز از آنها بیزار است)، پس اگر توبه کنید (از شرک) پس آن برای شما خیر است، و اگر روی بگردانید (و بر شرک باقی بمانید)، پس بدانید که شما الله را عاجز کرده نمی‌توانید، و کافران را به عذاب دردناک بشارت بده. (۳)

تفسیر:

«وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ»: «و اذانی است». «أَذَانٌ»: یعنی: اعلام و اعلان عامی است از سوی الله متعال و پیامبرش بر برائتی واضح، آشکار و عامی خطاب به همه مردم از تمام پیمان های مشرکان در روز اتمام اعمال حج (یوم نحر روز قربان که بزرگترین ایام مناسک است) میباشد. اعلام میدارند. «در روز حج اکبر» که این روز، در مذهب امام مالک صاحب روز عید اضحی و در مذهب احناف و شافعی، روز عرفه است.

مفسر زمخشری مینویسد: حج را از اینرو موصوف به صفت «اکبر» شد که «عمره» حج اصغر است و از «یوم الحج الاکبر» مراد روز دهم عید الاضحی و یا روز نهم «عرفه» می‌باشد (تفسیر کشاف ۲/۲۴۵).

«يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ»: روز بزرگترین حج. طوریکه در فوق هم یادآور شدیم مراد روز عید قربان است که مهم‌ترین مناسک حج در آن انجام می‌پذیرد و در واقع قسمت اصلی اعمال آن به پایان می‌یابد. در مقابل حج اکبر، حج اصغر است که عمره نام دارد و در آن وقوف در عرفات انجام نمی‌گیرد.

دلیل تعیین این وقت خاص برای ابلاغ این اعلامیه، مهم و حیاتی این است که اعلام آن در این روز؛ چنان عام، آشکار و فراگیر می‌باشد که بعد از آن، تهمت پیمان شکنی به هیچ وجه به مسلمانان نمی‌چسبد، از سوی دیگر، رسیدن آن به تمام مردم در این روز، تضمین شده است.

«أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ»: یعنی خدا و پیامبر از مشرکین و عهد و پیمانانشان بری می‌باشند.

متن این اعلامیه این است: «که الله متعال از مشرکان بیزار است» یعنی: بی‌گمان او از

مشرکان پیمان شکن برائت میجوید «و رسول او نیز» قطعاً از آنان بیزار است. مفسر تفسیر انوار القرآن: می نویسد: ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در آیه اول، از ثبوت «برائت» و بیزاری از مشرکان خبر داد و در این آیه، آن را اعلام می‌دارد. البته ثبوت «برائت» در آیه اول، ناظر بر مشرکانی بود که با مسلمانان پیمانی داشتند، اما اعلام برائت در اینجا، عام است در مورد تمام مشرکان.

«فَإِنْ تَابْتُمْ فَهَوْ خَيْرٌ لَّكُمْ»: و اگر کفار با داخل شدن در اسلام و ترک پرستش بت‌ها توبه کنند و به توحید رو آورند این امر برای شان، هم در دنیا و هم در آخرت از تداوم بر شرک بهتر است، «وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ» اما اگر از ایمان و طاعت الله متعال روی گردانند یقین داشته باشید که در قبضه خدای تعالی قرار دارید و هرگز از عذاب او فرار کرده نمی‌توانید. قابل یادآوری است که: مهلت چهار ماهه، نشان لطف خداست، نه عجز او.

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابِ أَلِيمٍ(3)»: و تو ای محمد صلی الله علیه وسلم! به کفار خبر بده که در سرای دوزخ بر عملکرد گناه آلود خود دچار عذابی دردناک خواهند شد. مفسر ابو حیان فرموده است: به طریق تمسخر تهدید را به صورت مژده قرار داده است و این هم متضمن تهدیدی است بس عظیم. (البحر ۸/۵).

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: این اطلاع دهی غالباً در حق آن قبایل بود که پیمان می‌عادی خود را خود شکسته بودند (بنوبکر یا قریش و غیرهم) یعنی با چنین مردم حرف ایفای معاهده در میان نمانده ولی باز هم اگر از شرک و کفر توبه کنند دنیا و آخرتشان نیکو شود و الا اراده خدای متعال (تطهیر جزیره العرب از کفر و شرک) هر آینه شدنی است و هیچ نیرو و تدبیر آن را مغلوب نتوان کرد؛ کافران سزای کفر و پیمان‌شکنی خود را می‌بینند.

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتَمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ(۴)

مگر کسانی از مشرکان که با آنها پیمان عهد بسته اید و باز از آن (تعهدات خود) چیزی را نسبت به شما کم (نقض) نکردند، و کسی را بر (علیه) شما یاری ندادند، پس پیمان آنها را تا مدت (پیمان) شان به آخر (واتمام) برسانید، همانا خداوند پر هیزگاران را دوست دارد. (۴)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: وفا به پیمان لازم است، گرچه با مشرکان هم باشد. در آیه مبارکه درمی یابیم که اعلام برائت، تنها شامل مشرکان پیمان شکن و توطئه‌گر میشود، و گرنه کسانی مانند بنو ضمره و بنو خزیمه که وفادار ماندند، این آیه آنان را استثنا میکند. طوری که میفرماید: «إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا»: جز مشرکانی که با آنها عهد و پیمان دارید و پیمان را به هم نزده‌اند، پس شما پیمان آنها را تا پایان مدت رعایت کنید.

از مدت تعیین شده برای مشرکان که تا چند ماه است کسانی مستثنی می‌شوند که با آنها پیمان بستید و آنها هیچ شرطی از شروط پیمان را نقض نکردند.

در تفسیر کشاف آمده است: این استثنا به معنی استدراک است؛ یعنی اما آنان که پیمان رانقض نکرده‌اند، پیمانشان را کامل و تمام کنید. و آنان را همانند پیمان شکنان به حساب نیاورید. و وفا کننده را مانند غدر کننده قرار ندهید. (تفسیر کشاف ۲/۲۴۶).

«وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا»: هیچ یک از دشمنان را علیه شما کمک نکرده‌اند. «فَأَتَمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ(4)» بنابر این، شما باید مدت معینه را تکمیل نمایند؛ زیرا خدای تعالی کسی را که از طریق وفای به عهد و لازم گرفتن قرار داده‌ها و نقض نکردن آن تقوای او را رعایت کند دوست می‌دارد. و نباید فراموش کنیم که: وفا به پیمان، نشانه‌ی تقواست.

امام بیضاوی فرموده است: این بخش از آیه بیانگر آن است که وفای به عهد از باب

پرهیزگاری است. (تفسیر بیضاوی صفحه‌ی ۲۱۸). ابن عباس (رض) گفته است: پیمان طایفه‌ای از بنی کنعان نه ماه مدتش مانده بود و پیامبر صلی الله علیه و سلم پیمان آنان را تا آخر مدت رعایت کرد.

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: این استثنا برای قبایلی است که عهدشان میعاد بود، و در ایفای عهد کوتاهی ننموده نه خود برخلاف عهد کاری کردند، و نه با ناقضین دیگر (مانند بنی حمزه و بنی مدلج) معاونت کردند. درباره ایشان اعلان شد که تا هنگام انقضای میعاد معاهده مسلمانان هم مدت پیمان را احترام کنند؛ پس از سرآمدن زمان میعاد، هیچ گونه عهد جدید بسته نمی شود؛ و در آن وقت، آنچه درباره دیگران می شود در حق ایشان نیز چنان خواهد بود.

قابل تذکر است که این آیه دلیل بر آن است که: از اهل عهد و پیمان با مسلمانان، کسانی بودند که عهد خود را شکسته و کسانی هم بودند که بر آن پایداری کرده بودند لذا خدای سبحان و تعالی به پیامبرش اجازه داد تا با کسانی که پیمان شکنی کرده‌اند، پیمان شکنی کند و دستور داد که به عهد خود با کسانی که پیمان شکنی نکرده‌اند تا به سر رسیدن مدت آن وفا نماید.

ملاحظه میکنیم که این آیه، امر به گردش در مدت چهار ماه را که در آیه دوم آمده است، در مورد این گروه استثنا کرد و در مورد شان مجال را از آن فراتر برد.

**فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْصِرُوا لَهُمْ
وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ
اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾**

پس هنگامی که ماه های حرام سپری شود، (یعنی مهلت مشرکان) به پایان رسد، پس آن مشرکان را در هر جایی یافتید بکشید، و آنها را (اسیر) بگیرید و آنها را از داخل شدن در حدود حرم) منع کنید و برای منع آنها در هر کمین گاهی بنشینید، پس اگر (از شرک) توبه کنند و نماز را برپاکنند و زکات بدهند، پس راه را بر آنها باز کنید، (و آنها را از مسجدالحرام و حدود حرم منع نکنید). چون الله آمرزگار (و) مهربان است. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شهر»: شهر: ماه. أشهر: ماه‌ها. «حرم»: محرم‌ها. مفرد آن، حرام است. کلمه‌ی «حَيْثُ» هم در مورد زمان بکار می‌رود و هم در مورد مکان، یعنی هر جا و هر زمان که مشرکان را یافتید. «احصروهم»: حصر: تنگ گرفتن و حبس کردن. «احصروهم»: حبس کنید آنها را. «مرصد»: رصد: مراقبت کردن و زیر نظر گرفتن (کمین کردن). «مرصد»: کمینگاه. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

قبل از همه با تمام قوت بایدگفت: کافران که 13 سال پیامبر صلی الله علیه و مسلمانان را در مکه آزار و اذیت دادند و پس از هجرت نیز 9 سال از هیچ توطئه‌ای و دسیسه علیه او و مسلمانان دریغ نه ورزیدند، مستحق سرکوبی شدیدند.

در این آیه مبارکه چهار دستور در مورد مشرکین دیده می شود: بستن راه ها، محاصره کردن، اسیر ساختن، و بالأخره کشتن و ظاهر این است که چهار موضوع به صورت یک امرتخییری نیست، بلکه با در نظر گرفتن شرایط محیط و زمان و مکان و اشخاص مورد نظر، باید هر یک از این امور که مناسب تشخیص داده شود، عملی گردد. اگر تنها با اسارت و محاصره کردن و بستن راه بر آنها در فشار کافی قرار گیرند از این راه باید وارد شد و اگر چاره‌ای جز قتل نبود کشتن آنها مجاز است.

«فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ»:

«انْسَلَخَ»: به پایان رسید. وقتی چهار ماهی که جنگ در خلال آن حرام است، منقضی شد. یعنی: همان چهار ماهی که ما به آنان تا پایان آن مهلت داده‌ایم؛ «الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ»: ماه‌های

حرام که عبارتند از: ذبیحّه، ذبحّه، محرم، رجب.
«فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»: مشرکان را هر جا که یافتید بقتل برسانید، یعنی اینکه به آنان در هر زمان و هر مکانی که آنان را یافتید، با آنان بجنگید تا به قتل‌شان رسانید، همراه با رعایت احکامی که خداوند متعال در جنگ با کفار مشروع گردانیده است.
یعنی پس از طیّ همه‌ی مراحل دعوت، استدلال و پیمان بستن، اگر مشرکان باز هم توطئه و دشمنی کردند، برای سرکوبشان از همه‌ی شیوه‌ها استفاده کنید.
مثل کشتن، اسیر گرفتن، راه بستن و محاصره.

ابن عباس (رض) گفته است: در «حرم» و «حل» و در ماه‌های حرام (زاد المسیر ۳/۳۹۸).
«وَخُذُواهُمْ»: و آنان را دستگیر و اسیر کنید زیرا کسی که از آنان دستگیر میشود، اسیر است، «وَ أَحْصِرُوهُمْ» و آنان را حبس و زندانی کنید.
«حصر»: باز داشتن‌شان از تصرف در بلاد مسلمانان جز به اجازه خود آنهاست، یعنی هم قاطعیّت لازم است هم نرمش، ولی باید گفت که: آزادی مذهب آسمانی بلی، ولی انحراف فکری و سقوط عقل و انسانیت، قابل تحمل نیست.
از ابن عباس (رض) روایت کرده اند که مراد از حصر و بازداشت آنان این است که آنان را از مسجد الحرام باز دارند.

«وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ»: مسلمانان باید همواره در کمین توطئه‌گران باشند.
و برای آنان در هر مرصدی بنشینید، یعنی هر راهی را که می‌روند در کمینشان بنشینید و در هر رهگذر مراقبشان باشید، و در سفر آنان را زیر نظر بگیرید.
برای سرکوبی دشمنان توطئه‌گر، مرزها و تمام راه‌های نفوذ را کنترل کنیم یعنی: برای آنان در مواضعی بنشینید که از آن مواضع، آنانرا مراقبت و ترصد کنید.
ابن عباس (رض) گفته است: اگر در قلعه و در تحصن ورزیدند، آنها را در آن حبس کنید.
تا سرانجام کشته شوند و یا ایمان بیاورد.

در البحر آمده است: این بیان یادآوری می‌کند که هدف آزار دادن آنها است به هر وسیله‌ای که ممکن باشد، به طریق جنگ یا ترور. (البحر ۱۰/۵).
مفسر تفسیر انوار القرآن: می‌نویسد: این آیه کریمه که متضمن دستور کشتن مشرکان بعد از به سر رسیدن چهار ماه حرام است، در مورد همه مشرکان عام بوده و هیچ مشرکی از حکم آن خارج نیست؛ جز آنان که سنت نبوی استثنای‌شان کرده است، که عبارتند از: زنان، کودکان نابالغ، افراد عاجز و ناتوانی که به هر دلیلی توان جنگیدن را نداشته و غیر محارب شناخته میشوند و اهل کتابی که جزیه میپردازند.

همچنین این آیه، هر آیه دیگری را که در آن مؤمنان به روی گرداندن از مشرکان و شکیبایی بر آزارشان دستور یافته‌اند، منسوخ میکند زیرا این آیه اعلام می‌دارد که دیگر دوره صبر و شکیبایی در برخورد با مشرکان به پایان آمده است، به همین دلیل، این آیه کریمه را «آیه سیف» نامیده‌اند.

از ابن عمر (رض) در حدیث شریف متواتر روایت شده است که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مأمور شده‌ام که با مردم بجنگم (مراد از مردم در این حدیث شریف، به اجماع علماء مشرکان عرب‌اند). تا آنکه گواهی دهند که معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول الله است و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند و چون این گونه کردند، خون‌ها و اموال‌شان از جانب من در پناه است مگر به حق اسلام و حساب کارشان با خداست».

«فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ»: اگر از شرک توبه کردند، و فرض‌ها را از قبیل نماز و زکات ادا نمودند، دست از سر آنها بردارید و متعرض و مزاحم آنها نشوید.

یعنی: آنان را به حال خود واگذاشته نه اسیرشان کنید، نه به محاصره‌شان در آورید و نه

آنان را بکشید.
فحوای آیه مبارکه به‌ما می‌آموزاند که: توبه را حتّی هنگام جنگ هم بپذیریم.. چون اسلام دین سماحت و بزرگواری است، نه عقده‌گشایی و انتقام.
ولی باید به یاد داشته باشید که: توبه باید همراه با عمل باشد. و نباید از توبه‌ی بی‌عمل، فریب بخوریم.

توبه از شرک، ایمان است و نشانه‌ی توبه‌ی واقعی، همانا نماز و زکات است.
و نماز، در رأس عبادت هاست. به کسی که به شعائر دینی (نماز و زکات) احترام می‌گذارد، نباید مورد هجوم و تعرّض قرار گیرد.

«إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (5)»: برای آنان که توبه کرده و پشیمان میشوند، خدا بخشودگی و رحمتش بی‌کران است. آمرزنده است آنچه را که قبل از اسلام از کفر و خیانت مرتکب گشته‌اند، مهربان است؛ زیرا حکم قتل را از آنان بعد از مسلمان شدن شان بر می‌دارد.
خوانندگان محترم!

مفسران در تفاسیر خویش مینویسند که: این شدت عمل به خاطر آن است که برنامه اسلام ریشه کن ساختن بُت پرستی از روی کره زمین بوده، و همانطور که می‌دانید، مساله آزادی مذهبی، یعنی ترک اجبار پیروان مذاهب دیگر برای پذیرش اسلام، منحصر به آدیان آسمانی و اهل کتاب مانند یهود و نصاری است، و شامل بت پرستان نمیشود، زیرا بُت پرستی مذهب و دین نیست که محترم شمرده شود، بلکه انحطاط و خرافه و انحراف و مریضی است که به هر حال و به هر قیمت باید ریشه کن گردد ولی این شدت و خشونت نه به مفهوم این است که راه بازگشت به روی آنها بسته شده باشد، بلکه در هر حال و در هر لحظه بخواهند میتوانند جهت خود را تغییر دهند، لذا بلافاصله اضافه میکند اگر آنها توبه کنند و به سوی حق باز گردند و نماز را بر پا دارند و زکاة را ادا کنند، آنها را رها سازید و مزاحشان نشوید.

«فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ» و در این صورت با سایر مسلمانان کمترین تفاوتی را ندارند و در همه احکام و حقوق با آنها شریکند زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است، و کسی را که به سوی او باز گردد، از در خود نمی‌راند. (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

سپس این موضوع را در آیه بعد با دستور دیگری تکمیل می‌کند تا تردیدی باقی نماند که هدف اسلام از این دستور تعمیم توحید و ائین حق و عدالت است، نه استعمار و استثمار و قبضه کردن اموال یا سر زمین های دیگران، طوریکه میفرماید:

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ (۶)

و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد به او پناه ده تا کلام الله را بشنود (و در آن ببیند) سپس او را به محل امنش برسان، این (فرمان امان دادن به سبب آنست که آنها قوم نادانند (تا چیزی از دین ما را بدانند). (۶)

تفسیر:

یعنی در نهایت آرامش با او رفتار کن، و مجال اندیشه و تفکر را به آنها بده تا آزادانه به بررسی محتوای دعوت تو بپردازند، و اگر نور هدایت بر دل آنها تابید آن را بپذیرند. بعد اضافه میکند که او را پس از پایان مدت مطالعه به جایگاه امن و امانش برسان تا کسی در أثناء راه مزاحم او نگردد. «ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ» (ترجمه تحت اللفظی اگر تکرار هم باشد احسن است).

و سرانجام علت این دستور سازنده را چنین بیان می‌کند که: این بخاطر آن است که آنها قومی بی اطلاع و ناآگاهند «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ». بنابراین این اگر درهای کسب آگاهی

به روی آنها باز گردد، این امید میرود که از بت پرستی که زائیده جهل و نادانی است خارج شوند، و به راه توحید و خدا که مولود علم و دانش است گام بگذارند. «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ» «اسْتَجَارَكَ»: از تو پناه خواست. یعنی و اگر یکی از مشرکان از تو طالب امان خواست و به تو پناه آورد، یعنی به درخواست پناهندگی دشمن برای تحقیق و شناخت عقاید و افکار اسلامی، جواب مثبت دهید. راه فکر و تعقل، حتی برای مشرکان مهذور الدّم، باز است و برای احتمال هدایت يك نفر هم باید دوسیه جداگانه باز کرد. باید یادآور شد که دین مقدس اسلام، دین رأفت، شرافت و کرامت است. و بدین ترتیب با تمام وضاحت در جمله «اسْتَجَارَكَ فَأَجْرُهُ» این فهم را میرساند که: به دشمن هم فرصت فکر و انتخاب بدهید و حتی در شرایط جنگی نیز مردم را نباید از فکر کردن منع کرد.

از سعید بن جبیر روایت کرده اند که یکی از مشرکان به نزد علی (رض) بن ابی طالب آمد و گفت: اگر کسی از ما پس از سپری شدن این مدت برای شنیدن کلام الهی و یا هر حاجت دیگری می آمد، کشته می شد؟ فرمود: خیر. زیرا خدای متعال میفرماید: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ» (تفسیر کشاف)

«فَأَجْرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ»: و ما نباید فراموش این واقعیت را فراموش کنیم که؛ انتخاب حق و پذیرش عقاید صحیح، مهلت می طلبد، تا آن قسمت از قرآن را که به دسترس داری به او بشنوانی و او آن را بفهمد و در آن بیندیشد.

در ضمن باید گفت که: قرآن، کلام قابل فهم است که زمینه‌ی هدایت را فراهم می سازد و چنان نیست که فهمش خارج از توان و تعقل انسان باشد.

مفسر زمخشری می نویسد: یعنی اگر بعد از سپری شدن چهار ماه، یکی از مشرکین که با تو پیمان ندارد، نزد تو آمد و طلب امان کرد تا توحید و قرآن را بشنود، او را امان بده تا گفته‌ی الله متعال را بشنود و در آن بیندیشد و به حقیقت آن آگاه گردد. (تفسیر کشاف ۲/۲۴۸). می‌گویم: این اوج برخورد پسندیده و اخلاق کریمانه را می رساند؛ چون هدف از میان بردن کفار و ضربه‌زدن به آنان نیست، بلکه هدف اقناع و هدایت آنان است، به گونه‌ای که حق را دریابند و از آن پیروی کنند و گمراهی را رها نمایند.

در ضمن قابل توجه مسئولین امور در کشور های اسلامی میدانم تا: باید زمینه‌ی شنیدن کلام الله متعال و فرصت مطالعه آن را برای منحرفان فراهم کند، چون انحراف بعضی، به خاطر عدم تبلیغ ماست، نه از روی کینه و دشمنی. چه بسا اگر حق را بشنوند، تغییر یابند. اسلام، دین آزادی است و ایمان که از روی فهم باشد دارای ارزش است، نه آن ایمان که؛ از روی ترس یا اجبار صورت گیرد.

«ثُمَّ أْبَلَّغَهُ مَأْمَنَهُ»: یعنی اگر بعد از آن مسلمان نشد، او را به سرزمین خودش بفرست که در آنجا از جان و مالش در امان است و غدر و خیانتی نمی بیند.

ملاحظه می نمایم: مکتبی که منطق دارد، عجله هم ندارد. به دشمن جان، مال و دین خویش فرصت مساعد می سازد تا احکام و واقعیت های دین را بشنود، در ضمن فضای اطمینانی را مساعد می سازد تا به فکر آرام و آسوده راه ثواب و واقعی را انتخاب و در پیش گیرد.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ (6)»: یعنی دستور پناه دادن به مشرکین به این سبب است که آنها حقیقت اسلام را نمی دانند، لذا امان دادن آنها لازم است، تا گفته‌ی الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم را بشنوند و در باره‌ی آن نیک بیندیشند.

زیرا کفار به خیر و منفعت خود نمی فهمند و آنها ادراک نیکو و توان تمیز را ندارند تا آن‌ها را بر قبول اسلام وا دارد.

یعنی: آنان از علم نافع که وسیله تمییز خیر از شر است، بی بهره‌اند لذا امان دادن به این گروه را بدین سبب مشروع گردانیده‌ایم تا نسبت به دین ما آگاهی پیدا کنند و دعوت ما در میان بندگانمان منتشر شود.

مفسر تفسیر انوار القرآن مینویسد: آیه کریمه مفید عام بودن حکم امان برای اهداف دینی، یا سیاسی، یا تجاری است چنانچه این امان از امام (زامدار مسلمان) یا نایب وی خواسته شود. البته احناف بر این امر تصریح کرده‌اند که: مستأمن حق اقامت دائمی در دار اسلام را نداشته و میتواند فقط به مدت چهار ماه برای ضرورتی در دار اسلام اقامت گزیند پس بر امام (زامدار مسلمان) واجب است تا مستأمن را به هنگام برآمدن نیاز وی، به خروج از کشور اسلامی دستور دهد و به او اعلام کند که اگر بعد از دستور خروج، باز هم به مدت یک سال به اقامت در کشور اسلامی ادامه داد، او بعد از این مدت، به یک طبعه ذمی تبدیل می‌شود و بنابراین، جزیه بر وی مقرر است و باید آن را بپردازد.

خوانندگان گرامی!

در آیات (7 الی 15) موضوعاتی از قبیلی؛ سبب بیزاری و سلب مسئولیت از پیمانهای مشرکان، چگونگی برخورد با آنان (یا با توبه یا با جنگ) پیمان شکنان جز جنگ علیه خود، راهی باقی نگذاشتند.

آنگاه الله متعال حکمت برائت از عهد و پیمان مشرکین در آیه ذیل چنین بیان کرده و مفرماید:

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧﴾

چگونه برای مشرکین نزد الله و رسول او عهده بماند؟ به جز آنانی که با آنها کنار مسجد الحرام عهده بسته بودید، پس تا وقتی که با شما (بر عهد و پیمان شان) وفادار باشند، شما نیز به عهده تان با آنان وفادار باشید. بی‌گمان الله پرهیزگاران را دوست دارد. (٧)

تفسیر:

«كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ»: هرگز برای مشرکانی که دست به غدر و خیانت می‌زنند عهده در پیشگاه الله متعال و پیامبرش نیست؛ یعنی: محال است که این گروه، عهد و پیمانی نزد الله و نزد رسولش داشته باشند، حال آنکه اعدا شما هستند و غدر و خیانت را برای شما پنهان داشته و در پی فرصتی هستند تا عهد شما را بشکنند پس به این امر طمع ندوزید که با آنان عهد و پیمانی ببندید و با خود در این رابطه، حدیث نفس هم نکنید. سپس میفرماید: «إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» جز آنان که در مسجد الحرام با آنها پیمان بستید و آنها پیمان را نقض نکردند.

ابن عباس (رض) میفرماید: آنها عبارتند از اهل مکه. و ابن اسحاق گفته است: آنها عبارتند از قبایل بنی بکر که در موقع صلح حدیبیه، از ذی‌القعدة سال ششم هجری تا سال هشتم هجری، متارکه میان قریش و مسلمانان استمرار داشت تا آنکه قریش عهد خود را شکسته و قبیله بنی‌بکر را که هم پیمان‌شان بودند بر قبیله خزاعه که هم پیمان رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند، یاری دادند، در این هنگام بود که رسول الله به جنگ با آنان مصمم شده و در رمضان سال هشتم هجری مکه را فتح کردند. (البحر ۵/۱۲).

«فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ»: تا زمانی که بر عهد و پیمان خود استقامت دارند، شما هم استقامت داشته باشید. یعنی با دشمنان خود، در وفاداری به پیمان‌ها یا نقض آن، مقابله به مثل کنید.

امام طبری میفرماید: تا پیمان را با شما برقرار می‌دارند شما هم به عهدشان وفا کنید. (طبری ۱/۸۱). «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (7)» خدا از آن که از خدایش می‌ترسد و به عهدش وفا میکند و غدر و خیانت را ترک می‌کند، خوشنود است.

كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٨﴾

چگونه [مشرکان بر عهدپیمان خود پای بندند؟] و در صورتی که اگر بر شما غالب شوند،

نه [پیوند] خویشاوندی را در حقّ شما رعایت می کنند، نه عهد را!! شما را با زبانشان خشنود می کنند، ولی دل هایشان [از خشنود کردن شما] امتناع دارد و بیشترین آنها فاسق (نافرمان و عهدشکن) اند. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذِمَّةٌ»: به معنای عهد و پیمانی است که وفای به آن لازم است و اگر نقض شود، مردم، عهدشکن را مذمت می کنند. «تَأْبِيَا»: سر باز می زند. خود داری می کند. «فَاسِقُونَ»: افراد نافرمانبردار و در رونده از پذیرش دستور الله. «كَيْفَ وَ اِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْنَا»: از این نظر که وفای به عهد آنها بعید به نظر می آید، آن را تکرار کرده است؛ یعنی چگونه به تعهداتی که با مشرکان بستید پایدار باقی میمانید در حالیکه آنها هرگاه بر شما قدرت و غلبه یابند، «لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ اِلَّا وَلَا ذِمَّةً»: هرگز در حق شما نه پیمانی را رعایت میکنند و نه نزدیکی و تعهدی و از هیچ آزار و اذیتی نسبت به شما خودداری نمیکنند. بلکه همه را میکشند؛ چون دارای عهد و امان نیستند. واقعیت هم همین است که: عمق کینه‌ی دشمن را هنگام قدرتش باید شناسایی کرد، نه هنگام ضعف او. در ضمن باید گفت که: سکوت و ساده اندیشی درباره‌ی دشمنی که اگر چیره شود مراعات هیچ مسأله‌ای را نمی‌کند، گناه است. مفسر شیخ أبو حیان میفرماید: تمام اینها بیانگر عدم ثبات قلوب آنها بر عهد و پیمان است. (البحر ۵/۱۳).

از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که مشرکان، نه مراعات مسائل عاطفی و همسایگی را می کنند، نه به پیمان ها و تعهدات احترام می گذارند. «يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ»: اگر شما بر آنان غالب و چیره شوید، آن‌ها رضایت شما را با سخنانی شیرین جلب میکنند، «وَوَتَّابِي قُلُوبُهُمْ»: در حالیکه قلب‌های آن‌ها از شدت حقد و کینه و خشم مانند نیزه است.

امام طبری مینویسد: با زبان چیزی را به شما می‌گویند که مخالف باوری است که در درون دارند، در دل کینه و عداوت دارند و به زبان خلاف آن را می‌گویند (طبری ۱۰/۸۵). و قلبشان از پذیرفتن آنچه که به شما می‌گویند اِبا دارد. «وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ (8)»: و بسیاری از آنها از دایره حق خارج اند و عهد ندارند و در پیمان‌ها پایبند نیستند.

قابل تذکر است که اکثریت مشرکان فاسق اند، (چون از حکم عقل و فطرت سرپیچی کرده است) ولی افراد سالم هم در میانشان پیدا می‌شود. فسق مشرکین همانا: تمرد و بی باکی در کفر، جسارت بر نافرمانی و بیرون شدن از دایره حق با پیمان شکنی و عدم رعایت معاهدات.

اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹)
آنها آیات الله را به قیمتی ناچیزی فروختند و (مردم را) از راه او باز داشتند (و خودشان نیز از آن اعراض کردند) و یقیناً بد است آنچه می‌کنند. (۹)

تفسیر:

«اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ»: آنها در بدل آیات قرآن عوضی حقیر و بی‌ارزش از متاع زائل دنیا گرفتند و در این راستا مردم را از داخل شدن به اسلام باز داشتند.

باید گفت که: در برابر از دست دادن آیات الهی، هر چه به دست آوریم، کم است، چرا که همه‌ی دنیا و آنچه در آن است، در برابر إطفاف الهی به مؤمنان، متاع قلیل و ناچیز بشمار می رود.

و نباید فراموش کنیم که: دنیا طلبی، سبب مبارزه با دین و باز داشتن مردم از راه پروردگار با عظمت است. و رضای الهی و بهشت ابدی را به دنیای زودگذر و پرافت فروختن، بدترین عمل و بدترین معامله بحساب می آید.

«إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (9)»: «به راستی آنان چه بد اعمالی انجام می دادند» یعنی: این کارکردشان چه بد و ناشایست بود.

لَا يَرْفُقُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ﴿١٠﴾

(نه تنها درباره شما) درباره هیچ مؤمنی حق قرابت و عهد را رعایت نمی‌کنند، و این جماعت تجاوزکاران اند. (۱۰)

تفسیر:

«لَا يَرْفُقُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً»: آنها در حق مؤمنان هیچ سوگند «هیچ ال» یعنی: پیوند خویشاوندی «و ذمه‌ای» یعنی: پیمانی «را رعایت نمی‌کنند» یعنی: نزد آنان مطلقاً و به هیچ وجه، مراعات هیچ حقی از حقوق مؤمنان مطرح نیست. اگر به مؤمنی دست بیابند و بتوانند او را به قتل برسانند، نه عهد و پیمانی را رعایت می‌کنند و نه ذمه‌ای را.

به این ترتیب در آیه (8) عدم رعایت حق از سوی آنان را در خصوص اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر کرد ولی در این آیه تعبیر «لَا يَرْفُقُونَ فِي مُؤْمِنٍ»: آمده که ستیزه جویی آنانرا باهمه‌ی اهل ایمان بیان می‌کند.

باید گفت که: مشرکان با مؤمنان دشمنی دارند، پس در برخورد شدید با آنان، هیچگونه شک و تردیدی نداشته باشید.

«وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ (10)»: پیمان شکنی، تجاوزگری است. بناءً دارندگان چنین اوصافی ناپسند و مذموم، در ظلم و یاغی‌گری از حد تجاوز کرده‌اند.

رعایت حقوق خویشاوندان و وفاداری به پیمان، واجب و بی‌اعتنائی به آنها برخاسته از روح تجاوزگری است.

یعنی: آنان با پیمان شکنی، از حد حلال به سوی حرام تجاوز کرده‌اند. یا در شر و تمرد به منتهای آن رسیده‌اند. پس کسانی که دارای وضع و حالی این چنین باشند، چگونه شایسته برخورداری از امنیت هستند و چگونه می‌توان از جنگ با آنها دست برداشت؟

جنگ با مشرکان پیمان شکن، جنبه دفاعی دارد و همان گونه که در آیه 13 بیان می‌یابد، ما آغازگر این جنگ نیستیم.

فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَأِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿١١﴾

پس اگر [از پیمان شکنی، قطع رحم، کفر و شرک] توبه کردند و نماز را برپا داشتند و زکات را دادند، پس آنها برادران شما در دین هستند، ما آیات خود را برای مردمی که می‌دانند، به تفصیل بیان می‌کنیم. (۱۱)

تفسیر:

«فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ»: و اگر آنها از کفر و پیمان شکنی توبه نموده و پشیمان شدند و اسلام را بمثابه دین خویش قبول نمایند یعنی مسلمان شوند و نماز را اقامه و زکات اموال خویش را پرداخت نمایند.

در جمله: «فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا»: ملاحظه می‌داریم که: توبه‌ی واقعی، همراه با عمل است. یعنی اینکه: اگر مشرکان توبه کرده و نماز خواندند و زکات پرداختند، دیگر نباید به آنان متعرض شد، پس «فَحَلُّوا سَبِيلَهُمْ» پس نه تنها مزاحمتان نشوید، بلکه گذشته‌ها را فراموش کرده، و به آنان بمثل برادر برخورد و رفتار نماید.

«فَأِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ»: در چنین حالتی آنان با شما در اسلام برادر اند و از تمام حقوقی که شما دارید آنها نیز بر خوردار خواهند بود و تمام التزامات شما بر آنها نیز می‌باشد بنابر این، جنگیدن با آنان برای شما جایز نیست. و تمام شرارت‌ها و پیمان شکنی‌های که در گذشته مرتکب شده‌اند مورد عفو قرار داده می‌شود.

از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «این آیه کریمه جنگیدن با اهل نماز، یا ریختن خون آنها را حرام کرده است».

از فحوای آیه مبارکه می آموزیم که: در شیوهی برخورد، مسأله‌ی گام به گام و تدریج را باید مراعات داریم. ابتدا عدم تعرض، «فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ» سپس اُلفت و برادری. «فَأَخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ»: در ضمن از این آیه مبارکه آموختیم: آنانیکه تارک نماز و زکاتند، برادران دینی ما نیستند، زیرا شرط ورود به دایره‌ی اخوت دینی، در آیه مبارکه نماز و زکات معرفی گردیده است.

بدینوسیله دریافتیم: آنانیکه تا دیروز، واجب القتل بودند، در سایه‌ی توبه و نماز و زکات، حقوق اجتماعی برابر و مساوی با مسلمانان در می‌یابند و جنگ با آنان حرام می‌شود. بصورت کل میتوان نتیجه گرفت که: هدف جنگ‌های اسلامی، بازگرداندن مشرکان به توحید است.

«وَنُفِّصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (11)»: والله متعال آیات و نشانه‌های خود را برای کسی بیان مینماید که نزد او فهمی نسبت به حقایق و درک شرع وجود دارد.

«لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»: برای کسانیکه آگاهند و اهل فهم و شعورند. این جمله انسان را به تدبّر و تأمل دعوت می‌نماید و واضح است که: علم و دانش، زمینه‌ی اندیشه و تفکر در آیات الهی است. ابوبکر صدیق (رض) در جنگ با باز دارندگان زکات به این آیه کریمه و امثال آن از آیات استناد می‌کرد.

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَلَمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ﴿١٢﴾

ولی اگر (مشرکین) قسمهای خود را بعد از عهد خویش (با شما) شکستند، و به دین تان (دین اسلام) زبان طعنه زدند، در این صورت با پیشوایان کفر بجنگید که آنان را [نسبت به پیمان هایشان] هیچ تعهدی نیست، باشد که [از طعنه زدن و پیمان شکنی] دست بردارند. (۱۲).

تفسیر:

«وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ»: اگر مشرکان پیمان ها و معاهدات مؤکد را بعد از اینکه با شما سر آن ها توافق کردند «نَكَثُوا» نقض و بشکنند.

«وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ»: و به علاوه آن به شما در دینتان عیب میگیرند یعنی: پیمان شکنی را با طعنه زدن به دین اسلام و دشنام گویی و به عیبجویی آن همراه کردند و قرآن و پیامبر را دشنام گویند.

«فَقَاتِلُوا أَلَمَّةَ الْكُفْرِ»: پس با زعماء و رهبران‌شان به جنگ برخیزید، تخصیص سران کفر به یادآوری از آن رو است که قتل آنان مهمتر است لذا این بدان معنی نیست که کفار دیگر، کشته نمی‌شوند.

«أَلَمَّةَ الْكُفْرِ»: هدف از آن رهبران وز عمای کفر و ضلال ایشان از قبیل ابوسفیان و حرث‌بن هشام است. یا مراد خود این افراد است که خویشتن را سران و متقدمان در این کار می‌دانستند. به هر حال این عبارت پیروان سردستگان کفر و ضلال را نیز شامل می‌شود.

«إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ»: سوگند و عهد و پیمانی ندارند تا بدان وفا کنند. آنها نه عهدی دارند و نه پیمانی یعنی: سوگندهای کافران هر چند در صورت سوگند است، اما در حقیقت سوگند نیست تا آنان به خاطر آن سزاوار مصون ماندن خون و مال شان باشند. هر سوگندی شما را نفریبید. سوگند پیمان شکنان، بی اعتبار است.

«لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ (12)»: تا از نافرمانی و گناه دست بکشند، و طعنه زدن به اسلام را ترک نمایند. شاید که این جنگ شما آنها را از کفر و جنگ با مؤمنان باز دارد بنابر این بر آنها راهی نیست جز اینکه توبه کنند و یا آماده جنگ باشند.

و یکی از اهداف جهاد اسلامی، جلوگیری از توطئه دشمن است. مفسر ناصر الدین عبد الله بیضاوی فرموده است که: «لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ»: متعلق به (قاتلوا) است؛ یعنی مقصود شما از ستیز با آنها باید خاتمه دادن به کفری باشد که برآند، نه اذیت و آزار دادن آنها، همچنان که مودیان اینگونه عمل میکنند (تفسیر بیضاوی صفحه ۲۱۹).

أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٣﴾

چرا و برای چه نمی جنگید؟ با قومی که قسم‌های خود را شکستند، و به بیرون کردن پیغمبر (از مدینه نیز) عزم کردند، و آنها (جنگ و عهد شکنی را) برای بار اول آغاز نمودند؟ آیا از آنها می ترسید؟ پس الله سزاوارتر به آن است که از او بترسید، اگر مؤمن هستید. (۱۳)

تفسیر:

«أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ»: ای گروه مؤمنان! شما را چه شده که با این کفار نمی جنگید، کفاری که پیمان‌های خویش را که با شما داشتند نقض نموده و آنرا زیر پا نهاده و به دین شما طعنه می زنند؟

«وَهُمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ»: و در دارالندوه به مشاوره نشستند و تصمیم به اخراج و بیرون کردن پیامبر صلی الله علیه وسلم از مکه را گرفتند.

این خطاب به منظور برانگیختن مؤمنان بر جنگ و تأکید بر تحقق آن است زیرا کسانی که پیمان را بشکنند و پیامبر صلی الله علیه وسلم را از مکه اخراج کنند و خود آغازگر جنگ هم باشند، مسلماً سزاوار آنند که با آنان پیکار شود و هرکس از جنگیدن با آنان کوتاهی ورزد، بی‌گمان شایسته توبیخ است.

«وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»: آنها اول جنگ را آغاز کردند که با طایفه‌ی خزاعه که هم پیمان شما بودند جنگیدند، و آغازگر بیشتر مقصر است. پس چه چیزی شما را از جنگیدن با آنها باز می‌دارد؟

و همین‌ها بودند که آغازگر جنگ بوده و از همان روزهای اول طلوع رسالت اسلام شروع به آزار و اذیت‌تان کردند. جنگ شما جنگ تدافعی است و دشمن آغازگر تهاجم بوده است. «أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ»: ای مسلمانان! آیا از جنگیدن با مشرکان می‌ترسید؟ یعنی: می‌ترسید که از سوی آنان به شما حادثه‌ای ناخوش آیند برسد و به همین علت جنگ با آنان را فرو می‌گذارید؟ سزاوار این است که از الله متعال بترسید؛ زیرا همه چیز به دست اوست آن هم اگر به وعده و وعیدش و به کتاب و پیامبرش باور دارید پس ترس‌تان تنها از او باید باشد.

«إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (13)»: الله سزاوارتر به آن است که از وی بترسید، اگر مؤمنید» زیرا زیان رسان و نفع رسان حقیقی فقط ذات پروردگار است پس باید تنها از او بترسید و بدانید که جنگیدن با کسانی که حق تعالی شما را به جنگ آنها فرمان داده است، از نشانه‌های خداترسی شماست و بدانید که ایمان کامل مستدعی آن است که مؤمن جز از پروردگارش از هیچ نیروی دیگری نترسد و از دیگران پروایی نداشته باشد لذا از غیر الله متعال نترسید. مفسر امام زمخشری در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: یعنی ایمان صحیح چنان اقتضاء میکند که فرد مؤمن جز از پروردگارش از کسی نترسد و به غیر از او به هیچکس و هیچ چیز اهمیت ندهد. (تفسیرکشاف ۲/۲۵۲).

بعد از این تحریک و تشویق به صراحت فرمان قتال با آنها را به مؤمنان داده و میفرماید:

قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْرِجُهُمْ مِنْ صُدُورِ قَوْمِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٤﴾

با آنان (کفار عهدشکن) بجنگید، الله آنها را به دست شما عذاب می دهد، و رسوایشان می سازد، و شما را بر آنها پیروز می گرداند، و سینه‌های [پر سوز و غم] مؤمنان را شفا می بخشد. (۱۴)

تفسیر:

«قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ»: ای مؤمنان با کفار بجنگید، خدای تعالی آنها را بادستان شما عذاب مینماید و جنگ شما با آنها جهاد است. جبهه‌های جنگ، بستر امدادهای الهی است. «قَاتِلُوهُمْ، يُنْصِرْكُمْ»: (از شما حضور و جهاد، از خدا نصرت و امداد)

مفسر تفسیر أنوار القرآن می نویسد: در جنگ شما با مشرکان، فواید و آثار مثبت بسیاری مترتب است، که از جمله:

- 1- عذاب نمودن کفار به دست مؤمنان؛ با کشتن و اسیر کردن آنان.
 - 2- رسوا ساختن آنان، که این رسوا ساختن یا با اسارت آنها به دست مؤمنان است، یا با ذلت و پستی‌ای که بر آنان فرود می‌آید.
 - 3- پیروز ساختن و مسلط کردن مسلمانان بر آنان.
- شفا بخشیدن و خنک گردانیدن دلها و سینه‌های قوم مؤمنی که خود شاهد و حاضر عرصه جنگ نبوده‌اند. و بنابر روایات؛ این قوم، قبیله «خزاعه» هم پیمان رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند که حق تعالی سینه‌هایشان را از سرکوب قبیله «بنی‌بکر» تشفی داد و آنان را به شکست شان دلشاد کرد.
- «وَيُخْزِهِمْ»: وبا اسارت و شکست آنها را خوار و ذلیل نموده، الله متعال خواستار شکست و ذلت دشمنان دین و پیروزی و عزت مؤمنان است. و یکی از اهداف جنگ، محو کفر و ذلت کافران و آرامش مؤمنان است.

«وَيَنْصُرُكُمْ عَلَيْهِمْ»: به شما پیروزی و غلبه بر آنان عطا می‌فرماید.

«وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ (14)»: و با این پیروزی دل‌های شما را از غم و اندوهی که به شما از ناحیه آزار و اذیت‌های مشرکان و مکر آنها رسیده شفا میدهد، مراد از آنان بنی خزاعه است، شما اسباب را فراهم کنید و عاقبت نیکو بر الله متعال است. گرچه در جنگ، عده‌ای شهید و داغدار میشوند، ولی امت اسلامی در عزت و آرامش زندگی می‌کنند. سرنوشت مؤمنان در مسائل اجتماعی، به هم پیوند دارد و پیروزی شما، شفای دل سایر مؤمنان است. ابن عباس می‌گوید: آنان قبایلی از یمن و از قوم سبا بودند که به مکه آمدند و مسلمان شدند، اما مردم مکه بسیار آنان را آزرده و شکنجه دادند و آنان به رسول الله صلی الله علیه وسلم پیام فرستادند و از رفتار کافران به او شکایت بردند و آن حضرت فرمود: «به شما نوید می‌دهم که به زودی گشایشی در کار خواهد بود.» (ابو سعود ۲/۲۵۸).

شان نزول آیه 14:

535- ک: ابوشیخ از قتاده روایت کرده است: خزاعه بنی بکر را در مکه مورد کشتار قرار داد، در باره آنها این آیه نازل شد. (طبری 16511 با اختلاف اندک روایت کرده و این مرسل است).

536- ک: و نیز از عکرمة روایت می‌کند: این آیه در باره خزاعه نازل گشته است. (مرسل است، طبری 16512 از مجاهد مثل این روایت کرده. به تفسیر بغوی 1029 مراجعه فرماید).

537- ک: و از سدی روایت کرده است: «وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ (14)» در باره خزاعه (هم پیمان‌های پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است، الله متعال درد ورنجی را که بنی بکر بر سینه‌های آنها گذاشته بود شفا داد. (طبری 16555 از وی به قسم مرسل و باز هم 16554 از مجاهد روایت کرده است).

وَيَذْهَبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۵) *

و خشم دل‌های مؤمنان را از میان می‌برد و الله توبه هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) می‌پذیرد و خداوند عالم و حکیم است. (۱۵)

تفسیر:

«وَيَذْهَبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ»: «ویدهب غیظ» خشم دل هاتان که به موجب رفتار ناپسندی که از آنان دیده‌اید، ایجاد شده، فرو خواهد نشست و خدای متعال همه این وعده‌هایی را که به آنان

داده بود، به راستی پیوند دادوبه راستی پیوستن این وعده ها خود دلیل بر صدق دعوت آن بزرگوار و درستی نبوتش بود.

امام فخر رازی گفته است: خدای متعال فرمان قتال با آنها را داده و پنج نوع فایده را برای این کار ذکر کرده و هر یک به تنهایی بس عظیم است تا چه رسد به این که همه یک جا با هم جمع شوند. (تفسیر رازی ۲/۱۶).

«وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ»: کلامی است مستانف؛ یعنی خداوند متعال با قبول توبه و هدایت به اسلام بر هر یک از آنها که بخواهد منت مینهد، مانند ابو سفیان.

او توبه اش را بر اساس صداقتی که نسبت به توبه دارد می پذیرد چنان که توبه کسانی از مردم مکه راکه در روز فتح مکه توبه کردند و اسلام آوردند و اسلام شان نیک به سامان شد، پذیرفت. این هم خبری است که قرآن کریم از مسلمان شدن قریب الوقوع مشرکان و توبه آنان می دهد و این خبر نیز به تحقق پیوست.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (15)»: الله متعال به اسرار آنها آگاه است و هیچ نهانی بر او پوشیده نمی ماند و حکیم است هیچ امری را بدون حکمت و مصلحت انجام نمیدهد. ابو سعود میفرماید: خداوند متعال تمام وعده های خود را به نیکوترین وجه انجام داد. پس خبر دادن پیامبر صلی الله علیه وسلم قبل از وقوع آنها معجزه ایست بس عظیم. (ابو سعود ۲/۲۵۸).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (16 الی 18) در باره موضوعاتی سنجش مسلمانان، برگزیدن محرم راز، ساختن مساجد، که از جمله حق مسلمانان است، بحث بعمل می آید.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

آیا گمان کرده اید که (بدون امتحان) گذاشته می شوید، در حالیکه تا هنوز الله (إخلاص) آنانی از شما را که جهاد کرده اند، معلوم (ظاهر) نکرده است. و (نیز) کسانی را که غیر از الله و رسول او و مسلمانان دوست پنهانی (همراز) نگرفته اند (معلوم نکرده است). و الله به آنچه شما می کنید باخبر است. (۱۶)

تفسیر:

این آیه نیز همچون آیات پیشین، برای تشویق به جهاد است. طوریکه میفرماید: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا»: صرف ادعای ایمان کافی نیست، آنچه صفها را از هم جدا میکند، عمل و جهاد و آزمایش هاست. ای گروه مؤمنان! گمان نکنید که خدای تعالی شما را بدون امتحان و آزمایش و بدون این که صادق و کاذب معلوم گردد رهامیشوید؟ بدون اینکه درست و نادرست شما در دین معین شود؟! و نادرست شما در دین معین شود؟! و نادرست شما در دین معین شود!؟

یعنی کسانی که به زبان دعوی بندگی و ایمان می کنند بسیار اند ولی تا محک امتحان در میان نباشد خالص و مغشوش تمیز نگردد خدای تعالی به وسیله جهاد آشکار میسازد که کدام مسلمان در راه وی به نثار هستی و دارائی آماده است.

«وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ»: و هنوز مجاهد و غیر مجاهد شما معلوم نشده است؟ منظور از علم، علم ظهور است نه علم خفی و نهان؛ چون الله متعال از نهان آگاه است، پس قصد ابراز چیزی را کرد که آن را می دانست تا در مقابل آن پاداش یا مجازات بدهد.

«وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً»: در راه خدا به جهاد برخیزند و از مشرکین رازدار و دوست برنگیرند، و اسرار مسلمانان را نزد آنان فاش نکنند.

«ولِيجَةً»: رازداری محرم راز، دوست، همدم، همراز، وابسته بودن به کسی بیگانه. «ولِيجَةً»: مسایل نیمه سری، بطانه مسایل تمام سری مسلمانان.

حاصل معنی آیه مبارکه اینست که: الله متعال حتما گروه مجاهد باصلا بت و سازش ناپذیر را از کسانی که جز خدا، رسولش و مؤمنان، برای خود از مشرکان همراز و دوست پنهانی گرفته اند و اسرار مسلمانان را نزد آنان فاش کرده و از امور و مسائل مسلمانان آگاهشان کرده اند، متمایز می گرداند.

منظور از آیه این است: خدا بدون آزمایش و مشخص کردن خوب و بد انسان را رها نمی‌کند.

«وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (16)»: «و خداوند به کار و کردار شما» اعم از خیر و شر «آگاه است» و شما را در برابر آن جزا می‌دهد.

قابل تذکر است که: خداوند از وضع مردم آگاه است و نیازی به آزمودن ندارد، ولی امتحان، يك سنت الهی است.

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿١٧﴾

مشركان حق ندارند مساجد الله را آباد کنند، در حالیکه بر کفر خود گواهی می‌دهند. این گروه کسانی‌اند که نیکی‌هایشان برباد شده و آنها در دوزخ برای همیشه‌اند. (۱۷)

تفسیر:

«ما كان للمشركين أن يعمروا مساجد الله»: از شأن مشركان این نیست که مسجدی را آباد کنند. مشركان اجازه ندارند. آن يعمروا مساجد: که مساجد را آباد کنند یعنی: برای آنان صحیح و روا نیست که مساجد را در عبادات باطل‌شان مورد بهره برداری قرار داده و به امر آبادانی و خدمت مساجد پردازند.

به قولی: مراد این آیه، مخصوصاً مساجد الحرام است. قابل تذکر است تولیت مسجد الحرام، تعمیر و رسیدگی به آن، در صدر اسلام تا قبل از فتح مکه، در دست مشركان بوده است. «شاهدين على انفسهم بالكفر»: کسانی‌که تظاهر به بی دینی میکنند، حق دخالت در امور مذهبی را ندارند. به خصوص در حالتی که کفر خویش را اظهار و به کفر خود اعتراف میکنند و آنرا بر زبان می‌آورند و با گفتار و اعمال خود آنرا نشان داده و در موقع تلبیه می‌گویند: (ایک لاشریک لک الاشریکا واحدا هو لک تملکه و ما ملک) «شریکی نداری جز یکی که از آن تو می‌باشد، او و ملکش از آن تو می‌باشد».

منظورشان بت‌ها بود. آنها بت‌های خود را در خارج بیت قرار داده بودند، و لوچ و عریان به طواف آنها می‌پرداختند، و بعد از طواف برای بت‌ها سجده می‌بردند. (صاوی بر جلالین ۱۴۱/۲).

یعنی نمی‌توانند دو امر منافی با یکدیگر را با هم داشته باشند؛ آباد کردن مساجد الله را با کفر جمع کنند، در حالی که به خدا و عبادتش کافر باشند.

«أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ»: الله متعال به زودی اعمال آنها را باطل و نابود میکند و تمام آنچه را کسب نموده‌اند از بین می‌برد یعنی به سبب همراه بودن اعمالشان با شرک، اعمال آنها باطل است. کفر، سبب نابودی و فساد و بی‌ارزش شدن اعمال نیک کافران است. و در روز قیامت بادستان خالی به محضر حق ایستاده می‌شود. [أنعام/۸۸]، [فرقان/۲۳]، [زمر/۶۵]. «وَ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ (17)»: و مصیر آنها در آتش دوزخ و به صورت دائم و همیشگی و در عذابی مداوم است.

شأن نزول آیهی 17:

مفسران می‌نویسند که این آیه در مورد عباس کاکای پیامبر، شرف نزول یافته است. وقتی که مسلمانان در جنگ بدر، پیروز شدند، گروهی از سران قریش اسیر شدند، و در میان آنها «عباس بن عبدالمطلب» قرار داشت، جمعی از یاران پیامبر به آنها رو آوردند و ننگ شرک را به آنها گوشزد کردند، علی(رض) ابن ابی طالب عباس را سرزنش می‌کرد که به جنگ پیامبر صلی الله علیه و سلم آمده و صله‌ی رحم را قطع کرده است. عباس گفت: چه شده شما فقط بدی‌های ما را یادآور میشوید و خوبی‌های ما را پنهان و مکتوم می‌دارید؟ علی(رض) گفت: مگر شما خوبی هم دارید؟ عباس گفت: بله، ما مسجد الحرام را تعمیر می‌کنیم، پرده و حجاب کعبه را فراهم می‌کنیم، به حجاج آب می‌دهیم، و اسیر را آزاد

می‌کنیم. آنگاه این آیه نازل شد: **مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ....** (زاد المسیر ۴۰۷/۳).

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿١٨﴾

مساجد الله را تنها کسانی آباد می‌کنند که به الله و روز آخرت (قیامت) ایمان داشته و نماز را برپا کنند و زکات دهند و به جز الله از کسی نمی‌ترسند. پس امید است که این جماعت از راه یافتگان باشند. (۱۸)

تفسیر:

باید گفت که: مسجد، پایگاه مهم عبادی و اجتماعی جامعه اسلامی بشمار میرود. بنابر این، هم متولیان آن باید صالح و پاک باشند و هم باید مساجد پروگرام‌ها سازنده و تربیت‌کننده، داشته باشند. طوری که در آیه مبارکه آمده است:

«إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»: آباد کردن مساجد فقط براننده و شایسته‌ی مؤمنان راستین که به وجود الله و یکتایی او - با دل و زبان - اعتراف میکنند، و تنها او را می‌پرستند بر او توکل می‌نمایند، به روز واپسین باور و یقین دارند، همه‌ی دستورات دین را پذیرفته، به آن عمل میکنند و از بت و بت‌خانه بیزارند.

«إنما يعمر مساجد الله» برخی از قاریان «مساجد» را مفرد خوانده‌اند. یعنی: آباد کردن مساجد به درستی از سوی اینان انجام می‌گیرد و به عنوان شیوه مرسوم آنان در می‌آید و آباد کردن و عمارت مساجد شامل بازسازی بخش ویران شده، ساختن مناره، پاکیزه نگاه داشتن، چراغانی کردن، بزرگداشت و همواره برای پرستش و ذکر در آنجا حضور یافتن و امثال آن میشود. همچنین آموزش علم نیز از مصادیق ذکر و حتی ارزشمندترین و بزرگترین مصداق آن است.

و آباد کردن مساجد به معنای آن است که این مکان‌های پاک را از اموری از قبیل سخن گفتن در باره امور دنیا و دیگر سخنهای ناروا که مساجد را برای آنها مقرر نداشته‌اند، مصون نگهدارند. از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم روایت کرده‌اند: «يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي يَأْتُونَ الْمَسَاجِدَ فَيَقْعُدُونَ فِيهَا حَلَقَةَ ذِكْرِهِمُ الدُّنْيَا وَحُبِّ الدُّنْيَا لَا تَجَالِسُوهُمْ فَلَيْسَ اللَّهُ بِهِمْ حَاجَةً / در آخر الزمان گروهی از امت من خواهند بود که به مسجد می‌آیند و به دور هم می‌نشینند و از دنیا و حب دنیا سخن می‌گویند، با آنان همنشین نشوید و خدا هم به چنین بندگانی نیاز ندارد. همچنین در حدیث آمده است که: «سخن گفتن در مسجد، چنان نیکویی‌های انسان را فرو می‌خورد که چارپایان علف را.» و آن حضرت می‌فرماید: «خدای متعال می‌فرماید: این بیوتی فی ارضی المساجد، و این زواری فیها عمارها، فطوبی لعب تطهر فی بیته ثم زارنی فی بیته، فحق علی المذور ان یکرّم زائره / مساجد ساخته شده در زمین خانه‌های من هستند، کسانی که در آن جا برای دیدار من آمده‌اند، در واقع آن جا را آباد می‌کنند، خوشا به حال بنده ای که در خانه اش، خود را پاکیزه می‌کند، آن گاه در خانه من به دیدار من می‌آید، البته کسیکه به دیدار من آمده‌اند، می‌باید دیدارکننده خود را گرامی بدارد.»

و می‌فرماید: «من أَلَفَ الْمَسْجِدَ أَلَفَهُ اللَّهُ / هرکس به مسجد خویگر شود، خدا هم با او انس می‌گیرد.» و می‌فرماید: «فَإِذَا رَأَيْتَ الرَّجُلَ يَعْتَادُ الْمَسَاجِدَ فَاشْهَدُوا لَهُ بِالْإِيمَانِ / هرگاه دیدید که کسی با مساجد خوی گرفته است، گواهی دهید که ایمان در دل او جای گرفته است.» از انس بن مالک روایت کرده‌اند که گفت: «اگر کسی چراغی به مسجد آورد، تا هنگامی که نور آن چراغ در آن مسجد می‌درخشد، فرشتگان و حاملان عرش برای او از خدا آمرزش می‌خواهند.» (بنقل از تفسیر کشاف).

«وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ»: و نماز‌های فرض را مطابق شروط اقامه کرده و زکات فرض شده را مطابق شروطش ادا می‌کند.

«وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ»: از الله می‌ترسد و جز او از احدی هراسی ندارد. پس، اینها شایستگی

آبادانی مادی و معنوی مساجد را دارند. آبادانی مادی، عبارت از: ساختن و پرداختن، ترمیم و تعمیر، پاک و پاکیزه نگاه داشتن، فرش کردن، روشن و چراغانی نمودن و... می باشد.

و آبادانی معنوی، عبارت است از: نماز خواندن و حاضر شدن پنج وخته در نماز جماعت، از الله فراوان یاد کردن، اعتکاف و دعا و اوراد خواندن، مجلس علم و حلقه درس داشتن، مشکلات و نیازهای فرد و اجتماع را در آن حل و فصل کردن و غیره.

علماء می نویسند که: آباد کردن مسجد دو نوع است: حسی و معنوی، حسی عبارت است از تعمیر بنا و ساختمان، و معنوی به وسیله‌ی نماز و یاد خدا تحقق پذیر است. الله متعال آباد کردن مسجد را به ایمان مرتبط ساخته و در حدیث آمده است: «اگر یک نفر را دیدید که بامسجد انس گرفته است، گواهی بدهید که ایمان دارد؛ چون الله متعال میفرماید: **إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ**، پس آباد کردن حقیقی با نماز و یاد خدا تحقق پذیر است و بس». (روایت از ترمذی).

«فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (18)»: پس شاید آنها در روز قیامت از جمله‌ی هدایت شدگان (مهندون) به شمار آیند.

ابن عباس (رض) در بابت میفرماید: در هر جای قرآن عسی آمده باشد معنی واجب می‌دهد، الله تعالی به پیامبراش گفته است: **عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً** یعنی خدایت شما را به درجه و منزلتی ستوده یعنی مقام «شفاعت» مبعوث خواهد کرد. (تفسیر طبری ۹۴/۱۰).

همچنان مفسر ابوحیان میفرماید: در هر جای قرآن که عسی آمده است معنی وجوب میدهد، و در اینجا تعبیر به عسی قطع امید مشرکین را از هدایت نشان میدهد؛ زیرا امید میرود که دارنده‌ی این چهار خصلت از هدایت یافتگان باشد، پس آن که این چهار خصلت را ندارد، چگونه امید هدایتش میرود؟ و در آن بیم و هراس بر امید و رجا ترجیح داده شده است، و نیز مغرور شدن به عمل نیکو مردود شمرده شده است. (البحر المحیط ۲۰/۵).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (19 الی 24) در باره موضوعاتی از قبیلی فضیلت ایمان و جهاد، دوستی نکردن با پدران و برادرانی که کفر را بر ایمان ترجیح میدهند، برتری ایمان بر هشت چیز، بحث بعمل می‌آید.

أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٩﴾

آیا (شما مشرکان) آب دادن به حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را مانند [عمل] کسی قرار داده‌اید که به الله و روز قیامت ایمان آورده و در راه الله جهاد کرده است؟! این دو عمل نزد الله برابر نیستند و الله قوم ظالم را هدایت نمی‌کند. (۱۹)

تفسیر:

«أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: در این آیه مبارکه مشرکین مورد خطاب اند طوری که میفرماید: ای مشرکان آیا دادن آب «سِقَايَةَ»: به حجاج و بنای مسجد الحرام را مساوی با ایمان به روز آخرت و جهاد در راه الله متعال قرار دادید در حالیکه اینها اصلاً در اجر و ثواب باهم مساوی نیستند؛ بدین ترتیب بیانات عباس را رد میکند که گفته بود: اگر شما قبل از ما به اسلام گرویده و مهاجرت کرده‌اید، ما هم در مقابل به تعمیر مسجد و سقایت حجاج پرداختیم، بدین مناسبت این آیه نازل شد.

قابل تذکر است که؛ عباس، کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم یکجا با شبیه به یکدیگر افتخار میکردند؛ عباس به آبرسانی خود به زائران خانه‌ی خدا می‌بالید و شبیه به کلید داری کعبه.

«سِقَايَةَ»: میر آبی. آب دادن. و ظرفی که با آن آب می دهند. در اینجا، معنای مصدری مراد است. و در این آیه مبارکه هدف پیشه آب دادن به حاجیان در مسجدالحرام است که در زمان خود دارای منزلت و مقامی بود.

امام طبری گفته است: خدای متعال بدین وسیله جماعتی را سرزنش می کند که به سقایت و پرده داری بیت الحرام افتخار و مباحثات می کردند و به آنها یادآور شده است که افتخار فقط از آن کسی است که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد و در راه خدا جهاد می کند. (تفسیر طبری ۹۴/۱۰).

لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ مُشْرِكِينَ وَمُؤْمِنِينَ/ در نزد خدا یکسان نیستند. و اعمال آنها نیز با هم برابر نیست و قابل مقایسه نمی باشد و مقام و منزلتشان یکسان نیست.

«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (19)»: و الله متعال گروه ستمگر را هدایت نمی کند» آنان را ستمگر نامید، چرا که آباد کردن مسجدالحرام هیچ سودی به حالشان ندارد.

برابر دانستن رزمندگان با ایمان با دیگران، مورد توبیخ و یکی از ظلم های اجتماعی می باشد. در البحر آمده است: آیه مبارکه این مطلب را انکار میکند که مشرکین با مؤمنین مساوی باشند و اعمال باطل آنها همانند اعمال پاک مؤمنان باشد. و بعد از این که مساوات و یکسانی بین آنان را نفی کرد، توضیح داد که کافران به خدا ستمکاراند و به سبب عدم ایمان، به خود ظلم کردند، و به مسجد الحرام نیز ظلم کردند؛ چون آن را محل پرستش بت هایشان قرار دادند، و در آیهی پیشین برای مؤمنین هدایت را ثابت کرده است و در اینجا آن را از مشرکین نفی کرده و میفرماید: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ». (البحر المحيط ۲۰/۵). سپس گروه برتر را معرفی نموده، میفرماید:

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾

(بلکه) کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده اند و در راه الله بامالها و جانهایشان جهاد کرده اند، نزد الله مقام والاتر دارند، و این جماعت به موهبت عظیم رسیده اند. (۲۰).

تفسیر:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ» مؤمنان به الله و مهاجران و مجاهدان در راه پروردگار با عظمت با جان و مال، داری منزلت و رتبه ای بلندتر در پیشگاه خداوند متعال اند و آنها کسانی اند که به تمام خواست های خود خواهند رسید چنانچه هر امر مرغوبی را که در آن فضل و رضوان و سکونت در بهشت است رانیز حاصل خواهند کرد.

و یاد و نامشان از ساقیان حجاج و تعمیر کاران مسجد الحرام که به خدا کافرند بالاتر است. واقعیت امر اینست که: ایمان، هجرت و جهاد، همچون تقوا، در رأس همه ی ارزش هاست. و نباید فراموش کنیم که: در محاسبات الهی، ایمان، هجرت و جهاد، ملاک ارزش است. «وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (20)»: آنها در بهشت به کامیابی عظیم نایل می آیند. فوز و رستگاری، تنها در سایه ی ایمان، هجرت و جهاد است.

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿٢١﴾
پروردگار، آنها را به رحمتی از طرف خودو خشنودی و باغهای بهشتی که در آن نعمت های جاودانه دارند بشارت می دهد. (۲۱)

تفسیر:

«يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ»: «يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ»: الله متعال، خود به مؤمنان مهاجر و مجاهد، بشارت به رحمت و بهشت داده است. یعنی: آن گروه مؤمن مجاهد را «به رحمتی از جانب خود و به خشنودی و به باغهایی که در آنها نعمت های دائم و پایدار دارند، مژده

می دهد» و اینها نعمت‌هایی است که از توصیف توصیف‌گران و تصور تصورکنندگان خارج است.

رحمت و رضای الله، بر نعمت های مادی دنیوی مقدم است. «بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَجَنَاتٍ» (نام رحمت و رضوان قبل از بهشت تذکر یافته است).

بر خورداری از رحمت و رضوان بهشت، نمودی از فوز و رستگاری است. «وَجَنَاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ (21)»: باغ های بلند پایه با شاخه هایی از میوه سر آویخته، رها شده، این بهشت که پر از نعمت و برکت است و هرگز فناء نمی پذیرد از آن آنها می باشد. اگر به خاطر پروردگار با عظمت از نعمت‌های فانی دنیا بگذریم، مطمئن باید بود که به نعمت‌های ابدی می‌رسیم.

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٢﴾

همیشه و تا ابد در این باغها (و در لابلای این نعمتها) خواهند بود زیرا نزد خداوند ثواب عظیم است. (۲۲)

تفسیر:

«خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (22)»: این مؤمنان همیشه در بهشت‌های نعمت جاودان ساکن خواهند بود و هرگز در آن زوالی نخواهند داشت و از نعمت خویش انتقال نخواهند یافت و نزد خدای تعالی برای اهل طاعتش ثوابی بزرگ و فضلی عمومی در بهشت‌های نعمت است.

«أَجْرٌ عَظِيمٌ»: نعمت بزرگی که عقل‌ها از توصیف آن عاجزند. واضح است که: پاداش بزرگ، تنها در انحصار اوست، پاداشهای دیگران از هر کس و هر چه که باشد، کوچک است.

«عِنْدَهُ» قبل از «أَجْرٌ عَظِيمٌ» نشانه‌ی انحصار است. پروردگار با عظمت ما که به همه‌ی دنیا «قَلِيلٌ» می‌گوید، به پاداش مجاهدان، «عَظِيمٌ» خطاب نموده است. الله متعال، قلیل و فانی ما را به گرانبهارترین قیمت می‌خرد، «أَجْرٌ عَظِيمٌ» با آنکه ما هر چه داریم، از خود اوست.

ثواب و درجات نزد او تعالی فراوان است هر که را به قدری که خواهد ارزانی می‌دارد. در آیت ماقبل ذکر سه چیز بعمل آمد:

(1) ایمان، (2) هجرت، (3) جهاد و این سه را به سه نعمت بشارت داده است که عبارتند از: (1) رحمت، (2) رضوان، (3) خلود فی الجنة (ابدیت در جنت).

مفسر ابوحیان در این مورد مینویسد رحمت بر ایمان مرتب است، آنکه ایمان ندارد از رحمت الهی محروم است، رضوان (که بلندترین مقامات است) صله جهاد فی سبیل الله می باشد زیرا، مجاهد فی سبیل الله جمیع لذات نفسانی و تعلقات شخصی را ترك کرده جان و مال خود را در راه الله متعال نثار می‌کند و برای خشنودی وی تقدس و تعالی قربانی آخرین خود را هدیه می‌کند پس عوض آن هم باید نهائی باشد و آن مقام رضای باری تعالی است هجرت ترك وطن مألوف و گذاشتن خانه و متاع را در راه الله گویند و این بس عزیز میباشد پس مهاجر را مژده داده شده است که بهتر از وطن و نیکوتر از خانه‌ات خانه دریابی و جاویدان در آن جایی که به کمال آسایش و اطمینان زندگی کنی و هرگز از آنجا به هجرت مجبور نگردی (البحر ۲۱/۵).

و مفسر آلوسی گفته است: توصیف جنات به «بهشتی که در آنجا برای مؤمنان «نعیم مقیم» وجود دارد»، توصیفی بسیار لطیف است؛ چون هجرت مستلزم سفر است و سفر نیز عذاب آور و طاقت فرسا است. (تفسیر روح المعانی ۷۰/۱).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اند اگر پدران و برادران کافر را بر ایمان ترجیح دهند [آنان را] به دوستی مگیرید و هر کس از میان شما (با پدران و برادران کافر خود) دوستی کند، پس آنان همان ظالمانند. (۲۳)

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ»: ای مؤمنان! اگر پدران و برادران کافر را به عنوان دین بر ایمان برگزیدند آن‌ها را دوست و انصار نگیرید و متولیان خود نسازید.

یعنی پدر کافر، بر فرزند مسلمان ولایت ندارد و روابط مکتبی بر هر رابطه‌ای مقدم است و این حکم قطع پیوند ولایت و دوستی میان مؤمنان و کفار است که تا روز قیامت باقی است. ولایت کافر ممنوع است، حتی اگر نزدیکترین افراد باشد.

ابن مسعود (رض) میفرماید: «وقتی شنیدی الله میفرماید: «یا ایها الذین آمنوا» به دقت گوش فراده که یا به چیزی امر شده است و یا از شری نهی به عمل آمده است»؛ یعنی پدران و برادران کافر خود را یار و یاور قرار ندهید.

علامه شیخ قرطبی میفرماید: آیهی «لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ» بیانگر آن است که نزدیکی همان نزدیکی دینی است؛ نه نزدیکی و قرب جسمی (بنقل از صفاة التفاسیر).

«إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ»: اگر کفر را بر ایمان برتری و ترجیح دادند و به عوض ایمان آن را اختیار کردند و بر آن اصرار داشتند آنها را سرپرست و یاور خود قرار ندهید. «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (23)»: و هر کسی که آنها را به غیر از الله متعال ولی و دوست بگیرد، یقیناً در عصیان خود از حد تجاوز نموده و بر نفس خویش با دشمنی خدای رحمان ظلم و ستم روا داشته است.

ابن عباس (رض) است: یعنی او هم مانند آنها مشرک به حساب می‌آید؛ چون هر کس که به شرک راضی باشد مشرک است. (تفسیر قرطبی ۹۴/۸).

خواننده محترم!

متوجه باید بود که: تهدیدهای قرآن عظیم الشان نسبت به پذیرش ولایت کفار، بی نهایت سخت و تکان دهنده است. بطور مثال در سوره مائده آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (۵۱) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهودیان و مسیحیان را سرپرست و یاور نگیرید، (زیرا) بعضی از آنان یار و یاور بعض دیگرند و هر کس از شما که آنان را ولی خود قرار دهد پس قطعاً از آنان است. همانا خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.

پروردگار با عظمت از بندگان مؤمنش، انتظارات خاصی دارد. دین مقدس اسلام تبری از دشمن، از شرایط ایمان دانسته است. کفار تنها نسبت به تعهدات میان خودشان وفادارند، ولی نسبت به تعهدات با مسلمانان هم پایبند نیستند.

«وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» (مائده، ۵۱). هر که ولایت آنان را بپذیرد، جزو آنان است. نه کفار را «ولی» خود گردانید و نه با آنان که ولایت کفار را پذیرفته‌اند، رابطه ولایت برقرار نماید. واضح است که: نتیجه‌ی پذیرش ولایت کفار، قطع ولایت الله متعال است. و در نهایت تکیه بر کفار، ظلم است.

همچنین در سوره آل عمران میفرماید: «وَ مَنْ يَعْزِلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ» (ال عمران، ۲۸). هر که چنین کند، رابطه‌اش با الله متعال قطع شده است.

شان نزول آیه مبارکه:

صحابی جلیل القدر دحیه بن خلیفه کلبی معروف به دحیه کلبی میفرماید: وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور مهاجرت به مدینه را دریافت کرد، مسلمانان به پدر و برادر و همسر خود می‌گفتند: به ما فرمان مهاجرت داده شده است، پس بعضی خوشحال شده و از آن استقبال کردند، و بعضی نیز با خواهش و التماس همسر و فرزندان مواجه شدند که می‌گفتند: تو را

به خدا مارا ترک نکنید، مابدون شما از بین میرویم. او هم دلش به رحم آمده و با آنها میماند و هجرت رارها میکرد، آنگاه آیه نازل شد و آنها را مورد عتاب قرار داد طوری که میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ.»

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٤﴾

بگو: «اگر پدرانتان، و فرزندانتان، و برادرانتان و همسرانتان، و خویشاوندانتان، و اموالی که به دست آورده اید، و تجارتی که از بی‌رواجی (و بی‌بازاری) آن می ترسید، و خانه هایی که بدان دلخوش هستید، در نزد شما از الله و پیامبرش و جهاد در راه او محبوب تر است، پس منتظر باشید، تا الله فرمان (عذاب) خویش را بیاورد، و خداوند گروه نافرمان را هدایت نمی کند.» (۲۴)

تفسیر:

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ»: ای پیامبر! برای کسی که دنیا را بر آخرت ترجیح داده بگو: اگر پدران، برادران، همسران، «وَ عَشِيرَتُكُمْ»: عشیره (عشیره شخص، نزدیکان نسبی او هستند) و قبیله، «وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا»: و اموالی که از طریق کسب و کار آنرا به دست آورده اید، «وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا»: و تجارتی که از رکود آن می ترسید، مراد از کساد اموال در اینجا: عدم فروش آن به سبب فوت وقت به خاطر هجرت و مفارقت از وطن، یا به سبب مقاطعه کافران با مؤمنان است «وَ مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا»: و خانه های خوبی مسکونی که مشتاقید در آن اقامت کنید، «أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ» بلی! اگر این چیزها نزد شما از اطاعت الله تعالی و پیامبرش و جهاد به منظور اعلاى کلمه دوست داشتنی تر است، میزان ایمان را هنگام قرار گرفتن بر سر دو راهی دنیا و آخرت میتوان شناخت.

«فَتَرَبَّصُوا»: منتظر باشید. این آیه کریمه، انذار و هشدار بزرگی است برای کسانی که با پیش کشیدن عذرها و بهانه های واهی، از جهاد تخلف می کنند.

«حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ»: تا الله متعال عقوبت عاجل یا آجلش را نازل می کند. عواطف فامیلی و خانواده گی و امور مادی نباید مانع جهاد شود و هرکجا مانع شد، زمینه ساز قهر الهی است. اگر رفاه در زندگی اصل شد، انسانیت سقوط می کند و سبب دوری از الله و رسول است و قهر و غضب نامعلومی را در انتظار دارد.

«وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (24)»: و الله آنهایی را که از طاعتش مخالفت می ورزند به راه نیکبختی هدایت نمی کند. و این هم برای آنان که خانواده و مال و وطنش را بر هجرت و جهاد ترجیح می دهد و عید است.

در حدیث شریف آمده است: «آنگاه که مال را به مبلغی بیشتر از قیمت حقیقی آن به نسیه معامله کردید [معامله عینه] و آنگاه که دم های گاو را گرفتید (کنایه از حکومت ستم و جور است) و آنگاه که به زراعت راضی شده و جهاد در راه الله متعال را ترک کردید، بی گمان الله متعال بر شما ذلتی را مسلط میگرداند که تابه دین خویش برنگردید، قطعاً آنرا از شما دور نمیکند.»

سپس خدای متعال به آنها تذکر داده است که در موقع رویارویی آنها را بر دشمنان غالب و پیروز کرده و میفرماید:

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَافَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَابَتْ مُدْبِرِينَ ﴿٢٥﴾

بی تردید الله شما را در میدانهای زیادی یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید) و در روز حنین (نیز یاری نمود) در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را به اعجاب آورده بود، ولی

هیچ مشکلی را برای شما حل نکرد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد سپس پشت (به دشمن) کرده فرار نمودید. (۲۵)

تفسیر:

در آیات قبل، تشویق به جهاد و هشدار نسبت به وابستگی‌ها بود، در این آیه مبارکه الطاف و امدادهای الهی را بازگو میکند تا انگیزه‌ی جهاد تقویت شود.

«لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ»: شما را ای مسلمانان الله متعال در غزوات متعددی قبل از غزوه حنین بر مشرکان پیروز گردانید. در حالیکه تعداد شما اندک و ضعیف بود و دشمنان‌تان نیرومند و بسیار بودند، ولی در برابر آن‌ها خدای تعالی با شما بود.

«لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ»: در این آیه مبارکه برای ما می‌آموزاند که: عامل اصلی پیروزی جنگ‌ها در صدر اسلام، نصرت و امداد الهی بود. و نباید فراموش کنیم که: یاد الطاف الهی، از عوامل تقویت روحیه و ایمان است.

«وَيَوْمَ حُنَيْنٍ»: و یادآورید روزی را که الله متعال شمارا در معركة «حُنَيْن» یاری داد، در این هیچ جای شکی نیست که بشریت: به امدادهای الهی در همه حال نیاز و ضرورت است، چه در حال ضعف و چه در حال قدرت و قوت. در جنگ بدر با مسلمانان اندک، از نصرت الهی برخوردار شدند و در جنگ حنین با تعداد زیاد، باز هم نصرت الهی به یاری آمد.

«إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً»: هنگامی که از بسیاری لشکر خود مغرور شدید و با خود گفتید که ما هرگز از ناحیه کمی افراد مغلوب نمی‌شویم، و در حالی که تعداد شما دوازده هزار نفر و تعداد افراد دشمن چهار هزار نفر بود، کثرت عدد فایده‌ای برایتان در بر نداشت و مصیبتی را از شما دفع نکرد.

در بسیاری از اوقات همین کثرت جمعیت و امکانات مادی، سبب غرور و غفلت و قهراً سبب شکست می‌شود. به یاد داشته باشید که: بدون اراده‌ی الهی، اسباب مادی بی‌اثر است. «وَوَاضَعْتُمْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضَ بِمَا رَحَبْتَ ثُمَّ وَلَيْتُمْ مُدْبِرِينَ (25)» ولی وقتی از من تلاش و مجاهدت فرا رسید شکست خوردید، و زمین با این همه وسعتی که داشت از فرط ترس و هراس بر شما تنگ گشت. و فرار نمودید و پیامبر صلی الله علیه وسلم را با گروه اندکی از یارانش تنها گذاشتید تا خدای تعالی به شما نشان دهد که پیروزی از جانب اوست نه از ناحیه کثرت عدد و قوت سلاح.

در جمله «ثُمَّ وَلَيْتُمْ مُدْبِرِينَ»: آیه مبارکه، درس و عبرت و درس بینهایت عالی نهفته است که: برای ایجاد روحیه تعبد و تواضع، گاهی باید نقاط ضعف را به رخ کشید، تا غرورهای بیجا بشکند. امام طبری گفته است: خدای متعال به آنها خبر میدهد که پیروزی به دست او و از جانب اوست، و پیروزی در گرو کثرت عدد نیست و اگر بخواهد تعداد قلیل را بر جماعت کثیر غالب می‌کند، کم را نصرت و زیاد را شکست می‌دهد.

به براء بن عازب گفتند: آیا در روز حنین از کنار پیامبر صلی الله علیه وسلم فرار کردید؟ براء گفت: من گواهم که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرار نکرد، او را دیدم بر استر سفیدش سوار بود، ابو سفیان لجام آن را گرفته و می‌برد، وقتی مشرکین اطراف او را گرفتند: از آن پیاده شده و فرمود: من پیامبرم و دروغ نمی‌گویم، من پسر عبد المطلب هستم، سپس مشتتی خاک را بر گرفت و آنرا به صورت مشرکین پاشید، و گفت: روسیاه شوید، آنگاه فرار کردند در حالیکه یکایک آنها خاک از چشمان خود پاک می‌کردند. (طبری ۱۰/۳۱۰). براء می‌گوید: به خدا قسم وقتی شعله‌های آتش بیشتر زبانه می‌کشید و ترس و وحشت مستولی می‌گشت، به پیامبر پناه می‌بردیم و آنکه در میان ما از همه شجاع‌تر بود بیشتر به او می‌چسبید.

شان نزول آیه: 25:

543- بیهقی در «دلایل» از ربیع بن انس روایت کرده است: روز حنین (حنین وادی است بین طایف و مکه) تعداد سپاهیان اسلام دوازده هزار نفر بود. شخصی گفت: امروز

مطمئناً به خاطر کمی افراد شکست نخواهیم خورد. این سخن بر پیامبر اکرم دشوار آمد. پس خدای متعال آیه: «وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ... را نازل کرد.» (بیهقی در «دلایل» 5 / 123 و 124 به قسم مرسل روایت کرده).

مختصری در مورد غزوه حنین:

در شوال سال هشتم هجری بعد از فتح مکه، دو طایفه‌ی هوازان و ثقیف - که پس از قریش خود را نیرومند بحساب می‌آوردند، همدست شدند و چند طایفه‌ی کوچک هم به آنان پیوستند. اینها به دلیل خودپسندی و خود خواهی، خود را بزرگتر از آن می‌پنداشتند که در برابر اسلام، سر تسلیم فرود آورند. از این رو، به دور مالک پسر عوف نصری گرد آمدند و علیه مسلمانان، آتش جنگ را برافروختند.

مالک فرماندهی کل نیروهای عرب مخالف مسلمانان؛ با لشکر، اموال و زنان و فرزندان خود به سوی وادی «اوطاس» حرکت کرد. اوطاس در هوازن، نزدیک حنین قرار دارد. وادی اوطاس سوای وادی حنین است. مسلمانان غافلگیر شدند و چنان تصور میکردند که در منطقه‌ی اوطاس با دشمن روبه رو می‌شوند؛ اما در حنین، جنگ رخ داد. حنین، در جوار «ذی مجاز» است که از طرف عرفات با مکه بیش از ده مایل و باطایف سه مایل فاصله دارد.

مسلمانان، دوازده هزار تن و دشمن چهار هزار تن بودند. فراوانی لشکر مسلمانان، عده‌ای از آنان را حیران و مغرور کرد و گفتند: «هرگز در این جنگ، شکست نمی‌خوریم». اما این سخن بر پیامبر سنگین بود.

سپاه اسلام در شب سه شنبه، دهم ماه شوال سال هشتم ه به حنین رسید؛ اما مالک نصری پیش از آنان در آن منطقه مستقر شده و - شبانه - اردویش را در دره‌ی حنین قرار داده و در گذرگاهها، تنگه‌ها، سوراخها و هر جایی دیگر کمین نموده بودند و دستور صادر کرده بود که هر وقت مسلمانان پدیدار شدند، تیربارانشان کنند و همگی، یکباره بر آنان یورش برند.

جنگ و درگیری پس از نماز صبح بود و مسلمانان که از حمله‌ی قبایل هوازن غافلگیر شده بودند، و بسیاری از آنان هراسان و سراسیمه و پا به فرار نهادند و نظام سپاه اسلام در هم ریخت، ولی با مقاومت سرسختانه‌ی گروهی، سرانجام فراریان به فراخوانی پیامبر صلی الله علیه و سلم بازگشتند و مجدداً حمله آغاز شد و با کشته شدن صد نفر از مشرکان و تسلیم شدن بقیه و به دست آمدن غنائم بسیار، جنگ حنین با یاری خداوند به سود مسلمانان خاتمه یافت.

در باره‌ی تعداد اسرا و میزان غنائم و کیفیت تقسیم آنها و مسائلی که پیش آمد و نتایج این نبرد، حرف‌های گفتنی بسیار است که باید به کتب تأریخ مراجعه کرد.

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦﴾

آنگاه الله آرامش خود را [که حالت طمأنینه قلبی است] بر پیامبرش و مؤمنان نازل کرد، و لشکریانی که آنان را نمی‌دیدید [برای یاری مؤمنان] فرود آورد، و کسانی را که کفر می‌ورزیدند، به عذاب سختی مجازات کرد؛ و این است سزای کافران. (۲۶)

تفسیر:

«ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ»:

سپس خدای تعالی آرامش را بر پیامبر گرامی خویش و بر پیروان مؤمنش نازل نمود و قلب‌ها آرامش یافت. یعنی: پس از شکست موقت مسلمانان در حنین، خداوند متعال آرامشی را که مایه تسکین خاطر ایشان شد بر ایشان فرود آورد و ترس و هراس را از ایشان برطرف کرد و در نتیجه، مسلمانان جرأت یافتند که مجدداً به میدان جنگ با مشرکان برگردند

و به رسول الله صلی الله علیه وسلم که پایدارانه در میدان بودند، ببیوندند. مراد این است که خداوند متعال آرامش خود را هم بر کسانی که پایداری کردند و شکست نخوردند و هم بر کسانی که فرار کردند اما مجدداً باز گشتند و جنگیدند که اغلب آنها از أنصار بودند هر دو نازل نمود ابو سعود گفته است: یعنی رحمتی را نازل کرد که موجب آرامش و اطمینان قلب می شود. (ابو سعود ۲/۲۶۳).

«سَكِينَتُهُ»: بمعنی آرامش، و آرام گرفتن است، و این کلمه در قرآن عظیم الشان شش مرتبه به کار رفته که پنج بار آن در مورد جنگ است.

در جنگ حنین، خداوند چهار نوع لطف به مؤمنان داشت: سکینه، جنود نامرئی، قهر بر کفار و پذیرش توبه‌ی فراریان (که در آیه‌ی بعد مورد بحث قرار می‌گیرد).

«وَأَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا»: و اوتعالی ملائکه را به منظور جنگ در کنار آنها و همچنان پیروزی را نازل فرمود و به این ترتیب موفقیت حاصل شد و اهل کفر دچار قتل و اسارت شدند. باید گفت که: اعتقاد و باور به حضور فرشتگان و مأموران الهی در جنگ برای کمک و مساعدت مؤمنان، يك عقیده‌ی قرآنی است. ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی الله تعالی فرشتگان را فرستاد.

«وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (26)» وقوع این حالت بر آنها کیفر محاربه‌ای بود که با الله متعال و پیامبرش صورت دادند و عذابی به خاطر اعمال بدشان است.

کشته شدن، برای کسی که به مبدأ و معاد ایمان دارد افتخار است، ولی برای کافران، مایه‌ی عذاب. و در این هیچ جای شکی نیست که: عاقبت همه‌ی کفار، شکست و ذلت است.

ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٧﴾

آنگاه الله بعد از آن واقعه (جنگ حنین) از سر تقصیر هر که می‌خواهد (از مؤمنانی که فرار کرده هر که توبه نمود، و از کافران هر که ایمان آورد) در می‌گذرد و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. (۲۷)

تفسیر:

«ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ» توبه را از هر کس که بخواهد می‌پذیرد و توفیق هدایت به اسلام را به آنها می‌دهد. چنان‌که قبول اسلام را بر بقیه قبیله هوازن الهام کرد و از آنان توبه پذیر گشت به طوری که بعد از گذشت بیست روز از واقعه حنین، آنها با خلعت مسلمانی به ملاقات رسول الله صلی الله علیه وسلم شتافتند.

قابل یادآوری است که پذیرش توبه، بر الله متعال واجب نیست، بلکه تفضلی است که به حکمت خود او مربوط است.

«وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (27)» میدان بخشودگیش بی‌کران و رحمتش وسیع است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (28 الی 29) موضوعات از قبیلی: مشرکان، حق ورود به مسجد الحرام راندارند، و موضوع جنگ با اهل کتاب، را مورد توضیح و تشریح قرار می‌دارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! حقیقت این است که مشرکان ناپاکند پس نباید از سال آینده به مسجد الحرام نزدیک شوند، و اگر [به سبب قطع رابطه با آنان و تعطیل شدن خرید و فروش با ایشان] از فقر بیمناکید پس به زودی خدا اگر بخواهد شمارا به فضل خویش غنی می‌سازد، خداوند دانا و حکیم است. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَجَسٌ»: مصدر؛ یعنی، ناپاکی، پلیدی. در اینجا مراد (نَجَس) باکسر جیم است که به معنی شخص پلید و ناپاک است و برای مبالغه به صورت مصدر ذکر شده است و مقصود اشخاص شرور بدطینت است.

«عَيْلَةٌ»: بینوایی و تنگدستی، فقر و نداری. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل)
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»: ای مؤمنان! همانا مشرکان در ذات خود نجس و در صفات خود خبیث‌اند و باورهایشان به عیلت کفر و ظلم بد است.

ابن عباس (رض) فرموده است: خود آنها مانند سگ و خنزیر نجسند، و حسن بصری، گفته است: هر کس با مشرک مصافحه کند، باید وضوء بگیرد. (تفسیر قرطبی ۱۰۳/۸)، از ابن عباس و حسن بصری نقل کرده و رازی و آلوسی آن را ترجیح داده‌اند. و جمهور بر آنند که این تعبیر برای باب تشبیه است؛ یعنی آنها به منزله‌ی نجاست یا همچون نجاست هستند؛ چون عقیده و باوری ناپاک دارند و به خدا کافرند. و همین امر به صورت مبالغه آنها را بسان نجس العین قرار داده است. (بنقل از تفسیر صفوای التفاسیر).

مفسر شیخ صابونی مرحوم مینویسد: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» صیغه و قالب آن برای إفاده‌ی حصر است و شامل تشبیهی بلیغ است؛ یعنی در ناپاکی باطن و ناپاکی عقیده همچون ماده‌ی نجس میباشند. ادات و وجه شبه در آن حذف شده تا به صورتی بلیغ در آید. وَاتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا - نیز چنین است؛ یعنی در إطاعت و امتثال امرشان در خصوص تحلیل و تحریم، آنها را همانند خدای خود قرار دادند.

مفسر تفسیر انوار القرآن مینویسد: «الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ». هدف و مراد همانا نجاست معنوی، یعنی نجاست شرک، ظلم، اخلاق و عادات زشت آنهاست.

لذا کافر ذاتاً نجس العین نیست زیرا الله سبحانه و تعالی، خوردن غذای کفار اهل کتاب را بر مسلمانان حلال گردانیده است، همچنان ثابت شده که رسول الله صلی الله علیه و سلم در ظروف کفار خوردند و آشامیدند، در ظروف آنها وضوء گرفتند و کفار را در مسجد خویش فرود آوردند. و این قول جمهور علماء است. ولی به قولی: کفار ذاتاً نجس‌اند، از آن گذشته، آنان غسل جنابت نمی‌کنند بنابر این، جسماً هم نجس‌اند.

«فَلَا يَفْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا»: یعنی بعد از اِمسال برای آن‌ها مجاز نیست بعد از سال نهم هجری که ابوبکر (رض) برائت از مشرکان را اعلان نمود وارد حرم مکی شوند.

مفسر ابوسعود گفته است: طبق نظر عده‌ای از صاحب نظران منظور منع حج و عمره میباشد؛ یعنی بعد از اِمسال نباید به حج و عمره پیر دازند؛ یعنی سال نهم بعد از هجرت نباید به حج و عمره پیر دازند و در حدیث آمده است: «وَأَلَّا يَحْجَ بَعْدَ هَذَا الْعَامِ مُشْرِكًا/ خَيْرِدَارًا!» بعد از اِمسال نباید هیچ مشرکی به حج پیر دازد. (ابو سعود ۲/۲۶۴). آن سال همان سالی بود که در آن سوره‌ی برائت نازل شد و حضرت علی (رض) در مراسم حج آن را به سمع مردم رساند.

شیخ صابونی مینویسد: «فَلَا يَفْرَبُوا الْمَسْجِدَ» به منظور مبالغه و ورزیدن در وارد نشدن مشرکین به داخل مسجد الحرام گفته است: حتی نباید به آن نیز نزدیک شوند. (بنقل از تفسیر صفوای التفاسیر).

مفسر تفسیر انوار القرآن: در تفسیر آیه مبارکه: «فَلَا يَفْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا» می‌نویسد: کفار نباید به حرم مکی از جمله به مسجد الحرام وارد شوند، هر چند به منظور انجام دادن حج و عمره زیرا به آنان اجازه داده نمیشود که مطابق آیین‌های شرکی خود، حج یا عمره بگزارند.

اما درباره مساجد دیگر بجز مسجد الحرام باید گفت: اهل مدینه بر آنند که باید هر مشرکی را از هر مسجدی منع کرد زیرا آنان نجس‌اند و مساجد، پاک و پاک‌کننده و نهی مشرکان از نزدیک شدن به مسجد الحرام، در حقیقت به معنای نهی مسلمانان از دادن چنین امکانی به آنهاست و این مذهب امام مالک (رح) است. ولی احناف، ورود به مساجد را اعم از مسجد الحرام یا غیر آن برای کفار مباح شمرده‌اند زیرا هدف آیه، نهی از حج و عمره مشرکان است.

أما شافعی(رح) بر آن است که مشرکان باید مخصوصاً از مسجدالحرام باز داشته شوند. «بعد از این سال» یعنی: بعد از سال نهم هجری. شایان ذکر است؛ این همان سالی است که ابوبکر(رض) طبق فرمان رسول الله صلی الله علیه وسلم، امارت حجاج را برعهده داشت. پس بر مبنای این آیه، ورود مشرکان به حرم مکی از آغاز سال دهم هجری ممنوع شد.

مفسر تفسیر فرقان می نویسد: ای مسلمانان! مشرکان از جهت عقیده و باور، پلیدی و در این پلیدی فرورفته اند؛ چون که بتان و همانندهای آن را پرستش میکنند. باید از اندیشه‌ی آنان دوری جست و از آغاز سال دهم به بعد نگذارید خانه‌ی امن الهی را طواف کنند و وارد هیچ نقطه‌ای از نقاط حرم شوند.

منظور از نجس در آیه، نجاست و پلیدی معنوی و اعتقادی است، نه پلیدی ظاهری و بدنی و بدانید که: الله متعال به بزرگی خویش شما را از هرگونه نعمتی برخوردار خواهد کرد و در روزی را پررویتان می گشاید و روزی ده شماس. [زخرف/۳۲].

«وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» تنگناهای اقتصادی و فشارهای مالی، مارا نباید نسبت به دینمان بی‌تعهد سازد. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: پس ای مؤمنان به کفار اجازه دخول به حرم را ندهید و اگر از این بیم داشتید که با این کار در تجارت خود زیاتمند شوید خدای تعالی اگر اراده نماید حتماً از فضل و عطای شامل خود به شما عوض میدهد. و شما را بی نیاز میکند.

فحوای آیه مبارکه این اصل را باتمام وضاحت به بیان گرفته میفرماید: رزق ما به دست دیگران (کاروان های تجاراتی) نیست، بلکه به دست الله متعال است.

مفسران می نویسند: بعد از این که مشرکین که خوراک و کالاهای تجاری را در موسم حج برای ساکنان حرم می‌آوردند، از ورود به حرم منع شدند، شیطان غم و اندوه را به قلب مسلمانان القا نمود و گفت: از کجا غذا و خوراک به دست می‌آورد و چگونه زندگی میکنید در حالیکه ارزاق و کالاهای تجارتی از شما منع شده است؟! پس خدا آنان را از بی‌نوایی و گرسنگی نجات داد و غنایم و جزیه را روزی آنان قرار داد. (طبری ۱۰/۱۰۷).

«إِنْ شَاءَ إِنْ أَلَلَّ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (28)»: احکام دین، بر پایه‌ی علم و حکمت الهی است، بناءً این وعده تحقق یافت و مسلمانان بعد از غزوات و جنگ‌ها و فتوحات به غنماندی رسیدند و اوتعالی به مصالح بندگان خود داناتر است و مصالح و مفاسد آن‌ها را میداند و او در تدبیر امور حکمت دارد از اینرو بهترین را با علم خود بر میگزیند و باحکمت خود آنچه نفع بیشتری دارد را حکم و مقدر مینماید.

ابن عباس(رض) گفته است: یعنی به آنچه که صلاح شما در آن است آگاه می‌باشد و حکمش در باره‌ی مشرکین حکیمانه است.

شان نزول آیه 28:

544- ک: ابن ابوحاتم از ابن عباس(رض) روایت کرده است: مشرکان به مکه می‌آمدند و به قصد بازرگانی و تجارت مواد غذایی با خود می‌آوردند، پس زمانیکه آنها از ورود به مسجدالحرام و زیارت کعبه منع شدند، مسلمانان گفتند: بعد از این مواد غذایی از کجا به دست ما میرسد؟ الله متعال آیه مبارکه: «وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» را در این مقام نازل کرد.

545- ابن جریر و ابو شیخ از سعید بن جبیر روایت کرده اند: هنگامی که پروردگار عزوجل آیه: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا» را نازل کرد، این امر بر مسلمانان دشوار آمد و گفتند: حالا دیگر کدام تاجرانی میتواند مواد غذایی و وسایل مورد نیاز ما را وارد کند. پس الله متعال آیه: «وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» را نازل کرد.

خواننده محترم!

بعد از این که حکم مشرکین را بیان نمود، به ذکر حکم اهل کتاب پرداخته و میفرماید:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿٢٩﴾

(ای مسلمانان!) : با کسانی از اهل کتاب که به الله و روز قیامت ایمان نمی‌آورند، و آنچه را الله و پیامبرش حرام کرده اند، حرام نمی‌شمارند، و دین حق را نمی‌پذیرند، بجنگید تا بادت خود در حالیکه [نسبت به احکام دولت اسلامی] متواضع و فروتن آند، جزیه بپردازند. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَسُولُهُ»: مراد محمد بن عبد الله، پیغمبر اسلام است. «لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ»: معتقد به دین حق که اسلام است نمی‌باشند، متدین نیستند. «الْجِزْيَةُ»: کلمه جزیه از جزاء گرفته شده است که عبارت است از مالی و مالیات سرانه سالانه‌ای که بر اهل کتاب از طرف حکومت اسلامی تعیین و از مردان بالغ و سالم و عاقل ثروتمند اهل کتاب به اندازه توانائی دریافت می‌شود؛ نه افراد فلج و کور و بنده و فقیر و حقیر، و نه از زنان و کودکان و راهبان گوشه‌گیر. و در مقابل، آنان اجازه اقامت در دار اسلام داده می‌شود.

«عن يد»: به دست خود، به اندازه‌ی توان.

«صاغرون»: در نهایت حقارت، خاکسارانه، فروتنانه. صاغر: کوچک، حقیر، بی ارزش.

تفسیر:

در آیات قبلی، بحث نجس بودن مشرکان و جنگ با آنان بعمل آمد، این آیه مبارکه شیوه‌ی برخورد با اهل کتاب را بیان میکند که یکی از دو راه در پیش آنان است: جنگ، یا پرداخت جزیه. را به بیان می‌گیرد. البته این آیه اتمام حجتی علیه اهل کتاب است زیرا اهل کتاب، حقیقت را به طور آشکار و هویدا در تورات و انجیل میدیدند لذا کفرشان سخت مستوجب سرزنش است.

«قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ»: در مقابل کفار اهل کتاب که ایمان نمی‌آورند، دو راه وجود دارد: یا جنگ، یا پرداخت جزیه. طوریکه در آیه مبارکه بیان یافت است: ای مؤمنان با کفار یهودی و نصرانی که به الله و روز قیامت ایمان نمی‌آورند بجنگید، زیرا آنها به عبودیت خدای یگانه اقرار ندراند و به زنده شدن بعد از مرگ اعتراف نمی‌نمایند. بادر نظر داشت اینکه: چون یهودیان می‌گویند: عزیر پسر الله است و نصاری به ربوبیت مسیح معتقدند، و به تثلیث یعنی سه گانگی باور دارند.

«وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»: و حرامی را که خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم در سنت خود حرام کرده اند حرام نمی‌کنند، بلکه مطالبی را که توسط اُحبار و راهبانشان (رهبران و علمای دینی شان) مطرح میشود را برگرفته آند، مانند زنا، سود، شراب، خود مرده و از این قبیل را حرام نمی‌دانند، بلکه آنها حلال میدانند. در این هیچ جای شکی نیست که: اهل کتاب، اگر به دستورات انبیای خود عمل نکنند، مجرم شناخته می‌شوند.

«وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ»: و به اسلام به عنوان دین باور نمی‌نمایند و این دین را داور و حکم قرار نمی‌دهند. این جمله تأکیدی بر معصیت و نافرمانی آنان، با انحراف و عناد و تکبر از تسلیم شدن به حق است.

«مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ (29)» پس باید با آنها (یعنی منحرقان یهود و نصاری که تورات و انجیل بر آنان نازل شده است.) تا زمانی جنگ صورت گیرد که جزیه را بر خود لازم گیرند و با پرداخت جزیه در برابر حکومت اسلامی خاضع و فروتن باشند. (گرفتن مالیات سرانه از اهل کتاب، الزامی است و باید از موضع قدرت و به صورت نقدی باشد و آنان نیز با تواضع و تسلیم بپردازند.)

یعنی آنها جزیه را باید به دست خود بدهند این بدین معنی است که: بدون آنکه کسی دیگر

را در پرداخت آن وکیل و نماینده خویش سازند. و در برابر سلطه و قدرت اسلام در کمال ذلت و خواری سر تسلیم و فرمانبرداری را پایین می اندازند.

مذهب شافعی و احمد بن حنبل این است که جزیه جز از اهل کتاب یا امثال شان چون مجوس گرفته نمی شود. اما امام ابوحنیفه (رح) بر آن است که از تمام عجم های غیر مسلمان چه از اهل کتاب باشند و چه از مشرکان جزیه گرفته میشود ولی از اعراب جزیه گرفته نمیشود مگر اینکه از اهل کتاب باشند لذا اعراب دو راه بیشتر ندارند؛ یا باید مسلمان شوند و یا شمشیر بر آنها حاکم است. امام مالک (رح) بر آن است که گرفتن جزیه از تمام کفار اعم از کتابی، مجوسی و بتپرست جایز است.

ابن کثیر میفرماید: «این آیه کریمه، اولین فرمانی است که در قضیه جنگ با اهل کتاب صدور یافت زیرا بعد از آن که جزیره العرب کاملاً در حوزه فرمانروایی اسلام در آمد، خداوند پیامبرش را به جنگ با اهل کتاب فرمان داد و این در سال نهم هجری به هنگامی بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم به جنگ روم آماده شده و غزوه تبوک را تدارک می دیدند.»

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بر یهود و نصاری در سلام گفتن جلو نیفتید و چون با یکی از آنها در راهی روبرو شدید، او را به در پیش گرفتن تنگترین آن راه مجبور کنید». به همین جهت بود که امیرالمؤمنین عمر (رض) شروطی را بر زمین اهل کتاب وضع کرد که بهترین معرف خواری و نگوئساری آنهاست، این شروط معروف است و ما بخشی از آن را در اینجا از تفسیر ابن کثیر نقل می کنیم:

«...در شهر خویش دیر و کلیسا ایجاد نمی کنیم...»

آنچه را که از معابدمان ویران شود، مجدداً آباد نمی کنیم...»

دروازه کلیسایمان را به روی احدی از مسلمانان در شب و روز نمی بندیم و همیشه در آنها را به روی رهگذران و مسافران باز می گذاریم.

کسانی از مسلمانان را که از شهر ما می گذرند، سه روز پذیرایی نموده و ایشان را اطعام می دهیم.

در منازل، یا کلیسا های خود، جاسوسی را جای نمی دهیم...»

هیچ یک از نزدیکانمان را از ورود به اسلام چنانچه بخواهند به آن درآیند باز نمی داریم. به مسلمانان حرمت می گذاریم و اگر در مجالس ما قصد نشستن داشتند، جلو روی آنان بپا می خیزیم.

به مسلمانان در چیزی از لباس هایشان اعم از کلاه و عمامه و نعلین و شکافتن فرق سر خود را مشابه نمی گردانیم.

به زبان مسلمانان سخن نمی گوئیم و ألقاب و کنیه های آنانرا بر خود نمی گذاریم.

بر چهارپایان به طور برهنه بدون زین سوار می شویم.

بر گردن هایمان شمشیر نمی آویزیم و برای خود هیچ سلاحی بر نمی گیریم...»

موهای جلو سر خود را می چینیم تا از دور شناخته شویم و در هر جا که بودیم، به شیوه و سنت خودمان در لباس و شکل و شمایل پایبندیم.

بر کمرهایمان زنار می بندیم.

بر فراز کلیسایمان صلیب نصب نمی کنیم... تا به آخر.»

به راستی قبول این شرایط، نمایانگر کمال ذلت و خواری کفار و اوج اعتلا و عزت مسلمانان در آن عصر است. شایان ذکر است؛ اولین کسانی که قبل از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم جزیه پرداختند، اهالی شام بودند. (بنقل از تفسیر انوار القرآن)

دلیل شرعی جزیه گرفتن:

دلیل شرعی جزیه در آیه 29 سوره توبه به بیان گرفته شده است. همچنان حدیثی در امام بخاری و ترمذی از عبدالرحمن بن عوف روایت گردیده که: پیامبر صلی الله علیه وسلم از

مجوسیان «هجر» (سرزمینی در جزیره العرب) جزیه گرفت. و ترمذی روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم از مجوسیان بحرین جزیه گرفت و حضرت عمر (رض) از ایرانیان جزیه گرفت و حضرت عثمان (رض) عفاً از ایرانیان یا بربرها جزیه گرفت.

فلسفه مشروعیت جزیه گرفتن:

اسلام در برابر فرض زکات بر مسلمانان، بر اهل ذمه جزیه واجب کرده است تا هر دو گروه با هم مساوی باشند، چون هر دوی مسلمانان و اهل ذمه، در زیر سایه یک پرچم واحد هستند و از همه حقوق و مزایای یک دولت بیک نسبت استفاده می‌کنند و برخوردار می‌باشند و چون مسلمانان در سرزمین اسلامی از اهل ذمه حمایت می‌کنند و آزادی آنها را تامین می‌نمایند، پس اهل ذمه در برابر آن دفاع و حمایت از آنان، باید به مسلمانان جزیه بپردازند و خداوند این وظیفه را بر آنان واجب کرده است و تا زمانی که اهل ذمه این وظیفه را انجام دهند، حمایت و محافظت و دفع اذیت، از آنان بر مسلمانان واجب می‌باشد. و یا میتوان گفت: یک نوع مالیات سرانه است و از اقلیتهای دینی به خاطر معاف بودن از شرکت در جهاد، و تأمین امنیت جان و مال آنان گرفته می‌شود.

جزیه از چه کسانی گرفته می‌شود؟

جمهور فقهاء و علمای اسلام گفتند: جزیه فقط از سه گروه: یهود و نصاری و مجوس گرفته میشود، و از آنها خواسته میشود که اسلام بیاورند، اگر نپذیرفتند باید جزیه دهند، عبارتی آنها مخیرند یا اسلام بیاورند یا جزیه بدهند، اما بقیه مشرکان یا اسلام بپذیرند یا با آنها پیکار می‌شود، و این رای را علامه ابن باز ترجیح داده است. (مجموع فتاوی الجزء السادس). مذهب مالک اوزاعی و فقهای شام بر آنست که: جزیه از همه ملت‌های مغلوبه‌ای که با آنها عقد ذمه و پیمان حمایت بسته شود گرفته خواهد شد، خواه اهل کتاب یا مجوسی یا غیر آنها باشند و خواه عرب یا عجم باشند، اما امام شافعی گفته است: تنها از اهل کتاب و مجوسیان جزیه گرفته می‌شود خواه عرب یا عجم باشند و از بت پرستان بطور مطلق جزیه پذیرفته نمی‌شود. و ابوحنیفه میگوید: از عربها جزیه پذیرفته نمی‌شود یا باید اسلام بیاورند یا برای جنگ آماده باشند.

با نص صریح قرآن کریم گرفتن جزیه از اهل کتاب به اثبات رسیده و از راه سنت صحیح ثابت شده که از مجوسیان نیز جزیه گرفته میشود] و بعضی از اهل علم گفتند: از دیگر مشرکان هم جزیه گرفته میشود، و این رای را علامه ابن عثیمین ترجیح داده است. مجموع فتاوی (60،61/1).

شرایط أخذ جزیه:

برای گرفتن جزیه، حریت، عدل و رحمت، شرط است پس باید از کسانی گرفته شود که دارای این شرایط باشند:

1- مذکر بودن، 2- اهل تکلیف، 3- حریت. چون خداوند میفرماید: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ...» [التوبة: 29]. یعنی از کسانی که از روی قدرت و دارایی قادر بپرداخت جزیه باشند، جزیه بگیرید، پس جزیه بر زن و کودک و برده و بنده و دیوانه واجب نیست، همانگونه که از مسکینی که مستحق صدقه است، نیز گرفته نمی‌شود و همچنین از کسی که قدرت کار کردن ندارد و کسی که کور است یا زمین‌گیر و از کار افتاده است و امثال آن از بیماران و ناتوانان.

اندازه جزیه و مقدار آن:

صاحبان سنن از معاذ بن جبل روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم چون او را به یمن روانه کرد به وی دستور داد که: «یاخذ من کل حالمة دینا را او عدله معافر» صحیح، ابن ماجه (1803). یعنی: از هر مرد بالغی که مُحْتَلِم، شده باشد یک دینار جزیه بگیرد یا معادل آن لباس اهل یمن. سپس حضرت عمر (رض) مقدار آنرا افزایش داد که از صاحبان طلا برای هرنفر چهار دینار و از صاحبان نقره و سیم، چهل درهم برای هرسال مقرر

فرمود. بیهقی (9 / 195). و این امر از این ناشی میشود که پیامبر صلی الله علیه وسلم از فقر و تنگ دستی مردم یمن خبر داشت و حضرت عمر (رض) از ثروتمندی و توانمندی اهل شام اطلاع داشت، پس هریک با توجه باوضاع مالی مردم مبلغ و اندازه آنرا معین فرموده اند.

کسی که مسلمان شود جزیه از او ساقط می‌گردد!

أبو عبیده گوید: «یکنفر یهودی اسلام آورد و از او جزیه مطالبه کردند به او گفته شد بدینجهت اسلام آوردی تا جزیه ندهی گفت: بر مسلمان جزیه نیست، موضوع را بحضور امیر المؤمنین عمر خطاب (رض) گزار دادند: او در جواب نوشت که بر مسلمان جزیه نیست و هدایت فرمود که: نباید از او جزیه گرفته شود». «إرواء الغلیل» (1259) و حسن است. (منبع: فقه السنة استاد سید سابق).

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (30 الی 35) موضوعاتی در باره عقاید اهل کتاب، راه و روش احبار و راهبان در تعامل با مردم، به بحث گرفته میشود:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٣٠﴾

(از دلایل ایمان نیاوردن شان این است که) یهودی‌ها گفتند: عزیر پسر الله است. و نصارا گفتند: مسیح (عیسی بن مریم) پسر الله است. این است سخن آنها (که در دهانهایشان وجود دارد) به سخن آنانی که از پیش کفر ورزیده بودند مشابهت دارد. الله آنها را هلاک کند (پس) چگونه (با وجود دلایل واضح) باز گردانیده می‌شوند؟ (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عزیر»: نزد یهودیان به نام عزرا منسوب به عازار پسر هارون، معروف است. «أفواه»: جمع فوه، دهانها.

تفسیر:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ»: یهودیان از روی دروغ و باطل گفتند «عزیر» فرزند الله است. این سخن را هنگامی گفتند که عزیر تورات را برای آنان بعد از آنکه آن را فراموش کرده بودند از حافظه خود املا کرد.

امام بیضاوی گفته است: این سخن را از این جهت می گفتند که بعد از بخت النصر در بین آنان احدی باقی نماند که تورات را از بر داشته باشد، و بعد از این که خدا عزیر را پس از یک صد سال زنده کرد، تورات را بر آنان خواند، لذا از این امر در شگفت شدند و گفتند: چنین شخصی جز فرزند خدا کسی نیست. (تفسیر بیضاوی صفحه ۲۲۲).

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: پس از آنکه خداوند متعال به جنگ با اهل کتاب دستور داد به برخی از گفته ها و سخنان پلیدشان اشاره نمود تا مؤمنانی را که به خاطر پروردگار و دینشان غیرتشان به جوش می آید تحریک شوند و با آنها بجنگند و آنچه را در توان دارند در راه مبارزه با آنها مبذول نمایند.

پس فرمود: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ» و یهودیان گفتند: عزیر، پسر الله است، و این گفتار و عقیده همه آنها نبود، ولی دسته ای از آنان چنین اعتقادی را داشتند. پس این بر پلیدی و بدی یهودیان دلالت می نماید، به نحوی که آنها در این زمینه به ساحت مقدس (وجود، پیشگاه، مقام) خدا جرات کرده و شکوه و بزرگی او را مورد طعنه قرار دادند. و گفته شده است که علت اینکه آنها می‌گفتند: «عزیر پسر خدا است» این بود که وقتی پادشاهان بر بنی اسرائیل مسلط شدند و آنها را کاملاً شکست دادند، و حاملان و علمای تورات را به قتل رساندند، بنی اسرائیل دریافتند که عزیر تورات را کاملاً حفظ نموده و از بردارد، و یا بیشتر آنرا حفظ کرده است، و آنرا بر آنان املا نمود و آنها برای خود نسخه نوشتند. به این خاطر چنین ادعای زشتی در مورد عزیر کرده اند.»

قابل یادآوری است با آنکه فقط تعداد از جماعت یهودی، عزیر را فرزند الله میدانستند، ولی چون دیگران نیز سکوت کردند، درآیه مبارکه نسبتِ انحراف به همه داده شده است. «وَوَقَّالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ»: و نصرانیان نیز بنا بر باطل و دروغ گفتند عیسی فرزند خداست. آنها می‌گفتند: عیسی بدون پدر به دنیا آمده است، و فرزند بدون پدر ممکن نیست، پس باید الله پدر او باشد، این سخن را هنگامی گفتند که دیدند؛ او مردگان را زنده می‌کند، و طوریکه یادآور شدیم او خود هم بدون پدر به دنیا آمده است.

الله متعال در رد گفته‌ی آنان می‌فرماید: «ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ» چنان گفتاری ناپسند، فقط ادعای محض است که از زبان آنها خارج شده و هیچ دلیل و برهانی بر آن ندارند.

در التسهیل آمده است: این بخش از آیه متضمن دو معنی است: یکی نسبت دادن چنین سخنی به آنها و تأکید بر این که آنها چنین ادعایی داشته‌اند و دوم این که آنها هیچ دلیل و سندی بر صحت ادعای خود نداشتند. (التسهیل ۷۴/۲).

«يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ»: این گفتار آنها شبیه این ادعای مشرکان است که «لات» «عزی» و «منات» دختر اند و ملائکه نیز دختران خدایند.

مشرکان، بت‌ها را شريك الله و فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند، یهود و نصاری، عزیر و عیسی را پسر خدا، از این جهت کلامشان به کلام کفار شباهت داشت. بدین ترتیب در می‌یابیم که: ریشه‌ی خرافات در مذهب یهود و نصاری، در عقاید کفار پیشین است.

«قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ(30)» الله متعال آنان را بکشد. این نفرینی از سوی حق تعالی علیه آنهاست که نابود میشوند؛ زیرا کسیکه الله متعال او را بکشد، هلاک شده است. به قولی معنی این است: خدا آنان را لعنت کرد. به قولی دیگر معنی این است: آنها سزاوار آنند که مورد این نفرین قرار گیرند. بلی! الله آنان را بکشد؛ «چگونه بازگردانده میشوند؟» یعنی: چگونه بعد از آن‌که برای‌شان دلیل و برهان اقامه شد، از حق به سوی باطل بازگردانده شده و به بیراهه می‌روند؟!.

امام فخر رازی فرموده است: صیغه برای تعجب است و بر طبق عادتی که عرب در محاوره دارند به خلق بر می‌گردد. خدای متعال از این که آنها حق را رها کرده و بر باطل اصرار ورزیده‌اند، پیامبرش را شگفت زده کرده است. (تفسر فخر رازی ۳۶/۱۶).

خواننده محترم!

این هشدار و تهدید تند و تیز تنها و تنها به اهل کتاب اختصاص ندارد، بلکه هشدار است که به مسلمانان هم است و آنان را از خواب غفلت بیدار می‌کند تا به سرنوشت اهل کتاب گرفتار نشوند.

شان نزول آیه 30 :

547- ک: ابن ابوحاتم از ابن عباس(رض) روایت کرده است: سلام بن مشکم، نعمان بن اوفی، محمد بن دحیه، شاس بن قیس و مالک بن صیف به حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: چگونه از تو پیروی کنیم، در حالی که تو قبله ما را ترک گفته‌ای و باور نداری که عزیر پسرالله است. در این باره آیه «وَقَالَتِ الْيَهُودُ...» نازل شد. (طبری 16635 از ابن عباس(رض) روایت کرده در این اسناد محمد بن ابو محمد مجهول و اسناد ضعیف است. به «تفسیر بغوی» 1057 و «زاد المسیر» 692) مراجعه فرماید.

اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرَهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ(۳۱)

(سبب گمراهی‌شان این بود که) علماء و گوشه نشینان (پیران) خود را به جای الله معبودهای خود گردانیدند، و مسیح پسر مریم را (نیز) معبود خود قرار دادند.

حال آن که امر نشده بودند مگر این که معبود یگانه را عبادت کنند که هیچ معبودی برحق غیر از او نیست. و پاک است او از آنچه با او شریک می‌سازند. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أخبار»: علمای یهود، «رهبان»: رهبانین، رهبانیه، رهبانوں، (ناظم الاطباء). فی الفارسی اصله روهبان، مرکب معناه: صاحب الزهد ثم خفوه وقالوا رهبان. (تاج العروس) «رهبانیت»، دیرنشینان، یا ترک دنیا، بریده از دنیای شیوه‌ای است که برخی از معتقدان به بعضی مذاهب در زندگی در پیش میگیرند و معمولاً شامل دوری از بیشتر جنبه‌های مادی زندگی و توجه بسیار به عبادت است. کسانی که به رهبانیت می‌پردازند راهب (مرد) یا راهبه (زن) نامیده می‌شوند.

در مذاهب مختلف سنت‌های رهبانیت وجود داشته و دارد، اما راهبان بودایی و مسیحی در مذاهب جهان مشهور و معروف هستند. رهبانیت در ابتداء در میان مسیحیان به صورت مطلوب وجود داشت؛ اما پیروان مسیح، با تحریم ازدواج و انزوای اجتماعی، آن را به انحراف کشاندند و همین مسئله باعث مخالفت اسلام با آن شد؛ چون انسان موجودی اجتماعی است و بایستی زندگی اجتماعی داشته باشد. البته زهد اسلامی که همان ساده زیستی و حذف تجملات در زندگی است هیچ ارتباطی با رهبانیت ندارد. در دین مقدس اسلام، رهبانیت و گوشه نشینی وجود ندارد، و گوشه گیری در عبادت گاه‌ها، صومعه‌ها و خانقاه‌ها از دین اسلام نیست. در حدیث شریف آمده است: «إن لكل أمة رهبانية، و رهبانية هذه الأمة الجهاد في سبيل الله». «همانا برای هر امتی رهبانیتی است و رهبانیت امت من جهاد در راه خداست». زیرا جهاد، بذل جان برای الله تعالی است. (تفصیل موضوع را میتوانید در آیه 27 سوره حدید تفسیر احمد مطالعه فرماید)

«أربابا»: جمع رب، خدایان.

تفسیر:

«اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ»: نباید فراموش کنید که: انسان پرستی به هر شکل، از اشکالی که باشد، شرك است. هیچ شخصیتی نباید بت شود. طوریکه یهودیان علما و نصرانیان عباد خود را به غیر از الله متعال معبود خویش قرار دادند. یعنی یهود از احبار خود و نصاری از رهبان خود در مورد حلال و حرام اطاعت و پیروی کردند و فرمان الله متعال را کنار گذاشتند و تاحد پرستش از آنها اطاعت نمودند؛ یعنی همانطور که از پروردگار اطاعت میشود، از آنان اطاعت کردند، اگر چه آنانرا نمیبپرستیدند. چنین تفسیر و بیانی از پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز نقل شده است: عدی بن حاتم گفته است در حالیکه یک صلیب طلایی در گردن داشتم به خدمت پیامبر آمدم. وی فرمود: عدی! این بت را از گردنت باز کن، شنیدم سوره‌ی براءة را میخواند: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ». عرض کردم یا رسول الله! آنها را پرستش نمی‌کردند، فرمود: آنها چیزی را حرام می‌کردند که خدا آن را حلال کرده بود و چیزی را حلال میکردند که الله آنرا حرام کرده بود. گفتیم: بله چنین میکردند. سپس فرمود: این همان پرستش است. (الوسی ۱۰/۸۴). بصورت کل باید گفت که: تنها و تنها الله متعال حق قانونگذاری را دارد. آنان که قانون غیر الله را می‌پذیرند، از دایره اسلام، خارج اند.

«وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ»: نصرانیان عیسی بن مریم را به غیر از پروردگار، الله معبود خود قرار دادند، «وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا» در حالیکه او آنها را به اینکار امر ننموده بود، توسط پیامبران به آنان امر شده بود که جز الله یگانه و پروردگار عالمیان، کسی دیگر را نپرستند.

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (31)». غلو و زیاده روی درباره‌ی انبیا، پرستش انبیا و یا آنان را فرزند الله دانستن، شرك است. خدای تعالی از شرک آنها آنگاه که به الله متعال نسبت پسر دادند و با او خدایان دیگری قرار دادند پاک و منزّه است، او تعالی یکتا و بی‌نیازی است که نزائیده و نه زاده شده و نه هم برای او هیچکس کفو و سیال نیست.

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۳۲)

میخواهند نور الهی (چراغ توحید) را با سخنان دور از واقعیت خویش خاموش کنند و الله ابا می‌ورزد مگر اینکه نورش را کامل کند، اگر چه کافران دوست نداشته باشند. (۳۲)

تفسیر:

«أَنْ يُطْفِئُوا» (طفئ): که خاموش کنند.

«نور الله»: دین اسلام، شرع و قانون الهی را چون اسلام با نور پرفروغ و دلایل قاطعش همچون آفتاب پرتو افکن است. پس از باب استعاره می‌باشد. صفاة التفاسیر (کافران می‌خواهند که نور الله را بادهانشان (به نفس تیره و گفتار جاهلانه خود) خاموش کنند و الله نگذارد تا آنکه نور خود را در منتهای ظهور وحد إعلاى کمال برساند هر چند کافران ناراضی و مخالف باشند).

«نُورَ اللَّهِ»: احکام اسلام و دین الله، نور است و نور، سرچشمه‌ی حیات بشمار می‌رود. «یَأْتِي»: خود داری می‌کند، نمی‌گذارد.

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ»: آن گروه از کافران مشرک و اهل کتاب یعنی یهودیان و نصرانیان و همچنان مشرکان قصد دارند با گفتار باطل و افتراهای دروغین خود و با مجادلات پوچ و افتزایشان نور اسلام و شریعت محمد صلی الله علیه وسلم نوری را که در همه آفتها پرتو گسترده را خاموش کنند، نوری که خدای متعال برای خلق خود قرار داده است.

حال آنان در این مورد مانند حال انسانی است که می‌خواهد با نیروی خود پرتو آفتاب یانور ماه را خاموش کند غافل از این که چنین امری ممکن نیست.

به یاد داشته باشید که: دسایس و توطئه های دشمنان، دائمی و بی‌وقفه است.

«يُرِيدُونَ»: (فعل مضارع، نشانه استمرار و تداوم این دسیسه و توطیئه را نشان میدهد). ولی باید گفت که: تلاش‌های کافران در مبارزه با دین، مثل پوف کردن آفتاب به دهن است. «وَ يَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ»: الله جز تفوق خود و والایی مقام خود چیزی را نمی‌پذیرد. الله متعال فروغ دین را نه تنها حفظ می‌کند، بلکه آنرا گسترش و نفوق هم می‌دهد. «وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (32): هر چند که کافران از آن ناخرسند هم باشند.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۳۳)

او (الله) همان ذاتیست که پیامبرش را با (اصول) هدایت و دین حق فرستاد، تا آنرا بر همه ادیان پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند. (۳۳)

تفسیر:

«لِيُظْهِرَهُ»: تا آن را امتیاز بخشد، تا پیروز گرداند. «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ»: این تنها ذات پروردگار با عظمت است که محمد صلی الله علیه وسلم پیامبر خود را با دین اسلام فرستاد. این دین مشتمل بر علم نافع و عمل صالحی است که انسان‌ها را به سوی هر هدایتی راهنمایی مینماید و از هر فرومایگی بر حذر می‌دارد. «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»: تا آن را بالاتر و غالب بر سایر ادیان قرار دهد.

«وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (33): جواب لوم‌حذوف است؛ یعنی هر چند که مشرکین از ظهور آن ناخشنود هم باشند.

در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِي الْأَرْضَ مَشَارِقَهَا وَ مَغَارِبَهَا وَ سَبِيلَ مَلِكِ أُمَّتِي مَا زَوَى لِي مِنْهَا». «الله متعال زمین را با مشارق و مغارب آن برای من در هم پیچید (به‌طوری‌که همه این گستره را دیدم) و به زودی فرمانروایی امتم به آن محدوده‌ای از زمین که برایم در هم پیچیده شد، خواهد رسید».

مفسر تفسیر کابلی می‌نویسد: غلبه دین مقدس اسلام بر جمیع ادیان به اعتبار عقل و حجت بحمد الله در هر عصر آشکار و قائم بوده است، اما، به اعتبار حکم و سلطه در وقتی حاصل بود که مسلمانان چنانکه می‌شایست پابند اصول اسلام بودند و اقدامشان در راه ایمان و تقوی

و جهاد فی سبیل الله محکم و استوار بود؛ و در آینده نیز این مال بسته به این شرط است و غلبه دین حق طوری که ادیان باطل را همگان مغلوب سازد و از صفحه هستی معدوم نماید بعد از نزول مسیح نزدیک قیامت حتما شدنی است.

قابل تذکر است که دین مقدس اسلام از نظر منطق و استدلال همیشه پیروز بوده است، اما این آیه، غلبه‌ی ظاهری و وعده‌ی حاکمیت اسلام بر جهان را بیان می‌کند. چنانکه در آیات دیگری نیز «ظَهَرَ» به معنای استیلا یافتن آمده است، مثل: «إِنَّ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ» (کهف، 20). اگر بر شما غالب شوند، سنگسارتان می‌کنند. و در باره‌ی کفار آمده است: «إِنَّ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً» (توبه، 8) اگر بر شما غالب شوند، هیچ عهد و پیمانی را مراعات نمی‌کنند.

بناءً بر ما است تا اراده و حرکت خود را با اراده‌ی الهی هماهنگ سازیم، در غیر آن محو و نابود خواهیم شد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا ينفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳۴)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسیاری از علمای (یهود) و گوشه نشینان (نصارا) مال‌های مردم را به ناحق می‌خورند، و مردم را از راه (و دین) الله منع می‌کنند. و آنانی که طلا و نقره (مال دنیا) را ذخیره می‌کنند و آن را در راه الله انفاق نمی‌کنند، پس آنها را به عذاب دردناک مژده بده. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بالباطل»: به ناحق، مانند رشوه خواری و...

«یصدون»: می‌بندند، باز می‌دارند.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ»: ای کسانی که الله متعال و پیامبر را تصدیق می‌کنید! بدانید که بسیار از علمای یعنی (احبار) و علمای نصاری یعنی (رهبان)، «لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»: اموال مردم را بنابر باطل و با انواع و اقسام حيله‌ها، دجل، مخفی کاری‌ها، رشوت به صورتی حرام می‌خورند، و اتباع خویش را از داخل شدن به دین اسلام منع می‌کنند.

ابن کثیر گفته است: منظور بر حذر داشتن مردم از علمای سوء و گمراهان است.

سفیان بن عیینه می‌گوید: «هر کس از علمای ما که فاسد شود، در او مشابَهتی به یهود است و هر کس از عباد و زهاد ما که فاسد شود، در او مشابَهتی به نصاری است». (مختصر ابن کثیر ۱۳۸/۲).

«وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا ينفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: و آنانی را که طلا و نقره را ذخیره می‌سازند و زکات آن را ادا نمی‌نمایند و از آن صدقه نمی‌دهند، یعنی: کسانی که زکات اموال خود را نمی‌پردازند زیرا مالی که زکات آن ادا شود، کنز نیست، هر چند هم بسیار باشد که قول راجح در تفسیر (کنز) همین است. کنز: هر چیزی است که بر روی هم جمع‌آوری و ذخیره و گنج شود.

ابن عمر گفته است: کنز آن است که زکاتش داده نشده باشد و هر چه زکاتش داده شود، کنز نیست.

«يَكْنِزُونَ»: اصل کنز در لغت به معنی جمع و در کنار هم بودن است، و در حدیث نیز این کلمه به کار رفته است: «أَلَا أَخْبِرُكُمْ بِخَيْرٍ مَا يَكْنِزُ الْمَرْءُ؟ الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ»: بهترین چیزی که آدمی به دست می‌آورد زن شایسته است. سپس استعمال آن برای طلا و نقره‌ای که در زیر زمین پنهان می‌ماند غالب شد.

مفسر طبری می‌فرماید: کنز عبارت از هر چیزی است که بعضی از آن در کنار بعضی دیگر قرار گرفته باشد، خواه در زیر زمین یا در روی آن. (طبری ۱/۱۲۱).

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (34) بشارت به عذابی بده که تاب و توانش را هیچکس ندارد، این عذاب

بسیار دردناک است و به علت اعمال بدشان به آنها میرسد. امام زمخشری گفته است دلیل این که زراندوزان و یهود و نصاری را در کنار هم آورده است شدت مؤاخذهی آنان است، و نیز بیانگر این است کسی که حرام می‌خورد و آن که از مال پاک خود به مسلمانان نمی‌دهد، در استحقاق این مژده‌ی عذاب دردناک یکسانند. (تفسیر کشاف ۲/۲۶۶).

روایت شده است که یک مرد عرب به عبد الله بن عمر رضی الله عنه گفت: مرا از این فرموده‌ی الله خبر فرما: وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ كَفَّتْ: وای به حال آنکه آنرا اندوخته میکند! این تهدید مربوط به قبل از فرض شدن زکات بود، اما هنگامی که آیه‌ی زکات نازل شد الله متعال آنرا وسیله‌ی پاک نمودن اموال قرار داد، پس بیمی ندارم اگر به اندازه‌ی احد طلا داشته باشم؛ چون زکاتش را میپردازم و فرمان خدا را در آن عملی میکنم. (روایت از ابن ماجه).

يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فِتْكُوىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ ﴿٣٥﴾

روزی که آن گنجینه‌ها (طلا و نقره) در آتش دوزخ گداخته شود، پس به وسیله آن پیشانی و پهلو و پشت‌های آنها داغ کرده شود و گفته شود که این است آنچه برای خود ذخیره کرده بودید، پس آنچه را ذخیره میکردید، بچشید. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یحمی»: حمی: حرارت شدید «حمی التنور»: اشتد حره». يُحْمَى عَلَيْهَا: حرارت داده می‌شود، سرخ کرده می‌شود. «تکوی»: «کئی»: به معنی قرار دادن وسیله‌ی داغ و گداخته از قبیل آهن و غیره بر پوست میباشد تا حدی که پوست را سوزانده و پاره کند. در مثل آمده است: آخرین درمان داغ کردن است. «جباهم»: جبهه: وسط پیشانی. جمع آن جباه است.

تفسیر:

«يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ»: روزی که بر طلا و نقره در دوزخ آتش دمیده میشود یعنی: روزی که آتش دوزخ را با حرارت و لمبه و شعله شدیدی که دارد، با آن اموال و گنجها برافروزند.

«فِتْكُوىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ»: به وسیله‌ی آن پیشانی‌هایشان که در برابر گدایان احم کرده و همچنان پلهوهایشان که هنگام طلب گدایان، اعراض نموده و پشت‌هایشان که از روی تکبر و بخل به نیازمندان پشت کرده است بسوزد.

ابن مسعود (رض) گفته است: قسم به ذاتی که جز او پروردگاری نیست هر انسانی که به سبب زراندوزی داغ شود، طوری به وسیله‌ی آن درهم و دینارها داغ میشود که درهم و دینارها بر روی هم قرار نمیگیرند بلکه پوستش فراخ میشود تا هر دینار و درهم در جای جداگانه قرار گیرد. (طبری ۱۰/۱۲۴).

این سه محل (پیشانی، پهلو و پشت) به طور اختصاصی داغ میشوند؛ زیرا انسان بخیل و خسیس وقتی فقیری را رو بروی خود می‌بیند، چهره در هم کشیده و وقتی نزدش بیاید چهره از او بر میگرداند و اگر از او درخواست احسان بکند به او پشت می‌نماید.

امام قرطبی گفته است: داغ کردن در چهره نمایان‌تر و زشت‌تر و در جنب و پشت دردناک‌تر است. به همین دلیل این سه عضو را اختصاصاً یاد آور شده است. (تفسیر قرطبی ۸/۱۲۹).

مفسران می‌فرمایند: انتخاب این سه موضع از بدن برای داغ نهادن، یا برای آن است که گرما از این سه نقطه زودتر به درون جسم سرایت می‌کند، یا برای این است که ثروتمندان با چهره به فقیران عبوس می‌کنند، با پهلو بی‌اعتنایی و با کمر، پشت به آنان می‌کنند، یا اینکه مراد از صورت، جلوی بدن است و مراد از کمر، عقب بدن و مقصود از پهلو، دوطرف بدن. یعنی کنایه از گداختن همه‌ی بدن است.

«هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ (35)»: یعنی به عنوان توبیخ و سرزنش به

آنها گفته میشود: این عاقبت ذخیره سازی اموال تان است، این عذاب را توأم با حسرت، داد و فریاد و همراه زنجیرها و عذاب بچشید، زیرا شما حق آنرا نه پرداخته اید. خداوندی که انسانها را به همان صورت اول زنده میکند، میتواند جمادات و طلا و نقره را هم به همان صورت دنیوی، حاضر سازد.

از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: یکی از ابزارهای شکنجه در قیامت، اموال دنیوی است. در قیامت، خداوند شیرینی مال و ثروت را از ذائقه‌ی زراندوزان در می آورد. در صحیح مسلم آمده است: هر زراندوزی که زکات مالش را تادیده نه نماید، در روز قیامت صفحه‌هایی از آتش برایش تهیه میشود و با آن چهره و پهلو و پشتش در طول روزی داغ می شود که مقدارش پنجاه هزار سال است و تا خدا درباره‌ی بندگان قضاوت میکند ادامه می یابد، آنگاه راهش را پیش میگیرد، یا به بهشت و یا به دوزخ می رود.

ابن عمر (رض) در تفسیر آیه کریمه میفرمود: «مفاد این آیه ناظر بر مال اندوزی قبل از فرضیت زکات است و چون زکات فرض شد، الله متعال آن را پاک کننده اموال گردانید، سپس اضافه کرد: اگر به اندازه کوه احد طلا داشته باشم، مشروط به اینکه شمار آنرا بدانم و زکات آنرا بدهم و در آن به طاعت الله متعال عمل کنم، هیچ باکی ندارم».

در حدیث شریف آمده است: «هنگامی که مردم طلا و نقره را گنج می کنند، شما این گروه از کلمات را برای خود گنج نمایید: «اللهم اني أسألك الثبات في الأمر والعزيمة على الرشد، وأسألك شكر نعمتك، وأسألك حسن عبادتك، وأسألك قلباً سليماً، وأسألك لساناً صادقاً، وأسألك من خير ما تعلم، وأعوذ بك من شر ما تعلم، وأستغفرك لما تعلم، إنك علام الغيوب».

«بار خدایا! من از تو در کار (خیر) پایداری و بر راه رشد؛ تصمیم و عزم محکم میطلبم و از تو میخواهم که به من توفیق شکرگزاری نعمتت را ارزانی بداری و از تو میخواهم که به من توفیق دهی تا عبادتت را به نیکی انجام دهم و از تو دلی سالم و زبانی صادق میطلبم و از تو از خیر آنچه که میدانی، میطلبم و به تو از شر آنچه که میدانی، پناه میبرم و از تو از آنچه که میدانی، آمرزش میخواهم، همانا تو دانای غیب‌هایی».

همچنین در حدیث شریف به روایت عمر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی فرمودند: «آیا تو را از بهترین آنچه که شخص گنج میکند آگاه نکنم؟ آن بهترین، زن شایسته است که چون شخص به سوی وی بنگرد، او را شادمان گرداند و چون وی را فرمان دهد، اطاعتش کند و چون از وی غایب شود، نگهدار (آبرو و مال) وی است».

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (36 الی 40) در باره برخی از صور جاهلی، جهاد و حذر از ترک آن، بحث بعمل آمده است.

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ فَلَا تَظْلَمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿٣٦﴾

در حقیقت شماره ماه ها نزد الله از روزی که آسمانها و زمین را آفریده در کتاب [علم] خدا دوازده ماه است از این [دوازده ماه] چهار ماه [ماه] حرام (قابل احترام و بزرگداشت) است. دین راست و درست همین است، پس در آنها (چهار ماه حرام؛ به وسیله جنگ) به خویش ظلم مکنید. و با مشرکان بجنگید، قسمی که آنها همه (به همکاری یکدیگر) با شما می جنگند، و بدانید که الله با پرهیزگاران است. (۳۶)

تفسیر:

«إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا»: تعداد ماه‌های معتبر در شرع و حکم خدا بر مبنای منازل ماه، دوازده ماه است، پس معتبر ماه قمری است؛ زیرا مدار احکام شرعی بر آن می چرخد.

تعداد ماه های سال در علم و تقدیر خدای تعالی دوازده ماه مشخص و محدد است و بر آن نه افزون میگردد و نه کم میشود. و کلمه‌ی «شَهْرٌ» (ماه) نیز دوازده بار در قرآن آمده است. منظور از ماه های دوازده گانه در آیه‌ی مورد بحث ماه های قمری یعنی، [محرم، صفر، ربیع الاول، ربیع الثانی، جمادی الاول، جمادی الثانی، رجب، شعبان، رمضان، شوال، ذوالقعدة و ذوالحجه می باشند. چرا که چهار ماه از آنها ماه های حرام دانسته شده و از ضروریات است که اسلام چهار ماه از ماه های قمری (محرم، رجب، ذوالقعدة و ذوالحجه) را حرام دانسته است.

«فِي كِتَابِ اللَّهِ»: یعنی در لوح المحفوظ.

يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ: ابن عباس (رض) گفته است: روزی که آسمان ها و زمین را خلق کرد، آن را در کتاب، نوشت که نزد الله است.

«مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ»: از این دوازده ماه، چهار ماه باعظمت است که در آن هرگونه جنگ و خون ریزی ممنوع و حرام است که عبارتند از ماه های: ذوالقعدة، ذوالحجة، محرم و رجب. از آنجایی که این ماه ها بزرگ و با احترام هستند و در خلال آنها عبادت زیاد انجام می شود و در خلال آنها جنگ حرام است، به حرام موسوم شده اند.

دلیل این که ماه های حرام به این ترتیب قرار داده شده، این است تا زمینه برای برگزاری مناسک حج و عمره به خوبی فراهم شود. بلی! ماه ذوالقعدة قبل از شروع ماه های حج حرام قرار داده شد تا مردم در آن از جنگ توقف کنند و زمینه برای سفر حج مساعد و آماده باشد و ماه ذی الحجه حرام قرار داده شد تا مردم با امنیت و آرامی خاطر، مناسک حج را در آن انجام دهند، بعد از آن ماه محرم حرام قرار داده شد تا در آن با امنیت کامل به سرزمین ها و مناطق شان برگردند و ماه رجب در وسط سال حرام قرار داده شد تا در آن با امنیت تمام عمره انجام دهند.

«ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»: «این است دین استوار» یعنی: قرار دادن این ماه ها به این شیوه و حرمت گذاشتن به این چهار ماه حرام؛ همانا دین درست و مستقیم، حساب صحیح و استوار و عددی به تمام و کمال است.

«فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ»: بازیر پا نهادن حرمت این ماه ها و ارتکاب گناهی که خدا آن را حرام کرده است، در خلال این ماه های حرام به خود ظلم روا مدارید. یعنی: در ماه های حرام، یا در تمام ماه ها با ارتکاب گناهان، برافروختن جنگ و هتک حرمت آن ماه ها بر خود ستم نکنید. به قولی: تحریم جنگ در ماه های حرام به دلیل این آیه کریمه، ثابت و محکم است و منسوخ نگردیده.

اما به قول مشهورتر؛ این حکم منسوخ است و جنگ در راه الله در همه ماه ها بی هیچ مانعی بر مسلمانان فرض است.

قابل تذکر است که: احترام ماه های حرام تا زمانی است که دشمن از آن سوء استفاده نکند و در این ماه ها حمله و هجوم نیآورد و الا اگر دشمن حمله کرد، دفاع آن لازم است. مطابق حکم آیه (194 سوره بقره) که میفرماید: «وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ، فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ»، همه‌ی چیزهای مورد احترام، قابل قصاص است. هرکس از قانون عدم تعرض، سوء استفاده کرد و بر شما تجاوز کرد، شما هم به همان گونه عمل کنید.

«وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَاقْتَالِهِمْ كَاقْتَالِكُمْ»: و بر شماست تا با مشرکان به صورت همگانی بجنگید همانگونه که آنها باشما به صورت همگانی میجنگند.

قابل دقت و تذکر است که اساساً در دین مقدس اسلام اصل بر جنگ نیست، بلکه بر فکر، برهان، حکمت، موعظه و زندگی مسالمت آمیز است؛ مگر برای رفع مزاحمان اجتماعی و سرکوبی مستکبران یا برای دفاع، حتی در ماه های حرام.

بر مسلمانان است تا اجازه ندهند که: دشمن از مقدّسات دینی و احکام فقهی شان سوء استفاده کنند. «قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً» اگر دشمن در ماههای حرام حمله کرد، مقدّس مآب نشوید، بلکه شما هم مقابله کنید.

«وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (36)»: در این هیچ جای شکی نیست که: پیروزی در سایه‌ی تقواست و یقین داشته باشد که خدای تعالی اگر اخلاص را رعایت کنید و حدودش را نگهدارید با شماست، این هم مژده‌ای است برای پرهیزگاران. این آیه دلالت بر اباحت با مشرکان در تمام ماه‌های سال و حتی ماه‌های حرام دارد اگر آن‌ها در این ماه‌ها با مسلمانان بجنگند. خوانندگان محترم!

توجه بفرماید: دین مقدس اسلام، هم مکان امن دارد، (مکّه معظمه) هم زمان امن (ماه‌های حرام). جالب آنکه محور سه ماه (ذوالقعدة، ذوالحجه و محرّم) از این چهار ماه حرام، ماه حجّ (ذوالحجه) است.

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِّئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنٌ لَهُمْ سُوءٌ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٣٧﴾

بی تردید که تأخیر انداختن ماه‌های حرام و بی‌جا کردن آن، فزونی در کفر است که کافران به سبب آن گمراه ساخته میشوند، چون که (جنگ در) آن را، یک سال حلال می‌شمارند، و یک سال دیگر آن را حرام قرار میدهند، تا شماره ماه‌های که الله جنگ را در آن حرام قرار داده است موافق سازند، پس در نتیجه چیزی را که الله حرام گردانیده است، بر خود حلال گردانند.

(در حقیقت) اعمال بدشان برای آنها مزین شده است. والله قوم کافر را هدایت نمی‌کند. (۳۷) **تشریح لغات و اصطلاحات:**

«النَّسِيءُ»: نَسَأْتُ: تأخیر انداختن. «نَسَأْتُ الشَّيْءَ نَسْأًا: اخره». نسیء نیز مصدر است، به معنی تأخیر انداختن. مراد جابه جایی ماه‌ها و بهم زدن ترتیب طبیعی آنها است که عرب‌ها بنا به مصالحی چنین میکردند و مثلاً اعلام می‌کردند که ماه محرم امسال به تأخیر انداخته میشود و ماه صفر جایگزین آن می‌گردد. یا ماه ذی‌الحجه که مراسم حجّ در آن انجام میگردد، از تابستان به زمستان انداخته می‌شود، و...

«يُحِلُّونَهُ... يُحَرِّمُونَهُ»: مرجع ضمیر (هُ) اصطلاح (النَّسِيءُ) است و میتوان آیه را چنین معنی کرد: کافران سالی، به تأخیر انداختن و جابجا کردن را حلال میدانند و سالی، حرام. «لِيُوَاطِّئُوا»: از مصدر مُوَاطَّاهَ به معنی موافقت و مطابقت است. یعنی تا این که شماره چهار را تکمیل می‌کنند، هر چند که ماه‌های حرام جابجا شوند. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»).

تفسیر:

«إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ»: همانا جابجا کردن حرمت یک ماه به ماهی دیگر زیادتی در کفر است که از سوی مشرکان صورت میگردد، چراکه آنها احکام الله متعال را تغییر میدهند و شریعتش را تبدیل می‌نمایند. یعنی تأخیر حرمت یک ماه به ماهی دیگر زیادتی روی کفر است؛ زیرا حرام کردن چیزی است که الله آنرا را حلال و حلال قرار دادن چیزی است که خدا آن را حرام کرده است. بنابر این کفری دیگر است که به کفر اول افزوده می‌شود.

باید به مقدّسات الهیه احترام بگذاریم. طوری که در آیه مبارکه بیان گردید: دخیل و تصرف و بازی کردن با قانون الهی، کفر است. «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» تعطیلی کردن چهار مطرح نیست، بلکه نافرمانی در آنچه خدا فرموده مهم است.

مفسرین در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: اعراب اهل جنگ و غارت و چپاول بودند، در ماه‌های حرام جنگ بر آنان حرام بود. وقتی در حال جنگ ماه حرام فرا میرسید، ترک جنگ بر ایشان دشوار بود، لذا آن ماه را حلال کرده و ماهی دیگر را به جای آن حرام قرار می دادند، و حرمت ماهی را به ماهی دیگر قرض می دادند. چه بسا محرم را حلال کرده و صفر را حرام قرار می دادند تا چهار ماه حرام در سال کامل گردد.

مفسر تفسیر انوار القرآن می نویسد: در جاهلیت، اعراب به دو هدف در زمان ماه های حرام دخل و تصرف می کردند؛ اول این که: ترک جنگ و غارت در سه ماه متوالی (ذی القعدة، ذی الحجه و محرم) بر آنان دشوار بود. دوم این که: عبادت و تجارت در موسم حج در فصل تابستان که فصل گرم است، بر آنان سخت تمام می شد. شیوه دست بردن آنان در زمان نیز به دو گونه بود؛ اول: کبیسه کردن سال قمری، یعنی کامل کردن نقص آن تا با سال شمسی برابر شود زیرا دوران ماهانه قمر (8/2 ثانیه + 44 دقیقه + 12 ساعت + 29 روز است) که با این حساب؛ سال قمری از سال شمسی تقریباً یازده روز کمتر می شود و از طرفی، ماه های قمری همیشه از یک فصل به فصل دیگر در حال گردش است بنابر این، اعراب به هر سه سال قمری یک ماه می افزودند تا آن نقص را کامل کرده و سال قمری را با سال شمسی مساوی گردانند و به این وسیله بتوانند وقت حج را منطبق با منافع و مصالح مادی خویش در زمان معینی قرار داده و تجارت خویش را در آن زمان سر و سامان دهند. روش دوم: نسی بود؛ نسی: به تأخیر افکندن حرمت یک ماه به ماهی دیگر است، مثلاً آنها به خاطر اهدافی که ذکر شد، در بعضی از سالها ماه محرم را حلال و بجای آن ماه صفر را حرام میگردانیدند لذا حق تعالی تصرف شان در جایجا کردن ماههای قمری را نکوهش کرد و فرمود: «يُضَلُّ بِهَ الَّذِينَ كَفَرُوا» یکی از عوامل گمراهی کفار، جابه جایی ماههای حرام بوده است. طوری که میفرماید: این کار شما (فزونی ای در کفر است).

یعنی: این کار بر کفر شما به الله متعال و رسول وی و روز آخرت می افزاید زیرا تغییر دادن سنت الهی، معصیتی است بزرگ و هر معصیتی از سوی کافر، سبب فزونی در کفر وی است.

«يُجِلُّونَهُ عَاماً وَيَحْرِمُونَهُ عَاماً»: یکی از عوامل انحراف مردم، تفسیر تحلیلی های غلط، تصرف در احکام و قوانین الهی است طوری که میفرماید: ماه محرم را برای مدت یک سال حلال و ماه حلال را برای مدت یک سال حرام قرار میدهند. این را در جای آن قرار میدهند و بالعکس.

«لِيُؤْطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ»: تا با چهار ماه حرام توافق حاصل نمایند. بادر نظر داشت اینکه اعراب جاهلی با اینکه ماهها را جابجا می کردند، ولی به مقدار زمان آن معتقد بودند.

«فِيحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ»: بدین ترتیب چیزی را حلال قرار می دهند که خدا آن را حلال کرده بود.

امام مجاهد گفته است: هر ساله یک نفر از بنی کنانه سوار بر الاغ به موسم می آمد و میگفت: عیب و نقصی متوجه من نمیشود و جوابگو هم نیستم و سخنم رد نمیشود: ما محرم را حلال کرده و حرمت آن را تا صفر به تأخیر انداخته ایم.

سپس سال بعد می آمد و میگفت: ما صفر را حرام قرار داده ایم و محرم را بتأخیر انداخته ایم، و این همان معنی فرموده ی خدا است که میفرماید: لِيُؤْطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ. (طبری ۱۳۴/۱۰)

«زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ»: کردارهای بد آنان برای شان آراسته شده است یعنی: شیطان بدکرداری هایشان و از جمله «نسیء» را برای شان آراسته است، تا حدی که آن را نیکو پنداشتند.

آنکه کار خود را بد بداند، شاید هدایت شود، اما آنکه اعمال و کردار ناپسند خویش را زیبا

می‌بیند، هدایت او دشوار است.
«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (37)»: والله متعال هیچ کافر را به سوی آنچه صلاح اوست
رهنمایی نمی‌کند و او را در راستای منفعتش توفیق نمی‌دهد.

شان نزول آیه 37:

548- ک: ابن جریر از ابومالک روایت کرده است: در جاهلیت اینگونه معمول بود که
مشرکان یک سال را سیزده ماه حساب میکردند، محرم را صفر می‌پنداشتند و کارهای
حرام و ناروا را در آن ماه جایز می‌شمردند. الله متعال آیه: «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ
يُضِلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا...» را نازل کرد. (طبری 16730 به
قسم مرسل روایت کرده، است).

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتِلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ
أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ (۳۸)**
ای کسانی که ایمان آورده اید چرا هنگامی که به شما گفته میشود به سوی جهاد در راه الله
حرکت کنید سنگینی بر زمین میکنید (وسستی به خرج میدهید) آیا به زندگی دنیا به جای
آخرت راضی شده اید! با اینکه متاع زندگی دنیا در برابر آخرت، اندکی بیش نیست. (۳۸)
خواننده محترم!

این آیه مبارکه اشاره به غزوه تبوک (در ماه رجب سال نهم هجری (630 میلادی)، دارد
که برخی از شرکت در آن سستی نشان می‌دادند.
پیامبر صلی الله علیه وسلم در رجب سال نهم هجری یعنی شش ماه بعد از محاصره طائف،
مدینه را به قصد غزوه تبوک ترک نمود. (تفسیر طبری، ج 14، ص 540 - 542 -
السيرة النبوية في ضوء المصادر الاصلية، ص 614. و فتح الباری، ج 16، ص 237).
علت نامگذاری این غزوه تبوک این بود که لشکر مسلمانان تا چشمه‌ای به نام تبوک پیش
رفت؛ چنانکه در صحیح مسلم روایتی از معاذ بن جبل آمده است که پیامبر اکرم(ص)
فرمود: شما فردا در وقت ظهر به چشمه‌ای به نام تبوک خواهید رسید؛ پس از آن ننوشید
تا به شما بپیوندم. (صحیح مسلم، ج 4، ص 1784، شماره 706).
خواننده محترم!

پس از فتح مکه و غزوه حنین در سال نهم هجری به رسول الله صلی الله علیه وسلم معلوم
گردید که پادشاه نصرانی شام (ملك غسان) می‌خواهد به مدد قیصر روم بر مدینه حمله
آورد، رسول الله صلی الله علیه وسلم مناسب دید که مسلمین به حدود شام اقدام کنند و به
جواب آن بپردازند، حکم عمومی تهیه جهاد داده شد.

مؤرخان می‌نویسند: هوا در این موسم بی‌نهایت سخت گرم بود، قحطی به وسعت آن در
جامعه وجود داشت، گرانی و قیمتی اجناس در حد بالای آن قرار داشت، در ختان خرما در
حاصل بود و سایه درختان گوارا و خوش آیند بود، راه دور، تنها ملك غسان نبود بلکه لشکر
مسلح و آزموده قیصر روم با او همراهی می‌کرد.

مجاهدین و مبارزین حقیقی جراسی نداشتند و حاضر به جانبازی و فداکاری بودند. در این
میان منافقین حيله پیش آوردند؛ بهانه کردند و خواستند از اشتراک در این غزوه کناره
گیری کنند.

در ضمن تعدادی قلیلی از مسلمانان هم از میدان آزمون هراس داشت و توان پیمودن آن
همه راه سخت و دور را در خود نمی‌دید. ولی اکثریت مسلمانان کمر همت بستند و به
ندای رسول الله صلی الله علیه وسلم لبیک گفتند.

عمده ترین عوامل و بهانه‌های سستی، همانا فاصله‌ی زیاد مدینه تا تبوک، گرمی هوا، فصل
برداشت محصول و تبلیغات منافقان نسبت به عظمت و قدرت سپاه روم بود.

ولی سپاه اسلام که تعداد شان به سی هزار نفر میرسید، به زعامت رسول الله صلی الله

علیه وسلم خود را به مرز شام رسانید و در تبوک خیمه زدند. تبوک در شمال حجاز و به فاصله 778 مایلی مدینه واقع شده است و در آن زمان متعلق به قضاعه و تابع دولت روم بود. (المجتمع الاسلامی، عمری، ص 229).

انفاق در غزوة تبوک و شوق صحابه برای جهاد:

از آنجاکه قرار بود این غزوه در منطقه‌ای دور دست اتفاق بیفتد و لشکر اسلام از امکانات کمی بهره‌مند بود، بنابر این پیامبر صلی الله علیه وسلم مسلمانان را به انفاق در راه الله تشویق نمود و پاداش چنین انفاقی را نیز بیان داشت. بر این اساس هر یک از صحابه به اندازه توان خود انفاق کردند و در این غزوه حضرت عثمان (رض) از دیگران، گوی سبقت را ربود. (السيرة النبوية فی ضوء المصادر الاصلية، ص 615).

در این مورد حضرت عبدالرحمان (رض) میفرماید: در حالی که پیامبر صلی الله علیه وسلم مسلمانان را برای انفاق بر لشکر عسره، تشویق مینمود، حضرت عثمان (رض) برخاست و گفت: ای رسول الله! من صد شتر با تمام تجهیزات در راه الله انفاق می‌نمایم. پیامبر (ص) با تشویق و ترغیب ادامه داد و از مردم برای تجهیز این لشکر کمک درخواست می‌نمود. باز دوباره عثمان (رض) برخاست و گفت: من دوصد شتر با تمامی تجهیزات در راه الله انفاق می‌نمایم و برای بار سوم وقتی رسول الله تشویق نمود و از مردم کمک درخواست نمود، عثمان (رض) برخاست و گفت: من سیصد شتر با تمامی تجهیزات در راه الله انفاق مینمایم. راوی میگوید: پیامبر اسلام در حالی از منبر پائین می‌آمد که می‌گفت: عثمان (رض) بعد از امروز هرکاری بکند، برایش ضرری ندارد و این جمله را دو بار تکرار فرمود. (سنن ترمذی، مناقب، ج 5، ص 625 - 626، شماره 3700).

در روایت دیگری عبدالرحمان بن مره (رض) میفرماید: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای لشکر عسره، کمک جمع‌آوری می‌نمود، حضرت عثمان (رض) هزار دینار به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم تحویل داد. آن حضرت آنها را با دستش زیرورو میکرد و می‌گفت: ابن عفان بعد از این هر کاری بکند، ضرر نخواهد کرد و این سخن را چندین بار تکرار نمود. (مسند احمد، ج 5، ص 63).

حضرت عمر (رض) نیز نصف دارایی خود را آورده بود و گمان میکرد بر ابوبکر (رض) پیشی گرفته است؛ چنانکه می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم از ما کمک طلبید. من در آن روزها مال داشتم. با خود گفتم: امروز از ابوبکر (رض) سبقت خواهم گرفت. بنابر این، نصف دارایی خود را آوردم. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم پرسید: برای زن و فرزندان چه گذاشته‌ای؟ گفتم: همین مقدار را برای آنها گذاشتم. بعد از آن ابوبکر (رض) با تمام دارایی‌اش آمد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم، از او پرسید: برای زن و فرزندان چه گذاشته‌ای؟ گفت: (اطاعت) خدا و پیامبرش را برای آنها گذاشتم. با خود گفتم: هیچگاه از تو پیشی نخواهم گرفت. (سنن ابو داود، الزکاه، ج 2، ص 312 - 313، شماره 1678).

همچنین روایت است که عبدالرحمان بن عوف (رض)، دوهزار درهم که نیمی از دارایی او را تشکیل میداد، کمک کرد. (السيرة فی ضوء المصادر الاصلية، ص 616). و برخی دیگر از صحابه مانند: عباس، طلحه، محمد بن مسلمه و عاصم بن عدی (رض) نیز اموال هنگفتی، کمک نمودند (مغازی، واقدی، ج 3، ص 391).

بدین صورت مسلمانان به این امر واقف گردیدند که از اموالی که در اختیار آنان قرار دارد، باید از آن استفاده نمود؛ چنانکه ثروتمندان صحابه توانستند ثابت نمایند که هر آنچه در توان داشته باشند، در راه خدمت به دین، انفاق خواهند نمود؛ انفاقی که برخاسته از میل و رغبت درونی خودشان است.

مسلمانان ثروتمند، دارای تاریخ درخشانی هستند. آنان مال و اموال را در اختیار داشتند، نه اینکه آنان در اختیار اموال قرار گرفته بودند.

برای آنان همان طور که جهاد با نفس مطلوب بود، جهاد با مال نیز مدنظر بود و آنانی که تربیت شده بودند تا جانهای خود را فدا سازند، خیلی راحت حاضر بودند، اموال خود را در راه خدا فدا نمایند. (معین السیرة، ص 449).

رسیدن لشکر اسلام به تبوک:

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و لشکر اسلام به تبوک رسیدند، اثری از رومیان و قبایل عرب نیافتند، پیامبر صلی الله علیه وسلم در اولین قدم به قیصر روم نامه نوشتند و وی را به قبول اسلام دعوت نمودند.

آن پیام قدسی در دل قیصر اثر کرد ولی قوم با او موافق نشد و بدین گونه از شرف اسلام محروم بماند. هنگامی که شامیان از عزم پیغمبر صلی الله علیه وسلم آگاه شدند به قیصر رسانیدند. قیصر به ایشان مدد نخواستید، ناچار مطیع شدند، ولی اسلام نیاوردند.

و با آنکه لشکر اسلام حدود بیست روز در آنجا اقامت گزیدند، رومیان و قبایل عربی نیز که آزاری رومیان برخوردار بودند، به خود اجازه آمادگی برای جنگ با مسلمانان را ندادند، اما حاکمان شهرهای حومه‌ی شام، صلح با پیامبر و پرداخت جزیه را بر جنگ ترجیح دادند؛ چنانکه پادشاه ایله، قاطری سفید رنگ با یک چوره عبایی به عنوان هدیه به حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم فرستاد و با پرداخت جزیه، مصالحه نمود.

همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم در اقدام دیگری خویش، حضرت خالد ابن ولید را با چهار صد و بیست اسب سوار به سوی دومه‌الجندل فرستاد. خالد توانست در این سفر اکیدر بن عبدالملک کندی را که پادشاه آن دیار بود و به قصد شکار بیرون شده بود، دستگیر کند و نزد پیامبر بیاورد آن حضرت با او به پرداخت جزیه به توافق رسید. (الاصابه، ج 1، ص 412 - 415).

هنگامی که برخی از مسلمانان از عبای گران قیمتی که اکیدر پوشیده بود، شگفت زده شدند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: شما از این شگفت زده شده‌اید؟ به خدا سوگند لباسهایی که سعد ابن معاذ در بهشت می پوشد، خیلی زیباتر از این هستند. (السیرة النبویة، ابن هشام، ج 4، ص 180). در مورد غنایمی که خالد ابن ولید از دومه‌الجندل به دست آورد، میگویند: هشتصد اسیر، هزار شتر، چهار صد زره و چهار صد نیزه بوده است. (البدایة و النهایة، ج 5، ص 17).

در سند این روایت فردی به نام ابن لهیمه وجود دارد که ضعیف شناخته شده است. همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم پیمان صلح با اهل جریبا، اذرح و مقنا امضاء نمود که بر اساس آن می بایست عربهای مسیحی جزیه پرداخت نمایند و تابع اسلام شوند و بدین صورت تنها اسلام بر امارتهای شمال شبه جزیره حکومت میکرد و از آن پس، از این ناحیه احساس امنیت می نمود.

این معاهدات، موجبات ضرر و زیان دولت روم را فراهم ساخت؛ چراکه قبلاً همه این امارتها و قبایل تحت سیطره حکومت روم بودند و این ممالک، مالیات‌های سنگینی به دولت روم پرداخت می نمودند، اما این ممالک از زیر بار ظلم رومیها بیرون آمدند و با پرداخت مالیات بسیار اندکی تحت حمایت دولت اسلام درآمدند و این امر شکست بزرگی برای حکومت روم محسوب میگردد و پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با این سیاست حکیمانه‌اش توانست، از طرفی پایه‌های دولت اسلامی را مستحکم نماید و از طرفی زمینه را برای دعوت مردم به دین اسلام فراهم سازد؛ چنانکه میان مسلمانان و دولت روم سد محکمی از امارتهای تحت پیمان، ایجاد نمود که در زمان خلفای راشدین از این مناطق به عنوان مراکز اعزام نیرو به سوی اهداف دیگر استفاده میشد. (الصراع مع الصلیبیین، ص 221. و کتاب الگوی هدایت (تحلیل وقایع زندگی پیامبر اسلام نوشته: علی محمد الصلابی).

تفسیر آیه مبارکه :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّا قُلْنَا إِلَى الْأَرْضِ»:

ای مؤمنان! شما راجه شده است که چون به شما گفته میشود: در راه خدا بیرون آید، سنگین شده به سوی زمین میل میکنید» تا در خانه و دیارتان باقی بمانید. و به دنیا و هوس‌هایش تمایل پیدا میکنید و از سختی و ناراحتی سفر بیزارید؟! «نفیر»: بیرون رفتن برای جنگ است. اصل «اتَّقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ»، «تثاقلتم» است، یعنی: سست و گرانجان شده و به باقی ماندن در سرزمین خودمیل کردید. باید گفت که: دلبستگی به دنیا و مادیات، مانع جاد شدن انسان از زمین و خاک و رسیدن به کمال و افلاک می شود.

در باب شأن نزول این آیه مبارکه آمده است که این آیه کریمه در عتاب و سرزنش کسانی نازل شد که از همراهی با رسول الله صلی الله علیه وسلم در غزوه تبوک تخلف کردند. «أَرْضِيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ»: آیا به جای نعمت و ثواب جاویدان آخرت به نعمت و متاع ناپایدار دنیا راضی شدید؟ یعنی: به نعمت‌های آن «دل خوش کرده‌اید؟» مگر نمیدانید که نعمتهای آخرت با جهاد در راه ما دست یافتنی است، نه با نشستن و بهره‌ور بودن از نعمتهای مادی؟

«فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ (38)»: بهره‌گیری و کام بر گرفتن از لذایذ دنیا در مقایسه با آخرت جز چیزی حقیر و بی ارزش و ناچیز نیست. واقعاً کسی که آخرت را برتر از دنیای اُنْدُك بدانند، به جبهه‌ی جنگ رو میکند، نه دنیا. در حدیث شریف آمده است: «دنیا در برابر آخرت جز چنان‌که یکی از شما این انگشتش را و به سوی انگشت سیب‌سبزه خویش اشاره کردند در دریا داخل کند نیست پس باید بنگرد که آن را با چه مقدار از آب بیرون می آورد!».

شأن نزول آیه 38:

549- ابن جریر از مجاهد روایت کرده است: بعد از فتح مکه و غزوه حنین مسلمانان مأموریت یافتند به شتاب رهسپار غزوه تبوک شوند. در این هنگام که اوج گرمای شدید تابستان بود و میوه درختان خوب رسیده و میل و رغبت مردم به سایه‌های خوشگوار زیاده از حد، رفتن به طرف میدان کار زار بر آنها سخت و دشوار می نمود. پس الله متعال آیه: «مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اتَّقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ» را نازل کرد. (طبری 16734 و 16735 از وی به قسم مرسل روایت کرده است.)

توصیه‌های پیامبر اسلام در حین عبور از کنار مساکن قوم ثمود:

ابو کبشه أنصاری میفرماید: در مسیر غزوه تبوک، هنگامی که به محل سکونت قوم ثمود رسیدیم، مردم به خانه‌های ویران شده آل ثمود وارد میشدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با اطلاع از این موضوع، آنان را برای نماز فراخواند. راوی میگوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم را در حالتی دیدم که مهار شترش را گرفته بود و میفرمود: چرا وارد خانه‌های ملتی میشوید که مورد خشم و غضب الهی قرار گرفته‌اند. مردی از آنان گفت: به خاطر عبرت گرفتن. پیامبر فرمود: آیا به امری عجیب‌تر از این، شما را انداز نمایم؟ مردی از خودتان، شما را به آنچه قبل از شما گذشته است و آنچه بعد از شما می‌آید، با خیر میسازد؟ پس راست بایستید و جاهای خالی را پر کنید. (الفتح الربانی، ج 21، ص 195).

در روایتی، ابن عمر میگوید: مردم در رکاب پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد سرزمین قوم ثمود شدند و از چاه آبی که آنجا بود، آب برداشتند و با آن آرد، خمیر نمودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با اطلاع از این امر، دستور داد، آبها را بریزند و آردهایی را که با آن خمیر کرده بودند، به شتران بدهند و دستور داد تا از آن آبی که ناقه، صالح از آن می نوشید، آب بردارند، سپس فرمود: وارد خانه‌های کسانی که بر خویشتن ستم نموده اند، نشوید مگر گریه‌کنان تا مبتلای عذابی که آنها شده‌اند، نگردید و دستور داد تا از آنجا با شتاب بگذرند. (بخاری، کتاب الأنبياء، شماره 3379).

بدین صورت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم یارانش را به پندگرفتن از دیار نمود و اینکه متذکر بشوند که در این مکان خشم و غضب الهی برکسانی که الله و پیامبرش را تکذیب نمودند، نازل شده است، فراخواند بنابر این، از استفاده آب چاههای آنجا و تماشای آثار به جا مانده آنان، نهی کرد و نیز دستور داد تا گریه‌کنان و یا در حالت گریه تصنعی هرچه زودتر آنجا را ترک نمایند و اگر آنان از کنار آثار گذشتگانی که بادیدن معجزه و با دعوت پیامبران، ایمان نیاوردند و دل‌هایشان سخت‌تر شد و مورد خشم و عذاب الهی قرار گرفتند، بدون تفکر و ترس و استغفار می‌گذشتند، آن طور که ما می‌گذریم، یقیناً خود در معرض خشم الله قرار می‌گرفتند.

خداوند، بابیان سرگذشت این ملتها در قرآن، می‌خواهد تا این حوادث موجب عبرت انسان‌ها را فراهم آورد، پس دیدن آثار و دیار آنها، می‌بایست برای انسان‌ها باعث ترس بیشتر از عذاب خدا و با باعث پند و عبرت بیشتر گردد.

بنابر این، پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم هنگام عبور از چنین اماکنی، لباسش را بر خود می‌پیچید و به سرعت مرکبش می‌افزود و یارانش را نیز از وارد شدن در خانه و کاشانه گذشتگان ستمگر، منع می‌فرمود، مگر اینکه در حال گریه و استغفار از آنجا بگذرند تا آنان را غفلت و عذابی که آنها گرفتار شده بودند، نجات یابند. (البخاری، کتاب الانبیاء، شماره 3381).

إِلَّا تَتَفَرُّوا يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾

اگر (به سوی میدان جهاد) حرکت نکنید، الله شما را به عذابی دردناک معذب خواهد کرد و قومی دیگر به جای شما برمیگمارد و شما به خدا زیانی نمی‌رسانید، و الله بر هر چیز تواناست. (۳۹)

تفسیر:

«إِلَّا تَتَفَرُّوا يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»: اگر به سوی جهاد در راه الله همراه پیامبر بیرون نشوید او شما را با ذلت و شکست و آفات و مصیبت‌ها مجازات می‌کند و به ذلت‌کشیدن تان به دست دشمنان تان، یا به عذاب کونی و بلایای طبیعی.

ابن عباس (رض) گفته است: عبارت است از بند آمدن باران بر آنان. (طبری ۱۰/۱۳۱). «وَيَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ»: و به جای شما بندگان صالح و مجاهد می‌آورد که دین الله متعال را یاری دهند و در نتیجه؛ دولت و عزت در آنها قرار گیرد.

یعنی مجازات و عقوبت ترک جبهه، هم عذاب و ذلت دنیاست، هم عقوبت دوزخ در آخرت است.

و در این هیچ جای شکی نیست که: دست پروردگار با عظمت، برای جایگزین ساختن دیگران به جای ما باز است و هر لحظه اراده کند، چنان خواهد کرد.

«وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا»: با نشان دادن سستی در جهاد، به خدا زیانی نمی‌رسانید؛ چون خدای سبحان از تمام کائنات بی‌نیاز است.

«وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (39)»: و الله بر همه چیز تواناست، هر چه را بخواهد میتواند آنرا انجام دهد، از جمله بدون وجود شما میتواند بر دشمنان غالب آید.

امام فخر رازی گفته است: این آیه یادآور شدت زجر و عذاب است؛ چرا که خدا بر هر چیزی توانا می‌باشد، پس اگر وعده‌ی کیفر بدهد، آنرا عملی می‌کند. (تفسیر فخر رازی ۶۱/۱۶).

آیه کریمه دربرگیرنده تهدید و هشدار بزرگی است برای گرانجانان و سنگین دلان از رفتن به جهاد.

شأن نزول آیه 39 :

550- ک: ابن ابوحاتم از نجه بن نفع روایت کرده است: از ابن عباس (رض) درباره شأن

نزول این آیه پرسیدیم، در جواب فرمود: رسول الله (از برخی قبایل عرب در جنگ [تبوک] یاری خواست، اما آنها نپذیرفتند و برای حمایت از مسلمین ازجا نجنبیدند. به همین خاطر آیه: «إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبَكُمُ عَذَابًا أَلِيمًا...»، نازل شد، زمانی نگذشت که قادر متعال، آنان را به رنج و عذاب خشک سالی گرفتار کرد.

إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾

اگر پیامبر را یاری ندهید (هیچ پروایی نیست) چون او را الله یاری کرد، آن وقتیکه او را کافران (از مکه بیرون کردند درحالیکه او دوم آن دوتن بود، وقتی که هردو در غار بودند) بلکه وقتیکه به هم صحبت خود (ابوبکر صدیق) میگفت: غمگین مشو، چون الله با ماست، پس الله آرامش و اطمینان خود را بر پیغمبر نازل کرد و او را به لشکری که آنها را ندید کمک کرد، و کلمه کافران را پست گردانید و کلمه الله بلند است، و الله غالب (و) با حکمت است. (۴۰)

تفسیر:

«إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ»: اگر شما پیامبر الله را یاری نرسانید، یعنی: اگر یاری رسول الله صلی الله علیه وسلم را فروگذارید، بدانید که تنها خدای تعالی او را یاری میرساند و تأیید میکند و عزت میدهد، باید گفت که: اسلام وابسته به حمایت مانیست، حامی اسلام پروردگار با عظمت است. پس نباید به نصرت خود مغرور شویم.

«إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا»: درست همانگونه که او را در روزی یاری داد که کفار آنانرا از مکه اخراج کردند، اخراج وی را به کفار نسبت داده است؛ چون آنها او را به مهاجرت ناچار کردند و برای کشتنش توطئه چیدند تا او را به هجرت ناچار کردند. یعنی اخراج پیامبر صلی الله علیه وسلم از مکه، به خاطر جو و فضای ارباب، ترس و فشار کفار بود. «ثَانِيَ اثْنَيْنِ»: یکی از دو نفر بود و نفر سوم همراه نداشتند. فقط حضرت محمد و ابوبکر صدیق بودند.

«إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ»: زمانی که او و ابوبکر در غار ثور مخفی بودند. این غار در کوه «ثُور» در سمت راست مکه، به فاصله یک ساعت راه از آن قرار دارد، که رسول الله (ص) با پارشان ابوبکر (رض)، سه روز را در آن به سر بردند.

«إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»: وقتیکه به رفیقش یعنی ابوبکر صدیق اطمینان خاطر می داد و دلش را آرام میکرد و میگفت: آندوهگین نباش که الله با ماست، با یاری و نگهداری اش و هر کس که خدا با او باشد؛ هرگز مغلوب نمی شود و هر کس مغلوب نشود؛ سزاوار آن است که اندوه و نگرانی را بر او رنگی نباشد.

امام طبری از انس (رض) روایت کرده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفته است: وقتی من و پیامبر صلی الله علیه وسلم در غار بودیم، و پاهای مشرکین در بالای سر ما قرار داشت، گفتم: یا رسول الله! اگر یکی از آنها پایش را بلند کند ما را می بیند، فرمود: ای ابوبکر! درباره ی دو نفری که خدا سوم آنهاست چه فکر میکنی؟ سبب اندوه ابو بکر بیم از جان پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، پس پیامبر او را از آن نهی کرد تا آرامش بیابد.

یادآوری:

آیه ی «إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ»: عظمت مقام و رفعت منزلت حضرت ابو بکر صدیق را نشان می دهد؛ چون الله متعال او را رفیق غار پیامبر قرار داد و در سفر هجرت همراه او بود. از این رو علما گفته اند: هر کس مصاحبت حضرت ابو بکر را انکار کند کافر است؛ چون کتاب خدا را رد کرده است.

«فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ» پس الله متعال سکینه خود را بر او فرو فرستاد. سکینه: آرامش است. یعنی: تشویش و تلاطم و اضطراب پیامبر خویش را تسکین داد تا بدانجا که ترس و نگرانی از دل آن حضرت صلی الله علیه وسلم بیرون رفت و کاملاً آرامش یافتند. به قولی مراد این است: الله متعال اضطراب ابوبکر (رض) را تسکین داد. ولی قول اول راجح است (انوار القرآن) باید گفت که: آرامش و اطمینان، هدیه‌ی الهی است که پروردگار با عظمت نصیب برخی از انسانها میسازد که آرامش به قیمتی و با هیچ ابزار مادی فراهم نمی‌شود. «وَ أَيْدُهُمْ جُنُودٌ لَمْ تَرَوْهَا»: او را به وسیله‌ی سربازانی از فرشتگان تقویت کرد که آنها را ندیدند و از پیامبر صلی الله علیه وسلم در غار حمایت می‌کردند.

و او را به لشکریانی که آنها را نمیدیدید، قوت داد، که این لشکریان فرشتگان بودند و چهره‌ها و دیدگان کفار را از یافتن مخفی‌گاه پیامبر صلی الله علیه وسلم برگردانیدند. یا بعد از آن، فرشتگان را در غزوات به یاری پیامبر خویش فرستاد چنانکه در بدر چنین کرد، «وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى»: آیین کفر را خوار و بی ارزش و ناچیز قرار داد و نیز مشرکین را پست و ذلیل گردانید.

«وَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا»: و کلمه خداست که برتر است، که این کلمه؛ کلمه توحید یعنی (لا اله الا الله) و دعوت اسلامی می‌باشد، کلمه‌ای که وصف همیشگی آن، برتری و فوقیت بر هر کلمه دیگری است.

بلی واقعاً دین مقدس اسلام همیشه برتر است، هیچ گاه پستی را نمی‌پذیرد و هیچ چیز بر آن برتری نمی‌یابد.

«وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (40)»: خدا توانا و غالب است و مغلوب نمی‌شود. یعنی: با نصرت دادن اهل کلمه خویش، حکیم است؛ و جز آنچه را که با حکمت و صواب منطبق باشد، انجام نمیده‌د، که از آنجمله است دلیل ساختن اهل شرک.

عزت و اعتلای کلمه الله و خنثی شدن توطئه‌های کفار، علامه از عزت و حکمت خداوند است.

هجرت پیامبر و یار غارش:

بعد از اینکه مشرکان مکه در دارالندوه (پارلمان قریش)، تصمیم گرفتند تا یازده نفر از سران قبایل مختلف، شبانه به خانه‌ی پیامبر یورش برند و به قتلش برسازند. جبرئیل از طرف الله متعال توطئه‌ی آنان را به او خبر داد و گفت: باید هجرت کنی و امشب در بسترت خوابی. پیامبر صلی الله علیه وسلم ظهر هنگام به خانه‌ی ابوبکر (رض) رفت تا او را با خبر کند و مقدمات هجرت را فراهم آورد. ابوبکر صدیق (رض) مدت‌ها پیش دوشتر آماده کرده بود؛ هر چند حقیقت امر برایش روشن نبود. پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از پایان گفتگو درباره‌ی سفر پرخطر هجرت، دوباره به منزل خود برگشت و علی را در بستر خود قرار داد و نیمه‌ی شب از خانه بیرون رفت و از میان صفوف آن یازده نفر محاصره کننده، گذشت و کسی متوجه او نشد. و به خانه‌ی رفیقش ابوبکر صدیق (رض) رفت، سپس هر دو از راه کوچک پشت منزل و پیش از برآمدن آفتاب، از مکه بیرون رفتند و چون پیامبر میدانست قریش او را دنبال میکنند و آن راه اصلی که از شمال مکه به مدینه می‌رود و مورد شناسایی آنان قرار می‌گیرد، بنابر این، راه جنوب مکه را - که به سوی یمن می‌رفت - در پیش گرفت و خود را به غار کوه ثور که صعب العبور بود، رسانیدند.

ابوبکر صدیق، اول به غار رفت و آنرا بررسی و پاکسازی کرد؛ آنگاه حضرت وارد غار شد. سه شبانه روز؛ یعنی، جمعه، شنبه و یکشنبه در غار ماندند. عبدالله، پسر ابوبکر صدیق (رض)، شب را با آنان به سر می‌برد. عبدالله جوانی نورسیده، ماهر، زرنگ و بسیار باهوش بود و چنان صبح زود، خود را به مکه می‌رسانید که کسی نمی‌فهمید. گفتگوهای روزانه‌ی قریش را حفظ میکرد و در تاریکی شب به غار می‌رفت و به پیامبر خبر می‌داد...

در این مدت، اسماء دختر ابوبکر صدیق(رض)، برایشان خوراک می برد و توشه‌ی سفر را تدارک می دید؛ اما فراموش کرده بود که طنابی بیاورد و وسایل سفر را با آن ببندد، کمربندش را دو نیم کرد: نیمی را به وسایل سفر بست و نیم دیگر را به کمر خود. از آن تاریخ به «ذات النطاقین»: صاحب دو کمر بند شهرت یافت.

خوانندگان گرمی !

در آیات (41 الی 49) در مورد موضوعاتی از قبیلی: حرکت به سوی جهاد در راه خدا، همچنان در مورد منافقان و کردارشان، تخلف منافقان در جنگ تبوک بدون عذر و بهانه... دلیل تخلف بدون بهانه‌ی آنان... شادی آنان به وقت گرفتاری مسلمانان... بی پاداش ماندن کردارشان... سوگندهای دروغین آنان و فرصت طلبی علیه پیامبر، بحث بعمل می آید.

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

بیرون شوید (برای جهاد) در حالت سبکی و گرانی تان (بانشاط و بی‌نشاط)، و با مالها و جانهای خود در راه الله جهاد کنید، اگر بدانید این برای شما بهتر است. (۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«انفروا»: از نفر، به معنای آماده شدن و بیرون رفتن برای امری واجب است: حرکت کنید، آماده شوید بروید.

«خفافا و ثقالا»: پیران و جوانان، پیادگان و سواران، سبکباران و سنگین باران، فقیران و ثروتمندان. خفاف: جمع خفیف، ثقال: جمع ثقیل، ضعیف و ناتوان از این حکم آزاد می شوند. [همین/۹۱].

تفسیر:

«انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا»: ای مؤمنان! به سوی جهاد در راه الله متعال به صورت پیاده و سواره، فعالانه و غیر فعالانه و در تمام شرایط و اوضاع، در سختی و آسایش به جهاد بروید. در برابر فرمان بسیج عمومی برای جبهه، مانع‌تراشی نکنید. (مشکلات زندگی، بهانه‌ی تخلف از جهاد نیست).

«وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: به منظور برتری بلند شدن دین الله تعالی با مال و جان جهاد کنید. یعنی اموال خود را به مصرف برسانید و جان‌های خود را در راه اعلای کلمه پروردگار خود تقدیم کنید.

«ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (41)»: جنگ و جهاد در راه خدا برای شما بسیار بهتر است از چسپیدن به زمین و راضی بود به متاع ناچیز دنیا، اگر نیک بدانید.

در البحر آمده است: نیک بودن دنیوی عبارت است از غلبه بر دشمن و وارث شدن زمین. و نیکی آخرت عبارت است از پاداش و ثواب بزرگ و کسب رضایت الله (البحر ۴۴/۵). ابن‌کنثر نقل می‌کند: «روزی ابوطلحه سوره (برائه) را می‌خواند و چون به این آیه رسید، گفت: از این آیه چنین در می‌یابم که پروردگار متعال همه ما اعم از پیر و جوان را به جهاد فراخوانده است پس ای فرزندانم! مرا مجهز کنید که عازم جهاد شوم. فرزندانش گفتند: پدر جان! الله متعال بر تو رحم کند، آخر تو همراه رسول الله جهاد کردی تا رحلت کردند، بعد از آن همراه ابوبکر(رض) جهاد کردی تا رحلت کرد، سپس همراه عمر(رض) جهاد کردی تا به شهادت رسید، پدرجان! این همه مجاهدات تو را بس است و ما از جای تو به جهاد می‌رویم! ولی ابو طلحه نپذیرفت و به نیروی دریایی مسلمانان پیوسته به کشتی نشست و عازم جهاد شد، اما در میان راه درگذشت و مجاهدان جزیره‌ای را نیافتند تا او را در آن دفن کنند مگر بعد از نه روز از درگذشتش ولی با وجود گرمی هوا، جسد مبارکش در طول این مدت هیچ تغییری نکرد، سرانجام او را در آن جزیره دفن کردند».

همچنان در تفسیر فی ظلال القرآن آمده است: کسانی همچون ابو ایوب انصاری، مقداد و

ابو طلحه، در سنّ پیری آماده‌ی جبهه می‌شدند. وقتی به آنان گفته می‌شد که شما سال خورده‌اید، در جواب این آیه را تلاوت می‌کردند.

داستان ذی عبرت:

از حیان بن زید روایت شده که گفته است: با صفوان بن عمرو به جهاد رفته بودم، پیرمردی دمشقی را بر راحله‌اش دیدم که یورش میبرد، از بس که پیر شده بود ابروهایش بر چشمانش فروافتاده بود، نزد او رفتم و گفتم: کاکا جان! خدا تو را معذور داشته است، ابروهایش را بالا برد و گفت: برادر زاده! خدا ما را پیر و جوان و سواره و پیاده به جهاد فرا خوانده است، آگاه باش! خدا هر کس را دوست داشته باشد او را آزمایش می‌کند. آنگاه او را برمی‌گرداند و خدا فقط بندگان شکیبیا و سپاسگزار و ذاکر را آزمایش می‌کند که فقط الله را می‌پرستند. (طبری ۱۰/۱۳۸).

از زهری روایت کرده اند: سعید بن مسیب که بینایی یک چشمش را از دست داده بود، برای جهاد رفت و به او گفتند: تو مریضی و جهاد برایت زیان دارد. گفت: خدای متعال سبکبار و یا گرانبار ما را به جهاد فرا خوانده است و اگر نتوانم جهاد کنم بر سیاهی لشکر می‌افزایم و از وسایل حفاظت می‌کنم. «و جاهدوا بأموالکم و أنفسکم» این عبارت متضمن حکم و جوب جهاد با مال و جان است. اگر چنین امکانی وجود داشته باشد و همچنین به اقتضای وضع و نیاز مسلمانان با یکی از آن باید این مهم به انجام رسد. خواننده محترم!

تعدادی از علماء در تفاسیر خویش می‌نویسند که: حکم آیه (41 این سوره به آیه 91 سوره توبه) منسوخ گشته، ذکری همچو موضوعات پسندیده نمی‌باشد، بلکه حکم این آیه به حال خود باقی و پایدار است؛ زیرا هر وقت دشمن به منطقه ای از سرزمین مسلمانان حمله آورد، بصورت قطع جهاد بر تمام مردم آن دیار از بزرگ گرفته تا کوچک، واز پیر و جوان و... هر کس در حد توان خود، «فرض عین» خواهد بود که باید همه با هم، دست در دست هم در برابر دشمن استوار و پایدار قیام کنند و به دفاع جانانه بپردازند. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی).

شان نزول آیه 41:

551- این جریر از حضرمی روایت کرده که به او گفته شده است: عده‌ای از مردم که مریض، علیل و یا سالخورده بودند میگفتند: ما به خاطر نرفتن به جهاد گناهکار شمرده نمیشویم. پروردگار آیه: «انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا»، را نازل کرد. (طبری 16768 از وی روایت کرده و این مرسل است).

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشَّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوْ اسْتَنْعَنَّا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٢٢﴾

اگر [برای مسلمانان سست اراده و منافقان مسلمان نما] غنیمتی [بی رنج و مشقت] در دسترس بود و [راه] سفر [به سوی میدان جنگ] کوتاه و آسان بود، حتماً از تو پیروی میکردند، ولی مسافت طولانی راه برای آنان دشوار است. به الله سوگند می‌خورند که اگر میتوانستیم با شما بیرون می‌شدیم، خود را هلاک میکنند و الله میداند که آنها دروغگو اند. (۲۲)

تفسیر:

بعد از آنکه الله متعال فرجام ترک جهاد را بیان کرد و به نفیر عام فرمان داد؛ اینک به موضوع درمان آفت تخلف از جهاد می‌پردازد: میفرماید: «لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا» اگر منفعتی زودبایاب در پیش میبود یعنی: ای پیامبر! اگر آنان را به غنایمی نزدیک و سهل الوصول فرا میخواندی، «و سَفَرًا قَاصِدًا»: و آنان را به مسافرتی متوسط آسان و بی درد سر دعوت می‌کردی، «لَاتَّبَعُوكَ» تو آن متخلفان را می‌دیددی که همه با تو بیرون می‌شدند با تو می‌آمدند، اما نه به خاطر الله بلکه به طمع غنیمت.

«وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّفْعَةُ» اما راه و فاصله بر آنان طولانی و پر مشقت آمد، لذا از بیرون آمدن معذرت خواستند، آن هم با عذرهای نادرست و کاذب.

واقعیست امر اینست که: جهاد معیار خوبی و عالی برای آزمودن انسان هاست، غزوه تبوک برای منافقان گران آمد زیرا از یک سو این غزوه سفری دور و پر مشقت بود و از سوی دیگر، سال؛ سال قحطی و تنگدستی و فصل؛ فصل گرما بود. ولی منافقان خواستار سفر اسان و سبک و بدست آوردن غنیمت بودند.

«وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ» قسم دروغ یاد میکردند و میگفتند: اگر میتوانستیم با شما بیاییم، یعنی که اگر شرائط به ما اجازه می داد حتماً با تو به سوی جهاد بیرون می شدیم و هرگز تأخیر نمی کردیم، و اگر قدرت مالی و بدنی داشتیم، با شما به جهاد می آمدم. ملاحظه میشود که: دروغ و نفاق، ملازم یکدیگرند و منافقان برای فرار از کار، به دروغ قسم می خورند. و واضح است که سوگند دروغ، یکی از شیوه های کاری منافقانه است. خدای متعال در رد و تکذیب آن ها میفرماید: «يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ» با این قسم های دروغین، خود را به نابودی می کشند.

قابل یادآوری است که: آثار ترك جهاد را نمی توان با توجیه نابجا و دروغ از بین برد، بلکه شقاوت و هلاکت، پیامد قطعی آن است. پیامدهای فرار از جبهه، دامنگیر خود فراریان است.

«وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ(42)»: و الله متعال می داند که آنها در سوگندهای دروغین و عذرهای باطل خویش دروغ می گویند. چون آنها توانایی رفتن به جهاد را داشتند و نرفتند.

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعَلَّمَ الْكَاذِبِينَ(۴۳)

(ای رسول) الله تو را مورد بخشش و لطف قرار دهد، چرا پیش از آنکه [راستگویی] راستگویان بر تو روشن شود، و دروغگویان را بشناسی [از روی مهر و محبتی که به ایشان داری] به آنان اجازه [ترك جنگ] دادی؟(۴۳)

تفسیر:

«عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ» ای پیامبر! خداوند از تو درگذشت و تو را مؤاخذه نکرد، چرا به آنها در ترك جهاد و باقی ماندن در مدینه و بیرون نشدن به سوی تبوک اجازه دادی. مفسر تفسیر صفاة التفسیر می نویسد: در سرزنش پیامبر صلی الله علیه وسلم کمال لطف و مهربانی را نشان میدهد؛ چرا که عفو را قبل از عتاب آورده است، بدین وسیله احترام او را رعایت کرده است.

«حَتَّى يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعَلَّمَ الْكَاذِبِينَ(43)» چرا قبل از این که صادق از کاذب و منافق مشخص می شد آنها را رها کردی؟

در حالیکه باید انتظار می کشیدی اهل عذر از اهل نفاق و فرار مشخص شوند و امر راستگویان و دروغگویان نیز معلوم گردد، حال آنکه در قبول عذرهای آنها عجله نمودی! باید گفت که: حضور منافقان در جبهه، دارای ارزش نیست، ولی فرارشان از جبهه، موجب رسوایی آنان است.

امام مجاهد گفته است: این آیه درباره ی منافقین نازل شد، چند نفر از آنها گفتند: از پیامبر رخصت بخواهید، اگر اجازه داد بنشینید و اگر اجازه هم نداد باز بمانید. (طبری ۱۱/۱۴۲). آنها بر ماندن و نرفتن به جهاد اصرار داشتند و قطعاً به جهاد نمی رفتند هر چند که به آنها اجازه هم نمی داد. از این جهت الله متعال خبر داده است که اهل ایمان درخواست رخصت نمی کند و میفرماید:

شان نزول آیه 43:

552- این جریر از عمرو بن میمون اودی روایت کرده است: رسول اکرم (دو کار را انجام داد که به اجرای آنها مأمور نشده بود. یکی این که منافقان و متخلفین [از جنگ تبوک] را اجازه داد و دیگر این که از اسیران [بدر] فدیة گرفت. الله متعال آیه: «عَفَا اللَّهُ

عَنْكَ لَمْ أَذْنَتْ لَهُمْ» را در این خصوص نازل کرد. (مرسل است، طبری 16780 از عمرو بن میمون اودی و سیوطی در «أسباب نزول» 573 از عمرو روایت کرده اند. به «تفسیر قرطبی» 139/8 و «تفسیر شوکانی» 419/2 و «زاد المسیر» 705) مراجعه فرماید.

لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿٤٤﴾

کسانیکه به الله و روز آخرت ایمان دارند، درباره اینکه با مالها و جانهای خود جهاد کنند، از تو اجازه نمی طلبند. و الله به احوال (همچون) پرهیزگاران داناست (۴۴).

تفسیر:

«لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»: ای محمد! اهل ایمان آنانیکه به الله و روز آخرت ایمان دارند دربارهی جهاد و غزا از تو درخواست رخصت نمی کنند. واقعیت اینست که: ایمان به مبدأ و معاد، عامل اصلی تقوا و شهادت طلبی و حضور در جبهه هاست.

و کسانیکه به الله و روز آخرت ایمان دارند «أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ» به بذل جان و مال و جهاد سرعت به خرج می دهند، و مجاهد شخصی است که با مال و با جان خویش فداکاری کنند.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (44)»: و الله متعال میداند چه کسی تقوای او را رعایت مینماید و از رضوان او پیروی میکند، او می داند چه کسی در نیت خود صادق و در عمل خود نیکوکار است. معروف است که: متقی را در باید در جنگ و جبهه شناخت، نه در خانه و ایام صلح. قابل یادآوری است: مؤمن واقعی که عاشق جهاد و شهادت است، از شهادت خوف و ترس ندارد، و انتظار و ضرورت به اجازه و مرخصی هم نمی کشد.

طوری که در صدر اسلام کسانی بودند که با اصرار از پیامبر صلی الله علیه وسلم میخواستند که آنان را به جبهه اعزام کند، و هنگامی که پیامبر به دلیل نبود امکانات، جواب منفی به آنان میداد، از جواب رد متاثر می شدند و حتی گریان هم میکردند. طوری که در آیه (92 همین سوره) میاید: «تَوَلَّوْا وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ» یعنی اگر افلاس و غیره ایشان را از شرف جهاد فی سبیل الله بی بهره سازد دل هایشان بی قرار و چشمانشان پر سر شک گردد رفتار ننگینی که از جهاد کناره می جویند و اجازه نرفتن می طلبند شیوه طایفه ای است که بر وعده های کردگار یقین ندارند و زندگی آخرت را نمیشناسند و در بشارت های الله متعال به پیروزی اسلام و مسلمین به نظر شک مینگرند.

إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ ﴿٤٥﴾

فقط کسانی از تو اجازه می خواهند تا به جهاد نروند که (از طی دل) به الله و روز آخرت ایمان ندارند، و دل هایشان از شک پر شده است، لذا آنها در شک خود (مبتلا بوده) سرگردان اند. (۴۵).

تفسیر:

«إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»: ای محمد! فقط منافقانی و کسانی از تو در ترک جهاد اجازه می طلبند که به الله متعال و روز آخرت ایمان ندارند، ذکر ایمان به خدا و روز آخرت از آن روست که این دو امر، برانگیزاننده جهاد در راه الله متعال است. واقعیت امر اینست که جهاد میدان آزمونی برای باورها و اعتقادات است و منافقان چون ایمان به هدف ندارند، در پی بهانه جوی و فرار و اجازهی مرخصی هستند. عامل اصلی حضور در جبهه یا فرار از جنگ، بود و نبود ایمان است.

«وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ (45)»: و در وعده الهی و تهدید او شک دارند و آنها در این شک خود نیز آرام نیستند، بلکه بین کفر و اسلام حیران و سرگردانند. باید گفت که: بدتر از تردید، استمرار و باقی ماندن در شک است.

باید گفت که: آنها به‌سوی راه صواب ره نیافته و به پاداش الهی امید ندارند.

وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنَّ اللَّهَ إِنْبَعَثَهُمْ فَنَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ ﴿٤٦﴾

و اگر اینان (منافقان) به راستی اراده بیرون شدن (برای جهاد داشتند البته برای آن سامان و وسایل جنگ را آماده میکردند، و لیکن الله روان شدن آنها را (به جهاد) خوش نداشت پس آنان را از حرکت (باشما) منصرف گردانید و (گویا به آنها) گفته شد: بنشینید (درخانه‌های‌تان) بانحسبگان (ضعیفان و اطفال). (۴۶)

تفسیر:

«وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً»: اگر این منافقان صادقانه قصد خروج داشتند تا در کنار تو جهاد کنند و یا نیت غزا را می‌کردند، بیرون شدن با تو را به منظور اعلاای کلمه الله را دوست می‌داشتند حتماً آماده می‌شدند و تمام اموری را که برای یک مجاهد در سفر لازم است از سلاح گرفته تا توشه را تدارک میدیدند چنانکه مؤمنان برای این امر آماده‌گی گرفتند، و خود را آماده میکردند. پس عدم آمادگی از جانب آنها دلیل بر قصد تخلف آنها میباشد. لذا آنها در این ادعایشان دروغ‌گویند و در اصل، قصد رهسپار شدن به جهاد را نداشتند. واضح است که منافقان هرگز تصمیم جبهه رفتن ندارند. بالعکس مؤمن، آماده‌ی جهاد و منتظر رفتن به جبهه است، نه بی تفاوت و بی انگیزه.

«وَلَكِنَّ اللَّهَ إِنْبَعَثَهُمْ فَنَبَّطَهُمْ»: «ولی الله برانگیختن آنان را خوش نداشت پس آنان را از حرکت منصرف گردانید» یعنی: آنان را از بیرون رفتن با تو باز داشت و منصرف گردانید چرا که گفتند: اگر به ما اجازه ماندن داده نشود و به عازم شدن مجبور شویم، فساد برپا کرده و دشمن را علیه مؤمنان بر می‌انگیزیم. پس سست ساختن و بازداشتن آنها از حرکت، به مصلحت مؤمنان بود. واقعیت اینست که: شرکت در امر جهاد، از جمله توفیق الهی است که از نا اهلان سلب شده است.

«وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ (46)»: و برای آنها گفت در خانه‌های خویش در کمال ذلت و خواری بمانید و با اهل عذر از معلولان، فقرا، اطفال و زنان در خانه‌های خود بنشینید. این بیان برای آنان ذم است؛ چون آنها نشستن را بر رفتن به جهاد ترجیح دادند. و آیه قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم را درباره‌ی عدم خروج منافقین تسلی میدهد؛ زیرا رفتن آنها به جهاد بی‌فایده است و مصلحتی در آن نیست، بلکه موجب اذیت و مضرت هم میشود، از این رو خدا فرمود:

لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعَفُوا خِلَالَكُمْ بِبُعُونِكُمْ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٤٧﴾

(الله آنها را از بیرون رفتن باشما منع کرد که) اگر آنان با شما بیرون می‌آمدند، جز شرّ و فساد (و ایجاد تفرقه، نفاق و اختلاف) به شما نمی‌افزودند، و البته با سرعت در میان شما به فساد انگیزی می‌پرداختند و در حق شما فتنه جویی می‌کردند، در حالیکه در میان شما کسانی (سست و ضعیف) هستند که سخن آنها را می‌شنوند. و الله به احوال ظالمان داناست. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَبَالٌ»: به معنای اضطراب و تردید است. «خَبَلٌ»، یعنی جنون و «خَبَلٌ»، یعنی فساد. «اوضَعُوا»: از «ایضاع»: به معنای سرعت در حرکت و نفوذ است. «فِتْنَةٌ»: در اینجا به معنای تفرقه اختلاف و گمراهی است. «سَمَاعٌ»: به معنای جاسوسی است که طبق منافع دشمن، سخن چینی کند.

تفسیر:

«لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا»: اگر این منافقان با شما به جهاد بیرون شوند این بیرون شدن آنها برای شما جز ضرر، شر، فساد و شکست چیزی دیگری به ارمغانی

خواهد داشت الله متعال به مؤمنان دلداری می‌دهد که به خاطر تخلف گروهی از منافقان از جبهه، نگران نباشند.

«وَلَا تُضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ» زیرا آنها اهل توهین و ذلت اند و در سخن چینی در بین شما سرعت به خرج می‌دهند، تحرکات منافقان شان، بسیار سریع است، منافقان می‌خواهند، صف‌های شما را بشکنند، و در بین قلب‌های‌تان با اختلاف و ایجاد دشمنی مخالفت ایجاد نمایند و بدین ترتیب شما را از کفار می‌ترسانند.

«وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ»: در بین شما هستند افراد ضعیف‌القلبی که به گفته‌های آنان گوش فرا می‌دهند.

امام مجاهد گفته است: یعنی در بین شما افرادی هستند که به اخبار شما گوش می‌دهند و آن را به آنها می‌گویند، معنی اول روشن‌تر و مشهورتر است. قتاده و ابن‌کثیر آن را اختیار کرده‌اند).

یعنی همه‌ی مسلمانان، خطر منافقان را درک نمی‌کنند و بعضی ساده لوحان زود باور، تحت تأثیر قرار می‌گیرند.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (47)»: و الله متعال به احوال ظالمان علم کامل دارد و بر او هیچ امری از امور آنها پوشیده نیست و به زودی آن‌ها را براساس اعمال‌شان جزا می‌دهد.

و میداند که اگر با شما به جهاد بیرون آیند، چه آفاتی از سوی آنان علیه شما متصور خواهد بود! از این جهت، حکمت بالغه‌ی وی چنین اقتضا کرد که همراه شما به جهاد بیرون نیایند. شایان ذکر است که این گروه متخلف، از رؤسای اوس و خزرج بودند و عبدالله بن‌ابی ابن سلول رئیس منافقان از جمله آنان بود. آری! در میان بیرون رفتگان به جهاد از انصار مدینه، کسانی بودند که از این رؤسای خویش سخن شنوی داشتند چرا که هنوز برای آن رؤسا در میان قوم‌شان شان و هیبتی بود. (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

لَقَدْ ابْتِغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ (۴۸)

(دلیل فساد طلبی‌شان این است که) البته پیش از این فتنه را (در غزوه تبوک نیز) طلب کرده بودند و بر ضد تو نیرنگها و چاره‌اندیشی‌ها کردند، تا آن که حق (غلبه‌ی مسلمانان) آمد و امر (دین) الله آشکار شد، در حالیکه (منافقین) آن را خوش نداشتند. (۴۸)

تفسیر:

«لَقَدْ ابْتِغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ»: نباید فراموش کنید که: منافقان با قصد و انگیزه، سراغ فتنه می‌روند، بناءً منافقان فتنه‌انگیزی نموده و در این راستا پیش از غزوه تبوک تلاش کردند تا مؤمنان را از کفار بترسانند آنها را متزلزل نموده و دست به فساد و تباهی بزنند و در بین صفوف مسلمانان اختلاف ایجاد کنند طوریکه عبدالله بن‌ابی در روز احد با یارانش کنار کشید و منصرف گشت. همیشه به یاد داشته باشید، در زمانیکه تفرقه و فتنه، بروز میکند باید در این وخت رد پای منافقان را جستجو کنیم.

«وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ»: چنانچه در حق پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز دست به دسیسه و مکر زدند و اموری را ظاهر کردند که در نهاد آن‌ها نبود و در انجام مکر و حيله تلاش نموده و در راستای اجرای این مکرها در حق مسلمانان تبادل افکار و آراء نمودند،

«حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ (48)»: تا اینکه پروردگار با عظمت دین و پیامبر خود را نصرت داد و دینش غالب گردید و بر سایر ادیان پیروز شد. در حالی که منافقان از این پیروزی نفرت داشتند و از این ناحیه که دین اسلام بلندی و برتری حاصل کرد در خشم شدند. به یاد داشته باشید که: فتنه‌گری و تفرقه افگنی، کار همیشگی و دایمی منافقان بوده و تا پیروزی قطعی جبهه‌ی حق، شیطننت می‌کنند.

خواننده محترم!

از روزی که پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه تشریف آورد یهود و منافقان مدینه برخلاف پیامبر صلی الله علیه وسلم هرگونه فتنه‌انگیزی دریغ‌ناورزیدند، تقلب کردند و دست و

پا زدند تا نگذارند اسلام افزونی گیرد ولی چون در بدر ستون‌های کفر و شرک به ناکامی مواجه شدند و اسلام غلبه خارق العاده حاصل کرد؛ عبد الله بن ابی و رفقای او گفتند: ان هذا امر قد توجه (چنان مینماید که دیگر نتوان جلو کار را باز گرفت) بسا مردم از روی ترس به خواندن کلمه پرداختند چون در دلشان کفر نهان بود هنگامی که پیروزی اسلام را میدیدند رشک میبردند و حسد میخوردند، و سخت به قهر می‌آمدند.

فتنه انگیزیشان تازه نبود از اول شیوه شان این بود؛ در معرکه احد با جمع خود برگشته بودند ولی در پایان دیدند که چگونه حق غالب و باطل مغلوب و ذلیل می‌شود.

ابن کثیر در این مورد فرموده است: وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد مدینه شد تمام عرب یک صدا با او مخالفت ورزیدند و یهود و منافقین مدینه با او از درستی و وارد شدند. زمانیکه پیروزی بدر تحقق یافت و دین الله تعالی پیروز شد، عبدالله ابن سلول و یارانش گفتند: کاری است که پیش آمده است، لذا به صورت ظاهر به اسلام در آمدند، آنگاه هر گاه مسلمانان و اسلام به عزتی نایل می‌آمدند، کینه و غیظ آنها بالا می‌گرفت، از این رو خدا فرمود: «وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ» (مختصر ابن کثیر ۱۴۷/۲).

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِي اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿٤٩﴾

و از منافقان کسانی هستند که می‌گویند: (به پیغمبر) مرا اجازه ده (تا در جهاد شرکت نکنیم) و مرا در فتنه مینداز، آگاه باش که همین اکنون در فتنه افتیده‌اند و یقیناً دوزخ احاطه کننده کافران است. (۴۹)

تفسیر:

«وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِي»: بعد از بیان اجمالی موضع‌گیری منافقان در آیات قبل؛ اینک حق تعالی به بیان حال مجموعه‌هایی می‌پردازد که هریک از آنها، معرف و مصداق نمونه مشخصی از نمونه‌های نفاق اند: در بین منافقان کسانی‌اند که به تو ای محمد صلی الله علیه وسلم می‌گویند از من به خاطر تخلف از اشتراک در جهاد درگذر، به من اجازه و رخصت بده که بمانم، زیرا اگر تو این اذن را به من ندهی من گناهکار خواهم بود.

«لَا تَفْتِنِي»: مرا دچار فتنه و آشوب مساز. مرا شیدا و مفتون زیبارویان رومی مساز و گناه آلودم مکن.

در این هیچ جای شکی نیست که؛ بعضی از منافقان برای فریب متدینین، از عنوان‌ها و مسائل مذهبی استفاده می‌کنند.

«وَلَا تَفْتِنِي»: (به بهانه اینکه که گویا به دختران رومی نبیند، فرمان الله و رسولش را زیر پا می‌گذارند!) ولی به یاد داشته باشند که: بهانه‌گیری منافقانه برای فرار از جهاد، مایه‌ی کفر است.

ابن عباس (رض) فرموده است: این آیه در مورد «جد بن قیس» نازل شده است، وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم او را به جهاد با بنی اصراف یعنی رومیان فرا خواند، گفت: یا رسول! به من اجازه بده بمانم، و به وسیله‌ی زنان مرا با فتنه روبرو مفرما.

مفسر تفسیر کابلی مینویسند: منافق بزرگ (جد بن قیس) گفت: «مرا بگذارید؛ زنان روم زیبایی‌اند چون بدیشان بنگرم تاب نیارم بهتر آن است که آنجا بروم و مرا نبرید تا گمراه نگردم» این را گفت و به ترس و کذب پرده تقوی و زهد دروغی را بر جبین فرو آویخت و در مغاک گمراهی افتاد و هم کفر و نفاقش او را در مغاک جهنم جا خواهد داد، برخی دیگر حکم آیه را در باب همه منافقان گرفته و مطلب «لَا تَفْتِنِي» را چنین بیان کرده‌اند «اگر ما را با خود می‌برید به خسارت مال مبتلا میکنید» و بنابر آن به «اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا» به ایشان جواب داده شد.

«اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا»: آنان که از فتنه‌ی جنگ نگران و گریزانند، در فتنه‌ی بالاتری

خواهند افتاد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: بدانید که آنها در اعماق فتنه‌ای که از آن گریز داشتند سقوط کردند، بلکه در فتنه‌ی بسی بزرگتر یعنی تخلف از جهاد و برملا شدن کفر و نفاقشان سقوط کردند.

ابو سعود گفته است: فتنه را به منزله‌ی پرتگاه مهلک قرار داده است، از این رو برای آن «سقوط» به کار برده است که بیانگر فرو افتادن آنها در پرتگاه‌های اسفل السافلین است. (ابو سعود ۲/ ۲۷۵)

«وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (49)»: آتش دوزخ بر کافران از هر جهت احاطه دارد و برای آنها هیچ مجالی برای فرار وجود ندارد. زیرا اسباب و علل احاطه دوزخ در آنها فراهم است این بیان متضمن و عیدی شدید است.

شان نزول آیه 49 :

553- طبرانی و ابو نعیم و ابن مردویه از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: هنگامی که رسول الله (قصد خروج به سمت تبوک را نمود به جد بن قیس گفت: ای جد بن قیس، نظرت در باره جهاد با رومیان چیست؟ گفت: ای رسول الله! من معاشرت با زنان را بی‌نهایت دوست دارم، می‌ترسم چون زنان روم را ببینم شیفته و مفتون آنها شوم، لذا به من اجازه ماندن بده و مرا در فتنه نینداز. پس آیه:

«وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ اِنَّنِي لِي وَلَا تَفْتِنِي»: نازل شد. (طبرانی در معجم کبیر 2154 و 12654 از ابن عباس (رض) روایت کرده. و هیثمی در «مجمع الزوائد» 30/ 7 می‌گوید: «در این اسناد یحیی حمانی ضعیف است» برای تفصیل به «دُر المنثور» 3 / 49 و «زاد المسیر» 707) مراجعه فرماید.

إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلٍ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ ﴿٥٠﴾

اگر به تو خیری برسد آنها را میرنجاند، و اگر به تو مصیبتی برسد، می‌گویند: البته ما از پیش احتیاط خود را گرفتیم و (از نزد تو) شادمان بر می‌گردند. (۵۰) **تفسیر:**

«إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ»: ای پیامبر اگر در بعضی از غزوه‌ها خوبی و نیکویی مانند پیروزی و یا غنیمت نصیب توشود، منافقان اندوهگین می‌شوند. بر ما است تا دوستان و دشمنان خود را هنگام سختی‌ها و حوادث تلخ و شیرین بشناسیم.

حسنه: غنیمت و فتح و پیروزی و مصیبت: زخم و جراحت است.
«وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلٍ»: واگر به تو مصیبت، اندوه، نکبت و شکست برسد منافقان می‌گویند ما خویشتن را نگهداشته، مسرور میشوند و می‌گویند: ما خود احتیاط کردیم، و هوشیاری را به کار گرفتیم، پس قبل از این که با بلا روبرو شویم، برای جنگ بیرون نرفتیم.

ملاحظه میداریم که: منافقان فرصت طلب، از اذیت و ازار مسلمانان به نفع مقاصد خود، سوء استفاده و از تیز هوشی و آینده نگری خود تبلیغ می‌کنند.

«وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ (50)»: با سرور و شادی از آنجمن خود بیرون می‌آیند. (قرطبی گفته است: یعنی از ایمان اعراض می‌کنند و از این عمل خود بسیار راضی هستند)

در اینجا است که خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه وسلم دستور می‌دهد که برای شان سه اصل زیر را تفهیم کند:

شان نزول آیه 50:

556- ک: ابوحاتم از جابر بن عبدالله (روایت کرده است: منافقانی که در [غزوه تبوک نرفته در] مدینه مانده بودند، شایعات بد و ناگواری را در باره رسول الله صلی الله علیه وسلم (بین مردم پخش می‌کردند و می‌گفتند: محمد و یارانش در این سفر به دشواری‌ها و مشکلات زیاد گرفتار و عاقبت هلاک گشته اند. سپس خبر سلامتی نبی کریم و یارانش رسید و آنها را دروغگو و اندوهگین ساخت. در این باره آیه: «إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ...» نازل شد.

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾
 بگو: هرگز به ما جز آنچه خدا لازم و مقرر کرده، نخواهد رسید، او سرپرست و یار ماست و مؤمنان فقط باید بر الله توکل کنند. (۵۱)

تفسیر:

«قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا»: ای پیامبر بگو هرگز به ما مصیبتی جز به قضا و قدر الهی نمیرسد و او تعالی در سختیها و آسانیها متولی امور ماست، چون برای هر شدت و سختی صبری است و برای هر رخا و آسایشی شگری، وبصورت کل گفته میتوانیم که: مقدرات به دست پروردگار باعظمت است.

«هُوَ مَوْلَانَا»: آنچه پروردگار باعظمت برای مؤمن مقرر کرده خیر است، چون مولی برای بنده‌اش، بد نمی‌نویسد. «هُوَ مَوْلَانَا، اوست مولای ما» یعنی: اوست نصرت دهنده و کارساز ما، اوست که سرانجام، کار را به سود ما رقم زده و قطعاً دین خویش را بر تمام ادیان پیروز می‌گرداند و هر رخدادی هم که برای ما اتفاق بیفتد هر چند در ظاهر امر شر باشد در نهایت به خیر دنیا و آخرت ماست.

بالاترین درجه‌ی توحید، حرکت در مدار قانون الهی و سپردن سرنوشت به دست خدای حکیم است.

«وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (51)»: مؤمنان کار خود را به خدا تفویض کرده و جز او به هیچکس توکل ندارند. و شایسته آنها نیز همین است که چنین مطیع و متوکل باشند.

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْيَدِنَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبَّصُونَ ﴿٥٢﴾

بگو: آیا در باره ما جز یکی از این دو نیکی را انتظار دارید (یا بر شما پیروز میشویم و یا شربت شهادت می‌نوشیم)؟ و ما در باره شما انتظار می‌کشیم که الله از نزد خود باستان ما به شما عذابی برساند. پس انتظار بکشید و ما هم با شما در انتظاریم. (۵۲)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که این آیه مبارکه: توضیحی بر آیه‌ی قبل است که الله متعال را مولای مؤمنان دانست، پروردگاری که جز خیر نمی‌نویسد و حتی اگر شهادت هم مقرر کند، خیر و خوبی است.

«قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ»: اصل دوم که باید به منافقان تفهیم شود، این است: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم برای منافقان بگو شما در حق ما چه انتظاری دارید که با ما جز یکی از دو عاقبت نیکو برسد؟ یکی پیروزی و عزت در دنیا و دیگری شهادت و پاداش بزرگ آخرت. و هر یک از آن دو نیکوست!

نباید فراموش کرد که: دیدگاه «إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ»: را باید برای دوست و دشمن، تبیین، تبلیغ و واضح ساخت، و آن اینکه ارزشها و ملاک‌های ارزش گذاری، در بینش مؤمنان و منافقان متفاوت است. بطور مثال «إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ» در دید اهل ایمان، عمل به وظیفه مهم است، رفتن یا ماندن مهم نیست، مهم در خط بودن است، لذا فتح یا شهادت، هر دو پیروزی است. «و نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْيَدِنَا»: ولی ما در حق شما منتظریم تا اوتعالی بر شما عذابی کوبنده از آسمان بفرستد، تا ریشه‌ی شما از بیخ کنده شود یا ما شما را باستان خود، با غالب ساختن ما مؤمنان بر شما و کشتن و اسیر گرفتن و غارت کردن و به بندکشیدن شما.

باید یادآور شد: منافقان، اگر در جنگ و در مقابله با نظام اسلامی و مجاهدین کشته شوند، دوزخی‌اند و اگر بدون جنگ هم بمیرند، اهل دوزخ‌اند. پس در هر دو صورت به دست مؤمنان، یا هم از سوی الله متعال مبتلا به عذاب میشوند.

«فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرََبِّصُونَ(52)»: ملاحظه مینمایم که: مؤمن، به هدف و نتیجه‌ی کار یقین دارد طوری که میفرماید: پس شما منتظر باشید تا ببینید چه به سر ما می‌آید؟ که همانا سرانجام میمون و خجسته و ما هم در انتظار سرانجام امر شما می‌نشینیم. که همانا فرجام نامیون راکه کار شما بدان خواهد انجامید. این بیان متضمن تهدید و وعید است.

قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ(۵۳)

بگو: [ای منافقان!] چه از روی میل و رغبت یا بی میلی و اکراه انفاق کنید، هرگز از شما پذیرفته نشود؛ چرا که شما قوم فاسقی بودید. (۵۳)

مفسران می نویسند: منافقانی که در جنگ تبوک شرکت نکردند، می‌خواستند با کمک مالی به جبهه، خود را شریک پیروزی بدانند. طوری که در آیه مبارکه واضح شد:

تفسیر:

«قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ»: اصل سوم که باید به منافقان تفهیم شود، این است: ای پیامبر برای منافقان بگو! ای جماعت منافقین! در هر حالتی صدقه بدهید چه از روی رضایت میل و رغبت باشد یا اجبار، خدای تعالی هرگز صدقات شما را قبول درگاه خود نمی سازد.

نباید فراموش کرد که: انفاق تنها برای سیر کردن شکم نیست طوری که برخی آنرا تعبیر و تفسیر می نمایند بلکه در انفاق اصلاح روح و رشد معنوی هم مورد نظر اسلام است. و واضح است که: روح، نیت و باطن اشخاص، در ارزش اعمالشان اثر دارد. منافقی که از پیروزی مسلمانان ناراحت و از آسیب رسیدن به آنان خوشحال می‌شود، اعمالش با این الودگی باطن، بی اثر است.

امام طبری میفرماید: امر به معنی خبر است، مانند: اِسْتَعْفِرَ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَعْفِرَ لَهُمْ؛ یعنی از شما پذیرفته نمی شود اعم از این که به میل و رغبت انفاق کنید یا به اجبار. (طبری ۱۰/۱۵۲).

«إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ(53)»: علت عدم قبول انفاق آنها را بیان می‌کند؛ یعنی چون شما جماعتی نافرمان و متمرد هستید و از اطاعت الله متعال خارج شده و از جماعت مسلمانان خود را کنار کشیدید بنابراین شما در برابر اوامر الله متعال سرکشی نموده‌اید. در حالیکه الله متعال انفاق را فقط از تقوا پیشگان می پذیرد.

«فسق»: به معنی نافرمانی و تمرد است. و واضح است که؛ فسق، مانع قبولی اعمال است. مفسران می نویسند: عدم قبول انفاق منافقان، یا به این معنی است که در دنیا کمک‌های مالی از آنان دریافت نمی شود، یا آنکه در آخرت پاداشی ندارند. همچنان باید گفت که: شرط قبولی اعمال، تقوا و پاکدلی است و مسائل سیاسی، اجتماعی، عبادی و اخلاقی با هم پیوند دارند.

شان نزول آیه 53:

557- ابن جریر از ابن عباس(رض) روایت کرده است: جد بن قیس [به پیامبر اکرم که عازم غزوه تبوک بود] گفت: من زنان [روم] را که ببینم تاب نیاورده شیفته و مفتون آنها میشوم، ولی از دارایی خود کمکت می‌کنم. این آیه «أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ» درباره او که گفته بود تو را از نظر مالی حمایت می‌کنم نازل شده است. (طبری 16818 روایت کرده است).

وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كَسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ(۵۴)

و هیچ چیز مانع پذیرفته شدن انفاقهای آنان نشد جز این که به الله و پیامبرش کفر ورزیدند، و نماز بجا نمی‌آورند جز با کسالت و انفاق نمی‌کنند مگر با کراهت! (۵۴)

تفسیر:

«وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ»: با کفر، کسالت و کراهت،

اعمال خیر پذیرفته نیست طوری که در آیه مبارکه میفرماید: علت عدم قبول صدقات آنها کفرشان به الله متعال و پیامبرش است. صدقه کافر مردود و نمازش توأم با کسالت و اکراه و ریا و سنگینی است و عمل کسی که ریا کند قبول نمیشود. والله متعال در آیاتی متعددی، منافق را کافر دانسته است. و متخلفان از غزوه تبوک، به ظاهر مسلمان، ولی در باطن کافرند.

«وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى»: جز در حالت سستی و سنگینی و بی میلی به نماز نمی آیند. یعنی اهمیت دهنده اساسی به کارها، نیت و نشاط و عشق است. واقعاً در عبارت انگیزه مهم است، نه حرکات فیزیکی و ظاهری!

نقش نیت و انگیزه را در اعمال میتوان در داستان زیبا یوسف علیه السلام بخوبی درک و ملاحظه نمایم: بعد از اینکه زلیخا تمام دروازه های قصر را با دست خود بست و از یوسف کام خواست. اما یوسف علیه السلام به سوی در فرار کرد و زن هم به دنبال او می دوید. در این صحنه یوسف و زلیخا از نظر ظاهر و حرکات فیزیکی، هردو می دویدند، اما انگیزه های یکی فرار از گناه و انگیزه های دیگری گناه کردن بود. و این است معنای نقش نیت و انگیزه در اعمال انسان.

«وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ(54)»: نکته دیگر اینکه آنها جز به اکراه و بدون رغبت صدقه نمی دهند، چون نفاق بر قلب های آنها تراکم کرده است.

در آیه قبلی، به صورت فرض بیان شد که منافقان، چه با علاقه و چه از روی بی میلی اگر انفاق کنند، پذیرفته نیست. در این آیه مبارکه صورت واقعی و وجود خارجی را به بیان گرفته میفرماید که: انفاقشان از روی کراهت است، نه علاقه.

الله متعال در این آیه، سه عاملی را به عنوان عوامل بازدارنده پذیرفته بودن انفاق آنان ذکر میکند: اول کفر. دوم اینکه جز در حال کسالت و کاهلی نماز برپا نمی دارند، زیرا آنان نه از نمازگزاردن امید ثوابی دارند و نه از عذابی می ترسند پس نمازشان چیزی جز ریا نیست. سوم اینکه: «انفاق نمی کنند» اموالشان را «جز باکراهت» نه با رغبت و دلخوشی، از آن رو که آنها می پندارند؛ انفاق مال در راه الله متعال، قرار دادن آن در معرض انتلاف و نابودی است چرا که به وعده های الله متعال و پیامبرش صلی الله علیه وسلم در پاداش انفاق مال، هیچ باور ندارند.

همچنان در البحر آمده است: خدای متعال سبب عدم قبول نفقات آنها را کفر ذکر کرده است. و سپس لازمه ی کفر یعنی سستی و تنبلی آنها در نماز را به دنبال آورده است. و آنگاه ادای نفقه ی اجباری را یادآور شده است؛ چون از آن امید ثواب و بیم از عقاب ندارند. از میان اعمال نیکو این دو عمل ارزشمند و بزرگ یعنی نماز و انفاق را خاطر نشان ساخته است؛ چون نماز شریفترین اعمال بدنی و انفاق در راه خدا نیز شریفترین اعمال مالی است.

فَلَا تُعْجِبُكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ(۵۵)

و (فزونگی) اموال و اولاد آنها تو را در تعجب نه اندازد، چون الله میخواهد آنها را به وسیله اینها (مال و اولاد) در زندگی دنیا عذاب دهد، و جانیشان در حالی بیرون آید که کافر باشند. (۵۵)

تفسیر:

«فَلَا تُعْجِبُكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» ای شنونده! تو در اموال و اولاد و زینت دنیا این منافقان تعجب نکن، چون به ظاهر نعمت است ولی در باطن عذاب و بدبختی است.

الله متعال ایراده دارد تا این اموال و اولاد را سبب بدبختی و حزن آن ها در دنیا بگرداند چون قلب های آنها از ایمان، رضایت و شکر خالی گشته و به سرمایه ها و فرزندان شان

بسته شده است. همین‌ها در آخرت نیز موجب عذاب شدن آن‌ها در آتش دوزخ خواهد بود، چون زکات این اموال و سایر حقوق واجب آن‌ها را رها کردند. مفسر بیضاوی می‌فرماید: عذاب دنیوی آنها عبارت است از تلاش و مشکلاتی که به منظور کسب و نگهداری آن متحمل می‌شوند، و سختی مصایبی که به سبب آن می‌چشند. (بیضاوی ص ۲۲۶)

همچنان مفسران می‌نویسند: راه‌های عذاب شدن به وسیله‌ی مال از این قبیل است: عذاب در تهیّه آن، در نگهداری آن از سرقت و حریق و مردم حسود، به جا گذاشتن و رفتن هنگام جان دادن، پاسخگویی در قیامت برای چگونگی تهیّه و مصرف آن. به ذلت کشاندن ثروتمندان منافق، از سنت‌های الهی است. و باید یادآور شد که: عذاب الهی تنها در آخرت نیست، در دنیا هم وجود دارد.

«وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ (55)» دیگر اینکه مرگ آنها در حالی خواهد آمد که از مرگ نفرت دارند. «تَزْهَقَ» به معنای خارج شدن همراه با دشواری و تأسّف و حسرت است. از این‌روی ارواح آنها به مشقت بیرون می‌شود و در این راستا به شدت درد خواهند کشید، چراکه آنها به الله متعال و پیامبر صلی الله علیه و سلم کفر ورزیدند. پیام‌های منزله برانبیا علیهم السلام را نپذیرفته و بر کفر مصمم‌اند و با لجاجت و سماجت، در گمراهی فرورفته‌اند.

وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمُنْكَمٌ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ ﴿٥٦﴾

و آنها (برای آنکه نفاق خود را پنهان کنند) به الله قسم می‌خورند که آنها از شما (مسلمانان) اند، و حال آنکه از شما نیستند، و لیکن آنها قومی هستند که می‌ترسند (و تقیه می‌کنند). (۵۶)

تفسیر:

«وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمُنْكَمٌ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ»: یکی از ابزار کار منافقان، سوگند دروغ است. منافقان به الله قسم می‌خورند که در جنگ و یاری رسانیدن، با مؤمنان اند درحالی‌که دروغ می‌گویند. چون قلباً کافرند. ونهاد و عواطف‌شان با کفار است بناءً در قبول توبه‌ی منافق و باورکردن ادعایش عجله بخرچ ندهید، چون آنان دروغگو هستند. «وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ (56)»: از شما می‌ترسند که مانند مشرکین آنها را نیز به قتل برسانید. «يَفْرَقُونَ»: به معنای شدت خوف است، گویی قلبشان از ترس متلاشی می‌شود. و واضح است که: ترس و وحشت قلبی، از نشانه‌های دیگر منافقان است. بناءً آن‌ها نسبت به شما با زبان خویش اظهار مودت و دوستی می‌کنند در حالی که قلب‌های آنها پر از دشمنی و عداوت نسبت به شماست، علت اینکه آنها اسلام را اظهار داشتند و کفر را پنهان این است که از شما به شدت هراس دارند روی این اساس با نفاق، خود را از شما حفظ و وقایه می‌نمایند.

لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مَدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَ هُمْ يَجْمَحُونَ ﴿٥٧﴾

اگر پناهگاهی یا سنگری در مغاره‌های کوه‌ها یا هر گریزگاهی دیگر بیابند (که از تسلط مسلمانان در امان باشند)، البته با سرعت به طرف آن روی می‌آورند (تا از شما مخفی شوند). (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَلْجَأً»: مکان پناه گرفتن، پناهگاه. «مَغَارَاتٍ»: جمع «مَغَارَة» به معنای غار. «مُدْخَلًا»: دهلیز، سرداب، سوراخ، زیرزمینی است. «يَجْمَحُونَ»: از «جماح» به معنای حرکت شتابانی است که نتوان جلوی آن را گرفت.

تفسیر آیه:

«لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً»: منافق، هراسان و در پی فرصت است تا از وضع موجود بگریزد، طوری‌که می‌فرماید: اگر منافقان پناهگاهی بیابند که به آن پناه برند، و خود را در آن از آسیب شما نگهدارند.

«أَوْ مَغَارَاتٍ»: یا غارهایی را بیابند که خود را در آن از دید شما پنهان دارند تا آنان را به بیرون رفتن همراهتان به میدانهای جنگ ملزم نگردانید، «أَوْ مُدْخَلَايَ» یاسوراخی را یعنی: جایی چون تونل یا کانالی را بیابند که در آن از دید شما مخفی شوند «لَوْلَا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ» (57) «قطعاً شتاب زده به سوی آن روی می‌آورند، یعنی: چنان باشتاب به سوی آن پناهگاه روی آورده و از نزد شما میگریزند که هیچ چیز آنها را بر نمیگرداند چنانکه اسب اگر بر آن مهار نزنند به تندی می‌گریزد. باید یادآور شد که: محیط جامعه‌ی اسلامی برای منافقان، قابل تحمل نیست. (زندگی منافقان آوارگی است و با مسلمانان زندگی اضطراری دارند).

منظور از این آیه تذکر و یادآوری به مؤمنان است که اگر منافقین امکان فرار بیابند، از آنها فرار می‌کنند هر چند که بدترین و پست‌ترین مکان هم بیابند؛ چون کینه‌ی شدید شما مسلمانان را در دل دارند، پس به قسم‌های دروغین آنها فریب نخورید؛ چون که با شما و از شما نیستند.

پس اینان مخفیگاهی را برای پنهان کردن خود نمی‌یابند، هم از این روست که جز تظاهر به غیر حقیقت، دیگر راه و چاره‌ای فراروی‌شان وجود ندارد.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ﴿٥٨﴾

و بعضی از آنها (منافقین) درباره (تقسیم) صدقات بر تو عیب و ایراد می‌گیرند، پس اگر به آنها از آن داده شود، راضی می‌شوند، و اگر از آن داده نشوند، ناگهان ناراض (و خشمگین) می‌شوند. (58)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یلمزک»: از تو عیبجویی می‌کند، از تو ایراد می‌گیرد، عیبجویی می‌کند، طعنه می‌زند. «لمز»: عیب جویی روبروست و اگر پشت سر عیب جویی کنند، «همز» است. «یسخطون»: خشمگین می‌شوند. «وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمُكَ فِي الصَّدَقَاتِ»: در آیه متبرکه که الله متعال به بیان اوصاف مجموعه دوم از منافقان می‌پردازد: ای محمد! بعضی از منافقان در تقسیمی و توزیع که نسبت به صدقات (تقسیم زکات) انجام می‌دهی عیبجویی می‌کنند و تو را متهم به جانبداری و عدم رعایت عدالت می‌نمایند، «فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا»: اگر از آن صدقات به آنها بدهی کارت را تحسین می‌کنند. و اگر به آنها مطابق میل و رغبت آنها بدهی از تو راضی میشوند و به ستایشت می‌پردازند.

«وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ» (58): منافق به حق خود قانع نیست، خود خواه و بی‌منطق است طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: و اگر به آن‌ها آنچه را توقع دارند و از آن صدقات ندهی خشمگین می‌شوند و دست به عیبجویی و عیب میزنند و در عدالت تو طعن وارد می‌نمایند. چنین صفاتی از آن بندگان دنیااست که در غنائم طمع دارند و در غرامت‌ها جزع و فزع می‌نمایند.

شان نزول آیه 58:

558- بخاری از ابوسعید خُدَری روایت کرده است: زمانی رسول الله صلی الله علیه وسلم مشغول تقسیم غنائم بود، ذو خویصره به حضور مبارک ایشان آمد و گفت: عادلانه تقسیم کن، پیامبر اکرم (ص) گفت: وای به حالت! اگر من عادلانه تقسیم نکنم دیگر چه کسی عدالت را رعایت میکند؟ در این باب آیه: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمُكَ فِي الصَّدَقَاتِ...»، نازل شد. (صحیح است، بخاری 3610 و 5058 و 6163 و 6931، مسلم 1064، نسائی در «تفسیر» 240، ابن ماجه 169، طبری 16832 و واحدی در «وسیط» 2 / 505 همه از ابوسعید روایت کرده اند. به «زاد المسیر» 709) مراجعه فرماید.

وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ﴿٥٩﴾

و اگر آنان بدانچه الله و پیامبرش به ایشان داده اند راضی می‌گشتند و می‌گفتند الله ما را بس است به زودی الله و پیامبرش از کرم خود به ما میدهند، البته ما به سوی الله مشتاق و راغبیم (این برای‌شان بهتر بود). (۵۹)

تفسیر:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»: منافقان هرگز از الله متعال و تقدیرهای او راضی نمیشوند. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: و اگر منافقان به آنچه خدای تعالی به آنها توسط پیامبر خود داده قناعت کنند و به همان قسمت هر چند کم هم باشد قانع می‌شدند، برایشان بهتر بود.

یعنی بهتر این است هر چه راکه الله متعال به وسیله پیغمبر خویش ارزانی فرموده مسلمان باید بر آن شاد و قانع باشد و بر الله متعال متعال توکل کند و بداند که وی هرچه خواهد به فضل خویش کرامت می‌کند.

ابو سعود گفته است: آوردن نام الله برای تعظیم است. و یادآور این است که پیامبر صلی الله علیه وسلم هر کاری را انجام داده است به فرمان او بوده است. (ابو سعود ۲/۲۷۷). «وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ»: الله متعال برای ماکافی است و او هرگز ما را ضایع نمیسازد و متولی امور ماست. مانباید متاع فانی دنیا را نصب العین خویش قرار دهیم، تنها قرب و رضای حضرت ربّ العزّه را خواستگار بود، به دولت ظاهر و باطن که از بارگاه اُحدیّت می‌رسد مطمئن و مسرور باشد.

«سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ»: الله صدقه یا غنیمتی بهتر و بیشتر از آنچه به ما داده است به ما خواهد داد. زیرا فضل او نا محدود و عطایش ردّ نمی‌شود و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز در آینده به ما زیادت و بیشتر خواهد داد. ما نباید تنها و تنها به محدودیت، سختی‌ها و فشارها در نظر خود داشته باشیم و به نظر اندازیم، بلکه باید صبر پیشه خود سازیم، زیرا صبر، آینده بهتری را پیش می‌آورد. نباید فراموش کرد که: تلخی محرومیت‌های دنیوی، با وعده‌های قطعی پروردگار با عظمت به مؤمنان و نعمت‌های بهشتی، شیرین می‌شود.

«إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ» (59): محبت الله، زمینه‌ساز صبر، رضا و قناعت است، ما در فضل الله متعال طمع داریم و در طاعتش رغبت، اگر آن‌ها چنین سخنانی بر زبان بیاورند و گمان نیکو داشته باشند حتماً برای آن‌ها بهتر است.

امام فخر رازی می‌فرماید: ترک جواب در چنین موضعی بیشتر بر تعظیم و تهویل دلالت دارد. مانند آن است که به یک نفر بگویی: اگر پیش ما بیایی. و جواب را ذکر نکنی؛ یعنی اگر چنان کنی کاری بس مهم و بزرگ می‌دیدی. (تفسیر رازی ۱۶/۹۹).

نگاه کوتاه به مفاهیم آیات (56 الی 59):

1- منافقان با قسم خوردن، ایمان خود را ثابت می‌کنند و آن ایمان دروغین را در معرض نمایش قرار می‌دهند. [منافقون/۱].

2- منافقان در ادوار مختلف تاریخ بشریت، از بیم رسوایی و بدنامی، مردمی سرگردان، حیران، آشفته و پریشان و دشمن شادی مؤمنانند و می‌ترسند، ماهیت ناپاکشان آشکار گردد. بنابر این آرزو می‌کنند به جاهای امن پناه ببرند.

3- یکی از بدترین منشاءها و رسوایی‌هایشان طعنه زدن به پیامبر صلی الله علیه وسلم بود که از عدالت عدول کرده است. [بقره/۱۴].

4- این آیات مبارکه به ما می‌آموزاند که هر کس، فقط در پی گردآوری اموال دنیا باشد، نشان دورویی است؛ ولی آن کس که به فرمان خدا از متاع دنیوی بهره مند گردد و هدفش از آن، توسل و پیوستن به مصلحت‌های دین مبین باشد، راه حق را می‌جوید و از راه رفتگان است: «وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...».

خواننده محترم! در این آیه کریمه آداب بزرگی و پر مفهومی نهفته است و چهار مرحله را مطرح میدارد:

- 1- رضا و تسلیم به تقدیر الهی. «رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ» یعنی خشنود بودن به آنچه که خداوند و پیامبر به او عطا کرده است.
- 2- اظهار رضایت و خشنود بودن به زبان. به آنچه که خداوند و پیامبر به او عطا کرده است. «قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ»
- 3- امید به فضل و کرم الهی. انسان، سپاسگزار میگوید: الله و فرستاده اش رحمت و نعمت خود را در هر دو جهان به ما عطا میکند. «سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ»
- 4- بی‌توجهی به دنیا و رغبت به خداوند. و میگوید: ما به الله مشتاقیم و به سوی او می‌گراییم. «إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ».

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦٠﴾

صدقه‌ها تنها برای فقیران و مسکین‌ها و وظیفه‌داران (و کارکنان) جمع‌آوری صدقات و برای آنانی که دل‌هایشان به طرف اسلام رغبت داده می‌شود و در راه آزادی بردگان (از غلامی) و دینداران و در راه الله (مجاهدان) و برای مسافران (بازماندگان در سفر) اختصاص دارد، فریضه‌ای از طرف الله است. و الله دانا و باحکمت است. (۶۰)

تفسیر:

چون منافقان در تقسیم صدقات (اموال زکات) زبان به طعن بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم گشودند از این جهت تنبیه می‌شود که طریق تقسیم صدقات را الله متعال مقرر فرموده و مصارف آنرا تعیین نموده شرح آنرا به پیامبر صلی الله علیه و سلم اعطا فرموده است، و رسول الله صلی الله علیه و سلم بروفق آن تقسیم مینماید و نمیتواند پیروخواهش دیگران شود. و بدین ترتیب به فتنه‌انگیزی منافقان پایان دهد:

الله متعال در آیه متبرکه موارد مصرف صدقات (اموال زکات) را بشرح ذیل بیان فرموده است؛ طوری که میفرماید:

«إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ»:

امام طبری در تفسیر آیه مبارکه فرموده است: جز فقرا و مساکین و آنان که الله آنها را ذکر کرده است هیچ کس دیگر از صدقات بهره‌ای ندارد. (تفسیر طبری ۱۰/۱۵۷).
و از فحوای آیه مبارکه چنان معلوم میشود که: صدقات یعنی زکات منحصرأ به این هشت صنف بوده، پس جایز نیست زکات به غیر آنان داده شود.

اول: فقراء کسانی اند که: (هیچ دارائی نداشته باشند) زیادبن حرث (رض) میفرماید: «مردی نزد رسول الله صلی علیه و سلم آمد و گفت: از اموال زکات به من بدهید. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: بدان که الله متعال به حکم پیامبر یا کس دیگری در باب صدقات (اموال زکات) راضی نشده بلکه خودش در باره آن فیصله نموده و آن را به هشت قسمت تقسیم کرده پس اگر تو هم از آن اصناف هستی، اینک به تو نیز از آن می‌دهم».

دوم: مساکین: (که به قدر کفاف حاجت خود چیزی نداشته باشند) در حدیث شریف آمده است که اصحاب گفتند: مسکین کیست یا رسول الله؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «مسکین کسی است که توانگری را نمی‌یابد تا او را بی‌نیاز کند، توانگر نیز بر احوالش پی‌نمی‌برد و متوجه فقر وی نمی‌شود تا بر وی صدقه کند و او خود نیز از مردم چیزی درخواست نمی‌کند».

در نزد احناف مسکین کسی است که وضع اقتصادی از فقیر بدتر باشد. همچنین در نزد احناف، کسیکه مالک بیست دینار یا دویست درهم شرعی، یعنی نصاب زکات است، نباید زکات بگیرد و کسی که منزل و خادمی دارد، به اجماع علماء از زکات بی‌نیاز پنداشته نمی‌شود.

«وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا»:

سوم: برای عاملین (که حکومت اسلامی آنها را به تحصیل صدقات و سایر امور مأمور و مؤظف کرده باشد. یعنی: کسانی که حاکم مسلمانان آنها را برای جمع‌آوری اموال زکات

میفرستد، آنان نیز یکی از اصناف هشت‌گانه مستحق اموال زکات به شمار می‌روند. **«وَالْمَوْلَىٰ قَلْبُهُمْ»:**

چهارم: برای مؤلفه القلوب (کسانی که به اسلامشان توقع رود، یا در اسلام ضعیف و ناتوان باشند).

مفسران می‌نویسند که: مؤلفه القلوب زعمای قبایلی بودند که رسول الله صلی الله علیه وسلم دل‌هایشان را به دست می‌آوردند تا مسلمان شوند، یا بر اسلام پایداری نمایند.

مفسر امام نسفی علیه الرحمه می‌فرماید: «مؤلفه القلوب سه دسته‌اند: دسته‌ای که رسول الله صلی الله علیه وسلم با داد و دهش (عطا و بخشش)، آنها را به اسلام علاقه‌مند می‌ساختند تا مسلمان شوند، دسته دوم کسانی بودند که اسلام آورده بودند ولی همراه با ضعف و دسته سوم کسانی بودند که شرشان از مؤمنان به وسیله مال دفع میشد.»

پیروان مذهب حنفی و پیروان مذهب مالکی می‌فرمایند که: با انتشار اسلام و قدرتمند شدن آن، سهم مؤلفه القلوب ساقط شده است لذا اکنون مستحقان زکات فقط هفت دسته‌اند. شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «شکی نیست که اگر بار دیگر اسلام به غربت خویش بازگشت و مسلمانان ضعیف شدند، حاکم مسلمان می‌تواند سهم مؤلفه القلوب را احیا کند.»

امام طبری از صفوان بن امیه روایت کرده است: در حالی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در نظر من منفورترین انسان بود، به من صدقه عطا می‌کرد، تا به صورت محبوب‌ترین انسان در قلب من جا گرفت. (طبری ۱۰/۱۶۲).

«وَفِي الرِّقَابِ»:

پنجم: برای رقاب (غلامی که به تادیه بدل کتابت آزاد میشود یا آن را می‌خرند و آزاد می‌کنند و اسیرانی که به تادیه فدیة رها میشوند این مذهب شافعی‌ها و حنفی‌هاست.) اما مالکی‌ها و حنبلی‌ها می‌گویند: خریدن برده و سپس آزاد کردن بالاستقلال آن نیز شامل این معنی است. اصطلاح بردگان مکاتب: برده‌ای است که با مولای خود عقد می‌بندد بر این که آزادی خود را در برابر بهایی باز خرید کند و چون آن مبلغ را به مولایش داد، آزاد می‌گردد.

«وَالْغَارِمِينَ»:

ششم: برای غارمین: کسی که بنابر کدام حادثه نادر شده باشد یا مقروض باشد یا در اثر ضمانت دیگری بینوا شده باشد.

مراد از آنها: اشخاصی اند که زیر بار قرض بوده و توان بازپرداخت آن را ندارند، اما کسی که به سبب تصرفات ناموجه و اسراف آمیز خود مقروض شده باشد، وامش از وجوه زکات یا غیر آن پرداخت نمی‌شود، مگر مشروط به آن‌که از تکرار این شیوه در معاملات مالی‌اش توبه کند. رسول اکرم ص خود، کسانی را که زیر بار قرض بودند از وجوه زکات یاری کردند و همین‌طور به یاری‌کردن‌شان از بابت این وجوه، ارشاد نمودند. احناف می‌گویند: «غارم» کسی است که وامی بر گردن وی است و مالک نصابی که از وامش افزون باشد، نیست.

«وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ»:

هفتم: سبیل الله (اعانت مجاهدین) این صنف عبارت از اشخاصی هستند که: مجاهدان و مرزدارانی که در سنگرها و سرحدات کشور اسلامی آماده رویارویی با هر خطر احتمالی می‌باشند، که به منظور تأمین هزینه‌های جهاد و تقویت استحکامات دفاعی، از وجوه زکات به ایشان پرداخت میشود، هر چند توانگر هم باشند. ولی پیروان مذهب احناف فقیر بودن آنها را برای دریافت زکات، شرط کرده‌اند. همچنین حاجی که از مال و ثروت خویش جدا افتاده‌اند، شامل این دسته می‌شوند، هر چند توانگر هم باشند.

«وَابْنِ السَّبِيلِ»:

هشتم: ابن السبیل: (مسافری که در اثنای سفر مالک نصاب نباشد اگرچه در خانه خود مال داشته باشد) نزد حنفیه تملیک در هر صورت ضرور و فقر شرط است در غیر عامل غنی، تفصیل این مبحث را در کتب فقه مطالعه خواهند فرمود.

«فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ»:

الله آن را فرض و مقرر کرده است. یعنی: محدود بودن صرف اموال زکات در اصناف یادشده؛ حکمی ثابت و لازم است که حق تعالی آنرا بر بندگان فرض نموده و ایشان را از تجاوز از آن نهی کرده است «و خدا دانا» است به مصلحت بندگان و به آنچه که در توان آنهاست و برایشان دشوار نیست.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ(60):»

به منافع و مصلحت بندگان آگاه است. و جز به مقتضای حکمت کاری را انجام نمی‌دهد. در التسهیل آمده است: به منظور قطع امید و طمع منافقین مصرف زکات را بر این هشت صنف منحصر شده است. با این برداشت، این آیه با آیه‌ای که در آن از نحوه‌ی تقسیم غنایم ایراد گرفته شده بود ارتباط پیدا می‌کند. (التسهیل ۷۹/۲).

فوائد زکات:

1- ادای زکات، داروی رفع امراضی دنیا پرستی از قلب آدمی و سبک کردن علاقه به مال دنیا است. به همین دلیل قرآن میفرماید: «خذ من أموالهم صدقة تطهرهم وتزكهم بها»: [همین سوره/۱۰۳].

2- زکات، لذت‌های دنیا را محدود و مرزبندی می‌کند و شخص را به عالم بندگی و خداپرستی و آمرزش خواهی و می‌دارد.

3- ایستادن در برابر طغیانهای مال دنیا و سنگ دلی: «إن الإنسان ليطغى أن رآه استغنى» [علق/۶ و ۷].

بی‌نیاز بودن همان و طغیان و نافرمانی همان. بی‌گمان آن کس که با جان و دل، زکات بپردازد، طغیان و خواسته‌های مادی اش فرو کش میکند و می‌کاهد و با دل از خدا آمرزش می‌خواهد و به سوی او باز می‌گردد.

4- پرورش روح و روان از راه همدردی با بینوایان، نیکویی و احسان، تلاش در جهت رسانیدن خوبیها به جامعه و زدودن گرفتاریها و آسیبها از این و آن، تا صفات پاک آفریدگار را مخصوص خود بگردانید که پیامبر میفرماید: «تخلقوا بأخلاق الله»: رفتار و منشهای خدا را کسب کنید، به اخلاق خدا در آید.

5- انفاق کردن از راه نیکی و خیر و مصلحت عمومی، موجب آوازه‌ی نیک در دنیا و پاداش پایدار در آخرت است.

6- زکات، سعادت اجتماعی را برای آدمی محقق می‌گرداند، همان گونه که ایمان، سعادت و شادکامی روحی و نماز سعادت بدنی را می‌آفریند.

7- زکات؛ یعنی، شکر گزاری در برابر نعمت الهی که طبع شکر منعم هم واجب است. پس شکر نعمت، هزینه کردن آن در طلب خشنودی منعم خواهد بود.

8- زکات، الفت، مودت و صمیمیت را میان مسلمانان ایجاد می‌کند و کینه و حسد را از دل‌هایشان برمی‌دارد...

شایان ذکر است که زکات دهنده، برای زکات گیرنده هیچ گونه شرط و شروطی قرار ندهد. یادداشت:

حرف جر چهار گروه اول در آیه، حرف «لام» و حرف جر چهار گروه دوم حرف «فی» اند که تفسیر آن چنین می‌باشد: حرف جر لام، مفید ملکیت و تصرف مستقیم است و سهم این دسته‌ی اول به خودشان داده میشود و آنان، مخیرند آزادانه در آن دخل و تصرف کنند؛ اما سهم دسته‌ی دوم باید در جهتی قرار بگیرد که آنان، مستحق آن باشند: مثلاً: سهم بردگان باید در برابر آزادی آنان به اربابشان داده شود، سهم و امداران در مقابل وام، به طلبکار

برسد، سهم مبارزان مجاهد هم باید هزینه‌ی ساز و برگ و تدارکات جنگی گردد و سهم در راه ماندگان برای مخارج و نیازمندی‌های سفر آنان، منظور شود. پس، سهم دسته‌ی دوم مستقیماً تحویل آنان داده نخواهد شد مگر آن که در جهت تأمین هزینه‌های بر آورده شده باشد. (بنقل از تفسیر فرقان)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (61 الی 70) در باره موضوعاتی از قبیلی: منافقان، پیامبر را آزار می‌دادند سرپیچی از جهاد و سوگند خوردن دروغ، نگرانی از نزول قرآن از این که رسوایشان کند، استهزاء به آیات قرآن، اوصاف و مجازات آنان، بحث بعمل آمده است.

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنَىٰ قُلُوبِنَا خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤَدُّونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦١﴾

و از منافقان کسانی‌اند که پیغمبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: او سراپا گوش (خوش باور) است. بگو: گوش خیری برای شماست (زیرا از شما در می‌گذرد، و چونکه) به الله ایمان دارد و (سخن) مؤمنان را تصدیق می‌کند و برای آنانی از شما که ایمان آورده‌اند، رحمتی است. و آنانی که رسول الله را می‌آزارند، عذاب دردناک در پیش دارند. (٦١)

هنوز در این سوره مبارکه بحث در باره منافقان ادامه داشته و خطرات آنها را گوشزد میکند تا مسلمانان بطور بهتر و خوبتر از حیل و نیرنگ آنها برحذر باشند.

در این آیات متبرکه مجموعه سوم از منافقان را ذکر کرده است که عبارت است از اذیت و آزار رساندن به پیامبر صلی الله علیه وسلم، یاد کردن سوگند دروغین، مسخره کردن به آیات و شریعت پاک پروردگار با عظمت و دیگر اعمال ناپسند و کردار ناپاکشان. طوریکه می‌فرماید:

تفسیر:

«وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ النَّبِيَّ»: برخی از منافقان اشخاصی هستند که با قول و عمل پیامبر صلی الله علیه وسلم را اذیت می‌کنند.

«أَدْنَىٰ»: جوهری گفته است: «رجل أدنى» یعنی گفته‌ی همه کس را می‌شنود.

مفرد و جمع در آن یکسان است. (صاحح جوهری).

و مفسر زمخشری گفته است: اذن یعنی مردی که هر شنیده‌ای را می‌پذیرد و تصدیق می‌کند. عضوی که وسیله‌ی شنیدن است بدان موسوم گشته است (تفسیر کشاف ٢/٢٨٤).

یعنی بصورت کل باید گفت که: اذن: به شخصی گفته می‌شود که سخن هر کسی را که می‌شنود، و طوریکه گفتیم آنرا تصدیق میکند و میان سخن درست و نادرست فرقی نمی‌گذارد. منافقان هنگامی این سخن را به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نسبت دادند که به حلم آن حضرت (ص) و گذشت‌شان از جنایات خویش که ناشی از بزرگواری و بردباری و چشم پوشی ایشان بود غره شدند. که این نوعی دیگر از رسوایی‌های منافقان است.

«وَ يَقُولُونَ هُوَ أَدْنَىٰ قُلُوبِنَا»: و مدعی میشوند که ایشان به هر سخنی گوش فرا می‌دهند و هر خبری را تصدیق می‌نمایند.

«قُلُوبِنَا خَيْرٌ لَّكُمْ»: الله متعال این اتهام آنها را اینگونه رد می‌نماید که: او شنوای خیر است نه شر، خیر را می‌شنود و به آن عمل می‌کند ولی در صورت شنیدن شر به آن عمل نمی‌کند.

«يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ»: الله هر چه بگوید آن را تصدیق می‌کند و خبر و گزارش مؤمنان را می‌پذیرد؛ چون از اخلاص آنها با خبر است.

«وَ رَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ»: یعنی محمد از این جهت که سبب ایمان مؤمنین است برای آنان رحمت می‌باشد. و مقتدای آنها به سوی هدایت است

«وَ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (61)»: و هر که برای پیامبر صلی الله علیه وسلم

عیب و ننگ میسازند و چیزی را به زبان می‌آورند که شایسته‌ی ذات مبارکش نیست، در آخرت عذابی دردناک و دائمی خواهند داشت.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» مینویسد: «گوش‌سپردن به سخن دیگران، از بارزترین اوصاف رهبران بزرگ است زیرا گوش‌سپردن به دیگران، در به‌دست آوردن دل‌هایشان اثر بزرگی برجا می‌گذارد ولی منافقان این خصلت ممتاز را نقیصه‌ای برای رسول الله صلی الله علیه وسلم قلمداد کردند، در حالی که آیه کریمه نشان داد که گوش دادن رسول الله به سخن دیگران، همراه با احتیاط و دقیقاً هوشمندانه بوده است به‌طوری که ایشان میان سخنان حق مؤمنان و سخنان باطل دیگران، فرق می‌گذاشتند».

شان نزول آیه 61:

560- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: نبیل بن حارث به حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌آمد و در مجلس مبارک وی می‌نشست، نظرات و سخنان سودمند آن بزرگوار را می‌شنید و سپس گفتار او را به منافقان انتقال می‌داد. پس الله متعال آیه: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ النَّبِيَّ...» را نازل کرد.

طبری 16915 از ابن اسحاق به قسم مرسل روایت کرده و واحدی در «اسباب نزول» 508 بدون اسناد آورده. به «زاد المسیر» 712 مراجعه فرماید.

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾

(آن منافقان) برای (از روی حيله و تزوير و برای معذور نشان دادن خود نسبت به کارهای شنيع شان) در نزد شما به الله قسم می‌خورند تا شما را راضی کنند، حال آنکه الله و رسول اوسز او ارتزند که راضی‌شان کنند، اگر مؤمن هستند. (٦٢)

«يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ»: منافق، پیوسته در بیم، وحشت و اضطراب است و می‌خواهد با سوگند و تظاهر، از اعتقادات مذهبی مردم سوء استفاده کرده و توجه آنان را به خود جلب کند. طوریکه می‌فرماید:

ای مؤمنان! منافقان به شما قسم می‌خورند آنچه از آنها نقل شده را نگفته‌اند، این سخن‌شان به منظور جلب رضایت مؤمنان است.

منافقان در خلوت و مجالس خصوصی‌شان بر رسول الله صلی الله علیه وسلم طعنه می‌زدند و چون این خبرها به مؤمنان می‌رسید، نزد مؤمنان آمده و به ایشان سوگند می‌خورند که آنچه درباره آنها به‌گوش ایشان رسیده، واقعیت ندارد و آنها چنان سخنانی نگفته‌اند، بناءً بر مسلمانان است تا فریب هر قسم را نه‌خورند، چون گاهی مقدسات، دست‌اويز و وسیله نامقدس نامقدسین قرار می‌گیرد.

«وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ (62)»: درحالی‌که الله و پیامبرش بر این امر سزاوارتر اند تا رضایت‌شان به دست آورده شود، اگر این‌ها واقعاً آنگونه که می‌گویند مؤمن اند. الله متعال ذاتی است که نفع و ضرر آنها به دست اوست و پیامبر گرامی‌اش مبلغی از جانب الله است و مردم را به سوی راه اوتعالی و به سوی همه خوبی‌ها رهنمائی می‌نماید.

و نباید فراموش کنید که: برای شخصی مؤمن، رضایت الله متعال اصل و اساس است، نه پسند مردم، رضایت رسول، همان رضایت الهی است، هرکس رضای خلق را بر رضای خالق ترجیح دهد، سهمی از نفاق دارد و باید توبیخ شود.

در بیان شان نزول آیه کریمه آمده است: مردی از منافقان گفت؛ اگر آنچه محمد می‌گوید، حق باشد مسلمانان از خر هم بدترند! فردی از مسلمانان این سخنش را شنید و آن را به رسول الله صلی الله علیه وسلم رساند، ایشان به دنبال آن منافق فرستاده و او را مورد بازپرسی قرار دادند، اما او پشت سر هم سوگند می‌خورد که چنین سخنی نگفته است! همان بود که این آیه نازل شد. (تفسیر انوار قرآن).

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَن يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ ﴿٦٣﴾

آیا (منافقان) نمیدانند هر کس که با الله و رسول او مخالفت کند بی‌گمان برای او آتش دوزخ است که همیشه در آن میماند، و این یک رسوایی بزرگ است. (۶۳)

تفسیر:

«أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَن يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: آیا آن منافقان نمیدانند که هر کس از در دشمنی و مخالفت با الله و پیامبر درآید.

«يُحَادِدِ اللَّهَ»: به معنای دشمنی کردن با الله و تجاوز کردن از حدود الهی است. مفسر فخر رازی، این کلمه را از «حدید» به معنای سرسختی دانسته و گفته است: «محادّة»: یا به معنی تجاوز از قانون الهی است یا به معنای آنکه خود را يك طرف و الله را در سوی دیگر پنداشتن است.

«فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا»: به طور حتم داخل جهنم گشته و برای همیشه در آن خواهد ماند؟

«ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ (63)»: عجب خفت و ذلت عظیمی است! و شقاوتی است بزرگ که با بی‌آبرویی مقرون است؛ چون در مقابل عموم آبروریزی می‌شود.

يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهِزُّوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ ﴿٦٤﴾

منافقان (با اظهار ترس تمسخر آمیز) از آن می‌ترسند که سوره ای درباره آنان نازل شود که از آنچه در دل هایشان است آگاه سازد، بگو: مسخره کنید، یقیناً الله آنچه را که از آن می‌ترسید، آشکار می‌سازد. (۶۴)

تفسیر:

«يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ»: منافقان از آن بیم دارند که: بر پیامبر صلی الله علیه وسلم سوره‌ای نازل شود که آنان را رسوا ساخته، پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان را در جریان محتویات نفاق قلب‌هایشان قرار دهد.

در این هیچ جای شکی نیست که: منافق، هر لحظه از افشا شدن چهره منافقانه خویش در خوف و حراس است. در ضمن منافقان می‌دانستند که الله متعال بر کارشان آگاه است، همچنان می‌دانستند که پیامبر اسلام حق است و با خدا رابطه دارد، به همین دلیل تشویش و نگرانی نزول سوره‌ای و افشا شدن هویت شان بودند.

«قُلِ اسْتَهِزُّوا»: ای محمد! از روی تهدید به آن‌ها بگو، بر روش خویش آنگونه که میخواهید باقی بمانید و استهزا کنید، در این هیچ جای شکی نیست که: استهزا، یکی از شیوه‌های دائمی منافقان است. (شاید مراد از استهزا، در آیه مبارکه نفاق باشد).

«إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ (64)»: الله آنچه را که از بر ملا شدنش می‌ترسید و آنرا پنهان میکنید از قبیل نفاق، بر ملا می‌سازد. یا با فرودآوردن سوره‌ای و یا با آگاه ساختن پیامبرش از رازهای خائنه‌تان. باید یادآور شد که: سنت و وعده‌ی الهی در مورد منافقان، افشاگری است، پس از نیش‌های آنان نباید نگران باشیم.

مفسر امام زمخشری گفته است: اسلام را مورد تمسخر قرار می‌دادند. و می‌ترسیدند الله متعال به وسیله‌ی وحی آنها را افشا کند. تاجاییکه بعضی میگفتند: بدترین مخلوق الله فقط ما هستیم، آرزو میکردیم صد تازیانه بخوریم ولی چیزی نازل نشود که هویت ما را افشا کند. (تفسیرکشاف ۲/۲۸۶).

همچنان مجاهد گفته است: منافقین در بین خود به پیامبر صلی الله علیه وسلم عیب می‌بستند، سپس میگفتند: امید است الله راز ما را بر ملا نکند، آنگاه آیه‌ی «يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ»، نازل شد. (زاد المسیر ۳/۴۶۳).

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَحُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦٥﴾

و اگر از آنها بپرسی (چرا مسلمانان را مورد تمسخر قرار می‌دهید؟) البته می‌گویند: ما شوخی و بازی می‌کردیم، بگو: آیا به الله و آیات او و رسولش تمسخر می‌کردید؟ (۶۵)

تفسیر:

«وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَحُوضُ وَ نَلْعَبُ»: ای محمد! اگر منافقان در باره استهزای‌شان به قرآن، به خود و به اسلام در غزوه تبوک سوال کنی، ضمن اینکه عذر می‌آورند می‌گویند: ما فقط به منظور وقت گذرانی و تفریح و به اصطلاح شوخی چنین می‌گفتیم تا راه بر ما کوتاه گردد. برای آنها بگو آیا به خدای بزرگ و کتاب حکیم و رسول گرامی‌اش استهزا می‌کنید؟ آیا غیر از این، سخن دیگری نیافتید؟! منافقان برای تیرئه خود هم سوگند خوردند و هم قصد خود را صددرصد شوخی دانستند. (لام در «لَيَقُولُنَّ» حرف قسم و «إِنَّمَا» حصر را می‌رساند) و باید گفت که: دروغ گفتن و توجیه‌گری، از جمله کارهای دائمی منافقان است.

امام طبری گفته است: در حالیکه پیامبر برای غزوه تبوک میرفت، جمعی از منافقان در اطرافش بودند میگفتند: این مرد را نگاه کنید! می‌رود قلعه‌های شام را بگشاید. این کار بسی دور است! الله او را باخبر کرد، آنگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم پیش آنها رفت و گفت: چنین و چنان گفتید. گفتند: ای پیامبر خدا! سرگرم شوخی و مزاح بودیم وجدی نگفته‌ایم. آنگاه آیهی «قُلْ أِ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ (65)»: نازل شد؛ یعنی به آن منافقان بگو: آیا دین و شرع خدا و کتاب و پیامبرش را مسخره می‌کردید؟ استفهام برای توبیخ است.

باید یادآور شد که: اساساً مسخرگی و شوخی با مقدّسات دینی جایز نیست، تمسخر به الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم استخفاف به احکام الهی است و اگر زبانی و به طور شوخی نیز باشد کفر عظیم است چه جای که مانند منافقان از راه شرارت و خبث باطن چنین حرکت سرزنند.

شان نزول آیه 65 - 66:

561- ابن ابوحاتم از ابن عمر (رض) روایت کرده است: در غزوه تبوک یک روز مردی در میان گروهی از مردم گفت: ما هرگز نظیر قرآن این‌ها را ندیده ایم و نه شکم پرورتر و دروغ‌گوتر از این‌ها پیدا میشود و در میدان جنگ نیز، هیچکس بزدلتر و ترسو تر از این‌ها نیست. مردی در جوابش گفت: تو یک دروغ‌گوی منافقی، سخنانت را به اطلاع رسول الله میرسانم، و جریان را به آگاهی پیامبر رساند. پس وحی الهی نازل گردید. ابن عمر می‌گوید: همان شخص را دیدم در حالیکه به زین اسب رسول الله اویزان بود و پوست بدنش در اثر اصابت به سنگ‌ها کنده و زخمی میشد و در همان حال میگفت: ای فرستاده الله! ما بین خود برای شوخی و مزاح این حرف‌ها را می‌گفتیم و رسول الله میگفت:، آیا الله، پیغمبر و احکام الهی را تمسخر و استهزا می‌کنید؟ (طبری 16928 از زید بن اسلم از ابن عمر روایت کرده است، راوی‌های آن راوی مسلم هستند بدون هشام بن سعد مدنی بسیاری از علما او را ضعیف می‌دانند. طبری 16927 از زید بن اسلم به قسم مرسل روایت کرده، این صحیح‌تر است. «فتح القدير» 1194).

562- و از طریق دیگر همین قضیه را به نقل از ابن عمر به همین معنی روایت کرده و آن شخص را عبدالله بن ابی ابن سلول دانسته است.

563- از کعب بن ماکل روایت کرده است: مخشی بن حمیر گفت که: حاضرم محاکمه شوم و هر کدام از شما مرا صد ضربه تازیانه بزند در عوض از نزول وحی در باره‌مان نجات پیدا کنیم. پس گفتار منافقان به گوش رسول الله رسید و آنها نیز آمدند و از حضور سرور کائنات پوزش خواستند. در اینجا الله متعال آیه «لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ

نَعَفُ عَنِ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبُ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (66) را نازل کرد. کسی که الله او را مورد عفو قرار داد مخشی بن حمیر بود که از آن به بعد عبدالرحمن نامیده شد، او از خدای بزرگ استدعا کرد به درجه رفیع شهادت نایل آید، در حالی که محل کشته شدنش بر کسی معلوم نباشد، سپس در جنگ یمامه شهید شد و از قاتل و محل شهادتش هیچکس آگاه نیست. («در المنثور» 3 / 456 به ابن اسحاق، ابن منذر و ابن ابوحاتم نسبت کرده شده است.)

564- این جریر از قتاده روایت کرده است: عده‌ای از منافقان در غزوة تبوک گفتند: این مرد امیدوار است قصرها و قلعه‌های شام را فتح کند، اما این امر بسیار بعید به نظر میرسد. الله تعالی فرستاده خویش را از گفتار آنان آگاه ساخت. پیامبر (آنها را احضار کرد و گفت: شما چنین و چنان گفته آید، در جواب گفتند: شوخی و مزاح می کردیم. در اینجا بود که این کلام عزیز نازل شد (طبری 16931 به طور مرسل روایت کرده است.)

لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنِ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبُ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۶۶)

(بگو) عذر خواهی نکنید (که بیهوده است، چرا که) شما پس از ایمان آوردن کافر شدید، اگر گروهی از شما را (به خاطر توبه) مورد عفو قرار دهیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد، زیرا آنها مجرم بودند. (۶۶)

تفسیر:

«لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ»: ای منافقان! از این استهزاهای خود عذرخواهی دروغین نکنید که تمام این عذرها باطل و تمام اعمالتان موجب گناه و سخن‌تان کاملاً دروغ است، شما با استهزای خود کافر شدید.

«إِنَّ نَعْفَ عَنِ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ»: و اگر الله متعال توبه گروهی از شما را که به سوی اسلام بازگشتند و بر عملکرد خود نادم و پشیمان شده‌اند قبول کند، «نُعَذِّبُ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (66)»: در مقابل، حتماً کسانی را که بر کفر اصرار ورزیده و نفاق را پنهان داشتند و توبه نکردند را عذاب خواهد نمود یعنی دلیل مجازات منافقان، کفر و جرم سابقه دار آنان است.

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۶۷)

مردان منافق و زنان منافق (در نفاق و بی‌دینی مانند) یکدیگراند (که به گناه امر و از نیکی نهی میکنند و دست‌های خود را از انفاق کردن در راه الله) میبندند. الله را فراموش کردند، پس الله نیز آنها را از رحمت خود فراموش (محروم) کرد، واقعاً که منافقان فاسق و نافرمان‌اند. (۶۷)

تفسیر:

«الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ»: مردان منافق و زنان منافق بعضی ایشان (متحد و متشابه) با بعضی دیگرند (در کردار و دین)؛ یعنی مردان و زنان منافق همه اعضای یک حزب‌اند و بر کفر به خدای رحمان و جنگ با اهل ایمان اتفاق دارند. و در نفاق و دوری از ایمان به هم شباهت دارند و همانند اجزاء یک چیزند.

میان منافقان رابطه‌ای قوی می باشد منافقان، هرچند سوگند بخورند که از شمایند، باور نکنید، زیرا آنان جزء باند خود شانند.

یعنی زن و مرد هر دو، در اصلاح یا فساد جامعه نقش دارند، باید گفت که: نفاق دارای مراتبی و درجاتی است: بعضی از منافقان نقش رهبری دارند و بعضی دیگر، تأثیر پذیرند. ولی اهل نفاق با درجات مختلفشان، اصول و عملکردهای مشترکی دارند.

در تفسیرکشاف میفرماید: و منظور از گفته‌ی بعضهم من بعض این است که از جمله‌ی

مؤمنان نیستند. و نیز آنان را در این که به خدا قسم می‌خورند که از شما نیستند، تکذیب می‌کند. (تفسر کشاف ۲/۲۸۷).

سپس یکی از اوصاف آنان را آورده است که بیانگر اختلاف حال آنان و مؤمنان بوده و می‌فرماید: «يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ»: به کفر و نافرمانی و گناه امر می‌کنند، و از ایمان و اطاعت کردن نهی می‌نمایند.

«وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ»: و دستهای خود را فرو می‌بندند یعنی: از انفاق مال در صدقه و صلّه رحم و جهاد که اموری لازمی است، بخل می‌ورزند، بصورت کل باید گفت که: در فرهنگ منافقان، اساساً خیر رسانی وجود ندارد.

«نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»: طاعت الله را رها کردند و خدا هم آنها را از رحمت و فضل و کرمش محروم کرد و آنها را بسان فراموش گشته‌ها قرار داد. ملاحظه می‌داریم مجازات الهی، با کردار انسان متناسب است.

واقعیت اینست که: ترك امر به معروف، نهی از منکر و انفاق در راه الله، نشانه‌ی فراموش کردن الله متعال است.

و باید گفت که منافقان در محاسبات خود، مردم را در نظر می‌گیرند، نه الله متعال را. «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (67)» منافقان در یاغیگری و نافرمانی و خروج از طاعت الله به حدّ کمال رسیده‌اند. یعنی: منافقان در فسق‌شان کاملند، فسقی که عبارت از تمرد و بریدن از هر گونه خیری است.

مفسران مینویسند که: «الْفَاسِقُونَ»: کسانی که از فرمان خدا بیرون می‌روند و عاصی و کافر و گمراه می‌شوند.

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: نافرمان‌تر از همه، منافقان بد باطن‌اند که مردان و زنان آنها با وجود آنکه اسلام خود را به زبان اظهار و اقرار می‌نمایند در صدد آن اند که به انواع حیل مردم را فریب دهند و از حسنات باز دارند و به اعمال زشت مستعد گردانند و هنگام مصرف مشّت خویش را فروبندند خلاصه کلمه بخوانند، ولی از زبان و از دارائی‌شان مفادی به کس نرسد؛ چون آنها خدا را ترك کردند الله متعال نیز آنها را فرو گذاشت اینکه بعد از فرو گذاشتن آنها را کجا افکند در آیت آینده ذکر می‌شود.

وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٦٨﴾

الله به مردان و زنان منافق و کفار وعده آتش دوزخ داده، همیشه در آن خواهند ماند، همان (دوزخ) برای آنها کافی است، و الله آنها را از رحمت خود دور ساخته، و برای آنها عذاب همیشگی است. (۶۸)

تفسیر:

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ»: الله متعال به مردان و زنان منافق وعده داد که مصیر و مرجع آنها به سوی آتش جهنم است که در آن، «خَالِدِينَ فِيهَا»: برای همیشه خالد و جاویدان در آن خواهند ماند.

«هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَهُمُ اللَّهُ»: این آتش و همچنان حرمان آنها از بهشت و طرد کردن‌شان از رحمت الهی به عنوان و کیفر کافی است، «وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (68)» و برای آن‌ها عذابی است ثابت و هولناک که هرگز نه کم می‌شود و نه متوقف می‌گردد.

نباید فراموش کنید که: منافقان، بادر نظر داشت اینکه در دنیا خود را در کنار مؤمنان جابجا می‌سازند، ولی در آخرت، در ردیف کفار خواهند بود.

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أَوْلِيكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَوْلِيكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٦٩﴾

[همه شما منافقان و کافران در نفاق و کفر] مانند کسانی هستید که پیش از شما بودند؛ آنان از شما نیرومندتر و اموال و فرزندانشان بیشتر بود؛ آنان از سهمشان [که در دنیا از نعمت های الله داشتند در امور باطل] نفع گرفتند؛ پس شما نیز از سهمتان همان گونه که آنان از سهمشان بهره گرفتند بهره گرفتید، و به صورتی که [آنان در شهواتشان] فرو رفتند فرو رفتید؛ اینانند که اعمالشان در دنیا و آخرت تباہ و بی اثر است و در حقیقت اینانند که زیانکارند. (۶۹)

تفسیر:

«كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»: باید گفت که: راه کفر و نفاق همیشه بوده و سنت الهی نیز یکسان است. و تاریخ و سرنوشت امت ها، به یکدیگر شبیه است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: حال و وضع شما ای منافقان! مانند پیشینیان تان از کفار هستید، یا عمل شما مانند عمل پیشینیانتان است، «كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ فُؤَةً» با این تفاوت که کفار گذشته از این منافقان از لحاظ جسم و نیرو از شما قوی تر بودند.

«وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا»: و دارای اموال و اولاد بیشتری بودند؛ با این وجود الله آنها را نابود کرد، پس شما برحذر باشید که به چنان سرنوشتی گرفتار نشوید. باید گفت که داشتن و مالک بودن قدرت نظامی، «فُؤَةٌ» و اقتصادی، «أَمْوَالًا» و نیروی انسانی، «أَوْلَادًا» مانع قهر الهی نیست. اگرچه منافقان و کفار، همیشه به قدرت، مال و فرزند خود تکیه می ورزند و بدان افتخار می ورزند.

«فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ»: و از شهوات دنیا و لذت های آن حد اکثر بهره را بردند، باید گفت که در بهره مند شدن از منافع دنیوی، ایمان شرط نیست، کفار و منافقان نیز نصیب دارند. «فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ»: و شما نیز از این شهوات و بهره های دنیوی و خواست های پست مانند گذشتگان بهره بردید، به یاد داشته باشید که کامجویی ها و کامیابی های دنیوی، زود گذر است. و هر کامیابی و نعمتی، نشانه ی لطف الهی هم نیست.

«وَحُضِنْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا»: و در باطل، گناهان و مخالفت ها ماندی که آنها در باطل فرو رفتند و گناه کردند و دست به مخالفت زدند شما نیز فرو رفتید و به این ترتیب شما و آنها در لهو و لعب و تنعم و تُلذذ توأم با مخالفت امر خدای تعالی و مانع شدن از راه او بسیار عمل کردید.

یعنی اینکه فرو رفتن و غرق شدن در فساد و دین ستیزی، عامل سقوط است. «حُضِنْتُمْ، خَاضُوا» و گرنه، توبه و بازسازی پس از هرگناه، می تواند نجات بخش باشد. مفسر طبری میفرماید: یعنی ای منافقان! شما هم راه آنان را از بهره گیری از لذایذ دنیا در پیش گرفتید و مانند ملت های قبل از خود از آن استفاده کردید و مانند آن ملت ها در لجنزار باطل و دروغ فرو رفتید، بنابراین از گرفتار شدن به سرنوشت آنها برحذر باشید، تا کیفری را که آنان از جانب خدا دیدند، نبینید. (طبری ۱۰/۱۷۵).

«أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»: و هر کسیکه چنین اعمالی انجام دهد در واقع عملش باطل شده و تمام تلاشش در دنیا و آخرت برباد رفته و مصیر او به سوی هلاکت است. «حبط شد» یعنی: تباہ، نابود و برباد شد «اعمالشان» مراد اعمالی است که از نظر شکلی و صورتی، اعمال نیک است.

همچنان برخی از مفسران در تفاسیر خویش مینویسند که: هدف از حبط عمل در دنیا، شاید افشای چهره ی واقعی منافقان و بی ارزش شدن کارهای نیک آنان باشد.

اما تباہی اعمال منافقان در دنیا به این مفهوم است که سرانجام، غنا و بی نیازی ای که بدان امیدوارند، به فقر و مسکنت می انجامد و عزت و شرفی که بدان چشم دارند، به ذلت می پیوندد و قوتی که بدان امیدوارند، به ضعف می گراید.

ولی تباہی اعمال شان در آخرت بدین مفهوم است که: سرانجام به دوزخ رهسپار می شوند

و به چیزی از اعمالی که آن را طاعت و قُرْبَت می پنداشتند، بهره مند نمی‌شوند. در نهایت باید گفت که: عامل کفر و نفاق، سبب حبط اعمال انسان می‌گردد. «أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (69)»: و آن گروه همان زیانکارانند زیرا در برابر این اعمال خویش، هیچ ثواب و مکافات ندارند. الله متعال ثروت آنها را تبدیل به فقر و عزت‌شان را تبدیل به ذلت و نعمت‌شان را به عذاب مبدل کرد.

در حدیث شریف آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، قطعاً شما و جب به و جب و قدم به قدم از سنت‌های پیشینیان پیروی می‌کنید؛ تا بدانجا که اگر آنان به سوراخ سوسماری در آمده باشند، شما هم به آن وارد می‌شوید». أصحاب(رض) گفتند: یا رسول الله! مراد شما از پیشینیان ما چه کسانی‌اند؟ آیا اهل کتابند؟ فرمودند: «آری! چه کسانی جز آنانند؟».

أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمُ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُظْلَمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٧٠﴾

آیا به آنها (مشرکین و منافقین) خبر کسانی که پیش از آنها بودند به آنان نرسیده؟ (یعنی) قوم نوح و قوم عاد و قوم ثمود و قوم ابراهیم و باشندگان مدین و قریه‌های زیر و زیر شده که پیغمبران‌شان دلائل واضح و روشن برایشان آوردند (لیکن کفر ورزیدند و به سبب آن بر ایشان عذاب آمد) پس الله هرگز به آنها ظلم نکرده بود، ولی آنها بر خود ظلم می‌کردند. (۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

نبأ: خبر مهم. خبری که دارای فائده بزرگ و مفید علم یا ظن باشد و اگر دارای این سه شرط نباشد، آن را نبأ نگویند.

عاد: نام قومی است که هود علیه السلام بر آنها مبعوث شد. آنها در سرزمین احقاف از یمن سکونت داشتند «وَأَذْكُرُ أَخَا عَادٍ إِذْ أُنذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ 21 احقاف».

ثمود: نام قومی است که صالح علیه السلام بر آنها مبعوث گردید. از قبائل عرب ما قبل تاریخ هستند. در محلی به نام وادی القری ما بین حجاز و شام سکونت داشتند(قاموس قرآن/ثمد). اصل ثمد، آبی است که ماده نداشته باشد.

مدین: نام شهری بود که شعیب علیه السلام در آن مبعوث گردید. و این کلمه ده بار در قرآن مجید تذکر رفته است. در قاموس کتاب مقدس آن را مدیان ضبط کرده و گوید: به قول بعضی زمین مدیان از خلیج عقبه تا به موآب و کوه سینا امتداد داشت. شاید همان شهر «معان» در اردن باشد.

«مؤتفکات»؛ افک: ساخته بر گرداندن چیزی از حقیقتش. مؤتفکه: بادی که از مسیر خود بر می‌گردد و آن را عوض میکند و نیز زمین زیر و رو شده. مراد از مؤتفکات، شهرهای ویران شده و زیر و رو شده است.

تفسیر:

«أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: آیا به این منافقان خبر کفار پیشین به گوش شان نرسیده است؟ آن خبر و گزارشی که دارای اهمیت و در خور توجه و تأمل است؟ و آن عبارت است از: گزارش کارنامه پیشینیان‌شان و جزایی که در قبال آن در زمانیکه از پیامبران شان نافرمانی کردند با چه جزای مواجه شدند؟

قابل یادآوری است هر کسیکه از تاریخ عبرت نگیرد باید توبیخ شود. «أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» بهترین درس برای زندگی امروز، عبرت از تاریخ گذشتگان است.

الله متعال در این آیه مبارکه از آن پیشینیان و گذشتگان فقط شش گروه از پیشینیان را ذکر میکند که اعراب فی الجمله اخبارشان را شنیده و از داستان هایشان آگاه بودند.

«قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ»:

اول: خبر: «قوم نوح» که به وسیله توفان، به هلاکت رسیدند.

دوهم: خبر قوم «عاد» که به وسیله‌ی تندباد نابود گردیدند.
سوم: خبر قوم صالح، «ثمود» که به وسیله‌ی غرش صاعقه از میان رفتند.
«وَ قَوْمِ إِبْرَاهِيمَ»

چهارم: خبر «قوم ابراهیم» که نعمت‌ها از آنان سلب شد و به جای آن مورد عذاب قرار گرفت و الله متعال پشه را بر آنان مسلط کرد، و نمرود ملعون را به وسیله پشه به هلاکت رساند.

«وَ أَصْحَابِ مَدْيَنَ»
پنجم: خبر «أصحاب مدین» قوم شعیب که به عذاب «یوم الظلة» (روز سایه شدند)، زلزله آنان را فروگرفت و نابود شدند.
«وَ الْمُؤْتَفِكَاتِ»:

ششم: خبر «أهل مؤتکفات» یعنی: مردم شهرهای زیر و زبر شده قوم لوط، که خداوند متعال با سنگباران یا سنگ‌هایی از نوع سجیل به هلاکت‌شان رسانید. و آن شهرها را بدان جهت که از ریشه و پایه برآنان منقلب و واژگون گشت به طوری که فراز آنها به فرود آنها تبدیل شد، «مؤتکفات» نامیدند.

«مؤتکفات»: از «انتکاف» به معنای زیر و رو شدن است که در این جا اشاره به سه آبادی محل زندگی قوم لوط دارد که با عذاب زیرورو شد.
«أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ»: پیامبرانشان آن گروه‌ها و طوایف شش‌گانه با معجزات روشنی به نزد ایشان آمدند، اما آنان را تکذیب کردند.
ملاحظه میشود که: قهر الهی در طول تاریخ بشریت همیشه؛ پس از اتمام حجت به وقوع پیوسته است.

«فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ»: الله متعال آنها را از روی ظلم و ستم نابود نکرد، بلکه در مقابل گناهانشان آنها را نابود کرد.

«وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (70)»: اما آنها با ارتکاب نافرمانی و کفر به خود ستم کردند. به سبب کفر به الله متعال و عدم انقیاد در برابر پیامبرانش. بناءً باید گفت که: سرپیچی از دستورات الهی، ظلم به خویشتن است. همچنان قابل یادآوری است که: انسان دارای اختیار است و میتواند در برابر همه‌ی معجزات، خودش تصمیم بگیرد. ولی میخواهم این مطلب را به تمام وضاحت بیان بدارم که: قهر الهی به خاطر اصرار و استمرار بر ظلم است. الله متعال هیچکس را بدون سبب و بی‌موقع و بی‌موجب سزا نمی‌دهد مردم خود گناه میکنند و لابد عذاب الهی بر آنها فرود می‌آید. که از الله متعال استدعا میداریم که الهی ما را از عذاب الهی در امان بدارد. آمین یارب العالمین.

نگاهی موجز به دروس حاصله از این آیات:

دورویی و نفاق، دردی بی‌درمان و ریشه‌دار است و کسانی که این صفت پست را دارند، در هر عصر و دورانی با منافقان پیشین و پسین، یکسانند و در مقابل کار نیک دستانشان را فرو می‌بندند. [منافقون /7].

آنان، گرفتار عذاب اند: 1- عذاب آتش خاموش نشدنی دوزخ. 2- در آن ماندگار بودن. مکافات و مجازات از جنس کردار انسان است: طوری که در آیه متبرکه آمده است: «نسوا الله فنسيهم 67»: آنان، فرمان خدا را فراموش کردند، خدا نیز رحمت خود را از آنان بر گرفت. [جزاء سیئة سیئة مثلها شوری/ 40]، [جائیه/ 34] (بنقل از تفسیر فرقان)

علت هشدار عذاب به کافران و منافقان در هر عصری، مشترک است؛ و آن، این‌که: متاع و زیورهای فانی دنیا را بر جهان آخرت، ترجیح می‌دهند و با شیوه‌های نادرست از آن استفاده میکنند و از مکر، حيله، تزویر، خیانت و تکذیب پیامبران، خود داری نمی‌ورزند. آیه‌ی «کالذین من قبلکم»: بر مشروعیت قیاس و الحاق اشباه و نظایر، دلالت میکند و آیه‌ی «فاعتبروا یا أولی الأبصار» مؤکد آن است. [حشر/ 2].

در قیامت کافران، از مزد و پاداش کردارشان محروم اند: «أولئك الذين حبطت أعمالهم»، «وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ».

نابودی ملل پیشین به سبب ستم و کفر پیشگی و تکذیب کردن پیامبران، مایه‌ی عبرت و پند و اندرز خردمندان است.

کیفر بدون ارتکاب گناه ممکن نیست: «فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ»: خداوند، آنان را نابود نکرد، مگر آنگاه که پیامبران را فرستاد و آن ملل نافرمانی کردند و به کارهای موجب کیفر دست زدند. پس، خودشان ستمگر بودند و نابودی خود را فراهم آوردند.

خواننده محترم!

بعد از این که الله متعال اوصاف زشت و ناپسند منافقان را به بیان گرفت، اینک به دنبال آن در آیات متبرکه (71 الی 72) در باره صفات ستوده‌ی مؤمنان و مکافات اخروی آنان، بحث بعمل می‌آورد.

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾

مردان و زنان با ایمان دوست و یار یکدیگرند؛ همواره به کارهای نیک و شایسته امر می‌کنند و از کارهای بد و ناپسند منع می‌کنند، و نماز را برپا می‌کنند، و زکات می‌پردازند، و از الله و پیامبرش اطاعت می‌نمایند؛ یقیناً الله آنان را مورد رحمت خویش قرار میدهد؛ زیرا خدا توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است. (۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أولياء»: جمع ولی، سرپرستان، یاران و پشتیبانان، دوستداران.
أولياء بعض: یاران یکدیگرند. حکیم: فرزانه، کسیکه هرچیزی را در جای خود قرار میدهد و تمام کردار و رفتارش عین صواب و صلاح است. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»: مردان و زنان مؤمن دوست و یار و پشتیبان یکدیگرند. یعنی: دل‌هایشان در محبت و عطف دوجانبه، با همدیگر متحد است و عاملی که ایشان را با هم یکجا و هم‌آوا ساخته، کار دین و ایمان به الله متعال است چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مؤمن برای مؤمن همانند ساختمان است که بعضی از آن بعضی دیگر را مستحکم می‌گرداند، آنگاه انگشتان‌شان را در یک دیگر داخل کردند».

بناءً باید گفت که جوامع اسلامی مؤمنان، نسبت به یکدیگر از طرف خداوند، حق ولایت و نظارت همراه با محبت دارند و بی‌تفاوت نیستند.

امر به معروف و نهی از منکر که بر همه‌ی مردان و زنان با ایمان واجب است، برخاسته از حق ولایت بر یکدیگر است.

«يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»: ایمان در اصلاح فرد و جامعه، نقش به‌سزایی دارد، این‌ها همواره مردم را به خیر و نیکی مورد رضایت الله دعوت می‌کنند و آنان را از هر عمل ناپسند که قهر و غضب الله متعال را برانگیزد منع می‌کنند. یعنی: به آنچه که در شرع معروف و پسندیده است نه منکر و ناپسند، که توحید الله سبحان و تعالی و ترک پرستش غیر وی از آن جمله است و از هر منکری اعم از عمل بد، گفتار زشت و حالات نادرست نهی می‌نمایند. یعنی آنها به عکس منافقین هستند که به ناپسندی امر و از نیکی نهی می‌نمایند.

«وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ»: و نماز را بر کامل‌ترین وجه آن اقامه می‌کنند. «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» به خاطر جلب رضایت خدا زکات را به مستحقان می‌دهند.

«وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: و از الله متعال و پیامبر صلی الله علیه و سلم با انجام اوامر و اجتناب از نواهی اطاعت میکنند، «أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ» این‌هایی که دارای چنین صفاتی‌اند به زودی خدای تعالی آنها را با تحقق وعده خود مبنی بر ثواب و پاداش رحم میکند و هرگونه عذاب را از آنها باز می‌دارد و نجات‌شان می‌دهد و به این ترتیب هر آنچه را طلب کرده‌اند برای آن‌ها محقق می‌سازد و آن‌ها را از هر ترس و هراسی در امان می‌سازد و از حکمت او تعالی ثواب دادن نیکوکار و کیفر دادن بدکار است.

«إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ»: همانا الله غالب و مقتدر است و کسی که از او اطاعت کند مغلوب نمیشود. و هر کس از او نافرمانی کند دلیل می‌گردد. «حَكِيمٌ (71)» حکیم است؛ که هم پاداش و هم عقاب را در جای مناسب آن قرار می‌دهد. و در بخشش و انتقام حکمت را رعایت می‌کند. باید متذکر شد که: امر به معروف و نهی از منکر، اقامه‌ی نماز، پرداخت زکات و اطاعت از الله و رسول، وظیفه و عملکرد دائمی مؤمنان است. «يَأْمُرُونَ، يَنْهَوْنَ، يُقِيمُونَ، يُؤْتُونَ، يُطِيعُونَ» (فعل مضارع رمز استمرار را بیان داشته است).

امام فخر رازی در تفسیر خویش مینویسد: بعد از این که الله مؤمنان را به عنوان یاران یکدیگر توصیف کرد، پنج امر را برای جدا کردن مؤمن از منافق آورده است: منافق به منکر امر نموده و از معروف نهی میکند، جز با حالت سستی و تنبلی به نماز بر نمی‌خیزد، از زکات و سایر واجبات دریغ می‌ورزد و اگر دستور رفتن به جهاد را دریافت کند، تخلف می‌ورزد و دیگران را باز می‌دارد. اما مؤمن به عکس آن به معروف امر و از منکر نهی میکند، نماز را به شیوه‌ی اکمل آدا میکند، زکات را پرداخت میکند و به اطاعت خدا و پیامبر میشتابد، از این رو خدا صفات مؤمنان و منافقان را در ترازوی موازنه قرار داده و میفرماید: وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، همان طور به مقایسه‌ی آتش جهنم و بهشت پرداخته که مقایسه و موازنه‌ای لطیف است. (تفسیر رازی ۱۶/۱۳۰).

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۷۲)

الله به مردان و زنان باایمان باغهایی از بهشت وعده داده است که از زیر (درختان و قصرهای) آن نهرها جاری است در آن همیشه خواهند بود و [نیز] قصرهای پاکیزه در بهشتهای جاودان [به آنان وعده داده است] و رضا و خشنودی الله از همه چیز بزرگتر است. (در حقیقت) این است کامیابی بزرگ. (۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جَنَاتٍ»: جمع جنت: باغ انبوه و در هم فرو رفته که زمین اطراف خود را فرا گرفته باشد. «مَسَاكِنَ»: جمع مسکن، سراها، منازل. «طَيِّبَةً»: پاکیزه، زیبا، گِیرا و جذاب. «جَنَاتِ عَدْنٍ»: اسم خاص، برای جایگاهی در بهشت و منزلی از منازل آنجاست. مانند فردوس، به دلیل: «جَنَاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ» [مریم/۶۱]. «رضوان»: خشنودی و خرسندی.

تفسیر:

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»: در مقابل ایمان به مؤمنان وعده‌ی باغ‌هایی را داده است که درختانش برگ سایه دار دارند، و از زیر درختانش نهرهای آب جاری است. خَالِدِينَ فِيهَا برای همیشه در آن اقامت می‌کنند. نعمت‌هایش زوال‌پذیر و نابود شدنی نیست. خداوند متعال به مردان و زنان مؤمن وعده نموده تا آنها را وارد بهشت‌هایی سازد که درختانش برگ سایه دار دارند، و از زیر درختانش نهرهای آب جاری است. «خَالِدِينَ فِيهَا»: برای همیشه در آن اقامت میکنند. نعمت‌هایش زوال‌پذیر و نابود شدنی نیست. و این نعمت برای همیشه ماندگار و جاوید بوده که بزرگترین امتیاز بهشت، خلود در آن و جاودانگی نعمت‌های آن است.

«وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ: و نعمتی مستمر در قصرهای آباد، نیکو و منازل جذاب و زیبا در بهشت خُلد است که توأم با اقامت دائم بدون انقطاع، بدون کدورت و إخراج خواهد بود.

زندگی آخرت تنها معنوی نیست، بلکه مادی و جسمانی است. مسکن خوب، وقتی ارزشمند است که در منطقه‌ی خوب باشد.

مفسر حسن میفرماید: عبارتند از کاخ های ساخته شده از مروارید و یاقوت قرمز رنگ و زبرجد. (تفسیر کشاف ۲/۳۸۹).

«جَنَّاتِ عَدْنٍ»: طبق روایات، بهترین و شریف‌ترین منطقه‌ی بهشت و جایگاه پیامبران و صدیقان و شهداست، منطقه‌ای که از نظر خوبی، به خیال کسی خطور نکرده است.

«عدن» به قول راجح: نام شهری در بهشت است. در حدیث شریف به روایت ابو هریره س آمده است که فرمود: «گفتیم؛ یا رسول الله! بهما از بهشت بگویند که ساختمان آن چگونه است؟ فرمودند: خشتی از طلا و خشتی از نقره است، ملاط آن مشک است، ریگهای آن مروارید و یاقوت و خاک آن زعفران، هرکس که به آن در آید، خوش برخورداری شده و هرگز آزاری نمی‌بیند، جاودانه در آن میماند و نمی‌میرد، نه جامه‌هایش کهنه می‌شود و نه جوانی‌اش از بین می‌رود».

«و رِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»: و علاوه بر این ها برای آنها رضوانی بزرگتر از هر نعمتی، از جانب خداست.

زیرا او جای سعادت و نعمت، و امنیت از خشم پروردگار درکسب رضوان الهی است بناءً باید گفت که: لذت های معنوی، بالاتر از لذت های مادی بهشت است. در حدیث شریف به روایت ابی سعید (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند متعال به اهل بهشت میفرماید: ای اهل بهشت! میگویند: لبیک ای پروردگار ما! به فرمان حاضریم و خیر همه در دست توست. میفرماید: آیا راضی شدید؟ میگویند: پروردگار! مگر ما را چه شده است که راضی نباشیم درحالی‌که تو به ما چیزهایی بخشیده‌ای که به هیچ یک از مخلوقات عطا نکرده‌ای؟ میفرماید: آیا به شما بهتر از این را عطا نکنم؟ میگویند: پروردگار! مگر چه چیز بهتر از این است؟

میفرماید: خشنودی‌ام را بر شما روا داشته و بعد از آن هرگز بر شما خشم نمی‌گیرم». «ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (72)»: و این پیروزی میباشند که هیچ پیروزی و سعادت دیگری با آن برابری کرده نمی‌تواند، جایی که در آن راحت نفس و روشنی چشم و سرور خاطر و بهره جسم توأم با مقام نیکو و قرارگاه خوب است.

خوانند گان گرامی!

در آیات متبرکه (73 الی 78) موضوع جهاد علیه کافران و منافقان، ثعلبة بن حاطب مورد بحث قرار گرفته است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۷۳)

ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است. (۷۳)

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ»: ای پیامبر با کافران و منافقان با مال و جان و زبان خویش جهاد کن و بر آنها با عمل و قول خود سخت بگیر تا حق از آزار و اذیت آنها در امان بماند.

در این آیه مبارکه میفرماید که: هم با دشمنان آشکار خارجی مبارزه کنیم، «جَاهِدِ الْكُفَّارَ»، هم با دشمنان پنهان داخلی. که همانا «وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ» که منافقین هستند. ابن عباس (رض)

فرموده است: یعنی با کفار با شمشیر و با منافقین با زبان ستیز کن. «وَأَغْلَظْ عَلَيْهِمْ» با جهاد و جنگ و تهدید، بر آنان سخت بگیر. با در نظر داشت اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم، سرچشمه‌ی رحمت است، ولی به خاطر کفر و نفاق دشمنان، مأمور به خشونت می‌شود. «وَمَا وَاهُمْ جَهَنَّمُ»: مرجع آنها به‌سوی دوزخ است مسکن و جایشان جهنم است. «وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (73)» و چه بد قرار گاهی است دوزخ. این‌ها نظر به عملکرد بد خویش برای همیشه در دوزخ جاودان خواهند بود. واقعیت همین است که منافق، بدعاقبت است.

ابن کثیر از حضرت علی رضی الله عنه روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم با چهار شمشیر مبعوث گشته است: شمشیری برای مشرکین: «فَإِذَا أَسْلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ» وقتی ماه‌های حرام سپری شد، با مشرکین بجنگید. و شمشیری برای اهل کتاب: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ...» و شمشیری برای منافقین. «جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ» و شمشیری برای طاغیان و گردنکشان. «فَقَاتِلُوا آلَ ابْنِ مَرْثَدَةَ حَتَّى تَقَى إِلَى أَمْرِ اللَّهِ». (مختصر ابن کثیر ۱۵۶/۲). آنگاه آیات مربوط به جهاد با این چهار گروه را تلاوت کرد. از این روایت چنین دانسته میشود که منافقان اگر نفاقشان را اظهار نمایند، جهاد مسلحانه علیه آنان لازم است و این قول؛ انتخاب ابن‌جریر طبری است. مفسر تفسیر کابلی می‌نویسد: جهاد عبارت از منتهای کوشش است. در دفع چیزهای ناپسند گاهی به سلاح؛ وقتی به شمشیر؛ زمانی به قلم؛ نزد جمهور امت در مقابل منافق (که لساناً به اسلام معترف است و از دل مسلمان نمیباشد) جهاد بالسيف مشروع نیست و در عهد نبوت نیز چنین نشده ازین جهت لفظ جهاد در این آیت به معنی عام می‌باشد یعنی با زبان با شمشیر با قلم به هرچه مصلحت باشد جهاد شود بعضی علماء برآن اند که اگر نفاق منافق تمام آشکار شود با وی نیز باید به شمشیر جهاد کرد؛ به‌رحال چون در غزوه تبوک نفاق منافقین سرتاسر آشکار شد در این آیت هدایت آمد که نسبت به آنها به سختی رفتار کنند، پیامبر صلی الله علیه وسلم چون فطرت بس ملایم و مهربان داشت. «فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِن لَّهُمْ وَ لَوْ كُنْتُمْ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنَّفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران، آیه 159) و این حکم از بارگاه الهی به وی شده بود که «وَ أَحْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (آیه 215 شعرا) و منافقان به ظاهر در زمره مؤمنان بودند حضرت پیغمبر در باره آنها نیز به عفو و مهربانی رفتار میکرد اما، هنگامی که در تبوک عناد و عداوت خویش را آشکار کردند و از ناموس حیا گذشتند فرمان الله متعال به پیغمبر در رسید که اکنون با منافقان به سختی رفتار کند این بدکاران به نرمی و ملایمت راه حق را نمی‌پذیرند.

انواع جهاد:

در تفسیر فرقان آمده است که: جهاد سه نوع است: 1- جهاد با دشمن آشکار و رودر رو 2- جهاد با شیطان، جهاد با نفس بدفرمای هوسها. [توبه/۴۱]، [حج/۷۸]. 3- جهاد با کفار و دشمن آشکار که به مسلمانان و آب و خاک و سرزمینشان یورش می‌آورند، این جهاد، به وسیله‌ی اسلحه‌ی زمان، پیش میرود؛ اما جهاد با منافقان و دو چهرگان با قدرت بیان و اقامه‌ی حدود بر آنان است. حال اگر منافقان هم در صف دشمنان جنگی قرار گرفتند، باید آنان را نیز با اسلحه و امکانات زمان، جواب داد. منافقان در برگشت از نبرد تبوک قصد جان پیامبر را کردند؛ اما به آرزو نرسیدند.

يَخْلَفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَعَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكْ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۷۴)

(منافقان) به الله قسم می‌خورند که (سخن کفر) نگفته‌اند، در حالیکه بدون شک سخن کفر را

گفتند، و پس از (اظهار) اسلامشان کافر گشته‌اند و عزم انجام کاری را نمودند که آنرا حاصل کرده نمیتوانند، و به اعتراض نپرداختند مگر به سبب آن که الله آنان را از فضل خود توانگر ساخت و پیغمبرش. پس اگر (از نفاق) توبه کنند برایشان بهتر است، و اگر روی بگردانند الله در دنیا و آخرت آنان را به عذابی دردناک مبتلا میکند و آنان در روی زمین هیچ کارساز و مددکاری نخواهند داشت. (۷۴)

تفسیر:

«يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا»: قبل از همه باید گفت که: دروغگویی و قسم خوردن به دروغ، از نشانه‌های منافق است. طوریکه میفرماید: منافقان قسم یاد می‌کنند خبرهایی که راجع به سب و طعن‌شان نسبت به دین به تو رسیده را نگفته‌اند، آن‌ها در این ادعای خود دروغ می‌گویند. این منافقان سخن کفر را بر زبان آورده و پیامبر صلی الله علیه وسلم را دشنام دادند و در دینش طعن زدند و به این ترتیب از اسلام بیرون شده و نتوانستند کاری را که بر آن مبنی بر قتل پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم هنگام بازگشت از تبوک عزم کردند انجام دهند.

قتاده فرموده است: این آیه مبارکه در باره‌ی ابن سلول نازل شده است؛ یک نفر از طایفه‌ی جهنه و یک انصاری به نزاع برخاستند: مرد جهنی بر مسلمان انصاری غالب آمد. ابن سلول به جماعت انصار گفت: آیا برادر خود را یاری نمیدهید؟ به خدا قسم داستان ما و محمد همان ضرب المثلی است که می‌گوید: سگ را چاق کن تا تو را بخورد. یک نفر از مسلمانان مسأله را به حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم گزارش داد، پیامبر صلی الله علیه وسلم شخصی را به دنبال ابن سلول فرستاد. ابن سلول قسم خورد که چنان چیزی را نگفته است، آنگاه این آیه نازل شد. (مراجعه شود به محاسن التأویل ۳۲۰۴/۸. محمد جمال الدین بن محمد سعید بن قاسم الحلاق القاسمی (المتوفی: 1332ه).

«وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ»: کلمه‌ی کفر عبارت است از سخنان ابن سلول که گفته بود: «اگر به مدینه برگشتیم شریف و محترم پست را بیرون می‌کند».

«وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ»: و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده‌اند یعنی: بر فرض صحیح بودن اسلام‌شان، آنچه را که موجب کفر است انجام داده‌اند، یا بعد از اظهار اسلام، اظهار کفر کرده‌اند، «وَهُمُومَا لَمْ يَنَالُوا» و قصد کاری را کرده‌اند که موفق به انجام آن نشدند. مفسران می‌نویسند که: پیامبر صلی الله علیه وسلم هنگام مراجعت از تبوک، جداً از لشکر اسلام از راهی عبور می‌کرد که بر فراز کوه واقع بود تخمیناً دوازده تن از منافقان در حالیکه روهای خویش را پوشیده بودند؛ خواستند در تیره‌گی شب به حضرت وی گزندی رسانند یا از کوه فرود افکنند حذیفه و عمار در موکب (گروه سواران یا پیاده‌گان) پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - بودند؛ عمار محصور شد و حذیفه چنان جنگ کرد که روی شترانشان را باز گردانید؛ چون منافقان روهای خویش را پوشیده بودند حذیفه و عمار آنها را شناختند پیامبر صلی الله علیه وسلم به حذیفه و عمار يك يك اسامی آنها را تشریح فرمود و امر کرد آنها اظهار نکنند در «وَهُمُومَا لَمْ يَنَالُوا» اشارت است به این واقعه نیت ناپاکی که آنها نمودند به فضل خدا انجام نشد بعضی علماء گویند وقتی میان لشکر اسلام نزاع افتاد منافقان کوشیدند نزاع مهاجر و انصار را دامن زنند اما، ناکام ماندند و پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را اصلاح فرمود. (بنقل از تفسیر کابلی) همچنان امام ابن کثیر رحمه الله در تفسیر آیه‌ی 74 سوره ی توبه نوشته است؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از بازگشت از غزوه‌ی تبوک مورد هجوم دوازده نفر قرار می‌گیرند که آن دوازده نفر جزو منافقانی بودند که به ظاهر خود را میان مسلمانان جا زده بودند و در آن هنگام پیامبر صلی الله علیه وسلم به عمار و حذیفه رضی الله عنهم امر نمود تا آن دوازده نفر را تعقیب نمایند سپس آنها نیز آن دوازده نفر را شناسایی کرده و به پیامبر صلی الله علیه وسلم گزارش دادند ولی ایشان بدانها فرمود که این موضوع را کتمان کنند.

«وَمَا تَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ» از پیامبر صلی الله علیه وسلم عیب جویی نکرده‌اند جز به خاطر این که خدا آنها را با برکت و فضل خود از دیگران بی نیاز کرده است و پیامبر جز بی نیازی از آنان گناهی ندارد. چنین عبارتی وقتی گفته می شود که طرف بی گناه باشد. سپس الله متعال از آنها خواست توبه کنند.

و فرمود: «فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ» اگر از نفاق توبه کنند، توبه و رجوعشان برای آنان بهتر و برتر است. ملاحظه می‌داریم که: راه توبه حتی برای آنان که نقشه قتل پیامبر را کشیدند، باز است.

«وَإِنْ يَتَوَلَّوْا» و اگر از توبه اعراض و بر نفاق اصرار ورزند، «يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا» خداوند آنان را عذاب میکند به عذابی دردناک در دنیا «فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» در دنیا از طریق کشته شدن و به اسارت در آمدن آنها را عذاب میدهد و در آخرت با آتش و خشم خدای توانا.

برخی از مفسران می نویسند که: عذاب منافقان در دنیا؛ بی‌پناهی، سرگردانی و وحشت درونی است که همواره مضطربند. «وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (74)» و برای آنها هیچ دوستداری نیست تا حفظشان کند و به آنها منفعت برساند و هیچ یاری دهنده‌ای نیست تا عذاب را از آنها دفع کند.

شأن نزول آیه 74 :

565- ک: ابن ابوحاتم از ابن عباس(رض) روایت کرده است: جلاس بن سوید بن صامت از کسانی بود که در غزوة تبوک از دستور نبی کریم (سرپیچی کردند و گفتند: اگر این مرد راستگو باشد بدون تردید ما از خران پست‌تریم.

عمیر بن سعید این سخن او را به رسول الله رساند. جلاس در حضور رسول الله سوگند یاد کرد که این سخن را نگفته است. خدای متعال آیه: «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا...» را نازل کرد. گفته اند: او پشیمان شد و توبه کرد و به توبه خود پایبندی خوبی نشان داد.

568- ک: ابن ابوحاتم از انس بن مالک روایت میکند: نبی اکرم (مسلمانان را پند و اندرز میفرمود که شخصی از منافقان گفت: اگر گفتار این آدم راست باشد ما از خران هم پست‌تر و بدتریم. این سخن را زید بن ارقم شنید و به گوش پیامبر رساند، اما آن شخص گفتار خویش را انکار کرد. همان وقت آیه: «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا...»، نازل شد (بی‌هقی در «دلایل» 4 / 57 از موسی بن عقبه از عبدالله بن فضل از انس روایت کرده اسناد این قوی نیست از جهت اسماعیل بن ابواویس. به فتح القدير 1202) مراجعه شود.

569- ابن جریر از ابن عباس(رض) روایت کرده است: روزی رسول الله (در سایه درختی در میان گروهی از مسلمانان نشسته بود، گفت: کسی نزد شما می‌آید که با چشمان شیطانی نگاه می‌کند. سپس مردی چشم‌آبی پدیدار شد، رسول الله او را به حضور خواست و گفت: تو و یارانت چرا مرا دشنام می‌دهید؟ آن شخص رفت و رفقای خویش را به حضور مبارک پیامبر آورد.

آنها قسم یاد کردند که چنان سخنی نگفته اند و پیامبر ایشان را عفو کرد. در این باره آیه: «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا...» نازل شد(طبری 16988، طبرانی 12307، احمد 2407 و 3277 از ابن عباس روایت کرده اند. هیثمی در مجمع الزوائد 11407 میگوید: «این حدیث را احمد و بزار روایت کرده‌اند، راوی‌های آنها راوی صحیح است» به فتح القدير 1203 مراجعه شود.

570- از قناده روایت کرده است: دو نفر - یکی از قبيلة جهینه و دیگری از بنی غفار - باهم درگیری و نزاع پیدا کردند. جهینه با أنصار هم پیمان بود و غفاری بر جهینی غالب شد. ابن سلول به طایفه اوس گفت: برادر خود را یاری نمایید، به خدا سوگند مثل ما و این‌ها آنچنان است که گفته اند سگ خود را فربه کن تا پاره‌ات کند. اگر به مدینه برگردیم عزیزان و گران‌مایگان آن دیار، زبunan و فرومایگان را از آنجا بیرون خواهند کرد. یکی

از مسلمانان پیامبر را در جریان ماقع گذاشت. پیامبر ابن ابی را به حضور خواست و جریان را از او چوپا شد، ولی وی قسم یاد کرد که این سخن را هرگز نگفته است. آیه: «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا...» در آن مقام نازل شد (طبری 16989 از قناده به صورت مرسل روایت کرده است).

وَمِنْهُمْ مَن عَاهَدَ اللَّهُ لَيْنِ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ (۷۵)
و از آنان (منافقین) کسانی اند که با خدا عهد کرده اند که اگر از کرم خویش (مال و ثروت) به ما عطا کند حتماً صدقه می‌دهیم و از نیکان خواهیم شد. (۷۵)

تفسیر:

باید گفت که در این آیات متبرکه:

بحث درباره‌ی منافقین ادامه مییابد. اسرار آنها را افشا می‌نماید و احوال آنانرا برملا میسازد، و آنها را به عنوان خطری برای اسلام و مسلمین معرفی میکند.
«وَمِنْهُمْ مَن عَاهَدَ اللَّهُ...»

و از منافقان کسانی‌اند که با الله تعهد و پیمان می‌بندد، «لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ» که اگر الله متعال به ما از فضل و کرمش روزی فراوان دهد، «لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ (75)» ما حتماً صدقه واجب و سایر حقوق مالی را به فقرا و بی‌نویان ادا خواهیم کرد و بر آنچه الله متعال از قبیل انجام طاعات و دوری از گناهان امر نموده، راست و برابر خواهیم شد.

شان نزول آیه 75 - 77 :

573- طبرانی، ابن مردویه، ابن ابوحاتم و بیهقی در «دلایل» با سند ضعیف از ابوامامه روایت کرده‌اند: ثعلبه بن حاطب گفت: ای رسول خدا، به درگاه پروردگار دعا کن که مرا مال فراوان نصیب گرداند. پیامبر گفت: وای بر تو ای ثعلبه! دارایی اندکی که شکر آن را به جا آوری بهتر است از فراوانی که تو آن را به جا آوردن شکر آنرا نداشته باشی. ثعلبه گفت: به الله پاک سوگند، اگر خدا روزی مرا زیاد کند حق هر صاحب حقی را به او میرسانم. پیامبر او را دعا کرد. او گوسفند خرید و تعداد گوسفندانش چنان فزونی یافت که کوچه‌های مدینه بر آنها تنگ شد. مدتی بعد، ثعلبه چنان فریفته مال دنیا شد که تنها برای ادای نمازهای پنجگانه به مسجد می‌آمد و پس از اقامه نماز دوباره به طرف گوسفندان خود بر می‌گشت، تعداد گوسفندان او روز به روز بیشتر شد تا آنجا که چراگاه‌های اطراف مدینه گنجایش آنها را نداشت و او آنقدر به مال و دارایی پرداخت و از مسلمانان کناره گرفت که تنها هفته‌ای یکبار برای ادای نماز جمعه حاضر می‌شد و سپس به شتاب دنبال گوسفندانش می‌رفت. گوسفندان او زیادتر شدند و او تمام وقت متوجه آنها گردید و نماز جمعه و نمازهای جماعت را نیز ترک گفت. در آن زمان خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا (توبه: 103) نازل شد. پیامبر دو نفر را طی نامه‌ای مأمور جمع‌آوری زکات کرد. آن‌ها نزد ثعلبه آمدند و نامه فرستاده خدا را برایش خواندند. او گفت: فعلاً پیش دیگران بروید وقتی از کار بقیه فراغت حاصل کردید نزد من بیایید، ایشان نیز چنان کردند. آنگاه ثعلبه گفت: زکات جز خواهر جزیه چیز دیگری نیست. آن‌ها به مدینه برگشتند، پس خدا آیه «وَمِنْهُمْ مَن عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ (75) فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ (76) فَأَعْقَبَهُمْ نِقَافًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (77)»، را نازل کرد.

مفسران می‌افزایند: یکی از نزدیکان ثعلبه که این آیات را شنید بی‌درنگ نزد وی آمد و به وی گفت: وای بر تو ای ثعلبه! درباره تو این... و این آیه نازل شده است. راوی می‌گوید: همان بود که ثعلبه به مدینه آمد و زکات مال خویش را به رسول الله صلی الله علیه وسلم تقدیم کرد و گفت: یا رسول الله! این زکات مال من است که اینک تقدیم شما می‌کنم. اما رسول الله خطاب به وی فرمودند: الله متعال مرا از پذیرفتن زکات تو منع کرده است. ثعلبه شروع به گریستن کرد و بر سر خود خاک می‌افشاند ولی هرچه التماس کرد، رسول الله از

وی نپذیرفتند. سپس بعد از ایشان، ابوبکر صدیق (رض) نیز در عهد خویش از وی نپذیرفت، بعد از او، عمر (رض) و عثمان (رض) نیز از وی نپذیرفتند و سرانجام، در خلافت عثمان (رض) مُرد.

فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٧٦﴾

پس چون (الله) از فضل خویش به آنان بخشید بدان بخل ورزیدند و سرپیچی کردند، و روی گردان شدند. (٧٦)

تفسیر:

«فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ»: وقتی خداوند متعال بر آنها با دادن روزی فضل و کرم کرد و آنها را بعد از فقر بی‌نیاز ساخت، «بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (76)»: دست به بخلت زدند از انفاق آن دریغ ورزیده و پیمان را نقض و از اطاعت الله و پیامبرش سرباز زدند. در حالیکه بر این اعراض خویش مصر و احرار کننده بودند.

فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿٧٧﴾

پس در عقب عهدشکنی‌شان (و به سزای آن، الله) نفاق را در دل‌هایشان باقی گذاشت تا روزی که با او ملاقات کنند، به سبب اینکه در چیزی که با او وعده کرده بودند وعده خلافی کردند و به سبب اینکه دروغ می‌گفتند. (٧٧)

تفسیر:

«فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ»: این بخل منجر به رُسوخ نفاق در قلب‌های آنها تا هنگام مرگ شد، چون پیمان خویش را با الله متعال شکستند و دست به وعده خلافی زده، واضح است که خلف وعده با الله متعال و بخل نسبت به محرومان، انسان را بدعاقبت می‌کند.

از جمله «فِي قُلُوبِهِمْ» برمی‌آید که نفاق، درجاتی دارد: نفاق زبانی، نفاق رفتاری و نفاق قلبی. «بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (77)» و با اظهار غیر از آنچه در نهادشان بود دروغ گفتند و سوگند دروغ یاد نمودند و دست به مکر و حيله زدند. پس این سزا به دو دلیل است، یکی خلف وعده و دیگری دروغ، به همین جهت، رسول الله صلی الله علیه وسلم خلف وعده و دروغ را دو نشانه از نشانه‌های نفاق معرفی کرده‌اند. در نهایت امر در می‌یابیم که: سرچشمه‌ی همه بدبختی‌های انسان، خود اوست.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿٧٨﴾

آیا ندانستند که الله رازهای پوشیده و سخنها پنهانی آنها را می‌داند، و اینکه الله از همه غیوب (و پنهانیا) آگاه است. (٧٨)

تفسیر:

«أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ»: استفهام برای توبیخ و سرزنش است؛ یعنی مگر آن منافقان نمی‌دانند که الله متعال بر آنچه در دل‌های خود از قبیل کفر و دشمنی پنهان می‌دارند مطلع است و اوتعالی اقوال آنها را که در نهان و در بین خود راجع به دشنام دین و طعن پیامبر اُمی می‌گویند اطلاع دارد.

از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که: منافقان برای مخفی نگه داشتن توطئه‌های خود تلاش میکنند، ولی خداوند آنان را به اسرارشان هشدار می‌دهد و شناخت ناقص، به سبب عملکرد ناقص است.

«وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (78)»: و خداوند دانای غیبه‌است پس هیچ چیز و یک ذره از جمله آنچه که از منافقان سر می‌زند بر وی مخفی نمی‌ماند.

واقعیت اینست که: اگر انسان بداند که الله متعال از آشکار و پنهان او آگاه است، تقوایش زیاد شده، نفاقش از بین می‌رود و توبیخ نمی‌شود.

خوانند گان گرامی!

در آیات متبرکه (79 الی 82) در مورد موضوعاتی از قبیلی عیب جویی منافقان از کارهای نیک مؤمنان و سزای آنان، خانه نشینان و تخلف کنندگان از جهاد (غزوه تبوک)، بحث بعمل آمده است.

الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٩﴾

کسانیکه بر مؤمنانی که [افزون بر صدقه واجب] از روی میل صدقات [مستحب نیز] میدهند عیب می گیرند و [همچنین] از مردمانی که جز به اندازه توانشان چیزی (برای انفاق در راه الله) نمی یابند، عیبجویی می کنند و آنان را مسخره میکنند، الله ایشان را مورد تمسخر قرار میدهد (سزای استهزاء کنندگان را به آنها میدهد) و برای آنان عذاب دردناکی است. (79)

تفسیر:

«الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ»: مسخره کردن، که بمثابه کار همیشگی منافقان میباشد، خودشان حاضر نیستند به مردم کمک کنند، در مقابل سعی می ورزند؛ کمک های دیگران را هم زیر سؤال و مسخره کردن قرار دهند. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: این منافقان کسانی اند که دست به عیبجویی مؤمنانی می زنند که از ته دل و داوطلبانه صدقه و تبرع میدهند. باید متذکر شد که: تضعیف روحیهی کمک کنندگان به جبهه، حرام و کاری منافقانه است. منافقان بدین ترتیب می خواهند با تبلیغات و استهزاء، مردم را نسبت به جهاد دلسرد و بی انگیزه کنند.

«وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ»: اگر مقدار اندکی تصدق کنند، می گویند این مقدار اندک در تجهیز لشکری بزرگ چه نفعی دارد؟! و اگر بسیار صدقه دهند می گویند اینکار را از روی ریا انجام می دهند و به این ترتیب نه صاحب اندک را معذور می دانند و نه ممنون کسی هستند که تصدق بسیار کرده است.

بصورت کل ملاحظه می داریم که در دید و منطق منافقان مقدار مال مهم است، نه انگیزه ها و خصلت ها، لذا انفاق اندک را بر فقیران مؤمن، مورد انتقاد قرار میدهند.

ولی در مقابل بر ما است تا آنچه بر ما لازم است باید بدان عمل کنیم و از استهزای دشمن خوف و ترسی نداشته باشیم. «لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ» زیرا پروردگار با عظمت جزای آنان را می دهد. در ضمن قابل تذکر است که در شرح اسلامی مسئولیت هرکس به اندازهی توان اوست.

مفسر طبری از ابن عباس (رض) روایت کرده است که عبدالرحمن بن عوف چهل اوقیه طلا را پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم آورد و یک نفر از انصار فقط یک صاع خرما آورد، منافقین گفتند: عبدالرحمن از روی ریا آن را آورده است. و خدا و پیامبر از آن صاع خرما بی نیازند. آنگاه آیهی «سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ» نازل شد؛ (طبری 10/194). یعنی الله در مقابل مسخره و ریشخندشان آنها را مجازات می کند. یعنی الله متعال سزای طعن و استهزایشان را داد اگر به ظاهر روزی چند به آنها مهلت داده شد که تمسخر نمایند در حقیقت بنیاد سعادتشان قطع میشود و عذاب الیم آماده شان است. «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (79)»

عذابی دردناکی را خواهند چشید که عبارت است از عذاب روز آخرت. قابل یادآوری و دقت است که: مال و ثروت داشتن، شرط انفاق نیست، باید اخلاص، ایمان و سخاوت داشته باشیم. در آیهی 79 خواندیم که ثعلبه با آن همه ثروت، حق واجب الهی را نپرداخت و ابو عقیل که کارگری ساده بود، با اخلاص چند عدد خرما را به جبههی اسلام کمک کرد.

شأن نزول آیه 79 :

در بیان سبب نزول این آیه مبارکه آمده است: زمانی که پیامبر صلی الله علیه وسلم، مسلمانان

را ترغیب نمود که صدقه دهند عبدالرحمن ابن عوف چهار هزار درهم یا دینار حاضر آورد، عاصم بن عدی یکصد وسق خرما که قیمت آن نیز به چهار هزار درهم بالغ میشد تقدیم نمود؛ منافقان گفتند اینها به خود نمائی این مبالغ را میدهند یکی از بینوایان اصحاب ابو عقیل حجاب که برنج و مشقت آمدنی اندکی داشت صاعی از تمر صدقه نمود، منافقان به استهزاء شروع کردند وگفتند وی میخواهد بینی خود را به خون به مالد تا در زمره شهدا داخل شود از یک پیمانۀ خرمای اوچه ساخته میشود، خلاصه اگر اندک صدقه میدادند یا زیاد از زخم زبان آنها در امان نمی ماندند یکی را طعنه میدادند و آن دیگر را تمسخر میکردند، «سَخَرَ اللَّهُ مِنْهُمْ» یعنی الله متعال سزای طعن و استهزاء شان را داد اگر به ظاهر روزی چند به آنها مهلت داده شد که تمسخر نمایند در حقیقت بنیاد سعادتشان قطع می شود و عذاب الیم آماده شان است.

575- بخاری و مسلم از ابومسعود (عقبه بن عمرو) (روایت کرده اند: هنگامی که آیه صدقه نازل گردید ما صدقات را بر پشت خود حمل می کردیم و می آوردیم. مردی آمد و اموال فراوانی را صدقه داد. برخی گفتند: او این عمل را از روی ریا کرد. دیگری آمد و یک صاع (معادل 04 / 2948 گرم. (فرهنگ دهخدا) خرما صدقه داد. همانها باز گفتند است. پس آیه «الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ...» در باره آنان نازل شد (صحیح است، بخاری 1415، مسلم 1018، نسائی در «تفسیر» 243 و ابن ماجه 4155 روایت کرده اند. فتح القدیر 1207).

إنفاق فقرا در غزوه تبوک:

فقرا و مستضعفان صحابه نیز از إنفاق مال اندکی که در اختیار داشتند، دریغ نورزیدند و با احساس شرم آنچه در بساط داشتند، تقدیم نمودند؛ چنانکه ابو عقیل، نصف صاع خرما، آورد و برخی بیشتر و کمتر آوردند و مورد تمسخر منافقان قرار گرفتند.

مؤرخان می نویسند که: بسیاری از مسلمانان فقیر که مالی برای إنفاق و همچنین توشه ای برای شرکت در جهاد نداشتند، بسیار اندوهگین گردیدند؛ چنانکه عَلَبَه بن زید، شبی را در نماز و گریه به صبح رساند و چنین می گفت: بارالها! امر به جهاد نمودی و بدان تشویق کرده ای و من چیزی ندارم که در کنار پیامبرت در جهاد شرکت کنم. بنابر این، من حقوقم را بر هر مسلمانی که در حق من ظمی مرتکب شده است، صدقه می کنم و همه را می بخشم. آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به او اطلاع داد که الله تمامی گناهش را آمرزیده است. (المجتمع المدني، عمری، ص 235).

بر اساس این داستان و محتوای آن علاوه بر اینکه نشانه هایی از إخلاص و محبت و شوق جهاد برای نصرت دین الله و انتشار دعوت آن در زمین مشاهده میشود، از لطف خدا نیز که شامل مؤمنان مستضعف گردد، نیز سخن گفته شده است. (محمد رسول الله، صادق عرجون، ج 4، ص 443).

یکی دیگر از این مستضعفان به نام واثله بن أسقع، حکایت خود را این گونه بیان میکند: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم، مسلمانان را به سوی غزوة تبوک فراخواند، من نزد خانواده ام بودم. وقتی به مدینه آمدم، متوجه شدم که دسته هایی از صحابه بیرون شده بودند. در میان مردم به جستجو پرداختم و اعلان نمودم که چه کسی مرا بر مرکب خود سوار مینماید تا در عوض، سهم خود را از مال غنیمت به او بدهم؟ پیرمردی از انصار گفت: اگر تو را بر مرکب خود سوار نمایم و خوراک بدهم، سهمت از آن من است؟ گفتم: بلی.

گفت که پس به نام الله حرکت کن. بدین صورت من با او رهسپار تبوک شدم و همسفر بسیار خوبی برایم بود. و هنگامی که خداوند، ما را از غنائم برخوردار نمود. (واثله در سربیه دومة الجندل با خالد بود.)، سهم من چند شتر بود؛ آنها را از نزد او آوردم تا به او بدهم. او مرتب آنها را از جلو و عقب نگاه کرد؛ سپس گفت: اینها همان غنیمت بدست آمده است

که با من شرط گذاشته بودی؟ گفتیم: بلی. گفت: عجب شتران فربه و خوبی است! آن گاه رو به من کرد و گفت: برادر زاده‌ام! شترانت را بگیر و برو، من سهم دیگری در نظر داشتم (هدفش اجر اخروی بود) (جامع الاصول، شماره 6188 - معین السیره، ص 453).

بدین صورت واثله برای برخورداری از اجر اخروی، از سهم خود در دنیا صرف نظر نمود، اما آن مرد انصاری نیز به این دلیل که واثله از ثواب و پاداش اخروی برخوردار گردد، او را بر مرکب خویش سوار نمود و به وی خوراک و توشه داد.

بنابر این، جامعه‌ای که بر اساس تعالیم الهی و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم تربیت شده است، دارای چنین مفاهیم ارزشمندی است و تمامی افراد این جامعه، بر اساس معیارهای اصیل اسلامی تربیت شده‌اند و اعضای آن مکمل یکدیگرند. (معین السیره، ص 453).

اشعریها نیز به سرپرستی ابو موسی اشعری آمدند تا پیامبر اکرم (ص) آنها را جهت شرکت در غزوه، تجهیز نماید، اما پیامبر نتوانست آنان را تجهیز نماید و سرانجام فقط سه شتر در اختیار آنها گذاشت. (المجتمع المدني، ص 236).

اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٨٠﴾

(لذا ای پیغمبر)، چه برای آنها آمرزش بخواهی چه آمرزش نخواهی (برابر است، چون) اگر هفتاد بار برای آنها مغفرت بخواهی الله هرگز آنها را نمی‌آمرزد، این (نیامرزیدن) به سبب آن است که آنها به الله و رسولش کفر ورزیدند و الله مردم فاسق (و کافر) را هدایت نمی‌کند. (۸۰)

تفسیر:

«اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ»: ای پیامبر! اگر در حق این منافقان خواه استغفار کنید یا نکنید (طلب بخشودگی بکنی یا نکنی) آنها اهل و شایسته مغفرت نیستند، الله متعال هرگز آنها را نمی‌بخشد.

یعنی: طلب بخشودگی و عدم آن از جانب پیامبر صلی الله علیه وسلم برای منافقان یکسان است بدان جهت که آنها شایستگی این را ندارند که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای شان طلب بخشودگی بخواهد، یا خدای سبحان آنان را مورد مغفرت قرار دهد. ملاحظه میفرماید که:

گناه مسخره کردن و تمسخر در دین تا آنجاست که استغفار پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز کارساز نمی‌افتد.

«إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ»: اگر برای آن‌ها هفتاد مرتبه و بیشتر از آن هم یعنی به دفعات بسیار و با پافشاری و اصرار زیاد، طلب مغفرت بکنی حق تعالی هرگز آنها را نمی‌بخشد. واقعیت همین است تا زمانیکه انسان در خود تغییر ایجاد نه کند و به اصطلاح در درون خود تحول نیآورد، دعای پیامبر نیز هم در حق اش کارساز نیست.

مفسر زمخشری فرموده است: کلمه‌ی سبعون به صورت مثل درآمده و در سخنان عرب برای تکثیر به کار می‌رود؛ (تفسیر کشاف ۲/۲۹۵).

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ»: به سبب این که آنها به صورتی بسیار ناپسند به الله و پیامبر کافرند؛ چون ایمان را ابراز می‌دارند و کفر را در نهاد دارند. باید گفت که: الله متعال، در هدایت بخل ندارد، متأسفانه منافقان از قابلیت افتاده‌اند.

«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (80)»: والله متعال گروه فاسقان را، آنانی که از طاعت او خارج شده‌اند، یعنی متمردان خارج از اطاعت و فرمان را «هدایت نمی‌کند» زیرا آنان به سبب فسق خویش، موفق به یافتن راهی که آنها را به مطلوب برساند، نمی‌شوند. کفر، مانع مغفرت، و فسق، مانع هدایت است.

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴿٨١﴾

تخلف کنندگان از جهاد (غزوه تبوک) به نشستن خود در خانه‌هایشان بر خلاف رسول الله خوشحال شدند، و خوش نداشتند که با مالها و جانهایشان در راه الله جهاد کنند، و گفتند: (به پیروان خود) در گرما (به جهاد) بیرون مشوید، بگو: آتش جهنم بسیار گرمتر و سوزانتر است اگر می‌دانستند. (۸۱).

تفسیر:

«فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلافَ رَسُولِ اللَّهِ»: آن دسته از منافقین که در غزوه‌ی تبوک، از پیامبر صلی الله علیه وسلم تخلف ورزیدند، و به عنوان مخالفت با فرمان او بعد از خروج آنها نشستند و بیرون نرفتند، یعنی آنان منافقانی بودند که تنبلی، تن‌پروری، نفاق و در نهایت شیطان لعین، آنها را از همراهی با رسول الله در غزوه تبوک بازداشت.

رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز به آنان اجازه فرمود تا در مدینه برجای شان گذاشتند و آنان با این نشستن بعد از رسول صلی الله علیه وسلم و تخلف از جهاد، شادمان شدند.

«فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ» واقعیت امر اینست که: شادی به خاطر نرفتن به جبهه و تخلف از فرمان پیامبر، نشانه‌ی نفاق است.

کلمه: «مخلفون» از خلف به معنی پشت سرکسی است که رفته است.

«بِمَقْعَدِهِمْ» می‌گوید: این آیه به دو معناست: یعنی با نشستن خود، ابن‌جوزی در مورد آیه: «خَلَفَ رَسُولُ اللَّهِ» یا به معنی بعد از رسول الله و یا به معنی مخالفت با رسول الله است.

(زادالمسیر، ج 3، ص 478).

این کثیر می‌فرماید: در این آیات الله، به نکوهش منافقانی پرداخته است که در غزوه تبوک همراه مسلمانان شرکت نکردند و ماندن در مدینه را بعد از پیامبر صلی الله علیه وسلم ترجیح دادند؛ چراکه که آنان، جهاد با مال و جان را در راه الله ناپسند دانستند و به یکدیگر گفتند: «لَا تَنْفَرُوا فِي الْحَرِّ» در این گرما بیرون نشوید. خداوند به پیامبرش می‌گوید: در جواب آنها بگو: «قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا»: یعنی آتش دوزخ که به خاطر اعمالتان، منتظر شما است، گرمای بیشتر از این دارد. (تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 376).

«وَكُرْهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: سبب این نفرت منافقان از جهاد، حرص و بخل شان بر مال و جان، عدم ایمان و اخلاص و نفاق‌شان بود و دوست نداشتند به جهاد بروند.

«وَقَالُوا لَا تَنْفَرُوا فِي الْحَرِّ»: منافقان برای بازداشتن مردم از جهاد، با تبلیغ دلسرد کننده و اخلال‌گری، مشکلاتی چون گرم بودن هوا را بهانه قرار می‌دهند. و به یکدیگر می‌گفتند: در این گرما بیرون نروید، منافقان به برادران خویش در نفاق چنین گفتند تا عزم آنها رادر رفتن به جبهه جهاد سست نموده و همدیگر را به مخالفت با فرمان الله و رسولش سفارش کنند. و یا این سخن را به مؤمنان گفتند تا عزم ایشان را در جهاد سست کنند.

مفسر ابو سعود گفته است: از این رو گفته است: «وَكُرْهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: تا اعلام دارد: علی رغم این که جهاد در راه الله برای رسیدن به آمل و مقاصد شریف است و داوطلبان در آن به مسابقه برمی‌خیزند، اما آنها از آن ناخرسند بودند، همان‌طور که از ناپسندترین زشتی‌ها یعنی نشستن و گوش ندادن به دستور پیامبر صلی الله علیه وسلم مسرور و خوشحال بودند و برادران خود را به شر و فساد توصیه کرده و می‌گفتند: در فصل گرما به جهاد نروید. آنها در ذات خود سه خصلت زشت و بدی را جمع کرده بودند: کفر و گمراهی و شادی از نشستن، ناخرسندی از رفتن به جهاد، و نهی دیگران از رفتن به جهاد. (ابو سعود ۲/۲۸۶). خدا در رد آنها فرمود: «قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا» ای محمد! به آنها بگو: آتش جهنم که به سبب این سست کاری و سهل‌انگاری و امتناع از رفتن به جهاد در آن در می‌افتید گرمتر از هر گرمایی است که خود را از آن برحذر می‌دارید؛ چون گرمای دنیا ناپایدار است و رفتنی، اما گرمای جهنم پایدار است و تمام نشدنی، پس چرا از جهنم هراس ندارید؟

مفسر امام زمخشری در این مورد می نویسد: این بیان به منزله‌ی جاهل دانستن آنها است؛ زیرا آن که مشقت یک ساعت را تحمل نمی‌کند و به همین سبب با سختی ابدی مواجه میشود، از هر نادانی نادانتر است. (تفسیر کشاف ۲/۲۹۶).

«لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ (81)»: منافقان، ظاهر بین بودند و شناخت عمیق نداشتند، اگر واقعاً منافقان فهم، شعور و درک حقایق این امور و نصوص شرعی و اسرار احکام را میدانستند دست به فساد نمی‌زنند و از جهاد و معصیت الله متعال تخلف نمی‌ورزند.

خواننده محترم!

این آیه مبارکه که در مورد جنگ تبوک است، سه نشانه را برای منافقان ذکر کرده است:
الف: از جبهه رفتن به جای پشیمانی شادند.

ب: جهاد با مال و جان بر ایشان سنگین است.

ج: دیگران را از جبهه رفتن منع می‌کنند.

طبق آیات گذشته، منافقان مانع کمک مالی دیگران می‌شدند، مطابق این آیه نیز از حضور در جبهه، تخلف می‌کنند و دیگران را هم دلسرد می‌کنند.

شان نزول آیه 81

577- ک: ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رسول الله در ایام تابستان دستور داد مسلمانان بسیج شوند و با او به جنگ کفار بشتابند. چند نفر گفتند: ای رسول الله! گرما بسیار شدید است و ما توان رفتن به جنگ را نداریم، در این گرمای شدید اعلام جهاد نکن. پس الله متعال آیه: «قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ - ۸۱» را نازل کرد (طبری 517048 در این اسناد عطیة عوفی ضعیف و متروک است).

578- و نیز از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است: رسول الله در اوج گرمای هوا به سمت تبوک حرکت کرد. مردی از بنی سلمه گفت: در این گرمای سخت به جنگ نروید. پس «قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا...»، نازل شد (طبری 17050 به قسم مرسل روایت کرده است).

فَلْيُضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۲)

اکنون آنها باید خنده کم و گریه بسیار کنند، این جزای کارهایی است که می‌کردند. (۸۲)

تفسیر:

«فَلْيُضْحَكُوا قَلِيلًا وَ لْيَبْكُوا كَثِيرًا»: باید گفت: خنده‌ها و خوشی‌های چند روزه‌ی منافق، حسرت و گریه‌های طولانی در پی‌دارد.

منافقان اگر بدانند که به خاطر ترك جهاد، چه مکافات و پاداش‌هایی را از دست داده و چه فرصت‌ها و نعمت‌هایی را کفران کرده‌اند، باید کمتر شادی کنند و بسیار بگریند، گرچه گریه‌ی مادام‌العمرشان هم در برابر گریه‌های طولانی قیامت، چیزی نیست!

مفسر تفسیر المیسر می‌نویسد: بگذار تا در دنیا بخندند، چقدر بقای آنها در آن کوتاه است؟! این‌ها به علت اِسرافی که در استهزای به دین و در کنار الله کردند و به مؤمنان تمسخر زیاد نمودند در آخرت گریه بسیار خواهند نمود.

ابن عباس (رض) گفته است: دنیا مدت‌ش کوتاه است، پس تا می‌خواهند در آن بخندند و وقتی زمان دنیا سر آمد و نزد پروردگار با عظمت رفتند گریه را شروع می‌کنند که پایان ندارد. (مختصر ابن کثیر ۲/۱۶۰).

«جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (82)»: این عذاب پاداش انواع نافرمانی است که مرتکب شده‌اند. قابل تذکر است که: این آیات، ما را به مطالب زیر آشنا می‌کند:

1- اینکه در هر دوره و زمانی - مردمی سرگشته و بیمار دل هستند و حقیقت را درک نمی‌کنند و برای سرپوش گذاشتن بر نفاق و حمایت از خود و از کارهای ناپسندشان، از مؤمنان، انتقاد می‌کنند. قرآن نیز رازشان را آشکار و نیت پلیدشان را بر ملا می‌کند و سپس به سرانجام کردارشان گرفتار می‌شوند و آمرزش برایشان سودی ندارد.

خوانند گان گرامی!

در آیات متبرکه (83 الی 89) در مورد مسایلی از قبیلی برخوردار پیامبر با سران منافقان و اجازه گرفتن آنان برای شرکت نکردن در جهاد و دفاع از حق و وطن بحث بعمل می آید.

فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذِنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ ﴿٨٣﴾

پس اگر الله تو را (از غزوه تبوک) به سوی طائفة از منافقین باز گرداند پس ایشان از تو برای بیرون شدن به جهاد اجازه خواستند، بگو: هرگز با من برای جهاد بیرون نخواهید شد، و هرگز همراه من با هیچ دشمنی نخواهید جنگید، چون شما اول بار به نشستن راضی شدید پس اکنون هم با خانه نشینان بنشینید. (۸۳)

تفسیر:

«فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذِنُوكَ لِلْخُرُوجِ»: و اگر الله متعال تو را سالم از غزوه تبوک بازگردانید و گروهی از منافقان بدون عذر تخلف ورزیدند نزد تو آمدند، و از تو برای بیرون آمدن همراهت در غزوه دیگری اجازه خواستند، «فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا»: «بگو» به آنان: شما هرگز بامن برای جهاد بیرون نخواهید آمد. هرگز افتخار و شرف آنرا نخواهید یافت که در کنار من بادشمنان الله وارد کارزار شوید، پس است همت و شجاعت شما به ما معلوم شد و اسرار دل های شما در وهله اول مکشوف گردید شما هیچگاه نمی توانید با ما برآئید و در مقابل دشمنان اسلام جوهر شجاعت خود را نشان دهید، به زحمت شما حاجتی نیست.

تعجب باید کرد منافقان: هنگام حرکت به جبهه جهاد (غزوه تبوک)، اجازه می ماندن را می خواستند و عذرهای متعددی را پیش کش میگردند، و هنگام بازگشت، اجازه می خروج و حرکت!

«إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ» در بار اول از آمدن با من خودداری کردید و برای غزوه تبوک بیرون نیامدید. «فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ (83)» پس در مدینه در نهایت ذلت و حقارت و در کنار متخلفان دیگر از قبیل ناتوانان و زنان به کنج خانه قرار گیرید و آنچه را پسندیده اید، بر آن بمیرید تا مزه عذاب الهی را خوب بچشید.

وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٨٤﴾

بر هیچیک از آنها که بمیرد نماز (جنازه) نخوان، و بر کنار قبرش (برای دعا و طلب آمرزش) نایست چرا که آنها به الله و رسولش کافر شدند، و در حالی که فاسق و بی ایمان بودند از دنیا رفتند. (۸۴)

تفسیر:

«وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ» و تو ای پیامبر! بر جنازه هیچ یک از این منافقان نماز اقامه مکن؛ چون نماز تو رحمت است حال این که آنها شایسته رحمت نیستند. و بر قبرش به منظور دعا نایست.

دومین مجازات منافقان این است: «وهرگز بر هیچ یک از آنان» یعنی: از منافقان که بمیرد، نماز جنازه نگذار و بر سر قبرش نایست، قبلاً چنان بود که وقتی کسی دفن می شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم بر سر قبر وی می ایستادند و برایش دعا میکردند ولی در این آیه از ایستادن بر سر قبر هر منافقی به منظور دعا کردن بر وی منع شدند. از آن پس، چون به جنازه ای فراخوانده می شدند، در باره شخصیت متوفی سؤال می کردند، اگر از او ستایش می شد، بر او نماز می گزاردند، در غیر آن به نزدیکانش می گفتند: «شأنکم بها: شما دانید و جنازه تان» و بر آن نماز نمی گزاردند.

همچنین عمر (رض) بر جنازه شخص مجهول الحال نماز نمی گزارد تا حذیفه بن یمان (رض)

بر او نماز نگزارد زیرا حذیفه، امین راز پیامبر صلی الله علیه وسلم بود و منافقان را به نام و هویت‌شان دقیقاً می‌شناخت.

«أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ»: چون آنها در طول زندگی منافق بودند، ایمان را به ظاهر ابراز می‌داشتند و در باطن کافر بودند.

«وَمَا تَأْتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ (84)»: بر نفاق خود مردند و از اسلام خارج بوده سر تمرّد و نافرمانی داشتند.

بدین‌گونه حق تعالی منافقان را بعد از وصف نمودن به کفر، به فسق نیز وصف نمود زیرا کافر گاهی در دین خویش پایدار است، اما دروغ، نفاق، نیرنگ، جبن و خباثت که از اوصاف منافقان است، منافق را از کافر نیز زشت‌تر و ناشایست‌تر گردانیده است. این آیه مبارکه درباره‌ی عبدالله ابن ابی سلول نازل شده است.

شان نزول آیه 84 :

580- بخاری و مسلم از ابن عمر (رض) روایت کرده اند: چون عبدالله بن ابی سرکرده منافقان در مدینه مرد، پسرش به حضور رسول الله (آمد و از ایشان خواهش کرد پیراهن خود را بدهد تا آن را کفن پدرش کند، پیامبر پیراهن خود را به او داد. پس از پیامبر خواست که بر جنازه پدرش نماز بخواند. سرور کائنات برخاست تا بر او نماز بخواند، اما عمر بن خطاب (جامه رسول الله را گرفت و گفت: ای فرستاده الله! آیا می‌خواهی بر جنازه او نماز بخوانی؟ با وجود این که پروردگارت تو را از نماز خواندن بر منافقان منع فرموده است. پیامبر گفت: ایزد تعالی در این پاره مخیرم ساخته و گفته است: «اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً (توبه: 80)» و من بیش از هفتاد بار بر ایشان طلب آمرزش میکنم. عمر فاروق گفت: اما او منافق بود. سپس رسول الله بر جنازه او نماز خواند. آیه «وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ» نازل شد. از آن پس رسول الله بر جنازه منافقان نماز نخواند. (صحیح است، بخاری 1269، مسلم 2774، ترمذی 3098، نسائی 4 / 37، نسائی 4 / 37، در «تفسیر» 244، ابن ماجه 1523، واحدی 520، بیهقی 3 / 402 و در «دلایل» 5 / 287 از ابن عمر روایت کرده اند. به «زاد المسیر» 741).

قابل تذکر است که: نهی الله متعال از نماز گزاردن بر منافقان، مقابلتاً بیانگر این حقیقت نیز هست که نماز جنازه از بزرگترین قربت‌ها در حق مؤمنان می‌باشد چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هر کس به جنازه تا نماز گزاردن بر میت حاضر شود، برایش یک قیراط (پاداش) است و هر کس تا هنگام دفن وی بماند، برایش دو قیراط است». از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیده شد که آن دو قیراط چیست؟ فرمودند: «کوچکترین آنها همانند کوه اُحُد است».

همچنین در حدیث شریف به روایت عثمان (رض) راجع به فضیلت ایستادن بر سر قبر مؤمن آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم چون از دفن مرده فارغ میشدند، بر سر قبرش می‌ایستادند و می‌فرمودند: «برای برادران آمرزش بخواهید و برایش پایداری مسئلت کنید زیرا او هم‌اکنون مورد پرسش قرار می‌گیرد».

یادداشت:

عبدالله بن ابی بن سلول که به ابن سلول نیز شهرت دارد، یکی از اشخاص مشهور یثرب بشمار میرفت که رهبریت و ریاست قبیله خزرج را بر دوش داشت. مسلمانان وی را رهبر منافقان صدر اسلام بشمار می‌آوردند. نام وی عبدالله و کنیه‌اش ابو حباب گزارش شده است. نسب وی به قبیله خزرج می‌رسد و شجره‌اش را «ابو الحباب، عبدالله بن ابی بن مالک بن حارث خزرجی» نقل کرده اند. (ابن هشام الحمیری السیرة النبویه صفحه 306 جلد 2).

عبدالله ابن ابی سلول، در ذیقعدۀ سال نهم هجری در گذشت. (تاریخ الاسلام، ذهبی، المغازی، ص 659).

داستان نماز خواندن پیامبر(ص) بر جنازه عبدالله ابن ابی سلول:

نماز خواندن پیامبر صلی الله علیه وسلم بر جنازه عبدالله ابن ابی بنا بر تظاهر نامبرده به مسلمانی بود و از طرفی دیگر در این صدد بود تا دلگرمی فرزندش را که مسلمانی مخلص بود، بدست بیاورد. و فرزندش در غزوه بنی مطلق از پیامبر اجازه خواست که گردن پدرش را بزند. همچنین هدف از نماز خواندن پیامبر صلی الله علیه وسلم بر جنازه ابن ابی سلول همانا تألیف قلب پیروان و خویشاوندان عبدالله ابن ابی سلول بود؛ زیرا او سرپرستی گروه بزرگی از منافقان مدینه را بر عهده داشت و این عمل پیامبر شاید آنان را وادار می نمود تا توبه نمایند و دست از نفاق بردارند به طور حتم ابا ورزیدن پیامبر از خواندن نماز بر جنازه عبدالله ابن ابی سلول، مذلتی بزرگ برای خویشاوندان و فرزندان او به حساب می آمد. بنابراین، پیامبر آن چه را صلاح می دانست، در حق ایشان اعمال نمود تا اینکه از جانب خداوند به صراحت از خواندن نماز بر منافقان منع گردید. (السیره النبویه، ابی شهبه، ج 2، ص 533-534).

پیامبر از اینکه جامعه خود را به عبدالله بخشید تا او را در آن کفن نمایند، و از طرفی دیگر بیانگر این که هرگاه از ایشان چیزی خواسته می شد به خاطر مناعت طبعی که داشت، از آن ابا نمی ورزیدند. (صحیح السیره النبویه، ص 621-622). در صدد جبران احسانی بود که عبدالله در حق عباس، کاکای پیامبر، انجام داده بود؛ چرا که روز بدر وقتی عباس اسیر شد، عبدالله به او جامعه ای داد.

مرگ سر کرده منافقان موجب گردید تا حرکت نفاق در مدینه رو به زوال نهاد؛ چنانکه در سال دهم هجری نمی توان هیچ گونه حضور چشمگیری از منافقان در مدینه، مشاهده نمود و به جز تعداد اندک و ناشناسی که فقط رازدار پیامبر، حذیفه ابن یمان، آنها را می شناخت، کسی دیگر باقی نماند. (در اسات فی عهد النبوه، شجاع، ص 221). حتی عمر ابن خطاب بر جنازه افراد مجهول الحال نماز جنازه نمی خواند مگر اینکه حذیفه در آن جنازه شرکت می داشت؛ زیرا پیامبر به ایشان اسامی منافقان را گفته بود. (معین الرسول السیره النبویه، ص 464).

وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿٨٥﴾

مبادا اموال و اولادشان مایه اعجاب تو گردد، (این برای آنها نعمت نیست بلکه) الله می خواهد به وسیله آن، آنها را در دنیا عذاب کند، و جانشان در حال کفر بیرون رود. (۸۵) تفسیر:

باید یادآور شد که: منافقان صدر اسلام، از مال، فرزند و امکانات فراوانی برخوردار بودند، ولی مسلمانان این گونه نبودند و خطر مجذوب شدن مسلمانان در کار بود که این آیه مبارکه و آیهی این سوره که با اندک تفاوتی در لفظ، مشابه این آیه است، به مسلمانان هشدار می دهد (مختصر ابن کثیر ۱۳۸/۲).

امام نسفی در حکمت تکرار آن میگوید: «تکرار آن برای تأکید است تا مخاطب همیشه این معنی را در نظر داشته باشد، در عین حال که هر آیه در جای خود پیام خاص خود را دارد، از جمله آنکه این آیه، بیانگر سومین مجازات معنوی منافقان است.»

«وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَ أَوْلَادُهُمْ»: و آنچه را خدای تعالی به آن ها از قبیل اموال و اولاد داده را نیکو نشمار و مایهی تعجیب نشود.

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا»: الله متعال اراده دارد تا این پدیده ها را مایه مشکلات و مشقت های آنان بگرداند، و در دنیا به وسیلهی مصایب و گرفتاری آنها را عذاب دهد. چون این منافقان بر این اموال حرص و در آن اضطراب دارند و رضایت از قلب های آنها بیرون شده است به یاد داشته باشد و متوجه باشید که: مال و اولاد، گاهی مایهی آزمایش و عذاب الهی است، نه رفاه و خوشبختی.

«وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ (85)»: ارواح این ها از بدن های شان به سختی و مشقت توأم

با کفرشان که به سبب آن در دوزخ جاودان شدند بیرون خواهد شد بنابراین این زندگی آن‌ها کلاً بدبختی و مرگشان مشقت است. باید گفت که: ملائک ارزشها، حسن عاقبت و با ایمان مردن است، نه زرق و برق چند روزه دنیوی.

«زهوق»: به معنای خارج شدن همراه با سختی، تأسّف و حسرت است.

وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةً أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ ﴿٨٦﴾

و هنگامیکه سوره ای نازل شود که به الله ایمان آورید و همراه پیغمبرش جهاد کنید، کسانی که از آنها (گروه منافقان) توانائی دارند از تو اجازه می‌خواهند و می‌گویند: بگذار ما با قاعدین (آنها که از جهاد معافند) بوده باشیم. (۸۶)

تفسیر:

مراد از «سُورَةٌ» مجموعه‌ای از آیات است که موضوع خاصی را بیان می‌کند. لذا به قسمتی از یک سوره نیز «سوره» گفته شده است. «وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةً»: و اگر خدای تعالی بر پیامبر خود سوره‌ای از قرآن نازل کند که «أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ»: به صدق و یقین به الله ایمان بیاورید و با پیامبرش برای نصرت و یاری حق و اعزاز دین تلاش و جهاد کنید، و جهاد در راه او فرا بخواند. و نباید فراموش کنیم که: جهاد، لازمی ایمان به خداست. «اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطَّوْلِ مِنْهُمْ»: افراد ثروتمند و اهل وسعت روزی آنها را خواهی دید که از پیامبر در تخلف از جهاد اجازه می‌طلبند. ضعف، نفاق و ترس خود را از رفتن به جهاد، با اجازه‌ی مرخصی توجیه نکنیم. منافقان عذری می‌تراشند و از تو اجازه می‌خواهند که بگذاری در شهر مدینه بمانند؛ گویا از کمال بی‌غیرتی و نامردی شادند که چون نام جنگ و خطر را بشنوند می‌خواهند مانند زنان، اطفال و ضعیفا و ریش سفیدان در خانه بنشینند، و بعد از اینکه خطر جنگ از بین رفت و زمان امن و آسایش آید سخنها کلان کلان می‌زنند طوری که در (سوره احزاب/آیه 19) این خصوصیت منافقان چنین بیان نموده است: «فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِالسِّنَةِ جَدَادٍ» (هرگاه (لحظات) بیم (و جنگ) پیش آید، آنان را می‌بینی چنان به تو می‌نگرند که چشمانشان (در حدقه) می‌چرخد، همچون کسی که مرگ او را فرا گرفته، پس همین که ترس از میان رفت، زبان‌های تند و خشن (خود را) بر شما می‌کشایند، در حالیکه نسبت به خیر (مال و غنیمت) بخیل هستند، آنان ایمان (واقعی) ندارند و الله متعال اعمالشان را محو نموده؛ و این کار بر خداوند آسان است).

«سَلَقُوكُمْ»: از «سَلَقَ»، به معنای مغلوب کردن و شکست دادن است، یعنی می‌خواهند با تبلیغات و زخم زبان خود مسلمانان را مغلوب کنند و شکست دهند.

منافقان، هرگز خیرخواه شما نیستند؛ به هنگام خطر از کمک و حضور در جبهه بخل می‌ورزند.

«أَشِحَّةٌ عَلَيْكُمْ»: و پس از برطرف شدن خطر، به جمع غنائم حریص هستند.

منافقان، کم کار و پُرگو هستند. هنگام جنگ و سختی ترسوترین مردم و هنگام آرامش طلبکارترین مردم هستند.

ترس، بخل، زخم زبان و توقع نابجا از نشانه‌های بارز منافقان بشمار می‌رود. «وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ (86)»: می‌گویند: بگذار ما هم با آنها بی‌مانیم که به خاطر عذر به جهاد نمی‌روند. این خواست آنها ازین روست که در دل‌هایشان جبن و احساس شکست فراوانی نهفته است.

رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٨٧﴾

(به جهاد نرفتند بلکه) راضی شدند که همراهی تخلف‌کنندگان باشند، و بر دل‌هایشان مهر نهاده شده است، پس آنها نمی‌فهمند. (۸۷)

تفسیر:

«رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ»: راضی شدند که با زنان و مریضان و ناتوانان که تخلّف ورزیده و در منزل ماندند، بمانند.

منافقان راضی شدند تا با زن هایی خویش باشند و مانند زنان اطفال و مریضان و ناتوانان نمی خواهند به جهاد بروند.

«وَوَطِّعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ»: بر قلبشان مهر زده شد، صفات مردانگی از قبیل شجاعت، ثبات و همت بلند از آنها سلب شد. واضح که دل های منافقان مرده اند.

«فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (87)»: پس آن ها نمی فهمند که در جهاد و اطاعت پیامبر چه سعادت و در تخلّف چه بدبختی و شقاوتی مقرر است؟ واقعیت هم همین است که: دنیا طلبی، رفاه زدگی و روحیه ی نفاق، دید صحیح و شناخت عمیق را از انسان می گیرد.

لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأَوْلِيَّكُمْ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأَوْلِيَّكُمْ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (88).

ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آوردند با اموال و جان هایشان جهاد کردند، اینانند که همه نعمت های [دنیا و آخرت] برای آنان است و اینها کامیاب اند. (88).

تفسیر:

«لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ»:

مفسر امام رازی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: بعد از اینکه حال و احوال منافقان شرح یافت، به شرح حال، پیامبر و مؤمنان را به بیان میگیرد؛ که آنها از بذل مال و جان و طلب رضایت الله متعال و تقرب به او دریغ نورزیدند. (تفسیر رازی ۱۶/۱۵۷)؛ یعنی اگر آنها تخلّف ورزیده و به جهاد نرفتند، دیگران با اعتقاد و نیتی خالصانه تر به جهاد رفتند. بناءً ما نباید از عدم شرکت منافقان و مرفهان در غزوات، نگران و تشویش داشته باشیم.

قابل تذکر میدانم که: تنها ایمان به پیامبر کافی نبوده، بلکه معیت و همراهی با او نیز لازم است. و به تمام صراحت باید گفت که: رستگاری حقیقی و واقعی، تنها و تنها در سایه ی ایمان و جهاد است.

«وَأَوْلِيَّكُمْ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأَوْلِيَّكُمْ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (88)»: برای اینها خوبی های دوجهان یعنی دنیا و آخرت از قبیل نصرت، عزّت، کسب حلال از طریق به دست آوردن غنائم، شهادت و بخشش گناهان است و آنها با رضوان الهی رستگار خواهند بود و در بهشت سکونت خواهند کرد، چون اینها پیروزی را دریافتند و از هر خطری نجات یافتند. مجاهدان در همه حالات رستگار اند، چه به پیروزی دست یابند و چه در ظاهر شکست بخورند.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (89).

الله برای آنان باغهایی آماده کرده است که از زیر [درختان] آن نهرها روان است و در آن همیشه اند این همان پیروزی بزرگ است. (89)

تفسیر:

«أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»: پاداش مجاهدان، پیش از پیش آماده شده است، یعنی در مقابل ایمان و جهادشان الله متعال برای مؤمنان مجاهد، بهشت هایی را تدارک دیده که از زیر درختان و قصرهایش نهرها جاری است.

«خَالِدِينَ فِيهَا»: آنها در نعمت مستمر جاودان در بهشت خواهند ماند. «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (89)»: این است رستگاری بزرگ و سعادت که بعد از آن هیچ سعادت و باتری از آن یافت نمیشود و اصلاً بهتر از آن وجود هم ندارد. اقامت دائمی در بهشت رحمت الهی، سعادت واقعی است که الله متعال نصیب همه ای ما بگرداند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (90 الی 92) در مورد تخلف کنندگان از جهاد و پذیرش معذرت جمعی دیگر،

از این تخلفگران بحث بعمل می آید.

وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٩٠﴾

و معذوران بادیه نشین (نزد تو) آمدند تا برایشان اجازه داده شود (به تخلف از جهاد). و آنانی که به الله و رسول او دروغ گفتند، (بدون هیچ عذری در خانه خود) نشستند. به زودی کسانی را که از آنها کافر شدند (و معذور نبودند) عذاب دردناکی خواهد رسید. (۹۰).
خواننده محترم!

در آیات متبرکه که هذا بعد از بیان احوال منافقان مدینه اینک به بیان احوال منافقان عرب پرداخته است. از مجموعه دیگری از معذورین به جهاد بحث بعمل آمده است: همچنان در مورد اینکه: چه وقت این عذر صحیح و چه وقت صحیح نیست؟ و از خلال بیان این موضوع، ما به طبیعت نفاق و اوصاف منافقان آشنا می شویم:

تشریح لغات و اصطلاحات:

«المعذرون»: جمع معذر، عذرخواهان، معذرت تراشان. «أعراب»: عربهای بادیه نشین، صحراگرد، مانند: بنی آسد و غطفان. «كذبوا الله»: به خدا دروغ گفته اند. «سیصیب»: (صوب): خواهد رسید.

تفسیر:

«وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ»: در غزوه تبوك، بعد از اینکه فرمان سپه بری عمومی برای مسلمانان صادر شد، و همچنان برای آنده از کسانی که: امکان اشتراک در غزوه را نداشتند، ابلاغ شد تا معذرت و دلیل عذر خویش را خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان بدارد، و رسماً اجازه عدم اشتراک در غزه تبوك اخذ نمایند.
در آیه مبارکه میفرماید: «جاء الْمُعَذِّرُونَ» یعنی: گروهی از بادیه نشینان عرب، عذر و بهانه‌هایی نادرست پیش کشیدند تا رسول الله صلی الله علیه وسلم به آنان اجازه نرفتن به جهاد را بدهند ولی گروه دیگری بودند که هیچ عذری مطرح نکرده بلکه بدون عذرخواهی نشستند و از جهاد تخلف ورزیدند، که آنان منافقان اعراب بودند. مفسر بیضاوی در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: آنها عبارت بودند از طایفه‌های «آسد» و «عطفان» که ناتوانی و کثرت عیال را بهانه قرار دادند. (تفسیر بیضاوی ص ۲۳).

«وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: دروغ، تنها با زبان نیست، عمل انسان نیز گاهی نشان دروغ بودن ادعاست. طوری که میفرماید: آنهایی که در ادعای ایمان به الله و پیامبر کاذب بودند، تخلف ورزیده دروغ گفتند و به جهاد نرفته و نشستند. آنها جمعی بودند که نه تنها به جهاد نرفتند بلکه برای تخلف خود معذرت هم نتراشیدند.

پس متخلفان از جهاد سه گروه بودند:

- 1- کسانی که به سبب داشتن عذری واقعی، از جهاد بازماندند.
- 2- کسانی که هیچ عذری نداشته اما در نرفتن به جهاد، عذرهای بی اساسی پیش‌افکندند و اجازه نشستن خواستند.
- 3- کسانی که نه عذری داشتند و نه اجازه نشستن خواستند، که اینان بدترین سه گروه بودند. «سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (90)» برای آنان وعیدی است سخت و شدید؛ یعنی خدا به آن متخلفانی که در ادعای ایمان دروغ گفتند، به وسیله‌ی کشته شدن و به اسارت در آمدن در دنیا و آتش دوزخ در آخرت عذاب دردناک خواهد داد.

ابن اسحاق در بیان سبب نزول آیه کریمه میگوید: که این آیه درباره گروهی از قبیله بنی غفار نازل شد.

توضیح مختصر در باره این آیات:

بعد از اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم تصمیم گرفت به غزوه تبوک یعنی به جنگ رومیان برود، به یارانش اعلام نمود که برای جنگ با ارتش روم آماده باشند. هیئات های هم به اطراف گسیل داشت و به مردم عرب و اهل مکه خبر داد که: در این جنگ شرکت کنند. خیلی کم اتفاق می افتد که پیامبر به جنگ برود و این گونه آشکارا مسیر جنگ را اعلام نماید. اکنون که موقعیت بسیار حساس و دشمن، سرسخت و ستیزه گر و قضیه بغرنج است، بی پرده به همه کس اعلام نمود که: عازم جنگ با ارتش روم می باشد و جنگ افزار و آمار دشمن را برای مسلمانان گفت، تا آمادگی بیشتر داشته باشند. پیامبر، مؤمنان را برای این پیکار، تشویق می کرد که همانند قسمتی از سوره ی توبه نازل گشت و آنان را برای نبرد با باطل و بذل اموال خویش فراخواند تا در این راه قدم بردارند.

مسلمانان تا ندای جان بخش پیامبر را شنیدند، بر همدیگر پیشی می گرفتند و با شتاب تمام، ساز و برگ رزم را تدارک دیدند و همه ی قبایل و دسته ها از هر سو به مدینه سرازیر شدند و به جز اشخاصی مریضی منافق در مانده و سه نفر از مسلمانان به همه در برابر فرمان خدا و پیامبر گردن نهادند، و حتی مساکین و فقرا هم از محضر پیامبر می خواستند که مرکب سواری و جنگ افزار را در اختیارشان بگذارد تا شرکت کنند. پیامبر در جواب اینها فرمود: «لا أجد ما أحملکم علیه...» این امکان را ندارم تا در اختیارتان بگذارم... (بنقل از تفسیر فرقان).

بازگشت از غزوه تبوک به مدینه:

و حکم قرآن در مورد تخلف کنندگان و مسجد ضرار:

پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از بیست روز اقامت در تبوک، عازم مدینه شد. (صحیح السیره النبویه، ص 603) و قبل از رسیدن به مدینه، دستور به تخریب مسجد ضرار داد شد.

مؤرخان مینویسند بعد از اینکه مردم شهر از قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم اطلاع حاصل کردند؛ مردم، زنان و کودکان در خارج از مدینه به استقبال ایشان رفتند. آن حضرت صلی الله علیه وسلم اول به مسجد تشریف برد و در آنجا دو رکعت نماز خواند؛ سپس به مجالست با مردم پرداخت و متخلفان آمدند. آنها از چهار قشر بودند: عذر برخی از آنان، عذر شرعی بود و خداوند آنها را معذور ساخته بود؛ عده ای از متخلفان هیچ گونه عذری نداشتند، اما توبه نمودند و توبه آنان نزد الله متعال پذیرفته شد و گروهی دیگر از منافقان اطراف مدینه و عده ای از منافقان داخل شهر مدینه بودند که به ترتیب در مورد هر یکی از آنها بحث بعمل می آید:

متخلفین که دارای عذر شرعی بودند:

در آیه متبرکه ذیل بحث در مورد آن عده اشخاصیکه از اشتراک در غزه تبوک ابا و امتناع ورزیدند و عذر شرعی و واقعی داشتند. عبارت بودند از:

لَيْسَ عَلَى الضَّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٩١﴾

(در نشستن از جهاد) بر ضعیفان گناهی نیست و بر مریضان گناهی نیست و نه بر کسانیکه چیزی نمی یابند، تا اِنفاق کنند (در جهاد خرج کنند) گناهی نیست. بر آنانی که چیزی نمی یابند تا اِنفاق کنند (در جهاد) گناهی نیست، به شرطی که برای الله و رسول او خیرخواهی کنند. (چون) بر نیکی کنند گان هیچ راهی (عتاب و عقاب) نیست. و الله آمرزنده مهربان است. (۹۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الضُّعَفَاءُ»: جمع ضعیف، پیران، مریضان، کوران، زمین گیران حَرَجٌ: گناه، ایراد. «نَصَحُوا»: خالص، و صمیمی شدند، نیک اندیش بودند. «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ»: بر نیکوکاران ایرادی نیست، سرزنش کنندگان، حق ندارند نیکوکاران را ملامت کنند. (تفسیر فرقان).

تفسیر:

«أَيَسَّ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ»:
اولین دسته از متخلفان که عذر معقول داشتند عبارتند از: پیرمردان، زنان، کودکان، ناتوانان، مریضان، معلولان، کسانی که ناتوانی عقلی داشتند مانند: دیوانگان، کوران و فقرایی که فقرشان آنها را از اشتراک در جهاد باز میدارد. (زاد المسیر، ج 4، ص 485). در کتگوری دیگری آنده از اشخاصی شامل میشوند که به خاطر نداشتند توشه راه نتوانسته اند در غزوه شرکت نمایند: «وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ 91». نیز حجاجی نیست. یعنی بر بینوایانی که هزینه‌ی جهاد را ندارند، هیچ گناهی و حَرَجٌ در نشستن و نرفتن به جهاد، بالای آنان نیست.

به شرط آنکه عبادت خود را خالص برای الله متعال بگردانند و از پیامبرش پیروی نموده و از نفاق سالم بمانند جهاد از آنان ساقط بوده و برای‌شان فرض نیست. در ایه متبرکه ملاحظه نمودیم که: تکالیف الهی و شرعی به قدر توان بشری وضع شده، و تکالیف خارج از شرع نمی‌باشد.

«إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ»: یعنی ایمان و عمل صالح داشته باشند، در دل مردم تردید و نفاق ایجاد نکرده و آنها را مانع نشوند و به فتنه‌انگیزی نپردازند، پس اگر چنین اشخاصی به جهاد نروند گناهی بالای‌شان نیست، طوریکه گفته شده این کتگوری انسانها در شرع معذور شمرده میشوند. (تفسیر قرطبی، ج 8، ص 226).

باید متذکر شد که: عذر گاهی لازم ذات شخص می‌باشد، مانند ضعف پیری که عادتاً به هیچ صورت از انسان جدا نمی‌شود؛ و گاهی عارضی می‌باشد؛ و عارضی نیز یا بدنی می‌باشد، مانند مرض و غیره؛ و یا مالی، مانند افلاس و فقدان اسباب سفر؛ چون در غزوه تبوک مجاهدین مجبور بودند که مسافه دور، دراز و طولانی را طی کنند.

«مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ»: همچنان بر نیکوکاران گناهی نیست، یعنی نیکوکاران از جمله اشخاص معذور در جنگ شمرده میشوند.

در التسهیل آمده است: آنها را محسن نامیده است؛ چون به خاطر الله و پیامبر نصیحت و اندرز می‌دهند. و کيفر و سرزنش و سختگیری از آنها برداشته شده است. (التسهیل ۸۳/۲).
امام طبری در تفسیر ایه مبارکه: «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ» می‌نویسد: یعنی بر چنین کسانی که به خاطر نداشتن امکانات و یا نداشتن توانایی جسمی تخلف ورزیده‌اند، اما حق را میشناسند و بدان اعتراف دارند و خدا و پیامبرش را دوست دارند، جای اعتراضی نمی‌ماند. (تفسیر طبری، ج 10، ص 211).

«وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (91)»: و الله بخشاینده، مهربان است، کسانی که حقیقتاً معذورند؛ اگر دل‌های آنها پاک باشد، و با الله و رسول به درستی معامله کنند، برای اینها هیچ ملامتی و سرزنشی نیست چون الله متعال آنها را مشمول مغفرت خود می‌نماید و عذرهای‌شان را می‌پذیرد و از سر تقصیرات‌شان درمی‌گذرد و بر آنها رحم می‌نماید و آنها را به آنچه توان ندارند مکلف نمی‌سازد.

مفسر قرطبی می‌فرماید: در این ایه اصلی بیان گردیده است و آن اینکه حرجی بر کسانی که توان مالی ندارند، نیست. (تفسیر قرطبی، ج 8، ص 226).

شان نزول ایه 91:

582- ک: ابن ابوحاتم از زید بن ثابت (روایت کرده است: من برای رسول الله مینوشتم، در شب و روزی که سوره توبه را می‌نوشتم، برای چند لحظه قلم را بر گوشم نهاده بودم

که بیزد تعالی دستور جهاد علیه کفار را داد، سرور کائنات در آن باره می‌اندیشید که ناگاه نابینایی به حضور مبارک ایشان آمد و گفت: من که نابینایم، تکلیفم چیست؟ آیه: «لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ...»، همان هنگام نازل شد.

ابن‌کثیر برای آیه کریمه دو سبب نزول نقل کرده و گفته است: بخش اول آیه، درباره معذوران جسمی از جمله عائذ بن عمرو مزنی و بخش دوم، درباره بنی‌مقرن بن مزینه و غیر آنان از انصار که «بکاءون: گریندگان» لقب گرفتند؛ نازل شد. (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ ﴿٩٢﴾

و همچنین گناهی نیست بر کسانی که چون پیش تو آمدند تا آنان را بر مرکبی سوار کنی، (برای میدان جهاد) گفتی: چیزی نمی‌یابم که شما را بر آن سوار کنم، و ایشان (از نزد تو) برگشتند در حالیکه چشمانشان از شدت اندوه پر از اشک بود از آن که چرا چیزی نمی‌یابند که در راه الله انفاق جهاد کنند. (۹۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أتوك»: پیش تو آیند. «لتحملهم»: تا تو آنان را بر مرکبی سوار کنی، برای هریک از آنان مرکبی فراهم آوری. «تولوا»: برگشتند، پشت کردند. «أعينهم»: چشمانشان، آعین، جمع عین. «تفيض»: فرو میریزد. «الدمع»: اشک. «حزنا»: غم و اندوه.

تفسیر:

«وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ»:

آیه در مورد گریه کنندگانی نازل شده است که می‌خواستند با پیامبر صلی الله علیه وسلم به جهاد بروند اما پیامبر اسلام وسیله‌ی سواری برای آنان نداشت.

طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: گناه و مؤاخذه‌ای بر آن دسته از مسلمانان نیست که ای پیامبر نزد تو آمده و طالب مرکب شدند تا به جهاد بروند ولی تو نظر به عدم وجود مرکب از آنها عذر خواستی.

امام بیضاوی می‌نویسد: گریه کنندگان هفت نفر از انصار بودند که نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و اظهار داشتند: نذر کرده‌ایم به جهاد برویم، وسیله‌ی سواری به ما بدهید تا به جهاد برویم. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: وسیله‌ی سواری برای شما نداریم، آنها با چشمانی اشکبار رفتند.

«قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ» گفتی: مال سواری برای شما موجود نیست.

در آیه‌ی قبل، سخن از کسانی بود که توان مالی برای کمک به جهاد نداشتند و در این آیه مبارکه سخن از فقیرانی است که به خاطر فقر، مرکبی برای حضور در جبهه ندارند لذا غصه می‌خورند و اشک می‌ریزند، به این جهت در پاداش رزمندگان شریکند.

«تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا»: ولی آنها چون نمی‌توانستند در جهاد شرکت کنند از نزد تو گریه کنان دور شدند، زیرا چیزی برای انفاق در راه اشتراک در جهاد نیافتند و فقرشان مانع اشتراک آنها در جهاد شد، چه زیبا است که: مؤمن از شرکت نداشتن در جبهه، متأثر، غمگین و در نهایت امر گریان می‌کند.

از فحوای آیه مبارکه «أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ»، بر می‌آید که: ارزش انسان‌ها، به انگیزه‌ها و روحیات آنان است، نه تنها حرکت و امکانات مادی و مالی. همچنان آیه مبارکه کسانی را مورد تقدیر قرار می‌دهد که: پول و امکانات ندارند، ولی ایمان و سوز و شور جبهه رفتن دارند.

«أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ (92)»: چون برای رفتن به جهاد نفقه نداشتند و پیامبر هم وسیله‌ی سواری برای آنان در اختیار نداشت. این‌ها معذور و در عین حال مشکورند؛ زیرا در حد

توان خود تلاش کردند و نیت صادق داشته و بر اشتراک نکردند در جهاد حزین و غمگین شدند.

شأن نزول آیه 92:

583- و از طریق عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم (برای رفتن به میدان جنگ با کفار دستور سپه بری سرتاسری بسیج عمومی صادر کرد. گروهی از اصحاب، که عبدالله بن معقل مزنی هم با آنان بود، آمدند و گفتند: ای رسول الله برای همراهی با خودت، به وسیله سواری ببخش. گفت: نزد من چیزی نیست که در اختیار شما گذارم. آن‌ها گریه‌کنان از حضور مبارک پیامبر بازگشتند. بازماندن از سپاه اسلام به خاطر نداشتن امکانات و وسیله سواری، بر آنها بسیار گران آمد. آیه: «وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ» در باره آنان نازل شد (طبری 17094 روایت کرده در این اسناد عطیه عوفی ضعیف است).

[آن‌ها هفت نفر بودند: سالم بن عمیر از بنی عمرو بن عوف، حرمی بن عمرو از بنی واقف، ابولیل عبدالرحمن بن کعب از بنی مازن بن نجار سلمان بن صخر از بنی معلی، عبدالرحمن بن یزید از بنی حارثه، عمرو بن غنمه از بنی سلمه عبدالله بن معقل مزنی] (تفسیر طبری، جلد 10، صفحه 213).

پایان جزء دهم

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (93 الی 96) در مورد تخلف کنندگان ثروتمند بدون عذر و بهانه از شرکت در جهاد تبوک و قسم‌های دروغینشان، بحث بعمل آمده است.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٩٣﴾

راه مؤاخذه تنها به روی کسانی باز است که از تو اجازه می‌خواهند در حالیکه که بینیانند (وامکانات و ثروت کافی در اختیار دارند) آنها راضی شدند به اینکه باخانه نشینان باشند، (و به جهاد حاضر نشوند) و الله بر دل‌هایشان مهر نهاده است، پس آنها نمی‌دانند. (۹۳)

تفسیر:

هنوز آیات از منافقینی بحث میکند که از رفتن به جهاد تخلف ورزیدند و با قسم‌های دروغین عذرهای خود را مؤکد می‌کردند. طوریکه میفرماید: «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ»: همانا گناه، مؤاخذه و سرزنش بر آن‌ها اشخاصی است که با وجود مکنت و توانایی رفتن به جهاد و داشتن نفقه از تو اجازه می‌خواهند. با وجود قدرت و استطاعت، از جهاد پهلوی می‌کنند، «رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ» اینها از نهایت ذلتی که دارند به بسیار بی‌حمیتی این عار را گوارا میدارند و راضی شدند تا با معلولان مریضان و زنان (خوالف: زنان خانه‌نشین هستند) و عاجزان باشند و به این ترتیب این‌ها نه مردانگی دارند و نه شجاعت و نه توان هجوم؛ «وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (93)»: خدا مهر غفلت بر قلب آنها زد، از این رو آنها راه هدایت را نمی‌دانند.

از این روی الله متعال بر قلب‌های آنها مهر نهاد طوری که حق را نمی‌بینند و نمی‌دانند چه چیزی به نفع یا ضررشان است.

روی این اساس جهاد و فضائل بزرگش را ترک کردند. چنین عملی از کسانی سر می‌زند که جهل و نادانی، او را تحت پوشش خود قرار داده و از علم نافع محروم کرده است.

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ فُلٌ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسِيرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تَرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٤﴾

هنگامیکه باز گردید (از غزوه تبوک) به سوی آنها (منافقین) نزد شما عذر خواهی میکنند. بگو: عذر خواهی نکنید که هرگز سخن شما را باور نمی‌کنیم (چون) الله ما را از سخن‌های شما خبر داده است و الله و پیغمبرش عمل شما را خواهند دید، باز به‌سوی ذاتی که از پنهان و آشکار آگاه است باز گردانیده می‌شوید و شما را به آنچه انجام می‌دادید آگاه می‌سازد. (و جزا میدهد). (۹۴)

تفسیر:

«يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ»: تخلف کنندگان از غزوه‌ی تبوک وقتی شما از سفر جهاد نزد آنان برگردید، زبان معذرت و عذر تراشی پیش شما می‌کشایند. منافقان تخلف کنندگان از غزوه‌ی تبوک در هنگام بازگشت شما به مدینه به زودی نزد شما آمده و برای تان در مورد تخلف‌شان از آن غزوه عذر می‌آورند، و قسم می‌خورند و می‌گویند: عزم جزم داشتیم با شما برویم، اما نسبت بوقوع موانع و عوایق مجبور شده باز ماندیم، بگو حيله و دروغ شما فائده ندارد.

درس حاصله از آیه مبارکه اینست که: مسلمانان باید از چنان قوت، عظمت و اقتدار قوی بر خوردار باشند که متخلفان، خود را مؤظف و وادار به عذر خواهی و معذرت کنند.

«قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ» به آنها بگو: عذر نطلبید؛ زیرا دروغگو هستید. «قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَعْبَارِكُمْ» هرگز هیچ عذری را از شما نخواهیم پذیرفت؛ از آن رو که الله متعال احوال شما را به وسیله وحی بر ما بر ملا گردانیده و خبر داده است و رسوایی‌های درون تان و نفاقی را که پنهانش می‌دارید بر ما نمایان ساخته است. واضح است که علم الله متعال نسبت به غیب و شهود، پیدا و پنهان، یکی است و چیزی از او پنهان نیست.

«وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ»: در آینده الله و پیامبر عمل شما را خواهند دید، آیا توبه می‌کنید و از نفاق پشیمان می‌شوید یا بر انفاق پایدار می‌مانید؟ «ثُمَّ تَرْدُونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ»: بعد از مرگ به سوی الله متعال دانای نمان و آشکار باز گردانیده می‌شوید؛ همان ذاتی که آنچه را از دیده‌ها نمان یا آشکار است میداند و هیچ امر پنهان در آسمان‌ها و زمین بر وی مخفی نیست.

«فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (۹۴) انسان در برابر تمام کارهای خود مسئول است و قیامت، روز رسوایی است طوری که می‌فرماید: سپس در آخرت به سوی دانای نمان و آشکار باز گردانیده می‌شوید؛ همان ذاتی که آنچه را از دیده‌ها وقتی در محضرش ایستادید، شمارا از تمام اعمال تان نمان یا آشکار است با خبر می‌سازد و هیچ امر پنهان در آسمان‌ها و زمین بر وی مخفی نیست و در مقابل آن به صورتی عادلانه جزای شما را می‌دهد.

در شأن نزول این آیه مبارکه به نقل از ابن عباس (رض) آمده است که: این آیات در مورد: «جد بن قیس» و «معتب بن قشیر» و سایر دوستان منافقشان که حدود هشتاد تن بودند، نازل شده است. پیامبر صلی الله علیه وسلم وقتی از تبوک برگشت به مؤمنان دستور داد با آنان همنشین و هم سخن نشوند.

سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۹۵)

وقتی به سوی آنان برگردید برای شما به الله قسم خواهند خورد تا از (جرم) آنان صرف نظر کنید، پس از آنها روی بگردانید، چون آنها پلیدند و به سزای آنچه می‌کردند، جایگاهشان دوزخ است. (۹۵).

تفسیر:

«سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ»: چون به سوی آنان باز گردید، یعنی آن منافقان برای شما قسم خواهند خورد. یعنی: به زودی عذرهای بی‌اساسی را که آورده‌اند، با قسم‌های دروغ مؤکد خواهند ساخت، از جمله یکی از خصوصیات منافقان است که همیشه از مقدسات و نام خدا، سوء استفاده می‌کنند.

«إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ»: وقتی از تبوک به مدینه باز گردید این گروه منافق برای تان به نام الله قسم یاد میکنند.

«لِتَعْرِضُوا عَنْهُمْ»: هدف و مقصد منافقین از قسمهای دروغ و عذرهای بیمعنی این بود که، پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان را به قسم های خویش فریب خوشنود و مطمئن گردانند، تا از بارگاه رسالت بر آنها عتاب و ملامت و مواخذتی نباشد.

«فَاعْرِضُوا عَنْهُمْ»: با تارکان بدون عذر جبهه و جهاد، قطع رابطه کرده و آنان را بایکوت و منزوی و عرصه را بر آنان تنگ کنیم. طوریکه میفرماید: پس آنان را به نفاقشان واگذارید؛ نه از سر عفو و گذشت بلکه از روی تحقیر. و ترک شان کنید؛ زیرا آنان پلیدند، کارهایشان پلید و احوالشان بس منفور است.

این عباس (رض) میفرماید: منظور ترک کلام و سلام با آنها می باشد. (رازی ۱۶/۱۶۴). قابل تذکر است که: إعراض و روگردانی، یا بر اساس بزرگواری و گذشت است، یا بر اساس قهر و بی اعتنایی، و در این آیه، به هر دو معنی به کار رفته است؛ منافقان درخواست اعراض و چشم پوشی از خطا داشتند، خداوند دستور اعراض قهرآمیز داد. (تفسیر کبیر فخر رازی). سپس خدا علت آن را یادآور شده و فرموده است: «إِنَّهُمْ رَجَسٌ»: به خاطر ناپاکی باطنشان صورت نجس را پیدا کرده اند. باید از افراد و محیط فاسد، فاصله بگیریم. چون روحیه نفاق و عیوب انسانی، به افراد دیگر منتقل میشود. و نفاق، پلیدی باطن و و از جمله مریضی روانی و روحی بشمار می رود.

«وَمَا أُوَاهُمْ جَهَنَّمَ»: سر انجام به جهنم می روند و جهنم مسکن و مأوايشان خواهد بود. «جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (95)»: و به علت اعمال کینه توزانه و نفرت انگیز، قرارگاه همیشگی و ابدی شان آتش جهنم می باشد. باید گفت که: دوزخ، سزا و نتیجه عملکرد خود انسان است، نه انتقام الهی.

يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٩٦﴾

(منافقین) برای شما قسم میخورند تا از آنها راضی شوید، پس اگر شما هم از آنان راضی شوید قطعاً الله از قوم نافرمان راضی نمی شود. (۹۶)

تفسیر:

«يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ»: همچنین منافقان بدین منظور که از آنان خشنود گردید برای شما قسم یاد میکنند. یعنی: هدف حقیقی آنها از قسم خوردن های شان این است تا قسم های شان شما را راضی سازد و بنابر این، دشمنی تان به دنیای شان زیان نرساند.

باید گفت که: منافقان، برای رضایت قلبی مسلمانان ارزشی قائل نبودند، اصرارشان بر رضایت، تنها برای مصون ماندن از عکس العمل قهرآمیز مسلمانان بود، تا بتوانند پایگاه اجتماعی و نفوذ خود را در جامعه حفظ کنند!

«فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (96)»: پس اگر شما از آنها راضی هم شوید برایشان سودی ندارد؛ چون الله متعال از آنان خشنود نخواهد شد و بر آنان خشمگین است؛ زیرا آنان از دایره اطاعتش بیرون رفته و بر شریعتش تمرد ورزیده اند. بنابر این ممکن است گاهی فریب ظاهر حالشان را بخورید اما الله متعال نفاقی را که پنهان داشته اند می داند و از گروه فاسقان خشنود نخواهد شد.

ابو سعود گفته است: فاسقین را در جای ضمیر قرار داده است، تا فسق و خروج آنها را از طاعت تثبیت کند. (ابو سعود).

هدف باری تعالی، نهی مؤمنان از خشنودی و راضی بودن از منافقان است زیرا راضی بودن از کسانی که الله متعال از آنان راضی نیست، کاری است که هرگز هیچ مؤمنی آن را انجام نمی دهد. این تعبیر بدان جهت به کار گرفته شد تا چنین پنداشته نشود که رضای

مؤمنان از منافقان، مقتضی رضای خدای متعال نیز هست. چون الله از منافقان راضی نیست، آنان که از منافقان راضی شوند، راهشان را از خدا جدا کرده‌اند. هرگز از فاسق، مادامی که در فسق است، راضی نشوید.

نظر کوتاهی به این آیات:

- 1- باور نکردن به عذرخواهی منافقان پس از آن که الله تعالی از حقایق امر و احوال آنان خبر داد.
- 2- آینده، بهترین شاهد و ضامن افشای دروغهای آنان است.
- 3- الله متعال به همه چیز داناست و از پلیدی، نیرنگ، دو رویی و دروغ و حيله گری آنان خبر دارد.
- 4- مزد و پاداش هر عملی ثابت و روشن است و هر آدم فاسق و نافرمان و ستمکاری را بر زمین می زند.
- 5- منافقان از جهت بینش و عقاید، نجس و پلیدند و باید از آنان دوری ورزیم، همان گونه که از پلیدیهای محسوس دوری می گیریم، که مبادا کردارشان در ما اثر نهد و به سوی آنان میل نماییم.
- 6- باید از چیزهایی که موجب اعتذار و پوزش طلبی از گناهان بزرگ و کوچک است، پرهیز کنیم.
- 7- خشنودی مردم که خشم الله متعال را برانگیزد، سود نمی دهد؛ زیرا نزد خرمندان و اهل ایمان و حق طلبان به دست آوردن خشنودی پروردگار، از همه چیز برتر است.
- 8- خشم خدا بر منافقان و امثالشان فقط به سبب خروجشان از راه حق و دایره‌ی فرمان حتمی الله و پیامبر است و دریچه‌ی احساس و درک و آگاهی آنان بسته شده و گیرایی آنان از کار افتاده است.

خوانندگان محترم!

بعد از شرح حال عرب مؤمن و عرب منافق در مدینه، که به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه ذیل: (97 الی 99) در مورد اینکه؛ اعراب (صحرائشینان)، (أعراب) خارج از مدینه چه کسانی آند؟ به بحث می پردازد. و آنان را به دسته های: کافر، منافق و مؤمن تقسیم می کند.

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٩٧﴾

(منافقان) اعراب (صحرائشینان) در کفر و نفاق سخت تراند، و سزاوارتراند به اینکه شریعتی را که الله بر پیغمبر خود نازل کرده، ندانند، و الله دانا (و) حکیم است. (۹۷)

تفسیر:

«الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا»: بادیه نشینان عرب در کفر و نفاق از دیگران سر سخت تراند؛ از آن روی که جاهل اند و از علم دور. آنان اخلاقی خشن، قسی القلب و طبیعتی خشک و درشت دارند. و اهل خیر و صلاح را کمتر می بینند.

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: «چون بادیه نشینان فطرتاً تندخو و سخت مزاج اند، چنانکه در حدیث است «من سكن البادية جفاً» و از مجالس علم و حکمت دورند، فروغ تهذیب و مدنیت علم و عرفان در آنها کمتر تأثیر میکند، کفر و نفاق آنها نسبت به کفار و منافقین بلاد شدیدتر می باشد، موقع نمی یابند که به صحبت اهل علم و صلاح برسند. اصول دیانت و تهذیب را که الله متعال به پیغمبر خویش صلی الله علیه وسلم فرستاده بیاموزند. بدیهی است بدون علم و معرفت دل انسان ملایم و مهذب نمی گردد، پس کسانی که مستغرق جهالتند هر آینه دلهايشان سخت می باشد و در راه کفر و نفاق که خود اختیار میکنند، مانند سباع و بهایم کورکورانه روان می باشند. سنگدلی اعراب در احادیث متعدد وارد است در یکی از احادیث آمده به روایت عائشه (رض) که فرمود: گروهی از بادیه نشینان عرب نزد رسول الله آمده بودند، آنها از یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: آیا شما کودکان را

میوسید؟ یاران فرمودند: آری! گفتند: ولی سوگند به خدا که ما کودکانمان را نمی‌بوسیم! در این اثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «وقتی الله متعال رحمت و مهر را از دل‌هایتان برداشته است، من چه می‌توانم بکنم!».

واقعیت امر همین است که: انسان‌های نا آگاه و دور از فرهنگ، گاهی آلت دست کافران و منافقان قرار می‌گیرند و از خود آنها هم بی‌منطق‌تر می‌شوند.

در ضمن قابل یادآوری میدانم که: محیط اجتماعی و فرهنگی انسان، در بینش و موضع‌گیری او در مورد حقایق و معارف مؤثر است.

«وَ أَجْدُرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ»: همچنان آن‌ها به ندانستن احکام شرعی، آداب و هنجارهای اجتماعی نیز سزاوارتر می‌باشند؛ زیرا از امکان آموزش و از ملاقات با وارثان انبیاء دوراند.

آنها بالطبع از پذیرش کتاب‌های الهی و پیام‌های پیامبران وی دورترند.

چنان‌که احادیثی روایت شده است که مشعر بر این حقیقت است.

باید گفت که متوجه باشید: دانستن احکام دین، لازم است و گرنه اعرابی هستیم.

اعراب: ساکنان بادیه از قوم عربند.

پس کسانی از قوم عرب که ساکن شهرهایند، «عربی» و کسانی از آنانکه در بادیه و صحرا سکونت دارند، «أعرابی» نامیده می‌شوند.

«أعراب» یعنی بادیه‌نشینان. مفرد آن «أعرابی» است، نه «عرب».

اعرابی بودن به معنای دوری از فرهنگ دینی و تعالیم مکتب است. کلمه‌ی «اعراب» ده بار در قرآن آمده و جز یک مورد، بقیه‌ی موارد، مثل روایات، نکوهش‌آمیز است.

ولی نباید فراموش کرد که: شهرنشینان جاهل به حدود الهی، به منزله‌ی اعراب و بادیه‌نشینان، بلکه بدتر از آنان هستند.

مردم عصر پیامبر صلی الله علیه وسلم دو گروه بودند: شهرنشین و بادیه‌نشین.

چون آیات قبل درباره‌ی پیروزی مسلمانان در جنگ تبوک بود، این آیه شاید اشاره به این باشد که از بادیه‌نشینان جاهل و همجوار، غافل نباشید که ممکن است با تحریک دشمنان، دست به آشوب بزنند.

در ألبحر آمده است: علت این که اعراب در کفر و نفاق شدیدتر بودند این بود که بسیار به خود می‌بالیدند، مهاجم و سبک‌سر بودند، بدون مربی و مؤدب بارآمده بودند، تربیت خاصی نداشتند، به میل خود بار آمده‌اند و نیز از محضر علماء ور بودند، و از آشنایی با کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم محروم بودند. از این رو زبان آنها از زبان منافقان مدینه، در بیان کفر آزادتر و رساتر بود.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (97)»: و خدا دانای حکیم است بر احوال شان داناست و از روی دانایی این اوصاف را برای شان بیان کرده است. الله متعال در هر آنچه که مقدر و مشروع ساخته و فیصله نموده، صاحب حکمت است.

ابن کثیر می‌گوید: «به سبب درشت‌خویی و سنگدلی بادیه‌نشینان بود که الله متعال از آنان پیامبری بر نه‌انگیخت بلکه پیامبران علیهم السلام را از مردم شهرها برانگیخت».

سبب نزول آیه‌ی 97:

عالم دانشمند واحدی می‌فرماید: این آیه مبارکه در شأن بادیه‌نشینان و بیابان‌گردان بنی‌اسد و غطفان و بادیه‌نشینان مدینه نازل شده است.

قصه زیبا:

اعمش روایت کرده است که یک مرد عرب در مجلس «زید بن صوحان» که در نهاوند دستش را از دست داده بود، نشست در حالی که زید با یاران خود صحبت می‌کرد. مرد عرب گفت: قسم به خدا سخنانت مرا شیفته می‌کند و دستت در من شک و تردید برمی‌انگیزد.

زید گفت: چرا دست من در تو شک ایجاد میکند؟ این که دست چپ است؟ عرب گفت: قسم به خدا نمیدانم آیا دست راست را قطع می‌کنند یا دست چپ؟ آنگاه زید گفت: خدا درست فرموده است آنجا که می‌فرماید: «الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَ أَجْدُرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ

اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ...» این عرب مشکوک بود که دست زید به خاطر دزدی قطع شده است یا خیر؟ (محاسن التأویل ۳۲۳۹/۸).

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٩٨﴾

و از اعراب (صحرائنشینان) کسانی هستند که آنچه را که (در راه الله) انفاق میکنند غرامت و تاوان می‌شمارند، و برای شما پیش آمد بد و ناگوار را انتظار می‌کنند، حال آنکه پیشامد بد بر خود آنها خواهد بود، و الله شنوای داناست. (۹۸)

تفسیر:

«وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا»: در منافقین اعراب کسانی می‌باشند که اگر گاهی به مصرف چیزی در راه الله متعال مجبور شوند، چنان بکراهت آنرا مصرف میکنند، که گویی غرامت میدهند و همیشه منتظر آنند که مسلمانان از گردش روزگار به مصیبتی گرفتار آیند و آنها شادی کنند. ولی خیر ندارند گردش بد روزگار بر خودشان طاری می‌شود. یعنی آنان صدقه را برای رضای الله متعال صرف نمی‌کند، بلکه این کار را از روی ریا و شهرت طلبی انجام داده‌اند. پس امید ثوابی هم ندارد.

«مَغْرَمٌ»: از «غرامت»، به معنای ملازمت است. به قرضدار و طلبکار که یکدیگر را رها نمی‌کنند، «غَرِمٌ» گفته می‌شود. و به قرضداری که ملازم انسان است تا آن قرض را بپردازد، «مَغْرَمٌ» گویند.

توجه بفرماید: منافق و آنکه علم و ایمان به حدود الهی و فرهنگ اسلامی ندارد، انفاق را ضرر می‌پندارد، «وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَائِرَ»: همچنان آن‌ها برای شما پیش آمدهای بدی، مانند مصیبت‌ها و شکست‌ها، را انتظار می‌برند از آنکه نسبت به شما بغض دارند. شایان ذکر است که بعد از درگذشت رسول الله صلی الله علیه وسلم مصداق این خبر قرآنی به تحقق پیوست پس این آیه، معجزه‌ای از معجزات غیبی قرآن کریم است. (تفسیر انوار القرآن)

«عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ»: ولی بدانند که پیش آمدهای بد و مصیبت بار همچون تلخکامی و تیره روزی، فرجام نامیمون، خشم خدای ذوالجلال توأم با خواری و خفت و اضم حلال، دامنگیر خودشان خواهد شد.

در این هیچ جای شکی نیست که: منافق، حسود است و برای دیگران جز شرّ نمی‌خواهد. به یاد داشته باشید، کسیکه برای دیگران تمنای شرّ دارد، خودش گرفتار آن می‌شود «دوائر»: جمع «دائرة»، حوادثی است که از هر طرف انسان را احاطه می‌کند.

«وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٩٨﴾»: پروردگار با عظمت، به گفته‌ها و خصلت‌های انسان آگاه است، الله شنوای چیزی است که گفته‌اند، داناست به آنچه کرده‌اند؛ پس به زودی آنان را در قبال سخنان بد و اعمال زشت‌شان مورد محاسبه قرار خواهد داد.

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٩٩﴾

و از اعراب صحرائنشینان کسانی هستند که به الله و روز آخرت ایمان دارند و آنچه را که در راه الله انفاق میکنند، سبب تقرب نزد الله قرار میدهند و دعا‌های پیغمبر الله (را نیز). آگاه باشید! بی‌گمان آن (انفاق مال) برایشان مایه تقرب نزد الله است. به زودی الله آنها را در جوار رحمت خود (جنت) داخل می‌کند. چون الله آمرزگار مهربان است. (۹۹)

تفسیر:

«وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»: برخی دیگر از بادیه نشینان اعراب کسانی‌اند که به الله متعال، پیامبرش و روز بازپسین ایمانی راستین دارند.

و واقعیت امر اینست که: بادیه نشینی و محیط اجتماعی، اختیار رشد را از انسان نمی‌گیرد.

«وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ»: و طاعات و عبادات دیگر را مایه تقرب نزد الله متعال دانسته و از وی جویای اجر و پاداش هستند.

اینجا تأثیر معجزه آسای قرآن مبین و تعلیمات حیرت انگیز رسول الله صلی الله علیه و سلم بیان می شود.

«يُؤْمِنُ، يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ»: ایمان، زمینه ساز انفاق و آرامش است. از امکانات مادی برای رسیدن به قرب الهی بهره بگیریم.

بادیه نشینان درشت مزاج سنگدل تندخو که از کفر و دورنگی از بی دانشی و سرکشی سزاوار آن نبودند که به آداب و قواعد آسمانی پی برند تربیت حضرت پیغمبر و ندای قرآن از آنها نیز عرفای مخلص پدید آورد که بر امور مؤمن به مبدأ و معاد ایمان دارند و از هرچه در راه الله متعال صرف میکنند جز استحصال قربت الهی و دعای پیغمبر صلی الله علیه و سلم مقصودی ندارند.

«وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ»: همچنان برآند تا از راه انفاق، آمرزش خواهی پیامبر صلی الله علیه و سلم و دعای رحمت و رضوانش را برای خود حاصل کنند، واضح است که: مؤمن انفاق گر، مشمول دعای رسول الله صلی الله علیه و سلم قرار می گیرد.

«أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ»: بدانید که هم صدقه شان و هم دعای پیامبر در حق شان نزد الله متعال سودمند و پذیرفته است از آن رو که اهل اخلاص اند.

آنچه موجب قرب به خداست، نیت خالص است، نه صرف عمل. مؤمن و منافق هر دو انفاق می کنند، ولی انفاق مؤمن ستوده است.

«سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ»: بنابر این پاداش شان بهشت های پر از نعمت است که به رحمت أرحم الراحمین وارد آن میشوند؛ مؤمن، غرق در رحمت الهی است، «فِي رَحْمَتِهِ» و منافق، غرق در حوادث تلخ است. «عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ» (آیه قبل)

«إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (99)»: زیرا الله متعال بر توبه کاران گناهان شان را می آمرزد، بر انابت جویان رحم میکند و از کسانی که بد کرده و سپس پشیمان شده و باز گشته اند درمی گذرد.

رحمت پروردگار متعال: محبت وی است با مؤمنان و آنچه که از خیر دنیا و بهشت آخرت به ایشان عنایت میکند «همانا خداوند آمرزنده و بخشاینده است» و عیب

مقصران را میپوشاند «مهربان است» و تلاش و کوشش اندک مایه گان را می پذیرد. شأن نزول آیه 99 :

584- ابن جریر از مجاهد روایت کرده است: این آیه و آیه: «وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ...» (توبه: 92) در باره بنی مَقرن از مُزینة نازل شده است (طبری 17112 به قسم مرسل روایت کرده است).

585- و عبدالرحمن بن معقل مزنی روایت کرده است: این آیه در باره ما ده نفر از خانواده مَقرن نازل شده است. (طبری 17113 روایت کرده اسناد آن منقطع و ضعیف است.

خوانندگان محترم!

پس از بیان فضایل و بزرگواریهای برخی از اعراب (بادیه نشینان) که اموالشان را در راه الله متعال و به امید دعای خیر از سوی پیامبر، هزینه می کردند، اینکه در آیات متبرکه (100 الی 105) در مورد مردم مدینه و پیرامون آن، زکات، توبه، کردار نیکو، بحث

بعمل می آید.

همچنان در این آیات متبرکه در باره منافقان مدینه و پیرامون آن و سپس گروهی که کار نیک و بد را به هم آمیخته اند و هم چنین به آن چند نفر که در کار خود سرگردان بودند و به امر الله و گذاشته شدند، اشاره می کند.

وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۰۰)

و سبقت کنندگان نخستین (در هجرت و نصرت) از مهاجرین و انصار و آنانی که با نیکوکاری از آنها (صحابه) پیروی کرده‌اند، الله از آنها راضی شده است و آنها از او راضی شده‌اند، و برای آنها باغهایی آماده کرده است که از زیر آن نهرها جاری است، همیشه در آن جاودانند، این است همان پیروزی بزرگ. (۱۰۰)

تفسیر:

«وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ»: پیشکسوتان اول در هجرت و نصرت که از میان یاران پیامبر در ایمان پیشی گرفتند.

الله متعال طاعات نخستین پیشگامان به سوی ایمان به الله، هجرت در راهش و به سوی جهاد و صدقه را پذیرفته و از آنان خشنود شده است.

از شعبی روایت شده است که آنها افرادی هستند که بیعت رضوان، را انجام دادند، وعده‌ای میگویند: عبارتند از نمازگزاران به سوی دو قبله و ما میگوییم: «سابقون اولون» عبارت از تمام اصحابی است که در هجرت و نصرت از دیگر نسل‌ها پیشی گرفته‌اند. طبری و رازی این نظریه را ترجیح داده‌اند.

خوانندگان محترم!

«بعد از اعراب مؤمن» مناسب آنست که از زعماء و اعیان مؤمنین هم ذکری به میان آید. طوری که در این آیه مبارکه میفرماید: یعنی: مهاجرینیکه در هجرت شرف اولیت و سبقت حاصل کردند، و انصاریکه در نصرت و اعانت مرتبه اول را احراز نمودند.

«وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» «وکسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کرده‌اند» یعنی: کسانی که از نخستین پیشروان پیشگام مهاجر و انصار، پیروی کرده‌اند.

ایشان دنباله روان و از پی‌آیندگان آنانند؛ از صحابه (رض) و تابعینی که بعد از ایشان آمده‌اند، یا تا روز قیامت می‌آیند، در صورتی که از نخستین پیشگامان دین و دعوت، با نیکوکاری در کردار و گفتار پیروی کنند.

در این آیه، مسلمانان صدر اسلام به سه گروه تقسیم شده‌اند:

1- پیشگامان در اسلام و هجرت.

2- پیشگامان در نصرت پیامبر و یاری مهاجران.

3- متأخران که راه آنان را ادامه داده‌اند.

«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» الله از ایشان خشنود شد و طاعات و عبادات‌شان را پذیرفت و از تقصیرات‌شان در گذشت و بر آنان خشم نگرفت. بالاترین منزلتی که تلاشگران در راه رسیدن به آن تلاش میکنند و مسابقه دهندگان برایش مسابقه میدهند این است که الله متعال از آنان راضی باشد و آنها را راضی کند، امام طبری گفته است: از این جهت مؤمنان از او راضی‌اند که ثواب و پاداش جزیل طاعت و ایمان را به آنها داده است. اگر مؤمن، به قضای الهی راضی باشد، خدا هم از او راضی است.

«وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»: و برای‌شان در آخرت باغ‌هایی آماده کرده که از زیر درختان و قصرهای شان نهرهای آب جاری است.

«خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»: برای همیشه در آن مقیم خواهند بود.

«ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (100)»: این همان کامیابی بزرگ و رستگاری سترگی است که هیچ کامیابی و رستگاری با آن هم‌تراز و هم‌تا نمی‌باشد.

در البحر آمده است: بعد از این که الله متعال فضایل اعراب مؤمن را بیان کرد، به دنبال آن حال آن پیشکسوتان را یادآور شد، اما بین آن دو تمجید فاصله‌ی بسیار است، در آنجا

فرموده است: «أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ»، و در اینجا گفته است: «ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.» (البحر ۹۲/۵)

«و سابقون الأولون از مهاجران و أنصار» سابقون الاولون از مهاجران: پیشگامان و سبقت کنندگان نخستین از اصحابی اند که به هر دو قبله نماز خوانده‌اند، یعنی سابقه آنها در اسلام به عهدی می‌رسد که هر دو قبله را دریافته‌اند. یا کسانی‌اند که شاهد «بیعت‌الرضوان» بوده‌اند. یا اهل «بدر» اند؛ و بهترین‌شان خلفای چهارگانه‌اند به ترتیب، سپس شش تن باقی مانده از «عشره مبشره»، آنگاه اهل «بدر»، سپس مجاهدان «احد»، آنگاه اهل «بیعت‌الرضوان» در «حدیبه». و سابقون الاولون از انصار: اولین پیشگامانی از انصار هستند که با رسول الله صلی الله علیه وسلم در «بیعت عقبه اول و دوم»، بیعت کرده‌اند، که تعدادشان در بیعت عقبه اول هفت تن و در بیعت عقبه دوم، هفتاد تن بود «و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کرده‌اند» یعنی: کسانی که از نخستین پیشروان پیشگام مهاجر و انصار، پیروی کرده‌اند. ایشان دنباله روان و از پی آیندگان آنانند؛ از صحابه (رض) و تابعینی که بعد از ایشان آمده‌اند، یا تا روز قیامت می‌آیند، در صورتیکه از نخستین پیشگامان دین و دعوت، با نیکوکاری در کردار و گفتار پیروی کنند. آری! همین پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و پیروان راستین آنان هستند که: «خدا از ایشان خوشنود شد» و طاعات و عبادات‌شان را پذیرفت و از تقصیرات‌شان در گذشت و بر آنان خشم نگرفت «و ایشان نیز از او خوشنود شدند» بر آنچه که از فضل خویش به آنان عطا کرد و از نعمت دینی و دنیوی خویش بر آنان سرازیر کرد «و برای آنان» همراه با رضای خویش «باغهایی آماده کرده که از زیر آن نهرها روان است، همیشه در آن جاودانند، این است همان کامیابی بزرگ».

پس این آیه، شهادت و مژده و بشارتی است از سوی الله متعال به بهشت و رستگاری در آخرت برای پیشروان و پیشگامان از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم چنان‌که این آیه مژده بخش کسانی نیز هست که رهرو راه ایشان بوده و ایشان را برای خود مقتدا و الگو قرار می‌دهند.

دلیل این که پروردگار متعال سابقه داران را بر دیگر مسلمانان برتری و فضیلت داد، همانا ایمان و انفاق‌شان در دوران ضعف اسلام و قبل از غلبه و انتشار آن است.

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴿١٠١﴾

واز (میان) اعراب صحرائنشینان که در اطراف شما هستند و بعضی از اهل مدینه منافق‌اند که برنفاق مهارت پیدا نموده‌اند، و تو (ای پیغمبر) آنها را نمی‌شناسی، (بلکه) ما آنها را می‌شناسیم، به زودی آنها را در دنیا دو مرتبه عذاب خواهیم داد، (مجازاتی به وسیله رسوائی اجتماعی، و مجازاتی به هنگام مرگ)، باز به طرف عذاب بزرگ (و سخت در آخرت) گردانیده می‌شوند. (۱۰۱)

خواننده محترم!

در آیات متبرکه ذیل که به برخی بیشتری از زوایای از اوصاف و روش‌های منافقان را برای ما روشن ساخته و هکذا در مقابل، اوصاف مؤمنان را نیز روشن می‌کند: طوریکه می‌فرماید:

تفسیر:

«وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ» ای اهل مدینه! آگاه باشید در بین اعراب بادیه نشینان، دور و برتان افرادی منافق قرار دارند. که اسلام را آشکار و کفر را پنهان میدارند. «وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ» از مردم مدینه نیز اشخاص منافق هستند.

ولی باید متذکر شد که: کفر و نفاق بادیه نشینان، شدید، ولی علنی است، اما نفاق شهرنشینان

مرموزانه‌تر است. و در این هیچ جای شکی نیست که نفاق، مراحلی دارد؛ گاهی سطحی و گاهی ریشه‌دار است.

«مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ»: بر نفاق لجبازی و اصرار دارند.

بایدگفت: آنانکه بر انحراف اصرار ورزند و خو بگیرند، عذابشان بیشتر است.

ابن عباس(رض) فرموده است: بر آن تمرین و پایداری دارند، از جمله ابن سلول و جلاس و عامر راهب. (تفسیر ابن جوزی ۴۹۱/۳).

«لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ»: ولی آنها تا بدانجا در پنهان‌سازی نفاق ماهر‌اند و میکوشند که تو ای محمد! آنها را نمی‌شناسی، به طوری که کارشان بر بسی از مردم پوشیده است. ولی ما آنها را میشناسیم و احوال آنانرا به تو خبر میدهم.

«سَعَدَبْتُهُمْ مَرَّتَيْنِ»: ما به‌زودی آنان را دو بار عذاب می‌کنیم، مراد از دوبار عذاب، یکی رسوا ساختن و برملا کردن نفاق‌شان و دیگری عذاب نمودن‌شان در آخرت است. به قولی: مراد از دو بار عذاب؛ یکی نزول مصایب بر اموال و اولاد و جان‌هایشان و دیگری عذاب قبر است در این هیچ جای شکی نیست که: منافق، در دنیا و آخرت گرفتار عذاب است و گرفتاریش چندان دور نیست.

«ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ(101)»: سپس در قیامت به عذابی بزرگ و سخت در دنیا

یعنی: به سوی درک اسفل در دوزخ.

واضح است که: عذاب بزرگ عبارت از دوزخ است. «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» (نساء رکوع 21) اما پیش از آن نیز اقلاباً دوبار گرفتار عذاب میشود. یکی عذاب قبر، دوم عذابیکه در حیات این جهان به آنها می‌رسد.

ابن عباس(رض) روایت میکند، در یکی از آیام جمعه پیامبر صلی الله علیه وسلم بر منبر ایستاد و تقریباً سی و شش نفر را بنام صدا کرده، فرمود: «أَخْرَجَ فَإِنَّكَ مُنَافِقٌ» (یعنی: از مسجد برای که منافقی) این رسوائی یکنوع عذاب بود یا آنکه الله تعالی دارایی و فرزندان شانرا عذاب شان گردانیده است چنانکه قبلاً در همین سوره گذشت. «فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا- الْآيَةَ» و یا بعضی از آنها در گرسنگی و دیگر آفات ارضی و سماوی مبتلا شده بمرگ ذلت مردند، (بنقل از تفسیر کابلی).

متخلفانی مبنی بر عدم حضور در جهاد که عذر شرعی نداشتند، ولی مورد مغفرت قرار گرفتند:

در مورد سرگذشت این متخلفان سه آیه در قرآن نازل شده است:

1- 102 سوره توبه

2- آیه 105 سوره توبه

3- آیه 118 سوره توبه که در ذیل به تفصیل بیان می‌یابد:

وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٠٢﴾

و گروهی دیگری‌اند که به گناهان خود اعتراف نموده‌اند (چون) عمل نیک را با عمل دیگر که بد است خلط نموده‌اند، امید است که الله توبه آنها را بپذیرد، چون الله آمرزنده و مهربان است. (۱۰۲)

تفسیر:

«وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ»: در این آیه، الله متعال به بیان حال گروه دیگری از متخلفان می‌پردازد که تخلف‌شان از جهاد، به انگیزه نفاق نبوده بلکه گناهی همراه با ایمان بوده است.

مفهوم این آیه مبارکه آنست که: این جماعت مسلمانان بدون هیچگونه عذری شرعی، از شرکت در غزوه تبوک، تخلف ورزیدند، و بعد از این کار خویش پشیمان شدند و مانند منافقان عذرهای دروغین نتراشیده‌اند؛ بلکه توبه نمودند و به واقعیت اعتراف کردند و امیدوار عفو و بخشش الهی شدند و اینکه فرمود: عمل نیک را با عمل بد نیامیزید؛ یعنی،

این‌ها قبل از این غزوه، دارای سوابق نیکی مانند مسلمان شدن، عمل به احکام اسلام و جهاد در راه الله بودند که با تخلف از غزوه تبوک عمل بدی بر آن افزودند و سپس با توبه و پشیمان شدن عمل نیک دیگری انجام دادند، اما اعتراف محض بدون توبه، برای جبران گناه کافی نخواهد بود؛ مگر اینکه شخص، از عمل گذشته خود توبه نماید و تصمیم راسخ بگیرد که در آینده مرتکب آن نشود و آیه «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ» دلیل این امر است که اعتراف آنها با هدف و قصد توبه بوده است بنابراین این، فرمود: امید است که خداوند توبه آنها را بپذیرد؛ زیرا او غفور و رحیم است؛ یعنی، گناهان را می‌آمرزد و بر بندگان ترحم می‌نماید. (تفسیر شوکانی، ج 2، ص 399).

امام فخر رازی در مورد فرموده است: آنها گروهی از مسلمانان بودند که از غزوه تبوک، تخلف ورزیدند اما نه به انگیزه‌ی نفاق، بلکه به علت تنبلی و سستی. بعد از عمل خود پشیمان شدند و توبه کردند. (تفسیر رازی ۱۶/۱۷۴).

«خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا»: آنان عمل نیک را که عبارت از تَمَسُّك به شریعت است با عمل بد که تخلف از غزوه تبوک می‌باشد در آمیخته‌اند.

سپس از آن واپس پشیمان شده و از حق تعالی آمرزش خواسته‌اند.

«عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ»: اینان میتوانند به مغفرت (آمرزش) گناه خود از سوی الله متعال از آن رو امیدوار باشند، که توبه کرده‌اند.

امام طبری گفته است: «عسی» از جانب الله معنی واجب می‌دهد، یعنی خدا توبه‌ی آنها را قبول خواهد کرد. اما در زبان عرب «عسی» معنی امید و رجا می‌دهد. (تفسیر طبری ۱۱/۱۲).

اعتراف به گناه، انتقاد از خود و داشتن کارهای خوب و صالح، زمینه‌ساز بخشایش الهی است.

گرچه خداوند وعده‌ی آمرزش داده، اما انسان باید میان خوف و رجاء باشد. «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (102)»: والله متعال بر کسی که توبه کند آمرزگار و بر باز آمدگان مهربان است؛ در را به روی ایشان باز و حجاب را از برابر پشت کنندگان به گناه برداشته است. باید گفت که: خطاکار پشیمان، به امید نیازمند است و آغوش اسلام برای پذیرش او باز است.

شأن نزول آیه 102:

586- این مردویه و ابن ابوحاتم از طریق عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: رسول الله (به غزوة [تبوک] رهسپار شد و ابولبابه و پنج تن دیگر، از همراهی با سپاه اسلام خود داری کردند. ابولبابه و دو نفر دیگر از یاران او با خود اندیشیده، و پشیمان شدند و به هلاکت و نابودی خود یقین کردند و گفتند: ما اینجا با زنان زیر سایه‌های خوشگوار آرام و آسوده به سر می‌بریم، در حالی که رسول الله همراه با یاران صدیقش در راه دین حق مشغول جهاد و کارزار است. به الله پاک سوگند خود را به ستون‌ها می‌بندیم و تا خود پیامبر ما را باز نکند، همچنان در بند می‌مانیم و این کار را کردند. و سه نفر دیگر خود را به ستون نبستند، سپس رسول الله از جهاد بازگشت و گفت: آن‌ها که خود را به ستون‌ها بسته اند کدام‌ها هستند؟ مردی گفت: ابولبابه و یارانش هستند که از رفتن با شما سرپیچی کرده بودند. آن‌ها با الله (پیمان بسته اند که تا شما شخصاً آن‌ها را رها نسازید هرگز خود را از ستون‌ها باز نکنند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: تا دستور آزادی آنها به من داده نشود هرگز آزادشان نمیکنم. پس الله متعال آیه: «وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ...» را نازل کرد. چون وحی الهی نازل گردید، پیامبر از بند رهایشان ساخت و عذرشان را پذیرفت، اما سه نفر دیگر که خود را به ستون نبسته و در باره‌شان چیزی گفته نشده بود باقی ماندند. پس خدای بزرگ در باره آن‌ها فرمود: «وَأَخْرُونَ مُرَجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ...» (توبه: 106) پس مردم در باره آن‌ها به

گفتگو پرداختند، عده‌ای میگفتند: اگر وحی الهی مبنی بر پذیرش توبه این‌ها نازل نشود، یقیناً هلاک و نابود میشوند و برخی دیگر می‌گفتند: امید است خدا توبه این‌ها را نیز بپذیرد. در این خصوص «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا» (توبه: 118) نازل شد. (طبری 17152 روایت کرده است.)

587- ابو شیخ و ابن منده در «الصحابه» از طریق ثوری از اعمش از ابوسفیان از جابر (روایت کرده اند: آنان که به جنگ تبوک شرکت نکردند شش نفرند: ابولبابه، اوس بن خزام، ثعلبه بن ودیع، کعب بن مالک، مراره بن ربیع، هلال بن امیه. از آن میان ابولبابه، اوس و ثعلبه خود را به ستون‌ها بستند و اموال خود را خدمت رسول الله (آوردند و گفتند: ای فرستاده الله این اموال را که مانع همراهی ما با شما در جنگ دشمنان گردید از ما بگیر، پیامبر گفت: تا جهاد و پیکاری در راه نباشد این کار جایز نیست. پس آیه «وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ»، نازل شد. اسناد این حدیث قوی است (محقق کسی را که از ثوری روایت کرده شناخته است، اما ثوری و بالاتر از او ثقه و مشهور هستند. مؤلف در «دُر المنثور» 3 / 490 اسناد این حدیث را قوی شمرده است.)

588- ابن مردویه با سندی که در آن واقدی است از أم سلمه (رض) روایت کرده است: وحی الهی مشتمل بر پذیرش توبه ابولبابه در خانه من نازل شد. سحرگامی شنیدم که رسول الله (می خندد. گفتم: چه چیز سبب خنده شما شده؟ پیامبر گفت: توبه ابولبابه قبول شد. گفتم: میخواهید از جریان آگاهش کنم، گفت: میل خودت است. به در حُجره رفتم هنوز حکم حجاب نازل نشده بود. گفتم: ای ابولبابه بشارتت می‌دهم که خدا (توبه‌ات را پذیرفت.

عده‌ای برخاستند تا او را از بند رها سازند. ابولبابه گفت: باید سرور کائنات شخصاً مرا رها سازد. چون رسول الله برای ادای نماز بامداد آمد، رهایش کرد. آنگاه آیه «وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ» نازل شد (اسناد این جداً ضعیف است، از جهت محمد بن عمر واقدی زیرا او متروک است.)

حُدِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلَّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٠٣﴾

(ای پیغمبر!) از مال‌های آنها (مسلمانان) صدقه بگیر تا آنها را با آن پاک سازی، و برای آنها دعا کن، زیرا دعای تو سبب آرامش آنها است، و الله شنوای داناست. (۱۰۳)

تفسیر:

«حُدِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا» ای محمد! از اموال گروه توبه‌کار از تخلف در غزوه تبوک، صدقه‌ای بگیر تا نفس‌های شان را از به وسیله‌ی همان صدقه حسنات آنها از گناه و بخل پاک گردانی و اموال‌شان را پاکیزه سازی؛ در نتیجه نفس‌های‌شان به صلاح و سامان آمده به درجه و مقام مخلصان ارتقا یابند و اموال‌شان نیز رشد نماید. «تطهیر»: درین جا تطهیر به معنای از بین بردن اثر گناهی است که دامنگیر آنان شده بود.

«تزکیه»: افزودن بیشتر و کاملتر در این پاکسازی است. «وَصَلَّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ»: و برای‌شان دعای مغفرت و دعای بخشودگی بکن؛ زیرا دعایت برآنان سبب نزول آرامش برروان‌های‌شان است.

مفسر تفسیر انوار القرآن در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: «و برای آنان دعاکن» یعنی: بعد از گرفتن این صدقه از اموال‌شان، در حق آنان دعای خیر کن. از این جهت، سنت است که گیرنده صدقه به هنگام گرفتن آن، در حق دهنده صدقه دعا کند «زیرا دعای تو برای آنان سکنی است». سکن: آنچه که روان‌بدان آرام و اطمینان گیرد. ابن عباس (رض) گفته است: «سَكَنٌ لَهُمْ»: یعنی «رحمة لهم» برای آنان رحمت است.

عبدالله بن ابی اوفی (رض) میگوید: «چون زکات قومی را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می آوردند، رسول الله صلی الله علیه وسلم برای شان دعا می کردند...».

«وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (103)»: والله شنوای اعتراف شان به تقصیر خویشتن و شنوای دعایت بر ایشان به عفو و مغفرت از بارگاه لطیف خبیر است. او به این امر که چه کسی در توبه‌اش نیتی راستین دارد و چه کسی ندارد داناست.

آیه کریمه دلیل بر فضیلت صدقه است زیرا گناه به وسیله آن محو می‌شود، هرچند در بزرگی خود به مانند تخلف از جهاد باشد.

شان نزول آیه 103:

589- ابن جریر از علی بن ابوظلحه از ابن عباس (رض) به همین معنی روایت کرده و افزوده است: چون ابولبابه و یارانش آزاد شدند دارایی خود را به حضور رسول الله (ص) آوردند و گفتند: ای رسول الله! دارایی ما را در استحکام دین حق صرف کن و از درگاه پروردگار برای ما آمرزش و مغفرت بخواه، پیامبر فرمود: به من دستور داده نشده که از اموال شما چیزی بگیرم.

آنگاه الله متعال آیه «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً...» را نازل کرد. (طبری 17168 و بیهقی در «دلائل» 271/5 و 272 روایت کرده اند).

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۰۴)

آیا نمی دانند که تنها الله توبه را از بندگان می‌پذیرد، و زکات و صدقه را قبول می‌کند، و الله توبه پذیر (و) مهربان است؟ (۱۰۴)

تفسیر:

«أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ»: استفهام برای تقریر است؛ یعنی آیا آن توبه کنندگان نمی دانند که فقط الله توبه‌ی بندگان تواب را قبول می‌کند و بس؟

آیا این گروه توبه‌کار ندانسته‌اند که الله متعال بر باز آمدگان توبه می‌پذیرد و بر نادمان رحم نموده، لغزش های شان را می‌آمرزد، «وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ» و صدقات‌شان را که نیتش خالص است قبول می‌کند. «وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (104)»، زیرا او برکسانیکه گناه را ترک کرده، به طاعت روی آورند و از گناه پشیمان شوند بسیار آمرزگار و بر توبه‌کاران راستین مهربان است، بناءً ایشان را بر گناهان گذشته شان مؤاخذه و مجازات نمی‌کند.

وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵)

و بگو: عمل (نیک) کنید پس به زودی الله اعمال شما را می‌بیند، و همچنین پیغمبرش و مؤمنان اعمال شما را می‌بینند، و به‌سوی دانای پنهان و آشکار بازگردانیده خواهید شد، باز شما را به آنچه می‌کردید آگاه می‌سازد. (۱۰۵)

تفسیر:

«وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»: و بگو! ای محمد! به این گروه توبه‌کار و غیر ایشان: که کارهای خوب انجام دهید زیرا الله متعال اعمالتان را چه خوب باشد و چه بد می‌بیند و از الله متعال چیزی پوشیده نمی‌ماند و در روز قیامت و در روز حساب اعمالتان بر پیامبر صلی الله علیه و سلم و مؤمنان عرضه می‌شود. و ایشان شاهدان حق تعالی در زمینش هستند.

«وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (105)»: و به زودی در روز قیامت به سوی الله متعال بر می‌گردید که هیچ امری بر او پوشیده نیست.

و تمام اعمال و سخنان پیدا و پنهان بر وی عیان است و او شما را در آنجا از اعمالتان آگاه ساخته و در قبال آن به شما پاداش مناسب خواهد داد؛ اگر اعمالتان خوب و نیکو باشد جزای نیک و اگر بد باشد جزای بد دریافت خواهید کرد.

اعمال انسان حقایقی دارد که در قیامت برای او روشن خواهد شد. طوریکه در حدیث

شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اگر یکی از شما در درون صخره بی‌منفذی که نه دری دارد و نه روزنه‌ای، عملی انجام دهد، بی‌گمان خداوند عملش را هر چه که باشد برای مردم بیرون خواهد افکند».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «همانا اعمالتان بر اقارب و عشایر متوفای تان عرضه میشود پس اگر اعمالتان خیر باشد، آنها بدان شادمان میشوند و اگر غیر از این باشد، میگویند: بارخدا! آنان را نماند تا هدایت‌شان کنی چنانکه ما را هدایت کردی».

خوانندگان گرامی!

در آیه متبرکه (106) در مورد آن سه نفری که فرجام تخلف آنان از شرکت در نبرد تبوک، به پروردگار با عظمت و اگذار گردید، بحث بعمل آمده است.

وَأَخْرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰۶)
و گروهی دیگر کارشان موقوف به مشیت الله است، یا آنان را عذاب می‌کند یا توبه آنان را می‌پذیرد؛ (هر طور که شایسته باشند) و الله دانا و حکیم است. (۱۰۶)

تشریح لغات و کلمات:

«وَأَخْرُونَ»: گروه دیگری، عده‌ی دیگری، چند نفری غیر از آنان که یاد شده اند.
«مُرْجُونَ» (رجو): واگذاشته شدگان، به فرمان الهی، کار و بارشان بسته به حکم الهی و اگذار گشته. مرجون: اسم مفعول از باب افعال که در اصل مرجؤون بوده و برای تخفیف همزه‌ی آن حذف شده و مفردش «مرجی» است.
به تأخیر انداخته شدگان. تأخیری همراه با رجاء و امید. (بنقل از تفسیر فرقان).

تفسیر:

«وَأَخْرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ»: در این آیات متبرکه که الله متعال از گروه دیگری از متخلفان مؤمن یادآوری بعمل آمده است که: همچون گروه اول، در توبه سعی و مجاهده نکردند و الله متعال قبول توبه آنانرا به تأخیر افکند ولی سرانجام توبه‌شان را پذیرفت:

این افراد با وجود اینکه قصد داشتند تا به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم ملحق شوند، اما به دلیل سستی سرانجام موفق نگردیدند به سپاه بیوندند.

بنابراین، این افراد از منافقان نبودند؛ بلکه از مسلمانان مخلص بودند و هنگامیکه پیامبر به مدینه آمد، اینها نزد آنحضرت رفتند و نه همانند دیگران عذرو بهانه‌ای مطرح کردند و نه همچون ابولبابه و غیره خود را به ستونهای مسجد بستند.

بر این اساس، پیامبر صلی الله علیه وسلم به مسلمانان دستور داد تا با آنها قطع رابطه نمایند؛ چنانکه تا پنجاه روز در همین حال بسر بردند و نمی‌دانستند که نتیجه چه خواهد شد. (تفسیر آلوسی، ج 11، ص 17).

ابن عباس (رض) فرموده است: آنها عبارتند از کعب بن مالک و مرارة بن ربیع و هلال بن أمیه که به توبه و اعتذار نشتافتند، و از جمله‌ی یاران بدر بودند.

پیامبر تقویت مسلمانان را از سخن گفتن با آنها نهی کرد، در نتیجه در انتظار فرمان خدا نشستند که از سر تقصیرشان در گذرد؛ (ابو سعود ۲/۲۹۵). چون فقط تنها الله متعال توبه را قبول می‌کند و بس.

«إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ»: در تربیت خطاکاران مختلف، باید برخوردهای مختلفی صورت گیرد. در صورت توبه نکردن آنها را عذاب می‌دهد، و یا این که توفیق قبول توبه را به آنها می‌دهد و آنها را می‌بخشاید.

«وَأَلَّهِ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (106)»: و الله دانای حکیم است، داناست به راستین بودن یا دروغین بودن توبه ایشان، صاحب حکمت است در به تأخیر افکندن پذیرش توبه از ایشان. و باید گفت که: قهر یا لطف الهی، براساس علم و حکمت است، نه انتقام جویی! و این همان سه نفری هستند که نامشان در آیه‌ی «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا» آمده است و کار آنها به مدت

پنجاه روز متوقف ماند، و مردم آنها را ترک گفتند تا سرانجام آیهی قبول توبه‌ی آنان نازل شد.

خوانند گان گرامی!

در آیات متبرکه (107 الی 110) موضوعاتی در باره مسجد ضرار (مسجد منافقان مدینه)، مسجد تقوا (مسجد قباء) و موضع گیری پیامبر صلی الله علیه وسلم در این بابت مورد بحث قرار داده میشود.

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٠٧﴾
(گروهی دیگر از آنها) به منظور زیان رساندن و (ایجاد و إشاعه) کفر و تفرقه اندازی بین مؤمنان مسجد ساختند تا کمینگاهی برای کسانی که پیش از این با الله و پیغمبرش جنگیده بودند باشد، و قسم میخورند که جز نیکی منظوری نداشته‌ایم، اما الله گواهی می‌دهد که آنها دروغگو هستند. (۱۰۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَالَّذِينَ»: منافقانی که شمارشان دوازده تن بود. «ضَرَارًا»: زیان وارد کردن، ضرر رساندن. «إِزْصَادًا» (رصد): کمین گرفتن، انتظار کشیدن. لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ: برای آن کس که پیش از ساختن مسجد ضرار با الله و پیغمبرش سر جنگ داشت. آنکس، ابوعامر راهب ترسای خزرجی بود که پیش از ورود محمد صلی الله علیه وسلم به مدینه، مسیحی شده بود و کینه ی پیامبر را در دل داشت. «لَيَحْلِفْنَ»: قطعاً سوگند می‌خورند. «الْحُسْنَى»: نیکی، کردار نیک، خصلت پسندیده.

بل از همه باید گفت که در این آیه مبارکه: به داستان مسجد ضرار اشاره بعمل آمده مسجد که جماعتی از منافقان به بهانه‌ی افراد ناتوان و مریض و یا هم روز های بارانی، در برابر مقابله مسجد قبا مسجدی ساختند که در واقع میخواستند آنرا بمثابه پایگاه قوی تجمع خودشان مبدل نمایند، در این ضمن خواستند در آستانه‌ی عزیمت غزوه تبوک پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا افتتاح و در آنجا نماز بجا آرد. بعد از مراجعت پیامبر صلی الله علیه وسلم از تبوک، وحی آسمان نقاب از چهره آنان برداشت و پیغمبر چه رسد به این که در آن نماز نخواند، دستور داد که آن را بسوزانند و زباله دانش نمایند.
طوریکه در آیه مبرکه میفرماید:

تفسیر:

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا»: باید گفت که: مسجد سازی مَهْم نیست، بلکه مهم آن است که مسجد سازی و اعمار آن انگیزه‌های خیر و باید بانیان و متولیان آن نیتی خالص و برای خیر مسلمانان و نمازگزاران داشته باشد.

ولی بنیان و تهداب مسجد ضرار طوریکه یادآور شدیم اهداف دشمنانه داشت که توسط منافقان غرض توطئه و نیرنگ، غرض دشمنی با رسول الله صلی الله علیه وسلم و ایجاد شکاف و تفرقه بین صفوف مسلمانان و غرض ایجاد مقابله با مسجد قبا، اساس و تهداب گزاری شد بود. این مسجد بنام «مسجد زیان رساندن به مؤمنان» در بین مسلمانان شهرت یافت که بعد از نزول وحی تخریب و به زباله دانی تبدیل شد.

متوجه باید بود که: در طول تاریخ دشمن در بسیاری از حالات، از مسجد و مذهب، علیه مذهب و پیروان مذهب سوء استفاده بعمل می‌آورند، و از شعارها و ألقاب به ظاهر دینی به فریب مردم و بخصوص مسلمان می‌پردازند.

در دین مقدس اسلام، هرگونه ضرر، با در نظر داشت اینکه ولو تحت نام مسجد و ألقاب و مقدسات اسلامی هم صورت گیرد ممنوع است.

«وَكَفْرًا»: و برای کمک به کفری که آنرا در نهاد داشتند و آنرا پنهان میکردند. «وَ تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ»: تا بتوانند؛ به وسیله‌ی آن جماعت مؤمنان را متفرق کنند، و آنها را از رفتن به مسجد قباء منصرف نمایند.

برخی از مفسران گفته اند: هر مسجدی را که از روی مباحات، ریا و یا جلوه فروشی و هر هدف دیگری غیر از کسب خشنودی خدا و یا با مال حرام بسازند، جزو مسجد ضرار است.

از شقیق روایت کرده اند که در مسجد بنی عامر نماز گزارده بود، به او گفتند: در مسجد بنی فلان هنوز نماز گزارده اند و او گفت: دوست ندارم که در آنجا نماز بگذارم، زیرا برای ضرار/ زیان ساخته شده است. و هر مسجدی که آن را برای ضرار، ریا و آوازه بسازند، اصل آن به مسجد ضرار بر می گردد.

از عطاء روایت کرده اند که در زمان حضرت عمر (رض) چون کشورها گشوده شدند، به مسلمانان فرمان داد که در آن جا مسجدهایی بسازند، اما در هر شهر دو مسجد را چنان نسازند که یکی به دیگری زیان برساند. (بنقل از تفسیر کشاف)

علماء مفسران بصور کل در تفاسیر خویش با تمام صراحت نگاشته اند که: هر مسجدی که عامل تفرقه میان صفوف مسلمانان باشد، دارای حکم مسجد ضرار است. و هر مسجد که برای شکستن وحدت صفوف مسلمانان، ایجاد و تأسیس گردد، همطراز کفر است.

«وَإِذَا صَادَ لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» و انتظار کشیدن برای آمدن ابوعامر فاسق که به پیامبر گفته بود: هر که را بیابم که علیه تو میجنگد در کنارش با تو خواهم جنگید. ابوعامر به آنها دستور داد مسجد را بسازند تا او آن را در خود قرار دهد.

امام طبری در روایت ضحاک گفته است: آنها جمعی بودند که در قباء مسجدی را برای زیان رساندن به پیامبر و مسلمانان ساختند و میگفتند: وقتی ابوعامر برگردد در آن نماز می خواند و بر محمد چیره و غالب می شود. (تفسیر طبری ۲۵/۱۱).

«وَلْيَخْلَفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى»: آن منافقان بدکار بدطینت به زودی سوگند خواهد خورد که از بنای آن مسجد جز ایجاد سهولت بر حضور ضعیفان و ناتوانان در جماعت هدف دیگری نداشته اند؛ ضعیفانی که باران یا گرما ایشان را از پیمودن فاصله دورتر از آن باز می دارد. نباید فراموش کنید که: سوگند دروغ، از شیوهی دایمی منافقان است.

«وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (107)»: اما الله متعال گواهی میدهد که آنها در این سوگندهای گناه آلود دروغگویند. از آیه کریمه چنین برمی آید که: ممکن است بعضی از راه‌های در ظاهر خیر، به وسایلی در خدمت شرّ و آزار رسانی علیه اسلام و مسلمین تبدیل شوند. الله متعال از قسم‌ها دروغین آنها با خبر است. آوردن «ان» و «لام» در آیه مبارکه برای اضافه تأکید است. سپس الله متعال پیامبر را از اقامه‌ی نماز در آن منع کرد. شأن نزول آیه 107:

در بیان سبب نزول آیه مبارکه آمده است که: ابوعامر راهب، مردی از اشراف طایفه خزرج بود که در جاهلیت نصرانی شده بود و هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه و ظهور اسلام، رؤیاهای شیرین او را در ریاست و رهبری قومش پریشان ساخته بود پس به جبهه نفاق پیوست و گروهی تشکیل داد و به آن گروه منافق گفت: مسجدتان را بسازید و آنچه می توانید از نیرو و سلاح آماده کنید زیرا من عزم سفر نزد قیصر شاه روم را دارم و از روم چنان لشکر عظیمی را خواهم آورد که محمد و یارانش را با آن از مدینه بیرون کنم. و چون از بنای مسجد خود فارغ شدند، برای رسمیت دادن به آن، نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: یا رسول الله! ما مسجدی را برای معلولان و نیازمندان و برای شبهای سرد و بارانی بنا نهاده‌ایم و دوست داریم که شما تشریف بیاورید و به ما در آن نماز اقامه کنید!

توجه بفرماید توطئه‌گران می خواهند حتی از نماز پیامبر نیز به نفع خود سوء استفاده کنند. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: من اکنون عازم سفر هستم و اگر ان شاء الله از سفر بازگشتیم، به میان شما خواهیم آمد و در آن مسجد برای شما نماز خواهیم گزارد. چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از سفر برگشت در ذی اواین که یک ساعت از مدینه فاصله داشت جاگزین شد. خدا همانجا در باره آن مسجد آیه: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا

وَكُفْرًا» را نازل فرمود. پس پیامبر مالک بن دخیل و معین بنی عدی و یا برادرش عاصم بن عدی را به حضور خواست و گفت: به سوی آن مسجد که اهل آن ظالم و ستمگرانند بروید و آن را ویران و طعمه حریق سازید. آنها نیز طبق دستور پیغمبر عمل کردند. توجه باید داشت: احترام و قداست مسجد، در شرایطی که مورد سوء استفاده دشمنان باشد، برداشته می شود و از بین می رود. (سیره ابن هشام 4 / 124 و 125، تفسیر طبری 17200 و زاد المسیر 755).

593- ابن ابو حاتم و ابن مردویه از طریق عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: هنگامی که رسول الله مسجد قبا را بنا کرد، گروهی از انصار که یخدج با آنان بود مسجد ضرار را ساختند. رسول الله گفت: بدا بحالت ای یخدج، از ساختن آنچه من مشاهده می کنم چه نیتی داری، گفت: ای رسول خدا به جز کار خیر و پاداش نیکو نیت و قصد دیگری نداریم. آنگاه پروردگار (این آیه را نازل کرد (طبری 17202 از ابن عباس (رض) روایت کرده است در این اسناد عطیة عوفی واهی است، اما طبری با اسناد از گروهی از تابعین بیان داشته است. به فتح القدر 1228)، مراجعه شود.

مسجد ضرار:

قبل از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به مدینه، مردی از خزرج به نام ابو عامر راهب که مسیحی و اهل کتاب بود، در میان طایفه خزرج از مقام والایی برخوردار بود، اما پس از ورود پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به مدینه و گسترش اسلام و افزایش قدرت حکومت اسلامی و بخصوص پس از پیروزی مسلمانان در بدر (اولین غزوه پیامبر صلی الله علیه وسلم در مواجهه با مشرکان مکه بود که در 17 تا 21 رمضان سال دوم هجرت (13 تا 17 مارچ 624 میلادی)، رخ داد. ابو عامر دشمنی و عداوت خویش را در مقابل دین مقدس اسلام و مسلمانان آشکار ساخت و برای تحقیق این اهداف دشمنانه خویش به صف مشرکان قریش پیوست و برخی از قبائل عرب را برای جنگ با اسلام برانگیخت؛ فعالیت ابو عامر زمانی شدت یافت که مسلمانان در غزوه احد دچار خسارتهای متعددی گردیدند، (غزوه احد دومین جنگ سپاه مکه با مسلمانان؛ که پس از غزوه بدر در سال سوم هجرت برابر با (625 میلادی) در جنوب کوه احد بین سپاه مسلمانان و سپاه مکه به رهبری ابوسفیان صورت گرفت.

ابو عامر فاسق نیز بر سر راه لشکر اسلام، حفره هایی کنده بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در یکی از آنها افتاد و سرش زخمی شد و دندانهایش شکست.

ابو عامر قبل از شروع جنگ با انصار به گفتگو پرداخت و آنان را به یاری خود فراخواند. آنها به او پاسخ منفی دادند و نفرینش کردند و گفتند: ای دشمن خدا چشمانت خنک مباد. ابو عامر در حالی برگشت که می گفت: قوم من بعد از من چقدر بی تربیت شده اند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم او را قبل از فرار از مدینه به اسلام دعوت داده و برای او قرآن تلاوت کرده بود، اما او نپذیرفته بود و راه تمرد و سرکشی را در پیش گرفت. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نیز دعا نمود که دور از وطن و تنها بمیرد و سرانجام چنین شد.

پس از اتمام جنگ احد و بعد از اینکه متوجه گسترش اسلام و نفوذ قدرت مسلمانان گردید، به سوی هر قل، بزرگ روم، رفت و از او علیه پیامبر کمک خواست. هر قل نیز به او وعده هایی داد که بر اساس آن ابو عامر به برخی از منافقان طایفه خود در مدینه نامه هایی فرستاد که به آنها مژده لشکری را می داد که به زودی مدینه را در خواهد نوردید.

بنابر هدایت و رهنمای اش منافقان در نزدیکی مسجد قبا، مسجدی ساختند و چند روزی قبل از بیرون شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به غزوه قصد تبوک، آن را به اتمام رساندند و از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم خواستند که مسجد آنها را با اقامه نماز افتتاح نماید و این طور وانمود کردند که این مسجد را برای افرادی که توانایی رفتن به مسجد قبا را ندارند، ساخته اند.

از آنجا که خداوند نمی خواست، پیامبرش در این مسجد نماز بخواند، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: اکنون که من آماده سفر هستم، بعد از اینکه از سفر برگشتم، آنجا نماز خواهم

خواند.

در مسیر بازگشت از تبوک به مدینه و هنگامی که تا مدینه فقط مسافت یک روز یا کمتر باقی مانده بود، جبرئیل آمین نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و به ایشان اطلاع داد که این مسجد توسط کافران به خاطر ضرر رسانیدن به اسلام مسلمانان ساخته شده است و نباید در آن نماز بخوانی. آنگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم افرادی را پیشاپیش فرستاد تا آن مسجد را تخریب نمایند. (تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 388).

خداوند متعال در آیاتی که در این مورد نازل گردانده است، انگیزه‌های بنای مسجد ضرار را این گونه شرح می‌دهد.

1- ضرر رسانیدن به مسلمانان.

2- تقویت منافقان و کفار و شکست مسلمانان.

3- ایجاد تفرقه بین مسلمانان و کاهش تعداد نمازگزاران مسجد قبا.

4- مرکزی برای جمع نمودن افرادی که نقشه جنگ علیه الله و پیامبرش را کشیده بودند (تفسیر شوکانی، ج 2، ص 403).

خداوند متعال نیز نقشه منافقان را برملا نمود و پیامبرش را به تخریب آن واداشت و اینکه فرمود: «وَلْيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ 7» منافقان را نکوهش نمود که آنها به دروغ قسم می‌خورند که ما اراده‌ای جز نیکی نداشته‌ایم؛ چنانکه در دنباله آیه می‌فرماید: «وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» یعنی خداوند گواهی می‌دهد که آنها دروغ می‌گویند و خداوند، پیامبرش و مسلمانان را از خواندن نماز در این مسجد، منع کرد و فرمود:

«لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا» هرگز در این مسجد اقامه نماز ادانکن؛ زیرا نماز خواندن پیامبر در آن، به معنای رسمیت دادن به آن بود و مسلمانان به جای خواندن نماز در مسجد قبا، خواندن نماز در مسجد جدید را ترجیح می‌دادند.

بنابر این، پیامبر صلی الله علیه وسلم بر اساس دستور الله متعال، به عمار ابن یاسر و مالک بن دخشم و عده‌ای دیگر مأموریت داد تا آن مسجد را تخریب نمایند و به آتش بکشند و آنها نیز چنین کردند. (السيرة النبوية، ابن هشام، ج 4، ص 184).

طوری‌که الله متعال می‌فرماید: «لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ 8 توبه» (به جای خواندن نماز در مسجد ضرار، در مسجدی نماز بخوان که شایسته نماز خواندن است و از روز نخست بر اساس تقوا پایه‌گذاری شده است).

«وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» [التوبة: 74]. (اگر از توبه رویگردان شدند و بر نفاق خود اسرار ورزیدند، آنگاه خداوند آنها را در دنیا با ترس و اضطراب و سلب آرامش و در آخرت با عذاب دردناک، عذاب خواهد داد.) (حدیث القرآن الکریم، ج 2، ص 661).

دروس حاصله از ماجرای مسجد ضرار:

کفر ملتی واحدی است:

طوری‌که در فوق هم یادآوری شدیم که أبو عامر از شکست مشرکان در بدر، علیه مسلمانان خشمگین شده بود، دشمنی خود را با اسلام و پیامبر صلی الله علیه وسلم اعلام نمود و مدینه را به قصد پایتخت شرک، مکه، ترک نمود و در آنجا مشرکان را برای جنگ با پیامبر صلی الله علیه وسلم تشویق نمود؛ چنانکه خود در جنگ احد علیه مسلمانان شرکت نمود و سعی کرد تا در صفوف لشکر اسلام تفرقه و تزلزل به وجود آورد. (کتاب الصراع مع الصلیبیین، ص 179).

توطینه برای فریب مسلمانان:

منافقان در این صدد بودند تا به مسجدشان رسمیت بخشند تا مسلمانان را بفریبانند و امیال خویش را برآورده سازند بنابراین، از پیامبر صلی الله علیه وسلم خواستند که در مسجد آنها

نماز اقامه نماید و اگر این امر، عملی میگردید و پیامبر در آنجا به اقامه نماز می پرداخت، به اهداف خویش نائل می گردیدند. (کتاب الصراع مع الصلیبین، ص 179).

حفاظت خداوند متعال از رسول الله صلی الله علیه وسلم:

حوادث ذکر شده بیانگر عنایت بخصوص الله متعال نسبت به پیامبرش میباشد؛ چنانکه خداوند ایشان را از اهداف و نقشه‌های منافقان از تأسیس این مسجد مطلع گرداند و اگر الله متعال، پیامبرش را مطلع نمینمود، آن حضرت به اهداف آنها پی نمی‌برد و با خواندن نماز در آن به مسجد شان رسمیت می داد و بدین صورت منافقان دارای مرکز و جایگاهی می‌شدند و می‌توانستند مسلمانانی که از ایمان ضعیفی برخوردار بودند، تحت تأثیر افکار و سخنان خود قرار دهند. (کتاب الصراع مع الصلیبین، ص 179).

عکس العمل قاطعانه پیامبر با مسجد ضرار:

پیامبر صلی الله علیه وسلم با عکس‌العملی قاطع و بی نظیر دستور به انهدام مسجدی داد که براساس ضرر رسانیدن به اسلام و مسلمانان ساخته شده بود و این عملکرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم نمونه دستور عملی واضح و روشن برای رهبران وزعا اسلامی در تمامی ادوار است، تاهرگاه با امری روبرو شدند که هدف آن، ایجاد تفرقه بین مسلمانان و آسیب رساندن به اسلام است، درصدد از بین بردن آن برآیند؛ زیرا عضو فاسدشده را نمی‌توان معالجه نمود و تنها را معالجه آن، قطع آن عضو از جسم میباشد تا از شیوع آثار آن به اعضای دیگر جسم، جلوگیری گردد. (کتاب التاریخ الاسلامی، ج 8، ص 130).

اموری که احکام آن همانند مسجد ضرار است:

مفسران به بیان برخی وجوه پرداخته‌اند که احکام آن همانند مسجد ضرار است:

الف - زمخشری میگوید: گفته شده است هر مسجدی که به خاطر ریا و تظاهر و یا به خاطر اهدافی جز رضایت الله متعال و یا با مال حرام ساخته شود، حکم آن همانند مسجد ضرار است. (تفسیر زمخشری، ج 2، ص 310).

دکتر عبدالکریم زیدان در تعلیق بر این کلام زمخشری می‌نویسد: آیا چنین مسجدی مانند مسجد ضرار منهدم شود؟ خیر؛ چراکه به نظر بنده، تشابه این گونه مساجد به مسجد ضرار فقط به این دلیل است که مانند آن براساس تقوا و إخلاص بنیان‌گذاری نگردیده است، اما محکوم به انهدام نمی‌گردند. (تفسیر زمخشری، ج 2، ص 310).

ب - قرطبی میگوید: علمای ما بر این عقیده‌اند که تأسیس هر مسجدی به قصد ضرر رسانیدن به مسلمانان و به خاطر ریا و تظاهر انجام گیرد، در حکم مسجد ضرار است و از ادای نماز در آن باید خود داری نمود. (تفسیر قرطبی، ج 8، ص 254).

ج - سید قطب در تفسیر خود می‌نویسد: این تصویری از مسجد ضرار بود، مسجدی که در عهد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم علیه اسلام و مسلمانان ساخته شد. این مسجد امروز نیز ساخته میشود و با ظاهری زیبا و پررونق، جلوه می‌نماید تا بیننده و بخصوص داعیان دین را متقاعد سازد که اسلام زنده است و مساجد آباد است. در حالی که این نوع مساجد، سنگرهایی جهت نابودی اسلام و مسلمانان با غیرت و با شهامت هستند. (فی ظلال القرآن، ج 3، ص 1710 - 1711).

قاعده‌ای برای شناخت اموری که میتوان حکم آنان را همانند حکم مسجد ضرار دانست دکتر عبدالکریم زیدان میگوید: اموری که به ظاهر مشروع میباشد، اما متولیانش با ایجاد آن، اهداف نامشروعی را دنبال نمایند یا به عبارتی هر امری که از نظر ظاهری مشروع باشد، اما بانیان آن، قصد ضرر رسانیدن به مسلمانان را داشته باشند، در حکم مسجد ضرار می باشد. (المستفاد من قصص القرآن، ج 2، ص 506).

بنابر این قاعده، نمی‌توان اماکن شرک و فساد را همانند مسجد ضرار دانست؛ زیرا این اماکن از نظر ظاهری نیز فاقد مشروعیت هستند؛ گرچه به خاطر اینکه از نظر ظاهری و باطنی جزو منکرات هستند، اما از بین بردن آنها مانند نابودی مسجد ضرار الزامی است. (المستفاد من قصص القرآن، ج 2، ص 506).

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يَحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ ﴿١٠٨﴾

هرگز در آن نیست (و نماز مگزار)، البته مسجدی که از روز اول بر اساس تقوا بنیان گذاری شده سزاوارتر است که در آن بایستی (و نماز بگزاری)، در آنجا مردانی اند که دوست دارند خود را پاکیزه دارند و الله پاکیزگان را دوست می‌دارد. (۱۰۸)

تفسیر:

«لَا تَقُمْ فِيهِ»: در آن درنگ مکن، در آن نماز مخوان، برای نماز در آن مایست. «لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى»: مسجدی که روز نخست بر تقوا بنا نهاده شد، مسجدی که از روز نخست پیامبر، وقتی وارد قبا شد از دوشنبه تا روز جمعه آن را بر پایه ی تقوا بنا نهاد. «أَحَقُّ»: شایسته، صفت ساده است نه برتر تا به کلی ارزش مسجد ضرار را نفي کند. «فِيهِ رِجَالٌ»: در آن مردانی اند، مراد از آنان، أنصار است. (تفسیر فرقان) «لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا»: ای محمد! هرگز نماز مگزار در آن مسجد که بنیاد آنرا به کینه؛ به کفر و نفاق؛ به عداوت اسلام؛ و به مخالفت خدا و پیغمبرش نهاده اند! «لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى»: شایان نماز تو خجسته مسجدی است که از روز اول به تقوی و پرهیزگاری تأسیس شده، چه مسجد نبوی باشد و چه مسجد قبا. که بر اساس تقوی بنا شده است.

«مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ»: از همان روز آغاز. «أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ»: شایسته و لایق‌تر است که در آن نماز بخوانی تا مسجد ضرار. «فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا»: در این مسجد مردانی پرهیزگار - یعنی أنصار - هستند که دوست دارند از گناهان و نافرمانی‌ها پاک شوند.

کسانیکه آنجا نماز می‌گزارند، یعنی أنصار، دوستدار طهارت حسّی و طهارت معنوی هر دو می‌باشند؛ طهارت حسّی با وضوء و مانند آن و طهارت معنوی با ایمان و توبه از آثار گناهان و خطاها.

«وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ (108)»: و الله کسانی را دوست دارد که در پاکیزگی ظاهری و باطنی خود مبالغه میکنند. زیرا او پاک است و جز پاکان را نمی‌پذیرد.

ابن ماجه در مورد این فرموده الهی: «فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا 8» یعنی در آن مسجدی که بر اساس تقوا پایه‌گذاری شده است، مردانی هستند که دوست می‌دارند خوب و پاکیزه بشوند، می‌گویند: پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب به أنصار فرمود: خداوند در این آیه از پاکیزگی شما سخن گفته است، طهارت شما چیست؟ گفتند: ما وضوء می‌گیریم و غسل جنابت می‌نماییم و با آب استنجاء می‌گیریم. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: پس به خاطر همین است و افزود که بر این‌ها مواظبت نمایند. (سنن ابن ماجه، کتاب الطهارة، باب الاستنجاء بالماء، ج 1، ص 127).

برخی از مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند که: در این آیت ذکر مسجد قباست؛ لیکن بعضی روایات تصریح می‌کند که مراد از «لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى» مسجد نبوی است. ابن عباس (رض) در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه درباره نمازگزاران مسجد قباء نازل شد. رسول الله صلی الله علیه وسلم از ایشان سؤال کردند که شما چگونه خود را پاک می‌سازید؟ گفتند: بعد از استنجا با کلوخ، به آب نیز استنجاء می‌کنیم.

آیه کریمه، دلیل بر استحباب نماز گزاردن در مساجد قدیمی بنا شده بر بنیاد توحید و تقوی و بر استحباب نماز گزاردن همراه با جماعت صالحان و پاکیزگان است.

در حدیث شریف آمده است: روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم برای یاران خود نماز صبح را اقامه کردند و در آن سوره «روم» را خواندند ولی در قرائت به اشتباه افتادند و چون از نماز فارغ شدند فرمودند: «قرآن بر ما پوشیده میشود، [علت این است که] مردمانی از شما همراه ما نماز می‌خوانند که وضوی خویش را کامل انجام نمیدهند پس هرکس همراه ما در نماز حاضر میشود، باید وضوی خویش را نیکو گرداند».

أَقَمْنَ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مَنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠٩﴾

آیا کسی که بنیاد (امور) خویش را بر تقوای الله و خشنودی او بنیان نهاده است بهتر می باشد یا کسی که بنیاد (کار) خود را بر کناره وادی نزدیک به سقوط بنیان گذاری کرده است و با آن در آتش جهنم می افتد؟ و الله قوم ظالم را هدایت نمی کند. (۱۰۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رضوان»: خشنودی. «بنیانه»: پایه و اساس آن، شالوده ی آن مسجد. «علی شفا»: بر لب، حد، طرف، برکنار. «جرف»: پرتگاه، چاله دیواره، گودال. «هار»: فروریختنی، نزدیک به سقوط. «فانهار به» (هور): که خود شخص با آن بنا فرو ریخت، او را پرت کرد. فانهار به: یعنی، فانهار معه: هم سازنده و هم ساخته با هم فرو ریختند، هر دو را با هم به پایین پرت کرد. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

در آیه قبل، مقایسه ی مسجد ضرار و مسجد قبا بود، ولی در این آیه مقایسه ی بانیان آن دو مسجد است. طوریکه میفرماید: «أَقَمْنَ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ» آیا کسی که بنایش را بر اساس متینی از تقوی و طلب رضای الهی استوار کرده و هدفش از آن دریافت رضای پروردگار با عظمت و عمل به طاعتش هست. ارزش کارها به نیت آنان است، نه ظاهر اعمال. مسجد قبا برای الله ساخته شد و مسجد ضرار با انگیزه ی تفرقه افکنی!

«حَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ»: آیا کسی که بنیاد (امور) خویش را بر تقوای الله و خشنودی او بنیان نهاده است بهتر می باشد یا کسی که بنیاد (کار) خود را بر کناره وادی نزدیک به سقوط بنیان گذاری کرده است.

واقعیت امر اینست که بنیاد باطل در نهایت بر باد است، «فَأَنْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ» هرگز برابر نیست از آن رو که بنیاد کار دومی سست و نا استوار است و چون فرو افتد با صاحب خود در آتش جهنم فرو می افتد. با تأسف باید گفت که گاهی مسجد، بانیان خود را به قعر دوزخ می افکند.

«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (109)»: این است حال صاحبان مسجد ضرار که آن را بر پایه نفاق و نیرنگ و به مثابه کمینگاهی برای پوشانیدن مکر و دسیسه های خود بنا کرده اند. والله متعال کسانی را که با نفاق و نبرد علیه اسلام بر خویشتن ستم کرده اند توفیق رشد و صلاح آرزانی نمی دارد. در نهایت باید گفت که: سوء استفاده از مراکز مذهبی و باورهای دینی مردم، ظلم است.

داستان امام مسجد ضرار:

مفسر تفسیر کشاف می نویسد: روایت کرده اند که مجمع بن حارثه در مسجد ضرار، که در آن زمان امام مسجد ضرار بود، پیروان قوم بنی عمرو بن عوف که در مسجد قبا نماز می خواندند، در زمان خلافت امیرالمؤمنین عمر بن خطاب، از او خواستند که اجازه بدهد مجمع در مسجدشان برای آنان نماز بگزارد و ایشان گفتند: نه، در این کار خیری نخواهد بود، او در مسجد ضرار امام بود. مجمع گفت: ای امیرالمؤمنین، در باره من به شتاب فیصله نکن، الله متعال می داند که من برای آنان نماز گزاردم و نمی دانستم که آنان در دل خود چه نهفته دارند. اگر می دانستم هرگز با آنان در آنجا نماز نمی گزاردم. من جوان و قاری قرآن بودم و آنان پیر بودند و نمی توانستند قرآن بخوانند. وقتی عمر این سخنان او را شنید، عذرش را پذیرفت و سخن او را تصدیق کرد و به او فرمان داد که برای قوم خویش امامت کند. (بنقل از تفسیر کشاف).

لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١١٠﴾

همیشه آن عمارتی که (بر اساس نفاق) بنا کرده‌اند، در دل‌هایشان سبب شک و پریشانی است، مگر آن که دل‌هایشان پاره پاره شود، (واقعاً که) الله دانای حکیم است. (۱۱۰)

تفسیر:

مفسر تفسیر کشاف در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: «ریبة»: یعنی: شک و تردید و نفاق در دین، زیرا آنان مردمانی منافق بودند، و کفر و نفاق آنان بود که آنان را به ساختن این مسجد واداشت، چنانکه خدای متعال نیز در این باره میفرماید: «ضراراً و کفر» (توبه، 107). وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم آن مسجد را ویران ساخت، از خشم این کار و از آن حیث که ویرانی آن مسجد بر آنان بسیار گران آمد، بر میزان نفاق و دشمنی خود با اسلام هرچه بیشتر افزودند و عبارت «لا یزال بنیانهم الذی بنوا ریبة فی قلوبهم»: به معنای آن است که پیوسته ویرانی آن سبب تردید و نفاق افزون تر آنان از شک و نفاقی است که همواره از پیش داشته اند و اکنون نشانی آن بر دل‌هایشان نقش بسته است و اثر آن از بین نمی رود.

«إلا أن تقطع قلوبهم»: پاره پاره شود و اجزای آن از هم بپاشد، آنگاه است که آرام می گیرند، اما تا هنگامی که دل‌هایشان سالم و به هم پیوسته باشد، شک در آن همواره بر جای و استوار است.

همچنین ذکر پاره پاره شدن دل‌هایشان می تواند تصویری از زوال شک از آن باشد. همچنین پاره پاره شدن می تواند در معنای حقیقی اش به کار رفته باشد، چنان که با کشته شدن و یا در گور و یا در دوزخ به چنین حالتی دچار شوند.

برخی از قاریان آن را «یقطع»: به «یاء» و «تقطع» بدون تشدید خوانده اند و «تقطع» به فتح تاء به معنای قطع است. همچنین بنا بر آن که خطاب متوجه رسول خدا (ص) باشد آن را «تقطع» نیز خوانده اند، یعنی: تو با کشتن آنان دل‌هایشان را پاره پاره کنی. حسن بصری، «إلا أن» را «إلی أن» خوانده و در قرائت عبدالله «و لو قطعت قلوبهم» آمده است و از طلحه روایت کرده اند بنا بر آن که خطاب متوجه رسول الله صلی الله علیه وسلم و یا هر مخاطب دیگری باشد، آن را «لو قطعت قلوبهم» خوانده است و گفته اند معنایش آن است: مگر آن که چنان توبه ای کنند که با آن توبه از روی پشیمانی و تأسف از آنچه کرده اند، دل‌هایشان از هم بپاشد. (بنقل از تفسیر کشاف)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (111 الی 112) در مورد اینکه مؤمنان راستگو و کامل چه کسانی اند؟ بحث بعمل آمده است.

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۱)

بی‌گمان الله از مؤمنان جان‌هایشان و اموالشان را به عوض آنکه بهشت برای آنان باشد خریده است. در راه الله می جنگند، پس میکشند (کفار را) و کشته میشوند، این وعده ای است که در تورات و انجیل و قرآن بر او (الله، مقرر) است، و چه کسی از الله به وعده خود وفا کننده‌تر است؟! پس (ای کسانی که ایمان آورده اید) به معامله ای که کرده اید خوش باشید و این همان پیروزی بزرگ است. (۱۱۱)

تفسیر:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ»: بعد از اینکه الله متعال رسوایی‌های منافقان را شرح داد، در اینجا بحث در مورد مؤمنان راستگو و صادق، و در مورد فضیلت جهاد بیان می یابد.

«همانا خداوند از مؤمنان جانها و مال‌هایشان را به این‌که بهشت برای‌شان باشد، خریده است» یعنی: گروه مجاهد، جان‌هایشان را به الله متعال در قبال بهشت فروخته‌اند زیرا جانها

و مال‌هایشان را به جهاد بخشیده‌اند و خدای متعال هم در مقابل، بهشت را به ایشان بخشیده است. الله تعالی تنها از مؤمن خریدار است، نه از منافق و کافر.

در آیه مبارکه با تمام وضاحت ملاحظه می‌داریم که در پذیرش الهی، جهاد با جان بر جهاد مالی مقدم است. طوریکه مفسر تفسیر صفاة التفاسیر در این مورد می‌نویسد: مثال است برای پاداش مجاهدین و در بالاترین نقطه‌ی بلاغت و فصاحت قرار دارد. الله پاداش آنها را در مقابل بذل مال و جان و در قالب معامله‌ی خرید و فروش، مثل زده است. مفسر حسن در این مورد فرموده است: در این معامله بیشترین بها را به آنها داده است. کرم و فضل الله را بنگرید! جان را که خالقش همو است و مال را که او آن را عطا کرده و به آنها بخشیده است در مقابل این بهای گرانقدر، از آنها خریداری می‌کند! واقعاً معامله ایست بس پر منفعت و پرسود.

همچنان برخی از مفسران نوشته‌اند: توجه تو را به معامله‌ای جلب می‌کنیم که فروشنده در آن مؤمن است و مشتری الله صاحب عزت و قیمت و بدل آن بهشت و چک آن کتب آسمانی است و واسطه حضرت محمد صلی الله علیه و سلم است. «يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ»: همان کسانی که در راه الله با دشمنانش و برای اعتلای دین الله به جهاد می‌پردازند یعنی: در میدانهای جنگ به قصد کشتن کفار پیش می‌تازند و در این راه، حتی خود نیز تن به کشته شدن می‌دهند پس اگر چنین کردند، بی‌گمان سزاوار بهشت گردیده‌اند، هرچند بعد از تعرض و اقدام علیه کفار و قرار دادن خود در معرض کشته شدن، کشته هم نشدند.

اگر هدف از جهاد، الله باشد، کشته شدن یا کشتن، تفاوتی نمی‌کند. هدف مؤمن از جنگ، ابتدا نابود کردن باطل و اهل آن و سرانجام شهادت است.

«وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ»:

گرچه ما بر خدا حقی نداریم، اما خداوند برای ما بر عهده‌ی خودش حقوقی قرار داده است. الله متعال در تورات، انجیل و قرآن به ایشان وعده‌ی قطعی بهشت را داده است. وعده‌اش لازم، ثابت و تثبیت شده است و هیچ‌کس در وفا به وعده و برآوردن عهد از الله متعال یکتای یگانه وفادارتر نیست؛ حق تعالی صادق‌الوعدی است که وعده خویش را هرگز خلاف نمی‌کند.

در معامله با الله، سود یقینی و قطعی است. «وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا» در مزایده با خداوند هرچه هست حق و به سود انسان است، بر خلاف دیگران که یا قصد جدی نیست یا بی‌انگیزه و دروغ است، یا غلو، یا از روی هوس و یا برای طرد کردن رقیب است.

مفسرزمخشری می‌فرماید: چون خلاف وعده زشت است از انسان محترم و با فضیلت نمی‌خیزد تا چه رسد به الله متعال بی‌نیازی که زشتی از او جایز نیست؟ این اسلوب بیان در ترغیب بر جهاد از آن نیکوتر و بلیغ‌تر به چشم نمی‌آید. (طبری ۳۶/۱۱ و رازی ۱۹۹/۱۶).

قابل تذکر است که: ارزش جهاد، مجاهدان و شهیدان، مخصوص اسلام نیست، در تورات و انجیل هم مطرح است. و اگر امروزه در آن کتاب‌ها نیست، نشان تحریف آنهاست.

«فَاسْتَنْبِرُوا بِنَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ» بهترین بشارت، تبدیل فانی به باقی و دنیا به آخرت است و غیر آن خسارت و حسرت است پس ای مؤمنان! مژده تان باد به این معامله‌ای پرسود که با پروردگارتان کرده‌اید! این همان کامیابی بزرگتر و پیروزی برتر است؛ زیرا در آن خریدار الله متعال، فروشنده مؤمنان، کالا جان‌های ایشان، بها بهشت و مجلس عقد، میدان جنگ و مبارزه است.

و ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (111): و این همان کامیابی بزرگ است، زیرا هیچ کامیابی‌ای بزرگتر از بهشت نیست پس کجایند کسانی که با الله خویش چنین معامله سراسر منفعت‌باری انجام دهند؟ و باید گفت که: بالاترین رستگاری تنها در سایه‌ی معامله با الله متعال است.

خوانندگان محترم!

در آیه مبارکه به زیبایی و اعجازی تشریح یافته است که: دنیا، بمثابة بازار بوده و مردم در آن معامله‌گر. فروشنده، مردم‌اند و خریدار الله متعال. متاع معامله، مال و جان است و بهای معامله بهشت. اگر به خدا بفروشند، سراسر سود و اگر به دیگری بفروشند، یکسره خسارت است.

امتیازات معامله با الله:

خود ما و توان و دارایی ما از اوست، سزاوار نیست که به جز او بدهیم. خداوند، اندک را هم می‌خرد. «مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» عیوب جنس را اصلاح می‌کند و رسوا نمی‌سازد. به بهای بهشت می‌خرد. خداوند در خریدن وارد مزایده می‌شود و نرخی را پیشنهاد می‌کند که فروختن به غیر او احمقانه و خسارت است. پس زمانیکه در معامله خریداری ما پروردگار با عظمت باشد پس چرا به سراغ دیگران برویم؟

شان نزول آیه 111:

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه در شأن هفتاد تن از انصاری نازل شد که با آن حضرت صلی الله علیه وسلم در «عقبه کبری» بیعت کردند. عبدالله بن رواحه (رض) در بیان این رخداد می‌نویسد: «در آنجا من به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتم: هر چه می‌خواهید برای پروردگار متعال و برای خود شرط نمایید». آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «برای پروردگارم شرط می‌نمایم که او را عبادت کنید و چیزی را با او شریک نیآورید و برای خودم شرط می‌نمایم که آنچه را از جانها و مال‌هایتان باز می‌دارید، از من نیز باز دارید». بیعت‌کنندگان گفتند: اگر چنین کنیم، پاداشمان چیست؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «پاداش شما بهشت است». انصار گفتند: معامله سود کرد، نه فسخ می‌کنیم و نه طالب فسخ آن می‌شویم! همان بود که آیه: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» [التوبة: 111]. نازل شد.

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٢﴾

آنان (مؤمنان فداکار کسانی هستند که) توبه کنندگان‌اند، عبادت کنندگان‌اند، حمد گویان‌اند، سفر کنندگان‌اند (در راه الله) رکوع و سجده کنندگان‌اند، به نیکی امرکنندگان‌اند، و از بدی منع کنندگان‌اند، و نگاه کنندگان حدود الله‌اند، و مؤمنان را (به این انجام نیک) مژده بده. (۱۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لُعَابِدُونَ»: مخلصان در عبادت. «الْحَامِدُونَ»: سپاسگزاران در همه حال. «السَّائِحُونَ»: جمع سائح، از ریشه‌ی «سیح» روزه داران، مجاهدان راه الله، محققان. «الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ»: نمازگزاران. «وَالنَّاهُونَ»: جمع ناهی، بازدارندگان، منع کنندگان. «لِحُدُودِ اللَّهِ»: مقررات و قوانین الهی. «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»: مؤمنان را به بهشت مژده بده.

تفسیر:

«التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ»: اما چه کسانی خود را برای این معامله آماده می‌کنند؟ «آنان توبه‌کنندگانند» یعنی: بازگشت کنندگان از شرک و نفاق و معصیت به سوی طاعت الله متعال. آنچه مطلوب است، ملکه شدن کمالات در انسان است.

ملاحظه می‌داریم که: در مسیر کمال، اول خودسازی است، بعد جامعه‌سازی. اسلام دینی جامع است، اشک را در کنار شمشیر و عبادت را در کنار سیاحت قرار داده است.

«عبادت کنندگانند» یعنی: قیام‌کنندگان به عبادت الله متعال همراه با اخلاصی که بدان مأمور شده‌اند برخی از مفسران می‌فرمایند که: «التائبون» به عنوان بدل از ضمیر «یقاتلون» رفع گرفته است. همچنین می‌تواند مبتدا و خبر آن «العابدون» باشد و ما بعد آن خبر دوم است، یعنی: کسانی که از کفر به راستی توبه کرده اند و همه این خصوصیت‌ها هم در آنان وجود دارد.

از حسن بصری روایت کرده اند: آنان کسانی بودند که از شرک توبه کردند و از نفاق بیزاری جستند. (تفسیر کشاف)

«السَّائِحُونَ»: آنان که در سفر غذا و جهادند یا در طلب علمند. از سیاحت گرفته شده و به معنی سیر و سفر در شهر و دیار و بیابان به منظور پند و عبرت گرفتن می باشد. و به معنی سیر و سفر در شهر و دیار و بیابان به منظور پند و عبرت گرفتن می باشد.

(- بعضی سائحون را به روزه داران تفسیر کرده‌اند و عطاء گفته است: عبارتند از غازیان و ابن زید گفته است: عبارتند از مهاجرین و رازی تفسیر ما را ترجیح داده است و برای تفسیر آن همان بهتر است، به دلیل: فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ. و الله اعلم.)

و «السَّائِحُونَ»: روزه داران به کسانی همانند شده اند که در امساک و امتناع از شهوات و خواسته های خویش به گردشگران همانند شده اند. برخی از مفسران هم گفته اند که مراد از آنان جویندگانی دانش هستند که در زمین می گردند و در هر کجا که ممکن باشد، دانش می جویند.

«الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ»: «رکوع و سجده‌کنندگان» نماز گزاران یعنی: بر نماز خویش مواظب و نگهبانند.

در این آیه مبارکه رکوع و سجود را مخصوصاً ذکر کرده است؛ زیرا فضیلت این دو عمل بسیار زیاد است؛ چون پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «بنده در حال سجده از هر وقت دیگر به خدا نزدیکتر است».

«الْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ»: «امر کننده‌گانند به معروف» دعوتگران به سوی خدا که مردم را به رشد و هدایت میخوانند یعنی: به آنچه که در شریعت، پسندیده است «و نهی کنندگانند از منکر» منکر: چیزی است که شرع شریف آن را انکار نماید و ناپسند بداند

«وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ»: و نگاه دارندگان حدود خدایند و آنان که بر ادای فرایض خدا پایدارند و آن را پاس می‌دارند و به حلال و حرام مشروع از جانب خدا متمسک می باشند. و اوامر و نواهی وی که آن را در کتب خویش و بر زبان پیامبرانش نازل کرده، پایبندند. امام طبری گفته است: یعنی آنان که فرایض خدا را به جا می‌آورند و در مقابل امر و نهی اش سر فرو می‌نهند. (طبری ۱۱/۳۹).

«وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (112)»: و ای پیامبر! مؤمنان را به پاداش اعمال شایسته‌شان به باغ‌های پرناز و نعمت بشارت ده.

ابن عباس (رض) میگوید: «هر کس بر این اوصاف بمیرد، مرگ او در راه الله است».

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (113 الی 116) در مورد دعا عفو بخشش برای مشرکان و...؟ بحث بعمل آمده است.

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١١٣﴾

بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند سزاوار نیست که برای مشرکان پس از آنکه برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخند طلب آمرزش کنند هر چند خویشاوند [آنان] باشند. (۱۱۳)

تفسیر:

«ما كان للنبي والذين آمنوا أن يستغفروا للمشركين»: قبل از همه باید گفت که پیامبر و سایر

مسلمانان، در برابر قانون الهی یکسان‌اند، طوریکه در آیه مبارکه آمده است که: بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند روا نیست که از پیشگاه الله متعال برای مشرکان طلب آمرزش و بخشودگی کنند، واضح است که شرک، گناهی نابخشودنی است و حتی استغفار پیامبر برای مشرکان بی‌اثر است.

«وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ»: از یاد نبرید که: خویشاوندی با پیامبر، مانع دوزخ نیست. هر چند آن مشرکان خویشان نزدیک‌شان باشند؛ زیرا الله متعال شرک آوردن به خود را نمی‌آمرزد. «مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (113)»: زیرا خدای سبحان شرک آوردن به خود را نمی‌آمرزد. یعنی بعد از این که برای آنها مشخص شد که آنها به خاطر این که بر کفر مرده‌اند اهل آتش‌اند. بنابراین این هر کس بر شرک بمیرد، آمرزش خواهی برایش حرام است. مفسران می‌نویسند که این آیه در مورد ابو طالب نازل شده است.

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: مؤمنان که هستی و دارائی خویش را به الله متعال بیع کرده‌اند؛ باید همه تن خاص او باشند، و با کسانی که عداوتشان با الله است، و به اثبات رسیده باشد که اهل جهنم‌اند، علائق محبت نداشته باشند؛ اگرچه اینها مادر و پدر، یا کاکا و یا ماما و یا برادر حقیقی‌شان باشد. دشمن الله دوست آنها نمی‌شود! پس درباره کسی که وحی الهی محقق شود که دوزخی است، یا به کفر و شرک علانیه مرده باشد؛ استغفار و طلب آمرزش ممنوع است.

در بعضی روایات است که این آیه درباره والده پیامبر صلی الله علیه وسلم (آمنه) فرود آمده، و برطبق بعضی از احادیث نسبت به کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم ابو طالب فرود آمده. بعضی گویند: مسلمین خواستند در باره پدرانشان که به شرک مرده‌اند استغفار کنند، آمرزش و مغفرت طلبند؛ در این آیت منع شدند- به هر حال، شأن نزول هرچه باشد، حکم این است که در حق کفار و مشرکین که خاتمه آنها به کفر و شرک محقق گردد، استغفار جایز نیست.

یادداشت:

علمای اسلام را در باره والدین حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم دارای اختلاف است. بعضی به غرض اثبات ایمان و نجاتشان رسائل مستقل نوشته‌اند، و شارحین حدیث در این باره به آئین متکلمان بحث‌ها نموده‌اند؛ اما احتیاط و اعتدال متقاضی آنست که زبان بسته شود و از غور در چنین مباحث نازک احتراز گردد. حقیقت حال محض به الله متعال معلوم است، و ذات متعال او تمام مسائل را بدرستی فیصله می‌کند.

شأن نزول آیه: 113

600- بخاری و مسلم از طریق سعید بن مسیب (از پدرش روایت کرده‌اند: چون هنگام مرگ ابوطالب رسید، پیامبر به عیادتش رفت. ابو جهل و عبدالله بن ابوامیه نیز نزد او بودند. سرور کائنات خطاب به ابوطالب گفت: ای کاکا، بگو: لا إله إلا الله: خدایی نیست جز خدای یکتا، تا نزد الله (این کلمه را دلیل مسلمانیت بگیرم. ابو جهل و عبدالله گفتند: ای ابو طالب، آیا از کیش عبدالمطلب رو میگردانی؟ آن دو آنقدر به سخنانشان ادامه دادند که ابوطالب در آخرین دم به آنها گفت: من بردین عبدالمطلب هستم. رسول الله گفت: تا منع نشوم برای تو از درگاه الهی آمرزش و مغفرت می‌خواهم. پس خدای بزرگ آیه: «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ...» را نازل کرد و آیه: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ» (قصص: 56) در شأن ابوطالب نازل شد. ظاهر حدیث بیانگر آن است که آیه در مکه نازل شده است (صحیح است، بخاری 1360 و 4772 و 4776 و 3884 و 6681، مسلم 24، نسائی 4 / 60).

601- ک: ترمذی به وجه حسن و حاکم از علی بن ابوطالب (روایت کرده‌اند: شنیدم که مردی برای پدر و مادر مشرک خویش، طلب آمرزش می‌کرد. به او گفتم: آیا برای پدر و مادر مشرک ات طلب آمرزش می‌کنی؟ گفت: ابراهیم (نیز برای پدرش که مشرک بود

طلب مغفرت کرده است. این سخن او را به نبی اکرم صلی الله علیه وسلم نقل کردم. پس خدای متعال آیه: «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ» را نازل کرد. (ترمذی 3101، نسائی 4 / 91، أحمد 1 / 99 و 130 و 131، ابویعلیٰ 335 و 619).

602- حاکم، بیهقی در «دلایل» و دیگران از ابن مسعود (روایت کرده اند: روزی رسول الله (به سوی قبرستان رفت و آنجا کنار قبری نشست و راز و نیاز کرد و بعد به شدت گریست. من نیز با گریه او گریستم. آنذکی بعد گفت: قبری که من کنار آن نشستم آرامگاه مادرم بود، از پروردگار اجازه خواستم در حق او دعا کنم، اما به من اجازه این کار را نداد. الله آیه: «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ» را در این باره نازل کرد. (حاکم 2 / 236، واحدی در «اسباب نزول» 532 آورده اند).

603- احمد و ابن مردویه (لفظ از ابن مردویه است.) از بریده روایت کرده اند: با رسول الله همراه بودم، زمانی که به عسفان توقف کرد، قبر مادرش را نشان دادند. وضوء گرفت و نماز خواند و به سوز گریست و گفت: از خدای خود اجازه خواستم که برای مادرم طلب مغفرت کنم، ولی پروردگار مرا از این کار منع کرد. پس الله متعال آیه: «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ...» را نازل کرد. (احمد 5 / 356 و 357 به همین معنی روایت کرده است. به «کشاف» 494 و «زاد المسیر» 764 مراجعه نماید).

604- طبرانی و ابن مردویه نیز به همین معنی از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: نبی کریم (بعد از بازگشت از غزوه تبوک، برای آدای عمره به مکه سفر کرد و سر راهش بر تپه عسفان پیاده شد. آنگاه این آیه نازل گردید. (ابن کثیر» 3686) مراجعه فرماید. حافظ ابن حجر گفته است: احتمال دارد این آیه به چندین سبب نازل شده باشد، ابتدا در باره ابوطالب و بعد به ترتیب در باره آمنه و قصه علی (علمای دیگر نیز به همین نظر متفق اند).

وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ (۱۱۴)

و طلب آمرزش (مغفرت) ابراهیم برای پدرش نبود مگر به سبب وعده ای که به او داده بود، ولی هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن الله است از او ابراز بیزاری نمود، بی‌گمان ابراهیم بسیار دست به دعا و بردبار و مهربان بود. (۱۱۴)

تفسیر:

در آیهی قبلی، بحث در مورد این بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان حق دعا کردن برای مشرکان را ندارند، هرچند از اقارب و خویشاوندانشان باشند. این آیه، جوابگوی آن شبهه‌ای است که پس چرا حضرت ابراهیم، برای پدر خویش که مشرک بود دعا کرد و به او وعده‌ی استغفار داد؛ «سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي» (مریم، 47)، این آیه میفرماید، وعده‌ی ابراهیم به امید هدایت او بود. اما چون پدرش در حال شرک مُرد، ابراهیم هم استغفار را رها کرد.

«وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ»: البته درخواست آمرزش (مغفرت) از سوی ابراهیم (علیه السلام) برای پدر مشرکش نبود، یعنی ابراهیم اقدام به استغفار نکرد، «إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ» جز به خاطر وعده‌ای که قبلاً به او داده، گفته بود: «سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي». و این امر قبل از اصرار بر شرک بود.

«فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ»: وقتی برای ابراهیم مشخص شد که به درستی بر کفر اصرار می‌ورزد و بر آن پایدار است، به طور کلی از پدر تبری نمود، چه رسد به این که برایش بخشودگی بطلبد.

سپس الله متعال توضیح داده است که شدت علاقه و محبتش نسبت به پدر او را وادار کرد که برای پدرش استغفار کند.

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ»: ولی هنگامی که برای ابراهیم روشن شد که او دشمن الله است، از او بیزاری جست چرا که ابراهیم او اهی حلیم بود.

«اواه»: زاری‌کننده فروتنی است که چون خطاهایش را به یاد آورد، از آن در آه و درد و ناله می‌افتد و می‌گوید: آه! از گناهانم، آه! از مجازاتی که به سبب این گناهان با آن روبرو می‌شوم!

«حَلِيمٌ (114)» صبور و باتحمل بود، مشکلات و ناگواری پیش آمده را تحمل میکرد، از این‌رو با وجود این که با آیهی «لَئِنْ لَمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ»: او را تهدید کرده اما دلش برای پدر می‌سوخت.

ولی هیچکس حق ندارد در این مورد به او تاسی کند. مفسر ابو حیان در این بابت نوشته است: استغفار ابراهیم برای پدرش به این انگیزه بود که شاید از او پیروی کند. الله متعال علت استغفارش را بیان کرده و آن عبارت بود از وعده‌ای که به او داده بود؛ چون امیدوار بود ایمان بیاورد، اما همین که از طریق وحی دریافت که دشمن خداست و به کفری می‌میرد، امیدش به یأس مبدل شد و از او تبری نمود و استغفارش را متوقف و قطع کرد. (البحر ۵/۱۰۵).

«حلیم»: شخص بردباری است که از اشتباهات در می‌گذرد و بر آزارها صبر می‌کند. خواننده محترم!

برای پیامبر و مؤمنان درست نیست برای آن‌ده اشخاصیکه مُرده و از ایمان بویی نبرده و با شرک و نفاق به خاک گور رفته‌اند، آمرزش و مغفرت طلب کنند؛ اما تا زمانی که در قید حیات است، باید او را به دین اسلام دعوت نماید و از بارگاه پروردگار برایش آمرزش و طلب بخشش در خواست نماید.

پس از مرگ و یا محقق بودن کُفر و نفاق، جایز نیست برای هیچ کس از مشرکان و منافقان. چه خویش چه بیگانه به آمرزش بطلبیم؛ بلکه از آن، خود داری ورزیم. و ابراهیم علیه السلام به این امید که آزر، ایمان می‌آورد و از شرک و بت پرستی و بت سازی دست می‌کشد، به او وعده داد که برایش آمرزش طلبد. «سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي»: [مریم/۴۷] ، [شعراء/86] اما به محض این که از ایمان آوردنش ناامید گشت؛ دیگر او را کنار زد و پیوند صله‌ی رحم را گسست و برایش طلب استغفار نکرد؛ چون از راه وحی یقین پیدا کرد که بر سر کفر می‌میرد؛ هر چند مورد آزار آزر قرار می‌گرفت. ابراهیم دلی بس دردمند و دلسوز و نازنین داشت.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۱۵)

و الله هرگز قومی را پس از آنکه هدایتشان کرده است گمراه نمیسازد تا زمانیکه آنچه را باید از آن بپرهیزند برایشان روشن نماید. چون الله به هر چیزی داناست. (۱۱۵) تفسیر:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا»: درباره‌ی جمعی از مؤمنان نازل شد که برای مشرکین طلب بخشودگی میکردند، سپس به خاطر این عمل از خود بیم پیدا کردند، تا سرانجام این آیه نازل شد و آنها را دل‌داری داد. (التسهیل ۲/۸۶).

اقتضا و جریان حکم و عدالت الله متعال چنین نیست که گروهی را بعد از هدایتشان به اسلام بر گمراهی مؤاخذه کند.

«بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ»: بعد از این که توفیق ایمان را به آنان عطا کرد.

«حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ»: باید یادآور شد که مجازات الهی، پس از تبیین و روشن‌گری و اتمام حجت است. یعنی بعد از اینکه حق را از باطل و حلال را از حرام برای‌شان روشن ساخته و حجت را بر آنان اقامه کرده باشد؛ و بعد از آنکه حلال و حرام را برای‌شان روشن

ساخت، آن وقت فرمانبر را پاداش داده و نافرمان را مجازات می‌کند. «إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (115)»: از آن رو که الله متعال به تمام احوال بندگانش - اعم از نیک و بد، صلاح و فساد، و شایستگان ثواب و عقاب - داناست.

إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۱۶)

یقیناً الله است که مالکیت و بادشاهی آسمان‌ها و زمین در سیطره اوست؛ زنده می‌کند و می‌میراند؛ و شما را هیچ سرپرست و یاری جز الله نیست. (۱۱۶).

تفسیر:

«إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: در حقیقت فرمانروایی و مالکیت آسمان‌ها، زمین و مابین آنها از آن الله است؛ وی را در مالکیت، آفرینش، اداره و کارگردانی آنها شریکی نیست.

«يُحْيِي وَ يُمِيتُ»: حیات و مرگشان فقط در دست اوست. «وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (116)» ای مردم! برای شما جز خدا هیچ یآوری هم نیست که شما را از حفظ، حمایت، نصرت و پشتیبانی خود بهره مند ساخته، منفعت را برای‌تان پیشکش نموده و زیان را از شما برگرداند؛ بلکه تنها الله متعال است که عهده‌دار همه این امور می‌باشد. باید یادآور شد که: به جای تحکیم روابط با خویشاوندان مشرک، به فکر رابطه با الله متعال باشید که مالک آسمان‌ها و زمین است و آنها در برابر این الله، قدرت هیچ گونه نصرتی ندارند. لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ.. مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ.

مفسر آلوسی گفته است: بعد از اینکه آنان را از طلب بخشودگی برای مشرکین منع کرد، و این متضمن تبری از مشرکین هم بود، توضیح داد که خدای سبحان مالک تمام موجودات است و سرپرستی امور آنها را در دست دارد، و بر آن غالب است و جز از جانب او یاری و نصرتی نخواهند یافت، تا به طور کامل به پیشگاه او رو آورند و از غیر او تبری نمایند، و جز به درگاه او پناه نبرند. (روح المعانی ۳۹/۱۱).

در حدیث شریف به روایت حکیم بن حزام (رض) آمده است: روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان اصحاب‌شان بودند، در این اثنا خطاب به ایشان فرمودند: «آیا آنچه را من می‌شنوم، شما نیز می‌شنوید؟» اصحاب (رض) گفتند: ما چیزی نمی‌شنویم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اما من صدای ناله آسمان را می‌شنوم و نباید آسمان را بر این‌که ناله می‌کند، سرزنش کرد؛ درحالی‌که جای وجبی در آن نیست مگر این‌که بر آن فرشته‌ای یا سجده می‌کند، یا به عبادت ایستاده است.» آیه کریمه بر انگیزاننده مؤمنان بر تقوی و جهاد است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (117 الی 121) در مورد فضل و منت بر اهل تبوک و پذیرفتن توبه ی آن سه نفر، فرض بودن جهاد بر اهل مدینه و بادیه نشینان و پاداش آن، بحث بعمل می‌آید. ارتباط این آیات با آیه های پیشین.

باید یادآور شد که: در آیات قبلی بطور تفصیلی از غزوه تبوک و احوال تخلف کنندگان، بحث بعمل آمد، در این آیات متبرکه آیات نیز بقیه ی مطالب و احکام این نبرد را بیان میکند. معمولاً شیوه‌ی قرآن عظیم الشان این است که موضوعی را شروع می‌کند و سپس با فاصله ای بقیه را ادامه می‌دهد، تا بیشتر اثر بگذارد و ضمن یاد آوری، تلاوتش نیز دلگرمی بخشد. دیگر این که میفرماید: «وكونوا مع الصادقين» چون مردان حق و راستان راه پروردگار، هیچ گاه از فرمان پیامبر سرپیچی نمی‌کنند.

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ (۱۱۷)

بی‌گمان الله بر پیغمبر و مهاجرین و انصار (به رحمت متوجه شد و) ببخشد، آنانی که در هنگام سختی (غزوه تبوک) از او پیروی کردند، بعد از آنکه نزدیک بود دل‌های گروهی از آنان [به سبب سختی مسیر جنگ از حق] منحرف شود، [و از ادامه مسیر بازایستند و به مدینه برگردند] سپس الله توبه آنان را پذیرفت زیرا الله نسبت به آنان بسیار رؤوف و مهربان است. (۱۱۷)

تفسیر:

«لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ»: همانا خداوند متعال توبه پیامبرش را پذیرفت که به منافقین اجازه‌ی تخلف داد، و از مهاجرین صرف نظر کرد که در غزوه‌ی تبوک لغزش‌هایی داشتند، که بعضی از آنها در رفتن به جهاد سستی و سنگینی از خود نشان دادند. منظور این است: توبه‌ی مؤمنان متخلف از غزوه‌ی تبوک که پشیمان شده و توبه نمودند و خدا از صداقت توبه‌ی آنها با خبر بود، مورد پذیرش واقع شده و به خاطر آرامش خاطر آنان در صدر آن توبه‌ی پیامبر و اصحاب بزرگوار را آورده است، تابه منزلت آنها اشاره کرده و مؤمنان را به توبه تشویق و تحریک نماید؛ چرا که هر مؤمنی به توبه و استغفار احتیاج دارد، حتی پیامبر و یاران مهاجر و انصارش. (تفسیرکشاف ۲/۳۱۶).

«الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ»: یعنی آنان که در غزوه‌ی تبوک و ایام شدت و سختی و کمبود آذوقه و تنگی شدید از او پیروی کردند.

در سفر پر خطر و طولانی و سخت و گرمای طاقت فرسا - که مسلمانان زاد و توشه‌ی بس اندک داشتند و از تشنگی و کمبود آذوقه به تنگ آمده بودند و دلها نزدیک بود، از جای بلغزد- خداوند به پیامبر و یاران باوفایش تفضل نمود و رحمت آورد و از وسوسه‌ی درون برخی نیز در گذشت و یار و یاورشان گشت و در آن هنگام بسیار دشوار به فریادشان رسید. آن سفر، به حدی تلخ و سنگین بود که به «جیش العسرة» و «غزوة العسرة» شهرت یافت.

مراد از «ساعت دشواری» ایام غزوه تبوک است. چندین مشکلات در آن فراهم آمده بود: گرمای سخت؛ راه دور و دراز؛ موسم چیدن خرما؛ لشکر کثی در قبال سلطنت نیرومندی که دارای عظمت و بزرگی بود؛ فقدان تجهیزات، چندانکه برای دونفر سپاهی، روزانه يك خرما تقسیم میشد، و آخر چنان شد که آب يك خرما را چند مجاهد به نوبت می چشیدند و به جای آب شکمبه شتر را فشرده عصاره آن را می خوردند، و بر يك شتر ده نفر به نوبت سوار می شدند. این تنها جذبه ایثار و فداکاری بود که جماعت محدود چنین بی‌ساز و برگ بر تمام ملل عالم پیروز گردید؛ *فَللَّهِ الْحَمْدُ وَالْمَنَّةُ*.

طبری از حضرت عمر رضی الله عنه نقل کرده است در گرمای بسیار شدید با پیامبر برای غزوه‌ی تبوک بیرون آمدیم و در جایی توقف کردیم، سخت تشنه بودیم تا جایی که گمان میکردیم گردنمان دارد قطع میشود. انسان شترش را میکشست و شکمبه‌اش را بیرون می‌آورد و آب داخل آن را می‌نوشید.

حضرت ابو بکر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! خدا دعایت را مایه‌ی خیر قرار داده است، پس برای ما دعا کن. فرمود میخواهی؟ گفت: بله. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم دست‌هایش را بلند کرد، هنوز آنها را پایین نیاورده بود که از آسمان باران بارید، یاران تمام ظرفی را که با خود داشتند از آب پر کردند، سپس نگاه کردیم، دیدیم باران از اردوگاه تجاوز نکرده است. (طبری ۵۵/۱۱).

«مَنْ بَعْدَ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ»: بعد از این که نزدیک بود به سبب روبرو شدن با شدت و سختی در غزوه تبوک چیزی نمانده بود دل‌های بعضی از آنان با تخلف از جهاد مُنَحَرَف شود؛ «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ» باز بر ایشان توبه پذیر شد یعنی: بر کسانی که نزدیک بود تخلف کنند، یا بر همگی مؤمنان، «إِنَّهُ بِهِمْ رُؤُفٌ رَّحِيمٌ (117)» چرا که او نسبت به آنان رؤوف و رحیم است.

شان نزول آیات 117 - 119:

605- ک: بخاری و غیره از کعب بن مالک (روایت کرده اند: به جز بدر، از هیچ کدام از جنگ‌های پیامبر سرپیچی نکرده بودم، تا این که غزوه تبوک (آخرین غزوه بنی اُکرم پیش آمد) پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور تجهیز و آمده‌گی برای جنگ و حرکت عمومی به میدان جهاد داد. سپس حدیث را به طور مفصل بیان داشته و در آن گفته است که خدای تبارک و تعالی: لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ (117) وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (118)، را به نشانه پذیرش توبه ما نازل کرد. کعب می‌گوید: اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (119) نیز در باره ما نازل شده (صحیح است، بخاری 4418، مسلم 2769، ترمذی 3102، نسائی در تفسیر 252، عبدالرزاق 9744، احمد).

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۱۸)

و (الله) توبه آن سه کس را پذیرفت که باز مانده بودند تا آنکه زمین با همه فراخی اش بر آنان تنگ شد و جانهایشان بر آنان تنگ آمد، و یقین کردند که هیچ پناهگاهی از الله جز به سوی او نیست، باز از آنان درگذشت (و آنها را به توبه توفیق داد) تا توبه نمایند. بی‌گمان الله بسیار توبه پذیر (و) مهربان است. (۱۱۸)

تفسیر:

«وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا»: همچنین الله متعال توبه آن سه نفر هر یک: هلال ابن امیه، کعب ابن مالک و مرار ابن ربیع را که از غزوه تبوک تخلف کرده ولی منافق نیستند پذیرفت.

«حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ»: بعد از آنکه زمین با همه فراخی و وسعتش بر آنان تنگ شد «وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ» و از شدت اندوه، نگرانی و غم از خود نیز به تنگ آمده و یقین کردند که از نزد خدا جز با توبه به مفسران مینویسد که: الْفَتْ وَ اُنْسُ وَ سُرُورُ وَ شَادَى از قلب آنان رخت بر بسته بود؛ چون پیامبر صلی الله علیه وسلم از مردم خواسته بود که با آنها قطع رابطه کنند و با آنها گفتگو نکنند، به طوری که اگر به نزدیکترین کسان سلام می‌دادند جواب نمی‌یافتند. و زنان و خانواده و اقوامشان آنان را ترک نمودند تا زمانی که خدا توبه‌ی آنان را قبول نمود.

«وَوَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ»: یقین حاصل کردند که پناهگاه و محافظی وجود ندارد که آنها را از عذاب خدا محفوظ بدارد جز این که به پیشگاه او برگردند و توبه کنند. «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا»: در این موقعیت بود که الله متعال بر ایشان منت گذاشته توبه‌شان را پذیرفت و دروازه‌ی رحمتش را به رویشان گشود تا به توبه و انابت ادامه دهند. توفیق توبه نیز در سایه‌ی لطف و عنایت الهی است. اول خداوند لطف خود را به انسان باز می‌گرداند، «تَابَ عَلَيْهِمْ» تا انسان توفیق پشیمانی و عذرخواهی و توبه پیدا کند، «لِيَتُوبُوا» و همین که توبه کرد، باز خداوند توبه‌ی او را می‌پذیرد.

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (118)»: بی تردید الله متعال بر توبه‌کاران بخشایشی وسیع داشته و رحمتش به منبیا بسیار است از این رو لغزش کسانی را که گام کج گذاشته‌اند به شرط پشیمانی‌شان می‌بخشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (۱۱۹)

ای کسانی که ایمان آورده اید از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و با صادقان باشید. (۱۱۹)

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (119)»: ای مؤمنان! از الله پروا کنید

و در تمام اعمال و اقوالتان الله را در نظر داشته باشید و با اهل صدق و یقین مانوس شوید و با آنان باشید، آنان که با قول و عمل صداقت خود را در دین ثابت کرده و می‌کنند. واقعیت اینست که دوستی، همنشینی و همراهی با راستگویان، یکی از عوامل تربیت و جلوگیری انسان از انحراف است.

این آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که توبه آن سه تن که پذیرفته شد، بر اثر صدق و راستی ایشان بود پس راستی، نجات‌بخش انسان از مهالک است. امام نسفی با این آیه، بر حجیت اجماع استدلال کرده زیرا الله متعال به ما دستور داده تا با صادقان باشیم و این خود، مستلزم پذیرفتن سخن‌شان نیز هست. باید یادآور شد که:

تکرار آن همه تفضل و توبه‌پذیری در آیه، دلیل بر این است که خداوند پایداری در دین را روزی آن بزرگواران فرمود؛ چون مهربان و دلسوز و باعظوفت است و نیز از خطای آن سه نفر انصاری (کعب، هلال، مراره) که در این نبرد شرکت نکردند، در گذشت و پس از مدتی مورد رحمت و لطف خود قرارشان داد. خداوند در توصیف این سه تن می‌فرماید:

1- زمین با همه‌ی وسعت و گستردگی بر آنان تنگ گشت و تا پنجاه روز یا بیشتر حیران و سرگردان می‌گشتند و همسرانشان نیز - در آن مدت - ترکشان کرده بودند و کسی با آنان حرف نمی‌زد.

2- از خودشان به تنگ آمده بودند و دل‌هایشان مالا مال از غم و اندوه گشت، دوستانشان، بیگانه گشته بود و...

3- سرانجام یقین داشتند که برای رهایی از خشم خدا، جز به خود او پناهگاهی نخواهند داشت.

پس ای مؤمنان! اگر همدم و همنشین راستان باشید، از فرمان پیامبر پیروی می‌کنید. راستی موجب پایداری در دین و قوانین آن، اجرای دستورات حق و پیروی از پیام آور راستین است.

مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْنُونَ مَوْطِنًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۲۰).

برای اهل مدینه و آنانی که در اطراف آنها هستند از بادیه نشینان سزاوار نیست که از همراهی رسول الله پس مانند، و جانهای خود را از جان پیغمبر دوست‌تر داشته باشند، (این پس ماندن به خاطری سزاوارشان نیست) که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه الله به آنان نمی‌رسد، و هیچ گامی بر نمی‌دارند که کافران را به خشم آورد و هیچ چیزی از دشمن حاصل نمی‌کنند، مگر اینکه به سبب آن ثواب عمل نیکی برای‌شان نوشته می‌شود، زیرا الله اجر نیکوکاران را ضائع نمی‌کند. (۱۲۰).

تفسیر:

«مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ»:

در این آیه مبارکه خداوند متعال آن عده از اهالی مدینه و ما حول آن از اعراب بادیه نشین (چون قبایل مزینه، جهینه و أشجع) را که از همراهی با رسول الله صلی الله علیه و سلم در غزوه تبوک تخلف کردند، مورد عتاب و سرزنش قرار می‌دهد:

اطاعت بی چون و چرا از پیامبر لازم است و کسی حق تخلف از فرمان حکومتی رسول الله صلی الله علیه و آله را ندارد. ما كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ.. أَنْ يَتَخَلَّفُوا.

«وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ»: و جان خویش را عزیزتر از جان گرامی پیامبر صلی الله علیه و سلم برتری ندهند، به گونه‌ای که خود از بدی و ناملايمات دوری جویند و او را حمایت نکنند.

یعنی: آنان را نرسد که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم خود به نفس نفیس و تن پاکیزه خویش به سوی جهاد می شتابد، آنان از همراهی آن حضرت صلی الله علیه وسلم چه در غزوه تبوک و چه در غیر آن از غزوات بدون دستور ایشان تخلف ورزند؛ برخلاف غیر مردم مدینه از اعراب زیرا بدون شک مردم مدینه و پیرامون آن، به سبب نزدیکی و همجواری با رسول الله صلی الله علیه وسلم سزاوارتر به یاری و متابعت ایشان بودند و از دیگر اعراب خواسته نشده بود تا با پیامبر صلی الله علیه وسلم به غزوه تبوک بروند.

مفسر جار الله زمخشری در این مورد میفرماید: به آنها امر شده است در سختی و تنگی در کنارش باشند و هر مشکل و رنجی را که او تحمل می‌کند، آنها هم با جان و دل پذیرا باشند، و بدانند که عزیزترین و گرامی‌ترین فرد در نزد خدا فقط اوست. نه این که مشکلاتی را بر خود هموار سازند که او به خود اجازه‌ی آن را داده است، و این نهی بسیار بلیغ است و مردم را به پیروی از او تشویق و تحریک می‌کند. (کشاف ۳۲۱/۲).

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمًا»: به سبب آن است که به آنان هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی‌ای در راه خدا یعنی: در طاعت وی و جهاد با دشمنانش «نمیرسد»

«ظمًا»: تشنگی، «وَلَا نَصَبٌ»: و هیچ خستگی رنج، تعب و زحمتی را دچار نمیشوند، «وَلَا مَحْمَصَةٌ»: و گرسنگی شدید را تحمل نمی‌کنند.

«مخمسه»: گرسنگی شدیدی است که شکم بر اثر آن فرونشیند، به‌گونه‌ای که گویی پنهان شده است، «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» به خاطر راه الله.

«وَلَا يَطُؤُنَّ مَوْطِنًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ»: و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می‌آورد، قدم نمی‌گذارند یعنی: هیچ جایی از اماکن کفار را با گام هایشان، یا با ستم اسبان شان نمی‌کوبند، که آنها را به سبب این کوبیدن، به خشم و غیظ درآورند: «وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا» و از دشمنان چیزی از قبیل کشتن و به اسارت گرفتن به دست نمی‌آورند، «إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ» مگر این که در نزد خدا برای آنان احسان و قربت به شمار می‌آید.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (120)»: زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند، یعنی: آنان نیکوکارند پس باید بدانند که الله پاداش‌شان را ضایع نمی‌کند.

یقین پیشه باشیم که: ایمان به رضایت و پاداش الهی، مشکلات را آسان می‌کند.

وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢١﴾.

و هیچ سرزمینی را (به سویی میدان جهاد و یا در بازگشت) نمی‌پیمایند، مگر اینکه برای آنها نوشته می‌شود تا خداوند آن را به عنوان بهترین اعمالشان پاداش دهد. (۱۲۱)

تفسیر:

«وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً» «و» این گروه مجاهد در راه الله هیچ مال کوچک یا بزرگی را (در این راه) انفاق نمی‌کنند.

در انفاق، کمیت و مقدار مهم نیست، چه کم باشد چه زیاد، در نزد الله متعال دارای اجر است. ابن عباس (رض) میفرماید: از یک دانه خرما و بالاتر از آن، «وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا» و هیچ وادی را در راه کسب رضا و اعلای کلمه الله نمی‌پیمایند، «إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ»، مگر این که پاداش چنان عملی برای آنان نوشته می‌شود.

«لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (121)»: در مقابل بهترین عمل آنها خدا نیکوترین پاداش را میدهد. یعنی: پاداشی بهتر از آنچه می‌کردند به آنان بدهد، یا پاداش بهترین اعمال‌شان را بدهد، بدین معنی که اعمال دون‌پایه‌تر ایشان را نیز به اعمال برترشان ببیوندد تا پاداش‌شان هرچه بیشتر و بیشترتر گردد.

مفسر آلوسی فرموده است: یعنی اعمال آنان دارای پاداش نیک و پاداش نیکوتر است، و خدای سبحان پاداش نیکوتر را برای آنها اختیار کرده است. (روح المعانی ۴۷/۱۱).

امیرالمؤمنین عثمان (رض) از این آیه کریمه حظی وافر و بهره‌ای عظیم برده بود زیرا او فقط در غزوه تبوک، سیصد شتر را با جل و جهاز آن به علاوه وجوه نقدی بسیاری انفاق کرد تا بدانجا که رسول الله صلی علیه وسلم فرمودند: «از امروز به بعد، بر این عفاں هیچ عملی زیان نمی رساند».

خوانندگان محترم!

در آیه متبرکه (122) در این مورد بحث میدارد که: جهاد فرض کفایی و طلب علم (علم و دانش) واجب است.

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴿١٢٢﴾

لازم نیست مؤمنان، همگی برای جهاد بروند، بهتر آن است از هر فرقه ای از آنان، عده ای بروند و در دین آگاهی و دانش پیدا کنند و آنگاه که نزد قوم بازگشتند، آنانرا هشدار دهند [و راه نمایند]، تا پارسا و پروا پیشه گردند. (۱۲۲)

تفسیر:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً»: و شایسته نیست که مؤمنان همگی رهسپار جهاد شوند و مدینه را خالی گذارند.

ابن عباس (رض) روایت کرده است: بعد از اینکه الله متعال بر متخلفان سخت گرفت، گفتند: هیچ یک از ما هرگز از سپاه و یا سربیه تخلف نخواهد ورزید.

بعد از این که پیامبر صلی الله علیه و سلم به مدینه برگشت و سربیه‌هایی را به سوی کفار اعزام داشت، تمام مسلمانان برای غزوه بسیج شدند و پیامبر صلی الله علیه و سلم را در مدینه تنها گذاشتند، تا این آیه نازل شد: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ» وقتی بسیج همه‌ی مردم ممکن نیست و مصلحتی هم در آن نیست، پس چرا از هر طایفه‌ای گروهی بیرون رفته و دیگران باقی بمانند «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» تا در مسایل دین آگاه و فقیه شوند و مشقت و زحمت طلب علم را تقبل نمایند. و این گروهی که بیرون رفته‌اند، دانش سودمندی در دین فرا گیرند سپس چون باز گشتند «وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (122)» باقی ماندگان را در دین الله آموزش داده و ایشان را از نافرمانی‌ها و سرپیچی‌ها از دستور پروردگار متعال بیم دهند باشد که آنها با عمل به کتاب پروردگار و سنت پیامبرش صلی الله علیه و سلم پروردگار خویش را پروا دارند.

مفسر آلوسی گفته است: ظاهراً می‌بایست به جای (لینذروا) میگفت: (لیعلموا) و به جای (یحذرون) میگفت: (یفقهون)، اما به منظور اشاره به این که هدف معلم باید ارشاد و اندرز باشد و هدف معلم کسب بیم و هراس نه تسلط و استکبار، همان نظم عالی اختیار شده است. (روح المعانی ۴۸/۱۱).

قابل تذکر است: آنان که به فرمان پیامبر در سربیه ای برای دفاع از دین و وطن و دفع آشوبگری‌های دشمن از شهر خارج می شدند، حکمی واجب بود و بقیه‌ی مؤمنان در محضر پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌ماندند و به کسب دانش دین و راه درست زیستن می پرداختند تا وقتی آن دسته از جهاد باز می گشتند.

آنگاه آنچه را از پیامبر آموخته و اندوخته بودند، به آنان یاد می دادند، تا آنان نیز از هرگونه دانشی که سرمایه‌ی هردو جهان است، فراگیرند و کم و کاستی نداشته باشند، و دریابند که کسب دانش، واجب و غفلت از آن نارواست. این فرمان در طول تاریخ، همراه بشریت است و انسان باید در راه علم و دانش کوتاهی نرزد و کمترین وقفه و فاصله ای در آن ایجاد نگردد. مگر ممکن است کسی در شبی تاریک چراغی در دست داشته باشد و هر ساعت یک بار آن را خاموش کند و در تاریکی مطلق راه برود؟! قطعاً جز سرگردانی و گم کردن راه و نرسیدن به مقصد فرجامی نخواهد داشت.

ارتباط این آیه با آیات قبلی:

این آیه، متمم بقیه‌ی احکام جهاد و چگونگی آن است که اگر پیامبر، شخصاً به نبرد دشمن نرود، لازم نیست همه‌ی مؤمنان برای جهاد و پیکار علیه دشمن بروند؛ بلکه تدارک سربیه‌ی کفایت می‌کند. اکنون که سایر مؤمنان فرصت مناسب دارند، باید به دنبال دانش بروند و به تحقیق و تتبع در دین و در زمینه‌های مختلف پردازند تا از هر گونه دانشی آگاه شوند و اهل نظر کردن؛ چون - در واقع - جهاد و درک و فهم شیوه‌ی آن، بر دانش و آگاهی تکیه می‌کند و دانش، وسیله‌ی جهاد است و تبلیغ و نشر اسلام در اصل به بیان و حجت و دلیل گویا بستگی دارد.

شان نزول آیه 122:

606- ابن ابوحاتم از عکرمه روایت کرده است: چون آیه: «إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً» (توبه: 39) نازل شد، گروهی که در بادیه قوم خود را احکام شرع و مسائل اسلام می‌آموختند، نتوانستند با پیامبر صلی الله علیه وسلم همراهی کنند. منافقان گفتند: حالا که عده‌ای از مردم بادیه نتوانستند در جهاد شرکت نمایند، یقیناً ساکنان بادیه هلاک شدند. پس الله عزوجل آیه: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً» را نازل فرمود (طبری 17491 از عکرمه به طور مرسل روایت کرده، این ضعیف است).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (123 الی 127) رهنمودهایی در مورد جنگ با کافران، موضع‌گیری منافقان در برابر سوره‌های قرآن، به بیان گرفته شده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿١٢٣﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید با کافرانی که با شما متصل (و هم سرحد اند) بجنگید، و باید که در شما سختی و قوت را بیابند (و محسوس کنند) و بدانید که نصرت الله با پرهیزگاران است. (۱۲۳)

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ»: الله سبحانه و تعالی به مؤمنان هدایت و فرمان می‌فرماید که: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در آغاز پاکسازی از کافران که نزدیک شما هستند بجنگید، و در این جنگ سخت کوشی نمایند، بر این اساس بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم به جنگ مشرکان در جزیره العرب حق اولویت دادند. منظور راهنمایی آنهاست به راه درست‌تر و صالح‌تر؛ یعنی از نزدیک و نزدیکتر شروع کنند تا به دور و دورتر برسند.

«يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ»: دفع شر دشمنان نزدیکتر، در اولویت قرار دارد. مفسران می‌نویسند که: (استراتژی جنگی اسلام، ابتدا مقابله با دشمنان نزدیکتر آغاز می‌یابد: طوریکه در مبارزه‌ی فکری و عقیدتی ابتدا به شبهات رایج و موجود جواب ارایه می‌گردد).

«وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً»: و بر آنان نیرومند و سرسخت باشید تا هیبت حق در دل‌های شان جای گرفته و دین اسلام مورد احترام شان قرار گیرد، سپاه اسلامی، باید صلابت و هیبت خویش را نشان دهد. شجاعت درونی باید با صلابت بیرونی همراه باشد. هرچند جهاد علیه کل کفار فرض است، اما آغاز کردن به جنگ با کفاری که به مجاهدان نزدیک اند، مهم‌تر و مقدم‌تر می‌باشد، سپس در مرحله دوم، جهاد با کفاری مطرح است که از نظر مکانی دورتر از آنان قرار دارند و این اولویت از نظر فاصله مکانی، همین‌طور مرحله به مرحله درجه بندی می‌شود.

«وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (123)»: بدانید هر کس از خدا بترسد، خدا او را یاور و معین است.

باید گفت: هر که از الله می‌ترسد، از کفار نمی‌ترسد و مرعوب آنها نمیشود؛ تا هنگامی که مسلمانان از الله مبرسیدند، به اندازه ترس خود بر کفار غلبه داشتند.

مفسران می نویسند: چون در جنگ، غرائز، هوسها و کینه‌ها ممکن است پیش آید، بناءً داشتن تقوا برای رزمندگان شرط اساسی است.

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: مسلمانان باید اول با دشمنان دین و سرزمینشان که به آنان نزدیکترند، پیکار کنند، تا هم از شر آنان نجات یابند و هم از وطن و زادگاهشان حفاظت و پاسداری کرده باشند و هم به خاطر نوع دوستی آنان را به راه راست دعوت کنند و هم چنین اگر پیشتر رفتند از فتنه مکر و فریب خاطر جمع میگردند و از عقب جبهه خویش مطمئن می باشند و به اصطلاح مورد حمله و شبخون قرار نمی گیرند، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه وسلم اول از یهودیان پیرامون مدینه، سپس از مشرکان جزیره العرب شروع کرد و پس از آن به سوی رومیان اهل کتاب که سرزمین شام را در شمال مدینه، مستعمره‌ی خود کرده بودند، رفت و توطئه و فتنه‌ی آنانرا برچید. سیاست نبرد، شدت و تندى و قدرت نشان دادن است تا شکوه و شوکت، دل دشمن را بلرزاند. [سوره توبه ۷۳].

قابل تذکر است که: مشروعیت جنگی که این آیه بدان اشاره میکند، برای تأمین دعوت و فرصت فراخوانی به سوی دین حق و دفاع از کیان خانواده و وطن و آب و خاک است. (تفسیر فرقان)

اسباب غزوه تبوک:

شیخ علی الصلابی در کتاب خویش بنام (الگوی هدایت) تحلیل وقایع زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم) اسباب و انگیزه‌های متعددی را برای جنگ تبوک یادآور شده‌اند. آنان بر این عقیده‌اند که توسط نبطی‌هایی که از شام به مدینه روغن می‌آوردند، به پیامبر صلی الله علیه وسلم خبر رسید که رومیها لشکر بزرگی با همکاری طوایف لحم، جذام و دیگر عربها فراهم نموده‌اند و قصد یورش به مدینه را دارند و دسته‌های نخست آن تا بلقا رسیده است پیامبر صلی الله علیه وسلم بر آن شد تا بر دشمن پیشگام باشد و برای این منظور به راه افتاده‌اند. (الطبقات الکبری، ابن سعد، ج 2، ص 165).

اما این کثیر بر این عقیده است که غزوه تبوک انگیزه‌ای جز ادای فریضة جهاد و نبرد با کفار نداشت. بنابر این، پیامبر قصد نبرد با رومیها را نمود که از سایر کفار آن زمان به پیامبر نزدیکتر بودند و به فرمان آیه (123 سوره توبه) جامعه عمل ببوشاند.

اما عقیده این کثیر درست به نظر میرسد؛ چراکه مسلمانان در این آیه مؤظف به جنگ با تمام کافران شده‌اند، بخصوص کافران اهل کتاب که بیشتر از سائرین برای مسلمانان ایجاد مزاحمت می نمودند. (البدایة والنهایة، ج 5، ص 3).

این انگیزه با آنچه دیگر مؤرخان نوشته‌اند که رومیها قصد یورش به مدینه را داشتند، تضادی ندارد؛ زیرا اگر رومیها چنین عزمی بکنند، به خاطر آن است که از جانب مسلمانان تهدید می‌شدند.

وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿١٢٤﴾

و هنگامی که سوره‌ای نازل شود، برخی از منافقان به اهل ایمان (به طور استهزاء) میگویند: این سوره، ایمان کدام یک از شما را افزود؟ (بگو: اما آنانی که ایمان آورده‌اند البته بر ایمان آنها افزوده است و آنها (به فضل و موهبت الهی) خوشحالند. (۱۲۴)

تفسیر:

«وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً»: ای پیامبر! و چون الله متعال سوره‌ای از سوره‌های قرآن را بر تو نازل کند،

«فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا»: از جمله منافقان کسانی هستند که از روی انکار، استهزا و تمسخر به یاران خود میگویند: این سوره ایمان کدام یک از شما را به الله و رسولش زیاد کرد؟ و با لحنی إهانت‌آمیز میگویند: چه امری عجیب در این قرار وجود دارد و چه

دلیلی در آن نهفته است؟ مطلبشان این بود که در سور قرآنی تأثیری نیست، و حقایق و معارفی که موجب یقین و ایمان است در آن پدیدار نمی باشد!

واقعیت امر همین است که: استهزا و موضع‌گیری منفی به هنگام نزول قرآن، نشانه‌ی نفاق است. منافقان با مطرح کردن همچو سؤال‌ها می‌خواهند روحیه‌ی منفی خود را به دیگران انتقال می دهند.

الله متعال به جواب آنها فرماید: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَزَدَتْهُمْ إِيْمَانًا»: بدانند که آن سوره، به سبب موعظه‌ها و ارشاداتی که دربر دارد، یقیناً مؤمنان راستین را ایمانی بر ایمان‌شان افزوده است؛ و از شنیدن کلام ما بدون شک ایمان مؤمنین تازگی می یابد و ترقی می کند، واضح است که ایمان، مراتبی دارد و قابل کم و زیاد شدن است، همان گونه که نفاق، قابل توسعه و افزایش است از سوی دیگر؛ آیات آن سوره بر تکالیف‌شان در میدان عمل و جهاد می‌افزاید پس طبیعی است که در قبال افزایش تکالیف و به تبع آن، افزایش طاعات و عبادات‌شان، ایمان‌شان نیز افزون میشود و قرآن، وسیله‌ی خوبی برای شناخت مؤمن از منافق است. «وَهُمْ يَسْتَنْبِشُرُونَ(124)»: به نزول آن شاد و مسرور میشوند؛ احساس شادی و نشاط روحی پس از شنیدن آیات قرآن، نشانه‌ی تکامل و رشد ایمان است یعنی: مؤمنان همراه با افزایش ایمان، از نزول وحی و منافع دینی و دنیوی‌ای که بر آن مترتب است، شادمان می‌شوند. باید گفت که: قرآن، مایه‌ی بشارت و مزده به اهل ایمان است.

وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ(۱۲۵)

اما کسانی که در دل هایشان مرض (شک و نفاق) است، (آن سوره) پلیدی بر پلیدی سابق‌شان افزود و سرانجام در حالت کفر می میرند. (۱۲۵)

تفسیر:

«وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»: اما منافقان که قلبشان از مریضی نفاق و تردید در امر دین الله لبریز است، «فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ»: به نفاق و کفرشان می افزاید. پس ناپاکی و گمراهیشان افزون گردید و علاوه بر ناپاکی و گمراهی موجود، چیزی هم به آن افزوده شد. یعنی: کفری بر کفرشان «افزود» بنابر این، در این کفر و فساد سرسخت‌تر شده و آن را در درون جانهای پلیدشان بیشتر رسوخ می‌دهند و بر آن استمرار می‌ورزند. باید گفت که: امراض روحی و روانی، مثل امراض جسمی است، اگر به فکر چاره نباشیم، گسترش یافته، انسان را نابود می‌کند.

«وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ (125)» «و» سرانجام «در حال کفر مردند» پس تادم مرگ بر کفر قرار دارند. بنابر این قرآن بر هدایت ره یافتگان افزوده ولی گمراهان را جز نابینایی نمی افزاید. روح لجابت و تکبر در انسان، سبب میشود که با نزول آیات قرآن، بیمار دلان، متکبرتر شوند و لجابت، تعصب و عناد بیشتری از خود نشان دهند.

أَوَّلًا يَرُونَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذْكُرُونَ(۱۲۶)

آیا (منافقان) نمی بینند که آنها در هر سال، یک یا دو بار [به وسیله جهاد یا پیش آمدهای دیگر] آزمایش میشوند، ولی نه توبه میکنند و نه پند و عبرت میگیرند. (۱۲۶)

تفسیر:

«أَوَّلًا يَرُونَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ»: همزه برای انکار و توبیخ است؛ یعنی مگر آن منافقان نمی بینند که هر سال در موقع نزول قرآن یک یا دو بار رسوا می شوند؟ «آیا نمی بینند که آنان در هر سال، یک یا دو بار آزموده می شوند» همزه برای انکار و توبیخ است؛ یعنی مگر آن منافقان نمی بینند که هر سال در موقع نزول قرآن یک یا دو بار رسوا می شوند؟

«یفتنون»: آزموده میشوند به قحطی و سختی و أمراض و آفات، یا با دستور یافتن به جهاد همراه با پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم.

«ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَدْكُرُونَ (126)»: ولی با آن هم نه با اجابت دعوت الله متعال و ترک نفاق توبه‌کار شده، نه از برملا شدن کار خود می‌ترسند و نه هم از عبرت‌ها بهره می‌برند؟! ملاحظه میشود که: سنگدلی و سوء عاقبت، نتیجه‌ی نفاق است.

وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُم مِّنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهِ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۱۲۷)

و هنگامی که سوره‌ای نازل شود منافقان به یکدیگر نظر می‌کنند (از روی استهزاء، و از یکدیگر می‌پرسند که) آیا کسی (از مؤمنان در این مجلس) شما را می‌بیند؟ باز (از مجلس پیغمبر) بر می‌گردند. الله دل‌های ایشان (را از قبول حق) بازگردانیده است، زیرا آنها قومی هستند که [حقایق را] نمی‌فهمند. (۱۲۷)

تفسیر:

«وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُم مِّنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا»: منافقان، از افشای ماهیت پلید خود تشویش و اضطراب دارند و بدنبال پنهان کاری هستند. و در ضمن از نزول آیات الهی اکراه دارند طوری که در آیه مبارکه میفرماید: و چون الله متعال بر پیامبرش سوره‌ای نازل کند که حال منافقان را برملا ساخته، پرده نفاق‌شان را بدر و کارشان را رسوا سازد برخی از آنان از روی شک و دودلی و به منظور سنجش کار فرار از مجلس پیامبر صلی الله علیه وسلم، به سوی بعضی دیگر دزدانه نگاه می‌کردند، و این طرف و آن طرف می‌نگریستند؛ و باهم می‌گویند: آیا هیچ یک از مؤمنان ما را می‌بینند تا از مجلس خارج شویم، ما توانایی و تحمل شنیدن آن را نداریم که ما را افشا کند و ابروی ما را ببرد، سپس همینکه می‌دانستند توجه حضار از آنها منصرف شده، شتابان از مجلس می‌برآمدند.

«صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ»: الله قلب‌های شان را بازگردانیده است، از فهم قرآن و از خیر و از آنچه که مایه رشد و هدایت‌شان است و خوار و بی‌مقدارشان کرده است یعنی الله قلب آنان را از هدایت منحرف سازد!

«بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (127)»: دلیل اعراض از قرآن، نداشتن درک و فهم صحیح است زیرا آن‌ها مردمی‌اند که آنچه را او بر پیامبرش نازل کرده است از روی فهم، تعقل، تدبر و قبول در نمی‌یابند.

خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه (128 الی 129) در مورد صفات مشفقانه‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم و پیوندش با امت، بحث بعمل آورده است.

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ (۱۲۸)

قطعاً برای شما پیغمبری از خودتان آمده است. رنج و مصیبتی که به شما برسد بر او دشوار است، به شما حریص است و نسبت به مؤمنان مشفق (و) مهربان است. (۱۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«من أنفسکم»: از خود شما، هم‌نوع شما. «عزیز»: دشوار و سخت و سنگین. «عنتم»: (عنت): در رنج افتادید، سختی و تلخی کشیدید. «حریص»: مشتاق، طرفدار، علاقه‌مند، وابسته و دل‌بسته. رؤوف: دلسوز، مهربان.

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ»: ای مردم! قطعاً برای شما پیامبر بزرگوار از نژاد خودتان و از عرب قریشی آمده است که پیام و رسالت الله متعال را به شما ابلاغ نماید. که به نسب و تبار شریفش، راستی و اماننداری‌اش آشنایی کامل دارید.

مفسرانوار القرآن می‌نویسد: قابل یادآوری است که در میان اعراب، هیچ قبیله‌ای نبود مگر

این‌که با رسول الله صلی الله علیه وسلم نسبتی نژادی داشت، اعم از «مضری» ها و «ربیعی» های آن و دیگران. یعنی: نسب رسول الله صلی الله علیه وسلم در تمام قبایل عرب شاخه و ریشه می‌دواند. بنابراین تفسیر، معنی این است: ای گروه عرب! این پیامبر از میان شما برخاسته است.

اما زجاج می‌گوید: این خطابی برای تمام جهانیان است لذا معنی این است: ای بشریت! این پیامبر از جنس بنی‌آدم است که الله متعال وی را به عنوان رحمتی به‌سویشان فرستاده است. «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ»: رسول الله صلی الله علیه وسلم غم‌خوار امت است، مشقت و رویارویی شما با ناگواری و سختی‌ها برای او سخت است. عنت: رنج و مشقت حاصل از تحمل عذاب دنیا، یا عذاب آخرت است.

«حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ»: بر شما حریص است یعنی: حریص است بر این‌که در آتش دوزخ نیفتید، یا حریص است بر ایمان و هدایت شما، باید گفت که: از عوامل تأثیر کلام در دیگران، خیرخواهی، دلسوزی، مهربانی، بی‌توقعی و تواضع است. «بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (128)» با مؤمنان مهربان و با گناهکاران با رحم است، سخت بر آنان شفقت و رحمت دارد. ابن عباس (رض) گفته است: او را به دو اسم از اسم‌های خود نام برده است. (تلخیص الباقی ۱۵۲).

خداوند متعال جز بر پیامبر اسلام، بر هیچ يك از پیامبران دو نام از نام‌های خویش را اطلاق نکرده است. «رَؤُفٌ، رَحِيمٌ»

توجه به صفات رهبران آسمانی که در این آیه مطرح است و مقایسه‌ی آنها با صفات دیگر رهبران بشری، لطف الله متعال را به بشر و لزوم اطاعت مطلق از این گونه رهبران را نشان می‌دهد.

و در مستدرک از ابی بن کعب روایت است گفت: آخرین آیه ای که نازل شده است: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» است. خوانندگان محترم!

الله متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور داد که تکالیف و دستورات قاطع و تند و تیز این سوره را به مردم برساند تا توفیق یافتگان با جان و دل از آن استقبال کنند. سوره را به آن چه که موجب سهولت و آسانی است، پایان می‌برد. و آن، این که: پیامبر خاتم از نوع شماست و تمام عزت و سرافرازی و سعادت از سوی او به شما باز می‌گردد. الله نمی‌فرماید: «جائکم رسول منکم»؛ می‌فرماید: «من انفسکم» تا پیوند و نزدیکی عمیق و بیشتری نشان دهد، چون پیامبر پاره ای از آنان است و با یکدیگر پیوند مستحکم دارند. پس برای او بسیار سخت و دشوار است که شما در رنج و عذاب افتید و زیان بینید و با تمام عشق و علاقه مندی، خیر و خوشی هر دو جهان را برای شما می‌خواهد و هم چون طبیبی حاذق و دلسوز وقتی به مداوای دردی گران می‌پردازد، هدفش خیر و سلامت و تندرستی است. پس، شما، ای مردم! به این دستورات که از سوی الله متعال صاحب عرش، برایتان آورده، عمل کنید، تا رستگار شوید.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۱۲۹)
پس اگر [منافقان] از حق روی گردانند، (از تو ای محمد) بگو: خدا مرا بس است، هیچ معبودی جز او نیست، فقط بر او توکل کردم، و او پروردگار عرش بزرگ است. (۱۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تولوا»: روی گردانیده، روی گردان شدند.

«العرش»: عرش، تخت فرمانروایی و قدرت. [أعراف / ۵۴، علی لعرش)، [حاقه / ۱۷، و يحمل عرش ربك...].

تفسیر آیه:

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»: ای پیامبر! پس اگر مردم قدر شفقت و خیرخواهی

و دلسوزی بی کران پیغمبر را نشناسند، باکی نیست؛ بالفرض، تمام دنیا از آن حضرت صلی الله علیه وسلم روگردان شوند، تنها پروردگار با عظمت به حضرت وی کافیت؛ بجز الله متعال، دیگری لایق پرستش و قابل اعتماد نیست؛ مالک سلطنت زمین و آسمان و «عرش عظیم» (تخت شهنشاهی) اوست؛ نفع و ضرر، هدایت و ضلالت، همه در قدرت وی می باشد.

«عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ»: اعتماد و توکلم فقط به اوست و غیر از او از هیچ کس امید و بیمی ندارم. «وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (129)»: خدای سبحان صاحب عرش است که بزرگترین مخلوقات می باشد به همه چیز محیط است؛ چون بزرگترین آفریده می باشد که جز الله متعال احدی از میزان عظمتش آگاه نیست. پس هرچه او بخواهد تحقق یافته و هرچه او نخواهد به حیطة هستی قدم نمی گزارد. از ابن عباس (رض) روایت کرده اند که حقیقت عرش را کسی نمی تواند بشناسد.

در سنن ابو داود، از ابو الدرداء روایت است: هر که صبح و شام هفت (روز هفته)، هفت مرتبه «حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم»: خواند؛ حضرت احدیت همه هموم و غموم او را کفایت می کند.

درباره عظمت عرش، تفصیل در روح المعانی تحت آیت حاضره ملاحظه شود.
یادداشت:

پنج صفت از صفات پیامبر در این دو آیه به قرار زیر آند:

- 1- «مِنْ أَنْفُسِكُمْ»: از خودتان، از خود شما، مردم عرب و از نوع بشر
- 2- «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ»: گرفتاری و مشکلات شما بر او سخت و دشوار و غم و شادی شما با او شریک است.
- 3- «حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ»: بسیار علاقه مند به هدایت و خوشبختی هر دو جهان شماست.
- 4 و 5- «بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»: نسبت به همه ی مؤمنان بسیار با رأفت و دلسوز و مهربان است.

اللهم صل وسلم و بارک علی محمد و آله و صحبه أجمعین.

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة یونس
جزء 11

سورة یونس در مکه نازل شده و دارای یکصد و نه آیه و یازده رکوع است.

وجه تسمیه:

قبل از همه باید گفت که: سوره یونس پس از سوره ی اسراء و پیش از سوره ی هود نازل شده است، و چون که داستان یونس علیه السلام در آیه نود و هشت این سوره آمده است، این سوره بنام سوره یونس مسماء و مشهور گشته است. (تفسیر قرآن مهر، جلد 9، صفحه 21).

سورة یونس متضمن پند و عبرتی است که در دفع عذاب از قوم یونس آمده است. این دفع عذاب قریب الوقوع چنان بود که بعد از نزدیک شدن به عذاب و قبل از اینکه به آن گرفتار شوند، بنابر هدایت الهی ایشان ایمان آوردند، والله متعال به خاطر صدق ایمان شان، عذاب را از آنها دفع کرد. لازم به ذکر است که این یک خصوصیت بینظیری است که الله متعال فقط و فقط قوم یونس علیه السلام را از آن برخوردار کرده است.

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم که: سوره یونس از سوره های مکی است؛ ولی برخی از مفسران در تفاسیر خویش تنها سه آیه از آن را مدنی گفته اند که پس از هجرت به مدینه منوره نازل گردیده است.

باید یاد آور شد که در این سوره هم مقاصد اساسی قرآن و اسلام که عبارت از توحید، نبوت و معاد و دیگر تأکیدات اسلامی اند، با استدلال از کاینات و برخی پدیده های موجود در عالم هستی، با ذکر برخی از قصص و وقایع مهم تاریخی و در عین حال عبرت انگیز به منظور ترسانیدن (انذار) مردم بیان شده است.

ارتباط و مناسبت سوره یونس با سوره ی توبه:

باید گفت که: پایان سوره ی توبه، بیان صفات والای پیامبر صلی الله علیه وسلم و سر آغاز و شروع سوره ی یونس در مورد شک، بد دلی و اوهام ناسپاسان، نسبت به انزال وحی بر پیامبر، خاتم و بشارت به مؤمنان و هشدار به کافران است. بیشتر سوره ی توبه از احوال منافقان و موضعگیری آنان در برابر قرآن و سوره ی یونس از احوال کافران، مشرکان و گفتارشان، سخن میگوید.

پس، پیوند این دو سوره با هم بسیار روشن و واضح است.

اهداف سوره یونس بصورت کل:

اهداف سوره یونس؛ بیان چند محور اساسی در باره مسائل عقیدتی در موضوعات ذیل می باشد:

توحید و بیان شواهد وجود خدا و مظاهر قدرت او در هستی؛ معاد؛ نبوت؛ پندآموزی و عبرت گیری از تاریخ ملت ها و پیامبران گذشته (تفسیر قرآن مهر، جلد 9، صفحه 24)

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره یونس:

طوری که گفته آمدیم سوره یونس دارای صدونه آیه بوده و به تعداد هزار و هشتصدوسی و دوکلمه، و تعداد حروف آن به هفت هزار و پانصد و شصت و هفت حرف می رسد.

(لازم به تذکر است که اقوال علماء در حساب کردن تعداد کلمات و حروف این سوره بنابر طریق حساب کردن، متفاوت بوده که شما میتوانید تفصیل این مبحث را در سوره طور تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید).

سلسله نسب یونس علیه السلام:

تاریخ نویسان نسبی برای حضرت یونس علیه السلام ذکر نکرده اند. تنها بر این متفق اند که نام او یونس بن متی است و گفته اند: متی مادر یونس بوده و در میان انبیاء جز او و

حضرت عیسی کسی به مادرشان نسبت داده نشده است. اهل کتاب او را (یونان بن امتای نام می برند. سیرت نویسان می نویسند که: یونس علیه السلام اصلاً از بنی اسرائیل است و سلسله نسبش به بنیامین یکی از اولاد یعقوب علیه السلام می رسد. بناءً به یک روایت منقول از ابن عباس (رض) تعداد نفرات قوم یونس 120 هزار بوده است. ابن عباس (رض) در این روایت از این آیه استفاده کرده که: «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ - ۱۴۷» [الصفافات: 147]. (و او را به سوی جمعیت یک صد هزار نفری یا بیشتر فرستادیم).

محتوای اساسی سوره یونس:

طوری که در فوق هم تذکر دادیم سوره یونس یکی از سوره های مکی بوده، بناءً سبک و شیوه ی این سوره هم چون شیوه ی سوره های مکی است: که به اصول عقیده اسلامی یعنی ایمان به ذات خداوند متعال و ایمان به کتب آسمانی و پیامبران و زنده شدن بعد از مرگ و پاداش و کیفر می پردازد. وجه تمایز این سوره با دیگر سوره ها در این است که بیشتر از هر سوره های به موضوع ایمان به رسالات های آسمانی بخصوص ایمان به «قرآن عظیم الشان» می پردازد، قرآنی که آخرین کتاب آسمانی و معجزه ی جاودانی و ابدی در طول دوران و عصور می باشد.

سوره یونس در ابتدا از پیام و پیامبری سخن به میان آورده و توضیح داده است که سنت الله متعال در اولین و آخرین چنین بوده و هست که هیچ ملتی وجود ندارد مگر این که پروردگار با عظمت پیامبری برای هدایت آن مبعوث داشته است. بنابر این دلیل و انگیزه ای نیست که مشرکین از بعثت خاتم پیامبران در شگفت شوند.

سوره یونس موضع گیری مشرکین را در قبال رسالت و قرآن بررسی کرده و یادآور شده است که این قرآن عبارت است از معجزه ی ابدی که بر صدق و درستی پیامبر «امی» دلالت دارد و حامل دلیل قاطع و محکمی است که مبنی بر صحت ادعای او میباشد؛ چون با وجود این که آنها در فصاحت قهرمان و در فن بیان فرمانروا بودند، آنها را به مبارزه طلبید که سوره های مانند آن بیاورند: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَنْعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» میگویند آن را به افتراء آورده است، بگو: اگر راستگو و درست کردار هستید، سوره های مانند آن را بیاورید و از هر کس که میتواند غیر از الله متعال یاری بجوید.

در این سوره در باره عظمت دین مقدس اسلام که: دین اسلام، دین فطرت و سرشت سالم، عقل و اندیشه، علم و حکمت، برهان و حجت، ضمیر و وجدان و آزادی و استقلال است بحث بعمل آمده است:

دین اسلام دین فطرت است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»: پاکدلانه به سوی دین روی آور. این، همان سرشتی است که خدا مردم را بر آن سرشته است. در آفرینش خدا تغییری راه ندارد. این، همان دین پایدار است؛ هر چند بیشتر مردم نمی دانند. [روم/۳۰].

دین اسلام دین عقل و اندیشه: [بقره/۱۶۴]، [أنعام/۱۵۱]، [یونس/۱۶]، [حج/۴۶]، [ملک/۱۰] و....

دین اسلام دین علم و حکمت: [بقره/۲۶۹]، [نساء/۱۱۳]، [یونس/36]، [نحل/۱۲۵]، [إسراء/36]، [لقمان/۱۲] و....

دین اسلام دین دلیل و برهان است: [نساء/۱۷۴]، [مؤمنون/۱۱۷]، [قصص/۷۵]، [مؤمن/۳۵] و....

دین اسلام دین قلب، دین وجدان و ضمیر است: [شعراء/۸۹]، [ق/۳۷] و.... و پیروی نکردن از پیشینیان گمراه و خود داری از تقلید کورکورانه: [بقره/۱۷۰]، [مائده/۱۰۴]، [آعراف/۲۸]، [زخرف/۲۲] و....

پیروی از سنت پیامبر خاتم - صلی الله علیه وسلم - سیره‌ی خلفای راشدین و سلف صالح، بر هر مسلمانی، واجب و ضروری است تا گرفتار بیراهه و گمراهی و کفر سخت الهی نشود.

سپس سوره مبارکه موضوع را عوض کرده و به آشنا کردن مردم با صفات معبود حق پرداخته است و برای آشنا کردن آنها با صفات الله متعال، آثار قدرت و رحمتش را خاطر نشان کرده که بیانگر تدبیر حکیمانه‌ی او است، و آثار روشن و نمایان قدرت مکنون در بطن عالم هستی را یاد آور شده که واضحت‌ترین و آشکارترین دلایل بر عظمت و جلال و سلطنت خدا می باشند.

همچنان در این سوره درباره‌ی داستان حضرت نوح و قومش و داستان حضرت موسی و فرعون ظالم و قصه‌ی حضرت «یونس» بحث بعمل آمده است و حتی این سوره بنام سوره یونس مسمی گردیده است. تمام این قصه‌ها برای بیان سنت خدا در عالم هستی و نابود کردن ظالمان و نصرت مؤمنان است.

در خاتمه‌ی این سوره‌ی مبارکه، الله متعال به پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور داده است که به شریعت خدا متمسک باشد و آن را نصب العین قرار داده و در مقابل درد و رنجی که در راه الله می بیند صبور و شکیبا باشد: «وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ اصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» از آنچه که به تو وحی می شود پیروی کن و شکیبا باش تا خدا حکمش را اجراء کند و بهترین حاکمان فقط اوست. (بنقل از تفسیر صفاة التفاسیر).

ترجمه و تفسیر سُورَةِ یونس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾

(الر) (الف. لام. را) مفهوم این حروف به الله معلوم است، (از اسرار وحی الهی است) این آیات همان کتاب پُر از حکمت است. (1)

تفسیر:

«الر»: به این حروف «حروف مقطعه» گویند که در ابتدای بسیاری از سوره ها آمده است. مانند: (الم، حم، عسق) و غیره در ارتباط با معانی «حروف مقطعه»، مفسرین کرام بحث های مفصلی را به رشته تحریر آورده اند که: تحقیق صحابه و تابعین و جمهور سلف در ارتباط با «حروف مقطعه» این است که اینها رمزهای خاصی هستند که معانی آنها غالباً به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نشان داده شده است اما آنحضرت صلی الله علیه وسلم امت را تنها از آن علوم و معارف آگاه فرمود که اذهانشان گنجایش و تحمل فراگیری آنها را داشته باشد و به همین منظور مردم را از حقایق رمز آن، آگاه نکرد تا آنهایی که فاقد علم اند، در کارهای شان حرجی واقع نگردد.

قابل تذکر است که: رموز حروف مقطعه چنان نیستند که با ندانستن آنها، در جریان امور امت خللی ایجاد شود، برای همین است که رسول الله صلی الله علیه وسلم، معانی و رموز آنها را غیر ضروری دانست و در این باره آگاهی نداد، لذا ما هم در صدد کشف رموز آن بر نیاییم و بر درک معانی آن اصرار نورزیم و فرضیه هایی ارائه ندهیم. چرا که اگر کشف معانی و رموز آنها، عوایدی را برای امت به ارمغان می آورد، یقیناً رسول گرامی که رحمت عالمیان است، در بیان آن تعلل نمی فرمود. (بنقل از تفسیر معارف القرآن: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 10) در مورد وحی و پیامبر، و در مورد اینکه الله آفریدگار هستی است. بحث بعمل آمده است.

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ ﴿٢﴾

آیا برای مردم (کفار) تعجب آور است که به سوی مردی از خودشان وحی فرستادیم که مردم را (از عذاب الله) بترساند؟ و کسانی را که ایمان آورده اند بشارت بدهد به اینکه آنها مقام عالی نزد پروردگارشان دارند، (لیکن) کافران گفتند: همانا این شخص جادوگر آشکار است. (۲)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: ریشه ی کفر، غالباً همانا استبعاد و تعجب از وحی است. کافران در ردّ رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچ گونه دلیل و منطقی را آورده نتوانند، بلکه با بعید دانستن آن، از پذیرش آن شانه خالی می کردند.

در این آیه متبرکه، الله متعال تعجب و شگفتی در امر رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم را مورد انکار و معترضان به قرآن را مورد محکومیت و سرزنش قرار داده و میفرماید: «أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ» آیا برای مردم تعجب آور و تکان دهنده است که به مردی از خودشان یعنی محمد صلی الله علیه وسلم وحی فرود آوردیم؟

«أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ»: تا بندگان را در صورت عصیان شان از عذاب خدا بترساند. و پیامهای حق را که در قرآن عظیم الشان و در این سوره مبارکه می آید، به طور هشدار آمیز به آنان برساند؟ در حالیکه در وحی فرستادن به سوی مردی از اهل جنس خودشان، چیزی

که مایه تعجب باشد وجود ندارد زیرا با اهل یک جنس و نژاد، بهتر از اهل همان جنس میتواند آمیزش و معاشرت داشته باشد و بنابر این، فقط چنین کسی می تواند پیامها، اخبار و ارشادات الهی را به آنان منتقل کند پس اگر پیامبر از جنس فرشتگان، یا از جنس جنیان می بود، برآوردن این هدف، متعذر و دشوار می گردید چرا که انسانها به او انس نمی گرفتند. این در صورتی است که تعجب و شگفتی شان از این باشد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم پیامبری از جنس و نژاد خودشان است، اما اگر سبب تعجبشان یتیم بودن، یا فقر رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد، باید گفت؛ این امر که یک یتیم یا یک فقیر، جامع خصلت های خوب، برخوردار از کمال و شرف و دیگر اوصافی باشد که او را شایسته امانت داری وحی و رسالت الهی گرداند، نیز به هیچ وجه شگفت آور و تعجب آور نیست.

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ»: و به مؤمنان مژده بده که در مقابل اعمال صالحی که تقدیم داشته اند در پیشگاه الله متعال خود سابقه و منزلتی رفیع و والا دارند. «قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ (2)»: با وجود واضح بودن صدق پیامبر صلی الله علیه وسلم و اعجاز قرآن، مشرکین گفتند: محمد آشکارا به سحر و افسونگری می پردازد و ادعایش باطل است.

در ضمن قابل یادآوری است: که ما هر آنچه را که نمی فهمیم، آن را نباید رد کنیم. زیرا مطابق ارشادات قرآنی انکار و تهمت زدن، از جمله شیوهی کفار بشمار می آید. طوریکه در آیه مبارکه آمده است. «قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ 2»

مفسر مشهور جهان اسلام ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ) مینویسد: این بیان نشان میدهد که آنها اموری خارق العاده و معجزاتی را از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم دیده اند و از مخالفت با آن ناتوان مانده اند. آنها ناخودآگاه اعتراف کردند که آنچه حضرت محمد صلی الله علیه وسلم آورده است از توانایی بشر خارج است. (انوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی ۲۳۵».)

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: واقعیتی مسلم است که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم قبل از آنکه از سوی الله متعال به رسالت برگزیده شوند، چنان در نزد قریش و در دل و دیده آن به اوصاف و خصلت های کمال و برتری شناخته شده بودند که این حقیقت نزدشان از انوار آفتاب نیز درخشان تر بود تا بدانجا که آنها حضرتش را «آمین» می نامیدند.

ایمان، زمینهی قدم صدق و جایگاه بخصوص نزد الله متعال است:

«قَدَمٌ»: صِدْقٌ لَيْثٌ گفته است: قدم یعنی سابقه و پیشینه. ذو الرمة گفته است: و أنت امرؤ من أهل بیت ذؤابة لهم قدم معروفة و مفاخر (تفسیر کبیر ۷/۱۷)

«تو از خاندانی که آبرو و سابقه دار و مشهور هستی که افتخارات بسیاری دارد» ابو عبیده گفته است: هرکس که در خیر یا شر دارای پیشینه باشد، «قدم» است. و اخفش گفته است: «قدم» یعنی داشتن پیشینه در اخلاص.

قدم صدق:

یعنی مقام و منزلت راستین و درجه و مرتبه ای عالی و رفیع. به قولی: «قدم» به معنی «متقدم» است. یعنی برای شان در صدق و راستی سابقه شرف است. به قولی دیگر: مراد از «قدم»، خیر و نیکی ای است که پیش گذشته است.

بنابر این، معنی آیه مبارکه «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ» چنین میشود: برای آنان اعمال شایسته ای است که آن را پیشاپیش خویش برای روز معاد فرستاده اند.

شان نزول آیه 2:

608- ابن جریر از طریق ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: هنگامی که پروردگار محمد صلی الله علیه وسلم را به رسالت برانگیخت، عرب یا جماعتی از اعراب

نبوت او را انکار کردند و گفتند: خدا بزرگوارتر از این است که فرستاده او انسان باشد. الله متعال آیه: «أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا...» و آیه: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا...» (نحل: 43) را در آن هنگام نازل کرد. چون الله عزوجل بر آنها دلایل و شواهد را تکرار کرد. گفتند: اگر هم پیامبر ضروراً باید از انسان ها باشد، دیگران از محمد به رسالت سزاوارترند «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ (31)» «چرا این قرآن بر مردی از این دو قریه بزرگ فرو فرستاده نشد» و همچنین می گفتند: از محمد بزرگوارتر نیز هستند، مرادشان ولید بن مغیره از مکه و مسعود بن عمرو ثقفی از طایف بود. پس خداوند متعال این خصوص آیه: «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ...-زخرف: 32» را برای رد سخنان آنان نازل کرد.

طبری 42 175 از بشر بن عماره از ابو روق از ضحاک از ابن عباس(رض) روایت کرده، اسناد آن جداً ضعیف است، زیرا بشر ضعیف و ضحاک با ابن عباس(رض) ملاقات نکرده. واحدی در «اسباب نزول» شماره 534 از ابن عباس(رض) بدون اسناد روایت کرده است.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾

پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید سپس (طوری که شایسته شکوه و جلال اوست) بر عرش استیلا یافت کار [آفرینش] را تدبیر و اداره می کند. هیچ شفاعت کننده ای نیست مگر بعد از اجازه او، این است الله پروردگار شما، پس او را عبادت کنید، آیا عبرت نمی گیرید. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سِتَّةِ أَيَّامٍ»: هدف از آن شش دوره است (ملاحظه شود: اعراف / 54، حج / 47، معارج / 4). «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ»: بر عرش استیلا یافت، بر عرش فرمانروایی کرد، بر تخت قدرت مسلط و چیره گشت. «عرش»: بزرگترین مخلوقات خداوند متعال و سقف همه آنهاست و چنان که در تفسیر ابن کثیر آمده، عرش یاقوتی است سرخ فام. «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ»: کار جهان را به مقتضای حکمت و مصلحت می گرداند، امور هستی را حکیمانه تدبیر می کند. «ذَلِكُمْ اللَّهُ»: این آفریدگار مدبر شما. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»: پروردگار شما ذاتی است که: آسمانها و زمین را در شش روز از روزهای دنیا (که قول صواب در نزد جمهور همین است.) به استواری و محکمی تمام ابداع و بنا کرده و آنها را نو پدید آورده است، البته و اگر می خواست، می توانست آن را در یک چشم به هم زدن بیافریند. اما خواست الله متعال همین بود که: در این حکمت خویش؛ دقت و حوصله و عدم شتاب را به انسان ها بیاموزد. اما به قولی دیگر: مراد از این شش روز، روزهایی است که هر روز آن، برابر با هزار سال در مقیاس دنیاست چنانکه در (آیه 47 سوره حج) آمده است: «وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» (و بی گمان یک روز نزد پروردگارت، مانند هزار سال است از آنچه که می شمیرید).

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ»: و درحالی که بر عرش مستقر و قرار گرفت که شایسته ی ذات ذو الجلال و عظمتش می باشد، بدون این که بتوان کیفیت و تشبیهی برای آن قایل شد و یا این که آن را تعطیل کرد و یا تأویل نمود.

مفسر ابن کثیر (عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی) (متوفی 774ق) می نویسد: در این مقام باید روش سلف و پیشینیان صالح را در پیش گیریم؛ یعنی بدون تشبیه و تعطیل و همان طور که آمده از کنار آن می گذریم. در مورد الله هرچه به ذهن تشبیه کنندگان بیاید بعید و مردود است؛ چون هیچ یک از مخلوقات به خدا شباهت ندارد، بنابر این هر کس که

مطالبی را برای الله مقرر بدارد که در آیات و اخبار صحیح به صراحت از آن بحث کرده و شایسته‌ی ذات نو الجلال خداوند متعال می باشد، چنین انسانی راه هدایت را پیش گرفته است. (مختصر ابن کثیر ۲/۲۵).

مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی در این مورد می فرماید: به شیوه‌ای که خود عنوان کرده است بر عرش مستقر گشت، و آن هم صفتی است برای الله بدون داشتن کیفیت و از تمکن و استقرار منزله است. اشاره است به ملک وسیع و سلطنت گسترده‌ی الله. و قبل از این نیز به بیان عظمت و بزرگواری خود پرداخته است (تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم ابو سعود ۲/۳۰۷).

مفسر علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی تفسیر معارف القرآن در تفسیر آیه مبارکه: «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» می نویسد: سپس بر عرش قرار گرفت. از قرآن و حدیث ثابت است که «عرش رحمان» چنان مخلوقی است که بر همه آسمانها و زمین و تمام کاینات عالم محیط است و همه جهان در آن جای گرفته است و بیش از این آگاه شدن به حقیقت آن، در توان انسان نیست. (بنقل از تفسیر معارف القرآن سوره یونس) «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ»: کار خلقش بر مقتضای حکمت و مصلحت امور خلائق را تدبیر می کند و ترتیب می دهد. یعنی: حق تعالی، کار فرمانروایی آسمانها و زمین و عرش و سایر مخلوقات را به مقتضای حکمت خویش، به یگانگی سامان میدهد. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی احدی در امر تدبیر خلق او را یاری نمیدهد و سرگرم نمی کند.

«مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ»: در روز قیامت هیچ شفاعتگری در پیشگاه الله شفاعت نمی کند، جز در صورتی که او خود به وی اذن شفاعت دهد و از کسی که مورد شفاعت قرار میگیرد راضی باشد. این آیه مبارکه این نظریه و عقیده مشرکین را با تمام قوت و صلابت رد می دارد، طوری که به گمان آنها بتها برای آنان شفاعت می کنند.

همچنان در تفسیر آیه متبرکه مفسران نگاشته اند: یعنی: به کسی این امکان داده نمی شود که نزد الله متعال در امری از امور جز بعد از اذن و دستور خود وی شفاعت کند زیرا حق تعالی به جایگاه حکمت و صواب دانایان است. البته این معنی، بیانگر انفراد و انحصار پروردگار متعال در تدبیر همه امور در همه چیزهاست.

«ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ»: پس الله را به یگانگی بپرستید و تنها او را به الوهیت بخوانید، زیرا او پروردگار آفریننده روزی دهنده شایسته این کار است. یعنی فقط او سزاوار پرستش است نه غیر او.

«أَفَلَا تَذَكَّرُونَ(3)»: باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که: انسان به آفریدگار خویش باورمند است، تنها ضرورت به تذکر دارد طوری که در آیه مبارکه آمده است: آیا پند و اندرز نمی گیرید و نمی دانید فقط او خالق و ایجاد کننده است؟ با وجود این همراه با او دیگری را عبادت می کنید.

و یا هم در تفسیر آن آمده است: آیا از ادله‌ای که بر یگانگی اش وجود دارد پند نگرفته و به برهان‌هایی که بر خداوندیش وجود دارد تأمل نمی‌نمایید؟ بناء کسی که کمترین استعدادی برای پند آموزی و پایین ترین توانی برای عبرت‌گیری داشته باشد، این حقیقت بر وی مخفی نمی ماند که کسی جز حق تعالی سزاوار پرستش نیست و مگر برای شناخت این حقیقت، جز وحی و رسالت راه دیگری وجود دارد؟ و به صورت کل باید گفت که: عبادت، سزاوار کسی است که خلقت و تدبیر به دست اوست، نه دیگران.

طوری که در آیه مبارکه بیان یافت که: الله متعال هستی را آفریده، «خَلَقَ»: و در قبضه دارد، «اسْتَوَى»: و با حکمت دائماً آن را اداره می کند، «يُدَبِّرُ»: و بدون اذن او کسی را نفوذی نیست، «مَا مِنْ شَفِيعٍ» و توجه به این حقایق، زمینه‌ی پیدایش روح بندگی و پرستش است. همانا که فرموده است: «فَاعْبُدُوهُ» پس او را عبادت کنید.

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٤﴾

بازگشت همه شما فقط به سوی اوست، این وعده راست است، چون او آفریدن مخلوقات را آغاز میکند، باز آن را باز می‌گرداند تا کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، به عدالت و انصاف پاداش دهد، و برای کسانی که کفر ورزیده اند نوشیدنی از آب داغ و سوزان دارند و عذابی دردناک در پیش دارند، به سبب آنکه کفر می‌ورزیدند. (۴)

تفسیر:

«حمیم»: آب نهایت داغ و جوشان را می‌گویند. «إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا»: ای مردم! بازگشت همه شما در روز قیامت تنها و تنها به پیشگاه پروردگار است، پس بیهوده به فکر راضی ساختن این و آن نباید باشیم. «وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا» این وعده ثابت است که در آن شکی نیست یعنی: بازگرداندن همگی‌تان به سوی او، و عده‌ای حق و راستین از سوی وی است که آن را هرگز خلاف نمی‌کند. بدین ترتیب گمان منکران بعثت را رد میکند که می‌گفتند: «ماهی إِلَّا حَيَاتِنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» جز همین زندگی دنیا چیزی نیست، مرگ ما را می‌گیرد و زندگی می‌کنیم، و فقط روزگار است که ما را به هلاکت می‌رساند.

«إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ» همانطوریکه خلق را اول بار ایجاد می‌کند، سپس آنرا بعد از مرگ باز می‌گرداند، در این آیه مبارکه این حقیقت با تمام صراحت به بیان گرفته شد که: زنده کردن برای ذات ذوالجلال، بسی ساده و سهل است. همانطوریکه به قدرت او، موجودات عالم، از عالم نیستی به منصفه ظهور پیوست، در قدرت لایزال اوست که بعد از فنا، نیز دوباره بیافریند و زنده گرداند.

همچنان در آیه یک اصل دیگری نیز یافت که: نه تنها انسان دوباره زنده میشود، بلکه همه‌ی آفرینش بار دیگر آفریده میشود. همان گونه که تمام هستی، برای بشر آفریده شده، در آخرت نیز اعاده‌ی خلق برای پاداش گرفتن بشر است.

«لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ»: تا فرمانبران را در قبال ایمان شان به الله متعال و پیروی شان از پیامبر صلی الله علیه وسلم به بزرگترین پاداش نایل سازد، البته این جزای عادلانه‌ای از سوی اوست.

مقصود اصلی از معاد، پاداش مؤمنان است. «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا» و کیفر کافران به خاطر عدل الهی است. و ارزش کارهای خوب، به انگیزه و هدف خوب آن است.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا»: و کسانی که الوهیت خداوند متعال و رسالت پیامبرش را انکار و تکذیب کردند برای شان به سبب گمراهی و تکذیب شان، «لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ» در جهنم شربت‌ی از آب جوشان و بی نهایت داغ دارند.

«وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (4)» و به سبب کفر و شریک قرار دادنشان برای الله متعال عذابی دردناک دارند.

امام بیضاوی مفسر کبیر جهان اسلام در این مورد مینویسد: آیه برای ما قبلش صورت تعلیل را دارد؛ چون از آنجایی که مقصود از خلقت اولیه و اعاده کردن آنها، همانا مجازات کردن افراد مکلف در مقابل اعمالشان است، بدون شک سرانجام همه به سوی اوست. (تفسیر بیضاوی صفحه: ۲۳۶).

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٥﴾

او (الله) ذاتی است که آفتاب را درخشان و ماه را تابان گردانیده و برای ماه منازل (مسیرهایی) مقرر نموده است تا شماره سالها و حساب (روز و ماه) را بدانید. الله آن را

جز به حق نیافریده است. الله آیات را برای آنانی که می دانند به تفصیل (و روشنی) بیان می‌کند. (۵)

تفسیر:

«هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا»: آیه مبارکه بیانگر قدرت و یگانگی ذات پروردگار است؛ یعنی الله متعال با قدرت و نیروی خود آفتاب را در روز، تابان و درخشان قرار داده و بسان چراغ پر نور پرتو آفشانی می‌کند. تنها خداوند متعال است که آفتاب را روشن‌گر جهان و ماه را نورکائنات گردانید.

«ضِيَاءً»: روشنی و درخششی است که از ذات یک چیز پدید آمده باشد، مانند روشنی آتش و چراغ، اما «نُور»: روشنی‌ای است که از چیز دیگری که خارج از ذات یک چیز است به وسیله پرتوافکنی و انعکاس نور به وجود می‌آید، مانند انعکاس نور از آینه. و از آنجا که نور ماه از نور آفتاب پدید می‌آید پس آیه کریمه، با دقتی معجزانه این معنی را به دست داده و یکی از معجزات علمی قرآن کریم را به تجلی گذاشته است. «وَالْقَمَرَ نُورًا»: و ماه را در شب نور آفتاب کرده است. این هم از جمله کمال مهر و محبت او نسبت به بندگان است، و چون حجم آفتاب بزرگتر است می‌درخشد؛ زیرا از خود فروغ و درخشش دارد. طبری فرموده است: یعنی آفتاب را پر فروغ و ماه را روشن کرده است. (تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن تفسیر طبری ۱۱/۸۶).

«وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ»: و حرکتش را در منازل تعیین کرده است که عبارتند از برج‌ها. لفظ «منازل» «جمع» «منزل» است که معنی اصل آن «جای نزول» است. لذا الله تعالی برای آمد و شد شمس و قمر (هر دو) حدودی خاصی مقرر فرمود، که به هر یک از آنها منزل گفته می‌شود. چون ماه دوره خود را در هر ماه تکمیل می‌کند بنابراین منازل او «۳۰ یا ۲۹» می‌باشند ولی چون در هر ماه یک روز غایب می‌شود، لذا عموماً منازل آن «۲۸» روز گفته شده است و دوره آفتاب در ظرف یکسال تمام می‌شود. منازل آن سیصد و شصت یا سیصد و شصت و پنج روز می‌باشد. (معارف القرآن).

«لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ»: تا شما حساب اوقات را بدانید. به وسیله آفتاب، روزها شناخته و معلوم می‌شود و با گردش ماه، حساب ماه‌ها و سال‌ها دانسته می‌شود. و اوست که ماه را به منزل‌هایی در برج‌هایی معلوم فرود آورد «لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ» تا شماره سال‌ها و حساب را بدانید؛ پس به وسیله آفتاب، روزها شناخته و معلوم می‌شود و با گردش ماه، حساب ماه‌ها و سال‌ها دانسته می‌شود. این آیه مبارکه انسان را به آموختن علم نجوم و حساب تقویم و شناسه‌های زمانی دعوت می‌کند.

باید گفت که: آفرینش، بیهوده نیست، بلکه بر اساس حق است طوری که در آیه متبرکه می‌خوانیم «مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ» خداوند آفتاب و ماه را جز برای حکمتی بزرگ و راهنمایی روشن بر حسن آفرینش و استواری صنع خود نیافریده است.

واقعیت امر همین است که پی بردن به رازهای آفرینش، نیازمند فکر و تعلیم است، طوری که آمده است: «يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ(5)» او برهان‌ها را برای گروهی که در آفرینش نشانه‌ها به مقاصد و اهداف آن‌ها راه می‌برند، به روشنی بیان می‌کند.

ابو سعود گفته است: یعنی از حکمتی که در خلقت کائنات نهفته است سر در می‌آورند و به وسیله آن بر حکمت و قدرت خالق آن استدلال می‌کنند. (ابو سعود ۲/۳۱۰).

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ(۶)

مسلماً در اختلاف (رفت و آمد) شب و روز و آنچه الله در آسمان‌ها و در زمین آفریده است، دلائلی واضح (بر توحید او تعالی) است برای مردمی که پرهیزگاری می‌کنند. (و گناه چشم دلشان را نابینا نکرده است). (۶)

تفسیر:

در آیهی قبل، نشانه‌های الهی و تفصیل آیات، برای دانشمندان بیان شده بود، «لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» و در این آیه مبارکه، برای اهل تقوا «لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ»، نتیجه آنکه کسانی کامیابند که هم بدانند و هم پروا پیشه و متقی باشند، وگرنه متقین ناآگاه و یا دانشمندان گناهکار، از آیات الهی بهره‌ی کافی نمی‌برند.

«إِنَّ فِي إِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» به راستی در پی‌پی آمدن شب و روز، یعنی شب فرا میرسد و روز میرود و روز فرا میرسد و شب رخت را بر می‌بندد. در آیه مبارکه به یک اصل مهم اشاره بعمل آورده شده است و آن اینکه: تمام هستی در حال تغییر و تغیر است. «وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: و آفریده‌های متنوعی که در آسمان‌ها و زمین ایجاد کرده است، خداوند متعال ذاتی است که: مخلوقات متنوع، عجیب و غریب را در آسمان‌ها و زمین آفریده است و در زیبایی، نو آوری، نظم و کمالی که هستی از آن بر خوردار است، «لَايَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ (6)»: بناءً ما نباید از کنار پدیده‌ها، به سادگی عبور و گذر کنیم، زیرا در آن دلایل بزرگ و براهینی گرانقدر بر وجود و یگانگی صانع نهفته است. کمال قدرتش برای قومی معلوم است که پرهیزگارند و از عذاب الله متعال می‌ترسند. این بدین معنی است که: گناه و آلودگی، در شناخت، تشخیص و تحلیل انسان اثر منفی می‌گذارد، و واقعیت هم همین است که: تقوا، وسیله‌ی بینش صحیح در هستی می‌باشد.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ ﴿٧﴾

مسلماً کسانی که دیدار [قیامت] ما [و محاسبه شدن اعمالشان] را امید ندارند و به زندگی دنیا راضی شده اند و به آن آرام یافته اند و آنانکه از آیات ما بی‌خبرند. (۷)

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا»: کسانی که به دیدار الله متعال در روز قیامت طمع و امید ندارند و راه توشه این ملاقات را که ایمان عمل صالح است آماده نمی‌سازند، واقعا هوی و هوس چشم آنها را از تصدیق و پذیرفتن زندگی بعد از مرگ کور کرده است. به یاد داشته باشید: انسان، هرچه بیشتر از قیامت غافل و مأیوس شود، دنیا گراتر میشود. پس توجه باید داشت که معتقدان به قیامت نباید دنیاگرا باشند.

«وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا»: و به زندگانی دنیا دل خوش کرده و فقط آن را بهره‌ خویش گرفته‌اند نه آخرت را و بدان اطمینان یافته و آن را بر پاداشی که نزد حق تعالی است ترجیح داده‌اند، و به آن دل خوش و مسرور گشته‌اند و بدان دل بسته‌اند. یعنی: به زندگانی دنیا دل سپرده‌اند و نفس‌هایشان بدان آرام گرفته و خوش و خرم شده است به طوری که اندک اضطراب و پریشانی‌ای از اندیشه آخرت در نهادشان باقی نمانده است. نباید فراموش کنیم که: اطمینان واقعی تنها با یاد الله متعال است و دنیا، آرام بخش کاذب آن هم برای غافلان است.

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ (7)»: و کسانی که از آیات گونی و شرعی ما غافل و رویگردان و بی‌خبراند و با چشم عبرت آن را نمی‌نگرند و در آن نمی‌اندیشند.

عوامل دوزخی شدن:

عوامل دوزخی شدن در آیه متبرکه به شرح ذیل به معرفی گرفته شده است:
انکار از روز جزا مکافات و مجازات اخروی. «لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا»،
راضی شدن به دنیای زودگذر. «رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا»،
غفلت از آیات الهی. «هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ»،
و عملکرد ناپسند. طوری که در آیه مبارکه آمده است:

أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨﴾

این گروه جایگاه شان آتش دوزخ است، به خاطر کارهایی که انجام می‌دادند. (۸)

تفسیر:

جایگاه و منزل‌گاه آن گروه به علت اعمال زشت‌شان، از کفر، گناه و نافرمانی پروردگار دانای اسرار - آتش سوزان است؛ که در آن همیشه ماندگار اند. و بدین ترتیب در یافتیم که: جهنم، دست‌آورد خود انسان است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٩﴾

بی‌تردید کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، پروردگارشان آنان را به سبب ایمان‌شان، به باغ‌های پر ناز و نعمت جنت هدایت می‌کند که جوی‌ها در زیر آن روان است. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِإِيمَانِهِمْ»: به سبب داشتن ایمان صحیح و درستی که دارند. «جَنَّاتِ النَّعِيمِ»: بهشت پرناز و نعمت. جای لذت و شادخواری و خوشگذرانی. (تفسیر نور مصطفی خرم دل).

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِإِيمَانِهِمْ»: آنان که به الله و پیامبرش ایمان آورده و با اخلاص و متابعت، اعمال نیک و مشروع را انجام داده‌اند خداوند متعال ایشان را به سبب ایمان‌شان به خیر دنیا و آخرت ارشاد و به استوارترین راه‌ها رهبری می‌کند. قابل یادآوری است که: ایمان، از عمل جدا نیست. گرچه مؤمن هدایت یافته است، ولی همواره نیازمند هدایت الهی است. بناءً بر ما است تا زمینه‌ی هدایت الهی را باید خود ایجاد کنیم.

اگر در فحوای آیه مبارکه دقت بعمل آوریم در خواهیم یافت که: در مقایسه بین ایمان و عمل، ایمان محور است. زیرا در آیه متبرکه آمده است: «يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِإِيمَانِهِمْ» و نفرمود: «بِإِيمَانِهِمْ» و عملهم» و در ضمن هدایت خدا نسبت به مؤمنان، مطلق و فراگیر است. «يَهْدِيهِمْ» مطلق است.

«تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (9)»: و برای‌شان در آخرت باغ‌هایی پر ناز و نعمت است که از زیر درختان آن نهرها روان است؛ در سرای قرار، در محل ابرابر، در جوار پروردگار عزیز غفار. باید گفت که: نهرهای بهشتی، نه تنها از زیر درختان، بلکه از زیر خانه‌های جنتیان نیز جاری‌اند. خوانندگان محترم!

هدایت الهی، جریانی مداوم است. هر لحظه بر هدایت مؤمنان می‌افزاید و آنان را از سقوط حفظ میکند و در بن‌بست دنیا راهی به روی‌شان باز می‌کند: طوریکه میفرماید: «يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا» (طلاق، 2) راه را برای‌شان نمایان میکند: «نُورًا يَمْشِي بِهِ» (انعام، 122): گره از کارشان می‌گشاید: «أَصْلَحَ بِأَلْفِهِمْ» (محمد، 2)، همه جا کفایت‌شان میکند: «فَهُوَ حَسْبُهُ» (طلاق، 3) و درقیامت هم به بهشت رهنمایی‌شان میکند: «يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» (حدید، 12). همه‌ی این هدایت‌ها از مفهوم کلی «يَهْدِيهِمْ» بر می‌آید، که مورد آن را مشخص نفرموده است تا شامل همه‌ی اینها بشود.

دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَأَخْرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠﴾

[آغاز] دعای آنها در جنت این است «سبحانك اللهم»: که ای الله! پاکی تو راست، و کلمه ملاقات آنها در آنجا سلام (علیکم) است، و پایان دعایشان این است «الحمد لله رب العالمین»: که شکر و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است. (۱۰)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: یاد الله تنها و تنها در دنیا نیست، بلکه آخرت هم جای ذکر الهی

است. دعا، ندا و نیایش جنتیان در جنت می باشد طوریکه میفرماید: «دَعَاَهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ»: بار خدایا! پاک و منزّه توای.

همچنان باید گفت: انسان به جایی می رسد که دعا و خواسته اش هم تمجید پروردگار میشود. «دَعَاَهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ»: و همین تسبیح و تمجید است که آنان را کامیاب می سازد.

مؤمن، عاشق الله متعال است. بهشت و لذت های بهشتی هم او را از یاد محبوب باز نمی دارد، بلکه در همه چیز، لطف و قدرت الله با عظمت را می بیند.

در حدیث شریف آمده است: «يَلْهُمُونَ التَّسْبِيحَ وَ التَّحْمِيدَ كَمَا تَلْهُمُونَ النَّفْسَ». «براهل جنت تسبیح و تحمید همان گونه الهام می شود که نفس کشیدن به آنان الهام می شود، یعنی جنتیان از گفتن حمد و تسبیح الله متعال، هیچ نوع دشواری ای احساس نمی کنند بلکه یاد الله با عظمت آرام بخش جانها و روان هایشان است.

«وَوَجَّيْنَهُمْ فِيهَا سَلَامًا»: و به یکدیگر (سلام علیکم) میگویند و فرشتگان از هر دری (برای تبریک و تهنیت) بر آنان وارد میشوند. «وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ» 23 (سوره رعد).

«سَلَامًا»: کلام اهل جنت است و در جنت، سلام فضای همه جا را پر می کند: سلام از سوی الله متعال، «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَجِيمٍ» (یس، 58)، سلام از سوی فرشتگان «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ» (زمر، 73).

همچنان قابل تذکر است که: در آنجا سخن بیهوده و نسبت گناه به دیگری را نمیشنوند. سخنی جز سلام و درود نیست. «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لُعَاؤًا وَلَا تَأْتِيْمًا» 25 «إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا» 26 «وَأَخْرَجُوا دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (10) و پایان نیایش آنان این است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» ستایش ویژه پروردگار جهانیان است. بیگمان آفریننده و مدبر عالم که برای جویندگان رضایش بخششی فراوان ارزانی داشته است، سزاوار شکر و سپاس می باشد.

و همچنان قابل یادآوری است که: «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، کلام انبیا است، طوریکه حضرت نوح علیه السلام بعد از اینکه از دست قوم ظالم نجات یافت «الْحَمْدُ لِلَّهِ» گفت، (مؤمنون، 28). و ابراهیم علیه السلام نیز الله متعال را حمد کرد که در سن پیری اسماعیل و اسحاق را به او بخشیده است. (ابراهیم، 39). و «الْحَمْدُ لِلَّهِ» سخن مؤمنان (اعراف، 43) و کلام بهشتیان است.

مؤمنان، در برابر صفات الهی میگویند: «سُبْحَانَكَ»، در برابر سایر مؤمنان میگویند: «سَلَامًا» و در مقابل کامیابی از نعمت های الهی میگویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» آغاز سخن مؤمنان با «سُبْحَانَ اللَّهِ» و پایان آن با «الْحَمْدُ لِلَّهِ» میباشد. (از عبارت «أَخْرَجُوا دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ» استفاده می شود که اول سخن آنان «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ» است.) خواننده محترم!

در آیات قبلی از تعجب بی باوران به نبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم بحث بعمل آمد و در ضمن دلایل توحید وزنده شدن بعد از مرگ راهم به بیان گرفت.

در آیات (11 و 12) نیز از حال شتابگران در فرود آمدن عذاب بحث بعمل آورده و میگویند که این درخواست شان (یعنی شتاب در فرود آمدن عذاب) دروغی بیش نیست، زیرا هر زمانیکه به آسیبی گرفتار شوند، فریادشان به عرش اعلا میرسد و می نالند.

وَلَوْ يَعْجَلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتَعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَفُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١١﴾

و اگر الله به همان شتابی که مردم خیر را می طلبند، شر را به آنها به شتاب میرسانید، حتما اجلشان به زودی میرسید، اما کسانی را که به ملاقات ما امید ندارند، بحال خودشان رها می کنیم تا در سرکشی و نافرمانی خود سرگردان شوند. (11)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُعَجَّلُ»: شتاب می ورزد. «اسْتَعْجَالَهُمْ»: شتاب خواستن آنان. «اسْتَعْجَالًا»: شتاب خواستن.

«لقضي»: حتم فرا رسیده بود. البته به سر آمده بود. «طغیان»: سرکشی، نافرمانی. «یعمهون» (عمه): سرگردان می ماند.

تفسیر:

«وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ»: و اگر خداوند متعال به همان شتاب که دعای طالبان خیر را اجابت می کند، دعای درخواست کنندگان شر را نیز اجابت می نمود یقیناً این دعا کنندگان هلاک می شدند.

به قولی معنی آیه مبارکه اینست که: اگر خداوند متعال دعای بد مردم را در حق جانها و مالها و نزدیکان شان، همانند دعاهاى خیرشان زود اجابت می کرد، قطعاً هلاکشان میساخت زیرا بسیاری از مردم در حق خود یا دیگران به مرگ و هلاکت نفرین میکنند و بر آورده شدن این نفرین ها را به شتاب می طلبند، اما حق تعالی شر و بدی را شتابان به آنان نمی رساند بلکه مهلتشان می دهد و اجابت دعاهاى بدشان را به تأخیر می اندازد و این به خاطر حلم و رحمت بالغه او به بندگان است.

از همین رو در حدیث شریف آمده است: «لاتدعوا علی أنفسکم، لاتدعوا علی اولادکم، لاتدعوا علی أموالکم، لاتوافقوا من الله ساعة فيها إجابة فيستجيب لكم». «در حق جانهایتان دعای بد نکنید، در حق فرزندانان دعای بد نکنید، در حق اموالتان دعای بد نکنید، با (قضای) خدا در ساعتی که ساعت اجابت است و دعای بدتان هم در آن مستجاب می شود، موافق نیفتید».

چنان که مشرکان مکه دعا میکردند: «خدایا! اگر این دین، دین حقی است که از نزد تو آمده است پس بر ما از آسمان سنگ بباران، یا بر ما عذابی دردناک بفرست» «انفال/32». ولی خدای متعال دعایشان را اجابت نکرد، به خاطر این حکم حکیمانه خویش که برای بسیاری از آنان، ایمان را مقدر کرده بود.

مفسر کبیر جهان اسلام مُجاهد بن جَبْر (104 21 هـ) 722 642 م فرموده است: عبارت است از این که خود یا فرزندش را دعا کند و وقتی عصبانی شود بگوید: خدایا او را نابود کن، خدایا خیر نبیند! طبری گفته است: یعنی اگر خدا همان طور که دعای خیر انسان را با عجله اجابت میکند، دعای شرش را نیز با عجله اجابت کند، «لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ» نابود می شدند و مرگشان زود فرا می رسید. (تفسیر طبری ۹۱/۱۱). و بعضی از مفسرین فرموده اند: این آیه در رابطه به کفار مکه نازل شده است که می گفتند: «وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» «32» (سوره انفال) (و (به یاد آور) زمانی که مخالفان (دست به دعا برداشته) گفتند: خدایا! اگر این (اسلام و قرآن) همان حق از جانب تو است، پس بر ما از آسمان سنگ هایی بباران یا عذابی دردناک برای ما بیاور).

مفسر زمخشری میگوید: یعنی اگر دعای شرآنان را فوری اجابت کنیم همچنان که دعای خیر آنان را زود اجابت می نماییم، می مردند و به هلاکت میرسیدند.

«فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا» پس کسانی را که به دیدار ما امید ندارند و در کار رستاخیز و معاد نمی اندیشند، «فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (11)» در گمراهی شان رها میکنیم تا سرگردان بمانند و در دنیای پست طغیان - آلود خویش مشغول بازیگوشی باشند. خواننده محترم!

هلاک نشدن کفار، نشانه‌ی حَقَانِيَّتِ آنان نیست، بلکه یکی از سنّت‌های الهی، «استدراج» در عذاب و مهلت دادن به ظالمان است. مشابه مفهوم این آیه، در سوره‌ی کهف آیه‌ی 58 و سوره‌ی فاطر آیه‌ی 45 نیز آمده است که اگر خداوند مردم را زود به سزای اعمال شان برساند و مؤاخذه کند، همه نابود میشوند. به علاوه اختیار که اساس تکلیف است از بین می رود و اطاعت، جنبه‌ی اضطراری پیدا می کند.

ممکن است معنای «اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ» این باشد که سنّت خداوند در خیر رسانی، سرعت

و در شرّ رسانی، با مهلت است و معنای جمله این باشد که خداوند در خیررسانی سرعت و عجله دارد.

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زِينٌ لِّلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢﴾

وقتی به انسان زیان (ورنجی) برسد (در هر حال که باشد، خواه) به پهلو یا نشسته یا ایستاده باشد ما را به کمک میخواند، پس هرگاه رنج و مصیبت را از او دور کنیم چنان به راه خود میرود که گویا ما را به دور کردن رنجی که به او رسیده بود، به کمک نخوانده است، این طور برای اسراف کاران آنچه انجام می‌دادند، زینت داده شده است. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات: «مَسَّ»: رسید، دست داد. «الضر»: آسیب، محنت، بلا و رنج. «لجنبه»: بر پهلو خود، در حالت دراز کشیده. «قاعده»: نشسته. «مرّ»: راه خود را ادامه داد، گذشت، رفت.

تفسیر:

«وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ»: به یاد داشته باشید کسانی که دعا و نیایش موسمی و فصلی دارند، مورد انتقاد و کارشان بی‌ارزش است، طوریکه میفرماید: و چون انسان با سختی‌هایی از قبیل مریضی و یا فقر و بیچاره گی روبرو شود، نیایش خالصانه، سبب رفع مشکلات و مصیبت های اش میگردد، در ضمن تذکر است که: «دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا» دعا در هر حال جایز است؛ فرق نمیکند که دعا به صور ایستاده صورت گیرد و یا هم نشسته یا خوابیده صورت گیرد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: بر پهلو خوابیده، یا نشسته یا ایستاده به سوی پروردگارش زاری و تضرع و شکوه و التماس میکند که آن مشکل را از او برطرف کنیم. از بس که صبرش آندک و در سختی بی قرار است، «فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ» اما وقتی مشکل اش را برطرف کرده و گره از مشکلش بگشاییم، مجدداً به نافرمانیش ادامه میدهد؛ و فراموش میکند که در چه زحمت و بلایی بود، یا خود را به نادانی میزند گویی او با سختی‌ها مورد آزمون قرار نگرفته و هرگز بر وی گرفتاریی رُخ ننموده است.

و در ضمن آیه مُتَبَرِّكَة: سرزنش برای آن‌ده از اشخاص و انسانهای است که در سختی‌ها و مصیبت ها از الله متعال مساعدت می‌خواهند ولی در اسانی و آسایش الله متعال را فراموش میکنند.

در حدیث شریف آمده است: «تعرف إلى الله في الرخاء، يعرفك في الشدة». «الله متعال را در راحتی بشناس؛ تو را در سختی می‌شناسد».

شعار مؤمن باید این باشد که در هیچ حالتی از زندگی پروردگار خویش را فراموش نکند؛ باید در وقت سختی و درماندگی صبر پیشه نماید، و در هنگام فراخی و خوشحالی شکر را؛ که این توفیق جز برای مؤمن میسر نشود.

پس بار الهی! ما را بر شکر نعمت‌هایت برانگیز و آن حالاتی را که با اجابت دعاهایمان در آنها، بر ما منت گذاشتی، همیشه در خاطرهایمان حاضر و زنده نگاه بدار تا شکررت را بسیار بجا آوریم زیرا هر چند تو از شکر و سپاس ما بی‌نیازی، اما ما سخت به آن نیاز مندیم. «كَذَلِكَ زِينٌ لِّلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (12)»: طوریکه در فوق هم تذکر دادیم از فهم آیات متبرکه در یافتیم که: انسان مخلوق، ناسپاس است. آن‌ده از انسانهای که الله را فراموش می کنند، زندگی مادی در نظرشان زیبا جلوه می‌کند. فراموش کردن که الطاف خداوند، نوعی اسراف است. طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: همان‌گونه که این دسته از انسان‌ها در سختی و تنگناها ما را می خوانند و از ما یاری می طلبند ولی در حالت رفاه و آسایش روی بر میگرداند و این عمل خود را زیبا و آراسته می‌بینند، مسرفین نیز که حدود الهی را زیر پا می‌گذارند و از یاد خدا روی برگردانند و از هوی و هوس پیروی می‌کنند، عمل خود را نیکو می‌بینند.

خواننده محترم !

شتاب عجله و بی تابی در سرشت و فطرت انسان است که متأسفانه بی صبرانه در انتظار فرارسیدن خیر و شرو خوشی است و آن را دوست هم می دارد.

همچنان همین انسان در هنگام قهر و غضب و به ستوه آمدن، با عجله و بدون حوصیله و بدون تأمل به نفرین خود و یا دیگران می پردازد. [أنفال/۳۲] حال اگر خداوند، همچون اجابت کردن دعای خیر، دعا و نفرینشان را جواب دهد، بی تردید نابود میشوند و-شاید- زمین از سکنه خالی بماند؛ اما لطف و شفقت الهی چیزی دیگر است و در پذیرفتن دعای شر، شتاب نمی ورزد؛ میداند که از ته دلشان بر نمی آید و همچنان گنهگاران را که به دیدار الله متعال امیدوار نیستند، به حال خود رها می کند تا سرگردان و حیران به سر برند.

«وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ»:

ترسیمی بینهایت زیبا و مثالی از انسانهاست که پیوسته در زندگی تکرار میگردد و در زمانهای مختلف مشاهده میشود. بطور مثال اگر انسان وقتی که از صحت کامل و تندرستی و توانمندی و سلامتی جسمی برخوردار باشد و شرایط گوناگون به آرزوی او بگردد، و زمان و حوادث به خواهش و میل خودش باشد، خود را به امواج سیلاب زندگی می سپارد، به چیزی جز خوشگذرانی و پیروی از فرمان نفس سرکش نمی اندیشد، راه خطا را طی، گناه می کند، گنهگار می شود در برابر آنچه نفس بدفرمایش نپسندد، سرپیچی می کند و به بیهوده کاری و گزاف و زیاده روی می پردازد مگر آنان که رویشان به راستی به سوی بارگاه آفریدگار است.

پس بدکاران با سرشت غیرطبعی و غیر نورمال که دارند، هنگام عیش و خوشی و قدرت و توانایی و برخورداری از فراوانی نعمت الهی، طغیان می کنند و تنها در وقت مبتلا شدن به سختی ها، بلا ها و مصایب، به طور مؤقت بیدار میشوند و به دعا و التماس فراوان می پردازند (فصلت آیه 51) و به خود می آیند و پس از دفع بلا همه چیز را به فراموشی می سپارند و به کارهای ناپسند پیشین خود، ادامه میدهند. اما با کمال تأسف وقتی دعایشان پذیرفته گشت و آسیبها و مصیبتها از نزد دور شد، باز همان راه پیشین را در پیش میگیرد و به کارهای بی شرمانه و جنایت کارانه خویش دست میزنند و گذشته را به فراموشی میسپارند و بی تأمل و دور از دغدغه به پیش می تازند.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (13 الی 14) همچنان از سرشت و غریزه ی انسانی، سنن الهی و ملت های پیشین، بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٣﴾

یقیناً اقوام پیش از شما را هلاک کردیم وقتی ظلم کردند، پیغمبرانشان با معجزه های روشن نزد آنان آمدند، ولی هرگز آماده نبودند که ایمان بیاورند، این طور قوم مجرم را سزا می دهیم. (۱۳)

تفسیر:

«القرون»: جمع قرن، مردم پیشین، مردم یک عصر و زمان، نسلها. «لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا»: واقعیت امر اینست که: ظلم و ستم، زمینه ساز سقوط ملت هاست. طوری که میفرماید: ای مشرکان! نیک بدانید، که: اَمّت ها و نسل های گذشته پیش از شما را به علت کفر، عصیان و نافرمانی شان به الله متعال و تکذیب پیامبران به هلاکت رساندیم.

«وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ»: و پیامبران شان با معجزات و حجّت های روشن و برهان هایی قاطع بر راستگویی خویش به سوی شان برانگیخته شدند. در فحوای آیه مبارکه، ملاحظه نمودیم که: عقاب و قهر الهی، بعد از اتمام حجّت بر انسانها نازل میگردد.

«وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا»: قبل از همه باید گفت که: هلاکت، برای آنچه از انسانهای ظالمی است که امیدی به ایمان و اصلاحشان وجود نداشته باشد طوری که میفرماید: آن اَمّت ها به

خاطر استیلای کفر بر دل‌های‌شان حاضر نبودند که آن پیامبران را تصدیق نمایند. یعنی راه ظلم را در پیش گرفتند و حاضر نشدند که ایمان نیاوردند. از این توضیح معلوم می‌شود که سبب نابودی آنها دو چیز بود: یکی ظلم‌شان و دیگری عدم ایمانشان.

«كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (13)»: سنت‌های الهی، همگانی و همیشگی است؛ و آنگونه که این امت‌های انکارپیشه را نابود ساختیم هرظالم دیگر متجاوز از حدود الهی را نیز نابود می‌سازیم.

و این هشدار است سخت برای کفار مکه و دیگر تکذیب‌کنندگان رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم تا ابد الابد.

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾

سپس شما را پس از آنها (روی) زمین جانشینان قرار دادیم، تا بنگریم که چگونه عمل می‌کنید. (۱۴)

تفسیر:

«خَلَائِفَ»: جمع خلیفه، جانشینان «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ» سپس ای اهل مکه! بعد از نابودسازی آن نسل‌های تکذیب‌پیشه، شما را در زمین جانشین قرار دادیم. «لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (14)»: تا ببینیم آیا به اعمال نیک و خیر می‌پردازید یا مرتکب بدی و شر میشوید؟ آنگاه مطابق عملتان شما را محاسبه می‌کنیم. که آیا عمل شما به‌گونه‌ای است که از پیشینیانتان عبرت گرفته‌اید، یا این‌که به ناز و نعمت و آسایشی که در آن قرار دارید، فریفته می‌باشید؟

ملاحظه می‌شود که: همه‌ی اقوام، نزد الله متعال یکسان اند و قانون آزمایش الهی، در باره‌ی همه جاری می‌شود. و ملاحظه می‌شود که: سرنوشت مردم، نتیجه‌ی عملکرد خودشان است. در حدیث شریف آمده است: «بی‌گمان دنیا شیرین و سبز است و همانا خداوند متعال جانشین کننده شما در آن می‌باشد پس می‌نگرد که چگونه عمل می‌کنید لذا از دنیا بپرهیزید و از زنان بپرهیزید زیرا اولین فتنه بنی‌اسرائیل از زنان بود».

امام قرطبی در تفسیر خویش می‌نویسد: یعنی برای رعایت عدالت مانند آزمایشگر با شما برخورد می‌کند. (تفسیر قرطبی ۳۱۸/۸).

و در التسهیل آمده است: یعنی تا عمل شما انجام پذیرد و نمایان شود، آنگاه دلیل بر شما اقامه می‌شود. (التسهیل ۹۰/۲).

خلاصه‌ی مطلب این که الله متعال از قبل به اعمال آنها عالم بوده اما آنها را آزمایش می‌کند تا علم ازلی خدا نمایان گردید.

مشرکان خواهان قرآنی دیگر و تغییر برخی از آیات هستند:

بعد از اینکه از آیات متبرکه که به بیان شبهه‌های مشرکان که: از انزال وحی بر بشری چون خودشان در شگفت بودند و از محمد درخواست عذاب فوری می‌کردند و هم چنین پس از اثبات الوهیت، توحید و قدرت خداوند بر انزال وحی و دوباره زنده کردن در جهانی دیگر و بیان سرشت و نهاد انسان؛ در آیات (15-18) نیز نوعی دیگر از شبهه‌های مشرکان را در طعنه زدن به پیامبری و نبوت به بیان گرفته که از پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌خواستند یا قرآنی دیگر بیاورد که از بتان‌شان عیبجوی نکند، چون به زعم‌شان این بت‌ها شافع اند، همچنان در ضمن خواستار آن بودند که پیامبر آیات را به دلخواه خود عوض کند.

نمونه‌ای از خواست در دوران جاهلی عبارتند از:

وَإِذَا بُتُّوا عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَنْتَ بَقْرَانٌ غَيْرٌ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ فَلَا مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَبَدِّلَهُ مِنْ تَلَقَّاءٍ نَفْسِي إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾

و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده شود کسانی که به ملاقات [قیامت] ما [و محاسبه شدن اعمالشان] را امید ندارند، میگویند: قرآنی دیگر غیر از این بیاور، یا آن را عوض کن، بگو: مرا نرسد که از پیش خود آن را تغییر دهم، مگر آنچه که به من وحی میشود از آن پیروی می‌کنم. من اگر نافرمانی پروردگارم را کنم از عذاب روزی بزرگ (قیامت) می‌ترسم. (۱۵)

تفسیر:

در طول تاریخ بشری همیشه کسانی که تعلیمات و حیانی را مخالف هوای نفس خود می‌دیدند، تقاضا تغییر آنرا بعمل می‌آوردند طوری که در این آیه مبارکه میخوانیم: «وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ»: وقتی آیات روشن و واضح قرآن ما را بر کافران بخوانی، «قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا» آنانکه به رستاخیز و حشر و حساب باور ندارند، امیدوار ثواب و بیمناک از عقاب نیستند میگویند: «إِنِّي بَقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا» ای محمد! برای ما قرآنی دیگر غیر از این قرآن را بیاور که مطلبی از قبیل عیب‌گویی از خدایان ما و ابله دانستن افکار و عقل ما در آن نباشد.

«أَوْبَدَلَهُ» یا آنرا تغییر بده، مثلاً آیهی رحمت را در جای آیهی عذاب و تمجید از خدایان ما را در جای سب و ذم آنها قرار بده. یعنی معانی‌اش را تحریف کن؛ بدین‌گونه که حلال را به حرام، حرام را به حلال، هشدار عذاب را به مژده و مژده را به هشدار تبدیل نمایی و آنچه را در آن از بدگویی به بتان و نسبت دادن نادانی و سبک مغزی به مشرکان است محو گردانی!

مشرکین این را به طریق استهزاء و تمسخر میگفتند. در حالیکه هیچ‌کس حتی پیامبر صلی الله علیه وسلم، نمیتواند قانون الهی را تغییر دهد. بناءً بر ما است که در این عصر حاضر که عصر فتنه و دسیسه می‌میباشد، در هیچ صورتی تسلیم بهانه‌جویی‌ها و هوسهای جاهلانه، انسانهای هوس باز که خواستار تبدیل و تعدیل احکام قرآنی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم هستند، شویم.

ابن عباس (رض) میفرماید: این آیه مبارکه در مورد تکذیب کنندگان و مسخره کنندگان مکه نازل شد که قرآن را مسخره کرده و میگفتند: ای محمد! قرآنی دیگر بیاور که مطالب درخواستی ما در آن باشد. (البحر ۵/۱۳۱).

«قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي»: ای محمد! به آنها بگو: نباید و درست نیست با میل و خواست خودم چیزی را تغییر و تبدیل دهم.

«إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ»: ای پیامبر! به آنان بگو: نه من چنین توانم کرد و نه این کار برایم سزاوار است بلکه کار من این است: از همین قرآن در هر امر و نهی پیروی کنم. من بنده‌ی مامورم و پیامبر و پیام رسانم، رسالت خدا را به شما ابلاغ می‌کنم.

«إِنِّي أَخَافُ أَنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵)»: من می‌ترسم که اگر از دستور پروردگار متعال سرپیچی کنم در روز قیامت به عذاب سخت هولناک و پر هراس، نصیبم شود.

در ضمن به آن فرمایش کنندگان بیهوده نیز تعریض شد که چون شما مرتکب چنان نافرمانی شدید، باید از عذاب روز بزرگ بترسید.

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمَرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۶)

بگو: اگر الله می‌خواست آن را بر شما تلاوت نمی‌کردم، و خود او هم شما را به آن آگاه نمی‌کرد، البته پیش از این عمری را در میان شما سپری کرده ام، آیا نمی‌فهمید؟ (۱۶)

تفسیر:

خطاب آیه مبارکه به تقاضا و درخواست آن‌عه از مشرکین است که خواستار تغییر قرآن شده بودند و میفرماید: پیامبر صلی الله علیه وسلم مدت چهل سال در میان شما زندگی کرده

است، اگر قرآن تراوشات فکری او بود، می‌بایست در این مدت نمونه‌های دیگری از افکارش بر زبان او جاری می‌شد.

«قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيْكُمْ»: ای پیامبر! به آنان بگو: اگر خدا می‌خواست این قرآن را بر شما نمی‌خواندم و نه حق‌تعالی شما را از آنچه در آن است آگاه می‌ساخت. پس متیقن باشید که از جانب او آمده است نه از جانب من.

«وَلَا أُدْرِكُمْ بِهِ»: و به زبان خودم آن را به شما اعلام نمی‌کردم.
«فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ»: مسلماً روزگار درازی در میان شما به سر برده‌ام، طوری که در فوق هم یادآور شدیم یعنی: مدت زمانی درازی به مدت چهل سال را، که در همه آن مدت مرا به راستگویی و امانتداری می‌شناختید و می‌دانستید که از کسانی نبودم که خواندن و نوشتن می‌دانند بنا بر این، کتاب‌های نازل‌شده بر پیامبران صلی الله علیهم السلام را نخوانده‌ام و علمی را که نزد دانشمندان است، نیاموخته‌ام و دنبال چیزی از این باب نرفته‌ام و نه مشتاق آن بوده‌ام، آنگاه در چنین اوضاع و احوالی، به رسالت مبعوث شدم و کتابی را به شما آوردم که از آوردن سوره‌های همانند آن عاجز و از معارضه با آن درمانده‌اید در حالی که شما قوم عرب، در فصاحت و بلاغت شهرتی عالمگیر دارید.

«أَفَلَا تَعْقِلُونَ(16)»: پس چگونه فرق و تفاوت بزرگی را که در میان حالم قبل از نزول وحی و حالم بعد از نزول آن پدید آمده است با عقل‌های‌تان مورد تدبیر قرار نمی‌دهید تا بدانید که این وظیفه نه از سوی من و نه در اختیارم بلکه فقط از سوی الله متعال است؟! بناء با قاطعیت باید گفت که: قرآن معجزه‌ی الهی است، نه محصول فکر بشر.

شیخ الاسلام امام فخرالدین رازی (544 هـ / 606 هـ) فرموده است: کافران از اول عمر تا آن موقع پیامبر را دیده بودند. و به حال و وضعیت آگاه بودند و میدانستند کتابی را مطالعه نکرده و نزد هیچ استادی شاگردی نکرده و از احدی چیزی نیاموخته است، آنگاه بعد از سپری شدن چهل سال این کتاب با عظمت را آورد که شامل با ارزش‌ترین اصول و دقیق‌ترین علم احکام و لطیف‌ترین علم اخلاق، و اسرار داستان پیشینیان است، و علماء و فصیحان و بلیغان و تمام خردمندان از معارضه و مبارزه‌ی با آن ناتوان شدند. آنان که از عقل سلیم برخوردارند می‌دانند که چنین کتاب و بیانی جز وحی چیز دیگری نمی‌تواند باشد. (تفسیر کبیر فخر رازی 57/17).

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ(17)
پس کیست ظالم‌تر از آن که بر الله دروغ ببندد، یا آیات او را دروغ بشمارد، مسلماً مجرمان رستگار نخواهند شد. (17)

تفسیر:
«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا»: بزرگترین ظلم، ظلم فرهنگی، اعتقادی و تحریف آیات است. طوری که می‌فرماید: پس چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر الله متعال ادعاهایی دروغین بر بندد، یا چیز را به وی نسبت دهد که او سزاوارش نیست.

مقصود نفی دروغ از مقام والای پیامبر اسلام است؛ چون مشرکین گمان می‌بردند این قرآن ساخته و پرداخته‌ی دست حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است.

«أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ»: یا آیاتش را انکار ورزد؟ یعنی تکذیب کند.
«إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ(17)»: واقعیت همین است که: بدعت، جرم است. بی‌شک هر کس چنین کند، بدکار، گنهگار و مجرم است و هر کس چنین صفتی داشته باشد هرگز نه به رستگاری خواهد رسید و نه هم روی پیروزی و کامیابی را خواهد دید.

عبدالله بن سلام (رض) می‌فرماید: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه تشریف آوردند، یهودیان از آن حضرت صلی الله علیه وسلم فاصله گرفتند و از پذیرش دین حق گریزان شدند و من هم از کسانی بودم که از ایشان فاصله گرفتم ولی چون ایشان را دیدم، دانستم که چهره ایشان، چهره مردی کذاب نیست... و اولین سخنی که از ایشان شنیدم

این حدیث شریف بود: «ای مردم! سلام گفتن را در میان خود انتشار دهید، محتاجان را اطعام کنید، صلّه ارحام را برقرار کنید و در شب هنگامی که مردم در خوابند نماز بگذارید، در این صورت، به سلامتی به بهشت وارد می‌شوید».

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٨﴾

و آنان غیر از الله چیزهایی را می پرستند که به آنان نه زیانی می رسانند و نه نفعی به آنان میرسانند، و میگویند: اینها شفاعت کنندگان ما نزد الله هستند.
بگو: آیا الله را به آنچه که در آسمانها و زمین نمی‌داند، خبر می‌دهید؟ منزّه است او، و برتر است از آن شریکهایی که قرار میدهند. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا»: آیا خدا را از وجود بت‌ها و شریک و همتا باخبر می‌سازید که الله متعال از وجود آنها بی‌خبر است؟ یعنی اگر خدا شریکی می داشت قبل از همه خودش از آن خبر می‌داشت.

تفسیر:

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ»: تا اینجا بیان معامله آنها با الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم بود؛ اکنون صورت خدا پرستی شان را بشنوید: این گروه کفر پیشه خدایان دیگری جز الله متعال را می پرستند که هیچ نفع به آنان نه میرسانند و نه زیانی را از آنان دفع می‌کنند. یعنی جماداتی هستند و توانایی جلب نفع یا دفع ضرری را ندارند.
«وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ»: همین گروه مشرک می‌گویند: این خدایان یعنی اصنام را به خاطر آن پرستش می‌کنیم که نزد الله برای ما شفاعت کنند.

«قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ»: ای محمد! به آن مشرکان بگو: آیا میخواهید به الله خبر دهید که در آسمانها و زمین شریکی یا شفיעی قرار دارد که الله متعال از آن بی‌خبر و بس اطلاع است، در حالی که او به تمام نهرانها آگاه است و علمش تمام کاینات را در بر می‌گیرد؟ استفهام برای سرزنش و تمسخر به آنها آمده است.
«سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (18)»: بیگمان حق تعالی از آنچه این گروه با وی در الوهیتش شریک می‌آورند منزّه و از شرک آوری غیر خود با خود، برتر و متعالی است و بیگمان هیچ معبودی جز او وجود ندارد.

خوانندگان گرامی!

پرستش بت‌ها، یا برای ترس است و یا هم برای امید و رساندن نفع. ولی با علم یقین باید گفت که: بت‌ها، نه به انسان زیان رسانده می تواند که بخاطر ترس عبادت شوند، و نه هم سودی می به انسان می رسانند تا لایق و مستحق عبادت باشند، پس اصلاً بهانه‌ای برای بت پرستی نیست. بصورت کل باید گفت که: بت پرستان، منطبق ندارند و بت پرستی کاری بی‌منطق است.

اصل در سرشت انسانها، بر دین حق بودن است!

مبحث که در (آیات: 19 الی 23) مورد بحث و بیان قرار می‌گیرد: عبارتند از: مشرکان و پیشنهاد آنان، و اینکه حیلّه گری، دشمنی و بی عدالتی از جمله شیوه‌ی کار کفار میباشد.
قرآن عظیم الشان، پس از اقامه ی دلایل بر باطل بودن بندگی بتها در آیه های قبل، سبب پیدایش این راه و رسم فاسد را بیان میکند که این شرکت در میان مردم به دلیل پیروی آنان از هواهای نفسانی است؛ هر چند مردم در گذشته یک ملت و بر یک دین حق بوده اند.
قرآن عظیم الشان، پس از بیان شبهه های مشرکان و طعنه زدنهايشان به نبوت و رسالت، در آیه ی 20 این سوره نیز به شبهه ی دیگری اشاره میکند.

اما مشرکان خوب می دانستند که قرآن دارای آیات علمی و عقلی است و بر نبوت و رسالت دلالت دارند. پس از آن که خداوند متعال در خواست مشرکان را - که خواهان فرود آمدن نشانه ها و معجزات دیگر غیر از قرآن بودند - مردود شمرد و بیان فرمود که آنها از امور غیبی است و به الله متعال اختصاص دارد؛ به آنان جواب دیگری داد که اگر مشرکان سرسخت، چنان آیاتی را با چشم خود مشاهده کنند، باز قانع نخواهند شد؛ زیرا که عادتشان حيله گری، دشمنی، لجاجتی و بی عدالتی است.

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٩﴾

و(در آغاز) همه مردم امت واحدي بودند (پیرو دین حق) سپس اختلاف کردند، و اگر سخنی که سابقاً از طرف پروردگار تو صادر شده است نبود، البته فیصله می کرد در میان آنها (با هلاک نمودن کفار و نجات مسلمانان) در چیزی که در آن اختلاف دارند. (۱۹)

تفسیر:

«أُمَّةً وَاحِدَةً»: یک ملت، از زمان آدم تا نوح بر سر یک راه و روش بودند. برای آشنایی به معنای دیگر امت مراجعه بفرماید [بقره/۲۱۳]، مردم، بر فطرت اسلام و توحید بودند.

«ولولا كلمة سبقت من ربك»: اگر وعده ی پروردگارت از قبل مقرر نگشته بود که دستور عذاب را به تأخیر اندازد. «لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ»: در دنیا بین مردم فیصله میشد و همهی بی باوران نابود میگشتند. آیه: معجزه ای مادی و محسوس هم چون، معجزه ی پیامبران پیشین از قبیل: ناقه ی صالح، عصا و ید بیضای موسی و مائده ی عیسی - علیه السلام. تفسیر آیه مبارکه: «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا»: بشر از آغاز يك امت واحد، همفکر و هم عقیده در توحید بودند یعنی مردم از عهد حضرت آدم تا زمان حضرت نوح جز یک دین یعنی اسلام، دین و آئینی دیگری نداشتند.

از روایات حدیث و سیرت معلوم میشود که تا زمان حضرت نوح علیه السلام همین شیوه برقرار بوده است در زمان حضرت نوح علیه السلام بود که آثار و کفر ظاهر گشت و حضرت نوح عملاً با آن مبارزه کرد. [تفسیر مظهری].

ابن عباس (رض) فرموده است که: در فاصله ی بین حضرت آدم تا حضرت نوح ده ملت بودند که همگی بر دین اسلام بودند. بعد از آن در بین مردم اختلاف بوجود آمد، و بتها مورد پرستش قرار گرفتند، لذا خدا پیامبران را به عنوان مژده دهنده و ترساننده اعزام داشت. (مختصر ابن کثیر ۱۸۸/۲).

«وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ»: اگر خدا حکم سزای آنان را تا روز قیامت به تأخیر نمی انداخت، «لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (19)»: به سبب اختلافشان در دین، کفر و عقاب آنها زود فرا می رسید.

مفسر نسفی میفرماید: «حکمت در این فیصله الهی این بود که سرای دنیا، سرای تکلیف است و سرای آخرت، سرای جزا و پاداش». به قولی: آن کلمه این است که خداوند متعال کسی را جز به حجت مؤاخذه نمی کند، این حجت عبارت است از: فرستادن پیامبران علیهم السلام چنان که میفرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»: (وما تا پیامبری نفرستیم، عذاب کننده نیستیم) «اسراء/15».

نتیجه ای سخن این است که: برانگیختن پیامبران علیهم السلام و فرود آوردن وحی؛ در واقع برای بازگرداندن مردم به اصل توحیدی شان می باشد پس چرا مردم از آن در شگفت می شوند؟ (بنقل از: تفسیر انوار القرآن).

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْعَيْبُ لِلَّهِ فَانظُرُوا إِلَيَّ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ ﴿٢٠﴾

و میگویند: چرا از سوی پروردگارش معجزه ای [چون عصای موسی و ناقه صالح و غیر آن] بر او نازل نشده؟ بگو: جز این نیست که علم غیب مخصوص الله است، پس انتظار بکشید که من هم باشما از انتظار کنندگانم. (شما در انتظار معجزات اقتراحی و بهانه جویانه باشید و من هم در انتظار مجازات شما!) (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آیه»: معجزه. مراد معجزه مادی وحسی، از قبیل معجزات بیغمبران بیشین است. یامعجزات پیشنهادی دیگر «إِنَّمَا الْعَيْبُ لِلَّهِ»: غیب، تنها و تنها از آن الله است، و فقط و فقط او بر آن آگاه است.

تفسیر:

«وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ»:

آن کافران میگویند: چه میشد اگر مانند دیگر پیامبران از جانب خدا معجزه‌ای بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل شود. معجزه‌ای از قبیل شتر و عصای دست.

مفسران می نویسند: این سخن را مردم مکه مطرح ساختند، گویی آنان به نشانه‌های آشکار و معجزات بزرگ و استواری که بر رسول الله صلی الله علیه و سلم نازل شده بود، هیچ اهمیتی نداده و از آن حضرت صلی الله علیه و سلم خواستار معجزه جدیدی چون زنده ساختن مردگان، تبدیل نمودن کوهها به طلا و امثال آن شدند.

همچنان مفسران در تفسیر آیه: «لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ» مینویسند: بهانه‌گیران، کفار، قرآن و صدها آیه قرآنی را نادیده می گیرند و خواستار آیه‌ی دیگری میشوند.

باید گفت که: معجزه، به خواست الله متعال است، نه در اختیار پیامبر و نه تابع هوسها و تمایلات مردم. طوریکه میفرماید: «فَقُلْ إِنَّمَا الْعَيْبُ لِلَّهِ» به آنها بگو: کار غیب فقط در دست الله است یعنی: فرورستاندن معجزه، امری غیبی است و علم آن به خود الله متعال اختصاص دارد بنابراین، نه مرا به آن علمی است، نه شما و نه سائر مخلوقات را.

«فَانتظروا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ (20)»: سنت و قانون خداوند متعال، مهلت دادن است طوریکه میفرماید: «پس انتظار بکشید» فرود آمدن آنچه را که پیشنهاد کرده‌اید «که من هم با شما از منتظرانم» حکم الله متعال را درباره خود و در باره شما.

ابن کثیر می فرماید: «اگر الله متعال می دانست که آنها به خاطر کسب یقین و هدایت، طالب معجزه جدیدی هستند، قطعاً اجابت‌شان می کرد ولی دانست که فقط از روی عناد و مکابره و لجابت، این درخواست را پیش افکنده‌اند پس آنان را در عناد و لجابت‌شان و گذاشته و با این آیات، بر حقانیت قرآن و پیامبر صلی الله علیه و سلم و بطلان عقاید مشرکان و خواسته‌های نابجای آنان حجت بر پا کرد و شبهات بی بنیاد آنان پیرامون رسالت را ویران کرد».

وَإِذَا أَدَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَهْمٍ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا نَمْكُرُونَ ﴿٢١﴾

هنگامی که به مردم رحمتی پس از زبانی که به آنها رسیده می‌چشانیم آنها ناگهان در آیات ما مکر می‌کنند (و دست به توجیهات ناروا برای آن نعمت و رحمت می‌زنند) بگو خداوند از شما سریعتر چاره جوئی می‌کند، و رسولان ما آنچه مکر می‌کنید (و نقشه می‌کشید) می‌نویسند. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَدَقْنَا»: چشانیدیم. حس چشایی زبان و دهان است؛ اما مجاز برای چیزهای معنوی مانند: رحمت و عذاب و کیفر به کار میرود. «ضراء»: آسیب، سختی، گزند، رنج و محنت. «مستهم»: به آنان رسیده است. مکر فی آیاتنا: نیرنگ [برای طعنه زدن] در آیه‌های ما. «رُسُلُنَا»: فرشتگان ما (گراماً کاتبین: نگارندگان گرانقدر). (بنقل از تفسیر فرقان)

تفسیر آیه مبارکه:

در آیه‌ی قبلی به بهانه‌گیری آنان اشاره بعمل آمد که می‌گفتند: چرا آیه‌ای نازل نمی شود.

در این آیه مبارکه یکبار دیگر به لجابت کفار اشاره بعمل آورده، که پس از نزول آیه هم به جای تقدیر، نیرنگ می‌کنند.

در تفسیر فی ظلال القرآن و تفسیر کبیر فخر رازی آمده است که: در مگه خشکسالی و قحطی سختی آمد و خداوند متعال به برکت رسول الله صلی الله علیه وسلم باران فرستاد. ولی مشرکان گفتند که باران به خاطر بت‌ها ما بوده است! در همین وخت بود که این آیه مبارکه نازل شد و این ادعای شان را رسوا کرد.

طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: «وَإِذَا أَدْفَنَّا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَهُمْ»: منظور از ناس کفار مکه اند (چون ناس اسم جمع شد لذا اند درستر است).

روایت شده است که خداوند متعال هفت سال قحطی را بر مردم مکه مسلط کرد، تا حدی این قحطی زور گرفت که قرار بود از گرسنگی نابود شوند. بناءً مردم نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و از او درخواست کردند که برایشان دعا کند تا آسایش و نعمت فراوان برایشان فراهم شود و به او وعده‌ی ایمان دادند، اما وقتی الله متعال آنها را مشمول رحمت خود قرار داد و باران را نازل فرمود، آنها به کفر و عناد و سرسختی بازگشتند؛ یعنی وقتی بعد از سختی و کمبود و قحطی، گشایش و وفور نعمت و رفاه را برای آن مشرکان فراهم آوردیم، «إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا» مفسر مجاهد بن جبر می‌فرماید:

یعنی آنها به مسخره و تکذیب برخاستند.

با تأسف باید گفت برخی از انسانها از نعمت‌های الهی سوء استفاده می‌کند و به جای شکر، دست به مکر می‌زنند.

«قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا»: ای پیامبر! به آنان بگو استدراج خدای سبحان در مورد شما سریعتر، عمل می‌کند. (حیله‌ی خدا که بسیار سریع می‌باشد عبارت است از مجازات آنها. از باب مشاکله با افعال آنها، آن را مکر نامیده است).

مکر وی بر شما سخت‌تر و مجازاتش نیرومندتر است؛ یعنی کسی که مکر کند، بدون شک به تدبیر و مکر قهرآمیز الهی گرفتار می‌شود.

«إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُوبُونَ مَا تَمْكُرُونَ (21)»: او فرشتگان نگهبان را به سوی شما می‌فرستد که نیرنگ‌ها، جرایم و جنایات شما را ثبت و ضبط و بنویسند تا شما را در روز قیامت در برابر آنها مجازات کند. مراد از فرستادگان: فرشتگان (کرام الکاتبین) هستند که نیرنگهای کفار را نوشته و آن را بر دانای آشکار و نهان عرضه می‌کنند لذا وقتی این امر بر فرشتگان نگهبان مخفی نباشد، چگونه بر خداوند قدیر علیم و خبیر، مخفی تواند بود؟

هُوَ الَّذِي يُسِيرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينَ بَيْنَهُمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُوا أَنَّهُمْ أَحْيَطُ بِهِمْ دَعَاؤُا اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۲۲)

او کسی است که شما را در خشکی و بحر می‌گرداند تا آنکه در کشتی‌ها نشینید، و با بادی ملایم و آرام حرکت دهند و کشتی نشینان به آن باد ملایم و آرام شادمان شوند، و ناگهان بادی تند و سخت به بر آن کشتی وزد و از هر سو موجی سهمگین به سوی شما آید، و آنان یقین کنند که در محاصره [امواج خطرناک] گرفتار شده‌اند [و راهی برای نجات ندارند]، در (آن وقت) الله را در حالیکه دین و عبادت را برایش پاک و خالص کرده‌اند، به فریاد می‌خوانند و می‌گویند: اگر ما را از این حال نجات دهی، مسلماً و قطعاً از سپاس گزاران خواهیم شد. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُسِيرُكُمْ»: شما را می‌گرداند، شما را به حرکت در می‌آورد. «الْفُلُكِ»: کشتی، کشتی‌ها. «بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ»: با بادی ملایم، با باد موافق، با باد شرطه. «رِيحٌ عَاصِفٌ»: بادی تند، بادی ناموافق، تندباد، بادی توفنده. «أَحْيَطُ بِهِمْ»: محاصره شده‌اند، گرفتار گشته‌اند، راه گریز ندارند.

تفسیر آیه:

«هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»: تنها ذات پروردگار است که مردم را در خشکی بر اسب شتر، قاطر، الاغ و غیره و در بحر بر کشتی و غیره گردش و سیر می دهد.

«حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ»: تا زمانی که در قلب این کشتی‌ها قرار می‌گیرید، «وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ»: متضمن التفات است؛ یعنی به وسیله‌ی وزش بادی ملایم که کشتی‌ها را به حرکت در می‌آورد آنها را به حرکت در آوردیم.

«وَفَرِحُوا»: بها مسافران از آن باد شادمان و مسرور شدند.

«جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ»: به ناگاه بادی تند، طوفانی ویرانگر بر آنها بتازد و موج از هر طرف بر آنان یورش برد و یقین کنند که هلاکت بدی‌شان فرود آمدنی است، «وَوَظَنُوا أَنَّهُمْ أَحِيطَ بِهِمْ» به هلاکت خود یقین حاصل کردند.

«دَعَا اللَّهُ الْمُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»: در این هنگام به خدای متعال از اعماق قلب توسل جسته، در دعا به زاری اصرار نموده بت‌های مورد پرستش خود را رها و به فراموشی می‌سپارند. و از الله متعال طالب نجات می‌شوند، چه مخلصانه به بارگاهش تضرع کرده و چه مؤمنانه تعهد می‌بندند.

دیده می‌شود که: حوادث طبیعی، چطور غرور و تکبر انسان را می‌شکند و او را در برابر پروردگار با عظمت خاضع و مطیع می‌سازد. ایمان و اخلاص باید دائمی باشد، نه موسمی و به هنگام احساس خطر.

باید گفت که: در هنگام خطر، فطرت انسان به يك مبدأ نجات متوجه می‌شود.

طوریکه امام مفسر قرطبی در تفسیر خویش می‌نویسد: این آیه نشان می‌دهد که فطرت انسان به هنگام حدوث شدايد و مشکلات به خدا رو می‌آورد، و دعای در مانده هر چند کافر هم باشد اجابت می‌شود؛ چون دستش از همه جا قطع شده و به پیشگاه پروردگار رجوع کرده است. (تفسیر قرطبی ۸/۳۲۵).

با تأسف باید گفت که خصوصیت برخی از انسانها همین است که: در هنگامه‌ی خطر قول میدهد، ولی زمانیکه به رفاه رسید غافل می‌شود. طوریکه می‌فرماید: «لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (22)» اگر آنان را از آن و رطه سخت بیرون آورد، یقیناً با ایمان و عمل صالح و توبه از گناهان، از شکر گزاران نعمت‌هایش خواهند بود.

و از شما اطاعت نموده و رضایت و خشنودی شما را طلب خواهیم کرد.

در ضمن قابل تذکر است که: ناسپاسی و کفران نعمت‌ها، یکی از زمینه‌های بروز سختی و عذاب است.

در البحر آمده است: معنی اخلاص این است که تنها او را بطلبند و بت‌ها و غیره را در آن شرکت ندهند.

و حسن بصري گفته است: آنها مخلصند، اما این بدان معنی نیست که ایمان و اعتقاد خالص پیدا کرده‌اند، بلکه به خاطر این که یقین می‌دانند جز خدا هیچ کس آنها را از آن مهلکه نجات نمیدهد. پس به منزله‌ی ایمان اضطراری می‌باشد. (البحر ۵/۱۳۹).

فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۳)

پس هنگامی که آنان را نجات بخشد، ناگهان در زمین به ناحق تجاوز و سرکشی میکنند. ای مردم! تجاوز و سرکشی شما فقط به زیان خود شماست؛ [چند روزی محدود از] کالای زندگی دنیا [بهره می‌برید]؛ آن گاه بازگشتتان به سوی ماست؛ پس شمارا به اعمالی که همواره انجام می‌دادید، آگاه میکنیم. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَبْغُونَ»: سرپیچی می‌کنند، ستم می‌ورزند. بغي: سرکشی، نافرمانی، ستم. «متاع»:

بهره، کالا. باید گفت: انسان کافر بی‌وفا، عهدشکن و ناسپاس است. «فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ، يَبْعُونَ»: (در آیهی قبل، وعده داد اگر نجات یابد شکر کند، ولی پس از نجات ناسپاسی می‌کند) طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْعُونَ فِي الْأَرْضِ بِعَيْرِ الْحَقِّ»: بعد از اینکه خداوند متعال از این محنت و دعای‌شان را اجابت کرد. ناگهان در زمین به ناحق سرکشی می‌کنند» و بی‌آن‌که شبهه‌ای داشته باشند، فقط از روی تمرد و عناد، در زمین فساد ورزیده و به بیراهه می‌روند و آن دعاها و سوگندها و پیمان‌ها و عهدهایی را که با الله متعال بسته بودند، فراموش می‌کنند.

ابن عباس (رض) گفته است: در دعا از حق سرپیچی می‌کنند؛ چون غیر الله را می‌خوانند، و به نافرمانی و معاصی می‌پردازند. (البحر ۱۳۰/۵).
الله متعال در رد آنان فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَعَيْتُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ»: ای مردم! فرجام این ستم و تجاوز به خود شما برگشته و پیامد شوم گناه وبال گردن خودتان خواهد شد. باید گفت که ظلم به مردم، ظلم به خویش است، چون همه از یکدیگریم. «بعضكم من بعض» آل عمران، 195.

همچنان در حدیث شریف آمده است: «هیچ گناهی چون تجاوز و قطع پیوند رحم سزاوارتر به آن نیست که خداوند عقوبت آن را در دنیا زود برساند، به همراه آنچه که برای صاحبش در آخرت از عذاب ذخیره می‌کند».
«مَتَاعِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: بهره زندگانی دنیاست» یعنی: بهره‌مندی شما از سرکشی، فقط محدود به زمان تنگ زندگانی دنیاست.

نباید فراموش کرد که: کامیابی ظالمان، تنها در چند روزهی دنیا می‌باشد، که این کامیابی در برابر سزا و مجازات قیامت، بسیار ناچیز است.
«ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (23)»: بعد از مرگتان پیش ما بر می‌گردید آنگاه شما را مجازات می‌کنیم. در این هیچ جای شکی نیست که خداوند متعال به همه‌ی کارهای انسان آگاه است و انسان نیز در قیامت از همه‌ی کارهای خود آگاه خواهد شد.
آیه متضمن وعید و تهدید است و طبیعت و فطرت انسان منکر را به تمثیل می‌کشد که جز در وقت مشکل و پرابلم و سختی در فکر و یاد الله می‌افتند در غیر آن الله و یاد آنرا فراموش می‌کند. و به سوی الله متعال رجوع نمی‌کند.

خصوصیت تعداد از انسانها همین است، و قتیکه الله متعال او را از تنگی نجات دهد و مشکل را از او بر طرف کند، به کفر و نافرمانی و فرو رفتن در گرداب شر و سرکشی باز می‌گردد. آنگاه برای حیات ناپایدار و کوتاه دنیا مثلی را زده و میفرماید:

موضوعات و مباحث آیات (24 الی 36):

خداوند در آیه‌های ذیل، سبب ظلم و نافرمانی مردم را از طمع و علاقه به مال دنیا و زیاده روی در آن یاد کرد، سپس مثال شگفت انگیز را برای ظالمان و فریفته شدگان به دنیا بیان نموده و کسانیکه از آخرت روی گردانیده است بیان نموده است: در آیات متبرکه دنیا بمتابه زمینی است که سیراب شده و انواع گل و ریاحین را به بار آورده و هنگام بهره برداری و استفاده از آن نزدیک شده است که ناگهان، بلاهای پی در پی آن را ریشه کن می‌کند.
امثال این تشبیه در قرآن فراوان است از جمله: در [کهف/۴۵]، [زمر/۲۱]، [حدید/۲۰]. به بیان گرفته شده است.

آیه‌های ۲۵ تا ۲۷ نیز از دو گروه نیک و بد سخن می‌گوید که گروهی پایبند جلوه‌های کاذب دنیا و گروهی دیگر در بند آخرت هستند.

آیه‌های ۲۸ تا ۳۰ هم از روز قیامت، خدایان دروغین و پرستش‌کنندگان آنها سخن می‌گوید. آیه‌های ۳۱ تا ۳۶ پس از بیان جنایت مشرکان نسبت به خودشان که بتان را همتای خدا می‌دانستند، دلایل تباهی راه و رسم و دین آنها را بیان می‌کند و سپس به اثبات یکتایی خدا

می پردازد که تنها خدا جان میدهد و جان میستاند و نیز بر یکتایی و ربوبیت خود استدلال می کند و این که اوست همه را در عالمی دیگر زنده می گرداند و بس.

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ وَظَنَّ أَهْلِهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نَقْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾

در حقیقت، داستان زندگی دنیا [در زود گذر بودن] مانند آبی است که از آسمان نازل کردیم، که بر اثر آن گیاهان گوناگون که مردم و چهار پایان از آن می خورند، می روید، تا زمانی که روی زمین زیبایی خود را (از آن) گرفته و تزئین میگردد و اهل آن مطمئن می شوند که می توانند از آن بهره مند گردند (ناگهان) فرمان ما شب هنگام یا در روز برای نابودی (آن) فرا میرسد (سرما یا صاعقه ای را بر آن مسلط میسازیم) و آنچنان آنرا درو میکنیم که (گوئی) هرگز نبوده است اینچنین آیات خود را برای گروهی که تفکر می کنند شرح می دهیم. (۲۴)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: عُمر انسان در دنیا همچون عمر سبزه ها و گلها کوتاه و گذراست طوری که میفرماید: «إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ» بعد از آنکه خدای متعال از بهره دنیا یاد آوری بعمل آورد، اکنون جمله مستأنفه و مستقلی را می آورد که متضمن بیان حال دنیا و سرعت انقضای آن است:

«جز این نیست که مثل زندگانی دنیا مانند آبی است که آن را از آسمان فرو ریختیم» یعنی: مثل زندگانی دنیا در سرعت زوال خود، همانند وصف گیاهان روی زمین در سرعت زوال بهجت و شادابی و خرمی آن است.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی آب با زمین در آمیخت سپس به سبب آب انواع گوناگونی از گیاهان رویدن گرفت. (تفسیر طبری ۱۱/۱۰۲).
«مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ»: سبزیجات و میوهجات و حبوباتی که انسان ها از آن میخورند و گاه و علوفه ای جو که حیوانات از آن تغذیه می کنند.

«حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا»: تا زمین زیبایی و طراوتش را بر گرفت و آراسته شد.
«وَازْبَيَّتْ»: با دانه و ثمر و گل مزین و آراسته گشت. تشبیه به عروس است که با زیور آلات و لباس آرایش میشود. باید گفت که: زینت انسان، ایمان است «حَبَبَ الْإِيمَانِ وَزِينَتُهُ فِي قُلُوبِكُمْ» حجرات، ۷. «: و زینت زمین، گیاهان او هستند.

«وَظَنَّ أَهْلِهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا»: صاحبان آن گمان می برند که می توانند از آن بهره بگیرند، و میوه و غله ای آن را به دست آورند. دنیا، انسان را فریب داده و به خیال و گمان وا می دارد.

«أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ»: فرمان نابودی میوجات در خلال شب یا روز هنگام از جانب ما به آن میرسد. باید گفت همان گونه که رویاندن گیاهان به دست الله متعال است، (عانتهم تزرعونه ام نحن الزارعون» واقعه، 64). خشکاندن و نابود کردن آن هم به دست اوست.

قهر خداوند متعال چنان شدید است که هیچ اثری راباقی نمی گذارد. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: یعنی عذاب ما «شبی یا روزی به زمین آمد پس آن را مانند زراعت از بن بریده گردانیدیم» یعنی: کشت آن را شبیه محصول از بن درویده و تباه شده ای گردانیدیم «که گویی دیروز» به صورت سبز و تازه و شاداب «وجود نداشته است، این گونه» یعنی: به مانند این تفصیل بدیع و این بیان رفیع «آیات» یعنی: حجت ها و أدله قرآنی «را» که از جمله آنها یکی هم این آیه است: «كَذَلِكَ نَقْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (24)» «برای مردمی که اندیشه میکنند» و از این مثل ها به زوال دنیا و سرعت نابودی و تباهی آن پی می برند و درس عبرت می گیرند، «به روشنی بیان می کنیم».

جمله: «لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»: این فهم عالی را برای ما میرساند که: دل‌بستگی و مغرور شدن به دنیا، نشانه‌ی کوتا فکری و مغرور نشدن، نشانه‌ی اندیشه و فکر است. مفسر آلوسی فرموده است: از این رو این دسته از میوجات و حبوبات را مخصوصاً ذکر کرده است که انسان‌ها و حیوانات از آن بهره میبرند. (روح المعانی ۱۰۲/۱۱).

وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۵)
والله (شما را به وسیله این آیات) به سوی سرای سلامتی (جنت) دعوت میدهد. و هر کسی را بخواهد به راه راست هدایت می‌کنند. (۲۵)

«وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ»: خداوند متعال ارزش ناپایدار زندگی دنیا و سرعت دگرگونی و زوال آن را برای بندگان به بیان گرفته، و با فرستادن پیامبران و فرود آوردن کتاب هایش بندگان را به سوی بهشت برین ترغیب میکند و میفرماید: «و خدا شما را به سوی سرای سلامتی فرا میخواند» یعنی: سرای بهشت که سرای سلامتی از آفات است. باید گفت که: دعوت الهی، نشانه‌ی لطف خاص او بر بندگان است. در ضمن قابل یاد دهانی است که: سلامتی دنیا گذراست، ولی سلامت آخرت، پایدار می‌باشد. «دار السلام»: یکی از نامهای بهشت است، زیرا در آنجا کینه و عداوت در دلها نیست، تا جنگ و جدال و استفاده جوی پیش بیاید. «و نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ» (سوره عرف، ۴۳).

«وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (25)»: خداوند متعال، هم دعوت می‌کند و هم راه نشان میدهد. «يَدْعُوا، يَهْدِي»: هر کس را که بخواهد هدایت شود به طریق مستقیم یعنی دین اسلام هدایت میکند. یعنی: توفیق میدهد. واقعاً خداوند متعال همه بندگان را به سوی سرای سلامتی فرا می‌خواند، اما جز هدایت یافتگان به آن وارد نمی‌شوند.

باید گفت که: صراط مستقیم، مایه‌ی آرامش است و علاوه بر آخرت، همین دنیا را هم برای انسان دارالسلام می‌سازد. و حرکت در صراط مستقیم، توفیق الهی می‌خواهد. که از الله متعال می‌خواهم که نصیب ما هم بگردانی.

«يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»: دعوت الهی برای همه است، ولی هدایت خاص، مخصوص کسانی است که او بخواهد و خواست خداوند هم متوقف است بر آگاه سازی خود فرد.

در حدیث شریف به روایت جابر(رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «در خواب دیدم که جبرئیل بالای سر من و میکائیل پایین پای من است و یکی از آنها به دیگری می‌گوید: برای او (پیامبر) مثلی بزن. در این هنگام یکی از آنها خطاب به من می‌گوید: جز این نیست که مثل تو و مثل امتت همانند مثل پادشاهی است که برای خود سرایی برگرفته، سپس در آن سرا خانه‌ای بنا کرده و باز در آن خانه، سفره‌ای گسترده، آنگاه فرستاده‌ای برانگیخته تا مردم را به سوی غذایش دعوت کند ولی برخی از آنها آن فرستاده را اجابت گفته و برخی هم به آن دعوت اعتنایی نمی‌کنند پس آن پادشاه، الله متعال است، آن سرا، اسلام است و آن خانه بهشت و تو ای محمد! آن فرستاده هستی پس هر کس تو را اجابت گفت، به اسلام در آمد و هر کس به اسلام در آمد، به بهشت در آمد و هر کس به بهشت در آمد، از نعمت‌ها بهره مند شد».

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۶)

برای کسانی که نیکی کردند، پاداش نیک (= بهشت) است و افزون بر آن (= رؤیت باری تعالی است). و تیرگی و خواری چهره هایشان را نپوشاند، اینان اهل بهشتند، و جاودانه در آن خواهند ماند. (۲۶)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: دریافت الطاف الهی، مخصوص نیکوکاران است طوری که میفرماید: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ»: برای کسانی که در ایمان و عمل صالح خود به نیکویی

کار کرده‌اند، یعنی: برای کسانی که به تکالیف و واجبات الهی بر ذمه خود، به نیکویی قیام کرده و آنها را به درستی انجام داده‌اند و از نواهی او خود را نگاه داشته‌اند، بهشت برین است؛ «وَزِيَادَةٌ»: و اضافه بر آن ذات پروردگار را نیز خواهند دید. (طوری که این موضوع در حدیثی صحیح وارد شده است که مسلم آن را روایت کرده است.)
 باید گفت آن زیادت؛ فضل و عنایت الهی بر ایشان با دادن این امکان است که: بر روی حضرتش در بهشت بنگرند. تفسیر (زیاده) به نظر کردن الی وجه الله؛ قول جمهور علما از سلف و خلف می باشد.

در حدیث شریف به روایت امام احمد و امام مسلم از صهیب (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه را تلاوت کردند، آن‌گاه فرمودند: «چون اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ در آیند، منادی‌ای چنین ندا می‌کند: ای اهل بهشت! همانا شما نزد الله متعال و عده‌ای دارید که می‌خواهد به آن وعده برای شما وفا کند. می‌گویند: آن وعده چیست؟ مگر میزان اعمال نیک ما را سنگین نساخت، مگر روسپیدمان نگردانید، مگر ما را به بهشت وارد نکرد و از دوزخ دورمان نساخت؟ در این هنگام حق تعالی حجاب را از برابر آنان کنار می‌زند و ایشان به سوی او می‌نگرند. سوگند به خداوند متعال که او چیزی را دوست داشتنی‌تر و آرام‌بخش‌تر برای آنان، از نظر کردن به سوی خویش نبخشیده است.»
 «وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهُهُمْ قَتْرٌ»: به عکس دوزخیان، چهره‌هایشان را غبار و ذلت و «وَلَا ذِلَّةٌ» خواری و خفتی نمی‌پوشاند بلکه طراوت و نور و سرور بر چهره‌هایشان موج می‌زند.
 «رَهَقٌ»: به معنای پوشاندن اجباری است و «قَتْرٌ» به معنای غبار، دود و خاکستر.
 «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (26)»: این گروهی که به اوصاف یاد شده موصوف‌اند، همانا اصحاب بهشت‌اند که به طور ابد از نعمتی پایدار و ملکی عظیم در آن بر خوردار و ماندگار اند. واضح است که: احسان و نیکی در دنیای زودگذر و فانی، زندگی در بهشت جاودان را بدنبال دارد.

وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بَمِثْلِهَا وَتَرَهُمْ ذُلًّا مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷)

اما کسانی که مرتکب گناهان شدند (بدانند) سزای بدی بمقدار آن دارند و ذلت و خواری چهره آنها را می‌پوشاند و هیچ چیز نمی‌تواند آنها را از (مجازات) الله نگهدارد، (چهره‌هایشان آنچنان تاریک است که) گویی قطعه‌های از شب تاریک چهره آنها را پوشانده، آنها دوزخیانند و همیشه در آن خواهند ماند. (۲۷)

تفسیر:

«وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بَمِثْلِهَا»: اما کسانی که مرتکب بدی‌ها شده و از الله نافرمانی‌هایی چون کفر، ارتکاب محرمات و پایمال نمودن حدود الهی فرورفته‌اند، حق تعالی به آنان جزایی همانند آن از عذاب آخرت چشاند، (در الجوهره آمده است کیفر اعمال بد با آن برابر و پاداش حسنات چند برابر است.)

از کلمه «كَسَبُوا» آیه مبارکه بر می‌آید که: انسان‌ها با اراده و خواهش خود به سراغ گناه می‌روند، نه به اجبار. در عدالت الهی جای هیچ‌گونه شک و تردید وجود ندارد، و از جمله «جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بَمِثْلِهَا» آیه مبارکه منطقیاً هم بر می‌آید که رفتار خداوند با بدکاران، عادلانه است.

هكذا در کلمه: «السَّيِّئَاتِ» الف و لام استغراق دارد که شامل همه ای بدی و مهمتر آنها کفر است.

«وَتَرَهُمْ ذُلًّا»: ذلت و خواری آنان را فرا می‌گیرد. قابل تذکر است که ذلت و روسیاهی مخصوص کفار است، نه مؤمنان گنهگار.

«مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ»: راه فرار و نجات و شفاعت به روی کافران بسته است یعنی

اینکه نه هیچ باز دارنده‌ای عذاب خدا را از آنان باز می‌دارد، نه هیچ شفاعتگری برای شان شفاعت می‌کند و نه هیچ نیرویی مجازات الهی را از آنان دفع می‌نماید؛ «كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا»: گویی چهره‌های‌شان از بس که سیاه و تیره می‌باشد، طوری می‌باشد که گویا با قسمتی از شب تار و ظلمانی پوشانده شده است؛ «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (27)»: آنان اهل دوزخ‌اند که در آن همراه بابلا و نکبت و خواری و خشم خدای جبار ماندگارند.

خوانندگان محترم!

از فحوای آیات متبرکه مانند آیه «وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ. أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ» (عبس، 40-42). و آیهی «فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ» (آل عمران، 106). چنین استنباط کرد که سزای آیهی: «أَغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ 27» متوجه کفار می‌باشد.

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَرَزْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَاعِبُونَ ﴿٢٨﴾

(و به یاد آورید) روزی که همه‌ی آنها را گرد آوریم، سپس به کسانی که شرک ورزیده‌اند می‌گوییم: «شما و معبودهایتان در مکان خودتان بمانید» پس آنها را از یکدیگر جدا می‌کنیم، و معبودهایشان (به آنها) می‌گویند: «شما ما را عبادت نمی‌کردید، (بلکه شیاطین را پرستش می‌کردید). (۲۸)

تفسیر آیه مبارکه:

«وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا»: و آن روزی را یاد کن که حق تعالی تمام اهل زمین؛ اعم از انس و جن، نیکوکار و بدکار، موحدان و پرستشگران معبودان باطل را برای حساب و جزا گرد می‌آورد، آنگاه به کسانی که غیر وی را با وی شریک قرار داده‌اند می‌گویند: «مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكَائِكُمْ»: شما و شریکان‌تان که در دنیا جز الله متعال را به پرستش می‌گرفتید، در جای خود بمانید و تکان نخورید یعنی: در جای معین خود، جدا از مقام و موضع مؤمنان بایستید، تا معلوم شود که الله متعال در مورد شما چه فرمانی صادر می‌کند؟

باید یادآور شود که: قیامت مخصوص انسان‌ها نیست، بلکه همه‌ی معبودهای ساختگی که انسانها در دنیا آنها را پرستش میکردند، نیز حاضر می‌شوند.

«فَرَزْنَا بَيْنَهُمْ»: روز قیامت، روز جدایی است. در روز قیامت برای تحقیق، میان انسان‌ها جدایی می‌افتد، مشرکین و مؤمنین را از هم جدا و متمایز می‌کنیم.

یعنی: معبودان را از عبادت کنندگان‌شان جدا می‌کنیم، یا مشرکان و مؤمنان را از یک دیگر جدا می‌کنیم و هرگونه پیوندی را که در دنیا میان آنان بوده است، می‌گسلانیم همچنان که در جای دیگری می‌فرماید: «وَ اٰمَنَّا وَا الْيَوْمَ اَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ﴿59﴾» (یس) و (گفته میشود) ای گناهکاران و مجرمین! امروز (از نیکوکاران) جدا شوید.

«وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَاعِبُونَ (28)»: در این اوضاع و احوال است که معبودان باطل اهل شرک از آنها بی‌زاری جسته و خطاب به آنها می‌گویند: در حقیقت شما ما را در دنیا نمی‌پرستیدید بلکه دروغگو و تهمت‌گر بوده‌اید.

از جمله «مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَاعِبُونَ»: آیه مبارکه در می‌یابیم که: در قیامت بت‌ها دارای شعور و نطق میشوند و معبودانشان را انکار و یا اظهار بی‌اطلاعی میکنند.

در آیه مبارکه قبلی، بحث از این بود که برای مجرمان و کافران هیچ راه نجاتی نیست، و در این آیه مبارکه می‌فرماید: حتی واسطه‌های خیالی هم به جای شفاعت، از آنان بی‌زاری می‌جویند.

مجاهد گفته‌است: خدا بتها را به زبان می‌آورد و می‌گویند: ما احساس نمی‌کنیم شما ما را

پرستش کرده باشید. ما فرمان پرستش را به شما نداده بودیم. (تفسیر قرطبی ۳۳۳/۸). و مانند (آیه 166 سوره بقره) که میفرماید: «إِذْ نَبَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأُوا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» (در آن هنگام که عذاب را مشاهده کنند و پیوند میانشان بریده (و دستشان از همه چیز قطع) گردد، پیشوایان (کفر)، از پیروان خود بیزاری جویند).

فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ ﴿٢٩﴾

پس همین، بس است که الله میان ما و شما گواه باشد، که ما یقیناً از عبادت شما بی خبر بودیم». (۲۹)

«فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ»: پس الله به عنوان گواه میان ما و میان شما بس است. یعنی: خدای سبحان گواه است بر اینکه: ما شما را به عبادت خویش دستور نداده‌ایم، یا گواه است بر این‌که: ما به این کار شما راضی و خشنود نبوده‌ایم.

«إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ (29)»: به راستی ما پرستش شما را برای خود احساس نمی‌کردیم و از آن غافل بودیم؛ زیرا ما اختیار هیچ سود و زیانی را نداریم.

در آیه مبارکه قبلی، معبودها می‌گفتند که شما ما را عبادت نمی‌کردید. اینجا می‌گویند: ما از عبادت شما غافل بودیم. نتیجه این‌که: هر عبادتی که معبود از آن بی اطلاع و بی خبر باشد، در جمله عبادت بشمار نمی‌رود.

این آیه مبارکه سرزنشی است بزرگ برای مشرکان که خدایان ناشنوا، نابینا و بی شعوری را به پرستش گرفته‌اند.

قابل تذکر است که در قرآن عظیم الشان، بارها به مسأله‌ی تنفّر و برائت معبودها از مشرکان و عمل آنها اشاره بعمل آمده است که از جمله: آیه 17 / سوره فرقان و آیه 63 سوره قصص، گواه این حقیقت است.

هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٣٠﴾

انجا هرکس هرچه پیش فرستاده است، می‌آزماید، (که آیابه نفع خود فرستاده یا به ضرر خود) و همه به سوی الله مالک حقیقی شان بازگردانده میشوند، و آنها را که به دروغ شریک خدا قرار داده بودند گم و نابود می‌شوند. (۳۰).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هُنَالِكَ»: آنجا که صحرای محشر است.

«تَبْلُو»: می‌آزماید. مراد این است که هرکسی نتیجه عمل خود را می‌بیند.

«أَسْلَفَتْ»: از پیش فرستاده است. تقدیم داشته است (نگاه: حاقه / 24).

«ضَلَّ»: نهان و پنهان شد. مخفی و غائب گردید. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

«هُنَالِكَ تَبْلُوْا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ»: قیامت، روز دریافت کارنامه‌ی آزمون دنیوی برای همه‌ی ما انسان‌هاست.

«تَبْلُوْا كُلُّ نَفْسٍ»: در آن موقع یعنی در آنجا در روز جزا و در آن مقام بزرگ است که هر کس آنچه را گفته، عمل کرده و پیش فرستاده است در می‌یابد و حسابش را پیش رویش می‌بیند؛ اگر خیر باشد، خیر و اگر شر باشد، شر. حسابرسی در قیامت، برای همه‌ی انسان‌هاست.

«وَ رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ»: و به سوی الله متعال، مولای حقیقی خود باز گردانیده می‌شوند. یعنی: آنان‌که شرک ورزیده‌اند، به سوی پروردگار بر حق خویش که ربوبیتش حق است بازگردانیده می‌شوند، نه به سوی معبودات باطلی که برگرفته‌اند.

«وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (30)»: گمان این که بت‌ها برای آنان شفاعت میکنند، باطل و پوچ از آب در آمد و به هدر رفت. پس قبل از آن که چنین روزی فرا رسد، باید از

پرستش این معبودهای باطل دست بردارند. همچنان در این آیه مبارکه سرزنش سخت و توبیخ مشرکین مقرر است که چیزی را پرستش میکردند که نمیشنود و نمی بیند و آن ها را از چیزی بی نیاز نمی کند.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾

بگو: کیست که شما را از آسمان و زمین روزی میدهد؟ یا کیست که بر گوش ها و چشم ها مالکیت و حکومت دارد؟ و کیست که زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می آورد؟ و کیست که همواره امور [جهان هستی] را تدبیر و حکم خود را در آن تنفیذ می کند؟ (در جواب) خواهند گفت: «الله»، پس بگو: آیا (از الله) نمی ترسید؟! (۳۱)

تفسیر:

«قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»: در این آیه دلایل یگانگی و ربوبیت الله مقرر است؛ یعنی کیست که با فرود آوردن بارانی خوش و طراوت بخش، بر شما از آسمان روزی فرود می آورد؟ کیست که از زمین انواع میوه ها، دانه ها، سبزی ها، محصولات بامزه و گوارا را برای شما و حیواناتان بیرون می آورد؟

باید گفت که: رزق دادن، آفریدن و اداره کردن، از سنت های دائمی الهی است.

«يَرْزُقُكُمْ، يَمْلِكُ، يُخْرِجُ، يُدَبِّرُ»: (فعل مضارع رمز استمرار است)

«أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ»: کیست آنکه به این صورت شگفت و محیر العقول، گوش و چشم (شنوایی و بینایی) انسان را بیافریده؛ که به وسیله ی آن می بینید و میشنوید؟ که هرگاه بخواهد آنها را از شما بگیرد، چه کسی میتواند آنها را به شما باز پس دهد؟ همچنان که در جای دیگری میفرماید: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ».

رزق ما، شنیدن و دیدن ما، زندگی و مرگ ما، همه و همه به دست الله متعال است و جز او کسی و چیزی در این زمینه ها توانایی و حاکمیت ندارد.

در مورد اینکه در آیه مبارکه چرا از میان تمام اعضای بدن انسان، تنها و تنها نام چشم و گوش را مثال آورده است، احتمالاً به خاطر آن باشد که در میان اعضای بدن، کار آمدترین قوا این دو عضو از بدن می باشد، زیرا اکثراً ورود معلومات به ذهن از این دو راه و چینل صورت می پذیرد.

«وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ»: کیست که زندگان را از مردگان بیرون می آورد؛ همچون بیرون آوردن چوپه از تخم؛ و مردگان را از زندگان بیرون می آورد؛ همچون بیرون آوردن تخم از مرغ، میوه از درخت و مانند آن؟

«وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ»: کیست که تمام امور آسمان ها و زمین را تدبیر می کند؛ چون امور فرشتگان، جن انس، حیوان و هر آفریده دیگری را؟ و بصورت کل امور کائنات را اداره می کند؟ باید گفت که: جهان آفرینش، پیوسته به تدبیر نیاز دارد و وحدت تدبیر، نشانه ی وحدت ربوبیت است.

«فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ»: ای پیامبر! از آنان درباره همه این امور بپرس، در جوابت خواهند گفت: انجام دهنده همه این کارها تنها الله متعال که همانا پروردگار جهانیان است؛ چون جای جدل و سرکشی نیست؛ زیرا کاملاً واضح است.

«فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (31)»: پس به آنان بگو: اکنون که به این حقیقت اعتراف دارید، پس آیا با شریک قرار دادن دیگران با الله متعال از عذاب و غضب اش نمی ترسید؟

بنابراین باید اورا به یگانگی پرستش کرده و عبادت را برایش خالص گردانید. قابل یادآوری است که: فکر در نعمت ها و قدرت الهی، از شیرین ترین، ملموس ترین، عمومی ترین، ساده ترین و عشق آفرین ترین راه های خداشناسی است. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ... فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ».

دکتر عایض بن عبدالله القرني تفسیر المیسر در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: آیه کریمه از دلیل عقلی و شیوه گفتگوی منطقی کار گرفته، دلایل آشکار نه پنهان را به کار بسته، از مقدمات به نتایج رسیده و اصل تدرج در حجت و پله به پله پیمودن راه مقابله منطقی را آینه داری نموده است.

فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ (۳۲)

پس آن الله پروردگار حقیقی شماست، پس بعد از حق، چه چیزی است جز گمراهی؟ پس چگونه (از پرستش او) روی گران میشوید؟! (۳۲)

تفسیر:

با وجود خدای حاکم، رازق، خالق و مدبر، که در آیه قبل بیان گردید مجالی برای پروردگاری غیر از باقی نمی ماند. پس ذاتیکه دارای اوصاف فوق - از آفرینندگی روزی بخشی و کار پردازی - وصف شد، همانا خداوند بزرگ پروردگارتان است.

«فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ»: استفهام انکاری است؛ یعنی بعد از حق جز گمراهی چیزی نیست. پس فقط او شایسته پرستش می باشد، او را شریکی نیست. بناءً وقتی این همان حق باشد دیگر بعد از حق جز گمراهی چیست؟ از این رو شما در پرستش غیر وی گمراهید. یعنی میان حق و باطل راه دیگری وجود ندارد، واضح است در آنجا که حق نباشد، باطل است و بیطرف ماندن در میان حق و باطل مردود است.

«فَأَنَّى تُصِرُّونَ (32)»: پس چگونه از پرستش الله منحرف میشوید و چیزی را عبادت میکنید که نه می آفریند و نه روزی زنده‌ای را می دهد و نه زنده‌ای را می کشد و نه مرده‌ای را زنده میکند؟ یعنی: چگونه از حق آشکار عدول کرده به بیراهه می روید و غیرباری تعالی را به پروردگاری می گیرید؟!.

خوانندگان گرامی!

باید گفت که: انسان، ذاتاً دارای فطرتی حقگرا است، ولی این شیاطین، و خیالات ابلیسی او هام و عوامل دیگری است که: انسانها را به انحراف و گمراهی سوق میدهد.

كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۳)

این چنین سخن پروردگارت بر کسانی که فاسق شدند؛ ثابت شده (و به حقیقت پیوست) که آنها ایمان نمی آورند (و اهلیت هدایت را ندارند). (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَقَّتْ»: واجب و ثابت شده است. «کلمه»: حکم و قضاوت. (تفسیر نور)

تفسیر:

مفسر تفسیر المیسر در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: و همان طوری که الوهیت و ربوبیت حقه خداوند به اثبات رسیده است، به همانسان این فرمان تکوینی و این حکم عادلانه و فیصله برگشت ناپذیر وی بر کسانی که از دایره دستورش خارج شده‌اند نیز به حقیقت پیوسته است که: آنان به عبودیتش باورمند نشده و به یگانگی‌اش اذعان نمی‌کنند، به پیامبرش صلی الله علیه وسلم ایمان نیاورده و از هدایتش پیروی نمی نمایند؛ زیرا خدای سبحان فقط کسانی را به سوی حق هدایت می کند که رهرو راهش باشند نه کسانی که بروی تمرد ورزیده پرچم ستیز را برافرازند.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفِكُونَ (۳۴)

بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که آفرینش را آغاز کند باز آن را برگرداند؟ بگو: تنها الله آفرینش را آغاز می‌کند باز آن را بر می‌گرداند. پس چگونه (از حق) منحرف می شوید؟! (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَبْدَأُ الْخَلْقَ...»: نیستی را هستی می بخشد و هستی را به نیستی تبدیل میکند، و جان به پیکر خاک میدمد و جان را از آن باز پس میگیرد. پیدایش جهان از او و برگشت همگان

بدو است. «فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ»: چگونه از حق و ایمان، به سوی باطل و بی‌دینی منحرف و منصرف می‌شوید. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».)

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ»: ای محمد! به عنوان توبیخ و سرزنش به آنها بگو: آیا در آنجا کسی از خدایان شما که جز الله پرستش‌شان میکنند هست که بتواند آفرینش را از عدم ایجاد کرده و سپس آن را بعد از فنایش به صورت اولی‌هاش برگرداند؟ یعنی اینکه معدوم را ایجاد و فانی را به عرصه وجود برگرداند؟! قطعاً این چیزی است که آنها توانش را ندارند و محالی است که هرگز بر آن قادر نیستند.

مفسر شیخ طبری می‌نویسد: از آنجایی که قدرت چنین کاری را نداشتند و دلیل قاطع و روشن نیز وجود داشت که آنها در ادعای ارباب بودن دروغ گفته و افترا بسته‌اند، به پیامبر امر کرد که در جواب آنان بگوید: (این نظر طبری است و بعضی از مفسران گفته‌اند: منظور رؤسا و سران گمراهی است که خود به راه راست نمی‌پیوندند مگر این که راهنمایی شوند.)

«قُلْ اللَّهُ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ»: باید گفت که: ملاک پرستش دو چیز است: یکی توانایی بر پدید آوردن و دیگری قدرت برپا کردن دوباره‌ی آن طوریکه در آیه مبارکه آمده است: ای محمد! به آنها بگو: «بگو: فقط خداست که آفرینش را آغاز می‌کند و باز آن را بر می‌گرداند» یعنی: شما جز این دیگر پاسخی ندارید و هرگز نمی‌توانید برای شریکان پنداری‌تان، چنین توانایی‌ای را ادعا کنید.

«فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ(34)»: پس چگونه و چرا از حق منصرف گشته و رو به سوی باطل می‌آورید؟

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ(35)

بگو: آیا از معبودان شما کسی هست که مردم را به سوی دین حق راهنمایی کند؟ بگو: فقط الله است که (مردم را) به سوی دین حق راهنمایی می‌کند.

پس آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند، برای پیروی شدن شایسته‌تر است یا کسی که هدایت نمی‌یابد مگر آنکه هدایتش کنند؟ شما را چه شده؟ چگونه [بدون بصیرت و دانش] حکم (نادرست) می‌کنید؟ (۳۵).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ»: راهنمایی نمی‌کند، و بلکه نیازمند راهنمایی است و راهنمایی می‌شود. از قبیل: بتها و ستارگان و ماه و آفتاب. راهنمایی نمی‌کند مگر این که از جانب الله متعال راهنمایی شود. از قبیل: عیسی و عزیر و فرشتگان (انبیاء / 73). (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».)

تفسیر:

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ»: توبیخی دیگر است که به صورت استفهام آمده است؛ یعنی ای پیامبر! به مشرکان بگو: آیا از معبودانی که پرستش میکنید یکی پیدا می‌شود که شما را به سوی راه راست هدایت کند؟ یا سرگردانی را هدایت کند یا راهنمای راه حق بشود؟

«قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ»: به آنها بگو: قطعاً آنها توان آن را ندارند بلکه فقط الله متعال است که گمراهان از راه هدایت را به سوی حق رهبری کرده و منحرفان را ارشاد میکند. و می‌تواند راه را روشن و حق را بیان کند.

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ»: مفسر تفسیر المیسر می‌نویسد: پس کدام یک از این دو گروه آتی به پیروی سزاوارتراند: کسیکه به خاطر علم

تامه، حکمت کامله و قدرت نافذهاش بهسوی حق رهبری میکند؟ یا کسی که به علت جهل، گمراهی و بی‌دانشی توان راهنمایی به سوی حق را ندارد؟ این گروه همان خدایان پنداری شمایند که نه به مقصدی راه می‌برند و نه غیر خویش را هدایت میکنند، بلکه خود نیازمند کسی‌اند که راهنمایی‌شان کند، بناءً نمره‌ها برند و نه راه یافته بلکه تحت هدایت قرار می‌گیرند. «فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (35)»: ای مشرکین! پس دیگر چرا بین الله هدایتگر که جلال و عظمت و کمالش متعالی و بی‌نهایت است و میان این مخلوقات عاجز حیران بینوا، برابری و مساوات قایل می‌شوید؟ بیگمان این حکمی است باطل و قضاوتی است بیداد گرانه و ظالمانه.

وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

و بیشترشان (مشرکان) جز از گمان پیروی نمی‌کنند، حال آنکه گمان، انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند. البته الله به آنچه می‌کنند آگاه است. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ»: مراد این است که بیشتر کافران، نادان و خرافی هستند و تحت تأثیر نصایح اشتباه و غلط‌بت‌ها را می‌پرسند، ولی گروه کمی هم رهبران سیاه دل و آگاهی هستند و بت‌پرستی را به خاطر منافع خود و فریب دیگران پیشه می‌کنند.

«ظَنًّا»: گمان بسیار ضعیف. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»)

تفسیر:

«وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»: باور این گروه مشرک در پرستش بتان، اعتقاد به نفع و زیان رسانی آنان و باور به اینکه آن‌ها نزدیک کننده انسان به حق تعالی‌اند جز از گمان و خیال پیروی نمی‌کنند؛ نه بر این راه و روش باطل دلیل روشنی دارند و نه برهان قاطعی و پیداست که گمان نه در کار بر پاداشتن حق سود و ثمری به همراه دارد و نه در دفع باطل؛ بلکه ناگزیر یقین در کار باید کرد تا از شک شفا حاصل شود و از حیرت، عصمت و پناه؛ «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (36)»: همانا خداوند از کذب و کفری که آنها بر آن قرار دارند، کاملاً آگاه است و به زودی در روز قیامت آنان را در قبال آن مورد محاسبه قرار می‌دهد.

خوانندگان گرامی!

آنچه دارای ارزش واقعی است، «علم» است. گمان قوی و اطمینان نیز اگر مبنای صحیح استوار باشد، ارزش دارد همچون گمانی که از ظاهر آیات و روایات، در شناخت حکم الله (آن هم در مسائل فرعی) برای فقیه حاصل می‌شود. اما گمان در عقیده، اگر منشأ آن تقلید از نیاکان و تعصبات جاهلی باشد، بی‌ارزش است.

مطالعه کننده گرامی!

در آیات (37 الی آیه 44) مبحثی در باره قرآن عظیم الشان، اینکه کلام الهی و معجزه‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم است آغاز می‌یابد، همچنان موضوعاتی در باره: دودستگی مشرکان در برابر قرآن و پیامبر صلی الله علیه وسلم مطالبی را به بیان می‌گیرد.

باید گفت با استناد آیه 20 این سوره مبارکه، مشرکان، قرآن را معجزه نمی‌شمرند و بدین عقیده بودند که: قرآن ساخته‌ی دست پیامبر است. الله متعال در جوابشان می‌فرماید: پیامبر هم، چون سایر مردم، نمیتواند قرآنی از سوی خود بیاورد. سپس به چندین دلیل، شرک مشرکان را در هم کوبید و باطل کرد. باید گفت که در آیات: (37 تا 39) نیز به حقیقتی پایدار و اساسی که قرآن و وحی کلام الهی‌اند اشاره می‌کند و پیامبر کمترین دخالتی در کم و زیاد کردن آن را ندارد.

پس از بیان طعنه‌ها و ایرادهای بی‌جای کافران در مورد وحی و نبوت، خدا به تنندی هشدار میدهد و آنان را به دو دسته تقسیم می‌کند: دسته‌ای که ظاهر قرآن را سخن الله

میدانند؛ اما با این وصف، دشمنی می ورزند و به انکار حقایق میپردازند و دسته ای دیگر به دلیل نادانی و جهل اصلاً آنرا کلام حق نمیشمرند و پیامبر را تکذیب می کنند؛ چون لیاقت ایمان آوردن را در وجود خود نمی بینند و امیدی به اصلاح شدن و هدایتشان نیست. پس به این دلیل، خداوند، آنان را به مجازات اخروی، هشدار می دهد.

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٧﴾

و چنان نیست که این قرآن از جانب غیر الله [و] به دروغ ساخته شده باشد بلکه تصدیق [کننده] آن کتاب‌های آسمانی است که پیش از آن نازل شده‌اند، و تفصیل دهنده کتاب است که در آن هیچ شکی نیست و از سوی پروردگار جهانیان است. (۳۷)

تفسیر:

واقعیت امر چنان است که: جامعیت قرآن و محتوای آن به گونه‌ای است که افتراء و انتساب آن به غیر الله به آن نمی‌چسبد. طوریکه میفرماید: «وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ» و چنان نیست که این قرآن از سوی کسی غیر از الله متعال به دروغ ساخته شده باشد. یعنی: با منطق و عقل و اندیشه‌ی سالم برابر نیست که چنین قرآنی با این شأن والا و این معجزات عظیم، ساخته و پرداخته دیگران، اما منسوب به الله متعال باشد زیرا جز خداوند متعال، هیچکسی بر آوردن نظیر آن توانا نیست.

«وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ»: اما آمده است تا کتاب‌های آسمانی قبل از خود را تصدیق نماید، بصورت کل باید گفت که: کتب آسمانی سلسله‌دساتیر الهی برای عالم بشریت و مؤید یکدیگرند. فقط تفاوت در اجمال و تفصیل محتوای آنهاست.

«وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ»: این قرآن حاوی روشن‌ترین برهان و کامل‌ترین بیان از برنامه شریعت الله متعال و آیین نامه وی برای انسان می‌باشد؛ یعنی: بیانگر همه چیز است، اعم از حلال و حرام و غیر آن از احکامی که بر مردم مقرر گردیده چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «در قرآن خبر پیشینیان و پسینیان شماس است و حکم آنچه در میان شماس است».

«لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (37)» «در آن هیچ شبهه‌ای نیست، از جانب پروردگار عالمیان است» بنابر این، تعجب شما از فرود آوردن آن بر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم کاملاً بی‌مورد است.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾

آیا (کفار مکه) میگویند: آن (قرآن) را به دروغ (به خدا) نسبت داده است؟! بگو: اگر راست می‌گویید، پس یک سوره همانند آن بیاورید، و برای کمک خود هر کسی را که می‌توانید، غیر از الله، طلب کنید، اگر (در دعوی تان) راستگو هستید. (۳۸)

تفسیر:

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ»: «آیا می‌گویند: آن (قرآن) را به دروغ (به خدا) نسبت داده است؟! بگو: اگر راست می‌گویید، پس یک سوره همانند آن بیاورید، و برای کمک خود هر کسی را که می‌توانید، غیر از الله، طلب کنید، اگر (در دعوی تان) راستگو هستید. (۳۸)»

«أَنْ يُفْتَرَىٰ»: این که سر هم کرده شود و به دروغ ساخته باشد. کافران مکه ادعا داشتند که: پیامبر، قرآن را از پیش خود ساخته و آن را به خدا نسبت داده است؟ و او هم بشری مانند خودشان است؟! «وَأَنْ عِبَارَتِ مِنْ دُونِ اللَّهِ»

قرآن برای اثبات اعجاز خود، ساده‌ترین راه را مطرح می‌کند، و آن عبارت از دعوت مردم برای آوردن سوره‌ای مثل آن است. «قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» ای پیامبر! به آنان بگو: اگر انطور است که شما گمان برده‌اید و راستگو می‌باشید، نه تنها مثل کل قرآن، بلکه حتی یک سوره از جنس قرآن در بلاغت و اعجاز، فصاحت و ایجاز، نظم و هدایت، نورانیت و طراوتش بیاورید.

همچنان قرآن عظیم الشان برای مبارزه طلبی، تخفیف و سهولت را برای متهمین کاذب، قایل گردیده و به آوردن یک سوره مثل قرآن هم قانع است.

بدین ترتیب ناتوانی آنان را نشان می‌دهد و بر آنان اقامه‌ی حجت می‌کند. «وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ(38)» و در این راه بر هر کسی از انس و جنّ هم که می‌خواهید توسّل جسته و از آنان یاری بگیرید تا شما را بر ساختن تنها یک سوره مانند قرآن یاری و مساعدت کنند.

امام طبری می‌فرماید: منظور این است: اگر چنان نکنید، بدون شک معلوم میشود شما دروغگو هستید؛ چون محمد صلی الله علیه و سلم یک انسان مانند شما بیشتر نیست، وقتی تمام مردم از آوردن سوره‌ای مانند آن ناتوان باشند، یک نفر از آنها از آوردن تمام آن ناتوان‌تر است. (تفسیر طبری ۱۱۸/۱۱).

باید گفت که: مبارزه طلبی قرآن، مخصوص زمان و مکان معینی و مشخصی نیست، این مبارزه طلبی تا روز قیامت، تا پایان عمر بشر و در همه جای زمین، این درخواست مطرح است. در ضمن قابل یادآوری است که: مبارزه طلبی قرآن، مخصوص عوام الناس نیست، بلکه همه‌ی حقوق دانان، ادیبان، نویسندگان، و نوابغ و غیره علماء را به مبارزه می‌طلبد. در این مبارزه طلبی، امکانات و نفرات خاصی را تعیین نکرده است و در این مبارزه طلبی، حتی مخالفین را تحریک هم نموده و با زیبایی فرموده است: «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» صادق و «اگر راستگو هستید».

ولی مشرکان و معاندان به هنگام شنیدن این سخن منصفانه و این تسلیم جدلی، حتی کلمه‌ای مانند قرآن را هم به میدان آورده نتوانستند بلکه فقط به دامن عنادهای بی‌پایه و لجبازی‌های بی‌پشتوانه‌شان چسبیدند. ابن‌کثیر می‌فرماید: «این سومین مورد از اعلام هم‌آورد طلبی (تحدی) قرآن با مشرکان است و در هر سه جا هم، عجزشان آشکار شد».

خواننده محترم! قرآن عظیم الشان چندین بار بر معجزه بودن کلام الهی و عجز جنّ و انس از آوردن مثل آن و به آوردن نظیر قرآن، یا حتی آیه‌ای همانند آن، تحدی و مبارزه طلبیده است، که شما میتوانید این مبحث را در (آیه 13 سوره‌ی هود (تفسیر احمد) مطالعه فرمایید.

برخی از امتیازات اعجازی قرآن:

قرآن یگانه کتابی است که تهذیب اخلاق، تمدن و معاشرت، حکمت و سیاست، معرفت و روحانیت، تزکیه نفس، تنویر قلوب، خلاصه طرق وصول الی الله، و قوانین انتظام و آسایش خلق الله، در آن پدیدار است.

گنجاندن معارفی بلند در کلماتی کوتاه: مثلاً در مورد زن و مرد تعبیر می‌کند، «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ» (بقره، 187). زنان لباس شما و شما لباس آنها هستید. برای بیان سستی قدرت‌های غیر الهی، آنها را به خانه‌ی عنکبوت تشبیه می‌کند. (عنکبوت، 41) و یا اینکه از آفریدن يك پشه آنان را ناتوان می‌داند. «لَنْ يَخْلُقُوا ذَبَابًا» (حج، 73).

هرگز ساخته و پرداخته‌ی دروغین بشر نیست و از توان بشر بیرون است. قرآن از سوی خدا به وسیله‌ی جبرئیل بر قلب مبارک پیامبر نازل شده است. قرآن، مؤید و مبین کتاب‌های پیشین در اصول دین و فضایل آن است و از رویدادهای آینده خبر می‌دهد. [نور/۵۵]، [فتح/۲۷].

شیرینی کلام و نفوذ: هزار بار هم خوانده شود کهنه نمی‌شود، بلکه هر بار نکته‌ای به دست می‌آید.

آهنگ کلام: طنین و آهنگ کلمات آن، مخصوص است و اگر آیه‌ای از قرآن در میان سخنان هر عرب زبان، یا در میان روایات باشد، مشخص است.

جامعیت قرآن: از برهان تا مثل، از دنیا تا آخرت و نیز مسائل خانوادگی، حقوقی، سیاسی، نظامی، اخلاقی، تاریخی و... را دربر دارد.

از نیازمندیهای انسان از احکام شریعت، دانشهای متعدد هر دو جهان و علم و عقاید و دین خبر می‌دهد.

واقعگرایی: محتوای آن مبتنی بر حدس و گمان نیست. حتی داستان‌هایش مستند و واقعی است.

همه گیر و جهانی: مردم در هر سطح و هر کجا باشند، از آن بهره می‌برند و قرآن به صورت کتاب تخصصی نیست.

ابدی: هرچه از عمر بشر و علوم می‌گذرد، اسرار بیشتری از قرآن کشف میشود. رشد فزاینده: با داشتن بیشترین دشمن و ضربات فراوان، بیشترین رشد را در طول عمر خود داشته است.

معجزه‌ای در دست: این معجزه در دست همه است و از نوع سخن و کلمه است که در اختیار همه است.

هم معجزه و هم کتاب دستور و قانون است.

از فردی درس خوانده و در منطقه‌ای محروم از سواد است.

چیزی به آن افزوده یا از آن کاسته نشده است و مصون از تحریف است.

- شک و تردید در آیات الهی و قرآن، براننده‌ی شان خردمندان نیست.

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿٣٩﴾

(قرآن ساخته بشر نیست) بلکه چیزی را تکذیب کردند که به علم آن آگاهی نداشتند و هنوز تأویلش به آنان نیامده است، این گونه کسانی که پیش از آنان بودند، تکذیب کردند، پس بنگر که سر انجام عاقبت کار ظالمان چگونه شد؟! (۳۹)

تفسیر:

«بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ»: آن مشرکان قرآن کریم را تکذیب کردند، و قبل از این که آن را بفهمند و در آن ببینند، و در این تکذیب خویش، جز به جهل و بی‌دانشی به هیچ اصل و تکیه‌گاه دیگری متمسک نشده. یعنی در همان اولین مرحله شنیدن قرآن پیش از اینکه آنرا بفهمند به تکذیبش مبادرت کرده و آن را رد نمودند؛ زیرا آنها حقایقش را ندانستند؛ و انسان دشمن ندانسته‌های خویش است. در غیر آن اگر آن‌ها قرآن را چنان‌که بایسته فهم آن است می‌فهمیدند قطعاً تصدیق به اعماق دل‌های شان راه می‌یافت.

بصورت کل باید بعرض رسانید که: قرآن از دو جهت کتاب اعجازگری است؛ یکی از جهت اعجاز لفظی و دیگری از جهت اخبار غیبی خود، اما مشرکان قبل از آنکه در اعجاز لفظی آن نگریسته و اخبار غیبی آن را در محک آزمون قرار دهند، به تکذیب آن مبادرت کردند.

«وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ»: حقیقت آنچه در این قرآن بدان وعده داده شده‌اند؛ همچون رستاخیز و جزا، بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب برای‌شان نیامده و به وقوع نپیوسته است.

«كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: مانند امت‌های پیشین نیز همین‌گونه کتاب‌های پیامبران سابق را تکذیب کردند. از فحوای آیات قرآن با تمام وضاحت بر می‌آید که: مخالفت با انبیاء در طول تاریخ، اغلب بر اساس جهل بوده است.

«فَإِنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (39)»: پس ای پیامبر! در این حقیقت تأمل کن که فرجام تکذیب پیشه‌گان و کسانی که با نافرمانی پروردگار خود بر خویشتن ستم کرده‌اند چگونه بوده است، و چسان ما آنها را با انواع مجازات‌ها ویران ساخته‌ایم.

وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبِّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٤٠﴾

و (مردم در مورد قرآن دو گروه اند) بعضی از آنها ایمان به آن می‌آورند و بعضی ایمان نمی‌آورند، و پروردگارت به مفسدان آگاهتر است (و آنها را بهتر می‌شناسد). (۴۰)

تفسیر:

«وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ»: ای محمد! از میان آنان که تو برای آنان

مبعوث شده‌ای کسانی اند که قرآن را تصدیق می‌کنند و از آنان کسانی تکذیب می‌نمایند تا در حال تکذیب با پروردگار خود ملاقات کنند.

«وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ (40)»: و پروردگار تو به آن که استحقاق هدایت را دارد آگاه است و او را هدایت میکند و می‌داند چه کسی استحقاق گمراهی را دارد پس او را گمراه میکند. و به زودی در برابر این عملکرد ناصواب مجازات‌شان خواهد کرد.

وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٤١﴾

و اگر (کافران) تو را تکذیب کردند، پس بگو: عمل من به خودم است، و عمل شما به خود شما است، (من جوابگوی عمل خود و شما جوابگوی عمل خودتان هستید) شما از آنچه من میکنم بیزارید و من هم از آنچه شما می‌کنید بیزارم. (۴۱)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: مردم را نمی‌توان به ایمان آوردن مجبور کرد. وظیفه‌ی پیامبران فقط ارشاد و هدایت است، نه اجبار. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ»: ای پیامبر! اگر باز هم مشرکین تو را تکذیب کردند، به آنان بگو: من جزای عمل خود را می‌یابم و شما نیز جزای عمل خود را، حق باشد یا باطل می‌یابید.

سود و زیان هرکس تنها به خود او برمیگردد. یعنی در مقابل تکذیب کنندگان احساس شکست نکنیم، چون پاداش هدایت و ارشاد را می‌بریم و مخالفان نیز به سزای تکذیب و لجابت خود می‌رسند ولی برنده‌ی این معامله ما هستیم. «لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ»

«أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (41)»: پس نه شما بر آنچه من عمل کرده‌ام مورد مؤاخذه قرار می‌گیرید و نه من از عمل شما مورد باز پرس واقع می‌شوم از این رو هر کس در گروه عمل خویشان است و بر مبنای آن مورد محاسبه قرار خواهد گرفت. یعنی: شما به عمل من مؤاخذه نمی‌شوید و من به عمل شما مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرم.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٢﴾
و برخی از (تکذیب کنندگان کسانی هستند که (به ظاهر) به تو گوش می‌دهند، [ولی گویا نمی‌شنوند] آیا تو می‌توانی کران را بشنوانی؟ اگر چه عقل و خرد نیز نداشته باشند. (۴۲)

تفسیر:

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ»: «و» ای پیامبر صلی الله علیه وسلم «بعضی از آنان کسانی هستند که به سوی تو گوش فرامیدهند» آنگاه که قرآن میخوانی و احکام و برنامه‌های اسلام را تعلیم می‌دهی، اما چه سود که به گوش هوش نمی‌شنوند.

باید گفت که: همه‌ی شنوندگان، حسن نیت ندارند. بلکه در برخی از اوقات انسانهای لجوج برای یافتن بهانه و دستاویز قرار دادن، مکرراً گوش می‌دهند.

با تأسف باید گفت که مریضی قلبی در برخی از انسانها به مرحله ای میرسد که دیگر هدایت و کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم وی را درمان کرده نمیتواند.

«أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ»: ای محمد! تو نمیتوانی انسانی را شنوا کنی که خدا شنوایی را از او گرفته است.

یعنی: به کسانی که فراروی شنوایی‌شان مانعی وجود دارد و این مانع، همان بغض و نفرتی است که آنان را از پذیرفتن حق باز می‌دارد؟ پس هرکس ناشنوا و لایعقل باشد، یقیناً چیزی را نمی‌فهمد و سخنی را که به وی گفته شود، نمی‌شنود.

«وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ (42)»: زیرا آنها از شنیدن فهیمانه و هوشمندانه حق، کر اند؛ بلکه صدا را بدون درک معنی و ندادن راهیابی و راهجویی می‌شنوند. بناءً اگر عقل و شنوایی هر دو باهم یکجا نباشد، دیگر فهم چیزی ناممکن است.

شنیدن (مستقیم یا غیرمستقیم) مهم نیست، آنچه در هدایت مهم است، تعقل و پذیرش است

مفسر این کثیر فرموده است: یعنی سخنان نیک تو و قرآن سودمند را می شنوند، اما امر هدایت آنها در دست تو نیست، پس همانطور که نمی توانی ناشنوا را شنوا کنی، همانطور هم نمی توانی آنان را هدایت کنی مگر این که خدا بخواهد. (مختصر ابن کثیر ۱۹۵/۲).

وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمَىٰ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ ﴿٤٣﴾

واز آنها کسانی اند که به تو مینگرند، آیا تو کوران را اگر چه نبینند راهنمایی کرده می توانی؟ (۴۳)

تفسیر:

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمَىٰ وَ لَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ(43)»: ای پیامبر! و در بین کافران کسانی اند که به سوی تو و به سوی برهان های قاطع رسالتت می نگرند؛ اما کورند و از مشاهدات خود سود نمی گیرند. یعنی انوار هدایتی را که الله متعال به تو نصیب فرموده اند نمی بینند و حقایق را که در عرصه علم نافع و وحی مبارک نزدت وجود دارد، درک نمی کنند.

طوری که قرآن عظیم الشأن در آیات (124-126. سوره طه) میفرماید: «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى... كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى»: گروهی در قیامت، کور محشور می شوند و این نتیجه ی کوردلی و فراموشی آیات الهی در دنیا است و چنین کسانی گویا کورند: پس ای پیامبر! با وجود کوردلی بصیرتشان میتوانی آنها را هدایت کنی؟! آنها را به نابینا تشبیه کرده است؛ چون عملاً از دیدن حق خود را به کوری میزنند.

در طول تاریخ خداوند متعال، بهترین رهبران، بهترین کتب و بهترین دین را برای هدایت مردم فرستاده است، در صورتیکه آن را نپذیرند در حقیقت به حال خودشان ظلم کرده اند. با تأسف باید گفت که اگر انسانها یک بار کور دل شود حتی پیامبران هم نمیتواند تاثیری بر کوردلان داشته باشد.

مفسر شیخ قرطبی میفرماید: منظور تسلی دادن دل پیامبر است؛ یعنی همان طور که نمیتوانی به نابینا بینایی بدهی تا راهیاب شود، همان طور هم نمیتوانی توفیق ایمان را به آنها بدهی. تفسیر قرطبی ۳۴۶/۸).

همچنان مفسران می نویسند: این آیه مبارکه در حقیقت برای؛ تسلیت و دلجویی از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم میباشد.

بلی! اگر طبیب مریضی را ببیند که اصلاً مریض ناعلاج است و امکان بهبود آن وجود ندارد، از وی روی میگرداند و از مشغول شدن به وی صرف نظر میکند پس رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز که طبیب دلها می باشد، باید از این کوردلان بی بصیرت روی برگرداند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٤﴾

یقیناً الله به هیچ وجه به مردم ظلم نمی کند، بلکه مردم به خویشتن ظلم می کنند. (۴۴)

تفسیر:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا»: در حقیقت، الله متعال به هیچ وجه بر مردم ظلم نمی کند، با افزودن گناهی بر گناهان شان که آن را انجام نداده اند، یا با کاستن ثوابی از حسانتی که انجامش داده اند.

«وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ(44)»: آری! نه او ظلم میکند و نه حق کسی را تلف مینماید، بلکه این خود بندگان اند که با تکذیب و عصیان و ظلم و عدوان بر خویش ظلم روا می دارند. بنابر این الله متعال نجاتشان را می خواهد اما آن ها خود در نابودسازی خویش تلاش می ورزند!!

امام طبری میفرماید: این بیانگر آن است که خدا از همان ابتداء و بدون جرم قبلی ایمان را از آنها سلب نکرده است، بلکه آن را به سبب گناهی که مرتکب شده اند از آنها سلب کرده است. بنابر این شایسته است که خدا بر قلب آنها مهر بزند. (طبری ۱۲۰/۱۱).

خواننده محترم!

دنیا با سرعت درگذر است، و بدون شک آزار دیدن مشرکان در هر دو جهان است: بعد از اینکه در آیات قبلی کفار را به بی توجهی و بی تفکری و انکار قرآن به معرفی گرفت، در آیه (45) به مجازات و سزای آخرت در برابر اعمال شان، اشاره میکند. سپس آیه های بعد از آن، الی (آیات 56) زیان و خسران و پشیمانی مشرکان که به معاد اعتقاد ندارند، به بیان گرفته، و از اینکه به سرنوشت بدی مواجه می شوند.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿٤٥﴾

و یاد کن روزی را که الله آنان را (در میدان محشر) گرد می آورد (چنان معلوم خواهد شد که) گویا به قدر ساعتی از روز نمانده اند، (در آن وقت) باهم آشنا میشوند، (و لیکن به یکدیگر نفعی رسانده نتوانند). البته آنانی که دیدار الله را (در روز محشر) تکذیب کردند، سرمایه وجودشان را تباہ نمودند و از راه یافتگان نبودند. (45).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ»: زندگی دنیا، نسبت به روز رستاخیز بسیار اندک است.

«يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ»: در قیامت، مردم یکدیگر را می شناسند.

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا»: زیانکاران واقعی آنانند که با تکذیب قیامت، از بهره های ابدی آخرت محرومند و تنها به لذات دنیوی قانع اند. در حالی که مؤمنان، هم در دنیا از نعمت های الهی کامیابند، هم در آخرت نصیب دارند.

تفسیر آیه:

«وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ»: و روزی که خداوند متعال گروه کافران را برای میعادی که هیچ شکی در آن نیست گرد می آورد یعنی حشر می کند، تا جزای اعمال شان را به تمامی به آنان بپردازد؛ گویی پیش از این گردهمایی جز به اندازه ساعتی از روز در زندگانی دنیا به سر نبرده اند!!

باید یادآور شد که: عظمت روز قیامت چنان است که زندگانی پیش از آن بسیار کوتاه جلوه می کند. این حقیقت در آیات دیگر هم مطرح شده است، از جمله:

«لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا»: (نازعات، 46). گویا در دنیا یا برزخ شبی بیشتر نبودند. «وَتَنظُرُونَ أَن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا» (اسراء، 52): گمان می کنید جز مدت کمی قبل از قیامت نبوده اید.

«إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا» (طه، 103): فکر می کنید جز ده روزی ساکن نبوده اید.

«لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ»: (مؤمنون، 112) فکر می کنید روزی یا پاره ای از روز در دنیا یا برزخ بوده اید.

«مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ» (روم، 54): فکر می کنید يك ساعتی بیشتر نبوده اید.

کوتاهی عمر دنیا، یا به جهت زودگذری آن است، یا به خاطر بهره نگرقتن از زمان و فرصت، یادر مقایسه با عمر آخرت و یا بدان جهت که انسان ها در برزخ گویا در خوابند و پس از بیداری احساس می کنند که زمان اندک بوده است.

به هر حال هم متاع دنیا نسبت به آخرت قلیل است و هم زمانش، چنانکه گویا ساعتی بیش نبوده است.

«يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ»: همانطور که در دنیا بودند، یکدیگر را می شناسند. این آشنایی توبیخ و افتضاح است، یکی به دیگری میگوید: تو مرا اغوا و گمراه کردی. البته این شناسایی، آشنایی محبت و دوستی نیست.

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (45)»: در حقیقت همان ستمکاران که حشر و نشر را تکذیب کردند، ضرر دیدند و در این دنیا توفیق خیر نداشتند.

وَأَمَّا نُرْيِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفِّيكَ فَأَلَيْنَا مَرْجِعَهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ ﴿٤٦﴾

و اگر بعضی از چیز های را که به آنها وعده داده ایم به تو نشان دهیم، یا تو را بمیرانیم، (در هر دو صورت) باز گشت شان به سوی ماست، پس خداوند بر آنچه که می کنند، گواه است. (۴۶)

تفسیر:

«وَأَمَّا نُرْيِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفِّيكَ فَأَلَيْنَا مَرْجِعَهُمْ»: ای محمد! و اگر خداوند متعال بعضی از مصایبی را که بر دشمنانش فرود می آید، به تو نشان دهیم چشمت از این عمل روشن میشود، و اگر قبل از آن مرگ دامن تو را بگیرد، سرانجام آنها در آخرت نزد ما بر میگردند و باید دیر یا زود آنها مجازات شوند.

یعنی اینکه: الله متعال به حساب کافران می رسد و سزای شان را می دهد، چه این زمان و چه زمان دیگر. پس مسلمانان از تأخیر قضای الهی نباید گرفتار یأس و نگرانی شوند. «فَأَلَيْنَا مَرْجِعَهُمْ»: بازگشت همه به سوی الله متعال است و هیچ کس را توان فرار از دادگاه عدل الهی نیست.

«ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ (46)»: خدای سبحان ناظر اعمال و گناهان آنان میباشد؛ یعنی الله متعال گواه بر اعمال ماست، پس به زودی آنان را در قبال آن جزایی تمام عیار خواهد چشاند.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٤٧﴾

و برای هر امتی پیغمبری میباشد، پس وقتی پیامبر شان [در قیامت] به سویشان بیاید، به عدل و انصاف در میانشان فیصله میشود، و هیچ ظلمی به آنها نمیشود. (۴۷)

تفسیر:

از سنت های الهی آن است که هیچ امتی بدون پیامبر نباشد. بناءً برای هر یک از امتی از امت هایی را که پیش گذشته اند؛ پیامبری جهت هدایت آنها مبعوث شده است. همانگونه که محمد صلی الله علیه وسلم را به سوی امتش فرستاد. پس چون پیامبر پیامش را نزد امتش ببرد و حجت را بر آنان اقامه کند آنگاه الله متعال در میان شان به طور عادلانه فیصله کرده برای باورمندان مؤمن، ثواب و به کافران عذاب می چشاند. یا معنی این است: وقتی پیامبرشان در آخرت باید؛ جزای هر کس بدون ظلم بروی واقع خواهد شد بنابراین هیچ مؤمنی نابود نشده و هیچ تکذیب پیشه ای نجات نخواهد یافت؛ بلکه کیفری مناسب با جرم خود دریافت خواهد کرد.

امام مجاهد گفته است: یعنی روز قیامت در بین آنان به عدالت حکم می شود. ابن کثیر فرموده است: اعمالنامه هر ملتی با حضور پیامبرش در پیشگاه خدا عرضه میشود و پیامبر ناظر آن است و فرشته های نگهبان نیز شهادت اند. (مختصر ابن کثیر ۱۹۶/۲).

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾

و (مشرکان) [به صورتی مسخره آمیز] میگویند: این وعده [آمدن قیامت و محاسبه اعمال] چه زمانی است، اگر راستگویید؟ (۴۸).

تفسیر:

کفار بارها بطور تمسخر و استهزاء، از انبیاء میپرسیدند که اگر راست میگویید، زمان قهر خدا چه وقت است؟! قیامت چه وقت برپا خواهد شد؟ در شب یا در روز؟ پس اگر تو ای پیامبر، و پیروان باورمندت در این ادعا که قیامت حتماً روی خواهد داد راستگو هستید، اینک به ما از وقت تعیین شده اش خبر دهید!!

این سؤال تحقیرآمیز، نوعی تقویت دل برای آنعده از اشخاصی بود که: تحت تأثیر آنها قرار می گرفتند. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم مأمور شدند تا اینگونه به آنان جواب فرماید:

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٤٩﴾

بگو: «من برای خودم مالک هیچ زبانی و سودی نیستم، جز آنچه خدا بخواهد، برای هر امتی سر اجلی است، پس چون اجلشان برسد، نه ساعت تأخیر شود و نه ساعتی پیش افتد. (۴۹)»

تفسیر:

هیچکس حتی انبیاء، از پیش خود قدرتی و مالکیتی ندارد. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا»: ای پیامبر! به کافران بگو: من بنده مأموری هستم که برای خود سود و زبانی را در اختیار ندارم، همه این‌ها تنها در اختیار خداوند متعال است؛ هر چه را بخواهد بر من و بر شما مقدر می‌کند.

در آیهی قبل، خواندیم که فرمود: برای هر امتی «رسول» بود، در اینجا برای هر امتی «اجل» است. شاید بتوان گفت: فرارسیدن زمان شقاوت یا سعادت هر قومی وابسته به پیروی از رسول یا بی‌اعتنایی به اوست.

«لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا»: نشانه‌ی صداقت پیامبر صلی الله علیه وسلم، گفتن است. «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ»: مگر این که خدا بخواهد چنان قدرتی داشته باشم، پس من چگونه می‌توانم عذابی که شما خواستار تعجیل آن هستید انجام دهم؟! «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ»: برای هر عصر، هر نسل، هر امت، هر دولت و هر ملتی اجلی است

زمان معین، پس چون اجل موعودشان فرا رسد؛ آن نسل؛ فنا شده، آن امت؛ نابود گشته، آن دولت؛ ساقط گردیده و آن ملت از صحنه روزگار بر می‌افتد؛ مهلت دادن به امت‌ها، از سنت‌های الهی است. پس ای تکذیب‌کنندگان! به نزول عذاب شتاب نه ورزید.

«إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (49)»: وقتی موقع وزمان نابودی آنها فرا برسد، برای آنان ممکن نیست یک ساعت آن را به تأخیر بیندازند و مهلت بیابند، و یا آن را پیش بیندازند؛ چون حکم و قضای خدا در موقع خود تحقق می‌پذیرد و اجرا می‌شود.

مقدرات امت‌ها، بر اساس سنت‌های الهی است و تقدیم و تأخیر در آن وجود ندارد. پس نباید در مقدرات الهی شتاب کنیم.

امام شوکانی در تفسیر «فتح القدير» میفرماید: «در این آیه، درسی بس بزرگ و هشداري بس بلیغ برای کسانی است که خوی و عادتشان بر آن قرار گرفته که رسول الله صلی الله علیه وسلم را پیوسته به فریادرسی بخوانند و در هنگام نزول حوادث و مصایبی که جز الله سبحان هیچکس دیگری بر دفع آن قادر نیست، به آن حضرت صلی الله علیه وسلم استغاثه (التماس، الحاح، تضرع، زاری، فزع، گریه، مدد طلبی) کند.

همچنین در این آیه مبارکه، درسی بس بزرگ و هشداري بس بلیغ برای کسانی است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم چیزهایی را می‌طلبند که جز الله متعال، کس دیگری به برآوردن آن قادر نیست زیرا مقام حاجت‌خواهی، مقام رب العالمین است. اینان طلب حاجت از خدای پرورنده آفریننده دهنده بازدارنده روزی رسان را فرو گذاشته و به جای آن یا به جناب رسول الله صلی الله علیه وسلم یا به دیگر اموات متوسل می‌گردند و تحقق مراد خویش را از آنان می‌طلبند. چگونه است که اینان از مخالفتی که با معنی لا اله الا الله در آنان حلول کرده، دست بر نداشته گاهی این اموات را راسا و بالاستقلال به فریاد می‌طلبند و گاهی همراه با ذات ذوالجلال و شکی نیست که شیطان با این وسیله، به «گمراه ساختن» بسیاری از این امت متوسل گردیده است «وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»: (آنان می‌پندارند که این کار نیکی است که انجامش می‌دهند) «کهف/104». پس بر این مصیبت عظمی انا لله و انا الیه راجعون می‌گوییم». (بنقل تفسیر انوار القرآن)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيِّنَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ﴿٥٠﴾

بگو: (ای پیغمبر) مرا خبر دهید؛ اگر عذاب او شب یا روز به شما بیاید، [چه قدرتی بر دفع آن دارید؟] پس مجرمان (کافران) بخاطر چه چیز عذاب را به زودی می خواهند؟ (۵۰)

تفسیر:

باید گفت که: وقوع قهر الهی، ناگهانی است و وقوع آن شب و روز نمیخواهد، طوریکه میفرماید: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا»: به آن تکذیب کنندگان بگو: اگر عذاب الله متعال در شب نازل شود یا در روز، برای شما چه سودی دارد؟ ای پیامبر! به کافران بگو: به من خبر دهید که اگر خداوند عذابش را در شب یا روزی فرود آورد، شما از شتابخواهی آن چه سودی می برید حال آنکه عذاب امری ناخوشایند است که دل ها از آن نفرت داشته و سرشت ها آن را بر نمی تابند؛

«مَا ذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (50)»: استقهام برای ایجاد خوف و ترس است؛ پس موجب و مقتضای شتاب خواهی شما برای عذاب چیست؟! بناءً برای خردمند، با احتمال عذاب باید احتیاط کند، نه شتاب مشرکان همواره خواهان تسریع در عذاب الهی بوده اند.

أَنْتُمْ إِذَا مَا وَقَعَ أَمْنُكُمْ بِهِ الْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۵۱)
سپس آیا هنگامی که عذاب تحقق یابد به درستی و حق بودنش ایمان می آورید؟ [در لحظه فرا رسیدن عذاب به شما گفته می شود: حالا و ایمان؟! [این همان عذابی است] که همواره به رسیدن آن شتاب ورزیدید! (۵۱)

تفسیر:

«ثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ أَمْنُكُمْ بِهِ»: در کلام چیزی حذف شده است و تقدیر آن چنین است: آیا بعد از آنکه عذاب و مجازات خدا بر شما واقع شد، به آن ایمان می آورند؟ پس وقتی زمان عذاب فرا برسد و آن را با چشمان خود ببینید در آن موقع ایمان چه سودی دارد؟ در آن موقع ایمان آوردن هیچ فایده ای ندارد.

مفسر طبری در این مورد فرموده است: یعنی ای مشرکین! وقتی با عذاب روبرو بشوید آن را تصدیق می کنید در صورتی که در آن موقع تصدیق برایتان سودی ندارد. (طبری ۱۲۲/۱۱).

«الآنَ وَ قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (51)»: آری! شما از روی دروغ پنداشتن عذاب و دور پنداشتن نزول آن و تنها از سر عناد و سرسختی آن را به شتاب درخواست کردید.

ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْرُونَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۵۲)
باز (در روز قیامت) به ظالمان گفته شود عذاب ابدی را بچشید، آیا جز به آنچه کسب می کردید (در دنیا) سزا داده می شوید. (۵۲)

تفسیر:

هدف از عذاب در آیهی قبل، سزای الهی در دنیا بود و در این آیه مبارکه، عذاب رستاخیز مطرح است، لذا فرمود: «ذُوقُوا» و فرمود: «يَذُوقُونَ» طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ»: سپس به کسانی که با شرک و معصی برخویشتن ظلم و ستم کرده اند گفته می شود: عذاب سخت همیشگی در آتش دوزخ را به عنوان جزایی بر اعمال بد کفر آلود و تکذیب گرانه خود که در عین حال نبردی آشکار علیه خدا و پیامبرش بود، جُزْءَهُ جُزْءَهُ بچشید.

وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قَوْلِي وَإِنَّ لِحَقِّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵۳)
از تو می پرسند آیا آن (وعده مجازات الهی) حق است؟ بگو آری و قسم به پروردگرم که آن البته حق است، و شما (الله را از فرستادن آن عذاب) عاجز کننده نیستید. (۵۳)

تفسیر:

«وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ»: ای محمد! کافران در مورد عذاب قیامت از تو می پرسند که: آیا آن عذاب راست است و در وقوعش شکی نیست؟

طوری که عین حکم در (آیه 8 سوره طور) نیز آمده است: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ» قطعاً عذاب الهی واقع خواهد شد و هیچ مانعی جلوگیری در آن نیست.

«قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ»: به آنان بگو: آری! قسم به پروردگارم که راست است و هیچ شکی در آن نیست، «وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (53)»: و شما نمی‌توانید الله متعال را در مانده کنید که شما را بعد از مرگتان برنیا نگیزد و مجازت نکند؛ زیرا او بر این کار تواناست و شما در زیر ملک و تحت تصرف و فرمانش قرار دارید.

با فرار یا امتناع ورزیدن نمی‌توانید الله متعال را ناتوان سازید، بلکه شما در قبضه‌ی قدرت او قرار دارید. (و گویا به این معنی است: نمی‌توانید از عذاب فرار کنید بلکه هر کجا باشید عذاب شما را فرا می‌گیرد. تفسیر طبری.)

ابن‌کثیر می‌گوید: «این یکی از سه موردی است که خداوند متعال در آن، بر وقوع روز آخرت سوگند یاد کرده است».

وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۵۴)

و اگر (بالفرض) برای هر کسی که ظالم کرده است، اگر تمام آنچه در زمین است داشته می‌بود، حتماً آن را برای نجات خود می‌پرداخت. و چون عذاب الله را ببینند پنهانی اظهار ندامت می‌کنند و در میان آنان به عدل و انصاف فیصله می‌گردد، و بر آنها ظلم نمی‌شود. (۵۴)

تفسیر:

ملاحظه می‌نمایم که: حبّ نفس، قوی‌ترین غریزه‌ی ای که در بین انسانها وجود دارد، زیرا حاضر است همه‌ی هستی را برای نجات خود فدا و قربان کند طوری که می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ»: و اگر برای هر کسی که به الله کفر ورزیده، تمام آنچه در زمین از پول و سرمایه و جود دارد می‌بود و این امکان برایش وجود می‌داشت که آن همه را برای باز خرید خود از عذاب الله متعال در روز قیامت بپردازد قطعاً چنین می‌کرد، لیکن هرگز فدیة و شفاعتی از کافران پذیرفته نمی‌شود و برای‌شان یار و یآوری نیست.

قابل تذکر و یادآوری است که فدیة دادن برای نجات از عذاب، در سایر آیاتی قرآنی نیز مطرح گردیده است: از جمله در (آیه‌ی 18 سوره رعد و آیه 47 سوره زمر) نام برد طوری که آمده است در همین هردو سوره آمده است: «مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدُوا بِهِ»: (اگر هر آنچه در زمین است و مانند آن را با آن داشته باشند، قطعاً حاضرند آن را (برای رهایی خود از عذاب) فدیة بدهند، همچنین در سوره‌ی معارج می‌فرماید: مجرم دوست دارد آن روز، همه‌ی فرزندان، همسر، برادر و فامیل و آنچه را در زمین است فدیة دهد تا نجات یابد، اما پذیرفته نمی‌شود. (معارج، 11-15).

سپس از تأسف و پشیمانی آنها خبر داده و می‌فرماید: «وَ أَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ» وقتی عذاب را با چشم سر خود دیدند، تأسف و پشیمانی را در دل پنهان میکنند.

در تفسیر جلالین آمده است: یعنی رؤسا و سران آنها از بیم این که مبادا در این رهگذر رسوا شوند آن را از ضعیفانی که آنها را گمراه کرده‌اند پنهان میکنند. (تفسیر جلالین ۱۹۲/۲). همچنان در البحر آمده است: به این علت پشیمانی را مکتوم می‌دارند که چیزی را می‌بینند که به ذهنشان خطور نکرده بود و حسابی برای آن باز نکرده بودند. پس قدرت گریه و فریاد را از دست میدهند همانطور که کسی که به طرفدار اعدام برده می‌شود نمی‌تواند لب به سخن بگشاید و بهت زده می‌شود.

ولی بعد از ورود در عذاب می‌گویند: «يَحْسَرَتْنَا عَلَى مَا فَرَطْنَا فِيهَا» [الأنعام: 31]. «ای دریغ بر ما، بر آنچه درباره آن کوتاهی کردیم» و بدین‌گونه، آنچه را که پنهان کرده بودند، آشکار می‌کنند.

«وَفُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (54)»: «و میان آنها» یعنی: میان مؤمنان و کافران، یا میان رؤسا و پیروان شان «به قسط» یعنی به عدل «فیصله می شود و بر آنان ظلم نمی شود».

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (55)

آگاه باشید! مسلماً آنچه در آسمان ها و زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی الله است. آگاه باشید که وعده الله حق است، ولی بیشترشان [این حقایق را] نمی دانند. (55)

تفسیر:

«أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: «الا» کلمه‌ی تنبیه و آگاهی است و شنونده را متنبه میسازد و در اول کلام می آید؛ یعنی آگاه باشید چه چیزی به شما می گویم: هرچه در آسمان ها و زمین قرار دارد، از آن خداست و هیچ کس در آن دخل و قدرتی ندارد، فقط خدا خالق و مالک است. (بنقل از صفوای التفسیر)

«أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (55)»: بدانید که در حقیقت روز قیامت و صواب و عقاب در آنکه الله متعال و قوعش را وعده داده است حق است و در آن هیچ شکی وجود ندارد، یعنی: وعده او خواه ناخواه شدنی و تحقق یابتنی است، لیکن بیشتر مردم نسبت به این امر جاهل اند، بدان ایمان نیاورده و حقیقت آن را درک نمی کنند.

هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (56)

او است که زنده می کند و می میراند و به سوی او باز می گردید. (56)

تفسیر:

حیات و مرگ و سرانجام کار همه به دست الله و به سوی اوست، تنها الله متعال است که مردگان را زنده کرده و زندگان را می میراند، تنها اوست که از عدم به هستی می آورد. پس همانگونه که زنده ساختن بعد از میراندن او را عاجز نمی گرداند همچنان میراندن پس از زنده کردن نیز او را ناتوان نمی سازد. سپس مردگان به سوی او باز می گردند تا آنان را بعد از اعمال شان مورد حسابرسی قرار دهد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (57 الی 64) در باره اهداف قرآن، گونه ای دیگر در اثبات وحی و نبوت، مواظبت کردن و احاطه ی علم خدا بر تمام هستی و بر بندگانش، و در مورد اینکه دوستان خدا کیستند؟، بحث بعمل می آورد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ (57)

ای مردم (جهان)؛ به راستی که برای شما از جانب پروردگارتان موعظه ای آمد، و شفای برای آنچه در سینه هاست و هدایت و رحمتی برای مؤمنان است. (57)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَوْعِظَةٌ»: پند و اندرز. «شِفَاءٌ»: بهبودی. و تداوی. «الصُّدُور»: سینه ها. هدف از آن دل هائی است که در سینه ها است (حج / 46).

در جسم انسان دو کانون وجود دارد به نام: «قلب» و «مغز» که هر کدام مظهر بخشی از اعمال روانی اند.

مسائلی که برای روح اتفاق می افتد، تا اندازه ای در این دو مرکز نمودار و برای انسان ها آشکار می گردد. این است که آنچه به روح مربوط باشد بیشتر به قلب و مغز نسبت داده می شود. «شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ»: مراد پاکسازی روح از رذائل اخلاقی است. (تفسیر نور).

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ»: آیه مبارکه در خطاب به تمام بشریت

است؛ ای مردم! به یقین الله متعال قرآن را به عنوان بزرگترین اندرز برای شما فرود آورده است. این کتاب شمارا به سوی هدایت و رهنمایی نموده و از دنائت و پستی بر حذر می‌دارد. پس در قرآن بزرگترین اندرزها، و لاترین سفارش‌ها و سودبارترین رهنمودهاست. اما برای کسانی که بینایی باطن‌شان سالم و چراغ خردشان پرتو افکن است. «مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ»: معنی اصلی موعظه و وعظ، بیان کردن چیزهایی است که با شنیدن آنها برای انسان رقت قلب پدید آید و در او تأثیر گذارد به طوری که متوجه ذات باری تعالی شود، پرده دنیا به کنار رفته تصویر وحشتناک آخرت پدیدار گردد. قرآن عظیم‌الشان با نهایت بلاغت، از ابتدا تا انتها، بیانگر همین موعظه نیکوست که در آن هر جا یادآوری وعده، وعید، ثواب، عذاب، پیروزی دنیا و آخرت و عدم پیروزی توأم بیان شده است. علاوه بر آن، اعجاز بیان قرآن که در دگرگون ساختن دلها بی نظیر است، مبین همین معنی است.

و قید «من ربکم» در آیه مبارکه با موعظه، مقام و عظمت قرآن را بیشتر بالا برده است از آن معلوم می‌گردد که این وعظ از انسان عاجز و ناتوانی ساخته نیست زیرا که اختیار نفع و ضرر یا ثواب و عذاب را ندارد. تنها گفتار رب العالمین است که عاری از اشتباه و نقص است. و در انجام وعید و وعده خود کاملاً تواناست.

«وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ»: در قرآن تداوی و معالجه امراض شک و شرک و نفاق و شهوات و شبهات است. یعنی: قرآن شکوک و شبهاتی را که بر شکاکان چیره می‌شود، معالجه نموده و پوچی و ناروایی عقاید باطل را اثبات می‌کند.

واقعیست همین است که قرآن کریم «شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ»، یعنی مایه‌ی پاکی روح و قلب از آفات روحی است. زیرا امراض روحی سخت‌تر از امراض جسمی است و هنر قرآن نیز در همین شفا بخشی به امراض روحی است.

معنی «شفاء» زایل شدن مرض است و «صدر» جمع صدر است که به معنی سینه می‌باشد و مراد از آن قلب است. مقصود این که قرآن کریم معالجه پیروزمند امراض دلها و نسخه اکسیر صحت و شفاست.

حضرت حسن بصری (رح) فرموده است که از این صفت قرآن، معلوم شد که آن شفای بخصوص امراض قلوب است و معالجه امراض جسمانی نیست. [روح المعانی].

ولی اسر مفسران بدین عقیده اند که: در حقیقت قرآن شفای هر مرض است فرق نمی‌کند چه مرض قلبی باشد و یا امراض روانی. بدلیل اینکه خطرات امراض روانی از امراض جسمانی به مراتب بیشتر و خطرناکتر است و معالجه آن هم کار هر کس نیست. لذا در اینجا تنها امراض روانی و قلبی ذکر شدند و این مستلزم این نیست که برای امراض جسمانی شفایی وجود ندارد.

روایات حدیث و تجربیات بی شمار علمای امت بر این گواه اند که آن چنان که قرآن کریم برای امراض قلبی اکسیر اعظم است برای امراض جسمانی نیز، بهترین معالج به شمار می‌آید.

از حضرت ابو سعید خدری روایت شده است که شخصی در خدمت رسول کریم حاضر شد و عرض کرد که: در سینه من درد است. آن جناب؟ فرمود که قرآن بخوان، زیرا خدا تعالی فرموده: «شفاء لما فی الصدور»، یعنی همه امراض که درون سینه هاست قرآن یگانه معالج آنهاست. (روح المعانی از ابن مردویه) هم چنین از حضرت واثله بن أسقع روایت شده است که شخصی در خدمت حضرت رسول اکرم حاضر شد و عرض کرد که در گلویم درد احساس می‌کنم آن حضرت به او نیز فرمود که: قرآن بخوان. علمای امت از بعضی روایات و آثار و از بعضی تجربیات خویش خواص و فواید آیات قرآنی را در کتابهای مستقل جمع کرده اند در کتاب «خواص قرآنی» امام غزالی در این باره مشهور و معروف است که حضرت حکیم الامت مولانا اشرف علی تهانوی آنرا به نام «اعمال قرآنی» تلخیص فرموده است و مشاهدات و تجربیات به قدری هستند که نمی‌توان آنها را

نکار کرد که آیات مختلف قرآن در معالجه امراض گوناگون جسمانی شفای کامل قرار گرفته اند. البته این ضروری است که هدف اصلی از نزول قرآن ازاله امراض روح است و در ضمن برای امراض جسمانی نیز بهترین معالج است. (تفسیر معارف القرآن: مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

«وَهُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ (57)»: «و هدایتی است» یعنی: ارشاد و رهنمودی است برای کسانی که از آن پیروی کرده اند.

قرآن برای همه‌ی مردم موعظه است، ولی تنها گروه حق‌پذیر، مشمول هدایت و رحمت الهی میشوند. قرآن در برگرفته تمام مساحت رشد و بالندگی و تمام گستره کمال و برانندگی است، ولی طوری که یادآور شدیم برای کسانی که از آن پیروی کرده و در آیاتش تدبیر نمایند این کتاب از آسان‌ترین دروازه به سرای صواب راهنمون می‌شود. این کتاب برای کسانی که به چلچراغ هدایتش بیاویزند، رحمتی است بی‌پایان؛ ایشان را از کجی‌ها نگاه داشته و از پرتگاه‌های هلاک نجات میدهد، از گمراهی عافیت بخشیده و از نگویندگی و تیره‌روزی دور میگرداند. اما همه این امتیازات مخصوص کسانی است که آن را تصدیق کرده و باورمندانه و نیرومند به آن تمسک جویند و با عشق و اشتیاق به آن روی آورند.

صاحب تفسیر کشاف (به فتح کاف و تشدید شین) گفته است: قرآن یعنی کتابی جامع و در بر گیرنده‌ی تمام این فواید ارزشمند است و پند و یادآوری توحید را برایشان در بر دارد، و مرض و فساد عقیده را شفا می‌دهد و انسان را به سوی حق می‌خواند و برای مؤمنین رحمت است.

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ (۵۸)

بگو: به فضل و رحمت الله است که مسلمانان باید به آن شادمان شوند. و این از هر چه (از مال و متاع دنیا) جمع می‌کنند بهتر است. (۵۸)

تفسیر:

فضل خداوند، قرآن و رحمت وی اسلام است!

ابن عباس (رض) میفرماید: فضل خدا یعنی قرآن و رحمتش یعنی اسلام. (تفسیر کشاف ۳۵۳/۲). یعنی به این «قرآن و اسلام» که از جانب او آمده است، شاد و خرم باشید که شایسته‌تر همان است که به آن شاد و مسرور شوند.

«فَلْيَفْرَحُوا»: به قانونی همچون قرآن که شفا، موعظه، هدایت و رحمت است افتخار کنیم که از همه‌ی قوانین بشری برتر و والاتر است.

مفسر «تفسیر المیسر» دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر آیه «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا»: مینویسد: ای پیامبر! به تمام بشر بگو: بدان الله متعال از وحی مبارک، آیات روشن‌گر و حکمت‌های والا و بلیغ بر سرور و سالار اولاد آدم علیه السلام نازل کرده شاد باشید؛ زیرا این ره آورد ارمغان آور فضل و شرف، عزت و نجات، رحمت و استقامتی است پناه بخش از هر کجی و هوی و هلاکت. پس مراد از «فضل» در آیه کریمه: رهبری و پیشاهنگی و فزونی و سعادت و سالاری است؛ و مراد از «رحمت»: عصمت و نجات و توبه است. با «فضل» به بزرگترین نعمت‌ها دست می‌یابید و با «رحمت» از همه نکبت‌ها به سلامت می‌مانید این است همان دستاوردی که سزد تا بدان شادمان بود نه به خرده بهره‌های ناچیز ناپایدار از رونق افتاده و رمق باخته، و نه به شکوفه‌های دنیای فانی گذار که بردگان درهم و دینار، شیدای آن و کوته بینان سبک خرد بی‌خبر از حقیقت پیام‌های منزله خدای یگانه قهار، عاشق دلباخته و بی‌قرار آنند.

«هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ (58)»: از تمام آنچه در دنیا جمع می‌کنند و از زیبایی‌های ناپایدار و نعمت‌های تمام‌شدنی، بهتر همین است؛ چون همان‌طور که در حدیث آمده است: دنیا و آنچه که در آن قرار دارند، ارزش بال‌پشهای ندارند.

باید گفت: نعمت‌های مادی، گاهی سبب فتنه و فساد شده و زود گذر است، ولی نعمت‌های معنوی، پایدار و سبب رشد است.

همچنان در حدیث شریف به روایت انس (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «الله متعال بر پیشانی کسی که او را به اسلام هدایت کرده و به او قرآن را آموخته ولی او از فقر و فاقه شکایت می‌کند تا روزی که او را ملاقات کند فقر را می‌نویسد. آنگاه این آیه کریمه را تلاوت کردند: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ۝۵۸» [یونس: 58].»

و در نهایت باید گفت: نعمت‌های معنوی، برتر از تمام نعمت‌های مادی جهان ما است. «خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ»: (کسی که بهره‌ای از قرآن دارد، نباید از فقر و تنگدستی خود و دارایی دیگران غمگین باشد).

نقاط برجسته آیات 57 و 58:

بصور کل باید گفت که: خطاب این آیات متبرکه، به همه ی مردم است که خداوند کتابی جامع و کامل و مملو از اندرز و سفارش نیکو را که موجب اصلاح رفتار و کردار گردد و انسان را از پلیدیها باز دارد به آنان عطا کرده که شفا بخش دلها و روانها، برطرف کننده‌ی شک و شبهه ها و راهنمای راستین به سوی حق و یقین و راه راست و سعادت هر دو جهان است که به طور موجز این کتاب، ویژگیهای چهارگانه‌ی زیر را دارد:

1- قرآن، در واقع اندرز و راهنمای نیکوست. (آل عمران: 138).
2- شفافبخش دلها و آرام بخش روانها و زداینده‌ی شک، دورویی، کفر، بی باوری و کینه و دشمنی است. (اسراء آیه: 82).

3- هر کس بخوهد، قرآن او را به سوی حق و راه راست هدایت می کند تا به منزل خوشبختی دست یابد. (سوره فصلت آیه 44).

4- قرآن، سراسر رحمت است، به ویژه مؤمنان پارسا و خیرخواه را از چاه نادانی و تیرگی های زمانه به سوی نور و ایمان، راهنمای و هدایت مینماید... (بلد 17).

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ اللَّهُ أَدْنَىٰ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ ﴿٥٩﴾

بگو: به من خبر دهید که آنچه خدا از رزق و روزی برای شما نازل کرده پس (چرا) بعضی آن را حرام و بعضی آن را حلال قرار داده اید؟ بگو: آیا الله این حرام و حلال کردن را به شما اجازه داده یا بر الله دروغ می بندید؟! (و پیش خود تحریم و تحلیل می‌کنید). (۵۹).

تفسیر:

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ»: خطاب به کفار عرب است؛ یعنی بگو: ای مشرکین! از رزق حلالی که خدا به شما داده است، مرا با خبر سازید.
«فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَ حَلَالًا»: بعضی را حرام کرده و بعضی را مانند بحیره و سایبه و میته، حلال کرده‌اید.

ابن عباس (رض) گفته است: به منظور تقبیح است که بحائر و سوائب و حرث و انعام را حلال و حرام می‌کردند. (مختصر این کثیر ۱۹۸/۲).

«قُلْ اللَّهُ أَدْنَىٰ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ (59)»: ای محمد! به آنها بگو: به من بگویید آیا از جانب خدا به شما اجازه‌ی تحلیل داده شده است و شما فرمان او را اجرا می‌کنید، یا این که فقط افترای محض است که به صاحب عزت و جلال نسبت می دهید؟

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ»: خطاب به کفار عرب است؛ یعنی بگو ای پیامبر! به این گروه کفار فجار بگو: به من از رزق حلالی که الله متعال به شما داده است، خبر دهید، که چرا بخشی از آنرا حرام و بخشی از آن را حلال گردانیده‌اید، درحالیکه حرام ساختن و حلال ساختن، فقط حق الله متعال است.

قابل یادآوری است که مشرکان این حلال و حرام ساختن را در گوشت چهار پایان اعمال می‌کردند، برخی از آن را حلال و بعضی را بدون حجّت و برهان درستی حرام گردانیدند.

ابن عباس (رض) گفته است: به منظور تقبیح است که بحائر و سوائب و حرث و انعام را حلال و حرام می‌کردند. مختصر ابن کثیر ۱۹۸/۲.

قابل یادآوری است که: مثالهای از حلال و حرام و به اصطلاح تحریم های بی دلیل مشرکان، در (آیهی 103 سوره مائده) نیز بیان گردیده است. طوریکه میفرماید: «مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ» آنان سهمی از کشاورزی خود را برای بت‌ها و بتکده‌ها قرار داده و بر خود حرام می‌کردند و یا آنچه را در شکم حیوانات بود، برای مرد‌ها حلال و برای زنان حرام میدانستند؛ «وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَرْوَاجِنَا» (انعام، 139).

ولی قرآن عظیم الشان همهی اینها را افتراء بر الله متعال و ناروا بحساب آورده، طوریکه میفرماید: «قُلْ اللَّهُ أَزِينٌ لَكُمْ أَمْ عَلَىٰ اللَّهِ تَفْتَرُونَ (59)» ای محمد! به آنها بگو: آیا به راستی الله قانونگزاری در امر حرام سازی و حلال سازی را برای شما روا شناخته است؟ یا که بر الله متعال دروغ و باطلی می‌بندید و از روی بهتان و افتراء محض چنین ادعایی در میان می‌افکنید؟

به من بگویید آیا از جانب خدا به شما اجازه‌ی تحلیل داده شده است و شما فرمان او را اجرا می‌کنید، یا این که فقط افترای محض است که به صاحب عزت و جلال نسبت می‌دهید؟ باید یادآور شد که: آیه متبرکه 59 و آیه مبارکه 20 برای مشرکان منکر وحی، دلایلی می‌آورد تا در برابرش به ناحق نپردازند، قاعده‌ی تشریح و قانونگذاری عملی در مورد تحریم و تحلیل، مخصوص پروردگار باعظمت است. و هرکس دخالت کند و پای کج نهد، جز دروغ و افتراء، کاری نکرده است.

پس، آنچه که مشرکان از محصول و چهار پایان خود، سهم الله و سهم بتان را جدا میکردند و به زعم خود، وضع قانون، در دست آنان است، راهی نادرست در پیش گرفته بودند که غرض توضیح بیشتر توجه خوانندگان را به آیه‌های (103 سوره مائده) و آیات متبرکه: (136، 138، 139 و 144 سوره انعام) و (آیه: 116 / سوره نحل) جلب می‌دارم.

در ضمن قابل تذکر میدانم: قانون اصلی و کلی در خوردنی‌ها حلال بودن آن است، مگر آنکه حرمت آن از طریق وحی به اثبات رسیده باشد. در تطبیق احکام شرعی نباید قبل حکم شارع حکم صادر کرد، که در نتیجه حرام الله را حلال کرد، و حلال‌ها را در جمله حرام بحساب آورد. وضع قانون بدعت‌آمیز و باز آنرا به الله متعال نسبت دادن، جرم و گناه است.

وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَدُوٌّ فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦٠﴾

و کسانی که بر الله دروغ می‌بنند، گمانشان به روز قیامت چیست؟ بی تردید خدا نسبت به همه مردم، صاحب فضل و احسان است، ولی بیشترشان سپاس نمی‌گزارند. (۶۰)

تفسیر:

«وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: آنهایکه بر الله متعال دروغ می‌بنند، و از خود چیزی را حلال و چیزی را حرام معرفی می‌نمایند، چه گمان می‌کنند؟ که در آن روز با آنان چه خواهد شد؟ آیا در برابر جرم عظیم افترا بر خدای سبحان، همین‌طور بدون مجازات رها خواهند گشت؟ نباید فراموش کرد که: افترا و تهمت بستن به الله متعال، مجازات شدید دارد.

نباید به مهلت دادن خدا در دنیا مغرور شویم و از دادگاه قیامت غفلت کنیم.

قابل یادآوری است که: تحریم نعمت‌های حلال الهی، هم محرومیت دنیوی دارد، هم شرمندگی و عقوبت در قیامت.

«إِنَّ اللَّهَ لَدُوٌّ فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ»: همانا خداوند متعال خدا بر مردم صاحب فضل است، زیرا به آنان عقل و خرد بخشیده و در کنار آن، کتاب‌های آسمانی را نازل نموده و پیامبران علیهم

السلام را به سویشان فرستاده و حلال و حرام را برایشان تبیین کرده «ولی» با این همه این فضل واحسانها «و لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (60)» اما اکثر آنها شکر نعمت را به جا نمی آورند بلکه ناسپاس و کافر و منکرند. و شریعت وی را به بازی می گیرند.

نباید فراموش کنیم که: نعمت‌ها، فضل خداست نه طلب ما، پس باید سپاسگذار باشیم، تحریم کردن و حرام شدن حلال‌های الهی، نوعی ناسپاسی از پروردگار با عظمت است.

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (٦١)

و در هیچ کار (و حالی) نباشی، (تو ای انسان) و هیچ بخشی از قرآن را تلاوت نمیکنی، و هیچ عملی را انجام نمی دهی، مگر اینکه ما (حاضر و) گواه بر شما هستیم، هنگامی که در آن (عمل) وارد می شوید، و به اندازه ذره ای در زمین و آسمان از پروردگارت پنهان نمی ماند، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن مگر اینکه (همه آنها) در کتابی روشن (لوح محفوظ، ثبت) است. (٦١)

تفسیر:

«وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ»: خطاب به حضرت محمد صلی الله علیه و سلم است؛ یعنی در هر کاری دخالت کنی و هر عملی را انجام دهی، «وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ»: و هر چه از کتاب خدا را بخوانی، «وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ»: و شما ای انسان! هر عملی را که انجام دهید، خیر باشد یا شر، «إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ»: وقتی شما سرگرم آن هستید و به آن مشغولید ما ناظر و مراقب هستیم و اعمال شما را ثبت می‌کنیم.

«وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ»: از پروردگارت چیزی مخفی و پنهان نمی شود، «مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ»: به اندازه‌ی یک ذره یا یک مورچه‌ی کوچک در تمام کائنات و در میان همه‌ی موجودات، «وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (61)»: نه کوچکتر از اتم و نه بزرگتر از آن، مگر این که برای ما و نزد ما معلوم و مسجل است و در لوح محفوظ ثبت است.

مفسر امام طبری در تفسیر خویش می نویسد: آیه خبر می‌دهد که کوچکترین چیز و کم وزن ترین موجود و بزرگتر از آن بر خدا پوشیده نیست. پس ای مردم! عملتان در جهت کسب رضایت خدا باشد، و بدانید ما آن را حساب کرده و بر مبنای آن برایتان جزا تعیین می‌کنیم. (تفسیر طبری ۱۳۰/۱۱).

همچنان شیخ عبدالرؤف مخلص هروی در تفسیر آیه مبارکه در «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: «و نمی باشی» ای پیامبر صلی الله علیه وسلم «در هیچ شغلی» یعنی: در هیچ کاری از کارهایی که برایت پیش می‌آید، «و نمی‌خوانی هیچ آیه‌ای از قرآن را که از سوی باری تعالی آمده» یعنی: در این حال، آیات قرآن را برای اعلام چگونگی حکم آن کار، به امتت نمی‌خوانی تا حکم آنها با خواندنت دانسته شود «و شما هیچ عملی نمی‌کنید» خطاب برای رسول الله صلی الله علیه وسلم و امت ایشان است «مگر اینکه ما بر شما گواهییم» شما را می‌بینیم و از شما می‌شنویم «آنگاه که بدان مبادرت می‌ورزید» به‌گفتار و کردار «و هم وزن ذره‌ای، نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست» «ذره»: موریانه سرخ رنگ، یا کوچکترین جزء از اجزای ماده است «و نه کوچکتر از آن» یعنی: کوچکتر از ذره، همچون اجزای اتم (الکترون، پروتون و نوترون) «و نه بزرگتر» از آن «چیزی نیست، مگر اینکه» آن چیز نزد خدا «در کتابی روشن» که لوح محفوظ است «نوشته شده است» پس چگونه از او پنهان می‌ماند!؟

هدف از اعلام این حقایق، اولاً: رد بر کسانی است که می‌پندارند؛ خدای متعال به جزئیات دانا نیست، ثانیاً: رساندن اهل خرد به این نتیجه منطقی است که فقط دارندة چنین اوصافی شایسته آن است که حلال و حرام وضع کند و به یگانگی مورد پرستش قرار گیرد.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾

آگاه باشید! یقیناً بر دوستان الله (مردمانی که اعمال نیک انجام می‌دهند) هیچ ترسی نیست و (در روز قیامت) آنها غمگین نمی‌شوند. (٦٢)

تفسیر:

در این آیه مبارکه خصوصیات اولیای الله را بازگو نموده و میفرماید شعار آنان این است که «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا...» (انسان، 10) و نتیجه‌ی این خوف، تقواست و ثمره‌ی تقوا: «لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ» (انبیاء، 103): طوری که در آیه مبارکه آمده است: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»: این عدم خوف اولیای الله، هم در دنیاست و هم در آخرت.

«لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ»: آگاه باشید و بدانید ای انسان! بر اولیای الله دستداران خدا نه بیمی است» (اولیاء الله: دوستان خدا): نخبگان و برگزیدگان از مؤمنانند که گویی با طاعت خدای سبحان و پرهیز از معصیت وی، به او نزدیک شده‌اند پس بر این گروه نه در هنگامه رستاخیز و حشر و نشر و عرصات قیامت، بیمی است چرا که خدای متعال ضمانت کرده است که ایشان از از خوف و ترس آن روز در امان باشند.

نه به ایشان آزاری میرسد، و نه بر آنچه از بهره‌های دنیا از دست داده‌اند محزون میشوند؛ زیرا حق تعالی سعادت و رضای همراه با نعمت‌های پایدار و پاداش عظیم را برای شان تضمین نموده است. پس کسی که خواستار زندگی پاکیزه، رستگاری ابدی و پیروزی همیشگی است باید به طاعت الله متعال و تمسک به راه و روش رسول الله صلی الله علیه وسلم چنگ بزند؛ زیرا دوستی و ولایت الله متعال آینه‌دار کمال عزت، تمام فلاح و سعادت، نهایت فوز و منت‌های رشد و سلامت است.

الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾

(این دوستان الله) کسانی‌اند که ایمان آورده‌اند و از الله می‌ترسند و تقوی پیشه کرده‌اند. (٦٣)

تفسیر:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (63): این اولیای الهی؛ کسانی‌اند که الله متعال به حیث پروردگار، معبود و مقصود خویش ایمان آورده، بناءً به اوامرش عمل کرده، از نواهیش اجتناب ورزیده، پیامبرش را تصدیق نموده و او را در تمام امور خویش پیشوا و نمونه قرار داده‌اند. اینان از حق تعالی در تمام امور خود پروا داشته‌اند؛ زیرا هدف از عمل شان در گستره طاعت، فقط طلب رضای الهی و منظورشان از ترک معصیت، ترس از عذابش بوده است.

و در حدیث آمده است: خداوند بندگانی دارد که نه پیامبرند و نه شهید، در روز قیامت پیامبران و شهدا به منزلت آنها در نزد خدا رشک می‌برند. به پیامبر گفتند: به ما بگو: آنها چه کسانی هستند؟ تا ما هم محبت آنها را داشته باشیم. فرمود: آنها جمعی هستند که به خاطر جلب رضایت خدا افرادی را دوست دارند که از خویشاوندان آنها نیستند و در این راستا امید دریافت مالی هم ندارند. به خدا قسم سیمای آنان پرفروغ است و بر منبرها و سکوه‌های نورین قرار دارند، موقعی که مردم در هراسند آنها بیمی ندارند، و زمانی که مردم غمگین و محزونند، آنها غمی ندارند. آنگاه چنین خواند: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ...» (تفسیر طبری 132/11).

لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٦٤﴾

آنان را در زندگی دنیا و آخرت مژده و بشارت است، و عده‌های الهی تخلف ناپذیر است، و این رستگاری بزرگی است. (٦٤)

تفسیر:

«لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ»: چیزی دارند که در دو دنیا آنها را شاد

میگرداند؛ چون ملائکه در حال احتضار بشارت رضایت الله متعال را به آنها میدهند و مژده می دهند که در آخرت باغ های پر نعمت و کامیابی عظیم دارند. (بعضی از مفسرین می گویند: بشارت دنیوی آنان همان «رؤیای صالحه» است که مؤمن آن را می بیند. همچنان که این مسأله در حدیثی که حاکم آن را روایت کرده وارد شده است. طبری میگوید: بشارت به دو صورت حاصل می شود؛ یکی از طریق «رؤیای صالحه» و دومی از طریق فرشتگان به هنگام قبض روح).

دکتر عایض بن عبدالله القرني مفسر «تفسیر المیسر» در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: برای این اولیای مخلص وارسته راستگو، از جانب الله متعال در زندگی دنیا بشارتی است بزرگ بدان چه حق تعالی از سعادت و زندگی پاکیزه، امنیت، رضا و مقبولیت، خوشنامی و آراستگی احوال، سامان یابی امور، ثبات، نظم و صلاح برای شان میسر و آماده ساخته است. و برای شان در آخرت نیز بشارتی است بزرگ؛ با غفران ذنوب، پوشاندن عیوب و همجواری ذات علام الغیوب در بهشت های پر ناز و نعمت، در جایگاهی فاخر و بلند و در رستگاری عظیم. این وعده ای است تغییر ناپذیر از سوی حق تعالی که هرگز دگرگون نمی شود. به راستی دستاورد شان که رسیدن به بزرگترین پیروزی در ستیغ آمان ها و بر بام بلند آرزوهاست؛ دستاوردی است عظیم؛ زیرا نجات از هر امر ناخوش آیند و رسیدن به هر امر دوست داشتنی، کمال مطلوب و کامیابی بزرگ برای هر انسان است. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (65 الی 70) در مورد اینکه عزت و قدرت و برتری، از آن الله متعال است؛ همچنان اهمیت شب و روز، و اینکه الله فرزندی ندارد، بحث بعمل می آورد.

وَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦٥﴾

و گفتار [بی اساس و تبلیغات ناروای] مخالفان، تو را غمگین نکند؛ زیرا همه عزت و توانمندی کاملاً برای الله است؛ و او شنوای داناست. (٦٥)

تفسیر:

کفار به پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت شاعر، کاهن، ساحر و مجنون میدادند، علاوه بر اینها، گاهی می گفتند: او بر ما امتیازی ندارد، بلکه انسانی مثل ماست. «إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا» (ابراهیم، 10)؛ گاهی می گفتند: حرف های او را گروهی ساخته و پرداخته و به او القا می کنند. «أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ» (فرقان، 4)؛ گاهی می گفتند: ما نیز اگر بخواهیم مثل قرآن را می آوریم. «لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا» (انفال، 31)؛ و گاهی می گفتند: حرف های او داستان های پیشینیان است. «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (نحل، 24) و در باره ی پیروان او نیز می گفتند: آنان افراد فرو مایه ای هستند. «مَا تَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا أَنْ يَنْفِرُوا» (هود، 27). ولی اراده ی پروردگار با عظمت بر این است که در برابر آن همه تحقیرها، توهین ها و تمسخرها، پیامبر و مؤمنان عزیز باشند.

«عزّت»: به معنای نفوذ ناپذیری است. هم خداوند چنین است، هم پیامبر، هم مؤمنان، «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ 8» (سوره منافقون) و هم مکتب. «وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ» (فصلت، 41). خداوند متعال میفرماید: هدف تبلیغات دشمن، تحقیر دین و امت اسلامی است، ولی خداوند پیامبر را دلداری داده و کفار را به این هدف نمیرساند. طوریکه میفرماید: «وَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ» ای محمد! از این که آنان تو را تکذیب میکنند و میگویند: توفرساده ی خدا نیستی، و سخنی میگویند که متضمن طعن و تکذیب و عیبجویی تو و دین توست، افسرده و غمگین مشو!

از فحوای آیه مبارکه می آموزیم که: مؤمن نباید تحت تأثیر تبلیغات مسموم و تمسخر آمیز کفار و دشمنان اسلام قرارگیرد و احساس ضعف رابخود راه دهد. در این هیچ جای شکی نیست که: خداوند متعال پشتیبان اولیای خویش است و پیروزی مکتب و پیامبران را تضمین کرده است. طوریکه در (آیه 21 / سوره مجادله) میخوانیم:

«كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ 21»:(خداوند حکم کرده است که همانا من و پیامبرانم (بر کافران و منافقان) چیره خواهیم شد. همانا خداوند قدرتمند شکست ناپذیر است.) بناءً باید گفت که: عزت، به دست الله است و این عزت با گفته‌ها و تبلیغات مسموم آمیز این و آن از بین نمی‌رود و نمی‌شکند.

طوری‌که پروردگار با عظمت ما میفرماید: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (65): زیرا الله سبحان و تعالی هم در الوهیت و هم در ربوبیت یگانه است، (او را است) کمال مطلق، نیروی غالب، غنای تام و تمام، قدرت برتر و خلل ناپذیر، حکمت بالغه و رحمت واسعه و او شنوای هر سخن و دانا به هر عمل است.

سخنان بندگانش را می‌شنود و به احوال‌شان دانا است پس آنان را در برابر آن جزا می‌دهد.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿٦٦﴾

آگاه باشید! یقیناً هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است در سيطره مالکیت و فرمانروایی الله است؛ و کسانی که به جای الله معبودانی را می‌پرستند، از حق پیروی نمی‌کنند؛ آنان [در این پرستش] فقط از گمان و ظن پیروی می‌کنند، و کارشان جز تخمین و دروغ نیست. (۶۶)

تفسیر:

نباید فراموش کنیم که: همه ملک خدای اند، چگونه مملوک را شریک مالک قرار می‌دهید؟ طوری‌که میفرماید: «أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ» آگاه باشید که تمام ساکنین آسمان‌ها و زمین اعم از فرشتگان، جن، انس، حیوان، نبات و جماد همه خلق الله متعال، ملک وی و تحت تصرف و تدبیرش هستند و کسی از دایره ملک وی خارج نیست. «وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ»: آن مشرکان درحقیقت معبودانی غیر از خدا را شریک خدا نمیدانند بلکه گمان میبرند آنها برایشان شفاعت کرده یا برای آنان سودی دارند در صورتی که برای آنان زیان و سودی ندارند.

«إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ»: مشرکان منطق و پایگاه علمی ندارند. فقط از گمان باطل خود پیروی می‌کنند.

«وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (66)»: «و آنان جز دروغگو نیستند» یعنی: آنان به حدس و گمان، معبودات باطل را شرکای الله سبحان و تعالی فرض می‌کنند، درحالی‌که این حدس و گمان، فرضیه‌ای باطل و دروغی محض است. مشرکان از خیالات و اوهام خود پیروی می‌کنند، نه از شرکای الهی، چون خداوند شریک ندارد. پس آنان دروغ می‌گویند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لَتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٦٧﴾

اوست آن ذاتی که برای شما شب را آفریده تا در آن آرام بگیرید و روز را روشن [گردانید] بی گمان در این [امر] برای مردمی که می‌شنوند (کلام الله را) دلائل واضح است. (۶۷)

تفسیر:

درآیهی قبل اشاره به مالکیت خداوند و در این آیه مبارکه به تدبیر حکیمانه‌ی او در نظام هستی اشاره بعمل آمده است: طوری‌که میفرماید: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لَتَسْكُنُوا فِيهِ» یادآوری قدرت کامل الله متعال است؛ یعنی ای انسان! تنها الله متعال است که شب را برای تان آفرید و آن را بستری آماده برای استراحت، خواب خوش و آرام بخشتان از رنج کسب و کار روزانه و مشغله روزگار، و رهایی از خستگی و سختی حاصل از طلب معاش قرار داده است.

پیدایش شب و روز، با تدبیر و با هدف بهره‌گیری انسان و حکیمانه برنامهریزی شده است.

در قرآن آرامش روحی، با عناوینی همچون: تلاوت قرآن، تهجد، تسبیح الهی، قنوت، سجود و شب زنده داری مطرح شده است، (سوره های: آل عمران، 113؛ اسراء، 79؛ طه، 130؛ زمر، 9 و مزمل، 2). اما آرامش جسمی، با خواب و استراحت است.

«وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا»: «و روز را روشن» و روشنگر «گردانید» که در آن دیدنی‌ها، آشکار و قابل رؤیت میشوند و در نتیجه، انسان‌ها در این عرصه‌گاه روشن، به کار و تلاش منفعت بار پرداخته اسباب و اوضاع زندگی و معیشت خویش را سامان می‌بخشند.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (67)»: همانا در نشانه روز و شب و آنچه که در آن از شگفتی‌های قدرت و کمال حکمت وجود دارد، دلایلی است روشن و برهان‌هایی است آشکار بر اینکه تنها خداوند متعال مستحق پرستش می‌باشد. و کسانی که حجت‌ها را به گوش جان می‌شنوند و در آن اندیشیده و به مقتضای آنکه عبودیت خالصانه برای خدای یکتا و یگانه است عمل می‌کنند، همانان‌اند که از این نشانه‌ها بهره می‌برند و بس.

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْعَنِّي لهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (٦٨)

[مشرکان بر پایه گمان واهی خود] گفتند: خدا برای خود فرزندی گرفته است!! (پس فرزند الله را عبادت باید کرد) او پاک و منزّه است و او (از هر مخلوقی) بی‌نیاز است. هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است، در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست؛ نزد شما بر این ادعا [ی پوچ] هیچ دلیل و برهانی نیست، آیا چیزی را از روی جهل و نادانی به خدا نسبت می‌دهید؟! (٦٨).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَدًا»: فرزند. فرزندان. این کلمه هم برای مفرد و هم برای جمع مورد استعمال قرار می‌گیرد. هدف از آن ملائیکه به گفته کافران (نحل / 57) و عیسی و عزیر به گفته مسیحیان و یهودیان است (توبه/30). (تفسیر نوردکتر مصطفی خرم دل)

تفسیر:

«قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا»: یهود و نصاری به خدا فرزند نسبت می‌دهند. (آنها چه احمقند! چیزی را به الله نسبت میدهند که راهبان را از آن منزّه می‌دارند و گمان میکنند مقدس هستند و ازدواج نمی‌کنند) و میگویند: عزیر پسر الله است یعنی یهود «عزیر» را پسر الله می‌دانند و مسیحیان «عیسی» را فرزند الله دادند. و طوریکه در فوق یادآور شدیم؛ کفار مکه می‌گفتند: فرشته‌ها دختران الله می‌باشند.

«سُبْحَانَهُ هُوَ الْعَنِّي»: خدای سبحان از این افتراها برتر، پاک و منزّه است؛ بناءً نه به همسری نیاز دارد، نه به فرزندی و نه به منفعت کسی. او از ما سوای خود بی‌نیاز است حال آنکه ماسوایش همه به وی محتاج‌اند.

الله متعال، نه از تنهایی وحشت دارد تا فرزندی برای انس بگیرد، نه وارثی می‌خواهد تا فرزندی بگیرد، نه محتاج به مددکار دارد تا معاون بگیرد و نه برای بقای نوع، نیاز به فرزند دارد.

«لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»: تمام موجودات آسمان‌ها و زمین و ملک او میباشند. «إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا»: «شما را بر این ادعا» که الله متعال دارای فرزند است «هیچ حجتی نیست» و هیچ دلیل و برهانی بر این ادعا ندارید.

«أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (68)»: «آیا چیزی را که نمی‌دانید» بی‌پشتوانه علم و حجت و برهان «به دروغ بر خدا افترا می‌بندید؟» و با نسبت دادن شریک و اولاد به او دروغ می‌گویید؟ بدین ترتیب به سبب جهل و نادانیشان آنها را توبیخ کرده است.

یادداشت:

عزیر یا به زبان عبری عزرا همان شخصی است که دین یهود را تجدید نمود و تورات را بعد از آن که در واقعه بخت النصر پادشاه بابل و تسخیر بلاد یهود و ویران نمودن معبد و سوزاندن کتاب‌های ایشان به کلی از بین رفت دوباره آن را به صورت کتابی به رشته

تحریر در آورد.

قُلْ إِنَّ الدِّينَ يَفْتَرُونُ عَلَى اللَّهِ الكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿٦٩﴾

بگو: یقیناً کسانی که بر الله دروغ می بندند، یقیناً کامیاب نمی شوند. (۶۹)

تفسیر:

بگو ای پیامبر! در حقیقت کسانی که با گرفتن شریک یا نسبت دادن فرزند و همسر به خدای سبحان بر وی ادعایی دروغین می بندند، آنها هرگز از عذابش نجاتی نداشته و به رضایش دست نمی یابند. بنابر این نه به مطلوب میرسند و نه از ترس و هراس ایمن اند.

مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾
در دنیا [متاعی آنان از دروغ بستن] متاعی [اندک] است؛ آنگاه بازگشتشان به سوی ماست؛ باز عذاب سخت را به سبب کفری که می ورزیدند به آنها می چشائیم. (۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«متاع» و «متعّه»، به بهره گیری کوتاه مدت گفته میشود. از آنجا که بهره گیری انسان از دنیا و نعمت های آن کوتاه است، لذا قرآن در مورد امور دنیوی تعبیر «متاع» را به کار برده است.

تفسیر:

«متاع في الدنيا، نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ»: کامیابی موقت اگر عذاب دائمی در پی داشته باشد، بی ارزش است.

«متاع في الدنيا»: بی گمان این گروه کافر در این زندگی دنیا و در مدت حیات از متاعی زودگذر همانند بهره مندی چهارپایان بهره مند می شوند؛ زیرا کسی که بی ایمان زندگی کند بی شک شبیه حیوان است، «ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ» سپس برای محاسبه و مجازات پیش ما بر خواهند گشت.

«ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (70)»: «سپس بازگشتشان به سوی ماست» با مرگ «آنگاه به سزای آنکه کفر می ورزیدند، به آنان عذاب سخت می چشائیم» یعنی: افتراءکنندگان را به سبب کفرشان که علی چون دروغ بستن بر خدای سبحان در پشت سر آن قرار دارد، به عذابی ابدی معذب میکنیم.

خواننده محترم!

سؤال اگر افتراءکنندگان رستگار نمی شوند، پس چرا در زندگی مادی آنان را در رفاه بیشتری می بینیم؟

جواب: همین است که: این رفاه و کامیابی شان در دنیا موقتی است، «متاع في الدنيا» ولی سزا و مجازات اصلی شان در آخرت و زمانی است که به سوی الله متعال بازگردند.

دروس حاصله از آیات (68 الی 70):

در آیات متبرکه (68 الی 70) به دو امر مهم اشاره بعمل آمده است:

1- دلایل بطلان سخن مشرکان و یهودیان و ترسایان که گویند: خدا برای خود فرزند برگزیده است، (مریم آیات 88 الی 95).

2- این دروغ پردازی و نسبت ناروا، شایان شان پروردگار نیست. آن دلایل، عبارتند از:

1- پاک و مقدس بودن ذات آفریدگار از داشتن زن و فرزند و شریک و همتا. [سوره ی توحید]. راستی را، این دروغ باقیها بسیار ابلهانه و جاهلانه است.

2- خداوند از همه کس و همه چیز بی نیاز است و ماسوی، نیازمند اویند.

3- تمام هستی ملک و پدیده ی اوست. پس چگونه ممکن است از پدیده ی خود فرزند برگزیند و این فرزند چه سودی به او میرساند، حال آن که بقای همه ی موجودات به ذات او بستگی دارد.

4- هیچ گونه دلیل بر درستی گفتار خود ندارند و این ادعای بی دلیل، بی پایه و بنیان است.

5- چیزهای بی اساس را برای اثبات نسبت دادن فرزند به الله به هم بافیده اند در صورتی که وجود فرزند مقتضی هم جنس و همانند بودن است و خدا نیز از این صفت منه است و همانند و همتا ندارد.

باور داشتن به اینکه الله متعال، فرزند دارد، باوری ابلهانه و احمقانه و دلیلش کوتاه بینی در جهان بینی است. آن کس که چنین فکر میکند به قانون زاد و ولد توجه ندارد. زاد و ولد انسان برای تکمیل نسبی نقص انسانی است که الله متعال چنین نقصی ندارد. انسان می میرد و فرزند، سلاله ی او را تداوم می بخشد. انسان پیر و کهنسال و ناتوان میگردد، فرزند، نیرویی است جوان و جای او را پر می کند.

انسان در زندگی به یار و پشتیبان نیازمند است که فرزند در این شرایط مددکار اوست. و...؛ اما ذات پاک پروردگار از همه ی اینها پری و بی نیاز است. پس وجود فرزند برای خدا منتفی است؛ چون به چیزی نیازمند نیست.

خوانندگان محترم!

پس از بیان دلایل توحید و بی همتایی خدا، رسالت و نبوت و معاد، پاداش روز قیامت و دروغ شمردن شبهه های مشرکان و دشمنی آنان با پیامبر صلی الله علیه وسلم که در آیات متذکر بیان یافت. اینک در آیات (71 الی 74) این سوره به قصه ی برخی از پیامبران اشاره بعمل آمده است، تا موجب دلداری و تسلی پیامبر صلی الله علیه وسلم گردیده و در نتیجه مشکلات و سختی ها و ناملایماتی که برایش پیش می آید آسان و قابل تحمل شود. و از جانب دیگر اعمال و کردار ناپسند پیشینیان، گوشزدی برای مشرکان باشد و از فرجام بد دروغ پردازان آگاه شوند.

داستان و قصه های پیامبران روایت شده در این سوره:

- 1- قصه ی حضرت نوح علیه السلام و قومش.
 - 2- قصه ی حضرت موسی علیه السلام و هارون و فرعون.
 - 3- قصه ی حضرت یونس علیه السلام و قومش.
- باید گفت که در هر یک از این قصه ها برای اشخاصیکه عبرت بگیرند، پند و اندرز نهفته است و برای کسانی که متذکر شوند، تذکر و یادآوری وجود دارد.

وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ ﴿٧١﴾

قصه و داستان [پر فایده و عبرت آموز] نوح را برای آنان بخوان، آنگاه که به قوم خود گفت: ای قوم من! اگر اقامت طولانی من میان شما و پند و اندرز من به وسیله آیات الله، بر شما سخت و دشوار است [از هیچ کاری بر ضد من کوتاهی نکنید] من بر الله توکل کردم، لذا شما تصمیم قاطع بگیرید همراهی شریکان خویش، باز کارتان بر شما پوشیده نباشد. باز آنچه را که می خواهید در حق من انجام دهید، دریغ نکنید و مرا مهلت ندهید. (71)

تفسیر:

باید گفت که: مطلع ساختن مردم از اخبار مهم و مفیدگذشته و تاریخ و فلسفه ی آن، از وظایف رهبران الهی است.

طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ» ای محمد! خبر نوح علیه السلام و قوم تکذیب کننده اش را بر کافران بخوان؛ تا معلوم گردد که رستگاری حقیقی نصیب مکذبان و مفتریان نیست. تبختر و تابش آنها روزی چند بیش نمی باشد؛ عاقبت به هلاک جاوید منته میشوند. مکیان از شنیدن داستان نوح (ع) عبرت گیرند، و بدانند اگر از دشمنی و تکذیب خاتم الانبیاء- صلی الله علیه وسلم - و از شرک خود باز نمی آیند، سرانجام آنها مانند مکذبان قوم نوح خواهد بود!

«إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ: روزی که به قوم منکر و معاند خود گفت: ای قوم من، اگر اقامت من» در میان شما «و اندرز دادن من به آیات خدا» یعنی آیات تکوینی و تنزیلی وی «بر شما سخت و گران آمده است».

ملاحظه می شود که انبیاء از مردم و با مردم بودند و حتی تا آخرین لحظه با مخالفان خود برخورد عاطفی داشتند.

«مَقَامِي وَ تَذَكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ»: ماندن و توقف طولانی من و این که شما را به وسیله آیات خدا می ترسانم و برحذر می دارم، و تصمیم به قتل و اخراج من گرفته اید. «فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ» من «بر خدا توکل کرده ام» بنابر این، روش شما را جز با توکل بر الله متعال، به شیوه دیگری جواب نداده و بی باک از عملکرد شما، به راه دعوت خویش ادامه می دهم. «فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ»: تصمیم خود را بگیرید و شرکای خود را به طلبید، و برای نیرنگ زدن به من هر تدبیری را که می خواهید بیندیشید.

انبیاء علیه السلام با توکل به الله، قدرت های مخالف را تحقیر و به مؤمنان شجاعت می دادند و همه قدرت ها را پوچ می شمردند.

«ثُمَّ لَإَيُّكُمْ أَمْرُكُمْ عَلَيَّكُمْ غُمَّةٌ» «باز کارتان بر شما پوشیده نباشد» یعنی: در توطئه علیه من، هیچ پرده پوشی نکرده و هر تصمیمی که علیه من می گیرید، به طور آشکار و عریان بگیرید.

«ثُمَّ أَقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تَنْظُرُونَ(71)»: تاریخ ادیان به اثبات رسانیده است که: انبیاء علیهم السلام از شهادت ترسی نداشتند، طوریکه نوح علیه السلام، با تمام قوت اعلان داشتند؛ هر کاری که در مورد من می خواهید انجام دهید دریغ نورزید «ومهلتم ندهید» بلکه در کارتان تعجیل هم کنید و آنچه می خواهید با من انجام دهید زیرا من از شما هیچ پروایی ندارم و می دانم که از دست شما هیچ کاری هم آمدنی نیست.

این سخن نوح علیه السلام، از روی اعتماد و اطمینان کامل وی را به نصرت پروردگارش و اهمیت ندادن و بی پروایی وی به تهدیدهای قومش بود.

ابو سعود گفته است: از این رو آنان را چنین مخاطب قرار داده است تا عدم مبالات خود را نشان دهد و اطمینان خود را به وعده و حمایت خدا بنمایاند.

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأَمْرٌ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٧٢﴾

اگر [از قبول دعوت من] روی بگردانید [خود زیان کرده اید] من از شما [در برابر ابلاغ رسالت من] مزدی نمی خواهم؛ مزد من فقط بر عهده الله است و مأمورم که از تسلیم شدگان [در برابر فرمان های حق] باشم. (۷۲)

تفسیر:

«الْمُسْلِمِينَ»: مطیعان و فرمانبرداران. تسلیم کنندگان خود به الله متعال.

قبل از همه باید گفت: نگرانی ها اغلب یا به خاطر جان است، و یا هم به خاطر مال و اولاد. در آیهی قبلی، بیم و خوف نداشتن پیامبران از توطئه دشمنان در مورد جان خود مطرح شد، و در این آیه مبارکه بی توقعی آنان نسبت به مال و پاداش از سوی مردم است. طوریکه میفرماید: «فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ»: اگر از پندها، موعظه ها و نصایح من روگردان شوید، به این علت نیست که من از شما پاداشی خواسته و شما امتناع ورزیده باشید، بلکه ناشی از شقاوت و گمراهی خودتان می باشد.

باید گفت: انبیاء هیچگونه اجرت از مردم نمی خواستند، نه مال، نه خدمات و امثال آن. «إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ»: پاداش من جز بر عهده الله متعال است و فقط اوست که اجر و ثواب مرا عنایت می نماید، فرق نمیکند که ایمان آورید و چه روی گردانید در مقابل تبلیغ

رسالت جز از خدا ثواب و پاداشی نمی‌جویم، و نصیحتم فقط به خاطر رضایت خدا بوده؛ نه به خاطر غرضی از اغراض دنیا.

«وَأْمُرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (72)»: «و دستور یافته‌ام که از مسلمانان باشم» یعنی: از اهل تسلیم و از اهل اسلام باشم، اسلامی که دین همه انبیای علیهم السلام است، هر چند شریعت‌هایشان متنوع و متعدد باشد.

بناءً باید گفت: کسیکه می‌خواهد مردم را به تسلیم الله متعال وادارد باید خودش تسلیم باشد.
فَكَذَّبُوهُ فَجَبَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذِرِينَ (73)

اما آنها او را تکذیب کردند و ما او و کسانی را که با او در کشتی بودند [از آن توفان مُهلک] نجات دادیم، آنها را جانشین (و وارث کافران) قرار دادیم و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند غرق نمودیم پس بین عاقبت کار آنها که انذار شدند (و به انذار الهی اهمیت ندادند) چگونه بود؟! (73)

تفسیر:

برخی از مفسران در تفاسیر خویش مطابق روایات تاریخی می‌نویسند که یاران نوح علیه السلام به هشتاد نفر می‌رسیدند و تعداد کافران بینهایت زیاد بودند، اما به امداد و استعانت الهی، کافران نابود و مؤمنان وارث زمین گشتند.

همچنان در این آیه مبارکه، به فرجام نیک مؤمنان و هلاکت مخالفان دعوت انبیاء اشاره بعمل آمده می‌فرماید: «فَكَذَّبُوهُ فَجَبَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ»: پس قوم نوح رسالتش را تکذیب کرده، یعنی: قوم نوح علیهم السلام به تکذیب خود استمرار از فرمانش سرپیچیدند. سر انجام الله متعال او و مؤمنان همراهش را در کشتی از طوفان نجات داد و تکذیب پیشگان را به وسیله طوفان غرق ساخت. ملاحظه نمودیم که در نهایت امر، پیروزی با اهل ایمان است و رسوایی با اهل کفر و شرک.

قابل یادآوری است که: تنها ایمان کافی نیست، بلکه در جنب ایمان همراهی و همگامی با رهبران الهی لازم است تا به نجات برسیم. طوریکه ملاحظه می‌داریم که در آیه مبارکه «مَنْ مَعَهُ» به جای «آمَنُوا بِهِ» آمده است.

«وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ»: مؤمنان پیرو او را در زمین مستقر کرده و آنان را جانشین غرق شدگان قرار دادیم.

«وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»: از سنت‌های الهی، همین است که در ابتدا مُهلت می‌دهد و سپس قهر و غضب بر عاصیان است. طوریکه در آیه مبارکه می‌فرماید: «و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند» از کفار معاند، مخالف و دشمن با نوح علیهم السلام آنان را به وسیله طوفان غرق کردیم. به یاد داشته باشید: نتیجه‌ی اصرار بر کفر و بیراهه رفتن، همانا هلاکت است.

«فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذِرِينَ (73)»: پس ای محمد! بنگر سرانجام آنان که پیامبران خود را تکذیب کردند چگونه شد؟ یعنی: پایان کارشان چه عبرت انگیز بود؟ وما با دروغ پردازان حضرات پیامبران، این چنین می‌کنیم. منظور تسلی خاطر پیامبر و برحذر داشتن کفار مکه است از این که مبادا بلایی به سر آنها بیاید که به سر پیشینیان آمد. تاریخ مفید و سازنده آن است که به طرفداران حق دلگرم می‌دهد و پیروان باطل را مورد تهدید قرار دهد.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ (74)

سپس بعد از نوح، پیامبرانی را به سوی قومشان فرستادیم، پس به آنها دلائل واضح آوردند، اما ایشان هرگز آماده آن نبودند که به آنچه که قبلاً تکذیب نموده بودند، ایمان بیاورند. این طور ما بر دل‌های متجاوزان مهر [بدبختی] می‌زنیم. (74)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رُسُلًا»: پیغمبران فراوان و بزرگواری. تنوین آن برای تکثیر و تفخیم است.
«كَذَالِكَ»: بدین شیوه. از این راه. یعنی: تجاوزهای پیاپی به حریم احکام الهی وحق و حقیقت، کم‌کم قوه تشخیص را از متجاوزان می‌گیرد و کارشان به جایی میرسد که سرکشی و بغاوت و عصیانگری برای ایشان طبیعت ثانوی میشود، به گونه‌ای که دیگر در مقابل هیچ حقیقتی تسلیم نمی‌شوند. این است که سرانجام مهر باطل می‌خورند.

تفسیر:

فرستادن پیاپی پیامبران، يك سنّت الهی بوده است طوری‌که می‌فرماید: «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ»: سپس خداوند متعال بعد از نوح علیهم السلام پیامبران دیگری را مانند هود و صالح و لوط و ابراهیم و شعیب به سوی قومش فرستاد.
«فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ»: آن پیامبران از سوی پروردگار با عظمت باحجت‌های روشنی (معجزات واضح که همه‌ی پیامبران دارای معجزه بودند) را آوردند.
«فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ»: «ولی آنان هرگز مستعد آن نبودند که به چیزی که قبلاً آن را دروغ شمرده بودند، ایمان بیاورند» یعنی: ایمان نیاوردند بلکه بر کفر خویش اصرار و استمرار ورزیده و به سبب اصرار پیشین‌شان بر تکذیب پیامبران، توفیق ایمان نیافتند. انسان آزاد است، با دیدن معجزه و شنیدن قهر الهی، باز هم نافرمانی می‌کند.
مفسر تفسیر أنوار القرآن می‌نویسد: اقوام این گروه پیامبرانی که بعد از نوح علیه السلام مبعوث شدند، بر آن نبودند تا به آنچه که قوم نوح علیه السلام قبلاً آن را تکذیب کرده بود، ایمان بیاورند.

«كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ (74)»: واقعیت امر اینست کسانیکه: با دیدن این همه معجزات، ایمان نمی‌آورند، متجاوزند. طوری‌که در آیه مبارکه می‌فرماید: بدین ترتیب بر قلوب آنهایی که به کفر و تکذیب و لجبازی ادامه داده و از حد تجاوز می‌کنند، مهر می‌زنیم. و از اینکه قلب‌های شان پذیرای ایمان نمی‌شود. بنابر این، مهرنهادن، به سبب تجاوز خود آنهاست.

پس همانطوری‌که الله متعال بر قلب‌های تکذیب‌پیشگان امت‌های سابق مهر نهاد، همچنان بر دل‌های تکذیب‌پیشگان بعدی، یعنی کسانیکه محمد صلی الله علیه وسلم را تکذیب کرده و دعوتش را اجابت نگفتند، مهر می‌گذارد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه که (75 الی 93) مطالب و موضوعات ذیل به بیان گرفته شده است:

- 1- قصه ی موسی با فرعون.
- 2- فرعون، ساحران را برای ابطال دعوت موسی به کمک می‌خواند.
- 3- ایمان آوردن جمعی از بنی اسرائیل.
- 4- موسی، فرعون و اشراف را به سوی خدا دعوت می‌کند.
- 5- غرق گشتن فرعون و لشکریانش و نجات بنی اسرائیل.

قصه ای موسی علیه السلام:

دومین قصه و داستان این سوره داستان موسی علیهم السلام به بیان گرفته شده است: قبل از همه باید گفت که: حضرت موسی علیه السلام سومین پیامبر الو العزام است که دارای شریعت مستقل و کتاب بود. او از نسل یعقوب و قوم بنی اسرائیل بود. نام مبارکش در قرآن عظیم الشان، 136 مرتبه تذکر رفته است وبصورت کل زندگی نامه و دعوت حضرت موسی در 36 سوره قرآن و در قالب حدود 420 آیه به بیان گرفته شده است. این مطلب نشان می‌دهد، که قرآن به عنوان کتاب کامل دعوت و انسان سازی و جامعه سازی به زندگی حضرت موسی توجه زیادی داشته است.

همچنان باید گفت که: قرآن برای آسان شدن فهم معارف سنگین، از مثل و قصه استفاده کرده است و قصه‌های حقیقی را به صورت گزینشی و با بهترین شیوه‌ها، با هدف اصلی

درس و عبرت آموزی بیان کرده است؛ و هر قصه‌ای را که درس و عبرت بیشتری دارد، تکرار کرده است؛ از این رو قصه‌های حضرت موسی علیه السلام بیشتر تکرار یافته است.

قصه و داستان موسی و فرعون، داستان یک شخص عادی با پادشاهی ظالم نیست و نه تنها داستان پیغمبری بزرگوار با پادشاهی جبار نیست بلکه داستانی است که نمونه آن در هر زمان و مکانی تکرار می‌یابد، داستانی که یک واقع دردآور را به تصویر می‌کشد. داستانی است که مبارزه‌ی بی‌امان بین حق و باطل، جنگ بین سربازان خدا و شیطان را به تصویر می‌کشد. جنگی که از ابتدای پیدایش هستی تا به امروز بین دشمنان و دوستان خدا جریان داشته و دارد. از روزی که دعوتگران و مصلحان، انبیاء و رسولان پا به عرصه‌ی حیات نهاده‌اند، وجود داشته و دارد.

حضرت موسی و فرعون، در دو طرف نفیض همدیگر قرار داشتند؛ یکی حق محض، و دیگری باطل محض بود؛ موسی علیه السلام دارای مقام «کلیم اللهی» بود اما فرعون در نهایت کفر بود و «أنا ربکم الاعلی»: سر می‌داد؛ در حالیکه کفار عصر سایر پیامبران، در گردن کشی، مثل او نبودند، ولی پیروزی نهایی از آن موسی علیهم السلام شد که تکرار آن درس صبر برای مؤمنان، و عبرت برای کافران است.

حضرت موسی علیه السلام در زمان طاغوت بزرگ، دشمن خدا (فرعون) که در طغیان و جبروت مشهور جهان بود، تا آنجا که خود را خدا می‌دانست و با او به نزاع برمی‌خاست و ادعای ربوبیت می‌کرد و می‌پنداشت خدا و معبود است دنیا آمد، این طاغی سرکش (ولید پسر مَصْعَب) ملقب به فرعون بود لقب تمامی پادشاهان مصر فرعون بود. طوریکه پادشاهان ایران ملقب به کسری بودند و لقب پادشاهان رومی قیصر بود.

فرعون بعد از مرگ برادرش (قابوس) (که حضرت یوسف علیهم السلام او را به توحید فراخواند اما نپذیرفت) به پادشاهی رسید حضرت یوسف در زمان قابوس وفات یافت. دوران پادشاهی قابوس دوران طولانی بود که در نهایت به هلاکت رسید و بعد از آن برادرش فرعون به پادشاهی رسید، او از برادرش خشن‌تر بود و بنی اسرائیل را مورد انواع شکنجه و عذاب قرار داد خیلی کافر و فاجر بود، بنی اسرائیل در دوران حاکمیت او بر دین پدران خود (یعنی دین ابراهیم) بودند فرعون آنها را مورد تاخت و تاز و انواع عذاب قرار داد.

فرعون بیش از 400 سال بر بنی اسرائیل حکومت کرد، در طی این مدت آن‌ها را مورد انواع عذاب و تاخت و تاز قرار داد، به خدمت و تمسخر و تحقیرشان می‌گرفت.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَأْنَا بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿٧٥﴾

آنگاه پس از آنان موسی و هارون را با آیات خود به سوی فرعون و اشراف و سران قومش فرستادیم، پس آنان تکبر ورزیدند و آنان گروهی گنهکار بودند. (۷۵)

تفسیر:

«ملاً»: چهره‌های چشم پُر کن مثل قصر نشینان و درباریان است که اطرافیان فرعون محسوب می‌شدند. فرعون جامعه را به دو بخش تقسیم نموده بود قصر نشینان که همانا قبطی‌ها بودند و محرومین سبطی، تقسیم کرده بود و یک گروه را به بردگی کشیده بود و گروه دیگر کاخ نشینان بودند. «وَ جَعَلْ أَهْلَهَا شَيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ» (قصص، 4). «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَ هَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ»: «سپس بعد از آنان» یعنی: بعد از پیامبرانی که ذکرشان رفت و بعد از امت‌هایشان «موسی و برادرش علیهم السلام را با آیات خویش به سوی فرعون و سران و اشراف قومش اعزام داشتیم.

«بِآيَاتِنَا»: با دلایل و معجزات درخشان و روشن. آیات: شامل معجزات و نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که تفصیل آن در سوره الاسرا بعمل آمده است.

«فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ(75)»: از باور داشتن به آن تکبر و ابا کرده و مفسد شدند و به ارتکاب جرایم و گناهان کبیره عادت کردند.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧٦﴾

پس هنگامی که حق از نزد ما به سویشان آمد، گفتند: مسلماً این جادویی است آشکار. (۷۶).
تفسیر:

«فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا»: پس چون موسی و هارون حقی را که راهنمای راستگویی‌شان بود آوردند، هدف از «الْحَقُّ»: همان معجزات حضرت موسی علیه السلام است، از قبیل: عصا و ید بیضاء.

از فحوی جمله «جَاءَهُمُ الْحَقُّ» چنین فهم گرفته میشود که: مردم به سراغ حق کمتر میروند و یاهم اصلاً نمیروند، بناءً طرفداران حق باید به سراغ مردم بروند.

«قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ(76)» فرعون و قومش معجزات حضرت موسی را علیه السلام را تکذیب کردند و گفتند: قطعاً دلایل و معجزاتی که موسی آورده، سحری و افسونی است آشکار و روشن، که موسی خواست ما را مسحور کند. واقعیت امر اینست که: تهمت جادوگری، بُرنده ترین، ساده ترین و شایع‌ترین تهمت‌ها به پیامبران علیهم السلام که در طول تاریخ بدان متهم شده اند. و سرچشمه‌ی تهمت، همانا روحیه‌ی سرکش انسانی است.

قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ ﴿٧٧﴾

موسی (در جواب) گفت: آیا وقتی حق به شما آمد، می‌گویید: (این جادو است؟ آیا این جادو است؟ حال آنکه جادو گران (در مقابل دین حق) کامیاب نمی‌شوند. (۷۷).

تفسیر:

«قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا»:

«أَتَقُولُونَ»: مقول قول محذوف است و تقدیر چنین است: «أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ سِحْرٌ، أَسِحْرٌ هَذَا». موسی از تکذیب‌شان به أدله قاطع تعجب کرد و گفت: چگونه به ستم و بُهتان ادعا می‌کنید که آنچه را از حق روشن و راستی آشکار آورده‌ام، سحری آشکار است؟ از عادت همیشگی دشمنان بود که، حق را سحر و پیامبران را ساحر معرفی می‌کردند.

و باید گفت: ساحر در نهایت امر به خاطر اغفال مردم و به کار بردن ابزار نامشروع و شهرت طلبی، رستگار نمی‌شود: طوریکه میفرماید: «وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ(77)» اگر من ساحر می‌بودم هرگز نصرت نیافته و به مردم دست نمی‌یافتم؛ زیرا کار ساحر بسیار زود بر ملا شده، دروغ و افترایش برهنه میشود و او رسوا و مفتضح می‌گردد.

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمُ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٧٨﴾

گفتند: آیا به سوی ما آمده‌ای تا ما را از چیزهایی که پدران و نیاکان خود را بر آن یافته‌ایم باز داری؟ و می‌خواهید در این سرزمین بزرگی و ریاست برای شما دو نفر باشد؟ و ما به شما دو تن ایمان نمی‌آوریم. (۷۸)

تفسیر:

«قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا»: فرعون و قومش به موسی گفتند! «آیا به سوی ما آمده‌ای تا ما را از دینی که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم» منصرف نمایی «لِنُلْفِتَنَّا»: تا ما را منصرف کنی. آیا به میان ما آمده‌ای تا با دین جدید خود ساخته‌ای که از نزدت آورده‌ای، ما را از راه و روش پدران ما بر گردانی؟ ملاحظه می‌شود که: اساس حکومت فرعون، عقاید خرافی نیاکان مردم بود.

در ضمن قابل یادآوری است که: در بسیار از اوقات همین بهانه احترام به نیاکان و حفظ میراث‌های کهن آبابی و اجدادی بهانه‌ای برای مقاومت در برابر نهضت راستین انبیاء گردیده است. در حالیکه تقلید کورکورانه از آباء و اجداد، بدون منطق و دلیل باطل است.

با تأسف تاریخ نشان داده است که: به نام حفظ میراث فرهنگی و تعصبات خانوادگی، هرکار غلطی را جایز و برحق شمرده اند.

«وَتَكُونُ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ»: هدف تو و برادرت هارون اصلاح شیوه پرستش مردم نیست؛ بلکه شما آمده‌اید تا قدرت و منصب و جاه و ملک دنیوی را از آن خود سازید. چون طاغوت‌ها ریاست طلبند، تلاش‌های اصلاحگرانه‌ی مصلحان را هم به عنوان «ریاست طلبی» قلمداد می‌کنند.

«وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ (78)»: بناءً ما آنچه را آورده‌اید تصدیق نکرده و به شما دوتن باور نداریم. البته این تهمت است که هر طاغوتی به هر دعوتگری که دعوت اصلاحی‌اش را پیشکش نماید، عنوان می‌کند.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ اِنَّنِي بَكْلٌ سَاحِرٌ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾

و فرعون گفت: [برای درهم کوبیدن این دو نفر] هر جادوگر (ماهر، دانا و زبردستی) را نزد من آورید. (۷۹)

تفسیر:

بعد از اینکه فرعون معجزه ید بیضا و عصای موسی علیه السلام را دید، برای این‌که موضع خویش در قبال دعوت موسی علیه السلام را به مردم، موضعی درست و برحق نمایش دهد، به گردآوردن جادوگران و ترتیب دادن نمایشنامه‌ای بدین مضمون دستور داد: تمام ساحران ماهر و آگاه به فنون سحر را برایم احضار کنید. زیرا فرعون بر این باور بود که معجزات موسی علیه السلام از نوع سحر و جادوست پس بر آن شد تا مردم را تحمیق کند و بفریبد و با سحر و شعبده بازی و ایجاد آشوب و هیاهو و غوغا سالاری، با پیام موسی علیه السلام معارضه نماید پس خدای متعال این نیرنگ و توطئه وی را بی‌اثر کرد. هدف کلی فرعون همین بود که: می‌خواست به کمک جادوگران ماهر، حرکت الهی موسی علیه السلام را خنثی کند، او می‌خواست بپاره انداختن جار و جنجال و تبلیغات، جلوی حرکت انبیاء را بگیرند. چنان‌که می‌فرماید:

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى اَلْفُوا مَا اَنْتُمْ مُلْفُونَ ﴿٨٠﴾

هنگامیکه جادوگران (برای مقابله) آمدند موسی به آنها گفت آنچه (از وسایل سحر) می‌توانید (در میدان) بیندازید. (۸۰)

تفسیر:

پس چون جادوگران و ساحران فرعون (به میدان مبارزه) آمدند و مردم اجتماع کردند، موسی به ساحران فرعون گفت: ریسمان‌ها و عصاهای خود را بر زمین بیفکنید. پیامبران چون به هدف خود و امداد الهی اطمینان کامل داشتند، قاطعانه گفتند: «أَلْفُوا مَا اَنْتُمْ مُلْفُونَ» آنچه (از وسایل سحر) می‌توانید (در میدان) بیندازید.

طاغوت‌ها در بسیاری از اوقات دانشمندان و متخصصان را خریده و در راه اهداف خود از آنها استفاده می‌کنند. «جاء السحرة» طوری‌که فرعون پلان داشت که به کمک جادوگران ماهر، حرکت الهی حضرت موسی علیه السلام را خنثی وزیر سؤال ببرد.

جادوگران، وسایلی همچون طناب، چوب و... داشتند که با آغشتن آن به موادی خاص، در برابر آفتاب به حرکت در می‌آمدند.

مفسر «تفسیر أنوار القرآن» می‌نویسد: دلیل این‌که موسی علیه السلام آنها را به پیشگام شدن در اجرای نمایششان فراخواند این بود که: او می‌دانست؛ نمایش آنها خیالاتی بیش نیست و آنها نمی‌توانند عصاها و ریسمان‌های خود را در میدان واقعیت به مارها و اژدرهای حقیقی تبدیل کنند و چون آنها این خیال افگنی‌هایشان را به میدان افگندند، او با ابطال و در هم چیدن عصاها و ریسمان‌هایشان، جادوی شان را محو و بی‌اثر می‌گرداند و بدین‌گونه، عجز و ناتوانی‌شان برای همه کسانی که در صحنه حاضرند، آشکار می‌شود چرا که او عصایش را می‌افگند و پس از تبدیل آن به اژدرها، مجدداً آن را به حال اولش برمی‌گرداند و مردم هم آن را در دستش می‌بینند که موجود است، اما ریسمان‌ها و عصاهای ساحران

نابود میشود، از آن رو که تخیل افگنی‌ای بیش نبوده که بر باد رفته است و اثری واقعی و برجای ماندنی از خود ندارد.

فَلَمَّا أَلْفَوْا قَالِ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٨١﴾

پس هنگامی که (عصاها و ریسمان‌های خود را) انداختند، موسی گفت: آنچه را که شما آورده اید همه جادوست، مسلماً الله آن را به زودی باطل خواهد کرد، قطعاً خدا، کار مفسدان را [که برای تقویت طاغیان انجام می دهند] درست (و سودمند) نمی‌کند. (۸۱)

تفسیر:

«فَلَمَّا أَلْفَوْا قَالِ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ»: چون آن ریسمان‌ها و عصاها را بر زمین انداختند موسی به آنان گفت: آنچه در میان انداخته‌اید چیزی جز سحر نیست، آنچه که تهمت‌ش رابه من می‌زنید. یعنی: آنچه را که بر زمین انداختند، باطل قلبی‌ای است که به‌وسیله آن اموری غیر واقعی را که هیچ حقیقتی ندارد، در خیال مردم به صورت اموری واقعی در می‌افکنید، به‌خلاف آورده من که حق و واقعیت است زیرا نشانه و معجزه‌ای از معجزات الله متعال می‌باشد.

«إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ»: یقیناً خداوند متعال آورده‌های شما را از بین خواهد برد و خدا آن را باطل و محو خواهد کرد و نادرستی آن را برای مردم برملا خواهد کرد. و مردم به حقیقت امر آن پی خواهند برد. در این هیچ جای شکی نیست که الله متعال، کار مؤمنان را اصلاح می‌کند: «وَأَصْلَحَ بِأَلْفِهِمْ» (محمد، ۲).

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ (81)» الله متعال عمل انسانی را که در تلاش فساد است اصلاح نمی‌کند.

قیل از همه باید گفت که: ساحر، مفسد است و سحر فساد. پس باید با آن مقابله کرد و حق تعالی کار کسانی را که در زمین به ویرانگری، گردنکشی و تجاوز کوشایند، به سامان نمی‌آورد بلکه نیرنگ‌شان را در گمراهی و عمل‌شان را به بی‌سرانجامی و تباهی کشانده و برای‌شان فاجعه بار می‌گرداند.

آنگاه حق تعالی سنتی دیگر از سنن خویش را که متمم و مکمل این سنت وی است، ذکر نموده و می‌فرماید:

وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿٨٢﴾

و الله حق را به وعده خویش تحقق می‌بخشد هر چند مجرمان اکراه داشته باشند. (۸۲)

تفسیر:

تحقق بخشیدن و پیروز ساختن حق، از وعده‌ها و سنت‌های الهی است. طوریکه می‌فرماید: «وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ» و الله متعال با کلمات تکوینی قدری، (فرمانهای تکوینی باری تعالی است، چون این فرمان وی به عصا که: به ازدها تبدیل شود و ریسمان‌ها و عصاهایشان را فرو بلعد) و همچنان با اوامر شرعی خود حق را نصرت داده، جایگاه آن را برتر می‌گرداند و انجام کار را به نفع حق و زیان باطل قرار می‌دهد. «وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (82)» هر چند کافران تبه‌کار اهل بغی و فساد و کج و عناد را خوش نیاید؛ زیرا الله متعال بر کارش غالب است.

باید یاد آور شد که: خواست مستکبران و مجرمان در جلوگیری از پیروزی حق، بی‌تأثیر است.

فَمَا أَمَّنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ ﴿٨٣﴾

(در آغاز) هیچکس به موسی ایمان نیاورد مگر گروهی از فرزندان ازبنی اسرائیل (آن هم) با ترس از فرعون و سران قوم او که مبدا آنان را در فتنه اندازند (و از دین برگردانند). چون فرعون در زمین طغیان کرده بود و از زمره تجاوزکاران بود. (۸۳)

تفسیر:

در قرآن عظیم الشان در آیات متعددی آمده است: «أَمَنَ بِهِ»، در برخی از آیه آمده است: «أَمَنَ مَعَهُ»: و در برخی از آیات متبرکه آمده است: «فَأَمَّنَ لَهُ»: هر کدام از این کلمات دارای خصوصیات و معانی خاصی خویش می باشد. «أَمَنَ بِهِ»: به معنای ایمان و «فَأَمَّنَ لَهُ»: به معنای تسلیم است. طوریکه در این آیه مبارکه آمده است: «فَمَا أَمَّنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةَ مَنْ قَوْمِهِ» با وجود مشاهده‌ی آن همه آیات و دلایل، جز تعدادی کم از اولاد بنی اسرائیل کسی به موسی ایمان نیاوردند و داخل دین او نشدند. باید گفت که: با در نظر داشت نظام ظالمانه حَقَّان، اِخْتِنَاق و نظام شکنجه‌گر فرعونى نتوانست جلوی ایمان درونی یک تعداد انسانها را بگیرد.

و به قولی دیگر: مراد از «ذریه»، گروهی از جوانان و کسان قوم فرعون بودند. یعنی جز شماری اندک از قوم و کسان فرعون، کسی دیگر از آنان به موسی علیه السلام ایمان نیاورد و از آن جمله بود مؤمن آل فرعون که ایمانش را پنهان میداشت و از آن جمله بودند آسیه زن فرعون، ماشطه دخترش و زن خزانه دار وی.

امام مجاهد گفته است: آنها عبارت بودند از اولاد کسانی که موسی به نزد آنان اعزام شده بود و در طول زمان پدران خود را از دست داده بودند. (امام جلال الدین گفته است: جمعی از آل فرعون به موسی ایمان آوردند، و آنچه ما یادآور شده‌ایم نظر طبری و جمهور می باشد و ارجح همان است).

«عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَ إِنْ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ»: زیرا از خشم و عذاب فرعون و اطرافیانش بیمناک و سخت نگران آن بودند که ایشان را با ابزار عذاب از راه صواب باز دارد.

«وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ(83)»: در حقیقت فرعون ستمگری سرکش، متکبری برتری جوی و در ظلم و عناد و بغی و فساد از حد تجاوزگر بود.

وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ(۸۴)

موسی (برای دلداری و تشجیع مؤمنان) گفت: ای قوم من! اگر واقعاً به الله ایمان دارید بر او توکل کنید (و باید بر او توکل کنید) اگر خود را بدو تسلیم کرده‌اید. (۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنْ كُنْتُمْ...»: برخی دو چیز را به دو شرط تعلیق کرده‌اند و معنی آیه همان است که در فوق بیان شد. برخی هم تعلیق یک چیز را به دو شرط جائز دانسته‌اند و معنی چنین می‌شود: اگر خود را تسلیم الله کرده‌اید و اگر واقعاً به خدا ایمان دارید، بر او توکل کنید. «مُسْلِمِينَ»: فرمانبرداران. تسلیم‌کنندگان خود به الله. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَ قَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ»:

وقتی موسی دید که قومش از فرعون در هراسند، موسی به قومش گفت: ای قوم من! اگر به الله متعال ایمان آورده و مرا تصدیق کردید.

«فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ(84)»: باید گفت که ایمان، از توکل جدا نیست. و تسلیم شدن در برابر رضای الهی، بالاتر از ایمان است. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: فقط به الله متعال متکی باشید و به نصرتش مطمئن باشید و فقط بردات پروردگار توکل کنید و خود را به او تسلیم کنید؛ یعنی خود را برای وی پاک و خالص گردانند به طوری که شیطان را در نفس هایشان هیچ بهره‌ای نباشد زیرا توکل جز با اخلاص تحقق پیدا نمی‌کند و بدون توکل هم هیچ امتی نمی‌تواند به هدف والای الهی خویش دست یابد.

فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ(۸۵)

پس گفتند: ما فقط بر الله توکل کردیم. پروردگارا! ما را فتنه برای قوم مگردان. (۸۵)

تفسیر:

«فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا»: قوم موسی به وی گفتند: توکل و اعتماد و اطمینان خویش را تنها به پروردگار با عظمت سپرده و بر او توکل کرده‌ایم، او ما را بس است و نیکو کارسازی است.

به یاد داشته باشید کسیکه به الله متعال توکل کند، هم الله او را دوست می‌دارد، «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران، 159) و هم او را تأمین می‌کند.

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (طلاق، 3) و چنین دعا کردند: «رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (85): «پروردگارا! ما را فتنه‌ای برای قوم ستمگر مگردان» یعنی: آنان را بر ما مسلط نکن تا ما را با هدف برگرداندن از دینمان شکنجه کنند. یا ما را فتنه‌ای برای آنان نگردان که دیگران را به وسیله مابفریبند، بدین‌گونه که به آنان بگویند: اگر این گروه برحق می‌بودند، ما هرگز بر آنان مسلط نمی‌شدیم که این‌گونه در بندشان کشیده و شکنجه‌شان کنیم.

وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٨٦﴾

و ما را به رحمتت از (دست) گروه کافران رهائی بخش. (۸۶)

تفسیر:

«و»: نیز بنی‌اسرائیل گفتند: پروردگارا! «ما را به رحمت خویش از گروه کافران نجات ده» و به فضل و کرمیت خودت ما را از حیل‌های فرعون و یاران منکرش برهان. این چنین اند مؤمنان که با خداترسی و امید به فضل حق تعالی، از او درخواست عافیت و نجات می‌کنند.

ابتداء باید برای حفظ هویت مکتبی خویش دعا کرد، «لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً»: و سپس برای سلامتی شخصی. «نَجِّنَا»: چون اگر ستمگران پیروز شوند، خط‌ظلم و کفر حاکم شده، مؤمنان تحقیر و مبتلا می‌شوند.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بَيْوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٧﴾

و به موسی و برادرش (هارون) وحی کردیم که برای قوم خود خانه‌هایی در مصر ترتیب دهید و خانه‌هایتان را رو به قبله (و محل برگزاری نماز) قرار دهید، و نماز را بر پا کنید و به مؤمنان بشارت ده (که سرانجام پیروز می‌شوند). (۸۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَبَوَّآ»: انتخاب کنید. مأوی بسازید. «قِبْلَةً»: مقابل یکدیگر و نزدیک به هم. قبله نماز که مراد مصلی و محل برگزاری نماز است.

تفسیر:

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بَيْوتًا»: به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود در مصر خانه‌هایی به منظور اقامت نماز و عبادت بسازید و انتخاب کنید.

«وَأَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً»: و در آن خانه‌ها محراب‌هایی برای نماز در هنگام ترس از فرعون بسازید بنابر قول اول: مراد از قبله، جهت بیت المقدس، یا جهت کعبه است و خانه‌هایتان را نمازخانه قرار دهید. (بر طبق یکی از اقوال یعنی خانه‌ها را رو به قبله بسازید.) که در موقع بیم و هراس در آن نماز بخوانید.

ابن عباس (رض) گفته است: آنها در هراس بودند، پس به آنها امر شد که در منازل نماز بخوانند. (تفسیر طبری ۱۱/۱۵۴).

«قِبْلَةً»: هم به معنای مقابل و رو بروی هم است و هم به معنای جهت کعبه، یعنی خانه‌سازی روبه قبله. شاید معنای این آیه چنین باشد که تا قدرت فرعون باقی است و تصمیم بر نابودی

شما دارد، شما مراسم عبادی را در خانه‌هایتان برقرار سازید. یعنی به گونه‌ای خانه بسازیم که انجام مراسم مذهبی و اقامه‌ی نماز در آن عملی باشد. «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ»: و بر نمازهای فرض پایبند بوده و به علت ترس از گرفتاری به دست بیدادگران نمازها را ترک نکنید. بناءً پنهان سازی عبادت در هنگام خطر، امری جایز و مباح است. «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (87)»: و ای موسی! مطیعان پروردگار و مخلصان دینش را که کار خود را بدو سپرده‌اند؛ به نصرت، تمکین، پیشوایی در دین و رضای ربّ العالمین بشارت ده.

خوانندگان گرامی!

قوم بنی اسرائیل که عامل به دین موسی بودند همه طبق عادات عمومی نمازها را تنها در صومعه‌ها (عبادتگاه‌های خویش ادا میکردند و حکم امم گذشته هم همین بود که نماز آنها در خانه‌هایشان ادا نمی‌شد و این تسهیل تنها به امت محمدیه اعطا گردید که هر جا و هر کجا که بخواهند می‌توانند، نماز بخوانند.

در حدیثی از صحیح مسلم آمده که رسول کریم صلی الله علیه وسلم از شش خصوصیت خویش یکی این را نیز فرمود که تمام روی زمین برای من چون مسجد قرار داده شده است. نماز خواندن بر هر نقطه آن، قابل اداست. این امر جداگانه‌ای است که ادا کردن فرایض با جماعت در مساجد «سنت مؤکده» قرار داده شده است و ادای نوافل در خانه‌ها افضل است. و عمل رسول کریم بر این بود که در مسجد تنها نماز فرض میخواند و سنن و نوافل را در خانه اداء می‌کرد. اما بنی اسرائیل طبق مذهب خویش موظف بودند که نماز را تنها در عبادتخانه‌های خویش ادا نمایند و فرعون که انواع و اقسام مظالم را بر آنها روا می‌داشت با مشاهده آن، عبادتخانه آنها را منهدم کرد تا نتوانند مطابق مذهب خویش نماز بخوانند. بنابر این حق تعالی به هر دو پیامبر بنی اسرائیل حضرت موسی و هارون غیر دستور داد که در این آیه ذکر شده است که برای بنی اسرائیل در مصر خانه‌های جدیدی ساخته شود و روی آنها به سوی قبله قرار گیرد تا بتوانند در خانه‌های مسکونی نمازشان را ادا کنند.

از این معلوم شد که در امم گذشته اگر چه حکم عمومی این بود که نمازها تنها در عبادت خانه‌ها اداگردند، اما به سبب این حادثه بخصوص به بنی اسرائیل موقتاً اجازه رسید که در خانه‌هایشان نماز بخوانند و روی خانه‌های خویش را به سوی قبله متوجه سازند. و این را هم می‌توان گفت که در این وقت اضطراری به آنان اجازه رسید که در خانه‌های مخصوص خود که روی آنها به سوی قبله متوجه شده به ادای نماز بپردازند. همانگونه که پیشتر اشاره شد، در آن وقت در همه جا و همه خانه‌ها، مجاز به ادای نماز نبودند. در حالی که جهت سهولت کار به امت محمدی این امکان داده شد که در هر شهر، جنگل، کوه، دشت و بلاخره هر جا نمازشان را ادا کنند. [روح المعانی] در اینجا این نکته هم قابل توجه است که در این آیه که به بنی اسرائیل دستور رسیده که به سمت قبله روی بگردانند مراد از آن کدام قبله است؟ آیا منظور کعبه است یا بیت المقدس؟ حضرت عبدالله بن عباس میفرماید که: مراد از آن کعبه است. چرا که کعبه قبله حضرت موسی علیه‌السلام و قوم او بوده است. [قرطبی و روح المعانی]

بلکه بعضی از علما فرموده‌اند که قبله همه انبیا علیهم السلام در اصل کعبه بوده است در حدیثی آمده که یهود در نماز روی به سمت صخره بیت المقدس می‌آوردند. در حالیکه این عمل منحصر به مقطع زمانی خاصی بوده چون حضرت موسی علیه‌السلام مصر را گذاشته عازم بیت المقدس شد و این با آن منافات ندارد که به وقت سکونت در مصر قبله او بیت الله باشد.

در این آیه هم ثابت شد که استقبال قبله برای نماز در زمان انبیای سابقین هم شرط بوده است. هم چنین شرط طهارت و سترعورت در شرایع همه انبیاء علیهم السلام از روایات

معتبر ثابت است.

هدف از ساختن خانه ها به سوی قبله این بود که در آنها نماز ادا گردد. لذا بعد از آن دستور «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» داده چنین ارشاد شد که اگر فرعون از ادای نماز در عبادتگاهها جلوگیری می کند از ممانعت آن نماز ساقط نمی شود و باید در خانه هایتان نماز بخوانید.

وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٨٨﴾

موسی گفت پروردگارا تو فرعون و شراف قومش را زینت و اموالی (سرشار) در زندگی دنیا داده ای و نتیجه اش این شده که (بندگان را) از راه تو گمراه می سازند، پروردگارا! اموالشان را نابود کن و دلهایشان را سخت (و سنگین) ساز، تا عذاب دردناک را نبینند ایمان نیاورند. (۸۸)

تفسیر:

«وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»:

موسی به بارگاه پروردگارش دعا کرد وگفت: پروردگارا! تو فرعون و اشراف قوم اش زینت و جمالی از متاع دنیا و اسباب و اثاث و سهم وافر از ثروت و مال دنیا عطا کرده ای، اما آنان به تو ایمان نیاورده و از پیامبرت پیروی نکردند بلکه از نعمتت بر معصیت و بازداشتن از راهت مدد گرفتند.

ملاحظه می داریم که: مال و دارایی، نشانه‌ی محبوبیت نزد پروردگار با عظمت نمی باشد. «زِينَةٌ»-زینت: نام هر چیزی است که وسایل آرایش قرار می گیرد؛ از لباس، وسیله زیورات، فرش، سلاح و غیره.

«رَبَّنَا» از جمله کلمات است که در دعا نقش مهمی دارد. بناءً این کلمه سه بار در این آیه متبرکه تکرار شده است.

«رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ» لام برای تعقیب است؛ یعنی (این لام مانند لام فَاَلْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا مِثْلًا لِمَنْ بَدَّلْنَا قَلْبَهُ فَأِطْعَمَهُ جَنَّتًا كَمَا أَطْعَمَهُ قَبْلَ ذَلِكَ فَلا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ) یعنی تا سرانجام با مرگ و ویرانی روبرو بشود. تو آن همه مال فراوان به آنها عطا کرده ای و عاقبت کارشان این است که مردم را از دین گمراه میکنند و مانع میشوند که به طاعت تو گردن نهند و یگانگی تو را بپذیرند. یعنی اینکه طاغوتها هم خود گمراهند، هم دیگران را به سوی گمراهی سوق میدهند.

همچنان قابل یادآوری است که: نفرین انبیا، نه بر اساس کینه‌ی و دشمنی شخصی بوده، بلکه به خاطر حفظ دین و امت است.

«رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ»: دعای شر بر آن است؛ یعنی بار خدایا! اموال آنها را نابود کن! و باید گفت که: سرمایه و مال نزد افراد ناصالح، سبب انحراف و اغفال، و فقر نیز زمینه‌ی کفر میشود، «وَأَشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ» قلب آنان را بسان سنگ در آور و بر آن مهر قسوت بزن که ایمان نیاورند. یعنی: آنها را سنگدل گردان و بر دل‌هایشان مهر بنه که حق را نپذیرند و به استقبال ایمان نشتابند، «وَأَشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ» «شد» استعاره از تغلیظ عقاب و کيفر و چند برابر شدن عذاب است. ابن عباس(رض) فرموده است: یعنی به قلب آنان ایمان راه مده.

واقعیت همین است که: انسانهای سنگدل تا زمانیکه تا اجبار و قهر الهی را نبینند، حاضر نیستند تا برحق اعتراف نمایند. طوری که میفرماید: «فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (88)» یعنی بار خدایا! توفیق ایمان را به آنان عطا مکن تا عذاب دردناک ببینند و به آن یقین حاصل کنند، یعنی: ایمان آنها با دیدن عذاب همراه شود، که در این هنگام، دیگر ایمان سودی به حالشان ندارد.

موسی علیه السلام به سبب شدت گمراهی آنان آنها را نفرین کرد و از طریق وحی می دانست که آنها هرگز ایمان نمی آورند. لذا آنها را نفرین کرد.

ابن عباس (رض) گفته است: موسی دعا می کرد و هارون «آمین» می گفت، از این رو دعا به آن دو نسبت داده شده است. (البحر ۵/۱۸۷).

ابن کثیر فرموده است: نفرین و دعای موسی بر فرعون به جهت قهر و کین بود که به خاطر دین پیدا کرده بود، همانطور که نوح قوم خود را دعا و نفرین کرد و گفت: «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ» از این رو همانطوریکه دعای نوح را اجابت کرد، دعای موسی و برادرش، هارون را نیز اجابت کرد. طوریکه میفرماید:

قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ فَأَسْتَقِيمًا وَلَا تَتَّبِعَنَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨٩﴾

(الله) گفت: دعای شما قبول شد، پس (به راه راست) استقامت بخرج دهید و از راه (و رسم) کسانی که نمی دانند تبعیت نکنید. (۸۹)

تفسیر:

در آیهی قبل، نفرین موسی علیه السلام مطرح بود و در این آیه اجابت دعای موسی و هارون علیهما السلام است. و بدون شک دعای انبیا مستجاب است طوریکه میفرماید: «قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ» الله متعال به موسی و هارون گفت: دعای شما در مورد مجازات فرعون و اشراف قومش را اجابت گفتم.

استجابت دعای موسی علیه السلام و هارون، نشانهی صحت و درستی درخواست های او در هلاکت فرعونیان است. و چنان بود که موسی دعا میکرد و هارون آمین می گفت از این رو دعا به هر دوی آنها نسبت داده شد.

قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ، یعنی دعای هر دو پذیرفته شد. علتش این است که حضرت موسی دعا میکرد، حضرت هارون آمین میگفت. از این جا معلوم شد که آمین گفتن بر دعا نیز نوعی دعاست و چون طریقه مسنون دعا در قرآن به آهسته گفتن است؛ پس بهتر آن است که آمین گفتن هم با صدای آهسته شود.

«فَأَسْتَقِيمًا» سپس حق تعالی به موسی و هارون گفت: در استقامت بر طاعت الله متعال و دعوت به سوی ایمان به وی استمرار دهید. حتی پس از قبولی دعا هم صبر و پشتکار لازم است.

رهبران الهی باید در برابر افکار جاهلان، با صلابت و قاطع باشند، زیرا سستی نشانهی جهل است طوریکه میفرماید: «وَلَا تَتَّبِعَنَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (89)» راه جاهلان نادان را در استعجال عذاب و عدم اطمینان به وعدهی خدا پیش نگیرید. یعنی: از شریعت الله متعال منحرف نشوید؛ با پیروی از کسانی که علم و دانشی در دین ندارند. عمل نکنید و در سد نمودن راه و ترک عبودیتش به دشمنانش مشابَهت نوزید.

علامه آلوسی در تفسیر «روح المعانی» از شیخ ابومنصور ماتریدی نقل می کند که گفت: «رضا به کفر از حیث این که کفر است، کفر میباشد، اما رضا به کفر کافر نه از این حیث بلکه از حیث این که سبب عذاب دردناک برای وی است، کفر نیست و دعای موسی علیه السلام از همین مقوله دوم بود». (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

طبری روایت کرده است که چهل سال بعد از این دعا الله متعال فرعون را غرق نمود. (تفسیر طبری ۱۱/۱۶۱).

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ أَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٩٠﴾

و بنی اسرائیل را از بحر (رود عظیم نیل) عبور دادیم، و فرعون و لشکرش از سر ظلم و تجاوز به تعقیب آنها رفتند، تا هنگامی که غرقاب فرعون را احاطه کرد و گفت: یقین کردم

که هیچ معبودی جز آن که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، نیست. و من هم اکنون از مسلمانانم. (۹۰)

تفسیر:

«وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ»: خداوند متعال عبور از بحر را بر بنی اسرائیل آسان ساخت؛ در نتیجه از آن سالم و کامیاب بیرون وبه ساحل رسیدند.

«الْبَحْرَ»: مراد از «بحر»، در این آیه مبارکه همان رود نیل است. عبور از آن، به فرمان الهی بود که به موسی علیه السلام فرمان داد که عصای خویش را به رود نیل بزند، آب شکافته و خشک شد و موسی و همراهانش از آن عبور کردند.

«فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا»: پس فرعون و سربازانش از روی ظلم ناروا، تجاوز و مقابله و عداوت با الله و پیامبرش آنان را دنبال کردند، «حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ» «تا وقتی که» فرعون «در شرف غرق شدن قرار گرفت» و موج بحر از همه سو بر وی احاطه کرد، و آب تا دهانش بالا آمد، و به هلاکت خود یقین پیدا کرد.

«قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ» در این موقع گفت: اقرار و تصدیق میکنم که جز الله معبودی به حق نیست و همو پروردگار جهانیان است، خدایی که بنی اسرائیل به آن مقرر و معترف می‌باشند.

در این موقع گفت: ایمان آوردم اقرار و تصدیق که هیچ معبودی بجز آن که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، نیست، و اینک من از یکتا پرستان فرمان پذیر تسلیم شده هستم. بعد از اینکه فرعون و سربازانش در تعقیب موسی علیه السلام و قومش به بحر رسیدند و خواستند تا از همان راه از بحر عبور نمایند، آب از هر دو سو به هم آمد و غرق‌شان کرد، در همین کشاکش غرق بود که فرعون این سخن را گفت. آن لعین صراحتاً نگفت که: به الله ایمان آوردم زیرا هنوز در او عرقی از دعوی الوهیت باقی مانده بود «و»: گفت و أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (90) «من از مسلمانانم» یعنی من جزو افرادی هستم که خود را به خدا تسلیم کرده و در ایمان خود مخلصند. سبحان الله: قدرت‌های غیر الهی، تار عنکبوتی بیش نیستند و روزی تسلیم حق می‌شوند.

باید یادآور شد که: توبه کردن و ایمان آوردن هنگام مرگ، بی‌اثر و بی‌فایده است. چنانکه می‌فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ» (نساء، 18). توبه‌ی خلافکارانی که در اثنای نزع روح توبه و اظهار پشیمانی می‌کنند، پذیرفته نیست.

ابن عباس (رض) گفته است: (طبری ۱۶۳/۱۱) منظور از ادراک رحمت، نجات یافتن از غرق شدن است، همان‌طور که فرعون در طلب آن بود.

ابو سعود این را فرموده است. جبرئیل کمی گیل را در دهان فرعون گذاشت تا مشمول رحمت خدا نشود.

امام فخر رازی در تفسیر خویش نگاشته است: فرعون سه بار ایمان آورد: اول گفت: آمَنْتُ، دوم گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ، سوم گفت: وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ پس علت عدم قبول ایمانش چه بود؟ در جواب گفته شده است: تا وقت نزول عذاب ایمان نیاورد و در چنین حالتی ایمان مقبول نیست؛ چون حالت اضطرار و ناچاری است که در آن نه توبه قبول میشود و نه ایمان. خدا فرموده است: «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا...» (تفسیر رازی ۱۵۴/۱۷).

الآن وقد عصيت قبل وكنت من المفسدين (۹۱)

[به او گفته شد: اکنون [که به نابودی خود یقین داری و زمان بازگشت به الله سپری شده ایمان می‌آوری؟!] درحالی که پیش از این عصیان می‌ورزیدی و از مفسدان بودی؟ (۹۱)]

تفسیر:

ای فرعون! اکنون ایمان می‌آوری، در لحظاتی که در کمینگاه هلاک دست و پا می‌زنی، از

زندگی ناامید گشته‌ای تسلیم شده‌ای درحالی‌که قبل از این تکذیب پیشه کرده از اطاعت خدا سر باز زدی. و با موسی جنگیدی، در زمین فساد بر پا کرده و از راه الله باز داشتی؟ بدانکه توبه در ساعت مرگ از تو پذیرفتنی نیست؛ زیرا فرصت از دست رفته، دروازه بسته شده و وعده حق تعالی در گرفتاری و عذابت تحقق یافته است. به قولی: گوینده این سخن به وی، جبرئیل علیه السلام بود.

از فحوای آیه مبارکه «الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ۹۱» از اینجا ثابت شد که ایمان آوردن آن هم در لحظه مرگ، قابل قبول نمی باشد؛ چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود: الله تعالی توبه بنده اش را می پذیرد تا وقتی که زمان غرغرة موت نرسیده باشد. [ترمذی].

مراد از غرغرة موت، هنگامی است که فرشته برای نزع روح حاضر می شود. لذا در آن وقت هیچ عملی قابل قبول نیست؛ نه ایمان و نه کفر. پس کسی که در این وقت ایمان بیاورد به او مؤمن اطلاق نمی گردد و در تجهیز و تکفین او مانند مسلمانان عمل نمی شود؛ چنان که در این جا واقعه فرعون ثابت می‌گردد که بالاجماع مرگ فرعون با کفر انجامیده است. و از نصوص قرآن هم این موضوع روشن می‌گردد و کسی که این نوع ایمان فرعون را معتبر دانسته یا باید قول او را تأویل کرد یا به آن اشتباه گفت. [روح]

هم چنین اگر خدای نخواست در چنین حالتی (نزع روح) از زبان کسی کلمه کفر آمیزی خارج هم شود، به او کافر هم گفته نمی شود. بلکه بر جنازه او نماز خوانده میشود و مانند مسلمانان تجهیز و تکفین می‌گردد. چنان که از احوال بعضی از اولیاء الله تأیید می‌گردد که کلمه ای که از زبانشان خارج شده، مردم آن را کفر دانسته و پریشان شده اند که او به هوش آمده و مطلب خود را بیان کرده، همه مطمئن شده اند که آن عین کلمه ایمان بوده است.

خلاصه این که هنگامی که روح، نزع شود آن نوع کلمات در شمار زندگی دنیا به شمار نمی آیند. و هیچ چیزی در آن وقت شرعاً معتبر نیست.

حال آن که قبل از آن، همه اعمال معتبرانند. اما مشاهده کنندگان در این، باید احتیاط لازم را معمول دارند چرا که فهمیدن چنین حالتی، بس دشوار است که آیا این وقت همان نزع روح و غرغرة موت است یا قبل از آن. (بنقل از تفسیر معارف القرآن)

توبه فرعون چرا قبول نشد؟

توبه فرعون بخاطر قبول نشد که ایمان آوردن فرعون در وضع اضطراری و از سر ناچاری صورت گرفته بود، یعنی زمانی‌که فرعون به حالت رسید که چاره فرار از حالات که در آن قرار داشت برایش غیر ممکن بود و از طرف دیگر راه نجات از آن نداشت مرگ اش حتمی بود، بناءً توبه و پشیمانی اش برایش هیچ فایده ای نرساند، این است حالات و سرنوشت تمام مجرمین و گناهکاران و گمراهان که در حالات اضطرار توبه هیچ فایده برایشان رسانده نمیتواند.

طوری‌که در آیه (90 یونس) خواندیم: «حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ»؛ هنگامی که غرقاب دامن فرعون را گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسیکه بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، وجود ندارد و من از تسلیم شدگان هستم».

به همین دلیل پروردگار او را مخاطب ساخت و فرمود: «الآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ؛ 91» (یونس) اکنون ایمان می‌آوری، در حالی‌که پیش از این طغیان و عصیان کردی و در صف مفسدان قرار داشتی؟!»

خواننده محترم!

این حکم مختص فرعون نیست بلکه یکی از شرایط پذیرش توبه، آن است که قبل از فرا رسیدن مرگ، توبه صورت گیرد، همان‌طور که قرآن کریم می‌فرماید: «وَأَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدُهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ»؛ برای کسانی که کارهای

سؤ انجام دهند و به هنگام فرا رسیدن مرگ توبه کنند، توبه‌ای نیست». (سوره نسا: آیه ۱۸).

البته این آیه با مفاهیم آیات که می‌گوید: توبه تا آخرین نفس پذیرفته می‌شود، منافاتی ندارد، زیرا منظور از آن، لحظاتی است که هنوز نشانه‌های قطعی مرگ را مشاهده نکرده و به اصطلاح دید برزخی پیدا نکرده است.

فَالْيَوْمَ نُنَجِّكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ ﴿٩٢﴾

پس امروز تو را با جسدت (جسد بی‌جان) را از آب نجات می‌دهیم تا عبرتی برای آیندگان باشی، و یقیناً بسیاری از مردم از نشانه‌های (قدرت) ما غافل‌اند. (۹۲)

تفسیر:

«فَالْيَوْمَ نُنَجِّكَ بِبَدَنِكَ»: امروز جنازه و لاشه‌ی تو را از دریا بیرون می‌اندازیم و آنرا نجات می‌دهیم، پس امروز جنازه و لاشه‌ی تو را از بحر بیرون می‌اندازیم و آن را نجات می‌دهیم، «لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً» و برای جباران و فرعون‌ها مایه‌ی پند و درس عبرتی شوی، و کذب و بهتان این ناکسی را که مدعی ربوبیت اعلی‌ شد، بدانند و در نتیجه از تکبر و گردنکشی و تمرد علیه خدای سبحان بپرهیزند، تا مانند تو راه طغیان و گردنکشی را پیش نگیرند. به راستی که در مصیبت‌های گروهی برای مردمانی دیگر فوایدی است. ابن عباس (رض) گفته است: بعضی از بنی اسرائیل در مورد مرگ فرعون شک داشتند، خدا به بحر فرمان داد تا جسد او را سالم و بدون جان به ساحل آورد تا از مرگش یقین حاصل کنند. (مختصر ابن کثیر ۲/۲۰۶).

همچنان مفسران گفته‌اند: از این رو بدن فرعون را بعد از غرق شدن نجات داد که جمعی به خدائیش معتقد بودند و گمان می‌کردند چنان شخصی را مرگ نیست، لذا الله متعال خواست آن جماعت و مردم، پستی و خفت و خواری او را مشاهده کنند تا از مرگش یقین حاصل نمایند، و دریابند آن که تا دیروز در نهایت بزرگی و عظمت بود، سرانجامش به پستی و خواری گراییده است. تا برای خلق خدا پند و عبرت گردد و اهل طغیان و گردنکشی را باز دارد.

«وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ (92)»: و بسیاری از بندگان از أدله و حجت‌های الله متعال غافل‌اند، در آنها تدبر نکرده، از آنها فهم و شناختی نمی‌اندوزند؛ و از تاریخ و حوادث گذشته، درس عبرت نمی‌گیرند، بلکه از برابر آن اعراض کنان می‌گذرند.

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مَبُوءًا صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٩٣﴾

به راستی ما بنی اسرائیل را در جایگاهی [خوش آب و هوا و منطقه‌ای سرشار از نعمت‌ها] جای دادیم و به آنان از انواع روزی‌های پاکیزه، روزی بخشیدیم [ولی آنان در نبوت موسی و در دین الله روی به اختلاف آوردند]؛ و اختلاف نکردند مگر پس از آنکه دانش [به حقایق و معارف] برای آنان آمد؛ یقیناً پروردگارت روز قیامت میان آنان در باره آنچه در آن اختلاف می‌کردند، فیصله خواهد کرد. (۹۳)

تفسیر:

«وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مَبُوءًا صِدْقٍ»: بعد از نابود کردن دشمنان بنی اسرائیل، خداوند متعال برای بنی اسرائیل منزل‌هایی مبارک و نیکو برگزیده ایشان را در سرزمین خرم در سرزمین نیک و ستوده‌ای که همانا سرزمین بیت‌المقدس و ما حول آن است، اسکان دادیم و فرود آوردیم.

«صِدْقٍ» کلمه‌ی «صدق» در فرهنگ قرآن، گاه در پی کلماتی می‌آید و مفهوم شایسته، خوب و مناسب را می‌رساند، مانند: «قَدَّمَ صِدْقٍ» (یونس، ۲)، «مُدْخَلَ صِدْقٍ»، «مُخْرَجَ

صِدْقِ» (اسراء، 80). «لِسَانَ صِدْقٍ» (مریم، 50)، «وَعَدَ الصِّدْقِ» (احقاف، 16)، «مَفْعَدِ صِدْقٍ» (قمر، 55) و «مُبَوِّأً صِدْقٍ». یعنی صدق و مطابق با واقع بودن، برای همه چیز ارزش است. مکان صدق یعنی آنچه واقعاً جایگاه درست است، آنگونه که باید باشد. مسکن بنی اسرائیل هم دارای تمام شرایط زندگی بود و هم بسیار حاصل خیز که جمله‌ی «رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ» بیانگر آن است.

«وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ» «واز چیزهای پاکیزه» یعنی: از روزی و خوردنی حلال و پاکیزه در پیش طبع و شرع، را روزی بخشید؛ به این ترتیب مسکن خوب، غذای خوب و امنیت خوب همراه با نصرت و اقتدار برای‌شان فراهم شد.

«فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» (93) «به آنان روزی بخشیدیم پس اختلاف نکردند» در امر دین‌شان و در آن به شعبه‌های متفرق منشعب نشدند، بعد از آنکه بر راه و روش واحدی قرار داشتند؛ «مگر پس از آنکه علم برای آنان حاصل شد» یعنی: مگر بعد از آنکه تورات را خواندند و به احکام آن دانا شدند. به قولی معنی این است: اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه علم یعنی قرآن به آنان آمد، آنگاه در کار قرآن اختلاف کردند و بر اثر این اختلاف بود که جمعی به آن ایمان آوردند و دیگران به آن کافر شدند «همانا پروردگار تو در روز قیامت میان‌شان درباره آنچه بر سر آن اختلاف می‌کردند» از امور دین و دنیا «داوری خواهد کرد» پس محق را در برابر عملش به‌حق پاداش داده و مبطل را به آنچه که سزاوار آن است، مجازات خواهد کرد. («تفسیر انوار القرآن»)

مفسر طبری گفته است: بنی اسرائیل قبل از مبعث حضرت محمد صلی الله علیه وسلم در مورد نبوتش اجماع و وحدت نظر داشتند، وقتی محمد صلی الله علیه وسلم آمد و او را شناختند، آنگاه بعضی از آنان به او کافر و بعضی ایمان آوردند و او را تصدیق کردند، و اختلاف‌شان چنین بود. (طبری ۱۶۷/۱۱)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (94 الی 97) بحثی در تأیید راستگویی قرآن، بعمل آمده است.
فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٩٤﴾

تشریح لغات و اصطلاحات: «فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ...»: مخاطب رسول اکرم است و مراد غیر او است (ملاحظه شود سوره بونس / 104) همان‌گونه که عرب‌ها می‌گویند: «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةَ». «الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ»: مراد أهل کتاب است. «الْكِتَابَ»: مراد جنس کتاب است و شامل تورات و انجیل هم می‌گردد. «الْحَقُّ»: آیات راستین قرآن. «الْمُمْتَرِينَ»: مترددان. گمان برندگان. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل) تفسیر آیه:

و [به فرض محال] اگر از آنچه بر تو نازل کردیم در شک و تردیدهستی، از آنان که پیش از تو کتاب [آسمانی] می‌خواندند بپرس [کتابی که نزول قرآن را از سوی خدا خبر داده] تا روشن شود که حق از سوی پروردگارت به سوی تو آمده؛ بنابراین از شک کنندگان مباش. (البته او در چیزی که با شهود در یافته بود هرگز تردید نداشت، این درسی بود برای مردم). (۹۴)

مرجوم شیخ صابونی در تفسیر خویش صفوة التفسیر می‌نویسد: «فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ» این نکته فرضیه است؛ یعنی اگر فرضاً شک داشتی بپرس. ابن عباس (رض) گفته است: پیامبر صلی الله علیه وسلم هرگز شک نکرد و نپرسید.

و مفسر زمخشری میفرماید: این گفته مبتنی بر فرض و تمثیل است و میفرماید: اگر مثلاً شک پیش آمد و شیطان امری را به تو وسوسه کرد از علمای اهل کتاب بپرس. و در بین گفته‌ی «وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكِّ مِنْهُ مُرِيبٌ» که شک را ثابت می‌کند و گفته‌ی «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكِّ» که به معنی فرض و تمثیل می‌باشد، فرق و تفاوتی عظیم موجود است. (تفسیرکشاف ۲/۳۷۰). و برخی دیگری از مفسران می‌نویسند: خطاب به پیامبر است و منظور دیگران می‌باشند.

«فَسئَلِ الَّذِينَ يَفْرُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ» از اهل کتاب که با تورات و انجیل آشنایی کامل دارند بپرس همان‌طور که برایتان بازگو کردیم چنان امری در نزد آنان محقق است. منظور دفع شک از قصه‌های قرآن است. «لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» ای محمد! بیان حق و خبر صادق که هیچ شک و شبهه‌ای بر آن عارض نیست برایت آمده است. «فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَرَبِّينَ (94)» از جمله افراد شکاک و با گمان مباش.

مفسر تفسیر انوار القرآن: در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: و اگر از آنچه به‌سوی تو فرو فرستاده‌ایم در تردیدی، خطاب برای هر شنونده یا برای پیامبر صلی الله علیه وسلم است که مراد از آن امت ایشانند «از کسانی که پیش از تو کتاب می‌خواندند، بپرس» یعنی: از اهل کتابی که اسلام آورده و به دعوت ایمان آورده‌اند همچون عبدالله بن سلام (رض) بپرس زیرا ایشان به تو خبر خواهند داد که قرآن کتاب بر حق الله متعال است و تو پیامبر راستین وی هستی چرا که تورات به این حقیقت شاهد و ناطق است «قطعاً حق از جانب پروردگارت به‌سوی تو آمده است» این بیانی است که هرگونه شکی را قلع و قمع می‌کند زیرا به گواهی خدای سبحان براین حقیقت ناطق است که: آنچه باطل پرستان در آن تشکیک می‌کنند، حقی است که هیچ باطلی با آن آمیخته نیست و شائبه هیچ شبهه‌ای در آن وجود ندارد «پس از شک‌آوردگان نباش» یعنی: از دودلان متردد و متحیر نباش.

از قتاده؛ روایت شده است که گفت: به ما خبر رسیده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بی‌درنگ پس از نزول این آیه مبارکه فرمودند: «نه شک می‌کنم و نه «از اهل کتاب» سؤال می‌نمایم بلکه گواهی می‌دهم که قرآن حق است». پس، تعبیر: (از شک‌آوردگان نباش) که در این آیه خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به‌کار گرفته شده، به معنای این نیست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در این مورد شکی داشته‌اند بلکه این تعبیر در میان اعراب کاربرد دیگری نیز دارد، مثلاً یکی از آنان به فرزندش می‌گوید: اگر تو به راستی فرزند منی پس شجاع باش! چنان‌که فرض نمودن یک چیز برای نفی احتمال وقوع آن نیز در میان اعراب مألوف است.

ابواللیث سمرقندی در تفسیرش «بحرالعلوم» می‌گوید: «خداوند متعال خود به این امر داناتر است که نه آن حضرت صلی الله علیه وسلم شک کردند و نه شک می‌کردند ولی او می‌خواست تا ایشان بگویند که: شکی ندارم! چنان‌که به عیسی علیه السلام فرمود: «آیا توبه مردم گفتی که من و مادرم را معبود خویش بگیری؟» «مأده/116» در حالی‌که خود می‌دانست عیسی چنین سخنی نگفته است ولی می‌خواست تا او بگوید: «من به مردم چنین سخنی نگفته‌ام».

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «فرض نمودن شک، گاهی مفید اثبات عکس آن می‌باشد که یقین است و این نظریه‌ای است که فلاسفه‌ای مانند دکارت به آن باور دارند بنابراین، از تعبیر فوق این معنی بر نمی‌آید که رسول الله صلی الله علیه وسلم در قرآن شکی داشته‌اند».

تأویل دیگر این است که: مخاطب، رسول اکرم صلی الله علیه وسلم اند ولی مراد شکاکان امت ایشان می‌باشند نه خود ایشان زیرا قرآن به زبان اعراب نازل شده است و در میان آنان این شیوه رایج است که گاهی کسی را به چیزی مخاطب میکنند در حالیکه غیر او را اراده دارند چنان‌که می‌گویند: «ایاک أعنی و اسمعی یا جاریه». «هدفم تویی، اما دخترک!

تو بشنو». در فارسی نیز این شیوه سخن رایج است و این ضرب المثلی است که می‌گویند: «در به تو می‌گویم، دیوار تو بشنو».

یادآور می‌شویم که شیوه مخاطب ساختن رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و اراده داشتن غیر ایشان، در قرآن نظایر دیگری نیز دارد. (بنقل تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروی).

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٩٥﴾

و هرگز از جمله کسانی مباش که آیات الهی را تکذیب کردند که از زیانکاران خواهی شد. (۹۵)

تفسیر:

«لَا تَكُونَنَّ»: حتماً مباش. مراد پیروان پیغمبر است. «وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ»: ای پیامبر! جزو کسانی مباش که حجت‌های منزلۀ الهی را تکذیب و درغ شماریده‌اند. فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ (۹۵): تا از زمره‌ی زیانمندان دنیا و آخرت نشوی.

این خطاب نیز از باب برانگیختن و پایدار ساختن پیامبر صلی الله علیه وسلم و امتشان بر راه حق و قطع طمع‌های باطل پرستان است. (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

شیخ بیضاوی گفته است: این از باب تحریک و تهییج و تثبیت پیامبر و قطع امید مشرکین (تفسیر بیضاوی ص ۲۴۵)

مفسر قرطبی فرموده است: در هر دو آیه مورد خطاب پیامبر و منظور دیگری است. (تفسیر قرطبی ۳۸۳/۸).

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٩٦﴾

مسلماً کسانی که حکم پروردگارت بر آنها ثابت شده است (که بر کفر از دنیا می‌روند)، ایمان نمی‌آورند. (۹۶)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت: با توجه به جمله‌ی «حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ»: در آیه‌ی ۹۷ و جمله‌ی «كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ»: در آیه‌ی ۹۸، مراد از «كَلِمَتُ رَبِّكَ»، قهر الهی میباشد.

طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٩٦﴾» در حقیقت کسانی که قضای الهی بر طردشان از رحمت وی سبقت گرفته و او در نظام قضا و قدرش، شقاوت‌شان را نوشته است هرگز به آیات وی و به پیامبران‌ش ایمان نمی‌آورند؛ نه او را پرستش میکنند و نه به یکتایی‌اش میخوانند تا آنکه سرانجام فیصله الهی در موردشان تحقق یافته و گرفتار عذاب شوند.

وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٩٧﴾

هر چند تمام آیات (الهی و نشانه‌های او) به آنان برسد، (باز هم ایمان نمی‌آورند) تا زمانی که عذاب الیم (دردناک) را ببینند (چرا که قلوبشان را تاریکی گناه فرا گرفته و راهی به روشنائی بر آنها نیست!). (۹۷)

تفسیر:

«هر چند هرگونه آیتی برای شان بیاید» از آیات تکوینی و تنزیلی خداوند تعالی زیرا آیات (نشانه‌ها و معجزات) هیچ سودی به حال آنان نمی‌کند «تا وقتی که عذاب دردناک را ببینند» پس فقط در هنگام مشاهده عذاب است که ایمان می‌آورند چنان‌که فرعون ایمان آورد ولی این ایمان، نه فایده‌ای به حالش داشت و نه نجات بخش او بود. طوریکه در حدیث شریف آمده است: «همانا خدای متعال توبه بنده را تا آنگاه که او در غرغره جان‌کندن نباشد می‌پذیرد». حالت غرغره، حالت مرگ است که انسان در تب و تاب آن دست و پا می‌زند. متکبرین زمانیکه قهر و عذاب الهی را با چشم خود ببینند، از وحشت و اضطراب ایمان می‌آورند، ولی هیچ فایده‌ای به حال شان نمی‌رسد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (98 الی 103) بحث در باره قصه ی یونس و قوش، انذار و بشارت اورا بیان میدارد:

قصه حضرت یونس علیه السلام و قوش:

طوری که در آیات متذکر بیان یافت که تعدادی از انسانها بادر نظر داشت اینکه تمام نشانه های وجودی و عقلی و عملی را دریابند و آنرا به چشم سر هم مشاهده نمایند حاضر نیستند که ایمان بیاورند، ولی زمانی که عذاب را مشاهده نمایند از اینکه فرصت را از دست داده اند، طوری که گفتیم ایمان آوردن ایشان بی اثر است. اما در آیات که ذیلاً (98 الی 103) می آید به سودمند بودن ایمان قوم یونس، پس از کفر و نافرمانی اشاره میکند و میگوید: چون میدان عمل و زمان جبران داشتند، ایمانشان پذیرفته شد و این که: اراده و حکمت الهی به کردار انسان تعلق می گیرد و باید انسان هوشیار و عقلمند، خیر و شر را از هم بازشناسد و با دیده حقیقت بین بنگرد؛ چون که دین با خرد و درایت و اختیار نیکو، مساعد است. (به نقل از تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی).

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةً آمَنَتْ فَأَنْفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٩٨﴾

چرا هیچ يك از شهرها و آبادیها ایمان نیاوردند که ایمانشان به آنان نفعی برساند مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند عذاب رسواگر را در زندگی دنیا از آنان برطرف نمودیم و آنان را تا مدتی معینی (پایان زندگی و اجلشان) آنها را بهره مند ساختیم. (98)

تفسیر:

داستان قوم یونس علیه السلام سومین داستان ذکر شده در این سوره پس از داستان نوح و موسی علیهما السلام میباشد.

یونس بن متی علیه السلام پیامبر قوم بنی اسرائیل در شهر نینوا، زندگی میکرد، بحث حضرت یونس علیه السلام در چهار سوره ی (نساء، انعام، یونس و صافات) با ذکر نام و در سوره ی انبیاء با لقب ذی النون و در سوره ی قلم با لقب صاحب الحوت آمده است. «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» [الأنبياء: 87]. (یاد کن یونس ملقب به) ذالنون را در آن هنگام که خشمناک بیرون رفت و گمان برد که بر او سخت و تنگ نمی گیریم. «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ ۚ ۴۸» [القلم: 48]. (در برابر فرمان پروردگارت شکیبا باش و همسان یونس مباش که با دلی پرکینه و اندوه خدا را به فریاد خواند.

پس در مجموع 6 بار در قرآن بحث از یونس علیه السلام بعمل آمده است که چهار بار با ذکر اسم و دو بار با ذکر لقب و وصف آن میباشد.

قابل یادآوری است که در این سوره، تاریخ حضرت نوح و موسی علیهم السلام به تفصیل به بیان گرفته شده است، ولی داستان توبه ی قوم یونس در نصف آیه و با اشاره آمده است، ولی نام این سوره را به سوره یونس مسمی نموده است، شاید به خاطر حساسیت و اهمیت کار قوم یونس باشد که در آخرین لحظه ها توبه کردند و خداوند توبه ی آنان را نیز پذیرفت. «فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةً آمَنَتْ فَأَنْفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ»:

«چرا هیچ شهری نبود که اهل آن ایمان بیاورد» آن گاه که عذاب را می بیند «و ایمان آن به حالش سود بخشد؟»

«إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ»: مگر قوم یونس، که ایمانشان به عنوان یک استثنا در حال مشاهده عذاب پذیرفته شد. یا معنی این است: پس چرا مردم حتی یک شهر از این شهرهایی که ما هلاک شان ساختیم، نبودند که ایمانی به هنگام و عبرت انگیز بیاورند، چنان ایمانی که برای الله متعال خالص بوده و قبل از مشاهده عذاب وی باشد و آن را به تأخیر نیندازند چنان که فرعون به تأخیر انداخت؛ مگر قوم یونس.

از فحوای آیه مبارکه به این درس عالی دست می یابیم که: انسانها زمانیکه اراده کنند میتوانند حتی در آخرین پله سقوط خود را از مصیبت نجات دهند که بهترین مثال آن قوم یونس.

خواننده محترم!

قبل از همه باید گفت که: سرنوشت مردم به دست خودشان است. و واقعیت هم همین است که: ایمان و توبه‌ی به موقع، عذاب الهی را برطرف میسازد «لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا» (از میان تمام اقوام تکذیب کننده‌ی گذشته، تنها قوم یونس بود که به موقع حاضر به توبه شدند و ایمان آوردند) واقعیت همین است که: رمز خوشبختی و سعادت انسان‌ها در دنیا نیز ایمان است. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ (98)» «که وقتی» در هنگام مشاهده مقدمات عذاب «ایمان آوردند» به ایمانی معتبر و صادقانه «عذاب رسواگر را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم» این همان عذابی است که یونس علیه السلام نزولش را به آنان وعده داده بود، اما آنها عین آن را ندیدند بلکه علامات و نشانه‌های آن را که ابری سیاه و دارای دود غلیظی بود، مشاهده کردند «و تا مدتی آنان را بهره‌مند ساختیم» بعد از برطرف ساختن عذاب از آنان.

ابن مسعود و مجاهد و گروهی از سلف در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: چون یونس از میان قومش بیرون رفت و یقین حاصل کردند که نزول عذاب بر آن‌ها حتمی است خداوند توبه و بازگشت را بر قلبشان القا کرد و از رفتار خویش با پیغمبر پشیمان شدند جامه‌ی پشمینه‌ی راهبان و توبه‌کاران به تن کردند و میان بهایم و اطفال شان جدایی افکندند و زن و مرد، پیر و جوان، دختر و پسر، تضرع و زاری کنان از شهر خارج شدند، حیوانات نیز به فریاد و صدا درآمدند. ساعتی بس شدید و دارای خوف و حراس بود خداوند متعال به حول و قوه و رحمت و رأفت خویش عذاب را از آنان دفع کرد، عذابی که چون شبی تاریک بر بالای سر آنها قرار گرفته بود و به مرگشان تهدید می‌کرد.

(بنقل از کتاب پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم، شیخ علی صابونی) همچنان قتاده در تفسیر آیه مبارکه می نویسند: «حالتی که برای قوم یونس علیه السلام روی داد، در امتهای قبل از آن رخ نداده بود. یعنی ایمان مردم هیچ شهری که کافر شده و سپس در هنگام مشاهده عذاب ایمان آورده بودند بجز ایمان قوم یونس علیه السلام سودمند واقع نگردید بنابراین، الله متعال قوم یونس علیه السلام را از این سنت عام که عدم پذیرش ایمان در هنگام رؤیت عذاب است، استثناء کرد.

قتاده (ابوالخطاب سدوسی بصری، معروف به قتاده بن دعامة (۶۱ - ۱۱۷ق)، از جمله تابعین و یکی از علمای معروف فقه در بصره بود) اضافه می‌کند: به ما نقل شده که قوم یونس علیه السلام در نینوی از سرزمین موصل زندگی بسر می بردند، پس چون پیامبرشان را گم کردند زیرا وقتی ایمان نیاوردند، او خشمگین از میانشان بیرون رفت، که خود این، یکی از نشانه‌های آشکار نزول عذاب بر آنان بود در این هنگام، خداوند متعال گرایش به توبه را در دل‌هایشان افکند پس پوشاک‌های زیر پشمینه‌ای پوشیده به صحرا بیرون رفتند و چهارپایان خود را نیز با خود بردند و میان هر حیوانی با فرزندش جدایی افکندند و چهل شبانه روز در این حالت به سوی الله متعال بانگ ناله و تضرع سر دادند و فریاد و ضجه حیوانات نیز همراه با آنان زمین را پر کرده بود پس چون الله متعال صدق و راستی را از دل‌هایشان دریافت و توبه و ندامت راستین‌شان از اعمال گذشته‌شان را به علم ظهور دانست؛ عذاب را از آنان برطرف ساخت، بعد از آن‌که عذاب بر آنان فرو آویخته شده و میان آنان و نزول نهایی عذاب، جز اندک زمانی باقی نمانده بود.

این واقعه در روز جمعه، مطابق روز عاشورا اتفاق افتاد». (طبری ۱/۱۷۱).

سبحان الله ملاحظه کردیم که: دعا و نیایش، که از طی قلب طوری صادقانه و راستین از دل بیرون شود و توبه و ندامت راستین از اعمال گذشته بوجود آید، این دعا و توبه هم بلا

را رفع می‌کند، هم کامیابی را به بار می‌آورد.

دعوت یونس علیه السلام:

طوری که در فوق هم یادآور شدیم: خداوند متعال یونس علیه السلام را به سوی مردم نینوا در منطقه‌ی موصل عراق فرستاد زیرا گرفتار بت پرستی شده و عبادت بتان در میان آنها رواج پیدا کرده بود. بتی را پرستش می‌کردند که «عشتار» نام داشت.

حضرت یونس علیه السلام از شام به منطقه موصل مهاجرت کرد مردم آن دیار را به خدا پرستی دعوت نمود ولی چون بیشتر ملت‌ها و اقوام به دعوت وی پاسخ مثبت ندادند. مطابق روایات سیرت نویسان: یونس علیه السلام در حدود، سی و سه سال قوم خویش را به خدا پرستی و دست برداشتن از گناه دعوت کرد، جز دو نفر کسی به او ایمان نیاورد، یکی آن به نام روبیل و دیگری به نام تنوخوا.

روبیل از خانواده ای بزرگ و دارای علم و حکمت بود و با یونس علیه السلام سابقه دوستی داشت، تنوخوا مردی بود عابد و زاهد، و کارش تهیه هیزم و فروش آن بود.

یونس علیه السلام از دعوت خویش چیزی زیادی بدست نیاورد، در نهایت؛ به درگاه الهی از دست قوم نینوا شکایت کرد، عرضه داشت: سی و سه سال است این مردم را به توحید و عبادت و کناره گیری از گناه دعوت می‌کنم و از خشم و عذابت می‌ترسانم ولی بجز از سرکشی، تکذیب و بغاوت جواب دیگری نمی‌شنوم. آنان به من به چشم حقارت می‌بینند، و به کشتن تهدید می‌کنند. پروردگارا! آنان را دچار عذاب کن که دیگر قابل هدایت نیستند. چون نافرمانی و سرکشی قوم به درازا کشید خشمگینانه از میان آنها خارج شد و آنها را به عذاب خدا بعد از سه روز تهدید کرد، چنین پیدا است که آن‌ها نیز در مقابل وی را تهدید به کشتن کردند و او را تعقیب نمودند. سرانجام از میان آن‌ها خارج شد و قبل از اینکه خداوند به او دستور هجرت بدهد فرار کرد و از میان آن‌ها رفت و گمان برد که خداوند او را به خاطر این خروج عجولانه مؤاخذه خواهد کرد و در تنگنا قرار نخواهد داد. فرموده‌ی خداوند متعال این معنی را می‌رساند آنجا که می‌فرماید: «وَدَا النُّونَ إِذْ ذُهِبَ مُعْضَبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ۸۷» [الانبیاء: 87]. (یادکن یونس را ملقب به) ذالنون را در آن هنگام که خشمناک بیرون رفت و گمان برد که بر او سخت نمی‌گیریم در میان تاریکی‌ها فریاد برآورد پروردگاری جز تو نیست و تو پاک و منزهی، من از جمله ستمکاران شده‌ام.)

او خشمگین از میان قومش بیرون رفت، از قومش خشمگین بود نه از خداوند، چون خشمگینی از خداوند معصیت است و با عصمت انبیاء منافات و تضاد دارد.

ابن مسعود (رض) و امام مجاهد و گروهی از سلف گفته‌اند: چون یونس از میان قومش بیرون رفت و یقین حاصل کردند که نزول عذاب بر آنها حتمی است الله متعال توبه و بازگشت را بر قلبشان القا کرد و از رفتار خویش با پیغمبر پشیمان شدند. و همه مردم پیر و جوان اطفال تضرع کنان از شهر خارج شدند.

بخشش قوم یونس و مجازات فرعون:

در مورد اینکه چرا قوم یونس که در آخرین لحظات ایمان آورد مورد بخشش قرار گرفت ولی فرعون مورد مجازات قرار گرفت و غرق شد.

باید گفت که توبه: مخصوص به گناه یا گناهان خاصی نیست و شخص و اشخاص معینی را شامل نمیشود و هکذا زمان و مخصوصی و محدودی ندارد.

یگانه استثنایی که در قبول توبه وجود دارد و در قرآن عظیم الشان بدان اشاره بعمل آمده است اینست که اگر انسان زمانی به سراغ توبه رود که در آستانه برزخ (نزع روح) قرار گرفته و مقدمات انتقال او از دنیا فراهم شده است و یا عذاب الهی فرا رسیده باشد پذیرفته نمی‌شود و در آن زمان درهای توبه بسته خواهد شد زیرا اگر کسی در آن حال توبه کند توبه او اضطراری است نه اختیاری و توأم با میل و رغبت.

طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 18/سوره نساء) می‌فرماید: «وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ

يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا 18» (و پذیرش توبه، برای کسانی که کارهای زشت میکنند تا وقتی که مرگ یکی از آنان فرارسد، آنگاه میگوید: همانا الآن توبه کردم، نیست. و نیز برای آنان که کافر بمیرند، بلکه برای آنان عذاب دردناک مهیا کرده‌ایم.

بناءً در می‌یابیم که توبه در حال اختیار و آزادی دارای ارزش است، نه در حال اضطرار یا مواجهه شدن با خطر. در ضمن قابل یادآوری است که: اصرار بر گناه، توفیق توبه را از انسان زایل می‌سازد، طوریکه کلمه‌ی «يَعْمَلُونَ» نشانه استمرار و کلمه‌ی «سَيِّئَات» به معنای تعدد و تکرار گناه است.

حکم شرعی همین است که انسان‌ها نباید توبه را به تأخیر به اندازند، زیرا لحظات مرگ معلوم نیست و توبه هنگام معاینه‌ی مرگ، پذیرفته نمی‌شود.

طوریکه در قصه فرعون مطالعه نمودیم بعد از اینکه فرعون و لشکریان‌شان در تعقیب موسی علیه السلام وارد بحر شدند، بطور ناگهانی آب از هر طرف بالا گرفت و فرعون در حالیکه در غرق شدن قرار داشت گفت: «قَالَ أَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ» «من ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند نیست و من از مسلمین هستم» آیه (90 سوره یونس) ولی بلافاصله جواب شنید: «الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ 91» (الان ایمان می‌آوری در حالی که قبلاً عصیان کردی و از مفسدان بودی) (آیه 91 / سوره یونس).

قرآن عظیم الشان در مورد امت‌هایی دیگری که در هنگام نزول عذاب توبه می‌کردند می‌فرماید: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّةَ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ 84» (آیه 84 / سوره غافر) (پس چون عذاب ما را دیدند گفتند: «به خداوند یکتا ایمان آوردیم و به آن چه (از قبل) شرک می‌ورزیدیم کافر شدیم).

بناءً به صورت کل باید گفت که: توبه در یک مورد پذیرفته نمی‌شود و آن اینکه مسأله از شکل اختیاری بودن بیرون رود و شکل اضطراری و اجباری به خود بگیرد.

در مورد قوم یونس یک مطلب را نباید فراموش کرد، و آن اینکه ایمان قوم حضرت یونس قبل از نزول عذاب بود لذا مورد پذیرش پروردگار با عظمت قرار گرفت.

طوریکه در (آیه 98 سوره یونس) آمده است: «چرا هیچیک از شهرها و آبادی‌ها ایمان نیاوردند که (ایمانشان به موقع باشد و) مفید به حالشان افتد مگر قوم یونس، به هنگامی که ایمان آوردند عذاب رسوا کننده را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم و تا مدت معینی (پایان زندگی و اجلشان) آنها را بهره مند ساختیم».

مطابق روایات تاریخی داستان قوم یونس از این قرار است: بعد از اینکه یونس علیه السلام از ایمان آوردن قوم خود که در سرزمین نینوا در عراق زندگی می‌کردند مأیوس شد، به پیشنهاد عابدی که در میان آنها زندگی بسر می‌برد قوم را نفرین کرد درحالیکه علماء و دانشمندان هم در همین قوم بودند که یونس علیه السلام به دعا بیشتر و ارشاد مزید تشویق و ترغیب می‌کرد. و به حضرت یونس علیهم السلام صبر بیشتر و اینکه نباید مأیوس شود، می‌خواهستند.

به همه حال یونس علیه السلام پس از این ماجرا از میان قوم خود بیرون رفت. قوم یونس علیه السلام به نزد آن عالم و دانشمند که در قوم‌شان زندگی میکرد رفتند، هنوز فرمان قطعی عذاب فرا نرسیده بود، ولی نشانه‌های عذاب کم و بیش به چشم می‌خورد، ابری بس مهیب و سیاه اطراف آسمان را فراگرفت. دود غلیظ و تیره از آن برآمد، و آهسته آهسته به خانه‌های مردم نزدیک گردید، چندانکه فضای منازل بکلی تاریک شد. مردم از مشاهده این آثار و علایم به هلاک خویش متیقن شدند.

آنها موقع را غنیمت شمرده و یکجا با عالم و دانشمند قوم از شهر بیرون شدند، در حالیکه همه‌شان دست به دعا و تضرع برداشته و اظهار ایمان و توبه کردند و برای اینکه انقلاب

و توجه بیشتری در روح و جان آنها پیدا شود، مادران را از فرزندان جدا ساختند و لباسهای کهنه و فرسوده و کم اهمیت را بر تن کردند، و به جستجوی یونس علیه السلام برخاستند اما اثری از او ندیدند از چهار طرف آه و گریه بلند شد و همه فریاد برآوردند: اَمَّا بِنَا بِنَا بِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (آنچه یونس (ع) با خود آورده بر آن ایمان آوردیم). ولی این توبه و ایمان و بازگشت به سوی پروردگار که به موقع انجام یافته بود، و با آگاهی و اخلاص توأم بود کار خود را کرد، نشانه های عذاب بر طرف شد و آرامش به سوی آنها بازگشت، و هنگامی که یونس پس از ماجرای طولانی به میان قوم خود بازگشت، او را از جان و دل پذیرا گشتند. درخاتمه یکبار دیگر قابل تذکر میدانم که: قوم یونس هرگز در برابر مجازات قطعی قرار نگرفته بودند و گرنه توبه آنان نیز پذیرفته نمی شد، بلکه اخطارها و هشدارهایی که معمولاً قبل از مجازات نهائی می آید برای آنها به قدر کافی بیدار کننده بود، در حالیکه در مبحث فرعونیان بارها این اخطارها را دیده بودند، (همانند ماجرای طوفان و ملخ خوراکی و دگرگونی شدید آب نیل و امثال آن) ولی هیچگاه این اخطارها را جدی نگرفتند، و تنها از موسی خواستند که مشکلات را خداوند از آنان بر طرف سازند تا ایمان بیاورند، ولی با آنها، هرگز ایمان نیاوردند. (برای تفصیل معلومات مراجعه شود به سوره الصافات تفسیر احمد).

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٩٩﴾

و اگر پروردگار میخواست تمام آنها که در روی زمین هستند همگی (از روی اجبار) ایمان می آوردند، آیا تو می خواهی مردم را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟ (ایمان اجباری چه فایده ای دارد؟! (۹۹))

تفسیر:

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا» ای پیامبر! و اگر پروردگارت میخواست تمام کسانی که در زمین به سر میبرند ایمان می آوردند و کسی کفر نمی ورزید، به طوری که همه بر ایمان یکدل و یکدست می بودند و در آن هیچ پراکندگی و اختلافی نمی داشتند، لیکن حکمتش چنین اقتضا کرده است که گروهی ایمان آورده و گروهی دیگر کفر ورزند. خدا متعال ایمان اختیاری از بندگان می طلبد، نه ایمان اجباری و ناچاری. و حکمت بالغه پروردگار هم در این است که قضیه ایمان را به اختیار خود انسانها واگذار نموده است.

«أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (99)» ایمان بر مبنای انتخاب است، نه اجبار و تحمیل طوری که میفرماید: «آیا تو» ای محمد! «مردم را به اکراه و امیداری تا مؤمن شوند؟» بدان که نه این کار در وسع و توان توست و نه جزء تکالیف تو زیرا در امر پذیرفتن دین هیچگونه اجباری نیست و سنت الهی بر آن رفته که فاسقان ستمگر متکبر و گردنکش را هدایت نکند. و هدایت به دست الله متعال است، هرکسی را که بخواهد هدایت می کند و هر کسی را بخواهد گمراه میگذرد.

این آیه برای تسلی خاطر و آرامش قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است که پیامبر سخت بر ایمان آوردن آنها از روی دلسوزی حریص بود. ابن عباس (رض) گفته است: پیامبر صلی الله علیه وسلم بر ایمان آوردن تمام بشریت حریص و کوشا بود. اما الله متعال به او خبر داد که جز افرادی که سعادت آنها رقم خورده است، کسی ایمان نمی آورد و جز آنان که در اذل شقاوتشان ثبت شده است، کسی گمراه نمی شود. (تفسیر قرطبی ۳۸۵/۸).

خوانندگان محترم!

باید گفت که پروردگار با عظمت ما: هم قدرت دارد، هم حکمت و از قدرتش آنجا و آن گونه استفاده میکند که خلاف حکمت نباشد و چون حکمتش اقتضا دارد که مردم آزاد باشند، هرگز با قدرت قهری خود آنان را به ایمان اجباری وادار نمی کند.

ولی مشرکان میگفتند: «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا» (انعام، 148). اگر الله میخواست ما مشرک نبودیم، پس شرک مابه خواست الله بوده است و ما بالاچاره مشرک شده‌ایم! این آیه مبارکه می تواند جوابی به رد این اتهام بی منطق آنان باشد که اگر اراده الله متعال بر اجبار کردن است، چرا اجبار به انحراف و شرک کند و لااقل اجبار به هدایت و ایمان بکند!؟

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٠﴾ (اما) هیچکس نمی‌تواند ایمان بیاورد جز به اذن الله (و توفیق و یاری و هدایت او) و پلیدی (و ناپاکی کفر و گناه را بر آنها قرار میدهد که تعقل نمی‌کنند). (100)

تفسیر:

مردم نه مجبور به ایمانند (طبق آیهی قبل) و نه بدون هدایت و توفیق الهی، به ایمان آوردن موفق میشوند. طوری که میفرماید: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» و هیچکس را نرسد و نه در توانش می باشد که به الله متعال ایمان آورد مگر در صورتی که پروردگار با عظمت خود بخواهد و وی را بر ایمان توفیق بخشد. یعنی جز به اجازه و رضایت خدا هیچ کس نمیتواند ایمان بیاورد.

«وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (100)» عقل سالم، زمینه ساز ایمان است و بی ایمانی، نشانه‌ی بیعقلی است بناءً لطف الهی و توفیق ایمان، شامل اهل فهم و تعقل میشود و آنکه با اختیار خود فکر و تعقل نکند، مشمول قهر الهی میشود. و طوری که در آیه مبارکه آمده است: مجازاتش را بر کسانی فرود می‌آورد که در او امرش نیندیشیده و پیام هایش را که پیامبران را بدان برانگیخته است نمی فهمند.

قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠١﴾

بگو: بنگرید چه چیز (از نشانه های یگانگی اش) در آسمانها و زمین است؟ و این آیات و هشدارها به حال گروهی که ایمان نمی‌آورند، سودی نمی‌بخشد. (۱۰۱)

تفسیر:

در آیهی قبل، عدم تعقل دلیل کفر به شمار آمد، در این آیه، تفکر و تدبیر، راه ایمان دانسته شده است. طوری که میفرماید: «قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ای پیامبر! به آن کفار بگو: که در آفرینش آسمانها و زمین و آنچه در میان آن ها است با دیدهی عبرت و اندرز بنگرید که چیست؟ یعنی: در آفریده‌هایی که دال بر وجود، وحدت و کمال قدرت صانع و آفریننده خویش‌اند، تفکر و اندیشه کنید. یعنی مطالعه و تدبیر در آفرینش، بهترین و ساده‌ترین و عمومی‌ترین راه خدانشناسی است. در ضمن نگاهی ارزشمند و مؤثر در تصمیم‌گیری است که با ارادهی انسان باشد، نه صرف دیدن و انعکاس اشیا در مغز و اعصاب.

«وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ (101)» «ولی» باید دانست که «نشانه‌های عبرت انگیز و هشدارها» یعنی: معجزات، آیات و پیامبران علیهم السلام «برای گروهی که ایمان نمی‌آورند» و ایمان نیاوردنشان در علم ازلی خدای سبحان رفته است «سود نمی‌بخشد»

یعنی آیات الهی و هشدارها، تنها در انسان‌های پاک نهاد و غیرلجوج مؤثر است. پس هرکس این‌چنین باشد، مشاهده هیچ نشانه و معجزه‌ای در وی سود بخش نیست و هیچ دافعی هم نمیتواند کفر را از وی دفع کند زیرا کسانی که شقاوت آنها به حد نهایی خود رسیده است، دیگر تفکر و تدبیر در این دلایل نیز، برای‌شان مفید هیچ فایده‌ای نخواهد بود. بناءً باید گفت که: انسان، در انتخاب دین آزاد است، بنابر همین اصل است که برخی از انسانها در برابر انبیا و کتب آسمانی و نشانه‌های قدرت خداوند متعال در هستی جهان ایستاده میشوند و از آوردن ایمان انکار می‌ورزد. که الله متعال ما را از آن نگاه دارد. آمین یارب العالمین.

فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴿١٠٢﴾

پس آیا جز مانند روزهای [سخت و شکننده] کسانی را که پیش از آنان درگذشتند، انتظار می برند؟ بگو: پس منتظر بمانید که من [هم] با شما از منتظرانم. (۱۰۲)

تفسیر:

«فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ» پس آیا مشرکین مکه جز وقت نزول عذاب و وقوع عذاب را (همانند آنچه بر کفر پیشگان پیشین نازل شد) انتظار می برند؟ در حالیکه سنت و قانون خداوند نسبت به همه‌ی مردم یکسان است.

«قُلْ فَأَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (102)» ای محمد! به آنها بگو: منتظر عذاب الله متعال باشید من نیز همراه با شما فرود آمدن این کیفر را به شما انتظار برده و همچنان منتظر نصرت الله متعال هستم که مرا (آنگونه که به من وعده داده است) بر شما پیروز گرداند. پس من منتظر رحمتش هستم و شما منتظر عذاب و نعمتش. پایان بی دینی، تباهی است. لجاجت مردم، گاهی انبیا را نیز مایوس کرده به حدی که یأس خود را اعلام می‌کردند.

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۳)

آن گاه ما رسولان خود و مؤمنان را نجات می‌دهیم، ما بر خود فرض کردیم که این چنین اهل ایمان را نجات بخشیم. (۱۰۳)

تفسیر:

«ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ» سپس خداوند متعال پیامبران و پیروان مؤمن‌شان را در هنگام نزول عذاب برکافران، نجات میدهد، یعنی اینکه همانطوریکه در ملل سابق عادت داشتیم که مگدبان را هلاک کنیم؛ پیغمبران و مؤمنان رانجات بخشیم، درباره مؤمنان کنونی و آینده وعده می‌دهیم که آنها را در آخرت از عذاب الیم، و در دنیا از شداید و مظالم کافران نجات بخشیم، به شرطی که مؤمن باشند، یعنی دارای صفات و خصایلی باشند که در قرآن و حدیث از مؤمنان بیان شده.

«حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ (103)» و این سنت الله متعال است که هر مؤمنی را از عذاب نجات می‌بخشد. و از کسانی که نجات‌شان داده است محمد صلی الله علیه وسلم و پیروانش هستند که تا روز جزا از عذاب نجات می‌دهد.

ربیع بن انس گفته است: اول آنها را از عذاب و انتقام ترساند، آنگاه به آنان خبر داد که وقتی چنین امری اتفاق افتاد، خدا پیامبران و مؤمنان را با هم نجات داد. (تفسیر طبری ۱۱/۱۷۶)

پس کسی که در تاریخ بنگرد و زندگی پیامبران: و اهل ایمان و فرجام کافران را مورد بررسی قرار دهد، یقیناً این امر، انگیزه‌های نیرومندی برای ایمان او ایجاد می‌کند، مگر این‌که از کوردلان باشد.

خواننده محترم!

در طول تاریخ بشریت در برخی از اوقات حوادث طور پیش آمده است که: خوب و بد (خشک و تر) با هم سوخته اند، و در آیه مبارکه 25 سوره‌ی انفال نیز هشدار میدهد که بترسید از فتنه‌ای که تنها به ظالمان نمیرسد، بلکه به مؤمنان نیز میرسد، بنابر این چگونه در این آیه مبارکه میفرماید: مؤمنان را به هنگام نزول بلا نجات می‌دهیم؟

جواب واضح است: اهل ایمان اگر در میان کفار و مجرمان ساکت باشند، قهر خدا همه را فرا میگیرد، ولی اگر به وظیفه‌ی الهی خود، یعنی نهی از منکر عمل کنند، خداوند هنگام خطر آنان را نجات می‌دهد. و از سنت‌های الهی و از جمله حقوقی که مؤمنان بر الله متعال دارند، نجات و حمایت آنان به هنگام عذاب و خطر است.

خوانندگان گرامی!

پس از شرح دلایل دین درست و یکتایی آفریدگار و نبوت راستین، خداوند در این آیات ذیل (104 الی 109) به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور میدهد که فرق دین واقعی و شرک و بت پرستی را به مردم بفهماند تا بدانند که بتها و امثال آنها سود و زیان نمی‌رسانند و هیچ کاری از دست آنها برنخواهد آمد.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٤﴾

بگو: ای مردم! اگر شما در [حقانیت] دین من در شک و تردید هستید (از من امید چیزی نکنید زیرا من کسانی را نمیپرستم که شما به غیر از الله می‌پرستید، بلکه الله را می‌پرستم که شما را می‌میراند. و به من دستور داده شده که از مؤمنان باشم. (104)

تشریح لغات و اصطلاحات:

یتوفاکم: روح شما را می‌گیرد، شما را می‌میراند، جان شما را می‌ستاند.

تفسیر:

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي» ای پیامبر! به مردم بگو: اگر شما در حقیقت و راستی دعوت و درستی رسالتم در تردید و شک هستید، «فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» پس بدانید که من پر دین و اعتقاداتم ثابت و پایدارم؛ زیرا من از استواری راه و سلامت روش و برنامه‌ام کاملاً متیقن می‌باشم بنابراین من آن بتان و شریکانی را که شما می‌پرستید نمی‌پرستم، بتانی را نه سود و زیانی رسانده می‌تواند.

«وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ» بلکه خدای یکتا و یگانه‌ای را می‌پرستم که شما را می‌میراند همچنان که زنده‌تان گردانید؛ همان که مجدداً شما را بر می‌انگیزد تا محاسبه‌تان کند. با آنکه مرگ و حیات و زندگی هر دو تنها و تنها به دست الله متعال است، اما در این آیه مبارکه، تنها از مرگ یاد آوری بعمل آورده است، دلیل آن اینست که: مرگ، بهترین وسیله‌ی هشدار می‌باشد.

مفسر طبری گفته است: این تعریض و لحنی لطیف است، طوری که به آنها می‌گوید: نباید در دین من شک و تردید داشته باشید، بلکه باید در پرستش بت‌ها شک داشته باشید که نفع و ضرری از آنها متصور نیست. اما خدایی که من او را می‌پرستم همان است که تمام کائنات در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد و از او نفع و ضرر می‌رسد. (تفسیر طبری ۱۷۶/۱۱)

«وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (104)» و پروردگارم به من دستور داده است و مأمورم ساخته تا مؤمن باشم و خدا را یگانه و یکتا بدانم و در عبادت برایش همتا و شریک قرار ندهم. واقعاً کسی که مرگ و حیات به دست اوست، سزاوار پرستش است.

این آیه مبارکه نشان دهنده آن است که هرگاه مؤمن با موضع‌گیری‌های شک برانگیز در برابر قرآن و دین خویش روبرو شد، باید از شکاکان بی‌زاری جسته و بیش از گذشته به الله خویش روی آورد. (بنقل از «تفسیر انوار القرآن»)

وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٥﴾

و [دستور یافته‌ام] اینکه به سوی دینی روی آورم که خالی از هرگونه شرک و انحراف است. و اینکه هرگز از مشرکان مباشم. (۱۰۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ: روی آورم، پایدار باشم، بر سر دین حق پایداری کن. «حَنِيفًا»: شخص مخلصی که کار و بار خود را به الله واگذارد و از راه رسالت دین به هیچ وجه منحرف نشود. و از شرک‌گریزان است. راست و درست.

خالص و بی غلّ و غشّ باشد. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»)

تفسیر:

«وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» ای پیامبر! و به الله متعال شریک نیاور همچون کسانی که غیر وی را پرستیده و جز او معبودان دیگری را می‌خوانند که در آن صورت، دنیا و آخرت را از دست می‌دهی. با در نظر داشت اینکه خطاب آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم است ولی خطاب به امت‌شان می‌باشد.

«وَجْهَكَ» وجه: یعنی چهره را به یادآوری خاص گردانید زیرا چهره انسان شریف‌ترین اعضای او بشمار می‌رود. «حَنِيفًا»، به معنای راست و مستقیم است که در او هیچگونه

انحرافی به چپ و راست وجود نداشته باشد. و در این هیچ جای شکی نیست که دین اسلام، آئینی بی انحراف است

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (105) «و» به من دستور داده شده که از جمله افرادی نباشیم که در عبادت برای خدا شریک می‌آورند.

یعنی از جمله: مشرکان مباش، نه در عقیده، نه در عمل و نه در راه و روش. این آیه مبارکه به ما می‌آموزاند که مسلمان راستین، پس از پذیرش اسلام به هیچ شرکی آلوده نمی‌شود و به طاغوت‌ها نمی‌گراید.

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِن فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۱۰۶) و (به من دستور داده شده) اینکه به غیر از الله کسی (و چیزی) را مخوان که هیچ سود و زبانی به تو نمی‌رساند، اگر چنین کنی در آن صورت یقیناً از ظالمان خواهی شد. (۱۰۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

لا تدع: فرا خوان، بندگی مکن، یاری مجوی.

تفسیر:

«وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ» تأکید نهی مذکور است؛ یعنی غیر از خدا چیزی دیگر (از بتان، معبودان، کاهنان و پیشگویان) را نخوان؛ زیرا آنها برایت نفعی رسانده نتوانسته و زبانی را نیز از تو دفع نمی‌کنند بلکه در حقیقت سود رسان و زیان رسان تنها الله متعال است.

عاقلان، یا برای سود کار می‌کنند، یا برای رفع خطر و دفع ضرر. بت‌ها نه نفعی دارند و نه قدرت دفع ضرر. پس شرک، نوعی از حماقت و جهالت است.

«فَإِن فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ (106)» اگر چنان خدایان مزعوم را پرستش کنی، به خود ظلم کرده‌ای؛ چون نفس خود را در معرض عذاب خدا قرار داده‌ای. پس کمک و مساعدت خواستن از اموات و جمادات به قصد جلب منفعت یا دفع ضرر، شرک به الله متعال است و پرهیز و احتیاط از آن لازم می‌باشد. در اینجا آیه مبارکه خطاب به پیامبر است و منظور غیر او است.

آنگاه خداوند متعال به بیان این حقیقت می‌پردازد که مالک نفع و زیان فقط اوست پس نباید بیم یا امید از دیگران، انسان را از پرستش او به عبودیت غیرش بکشاند:

وَإِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۱۰۷)

و اگر الله گزند و آسیبی به تو رساند، آن را جز او برطرف کننده ای نیست، و اگر خیری به تو بخواهد پس فضل او را هیچ ردکننده ای نیست؛ خیرش را به هرکس از بندگانش بخواهد میرساند و او بسیار آمرزنده و مهربان است. (۱۰۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

یمسسک: به تو برساند. ضرر: ضرر و زیان. کاشف: برطرف کننده، بازدارنده را رد کننده، بازدارنده، مانع، برگرداننده. یصیب: می‌رساند، شامل می‌کند. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

«وَإِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ» اگر الله بخواهد به توزیانی ویا مصیبتی برساند، هیچکس جز او نه آن را از تو برطرف میکند و نه از آن عاقبت می‌بخشد. از جانب دیگر قابل تذکر است که: هر تلخی و ضرری شرّ نیست، گاهی در زندگی انسانی، حوادث تلخ برای بیداری فطرت یا آزمایش انسانها به وقوع می‌پیوندد.

مفسر محمود آفندی آلوسی (1217 - 1270ق) مفسر تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» در مورد اینکه چرا در آیه متبرکه در برطرف کردن ضرر، تعبیر «إِلَّا هُوَ» آمده، اما این تعبیر در برطرف کردن خیر نیامده، مینویسد: الله متعال ضرری را که به انسان برسد برطرف می‌کند، اما فضلی را که به انسان برسد او بر نمی‌دارد، مگر آنکه اعمال ما آن را تغیر دهد. «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» طوریکه این مفهوم

عالی در قرآن عظیم الشان به این زیبایی بیان یافته است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيَّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد، 11). (همانا خداوند حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنکه آنان حال خود را تغییر دهند).

«وَأِنْ يُرَدَّكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ» خیر و شرّ تنها و تنها به دست الله متعال است، طوریکه میفرماید: اگر الله بخواهد نعمتی یا رفاهی به تو برسد هیچ کس نمی تواند مانع آن بشود. باید گفت: از کلمه «لِفَضْلِهِ» بر می آید: خیری که به انسان می رسد، فضل الهی است، نه استحقاق انسان.

و بصورت کل باید گفت که: هدف الله متعال، خیر رساندن است. از این رو در مورد خیر، «يُرَدُّكَ» و اراده به کار رفته و در ضرر، تعبیر «يَمَسُّكَ» آمده است. «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم».

«يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» هر کدام از بندگان را که خود او بخواهد از این فضل و کرم بهره مند میگرداند. یعنی: هیچکس نمیتواند میان او و آن فضل و بخشش حائل گردد و هر خیری که به انسان میرسد، فضل و بخششی از جانب باری تعالی است زیرا نعمتهایی که او بر بندگان خود ارزانی می دارد، بر اساس استحقاق آنها نیست بلکه او نعمت ها را بی هیچ استحقاقی بر آنان میفرستد که آفرینششان، نیکو ساختن شکل و شمایلشان، جای دادنشان در زمین و هر نعمت دیگری که بر آنان ارزانی میدارد، از جمله این نعمت هاست و از آن جمله است هدایت نمودن شان به راه راست و از آن جمله است نبوتی که محمد صلی الله علیه و سلم را بدان مخصوص گردانیده است پس این نعمت ها جملگی از فضل خداوند متعال است و هیچکس قادر به بازداشتن آنها نیست.

وَ هُوَ الْعَفْوُ الرَّحِيمُ (107) خدای سبحان گناه بندگان را می بخشاید و نسبت به هدایت شدگان مهربان است. و او آمرزگار گناهان کسی است که توبه کند؛ بر منبیان مهرورز است، خطاهای شان را میبخشد، ایشان را مورد باز پرس قرار نمی دهد و به علاوه با توفیق بخشیدن شان بر آنچه که صلاح و فلاحشان در آن است، مورد مرحمتشان نیز قرار می دهد.

پس حال که دانستید؛ خیر و شر، نفع و ضرر و رحمت و مغفرت همه در اختیار الله متعال است، دیگر چگونه غیر او را سزاوار پرستش می دانید.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اطلبوا الخیر دهرکم کله، و تعرضوا لنفحات ربکم، فإن لله نفحات من رحمته یصیب بها من یشاء من عباده، و اسألوه أن یستر عوراتکم ویؤمن عوراتکم»: در تمام عمرتان طالب خیر باشید و خود را برای دهش و بخشش های پروردگارتان پیش اندازید زیرا الله متعال را و زشهایی از رحمت است که آنرا به هرکس از بندگان که بخواهد میرساند و از او بخواهد تا عیوب شما را ببوشاند و ترس ها و نگرانی های شما را برطرف گرداند.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ﴿١٠٨﴾

بگو: ای مردم! یقیناً حق از سوی پروردگارتان برای شما آمد؛ پس هر که هدایت یابد، فقط به سود خود هدایت می یابد و هر که گمراه گردد، فقط به زیان خود گمراه می شود، و من بر شما وکیل و نگهبان نیستم. (۱۰۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

الحق: قرآن، پیامبر، دین اسلام. وکیل: مراقب، نگهبان، مسؤول.
تفسیر:

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ» ای پیامبر! به مردم بگو: «حق» با دلایل و براهین آشکار از جانب پروردگارتان برای شما آمده است. و هیچکس عذر معقول ندارد که آن را نپذیرد. یعنی در حقیقت پیامبر قرآن و ایمان و عبادت رحمان را برایتان آورده است، یعنی آنچه از سوی پروردگار با عظمت آمده است، (مثل قرآن و تعالیم انبیا) همه حق

و از شئون ربوبیت اوست. و هدف بعثت انبیا و فرستادن کتب آسمانی، تربیت تمام انسان‌هاست.

بدین ترتیب در جمله: «قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ» خداوند متعال حجت را تمام کرده است و ما عذری و مجالی در نپذیرفتن حق نداریم.

«فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ» پس هر که هدایت یافت، جز این نیست که به سود خودش هدایت یافته است یعنی بیگمان ثمره اجابت و طاعتش به خودش بر می‌گردد. یعنی اینکه الله متعال از هدایت یافتن ما بی‌نیاز است، سود و زیان هدایت و گمراهی تنها به خود ما باز می‌گردد.

«وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا» و هر که گمراه شد، جز این نیست که به زیان خودش گمراه میشود» یعنی: سود راهیابی وی مخصوص به خودش هست و زیان کفرش نیز محدود و منحصر به خودش بوده و به دیگری متعدی نمیشود و الله متعال را به ایمان و هدایت کسی هیچ نیازی نیست.

«وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (108)» من حافظ اعمال شما نیستم بلکه فقط مرزده دهنده و برحذر دارنده هستم. یعنی من فقط پیام‌رسان هستم که دعوت رحمان را به شما رسانده و حجت و برهان را بر شما اقامه می‌کنم. انسان دارای اختیار است و سرنوشت هرکس به دست خود اوست، حتی انبیا هم حق اجبار بر مردم را ندارند. باید با تمام صراحت بیان داشت که: وظیفه و رسالت انبیا کرام را، ارشاد و تبلیغ تشکیل میدهد، نه اجبار و اکراه. خوانندگان گرامی!

مفاهیم آیات (106 الی 109) بمثابة یک دعوت و فراخوان عمومی و دستجمعی است به سوی عقیده‌ی اسلامی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را به گوش همه‌ی انسانهای روی زمین تا روز قیامت - برساند و به آنان اعلام کند: دینی که من آورده‌ام و شما را به آن دعوت می‌کنم، پاک و خالص و دور از هرگونه شرک و الودگی است و آن آفریدگار که نامه‌اش در دست شماست به کسی نیاز و ضرورت ندارد؛ بلکه همه کس نیازمند درگاه بی‌کران او هستند. پس ای مردم به سوی راه راست و دین پایدار حق بگردید و از خدایان باطل و از کسانی که به فریادشان می‌خوانید - و قطعاً کاری از دستشان ساخته نیست - روی برگردانید و الوهیت و ربوبیت را به باطل آلوده نکنید و با قلبی مالا مال از عشق به خالق هستی، این آیات را زمزمه کنید و بارها با اندیشه و تدبیر به آن بنگرید تا حقایق را دریابید: [بقره/۱۱۲]، [آل عمران/۲۰]، [نساء/۱۲۵]، [أنعام/۷۹]، [روم/۳۰ و ۴۳]، [لقمان/۲۲]، [یونس/۲۲].

وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿۱۰۹﴾

و (ای محمد) از آنچه که بر تو وحی می‌شود، پیروی کن. و صابر و شکیبا باش تا آن که الله (در میان تو و مخالفان تو) فیصله کند و او بهترین فیصله‌کنندگان است. (۱۰۹) تشریح لغات و اصطلاحات:

«اتَّبِعْ»: پیروی کن. «يَحْكُمَ»: فیصله میکند، قضاوت میکند. «الْحَاكِمِينَ»: فیصله‌کنندگان. تفسیر آیه:

«وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ»: در این آیه به حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم تسلیت داده شده است. که اگر مردم حق را نپذیرند، تو ملول مباش. طوری که میفرماید: ای محمد! از آنچه بر تو وحی میشود در علم و عمل و با زبان حال و با فرا خواندن به سوی آن پیروی کن! فرق نمیکند که مردم ایمان آورند، چه کفر ورزند، ما نباید از وحی و دستورات پروردگار با عظمت خود جدا شویم. و از فحواي جمله: «وَ اتَّبِعْ... اصْبِرْ» معلوم می‌شود که: پیروی از وحی، نیاز به صبر و استقامت را دارد.

«وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ»: بر مشقات و زحمات تبلیغ صبور و شکیبا باش و در وظیفه تبلیغ منهنك باش! شدايدی که در راه پیش آید بر آن شکیبائی کن. بر آزار آزار جویاننت صابر باش و بر ابلاغ رسالت مولایت پایداری کن تا آنکه او میان تو و کسانی که قضای وی را

تکذیب کرده‌اند فیصله کرده، در نتیجه تو و پیروانت را یاری دهد و دشمنانت را محو گرداند.

«وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (109)»: الله سبحانه و تعالی بهترین فیصله دهنده‌ی حکم و قضاوت است؛ از آن روی که عدالتش تامّ و تمام و فیصله اش کاملاً حقّ و صواب است و در فیصله‌اش زره‌ای از ظلم وجود ندارد.

و پیامبر صلی الله علیه و سلم از دستور پروردگارش فرمان برد و بر راه راست پابرجا ماند تا اینکه خداوند دینش را بر سایر ادیان و پیامبرش را بر دشمنانش پیروز گرداند، بعد از اینکه او را با دلیل و برهان بر آنها چیره گرداند. آیه مبارکه تسلی پیامبر صلی الله علیه و سلم و وعید مشرکین را در بر دارد.

خوانندگان گرامی!

در این آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه و سلم میفرماید: از آنچه بر تو وحی میشود، پیروی کن و شکیبا باش (و در برابر اذیت و آزاری که در راه تبلیغ رسالت آسمانی به تو میرسد، استقامت کن) تا الله متعال (میان تو و دیگران) فیصله می‌کند (و فرمان خود را صادر می‌نماید) و او بهترین فیصله‌کنندگان است.

این خاتمه مناسبی است که با سرآغاز سوره میخواند و با آن سازگاری دارد، و با محتویات سراسر سوره هماهنگ و هم‌آوا است، بدان گونه که روش قرآن در کار به تصویر زدن و به رشته نظم و نظام کشیدن است.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة هود

جزء 11-12

سورة هُود در مکه نازل شده و دارای یکصد و بیست و سه آیه و ده رکوع است.

وجه تسمیه:

طوریکه متذکر شدیم سورة هُود پس از سوره ی یونس، در مکه مکرمه، شرف نزول یافته و چون قصه ی حضرت هود علیه السلام که در آیات 50 تا 60 این سوره ذکر شده، به نام سورة «هود» مسماء و شهرت یافته است. (تفسیر قرآن مهر، ج9، ص163)

نام سوره:

هُود:

هود علیه السلام از انبیاء کرام می باشد و نام مبارکش بصورت کل هفت بار در قرآن عظیم الشان و از آنجمله پنج مرتبه در همین سوره آمده است.

آن حضرت بر قومی به نام عاد مبعوث شد. (قاموس قرآن، ج 7، ص 168).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره هود:

طوریکه در فوق هم تذکر دادیم سورة هود دارای (10) ده رکوع، و (123) یک صد و بیست و سه کلمه، و (1936) یک هزار و نه صد و سی و شش، و (7924) هفت هزار و نه صد و بیست و چهار حرف، و (3516) سه هزار و پانصد و شانزده نقطه است. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم)، فیض الباری فی شرح «التجرید للجامع الصحیح».

ارتباط سوره هود با سوره یونس:

ارتباط هود با سوره یونس، این که: این سوره، در معنی، موضوع، افتتاح و اختتام خود با سوره «یونس» هماهنگ است و آنچه را که در آن سوره از امور اعتقادی ای مانند تعریف اسلام، قرآن، پیامبر صلی الله علیه وسلم، دعوت به سوی ایمان، اثبات وحی، توحید، معاد، ثواب و عقاب، اعجاز قرآن، محاجه (استدلال، وبرهان) با مشرکان و ذکر داستان های بعضی از انبیاء علیهم السلام به اجمال بیان شده است، در این سوره با اندک تفصیل بیشتری بیان می دارد.

چون الله متعال سورة یونس را با بحث از وحی به پایان رسانید، و فرمود: «وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ...» سورة هود را با بیان وحی مزبور افتتاح فرموده است.

(ترجمه تفسیر مجمع البیان، جلد 12، صفحه 4).

فضایل سوره هود:

سورة هود از سوره هایی است که در آن نزول قهر الهی و عذاب گوناگون دیگر بر ملل گذشته و وقایع خطرناک قیامت و جزاء در یک اندازه خاص ذکر شده است. از اینجاست که وقتی چند تار موی از ریش مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم سفید شد، حضرت ابوبکر صدیق به صورت اظهار تأسف عرض نمود که: یا رسول الله شما پیر شدید! فرمود: بلی سورة هود مرا پیر کرد و در بعضی روایات سورة واقعه و مرسلات و عم یتساءلون و تکویر هم با سورة هود ذکر شده اند. [رواه الحاکم و الترمذی].

منظور این است که در اثر خوف و دهشت این وقایع، آثار پیری بر چهره مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر شده است.

طوریکه در حدیثی روایت شده ای ابن عباس (رض) آمده: «قَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ ثَبِتَ. قَالَ: «شَيْئَانِي هُوْدٌ وَالْوَاقِعَةُ وَالْمُرْسَلَاتُ وَ (عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ) وَإِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»». (ابوبکر صدیق (رض) گفت: ای رسول الله! پیر شده‌اید. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مرا سوره‌های هود، واقعه، مرسلات، عم يتساءلون و إذا الشمس كورت - پیر کردند. (روایت ترمذی و حاکم نیشابوری، ملاحظه شود سلسله صحیحه). همچنان از ابوجحیفه (رض) روایت است که: «قَالَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَرَاكَ قَدْ ثَبِتَ، قَالَ: «قَدْ ثَبِتْنِي هُوْدٌ وَأَحْوَاتُهَا»». (مردم گفتند: ای رسول الله! می‌بینیم که پیر شده‌اید؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «مرا سوره هود و سوره‌های مشابه آن پیر کردند. (روایت طبرانی و نگاه سلسله صحیحه و صحیح الجامع) (فضایل صحیح آیات و سوره‌های قرآن کریم، فخر الدین بن زبیر بن علی محسنی).

خصوصیات بخصوص سوره هود:

قبل از همه باید گفت که: در میان سوره‌های قرآن، سوره‌های هود و شعراء، در بیان قصص انبیاء جامعیت بیشتری دارند.

سوره هود با حروف مقطعه شروع شده است و از سوره راثیات است (سوره های یونس و هود و یوسف و ابراهیم و حجر را راثیات یا رآت می نامند.

ابن مردویه از انس (رض) روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند از راثیات تا طواسین را به جای انجیل به من عطا کرده است. (فتح القدیر، ج 2، ص 479) راثیات سوره هایی هستند که با «الر» و طواسین سوره هایی هستند که با «طس» و «طسم» شروع شده اند.

این سوره جزو سور مئین (صد آیه ای ها) است ابن قتیبه می گوید سور مئین سوره هایی هستند که بعد از سور طوال آمده اند علت نامگذاری این سوره ها به مئین نزدیک بودن تعداد آیه های این سوره ها به عدد صد می باشد. (زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 4، ص 141) (گفته شده این سوره ها عبارتند از «بنی اسرائیل، کهف، مریم، طه، انبیاء، حج و مؤمنون (دراسة حول القرآن الکریم، صفحه 37) برخی دیگر نیز سور مئین را سوره های «توبه، نحل، هود، یوسف، کهف، بنی اسرائیل، انبیاء، طه، مؤمنون، شعراء و صافات» ذکر کرده اند. (التمهید فی علوم القرآن، ج 1، ص 313).

روایتی است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل شده که فرمود: خداوند هفت سوره طوال را به جای تورات و سوره های مئین را به جای انجیل و سوره های مثانی را به جای زبور به من داد، و پروردگارم مرا با دادن سوره های مفصل فزونی بخشید. (جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 34).

سوره هود به ترتیب نزول در قرآن جای گرفته است؛ یعنی این سوره بعد از سوره یونس و قبل از سوره یوسف فرود آمده و در قرآن نیز همین گونه جای گرفته است.

فضیلت سوره هود:

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سوره هود را در روز جمعه بخوانید».

داستانهای سوره هود:

در سوره مبارکه نوح داستان ها وقصه های ذیل مورد بیان قرار میگیرد: نوح علیهم السلام (آیات: 25 الی 49)، (هود آیات 50 الی 60)، (صالح علیه السلام: آیات

60 الی 68)، (ابراهیم علیه السلام آیات 69 الی 76)، (لوط علیه السلام آیات: 70 الی 83)، (شعیب علیه السلام آیات 84 الی 95)، (موسی علیه السلام آیات 96 الی 101)، (قوم صالح: آیه 89).

محتوای کلی سوره هود:

طوریکه در فوق یاد آور شدیم سوره‌ی هود در مکه نازل شده است و به اصول عقیده‌ی اسلامی یعنی به یگانگی و رسالت، بعث و جزاء می‌پردازد.

سوره هود در سال های آخر حضور پیامبر صلی الله علیه در مکه نازل شده است، سال هایی که مسلمانان در شرایط بسیار بی نهایت به سختی بسر میبردند.

مفسران می نویسند که: و به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم در قبال اذیت و آزار مشرکین، مخصوصاً بعد از مدت پر ملالت و سختی که بر اثر درگذشت کاکا اش، «ابو طالب» و همسرش، «خدیجه» برایش پیش آمد، آیات نازل شده و قصه‌های پُر ماجرا و آزمایش پیامبران را برای او بازگو می‌کند تا در صبر، پایداری و شکیبایی به آنها اقتدا نماید.

سوره‌ی مبارکه با تعریف و تمجید از قرآن مجید شروع شده است، قرآنی که آیاتش استوار است. خلل و تناقضی بدان راه ندارد؛ زیرا از جانب خداوند متعال، حکیم و آگاه نازل شده است، خدایی که هیچ چیز از امور بندگان بر او پوشیده نیست. سپس از طریق دلایل عقلی (نزدیک کننده به عقل بشری) به عناصر دعوت اسلامی پرداخته و به مقایسه‌ی گروه هدایت یافته و گمراه پرداخته است، و برای هر یک از آن دو مثل‌ها زده و به وسیله‌ی آن تفاوت فاحش مؤمنان و کافران را بیان نموده است.

سپس در باره‌ی تاریخ پیامبران علیهم السلام بحث خویش را ادامه داده و از قصه‌ی حضرت «نوح»، (پدر دوم انسان) شروع کرده است؛ چون جز نوح و مؤمنانی که با او سوار کشتی شدند، هیچکس از طوفان نجات نیافت. و تمام افراد روی زمین غرق شدند و نیز عمرش از عمر تمام پیامبران بیشتر بود و از همه‌ی آنها بیشتر آزمایش و مصیبت دید و از همه بیشتر شکیبایی داشت.

باید گفت از دقت در تاریخ انبیاء استفاده میشود که حرکت انبیاء يك جریان مُستمر تاریخی است، نه يك حادثه‌ی زود گذر. تاریخ پیامبران و اقوام آنان قانون مند است و مطالعه‌ی آن رمز سقوط یا عزت ملت ها را روشن می سازد و نشان میدهد که دین از جامعه جدا نیست و سرنوشت جامعه بستگی تمام به دین و آئین مردم آن جامعه دارد.

همچنان در سوره هود؛ داستان «هود» به بیان گرفته شده و سوره به نام او موسوم شده است و بدین وسیله تلاش و کوشش او را در دعوت به سوی الله جاودانه کرده است. خدا او را به میان قوم سرکش و ستمکار «عاد» اعزام داشت. آنها به قوت و درشتی اجسام خود مغرور گشته و میگفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟ اما الله متعال به وسیله‌ی تندباد ویرانگر آنان را نابود کرد. در این آیات به تفصیل درباره‌ی آنها سخن گفته شده است تا مستکبران و گردنکشان عبرت بگیرند: «وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿59﴾ وَ اتَّبَعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَاداً كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ ﴿60﴾».

سپس قصه‌ی پیامبر خدا، «صالح» و آنگاه داستان «لوط» و سپس قصه‌ی «شعیب» و آنگاه قصه‌ی «موسی و هارون» علیهما السلام را آورده است و پشت سر آن پند و عبرت‌هایی

را که در این قصه‌ها وجود دارد از جمله نبود کردن ظالمان را به بیان گرفته است. سوره هود با بیان حکمت ذکر داستان پیامبران خاتمه یافته است و این امر به این منظور است که از آنچه برای تکذیب کنندگان پیشین پیش آمده است، پند و اندرز گرفته شود. و نیز قلب پیامبر صلی الله علیه و سلم در مقابل آنهمه سختی‌ها و حوادث دشواری ثابت و استوار گردد.

آیات این سوره به روشنی این امر را اثبات می‌کند که مسلمانان هرگز نباید به خاطر کثرت دشمنان و حملات شدید آنان میدان را خالی کنند، بلکه باید هر روز بر استقامت خویش بیفزایند.

سوره هود همان‌طور که باموضوع توحید آغاز شده است، همچنین بآن خاتمه می‌یابد، تا آغاز و آخر بر یک نهج باشند. (بنقل از تفسیر صفوة التفسیر).

نگاهی کوتاه به اهداف سوره هود:

توحید در الوهیت: آنچه پیامبر خاتم و سایر پیامبران بزرگوار، مردم را به بندگی خدا فرا میخوانند تا آنان را از بندگی غیر خدا رها سازند (همین / ۲۶، ۵۰، ۶۱، ۸۴). چون آنچه غیر از خدای یگانه مورد پرستش و کرنش قرار بگیرد، شرک نام دارد و در دین اسلام و نص قطعی قرآن، ناصواب است. این پرستش خواه از بت سنگی و چوبی، ستاره و فرشته باشد و خواه پیامبر و صالحانی پرستش شوند، یکسان است. در گذشته‌ی دور، مردان صالح و نیکو کاری به نامهای: «ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر» که نزد مردم عصر خود دوست داشتنی بودند، دوستان و نزدیکانشان پس از فوت آن بزرگواران به عنوان یادبود و تبرک، تصاویری از آنان ترسیم کردند و به زیارتگاه تبدیل شد و مردم به رسم احترام از مقام آنان، سحرگاهان و شامگاهان به آن جایی که محل سکونت و تصاویر آنان بود، میرفتند و دیداری تازه می‌کردند؛ سپس تصاویر به مجسمه و تندیس تبدیل گشت و نسلهای بعد رسماً به پرستش آنان پرداختند و بت پرستی از آن تاریخ شکل گرفت. [نوح / ۲۳ و ۲۴].

توحید در ربوبیت: «اله» کسی است که بندگانش با دعا و لابه و خشوع و فروتنی همراه ایمان به پیشگاه او روی می‌آورند.

«رب»، آفریدگاری است مربی، مدبر و چاره ساز و سامان دهنده‌ی کار بندگان و متصرف در امور آنان، بر مبنای حکمت و نظام سنن خود...

بیشتر مردم عرب جاهلی و سایر مشرکان پیش از آنان باورشان این بود که رب، تنها پروردگار مدبر در هستی است و بس؛ اما اله را متعدد می‌دانستند و برای نزدیکی به خدا به آنها - که ساخته و پرداخته‌ی خودشان بود - متوسل می‌شدند و در محضر خدا شافع قرارشان می‌دادند. پیامبران خدا، برای مردم دلیل می‌آوردند که: توحید در ربوبیت مقتضی توحید در الوهیت است و بندگی و عبادت وقتی درست است که فقط برای یک پروردگار سجده بُرد و آیات قرآن در این مورد فراوان آند؛ از جمله: [همین آیه 52 و 90]. و چگونه خداوند برای پیامبرش تبیین میکند که رزق و روزی تمام جنبندگان روی زمین به عهده‌ی خداست. [همین / ۶ و ۷]. مراد پروردگار در این دو آیه این است که: عبادت و بندگی جز برای خدای یکتا، نه سزاوار است و نه صحیح.

به سخن نوح - ع - بیندیشید که چگونه به قومش - که اولین ملتی بودند که بت پرستی را دایر و مردان صالح را پرستش کردند. میگوید: گنجینه‌های نعمت خدا در نزد من نیست،

من از علم غیب خبر ندارم، فرشته نیستم... [همین/۳۱]. همانند این آیه نیز پیامبر خاتم خطاب به مشرکان میفرماید: گنجینه های خدا در نزد من نیست، غیب نمی دانم، فرشته نیستم... [أنعام/ ۵۰] در مفهوم این آیات نیز به [اعراف/۱۸۷] و [یونس/۴۹] مراجعه شود....

دیدگاههای آدمی متعدد و متفاوت و امری طبیعی است. این اختلاف و متفاوت بودن، فواید علمی و عملی در پی دارد که بدون آن مزایای دیگر میان آنان ظاهر نمیگردد. هم چنین زیانهایی دارد که بدترین آن تفرق و دشمنی است و خداوند برای تکمیل فطرت بشر و داوری در وقت اختلاف نظر به وسیله ی قرآن، آن را در قانون دین جایز شمرده است؛ چون در قرآن مجال اختلاف باقی نخواهد ماند و سرانجام قرآن مردم را به دو دسته تقسیم کرده است: سعادت‌مندان و تیره بختان...

خداوند به این انسان، استعداد و توانایی داده و او را در زمین خلیفه کرده تا علوم و معارف فراوان کسب کند. اکنون می بینی که این انسانها درباره ی همه ی موجودات، زمین و آسمان، کشف قطب شمال و جنوب، فتح بلندترین قله های کوه های سربه فلک کشیده ی کره ی زمین، فرو رفتن در اعماق دریاها و اقیانوسها، تا هزاران پا پرواز کردن در هوا، تسخیر کردن کُرّات دوردست، هزینه کردن اموال بیشمار در راه آرزوهای نفسانی و زندگانی گذرا و... به تحقیق و پژوهش می پردازند. آیا نسبت به این استعدادهای والای بسیار مهم، حماقت و جنایت نیست که انسان به راحتی - اراده اش را در خدمت این زندگانی مادی و جلوه های فریبایش بگذارد و از سویی منکر و مخالف زندگانی سرمدی و جاودانه ی آخرت باشد؟! [همین/ ۱۵ و ۱۶].

شکیبایی و صبوری، کردار نیکو، فروتنی در برابر پروردگار در دین آن گونه که فرمان خداست، برپا داشتن نماز در اوقات خود، إخلاص در دعوت به سوی دین خدا بی آن که این دعوت و تبلیغ وسیله ی تجارت و مال اندوزی گردد، مهمانداری و إکرام گرفتن مهمان، سر و سامان دادن کار مردم در حد توش و توان، بر خدا توکل کردن و.... (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بهاء الدین حسینی).

ترجمه و تفسیر سُورَةُ هُودِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴿١﴾

(الف، لام، را) (معنای این حروف را الله میداند)، این [قرآن] کتابی [باعظمت] که آیاتش استوار، سپس روشن شده، از نزد حکیم آگاه (نازل گردیده) است. (1)

تفسیر:

(الف، لام، راء)؛ از جمله حروف مقطعه است که الله سبحان و تعالی مرادش از آنها را بهتر می داند.

الر بیانگر إعجاز قرآن است و آن اینکه این قرآن از این حروف هجایی ترکیب یافته است. ابن عباس (رض) فرموده است: «الر» یعنی منم الله که می بینم.

قرآن از همین حروف ألقباء تشکیل شده که همواره در اختیار همه هست، اما خداوند از همین حروف ساده، کتابی ساخته که کسی نمی تواند مشابه آن را بیاورد. چنانکه انسان از خاک، خشت پخته و ظروف کلی میسازد، ولی خداوند از همین خاک، هزاران نوع گل، گیاه، میوه، حیوان و انسان خلق می کند. بلی، همان گونه که قدرت خداوند را در نظام تکوین می بینیم، قدرت او را در کتاب تشریح نیز مشاهده می کنیم.

این قرآنی که حق تعالی بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم وحی نموده، کتابی است که معانی استوار ساخته شده و الفاظش به تفصیل و روشنی آراسته شده؛ در نتیجه آیاتش از خلل سالم است و جملاتش از عِلل.

«كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ»: یعنی کتابی است گراندقدر، آیاتش به صورتی استوار تنظیم شده است به گونه ای که خلل و تناقضی بر آن عارض نمی شود.

یعنی: آیات قرآن چنان محکم و متقن گردانیده شده که همچون تعمیر و بنای استوار، از هرگونه نقص و نقض و کوتاهی و رخنه ای برکنار است و این کتاب برخلاف تورات و انجیل منسوخ هم نشده است.

قرآن کریم کتابی است مُحکمی یافته به اصول احکام، مفصل به فروع حلال و حرام؛ از نزد خدایی است که در شرع و صنع خویش حکیم است و به سرانجام امور و عواقب اشیا خبیر و آگاه.

قرآن کتابی است هم محکم و هم مفصل، نه تناقض دارد و نه تهافت و نه سقوط و لغزش، هم فصیح است و هم بلیغ، محتوایش در فصلها و سوره های مختلف، جدای از یکدیگر اما به دنبال هم و پیوسته آمده است.

فصاحت: در لغت به معنای ظهور، بیان و آشکار می باشد و در اصطلاح کلامی است که فصیح، روان، مستعمل بوده و از حسن و زیبایی برخوردار باشد و کلام فصیح عبارتی است که کلمات آن علاوه بر فصاحت، هماهنگی و تناسب کامل با یکدیگر داشته و از هرگونه حروف و کلمات ثقیل، نامأنوس، بدآهنگ، ناموزون و همچنین تعبیرات، سبک، گوش خراش، ناهماهنگ، پیچیده، گنگ و مبهم مصون باشد.

بلاغت: در لغت به معنای رسیدن و انتها می باشد و در اصطلاح بلاغت در کلام، عبارت است از کلام فصیحی که مطابق با مقتضای حال باشد. بلاغت لفظ در واقع به اعتبار قابلیت

افاده آن لفظ در مقایسه بامعنا و مراد گوینده آن می‌باشد و به تعبیر دیگر، بلاغت ناظر به کیفیت معنا و محتواست.

قرآن، کتابی است بس محکم که يك روح دارد و آن روح توحید است و تمام داستانها، ومواعظ، واحكام وآیات قرآن، تفصیل همان روح توحید است.

قرآن کتاب بس مهم است: بنیان قرآن، محکم و استوار است و هیچ چیزی نمی‌تواند سبب تزلزل آن شود، بلکه با پیشرفت علم، اسرار این کتاب بیشتر و بیشتر کشف می‌شود. قرآن کتابی است محکم، نه تغییر و تحریف یافته و نه قابل شك و تردید است.

بنای آن بر حدس و فرض نیست، بلکه همه‌ی مطالبش محکم و استوار است.

قرآن، هم استدلالی و تزلزل ناپذیر است و هم جامع تمام ابعاد زندگی دنیوی و اخروی می‌باشد.

مُجَاهِدُ بْنُ جَبْرِ (104 - 21 هـ) (722 - 642 م) فقهی، محدث و مفسر شهیر اسلام و مفسر قتاده: (ابو الخطاب سدوسی بصری، معروف به قتاده بن دعامه (۶۱ - ۱۱۷ ق)، در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: «قرآن در لفظ خود محکم و در معنی خود مفصل است لذا قرآن در صورت و معنی هر دو کامل میباشد».

«كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلْتُ»: کلیات قرآن یکجا بر قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده، آنگاه در مدت بیست و سه سال تفصیل داده شده است.

«ثُمَّ فُصِّلْتُ»: سپس امور حلال و حرام، نیازمندی‌ها، ضروریات روزمره و امور معاد بندگان در آن به تفصیل بیان شده است.

چون خداوند حکیم است، کتابش محکم است و چون خبیر است، تمام نیازها و مایحتاج انسانی را به تفصیل بیان داده است.

«مَنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (1)»: از جانب پروردگار که به چگونگی امور آگاه است، از این رو به بهترین وجه تنظیم یافته و به بهترین شیوه بیان شده است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 5) موضوعاتی در بیان اصول دعوت به سوی دین الله متعال، روی گردانی کافران از حق مورد بیان قرار گرفته است.

أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ (۲)

[پس ای مردم!] جز «الله» را نپرستید که من برای شما از سوی او هشدار دهنده و بشارت آورم. (۲)

تفسیر:

باتمام صراحت در می‌یابیم که دعوت به یکتاپرستی، در سرلوحه‌ی پیام همه‌ی انبیاء الهی بشمار می‌رود. «أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ» تا جز الله متعال چیزی را پرستش نکنید. فلسفه‌ی نزول همه‌ی کتب آسمانی، همانا توحید و پاکسازی جامعه از شرك است.

مطابق وحی آسمانی در می‌یابیم که: شیوه‌ی تبلیغ پیامبران، همان هشدار و بشارت است «إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ (2)» من از جانب او فرستاده شده‌ام، پیامبر صلی الله علیه وسلم از جانب الله متعال، اما برای سعادت بشریت آمده است.

و از این که کافر شوید شما را از عذابش بر حذر بدارم و اگر ایمان بیاورید مژده‌ی پاداش و ثواب او را به شما بدهم.

وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ﴿٣﴾

و اینکه: از بارگاه پروردگار تان آمرزش بجویی و [علاوه بر آن] به در گاهش باز گردید و توبه کنید تا شما را در زندگانی تا زمانی معین، به خوبی بهره مند سازد و به هر بزرگوار شایسته‌ای از فضل خویش، پاداش بزرگی اش را ببخشد و اگر روی برگردانید، [بدانید] که من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیم دارم. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَجَلٍ مُّسَمًّى»: پایان عمر با فرا رسیدن مرگ. پایان عمر جهان. «ذِي فَضْلٍ»: محسن. نیکوکار. «فَضْلُهُ»: پاداش احسان و نیکوکاریش. «تَوَلَّوْا»: پشت بکنید و روی بگردانید. اصل آن (تَوَلَّوْا) است. ترجمه معانی قرآن.

تفسیر:

در آیهی قبل، مبحث توحید مطرح شده بود ولی در این آیه مبارکه، بازگشت به الله متعال و قرار گرفتن در مدار توحید مطرح بحث است.

باید گفت که: اساساً زندگی خوب، مورد توجه اسلام است. «مَتَاعًا حَسَنًا» یعنی زندگی دلنشین همراه با آرامش روحی، در برابر کسانی که به خاطر اعراض از یاد الله، معیشتی ضنك و زندگی تلخ دارند، گرچه از نظر مادیات در آسایش و رفاه هستند.

باید گفت که: یکی از وظائف پیامبران الهی، بازسازی منحرفان است: «وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ» همچنین از پروردگارتان برای گناهان تان آمرزش و بخشودگی خواسته و بر طاعت و توبه‌ی خالصانه پایداری کنید.

و واقعیت هم همین است: تا زمانی که انسان خود را از گناه پاک نکند و سبکبال نشود، نمیتواند به سوی حق پرواز کند. در ضمن قابل یاد آوری است که: محو گناه به تنهای خویش کافی نیست، بلکه حرکت بسوی الله نیز لازمی و ضروری پنداشته میشود.

در آیه مبارکه آمرزش خواستن را بر توبه مقدم گردانید زیرا هدف مورد نظر و مطلوب از توبه، مغفرت و آمرزش است و توبه سبب دست یافتن به آن میباشد. به قولی معنی این است: آمرزش بخواهید از گناهان صغیره و توبه کنید به سوی الله متعال از گناهان کبیره توبه واجب است. و توبه از گناه، سبب بازگشت إلی الله متعال نیز می شود.

«يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا»: تا در این دنیا شما را از منافع گرانقدر از قبیل وسعت رزق و آسایش معیشت بهره‌مند کند.

مفسیر تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی در تفسیر آیه «يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» می نویسد:

سپس به کسانی که درست توبه میکنند به فلاح و عیش و راحتی هر دو جهان مژده داده میفرماید: «يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»: یعنی کسانی که کاملاً از گناهان گذشته استغفار کردند و در آینده به اجتناب از آنها تصمیم قطعی گرفتند تنها این نیست که گناهان آنان آمرزیده می شوند بلکه زندگانی خوبی به آنان داده خواهد شد.

و ظاهر این است که این زندگی عام و شامل هر دو زندگی فانی دنیا و جاوید آخرت خواهد شد. چنان که در آیه ۹۷/سوره نخل درباره این گونه اشخاص فرموده که: «الْحَيَاتُ حَيَاتٌ طَيِّبَةٌ»: یعنی: ما حتماً به آنان زندگی پاکیزه عنایت میکنیم.

در رابطه با این آیه، تحقیق عموم مفسرین این است که حکم این شامل هر دو نوع زندگی

دنیا و آخرت است و در آیه 11 و 12 سوره نوح صراحتاً چنین آمده است که در ارتباط با استغفار کننده فرمود: «يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا (11) وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا». یعنی اگر شما درست از الله متعال مغفرت خواسته باشید. الله تعالی بر شما باران رحمت می باراند و شما را به اموال و اولاد پیروز می گرداند و به شما باغها و جویها عنایت می کند و بدیهی است که باران رحمت و مال و اولاد متعلق به حیات این جهان اند.

بنابر این بیشتر مفسرین «متاع حسن» را چنین تفسیر فرموده اند که الله تعالی به شما در نتیجه توبه و استغفارتان وسعت رزق و سهولت عیش عطاء میفرماید و شما را از آفات و عذابها حفظ میکند و چون حیات دنیا باید یک روز به پایان برسد و عیش و راحت آن مطابق قانون قدرت، جاودانی نیست، لذا «إلى أجل مسمى» فرمود، ارشاد فرمود که زندگی پاکیزه دنیا و سهولتهای عیش تا میعاد مخصوص یعنی تا موت حاصل میگردد. سرانجام، موت به همه آنها خاتمه میدهد. اما پس از این موت، فور زندگی جهان دیگر آغاز می گردد و در آن هم توبه کنندگان و استغفار کنندگان، به راحتی های جاودانی نایل می گردند. حضرت سهل بن عبدالله فرموده که: مراد از «متاع حسن» این است که توجه انسان از مخلوق منصرف شده متوجه خالق شود و بعضی از بزرگان فرموده اند که: «متاع حسن» این است که انسان به متاع موجود دنیوی قناعت کرده و بر فقدان آن نیندیشد. یعنی هر مقداری که از دنیا میسر گردد به آن مطمئن باشد و آنچه به دست نیامده نسبت به آن اندوه نخورد.

«وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ»: و هر نیکوکاری را به پاداش عمل خود نایل می گرداند. ابن مسعود (رض) در تفسیر «وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ» [هود: 3] میفرماید: «هر کس مرتکب گناهی شود، بر دفتر اعمالش یک گناه نوشته میشود و هر کس یک عمل ثواب انجام دهد، بر دفتر اعمالش ده ثواب نوشته می شود.

پس اگر در برابر گناهی که مرتکب شده است، در دنیا عذاب شود، همه آن ده ثواب برایش باقی می ماند و اگر با آن در دنیا عذاب نشود، از ده ثواب او فقط یکی گرفته می شود و نه ثواب دیگر برایش باقی می ماند. سپس فرمود: هلاک شد کسی که یگانهای او بر دهگان هایش غلبه کرد».

«وَإِنْ تَوَلَّوْا» اگر از ایمان و طاعت خدای رحمان رویگردان شوید، «فَأَنَّى أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ (3)» من میترسم که در روز قیامت دچار عذاب شوید. عذاب به «کبیر» توصیف شده است؛ چون شامل خوف و ترس شدید است.

این تهدید و هشدار است برای هر کس که از راه الله متعال باز داشته و از دینش روی بر گرداند.

مطالعه کننده محترم!

نباید فراموش کنید که: همین ایمان و توبه است که، زندگی انسان را تا آخر عمر بیمه و ضمانت میکند. از الله متعال می طلبیم تا ما را هم از این نعمت برخوردار نماید. آمین یارب العالمین.

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤﴾

(بدانید) باز گشت شما به سوی خداست و او بر همه چیز قادر تواناست. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَرْجِعٌ»: مصدر میمی و به معنی رجوع است.

تفسیر:

«إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ»: بازگشت شما به سوی الله است یعنی بعد از مرگتان نزد الله متعال بر میگردید. پس از وی با طاعتش و پیروی از پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم اطاعت کنید.

به یاد داشته باشید و این را همیشه در ذهن و هوش داشته باشید که: بازگشت ما تنها به سوی الله است، نه دیگران: «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (4) و او ذاتی است که بر زنده ساختن و میراندن و برانگیختن و حسابرسی تان توانا است و هیچ چیز او را ناتوان کرده نمی‌کند. در آیات متبرکه قبلی مبحث توحید و نبوت مطرح بود، این آیه مبارکه مبحث اصل معاد را مطرح نموده است. همچنان بصورت کل آیه مبارکه دارای تهدیدی عظیم است.

أَلَا إِنَّهُمْ يَنْتُونُ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَعْشُونُ تِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٥﴾

آگاه باش که آنها (مشرکان) سینه‌های خود را می‌پيچند تا خود را از الله پنهان کنند، آگاه باش، وقتی که آنها خود را با جامه‌هایشان می‌پوشانند، الله آنچه را که پنهان میکنند و آنچه را آشکار می‌سازند، میداند. چرا که او به راز سینه‌ها داناست. (۵)

تفسیر:

«يَنْتُونُ»: به معنای نزدیک قرار دادن و خم کردن دو چیز است؛ («اثنان» یعنی دوتا) و به کینه دردل گرفتن نیز گفته میشود. بنابر این جمله «يَنْتُونُ صُدُورَهُمْ» یا به معنای آن است که کفار سینه‌های خود را برای حرف‌های محرمانه و توطئه علیه انبیاء به هم نزدیک می‌کنند و یا به معنای آن است که آنها کینه‌ی انبیا را در دل دارند.

در آیه 7 سوره‌ی نوح میخوانیم: «جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا تِيَابَهُمْ» یعنی کفار انگشتان خود را در گوش‌هایشان می‌گذارند و لباس خود را بر سرشان می‌کشند تا ندای انبیاء را نشنوند.

مشرکان، در دشمنی سختی با پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان قرار داشتند، در دل‌هایشان کینه و عداوت آنان را پیچانده بودند، هرگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم را می‌دیدند از او پشت میکردند و روی‌ها و صورتهای خویش را با چادرهای خویش می‌پوشاندند، که او را نبیند و گمان می‌بردند که خدا از کارشان بی‌خبر است و با پوشاندن سر و روی‌شان، الله متعال هم از کینه‌ی دلشان بی‌خبر میماند، غافل از این که اودرک‌مین و شب و روز مراقب احوالشان بود و راز درویشان را خوب می‌دانست.

طوری‌که در آیه متبرکه به موضوع اشاره بعمل آمده است میفرماید: با در نظر داشت اینکه اهداف شوم خود را از پیامبر صلی الله علیه وسلم مخفی بدارید، الله متعال که عالم به اسرار سینه‌هاست.

قابل یاد آوری و دقت است که: مهم‌ترین اعتراض منکرین را دو مطلب تشکیل می‌داد: الف: چه قدرتی میتواند مردگان را بعد از مرگ زنده کند، که در آیه 4 این بحث صورت گرفت و گفته شد: «هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» الله متعال بر هر کاری قادر است.

ب: چگونه ذرات پخش شده یکجا جمع میشوند، که در آیه 5 میفرماید: «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ».

شان نزول آیه مبارکه:

امام قرطبی از ابن عباس (رض) روایت کرده است که: «أخنس بن شریق» شخصی چرب زبان و خوش کلام و خوش بیان بود. در ظاهر با پیامبر صلی الله علیه و سلم ابراز محبت می کرد ولی در نهادش بدی او را می خواست، در این مورد آیهی «أَلَا إِنَّهُمْ يَنْتُونُ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَنخَفُوا مِنْهُ...» نازل شد.

همچنان ابن عباس (رض) میفرماید که آیه: «أَلَا إِنَّهُمْ يَنْتُونُ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَنخَفُوا مِنْهُ»: دربارهی «أخنس بن شریق» نازل شده است. أخنس در مجلس پیامبر صلی الله علیه و سلم حاضر می شد و قسم می خورد که او را دوست دارد. اما عکس آن را در دل داشت. (البحر المحيط في التفسير القرآن: ابو حیان الأندلسی ۲۰۲/۵).

و امام قرطبی در تفسیر خویش می نویسد: از دشمنی مشرکین با پیامبر صلی الله علیه و سلم و مؤمنان خبر داده است که گمان می بردند أحوالشان بر خدا پوشیده می ماند. (تفسیر قرطبی ۵/۹).

یعنی آنها دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و سلم و مؤمنان را کتمان می کنند، و میخواهند بدین ترتیب نهان خود را از خدا مخفی بدارند تا کارشان اِفشاء نشود.

پایان جزء یازدهم

خوانندگان گرامی!

پروردگار با عظمت ما در آیات قبلی بیان فرمودند که: نهان و آشکار انسانها را می داند و اینک در آیات (6 الی 11) در باره فضل، علم و قدرت پروردگار، و قرار گرفتن انسان در برابر مکافات و مجازات الهی بحث بعمل می آورد.

الله متعال در آیات متبرکه ذیل بیان میدارد که ذات پروردگار از همه ی هستی خبر دارد و بر همه چیز توانا و روزی رسان همگان است؛ و این که کافران، پیامبر را تکذیب میکنند و قرآن را سحر میدانند و نوعی دیگر از بیهوده گوییهای شان را بیان میکنند که هرگاه عذابشان را به تأخیر اندازد با تمسخر و ریشخند میگویند: چرا عذاب به تأخیر افتاد، چه چیز آنرا بازداشت؟! طوریکه میفرماید:

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦﴾

هیچ جنبنده ای (جانداری) در زمین نیست مگر اینکه روزی آن بر عهده الله است و [او] قرارگاه واقعی و جایگاه مؤقت آنان را می داند؛ همه در کتاب بیانگر و روشن (لوح المحفوظ) ثبت است. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

کلمه ی «دَابَّةٍ»: از «دَبِيب» به معنای آهسته راه رفتن و قدم های کوچک برداشتن است، ولی به صورت کل به هر جنبنده ای اطلاق میشود. و «دَابَّةٍ»: جانور. جنبنده. شامل انسان هم می گردد (بقره / 164).

«مُسْتَقَرَّ»: قرارگاه. محلّ زیست. «مُسْتَوْدَع»: آرامگاه. محلّ دفن. «كِتَابٍ مُبِينٍ»: نوشته آشکار. کتاب روشن. مراد لوح محفوظ است (انعام / 59). «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»: الله متعال کفیل و ضامن روزی تمام جنبندگان

روی زمین از قبیل انسان و حیوان و سایر مخلوقات می باشد؛ و آنرا تضمین کرده است؛ و آنها را از روی فضل و کرم خود روزی می دهد، پس همان طور که خالق است رازق هم هست. البته تأمین روزی آنان، فضل و بخشش و احسانی از جانب الله متعال است، نه این که بر وی واجب باشد. پس هرگاه الله متعال از حال هیچ جانداری به اعتبار آنچه که به وی از رزق و روزی مقدر کرده است غافل نمی ماند، دیگر چگونه از احوال، اعمال و اوضاع آنان غافل می ماند؟

«وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا»: ذات پروردگار جای استقرار آن مخلوق را در زندگی و پس از مرگ نیز میداند، و جایگاهی را که در آن می میرد نیز دانا است.

حضرت ابن عباس (رض) میفرماید: «مستقرها» یعنی محلی که در روی زمین به آنجا پناه می برد، و «مستودعها» یعنی محلی که در آنجا مرده دفن میشود. (تفسیر البحر ۲۰۴/۵). شاه ولی الله دهلوی؛ در معنی: «وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا»: میگوید: «مستودع جایی است که آن جاندار را به غیر اختیارش در آنجا نگاه داشته بودند؛ مانند صلب مرد و رحم زن اما مستقر جایی است که او به اختیار خود در آن میماند؛ مانند خانه».

«كُلُّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (6)»: تمام اینها؛ از محل استقرار آنها گرفته تا محل مردن و رزق و روزی آنها در کتابی روشن که همانا (لوح المحفوظ) میباشد، نوشته و ثبت است؛ و آن همان کتاب پیشین در امر قضا و قدر است که حق تعالی از تسوید آن فارغ شده است. در آن کتاب تفصیل همه چیز نگاشته است؛ از آفرینش و روزی گرفته تا زندگی و مرگ.

مفسر تفسر فرقان شیخ بهاءالدین حسینی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: باید بدانیم که روزی هر کس، مشروط به سعی و کوشش اوست که هرگاه شرط تحقق یافت مشروط هم مقدر می گردد.

قرآن، عقل انسان را آزاد گذاشته، تا در دایره‌ی خود به تکاپو و کار و تلاش بپردازد و در پرتو آزمایشها و سنجشها به حقایق دست یابد. خداوند، ترکیب و تشکیل هستی انسان را به شیوه ای فراهم ساخته است که بتواند با جهان هماهنگ و دمساز گردد و با جد و جهد تمام برای زیستن به پا خیزد.

پروردگار، زمان و مکان حیات و ممات هر کس را می داند. [انعام/۵۹].

پروردگار، آسمان و زمین آفرید و در پیش، کار عرش را به پایان برد تا قدرت خود را نشان دهد. [اعراف/۵۴] خدا، زندگانی این جهان را وسیله ی آزمون انسان قرار داد تا نیک و بد از هم جدا شوند. آفرینش جهان بیهوده نیست و فرمان حق قطعی و بازگشت همه به سوی اوست. [مؤمنون/۱۱۵].

روزی مخلوقات به عهده الله متعال است:

در نزد برخی از انسان ها سؤال مطرح میگردد، در حالیکه روزی حیوانات را الله متعال به عهده گرفته است پس چرا چنان حوادثی اتفاق می افتد که بعضی حیوانات به سبب گرسنگی یا تشنگی میمیرند؟ در جواب آنان مفسران مینویسند:

اولین جواب اینست که مسؤلیت؛ روزی رسانی تا وقتی است که اجل مقدر یعنی عمر او تمام نشده باشد. هرگاه عمر او تمام بشود قهراً باید بمیرد و از این جهان بگذرد و عموماً اسباب آن امراض می باشد گاهی علت سوختن و یا غرق شدن یا زخمی و مجروح شدن هم می باشد. و هم چنین این هم می تواند سبب باشد که روزی او خاتمه می یابد و به سبب آن مرگ واقع می شود.

شیخ امام قرطبی در حاشیه این آیه واقعه از ابو موسی و ابو مالک و غیره از قبيله «اشعریین» ذکر فرموده که ایشان هجرت کرده، وارد مدینه شدند. توشه و آذوقه خوراکی آنها پایان یافته بود. یکی از افراد خود را پیش آن حضرت و به این خاطر فرستاد که برای ایشان غذا را تدارک نماید. وقتی که او به درب خانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسید صدای آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از داخل خانه شنید که این آیه را میخواند «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»: او با شنیدن این آیه به فکر افتاد که وقتی خداوند متعال مسئولیت روزی همه حیوانات را به عهده گرفته پس ما اشعریین هم از حیوانات دیگر بدتر نیستیم او یقیناً به ما نیز روزی عطا خواهد کرد با این تفکر از آنجا برگشت و آن حضرت صلی الله علیه وسلم را از احوال خویش آگاه نکرد و برگشته به دوستانش گفت که دل خوش دارید که کمک الله متعال به شما خواهد رسید دوستان اشعری او فهمیدند که قاصد آنها مطابق دستور، نیازمندیهای خویش را به رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان گذاشته و آن حضرت صلی الله علیه وسلم نسبت به این نظام آن وعده فرموده است. لذا با کمال اطمینان نشستند. او هنوز ننشسته بود که دو نفر یک کاسه پر از نان و گوشت آوردند و این کاسه یک ظرف بزرگی بود طعام آوران طعام را به اشعریین دادند به قول معروف آنها شکمی از عزا در آوردند باز هم مقداری باقی ماند چنان صلاح دیدند که باقی مانده را به خدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم ارسال دارند تا که آنها را آنجناب صلی الله علیه وسلم در ضروریات خویش صرف کنند، آنها را به دست دو نفر به خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرستادند، و سپس همه آنان به خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاضر شدند، عرض کردند که یا رسول الله! طعام فرستاده شما بسیار زیاد، نفیس و لذیذ بود آنحضرت فرمود که: من غذا نفرستادم، آنگاه آنان داستان را کلا به عرض آن حضرت صلی الله علیه وسلم رسانیدند که ما فلان شخص را از طرف خود در محضر شما فرستادیم. او این جواب را برای ما آورده و ما فهمیدیم که غذا را شما فرستاده اید. آنحضرت صلی الله علیه وسلم با شنیدن این واقعه فرمود که من نفرستاده ام بلکه آن غذا که از جانب ذات اقدس فرستاده شده و اوست که روزی هر حیوانی را به عهده دارد. (بنقل از تفسیر معارف القرآن شیخ محمد شفیع عثمانی).

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٧﴾

و او (الله) همان ذاتیست که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، و تخت فرمانروایی او روی آب قرار داشت، تا [با این آفرینش شگفت آور] شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارتر هستید. و اگر بگویید شما پس از مرگ زنده می شوید، بپندیدید کفر پیشگان می گویند: این سخنان جز جادویی آشکار نیست. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سِتَّةِ أَيَّامٍ»: ایام در عربی روز را گویند ولی در اینجا به معنای شش دوره (اعراف / 54، یونس / 3).

«عَرْشٌ»: قوام کار. تخت سلطنت که مراد تصرف و قدرت است. موجود ناشناخته‌ای که فراتر از درک و علم انسانها است (اعراف / 54، توبه / 129، یونس/3). مجموعه جهان هستی، چرا که تخت قدرت الهی محیط بر همه جهان است.

«الْمَاءِ»: آب. شاید مراد موادّ مذاب و آب گونه‌ای باشد که در آغاز جهان، به صورت گازهای فوق العاده فشرده در پهنه کائنات پراکنده بوده است (انبیاء/ 30، فصلت/ 11).

«مَبْعُوثُونَ»: برانگیختگان. زنده شدگان.

«سِحْرٌ»: جادو. در اینجا مراد سخن عاری از حقیقت و گفتار بی اساس، و به تعبیر دیگر، حُقه و کلک است. («ترجمه معانی قرآن»).

تفسیر:

گرچه قدرت الهی میتواند همه چیز را در يك لحظه بیافریند، ولی حکمت الهی اقتضاء می‌کند که آفرینش تدریجی باشد. طوری که می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» و تنها ذات پروردگار است که در مدتی برابر با شش روز از ایام دنیا [یعنی شش مرحله زمانی] آسمان‌ها و زمین را خلق کرد. بدین ترتیب انسان را به تائی و عدم شتاب در کارها تشویق می‌کند؛ زیرا خدایی که میتواند کائنات را در یک چشم به هم زدن خلق نماید، آن را در شش روز خلق کرد.

«وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ»: در حالیکه قبل از خلق آسمان و زمین عرش عظیم الله متعال بر آب قرار داشت. فحوای آیه مبارکه این حقیقت را میرساند که:

آب، قبل از آسمان‌ها و زمین وجود داشته است.

مفسر زمخشری می‌فرماید: یعنی در زیر آن خلقی قرار نداشت و این هم نشان میدهد که عرش و آب قبل از زمین و آسمان‌ها خلق شده اند. (تفسیر کشاف ۲/ ۳۸۰).

تخت فرمانروایی او روی آب قرار داشت:

«وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ»: قبل از همه باید گفت که: چگونگی عرش برای ما انسانها روشن نیست. و طوری که در فوق هم یادآور شدیم عرشه همان موجود ناشناخته‌ای که فراتر از فهم، درک و علم انسان‌ها است (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیه 54، توبه/ آیه 129، یونس آیه 3). اما به نقل از «أم سلمه» این آیه بر چگونگی آغاز پیدایش و خَلَقَتْ پیش از آفرینش آسمانها و زمین، دلالت میکند و آفرینش عرش و آب، پیش از آسمان و زمین بوده اند و آفرینش عرش هم پیش از آب بوده و این ماده‌ی حیاتی زیر عرش قرار داشته است.

[انبیاء/ 30]. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی)

عرش: کلمه‌ی «عرش» به سقف و مکان مسقف و داربست و همچنین به تخت بلند و بزرگ پادشاهان اطلاق میشود و گاهی به عنوان کنایه از قدرت بکار رفته است. مثلاً می‌گویند: فلانی بر تخت نشست، یا آنکه فلانی را از تخت پائین انداختند، یعنی قدرتش از بین رفت.

همچنان عرش: مرکز تنظیم ملک و فرمانروایی الله متعال و مصدر تدبیر اوست که از آسمان‌ها و زمین بزرگتر است. از ابن عباس (رض) پرسیدند: «در آن هنگام آب بر چه چیزی قرار داشت؟ فرمود: بر بستر باد». این آیه دلیل بر آن است که عرش و آب قبل از آفرینش آسمانها و زمین آفریده شده بودند و علم جدید در این راستا روشنی‌هایی افکنده است. (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

باید گفت که: آسمان و زمین برای کار نیک آفریده شده، نه برای کامیابی و لذت‌طلبی و غافل بودن. طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید: «لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» این‌ها را بر مبنای کمال حکمت خلق کرده است تا شما را بیازماید که کدام یک از حیث اخلاص عمل برایش و پیروی از پیامبرش صلی الله علیه وسلم، نیکوکارتر و در عبادت و طاعت آراسته‌ترید.

در ضمن قابل یاد دهانی است که هدف از آفرینش همه‌ی موجودات، رشد معنوی و اختیاری

انسان بوده است.

دلیل این‌که در آیه مبارکه فرمود: «أَحْسَنُ عَمَلًا»: (نیکو کردار ترید) و فرمود: «اکثر عملاً!»: بیشتر عمل کننده ترید»، این است که مدار عمل بر کیفیت است نه بر کمیت و عمل نیکو نیست تا برای الله متعال خالص نبوده و با شریعت پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم منطبق نباشد.

پس هرگاه عملی فاقد یکی از این دو شرط بود، آن عمل هدر و بی ثمر است. (بنقل از تفسیر انوار القرآن)

پس گفته می‌توانیم که: کیفیت عمل مهم است، نه کمیت آن.

«وَلَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ»: ای پیامبر! و اگر به کفار مکه بگویید: شما به زودی بعد از مرگ‌تان برای محاسبه برانگیخته شده و به سوی پروردگارتان باز گردانیده خواهید شد، «أَلَيْقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ (7)» منکرین حشر و نشر که فاقد برهان اند و خصوصیت شان همان وارد کردن تهمت است در جوابت خواهند گفت: این قرآنی که تو می‌خوانی، جز سحری آشکار نیست. حال آنکه این سخن به طور قطع؛ دروغ، بهتان، تمرّد و تفتینی بیش نیست.

خواننده محترم!

از فحوای آیه مبارکه «لِيَبْلُوكُمْ» معلوم می‌گردد که هدف خلقت را آزمایش انسان معرفی نموده است ولی در سایر آیات متبرکه هدف از خلقت انسان را امور دیگری به بیان گرفته است از جمله:

در آیه 37 سوره انفال آمده است: «لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» آزمایش، برای جدا کردن خوبان از بدان است.

در آیه 22 سوره جاثیه آمده است: «لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ» جدا کردن خوبان از بدان، برای جزا و کیفر متناسب است.

در آیه 104 سوره انبیاء، آمده است: «وَعَدًّا عَلَيْنَا» جزا و کیفر متناسب، برای عمل به وعده بوده است.

وَلَئِنْ أَخْرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ إِلَّا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٨﴾

و اگر عذاب را از آنها تا مدت اندک به تأخیر اندازیم، البته (به طور تمسخر) می‌گویند: چه چیز مانع (آمدن آن عذاب) میشود؟ آگاه باش! روزی که عذاب به آنها برسد از آنها بازگشتنی نیست و چیزی را که به آن استهزاء می‌کردند، آنان را فرو خواهد گرفت. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَوْمَ»: روزی. مراد قیامت است. «مَصْرُوفًا»: برگردانده. دفع شده. «حَاقَ بِهِمْ»: آنانرا فروگرفت. ایشان را احاطه کرد. «ترجمه معانی قرآن» «وَلَئِنْ أَخْرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ»: و اگر الله متعال نزول عذاب را تا مدت معلومی از کافران به تأخیر اندازد، «لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ» از روی استهزا و تمسخر خواهند گفت: ای محمد! چرا این عذابی که تو ما را به آن هشدار می‌دهی واقع نمیشود و علت تأخیر آن چیست؟

باید گفت که: تأخیر در نزول عذاب، نشانه‌ی لطف الله متعال است، نه دلیل ضعف الله. پس نباید آنرا به تمسخر گیریم.

تفسیر:

«الْأَيُّومَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ» نیک بدانند و بیدار باشند روزی که عذاب بر آنان نازل گردد، هرگز هیچ باز گرداننده‌ای آن را از آن‌ها بازداشتنی نیست.
و در ضمن باید گفت که: قهر الهی، از مسخره کنندگان کافر برداشته نمی‌شود.
«وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ(8)» و حتماً «و آنچه را که مسخره می‌کردند آنان را فروخواهد گرفت» یعنی: عذابی که آن را از روی استهزاء و تمسخر به شتاب می‌طلبیدند، بر آنان احاطه خواهد کرد و این امری قطعی است.

شان نزول آیه 8 :

611- ابن ابوحاتم از قتاده روایت کرده است: وقتی که الله متعال آیه: «اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ» (انبیاء: 1) را نازل کرد. عده‌ای گفتند: حتماً قیامت نزدیک شده است از ارتکاب مناهای خود داری نمایید، ولی بعد از مدت مختصری باز هم به شرارت‌ها و حيله‌گری‌های خویش ادامه دادند. پس الله متعال آیه: «وَلَيْنَ أَخْرَجْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ...» را در این خصوص نازل کرد.

وَلَيْنَ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُؤْسٍ كَفُورٌ(۹)

و اگر از جانب خود به انسان رحمتی [چون صحت و سلامتی، ثروت، اولاد و امنیت] بچشانیم، باز آنرا از وی بگیریم البته بسی نا امید و ناسپاس می‌گردد. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَذَقْنَا»: چشاندیم. «رَحْمَةً»: احسان. نعمت که از رحمت سرچشمه می‌گیرد. «نَزَعْنَا»: سلب کردیم. به در آوردیم. باز پس گرفتیم. «يُؤْسٌ»: بسیار ناامید و مأیوس. «كُفُورٌ»: بسیار ناشکر و ناسپاس. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَلَيْنَ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً»: و از خوی و عادت انسان است که: اگر از جانب خود به انسان رحمتی ارزانی بداریم، مانند مال و ثروت، جاه و مکننت، فرزند و صحت، آسایش و امنیت، «ثُمَّ نَزَعْنَا مِنْهُ» «سپس آن نعمت‌ها را از وی بگیریم یعنی: آن نعمت را از وی سلب کنیم، «إِنَّهُ لَيُؤْسٌ كُفُورٌ(9)» که باتأسف باید گفت که از دست دادن دوباره این نعمتی، از رحمت گسترده‌ی الهی سخت مأیوس و ناامید میشود و حتی نعمت‌های پیشین را هم انکار و ناسپاسی میکند. بیگمان انسان کم سپاس است؛ خیر و احسان را زود به فراموشی می‌سپارد. البته ناامیدی پس از زوال نعمت و غفلت بعد از زوال مصیبت، از طبیعت بشر است و شامل انسان مؤمن و کافر(هر دو) میشود. ولی ایمان ما به الله متعال نباید وابسته به کامیابی‌ها و شیرینی‌های زندگی زود گذر دنیوی باشد.

انسان چون حکمت الهی و مصالح امور را درک کرده نمیتواند؛ و از جانب دیگر نمیداند که: دادن‌ها و گرفتن‌ها به دست الله متعال است، بناءً زود قضاوت میکند، و زود هم مأیوس میشود و کفر می‌ورزد. در حالیکه باید گفت که: نه هر نعمتی نشانه‌ی محبت خداست و نه گرفتن هر نعمتی، نشانه‌ی قهر و غضب الهی، بلکه در همه‌ای آن باید آزمایش و امتحان الهی را در نظر داشته باشد.

یأس از رحمت الهی، مقدمه‌ی کفر و ناسپاسی است. طوریکه در (آیه‌ی 87 سوره یوسف) میفرماید: «لَا يَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»: (از رحمت خداوند مأیوس نشوید، حق این است که جز گروه کافران، از رحمت خداوندی مأیوس نمی‌شوند.)

وَلَئِنْ أَدْقَنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ ﴿١٠﴾

و اگر بعد از رنج و مصیبتی که به او رسیده است خیر و نعمتی به او برسانیم، میگوید: بدیها و سختی‌ها از من دور شد. مسلماً در آن حال [که غافل از حوادث آینده است] او شادمان (و) فخر فروش است. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نِعْمَاءَ»: نعمت. «ضَرَاءَ»: شدت. ناخوشی. «مَسَّتْهُ»: بدو رسیده است. دامنگیرش شده است. «السَّيِّئَاتُ»: بدی‌ها. مصائب و بلاها. «فَرِحٌ»: شادمان. «فَخُورٌ»: بسیار فخر فروش (نساء / 36). «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَلَئِنْ أَدْقَنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ»: و اگر الله متعال به انسان بعد از نزول زیان و مصیبت و بلا و پس از فقر، محنت، مریضی و ضعفی که به وی رسیده، نعمتی همچون روزی زیاد، زندگی خوشحال و سعادت‌مند، سلامتی، نیرومندی و امنیت عطا و نصیب فرماید. «لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي»: حتماً خواهد گفت: تنگی و مصایب و فقر و بدیختی‌ها از من دور شد و دیگر هرگز بر نخواهد گشت.

ولی انسان نباید فراموش کند که: روزگار دنیا دارای دوروی است: این بدین معنی که گاهی با تو و گاهی بر علیه توست. بناءً لحظاتی که به نفع توست، نباید مغرور شوی، و لحظاتی که به ضرر توست، صبر را باید پیشه کنی، زیرا در هر حال مورد آزمایش الهی هستی. در ضمن باید به یادآور شد که: دو چیز شادی را خطرناک می سازد: یکی تحلیل غلط، «ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي»: (بدیها و سختی‌ها از من دور شد) و دیگر آنکه این شادی سبب تحقیر دیگران و فخرفروشی خود شود.

انسان این نعمت‌ها را به آنچه که از شکرش سزاوار است مقابله نمی‌کند بلکه میگوید: مصیبت‌ها و رنج و محنت‌هایم از من دور شد و اثر آنها از بین رفت! بی آنکه در برابر دورکردن آن حال و روز بد، شکرگزار پروردگار با عظمت خویش، یا منت پذیر ذات پروردگار باشد.

نعمت‌هایی که پس از سختی‌ها و مشکلات به انسان میرسد، باید عامل شکر و ذکر باشد، نه وسیله‌ی فخر و طرب. طوریکه میفرماید: «إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ (10)» در این هیچ جای شکی نیست که: انسان ذاتاً کم ظرفیت است و با اندک نعمتی، شروع به فخر فروشی میکند، به فکر اینکه سختی‌ها دیگر به انسان روی نمی‌آورد، که البته این یک تصوّر باطلی میباشد. همچنان همین انسان از فراوانی نعمت دچار طغیان شده و بدان مغرور میگردد، و بر سایر انسان‌ها دست به فخر فروشی و گردنکشی میزند. خودستای و برتری جوی وی از روی سرمستی، سبکسری، تکبر و ناسپاسی بسیار شادمان و به خود بالنده میگردد.

در حقیقت باید گفت که: انسان ذاتاً ناسپاس و بر دیگران فخرجوی و برتری خواه است. که در آیه مبارکه همچون انسانها را مورد نکوهش قرار داده و هدایت میفرماید که: در سختی‌ها نباید ناامید و در موقع وجود نعمت نباید مغرور شوند. با تأسف باید گفت که شخصیت انسان بینهایت متزلزل و وابسته به حوادث بیرونی است،

نه کمالات درونی. گاهی «أَلْيُسُّ كَفُورٌ» (ناامید و ناسپاس) و گاهی «أَفْرَحُ فَخُورٌ» (بسیار فخر فروش) است.

إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿١١﴾

مگر کسانی که [در خوشی‌ها و آسیب‌ها] شکیبایی ورزیدند و کارهای نیک انجام دادند، که [در این صورت] از پاداشی بزرگ برخوردار خواهند شد. (۱۱)

تفسیر:

«إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ»:

مگر کسانی که از روی ایمان‌داری و تعهد، حسابگرانه هم بر سختی‌ها و هم بر شکوه نعمت صبر کرده و در طلب ثواب، به سوی کار خیر شتاب ورزیده‌اند. یعنی آنها در هر دو حال نعمت و نکبت، در مقام شکر و صبر پایدار بوده الله متعال را در همه حال و از جمله در هنگام زوال نعمت نیز شکر می‌گزارند و حمد و سپاس وی را بر زبان دارند، همان طوری که او را در هنگام زوال مصیبت و بلا و حصول نعمت و رفاه یاد می‌کنند، از آن رو که می‌دانند این نعمت‌ها از سوی اوست. پس به داشتن نعمت، سرمست و متکبر نمی‌شوند. قابل یاد آوری است؛ تمام مواردی که در قرآن عظیم الشان از عمل صالح بحث بعمل آمده، در کنار ایمان است، «أَمِنُوا وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ» جز در این آیه مبارکه که می‌فرماید: «صَبَرُوا وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ» که البته مراد از صابران در این آیه نیز همان مؤمنان واقعی است، لکن چون در برابر افراد کم ظرفیت مطرح شده است، به جای «أَمِنُوا» تعبیر به «صَبَرُوا» شده است. باید گفت که: صبر، تنها در برابر تلخی‌ها نیست، بلکه در رفاه و شادی نیز باید انسان صبر کرد در غیر آن سبب طغیان در انسان خواهد شد. و در این هیچ جای شکی نیست که: صبر در برابر حوادث تلخ و شیرین زندگی، از بهترین مصادیق عمل صالح بشمار میرود. و در ضمن نباید فراموش کرد که: صبر و پایداری وسیله‌ی آمرزش گناهان می‌گردد.

«أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (11)»: دفع خطر، مهم‌تر از جلب منفعت است.

اول «مَغْفِرَةٌ»، آنگاه «أَجْرٌ كَبِيرٌ» آنهاست که به چنین صفات پسندیده‌ای موصوف اند، الله تعالی گناهان این گروه را برای‌شان می‌آمرزد و بر طاعاتی که انجام داده‌اند، بهترین پاداش را ارزانی می‌دارد. بنابر این گناهان‌شان آمرزیده و تلاش و کوشش‌شان مورد سپاس و تقدیر است. در آخرت به مغفرت و پاداشی بس بزرگ، یعنی بهشت نایل می‌گردند.

در البحر المحيط في التفسیر القرآن: أبو حیان الأندلسی آمده است: از این جهت ثواب را به صفت «کبیر» موصوف کرده است که حاوی نعمت‌های پایان ناپذیر است؛ از قبیل امنیت از عذاب، حصول رضایت خدا و نظاره کردن ذات حق.

در حدیث شریف آمده است: «قسم به ذاتی که جانم در دست [بلاکیف] اوست، خداوند متعال درباره مؤمن هیچ حکمی نمی‌کند مگر این‌که آن حکم به خیر اوست زیرا مؤمن چنان است که اگر به او شادی و گشایشی برسد، شکر می‌گزارد پس این به خیر اوست و اگر به او رنج و سختی‌ای برسد، صبر میکند و این نیز به خیر اوست و جز مؤمن هیچ کس دیگر چنین حالی ندارد».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه در یافتیم که: مشرکان، قرآن عظیم الشان را سحر قلم داد می‌کردند، و بدین ترتیب از آن روی برمی‌گشتانند، تاصدای دلنشین آنرا نشنوند.

اینک در آیات (12 الی 17) در مورد اینکه: مشرکان مکه از محمد صلی الله علیه وسلم میخواستند همراه خود ثروت و گنجینه‌ی آسمانی و فرشته بیاورد، با قرآن به مبارزه برمی‌خواستند.

ولی خداوند متعال در جواب به آنان گفت که: ده سوره چون قرآن را بیاورند؛ ولی هرگز از عهده‌ی آن برنیامدند و روشن شد که آن همه دشمنی، هوای نفسانی، حسد و کینه و عشق و علاقه به خاطر مال دنیا بود و بس.

ولی در مقابل آنده از کسانی که؛ آخرت را فراموش نمی‌کنند و کار نیکو انجام می‌دهند، به خوبی یاد می‌کند و در آخرت گواه آنان است.

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كُتُبٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٢﴾

مبادا بعضی از آنچه راکه به سویت وحی می‌شود رها کنی و از اینکه می‌گویند: چرا گنجی بر او نازل نشد یا چرا فرشته‌ی او با او نیامد (تا رسالت او را تصدیق کند) دلتنگ و ناراحت شوی، حال آنکه تو تنها بیم دهنده هستی و الله بر همه چیز مراقب و نگاهبان است. (۱۲) با تأسف باید گفت که: عقل تعداد از انسانها در چشم آنهاست، رسالت را در کنار ثروت می‌پذیرند. بطور مثال مشرکان مکه از پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه السلام میخواستند همراه خود گنجینه‌ی آسمانی و فرشته بیاورد، با قرآن به مبارزه برمی‌خواستند. آنان که دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند و آنان که به آخرت ایمان دارند.

تفسیر آیه:

«فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ» مشرکان از پیامبر نیز درخواست میکردند که گنج و خزانه‌ی او بیاورد، یا فرشته‌ی او با او بیاید، و قرآن را مورد تمسخر قرار میدادند، از این رو الله متعال به او فرمود: ای پیامبر! به هر قیمتی خواهان ارضای مشرکان نباش؛ که اگر چنین باشد شاید به علت نیرنگ‌ها، آزارها، مقابله‌ها و نبردهایی که از جانب کفار می‌بینی چیزی از آیات نازل شده قرآن را که الله تعالی به تبلیغ آن‌ها مأمورت ساخته است ترک نمایی.

«وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ»: و از ترسی تکذیب از طرف آنان دلت تنگ و گرفته شود و از تبلیغ آنچه که از جانب پروردگارت بر تو نازل مخالفت بدخواهان اهمیت ندهد.

و همچنان از بیم سرسختی، عناد، پرسش‌ها و زیاده خواهی‌های کافران؛ دلت تنگ و گرفته شود و از تبلیغ نشر و پخش آن‌ها در فشار قرار گیری.

دیده میشود که: کفار علاوه بر اذیت‌ها و آزارهای جسمانی، با بهانه‌گیری‌های مختلف، پیامبر صلی الله علیه را در فشار قرار می‌دادند، از جمله مطرح کردن این درخواست‌شان: «أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كُتُبٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ» که بگویند مال بسیاری بر تو فرود آید، یا با تو فرشته‌ای از آسمان بیاید که بر رسالتت شهادت دهد.

ولی الله متعال وظیفه و رسالت پیامبر صلی الله علیه و سلم را معین نموده و میفرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (12)»: ای محمد! تو فقط برحذر دارنده و ترساننده‌ی مجرمین از عذاب خدا هستی و بس.

الله متعال به پیامبر میفرماید: ما ضامن وظیفه تو هستیم، نه نتیجه، تو به وظایف عمل کن، باقی امور را به الله متعال واگذار. پس بر او توکل کن و وحی الهی را با دلی گشاده و سینه‌ای فراخ تبلیغ کن، بی آنکه به استکبار و استهزای آنان پروا و توجه داشته باشی و یا هم به

عنادشان اهمیت بدهی؛ زیرا بر تو جز ابلاغ آشکار چیز دیگری نیست، بنابر این هیچ چیز را پنهان مکن و مطمئن باش که الله متعال به حساب همگی خواهد رسید؛ زیرا او نگهبان و کارگزار همه چیز است و از آن جمله: پاداش دهی به ابرار و کیفر رسانی به فجّار، فرود آوردن نشانه‌ها و آشکار ساختن معجزات. پس بر تو جز هشدار دهی بدان چه از وحی نزدت وجود دارد، مسؤولیت دیگری نیست.

سپس خداوند متعال اعجاز قرآن کریم را به معرض تحدی و هم‌آورد طلبی گذاشته می‌فرماید:
شأن نزول آیات 12 و 16:

از ابن عباس (رض) روایت شده است که: رؤسای مکه گفتند: ای محمد! اگر واقعاً پیامبر خدایی، کوه‌های مکه را بر ایمان به طلا تبدیل کن. جمعی دیگر گفتند: فرشتگانی پیش ما بیاور تا پیامبری تو را گواهی کنند. پیامبر فرمود: اینها در اختیار من نیست.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٣﴾

یا می‌گویند: این قرآن خود ساخته و افترای پیغمبر است؟ بگو: اگر راست می‌گویند، پس شما ده سوره ساخته شده (دروغین) مانند آن را بیاورید و غیر از الله هرکس را که می‌توانید به یاری طلب کنید، اگر راستگو هستید. (۱۳)

تفسیر:

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ»: کافران می‌گویند محمد این قرآن را خود ساخته است و حال آنکه می‌گوید الله بمن وحی کرده است این سخنی که می‌گویند و پیغام که میرسانند محمد دروغ می‌گوید و به الله افترا می‌بندد و سخنی را که خود ساخته است به خدا نسبت می‌دهد پس: ای پیامبر! به آنان بگو: اگر کار چنان است که شما می‌پندارید.

«قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ» بگو: اگر چنین است شما که مدعی عرب فصیح زبان هم هستید؛ پس بفرمایید ده سوره ساخته شده مانند آن را که در فصاحت و بلاغت مانند آن باشد، بیاورید.

«وَ ادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ»: و جز الله از هر کسی که بر وی دستی دارید بخواهید تا شما را بر آوردن آن ده سوره کمک کند. که این منت‌های مبارز طلبی و چلنج است.

«إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (13)»: اگر راست می‌گویید که این قرآن افترا می‌باشد. واقعیت امر اینست که قدر و جایگاه کتاب الله یعنی قرآن عظیم الشان از حیطة معارضه بشر برتر است و جنّ و انس همه در برابر آن ساکت و بی‌جواب اند.

باید گفت که: قرآن، تنها از نظر فصاحت و بلاغت معجزه نیست، بلکه از نظر معارف، مواعظ، براهین، اخبار غیبی و قوانین نیز معجزه است، زیرا جمله‌ی «وَ ادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ»: دعوت از همه‌ی مردم است، نه فقط عرب‌هایی که فصاحت و بلاغت قرآن را می‌فهمند، طوریکه در (آیه 88 / سوره اسراء) نیز می‌فرماید: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً» اگر تمام انس و جنّ جمع شوند نمیتوانند مثل قرآن را بیاورند).

جهات اعجاز قرآن بسیار است: حلاوت و شیرینی الفاظ آن در قرائت، یکنواخت بودن محتوای آن با آنکه در مدت 23 سال نازل شده است، بیان علمی که تا آن زمان خبری از آنها نبود، پیشگویی اموری که بعداً به وقوع پیوست، اخبار از تاریخ اقوام گذشته که آثاری از آنها باقی نمانده است، بیان قوانینی جامع و کامل در همه‌ی ابعاد و عرصه شخصی

واجتماعی زندگی انسان، دور ماندن از هرگونه تحریف، تغییر، کهنه شدن و به فراموشی سپرده شدن در طول قرن‌های متمادی.

تاریخ ثابت کرده است که دشمنانی که جنگ‌های متعددی را علیه اسلام به‌راه انداخته‌اند، توطئه‌ها چیده‌اند، اما هرگز نتوانستند حتی يك سوره مثل قرآن بیاورند، آیا معجزه غیر از این است؟ کفار بجای آنکه دلیل و برهانی بیاورند، به پیامبر صلی الله علیه و آله تهمت می‌زدند که قرآن ساخته‌ی خود توست، نه کلام خدا. والی در یک کلمه باید گفت که: قرآن، معجزه‌ی جاودان، ابدی تاریخ بشریت است.

شاه ولی الله دهلوی می‌فرماید: «در قدم اول به ده سوره تحدی واقع شد و چون از آن عاجز شدند به یک سوره تحدی فرمود. مانند کسی که دیگری را به نوشتن ده سطر به مبارزه می‌خواند و چون عجز و درماندگی او در انظار بینندگان روشن شد، می‌گوید: ده سطر نه؛ فقط یک سطر از تو می‌خواهم! خداوند متعال این‌چنین بر اعجاز قرآن حُجَّتْ اِقَامَه کرد و این حُجَّتْ تا روز قیامت برپاست.»

ابن‌کثیر می‌گوید: «اعجاز قرآن در این است که کلام پروردگار سبحان به کلام مخلوق هیچ شباهتی ندارد چنان‌که ذات و صفات وی نیز هیچ شباهتی به ذات و صفات مخلوق ندارد مقدس و منزله است، پروردگار ذوالجلال از آنچه باطل اندیشان می‌گویند.»

فَالَّذِينَ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٤﴾

پس اگر آنان دعوت شما را اجابت نکردند [که هرگز اجابت نمی‌کنند]، پس بدانید که قرآن به [مقتضای] علم الله، نازل شده است و (بدانید) که هیچ معبودی برحق جز او نیست، پس آیا شما تسلیم [حق] می‌شوید؟ (۱۴)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: قرآن حدس و فرضیه یا خیال و اندیشه بشری نیست، بلکه بر اساس علم خداوند است. طوریکه کفار به پیامبر صلی الله علیه و سلم تهمت وارد میکردند که قرآن را از نزد شخصی آموزش دیده است: «فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ» (فرقان، 5). قرآن به آنان چنین جواب فرموده که: منشأ این کتاب، علم الهی است، نه اِملای دیگران، در برخی از اوقات کفار به پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌گفتند: قرآن از خود اوست، لکن دیگران به او کمک کرده‌اند.

«أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ» (فرقان، 4). این آیه مبارکه در رد تمام این اتهامات وارده پرداخته و به شدت آنرا رد می‌نماید.

«فَالَّذِينَ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ» ای پیامبر! آنهایی که از آنان درخواست یاری کرده‌اید دعوت شما را اجابت نکرده و از انجام دادن آن ناتوان ماندند، به تو ایمان نیاوردند و برای تو و مؤمنان همراهت تسلیم نشدند، پس بدانید که این قرآن حکیم فقط به علم خدای علیم نازل شده و از سخن بشر نیست. قرآن حدس و فرضیه یا خیال و اندیشه بشری نیست، بلکه بر اساس علم خداوند است. و اسرار قرآن، همچون علم بی‌نهایت خداوند نامتناهی است.

«وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»: و بدانید که هیچ معبود برحق دیگری جز الله متعال وجود ندارد تا مورد پرستش قرار گیرد.

یعنی: حق تعالی در الوهیت منفرد و یکتاست و دیگران بر آنچه که او بر انجام آن تواناست، توانا نیستند.

کفر و تردید دشمنان، سبب تزلزل شما در حَقَانِیَّتِ قرآن و وحدانیّت خداوند نشود «فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (14)»: در لفظ استفهام و در معنی امر است. یعنی بعد از ظهور این دلیل قاطع ایمان بیاورید؛ چون دیگر عذر و بهانه‌ای باقی نمانده است که مانع آن بشود. در التسهیل آمده است: استفهام به معنی فراخوانی به سوی اسلام و الزام کفار است مبنی بر این که راه اسلام را پیش گیرند؛ زیرا ناتوانی آنها از آوردن شبیه این قرآن، دلیل بر درستی اسلام است. (تفسیر ابن جزئی التسهیل لعلوم التنزیل: ۱۰۲/۲).

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿١٥﴾

کسانی که زندگانی دنیا و زینت آن را بخواهند، ثمره اعمالشان را در همین دنیا به تمام کامل به آنها میدهم، و در آن کم و کاستی به آنان داده نمیشود. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يُبْخَسُونَ»: حَقِّ از آنان ضایع نمیگردد و نتیجه اعمالشان نقصان نمی‌بیند.

تفسیر:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا»: انسان اختیار دارد و میتواند هر طوریکه میخواهد اراده کند. یعنی هرکس که از انجام دادن اعمال صالح فقط زندگی دنیا را بخواهد تا بدان فخر ورزد و به بهره‌های ناپایدار و لذت‌های فانی‌اش (از مال و جاه و منصب) دست یابد پس ما بهره اعمالشان را که برای دست یافتن به دنیا انجام داده‌اند، میدهم.

علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مفسر تفسیر معارف القرآن در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: سخن واضح و أرجح این است که این آیه متعلق به کسانی است که اعمال صالح خویش را فقط به خاطر فواید دنیا، ثروت، عزت، صحت و غیره انجام می دهند چه آنها کافر باشند که به آخرت قایل نیستند یا مسلمان که شفاهاً به آخرت قایل اند اما عملاً در فکر آن نیستند بلکه جملگی هم و غم آنها تنها وابسته به دنیا است. از جمله مفسرین چون مجاهد و میمون بن مهران و معاویه رضی الله عنهم همین قول را اختیار کرده اند.

و از حدیث مشهور رسول کریم صلی الله علیه وسلم: «انما الاعمال بالنیات» هم همین مطلب تأیید می گردد که هر کسی در عمل خویش هر چیزی را که نیت میکند، به او همان خواهد رسید. کسی که دنیا را اراده کند به او دنیا میرسد و کسی که آخرت را نیت میکند به او پاداش آخرت می رسد، کسی که هر دو را اراده کند به پاداش هر دو دست خواهد یافت. و این اصل که، اساس هر عمل بر نیت استوار است، در هر مذهب و ملت از مسلمانان به شمار می آید. [تفسیر قرطبی].

لذا در حدیث آمده که روز قیامت کسانی إحضار می گردند که در دنیا تنها به این خاطر عبادت میکردند که در نظر مردم عزت داشته باشند. به آنان گفته میشود که شما نماز خواندید، صدقه دادید، جهاد کردید و قرآن تلاوت نمودید اما همه و اینها به این خاطر بود که شما را، عابد سخی، غازی و قاری گویند پس آنچه شما میخواستید در دنیا به شما رسید و به این القاب نایل آمدید اکنون همه آن اعمال تان فاقد ارزش و پاداش اند و بدین ترتیب از همه پیشتر، در جهنم انداخته خواهند شد.

حضرت ابو هریره (رض) بعد از نقل این حدیث به گریه افتاد و فرمود که آیه قرآن کریم

«من كان يريد الحياة الدنيا وزينتها» تصدیق این حدیث است.

در صحیح مسلم به روایت حضرت انس(رض) منقول است که رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرمود که: الله تعالی بر کسی ظلم نمی کند. مؤمن که کار نیک انجام دهد در دنیا به او پاداش میرسد و در آخرت ثواب. اما کافر که در فکر آخرت نیست لذا حساب او کلاً در دنیا به او داده می شود در پاداش اعمال نیک او ثروت دنیا، عشرت، صحت و راحت به او عنایت می گردد تا اینکه وقتی که وارد آخرت می شود، هیچ چیزی نزد او نباشد که پاداش آن را در آنجا بیابد.

در تفسیر مظهري آمده است که مؤمن اگر چه خواهان فلاح دنیا هم هست ولی اراده آخرت غالب می باشد لذا به او در دنیا بقدر نیاز می رسد و پاداش بزرگ را در آخرت خواهد یافت.

روزی حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، در خانه آن حضرت صلی الله علیه وسلم حاضر شد و در آن چشمش به چند چیز معدود افتاد. در محضر عرض کرد که یا رسول الله دعا بفرمایید که الله تعالی به امت شما وسعت دنیا عنایت کند زیرا که ما فارس و روم را می بینیم که آنان در وسعت و رفاه وسیعی از دنیا به سر می برند. در صورتی که آنان عبادت الله را به جا نمی آورند.

آنحضرت صلی الله علیه وسلم تکیه زده بود با شنیدن این الفاظ راست نشست و فرمود که: ای عمر شما هنوز در این اندیشه اید؟ ایشان کسانی اند که پاداش اعمال نیک آنها در این جهان به آنان داده شده است. [مظهري].

در جامع ترمذی و مسند أحمد بروایت انس(رض) منقول است که رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرمود که هر کسی که نیت او از اعمالش طلب آخرت باشد خداوند در دنیا دل او را غنی می گرداند و ضروریات او را بر می آورد و دنیا نزد او ذلیل و خوار میشود و هرکس که اراده او طلب دنیا باشد، الله تعالی نیازهای او را درمقابل او قرار میدهد، به طوری که هیچوقت نیازهای او بر آورده نخواهد شد زیرا خواسته ها و خواهش های مادی امکان هر گونه آرایش فکری و جسمی را از او سلب می کند. قبل از برآورده شدن یک نیاز، نیاز دیگری به سراغ او می آید و بدین ترتیب همواره احساس نیاز و کمبود می کند و افکار و اوهام بیشماری در سر می پروراند.

ولی تنها به همان مقدار دست می یابد که رب العالمین در ازل برای او تعیین کرده است. آنچه در آیه مذکور فرمود که به اراده کنندگان دنیا عوض اعمالشان در دنیا کاملاً به آنان می رسد، در اینجا ممکن است این تصور پیش آید که بسیاری مردم هستند که با وجود اراده به دنیا و کوشش فراوان هم به مقاصد مادی و دنیوی خویش نایل نمی شوند و بسا اوقات اصلاً به آنان چیزی نمی رسد. جوابش این که این آیه قرآن مجمل است تفصیل کامل آن در این آیه ۱۸ سوره اسراء است که فرموده: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ»: یعنی کسی که تنها دنیا را می خواهد ما به او نقدا دنیا می دهیم مگر با دو شرط نخست اینکه چقدر بخواهیم همان قدر می دهیم و دادن طبق تقاضای او انجام نمی شود. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به سوره الاسراء تفسیر احمد).

«تُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُم بِمَا عَمِلُوا فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُخْسِرُونَ(15)»: خداوند متعال عادل است، حتی کسانی که برای او کار نکنند، پاداش اعمال آنان را بدون کم و کاست در دنیا به دلخواهشان و به طور کامل میدهد. یعنی در دنیا یک ذره از پاداش آنها کم نمی شود.

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بصري می نویسد: هر کس در انجام «حسنت» قصد و منظوری دنیوی داشته باشد، الله متعال در دنیا پاداش او را میدهد. آنگاه در حالی به آخرت روانه میشود که در آنجا پاداشی ندارد. و مؤمن در دنیا پاداش حسنتش را می‌گیرد و در آخرت ثواب آن را. (مختصر ۲/۲۱۴).

شاه ولی الله دهلوی؛ در تفسیر «وَهُمْ فِيهَا لَا يُحْسُونَ» میفرماید: «پاداش صدقه وصله رحمی که کفار انجام میدهند، در دنیا باگشاده ساختن روزی و سلامت بدنی آنان داده می‌شود».

طرح یک سؤال و جواب آن:

سؤال طوری مطرح میگردد که در آیه (15) آمده است: ما به دنیا طلبان بدون کم و کاست و به طور کامل نتیجه‌ی اعمالشان را در دنیا خواهیم داد، همچنان در (آیه 18 / سوره اسراء) آمده است: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ» به هر کس و به هر مقدار که خواهیم عطا می‌کنیم.

میان این آیات چگونه میتوان تطابق و تلیق ایجاد کرد؟

جواب: در این آیه میفرماید: نتیجه‌ی کارشان را می‌دهیم، «أَعْمَالُهُمْ»: ولی در آن آیه مسئله‌ی کار مطرح نیست، بلکه آرزو مطرح است که خداوند میفرماید: بعضی به گوشه‌ای از آرزوهای خود می‌رسند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۶)

اینان کسانی هستند که در آخرت، (جزایی) جز آتش برای آنان نیست و آنچه [در دنیا از کار خیر] کرده‌اند، در آخرت تباه و بی اثر می‌شود، و آنچه همواره [ریاکارانه] انجام می‌دادند، باطل است. (۱۶)

تفسیر:

آنجا که وظیفه‌ی انسان عبادت بوده و نیاز به قصد قربت داشته است، عمل بدون قصد و نیت قربت باطل است و آنجا که قصد و نیت قربت لازم نبوده و عمل به خاطر دنیا انجام شده است، نتیجه‌ی آن محدود به دنیا است و در قیامت آن عمل حبط و محو می‌شود. طوریکه میفرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ» اما این گروه که هدفشان متاع دنیوی است باید بدانند که برای شان نزد الله متعال هیچ پاداش، کرامت و هیچ قدر و قیمتی نیست در آخرت جز آتش دوزخ و عذاب ابدی نصیبی ندارند. و این بدین معنی است که: دست دنیا گرایان در آخرت خالی است. «وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا» عمل برای دنیا و یا از روی ریا، در آخرت پوچ و تباه است. «و آنچه در آنجا کرده‌اند به هدر رفته» یعنی: آنچه که در دنیا از اعمال به ظاهر نیک انجام داده‌اند، در سرای آخرت به هدر رفته زیرا آنان با فساد در اهداف و عدم خلوص نیت، اعمال خود را فاسد و تباه گردانیده‌اند.

«وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (16)»: «و آنچه به عمل می‌آوردند، باطل گردیده است» یعنی: اعمالشان از اصل و اساس، باطل بوده است زیرا آن اعمال به وجه درستی که موجب پاداش اخروی باشد، انجام نگردیده است.

شایان ذکر است که هر دو آیه فوق در حکم خود عام‌اند و شامل تمام کسانی می‌شوند که با عمل خویش خواستار دنیا باشند؛ چه کافر و چه مؤمن. (بنقل از «تفسیر أنوار القرآن»)

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً
 أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ
 إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٧﴾

آیا کسی که دلیل آشکاری از جانب پروردگار خویش دارد و گواهی از سوی الله به دنبال آن باشد، و پیش از قرآن (هم)، کتاب موسی پیشوا و رحمت بوده است (مانند کسی است که درگمراهی قرار دارد)؟! ایشان به آن (حقیقی که پیغمبر آورده) ایمان می‌آورند، و هرکس از این احزاب و گروهها به آن کفر ورزد، پس آتش و عذگاه اوست. پس درباره آن در شک و تردید مباش، بی‌گمان آن (قرآن) حق است و از سوی پروردگارت آمده است، ولی بسیار مردم ایمان نمی‌آورند. (۱۷)

تفسیر:

«أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ» «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر بینه‌ای روشن قرار دارد» در ایمان به او و پیروی از پیامبرش صلی الله علیه وسلم، همانند کسی است که تمام هدف و مقصدش زندگی دنیا و آرایش‌ها و آسایشهای آن است؟ مراد از بینه: قرآن است که حجت روشن حق تعالی می‌باشد. به قولی: مراد از کسی که بر حجت روشن قرار دارد، رسول اکرم صلی الله علیه وسلم اند.

«وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ»: «و شاهدهی از جانب پروردگار او پیرو اوست» آن شاهد، قرآن کریم است. و به قولی: شاهد، معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم، یا انجیل است. به قولی دیگر: شاهد، فطرت و قلب و عقل است.

ابن عباس (رض) و مجاهد می‌گویند: «شاهد، جبرئیل علیه السلام است». یعنی: آیا کسی که بر حجتی روشن قرار دارد و پیوست به آن حجت، گواه و شاهدهی از جانب پروردگار خویش نیز دارد؛ همانند خواستاران دنیای دون است؟ هرگز! «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً»: قبل از قرآن، کتاب موسی یعنی تورات بود که الله متعال آن را بر موسی علیه السلام نازل کرد، تا در انجام کارهای نیک و راهنمایی آنان به سوی حق، هدایتگر آنان باشد. بناءً باید گفت که: کتب آسمانی و قوانین الهی، راه هدایت و وسیله‌ی رحمت برای مردم هستند «أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ» آنهایی که از جانب الله به نور هدایت نایل آمده‌اند، قرآن را کاملاً تصدیق می‌کنند.

«وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ»: هر کس از اهل ملت‌ها و ادیان به قرآن کافر باشد، بدون تردید در آتش دوزخ جا دارد.

چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، احدی از این امت پیام من را به گوش یهودی یا نصرانی‌ای نمی‌رساند و سپس او به من ایمان نمی‌آورد مگر این‌که به آتش وارد می‌شود».

«فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ»: پس در این قرآن شک و تردیدی نداشته باش. یعنی: از نزول قرآن، یا از وعده‌گاه آتش برای آنان، در شک و شبهه مباش.

«إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ»: قرآن حقیقتی است که از جانب الله متعال نازل شده است. پس در آن مجال هیچ شک و شبهه‌ای. جود ندارد.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (17)»: «ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند» به سبب عنادی که دارند، با وجود آشکار بودن دلایل موجه ایمان و روشن بودن حجت و برهان.

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی درباره دو گروه از مردم: بحث بعمل آمد: یکی دنیا دوست دنیا پرست و دیگری از اشخاصی یادی بعمل آمد که: مشتاق آخرت می باشند.

اینک در آیات (18 الی 24) در مورد بی باوران، مؤمنان، و مکافات و مجازات هر کدام از آنان، مورد بحث بعمل می آورد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿١٨﴾

چه کسی ظالم تر از آن کس که بر الله دروغ ببندد، ایشان بر پروردگارشان [در قیامت] عرضه می شوند، و گواهان می گویند: اینها همان کسانی اند که بر پروردگارشان دروغ بستند، آگاه باشید! لعنت الله بر ظالمان است. (۱۸)

تفسیر:

کذب، افتراء و دروغ بستن بر الله، از جمله بزرگترین ظلم بشمار می رود، قرآن عظیم الشان در این آیه مبارکه و تعدادی دیگری از آیات متبرکه؛ سیما و سرنوشت شخص افترازننده بر الله متعال را چنین بیان میفرماید: کسانی که بر الله متعال افترا و بهتان می بندند از جمله؛ ظالمترین انسانها بشمار می روند که: از لطف الهی محروم است، به قیامت ایمان ندارد، حقائق را تحریف میکند، راه الله را می بندد، نه در دنیا قدرت فرار از سلطه‌ی الهی را دارد و نه در قیامت یآوری، عذابش چند برابر، عمرش بر باد رفته، کوشش‌هایش تباہ گشته و نفس و جان باخته است. طوری که در آیه مبارکه آمده است:

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا»: هیچکس ظالمتر از آن کس نیست که بر الله سبحان و تعالی دروغ بسته است؛ و شریک و فرزند رابه او نسبت داده است.

«أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ»: به یاد داشته باشید که در قیامت پرده‌ها کنار زده میشود و امری پنهان اصلاً باقی نمی ماند. طوری که در آیه مبارکه آمده است: آنان به منظور حساب در روز قیامت همراه با دیگر خلائق در پیشگاه خالق و مالک خود حاضر می‌گردند، تا در قیال عملکرد بدشان مجازاتشان کند.

«وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ»: و شاهدان که شامل فرشتگان، پیامبران و غیر ایشان هستند میگویند: این گروه همان کسانی اند که بر الله متعال افترا بسته و در ادعای خویش دروغگوی اند؛ آنها را در ملاء عام رسوا نموده و پستی و خفت و خواری آنها نمایان می‌گردد.

«أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (18)» اینک حق تعالی آنان را از رحمت خویش طرد نموده، از جنت خویش بازداشته و خشم خود را بر آنان روا داشته است؛ از آنرو که با شرک بر خویشتن ستمگر بوده و در گفتار و رفتار، دروغگو بوده‌اند.

بخاری و مسلم و غیر آنها از ابن عمر (رض) روایت کرده‌اند که گفت: از رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف شنیدم که فرمودند: «خدای متعال در روز حساب، مؤمن را به خود نزدیک میکند تا بدانجا که او را در پناه رحمتش قرار داده و از چشم مردم مستور میگرداند، سپس او را به گناهانش مقرر و معترف ساخته و به او میگوید: آیا فلان گناه را که در دنیا مرتکب شده‌ای به یاد می‌آوری؟ آیا فلان گناه دیگر... را به یاد می‌آوری؟ مؤمن میگوید: پروردگار! به یاد می‌آورم! و چون او را به گناهانش معترف و مقرر گردانید و او نزد خود متیقن شد که به هلاکت رسیده است، در این هنگام میفرماید: اما من این گناهان را

در دنیا بر تو ستر نمودم و پوشاندم و امروز هم آنها را برایت می‌آمزم. سپس نامه حسناتش به وی داده میشود. اما گواهان درباره کافر و منافق می‌گویند: «هُؤْلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَيَّ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»: اینان همان کسانی بودند که بر پروردگار خویش دروغ بستند؛ هان! لعنت الله بر ستمگران باد».

شاهدان محکمه روز قیامت بر اعمال انسان:

شاهدان روز قیامت مطابق تعریف آیات قرآنی بشرح ذیل معرفی شده اند:
اولین شاهد همانا ذات پروردگار با عظمت است که: بر همه اعمال بندگان خویش ناظر و شاهد می باشد طوری که (در آیه 17: سوره حج) آمده است: «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ». دومین شاهد پیامبر صلی الله علیه وسلم بود طوری که در (آیه 41 / سوره نساء) میفرماید: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً»

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «نوح(ع) در روز قیامت فراخوانده میشود، پس به وی گفته می شود: آیا پیام الهی را ابلاغ کرده‌ای؟ می‌گوید: بلی! آن‌گاه قومش فرا خوانده میشوند و به آنان گفته میشود: آیا نوح پیام حق را به شمارساند؟ می‌گویند: نزد ما هیچ هشدار دهنده‌ای نیامده است، نزد ما هیچ‌کسی نیامده است! آن‌گاه به نوح گفته میشود: چه کسی برای تو گواهی می دهد؟ می‌گوید: محمد(ص) و امتش».

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله(ص) فرمودند: «أنا وأمتي يوم القيامة على قوم مشرفين على الخلائق، ما من الناس أحد إلا ود أنه منا، وما من نبي كذبه قومه إلا ونحن نشهد أنه قد بلغ رسالة ربه عز وجل». «من و اتم روز قیامت بر تپه‌ای بلند و مشرف بر خلیق قرار داریم، هیچ‌یک از مردم نیست مگر اینکه آرزو می‌کند که کاش او هم از جمله ما بود، و هیچ پیامبری نیست که قومش او را تکذیب کرده باشند، مگر این که ما گواهی می دهیم که او پیام پروردگار خویش را به آنان رسانده است».

امت مسلمه «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» (بقره، 143): ما شما را اُمت میانه - متوسط قرار دادیم تا شاهد بر مردم باشید.

فرشتگان. «وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ»: (ق، 21). در قیامت همراه هر انسانی دو فرشته می‌آید، یکی او را سوق می‌دهد و یکی شاهد بر اوست.

زمین. «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» (زلزال، 4): در قیامت زمین اخبار خود را بازگو می کند. وجدان. «أَفْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَذَابًا حَسِيبًا» (اسراء، 14): نامه‌ی عملت را بخوان و خود قضاوت کن که با تو چه برخورد شود.

اعضای بدن. «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ» (نور، 24). روز قیامت زبان و دست و پا به سخن آمده و علیه انسان گواهی می دهند.

عمل. «وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» (کهف، 48). در قیامت اعمال انسان تجسم یافته و در برابر او نمودار می شوند.

توجه باید کرد: که در روز قیامت شاهدان بسیاری شهادت خواهند داد، پس مراقب اعمال و کردار خود باید باشیم.

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿١٩﴾

آن ظالمانی که [مردم را] از راه الله منع میکنند، و برای آن، کجی را میخواهند و آنها از آخرت هم منکرند. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَبْعُوْنَهَا عَوْجًا»: آن را کج می خواهند. یعنی همیشه در صدد آن هستند که جاده مستقیم الهی را کج نشان دهند و نادرست جلوه بنمایند.

تفسیر:

دشمنان با شیوه‌های مختلف از راه الله متعال جلوگیری بعمل می آورند از جمله: در مرحله‌ی اول راه را می بندد و اگر این کار از توان شان خارج شد، مسیر را منحرف میسازند، دست به ترویج بدعت، تهمت، ایجاد شبهه، موانع در فعالیت‌های علماء و مساجد، نهی از معروف، بهانه تراشی، ایجاد سرگرمی‌های ناسالم، مطرح کردن مسائل فرعی، شخصیت تراشی، ترویج باطل، تحریف معارف دینی و بد جلوه دادن دین، تحقیر مؤمنان، تحریم مباحات، تشویق نابجا، تبلیغ ناروا و بزرگ نشان دادن طاغوت‌ها و غیره و غیره می زنند. «الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ»: همانان که بندگان را از پیروی از راه الله متعال باز میدارند، در راه خلق به سوی الله متعال سد و مانع ایجاد کرده تا راه هدایت و رسیدن به الله را پیش نگیرند. و می خواهند تا این راه بر وفق هواهای‌شان و آنچه که شیاطین‌شان دیکته می‌کنند، معرفی بدارند.

«وَيَبْعُوْنَهَا عَوْجًا»: می‌خواهند راه کج و منحرف باشد، می‌خواهند دین خدا مطابق خواست و هوس آنها کج و پرپیچ و خم باشد.

«وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (19)»: همانانند که دیدار الله متعال را دروغ پنداشته، منکر آخرت و حشر و نشرند. پس آن‌ها ظالمان زیانکاری‌اند که جاودانه در آتش می‌مانند.

أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ ﴿٢٠﴾

اینان (نمیتوانند الله را) در زمین ناتوان و عاجز کنند و آنان به غیر از الله کارساز و مددگاری ندارند، (در آخرت) عذاب برای آنها دو چندان خواهد شد (چرا که هم گمراه بودند و هم دیگران را به گمراهی کشاندند)، آنها هرگز توانائی شنیدن (حق را) نداشتند و حقایق را نمی‌دیدند. (۲۰)

تفسیر:

عذاب الله متعال نسبت به آنها مضاعف است. (چرا که هم خود گمراه بودند و هم دیگران را بابتستن راه خدا یا کج نشان دادن آن به گمراهی کشاندند)، آنان (از شدت لجابت و عناد،) توان شنیدن (حق) را ندارند و (آن را) نمی‌بینند.

ظالمان، تحت سیطره‌ی قهر و قدرت الهی قرار دارند و عاقبت کار خود را خواهند دید. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ»: آن گروه کفار از عذاب پروردگر با عظمت در دنیا گریزی ندارند و نه او را در مانده توانند کرد تا آنان را به دست آورده نتواند؛ «وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ»: برای‌شان یار و یاورانی هم نیست که از سزای الهی حمایت‌شان کند. یعنی اینکه عقوبت وی را از آنان دفع کند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «همانا الله متعال به ظالمان مهلت می‌دهد تا این‌که چون او را فروگرفت، دیگر او را از در گرفت وی نجاتی نیست».

«يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ»: رهبران گمراه که سبب انحراف دیگران شوند، گناه آنان را نیز بر دوش می‌کشند. یعنی «عذاب برای آنان دو چندان می‌شود» به سبب افتزایشان بر الله متعال، بازداشتن‌شان از راه او و وصف نمودن امت اسلامی به کجی و نقص و بنابر همه

این عوامل است که عذاب آنان نسبت به عذاب کفاری که افعالی مانند افعال آنها را مرتکب نشده‌اند، مضاعف می‌باشد.

کفر و لجاجت و تعصّب، چنان چشم و گوش منحرفان را کور و کر نموده که نمی‌توانند حق را ببینند و یا بشنوند طوری که می‌فرماید: «ما کَانُوا یَسْتَطِیْعُونَ السَّمْعَ وَ ما کَانُوا یُبْصِرُونَ» (20): یعنی سبب تشدید عذاب بر آنها این است که الله متعال شنوایی و بینایی را به آنها عطا کرده بود، اما آنها در برابر شنیدن حق ناشنوا و از پیروی از حق نابینا شدند و از حواس خود سود نجستند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢١﴾

اینان کسانی هستند که به خود خساره و زیان زده‌اند و آنچه (بر الله) دروغ می‌بستند، از آنها گم و ناپدید گردید. (۲۱)

تفسیر:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ»: آن گروه کفار نیک بختی دنیا و آخرت و آسایش نفس خود را به سبب ورودشان به آتش از دست دادند. زیرا خود را به عذاب ابدی دوزخ در افکنده‌اند. «خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ»: خود را زیانبار کرده و وجود خویش را باختند. به خویشتن زیان رسانده‌اند.

«مَا»: مراد معبودهای دروغین و اکاذیب و دعاوی باطل است که در قیامت کاری از دست معبودهاشان ساخته نیست، و در جهان حقائق، اباطیل بی‌ثمر است.

گفتارهای باطل و ناحق گرچه به ظاهر جلوه دارند، اما همه تباه‌شدنی هستند.

«وَضَلَّ عَنْهُمْ ما کَانُوا یَفْتَرُونَ (21)»: «و آنچه برمی‌بستند از آنان گم شد» یعنی: شرکای باطلی که برخدای سبحان افترا می‌بستند و مدعی شفاعتشان بودند، ناپدید شد و جز زیان و خسران چیز دیگری برای‌شان باقی نماند.

خوانندگان محترم!

در فحوای این آیه مبارکه هشدار مهم و ذی‌قیمتی نهفته است که باید بدانیم: هر ضرر و زیانی قابل جبران است، مگر گذران عمر که دیگر باز نمی‌گردد.

بالاترین خسارت‌ها، خسارت نفس و عمر انسان است، نه زیان‌های مالی گاهی مال و مسکن، یا مقام و قدرت و یا مدرک و عنوان انسان از بین می‌رود، اما گاهی انسان خودش را می‌بازد و انسانیت خود را به هدر می‌دهد که این از جمله بالاترین خسارت است. خسارت‌های دنیوی جبران پذیر است، یعنی میتوان آنرا جبران کرد، ولی مهم خسارت در قیامت است که چاره‌ای ندارد که الله متعال ما را از نگاه دارد.

در فرهنگ اسلام، دنیا بازاری است که مردم فروشنده‌اند، و جان، مال و عمل، کالای این بازار است و خریداران دو دسته‌اند: دسته اول الله متعال که آنرا به قیمت گران می‌خرد و دسته دیگر غیر از الله متعال، مانند: شیطان، هوای نفس که به قیمت ناچیزی، این کالاها را می‌خرند. لذا کلمات «أجر»، «ثواب»، «ضعف» و «اضعاف»، برای سود و واژه‌های «خسر»، «خسران‌مبین» و «أخسرین»، در مورد ضرر و زیان، در قرآن زیاد مطرح شده است. (تفسیر نور).

لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ ﴿٢٢﴾

بدون شک آنها در آخرت زیانکارترینند. (۲۲)

تفسیر:

«لَا جَزْمَ أَنَّهُمْ فِي الْأَخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ (22)»: در حقیقت آنان در روز قیامت زیانمندترین انسانها اند، و هیچ کس را مانند آنها در خسران نمی‌بینی؛ چون نعمت پایدار را به عذاب دوزخ بدل کرده، درجات علیا را به درجات سفلی، بهشت رضوان و رضای رحمان را به ذلت و خذلان معامله نموده‌اند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٣﴾

قطعا کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند و به پروردگارشان تواضع و فروتنی نمودند، آنها اهل جنت‌اند که در آن جاودانند. (۲۳)

تفسیر:

کلمه «أَخْبَتُوا» از «خبت» گرفته شده، که هم به معنای تسلیم و خضوع آمده و هم به معنای آرامش و اطمینان بکار رفته است. یعنی در کنار هشدار و تهدید، تشویق آمده است.

بعد از بیان حال اشقیاء و سیه روزان، به بیان حال نیک بختان می‌پردازد و می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ»: بیگمان کسانی که به الله ایمان آورده و به آن سخنانی که موجب محبت و رضای وی است عمل کرده‌اند و در عین حال در کار اجتناب از نواهی و بندگی به مقام ولایت، اهل خشوع و فروتنی و انکسار بوده‌اند، «أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (23)»: همانان اهل بهشت‌اند؛ در آن جاودانه زندگی می‌کنند، نه از آن بیرون می‌شوند و نه می‌میرند. چه نیکو اقامتی است برای‌شان در دارالسلام همراه با امنیت و انعام.

باید گفت که: به ایمان و عمل صالح خود نباید مغرور شویم، بلکه تسلیم مطلق بودن، شرط عبودیت است. و در ضمن باید گفت که: حالات قلبی و معنوی، در پاداش انسان مؤثر است.

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾

حال و وصف این دو گروه مؤمن و کافر مانند کور و کر، و بینا و شنواست، آیا حال این دو گروه باهم برابر است؟ چرا بیدار نمی‌شوید؟ [چرا پند نمی‌گیرید؟] (۲۴).

تفسیر:

همان سان که بینا و نابینا، شنوا و ناشنوا، یکسان نیستند، مؤمن و کافر هم، درجات مساوی ندارند. مفسر مشهور جهان اسلام زمخشری در تفسیر آیه: مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ یعنی مثال مؤمنان و کافران، كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ، مینویسد: گروه کافران را به نابینا و ناشنوا و گروه مؤمنان را به بینا و شنوا تشبیه کرده است. (تفسیر کشاف ۳/۳۸۷). یعنی حال شگفت‌انگیز این دو گروه مانند حال دو نفر است که یکی نابینا است و دیگری ناشنوا. الله متعال اهل کفر را به نابینا تشبیه کرده و اینگونه مَثَلُ زده است که: اهل کفر همچون نابینا و ناشنوا هستند که نمی‌بینند و نمی‌شنود؛ زیرا کافر راه صواب را نمی‌بیند تا از آن پیروی کند و پیام هدایت را نمی‌شنود تا از آن نفع برد. طوری که در آیه 18 سوره بقره آمده است. «صُمٌّ بُكْمٌ عُمٌّ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» آنان (از شنیدن حق) کر و (از گفتن حق) گنگ و (از دیدن حق) کورند. پس ایشان (به سوی حق) باز نمی‌گردند.

قابل یاد آوری است که «نظر»، غیر از «بصیرت» است. در سوره اعراف می‌خوانیم: «تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»: (اعراف، 198) می‌بینی که به تو نگاه می‌کنند،

در حالیکه نمی بینند. یعنی چشم بصیرت ندارند که حق را ببینند. عدم بهره گیری صحیح از امکانات و وسائل شناخت، مساوی با سقوط و از دست دادن انسانیت است. در (سوره اعراف آیه 179) می خوانیم: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ» آنان قلب دارند، ولی نمی فهمند، چشم دارند ولی نمی بینند، گوش دارند ولی حق را نمی شنوند، این گروه همچون چهارپایان بلکه از آنها پست تر و گمراه ترند، ایشان غافل هستند.

جزای کسی که در دنیا خود را به کوری و کوری و گنگ می زند، کوری و کوری و گنگ آخرت است. «وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًّا وَ بُكْمًا وَ صُمًّا وَ أَوْاهُمْ جَهَنَّمَ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» (اسراء، 97). (و ما در روز قیامت، آنان را واژگون (به صورت خرنده) کور و کر و گنگ محشور میکنیم و جایگاه شان دوزخ است، که هرگاه خاموش شود، آتش آنان را بیافزاییم.

«هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (24)» اما مثل مؤمن همانند شخص بینایی است که راه هدایت را دیده و به آن روان شده است. ندای دعوتگر الله متعال را شنیده و به آن لیبیک گفته است؛ مسلماً این دو گروه با هم برابر نیستند. پس چرا در حجّت ها و أدله تدبیر نکرده و از برهان ها و مثل ها درس نمی گیرند و در آن ها نمی اندیشند؟!

پس بر ماست که به این درس بیدار کننده و اندرز هشدار دهنده، هوش و گوش بسپاریم تا در جمله سعادت مندان و خدا جویان بپیوندم.

در ضمن قابل یادآوری است: شخصیکه فهم دیدش محدود به محسوسات مادی باشد و معنویت و آخرت را نبیند، بمثابة انسان کور بشمار می رود.

لطیفه:

بعضی از صالحان گفته اند: طلب مغفرت بدون ریشه کن کردن گناه، توبه‌ی دروغگویان است. (تفسیر قرطبی ۳/۹).

خوانندگان محترم!

بعد از این که خداوند متعال دشمنی و انکار کافران مکه را یادآور شد و تکذیب پیامبر صلی الله علیه و سلم از طرف آنان و افترای آنان را مبنی بر این که قرآن ساخته و پرداخته‌ی محمد است، بیان کرد، در آیات متبرکه ذیل: (25 الی 41) قصه و داستان نوح علیه السلام شتاب ورزیدن قومش در وقوع عذاب، ناامیدی نوح از آنان و ساختن کشتی به بحث گرفته میشود.

داستان حضرت نوح علیه السلام بصورت کل درشش سوره‌ای از قرآن کریم به بیان گرفته شده است از جمله: سوره های اعراف، هود، مؤنون، شعرا، قمر، نوح که مفصلترین آنها در همین سوره (هود) است.

داستان و قصه نوح علیه السلام:

نام نوح علیه السلام 40 مرتبه در قرآن عظیم الشان آمده، اما از محل تولّد، مسکن، شغل، کار و بار، وفات و محل دفن او چیزی گفته نشده است. او اولین پیامبر اولوالعزم است که رسالت جهانی و کتاب و شریعت داشت.

بعثت این پیامبر اولوالعزم، بعد از حضرت آدم و به هنگام شیوع شرك و بت پرستی و ظلم بوده و رسالت او را توحید، نماز، امر به معروف و نهی از منکر، عدالت و صدق و وفا تشکیل میداد.

مدّت رسالت آن حضرت به روایت أصح، 950 سال بوده است، وقتی در پایان، خداوند به او فرمود: کسی به رسالت تو ایمان نخواهد آورد، مأیوس شد و نفرین کرد و در نتیجه، حتی زن و فرزندش که در راه او نبودند، به همراه کفار غرق شدند.

حضرت نوح علیه السلام، که به پدر دوّم بشر شهرت گرفته، خداوند او را به پیامبری برگزیده، «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا... عَلَى الْعَالَمِينَ» (آل عمران، 33) و در میان جهانیان بر او سلام فرستاده است. «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» (صافات، 79).

داستان حضرت نوح علیه السلام با تفاوت‌هایی در تورات نیز آمده است. کُتُبِ کلدانیان، هندیان، چینی‌ها، یونانیان و پارسیان، طوفان نوح را قهر خداوند به سبب ظلم و فساد مردم دانسته‌اند.

رسالت حضرت نوح علیه السلام جهانی بوده است، چون زمین بدون حجّت نمیشود و غرق شدن همه‌ی کفار با نفرین حضرت نوح علیه السلام که فرمود: «وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا» (آیه 26 سوره نوح) (و نوح گفت: پروردگارا از این کافران هیچ کس بر زمین باقی نگذار) شاهد بر آن است و از طرفی اگر رسالت آن حضرت منطقه‌ای و سیل هم در همان محدوده بوده، دیگر به سوار کردن يك جفت از هر حیوانی نیازی نبوده است، درحالیکه اینکار برای حفظ نسل حیوانات درکراهی زمین انجام گردیده‌است.

سرگذشت حضرت نوح علیه السلام؛ تاریخی هزار ساله‌است، که داستان يك سیل عالمگیر، ماجرای انقراض يك نسل و آغاز جامعه‌ای نوین، تابلویی از پیروزی حق بر باطل، جلوه‌ای از مستجاب شدن نفرین پیامبر، نمونه‌ای از قطع رابطه‌ی پدر و پسر به خاطر مکتب، آیتی از تسلیم هستی در برابر فرمان خداوند، حفظ نسل حیوانات و کشتی سازی دور از بحر را در خود جای داده است.

این داستان نشان میدهد که گاه انسان در ضلالت و گمراهی به حدّی سقوط میکند که موعظه‌ی انبیا علیهم السلام هم در او کارساز نمی‌شود، بلکه به پیروان آنها نسبت ارادل می‌دهد و در برابر قهر الهی به کوه پناه می‌برد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢٥﴾

بی تردید نوح را به سوی قومش فرستادیم [که به آنان بگو: من برای شما بیم دهنده‌ای آشکارم. (۲۵)]

تفسیر:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ»: حضرت نوح علیه السلام از جمله اولین پیامبر اولوالعزم است که علیه شرک و بت‌پرستی قیام کرد. بعد از این که زمین از شرک و شرارت قوم نوح لبریز شد، نوح را به میان قومش اعزام داشتیم.

«إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (25)»: او به قومش گفت: اگر ایمان نیاورید، من از جانب الله متعال برای شما هشدار دهنده‌ای آشکار هستم؛ شما را از عذاب الله متعال بر حذر میدارم و میترسانم؛ یعنی با این پیام آمده‌ام: ملاحظه میداریم که: انبیا علیهم السلام، هم خیرخواه و هم دلسوز مردم بوده‌اند، پیامبران هم هشدار می‌دهند، هم مصالح مردم را بیان می‌کنند. و در این هیچ جای شکی نیست که: اصل پرستش و عبادت در هر انسانی وجود دارد، لکن پیامبران مسیر و جهت آن را معین می‌کنند.

أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ ﴿٢٦﴾

(دعوت من این است که) جز الله (الله واحد یکتا) را نپرستید که بر شما از عذاب روز دردناکی می‌ترسم! (٢٦)

تفسیر:

«أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ»: سپس نوح علیه السلام افزود؛ مضمون دعوت من این است که: شما را دعوت می‌کنم به این که: جز خدای یگانه را نپرستید و به وی چیزی را شریک نیاورید؛ «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ (26)» می‌ترسم در صورتی که غیر او را پرستش کنید به عذاب روزی سخت و سهمگین و دردناک گرفتار شوید. نوح علیه السلام این روز سهمگین را به‌طور مبهم یاد نمود و آنرا برای شان تفسیر نکرد. و تفسیر آن: روز قیامت، یا روز طوفان است.

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادْنَا بِآدِي الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُرُكُمْ كَادِبِينَ ﴿٢٧﴾

پس سران و اشراف قوم او که کافر بودند، گفتند: ما تو را جز بشری مانند خودما نمی‌بینیم و ما می‌بینیم که جز افراد حقیر و فرومایه و کوتاه فکر ما کسی از تو پیروی نکرده‌اند، و برای شما بر خود هیچ فضل و برتری نمی‌بینیم، بلکه شما را دروغگو تصور می‌کنیم. (٢٧) خواننده محترم!

سرشت و شیوة کاری مخالفان حق، در طول تاریخ ادیان ابراهیمی همین بود که دشمنان گاهی رهبران الهی را تضعیف کرده و می‌گفتند: شما انسان‌هایی مثل ما هستید، نه برتر از ما و در برخی از حالات پیروان آنها را کوچک می‌شمردند و می‌گفتند: آنها افرادی بی‌سر و پا و بی‌شخصیت هستند. و گاهی مکتب راه و روش او را تضعیف می‌کردند و می‌گفتند: سخن شما دروغ و افتراء یا سحر یا افسانه‌های پیشینیان است و یا سخنان شما حرف‌های عادی است که اگر بخواهیم ما نیز مثل آن را می‌آوریم.

تفسیر:

«فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ»: بطور معمول اشراف و اعیان قوم در خط اول مخالفان انبیاء قرار داشتند، اولین اعتراض اعیان و اشراف کفار قوم نوح به نوح علیه السلام این بود که می‌گفتند: «مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا»: تو را فقط انسانی مانند خود می‌بینیم و بر ما برتری نداری. یعنی تو فرشته که نیستی بلکه بشری مانند ما هستی از این رو تو را بر ما برتری نیست.

اولین اعتراض آنان بر رسالت و نبوت حضرت نوح علیه السلام این بود که: «مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا»: یعنی: شما مانند ما انسان و آدمی هستید که به مثل ما می‌خورید، به مثل ما می‌نوشید، راه می‌روید، می‌خوابید و بیدار می‌شوید پس ما چگونه برای شما امتیاز فوق العاده ای قایل شویم که شما رسول و پیامبر خدا هستید؟

آنها چنین می‌پنداشتند که وقتی کسی از جانب خداوند به پیامبری مبعوث میشود نباید از نوع انسان باشد بلکه فرشته ای باشد تا همه مردم با توجه به امتیازاتی که بر نوع بشر دارند، برای او ارزش و احترام قائل شوند و به دستورات او گردن نهند.

راجع به این اعتراض شان در آیه 28 چنین جواب داده شده است: «قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَأَتَانِي رَحْمَةٌ مِنْ عِنْدِهِ فَعَمِيَّتْ عَلَيْكُمْ أَنْزَلْنَاكُمْ هَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ (28)» از اینجا نشان داده شد که بشریت به نبوت و رسالت منافاتی ندارد بلکه اگر

بیندیشید لازم همین است که رسول مردم، باید از خود مردم باشد تا که یادگرفتن دین برای مردم آسان باشد. در میان انسان و فرشته تفاوت مزاج مانند زمین و آسمان وجود دارد، اگر احیاناً فرشته ای به پیامبری مبعوث گردد، برای مردم یاد گرفتن دین از او بسیار مشکل خواهد بود زیرا که به فرشته نه گرسنگی عارض میشود و نه تشنگی، نه نیازی به خواب دارد و نه خسته میشود و نه چون آدمیان بر او نیاز و ضرورتی پیش می آید، وانگهی فرشته از کجا می تواند به ضعف ها و نقایص انسان پی برد تا مردم بتوانند از او پیروی کنند؟ این مطلب در آیات دیگر قرآن با صراحت و بطور اشاره در چندین جای آمده است. بجای ذکر آن در اینجا فقط به این اکتفاء گردید که اگر از عقل کار بگیری، پس برای رسول و پیغمبر لازم نیست که او انسان نباشد.

مفسر زمخشری در تفسیر خویش می نویسد: آنها می خواستند به طور کنایه بگویند از نوح به پیامبری لایقترند و اگر الله می خواست انسانی را به پیامبری بفرستد، یکی از آنها را پیامبر قرار می داد. (تفسیر کشاف ۲/۳۸۸).

«وَمَا تَرَاكَ إِيَّاكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا أَنْ كَفُرُوا» از جانب دیگر ما می بینیم که پیروان از فرومایگان و ناتوانان نه از اشراف و توانگران؛ آن هم بدون اندیشه و سنجش و بی آنکه در قضیه تأمل کرده باشند از تو پیروی نموده اند.

در التسهیل آمده است: آنها را به خاطر فقر مالی به پستی متصف کردند؛ چون از روی جهالت معتقد بودند که شرف انسان به مال است و مقام؛ نه کمال، در صورتی که کار بدین منوال نیست. بلکه مؤمنان با وجود فقر مالی و گمنامی از آنان شریف ترند. (التسهیل ۲/۱۰۳).

«بَادِيَ الرَّأْيِ»: یعنی به نظر ظاهر و بدون اندیشه و یا تعقل.
«وَمَا تَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ»: در عین حال پیروی از این دین جدید شما را بر ما امتیازی - چون مال و جاه و قدرت - نیفزوده است.

در دید دنیا پرستان، مال و ثروت ارزش است، نه حق و حقیقت.
«بَلْ نُنَبِّئُكُمْ كَذِبًا (27)»: بناءً ما معتقدیم که در آنچه آورده اید دروغگو و اهل افترا اید.
از جمله «بَلْ نُنَبِّئُكُمْ»: با تمام صراحت معلوم می گردد که: مخالفان انبیاء، برهان ندارند و آنچه میگویند بر اساس ظن، گمان و وهم است.

مفسر مشهور شیخ صابونی در تفسیر خویش می نویسد: آنها می خواستند از دو جهت با نوح به مجادله پردازند:

اول: این که پیروان نوح افراد پست و قشر پائین جامعه هستند نه پیشوا و الگو.
ملاحظه مینمایم که: مستکبران، از مساوات باتودهی مردم و خصوصاً محرومان ناراحت هستند.

دوم: پیروانش به تبعیت از او نیندیشیده بودند و در مورد درستی آنچه آورده بود عمیقاً فکر نکرده بودند، بلکه بدون اندیشه و تعمق به چنان امری اقدام کرده بودند. مقصودشان این بود که دلیلی علیه آنها نباشد که چرا بعضی از آنان ایمان آورده و نوح را تصدیق کرده اند؟
قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمْوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ ﴿٢٨﴾

(نوح) گفت: ای قوم من! به من بگوئید اگر دلیلی روشن از سوی پروردگارم داشته باشم و رحمتی از نزد خود به من داده باشد (و این رحمت الهی) بر شما پنهان مانده باشد، (آیا باز

هم رسالت مرا انکار می‌کنید؟). آیا من می‌توانم شما را به پذیرش آن ملزم کنیم در حالیکه شما آن را دوست نمی‌دارید؟ (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَرَادِلُ»: جمع أَرْدَل، اشخاص بسیار کوچک و فرومایه.
«بَادِي الرَّأْيِ»: سطحی نگر و کوتاه فکر. ساده لوح و ظاهرین. با توجه بدین معانی، کلمه (بَادِي) از ماده (بَدُو) است. اما به معنی: در نگاه اول. سهل و ساده.
بدون تفکر و اندیشه زیاد. از ماده (بَدء) است. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

در این آیه مبارکه بر دو اعتراض مخالفان که در آیهی قبل مطرح شد جواب ارایه می‌شو.

کفار میگفتند: تو انسانی مثل ما هستی. در این آیه مبارکه جواب داده میشود: گرچه من در ظاهر مانند شما هستم، اما مورد لطف و رحمت مخصوص پروردگار قرار گرفته‌ام و به من وحی می‌شود.

مخالفان می‌گفتند: پیروان تو انسان های ساده لوح و کوتاه فکر هستند. در آیه مبارکه جواب داده شده که: چنین نیست. گرچه آنها در ظاهر از شما ضعیف ترند، اما با دیدن بیته و برهان ایمان آوردند، نه بی دلیل. در این هیچ جای شکی نیست که: انبیا در برابر مخالفان خود سعی صدر داشتند، دعوت انبیاء همراه با بیته و برهان بوده است در مقابل آن همه سخنان ناروا و تهمت‌های نابجا، باز هم سخن از منطق و برهان و عاطفه می‌زنند. انبیا در شیوهی تبلیغ، از اهرم عاطفه استفاده می‌کردند.

«قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّي»: نوح علیه السلام برای این که آنان را به ایمان آوردن تشویق کند با آنها از در لطف و مهربانی پیش آمد نموده است؛ یعنی نوح به آنها گفت: ای قوم! به من بگویید: اگر من در کار خود بر یقینی راسخ و راه استواری قرار داشته باشم و با من دلیلی روشن و برهانی درخشان بر درستی پیامی که بدان فرا می‌خوانم نیز وجود داشته باشد، «وَ أَتَانِي رَحْمَةٌ مِّنْ عِنْدِهِ» در عین حال پروردگارم مرا با رسالت ربّانی خود مورد مرحمت قرار داده و به سوی عبودیت راستین رهنمونی‌ام کرده باشد، «فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ» وانگه این حجّت‌های روشن به علت پیرویتان از هوی و رویگردانی‌تان از راه هدی بر شما پنهان مانده باشد، «أَنْزَلْنَاكُمْهَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ (28)»: آیا این امر درست است که بعد از این همه روشنی و نور باز شما را بر هدایت مجبور ساخته و شبه زور بر ایمان واداریم؟ بی‌آنکه شما با قناعتی درون ذاتی و اجابتی از عمق جان بدان باورمند شده باشید؟! هرگز! پس کار ما اجبار دعوت شدگان به ایمان نیست بلکه مأموریت ما فقط محدود و منحصر به این امر است که حجّت را اقامه نموده و راه حق را برای‌تان روشن سازیم آنگاه کارتان را به حق تعالی واگذاریم.

باید گفت که: انسان در انتخاب دین و مذهب اختیار دارد. تا انسان زمینه‌ی پذیرش حق را دارا نباشد، نمی‌تواند از نور وحی استفاده کند.

وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿٢٩﴾

و ای قوم من! من از شما [در برابر تبلیغ رسالتم] هیچ پاداشی نمی‌خواهم؛ چرا که پاداش من جز برالله نیست. و من مؤمنان را (ازخود) نمیرانم، آنان پروردگار خود را ملاقات می‌کنند.

کنند ولی من شما را قومی (نادان) می‌بینم که جهالت می‌کنید. (۲۹)

تفسیر:

«وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالاً» (نوح علیه اسلام ادامه داد که) ای قوم من! در مقابل تبلیغ دعوت و ارشاد خویش از شما به سوی ایمان به الله یگانه، از شما طالب مال و مزدی نیستم.

در این آیه مبارکه به دواصل بی نهایت مهمی اشاره بعمل آمده است:

اول: بی توقّعی پیامبران، که مبین یکی از نشانه های حقانیت آنهاست.

دوم: اگر احیاناً انبیا دنبال سوء استفاده بودند، بناءً به سراغ اشراف می رفتند، نه فقرا.

«إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ»: زیرا فقط الله متعال است که مرا بر خیر خواهی ام برای شما پاداش می دهد. بنابر این نه من باری را بر دوش شما نهاده‌ام و نه از شما مالی را در خواست کرده‌ام.

«وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا»: این را هم بدانید که من مؤمنان را بدین حجّت که از ضعفایند نه از اشراف و اغنیا، از مجلس خود طرد نمی‌کنم.

طوری‌که یادآور شدیم؛ اشراف برای ایمان آوردن خود شرط می گذاشتند، که اگر فقرا از صفوف شما رانده شوند، ما به شما ایمان خواهیم آورد، ولی دیده می شود که: این شرط شان توسط انبیا بطور قاطعانه رد و به آن مخالفت صورت می گیرد.

همچنان کفار مؤمنان را ارادل می‌شمردند، اما پیامبر صلی الله علیه وسلم با تمام وضاحت وقاطعیت بیان داشت که: من آنها را با شماعوض نمی‌کنم.

«إِنَّهُمْ مُلَافُوا رَبِّهِمْ»: زیرا ایشان به زودی نزد پروردگار خویش باز خواهند گشت و فضیلت نزد وی به تقوی است نه به مال و مکنّت دنیا؛ و به زودی او عهده‌دار امرشان خواهد شد.

«وَلِكَيْ أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (29)»: البته این واقعیت نیز پنهان نیست که شما به اسباب برتری و معیارهای فضیلت و همین طور به موجبات مصالح و منافع خویشتن نادانید؛ هم

به علت جهل است که از حق پیروی نکرده و از هدایت روی برمی‌گردانید. ملاحظه می‌داریم که قرآن عظیم الشان کسانی‌که مؤمنان را ارادل می‌شمردند، آنان جاهل و نادان معرفی می‌دارد.

وَيَا قَوْمٍ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۳۰﴾

و ای قوم من! اگر آنان را از خود طرد کنم، چه کسی مرا در برابر [عذاب] الله یاری می دهد؟ آیا عبرت نمی‌گیرید؟ (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ؟»: چه کسی مرا از عقاب خدا مصون و محفوظ می‌کند؟ «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

طرد و تحقیر مردم با ایمان، (حتی اگر از طرف انبیاء) هم باشد قهر الهی را به دنبال خواهد داشت. نوح علیه السلام در جواب تقاضای طرد مؤمنان فقیر و گمنام گفت: «وَيَا قَوْمٍ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ» و ای قوم! من اگر دوستان الله متعال را از مجلس خویش

برانم چه کسی مرا از عذاب خداوند متعال باز خواهد داشت؟ باید گفت که: هیچکس نمی‌تواند مانع قهر الهی شود. وما نباید رضای مخلوق را با غضب خالق خویش به معامله بگزاریم.

در ضمن قابل تذکر است که: مردم‌داری انبیاء، از روی وظیفه‌ی الهی بوده است، نه به خاطر موقعیت شخصی یا اجتماعی خودشان.

«أَفَلَا تَذَكَّرُونَ(30)» پس چرا در صحت آنچه به شما می‌گویم نمی‌اندیشید تا اشتباه نظر خود را بدانید و از آن منصرف شوید؟

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ(31)

و به شما نمی‌گویم که خزانه‌های الله، نزد من است، غیب هم نمیدانم، نمی‌گویم من فرشته ام و به آنان که در نظر شما خوار می‌آیند [و حقیرشان می‌شمارید]، نمی‌گویم که الله هیچ وقت خیری به آنان نخواهد رسانید. (بلکه) الله به آنچه در دل‌های آنان است آگاه تر است. [پس اگر به آرزوی شما عمل کنم،] در این صورت از ظالمان خواهم بود. (31)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تزدری»: زری: عیب گرفتن و حقیر شمردن.

«تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ»: چشم شما حقیر می‌شمارد. (در نظر شما حقیر هستند).

انبیاء ادعای هیچ وخت ادعای بی اساس و بنیاد نداشتند، و کار و رسالت انبیاء، دعوت و هدفشان و آنهم در چارچوب بندگی پروردگار با عظمت است.

تفسیر:

طوری‌که نوح علیه اسلام فرموده است: «وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ» من به هیچ وجه ادعا نمی‌کنم که اختیاردار تصرف در گنجینه‌های الله هستم، نمی‌گویم مالی فراوان را در اختیار دارم تا به هر کس هرچه که دلم بخواهد ببخشایم و از هر کس هرچه بخواهم بازدارم. بناءً از راق بندگان و گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین به دست حق تعالی است. نوح علیه السلام میخواهد به آنان بفهماند که: انبیاء ادعای بی مفهومی را مطرح نمیسازند، بلکه رسالت و وظیفه انبیاء؛ دعوت و هدفشان ارشاد است، در ضمن میخواهد اذعان بدارد که: شرط نبوت، علم غیب و در دست داشتن گنجینه‌های هستی نیست. بلکه هدف انبیاء ارشاد معنوی است، نه تقسیم خزائن مادی.

مراد از گنجینه‌های الله: گنجینه‌های روزی وی است.

«وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ»: من غیب را هم نمیدانم؛ یعنی: این ادعا را نیز ندارم که غیب خداوند را می‌دانم و بر نهان کار پیروان خویش دانایم بلکه جز این به شما نمی‌گویم که: من هشداردهنده آشکاری هستم و بس، «وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ» نمی‌گویم که من فرشته‌ای از فرشتگان آسمان‌ها هستم؛ بلکه بنده‌ای اعزام شده هستم که حق تعالی مرا به نبوت گرامی داشته است. «وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا». همچنان من در باره محرومان و مستضعفانی که شما خردشان می‌شمارید و ایشان را به چشم حقارت می‌بینید چنین نمی‌گویم که: هرگز الله متعال در برابر اعمال شایسته‌شان - هرگاه بدان رضای وی را جویا باشند - هیچ پاداشی به ایشان نخواهد داد؛ «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ» الله به راز و نهاد آنها آگاه است.

ملاك لطف الله متعال همانا، لیاقت باطنی و معنوی انسان است. بیگمان پاداش آخرت بر حسب جایگاه بنده در دنیا نیست.

«إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ(31)» از جانبی من آنچه را نمی‌دانم بر الله ادعا نکرده، نه با به هم بافتن دروغ بر الله سبحانه و تعالی، به خویشتن ظالم بوده‌ام و نه بر دیگران چنان حکم ظالمانه‌ای را نداده‌ام که برای‌شان ستم نموده باشم. و باید گفت که: طرد و نالایق پنداشتن

محرومان و مستضعفان به عنوان اینکه فقیر و تهی دست هستند، ظلم است. همچنان ادعاهای پوچ و توخالی و سوء استفاده از عناوین و مناصب دروغین، ظلم شمرده می شود. بدترتیب نوح علیه السلام با جواب های بلیغ، حکیمانه، قاطع و در عین حال نرم خود، سخنان شان را رد کرد.

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٣٢﴾
گفتند: ای نوح؛ باما مجادله کردی و بسیار هم مجادله کردی. اگر از راستگویانی آن عذاب راکه به ما وعده داده ای ([هم اکنون] بر سر ما بیاور. (۳۲))

تفسیر:

«قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا» قوم نوح به وی گفتند: ای نوح! به راستی با ما بسیار جدال مخاصمه کردی و به طور طولانی گفتگو نموده ای؛ و در خصومت با ما از حد فراتر رفتی. باید گفت که اگر: مجادله بر حق باشد، دارای ارزش است، طوری که قرآن عظیم الشأن در (آیه: 126 سوره نحل) میفرماید: «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» ولی اگر مجادله برباطل باشد، این مجادله بی مفهوم و بی ارزش است. طوری که در آیه (5 سوره مؤمن) میفرماید: «وَجَادِلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ»

از اینکه: کفار چون منطق ندارند استدلال و حرف منطقی را نیز نمی پذیرند، بناءً پیشنهاد کفایت مذاکرات می دهند. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (32)» اگر در گفته ی خود صادقی، جدال را فرو گذار و عذابی را که از آن هشدار مان می دهی، برای ما بیاور!! با تأسف باید گفت که: انسان حتی در نزول عذاب هم بر خود عجز است.

باید گفت که: کفار، در صداقت انبیاء یا شك داشتند و یا در بیان، اظهار شك میکردند. اگرچه نوح علیه السلام بطور مکرر و پی در پی به کفار وعده ی عذاب می داد. زیرا در آیه مبارکه کلمه «تَعِدُنَا» بجای «وَعَدْتُنَا» آمده است.

این چلنجی بود که: از سوی قوم نوح به وی داده شد؛ زیرا آن ها تکذیبگر عذاب بوده و وقوع آن را بعید می پنداشتند، از این جهت در آخر سخن خود افزودند: اگر از راستگویان هستی؛ یعنی اگر از باب جدل، فرض را بر راستگویی ات بگذاریم حتی در آن صورت هم تصدیق کننده ات نیستیم.

قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٣٣﴾

(نوح) گفت: تنها الله است که اگر بخواهد آن را برای شما می آورد، و شما (الله را) عاجز کننده نیستید. [تا بتوانید از دسترس قدرت او بیرون روید.](۳۳)

تفسیر:

«قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ»: در آیه مبارکه این واقعیت را به بیان گرفته است که: پیامبر مأمور ابلاغ است و سزا و مجازات گمراهان بدست پروردگار با عظمت است. نوح به قومش گفت: تعجیل عذاب در دست الله متعال است و نه در دست من، اوست که در میان بندگان برنامه ریزی و حکومت می کند؛ اما من نه اختیاردار جلوانداختن عذاب هستم و نه واپس افکندن آن؛ بلکه من فقط هشدارگر شما از عذاب وی می باشم.

«وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (33)»: کفار نه میتوانند از نزول عذاب جلوگیری کنند و همچنان نه میتوانند خود را از آن نجات دهند. ایشان میتوانند با انتخاب راه درست و الهی از عذاب رهایی یابند اما با انتخاب خود با رفتن به راه خطا و گناه، عملاً نمی توانند از ورود عذاب

بر ایشان بنا بر ظلم و گناه خود شان، از آن جلوگیری کنند. فرصت های زندگی برای انتخاب درست الهی را از دست دادند. پس بدانید که هرگاه الله متعال عذاب شما را خواسته باشد نه می‌توانید از نزدش بگریزید و نه می‌توانید وی را درمانده کنید. و مگر بنده مسکین از نزد پروردگار جلیل احکم الحاکمین به کجا می‌تواند بگریزد؟! و بدانید که با گریختن یا دفاع از خود، از دست رفتی هم نیستید بلکه هر جا که باشید، در قلمرو قدرت و علم و اراده او می‌باشید.

وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٣٤﴾

و اگر من بخواهم شما را نصیحت کنم، اندرز من به شما سودی نمی‌رساند، اگر الله بخواهد شما را گمراه کند. او پروردگار شماست و به سوی او باز گردانیده می‌شوید. (۳۴)
تشریح لغات و اصطلاحات:

کلمه‌ی «نصح» به کار یا کلامی گفته میشود که به قصد اصلاح و از روی اخلاص باشد و کلمه‌ی «غی» به جهلی گفته میشود که ناشی از اعتقاد فاسد باشد. فرق میان «اضلال» و «اغواء»، آن است که ضالّ هدف را می‌داند، ولی راه را گم کرده، اما در اغواء، مقصد و هدف، هر دو را گم کرده است.

نسبت اضلال و اغواء به الله متعال، از باب سزا لجاجت و فساد اخلاق گمراهان است، نه آنکه الله از ابتدا و بدون مقدمه کسی را گمراه کند. طوری که در (آیه 26 سوره بقره آمده است: «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» (اما آگاه باشید که) که خداوند جز افراد فاسق را بدان گمراه نمی‌کند. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

نپذیرفتن نصایح انبیاء، قهر الهی است!

«وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ»: از آنجائیکه انبیاء دلسوز ترین مردم می‌باشد، می‌فرماید: و نصیحت من برایتان سودی ندارد. «إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ» اگر خدا گمراهی شما را بخواهد. جواب عبارت پیشین است، یعنی: اگر خدا خواهان شقاوت و گمراهی شما باشد، نصیحت من چه سودی خواهد داشت؟

«هُوَ رَبُّكُمْ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (34)»: الله متعال ذاتی است، خالق و متصرف در امور شما، و سرانجامتان نزد او است و بر مبنای اعمالتان محاسبه می‌شوید. نباید فراموش کنید که: بازگشت به سوی الله سبحانه و تعالی اجباری است. اگر بر فرض محال در این دنیا مجازات هم نشویم، سر و کار ما در قیامت با پروردگار با عظمت است.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيْ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ ﴿٣٥﴾

آیا (مشرکین مانند قوم نوح) می‌گویند: محمد، قرآن را خود ساخته و پرداخته است. بگو: اگر آن را خود ساخته باشم، [در این صورت] مسؤلیت گناه من با خود من است؛ ولی از گناهی که به من نسبت می‌دهید، پاکم. (۳۵)

تفسیر:

اکنون در میانه داستان نوح علیه السلام، آیه معترضه‌ای می‌آید که رفتار قوم محمد صلی الله علیه وسلم را در قبال داعی حق به زیر سؤال می‌برد:

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ» آیا کفار قریش می‌گویند: محمد خود این قرآن را ساخته و تراشیده است؟ (نظر اکثر مفسرین چنین است. و ابن عطیه و ابو حیان گفته‌اند: آیه جزو قصه‌ی نوح است،

و ضمیر به نوح راجع است، یعنی آیا می‌گویند: نوح این اخبار را تراشیده و از خود در آورده است... الخ).

«قُلْ إِنْ إِفْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّْ إِجْرَامِي»: ای محمد! بگو: اگر این قرآن را خود ساخته و تراشیده‌ام، گناه آن بر خود من است و شما به گناه من سزا نمی‌بینید.

«وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ (35)»: من از گناهان و کفر و تکذیب شما بری هستم. آیه به صورت جمله‌ی اعتراضیه در خلال قصه‌ی نوح آمده است تا نشان دهد که موضع‌گیری مشرکین مکه در کله شخی و تکذیب مانند موضع‌گیری مشرکین قوم نوح است. (بنقل از تفسیر صفوة التفسیر).

وَأَوْحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

و به نوح وحی فرستاده شد که از قوم تو جز کسانی که [تاکنون] ایمان آورده اند، هرگز کسی ایمان نخواهد آورد؛ بنابراین این از کارهایی که همواره [بر ضد حق] انجام می‌دادند، غمگین مشو. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَبْتَئِسْ»: محزون مشو. غمگین مباش. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«وَأَوْحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ»: در این هیچ جای شکی نیست که: خداوند متعال اخبار آینده‌ها را در اختیار انبیاء خویش قرار می‌دهد. بناءً خداوند متعال به نوح وحی فرستاد که: در حقیقت خداوند متعال بر قومت کفر را نوشته است از این رو جز کسانی که قبلاً ایمان آورده‌اند، دیگر کسی از آن‌ها ایمان نخواهد آورد بناءً بر حال آنان غم مخور. بنابراین، این سخن خداوند متعال نوح علیه السلام را از ایمان کسانی که تا آن وقت ایمان نیاورده بودند، ناامید می‌کند. باید گفت انسان در برخی از حالات به مرحله‌ای سقوط می‌کند که هیچ امیدی به نجات آن دیده نمی‌شود.

«فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (36)»: به خاطر کفر و تکذیب آنان غصه مخور؛ و بدان که گاه انتقام از دشمنانت به سبب عملکردشان فرا رسیده است. ابتئاس: اندوه خوردن به سختی و دشواری است. باید گفت بادر نظر داشت اینکه: انبیا دلسوز مردم اند، ولی بر افراد لجوج نباید تأسف خورد.

از فحوای این آیه مبارکه برمی‌آید که: نفرین حضرت نوح علیه السلام در باره‌ی قومش که فرمود: «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا» (آیه: 27 / سورة نوح) پرودگارا! اُحدی از کفار را بر زمین باقی مگذار، بر اساس اطلاعی بود که خداوند طبق این آیه مبارکه به او داده بود.

وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٣٧﴾

و با نظارت ما و [بر اساس] وحی ما کشتی را بساز، و با من درباره کسانی که ظلم کرده اند، سخن مگو که یقیناً آنان غرق شدنی هستند. (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِأَعْيُنِنَا»: تحت رعایت و نظارت ما (طه / 39، طور / 48). «بِوَحْيِنَا»: با راهنماییها و تعلیمات وحی ما. «مُعْرِضُونَ»: غرق شدگان. در آب خفه‌شدگان.

تفسیر:

«وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا»: ای نوح! و کشتی را با تایید، توجّه، حفظ، حمایت، عنایت و زیر

نظر و وحی و اطلاع ما بر اساس آنچه که بهسوی تو از کیفیت ساختن آن وحی میفرستیم، بساز. باید گفت که: توجه به حضور خداوند، به انسان نشاط و دلگرمی می‌دهد و او را در برابر ناگواری‌ها مقاوم می‌کند.

«وَوَحِينَا» با تعلیم ما. مجاهد گفته است: یعنی آن‌گونه که به تو دستور می‌دهیم آن را بساز. قتاده می‌گوید: «طول کشتی نوح علیه السلام سیصد گز و عرض آن پنجاه‌گز بود». به قولی دیگر: ارتفاع آن سی گز در سه طبقه بود، هر طبقه ده گز، طبقه زیرین به چهارپایان و حیوانات وحشی اختصاص داشت، طبقه میانی به انسانها و طبقه فوقانی به پرندگان.

«وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا»: یعنی به شفاعت ظالمان برنخیز؛ یعنی: از من برای آنان درخواست مهلت و شفاعت نکن چون حتماً آنها را نابود می‌کنم.

«إِنَّهُمْ مُعْرِفُونَ (37)»: ظالمان در معرض گرفتار شدن به عذاب‌های دنیوی هستند زیرا خداوند متعال در مورد آنها غرق شدن به وسیله توفان را فیصله نموده است. وحکم محکومیت به غرق از جانب ما برای آنان صادر شده و قضای بی‌برگشت ما هم بدان رفته است پس هیچ راهی بهسوی دفع یا تأخیر آن نیست و آنان قطعاً در وقتی که تعیین شده است، غرق‌شدنی هستند.

مفسر تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرني می‌نویسد: آیه کریمه صفت «عین، چشم» را برای حق تعالی به همان وجهی که لایق ذات ذوالجلال اوست، اثبات می‌کند.

وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ﴿٣٨﴾

و [نوح] کشتی را می‌ساخت و هرگاه گروهی از [اشراف و سران] قومش بر او می‌گذشتند، او را به مسخره می‌گرفتند. گفت: اگر (امروز) شما ما را مسخره می‌کنید، مسلماً ما هم شما را [به هنگام پدید آمدن توفان] همان گونه که ما را مسخره می‌کنید، مسخره خواهیم کرد. (۳۸)

تفسیر:

«وَوَيَصْنَعُ الْفُلْكَ»: نوح علیه السلام کشتی را می‌ساخت تا بدان از طوفان نجات یابد و کشتی را آن طور که الله متعال به او آموخته بود، بساخت.

«وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ»: از آیه مبارکه طوری معلوم میشود که: محل کشتی سازی حضرت نوح، در ملای عام و محل عبور و مرور مردم قرار داشت، بناءً هر باری که جمعی از بزرگان قومش از کنارش می‌گذشتند، او را به باد استهزاء و تمسخر گرفته و می‌خندیدند و می‌گفتند: ای نوح! تو تا دیروز پیامبر بودی و امروز پیشه نجاری را درپیش گرفته ای!

همچنان به باد تمسخر می‌گفتند جالب است: برای خشکه کشتی می‌سازی، آخر کشتی در خشکی چگونه شناور می‌شود؟

از فحوی آیه مبارکه به ما می‌آموزاند که انسان نباید در زندگی خویش از: تمسخر دشمنان خویش، سستی غفلت و بی‌علاقه‌گی را به خود راه دهد، همیشه در این فکر باشد که حتی پیامبران هم مورد تمسخر قرار گرفته‌اند و بدین ترتیب عزم و اراده خویش را قوی و شکست‌ناپذیری سازد. همیشه باید به یاد داشته باشیم که در طول تاریخ دشمنی که منطبق و برهان ندارد، دست به مسخره و استهزای مؤمنان می‌زند. و ما نباید به خاطر فشار و حرف مردم، از اصلاحات و زمینه سازی برای آیندگان غفلت کنیم.

گرچه مخاطب دشمنان شخص نوح علیه السلام بود، ولی بصورت کل هدف و تمسخر اشراف قوم؛ دین و آئین نوح علیه اسلام و پیروان او را هم در بر میگرفت. بصورت کل باید یادآور شد که ساحه ای حرکت های تبلیغاتی و ایذائی و آزار رسانی دشمن، همهجانبه، همیشگی و فراگیر بود.

«قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا»: نوح گفت: اگر امروز ما را مسخره می‌کنید، واضح است: «فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ (38)» «ما نیز شما را همانگونه که مسخره میکنید، مسخره خواهیم کرد» در فردای عذاب، به هنگام غرق شدنشان در توفان.

به یاد به خاطر فشار و حرف مردم، از اصلاحات و زمینه‌سازی برای آیندگان غفلت نکنیم. مفسر تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرني مینویسد: این آیه درس آموز توسل به اسباب همراه توکل به رب الارباب است. یادداشت:

قابل یادآوری است که: اولین کشتی ای که به آب انداخته شد، کشتی نوح علیه السلام بود، یعنی نوح، اولین کشتی ساز و راهنمای بشر به سوی نیروی دریایی بشمار می‌رود.

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ ﴿٣٩﴾

سپس به زودی خواهید دانست که چه کسی را [در دنیا] عذابی خوارکننده و [در آخرت عذابی] پایدار خواهد رسید. (۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُخْزِيهِ»: رسوایش می‌سازد. خوارش می‌کند.

تفسیر:

مفسر تفسیر صفوة التفسیر در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» (زود است بدانند) وعید و تهدید است. یعنی در آینده از سرانجام تکذیب و تمسخرتان باخبر خواهید شد، «مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ»: که عذاب ذلت و خواری یعنی غرق شدن چه کسی را در کام خود فرو می‌برد؟ «وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ (39)»: و عذاب دایمی و مستمر یعنی عذاب جهنم بر چه کسانی نازل می‌شود؟

درین جا به نحوی تجاهل عارف که جواب را میداند اما از مخاطب میپرسد که برای پند، تعمق و عبرت است.

بناءً بر ما است که: تلخی مسخره شدن در راه الله متعال را با عذاب مقیم کفار مقایسه و تحمل کنیم.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٤٠﴾

[رویارویی نوح و قومش هم چنان ادامه داشت] تا هنگامی که فرمان ما فرا رسید، و آب از تنور فوران کرد، گفتیم: از هر جنسی دو تن (نر و ماده) در آن سوار کن و خانواده ات را، مگر کسانی که فرمان ما بر (هلاک آنان) از پیش صادر شده است. و کسانی را در آن بردار که ایمان آورده‌اند. و با او جز افراد کم ایمان نیاورده بودند. (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَارَ»: فوران کرد. جوشیدن گرفت. «التَّنُّورُ»: سطح زمین (قمر / 12). چشمه ساران. تنور پخت و پز نان. که جوشیدن آب از آن بیانگر دگرگونی و پیدایش حادثه‌ای نو ظهور بود. «فَارَ»

التَّنُّورُ»: کنایه از آب زیاد و همچنین شدت خشم الله متعال است. همان گونه که میگویند: (حَمِي الْوُطَيْسُ): تنور گرم شد، که مراد گرمی معرکه و کارزار است.
«سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ»: درباره او قبلاً سخن رفت که (إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ) است (هود / 37).
این فرمان شامل کافران به طور عام و شامل همسر نوح (وَاعِلَّة) و پسرش (کنعان) به طور خاص است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا»: باید گفت که: مسخره کردن کفار تا لحظه‌ی آمدن قهر الهی ادامه داشت، یعنی تا زمانی که فرمان ما مبنی بر وزش طوفان عملی شد.
و وقت هلاکت قوم نوح فرا رسید، «وَوَافَرَ التَّنُّورُ» و آب از محل اشتعال آتش فوران کرد. یعنی اینکه کار به نهایتش و مقدرات به غایتش رسید و آب از تنور ناوایی (به مثابه اشاره‌ای بر رسیدن عذاب) برجوشید.

خداوند متعال هم سبب ساز است و هم سبب سوز، تنور آتش را محل فوران آب قرار می دهد، چنانکه آتش را بر ابراهیم علیه السلام گلستان می‌کند.
ملاحظه میشود آب که مایه‌ی حیات و زندگی است، سبب هلاکت و انقراض يك نسل می شود.

دانشمندان گفته‌اند: خداوند متعال این نشانه را به نوح ارائه داد تا او را از موقع نابود کردن قومش آگاه نماید.

ابن عباس (رض) گفته است: تنور یعنی روی زمین. و طبری گفته است: عرب چهره و روی زمین را تنور می نامند. به او (نوح) گفته شد وقتی جریان آب را روی زمین مشاهده کردی، خود و همراهانت سوار کشتی شویدی. (امام طبری بعد از این که اقوال سلف را در مورد تنور ذکر کرده گفته است: نزدیکترین قول برای ما نظری است که میگوید: تنور همان محل پختن نان است؛ چون مشهور در کلام عرب همان است و کلام خدا حمل بر اغلب میشود. طبری ۴۰/۱۲).

ابن کثیر هم گفته است: تنور یعنی روی زمین؛ یعنی زمین به صورت چشمه‌هایی درآمد که آب از آن می‌جوشید. حتی آب از تنورهای محل برافروختن آتش فوران کرد. این نظر جمهور سلف و خلف است. (مختصر ۲/۲۲۰).

«فُلْنَا إِحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ»: در این هنگام حق تعالی به نوح فرمان داد که: از هر نوعی زنده جان‌ها یک جفت نر و ماده را در کشتی حمل کن.

در تفسیر روح المعانی آمده است که: حضرت نوح علیه السلام علاوه بر حیوانات، درختان را نیز با خود به کشتی برده است. که این مطلب با توجه به اینکه زوجیت نر و ماده بودن مخصوص حیوانات نیست، با فحوای این آیه مبارکه سازگار است که میفرماید: «مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» یعنی از هر موجودی يك جفت.

«وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ»: یعنی نزدیکان و فرزندان و زنان را نیز سوار کن جز آن که خدا فرمان هلاکش را داده است. منظور از آن، پسر کافرش به نام (کنعان) و همسرش به نام «واعله» می‌باشد.

«وَمَنْ آمَنَ» همچنان هر مؤمنی را با خود سوار کشتی کن.

سپس خدای سبحان قلت ایمان آوردندگان همراه با نوح علیع السلام را نسبت به کسانی که به وی کفر ورزیده بودند وصف نموده میفرماید: «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ (40)» «و با او

جز عده اندکی ایمان نیاورده بودند» یعنی با وجود اینکه نوح علیه السلام اقامت طولانی یعنی نه صد و پنجاه (۹۵۰) سال در بین آنان جز تعدادی ناچیز کسی به نوح ایمان نیاورد. ابن عباس (رض) گفته است: آنها عبارت از هشتاد نفر بودند که سه تن از پسران نوح علیه السلام به نامهای سام، حام و یافث با همسران‌شان نیز در جمله آنان قرار داشتند. و از کعب روایت شده است که آنها هفتاد نفر بودند و برخی نوشته که گویا ده نفر بودند. (مختصر ۲۲۰/۲).

همچنان در تفسیر روح المعانی آمده است که: حضرت نوح علیه السلام چهار پسر داشت: بنام کنعان که هلاک شد، سام پدر عرب، حام پدر سودان و یافث پدر ترکان بشمار می رود.

وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٤١﴾

و (نوح به همراهان خود) گفت: بر کشتی سوار شوید، و [بدانید که به حرکت در آمدن و لنگر انداختنش به نام الله است. و پروردگار آمرزنده‌ی مهربان است. (۴۱)]

تفسیر:

«وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا»: نوح به مؤمنان گفت: با من سوار کشتی شوید؛ به نام خداست روان شدنش و لنگر انداختنش روان شدن کشتی در توفان و لنگر انداختنش پس از پایان آن، به نام الله متعال و به لطف و رحمت وی است. این سخن را گفت تا آنان را متوجه الطاف الهی بگرداند.

حرکت و توقف، هر دو باید با استمداد از الله متعال باشد.

امام طبری میفرماید: یعنی موقعی که حرکت می‌کند و زمانی که توقف میکند نام الله را بر زبان ببرید؛ یعنی حرکت و توقفش به نام خدا است. (تفسیر طبری ۴۴/۱۲).

«إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (41)»: همانا پروردگارم گناه توبه‌کاران را می‌آمرزد و بر باز آمدگان رحم میکند لذا بعد از بازگشت و اجابت، دیگر عذاب‌شان نمیکند.

این آیه درس آموز توکل بر خدای متعال در آغاز و پایان کار و گمان نیک داشتن نسبت به خدای متعال است. شروع هر کار با نام خداوند، رمز توکل و استمداد، صبغه و رنگ الهی دادن به آن کار است.

قابل تذکر است: که بر مبنای سنت نوح علیه السلام، بردن نام الله متعال در آغاز سوار شدن بر کشتی یا هر وسیله سواری دیگری مستحب است چنان‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرموده‌اند: «امان اتمم از غرق وقتی که به کشتی سوار میشوند این است که بگویند: بِسْمِ اللَّهِ الْمَلِكِ «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرًا مِّنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَّا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا ءَابَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» «انعام/91»، «وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ».

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه نوح علیهم السلام به خانواده‌ی خود و سایر مؤمنان دستور داد، که سوار کشتی شوند، اینک در آیات (42 الی 49) در مورد سرانجام توفان و کشتی، نابودی ستم پیشگان، پندپذیری از قصه‌ی نوح، بحث بعمل آمده است.

وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ ﴿٤٢﴾

و آن کشتی، آنها را در میان موجی مانند کوه‌ها (با خود) می‌برد و نوح (در وقت سوار

شدن) پسرش را در حالیکه در کناری [دور از او] ایستاده بود، صدا کرد که ای پسرک من! با ما سوار شو و با کافران مباش. (۴۲)

تفسیر:

«و هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ»: کشتی حامل آنها به لطف و عنایت خدا از میان امواجی به سان کوه‌های مرتفع و عظیم حرکت می‌کرد.

احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) مؤلف «حاشیة الصاوي علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» می‌نویسد: روایت شده است که به فرمان خدا چهل روز باران بارید و آب به صورت چشمه‌سارها از زمین جوشید: فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ وَ فَجَرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ - آب چهل ذراع از بلندترین قلعه‌ی کوه‌ها بالا رفت تا همه چیز را غرق کرد. (حاشیة صاوی بر جلالین ۲/۲۱۶).

«و نادى نُوحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْرِزٍ»: کمی قبل از حرکت کشتی، نوح پسرش، «کنعان» را که از او دور بود و با مؤمنان سوار نشده بود، صدا کرد: «يا بُنَيَّ اِرْكَبْ مَعَنَا» ای پسر من! با ما سوار شو و خود را نابود مکن، «وَلَا تُكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ (42)» با کافران مباش که مانند آنها غرق می‌شوی.

این آیه بر این اصل دلالت دارد که: هدایت ارشادی در صورتی که با هدایت توفیق یکجا نشود، هیچ سودی به همراه ندارد. (بنقل از تفسیر المیسر).

در تفسیر روح المعانی آمده است که: ظاهراً گفتگوی حضرت نوح با فرزندش قبل از حرکت کشتی بوده است، زیرا بعد از حرکت، آنهم در میان امواجی همچون کوه، امکان سوار شدن وجود ندارد.

در مورد اینکه چرانوح علیه‌السلام فقط فرزند خود را به‌سوار شدن دعوت کرد؟

مفسران می‌نویسند: انسان نسبت به فرزند خود وظیفه‌ی سنگین‌تری دارد.

ثانیاً: چون فرزند به کناری رفته بود، نوح گمان کرد پشیمان شده و آمادگی پذیرش حق در او پدیدار گشته است. و ممکن است هشدارى باشد به دیگران که عذاب جدی است، چون فرزندش را دعوت به رهایی می‌کند.

قَالَ سَاوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُعْرِقِينَ ﴿٤٣﴾

(پسر در جواب) گفت: به زودی به سوی کوهی پناه می‌برم که مرا از آب نگاه دارد، نوح گفت: امروز هیچ نگاه دارنده‌ای از عذاب الله نیست، به جز کسی که الله به او رحم کند، (در این هنگام بود که) موج میان آن دو حائل شد، پس (پسر) از غرق شدگان شد. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَأَوِيَا»: پناه خواهم برد. منزل و مأوی خواهم ساخت.

«عَاصِمٌ»: بازدارنده و حفظ‌کننده. این کلمه میتواند به معنی ذی‌عصمت، یعنی محفوظ و مصون باشد، و معنی چنین شود: امروز هیچ کسی از مرگ نجات پیدا نمی‌کند مگر آن کسی که مشمول رحمت خدا گردد.

«حَالَ بَيْنَهُمَا»: میان آن دو حائل شد و میان آن دو جدائی انداخت (انفال / 24، سبأ / 54). «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«قَالَ سَاوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ»: از قهر الله باید تنها به الله پناه برد، نه کوه. در

آیه مبارکه پسر نوح به پدرش میگوید: به زودی در کوهی بلند پناه می برم و از خطر غرق مصون می مانم. پسر طوری فکر کرد که فوران آب به قله‌ی کوه نمی رسد. سبحانه الله در خطرات و مشکلات، موحّد به الله متعال پناه می برد و مشرک به کوه پناه میبرد. اگر قهر خداوند فرا رسد، کوه‌های مستحکم و استوار نمیتوانند در مقابل آب نرم و روان، سبب نجات باشند.

«قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ»: ولی در مقابل نوح علیه السلام در جوابش گفت: امروز هیچ نجاتبخشی در برابر مقدرات پروردگار با عظمت و فرمائش وجود ندارد جز آن کس که الله متعال خود رحمت و نجاتش را خواسته باشد.

کسیکه الله متعال بر وی رحم کرده باشد، او را در پناه حمایت خویش نگاه می دارد و این رحمت شدگان فقط کشتی نشینانند و بس.

«وَحَالٌ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ (43)»: در این اثنا موجی بزرگ در میان پدر و پسر حایل شد و پسر از نابود شدگان در کام امواج آب گشت.

چنین بود که نزدیکی نسب با وجود اختلاف در دین هیچ سودی به همراه نداشت. این‌کثیر نقل میکند: «امواج آب پانزده گز، و به قولی هشتاد مایل از قله کوه‌ها ارتفاع گرفت».

«مِنَ الْمُغْرَقِينَ»: گرچه خداوند رحیم است، اما حکیم نیز هست. گاهی از رحمت، سینه‌ی مادر را قبل از تولد فرزند پر از شیر میکند و گاهی از حکمت، فرزند را در برابر چشم پدر هلاک می‌سازد.

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٤٤)

و [پس از هلاک شدن کافران] گفته شد: ای زمین! آبت را فرو بر و ای آسمان [بارانت را] فرو بند. [آنگاه] آب، فروکش کرد و فرمان به فرجام رسید و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت و آواز داده شد: مرگ بر قوم ستم پیشه! (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَلَع»: به معنای فروکشیدن و «إقْلَاع» به معنی اِمْسَاك و «غِيض» به معنی جذب شدن و کم شدن آب است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ»: بعد از هلاکت کفار الله متعال به زمین هدایت و فرمان داد: ای زمین! آب خود را فروبر و خشک شو! به یکباره، نه آن‌گونه که زمین عادتاً و به تدریج آب را در خود فرو میبرد. «وَايَا سَمَاءُ أَقْلِعِي»: و به آسمان فرمان داد: فرو ریختن باران را بس کن. «أَقْلِعِ الْمَطْرَ!»: باران باز ماند» آنگاه که از باریدن باز ایستد، «وَاغِيضِ الْمَاءَ» «و آب کم ساخته شد» یعنی: آب فروکش کرد و فروکاست تا خشک شد آب در اعماق و شکاف‌های زمین فرو رفت. مجاهد گفته است: یعنی آب کم شد. «وَقُضِيَ الْأَمْرُ» «و فرمان گزارده شد» یعنی: کار به سرانجام خود رسید و الله متعال قوم نوح علیه السلام را جملگی نابودکرد، «وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ» «و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت».

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بصري در تفسیر خویش مینویسد: «نوح علیه السلام و دیگر سرنشینان کشتی، در ماه رجب بر آن سوار شدند و صد و پنجاه روز را در

آن به سر بردند و در روز عاشورا از کشتی بیرون آمدند». این روایت را حدیثی مرفوع نیز تأیید می‌کند.

علمای بلاغت جملگی اتفاق نظر دارند بر این‌که این آیه شریفه، در جایگاهی از فصاحت و بلاغت قرار دارد که در وصف نمی‌گنجد و توان توانایان فنون بلاغت و پیشاهنگان علم لغت، از آوردن سخنی که حتی در این عرصه به آن نزدیک باشد، عاجز است. ابوحیان توحیدی در تفسیر «البحر المحیط» می‌نویسد: «به رغم آن‌که این آیه شریفه، نوزده لفظ بیشتر ندارد ولی در آن بیست‌ویک نوع از انواع بدیع گرد آمده است، از جمله: مناسبت، مطابقت، مجاز، استعاره، اشاره، تمثیل، ارداف، تعلیل، احتراس، ایضاح، مساوات وصف و...».

ابوحیان هر یک از این انواع را بر شواهد آن در این آیه تطبیق کرده است. (ملاحظه شود حاشیه تفسیر «البحر المحیط 5/227». بنقل از «تفسیر انوار القرآن». «وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (44)»: نابودی و خسران از آن کافران باد! ظالمانی که: از حدود الله متعال تجاوز کرده و پیامبرش را تکذیب نمودند.

مفسر محمود آفندی آلوسی. (1217-1270ق) «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» می‌نویسد: آیه آشکارا بر نابودی عموم کافران و تمام ساکنان زمین جز کشتی نشستگان دلالت دارد. روایت شده است که زنی طفلی در بغل داشت، وقتی آب به طفل رسید آنرا بر دوش نهاد و وقتی آب به آن رسید طفل را روی دو دست بالای سر برد اما غرق شد. اگر الله متعال به یک نفر از ساکنان زمین رحم میکرد به آن زن رحم میکرد. (تفسیر روح المعانی ۶۲/۱۲).

مفسر أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابة الدوسی بصری (۶۱ هـ - ۱۱۸ هـ، ۷۳۶-۶۸۰م) در خویش «تفسیر قتادة» مینویسد: «نوح علیه السلام و دیگر سرنشینان کشتی، در ماه رجب بر آن سوار شدند و صد و پنجاه روز را در آن به سر بردند و در روز عاشورا از کشتی بیرون آمدند». این روایت را حدیثی مرفوع نیز تأیید می‌کند.

خواننده محترم!

این آیه از رساترین و بلیغ‌ترین آیاتی از قرآن عظیم الشان است که از عصر پیامبر تا کنون سخن شناسان و ادیبان را به تحسین و تعجب واداشته است و کسانی که در فکر مبارزه با قرآن و آوردن کلامی مانند آن بوده‌اند، وقتی به این آیه رسیده‌اند از کار خود صرف نظر کرده‌اند.

همچنان علمای بلاغت جملگی اتفاق نظر دارند بر این‌که این آیه شریفه، در جایگاهی از فصاحت و بلاغت قرار دارد که در وصف نمی‌گنجد و توان توانایان فنون بلاغت و میدانداران علم بیان و پیشاهنگان علم لغت، از آوردن سخنی که حتی در این عرصه به آن نزدیک باشد، عاجز است.

همچنان در تفسیر روح المعانی آمده است که: یک مرد عرب این آیه را شنید: «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَفْلَعِي...» گفت: این گفته‌ی قادران است و به گفته‌ی مخلوقان شباهت ندارد. و روایت شده است که ابن مَقَفَع که فصیح‌ترین فرد زمان خود بود، خواست به معارضه‌ی قرآن برخیزد، بدین منظور گفتاری را تنظیم کرد و آنرا در چند فصل آورد و آن را سوره‌ نام نهاد. روزی از کنار طفلی گذشت که آیه‌ای را می‌خواند، به منزل برگشت و گفته‌ی خود را پاک نمود و گفت: گواهم که با چنین گفته‌ای هرگز نمیتوان معارضه کرد؛

چرا که کلام انسان نیست. (تفسیر روح المعانی ۶۳/۱۲). مفسر «آنه طواق آخوند گلشاهی» در تفسیر خویش «گلشاهی» به نقل از ترجمه و شرح جواهر البلاغه جلد 2 ص 305-306، حسن عرفان) می نویسد: با توجه به اینکه آیه فوق هفده کلیمه دارد. دارای حداقل بیست و دو صنعت ادبی در آن دیده می شود.

- 1- مناسبت تام: «ابلعی» و «اقلعی»
- 2- استعاره: «ابلعی» و «اقلعی» برای «ارض» و «سما».
- 3- طباق: در دو کلمه «ارض» و «سما».
- 4- مجاز «یا سما» که حقیقت آن «یا مطر السماء» است.
- 5- اشاره: در «غیض الماء» واقع شده که خدای سبحانه و تعالی - با این دو لفظ معانی بسیاری را بیان داشته است؛ زیرا آب فرو نمیروند مگر باران آسمان بایستد و زمین آبهای جاری از چشمه ها را ببلعد و در نتیجه آبهای جمع شده روی زمین کاهش یابد.
- 6- ارادف: در «استوت علی الجودی» خداوند از استقرار کشتی بر این مکان و نشستن آن بدون انحراف و کجی با لفظی نزدیک به حقیقت خبر داده است.
- 7- تمثیل: که در جمله «قضی الامر» تحقق یافته است، با آن جمله، نابودی نبود شدگان و رهایی رهایی یافتگان را با لفظی بیان داشته که نسبت به معنی نزدیک است.
- 8- تعلیل: از آن روی که فرو رفتن آب، علت استقرار کشتی است.
- 9- تقسیم: خداوند همه اقسام آب را در حال کاهش یافتن برشمرده است.
- 10 - احتراس: در قول خدای متعال: «وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» که خداوند به واسطه آن جمله از پندار کسی که می پندارد چه بسا هلاک شدن شامل کسانی شده که سزاوار هلاک شدن نبوده اند، جلوگیری کرده است.
- 11- انسجام: بی تردید آیه منسجم است و در روانی مانند آب جاری است.
- 12- حسن التنسیق: بی شک خدای متعال قصه را حکایت کرده است و برخی از آن را با ترتیب نیکو بر برخی دیگر عطف کرده است.
- 13- انتلاف اللفظ مع المعنی: برای اینکه هر لفظی تنها برای معنای خود شایسته است.
- 14- ایجاز: خداوند متعال در این آیه فرمان داده، نهی کرده، خبر داده، صفت و نام آورده، نابود ساخته، پایدار کرده، خوشبختی و بدبختی داده، و آنقدر از خبرها حکایت کرده که اگر شرح داده شود قلم خشک می گردد.
- 15- تسهیم: زیرا اول آیه بر پایان آن دلالت دارد.
- 16- تهذیب: برای اینکه تک تک الفاظ به صفات نیکو متصف است و مخارج حروف هر یک از کلمه ها آسان و دارای رونق فصاحت است، و از الفاظ متنافر تهی است، و ترکیب الفاظ تعقید ندارد.
- 17- حسن البیان: برای این که شنونده، در فهمیدن معنای آن دچار مشکل نمیشود.
- 18 - اعتراض: و آن «و غیض الماء و استوت علی الجودی» است.
- 19- کنایه: بی تردید به آن کس که آب را فرو برد، قضیه را پایان داد و کشتی را استقرار بخشید، تصریح نشده است، همین طور گوینده «قیل» صریحا نامش ذکر نشده است. و به گوینده «یا ارض ابلعی ماءک و یا سما اقلعی» در آغاز آیه تصریح نشده است، تا روش کنایه در همه آیه پیموده شده باشد.
- 20- تعریض: خداوند متعال به همه کسانی که ظالمانه راه آنان را می پیمایند و پیامبران

را تکذیب می کنند گوشه زده است، آن طوفان و تصویر هر اسناک تنها پدیده ستم آنان بود. 21- تمکین: به سبب این که فاصله ایه در مقر خود استقرار دارد و در مکان خود جایگزین شده است.

22 - ابداع: که ما قصد داریم برای آن گواه بیاوریم، و در این آیه صنایع ادبی دیگری نیز وجود دارد. ویژه این آیه و مسایل بلاغی ای که دارد چندین کتاب نگارش یافته است تا آنکه برخی صد و پنجاه صنعت بدیعی در این آیه برشمرده اند. و همه حق ستیزان اتفاق کرده اند: آوردن ایه ای مانند این آیه در توان بشر نیست. (ترجمه و شرح جواهر البلاغه جلد 2 ص 305-306، حسن عرفان)

کوه «الْجُودِيَّ»: کوهی معروف و مشهوری است در نزدیکی «موصل» (کشور فعلی عراق). در ضمن یادآور می شویم که الله متعال کشتی نوح علیه السلام را بر کوه جودی ابقا کرد تا عبرت و نشانه‌ای برای آیندگان باشد و پیشینیان این امت آن را دیده‌اند.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» میگوید: «جودی کوهی است در الجزیره اما در سفر «تکوین» آمده است که آن کوه، کوه «آارات» است.

گفتنی است که ماهواره‌ها، و قبل از آنها یکی از جهانگردان بقایای کشتی نوح را که معجزه همیشگی دین حق است، در کوهی از کوه‌های ارمنستان کشف کرده‌اند. والله اعلم.

بصورت کل باید گفت: هدف از «الْجُودِيَّ»، یا مطلق کوه سخت است و یا اسم کوهی خاص که در مورد محل آن در مناطق ذیل دارای اختلاف مییابد:

میگویند نام کوهی است که آن را کوه کارد و یا اکراد نزدیک موصل شمال عراق موقعیت دارد.

این کوه در حدود و سرحدات شام است.

این کوه میان موصل و الجزیره است.

این کوهی است که در قلمرو قبیله طی در عربستان موقعیت دارد.

و یا هم این کوه در سلسله جبال آارات در ارمنستان.

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ﴿٤٥﴾

و نوح [پیش از توفان] پروردگارش را ندا داد و گفت: پروردگارا! به راستی که پسر من از خاندان من است و یقیناً وعده ات [به نجات خاندانم] حق است و تو بهترین (عادل ترین) حکم کنندگانی. (۴۵)

تفسیر:

«وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي»: نوح به بارگاه پروردگارش دعا کرد و گفت: پروردگارا! پسر من «کنعان» جزو خانواده‌ی من بود که وعده‌ی نجات آنها را به من دادی.

«وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ»: پس از تو می‌خواهم که رحمتت را شامل حال وی نیز گردانیده و او را نیز همانند ایشان نجات دهی و تو وعده‌ات را خلاف نمی‌کنی؛ «وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (45)» «و تو بهترین حکم‌کنندگانی» یعنی: تو داناترین و عادل‌ترین حکم‌کنندگانی.

از آنجا که خداوند بر نجات خاندان نوح وعده داده بود، (مطابق آیه 40) و نوح گمان می‌کرد تنها همسر او محکوم به هلاک است، لذا طبیعی بود که در مورد پسرش، هم دعوت به سوار شدن کند و هم از خداوند نجات او را درخواست نماید.

قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٤٦﴾

الله فرمود: ای نوح! در حقیقت او از اهل تو نیست، چون این (نمونه) عمل ناشایست است، پس چیزی را که به آن علم نداری از من خواه، البته من به تو پند می‌دهم که مبادا از نادانان باشی. (۴۶)

تفسیر:

«قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ»: الله سبحانه و تعالی به نوح علیه السلام خیر داد که: پسرت جزو خانواده‌ی تو نیست که من وعده‌ی نجات آنها را به تو داده‌ام؛ چون او کافر بود و در بین مؤمن و کافر ولایت برقرار نیست.

ابن عباس (رض) مفسر مشهور جهان اسلام در مورد آیه «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» می‌نویسد: پسر واقعی‌ش بود اما مؤمن نبود و هرگز زن هیچ پیامبری خیانت نکرده است و معنی آیه چنین است: از جمله‌ی افراد خانواده‌ی تو که وعده‌ی نجات آنها را به تو داده‌ام نیست. (تفسیر طبری ۵۱/۱۲).

مرحوم صابونی (رح) مفسیر تفسیر صفوای التفسیر در مورد این آیه «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» می‌فرماید که: اهل بیت اش همانا صالحان بودند، یعنی پیروان دین و شریعت او، لذا آن که صالح نیست، رستگار نیست و مدار اهلیت عبارت است از قرابت دینی نه قرابت بدنی. «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»: عمل او بد و ناصالح بود. زیرا او در دین با ایشان مخالفت کرده و عملش مخالف عمل صالحان است، «فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» بناءً نوح علیه السلام را از درخواست امری از الله متعال که نسبت به آن علم ندارد نهی کرد؛ از من چیزی را نخواه که نمی‌دانی درست است یا نادرست؟

«إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (46)»: لذا خداوند متعال نوح علیه السلام را اندرز میدهد و می‌فرماید: من تو را نصیحت می‌کنم که مبادا از جمله‌ی نادانان بشوی. در التسهیل آمده است: این بیانگر توصیف او به جهل نیست، بلکه متضمن لطف و اکرام است. (التسهیل ۱۰۶/۲).

و چون نوح علیه السلام دانست که این درخواستش مطابق رضای الله متعال نبوده بلکه ناشی از گمانی بوده که او در آن به سر می‌برده، بی‌درنگ به خطای خویش اعتراف نمود و طلب مغفرت و رحمت کرد.

مفسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر خویش «تفسیر المیسر» مینویسد:
آیه کریمه بر این احکام دلالت دارد که:

1- کافر در حقوق قرابت هیچ حقی ندارد.

2- درخواست امر ناروا از الله متعال حرام و شامل مصداق تجاوز در دعا میباشد.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٤٧﴾

عرض کرد: پروردگارا! من از اینکه چیزی را که به آن علم ندارم از تو بخواهم به تو پناه می‌برم و اگر مرا نیامرزی و بر من رحم نکنی از زیانکاران خواهم بود. (۴۷)

تفسیر:

«قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ»:

«أَعُوذُ بِكَ»: به تو پناه می‌آورم و خویشتن را در پناه تو می‌دارم. نوح گفت: پروردگارا! من از درخواست چیزی که نسبت به آن علم ندارم و درخواستش برایم روا نیست، و از چیزی را که به (خیر و شر) آن آگاهی ندارم به تو پناه می‌برم و التجا می‌کنم. باید گفت که: در دعاها نباید از کلمه‌ی «رَبِّ» غافل شویم، استعاذه و پناه بردن به الله متعال، بهترین راه بیمه‌ی انسان در سختی‌ها و پرابلم‌ها، مصیبت‌ها و مشاکل است. «وَالْإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَ تَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ(47)» و اگر لغزش مرا نبخشی و با ترک مؤاخذه ات بر من رحم نکنی، قطعاً از کسانی خواهم بود که بهره‌ خویش را باخته، از رحمتت طرد شده و هلاک آنان را دریافته است.

در این آیه کریمه درس آموزنده‌ای وجود دارد و آن اینکه: انبیاء علیه السلام از پیامد گناه بیم ناک اند چنانچه الله متعال ایشان را به رحمتش در نپوشاند. هر گونه سؤال بیجا و کلام بیجا، نیاز به توبه دارد. «وَالْإِلَّا تَغْفِرْ لِي» (اگر پیامبران از تقاضای بیجا به خداوند پناه می‌برند، پس تکلیف ما که دائماً برای خداوند تعیین تکلیف می‌کنیم چگونه است؟)

قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤٨﴾

نداء آمد: ای نوح! فرودای (از کشتی) با سلامتی از جانب ما با برکت‌های فرود آمده بر تو و بر امت‌هایی که با تو هستند و امت‌های دیگراند که به زودی آنها را (در دنیا) بهره مند می‌کنیم باز به آنها از جانب ما (به خاطر ایمان نیاوردن شان) عذاب دردناک می‌رسد. (۴۸)

تفسیر:

«قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا»: پس الله متعال به نوح فرمان داد: (اینک) با سلامتی از جانب ما و برکت‌های بر تو و بر تمام امت‌هایی که با تو هستند، از کشتی فرود آی و پیاده شو، و بزودی امت‌هایی (از نسل همین نجات یافتگان) را از نعمت‌ها برخوردار خواهیم ساخت، (اما) سپس (به خاطر غفلت و کفر و گناه)، عذابی دردناک از طرف ما به آنان خواهد رسید. هدایت و دستور «هبوط»، هم درباره‌ی حضرت آدم علیه السلام و هم در مورد حضرت نوح علیه السلام آمده و به دنبال آن، مردم به دو دسته‌ی مؤمن و کافر تقسیم شده‌اند. منظور از «امت‌هایی» که با نوح علیه السلام بودند، یا هر نفر از همراهان آن حضرت است که بعدها سر سلسله قبیله‌ای شدند و یا اینکه مراد، هر کدام از مؤمنانی است که سوار کشتی شده و از يك قبیله‌ای بودند.

«وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ»: برکت با خیرات سرشار و عظیم بر تو و ذریت و نسل آنان که در کشتی با تو بودند.

امام قرطبی گفته است: این امر تا آخر زمان شامل مؤمنان می‌شود. (تفسیر قرطبی ۴۸/۹). همچنین این تعبیر شامل حیوانات حمل شده بر کشتی نوح علیه السلام نیز میشود زیرا آنها نیز امتهای، یعنی گروه‌های مختلف و انواعی گونه‌گون و جداگانه از جانوران بودند. (بنقل از «تفسیر انوار القرآن».)

«وَأُمَّمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (48): «و امت‌هایی دیگرند که به زودی آنان را در دنیا بهره‌مند می‌کنیم، سپس به آنان از جانب ما» در آخرت «عذابی دردناک میرسد».

مراد: گروه‌هایی از نسل امتهای یادشده تا روز قیامت اند که کافر می‌شوند. پس الله متعال آنان را در دنیا بهره‌مند و برخوردار می‌سازد ولی در آخرت بهره‌ای ندارند.

بدین ترتیب خداوند نوح را به پدید آمدن جامعه‌ها و امت‌هایی کافر، از نسل مؤمنانی که سوار کشتی شدند، خبر داد.

آیا توفان نوح جهانگیر بوده است یا خیر؟

در مورد اینکه توفان نوح، توفان جهان شمول بود یا خیر؟ نص صریح و قاطعی در قرآن که بر جهانگیر گشتن توفان و رسالت عام نوح علیه السلام دلالت نماید، موجود نیست؛ و آنچه در سنت وارد است، بر فرض صحت سند، آحاد است و مفید یقین نیست؛ اما نظر اهل کتاب و دانشمندان دینی جامعه‌ی اسلامی، توفان را جهانگیر میدانند و بسیاری از صاحب نظران هم بر این باورند و برای اثبات نظریه‌ی خود به صدف و ماهی خشک شده و اسکلت گشته‌ی روی قله‌ی کوه‌ها، استدلال میکنند و میگویند وجود این دو چیز، جز در آب و بحر مقدور نیست؛ از این رو، توفان همه‌ی قله‌های کوه‌ها را فتح کرده و پس از فرمان فروکش کردن، ماهی و صدف بر جای مانده اند. والله می‌داند که چه اتفاقی افتاده است: دورانهای حیات بشر بر روی زمین با این همه کاوشها و تحقیقات دانشمندان ذی ربط، هنوز در حد نظریاتی بیش نیست و جز نص قرآن، و مشاهده‌ی واقعیات عینی و غیر قابل انکار، نمی‌توان با قطعیت، نظر داد.

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٩﴾

اینها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می‌کنیم. پیش از این، نه تو و نه قومت آن را نمی‌دانستید پس صبر کن، یقیناً عاقبت نیک از پرهیزگاران است. (۴۹)

تفسیر:

باید گفت که قرآن بهترین منبع برای آشنایی با تاریخ بشر است. بسیاری از بخش‌های تاریخ، برای انسان پنهان مانده که یکی از آنها تاریخ داستان حضرت نوح علیه السلام است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ» این اخباری قصه‌ها و أمثال الله متعال بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم وحی کرده، از خبرهای غیب گذشته است که نه پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را از راویان تاریخ دریافت کرده.

بناءً سالم‌ترین و مفیدترین اخبار تاریخی را باید از طریق وحی دریافت کرد، زیرا از سرچشمه‌ی علم بی‌نهایتی است که هیچ‌گونه حادثه، فشار و غفلتی در ناقل آن وجود ندارد. درضمن قابل تذکر است که: میزان علم غیب انبیا علیهم السلام به همان مقداری است که خداوند در اختیار آنان قرار داده است.

«نُوحِيهَا إِلَيْكَ»: نه قبل از وحی از آن‌ها هیچ آگاهی داشته و نه هم این اخبار در دوران جاهلیت به اعراب رسیده بود بلکه فقط از نزد الله متعال به وی آمده است.

«مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا»: نه تو و نه هیچ‌یک از افراد قومت، قبل از نزول این قرآن از آن خبر نداشتید.

سپس حق تعالی پیامبرش را به شکیبایی و پایداری در برابر آزارهای کفار و دشواری‌های راه فرمان می‌دهد؛ زیرا در نهایت امر سرانجامی که زندگی پاکیزه، عزت و پیروزی و سپس نعمت‌های آخرت در آن رقم خورده است از آن کسانی است که از پروردگار خود پروا داشته، از مولای خود بیمناک بوده و از آفریدگار خویش اطاعت کرده‌اند.

«فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ (49)»: بسان نوح بر امر خدا و در تبلیغ و دعوت صبور و شکیبیا باش، که سرانجام پسندیده از آن پرهیزگاران است. این بیان متضمن تسلی دادن

پیامبر صلی الله علیه و سلم در مقابل آزار مشرکین میباید.

سر انجام، حق پیروز و باطل رفتی است:

آیه کریمه بر این امر دلالت دارد که: با نیکوکاری و صبر می‌توان به پیروزی و اجر دست یافت. پس «بر» همان عمل به طاعات و «صبر» عبارت از ترک مخالفات است. نگاهی کوتاه به آیه های 48 و 49 :

1- سلامت، در امن و امان بودن، درود و سلام و احترام، بر کات و نعمات از سوی خدای متعال برای کشتی نشستگان و سایر مؤمنان راستین تا روز قیامت.

2- بهره مندی از کالاهای رنگارنگ دنیا و به فراموشی سپردن خدای بخشنده، موجب عذاب و درد و رنج در آخرت است.

3- قرآن رازها و رمزهای فراوان را برای پیامبر نقل فرمود و نیز رویدادهای دوران طولانی نوح را که از امور غیبی بود، بر پیامبر عرضه کرد.

4- هدف از بیان قصه‌ی نوح در سوره‌ی یونس برای شناسایی «وجه شبه» میان سران قوم نوح و سران قوم محمد است که هر دو ملت، پیامبرشان را تکذیب میکردند و برای آمدن عذاب از سوی خدا شتاب می‌ورزیدند. پس وجه شبه، همان شتاب ورزیدن است.

آوردن قصه‌ی نوح در این سوره (هود) هدفی دیگر را دربر دارد که آن، آزار دادن نوح از سوی کافران است اما سرانجام با آن شکیبایی و آن عده مؤمن اندک، بر آنان ظفر یافت و خدا به پاس اخلاص و صداقت آن عده مؤمن اما بسیار مخلص و درستکار، پدیده‌ی هستی را دگرگون کرد.

5- قطعاً صبر و شکیبایی در برابر سختیها هنگام تبلیغ دین و دستور خدا به بندگانش و از سوی آنان اذیت و آزار چشیدن، کلید گشایش و رهایی و رمز پیروزی است و همه‌ی پیامبران، به خاطر دین خدای صبور و بردبار بوده اند. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بهاء الدین حسینی).

خوانندگان محترم!

آیات متبرکه (50 الی 60) داستان و قصه‌ی هود، به بیان گرفته شده است.

داستان هود:

دومین قصه‌ی این سوره، قصه‌ی هود علیه السلام است که برای قوم عاد فرستاده شده بود، قابل تذکر است که: داستان و قصه هود علیه السلام در سوره‌ی اعراف نیز به شیوه و نظم دیگری به بیان گرفته شده است.

هود اولین پیامبر از نسل نوح است که به زبان عربی صحبت و تکلم می‌کرد.

الله متعال این داستان را به تفصیل در این سوره بیان کرده است، از این رو سوره هم به نام سوره‌ی هود مسمی گردیده است.

آوردن این قصه در این آیات، همانند قصه‌ی نوح و قوم او است. هود، دعوت مردم را جدی می‌گرفت و تکالیف و مسؤولیت های قومش را برای آنان تشریح میکرد؛ ولی نپذیرفتند. سرانجام به دو دسته تقسیم شدند: سرنوشت مؤمنان، به رستگاری و سرانجام نیک انجامید و سرنوشت بی باوران دغل کار به نابودی کشید.

شرح و بیان داستان هود:

قوم عاد، دو دسته بودند: عاد اولین و عاد دوم یا عاد ارم. زمخشری میگوید: عاد، پسر عوض، پسر ارم، پسر سام، پسر نوح، مشهور به قوم عاد. عاد نخستین، همین قوم هود

علیه السلام است.

قصه‌ی هود در هشت آیه در سوره‌ی اعراف و در این سوره در یازده آیه یعنی [۵۰ تا ۶۰] مبحث هود به بیان گرفته شده است، همچنان بحث در سوره‌ی شعرا نیز بانظم و سیاقی دیگر آمده است. هم چنین سوره‌های مؤمنین و احقاف بدون نام هود علیه السلام و کیفی قومش در سوره‌های فصلت، ذاریات، قمر، حاقه و فجر به این رویداد اشاره نموده اند. هود به قومش هشدار داد که فطرت و سرشت سالم من برای یکتاپرستی است و از بت پرستی - که قوم نوح آورده اند - بیزار است. چرا خوب و بد را از هم باز نمی شناسید، سود و زیان خود را نمی دانید و فرجامش را نمی بینید؟ بیا بید از این کردار و پرستش نادرست، از بارگاه آفریدگار هستی، آمرزش بخواهید تا باران رحمت خود را بر هستی شما فرو ریزد، در الطاف بی کرانش را بر رویتان باز کند و توان و نیروی مالی و شخصی شما را افزون گرداند.

واقعا! این سخنی است که سایر پیامبران الهی آن را بر مردم عرضه داشته و به آنان ابلاغ کرده اند. سومین قوم عاد، در یمن و در شمال «حضرت موت» و جنوب «جزیره العرب» «احقاف» نام داشت که در زمان خود از قدرت و توان و ثروت و مکننت فراوان برخوردار بودند؛ اما از فرمان پروردگار سرپیچی کردند و بدان سبب مدت سه سال باران بند آمد و قحط سالی و گرانی و کمبود بیداد میکرد. زراعت و باغ هایشان به آب باران نیاز مبرم داشت، بخصوص خاکش چون از ریگزار ترکیب و تشکیل شده بود از محصول کشاورزی و باغداری، محروم گشتند.

هود علیه السلام چیزی از مال دنیا و ثروت عادیان نمی خواست، بلکه آنان را به یکتاپرستی، دینداری، حق دوستی و حذر از شرک و باطل فرا می خواند و می گفت: چرا نمی اندیشید و سخن ناصح مشفق را گوش نمی کنید؟ نعمتهای خدا رابه یادآورید. [اعراف/۶۹]، [شعراء/۱۲۸ تا ۱۳۵] اما آنان بسیار خودپسند بودند، به خود می نازیدند، حقیقت را درک نمی کردند و می گفتند: کسی از ما تواناتر نیست. [فصلت/۱۵]

عادیان، آن چنان گمراه گشته بودند که گمان میبردند، هود پریشان گوشت، خدایانشان او را گرفتار رنج و بلا و جنون کرده اند، بدون دلیل سخن میگویند و از سوی پروردگار نیامده است. با این یاهو گوییها خود را دلداری دادند و از پرستش سنگ و چوب و تصویر مردان صالح بعد از نوح، کوتاه نیامدند و برجهل و بدگمانی و بیمار قلبی خود افزودند و ایمان نیاوردند. هود نیز در جوابشان چند مورد مطرح نمود.

1- بیزاری از شرک و خدایان دروغین آنان.
2- خدا را در انجام مسئولیت خود، به شاهد گرفت و در مورد بیزاری از شرک نیز، خود آن مردم را گواه گرفت.

3- سرانجام به آنان اعلام می کند: هرچه در توان دارید، همراه خدایانتان علیه من به کار بگیرید و از ترفند و نیرنگ دریغ نورزید و فرصتم ندهید. [اعراف/۱۹۵]، [یونس/۷۱].

4- از شما و از خدایان باطل شما باکی ندارم، خدای توانا یار و نگهدار من است و زمام امور زندگی در این هستی و در تمام آفرینش او راست. من پیام الهی را به شما رسانده ام، اگر به راه راست نیاید، نابودی شما قطعی است و نسلی دیگر جایتان را می گیرند.

هود با یقین و ایمان کامل به وعده ی الله، او را شاهد و ناظر قرار می دهد و می داند که کار بت پرستان سرگرمی و بدنمایی و سیاه بختی است و زبانی که دارد به خود آنان باز

می گردد و بس.

پس از آن که هود از ایمان آوردن قومش ناامید شد، و آنان علیه دستورات خدا، بسی سرسختی نشان دادند؛ تندبادی ویرانگر بر آنان تازیدن گرفت تا عبرت همگان شود و هود و مؤمنان رستند. عادیان، صفات پست فراوان داشتند از جمله:

انکار دلایل معجزات نافرمانی دستور پیامبر خود که به منزله ی نافرمانی تمام پیامبران است. [بقره/۲۸۵]

پیروی کردن از سران خود بی آن که به حقایق توجه داشته باشند.

قوم عاد، از یک پیامبر نافرمانی کردند؛ اما آیه میفرماید: «و عصوا رسله...» از دستور پیامبران خدا سرباز زدند، زیرا فرمان همه ی پیامبران یکی است.

هود بسیار شجاعانه ایستادگی کرد؛ از عمق درون به ذات آفریدگار ایمان داشت، خدا را خوب می شناخت و ذرات وجودش به حق پیوسته بود.

وَالِی عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ ﴿۵۰﴾

و به سوی قوم عاد، برادرشان هود را [فرستادیم] (هود) گفت: ای قوم من! (تنها) الله را بپرستید که شما را جز او هیچ معبودی نیست، شما [که شریکانی برای الله قرار داده اید] جز مردمی دروغ پرداز نیستید. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هود»: از جمله انبیاء ما قبل تاریخ است. نام مبارکش، هفت بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته، او بعد از نوح و پیش از صالح بوده است.

سرگذشت این پیامبر الهی، در آیات 65 تا 72 از سوره ی اعراف نیز آمده است. از آنجا که هود علیه السلام از قبیله ی عاد بود، لذا در آیه از او به «أخاهم» «برادر عاد» تعبیر شده است.

«عاد»: نام قومی است: که هود علیه السلام بر آنها مبعوث گردید. آنها در سرزمین احقاف کشور فعلی یمن سکونت داشتند. احقاف در جنوب جزیره العرب از قسمتهای ربع الخالی (وادی دهناء) است که در روزگار گذشته آباد و مسکن قوم عاد بوده است. چنان که آمده: «وَادُّكُرُ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ.» (احقاف/ 21)

تفسیر:

«إلی عادِ أَخَاهُمْ هُودًا»: خداوند متعال هود علیه السلام را به سوی قوم عاد به رسالت فرستاد، رسالت حضرت هود، مخصوص قوم عاد بود.

در جمله: «ارسلنا وِالی عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا» کلمه «ارسلنا» در آن محذوف است. - فعل و فاعل محذوف - أَخَا: مفعول به - هودا: بدل و به قوم عاد برادر ایشان هود را فرستادیم چنانچه در سوره اعراف گذشت و پادشاه قوم عاد خلجان بن عاد بن ارم بن سام بن نوح، نژاد این عاد همه ظالمان و طاغیان و ستمگران بودند و در عصر خود جهانداران بودند و در سرزمین یمن مسکن داشتند و اولاد، سام و حام و یافث در آن عصر همه مغلوب و مقهور ایشان گشتند.

«قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ»: دعوت به توحید، سرلوحه ی وظایف انبیاست، طوری که هود به آنان گفت: ای قوم من! فقط الله را به یگانگی بپرستید و چیزی را به وی شریک نیاورید؛

زیرا اله دیگری جز او برای شما وجود نداشته، «ما لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» و هیچ معبود راستینی غیر وی وجود ندارد که مستحق پرستش باشد.

«إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ(50)» پس در حالیکه دین را برای او خالص می‌سازید فقط از او اطاعت کنید؛ بدانید که شما در این شرک خود دروغ پردازید.

در این آیه کریمه درس آموزنده این حکم به بیان گرفته شده است که: توحید زیربنای همه اصول و اولین حقیقتی است که باید به سوی آن دعوت بعمل آید.

يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٥١﴾

ای قوم من! از شما [در برابر ابلاغ رسالتم] هیچ مزدی نمی‌خواهم، مزد من فقط بر عهده کسی است که مرا آفریده؛ آیا نمی‌اندیشید؟ (۵۱)

تفسیر:

«يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا»: ای قوم من! من از شما در مقابل دعوت‌تان به یگانگی الله متعال و پرستش وی به تنهایی، هیچ مزد و پاداشی درخواست نمی‌کنم.

موضوع مزد و پاداش نخواستن و بی توقعی انبیاء علیهم السلام از مردم در چندین آیات قرآنی مطرح و بیان گردیده است، معلوم می‌شود که امور مادی از بزرگترین موانع گرایش مردم به حق است.

«إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي»: زیرا اجر پاداش دعوتم بر پروردگار من است که مرا فرستاده است. واضح است که: انبیاء هدف مادی ندارند، هدف آنها از کارشان، جلب رضایت الله متعال است.

«أَفَلَا تَعْقِلُونَ(51)»: باید گفت که: تعقل، ما را به تبعیت از انبیا و پیروی از وحی راهنمایی میکند. (عقل، ضدّ وحی نیست، بلکه زمینه ساز پذیرش وحی است) طوریکه میفرماید: پس شما را چه شده است که در این امر نمی‌اندیشید تا میان حق و باطل فرق بگذارید؛ مگر این به تنهایی کافی نیست که هر کس قومش را به سوی امری فرا خواند و بی آنکه در آن امر منافی داشته باشد به انواع آزارها در راه آن تن در دهد، این خود دلیل راستگویی و اخلاصش در دعوتش می‌باشد؟

آیه کریمه بر این امر دلالت دارد که: دعوتگر نباید از مردم در برابر عملش انتظار پاداشی مادی را داشته باشد و نباید از هیچکس جز الله متعال در این راه عوض و پاداشی بگیرد. (بنقل از تفسیر المیسر).

وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ ﴿٥٢﴾

ای قوم من! از پروردگار تان آمرزش بخواهید، باز به سوی او توبه کنید که آسمان را بر شما بارنده می‌کند، و قوتی بر قوت (سابق) تان می‌افزاید. و مجرمانه (از ایمان و توبه) روی نگردانید. (۵۲).

تفسیر:

«وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ»: استغفار و توبه از گناهان، واجب است طوریکه میفرماید: ای قوم من! و از الله درخواست بخشودگی کفر و شرک‌تان بکنید.

«ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ»: سپس گناهان را ترک کرده و بر نافرمانی‌های گذشته نادم و پیشیمان باشید. و حقیقت آمره‌مین است که: استغفار از گناهان، مقدمه‌ی بازگشت به سوی الله است.

«يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ»: پس اگر چنین کردید و انابت‌تان به

سوی حق صحیح شد آنگاه الله متعال بر شما از آسمان بارش فراوان میفرستد، در نتیجه خیر و برکت بسیار شده، فراوانی عام میشود و آن وقت شما از زندگی آسوده‌ای منتعم شده و با صحت ابدان، کثرت اولاد و اموال و پیایی رسیدن اِرْزَاق، نیرویی بر نیروی شما می‌افزاید. بناءً نباید گمان کنیم که ایمان به الله متعال و توجه به او، به معنای دور شدن از مال و سرمایه است. بلکه اگر ایمان بیاوریم، نه تنها از اموال ما چیزی مطالبه نمی‌شود، بلکه به آنها افزوده هم می‌گردد، طوری که در آیه مبارکه میفرماید: (با سرتعظیم فرو بردن) در پیشگاه الهی و توبه و استغفار به درگاه او، نه تنها کوچک نمیشویم، بلکه قوی، بزرگ و عزیزتر هم می‌گردیم.

روایت شده است که سه سال پشت سر هم باران در سرزمین قوم عاد نبارید تا جایی که نزدیک بود نابود شوند، هود به آنها دستور توبه و استغفار داد و به آنها وعده‌ی نزول باران رحمت داد. آیه نشان می‌دهد که توبه و استغفار سبب رحمت و نزول باران می‌شود. مجاهد گفته است: یعنی موجب افزایش توان شما میشود؛ (تفسیر طبری ۵۸/۱۲). چون آنها در بالاترین میزان قوت و قدرت قرار داشتند، تا جایی که می‌گفتند: «مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً؟ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ (52)» و ای قوم! از اجابت حق روی برمگردانید، برگناهان پای مفشارید و از پذیرش حقیقت استکبار نوزید. بوجود آوردن جامعه‌ای سالم و برخوردار از نعمت و نیرومند، از اهداف اُدیان آسمانی است. در ضمن باید گفت که: روی‌گردانی از انبیاء و بی‌اعتنایی به راه آنها، جُرم و گناه است.

خواننده محترم!

آیه کریمه بر برکت استغفار و توبه دلالت داشته و مفید این فایده است که استغفار و توبه، اصل و اساس هر خیری در جان، مال و فرزندان است. طوری که در حدیثی شریف آمده است: «من لزم الاستغفار جعل الله له من كل هم فرجاً ومن كل ضيق مخرجاً ورزقه من حيث لا يحتسب: هر کس بر استغفار پایبندی نماید، خداوند به او از هر نگرانی‌ای گشایشی و از هر تنگنایی راه بیرون رفتی پدید می‌آورد و او را از آنجا که حساب نمی‌کند، روزی می‌بخشد».

قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٥٣﴾

گفتند: ای هود! دلیل روشنی [که پسند خاطر ما باشد] برای ما نیاوردی، و ما به گفته تو رهاکننده معبودهای خود نیستیم، و ما به تو ایمان نمی‌آوریم. (۵۳)
«قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ»: قوم هود گفتند: ای هود! دلیلی روشن بر صدق ادعایت بر درستی و راستی دعوتت به ما نیاورده‌ای پس ما به خاطر سخنی که از صحت و سلامت آن آگاهی نداشته و به راستگویی صاحب آن باور نداریم.

در این هیچ جای شکی نیست: کسانی که در برابر سنگ و چوب عبادت می‌کنند و هیچ دلیل معقولی برای کار خود ندارند، پیامبری را که سیره‌اش ارائه معجزه و دلیل روشن است، زیر سؤال می‌برند!؟

مفسر محمود أفندی الوسی مفسر تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» می‌نویسد: این را به خاطر شدت انکار و عداوت گفته‌اند، یا از روی کوری بصیرتشان آن را گفته‌اند. (الوسی ۸۱/۱۲).

«وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ»: به خاطر حرف تو از پرستش بت‌ها و خدایانمان

را ترک نمیکنیم. «وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (53)» و ما پیامبری و رسالت تو را تصدیق نمیکنیم. یعنی هرگز تو را در ادعایت تصدیق نخواهیم کرد.

حرف اصلی کفار این بود که ما به خاطر «حرف تو» دست از بت‌هایمان بر نمی‌داریم، نه به جهت نبودن دلیل. «بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ» نشانه‌ی اینکه آنها دنبال دلیل نبودند، آن است که دو بار گفتند: «وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا، وَ مَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ» در طول تاریخ انبیاء در اولین مرحله دعوتشان از جانب مشرکان، با سرسختی آنان مواجه می‌شدند، ولی هرگز دست از تبلیغ بر نمی‌داشتند. ذکر این استدلال واهی هود علیه السلام را از ورود آنان به دینش ناامید می‌کند. سپس او را به سبکسری و جنون متهم کرده و می‌گویند:

إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (۵۴)

[ما درباره تو] جز این نمی‌گوییم که برخی از معبودهای ما به تو آسیبی [روحی] رسانده اند (و عقلت را ربوده اند) هود گفت: من خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواه باشید که یقیناً من از آنچه شریک او قرار می‌دهید، بیزارم. (۵۴)

تفسیر:

«إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ»: قوم عاد طوری فکر و تصور داشتند که هر یکی از بت‌هایشان در بخشی از امور جهان دارای قدرت اجرایی میباشد. بناءً در خطاب به هود علیه السلام گفتند: سخن ما در مورد تو این است که تو مصاب به جنون و دیوانگی شده‌ای و این جنون را خدایان ما از سر انتقام آنکه ما را از پرستش‌شان نهی کرده‌ای، به تو رسانده‌اند!

باید گفت که: نسبت جنون دادن به انبیا و مصلحان جامعه که بر علیه خرافات قیام و مبارزه را به راه می‌انداختند و به پیش می‌بردند موضوع جدید نبود.

امام زمخشری میفرماید: جواب‌های قبلی آنها نشان میدهد که گروهی ستمکار و سنگدل بودند و به پند و نصیحت توجهی نمی‌کردند و تکبرشان در مقابل هدایت و ارشاد فروکش نمی‌کرد و گفته‌ی اخیرشان بر نادانی بیش از حد و ابله‌ی بی‌غایت آنان دلالت دارد؛ چون معتقد بودند سنگ‌ها به آنها یاری می‌رسانند و انتقام آنها را می‌گیرند. (تفسیر کشاف ۴۰۳/۲).

«قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (54)»: پس هود سخن‌شان را اینگونه رد کرد: گفت: من الله را و سپس شما را بر این امر شاهد می‌گیرم که از آنچه شریک می‌آورید. بیزارم! یعنی: من از پرستش‌آنها برائت می‌جویم و اعلام می‌کنم که من از کسانی نیستم که آنها را به ربوبیت گرفته‌اند بلکه من دشمن آنها هستم و از شرک‌آوری شما بیزارم. اعلام برائت و بیزاری از شرک و افراد مشرک، سیره و روش انبیای الهی بوده است. بناءً در برابر خرافات باید قاطعانه ایستادگی و قیام کنیم. دکتر عایض بن عبدالله القرني مفسر تفسیر المسیر می‌نویسد: بنابر این از لوازم عقیده توحید، بیزاری جستن از شرک به خداوند است.

مِنْ دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ (۵۵)

به جز الله (از تمامی معبودانتان متنفرم، پس) همگی درباره من به حیله و چاره جویی بپردازید، باز مرا مهلت ندهید. (اما بدانید کاری از دست شما ساخته نیست!) (۵۵)

تفسیر:

حضرت هود علیه السلام برای اثبات پوچی قدرت‌های خیالی بت‌پرستان، آنان را به مبارزه طلبید، همان گونه که حضرت نوح علیه السلام به مردم گفت: «فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً، ثُمَّ أَقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تُنظِرُون» (یونس، 71). شما هر کاری می‌خواهید انجام دهید، ولی بدانید که ضرری به من نخواهد رسید.

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نیز میفرمود: «قل ادعوا شركائكم ثم كيدون فلا تنظرون» (آیه 192 سوره اعراف) همدستان خود را فراخوانید و بر علیه من اقدام کنید و مهلت ام ندهید.

«فَكِيدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لَا تُنظِرُون(55)»: «انبياء از هیچ قدرتی خوف و حراسی نداشتند. مبارزه طلبی هود علیه السلام، دلیل حَقَانِيَّت و قاطعیت او و راه اوست.

بناءً هود گفت: «پس همه شما درباره من هر کید و نیرنگی که دارید به‌کار برید» یعنی: شما و خدایانتان اگر می‌پندارید که آنها بر آسیب رساندن به من توانايند هر تصمیمی که می‌خواهید درباره من بگیرید و هر آنچه می‌خواهید با من بکنید «سپس مهلتم ندهید» زیرا من از شما و نیرنگ شما هیچ پروایی ندارم و برای بتان بی‌جان شما هیچ ارزش و اعتباری قایل نیستم. و بت‌های شما هیچ قدرتی ندارند.

شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) مفسر «تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» مینویسد: این تحدی از بزرگترین معجزات به شمار میرود؛ زیرا حضرت هود تک و تنها در بین جمعی بی‌شمار از اشخاص قوی قوم عاد قرار داشت، آنها را تحقیر کرده و با خوار کردن خدایان آنها، آنان را تحریک و به هیجان درآورده بود، و آنها را تحریک و تشویق می‌کرد و اصرار می‌ورزید که دست به سویس بلند کنند اما آنها یارای هیچ چیزی را نداشتند و نتوانستند اقدامی به عمل آورند. و ناتوانی آنها در این مورد کاملاً آشکار شد. (تفسیر ابو سعود ۱۵/۳).

همچنان مفسر زمخشری در تفسیر خویش می‌نویسد: این که یک نفر تک و تنها با چنین سخنانی با ملتی روبرو شود که تشنه‌ی خونش بودند و عموماً با او دشمن بودند، بزرگترین دلیل و آیت به شمار می‌آید و بیانگر آن است که به خدایش اطمینان دارد که از او محافظت و حمایت می‌کند، و چنگال آنها در گوشت او فرو نمی‌رود، بسان گفته‌ی نوح که گفت: «فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ» (تفسیر کشاف ۴۰۳/۲).

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَّتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٦﴾

یقیناً من بر [الطاف] الله که پروردگار من و پروردگار شماست توکل کردم؛ هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه او مهارش را به دست [قدرت و فرمانروایی خود] گرفته است، بی‌گمان پروردگارم بر راه راست است. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ءَاخِذٌ بِنَاصِيَّتِهَا»: موی پیشانی او را در دست دارد. مراد این است که بر آن تسلط کامل دارد و به هر سو که بخواهد می‌برد و از هر چه بخواهد باز می‌دارد.

تفسیر:

«إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ»: توکل، زمینه‌ی شجاعت است طوری‌که میفرماید: در حقیقت من بر الله متعال، پروردگارم و پروردگار شما توکل کردم؛ و کارم را به او محول

می‌کنم همان ذاتی که مالک هستی و متصرف و مدبر همه اجزای کائنات است و همه چیز به قضا و قدر اوست.

از این رو من هرگز بی قرار و مضطرب نمی شوم؛ زیرا مطمئنم که جز آنچه در سرنوشتم نگاشته شده، هیچ چیز دیگر به من نمی رسد؛ «ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا»: هیچ جنبنده‌ای بر روی زمین نیست جز اینکه در مالک و قبضه قدرت و تحت تصرف و سلطه‌اش قرار داشته و در برابر سیطره‌اش رام است.

و هیچ جنبنده‌ای بدون اراده‌ی خداوند، قادر بر ضرررسانی به دیگری نیست. «أخذ الناصية»: گرفتن پیشانی، کنایه از ملکیت و قدرت است و این جمله بیانگر توکل زیاد او به خدا و بی مبادلاتی به مخلوقات است.

«إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (56)»: خدایم قطعاً عادل است خداوند، هم بر همه چیز سلطه‌ی کامل دارد و هم عادل است، در قضا و تقدیرش عادل است، در شرع و حکمش بیناست و به نیکوکار در مقابل نیکیش پاداش می‌دهد و بدکار را مطابق عملش سزا میدهد. و به هیچکس ظلمی روا نمی‌دارد. پس بر کسی تکیه کنیم که علاوه بر قدرت، عدالت نیز داشته باشد. در مقابل عناد و لجاجت کفار، باید از قهر و عدل الهی سخن گفت به‌حق که این سخنان هود علیه السلام، متضمن حجتی بالغه و دلالتی قاطع بر حقانیت دعوتش و بطلان راه و روش مشرکان منکر وی است.

خواننده محترم!

آیه کریمه برفضیلت توکل به الله متعال و پناه بردن به وی در هر تنگنا و مصیبتی دلالت دارد.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۵۷)

پس اگر روی [از حق] بگردانید، [زیانش متوجه خود شماست] همانا من آنچه را که به رسانیدن آن به سوی شما فرستاده شده‌ام، رسانیدم. و پروردگارم (شما را هلاک نموده) قومی دیگر را به جای شما جانشین خواهد کرد و شما هیچ زیانی به او نمی‌رسانید. یقیناً پروردگارم بر همه چیز (ناظر و) نگهبان است. (۵۷)

تفسیر:

پس اگر از ایمان به الله یگانه روی بگردانید و به راه وی پشت کنید به یقین من شمارا هشدار داده‌ام و پیام پروردگارم را که عبارت از دستور به یکتاپرستی و نهی از شرک آوری به وی است به شما رساندم و قطعاً حجت بر شما اقامه شده است.

هرگاه کفر بورزید، بیگمان الله متعال قومی دیگر را در سرزمین‌تان جانشین‌تان خواهد ساخت، قومی که به او ایمان داشته و دین و عبودیت را برایش خالص گردانند.

بدانید که شما با کفرتان هیچ زیانی به الله متعال نمی‌زنید؛ زیرا او از همه‌گان بی‌نیاز است، به راستی پروردگارم بر هر چیز نگهبان است و مطمئناً مرا از آزارتان حفظ خواهد کرد. «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ»: انبیاء علیهم السلام، پس از دعوت و ابلاغ امر الهی، اتمام حجت میکنند. طوریکه میفرماید: اگر از قبول دعوتم ابا کنید و اگر از ایمان به خدای یگانه روی بگردانید و به راه وی پشت کنید به یقین من شما را هشدار داده‌ام و پیام پروردگارم را که عبارت از دستور به یکتاپرستی و نهی از شرک آوری به وی است به شما رساندم و قطعاً حجت بر شما اقامه شده است. مسئولیت مبلّغ، بیان و رساندن معارف

دینی است، نه اجبار بر آن. قابل تذکر است که: مبلّغ دین و رهبر امت نباید اعراض مردم را نشانه‌ی ضعف و یا هم شکست خود به حساب آورد. «وَ يَسْتَحْلِفُ رَبِّي قَوْماً غَيْرَكُمْ» هرگاه کفر بورزید خدا شما را نابود خواهد کرد و قومی دیگر را جانشین شما خواهد نمود. اینهم وعیدی شدید است.

«وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئاً إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (57)» کفر، سرپیچی، مرگ و نابودی ما، ضرری را متوجه خداوند نمی سازد. بدانید که شما با کفرتان هیچ زیانی به خداوند نمی‌زنید؛ زیرا او از همه‌گان بی‌نیاز است، به راستی پروردگرم بر هر چیز نگهبان است و مطمئناً مرا از آزارتان حفظ خواهد کرد. «إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (57)» او مرا از شر و آسیب شما حفظ و حمایت میکند. خداوند بر همه چیز و همه کس مراقب، حافظ و نگهدار است، لذا کفر و توطئه‌ی ما بر خداوند ضرری نمی‌رساند.
خوانندگان محترم!

آیه کریمه بر امور ذیل دلالت دارد:

- 1- هرگاه انسان کفر ورزد، نزد الله متعال بسیار بی‌قدر و قیمت است.
- 2- اساس هر ویرانی در امت‌ها رویگردانی از الله سبحانه و تعالی است.
- 3- الله متعال از بشر بی‌نیاز می‌باشد. (بنقل از تفسیر المسیر).

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ (٥٨)

و هنگامی که فرمان ما (به هلاکت آنها) فرا رسید، هود و آنان را که با او ایمان آورده بودند به واسطه رحمتی از جانب خویش نجات دادیم و آنها را از عذاب سخت نجات دادیم. (٥٨)

تفسیر:

«وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا»: عبارت بود از نزول باد عقیم، باد نازا و بی‌باران بر آنان، «نَجَّيْنَا هُودًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ نَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ (58)» به فضل و منت عظیم خود هود و مؤمنان همراهش را (با قبول حسنات‌شان) و به عنوان رحمتی از سوی خود (با آمرزش گناهان‌شان) از عذاب دردناک و سخت نجات دادیم. همان گونه‌که نزول عذاب به فرمان الهی صورت می‌گیرد، نجات از آن نیز به اراده‌ی اوست. در ضمن قابل یادآوری است که: صرف ایمان داشتن به انبیاء، کافی و کارساز نیست، بلکه همراه بودن و حمایت از آنان نیز لازم و ضروری است.

باید گفت که: سرچشمه‌ی رحمت، اوست، «بِرَحْمَةٍ مِنَّا» اما سرچشمه‌ی قهر و غضب او عمل ماست. «عَذَابٍ غَلِيظٍ» و فرمود: «عَذَابٍ مِنَّا».

«از عذابی غلیظ» یعنی: از عذابی سخت. به قولی: آن عذاب، باد سموم بود و بنیان برانداز که دیار و ساختمان‌های شانرا از بیخ و بن برکنده ویران و خودشان را نابود ساخت و آنها را بر خاک انداخته و به صورت نخل‌های ریشه‌کن شده درآورد. به یقین ایمان به الله متعال و عمل به صالحات، پناه هر بلایی است.

در ضمن باید یادآور شد که: از کلمه «أَمْرُنَا» معلوم میشود که: بادهای نیز از جمله مأموران الهی هستند. طوریکه در (سوره‌ی فصّلت، آیه‌ی 15) آمده است: «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ» ما باد تندی را در روزهای شومی فرستادیم.

وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿٥٩﴾

این هم [سرنوشت] قوم عاد بود که آیات پروردگارشان را باور نداشتند و از دستور پیامبرشان سرپیچی کردند و از (دستور) هر متکبر و سرکش پیروی نمودند. (۵۹)

تفسیر:

«وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ» «و این است عاد» در آیه مبارکه اشاره به گورستان و ویرانی‌های برجای مانده از قوم عاد گردیده است، گویی حق تعالی فرمود: در زمین بگردید و در آثار و ویرانه‌های قوم عاد به دیده اعتبار بنگرید «آیات پروردگار خود را انکار کردند» یعنی: به آن کفر ورزیده و آن را تکذیب کردند و منکر معجزات وی شدند «وَعَصَوْا رُسُلَهُ» از فرستادگانش یعنی هود عاصی شدند یعنی: فقط هود علیه السلام را نافرمانی کردند زیرا در عصر هود پیامبر دیگری غیر از وی نبود.

آوردن «عصوا» به صورت جمع به منظور زشت نشان دادن حال ها است و اوج کفر و سرکشی آنها را میرساند و نشان می دهد که نافرمانی آنها نسبت به هود نافرمانی به تمام پیامبران قبلی و بعدی است؛ زیرا تمام پیامبران بر کلمه‌ی توحید اتفاق داشتند.

طوری‌که گفته شد: انکار يك پیامبر، بمثابة انکار تمامی انبیاست ولی آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که هرکس یکی از پیامبران را تکذیب کرد، در واقع تمام آنها را تکذیب کرده است و از جمله، پیامبرانی را که قبل از عصر وی مبعوث شده بودند. «وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (59)» از فرمان هر فخر فروش و متکبری اطاعت و پیروی کردند، دستورات منحرفان از حق را اجرا کردند، منحرفانی که حق را نشناخته و نپذیرفتند.

«جبار»: متکبر، و «عنید»: سرکش طغیانگر و ستیزنده‌ای است که حق را نمیپذیرد و به آن گردن نمیدهد. یعنی: آنان به سبب اعراض از طاعت الله متعال و طاعت پیامبرش و به سبب پیروی از سران سرکش و رهبران حق ستیز خود در راه شر و فساد، به این سرانجام بد روبرو شدند.

قابل تذکر است: خطراتی که يك جامعه را تهدید می‌کند عبارتند از:

کفر به آیات الهی. «جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ»

نافرمانی از انبیاء و رهبران حق. «عَصَوْا رُسُلَهُ»

پیروی از طاغوت‌ها. «اتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ»

وَاتَّبَعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ ﴿٦٠﴾

هود (۶۰)

و در این دنیا و روز قیامت با لعنتی بدرقه شدند. آگاه باشید که [قوم] عاد به پروردگارشان کافر شدند، هان! دوری [از رحمت الله] بر عاد، قوم هود باد. (۶۰)

تفسیر:

«وَ اتَّبَعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»:

در این هیچ جای شکی نیست کسیکه: آیات الهی را انکار و پیامبران آنرا نافرمانی و از طاغوت پیروی کند، از رحمت الهی دور است.

و بعد از آنکه الله متعال قوم عاد را هلاک کرد، او لعنت، طرد از رحمت و خشم دایمی تا روز قیامت را بدرقه راه شان گردانید.

امام رازی می نویسد: نفرین را قرین آنها قرار داده است، که در دنیا و آخرت همراه آنان است و از آنان جدا نمی شود. لعنت یعنی: دور شدن از هر رحمت و خیری. (تفسیر فخر

رازی (۱۶/۱۸).

«أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ»: آگاه باشید که قوم عاد به الله متعال کفر ورزیده، و در مقابل نعمات خدا ناسپاسی کردند؛ آیاتش را انکار و پیامبران را تکذیب کردند. چون پیامبرش را تکذیب کردند از این رو شایسته‌ی لعنت و نفرین دنیا و آخرت گشتند. آگاه باشید که خداوند متعال آنان را به علت تکذیب و عناد، کفر و فساد نابود خوار و شرمسار گردانید.

«أَلَا بُعْدًا لِعَادِ قَوْمِ هُودٍ (60)»: الله آنها را از هر خیر و برکتی محروم و دور کند، و آنها را از بیخ و بن برکند! جمله‌ی دعایی است و معنی نابودی و نفرین را می‌دهد.

قابل تذکر است که: (قوم هود) از باب عطف بیان بر (عاد) عطف شد تا این قوم که «عاد اول» اند، از عاد دوم که عاد «ارم» است، متمایز شوند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (61 الی 68) در باره قصه‌ی صالح بحث بعمل آمده است.

قصه و داستان صالح علیه السلام :

داستان و قصه صالح علیه السلام؛ سومین قصه در این سوره می‌باشد. صالح دومین پیامبر از نسل عرب است. نظم و سیاق این قصه، هم چون نظم و سیاق قصه‌ی هود است، با این فرق که صالح در بیان توحید دو دلیل می‌آورد:

1- پدید آمدنشان از زمین.

2- زمین را آباد کنند و به کار کردن روی آن بکوشند.

قابل یادآوری است که: در سوره‌ی اعراف هم قصه‌ی صالح علیه السلام به بیان گرفته شده است و در سوره‌های: شعرا، نمل، حجر، قمر و... و غیر قصه صالح به شیوه‌ی خاص خود بیان گردیده است.

مضمون قصه، دعوت مردم به سوی حق، گفتگو و هشدار به آنان، شتر خدا معجزه‌ی تأیید کننده‌ی او ثمودیان، پاسخ منفی دادند و سرانجام به وسیله‌ی صدای تند و مهیب و یا صاعقه آسمانی نابود گشتند و آثار خرابه‌ی شهرشان در حجر تاکنون پا برجا مانده است.

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوَبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ ﴿٦١﴾

و به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را [فرستادیم]، (صالح) گفت: ای قوم من! تنها الله را عبادت کنید که برای شما هیچ معبودی (برحق) نیست مگر الله (که) او شما را (در آغاز خلقت) از زمین آفرید و شما را آباد کنندگان زمین ساخت، پس از او آمرزش بخواهید، و باز به سوی او توبه کنید، که بی‌گمان پروردگار من نزدیک و اجابت کننده [ی دعا] است. (۶۱)

تفسیر:

«وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا»: الله سبحانه و تعالی به سوی قوم ثمود، پیامبر خود صالح علیه السلام را که برادر نسبی‌شان بود فرستاد. قوم صالح بعد از قوم عاد به میان آمدند و در منطقه «حجر» که در میان مدینه و شام واقع است، سکونت داشتند.

«قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»: پس او آنان را به عبادت الله یگانه و عدم شرک آوری به وی فرا خواند به ایشان از سر دلسوزی و خیرخواهی گفت: «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ»: خدا شما را از زمین خلق کرد. آدم را از خاک و نسلش او را از صلب آدم علیه السلام خلق نمود. «وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» یعنی: «او شما را آبادکنندگان زمین گردانید» که در

آن خانه‌ها بنا نموده و درختان را غرس می‌کنید. «وَ اسْتَعْمَرَ كُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ» «پس از او آمرزش بخواهید» یعنی: از الله متعال بخواهید تا جرم بزرگ پرستش بتان و سایر گناہانی را که مرتکب گردیده‌اید، بر شما بیامزد «سپس به سوی او توبه کنید» یعنی: به سوی عبادت الله یکتا بازگشته و بر قصور و تجاوز از حدود وی که از شما سرزده است، نادم شوید، «إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّحِيبٌ (61)»: «که بی‌گمان پروردگار من نزدیک، است به رحمت خود «اجابتگر است» برای کسی که او را بخواند. بدین‌گونه است که می‌بینیم؛ دعوت پیامبران علیهم السلام همه یک پیام دارد و آن: عبادت حق تعالی و استغفار از وی می‌باشد.

ثمودی ها:

ثمود نام قوم صالح علیه السلام است. یکی از قبائل عرب ما قبل تاریخ بودند و در محلی به نام وادی القری ما بین حجاز و شام، سکونت داشتند. لفظ ثمود به تأویل شخص منصرف و به تأویل قبیله غیر منصرف آید. به نقلی آن لفظ عربی و به نقلی عجمی است. این کلمه 26 بار در قرآن مجید منصرف و غیر منصرف به کار رفته است.

صالح علیه السلام:

صالح پسر عبید پسر آصف است. نسب‌اش به سام پسر نوح منتهی میشود. خداوند متعال او را به سوی یکی از قبایل عرب بآئد به نام ثمود فرستاد، این قبیله از باب انتساب به یکی از اجدادش، ثمود پسر عامر به این نام شهرت پیدا کرده است او از اولاد سام پسر نوح بوده است.

اعرابی که قبل از اسماعیل بوده‌اند «عرب عاربه» نامیده میشوند. قبایل کثیری چون عاد، ثمود، جرهم، مدین و قحطان از جمله‌ی این اعراب به شمار می‌روند. اما «عرب مستعربه» آن عده از اعراب هستند که از نسل اسماعیل پسر ابراهیم بر جای مانده‌اند. اسماعیل اولین کسی بوده که به زبان فصیح عربی سخن رانده است. او زبان عربی را از قبیله جرهم (که در کنار مادرش (هاجر) در مکه اقامت گزیده بودند) یاد گرفت. (البدایة والنهاية ج 1 ص 120).

الغرض: قبیله ثمود قبل از اسماعیل بر روی زمین زیسته‌اند و از اعراب عاربه به شمار می‌روند.

قابل تذکر است که: در سورة اعراف آیه 73 مبحث را در مورد صالح علیه السلام به بحث گرفته است.

قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ ﴿٦٢﴾

گفتند: ای صالح! پیش از این در میان ما [به عنوان انسانی عاقل و خردمند] مورد امید بودی، آیا ما را از پرستیدن آنچه پدرانمان می‌پرستیدند، باز میداری؟ و یقیناً مراجع به چیزی که ما را به آن دعوت می‌دهی سخت در شک‌ایم. (۶۲)

«قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا»

باید گفت که: تمجید و ستایش منحرفان، ما را در دعوت به حق سست نسازد.

«قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا» (تعریف و تمجید دشمنان، بی‌غرض نیست).

طوری‌که کفار در ابتدا به حضرت صالح علیه السلام گفتند: تو مایه امید ما بودی و تو را دوست می‌داشتیم. تا شاید آن حضرت برای حفظ روابط حسنه گذشته، از دعوت آنها به

یکتاپرستی دست بردارد.

امت نمود به صالح نبی علیه السلام اضافه نموده گفتند: ما انتظار داشتیم که شما رهبر و پیشوای محبوب ما شوی، و مورد اطاعت باشی، ولی بعد از آنکه این سخن غریب و ناپسند را در مورد دعوت به پرستش خدای یگانه بر زبان آوردی، ما حقیقتاً از تو ناامید شدیم. عجباً بر آن قوم! که چون صالح علیه السلام آنها را به سوی الله واحدی دعوت کرد، گفتند: اکنون امید ما از تو قطع شد!

«أَنْتَهُنَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا:» ای صالح! آیا ما را از پرستش چیزی نهی میکنی که پدران ما آنها را پرستش میکردند؟ «وَ إِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (62)» بیگمان ما در دعوتت شک داشته و در رسالتت دچار تردیدیم؛ زیرا تو ادله روشن و حجت های آشکاری برای ما نیاورده ای. البته این سخنشان از روی عناد و لجاجت محض بود.

در ضمن باید گفت که: مردم به آسانی از عقاید و باورهای نیاکان خویش دست بر نمی دارند. بناءً نباید انتظار اصلاح فوری را داشت، هر کلام و طرح تازه ای، برای عده ای از مردم مشکوک و مورد تردید است.

مفسیر تفسیر المسیر مینویسد: این آیه دلالت دارد بر این حکم که: تقلید، بینایی باطن را کور ساخته، حق را در پرده حجاب قرار داده و انسان را از شناخت راه صواب باز می دارد.

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَأَتَانِي مِنْهُ رَحْمَةٌ فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ (٦٣)

(صالح) گفت: ای قوم من! آیا اگر من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و رحمت او به سراغ من آمده باشد (میتوانم از ابلاغ رسالت او سرپیچی کنم) اگر من نافرمانی او کنم چه کسی میتواند مرا در برابر وی یاری دهد؟ بنابراین این (سخنان) شما چیزی جز اطمینان به زیانکار بودنشان بر من نمی افزاید. (٦٣)

تفسیر:

«قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي:» باید گفت: ادیان آسمانی و رهبران الهی، نه با زور و تهدید و جهل، بلکه با بیینه، معجزه و دلیل های روشن، مردم را به خدا و توحید دعوت می کنند. بناءً صالح به قومش گفت: ای قوم من! به من بگوئید اگر در این دعوت خود بر حجتی روشن و آشکار قرار داشته و به درستی آن تماماً متیقن باشم و الله متعال مرا با نبوت و حکمت گرامی داشته باشد، چه کس مرا از مجازات الله متعال باز می دارد چنانچه فرمانش را مخالفت کرده، رسالتش را ابلاغ نکنم و شما را از عذابش هشدار ندهم؟ «وَأَتَانِي مِنْهُ رَحْمَةٌ» و الله تعالی مرا با نبوت و حکمت گرامی داشته باشد، «فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ» پیامبران در صورت سهل انگاری در رسالت، گرفتار قهر الهی می شوند طوریکه میفرماید: اگر از امر خدا سرپیچی کنم چه کسی چه کس مرا از مجازات الله متعال باز میدارد چنانچه فرمانش را مخالفت کرده، رسالتش را ابلاغ نکنم و شما را از عذابش هشدار ندهم؟

«فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ (63)»: در صورتی که در نافرمانی از اوامر خدا با شما موافق شوم، و اگر بر فرض، من از شما اطاعت کنم فرمان بردن از شما و نزدیکی به شما جز گمراهی، دور از خیر و نابودی در آخرت چیز دیگری بر من نمی افزاید. پس با بیینه و برهان است که انسان حق و صواب را درک می کند و با رحمت است که از عذاب نجات

می‌یابد.

یعنی: شما باسست کردن و بازداشتنم از اجرای این تکلیف، مرا سخت زیانکار می‌گردانید زیرا علم را نابود ساخته و مرا بر عذاب خداوند پیش می‌افکنید.
مفسر زمخشری می‌فرماید: «غَيْرَ تَحْسِيرٍ» یعنی اعمال مرا تباه و باطل می‌کنید. (تفسیر کشاف ۴۰۸/۲).

باید یادآور شویم که: بخاطر خوشی و رضایت مردم نباید دست از الله متعال و راه او برداریم، زیرا این عمل جز خسارت چیزی دیگری را ببار نمی‌آورد. و بصورت کل باید گفت که: مخالفت با حق، خسارت است.

وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوْهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوْهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ ﴿٦٤﴾

و ای قوم من! این ماده شتر (آفریده) الله است که برای شما معجزه است، پس بگذارید آن را که در زمین الله [به راحتی] بچرد، و هیچ آسیبی به او نرسانید که عذابی زود هنگام شما را خواهد گرفت. (۶۴)

تفسیر:

«وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ»: دلیل و معجزه‌ی پیامبر الهی باید برای مردم، محسوس، قابل فهم و در معرض دید باشد طوری که در آیه مبارکه آمده است: و ای قوم من! این ماده شتر الله تعالی است که دلیل راستگویی‌ام و نشانه‌ای آشکار بر صحت رسالتم می‌باشد. به عنوان تشریف و احترام ناقه را به الله متعال اضافه کرده است؛ زیرا بر اساس درخواست آنان و با قدرت و اراده‌ی خدا از سنگ خارا بیرون آمد. یعنی این شتر معجزه و نشانه‌ی صدق ادعای من است.

«فَذُرُّوْهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ»: «پس بگذارید او را تا در زمین خدا بخورد» از آن چراگاه‌هایی که حیوانات دیگر از آن می‌خورند پس آنرا آزاد بگذارید تا در سرزمین خدا بچرد و بخورد و بنوشد؛ چرا که روزی آن به گردن شما نیست.

استثنای شتر حضرت صالح :

ناقه‌ی حضرت صالح علیه السلام از جهات زیادی و متعددی دارای صفات ویژگی‌های بسیار عجیب بود که به حق بر نبوت و رسالت حضرت صالح علیه السلام و معجزه‌ی خدا بودنش دلالت می‌کرد.

این شتر دارای بعضی از صفات و ویژگی‌های بسیار عجیب بود که به حق بر نبوت و رسالت حضرت صالح علیه السلام و معجزه‌ی خدا بودنش دلالت می‌کرد.

1- از یک سنگ سخت و جامد بیرون آمد که این امر سابقه نداشته است.
2- در روزی که نوبت او بود تمامی آب قبیله را به تنهایی می‌آشامید. «لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ ۝ ۱۵۵» [الشعراء: 155]. (یک روز سهم آب متعلق به آن و روز جداگانه دیگری سهم آب متعلق به شماست.) و این امر که شتری آب یک قبیله را بیاشامد عجیب و باور نکردنی است.

امام فخرالدین رازی/ می‌گوید: قرآن به صراحت ناطق است که این شتر یک آیه بود، اینکه از چه راه‌هایی آیه بوده خداوند متعرض این امر نگشته است.

«هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوْهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوْهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ ۷۳» [الأعراف: 73]. (این شتر خداست که بعنوان معجزه‌ای برای شما آمده است پس

آن را بحال خود واگذارید تا در زمین هر کجا خواست بچرد و بدان آزاری مرسانید که به عذاب دردناکی دچارتان میگرداند.) این نشانه‌ی واضح، دلیل و معجزه‌ی نبوت صالح علیه السلام بود، چون به دنبال درخواست آن‌ها از حضرت صالح از سنگ بیرون آمده بود، زیرا بدو وعده داده بودند اگر شتری از دل سنگ بیرون آورند، ایمان بیاورند.

ابن کثیر میفرماید: مفسرین ذکر کرده‌اند که، روزی قوم ثمود در مجلس خویش جمع شدند حضرت صالح به نزد آنها آمد و ایشان را به خداوند دعوت کرد و از عذاب او بیم داد، و گفتند: اگر از این سنگ بزرگ شتری بیرون بیاوری که در آستانه‌ی وضع حمل و دارای فلان و فلان صفت باشد، ایمان خواهیم آورد و تو را تصدیق خواهیم نمود. پیغمبر خدا عهد و پیمان از آنان گرفت بعد به طرف مصلا‌ی خویش رفت و با خدا به دعا و راز و نیاز پرداخت. خداوند دعای او را مستجاب فرمود، سنگ شکافته شد و شتر بزرگی از دل آن بیرون آمد که در آستانه‌ی وضع حمل بود درست به همان شیوه که خواسته بودند. آن‌ها با امری مهم و منظره‌ای هول‌انگیز و قدرتی سرسام‌آور روبرو شدند. برخی ایمان آوردند ولی بیشتر آنها بر کفر و ضلال و عناد ماندند. «وَأَتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا» [الإسراء: 59]. (ما برای قوم ثمود شتر (از سنگ برآوردیم) و به ایشان گسیل داشتیم که (معجزه هویدا و شک زدا) و روشنگری بود اما آنان نسبت بدان کفر ورزیدند. (بنقل از کتاب پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته شیخ صابونی)

فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ ﴿٦٥﴾

اما ثمودیان آن ماده شتر را کشتند، پس (صالح) گفت: تا سه روز [فرصت دارید که] در خانه‌های خود از زندگی برخوردار شوید، این، و وعده ای است که در آن دروغی نخواهد بود. (۶۵)

تفسیر:

«فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ»: قوم صالح به رسالتش کفر ورزیده آنها شتر را سر بریدند و صالح به آنها گفت: سه روز در محل و مسکن خود از زندگی و عیش و عشرت بهره برگیرید آنگاه نابود می‌شوید.

امام قرطبی گفته است: عده‌ای از آنها شتر را سر بریدند و آن را به همه نسبت داده است؛ چون بقیه هم موافق و راضی بودند. آن را در روز چهارشنبه سر بریدند و روز پنجشنبه و جمعه و شنبه ماندند، و روز یک شنبه عذابشان سر رسید. (تفسیر قرطبی ۶۰/۹).

«ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ (65)»: این وعده راستینی است از سوی الله متعال که هیچ دروغی در آن نیست و پی از آن، حتماً و یقیناً بر شما عذاب نازل میشود. هشدارهای الهی را نباید شوخی و دروغ بحساب آورد. و درین جای شکی نیست که: توهین به مقدّسات، عذاب قطعی را بدنبال دارد.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِن خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ﴿٦٦﴾

پس هنگامی که فرمان ما [بر عذاب آنان] فرا رسید، صالح و آنان را که همراه او ایمان آورده بودند با رحمتی از سوی خود نجات دادیم، و از خواری و رسوایی آن روز [رهایی بخشیدیم]. مسلماً فقط پروردگارت نیرومند و توانای شکست‌ناپذیر است. (۶۶)

«فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ»: پس چون زمان نابودی قوم ثمود فرارسید الله متعال صالح و همراهان مؤمنش را به لطف سبحانی و رعایت ربانی خود نجات داد و

بر قومش هلاکت و خواری و رسوایی فرود آمد. در این هیچ جای شکی نیست که الله متعال، پیامبران و یاران آنها را از قهر و عذاب خویش محفوظ می‌دارد. شرط نجات از قهر الهی همانا، ایمان و پیروی از پیامبر است. «بِرَحْمَةٍ مِنَّا» به فضل و نعمتی بس عظیم از جانب خود آنها را نجات دادیم.

«وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ» و از خیزی آن روز نجات دادیم. و آن خیزی؛ هلاک ساختن قومش با «صیحه» یعنی بانگ مرگبار بود. خیزی: ذلت و حقارت و خواری است. «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (66)» هرآینه خدایت در انتقام گرفتن نیرومند و در ملک خود با تسلط است و چیزی بر او چیره نمی‌شود و هیچکس بر او غالب نمی‌آید. و بدین ترتیب خداوند متعال به پیامبر اسلام تسلی می‌دهد که من با مخالفان تو نیز می‌توانم این گونه رفتار کنم، زیرا که من قوی و عزیزم.

وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿٦٧﴾

و کسانی را که ظلم کرده بودند، آواز سخت صیحه (آسمانی) فراگرفت، پس در خانه‌هایشان (مرده و) بر زانو افتیدند. (67)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الصَّيْحَةُ»: صوت شدید. صدای مهیب (یس/49 و 53). در جاهای دیگر قرآن، (صَاعِقَةٌ) و (رَجْفَةٌ) به کار رفته است که همه لازم و ملزوم یکدیگرند (اعراف / 78، فصَّلَتْ / 13). «جَاثِمِينَ»، از «جَثْمٌ» به معنای نشستن بر زانو و یا افتادن به روی است، حالتی مثل برق‌گرفتگی که انسان را در هر حالی که هست خشک می‌کند و قدرت فرار را از او می‌گیرد.

تفسیر:

نزول قهر و عذاب الهی بر ظالمان، نتیجه‌ی ظلم و ستم خود آنهاست، متوجه باید باشیم که: سزای الهی فقط در قیامت نیست، بلکه به ظلم و ستم، در همین دنیا نیز سزا داده می‌شود. مفسر عبدالرؤف مخلص هروی، در «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: یعنی: بانگی سخت و مرگبار بر آنان در داده شد، در نتیجه همه مردند. به قولی: آن بانگ؛ بانگ جبرئیل علیه السلام بود، و به قولی دیگر: بانگی از آسمان بود که دل‌هایشان را تکه پاره کرد «پس صبح کردند در خانه‌هایشان از پا درآمده» یعنی: بامدادان بر روهای خویش چنان در افتاده و بی‌جان بودند که بر خاک چسبیده بودند، همانند پرنده که بر خاک در می‌غلطد و مرده بر روی می‌افتد. اما در سوره «اعراف» آمده است که آنها با «زلزله» نابود ساخته شدند. پس وجه جمع میان آیات این دو سوره آن است که: زلزله و بانگ مرگبار هر دو بر آنان فرود آمد.

كَأَنَّ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَكْفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِمَثُودٍ ﴿٦٨﴾

چنان هلاک شدند که گویی هرگز در آن دیار سکونت نکردند، آگاه باشید که ثمود به پروردگارش کفر ورزیدند، آگاه باشید که قوم ثمود دور از رحمت ابدی الله گردیدند. (68)

تشریح لغات و اصطلاحات:

کلمه‌ی «يَغْنَوْا»: از ماده «غنى» به معنای اقامت در مکانی است.

تفسیر:

«كَأَنَّ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا»: گویی قوم ثمود پس از نابودی نه هرگز در دنیا زیسته بودند و نه در آن بهره مند بودند. یعنی در آن دیار، خانه و بار و بنه نهاده بودند. «كَأَنَّ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا» گویا از اول در آن مکان نبوده اند. «أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِمَثُودٍ (68)» ای قوم!

آگاه باشید که ثمود به آیات کفر ورزیده، حجت‌های روشنی را که صالح علیه السلام آورده بود تکذیب کردند. پس ذلت و نابودی و دوری از رحمت خدا بر آنها باد!

هلاکت قوم ثمود:

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم؛ حضرت صالح علیه السلام از انبیای عرب و قوم ثمود بوده که در وادی القری (سرزمینی میان مدینه و شام) زندگی بسر می‌کردند و شغلشان زراعت و باغداری بوده است.

در مورد چگونگی هلاکت قوم ثمود در آیات متبرکه آمده است که: حضرت ثمود آن‌ها را از دست درازی به شتر بر حذر داشت و آن‌ها را در صورت تعرض به آن از عذاب خدا بیم داد. «وَلَا تَمْسُوْهَا بِسَوْءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۷۳» [الأعراف: 73]. (و بدان آزاری مرسانید که به عذاب دردناکی دچارتان می‌گرداند).

اما نفس سرکش و درون خبیث آن‌ها موعظه پذیر نبود و نصیحت قبول نمی‌کرد. چرا که بر اثر طغیان و تمرد کور گشته و گوش‌هایشان از شنیدن حق کر گشته بود. این بود که اقدام به پی کردن شتر نمودند: «فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يُصَلِّحُ آئِنَّا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۷۷» [الأعراف: 77]. (پس شتر را پی کردند و از فرمان پروردگار خود سرکشی نمودند و گفتند: ای صالح اگر از زمره پیغمبرانی آنچه که به ما وعده می‌دهی بر سر ما بی‌اور).

در سوره الشمس این داستان چنین به بیان گرفته شده است: «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا ۱۱ إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا ۱۲ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا ۱۳ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمَّتْ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا ۱۴ وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ۱۵» [الشمس: 11-15]. (قوم ثمود با ضعیفان و سرکشی خود (پیغمبرشان صالح را) تکذیب کردند. آنگاه که بدبخت‌ترین ایشان برخاست و رفت (تا شتر را پی بکند) فرستاده خدا (صالح) بدیشان گفت: کاری به شتر خدا نداشته باشید و او را از نوبت آبش باز ندارید. او را دروغگو نامیدند و شتر را پی کردند و پس خدا به سبب گناهشان بر آنان خشم گرفت و ایشان را با خاک یکسان کرد و خدا از عاقبت ایشان نمی‌ترسد.

اولین کسی که بر شتر حمله ور شد بدبخت لعین (فُدار پسر سالف) بود شتر را پی کرد آنگاه نعلش بر زمین شد بقیه مردان که 9 نفر بودند با شمشیرهای خود بر آن حمله ور شدند. خداوند میفرماید: «وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ۴۸» [النمل: 48]. (در آن شهر (که حجر نام داشت) نه گروهک بودند که در سرزمین تباهی می‌کردند و به اصلاح نمی‌پرداختند).

بعد از کشتن شتر خواستند، حضرت صالح، را نیز بکشند بخصوص بعد از اینکه آن‌ها را از خشم و عذاب خدا سه روز پس از قتل شتر بیم داد.

خداوند سنگ‌هایی از آسمان بر این 9 نفر حواله کرد همگی آن‌ها قبل از قومشان هلاک شدند.

ابن کثیر میفرماید: در روز اول بعد از تهدید خدا برای قوم ثمود، رنگ آن‌ها به زردی گرایید. در روز دوم سرخ گردید و در روز سوم رنگشان سیاه گردید، چون سه روز سپری شد هنگام با طلوع خورشید صیحه (صدای) شدید از آسمان بر آنها فرود آمد و زمین زیر پاهایشان به غرش و لرزش درآمد و همگی هلاک و نابود شدند و جثه‌های بی‌جان و لاشه‌های پوسیده و گندیده‌شان نقش بر زمین شد: «فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمَّتْ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا ۱۴»

وَلَا يَخَافُ عُقْبَهَا ۝۱۵» [الشمس: 14-15]. (پس خدا به سبب گناهشان بر آنان خشم گرفت و ایشان را هلاک کرد و خدا از عاقبت کارشان نمی ترسد.)
خداوند متعال برای هلاک آنها از انواع عذاب «رعد و برق»، «صیحه»، «صدای دلخراش» و «زمین لرزه» استفاده کرد و همگی نابود شدند، حتی یک نفر هم جان سالم بدر نبرد.

خداوند از این عذاب‌ها این چنین یاد کرده است:

1- «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمُ الْعَذَابُ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝۱۷» [فصلت: 17]. (و اما قوم ثمود، ما ایشان را رهنمود کردیم و آنان کور دلی را بر هدایت ترجیح دادند و لذا به سبب کارهایی که می‌کردند، صاعقه عذاب خوار کننده‌ای ایشان را فرو گرفت.)

2- «إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَجِدَّةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ ۝۳» [القمر: 31]. (بی گمان ما بانگ مرگباری بر آنان فرستادیم، در نتیجه مانند خاشاکی شدند که از سایه‌بان ساز بازماند.)

3- «فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يُصَلِّحُ اتِّتْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۝۷۷ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ ۝۷۸» [الأعراف: 77-78]. (پس شتر را پی کردند و از فرمان پروردگار خود سرکشی نمودند و گفتند: ای صالح! اگر از زمره‌ی پیغمبرانی، آنچه را که به ما وعده می‌دهی بر سر ما بیاور! زلزله‌ای ایشان را دربرگرفت و در شهر و دیار خود خشکیدند و مردند.)

خوانندگان محترم!

این، چهارمین داستان موجز این سوره مبارکه می‌باشد. البته قابل تذکر است که داستان و سرگذشت حضرت ابراهیم علیهم السلام در سوره‌ی بقره نیز آمده، در قرآن عظیم الشان به کثرت از او تذکری بعمل آمده است، و درباره‌ی پدر و قومش هم یادآوری گردیده است، و اینک در آیات (69 الی 76) فرشتگان بشارت ده، به متولد شدن اسحاق و پسرش یعقوب و به نابودی قوم نافرمان لوط برادر زاده‌ی ابراهیم اشاره می‌کنند. مسکن قوم لوط در سرزمین شام و ابراهیم در سرزمین فلسطین بود.

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلَنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيفٍ ﴿٦٩﴾

و به راستی فرستادگان (فرشتگان) ما برای ابراهیم مژده آوردند، و گفتند: سلام (بر تو ای ابراهیم)، گفت: سلام (بر شما باد)، پس دیری نپایید که ابراهیم گوساله بریان آورد. (۶۹)

تفسیر:

«وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلَنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ»: به راستی فرشتگان ما نزد حضرت ابراهیم علیه السلام آمدند تا وی را به فرزندش اسحاق و بعد از وی یعقوب، مژده و بشارت دهند. بدین ترتیب قصه‌ی از قصه‌ی قوم لوط و نابود شدن قوم تکذیب کننده. یعنی فرشته‌هایی را که برای نابود کردن قوم لوط اعزام داشتیم، نزد ابراهیم آمدند و مژده‌ی تولد اسحاق را به او دادند.

امام قرطبی در این مورد می‌نویسد: وقتی فرشته‌ها برای عذاب قوم لوط فرود آمدند، پیش حضرت ابراهیم علیه السلام رفتند، ابراهیم گمان برد که مهمانند، بنابه گفته‌ی ابن عباس (رض) آنها عبارت بودند از جبرئیل، میکائیل و اسرافیل.

مفسر کبیر «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر، (متوفای 128) هجری قمری می نویسد: یازده فرشته بودند که به صورت نوجوانان زیباروی در آمده بودند. (بشارت تولد فرزند است و گویا مزدهی نابودی قوم لوط است. مفسر زمخشری میفرماید: ظاهراً برای فرزند است.)

«قَالُوا سَلَامًا»: فرشتگان به ابراهیم علیه السلام گفتند. قَالَ سَلَامٌ اِبْرَاهِيمَ در جواب آنها گفت: «سلام علیکم».

مفسران می نویسند: جواب سلام آنها را به شیوهی نیکوتر از سلام آنها داد؛ چون جملهی اسمیه را آورده است که بر ثبات و استمرار دلالت دارد.

«فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ(69)»: ابراهیم علیه السلام، شخصیت میهمان دوست و سخاوتمندی بود. بناءً طولی نکشید و شتابان بر خاسته برایشان به رسم میهمانی گوساله‌ای کباب شده را برای تناول آماده ساخت.

بلی! ابراهیم علیه اسلام از میهمانان ناشناخته خود بدین ترتیب به گرمی استقبال و پذیرایی بعمل آورد.

در حدیث شریف آمده است: «من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم جاره و من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه» هرکس به الله متعال و روز آخرت ایمان دارد، باید که همسایه خود را گرمی بدارد و هرکس به الله متعال و روز آخرت ایمان دارد، باید که میهمان خود را گرمی بدارد.

مفسر جار الله زمخشری مؤلف «تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التاویل» می نویسد: عجل به معنی «گوساله» است و آن را «حسیل» می‌نامند. اما گوساله‌ی ابراهیم علیه السلام گاو بود، و «حَنِيزٍ» به معنی برشته و کباب شده می باشد، کبابی که به وسیله‌ی سنگ‌های داغ شده در کوره‌ی آتشدان کباب شده باشد.

و بناءً به قولی یعنی چربی از آن می‌چکد و آیه‌ی «بِعِجْلٍ سَمِينٍ» بر آن دلالت میکند. (تفسیر کشاف ۴۰۹/۲). طوریکه درسوره‌ی ذاریات میخوانیم که پذیرایی حضرت ابراهیم علیه السلام از میهمانانش با کباب کردن گوساله چاقی بوده است.

آداب و احکام حاصله از آیه مبارکه:

1- بشارت دهی به خیر(بشری: بشری و بشارت: مزده و خبر مسرت بخش که اثر آن در پوست و بشره چهره انسان آشکار می شود.)

2- خوشحالی و شادمانی به تولد فرزند.

3- آغاز نمودن سخن و کلام به سلام. (سلام: سلام به معنی سلامت و کنار بودن از آفات ظاهری و باطنی است. سلام قولی در اسلام، سلامت خواستن از خدا برای شخص است. و باید گفت که سلام، يك شعار آسمانی و شیوه‌ای ملکوتی است.)

4- جواب دادن سلام.

5- گرمی داشت از میهمان. (از جمله «فَمَا لَبِثَ» از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید تا حد ممکن باید در پذیرایی مهمان باید سرعت نمود، در ضمن باید گفت که: پذیرایی از میهمان يك ارزش است، اگر چه ناشناس باشد. قابل یادآوری است: از میهمان در مورد غذا سؤال نکنیم. (آیا غذا میل دارید؟ آیا غذا خورده‌اید؟ چه غذایی می خواهید؟)

حضرت ابراهیم علیه‌السلام اولین شخصیت است که در دنیا رسم مهمان نوازی را رواج داد. [قرطبی] و عادت مبارکشان این بود که به تنهایی غذا نمیخوردند و سعی شان بر این

بود که با مهمان غذا بخورند.

امام قرطبی از بعضی روایات اسرائیلی نقل کرده است که روزی به وقت غذا حضرت ابراهیم علیه السلام برای یافتن مهمان بیرون آمد و به مردی بیگانه برخورد کرد وقتی که او آمد و بر سفره غذا نشست، حضرت ابراهیم علیه السلام به او گفت بگو بسم الله او گفت من نمی دانم الله کیست حضرت ابراهیم علیه السلام او را از سر دسترخوان خویش رخصت کرد. وقتی او بیرون رفت، جبرئیل امین نازل شد و گفت که الله تعالی میفرماید که: ما به او با وجود کفرش در تمام عمر رزق دادیم و شما به دادن یک وعده غذا نسبت به او بخیلی کردی؟!

حضرت ابراهیم علیه السلام با شنیدن این، بدنبال او راه افتاد و او را برگردانید. او گفت: تا وقتی که تو علت این را بیان نکنی که چرا اول مرا بیرون راندی و الان چرا مرا خواندی من با شما نمی آیم. حضرت ابراهیم علیه السلام داستان را برای او بیان کرد و این داستان سبب مسلمان شدن او قرار گرفت و گفت کسی که این دستور را داده خیلی کریم است من به او ایمان می آورم. باز به همراه ابراهیم علیه السلام رفت و مؤمن شده طبق قانون بسم الله گفت و غذا خورد. (بنقل از تفسیر معارف القرآن).

فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لُّوطِيٍّ ﴿٧٠﴾

وقتی مشاهده کرد که دست هایشان به آن (غذا) نمی رسد (و نمی خورند) این کار را از آنان ناپسند (و ناشناخته) دانست و از آنها در دل احساس خوف نمود، (فرشته ها) گفتند: نترس، چون مابه سوی قوم لوط فرستاده شده ایم. (۷۰)

تفسیر:

«فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ»: وقتی ابراهیم علیه السلام دید که فرشتگان به غذایی که برای شان تقدیم کرده بود، دست دراز نمی کنند، و غذا نمی خورند از آنها رمید. این حال و رویه را نامأنوس یافت و از ایشان هراسی بر دل گرفت، «وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً» از آنها بیم و هراس احساس کرد و ترسید.

مفسران می نویسند که: غذا نخوردن میهمان در عصر ابراهیم علیه السلام، نشانه‌ی خصومت با میزبان بود.

مفسر قتاده می نویسد: عادت عرب بر این بود که اگر مهمان بر آنان وارد شود و غذایشان نخورد گمان می کردند به قصد خیر نیامده است و قصد شری دارد و با نیتی بد آمده است. (تفسیر طبری ۷۱/۱۲).

قابل تذکر است که: احساس خطر کردن حضرت ابراهیم علیه السلام، غیر از ترس و ضعفی است که معمولاً انسان ها در برخورد با مسائل به آن دچار می شوند، زیرا او بت شکن تاریخ بود و هرگز از چیزی نمی ترسید، اما توجه به خطر و سوء قصد، مسئله دیگری است.

«قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لُّوطِيٍّ (70)»: اما فرشتگان به وی گفتند: از ما نترس؛ زیرا ما فرشتگانی هستیم و خوراک نمی خوریم ما فرستاده از سوی الله متعال به سوی قوم لوط اعزام شده ایم، تا (قلع و قمع) نابودشان سازیم.

آداب و احکام حاصله از آیه مبارکه:

این آیه بیانگر تعلیمات ذیل می باشد:

- 1- تقدیم غذا برای میهمان.
- 2- فهم این نکته که فرشتگان از غذاهای مادی نمی خورند.
- 3- ضرورت آرامش دادن به کسی که ترس وی را فرا گرفته است؛ با کنار زدن پرده ابهام و بیان حقیقت حال.
- 4- از جمله «أَرْسَلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ» آیه مبارکه معلوم میشود که یکی از مأموریت های فرشتگان، آوردن عذاب است.

وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ ﴿٧١﴾

پس همسر ابراهیم، [پشت پرده] ایستاده بود؛ [از این مژده] خندید. سپس او را به اسحاق و از پی او به (تولد) یعقوب بشارت دادیم. (۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضَحِكْتُ»: خندید و مسرور گردید. شادمانی او از شنیدن (لَا تَخَفُ إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ) بود. (تفسیر نور دکنر مصطفی خرم دل)

تفسیر:

«وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ»: «ساره» همسر حضرت ابراهیم علیه السلام که در پس پرده ایستاده بود و سخنان شان را میشنوید، از تعجب بر این سخن شگرف فرشتگان خندید؛ زیرا او خود پیرزن و همسرش نیز پیرمردی کهنسال بود، پس چگونه می شد که آنها صاحب طفل شوند.

شاه ولی الله دهلوی میفرماید: «خنده او به سبب خوشحالی اش از نابودی قوم لوط بود». به قولی دیگر، معنی (ضحکت) این است که: زن ابراهیم علیه السلام در این اثنا حیض شد در حالی که پیره زنی عقیم بود و در سن یائسگی قرار داشت. پس بنابر این توجیه، (ضحکت) به معنی خنده نیست بلکه بدین معنی است که: او حیض شد. (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

«فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَ مِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ (71)»: اما فرشتگان ساره را از سوی الله متعال به ولادت اسحاق فرزند ابراهیم و این که به زودی از اسحاق نیز یعقوب به دنیا خواهد آمد، مژده دادند.

دلیل این که ساره زن ابراهیم علیه السلام به فرزند مژده داده شد نه خود وی، این بود که زنان از به دنیا آمدن فرزند شادتر میشوند، نیز به این دلیل که ابراهیم علیه السلام از هاجر فرزند دیگری داشت که اسماعیل علیه السلام است در حالی که ساره فرزندی نداشت.

ابن کثیر میفرماید: «این آیه از صحیحترین، واضحترین و نیکوترین دلایل بر این امر است که ذبیح اسماعیل است نه اسحاق زیرا ممتنع است که از یکسو مژده تولد اسحاق و سپس به دنیا آمدن یعقوب علیه السلام از صلب وی داده شود و باز در عین حال که او هنوز طفل خردسالی است، فرمان قربان کردن وی صادر گردد». (بنقل از تفسیر انوار القرآن)

آداب و احکام حاصله از آیه مبارکه:

آیه مبارکه دارای تعلیمات ذیل می باشد:

- 1- جواز سخن گفتن با زن از پس پرده.
- 2- مژده دادن زن به اخبار خوب و مسرت بخش.
- 3- قدرت عظیم الله متعال در حامله شدن پیر زن کهن سال وزن که در سن یائسگی قرار داشته باشد.

قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٧٢﴾

[همسر ابراهیم] گفت: ای وای بر من! آیا فرزند می‌زایم حال آنکه من پیره زنم، و این شوهرم نیز پیر مرد است؟ واقعاً این چیز بسیار عجیب است. (۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَا وَيْلَتَى»: ای وای من! «عَجُوزٌ»: پیرزن. «بَعْلٌ»: شوهر. «شَيْخًا»: پیرمرد [۱۰۰ تا ۱۲۰ ساله]. حال بَعْلٌ است. (تفسیر نور دکنر مصطفی خرم دل).

تفسیر:

«قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا»: بعد از اینکه فرشتگان ساره را به اسحاق بشارت دادند، با تعجب و شگفتی گفت: ای وای بر من! آیا معقول است که من با آن پیرزنی ناامید از حمل و ولادت هستم طفلی به دنیا آورم؟! در عین حال شوهرم ابراهیم هم نیز پیرمردی کهن سال است، پس چگونه دارای فرزند می‌شویم؟ زن میتواند به مرحله‌ای برسد که با فرشتگان سخن بگوید: باید گفت که: اظهار تعجب از اعمال قدرت الهی، منافاتی با ایمان به الله متعال ندارد.

در ضمن قابل دقت است که: قدرت الله متعال را در امکانات محدود انسانی خود محصور و محدود نسازیم. «أَنَا عَجُوزٌ، بَعْلِي شَيْخًا»: (همیشه اسباب و علل ظاهری، کارساز نیست) «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ (72)»: واقعاً این چیز بسیار عجیبی است یعنی: شوهرم ابراهیم علیه السلام نیز پیرمردی است که زنان از چنین کسی حامله نمی‌شوند. یعنی چنین امری غریب است و عادت بر آن جاری نیست.

مفسر مجاهد میفرماید: در آن موقع ساره نود و نه سال عمر داشت و ابراهیم در سن یک صد و بیست سالگی بود. (بیضاوی ۲۵۳). واقعیت امر اینست که ساره باید زوجه حضرت ابراهیم علیه السلام حق داشت که تعجب کند، زیرا او «عَجُوزٌ عَقِيمٌ» بود (آیه: 29 سوره زاریات) در ضمن علاوه به داشتن عمری پیری و داشتن سنی حدود نود سال، در جوانی نیز، عقیم نا امید از حمل و ولادت بود. ولی قدرت پروردگار با عظمت نافذ و دستورش غالب است.

قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴿٧٣﴾

فرشته‌ها گفتند: آیا از امر الله تعجب میکنی؟ (در حالیکه) رحمت الله و برکات او بر شماست ای اهل این خانه، بی‌گمان او ستوده (و) بزرگوار است. (۷۳)

تفسیر:

«قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»: فرشتگان به ساره گفتند: آیا از قدرت و حکمت الله متعال در آفریدن فرزند از زن و شوهری پیر تعجب میکنی؟ بی‌شک الله متعال بر هر چیز توانا است پس در آنچه که فیصله کرده، هیچ جای تعجب در آن وجود ندارد.

با آنکه تعجب ساره در امری از امور خارق العاده بود این است که ساره از بیت نبوت و مهد معجزات و خوارق عادات بود لذا بر همچون اوپی این حقیقت پنهان نبود که این کار از مقدرات خدای سبحان است. بلی! تعجب نکن زیرا این و امثال آن از نعمت‌ها و موهبت‌های دیگر (بنقل از: «تفسیر انوار القرآن».

«رَحِمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ»: رحمت و برکات الله بر شماست ای خانواده ابراهیم! یعنی: ای اهل بیت نبوت که تو ای همسر ابراهیم علیه السلام، نیز یکی از آنان

هستی، پس به رحمتش عذاب را از شما برمی‌گرداند و به برکاتش ثواب را برای شما مضاعف می‌سازد.

و واقعیت امر هم همین است که: فرزند صالح، رحمت و برکت از جانب الله متعال میباشد. که الهی همه ای ما را از آن نصیب بگردانی. آمین یارب العالمین.

«إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّحِيدٌ (73)» بناءً او در أسماء و صفات خود ستوده است و همه کارهایش از عیب و نقص مبرا است، او صاحب مجد و عظمت و کبریا و جبروت است.

بدین‌گونه بود که آرزوی دیرینه ساره هم به ثمر نشست زیرا او در آرزوی آن بود که مانند هاجر صاحب پسری باشد، اما به سبب کبر سن خود، از داشتن فرزند مایوس بود تا این‌که پروردگار با عظمت او را از طریق فرشتگانش به این موهبت بشارت داد.

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ (٧٤)

پس هنگامی ترس از ابراهیم زایل شد و بشارت (فرزند) به او رسید، شروع کرد به جدال کردن با ما درباره (عذاب) قوم لوط. (٧٤)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرَّوْعُ»: خوف و هراس. وحشت.

تفسیر:

«فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ»: قبل از همه باید گفت که: ترس در انبیاء، عارضی است، نه خصلتی و ذاتی؛ در آیه مبارکه آمده است؛ بعد از اینکه ترس ابراهیم علیه السلام از فرشتگان به علت نخوردن‌شان از غذایش زایل شد و خاطرش نسبت به مهمانانش آسوده شد و دریافت آنها فرشته هستند، «وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى» و آنها وی را به اسحاق و یعقوب مژده دادند.

«يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ (74)»: در مورد عذاب نابود کردن قوم لوط با فرشتگان ما به جدل و بحث پرداخت. هدفش این بود تا به آنان مهلت داده شود و عذاب آنان را به تأخیر بیندازد تا شاید توبه کنند و ایمان بیاورند.

مفسران گفته‌اند: وقتی فرشته‌ها گفتند: ساکنین این ده را نابود می‌کنیم، ابراهیم علیه السلام به آنها گفت: اگر در آنجا پنجاه نفر مؤمن وجود داشته باشند باز آنها را نابود میکنید؟ گفتند: خیر، گفت چهل نفر چه؟ گفتند: نه، ابراهیم باز تعداد را پایین‌تر آورد تا سرانجام به آنها گفت: اگر تنها یک نفر مسلمان در آنجا باشد آیا آنها را نابود میکنید؟ گفتند: خیر. به آنها گفت: در آنجا لوط که هست، گفتند: ما به ساکنانش آشناتریم، و لوط و خانواده‌اش را نجات میدهیم، جز همسرش. که جزو باقیمانده‌ها و نابود شدگان خواهد بود. (تفسیر طبری ٨٠/١٢).

همچنان مفسران می‌نویسند: شاید مجادله‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام همان باشد که در سوره‌ی عنکبوت، آیه 31 آمده است که او به فرشتگان گفت: چگونه منطقه را زیر و رو می‌کنید در حالی که حضرت لوط علیه السلام پیامبر الله، در میان آنهاست. آنها جواب دادند: ما به احوال آنان شناخت کامل داریم و لوط و یارانش را نجات می‌دهیم.

قابل یادآوری است که: حضرت لوط علیه السلام و قوم او یکی از شاخه‌های تحت امر حضرت ابراهیم علیه السلام بودند. لذا برای هلاکت قوم لوط، ابتداء حضرت ابراهیم علیه السلام در جریان قرار می‌گیرد.

دروس حاصله از آیه مبارکه:

- 1- از فحوای آیه مبارکه: «ذَهَبَ عَن إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ... يُجَادِلُنَا» به هنگام هیجان، نباید موضع‌گیری کنیم.
- 2- از آیه مبارکه «جَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ» بر می آید که: نباید بشارت به نعمت، ما را از سرنوشت دیگران غافل سازد.
- 3- و آیه «يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ» این فهم را برای ما آموزاند: که تنها و تنها به فکر قوم و طایفه‌ی خویش نباشیم.
- 4- در مواردی که مقدرات الهی حتمی نیست، اصرار کردن و شفاعت و دعا و توسل مؤثر است.
- 5- زیرا جدال با فرشتگان و مأموران الهی، جدال با الله است.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ ﴿٧٥﴾

چرا که ابراهیم، بردبار و دلسوز و بازگشت کننده (به سوی الله) بود. (۷۵)

تفسیر:

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ»:

به راستی ابراهیم در برابر بدکاران بسیار بردبار بود؛ و حضرت ابراهیم در انتقام گرفتن از بدکار شتاب به خرج نمی داد.
در این هیچ جای شکی وجود ندارد که: انبیا، دلسوزترین رهبران جامعه‌ی بشری هستند، و با حلم و ناله و انابه، برای نجات مردم سعی و تلاش بلیغی بخرج می دهد.
خوانندگان محترم!

طوری‌که در آیه‌ی 74 خواندیم که: حضرت ابراهیم علیه السلام با فرشتگان در باره‌ی عذاب قوم لوط جدال کرد، در آیه‌ی 76 میفرماید: ای ابراهیم! از این جدال و اصرار دست بردار. در میان این دو آیه که به جدال ابراهیم علیه السلام و تذکر خداوند به او می‌کند، برای حفظ شخصیت و مقام او و اینکه جدال او تنها بر اساس دلسوزی برای امت است، نه انکار و یا چیز دیگر، در آیه‌ی 75 میفرماید: ابراهیم علیه السلام حلیم و اوّاه و منیب است.
«أَوَّاهٌ مُنِيبٌ (75)» دکتر عایض بن عبدالله القرني مفسر «تفسیر المیسر» مینویسد: در عین حال ابراهیم به بارگاه الله متعال بسیار دعا گوی و اهل التجا بود، در حالی که به بارگاه او توبه میکرد و در هر امری به سوی او باز می‌گشت، بنابر این او با بدکاران خلق بردبار، درخواست‌هایی که از خالق متعال داشت بسیار اهل دعا و مناجات و از تقصیر و کوتاهی سخت توبه‌کار بود.

يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ﴿٧٦﴾
[گفتند:] ای ابراهیم! از این بحث و گفتگو بگذر، چون فرمان پروردگارت (به هلاک آنها) رسیده است و عذابی بی چون و چرا آنانرا فرا خواهد گرفت. (۷۶)

تفسیر:

«يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ»: فرشتگان گفتند: ای ابراهیم! دست از جدل درباره‌ی تأخیر عذاب بر قوم لوط بردار، «إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ» فرمان عذاب الهی و وقت نزول عذاب بر نبودی آنان فرا رسید و خواست و فرمان الله متعال را هیچ برگرداننده‌ای نیست؛ «وَ إِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ (76)» عذابی دفع نشدنی بر آنها نازل میشود. یعنی: نه آن عذاب را دعایی بر میگرداند و نه جدال و چون و چرایی بلکه آن عذاب

خواه ناخواه بر آنان آمدنی است، نه برگشت‌پذیر است و نه دفع شدنی.

دروس حاصله:

شفاعت ابراهیم برای مردم، قبل از اطلاع او به قطعی شدن عذاب بوده است.

«قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ»

عذاب الهی نیز در مسیر تربیت انسان است. «أَمْرُ رَبِّكَ» به یاد داشته باشید؛ گاهی شفاعت انبیاء هم پذیرفته نمی‌شود. زمانی که فرمان حتمی خداوند صادر شد، هیچ مقامی نمی‌تواند مانع آن شود. «يَا اِبْرَاهِيْمُ اَعْرِضْ عَنْ هَذَا»

خوانندگان محترم!

این پنجمین قصه‌ی این سوره مبارکه است؛ که در باره قوم لوط و نابود شدن قوم تکذیب کننده آن، در آیات (77 الی 83) به بیان گرفته میشود.

قصه‌ی قوم لوط و نابود شدن قوم تکذیب کننده آن:

قوم لوط علیه‌السلام علاوه بر این که کافر بودند به چنان کار زشت و کثیفی مبتلا بودند که هرگز مشابه آن قبلاً در دنیا یافت نشده بود بطوری که حیوانات بیابان هم از آن نفرت داشتند یعنی مرد با مرد لواط کند و سزای آن از عموم بدکاری به مراتب بیشتر است بنابراین بر قوم چنان عذاب شدیدی آمد که بر عموم بی‌حیایی و بدکاری هیچ وقت نیامده بود.

قصه‌ی لوط و قومش مردم سدوم در سرزمین اوردن که با محل سکونت ابراهیم، حدود چهار فرسخ فاصله داشت. فرشتگان به صورت جوانانی زیبارو و تازه رسیده بر او وارد شدند.

شرح کوتاه و مختصر:

ابراهیم و برادرزاده اش لوط، پسر هارون از زادگاه خود، اور کلدانیان عراق به سرزمین کنعانیان آمده بودند. ابراهیم در کنعان و لوط در سدوم، ساکن شدند.

قوم لوط مردمی بخت برگشته و پلید کار بودند، به زنان عشق نمی‌ورزیدند، به انحراف جنسی هم جنس بازی گرایش یافته بودند، از این کار شرم آور نامردمی، شرم نمی‌کردند و فطرت و سرشت را زیر پا نهاده بودند. این مریضی روانی و همجنس بازی، میانشان رایج و اجتماعات شان را آشفته و دردمند کرده بود.

این است که: وقتی فرشتگان از سوی الله متعال برای ریشه کن کردن آنان، پس از دیدار از ابراهیم، در قالب و صورت پسرانی نوجوان و زیبارو و ناشناس مهمان لوط شدند، برایش روز بسیار سخت و تلخی بود و از حمایت و دفاع از آنان در برابر هجوم جاهلانه و ابلهانه‌ی قومش در مانده شد؛ چون وقتی این مهمانان وارد منزل او شدند به مردم خبر رسید که لوط چنین مهمانانی دارد.

آنان نیز به خانه‌ی لوط هجوم بردند تا از آن نوجوانان کام بگیرند.

[شعراء/ ۱۶۵ و ۱۶۶] لوط علیه السلام، تلاش فراوان کرد که شاید فطرت سالم را در وجود قومش بیدار کند و از آن آرزوی ناجوانمردانه و شهوانی بازشان دارد و به سوی ازدواج با دختران متوجه شان سازد. از این رو خطاب به آنان گفت: دخترانم را به عقد شما در می‌آورم که از هر جهت پاک و پاکیزه اند.

از این کار زشت دست بکشید، خردمندانه ببینید. چرا عاقلی در میان شما یافت نمی‌شود؟

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ﴿٧٧﴾

وقتی فرشتگان ما پیش لوط آمدند، از آمدنشان سخت نگران و از کمک کردن به آنان در مانده شد (از غم محافظت آن خوبرویان) و گفت: امروز، روز دشواری است. (۷۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سِيءَ بِهِمْ»: حضور ایشان لوط را بدحال و ناراحت کرد، چرا که ایشان را انسان گمان برد.

«ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا»: سخت به تنگنا افتاد و کاری برای ایشان از دستش بر نمی‌آمد. دلش به حال آنان سوخت و بسیار نگران ایشان گردید.

«ذَرْعًا»: تاب و توان. ضیقِ ذراع یا ذرع، کنایه از فقدان طاقت و عدم توانائی است، و رَحْبِ ذراع یا ذرع، کنایه از تاب و توان انجام کار است. ذرع را کنایه از صدر و قلب هم گرفته‌اند. (ذراعاً) تمیز است و محوّل از فاعل، یعنی: «عَجَزْتُ قُوَّتُهُ عَن جِمَائِيهِمْ مِنْ أَدِي قَوْمِهِ».

«ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا»: یعنی دستش کوتاه شد، کنایه از اینکه عاجز گردیده و راه بروی او بسته شد. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل)

تفسیر:

«وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ»: از اینکه رسولان الهی (فرشتگان) در قالب جوانانی زیباروی به سراغ حضرت لوط آمدند و میهمان او شدند، لذا آن حضرت از سوء قصد قوم فاسد خود نسبت به میهمانانش نگران شد. یعنی خوف و ترس او را فرا گرفت؛ چون گمان برد که انسانند و ترسید که قومش به آنها آسیبی برسانند.

«وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا» و از حضور شان غمگین شد؛ زیرا نمی‌دانست که ایشان فرشته‌اند بناءً از قوم بدکار و شرور خود برای شان ترسید، «وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ (77)» و گفت: امروز روزی سخت است که شرّ آن فراوان و بلای آن بسی سنگین است.

حفظ میهمان، برعهده‌ی میزبان است. لوط علیه السلام فکر کرد که: برای جلوگیری قومش از اعمال آن عادت پلید با میهمانانش، ناچار به دفاع خواهد شد و تصور می‌کرد که قومش در این مبارزه احتمالاً بر او پیروز می‌شوند و او نهایتاً قادر به دفع آنان نخواهد شد.

سدی میگوید: «فرشتگان در راه خود از نزد ابراهیم به سوی شهر لوط، در نیم روز به رودخانه سدوم رسیدند و با دختر لوط روبرو شدند که از آن رودخانه آب می‌گرفت، گفتند: ای دختر! آیا منزلی هست که پذیرای ما باشد؟ گفت: همین‌جا درنگ کنید تا نزد شما برگردم. پس نزد پدرش رفت و حکایت را بازگفت... لوط آنان را به منزل خویش آورد به طوری که جز خانواده‌اش کسی دیگر از آمدنشان آگاه نشد، اما زن لوط از خانه بیرون رفت و قومش را از آمدنشان آگاه کرد و آنها به‌مجرد شنیدن این خبر، شتابان به‌سوی خانه لوط روی آوردند. (بنقل از تفسیر انوار القرآن)

وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ﴿٧٨﴾

قوم لوط [که از آمدن جوانان باخبر شدند،] شتابان به سوی او هجوم آوردند، آن قومی که از پیش به کارهای شرم آور دست زده بودند. لوط گفت: ای قوم من! این دختران (قوم) من‌اند، اینها دختران من هستند و برای شما [از همجنس بازی] پاکیزه‌ترند [آنان را به عقد

شما در می آورم] و از الله بترسید و در باره مهمانانم مرا رسوا و شرمزده نکنید، آیا در میان شما هیچ مرد رشید نیست (تا شما را از این کار زشت منع کند)؟ (۷۸)

تفسیر:

«وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهَرَّغُونَ إِلَيْهِ»: قوم لوط چون میهمانانش را دیدند، به قصد انجام دادن بدکاری با ایشان شتابان به سوی خانه لوط آمدند از این رو بدون شرمساری قصد خود را علنی کردند. با هجوم و تهدید. به قولی: «يُهَرَّغُونَ إِلَيْهِ» بدین معنی است که آنان می‌دویدند، گویی برای ارتکاب عمل زشت لواط با میهمانان لوط، به شتاب از یک دیگر پیشی می‌گیرند.. ملاحظه می‌شود که: نفس سرکش، انسان را چگونه به سوی گناه سوق می‌دهد. باتأسف بایدگفت: در برخی از حالات جامعه‌ی انسانی چنان سقوط میکند که مردم باشتاب سرعت و عجله به سوی انحراف و گناه می‌روند و می‌دوند.

«وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ»: طوریکه یادآور شدیم عادت قوم لوط بود که: برای ارضای شهوت جنسی به جای زنان از مردان استفاده کنند و با آنها عمل زشت لواط انجام دهند.

امام قرطبی مینویسد: انگیزه‌ی شتاب آنها این بود که زن کافر لوط وقتی مهمانان را جوان و خوبرو دید، نزد قوم خود دوید و به آنها گفت: امشب برای لوط مهمانانی جوان آمده است که من تا کنون این چنین جوانانی خوبرو ندیده‌ام. با شنیدن این سخن آنها به عجله آمدند. (تفسیر قرطبی ۷۵/۹).

«قَالَ يَا قَوْمِ هُوَ لَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطَهَرُ لَكُمْ»: باید گفت که: برای جلوگیری از منکرات باید ابتدا راههای معروف را باز کرد و به مردم نشان داد، بناءً لوط به آنها گفت: اینان دختران منند؛ با ایشان ازدواج کنید؛ زیرا از فحشایی که میخواهید انجام دهید برای شما پاکتر و با فضیلت‌تر اند.

بدین‌گونه بود که او خواست تا دختران خویش را سپر نگهبان میهمانانش گرداند و این منتهای کرم و بزرگواری است. یادآور می‌شویم که در عهد وی، به نکاح دادن زنان مسلمان برای کفار جایز بود.

از این جهت گفته است «بناتی» یعنی دخترانم؛ چون هر پیامبر برای آحاد امتش در زمینه‌ی مهر و شفقت پدر محسوب می‌شود.

به قولی دیگر: این سخن از سوی لوط به‌شیوه مدافعه صادر شد تا میهمانانش را به عافیت برگرداند. پس او از این سخنش حقیقت را اراده نداشت و منظورش این نبود که حتماً دخترانش را به عقد نکاح آنان در می‌آورد.

همچنان تذکر باید داد که: ازدواج، تنها راه صحیح و پاک برای ارضای غریزه‌ی جنسی است و راه‌های دیگر نادرست و ناپاک است. «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي»: سپس لوط به آنها گفت: از عذاب و خشم الله بترسید و با ارتکاب فعل بد با میهمانانم، آبروی مرا نریزید و در انظار مهمانانم مرا خوار و خفیف نکنید. مرا رسوا نسازید.

ملاحظه می‌داریم که: ارزش میهمان نوازی به اندازه‌ی است که شریف‌ترین انسان‌ها بیشترین زجرها را برای آن تحمل می‌کنند.

«أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ (78)»: استفهام برای توبیخ است. یعنی آیا در بین شما یک نفر عاقل پیدا نمیشود که از این عمل زشت ممانعت کند؟ باید با تمام قوت بیان بداریم که: همجنس بازی، با مردانگی، رشادت و غیرت سازگار نیست.

قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَمَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ (٧٩)

(بدکاران قوم) گفتند: البته تو خوب دانسته ای که ما به دخترانت هیچ حقی و رغبتی نداریم (چون در نکاح ما نیستند) و یقیناً تو خوب میدانی ما چه می‌خواهیم. (٧٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ»: ما به دختران صلبی تو یا زنان خودمان که آنان را دختران خود میدانی چندان نیازی نداریم. یا این که: ما بر زنان خود حق داریم و مالک آنان هستیم، اما... «حَقٍّ»: مالکیت. نیاز. احتیاج. (تفسیر نور)

تفسیر:

«قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَمَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ»: قومش به وی گفتند: تو خوب میدانی که ما را به زنان حاجتی نیست بلکه ما به مردان متمایلیم!

با تأسف باید گفت که: انسان در اثر گناه، چنان مسخ میشود که طبیعی‌ترین راه برای او زشت، و زشت‌ترین راه برایش حق و زیبا جلوه می‌کند. «وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ (79)» میدانی هدف ما عمل لواط است. بنابر این نکاح دخترانت را به ما پیشنهاد نکن.

قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ (٨٠)

[لوط] گفت: ای کاش برای مبارزه با شما قدرت و نیرویی داشتم و یا پناهگاه محکمی (قوم و قبیله نیرومند) داشتم که به آن پناه می‌بردم (آنگاه می‌دانستم با شما زشت سیرتان دامنش چه کنم؟! (٨٠).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ءآوِي»: پناه می‌برم. «رُكْنٍ»: تکیه‌گاه. مراد این است که کاش غریب نمی‌بود و او و کاکایش ابراهیم قبیله و خویشاوندان زیادی می‌داشتند (انبیاء / 71، عنکبوت / 26).

تفسیر:

«قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً»: بعد از اینکه قوم لوط بر ارتکاب فحشا مصمم شدند، حضرت لوط خطاب به آنان گفت: ای کاش! قدرت و توانی داشتم که به وسیله‌ی آن آزار شما را دفع کنم. «أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ (80)» یا عشیره و پناهگاهی میداشتم که به تکیه گاهی استوار پناه می‌جستم و به وسیله ایشان با شما می‌جنگیدم و میهمانانم را از آسیب شما باز می‌داشتیم و یا به شما ضربت می‌زدیم.

در حدیث آمده است: «خدا برادرم لوط را ببخشاید که به رکنی شدید پناه برد». (شیخین این حدیث را به طریق مرفوع از ابو هریره روایت کرده‌اند.) منظورش خدا است که او را یاور و مؤید بود، پس رکن محکم و تکیه‌گاه استوارش همو بود.

قتاده گفته است: گفته میشود که خدا بعد از لوط هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه در حفظ وصیانت عشیره‌ی خود بود. (تفسیر روح المعانی ١٢/١٠٨).

حضرت لوط علیه السلام در این آیه میفرماید: اگر من یاران مؤمنی می‌داشتم، هرآینه با شما فرومایگان به مبارزه برخاسته و از مهمانانم دفاع می‌کردم و یا لاقلاً آنها را به نقطه‌ی امنی می‌بردم و پناه میدادم. ملاحظه می‌شود اگر قدرت، حکومت، تشکیلات و قوای مسلحه وجود نداشته باشد، حتی انبیاء نیز در جلوگیری بسیاری از منکرات فلج هستند. وقتی فرشتگان حسرت لوط را مبنی بر ضعف و ناتوانی‌اش شنیدند گفتند:

قَالُوا يَا لَوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتِكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ

بَقْرِيْب (۸۱)

[امیهمانان] گفتند: ای لوط! بی‌گمان ما فرستادگان پروردگار تویم، آنان هرگز به تو رسیده نمیتوانند (تا گزندی بتو برسانند) پس در حصه ای از شب، خانواده ات را ببر و نباید کسی از شما به پشت سر خود بنگرد، مگر همسرت را (با خود ببر)، زیرا عذابی که به تبهاران می رسد به او هم خواهد رسید، یقیناً وعده گاهشان [برای دچار شدن به عذاب] صبح [فردا] است، آیا صبح نزدیک نیست؟ (۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ»: دستشان به تو نمی رسد. دسترسی به تو پیدا نمی‌کنند. یعنی در حق ما یا شما نمی‌توانند کاری بکنند.

«أَسْرٌ بِأَهْلِكَ»: اهل و عیال خود را در شب بکوچان. از مصدر (إِسْرَاء) به معنی: شب روی. «بِقَطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ»: در بخشی از شب. ذکر (لَيْلٍ) بعد از (أَسْرٍ) برای تأکید بیشتر است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ»: خداوند متعال قبل از هلاکت هر قومی، پیامبرشان را در جریان می‌گذارد، بناءً فرشتگان به لوط گفتند: ای لوط! بر ما بیمناک مباش؛ زیرا ما فرستادگان الله تعالی هستیم و او به زودی ما و تو را یاری خواهد کرد، مطمئن باش که این گروه اشرار به ما آسیبی و صدمه رسانده نمی‌توانند.

«فَأَسْرٌ بِأَهْلِكَ بِقَطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ»: پس شب هنگام با خانواده‌ات و کسانی از اعضای فامیلت که همراهت ایمان آورده‌اند از شهر بیرون رو.

امام طبری گفته است: در نیمه‌ی شب تو و خانواده‌ات از میان آنها بیرون بروید. (تفسیر طبری ۸۹/۱۲).

«وَلَا يُلْقِفُ مِنْكُمْ أَحَدًا إِلَّا أَمْرًا تَكُنْ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ»: و هیچ‌یک از شما نباید به پشت سرش بنگرد که عذاب به او نیز خواهد رسید، مگر زن خائنت که آنچه به آن‌ها رسد به او نیز خواهد رسید؛ یعنی عذابی که نصیب قومت شده است به او هم اصابت می‌کند. منع شدند از این که پشت سر خود را نگاه کنند تا از ویران شدن قریه متأثر نشوند.

جمله‌ی «إِلَّا أَمْرًا تَكُنْ» یا از «بِأَهْلِكَ» استثنا شده است، به این معنا که تمام اهل خودت را شبانه کوچ بده مگر همسرت را، و یا از «لَا يُلْقِفُ» استثنا گردیده، یعنی هیچ یک از شما به عقب التفاتی نکند، به جز همسرت که او هنگام خارج شدن به همراه تو، چون نگران حال آن قوم فاسد است، از قافله عقب افتاده و در نتیجه گرفتار عذاب الهی می‌گردد.

از فحوای آیه مبارکه در یافتیم که: فامیل پیامبر بودن، وسیله‌ی نجات شده نمی‌تواند. باید یادآور رشد که: انسان‌ها در انتخاب راه آزادند، در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: حتی همسر پیامبر در خانه‌ی او، راه انحرافی را انتخاب می‌کند.

امام قرطبی میفرماید: زن لوط وقتی زمزمه‌ی عذاب را شنید، رو برگرداند و گفت: وای بر قوم! در این موقع سنگی به او اصابت کرد و او را کشت. (تفسیر قرطبی ۸۰/۹).

«إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ»: گویی لوط علیه السلام پرسید: وعده‌گاه نابودیشان چه وقت است؟ پس به او گفته شد: صبح هنگام! گویی او مدتی سریعتر از این را خواست پس به او گفتند: «أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ (81)» مگر صبح نزدیک نیست؟ در قهر الهی نباید عجله کنیم. خداوند متعال صبح را وقت هلاکشان گردانید زیرا مردم در آن هنگام در آرامش به سر

می برند و از سوی دیگر، آنها در آن وقت در منازل خود مجتمع اند و برای پرداختن به مشاغل و کارهای خود، پراکنده نشده‌اند.

مفسران می نویسند: وقتی قوم لوط خبر مهمان‌های او را شنیدند شتابان به سویش دویدند. لوط علیه السلام دروازه خانه را به روی آنها بست و از پشت دروازه با آنان به جدل و بحث پرداخت. آنها دیوار را محاصره کردند. وقتی فرشتگان حال و وضعیت لوط را دیدند، گفتند: دروازه را باز کن و ما را به حال خود بگذار. لوط علیه السلام دروازه را باز کرد. جبرئیل با دو بال خود آنها را زد. چشم آنها نابینا شد و کور شدند. و عقب نشینی کردند در حالی که میگفتند: نجاتمان دهید، نجاتمان دهید! همان‌طور که خدا فرمود: به مهمانانش طمع کردند اما بر چشم آنها پرده کشیدیم و بعد از آن لوط با خانواده‌اش شب هنگام بیرون رفتند. و هنگامی که زمان عذابشان فرا رسید، خدا به جبرئیل فرمان داد شهرهای قوم لوط را که پنج شهر بود از جا برکند و آنها را با ساکنانش به آسمان ببرد. تاجایی که صدای خروس و پارس سگ‌ها در آسمان به گوش میرسید. آنگاه آنها را سرچپه و زیرورو کرد. و به دنبال آن خدا آنها را سنگباران کرد، از این رو گفته است: (بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر)

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنضُودٍ ﴿٨٢﴾

پس هنگامی که عذاب ما فرا رسید، آن (شهر و سرزمین) را زیر و رو کردیم. و آنجا را باسنگ‌هایی از نوسنگ گلی پیاپی از آسمان، سنگباران کردیم. (۸۲)

تفسیر:

«فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا» سزای اشخاصیکه فطرت انسانی را واژگون می‌کنند آن است که شهر بر سرشان واژگون شود. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: وقتی زمان عذاب آنها فرا رسید شهرهایشان را زیرورو کردیم یعنی: شهر لوط و نواحی آن را چنان واژگون کردیم که بلندای آن زیرین آن شد و زیرین آن بلندای آن. به قولی: پروردگار با عظمت به جبرئیل علیه السلام فرمان داد که آن منطقه را به وسیله بال خود از زمین برداشته و با ساکنانش جملگی واژگون کند و او چنین کرد. «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ» سبحان الله قدرت الهی چنان با عظمت و معجزه آساء است که میتواند به جای باران، سنگباران کند **طوریکه میفرماید: «و بر آن، سنگ پاره‌هایی از سجیل لایه به لایه بارانیم»** یعنی: بر آنها سنگ و گل پیاپی، لایه به لایه، بعضی بر بالای بعضی دیگر بارانیم. به سبب کثرت و شدت آن را به باران تشبیه کرده است.

«سجیل»: گلی است که با پختن در کوره، یا غیر آن به سنگ تبدیل می‌شود. از عبدالله بن عباس (رض) نقل شده است که فرمود: «سجیل، معرب سنگ و گل است و این کلمه در اصل فارسی است».

«مَنضُودٍ (82)» به دنبال هم و پی در پی.

خواننده محترم!

این آیه، پایان کار قوم لوط را به بیان گرفت. در يك جمع بندی باید گفت که حضرت لوط علیه السلام پیامبر قوم لوط بود و در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام می زیست و دین او را تبلیغ می‌کرد. به همراه حضرت ابراهیم علیه السلام عازم فلسطین شد و سپس به طرف سرزمینی به نام مؤتفکات رفت که مردم آن منطقه، بت‌پرست بودند و علنی لواط می‌کردند.

حضرت لوط علیه السلام به مبارزه با این فساد و آفت بزرگ پرداخت، اما هر چه تلاش

نمود، تأثیری نبخشید، تا جایی که او را تهدید به اخراج کردند. آنها می‌گفتند: «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ» (شعرا، 167) ای لوط! اگر موعظه را قطع نکنی، و از نصیحت ما دست بردار نشوی، تو را تبعید می‌کنیم. سرانجام فرشتگان مأمور عذاب نازل شدند و پس از در جریان قرار دادن حضرت ابراهیم و سپس حضرت لوط علیه السلام، مأمورینشان را انجام داده و منطقه‌ی این قوم فاسد را زیر و رو کردند.

مُسَوَّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدٍ ﴿٨٣﴾

سنگ‌هایی که نزد پروردگارت نشان دار بودند. و این چنین سنگباران (عذاب) از ظالمان دور نیست. (۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُسَوَّمَةٌ»: نشاندار. نشاندار به نشان عذاب و نشانه‌گیری شده به‌سوی نقطه معلوم و فرد معین. مسخر و مسلط. غیرقابل جلوگیری و پیشگیری. «مُسَوَّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ»: سنگ‌ها به فرمان خدا مشخص و معلوم شده بود که به کجا و به چه کسی اصابت کنند. سنگ‌ها از سوی خدا بر آنجا و ساکنان آن مسخر و مسلط شده بود و چیزی و کسی نمی‌توانست از آنها جلوگیری کند و مانع اجرای فرمان خدا شود (المنار، جلد 12، صفحه 137).

«مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدٍ»: چنین عذابی از سایر ستمکاران هم به دور نیست و مردمان ستم پیشه در هر عصر و زمانی باید انتظار این‌گونه مجازات را داشته باشند. سرزمین قوم لوط از ستمکاران مکه چندان دور نیست و سر راه آنان در کوچ‌های زمستان و تابستان قرار دارد (حجر / 76، صافات / 137 و 138). (تفسیر نور).

تفسیر:

«مُسَوَّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ»: سنگ‌هایی که قوم لوط بدان‌ها بمباران شدند، به نشانه‌هایی نشان زده شده بود که از بقیه سنگ‌ها فرق داشت.

مفسر ربیع بن انس بکری بصری، مینویسد: بر هر سنگ نام شخص مورد اصابتش نوشته شده بود. امام قرطبی گفته است: عبارت «عِنْدَ رَبِّكَ» نشان میدهد که از نوع سنگ‌های زمینی نبودند. (تفسیر قرطبی ۸۳/۹).

«وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدٍ (83)»: این دهات نابود شده (عده‌ای می‌گویند: این ضمیر به «حجارة» بر می‌گردد و در آن صورت معنی آیه چنین می‌شود: «این سنگ‌ها از هیچ ظالمی دور نیستند» و هر ظالمی امکان دارد به چنین سرنوشتی دچار شود.) از قوم تو یعنی کفار قریش دور نیست و در تمام سفرهایشان از کنار آن می‌گذرند آیا عبرت نمی‌گیرند؟

یعنی بعید نیست خداوند متعال سنگ‌هایی را که بر سر قوم لوط کوبید، بر کفار ستمگر قریش نیز بکوبد؛ زیرا هر عصیانگری مجرم است، پس چون عملکردشان به هم نزدیک است، کیفرشان نیز به هم نزدیک می‌باشد.

مفسران گفته‌اند: جای آن دهات به بحر تبدیل شد. بحر بسیار شور به نام «بحر المیت»؛ بحر مرده؛ چون در آب آن هیچ جاننداری زندگی نمی‌کند و به نام بحر لوط شهرت دارد و زمین اطراف آن لم یزرع است و حاصلات در آن نمی‌روید. (تفسیر قرطبی ۵/۹).

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر آیه مبارکه: «مُسَوَّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ» مینویسد: «سنگ‌هایی که نزد پروردگارت نشان کرده بود» یعنی: آن سنگ‌ها در خزانه‌های پروردگارت، یا در حکم وی نشانه‌گذاری شده بود و نشانه قومی را داشت که به آن رجم

می شوند. به قولی: بر سنگ‌ها علامت‌هایی مانند مهر نهاده شده بود. به قولی دیگر: بر هر سنگی نام کسی که باید بر او زده شود، نوشته شده بود. قابل یادآوری است که شهرهای قوم لوط در میان شام و مدینه منوره قرار دارد و از مردم مکه که در هنگام نزول آیه از ستمکاران مشرک بودند دور نیست.

در حدیث شریف آمده است: «در آخر امت من قومی خواهند آمد که مردانشان به مردان اکتفا می‌کنند و زنانشان به زنان پس چون وضع چنین شد، شما عذاب قوم لوط را انتظار داشته باشید: این‌که الله متعال بر آنان سنگهایی از سجیل بفرستد. سپس آن حضرت (ص) آخر این آیه را تلاوت کردند: «وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ»: «این نعمت و عذاب سخت از ستمگران دور نیست».

مفسر این‌کثیر می‌فرماید: «امام شافعی در روایتی از وی و جمعی دیگر از علما بر آنند که: لواط کار باید کشته شود، چه محسن باشد چه غیر محسن. اما امام ابوحنیفه بر آن است که لواط کار باید از مکان بلندی به پایین افکنده شود، آن‌گاه اگر زنده ماند، با پرتاب سنگ مورد هدف قرار داده شود».

دروس حاصله از قصه لوط در این سوره:

قوم لوط، از این گناهکاری باکی شرم و حیای نداشتند، هم جنس گرایی در عمل برایشان چیزی عادی بشمار می‌رفت، و در حضور هم به این پلید کاری دست می‌زدند و اندرز خیر خواه را نمی‌پذیرفتند. [عنکبوت/۲۹].

لوط(ع) به آنان گفت: با زنان از دواج کنید، از الله بترسید و سخن مرا بپذیرید، و در برابر این راهنماییها مال و ثروت شما را نمی‌خواهم. زنانتان را رها میکنید و به مردان می‌پردازید؟! و از حق تجاوز کرده اید. قومش او را به بیرون کردن از شهر تهدید کردند... [شعراء/ ۱۶۳ تا ۱۶۷].

چون آن مردم از مهمانان حضرت لوط(ع) کام دل و آرزوی نفس خواستند و در پی راه و رسم پست پیشین خود بودند، خداوند نور دیدگانشان را از آنان گرفت و سرانجام نابودشان کرد. (سوره قمر 37).

خداوند، تنها خانه‌ای که مسلمان بود از آنجا بیرون آورد. [ذاریات/ ۳۵ و ۳۶] و گناهکاران را صبح هنگام به‌سزای اعمال شان رسانید. فرصت لوط و اهل بیتش، همان شب و روز نزول عذاب بود که در فرصتی مناسب آنجا را ترک کردند.

سنگهایی که خداوند شهر و مردم سدوم را به آن سنگ باران کرد، سه صفت خصوصیت عمده داشتند:

الف: سجیل: گلی که به سنگ تبدیل و سخت شده باشد، کلوخی از گل و سنگ ریزه، سنگ گل.

ب: منضود: متتابع، پی در پی، منظم، به هم پیوسته، محکم و استوار، به هم فشرده، کنار هم چیده شده.

ج: مسؤمه: نشاندار، علامت مخصوص عذاب، سنگهایی مخصوص کیفر این قوم.

د: عند ربك: به قول حسن بصری، آن سنگها از جنس سنگ زمین نبود.

ه: ما هي من الظالمين ببعيد: آن جایی که با این سنگهای مخصوص، زیر و رو به خرابه ای تبدیل شد از لحاظ مکانی به مکه دور نیست و دیگر این‌که: هر ستمگر و پلید کاری در مسیر تاریخ از عذاب الهی نخواهد رست. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بهاء الدین حسینی)

خوانندگان محترم!

قصه ای شعیب علیه السلام ششمین داستان و قصه ای است که در آیات (84 الی 95) به بیان گرفته می شود.

قصه شعیب علیه السلام خطیب انبیاء:

قابل یادآوری است که: شعیب علیه السلام را خطیب انبیاء نامیده‌اند، به سبب آنکه او در امر دعوت، وارشاد به رسایی و شیوایی هر چه تمام با قومش گفت و گو و محاجه می‌کرد. در این آیات - شعیب علیه السلام مردم را به دین حق فرا می خواند؛ اما قومش گوش شنو انداشتند و سرانجام شعیب(ع)، آنان را از عذاب الهی هشدار میدهد، که در نهایت به این عذاب گرفتار می شوند و مؤمنان نجات می یابند.

در قرآن کریم ده بار سخن از شعیب آمده است. در مواظن متفرقه‌ای از سوره‌های اعراف، هود، شعراء و عنکبوت... نام برد. و در هر جایی برای بیان اندرز، عبرت واحکام گوناگون-باسبک و نظم خاصی به آن اشاره شده است.

در این آیات- شعیب علیه السلام مردم را به دین حق فرا می خواند؛ اما قومش گوش شنوا ندارند و سرانجام شعیب، آنان را از عذاب الهی هشدار میدهد، سپس گرفتار می شوند و مؤمنان نجات می یابند.

طوری‌که گفتیم خداوند متعال شعیب علیه السلام را به سوی مردم مدین مبعوث فرمود. «مَدِیْن» (که نام امروزش معان و در تورات مدیان است) شهری در مشرق خلیج عقبه موقعیت دارد، است که مردم آن از فرزندان حضرت اسماعیل علیه السلام بوده و با کشورهای مصر و لبنان و فلسطین تجارت داشتند. بعضی نیز کلمه‌ی «مَدِیْن» را نام قبیله‌ای دانسته‌اند که مردم آن در اطراف کوه سینا زندگی می‌کرده‌اند.

قوم مدین را به نام پدرشان مدین بن ابراهیم، «مدین» نامیدند و داستان‌شان در سوره اعراف: «آیات 85 - 93» هم به بیان گرفته شده است.

مردم مدین به «أَصْحَابِ الْأَيْكَةِ» نیز شهرت دارند. «كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ۚ إِذْ قَالَ لَهُمُ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ۗ ۱۷۷» [الشعراء: 176-177] (ساکنان آیکه پیغمبران را دروغگو نامیدند* هنگامی که شعیب(ع) بدیشان گفت: هان پرهیزگاری کنید.

برخی از مفسران عقیده دارند که «أَصْحَابِ الْأَيْكَةِ» قوم دیگری غیر از مردم مدین بوده‌اند خداوند بعد از هلاکت مردم مدین شعیب را به سوی آن‌ها فرستاد آنها نیز او را تکذیب کردند در نتیجه خداوند آنها را به عذاب موسوم به «یوم الظلة» روز سایه (روز ابری) گرفتار کرد. اما قول صحیح این است که اهل مدین همان قوم موسوم به «اصحاب الايكة» هستند. چون خداوند در تبیین صفات آنها در سوره‌ی شعراء میفرماید آنها در پیمان‌ها و سنجش خیانت می‌ورزیدند و این صفت اهل مدین بود از این رو آنها را «أَصْحَابِ الْأَيْكَةِ» می‌نامند چون آیکه یعنی کشتزار و مزرعه‌ای که مملو از درخت و میوه‌های گوناگون است، آنها دارای باغ‌ها و بستان‌های فراوان بودند از این رو «اصحاب الايكة» نامیده می‌شوند. قابل تذکر است که: فساد امت‌ها، در هر دوره زمانی متفاوت است که باید به آن توجه کامل داشت، فساد قوم لوط، انحراف جنسی و فساد قوم شعیب، کم‌فروشی و فساد اقتصادی بوده است.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ ﴿٨٤﴾

و به سوی [مردم] مدین، برادرشان شعیب را [فرستادیم]. گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید، شما را جز او هیچ معبودی نیست؛ و از پیمانۀ و ترازو (در داد و گرفت) کم نکنید، چون من شما را در نعمت (مال و دارایی بسیار) می‌بینم، و در حقیقت بر شما از عذاب روز احاطه کننده (روز قیامت) می‌ترسم. (۸۴)

تفسیر:

«وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا»: باید گفت که: بعثت انبیاء علیهم السلام، یکی از سنت الهی و جریان مستمر تاریخی بوده است. طوریکه الله متعال به سوی مردم مدین که زندگی نسبتاً آسوده و مرفهی داشته و از مال و منالی بسیار برخوردار بودند، برادر نسبی‌شان شعیب نبی را فرستاد. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «أَخَاهُمْ» برادرشان. قابل یاد آوری است که رسالت حضرت شعیب، در محدوده‌ی منطقه‌ی مدین بوده است.

«قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»: شعیب علیه السلام گفت: ای قوم من تنها به پرستش خدای یگانه و اینکه معبود راستینی جز وی نیست، دعوت خویش رمانند سایر پیامبران علیهم السلام، با ندای توحید آغاز کرد. باید گفت که تنها عبادت الله واحد کافی نیست، بلکه برائت از مشرکان نیز لازم و ضروری می‌باشد.

«وَلَا تَنْفُسُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ»: انبیاء علیهم السلام، تنها مسائل اعتقادی و اخلاقی را مد نظر نداشتند، بلکه به امور اقتصادی و عوامل فساد آن نیز می‌پرداختند، طوریکه در آیه مبارکه آمده است: در پیمانۀ و ترازوی حقوق مردم را ضایع و ناقص نکنید، آنها به کم فروشی و زیادگیری مشهور بودند.

«إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ»: من می‌بینم شما در ناز و نعمت کافی به سر می‌برید که شما را از نقص پیمانۀ و ترازو بی‌نیاز می‌کند.

امام قرطبی میفرماید: یعنی در روزی وافر و نعمت فراوان قرار دارید. (تفسیر قرطبی ۸۵/۹). «وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ (84)» و از عذابی سخت که به علت کفر و کاستن از حق مردم بر آنان از هر سو دچار خواهید شد، هشدارشان داد و گفت: من از عذاب روزی فراگیر بر شما بیمناکم. منظوروی عذاب روز قیامت است.

وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۸۵)

و گفت، ای قوم من! پیمانۀ و ترازو را تمام و کمال به انصاف دهید و به مردم چیزهای شان را کم مدهید و در زمین فساد و تباهی نکنید. (۸۵)

تفسیر:

«وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ»: شعیب علیه السلام خطاب به آنان اضافه نموده گفت: ای قوم من! پیمانۀ و ترازو را تمام دهید و با مردم در داد و ستد عدالت را رعایت کنید. باید گفت که: برقراری عدالت و قسط در همه مسائل، از دستاورد حرکت انبیاء علیهم السلام می‌باشد.

«وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ»: و از حقوق بندگان نگاهید؛ و نقض نکنید، زیرا عاقبت ظلم وخیم است. «تَبْخَسُوا» از ماده‌ی «بخس»، به معنای کم کردن آمده است.

«وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (85)»: در زمین فساد ایجاد نکنید. «لَا تَعْنُوا»، به معنای فساد نکردن است.

«عیث»: شدیدترین فتنه و فساد مانند دزدی و غارت و راهزنی است. در حدیث شریف آمده

است: «هیچ قومی روش کم فروشی را در پیمانہ و ترازو در پیش نگرفت مگر این که الله متعال آنان را به قحطی و گرانی مبتلا کرد».

خواننده محترم!

در صورتی که ارتکاب گناه در یک جامعه به یک عادت عادی و پیش پا افتاده مبدل گردد باید آنرا با تکرار تذکر و پیگیری مداوم، بر طرف کرد. طوریکه در آیه مبارکه ملاحظه میفرماید که بر رعایت وزن و پیمانہ که باید؛ با دقت رعایت و در مورد آن توجه و اهتمام دقیق بعمل آید، چند بار تکرار گردیده است.

کم گذاشتن حق مردم تنها در محدوده‌ی چیزهای وزنی و کشیدنی و یا پیمانہ‌ای نیست، بلکه شامل همه‌ی چیزهایی که مردم خرید و فروش می‌کنند و امانات نیز می‌شود.

نباید فراموش کرد که: ضایع کردن حق مردم در مسائل اقتصادی، یکی از بارزترین نمونه‌های فساد است. زیرا اقتصاد ناسالم، جامعه را به فساد میکشاند، در ضمن قابل یادآوری است که: بالاتر و بدتر از عمل فساد، داشتن روحیه و خصلت افراد مفسد است.

بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿٨٦﴾

سرمایه حلالی که الله برای شما باقی گذارده برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید، و من بر شما محافظ نیستم (تا بر اعمال شما نظارت کنم). (۸۶)

تفسیر:

«بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»: حلالی را که خداوند برایتان باقی گذاشته است بهتر است، از آن چیزیکه حرام است که به وسیله فریب و کاستن از وزن و پیمانہ به طور حرام بر شما وارد می‌شود، رزق اندک ولی حلال و پاک، بهتر از درآمدهای بسیار، اما حرام است. نباید فراموش کنید که: دنیا، فانی و آخرت باقی است، لذا آخرت‌گرایی بهتر از دنیاطلبی است.

در ضمن قابل یادآوری است: کسیکه حرام را بهتر از حلال بداند، باید در ایمان خود هم شک کند.

مجاهد گفته است: یعنی اطاعت خدا برایتان بهتر است. (تفسیر طبری ۱۰۰/۱۲).

«وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (86)» من مراقب و نگهبان شما نیستم، تا اعمال شما را ضبط و ثبت کنم و در مقابل شما را محاکمه و مجازات کنم، بلکه وظیفه‌ام تنها پیام رسانی است و بس. از فحوای آیه مبارکه در می‌یابیم که: انسان‌ها در عقاید خود آزادند و حتی انبیاء هم بر آنان تحمیلی ندارند.

قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصْلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ ﴿٨٧﴾

گفتند: ای شعیب! آیا نمازت به تو فرمان می‌دهد که آنچه را پدران ما می‌پرستیدند ترک کنیم؟ یا در اموال ما به میل خود تصرف نکنیم؟ البته تو بردبار و خردمند هستی! (۸۷)

تفسیر:

«قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصْلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْْبُدُ آبَاؤُنَا» در طول تاریخ ادیان ابراهیمی ملاحظه مینمایم که: همه‌ی انبیاء علیهم السلام با مخالفانی قوم خویش روبرو شده اند. از جمله حضرت شعیب علیه السلام. بعد از این که شعیب به قوم خویش فرمان داد که الله متعال را پرستش کنند و پرستش بت‌ها را رها کنند و وزن و پیمانہ را رعایت نمایند، در مقابل قوم اش به صورت تمسخر و استهزاء گفتند:

ای شعیب! آیا نمازت که بدان سخت پایبندی تو را بدین کار فرا می‌خواند که ما را از پرستش بتانی نهی کنی که پدران و اجداد ما آن‌ها را پرستیده‌اند. ملاحظه می‌داریم که: واقعیت امر اینست که: تقلید از نیاکان، درمقابل دلیل و نص، سرچشمه‌ی بسیاری از انحرافات است.

«أَوْ أَنْ تَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ»: و ما را واداری تا در اموالی که خود به دست آورده‌ایم آنطور که تمایل داریم تصرف نکنیم؟

باید گفت که: مالکیت بر چیزی، دلیل جواز بر هر نوع مصرف کردن آن نمیباشد. بلکه در شرعیت و قانون شعیب علیه السلام: قانون کنترل و مصرف وجود داشت.

امام فخر رازی گفته است: شعیب فرمان دو چیز را به آنها داد: اول، توحید و دوم، ترک عدم رعایت حقوق مردم. این دو امر را از او رد کردند و گفته‌ی «مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا» به توحید اشاره دارد و گفته‌ی «تَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا» اشاره به ترک عدم رعایت حقوق دیگران دارد.

و گاهی «صلاة» به معنی دین است، پس یعنی: آیا دینت به تو چنان دستور می‌دهد؟ و نماز را بر دین اطلاق کرده است؛ چون برجسته‌ترین شعار دین نماز است.

نماز، بارزترین نمود آئین شعیب علیه السلام بوده است. و در این هیچ جای شکی نیست که نماز واقعی، انسان را به ارشاد دیگران و امر به معروف و نهی از منکر آنها وامی‌دارد.

مفسران می‌نویسند: شعیب علیه السلام نماز زیاد می‌خواند و هر وقت قومش او را در حال نماز میدیدند، به هم چشمک زده و می‌خندیدند. و منظور آنها از «آیا نمازت به تو فرمان می‌دهد»، تمسخر و ریشخند بود. همچنان که تو یک نفر احمق و ابله را می‌بینی که کتابی را مطالعه میکند و سخنی زشت از زبانش خارج میشود و تو می‌گویی: لابد این از مطالعه‌ی این کتاب است. (تفسیر رازی ۴۲/۱۸).

«إِنَّكَ لَأَنْتَ أَلْحَلِيمُ الرَّشِيدُ (87)» بدون شک تو بردبار و رشیدی، این سخن را نیز به شیوه استهزاء و تمسخر به شعیب علیه السلام گفتند زیرا آنان معتقد بودند که او برخلاف این دو وصف است. به قولی: او در باور آنان به راستی بردبار و فهیم و فرزانه بود لذا آن امر و نهی‌هایی را که به پندارشان برخلاف بردباری و رشد بود، از وی ناپسند شمردند. امام طبری می‌فرماید: دشمنان خدا او را مسخره میکنند و با این سخنان او را ابله و نادان معرفی کرده‌اند. (تفسیر طبری ۱۰۳/۱۲).

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَافَكُمُ إِلَىٰ مَا أَنهَآكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿٨٨﴾

گفت: ای قوم من! هر گاه من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و رزق خوبی بمن داده باشد (آیا می‌توانم بر خلاف فرمان او رفتار کنم؟) من هرگز نمی‌خواهم چیزی که شما را از آن باز می‌دارم خودم مرتکب شوم، من جز اصلاح تا آنجا که توانایی دارم نمی‌خواهم، و توفیق من جز به تأیید الله نیست، تنها بر او توکل کرده‌ام و به سوی او باز می‌گردم. (۸۸)

تفسیر:

در آیه مبارکه قبل خواندیم که: کُفَّارِ اعْتِرَاضِ كَرَدْتُمْ كَمَا جَاءَ مِنْ أَمْوَالِنَا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ أَخَذْنَا مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ مَا ظَهَرَ وَأَخَذْنَا مِنْ ذُلِّ آلِ فِرْعَوْنَ مَا ظَهَرَ وَمَا كُنَّا نَرَىٰ فِي جَنَّةِ عَادٍ مِّن شَرَابٍ إِلَّا فِي سَعِيرٍ وَمَا نَرَىٰ فِي جَنَّةِ عَادٍ مِّن شَرَابٍ إِلَّا فِي سَعِيرٍ وَمَا نَرَىٰ فِي جَنَّةِ عَادٍ مِّن شَرَابٍ إِلَّا فِي سَعِيرٍ وَمَا نَرَىٰ فِي جَنَّةِ عَادٍ مِّن شَرَابٍ إِلَّا فِي سَعِيرٍ

به خاطر دشمنی، حسادت، تنگ نظری و یا امور دیگر، زیرا مصالح فردی نباید موجب ضرر و زیان به مصالح عمومی شود.

«قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّي»: شعيب به آنها گفت: «ای قوم من! به من خبر دهید اگر از جانب پروردگار خود بر بینه‌ای باشم» یعنی: اگر در آنچه که شما را به آن امر، یا از آن نهی می‌کنم بر حجتی روشن از جانب پروردگار خود یعنی هدایت و نبوت، داشته باشم. ملاحظه می‌داریم که: انبیاء علیهم السلام همه چیز را از خدا میدانند، و می‌فرماید: «وَرَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا» و مال و مکنت حلال به من عطا کند، - چون شعيب عليه السلام ثروتمند بود.

مفسرزمخسری می‌فرماید: جواب سؤال محذوف است و قرینه‌ی معنوی بر آن دلالت دارد. یعنی اگر من از جانب خدا دلیل و اطمینان و یقین داشته باشم، و ثابت شود که پیامبر هستم و حق و حقیقت را در دست دارم، آیا نباید به شما دستور دهم که پرستش بت‌ها را رها کنید و از گناه و نافرمانی کنار بگیرید؟ در صورتیکه هدف از بعثت پیامبران همین است و بس. (تفسیر کشاف ۲/۴۲۰).

«وَمَا أَرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ»: «و من نمی‌خواهم که در آنچه شما را از آن باز می‌دارم، با شما مخالفت کنم» یعنی: در شأن من نیست که شما را از چیزی نهی کنم و باز خود مرتکب آن گردم، بلکه به شما دستوری می‌دهم که خود نیز مأمور به انجام آن هستم. «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَنْطَعْتُ»: هدف انبیاء علیهم السلام اصلاح انسان‌ها و جوامع بشری است طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: «من قصدی جز اصلاح ندارم» یعنی: از امر و نهی که می‌کنم، قصدی جز اصلاح شما و دفع فساد در دین و معاملاتتان به اندازه‌ی توانایی خودم ندارم «تا آنجا که بتوانم» تا حدی که در گنجایش‌تان و طاقتم باشد. امر به معروف و نهی از منکر باید قبل از دیگران، خودش اهل عمل باشد. انبیاء فقط طراح و فرمانده نبودند، بلکه خودشان از بهترین مصادیق اهل عمل بشمار می‌رفتند.

«وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ»: «و توفیق من جز به تأیید الله نیست» یعنی: من پیامبر و هدایتگر و راهبر نشده‌ام مگر به تأیید خدای سبحان و توان بخشی و فضل و بخشایش وی بر من، در تفویض این موهبت‌های بزرگ، «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (88)»: در تمام امورم به‌خدای سبحان توکل کردم» در تمام امور خویش «و به سوی او باز می‌گردم» یعنی: تمام امورم را به انتخاب او تفویض می‌کنم و در همه حال به سوی او باز می‌گردم.

دروس حاصله:

در این آیات در مورد برای امر به معروف و نهی از منکر سفارش‌های بعمل آمده است: شخص که مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر را بدوش می‌گیرد باید شخصاً اهل عمل باشد. «ما أريد أن أخالفكم إلى ما أنهاكم عنه»

هدف او فقط اصلاح جامعه باشد. «إن أريد إلا الإصلاح»

توفیق کارش را از الله متعال بداند. «و ما توفیقي إلا بالله»

و همیشه بر پروردگار باعظمت توکل نماید. «عليه توكلت»

در مشکلات و صعوبات‌های وظیفوی و کاری به او پناه ببرد. «إليه أُنِيبُ»

وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمٌ لَوْطٍ مِنْكُمْ بَعِيدٍ ﴿٨٩﴾

ای قوم من! دشمنی و مخالفت با من، شما را به جایی نرساند، که [عذابی] مانند آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید به شما هم برسد، و قوم لوط از شما [چه از جهت زمان و چه از جهت مکان] چندان دور نیست. (۸۹)

تفسیر:

«وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي»: به خاطر دشمنی با يك شخص، سرنوشت و سعادت خود و جامعه خود را نباید به آتش کشیم، طوری که حضرت شعیب علیه السلام در خطاب به قوم خویش میفرماید: ای قوم من! دشمنی با من شما را بر مخالفتم و کفر به رسالتم و پافشاری بر تکذیب دعوتم و ندارد، «أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ» که آن وقت الله متعال شما را به عذابی بسان عذاب قوم نوح، قوم هود و قوم صالح گرفتار خواهد ساخت.

باید گفت که: دست الله برای قهر و عذاب باز است. او هر قومی را به هر شکل و در هر منطقه و در هر زمانی که بخواهد می تواند هلاک کند.

همانطور که قوم حضرت نوح علیه السلام را با غرق کردن، قوم حضرت هود را با طوفان، قوم حضرت صالح علیه السلام را با صیحه‌ی آسمانی و قوم حضرت لوط علیه السلام را با ویرانی به قهر خود مبتلا نمود.

حسن بصري (رح) گفته است: یعنی دشمنی با من شما را به ترک ایمان و ادان نکند که در نتیجه به مصیبت کفار گرفتار آید. (تفسیر قرطبی ۹۰/۹).

واقعیت اینست که: تاریخ اقوام بشری، به یکدیگر شباهت و پیوند دارد، و بازگو کردن آن، درس عبرت است. همچنان سرنوشت تلخ پیشینیان را نباید ساده، شوخی، موسمی، موضعی، فردی و تصادفی بگیریم.

«وَمَا قَوْمٌ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ (89)»: بهترین جریان تاریخی برای عبرت آموزی، نزدیکترین آنهاست. قوم شعیب با قوم لوط، هم از لحاظ مکانی نزدیک بودند و هم از جنبه‌ی زمانی. طوری که در آیه مبارکه آمده است: و بعید نیست که بر سر شما نیز همان عذابی بیاید که بر سر قوم لوط آمد؛ زیرا شما، هم در مکان و زمان به قوم لوط نزدیکید و هم در کفر به پروردگار رحمان مانند آنان هستید، چرا پند و عبرت نمی‌گیرید؟

از این آیه چنین بر می‌آید که ترتیب میان داستان‌ها در این سوره، ترتیبی زمانی است، یعنی از نظر زمان ابتدا نوح، سپس هود، بعد از آن صالح، سپس ابراهیم و لوط و در نهایت شعیب علیه السلام زندگی بسر برده است.

وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ ﴿٩٠﴾

[بیایید] از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به سوی او بازگردید؛ زیرا پروردگارم مهربان و بسیار دوستدار [توبه‌کنندگان] است. (۹۰)

تفسیر:

باید در کنار هشدار و اخطار به مخالفان، راه بازگشت و اصلاح را نیز باز گذاشته به آنها ارائه نمایم، طوری که میفرماید: «وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ»: واز الله بخواهید که گناهانتان را ببخشد. سپس در پیشگاهش به توبه‌ی نصوح و خالصانه بپردازید. طلب آمرزش و دوری از گناه، مقدمه‌ی بازگشت به راه حق است. «إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ (90)» زیرا الله متعال به بندگان مهربان است؛ از کسانی که توبه‌کار شوند عذابش را برمی‌گرداند

و پاداشش رافراوان می‌ریزد. اگر استغفار و توبه کنیم، از جانب پروردگاران جواب مثبت می‌شنویم.

او «وَدُوْدٌ» است؛ خداوند نه تنها توبه پذیر است، بلکه توبه کننده را دوست دارد. خداوند و دود است؛ بر بندگان با انواع نعمت‌ها محبت ورزیده و با لطیف‌ترین و دقیق‌ترین اسباب فضل، شادی و مسرت هدیه‌شان میکند. بر کسانی که بدی تجاوز کرده‌اند رحم نموده و بر بندگان که خود را به زیور احسان آراسته‌اند مهر می‌روزد.

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِزٌّ (۹۱)

(به طور تمسخر) گفتند: ای شعیب! بسیاری از مطالبی که می‌گویی نمی‌فهمیم، و به راستی تو را در [مقایسه با] خود، ناتوان و ضعیف می‌بینیم، و اگر قبیلۀ تو نبود، حتماً سنگسارت می‌کردیم. و تو بر ما گرانقدر نیستی. (۹۱)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: از تاریخ انبیاء الهی چنین معلوم می‌شود که: انبیاء و مبلغان الهی، در راه دعوت مردم به صراط مستقیم، بیشترین اهانت‌ها را متحمل شده‌اند.

«قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ»: قوم شعیب از سر تهازل و عناد (دشمنی) گفتند: ای شعیب! از بیشتر آنچه که به ما می‌گویی سر در نمی‌آوریم.

نمی‌فهمیم و ما نمی‌دانیم تو از سخنان چه هدفی را دنبال می‌کنی.

آلوسی گفته است: سخنان او را که مشتمل بر انواع حکمت و موعظه و اقسام علوم و معارف بود، چرند و هذیانی قلمداد کردند که محتوای آن قابل درک و فهم نیست. در صورتیکه همان‌طور که در حدیث آمده است شعیب «سخنور و خطیب پیامبران بود». (تفسیر روح المعانی ۱۲/۱۲۳).

«وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ»: سپس افزودند: از این هم که بگذاریم، تو شخصی مستضعف هستی؛ نه از اشرافی و نه از رؤسا، نه ثروتی داری و نه قوت و مکنتی و اگر ما خاطر قوم و قبایلهات تو را در نظر نمی‌گرفتیم یقیناً سنگسارت می‌کردیم. و میکشتم. «وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِزٌّ (91)» نزد ما احترام و شرافتی نداری که مانع سنگسار کردنت بشود.

گفتنی است که قبیلۀ شعیب نیز مانند امتش کافر بودند پس شعیب را به خاطر قبایله‌اش رها کردند و سپس افزودند: تو نزد ما نه قدر و منزلتی داری و نه احترام و هیبتی. دیده می‌شود که: مخالفان انبیاء، دلیل و منطق برای گفتن و استدلال ندارند. منطق آنان همانا توهین، شکنجه و در نهایت تهدید به مرگ می‌باشد. خواننده محترم!

کفار به حضرت شعیب علیه السلام می‌گفتند: ما سخنان تو را درک نمی‌کنیم. مگر کلام آن حضرت چه بود که آنها نمی‌فهمیدند و آنرا درک کرده نمیتوانستند؟ آیا جز این بود که میفرمود: من معجزه و بیته دارم. «كُنْتُ عَلَى بَيْتَةٍ»: بصورت کل باید گفت که: آدیان آسمانی و رهبران الهی، نه با زور و تهدید و جهل، بلکه با بیته، معجزه و دلیل‌های روشن، مردم را به پرستش الله واحد و توحید دعوت می‌کردند.

آیا جز از این نبود که شعیب علیه السلام می‌گفت: من دارای مشکل و پرابلم مالی و محتاج شما نیستم. «رَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا»

به آنچه می‌گویم، عمل می‌کنم. «ما أريدُ أَنْ أُخَالِفَكُمُ...» هدف اساسی مرا اصلاح جامعه تشکیل می‌دهد. «إِنْ أريدُ إِلَّا الإِصْلَاحَ» آنچه در توان دارم تلاش می‌کنم. و آنرا بخرچ می‌دهم. «مَا اسْتَطَعْتُ» بر الله متعال توکل و به سوی او انابه می‌کنم. «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ» از عاقبت پیشینیان را به شما هشدار می‌دهم. «مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ» ولی متأسفانه کفار، هم سخنانش را تحقیر کردند، «مَا نَفَقَهُ»، هم خودش را ضعیف دانستند، «فِينَا ضَعِيفًا»، هم فامیل و بستگانش را ناچیز شمردند، «رَهْطُكَ»: هم به شکنجه‌ی سختی تهدیدش کردند، «لَرَجَمْنَاكَ»: و هم قدرت و عزتش را نادیده گرفتند. «مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ»

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيَا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿٩٢﴾

(شعیب) گفت: ای قوم من! آیا عشیره کوچکم نزد شما از خدا عزیزتر است که او را پشت سر قرار داده و فراموشش کرده اید؟! یقیناً پروردگارم به همه اعمالی که انجام می‌دهید، احاطه دارد. (و آگاه است). (۹۲)

تفسیر:

«قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ»: «

شعیب علیه السلام همه‌ای سخنان‌شان را محکوم کرد و گفت: چگونه عشیره‌ام نزد شما از خدای متعال عزیزتر و گرامی‌تر می‌باشد حال آنکه او سزاوارتر به آن است که بزرگ داشته شود و از وی پروا شود؟

بدین ترتیب آنها را توبیخ می‌کند. یعنی آیا به عوض این که به خاطر خدای متعال دست از سرم بردارید به خاطر قوم و خویشانم دست از سرم بر می‌دارید؟ مگر قوم و خویشان من نزد شما از خدا عزیزتر و والامقام‌ترند؟

ابن عباس (رض) گفته است: در حقیقت مقام و منزلت قوم و عشیره‌ی شعیب نزد آنان از خدا عزیزتر بود و شأن و مقام خدا را کوچک و ناچیز می‌انگاشتند. سبحان الله. (طبری ۱۰۶/۱۲). «وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيَا»: و شما از روی مخالفت و اهانت امر الله متعال را پشت سر انداخته، نه به آن حرمت و ارزش قایلید و نه بدان عمل می‌کنید؟

«إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (92)»: بدانید که قطعاً پروردگارم بر شما احاطه داشته و هیچ چیز از اعمال‌تان بر او پنهان نمی‌ماند و به زودی شما را بر آنچه کرده‌اید مورد حسابرسی قرار خواهد داد.

وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ﴿٩٣﴾

ای قوم! هرکاری از دستتان ساخته است انجام دهید من هم کار خود را خواهم کرد!، و به زودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوار کننده به سراغ او می‌آید و چه کسی دروغگو است، شما انتظار بکشید من هم در انتظارم. (۹۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اعْمَلُوا عَلَيَا مَكَانَتِكُمْ»: با تمام نیرو و تلاش به کار خود بپردازید. هرچه از دستتان برمی‌آید، دریغ نورزید (نگا: انعام / 135). «إِرْتَقِبُوا»: چشم به راه باشید. منتظر باشید.

«رَقِيبٌ»: چشم به راه. منتظر. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل)

تفسیر:

«وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ»: و چون شعيب عليه السلام اصرار آنان بر كفر و تصميمشان بر دين پدرانشان و عدم تأثير پندواندريز را در آنان ديد، از آنان مأيوس شد و آنان را تهديد شديد كرد، بايد گفت در برخي از اوقات انبياء از تأثير كلام خود مأيوس ميشدند، بناءً در خطاب به قوم گفت: اي قوم! بر راه و روش ظالمانه و جفاكارانه كفر و تكذيب خود عمل كنيد و به زودي فرجام و نتيجه عمل و كار تانرا خواهيد ديد، يعني اينكه شما بر كفر و عداوت خود پايدار بمانيد، من هم بر اسلام و شكيبايي پايدار مي مانم. اگر از هدايت مردم مأيوس شديد، بر مواضع خود استقامت كنيد. در ضمن قابل يادآوري است: در لحظاتي كه موعظه كارساز نيست، بايد از شيوه تهديد را در پيش گيريد. و جواب تهديد را بايد با تهديد داد. طوري كه در آيه مبارك آمده است: «سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ»: بعداً خواهيد ديد چه كسي به عذاب ذلت بار گرفتار ميشود؟ «وَمَنْ هُوَ كاذِبٌ» و خواهيد فهميد دروغگو كيست؟ آيا من عذاب شونده خواهم بود يا شما؟ آيا من در دعوت و پيام خويش دروغگو بوده ام، (مردم، حضرت شعيب را دروغگو مي پنداشتند) يا شما در انكار و استكبار و سخنان باطلتان؟

«وَأَرْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ (93)»: پس شما منتظر عذاب باشيد و من نيز منتظر پيروزي و اقتداري هستم كه پروردگارم به من وعده داده است.

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿٩٤﴾

و هنگامی امر ما (به هلاکت قوم) آمد، شعيب و کسانی را که با او ايمان آورده بودند، با رحمتی از سوی خود نجات دادیم، و کسانی را که [به آیات ما] ظلم کردند، فریاد مرگبار فرا گرفت، و در خانه هایشان از پا در آمدند [و جمعی بی جان گشتند] (و مردند). (۹۴)

تفسیر:

«وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا»: در اين هيچ جای شکی نيست كه: قهر الهی بر ظالمان، دير و زود نازل ميگردد. بعد از اينكه زمان فرمان ما مبني بر نابودی قوم شعيب رسيد، او به عنایت و رعایتی از جانب خود، شعيب و مؤمنان همراهش را نجات داد. و در اين هيچ جای شکی نيست كه: خداوند متعال، ناجی و پشتيبان اهل ايمان است.

«وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ»: سرانجام ظلم و ظالم، نابودی است. همان بود كه فریاد مرگبار، كفر و رزان به الله واحد را فروگرفت؛ امام قرطبي گفته است: جبريل بر آنان بانگ برآورد كه روح از بدنشان خارج شده و قالب ته كردند. (تفسیر قرطبي ۹۲/۲). بايد يادآور شد كه صاعقه های آسمان تصادفی نيستند، بلكه به فرمان الهی در وقت معين و تعيين شده اش نازل می شود.

«فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (94)»: در نتيجه از شدت آن فریاد به زانو در آمده و پس از آنكه نيرومند بودند و از پا در آمدند، به گونه ای كه هيچ جنبنده و جنبشی در آنان نبود. به زانو درآمدن برای انسان مانند به زانو نشستن برای شتر است.

مفسران می نویسند كه عذاب الهی بر آنان به قدری سريع و عظيم بود كه توان بيرون آمدن از خانه های خود را نداشتند.

«دیارهم»: (ظاهراً عذاب در شب نازل شده است) و واقعیت امر همین است که: قهر الهی چنان به سرعت میرسد که هرگونه قدرت فرار را از ظالمین میگیرد. ابن کثیر فرموده است: در اینجا «صیحه» و در سوره‌ی اعراف «رجفه» و در سوره‌ی شعرا «عذاب یوم الظله» را ذکر کرده است که تمام اینها در رابطه با یک ملت آمده است؛ چون در روز عذاب شان تمام انتقام‌ها و مجازات‌ها بر آنان تحقق یافت و هر یک به مناسبتی ذکر شده است. (مختصر ۲/۲۳۱).

كَأَنَّ لَمْ يَعْزُوا فِيهَا إِلَّا بُعْدًا لِمَدِينٍ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ ﴿٩٥﴾

گویا در آن قریه (قبلا) سکونت نکرده بودند، آگاه باش، دوری باد بر اهل مدین، همان طوری که ثمود دور افتادند. (۹۵)

تفسیر:

«كَأَنَّ لَمْ يَعْزُوا فِيهَا»: گویی قوم شعیب پس از هلاک خود هرگز قبل از آن زندگی نکرده و روزگاری طولانی از زمان را در وطن خویش برخوردار نبوده‌اند. به یاد داشته باشید که از قهر و غضب الهی که یک بار نازل گردد، راه فراری وجود ندارد. که پروردگار با عظمت همه‌ای ما را از آن در امان داشته باشد.

«أَلَا بُعْدًا لِمَدِينٍ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ (95)»: امام طبری گفته است: یعنی آگاه باشید! خداوند قوم مدین را از رحمت خود دور کند! همچنان که قبل از آنان قوم ثمود را از رحمت خود دور نمود و عذاب خود را بر آنان نازل کرد. (تفسیر طبری ۹/۱۲).

مختصری در مورد دعوت حضرت شعیب علیه السلام:

1- بصورت عموم دعوت شعیب، علیه السلام را دو بخش تشکیل میداد:
اول: اصلاح عقیده

دوم: اصلاح و نظم زندگی اجتماعی.

2- شعیب (ع) به یکبار دعوت کردن به سوی یکتاپرستی اکتفا نمی کرد؛ بلکه چندین بار در مورد ادای حقوق مردم و رعایت کیل و وزن و وفا کردن به اجرای تمام و کمال آن بارها سخن می گفت؛ زیرا کاستن حق مردم، موجب غرور و عقل از سر پریدن، نازپروری و حرص و آز فراوان است و معمولاً بسیاری از مردم بر نیروی مادی و ثروت و سرمایه تکیه می زند و راه خیر و سعادت خود را در مال اندوزی آن هم تباه کردن حقوق دیگران به شیوه‌های گوناگون از دست می دهند.

3- خرید و فروش و اخلاق باید بر اصلی ثابت و بنیادین تکیه کند که به انگیزه‌های گذرا و به عوامل ناپایدار وابسته نباشد. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی)
خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (96 الی 109) زاویه‌ای از قصه‌ی موسی با فرعون، پند گرفتن از داستانها، ملل ستمکار پیشین در دنیا به بحث گرفته میشود.

قصه و داستان موسی با فرعون هفتمین قصه و آخرین قصه‌ی در این سوره مبارکه میباشد. باید گفت که داستان موسی و فرعون در تعدادی از سوره‌های قرآن عظیم الشان به بیان گرفته شده است که از آن جمله میتوان از: سوره‌های [اعراف/۱۰۳ تا ۱۰۵]، [طه/۴۸ تا ۵۵]، [شعراء/۱۷ تا ۲۸]، [قصص/۳۸]، [غافر/۳۶ و ۳۷]. نام برد.

تعداد آیاتی که در قرآن مجید درباره‌ی حضرت موسی علیه السلام و قوم بنی‌اسرائیل وارد شده، در مورد هیچ پیامبر و امت دیگری نیامده است، بیش از یکصد و سی مرتبه و در

بیش از سی سوره نام از آن برده شده است که خلاصه‌ترین آنها در این سوره است. نهایت و سرانجام این قصه به رهایی موسی(ع) و مؤمنان همراه او و غرق شدن فرعون و مهتران و سران قومش پایان یافت.

آیه های 100 الی 109 نیز هشدار و اندرزی است که پس از قصه‌ی نوح و ابراهیم تا موسی علیهم السلام آمده اند. «ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ...» و این که: انسان از این آیات شیوه‌ی استدلال می آموزد تا چگونه به جواب پردازد. این آیات دل شنونده را نرم میکند و تمام اعضای بدنش را برای یاد الله آماده می گرداند، و سپس به پاداش نیاکان و کیفر بدان می پردازد و بر درستی و راستی پیامبران می افزاید.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٩٦﴾

آن گاه موسی عمران را با آیات (معجزات) خود و با دلیل ظاهر کننده حق فرستادیم. (۹۶) تفسیر:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (96)»: و به راستی خداوند متعال موسی علیه السلام را با ادله روشن، حجت‌هایی آشکار و برهان‌های تابان و حدانیت خود به سوی فرعون فرستاد؛ برهان‌هایی که هر کس با قلبی بیدار و بینشی باز در آنها تأمل میکرد به باور توحیدی میرسید. به قولی مراد از «آیات»، معجزات نه‌گانه‌ای است که در سوره «اسراء» بیان گردیده است و مراد از «سلطان»، معجزه تبدیل شدن عصا به اژدهاست. کلمه‌ی «سُلْطَانٍ»، به معنای سلطه است. گاهی به سلطه‌ی ظاهری گفته می شود و گاهی در سلطه‌ی منطقی و استدلالی بکار می رود.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَتْهُمُ الظُّلُمَاتُ أَنفُسَهُمْ ۖ وَاتَّبَعُوهُ أَعْمَىٰ ۖ فَتَبِعُوهُ أَكْثَرُ ﴿٩٧﴾

به سوی فرعون و اشراف و سران [قوم] او، ولی سران از امر فرعون پیروی کردند، در حالیکه فرمان فرعون راهنمای به سوی سعادت و خوشبختی نبود. (۹۷)

تفسیر:

«إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَتْهُمُ الظُّلُمَاتُ أَنفُسَهُمْ ۖ وَاتَّبَعُوهُ أَعْمَىٰ ۖ فَتَبِعُوهُ أَكْثَرُ (97)»: بلی الله متعال موسی را به سوی فرعون و اشراف قومش فرستاد. «فَاتَّبَعُوهُ أَكْثَرُ»: و قوم فرعون از فرمان فرعون اطاعت کرده و خدا را نافرمان شدند.

«وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ (97)» در حالیکه پیروی از وی هیچ ارمانی از رشد و هدایت را برای‌شان به همراه نداشت، یعنی اصلاً در فرمان وی رشد و صوابی وجود نداشت بلکه فرمان وی یکسره گمراهی و اغواگری و عناد بود.

باید یاد آور شد که: از مهم‌ترین فلسفه‌ی بعثت انبیاء علیهم السلام، طاغوت زدایی، آزادی و رهایی انسان‌ها از قید بندگی دیگران را تشکیل می دهد.

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأُورَدَهُمُ النَّارَ ۖ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ ﴿٩٨﴾

[فرعون] روز قیامت پیشاپیش قومش می رود، پس آنان را وارد آتش دوزخ خواهد ساخت. و دوزخ چه بدجای وارد شدن است برای واردان. (۹۸)

تفسیر:

«يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: فرعون در روز قیامت پیشاپیش قومش میرود و آنان را به آتش وارد میسازد یعنی: فرعون در سبقت‌گرفتن به سوی آتش دوزخ پیشاهنگ قوم خویش مییابد، همچنان که در دنیا جلودار آنان در کفر بود و از او پیروی می‌کردند.

مفسران می نویسند: کسانی که در دنیا جلودار و امام مردمند، در آخرت نیز پیشگام به سوی

بهشت یا جهنم خواهند بود.

زعیم و پیشوای نور (یعنی پیشوای عادل)، مردم را به طرف نور (بهشت)، و پیشوای وزعیم نار (ظالم)، مردم را به سمت نار (جهنم)، هدایت خواهد کرد. «فَأُورِدَهُمُ النَّارَ»: آنها را به آتش دوزخ وارد می‌کند.

«وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ» (98) «وہ کہ دوزخ چہ ورودگاہ بدی برای آنان چہ راہی نامیمون است.

وَأَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بئسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ ﴿٩٩﴾

آنها در این جهان و روز قیامت از رحمت خدا دور خواهند بود و چه بد عطائی به آنها داده میشود. (۹۹)

تفسیر:

نباید فراموش کرد کسیکه دنبال‌رو فرعون‌ها و طاغوت‌ها می‌شود، مطمئن باشد که در دنیا و آخرت بد نامی و نفرین او را دنبال خواهد کرد.

«وَأَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً»: الله تعالی آنان را در دنیا چنان لعنت کرده که بعد از هلاک نمودن‌شان به وسیله غرق، آن لعنت بدی‌شان پیوست.

«وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ»: به علاوه با وارد کردن‌شان به دوزخ همراه با خشم خدای جبار، برای آنها لعنت و نفرین دیگری است. پس لعنت در دنیا و آخرت همیشه بدرقه راه و گریبانگیر حالشان است. «بئسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ» (99): پس چه بد است غرق و لعنت و خشم و عذاب که پشت سر هم بدرقه‌شان میشود به طوری که هر عذابی بر آنان می‌آید، عذاب دیگری پشت‌سر آن است و هر مصیبت بر آنان نازل می‌شود، به تعقیب آن مصیبت دیگری را به دنبال دارد.

خواننده محترم!

تکرار یک داستان در قرآن، با شیوه‌های گوناگون، برای مناسبت‌های متعدد، تأثیر گذاردن در روان‌های مختلف و اشاره به اهداف متنوع است که چند نمونه‌ی آن این است:

1- خبر دادن از تاریخ برخی از ملل پیشین و آموختن پرتوی از رویدادهای مهم غیبی که پیامبر خاتم و مسلمانان از آن بی‌خبر بودند. [یوسف / ۱۰۲] تا صدق گفتار و درستی رسالت پیامبر را نشان دهد. دیگر این که: این قرآن فقط گفتار کردگار است و بس. [فرقان/ ۴ تا ۶].

2- آگاه کردن مردم از آن همه جد و جهد پیامبران دلسوز، در راه نشر دین و دعوت مردم به سوی حق و گفتگوی بسیار جدی با ملت خود. [همین/ ۱۲۰].

3- همه‌ی پیامبران در اصول دین، متفق‌اند و در مسیر فراخواندن اقوام خود به سوی یکتاپرستی، ایمان به معاد و پاداش و کیفر همدیگر را تأیید می‌کنند. [یوسف / ۱۱۱].

بعد از این که خداوند متعال بعضی از قصه‌های پیامبران و عذاب و نابودی امت‌های آنان را به بیان گرفت، در اینجا به اهداف این داستان‌ها بر امت‌های پیشین و اینکه چرا این ملت‌ها به عذاب زودرس و قبل از موعد گرفتار شدند اشاره می‌نماید. و نیز بیان میکند که این عذاب و عقاب‌ها در راستای تأیید و یاری نمودن اولیا و پیامبران صورت گرفته است. همچنان در این آیات از روز قیامت یادآوری بعمل آمده است که: در آن انسان‌ها به دو گروه تقسیم میشوند: گروهی سعید و نیکبخت و گروهی شقی و بدبخت. سوره با دستور صبر و شکیبایی به پیامبر صلی الله علیه وسلم در مقابل اذیت و آزار مشرکین و توکل و

تکیه بر خدای زنده و پایدار، خاتمه می‌یابد.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْفُرَى نَفْصُهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ ﴿١٠٠﴾

این از خبرهای شهرها و آبادی هاست که ما برای توحکایت می‌کنیم، که بعضی (هنوز) برپا هستند و بعضی (مانند کشت درو شده) اند از بیخ کنده شده‌اند. (۱۰۰)

تفسیر:

داستان‌های قرآنی، صادق‌ترین و صحیح‌ترین قصه‌هاست، زیرا گوینده‌ی آنها پروردگار با عظمت است. طوری که در آیه مبارکه میخوانیم: «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْفُرَى نَفْصُهُ عَلَيْكَ» ای پیامبر! این داستان‌هایی که از اخبار ساکنان شهرهای و اماکن تخریب شده به سبب کفر و تکذیب پیامبران به دیار نیستی فرستادیم، بر تو وحی و حکایت می‌کنیم، و تو را از آن با خبر و مطلع می‌سازیم.

واقعیت امر هم همین است که: تاریخ نوح، هود، صالح، لوط، شعیب و موسی علیهم السلام، از بخش مهم تاریخ بشری بشمار می‌رود که اطلاع دهی آن به پیامبر صلی الله علیه اسلام مهم و تسلی بخش می‌باشد.

«مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ (100)» و برخی از همین اماکن و شهرها چنان شهرهایی است که هنوز پاره‌ای از آثار و نمادهای آنها پا برجاست، ولی و ساکنانش را نابود کرده‌ایم، ولی بعضی دیگر آثارشان تماماً برباد شده، آبادی آنها به کلی ویران گشته و دیگر هیچ اثری از آنها مشهود نمی‌باشد. و مانند زراعت درو شده از بیخ و بن برکنده شده‌اند و اثری از آنها باقی نمانده است.

قابل توجه و دقت است که: الله متعال در این آیه، نوع اول از آن شهرها را به کشتزاری تشبیه کرد که بر ساقه خویشتن ایستاده است و نوع دوم را به کشتزاری که درو شده است، تشبیه نموده است.

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ ﴿١٠١﴾

[بدان که] ما بر آنان ظلم نکردیم، ولی آنان بر خویشتن ظلم ورزیدند، پس هنگامی که عذاب پروردگارت فرارسید، معبودانی که به جای الله میپرستیدند، چیزی [از عذاب را] از آنان دفع نکردند، و به آنان جز خسارت و هلاکت نیفزودند. (۱۰۱)

تفسیر:

«وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ»: و ما آنان را از روی ظلم و ستم و بدون گناه مجازات و نابود نکردیم بلکه آنها به سبب کفر و معاصی به خود ظلم کردند و مستحق عذاب و عقاب الله شدند. باید گفت تنبیه و جزای ظالم، ظلم نیست، بلکه در ذات خویش عین عدالت می‌باشد. از جانب دیگر سرنوشت انسان، در گرو اعمال و کردار خود اوست.

«فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ»: به یاد داشته باشید که بجز از الله متعال؛ هیچکس و هیچ نیروی در جهان وجود ندارد که، منجی انسان باشد، طوری که دیده شد که: بتان شان نه از آنان دفاعی کرده توانستند و نه آنان را از عذاب الهی در هنگام نازل شدن این عذاب نجات دادند. واضح است که در برابر اراده‌ی الهی، هیچکس و هیچ چیز را تاب مقاومت نیست.

«لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ»: «پس چون فرمان پروردگارت» یعنی: عذاب آنها فرا رسید.

«وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ(101)»: وآن خدایان جز زیان و خسران و نابودی چیزی بر آنان نیفزودند. یعنی: بتانی که آنها عبادت می‌کردند، جز هلاکت و زیان بر آنها نیفزودند درحالی‌که آنها بر این باور بودند که بتان در به چنگ آوردن منافع، یاریشان می‌رسانند.

وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ﴿١٠٢﴾

و چنین است مؤاخذه کردن پروردگارت، وقتی شهرهایی را عذاب دهد در حالی‌که اهل آن ستمگر باشند، زیرا عذاب الله دردناک و سخت است. (۱۰۲)

تفسیر:

امت‌های ظالم و ستمگر، در معرض قهر الهی قرار دارند، قهر و لطف خداوند، بر طبق يك سنت پایدار و قانون جاوید است، نه براساس يك امر دفعی و تصادفی. طوریکه درآیه مبارکه میفرماید: «وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ»: و همانگونه که خداوند متعال شهرهای ستمگر سابق را نابود ساخت، همچنان هر شهر دیگری را که ساکنانشان در کفر و تکذیب با مردم شهرهای پیشین شباهت داشته باشند، گرفتار میسازد. «إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ (102)»: قهر الهی را نباید ساده و ناچیز بشماریم، باید بدانیم و آگاه باشیم که: نابودسازی الله تعالی سخت دردناک، مضمحل‌کننده و در هم کوبنده است. آلوسی گفته است: این آیه مبارکه متضمن تهدید و اذار آشکار برای هر ظالم و ستمکاری است. (روح المعانی ۱۳۷/۱۲).

بناءً ما نباید به مهلت اعطا شده الله متعال مغرور شویم. چنان‌که بخاری و مسلم از ابو موسی اشعری (رض) روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «همانا خدای سبحان به ظالم مهلت می‌دهد تا این‌که چون او را گرفت، دیگر رهپیش نمی‌کند»، سپس این آیه را تلاوت کردند: «وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ».

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَن خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ ﴿١٠٣﴾

یقیناً در این (داستانها) دلیل (عبرت) است برای کسی که از عذاب آخرت می‌ترسد، آن روز، روزیست که مردم برای آن جمع کرده می‌شوند و آن روز روزیست که همه مردم در آن حاضر کرده می‌شوند. (۱۰۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آیة»: نشانه قدرت و مشیت خدا. حجت و برهان آشکار بر اجراء قوانین و سنن خدا درباره آفریدگانش. عبرت و پند. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل)

تفسیر:

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَن خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ»: «قطعاً در این» یادآوری‌ها و در این قصه‌ها و داستان‌ها «آیتی است» یعنی: عبرت و اندرزی است «برای کسیکه از عذاب آخرت می‌ترسد» زیرا فقط آنانند که از عبرتها درس گرفته و از موعظه‌ها پند میگیرند. و در این هیچ جای شکی نیست: آن‌عه از کسانی‌که به آخرت ایمان دارند، داستان‌های حقیقی قرآن را سرمشق خویش قرار میدهند.

ترس و خوف از روز قیامت (گرچه از روی یقین نباشد، بلکه براساس احتمال خطر باشد) هم سبب عبرت گرفتن میشود. «ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ» در آن روز تمام خلائق برای محاسبه و دریافت پاداش و مجازات جمع می‌شوند.

بناءً اجتماع و حضور مردم در روز قیامت، یک امری اجباری است، نه اختیاری. طوریکه در آیه متبرکه «مَجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ» آمده نه «یوم یجمع الناس».

«وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ (103)»: «وآن روز، روزی است که جملگی در آن حاضر کرده می شوند» یعنی: اهل محشر جملگی اعم از فرشتگان، پیامبران و خلائق انس، جن، پرنندگان، جانوران و جنبندگان در آن احضار میشوند. ابن عباس (رض) گفته است: نیک و بد در آن حاضر می شوند. (تفسیر قرطبی ۹/۹۶).

وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ ﴿۱۰۴﴾

و ما آن روز (قیامت) را به تأخیر نمی اندازیم، مگر تا مدت شمرده شده و معین. (۱۰۴) **تفسیر:**

باید گفت که: زمان برپایی قیامت و به پایان رسیدن دنیا، از پیش مشخص و معین شده است. خداوند متعال روز قیامت را جز بدین خاطر به تأخیر نمی اندازد که برای آن وقت معینی را مقدر کرده است؛ چنان وقتی که در آن کمی و فزونی نیست و به زودی در همان لحظه ای که الله متعال مقدر و فیصله کرده است، روی خواهد داد.

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ ﴿۱۰۵﴾

آن روز که (قیامت) فرا رسد هیچکس جز به اذن او سخن نمی گوید گروهی از آن ها شقاوت مندند و گروهی سعادت مند (گروهی بدبختند و گروهی نیکبخت). (۱۰۵).

تفسیر:

«يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ»: وقتی روز قیامت فرا میرسد در آن روز ترس و خوفناک بر همه حاکم میشود، هیچکس لب به سخن نمی گشاید، در باب حجت یا شفاعتی «جز به اذن وی» در سخن گفتن به این حجت یا شفاعت زیرا کار در آن روز تنها از آن الله تبارک و تعالی است و هیچ شفاعتگری نیست مگر بعد از اذن و اجازه وی. این بدین معنی است که: در روز قیامت سکوت بر همه ی انسانها حکم فرماست، مگر آن عده اشخاصیکه اجازه ی تکلم را داشته باشند.

«فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ (105)»: حاضر شدگان در جایگاه دو دسته میباشند: گروهی اهل شقاوت و بدبختی و گروهی نیکبخت و سعادت مند هستند.

سرانجام بعضی از مردم به علت اعمال بد خود تیره بخت و رهسپار عذاب اند و بعضی هم به خاطر اعمال خوب خود، نیکبخت اند و دریابنده پاداش. همچنان طوریکه در آیات متبرکه آمده است: «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ». (گروهی در بهشت و گروهی در آتش سوزانند).

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ﴿۱۰۶﴾

و اما کسانی که بدبخت شده اند پس در آتش دوزخ باشند، برای آنها در آنجا فریاد (نفس با آواز) و ناله (نفس بی آواز و پست) است. (۱۰۶).

تفسیر:

اما تیره بختان، آنان که حکم شقاوتشان قبلاً مقرر گشته است جایگاهشان آتشی زبانه کش است که در آن همیشه و برای ابد ماندگاراند و از شدت زجر و آزار، آه دردناک بر می آورند و به سختی نفس می کشند.

مفسران گفته اند: داد و فغان آنان در آتش دوزخ به عرعر الاغ تشبیه شده است. امام طبری در روایتش از قتاده گفته است: صدای ناله ی کافر در آتش مانند صدای الاغ است. اولش

زفیر و آخرش شهیق است. (تفسیر طبری ۱۱۷/۱۲).

«زفیر» و «شهیقی»:

زفیر: آه و ناله شخص گرفتار و بلا رسیده (بیرون آوردن نفس همراه با آواز و ناله سخت از اثر شدت درد سینه‌هایشان است).

زفیر در اصل، همان مقدمه عرعر خر است. و

شهیق: فریادهای سخت انسان غرق شده در بحر بلا و مصیبت و محنت است.

خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ (۱۰۷)

پیوسته تا زمانی که آسمانها و زمین وجود دارند، در آن هستند مگر آنچه پروردگارت بخواهد، که پروردگارت هر چه خواهد همان تواند کرد. (۱۰۷)

مگر آنگاه که خداوند متعال بخواهد کسانی از گناهکاران اهل توحید را - بعد از آنکه به سبب گناهان‌شان در آتش عذاب شده‌اند - از آن بیرون آورده؛ زیرا پروردگارت همان کند که خواهد، هرگاه که بخواهد و آنگونه که خواهد.

تشریح لغات و اصطلاحات:

کلمه‌ی «خُلُود» در مواردی که همراه با کلمه‌ی «أبد» آمده باشد، مثل: «خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا» (نساء، 169 و جن، 23)، به معنای همیشگی و جاودانگی است، نه به معنای مدّت طولانی. در این آیه مبارکه اگر چه خلود تا زمان برقرار بودن آسمان‌ها و زمین بیان شده است و قرآن مدّت زمان استقرار آنها را تعیین فرموده (ابراهیم، 48 و انبیاء، 104)، لیکن باز به معنای ابدیت و همیشگی است، زیرا که «ما دامت السّماوات» در زبان و ادبیات عرب، کنایه‌ای است که برای ابدیت و جاودانگی آورده میشود، اگر چه آسمان‌ها ابدی نیستند.

تفسیر:

«خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»: تا زمانیکه آسمان‌ها و زمین پابرجاست و پایدار است آنها در دوزخ ماندگاراند؛ نه عذاب‌شان قطع میشود، نه به پایان می‌رسد نه سبک ساخته می‌شود و نه از آن بیرون می‌آیند.

امام طبری مینویسد: عرب وقتی بخواهند همیشگی بودن چیزی را بیان کنند میگویند: چنین چیزی همانند آسمان و زمین دایمی و پایدار است. پس خداوند متعال مطابق عرف و عادت خودشان آنان را مورد خطاب قرار داده است.

ابن زید گفته است: یعنی تا وقتی که آسمان آسمان است و زمین زمین است، برای همیشه در آن خواهند ماند. (تفسیر طبری ۱۱۷/۱۲).

امام زمخشری در باره این معنی این آیه مبارکه می‌نویسد: این آیه دومعنی دارد:

اول، این که منظور از آن آسمان‌ها و زمین آخرت است، که آن دایمی ابدی است.

دوم، این که به معنی ابدیت و نفی انقطاع است. (تفسیر کشاف ۴۳/۲). «إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ» مگر آنگاه که الله متعال بخواهد استثناء شامل حال اهل توحید میشود؛ (این نظر طبری است و یکی از ده نظری است که مفسران در معنی «استثناء» آورده‌اند. به تفسیر قرطبی ۹۹/۹ مراجعه فرماید).

چون لفظ «شَقُوا» شامل حال کفار و گناهکاران میشود. لذا الله متعال مؤمنان گناهکار را از آن شقاوت و بدبختی ابدی که اهل شقاوت در آن به سر میبرند استثناء کرده است؛ چون مؤمنان گناهکار سرانجام در آتش دوزخ پاک شده و آنگاه با شفاعت سید المرسلین از آن

بیرون می روند و خدا آنها را به بهشت می برد. و به آنان گفته میشود: «طَبَّتُمْ فَأَدْخَلُوهَا خَالِدِينَ».

«إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ(107)»: «مگر آنچه پروردگارت بخواهد» از واپس افگندن گروهی از آنان از همراهی با این قافله ابدی؛ به سبب وجود چیزی از ایمان در دل هایشان. به قولی: مراد از این استثنا، گنهکاران مؤمن اند که از دوزخ بیرون آورده میشوند «زیرا پروردگار تو همان کند» در دنیا و آخرت «که خواهد».

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: مفسران در این امر که مراد از این استثنا کیست، بر چندین قول اختلاف نظر دارند؛ ابن جریر طبری بسیاری از این اقوال را نقل کرده و سپس از میان آنها این قول را انتخاب نموده است: «استثنا، به گنهکارانی از اهل توحید بر می گردد که خدای ارحم الراحمین آنها را به سبب شفاعت شفاعتگران از دوزخ بیرون می آورد، سپس «رحمت» وی در می رسد و کسانی را که هرگز عمل خیری انجام نداده اما روزی از روزگاران، کلمه (لا إله إلا الله) را بر زبان شان جاری کرده اند، از دوزخ بیرون می آورد چنان که احادیث صحیح از رسول گرامی اسلام (ص) مبین این امر است و بعد از آن، در دوزخ جز کسیکه جاودانه بودن در آن بر وی ثابت و مؤکد شده است، باقی نمی ماند». و این قولی است که بسیاری از علمای متقدم و متأخر بر آنند. از حضرت عمر (رض) روایت شده است که فرمود: «اگر اهل دوزخ به اندازه ریگهای بیابان هم در دوزخ بمانند، قطعاً برای شان روزی خواهد بود که در آن از دوزخ بیرون آورده میشوند» والله اعلم.

وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ ﴿١٠٨﴾

اما نیک بختان [که به توفیق و رحمت الله سعادت یافته اند] تا آسمان ها و زمین پابرجاست، در بهشت جاودانه اند مگر آنچه را مشیت پروردگارت اقتضا کرده، [بهشت] عطایی قطع ناشدنی و بی پایان است. (۱۰۸)

تفسیر:

«وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ» در این آیه مبارکه از حال گروه دوم یعنی «اهل سعادت» کسانی که نیکبخت شده اند بحث بعمل آمده است طوری که می فرماید: جایگاه شان در بوستان های پر ناز و نعمت در جوار پروردگاری است کریم که تا آسمان ها و زمین برجاست در آن جاودانند. یعنی هرگز از آن خارج نمی گردند. تا زمانی که آسمان ها و زمین پایدار بمانند آنها هم در بهشت خواهند ماند. یا تا آسمان و زمین بهشت باقی است مطابق خواست خدا در آن می مانند. یعنی خدا می خواهد آنان برای همیشه در بهشت باقی بمانند.

باید یادآور شد که: عامل شقاوت و بدبختی انسان ها، در اختیار، خواست و دست خود انسان بوده، ولی سعادت آنها با توفیق الهی است. لذا برای شقاوت جمله «شَقُوا» و برای سعادت، عبارت «سَعَدُوا» بکار رفته است.

«عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ (108)» «این بخششی غیر منقطع است» یعنی: تا بی نهایت پیوسته و بادوام است و هرگز گسستنی و بریدنی نیست.

خواننده محترم!

گرچه دست الهی در هر کاری باز است، حتی برای بیرون کردن اهل بهشت از بهشت، «إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ» اما با توجه به فراز آخر این آیه «عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ» و وعده هایی که

در آیات دیگر داده شده، این کار را انجام نخواهد داد و وقتی کسی وارد بهشت شد، برای همیشه در آنجا خواهد ماند.

ابن کثیر میفرماید: «الله متعال بعد از استثنای فوق و ذکر مشیت، این جمله را آورد تا کسی گمان نکند که بهشت را بر بهشتیان انقطاع و گسستی است بلکه ماندگار بودن همیشگی آنها در آن، امری حتمی و برگشت ناپذیر است.»

فَلَا تَكُ فِي مَرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هُوَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوقِفُوهُمْ نَصِيبُهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ (۱۰۹)

پس [ای محمد!] درباره ی خدایان باطلی که مشرکان می پرستند، در تردید مباش. آنان، همان چیزهایی را می پرستند که نیاکانشان در گذشته میپرستیدند. ما نصیب [عذاب] آنان را بی کم و کاست خواهیم داد. (۱۰۹)

تفسیر:

«فَلَا تَكُ فِي مَرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هُوَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ» پس ای پیامبر! «پس در باره آنچه که این گروه می پرستند، در شبهه مباش» یعنی: در بطلان آنچه که مشرکان از بتان می پرستند، هیچ شک و تردیدی نداشته باش، بتانی که نه به رساندن سودی قادرند و نه به دفع زیانی. «ما يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ» آنان بدون دلیل و برهان از پدران جاهل خویش در پرستش بتان تبعیت و تقلید می کنند.

بدین وسیله خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم را تسلی داده و به او وعده میدهد که از آنها انتقام میگیرد؛ زیرا حال آنان مانند حال گمراهان و تکذیب کنندگان پیشین است. مگر ندیدی که چه بلایی به سرپیشینیان آنها آمد و چنین مصیبتی نیز بر آنان نازل خواهد شد؟ (بنقل از تفسیر صفوة النفاسیر)

«وَإِنَّا لَمُوقِفُوهُمْ نَصِيبُهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ (109)»: «و البته ما بهره آنها را» از عذاب «تمام و ناکاسته خواهیم داد» چنان که به تمام و کمال به پدرانشان دادیم، به طوری که هیچ چیز از عذابشان کاسته نمی شود. به قولی: مراد بهره آنان از خیر و شر است. البته این عبارت متضمن تسلیت و دلجویی از رسول الله صلی الله علیه وسلم و مؤمنان نیز هست. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی خیر و شر مقرر شده را به آنها عطا می کنیم. (تفسیر طبری ۱۲/۱۲۲).

نگاهی موجز به این آیات:

تکرار یک داستان در قرآن، با شیوه های گوناگون، برای مناسبت های متعدد، تأثیر گذاردن در روان های مختلف و اشاره به اهداف متنوع است که چند نمونه ی آن این است:

1- خبر دادن از تاریخ برخی از ملل پیشین و آموختن پرتوی از رویدادهای مهم غیبی که پیامبر خاتم و مسلمانان از آن بی خبر بودند. [یوسف آیه 102] تا صدق گفتار و درستی رسالت پیامبر را نشان دهد. دیگر این که: این قرآن فقط گفتار کردگار است و بس. (فرقان آیات 4 الی 6).

2- آگاه کردن مردم از آن همه جد و جهد پیامبران دلسوز، در راه نشر دین و دعوت مردم به سوی حق و گفتگوی بسیار جدی با ملت خود. (آیه 120 همین سوره).

3- همه ی پیامبران در اصول دین، متفق اند و در مسیر فراخواندن اقوام خود به سوی یکتاپرستی، ایمان به معاد و پاداش و کیفر همدیگر را تأیید میکنند. [یوسف آیه 111].

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (110 الی 111) یادآوری در مورد سرانجام اختلاف در تورات به بحث گرفته

میشود.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ﴿١١٠﴾

و البته ما به موسی کتاب تورات دادیم، پس در آن اختلاف کردند، و اگر سخن پروردگارت از پیش بر این نرفته بود حتماً در میان آنان فیصله می‌شد و آنان سخت در شک و تردیدند. (۱۱۰)

تفسیر:

در هیچ دوره‌ای از دوران تاریخ، ادیان ابراهیمی تمام افراد یک مجتمع، هم عقیده نبوده‌اند. و در خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید از اختلاف مردم در دین و ایمان آوردن بعضی و کفر عده‌ای دیگر، ناراحت، متأثر و نگران نباشیم که این حادثه‌ی چیزی جدیدی نیست. طوریکه می‌فرماید: **وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ**: «و در حقیقت ما به موسی کتاب» تورات را **«دادیم پس در آن»** یعنی: در مورد آن و در تفصیل احکام آن **«اختلاف واقع شد»** به شکل که گروهی به آن ایمان آوردند و گروهی دیگر عمل به بعضی از آن را ترک نمودند.

با در نظر داشت اینکه در آیاتی از قرآن عظیم الشان، تورات، کتاب نور خوانده شده، (مائده، 44 و انعام، 91). ولی متأسفانه باز هم مردم در آن نور هم اختلاف کرده‌اند. امام طبری می‌فرماید: خدای متعال به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد تکذیب او به وسیله‌ی مشرکین قومش می‌گوید: ای محمد! از تکذیب آنها افسرده خاطر مشو؛ چون همان‌طور که به تو قرآن دادیم، تورات را هم به موسی دادیم. در آن کتاب اختلاف پیدا شد، بعضی آن را تکذیب کرده و جمعی مانند قوم تو آن را پذیرفتند. (تفسیر طبری ۱۲/۱۲۳).

«وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ»: اگر از قبل حکم و وعده حق تعالی به تأخیر عذاب آنها تا روز قیامت نمی‌رفت به سبب مصلحتی که در این تأخیر دانسته است یقیناً در میان قومت یا در میان قوم موسی علیه السلام حکم و قضاوت می‌شد و در نتیجه محقان به پاداش و باطل پرستان به عذاب روبرو می‌شدند.

«وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (110)»: **«و بی‌گمان آنان درباره آن»** یعنی: درباره عذاب، یا درباره تورات **«در شکی قوی‌اند»** پس در این باطل خویش یقین ذهنی و آرامش قلبی ندارند.

به این اصل باید اشاره بعمل آورد که مهلت دادن به اختلاف کنندگان در کتاب آسمانی، از سنت‌های الهی است.

وَإِنْ كُلًّا لَمَّا لِيُؤْفِقِيَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١١﴾

و یقیناً پروردگارت [جزای] اعمال همه آنان را [در قیامت] کامل و بدون کم و کاست می‌دهد و او به آنچه می‌کنند آگاه است. (۱۱۱)

«وَإِنْ كُلًّا لَمَّا لِيُؤْفِقِيَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ»: قطعاً الله متعال جزای نتیجه اعمال هر یک از امت‌ها را به تمام و کمال به آنان خواهد داد. در جهان بینی الهی، هیچ عملی بدون جواب و

پاداش باقی نمی ماند.

یعنی اینکه هر یک از این امت‌های مختلفی را که داستان‌های شان را بر پیامبرش صلی الله علیه وسلم حکایت گردیده (اعم از نیکوکاران و بدکاران) به تمام و کمال خواهد داد، تا مؤمنان به پاداش آنچه کرده‌اند دست یافته و کفار نیز، جزای اعمال‌شان را دریابند. البته متذکر باید شد که: در پاداش یا سزای الهی، هیچگونه کم و کاستی وجود ندارد. «إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (111)»: الله متعال به اعمال صغیر و کبیر آنها آگاه است، جزای کامل الله متعال، بر اساس آگاهی کامل او از اعمال مردم است و هیچ حرکت و عملی از وی پنهان نیست که در مقابل آن آنها را مجازات می‌کند. خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (112 الی 115) مجموعه از حاصل آن چه در این سوره گذشت، به بیان گرفته میشود.

فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۲)

پس همان گونه که دستور یافته ای استقامت کن و (نیز) کسی که همراه تو توبه کرده (وروی به الله آورده است باید چنین کند) و (از راه راست) سرکشی مکنید، بی‌گمان او به آنچه می‌کنید بیناست. (۱۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَأَسْتَقِمَّ»: پس پایداری کن، ایستادگی کن، ثابت قدم باش، پایدار بمان.
«وَمَنْ تَابَ مَعَكَ»: آنانکه از شرک و کفر توبه کرده و با تو ایمان آورده اند.
«وَلَا تَطْغَوْا» (طغی، طغو): سرپیچی مکنید، از حد اعتدال و میانه مگذرید. در وظائف و تکالیف مقرره افراط و تفریط مکنید و زیاده و نقصان روا مدارید.
یادآوری: استقامت و پایداری در عقاید و در اعمال در جهت تبلیغ وحی و تبیین شرایع الهی آن گونه که نازل گشته است و قیام و اقدام به انجام وظایف و عبادات بدون زیاده روی و کوتاهی، سبب خوشبختی است و استقامت به معنای واقعی آن، بس سنگین است؛ از این رو پیامبر میفرماید: «شبیئتني سورة هود». یعنی سوره هود مرا پیر کرد (تفسیر فرقان)

تفسیر:

«فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتُ»: استقامت کن در راه تبلیغ و ارشاد، استقامت کن در طریق مبارزه و پیکار استقامت کن در انجام وظائف الهی و پیاده کردن تعلیمات قرآن. ولی این استقامت نه به خاطر خوشایند این و آن باشد و نه از روی تظاهر و ریا، و نه برای کسب عنوان قهرمانی و نه برای بدست آوردن مقام و ثروت و کسب موفقیت و قدرت، بلکه تنها به خاطر فرمان الله متعال و آن گونه که به تو دستور داده شده است باید باشد. اما این دستور تنها مربوط به تو نیست، هم تو باید استقامت کنی «و همچنین کسانی که از کفر و شرک توبه کرده و ایمان آورده‌اند نیز ثابت قدم باشند. و باید استقامت کنند (وَمَنْ تَابَ مَعَكَ). استقامتی خالی از افراط و تفریط، و زیاده و نقصان.

باید گفت که: رجوع و بازگشت به الله متعال، بهای سنگینی را می‌طلبد و آن، استقامت و پایداری در راه مستقیم است «وَلَا تَطْغَوْا» خدای متعال را در چهار چوب شریعتش پیرستید و از مرزهای الله متعال تجاوز نکنید.

«وَلَا تَطْغَوْا»: «و طغیان نکنید» یعنی، استقامتی که در آن طغیان وجود نداشته باشد. «چرا که خداونی از اعمال شما آگاه است» «إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ و هیچ حرکت و سکون و

سخن و برنامه ای بر او مخفی نمی ماند.

سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ) در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» در تفسیر آیه: «فَاسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ»، می نویسد: همانگونه که فرمان یافته‌ای (در راه تبلیغ و ارشاد و مبارزه و پیکار و پیاده کردن تعلیمات قرآن) استقامت کن. پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر اس و شکوه این فرمان را به گونه‌ای احساس کرد که با اشاره بدین آیه فرمود: «(شیبتنی هود): سورة هود مرا پیر کرد....»

استقامتی که خواسته شده است به معنی اعتدال، و عبور در راستای راه بدون انحراف بدین سو و آن سو است. این چنین چیزی هم نیاز به بیداری و هوشیاری همیشگی، تدبّر و تفکر دائمی، بازبینی و بازنگری پیوسته مرزهای راه، و جلوگیری از انفعالات بشری است که کم و بیش رویکرد رایج میکند و به انحراف میکشاند... به همین جهت استقامت کاری است که پیوسته در هر حرکتی از حرکات زندگی ضرورت دارد. آنچه در اینجا شایان ذکر است و باید بدان توجه داشت این است که نهی بعد از امر به استقامت، نهی از قصور و کوتاهی در کار و تقصیر و تفریط نیست، بلکه نهی از زیاده‌روی و افراط و از حدّ گذشتن و طغیان و سرکشی است... این بدان جهت است که امر به استقامت و بیداری و هوشیاری و پرهیزگاری که به دنبال اجرای این فرمان در درون پیدا میشود، گاه به غلوّ و زیاده‌روی می انجامد، و این دین را از سادگی و آسانی خود به سختی و دشواری تبدیل میکند. خدا دین خود را آن چنان می‌خواهد که آن را بدان گونه نازل کرده است، و استقامت را در چیزی که بدان امر کرده است بدون افراط و غلوّ می‌خواهد، چه افراط و غلوّ این دین را از سرشت خود بیرون می‌برند، همانگونه که تفریط و تقصیر آن را از سرشت خود بیرون می‌برند. این هم نگرشی است که ارزش بسیار گرانبهائی دارد، و مایه آن می‌شود که مسلمانان بر راه راست بمانند، و نه به افراط و غلوّ بگرایند، و نه سستی و تنبلی کنند. «إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (۱۱۲) قطعاً خدا می‌بیند چیزی را که می‌کنید (پس مواظب پندار و گفتار و کردار خود باشید).

«بَصِيرٌ: بینا»: از «بصیرت: بینش» در اینجا مناسب می‌نماید. چرا که در اینجا بصیرت و بینش و خوب و نیکو درک و فهم کردن و سنجیدن فرمانروا است... بنابر این همان گونه که فرمان یافته‌ای ای پیغمبر استقامت کن همراه با کسانی که با تو به سوی خدا برگشته‌اند. مفسر تفسیر المسیر در تفسیر آیه مبارکه: «إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (112)» مینویسد: زیرا او به اعمال‌تان بیناست و آن را برای تان بر می‌شمارد؛ او بر اعمال‌تان آگاه است و هیچ امر پنهانی بر وی مخفی نمی‌ماند. فرموده حق تعالی: «فَاسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ» الهام بخش یکجا ساختن علم نافع با عمل صالح، فعل مشروع همراه با ترک ممنوع، پایبندی و استقامت بر جاده و پرهیز از بدعت و مخالفت است. بناءً این شیوه بیانی، بلیغ‌ترین شیوه می‌باشد. (بنقل از تفسیر المیسر تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

مفسر «تفسیر أنوار القرآن» می‌نویسد: پیام این آیه و موضوع آن بسیار سخت و سنگین است زیرا جز نفس‌های زکیه و روان‌های تطهیر شده، هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند آن گونه که الله متعال بدان دستور داده استقامت و پایداری کند «و طغیان نکنید» طغیان: تجاوز از حد است. یعنی: با ارتکاب معاصی از حد در نگذرید «همانا او به آنچه می‌کنید بیناست» پس شما را مطابق استحقاقتان پاداش می‌دهد زیرا او نه از چیزی غافل است و نه چیزی بر وی پنهان می‌ماند.

ابن عباس (رض) میفرماید: «آیه‌ای دشوارتر و سخت‌تر از این آیه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل نشده است»، از این جهت فرمودند: «سورة هود و اخوات آن (یعنی واقعه، مرسلات، عم یتسائلون و اذالشمس کورت) مرا پیر ساخت».

درس حاصله از آیه مبارکه:

باید پیامبر و مؤمنان پیروش، راه پایداری و استقامت در عقیده، کردار نیکو و اخلاق پسندیده را بدون کم و زیاد در بر گیرند. پایداری سبب ایمان به خدای یکتا در ذات و صفات، ایمان به رازها و نهانیهای عالم دیگر، فرشتگان و غیره است. پایداری از درجه‌ی بالایی برخوردار است، همان گونه که خداوند متعال به موسی و هارون دستور میدهد: پایداری بمانید، دعایتان پذیرفته شد و راه نادانان را در پیش مگیرید. [یونس / ۸۹]. پاداش پایداری، مطمئن شدن از سوی خدا به وسیله‌ی فرشتگان است که در قیامت غم و اندوهی نخواهند داشت و نوید بهشت می دهند: [فصلت / ۳۰].

این آیه به ما می فهماند که پیروی از «نصوص شرعی» بدون دخل و تصرف و انحراف و بدون تقلید و عمل به رأی فاسد و نادرست، بر هر مسلمانی واجب است و هر کس از راه و روش «سلف صالح» پا فراتر نهد، منحرف و گمراه خواهد شد و باید فوراً برای رهایی خود از این راه ناصواب به قرآن و سنت باز گردد. [نساء / ۵۹] و از بیراهه حذر کند تا نابود نشود و در پناه حق بماند. قطعاً دعوت به سوی پایداری در دین، سرپیچی و طغیان را از آدمی می گیرد و به راه راست هدایتش می نماید. [شوری / ۱۵]. هیچ گاه نباید انسان با ایمان بر ستمگر بی باور تکیه کند، بر گفتارش اعتماد ورزد، در پی او روان شود و برایش تعظیم کرنش کند. ستمگر، بی یار و یاور است و هر کس به او امیدوار باشد، زیان می بیند. [بقره / ۲۷۰]، [حج / ۷۱]، [فاطر / ۳۷]. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بهاء الدین حسینی).

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فْتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ ﴿١١٣﴾

و به سوی ظالمان (مشرکان) گرایش پیدا نکنید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید، و جز الله دوست و کارسازى ندارید، باز نصرت داده نمیشوید. (۱۱۳)

تفسیر:

«وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فْتَمَسَّكُمُ النَّارُ»: و به هیچ کافر و ظالمی متمایل نشوید تا با وی محبت و موالات به ورزید؛ که در آن صورت آتش جهنم شما را می سوزاند، به سبب گرایش و تمایلتان به ستمگران.

مفسر تفسیر انوار القرآن مینویسد: تمایلی که از آن نهی به عمل آمده، راضی بودن به حال و وضعی است که ظالمان بر آن قرار دارند، یا نیکو جلوه دادن و آراستن روش ظالمان در نزد دیگران و مشارکت با آنان در چیزی از این گونه اعمال است، اما آمیزش و معاشرت با ظالمان برای دفع زیان و جلب منفعت عاجلی، شامل حکم تمایل و گرایش به آنان نیست.

مفسر ابوالخطاب سدوسی بصری، معروف به قتاده بن دعامة (۶۱ - ۱۱۷ق)، میفرماید: «معنی آیه این است که به شرک برنگردید که در آن صورت آتش دوزخ به شما می رسد». شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی. مفسر تفسیر البیضاوی (انوار التنزیل و اسرار التأویل) میفرماید: رکون یعنی تمایل اندک؛ یعنی کوچکترین تمایل به آنها نداشته باشید تا آتش شما

را فرا نگیرد. وقتی تمایل ناچیز به ستمکار چنین سرانجامی در بر داشته باشد، تمایل کامل به ستمکاران باید چگونه باشد؟! (تفسیر بیضاوی ۲۵۸).

«وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ(113)»: قبل از همه باید گفت: به جای تمسک به ظالم، به الله باید توکل و پناه ببریم طوری که در آیه مبارکه میفرماید: هیچ کس نیست عذاب خدا را از شما دفع کند و احدی را نمی‌یابید که شما را در آن بلا و مصیبت یاری دهد. یعنی: هنگامی که آتش دوزخ به شما رسید، دیگر کسی وجود ندارد که شما را یاری داده و از آن نجات دهد، بنابر این جلب کننده نفع و دفع کننده زیان فقط ذات پروردگار است.

امام قرطبی میفرماید: آیه بر لزوم ترک و دوری جستن از اهل کفر و معصیت دلالت دارد؛ چون رفاقت آنها کفر و معصیت است؛ زیرا هم صحبتی جز بر مبنای محبت تحقق پذیر نیست. اما رفاقت ستمگر به طریق تقیه از این نهی مستثنی می باشد؛ چون حالت ناچاری دارد. (تفسیر قرطبی ۱۰۸/۹).

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ ﴿١١٤﴾

و در دو طرف روز (بامداد و مغرب) نماز را برپا دار و در ساعتی از شب، چون نیکی‌ها بدی‌ها را محو میسازند، این (قرآن) پندی است برای پند پذیران. (۱۱۴)

تفسیر:

باید یادآور شد که: نماز، قوت قلب مؤمنان است. چون در آیات گذشته، فرمان به استقامت و عدم اعتماد به ظالمان مطرح شد و این امور نیاز به روحیه‌ی بالا دارد، لذا در این آیه، الله متعال امر به تقویت روح با اهرم نماز میفرماید. «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ» و نماز را به کامل‌ترین وجه و با تمام ارکان در اول و آخر روز یعنی در صبح و شام و در ساعتی از شب برپا دار، یعنی نماز را باید با شرایط و آداب کامل بجای آورد. در کلمه‌ی «اقامه»، معنای کمال و تمام نهفته است.

منظور نماز صبح و عصر است که در دو طرف روز قرار دارند. (این نظر حسن و قتاده است. و امام طبری معتقد است که این نمازها عبارتند از نماز صبح و عصر. این نظر از ابن عباس(رض) نیز روایت شده است.)

«وَوَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ»: و در ساعات اول شب که به روز نزدیک است نماز را بر پای دار؛ یعنی مغرب و عشاء.

«إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ»: ملاحظه مینمایم که: اعمال انسان در یکدیگر تأثیر دارند طوری که میفرماید: بیگمان عمل به خوبی‌ها، بدی‌ها را جبران می‌کند و رأس تمام خوبی‌ها، نمازهای پنجگانه است.

در حدیث آمده است: «نمازهای پنجگانه گناهانی را که در فواصل آنها روی می دهد از میان می برند به شرطی که انسان مرتکب گناهان کبیره نشود».

مفسران گفته‌اند: منظور از حسنات نمازهای پنجگانه است. و برای اثبات ادعای خود به سبب نزول آیه استدلال کرده‌اند، البته این نظر جمهور است، اما قول اظهر آن است که منظور از آن عموم حسنات است.

ابن کثیر نیز این مطلب را تأیید کرده آنجا که میگوید: همان‌طور که در حدیث آمده است، اعمال نیک گناهان قبلی را از بین می برد. همچنان که در حدیث شریف به روایت ابوبکر

صدیق (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «ما من مسلم یذنب ذنباً فیتوضأ ویصلی رکعتین إلا غفر له: هیچ مسلمانی نیست که گناهی مرتکب شود سپس وضوء گیرد و دو رکعت نماز بگزارد مگر این که بر وی بخشوده میشود». مختصر ۲/۲۳۵).

همچنین آن حضرت صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «الصلوات الخمس والجمعة إلى الجمعة و رمضان إلى رمضان مکفرات لما بینهن ما اجتنبت الكبائر» نمازهای پنجگانه و جمعه تا جمعه و رمضان تا رمضان، کفاره گناهایی است که در میان آنهاست، به شرط آن که از ارتکاب گناهان کبیره اجتناب شده باشد». همچنین آن حضرت صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «اتق الله حيث كنت، وأتبع السيئة الحسنة تمحها و خالق الناس بخلق حسن». «هر کجا که هستی، از الله متعال بترس و گناه را با نیکی و ثواب دنبال کن که آن را از بین می برد و با مردم به خلقی نیکو رفتار کن». «ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ(114)»: این بیان یعنی پایداری و استقامت بر اقامه‌ی نماز و مداومت بر آن، برای پند پذیران موعظه‌ای و برای عبرت جویان، مایه عبرتی است.

اما شروط توبه راستین چهار چیز است:

- 1- دست کشیدن از گناه.
 - 2- پشیمانی از آن.
 - 3- تصمیم به عدم بازگشت به آن در آینده.
 - 4- انجام دادن عمل صالحی که به از بین بردن اثر گناه کمک کند.
- امام ترمذی در سبب نزول این آیه از ابو یسر (رض) روایت میکند که فرمود: زنی نزد آمد تا از من خرمایی بخرد پس به او گفتم: در خانه بهتر از این را دارم. و چون به خانه آمد، او را بوسیدم. آنگاه پشیمان شده نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتم و حکایت را به ایشان باز گفتم. فرمودند: با زن مجاهدی که در راه الله به جهاد رفته، در غیابش این گونه عمل کردی؟ آیا آن مجاهد را با چنین عملی پشتیبانی کردی؟! پس از آن، لحظاتی دراز درنگ کردند، آنگاه این آیه نازل شد.

کمک گرفتن از نماز:

کمک گرفتن از نماز واجب و بردباری است؛ همان گونه آیه‌ی ۱۵۳ سوره بقره میفرماید: «ای مؤمنان؛ از بردباری و ادای نماز کمک بگیرید؛ چون خدا با بردباران است. خداوند در این آیه ها به طور خاص در این توصیه ی عمومی از نماز نام برده؛ زیرا نماز سرچشمه‌ی عبادات و منشأ تغذیه و تقویت ایمان و یار و پشتیبان سایر کردارهای انسانی است که واجب است انسان عاقل ورشید، آن را به شیوه‌ی درست هر روز در اوقات پنجگانه که آیات بدان اشاره دارند، بر پا دارد. دوطرف روز؛ یعنی نماز صبح و عصر که طبع نماز نیمروز هم در وسط این دو قرار دارد. مجاهد و محمد بن کعب قرظی می گویند: طرف اول روز، صبح و طرف دوم آن ظهر و عصر است. ابن عطیه این رأی را اختیار کرده است. زلف (نخستین ساعات شب) نزد اکثر، نماز مغرب و عشاءست و شیخ حسن آن را به زلفتان تعبیر کرده، یعنی نماز مغرب و عشا. به روایتی «هما زلفنا اللیل» [وقت] نمازهای مغرب و عشا در ساعاتی نخستین شب است. این تعبیر، به لغت نزدیکتر خواهد بود.

در سوره‌ی طه آیه‌ی ۱۳۰ میفرماید: «... قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و من أناء الیل

فسبح و اطراف النهار..» قبل طلوع الشمس؛ یعنی، نماز سحرگاهان. قبل غروبها؛ یعنی، نماز عصر، آناء الیل؛ یعنی، نماز مغرب و عشاء، اطراف النهار؛ یعنی، نماز ظهر؛ چون ظهر در بین نیمه ی اول روز و نیمه ی دوم آن قرار دارد. با این توضیح، اطراف و حوالی روز به دو بخش تقسیم می شود؛ آنگاه که آفتاب به وسط آسمان می رسد بخش اول روز پایان می یابد و چون به آخر روز (پس از غروب کردن) میرسد، قسمت دوم روز هم پایان میپذیرد. [طه / ۱۳۰].

در آیه ی ۱۷ و ۱۸ سوره ی روم میفرماید: «...حین تمسون و حین تصبحون وله الحمد... وعشیا وحین تظہرون»: تمسون: مابین ظهر تا مغرب، تصبحون: سحرگاهان، عشیا: شامگاهان، تظہرون: وقت ظهر، نیمروز [اسراء / ۷۸].

الحسنات، در آیه ی ۱۱۴ به روایت ابن مسعود و ابن عباس رضی الله عنهما، همان نمازهای پنجگانه است. ابن عباس (رض) اضافه میکند که: به نماز، «باقیات صالحات» هم گفته می شود. پس نماز، بزرگترین عبادات و کفاره ی گناهان است. شأن نزول آیه 114:

613- بخاری و مسلم از ابن مسعود (رض) (روایت کرده اند: مردی زنی را بوسید، پس نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و عمل خود را به اطلاع او رساند. آنگاه پاک بی همتا و اَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ را نازل کرد. آن مرد گفت: آیا مخاطب این آیه تنها منم؟ پیامبر گفت: این آیه برای تمام امت من نازل شده است. (صحیح است، بخاری 526 و 4687، مسلم 2763، ابوداود 4468، ترمذی 3112 و 3114، ابن ماجه 1398، ابن حبان 1728 تا 1730، طبری 18681 تا 18689، واحدی در «وسیط» 2 / 594 از چند طریق از ابن مسعود (رض) روایت کرده اند.

614- ترمذی و غیره از ابویسر (روایت کرده اند: زنی برای خرید خرما نزد آمد. به او گفتم: در خانه خرما ی نیکوتر از این دارم، پس با من به خانه ام آمد. دست خود را دراز کردم و او را بوسیدم. سپس نزد پیامبر آمدم و عمل خود را به اطلاع پیغمبر رساندم. گفت: در غیاب رزمندة راة خدا با خانواده اش چنین رفتار کردی و دیر زمانی خاموش ماند، تا الله غفار و مهربان آیه و اَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ (114) را نازل کرد. (حسن است، ترمذی 3115، نسائی 268، طبری 18697 و 18698 روایت کرده اند. ترمذی میگوید: «این حدیث حسن صحیح است و کعب و دیگران قیس بن ربیع را ضعیف شمرده اند».

وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۱۵)

و صبر پیشه کن که همانا (صبر عمل نیک است و) الله ثواب نیکوکاران را ضایع نمی کند. (۱۱۵).

و بر طاعت حق تعالی، بر مقدرات دردآلود وی و از نافرمانی هایش که حرام است، صبر پیشه کن؛ زیرا او پاداش کسانی را که با عمل به اوامر، پرهیز از نواهی و رضا به مقدرات، نیکوکاری پیشه کرده اند ضایع نمی سازد. و بیگمان پیروی از هدایت، نثار محبت و جلوگیری از اذیت، از مصادیق روشن نیکوکاری است.

«وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (115)»: ای محمد! و بر طاعت حق تعالی، بر مقدرات دردآلود وی و از نافرمانی هایش که حرام است، صبر پیشه کن؛ زیرا او پاداش

کسانی را که با عمل به اوامر، پرهیز از نواهی و رضا به مقدرات، نیکوکاری پیشه کرده‌اند ضایع نمیسازد. و بیگمان پیروی از هدایت، نثار محبت و جلوگیری از اذیت، از مصادیق روشن نیکوکاری است.

این تعبیر اشاره بدان دارد که «محسنین: نیکوکاران» کسانی هستند که این اوامر و نواهی را به معرض اجرا گذاشته باشند.

خوانندگان محترم!

در آیات (116 الی 123) در مورد سبب نابودی ملت‌های پیشین، فایده‌ی عملی سرگذشت پیامبران و پایان سوره میباشد.

فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿١١٦﴾

چرا در قرون (و اقوام) قبل از شما دانشمندان صاحب قدرتی نبودند که از فساد در روی زمین جلوگیری کنند، مگر اندکی از آنها که نجاتشان دادیم و آنها که ظلم می‌کردند از خوشگذرانی و تلذذ پیروی کردند و گناهکار بودند (و نابود شدند). (۱۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْقُرُون»: جمع قَرْن، مردمان یک عصر و زمان. مراد ملت‌های پیشین است.

تفسیر:

«فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ»: پس چرا در بین ملت‌های قبل از شما انسان‌های با فضل و خرد و جماعتی نیکو نبودند که باطل پرستان و کفرپیشه‌گان را از عمل‌شان باز داشته و ستمگران را از ستم منع کند؟

ملاحظه می‌داریم که: در همه‌ی زمان‌ها، انسان‌های بی‌تفاوت نسبت به مفساد اجتماعی، محکوم و مورد قرار گرفته‌اند. از جمله «أُولُو بَقِيَّةٍ» چنین افاده می‌شود که: بیشترین مسئولیت در نهی از منکر، بر عهده‌ی صاحبان علم و قدرت بوده است.

«إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ اسْتِثْنَاءً»: منقطع است؛ یعنی جز اندک افرادی که از فساد نهی کردند و در نتیجه نجات یافتند.

با تأسف باید گفت که در هر جامعه‌ای، انسان‌های مصلح و دلسوز در اقلیت قرار دارند. رمز سقوط امت‌های پیشین، همانا بی‌تفاوتی و ترك نهی از منکر بوده است.

در البحر آمده است: «لولا» در آیه برای تحضیض است و متضمن مفهوم تأسف و تألم میباشد، مانند گفته‌ی «یا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ» منظور تأسف خوردن به حال ملت‌هایی است که راه هدایت را در پیش نگرفتند، همانند قوم نوح و عاد و ثمود که ذکرشان رفت. (البحر ۲۷۱/۵).

«وَ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ»: «و کسانی که ستم کردند، به دنبال ناز و نعمتی که در آن بودند، رفتند» یعنی: ناز پروردگان تنعم و سرمستان باده رفاه و عشرت، این ناز و نعمت را بر مشغول شدن به اعمال آخرت ترجیح دادند و عمر خویش را در شهوات و خواهش‌های فانی غرق کردند: وَكَانُوا مُجْرِمِينَ (116) «و آنان مجرم بودند» یعنی: چون از شهوات خویش پیروی کردند لذا با این کار، مجرم و تبهکار بودند.

در حدیث شریف آمده است: «هنگامی که مردم منکر را دیدند ولی آن را تغییر ندادند، نزدیک است که خداوند همه آنانرا به عذاب خویش فروگیرد».

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ ﴿١١٧﴾

و پروردگار تو هرگز بر آن نبوده است که شهرها را به ظلم هلاک سازد، در حالیکه اهل

آن مصلح (و نیکوکار) باشند. (۱۱۷)

تفسیر:

«وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهِلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ (117)»: ای پیامبر! و خداوند متعال سنت خویش در نابود کردن مردم شهرها را بیان داشته و میفرماید: «و هرگز پروردگار تو بر آن نبوده است که شهرها را به ستم هلاک کند در حالی که مردمانش اصلاحگر باشند». یعنی پروردگارت هرگز بر آن نبوده است تا شهری از شهرها را نابود کرده، یا امتی از امتها را در حالیکه اهل آن در زمین، اصلاحگر و از فساد و ستم پرهیزنده‌اند - ویران سازد بلکه آنها را به علت ظلمشان نابود می‌گرداند.

دکتر عایض بن عبدالله القرني مفسر «تفسیر المیسر» مینویسد: بناءً به قولی معنی آیه چنین است: الله متعال بر آن نیست که چنانچه مردم در میان خود با عدالت و حقشناسی همدیگر، در مسیر اصلاحگری روان باشند؛ تنها به علت شرکشان نابودشان سازد. بنابراین قول، عدالت و اصلاحگری ایشان را از عذاب دنیا باز داشته و سبب به تأخیر افتادن عذاب شرکشان در آخرت می‌شود.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: پس الله متعال آنها را به مجرد شک و شرکشان هلاک نمی‌سازد تا آنکه فساد در زمین را با شک و شرک ضمیمه نکنند و این از فرط رحمت خداوند متعال و سهل‌گیری وی در حقوق خویش است، از این جهت، فقها در هنگام تزام حقوق، حقوق العباد را بر حقوق الله مقدم ساخته‌اند.

سپس به بیان حکمت اختلاف پرداخته می‌فرماید:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿١١٨﴾

اگر پروردگارت میخواست یقیناً تمام مردم را [از روی اجبار، در مسیر هدایت] امت واحدی قرار می‌داد، [ولی نخواست به همین سبب] همواره [در امر دین] در اختلاف اند. (۱۱۸).

تفسیر:

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً»: اگر الله متعال می‌خواست تمام بشر را مؤمن و هدایت شده به دین اسلام بار می‌آورد، اما بر مبنای حکمت خویش چنان نکرد. و یا اینکه اگر الله متعال میخواست همه‌ای بشر را یک امت و یک جماعت بر قلبی واحد و دینی واحدی قرار می‌داد، طوری که همه بر حق استوار و پایدار می‌بوده و در آن اختلاف نمی‌کردند و همه بر دین اسلام گرد آمده و ادیان دیگر را رها می‌کردند. لیکن او به خاطر حکمت بزرگی این امر را نخواست.

«وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (118)»: «و همیشه در اختلافند» یعنی: پیوسته مردم در اختلافند؛ برخی از انسانها راه حق را در پیش گرفته‌اند، و برخی از آنان به راه باطل روان‌اند، برخی کافرند و برخی مؤمن. و یا معنی آیه این است: مردم پیوسته به سبب پیروی از هوی و هوس و سرکشی و استکبارشان در حق اختلاف می‌کنند.

إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لِأَمْلَانِ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١١٩﴾

مگر کسانی که پروردگارت به آنان رحم کرده و به همین سبب آنان را آفریده است. و فرمان حتمی پروردگارت تحقق یافت که همانا دوزخ را از همه جن و انس [که راه کفر و عناد را برگزیدند] پر خواهم کرد. (۱۱۹)

تفسیر:

دکتر عایض بن عبدالله القرني مفسر «تفسیر المیسر» در تفسیر آیه مبارکه مینویسد: لیکن کسانی که خداوند متعال به وسیله ایمان و پیروی از پیامبران علیهم السلام برای شان رحم کرده است، با یکدیگر اختلاف نمی‌کنند؛ زیرا همه ایشان بر دین اسلام و توحید خالص الله تعالی قرار دارند.

البته اراده حق تعالی بر آن رفته است که خلق را مختلف بیافریند به طوری که جمعی از ایشان نیکوکار و جمعی بدکار، گروهی نیکبخت و جمعی تیره‌بخت، عده‌ای صالح و دیگرانی فسادپیشه و طالع باشند و هر گروه هم به همان راهی رهرو ساخته می‌شود که برای آن آفریده شده است تا حکمت‌ها، وعده‌ها و هشدارهای الهی و آنچه که در بهشت برای شایستگان و در دوزخ برای کافران آماده ساخته است، تحقق یابد. بناءً با هدایت نمودن اولیا و دوستانش، بهشتش را پر می‌سازد و با گمراه‌سازی دشمنانش، دوزخش را پر می‌گرداند. «وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ»: لام برای عاقبت است. یعنی آنان را آفرید تا در نهایت اختلاف بین دو گروه شقی و سعید به وجود بیاید.

ابن جریر طبری به نقل از امام مالک در تفسیر: «وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» می‌گوید: به خاطر این که در قالب «شقی» و «سعید» با هم اختلاف داشته باشند آنها را خلق کرد تا گروهی راهی بهشت شوند و گروهی از آتش دوزخ سر درآورند. (تفسیر طبری ۱۲/۱۴۴).

در حدیث شریف آمده است: «خداوند متعال به بهشت فرمود: تو رحمت منی پس به وسیله تو بر هر که بخواهم رحم می‌کنم و به دوزخ فرمود: تو عذاب منی پس به وسیله تو هر که را بخواهم عذاب می‌کنم و بر من است پر ساختن هر یک از شما».

وَ كَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقِّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢٠﴾

ما از هر يك از سرگذشتهای انبیاء را برای تو باز گو کردیم تا قلبت آرام (و اراده ات قوی) گردد و در این (اخبار و سرگذشتها) حق و موعظه و تذکر برای مؤمنان آمده است. (۱۲۰)

تفسیر:

«وَ كَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ»: بیان قصه‌ها و سرگذشت انبیاء علیهم السلام شیوه، اساس و بنیاد تربیتی دارد و کلمه و نکته‌ای از آن بی دلیل نمی‌باشد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است که: محمد! از اخبار پیامبران پیشین آن عبرت‌ها، اندرزها و تجاربی را که برای لازم است بدان مجتهد می‌سازیم؛ تا قلبت در رویارویی با بحران‌ها نیرومند و در برابر حوادث و بلاها استوار گردد.

به راستی که در این سوره و حکمت‌ها و اسراری که در خود جای داده است، بلیغ‌ترین موعظه‌ها و بزرگ‌ترین عبرت‌ها به تو رسیده و حقی که بر آن قرار داری، به روشنی بیان شده است؛ در این سوره نصیحتی برای تو آمده است که تو را به سوی خیررهنمایی نموده و از شر برحذر می‌دارد.

واقعیت امر همین است که: بهترین داستان به داستان گفته می‌شود که مایه‌ی آرامش خاطر انسان گردد. داستان‌های ذکر شده در قرآن عظیم الشان دارای حقیقتی بلیغی بوده که با نوعی برهان و دلیل قابل قبول همراه می‌باشد.

«وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (120)»: قصه‌های قرآنی «و موعظه و تذکری برای مؤمنان

است» که مؤمنان آگاه از آن پند میگیرند و کسی از ایشان که در آن تفکر کند، به وسیله آن متذکر و متنبه میشود.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: مؤمنان را از آن جهت به این امر مخصوص گردانید که فقط ایشان اهلیت و شایستگی پند گرفتن و توجه و تنبه به آیات قرآن را دارند.

این سوره دربرگیرنده موعظه‌ها، تذکرات و اندرزهای بسیاری در ضمن طرح داستان‌های پیامبران علیهم السلام با امت‌هایشان است؛ و روشن میسازد که چگونه آن پیامبران، دعوت امت‌هایشان به سوی الله متعال را مداوم و استمرار بخشیده و مجادله‌ها، مخاصمه‌ها، آزار و اذیت‌های اقوام‌شان را در این راه تحمل کرده‌اند. همچنین در این سوره، الله متعال کیفیت نجات دادن پیامبرانش و مؤمنان همراهشان را به تفصیل تمام بیان کرده و این امر را روشن کرده است که او چگونه ظالمان را نابود کرده و آنها را بعد از آنکه وجود عینی داشته‌اند، به آثار برجای مانده‌ای از یک ویرانه نابود شده، تبدیل کرده است.

مراد از بیان همه این درس‌ها و ماجراها، استوار ساختن قلب رسول گرامی صلی الله علیه وسلم در دعوت‌شان و تذکر دادن و توجیه اهل حق به سوی این حقیقت است که سرانجام نیک و عاقبت خوش و پیروزمندانه، در نهایت از آن ایشان است.

وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اَعْمَلُوا عَلٰی مَا كُنْتُمْ اِنَّا عَامِلُونَ ﴿١٢١﴾

و به کسانی که ایمان نمی‌آورند، بگو: به اندازه قدرتتان عمل کنید، و ما هم [بی تردید به وظایف الهی خود] عمل می‌کنیم. (۱۲۱)

باید گفت که: ابلاغ تهدید و بشارت، از جمله وظیفه‌ی انبیاست. انسان، آزاد است و انبیاء علیهم السلام نیز بر او اجبار و تحمیلی ندارند.

و کسیکه موعظه پذیر نیست و تذکر به حال او سودی و فایده ندارد، باید تهدید شود. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: ای پیامبر! و به کافرانی که یگانگی الله متعال را تکذیب میکنند بگو: به روش و شیوه‌ی خود همان شیوه‌ای از نبرد با الله متعال و پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم، بازداشتن از راهش و کفر ورزی به او و کتابش که قبلاً عمل می‌کردید باز هم عمل کنید؛ ما نیز قطعاً بر حال خویش از ایمان به الله متعال، پیروی از پیامبر، جهاد در راهش و نشر دین و برنامه اش عمل می‌کنیم.

وَانْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ ﴿١٢٢﴾

و شما منتظر (نتیجه اعمال خود) باشید و ما هم منتظریم. (۱۲۲)
تفسیر:

مطابق به وصول؛ در تبلیغ باید با هر کسی به تناسب عقل و فهم خود او باید سخن گفت، از جمله با اشخاص لجوج و عنود، باید با قهر و تهدید هدف خود را بیان کرد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: و شما سرانجام کار ما (از پیروزی و توفیق) را انتظار ببرید، ما نیز فرجام کار شما در رسوایی و هلاک شما را انتظار می‌بریم.

یعنی آنچه که بر شما از عذاب و عقوبت الله متعال فرود می‌آید هستیم. البته این انتظار به درازا نکشید زیرا دیری نگذشت که رسول الله صلی الله علیه وسلم و مؤمنان، شامل نصرت پروردگار متعال شدند و ستم و سلطه کافران از صحنه روزگار برافتاد. «إِنَّا مُنْتَظِرُونَ» همانا فرجامی نیکو در انتظار پیامبر و مؤمنان است.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٢٣﴾

و (دانستن) غیب آسمان‌ها و زمین خاص از الله است. و همه کارها به‌سوی او بازگردانده می‌شود، پس او را عبادت کن و بر او توکل کن. و پروردگارت از آنچه می‌کنید غافل نیست. (۱۲۳).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: آگاهی از راز آسمانها و زمین. یعنی اطلاع از غیب کائنات خاص خدا است و بس. «إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ»: کار و بار بدو حواله می‌گردد. کار بندگان برای حساب و کتاب در آخرت بدو برگشت داده می‌شود. متصرف در شؤون و گرداننده امور جهان او است. «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل

تفسیر:

«وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: علم غیب و آگاهی از اسرار جهان مخصوص الله متعال است. زمین و آسمان (تمام هستی)، علاوه بر ظاهر، دارای غیب و نهانی نیز هست. یعنی تنها الله یگانه است که به هرچه از دید و شنود بشر در آسمان‌ها و زمین نهان است، داناست و اطلاع دارد و تمام آن در قبضه قدرت او قرار دارد. این بدین معنی است که: زمین و آسمان (تمام هستی)، علاوه بر ظاهر، دارای غیب و نهانی نیز می‌باشد.

«وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ»: و تنها به‌سوی اوست که هر امری در آخرت برمیگردد؛ تا به آنچه می‌خواهد در آن حکم کند. لذا از نافرمان انتقام می‌گیرد و به مطیع پاداش می‌دهد.

در بیان این آیه مبارکه؛ تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم و تهدید انتقام از کفار نهفته است. «فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ»: هر کس که به الله متعال توکل کند، مورد لطف او قرار می‌گیرد. بنابراین پرستش را برای وی خالص گردان و کارت را فقط به وی بسپار و به غیر او تکیه مکن تا مفهوم «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» را در زندگی خویش محقق سازی. «وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ(123)»: پس در برابر اعمال خیر؛ به شما پاداش خیر و در برابر اعمال بد؛ به شما سزای بد خواهد داد.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «هوشیار کسی است که نفس خود را خوار کرده و برای بعد از مرگ عمل کند و ناتوان کسی است که به دنبال هواهای نفس خود رفته و بر خداوند جلّ جلاله آرزوها و تمناها ببندد».

بدین‌گونه است که سوره مبارکه «هود» با همان پیامی به پایان میرسد که با آن آغاز شده بود، یعنی: پیام توحید در عبادت و پیام توبه و انابت.

خوانندگان محترم!

سرانجام، چهار آیه پایانی سوره، تصویری از سرگذشت و قصص پیامبران و امت‌هایشان است که در دو مطلب خلاصه می‌شود؛

1- پایدار گردانیدن دل مبارک پیامبر بر امر پیامبری، شکیبایی در برابر اذیت و آزار دشمنان و برای بیان آنچه که حق است و پند و یاد آوری به ارمغان می‌آورد.

2- پایان سوره، فرمان به بندگی خدای هستی بخش است، همان‌گونه که در صدر سوره آمده. و اینکه: بر خدا توکل کردن و به دشمن اهمیت ندادن است.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة یوسف

جزء 12-13

سورة «یوسف» در مکه مکرمه نازل شده، دارای یک صد و یازده آیه و دوازده رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

علت نامگذاری این سوره به سوره «یوسف»، آیات از آیه چهار به بعد است که اغلب در باره زندگی و حیات حضرت یوسف علیه السلام را بحث می کند. قابل یادآوری است که در بیشتر سوره ها سرگذشت پیامبران به شیوه های گوناگون و اهداف متفاوت برای اهل بینش، تکرار شده، جز سرگذشت یوسف که فقط در همین سوره و بدون تکرار آمده است.

نام مبارک یوسف در این سوره 25 بار، در سوره های انعام آیه 84 یک بار و در سوره ی غافر (مؤمن) آیه 34 یک بار آمده است.

محتوای این سوره همگی به هم پیوسته و فرازهای گوناگون داستان، نوزده قسمت مرتبط، گویا و شیوا و عمیق و شورانگیز است.

این سوره داستان فوق العاده ی جوانی است که در میان بنی نوع خود از زیباترین صورت، کامل ترین نیروی جسمانی برخوردار و زنی صاحب مقام و منصب او را به بردگی خریده بود. آن زن عزیز مصر به نام «فوطیفار» [مراغی و منار] با او خلوت می گزیند، در برابرش خود را خوار و بی مقدار می کند، تلاش دارد به شوهرش خیانت ورزد و می خواهد یوسف جوان را آلوده دامن کند. هر چند عادت چنان است که زنان شکار مردان می شوند؛ اما در این جا آن زن مصری (زلیخا) بر خلاف عادت، با ترفندهای گوناگون تصمیم دارد، بهترین شکار را به دام اندازد، غافل از این که پشتیبان یوسف، ایمان راستین به الله آفریدگار جَلَّتْ عَظْمَتُهُ، است.

«سورة أحسن القصص»؛ جهت نامگذاری آن به «أحسن القصص: بهترین داستانها» آن است که مشتمل بر شیرین ترین و پیر عبرت ترین داستان به بیان گرفته می شود.

این سوره از سرگذشت تلخ و شیرین یوسف صدیق که نمونه ی کامل پاکی و عفت است، سخن میگوید. نخست از خواب دیدن و موقعیت او نزد پدر، دسیسه ی برادران، انداختنش در چاه کنعان و فروختنش در بازار مصر خبر میدهد، آن گاه به شرح حال او با ترفندهای زن عزیز مصر به نام «فوطیفار» [تفاسیر مراغی و منار] ماجرای زندان، برائت از اتهام، خواب دیدن پادشاه مصر و تعبیر آن، خشکسالی، رسیدنش به مقام وزارت دارایی، آمدن برادرانش به مصر و نگهداشتن بنیامین برادرش پیش خود و آوردن پدر و سایر اعضای خانواده اش از کنعان به مصر می پردازد.

سرانجام، عبرت گرفتن از صبر و شکیبایی از این قصص دل انگیز، اثبات رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم دلداری او و بشارت به آینده ی بهتر پس از آن همه رنج و محنت آن سان که یوسف از زندان به کاخ راه یافت و...

زمان نزول سوره یوسف:

موقعیت زمانی نزول این سوره، پس از آن همه سختی و بحران که پیامبر خاتم از قریش دید و پس از وفات همسر بزرگوارش، خدیجه و کاکایش ابوطالب، (سال 10 بعثت، سه سال قبل از هجرت به مدینه منوره و پنجاهمین سال عام الفیل) سوره یوسف، شرف نزول یافت. هر چند سوره مکی است؛ اما سبک آن آرام، لذت بخش، آراسته به انس و الفت و رحمت و لطف و روانی و سلاست و دور از تهدید و هشدار می باشد، آن سان که شأن بیشتر سوره های مکی است.

بنابر یکی از روایات، سبب نزول این سوره این بود که اصحاب رسول الله صلی الله علیه

وسلم گفتند: کاش سوره‌ای بر ما نازل شود که در آن امر و نهی و حدود و احکامی نباشد. پس این سوره نازل شد.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره «یوسف»:

طوری که در بالا هم متذکر شدیم تعداد آیات سوره «یوسف» به صدویازده آیه (111) و تعداد کلمات آن به هزار و هفت صد و هفتاد و شش کلمه (1776) و تعداد حروف آن به هفت هزار و هفتاد و شش حرف: (7766) میرسد. (التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم (الطبرانی)، جلد 4، صفحه 5) (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره یوسف، مختلف بوده که تفصیل این مبحث رامیتوانید در سوره «طور» همین تفسیر «تفسیر احمد» مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره «یوسف» با سوره ی قبلی:

چون الله سبحانه و تعالی سوره «هود» را به ذکر داستان های پیامبران مرسل پایان داد، سوره «یوسف» رابه بهترین نوع داستان گویی از همان داستان های پیامبران آغاز کرد. (ترجمه تفسیر مجمعالبیان، ج 12، ص 155).

معانی نام سوره:

نام یکی از پیامبران بزرگ الهی است.

یوسف:

یوسف علیه السلام فرزند یعقوب و نواسه اسحاق و فرزند سوم ابراهیم علیهم السلام می باشد.

شخصیت والای یوسف علیه السلام در جهان ماندگار و جاودانه و سحرگهان و شامگاهان در صحیفه‌ی هستی ورد زبان هاست، نجابت و اصل و گوهره، پاکدامنی و خویشنداری او در عنفوان جوانی، چون ستاره‌ی درخشان میتابد، نیروی ایمان و از دنیا گذشتن به خاطر آخرت و پاکدامنی اش، الگوی زنان و مردان است. البته این پاکدامنی جز به وسیله‌ی ایمان فعال و محکم و مواظبت از کیان شخصیت در نهان و آشکار ممکن نخواهد شد. یوسف، قهرمان پاکی، پارسایی و پرهیزگاری است که چون کوه در برابر زنی مقتدر و زیبا و هوسباز و دام گستر ایستادگی کرد و زندان را بر هوسبازی و کام گرفتن ترجیح داد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در وصف شخصیت یوسف و بیان نسب او میفرماید:

«الکریم ابن الکریم ابن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم».

از خصوصیت خاص سوره «یوسف»:

اینست که این سوره در تورات هم ذکر شده است.

سوره یوسف باحروف مقطعه (مقطعات) آغاز می یابد و از سوره رانیات است. رانیات سوره هایی هستند که با «الر» و طواسین سوره هایی هستند که با «طس» و «طسم» شروع شده اند. سوره های یونس، و هود، یوسف، ابراهیم و حجر را رانیات یا رآت می نامند.

ابن مردویه از انس (رض) روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند از رانیات تا طواسین را به جای انجیل به من عطا کرده است. (فتح القدیر، ج 2، ص 479).

سوره یوسف جزء سور مئین (صد آیه ای ها) است. ابن قتیبه (رض) میفرماید: سور مئین سوره هایی هستند که بعد از سور طوال آمده اند علت نامگذاری این سوره ها به «مئین» نزدیک بودن تعداد آیه های این سوره ها به عدد صد می باشد. (زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 4، ص 141) گفته شده این سوره ها عبارتند از «بنی اسرائیل، کهف، مریم، طه، انبیاء، حج و مؤمنون (دراسة حول القرآن الکریم، صفحه 37). برخی دیگر نیز سور مئین را سوره های «توبه، نحل، هود، یوسف، کهف، بنی اسرائیل، انبیاء، طه، مؤمنون، شعراء و صافات» ذکر کرده اند. (التمهید فی علوم القرآن، ج 1، ص 313).

در روایتی از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل شده که فرمود: خداوند هفت سوره طوال

را به جای تورات و سوره های مئین را به جای انجیل و سوره های مثنی را به جای زبور به من داد، و پروردگرم مرا با دادن سوره های مفصل فزونی بخشید. (جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 34).

قابل تذکر است که: سوره یوسف داستانی ترین سوره قرآن کریم می باشد که در هشتاد و هشت درصد آن تعلیمات زندگانی حضرت یوسف علیه السلام بیان شده است. و طوری که یاد آور شدیم: داستان این سوره از طولانی ترین و شیرین ترین داستان های قرآنی به شمار می آید.

نام دیگر این سوره:

احسن القصص:

مفسران می نویسند که: الله متعال این سوره را «احسن القصص: نیکوترین داستانها»، «آیات للسائلین: نشانه هایی برای پرسشگران»، «عبرة لاولی الالباب: عبرتی برای خردمندان» و «تصدیق کننده کتب آسمانی قبل از قرآن» نامیده است که این خود بیانگر شأن والا و اهمیت بالای این داستان می باشد.

چنانکه در این داستان از مواقف ابتلاء به سختی ها، ابتلاء به شهوات، ابتلا به قدرت و بیان عاقبت همه اینها، به زیبایی و رسایی ای که فقط شایسته شأن کلام معجز حق تعالی است، بحث به عمل آمده است.

تعبیر «احسن القصص» سوره یوسف:

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ»؛ (آیه: 3 یوسف) ما بهترین سرگذشت ها را از طریق این قرآن (که به تو وحی کردیم) بر تو بازگو می کنیم؛ و مسلماً پیش از این، از آن خبر نداشتی!

سوره یوسف یا سوره «أَحْسَنُ الْقِصَصِ»: بهترین داستانها» و در آن برای اولوالالباب (صاحبان مغز و اندیشه) عبرتها بیان کرده است.

سوره یوسف دوازدهمین سوره، از سوره های مکی قرآن کریم است و طوری که در فوق هم یادآور شدیم؛ پرداختن به داستان زندگی حضرت یوسف علیه السلام به عنوان بهترین داستانها، دلیل نام گذاری این سوره به «یوسف» است.

داستان یوسف تنها داستان در قرآن است که از آغاز تا پایان آن، به صورت مفصل در یک سوره بیان شده است و به جز چند آیه پایانی تمام آیات این سوره به داستان یوسف اختصاص دارد.

علت این که این سوره به احسن القصص مسمی شده، اینست که در این سوره قصه ها با بهترین اسلوب و با نظم عجیبی بیان شده و در آن بهترین نکته ها و حکمت ها و عبرت ها ذکر شده که در سوره های دیگر بیان نشده است.

داستان حضرت یوسف علیه السلام از جمله بهترین داستان های قرآنی به شمار می رود زیرا:

بهترین درس زندگی در آن تشریح و توضیح شده؛

حاکمیت اراده الله متعال را بر همه چیز؛

بحث در مورد سرنوشت شوم حسودان؛ (درین سوره منظور حسودی برادران یوسف علیه السلام)

ننگ بی عفتی همسر عزیز مصر و عظمت تقوای حضرت یوسف علیه السلام؛

تنهایی يك كودك كم سن و سال در قعر چاه و نجات از آن؛

و روزهای يك زندانی بی گناه را در سیاه چال زندان؛

تجلی نور امید از پس پرده های تاریك یأس و ناامیدی؛

عظمت يك حكومت وسیع و نجات از نقت و رسیدن به اوج عزت که نتیجه آگاهی و امانت است.

لحظاتی را که سرنوشت يك ملت با يك خواب پر معنی دگرگون می‌شود و درس های بزرگی دیگر و سایر موضوعات علمی و آموزنده.

سیمای سوره یوسف:

قبل از همه باید یادآور شد که: چنان چه گفته آمدیم نام حضرت یوسف، 27 مرتبه در قرآن عظیم الشان تذکر رفته، که 25 مرتبه آن در همین سوره است.

آیات این سوره، به هم پیوسته و در چند بخش جذاب و فشرده، داستان زندگی یوسف را از کودکی تا رسیدن او به مقام خزانه داری کشور مصر، عفت و پاکدامنی او، خنثی شدن توطئه های مختلف علیه او و جلوه هایی از قدرت الهی را مطرح می کند.

داستان حضرت یوسف علیه السلام فقط در همین سوره از قرآن آمده، در حالی که داستان پیامبران دیگر در سوره های متعدّد نقل شده است.

داستان حضرت آدم و نوح هر کدام در دوازده سوره، داستان حضرت ابراهیم در هجده (18) سوره، داستان حضرت صالح در یازده (11) سوره، داستان حضرت داوود در پنج (5) سوره، داستان حضرت هود و سلیمان هر کدام در چهار (4) سوره و داستان حضرت عیسی و زکریّا هر کدام در سه (3) سوره ذکر شده است.

داستان حضرت یوسف در تورات، سفر پیدایش از فصل 37 تا 50 نیز نقل شده است، اما در مقایسه با آنچه در قرآن آمده، به خوبی اصالت قرآن و تحریف تورات معلوم می‌گردد. قرآن عظیم الشان در داستان یوسف علیه السلام بیشتر به شخصیت خود او در گذر از کوران حوادث می پردازد، در حالی که در داستان پیامبران دیگر، بیشتر به سرنوشت مخالفان و لجاجت و هلاکت آنان اشاره نموده است.

نقش و تأثیرات داستان در تاریخ زندگی انسان:

1- تاریخ، آزمایشگاه مسایل گوناگون زندگانی بشر است. آن چه که انسان در ذهن خود از روی دلایل عقلی ترسیم می‌کند، در صفحه‌ی تاریخ و به شیوه‌ی داستان - به صورت عینی - می بیند.

2- داستان، جاذبه‌ی مخصوصی دارد و انسان از دوران کودکی تا زمان پیری و کهنسالی از این جاذبه‌ی ممتاز، متأثر و پند پذیر می شود و شاید پیش از عقل، احساس و مسایل حسی او را تحت تأثیر قرار دهد.

3- داستان برای همگان قابل درک و فهم است، از این رو قرآن در بیان این همه تاریخ و داستان، بهترین راه را از جهت تعلیم و تربیت طی کرده است.

شأن نزول سوره «یوسف»:

روایت شده است که یهود درباره‌ی یوسف و ماجرای او با برادرانش از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کردند، آنگاه سوره‌ی یوسف نازل شد.

زندگی نامه حضرت یعقوب علیه السلام:

مؤرخان در مورد زندگینامه وی می نویسند: یعقوب علیه السلام در سرزمین کنعان (فلسطین) چشم به جهان گشوده و در حمایت پدرش اسحاق بزرگ شد.

مادرش رفقه دختر بتوئیل پسر ناحور پسر آزر است که مؤرخان او را (تارح) می‌گفتند. ناحور برادر ابراهیم علیه السلام بود یعقوب پدر اسباط دوازدهگانه‌ی بنی اسرائیل است. نسب بنی اسرائیلیان به او می رسد.

یعقوب به (اسرائیل) موسوم بود. خداوند متعال میفرماید: «كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ جَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأَتُوا بِالتَّوْرَةِ» (آل عمران: 93). (همه‌ی غذاها بر بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه اسرائیل پیش از نزول تورات بر خود حرام کرده بود.)

نزد اهل تورات معروف است که خداوند او را اسرائیل نام نهاد و در زبان عبری به معنای روح الله است. مقصود این است که بدانیم اسرائیل نام یعقوب است. چنان‌که توضیح دادیم و قوم یهود به او نسبت داده می‌شوند.

مادرش (رفقه) به او دستور داد به نزد ربیبه اش (لابان) که در (فدان آرام) بخشی از سرزمین بابل عراق، زندگی میکرد، سفر کند و نزد او بماند. چون از برادرش (العیص) می ترسید که ضرر و صدمه‌ای بر او وارد کند. زیرا او را تهدید کرده بود. یعقوب به قصد دیدار دایه‌اش (پرستار) از فلسطین خارج شد، شب هنگام در جایی خوابید در خواب دید که ملائکه از آسمان فرود می‌آیند و دوباره صعود می‌کنند، خدا را در خواب دید که خطاب به او گفت: «من برکت را بر تو خواهم فرستاد و ذریه‌ی تو را فراوان خواهم کرد و این سرزمین را برای شما و نواسه‌های شما قرار خواهم داد». چون از خواب بیدار شد، خوشحال گشت و نذر کرد در جایی که این رؤیا را در آن دیده معبدی بنا کند. به سوی سنگی رفت و آن را نشانه کرد، تا در آینده آن را بشناسد. بعدها این مکان به بیت ایل یعنی بیت الله موسوم گردید. این مکان بیت المقدس کنونی است که بعدها یعقوب آن را بنا نهاد. بعد سفر خود را ادامه داد تا به سرزمین دایه‌اش عراق رسید. دایه‌اش دو دختر داشت به نام‌های «لینئه» (که «لیا» هم گفته میشد و دختر بزرگ بود) و «راحیل» که دختر کوچک بود. یعقوب دختر کوچک را که زیباتر بود خواستگاری کرد. دایه به شرط این‌که یعقوب هفت سال نزد او بماند و احتشام او را به چرا ببرد با ازدواج او با دخترش موافقت کرد. چون مدت زمان مقرر سپری شد، دایه طعمی درست کرد و مردم را دعوت نمود و شب دست دختر بزرگش لینه‌را گرفت و تحویل یعقوب داد. صبح هنگام یعقوب متوجه شد که دایه دختر بزرگ را (که بدمنظر و چشم ضعیف بود) به عقد او درآورده ناراحت شد و نزد دایه رفت و گفت: چرا به من خیانت ورزیدی مگر من راحیل را درخواست نکرده بودم؟ گفت: سنت ما چنین نیست که دختر کوچک را قبل از دختر بزرگ شوهر دهیم. اگر دوست داری با راحیل ازدواج کنی هفت سال دیگر برایم چوپانی کن او را نیز به تو خواهم داد. او هفت سال دیگر به عنوان چوپان نزد دایه ماند در مقابل، او هم راحیل را به عقد نکاح او در آورد. در شریعت آن‌ها ازدواج با دو خواهر به صورت همزمان جایز بود.

بعدها در تورات حرام گردید. چنان‌که در شریعت اسلامی نیز حرام است. لابان به هر کدام از دختران خویش کنیزی بخشید. زلفی را به لینئه و بل‌ها را به راحیل عطا کرد. آنها هم کنیزک‌های خود را به یعقوب هدیه کردند. بدین ترتیب یعقوب صاحب چهار همسر شد و دوازده فرزند او که به اسباط شهرت دارند از آن چهار زن تولد یافته‌اند. لینئه صاحب 6 فرزند به نام‌های (1 روبیل، 2 شمعون، 3 لاوی، 4 یهوذا (یهودا)، 5 ایساخر، 6 زابلون) بود، بزرگترین آنها روبیل بود. حضرت موسی از نسل لاوی به دنیا آمد. کلمه‌ی یهود از یهوذا، نام یکی از فرزندان یعقوب اخذ شده است. راحیل دو فرزند به نام‌های یوسف و بنیامین داشت.

بل‌ها کنیزه‌ی راحیل، صاحب دو فرزند به نام‌های دان و نفتالی شد. زلفی نیز صاحب دو فرزند به نام‌های جاد و اشیر شد. بدین ترتیب فرزندان یعقوب به دوازده تن رسید. هر کدام از فرزندان یعقوب پدر سبطی از اسباط دوازده‌گانه‌ی بنی اسرائیل به شمار می‌روند.

مؤرخان می‌نویسند: همه‌ی فرزندان یعقوب جز بنیامین در عراق متولد شده‌اند. اما بنیامین در سرزمین کنعان (فلسطین) به دنیا آمد. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم مؤلف شیخ علی صابونی (عرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

وفات یعقوب علیه السلام:

یعقوب علیه السلام در غم دوری فرزندش یوسف که مورد حسادت و مکر برادران قرار گرفت، بینایی خود را از دست داد. حضرت یوسف و یعقوب در مصر دوباره همدیگر را دیدند و با هم جمع شدند. یعقوب در سن 147 سالگی بعد از گذشت هفده سال از ملاقات دوباره‌ی او با یوسف، فرزند دلبنده‌اش، دار فانی را وداع گفت. یعقوب به پسرش یوسف وصیت کرد که، نزد پدرش اسحاق دفن شود. یوسف علیه السلام وصیت او را عملی نمود.

و او را در جوار قبر حضرت اسحاق در شهر حبرون در الخلیل فلسطین دفن نمود.
(پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم مؤلف شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

سلسله نسب یوسف علیه السلام:

یوسف پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم است. خداوند متعال او را در ردیف مجموعه‌ی پیغمبران بزرگوار (که اسامی‌شان در قرآن آمده) ذکر کرده است. (ذکر آن در آیه: 24 / سورة یوسف) آمده است. خداوند متعال او را به عفت و پاکدامنی و صبر و استقامت تمجید کرده است. رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز او را ستایش کرده و فرموده است: «آن بزرگوار فرزند آن بزرگوار فرزند آن بزرگوار، یعنی یوسف پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم می باشد» (رواه البخاری).

وفات یوسف علیه السلام:

مؤرخان می‌نویسند: زمانی که یعقوب و یوسف بعد از سال‌ها دوری، همدیگر را یافتند یعقوب 130 سال عمر داشت و هفده سال بعد وفات کرد. حضرت یوسف نیز 110 سال عمر کرد و در زمانی که حاکم مصر بود دار فانی را در آنجا وداع گفت و به برادرانش توصیه کرده بود اگر از مصر کوچ کنند جنازه‌ی او را با خود ببرند تا با آباء خود در یک جا دفن گردد. جنازه‌ی او در زمان حضرت موسی به شام منتقل گردید و به قول ارجح در نابلس (یکی از شهرهای امروز فلسطین) دفن شد. وفات حضرت یوسف (بنا به اصح اقوال) 360 سال بعد از میلاد پدر بزرگش ابراهیم و 64 سال قبل از ولادت موسی (ع) بوده است.

وقتی اجلش نزدیک شد از خداوند متعال تقاضا کرد او را بر ایمان بمیراند و به بندگان صالح ملحق گرداند: «پروردگارا از حکومت به من داده‌ای و مرا از تعبیر خواب آگاه ساخته‌ای و ای آفریدگار آسمان‌ها و زمین تو سرپرست من در دنیا و آخرت هستی مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق گردان.» (یوسف: 101).

خداوند متعال دعای او را اجابت نمود و به رفیق اعلی پیوست رحمت واسع خداوند متعال بر او باد و وفات بر ایمان را به ما نیز عنایت فرماید. إنه سمیع مجیب الدعاء (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی).

دلایل پاکی و عصمت یوسف علیه السلام:

امتناع یوسف از اطاعت فرمان همسر عزیز که در کمال صلابت در مقابل خواهش ناروا او ایستاد. (مراجعه شود به آیه: 23 سورة یوسف).

فرار او از دست همسر عزیز بعد از این که او را محاصره کرده و دروازه‌ها را بر او قفل کرده بود و می‌خواست با زور و اکراه او را وادار به نزدیکی از خود کند. اگر یوسف قصد انجام فاحشه را می‌کرد از دست او فرار نمی‌کرد. (مراجعه شود به آیه 25 سورة یوسف).

شهادت بعضی از نزدیکان همسر عزیز به برائت و پاکی حضرت یوسف آنجا که اشاره کردند که عزیز پیراهن یوسف را تفتیش کند؛ چون اگر یوسف طالب می‌بود و زلیخا باز دارنده، می‌بایست پیراهنش از جلو پاره میشد و اگر همسر عزیز خواهان بوده و یوسف مانع، باید پیراهن از عقب پاره شده باشد. (مراجعه شود به آیات: 25 الی 28 سورة یوسف).

ترجیح دادن زندان بر انجام فاحشه از ناحیه‌ی یوسف. (مراجعه شود به آیه: 33 / سورة یوسف) و این از بزرگترین دلایل عصمت و پاکی یوسف علیه السلام میباشد، زیرا چگونه معقول است که فردی زندان را بر چیزی که آن را آرزو دارد و بدان علاقه‌مند است ترجیح دهد؟! اگر یوسف فراخوانی همسر عزیز را استجابت می‌کرد و تسلیم خواسته‌ی او می‌گردید قطعاً برای سال‌های طولانی در زندان نمی‌ماند. بنابر این ادعای قصد همسر عزیز از سوی

یوسف، آشکارا باطل است و هر منصفی که تاریخ این پیغمبر بزرگوار را مطالعه و آیات قرآن را فهم کرده باشد، بدان اعتراف می‌نماید.

خداوند متعال در مقاطع عدیده‌ی سوره‌ی یوسف به تمجید و ستایش حضرت یوسف علیه السلام پرداخته است: (مراجعه شود به آیات 22 الی 23 سوره‌ی یوسف). در این آیات متبرکه: الله متعال به صراحت خبر داده که یوسف از جمله محسنان و مخلصان بوده، از کسانی که خداوند متعال او را برای مقام نبوت برگزیده و برای عبادت و اطاعت خود انتخاب کرده است.

اعتراف صریح همسر عزیز در جمع زنان شهر به پاکدامنی و عصمت یوسف علیه السلام (مراجعه شود به آیات 31 و 32 سوره‌ی یوسف).

ظهور امارات و نشانه‌های پاکی یوسف به دلایل واضح و براهین قاطع در برابر جمع شاهدان دلیل دیگری بر پاکی اوست با وجود این، عزیز مصر اقدام به زندانی نمودن او کرد تا به مردم وانمود کند همسرش پاک است. (آیه 35 / سوره‌ی یوسف)

علامه نسفی در تفسیر این آیه می‌فرماید: بعد برای آن‌ها (عزیز و اقوامش) روشن گردید. بعد از این‌که آیات دال بر پاکی و برائت یوسف را (چون پاره شدن پیراهن از پشت و بریده شدن دستان زنان، و گواهی پسر بچه و غیره را) با چشم خود دید مصلحت را چنین دید او را تا مدتی زندانی کند تا عذری بیابد و جلو قیل و قال مردم را گرفته، روی آن سرپوش گذارد و این اقدام جز از سر تسلیم و اطاعت در برابر همسرش دلیل دیگری نداشت. احتمالاً هدف همسر عزیز از پیشنهاد زندان برای مدتی به زانو در آوردن یوسف در مقابل خواسته‌اش بود.

خداوند دعای حضرت یوسف را اجابت فرمود، که از او خواست او را از مکر زنان خلاص کند و اگر می‌خواست زیر بار خواسته‌ی همسر عزیز برود از خداوند متعال نمی‌خواست او را از مکر آنان خلاص کند. (مراجعه شود به آیه 34 / سوره‌ی یوسف).

یوسف قبول نکرد از زندان خارج شود تا برائت و پاکی او برای همگان معلوم و روشن گردید و این دلالت بر منتهای شهادت، عفت و نزاهت او دارد و اگر چنین نبود، بقا در زندان را بر آزادی ترجیح نمی‌داد، بعد از این که هفت یا نه سال را در آن سپری کرده و انواع شداید را تحمل کرده بود، اما او قبول نکرد از زندان خارج شود تا همگی به پاکی و عفت او گواهی دادند. (مراجعه به آیه 50 / سوره‌ی یوسف).

و در نهایت، اعتراف واضح و روشن زنان (بخصوص همسر عزیز که او را متهم به قرابت از خود کرده بود) برپاکی او و این اعتراف کمترین شبهه‌ای در ارتباط با عفت و پاکی او باقی نمی‌گذارد... وقتی عزیز زن‌ها را جمع کرد و درباره‌ی یوسف از ایشان سؤال به عمل آورد. (مراجعه به آیات 51 و 52 سوره‌ی یوسف).

محنت های سه گانه حضرت یوسف:

یوسف علیه السلام در حیات خویش با سه محنت بزرگ دست و پنجه نرم کرد:

1- حسادت برادران و توسل به خطرناکترین حیله و کید علیه او، ابتداء خواستند او را به قتل برسانند بعد به انداختن و رها کردن او در چاه اکتفا کردند و اگر عنایت و رحمت پروردگار با عظمت نمیبود قطعاً از بین میرفت و هلاک میشد.

2- فتنه‌ی همسر عزیز (زلیخا) فراخواندنش بسوی خویش، که در رسیدن به مقصد از هیچگونه دسیسه و توطئه دریغ نورزید و متوسل به هر حیله و تزویر گشت، بادر نظر داشت این‌که یوسف در عنفوان جوانی قرار داشت، الله متعال او را از آلودگی به گناه مصون داشت و از این هلاکت نجات داد. (آیه 34 / سوره‌ی یوسف).

3- محنت سوم: او را ظالمانه به زندان انداختن و به مدت هفت سال در آن نگهداشتن آنهم به خاطر یک اتهام واهی و بی اساس و اگر رؤیای پادشاه و پریشان حالی او سبب نمی‌شد سال‌های طولانی در زندان باقی می‌ماند.

منظور از رؤیای پادشاه وقت چنین است که شاه وقت خواب دید و معبری ضرورت داشت

و برایش تعبیر کننده خواب حضرت یوسف علیه السلام سفارش شد و وی به دربار احضار و تعبیر خواب پادشاه و حاکم وقت کرد. (تفصیل بعد آرایه می شود.)

محتوای کلی سوره «یوسف»:

از خصوصیات این سوره اینست که: تنها به قصه و داستان ذی عبرت و آموزنده یوسف بن یعقوب علیه السلام پرداخته است و انواع مصایب و سختی‌ها و محنت‌هایی را یادآور شده است که یوسف علیه السلام از دست برادران خود و دیگران دیده و با آن روبرو شده است.

مشکلات قصر عزیز مصر و زندان و دسیسه چینی زنان را درباره‌ی او بیان کرده، تا بالاخره خداوند متعال او را از آن تنگنا رها کند.

هدف از یادآوری داستان و قصه‌ی زندگی یوسف علیه السلام تسلی و دلداری دادن پیامبر صلی الله علیه وسلم است در مقابل سختی و دردمندی که بر او گذشت و در مقابل اذیت و آزاری که از جانب اقوام بیگانه و نزدیک و دور متوجه او شد. این سوره در الفاظ و تعبیرات و نقل داستان‌های لذت بخش دارای روشی جالب و منحصر به فرد است.

همان‌طور که خون در عروق جریان دارد مطالب این سوره نیز در روح و روان انسان جریان می‌یابد و از لحاظ ظرافت و روانی همچون روح در کالبد نفوذ می‌کند. این سوره اگرچه از جمله سوره‌های مکی است که ظاهر و رنگ و بوی انذار و تهدید دارند، اما این سوره در این زمینه با آن‌ها متفاوت است؛ چراکه ظاهری بسیار دلپسند، روشی دلپذیر و لذت‌بخش و روان و لطیف دارد و بوی انس و مهربانی و نرمش و عطوفت از آن به مشام می‌رسد.

از این رو خالد بن معدان ابن ابی کرب الإمام شیخ أهل الشام أبو عبد الله الکلاعی الحمصی میفرماید: بهشتیان در بهشت سوره‌ی یوسف و سوره‌ی مریم را به عنوان سرود شادی مجلس می‌خوانند.

مفسر دانشمند ابن عطاء، ابوالعباس احمد بن محمد بن سهل آدمی بغدادی (۳۰۹ق/۹۲۲م) فرموده است: «هر غمگین و افسرده‌ای که سوره‌ی یوسف را بشنود، انس و آرامش به او دست می‌دهد.» (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲/۲۳۳).

سوره‌ی یوسف بعد از سوره‌ی «هود» بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد، در آن بُرهه‌ی دشوار و سخت از زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه وسلم نازل شد، در شرایطی که در آن سختی‌ها و ناگواری‌ها پشت سر هم بر او و بر مؤمنان وارد می‌شد، خصوصاً بعد از این که دو نفر از یارانش را از دست داد.

یکی همسر با وفا و پاک و بامهرش، خدیجه‌ی کبری و دیگری کاکای فداکار و مدافع اش، ابو طالب که برایش بهترین یاور و پشتیبان بود. با وفات این دو یاور پیامبر صلی الله علیه وسلم، اذیت و آزار و بلا و مصیبت بر وی شدت و فزونی گرفت. تا جایی که آن سال را سال اندوه نامیدند.

در این مرحله‌ی سخت از حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و در زمانی که پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان در زیر بار وحشت غربت و پراکندگی و قطع صلّه‌ی رحم از سوی جاهلیت قریش کمرشان خم می‌شد، خدای سبحانه و تعالی به‌منظور تسلی خاطر پیامبر این سوره را نازل کرد تا با یادآوری قصه‌ی پیامبران، آلام او را تخفیف داده و آرام نماید. طوری که الله سبحانه و تعالی به پیامبرش می‌گوید: ای محمد! غصه مَخور و آزار و اذیت قومت تو را دردمند و هراسان نکند؛ چون بعد از سختی گشایش و فراخی است و پایان شب سیاه سفید است. و بعد از تنگنا، راه خروجی پیدا می‌شود، برادرت یوسف را بنگر و به دقت در زندگی وی بیندیش که انواع بلاها و مصایب برایش پیش آمد و به سختی و ناملايمات بسیاری گرفتار شد، و با محنت‌های گوناگون دست و پنجه نرم کرد. محنت حاصل از حسادت برادرانش نسبت به او، محنت پرتاب شدنش به چاه، محنت، دلدادگی و عاشق شدن زن عزیز مصر به او، سپس به کار گرفتن انواع حيله و فتنه برای به دست

آوردن دل او و فریب دادنش، آنگاه بعد از آن همه عزت و رفاه سرانجام به زندان انداخته میشود! او را بنگر که چگونه بعد از تحمل اذیت در راه ایده و عقیده و صبر و شکیبایی بر مصیبت و بلا، خدا او را از زندان به قصر شاهی انتقال داد. و او را عزیز سرزمین مصر قرار داد و خزاین آن را در اختیار وی گذاشت، در نتیجه سرور و فرمانروا شد و عزیز و والی قدر گشت. من با دوستان خود چنان کنم. و هر کس در مقابل امتحان من پایدار بماند، باید نفس خود را بر تحمل بلا بیازماید و آن را استوار کند و به پیامبران پیشین اقتدا نماید: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ 35» سوره احقاف. پس (ای پیامبر!) صبر کن همان گونه که پیامبران اولوا العزم صبر کردند».

و یا طوری که میفرماید: «وَاصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ» (سوره نحل) (و ای پیامبر!) صبر پیشه کن و صبر تو جز (به یاری و توفیق) خداوند نیست و بر آنان اندوه مخور، و از آنچه مکر و تدبیرهای خصمانه که می‌کنند، دل‌تنگ و در فشار مباش.

باید گفت که: لجاجت و اذیت و آزار کفار نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم به قدری بود که پیامبر به دل‌داری و تسلی و سفارش خداوند نیاز داشت. بناءً داستان و سرگذشت حضرت یوسف علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و سلم تسلی بخش گشت و تحمل اذیت و آزاری را که با آن مواجه بود بر وی آسان نمود و انس و اطمینان را برای رهروان راه پیامبران مژده میدهد. پس بعد از تنگی و سختی، فرح و گشایش در راه است و بعد از عسرت و شدت، آسایش فرا می‌رسد. سوره‌ی یوسف حاوی پند و اندرزهای فراوانی می‌باشد و برای آن که گوش شنوا و قلبی آگاه دارد یک دنیا اخبار جالب و عجیب را در بر دارد.

فضای حاکم بر این سوره و تأثیرات روحی و روانی آن چنین است:
این سوره بشارت‌دهنده‌ی پیروزی و موفقیت نزدیکی است برای کسانی که صبر را پیشه کرده و طریقه‌ی پیامبران و دعوتگران مخلص را در پیش می‌گیرند. بنابر این تسلی بخش خاطر است و مرهم زخم‌ها می‌باشد. عادت قرآن بر این جاری است که به قصد پند و عبرت قصه را در چندین جا تکرار کند. اما به صورتی مختصر و بدون این که تمام زوایا و ابعاد آن را بررسی کند، تا شنونده بدون احساس خستگی و بی‌میلی به اخبار گوش فرا دهد. اما سوره‌ی یوسف با شرح و بسط کافی به تمام قسمت‌های داستان پرداخته و آن را به طور مفصل آورده است. و مانند قصه‌های دیگر پیامبران در جای دیگری تکرار نشده است تا به اعجاز قرآن در «مجمل و مفصل» اشاره کرده و اعجاز را در هر دو حالت ایجاز و اطناب بیان کرده باشد. پاک و منزّه است پادشاه و الا مقام و بخشنده.

شیخ قرطبی مفسر کبیر جهان اسلام می‌فرماید: خدای دانا قصه‌های پیامبران را در قرآن بارها تکرار کرده است اما به شیوه‌های متفاوت و با الفاظی مختلف و متباین، و با اسلوبی متفاوت در بلاغت و بیان. اما قصه‌ی یوسف علیه السلام را تکرار نکرده است، و هیچ کس نتوانسته است با قسمت تکرار شده به معارضه برخیزد همچنان که کسی را یارای معارضه و مخالفت با قسمت غیر تکراری نبوده است. و اعجاز آن آشکار است برای آن که می‌اندیشد. خداوند متعال درست فرموده است آنجا که می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ.» (به نقل از تفسیر صفوة التفسیر مرحوم شیخ صابونی).

موضوعات مطرح شده: در قصه یوسف علیه السلام:

قبل از همه باید گفت که: سوره یوسف به خاطر بی‌«احسن القصص» معروف و مشهور است که: یکایک کلمات و سراسر جملات آن اخلاق، صبر، مقاومت و عشق به الله رب العالمین است.

در این داستان و قصه مهم تمامی صفحات آن جای تفکر و تأمل است، قسمتی از صفحات آن

فرح و شادی و خوشحالی و قسمت دیگر آن حزن و اندوه است، یوسف علیه السلام را لحظه ای در بیت ناز و نعمت و محبت یعقوب و مدتی در دست مشتبی بی رحم و در قعر چاه، روزی در قصر عزیز پادشاه مصر و ایامی هم در بند میله های زندان، سالیانی در مقام وزارت و روزگاری در مقام نبوت و قدرت، روزهایی شاهد اشک یعقوب و گریه یوسف و ساعاتی شاهد تبسم ماه و آفتاب و 11 ستاره در کنار یوسف هستیم و در یک جمله حیات حضرت یوسف بهترین و متنوع ترین حیات و «احسن القصص» است.

در زندگی یوسف علیه السلام مسائل مهم دنیوی و دینی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و ادبی هستیم و این امر گویای آن است که فرستادگان الهی مردان دین و دنیا بوده اند.

در زندگی یوسف علیه السلام موضوع خواب به عنوان الهام آسمانی سوره مهمی است قرآن کریم خواب را در حیات حضرت ابراهیم علیه السلام و یوسف علیه السلام و خاتم انبیاء محمد صلی الله علیه السلام مؤثر معرفی کرده است.

باید یادآور شد که: محبت یکسان نسبت به فرزندان یک اصل مهم در زندگی والدین است هر نوع امتیاز بندی و ترجیح و فضل بعضی از فرزندان بر بعضی دیگر باعث ایجاد بغض و کینه و اختلاف در بین فرزندان را به وجود می آورد. طوری که این مبحث و مثال در داستان زندگی یوسف علیه السلام به وضاحت بیان گردیده است. محبت بیش از حد حضرت یعقوب علیه السلام نسبت به حضرت یوسف موجب فتنه خانوادگی گردید.

باید گفت که: گریه مهم است ولی باید دانست هر اشک و گریه ای نمیتواند صادق باشد بعضی از اشک ها و گریه ها دروغ و بازی سیاسی است مانند گریه بر ادران یوسف طوری که آمده است «وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ» (16 یوسف)

مبحث فتنه زنان در زندگی مردان و در کتاب آسمانی و سنت رسول الله به کرات وارد شده است و در داستان حیات یوسف مکر زنان مهم قلمداد شده است. قرآن کریم میفرماید: کید و مکر زنان از کید و مکر شیطان بزرگ تر است «فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ 28 یوسف» (پس همین که (عزیز مصر) پیراهن او را دید که از پشت پاره شده است، (حقیقت را دریافت و) گفت: بی شک این از حیله شما زنان است. البته حیله شما شگرف است.) «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ٧٦» (سوره نساء) (یقیناً نیرنگ و توطئه شیطان [در برابر اراده الله و پایداری شما] سست و بی پایه است.)

از زندگی عبرت انگیز یوسف علیه السلام بدین فهم و نتیجه رسیدیم که زندان بهتر از گناه است و دعوت به دین نیازی به مکان و زمان خاصی ندارد و تعبیر خواب نیاز به شخص آگاه و متخصص دارد که هم آگاه و هم صالح و هم اهل تجربه باشد.

از داستان تعلیمی یوسف علیه السلام استفاده کردیم، که استفاده کردن از مشرک و کافر در جهت رفع ظلم در صورتی که حلال اسلام و یا حرام اسلام از مسیر اصلی آن منحرف و مورد دستبرد و تحریف قرار نگیرد، جایز است، مانند درخواست حضرت یوسف از یکی از زندانبانان کافر چنان که به حضور شاه برسد از مظلومیت وی دفاع کند.

دفاع از براءت و رفع و دفع اتهام در فرصت مناسب معقول و مطلوب و جایز و پسندیده است همچنان که حضرت یوسف در لحظه آخر که شاه مصر دستور آزادی وی را صادر کرد فرمود تا جریان و علت زندانی شدن من ثابت نشود به چه جرمی به زندان آمده ام، از زندان خارج نخواهم شد.

در اسلام درخواست پست و مقام و تعریف انسان از توان خود در صورت اطمینان و داشتن توان بلا مانع است، طوری که یوسف علیه السلام به پادشاه مصر گفت: می خواهم مسؤلیت بخشی خزاین سرزمین مصر را بدوش داشته باشم: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْهَا 55» (یوسف به شاه) گفت: مرا سرپرستی خزانه های این سرزمین (مصر) قرار ده؛ زیرا من نگهبان دانایی هستم.)

در اسلام تأثیر عین و اثر منفی چشم بد مورد تأیید است. حضرت یعقوب زمانی که 11 نفر از فرزندان عازم مصر بودند به آنان فرمود از یک دروازه وارد شهر نشوید از ابواب

متفرقه وارد شوید (شهر مصر در آن زمان دارایی 4 دروازه بود) «يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ» (آیه 67) جمهور مفسرین معتقدند این امر به خاطر جلوگیری از حسادت و چشم بد بوده است.

میگویند زمانی که حامل پیراهن یوسف نزدیک خاک فلسطین گردید حضرت یعقوب علیه السلام فرمود بوی پیراهن یوسف را استشمام می‌کنم و زمانی که پیراهن را روی چشمان خود گذاشت چشمان حضرت یعقوب بهبود یافتند، بینا و روشن شدند.

آخرین نتیجه که در حیات حضرت یوسف علیه السلام می‌فهمیم این است که پیامبران از بین مردان انتخاب میشوند و از میان زنان هیچ پیامبری انتخاب نشده است و مطلب دیگر زمانی پسران یعقوب از پدرشان درخواست بخشش نمودند و گفتند: ای پدر که در پیشگاه پروردگار با عظمت برای ما طلب استغفار فرما حضرت یعقوب علیه السلام فرمود: «قَالَ سَوْفَ أَسْتَعْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ» ۹۸ یوسف» (یعقوب) گفت: به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می‌طلبم، بدون شک او آمرزنده‌ی مهربان است (دعای پدر در حق اولاد دارای تاثیر و اثر خاص خود میباشد. و چه آموزنده است که حضرت یعقوب علیه السلام از حق خویش گذشت و برای حق الهی وعده دعا به فرزندان داد.

یعقوب علیه السلام به فرزندان خویش گفت: به زودی از پروردگارم خواهم خواست که گناهان‌تان را ببامرزد و از بدی‌های‌تان درگذرد؛ پدر نباید کینه توز باشد و لغزش فرزندان را در دل نگهدارد. همین که فرزندان اقرار به گناه کردند و گفتند: «إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» ما خطاکار بودیم. پدر گفت: «سَوْفَ أَسْتَعْفِرُ لَكُمْ».

مفسران می‌فرمایند یعقوب علیه السلام در دم به دعا شتاب نکرد؛ زیرا گناه آنان بسیار بزرگ بود دعا را تا وقت سحر به تأخیر انداخت؛ چون دعا در آن موقع به اجابت نزدیکتر است. در نهایت حضرت یوسف دنیا را وداع فرمود و جسد مبارکش در سرزمین فلسطین در کنار قبر حضرت ابراهیم علیه السلام در حبرون دفن گردید.

ترجمه و تفسیر سُورَةُ يُوسُفَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿١﴾

الر: خوانده میشود (الف لام راء) (این حروف مقطعه رموز الله و رسول الله صلى الله عليه و سلم است.) این است آیات کتاب الهی که حقایق را آشکار می‌سازد. (۱)

تفسیر:

«تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ 1» ای محمد! آیاتی که بر تو نازل شده است آیات کتابی است که بیانش معجز، و دلایلش روشن، و برهانش درخشان و معانیش واضح است، کتابی که در بیان حقایق دچار اشتباه نشده و دقایق و ظرافتش بر هیچ کس مشتبه نمی‌شود. و ظاهرکننده حق از باطل است.

این است آیات قرآن مبین که در أدله و معانی اش روشنگر، در برهان‌هایش رخشان و در احکامش فیصله بخش، قاطع و تابان و ظاهرکننده حق از باطل است.

یا این که معانی قرآن برای کسی که در آن‌ها تدبر کند، روشنگر است زیرا او از تدبر در این آیات قطعاً به این نتیجه می‌رسد که این آیات از نزد الله متعال است نه از سوی بشر.

خوانندگان محترم!

در آیات (1 الی 3) بحثی در باره منزلت داستان قرآنی به عمل آمده است.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢﴾

ما آن را قرآنی به زبان عربی فصیح نازل کردیم، باشد که شما (به تعلیمات او) عقل و هوش یابید. (۲)

تفسیر:

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا»: خداوند متعال این کتاب را به زبان عربی قابل فهم و واضح نازل کرده است کتابی است عربی و از حروف عربی ترکیب یافته است.

یعنی: ما آن را قرآنی را به زبان عربی نازل کردیم، شاید شما درک کنید (و ببینید). برای اینکه معانی آنرا بدانید، مضامین آنرا بفهمید و در آن ببینید. «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (2)»: نزول قرآن به زبان عربی از يك سو و فرمان تدبیر در آن از سوی دیگر، نشانه‌ی آن است که مسلمانان باید با زبان عربی آشنا شوند. و معانی آنرا بفهمند، به هدایتش عمل کنند و مقاصدش را دریابند.

باید یادآور شد که: قرآن، تنها برای تلاوت و تبرک نیست، بلکه این کتاب مبارک آسمانی وسیله‌ی تعقل و رشد بشری به‌شمار می‌رود.

همچنان باید به عرض رسانیده شود که: برای رسیدن به سعادت واقعی، تنها نزول قرآن کافی نیست؛ بلکه باید ما انسان‌ها درباره‌ی آن تعقل و تفکر هم کنیم.

نزول قرآن به زبان عربی است:

مفسران بدین عقیده و باور اند که: کتب آسمانی به هر زبانی که نازل می‌شد، دیگران مکلف اند که باید با آن زبان آشنا و بلدیت پیدا کنند.

اما نزول قرآن عظیم الشان به زبان عربی بوده و دارای مزایای ذیل است:

زبان عربی دارای چنان لغات غنی و قواعد استوار دستوری است که در زبان‌های دیگر یافت نمی‌شود.

طبق روایات زبان اهل بهشت، هم‌زبان عربی است.

مردم منطقه‌ای که قرآن در آن نازل شد، عرب زبان بودند و امکان نداشت که کتاب آسمانی آنها به زبان دیگری باشد. و اگر به زبان دیگر نازل می‌شد عین سوال مطرح بود که انتخاب

زبان عربی همان مشیت و مقرر الهی بود که بخشی از آن را در برتری واضح زبان عربی ذکر کردیم و دیگر دلایل اش نیز وجود خواهد داشت که از آن بشریت آگاهی دارد و در بخش موارد مانند یک مسلمان باید به آن به یقین باور داشته و شک و تردید را راه نمی دهد.

در این هیچ جای شکی نیست که قرآن عظیم الشان معجزه‌ی الهی است و طوری که یادآور شدیم که: اعجاز قرآن فقط منحصر به اعجاز علمی آن نیست. یکی از اعجازهای قرآن بلاغت و حسن صنعت ادبی و ساختار معجز بیانی و حسن نظم و ترتیب، استحکام الفاظ و استواری و بلند مرتبگی معانی آن است و همین بلاغت بی نظیر قرآن است که الله متعال تمامی انسان‌ها را به تحدی و مقابله می کشاند و از منکران میخواهد؛ اگر میتوانید سوره یا آیه ای از قرآن بیاورید که از این ساختار بلاغی و ادبی برخوردار باشد.

علاوه بر این مطالب، پیامبر اسلام خود از نژاد عرب بود و لذا کتابی که بر او نازل میگشت باید با زبان قوم عرب میبود تا قوم او آیات الهی را درک کنند و اگر مثلاً بازبانی دیگر میبود در این صورت قرآن برای قوم او بی مفهوم میشد و این امرکاری بیهوده و عبث می شد و خداوند از انجام اعمال عبث منزّه است.

بنابر این، عربی بودن قرآن امری طبیعی می باشد؛ چرا که پیامبر از میان قومی برانگیخته شد که زبان شان عربی بود. مخاطبان اولیه‌ی پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وسلم) و قرآن کریم، مردم منطقهء مکه و اطراف آن بودند، گرچه در مراحل بعدی، رسالت، جهانی و دعوت همگانی شد «هدی للناس» لیکن معقول نیست که قرآن به زبانی که مخاطبان نخستین و نزدیکان پیامبر با آن بیگانه هستند، نازل شود، به بیانی دیگر معنا ندارد که پیامبری در میان جامعه ای به رسالت مبعوث شود، ولی کتاب آسمانی او به زبان جامعه ای دیگری باشد و مخاطبان اولینش نتوانند از آن بهره ای ببرند.

چنانکه الله متعال میفرماید: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ» (فصلت 44) یعنی: هرگاه آن را قرآنی عجمی قرار می دادیم حتماً می گفتند: «چرا آیاتش روشن نیست؟! قرآن عجمی از پیغمبری عربی؟!». یعنی: اگر قرآن را به غیر زبان عرب نازل می کردیم «قطعاً» کافران عرب می گفتند: «چرا آیات آن شیوا بیان نشده است» یعنی: چرا آیات آن به زبان ما بیان نشده است؟ زیرا ما عرب هستیم و زبان عجم را نمی فهمیم «آیا کتابی است عجمی و مخاطب آن عرب زبان؟» یعنی می گفتند: آیا سخن، سخنی عجمی است در حالی که پیامبر، پیامبری عربی می باشد؟ این امر چگونه صحیح و با ایجابات حال و اوضاع متناسب می باشد؟

ثانیاً امکانات فراوان زبان عربی برای بیان بیشترین حجم از مطالب در کمترین حجم از الفاظ بدون ابهام گویی و نارسایی، سرزمین حجاز و زبان عربی، بهترین راه دفاع طبیعی و غیر خارق العاده از دین و بقای دین اسلام و کتاب ایشان بود. بنابر این، یکی از دلایل نازل شدن قرآن به زبان عربی، حفظ و صیانت ابدی آن بوده است.

در نهایت باید گفت که با توجه به حکیم بودن الله و این که او خالق و معلم زبان انسان هاست و مرتبه های استواری و کیفیت زبان‌ها را می داند، نازل شدن قرآن به زبان عربی چیزی جز مقتضای مصلحت و حکمت الهی نیست. «كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلْتُ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» (هود 1) این کتابی است که آیاتش استحکام یافته، سپس تشریح شده، از نزد پروردگار با عظمت، نازل گردیده است.

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ﴿٣﴾

(ای پیامبر!) ما بهترین داستان‌ها را با وحی کردن این قرآن بر تو حکایت میکنیم، و مسلماً تو پیش از آن از بی خبران [نسبت به این بهترین داستان] بودی (و آگاهی نداشتی). (۳)

تفسیر:

ای پیامبر! خداوند متعال در این سوره بهترین داستان را در لفظ معنی و در شیوه و مبنی

بر تو حکایت می‌کند؛ هر چند قبل از فرود آوردن این قرآن، در زمره غافلان از این اخبار بوده و نسبت به آن هیچ علم و اطلاعی نداشته‌ای؛ از آن‌رو که این اخبار جز از راه وحی در دسترس نیست.

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ»: ای محمد! «ما بر تو نیکوترین داستان را» در باره سرگذشت امت‌های پیشین را به درست‌ترین گفتار و نیکوترین زیباترین بیان بر تو حکایت می‌کنیم،

«بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ: از طریق این قرآن و این کتاب معجزه‌گر. «وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ(3)»: هر چند قبل از فرود آوردن این قرآن، در زمره غافلان از این اخبار قصه و داستان بوده و نسبت به آن هیچ علم و اطلاعی نداشته‌ای و به خاطرت هم خطور نکرده و به گوشت سمع نکرده بودی؛ چون تو ناخوانده‌ای و با خواندن و نوشتن بلدیت نداشتی.

«احسن القصص»:

احسن القصص میتواند دارای دو معنا بوده باشد: (1) بهترین قصه‌ها، 2) بهترین داستان (سرایی) مفسران در مورد احسن القصص مینویسند که: این سوره مبارکه را، بدین سبب «احسن القصص» نامیده اند که:

داستان یوسف علیه السلام که از لحاظ فهم وحی قرآنی از معتبرترین داستان‌هاست و در این داستان، جهاد با نفس که بزرگترین جهاد است، مطرح می‌شود. لذا از آن به «احسن القصص» یاد شده است.

در این سوره؛ داستان حال پیامبران، صالحان و فرشتگان و نیز سیرت پادشاهان، بردگان، تاجران، مردان و زنان و نیرنگ‌ها و مکرهای شان به بیان گرفته شده است.

تمام چهره‌هایی که در این داستان، ذکری از آن به عمل آمده است، ایمان می‌آورند و به سعادت میرسند. از جمله یوسف علیه السلام به حکومت میرسد، برادران یوسف توبه می‌کنند، پدر بزرگوار یوسف علیه السلام، بینایی خود را دو باره به دست می‌آورد، کشور از قحطی، نجات می‌یابد، آزرده دل‌ها و حسادت‌ها به وصال و محبت تبدیل می‌شوند.

در این داستان، مجموعه‌ای از اضداد در کنار هم طرح شده‌اند؛ فراق، و وصال، غم و شادی، قحطی و پر محصولی، وفاداری و جفاکاری، مالک و مملوک، چاه و قصر، فقر و غنا، بردگی و سلطنت، کوری و بینایی، پاکدامنی و اتهام ناروا بستن، زندان و رهایی، گناه و بخشش، مریضی و صحت، اقامت و مسافرت و کوچ کردن.

داستان عاشقانه‌ای که در نهایت عفت، پنهانی، تنهایی، و خلوت بیان می‌یابد و حاکمیت اراده پروردگار با عظمت بر همه چیز در این داستان به‌خوبی مشاهده میشود. سرنوشت شوم حسودان و نقشه‌های نقش بر آب شده‌ی آن‌ها مشاهده میشود. ننگ و بی‌عفتی، عظمت و شکوه پاکدامنی، پرهیزگاری، و تقوا را در لابه‌لای سطورش مجسم می‌بینیم. منظره تنهایی یک کودک کم سن و سال را در قعر چاه، شب‌ها و روزهای یک زندانی بی‌گناه را در سیاه چال زندان، تجلی نور امید از پس پرده‌های تاریک یاس و ناامیدی و سرانجام عظمت و شکوه یک حکومت وسیع که نتیجه آگاهی و امانت است، همه در این داستان از مقابل چشم انسان می‌گذرد. لحظاتی را که سرنوشت یک ملت با یک خواب پرمعنی دگرگون میشود و زندگی یک قوم و جمعیت در پرتو خبرگی و سیاست مدبرانه یک رهبر و زعيم بیدار الهی از نابودی نجات می‌یابد.

تعداد کثیری از مفسران سوره یوسف علیه السلام را به خاطر لطایفی که در این داستان به‌کاررفته است، به «احسن القصص» مسمی نموده‌اند، در این داستان: عشق، عاشق و معشوق؛ حسد ورز و مورد حسد واقع شده؛ زندان و آزادی، حاصل خیزی و خشک سالی، پاک دامنی، پیامبران، ابلیسان، فرشتگان، پرنده گان، چهارپایان، مردان، زنان، تاجران، دانشمندان، نادانان، توحید، تعبیر خواب، سیاست، همزیستی خانوادگی، حکومتداری، شهادت کودکی در گهواره و غیره....

داستان یوسف علیه السلام به شکلی که در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است، سراسر نشانه و پند است برای کسانی که گوش شنوا و چشم حقیقت بین و قلب پاک دارند. در لابه لای این داستان، عالی ترین مضامین اخلاقی و تربیتی نهفته است.

در این داستان که به دهها درس بزرگ دیگری منعکس شده است، چرا بهترین داستان نباشد؟! لکن بهترین داستان بودن سرگذشت یوسف به تنهایی کافی نیست، مهم این است که در شخصیت ما چنین لیاقت، شایستگی و خبرگی باید وجود داشته باشد که بتوانیم این همه درس بزرگ را در روح و روان خود جای دهیم. و آنرا سر مشق زندگی عملی خویش قرار دهیم. اصل این داستان همه گونه ارزشهای والای انسانی را در خود جمع کرده است؟

این قصه به ما میفهماند که از جمله عوامل سیادت و سروری حضرت یوسف علیه السلام، ولایت خدا بر بنده مؤمنش، پناه بردن یوسف به پروردگار با عظمت اش و استعانت از او و خویش تندراری ایشان از گناه بود، زیرا الله متعال فرموده است: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ. آیه 2 طلاق» (و هرکس که از الله متعال بترسد، پروردگار با عظمت برای او راه بیرون شدن و رهایی (از هر گونه مشکل) را قرار می دهد).

شان نزول آیه 3 :

616- حاکم و دیگران از سعد بن ابی وقاص روایت کرده اند: چون قرآن کریم بر نبی اکرم صلی الله علیه وسلم نازل گردید، مدتی آیات آن را برای مسلمانان تلاوت کرد. پس جماعتی از مسلمانان گفتند: ای رسول الله کاش برای ما داستانی بیان می کردی، در آن هنگام آیه: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ...» (زمر: 23) نازل گردید.

ابن ابو حاتم افزوده است: جمعی از اصحاب گفتند که ای فرستاده الله، اگر برای ما قصه ای نقل می کردی چه خوب می شد. آنگاه آیه: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ...» (حدید: 16) نازل شد. (- صحیح است، بزار 3218، ابویعلی 740، ابن حبان 6209، حاکم 345/2، طبری 18789، واحدی در «اسباب نزول» 544 از چند طریق از عمرو بن قیس از عمرو بن مره از مصعب بن سعد از پدرش روایت کرده اند. اسناد این به شرط مسلم صحیح است.

حاکم این را صحیح گفته و ذهبی هم با او موافق است. به حدیث بعدی و به «زاد المسیر» 803 مراجعه فرمایید).

617- ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عده ای گفتند: ای رسول خدا چه می شد برای ما قصه میگفتی، آنگاه الله «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» را نازل کرد. (طبری 18786 روایت کرده منقطع است، عمرو بن قیس ابن عباس (رض) را ندیده. باز هم طبری 18787 به قسم مرسل روایت کرده، ابن اصح است. به «ابن کثیر» 3846 مراجعه فرمایید).

داستان حضرت یوسف علیه السلام:

اساس داستان زیبا یوسف علیه السلام از آیه: 4 این سوره مبارکه آغاز می یابد والی آیه: (101) سوره یوسف ادامه می یابد.

این داستان که به نام «احسن القصص»: شیرین ترین داستان مشهور بوده از آیه 4 شروع و آغاز می یابد؛ این سرآغاز شگفت آفرین، مختصری است در رابطه با بخشهای زیبای داستان یوسف که ذهن و حضور هر خواننده و شنونده را برای شناخت و دریافت آنچه که سرنوشت و فرجام امر است، جلب می کند.

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (4 الی 6) قصه یوسف علیه السلام در دوران کودکی در کنار پدرش و خوابی که دیده بود. به بحث گرفته شده است:

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿٤﴾

(آن داستان این است که) چون یوسف به پدرش گفت: ای پدر (بزرگوارم)! من یازده ستاره

و آفتاب و ماه را در خواب دیدم، دیدم که آن‌ها برایم سجده می‌کنند. (۴)

تفسیر:

مفسران می‌فرمایند که: تأویل این خواب بعد از مدت طولانی، یعنی بعد از مدت چهل سال، و آن هم در زمانی که حضرت یوسف علیه السلام اداره مصر را به عهده گرفته بود، به وقوع پیوست. [شرح السنة، للبغوي 231/12].

خواننده محترم!

آغاز و شروع داستان با رؤیا و پایان آن با تعبیر آن، از بهترین روشها برای نوشتن داستان و سناریو است.

«إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا»: به یاد بیاور وقتی که یوسف به پدرش گفت: پدرجان! خوابی عجیب دیدم. یازده ستاره از ستارگان آسمان را در خواب دیدم که در مقابل من سر سجده بر زمین نهادند.

در حدیثی شریف آمده است: که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «الکریم ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم: گرامی، فرزند گرامی، فرزند گرامی، فرزند گرامی، یوسف فرزند یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم».

«وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ 4»: و در خواب نیز دیدم که آفتاب و ماه با ستارگان برای من سجده بردند.

ابن عباس (رض) فرموده است که: رؤیا در میان آنان وحی بود. (تفسیر طبری ۱۵۱/۱۲). مفسران گفته‌اند: یازده ستاره عبارت از برادران یوسف و آفتاب و ماه والدینش بودند. در وقتی که یوسف این خواب را دیده بود عمرش به دوازده سال می‌رسید. و فاصله بین این رؤیا و دیدار او با والدین و برادرانش در مصر چهل سال بود. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲۳۴/۲).

ذکر رؤیای های قرآنی:

قرآن در سوره‌های مختلف، از رؤیاهایی نام برده که حقیقت آن‌ها به وقوع پیوسته، از جمله:

الف: رؤیای یوسف علیه السلام درباره سجده یازده ستاره و ماه و آفتاب بر او که با رسیدن او به قدرت و تواضع برادران و پدر و مادر در برابر او تعبیر گردید.

ب: رؤیای دویار زندانی یوسف که بعداً یکی از آنها آزاد و دیگری اعدام شد.

ج: رؤیای پادشاه مصر درباره گاو لاغر و چاق که تعبیر به قحطی و خشکسالی بعد از فراخی شد.

د: رؤیای پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم در باره عدد اندک مشرکان در جنگ بدر که تعبیر به شکست مشرکان شد. (سوره انفال، 43).

ه: رؤیای پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم درباره ورود مسلمانان با سر تراشیده به مسجد الحرام که بافتح مکه و زیارت خانه خدا تعبیر شد (فتح، 27).

و: رؤیای حضرت ابراهیم در مورد ذبح فرزندش حضرت اسماعیل. (صافات، 10).

دروس حاصله از این آیه مبارکه:

پدر و مادر، بهترین مرجع و بهترین تکیه گاه برای حل مشکلات فرزندان خویش می‌باشند. «یا أَبَتِ»: پدران و فرزندان در خطاب به یکدیگر، و در صحبت به یکدیگر باید از کلماتی که نشانه‌ی صمیمیت، رحمت و شفقت است، استفاده به عمل آرند.

والدین به تعبیر خواب فرزندان خویش باید توجه و اهتمام خاص، دقیق و فوق العاده به عمل آرند.

«یا أَبَتِ» حضرت یوسف در ابتداء، تعبیر خواب نمیدانست و لذا برای تعبیر رؤیایش از پدر استمداد جست و طالب کمک شد.

گاهی رؤیا و خواب دیدن، یکی از راه‌های دریافت حقایق است.

در فرهنگ خواب، اشیاء، نماد حقایق میشوند. (مثلاً آفتاب نشان پدر و ماه تعبیر از مادر و ستارگان نشان برادران است).

دیدن ماه و آفتاب و ستارگان (به صورت همزمان)، از شگفتی‌های رؤیای یوسف است. انسان‌های برگزیده، به مقامی میرسند که مسجود دیگر انسان‌ها میشوند.

رؤیای صادقانه:

حضرت یوسف در زندگی چند قسمت و روزگار مهم را پشت سر گذاشتند. اولین بحثی که در داستان حضرت یوسف مطرح میشود ماجرای رؤیای حضرت یوسف علیه السلام است: اول این‌که خواب یا رؤیا حضرت یوسف را میتوان به دو بخش تقسیم کرد. بخش اول آن میفرماید: «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكِبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ»: من یازده ستاره و ماه و آفتاب را دیدم. در بخش دوم مجدداً کلمه: «رَأَيْتُهُمْ» تکرار میشود و میفرماید: «رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» دیدم آنان را که بر من سجده میکنند. گفته میشود بخش دوم خواب به بخش اول ارتباطی ندارد. ماه و ستارگان که سجده نمی‌کنند. جمعی در برابر حضرت یوسف سجده کردند.

تعبیر رؤیا:

معمولاً این رؤیا را این‌گونه تعبیر میکنند که پدر و مادر و برادران، برای حضرت یوسف سجده کردند. اما این رؤیا به این معنا نیست که آنها بر حضرت یوسف سجده کردند که آنگاه در تأویل آن دچار مشکل شویم. در تأویل رؤیا بر اساس این‌که رؤیای سجده ستارگان، آفتاب و ماه را دیده باشند، گفته‌اند پدر و مادر و برادران یوسف (ع) بر او سجده کردند. ولی با این نگاه که سجده‌کنندگان خود ماه و آفتاب نیستند، تأویل رؤیا هم متفاوت می‌شود. طبق آیات قرآن حضرت یوسف پدر خود را بر عرش، یعنی بر تخت بالا بردند و خود در جایگاه عزیز مصر و مقام دوم کشوری نشستند. آنگاه جمعی از حاضران که کارکنان و مقامات و وزرا بودند، طبق رسم و رواج مصر در برابر حضرت یوسف علیه السلام به سجده افتادند. نه این‌که پدر و مادر، او را سجده کرده باشند زیرا این با متن آیه چندان سازگار نیست. چون میفرماید: «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ» (آیه 100 یوسف). گفته شده که آفتاب به سلطان و ملک بر میگردد، ماه به رئیس الوزراء و ستارگان به وزراء. حضرت یوسف خود را در جمع آنها می‌بیند و بعد بر اساس قانون مصر، عده‌ای در برابر او سجده می‌کنند.

در ملاقات حضرت یوسف با پدر، مادر و برادران دو مرحله وجود داشت. یک مرحله، بیرون از شهر مصر بوده که حضرت یوسف خود به استقبال و پذیرایی آن‌ها می‌آید و آنها را دعوت میکند تا به شهر تشریف آورند. که تفصیل آن در آیه (99) همین سوره به بیان گرفته شده است: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ أَوْيَ إِلَيْهِ أَبُوَيْهِ وَ قَالَ ادْخُلُوا مَصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ» وقتی که پدر و مادر و برادران وارد مصر شدند، پدر و مادر را در نزد خود جای داد. برخی تعبیر کردند که آنها را در آغوش گرفت و به آن‌ها گفت که با امنیت وارد مصر شوید.

قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۵)

(يعقوب) گفت: ای پسرک من! خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای توحیله سازی میکنند، بیگمان شیطان برای انسان دشمن آشکار است. (۵)

تفسیر:

«قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتِكَ» یعقوب به فرزندش یوسف گفت: پسر من! خوابت را به برادرانت حکایت و قصه نکنی؛ و آنان را از این خواب با خبر نسازی، زیرا این رؤیایی است بزرگ که حسادت‌شان را بر می‌انگیزد.

یکی از اصول زندگی، همانا حفظ رازداری است که انسان در طول حیات و زندگی خویش باید جداً به آن اهتمام به خرج دهد. ملاحظه میشود که یوسف علیه السلام، خواب خود را دور از چشم برادران، به پدر خویش بیان داشت. که این خود نشانه‌ی زیرکی و هوشیاری

یوسف علیه السلام را نشان می‌دهد. در ضمن درمیابیم که: پدر و مادر باید فرزندان خویش را چنان تربیت دهند و با فرزندان خویش چنان را بپه‌ای صمیمانه اعتماد سازی در زندگی ایجاد کنند که فرزندان شان به اعتماد کامل، نه تنها رازهای بیداری خویش؛ بلکه حتی رازهای خوابی خویش را نیز به آنان در میان بگذارند. طوری که ملاحظه می‌نماییم که: یوسف خواب و رؤیای خویش را با پدر خویش مطرح می‌کند.

یعقوب علیه السلام بعد از استماع خواب فرزندش، تأویل خواب فرزندش یوسف را دانست و از آن ترسید که اگر وی خوابش را به برادرانش بیان کند، آنها نیز تأویل آن را بفهمند و لذا بر وی رشک و حسادت برند.

ملاحظه می‌داریم که: در خانواده انبیاء نیز، مسایل ضد اخلاقی همچون حسد و حيله میان فرزندان شان وجود داشت، بناءً یعقوب علیه السلام به منظور جلوگیری از فتنه، طوری که در بین مردم معروف است که: پیشگیری بهتر از درمان است. (واقعاً نگفتن خواب به برادران، نوعی پیشگیری از تحریک حسادت می‌باشد).

باید گفت؛ برادران یوسف علیه السلام که از خواب وی و مقام آینده او اطلاعی نداشتند دست به چنین عملی زدند، و اگر احیاناً برادران از خواب یوسف مطلع و باخبر می‌شدند به الله متعال معلوم است، که دست به چه اعمال و توطیه‌های می‌زدند. در حدیث شریف آمده است: «برای برآوردن حوایج خویش، از کتمان آن‌ها یاری جوید زیرا هر صاحب نعمتی محسود حاسدان است».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «رؤیا تا آنگاه که صاحبش از آن سخنی نگوید به پای پرنده‌ای آویخته است اما اگر آن را حکایت کرد، آن رؤیا به واقعیت می‌پیوندد، لذا خواب خود را جز به شخص عاقل، یا دوست، یا شخص خیر اندیشی حکایت نکنید». یعنی: آن را به کسی بازگو کنید که از آن تعبیری نیکو به شما ارائه دهد.

«فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا»: و از آن می‌ترسم که بر تو نیرنگی اندیشیده و در جهت نابودی‌ات تلاش محیلانه‌ای سازمان دهند؛

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (5)»: چه شیطان انسان را دشمنی نیرومند و نیرنگ بازی است آشکار.

مفسر ابوحیان در این مورد می‌نویسد: یعقوب از رؤیای یوسف دریافت که الله او را به مقام و درجه‌ی والا و حکمت نایل می‌کند و او را به پیامبری بر میگزیند و نعمت و عزت هر دو جهان رابه او می‌دهد. از این رو، بیم و ترس داشت برادرانش به او حسد برند؛ لذا او را از بازگفتن رؤیا برای برادرانش منع کرد. (تفسیر البحر ۲۸۰/۵).

واقعاً برخی اسرار در زندگی انسانی به قدری مهم‌وزی اهمیت هستند که افشای آن زندگی انسان یا جماعت انسانی را به مخاطره می‌اندازد. بناءً در زندگی مهم است که در برخی از موارد خاص، مهم و حساس باید خطر را قبل از وقوع آن گوشزد کرد. یعقوب علیه السلام در مورد کید برادران نسبت به یوسف اطمینان داشت.

شیطان با استفاده از زمینه‌های درونی بر ما سلطه می‌یابد. حسادت برادران، زمینه را برای بروز دشمنی شیطان نسبت به انسان فراهم ساخت.

واقعیت همین‌است که: شیطان دشمن انسان است، حتی اگر اولاد پیامبر هم باشد.

رؤیا (خواب) یوسف علیه السلام:

مفسران در مورد رؤیای حضرت یوسف علیه السلام می‌نویسند: یوسف در زمانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، رؤیای عجیبی دید، در خواب دید که آفتاب و ماه و یازده ستاره برای او به سجده رفتند، این امر او را به خوف و ترس انداخت و این رؤیا را عظیم پنداشت. چون از خواب بیدار شد، آن را برای پدر بازگو کرد، پدر فهمید که او در آینده شأن عظیمی خواهد داشت و به مرتبه و مقام بس عالی خواهد رسید. طوری که پدر و مادر و همه‌ی برادران در مقابل او سر تعظیم فرود خواهند آورد. لذا بدو دستور داد که خواب

خود را پنهان بدارد و برای کسی قصه نکند، نکند بر او حسادت بورزند و به کیدی علیه او متوسل شوند، زیرا کید و حسادت جزء طبیعت انسان‌ها است. یعقوب علیه السلام فرزند دل‌بند خود را به کتمان این راز توصیه فرمود.

در حدیث آمده است: «استعینوا علی قضاء حوائجکم بالکتمان فإن کل ذی نعمة محسود» (در راستای برآوردن نیازها و حاجت‌های خود از راز داری و کتمان سود بگیرید، چون هر صاحب نعمتی مورد رشک و حسادت واقع می‌شود.)

خداوند متعال در اشاره به این رویا می‌فرماید: «إِذ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ۚ قَالَ يَبْنِي لَّا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتَكَ فَيُكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ۝» (یوسف: 4-5). (زمانی که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، من در خواب دیدم که یازده ستاره، آفتاب و ماه در برابر من سجد می‌کنند. گفت: فرزند عزیزم، خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن، که برای تو نیرنگ‌بازی و دسیسه‌سازی کنند بیگمان شیطان دشمن آشکار انسان است.)

آن چه که از ظاهر نص قرآنی استفاده می‌شود اینست که: یوسف رؤیای خود را در غیبت برادرانش با پدر خویش در میان گذاشت و پدر به او توصیه کرد رؤیا را با برادران در میان نگذارد.

ولی از عبارت تورات استفاده می‌شود که بازگویی رؤیا برای پدر در حضور برادران صورت گرفته است. پدر او را از این سخن بازداشت و به شوخی گفت: شاید معنای خوابت این است که من و مادرت و برادرانت در برابر تو به سجده بیفتیم. آن چه در تورات آمده قطعاً خطا است، چون تورات کنونی تحریف شده است و قول صحیح همان است که در قرآن آمده است. (به نقل از رساله پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم، نوشته: شیخ علی صابونی).

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦﴾

و این گونه پروردگات تو را بر می‌گزیند، و تأویل احادیث (= تعبیر خوابها) را به تو می‌آموزد و نعمت خود را بر تو و فرزندان یعقوب کامل می‌کند، همانطور که پیش از این بر پدران ابراهیم و اسحاق کامل نمود. بی‌گمان پروردگارت دانای باحکمت است. (۶)

تفسیر:

باید یاد آور شد که: ارزش انسان به سن و سال نیست، ممکن است کسی از نظر سنی کوچکتر باشد ولی از نظر خصلت‌ها و ارزش والاتر باشد. چنان‌که یوسف از برادران خود کوچکتر بود. طوری‌که می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ» یعقوب فرمود همانطوری‌که خدای سبحان این رؤیای با عظمت را به تو نشان داد، همان‌طور هم شما را برای پیامبری بر می‌گزیند.

حضرت یعقوب علیه السلام در این آیه مبارکه، خواب فرزندش یوسف را برای او تعبیر می‌کند و از آینده‌اش خبر می‌دهد.

گرچه ظاهر آیه آن است که گوینده‌ی جمله «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ» یا خداوند است و یا حضرت یعقوب که چون علم او از طرف خداوند است، یک پیشگویی صحیح است و مانعی ندارد به خصوص با توجه به این‌که در آن زمان یوسف، پیامبر نبوده با جمله‌ی «يَجْتَبِيكَ» مورد خطاب مستقیم خداوند واقع شود. (تفسیر نور)

«وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»: و تعبیر رؤیاهای در حال خواب و خبر دادن از مقاصد آنها را به تو خواهد آموخت، «وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ» و نبوت و حکمت را بر تو و نسل پدرت یعقوب تکمیل و تمام می‌کند.

یعنی: همان‌گونه که پروردگارت تو را با نمایاندن این خواب برگزید، همچنین تو را بر سایر بندگان به نبوت بر می‌گزیند و برادرانت را برایت رام و مطیع می‌گرداند چنان‌که اجرام

آسمانی ای را که در خواب دیدی، برایت رام کرد و آن‌ها را در پیشگاهت به سجده انحنای و تعظیم و اداشت «و به تو از علم تأویل الاحادیث» یعنی: تعبیر و تفسیر خواب می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند» و نبوت و پادشاهی (هر دو) را برایت فراهم می‌آورد که بدون شک در اجتماع این دو نعمت، خیر دنیا و آخرت هر دو وجود دارد.

«كَمَا أَتَمَّهَا عَلِيٌّ أَبُوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ»: همانگونه که آن را قبلاً بر پدران ابراهیم و اسحاق - این دو پیامبر بزرگوار - به اتمام و اکمال رسانید.

یعنی: نعمت خود را «بر پدران تمام کرد: ابراهیم» که الله متعال او را از آتش نجات داد، به نبوتش برگزید و او را به موهبت خلیل‌اللهی خویش مفتخر ساخت «و اسحاق» که به قولی: الله متعال او را نیز به نبوت برگزید و از این دو بزرگوار، نسل و تباری پاکیزه و موحد پدید آورد.

«إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ(6)»: در حقیقت پروردگارت می‌داند که چه کسی شایسته‌ی گزینش است، او در قرار دادن فضل خود بر هر کسی که بخواهد، سنجیده کار و صاحب حکمت است؛ زیرا به علم خویش به امور آگاه و به حکمت خویش گذارنده‌ی امور در جایگاه‌های آن می‌باشد.

اسباط چه کسانی هستند؟

قبلاً ذکر کردیم که حضرت یعقوب 12 فرزند داشت. اسباط بنی اسرائیل به این دوازده نفر نسبت داده میشوند. چون همه‌ی بنی اسرائیل از نسل یعقوب (ع) بوجود آمده‌اند، اشرف و اعظم و افضل فرزندان یعقوب حضرت یوسف (ع) بود حتی برخی از علماء گفته‌اند: در میان فرزندان یعقوب (ع) جز یوسف (ع) پیغمبری وجود نداشت و جز او به سوی هیچیک از آنها وحی نیامده است. ابن کثیر این دیدگاه را تأیید کرده و می‌فرماید: «آن چه از عمل کرد گفتار آن‌ها در این داستان بر می‌آید این است که، آن‌ها پیغمبر نبوده‌اند و کسانی که در رابطه با پیغمبر بودن آن‌ها به آیه‌ی «فَقُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ» (البقرة: 136). (بگوئید: به خدا و آنچه که به ما فرود فرستاده شده و آنچه که به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نواسه‌های یعقوب فرود فرستاده شده... (ایمان آوردیم). استدلال نموده‌اند استدلال شان قوی به نظر نمی‌رسد، چون منظور از اسباط قبیله‌های بنی اسرائیل است که در میان آنها پیغمبران وجود داشته‌اند و وحی نیز بر آنها فرود آمده است. دلیل اینکه تنها یوسف (ع) از میان برادرانش پیغمبر بوده است این‌که: نصی بر پیغمبر بودن هیچ کدام از آن‌ها وجود ندارد و این امر دلیل مدعای ما است».

یادداشت:

برخی از مفسران بر این باورند که برادران یوسف پیامبر بودند و به این استدلال کرده‌اند که آنها همان اسباط مذکور در آیه می‌باشند: «قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلِيَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ» (آیه: 84 سوره آل عمران)، اما صحیح این است که اسباط اولاد یعقوب نیستند بلکه قبایلی از نسل یعقوب (ع) اند و محققان بر این نظرند.

پس اگر برادران یوسف (ع) پیامبر بودند، به چنین عملی ناپسند اقدام نمی‌کردند؛ چون حسد و ایجاد فساد و اقدام به قتل و دروغ و انداختن یوسف (ع) به چاه با عصمت انبیاء منافات دارد. بنابراین این که آن‌ها با وجود این جرایم، پیامبر باشند عقل سالم آن را نمی‌پذیرد. (به نقل از تفسیر صفوة التفاسیر).

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (7 الی 10) 2 بحث در مورد، داستان یوسف علیه السلام و برادرانش ادامه می‌یابد.

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٧﴾

البته در (داستان) یوسف و برادرانش نشانه های (هدایت) برای سؤال کنندگان بود. (۷)

تفسیر:

در حقیقت در داستان و سرگذشت یوسف و یازده برادرش متضمن اندرز و پند و عبرت روشنی برحکمت و قدرت حق تعالی است؛ برای کسانی که اخبار آن ها را از دانشمندان پرسیده و دوستدار شناخت داستان شان باشند. و این داستان مطلقاً بهترین داستان ها در طول تاریخ است.

روایت است که: روزی تعدادی از یهودان نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم می آیند و از ایشان سؤال میکنند که چرا فرزند یعقوب (علیه السلام) از کنعان به مصر رسید؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز داستان یوسف علیه السلام را برایشان بازگو نمود. و یهودی ها متوجه موافقت داستان نقل شده از پیامبر صلی الله علیه وسلم با تورات شدند و از آن متعجب شدند. بنابراین این در آیه از «اللسائلین» منظور همان یهودیانی بودند که از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کردند. و قرآن اشاره دارد به این که: «لقد كان في يوسف وإخوته» یعنی در داستان و قصه یوسف علیه السلام و برادرانش برای آن یهودیانی که سؤال نمودند عبرتی است (در حقانیت رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم و اثبات نبوتش) آنجا که میفرماید: «آیات للساألین» و نیز گفته شده که آن داستان برای سؤال کنندگان و برای غیر آن ها عبرت و گواهی است بر نبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم.

و گفته شده که آن داستان عبرتی است برای کسانی که حسد می ورزند؛ زیرا برادران یوسف بر وی حسد ورزیدند و نیز قصه یوسف علیه السلام شامل خواب و آنچه که از آن خواب ها الله تعالی به حقیقت رسانیدشان و نیز داستان شامل صبر یوسف علیه السلام است در برابر شهوت جنسی و تحمل وی در زندان و نیز شامل تحمل رنج و غم یعقوب علیه السلام بر دوری فرزندش و... که همگی آن ها مایه عبرت برای عبرت گیرندگان است. در حدیثی که از جابر روایت شده در باب شأن نزول این سوره آمده است: که در یکی از روزها یکتن از یهودیان مشهور به «بستانه یهودی»، نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای محمد! مرا از ستارگانی که یوسف در خواب دید خبر ده که نام های آنها چیست؟ راوی میگوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم ساعتی سکوت کرده و در جواب وی چیزی نگفت، در این اثنا جبرئیل علیه السلام فرود آمد و ایشان را از نام های آن ستارگان با خبر ساخت، آنگاه ایشان به دنبال آن یهودی فرستاده و به او فرمودند: «اگر من تو را از نام های آن ستارگان آگاه کنم، ایمان می آوری؟» بستانه یهودی گفت: بلی! فرمودند: «نام های آنها عبارت است از: جریان، طارق، نیال، ذوالکنفات، قابس و ثاب، عمودان، فلیق مصبح، ضروح، ذوالفرغ، ضیاء و نور». یهودی گفت: آری والله! نام های آنها همین هاست که برشمردید.

برادران یوسف نیز یازده تن بودند، به نام های: یهوذا، روبیل، شمعون، لاوی، ربالون، یشجر، دینه، دان، نفتالی، جاد و آشرف که این یازده تن، از «لیا» دختر خاله یعقوب علیه السلام به دنیا آمده بودند و چون «لیا» درگذشت، یعقوب علیه السلام با خواهر وی «راحیل» ازدواج کرد و او بنیامین و یوسف را به دنیا آورد. (به نقل از تفسیر انوار القرآن).

خواننده محترم!

در داستان زندگی حضرت یوسف، آیات و نشانه های زیادی از قدرت نمایی پروردگار با عظمت به چشم می خورد که هر کدام از آنها مایه عبرت و پند برای اهل تحقیق و جستجو است؛ از آن جمله است: 1- خواب پر راز و رمز حضرت یوسف. 2- علم تعبیر خواب. 3- تشخیص و اطلاع یافتن یعقوب از آینده فرزند خود. 4- در چاه بودن و آسیب ندیدن. 5- نابینا شدن و دوباره بینا شدن حضرت یعقوب علیه السلام. 6- قعر چاه و اوج جاه. 7- زندان رفتن و به حکومت رسیدن. 8- پاک بودن و تهمت ناپاکی شنیدن. 9- فراق و

وصال. 10- بردگی و پادشاهی. 11- زندان برای فرار از گناه. 12- بزرگواری و عفو سریع برادران خطاکار.

دروس حاصله:

یکی از دروس بی نهایت علمی و آموزنده در این سوره در جنب سایر دروس، شناخت از مرض مهلک حسد، است که بر اثر آن مرز خانواده و عواطف خویشاوندی را در هم می شکند. که باید جداً به مضرات آن توجه خاص و دایمی داشته باشیم.

إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨﴾

هنگامیکه (برادران یوسف در مشوره خود) گفتند: یقیناً یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدر ما نسبت به ما دوست داشتنی ترند، در حالی که ما جمعی نیرومند هستیم، واقعاً پدر ما در اشتباهی آشکار است. (۸)

تفسیر:

«إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ» در این آیه مبارکه اولین آزمایش و محنت یوسف علیه السلام مورد بیان قرار می گیرد. هنگامی که برادران یوسف در مابین خود به یکدیگر گفتند: یوسف و برادر پدری و مادری اش نزد پدر از ما دوست داشتنی تراند و او ایشان را با عنایت و بهره‌مندی و توجه بیشتر، بر ما ترجیح می دهد در حالیکه ما همه اعضای یک خانواده هستیم و فرقی در میان ما نیست.

«عُصْبَةٌ»

عُصْبَةٌ به گروه متحد و قوی و زورمندی اطلاق می شود که؛ با وحدت و همبستگی همچون «اعصاب» یک بدن، از همدیگر حمایت می کنند.

عصبه: به جمعی گفته میشود که شامل بیش از یک نفر تا ده تن باشند. یعنی: در حالیکه ما جمعی قوی و نیرومند هستیم، دیگر چگونه پدر ما آن دو تن را که کودکانی خرد سال هستند بر همگی ما ترجیح می دهد.

دو نفر از پسران حضرت یعقوب، هریک (یوسف و بنیامین) از یک مادر و بقیه از مادری دیگر بودند. علاقه پدر به یوسف، به دلیل خردسال بودن یا به دلیل کمالاتی که داشت، موجب حسادت برادران واقع شده بود. آنان علاوه بر حسادت با گفتن: «وَنَحْنُ عُصْبَةٌ» نشان دادند که دچار غرور و تکبر شده و در اثر این غرور و حسد، پدر را متهم به اشتباه و انحراف در محبت به فرزندان میکنند.

با تأسف باید گفت که: هستند اشخاصی در جامعه، به جای آن که خود را بالا ببرند، و به اصطلاح خود را به مقام بالا و یا بلندی برسانند، کوشش به عمل می آورند که: بزرگان را پایین بیاورند. چون خودتوان محبوب شدن را ندارند، در جستجوی آن هستند که محبوبیت دیگران را هم زیر سؤال قرار دهند.

در ضمن باید گفت که: احساس قدرت و نیرومندی، در بسیاری موارد عقل انسانرا کور میکند. همچنان معیارهای نادرست، نتایج نادرست را به بار می آورد. (اگر معیار فقط قدرت و تعداد شد، نتیجه اش نسبت انحراف به اقلیت می شود.)

در اینجا قابل تذکر است که: علاقه و محبت حضرت یعقوب به یوسف، حکیمانه بود، نه ظالمانه، ولی برادران یوسف، این علاقه را بی دلیل پنداشتند و گفتند: «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (پدر ما در اشتباهی آشکار قرار دارد).

خود خواهان به جای این که عوامل ناکامی را در خود و شخصیت خود جستجو کنند، در ارایه قضاوت های غیرمنصفانه، در حق دیگران، خود را با خود خواهی متهم ساخته و میگویند: «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (به جای آنکه بگویند ما حسودیم، گفتند: پدر ما منحرف است) غفلت در وجود برخی از انسان ها ممکن به حدی برسد در عین انحراف و خطاکاری خود دیگران را خطاکار قلمداد کند. (برادران یوسف به جای آن که خود را حسود و توطئه گر

بدانند، با تأسف؛ پدر را منحرف دانستند).

در ضمن قابل یادآوری است که: در بسیاری اوقات چنین هم واقع شده است که: علاقه زیاد، سبب در دسر برای انسان‌ها می‌گردد؛ یعقوب، یوسف را خیلی دوست داشت و همین امر موجب حسادت برادران و افکندن یوسف در چاه شد. چنان‌که علاقه زلیخا به یوسف، به زندانی شدن یوسف انجامید.

لذا زمانی‌که زندانبان که شیفته اخلاق یوسف شده بود، وقتی به او گفت: من تو را دوست دارم، یوسف گفت: می‌ترسم مباد این دوستی نیز بلایی به دنبال داشته باشد.

«إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. 8» بیگمان پدر ما در اشتباه است و آشکارا از راه درست خارج شده است؛ چون یوسف و برادرش را بر ما ترجیح داده است.

و در میان ما در محبت و علاقه مندی عدالت نکرده است، با ترجیح دادن آن دو بر ما و بی‌انفاتی به ما. در حالیکه ما همه پسران یک مرد هستیم و کسی از ما بر برادرش برتری ندارد.

قابل یادآوری است که: «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»، ضلال، به معنای گمراهی نیست، به معنای خطا و اشتباه است؛ چون حضرت یعقوب علیه السلام پیامبر خداست و ساحت پیامبران از گمراهی پاک و بری است.

شیخ امام قرطبی در تفسیر خویش می‌نویسد: منظور آنها گمراهی پدر از دین نبود، وگرنه کافر می‌شدند، بلکه منظور شان این بود که اشتباه می‌کند دو نفر را بر ده نفر ترجیح می‌دهد. (تفسیر قرطبی ۱۳۱/۹).

حسادت:

حسادت، از جمله بیماری‌های مهلکی و تباه‌کنی است که از افراد بدطینت و شرور، ناشی می‌شود، همان کسانی‌که تاب تحمل دیدن خیر و خوبی را برای افراد ندارند و خیر را برای صاحب آن نمی‌خواهند، و فقط آنرا برای خود می‌خواهند.

بنابر این چنین کسانی چشم دیدن نعمت و خوبی را برای دیگران ندارند و با دیدن آن ناآرام و ناراحت می‌شوند، این‌ها حسود هستند؛ هرچند که آرزوی زوال نعمت را نکرده باشند، چنان‌که شیخ الاسلام ابن تیمیه (رح) گفته است. (مجموع الفتاوی 111/10 – 129).

أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ﴿٩﴾

(لذا) یوسف را بکشید یا او را در سرزمین (دور) بیندازید تا توجه پدرتان به شما معطوف گردد، و بعد از او پس از قتل یوسف، با توبه کردن مردمان نیک و شایسته باشید. (۹)

تفسیر:

داشتن افکار خطرناک، انسان را به کار خطرناک و می‌دارد. در ضمن ملاحظه نمودیم که احساس تبعیض در محبت از طرف فرزندان، آن‌ها را تا حد برادرکشی سوق می‌دهد. (گرچه شدت علاقه‌ی پدر به یوسف بی‌دلیل نبود، بلکه به خاطر کمالات او بود، ولی برادران احساس تبعیض کردند و خیال کردند علاقه‌ی بی‌دلیل است و همین احساس، آنان را به توطئه و ادا کرد).

«أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ»: یا یوسف را به قتل برسانید و یا او را به سرزمینی دور و ناشناخته ببرید. یعنی این‌که وی را از این آبادی‌ها دور بیندازید، طوری‌که برخی به کشتن وی رأی دادند و برخی دیگر به افکندن وی در چنان سرزمینی تا علاقه و محبت پدر نسبت به شما صاف و یک‌دست شده و او شما را به توجه و شفقت بیشتری مخصوص سازد و در این میان کسی دیگر وی را از شما به خودش مشغول نسازد. امام فخر رازی گفته است: یعنی محبت یوسف او را مشغول کرده و فقط به او توجه دارد، پس وقتی یوسف را از دست بدهد به طرف ما می‌آید و به ما محبت می‌کند. (تفسیر امام رازی ۹۴/۱۸).

ملاحظه می شود که مرض مهلك حسادت، انسان را تا برادرکشي هم سوق مي دهد. «وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ 9»: آنگاه پس از کشتن يوسف و دورساختنش از صحنه، از کار خود به سوی الله متعال توبه کنید و خوشبختانه دروازه توبه هم باز است. یعنی ایشان قبل از ارتکاب گناه با خود از توبه سخن گفتند.

آری! پس از ارتکاب این عمل حال تان با پروردگارتان (از راه توبه) و با پدرتان مجدداً به صلاح و سامان می آید.

ابن کثیر در تفسیر: «وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ» می گوید: «بدین گونه، آنان قبل از ارتکاب گناه، نیت توبه کردند».

نباید فراموش کنیم که: سخن از توبه قبل از انجام گناه، فریب دادن وجدان و گشودن راه گناه است. (برادران به یکدیگر می گفتند: شما يوسف را نابود کنید بعد با توبه از افراد صالح می شویم).

در ضمن ملاحظه می نمایم که: چگونه شیطان کوشش می کند که: با وعده توبه در آینده، راه گناه امروز را برای انسان های جاهل باز نگاه دارد.

قابل تذکر است که: علم و آگاهی، همیشه عامل دوری از انحراف نیست. برادران با آنکه قتل یا تبعید يوسف را بد می دانستند؛ «تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ» اما اقدام کردند.

باید گفت که: انسان در برخورد با نعمت، چهار حالت را در برابر خود اتخاذ می کند: حسادت، بخل، ایثار، غبطه.

اگر پیش خود بگوید: حال که ما فلان نعمت را نداریم، دیگران هم نداشته باشند، این دیگر حسادت است. با تأسف انسان ها حسود طوری خیال می کند که با نابود کردن دیگران، میتواند نعمت ها برای خود کمایی کنند این دیگر خواب است و خیال.

اگر گفت: فقط ما برخوردار از این نعمت باشیم ولی دیگران نه، این دیگر بخل است. اگر گفت: دیگران از نعمت برخوردار باشند، اگر چه به قیمتی که ما محروم باشیم، این ایثار است. اگر گفت: حالا که دیگران از نعمت برخوردارند، ای کاش ما هم بهره مند می شدیم، این غبطه است.

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿١٠﴾

یکی از آنها گفت: يوسف را نکشید بلکه او را در قعر چاهی باندازید، تا کسی از مسافران او را بگیرد، او را بر گیرد (و به جای دوری ببرد). (۱۰)

تفسیر:

شاید بعضی رهگذران مسافر او را برگیرند؛ با این کار هم از بابت وی آسوده خاطر می شوید و هم مسؤولیت کشتن اش را بر عهده نمی گیرید. پس اگر بر این کار مصمم هستید، همین گزینه را عملی کنید. این یکی دلسوزترین شان به يوسف بود [که نظری چنین جفاجویانه ارائه داد] پس چگونه بوده است حال دیگران؟! «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ»: یکی از برادران ناراضی که نام شان را «یهودا» آورده اند. (البته این نظر ابن عباس (رض) است.

ولی تعداد دیگری اسم او را «روبیل» می دانند که البته قتاده هم چنین نظری دارد.) فرزند بزرگتر یعقوب بر سبیل مشوره دهی به ایشان گفت: يوسف را نکشید؛ بلکه وی را به قعر چاه در اندازید.

«غِيَابَتِ الْجُبِّ»: در قعر چاه بیندازید که دیدگان بر وی نیفتند. و این چاه در سرزمین بیت المقدس بود.

«جب» به معنای چاهی است که سنگ چین نشده باشد.

«غِيَابَتِ»: نیز به طاقچه هایی می گویند که در دیوارهی چاه، نزدیک آب قرار می دهند که

اگر از بالایی چاه نگاه شود، دیده نمی شود.

«يَلْتَقِيَهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ»: شاید بعضی رهگذران مسافراور را بگیرند؛ آنگاه او را با خود به سرزمینی نا آشنای ببرند، به طوری که از چشم پدر و از دید آشنایان پنهان و گمنام بماند.

«إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (10)»: «اگر کننده‌اید» یعنی: اگر در کار یوسف به این مشورت من عمل می‌کنید. با این کار هم از بابت وی آسوده خاطر می‌شوید و هم مسئولیت کشتنش را بر عهده نمی‌گیرید. پس اگر بر این کار مصمم هستید، همین گزینه را عملی کنید. این یکی دلسوز ترین شان به یوسف بود و به اصطلاح نظر وی به تناسب نظر دیگران در مورد یوسف متعادل‌تر و کم ضررتر بود. ملاحظه می‌نماییم که برادر میانه رو چنین نظر داشت [که نظری چنین جفاجویانه ارائه داد] پس چگونه بوده است حال دیگران؟!

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: طرح این توطئه از سوی برادران یوسف دلیل بر آن است که آنان «نبی» نبوده‌اند. محمد بن اسحق در تأیید این نظر که برادران یوسف نبی نبوده‌اند، می‌گوید: «آنان بر کاری بزرگ همدستان شدند، کاری که قطع رحم، عقوق و نافرمانی پدر، قتل رأفت و رحم بر طفلی کوچک و بی‌گناه و جدایی افگندن میان او و پدر محبوب، کهنسال و قابل رعایتش را همه یکجا گرد آورده بود الله متعال بر ایشان بیمارزد». ابن‌کثیر نیز می‌گوید: «بدان که بر نبوت برادران یوسف هیچ دلیلی وجود ندارد». ملاحظه می‌داریم که در بسیاری از اوقات نهی از منکر يك شخص می‌تواند نظر جمع را عوض کند و بر آن تأثیر بگذارد. (یکی گفت: نکشید، ولی نظر جمع را تغییر داد) اگر نمی‌توان جلو منکر را به صورت کلی بگیریم، هر مقدار که ممکن است باید آن را پایین آورد. علما بدین نظر اند که: برای مبارزه با فساد، گاهی دفع افسد به فاسد لازم است. (او را نکشید، در چاه بیندازید) همچنان در کنار نهی از منکر، جایگزین آن را ارائه کنیم. (اگر گفتیم این کار را نکنید، پس بگوییم چکار کنند). خواننده محترم!

در آیات متبرکه (11 الی 18) اجرای توطئه، پنهان کردن تصمیم شان از پدر و معذرت خواستن آنان مورد بحث قرار می‌گیرد.

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ ﴿١١﴾

(برادران نزد پدر آمدند و) گفتند پدر جان! گفتند: ای پدر تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی در حالی که ما خیرخواه او هستیم. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَأْمَنَّا» (امن): ما را امین نمی‌دانی، به ما مطمئن نیستی، ما را امین نمی‌شماری. الناصحون: خیر خواهان، دلسوزان.

تفسیر:

اجرای توطئه، پنهان کردن تصمیم از پدر:

برادران یوسف بعد از همدستی بر تبعید وی، به پدر خود یعقوب گفتند: ای پدر! تو را چه شده است که ما را بر برادرمان یوسف امین قرار نمی‌دهی؟ چرا در محبت، خیرخواهی و دلسوزی ما نسبت به وی شک و تردید داری حال آن‌که ما وی را نگهبان خواهیم بود و در مهرورزی به وی و سرپرستی و توجه به وی سخاوتمندانه و صادقانه عمل خواهیم کرد. بگذار غرض تفریح و گردش با ما برود.

«وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ (11)» و می‌دانی که ما نسبت به او مهربان و مشفقیم و خیرخواه او می‌باشیم.

با تأسف باید گفت که: از روز اول، همین بشر به اسم خیرخواهی فریب خورده است. ابلیس نیز برای اغفال آدم و حوا گفت: من خیرخواه شما هستم. «وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ» (آیه: 21 سوره اعراف) و (شیطان برای آن که و سوسه‌اش تأثیر کند،) برای آن دو سوگند یاد کرد که به راستی من از خیرخواهان شما هستم) ملاحظه می‌شود که قسم

به دروغ از شیوه های کاری شیطان است. بناءً به قسم نباید اطمینان کرد، و دشمن، از اعتقادات و باورهای ما به نفع خود سود می برد. و در بسیاری از اوقات دشمن با ظاهری دلسوزانه و ادعای خیرخواهی، در اعتقادات ما نفوذ می کند و ضربه می زند.

ملاحظه نمودیم که: برادران یوسف نیز برای از بین بردن یوسف و جدا کردن او از نزد پدرشان به ظاهر سازی پرداخته و به او گفتند: «إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ» همچنان در بیشتر موارد طوری پیش می آید که: دشمن برای برطرف کردن سوء ظن، هرگونه اطمینانی را به انسان می دهد، که نباید فریب هر شعاری را خورد، به تأسف باید گفت در بسیاری از حالات طوری هم واقع شده که؛ خائن نام خود را ناصح می گذارد.

مفسران گفته اند: زمانی که برادران تصمیم قطعی گرفتند، بدین ترتیب زبان به سخن گشودند و در خدمت پدر چنان وانمود کردند که بی نهایت یوسف را دوست دارند و بیش از اندازه نسبت به او مهر و دلسوزی دارند، تا او را از نظرش منصرف نمایند و در مورد یوسف از آنان بیمی به دل راه ندهد. و بدین ترتیب می گویند: چرا از او در هراسی، در حالی که ما او را دوست داشته و خیر و سعادتش را می خواهیم؟!

حتی به هر برادری نمیتوان اطمینان کرد. (گویا یعقوب بارها از این که یوسف همراه برادرانش برود جلوگیری کرده است که برادران با گفتن «مَا لَكَ لِاتِّمَانًا - انتقاد می کنند.) قابل یاد آوری است که از این تقاضای برادران و اصرار و پافشاری آنان طوری معلوم میشود که آنها زمانی پیش هم، چنین تقاضایی را به عمل آورده بودند که پدر بزرگوارشان آن را رد کرده بود.

لذا در این بار، قدری با تأکید و اصرار خواستند به پدر اطمینان بدهند طوری که افزودند: «درحالی که ما خیر خواه او هستیم» و درحفظ و نگهداری اش می کوشیم تا او را به سلامت و عافیت نزد تو برگردانیم.

أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿١٢﴾

(اگر ما را خیر خواه او می دانی) فردا او را با ما (به صحراء) بفرست تا غذای کافی بخورد و بازی کند و البته ما نگهبان و مراقب او خواهیم بود. (۱۲)

تفسیر:

«أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ»: پس وقتی که فردا به چراندن گوسفندان و رومه به صحرا می رویم او را با ما بفرست تا از غذای لذیذ و پاک به میل خود بخورد، میوه های پاکیزه و خوشگوار را تناول کند و با ما گوسفندان را بچراند و با شرکت در مسابقه تیر اندازی و مسابقه و سرگرمی های مباح، شاد و خوشحال شود و از هوای آزاد حظ ببرد.

«وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (12)»: ما او را از هر گزند و آسیبی مصون می داریم. آن ها گفته می خود را در حالی به «ان - در ابتداء و لام در لحافظون» مؤکد می کنند که به نحوی برنامه و دسیسه خود را پنهان کردند و دروغ گفتند.

در این هیچ جای شکی نیست که: انسان، نیازمند تفریح و ورزش است و چنان که در این آیه مشاهده می شود قوی ترین منطقی که توانست حضرت یعقوب را تسلیم خواسته فرزندان کند، این بود که یوسف نیاز به تفریح دارد.

در ضمن برادران از وسیله ای مباح و منطقی برای فریب دادن سوء استفاده کردند. از فحوی آیه مبارکه که برادران یوسف از پدر جهت گردش و تفریح و با آزادی خوردن و نوشیدن و بازی کرد ناجازه خواسته شد، حضرت یعقوب آنها را از آن منع نه فرمود، فقط به فرستادن یوسف با آن ها تردید داشت. باید یاد آور شد که در بسیاری از حالات اصرار بیش از حد بر يك موضوع نشان دهنده نقشه و توطئه ای نیز بوده می تواند. طوری که در جمله قبلی: «إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ» و در این آیه «إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» مبین این حقیقت است.

قَالَ إِنِّي لِيَحْزَنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ﴿١٣﴾

(یعقوب) گفت: آنکه او را ببرید مرا ساخت غمگین می کند، و از این می ترسم که گرگ او

را بخورد، در حالی که شما از او غافل باشید! (۱۳).

تفسیر:

«قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ»: امتحان الهی از همان ناحیه‌ای است که انسان‌روی آن حساسیت دارد. یعقوب علیه السلام نسبت به یوسف حساس بود و فراق یوسف، وسیله آزمایش او شد.

وقتی که برادران حضرت یوسف از پدر خواستند تا حضرت یوسف را فردا همراه با ما جهت تفریح بفرستند، حضرت یعقوب فرمود: فرستادن او را به دو علت نمی‌پسندم، اول: این که من بدون این نور چشمم آرام نمی‌گیرم، دوم: این که مبادا در جنگل در اثر غفلت شما گرگی او را بخورد.

قابل تذکر است که احساس خطر حضرت یعقوب از گرگ از اینجا ناشی میشد که در کنعان گرگ بسیار وجود داشت، یا از آنجا بود که او در خواب دیده بود که او بر بالای کوهی قرار دارد، و حضرت یوسف در دامن آن کوه میباشد، ناگهان ده گرگ او را احاطه نمودند و بر او حمله کردند، ولی یکی از گرگها دفاع نمود و او را رها ساخت، سپس حضرت یوسف در زمین غایب شد.

تعبیر آن بعداً چنین ظاهر گشت که ده گرگ این ده برادر بودند و آن گرگی دفاع نمود و او را رهایی داد برادر بزرگتر یهودا بود، و پنهان شدن به عمق چاه تعبیر گردید. (به نقل از تفسیر معارف القرآن).

«وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ(13)»: پدر از حسادت فرزندان خویش آگاه بود و به همین دلیل به یوسف فرمود: خوابی را که دیده‌ای برای برادرانت قصه مکن. ولی در اینجا حسادت فرزندان خویش را مطرح نمی‌کند، بلکه خطر گرگ و غفلت آنان از یوسف را بهانه می‌آورد. و میفرماید: میترسم در حالیکه شما از او غافلید گرگ او را بدرد و بخورد. حضرت یعقوب میخواهد دلیل را به آن‌ها تلقین کند.

مفسر زمخشری گفته است: به دو دلیل عذر آن‌ها را خواست:

اول، مفارقت و دوریش او را افسرده می‌کند؛ چون حتی برای یک مدت کوتاهی تاب دوریش را ندارد.

دوم، بیم از این که در حال سرگرمی و بازی و شادی بوده و از او غافل میباشند و گرگ او را بخورد. (تفسیر کشاف ۴۴۸/۲).

قابل توجه است که: ما نباید حساسیت‌های خویش را نزد هر کس و ناکس بازگو کنیم و به تأسف حالاتی در زندگی پیش می‌آید که همین موارد حساسیت‌ها علیه خود انسان مورد استفاده قرار گیرد.

در روایتی از حضرت عبدالله بن عباس آمده که حضرت یعقوب در اثر آن خواب، از خود برادران یوسف احساس خطر میکرد و به آنها «گرگ» گفت، ولی بنابر مصلحت، حقیقت امر را کاملاً ظاهر نه فرمود. (تفسیر قرطبی).

برادران با شنیدن این سخن حضرت یعقوب؛ گفتند که این خوف و خطر شما شگفت آور است گروه نیرمند ده نفری ما جهت حفظ و نگهداری او موجود است، اگر با بودن همه ما گرگی او را بخورد، پس وجود ما بیکار خواهد شد، پس از ما چه توقعی را میتوان داشت؟ حضرت یعقوب (ع) با وضع پیامبرانه خویش در برابر فرزندان، این امر را اظهار فرمود که من از خود شما احساس خطر میکنم زیرا در این اولاً، فرزندان دل شکسته میشدند، ثانیاً پس از چنین سخنی، این خطر وجود داشت که دشمنی برادران افزایش یابد، اکنون او را رها کرده و در وقت دیگری بنا به بهانه ای او را بکشند، بنابر این اجازه داد، اما از برادران عهده و پیمان کامل گرفت که به وی هیچگونه اذیت و آزاری نرسانند، و او را به برادر بزرگتر «روبیل» یا «یهودا» سپرد که تو نسبت به گرسنگی، تشنگی و ضروریات دیگر، مطلع باش و زود او را برگردان. مفسران می‌نویسند: برادران در پیش روی پدر،

یوسف را بر پشت خود گرفتند، و نوبت به نوبت او را بر پشت می کردند، تا مسافت طولانی حضرت یعقوب به خدا حافظی کردن آن ها همراه شد.

امام قرطبی به حواله روایات تاریخی بیان کرده است که وقتی آن ها از دید حضرت یعقوب (ع) غایب شدند، برادری که یوسف را به دوش گرفته بود او را بر زمین انداخت، یوسف مجبور شده پیاده راه رود، اما سنش کم بود، از دویدن همراه با آنها عاجز مانده به برادر دیگر پناه برده او نیز همدردی نکرد، به برادر سوم و چهارم پناه برده از آنها کمک خواست، اما همه آنها جواب دادند که تو آن یازده ستاره و آفتاب و ماه را که به تو سجده می کردند، صدا بزن تا به تو کمک کنند، از اینجاست که قرطبی فرموده است که از این معلوم می شود برادران به نحوی از خواب حضرت یوسف علیه السلام اطلاع یافته بودند و همین خواب سبب غیظ و غضب آنان شد. بالاخره حضرت یوسف به یهودا گفت که تو بزرگتری تو برضعف حال و کودکی من و ناتوانی و عاجزی پدرت رحم کن و عهد و پیمانی را که با پدر انجام داده ای در نظر بگیر، چطور تو به این زودی عهد را فراموش کردی، یهودا با شنیدن این به رحم آمد و به او گفت تا من زنده هستم برادران به تو آزار و اذیتی نخواهند رساند. (به نقل از معارف القرآن).

علاقه‌ی یعقوب (ع) به یوسف (ع):

حضرت یعقوب علیه السلام در میان پسرانش، یوسف را بسیار دوست میداشت و او و برادرش بنیامین را بر سایر فرزندان مقدم می داشت. این امر باعث شد بقیه برادران بر یوسف و بنیامین که در عنفوان و ابتدای جوانی بودند رشک و حسادت ببرند و کینه آنها را در دل بگیرند. این بود که از پدر خواستند یوسف را همراه آنها بفرستد تا به صحرا بروند و با آنها به بازی پردازد این تقاضا بر نفس یعقوب گران آمد، چون توان فراق یوسف را نداشت و میترسید بلایی سرش بیآورد.

قَالُوا لَنْ نَأْكُلَهُ الذَّنْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ ﴿١٤﴾

برادران گفتند: اگر او را گرگ بخورد با این که ما (بر دفع گرگ) گروه نیرومند هستیم، در این صورت یقیناً زیانکار خواهیم بود (و هرگز چنین چیزی ممکن نیست). (۱۴)

تفسیر:

فرزندان یعقوب گفتند: قسم به الله که اگر گرگ او را بخورد، با آن که ما گروهی نیرومند و شجاع هستیم، در آن صورت هیچ خیر و مردانگی و سودی در وجود ما نخواهد بود. باید گفت که: قوی بودن، همیشه دلیلی بر امین بودن نیست. (برادران یوسف قوی بودند، و خود را «نَحْنُ عُصْبَةٌ»، (عده ای یکپارچه و زورمند) می شمردند، ولی امین نبودند. آنان به پدر خویش گفتند: مطمئن باش که چنین حادثه و رویدادی هرگز به وقوع نخواهد پیوست. و چنین است که وقتی خداوند متعال کاری را بخواهد، اسبابش را نیز مهیا می گرداند.

ظاهر فریبی و ابراز احساسات دروغین، از دسیسه‌هایی افراد دو رو و منافق است.

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٥﴾

پس وقتی او را با خود بردند و تصمیم گرفتند که او را در قعر چاه بیندازند و (تصمیم خود را عملی نمودند) (در همان لحظه) به او (یوسف) وحی کردیم که البته آنها را از این کارشان آگاه خواهی ساخت، درحالی که نمی فهمند. (۱۵)

تفسیر:

«فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ»: پس یعقوب یوسف را با برادرانش فرستاد و چون او را بردند و به دور دست صحرا رسیدند، شیطان ایشان را برانگیخت و با هم بر گذاشتنش در قعر چاه همدستان شدند.

«وَأَوْحَيْنَا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ»: نباید اشتباه کرد که: اتفاق نظر و اجماع گروهی از انسان ها، همیشه نشانه‌ی حقایق نیست.

مطابق روایتی که در «تفسیر معارف القرآن» آمده است می نویسد: خداوند متعال در قلب یهودا رحم و توفیق عمل صحیح قرار داد و به برادران خود گفت که قتل یک نفر بی گناه جرم بس عظیمی است از خداوند بترسید و این کودک را به آغوش پدرش برسانید، البته از او عهد بگیری که جریان را با پدرش در میان نگذارد و از شما شکایت نکند. برادران گفتند ما میدانیم که هدف تو چیست، تو میخواهی که رتبه و پایه خود را در قلب پدر بیفزایی، لذا بشنو که اگر تو در انجام اراده ما مزاحم شوی تو را نیز خواهیم کشت. یهودا دید که در برابر نه برادر کاری از دستش بر نمی آید، گفت خیلی خوب اگر شما تصمیم گرفته اید که صد در صد این کودک را از بین ببرید پس سخن مرا گوش کنید، در این نزدیکی کهنه چاهی هست که در آن بسیار خس و خاشاک ریخته و مار و گزدم در آن جای گرفته اند او را در آن چاه بیندازید، اگر مار و گزدمی به او نیش زد و از بین برد که شما به هدف خود رسیده اید، و شما از ریختن خون او بریء الذمه هستید و اگر او زنده ماند شاید در آنجا کاروانی بیاید و برای برداشت آب در چاه، دلو بیندازد و او بیرون آید آن‌ها او را با همراه خود به مملکت دیگری می برند در این صورت نیز شما به هدف خود خواهید رسید.

روی این سخن یهودا همه اتفاق نظر کردند، و همه تصمیم گرفتند که او را به قعر چاه بیندازند. (به نقل از تفسیر معارف القرآن).

مفسر تفسیر معارف القرآن می نویسد: برادران بعد از آن که یوسف را زدند و به وی اهانت کردند، پیراهنش را از تنش بیرون کشیده سپس او را در دلو چاه گذاشتند و چون دلو به نیمه چاه رسید، او را همان‌گونه با دلو در چاه افکندند تا بمیرد. یوسف در آب افتاد، سپس به صخره‌ای پناه برد، در این هنگام بر او بانگ زدند، او به گمان این که دلشان به حال وی سوخته است و نسبت به وی بر سر رحم و شفقت آمده‌اند، پاسخ داد، اما قضیه بر عکس بود زیرا آنان خواستند تا صخره‌ای را بروی بیندازند که نابودش کند، اما یهودا ایشان را از این کار بازداشت.

مفسر نسفی میگوید: «خداوند متعال به یوسف در کودکی وحی فرستاد چنانکه به یحیی و عیسی: در کودکی وحی فرستاد». (به نقل از تفسیر معارف القرآن).

«وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (15)»: امید، بهترین سرمایه برای ادامه زندگی است. مابه یوسف وحیف رستادیم که در آینده و به زودی از چاه نجات خواهد یافت و برادران را از کارشان شرمنده خواهی کرد.

بلی! عنایت حق تعالی نسبت به یوسف بسی بزرگ بود؛ به طوری که بر او وحی فرستاد، او را در تنهایی اش انس بخشید، بر او آرامش نازل کرد، او را به گشایش و فرج بشارت داد و در این امتحان به وی پایداری بخشید پس اگر خداوند متعال با توست دیگر از چه کسی خوف و ترس داری؟ اما چنان چه الله متعال علیه تو باشد بعد از وی دیگر به چه کسی امید می بندی؟ پس وقتی نظر عنایت حق مراقب توست در کنف الطافش آرام بخواب و بدان که سختی‌ها و گرفتاری‌ها در غار ولایت حق، عین امن و امان است.

امام فخر رازی گفته است: فایده‌ی این وحی عبارت است از آرام کردن یوسف و انس دادن به او تا برایش تسکین خاطر باشد و وحشت از قلبش برطرف گردد؛ چرا که در آینده از درد و محنت خلاصی می یابد. (فخر رازی ۱۸/۱۰۰).

امام قرطبی میفرماید: در این لفظ «وَأَوْحَيْنَا» جزا و جواب شرطیه «فلما ذهبوا» است، و حرف «وَأَوْ» در اینجا زاید است. [تفسیر قرطبی]

منظور این است که برادران با هم شده تصمیم گرفته بودند که او را در چاهی بیندازند، خداوند جهت تسلی دادن به یوسف وحی نازل فرمود که در آینده چنین زمانی می آید که تو با آن‌ها ملاقاتی خواهی داشت و نیز به او مژده داد که تو در آن وقت از آن‌ها بالا دست قرار می گیری که می توانی از این ظلم و ستم آن‌ها انتقام بگیری و آن‌ها از تمام این ماجرا بی خبر خواهند بود.

امام قرطبی فرموده است: که برای این، دو صورت میتواند باشد، یکی این که این وحی برای او بعد از انداختنش به چاه جهت تسلی و مژده برای نجاتش آمده است، دوم این که قبل از انداختن به چاه خداوند به یوسف علیه السلام اوضاع و احوال آینده را به وسیله وحی اطلاع داده است، و در آن به او خبر داده است که تو از این مهلکه نجات خواهی یافت و چنین اوضاعی پیش خواهد آمد که تو جهت سرزنش (ملامت کردن برادران فرصتی) خواهی یافت در حالیکه آنها تو را نشناسند که تو برادر آن‌ها (یوسف) هستی.

در تفسیر مظهري آمده است که این وحی زمان طفولیت حضرت یوسف علیه السلام وحی نبوت نبود، زیرا وحی نبوت در سن چهل سالگی می‌آید، بلکه این وحی چنان وحیی بود که به مادر حضرت موسی علیه السلام شده بود، سلسله وحی نبوت بر حضرت یوسف علیه السلام پس از رسیدن به مصر آغاز گردید. چنان که الله متعال میفرماید: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» ابن جریر، ابن ابی حاتم و غیره آنرا به طور استثنا وحی نبوت قرار داده اند، همچنان که حضرت عیسی علیه السلام در کودکی به پیامبری رسید. [تفسیر مظهري]

حضرت عبدالله بن عباس رضي الله عنهما فرموده است که خداوند حضرت یوسف علیه السلام را پس از وارد شدن به مصر به وسیله وحی از اطلاع وضع خویش به خانواده منع فرموده بود. [تفسیر قرطبی]

از اینجا بود که شخصیت والا و پیامبری مانند حضرت یوسف علیه السلام پس از آزاد شدن از زندان و رسیدن به حکومت مصر چنین صورتی پیدا نکرد تا به پدر ضعیف خود وضع سلامتی خویش را اطلاع داده به او اطمینان دهد.

چه کسی می تواند حکمت های خداوند متعال را دریابد وقتی که بدین گونه مخفی باشند، شاید هدف این باشد که به حضرت یعقوب علیه السلام هشدار می شود که چرا باغیر الله این اندازه محبت و دوستی برقرار کرده است، و نیز اینکه برادران را نیازمند قرار داده به بارگاه یوسف علیه السلام تقدیم دارد تا بدین شکل به گونه‌ای به آنها کیفر داده باشد. (به نقل از تفسیر معارف القرآن).

وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ﴿١٦﴾

و (برادران) شبانگاه گریان به نزد پدرشان آمدند. (١٦)

تفسیر:

بعد از افکندن یوسف در چاه، فرزندان یعقوب شامگاهان، گریان نزد پدر آمد و به رسم رفتن قاتل در جنازه مقتول، از خود اندوه و آه و فغان نمایش میدادند.

یعنی: در تاریکی شب با گریه‌های ساختگی نزد یعقوب علیه السلام آمدند تا این گریه‌ها را پشتوانه دروغ خود ساخته غدر و نیرنگ خویش را رونق دهند و نقابی از تزویر بر روی آن بپوشانند.

قابل بیان است که: گریه‌ها، همیشه نشانه‌ی صداقت نیست. و نباید به هر گریه‌ای اطمینان کنیم.

روایت شده است وقتی یعقوب گریه و زاری آن‌ها را شنید، آشفته حال گشت و پرسید: چه شده، چه بلایی به سرتان آمده است؟ یوسف کجاست؟

اشک در قرآن:

در قرآن عظیم الشان چهار نوع گریه و اشک به بیان گرفته شده است:

1- اشک شوق:

گروهی از مسیحیان با شنیدن آیات قرآن اشک می ریختند. «وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْهِ الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨٣﴾» (مائده، 83). و (آن مسیحیان) هرگاه آیتی را که بر پیامبر نازل شده می‌شنوند،

می بینی که چشمانشان از این که حق را شناخته‌اند از اشک لبریز میشود و میگویند: پروردگارا! ما ایمان آوردیم، پس نام ما را در زمره‌ی گواهی‌دهندگان (به حق) بنویس. باید گفت: نشان افراد دل‌آماده و متواضع آن است که به مجرد شنیدن حق، منقلب میشوند. (ولی نااهلان، با دیدن حق هم از جای تکان نمی‌خورند.)، البته در هیچ جای شکی نیست که: اشک، اگر همراه معرفت باشد، نشانه‌ی کمال است. و واقعیت امر اینست: که روح و فطرت انسان، شیفته‌ی حقیقت است و چون به معشوق رسید، اشک شوق می‌ریزد.

2- اشک حزن و حسرت:

مسلمانان عاشق همین‌که از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می‌شنیدند که امکانات برای جبهه رفتن نیست گریه می‌کردند. «تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ» (توبه، 92). (در حالی که چشمانشان از اندوه، اشکبار بود که چرا چیزی ندارند که خرج جهاد کنند).

3- اشک خوف:

همین‌که آیات الهی برای اولیا تلاوت می‌شد، گریه‌کنان به سجده می‌افتادند، «حَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكْيًا» (مریم، 58)، «وَيَخْرُونَ لِلذُّقَانِ يَتَكُونُ وَ يَزِيدُهُمْ حُشُوعًا» (اسراء، 109).

4- اشک تزویری و ساختگی:

همین آیه که برادران یوسف گریه‌کنان نزد یعقوب آمدند که گرگ یوسف را درید. لطیفه:

روایت شده است: زنی را برای محاکمه پیش قاضی شریح آوردند، زن گریه راسر داد. شعبی گفت: ای ابو امیه! مگر نمی‌بینی گریه میکند؟ گفت: برادران یوسف که ستمگر و دروغگو بودند گریان آمدند. انسان نباید جز به حق قضاوت کند. (فخر رازی ۱۰۱/۱۸).
قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّبُّ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ﴿١٧﴾

گفتند: ای پدر! همانا ما رفتیم که مسابقه دهیم، و یوسف را نزد سامان و اسباب ما گذاشتیم، پس گرگ او را خورد، ولی تو باور کننده‌ی ما نیستی اگر چه راستگو باشیم. (۱۷) تفسیر:

«قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ»: برادران یوسف گفتند: ای پدر! ما رفتیم تا مسابقه دهیم. «وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّبُّ»: و یوسف را در محل لباس و اثاثیه و غذای خود در جای امن گذاشته بودیم که از آن‌ها مواظبت کند، یعنی: مسابقه دویدن، یا مسابقه اسب سواری، یا مسابقه تیراندازی. از هری میگوید: «نِضَالٌ» مسابقه تیراندازی، و «رهان» مسابقه اسب سواری است و کلمه «نستبق» جامع و شامل هر دو معنی است. گفتنی است که هدف از آن مسابقه، تمرین و آموزش مهارت‌های جنگی بوده است، پس اشتباه از ما نبود و ما مدت زیادی از نزد وی دور نبوده‌ایم اما پس از ما گرگ بر وی حمله‌ور شد و وی را خورد.

ملاحظه مینماییم که: دروغ، دروغ را به بار می‌آورد. برادران یوسف برای توجیه خطای دروغین خویش، سه دروغ مسلسل را یکی بعد از دیگری برای پدر گفتند: مسابقه رفته بودیم، یوسف را نزد و سایل اثاثیه لباس و غذای خویش گذاشتیم، گرگ او را خورد.

معروف است که دروغگو حافظه ندارد. با وجود این که برادران، یوسف را برای بازی بردند؛ ولی در گزارش خود به پدر وی را مراقب و به اصطلاح نگهبان اثاثیه و غذای خویش بیان داشتند.

«وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ۱۷»: حرف و گفته‌ی ما را تصدیق نمی‌کنی هر چند که در واقع راستگو هم باشیم. پس چگونه ما را متهم می‌کنی و به ما اطمینان نداری؟ این سخنان از جانب آنها نشان دهنده‌ی شک و تردید است.

دروغگو اصرار دارد که مردم او را صادق بپندارند، بناءً این اصرار و استدلال که مبین احساس ترس و بیم نهفته‌ی ایشان می‌باشد از این باب است که گفته‌اند: خائن خائف است؛ و هر کس عملش بد است، گمانش نیز بد است.

وَجَاءُوا عَلَيَّ قَمِيصَهُ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾

و پیراهن او را آلوده به خون دروغین (برای یعقوب) آوردند، پدر گفت: نه، بلکه نفس‌های تان کار زشت را برای شما آراسته است، پس کار من صبر جمیل است و راجع به آن چه شما می‌گویید، از الله مدد خواسته می‌شود. (۱۸)

تفسیر:

«وَجَاءُوا عَلَيَّ قَمِيصَهُ بِدَمٍ كَذِبٍ»: و پیراهن یوسف را به خونی دروغین و غیر واقعی آغشته شده بود که خون یوسف نبود، آن را به عنوان گواه راستگویی خود آوردند در حالی که این پیراهن خود دلیل دروغگویی شان بود؛ زیرا پیراهن سالم بود و اصلاً پاره هم نشده بود.

ابن عباس (رض) در این باره می‌نویسد که برادران، گوسفندی را سر بریدند و لباس‌های یوسف را بدان آغشته کردند، وقتی آن را نزد یعقوب آوردند، گفت: دروغ می‌گویید، اگر گرگ او را خورده بود پیراهنش پاره می‌شد. (طبری ۱۶۴/۱۲).

و روایت شده که یعقوب گفته است: چه گرگ پر حوصله و عاقلی! پسر من را خورده و پیراهنش را پاره نکرده است.

«قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً»: فریب مظلوم‌نمایی‌ها را نباید خورد. حضرت یعقوب علیه السلام، فریب پیراهن خون‌آلود و اشک‌ها را نخورد بلکه گفت: امان از نفس شما این سخن تان دروغی بیش نیست بلکه حقیقت این است که شیطان و نفس‌های اماره بالسوء شما، کاری زشت و نیرنگی بدی را برای تان آراسته است.

حضرت یعقوب علیه السلام می‌دانست که یوسف را گرگ نخورده، لذا از برادران استخوان و یا بقایای جسد را مطالبه نکرد.

«فَصَبْرٌ جَمِيلٌ»: اما من بر این محنت صبری نیکو پیشه خواهم ساخت؛ صبری که نه خالقم را به خشم آورد و نه در آن شکوه و گلایه‌ای از مخلوق باشد.

یعقوب علیه السلام گفت: شکایتم را نزد پروردگار می‌برم و به نیکویی بر سر صبر و شکیبایی پایدارم و در برابر این دروغ‌پردازها و صحنه‌سازها از الله متعال یاری و مدد می‌جویم.

شیخ حسن بصری (رح) می‌فرماید: وقتی یوسف را در چاه انداختند، دوازده سال عمر داشت و در چهل سالگی پدرش به دیدار او شاد گشت؛ یعنی، پس از بیست و هشت سال دوری به همدیگر رسیدند و ای به آن همه سال که چه‌ها بر سر آن قلب دردمند غم‌زده ی یعقوب گذشته است!

باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که: صبر بر مقدرات الهی زیباست، ولی صبر بر ظلمی که در حق یک طفل معصوم به‌عمل آمده است، چه زیبایی دارد که حضرت یعقوب علیه السلام می‌گوید: «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ»؟

مفسر تفسیر نور در مورد می‌نویسد:

اولاً حضرت یعقوب علیه السلام از طریق وحی میدانست که یوسف زنده است.

ثانیاً اگر احياناً حضرت یعقوب علیه السلام کدام عکس العمل از خود نشان میداد که: ظن و گمان آنها را بیفزاید، برادران بر سر آن چاه می‌رفتند، و یوسف را از بین می‌بردند.

ثالثاً نباید کاری کرد که راه توبه حتی بر ظالمان به کلی بسته شود.

در حدیث شریف آمده است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: صبر جمیل چیست؟ ایشان فرمودند: «صبری که با خود شکایت و گلایه‌ای به همراه نداشته باشد».

«وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ (18)»: انبیای الهی در برابر حوادث سخت، زیباترین عکس‌العمل را از خود نشان می‌دهند. طوری که حضرت یعقوب علیه السلام می‌گوید: از الله متعال بر تحمل این مصیبتی که آن را سازمان داده‌اید یاری و مدد می‌طلبم و بر او در دفع

این دروغی که توصیف می‌کنید توکل می‌کنم. یعنی: از او بر آشکار کردن و برملا ساختن دروغی که اظهار کردید، مدد می‌طلبم. یا از او بر تحمل آنچه که شما وصف می‌کنید، مدد می‌طلبم.

انسان باید در حوادث باید علاوه بر صبر و توانایی درونی، از امدادهای الهی هم استمداد جوید، بهترین نوع صبر آن است که علیرغم آنکه دل میسوزد و اشک جاری میشود، استعانت از الله متعال را نباید فراموش نمود. حضرت یعقوب علیه السلام با جمله‌ی «وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ» به جایی «عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ»، به برادران یوسف فهماند که مددجوی آنان باور کردنی نیست.

پیراهن و معجزه آن:

دانشمند و فقیه شهیر جهان اسلام ابوالحسن ماوردی (364 تا 450 هجری قمری 974 تا 1057 میلادی) در مورد پیراهن حضرت یوسف علیه السلام مینویسد: که پیراهن یوسف از عجایب روزگار است، سه واقعه بزرگ و عظیم الشأن با این پیراهن وابسته است. اول: خون الود کردن آن به خاطر فریب دادن پدر و ثابت شدن دروغ آن‌ها به گواهی پیراهن.

دوم: واقعه زلیخا، که در آنجا نیز گواهی پیراهن یوسف تقدیم گردید. سوم: داستان بینایی حضرت یعقوب علیه السلام که در آنجا نیز پیراهن حضرت یوسف علیه السلام مظهر اعجاز قرار گرفت.

آیا یعقوب علیه السلام واقعاً بین فرزندان خویش تبعیض قائل بود؟ خیر، تبعیض قائل نشدند، یعنی در مسائل مادی و یا تربیتی و یا ارشادی تبعیضی بین فرزندان قرار نداده بودند، اما اگر منظور این باشد که چرا یعقوب علیه السلام یوسف علیه السلام را نسبت به دیگر فرزندانش بیشتر دوست میداشت، که البته علت این امر واضح است چرا که هر اندازه انسانی مؤمن تر و با تقوا تر باشد دوست داشتنی تر میشود و این امر بدیهی است که یوسف علیه السلام از این لحاظ نسبت به دیگر برادرانش برتر بود و طبیعی است که پدر، فرزند با اخلاق تر و با تقوا ترش را بیشتر دوست خواهد داشت، و خدای متعال کسی را به خاطر محبت قلبی مواخذه نمی‌کند.

چنان‌که پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز در مسائل مادی نسبت به همه همسرانش یکسان بود اما در قلب خود بعضی از همسرانش را از بقیه بیشتر دوست میداشت و میفرمود: «اللَّهُمَّ هَذَا قَسْمِي فِيمَا أَمْلِكُ فَلَا تَلْمَنِي فِيمَا تَمْلِكُ وَلَا أَمْلِكُ» ابو داود (2134) یعنی: «ای الله! این تقسیم من (در نفقه و تأمین مایحتاج آنها) در آن چیزی است که در اختیار و توانم است. پس در آن چه در اختیار توست و در اختیار من نیست (یعنی قلب)؛ مرا ملامت مکن».

و علاوه بر این، شریعت انسان‌ها را موظف نموده که محبت و دوست داشتن خود را نسبت به سایر مسلمانان بر اساس معیار ایمان و تقوا قرار بدهند؛ یعنی هر اندازه مسلمانی تقوای بیشتری داشته باشد به همان اندازه نیز محبوبتر است حال چه او فرزند ما باشد یا فرزند دشمنمان یا غریب باشد یا از نژاد و ملیت دیگری باشد، و بالعکس آن هم صادق است؛ یعنی اگر کسی از تقوای کمتری برخوردار باشد محبت او در قلب ما کاهش می‌یابد حال چه او پدر ما باشد یا فرزندمان یا برادرمان. برای همین است که الله متعال میفرماید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ». (مجادله 22). یعنی: «قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشد، درحالی‌که کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده اند را دوست بدارند، هر چند پدران شان یا پسران شان یا برادران شان یا عشیره آنان باشد». و این همان «ولاء و براء» یی است که هر مسلمانی باید بر اساس میزان ایمان و تقوا نسبت به انسان‌ها لحاظ کند.

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (19 الی 22) یوسف و کاروانیان، و موضوع یوسف در مصر مورد بحث

قرار گرفته است.

**وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرَوهُ بَضَاعَةً
وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾**

وکاروانی (نزدیک چاه) آمد پس آنها آب آور خود را فرستادند، پس (او) دلو خود را انداخت (پس چون بیرون آورد، یوسف را در آن دید، صدا زد و) گفت: «مژده باد! این کودکی است» و او را بعنوان یک متاعی (از دیگران) پنهان داشتند، و خداوند به آن چه می کردند، آگاه است. (۱۹)

تفسیر:

به تأسف بایدگفت که در بسیاری از حالات در زندگی و روزگار دنیا حالاتی پیش می آید که دوستان و اقارب انسان، را به چاه می اندازد؛ ولی پروردگار با عظمت انسان را توسط بیگانگان، از چاه نجات میدهد. طوری که میفرماید:

«وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ»: مسافران و کاروانیان به آنجا آمدند و از آنجا عبور کردند. «سَيَّارَةٌ»: قافله، کاروان.

سپس خداوند متعال از حال یوسف علیه السلام در قعر چاه خبر می دهد: کاروانی از مسافران به نزدیک چاه آمد پس کاروانیان مأمور آب را فرستادند تا برای شان از آن چاه آبی بیاورد،

«وَارِدَهُمْ»: پس وارد خود را فرستادند، وارد: سقایی است که برای گروه آب آشامیدنی می آورد.

وارد: آبدار، آب آور، مسؤول تدارک آب کاروان، سقا، مردی بود به نام مالک پسر دعر خزاعی از تبار عرب عاربه. (تفسیر فرقان)

این عباس (رض) گفته است: کاروان و جماعتی از «مدین» به مصر میرفتند. راه را گم کرده بودند و در آن بیابان سرگردان شدند. تا به محل چاهی که یوسف در آن قرار داشت، رسیدند. چاه در واحه ای دور از آبادانی قرار داشت.

«فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ»: و چون او دلوش (دلو: ظرفی چرمی، سطل) را در چاه افکند، یوسف بدان ریسمان آویخت. در این هنگام آب اورشان فریاد زد: مژده! مژده! این یک پسر معتبر است. این مژده را یا به خود، یا به یاران همسفرش داد.

مفسران گفته اند: وقتی دلوش را در چاه انداخت یوسف در گوشه ای از قعر چاه قرار داشت، پس خود را به طناب سطل آویزان کرد، وقتی صاحب دلو او را دید زیبایی اش او را به تعجب وا داشت و صدا زد.

ابو سعود گفته است: گویی بشارت را منادی قرار داده و میگوید: بیا که به نعمتی گرانقدر نایل آمده ای (ابو سعود ۵۹/۲).

به یاد داشته باشید که الله متعال، بندگان مخلص خود را هیچ وقت تنها نمی گذارد و آنها را در شداید و سختی ها نجات میدهد. به طور مثال نوح علیه السلام را روی آب، یونس علیه السلام را زیر آب و یوسف را کنار آب، نجات داد. همچنان که ابراهیم را از آتش، موسی را از میان نهر نیل و محمد صلی الله علیه وسلم را در درون غار ثور.

با اراده الهی، ریسمان چاه وسیله شد تا یوسف علیه السلام از قعر چاه به تخت و کاخ برسد، پس بنگرید با حبل الله چه میتوان انجام داد؟! «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَةِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَيَّ شُفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (آل عمران، 103). (و همگی

به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان یکدیگر بودید، پس خداوند میان دل های تان الفت انداخت و در سایه نعمت او برادران یکدیگر شدید، و بر لب پرتگاهی از آتش بودید، پس شما را از آن نجات داد. اینگونه خداوند آیات خود را برای شما بیان می کند، شاید هدایت شوید.)

باید گفت که: در برخی موارد حالاتی در زندگی انسان پیش می آید که به وی به دید کالا و جنس دیده می شود طوری که میفرماید:

«وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً»: (واو را پنهان ساختند، کالایی دانسته) یعنی: کاروانیان مسافر، این موضوع را که از چاه چنین پسری را یافته‌اند، پنهان داشته و گفتند: مالکان این آب این پسر را به ما داده‌اند تا او را در مصر به صورت کالا برای‌شان بفروشیم. یوسف هم سکوت کرد، از بیم آن که مبادا برادرانش او را گرفته و به قتل برسانند.

اما ابن عباس (رض) در تفسیر «وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً» میگوید: برادران یوسف که نزدیک وی بودند، قضیه را پنهان داشته و کاروانیان را از این امر که او برادرشان است آگاه نساختند، بلکه گفتند: این غلامی است از بردگان برای فروش.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (19)»: کتمان حقیقت، در برابر مردم امکان دارد، ولی به یاد داشته باشید که با الله چه خواهیم کرد که به همه چیز و همه احوال بندگان خویش آگاه است، راز آنان بر الله مخفی نمی‌ماند و قصد آنها درباره‌ی یوسف بر او پوشیده نیست.

وَشَرَّوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ ﴿٢٠﴾

و (سر انجام) او را به پول ناچیزی (و تنها) به چند درهم شمرده شده فروختند و در باره او بی‌علاقه بودند (چرا که می‌ترسیدند رازشان افشا شود). (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شَرَّوْهُ»: او را فروختند.

«بَخْسٍ»: ناقص. مراد قیمت ارزانتر از قیمت افراد مثل او است.

«دَرَاهِمَ»: درهم‌ها. بدل از (ثَمَنٍ) است.

«مَعْدُودَةٍ»: اندک. کم.

«الزَّاهِدِينَ»: افراد بی‌علاقه و بی‌مبالات. مراد این است که هر چه زودتر میخواستند شر او را از سر خود کم کنند. به دو جهت: یکی این که او را مُفْت به دست آورده بودند. دیگر این که می‌ترسیدند خانواده‌اش سر برسند. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

پایان تلخی‌ها، شیرینی است:

«وَشَرَّوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ»: در این بخش محنت دوم زندگی حضرت یوسف علیه السلام که همانا محنت بردگی است شروع می‌شود.

هر کس ارزش چیزی را نداند، آنرا ارزان از دست می‌دهد.

«بِثَمَنٍ بَخْسٍ»: (کاروانیان، ارزش یوسف را نمی‌شناختند.) بناءً کاروانیان وی را به بهای ناچیزی به فروش رسانیدند.

باید یادآور شد که: داستان و واقعه‌ی یوسف تقریباً، 1600 سال قبل از میلاد به وقوع پیوست. (تفسیر صفوة التفاسیر)

ارزش انسان‌های ارزشمند روزی آشکار می‌شود، اگرچه در حالاتی مورد بی‌توجهی و بی‌مهری قرار گیرند. (اگر امروز یوسف را به عنوان برده و غلامی فروختند، روزی در زندگی‌اش آمدنی است که او حاکم مصر خواهد شد).

می‌گویند: مالی که آسان به دست آید، به آسانی از دست میرود، مفسر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد که: مراد این است که برادران یوسف او را فروختند.

«بِثَمَنٍ بَخْسٍ»: به بهایی کمتر از بهای برده‌ای که در وضع و حالی همچون حال و وضع او بود. ابن مسعود (رض) می‌گوید: «او را به بیست درهم فروختند».

ابن‌کثیر این قول را که برادران یوسف او را فروختند، ترجیح می‌دهد و دلیل او این عبارت است: «و در باب یوسف از بی‌رغبتان بودند» که علاقه‌ای به وی نداشته و اهمیتی به وی نمی‌دادند. ابن‌کثیر می‌گوید: «کاروانیان از یافتن یوسف بسیار شادمان شده و به خاطر آن علاقه‌مند شدند که او را به بهایی مناسب بفروشند. پس این بی‌رغبتان همان برادر یوسف

بودند».

«وَكَاثُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ (20)»: درباره‌ی نگهداشت یوسف بی‌میل و روگردان بودند. و رغبتی به خریدن آن نداشتند؛ چون او را پیدا کرده بودند و می‌ترسیدند بنده‌ی فراری باشد و صاحبش آن را از چنگشان بیرون بیاورد.

بدین اساس می‌خواستند خود را از وی خلاصی بخشند از آن‌رو که قدر و جایگاه وی را نمی‌شناختند.

با تأسف باید گفت که مردان ناآگاه و غافل، یوسف را به بهای کم فروختند، ولی زنان آگاه و عاشق، او را به فرشته‌ای کریم توصیف نمودند.

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢١﴾

و آن کسی از اهل مصر که او را خریده بود به همسرش گفت: او را گرامی دار، امید است برای ما سودمند باشد، یا او را به فرزندی بگیریم. و این گونه ما یوسف را در سرزمین متمکن ساختیم، و تا از تأویل احادیث (= تعبیر خواب) به او بیاموزیم، و خداوند بر کارش چیره است، ولیکن بیشتر مردم میدانند. (۲۱)

تفسیر:

«وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ»: کاروان یوسف را به مصر برد و عزیز (وزیر مصر) وی را از ایشان خرید و به زنش گفت: مقام و منزلت او را گرامی بدار.

راویان گفته‌اند: عزیز مصر که نزد پادشاه مصر پست وزارت داشت، عقیم بود و از وی فرزندی به دنیا نمی‌آمد. عزیز: به زبان عربی یعنی «ملک».

ابن عباس (رض) مینویسد: شخصی که یوسف را به بیست درهم خرید «قطفیر» نام داشت و عزیز مصر بود و مسئولیت خزاین مصر را به عهده داشت. (طبری ۱۲/۱۷۵). و نام همسرش «زلیخا» یا «راعیل» بود و شاه مصر در آن وقت شخصی بود به نام «ریان» فرزند «ولید» از قوم «عمالقه» که بعداً به نبوت یوسف ایمان آورد و در حیات یوسف درگذشت.

روایت شده است که عزیز مصر یوسف را در هفده سالگی‌اش خرید، او سیزده سال در منزلش زندگی کرد و ریان پادشاه مصر در سی سالگی‌اش او را به وزارت عزیز مصر برگزید و آن پیامبر جلیل‌القدر در صدوبیست سالگی وفات یافت.

«و بدین‌گونه» اشاره است به آنچه گذشت؛ از نجات دادن یوسف از چنگ برادرانش، بیرون آوردن وی از چاه و مهربان ساختن دل عزیز مصر بر وی تا بدانجا که به چاه و مکننت رسید.

«عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا»: دلها به دست پروردگار با عظمت است. مهر یوسف، در دل خریدار نشست. عزیز مصر به همسر خویش سفارش کرد که وی را چون مهمان عزیزی گرامی داشته و به خوبی از وی پذیرایی نماید تا شاید به حال شان در خدمت گزاری سودی بخشد یا برای شان جانشین فرزند شود.

حضرت عبدالله بن مسعود فرموده است: که سه نفر در دنیا عاقل و قیافه شناس ثابت شده‌اند:

اول: عزیز مصر از قیافه حضرت یوسف علیه السلام به کمالات او پی برد و به همسرش چنین توصیه و راهنمایی فرمود.

دوم: دختر حضرت شعیب علیه السلام که نسبت به حضرت موسی علیه السلام به پدرش گفت «يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ» [سوره قصص، آیه ۲۶] یعنی پدر جان این را خادم مقرر کن، زیرا بهترین خادم کسی است که هم قوی باشد و هم امین.

سوم: صدیق اکبر، که پس از خود حضرت فاروق اعظم را خلیفه نمود، [ابن کثیر] قابل یادآوری است که: تصمیم های مهم را پس از ارزیابی و آزمایش و مرحله‌ای اتخاذ کنید. (اول یوسف را به عنوان کمک‌کار در خانه، «عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا» کم‌کم به عنوان فرزند قرار دهیم. «أَوْ نَنْجِدَهُ وَوَلَدًا»)

سبحان الله بزرگواری در چهره‌ی یوسف نمایان بود. تا آنجا که عزیز مصر سفارش او را به همسرش می‌کند.

باید گفت که: جمله‌ی «عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَنْجِدَهُ وَوَلَدًا»: دو بار در قرآن عظیم الشان به کار رفته است: یکی در مورد حضرت موسی وقتی که صندوق او را از آب گرفتند، زن فرعون به او گفت: این طفل را نکشید، شاید در آینده به ما سودی رساند. (قصص، 9). و بار دیگری در اینجا است که عزیز مصر به همسرش می‌گوید: احترام این برده را بگیر، شاید در آینده به درد ما بخورد. آری، به اراده‌ی خداوندی، محبت نوزاد و برده‌ای ناشناس، چنان در قلب حاکمان مصر جای می‌گیرد که زمینه‌های حکومت آینده‌ی آنان را فراهم می‌سازد.

«وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ»: اراده غالب خدا، یوسف را از چاه به جاه کشاند. و آن‌گونه که خداوند متعال یوسف را از قعر چاه نجات داد و وزیر مصر را بر اکرامش گماشت، همچنان به یوسف در مصر مکنّت و اقتدار بخشیده وی را برگنجینه‌ها و ذخایر مصر مسلط گردانید؛ چه بسا حوادث ناگوار که چهره واقعی آن خیر است. (یوسف در ظاهر به چاه افتاد، ولی در واقع طرح چیز دیگری است.

«وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»: و توفیق تعبیر بعضی از رویاها را به او عطا می‌کنیم. و تا الله متعال تأویل خواب را به وی بیاموزد و در نتیجه او مردم را از تعبیر آن‌چه در خواب می‌بینند آگاه سازد.

«وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَيَّ أَمْرَهُ»: بیگمان الله متعال بر کار خویش چیره است؛ هیچ نیرویی وی را از انفاذ امرش بازداشته نمی‌تواند، آن‌چه را ما حادثه می‌پنداریم، در حقیقت طراحی الهی برای انجام یافتن اراده‌ی اوست.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (21): مردم، ظاهر حوادث را می‌بینند، ولی از اهداف و برنامه‌های الهی بی‌خبرند، قضایش را آن‌گونه که بخواهد نافذ می‌سازد و حکمش چنان که اراده کند، واقع می‌شود ولی بیشتر مردم اسرار قضا را نمیدانند و غافل از آنند که کار به دست بلاکیف یگانه یکتاست؛ پس آنها از اسرار قدرت و اهداف حکمت بی‌خبر اند.

و تا تعبیر خوابها را به او بیاموزیم. والله بر کار خود غالب است، اما بیشتر مردم نمی‌دانند. و کسی از (اهل) مصر که او را خرید؛ به همسرش گفت: «جای او را گرامی دار، امید است برای ما سودمند باشد، یا او را به فرزندی بگیریم» و این چنین یوسف را در آن سرزمین متمکن ساختیم، و تا از تأویل احادیث (= تعبیر خواب) به او بیاموزیم، والله بر کارش چیره است، ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

تعبیر خواب در دین مبین اسلام:

در مورد این‌که تعبیر از نظر اسلام جواز دارد یا خیر؟ باید گفت که: بلی، زیرا این امر در قرآن عظیم الشان ثابت شده است که الله تعالی به پیامبرش یوسف علیه السلام علم تعبیر خواب داده بودند؛ چنانکه الله تعالی می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» (یوسف 6) یعنی: «و اینچنین پروردگارت تو را بر می‌گزیند» یعنی: همان‌گونه که پروردگارت تو را با نمایاندن این خواب برگزید، همچنین تو را بر سایر بندگان به نبوت برمی‌گزیند و برادرانت را برایت رام و مطیع می‌گرداند چنان‌که اجرام آسمانی‌ای را که در خواب دیدی، برایت رام کرد و آن‌ها را در پیشگاهت به سجده انحنای و تعظیم واداشت «و به تو از علم تأویل الاحادیث» یعنی: تعبیر و تفسیر خواب «می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند» و باز می‌فرماید: «كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» (یوسف 21) یعنی: «ما یوسف را در آن سر زمین مکنّت

بخشیدیم» و او را بر امر و نهی فرمان دادیم «و تا بیاموزیم به او تأویل احادیث را» یعنی: تعبیر خوابها را «و الله بر کار خویش تواناست» بنابراین این اینکه الله تعالی علم تعبیر خواب را به یوسف علیه السلام عطا نموده است خود بیانگر این مطلب است که خواب دارای تعبیر و تأویل است؛ البته باید در نظر داشت که هر خوابی دارای تعبیر نیست و هرکسی قادر به تعبیر خواب نیست.

حقیقت و پایه خواب و اقسام آن:

از همه نخست جای بحث از حقیقت خواب و درجه و پایه آن اخبار و وقایعی است که از آن معلوم می شود.

حضرت قاضی ثناء الله در تفسیر «مظهری» فرموده است که در حقیقت خواب این است که هرگاه نفس انسان در هنگام خواب یا بیهوشی از تدبیر ظاهر بدن فارغ باشد صورت‌هایی برای او از راه قوت خیالی نشان داده می شود، و به آن خواب می گویند.

رؤیاهایی که روح می بیند بر سه نوع است:

1- رؤیای خوشایند، که از جمله نعمت های الهی است و باعث شادی و خوشحالی دل های مؤمنان است. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) میفرماید: «لم یبق من النبوة الا المیشرات» یعنی، از نبوت به جز رؤیای صالحه که مایه مژده و شادی است چیزی باقی نمانده است. 2- رؤیای ناخوشایند، که از شیطان است و با کمک آن، انسان‌ها را ناراحت میکند و دواي آن، پناه بردن به الله از شرّ شیطان و آنچه که دیده است؛ میباشد و نباید آنرا نزد دیگران بازگوید که در این صورت، از آن رؤیا، دچار زیان نمی‌گردد و نباید بر تعبیر چنین خواب‌هایی اصرار داشت، زیرا اگر تعبیر شوند ممکن است به همان صورتی که تعبیر شده‌اند، اتفاق بیفتند.

3- خواب‌هایی هستند که تعبیر ندارند و خود این خواب‌ها نیز، بر چند گونه‌اند: افکار درونی انسان هستند یا وقایعی هستند که در زندگی روزمره آن فرد وجود دارد یا خواب‌های پریشان و بی معنی هستند که کار شیطان است و آدمی را با آن بازی میدهد مانند داستان آن مردی که به پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) گفت: ای پیامبر خدا در خواب دیدم که سرم قطع شده است و جلو من افتاده و با سرعت بالا و پایین می‌جهد و از من دور می‌شود و من نیز، به دنبال آن می‌دویم. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «لا تحدث الناس تلعب الشیطان بک فی منامک»؛ یعنی، چنین خوابی را که در آن شیطان، تو را بازی داده است، برای مردم بازگو نکن.

بعضی از رؤیاها به همان صورت اتفاق افتاده یا اتفاق خواهد افتاد، اما بسیاری از این رؤیاها دارای سبب و نمادهای مشخصی استند که به تعبیر درست احتیاج دارند. در مورد تعبیر خواب، کتاب‌های زیادی نوشته شده است؛ بیشتر آنها ادعا می‌کنند که تعبیرات خود را از استادان ماهر در تعبیر خواب، مانند ابن سیرین اقتباس نموده‌اند، اما در این مورد، سند و مدرک صحیحی ارائه نداده‌اند. اگرچه تواتر تجربیات مردم در دیدن خواب و تعبیر آنها در طول زمان و بیان این تجربیات، خود به تنهایی باعث شده است که اغلب مطالب این کتاب‌ها در مورد تعبیر خواب راست از آب درآید، اما انتساب‌های نامستند و افزودن به قطر این کتاب‌ها، بدون دلیل موجه، اعتبار آن‌ها را خدشه‌دار نموده است. آن چه که مهم است این است که نباید به کتاب‌های تعبیر خواب به صورت کامل اعتماد نمود، زیرا تعبیر خواب بر حسب زمان و مکان و شرایط و احوال محیط یا بیننده خواب تغییر می‌کند. خلاصه این‌که؛

خواب سه نوع است:

- 1- رؤیای صالحه یا خوابی نیکو که مژده‌ای است از طرف خداوند برای بیننده‌ی آن و یک قسمت از چهل و شش قسمت نبوت پیامبران است. [بخاری و مسلم]
- 2- خواب ناپسند و ناخوشایند که از طرف شیطان است و برای مسخره کردن و آزار دادن بیننده‌ی خواب می‌باشد.

3- خوابی که ناشی از خیالات و تفکرات انسان و اعمال روزمره اوست. خواب‌هایی که به علت عادت‌های روزمره میباشند، در این طبقه جای میگیرند؛ مثلاً، فردی عادت نموده است که در ساعت معینی از روز غذا بخورد، اگر روزی برخلاف عادت در آن ساعت، غذا نخورد و بخوابد، ممکن است خواب غذا خوردن را ببیند یا اگر در حالت بیداری غذای زیاد خورده باشد، ممکن است در خواب ببیند که استفراغ می‌کند. غیر از این سه نوع، هر خوابی که دیده شود، خواب‌های پریشان و باطل است و نمی‌توان آن‌ها را تعبیر نمود، زیرا بر قاعده‌ی مشخصی قرار نگرفته‌اند. در ضمن باید توجه داشت که تأویل خواب امکان دارد بعد از سالهای طولانی به‌وقوع بپیوندد. یعنی ممکن است انسان امروز خوابی ببیند و بعد از بیست یا سی سال آن تأویل آن خواب محقق گردد و حتماً شرط نیست فردی امروز خواب می‌بیند و فرداً تأویل آن به وقوع انجامد. و ممکن است فاصله‌ی بزرگی بین وقوع خواب حقیقی و انطباق آن خواب بر واقع و بین خود خواب باشد.

از رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز منقول است، آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود خواب بر سه قسم است یکی شیطانی که از ناحیه شیطان چیزهایی در ذهن می‌آید، دوم آن است که انسان چیزهایی را در حال بیداری می‌بیند همان صورتهای در خواب به نظرش می‌رسند، سوم که صحیح و بر حق است جزئی از چهل و شش جزء نبوت است، یعنی الهام از جانب خداوند متعال است.

معنی جزء نبوت بودن خواب و تشریح آن:

در باره این قسم که حق و صحیح و در احادیث جزئی از نبوت قرار داده شده است روایات مختلفی در احادیث وجود دارند. در بعضی روایات چهلیمین جزء و در بعضی چهل و ششمین جزء و در بعضی دیگر چهل و نهمین و پنجاهمین و هفتادمین جزء بودنش منقول است. در تفسیر «قرطبی» پس از جمع آوری همه این روایات تحقیق ابن عبدالبر چنین نقل گردیده است که بین اینها هیچ گونه تضاد و مخالفتی نیست بلکه هر روایت به جای خود صحیح و درست است، و اختلاف تعداد اجزاء مبتنی بر احوال خواب بیننده است کسی که به راستگویی، امانتداری و کمال ایمان متصف باشد خواب او چهلیمین جزء نبوت می‌باشد، و کسی که در این اوصاف رتبه کمتری داشته باشد خوابش چهل و ششمین یا پنجاهمین جزء می‌شود و کسی که از این هم پایه کمتری داشته باشد خوابش هفتادمین جزء نبوت قرار می‌گیرد.

در اینجا این امر قابل توجه است که مراد از جزء نبوت بودن خواب راست چیست؟ در تفسیر «مظهری» توجیه آن چنین نقل شده است که سلسله وحی نبوت بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم ظرف بیست و سه سال جاری ماند در شش ماه قبل وحی به صورت خواب، نمودار گردید و در بقیه چهل و پنج شش ماهی با پیام رسانی جبرئیل امین علیه‌السلام نمودار شد، و با این حساب خواب درست و حقانی چهل و ششمین جزء نبوت قرار گرفت، و آن روایاتی که عدد کمتر یا بیشتری در آن‌ها ذکر شده است یا محاسبه آن تقریبی است و یا از روی سند ساقط الاعتبار هستند.

و امام قرطبی فرموده است که مراد از جزء نبوت بودن این است که بسا اوقات انسان در خواب چنان چیزهایی را می‌بیند که در حد توان او نیستند، مثلاً می‌بیند که به آسمان پرواز میکند، یا چنان چیزی از عالم غیب ببیند که تحصیل علم آن در حد توان او نبوده، پس وسیله آن‌ها به‌جز امداد و الهام خداوندی چیز دیگری نمیتواند باشد، و این در اصل از ویژگیهای نبوت است، بنابر این، جزئی از نبوت قرار داده شد.

گاهی خواب کافر و فاسق هم می‌تواند راست در آید:

این امر نیز از قرآن و حدیث ثابت و از تجربیات واضح است که خواب راست گاه وقتی از فاسق بلکه از کافر هم متحقق می‌شود، راست درآمدن خواب دو رفیق زندانی حضرت یوسف علیه‌السلام و راست درآمدن خواب پادشاه مصر در سوره یوسف از قرآن مذکور

است در صورتی که این هر سه نفر مسلمان نبودند، در حدیث خواب «کسری» آمده است که او نسبت به بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواب دیده بود، و آن خواب راست درآمد، در صورتی که کسری مسلمان نبود، عمه رسول الله «عاتکه» در حال کفر نسبت به آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواب راستی دیده بود، و نیز تعبیری که حضرت دانیال (یکی از پیامبران بنی اسرائیل) در باره خواب بخت النصر (بخت النصر که از جبارترین، ستمکارترین و خونخوارترین پادشاهان دنیا به شمار می‌آمد، فرزند یکی از پادشاهان بابل در زمان ارمیای پیامبر بود) بیان کرده بود، راست درآمد.

از این معلوم گردید که تنها با دیدن خواب راست و واقع شدن آن مطابق با واقع لازم نمی‌آید که خواب بیننده مرد نیک و صالحی باشد، بلکه دلیل مسلمان بودن او هم نمی‌تواند باشد، آری این صحیح است که عموماً عادة الله این است که خوابهای مردمان نیک و صالح، راست در می‌آید، و خوابهای فاسقان و فجار عموماً از قبیل حدیث النفس یا تسویل شیطانی، باطل می‌باشد، اما گاهی بر خلاف این هم می‌باشد. در هر صورت خواب راست برای عموم امت موافق با صریح حدیث بیش از بشارت و تنبیه، مقام دیگری ندارد، نه برای خود خواب بیننده در معامله ای حجت قرار می‌گیرد، و نه برای دیگران.

بیان نمودن خواب پیش هر کس درست نیست!

مسأله: در آیه «قال یابنی» حضرت یعقوب علیه السلام حضرت یوسف علیه السلام را از بیان کردن خوابش نزد برادرانش منع فرمود.

از این معلوم شد که انسان نباید خوابش را نزد کسی بیان کند که خیر خواه و همدردش نباشد و آن را برای کسی بیان کند که در تعبیر خواب مهارت نداشته باشد.

در «جامع ترمذی» آمده است که رسول خدا فرمود: خواب راست یکی از چهارمین اجزاء نبوت است، و خواب تا زمانی که با کسی بیان نشده آویزان می‌باشد وقتی که بیان گردید و شنونده تعبیری ذکر کرد مطابق با تعبیر او واقع خواهد شد. بنابر این خواب را نباید به جز نزد شخص عالم و عاقل یا حداقل دوست و خیر خواه پیش دیگری بیان کرد.

نیز در سنن «ابن ماجه» آمده است که رسول خدا فرمود: خواب سه قسم است: یکی بشارتی است از جانب خدا، دوم خیالات نفسانی است و سوم تصورات شیطانی. لذا هر کسی که خوابی ببیند و به نظرش خوب باشد اگر خواست آن را برای مردم بیان کند و اگر به نظرش خوب نباشد با کسی بیان نکند، بلکه برخیزد و نماز بخواند، در حدیث «صحیح مسلم» نیز آمده است که اگر خواب بدی دیدید به طرف جانب چپ سه بار تفت کنید و از بدی آن به خدا پناه ببرد و به کسی آن را بیان نکند، پس، این به او ضرری نخواهد رساند، وجه و علتش این است که بعضی از خوابها تصورات شیطانی است و آن‌ها بدین عمل دفع می‌شوند، و اگر خواب خوبی است پس با این عمل امید می‌رود که بدی آن برطرف گردد.

مسأله:

و اما درین مبحث و درین خصوص تعبیر خواب مراد از موقوف بودن و منوط بودن خواب بر تعبیر در تفسیر «مظهری» چنین بیان شده است که بعضی امور تقدیری بر تقدیر معلق می‌باشند که اگر فلان کار انجام گیرد مصیبت بر طرف می‌گردد، و اگر انجام نگیرد مصیبت واقع خواهد شد، و به آن قضای معلق گفته میشود، در چنین صورتی با تعبیر بدمعامله بد و با تعبیر خوب، خوب خواهد شد، از اینجاست که در حدیث «سنن ترمذی» از بیان کردن خواب با شخص غیر عاقل و غیر خیر خواه و غیر همدرد ممانعت آمده است، و نیز میتواند وجه آن این باشد که باشنیدن تعبیر بد، خواب دردل انسان خیالاتی پدید می‌آید که اکنون مصیبت دارد بر من واقع میشود، و در حدیث آمده است که خداوند متعال فرموده است: «أنا عند ظن عبدي بی» یعنی همچنان که بنده نسبت به من گمان ببرد و در حق او چنان خواهم بود، پس وقتی بر وقوع مصیبت از طرف خداوند یقین کند، مطابق با این عادت الله و وقوع مصیبت بر او ضروری خواهد شد.

مسأله: آنچه از این آیه، معلوم گردید که اگر در خواب، امر مشقت و مصیبت آوری به نظر برسد آن را با کسی بیان نکند از روایات حدیث معلوم می‌شود که این ممنوعیت تعبیر خواب نزد جاهل، فقط مبتنی بر شفقت و همدردی است ولی شرعاً حرام نیست لذا اگر آن را با کسی بیان کرد گناهی عاید او نخواهد شد، زیرا در احادیث صحیح آمده است که رسول خدا به وقت غزوه اُحُد فرمود: من در خواب دیدم که شمشیر «ذوالفقار» شکست، و دیدم که تعدادی گاو دارند ذبح می‌کردند که تعبیر آن شهادت حضرت حمزه و شهادت تعدادی از صحابه بود که حادثه بزرگی بود؛ ولی آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را با صحابه در میان گذاشت. [تفسیر قرطبی]

مسأله: این نیز معلوم گردید که برای نجات مسلمانی از شر کسی جایز است که خصلت و نیت بد او را اظهار نماید، و این، غیبت به حساب نمی‌آید. مثلاً مطلع شود که فلان شخص در نظر دارد در خانه فلان کس رفته عمل سرقت انجام دهد یا می‌خواهد او را به قتل برساند بر او لازم است که به آن کس اطلاع دهد، این در غیبت حرام به حساب نمی‌آید، چنان که حضرت یعقوب علیه‌السلام به حضرت یوسف علیه‌السلام اظهار نمود که او از طرف برادران در معرض خطر قرار گرفته است.

مسأله: از این آیه نیز معلوم گردید که اگر نسبت به کسی چنین گمانی برود که اگر خوشحالی و نعمتی از ما در جلو او بیان گردد، حسادت نمی‌کند و در فکر و اندیشه اذیت و آزار رسانی قرار می‌گیرد پس نعمت، ثروت و عزت خود را پیش او بیان نکند، رسول خدا فرموده است که: «برای به پیروزی رساندن اهداف خویش با پنهان نگهداشتن کمک بجویید، زیرا در دنیا با هر صاحب نعمت حسادت ورزیده می‌شود.»

مسأله: از این آیه و آیات بعدی که در آنها مشورت قتل یا در چاه انداختن یوسف علیه‌السلام و سپس عمل بر آن ذکر شده است، این نیز روشن شد که برادران یوسف پیغمبر و نبی نبودند و اگر نه به قتل یوسف مشورت و سپس بر ضایع کردن او تدبیر و برنافرمانی پدر عمل نمی‌کردند، زیرا انبیاء علیهم‌السلام از همه گناهان پاک و معصوم هستند و آنچه در کتاب طبری، نسبت به آن‌ها پیامبر گفته شده است درست و صحیح نیست. (به نقل از تفسیر قرطبی).

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٢٢﴾

و چون (یوسف به مرحله‌ی بلوغ و) کمال قوت رسید، به او حکم (= نبوت) و علم عطا کردیم، و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. (۲۲)

تفسیر:

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ»: قبل از همه باید گفت که: علم و حکمت، ظرفیت و آمادگی می‌خواهد. وقتی که یوسف به کمال نیروی جوانی و قدرت و رشد، یعنی به سن سی سالگی رسید. به قولی: یوسف علیه‌السلام در این وقت سی و سه ساله، و به قولی: هجده ساله بود. به قولی دیگر: او در این وقت به حد بلوغ رسیده بود. به نقل از «تفسیر انوار القرآن»

«اشد» از «شد» به معنای «گره محکم»، اشاره به استحکام جسمی و روحی است. این کلمه در قرآن عظیم الشأن؛ گاهی به معنای «بلوغ» استعمال شده است، چنان‌که در (آیه 34 سوره اسراء) آمده: «حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» یعنی به مال یتیم نزدیک نشوید تا زمانی که به سن بلوغ برسد.

گاهی مراد از «اشد» سن چهل سالگی است. مانند (آیه 15 / سوره احقاف) که میفرماید: «بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» و گاهی به سن قبل از پیری گفته میشود، مانند (آیه 67 سوره غافر) که میفرماید: «ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِيَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِيَکُونُوا شُيُوخًا». آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا حق تعالی به وی فهم، دانش و دریافت حق در فیصله و قضاوت را با حکمت های آن، عنایت کرد.

- حکمت، غیر از علم است. (علم، دانش است، ولی حکمت، بینش و بصیرتی است که انسان

را به حق می رساند) وجود علم و حکمت در کنار یکدیگر، بسیار ارزشمند و کارساز است. «وَكذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (22)»: وجود علم و حکمت در کنار یکدیگر، بسیار ارزشمند و کارساز است. و آنگونه که او یوسف علیه السلام را در قبال عمل نیکش چنین گرامی داشت، همچنان هر نیکوکار دیگری را نیز در قبال نیکوکاری اش گرامی می دارد. این آیه بر آرامش بخشیدن به پیامبر و تسلیت گویی به ایشان در محنت‌هایی که با آن رو به رو خواهند شد، دلالت دارد.

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (23 الی 29) در مورد یوسف و زن عزیز مصر (زلیخا)، و این که یوسف نمونه کامل عفت و پاکی، است بحث به عمل آمده است.

وَرَأَوْدَتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْت لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾

و آن [زنی] که یوسف در خانه اش بود، از یوسف با نرمی و مهربانی خواستار کام جویی شد، و [در فرصتی مناسب] همه درهای کاخ را بست و به او گفت: پیش بیا [که من در اختیار توام] یوسف گفت: پناه به خدا، او پروردگار من است، جایگاهم را نیکو داشت، [من هرگز به پروردگار خویش خیانت نمیکنم] به یقین ظالمان رستگار نمی شوند. (۲۳)

تفسیر:

مرحوم شیخ محمد علی صابونی در تفسیر «صفوة التفاسیر» می نویسد: بعد از این که خداوند متعال به فضل و کرم خود موقعیت و منزلت یوسف علیه السلام، را در قصر عزیز مصر استوار و مستقر ساخت، در اینجا فتنه و فریب کاری همسر عزیز مصر را در مورد یوسف یادآور شده است و پایداری و مقاومت یوسف را در مقابل چنان فتنه انگیزی های بنیان برانداز خاطر نشان ساخته و عفت و پاکدامنی او را بیان داشته است، تا جایی که رفتن به زندان را بر عمل زشت و پست فاحشه ترجیح داد و برای اثبات عفت و پاکی او همین بس است.

«وَرَأَوْدَتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ»: این هم محنت و آزمایش سوم یوسف علیه السلام بعد از افتادن در چاه و بردگی است.

«وَرَأَوْدَتُهُ»: مراد او درخواست با رفق و نرمش است، از راد به معنی آمد و رفت گرفته شده است. راند به حیوانی گفته می شود که برای پیدا کردن گیاه و علف در جلو گله حرکت میکند. برای مرد گفته می شود: «راودها عن نفسها»: خواست دلش را به دست آورد، و برای زن گفته می شود: «راودته عن نفسه» یعنی خواست دلش را به دست آورد و با او همبستر شود.

راودته: از مراد او؛ به معنای خواستن و طلبیدن به نرمی و مهربانی شیرین زبانی حیل است و گاهی مخصوص به درخواست جماع و کامجویی است. (نباید فراموش کرد که: گناهان بزرگ، با نرمش و مراد او شروع می شود).

همسر عزیز وزیر با آرایش و کرشمه خاصی یوسف را که در خانه اش بود به سوی خود خواند. و میخواست تا با یوسف همبستر شود. و با نرمش و آرامی از او خواست که با وی نزدیکی کند، و از تمام وسایل و ابزار برای نیل به مقصود استفاده کرد.

او زن عزیز مصر بود که نامش بنابر آن چه نقل کرده اند زلیخا بود. آن زن از منصب و جمال و مال هر سه برخوردار بود، یوسف نیز جوانی ازدواج نکرده و غریب و از زیباترین انسان ها بود.

با تأسف باید گفت: قدرت شهوت در برخی از حالات به اندازه ای میرسد که همسر پادشاه را نیز اسیر برده خود می کند.

معمولاً عشق در اثر مراد او و به تدریج آغاز می یابد ملاحظه فرمودید که: وجود دائمی یوسف در خانه کم کم سبب عشق شد. بناء پسران جوان و بالغ را با زنان نامحرم در خانه تنها نگذاریم. زیرا احتمال دارد و خطر آن وجود دارد که باب مراد او باز شود.

و اکثر حضور مرد و زن نامحرم در يك محيط در بسته، و تنها زمينه را براي گناه فراهم مي‌کند. «وَعَلَّتِ الْأَبْوَابَ»: زن عزيز درها را پيای بر خود و يوسف محکم بست و به اصرار از يوسف می خواست که از وی کام گیرد. شيخ قرطبي میفرماید: زليخا بعد از این که هفت در را بست آنگاه يوسف را پیش خود به کامجویی دعوت کرد. (تفسیر قرطبي ۱۶۳/۹).

در این اوضاع و احوال يوسف به آستان عصمت حق تعالی پناه برد و بر نفس و هوای خود پیروز شد.

«وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ»: زن عزيز به وی گفت: بیا زود باش به بستر بشتاب که من از آن تو ام! چیزی نیست که از آن بترسي. در البحر آمده است: به او دستور داد که به نزدش بشتابد. (البحر ۲۹۳/۵).

«قَالَ مَعَادَ اللَّهِ»: يوسف خواسته‌اش را قبول نکرد و گفت: معاذ الله! به الله پناه میبرم و خود را از شر ارتکاب این فعل نفرت بار حرام که اولاً در آن خیانت به الله و سپس خیانت به مولایم در امر خانواده و در درون قصرش هست، به جوار عصمت حق تعالی می سپارم؛ ابو سعود گفته است: بدین ترتیب نشان میدهد که عملي است سخت ناپسند و باید از آن به خدا پناه برد تا انسان رهایی یابد؛ چون الله متعال دلیل روشن را در مورد کمال زشتی آن به يوسف ارائه داد. (ابو سعود ۶۲/۲).

در آیه مبارکه به وضاحت در یافتیم که: موقعیت‌های امتحان الهی متفاوت است؛ گاه در چاه و گاه در قصر عزيز. و در این هیچ شکی نیست که: توجّه به الله متعال، عامل باز دارنده از گناه و لغزش است، ولی تقوا و اراده‌ی انسان، میتواند بر زمینه‌های انحراف و خطاء غالب شود. و نباید فراموش کرد که: همهی درها بسته، اما در پناهندگی خدا باز است. به هنگام خطر گناه باید به الله بزرگوار پناه برد، اولین اقدام علیه گناه، یاد الله و پناه بردن به اوست. بهترین نوع تقوا آن است که به خاطر لطف، محبت و حقّ خداوندي گناه نکنیم، نه از ترس رسوایی در دنیا یا آتش و عذاب در آخرت.

«إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوًى»: آخر مولایم مرا به خوبی میزبانی و پذیرایی کرده و گرامی‌ام داشته است؛ یعنی شوهرت آقا و عزيز من است و مرا احترام گرفته و به نحو احسن سرپرستی مرا به عهده گرفته است، پس چگونه نسبت به او بدی کنم و به حریم او خیانت کنم؟ (صفوة التفسیر).

مفسران در تفسیر آیه مبارکه «مَعَادَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوًى» دو احتمال نوشته اند: الف: خداوند پروردگار من است که مقام مرا گرامی داشته و من به او پناه میبرم. ب: عزيز مصر مالك من است و من سر دسترخوان او هستم و درباره‌ی من به تو گفت: «أَكْرَمِي مَثْوَاهُ»: و من به او خیانت نمی‌کنم.

هر دو تفسیر نزد علم تفسیر، طرفدارانی به خود دارد که: بر اساس شواهدی بدان استناد می جویند. ولی، احتمال اول بهتر است. زیرا يوسف به خاطر تقوای الهی مرتکب گناه نشد، نه به خاطر این که بگوید: چون من در خانه عزيز مصر هستم و او حقی بر من دارد، من به همسرش تعرض و سوء قصد نمیکنم! چون ارزش این کار کمتر از رعایت تقواست. البته در چند جای این سوره، «رَبُّكَ» که اشاره به «عزيز مصر» است، به چشم میخورد، ولی «رَبِّي» هر کجا در این سوره استعمال شده، مراد خداوند متعال است. به نقل از (تفسیر نور).

«إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ(23)» پس چگونه زیبایی را با زشتی جواب دهم؟! ارتکاب گناه، ناسپاسی و کفران نعمت‌ها است. قطعاً این ظلمی است آشکار؛ و ظالم توفیق و یاری نمی یابد بلکه خوار و زیانکار میشود.

ملاحظه می‌داریم که: يوسف علیه السلام در بحبوه (میان) درگیری با زليخا به فکر فلاح خود بود، او به طور دقیق بدین نتیجه رسیده بود که: یک لحظه گناه، میتواند انسان را از

رستگاری ابدی محروم سازد بناءً میگوید: چگونه با تو چنین کاری بکنم درحالیکه شوهرت عزیز، آقا و سرور و مولای من است که مرا پرورش داده، جایم را نیکو ساخته و به من منزلتی والا بخشیده زیرا هم او بود که به تو گفت: جایگاه او را گرامی دار! پس چگونه او را در حریم همسرش خیانت کرده و تورا در این خواسته‌ات اجابت گویم؟ «قطعاً ستمکاران» یعنی: کسانی که نیکی را با بدی پاسخ می دهند «رستگار نمی‌شوند».

از جمله‌ی آن تجاوزگران کسانی هستند که پاداش نیکی را به بدی می‌دهند و ناسپاسی می‌کنند. سپس خدای متعال خبر داده است که همسر عزیز تلاش کرده که او را در دام عشق خود اسیر سازد و در نهایت با او همبستر شود. و تمام وسایل فریب و اغواء را به کار گرفت، و اگر الله عز و جل او را از کید و نیرنگش حفظ نمی‌کرد، به دام هلاکت می‌افتاد، آنجا که می‌فرماید:

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّآیْ بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهٗ السُّوْءَ وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ ﴿٢٤﴾

البته آن زن قصد (مقاربت با) یوسف کرد. (ولی) اگر یوسف برهان پروردگارش را نمی‌دید، او نیز قصد (مقاربت با) آن زن می‌کرد. ما این چنین کردیم تا بدی و فحش‌ارا از او دورسازیم، چون که او از بندگان مخلص و برگزیده ما بود. (۲۴)

تفسیر:

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر این آیه مبارک می‌نویسد: و در حقیقت آن زن آهنگ یوسف کرد و نفسش به وی سخت تمایل یافته از وی همان چیزی را می‌خواست که زن از مرد می‌طلبد. یوسف نیز با خود در این مورد حدیث نفس کرد و خاطره‌هایی بر خاطرش گذشت؛ لیکن هرگز بر کار زشت مصمم نشد و آهنگ وی نکرد؛ زیرا لطف الله متعال شامل حالش گشت و نشان‌های از نشانه‌های وی و برهانی از برهان‌هایش را دید که وی را از آلودگی به فحشا نهیب میزد. چنین شد تا الله متعالوی را از کار زشت و عمل زنا محفوظ دارد؛ چراکه او در طاعت حق تعالی از صادقان، در عبادتش از مخلصان، نبوت را از برگزیدگان و در دوری از پلیدی‌ها از پاکان بود. به حق که این کار یوسف جلوة تمام نمای تقوی و بزرگترین پیروزی بر نفس اماره بود.

همچنان مرحوم شیخ صابونی در تفسیر این آیه مبارکه در تفسیر خویش صفوة التفسیر نگاشته است:

«وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ» با عزم و نیتی استوار قصد و تصمیم آمیزش با یوسف را اتخاذ کرد و تصمیم قطعی گرفت به طوری که در مورد عمل زشت زنا هیچ قدرتی او را منصرف نمی‌کرد. و تصمیم گرفت او را به عمل نزدیکی مجبور کند و در این مورد از زور استفاده کند. بعد از این که تمام درها را به رویش بست از او خواست بشتابد به طوری که یوسف ناچار شد به طرف در برود.

«وَهَمَّ بِهَا» بر مبنای اقتضای طبیعت انسانی یوسف هم تمایلی جزئی پیدا کرد. نفسش او را وسوسه کرد که با او کنار بیاید، اما نه با تصمیم و قصد جدی؛ بلکه فقط وسوسه‌ی محض بود. پس این دو عزم و تصمیم بسیار با هم متفاوتند.

(این از باب مشکله می‌باشد که عبارت است از اتفاق در لفظ و اختلاف در معنی. «هم» ی که از جانب همسر عزیز مصر صورت گرفت به معنی عزم و تصمیم قاطع است و «هم» که از جانب یوسف روی داد به معنی وسوسه‌ی درونی می‌باشد.) (تفسیر صفوة التفسیر). امام فخر رازی گفته است: «هم» یعنی خنک می‌یابد و نفسش او را بدان و می‌دارد که از آن بنوشد، روزه داری که در تابستان آب خنک می‌یابد و نفسش او را بدان و می‌دارد که از آن بنوشد، اما دیانتش او را از مصرف آن منع می‌کند. (تفسیر فخر رازی ۱۱۹/۱۸).

«لَوْلَا اَنْ رَّآیْ بُرْهَانَ رَبِّهٖ»: اگر امداد الهی نباشد، پای هر کسی می‌لغزد. جواب لولا محذوف است؛ یعنی اگر حفظ و عنایت الله متعال با یوسف نبود و او را محفوظ نمی‌کرد، با او در می‌آمیخت و خواست نفس خود را انجام می‌داد.

اما پروردگار با عظمت او را محفوظ نمود، و قطعاً عملی از او سر نزد.

در البحر آمده است: عده‌ای چیزهایی را به یوسف نسبت داده‌اند که نسبت آن حتی به افراد فاسق هم جایز نیست. و به نظر من به طور یقین هیچ گونه قصدي از یوسف علیه السلام سرنزده است، بلکه به سبب دیدن برهان، ارتکاب و قصد کار بد از او منتفی است. به یک نفر می‌گویی: «اگر حفظ و عصمت خدا نبود مرتکب گناه می‌شدی». و عرب می‌گویند: اگر چنان کنی ظالمی، و در اینجا نیز موضوع چنین است. یعنی اگر برهان الله را نمی‌دید، قصد آن را میکرد، پس برهان تحقق یافت و قصد منتفی شد. اما راجع به اقوالی که در این زمینه از سلف روایت شده است، ما معتقدیم که چنین چیزی از هیچ یک از آنها درست نیست؛ زیرا آنچه که در این راستا به سلف نسبت داده شده است عبارت است از اقوالی که یکدیگر را تکذیب میکنند و با هم متناقضند و انگهی حتی بسیاری از فاسقان از ارتکاب چنین عملی شرم دارند، تا چه رسد به یوسف که عصمت و پاکدامنش قطعی و یقینی است. (البحر ۵/۲۹۵).

ابو سعود گفته است: «هم» یوسف عبارت بود از خواست طبیعی و غریزی انسان، تمایل فطری نه قصد و تصمیم اختیاری، مگر پرهیز و پاکدامنی قبلی او را نمی‌بینی که ناشی از اوج نفرت و بیزاری وی از آن عمل زشت می‌باشد؟ مگر نمی‌بینی که خود به عدم رستگاری ستمکاران حکم داده است؟ و آیا آن بیزاری و تنفر اثبات نمی‌کند که چنین قصد و تصمیمی محال است از جانب او صورت گرفته باشد؟ آنچه که گفته شده است مبنی بر این که او به مقدمات آن عمل اقدام کرده است، جز خرافات و اباطیل چیزی نیست که گوش از شنیدن آن ابا دارد و عقل و خرد و ضمیر آن را مردود می‌داند. (ابو سعود ۲/۶۴).

«كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ»: عبادت خالصانه، رمز موفقیت در دوری از گناه است، برای این که ناپسندی و زشتی را از او دور کنیم، آن‌چنان او را در مقابل عوامل و انگیزه‌های فتنه و نیرنگ ثابت قدم و استوار کردیم. این جمله دلیلی روشن و قطعی است بر اینکه هیچ‌گونه قصدي مبنی بر ارتکاب معصیت از او سر نزده است.

و اگر مطابق زعم آنها می‌بود می‌گفت: «لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ»، اما وقتی می‌گوید: «لِنَصْرِفَ عَنْهُ»: نشان می‌دهد که عملی خارج از اراده‌ی او بوده و خدا آنرا از او دفع و برطرف کرده است؛ زیرا موجبات عصمت و عفت را به او عطا کرده است.

«وَ الْفَحْشَاءَ»: و ارتکاب زنا را که بی‌نهایت زشت است از او دور و برطرف کنیم. «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (24)»: به فتح لام، یعنی از جمله بندگان است که خدا آن‌ها را برای اطاعت خود پاک و پالفته کرده و آنها را برای وحی و رسالت برگزیده است. بنابراین این شیطان نمیتواند آنرا فریب دهد. سپس خدای متعال از ورود ناگهانی شوهرش خبر میدهد در حالیکه آن دو مسابقه میدادند تا خود را به در برسانند، در حالیکه زن به اوج تحریک و هیجان جنسی رسیده بود: (به نقل از تفسیر صفوة التفسیر).

وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٥﴾

و هر دو به طرف دروازه بر یکدیگر سبقت کردند و (همسر عزیز) پیراهن یوسف را از پشت پاره کرد. و شوهرش را نزدیک دروازه یافتند. (زن به شوهر خود) گفت: جزای کسی که قصد بدی به همسرت کرده چیست؟ جز این نیست که زندانی گردد یا عذاب دردناک (داده) شود. (۲۵)

تفسیر:

«وَاسْتَبَقَا الْبَابَ»: باید گفت که تنها گفتن «مَعَاذَ اللَّهِ» کافی نمی‌باشد، بلکه باید از گناه هم فرار کرد. یوسف به سوی دروازه گریخت و میخواست از آن فرار نماید، زلیخانیز شتاب کرد تا وی را بگیرد، و بدین ترتیب یوسف برای فرار و زن برای رسیدن به هدف مسابقه می‌دادند. گاهی ظاهر عمل یکی است، ولی هدف‌ها مختلف است. (یکی میدود تا به گناه آلوده نشود، دیگری میدود تا آلوده بکند).

قابل تذکر و دقت است که: بهانه‌ی بسته بودن دروازه برای تسلیم شدن در برابر گناه کافی نیست، باید به سوی دروازه های بسته حرکت کرد و دوید، شاید باز شود. یادآوری:

علماء در مورد آیه‌ی «وَاسْتَبَقَا الْبَابَ» گفته‌اند: این بیان از جمله اختصار گویی‌های قرآن معجزه گر است؛ چرا که معانی فراوانی را در الفاظی اندک جا داده است، به این ترتیب وقتی همسر عزیز خواست دل او را به دست آورد و یوسف امتناع نمود، خواست به زور و اجبار او را وادارد، پس یوسف از دست او فرار کرد و به طرف دروازه دوید، زن هم خواست مانعش بشود و او را به سوی خویش کشید و یوسف هم از دست او فرار کرد. قرآن تمام این مطالب را در عبارت رسا و بلیغ در یک جمله «وَاسْتَبَقَا الْبَابَ» به اختصار گنجانیده است.

«وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ»: پیراهن یوسف از پشت پاره شد؛ چون از پشت سر او را دنبال و تعقیب می کرد، و او را کشید تا پیراهنش پاره شد.

در این میان زلیخا پیراهن یوسف را از پشت به سوی خود کشید تا از فرار و بیرون شدن ممانعت به عمل آورد که بر اثر آن پیراهن یوسف از پشت پاره شد. «وَأَلْفَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ»: مراد از «سید: آقا» در اینجا شوهر است. یعنی ناگهان و به طور غیر منتظره بر در قصر با عزیز روبرو شدند، اما فوراً صحنه عوض شد، پس زن نیرنگ زد و مظلومانه چیغ و فریاد کشید: در این وقت است که ظالم در جای مظلوم فرار گرفت و گناهکار تبرئه گشت.

«قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسَجَّنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (25)»: زلیخا این سخن را از روی مکر و نیرنگ گفت تا بر قصد بد خود پرده پوشی کند.

بدین سان بود که این قصد بد را به یوسف نسبت داد و اضافه کرد. زن گفت: سزای کسی که قصد فحشا با همسرت را کرده چیست جز این که به زندانش افگنی یا باعذابی دردناک که وی را از کار بدی که به عمل می آورد پشیمان سازد، مجازاتش کنی؟ ولی در ظاهر امر به شوهرش چنین وانمود ساخت که یوسف سزاوار این مجازات است چرا که او بوده که به وی تجاوز کرده است.

گناهکار برای تبرئه خود، از عواطف و احساسات بستگان خود استمداد میکند، و معمولاً صاحبان قدرت، زمانی که مقصّر باشند، دیگران را متهم می کنند.

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: زلیخا عاشق نبود، بلکه هوس باز بود؛ چرا که عاشق حاضر است جانش را فدای معشوق خویش کند، نه این که او را متهم و به زندان افکند.

قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (٢٦)

یوسف (در جواب) گفت: این زن با اصرار مرا به سوی خود خوانده است!، (ولی من امتناع کردم و از وی فرار می نمودم) و شاهدی از خانواده آن زن شهادت داد که اگر پیراهن او از پیش روی پاره شده باشد، پس آن زن راست گفته است و یوسف از دروغگویان است. (٢٦)

تفسیر:

واضح است که: متهم باید از خود دفاع و مجرم اصلی را معرفی کند. یوسف علیه السلام در برابر جمله «مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا 25» با گفتن «قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي» در جمله «هِيَ رَاوَدْتَنِي»، جواب قناعت بخش و مناسبی به ادعای زلیخا ارایه داشت. و بدین ترتیب ادعای و اتهام کاذب زلیخا را نسبت به خود تکذیب کرد و به مولایش گفت: این اوست که از من کام خواست، مرا دنبال کرد و خواستار کار زشت و قبیح با من بود. من قصد سوئی به او نداشتم.

«وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (26)»

خداوند از راهی که هیچ انتظارش نمی‌رود، اشخاص را حمایت میکند، آنجا که الله متعال بخواهد، بستگان مجرم علیه او شهادت می‌دهند، در این میان یکی از شاهدان آن خانه که می‌گویند، طفلی از خانواده زن بود چنین شهادت داد که: اگر پیراهن یوسف از پیش‌رو پاره شده باشد، پس زن راست گفته و او یوسف در ادعایش از دروغ‌گویان است؛ زیرا این خود دلیل آن می‌باشد که یوسف دنبالش می‌کرده است.

مفسر ابن عباس (رض) فرموده است: شاهد عبارت بود از طفلی در گهواره، الله تعالی او را به زبان آورد. او پسر خاله همسر عزیز بود. (تفسیر طبری ۱۲/۱۹۳).

تعدادی از مفسران بدین عقیده اند که: صحیح این است که آن شاهد، طفلی در گهواره بود که به سخن آمد، به دلیل حدیثی که در این باب از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل شده است که ایشان از جمله چهار طفلی که در گهواره سخن گفته‌اند، یکی هم شاهد یوسف علیه السلام را ذکر کرده‌اند. و شهادت وی این بود که گفت: «اگر پیراهن او» یعنی: یوسف علیه السلام «از جلو» یعنی: از پیش رو «پاره شده پس این زن راست گفته است» که یوسف در حق وی قصد بدی داشته است «و» در این صورت «یوسف از دروغ‌گویان است» در این سخنش که زلیخا از وی کام خواسته است.

قابل تذکر است که در برخی از روایات آمده است که: شاهد را یکی از مشاوران عزیز بدانیم که فامیل همسر و دارای هوش و ذکاوت بود و همانند عزیز مصر، شاهد این اتفاق گردید، والا اگر خود شاهد اصل ماجرا بود، معنی نداشت که به صورت جمله شرطیه، شهادت دهد و بگوید: «إِنْ كَانَ...».

خواننده محترم!

در تاریخ چنین حوادث زیاد به وقوع پیوسته است که: در برخی از حالات انسان‌های پاک و شریف در معرض تهمت قرار گرفته‌اند: به طور مثال در میان زنان، پاکدامن‌تر از مریم نبود، اما او را متهم به ناپاکی کردند، در میان مردان نیز کسی به پاکی یوسف یافت نمی‌شد، به او هم نسبت ناروایی زنا دادند. اما الله متعال در هر دو مورد به بهترین وجه پاکی آنان را ثابت نمود.

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم در داستان یوسف، پیراهن او نقش آفرین است: در اینجا؛ پارگی پیراهن از پشت، دلیل بی‌گناهی او و کشف جرم همسر عزیز گردید و در جای دیگر؛ همین پاره نشدن پیراهن موجب کشف جرم برادران او گردید. زیرا بعد از انداختن یوسف به چاه، وقتی برادران پیراهن او را آغشته به خون کرده و به پدر نشان دادند و گفتند: یوسف را گرگ خورده است، پدر پرسید: پس چرا پیراهن او پاره نشده است؟! در پایان داستان نیز، پیراهن یوسف، وسیله‌ی بینا شدن چشم پدر گردید.

وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبْتَ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٧﴾

و اگر پیراهن اش از پشت پاره شده باشد، پس این زن دروغ گفته است و یوسف از راست‌گویان است. (۲۷)

تفسیر:

اما اگر پیراهن یوسف از پشت پاره شده، پس این امر دلیل آن است که یوسف از سوی زن دنبال می‌شده؛ بناءً زن در ادعایش دروغگو و یوسف از راست‌گویان است، در ادعایش علیه آن زن. چون منطق چنان حکم می‌کند که اگر زن درخواست کرده باشد و یوسف فرار کرده باشد، پیراهن از پشت پاره می‌شود.

فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾

پس چون (عزیز مصر) دید که پیراهن یوسف از پشت پاره شده، گفت: «این از مکر و حيله شما (زنان) است، بی‌گمان مکر و حيله شما زنان بزرگ است. (۲۸)

تفسیر:

قضاوت بر اساس ادله و به دور از حب و بغض‌ها، مقتضای عدالت است. بناءً زمانی‌که

شوهر آن زن دید که پیراهن یوسف از پشت چاکو پاره شده، متیقن شد و حقیقت را دریافت که زنش او را دنبال می‌کرده و یوسف در حال گریز بوده است که این دلیلی قاطع بر برائت یوسف است. بناءً وقتی انسان به نتیجه قطعی دست یافت، در اعلان حکم و فیصله شک و تردید را به‌خود راه ندهد.

قابل تذکر است که: عزیز مصر دارای عدالت نسبی و انصاف در برخورد با موضوعات بوده است. زیرا بدون سؤال و جواب کسی را متهم نکرد و پس از آن نیز حق را به یوسف داد.

«قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ» گفت: پس به زنش گفت: این نیرنگ و شکایتت بر ضد یوسف از مکر و حيله شما زنان است. «إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ (28)» از مکر زنان ناپاک بترسید زیرا حيله و کید آنان بی نهایت خطرناک است. طوری که در آیه مبارکه آمده است: ای جماعت زنان! بیگمان نیرنگ و حيله شما زنان برای رهایی از دسیسه و توطئه‌ای که خودتان آن را ساخته‌اید بس عظیم و غیر قابل تحمل می‌باشد؛ زیرا به طور پنهانی شکل می‌گیرد و با گریه و ادعا همراه می‌شود.

در برخی از حالات خداوند متعال کارهای بزرگ را با وسیله‌های کوچک انجام می‌دهد. به‌طور مثال سرنگونی و شکست و فرار سپاه ابرهه را با پرنندگان ابابیل، حفظ جان پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم را با تار عنکبوت در حین اولین هجرت است به مدینه منوره، آموزش دفن میت را با زاغ، اثبات پاکی مریم علیها السلام را با سخن گفتن طفلش در گهواره، پاکی یوسف علیه السلام را با پاره شدن پیراهن، ایمان آوردن يك کشور را با سفر پرنده هُدهُد و کشف اصحاب کهف را با نمونه پول، تحقق بخشیده است.

يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ﴿٢٩﴾

(عزیز مصر گفت:) ای یوسف! تو از افشای این کار در گذر و تو ای زن! برای گناه خود آمرزش بخواه، همانا تو از خطا کاران بوده‌ای. (٢٩)

تفسیر:

«يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا»: عزیز وزیر گفت: ای یوسف! در مورد این رویداد و این واقعه به‌کسی چیزی نگو و آنرا به کسی یاد نکن تا آبروی قصر محفوظ بماند. و از جانب دیگر تا خبر میان مردم شایع نشود.

عزیز مصر می‌خواست مسأله مخفی بماند و در ضمن پاکی یوسف ثابت بماند، ولی مردم دنیا در طول قرن‌ها از ماجرا و از حوادث به سرعت مطلع می‌شوند.

«يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا» عزیز مصر به خاطر جایگاهش از یوسف خواست تا از جریان صرف نظر و چشم پوشی بکند.

سید قطب رحمه الله در این مورد می‌نویسد: در اینجا چهره و سیمای قشر مترقی در جامعه‌ی جاهلی نمایان می‌شود که در صورت آبروریزی جنسی آن را از جامعه مکتوم می‌دارند. از این رو عزیز را می‌بینی که به یوسف بی‌گناه رو کرده و به او دستور می‌دهد که موضوع را با هیچ کس در میان نگذاریو آن را ابراز ندارد. سپس در رویارویی با جریان و حادثه‌ای که خون را به جوش می‌آورد، زنش را بانرزش مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید: «وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ» و برای حفظ ظاهر همین مهم بود. (تفسیر فی ظلال القرآن).

ملاحظه می‌شود که: روابط لجام گسیخته جنسی و هوسرانی، حتی در بین غیر متدینان به ادیان الهی، کاری ناپسند شمرده می‌شده است.

و اما تو ای زن! از پروردگارت آمرزش بخواه؛ زیرا تو در کام خواهی از یوسف و دروغ سلامت نزدیک‌تر است.

«إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ(29)»: یعنی از جمله افرادی هستی که آگاهانه و عمداً مرتکب گناه می شوند. این تعبیر نشان می دهد که عزیز با همسرش به نر می برخورد کرد، یا به دلیل این که عزیز انسان بی غیرت بوده است؛ زیرا برای انتقام گرفتن از آنکه قصد خیانت به او داشته و اراده‌ی آلوده کردن دامن همسرش را کرده، اقدامی به عمل نیآورده است. (به نقل از تفسیر صفوة التفاسیر).

همچنان این کثیر گفته است: از این اظهارات طوری معلوم می شود که: که شوهرش بی غیرت و سست عنصر بوده است یا این که به این سبب او را معذور داشت که دین و دل را از دست داده و تاب و توان از او سلب شده بود. (تفسیر مختصر ۲۴۷/۳).

احکام :

مفسر تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رح) می نویسد:

از آیات فوق الذکر چند مسأله مهم و احکام استخراج می گردد.

اول: از آیه «واستبقا الباب - آیه 25» معلوم گردید از جایی که خطر مبتلا شدن به گناه احساس شود باید گریخت، طوری که یوسف علیه السلام از آنجا گریخت و این را به اثبات رسانید.

دوم: این که در اطاعت از احکام الهی بر انسان لازم است که در حد توان خویش کوتاهی نکند اگر چه به ظاهر توقع نتیجه گیری نباشد، نتایج به دست الله متعال می باشد، وظیفه انسان این است که زحمت و توان خود را در راه الله صرف نموده، بندگی خود را به اثبات برساند، هم چنان که حضرت یوسف علیه السلام با وجود بندشدن درها، بلکه طبق روایات تاریخ قفل بودن آنها در دویدن به سوی درها توان خود را کاملاً صرف نمود، در چنین موارد بیشتر مشاهده می شود که از طرف الله متعال کمک و امداد شامل حال می گردد؛ زیرا وقتی بنده جدیت و کوشش به خرج دهد، پروردگار با عظمت اسباب پیروزی را فراهم میسازد. (به نقل از تفسیر معارف القرآن سوره یوسف)

خواننده محترم !

در آیات متبرکه (30 الی 35) 5- موضوع پخش و فاش شدن خبر در میان زنان شهر، مشورت زلیخا با زنان مصری، و در مورد قطعی شدن زندان یوسف، بحث به عمل آمده است.

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٣٠﴾

و (این خبر به شهر رسید) عده ای از زنان در شهر گفتند: «همسر عزیز، برای کام جویی غلام (جوان) خود را به سوی خود میخوهد، تا او را از پاکدامنی غافل کند به راستی محبت (و عشق این جوان) در قلبش نفوذ کرده است، مسلماً ما او را در گمراهی آشکار می بینیم. (۳۰)

تفسیر:

به یاد داشته باشید که: بستن دروازه ها برای انجام گناه نیز مانع رسوایی آن شده نمی تواند، طوری که میفرماید: «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ» آوازه کام جویی زن عزیز از یوسف برخلاف خواست وی، در شهر منتشر و پخش شد و زنان از باب ناپسند شمردن و محکومیت زن عزیز گفتند: چگونه این زن با وجود این شرف و مقامش با غلام خویش مراوده و روابط عاشقانه برقرار نموده و به شوهرش خیانت می کند؟

یعنی: برخلاف خواسته عزیز، خبر بر سر زبانها افتاد و گفتند: «زن عزیز از غلام خود کام میخوهد تا او را از حفظ نفس وی غافل کند، همانا محبت او در دلش جای گرفته است» یعنی: محبت یوسف در دلش جا خوش کرده و او را مریض ساخته است.

مطابق روایت گروهی از زنان مصر که همچو صحبت‌ها را انتشار داده اند آن‌ها پنج نفر بودند: همسر ساقی عزیز، همسر حاجب و پرده‌دار، همسر نانوا، همسر سرپرست اصطبل (طویلہ خانہ) و همسر رئیس زندان.

ابن عباس (رض) و تعداد دیگری از مفسران در این بابت می‌نویسند: اما ظاهر این است که این واقعه در شهر شایع و سخن ورد زبان زنان گشته بود. «إِمْرَأَتُ الْعَزِيزِ تَرَاوُدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ» گفتند: همسر عزیز دل را به خدمتکار خود باخته است و از او می‌خواهد با او همبستر شود او را فریب می‌دهد و برای برآوردن خواست خود به هر وسیله‌ای متوسل می‌شود.

مفسر ابو حیان می‌نویسد: این که به صراحت او را به عزیز نسبت می‌دهند، مبالغه‌ی زشتی عمل را نشان می‌دهد؛ چون بعضی از مردم به شنیدن اخبار بزرگان و صاحب منصبان بیشتر مایل هستند. و از تعبیر «تَرَاوُدُ» استفاده کرده‌اند تا نشان دهند که چنان امری به صورت شخصیت و منش او در آمده بود، به نحوی که همیشه او را فریب می‌داد تا دلش را به دست آورد و کامی از او برگیرد؛ چون مضارع مقتضی تجدد و استمرار است. (البحر ۵/۳۰۱).

«قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا»: عشق او در اعماق قلبش نفوذ کرده است. یعنی: محبت یوسف در اعماق قلبش نفوذ کرده است. و او را مریض ساخته است. شغاف قلب: غلاف آن است. «إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (30)»: بیگمان این کار را نکرده است مگر بعد از آنکه عشق یوسف به غلاف قلبش وارد شده و در اعماق وجودش جای گرفته است، اما با این وصف ما او را بر این کار زشتش در اشتباهی آشکار و عملی رسواگر می‌بینیم. خواننده محترم!

علاقه و محبت پیش از حدّ به یوسف نشانه‌ی گمراهی شمرده شده، به طور مثال بعد از این‌که برادران یوسف که محبت پدر را به یوسف دیدند، آنان پدر را گمراه مخاطب قرار دادند و گفتند: «إِن أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» همچنان بعد از این‌که زنان مصر از عشق و محبت بی حد و حصر زلیخا به یوسف اطلاع حاصل کردند، زلیخا را گمراه خوانده و گفتند: «إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ».

همچنان اگر خوانندگان محترم توجه کرده باشند: هر کس یوسف را برای خود می‌خواهد؛ یعقوب او را فرزند خود میداند؛ «يَا بُنَيَّ» کاروانیان او را سرمایه خود می‌دانستند؛ «شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ» عزیز مصر او را فرزند خوانده می‌داند؛ «نَتَّخِذُهُ وُلْدًا» زلیخا او را معشوق خود می‌داند؛ «شَغَفَهَا حُبًّا» زندانیان او را تعبیر کننده خواب خود میدانند؛ «نَبَيِّنَا بِنَاوِيلِهِ» ولی الله متعال او را برگزیده و رسول خود میداند؛ «يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ» و آن چه برای یوسف ماندنی شد، همین مقام رسالت بود و بس. «وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ».

شیوع خبر در شهر:

خبر عشق زلیخا در بین درباریان قصر پادشاهی مصر باقی نماند، بلکه آوازه این عشق یک طرفه در شهر و بازار و در نهایت امر در کل قلمرو شاهانه مصر شیوع پیدا کرد و این خبر زبانه‌ی مردم گشت. زنان شهر نکوهش و توبیخ همسر عزیز را شروع کردند که چه شده یک زن دل باخته و عاشق برده‌ی خود گشته است و به عشق خدمتگزار خویش گرفتار شده است؟ خبر به گوش همسر عزیز رسید، زنان دوست نکوهش‌گر را که همگی صاحب جاه و ثروت بودند دعوت کرد و حيله‌ای به‌کار گرفت تا توسط آن خود را از ملامتی و سرزنش آنان رها کند طوری‌که در آیه مبارکه آمده است:

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سَكِينًا وَقَالَتْ أَخْرِجْ عَلَيهِنَّ فَلَمَّا رَأِيَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿٣١﴾

پس چون زن عزیز حيله زنان (غیبت آنان) را شنید، کسی را به سوی زنان فرستاد و برای

آنها مجلسی آماده کرد و به دست هر یک از آنها کاردی داد و گفت: (به یوسف) بر زنان بیرون آی. پس چون زنان او را دیدند او را (در حسن و جمال) بزرگ یافتند و دست‌های خود را (از شدت مشغول شدن به جمال او) بریدند و گفتند: سبحان الله (پاکی است الله را) این بشر نیست بلکه این فرشته بزرگوار است. (۳۱)

تفسیر:

«فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ»: بعد از این‌که زن عزیز آگاه شد که زنان شهر به غیبت وی مصروف گردیده اند و در پخش و نشر ماجرای وی و یوسف به نیرنگ متوسل می‌شوند ایشان را به دیدار خویش در قصر خویش برای یک مهمانی دعوت نمودند. مفسران در باره این مهمانی می‌نویسند: چهل نفر از زنان صاحب مقام و منزلت را با پنج نفر مذکور دعوت کرد.

شاید علت غیبت زنان مصر با انتشار خبر عشق زلیخا به یوسف علیه السلام میخواستند بدین وسیله یوسف را مشاهده کنند.

در ضمن زلیخا کنترل پروپاگند و تبلیغات علیه خود، اقدام به توجیه افراد عمده‌ای که در پروپاگند و انتشار اخبار دخیل بودند پرداخت. (واضح است که دعوت شدگان همه‌ی زنان منطقه نبودند و در ضمن قابل تذکر است که: مجرم گاه برای تنزیه خود، جرم را گسترش می‌دهد و کوشش می‌کند آن را برای مردم عادی جلوه دهد.

«وَأَعَدَّتْ لَهُنَّ مَتَكًا»: و برای شان بالش‌هایی آماده ساخت تا بر آنها تکیه زنند و انواع میوه جات به آنها تعارف کرد. شهید سید قطب رحمه الله می‌گوید: در قصر برای آنان مهمانی تدارک دیده بود. از این رو می‌دانیم آن‌ها از طبقه‌ی بالا بوده‌اند؛ چرا که آنها به چنین جایی و بر سر چنین مهمانی دعوت میشوند، و در قصرهای خود از این تجملات پر نعمت بهره می‌گیرند. نیز معلوم می‌شود که آنها به پشتی تکیه داده و مشغول خوردن بودند که به هر یک از آنان کاردی داده تا در خوردن از آن استفاده کنند، و بدین ترتیب سیمای عیش و عشرت و امکانات مادی آنها معلوم می‌شود. در همان حال که مشغول خوردن و پوست کندن میوه بودند، که ناگهان یوسف را میخواند، وقتی او را می‌بینند از فرط دهشت، به جای پوست کردن میوه، دست‌های خویش را زخمی می‌کنند. (فی ظلال القرآن ۲۳۲/۱۲). «وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا»: آنگاه به دست هر زنی کاردی داد تا میوه را پوست بکنند، «وَوَقَّعْنَ أَكْبْرَهُنَّ»: در حالی که آنها با کارد مشغول پوست کندن میوه بودند، تا به طور ناگهانی بر زنان وارد شود، زنان ناگهان یوسف را در بین خود دیدند.

«فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ»: وقتی یوسف را به غایت شگرف و بزرگ دیدند او را تعظیم و تجلیل کرده و از حسن سیمایش مات و مبهوت شدند. عشق که آمد، انسان بریدن دست خودش را نمی‌فهمد، «وَقَطَّعْنَ أَكْبَرَهُنَّ»: آنان از حسن و جمال بی‌مانند یوسف مدهوش و بی‌خود شدند و او را بسی عجیب و شگرف یافتند تا بدانجا که اندام‌هایشان به لرزه در آمد «و دستانشان را بریدند» چون حسن دلربای یوسف را دیدند، چنان هوش و حواس خود را از دست داده و هیجان زده شدند که به‌جای میوه، دستانشان را بریدند و احساس دردم نکردند. می‌گویند زمانی که عشق بیاید، انسان بریدن دست خودش را هم نمی‌فهمد.

باید گفت که هدف مهمانی و دعوت این هم بود که: زلیخا خواست به زنان مصر تفهیم کند که شما يك لحظه یوسف را دیدید، طاقت از کف دادید؛ او شبانه روز در خانه من است؟! «وَوَقَّعْنَ حَائِشَ اللَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا»: آنگاه از تعجب و حیرت و سراسیمه‌گی گفتند: معاذ الله! سوگند به الله که او از جنس بشر نیست؛ زیرا ما هرگز همانندش را ندیده‌ایم! زیرا چنان زیبایی حیرت‌انگیز و جمال شگرفی دارد که در هیچ بشری دیده نشده است. یوسف در زیبایی خویش در واقعیت بی‌نظیر بود و در عین حال در عفت‌الگوی برای همگان است. «إِنَّ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ (31)»: به راستی که زیبایی‌اش باور نکردنی و حسن و ملاحظت

بی مانند است؛ این جوان جز فرشته‌ای از فرشتگان شریف و پاکیزه نیست و از جنس بشر نمی باشد.

باید گفت که: جمال یوسف علیه السلام موجب مشکلاتی فروانی برای یوسف شد، ولی خوشبختانه علم و تقوایش موجب نجات یوسف گردید. بلی در این هیچ جای شکی نیست که: جمال معنوی مهم‌تر از جمال ظاهری است.

واقعاً در سرشت و طبیعت یوسف، زیبایی‌هایی برتر و فوق العاده‌ای نهاده شده است.
**قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنِّي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا
أَمْرُهُ لَيُسْجَنَ وَليَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴿٣٢﴾**

(همسر عزیز) گفت: این همان جوانی است که مرا درباره محبت او ملامت کردید، و البته من او را بسوی خود طلب کردم، ولی خود را پاک داشت. و اگر آنچه را که به او دستور می دهم انجام ندهد، حتماً زندانی میشود و حتماً از خوار شدگان خواهد شد. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِسْتَعْصَمَ»: سرپچی و خود داری کرد. پاکدامنی نمود. «الصَّاغِرِينَ»: افراد پست. توهین و تحقیر شدگان. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» .

تفسیر:

«قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنِّي فِيهِ»: همسر عزیز بعد از آن که دهشت زنان از مشاهده حسن گیرا و جمال دل ربای یوسف را دید به صراحت گفت: بلی! این همان شخصی است که عقل از من ربوده و دلم را شیدای خویش ساخته است؛ همانسان که اکنون بر شما نیز همین اثر را گذاشت پس بعد از امروز دیگر بر من سرزنشی نیست.

«وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ»: واقعاً عشق که باگناه آلوده باشد، سبب رسوایی در انسان میگردد. زلیخا میگوید: بلی! من به صراحت میگویم که از وی کام خواسته و بر آن شدم که وی را مفتون خود سازم. تا او شهوتم را ارضا کند اما او امتناع ورزید و سخت ایا کرد.

ملاحظه نمودیم که: دروغگو اخیر الامر رسوا میشود. کسی که دیروز ادعا داشت که: یوسف قصد سوء قصد به من داشت؛ «أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءاً» امروز میگوید: «لَقَدْ رَاوَدْتُهُ» من قصد کام گرفتن از او را داشتم.

زمخشری گفته است: استعصام برای مبالغه است و بر امتناع و خودداری شدید دلالت دارد. (تفسیر کشاف ۲/۴۶۷).

باید گفت که: شرایط اجتماعی و روانی، در نوع عکس العمل انسان‌ها تأثیر بسزایی دارد. زلیخا همسر عزیز مصر در لحظاتی که از افشای کار زشت و بد خود می ترسد، دروازه های قصر خویش را می بندد، «غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ»، اما هنگامی که زنان مصر را همراه و همداستان خود می بیند، علناً وبدون خوف و ترس اعلان می دارد: «أَنَا رَاوَدْتُهُ» من او را فرا خواندم. توجه باید داشت در جوامع امروزی ما نیز زمانی که حساسیت به بد شمردن گناه از بین برود، ارتکاب گناه دیگر کار ساده و آسان شمرده می شود.

«وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا أَمْرُهُ لَيُسْجَنَ وَليَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ (32)»: و اکنون هم میگویم که اگر به خواسته‌ام تن در نداده و بر مرادم موافقت نکند، و دستورم را عملی نسازد، یقیناً به سبب امتناعش زندانی اش خواهم کرد و از آن که بر نظر خویش در تن ندادن به تمایلم اصرار ورزیده است، او را خوار و بی مقدار خواهم ساخت. به سبب این که نعمت از وی سلب می شود و گرفتار رنج و زحمت می شود.

ملاحظه می داریم که: گناهکاران و مجرمین برای رسیدن به هدف خویش از هر وسیله‌ای ممکن استفاده می کنند.

شیخ قرطبی مینویسد: زلیخا در حضور زنان درخواستش را برای یوسف تکرار کرد، و

پرده‌ی عصمت و حیاء را پاره نمود. در صورت عدم انجام هدفش از طرف یوسف او را به زندان تهدید کرد، و در این مورد از هیچ سرزنش و گفته‌ای پاک و هراسی به دل راه نداد، به عکس بار اول که رازی نهان در بین او و یوسف بود. (قرطبی ۱۷۸/۹).

ملاحظه می‌داریم که هوای نفس به قدری در وجود زلیخا نیرومند است که حتی با رسوایی نیز به راه خود ادامه می‌دهد. و عاشق شکست خورده، به مثابه دشمن سرسخت مبدل می‌شود.

مفسر «تفسیر المیسر» دکتر عایض بن عبدالله القرني می‌نویسد: قسم به الله که این فتنه‌ای بزرگ بود که بر یوسف رُخ نمود چرا که زنی زیبا، در شرف سرآمد، در منصب عالی و در مال و مکنت ممتاز، از او به الحاح و اصرار کام می‌طلبد، سپس تهدید‌هایی سخت و هشدارهایی محکم به وی صادر می‌شود درحالی‌که یوسف غلامی است مستضعف و انسان غریبی است تحت ستم؛ اما با این وجود او به عصمت خدای یگانه پناه می‌برد و خدای مهربانش هم وی را در حیطة عنایت و حفظ و رعایت خویش می‌گیرد. وه! چه والا منزلت و چه خجسته سعادت‌ی که الله متعال نصیب ما هم بگرداند. آمین یارب العالمین.

قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٣٣﴾

(یوسف) گفت: «پروردگارا! زندان نزد من از آنچه (اینها) مرا به سوی آن میخوانند، محبوبتر است، و اگر مکر و نیرنگ آن زنان را از من باز نداری به‌سوی آنان خواهم گروید و از جمله نادانان می‌گردم. (۳۳)

تفسیر:

یوسف علیه السلام سراپا جوانمرد بود؛ یکبار فدای حسادت برادران خویش شد؛ ولی دشمنی نکرد، یکبار همهدف عشق زلیخا شد، ولی گناه نکرد. بار سوم به هنگام قدرت، از برادران انتقام نگرفت. بار چهارم همین که کشور را در خطر دید به جای تقاضای برگشت به وطن، تقاضای تدبیر امور اقتصادی و نجات کشور را داد.

یوسف علیه السلام برای هرکس، محبوبی است؛ برای یوسف پاکدامنی از زندان محبوب‌تر است. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ» یوسف به الله خویش پناه میبرد و با فروتنی و زاری به مناجات با او می‌پردازد و میگوید: پروردگارا! زندان که این زن مرا از آن می‌ترساند برای من دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به سوی آن می‌خوانند تا آن را انجام دهم و در معصیت بزرگی که خیر دنیا و آخرت را از میان می‌برد، درافتم. واقعاً هم هر آزادی ارزش نیست و هر زندانی عیب نیست. و انسان با استمداد از پروردگار باعظمت، میتواند در هر شرایطی از گناه فاصله بگیرد. واقعیت امر همین است که: دعا و نیایش و استمداد از خداوند، یکی از راه‌های مصون ماندن از گناه و انحرافات جنسی است.

«السِّجْنُ أَحَبُّ»: شخصیت انسان به روح اوبستگی دارد، نه جسم او. اگر روح آزاد باشد، زندان بهشت است و اگر روح در فشار باشد، قصرهم زندان میشود. جداسازی محیط به خاطر مصون ماندن انسان از گناه، عمل مقبول و عاقلانه‌ای است طوری‌که یوسف علیه السلام خواهان جدا شدن بود، حتی اگر به قیمت زندان رفتن هم باشد.

«وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ»: اگر شر آنها را از من دفع نکنی و مرا از آنان مصون نداری. و اگر مرا علیه نفسم و سرکوب هوایم یاری نکنی و از ریسمان‌های نیرنگ زنان بازمانداری «أَصْبُ إِلَيْهِنَّ» بنا به اقتضای طبیعت بشری به اجابت خواست آنها مایل می‌شوم. آزمایش‌های الهی هر لحظه سخت‌تر می‌شود. قبلاً يك زن گرفتار یوسف بود حالا چندین زن گرفتار وی شده است.

«وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ (33)»: و به سبب عمل زشتی که مرا به آن میخوانند مرتکب حرام

گشته و در چاه‌سار گناه افتاده‌اند از آنرو که به احکام جاهل بوده‌اند. یعنی: از کسانی خواهیم شد که کار جهال و نادانان را مرتکب میشوند. بدین گونه بود که یوسف علیه السلام به سوی الله متعال التجا کرد، آنگاه که بلا بر او گران و سنگین شد و از در افتادن در فتنه بزرگ ترسید.

جهل تنها بیسوادی نیست، انتخاب لذت آنی و چشم پوشی از رضای خدا، جهل محض است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است: «هفت کس اند که الله متعال ایشان را در سایه خویش جای می‌دهد، روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست...» و از این هفت کس مردی را نام بردند که او را زنی صاحب جاه و جمال به سوی خود فرا می‌خواند، اما او می‌گوید: من از الله متعال خویش می‌ترسم.

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٤﴾

پس پروردگارش (دعای) او را قبول کرد و مکر زنان را از او باز داشت. یقیناً او شنوای داناست. (۳۴).

تفسیر:

«فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ»: در بسیاری از اوقات همین شد اید و سختی‌ها است که زمینه‌ی پیدا شدن امداد الهی و راه نجات را برای انسان‌ها آماده می‌سازد، و از جانب دیگر درخواست خالصانه از پروردگار با عظمت است، که زمینه‌ی استجاب و عنایت را به عمل می‌آورد. طوری‌که در آیه مبارکه در یافتیم که: پروردگار با عظمت به خاطر اخلاص و صداقت یوسف دعایش را اجابت کرد او را از مکر و فتنه زن عزیز مصر و زنان همدمش نگاه داشت؛ و او را بر عصمت و پاکدامنی پایدار کرد. واقعاً هم پاکدامنی و عفاف، موجبات استجاب دعاء را فراهم می‌سازد. طوری‌که دعای یوسف علیه السلام برای مصون ماندن از کید فریب و خدعه زنان مصر سریعاً مستجاب شد. زیرا حرف «فاء» در «فَاسْتَجَابَ»، رمز سرعت است.

در جمله «فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ» آیه مبارکه به این واقعیت انکار ناپذیر اشاره دارد که: هر کسی‌که به الله متعال پناه ببرد، محفوظ می‌ماند. در ضمن نباید فراموش کنیم که در بسیاری از اوقات عمل دشمن به نفع انسان هم تمام می‌شود. دشمن یوسف علیه السلام را محکوم به زندان ساخت و همین امر موجب نجات و خلاصی وی از کید و فتنه زلیخا شد. «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ هُمُو دَعَايَ پناه جویان را می‌پذیرد. الْعَلِيمُ (34)» زیرا الله متعال دعای دعوتگر را شنیده و راستی را از دروغ باز می‌شناسد، او شنوای صداها و دانای نیت‌ها و اعمال است. به احوال و مکنونات قلب و نیات انسان‌ها آگاه و دانا است. بدین ترتیب یوسف در زیر سایه‌ی الطاف و توجه الله متعال، محنت و آزمایش سوش را به سلامت پشت سر نهاد.

ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسُجُنَّةً حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٣٥﴾

سپس بعد از آنکه علامات (پاکی یوسف) را دیدند؛ تصمیم گرفتند تا مدتی او را زندانی کنند. (۳۵)

تفسیر:

«ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسُجُنَّةً حَتَّىٰ حِينٍ (35)»: رفتن یوسف به زندان سرآغاز محنت چهارم یوسف علیه السلام است. محنت زندان که آخرین آزمایش او نیز به شمار می‌رود و هر آنچه بعد از آن پیش آمد گشایش و آسایش بود؛ بعد از این‌که نشانه‌های پاکدامنی و وارستگی یوسف، بر عزیز و یاورانش چنین نمایان شد که از روی مصلحت و به خاطر بر چیدن سفره بدنامی و ختم به شایعه‌هایی که در این باره میان مردم سر زبان‌ها بود، خاموش و پایان دهند و در قضاوت مردم، برائت زلیخا را به کرسی بنشانند. همچنان احتمال دارد که عزیز خواسته باشد تا با زندانی نمودن یوسف علیه السلام، میان وی و

زنش مانع ایجاد کند. به تأسف باید گفت يك زن عاشق شد، مردان متعدّد و شخصیت های بزرگ یک کشور نتوانستند این رسوایی را چاره اندیشی کنند؛ بناءً فیصله کردند که یوسف را تا مدتی غیر معین که چه بسا طولانی یا کوتاه خواهد بود، به زندان افکنند.

ملاحظه بفرمایید وقتی دستگاه قضایی بر طبق خواسته سیاستمداران و افراد ذي نفوذ تصمیم می‌گیرد، مدّت زمان زندان نیز نامشخص است. نباید فراموش کرد که: زیبایی، همیشه خوشبختی‌آور برای انسان نمی‌باشد، بلکه در دسرهای را هم دربر دارد.

روایت شده است وقتی همسر قدرتمندترین شخص مصر یعنی عزیز مصر یوسف را مطیع و رام نشده یافت و از او نا امید شد، به حیلہی دیگری پناه برد؛ به این معنی به شوهرش گفت: این برده‌ی عبرانی آبروی مرا پیش مردم برده است و به آنها می‌گوید: او چنین درخواستی را از من کرده است، اکنون من نمیتوانم چیزی بگویم. بنابر این یا به من اجازه بده بیرون بروم و از خود دفاع کنم، و یا او را زندانی کن. در این موقع عزیز مصر زندانی کردنش را مصلحت دید.

مقتضای عدالت این بود که یوسف به خاطر صداقت و طهارتش مورد احترام و تکریم واقع شود و همسر عزیز به عنوان جنایتکار مجازات گردد اما حکم برعکس گرفته شد. یوسف پاک و مطهر محکوم به زندان شد و قربانی سمعه و شخصیت زنی شد که کرامت خود و همسرش را زیر سؤال برده بود و خواسته بود لکه‌ی تنگ و عار بر پیشانی او بنهد. حکم به برائت این زن داده شد و یوسف پاک محکوم به زندان گردید و برای چند سال (هفت سال) در زندان ماند.

ابن عباس (رض) مینویسد: یوسف را بر الاغی نشانده و طبل زنان بانگ بر می‌داشتند که یوسف عبرانی قصد تجاوز به خانم عزیز را کرده و در سزای این عمل زشت او را به زندان می‌برند. ابو صالح گفته است: هر وقت ابن عباس (رض) این حدیث را باز می‌گفت می‌گریست. (البحر ۳۰۷/۵).

خواننده محترم!

در زندانی شدن یوسف از رحمت حق تعالی بر حق یوسف بود که وی را به بلا رفعت داد تا درجه‌اش را والاتر گردانیده و برائتش را در همه جا نمایان و آفتابی سازد.

در آیات متبرکه ذیل (36 الی 40) 6- موضوع یوسف در زندان و دعوت کردن از زندانیان به دین توحیدی خالص، بحث به عمل می‌آید.

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِينَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٦﴾

و دو جوان با او به زندان درآمدند [روزی] یکی از آن دو گفت: «من خواب دیده ام که (انگور برای) شراب می‌فشارم» و دیگری گفت: «من خواب دیده ام که نان بر سر حمل می‌کنم، پرنده‌گان از آن می‌خورند، ما را از تعبیر آن آگاه کن، بی گمان ما تو را از نیکو کاران می‌بینیم». (۳۶)

تفسیر:

«وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ»: یوسف با دو جوان از جوانان خدمت کار دربار شاه، یکجا راهی زندان عمومی شدند، یکی از آنها خباز و دیگری ساقی شاه بود. آن‌ها متهم بودند که می‌خواستند شاه را مسموم کنند. به قولی: آن دو با همدستی یک دیگر در غذای ملک سمی ریختند، سپس ساقی از این کار خویش پشیمان شد و به پادشاه گفت: این غذا را نخور که مسموم است. آن دو غلام چون یوسف را دیدند به او انس و الفت یافتند.

«قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا»: ابن جریر طبری می‌نویسد: آن دو از یوسف راجع به علم و دانش اش پرسیدند، گفت: من تعبیر خواب را می‌دانم.

آنگاه از وی درباره خوابهایی که دیده بودند، سؤال کردند چنان‌که خداوند متعال حکایت میکند: ساقی گفت: من در خواب دیدم که آب انگور می‌گیرم تا شراب بشود و آن را به شاه

بدهم. یعنی: در خواب دیدم که برای ساختن شراب، انگور میفشارم، «و قَالَ الْأَخْرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ» «و دیگری» یعنی: آن غلام نانوا «گفت: من خواب دیدم که روی سرم تُکری (سَبَد) نانی را برداشته‌ام که پرندگان از آن می‌خورند. باید یاد آور شد خواب‌ها را نباید ساده نگری کنیم، در برخی از اوقات در خواب اسراری نهفته است. و در این هیچ جای شکی نیست که: ممکن است انسان‌های عادی نیز خواب‌های مهمی ببینند.

«نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (36)»: خواب‌ها را برای ما تعبیر کن، ما معتقدیم که شما بهترین تعبیر کننده‌ی خواب هستی. یعنی: از تعبیر خواب‌هایی که بر تو حکایت کردیم «همانا ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم» یعنی: ما تو را از کسانی یافته‌ایم که در عبادت‌شان راستگو و در طاعت نیکوکاراند؛ افزون بر کمال خلقت و جمال مروت که در تو مشهود است. انسان همه جا میتواند مثمر ثمر باشد، حتی در زندان. نیکوکاران همه جا حتی در زندان مورد احترام و پناهگاه مردم هستند. حتی مجرمان و گناهکاران نیز برای نیکوکاران، جایگاه شایسته‌ای قایلند.

بناءً باید گفت که انسان اول نیکوکاری خود را به اثبات رساند، سپس به تبلیغ دین پردازد. به طور مثال یوسف زمانی که در نظر مردم نیکوکار شناخته شد، یعنی قبل از اینکه یوسف به تعبیر خواب دوستان زندانی خویش پردازد، به تبلیغ و ارشاد آنان پرداخته و به یکتاپرستی آنان را دعوت می‌نمود.

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۷)

یوسف گفت: پیش از آنکه غذای‌تان به شما برسد، و تناول کنید، شما را از تعبیر خواب‌تان آگاه خواهم ساخت، این (تعبیر خواب) که به شما می‌گویم از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است. همانا من آیین قومی را که به خدا ایمان نمی‌آورند، و آنان به (سرای) آخرت (نیز) کافرند، ترک کرده‌ام. (۳۷)

تفسیر:

مفسر شیخ صابونی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا» قبل از این که برای‌تان خوراک بیاورند، حقیقت تعبیر آنرا به شما خبر می‌دهم. یوسف به آنها گفت: که من دارای معجزات از جمله دانستن «غیب» به إذن الله هستم تا بدین وسیله مقدمات فراخوانی آنها را به سوی ایمان فراهم کند.

امام بیضاوی میفرماید: یوسف خواست قبل از جواب دادن به سؤال‌شان و قبل از برآوردن حاجت‌شان آنان را به توحید هدایت کند و آنها را به دین راستین و استوار ارشاد نماید، همچنان که دیگر پیامبران نیز از این روش استفاده کرده‌اند. و برای آن که اعتماد آنها را جلب کند تا صدق او را در دعوت و تعبیر بپذیرند، قبل از هر چیز از «خبر دادن از غیب» به عنوان معجزه‌ی خود استفاده کرد.

«ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي»: یعنی خبر دادن از غیب، کهنانت و ستاره بینی و نجو مگری نیست، بلکه وحی و الهامی است از جانب خدا که به من القا می‌شود.

«إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»: الله از این جهت آن علم را به من اختصاص داده است که من از خاندان نبوت هستم و دین قوم مشرک را رها کرده‌ام که به خدا ایمان ندارند.

«وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (37)»: روز قیامت را تکذیب می‌کنند. بر دو اصل مهم تأکید نهاد و آن ایمان به الله متعال و روز آخرت است؛ چون آن دو بزرگترین ارکان ایمانند. و لفظ (هُم) به منظور تأکید تکرار کرده است.

خواننده محترم!

چرا یوسف علیه السلام خواب آن دو نفر را فوراً تعبیر نکرد و آن را به وقتی دیگر و ساعتی بعد موکول کرد؟

در این مورد امام فخر رازی مفسر مشهور جهان اسلام در تفسیر کبیر مینویسد: یوسف علیه السلام میخواست آنها را در انتظار قرار دهد تا کمی تبلیغ و ارشاد کند، شاید شخص اعدامی ایمان آورد و با حسن عاقبت از دنیا برود. یوسف میخواست با بیان نوع غذایی که نیامده، اعتماد آنان را جلب کند. میخواست آنها را تشنه‌تر کند تا بهتر بشنوند.

و در نهایت حضرت یوسف علیه السلام می‌خواست: چون تعبیر خواب یکی از آنها اعدام بود، کمی ذهن وی را مصروف مسائل دیگر بسازد تا شنیدن خواب اعدام برایش سخت تمام نشود.

بناءً در رساندن احکام الهی به مردم؛ در صورت ممکن از فرصت‌ها، باید به بهترین وجه استفاده به عمل آرید. ملاحظه فرمودید که یوسف علیه السلام قبل از تعبیر خواب، به چه شیوه دقیق و حساب شده، کار فرهنگی و اعتقادی خود را شروع کرد.

علمای اسلام بدین نظر اند: که گاهی برای تأثیرگذاری بیشتر، لازم است انسان قدرت علمی و کمالات خود را به دیگران هم عرضه کند. باید گفت: در مجموع این بیان یوسف دلیل بر آن است که برای فرد ناشناس جایز است تا از خودش توصیف کند برای این‌که شناخته شود و از او بهره گرفته شود.

وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي اِبْرَاهِيمَ وَ اسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا اَنْ نُشْرِكَ بِاللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ ذٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلَيْنَا وَ عَلٰى النَّاسِ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُوْنَ (۳۸)

بلکه دین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کرده‌ام، برای ما شایسته نیست که با الله چیزی را شریک گردانیم، این (ایمان و توحید) از فضل الله بر ما و بر مردم است، ولی بیشتر مردم شکر گزاری نمی‌کنند. (۳۸)

تفسیر:

«وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي اِبْرَاهِيمَ وَ اسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ»: آنگاه یوسف علیهم السلام به منظور ترغیب دو رفیق زندانی اش بر ایمان آوردن به الله متعال افزود: من دین پدرانم ابراهیم، اسحاق و یعقوب را پیروی کرده‌ام از این رو تنها پروردگارم را به یگانگی پرستش نموده و دین را برای وی خالص گردانیده‌ام. مقصود این است که نشان دهد که وی متعلق به خاندان نبوت است تا بدین ترتیب رغبت آنها را به شنیدن نصایح اش تقویت کند و در نتیجه بیشتر به گفته‌ی او اعتماد کنند. از جانب دیگر افتخار به پدران و پیروی از آنان در صورتی که راه حق و توحید را پیموده باشند، پسندیده و رواست.

باید یادآور شد که: اصالت خانوادگی، همچنان که در ساختار شخصیت انسان نقش و ذی تاثیر می‌باشد، این امر در پذیرش مردم نیز اثر بسزایی دارد. بنابر همین منطبق است که حضرت یوسف علیه السلام برای معرفی خود، به پدران خود که انبیای الهی استند تکیه می‌کند تا هم اصالت خانوادگی اش را ارائه دهد و هم قداست دعوت خود را.

البته این همان روشی کاری است که: پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز در معرفی خود به کار می‌برد و می‌فرمود: من همان پیامبر امی هستم که نام و نشانم در تورات و انجیل آمده است.

«ما كَانَ لَنَا اَنْ نُشْرِكَ بِاللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ»: آخر برای ما سزاوار نیست که چیزی را با الله متعال شریک قرار دهیم؛ این دین استوار - یعنی توحید پروردگار و شرک نیاروردن به وی از عنایات الهی بر ما و بر مردم است.

«ذٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلَيْنَا وَ عَلٰى النَّاسِ»: این ایمان و توحید از فضل خدا است که به ما رسالت عطا کرده و برای مردم پیامبران فرستاده است تا آنها را راهنمایی و ارشاد کنند.

«وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُوْنَ (38)»: در این هیچ جای شکی نیست که: تعالیم انبیاء، نعمتی الهی و سزاوار شکر و سپاس است. ولی اکثر مردم فضل و کرم الله متعال را بر نعمت هدایت و ایمان شکر نگذاشته و بیشترشان به وحدانیتش اقرار نمی‌کنند. باید گفت: که پشت

کردن به راه انبیاء، بزرگترین کفران نعمت است. در ضمن باید گفت که: اکثریت، همیشه معیار شناخت صحیح نیست.

باید گفت که: جدّ انسان، در حکم پدر انسان است و «آب» به او نیز اطلاق شده است. بنابراین همین بنیاد است که یوسف، ابراهیم و اسحاق را نیز پدر نامید.

و در ضمن ابن عباس(رض) با استدلال به همین آیه، برای «جد: پدر بزرگ» سهمی همچون پدر در ارث قایل بود.

بعد از این که یوسف دین حقیقی را برای آنان به بیان و توضیح گرفت، و به صورتی نیکو بر فساد دین آن دو گروه استدلال کرد، در رابطه با فساد عبادت بت‌ها گفت:

يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٣٩﴾
(یوسف گفت:) ای دوستان زندانی ام! آیا معبودهای پراکنده بهتر است یا الله یگانه غالب (بر همه مخلوقات). (۳۹)

تفسیر:

و بعد از مقدمه فوق، اینک وقت آن رسیده که یوسف آن دو جوان را به سوی دین حق دعوت نماید: یوسف علیه السلام در خطاب به دو تن غلامی که در زندان همراهش بودند گفت: ای یاران زندانی من! آیا پرستش خدایان آفریده شده و متفرق برای انسان بهتر است یا عبادت الله یگانه قهار؟ پیداست که عبادت الله یگانه بهتر است؛ زیرا اوست که هم آفریده و هم روزی بخشیده است پس فقط او سزاوار پرستش می باشد.

مفسران در تفاسیر خویش در مورد شخصیت حضرت یوسف علیهم السلام مینویسند: انسان‌ها سه دسته‌اند: گروهی قالب پذیرند، مثل آب و هوا که از خودشکلی ندارند و در هر ظرفی به شکل همان ظرف درمی‌آیند. گروهی نفوذ ناپذیر و مقاوم هستند، همچون آهن و فولاد که در برابر فشار بیرونی ایستادگی میکنند. اما گروهی سوم شخصیت‌هایی اند شخصیت‌شان چنان عالی است که: دیگران را به رنگ حق در می‌آورند. یوسف علیه السلام نمونه‌ای از انسان‌های دسته سوم است که در زندان نیز از مشرک، موحد میسازد.

در ضمن قابل یادآوری میدانم که مبلغ باید از همه اوضاع و احوال برای رساندن حق از هر امکان و هر زمان استفاده به عمل آرد. و در این هیچ جای شکی نیست که انسان در برابر هم نشینان خود نیز مسئول است. بنابر همین حکم است که: یوسف علیه السلام به مجرد این‌که می‌داند که دو زندانی به تعبیر خواب یوسف نیاز دارند، فرصت را غنیمت شمرده و به کار تبلیغاتی خویش غرض رساندن حق آغاز می نماید. در ضمن باید یاد آور شد که: اعتقاد به توحید اساس ایمان است. بناءً یوسف علیه السلام سرآغاز دعوت خود را مبحث توحید اختصاص می دهد.

مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾

شما به جای الله (چیزی را) نمی پرستید، مگر نام‌هایی را که خود و نیاکان تان به آن‌ها داده اید، خداوند هیچ دلیلی و برهانی بر (اثبات) آن‌ها نازل نکرده است، فرمانروایی (کائنات) تنها از الله است و امر کرده که جز او را نپرستید، این است دین راست و استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. (۴۰)

تفسیر:

«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ»: ای جماعت! آنچه را که پرستش میکنید جز اسماء تو خالی چیزی نیستند که شما آن‌ها را خدایان می نامید، آنها دارای قدرت و تسلطی نمی باشند، اینان به‌جز از جمادات بیجان و روح، چیزی بیشتری نیستند، که نه سودی به شما میرسانند و نه فایده از آنان برای شما متصور است.

«مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ»: پس این شما و پدران تان بوده‌اید که این اشیاء بی‌زبان و

ناشنوا را به زعم خود به خدایی گرفته‌اید و به یقین الله متعال بر درستی پرستش آنها هیچ دلیل قاطع و برهان روشنی نازل نکرده است.

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»: پس بدانید که حکم در آسمان‌ها و زمین و در همه گستره هستی از آن الله یگانه لاشریک است، در برابر هیچ فرمان غیر الهی، گردن خم نکنید. زیرا فرمان دادن تنها حق ذات پروردگار است.

«أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»: فرمان داده است که فقط او را پرستش کنید؛ چون جز او که دارای عظمت و جلال است، هیچکس استحقاق پرستش را ندارد.

اوست که به عدل حکم نموده و به حق فیصله مینماید، او خود فرمان داده که غیر وی را به یگانگی نخوانده و جز او را به پرستش نگیرید. عبادت خالصانه (توحید)، راه مستقیم و پایرجاست.

«ذَلِكَ الدِّينُ الْقَوِيمُ»: بنائاً انقیاد و فرمان‌پذیری تام و تمام و خضوع و فروتنی کامل از آن اوست؛ هر قانونی جز قانون الهی متزلزل است. اخلاص در عبادت که شما را بدان دعوت می‌دهم همان دین مستقیم است که در آن کجی و کاستی نیست.

«دین قیَم»:

یعنی: دین مستقیم و درست است «ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» این حقیقت را که فقط این دین، دین درست و این راه، راه مستقیم است.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (40)»: «دین قیَم» یعنی: دین مستقیم و درست است «ولی بیشتر مردم این را نمی‌دانند» و از این رو عبودیت را برای حق تعالی خالص نمی‌سازند.

از این رو به پرستش چیزی مصروف اند که؛ سود و زیانی از آن نمی‌خیزد. با تأسف باید گفت که: بیشتر مردم به استواری دین الله جاهل اند. این عده از انسان‌ها (یا جاهل بسیط اند که به جهل خود آگاه نیستند، و یا هم جاهل مرکب که خیال میکنند میدانند، ولی در واقعیت نمیدانند.) و نباید فراموش کنیم که: همین مرض خطرناک جهل و نادانی است، که زمینه ساز پیدایش شرک در بین انسان‌ها می‌گردد.

شیخ محمد علی صابونی در تفسیر خویش در مورد شیوه دعوت یوسف علیه السلام مینویسد: یوسف علیه السلام دعوت آنها را پله به پله انجام داد و آنها را به پذیرش دلیل و حجت ملزم کرد. به این معنی که اول برتری توحید را بر اتخاذ خدایان متعدد برای آنان بیان کرد. آنگاه با دلیل و برهان ثابت کرد که آنچه را که مردم خدایان میخوانند و آنها را پرستش می‌کنند شایستگی الوهیت و پرستش را ندارند. آنگاه بر دین مستقیم یعنی پرستش خدای یگانه، خدای واحد و فریادرس تأکید کرد. چنین روشی در دعوت به سوی الله متعال دارای حکمت است؛ چون راهنمایی و ارشاد و پند و اندرز را اول ارائه داده است.

خواننده محترم!

در آیات (41 الی 49) ۷- به موضوعاتی متعلق به تعبیر خواب دو جوان در زندان، و موضوع تعبیر خواب پادشاه مصر، اشاره به عمل می‌آید: در قدم اول به تفسیر و تعبیر خواب آن دو نفر زندانی پرداخته و می‌فرماید:

يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴿٤١﴾

ای دوستان زندانی ام! اما یکی از شما [از زندان رهایی می‌یابد] به آقای خود شراب مینوشاند، اما آن دیگری به دار کشیده میشود و پرنده‌ها از سر او میخورند. (باز گفت: امری که شما دوتن جویای (تعبیر آن) از من شدید، قطعی و حتمی است. (۴۱))

تفسیر:

یوسف علیه السلام طی خطابه ای به دو رفیق زندانی خود گفت: حالا به تعبیر خواب شما پرداخته پس این تعبیر را بشنوید؛ آن شخصی اولی که ساقی پادشاه بوده و در خواب دیده است که انگور می‌فشارد و عصاره‌ی شراب می‌گیرد، از زندان آزاد میشود و به شغل پیشین و قبلی خویش یعنی ساقی‌گری باز می‌گردد و آقای خود را شراب می‌نوشاند، اما آن شخص

دوم که نان را در خواب بر سر خود دیده است محکوم به اعدام شده و جسدش به دار آویخته میشود تا پرندگان بر سرش منقار زنند و از گوشتش بخورند.

قابل تذکر است که: معبر میتواند تعبیر خواب کسی را تعبیر و بیان کند، با در نظر داشت اینکه خواب ناگوار باشد.

در بعضی از تفاسیر به نقل از ابن مسعود (رض) آمده است: بعد از آنکه یوسف خواب آنان را تعبیر کرد، گفتند: ما اصلاً چنین خوابی ندیده بودیم، بلکه فقط می خواستیم مهارتت را در تعبیر خواب بیازماییم.

آنگاه گفت: «قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِينَ (41)»: اما یوسف علیه السلام در جواب شان فرمود: «امری که شما دو تن از من جويا شدید، فیصله شده است» یعنی: تعبیری که من از خواب های فرضی شما کردم، تحقق خواهد یافت و به واقعیت خواهد پیوست.

چنانکه در حدیث شریف آمده است: «خواب به پای پرنده ای آویخته است تا آنوقت که تعبیر نشود، پس چون تعبیر شد، محقق می شود».

باید گفت: تعبیر خواب یوسف علیه السلام صرف پیش بینی، حدس و گمان نمی باشد، بلکه خبر قطعی از جانب پروردگار با عظمت است. پس آنگونه که یوسف خبر داده بود، هر دو خواب به همان صورت تحقق یافت

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ﴿٤٢﴾

و (یوسف) به یکی از آن دو که گمان می کرد رهایی می یابد، گفت: مرا نزد صاحب (سلطان مصر) یاد کن، ولی شیطان از یادش برد که پروردگارش را (برای نجات خویش) یاد کند، بنابر این یوسف چند سال در زندان ماند. (۴۲)

تفسیر:

«وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا»: یوسف به آن ساقی که گمان می کرد نجات می یابد گفت: «اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ»: مرا نزد آقايت پادشاه با اوصاف و داستانم یاد کن و به وی خبر ده که بر من ظلم شده و بی هیچ جرمی در زندان به سر می برم، امید است که دستور آزادی ام را صادر فرماید.

قابل تذکر است که: هر تقاضایی به مثابه رشوه نمی باشد، یوسف علیه السلام برای تعبیر خواب، مزد و رشوه ای را درخواست نکرد، بلکه گفت: مظلوم یتیم را به شاه برسانید. واقعاً هم زندان چه عذابی سخت و رنجی جانکاه است.

و برای اثبات بی گناهی و پاکی خویش انسان باید از هر طریق سالم برای رساندن شکوای خود به گوش مسئولان استفاده نماید.

یوسف فقط گمان میکرد که آن شخص آزاد میشود و به این امر یقین نداشت؛ زیرا تعبیرکننده خواب فقط گمان میکند و گمان مبنای قضاوت اوست.

«ظَنَّ»: به معنای اعتقاد و علم نیز استعمال شده است. زیرا در آیه قبل، یوسف به صراحت وقاطعیّت از آزادی یکی و اعدام دیگری خبر داده است. بنابر این «ظَنَّ» در اینجا به معنای گمان همراه با شك و تردید نیست. (تفسیر نور)

«فَأَنَسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ»: آن برده ساقی از زندان آزاد شد و از سوی پادشاه مجدداً به وظیفه ساقی گری اش گماشته شد ولی شیطان سفارش یوسف را از یاد و خاطر وی برد. که این موضوع را به شاه یادآور شود و حال یوسف را برای شاه بیان نماید. و به صورت کل باید گفت که: آزاد شدن یوسف از زندان و رفع اتهام از او، با اهداف شیطان اصلاً ناسازگار بود، لذا دسیسه نمود. و طوری دست به توطیه ابلیسی زد که آنرا از خاطر آن شخص آزاده شده به فراموشی بسپارد.

در روایتی از ابن عباس (رض) و مجاهد، ضمیر «ربه» در آیه مبارکه به یوسف بر میگردد، یعنی: شیطان یاد پروردگار را از خاطر یوسف برد و در نتیجه او چند سال در زندان باقی ماند. اما صواب تفسیر اول است «در نتیجه یوسف چند سال در زندان ماند»

بِضَعِ سَنِينَ: مابین سه تا نه سال. اکثر مفسران بر این نظرند که یوسف هفت سال در زندان ماند است. «تفسیر انوار القرآن».

«قَالَتْ فِي السِّجْنِ بَضْعَ سِنِينَ. 42»: بناءً یوسف چندین سال در زندان باقی ماند. مفسران گفته‌اند: چون یوسف به مخلوق اعتماد و تکیه کرد، چند سال در زندان ماند و فراموش کرد احتیاجش را پیش پروردگار باعظمت پیش کند. امام قرطبی می نویسد: عبدالله بن و هب گفته است: ایوب هفت سال را در بلا به سر برد و یوسف هفت سال را در زندان.

روایت شده است که جبرئیل به عنوان اعتراض در زندان نزد یوسف آمد و گفت: یوسف چه کسی تو را از کشته شدن به دست برادرانت نجات داد؟ گفت: الله متعال. گفت: چه کسی تو را از چاه بیرون آورد؟ گفت: الله متعال. آنگاه گفت: پس چرا الله را رها کردی و به مخلوق اعتماد کردی؟ یوسف گفت: خدایا کلمه‌ای بود به اشتباه از زبانم در رفت. ای خدای ابراهیم و یعقوب پیر! از پیشگاهت مسألت دارم که مرا زیر پوشش مهر و محبت خود قرار دهی. آنگاه جبرئیل گفت: کيفرت این است چند سال در زندان بمانی. (به نقل از تفسیر صفة التفاسیر).

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرِي سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعٌ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ (٤٣)

و پادشاه [مصر به بارگاه نشینانش] گفت: همانا من در خواب هفت گاو چاق را دیدم که هفت گاو لاغر، آنها را می خورند، و هفت خوشه‌ی سبز و هفت خوشه خشک دیگر را دیدم. ای سران قوم! در باره خوابم به من نظر دهید، اگر خواب را تعبیر می‌کنید. (٤٣)

تفسیر:

تاکنون در این سوره مبارکه، چهار بار موضوع خواب مطرح شده است؛ خواب اولی خواب حضرت یوسف علیه السلام بود، خواب دومی و سومی خوابی دو رفیق زندانی که با یوسف علیه السلام در زندان بودند و خواب هردوی شان توسط وی تعبیر شد، و حالا هم در این آیه مبارکه خواب پادشاه مصر. که مطرح می‌گردد.

خواب اول سبب درد سری را برای حضرت یوسف علیه السلام به عمل آورد، ولی تعبیر خواب دیگران، سبب عزت او شد. در تورات آمده است: پادشاه يك نوبت در خواب دید، گاو‌های لاغر گاو‌های چاق را می‌خورند و نوبت دیگر، خوشه‌ی سبز در کنار خوشه‌های خشکیده را دید.

«وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرِي سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ»: پروردگار باعظمت با خواب دیدن يك شاه ظالم، (به شرطی که تعبیر کننده‌اش یوسف باشد) ملتی را از قحطی نجات می دهد، طوری که پادشاه مصر گفت: ای قوم! من در خواب دیدم که هفت گاو چاق از رودخانه‌ای خشک شده بیرون آمدند و پشت سر آنها هفت گاو بسیار لاغر و مردنی آمدند و گاو‌های چاق را خوردند.

باید گفت که: اشیا و حیوانات، در عالم رؤیا نماد و سمبل مشخصی دارند.

(مثلاً گاو لاغر، سمبل قحطی و گاو چاق، سمبل فراوانی است).

«وَسَبْعٌ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ»: یعنی همچنین خواب دیدم که: هفت خوشه‌ی سبز که دانه هایشان سخت‌شده بود و هفت خوشه‌ی خشک را دیدم که دروشده بودند، خوشه‌های خشک به دور خوشه‌های سبز پیچیدند و آنها را خوردند.

«يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ (43)»: در این آیه مبارکه ملاحظه می نماییم که: رؤسا و قدرتمندان با اندک خاطره‌ی ناگواری، احساس خطر میکنند که مبدا قدرت از آنها گرفته شود. طوری که در آیه مبارکه آمده است: ای سران قوم! پس اگر به تعبیر خواب آشنایی دارید، این خواب را برایم تفسیر و تعبیر کنید. برای تعبیر خواب، بیننده خواب باید به اهل آن مراجعه کرد و نباید به تعبیر هرکس توجه و اهتمام نمود. و خداوند

متعال چون امری را بخواهد، اسبابش را نیز آماده می‌گرداند و چنان‌که خواهیم دید همین خواب سبب رها سازی یوسف علیه السلام از زندان شد.

قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ ﴿٤٤﴾

(سران قوم) گفتند: این خواب‌های (آشفته و) پریشان کننده و بی‌اساس است و ما به تعبیر خواب‌های پریشان و بی‌اساس آگاهی نداریم. (۴۴)

تفسیر:

«قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ»: اشراف قوم گفتند: این خوابت آمیزه‌ای از خواب‌های پریشان است و حقیقت ندارد. ضحاک گفته است: به معنی خواب‌های کاذب است.

حلم: خواب شوریده و درهم و دروغینی است که دارای هیچ حقیقتی نیست، همان گونه که بر اثر تشویش‌های درونی و وسواس شیطان، خیالات دروغین و تصورات بی‌اساس به انسان در برخی از حالات رخ می‌دهد.

«أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ»: یعنی خواب‌های پراکنده و درهمی که معبر نمی‌تواند سرنخی از آن را به دست آورد.

«وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ (44)»: کار را باید به اهل کار سپرد، خبیر تعبیر میکند، ولی غیر کارشناس می‌گوید خواب پریشان و غیر قابل تعبیر است.

یعنی این‌که خواب شما هیچ تفسیر و حقیقتی ندارد و ما به تعبیر خواب‌های آشفته دانا نیستیم. و تفسیر خواب‌های آشفته و پریشان را نمی‌دانیم. و ما تأویل امثال این رؤیای کاذب را نمی‌دانیم. (عده‌ای می‌گویند: معنی آیه چنین است: ما مطلقاً تعبیر خواب را نمی‌دانیم.)

رؤیای پادشاه و خارج شدن یوسف از زندان:

بعد از چند سالی که یوسف در زندان سپری کرد و وضعیت مناسبی برای خلاصی از رنج و مشقت مساعد گردید. طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم.

پادشاه خوابی عجیب و غریبی دید، دید که هفت گاو زیبا از رودخانه بیرون آمدند و شروع به چریدن در باغچه‌ای نمودند بعد هفت گاو قبیح بد منظر از همین رودخانه خارج شدند و گاوهای چاق زیبا را خوردند. همچنین دید که هفت خوشه‌ی گندم سبز زیبا از سوی هفت خوشه‌ی خشک مورد هجوم واقع شدند و آنها را خوردند. پادشاه از ترس آنچه دیده بود. از خواب پرید از ساحران و عالمان درخواست کرد خواب او را تعبیر کنند ولی همگی عاجز ماندند و جواب قانع کننده‌ای ندادند. در همین زمان ساقی پادشاه، یوسف را به یاد آورد که چه قدرتی بر تعبیر خواب‌ها دارد. از پادشاه درخواست کرد او را به زندان بفرستد تا تعبیر دقیق را برایش بیاورد. او نزد یوسف رفت و رؤیای پادشاه را برایش بازگو کرد. یوسف تعبیر دقیق خواب را به او گفت و فرمود: تا هفت سال دیگر مملکت در خیر و خوشی و سعادت و رفاهیت می‌باشد.

برکات و غلات فراوان در این هفت سال به دست خواهد آمد بعد هفت سال دیگر خواهند آمد که خشک و بی باران خواهند بود و سال‌های خشک محصولات سال‌های سرسبز و حاصل خیز را خواهند خورد. لذا بر آن‌ها است در طول هفت سال پر از نعمت و برکات، قوت سال‌های خشک و بی‌حاصلی را ذخیره نمایند. پادشاه از تعبیر یوسف بی‌نهایت در اعجاب قرار گرفت و تحت تاثیر واقع شد دستور داد او را از زندان بیرون آورند تا جزو خواص و مقربان واقع شود و یکی از وزارت خانه‌های دولت بدو سپرده شود. اما یوسف از خروج ممانعت ورزید در حالیکه متهم و مجرم به شمار می‌آید. مگر این‌که دشمنانش حکم به برائت او نمایند و این تهمت شرم‌آور از ساحات او زدوده شود و مردم به نزاقت و پاکی او گواهی دهند و این منتهای عزت نبوی و کرامت پیغمبری است.

وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ﴿٤٥﴾

و یکی از آن دو نفر که نجات یافته بود، بعد از مدتی (یوسف) را به یاد آورد، گفت: «من شما را از تأویل (= تعبیر) آن خبر میدهم، پس مرا (به سوی جوان زندانی یعنی یوسف) بفرستید». (۴۵)

تفسیر:

«وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ»: آن جوان ساقی که زندانی بود «و بعد از مدتی به یاد آورد» یعنی: بعد از سالهایی که یوسف در زندان گذرانده بود، ملاحظه می‌کنیم رسیدن به مقام و موقعیت، معمولاً انسان‌ها را نسبت به گذشته دچار فراموشی می‌کند. «أَنَا أَنبِئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ»: یوسف را آنچه که در وی از علم تعبیر خواب مشاهده کرده بود، به یاد آورد گفت: من تأویل و تعبیر این خواب را به شما بیاورم. در اینجا ملاحظه می‌کنیم که: زندانی کاملاً متیقین گردیده که حضرت یوسف (ع) تسلط و مهارت کامل با تعبیر خواب را دارد چنانکه از طرف خود به پادشاه وعده قطعی به تعبیر خواب را میدهد.

«فَأَرْسَلُون (45)»: پس اجازه دهید که به زندان نزد یوسف بروم، در آیه مبارکه می‌آموزاند که انسان باید به سراغ استاد رفت نه این‌که استاد را پیش خود احضار کنیم. البته بعد از این‌که پادشاه را با کلمات تعظیم مورد خطاب قرار میدهد می‌گوید: مرا پیش یوسف بفرستید، تا تعبیر خواب را برایتان بیاورم. ابن عباس (رض) می‌نویسد: چون زندان در داخل شهر نبود، از این رو گفت: مرا نزدی بفرستید. (طبري ۲۲۹/۱۲).

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ (۴۶)

(چون نزد یوسف آمد، گفت: «یوسف، ای (مرد) راستگو! در (باره ی این خواب که: هفت گاو چاق، هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند، و در باره هفت خوشه‌ی سبز و (هفت خوشه‌ی) دیگر خشک، برای ما نظر بده (و تعبیر کن) تا من به‌سوی مردم بازگردم، شاید آنان (از تعبیر این خواب) باخبر شوند».) (۴۶).

تفسیر:

«يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ»: چون غلام ساقی به طرف زندان شتافت و نزد یوسف رفت و به او گفت: ای یوسف! ای مرد راستگوی، درباره‌ی خواب مردی به ما نظر ده. غلام حضرت یوسف علیه السلام را صدیق خطاب کرد؛ چون صداقت او را در تعبیر خوابی که در زندان دیده بود، تجربه کرده بود. صدیق صیغه‌ی مبالغه از ماده‌ی صدق است. «صدیق» به کسی گفته می‌شود که گفتار، رفتار و اعتقاداتش، همدیگر را تصدیق کنند.

در ضمن باید گفت که ساقی دوست یوسف چون رفتار و کلام یوسف را در زندان دیده بود و از سوی دیگر، تعبیرهای خواب خودش و دوستش را مطابق واقع دیده بود، یوسف را صدیق خطاب کرد.

پروردگار با عظمت ابراهیم علیه السلام را «صدیق» خوانده، «إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا» (مریم، 41) و او را خلیل خود کرد؛ «وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» (نساء، 125). مریم را صدیقه خوانده، «وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ» (مائده، 75) و او را برگزید؛ «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكَ» (آل عمران، 42). یوسف را صدیق شمرده، «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ» (یوسف، 46) و هرگونه مکنت به او داد؛ «وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ» (یوسف، 56).

ادریس را صدیق خوانده، «إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا» (مریم، 56) و او را صاحب مقام رفیع دانسته است. «رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» (مریم، 57).

و برای کسانی که در آن درجه نیستند، همراه بودن با صدیقان است. «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ...» (نساء، 69).

«أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ يَابِسَاتٍ» یعنی ما را از تعبیر این رؤیای عجیب با خبر کن. «لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ (46)» تا پیش پادشاه و یارانش برگردم و آنها را از آن باخبر سازم، تا مردم از بزرگی و دانش تو باخبر شوند و تو را از ناراحتی نجات دهند.

ساقی خواب پادشاه را به یوسف چنین به بیان می‌گیرد: پادشاه در خواب هفت گاو چاق را که

هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشهٔ سبز را با هفت خوشهٔ خشکیدهٔ دیگر دیده است.

ساقی به یوسف گفت: می‌خواهم تعبیر خواب را گرفته و به سوی پادشاه و یارانش بر گردم و تفسیر این خواب را به ایشان خبر دهم، شاید آنها از تعبیر آن بهره‌مند گشته و به فضل و دانایی‌ات پی‌ببرند.

امام فخر رازی گفته است: از این رو گفته است: «لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ» که او عجز و ناتوانی سایر تعبیر گویان را از دادن جواب به این مسأله دیده بود، ترسید او هم از آن در مانده شود پس به این سبب گفت: «لَعَلِّي». (تفسیر رازی ۱۴۹/۱۸).

برخی از مفسران مینویسند که: جمله‌ی «لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ» در آیه مبارکه احتمال دارد به معنی مطلع شدن مردم به وجود ارزشی یوسف باشد. یعنی به سوی مردم برگردم تا آنها بدانند که تو چه گوهری هستی.

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ ﴿٤٧﴾

(یوسف) گفت: «هفت سال پی در پی (با جدیت) زراعت کنید، پس آنچه را دور کردید، جز اندکی که می‌خورید، (بقیه) در خوشه‌اش باقی بگذارید (و ذخیره نمایید). (۴۷)

تفسیر:

یوسف علیه السلام بدون گلایه و گلایه‌گذاری به غلام و ساقی پادشاه از بابت این که سفارش اش را به فراموش کرده و آن را به پادشاه انتقال نداده است، یادآوری به عمل نیاورد، ولی برای نجات جامعه از مشکلاتی که در پیشرو دارد، از موضع شخصی خویش گذشت و یکه و راست به فکر حل مشکل مردم و جامعه که مردم به آن مواجه می‌شود، به تعبیر خواب پادشاه اهتمام نمود.

همچنان یوسف علیه السلام بدون این که موضوع بیرون آوردن از زندان را پیش شرط برای تعبیر خواب قرار دهد، فوری به تعبیر خواب پرداخت، زیرا کتمان علم و دانش به خصوص در هنگام نیاز و ضرورت جامعه به آن، امری به دور از شأن انسان‌های پاک و نیکوکار است.

یوسف علیه السلام در ضمن تعبیر خواب، راه مقابله با قحطی را با پروگرام روشن و عملی بیان کرد تا نشان دهد علاوه بر علم تعبیر خواب، قدرت برنامه ریزی و اداره امور مملکت را نیز دارا می‌باشد.

یوسف «گفت؛ هفت سال پی در پی بر عادت خود می‌کارید پس آن چه را درویدید، با خوشه‌اش کنار بگذارید» یوسف هفت گاو فربه و هفت خوشه سبز را به هفت سال فراخ و حاصل خیز، و هفت گاو لاغر و هفت خوشه خشک را به هفت سال خشک و قحط و بی‌محصول تعبیر کرد و گفت: آنچه را در هر سال از این سال‌های حاصل خیز و فراخ می‌دروید، همچنان در خوشه‌هایش و گذاشته و گندم را از خوشه آن جدا نکنید تا موریانه‌ها و حشرات آن را نخورند «جز اندکی که از آن می‌خورید» برای تغذیه همان سالتان، بقیه را همچنان در خوشه‌ها و بگذارید.

«آن‌گاه پس از آن» یعنی: پس از سال‌های فراخی و فراوانی «هفت سال سخت» یعنی: هفت سال خشک و قحط که تحمل آن‌ها بر مردم سخت و دشوار است «می‌آید که آن چه را قبلاً برای آن‌ها ذخیره کرده‌اید» از این دانه‌ها در خوشه‌ها «می‌خورند، جز اندکی را که ذخیره می‌کنید» از این حبوبات.

«آن‌گاه پس از آن» چهارده سال؛ «سالی می‌آید که به مردم در آن باران می‌رسد و در آن آب می‌گیرند» چه از میوه‌هایی مانند انگور، چه غیر آن از میوه‌ها و حبوبات، مانند کنجد و غیره، یعنی: مردم در آن سال از قحط و گرانی نجات می‌یابند. مراد وی این بود که پس از گذشت این هفت سال، از سوی الله متعال بر آنها سهولت و گشایش پدید می‌آید و رودخانه نیل پر از آب میشود زیرا کشت و کار مصریان به آب نیل وابسته است نه به باران. شاید

یوسف به این امر از آن رو پی برد که هفت سال قحط و خشک به پایان نمی رسد مگر با سالی فراخ و حاصل خیز.

در اینجا یوسف علیه السلام آنان را از امری آگاه ساخت که از او راجع به آن چیزی نپرسیده بودند، گویی الله متعال از طریق وحی او را بر آن آگاهانید. (به نقل از «تفسیر انوار القرآن».)

قابل یادآوری است که: هر تلخی‌ای چیزی بد هم نیست. همین قحطی مقدمه‌ی حاکمیت یوسف شد و هم چنین مقدمه صرفه جویی و کار بیشتر در میان مردم گشت.

در ضمن قابل یادآوری است که: رؤیای کافران نیز می تواند بیانگر واقعیت‌ها و حاوی دستور العمل‌هایی برای حفظ جامعه باشد.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعَ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ ﴿٤٨﴾

سپس بعد از آن [هفت سال فراوانی و گشایش] هفت سال سختی [و قحطی] پیش می‌آید که [مردم] آن‌چه را از پیش برای آن [سال‌ها] ذخیره کرده‌اید مگر اندکی که برای کاشتن نگهداری می‌کنید، می‌خورید. (۴۸)

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ ﴿٤٩﴾

آنگاه بعد از آن [دوره سخت و دشوار]، سالی می‌آید که مردم در آن باران [فراوان] یابند و در آن [سال] از محصولات زراعتی انگور و زیتون و دیگر میوه‌ها [عصاره میوه می‌گیرند]. (۴۹)

تفسیر:

«يُغَاثُ النَّاسُ»: یا از «غوٹ» است، یعنی مردم از جانب خداوند یاری می‌شوند و یا از «غیث» است، یعنی باران می‌بارد و حوادث تلخ پایان می‌پذیرد.

آنگاه پس از آن هفت سال خشک و قحط زده، سال باران و فراوانی و میوه و محصول فرا میرسد و گشایش پس از سختی و آسانی پس از دشواری می‌آید و در این سال است که مردم از کثرت حاصل و میوه، آب میوه می‌گیرند.

و در خلال آن به سبب فراوانی نعمت، مردم عصاره‌ی انگور و دیگر میوه‌ها را می‌گیرند. مفسر زمخشری گفته است: حضرت یوسف علیه السلام گاوهای فربه و خوشه‌های سبز را به سال‌های پر محصول و رفاه، و گاوهای لاغر و خوشه‌های خشک را به سال‌های بی حاصل و قحطی تعبیر و تأویل کرده است. سپس به آنان مژده داد که سال هفتم با برکت و خیر فراوان و نعمت‌های افزون فرا میرسد. و این تعبیر را از راه وحی ارائه داد. (تفسیر کشاف ۲/۴۷۷).

از دروس حاصله این آیه مبارکه اینست که:

از فحوی جمله «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعَ شِدَادٍ 48» بر می‌آید که: جامعه را باید نسبت به شداید و سختی‌های آینده که آن جامعه و مردم به آن روبرو می‌گردند، در قدم اول آگاه کنیم تا آنان شیوه آمادگی مقابله با آن را در پیش خود داشته باشند.

«سَبْعَ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ»: طرح پروگرام و مقدار و مدت پروگرام برای ایام ناتوانی، دارای ارزش خاص می‌باشد.

واقعیت امر همین است که: آینده‌نگری و برنامه‌ریزی می‌تواند ملتی را از طوفان‌های سخت حوادث عبور و نجات دهد.

«مِمَّا تَحْصِنُونَ»: و در شرایط سخت دشوار باید پایه‌ها و سرمایه‌های اصلی را حفظ کرد.

یقین و امیدوار باید بود که: بعد از هر سختی، آسانی آمدنی است. طوری که فحوی آیه

مبارکه در مورد صراحت دارد: «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ»

مردم را به آینده امیدوار کنیم تا بتوانند سختی‌ها را تحمل کنند.

و در نهایت باید گفت که: علم و دانش، رمز پیشرفت و بقای حکومت‌ها و امنیت و رفاه جامعه است. (طرح و برنامه یوسف برای مبارزه با قحطی و خشکسالی، از دانش او حکایت دارد).

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (50 الی 52) ۸- موضوع؛ شاه خواهان دیدار یوسف میشود و به بیرون آوردنش از زندان دستور و هدایت میدهد. اما یوسف تا قطعی شدن برائتش از اتهام ناروا، از بیرون آمدن امتناع می ورزد. طوری که میفرماید:

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي نَبِيٌّ جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَيَّ رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ الَّتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ (۵۰)

و پادشاه (چون این تعبیر را شنید) گفت: یوسف را پیش من بیاورید، پس چون فرستاده‌ی (پادشاه) نزد او آمد، (یوسف) گفت: «به سوی سرورت باز گرد، پس از او بپرس ماجرای زنانی که دستهای خود را بریدند چه بود؟! قطعاً پروردگارم به نیرنگ آن‌ها آگاه است. (۵۰)»

تفسیر:

«وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي نَبِيٌّ جَاءَهُ الرَّسُولُ»: وقتی ساقی پیش پادشاه دوباره برگشت و تعبیر خواب ارایه شده توسط یوسف را به حضور پادشاه عرضه و بیان داشت، پادشاه تعبیر ارایه شده را استماع کرد و آنرا نیکو و پسندیده شمرد، از یاورانش خواست تا یوسف را از زندان نزد وی حاضر نمایند «إِنِّي نَبِيٌّ جَاءَهُ الرَّسُولُ»: او را پیش من بیاورید. «تأخذهما من بيوتهم ليؤدبا» تا خودم تعبیر و تفسیر خواب را از او شخصاً بشنوم و او را ببینم. سبحان الله اگر پروردگار با عظمت بخواد پادشاه را محتاج برده زندانی هم می‌کند.

«فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ»: فرستاده پادشاه نزد یوسف در زندان آمد و از وی خواست به حضور شاه برود، ملاحظه می‌داریم که: یوسف علیه السلام با تعبیر خواب پادشاه و ارایه برنامه‌ای سنجیده، آن هم بدون توقع و قید و شرطی، ثابت کرد که او یک مجرم و زندانی عادی نیست، بلکه انسانی فوق‌العاده و داناست.

وقتی فرستاده‌ی شاه به نزد یوسف علیه السلام دوباره به زندان آمد، وی فوراً از خبر آزادی اش استقبال نکرد، بلکه درخواست کرد که دوسیه سابق دوباره بررسی شود، زیرا او نمی‌خواست مشمول عفو شاهانه شود، بلکه می‌خواست بی‌گناهی و پاکدامنی او ثابت شود و به شاه بفهماند که در رژیم او تا چه اندازه فساد و بی‌عدالتی حاکم شده است.

«قَالَ ارْجِعْ إِلَيَّ رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ الَّتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ»: «پس هنگامی که آن فرستاده نزد یوسف آمد، یوسف» به او «گفت: نزد رب خود» یعنی: مولا و آقای خود «برگرد و از او بپرس که چگونه است حال آن زنانی که دستهای خود را بریدند؟ همانا پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است.»

«قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ»: یوسف به خاطر رعایت احترام عزیز مصر، از همسر او نام نبرد و اشاره به مجلس مهمانی کرد. بدین‌گونه، یوسف علیه السلام از خارج شدن از زندان سرباز زد و دعوت پادشاه را به طور شتاب زده اجابت نگفت تا برائت وی برای مردم روشن شود.

باید گفت که: آزادی، به هر قیمتی که باشد ارزش ندارد. بلکه اثبات بی‌گناهی مهم‌تر از آزادی است. یوسف علیه السلام، اول ذهن مردم را پاک کرد، بعد مسئولیت پذیرفت.

بی‌تردید این حلم و صبر در جایگاه و پایگاهی قرار دارد که عرصه اذهان از تصور آن تنگ است، از این جهت در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اگر من به آن اندازه که یوسف در زندان باقی ماند، باقی مانده بودم، دعوت پادشاه را بی‌درنگ اجابت می‌کردم». البته این حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم برای بیان رخصت در حق امت‌شان و از روی مهربانی به این امت است تا کسی از امت با تکیه بر سنت یوسف اثبات برائت ذمه خود را شرط رهایی از هر مشکلی قرار ندهد.

«إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ (50)»: سپس افزود: بیگمان پروردگارم به فریب و نیرنگ زنان

دانااست، هیچ کار پنهانی بر وی نهان نمی ماند و به زودی حق را آشکار خواهد ساخت. واقعاً هم! هیچ بنده‌ای به فتنه‌ای سخت‌تر از فتنهٔ زنان مبتلا نشد. پس خوشبخت کسی است که الله متعال وی را (بسان یوسف) به سلامت دارد. با در نظر داشت این‌که: کید دشمن عظیم است، اما الله متعال نیز به همه کیدها آگاه است و دوستان خود را از کیدها حفظ می‌کند.

مزایای عدم شتاب و آرام تصمیم گرفتن یوسف:

در مورد این‌که یوسف علیه السلام چرا به عجله تصمیم نگرفت و در بر آمدن خویش از زندان وارخطایی به خرج نداد، می‌توان در آن مزایای ذیل را برشمرد:

1- نشان شکیبایی نیکو و آرامش روحی است.
2- عزت نفس و حفظ کرامت او چنان اقتضا می‌کرد که پیش از آن‌که، از آن اتهام ناروا تبرئه شود، از زندان پا به بیرون نماند. پس او نخواست تا حقایق روشن گردد و شک و شبهه‌ای در اطرافش باقی نماند.

3- یوسف از طریق تحقیق قاطعانه‌ی پادشاه از اتهام پاک گردید، آنگاه از زندان بیرون آمد و به درخواست شاه، وزارت اقتصاد و دارایی مصر را به عهده گرفت.

4- یوسف در جواب فرستاده‌ی شاه می‌گوید: از طرف من به سرورت بگو: «ما بال النسوة اللاتي قطعن أیدیهن: حال و وضع زنانی که دستهای شان را بریدند چگونه است؟» یوسف بزرگوار، اسمی از زلیخا - که این آشوب و بلوا را پلان وبه راه انداخته بود به زبان نیاورد، تا نسبت به عزیز که او را ولی نعمت خود می‌دانست، وفادار مانده و او را مورد تفقد قرار داده باشد. اما آن وقت که زلیخا آشوب برپا کرد و درهای کاخ را بر رویش بست که از او کام بگیرد، یوسف به دو دلیل زلیخا را متهم کرد و مورد تعرض قرارش داد و گفت: «هی راودتتی عن نفسی...»:

الف: دفاع از شخص خود در آن هنگامه‌ی تلخ و ناخوشایند در حضور عزیز،
ب: پس از آن که زلیخا او را مورد طعن و تهمت بی جا قرار داد... (به نقل از تفسیر فرقان محمد بهاء‌الدین حسینی).

قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَأَوْتَنِي يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْأَنْ حَصَّصَ الْحَقُّ أَنَا رَأَوْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٥١﴾

(پادشاه آن زنان را خواست و) گفت: «جریان کارتان چه بود؛ هنگامی که یوسف را به سوی خود دعوت دادید؟!». گفتند: «پناه بر الله! ما هیچ گناهی از او سراغ نداریم. زن عزیز گفت: اکنون حق آشکار شد، این من بودم که او را به سوی خود خواندم (ولی او به من روی نداد) و یقیناً او از راستگویان است. (۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

حَطْبُكَ: رویداد، کار شما، منظور و هدف شما. حَاشَ لِلَّهِ: خدا منزّه است. [در همین سوره ۳۱/ حَصَّصَ: آشکار گشت، نمایان شد.

تفسیر:

«قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَأَوْتَنِي يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ»: پادشاه به زنانی که دست‌های شان را با کاردها بریده بودند و در این میان زلیخا زن عزیز نیز حضور، دعوت به عمل آورد: «خطب» دعوت شدن برای امر مهم را گویند «خطیب» کسی است که مردم را به هدفی بزرگ دعوت می‌کند.

در این میان پادشاه مصر در خطاب به این زنان گفت: به من بگوئید در چه حال و وضعی قرار داشتید، چرا از یوسف در روز میهمانی قصر کام خواستید؟ آیا او به خواست شما تن در داد، آیا از وی رغبتی در خویشتن یافتید؟ و گفت: چه هدف و قصد مهمی از این دعوت

داشتید؟ (سید قطب رحمه الله میگوید: فرستاده نزد شاه برگشت و او را از ماجرا باخبر کرد، شاه هم زنان را احضار و از آنها بازجویی نمود.

شاه تحقیق کرد و از راز آنها مطلع شد و انگشت اتهام را به سوی آنان دراز کرد، آن‌هایی که در پی کاری بس مهم بودند: «مَا حَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنِ نَفْسِهِ». بدین وسیله از شمه‌ای از مجالس تشریفات خانگی عزیزان چه زنان به یوسف گفته‌اند و فریبکاری‌هایی که به منظور جلب توجه یوسف صورت گرفت و به حد درخواست نزدیکی رسیده است، سردر می‌آوریم. از این بیان میتوان تصور کرد که در آن محافل و در میان مجالس زنان چه مسائلی می‌گذشت. آن ایام بر این مبنای جاهلیت در هر عهد و زمان جاهلیت است.

هرجا رفاه و آسایش باشد، قصر و کاخی در میان باشد، عیش و عشرت و بی‌عفتی و فسق و فجور سایه‌ی شوم خود را می‌گستراند. (تفسیر فی ظلال القرآن ۱۲/۲۴۸).

«فَلَنْ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ»: زنان گفتند: پناه بر الله! قسم به پروردگار که ما از وی کمترین شائبه و عیبی ندیده و ندانسته‌ایم و او کاملاً بی‌گناه است. این بیانگر پاکی یوسف و تعجب از عفت او را نشان می‌دهد.

ملاحظه می‌نماییم که پادشاه امر کرد که اشخاص متهم را دعوت کنید تا از خود دفاع کنند. «مَا حَطْبُكُنَّ» حتی زلیخا نیز باید حضور داشته باشد. واقعاً به دنبال هر سختی و دنبال هر تلخی‌ها شیرینی‌ها است. در برابر «أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا»، «مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ»: آمده است. در این جلسه زنان دعوت شده مصری نه تنها بر خطاکار نبودن یوسف اعتراف کردند، بلکه هر نوع بدی و انحرافی را از او نفی کردند. «مِنْ سُوءٍ» یعنی هیچ عیب و گناهی بر او نیست.

به یاد داشته باشید که: حقّ برای همیشه، مخفی نمی‌ماند. «الآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ». روزی آمدنی است که وجدان‌ها، بیدار شده و اعتراف می‌کنند. «أَنَا رَاوَدْتُهُ»، چنان‌که فشار جامعه و محیط، گردنکشان را به اعتراف و اقرار می‌کند.

(همسر عزیز همین که دید تمام زنان به پاکدامنی یوسف اقرار کردند، او نیز به اعتراف گردن نهاد).

سبحان الله؛ عزیز مصر خواست مراددهی زلیخا با یوسف علیه السلام مخفی بماند، ولی پروردگار با عظمت آن را بر همه‌ی عالمیان و برای همیشه آشکار کرد تا پاکی یوسف به اثبات برسد.

«قَالَتْ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ»: در این هنگام بود که همسر عزیز مصر حق را به صراحت مطرح کرد و گفت: اکنون حق بعد از پنهان ماندن آشکار و راستی و درستی بعد از پیچیده‌گی و ابهام آفتابی و آشکارا شد؛ «أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنِ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (51)»: قسم به الله که من تلاش کردم تا وی را به فتنه اندازم. این من بودم که به اغوا و انگیزش وی پرداخته و شیفته و شیدایش شده بودم. من بودم که از وی کام خواستم. اما به الله قسم یاد میکنم که او نپذیرفت و مخالفت کرد. به الله قسم که یوسف در هر چه گفته راستگوست و بیگمان او مظلوم است.

این اعتراف در ملاء عام به برائت یوسف علیه السلام صریح است. آنگاه که خدا بخواهد، دشمن، خود وسیله‌ی نجات و رفع اتهام می‌شود.

ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ ﴿٥٢﴾

(یوسف در ادامه سخن خود به فرستاده شاه گفت) این (درخواست من) به آن خاطر است که او (عزیز مصر) بداند من در نهان به او خیانت نکرده‌ام و الله هرگز مکر و خدعه خیانتکاران را به مقصود نمی‌رساند. (۵۲)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت: در مورد اینکه این آیه کلام یوسف علیه السلام است و یا ادامه کلام

خانم عزیز مصر، دو نظر وجود دارد؛ برخی از مفسران آن را سخنان همسر عزیز می شمارد ولی برخی دیگری از مفسران آن را ادامه سخن یوسف می دانند، ولی با توجه به محتوای آیه، نمی تواند کلام همسر عزیز مصر باشد. زیرا چه خیانتی بالاتر از این که يك نفر بی گناه، سالها در زندان بماند. یوسف علیه السلام با این سخن، دلیل تأخیر خودش را برای خروج از زندان، بررسی مجدد پرونده و اعاده حیثیت مطرح می کند.

«ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ أَظْهَرَ»: طوری که یادآور شدیم: این است که این گفته از سخنان یوسف است. وقتی خبر به او رسید که زنان به برائتش شهادت داده اند آن را به زبان آورد؛

باید گفت: که انسان های کریم در صدد انتقام نیستند، به دنبال اعاده حیثیت و کشف حقیقت می باشند.

«این» درخواست اعاده حیثیت و نفی تهمت «برای آن است تا او» عزیز مصر «بداند که من به او در نهان خیانت نکرده ام و بداند که خداوند نیرنگ خائن را به جایی نمی رساند».

یعنی اگر من درخواست فرستاده ی پادشاه را رد کردم بدان دلیل بود که عزیز بداند در پنهان به او خیانت نکرده ام، بلکه من عقیف و پاکدامن بودم. باید گفت: واضح است که: نشان ایمان واقعی هم، عدم خیانت در پنهانی و خفاست.

«وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ (52)»: یوسف تلاش می کرد تا پادشاه را متوجه سازد که اراده ی پروردگار و سنت الهی، نقش تعیین کننده ای در حوادث و رخدادها دارد.

«اینی لم أخنه بالغیب»: من به عزیز در مورد زنش به طور پنهانی در حالی که او از من غایب است، یا من از دید وی غایبم، خیانت نکرده ام. از سنن الهی، عدم موفقیت خائن و شکست و رسوایی آنان است.

پایان جزء دوازدهم

مبحث نفس اماره:

وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ إِنَّ رَبِّيْ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۵۳)

من هرگز نفس خود را تبرئه نمی کنم؛ زیرا نفس (اماره، انسان) پیوسته طغیان گر، بسیار به بدی فرمان می دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند؛ زیرا پروردگارم بسیار آمرزنده و مهربان است. (۵۳)

تفسیر آیه:

«وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»: نفس خود را پاک و منزّه جلوه نمیدهم؛ زیرا نفس انسان به هوس و شهوات تمایل دارد. یوسف این سخنان را به طریق تواضع و فروتنی گفته است: یوسف می خواست در مقابل الله فروتنی و شکسته نفسی را نشان دهد، تا نفس خود را پاک معرفی نکند و آن را به خود خواهی و مباهات و اداری ننماید. (تفسیر کشاف ۴۸۰/۲).

مفسر تفسیر «انوار القرآن» در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: این نیز از سخن یوسف است که از باب هضم نفس و عدم تزکیه خود عنوان کرد. اما ابن کثیر ترجیحاً بر آن است که این و آیه قبل هر دو حکایت از سخن زن عزیز است و اضافه می کند که این قول، مشهورتر و به سیاق داستان مناسب تر است.

پس اگر (چنان که ابن کثیر می گوید) این از سخنان زن عزیز مصر باشد، معنی چنین است: این سخن را که گفتم برای آن است تا یوسف بداند که من پنهانی در حق وی خیانت نکرده ام و آن گاه که پادشاه از من سؤال کرد، حقیقت را گفتم؛ ولی با این وجود نفس خود را از خیانت تبرئه نمی کنم، زیرا وقتی یوسف از نزد من گریخت به او خیانت کردم و او را به

زندان افکندم «چرا که نفس قطعاً بسیار به بدی امر می‌کند» یعنی: بی‌گمان از شأن نفس بشری فرمان دادن به بدی است، به سبب این‌که نفس به شهوات گرایش داشته و شهوات در آن تأثیر طبعی دارد و بازداشتن و مهار کردن آن از این گرایش دشوار است «مگر کسی را که پروردگار من رحم کند» بر او و او را از افتادن در معصیت نگهدارد. یا مگر آن وقت که پروردگارم رحم کند و انسان را از افتادن در این ورطه نگهدارد «همانا پروردگار من آمرزنده مهربان است».

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «چه می‌گویید درباره رفیقی که به همراه دارید، رفیقی که اگر او را گرامی داشته و اطاعتش کنید و او را بپوشانید، شما را به بدترین فرجام می‌رساند و اگر او را خوار سازید و عریان و گرسنه بدارید، شما را به بهترین فرجام می‌رساند؟ اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! این چنین رفیقی، بدترین رفیق در روی زمین است. فرمودند: سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست، این رفیق همانا نفس‌های شماست که در میان پهلوهای‌تان است».

نفس و حالاتی آن در قرآن:

خواننده محترم!

خطر هوای نفس جدی است، آن را ساده ننگرید در قرآن عظیم الشان برای نفس، حالات ذیل بیان گردیده است:

نفس اماره، که انسان را به سوی اعمال شنیع و شریر سوق می‌دهد و اگر با عقل و ایمان مهار و تحت کنترل آورده نشود، انسان یکباره سقوط می‌کند.

نفس لوامه، حالتی است که انسان خلاق خود را ملامت و سرزنش می‌کند و اقدام به توبه و عذرخواهی میکند. طوری که در سوره قیامت از آن یادآوری به عمل آمده است.

نفس مطمئنه، حالتی است که تنها انبیاء و اولیاء و تربیت شدگان واقعی آنان دارند و در هر وسوسه و حادثه‌ای، پیروزمندانه بیرون می‌آیند و دل‌بسته‌ی الله تعالی لایزال اند.

خواننده محترم!

آیات (54 الی 57) ۹- یوسف، زمام امور مصر را در دست می‌گیرد.

قابل تذکر است که با دست گرفتن زمام امور مصر؛ دوران رنج زندان و رنج اتهام به سر میرسد و فصل دیگری از زندگانی یوسف علیه السلام شروع میشود که آن زندگانی خوش و خرم و در عین حال برایش آزمایشگاه بزرگی است.

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أُنْفِسِي بِهِ أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ
أَمِينٌ (۵۴)

وپادشاه (باردوم) گفت: یوسف را نزد من بیاورید تا وی را از مخصوص (مشوره خود و از افراد مقرب) خودگردانم. پس چون با او به سخن پرداخت، (پادشاه) گفت: البته تو امروز نزد ما ارجمند و امانتدار (و قابل اعتماد) صاحب مقام والا (و) مورد اعتماد هستی. (۵۴)

تفسیر:

«وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أُنْفِسِي بِهِ أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي»: پروردگار با عظمت زمانی که: اراده کند؛ اسیر دیروز را امیر امروز هم قرار می‌دهد. بعد از این‌که برائت یوسف علیه السلام و تقوی و شرافت اخلاق اش برای پادشاه مصر عیان شد، چنین گفت: یوسف را نزد من آورید تا او را خاصه خود، از دوستان خود و از نزدیکترین اشخاص به خویش مقرر نمایم؛ تا او از من بهره‌مند شود و من از مشوره‌های عالی اش مستفید شوم.

چون یوسف حاضر شد و پادشاه با وی سخن گفته با رجاحت عقل، حسن ادب، عظمت امانتداری، عفت، آبرومندی و وارستگی اش آشنا گشت.

«أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي» «أَسْتَخْلِصُهُ»: او را از مقربان و خاصان خویش قرار دهم. باید گفت که: برای تصدی اعطای پست‌های مهم و کلیدی در یک کشور علاوه بر تدبیر و کاردانی،

محبوبیت و مقبولیت نیز نقش بسزایی داشت. یوسف علیه السلام در اثر عفت، تدبیر، تعبیر خواب و بزرگواری، محبوبیت خاصی پیدا کرد، لذا عزیز مصر گفت او برای خودم باشد. «فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ (54)»: بعد از اینکه او را آوردند و بایوسف سخن گفت و پادشاه فضل و عقل و حسن بیان او را دید، گفت: تو امروز در نزد ما قرب و منزلتی رفیع داری و در تمامی امور مورد اعتماد و امین استی.

واقعاً انسان صادق و امین حتی در جمع کافران نیز مقبول و مورد احترام است. طوری که ملاحظه شد که: پادشاه با کلمه «لَدَيْنَا» اعلام می‌دارد که: یوسف در حکومت ما مقام و منصب بس عظیمی دارد، نه تنها در دل من، بلکه همه مسئولین باید از او اطاعت کنند. قدرت داشتن و امین بودن در کنار هم ارزشمند است، زیرا اگر امین باشد ولی امکانات نداشته باشد، قدرت انجام کاری را ندارد و اگر مکین باشد اما امین نباشد، حیف و میل بیت المال می‌کند.

ارمغان یوسف علیه السلام چنان بزرگ و ارزشمند بود که مهر و محبت او را بر دل پادشاه نشانند و جایگاه او را در اندرون جان وی راسخ کرد که این سخن پادشاه خود مظهر چنین محبتی است.

«مکین»: صاحب جاه و جایگاه و امانت، به نحوی که هر چه را از پادشاه بخواهد، بدان دست یابد، و «امین»: امانت‌داری که پادشاه او را بر راز کار خود، یا بر آنچه که به وی از وظایف و مناصب می‌سپرد، امین بشمارد.

مؤلف تفسیر فرقان شیخ محمد بهاء الدین حسینی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: وقتی شاه مصر مطابق روایات تاریخی به نام «ولید بن ریان» بود. بعد از این که سخنان حکیمانه‌ی یوسف را شنید و شخصیت و الای او را خوب شناخت، انگشتر خود را بیرون آورد و در انگشت او کرد و به اطرافیانش گفت: این، عزیز مصر است؛ یعنی، صدراعظم مملکت است؛ سخنانش را گوش دهید و او را پیروی کنید. یوسف با تمام قدرت و توان در راه رفاه و آسایش مردم ستم‌دیده‌ی تاریخ زمان کوشید و مملکت را از منجلاب مادی و معنوی رستگار کرد.

سبحان الله زنان مصر جمال یوسف را دیدند، دل از کف دادند و دست بریدند؛ پادشاه امانت و پاکی او را دید مُلک مصر را در اختیارش قرار داد.

اگر سایر کمالات یوسف بر آنان آشکار میشد به الله معلوم که چه می‌کردند؟

قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمُ (۵۵)

(یوسف به شاه) گفت: مرا سرپرستی خزانه‌های این سرزمین (مصر) قرار ده؛ زیرا من نگهبان دانایی هستم. (۵۵)

تفسیر:

«قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ» یوسف به پادشاه مصر گفت: مرا به سرپرستی خزانه‌های این سرزمین بگمار؛ یعنی مرا متولی امر نگهداری خزانه‌های سرزمین مصر و ذخایر خوار و بار آن بگردان. زیرا و دیعتی که بر من سپرده شود، امانتدار هستم، به حساب و کتاب دانا و در ذخیره سازی و مصرف، صاحب بصیرت و بینش می باشم.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» نویسد: یوسف این منصب را از پادشاه مطالبه کرد تا از این جایگاه به نشر عدالت و محو ستم توفیق یافته و از این مقام به عنوان وسیله‌ای در جهت دعوت اهالی مصر به سوی ایمان به الله متعال و ترک پرستش بتان استفاده کند زیرا به عهده گرفتن این مقام، یوسف را در موقعیت مطلوبی برای تحقق این اهدافش قرار می‌داد.

«إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمُ (55)»: در مورد آن چه در اختیارم قرار می‌دهی امین هستم و به راه‌های دخل و تصرف آگاهم. «همانا من نگهبانی دانا هستم» یعنی: من با داشتن سواد نوشتن و حساب‌دانی و مانند آن از راهکارهای حفظ و نگهبانی، نگهبان این خزانه‌ها و ذخایر هستم و آن را در غیر مصارف آن صرف نمی‌کنم و به وجوه جمع و تفریق و در آمد و بر آمد

آن‌ها به خوبی دانایم.

یوسف به منظور اجرای عدالت و برقراری حق و احسان، سرپرستی و ریاست را خواستار شد و این درخواست به منظور ارضای خواهش‌های نفس نبود، بلکه می‌خواست کارایی و شایستگی خود را در وزارت خزانه کشور به نمایش بگذارد.

آیه کریمه بر جواز درخواست مقام و منصب برای کسانی دلالت دارد که در آنها شایستگی وجود دارد، از هوی و هوس عاری‌اند و در عین حال امانتدار، دانا، مدبر و برپا دارنده حق مسؤلیت می‌باشند. (تفسیر المیسر).

خواننده محترم!

سؤال: چرا یوسف پیشنهاد اعطای مسؤلیت برای خود را مطرح کرد؟ یا به تعبیر دیگر؛ چرا یوسف طلب ریاست خزانه داری به اصطلاح وزارت اقتصاد را کرد؟

جواب: او از خواب پادشاه مصر، احساس خطر و ضرر برای مردم کرد و خود را برای جلوگیری از پیش‌آمدهای ناگوار اقتصادی، لایق می‌دانست، پس برای جلوگیری از ضرر، آمادگی خود را برای قبول چنین مسؤلیتی اعلام داشت.

سؤال: چرا یوسف از خود تعریف و تمجید کرد، مگر نه این است که قرآن می‌فرماید: «فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ» (نجم، 32) خود را نستایید؟

جواب: ستایش یوسف، ذکر قابلیت‌ها و توانایی‌های خود، برای انجام مسؤلیت بود، که می‌توانست جلو آثار سوء قحطی و خشکسالی را بگیرد، نه به خاطر تفاخر و سوء استفاده.

سؤال: چرا یوسف با حکومت کافر همکاری کرد؟ مگر قرآن از آن نهی نکرده است. «وَلَا تُزَكُّوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا...» (هود، 113).

جواب: یوسف، برای حمایت از ظالم این مسؤلیت را نپذیرفت، بلکه به منظور نجات مردم از فشار دوران قحط سالی، به این کار اقدام نمود. یوسف هرگز حتی يك کلمه تملق هم نگفت.

شخصیت‌های سیاسی، معمولاً به هنگام خطر مردم را رها کرده و دست به فرار می‌زنند، ولی یوسف باید مردم را حفظ کند. بگذریم از این‌که اگر نمیتوان رژیم ظالمی را سرنگون کرد و تغییر داد، باید به مقداری که امکان دارد از انحراف و ظلم جلوگیری کرد و بخشی از امور را به دست گرفت و فعالیت نمود. (به نقل از تفسیر فی ظلال القرآن) همچنان در تفسیر نمونه آمده است که: مراعات «قانون اهم و مهم» از نظر عقل و شرع يك اصل است.

شرکت در نظام حکومتی شرک، جائز نیست ولی نجات يك ملتی از قحطی مهم‌تر است. به همین دلیل، یوسف علیه السلام مسؤلیت سیاسی نپذیرفت، تا مبادا کمک به ظالم شود، مسؤلیت نظامی نپذیرفت، تا مبادا خون به ناحق ریخته شود. فقط مسؤلیت اقتصادی را آن‌هم برای نجات مردم برعهده گرفت.

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾

واین گونه به یوسف در آن سرزمین تمکن (و قدرت) دادیم، از آن (سرزمین) هر جا که می‌خواست منزل می‌گرفت، ما رحمت خود را به هر کس که خواهیم می‌رسانیم، و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم. (۵۶)

تفسیر:

«وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ»: این چنین الله متعال برای یوسف با بیرون آوردن یوسف از زندان، اعلام برائتش از تهمت، پی‌درپی فرستادن نعمت‌هایی چون دانش، علم تعبیر و امانتداری، عزت و احترام و قدرت بروی منت گذاشت.

سنت خداوند، عزت بخشیدن به انسان های پاکدامن و باتقوا است. گرچه در ظاهر پادشاه مصر به یوسف گفت: «إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ» ولی در واقع پروردگار با عظمت به یوسف مکننت داد.

«يَتَّبِعُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ»: همچنان برایش در سرزمین مصر اقتدار بخشید، هر جا که خواهد اقامت می‌گزیند و در امور مملکت به میل خود دخل و تصرف میکند. یعنی: تا در هر جا از سرزمین مصر که خواهد، فرود آید و سکنی گزیند و در آن چنان تصرف کند که شخص در منزل خویش تصرف میکند، «نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ» «به هر که خواهیم» از بندگان خویش «رحمت خود را میرسانیم» پس در دنیا با احسان و انعام خویش بر وی رحم میکنیم. واقعاً قدرت اگر در دست اهلس باشد رحمت است و گرنه زیان بخش خواهد بود.

«وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ(56)»: بیگمان خدای سبحان عمل مخلصان راستگوی درستکار را بی اثر نمیسازد، بلکه به ایشان بزرگترین پاداش‌ها را همراه با سر انجام نیک، زندگی پاکیزه و گوارا و استواری در هر کار ارزانی می‌دارد. با آن‌که همه چیز در گرو مشیت الهی است، اما خداوند حکیم است و بدون دلیل به کسی قدرت نمی‌دهد.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: آیه کریمه دلالت میکند بر اینکه به عهده گرفتن مقام و منصب در نظام پادشاه ستمگر و حتی کافر جایز است، اما برای کسی که در برپاداشتن حق و عدل از ناحیه خود مطمئن بوده و از چنین اعتماد به نفسی برخوردار باشد و به شرط اینکه کارش با مراد و هوای آن ستمگر موافق نباشد.

چنان‌که آیه کریمه دلیل بر آن است که طلب حکومت و اظهار آمادگی برای عهده‌دار شدن مقام و مسئولیت، برای کسی‌که به نفس و دین و علم خویش مطمئن است و این شایستگی را نیز دارد، جایز است. اما نهی وارده از طلب امارت در حدیث شریف ذیل که رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به عبدالرحمن بن سمره (رض) فرمودند: «لَا تَسْأَلِ الْإِمَارَةَ: درخواست امارت نکن...»: ناظر بر کسانی است که در برپا داشتن حق ولایت عامه، بر نفس خویش اعتماد ندارند، نظر به ضعف و ناتوانی‌ای که دارند.

نهی از خودستایی و تزکیه نفس در این آیه کریمه: «فَلَا تَزْكُوا أَنْفُسَكُمْ». «خود را تزکیه نکنید» «نجم/32» نیز ناظر بر حالتی است که انسان به عدم پاک بودن نفس خود آگاهی داشته ولی با وجود آن به تزکیه خویش می‌پردازد و از خود ستایش میکند. و روشن است که هیچ یک از دو حالت فوق، بر یوسف پیامبر صلی الله علیه وسلم انطباق نداشت. خواننده محترم!

در این دو آیه مبارکه حضرت یوسف به عنوان «محسن»، «مؤمن» و «متقی» ستایش شده است. در سراسر این سوره، اراده الله متعال را میتوان با اراده و خواست مردم مقایسه کرد؛ برادران یوسف اراده کردند با انداختن او در چاه و برده ساختن یوسف، او را خوار سازند، اما عزیز مصر درباره او گفت: «أَكْرَمِي مَثْوَاهُ» او را گرامی بدارید. همسر عزیز (زلیخا) قصد نمود دامن او را آلوده سازد، اما خداوند او را پاک نگهداشت. بعضی خواستند با زندانی ساختن یوسف مقاومت او را در هم شکنند و تحقیرش کنند؛ «لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّاغِرِينَ»: اما در مقابل پروردگار با عظمت اراده کرد او را عزیز بدارد و حکومت مصر را به او بخشد.

مفسران می‌نویسند: بعد از این‌که شاه مصر-که ولید بن ریان نام داشت، کلام حکیمانه‌ی یوسف را شنید و شخصیت والای او را خوب شناخت، انگشتر خود را بیرون آورد و در انگشت او کرد و به اطرافیان‌ش گفت: این، عزیز مصر است؛ یعنی، صدر اعظم مملکت است؛ سخنان‌ش را گوش دهید و از او امر او اطاعت کنید. یوسف با تمام قدرت و توان در راه رفاه و آسایش مردم ستمدیده‌ی تاریخ زمان کوشید و مملکت را از منجلاب مادی و معنوی رستگار کرد. (به نقل از تفسیر فرقان شیخ بهاء الدین حسینی)

یوسف بنا به رؤیایی که در پیش دیده بود، یقین داشت که در آن مدت خشکسالی می تواند در سرزمین مصر توازن اقتصادی برقرار کند و مصر و اطراف را از گرسنگی و نابودی نجات دهد.

یوسف علیه السلام زمانی که اختیاردار امور مالی و اقتصادی کشور مصر شد، برای سر و سامان دادن وضع اسفبار قحطی زده ی مملکت، جانانه به پا خاست و بر امور مالی چیره گشت و ذخایر را از انواع حبوبات پر کرد تا در وقت خشکسالی به داد مردم برسد. بلی! این عطایای آفریدگار است که به بنده ی نیکوکارش بخشیده است، تا او نیز به دیگران بدهد.

وَلَا جُرِّ الْأَخْرَةَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٥٧﴾

و یقیناً ثواب آخرت برای آنانی که ایمان آورده و پرهیزگاری می کردند (نسبت به پادشاهی دنیا) بهتر است. (۵۷)

تفسیر:

یعنی اجر و پاداش و ثواب آخرت برای مؤمنان پرهیزگار از پاداش دنیوی بهتر است. و در این هیچ جای شکی نیست که: پادشاهی و حکومت نیز در برابر اجر آخرت ناچیز است. زیرا پاداش آخرت بهتر و ماندگارتر است. این پاداش برای کسانی محقق است که ایمان به الله متعال را در وجود خود پایدار ساخته و با انجام اوامر و پرهیز از نواهی به تقوایش پایبند شده اند.

ایمان، همراه با تقوا چاره ساز است و گرنه سرنوشت مؤمن گناهکار، مبهم است بدین سان الله متعال خبر می دهد که آنچه برای پیامبرش یوسف علیه السلام و دیگر مؤمنان با تقوی در سرای آخرت ذخیره کرده است، بزرگتر و بیشتر و باشکوه تر از نعمت های دنیاست.

خواننده محترم!

در آیات (58 الی 62) ۱۰- برادران یوسف برای خریدن گندم نزد یوسف می آیند.

یوسف از آنان می خواهد برادرشان، بنیامین را همراه خود به مصر بیاورند.

وَجَاءَ إِخْوَةَ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٥٨﴾

و برادران یوسف [با روی آوردن خشکسالی به کنعان، جهت تهیه آذوقه و تهیه گندم به مصر] آمدند، و بر یوسف وارد شدند. پس او آنان را شناخت و آنان او را نشناختند. (۵۸)

وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (58)

تفسیر:

مفسران می نویسند: طبق پیش بینی و پیشگویی یوسف علیه السلام، مردم هفت سال در وفور نعمت و باران بودند، ولی بعد از آن، هفت سال دوم فرا رسید و مردم دچار قحطی و خشکسالی شدند. دامنه قحطی نه تنها در مصر بلکه به فلسطین و کنعان هم رسید. یعقوب به فرزندان خود گفت: برای تهیه گندم به سوی مصر بروید. آنان وارد مصر شده و درخواست خود را عرضه کردند. یوسف در میان متقاضیان غله، برادران خود را دید، اما برادران یوسف را نشناختند و حق هم همین بود، زیرا از زمان انداختن یوسف به چاه تا حکومت او در سرزمین مصر، حدود بیست تا سی سال فاصله افتاده بود.

یوسف وقتی از چاه بیرون آمد، نوجوان بود، «یا بُشْرِي هَذَا غُلَامٌ» چند سالی در خانه عزیز، خدمتکار بود و سالها نیز در زندان به سر برد و از زمان آزادی او از زندان نیز هفت سال (دوره کثرت و وفور نعمت و پر آبی) گذشته بود و حال که سالیان قحطی بود، برادران به مصر آمده بودند.

در زمان قحطی، چیره بندی لازم است و هرکس باید برای گرفتن سهمیه، خود مراجعه کند تا دیگران به نام او سوء استفاده نکنند. «إِخْوَةُ» با این که می توانستند يك نفر را به نمایندگی بفرستند، همه برادران آمدند.

طوری که یاد آور شدیم برادران یوسف بعد از آن که دچار فقر و تنگدستی شدند و خشک سالی و قحطی دامنگیرشان شد از سرزمین کنعان فلسطین به مصر نزد یوسف آمدند؛ آمدند

تا از خزانه مصر در خواست کمک آذوقه کنند اما یوسف برادران خود را شناخت؛ اما آنها به سبب هیبت موقعیت و فاصله‌ی زمانی زیاد و تغییر قیافه، او را نشناختند. البته این شناخت، دلیل کمال ذکاوت و هوشمندی یوسف را نشان می‌دهد؛ زیرا با آن‌که حال، چهره و وضع ایشان نیز تغییر کرده بود، اما او با ذکاوت و هوشمندی برتری که داشت ایشان را شناخت.

ابن عباس (رض) گفته است: فاصله‌ی بین انداختنش به چاه و وارد شدن برادران به سرزمین مصر بیست و دو سال بود، از این جهت او را نشناختند. (حاشیه‌ی صاوی ۲/۲۴۹). و علت آمدن شان این بود که آنها در دیار خود دچار گرسنگی ناشی از قحطی شدند که همه‌ی ولایات را فراگرفته بود و برای خرید مواد خوراکی ذخیره شده توسط یوسف به مصر و نزد یوسف آمدند.

بعد از اینکه برادران نزد یوسف آمدن و طوری که در فوق یادآور شدیم؛ یوسف آنان را شناخت ولی خود را ناآشنا انداخت. در خطاب به آنها گفت: چرا به مملکت ما آمده‌اید؟ گفتند: برای تهیه‌ی خوراکی آمده‌ایم. یوسف گفت: شاید جاسوس باشید؟ گفتند: پناه بر خدا! گفت: از کجا آمده‌اید و اهل کجا هستید؟ گفتند: از سرزمین کنعان می‌آییم و پدر ما یعقوب، پیامبر الله است گفت: آیا به جز شما اولادی دیگر دارد؟ گفتند: بله، ما دوازده برادر بودیم، برادر کوچکتر ما در صحرا از بین رفت-که پدر او را از همه‌ی ما بیشتر دوست داشت - و برادر خردش که از مادر باهم شریک اند، باقی است که پدر او را نزد خود نگهداشته است. و ما ده نفر آمده‌ایم. یوسف دستور داد از آنها پذیرایی و احترام به عمل آورند. (تفسیر جلالین ۲/۲۴۹).

وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ اِنَّوْنِي بِاٰخِ لَكُمْ مِّنْ اَبِيكُمْ اَلَا تَرَوْنَ اَنِّي اُوفِي الْكَيْلَ وَاَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴿٥٩﴾

و چون یوسف مواد خوراکی ایشان را مجهز کرد، گفت: (بار دیگر) «آن برادری که از پدرتان دارید، (نوبت آینده) نزد من بیاورید، آیا نمی بینید که من پیمانانه را تمام می‌دهم، و من بهترین میزبان هستم؟» (۵۹)

تفسیر:

«وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ»: بعد از این‌که یوسف از ایشان به خوبی میزبانی و پذیرایی نمود و نیز ایشان را به مواد خوراکی به طور کامل مجهز کرد و ما یحتاج سفر آنها را به آنان داد، و بسان انسان‌های بزرگوار و با فضیلت افزون بر آنچه انتظارش را داشتند به ایشان بخشید، «قَالَ اِنَّوْنِي بِاٰخِ لَكُمْ مِّنْ اَبِيكُمْ»: به ایشان گفت: و از آنان در خواست کرد که: در سفر بعدی برادر پدری خود را (که برادر پدری و مادری وی بود.) نیز با خود بیاورند. البته آنها خود در جریان گفتگو به وی خبر داده بودند که برادر پدری نیز دارند که او را در سرزمین خویش جا گذاشته‌اند.

مفسران مینویسند: یوسف به برادران خود گفت: «اِنَّوْنِي بِاٰخِ لَكُمْ مِّنْ اَبِيكُمْ» یعنی برادری که شما از پدر دارید و نگفت: برادر من، از این کلام طوری معلوم میشود که یوسف در چهره‌ی ناشناس، باب گفتگو و صحبت را با برادران خویش آغاز کرد و در ضمن یوسف علیه السلام گفت: «بِاٰخِ لَكُمْ» و نگفت: برادر من، تا مفهوم راستگویی و رازداری با هم رعایت شود.

طوری‌که مفسران تذکر میدهند: آنان به یوسف گفتند: که ما فرزندان یعقوب نواسه‌ی ابراهیم می‌باشیم. پدر ما شخص ریش سفید است که به خاطر غم و اندوه فرزندش که گرگ او را پاره کرده، سالهاست گریان و گوشه‌گیر است و یکی از برادران‌مان را نیز به خدمت او پیش او گذاشتیم، اگر ممکن است سهم آن پدر و برادر ما را نیز به ما بدهید که با خوشحالی برگردیم.

یوسف هدایت داد علاوه بر بار ده شتر، دو بار دیگر سهم یعقوب و برادر دیگر نیز افزوده

شود.

یوسف برای جذب برادران گفت: «أَنَا خَيْرُ الْمُنْزَلِينَ» من بهترین میزبان هستم، و آن برادران جذب شدند، ولی پروردگار با عظمت با جملات زیبا چنین تعبیرات را در قرآن عظیم الشان برای جذب انسان‌ها بیان فرموده است:

«خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (جمعه، 11). او بهترین روزی رسان است.

«خَيْرُ الْغَافِرِينَ» (اعراف، 155) او بهترین بخشنده است.

«خَيْرُ الْفَاتِحِينَ» (اعراف، 89). او بهترین گشایشگر است.

«خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (انفال، 30). او بهترین تدبیر کننده است.

«خَيْرُ الْوَارِثِينَ» (انبیاء، 89). او بهترین وارث است.

«خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» (یونس، 109) او بهترین داور است.

«أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوْفِي الْكَيْلَ»: مگر نمی بینید که من پیمانانه را بدون کم و کاست تمام می‌کنم. «وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزَلِينَ (59)»: من بهترین مهمان نوازم و از مهمانان به نحو احسن پذیرایی می‌کنم. از آنها نیز به خوبی پذیرایی کرده بود و واقعاً یوسف علیه السلام از آنان به بهترین وجه پذیرایی کرد تا آنان را به آمدن مجدد برانگیزد و تشویق کند.

فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ ﴿٦٠﴾

پس اگر او را نزد من نیاوردید، پس برای شما هرگز پیمانانه غله نزد من نیست و هرگز به من نزدیک نشوید. (۶۰)

تفسیر:

یوسف بدی‌ها را به خوبی جواب داد، سهم برادران را به طور کاملاً جرا و پرداخت نمود، و در باره‌ی ظلمی که به وی کرده بودند، بحثی به عمل نیاورد.

و بدین ترتیب قدرت مقام و منزلت خویش را وسیله‌ی انتقام قرار نداد.

چه زیبا است در سو اعجاز قرآن. در آیه‌ی مبارکه بیان میدارد که: در مدیریت، هم محبت لازم است و هم تهدید. اول مزده و محبت؛ «أَنَا خَيْرُ الْمُنْزَلِينَ» بعد تهدید و اولتیماتوم. «فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي» (پس اگر او را نزد من نیاوردید) یوسف به برادرانش گفت: اگر برادر خویش را در سفر بعدی با خود نیاورید، بعد از این پیش من مواد ارتزاقی نخواهید داشت، و باری دیگر به کشور من نزدیک هم نشوید. پس نه به قصرم نزدیک شوید و نه به خانه‌ام در آید. و بدین ترتیب آنان را تهدید کرد.

یعنی: در آن صورت هرگز در آینده چیزی را به شما نمی‌فروشم «و هرگز به من نزدیک نشوید» که در آن صورت از شما پذیرایی نمی‌کنم چنانکه این بار هم پذیرایی کرده و هم پیمانانه را به شما تمام دادم.

در تهدید لازم نیست که مسؤول تصمیم صد در صد بر اجرا داشته باشد. «فَلَا كَيْلَ لَكُمْ» (زیرا یوسف کسی نبود که حاضر شود برادرانش از قحطی بمیرند.)

در تفسیر البحر آمده است: ظاهر این است که تمام کارهای یوسف بر مبنای وحی و از جانب الله متعال بود، و گرنه نیک مردی چنان مقتضی بود که نزد پدر بشتابد و او را بخواند، اما الله می‌خواست پاداش و محنت یعقوب را تکمیل کند. و تعبیر و تفسیر خواب تحقق یابد. (البحر المحيط ۳۲۲/۵).

قَالُوا سُرَّادُودُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ ﴿٦١﴾

گفتند: ما در باره او با پدرش با اصرار گفتگو نموده تلاش می‌کنیم که به هر وسیله ممکن او را نزد تو بیاوریم و این کار را خواهیم کرد. (۶۱)

تفسیر:

یعنی: او را از پدر خواهیم خواست و به جدیت تمام سعی و کوشش خواهیم کرد تا دل پدر را به دست آورده، او را به آوردنش راضی سازیم و این خواهش تو را بر آورده کنیم.

«مراودة»: به مراجعه پی در پی، همراه با التماس یا خدعه و فریب گفته میشود. برادران یوسف از عکس العمل منفی پدرشان در برابر تقاضای همراه بردن بنیامین اطلاع داشتند «سُئِرُوا» به معنای گفتگویی پی در پی همراه با نقشه و تدبیر است.

حضرت یعقوب پس از ماجرای یوسف بنیامین را از خود دور نمی‌کرده است و جدا کردن او از پدر، کار آسانی هم نبود.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در مورد وعده برادران به یوسف می‌نویسد: که برادر خویش بنیامین را با نیرنگ و فریب از پدر باز خواهیم ستاند و به هر تدبیر و چال و فریب که میشود او را نزد تو خواهیم آورد «و ما البته این کار را خواهیم کرد» و در آن هیچ کوتاهی نخواهیم ورزید.

در ضمن قابل دقت است که از کلام برادران یوسف بوی حسد و عداوت با تمام وضاحت به استشمام میرسد، زیرا به جای این‌که «ایانا» بگویند، گفتند: «أبَاهُ» و در اول سوره نیز گفتگویی برادران این بود که: «لِيُؤسِفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيَّ أَيْبِنَا مِنَّا» پدر برای ماست، ولی یوسف و برادرش را بیشتر از ما دوست دارد.

وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٦٢﴾

و [یوسف] به جوانان (خدمتگذار خود) گفت: سرمایه (پول) شان را (که در برابر دریافت آذوقه پرداخته اند) در بارهای شان بگذارید، تا چون به نزد خانواده شان بازگردند آن را باز یابند و شاید دوباره برگردند. (۶۲)

تفسیر:

«وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ»: نباید فراموش کرد که: صله رحمی، یعنی کمک نمودن، به معنی معامله کردن نیست. در ضمن پول گرفتن در زمان نیاز از پدر پیر و برادران، با کرامت نفس سازگار هم نیست. یوسف به کارگران و مؤظفان خویش هدایت فرمود: پولی را که از بابت خرید مواد ارتزاقی پرداخته‌اند در درون کالای شان بگذارند، بعد از آنکه ببینند بها همراه با کالا به ایشان بر گردانیده شده است خوش و خوشحال خواهند شد. بدی‌ها را باید با خوبی جبران کنیم. سبحان الله یوسف که دیروز خودش برده و خدمتکار بود، امروز غلام و خدمتکار در اختیار دارد.

اما در هنگام ملاقات با برادران خویش، نه در فکر انتقام برآمد، و نه گلایه‌ای از آنان به عمل آورد، و نه کینه‌ای در مورد داشت. بلکه با برگرداندن سرمایه آنان، به آنها توجه و چنین اهتمام داد که گویا من شما را دوست می‌دارم. «لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ»: تا وقتی که نزد خانواده‌ی خود برگشتند و بارها خویش را باز نمایند، آن را ببینند و بشناسند.

«لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (62)»: شاید وقتی آن را دیدند، به کرم و بزرگواری یوسف پی برده و به طمع افزایش این کرم دوباره نزد وی برگردند؛ چون یوسف می‌دانست آیین آنها آنان را وادار می‌کند که بها را مسترد دارند؛ زیرا آنان از خوردن حرام پاکند. پس این امر بیشتر آنها را به عودت تشویق می‌کند. و یا هم حکمت برگرداندن بهای مواد ارتزاقی به آنان، نگرانی یوسف از این امر بود که آنها بهایی پیدا نکنند تا مجدداً برای خرید آذوقه به مصر برگردند.

یا هم کرم و بزرگواری یوسف به او این اجازه را نداد تا از پدر و برادرانش پولی بگیرد. در مورد این‌که چرا یوسف علیه السلام خود را به برادرانش معرفی نداشت، تاخیر صحت‌مندی اش را به پدرشان میرساند و در نتیجه پدرشان از غم و اندوه نجات می‌یافت؟ همین قدر باید گفت که فرمان پروردگار چنین بود که یعقوب دوران آزمایش را سپری کند و هنوز زمان آزمایش پایان نیافته بود. (به نقل از تفسیر فرقان: محمد بهاء الدین حسینی).

خواننده محترم!

در آیات (63 الی 66) ۱۱- گفتگوی برادران یوسف با پدرشان که بنیامین را همراه آنان به سرزمین مصر بفرستد، بحث به عمل می‌آید.

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَّكَتَلُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٦٣﴾

پس چون به سوی پدرشان بازگشتند گفتند: ای پدر! پیمانہ از ما منع شد، پس برادرمان (بنیامین) را با ما روان کن تا سهمی (از غله) بگیریم، یقیناً ما او را حفظ خواهیم کرد. (۶۳)

تفسیر:

وقتی برادران یوسف پیش پدر برگشتند، قبل از این که بارها را باز کنند، گفتند: پدرجان! ما را تهدید کرده‌اند که اگر بنیامین را این مرتبه با خود نبریم، دیگر غله جات و مواد خوراکی به ما نخواهند داد؛ چون پادشاه گمان برده بود که ما جاسوسیم، و ما داستان خود را به او گفتیم، او از ما خواست برادر خود را با خود ببریم تا صدق سخنان ما محقق شود. پدرشان به ایشان گفت: چگونه شما را بر «بنیامین» امین گردانم درحالیکه شما پیش از آن در مورد یوسف که شما را بر وی نیز امین قرار داده بودم به من خیانت کردید؟ پس هرگز به وعده شما اعتماد نکرده و سخن شما را تصدیق نمی‌نمایم؛ هرگز به نگرانی شما تکیه نکرده، بلکه به حفظ و نگهداشت الله متعال متکی می‌شوم که بهترین نگهبانان است.

«فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَّكَتَلُ»: از پدر در خواست کردند که برادر دیگرشان بنیامین را نیز به منظور دیدار با عزیز مصر همراه شان به آنجا بفرستد تا این بار نیز آذوقه کافی بیآورند. از فحوای آیه مبارکه در مییابیم که: یعقوب بر خانواده و فرزندان خویش، مدیریت و تسلط کامل داشت و در ضمن پدر، به طور طبیعی دارای حق امر و نهی به فرزند خود می‌باشد.

«وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (63)»: مجرم چون در درون خویش تشویش و نگرانی دارد، در سخنانش تأکیدهایی پی در پی دارد.

«إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»: «إِنَّا» و حرف «لام» و جمله اسمیه نشانه تأکید است. و افزودند: باتو عهد می‌بندیم که برادر خویش را نگهبان بوده و از وی به خوبی مراقبت کنیم. و اجازه نمی‌دهیم مشکلی برایش پیش بیاید.

قَالَ هَلْ أَمْنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٦٤﴾

(یعقوب) گفت: «آیا شما را بر او امین دانم، همانگونه که پیش از این نسبت به برادرش (یوسف) امین داشتیم، پس خداوند بهترین نگهبان است، و او مهربانترین مهربانان است.» (۶۴)

تفسیر:

«قَالَ هَلْ أَمْنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ»: اعتماد سریع به کسی که سابقه تخلف دارد، جایز نیست، بناءً حضرت یعقوب علیه السلام به آنان گفت: چگونه شما را بر «بنیامین» امین گردانم در حالیکه شما پیش از آن در مورد یوسف که شما را بر وی نیز امین قرار داده بودم و شما تضمین نمودید که از یوسف محافظت به عمل آورید آن کار را کردید و به عهد و پیمان خیانت کردید؟

می‌ترسم همانطور که برای برادرش دسیسه چیدید، برای این هم نیرنگی به کار برید؟ پس هرگز به وعده شما اعتماد نکرده و قول شما را تصدیق نمی‌نمایم؛ هرگز به نگرانی شما تکیه نکرده، بلکه به حفظ و نگهداشت الله متعال متکی می‌شوم که بهترین نگهبانان است. «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا»، برادران یوسف، خود را حافظ پنداشتند، «إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»، ولی حضرت یعقوب تذکر داد که: حفظ و صیانت الله متعال از حفظ و صیانت شما بهتر است. چنانکه او به رحمتش یوسف را حفظ کرده و وی را به من بر می‌گرداند.

«وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (64)»: ذات پروردگار ارحم الراحمین است که به عاصی (چنانچه توبه کار شود) پاداش میدهد و چون از راه عصیان باز گردد، بدی‌هایش را به حسنات تبدیل میکند. حق تعالی به خاطر پیری و ناتوانی‌ام و اشتیاق فراوانم به دیدار یوسف بر من رحم خواهد کرد و من امیدوارم که الله متعال او را به من برگرداند، پس بر او توکل کردم

و او بهترین مهربانان است.

لذا امیدوارم منت حفظ او را بر من بنهد. و دومی صیبت را با هم بر من روا ندارد.
بناءً یعقوب علیه السلام که طعم تلخ و ناگوار مفقود شدن یوسف را سالها چشیده بود، پس از پافشاری و درخواستهای پی در پی پسران، از آنان پیمان محکم گرفت که بنیامین را برایش باز آورند و خدا را بر این قول و قرار شاهد و وکیل گرفت و سرانجام با توکل به الله متعال موافقت کرد و از طرفی نیز به گندم و حبوبات نیاز مبرم داشتند.
پس با توجه به رحمت بی نظیر الهی و با توکل به پروردگار با عظمت، بایده استقبال حوادث زندگی برویم. «فالله خیر حافظا و هو أرحم الراحمین» یعقوب میفرماید: امیدوارم خداوند به من رحم کند و بنیامین را از گزند مصون بدارد و مصیبت من، تازه و دو چندان نگردد و بر مصیبت اولی ام نیفزاید.

خواننده محترم!

بادر نظر داشت این که فرزندان یعقوب سابقه نیکی نداشتند، چرا با آن هم پدرشان بار دیگر فرزند دیگرش را به آنان سپرد؟
مفسر کبیر جهان اسلام امام فخر رازی در تفسیر کبیر احتمالات متعددی را مطرح نموده مینویسد: هر کدام از آنها میتواند توجیهی بر این موافقت باشد؛
اولاً: برادران از اقدام اولیه شان به نتیجه ای که مورد نظرشان بود، (محبوبیت در نزد پدر) نرسیده بودند.

ثانیاً: حسادت برادران نسبت به این برادر، کمتر از یوسف بود.
ثالثاً: شاید قحطی و خشکسالی شرایط خاص و فوق العاده ای را پدید آورده بود که سفر مجدد را ضروری می کرد.

رابعاً: ده ها سال از حادثه اول گذشته و فراموش شده تلقی می شد.
خامساً: الله متعال در حفظ فرزندش به او تسلی خاطر داده بود.
در آیه 12 سوره یوسف خواندیم که: حضرت یعقوب علیه السلام در مورد یوسف، به حافظ بودن برادرانش اعتماد کرد، که به فراق یوسف بینایی چشم خویش را از دست داد، ولی در مورد بنیامین به الله متعال تکیه کرد و گفت: «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا»، هم توانا شد، هم بینا و هم فراق و جدایی پایان یافت.

وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتْنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزِدَادُ كَيْلٍ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ﴿٦٥﴾

و هنگامی که کالای شان را گشودند، دیدند که سرمایه (پول) شان به آنان بازگردانده شده است. گفتند: ای پدر! ما دیگر چه می خواهیم؟ این سرمایه ماست که به ما بازگردانده شده است و (باز می رویم تا) برای خانواده خود آذوقه بیاوریم و برادر خود را محافظت می کنیم و یک بار شتر زیاده خواهیم آورد، و این مقدار برای ما کم و ناچیز است. (۶۵)

تفسیر:

زمانی که بارهای آذوقه خود را بازکردند، بهای خوراک را در میان کالا یافتند. یعنی سرمایه کالای خریداری شده که آن را پرداخته بودند به آنان باز گردانیده شده است!
«قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي»: گفتند: پدرجان! از این بیشتر دیگر چه می خواهیم؟ چه چیزی بالاتر از فضل و کرم پادشاه می جوییم؟

به قولی: «مَانَبْغِي» به این معنی است: بعد از این دیگر چه بگوئیم و چه توصیفی بالاتر از این را بیابیم که برایت بیفزاییم «این سرمایه ماست که به ما باز گردانده شده» پس کسی که بر ما با بازگرداندن سرمایه مان چنین فضل و احسانی کرده است، به راستی سزاوار ستایش و قدردانی است.

«هَذِهِ بِضَاعَتْنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا»: اینک این کالا و این هم سرمایه همراه آن را عزیز مصر به ما برگردانیده است، ولی نمی دانیم به چه علت به ما مسترد شده است.
آیا بالاتر از این احساس چیزی پیدا میشود؟ پیمانه را کاملاً به ما داده و بهای آن را هم

مسترد کرده است!

پس ای پدر جان! به وعده ما اعتماد کن و فرزندت را با ما بفرست تا فوت خانواده مان را فراهم نماییم، بدین وسیله میخواستند پدرشان از اصرار و پافشاری دست بردارد و نظرش را تغییر بدهد. «وَأَمِيرُ أَهْلِنَا»: مواد خوراکی برای خانواده می‌آوریم. «وَوَحْفَظَ أَهْلَانَا»: برادر خود بنیامین را نگهدار و او را از هر آسیب و گزند حفظ میکنیم. و به علاوه با بردن برادر، عزیز مصر یک بار شتر بیشتر برای ما می‌افزاید؛ «وَنَزِدَادُ كَيْلٍ بَعِيرٍ»: زیرا عزیز مصر (یوسف) در خشکسالی به هر فرد فقط یک بار شتر می‌دهد نه بیش از آن.

از فحواي جمله «نَزِدَادُ كَيْلٍ بَعِيرٍ»، چنین است نباط می‌شود که سهم هر نفر، يك بار شتر بوده که باید خود حاضر باشد و دریافت کند.

همچنان در روایت آمده است که: به هر کس بیش از یک بار داده نمیشد. از این رو بار ده شتر به آنها داد. یازده هم را نداد مگر این که دیگر برادرشان حاضر شود.

«ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ (65)»: پادشاه به آسانی آن را میدهد؛ چون انسانی سخاوتمند است. البته این بار اضافی نزد عزیز مصر ناچیز است و از آن دریغ خواهد کرد.

مفسران می‌نویسند: هنر یوسف، نه فقط انسان بودن بلکه انسان سازی است.

«وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ»: (به برادران حسود و جفاکار خود، مخفیانه هدیه میدهد تا زمینه را برای مراجعت آنها فراهم سازد. قرآن می‌فرماید: «ادْفَعْ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ»: بدی را با خوبی دفع کنید. (فصلت، 34).

قَالَ لَنْ أَرْسَلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٦٦﴾

(يعقوب) گفت: «هرگز او را با شما [به مصر] نمی‌فرستم؛ تا آنکه عهدهی به نام الله به من بدهید که او را حتما نزد من بر می‌گردانید، مگر این که گرفتار شوید (و از توان شما خارج گردد)، پس وقتی با پدر عهد بستند، یعقوب گفت: الله بر آنچه می‌گوییم وکیل (آگاه و ناظر) است. (۶۶)

تفسیر:

يعقوب عليه السلام به آنها گفت: تا تعهد مؤکد نسپارید و به الله قسم نخورید که او را پیش من باز می‌آورید، من بنیامین را با شما به مصر نمی‌فرستم.

«إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ»: مگر این که همه شما مغلوب و قدرتی نداشته باشید او را نجات دهید و یا هم در پای وی هلاک شوید که اگر چنین شود این نزد من عذری موجه برای شما خواهد بود و به اصطلاح در آن وقت شما معذور خواهید بود.

مجاهد گفته است یعنی: مگر اینکه همه بمیرید، که چنین امری عذر به حساب می‌آید. «فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ»: هرگاه از انسان از کسی بد قولی و بد رفتاری دیدید، در نوبت بعد قرار داد محکمتری از وی بگیرید؛ بناءً برادران بنیامین تعهدات مؤکد را به پدر دادند و بعد از این که

برایش سوگند خوردند و پیمان های غلیظ به وی سپردند،

«قَالَ اللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (66)»: گفت: خدا را بر گفته و پیمان خود وکیل می‌گیریم. بر او توکل کرده، کارمان را بدو سپردیم و او ما را بس است و نیک کارسازی است.

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (67 الی 68) ۱۲- سفارش یعقوب به فرزندانش که از دروازه های مختلف وارد شهر مصر شوند، بحث به عمل می‌آید.

وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٦٧﴾

و (همچنین یعقوب به آنها) گفت: «ای پسران من! از یک در وارد نشوید، بلکه از دروازه های مختلف وارد شوید، و نمیتوانم چیزی را که الله مقرر کرده است از شما دور کنم، (چون)

حکم (نفع و ضرر) تنها و خاص به دست الله است، بر او توکل کرده ام و توکل کنندگان باید

بر او توکل کنند. (۶۷).

تفسیر:

یعقوب علیه السلام به فرزندان خویش دستور داد از دروازه های مختلف و جداگانه وارد شهر شوند تا مورد حسد و کینه ای این و آن قرار نگیرند. «وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ»: ای پسران من! همه از یک دروازه به مصر یابه قصر عزیزمصر وارد نشوید، بلکه بر دروازه های مختلف و متفرق وارد شوید.

زیرا یازده فرزند با آن شکوه و شوکت از یک خانواده بودند. و پدرشان بدین وسیله راه متوسل شدن به اسباب و مسببات را به آنان آموخت تا احتیاط لازم را فراگیرند. «خُدُوا حِذْرَكُمْ» [نساء/۱۰۲]. این سفارش و رهنمود یعقوب به خاطر آرامش دل و روح خود بود، تا بیارآمد؛ هر چند احتیاط را مراعات کردند. و از چهار دروازه ی شهر وارد شدند. مفسران در این مورد مینویسند: حضرت یعقوب از زخم چشم (نظر) ترسیده بود که اگر با هم از یک دروازه وارد شوند چشم بد آنها را نظر کند؛ چون اهل جمال و هیبت بودند. و همان طور که در حدیث آمده است؛ اثر چشم حقیقت دارد، انسان را به قبر و شتر را در دیگ می اندازد.

در ضمن قابل یادآوری است که: عاطفه پدری چنان محکم و خلل ناپذیر است که حتی نسبت به فرزندان خطاکار هم، از بین نمی رود.

«وَمَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ»: البته این فقط سفارشی از من به شماست، من نمی توانم با تدبیر خودم چیزی از قضا و قدر الله متعال را از شما دفع کنم؛ چون حذر و احتیاط تقدیر را رد نمی کند.

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ»: هیچ برگرداننده ای برای قضای وی نیست، ولی ما وظیفه داریم اسباب را به کار گرفته اما بر مسبب الاسباب توکل (به الله تعالی توکل) کنیم فقط به او تکیه می کنیم و بر او اعتماد داریم.

«وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (67)»: اهل ایمان و توکل باید فقط به او تکیه کنند و کار خود را به او واگذارند. هر مؤمن فقط بر او تکیه کرده و هر موحدی تنها به او اعتماد می کند و بس!

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم همیشه از چشم زخم به الله متعال پناه میبردند و میگفتند: «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَةٍ وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَةٍ» به کلمات تامه الله پناه می برم از شر هر شیطانی و از شر هر حشره موذی ای و از چشم زخم هر چشم بدی».

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶۸)

و چون به همان گونه که پدرشان به آنها دستور داده بود، داخل شدند، (این کار) نمیتوانست چیزی از (قضای) خداوند را از آنان دفع کند جز حاجت (و خواهشی) در دل یعقوب که آن برآورده شد، و بی گمان او علمی داشت که ما آموخته بودیم، ولیکن اکثر مردم نمی دانند. (۶۸)

تفسیر:

«وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ»: همانطوری که یعقوب علیه السلام توصیه فرموده بود آنان از دروازه های متفرق و مختلف وارد مصر یا قصر عزیز مصر شدند، «ما کان یغنی عنهم من الله من شئ»: چنان نبود که یعقوب با این توصیه چیزی از قضای حتمی الله متعال را از آنان دفع کند، «إلا حاجة في نفس يعقوب قضاها»: جز این که یعقوب قبلاً ترسید که فرزندانش دچار ضرر و زیانی شوند و از بس که به فرزندان شفقت داشت از چشم بد میترسید.

به قولی: در ضمیر یعقوب علیه السلام این تشویش و بی قراری پدید آمد که وقتی پادشاه مصر آنان را با آن شکل و شمایل و سیمای شجاعتمند که در و جودشان هوید است یکجا ببیند، به آنان حسد و کینه خواهد ورزید، یا از آنان ترس و بیم در دل خواهد گرفت لذا ممکن است به ایشان گزندی برساند، «وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ»: بیگمان یعقوب از دانشی نافع، بصیرتی نافذ و فهم و خردی بزرگ، (از آنچه حق تعالی به وی وحی کرده بود) برخوردار بود این عبارت تمجید بزرگی است از یعقوب از جانب الله؛ زیرا به وسیله‌ی نور نبوت می دانست که تقدیر به وسیله‌ی احتیاط و حذر دفع نمی‌شود.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (68)»: معیار حق و باطل، تشخیص اکثریت نیست طوری که میفرماید: ولی بیشتر مردم؛ فرجام امور، رازهای اشیاء و مقاصد احکام را نمیدانند، بلکه این یعقوب علیه السلام و امثال وی اند که بر این امور آگاهی دارند.

خواننده محترم!

در آیات متبرکه ذیل (69 الی 76) ۱۳- یوسف خود را به بنیامین به معرفی گرفت و تدابیری اندیشید تا نزد او بماند. بحث به عمل آمده است.

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيَّ يَوْسُفَ آوِي إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٦٩﴾

و چون (برادران) (بار دوم) بر یوسف وارد شدند، برادر [مادری] اش (بنیامین) را کنار خود جای داد، گفت: بدون شک من برادر تو (یوسف) هستم، بنابر این بر آنچه آنان همواره انجام میدادند [ومن برای تو افشا کردم] اندوهگین مباش. (۶۹)

تفسیر:

بعد از اینکه فرزندان یعقوب بار دیگر به مصر میروند. این بار ماجرای تازه ای رخ میدهد و خانواده ی یعقوب از آن بی‌خبرند و برغم و اندوه یعقوب می‌افزاید و بار گران فرقت آن دو گل (یوسف و بنیامین) دلش را به درد می‌آورد و غم کهنه اش تازه تر میشود. یوسف نیز فرمان الله را دوست تر دارد و این شیوه را در نگهداشتن بنیامین نزد خود به امر حق، برای رسیدن به مقصد و تحقق رؤیای شگفت انگیز دوران کودکی اش به کار میبندد؛ هر چند یعقوب نگران و چشم به راه است.

بلی! وقتی که یازده برادر با یوسف دیدار میکنند و بنیامین را به او می‌شناسانند و میگویند: این برادر کوچکتر ماست که نزد تو آورده ایم، یوسف به آنان آفرین میگوید و خوشحال میگردد، از آنان اکرام می‌گیرد، دو نفر دو نفر آنان را سر سفره های جداگانه می‌نشاند. بنیامین تک و تنها می‌ماند، یوسف نیز با او سر سفره می‌نشیند و اندک اندک از احوال پدر می‌پرسد، خود را به او می‌شناساند.

«وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيَّ يَوْسُفَ»: ملاحظه می‌داریم برادرانی که دیروز به قدرت خود می‌بالیدند؛ و خود را «نَحْنُ عُصْبَةٌ»: (گروهی نیرومند هستیم) مینامیدند، اکنون باید برای تهیه آذوقه، با کمال تواضع نزد یوسف آنهم در قصر پر شکوه حاضر شدند.

«آوِي إِلَيْهِ أَخَاهُ»: (یوسف بنیامین) برادر شقیق خویش را، در آغوش گرفت و در کنار خود جا داد.

«قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ»: و در پنهان برایش گفت: من برادر تو، یوسف هستم. این را به تو میگویم اما این موضوع را به هیچکس نگو. (هدف این بود که به سایر برادران این راز را افشا نکند).

«فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (69)»: هرگاه به نعمتی دست یافتید، خاطرات تلخ گذشته را باید فراموش کرد. (یوسف و بنیامین به دیدار هم رسیدند، پس نگرانی‌های قبلی را باید فراموش میکردند.)

یوسف در خطاب با برادر خویش بنیامین گفت: از آنچه برادران با من کردند نه ترسی داشته باش و نه غصه ای بخود راه دهی و نباید از این بابت، محزون و غمگین باشی؛ زیرا

پروردگار با عظمت با ماست و سرانجام کارها به خیر و خوبی و بسیار فرخنده و شاد خواهد بود، لیکن راز میان من و خود را پنهان دار، به زودی الله متعال به ما لطف کرده و ما را مورد حمایت خاصه خویش قرار خواهد داد.

مفسران در مورد دیدار و ملاقات یوسف و بنیامین می نویسند: وقتی برادران یوسف وارد قصر شدند، یوسف از آنان احترام و پذیرایی و مهمان نوازی نیکو و خاصی به عمل آورد، آنگاه هر دو نفر از آنان را در یک اتاق جا داد و بنیامین تنها ماند و گفت: این یکی رفیق ندارد، پس با من می باشد. پس از آن یوسف او را در آغوش گرفت و دست در گردنش انداخت و به او گفت: من برادرت یوسف استم، از کاری که بمن کردند خفه ناراحت و افسرده مباش.

سپس به او گفت: برای این که او را نزد خود نگهدارد حيله‌اي به کار خواهد برد. و به او گفت: راز را مکتوم و مخفی بدارد. (به نقل از تفسیر صفة التفاسیر).

همچنان در تفاسیر آمده است که در جلسه دو نفری که یوسف و بنیامین با هم داشتند، یوسف از او پرسید آیا دوست داری در نزد من باقی بمانی. بنیامین اعلام رضایت کرد، ولی یادآور شد که پدرش از برادران تعهد گرفته که او را برگردانند. یوسف گفت: من راه ماندن تو را طراحی میکنم و لذا با موافقت بنیامین این نقشه کشیده شد.

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيُّهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ﴿٧٠﴾

پس هنگامی که یوسف بارهای آذوقه آن ها را مهیا کرد، جام (آب خوری پادشاه) را در بار برادرش گذاشت، سپس ندا دهنده‌ی ندا داد: «ای کاروانیان، بدون شک شما سارق هستید». (۷۰).

تفسیر:

«فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ»: بعد از اینکه ساز و برگ شان مجهز با شتران برادران یوسف آماده سفر شدند و نیاز آنان برآورده شد.

«جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ»: «رحل» جام آب خوری طلایی است که قبلاً پادشاه با آن آب مینوشید، سپس از آن به عنوان پیمان‌نامه استفاده میشد «در بار شتر برادر خود» بنیامین «نهاد» «رَحْلٌ» به خورجین و مثل خورجین است که آنرا بالای شتر می‌گذارند.

«ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ»: وقتی آهنگ بازگشت کردند، در این وقت است که: جارچی جار زد.

«أَيُّهَا الْعَيْرُ»: ای کاروانیان و ای مسافران کاروانی!

«عیر» به معنی کاروانی شتر سواری ای است که مواد غذایی بر آن حمل میکنند.

«إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ (70)»: شما جمعی دزد هستید؛ یعنی: باید منتظر بمانید تا حقیقت ماجرا روشن شود. چون مصلحت نگهداشتن برادر اقتضا کرد، تهمت دزدی به آنان را روا داشت.

قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ ﴿٧١﴾

کاروانیان روی به گماشتگان کردند و گفتند: چه چیزی گم کرده اید؟ (۷۱) فرزندان یعقوب درحالی‌که به جای نداکننده بازگشتند گفتند: چه گم کرده اید که ما را به دزدی آن متهم می‌کنید؟

تفسیر:

مفسران گفته اند: وقتی جارچیان (منصبی از مناصب دیوان به حساب می‌رفت) نزد آنها آمدند گفتند: مگر ما از شما احترام به عمل نیاوردیم و از شما مهمان نوازی و پذیرایی نکردیم، و پیمان‌نامه را کامل به شما ندادیم و با شما طوری عمل نکردیم که با دیگران چنان نکردیم؟ گفتند: بلی! موضوع چیست؟ گفتند: ظرف پیمان‌های پادشاه را گم کرده ایم و به جز شما به کسی ظنین نیستیم، از این رو گفتند: «قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ»: به آنها رو آوردند و پرسیدند: چه چیزی گم شده است و چه چیزی را از دست داده اید؟ در گفته‌ی «ما ذا تَفْقَدُونَ»: به جایی «ماذا سرقنا» آنان را به رعایت حسن ادب راهنمایی میکنند تا بدون دلیل

بی‌گناهان به دزدی متهم نشوند. از این جهت در مقابل آنان ادب را رعایت کرده و در جواب آنان گفتند:

قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ﴿٧٢﴾
«پیمانۀ ی پادشاه را گم کرده ایم، و هر کس آن را بیاورد یک بار شتر (از غله جایزه) دارد، و من ضامن این (وعده) هستم. (۷۲)»

تفسیر:

«قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ»: گفتند: پیمانۀ ی طلایی پادشاه که باجواهرات تزیین شده است از ما گم شده است. «و لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ»: هر کس پیمانۀ را به ما بازگرداند، به عنوان جایزه بار یک شتر خوار و بار دارد.

«وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ (72)»: و من این جایزه را که به عنوان پاداش راهنمایی وی بر جای وجود جام پادشاه تعیین شده است، ضامنم.

«صُوعَ»: و «سقایه» به يك معنی بکار رفته‌اند، پیمانۀ ای که هم با آن آب می‌خورند و هم گندم را کیل و اندازه میکنند که نشانهٔ صرفه جویی، بهره‌وری و استفاده چند منظوره از يك وسیله است.

«صُوعَ» ظرفی است که گنجایش يك صاع (حدود 3 کیلو) گندم را دارد.

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ ﴿٧٣﴾
(برادران یوسف) گفتند: «به خداوند قسم، شما می‌دانید که ما نیامده ایم تا در این سرزمین فساد کنیم، و ما (هرگز) دزد نبوده ایم.» (۷۳)

تفسیر:

«قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ»: برادران یوسف در خطاب به ماموران یوسف گفتند: قسم به ذات الله متعال است که شما از مشاهدهٔ وضع و بررسی احوال ما در خلال این ایام به علم یقین دانسته‌اید و شما خوب هم می‌دانید که ما نیامده‌ایم تا در زمین فساد کنیم.

«وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ (73)»: و ما از جمله افرادی نیستیم که به صفت دزدی موصوف اند. و ما هرگز دزد نبوده‌ایم و دزدی نکرده‌ایم؛ چون ما فرزندان پیامبران هستیم و مرتکب چنین عملی زشت نمی‌شویم.

آنان افزودند که: به صورت قطعاً یوسف و یارانش می‌دانند که ساحت ما از این اتهام مبراست و دامن ما از پلیدی فساد آفریزی در زمین که دزدی از بزرگترین گونه‌ها و نمونه‌های آن می‌باشد، پاک است و شما این حقیقت را در سفر قبلی‌مان به مصر خوب دانسته‌اید، به همین دلیل نیز بود که سرمایه‌مان را در بارهای مان نهاده و آن را به ما برگردانید که این خود دلیل نهایت امانتداری ماست.

مفسر بیضاوی می‌فرماید: به آگاهی و علم مأموران حکومت بر برائت خود استشهاد کردند؛ زیرا مأموران امانت‌داری و صداقت آنان را می‌دانستند؛ زیرا بهایی را که در بار آنان گذاشته بودند مسترد داشته و دهان چهار پایان را بسته بودند تا زراعت یا خوراک کسی را نخورند. (تفسیر بیضاوی ۲۶۷).

قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَادِبِينَ ﴿٧٤﴾
(مأموران) گفتند: پس سزای او (دزد) چیست اگر دروغگو باشید؟ (۷۴)

تفسیر:

ماموران یوسف در خطاب به فرزندان یعقوب گفتند: اما اگر دروغ تان آشکار گشت و روشن شد که شما دزد هستید، در آن صورت مجازات دزد نزد شما چیست؟ چنین کردند تا بدین ترتیب حکم قضیه بر زبان خودشان اظهار و حجّت بر آنها الزام آورتر گردد.

قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٧٥﴾

گفتند هر کس (آن پیمان) دربارش پیدا شود، پس خودش سزای آن خواهد بود (و به خاطر این کار برده خواهد شد) ما این گونه ظالمان را سزا می‌دهیم. (۷۵)

تفسیر:

«قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ»: برادران یوسف گفتند: سزای دزد نزد ما این است که هر کس مال دزدی در میان کالایش پیدا شد، باید همراه با آن مال به صاحب مال تسلیم داده شود تا پیش وی بردگی کند.

«كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (75)»: ما آن عده اشخاصی را که از حدود الله تجاوز میکنند و به سرقت و امثال آن می‌پردازند، او در برابر مال دزدی شده به برده‌گی گرفته میشود. این است مجازات کسی که بر خود و دیگران ظلم کرده و به عمل دزدی دست زده است. این گفته برادران یوسف است، و البته جزای دزدی در حکم شریعت یعقوب علیه‌السلام این بود که به مدت یک سال برده آن کسی میگشت که از وی دزدی کرده بود. و یوسف علیه‌السلام هم دقیقاً در انتظار شنیدن همین سخن بود.

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كَدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ﴿٧٦﴾

پس شروع به (جست و جوی و تفتیش نمودن) بارهای آنها، پیش از بار برادرش پرداخت، آنگاه آنرا از بار برادرش بیرون آورد، این گونه برای یوسف چاره اندیشی کردیم، او (هرگز) نمی‌توانست بر پایه قوانین پادشاه [مصر] برادرش را بگیرد، مگر آن‌که الله بخواهد، درجات هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم، و بالاتر از هر صاحب علمی، دانا تری است. (۷۶)

تفسیر:

«فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ»: مؤظفان، برادران یوسف را نزدش برگرداندند و او خود به بازرسی کالای‌شان پرداخت اما از حسن تدبیر و درایت گرایی که حق تعالی به وی عنایت کرده بود، پیش از کنترل و تفتیش و تلاشی بار برادرش «بنیامین»، از بار دیگران آغاز کرد یعنی: بارهای برادران ده‌گانه «پیش از بار برادرش» برای دفع تهمت از خود و پنهان کردن حيله‌ای که سنجیده بود آغاز کرد، تا این اتهام را که برای رفتن وی نقشه قبلی طرح نموده است از خود دفع کرده و حجت را بر آنان اثبات کند.

مفسران گفته‌اند: این کار اوج مهارت یوسف را نشان می‌دهد تا تهمت و سوء ظن را برطرف کند؛ چون بعد از اینکه ادعای بی‌گناهی کردند به آنان گفتند: باید بارهای یکایک شما تفتیش و کنترل شود. آنگاه آنان را نزد یوسف بردند. یوسف قبل از تفتیش بار بنیامین، بازرسی وسایل آنها را شروع کرد.

قتاده گفته است: هر طرف و باری را که باز میکرد و آنرا تفتیش مینمود از این که آنها را متهم کرده بود از خدا طلب بخشودگی می‌کرد، تا به بار برادرش رسید که از همه کوچکتر بود، یوسف گفت: گمان نمی‌کنم چیزی در این وجود داشته باشد. اما برادران گفتند: برای این که خاطرت جمع و مطمئن باشد، حتماً باید بار او را هم تفتیش کنی، تا ما هم آسوده خاطر شویم.

به محض این که بار را گشودند کاسه را در آن یافتند. همان گونه که خدا فرموده است: «ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ» سرانجام چون به بار برادرش رسید، ظرف را از میان وسایل بنیامین بیرون آورد. وقتی آن را بیرون آورد، برادران سر شرمندگی را پایین انداختند و شروع به سرزنش وی کردند و میگفتند: آبروی ما را بردی و روی ما را سیاه کردی ای پسر راحیل!

«كَذَلِكَ كَدْنَا لِيُوسُفَ»: آنچنان وضع را برای یوسف تدبیر کردیم و حيله را به او الهام

نمودیم تا برادرش را نزد خود نگهدارد.

و افعلاً این تدبیر سنجیده شده، تسهیل و آموزش از سوی خدای متعال به یوسف بود تا باین وسیله به مرام گرفتن برادرش دست یابد؛ زیرا بر اساس قوانین حاکم بر پادشاهی مصر، او نمی‌توانست با ارتکاب آن جرم برادرش را تحت قبضه خویش درآورد چراکه جزای دزد در قوانین‌شان، تملک‌وی در بدل مال دزدی نبود. لیکن حق تعالی برای انجام این مأمول، اسبابش را نیز آماده ساخت و به آنان راه نمود تا در این مورد شریعت برادران یوسف را اساس حکم خود قرار دهند. این هم نشان مقام بلند یوسف بود که الله متعال به او نصیب فرموده بود. یوسف هم از آیین قانون جزایی مصر و هم از شریعت پدر و نیاکانش خبر داشت که در قانون نیاکانش مجازات دزد، اسیر نمودن خود اوست.

«مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ»: چرا که یوسف طبق قوانین و دستور پادشاه مصر نمی‌توانست برادرش را گرفتار نماید؛ چون نزد او سزای سارق زدن او و جریمه‌ای معادل دو برابر مال مسروقه بود.

نه قوانین حاکم بر مصر را تا حکم مورد نظر بر زبان خود برادرانش جاری شده و دیگر در این مورد برای جدال و مناقشه مجالی باقی نماند.

«إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»: مگر به میل و اجازه‌ی خدا. آیه بیانگر آن است که این حيله به تعلیم و الهام خدا صورت گرفته است.

اینگونه است که حق تعالی جایگاه هرکس از خلقتش را که بخواهد بلند میبرد، آن‌گونه که جایگاه یوسف را بر برادرانش رفعت داد. بی‌تردید برتر از هر صاحب دانشی، دانشمندتری وجود دارد تا سرانجام، گستره علم با همه مطلقیت خود به خدای متعال می‌انجامد.

«نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ»: «درجات کسانی را که بخواهیم بالا می‌بریم، با بخشیدن انواع علوم و معارف و عطیه‌ها و کرامت‌ها به آنان چنانکه درجه یوسف علیه السلام را با این مواهب بلند بردیم. «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (76)»: بالاتر از هر دانشمندی، دانشمندی دیگر هست، تا به دانشمند نهایی یعنی پروردگار عالمیان می‌رسد.

حسن بصری (رح) در تفسیر این جمله می‌فرماید: «هیچ دانشمندی نیست مگر این‌که فوق آن دانشمندی است تا اینکه کار به الله متعال منتهی می‌شود و اوست که بر فراز همه دانایان و دانشوران قرار دارد». به قولی دیگر: معنای «فوق کل ذی علم علیم» این است: برتر از همه اهل علم و دانش، دانایی است که الله سبحانه و تعالی می‌باشد. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی الله دانا و آگاه است و بر تمام عالمان تفوق دارد. (تفسیر طبری ۲۷/۱۳).

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (77 الی 87) 14- در مورد گفتگوی یوسف و برادران و پدرشان در مورد سرقت، مطالبی به بیان گرفته می‌شود.

**قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يَوْسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ
قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ (۷۷)**

(برادران) گفتند: «اگر او دزدی کرده است (تعجب ندارد)؛ چون برادرش پیش از او دزدی کرده است. پس یوسف آن (سخن) را در دل خود پنهان نمود و آن را برای شان آشکار نکرد. (و در دل خویش) گفت: «شما از نظر منزلت بدترین (مردم) هستید، و خداوند به آنچه توصیف می‌کنید، آگاه تر است». (۷۷)

تفسیر:

«قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ»: برادران یوسف گفتند: اگر این برادر ما دزدی کرده، قبل از وی برادر شقیقتش، «یعنی یوسف» هم دزدی کرده بود.

یوسف و برادرش را به دزدی متهم کردند. که این دروغی محض و اتهامی بی‌اساس نسبت به یوسف بود. به قولی دیگر: برادران یوسف هنوز هم در دل بر وی حسد می‌بردند، لذا

در اینجا به دروغ نسبت دزدی به وی دادند و اصلاً چنین کاری از سوی یوسف سابقه نداشت.

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: متهم، یا انکار میکند و میگوید: من دزد نیستم؛ «مَا كُنَّا سَارِقِينَ» یا کار خود را توجیه میکند و میگوید: دزد بسیار است. همچنان آنجا که صفا نیست، اتهام افراد زود پذیرفته میشود. (بیرون آمدن پیمانها از بار او، دلیل بر سرقت نیست، ولی برادران چون علاقه‌ای به بنیامین نداشتند، کلمه سرقت را بکار گرفته و مسأله را مسلم پنداشتند).

در جمله «فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِنْ قَبْلُ» اشاره به داستانی معتمد است که ابن مردویه به نقل از ابن عباس روایت میکند که: یوسف علیه السلام در دوران کودکی از نزد جد مادری اش بتی که مزین به طلا و نقره بود ربود و آن را شکستاند و توته‌های آن را در راه عمومی پرتاب کرد.

این بود که برادرانش دزدی را به او نسبت می‌دادند. در این خصوص روایت مشابه دیگری نقل کرده‌اند. از جمله، داستان کمر بند اسحاق، پدر یعقوب که نزد عمه‌ی یوسف بود. (به نقل از تفسیر فرقان شیخ بهاء‌الدین حسینی).

«فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ»: جوانمردی و سعه صدر، رمز رهبری است. یوسف آن گفته و اتهام را در دل خود نگهداشت و کتمان کرد و از سر لطف و محبت نسبت به آنها آن را به روی برادران نیاورد. لیک با خود گفت: شما از کسی که متهمش کردید موقعیت بدتری دارید.

نباید فراموش کنید که: رازها را فدای احساسات نکنیم. یوسف از برادران نسبت دزدی می‌شنید، ولی به خاطر مصلحت و حفظ رازش چیزی نگفت.

«قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا» گفت: شما دارای منزلتی پست و بد هستید که برادر خود را از پدر دزدیدید، آنگاه دارید بی‌گناهی را متهم میکنید و به او افترا می‌بندید.

یعنی: این شما بودید که کردید آنچه کردید؛ از افکندن من در چاه، دروغ گفتن به پدر و افعال دیگری که گویای دنائت و پستی شماست، این سخنان را روبروی آنها بر زبان نیاورد، بلکه آن را در دل گفت.

حسد در حق برادر، دروغ‌گویی و اتهام بی‌مورد از جمله دلایل یوسف برای گفتن «شَرُّ مَكَانًا» به برادران بود.

«وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ (77)»: الله متعال به گفته‌های نادرست و افتراهای تان، از باطل و ناروا، با نسبت دادن دزدی به من و برادرم بنیامین، داناتر و آگاه‌تر است.

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (78)

گفتند: ای عزیز! او پدر پیر و سالخورده‌ای دارد، (که از دوری او سخت ناراحت می‌شود) پس یکی از ما را به جای او بگیر، بی‌گمان ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم. (78)

تفسیر:

وقتی برادران متوجه شدند که بنیامین در گرو و اسارت دزدی مطابق شریعت پدرشان یعقوب، سزای دزدی که همانا اسارت و بردگی است، از عزیز یوسف با تضرع و زاری خواهش به عمل آوردند که: این برادر ما بنیامین که تو گرفته‌ای، پدری پیر و سالخورده دارد که به وی بسیار خاطر خواه بوده و تاب جدایی از وی را ندارد، «فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ» پس لطف کن یکی از ما را به جای او بگیر تا جایگزین وی در تحمل مجازات سرقت باشد او را نگهدار که در نزد پدر به اندازه‌ی او از قدر و منزلت و محبت برخوردار نیستیم.

«إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (78)»: احسان و نیکی خود را در حق ما به اتمام برسان.

ما را به احسان و کرم خود عادت داده‌ای. و در این هیچ جای شکی نیست که تو را از نیکوترین مردم در اخلاق و رفتار می‌بینیم چنان که به ما نیکی کرده و به خوبی پذیرایی

ما را به عمل آوردی.

سبحان الله فراز و نشیب و حالات مختلف روزگار زندگی، سختی و آسانی، ضعف و قدرت، تغییری در احوال محسنان ایجاد نمی‌کند. در همه جا و در همه‌ی شرایط، از یوسف به نیکوکاری توصیف به عمل آمده است.

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ ﴿٧٩﴾

(یوسف) گفت: «پناه بر الله، که ما جز آن کسی که کالای ما را نزد او یافته ایم، (دیگری را) بگیریم، بی گمان در آن صورت از ظالمان خواهیم بود. (۷۹)

تفسیر:

واقعیت اینست که: قضاوت کار حساسی است که باید در آن به الله متعال پناه برد. (یوسف) میگوید: از این که یکی را به گناه دیگری بگیریم به الله پناه میبریم. بناءً شخصی که جامم را دزدی کرده است هرگز شخصی دیگری را به جای آن نخواهیم گرفت. این حکم همان مقتضای عدل و انصاف و مبتنی بر شرعیت خودتان صورت گرفته است و نیز مبتنی بر این قاعده است که: هیچ کسی بار دیگری را بر نمی‌دارد. همچنان بی گناه نباید به جای گناهکار جزا ببیند، ولو که خودش به این کار هم رضایت داشته باشد.

باید یاد آور شد که: یوسف علیه السلام در دو موقع به الله پناه می‌برد: یکی در خلوت زلیخا و دیگری به هنگام قضاوت و حکم.

«إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ (79)»: اگر چنین کاری بکنیم جزو ظالمان خواهیم شد. واضح است که انسان‌های نیکوکار قانون شکنی نمی‌کند، از جانب دیگر مراعات مقررات، بر هر کس لازم است و قانون شکنی حتی برای عزیز مصر نیز روا ندارد.

شیخ محمود بن عبد الله الوسی مفسر تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی» می‌نویسد: تعبیر گفته‌ی «مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ»: به جای «من سرق» به خاطر تحقیق حق و دوری جستن از دروغ است. (تفسیر روح المعانی ۳۴/۱۲).

در ضمن قابل دقت و یادآوری است که حضرت یوسف علیه السلام در استعمال کلمات این را نشان می‌دهد که: نمی‌خواهد بنیامین را سارق معرفی کند، لذا نمی‌گوید: «وجدناه سارقاً» بلکه می‌گوید: «وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ»: متاع در بار او بود، نه آنکه قطعاً او سارق است.

واضح است که اگر یوسف برادر دیگری را به جای بنیامین می‌گرفت، پلان یوسف بر هم می‌خورد و برادران با او بمثابة یک نفر دزد برخورد می‌کردند و انواع آزار و اذیت‌ها را در حق او روا می‌داشتند در ضمن آن شخصیکه به جای بنیامین می‌ماند، احساس می‌کرد به ناحق گرفتار شده است.

فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْتَقًا مِنَ اللَّهِ وَمَنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكَمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿٨٠﴾

پس هنگامی که (برادران) از عزیز مایوس شدند، در کناری [با یکدیگر] به گفتگوی پنهان پرداختند. (برادر) بزرگشان گفت: «آیا نمی‌دانید که پدرتان از شما به نام الله عهد محکم و پیمان (استوار) گرفته است و پیش از این (نیز) در باره یوسف کوتاهی کرده‌اید؟! پس من هرگز از این سرزمین (مصر) بیرون نمی‌شوم، تا پدرم به من اجازه دهد، یا الله در حق من حکم کند و او بهترین حکم‌کنندگان است. (۸۰)

تفسیر:

«فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا»: بعد از اینکه فرزندان یعقوب از جواب مثبت یوسف علیه السلام به درخواست خویش نا امید و مایوس شدند (که یکی را به جای دیگری زندانی کند)، به گوشه ای دور از مردم رفتند و در میان خود به مشوره پرداختند.

«خَلَصُوا»: یعنی گروه خود را از سایرین جدا کردند.

«نَجِيًّا» یعنی به نجوي پرداختند. پس «خَلَّصُوا نَجِيًّا»: یعنی مجلس محرمانه تشکیل دادند که چه کاری را انجام دهند.

سبحان الله روزگاری بود که همین برادران، قدرتمندانه به مشوره می پرداختند که: چگونه یوسف را از بین ببرند و او را بقتل برسانند؛ ولی پروردگار با عظمت روزی را بالایشان آورد که: باتمام عجز و ناتوانی به مشورت و نجوي می پردازند که: چگونه بنیامین را از قید زندان آزاد سازند. «قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ»: برادر بزرگشان، «روبیل» گفت: آیا فراموش کردید که درپیش پدر خویش عقوب قسم خوردیم و عهد بستیم که: بنیامین برادر خویش را صحیح و سلامت باز گردانیم مگر این که همگی مغلوب و یا هم نابود شویم؟

برخی از مفسران گفته اند که مراد از: بزرگترشان در رأی و خرد است که نامش «شمعون» بود، به دلیل این که او رئیس شان بود.

البته در عدم حضور پدر مسئولیت اعضای یک خانواده به برادر بزرگتر سپرده میشود. «وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ» و در ضمن از یاد شما نه رود که در حق یوسف چه تفریظی کردید؟ پس حالا با چه رویی پیش پدر بر میگردید؟ پس اکنون بر پدر مصیبتی بر مصیبت دیگر خواهد آمد بنابراین این من هرگز سرزمین مصر را ترک نخواهم کرد.

«فَلَنْ أُبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْتَنِّي لِى أَبِي»: تا آنکه از سوی پدر اجازه ای به خروج از خاک مصر و بازگشت به خانرا دریافت کنم، غربت، بهتر از شرمندگی است.

«أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (80)»: یا این که الله متعال حکم خلاصی برادرم را بدهد و یا با پایان دادن به اجلم آن چه می خواهد برایم برگزیند.

بیگمان الله متعال بهترین حاکمان در قضایا، برترین دادگر در هر کار و فیصله بخش هر اختلاف است.

مفسران در معنی جمله (أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي يَا اللَّهُ در حق من حکم کند) سه وجه را به بیان گرفته اند:

1- الله متعال به پیروزی ام بر کسی که برادرم را گرفته است حکم کند لذا با وی بجنگم و برادرم را از وی باز گیرم.

2- الله متعال به پدرم یعقوب علیه السلام حقیقت این موضوع را وحی کند.

3- و یا در مصر بمیرم.

خواننده محترم!

سرانجام و در نهایت امر و مشوره های متعددی توسط برادران، فیصله به عمل آمد که برادر بزرگ در مصر باقی بماند، تا فرمان الهی چه پیش آورد و سایر برادران، بادلی پردرد به سوی کنعان برگشتند و ماجرای غم انگیز را به پدرشان گزارش دادند. یعقوب غم دیرینه اش تازه شد؛ اما به رحمت پروردگار امید داشت و برای بار سوم آنان را به مصر فرستاد تا از پسرانش خبری باز آورند.

قاضی عیاض در کتاب «الشفاء» آورده است که مرد عرب شنید یک نفر آیهی «فَلَمَّا اسْتَيْسُوا مِنْهُ خَلَّصُوا نَجِيًّا» را میخواند. گفت: شهادت می دهم که مخلوق توانایی آوردن چنان کلامی را ندارد؛ (کتاب الشفا بحث اعجاز قرآن) چون آیه عزلت و گوشه گیری آنانرا از مردم یادآور شده است. آنها به کنجی خزیند و به تبادل آرا پرداختند و مشورت نمودند که چگونه پدر را فریب داده و او را متقاعد سازند و به هنگام روبرو شدن با پدر چه بگویند.

بنابر این هر چند آیه کوتاه و مختصر است اما متضمن معانی زیاد و داستانی طولانی است.

ارْجِعُوا إِلَىٰ آبَائِكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمَنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ ﴿٨١﴾

(شما) به سوی پدرتان باز گردید، و بگوئید: «ای پدر جان! بی گمان پسر تو دزدی کرد، و ما جز به آن چه می دانستیم گواهی ندادیم، و ما از غیب آگاه نبودیم. (۸۱)

تفسیر:

«إِزْجِعُوا إِلَيَّ أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ»: سپس به برادرانش دستور داد که پیش پدر برگردید و او را از ماجرا و اصل موضوع آگاه و با خبر سازید و حقیقت آنچه را که به وقوع پیوسته به طور واضح و روش بیان سازید؛ بگوئید که پسر بنیامین جام پادشاه را دزدیده است.

ملاحظه میفرمایید که انسان، چه قدر خود خواه است. در آن زمانی که میخواستند، حصه گندم بیشتر به دست آورند به پدر گفتند: «فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا» (یوسف، 63). برادر ما را با ما روان کنید، ولی امروز که تهمت در میان است، به پدر گفتند: «ابْنُكَ» پسر تو دزدی کرده و نگفتند: برادر ما.

«وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا»: و ما جز به آنچه که دیده ایم گواهی نمی دهیم. زیرا با چشم های خود جام را در میان بارش دیده ایم. و عذر خود را با کمال صراحت بیان کنیم و بگوئیم.

«وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ» (81): ای پدر عزیز! روزی که ما تعهد کردیم وی را به تو بر می گردانیم دانای غیب نبودیم که بفهمیم او دزدی خواهد کرد، پس اکنون کار از دست ما خارج شده و بالاتر از توان ماست؛ گناه، گناه برادر ما بنیامین است نه گناه ما.

وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٨٢﴾

و از (مردم) شهری که در آن بودیم، و از کاروانی که با آن بودیم بپرس، و بدون شک ما در (در گفتار خود) صادق هستیم. (۸۲)

تفسیر:

«وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا»: ای پدر! حقیقت همین بود که به خدمت شما بیان و به عرض رسانیدیم، و اگر باز هم ما در نظرت متهم هستیم، پس از باشندگان آن دهی و شهری که ما در آن اقامت داشتیم بپرسید.

امام بیضاوی در این مورد می نویسد: که یکی را نزد مردم مصر بفرست و در این رابطه از آن ها بپرسد. (تفسیر بیضاوی ۲۶۸).

«وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا»: و نیز از کاروانیانی که با آنها درین قافله به دیار خویش برگشته ایم، بپرس که جماعتی از مردم کنعان بودند و در این سفر همراه ما بودند.

«وَإِنَّا لَصَادِقُونَ» (82): و به الله متعال قسم در آنچه ما گفتیم، راستگو و صادقیم.

ملاحظه میکنیم که: سابقه بد و دروغگویی، چقدر در پذیرش سخنان انسان در طول عمر ایجاد تردید و شکاکیت می کند. باید گفت که: برادران یوسف در گفتگو با پدر، در حادثهء به قتل رساندن یوسف توسط گرگ، دلیل نداشتند، ولی در زندانی شدن بنیامین دو دلیلی را برای پدر خویش پیش کشیدند؛ یکی سؤال از مردم آن قریه مصری که ما در آن زندگی می کردیم و دیگر این که از کاروانیان که ما در میان آنان بودیم سؤال کن. علاوه بر آن که در ماجرای قبل گفتند: «لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ» و «لَوْ» نشانه تردید دودلی و سستی است، ولی در این صحنه با «إِنَّا» و حرف لام که در جمله «إِنَّا لَصَادِقُونَ» است نشان می دهند که قطعاً راست می گویند.

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِّرْ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٨٣﴾

(یعقوب) گفت: «(حقیقت چنین نیست) بلکه (هوای) نفس شما، کاری (ناشایست) را برای شما آراسته است؛ پس (کار من) صبر جمیل است، امیدوارم خداوند همه آن ها را به من باز گرداند چرا که او علیم و حکیم است. (۸۳)

تفسیر:

«قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً»: بعد از این که پسران نزد پدر خود یعقوب بازگشتند و پدر را از داستان و قضیه بنیامین مطلع ساختند، گفت: قضیه چنانکه میگوید نیست! بلکه نفس های اماره بالسوء شما، برای شما نیرنگ دیگری را آراسته است که آن را سازمان داده اید؛ زیرا شما اهل توطئه و نیرنگ هستید، زیرا قبلاً علیه یوسف توطئه چیدید، حضرت یعقوب آنان را به دسیسه و توطئه چینی علیه «بنیامین» متهم کرد؛ چون قبلاً چنین عملی را نسبت به یوسف انجام داده بودند.

«فَصَبْرٌ جَمِيلٌ» پس اکنون من چاره ای جز صبری جمیل که در آن هیچ بی قراری و شکوایی جز به آستان الله متعال نیست دیگر چاره ای ندارم؛ صبر، شیوه ی مردان خداست و صبر جمیل، صبری است که در آن سخنی بر خلاف تسلیم و رضای خداوند گفته نشود. واقعیت امر اینست که: صبر یکی از اخلاق های حمیده و صفت انبیاء و اسلحه متقیان و نیکو کاران است به نحوی که هیچ پیغمبر و هیچ رهبر و زعیم و در نهایت امر هیچ انسان خیر خواه بدون صبر و شکیبایی کامیاب و موفق نگردیده است. در قرآن عظیم الشان هفتاد و چهار بار از صابران و نعمت صبر یادآوری به عمل آمده است.

در روایات اسلامی تذکر رفته که: «الصبر نصف الايمان» صبر نصف ایمان است. مثل مشهوری و معروف عربی است که میگوید: «الصبر مطية النصر» صبر وسیله کامیابی و ظفر است.

امام قرطبی مفسر کبیر جهان اسلام می نویسد: از واقعه حضرت یعقوب علیه السلام ثابت گردید که بر هر مسلمان واجب است که هرگاه بر او مصیبت و مشقتی در جان، مال و یا اولاد وارد گردد، آن را صبر جمیل و رضا به قضای خداوند معالجه و مداوا نماید، و به حضرت یعقوب علیه السلام و انبیای دیگر تأسی بجوید.

حضرت حسن بصری (رح) فرموده است: «از هر جرعه ای که انسان بنوشد دو جرعه به پیش خداوند محبوب تر است، یکی جرعه صبر بر مصیبت، دوم فرو بردن خشم».

در حدیثی به روایت حضرت ابو هریره آمده است که آن حضرت فرمود: «من بث لم یصبر» هر کسی مصیبت خویش را پیش همه کس بیان نمود او صبر نکرده است.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است که خداوند در برابر با این صبر به حضرت یعقوب علیه السلام ثواب شهدا را عنایت فرموده است، و در این امت هم اگر کسی بر مصیبتی صبر کند به او چنین اجری خواهد رسید. (به نقل از تفسیر معارف القرآن).

«عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً»: انسان در هیچ وقت و در هیچ صورت نباید از قدرت الله بزرگوار مأیوس و دلسرد شود. حضرت یعقوب علیه السلام میگوید: امیدوارم الله متعال که ذات رحیم و رحمان است، بر ضعف و پیری ام رحم کند و فرزندان سه گانه ام: یوسف، برادرش بنیامین و برادر بزرگترشان را که به خاطر برادرش باقی مانده است به من برگرداند، و چشمم به دیدن آنها روشن شود.

«إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (83)»: همانا پروردگارم به حال و درخواستم داناست، او در فیصله اش متهم نیست و در حکم و کارگردانی و تدبیر امور بندگان ستم نمی کند.

مؤمن، حوادث تلخ را نیز از حکمت های الهی قلمداد میکند. باور و توجه به عالمانه و حکیمانه بودن افعال الهی، انسانرا به صبر و شکیبایی در حوادث دشوار وادار می کند. آیه کریمه دلالت بر آن دارد که: به هر اندازه مصیبت سخت گردد گشایش نزدیک تر میشود و هرگاه شب محنت طولانی شود، بارقه های صبح در افق نمایان می گردد، بناءً نسبت به ظهور فرج و گشایش از هر زمان دیگر، بیشتر مطمئن باش که از آن نا امیدتری.

وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَيَّ يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ (۸۴)
و از آنها روی بر گرداند و گفت: «افسوس بر یوسف» و چشمان او از اندوه سفید شد، در حالیکه (سرشار از غم بود) اندوه خود را فرو می برد. (۸۴)

تفسیر:

«وَتَوَلَّى عَنْهُمْ»: یعقوب علیه السلام بر اثر خبری اندوهگین، حسرت آور خبری که شنید

گریه گرفتنش و از آن‌ها روگردان شد.

«وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَيَّ يَوْسُفَ» و گفت: آه حزن و اندوه و حسرت دوری از یوسف چقدر سنگین است!

«اسف»: به معنای حزن و اندوه همراه با غضب است. یعقوب علیه السلام بر چشم گریه، و بر زبان «یا أسفی» و در دل حزن داشت.

ملاحظه بفرمایید که: اهمیت مصائب، بر محور شخصیت انسان‌ها است. (ظلم به یوسف با ظلم به دیگران فرق دارد، نام یوسف برده میشود، نه دو برادر دیگر.)

«وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ»: غم و غصه و گریه پیش از حد، گاهی موجب نابینایی چشم میشود (و چشمانش از غم سپید شد) یعنی: از بسیاری گریه، سیاهی چشمانش به سپیدی تبدیل شد و نابینا گشت «پس او از غم پر شده بود» چرا که اندوه خود را می بلعید و آن را اظهار نمی داشت.

یعنی بر اثر شدت حزن و اندوه ناشی از فقدان دو فرزند بینایی اش ضعیف شد و از بین رفت.

«عشي البصر»: یعنی از شدت گریه بینایی اش ضعیف شد، طوری که نمی‌تواند ببیند و طوری که گویا پرده‌ای بر آن افتاده است.

مفسران می نویسند که: یعقوب علیه السلام از شدت تأسف بر یوسف شش سال نابینا ماند تا اینکه به سبب پیراهنش مشکل برطرف شد، و به آیهی مبارکه «أَلْقَاهُ عَلَيَّ وَجْهَهُ فَأَزَدُّ بِصِيرًا» استدلال کرده اند. (به نقل از تفسیر صفوة النفاسیر).

در این هیچ جای شکی نیست که: تحمل غم و غصه برای انسان حدی و مرزی دارد و روزی در زندگی اش می‌آید که کاسه صبرش لبریز می شود.

«فَهُوَ كَظِيمٌ (84)»: قبل از همه باید گفت: گریه و غم، منافاتی با کظم غیظ و صبر ندارد. قلبش از افسردگی و کین و اندوه لبریز شد اما آن را در دل نگهداشت و کتمان کرد. مصیبت سنگین سایه‌ی سیاهی از غصه و اندوه را بر قلب او مستولی کرد.

البته اندوه خوردن در سختی‌ها و مصیبت‌ها، یک حقیقت و امری انسانی است که اگر به شکیبایی و خود نگهداری مقرون باشد، شرعاً مذموم نیست.

طوری که در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر فوت پسرشان ابراهیم گریان کرد و فرمودند: «در حقیقت چشم می‌گرید و دل می‌گیرد، اما جز آن چه که پروردگارمان را خشنود سازد نمی‌گوییم و ای ابراهیم! البته ما از فراق تو محزونیم».

مفسر ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفای ۹۸۲) فرموده است: هر چند مشکل تازه، مسأله‌ی برادر یوسف بود، اما با این وجود غم از دست دادن یوسف یک لحظه او را تنها نمی‌گذاشت و برای او تأسف می‌خورد؛ زیرا یاد و خاطره‌ی یوسف تمام زوایای قلبش را فرا گرفته بود و هرگز آن را فراموش نمی‌کرد. و نیز از زنده بودن این دو مطمئن بود و امید بازگشت آنها را داشت ولی در مورد یوسف جز فضل و رحمت خدا امیدی نداشت. (تفسیر ابو السعود ابو سعود ۸۸/۳ با نام ارشاد العقل السلیم الی مزایا الكتاب الکریم).

مفسر امام فخر رازی فرموده است: اندوه جدید، حزن قدیم را که در نهان مکنون است زنده و تقویت می‌کند. و غم ایجاد غم و غصه می‌کند.

قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يَوْسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ (۸۵)

پسران گفتند: قسم به الله همیشه یوسف را یاد می‌کنی تا مشرف به مرگ شوی یا هلاک گردی! (۸۵)

تفسیر:

«قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يَوْسُفَ»: پسران یعقوب گفتند: به الله قسم که پیوسته یوسف را یاد میکنی، «حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ (85)»: از روی تأسف و درد و دریغ

واندوه و از شدت احساس فراق و دلتنگی، پیوسته نامش را بر زبان داری «تا زار و نزار شوی» واقعاً آن که یوسف را می شناسد، سوزی دارد که انسان های عادی آن را درک کرده نمی توانند.

حرض: تباهی در جسم یا در عقل به اثر اندوه و تاثر پیش از حد «پا از هلاک شدگان گردی» و بمیری. پس ای پدر! صبر و شکیبایی پیشه کن؛ زیرا آنچه گذشت، از دست رفت و آن چه فوت شد، در حکم موت است. یعنی: ای پدر! یوسف دیگر از میان رفته است، یا (چنان که ادعا کرده بودند) او را گرگ خورده است و دیگر تا بمیری هرگز او را نخواهی دید. پس دیگر گریه و ناله به حالت چه سودی دارد؟.

در ضمن قابل یادآوری است که: مسایل روحی و روانی، پیش از حد به صحتمندی جسم تاثیر بسزایی می گذارد.

«حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ»: (فراق می تواند انسان را بشکند و یا بکشد، تا چه رسد به داغ و مصیبت).

قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾

(یعقوب) گفت: «من شرح غم و پریشانی خود را تنها به الله شکایت می کنم و از سوی الله چیزهایی را می دانم که شما نمی دانید. (۸۶)

تفسیر:

یعقوب در جواب فرزندانش گفت: «قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ»: من شکایتم را جز به سوی پروردگارم نمی برم، بلکه آن را پیش پروردگار با عظمت باز می گویم که شکوی فقط نزد او فایده دارد و بس.

بث: آنچه که به انسان از امور بسیار اندوه بار می رسد، به طوری که آن اندوه چنان سخت و دشوار است که او بر پنهان کردن آن قادر نیست. پس «بث» بزرگترین و دشوارترین اندوه است.

قرآن عظیم الشان میفرماید: حضرت آدم از کار خود به درگاه الله متعال ناله نمود؛ «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ». (اعراف، 23) (آدم و حوا) گفتند: پروردگار! ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر ما را نبخشایی و رحم نکنی، قطعاً از زیانکاران خواهیم بود.

و حضرت ایوب علیه السلام از مریضی خود؛ طوری که در سوره (انبیاء، آیه 83) آمده است: «وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَيْ مَسْنِي الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿83﴾» (و بیاد آور) ایوب را آن زمان که پروردگارش را ندا داد که همانا به من آسیب رسیده و تو مهربانترین مهربانانی).

و حضرت موسی علیه السلام از فقر و ناداری؛ «فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ﴿24﴾» (پس موسی گوسفندان شان را) برای آنان آب داد، سپس رو به سوی سایه آورد و گفت: پروردگار! همانا من به هر خیری که تو برایم بفرستی نیازمندم. (قصص، 24) و حضرت یعقوب علیه السلام از فراق فرزند. «إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

قابل تذکر است که: شرع اسلام آنچه مذموم است، یا سکوتی است که بر قلب و اعصاب فشار می آورد و صحتمندی انسان را به مخاطره می اندازد و یا ناله و فریاد در برابر مردم است که موقعیت انسانی او را پایین می آورد، ولی شکایت بردن به نزد پروردگار با عظمت مانعی ندارد.

باید گفت که در این هیچ جای شکی نیست که انسان های ظاهر بین از کنار حوادث به آسانی می گذرند، ولی انسان های ژرف نگر آثار و حوادث را تا قیامت می بینند.

«وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (86)»: از رحمت و نیکی خدا مطالبی را می دانم که شما آن را نمی دانید، لذا امیدوارم مرا مورد مهر و لطف خود قرار دهد و موجبات گشایش و آسایشم

را فراهم سازد. هدف و مقصد یعقوب علیه السلام از این سخن، آگاهی‌اش از طریق وحی بر زنده بودن یوسف علیه السلام بود.

به قولی دیگر: مراد وی علمش به این حقیقت بود که رؤیای یوسف علیه السلام، رؤیایی راستین بوده است و حتماً تحقق پیدا می‌کند. «تفسیر انوار القرآن».

يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٧﴾

ای پسران من! بروید و از یوسف و برادرش جست و جو کنید، و از رحمت الله ناامید نشوید، زیرا جز قوم کافر از رحمت الله ناامید نمی‌شود. (۸۷)

تفسیر:

واقعیت همین است که: در رسیدن به لطف الهی، اساساً با تنبلی سازگار نیست. حضرت یعقوب گفت: «يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ»: ای فرزندانم! به آنجا بروید که آمده‌اید یعنی به مصر بازگردید و حواس خود را به کار بگیرید، به جستجوی یوسف و برادرش بپردازید. و از رحمت الله متعال قطع امید ننمایید؛ تحسس: جست‌و‌جو در کار خیر است، اما تجسس، جست و جو در کار شر.

«وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ»: از مهر و رحمت الله متعال ناامید نشوید. و هر چه که انسان از آن به جنبش و نشاط درآید و لذت ببرد، «روح» نامیده می‌شود.

«إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ (87)»: زیرا فقط کسانی از رحمت الله متعال قطع امید می‌کنند که منکر قدرتش بوده و به وی کفر ورزند.

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (88 الی 98) ۱۵- موضوعات در باره این‌که: برادران یوسف، او را می‌شناسند و به گناهان خود اعتراف می‌کنند، او نیز از آن گناه آنان در می‌گذرد، و موضوع باز یافتن بینایی یعقوب، به بحث گرفته می‌شود.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلْنَا الضَّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ﴿٨٨﴾

پس چون (بار سوم به مصر رفتند و) بر او (= یوسف) وارد شدند، گفتند: «ای عزیز! به ما و خاندان ما سختی (و ناراحتی) رسیده است، و (اینک) کالای نا چیز (و اندکی) با خود آورده ایم؛ پس پیمانانه را برای ما کامل کن، و بر ما صدقه (و بخشش) کن، بی گمان خداوند بخشندگان را پاداش می‌دهد». (۸۸)

تفسیر:

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلْنَا الضَّرُّ»: پس زمانی که برادران برای بار سوم «بر او» یعنی بر یوسف وارد شدند، گفتند: ای عزیز مصر.

کمبود و قحطی سخت بر ما و خانواده‌ی ما فشار آورده است. خشک سالی رسیده و باران از ما قطع شده است به طوری که نه کشت و کاری. و برای ما گرسنگی و نیازمندی، رنج و مریضی، ضعف و ناتوانی رسیده است.

برخی از مفسران از اطلاق لقب «عزیز» بر یوسف، چنین فهمیده‌اند که او در این وقت به مقام مولایش در مسند پادشاهی مصر نشسته بود، ولی قول راجح این است که لقب «عزیز» در مصر برای هر صاحب مقام و منصبی بزرگ به‌کار می‌رفت.

«وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ»: و با کالایی نامرغوب و ناچیز آمده‌ایم، کالایی که هر بازرگانی آن را رد کرده و نمی‌پذیرد. «و سرمایه‌ای ناچیز آورده‌ایم» سرمایه‌ای که تجار به سبب کمی و بی‌مقداری، آن را نمی‌پذیرند و مسترد می‌کنند.

ابن عباس (رض) گفته است: کالای شان نامرغوب بود و در مقابل خوار و بار پذیرفته نمی‌شد.

(تفسیر امام رازی ۲۰۱/۱۸). به منظور جلب ترحم و عطف، از خود ذلت و گردن‌کجی

نشان دادند.

«فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ»: «پس به ما پیمان‌های تمام و کمال بده. یا به آنچه که افزون بر سرمایه‌مان به ما می‌دهی، یا به چشم پوشیدن از ناسر بودن سرمایه‌ای که پاخود آورده‌ایم. جالب است: برای حضرت یعقوب علیه السلام، یوسف مطرح است؛ «فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ» ولی برای فرزندان یعقوب گندم.

«وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا»: با برگشت دادن برادرمان یا با صرف نظر کردن از بی‌ارزشی بضاعت، بر ما منت بنه و صدقه روا دار. (این قول ابن جریح است اما طبری می‌گوید: منظور این است: کالای مان نامرغوب است و از ما چشم پوشی کن.)

برخی از مفسران گفته‌اند: مراد از «تَصَدَّقْ عَلَيْنَا» درخواست بازگرداندن بنیامین است. در روایات آمده است: حضرت یعقوب علیه السلام نامه‌ای برای یوسف نوشت که محتوای آن تجلیل از یوسف، بیان قحطی کنعان، تقاضای آزادی بنیامین و تبرئه فرزندان از سرقت بود و به همراه فرزندان برای یوسف فرستاد. وقتی یوسف در مقابل برادران آن نامه را خواند، بوسید و بر چشم گذاشت و گریه‌ای کرد که قطرات اشک بر لباسش نشست. برادران که هنوز یوسف را نمی‌شناختند شگفت زده بودند که این همه احترام به پدر ما برای چیست؟ کم‌کم برق امیدی در دل آنها روشن شد. خنده یوسف را چون دیدند، با خود گفتند نکند او یوسف باشد. (تفسیر نمونه.)

«إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ (88)»: در حقیقت خدا پاداش صدقه دهندگان را میدهد و به بهترین وجه پاداش احسان را میدهد. وقتی آنان تا این حد در مضیقت و ذلت قرار گرفتند و از در استرحام در آمدند، رقت قلب و دلسوزی به او دست داد. و آنچه را تا آن موقع درباره‌ی خودش مکتوم داشته بود، ابراز داشت.

خواننده محترم!

ملاحظه می‌داریم که طلب کمک و مساعدت، هم فرهنگ خاصی به خود می‌خواهد:

تکریم و بزرگداشت از کمک‌کننده. «أَيُّهَا الْعَزِيزُ».

بیان حال و ضرورت مایحتاج خویش. «مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ».

کمبود بودجه و سرمایه (فقر مالی). «بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ».

ایجاد انگیزه در کمک‌کننده. «تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ».

فقر و نیاز، انسان را ذلیل می‌کند. «مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ».

خواننده محترم!

در سفر سوم، فرزندان یعقوب، احساس شرمندگی میکنند و روحشان را می‌آزارد؛ چون اتهام دزدی بر پیکره‌ی شخصیت ایشان، سخت آسیب زده بود. تنها به این جمله‌ی پدرشان که گفته بود: «از رحمت خدا نومید مباشید» خود را دلداری می‌دادند و رفتن به مصر را برای شان آسان کرده بود. وقتی این برادران فروتنی و خود شکنی نشان دادند و از نیازمندی‌های روزانه‌ی زندگی شکایت کردند، یوسف بیش از این تاب نیاورد که شخصیت خود را از آنان پنهان دارد. اکنون وقت آن رسیده که با لبخند و تبسم به سخنان‌شان گوش فرا دهد و این راز شگفت‌انگیز و شنیدنی را - که آزمایش بس بزرگی بود و دورانش به سر رسیده است. آشکار کند و پیام و کلام پدر پیرش را روی چشمانش نهد و اشک سرازیر شود و با این وضع و حال و با سینه‌ای پر عشق فراق، خطاب به برادرانش بگوید: می‌دانید به یوسف و بنیامین برادرش، چه ها کردید؟ این جمله آنان را از خواب غفلت بیدار کرد و به خود آمدند و تاکنون که یوسف را مرده می‌پنداشتند، حال می‌بینند که آن مهمان نواز دادگر و آن خردمند مردم دوست، و آن عزیز مصر، یوسف است به خود دل و جرأت می‌دهند و می‌گویند: مگر تو یوسف استی؟ آری! یوسف خود را می‌شناساند و بسیار خلاصه و کوتاه سخن می‌گوید و برای خود و برادرانش از فضل و رحمت خدا حرف می‌زند... برادران که غافل گیر شده‌اند، شرمندگی فرای‌شان می‌گیرد؛ چون با یوسف چاه کنعان رویارو هستند. از برتری و بزرگواری او سخن می‌گویند و به اعتذار می‌پردازند.

یوسف از آنان در می گذرد و کمترین نکوهشی و سرزنشی بر زبان نمی آورد و شکوه و گلایه را در هم می پیچد؛ چون شیوهی مردان بزرگ تاریخ چنین است. آنان را نوازش می کند و دلداری می دهد تا مصیبت گذشته را از یاد ببرند. امروز، سرزنش و انتقامی در کار نیست و از سوی من همه چیز به پایان آمده است. الله مهربان، همه ی شما را مورد رحمت و آمرزش خود قرار می دهد.

سپس از پدرشان سخن میگویند. یوسف یکی از آنان را - شاید یهودا، همان کسی که پیراهن آغشته به خون دروغین یوسف را برای یعقوب برد - با شتاب به کنعان می فرستد و پیراهن خود را به او می دهد که بر چهره ی پدر بیندازد.

چرا یوسف، پیراهن خود را برای پدر می فرستد؟ از کجا می داند که بوی عرق پیراهنش بینایی وی را باز می گرداند؟ بله! همه ی اینها از الطاف خفی الهی بود که به یوسف اختصاص داشت.

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ ﴿٨٩﴾

گفت: آیا زمانیکه نادان بودید، دانستید با یوسف و برادرش چه کردید؟ (۸۹)

تفسیر:

چون یوسف سخن برادرانش را شنید، دلش به حال ایشان سوخت و آتش فراق پدر و خانواده در درونش زبانه کشید و بیش از آن نتوانست به پنهان کاری ادامه دهد؛ لذا به ایشان گفت: آیا به یاد می آورید در عهد شباب و غرور نسبت به یوسف و برادرش چه کار کردید؟ غرض بزرگ نمایاندن حادثه است، «گفت: آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید؟» آن گاه که به گناهی که در آن اعمال تان بود، علم نداشتید و پایه معرفت تان از درک فرجام آن اعمال کوتاه بود؟ شایان ذکر است که آنچه با یوسف کردند، همان است که الله سبحانه و تعالی در این سوره داستان آن را بیان کرده، اما آنچه با برادرش بنیامین کردند، اندوه و دردی بود که از فراق برادرش یوسف در جان وی افکندند و اهانت ها و تحقیرهایی بود که بنیامین از آنان می دید.

ملاحظه میکنیم که وی از روی کرم قبل از سرزنش ایشان، عذر جهل و نادانی را برای شان به میان می افکند؛ زیرا او بزرگوار و کریم است و کریم جویای عذرها و بهانه ها گردیده، لغزشها را می پوشاند و عیوب را مرمت میکند.

ابو سعود گفته است: این مطلب را به عنوان نصیحت و تشویق به توبه کردن و ابراز دلسوزی به حال آنان بیان کرد. (ابو سعود ۹۰/۳).

«هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ»: این فهم عالی را میرساند که فراموش نکنید که روزی آمدنی است که دوسیهء خطاها و گناهان باز خواهد شد و هرکس جوابگوی اعمال خود خواهد بود.

قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٩٠﴾

(برادران) گفتند: «آیا به راستی تو همان یوسفی؟!». (یوسف) گفت: «(بلی) من یوسفم، و این برادر من است، یقیناً الله بر ما منت گذاشت، همانا هرکس پرهیزگاری کند و صبر نماید، بی گمان خداوند پاداش نیکو کاران را ضایع نمی کند.» (۹۰)

تفسیر:

هر چه زمان می گذشت، فرزندان یعقوب مبهوت تر شدند که چرا عزیز مصر در برابر نامهی پدرشان گریه کرد؟! عزیز از کجا ماجرای یوسف را می داند؟ راستی قیافه او به یوسف شباهت زیادی دارد! نکند او یوسف باشد، چه بهتر که از خودش ببرسیم. اگر یوسف نبود به ما دیوانه نمی گویند؟ و اگر یوسف بود از شرمندگی چه می کنیم؟ هیجان سراسر وجود برادران را گرفته بود. بالاخره طلسم سکوت را با سؤال: آیا تو یوسفی؟، شکستند.

برادران یوسف متعجب شده گفتند: «قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ» آیا واقعاً تو خود یوسف استی؟ به قولی: آنان به مجرد این که یوسف گفت: «مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ». «با یوسف و برادرش

چه کردید؟»، یوسف را شناختند زیرا با شنیدن این سخن، یکباره به خود آمدند و فهمیدند که آن چه با یوسف کرده بودند جز الله متعال و سپس خود یوسف، هیچ کس دیگر از آن اطلاع و آگاهی نداشت.

یوسف گفت: «قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي» بلی! من خود یوسفم و این برادر من است؛ «قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ» «به راستی خداوند بر ما منت نهاد» با نجات دادم از چاه و زندان، بالا بردن مقام و جایگاهم و فراهم کردن اسباب وصل و الفت بعد از فراقی سخت و پر محنت.

همچنان مفسران می نویسند: زمانی که یوسف به برادرانش گفت: «أَنَا يُوسُفُ» و به نام خود تصریح کرد، بدین معناست که من همانم که شما به بدترین شیوه مورد ظلم و ستم قرارم دادید. «و هذا أخي» یعنی، این برادر پدر و مادری من هم از دست شما رنج دید و ستم کشید. این مطالب را کنایه وار بیان کرد تا دل آنان را زیاد به درد نیورد. آنگاه برای آن همه رحمت و نعمت از الطاف الهی سپاسگزاری کرد.

صبر و تقوا، زمینه عزت است طوری که میفرماید: «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (90)»: بی گمان هر که تقوا و صبر پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند. بدین ترتیب بود که یوسف قبل از هر چیز، به بیان فضل عظیم الله متعال بر خود و بر برادرش بنیامین پرداخت و بدان اقرار کرد.

مفسر بیضاوی می نویسد: آوردن «محسنین» به جای ضمیر به این خاطر است که می خواهد بگوید: نیکوکار آن است که پرهیزگاری و صبر را با هم داشته باشد. (طبری ۵۷/۱۳)

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ ﴿٩١﴾

(برادرانش) گفتند: قسم به الله که الله تو را بر ما برتری داده است و در حقیقت ما خطاکار بودیم. (۹۱)

تفسیر:

و بدین ترتیب آنان به خطا و گناه خود اقرار کرده و گفتند: «قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا»: به الله قسم حقیقتاً پروردگار با عظمت تو را با علم و حلم و فهم و خرد و شکیبایی بر ما برتری داده است. بی شک که تو در امور دنیا صاحب حسن صورت، خوبی سیرت و صاحب ملک و مجد و جاه و جلال هستی و در امور آخرت نیز راه توشه‌ای به عظمت صدق و تقوی و خصلت‌های نیک با خود داری.

و با کاری که در حق تو انجام دادیم؛ «وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ (91)»: ما خطاکار و گناهکار بودیم، به همین سبب الله ما را خوار و تو را عزیز نمود، به تو اکرام و احترام و به ما خفت و خواری ارزانی کرده است.

از فحوای آیه مبارکه آموختیم که: در ایام قدرت و توانمندی نباید دست به عمل بزنی که در روزگار ضعف، شرمنده آن باشیم.

خاطی: کسی است که تعمداً از وی اعمال ناشایست و بدی سرزند، اما مخطیء: کسی است که قصد انجام دادن کار خوبی را دارد ولی از رسیدن به آن کار نیک در خطا افتاده و به راهی غیر از آن می‌رود.

خطاء: گناه است.

خواننده محترم!

در این سوره در می‌یابیم که برادران یوسف چند بار به صیغه «تَاللَّهِ» قسم یاد کرده اند: «تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ»: به خدا قسم می‌خوریم که شما خود می‌دانید که ما برای فساد و سرقت به سرزمین شما نیامده‌ایم.

«تَاللَّهِ تَفْتَنُوا تَذَكَّرُ يُوسُفُ»: به پدر گفتند: به الله قسم یاد می‌کنیم، تو دائماً یوسف یوسف می‌کنی.

«تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ»: پدر جان به خدا قسم یاد می‌کنیم که تو در علاقه افراطی به

یوسف، گرفتار انحراف گذشته شده‌ای.
«تَاللَّهِ لَقَدْ أَتَرَكْتُ اللَّهَ عَلَيْنَا»: و اخیراً به یوسف گفتند: به خدا قسم خداوند تو را بر ما برتری داد.

قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَعْفُرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٩٢﴾

یوسف گفت: امروز هیچ ملامت و سرزنشی بر شما نیست، خدا شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است. (۹۲)
تفسیر:

یوسف علیه السلام به بازسازی روحی و روانی برادران گنهکار خویش پرداخت، و در خطاب به آنان گفت: «قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ»: امروز گناهی به گردن ندارید و کیفر و عقوبتی بر شما نیست، بلکه من از شما صرف نظر می‌کنم و شما را می‌بخشم. يَعْفُرُ اللَّهُ لَكُمْ: خداوند شما را می‌بخشاید.

بدین ترتیب در مقابل عمل نادرست آنان او آن‌ها را بیشتر مورد تفقد و تفضل قرار می‌دهد. واقعاً هم عفو در اوج عزت و قدرت، سیره اولیاء الله می‌باشد. اینار و جوانمردی را باید از یوسف یاد بگیریم که: هم حق خود را بخشید و هم از الله متعال طلب آمرزش و عفو می‌کند.

یوسف گفت: «وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (92)»: ذات پروردگار منت بخشودگی بر توبه کار مینهد و از هر کس بیشتر نسبت به بندگان مهربان‌ترین مهربانان است.

به یاد داشته باشید که: اعتراف به خطا زمینه را برای عفو و بخشش فراهم میکند. یوسف در خطاب به برادران خود گفت: امروز بر شما هیچ سرزنشی نیست، یعنی: امروز نه شما را محکوم می‌کنم و نه به شما توبیخ و ملامت روا می‌دارم و مادام که به گناه خود اعتراف کرده‌اید، نسبت به شما با عفو و گذشت برخورد می‌کنم. امروز گناهی به گردن ندارید و جزا و سزایی بر شما نیست، بلکه من از شما صرف نظر می‌کنم و شما را می‌بخشم. «يَعْفُرُ اللَّهُ لَكُمْ»: خداوند شما را می‌بخشاید. عفو خداوند، شامل کسانی هم که سالها موجب آزار دو پیامبر او (یوسف و یعقوب) شده‌اند، می‌شود.

بدین ترتیب بود که یوسف خود از حق خویش در گذشت و از الله متعال نیز خواست تا گناهشان را بر ایشان بیامرزد. واقعاً! چه بردباری و گذشت و چه کرم و سخاوتی که گوی سبقت از همه بردباران ر بوده است! به راستی که یوسف در عفو و گذشت پیشوای آیندگان است. بلی؛ با چنین اخلاقی است که بنده نزد پروردگارش رفعت یافته، در دنیا به مجد و سیادت و در آخرت به فوز و فلاح نایل می‌گردد.

اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَيَّ وَجْهِي أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩٣﴾

(و به برادران خود گفت:) این پیراهن مرا با خود ببرید و آن را بر روی پدرم بیندازید تا بینا گردد و همه‌ی خانواده‌ی خود را نزد من بیاورید. (۹۳)

کسی که با هوی و هوس مبارزه کند، حتی لباسش نیز از مقدسات می‌شود. یوسف بعد از این که اطلاع یافت که پدرش یعقوب بر اثر غم و غصه و پر اثر گریه زیاد بینایی چشم خویش از دست داده است، از این رو به برادرانش گفت: «اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَيَّ وَجْهِي أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا» نزد پدرم باز گردید و این پیراهنی را که من می‌پوشم ببرید و آن را بر چهره پدر بیندازید؛ او به اذن الله متعال مجدداً بینایی‌اش را باز خواهد یافت، ملاحظه می‌فرماییم که: تنها دیدن اشیای مقدس برای تبرک کافی نیست، بلکه باید آن را لمس هم کرد. امام طبری می‌فرماید: وقتی یوسف برادران را شناخت، درباره‌ی پدر از آن‌ها سؤال کرد. گفتند: از بس که غصه خورده است بینایی‌اش را از دست داده است، آنگاه پیراهن خود را به آنان داد.

یوسف می‌خواست بدین وسیله مژده‌ی زنده بودن خود را به پدر بدهد و او را شاد و مسرور

گرداند. «يَأْتِ بِصِيرًا» بینایی‌اش را باز می‌یابد. پروردگار با عظمت آن‌چه را که روزی سبب حزن یعقوب شده بود، مایه شادی و شفای او قرار داد. پیراهن روزی سبب اندوه شد و امروز سبب شادی. مفسر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: آن پیراهن به قول صحیح‌تر پیراهن ابراهیم علیه السلام بود که الله متعال، در اثنایی که نمرودیان او را در آتش افکندند، بر وی از حریر بهشت پوشاند، سپس ابراهیم علیه السلام آن را بر تن اسحاق، اسحاق بر تن یعقوب و یعقوب بر تن یوسف پوشاند زیرا بر وی از چشم‌زخم بیم داشت چنان‌که از رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز روایت شده است «و اهل خویش را همه یکجا نزد من آورید» از زنان و کودکان و غیره تا از آثار پادشاهی‌ام منتعم گردند چنان‌که از اخبار هلاکت متالم گشتند. جوانمردی یوسف علیه السلام تا آن اندازه بود که برادران او را تحمل نکردند و را در چاه انداختند، ولی یوسف علیه السلام همه برادران و خانواده‌های شان را دعوت کرد. وگفت: «وَأَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ (93)» همگی‌تان با تمام اعضای خانواده به مصر بیایید تا پراکندگی‌ها جمع گردد، خانواده ما همای سعادت را به آغوش کشد و همگی به رحمت الله متعال شاد و مسرور گردند.

خواننده محترم!

در مورد شفا یافتن چشمان یعقوب پس از دریافت قمیص یوسف، باید گفت که: این از معجزات و کرامات یوسف علیه السلام بود که برای وی رخ داد، و خداوند متعال که از چندین کیلومتر قبل از رسیدن قمیص به یعقوب علیه السلام بوی پیراهن یوسف علیه السلام را به مشامش رساند تا هم و غم و اندوه که سبب از بین رفتن چشمانش شده بود از بین برود و شفا یابد، بنابراین قمیص یوسف علیه السلام بشارت و معجزه بود و شفا یافتن چشمان یعقوب علیه السلام به اذن خداوند متعال بود.

خواننده محترم!

در آیات مابعدی بحث از آمدن خانواده‌ی یعقوب به مصر و وارد شدن آن‌ها بر یوسف سخن می‌گویند، یوسفی که در اوج عزت و شکوه و شوکت و عظمت قرار دارد. در این مقطع رؤیای او با سجده بردن یازده برادر و پدر و مادرش و جمع شدن آنان بعد از پراکندگی، و به وجود آمدن انس و الفت بعد از کدورت و آشفتگی تحقق می‌یابد. آنگاه سوره نظرها را متوجه عجایب مکنون در کائنات میکند که دال بر قدرت و یگانگی خالق یکتا است. سپس سوره با متوجه ساختن انسان به بند و اندرز گرفتن از قصه‌های قرآن به پایان میرسد: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ».

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ (۹۴)

و چون کاروان (برادران یوسف از سرزمین مصر به سوی کنعان) حرکت کرد، پدرشان (به اطرافیان) گفت: «یقیناً من بوی یوسف را می‌یابم، اگر مرا به نادانی و کم عقلی نسبت ندهید. (۹۴)»

تفسیر:

بعد از این‌که کاروان (از مصر به سوی کنعان محل زندگی حضرت یعقوب) با پیراهن یوسف از مصر به سوی شام بازگشت کرد و رهسپار کنعان شد. «وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ» «فَصَلَّتْ» یعنی فاصله گرفت. «فَصَلَّتِ الْعِيرُ» یعنی کاروان از مصر فاصله گرفت. «قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ» یعقوب به افراد خانواده‌اش گفت: حقیقتاً من بوی یوسف را استشمام میکنم، زیرا بادصبا به اذن باری تعالی رایحه روح نواز یوسف را از آن فاصله دور که به قولی سه شبانه روز راه و به قولی هشت شبانه روز یا بیشتر «هشتاد فرسخ» بود، به مشام جان یعقوب علیه السلام رساند و او را سرمست و خرم و فرحمند گردانید. (به نقل از «تفسیر انوار القرآن»).

ابن عباس (رض) گفته است: بادی تند وزیدن گرفت و از فاصله‌ی هشت شبانه‌روز بوی یوسف را با خود آورد (تفسیر قرطبی ۲۵۹/۹).

همچنان مفسران در مورد جمله «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ» می‌نویسند: به راستی من بوی یوسف را می‌شنوم، یا: من بوی یوسف را احساس می‌کنم، یا: من بوی یوسف را می‌یابم، یا: من بوی یوسف را می‌بویم. سخن بر سر جمله‌ی اول است: «من بوی یوسف را می‌شنوم». بو، استشمام می‌شود، بو، بوییدنی است؛ اما آوردن می‌شنوم در این جمله در فن بلاغت: «حس آمیزی» نام دارد.

حس آمیزی یعنی: آمیختن دو یا چند حس است در کلام؛ را می‌گویند. «لَوْلَا أَنْ تُفِيدُونِ (94)» اگر مرا به مسخره نگیرید و به بی‌عقلی متهم نکنید. («تُفِيدُونِ» از ریشه «فند» به معنی ناتوانی فکر و سفاقت است.) جواب «لَوْلَا» محذوف و تقدیر آن چنین است: «لَأَخْبِرْتَكُمْ أَنَّهُ حَيٌّ» به شما می‌گفتم که زنده است.

قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ (۹۵)

(آنها) گفتند: «به الله قسم، بی‌گمان تو در همان اشتباه قدیم هستی.» (۹۵)

تفسیر:

خانواده‌ی یعقوب به وی گفتند: قسم به الله که شما سخت در خطای دیرینت هستی، اعضای خانواده گفتند: ای یعقوب! قطعاً تو بر همان شیوه همیشگی خود به سبب افراط در محبت یوسف، از قضاوت واقعی در بیراهه قرار داری، پیوسته به یاد او هستی، هرگز او را فراموش نمی‌کنی، می‌پنداری که او زنده است و امیدواری که به سویت باز گردد در حالیکه از زمانی دور به این سو، گرگ او را خورده و او دیگر در قید حیات نمی‌باشد. مفسران گفته‌اند: این سخنان را از این جهت می‌گفتند که گمان می‌کردند یوسف مرده است. اما باید گفت: حضرت یعقوب علیه السلام در طول دوران فراق یوسف، به زنده بودن او اعتقاد داشت و آن را برای اطرافیان هم اظهار می‌کرد. خواننده محترم!

در آیه ۸ این سوره مبارکه خواندیم که برادران در حق پدر خود گفتند: «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» پدرمان به خاطر علاقه بی‌جهت به یوسف و برادرش، در گمراهی آشکار است. در اینجا گفتند: «ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ»، یعنی هنوز هم در آن خطای پیشین به سر می‌برد.

فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلِيَّ وَجْهَهُ فَازْتَدَّ بِصِيرًا قَالِ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۹۶)

پس چون بشارت دهنده آمد و آن (پیراهن) را بر روی یعقوب انداخت، ناگهان بینا شد، گفت: «آیا به شما نگفتم که من از (سوی) خدا چیزهایی میدانم که شما نمی‌دانید؟! (۹۶)» زمانی که مژده رسان خبر خوشی را نزد حضرت یعقوب علیه السلام آورد، امام مجاهد گفته است: مژده آور همان برادرش، یهودا فرزند یعقوب بود که پیراهن خونین را پیش پدر برد، و دلیل این‌که او حامل این مژده شد، این بود که وی حامل پیراهن آغشته به خون دروغین یوسف نزد پدر نیز بود، و گفت: همان طور که او را افسرده خاطر کردم او را مسرور و شاد می‌کنم. (تفسیر طبری ۶۳/۱۳).

تفسیر:

«أَلْقَاهُ عَلِيَّ وَجْهَهُ فَازْتَدَّ بِصِيرًا»: پیراهن یوسف را بر چهره وی انداخت و به اذن الله متعال بینایی‌اش که از اثر گریه و اندوه بسیار، از بین رفته بود مجدداً برگشت. واقعیت امر اینست که: فرزند ناصالح باعث کوری چشم پدر و فرزند صالح موجب بینایی او می‌شود. اگر مراد از سفید شدن چشم «وَأَبْيَضَتْ عَيْنَاهُ»؛ کم نور شدن باشد، «بَصِيرًا» به معنای پر نور شدن است و دلالت بر این دارد که حزن و شادی در دید و قوه باصره‌ی انسان مؤثر است.

اما اگر مراد نابینایی مطلق باشد که از ظاهر آیه و «فَارْتَدَّ بَصِيرًا» بر می آید، يك معجزه و توسل است که قرآن آن را اثبات می کند.

واقعاً هم دنیا دارای چه فراز و نشیبها است، همین برادران یوسف يك روز کشته شدن یوسف را به دست گرگ اطلاع دادند و يك روز هم مژده زنده بودن و حاکم شدن یوسف را به حضور پدر اطلاع و گزارش می دهند.

«قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (96)»: یعقوب به حاضران گفت: آیا به شما نگفته بودم که من از جانب الله متعال چیزهایی میدانم که شما نمی دانید؟ بی گمان این از فضل و رحمت پروردگار من است. طوری که در فوق هم یادآور شدیم؛ یعقوب علیه السلام بر خلاف فرزندان، به زنده بودن یوسف و پایان پذیرفتن فراقش اطمینان داشت.

مفسران گفته اند: یعقوب به فرزندان یادآور شد: مگر من از همان ابتدا نگفتم: «إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِيَّ وَحَزَنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ 96؟!»

روایت است که یعقوب علیهم السلام از مژده آور پرسید که: یوسف چطور است؟! او هم گفت: پادشاه مصر شده است. یعقوب گفت: من با پادشاهی او کاری ندارم، وقتی او را ترک نمودی بر چه دینی بود؟ گفت: بر دین اسلام بود. یعقوب گفت: حالا نعمت خدا کامل شد. (رازی ۲۰۹/۱۸).

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ ﴿٩٧﴾

(پس از رسیدن به کنعان) پسران گفتند: ای پدر (جان) ما! برای ما آمرزش گناهان ما را بخواه بی گمان ما خطا کار بودیم. (۹۷)

تفسیر:

فرزندان یعقوب گفتند: ای پدر! برای ما از درگاه پروردگار درباره گناهان که نسبت به یوسف مرتکب شده ایم، آمرزش بخواه که ما خطاکار بوده ایم. و ما به گناه خویش معترف هم هستیم. «إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ (97)».

فرزندان یعقوب موحد بودند و به مقام والای پدرشان آگاه بودند؛ «یا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا» آنچه در آیات قبل به عنوان «ضلال» به پدر نسبت داده اند، مراد گمراهی در عقیده نیست، بلکه گمراهی در تشخیص و علاقمندی او به یوسف بود.

کسانی که در اثر اشتباه به پدر گفتند: «إِن أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» بعد از توجه به اشتباه خویش اقرار میکنند. «إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ».

قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٩٨﴾

(یعقوب) گفت: به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می طلبم، بدون شک او آمرزنده ی مهربان است. (۹۸)

تفسیر:

دعای پدر در حق اولاد دارای تاثیر و اثر خاص خود میباشد. و چه آموزنده است که حضرت یعقوب از حق خویش گذشت و برای حق الهی وعده دعا به فرزندان داد.

یعقوب علیه السلام به فرزندان خویش گفت: به زودی از پروردگارم خواهم خواست که گناهان تان را ببامرزد و از بدی های تان در گذرد؛ پدر نباید کینه توز باشد و لغزش فرزندان را در دل نگهدارد. همین که فرزندان اقرار به گناه کردند و گفتند: «إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» ما خطاکار بودیم. پدر گفت: «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ».

مفسران میفرمایند یعقوب علیه السلام در دم به دعا شتاب نکرد زیرا گناه آنان بسیار بزرگ بود دعا را تا وقت سحر به تأخیر انداخت؛ چون دعا در آن موقع به اجابت نزدیکتر است. و برخی دیگر مفسران میفرمایند که: گویا دعا را تا روز جمعه به تأخیر انداخت؛ چون در پی ساعتی بود که در آن دعاء مستجاب می شود.

سید قطب (رحمه الله) میفرماید: یعقوب علیه السلام از عبارت «سوف...» استفاده کرده است

واین امر بیانگر آن است که قلبش جریحه‌دار شده و پس از برطرف شدن آن همه غصه و آلام برای آن‌ها استغفار می‌کند. «إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ(98)»: همانا او آمرزنده مهربان است او پرده بر گناهان میکشد و نسبت به بندگان مهربان است.

مفسر «تفسیر المیسر» دکتر عایض بن عبدالله القرنی می‌نویسد: این آیه بر درخواست دعا از شخص صالح حاضر و جستجوی اوقات اجابت دلالت دارد؛ زیرا یعقوب علیه السلام در همان حال خواهش‌شان را اجابت نکرد بلکه جویای وقت دیگری که به اجابت حق تعالی مناسب‌تر باشد، گردید.

برادران محترم!

در آیات متبرکه (99 الی 101) 16. حضور به هم رسانیدن خانواده ی یعقوب در مصر و تأویل رؤیای پیشین یوسف و.

۱۷- دعای جامع یوسف در مورد تحدث نعمت الهی و درخواست سرانجامی نیکو از پروردگار با عظمت مورد بحث قرار می‌گیرد.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبْوِيهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ ﴿٩٩﴾
پس زمانی که بر یوسف وارد شدند، او پدر و مادرش را (در آغوش گرفت و) نزد خود جای داد و گفت: همگی با خواست الله [آسوده خاطر و] در کمال امنیت وارد مصر شوید. (۹۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ءَاوَى إِلَيْهِ»: در بغل خود گرفت. به خود چسپاند.
«ءَامِنِينَ»: کسانی که در امنیت بسر میبرند. حال است. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبْوِيهِ»: یعقوب علیه السلام، فرزندان و خانواده‌اش عزم سفر به سوی مصر و دیدار یوسف را کردند، در لحظاتی که خانواده یعقوب خود را برای سفر آماده میکردند، شور و غوغا در کنعان برپا بود.

مردم کنعان می‌دیدند که چگونه بعد از سالها، با دریافت خبر خوش صحت و سلامتی یوسف، درحالیکه یعقوب بینایی خود را باز یافته با اشتیاق عزم دیدار فرزند را دارد. آنها نیز خوشحال از احوال این پدر و پسر بودند، مخصوصاً از این‌که یوسف در مصر خزانه‌دار و حاکم است و در دوره قحط سالی، با ارسال غله آن‌ها را نیز حمایت کرده است.

مقام و منصب باید ما را از احترام به والدین غافل کند. ابن‌کثیر در این بابت مینویسد: بعد از این‌که یوسف از نزدیک شدن آنان به مصر اطلاع حاصل کرد، به پیشواز شان بیرون شهر خیمه‌ای زده و به انتظار نشست، تا آنها را با عزت و احترام وارد مصر کند، در ضمن پادشاه امرای خود و بزرگان مردم را هدایت فرمودند تا همراه بایوسف به پذیرایی یعقوب پیامبر خدا بیرون آیند.

زمانی‌که یعقوب علیه السلام فرزندان و خانواده‌ی آنها نزد یوسف تشریف آوردند، پدر و مادر را در آغوش گرفت.

به نظر مفسران، مراد از مادر یوسف علیه السلام زن یعقوب یعنی خاله‌ی بود، زیرا «راحیل» مادر یوسف و بنیامین، هنگام زایمان از دنیا رحلت نموده یعنی وفات یافته، و یعقوب علیه السلام با خواهر زنش که «لیا» نام داشت، ازدواج نمود. در عرف مردم چنان بود که خاله را مادر و کاکا را پدر خوانند.

[بقره/۱۳۳]. (به نقل از تفسیر فرقان: محمد بهاء الدین حسینی).

«وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ(99)» وگفت: درکمال امنیت و آسایش و به دور از هر مکروه و مصیبتی به سرزمین مصر وارد شوید نه از رنج و سختی هراسانید و نه از

مصیبت و بلایی بیمناک؛ زیرا ترس و هراس‌ها به پایان رسید و برای تبرک گفته است: **إِنْ شَاءَ اللَّهُ.**

به قولی: وقتی یوسف در خارج از شهر مصر به پیشواز آنان بیرون آمد و به انتظار آنان در محلی ایستاد و ایشان بر وی وارد شدند، در اینجا بود که: (پدر و مادرش را در کنار خود گرفت و گفت: به خواست خدا با امن و امان وارد مصر شوید).

وَرَفَعَ أَبُويِهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجْدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿١٠٠﴾

و پدر و مادر خود را بر تخت نشانند و (همگی) برای او سجده کنان به زمین افتادند، و گفت: ای پدر! این تعبیر خوابی است که قبلاً دیده بودم و پروردگارم آن را راست و درست گردانید، و حقاً که به من احسان کرد وقتی که مرا از زندان بیرون ساخت و شما را پس از آنکه شیطان بین من و برادرانم اختلاف افکنده بود از دهات باز آورد. به راستی پروردگارم هر چه بخواهد (با لطف و مهربانی خود) سنجیده و دقیق انجام می‌دهد، زیرا او دانای حکیم است. (۱۰۰)

تفسیر:

یوسف از روی احترام و محبت و تقدیر، پدر و مادرش را در کنار خود بر تخت پادشاهی برنشانند، «وَرَفَعَ أَبُويِهِ عَلَى الْعَرْشِ» انسان در هر مقامی که قرار داشته باشد والدین خود را باید برتر دانسته از آنها تقدیر و تکریم به عمل آرند.

«رَفَعَ أَبُويِهِ» و واضح است آنکه رنج بیشتر می‌کشد باید عزیزتر هم باشد. «وَوَخَّرُوا لَهُ سُجْدًا»: وقتی پیش او آمدند، پدر و مادر و برادران یازده گانه نیز از روی اعزاز و تجلیل و شادباش نه از روی عبادت و خضوع برایش به سجده افتادند. مفسران گفته‌اند: در نزد آنان سجده برای احترام بود، نه برای عبادت.

قابل تذکر است که: این کار در شریعت‌شان جایز بود اما در اسلام حرام است و جز برای خدا برای هیچکس دیگر سجده انجام نمی‌شود.

در این آتنا یوسف به پدرش گفت: ای پدر! «قَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ»: این است تعبیر خواب پیشین من! که قبلاً و در عهد کودکی آن را دیدم. یعنی سجده‌ی پدر و برادران بر یوسف، خواب او را تعبیر کرد.

«قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا»: به درستی که پروردگارم آن را محقق ساخت. با این سجده، همان رؤیایی که در کودکی دیده بودم به تحقق پیوست و الله متعال آن را راست گردانید.

«وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ»: همچنان که او بر من منت گذاشته با بیرون آوردنم از زندان به سوی قصر پادشاهی، مرا مورد اِکرام خویش قرار داد.

مفسران گفته‌اند: یوسف از روی کرامت و شخصیت رفیعی که داشت داستان چاه را مطرح نکرد تا موجب شرمندگی برادرانش نشود؛ زیرا آنها را بخشیده بود، پس به رخ کشیدن کار زشت‌شان لزومی نداشت.

در هنگام برخورد و ملاقات با یکدیگر، از تلخی‌های گذشته چیزی بحث به عمل نیارید. اولین سخن و کلام یوسف با پدر، شکر پروردگار با عظمت بود، نه نقل تلخی‌ها.

«وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ»: و از جانب دیگر شما را از بادیه صحرا؛ آنجا که قحطی و تنگ‌سالی خیمه در صحرای فلسطین زندگی بسر می‌بردید به مصر یعنی شهر فراوانی و آسوده‌حالی آورد.

زندگی والدین در کنار فرزند، يك لطف و نعمت الهي است:

بدین ترتیب نعمت الهی را بر آل یعقوب به آنها یادآور شده که از صحرا به شهر آمده و خانواده‌ی پراکنده در مصر جمع گشته‌اند.

امام طبري در اين باب مینويسد: وقتي يعقوب و همراهان و فرزندانش و خانواده‌ي آنها به مصر آمدند از يك صد نفر كمتر بودند و وقتي از آن خارج شدند بيش از شش صد هزار نفر بودند. (تفسير طبري ۷۳/۱۳).

«مَنْ بَعْدَ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي»: بعد از آن كه شيطان پيوند ميان من و برادرانم را به هم زد. بدین گونه بود كه يوسف از روی ادب و به لحاظ گرامی داشت و رعایت خاطر برادران، گناه آنان را به شيطان حواله داد. باید جوانمرد و با سخاوت باشیم نه اهل عقده و انتقام. طوری كه يوسف عليه السلام میفرماید: «نَزَعَ الشَّيْطَانُ» شيطان وسوسه كرد و گرنه برادرانم بد نیستند. همچنان خود را برتر ندانید.

«بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي»: يوسف نگفت شيطان آنان را فریب داد، میگوید شيطان بین من و آنها را... یعنی خود را نیز در يك سمت قرار می‌دهد.

مفسر ابو حیان میفرماید: همین مقدار از برادران بحث کرد؛ چون اگر نعمت و خوشی بعد از نعمت و سختی بیاید تأثیرش بیشتر و نیکوتر و شدیدتر خواهد بود.

مفسر تفسیر المیسر، دکتر عایض مینويسد: بنگر به بزرگواری يوسف كه در این بین بحث گناه برادران خویش را هیچ مطرح نکرد؛ بلکه قضیه را میان خود و ایشان مشترك ساخت و همه گناه را به گردن شيطان انداخت؛ زیرا مجلس، مجلس عفو و گذشت و بخشش و شادی است پس نباید بابت الشكوی آن را مكدر ساخت. و این است روش و منش انسان‌های بزرگ كه بدی‌ها را فراموش کرده و فقط از خوبی‌ها و نیکی‌ها یاد میکنند، از لغزش‌ها چشم پوشیده و احسان‌ها و خدمت‌ها را به خاطر می‌آورند.

همان گونه كه حضرت يعقوب در كودكي و اول داستان به يوسف گفت: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»: يوسف نیز در پایان میگوید: «مَنْ بَعْدَ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي».

«إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ»: بی‌گمان پروردگار من نسبت به آنچه خواهد لطیف است، یعنی: او در بر آوردن آنچه كه خواهد، صاحب لطف و مهربانی است و آن را به آسان‌ترین شیوه محقق می‌گرداند چرا كه مشیت حق تعالی بر هر امر سهل یا دشواری نافذ است.

«إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (100): بی‌شك كه او به منافع بندگان دانا و در قضا و شرع و آفرینش و صنعتش، سنجیده‌كار و حكیم است.

مفسران گفته‌اند: يعقوب (ع) در مصر در کنار يوسف (ع) بیست و چهار سال زندگی كرد و آنگاه درگذشت و وصیت كرد او را در شام (شهر حبرون) امروزه فلسطین در کنار پدرش، اسحاق (ع) به خاک بسپارند.

يوسف خود به آنجا رفت و با دست خود او را در آنجا دفن كرد. و بعد از این كه به مصر برگشت، بیست و سه سال در قید حیات ماند و بعد از این كه كارش به آخر رسید و دریافت كه دیگر ماندنی نیست، روحش مشتاق دیدار پادشاه پایدار گشت و به لقای خدا و پدران صالح خود، ابراهیم و اسحاق مشتاق شد.

سجده كردن يعقوب (ع) به يوسف (ع):

در این جای هیچگونه شكی وجود ندارد كه: سجده بردن برای غیر الله تعالی كه همراه با تعظیم، خوف و رجا باشد شرك و حرام است و موجب ارتداد میشود؛ اما سجده ی پدر، مادر و برادران يوسف عليه السلام از بابت تعظیم و خوف و رجا نبوده؛ بلکه نوعی سلام و تحیت و احترام به جایگاه يوسف عليه السلام بود كه در رسم آن زمان آن‌ها مرسوم بوده و از طرفی اگر غیر این هم باشد، با آمدن شریعت اسلام آن اعمال دیگر جایز نیست و به اصطلاح نسخ شده اند زیرا اسلام نسخ‌کننده‌ی ادیان سابق و احکام‌شان است.

امام ابن کثیر رحمه الله در تفسیر خویش میفرماید: «این امر در شریعت آن‌ها جایز بوده كه هرگاه بر بزرگی سلام می‌کردند برایش سجده می‌بردند و این امر از زمان آدم تا

شریعت عیسی علیه السلام جائز بوده است ولی در شرع این امت (یعنی امت اسلام) حرام شده است و سجده بردن فقط مختص پروردگار سبحان قرار داده شده و این گفته از قول قتاده نیز برداشت میشود، و در حدیث معاذ آمده است که هنگامی او به شام رفت دید که مردمان آنجا برای اسقف‌های شان سجده می‌برند؛ وقتی که بازگشت او نیز برای رسول الله صلی الله علیه وسلم سجده برد، ایشان به معاذ فرمودند: «مَا هَذَا يَا مُعَاذُ؟» این چه کاریست که می‌کنی ای معاذ؟ گفت: من دیدم که مردمان شام برای اسقف‌های شان سجده می‌برند، ولی من دیدم که ای رسول الله شما برای سجده کردن لایق‌تر هستید تا برای تان سجده کنم؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَوْ كُنْتُ أَمْرًا أَحَدًا أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْأَةَ أَنْ تَسْجُدَ لِرُؤُوسِهَا لِعِظَمِ حَقِّهَا» اگر کسی را به سجده برای کسی دیگر امر می‌کردم دستور می‌دادم تا زن برای شوهرش (به دلیل حق بزرگی که بر او دارد) سجده ببرد. همچنین در حدیث دیگری، سلمان فارسی پیامبر صلی الله علیه وسلم را در قسمتی از راه مدینه ملاقات نمودند و در آنموقع سلمان فارسی تازه مسلمان شده بود، او برای پیامبر صلی الله علیه وسلم سجده برد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَا تَسْجُدْ لِي يَا سَلْمَانَ وَاسْجُدْ لِلْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ» ای سلمان برای من سجده مبر، بلکه برای زنده ای که هرگز نخواهد مرد سجده ببرد. و غرض در اینجا این است که سجده بردن در شریعت (یوسف علیه السلام) جایز بوده و لذا (طبق رسم و عادت اخلاقی شان) برای او سجده (تکریم و احترام) بردند.

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَالْحَقِّي بِالصَّالِحِينَ (۱۰۱)

پروردگارا! (بهره‌ی عظیمی) از پادشاهی به من عطا کردی، و از علم (تأویل احادیث = تعبیر خوابها به من آموختی، ای آفریننده آسمان‌ها و زمین! تویی کار ساز من در دنیا و آخرت، مرا مسلمان بمیران و به شایستگان ملحق فرما». (۱۰۱)

تفسیر:

سپس یوسف به بارگاه پروردگار با عظمت دعا کرد و گفت: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ» پروردگارا! عزت و بزرگی و شکوه و سلطنت را به من عطا فرمودی که آن بهره، رهبریت و مسؤلیت وزارت مالیه حکومت پادشاهی مصر از سوی وی بود، «وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» و تعبیر و تفسیر رؤیا را به من آموختی و نعمت دانش را به من دادی. «فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ای فاطر آسمان‌ها و زمین» فاطر: یعنی: آفریننده، ابداع‌گر و پدیدآورنده.

الله متعال که: خالق آسمان‌ها و زمین است میتواند کسی را از لابلای تمام سختی‌ها نجات داده و او را به بالاترین درجه‌ها برساند.

«أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» فقط تو سرپرستی و نظارت امور دنیا و آخرت مرا به عهده داری. یعنی: یاری دهنده و متولی امور من «در دنیا و آخرت» «تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَالْحَقِّي بِالصَّالِحِينَ (101)» از تو میخواهم که مرا بر اسلام بمیرانی و به قافله صالحان که متشکل از پیامبران، عالمان، شهیدان و برگزیدگان هستند ملحق فرمایی.

از پروردگارش التماس کرد تا دم مرگ او را بر اسلام حفظ و پایدار کند.

نباید به ایمان فعلی خود مغرور شویم، حفظ ایمان تا آخر مهم است. عاقبت خیر، بهترین نعمتی است که الله متعال به بندگانش عطا می‌کند نهایت ایمان، تسلیم در برابر پروردگار با عظمت است. با ایمان مردن و در زمره صالحان قرار گرفتن، آرزوی پاکان است. و در این هیچ جای شکی نیست که: صالحان دارای بالاترین مقام در آخرت هستند. (یوسف آرزوی ملحق شدن به آنان را دارد) و میگوید: «الْحَقِّي بِالصَّالِحِينَ».

ازدواج یوسف با زلیخا:

در مورد این‌که آیا زلیخا یا «راعیل» دوباره جوان شد و به اصطلاح با یوسف صدیق ازدواج کرد؟! حقیقت دارد یا خیر! جواب واضح و مختصر همین است که نه خیر «هذا بهتان عظیم» این یک تهمت بزرگ و از جمله اسرائیلات محسوب می‌شود. سیمای قرآن

و احادیث نبوی و تاریخ اسلام و سیره‌ی سلف صالح، این را نمی پذیرد. مگر رسالت یوسف برای این بود که: چنان زن ناسالم و پریشان حالی را پس از عمری عیاشی در قصر های فرعون مصر، دوباره به سن جوانی بازگرداند و یوسف او را به ازدواج خود در آورد؟! قطعاً دروغی بیش نیست و برای شخصیت نمونه و والای یوسف بزرگوار، برآورده نیست که آن همه رنج و محنت را بکشد و سرانجام چنان زن توطئه گری را به همسری خویش برگزیند؟!

خواننده محترم!

در اینجا داستان یوسف صدیق خاتمه می‌یابد. و در آیات متبرکه (102 الی 111) موضوعاتی: ۱۸ اثبات نبوت محمد صلی الله علیه وسلم، و ۱۹- عبرت گرفتن و درس آموختن از این قصص قرآنی، پرداخته می‌شود.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ ﴿١٠٢﴾

(ای پیامبر!) این داستان از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم. و هنگامی که (برادران یوسف) بد اندیشی میکردند و تصمیم (قطعی) گرفتند، تونزد آنها نبود. (۱۰۲) **تفسیر:**

«ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ»: ای محمد! این داستانی که بر تو نازل کردیم از خبرهای غیب و نهان است که جز از راه وحی قابل دریافت نیست. ما آن را با بلیغ‌ترین و دقیق‌ترین شکل به تو می‌آموزیم، تا صداقت و درستی تو در ادعای پیامبری نمایان شود.

«وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ (102)»: و تو هنگامی که برادران یوسف با یکدیگر همداستان شده و بر انداختنش در چاه نیرنگ میکردند و علیه وی توطئه‌ای بزرگ می‌چیدند. محور داستان یوسف همانا توطئه نابودی یوسف بود. ای محمد! تودر آنجا حاضر نبودی تا حقیقت داستان و ماجرا را بدانی بلکه خبر آن از راه وحی و از جانب خدای آگاه و خبیر به تو رسیده است. پس چرا بعد از این همه شواهد، شکاکان در رسالت محمد صلی الله علیه وسلم شک می‌ورزند.

وَمَا أَكْثَرَ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

و بیشتر مردم هر چند رغبت شدید [به ایمان آوردن شان] داشته باشی، ایمان نمی‌آورند. (۱۰۳)

تفسیر:

این بیان برای تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم است ای پیامبر برگزیده! «وَمَا أَكْثَرَ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (103)» با وجود روشنی حجّت و درستی نبوتت اما بیشتر کفار هر چند بر ایمان شان مشتاق باشی تو را باور نمی‌دارند و به تو ایمان نمی‌آورند؛ بنابر این بر حال آنها اندوهگین مباش و از مکر و نیرنگی که به هم می‌تنند دل تنگ مدار.

باید یادآور شد که: ایمان نیاوردن اکثریت مردم، به خاطر ملامتی پیامبران نیست، بلکه نتیجه‌ی اختیار و آزادی خود انسان ها است که نخواستند ایمان بیاورند. ولی کج فهمی و ایمان نیاوردن اکثریت مردم نباید مانع تبلیغ دین و بیان حقیقت گردد.

بنا به روایتی: قریش و یهود از رسول الله صلی الله علیه وسلم داستان یوسف و برادرانش را پرسیدند پس رسول الله صلی الله علیه وسلم از طریق وحی از این داستان آگاه و آن را به شیوایی تمام به آنان تشریح و بیان داشت، به امید آنکه این امر سبب ایمانشان گردد، اما آنها ایمان نیاورده و شیوه‌ای را در پیش گرفتند که دور از انتظار رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و این امر رسول الله را سخت محزون گردانید، بدین جهت خداوند متعال آن حضرت صلی الله علیه وسلم را به صبر و شکیبایی دعوت کرد و دلجویی نمود.

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿١٠٤﴾

و تو بر این [کار] مزدی از آنان نمی خواهی آن [قرآن] جز پندی برای جهانیان نیست. (۱۰۴)

تفسیر:

«وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ»: ای محمد! و تو بر دعوت قومت به سوی هدایت خیر و نیکی، از آنان اجری نمی خواهی؛ زیرا آن چه پروردگار با عظمت بر تو نازل کرده برای هدایت تمام بشر است نه برای طلب پاداش یا منافع از آنان؛ رسالت پیامبر اسلام، محمد صلی الله علیه وسلم رسالت جهانی است طوری که میفرماید: «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (104)»: این موعظه و یادآوری برای جهانیان است، و تو در مقابل آن از آنان مالی را طلب نمی کنی. بنابراین این اگر عقل و خرد داشتند آن را قبول می کردند و به تمرد و طغیان پایان می دادند.

وَكَايِنٍ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ﴿١٠٥﴾

و چه بسیار دلائل قدرت و وحدانیت (الله) در آسمان ها و زمین وجود دارد که آن ها از کنارش می گذرند و از آن روی می گردانند. (۱۰۵)

تفسیر:

و چه بسیار نشانه هایی روشن و دلایلی قاطع که در آسمان ها و زمین پیرامون وحدانیت و عظمت الله متعال وجود دارد از قبیل آفتاب و ماه و ستارگان و کوه ها و دریاها و سایر عجایبات مکنون «يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (105)»: و مردم این نشانه ها را به چشم سر خود می بینند اما قطعاً از تفکر و اندیشه و استدلال و عبرت گرفتن و درس آموختن و نه مشاهده آن بر ایمان شان می افزاید، بلکه بالعکس از آنها روی می گردانند. واقعیت امر اینست: انسان اگر لجابت کند، هیچ نشانه ای را نمی پذیرد و واضح است که نگاه سطحی و بدون فکر و تأمل، زمینه ی هدایت و رشد نیست، علم به تنهایی کافی نیست، حق پذیری نیز لازم است تا ایمان حاصل شود.

و باید گفت که: أحسن القصص بودن داستان یوسف به تنهایی کافی نیست؛ مهم آمادگی برای به کار بستن و پذیرفتن این همه درس بزرگ است.

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴿١٠٦﴾

و بیشتر آنها (که ادعای ایمان می کنند) به الله ایمان نمی آورند؛ مگر این که آنان (به نوعی) مشرک اند. (۱۰۶)

تفسیر:

اکثر تکذیب کنندگان قومت ایمان نمی آورند مگر این که برای الله متعال شریکی بیاورند. کافران بدین امر که حق تعالی آفریننده خالق و رزاق است و تنها او سزاوار پرستش می باشد اقرار و اعترافی خالصانه و بدون کم و کاست نمیکنند، بلکه در آن هم شکاکیت ایجاد می کنند و در مقابل با پرستش بتان به وی شرک می آورند؛ پس آنها به ربوبیت حق تعالی معترف اما منکر الوهیت وی اند به طوری که از یک سو آفرینندگی وی را به رسمیت می شناسند اما در عین حال یگانگی اش در پرستش را نفی می کنند!! ابن عباس (رض) گفته است: آنها به هنگام «تلبیه» می گفتند: «لبيك لا شريك لك إلا شريكا هو لك تملكه وما ملك» یعنی شریک نداری جز یک شریک. تو مالک او و همهی دارایی هایش هستی.

أَقَامُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٠٧﴾

آیا [به زعم خود] در امان هستند از این که عذاب فراگیر خدا بر آنان فرود آید، یا قیامت به ناگاه در رسد و آنان بی خبر باشند. (۱۰۷)

تفسیر:

هیچکس نباید خود را تضمین شده فکر کند طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «أَقَامُوا أَنْ

تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ» آیا آن تکذیب کنندگان از سوی الله متعال پیش خود امان نامه‌ای دارند که عذاب عام و ناگهانی بر آنان نازل نمی‌شود، و عذاب فراگیر پروردگار آن‌ها را در بر نمی‌گیرد؟!!

«غاشیه»: عذابی است همه‌گیر که همگان را پوشش دهد. به یادداشته باشید که: قهر خداوند، فراگیر است و امکان فرار نیست. به قولی: مراد از غاشیه، همان برپا شدن قیامت است. به قولی دیگر: غاشیه عبارت از صاعقه‌ها و کوبنده‌هاست.

«أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ(107)»: یا این که روز رستاخیز با تمام خوف و ترس ناگهان بر آنان وارد شود. یعنی: غافل‌گیرانه «در حالیکه بی‌خبر باشند» از آمدن آن؟ پس اگر کار چنین است که آنان در میان فرود آمدن عذاب یا فرا رسیدن قیامت قرار دارند، دیگر چرا ایمان نمی‌آورند و باز هم بر شرک خویش اصرار می‌ورزند؟

در واقع این‌ها احساس و شعور حقیقی‌شان را از دست داده‌اند. به راستی که زخمی ساختن مرده، وی را تکان نمی‌دهد پس اینان نیز در حقیقت مردگان متحرکی بیش نیستند.

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ(۱۰۸)

بگو این راه من است که من و پیروانم با بصیرت کامل همه مردم را به سوی الله دعوت می‌کنیم، منزّه است خدا، و من از مشرکان نیستم. (۱۰۸)

تفسیر:

در این هیچ جای شکی وجود ندارد که: راه انبیا، راه روشن و در معرض شناخت و دید همگان است. طوری که آمده است: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي»: ای پیامبر! به مردم بگو: «این است راه من» این دعوتی که به سوی آن شمارا فرا میخوانم و این راه و روشی که بر آن هستم، راه من است؛ یعنی سنت من است. رهروان و پیمایندگان راه حق باید مواضع خویشرا با صراحت و بدون ترس و لرز به مردم بیان و اعلام کنند. و مردم را چشم بسته و بدون آگاهی نباید به انجام کاری دعوت و ترغیب کرد.

«أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»: دعوت رهبران الهی باید به سوی الله باشد، نه به سوی خود، در ضمن پیروان پیامبر باید هر کدام مبلغی باشند که با بصیرت و آگاهی مردم را به سوی الله دعوت کنند. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: خود و پیروانم «با بصیرت به سوی الله دعوت می‌کنم» یعنی: با حجت آشکار و با یقین و برهان و شناختی که از صحت و درستی پیام خود دارم، مردم را به عبادت و طاعت الله متعال فرا می‌خوانیم. محور تبلیغ، تنزیه پاکی و تقدیس الله متعال از هرگونه شرک و شریک است «وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ(108)»: «و الله منزّه است» من و کسانی که بر راه و روش من قرار دارند و به من اقتدا کرده‌اند، الله متعال را از شریکان و همتایان تنزیه نموده و او را از آنچه سزاوارش نیست تقدیس می‌کنیم. من با خدای متعال غیر وی را شریک نمی‌آورم و در اسماء و صفاتش انحراف و کج روی نمی‌کنم. به صورت کل باید گفت که: توحید و نفی شرک، اساس و جوهر دین مقدس اسلام را تشکیل می‌دهد.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ(۱۰۹)

و ما نفرستادیم پیش از تو جز مردانی از اهل شهرها که وحی به آن‌ها می‌کردیم، آیا (مخالفان دعوت تو) سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آن‌ها بودند چه شد؟ و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است، آیا فکر نمی‌کنید؟! (۱۰۹)

تفسیر:

ای پیامبر! و پیش از تو نیز جز مردانی از اهل شهرها را که برای‌شان وحی نازل می‌کردیم به سوی بشر به رسالت نفرستادیم، «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ»: در مورد این‌که همه انبیاء مرد بوده‌اند، شاید به خاطر آن که امکان تبلیغ، هجرت و تلاش، برای مرد

بیشتر است.

شیخ محمد بن جریر طبری در تفسیر خویش جامع البیان عن التأویل القرآن می‌نویسد: یعنی مردان را فرستادیم نه زنان و فرشته‌ها را. آیات خود را به آنان وحی کردیم که مردم را به عبادت ما فرا خوانند. (تفسیر طبری ۸۰/۱۳)

آیه مبارکه به رد نظریه آن‌عه اشخاص می‌پردازد که می‌گویند: نباید پیامبر از جنس انسان باشد و یا تصور کرده‌اند که از میان زنان نیز پیامبرانی برخاسته‌اند. «مَنْ أَهْلُ الْأَقْرَبِ» از اهل و ساکنان شهرها برگزیدیم تا به صلاح و سازماندهی امور مردم نسبت به دیگران دانتر باشند. ایشان در خلقت از همه کاملتر، در عقل و خرد از همه فرزانه‌تر و در شناخت مصلحت مردم از همه آگاه‌تر بوده‌اند. نه فرشته بودند، نه افراد گوشه‌گیر و نه اهل رفاه.

حسن بصری (رح) می‌نویسد: الله هرگز پیامبری را از میان بادیه نشینان و زنان و جن مبعوث نکرده است. (تفسیر قرطبی ۲۷۴/۹).

مفسران گفته‌اند: از این جهت پیامبران از مردم شهرها بودند که آگاه‌تر و شکیباتر بودند. و در میان بادیه نشینان نادانی و ستمکاری و سنگدلی مرسوم است. (تفسیر صفوة التفاسیر). «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: آیا آن تکذیب کنندگان در زمین گشت و گذار نکرده‌اند تا فرجام کسانی را که پیش از آنان پیامبران خدا را تکذب کردند ببینند که چگونه الله متعال ویران‌شان کرد و به خاک سیاه هلاک برنشانند؟ باید گفت که: فرستادن انبیا، نزول وحی و هلاکت مخالفان لجوج آن‌ها، همه از سنت‌های الهی در تاریخ است.

«وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا»: و قطعاً پاداش آخرت یعنی بهشت برای تقوا پیشه‌گان بهتر از سرای دنیاست؛ با همه بهره‌هایی که دنیا - از مال و جاه نیرو و جلوه‌های آراسته دیگر - با خود دارد؛ این پاداش از آن کسانی است که از پروردگار خود پروا کرده، به شریعتش عمل نموده و پیامبرش را اطاعت کرده‌اند.

مطمین باید بود که: کفار از مخالفت با پیامبران چیزی را به دست نمی‌آورند، و واضح اند که در دنیا گرفتار قهر و عذاب می‌شوند. ولی اهل تقوا به آخرت که بهتر از دنیاست می‌رسند.

«أَفَلَا تَعْقِلُونَ (109)»: به کار انداختن و استفاده از عقل و فکر بشر، از اهداف رسالت انبیا و قرآن است. تعقل و تفکر، انسان را به سوی مکتب انبیا پیش میبرد. پس از چه روی عبرت اندوزان، عبرت نگرفته و اندیشه‌وران در سرنوشت نجات یافتگان و نابودشدگان نمی‌اندیشند تا به هوش آیند.

حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١١٠﴾

(پیامبران به دعوت خود و دشمنان به مخالفت همچنان ادامه دادند) تا آن‌که پیغمبران ناامید گشته و گمان کردند که (حتی گروه اندک مؤمنان) به آن‌ها دروغ گفته اند، در این هنگام یاری ما به سراغ آنها آمد هر کس را میخواستیم نجات میدادیم و مجازات و عذاب ما از قوم زیانکار بازگردانده نمیشود. (۱۱۰)

تفسیر:

با تأسف باید گفت که: قساوت و لجاجت در برخی از انسان‌ها، تا سرحدی به اوج خود میرسد، که انبیا بر دبار را نیز مایوس میسازد، «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ»: تا این‌که پیامبران ما از ایمان آوردن قوم خود ناامید شدند. یعنی: قبل از توجز مردانی را به پیامبری بر نینگی ختیم ولی پیروزی ایشان به تأخیر افتاد تا سرانجام از پیروزی ناامید شده و پنداشتند که ما اقوام منکرشانرا عذاب نمیکنیم.

بناءً نباید نیرو و قوت خویش را صرف زمینه‌های غیر قابل نفوذ کنیم، پس باید از برخی

مردم صرف نظر کرد.

«وَوَظَّنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا»: تاخیر در عذاب الهی سبب جرئت و تکذیب مجرمین می‌گردد «و پنداشتند که به دروغ وعده داده شده‌اند» به قولی، معنی این است: پیامبران علیهم السلام بر اثر دیرکرد پیروزی تحت تأثیر اینلقاء درونی قرار گرفتند که در وعده پیروزی مورد خلف وعده قرار گرفته‌اند و گمان کردند که به آنان دروغ گفته شده. این معنی که بنابر قرائت تخفیف یعنی: (کذبوا) به تخفیف ذال است، از ابن عباس (رض)، عاصم، حمزه و کسائی روایت شده.

به قولی دیگر معنی این است: امته پنداشتند که پیامبران علیهم السلام در آنچه که از پیروزی وعده داده‌اند، مورد خلف وعده قرار گرفته‌اند. یا معنی بنابر قرائت دیگر که قرائت تشدید: «کذبوا» است و این قرائت از عائشه رضی الله عنها نقل شده، چنین است: پیامبران علیهم السلام از ایمان تکذیب پیشه‌گان قوم خویش مأیوس شده و پنداشتند که مؤمنان امت‌های شان نیز آنان را دروغگو شناخته‌اند.

ابوالیث سمرقندی در تفسیر خویش نقل می‌کند که: این تفسیر عائشه (رض) نیکوترین تفسیر و شایسته‌تر به مقام انبیای الهی است. (به نقل از «تفسیر انوار القرآن»).

«جَاءَهُمْ نَصْرُنَا»: در چنین موقعیت سختی یاری و نصرت ما به دادشان رسید.

در آن دم که سختی شدت مییابد و به اوج خود رسیده و فشار و اختناق به حد انفجار میرسد و هیچ امیدی جز به خدا باقی نمی‌ماند، در چنین لحظه‌ای نصرت و یاری کامل ما فرا میرسد و شدت و سختی را از بیخ برکنده و به آن پایان می‌دهد.

«فَنَجَّى مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (110)»: پس کسانی را که می‌خواستیم، نجات یافتند. که آنان، پیامبران علیهم السلام و مؤمنان همراه شان بودند و تکذیب‌کنندگان هلاک شدند. «و عذاب ما از گروه مجرمان» در هنگامی که بر آنان فرود می‌آید «برگشت ندارد».

باید گفت که: هم قهر و عذاب و هم لطف و امداد به دست الله متعال است، راه الله بن بست ندارد. و هیچ قدرتی در دنیا وجود ندارد که مانع قهر الهی شود.

لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرِي وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۱۱)

به راستی که در داستان‌های آنان (پیغمبران) عبرتی برای خردمندان است، (قرآن) سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد بلکه تصدیق‌کننده کتاب‌های است که پیش از آن است، و بیانگر (و شرح) هر چیزی است و سبب هدایت و رحمت است برای کسانی که ایمان می‌آورند. (۱۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرِي»: قرآن و از جمله این داستان، سخنی نیست که از سوی انسان‌ها به هم بافته شده باشد و از اندیشه و خیال آن‌ها سرچشمه گرفته باشد، بلکه یک واقعیت عینی و جدا از یک خیال و پندار است و از هر نظر راه گشا است. (نگاه: یونس / 37 و 38، هود / 13 و 35). «تَصْدِيقَ الَّذِي...»: مراد این است که قرآن تصدیق‌کننده کتاب‌های صحیح آسمانی پیشین است. «تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ»: تفصیل دهنده و شرح‌کننده همه چیزهائی است که مؤمن در عقیده و عمل خود بدان نیازمند است. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: شرط امتیاز در داستان‌ها، پندآموزی آن‌هاست.

در بدایت سوره مبارکه یوسف خواندیم: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ»: و این که در آخر این سوره می‌خوانیم: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ»:

همانطوری که حضرت یوسف علیه السلام علی رغم همه کیدها، فریب و مشکلات و موانع به عزت و قدرت رسید، پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نیز علی رغم همه‌ی مکرها، اذیت، آزار و... به عزت و قدرت خواهد رسید.

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ»: برای انسان های عاقل، خردمند و روشن ضمیر، کسانی که خردی سالم و بزرگ، و برای کسانی که دارای فطرت استواری اند، در داستان یوسف و برادرانش پند و اندرز زیادی و درس های بزرگ و عالی نهفته است. «عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ»: واضح است که تنها خردمندان از داستان های قرآنی، پند و عبرت می گیرند. و باید متذکر شد که: عبرت آموزی از قصص قرآن، مخصوص يك زمان نیست. داستان های قرآن، بیان واقعیتهای عینی و عبرت آموز است. (یافتنی است، نه بافتنی). «مَكَانَ حَدِيثًا يُفْتَرِي»: این قرآن اخبار روایت شده و سخنان ساختگی نیست. این قرآن سخنی نیست که به دروغ و بُهتان (دروغی که گوینده نیز از عدم صحت آن متقاعد و آگاه است). باور سرهم بندی شده باشد، بلکه خبری است صحیح و وحیی است صریح که از سوی الله متعال بر پیامبرش صلی الله علیه وسلم نازل شده است. «وَلَكِنْ تَصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ»: بلکه کتاب های آسمانی را تصدیق می کند که قبل از آن نازل شده اند.

«وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (111)»: قرآن، تمام نیاز های و مایحتاج انسان را مطرح می کند و تمام احکام مورد نیاز از قبیل حلال و حرام و شرایع و احکام را توضیح داده و بیان کرده است.

قرآن روشنگر هر امری به صورت کل و یا مجمل است که بشر در ابعاد عقیده، احکام، علم حلال و حرام، آداب و اخلاق بدان نیازمند است؛ زیرا قرآن حاوی اخبار راستین، احکام عادلانه، آیات استوار، اخلاق برین و برتر، آداب خجسته، اندرز های والا و نیکو و داستان های زیباست. قرآن در برگیرنده ارشاد گمراهان، هشدار کج روان و رحمت هدایت پویان است که به آن در دنیا و آخرت راه یافته و سعادت مند می شوند. پس هر کس به آن ایمان آورد، یقیناً بر وفق ایمان، دلبستگی، روی کرد و عنایتش به آن؛ از خیر و برکت، هدایت، نور، رحمت و شفایش به وی می رسد.

داستان یوسف برای جویندگان حقیقت، «آيَاتٌ لِّلْمُتَلَبِّينَ» آیت برای خردمندان، عبرت «عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ». و برای اهل ایمان، مایه هدایت و رحمت است. «هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ».

عبرتی که از داستان یوسف علیه السلام میتوان گرفت اینست: کسی که توانست یوسف را از چاه بیرون بیاورد و او را از زندان بیرون بیاورد و بعد از بردگی، ملک مصر را از آن او بسازد، و بعد از مدت های مدید و ناامیدی او را با پدر و برادران جمع کند، همان ذات نیز قادر است که به محمد صلی الله علیه وسلم عزت بدهد و مقام و منزلتش را بالا برد و دینش را مستقر و استوار گرداند. و بازگو کردن این قصه ی عجیب در واقع به منزله ی خبر دادن از غیب است. بنابر این معجزه ی رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد. پروردگار با عظمت مآچه زیبا فرموده است: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ» (ای پیامبر!) ما بهترین داستان ها را با وحی کردن این قرآن بر تو حکایت میکنیم، و مسلماً تو پیش از آن از بی خبران [نسبت به این بهترین داستان] بودی (و آگاهی نداشتی) (یوسف/۳).

فاعتبروا یا اولی الابصار

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بسم الله الرحمن الرحيم

سورة الرعد

جزء 13

سورة رعد در مکه نازل شده دارای چهل و سه آیه و شش رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

نامگذاری سوره: این سوره به سوره‌ی «رعد» موسوم است؛ زیرا در این سوره از پدیده‌ی شگفت‌انگیز هستی که در آن قدرت و توانایی خدای سبحان متجلی و نمایان است سخن به میان آمده است. خدا آب را مایه‌ی حیات قرار داده و آن را از ابر فرو بارانده و رحمت و عذاب را در ابر جمع کرده است.

باران و صاعقه را با هم حمل می‌کند، در آب زندگی و در صاعقه نابودی و ویرانی نهفته است. و همان‌طور که گفته‌اند: جمع دو نقیض محال است، اما جمع دو نقیض از جمله اسرار قدرت لا یزال خداست. ابر را ببین که آب و آتش را با خود دارد. بنا بر این بنگر چه بزرگ و با عظمت است قدرت خدا!

یادداشت کوتاه:

تعیین مکی یا مدنی بودن و زمان نزول هر سوره قرآن، در شناخت بهتر و دقیق‌تر آن و برگزیدن و برتری دادن روایات و اقوال تفسیری، تأثیری بسزا دارد. در این زمینه، شمار زیادی از سوره‌های قرآن، بدون اختلاف نظر، مکی و شمار کمتری مدنی هستند و در اندک سوره‌هایی اختلاف بین مفسران وجود دارد؛ سوره رعد در زمره دسته سوم است. با گردآوری و بررسی روایات و اقوال ترتیب نزول مکی و مدنی بودن سوره‌ها، اقوال مفسران در مکان نزول سوره و روایات سبب نزول در بخش‌های سوره، بیشتر مکی بودن آن به دست می‌آید.

مفسران می‌نویسند که سوره رعد تا پایان آیه‌ی سی و یک مدنی و بقیه مکی و پس از سوره‌ی محمد نازل شده است. (تفسیر فرقان)

رعد چیست؟

رعد صدای ابر که در اثر تخلیه الکتریکی به وجود می‌آید و توأم با برق است. (قاموس قرآن، جلد 3، صفحه 105).

علت نامگذاری به رعد:

«سوره رعد»؛ بمعنی (صدای غرش ابرهای آسمان) است و به مناسبت آیه سیزده که از رعد و برق و صاعقه در آن بحث بعمل آمده است، بدین نام مسمی گردیده است. (تفسیر قرآن مهر، جلد 10، صفحه 189).

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره رعد:

طوری‌که در فوق هم متذکر شدیم، تعداد آیات سوره رعد به چهل و سه آیه میرسد، و تعداد کلمات آن بالغ به هشتصد و پنجاه و پنج کلمه بوده و تعداد حروف آن به سه هزار و پانصد و شش حرف میرسد. (التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم (الطبرانی)، جلد 4، صفحه 5) (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره رعد مختلف بوده که شما می‌توانید تفصیل این مبحث را در سوره طور تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید.

اهداف کلی سوره رعد:

اهداف کلی سوره رعد را میتوان در مباحث ذیل خلاصه نمود:

بیان مطالبی در باره توحید و اثبات عظمت خالق؛

بیان مطالبی در باره قیامت؛

بیان مطالب در باره رسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم؛

اثبات حقانیت قرآن و مطالبی در باره آن. (تفسیر قرآن مهر، جلد 10، صفحه 192).

محل نزول سوره الرعد:

مفسران ابن عباس (رض) و عطا معتقدند که تمام سوره رعد، در مکه نازل شده است. کلبی و مقاتل سوره را بجز آخرین آیه آن مکی می دانند، آیه اخیر، در مدینه، درباره عبدالله بن سلام نازل شده است. سعید بن جبیر میفرماید: چگونه ممکن است آخرین آیه، در باره عبد الله بن سلام باشد، حال آنکه تمام سوره، در مکه نازل شده است؟ حسن و عکرمه و قتاده می نویسند: این سوره - بجز دو آیه آن - در مدینه نازل شده است. دو آیه دیگر در مکه نازل شده و آیه 31 و 32 سوره است. (ترجمه: تفسیر مجمع البیان، جلد 13، صفحه 3).

زمان نزول سوره رعد:

کسانی که معتقدند که سوره رعد در مدینه نازل شده است نزول آنرا در سال ششم هجری و بعد از سوره محمد میدانند. (کتاب آشنایی با سوره ها، صفحه 45). تعدادی از مفسران می فرمایند که: سوره رعد از جمله سوره های مکی است، جز آیه: «ولایزال الذین کفروا» و آیه «ویقول الذین کفروا لست مُرسلاً» و قولی میگوید سوره رعد مدنی است جز آیه «و لو أن قرأنا سیرت - الخ» (بنقل از تفسیر جلالین).

فضای نزول سوره رعد:

فضای نزول سوره رعد همانند فضای نزول سوره های مکی است زیرا که در این سوره بحث های اعتقادی مربوط به توحید و معاد مطرح شده است. این سوره در جواب کافرانی نازل شده است که قرآن را به عنوان آیه و معجزه قبول نداشتند و از پیامبر صلی الله علیه وسلم آیه و معجزه طلب میکردند و خلاصه بیان خداوند متعال در این سوره این است که رسول الله صلی الله علیه وسلم را مخاطب قرار میدهد به اینکه این قرآن که بر تو نازل شده حق است، حقی که مخلوط به باطل نیست، زیرا آنچه که این قرآن بدان دعوت می کند توحیدی است که آیات تکوینی از قبیل به پاداشتن آسمانها، گستردن زمین، تسخیر آفتاب و ماه، و سایر عجایبی که الله متعال در تدبیر آسمانها و زمین و غرابیی که در تقدیر آنها بکار برده، همه بر آن دلالت دارند. (بر گرفته از ترجمه تفسیر المیزان، جلد 11، صفحه 387).

ارتباط سوره رعد با سوره قبلی:

خداوند متعال سوره یوسف را به ذکر داستان انبیاء علیهم السلام خاتمه داد، اکنون سوره رعد را اینطور آغاز می کند که همه اینها آیات کتاب آسمانی بوده و نازل کننده آن جانب خداوند یکتاست. (ترجمه تفسیر مجمع البیان، جلد 13، صفحه 4).

قابل تذکر است که هدف هر دو سوره (رعد و سوره یوسف)، اثبات یکتایی و توانایی الله متعال را نشان می دهند. در سوره یوسف میفرماید: «أرباب متفرقون خیر أم الله الواحد القهار» و در سوره رعد میفرماید: «الله الذي رفع السموات بغير عمد ترونها...». «قل: من رب السموات والأرض قل: الله» که این آیه ها بر وجود سازنده فرزانه، کمال قدرت و علم و یکتایی او دلالت میکنند و....

پایان سوره یوسف در وصف قرآن با «... ما كان حديثا يفتری و لكن تصدیق الذي...» مزین گشته است و سرآغاز سوره رعد با «.. تلك آیات الكتاب و الذي أنزل إليك من ربك الحق..» شروع می شود.

سایر خصوصیات سوره رعد:

سوره رعد از جمله سور مثنایی می باشد. مثنایی سوره هایی هستند که بعد از سور مئین قرار گرفته اند و زیر صد آیه دارند مانند اینکه سور مئین مبادی باشند و توالی آن مثنایی آن فرض شده اند. (زاد المسیر فی علم التفسیر، جلد 4، صفحه 141) سوره های مثنایی عبارتند از: احزاب، حج، قصص، نمل، نور، انفال، مریم، عنکبوت، روم، یس، فرقان،

حجر، رعد، سبأ، فاطر، ابراهیم، ص، محمد، لقمان و زمر. (التمهید فی علوم القرآن، جلد 1، صفحه 313)

روایتی است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل شده که فرمود: خداوند هفت سوره طوال را به جای تورات و سوره های مؤین را به جای انجیل و سوره های مثانی را به جای زبور به من داد، و پروردگارم مرا با دادن سوره های مفصل فزونی بخشید. (جامع البیان فی تفسیر القرآن، جلد 1، صفحه 34).

آیه سجده تلاوت در سوره رعد:

آیه پانزده این سوره دارای سجده تلاوت میباشد. «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْعُدْوِ وَالْأَصَالِ. ۱۵» (تفصیل در مورد سجده تلاوت را میتوان در سوره سجدّه تفسیر احمد مطالعه فرماید).

محتوای و موضوعات سوره الرعد:

عده ای از مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: سوره ی رعد از جمله سوره هایی است که در مدینه نازل شده اند. ولی در سوره «رعد» از آن بخش از مقاصد سوره های مدنی مطالب رابه بیان گرفته است که به مقاصد سوره های مکی شباهت دارد؛ از قبیل «یگانگی» الله و «رسالت» و «رستاخیز و پاداش» و دفع شبهاتی که مشرکان آنرا بر می انگیزند، مورد بحث و بررسی قرار میگیرد. بنا به روایتی، برخی از آیاتی از این سوره مکی است. طوریکه یادآور شدیم؛ این سوره ی مبارکه با مطرح کردن بزرگترین موضوع یعنی ایمان به الله متعال و یگانگی او بحث را آغاز نموده است. علی رغم روشن و واضح بودن حق، مشرکین قرآن را تکذیب کرده و یگانگی خداوند رحمان را انکار کردند. به همین خاطر آیاتی نازل شدند که قدرت بیکران خدا و شگفتی های عالم خلقت را در آسمان و زمین و آفتاب و ماه و شب و روز و کشت و زرع و دیگر مخلوقات او در این هستی بیکران به تصویر میکشند.

به تعقیب آن آیاتی در مورد اثبات رستاخیز و جزا وارد شده، سپس دلایل و براهین روشن و قاطعی مبنی بر اینکه خدای توانا در خلق و ایجاد و زنده کردن و میراندن و سود و زیان رساندن، تک و منفرد میباشد، یادآور شده است. قرآن برای حق و باطل دو مثال زده است: 1- آبی که از آسمان فرو می ریزد و سیلاب آن در دره ها و دامنه های کوه ها جاری می گردد و تمامی خس و خاشاک سر راه خود را از میان برداشته و بر سطح آن کفی نمایان می گردد که هیچ سودی در بر ندارد.

2- معادن ذوب شدنی که از آن ظروف و بعضی زیور آلات ساخته می شود و آنچه که بر سطح مایع ذوب شده قرار میگیرد از قبیل کف و کثافت و زنگار، که طولی نمی کشد که پراکنده و نابود میشود و مواد معدنی پاک و خالص باقی میماند: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أوديةً بِقَدْرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا.» این است مثل حق و باطل.

در این سوره همچنین اوصاف اهل سعادت و اهل شقاوت بیان شده و آنان را به کور و بینا تشبیه کرده است. و سرانجام و عاقبت هریک از آنها را نیز روشن و بیان کرده است. آنگاه با گواهی دادن بر رسالت و نبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم و این که او از جانب خدا مبعوث شده است، خاتمه می یابد.

قابل تذکر است که: سوره رعد، در بدو از عقاید و ایمان، می اغازد و در نهایت به اعمال و برنامه های انسان سازی پایان می یابد. (بنقل از: تفسیر صفوة التفسیر).

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الرَّعْدِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

الْمَرُّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١﴾

المر. (الف لام میم راء) از حروف مقطعه است (رمزی بین الله و رسول الله است و مفهوم این حروف را الله می داند) این آیات کتاب (قرآن با عظمت) [الهی] است، و آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، سراسر حق و راستی است [چنان حقی که هیچ باطلی در آن راه ندارد] ولی بیشتر مردم [به سبب عناد و لجاجت] ایمان نمی آورند. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تِلْكَ»: آن. در اینجا به معنی این است، و اشاره به آیات موجود در سوره است. به کار بردن اسم اشاره بعید به جای قریب، بیانگر عظمت و رفعت مشارالیه است. این کلمه (تلک) مبتدا و (آیات) خبر آن است. «الَّذِي»: مبتدا است و خبر آن (أُنزِلَ إِلَيْكَ...) یا (الْحَقُّ) است. «الْحَقُّ»: خبر (الَّذِي)، یا خبر مبتدای محذوف است. «الَّذِي»: مبتدا است و خبر آن (أُنزِلَ إِلَيْكَ...) یا (الْحَقُّ) است. «الْحَقُّ»: خبر (الَّذِي)، یا خبر مبتدای محذوف است.

تفسیر:

«المر»: به اعجاز قرآن اشاره دارد. و طوریکه در فوق هم یادآور شدیم «المر» از جمله حروف مقطعه است و ما علم آنها را به حق تعالی که علام الغیوب است وامی گذاریم. البته باور داریم که در این حروف، به اعجاز قرآن اشاره بعمل آمده است. حضرت ابن عباس(رض) میفرماید: معنای آن چنین می باشد: من خدایم، میدانم و می بینم. (تفسیر طبری ۹۱/۱۳).

«تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ»: اینها آیات معجزه‌گر قرآن آند که بر تمام کتاب‌ها آسمانی تفوق یافته است. این آیات، قرآن بزرگ مقدار، بلند مرتبه و بزرگ منفعت است، قرآنی که بر پیامبر ما محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده است.

«وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ»: ای محمد! آنچه در این قرآن به تو وحی شده است همانا حقی است که با باطل در نمی آمیزد، مشتبه نمی‌شود و شک و تردید در آن راه ندارد. قرآن، کتابی بسیار با عظمت است. نزول کتب آسمانی، برای تربیت مردم است کتابی است حق و اثبات شده، و آنگونه که کفار میگویند: قرآن سحر، یا شعر یا کهان است، نیست.

خداوند متعال خبر میدهد که این قرآن نشانه‌ها و آیاتی را دربردارد که بندگان را به تمام اصول و فروع دین راهنمایی و آشنا میسازد. قرآن کتابی است که از سوی پروردگار با عظمت نازل شده، و حق آشکار است، زیرا تمامی آنچه را که از آن خبر داده راست و حقیقت میباشد و دستورات و نواهی آن مبتنی بر عدل استوار بوده، و با دلیل و حجت های قاطع مورد تایید قرار گرفته است.

پس هر کس به فراگرفتن و علوم آن روی بیاورد از زمره کسانی خواهد بود که به حق آگاهی دارند، حقی که آگاهی یافتن از آن باعث می شود تا انسان به آنچه خداوند دوست دارد عمل نماید.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (1)»: باید با تمام وضاحت اعلان داشت که: اکثریت مردم حق‌گرا نیستند طوریکه در آیه مبارکه آمده است: با وجود راستی و درستی قرآن و ثبوت نزول آن از بارگاه حق تعالی بیشتر مردم از روی نادانی، اعراض و بی‌مبالاتی و یا از روی عناد، دشمنی و ستمگری به این قرآن ایمان نمی آورند، پس بیشتر مردم از آن بهره مند نمی شوند، چون ایمان که باعث بهره بردن از آن است در دوران آنان وجود ندارد.

باید گفت که: محور، حقایق است نه اکثریت. بی توجهی و ایمان نیلور دن اکثریت مردم، دلیل بر باطل بودن راه شریعت غرای محمدی شده نمی تواند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 4) در باره اینکه قرآن، حق است و الله متعال بر هر چیزی تواناست. بحث بعمل آمده است.

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿٢﴾

الله ذاتی است که آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید بر افراشت، باز بر عرش استیلا یافت (و زمام تدبیر جهان را بدست گرفت) و آفتاب و ماه را مُسَخَّر کرد، هر یک تا مدت معین در حرکت است، الله کار هستی را تدبیر و اداره می کند و او آیات (علامات قدرت) خود را به تفصیل بیان می کند تا شما به ملاقات پروردگارتان یقین پیدا کنید. (۲)

تفسیر:

«اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» خداوند متعال ذاتی است که آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید، بر افراشت، و آن را به صورت بنایی رفیع قرار داد و بدون تکیه بر چیزی، ایستاده و پا برجا است و شما آن را بدون ستون می بینید. به قولی؛ معنی این آیه است که: آسمانها دارای ستونهایی مانند نیروی جاذبه هستند ولی شما آنها را دیده نمیتوانید. یعنی اینکه خداوند متعال به نیرو و قدرت و حکمتش هفت آسمان مستحکم را بی ستونی قابل رؤیت برای مردم بر افراشت. پس این بنایی است بزرگ و در عظمتش بسیار هولناک و عجیب که گستره این عظمت را فقط ذات ذوالجلال میداند و بس. این سقفی است بس مرتفع که حق تعالی آن را بدون تکیه بر ستونهایی مرئی چنین با شکوه نگهدارد. قابل یادآوری است که: چنان امری دلیل بر وجود سازنده ای مبدع، خالق و حکیم توانا است.

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ»: بعد از آنکه آسمانها را بنا کرد بر عرشش چگونه استقرار یافت که سزاوار جلال وی است، یعنی بعد از بنا آسمانها بر عرش استوا بلاکیف یافت، استوایی که شایسته جلال و عظمتش است، بدون «تجسیم جسمانیت» و «تکیف کیفیت» و «تعطیل انحلال، برچیدگی». (استوی العرش، کنایه از احاطه کامل پروردگار و تسلط او در تدبیر امور آسمانها و زمین بعد از خلقت آنها است «مکارم شیرازی».

«وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى»: و به قدرتش آفتاب و ماه را برای مصالح و منافع بندگان رام و فرمانبردار ساخت تا بشر از نور و انرژی آنها تا زمانی معین، یعنی تا انقراض عالم تا روز قیامت به حسابی دقیق در مدارهای معین خود جاری و شناورند، استفاده نمایند و به وسیله این دو پدیده، کار پیاپی آمدن شب و روز، فصلهای چهارگانه سال، به پختگی رساندن حاصلات و میوه جات، شناخت سال و ماه و حساب و بسی از منافع دیگر را تأمین نمود.

«يُدَبِّرُ الْأَمْرَ»: خداوند متعال بر مبنای حکمت و قدرتش امور خلق و شؤون ملکوت را از قبیل ایجاد و نابود کردن و زندگی بخشیدن و میراندن و غیره را تدبیر اداره و کارگردانی می کند.

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رِجَالًا لِّبَشَرٍ لِّئَلَّا تُغْشَىٰ اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٣﴾

و اوست آن ذاتی که زمین را هموار و گسترده کرد و در آن کوهها و نهرها گذاشت و از هر گونه میوه جفت دو گانه آفرید، شب را بر روز می پوشاند، یقینا در این (امور) نشانههایی است برای آنان که (در وحدانیت و قدرت الله) می اندیشند. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَوَاسِيَ»: جمع «راسیه» به معنای ثبوت است و از اینرو به کوههای ثابت و استوار رواسی میگویند. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

جمله «مَدَّ الْأَرْضَ» شاید به بیرون کشیده شدن زمین از زیر آب اشاره دارد که در روایات به نام «دَحْوُ الْأَرْضِ» آمده است. این احتمال با نظریه زمین‌شناسان امروزی که می‌گویند: زمین ابتدا در زیر آب قرار داشته، مطابقت دارد. (والله العالم).
در آیه مبارکه قبلی درباره‌ی عظمت آسمان‌ها بحث بعمل آمد و در آیه مبارکه در مورد زمین و نعمت‌های زمینی بحث آغاز می‌نماید. طوری‌که می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ»: تنها ذات پروردگار است که با قدرت با عظمت خویش زمین را هموار و گسترده و آن را وسعت بخشیده است. که گهواره‌ی راحتی برای بندگان و فرشی گسترده برای معیشت است.

باید دانست که گسترده بودن زمین فی نفسه منافاتی با کرویت آن نمی‌باشد، بدان جهت که ابعاد آن طولانی و گسترده است و به دلیل همین طول مسافت و دوری ابعاد آن است که زمین با آن که کروی است برای ساکنان خود گسترده ظاهر می‌شود. منظور این است که خدای متعال زمین وسعت بخشیده است تا انسان و حیوان و سایر مخلوقات بر آن مستقر گردند. و اگر تمام زمین کوه یا دره می‌بود زندگی بر آن ممکن نمی‌شد.
واقعیت امر همین است که: گستردگی زمین، حکیمانه و با تدبیر انجام گرفته است. «مَدَّ الْأَرْضَ»: (گستردگی زمین و وجود کوه‌ها در آن، باعث حفظ تعادل زمین و عامل بهره‌مندی انسان‌هاست، زیرا که اگر تمام زمین مسطح یا کوهستانی می‌بود، امکان زندگانی در آن وجود نداشت).

در التسهیل، آمده است: لفظ مد و بسط با در هم پیچیده شدن آن منافات ندارد؛ زیرا هر قطعه از زمین به صورت مستقل از دیگر قطعات امتداد یافته است. و تکویر برای تمام زمین است. (التسهیل ۱۳۰/۲).

«وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ»: او در زمین کوه‌هایی استوار، ثابت و سر به فلک کشیده و ریشه دار قرار داد تا ساکنانش را آشفته و لرزان نکند، «أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ». (أنهارا) در آن رودخانه‌ها و نهرهایی جاری قرار داد که از آب آن‌ها مینوشید و از آنها بهره می‌برید چنان‌که در عین حال زندگی و زیبایی زمین وابسته به آب است.

«وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رُزْقَيْنِ اثْنَيْنِ»: در زمین جفت جفت از نر و ماده از انواع میوه‌ها، درختان، گل‌ها و شکوفه‌ها قرار داد که چشم‌ها را بهجت، روان‌ها را مسرت، عقل‌ها را خرامان و جان‌ها را تابان می‌سازند. (در تفسیر الظلال القرآن تألیف شیخ قطب آمده است: انسان این حقیقت را از طریق علم و بحث جز در این اواخر ندانسته است: این که تمام جانداران از نر و ماده درست میشوند. حتی گیاهان که گمان نمی‌رود از جنس خود نر داشته باشند، معلوم شده است که از جنس خود زوج دیگری دارند. بدین ترتیب در یک گل اعضای مذکر با اعضای تأنیث در کنار هم قرار دارند و در ساقه و شاخه از هم جدا می‌باشند. فی الظلال القرآن ۹۷/۵)

مفسر شیخ ابو سعود می‌فرماید: از تمام انواع ثمرات موجود در دنیا دو گونه و دو صنف قرار داده است. یا از لحاظ رنگ مانند سفید و سیاه و یا از نظر طعم و مزه مانند شیرین و ترش و یا از نظر اندازه مانند کوچک و بزرگ، یا از لحاظ کیفیت مانند گرم و سرد، از هر نوعی یک جفت قرار داد. (تفسیر ابو السعود با نام ارشاد العقل السليم الى مزایا الكتاب الكريم اثر ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفى عمادی (متوفای ۹۸۲) ۹۷/۳).

قبل از همه باید گفت که: توالی و تبادل شب و روز، عامل زندگی است.
«يُعْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ» (وگرنه یا همه چیز در اثر حرارت می‌سوخت و یا بواسطه‌ی عدم نور و حرارت پژمرده می‌شد و یخ می‌زد).

طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: «رُوزَ رَا بِهٖ شَبٌّ مِّمِّ يَوشَانِدُ» یعنی: روز را به ظلمت

شب پوشانیده و شب را همچون لباسی قیرگون برچهره روز می‌نشانند و آن را تیره و تار میگرداند، بعد از آن که سپید و روشن و روشنگر بود.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ(3)»: پس در این آفریده‌ها، نشانه‌ها و دلالت‌های روشنی است برای کسانی که اندرزها را می‌فهمند، از برهان‌ها و معجزات بهره می‌برند و در نتیجه به حقیقت گرویده، ایمان می‌آورند و تصدیق می‌کنند. از این جهت «متفکران» را مخصوصاً نام برده است که صنعت عجیب خدا که در این آیات نهفته است جز به وسیله‌ی تفکر و اندیشیدن درک نمی‌شود. ولی کسانی که تفکر نمی‌کنند از دیدن این نشانه‌ها کورند. بصورت کل باید گفت که: تفکر در جهان طبیعت، بمثابة مدرسه بوده و نه بمثابة خانه غفلت.

نظام خلقت بر بنیاد زوجیت است:

قابل یاد آوری است که نظام خلقت بر اساس زوجیت می‌باشد:

زوجیت در نباتات؛ طوریکه میفرماید: «وَ أَنْبَتْنَا مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بَهِيحٍ» (حج، 5).

زوجیت در حیوانات؛ طوریکه میفرماید: «وَ مِنَ الْأَنْعَامِ أَرْوَاجًا» (شوری، 11).

زوجیت در انسان؛ طوریکه میفرماید: «خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَرْوَاجًا» (روم، 21).

زوجیت در همه چیز؛ طوریکه میفرماید: «وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا رَوْحِينَ» (ذاریات، 49).

وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٍ وَجَنَاتٌ مِنْ أُعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِضْلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ(۴)

و در روی زمین قطعاتی در کنار هم قرار دارد که با هم متفاوتند و باغهایی از انگور و کشتزارها وجود دارد و درختان خرما چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه که همه با یک آب آبیاری می‌شوند، اما برخی را از لحاظ طعم و لذت بر برخی دیگر برتری می‌دهیم، یقیناً در این (اختلاف) نشانه‌هایی است برای آنها که عقل خویش را بکار می‌گیرند. (۴)

تفسیر:

«وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ»: و در روی زمین قطعه‌ها و مساحت‌هایی است متفاوت بعضی کنار بعضی دیگر یعنی: نزدیک و چسبیده به هم که خاک آنها یکی است، برخی از این قطعات بارآور و حاصل خیز و بعضی دیگری از این قطعه خشک و بی‌گیاه است، بعضی چمنزار است و بعضی دیگر شوره زار و بی‌خیر، بعضی ریگزار و سنگزار است و بعضی مزروع و خاکی؛ به رنگ‌های گونه‌گون و اشکال مختلف.

ابن عباس (رض) در تفسیر خویش میفرماید: یعنی زمین خوب و زمین شوره زار، این یکی برای حاصل خیز مناسب است و در آن یکی که در جنبش قرار دارد، در آن چیزی نمی‌روید. (تفسیر طبری ۹۷/۱۳).

«وَ جَنَاتٌ مِنْ أُعْنَابٍ»: باغ‌های فراوان و وسیع است از انگور که برچیدن میوه آنها به آسانی در دسترس است، «وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَ غَيْرُ صِنَوَانٍ» و کشت زارهایی است با میوه‌های مختلف و درختان تناور خرما که خوشه‌های روی هم چیده دارند.

«صِنَوَانٌ»: برخلاف ظاهرش که قالب تشبیه دارد، جمع «صنو» به معنای شاخه‌ای است که از اصل درخت خارج میشود و در اینجا به معنای مشابه و مانند است.

ابن عباس (رض) میفرماید: «صنوان، درخت خرمايي است که دو سر و یک تنه دارد» «يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفِضْلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ»: تنوع میوه‌ها با اراده و خواست خداوند است، و گر نه يك آب، يك نوع مزه بیشتر ندارد. یعنی همه این‌ها در کنار یکدیگر در یکجا و در یک خاک قرار داشته از یک خاک میرویند و از یک آب آبیاری و سیراب میشوند، لیکن میوه آنها در طعم و رنگ و حجم خود مختلف و گوناگون است؛ بعضی شیرین و بعضی دیگر ترش، بعضی سیاه و بعضی سفید و سرخ و سبز و... تاغیر اینها از تفاوت‌های

بسیار دیگر در مزه و طعم و خاصیت. البته باید گفت که: همجواری، دلیل یکسان بودن نیست. ملاک برتری، فایده بیشتری است که آن متصور است.

شیخ طبری در تفسیر خویش میفرماید: در یک قطعه زمین انگور سفید و سیاه به بار می‌آید، که بعضی شیرین و بعضی ترش و بعضی دیگر بهترند در صورتی که تمام آنها از یک آب آبیاری می‌شوند. (تفسیر طبری ۹۸/۱۳).

باید گفت که: تنوع میوه‌ها با رنگ، مزه، بو و شکل‌های مختلف، همه از نشانه‌های قدرت الهی میباشند. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (4)» این تنوع، برای آنان که دارای عقل و خردند، آنها علامات روشن و نمایان در بردارند. بدین وسیله نظر مادیون و طبیعت‌گرایان را رد می‌کند.

پس در این امور دلایل واضح و نشانه‌های روشنگری است بر قدرت خداوند قدیر، بر حکمت ذات لطیف خبیر و بر نوآوری‌های پروردگار متعال و کبیر؛ اما برای کسانی که قلبی بیدار و هوشمند داشته و به ایمان و طاعت پروردگارش راه یابد.

قابل تذکر است که: دانشمندان و علماء از خوردنی‌ها، روح ایمان خود را نیز تقویت و اشباع میکنند، در حالیکه دیگران، تنها به پرکردن شکم خود اکتفا مینمایند. و از اعجاز که در خلقت آن وجود دارد اصلاً فکری هم در باره آن نمی‌کنند.

خواننده محترم!

ملاحظه می‌کنیم که الله سبحان و تعالی متعال در سه آیه فوق، سه دلیل از أدله آسمانی و شش دلیل از أدله زمینی را بر قدرت و عظمت و وجود و یگانگی خویش گردآورده که دلایل آسمانی عبارتند از:

1- برافراشتن آسمانها بدون ستون قابل رؤیت.

2- تسلط بر عرش.

3- و رام نمودن آفتاب و ماه.

اما دلایل زمینی عبارتند از:

1- گسترانیدن زمین نسبت به شخص بیننده در عین کرویت آن.

2- آرام ساختن و تعادل بخشیدن به زمین به وسیله کوه‌های استوار.

3- به جریان انداختن نهرها و شکافتن چشمه‌ها.

4- قرار دادن زوجیت در میوه‌ها.

5- پوشانیدن روز به وسیله شب.

6- تفاوت تولیدات زمین در کیفیت و کمیت، با وجود اتحاد و یگانگی خاک و آب.

سپس خداوند متعال به بیان سه موقف از موافق و موضع‌گیریهای کفار می‌پردازد:

موضع‌گیری اول: انکار روز آخرت،

موضع‌گیری دوم: به شتاب خواستن عذاب و

موضع‌گیری سوم: درخواست معجزات است.

خداوند متعال این موضع‌گیری‌هایشان را در حالی مطرح میکند که در آیات قبل، با تبیین اصل آفرینندگی خود، به رد ضمنی آنها پرداخت زیرا پروردگاری که بر آفرینش همه آن پدیده‌های شگرف توانا باشد، بی شک بر اعاده آفرینش انسان نیز توانا بوده و از فرستادن عذاب دنیوی هم ناتوان نیست، در عین حال، معجزات و نشانه‌هایش بیشتر از آن است که باز از وی نشانه‌های جدید دیگری خواسته شود. (بنقل از تفسیر انوار القرآن) اینک بنگریم به اولین موضع‌گیری از این مواضع کفار:

خوانندگان محترم!

پروردگار با عظمت ما برای اثبات قدرت مطلق خود در آیات متبرکه قبلی از آسمانها و زمین نام برد که آفریدگار آنهاست. پس خدایی که این همه توانا باشد، بعث بعد الموت و

خلقت مجدد انسان ها در قیامت نیز برایش سهل، ساده است و آسان. «مگر بی باوران نمی دانند که آن خدایی که آسمانها و زمین را آفریده است و در آفریدن آنها در مانده نگرید می تواند مردگان را نیز زنده کند؟ بلی! خداست که بر همه چیز تواناست.» ([احقاف/۳۳]). اینک در آیات (5 الی 7) برخی از گفتار غیر عادی، زمخت، شنیع مشرکان و مجازات آنان را در جهان آخرت، به بحث گرفته است.

وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذَا كُنَّا تُرَابًا أَلْنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٥﴾

و(ای پیامبر!) اگر (از ایمان نیاوردن کفار) تعجب می کنی، پس سخن آنان عجیب (تر) است، که (میگویند): «آیا هنگامی که (مردیم و) خاک شدیم (بار دیگر زنده میشویم و) و به آفرینش نوینی باز میگردیم؟!» اینان کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شده‌اند، و اینان غل‌ها (وزنجیرها) در گردنهای شان است، و اینان اهل آتش (جهنم) اند، و جاودانه در آن خواهند ماند. (۵)

تفسیر:

«وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذَا كُنَّا تُرَابًا أَلْنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ»: در آیه مبارکه در خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: ای پیامبر! و اگر از ایمان نیاوردن کفار به رسالتت با وجود آفتابی بودن أدله راستی و درستی آن تعجب داری، پس تعجب بر انگیزتر از آن این سخن کافران است که: میگویند: اگر ما بمیریم و جسدمان پوسیده گردید و به خاک تبدیل شد، آیا ما از نو زنده میشویم و بر میخیزیم؟ چون انکار زنده شدن از طرف آنها واقعاً شایسته‌ی تعجب شگفتی است؛ زیرا آنکه برانشاء و ایجاد مراتب مذکور از قبیل آسمانها و زمین و درختان و میوه‌ها و دریاها و رودخانه‌ها مقتدر است، همو قادر است که بعد از مرگ، آنها را زنده کند.

در مقابل، قرآن عظیم الشان علاوه بر ذکر عدالت و حکمت خداوند که مستلزم وجود قیامت است، بارها در مقام جواب از این استبعاد منکرین برآمده است؛ يكجا میفرماید: اگر شما در وقوع قیامت شك و تردید دارید، از خلقت اولین خویش یاد کنید که ما چگونه شما را از خاک و نطفه خلق نمودیم: طوری که در (آیه ۱۵/سوره حج) آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُّطْفَةٍ»: (ای مردم! اگر در باره‌ی قیامت شك دارید (با دقت در وجود خود، شك خود را بر طرف کنید)، ما شما را از خاک آفریدیم (مواد غذایی خاک از طریق غذا به صورت نطفه در آمد) سپس از نطفه،)

«أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ»: اینان همان کسانی اند که به پروردگارشان کفر ورزیده‌اند» یعنی: این گروهی که منکر قدرت حق تعالی بر بعث و حشرند، در حقیقت کسانی‌اند که در کفر لجاجت ورزیده و در پیمودن درکات منحط آن، به پله نهایی رسیده‌اند.

«وَ أُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ»: منکر معاد چون تمام هدفش دنیاست، به غل و زنجیر مادیت، هواپرستی، جهل و خرافات مبتلا میگردد و اینچنین کسی در آخرت نیز در غل و زنجیر عذاب الهی خواهد بود.

«وَ أُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ»: زنجیرهایی از آتش در گردن های شان میبازد؛ آنان برای همیشه در آتش ماندگارند؛ نه عذاب از آنان تخفیف داده می شود و نه از سرای جزا و عقوبات بیرون ساخته میشوند، نه می میرند تا راحت شوند و نه انسان زنده‌اند که از نعمتی واقعی زندگی برخوردار باشند؛ بلکه عذابی است همیشه و سزای است پیوسته.

به قولی: غل و بندها عبارت است از اعمال بدشان که همچون گریبانگیر بودن طوق برگردن، گریبانگیرشان می شود.

غل و زنجیر در روز قیامت تنها بر روی گردن منکرین نیست که تا بتوانند آن را از گردن های خویش دور سازند، بلکه این زنجیرها چنان به درون گردنشان فرو رفته که قابل

برداشتن هم نیست.

مفسر ابو حیان میفرماید: «در قیامت زنجیرها و طوقها در گردنهایشان است و آنان را با آن زنجیرها به سوی دوزخ می‌کشانند».

«وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ(5)»: آنها برای همیشه در جهنم خواهند ماند، نه می‌میرند و نه از آن خارج می‌شوند. منکر روز قیامت چون توشه‌ای برای رهایی خود از قهر الهی را در دنیا فراهم نکرده، بناءً همیشه در عذاب قیامت باقی خواهند ماند.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَعْفَرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ(6)

و آنها پیش از نیکی (و رحمت الهی) بدی (و عذاب) رابه شتاب از تو میخواهند، با اینکه (برامتها) پیش از آنها بلاها (و عقوبت های عبرت انگیز) گذشته است، و یقیناً پروردگارت نسبت به مردم - با وجود ظلم شان - آمرزنده است و البته پروردگارت سخت عذاب دهنده است. (۶)

تفسیر :

با تأسف باید گفت که: در بسیاری از اوقات انسان در اثر لجاجت، چنان از مقام و منزلت انسانی خویش سقوط و انحطاط می‌کند که حاضر است نابود شود، ولی حاضر نیست که به پذیرش حق گردن نهد.

«وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ»: ای محمد! مشرکان قبل از حسنه، به شتاب از تو سیئه می‌طلبند، آنها به عنوان استهزاء و تمسخر، عذابی را که به آن تهدید شده بودند، در همین دنیا می‌خواستند.

«السَّيِّئَةِ»: بمعنی بدی. مراد بلا و عذاب است.

«الْحَسَنَةِ»: بمعنی خوبی. مراد نعمت و رحمت و سلامتی است. مطابق فحوای آیه مبارکه مشرکان از شدت کفر، عذاب را قبل از سلامت و عافیت می‌طلبند.

«وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ»: حال آنکه اگر از وضع پیشینیان خود از کسانی که به علت تکذیب حق عذاب شدند، درس و عبرت می‌گرفتند یقیناً ایمان آورده و تصدیق میکردند. قابل یادآوری است که: قهر الهی را نباید به شوخی و دید مزاق ببینیم، از تاریخ گذشته ها باید درس و عبرت گرفت.

«مَثَلَاتُ»: جمع «مَثَلَةٌ»، سزای سخت، عذاب و عقوبتی رسوا کننده است که به انسان روی می‌آورد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

«وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَعْفَرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ»: ای پیامبر! و به یقین پروردگارت بر تائبان و باز آمدگان از گناه، بسی آمرزگار است چشم پوشی و مغفرتی عظیم دارد هر چند بسیار ظلم کرده و در بدکاری زیاده روی کرده باشند.

سنت خداوند متعال مهلت دادن است و کاری به عجله مردم ندارد، یعنی در عقوبت آنان تعجیل نشان نمی‌دهد، بلکه با به تأخیر انداختن کیفر به آنها مهلت میدهد. راه توبه و بازگشت، برای انسانهای لجوج نیز باز است، خداوند، انسان‌ها را بادر نظر داشت همه‌ی بدی‌هایی که از آنها سر میزند باز هم دوست دارد. و در این هیچ جای شکی نیست که: لطف خداوند بر قهر او مقدم است.

ولی با تأسف باید گفت که کفار از توبه و انابت روی بر نمی‌گردانند.

ابن عباس(رض) میفرماید: «این امیدوارترین آیه در قرآن عظیم الشأن است».

سعید بن مسیب؛ میفرماید: چون این آیه نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «اگر عفو و گذشت الله متعال نمی‌بود، هیچکس به گوارایی و خوشی زندگی نمی‌کرد و اگر بیم و عذاب وی نمی‌بود، بی‌گمان هرکس بر عفو و کرمش تکیه میکرد»، یعنی: از ارتکاب هیچ محظوری ابا نمی‌ورزید.

«وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ(6)»: پس یقیناً خداوند متعال بر هر کسی که بر گناهش پای

فشرده و از ایمان استکبار ورزد سخت سزای مقرر داشته است. و در این هیچ جای شکی نیست که: سرکشان و تکذیب کننده کافر را به عذابی سخت بر وفق آنچه مشیت وی اقتضاء کند عذاب می کند، بدین جهت، او مهلت می دهد اما مهمل و متروک نمی گذارد و سرانجام به حساب کارها رسیدگی می کند.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (۷)
و کافران میگویند: چرا از سوی پروردگارش معجزه ای [غیر قرآن] بر او نازل نشده؟ همانا تو تنها بیم دهنده هستی و هر قومی راهنمایی دارد. (۷)

تفسیر:

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ»: کافران قریش، توقعات نابجا از خدا متعال و پیامبرش مطرح میساختند. آنها خواستار نشانه‌ها و معجزه‌هایی بر اساس هوا و هوس که خود پیشنهاد میکردند میشدند. آنان میگفتند که: چرا پیامبر صلی الله علیه وسلم معجزه‌ای آشکار و محسوس مانند عصای موسی علیه السلام، شتر صالح علیه السلام و مانند آن نیاورده است؟ حال آنکه این کار به دست پیامبر صلی الله علیه وسلم نیست، بلکه فقط در اختیار خداوند متعال است.

در البحر آمده است: به دلایل خارق العاده از قبیل شق القمر و آمدن درخت به نزد وی و جوشیدن آب از لای انگشتان و امثال این معجزات، اعتماد نکردند و به طریق عناد و انکار، معجزاتی دیگر را درخواست می‌کردند. (البحر ۳۶۷/۵).

خواهشات غیر منطقی در مورد معجزه:

قبل از هه باید گفت که: در فهم دین مقدس اسلام معجزه، یک امر خارق العاده‌ای است که از راه علل ماوراء طبیعی با اراده الله متعال از شخص مدّعی نبوت به نشانه صدق ادّعی وی همراه با مبارزه طلبی ظاهر می شود.

در جمله «آیة مِنْ رَبِّهِ 7»: آیة مبارکه خواندیم: معجزه‌ای بزرگ از سوی پروردگارش. مراد معجزه یا معجزاتی است که کفار از روی عناد و دشمنی و لجاجت میخواستند. بطور مثال میگفتند: کوه صفا را برای ما بحیث کوه طلا مبدل کن، برخی از کوه‌های دیگری را برای ما بحیث کوه‌های گلزارها و کشتزارها، تبدیل کن. از این قبیل خواهشات غیر منطقی در مورد معجزه دلخواه شان از جانب مشرکان به پیامبر صلی الله علیه وسلم مطرح میشود که در (آیات 90 الی 93 /سوره اسراء) به این مبحث به تفصیل اشاره بعمل آمده است. بطور مثال در (آیة 90 /سوره اسراء) آمده است: و (هنگامی که کافران مکه در برابر اعجاز قرآن و دلایل روشن آن درمانده و مبهوت شدن.

گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که از زمین (خشک و سوزان مکه) چشمه‌ای «تَفْجُرَ»: برجوشانی برای ما بیرون بیار که: (آب آن دائم و روان باشد). و چشمه که: «يَنْبُوعاً»: چشمه‌ای که آب آن فواره کند و بیرون بیاید.

و یا اینکه در آیة (91 سوره اسراء) مطرح میداشتند که میخواهند: باغی از درختان خرما و انگور (در مکه) داشته باشیم و نهرها و جویبارهای فراوان در آن روان گردانی. و در آیة (92 همین سوره اسراء) مطرح نمودند که: آسمان را تکه تکه بر سر ما فرود آری همان‌گونه که می‌پنداری (و می‌گوئی که خدا ما را بیم داده است) و یا این که خدا و فرشتگان را بیاوری و با ما رویاروی گردانی. و در آیة (93 /سوره اسراء) مطرح کردند: «یا اینکه سرای بزرگ زرنگاری داشته باشی، و یا اینکه به سوی آسمان بالا روی، و تنها به بالا رفتنت از آسمان هم ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه کتابی همراه خود بر ایمان بیاوری که آن را بخوانیم (و ببینیم که از جانب خدا در آن نوشته شده است که تو فرستاده پروردگار می باشی). بگو: پروردگار من منزّه است (از آن که کسی بدو فرمان دهد، یا این که در قدرت او شریک گردد). مگر من جز انسان فرستاده‌ای (از سوی الله متعال برای رهنمود مردمان) هستم؟ (معجزه در دست خدا است؛ نه من). تفصیل این مبحث را میتوان در آیات (90 الی

93) سورة إسرائ - تفسیر احمد) مطالعه فرماید.

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (7)»: خداوند متعال در جواب در خواست مشرکان میفرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (7)» ای پیامبر! تو فقط هشدار دهنده‌ای، که آنان را از آتش دوزخ بیم و هشدار می دهی و کار معجزات به تو هیچ ارتباطی ندارد. وظیفه تو مانند وظایف سایر پیامبران قبل از تو می باشد.

کار اصلی پیامبران، همانا ارشاد و انذار است؛ «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ» نه برآورده ساختن خواهشات غیر منطقی و بی ربط مردم که در عرصه معجزه در هر لحظه و از جانب هر کس بطور غیر منطقی مطرح می گردد.

قابل یاد آوری است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم طبق فرمان الهی مسؤلیت انذار و بیم دهی را که بر عهده شان سپرده شده بود، به احسنترین و نیکوترین شکل پیش برده و به بلیغترین وجه انجام داده است.

«مُنذِرٌ»: یعنی هشدار دهنده. کلمه انذار در حدود 120 بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است که: 100 بار آن در آیات مکی می باشد.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه انکار مشرکان در مورد زنده شدن برای عالمی دیگر در آیات فوق الذکر، به بیان گرفته شد، اینک خداوند متعال در آیات (8 الی 11) از مظاهر علم و حکمت الهی بحث بعمل آورد، دلایلی بر قدرت مطلق خود - که محیط بر هستی است - می آورد که: از جزئیات جنین در رحم و از نهان و آشکار انسان و تمام نهانیها خبر دارد. طوریکه میفرماید:

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامَ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ (۸)
خدا [حالات، صفات و زمان ولادت] جنین هایی را که هر انسان و حیوان ماده ای حمل است، و آنچه را رحم ها [از زمان طبیعی حمل] میکاهند و آنچه را می افزایند، می داند؛ و هر چیزی نزد او اندازه معینی دارد. (۸)

تفسیر:

در این آیه مبارکه، ابتداء از علم خداوند نسبت به حمل هر ماده‌ای، (چه دارای رحم باشد مثل انسان و حیوان و چه دارای رحم نباشد مثل نبات و جماد) یادآوری بعمل آمده است، و سپس به مخلوقات رحم دار اشاره خاصی شده است. طوریکه میفرماید: «اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ» الله سبحانه و تعالی حالات و وضع حمل تمام مخلوقات را می داند. علم دارد به اینکه هرزنی در حمل خویش دارد، از نطفه، یا علقه، یا مضغه؛ از نر یا ماده (مذکر است یا مؤنث)، از زیبا یا زشت، از سعید یا شقی آن حمل نیکبخت است یا بدبخت، و این که آن جنین در چه حال و وضعی قرار دارد کامل است یا ناقص؟ زشت است یا زیبا؟ علم کامل دارد.

«وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامَ»: همچنان ذات پروردگار می داند آنچه را رحمها بر اثر سقط طفل یا به علت تولد زودرس پیش از نه ماهگی، می کاهند.

«غیض»: به معنای فرو بردن (نطفه) است. یعنی خداوند متعال، به آن آبی که رحم به خود جذب می کند و در آن تغییراتی می دهد و رو به رشد و زیادی می برد، آگاه است. باید گفت که: نظام آفرینش موجودات بر اساس مقدار و میزان دقیق صورت میگیرد.

«بِمِقْدَارٍ»: هدف از آن همان: (مدت حمل یعنی کم شدن و زیاد شدن ماه های حمل، و یا اینکه تعداد چندانگانه در شکم مادر است و یا اینکه آیا این حمل سقط میشود یا سالم به دنیا می آید، مدت حمل زیاد میشود، و یا زود و قبل از موعود معین به دنیا می آید، الله متعال میداند که حمل ناقص الخلقه یا دارای عضو زیادی است، همه ای این کم و زیادی «تَغِيضُ و تَزْدَادُ»: بر اساس يك فرمول حساب شده می باشد).

«وَمَا تَزْدَادُ» و اوست که می داند آنچه را رحم ها با فرونی مدت حمل به بیشتر از نه ماه، می افزایشند.

ابن عباس(رض) میفرماید: «ما تغیض» یعنی قبل از نه ماه وضع حمل می شود و «تزداد» یعنی بعضی بعد از نه ماه وضع صورت میگیرد. و نیز گفته است: منظور از «غیض» سقط ناقص است و منظور از «ازدیاد» تولد کامل است. (زاد المسیر ۳۰۸/۴).

«وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ (8)»: و هر چیزی نزد حق تعالی اندازه معین از کاستی یا فرونی دارد که از آن اندازه تجاوز نمی کند بناءً هر مدتی که هست با برنامه ریزی و حکمی پیشین تحت حساب و کتاب در آمده است.

شان نزول آیه 8 - 13:

619- طبرانی و دیگران از ابن عباس(رض) روایت کرده اند: اربد بن قیس و عامر بن طفیل به مدینه نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم (آمدند. عامر گفت: ای محمد اگر ایمان بیاورم به من چه می دهی؟ پیامبر گفت: آنچه برای دیگر مسلمانان است برای تو هم هست و آنچه وظیفه دیگران است تو نیز بر عهده خواهی داشت. گفت: آیا بعد از خودت اداره امور را به من می سپاری؟ گفت: این کار نه تو را سزاوار است و نه قومت را. از حضور مبارک خارج شدند و عامر به اربد گفت: من محمد را مشغول می کنم، بعد تو با شمشیر به او حمله کن دوباره نزد رسول الله آمدند، عامر گفت: ای محمد بیا با تو حرف دارم، پیامبر همراهش رفت [تا اینکه کنار دیواری تنها شدند] پیامبر با او به صحبت کردن ایستاد. اربد خواست شمشیر خود را آهسته از نیام برکشند، ولی چون دست به قبضه شمشیر برد دستش لرزید. پیامبر متوجه اوضاع شد و از نزد آنها برگشت. آنها از مدینه بیرون رفتند و در رقم بودند که خدا صاعقه ای را فرستاد و اربد را کشت. همان وقت خدای متعال آیات «اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ (8) عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ (9) سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَن أَسْرَأَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ (10) لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ آفَلًا مَرَدًّا لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ آلٍ (11) هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ (12) وَيَسْبِغُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدٌ الْمَحَالِ (13)» را نازل کرد. (طبرانی 10760 و در «احادیث طوال» 37 از ابن عباس(رض) روایت کرده است. هیثمی در «مجمع الزوائد» 91011 میگوید: «در این دو اسناد عبدالعزیز بن عمران ضعیف است» و واحدی در «اسباب نزول» 547 ذکر کرده و طبری 20272 از ابن جریج روایت کرده که معضل است... به تفسیر ابن کثیر 624/2 و «زاد المسیر» 824 مراجعه فرماید)

620- نسائی و بزار از انس(رض) روایت کرده اند: رسول خدا یکی از یاران خویش را نزد شخصی از بزرگان جاهلیت فرستاد که او را به اسلام و ایمان به خدا دعوت کند. پس او گفت: پروردگارت - که مرا به پرستش او دعوت میکنی- از چه جنسی است، آیا از آهن است یا از مس یا از نقره و یا از طلاست؟ صحابی بزرگوار نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بازگشت و از جریان آگاهش ساخت، پیامبر او را برای بار دوم و سوم نزد آن سرکش فرستاد. پس خدای بزرگ صاعقه ای را فرستاد و او را سوزاند. پس آیه: «وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ... تا آخر آیه» در آن مقام نازل شد. (جید است، ابو عاصم در «السنه» 1 / 304، بزار 2221، ابویعلی 3341 و 3342 از دیلم بن غزوان از ثابت از انس(رض) روایت کرده اند. برای تفصیل موضوع مراجعه فرماید: به «میزان الاعتدال» 130/3 و «التهدیب» 7 / 324 و «زاد المسیر» 826).

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ﴿٩﴾

(او) دانای همه پوشیده‌ها و آشکارا است، (و او) بزرگ بلند مرتبه است. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمُتَعَالِ»: بمعنی والا و برتر از جهان و منزّه از مشابهت و مماثلت این و آن. چیره و مسلط بر همه چیز. اصل آن (الْمُتَعَالِي) است و حذف یاء محض تخفیف است (ملاحظه شود سوره: غافر / 15 و 32). (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»)

تفسیر :

پروردگار با عظمت به آنچه از دیده‌ها پنهان یا آشکار است داناست. یعنی: الله سبحانه و تعالی دانای هر امر پنهان از میدان حس و دانای هر آشکار محسوس و حاضری است. یا دانای هر معدوم و هر موجودی است.

ذات پروردگار به آنچه که مردم می‌بینند و به آنچه که نمی‌بینند احاطه دارد، دانای نهان و آشکار است. در ذات، اسما و صفاتش بزرگ، در قدر و قهرش عظیم، در نهی و امرش حکیم و به ذات و قدرت و غلبه‌اش بر تمام مخلوقاتش بلندمرتبه است.

سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ﴿١٠﴾

[برای او] برابر است هرکس از شما سخن را پنهان می‌دارد و کسی که آن را آشکار می‌سازد، و (برابر است نزد او) هرکس در شب پنهان است و هر کس در روز آشکارا حرکت می‌کند. (۱۰)

تفسیر :

«سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ» برای او مساوی است کسی سخن خود را در قلوب خویش پنهان دارد یا آنچه بر زبان جاری سازد، همان گونه که علم وی به آنچه که او از خیر و شر آشکار می‌گرداند، نیز احاطه دارد.

«أَسَرَ الْقَوْلَ» از اسرار مشتق است و به معنای کلام خفیه می‌باشد و «جَهَرَ» به معنای کلام آشکار است، کلامی که انسان برای شنوانیدن دیگران می‌آورد به آن جهر می‌گویند و آنچه برای شنوانیدن خویش میکند به آن سرگفته می‌شود.

«وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ (10): «و» میداند «کسی که در شب پنهان است» یعنی: حق تعالی به موجوداتی که در پرده شب پنهان و از عرصه دید چشمها دورند، علم و احاطه دارد «و» نیز احاطه دارد به «کسی که در روز آشکارا حرکت کند». یعنی نهان پیش از عیان نزد اوست؛ نهان پیش او مانند آشکار است و رحمت و دانایی‌اش بر همه چیز گسترده و همه جانبه می‌باشد.

این آیه که ظاهراً توضیح و تکمیل آیه سابق است، یکی از آیات بسیاری است که در رابطه با علم خداوند، به اعمال کوچک و بزرگ و ظاهر و پنهان و حتی افکار و نیات انسان‌ها، در قرآن مجید آمده است و اگر انسان‌ها به چنین علمی از طرف پروردگار ایمان داشته باشند، میتواند بهترین عامل حیا و تقوا و بزرگترین وسیله تربیت آنها باشد. زیرا سبب تشویق نیکوکاران و تهدید بدکاران می‌گردد. جالب آنکه خداوند متعال در این آیه، علم خود را به حرف‌های سری و کارهای مخفی و شبانه، قبل از کلام‌های علنی و کارهای آشکار روزانه ذکر کرده است.

«سَارِبٌ»: از «سرب» در اصل به معنای آب جاری است، ولی به کسی که در روز به سراغ کاری می‌رود نیز گفته می‌شود.

لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ ﴿١١﴾

برای انسان فرشتگانی است که پیاپی از روبرو و پشت سر به فرمان الله او را مراقبت (نگهبانی) میکنند، همانا الله احوال هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد تا وقتی که آنان احوال خود را تغییر دهند و چون الله برای قومی (بخاطر اعمالشان) بلائی بخواهد پس هیچ برگشتی برای آن نیست و برای آنان جز او هیچ کارسازی نیست. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُعَقَّبَاتٌ»: «مُعَقَّبَاتٌ»: جمع مُعَقَّبَةٌ، گروه ملائکه و جماعت فرشتگان. حرف(ة) برای مبالغه است. فرشتگانی که انسان را تعقیب می‌کنند، اعمال و گفتار او را ثبت مینمایند و به دستور خداوند متعال آنان را از مصائب و بلاها و اشیاء و اشخاصی که خدا بخواهد، وی را حفظ میکنند. از آنجا که فرشتگان مانند افراد نوکریوال یا پهره داران تبدیل میشوند و به تعقیب یکدیگر می‌آیند و اعمال انسان را مراقبت مینمایند و او را نیز می‌پایند، آنان را (مُعَقَّبَات) گفته‌اند (برای معلومات بیشتر به آیات سوره های: یونس/21، زخرف/80، ق/17 و 18، انفطار/10 و 11 و 12) مراجعه فرماید: (تفسیر نور دکتور مصطفی خرمدل).

تفسیر :

«لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»: خدای متعال را فرشتگانی است که برانسان از پیش رو و پشت سرش حرکت کرده، و به فرمان الهی از او محافظت میکنند و عملش را - از خوب و بد - ثبت مینمایند.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: یعنی: بره‌ریک از انسان‌ها در همه حالات، فرشتگانی گماشته‌اند که او را مطابق آنچه که خداوند متعال به ایشان هدایت داده است نگهبانی میکنند، نه این‌که قادر باشند تا از امر الهی سرپیچی کنند. به قولی: فرشتگان انسانها را از آسیب جنیان و از خطر آسیب نگهبانی و محافظت میکنند. به قولی دیگر: او را به امر خداوند متعال از امر وی نگهبانی می‌کنند ولی چون قضا و قدر آمد، از وی دست بر می‌دارند. اینان فرشتگان نگهبان (ملائکه حفظه) اند که بعضی به تعقیب بعضی دیگر می‌آیند و او را از همه جهات و جوانب در نگهبانی خود دارند.

مجاهد گفته است: هر انسانی فرشته‌ای مامور دارد که او را در خواب و بیداری از جن و انس و حشرات محافظت می‌کند. (تفسیر طبری ۱۱۹/۱۳).

از ابن عباس(رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: این آیه کنایه‌ای در مورد شاهان و امیران است که محافظان را از پیش رو و پشت سر برای نگهبانی خود می‌گمارند، خداوند متعال می‌فرماید: آیا از آنان در برابر امر من نگهبانی میکنند؟ غافل از آن که چون من به کسی بدی‌ای را اراده کنم، هیچ نیرویی توان برگرداندن آن بدی را از وی ندارد و نگهبانان هرگز چیزی را از او دفع نمی‌توانند کرد».

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می‌افزاید: بلی! خدای منان به هر انسان چهار فرشته را در شب و چهار فرشته را در روز اختصاص داده است که دو تن از آنان نگهبان و دو تن نویسنده‌اند و فرشتگان شب از پی فرشتگان روز می‌آیند.

فرشتگان نگهبان وظایفی دارند، مانند نگهبانی انسان در شب و روز از مضرات و حوادث به اذن و امر و رعایت الهی که این فرشتگان دو تن‌اند، یکی از پیشرو او را نگهبانی میکند و دیگری از پشت سر. دو فرشته دیگر، مأمور حفظ و نگهبانی اعمال خیر و شر انسان اند که یکی از آنها به جانب راست وی گمارده است و دیگری به جانب چپش و این دو فرشته، اعمال وی را می‌نویسند، فرشته دست راست اعمال نیک او و فرشته دست چپ، اعمال بد او را می‌نویسد.

پس مجموع فرشتگان توظیف شده و موکل برای هر انسان، چهار فرشته در روز و چهار فرشته در شب اند که در هر نوبت، دو تن محافظ و دو تن نویسنده می باشند. چنان که در حدیث شریف آمده است: «بر شما فرشتگانی در شب و فرشتگانی در روز پی در پی می آیند و هر دو گروه در نماز صبح و نماز عصر یکجا می شوند...».

در حدیث شریف دیگری آمده است: «همانا با شما کسانی هستند که هرگز از شما جدا نمی شوند مگر در هنگام رفتن به قضای حاجت و در هنگام جماع. پس از آنان حیا کنید و گرامی شان بدارید.».

همچنان در حدیثی صحیح بخاری آمده است که دو گروه از فرشتگان برای نگهبانی مقررند یکی برای شب و دیگری برای روز و این هر دو گروه در نماز صبح و عصر باهم جمع میشوند و پس از نماز صبح گروه محافظ شب مرخص میشوند و محافظین روز کار را به عهده میگیرند و پس از نماز عصر، ایشان مرخص میگردند و فرشتگان شب، روی کار می آیند.

و در حدیثی از ابوداود به روایت حضرت علی (رضی الله عنه) منقول است که به همراه هر انسان چند تا فرشته برای نگهبانی او مقرر است که از او نگهبانی میکنند که براو دیوار یا چیزی ساقط شود، یا او در چقری و غاری نیفتد یا انسان و حیوان به او مشقتی نرساند، البته هرگاه حکم الهی برای مبتلا کردن انسان در بلا و مصیبت نافذ گردد، پس فرشتگان از آنجا کناره میگیرند. (روح المعانی)

و از حدیث ابن جریر به روایت حضرت عثمان (رضی الله عنه) معلوم میشود که وظیفه آن فرشتگان نگهبان تنها حفظ از مشقتی و مصایب دنیوی نیست، بلکه سعی میکنند تا او را از گناه هم نجات داده حفظ بکنند و در دل انسان انگیزه نیکی و خوف الله را بیدار میکنند که به وسیله آن او از گناه نجات یابد و اگر باز هم او از الهام فرشتگان غفلت ورزیده به گناه مبتلا بشود باز آنها سعی و برای او دعا میکنند تا زود تر توبه نموده، از گناه پاک گردد باز هم اگر اوبه هیچ نحو تنبیه نشد آنگاه آنان در نامه اعمال او آن را عمل گناه ثبت می نمایند.

خلاصه اینکه این گروه محافظین فرشته انسان را از مصایب وافات دین و نیا در حال بیداری و خواب حفظ می کنند حضرت کعب احبار میفرماید: اگر این نگهبانی خداوند از انسان گرفته شود جن ها زندگی را بر و بال جان میکنند ولی این گروه نگهبان مادام کار میکنند که تقدیر الهی به حفظ اجازه میدهد و هرگاه الله بخواهد که بنده ای را مبتلا کند این گروه نگهبان از او کناره گیری میکنند.

توضیح آن در آیه بعدی چنین آمده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» خداوند متعال نعمتی را که عطا فرماید پس نمیگیرد، مگر آنکه مردم، آن نعمت را ناسپاسی کنند، در حقیقت خدا نعمتی را که به قومی بخشیده است هیچ تغییر نمی دهد تا آنان خود طاعتش را به معصیتش تغییر ندهند؛ در آن صورت است که او خوشی را به ناخوشی و نعمت را به بلا تبدیل می کند.

این امر از جمله سنت های اجتماعی خدای متعال است، که عافیت و نعمت و آسایش و عزت هیچ قومی را تغییر نمیدهد مگر این که به آن نعمت ها ناسپاس باشند و مرتکب معاصی شوند.

فحوای آیه مبارکه به یک فهم عالی و تعلیمی بس بزرگی، برای ما اشاره فرموده است که: به پشت چانس و بخت اقبال و فال و نجوم نگریدید، سرنوشت شما به دست خودتان است. در ضمن باید گفت که: حفاظت خداوند تا زمانی است که انسان، کفران نعمت نکند و گرنه به یاد داشته باشد که از لطف الهی محروم و به حال خود رها خواهد شد. همچنان باید گفت که: برخورداری از نعمت های ظاهری و بیرونی، وابسته به کمالات نفسانی و حالات درونی است. «حَتَّى يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» در جای دیگر میفرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ...» (سوره اعراف، 96).

در خبر آمده است که: خدای متعال به یکی از پیامبران بنی اسرائیل وحی کرد که به قومش بگوید: ساکنان هر دهکده یا هر خانه که مطیع فرمان خدا باشند، وقتی از اطاعت خارج شوند و به معصیت روی آورند، خدا نعمت و اموری را که دوست دارند، به چیزی تبدیل می‌کند که از آن بیزار و متنفرند. (حاکم آن را روایت کرده است. در مختصر ابن کثیر نیز وارد شده است. ۲/۲۷۴).

«وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ»: وقتی خداوند متعال به گروهی بلا یافته‌ای بخواهد، هیچ برگشت دهنده‌ای برای آن نبوده و هیچ گریزگاهی از قضایش وجود ندارد. «وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ (11)»: و برای شان حمایتگری نیست که متولی امرشان شده، خواست‌های دوست داشتنی شان را برای شان جلب و دوست نداشته‌ی‌ها را از ایشان دفع نماید؛ بلکه تنها الله یگانه است که کارساز امور بندگان می باشد. یعنی به غیر از الله متعال ولی و یآوری ندارند که عذاب و بلا را از آنان دفع کند.

خوانندگان محترم!

خداوند متعال در آیات فوق الذکر بندگان خود را هشدار داد که اگر الله متعال از هر کس روی برگراند، بازگشتی ندارد. اینک در آیات متبرکه (12 الی 16) در مورد مظهر الوهیت، ربوبیت و قدرت پروردگار با عظمت بحث بعمل می آید.

در این آیات به بیان گرفته میشود که: همه چیز در هستی او را سجده می کنند و در برابر قدرت و شکوه او فروتن و خاکسارند. پس باید مردم از بندگی بتها و امثال آن دوری و فاصله گیرند و طوریکه یادآور شدیم: به یکتایی الوهیت و ربوبیت الله متعال اعتراف کنند تا هوسهای باطل و عشق به بتها از دل و دیده‌ی آنان بیرون رود.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ (۱۲)

اوست که برق [جهنده را از میان قطعه های ابر] که مایه ترس و امید است، به شما نشان می دهد، و ابرهای سنگین بار را پدید می آورد. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْبَرْقُ»: الْبَرْقُ جرقة الکتریکی آسمان که بر اثر برخورد دو توده ابر، بارهای الکتریکی متفاوت مثبت و منفی به وجود می آید، همان گونه که از برخورد سر دو سیم برق، جرقة تولید می شود و به اصطلاح تخلیه الکتریکی صورت می گیرد. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ»: اوست (سبحانه و تعالی) که از قدرت خویش برق و نور درخشان درون لایه‌های ابر را به شما نشان می دهد.

«خَوْفًا وَ طَمَعًا»: ابن عباس (رض) گفته است: از صاعقه میترسند و طمع و امید باران را نیز دارند. (زاد المسیر ۴/۳۱۳).

که معمولاً به دنبال برق صاعقه‌ی ویرانگر می آید. وگاهی هم باران تند میبارد که با خود زندگی را برای زمین و بندگان به ارمغان می آورد.

باید گفت که: رعد و برق و صاعقه‌ی آسمان از يك جهت مایه ترس و وحشت مردم است، زیرا با باریدن و طوفان شدید باران بی موقع، واقع شدن سیلابها، خرابی‌ها و اکثراً آتش سوزی ها بدنبال دارد و از جهت دیگر سبب شادی و نشاط و امید برای مردم است، زیرا سبب باریدن باران، درختان زراعت و حاصلات سیراب میگردد، درضمن موجب طراوت و شادابی هوا و پاکی و نظافت در محیط می گردد.

پس چنانکه از صاعقه‌ها می ترسید و به باران امیدوارید همچنان از هشدارهای الهی به عذاب بترسید و در مژده هایش به ثواب امید بندید که این میسر نیست جز با عمل به صالحات و ترک منکرات.

«وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ (12)»: گرچه به ظاهر، عوامل طبیعی زمینه پیدایش رعد و برق و باران است، ولی مبدا و موجد همه عوامل خداوند متعال است. طوری که میفرماید: «و»: اوست آن که ابرهای گرانبار را سنگین و متراکم و آب را که به سبب آبی که در آنهاست، گرانبارند خلق می‌کند.

قابل تذکر است که: کشف قوانین فیزیکی و کیمیاوی طبیعت، نباید از ایمان ما به الله متعال بکاهد، زیرا طبیعت و قوانینش هم از مخلوقات خداوند متعال اند.

وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ (۱۳)

و رعد به ستایش او و فرشتگان نیز از ترس او تسبیح می‌گویند، و صاعقه‌ها را می‌فرستد و هرکس را که بخواهد به آنها گرفتار میکند، در حالیکه آنان در باره الله مجادله میکنند، حال آنکه او (در رساندن عذاب دردناک) بسیار قدرتمند است. (۱۳)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت: در فرهنگ قرآن، کَلَّ هستی در حال تسبیح الله سبحان و تعالی اند، انهم تسبیحی بر اساس علم و شعور و انتخاب رعد نیز مثل فرشته، تسبیحی آگاهانه و از روی شعور دارد، زیرا کلمه رعد و فرشته در آیه مبارکه در کنار هم قرار گرفته است: «وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ»: رعد به حمد الله سبحان و تعالی با خضوع و انقیاد تسبیح می‌گوید. برق آسمان که بر اثر برخورد توده های ابر، با بارهای الکتریکی متفاوت مثبت و منفی بوجود می‌آید.

«الرَّعْدُ»: رعد. صدائی که از برخورد دو توده ابر، با بار الکتریکی متفاوت به وجود می‌آید. «يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ»: (ملاحظه شود- سوره های: اسراء / آیه 44، نور / آیه 41، حشر آیه 24).

«الصَّوَاعِقُ»: جمع صاعقة، جرقه الکتریکی. آتشی که بر اثر رعد و برق شدید پدید می‌آید. (و فرشتگان نیز از بیم او) تسبیحش می‌گویند (و صاعقه‌ها را می‌فرستد و با آنها هر که را بخواهد مورد اصابت قرار می‌دهد) پس آن را می‌سوزاند، باید گفت که: تسبیح رعد حقیقتی است که قرآن عظیم الشان به آن اشاره کرده است و ما هم هر چند معنی آن صداها را نمی‌دانیم اما به آن ایمان داریم؛ چون خدای متعال جز به حق و درستی خبر نمی‌دهد و فرموده است: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ. يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ» به عنوان انتقام، صواعق ویرانگر می‌فرستد و هرکس را که خود بخواهد به وسیله‌ی آن به هلاکت میرساند.

«يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ» باید یاد آور شد که: صاعقه‌گرفتگی يك امر تصادفی نیست، بلکه با خواست خدا و مطابق قوانین الهی است.

«وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ كَفَارًا»: اما با وجود این نشانه‌های درخشان و واضح باز هم کفار را می‌یابی که در صفات و آیات و رسالت‌های الهی به ناروا جدال ورزیده، در قدرتش شک می‌کنند و با پیامبرانش سر ستیز در پیش می‌گیرند.

«وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ (13)»: خدای توانا نیرو و مجازات و سزای شدید دارد و می‌تواند از هر نافرمانی انتقام بگیرد.

بنائاً نه باید در فکر حيله و خدعه و جدال با خداوند متعال باشید، نباید فراموش کنید که ذات پروردگار توان مقابله را ندارد.

«الْمِحَالُ»: اگر مصدر باب مفاعله بشمار آید، به معنی مُکایده، یعنی چاره جوئی و چاره سازی است، و اگر اسم باشد، به معنی قوت و قدرت است.

اصل آن (محلّ) به معنی حيله و نیرنگ است. برخی هم آن را از (حَوْل) و هم‌ریشه با (حيلة) می‌دانند، وقوت و نعمت معنی می‌کنند. (سوره های اعراف آیه 183، طارق آیات 15 و 16).

«ترجمه معانی قرآن». در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چون صدای رعد را می‌شنیدند و برق صاعقه را می‌دیدند، می‌گفتند: «اللهم لا تقتلنا بغضبك ولا

تهلكنا بعذابك وعافنا قبل ذلك». «يا الله! ما را باغضب خود نکش، با عذاب خود هلاک نکن و قبل از اینها ما را عافیت بخش».

همچنان طبرانی از ابن عباس (رض) روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «چون صدای رعد را شنیدید، خدا را یاد کنید زیرا رعد بر ذاکر الله متعال اصابت نمی‌کند». لذا خواندن این دو آیه در هنگام رؤیت رعد و برق سنت است. همچنین در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم صدای رعد را می‌شنیدند، این آیه را می‌خواندند: «سبحان من یسبح الرعد بحمده والملائكة من خيفته وهو علی کل شیء قدیر: پاکی خدایی که رعد به حمد وی و فرشتگان نیز از بیم وی تسبیح می‌گویند و او بر همه چیز تواناست». سپس فرمودند: «اگر کسی این دعا را خواند و باز صاعقه بر او اصابت کرد، دیت وی بر من است». و از آنجا که صاعقه نعمتی است که الله متعال با آن انتقام می‌گیرد پس این پدیده در آخرالزمان بسیار واقع می‌شود. چنان که در حدیث شریف آمده است: «هنگامی که قیامت نزدیک شود، صاعقه‌ها بسیار می‌شود...».

از ابو هریره روایت شده است که هر وقت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم رعد را می‌شنید می‌گفت: سبحان من یسبح الرعد بحمده و الملائكة من خيفته و هو علی کل شیء قدیر.

ابو هریره (رض) می‌فرماید: هر کس آن را بخواند و صاعقه او را بزند من دیه‌ی او را به گردن می‌گیرم. (تفسیر طبری ۲۹۸/۹).

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿١٤﴾

دعوت حق [که اجابتش مایه سعادت دنیا و آخرت است] تنها الله است. و کسانی که جز الله را میخوانند به هیچ وجه دعایشان را اجابت نمی‌کنند، مگر مانند کسی که دو دستش رابه سوی آب بگشاید تا به دهانش برسد در حالیکه هرگز آب به دهانش نخواهد رسید، ودعای کافران جز در ضلال (و گمراهی) نیست! (۱۴)

تفسیر:

«لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ»: الله سبحانه و تعالی شایسته‌ی نیایش و دعا حق برای او است.

این همان دعوت به سوی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است که دعوت همه پیامبران بود است.

امام شوکانی در تفسیر «دعوت حق» می‌گوید: «یعنی دعای حق از آن خدای سبحان است و آن عبارت است از دعای انسان به بارگاه الهی در هنگام ترس و بیم زیرا در این حال جز خدای سبحان و تعالی کسی دیگر به یاری خوانده نمیشود چرا که در هنگام انقطاع اسباب مادی، فقط حق تعالی قادر به اجابت گفتن انسان در مانده است. پس کسی که او را در این حال بخواند، بی‌گمان او را به حق خوانده است». «تفسیر انوار القرآن»
بنابر این فقط او باید مورد پرستش قرار گیرد. و فقط از او درخواست شود و به او پناه برده شود.

«وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ»: و کسانی که جز الله را به یاری میخوانند، به هیچ وجه جوابی به آنان نمیدهند» یعنی: خدایانی که مشرکان آنها را بجز خدای سبحان می‌خوانند و پرستش میکنند، هیچ پاسخی به هیچ خواسته‌ای از خواسته هایشان هر چه که باشد نمیدهند، «لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ»، جز الله متعال نباید به سراغ دیگران رفت، زیرا از غیر او هیچ کاری ساخته نیست، دعای هیچکس را اجابت کرده نمیتواند، وجود هیچکس را احساس نکرده و هرگز گره‌ای از مشکلات و پرابلم‌ها را باز کرده نمیتواند.

«إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ»: و در مثل به شخص تشنه‌ای می‌ماند که در لحظات هلاکت قرار داشته باشد، و می‌خواهد دست خویش را به سوی آب دراز میکند تا آب به دهانش برسد، و می‌خواهد تا آب از همان دور دست حرکت کند و خود رابه او

برساند، طبیعی است که آب هیچ جوابی به این شخص نمیدهد زیرا آب نیاز آن شخص را به خود احساس نمی‌کند و قادر نیست که خواسته وی را اجابت کند. یعنی اینکه آب جماد و بی‌حس و بی‌شعور است و اساساً امکان شنیدن و دفع حاجت او را ندارد. مثال شان به اشخاص بت پرست می‌ماند که از رساندن منفعت شان محروم‌اند طوری‌که شخصی تشنه از منفعت آب دوردست محروم است همین‌طور بت پرستان از گرفتن فایده ای بت های شان محروم می‌باشند.

مفسیر شیخ ابو السعود محمد بن مصطفی عمادی (متوفای ۹۸۲) در تفسیر خویش «ارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم» می‌فرماید: حال مشرکان در این که درخواستشان از خدایانشان در هیچ مورد حاصل نمی‌شود، به حال یک نفر تشبیه شده که تشنه و سرگردان است و نمی‌داند چه کار باید بکند. از دور دستش را به سوی آب دراز کرده تا آب به دهانش برسد و هرگز آب به دهانش نمی‌رسد؛ چون آب جماد است و تشنگی او را درک نمی‌کند. (ابو سعود ۱۰۲/۳).

«وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (14)» هرکس خالصانه خدا را بخواند، با دست پر بر میگردد. دست خالی برگشتن به خاطر توجه به غیر خداست و واقعاً همین طور است دعا و پناه جویی کافران از بتانشان در منت های دوری از صواب و درعین گمراهی از هدایت قرار دارد؛ زیرا مشرکان کوردل و فطرت باخته‌اند؛ روی فطرتشان را حجابی غلیظ از ظلمت کفر فرا گرفته است.

یعنی: دعای کافران هدر و باطل و نابود است زیرا این دعا به هیچ وجهی از وجوه به حالشان سودی و فایده ای نمی‌بخشد.
خواننده محترم!

مبحث دعوت به پرستش الله یگانه، دوری از توجه به دیگران و تنها او را مؤثر دانستن، بارها در قرآن تذکر داده شده است. از جمله: اگر انسان، تنها از من درخواست کند، من حتماً او را پاسخ می‌دهم. «أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (بقره، ۱۸۶). اما اگر به سراغ دیگران رفت و از آنها حاجت خواست، بداند آنها نمی‌شنوند و اگر هم بشنوند اجابت نمی‌کنند. «إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ» (فاطر، ۱۴).

انسان محدود در زندگی پرحادثه دنیا نیازمند پناهگاهی مطمئن است، انبیاء پناهگاه واقعی را به او معرفی میکنند، «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ» اما کمک های دیگران (طاغوت‌ها) یا برای استعمار یا استثمار یا تبلیغات و حفظ موقعیت خود و یا... میباشند و در واقع آنچه برای آنها مطرح نیست، انسان است.

انسان، فطرتاً تشنه حق و خواستار حقیقت است «لِيَبْلُغَ فَاةً» ولی راه وصول به آنرا گم میکند. اما جز ایمان به خدا و عشق و انس به او و دعا و درخواست از او، هیچ چیز دیگری انسان بی‌نهایت طلب را سیراب نمی‌کند. «وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ» چرا که غیر از الله هر چه باشد سراب است و دعا از غیر او بیهوده.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظُلْمًا لَهُمُ الْبُعْدُ وَالْأَصَالُ (۱۵) *
هر آفریده‌ای که در آسمان‌ها و زمین است خواسته و ناخواسته برای الله سجده میکنند، و همچنین سایه هایشان صبح و شام برای الله سجده میکنند. (۱۵)

تفسیر:

«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ساکنان آسمان‌ها و زمین یعنی اینکه هر که در آسمان‌ها و زمین است فقط در برابر خدا سرفروتنی و تسلیم خم میکنند.
«مَنْ» برای موجود عاقل بکار میرود و «مَا» برای موجود غیر عاقل، اما در آیات دیگر مشابه این آیه با «مَا» آمده است، مثل آیه «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (نحل، ۴۹)، لذا میتوان نتیجه گرفت که مراد از این آیه نیز سجده‌ی همه موجودات است، خصوصاً که در تفسیر «فی ظلال القرآن» نیز مطرح شده که ناگفته پیداست سایه، عقل ندارد. شاید منظور از سجده کردن سایه‌ها حالت افتادن سایه بر زمین باشد. (تفسیر نور).

«طَوْعاً وَكَرْهاً»: خواه ناخواه، به اجبار یا اکراه. یعنی اینکه مؤمنان با میل و رغبت سجده میکنند، ولی دیگران بخاطر نیاز، مجبور به تواضع و تذلل میشوند. مفسر حسن بصری میفرماید: مؤمن به میل و رغبت خود سجده می کند و کافر به اکراه یعنی در حالت آشفتگی و هراس و وحشت.

«طَوْعاً أَوْ كَرْهاً»: خواه ناخواه. یعنی همه کس و همه چیز در برابر فرمان خدا خاضع و فرمانبردار میباشند، ولی خضوع و فرمانبرداری دستهای تکوینی و تشریعی است، و خضوع و فرمانبرداری دستهای تکوینی است. مؤمنان از روی میل و رغبت در پیشگاه پروردگار به سجده می افتند، اما غیر مؤمنان هر چند حاضر به چنین سجدهای نیستند، تمام ذرات وجودشان از نظر قوانین آفرینش خواه ناخواه تسلیم فرمان خدا است. این دو اصطلاح مصدر و حال می باشند (نگاه: آل عمران آیه 83). (تفسیر نور).

«وَظِلَالُهُمْ بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَالِ (15)»: همچنان سایه های مخلوقات که در آغاز و آخر روز به اراده حق تعالی در حال حرکت اند، در پیشگاه جبروتش خضوع و سر تعظیم فرود می آورند. پس پاک پروردگاری که عظمت کبریایی اش دشمنانش را مقهور، و محبت ولایی اش دوستانش را سرخوش و مخمور گردانیده است.

«غدو»: جمع «غده»، عبارت از اول روز است چنانکه آصال: جمع «اصیل»، عبارت از وقت بعد از عصر تا هنگام غروب است.

منظور بیان قدرت و عظمت خدا و تسلط وی بر همه چیز است که قدرتش بر همه چیز غالب بوده و همه چیز در برابر او سر تسلیم فرود می آورد. و تمام کائنات حتی سایه ای انسان تسلیم شکوه و جلال او شده، و در کمال فروتنی فرمانبردار فرمان او هستند.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۱۶)

(ای پیامبر! به مشرکان) بگو: «پروردگار آسمانها و زمین کیست؟» بگو: «الله» (سپس به آنها) بگو: «آیا به جای او اولیاء (ومعبودانی) بر گزیده اید که مالک سود و زیان خود نیستند». بگو: «آیا نابینا و بینا برابرند، یا تاریکی ها و نور یکسان است؟ آیا آنها شریکانی برای خدا قرار داده اند که همچون آفرینش او آفریده اند، پس (این) آفرینش (ها) بر آنها مشابه شده است؟!». بگو: «الله آفریننده ی همه چیز است، و او خدای یگانه ی مقتدر است. (۱۶)

تفسیر:

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: ای محمد! به آن مشرکان بگو: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده کار آنها را به تدبیر خویش سامان داد و روزی همه کسانی را که در آنها وجود دارند عهده دار گشت؟ منظور از این سؤال سرزنش و تمسخر خدایان ساختگی است که توسط کفار مورد پرستش قرار می گرفتند.

«قُلِ اللَّهُ»: بگو: او فقط الله یگانه آفریننده روزی بخش مدبر است. «قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا»: حجت را بر آنان تمام کن و به آنها بگو: آیا برای خدا شرکائی قرار داده و آنها را پرستش می کنید درحالیکه آنها برای خود نمی تواند سودی را جلب یا ضرری را دفع نماید، نباید تحت هیچ عنوانی به جای الله مورد اطاعت قرار گیرد.

کسیکه حق را دید و آن را نپذیرفت، بمتابه شخصی است که چشم دلش کور و فضایی اطرافش ظلمات است طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ» بگو: آیا نابینا (که مراد از آن شخص کافر است) با بینا که منظور آن مؤمن است برابرند؟ قطعاً برابر نیستند و مسلماً شخص بینا کاملتر از شخص

نابیناست. پس همچنان مؤمن نسبت به کافر و نور در برابر ظلمت نیکوتر و راه گشایتر است.

یعنی همانطور که نابینا و بینا و تاریکی و روشنایی مساوی نیستند، همچنان مؤمن که نور حق را می بیند با مشرک که از دیدن نور حق عاجز است برابر نیست. تمایز و جدایی بین حق و باطل واضح است بسان تمایز بین نابینا و بینا.

و تفاوت بین ایمان و گمراهی بسان تفاوت بین روشنایی و تاریکی است.

«أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ»: مفسر تفسیر صفاة التفاسیر در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: بدین ترتیب احتجاج و اقامه ی دلیل بر آنان و مسخره کردن آنها را تمام کرده است. غیر از خداوند کسی چیزی را نیافریده تا در آفریده ها دچار اشتباه شویم. یعنی آیامشرکان خدایانی برگرفته اند که موجوداتی بسان مخلوقات خدا را خلق کرده اند و کار بر آنان مشتبه شده است و مخلوق خدا را از مخلوق خدایان دیگر تشخیص نمی دهند؟ این تمسخر و ریشخندی همراه با تحقیر و توهین است؛ زیرا آنها می دانند همه چیز مخلوق الله است و می دانند این خدایان، ساخته ی گمان و توهمات آنها بوده و هیچ چیز را خلق نکرده اند، اما با این وجود آنها را پرستش می کنند. و این بی ارزش ترین و پست ترین مرحله ایست که عقل مشرکین بدان می رسد و بعد از این که بر آنان اقامه ی حجت کرد، آشکارا میفرماید: «قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (16)» بگو: الله خالق جمیع اشیاء است، پس آفریننده ای غیر از او وجود ندارد بنابراین، این که حق تعالی شریکی در عبادت داشته باشد درحالی که در آفرینش شریکی ندارد، به هیچ وجه با منطقی و معقول نیست «و اوست یگانه قهار» و غیر او هر چه هست، مقهور و تحت فرمان است پس هر کس چنین شأن و عظمتی داشته باشد، فقط او سزاوار پرستش و اطاعت می باشد.

شیخ عبدالرؤف مخلص هروی مفسر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: «اهل سنت با این آیه استدلال کرده اند بر این که افعال بندگان همه مخلوق خداوند متعال است و بنده خود خالق فعل خویش نیست زیرا فعل او «شیء» است و حق تعالی خالق هر «شیء» است پس آنچه در حوزه توان انسان است، همانا عمل و انتخاب چیزی است که خداوند برایش آفریده است، نه بیشتر از آن.»

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی از دعوت حق و باطل بحث بعمل آمد و تذکر یافت که: مؤمن و کافر و ایمان و کفر را به بینا و نابینا و روشنایی و تاریکی تشبیه کرد.

اینک در آیات متبرکه (17 الی 25) مثل حق و باطل، سرانجام نیک بختان و بدبختان، معرفی این دو گروه مورد بحث قرار داده شده است.

در این آیات نیز مثال دیگری است که: حق را به آبی که در درون زمین میماند به مردم سود میرساند و نیز به معدنی سودمند تشبیه و باطل را - از جهت نابودی و ناپایداری و بی سود بودن - به کف روی آب، همانند کرده است، و طوریکه یادآور شدیم به صفات نیک بختان و سیاه بختان هم اشاره میکند. و میفرماید:

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْبَاطِلَ فَاَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ﴿١٧﴾

الله از آسمان آبی فروفرستاد و در هر درّه رودخانه هایی به اندازه گنجایش وسعت خویش [سیلابی] روان گشت، پس سیل کف بلندی روی خود برداشت. همچنین از آنچه در آتش میگذارد (از طلا و نقره و غیره) برای حصول زیورات و ابزار، از آن نیز کفی بالا می آید، الله برای حق و باطل این چنین مثل می زند (تا آنها بیان و روشن کند)، اما آن کف از میان

می رود و اما آنچه به مردم سود میبخشد در روی زمین باقی میماند. الله مثل ها را این گونه بیان می کند [تا مردم در همه امور حق را از باطل بشناسند.] (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَأَلْتُ»: جاری شد. «أُودِيَةٌ»: جمع وادی، درّه‌ها. مراد رودخانه و جویبارهای میان کوه ها است.

«بِقَدَرِهَا»: به اندازه گنجایش خود. «زَبَدًا»: کف. «رَابِيَاءً»: برآمده. در بالا قرار گرفته. «إِبْتِغَاءً»: به خاطر. از برای. مفعول له است. «حِلْيَةً»: زیور. «جُفَاءً»: دور انداختنی. مصدر ماده (جَفَأ) به معنی اسم مفعول، یعنی مَجْفُوء است که به معنی مطرود و پرت شده می باشد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

بعد از اینکه الله متعال در آیات قبلی یادآور شد که در روی زمین دو دعوت موجود است: یکی دعوت حق و دیگری دعوت باطل، و همانا دعوت الله دعوت حق است و دعوت غیر از الله دعوت باطل، در این بابت الله متعال دو مثل را در مورد حق و رهروان راه حق و باطل و حزبش آورده است تا تفاوت بین هدایت و گمراهی و تفاوت بین رشد و انحراف روشن شود. همچنان به تعقیب آن مؤمنان را در سرای نعمت ها و عاقبت کافران را در دیار بدبختی‌ها یادآور می شود. (تفسیر صفوای التفاسیر)

در آیه مبارکه: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا...» خداوند متعال دو مثال برای معرفتی باطل بیان نموده است، یکی مثال خس و خاشاک که بر روی آب ظاهر می‌شود و دوم کفی که هنگام ذوب فلزات، روی آنها را می پوشاند. باطل همچون کف است، زیرا:

1- رفتنی است، 2- در سایه حق جلوه می کند، 3- روی حق را می پوشاند، 4- جلوه دارد، ولی ارزش ندارد. نه تشنه‌ای را سیراب میکند نه گیاهی از آن می‌روید، 5- با آرام شدن شرایط محو می شود، 6- بالانشین پر سر و صدا، اما تو خالی و بی محتوی است. چنانکه در آیات دیگر نیز بر این امر تأکید شده است: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ» (نبیاء، 18)، با حق بر سر باطل می‌کوبیم.

«يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ» (شوری، 24):، خداوند باطل را محو می‌کند.
«وَمَا يُبْدِي الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ» (سبأ، 49): باطل در دنیا و آخرت محو و نابود است. «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (اسراء، 81): همانا باطل رفتنی است.
«جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ» (اسراء، 81):، حق آمد و باطل رفت.

تفسیر آیه مبارکه:

«أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً»: پروردگار همان ذاتی است که از آسمان باران نازل نموده است پس از آن آب رودخانه ها پر شده «فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا» پس رودخانه‌هایی روان شدند یعنی: آب رودخانه‌ها روان شد «به اندازه گنجایش یعنی به میزان وسعت و اندازه خودشان» پس اگر رودخانه کوچک و خورد بود، آن رودخانه مقدار آب کم و اگر رودخانه بزرگ بود، مقدار آب بسیار در آن روان و جاری گشت. ملاحظه می نمایم که فیض الهی جاری است و هرکس به اندازه توان و استعدادش از آن بهره‌مند و مستفید می شود.
«فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا»: «و سیل کفی بلند روی خود برداشت».

«زبد»: قف سپید بالا آمده بر روی سیل است.

«رابی»: بلند و بالا آمده بر روی آب، یعنی سیل ناشی از بارش باران، خس و خاشاک رابا خود حمل میکند که بر سطح آن آب قرار داشته باشد.

مفسیر مشهور جهان اسلام شیخ مرحوم صابونی میفرماید: پروردگار با عظمت این ضرب المثل را در مورد حق و باطل و کفر و ایمان به بیان گرفته است: پس مثال حق در ثبات و پایداریش و مثال باطل در نابود شدنی‌اش، مانند آبی است که خداوند متعال آنرا از آسمان

بر روی زمین فرو میریزد. سیل خس و خاشاک را بر می دارد، پس حق همان آبی است که در زمین باقی می ماند و خس و خاشاک بی فایده همان باطل است. و این یکی از دو مثال حق و باطل است که بیان یافت. (تفسیر صفوة التفسیر) و مثال دیگر عبارت است از گفته‌ی خداوند متعال است که میفرماید: «وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ» و همچنین است آنچه که از طلا و نقره و مس که انسان‌ها آن را برای تهیه‌ی زیور آلات چون طلا و نقره برای زینت و آرایش یا چیزهای مورد نیاز از قبیل ظروف خانه و یا سایر موارد ضروری برای و سایل کار، از آهن، برنج، مس و سرب، روی آتش می گذارند یعنی صیقل میکنند و در این حالت قشر های اضافی و فضلات آن که مانند خس و خاشاک که بی فایده است از بین رفته و اصل آن باقی می ماند.

«كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ»: به این ترتیب خداوند متعال برای حق و باطل مثالی را بیان میدارد. مثل حق در ثبات و استقرار مانند آب پاک و زلالی است که در زمین استقرار یافته و انسان از آن بهره و فایده ای بدست می‌آورد، و مثال باطل در زوال و نابود شدنش مانند آن خس و خاشاکی است که آب آن را دور کرده و متلاشی و نابود می شود. و همچنان صنعتگر، قشر های گداخته‌های مذاب معادن را به بیرون افکنده نه از آن زیوری میسازد و نه کالا و ابزاری. پس همچنین است مثال باطل که نابود می شود. طوری که میفرماید: «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً» و قشر که خیر و برکتی ندارد. از قبیل آنچه که بر سطح آب و مواد ذوب شده قرار میگیرد، سیل آن را پرت میکند و پراکنده شده و در دو طرف دره از بین می رود.

باید به این واقعیت اعتراف کرد که: حق و باطل با هم هستند، ولی در نهایت، باطل رفتنی است. و حق به پیروزی می رسد.

طوری که مثال آن در آیه مبارکه بیان شده که: «وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ»: ولی آنچه که برای انسان فایده دارد از قبیل آب زلال و معادن خالص در زمین باقی میماند. «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (17)»: این گونه خداوند متعال برای حق و باطل و هدایت و گمراهی مثال آورده است، تا انسان پند و اندرز بگیرد.

لِّلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١٨﴾

برای کسانی که (دعوت) پروردگارشان را اجابت کردند، پاداش نیک (بهشت) است و کسانی که (دعوت) او را اجابت نکردند، اگر تمام آنچه در زمین است و (نیز) همانندش، از آنها باشد برای رهایی خود (از عذاب) فدیة بدهند، (از آنها پذیرفته نخواهد شد) آنها سختی حساب را خواهند داشت، و جایگاهشان جهنم است، و چه بد جایگاهی است! (۱۸)

تفسیر:

«لِّلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ»: برای کسانی که فرمان پروردگارشان را اجابت و اطاعت کرده اند، از پیامبرش پیروی نموده، به آنچه موجبات رضای الله متعال است عمل کرده و از آنچه سبب غضب اوست پرهیز نموده‌اند، پاداش و ثوابی نیکوتر مقرر است که عبارت است از بهشت، آن سرای نعمت‌ها. «وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ» و کسانی که فرمان پروردگارشان را اجابت نکرده اند، از پیامبرش پیروی نکرده و به هدایتش تاسی نه جسته اند، برای‌شان آتش جهنم است.

«لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ»: اینان اگر اموال تمام دنیا را با همه اشیای نفیس و قیمتی آن داشته باشند و مانند آن را نیز با آن بیاورند یعنی: مانند سراسر آنچه در زمین است، نیز به آن ضمیمه شود و از آنان باشد.

«لَافْتَدَوْا»: به تمام آن را میدهند تا خود را از عذاب خدا برهانند. به حال‌شان فایده ای نمیرساند؛ «أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ»: کسانی که ندای پروردگارشان را نشنیده گرفته و او

را اجابت نکرده‌اند «برای آنان سختی حساب است» در سرای آخرت. سختی حساب آن است که شخص در برابر کل گناهانش مورد محاسبه قرار گیرد و هیچ چیز از گناهانش بخشیده نشود.

مفسر حسن بصری(رح) فرموده است: در مقابل تمام گناهانشان مورد بازخواست و محاسبه قرار می‌گیرند، از آنان چیزی بخشوده نمیشود.

«وَمَا أُوَاهُمْ جَهَنَّمَ»: در روز قیامت به جهنم پناه می‌برند و به آن رو می‌آورند. زیرا به سبب کفر و تکذیبی که داشته‌اند جایگاهشان در روز قیامت آتش جهنم است و به سختی جزا خواهند یافت، «وَبِئْسَ الْمِهَادُ(18)»: وه! چه بد فرشی است که برای خود گسترده‌اند. بناءً آنها با اعمال بد خویش، بدترین اقامتگاه و سنگین‌ترین کیفر را برای خود آماده کرده‌اند؛ در غل و زنجیرها، در حسیض خواری و خفت و در پرتگاه خوف و ترس و وحشت قرار دارند.

حساب و حسابگری در قیامت :

از جمله منازل سخت و خوفناک در روز قیامت همانا، ایستگاه حساب و کتاب است. خداوند متعال در این مورد در (آیه 1/سوره انبیاء) میفرماید: «أَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مَّعْرُضُونَ» (برای مردم (وقت) حساب‌شان نزدیک شده است، در حالی که آنان در غفلت روی گردانند).

حساب پس از مرگ :

خدای متعال در سوره (طلاق / آیه 8) میفرماید: «وَكَايِنٍ مِّنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَدَبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا» (و چه بسا (اهالی) قریه‌ها از فرمان پروردگارشان و (فرمان) رسول او سرکشی کردند، پس به سختی از آنان حساب گرفتیم و به عذابی سخت ناشناخته عذابشان کردیم).

- حساب آسان:

پروردگاریا عظمت ما در (آیات 7 و 8 / سوره انشقاق) در مورد حساب آسان میفرماید: «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ» 7 «فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَّسِيرًا» 8 «(پس از ملاقات) کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شود. (8) پس به آسانی با او حساب خواهد شد. در این هیچ جای شکی نیست که: اعمال انسان در دنیا ثبت شده و در قیامت، به صورتی مکتوب و مستند به او ارائه میشود. در قیامت، حساب مردم گوناگون است. حساب و کتاب انسانهای صالح آسان بوده. «حِسَابًا يَّسِيرًا» (و حساب ظالمین و تبه‌کاران حسابی سخت. «حِسَابًا شَدِيدًا» خواهد داشت.

انواع حساب در روز قیامت :

در این هیچ جای شک نیست که الله متعال میفرماید: «وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ/ کافی است که ما حسابگر باشیم، «وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ/ و حسابرسی الله سریع است.» قرآن عظیم الشان برای مردم چند نوع حساب را به در روز قیامت به بیان گرفته است.

طوریکه در فوق هم تذکر دادیم حساب تعداد از انسانها بی نهایت اسان صورت می پذیرد که همانا «حِسَابًا يَّسِيرًا» است. (انشقاق، 8).

و حساب یک تعداد از انسانها، دارای حساب سخت و دقیق صورت می پذیرد که همانا به عنوان «حِسَابًا شَدِيدًا» یادآوری شده است. (طلاق، 8)، و هدف از «سُوءُ الْحِسَابِ» همانا دقت در حساب است.

قابل تذکر است که: تعدادی از انسانها بدون حساب رأساً به دوزخ پرده میشوند و ضرورتی به محاکمه و میزان را ندارند. این عده از انسانها عبارتند از: «أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا» (105). (کهف، 105). (انان، کسانی‌اند که به آیات پروردگارشان و دیدار او (در قیامت) کفر ورزیدند، پس کارهایشان تباہ و نابود شد. پس ما برای آنان در قیامت، میزانی برپا نخواهیم کرد، (چون کارشان وزن

وارزشی ندارد تا نیاز به میزان باشد.)

همچنان هستند تعدادی از انسانها که بدون حساب به بهشت داخل می شوند طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 10 سوره زمر) میفرماید: «إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (زمر/10).

طبق آنچه از روایات و احادیث متعدّد به دست می آید، مبین این حقیقت و واقعیت است که حساب آنده از انسانهای که با مردم به عفو و رحمت برخورد میکنند، حسابشان در روز قیامت آسان و کسانیکه با مردم به سختی ظلم و تعدی عمل مینمایند حسابشان در روز قیامت سخت و دشوار خواهد بود. ولی در این هیچ جای شکی نیست که انسانهای مشرک بدون حساب به دوزخ برده می شوند در مقابل اهل صبر هم بدون حساب به بهشت داخل خواهند شد. الهی ما را از جمله اهل صابر قرار ده. آمین یا رب العالمین.

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿١٩﴾
آیا کسی که می داند آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق است، مانند کسی است که [از نظر باطن] نابیناست؟! فقط خردمندان [بینادل] متذکر [حق] می شوند. (۱۹)

تفسیر :

در آیه قبل به کسانی که دعوت حیات بخش انبیاء علیهم السلام را اجابت میکنند اشاره شد، در این آیه مبارکه و آیات بعدی، آثار استجاب آن دعوت را بیان گرفته میفرماید: «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ» ای محمد! (آیا کسی که می داند آنچه از سوی پروردگارت به تو نازل شده حق است [پس ایمان آورد] مانند کسی است که نابیناست) آن را نمی داند و به آن ایمان نمی آورد، خیر (فقط خردمندان اند که پند می پذیرند).

در آیه مبارکه در می یابیم که: قرآن عظیم الشان انسان بی خبر از حق را انسان نابینا خطاب مینماید. طوری که به جای «کمن هو لایعلم» فرموده است «كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ» و کور دل لذا این حقیقت را نمی داند؟ یکسان است؟ منظور آیه مبارکه همانا کوری بصیرت است.

ابن عباس (رض) فرموده است: و درباره سیدنا حمزه سیدالشهداء و ابی جهل این آیه نازل شده است

«إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (19)» «فقط خردمندانند» یعنی: صاحبان عقل و خرد برترند «که پند می پذیرند» اما آنان که از عقل و خرد سالم بی بهره اند، پند نمی پذیرند و هر کس پند نپذیرفت، نابیناست.

باید گفت گ عقلی که انسان را به حقانیت کتاب آسمانی نرساند، اساساً در جمله عقل بحساب نمی آید. بناءً برای رسیدن به عقل سلیم و فطرت خالص باید گناه و غفلت را از خود دور کرد.

سپس خدای متعال خصوصیات هر دو گروه را به بیان می گیرد و در بدو به اوصاف و خصوصیات اهل حق پرداخته میفرماید:

اصطلاح «اولوا الالباب» در قرآن:

طوری که در (آیه 19 سوره رعد) خواندیم: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»: حق را و عظمت خدا را تنها خردمندان درک و فهم می کنند. تنها عاقلان میدانند که باید مؤمنان و کافران مثل هم بشمار نیایند.

اصطلاح «اولوا الالباب»: یعنی صاحبان عقل و اندیشه، بصورت کل 16 بار در قرآن عظیم الشان استعمال گردیده است و هر مرتبه همراه با يك کمال و وصفی بیان شده است. از جمله: راز احکام را می فهمند. «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (بقره، 179). آینده نگر هستند. «تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَ اتَّقُونَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (بقره، 197).

دنیا را محل عبور و گذر می‌دانند نه توقف‌گاه و مقصد. «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (آل عمران، 191)

(خردمندان) کسانی هستند که ایستاده و نشسته و (خوابیده) بر پهلو یاد خدا میکنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین فکر میکنند (و از طی قلب می‌گویند): پروردگار! این هستی را باطل و بی هدف نیافریده‌ای، تو (از کار عبث) پاک و منزهی، پس ما را از عذاب آتش نگهدار.

بهترین و برترین منطق را می‌پذیرند. طوری که در (آیات 17 و 18 سوره زمر) «وَ الَّذِينَ اجْتَنَّبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَ أَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبَشْرَى فَيَسِّرُ عِبَادَ» «17» «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» «18» (و کسانی که از عبادت و بندگی طاغوت‌ها (و قدرت‌های ضد الهی) دوری نموده و به سوی خدا بازگشتند بر آنان مژده باد، پس بندگان مرا بشارت ده. 17) (آنان که سخن را با دقت می‌شنوند و بهترین آن را پیروی میکنند، آنانند که خداوند هدایتشان نموده و آنانند همان خردمندان. 18)

اهل تهجد و عبادت میباشند. «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ فَلَنْ يَسْتَوِيَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (آیه: 9 سوره زمر) (آیا (چنین کسی بهتر است یا) آن کس که در طول شب در حال سجده و قیام به اطاعت مشغول است (و) از آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امید دارد؟ بگو: «آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟» تنها خردمندان متذکر می‌شوند (و پند می‌پذیرند).

الَّذِينَ يُوفُونَ بَعْدَ اللَّهِ وَ لَا يُنْقِضُونَ الْمِيثَاقَ ﴿٢٠﴾

(خردمندان) کسانی اند که به عهدی که با الله بسته‌اند، وفا می‌کنند و عهد او را نمی‌شکنند. (21)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَهْدُ اللَّهِ»: پیمان فطری و تکوینی خدا با انسان. یعنی آن بخش از حقائق هستی که انسان با نیروی عقل و فکر خویش بدان‌ها پی می‌برد (انعام / 152).

و پیمان تشریحی، یعنی رعایت احکام و قوانینی که الله متعال توسط انبیاء برای راهنمایی انسان‌ها فرستاده است.

«الْمِيثَاقَ»: پیمان‌هایی که انسان‌ها با انسان‌ها می‌بندند. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«الَّذِينَ يُوفُونَ بَعْدَ اللَّهِ»: اولین صفت کسانی که احکام الهی را قبول داشته‌اند، آنان کسانی اند که: به عهد و پیمان الله متعال یعنی اوامر و نواهی او را که بندگان را بدان مکلف نموده است، کاملاً و به بهترین شکل آن به انجام میرسانند و به آن وفا می‌دارند.

«وَ لَا يُنْقِضُونَ الْمِيثَاقَ (20): دومین صفت کسانی که احکام الهی را قبول داشته‌اند کسانی اند که: عهد و پیمانی را نقض نمی‌کنند بلکه به آن با امانت داری وفا می‌کنند؛ که عبادات، معاملات و سایر انواع طاعات به شمول قرار داده‌ها، پیمان‌نامه‌ها، سوگندها و نذرهای این معنی شامل اند.

وفای به عهد در اسلام :

«أوفوا بعهدي أوف بعهدكم» (به عهد و پیمان من پایبند باشید، تا که به عهد و پیمانم با شما وفادار باشم. (آیه ۴۰ / سوره بقره)

عهد چیست :

عهد در لغت به معنای پاسداری و سرکشی کردن و حفظ چیزی می‌باشد، و در اصطلاح به

قرار دادها و پیمان هایی که باید آنها را حفظ کرد و دقیقاً رعایت نمود، عهد گفته میشود. (مفردات راغب اصفهانی، چاپ اول، ۱۴۱۲ه، چاپ بیروت، ص 1، جلد 5).

مهمترین سرمایه یک انسان و مهمترین سرمایه یک جامعه داشتن حس اعتمادی است که اتباع یک جامعه به یکدیگر دارند، و هر عامل که حس اعتماد را در جامعه تقویت نماید، مایه سعادت و پیشرفت آن جامعه است. در جامعه ای که حس اعتماد از بین رود و یا به تضعیف گذاشته شود آن جامعه به سوی بدبختی سوق میگردد.

از مهمترین عامل که میتواند حس اعتماد را در جامعه تقویه و قوت ببخشد، زنده نگاهداشتن اصل وفا به عهد و پیمان است. عهد و پیمان یکی از فضایل مهم اخلاقی بحساب رفته و شکستاندن عهد و پیمان از بدترین ردایل اخلاقی بحساب می آید.

وفای به عهد و پیمان، نشان دهندهی درجه عالی شخصیت انسانی بوده، و وفا داری به عهد پیمان انسان را به عالیترین معراج انسانیت ارتقاء میدهد.

وفا به عهد و پیمان یکی از اساسی ترین شرایط زندگی دسته جمعی است و بدون آن هیچ گونه همکاری اجتماعی ممکن نیست و بشر با از دست دادن آن از زندگی اجتماعی و آثار و برکات آن محروم خواهد شد. به همین دلیل، وفای به عهد در شرعیت غرای محمدی مورد تأکید زیاد اکید و همه جانبه قرار گرفته است و شاید کمتر حکمی را بتوان یافت که دامنه اجرای آن تا این اندازه وسیع و گسترش داشته باشد.

خداوند متعال، در قرآن عظیم الشان از سویی خود را باوفاترین با وفایان عالم معرفی میکند: «وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ» (آیه ۱۱۱ / سوره توبه) چه کسی به پیمانش پایبندتر از الله است؟ و کمترین احتمال پیمان شکنی را نسبت به خود قاطعانه مردود می شمارد: «فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ» (آیه 80 / سوره بقره) خداوند هرگز پیمان شکنی نمی کند.

از سوی دیگر، بارها بندگان مؤمن خویش را به وفاداری و پایبندی به تعهدات شان دعوت کرده از نقض عهد و بی وفایی باز می دارد.

خداوند در آیه ای ضمن بیان نشانه های اولوا الالباب «خردمندان حق جو» قبل از هر چیز، روی وفا به عهد و ترک پیمان شکنی انگشت نهاده میفرماید:

«الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ» (آیه 20 / سوره رعد) «۱۸۹» آنها کسانی هستند که به عهد الهی وفا میکنند و پیمان را نمی شکنند.

حضرت محمد صلی الله علیه وسلم حتی در بین مخالفین خویش به وفادار به عهد بودن مشهور بود و حتی دشمنان وی این شخصیت والا و پیامبر اسلام را با وجود اینکه به پیامبر بودنش معتقد نبودند اما وی را یک انسان وفادار به عهد می شمردند و این اخلاق را وی در عمل ثابت کرده بود.

با تأسف باید که روزگار زندگی برخی از اوقات انسان، به افراد سر می خورد که به بیان چالاک و فریب چنان بازی را براه می اندازد که انسان میتواند حتی از مقام انسانی همچو افراد انکار نماید. عهد شکنان را در اسلام غدار مینامند و این غداری با کفار هم بعد از عهد بستن مجاز نیست.

غدر و غدار:

غدر همانا بی وفایی، پیمان شکنی، نقض عهد، خیانت، تزویر، حيله و فریب است. عهد شکنی و عدم وفاداری به عهد یکی از بدترین اعمال انسانی بشمار رفته که: پیامبر بزرگوار اسلام، محمد صلی الله علیه وسلم همچو اشخاص را در جمله بی دینان شماریده و میفرماید: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ» هر کسیکه شکننده عهد و پیمان اند از جمله بی دینان بشمار می رود.

همچنان پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم میفرماید: من کان یومن بالله و الیوم الآخر

قلیف ادا وعد. پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد هر گاه وعده می دهد باید به آن وفا کند.

همچنان پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: ثلاث لیس لاحد من الناس فیهن رخصة: بر الوالدین مسلما کان او کافرا و الوفاء بالعهد لمسلم او کافرا و اداء الامانة الي مسلم کان او کافرا.

محمد صلّ الله علیه و آله فرمودند: سه چیز است که ترک آن بر هیچ کس جایز نیست: نیکی به پدر و مادر چه مسلمان باشند چه کافر و وفای به عهد با مسلمان یا کافر و ادای امانت به مسلمان یا کافر.

از آیات قرآنی و احادیث نبوی و سایر دساتیر اسلامی بصورت واضح و اشکارا معلوم میگردد که فرد مسلمان باید به همه ی پیمان ها، و سایر قرار داد های خواه لفظی باشد و یا کتبی باشد، و عملی باشد باید پابند ان باشد.

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (۲۱)

و (همچنان خردمندان) آنانی اند که آنچه را الله به پیوستنش امر کرده است می پیوندند و از پروردگارشان همواره در هراسند و از حساب سخت و دشوار بیم دارند. (۲۱)

تفسیر:

«وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» سومین وصف اهل حق بندگان فرمانبردار این است، که صله ی ارحام را به جا می آورند که خدا به آن امر کرده است. از نیکی به پدر و مادر گرفته تا رعایت صله رحم، سرپرستی یتیم، یاری به مستمندان و بخشش به محرومان.

برخی از مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: که هدف آیه مبارکه اینست که: ایشان با ایمان و عمل صالح را یا همراه با ایمان به آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قرآن ایمان به انبیا ی گذشته و کتابهای آنها را با هم وصل میکنند. (تفسیر معارف القران: مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

در حدیث شریف به روایت انس(رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کسی که دوست دارد تا در رزقش توسعه داده شود و باقی مانده عمرش طولانی شود، باید رحم خود را بپیوندد».

«وَوَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ»:

چهارمین وصف اهل حق این است: همین طور ایشان با عمل به آنچه که حق تعالی را راضی میسازد و پرهیز از آنچه که او ناپسندش می دارد، از عذاب پروردگار خویش می ترسند.

ترسی که آنان را بر انجام تکالیف شان و اجتناب از محرّمات وا می دارد. یعنی ترسی است که با شناخت کسی که انسان از او می ترسد، همراه باشد.

«خشیت» عبارت از آن خوفی است که به وجه عظمت و محبت پدید آید لذا در جمله مابعد که خوف سختی عذاب بیان شده در آنجا لفظ «خشیت» نیست بلکه فقط لفظ خوف استعمال شده است. طوریکه میفرماید: «وَوَيَخْشَوْنَ سُوءَ الْحِسَابِ (21)»: پنجمین وصف اهل حق و فرمانبرداران این است: که از حساب بد در روز حساب می ترسند که منجر به آتش میشود، پس به خاطر ترس شان در اطاعت جدی می باشند و حدود او را نگهبانند.

باید گفت که یکی از اوصاف اهل حق این است که قبل از آن که مورد چنین محاسبه ای قرار گیرند، با خود محاسبه می کنند.

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ﴿٢٢﴾

و (همچنان خردمندان) آنانی اند به خاطر پروردگارشان صبر و شکیبایی کردند، و نماز را بر پا داشتند و از آنچه به آنها روزی داده ایم، پنهان و آشکارا انفاق کردند، و بدی را با نیکی دفع میکنند، فرجام (نیک) سرای آخرت از آن آنهاست. (۲۲)

تفسیر:

«وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ»:

«ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ»: به خاطر (رضایت) ذات پروردگارشان.

ششمین وصف اهل حق و فرمانبرداران این است: که به خاطر جلب رضایت الله متعال به هنگام مشکلات و مصایب، شکیبایی از خود نشان میدهند، هدف از شکیبایی بر طاعت الله متعال، شکیبایی از محرمات وی و شکیبایی بر مقدرات درد آور و ألمناک وی است.

باید یادآور شد که: «صبر»، فقط به معنای تحمل مشکلات نیست، بلکه شامل پایداری در عبادت، مقابله با معصیت، بردباری در مصیبت، تسلیم در اطاعت و عدم غرور و مستی در نعمت نیز می شود.

«صَبَرُوا»: صبر و استقامتی دارای ارزش است که برای خداوند متعال و در راه او باشد.

«وَجْهِ رَبِّهِمْ»: به معنای جلب توجه، عنایت و رضایت پروردگار است.

صابرین قبل از حساب و کتاب وارد جنت میشوند!

روایت شده است که در روز قیامت زمانیکه مردم همه را برای محاسبه و تصفیه حساب جمع میکند، منادی ندا میزند: صابران کجایند تا بی حساب وارد جنت شوند؟ گروهی از مردم بر می خیزند. فرشتگان که آنان را می بینند می گویند: به کجا می روید ای فرزندان آدم؟

میگویند: به بهشت.

فرشتگان می گویند: قبل از حساب؟

میگویند: بله.

فرشتگان از آنان می پرسند: شما کی هستید؟

میگویند: صابران.

فرشتگان می پرسند: صبر شما چه بود؟

میگویند: بر طاعت خدا صبر کردیم و در برابر معصیت و گناه خدا صبر کردیم تا این که خداوند جان ما را گرفت.

فرشتگان می گویند: شما چنان هستید که گفتید. وارد بهشت شوید که چه زیباست پاداش عمل کنندگان.

خداوند متعال در این باره با زیبایی خاصی میفرماید: «إِنَّمَا يُوقَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (سوره الزمر: 10) (جز این نیست که صابران اجرشان را بدون حساب کاملاً دریافت می دارند).

«وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ»:

هفتمین وصف اهل حق و فرمانبرداران این است:

که نمازهای فرض را در اوقات تعیین شده و با رعایت شروط و ارکان که خداوند متعال آن را مشروع کرده، همراه با خشوع و اخلاص ادا و اقامه نماید.

زیرا نماز همدم و همراه صبر و مدد کار و چشمه سار آن میباشد، نماز باز دارنده از فحشا و بسترساز عبور از گذرگاه قضای الهی است.

قابل توجه و یادآوری است که: نماز باید اقامه شود، نه آنکه فقط خوانده شود. یعنی طوری که گفتیم: باید آداب، شرایط، حدود و دستورات آن مطابق شرع اسلام و سنت رسول الله علیه وسلم انجام دهد طوری که میفرمایند. «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي» (نماز بخوانید طوری که من نماز میخوانم) مراعات شود.

باید گفت که رابطه با الله متعال بدون کمک به دیگران مقبولیتی ندارد، گرچه کمک هم تنها کمک مالی نیست. طوری که در آیه مبارکه به بیان گرفته شده که:

«وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً»:

«سِرًّا وَ عَلَانِيَةً»: در پنهان و آشکارا. یعنی در جایی که پنهان بهتر است پنهانی می بخشند، و در جایی که آشکارا بهتر است آشکارا می بخشند.

هشتمین وصف اهل حق و فرمانبرداران این است: که در خفا و آشکار بخشی از اموال خود را که خدا بر آنان فرض کرده است، انفاق و خرج میکنند، یعنی اینکه زکات اموالشان را اداء کرده و در جایی که واجب یا مستحب است، بذل و انفاق کرده‌اند «در پنهان» به طور خفیه و پنهانی «و آشکارا» به طور علنی تا دیگران نیز به ایشان اقتداء کنند. پنهان دادن صدقه در صدقات نفل افضل است و آشکار دادن آن در زکات فرض.

باید گفت: زمانیکه نیت و اراده انسان «ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ» یعنی رضایت پروردگار باشد، دیگر پنهان و آشکار عمل مهم نیست.

در جمله «سِرًّا وَ عَلَانِيَةً» آیه مبارکه هدف اساسی و حکمت اقتضاء می‌کند که بعضی از کمک‌ها علنی صورت گیرد برخی از کمک‌ها در برخی از اوقات مخفی باشد.

«وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ»:

نهمین وصف اهل حق و فرمانبرداران این است: که نادانی را به بردباری و اذیت را با شکیبایی دفع میکنند، یعنی: بدی کسی را که به ایشان بد کرده است، با احسان و نیکی به وی دفع میکنند، یا عمل بد را با عمل صالح جواب می‌دهند، یا گناه را با توبه دفع می‌کنند. این عباس (رض) گفته است: با انجام دادن عمل صالح، عمل بد را دفع میکنند. (تفسیر قرطبی ۳۱۱/۹). این بدین معنی که عمل صالح انجام می‌دهند تا به وسیله‌ی آن گناهان را دفع کنند. در حدیث آمده است: «وَأَتَّبِعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمَحُّهَا»: بعد از گناه، عمل نیک انجام بده که گناه را پاک می‌کند.

در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به حضرت معاذ بن جبل وصیت نمود که: «پس از بدی نیکی بجا آور که نیکی بدی را نابود میکند.» مقصود اینست که وقتی بر آن بدی نادم و پشیمان شده توبه کند و پس از آن کار نیک انجام دهد، پس این عمل نیک آن گناه گذشته را نیست و نابود میکند، بدون ندمت و توبه انجام کار نیک به تنهایی برای نابودی گناه کافی نیست.

«أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (22)» «آن گروه» موصوف به صفات یاد شده نزد حق تعالی سرانجام و عاقبت ستوده و پسندیده را در منزلگاه آخرت دارند؛ که همانا پاداش کریمانه و رستگاری عظیم است که در آیات مابعدی توضیح مییابد:

درجات انفاق به روئیت قرآن عظیم الشان:

گام اول: بخشش از فضل و داده‌های الهی. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (بقره، 254) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی فرا رسد که نه خرید و فروشی در آن است و نه دوستی و نه شفاعتی، و (بدانید که) کافران همان ستمگران هستند.) (که هم به خود ستم می‌کنند و هم به دیگران.)

در این آیه مبارکه خداوند متعال رهنمودی را برای تشویق مردم به انفاق چنین فورمولبندی نموده است:

آنچه داری، ما به تو دادیم از خودت نیست. «رَزَقْنَاكُمْ»

مقداری از آنچه داری کمک کن، نه همه را. «مِمَّا»

این انفاق برای قیامت تو، از هر دوستی بهتر است. «يَأْتِي يَوْمٌ...»

گام دوم: بخشش از دسترنج و کسب حلال. «أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ» (بقره، 267)

گام سوم: بخشش از آنچه دوست دارند. «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (آل عمران، 92).

گام چهارم: ایثار. «وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (حشر، 9).
جَنَاتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ﴿٢٣﴾

همان باغ های بهشت که جای (اقامت) همیشگی است، آنان همراه پدران و فرزندان و همسران شایسته خود در آنجا وارد می شوند و فرشتگان (برای سلام و خوش آمدید) از هر دروازه ای بر ایشان وارد می شوند. (۲۳)

تفسیر:

«جَنَاتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ» «جَنَاتُ عَدْنٍ»: یعنی باغ های جاودان که نیکان و افراد صالح و پدران و همسران و فرزندانشان وارد آن می شوند تا در آن با یکدیگر مانوس شده و شادی و سرورشان کامل شود. اگر چه با عمل خود استحقاق این منازل والا را هم نداشته باشند، اما قدر و منزلت آنان نیز به احترام اینها بالا می رود و این هم از فضل و کرم خدا می باشد و احترامی دیگر نیز دارند. بلی! طوری که یادآور شدیم: سرانجام ستوده و عاقبت خوش آن ها «همان بهشت های عدن که در آن وارد میشوند» بهشتهایی که اهل آن در آرامش و آسایش، حال خوش و سرانجام دلخواه به سر میبرند، در آن اقامت همیشگی داشته و از آن اصلاً کوچانده نمی شوند. «عدن»: لغتاً به معنای اقامت است. در تفسیر کشف الاسرار، «جَنَاتِ عَدْنٍ» به «بهشتهای پایندگی» معنی شده است.

برای افزودن بر آنس و گرم تر ساختن زندگی فاخرشان؛ پدران شان که نیکوکار باشد، پدران از باب تغلیب ذکر شده اند و این عبارت شامل مادران نیز می شود، همسران، پسران و دختران درستکارشان نیز با ایشان همراه ساخته می شوند. تا بادیدار دوستان و عزیزان، انس و آرامش تمام یافته و از کمال آسایش برخوردار گردند.

این آیه دلیل بر آن است که با شفاعت و نزدیکی نیکان، درجه انسان علو و برتری می یابد چنانکه جمله: (هرکه نیکوکار باشد از پدران و...) دلیل بر آن است که از نزدیکان این گروه، فقط کسانی وارد بهشت می شوند که نیکوکار باشند و صرف این که شخص، پدر یا زن یا فرزند کسی از آن گروه باشد بی آنکه خود صالح باشد کافی نیست بلکه همراه با نزدیک بودن به ایشان، شرط صلاح نیز شرطی الزامی است.

یعنی اینکه: شرط و رود به بهشت، صالح بودن است. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم در مریضی وفات شان به فاطمه (رض) فرمودند: «ای فاطمه دختر محمد! از مال من هر چه می خواهی درخواست کن زیرا من نمی توانم هیچ چیز از جانب الله متعال را از تو دفع کنم». (تفسیر انوار القرآن).

قابل تذکر است که: توجه به عواطف در اسلام يك اصل است. برای انسان زندگی در بهترین مکان ها، ولی به دور از خانواده، صفایی ندارد.

«وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ (23)»: یعنی فرشته ها برای تبریک و تهنیت از تمام دروازه های بهشت بر آنان وارد میشوند و میگویند:

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (24) (ترجمه تحت اللفظی در بالا آمده).
(و به آنها میگویند): «سلام بر شما به (خاطر) آنچه صبر و شکیبایی نموده اید، پس چه خوب است عاقبت آن سرای (جاویدان)» (۲۴).

یکی از بلاغت های اعجازی و بی نظیری که در قرآن عظیم الشان وجود دارد همین است که: بیان پر محتواترین مطالب، را در قالب ساده ترین و مختصرترین کلمات به بیان میگیرد: یکی از جمله همین عبارت «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» که در آیه متبرکه آمده است. این جمله بی نهایت

کوتاه و آسان، اما پرمحتوا و سابقه‌ی آن به انبیای گذشته همچون ابراهیم، نوح و آدم علیهم السلام می‌رسد.

«سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» (صافات، 79)، «سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ» (صافات، 120).

سلام، یکی از نام‌های پروردگار با عظمت، خداوند بر پیامبران، تبریک الهی بر جنتیان، شعار بین‌المللی تمام مسلمانان، بشمار می‌رود.

شعار سلام، احترام، تبریک، دعا، امان و تهنیت از سوی خداوند است. «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» (یس، 58). وقتی ما در پایان هر نماز می‌گوییم: «السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين»، با این سلام تمام مرزهای و سرحدات نژادی و امتیازات پوچ سن، جنسیت، مال، مقام، زبان و زمان را در طول تاریخ در هم می‌شکنیم و با همه بندگان صالح الله متعال ارتباط برقرار می‌کنیم و بر آنها درود می‌فرستیم.

«سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ» فرشتگان خطاب به آنان می‌گویند: «سلام بر شما» یعنی: از تمام آفات به سلامت و در امان باشید، خداوند متعال در این بهشت دل آرا شما را از هر آسیبی به سلامت داشته، هر خیری را به شما رسانده و از هر امر ناخوش آیندی محفوظتان داشته است؛ از آنکه شما بر طاعتش پایداری ورزیده و از معصیتش خودداری نموده اید؛ «فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (24)» پس چه نیک سرانجامی دارید؛ گوارا و گرامی باد بر شما این سرنوشت خجسته و این فوز و کامیابی عظیم که نصیب شما شده است و به جای آتش به بهشت نایل آمده‌اید.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آیا می‌دانید اولین کسانی از بندگان خدا که وارد بهشت می‌شوند کیستند؟ یاران گفتند: الله و رسولش داناترند. فرمودند: اولین کسانی از خلق الله که وارد بهشت می‌شوند، فقرای مهاجرانی هستند که مرزها به وسیله ایشان نگهبانی می‌شود، سیل ناملایمات و تهاجمات به وسیله ایشان سد می‌گردد و یکی از ایشان می‌میرد در حالیکه نیازش در سینه‌اش باقی مانده و توانایی بر آوردن آن را در زندگی‌اش نداشته است. پس خداوند متعال به کسانی از فرشتگانش که بخواهد می‌گوید: نزد آنان بروید و بر آنان درود و شادباش بگویید. فرشتگان می‌گویند: ما ساکنان آسمانت و برگزیدگان از میان خلقت هستیم، آیا ما را می‌فرمایی که نزد آنان رفته و بر آنان درود و سلام بگوییم؟ پروردگار با عظمت می‌فرماید: ایشان بندگان برای من بودند که فقط مرا پرستیده و چیزی را با من شریک نمی‌آوردند، مرزها به وسیله ایشان نگهبانی و بدیها و سختی‌ها به وسیله ایشان دفع می‌شد و یکی از ایشان می‌مرد در حالیکه نیاز وی در سینه‌اش بود و آن را نمی‌توانست برآورده کند. آنگاه فرشتگان نزد ایشان رفته و از هر دری بر ایشان وارد می‌شوند و می‌گویند: سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار».

همچنین در حدیث شریف آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم در رأس هر سال به زیارت قبور شهدا رفته آنگاه خطاب به ایشان این آیه را می‌خواندند: «سَلَّمَ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ۲۴».

وَالَّذِينَ يَنْفُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (۲۵)

و اما کسانی که عهد الله را پس از بستن آن می‌شکنند، و پیوندهایی را که خدا به برقراری آن فرمان داده قطع میکنند، و در زمین فساد مینمایند، لعنت برای آنهاست، و برای آنها سختی (و بدی) آن سرای (آخرت) است. (۲۵)

تفسیر :

بعد از این که خداوند متعال اوصاف مؤمنان را به بیان و تعریف گرفت، به تعقیب آن اوصاف ناپسند کافران را نیز خاطر نشان کرده و میفرماید: «وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ»: کسانی که پیمانی را که با الله بسته بودند، نقض می‌کنند. پیمانی را نقض میکنند که در آن متعهد شده بودند که به خدا ایمان داشته باشند و از او امرش اطاعت کنند. تعهد نامه که در اقرار و اعتقادشان در کلمه طیبیه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» بسته بودند. این تعهد نامه بمتابیه معاهده بزرگی است که غرض انجام تمام احکامی که از جانب خداوند متعال و رسول اله صلی الله علیه وسلم نشان داده شده است.

«وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»: یعنی حقوقی را که خدای سبحان به پیوستن آن دستور و هدایت داده همچون حق والدین، صلوة رحم و حق سایر ذی حقان از جمله فقرا، مستمندان و یتیمان را زیر پا کرده‌اند.

از فحوای آیه مبارکه به وضاحت در می‌یابیم که: نقطه‌ی شروع و آغاز تمام انحرافات، همانا جدایی انسان از خداوند متعال و احکام و دساتیر الهی است.

همچنان در می‌یابیم که: قطع رحم از جمله گناهان کبیره می‌باشد، زیرا وعده عذاب برای آن داده شده است.

در خصلت سوم بندگان آمده است که: «وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» که ایشان در روی زمین فساد ایجاد میکنند، باکفر، ارتکاب معاصی و زیان رساندن به جانها و مالهای مردم. «پر آن گروه» به سبب این فساد افروزشان «لعنت است»

«أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ» آنهایی که به این اوصاف زشت متصف هستند از رحمت الله متعال فاصله گرفته و بهره‌ای از این گروه که به این اوصاف زشت وبد متصف هستند از رحمت حق تعالی مطرود و از بهشتش محروم می‌باشند.

«وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (25)» جایگاهشان خواری و شرمساری همراه با نابودی و زیان و خشم خدای رحمان به عکس پرهیزگاران، در جهنم سوزان است.

«اللَّعْنَةُ»: لعن و نفرین. طرد از رحمت خدا و بی بهره ماندن از نعمت او.

«سُوءُ الدَّارِ»: سرانجام بد. پایان بد جهان که دوزخ است.

خوانندگان محترم !

پس از بیان کردن سرانجام مؤمن و فرجام مشرک، اینک در آیات (26 الی 29) اشاره ای از روزی فراوان و روزی اندکی در دنیا اشاره بعمل می‌آورد؛ چون این جهان آزمایشگاه بزرگ برای انسانها است. پس برخورداری کافران سست عناصر و بی باوران ناسپاس از رزق و روزی فراوان، دلیل بر بزرگواری و ارزش آنان نخواهد بود و اندک بودن روزی برخی از مؤمنان هم نشان اهانت به آنان نیست؛ بلکه مصلحتی است که فقط آفریدگار میداند.

قرآن در آیات متعددی از کافران حکایت میکند که از پیامبر خاتم معجزه‌ی مادی حسی درخواست میکردند؛ چون به قرآن ایمان نداشتند. بدان که: این پیشنهاد، نشان نادانی آنان است.

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْأٰخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ (٢٤)

الله روزی را برای هرکسی که بخواهد وسیع میگرداند، و (هرکسکه بخواهد) تنگ می‌دارد، و (کافران) به زندگی دنیا شاد شدند، درحالیکه زندگی دنیا در (برابر) آخرت جز متاعی (ناچیز و چند روزه) نیست. (٢٤)

تفسیر :

«اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ»: تنها ذات پروردگار است که بر مبنای حکمت و

مصلحت، روزی را بر هر کس از بندگان که بخواد، گشاده، و فراوان و با برکت می‌گرداند.

«يَقْدِرُ»: و بر هر کس از خلقش که بخواد آن را تنگ و اندک می‌سازد؛ از آنکه در پس پرده، در این امر چه رازها و حکمت‌هایی نهفته است، خالق لایزال بدان دانا و حکیم است. «وَفَرَحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: آن مشرکان به نعمت‌های دنیا مسرور شدند و همچون انسان‌های مست و متکبر به شادی پرداختند. و نسبت به آنچه که نزد الله متعال است، غافل و جاهل ماندند، این بیان متضمن سفیه خواندن آنهاست که به دنیا مسرور می‌شوند، دنیایی که خدا آن را ناچیز و پست معرفی کرده و گفته است: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ (26)»: ارزش حیات دنیا ناچیز و در مقایسه با آخرت حقیر است.

درس مهم در آیه مبارکه اینست که: دنیا، کوچک، کم و زودگذر است، به آن نباید دل بسطه کنیم، و در ضمن نباید از بسط رزق یاغی و باغی شویم که همه چیز را از یاد خود ببریم و نه به هنگام قبض آن از همه چیز ناامید و مأیوس گردیم. زیرا نظام الهی، نظامی است حکیمانه و بر پایه آزمایش، نه بر اساس شانس و بخت و اقبال. در حدیث شریف آمده است: «دنیا در برابر آخرت جز مانند این‌که یکی از شما این انگشتش را در دریا فرو برد، نیست و به انگشت سبابه خویش اشاره کردند پس باید بنگرد که با آن چه چیز را از دریا بیرون می‌آورد!».

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ ﴿٢٧﴾

و کسانی که کافر شدند می‌گویند: «چرا بر او (محمد) نشانه (و معجزه ای) از (سوی) پروردگارش بر او نازل نشده است؟!». (ای پیامبر!) بگو: «بی‌گمان خداوند هرکس را خواهد گمراه میکند، و هرکس که باز گردد (و توبه کند) به سوی خویش هدایت می‌کند». (۲۷).

تفسیر:

باید گفت که: هر پیامبری برای اثبات ادعای نبوت خود، باید نشانه‌ای از جانب خداوند داشته باشد که آن را معجزه می‌نامند، این معجزه طبعاً در امور خاص و مشخصی است، اما افراد لجوج که قصد پذیرش حق را نداشتند، از پیامبر صلی الله علیه وسلم درخواست و تقاضای معجزه بر اساس هوس‌های خود میکردند، در صورتی که اگر لجاجت را کنار می‌گذاشتند، قرآن عظیم الشان، بزرگترین معجزه است.

در ضمن قابل تذکر است که: کفار که انسانها لجوجی بودند و هر لحظه معجزه‌ی جدیدی را از پیامبر صلی الله علیه وسلم مطرح میکردند، مشکل در معجزه بیرونی نیست، بلکه در عناد درونی کفار است. طوری که میفرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ ۚ ۲۷» کافران از روی دشمنی عناد و لجاجت می‌گویند: چرا بر پیامبر صلی الله علیه وسلم معجزه محسوس و ملموسی مانند معجزه موسی در عصا و ید بیضا، معجزه عیسی در زنده‌ساختن مردگان و شفای کوران و امثال آنها فرود نیامده است؟

«قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ (27)» ای محمد! به آنان بگو: کار در دست الله است نه در اختیار من. هر کس را که خواهد گمراه میکند، به طوری که دلایل و تهدید مراو را سودی نیست. و هر کس را که خواهد به دین خود هدایت می‌کند؛ چون توبه کرده و پشیمان شده و به پیشگاه او برگشته است.

باید یادآور شد که: سنت الهی هدایت همه مردم است، «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» (لیل، 12). اما اگر کسی راه کج را انتخاب و در پیش گیرد، خداوند سزای او را، همان گمراهی قرار می‌دهد.

در ضمن باید گفت: که در این هیچ جای شکی نیست که: هدایت بدست الله متعال است، ولی

هدایت خداوند شامل کسانی می شود که در خود، آمادگی به وجود آورده باشند. در التسهیل آمده است: درخواست مشرکین را به صورت تعجب آورده است. یعنی محمد صلی الله علیه وسلم قرآن و آیات بی شماری را آورده و شما آنها را نادیده گرفته و آیتی دیگر درخواست کردید و به کفر خود ادامه دادید. خدای متعال هر کس را که بخواهد با وجود ظهور آیات گمراه میکند. و هر کس را که بخواهد بدون آیات او را راهنمایی و هدایت می کند. (التسهیل ۱۳۴/۲).

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ﴿۲۸﴾
 (ای پیامبر!) بگو: آنها کسانی هستند که ایمان آورده اند و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید با یاد خدا دل‌ها آرامش مییابد! (۲۸)

تفسیر:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ»: راه یافتگان همان کسانی هستند که الله متعال هدایت شان کرده لذا به سوی او بازگشته‌اند و ایمان آورده اند. یعنی خدا توبه کاران و پیشیمان شدگان را که عبارتند از مؤمنان، هدایت کرده و قلوب آنها را به ذکر و یاد خود آرامش و انس می دهد. یعنی: دل‌هایشان را با ذکر خدای سبحان به زبان؛ چون تلاوت قرآن، تسبیح، تمجید، تکبیر و کلمه توحید، یا با شنیدن این انکار از دیگران، انس گرفته و آرامش مییابد، «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (28)» آگاه و بیدار باشید که با یاد وسیله‌ی ذکر و یاد الله قلوب مؤمنان انس و آرامش می یابد. نه با یاد دیگران. بنابراین خوشبخت‌ترین انسانها کسانی‌اند که پیوسته به یاد الله متعال مشغول‌اند. به راستی که آنها پیشتازان کامیافته و رستگاران عرصه توفیق‌اند که زندگی‌شان سرشار از عطر دل‌انگیز شادابی است؛ آنانند که همه فرصت‌ها را به کار بسته، پشتوانه حسنات خویش را هرچه پر بارتر نموده اند و با آله‌های نورانی طاعت؛ سیل گناه را از نفس انداخته و از سرزمین هستی‌شان زدوده‌اند. (تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

قابل تذکر است که: یاد خدا تنها به ذکر زبانی نیست، اگر چه یکی از مصادیق روشن یاد خداست، زیرا آنچه مهم است یاد خدا بودن در تمام حالات خصوصاً در وقت گناه است. و باید گفت که: یاد خداوند با زبان کفایت نمیکند، اطمینان قلبی هم میخواهد. هکذا ایمان بدون اطمینان قلبی، کامل و کار ساز نیست.

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسُنَ مَا بَدَّ لَهُمُ ﴿۲۹﴾

کسانی که ایمان آوردند، و کارهای شایسته انجام دادند، برای آنان زندگی خوش و با سعادت و سرانجام نیک دارند. (۲۹)

تفسیر:

باید قبل از همه گفت که: زندگی شیرین دنیوی و عاقبت نیکوی اخروی در سایه ایمان و عمل صالح است. همچنان قابل یادآوری است که: کامیابی‌های دنیوی در صورتی ارزش دارد که همراه عاقبت اخروی باشد نه آنکه مانع آن گردد.

طوریکه در این آیه متبرکه که حق تعالی به اهل ایمان مژده داده میفرماید: کسانی که به الله متعال و پیامبرش ایمان آورده و به برنامه و شریعتش عمل کرده‌اند چه خوشحال و چه خوش سرانجامی دارند؛ زیرا فوز عظیم و نعمت‌های پایدار و دایمی در بهشت‌های جاودانگی همراه با عفو، رضا، کرم و امتنان الهی بر سر ایشان سایه گسترده است؛ پس ایشان در دنیا زندگی پاکیزه و گوارا و در آخرت حیاتی پسندیده، شاداب و خجسته دارند.

«تفسیر المیسر» ابن عباس (رض) گفته است: «طُوبَىٰ لَهُمْ» یعنی سرور و چشم روشنی. طوبی: حال خوش است؛ از شادی و آرامش روح، زندگانی گوارا و خیر و نعمت فراوان. به قولی: طوبی درختی در بهشت است چنان که در حدیث شریف به روایت سهل بن سعد (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «طُوبَىٰ درختی است در جنت که سوار در سایه آن صد سال راه می‌پیماید، اما هنوز آن را نمی‌تواند طی کند».

و هیچ جای شگفتی هم نیست زیرا چنان که در حدیث شریف آمده است: «در بهشت چیزهایی است که نه آنها را چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است». امام قرطبی این قول را صحیح‌تر دانسته است.

تفسیمات مردم به چهار دسته:

- الف: مؤمن، کسانی که هم ایمان دارند و هم اعمالشان صالح است.
 - ب: کافر، کسانی که ایمان ندارند و در ظاهر نیز اظهار ایمان نمی کنند.
 - ج: فاسق، کسانی که ایمان دارند، ولی اعمالشان صالح نیست.
 - د: منافق، کسانی که ایمان ندارند، ولی به ظاهر اظهار ایمان می کنند.
- خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (30 الی 34) در باره موضوعاتی حضرت محمد(ص)، پیامبر خدا، عظمت قرآن، قدرت پروردگار با عظمت بحث بعمل می آید.

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِنَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٍ ﴿٣٠﴾

(ای پیامبر!) این گونه تو را در (میان) امتی فرستادیم که پیش از آنها اُمتهای (دیگر، بودند و) رفتند، تا آنچه رابه تو وحی کردیم بر آنها بخوانی، درحالیکه آنها به (خدای) رحمان کفر می ورزند. بگو: «او (الله) پروردگار من است، معبودی (به حق) جز او نیست، بر او توکل کردم، و بازگشتم به سوی اوست». (۳۰)

تفسیر:

«كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ»: ای محمد! همانگونه که خداوند متعال پیامبران پیش از تو را با پیام توحید به سوی اقوام شان فرستاد همچین ماتب را نیز به سوی امتت فرستادیم یعنی مبعوث کردیم که قبل از آنها بسی ملت‌ها رفته‌اند. امت تو آخرین امت است و تو هم خاتم پیامبران هستی.

از جانب دیگر وظیفه و رسالت پیامبران تلاوت وحی الهی بر مردم است طوری که میفرماید: «لِنَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ»: تا این وحی با عظمت الهی را بر آنها بخوانی و ایشان را در علم نافع، فهیم و دانشمند گردانی، «وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ» زیرا این قوم از عظمت و یگانگی خداوند رحمان انکار ورزیده اند. و سایرین را شریک ذات پروردگار می سازند. یعنی: مشرکان مکه منکر آنند که خداوندی اسمی به نام رحمان داشته باشد چنان که گفتند: ما نمی دانیم که رحمان و رحیم کیست؟

«قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» ای پیامبر! در جواب آن مشرکان بگو: «او پروردگار من است» یعنی: رحمان آفریننده من است «جز او خدایی نیست» یعنی: جز او هیچکس و هیچ چیز دیگر سزاوار عبادت و پرستش نمی باشد.

واقعیت امر اینست که: توکل بر الله متعال، عامل مقاومت در برابر کفار است، «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٍ (30)» پس من فقط به او اعتماد و توکل دارم و بازگشتم به سوی اوست. کار خویش را تنها به او سپرده، خواسته‌هایم را تنها به پیشگاه او برده و تنها به سوی او با توبه و انابت باز میگردم و مطمئن هستم که او لغزش‌هایم را می بخشد و از بدی‌هایم در می گذرد. بنابر این، توکل آغاز راه، و توبه پایان آن است.

دلایل ایمان ما به خداوند متعال؛ ربوبیت او «رَبِّي»، یگانگی او «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»، پناهگاهی او «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ»، و بازگشت ما بسوی او «إِلَيْهِ مَتَابٍ»، می باشد.

منظور آیه مبارکه همانا تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم است در مقابل انکار و سرسختی قریش؛ زیرا ملت‌های قبل از آنان نیز پیامبران را تکذیب کردند.

وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتَى بَل لَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَيْئَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿٣١﴾

اگر (چنین) قرآنی بود که کوه‌ها به آن به حرکت آیند یا زمین به آن پاره پاره شود یا مردگان را به سخن آرد، (باز هم ایمان نمی آورند)، بلکه همه امور از آن الله است، آیا کسانی که ایمان آورده اند (هنوز) ندانسته اند که اگر خداوند می خواست؛ قطعاً همه ی مردم را هدایت میکرد؟! و پیوسته کسانی که کافر شدند بخاطر آنچه کرده اند بلاهای کوبنده میرسد، و یا به نزدیکی خانه ی آنها فرود می آید، تا وعده ی خدا فرا رسد، بی گمان خداون خلوف وعده نمیکند. (۳۱)

تفسیر :

این آیه مبارکه اوج دشمنی عناد و لجاجت کفار را در برابر رسول الله صلی الله علیه وسلم به بیان گرفته، مانند (آیه 111 سوره انعام) که میفرماید: اگر ما فرشتگان را بر خود آنها نازل کنیم و مردگان با آنها سخن بگویند و همه چیز روبروی آنان محشور شود باز هم ایمان نخواهند آورد.

«وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ»: در این آیه مبارکه خداوند متعال از تکذیب کنندگان پیامبرش صلی الله علیه وسلم و کسانی که خواهان معجزات محسوس و ملموس هستند چنین خبر داده است، اگر در اینجا قرآنی بود که از اثر بخشی و اعجاز آن کوه‌ها از جای خود روان می شدند و در حرکت در می آمدند، «أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ» یا بر اثر خواندن آن زمین شکاف برمی داشت و قطعه قطعه می شد، و با خواندن آن از آن چشمه‌ها و انهار جاری می شد، یا زمین از خشیت الهی در هنگام قرائت آن شکافته می شد، یا خواننده آن مسافت های زمین را به وسیله آن می پیمود. «أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتَى» یا به وسیله ی آن مردگان مورد خطاب قرار میگرفتند و جواب میدادند و خدا بر اثر خواندن آن، آنها را زنده میکرد و به زبان می آورد، جواب «لَوْ» محذوف است و تقدیر آن چنین است: «لکان هذا القرآن» یعنی چنان کتابی این قرآن بود و جز آن چیز دیگری نمی توانست باشد؛ زیرا این قرآن در هدایت و یادآوری و نیز در برحذر داشتن و ترساندن، در اوج فصاحت و بلاغت قرار دارد و چیزی را باقی نگذاشته است که به آن نپرداخته باشد. (این نظر زمخشری است. اما زجاج تقدیر آنرا لَمَّا آمَنُوا دانسته است).

زجاج گفته است: تقدیر آن چنین است: «لما آمنوا» یعنی باز ایمان نمی آوردند؛ زیرا آنها در انکار و سرسختی و دشمنی مبالغه کرده و در آن فرو رفته بودند. و بر گمراهی و فساد خود اصرار داشتند.

«بَل لَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا»: بل برای اضراب است. یعنی اگر قرار بود کتابی نازل شود و موارد مذکور را انجام دهد، آن کتاب همین قرآن میبود. اما خدا درخواست آنان را مبنی بر آوردن آیات نپذیرفت؛ زیرا ذات الهی مالک انجام امور و فاعل ما یشاء است. بدون این که احدی توانایی حکم کردن بر او و یا حق پیشنهاد را داشته باشد. و بصورت کل باید گفت که: معجزه، تحت اراده خداوند متعال انجام می یابد، نه بر اساس پیشنهاد و هوس های افراد

لجوج.

«أَفَلَمْ يَيْئَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا» آیا هنوز مؤمنان از ایمان آوردن کفار ناامید نشده اند، در حالیکه کاملاً می دانند که اگر الله متعال می خواست، آنها را هدایت می کرد؛ زیرا زمام امور در قبضه ی قدرت او قرار دارد. اما حکمت چنان اقتضا کرد که تکلیف بر مبنای اختیار صورت پذیرد.

برخی از مفسران در تفاسیر خویش مینویسد: «أَفَلَمْ يَيْئَسِ الَّذِينَ آمَنُوا» به معنی «أفلم يعلم و يتبين» می باشد. آنچه که گفته شد براساس لغت هوازن است (کلمات هوازن قرآن،

کلمات از قرآن است که به قبیله هوازن اطلاق میشود هوازن نام قبیله از عرب در شمال جزیره العرب است که با طایفه قریش در عکاظ جنگیدند آنان از تبار عدنانیان بودند و در سرزمین نجد میان مکه و یثرب می زیستند، که کلمه «یعلم» در آیه 31 رعد به همین قبیله منسوب است) که این معنی از بعضی از سلف نقل شده است، اما تا زمانی که کلمه دارای معنی واضح و مفهوم باشد، خارج کردن آن از معنی اصلی و معنی متبادر به ذهن لزومی ندارد. (تفسیر صفاة التفاسیر).

«وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ» هنوز مصیبت و خطری بزرگ کفار مکه را به خاطر کفر و اعمال ناپسندشان تهدید میکند و انواع مصیبت و بلا یا روح و روان آنها را آشفته میسازد. باید یادآور شد که: قهر الهی اختصاص به جهان آخرت ندارد بلکه بسیاری از انسانها در همین دنیا نیز به قهر الهی مواجه شده اند.

«أَوْ تَحُلُّ قَرِيْبًا مِنْ دَارِهِمْ» یا خطر و مصیبت بزرگ در نزدیکی دیار آنان به وقوع می پیوندد و موجبات هراس و وحشت آنها را فراهم کرده و جرقه‌هایی از آن به سویشان می‌جهد.

«حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ» تا وعده‌ی خدا مبنی بر پیروزی اسلام و فتح مکه تحقق می‌یابد. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (31)» الله متعال هرگز از وعده‌ی خود در مورد نصرت و یاری پیامبران و اولیاء خود و غالب ساختن آنان بردشمنانشان تخلف نمی‌ورزد. و ما نیز نباید بر وعده‌ها و وعیدهای الهی شك و تردید داشته باشیم. نکنیم. (صفاة التفاسیر).

شان نزول آیه 31:

621- طبرانی و دیگران از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: [مشرکان قریش] به نبی اکرم گفتند: اگر راست می‌گویی بزرگان ما را که مرده اند به مانشان بده، تا با آنان صحبت و گفتگو کنیم و کوه‌های مکه را دورتر ببر که عرصه را بر ماتنگ کرده‌اند. در اینجا آیه: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ...» نازل شد. (اسناد این حدیث ضعیف است، طبرانی 12617 روایت کرده در این اسناد قابوس بن ابوطیبان ضعیف است به حدیث بعدی و «فتح القدير» 1396 مراجعه فرماید).

622- ک: ابن ابوحاتم و ابن مردویه از عطیة عوفی روایت کرده اند: [مشرکین قریش] به نبی اکرم (گفتند: کوه‌های مکه را دور ببر تا در دشت گسترده کشت و زرع کنیم یا فاصله‌ها را کوتاه کن، مانند سلیمان (که این کار را برای قومش به وسیله باد انجام می داد، یا مردگان ما را زنده کن مانند عیسی (که مردگان قوم خود را زنده میکرد. در این هنگام خدا آیه و لو ان قرآنا... را نازل کرد.

وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (۳۲)

(تنها تو را استهزا نکردند) قطعاً پیامبران پیش از تو را نیز استهزا نمودند، من به کافران مهلت دادم سپس آنها را گرفتم دیدی مجازات (من) چگونه بود؟! (۳۲)

تفسیر:

«وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ» این آیه مبارکه غرض تسلی و آرامش دادن خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم است. طوری که میفرماید: ای پیامبر برگزیده! اگر مشرکان تو را به مسخره گرفتند متاثر و غمگین می شو، پیش از قومت، امت‌های دیگر یعنی، مجرمان دیگر پیامبران و انبیاء خود را نیز مورد تمسخر و ریشخند قرار داده اند. پس تو اولین کسی در این راه نیستی، از این رو به شیوه پیامبران پیشین که شیوه پایداری و استقامت است عمل کن. «فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ» از این رو به شیوه پیامبران پیشین که شیوه پایداری و استقامت است عمل کن، طوری که به کافران مهلت و فرصت دادم و آنان را در امنیت و آرامش رها کردم، سپس آنها را به عذاب سخت خود گرفتار نمودم. در این هیچ شکی نیست که: مهلت دادن، سنت حتمی و همیشگی الهی است.

«فَأَمَلَيْتُ» که: مؤمن از این فرصت برای توبه و عمل صالح استفاده و بهره برداری میکند، ولی کفار از این فرصت ها استفاده سوء نموده و برگناهان خویش می افزایند. «أَخَذْتُهُمْ» ولی نپاییده مهلت های مهلت الهی مغرور شویم، زیرا قهر الله متعال ناخبر و یکبارگی نازل میشود. «فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ(32)» و در نتیجه در قبال کفر و تکذیبشان جزای عمل بد و جزای تکذیبشان را چشیدند.

أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بَيِّظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ(33) *

آیا کسی که بالایی سر همه ایستاده (و حافظ و نگهبان و مراقب همه است) و اعمال همه را می بیند (همچون کسی است که هیچک از این صفات را ندارد) آنان را برای الله شریکانی قرار داده اند. بگو: نام های آنها را بگیرد، آیا الله را به آنچه که در زمین نمیداند (و نمی شناسد) خبر میدهید؟ یا اینکه با سخنان ظاهری (مردم) فریفته میشوید (و آنها را عبادت میکنید)؟ بلکه برای کافران مکر (کفر) شان مزین شده است و از راه راست باز داشته شده اند، و کسی را که خدا گمراه کند، پس هیچ راهنمایی برای او وجود نخواهد داشت. (33)

تفسیر:

«أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ»: آیا کسی که نگهدار، مراقب، محاسب و ناظر بر تمام اعمال هر شخص است و یک ذره از اعمال بندگان بر او پوشیده نیست به یگانگی در پرستش و اطاعت سزاوارتر میباشد، یا این معبودان ناتوان و بتان جامد و بی جان که نه سودی را به انسان میرسانند و نه زیانی؟

مفسر زمخشری میفرماید: خداوند آنها را به خاطر شرکی که قرار داده بودند، به شدت سرزنش میکند. یعنی آیا خدا که ناظر و شاهد اعمال خیر و شر میباشد و تمام نهادهای نیک و بد را زیر نظر دارد و برای آنها جزا و پاداش تهیه دیده است، با آن که فاقد چنان صفاتی است برابر و یکسان است؟! (تفسیر کشاف).

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ»: و کافران از نادانی برای خدای یگانه قهار شریکانی قرار دادند در حالیکه او آفریننده خودشان و آفریننده همان چیزهایی است که جز او به پرستش می گیرند.

به یاد داشته باشید آنچه اشخاصیکه: از خدای علیم، واحد و قیوم جدا شود، به ورطه شرک و چند خدایی گرفتار می شود.

در ضمن باید گفت که: بت پرستی و شرک به قدری سبک سری و بی منطق است که حتی نمی توان نام و اوصاف معبودان آنان را بیان کرد.

«أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ»: آیا خدا را از وجود شرکایی در زمین با خبر میکنید که از آنها خبر ندارد؟ استفهام برای توبیخ است. «أَمْ بَيِّظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ» یا اینکه از فرط نادانی و سبک مغزی و براساس ظن و گمانی فاسد و باطل آنها را شریک خدا می نامند؟ یعنی آنها را از روی ظاهر لفظ بی آنکه معنی و حقیقتی داشته باشند، شریکان می نامید؟ از فحواى آیه مبارکه به وضاحت بر می آید که: شاید مشرکان نیز از عمق جان بت ها را قبول ندارند. «بَلْ زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَ صُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ» چنین نیست بلکه ابلیس لعین، اعمال زشت و باطل کافران را برای شان آراسته و آنها را با مکر و فریبش از هدایت باز داشته است. نباید فراموش کرد: کسیکه مسائل انحرافی برایش جلوه کرد، از راه حق و مسیر هدایت باز می ماند.

«وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ(33)» و الله متعال هر کس را به ایمان راه ننماید، رهبری غیر وی نخواهد داشت و هر که را او بر هدایت توفیق نبخشاید قطعاً سرنوشتش به سر اشیب نیستی و پستی گره خواهد خورد.

یادآوری:

امام قرطبی در رابطه با فرموده‌ی خدا: «أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ» فرموده است: بر مبنای فنون علم بیان این آیه شامل استدلالی بلیغ است:

اول، مشرکین را به خاطر قیاس فاسد در مورد عبادت و پرستش غیر خدا توبیخ و سرزنش کرده است.

دوم، در «جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ» اسم ظاهر را به جای ضمیر آورده است تا گمراهی آنان را در قرار دادن شریک برای خدای یگانه که هیچ شخصی نمی تواند با او شریک شود، یادآور شود.

سوم، به شیوه‌ای مستدل وجود شرکا را انکار کرده است: «قُلْ سَمُّوهُمْ». چهارم، با آوردن «أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ» با نفی لوازم شیء آن شیء را نیز نفی کرده است.

پنجم، برای این که به صورت تدریجی آنان را به تأمل و اندیشه وا دارد، گفته است: «أَمْ بَظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ» یعنی آیا بدون تفکر و اندیشه چیزی را می‌گویید و در باره‌ی بطلان نمی‌اندیشید؟! پس همین استدلال و اعتراض بیانگر اعجاز قرآن است و نشان می‌دهد که گفته‌ی انسان نیست. (به نقل از حاشیه‌ی صاوی).

خوانندگان محترم!

حق تعالی در این دوآیه، از طریق اقامه حُجت بر بطلان راه و روشی که مشرکان بر آن قرار دارند، درخواست معجزات از سوی آنان را نیز به‌طور ضمنی رد کرده است. همچنان خداوند متعال بعد از اقامه حُجت، این هشدار مطرح می‌شود:

لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَعَذَابٌ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ﴿٣٤﴾
برای آنان در زندگی دنیا عذابی است، و مسلماً عذاب آخرت سخت‌تر و پر مشقت‌تر است، و آنان راهیچ حافظ و نگه دارنده‌ای [از عذاب خدا] نیست. (۳۴)

تفسیر:

«لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» برای کفار در این جهان عذابی عاجل از قبیل کشته شدن، ذلت و به اسارت در آمدن رسوایی و اهانت و سایر مشکلات دارند. واقعیت هم همین است کسیکه: برای الله متعال شریک قرار می‌دهند، در دنیا نیز معذب می‌شوند. «وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ»: ولی عذاب آخرتشان از عذاب دنیا شان سنگین‌تر و شدیدتر و دردناکتر است. زیرا عذاب دنیا سپری می‌شود در حالی که عذاب آخرت همیشگی و ابدی است، همچنین آتش دوزخ نسبت به آتش دنیا هفتاد برابر سوزان‌تر و سخت‌تر است «وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (34)» و هیچ کس نیست که آنان را از عذاب خدا حفظ کند و قهر و انتقامش را از آنان دفع نماید. یعنی اینکه شفاعت، شامل حال مشرکان نمی‌شود. سپس بشارت به اهل تقوی و هشدار به اهل کفر در یک آیه چنین آمده است:

چطور عذاب آخرت نسبت به عذاب دنیا پی سخت‌تر است:

مطابق نص قرآنی عذاب آخرت نسبت به عذاب دنیایی، سخت‌تر و شدیدتر است: زیرا: در قیامت اسباب و وسایل قطع می‌گردد. «تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» (بقره، 166). نسب و فامیلی، دیگر رولی را بازی کرده نمی‌تواند «فَلَا أُنْسَابُ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ» (مؤمنون، 101). فدیة قبول نمی‌شود. «يَوْمَ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْقَدِي... بِنِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ... وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا كَلًّا» (آیات: 11 تا 16 سوره معارج را ملاحظه فرماید). حاضر است بستگان و حتی تمام جهان را فدا کند.

عذر خواهی مفید نیست. «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ» (غافر، 52).

دوستان یکدیگر را رها می‌کنند. «لَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا» (معارج، 10).

«خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ» (بقره، 162).

(آنان برای) همیشه در آن (لعنت و دوری از رحمت پروردگار) باقی می‌مانند، نه از عذاب آنان کاسته می‌شود و نه مهلت داده می‌شوند.)
تخفیفی در کار نیست. «لَا يُخَفَّفُ» (بقره، 162).

و نباید فراموش کنید که عذاب آخرت هم، روحی و هم جسمی است. «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» 49 «إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ» 50 (آیات 49 و 50 دخان) (به او گفته میشود) بچش که تو همان هستی که به گمان خود عزیز و کریم بودی. این همان است که همواره در آن تردید داشتید.

خوانندگان محترم!

پس از بیان مجازات کافران در هر دو جهان (سوره فرقان آیات 11 الی 16) اینک در آیات (35 الی 39) موضوعاتی در باره وصف بهشت، مزد و مکافات متقیان و آن چه که برایشان در بهشت آماده است، بحث بعمل می‌آورد. سپس به شادمانی مؤمنان اهل کتاب در مورد نزول قرآن و انکار برخی از آنان، اشاره و شبیه‌های بی باوران را - که به تعدد ازدواج ایراد می‌گیرند و این که محمد از آوردن معجزه‌ی حسی ناتوان است - ابطال میکند و مردود می‌شمرد و می‌گوید: او نیز همچون سایر پیامبران، زن و فرزند دارد، معجزه فقط در اختیار پروردگار است و هر رویدادی زمان و اجلی معین خواهد داشت

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكْلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ (۳۵)

وصف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است، (چنین است که:) نهرها از زیر (قصرها و درختان) آن جاری است، میوه‌هایش همیشگی، و (نیز) سایه‌اش (دائمی است)، این است سرانجام کسانی که پرهیزگاری کردند، و سر انجام کافران آتش (جهنم) است. (۳۵)

تفسیر:

از جمله شیوه‌های تعلیمی و تربیتی در قرآن عظیم الشان، مقایسه و سنجش میان افراد، حالات و سرانجام حق و باطل است. از این جهت چون در آیه‌ی قبل، آینده‌ی مشرکان بیان شده بود، لذا در این آیه مبارکه به عاقبت افراد با تقوا اشاره بعمل آمده است، تا انسان‌ها با مقایسه‌ی این دو سرنوشت، با درک و آگاهی بیشتر و بهتری بتوانند راه خود را انتخاب نمایند.

و بدین ترتیب سوره مبارکه رعد با بیان صدق رسالت پیامبر صلی الله علیه و سلم و گواهی دادن خدا و مؤمنان اهل کتاب بر صداقت و صحت ادعای او خاتمه می‌یابد.

«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكْلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا» وصف و چگونگی بهشت شگفت‌انگیزی که الله متعال آن را به بندگان پرهیزگارش وعده داده است چنین می‌باشد: که از زیر قصرها، منازل و درختان آن نهرها روان است، پس درخشش و صفا، و رونق و بهاء، با آب و چمن و باغ‌های رعنا و بوستان‌های دلگشا که میوه‌های آن همیشگی و لاینقطع است همه باهم برای شان جمع آمده است. میوه‌های آن در دسترس، لذت بخش و بس گوار است، سایه‌سارهای آن نه بر می‌گردد و نه از بین می‌رود.

باید گفت که: نعمت‌های بهشتی، موسمی، موضعی و فاسد‌شدنی نیست و قطع و وصل و آفت در آن راه ندارد.

همچنان قابل یادآوری است که: بهشت، بهای تقواست و بی‌جهت به کسی داده نمی‌شود. در ضمن باید گفت: پاداش پرهیز موقت دنیوی، کامیابی دائم اخروی را به دنبال دارد. «تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا» این است سرانجام متقیان و پرهیزگاران همان بهشت است و در نهایت به آن در می‌آیند.

«وَ عُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ (35)» اما سرنوشت اشرار بدکار، همان سوزش نار است همراه با خشم خدای جبار؛ پس بنگر که میان دو سرنوشت چه قدر فاصله بعید است!

خواننده محترم!

به ظاهر اشخاص نباید نظر اندازیم، زیرا که پایان کار مهم است. در حدیث شریف به روایت جابر (رض) آمده است: «روزی مشغول خواندن نماز ظهر بودیم که ناگهان دیدیم رسول الله صلی الله علیه وسلم جلو رفتند و ما نیز به پیروی از ایشان جلو رفتیم. سپس دست بردند تا چیزی را بگیرند، آنگاه واپس آمدند. چون نماز تمام شد، ابی بن کعب (رض) به ایشان گفت: یا رسول الله! امروز در حال نماز کاری کردید که تاکنون ندیده‌ایم که آن را انجام دهید؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: بلی! امروز بهشت، طراوتهای، گلها و میوه‌های آن در حال نماز بر من عرضه شد پس از میوه‌های آن خوشه‌ای انگور را به دست گرفتم تا برای شما بیاورم، اما میان من و آن خوشه مانع ایجاد شد و اگر آن را به شما می‌آوردم و تمام کسانی که در میان زمین و آسمانند از آن می‌خوردند، قطعا چیزی از آن نمی‌کاستند».

وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبٌ ﴿٣٦﴾

و کسانی که به آنها کتاب (آسمانی) دادیم، از آنچه به سوی تو نازل شده است، خوشحال میشوند، و از احزاب (و گروه‌ها) کسانی هستند که قسمتی از آن را انکار میکنند، (ای پیامبر!) بگو: «من مأمورم که «الله» را بپرستم، و به او شرک نیاورم، و تنها به سوی او دعوت می‌کنم، و بازگشت من به سوی اوست» (۳۶) تفسیر:

این آیه مبارکه مانند آیات دیگر: (از جمله آیه: 52 سوره قصص، آیه 120 سوره بقره، و آیه 159/ سوره اعراف) از انسانهای سالم، خوش قلب و پذیرای حق اهل کتاب ستایش کرده و میفرماید: اهل کتاب واقعی، روحیه‌ی حق‌گرا دارند، از تعصبات نابجا پرهیز می‌کنند و چون با اسلام و آیات الهی برخورد کنند، شادمان شده و ایمان می‌آورند. طوریکه در این آیه مبارکه آمده است: معلوم می‌شود که ایمان به تمام دستورات الهی لازم است، نه بخشی از آن.

تشریح لغات و اصطلاحات آیه مبارکه:

«وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ...»: مراد گروهی از یهودیان و مسیحیانی است که ایمان آورده‌اند. «الْأَحْزَابِ»: گروه‌ها و دسته‌ها. «مِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ...»: مراد یهودیان و مسیحیان و همچنین مشرکانی است که گرد هم آمدند و بر ضد پیغمبر و دین مقدس اسلام به مبارزه برخاستند. «أَدْعُو»: دعوت می‌کنم. مردم را فرا می‌خوانم. در رسم الخط قرآنی الف زائدی در آخر دارد.

«مَنَابٍ»: رجوع و بازگشت من. اصل آن (مَنَابِي) و از ماده (أَوْب) می‌باشد. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرم‌دل).

تفسیر:

«وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ»: مؤمنان اهل کتاب (همچون عبدالله بن سلام از یهود و نجاشی از نصاری) از وحی نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه وسلم شاد و مسرور می‌شوند؛ زیرا قرآن تصدیق‌کننده کتاب‌های آسمانی است که نزدشان وجود دارد، و نیز مژده‌ی آمدن این کتاب‌ها داده شده است.

«وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ»: و از احزاب کسانی هستند که بخشی از آن را انکار میکنند. یعنی: از احزاب و دسته‌های یهود و نصاری کسانی هستند که بر ضد این دین عمل می‌کنند زیرا منکر آنند که احکام و برنامه‌های قرآن، ناسخ برنامه‌های ادیانشان است. بنابر این، شادمانی عده‌ای از آنان به نزول قرآن، فقط به آن بخش از قرآن بر می‌گردد که با کتابهایشان موافق است و انکار منکرانشان هم، متوجه بخشی از قرآن است که مخالف کتاب‌هایشان می‌باشد.

«قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ»: پس ای پیامبر! به آنها خبر ده که الله سبحان و تعالی به تو دستور داده است تا او را به یگانگی پرستیده، و به او شرک نورزم یعنی: جز این نیست که در کتاب نازل شده بر خود، به عبادت خداوند متعال و یکتا پرستی اش مأمور گردیده‌ام و این اصلی است که همه کتاب‌های آسمانی بر آن منفق بوده و تمام ملل اقتدا کننده به پیامبران علیهم السلام نیز بر عدم انکار آن وحدت کامل دارند
 «إِلَيْهِ أَدْعُوا وَ إِلَيْهِ مَأْب (36)»: مردم را به عبادت او میخوانم نه به سوی غیر وی و سرانجام بازگشتم به سوی اوست» نه به سوی غیر وی پس چگونه دعوتی این چنین مورد کفر و انکار قرار می‌گیرد؟!

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَمَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ ﴿٣٧﴾

و این چنین قرآن را به عنوان کتابی روشن و با زبان عربی نازل کردیم، و (بالفرض) اگر از خواهشات آنها پیروی کنی بعد از علمی که به تو رسیده است، تو را از (عذاب) الله هیچ حمایتگر و مددگاری نیست. (۳۷)

تفسیر :

«كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا»: «و بدین سان قرآن را حکمی عربی فر فرستادیم» یعنی: قرآن را به گونه‌ای نازل کردیم که دربرگیرنده اصول و فروع شریعت بوده و به زبان عربی روشنی بیان شده است و میان مردم در وقایع و قضایا به مقتضای حکمت حکم میکند چنان که کتاب های آسمانی دیگر بر پیامبران علیهم السلام را به زبانهای خودشان نازل کردیم.

«حکم»: در آیه، به یکی از این سه معناست: حاکم و فاصل میان حق و باطل، احکام الهی و حکمت.

«وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ»: و بر فرض اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم از هوس های مشرکان در پرستش غیر پروردگار عالمیان پیروی کند، «مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ (37)» یآوری نمی یابی که تو را یاری دهد و از عذاب خدا مصون بدارد. منظور این است که مردم از پیروی هوی و هوس بر حذر باشند؛ زیرا وقتی چنین خطابی بر معصوم نازل شود، هدف از آن بر حذر داشتن مردم است. این بدین معنی است که: خداوند با هیچکس خویشاوندی ندارد، حتی اگر انبیاء هم کج بروند، مورد تنبیه الهی واقع میشوند.

قرطبی فرموده است: خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم و منظور امت است. (تفسیر قرطبی ۳۲۷/۹).

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٍ ﴿٣٨﴾

و همانا پیش از تو پیامبرانی را فرستادیم و برای آنها همسران و فرزندان قرار دادیم، و هیچ پیامبری حق نداشت، که جز به فرمان خدا معجزه ای بیاورد، برای هر (امر و) زمانی، نوشته ای مقرر است. (۳۸).

تفسیر :

«وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً»: پس پیامبران پیشین نیز با زنان ازدواج کرده و از آنان صاحب فرزندان می شده اند، و این سنت حق تعالی در مورد انبیائش میباشد. این آیه در رد گفته‌ی آن‌عه از اشخاصی نازل شده است که کثرت زنان را بر پیامبر صلی الله علیه وسلم عیب و عار قلمداد میکردند و میگفتند: اگر واقعاً پیامبر بود به زهد و ترک دنیا روی می‌آورد و از زنان رویگردان میشد. لذا الله متعال گفته‌ی آنها را رد کرده و توضیح می

دهد که محمد صلی الله علیه وسلم در این مورد یک استثناء نیست، بلکه او مانند پیامبران پیشین است. باید گفت که: «انبیاء نیز مثل سایر مردم زندگی می‌کرده و دارای همسر و فرزند بوده‌اند» و «مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» «آیه»: معجزه. مراد معجزاتی است که مشرکان و یهودیان پیشنهاد می‌کردند و انجام آنها را درخواست می‌نمودند.

هیچ پیامبری نمی‌تواند برای قوم خود معجزه‌ای ارائه دهد، مگر خدا به او اجازه‌ی آن را بدهد. این هم رد بر آن‌ده اشخاصی است که از پیامبر صلی اله علیه وسلم درخواست معجزه می‌کردند.

«لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ (38)» زمان، در نزول قانون الهی نقش دارد طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ» برای هر امری که خداوند متعال مقدر کرده است کتاب و میعاد است؛ که خداوند متعال آنرا در لوح محفوظ نگاشته است. و میعادش نیز همان وقتی است که خداوند متعال تحققش را اراده کرده است.

طبری گفته است: الله هر امری را که مقرر فرموده است کتابی دارد، آن را نوشته و در نزد خود دارد. (طبری ۱۳/۱۶۵).

شان نزول آیه:

کلبی در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: یهودیان، رسول الله صلی الله علیه وسلم را مورد طعن قرار داده و گفتند:

ما جز توجه به زنان و نکاح، وظیفه‌ای برای این مرد نمی‌بینیم، اگر همان‌طور که گمان می‌برد پیامبر بود پرداختن به امر نبوت می‌بایست فرصتی را برای او باقی نگذارد که به این مسائل بپردازد. آنگاه آیه‌ی «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً» نازل شد. (قرطبی ۹/۳۲۷).

در حدیث شریف آمده است: «چهار چیز از سنن پیامبران است: استعمال عطر، مسواک، حنا و عقد نکاح».

يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ﴿٣٩﴾

الله هر چیزی را که بخواهد از میان می‌برد و هر چیزی را که بخواهد ثابت می‌دارد، و ام‌الکتاب (لوح محفوظ) در نزد اوست. (۳۹)

تفسیر:

«يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ» الله متعال از شرایع و احکام و نامه‌های فرشتگان، هر چه را که بخواهد پاک می‌کند و هر چه را بخواهد بدون تغییر دادن ثابت نگه‌میدارد. یعنی دست خداوند متعال برای تغییر در نظام تکوین یا تشریح باز است. ذات پروردگار آن احکامی را که بخواهد به وسیله‌ی نسخ محو و زایل می‌کند؛ چنان که کتاب‌های آسمانی پیشین را با نزول قرآن کریم منسوخ گردانید.

ابن عباس (رض) گفته است: خدا جز مرگ و حیات و شقاوت و نیکبختی هر چه را بخواهد تغییر می‌دهد، که آنها تغییر ناپذیرند. و بنا به قولی محو و اثبات عام است و شامل همه چیز میشود؛ زیرا روایت است که امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه وقتی که به طواف بیت می‌پرداخت می‌گریست و میگفت: بار خدایا! اگر شقاوت و گناهی دربارهی من نوشته‌ای آنرا محو فرما، تو هر چه را بخواهی محو و یا اثبات می‌کنی و «ام‌الکتاب» نزد تومیباشد، و آنرا بخشودگی و نیکبختی قرار بده. (این نظر مجاهد نیز میباشد آنجا که می‌گوید: مرگ و زندگی و شقاوت و سعادت تغییر ناپذیر نیستند.) و ابو سعود این را ترجیح داده است و نظر ابن مسعود نیز چنین است.

عکرمه در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «خداوند به وسیله‌ی توبه‌ی راستین (نصوح)

گناهان را محو میکند و نیکی را جایگزین میفرماید». [فرقان/۷۰].
«وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (39)» اصل و منبع هر کتابی یعنی «لوح المحفوظ» نزد او میباشد که خدا مقدار همه چیز را در آن ثبت کرده است.

«وام الكتاب» یعنی: اصل کتاب که نه آن را تبدیلی است و نه تغییری «نزد اوست» به قولی: محو و اثبات در نامه هایی است که به دست فرشتگان قرار دارد، اما لوح محفوظ (ام الكتاب) را نه محو است و نه تبدیلی بلکه آیات ناسخ و منسوخ و آنچه که محو یا تبدیل می شود و آنچه که باقی می ماند و حکم آن از بین نمی رود، همه در آن ثبت و محفوظ است.

در حدیث شریف آمده است: «همانا انسان به سبب گناهی که مرتکب میشود، از رزق محروم میگردد و قضا راجز دعا برنمیگرداند و در عمر جز نیکوکاری نمی افزاید».

خلاصه: عقیده ما این است که:

- 1- برای قضای خداوند متعال، دگرگونی و تبدیلی نیست.
- 2- محو و اثبات احکام نیز از جمله اموری است که قضای الله متعال سابقاً بر آن رفته است.
- 3- بخشی از قضای الهی حتماً واقع میشود و آن قضایی است که ثابت و تغییر ناپذیر است و بخشی از آن به اسباب برگردانده می شود و آن اموری است که به وسیله اسباب محو و نابود می شوند و محو شدن آنها یا به دعاست، یا به صله رحم و نیکوکاری با نزدیکان.
- 4- محو آن بخش از قضای الهی که به اسباب برگردانده می شود، شامل نسخ شریعت ها نیز میگردد، یعنی: گاهی شریعتی، شریعت ما قبل خود را منسوخ میکند، مانند نسخ کتاب های آسمانی دیگر به قرآن. و همه اینها به قضا و قدر خداوند مربوط است.
- 5- امور همه به اوقات خود وابسته می باشند. که البته نص آیات و احادیث شریف، به همه این مواد ناطق است. (بنقل از تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).
شان نزول آیه 39:

623- ک: ابن ابوحاتم از مجاهد روایت کرده است: هنگامی که «وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (رعد: 38) نازل شد، قریش گفت: ای محمد! ما تو را در هیچ چیز صاحب اختیار نمی بینیم. پیامبر (از این قضیه نگران و ناآرام شد. پس خدای مهربان «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» را نازل کرد.

خوانندگان محترم!

در آیات (40 الی 43) موضوعاتی از قبیلی مسؤولیت پیامبر در تبلیغ شریعت الهی، خداوند حسابرس و حاکم است و حیلہ‌ی حیلہ گران را از بین می برد. به بحث گرفته شده است.

وَإِنْ مَا نُرِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفِّيكَ فَأِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ (۴۰)

اگر بخشی از آنچه به آنان وعده داده‌ایم، به تونشان دهیم و یا اینکه تو را بمیرانیم، در هر حال تنها رساندن (پیغام) بر عهده تو است و حساب بر عهده ما می باشد. (۴۰)

تفسیر:

«وَإِنْ مَا نُرِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ» ای پیامبر! و اگر قسمتی از عذاب و رسوایی ها، خواری ها و حقارت هایی که کفار را در همین دنیا به آن تهدید نموده‌ایم، به تونشان دهیم، بنمایانیم این همان عذاب شتابان و زود رس شان است.

«بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ» یعنی آنچه از لطف خداوند بر مسلمانان و یا قهر الهی بر کفار مشاهده میشود، تنها گوشه‌ای از تحقق وعده‌های الهی است، «أَوْ نَتَوَفِّيكَ» یا روح تو را پیش از آن بگیریم و تو را قبل از آنکه عذابشان را مشاهده کنی تو را بمیرانیم حتی مرگ افرادی چون رسول گرامی اسلام مانع از تحقق وعده‌های الهی نیست و در زمان پیش بینی شده، محقق خواهد شد.

«فَأَمَّا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ(40)» «به هر حال جز این نیست که بر تو رساندن پیام است» یعنی: پس بر تو جز دعوت و رساندن پیام چیز دیگری نیست؛ حساب شان بر الله متعال و عقاب شان نیز نزد اوست، بدین گونه، الله متعال پیامبرش را دلجویی کرده و او را به عدم شتابزدگی در امر ایمان آوردن یا عذاب نمودنشان فرامی خواند. سپس خداوند متعال نظر کفار را به سوی یکی از معجزات و نشانه ها جلب می کند و آن این نشانه است:

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٤١﴾

آیا ندیده اند که ما پیوسته به سراغ این سر زمین (کفر) می آییم، که آن را از اطراف (ودامنه هایش) می کاهیم؟! (و به سرزمین اسلام می افزاییم؟) و خداوند حکم می کند، و هیچ کس نمی تواند حکم او را رد کند، و او سریع الحساب (= زود شمار) است. (۴۱)

تفسیر :

از تاریخ و عاقبت گذشتگان باید درس عبرت گرفت و در وعده و وعیدهای الهی نباید شك و تردید داشته باشیم، و قابل یاد آوری است که: پایان عمر حکومتها و شخصیتها، باخواست الهی است، تمام افراد و قدرتها به تدریج از زمین برچیده میشوند، ولی قدرت الهی ثابت و پایرجاست طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا»: مگر کافران نمی بیند و مشاهده نکرده اند که خداوند متعال زمین را از اطراف آن می کاهد؛ با فتح کشورهای مشرکان به وسیله مسلمانان، یا با افزودن ساحه آبی بر ساحه خشکی زمین. این کاهشدهی از اطراف زمین اعلام و هشدار بر امر برپایی قیامت است. (تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرني) این قویترین دلیل است که الله متعال وعده خود را به پیامبرش به اجرا در می آورد.

سید قطب مفسر تفسیر فی ظلال می نویسد: دست نیرومند خدا در مورد ملت های ثروتمند که در عیش و عشرت افراط می کنند در کار است: نیرو و ارزش و ثروت و خاک آنها را می کاهد. و آنان را در قطعه زمینی تنگ محبوس و محصور می دارد در حالیکه قبل از آن قلمروشان فراخ و وسیع بود و بر آن تسلط داشتند.

برخی از مفسران «نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» را به مرگ علما و فقها و نیکوکاران و صالحان تفسیر نموده اند. این بیان از مجاهد و ابن عباس (رض) روایت شده است. (صفوة التفسیر) «وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ»: و تنها ذات پروردگار است که به عدل و داد حکم کرده و به طور فیصله کن داوری میکند؛ حکمش را هیچ پی جویی نیست تا آنرا نقض کند و قضایش را هیچ برگرداننده ای نیست تا آن را باز دارد.

«وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ(41)» و او به سرعت حسابرسی میکند به طوری که بشر را با همه کثرت شمارشان در وقتی کوتاه مورد محاسبه قرار میدهد از این رو حسابش سریع است و در کارش عجله ای وجود ندارد؛ زیرا هر چه آمدنی است، و قوعش نزدیک است.

وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقِبِيَ الدَّارِ ﴿٤٢﴾

و به راستی کسانی که پیش از آنها بودند مکر و حيله ورزیدند (و نقشه کشیدند) پس (باید دانست که) تمام مکرها (و نقشه ها) از آن خداست، میداند آنچه را که هر کس انجام میدهد، و به زودی کافران خواهند دانست که سرا انجام (نیک) سرای آخرت از آن کیست. (۴۲)

تفسیر :

قرآن عظیم الشان برای اینکه تمام توجه انسان به الله متعال معطوف شود و از غیر او مأیوس گردد، همه ی راه هایی را که ممکن است باعث گرایش انسان به غیر الله شود می بندد، مثلاً میفرماید: «الْعِزَّةُ لِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا» اگر به خاطر کسب عزت به سراغ دیگران

می روی، بدان که تمام عزت‌ها برای خد متعال است. در جای دیگر میفرماید: «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» تمامی قدرت‌ها در نزد خداوند است. و در این آیه میفرماید: «فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعاً» تمام تدبیرها از خداست، تا انسان برای دستیابی به عزت و قدرت و سیاست به دیگران دل نبندد.

یکی از بهترین نمونه‌های مکر خداوند، مهلت دادن به منحرفان است، بنحوی که آنها گمان می‌کنند راهشان درست است، اما خداوند بارها در قرآن عظیم الشان فرموده است که کفار گمان نکنند مهلت دادن، نشانه محبت ما نسبت به آنهاست، بلکه ما مهلت می‌دهیم تا پیمان‌های آنها پر شود.

«وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» به یقین امت‌های پیشین با پیامبران خود نیرنگ کردند یعنی: کفاری که پیش از کفار مکه بودند با پیامبرانی که خداوند متعال ایشان را به سوی آنها فرستاده بود، نیرنگ کرده و به ایشان کافر شدند. «فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعاً» ولی بدانند که تمام اسباب دسیسه و نیرنگ در اختیار خدا می‌باشد. و جز به اراده‌ی او نیرنگ آنها زیانی به بار نمی‌آورد. پس آنها را از طریقی اذیت می‌دهد که خود حسابی برای آن باز نکرده بودند. «يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ»: از عمل هر انسان «آنچه را که هر کسی به عمل می‌آورد، باخبر است. پس هر کس آنچه را که همه به عمل آورند بداند و برای اعمالشان جزای مناسب آن را آماده کند، یقیناً تمام مکر و تدبیر از آن اوست و مکر دیگران در برابر مکرش بی‌اثر است.

قابل یادآوری است: مکر انسان نسبت به الله متعال معنا ندارد، چون مکر و حيله در جایی اثر می‌کند که طرف مورد مکر غافل باشد.

«وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُنِيَ الْآدَارُ (42)»: کافران خواهند دانست که عاقبت نیکو در آخرت از آن کیست. فرجام ستوده و خاتمه نیک از آن چه کسانی است؟ بدون شک سرانجام خوش از آن مؤمنان پیرو پیامبران و فرجام بد از آن تکذیب پیشگان دشمن پروردگار جهانیان است.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴿٤٣﴾

و کسانی که کافر شدند میگویند: «تو پیامبر (خدا) نیستی» بگو: «کافی است که خدا و کسی که علم (پیشین) نزد اوست، میان من و شما گواه باشند». (۴۳)

تفسیر:

در اولین آیه این سوره مبارکه خواندیم که آنچه بر پیامبر نازل میشود حق است، اگر چه اکثر مردم ایمان نمی‌آورند، و در آخرین آیه مبارکه همین سوره مبارکه ملاحظه نمودیم که: کفار، رسالت پیامبر را انکار می‌کنند، این حاکی از اوج لجابت، دشمنی و عناد اهل باطل با فرستاده الهی و کلام حق اوست.

طوری‌که کفار مکه در خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌گفتند: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا» ای محمد! تو از سوی خدای یگانه قهار فرستاده نشده‌ای.

ولی با تمام وضاحت باید گفت که: ایمان داشتن به حمایت و پشتیبانی خداوند متعال، بهترین پشتوانه برای انسان در برابر هرگونه تکذیب و تحقیر است. طوری‌که میفرماید: «قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ»: پس ای پیامبر! به آنان خبر ده همین که خدا بر صدق من گواه است و مرا با معجزات تایید میکند. برای من کافی است.

آگاهی بر کتاب الهی، «کفی بالله» مقام و منزلت انسان را تا به آنجا بالا می‌برد که شهادت او در کنار شهادت الهی قرار می‌گیرد.

«وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (43)» همچنان کسانی از یهود اهل تورات و نصاری اهل انجیل

که به تو ایمان آورده و به کلمه شهادت نطق کرده و آن را همچون منکران اهل کتاب کتمان نکرده‌اند نیز به رسالتت گواهند.

و علت اینکه خداوند دستور داده است اهل کتاب بر رسالت پیامبر گواه گرفته شوند این است که آنها اهل این کار هستند و در هرکاری باید کسانی شاهدان گرفته شوند که اهلیت و شایستگی آنرا داشته باشند، و در این کار از دیگران آگاه تر باشند؟ اما کسی که نسبت به این مسئله بیگانه است، مانند بیسوادان و مشرکین عرب و دیگران، گواه گرفتن آنان فایده ای ندارد، زیرا آنها آگاهی و شناختی در مورد این قضیه ندارد و الله اعلم. در ضمن قابل یادآوری است که در بسیاری از اوقات: ارزش شهادت یک شخص، از انکار هزاران نفر بیشتر است. و مثال مشهوری است که: (اصل با کیفیت است نه با کمیت). یادداشت ضروری:

به قولی برخی از مفسرین که این آیه را مدنی می دانند در معنی این آیه مبارکه می نویسند: شهادت کسانی از اهل کتاب که اسلام آورده‌اند مانند عبدالله بن سلام برایم بس است زیرا مسلمانان اهل کتاب بر صدق رسالت من گواهی می‌دهند. به قولی دیگر: مراد کسی است که علم لوح محفوظ نزد اوست و او خود خداوند متعال است. بنقل از «تفسیر انوار القرآن» خواننده محترم!

سراغاز این سوره با اثبات رسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم شروع میشود و پایان این سوره به نافرمانی مشرکان در انکار رسالت، اشاره میکند. پس، آغاز و انجام سوره به هم پیوند می‌خورد و الله متعال بر صدق رسالت پیامبر، شهادت می‌دهد.

اللهم صل وسلم و بارک علی محمد و آله و صحبه أجمعین.

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة ابراهيم

جزء 13

سورة ابراهيم در مکه نازل شده دارای پنجاه دو آیه (۵۲) و هفت رکوع (۷) میباشد.

وجه تسمیه:

«سورة ابراهيم»؛ این سوره به نام بُت شکن معروف و بزرگ تاریخ بشریت، یعنی حضرت ابراهيم عليه السلام این پیامبر اولی العزم الهی، نام گذاری شده است؛ زیرا که در آیات 35 تا 41 این سوره از ابراهيم عليه السلام و دعوت و دعاهاى او یاد شده است.

در آين سوره یاد آور حقایق فراوان اعتقادی می باشد، همان حقایقی که قریش و مشرکان از آن غفلت کردند.

پیام اصلی و مضمون اساسی سوره «ابراهيم»، بیرون آوردن مردم از تاریکی ها به سوی نور است.

مسمی ساختن این سوره به نام پدر پیامبران و پیشوای پاکان یعنی حضرت ابراهيم عليه السلام اینست تا نامش را برای همیشه جاودانه سازد که بتها را شکست و پرچم توحید را برافراشت و دین حنیف و دین اسلام را برای بشریت به ارمغان آورد که خاتم پیامبران بدان مبعوث شده است. و قرآن کریم دعوت حضرت ابراهيم را بعد از تکمیل بنای «بیت العتیق» برای ما بازگو کرده که دعوت به ایمان و توحید است.

اهداف تعلیمی سوره ابراهيم:

اهداف اساسی و بنیادی سوره ابراهيم بصورت کل طرح و بیان مسائلی است در باره: توحید؛ رسالت؛ معاد و حساب رسی و سزای اعمال در قیامت.

خلاصه این سوره مجموعه‌ای از بیان اعتقادات و اندرزها و موعظه‌ها و سرگذشت‌های عبرت انگیز اقوام پیشین و بیان هدف رسالت پیامبران و نزول کتب آسمانی می باشد.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره ابراهيم:

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم؛ سوره ابراهيم دارای پنجاه و دو (52) آیه و هشتصدوسی و یک (831) کلمه دارد و به تعداد سه هزار و چهارصدوسی چهار (3434) حرف می باشد. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در مورد تعداد کلمات و حروف سوره ابراهيم مختلف و متفاوت بوده که شما می توانید تفصیل این مبحث را در سوره (طور) تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید.

یادداشت:

طوری که در فوق هم یادآور شدیم؛ سوره ابراهيم از جمله سوره های مکی است بجز از آیه های 28 و 29.

ارتباط سوره ابراهيم به سوره‌ی رعد:

خداوند متعال سوره رعد را با اثبات رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم و آسمانی بودن قرآن، خاتمه داد. اکنون سوره ابراهيم را به بیان هدف رسالت و قرآن آغاز کرده است.

در سوره‌ی مبارکه رعد آمده است: «خداوند، قرآن را به صورت حکم و فرمانی روشن به زبان عربی فرو فرستاده»؛ اما به حکمت آن تصریح ننموده است. [رعد ۳۷] در این سوره حکمت آن را بیان میکند که: رهایی و رستگاری مردم از جهل و کفر به سوی نور ایمان و خداشناسی است. (رعد آیه: 1).

در سوره‌ای رعد میفرماید: «وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ».

(رعد آیه 38) در این سوره میفرماید: «مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ». (ابراهیم: آیه 11) هر دو آیه از آیات و آثار «کون» ی سخن می گویند.

فضای نزول سوره ابراهیم:

سوره ابراهیم در اواخر حضور پیامبر اسلام در مکه نازل شده است در روزهایی که صف آراییی بین مشرکان و پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم به اوج خود رسیده بوده، خداوند متعال در این مرحله با نازل کردن سوره ابراهیم به بیان غرض نزول قرآن پرداخته است و قرآن را کتاب هدایت و ترغیب کننده به ثواب و هشدار دهنده به عقاب معرفی میکند و قرآن را از این جهت مؤید کتب نازل قبل از خودش میدانند سپس به مشرکان هشدار میدهد که عقابی همانند عقاب تکذیب کنندگان کتب آسمانی گذشته در انتظار آنهاست. سپس نمونه هایی از سرگذشت گذشتگان رانیز بیان گرفته است.

سایر خصوصیات سوره ابراهیم:

باید یادآور شد که: سوره ابراهیم با حروف مقطعه شروع شده است و از سوره رانیات است (سوره های یونس و هود و یوسف و ابراهیم و حجر را رانیات یا رآت می نامند.) این مردویه از انس(رض) روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند از رانیات تا طواسین را به جای انجیل به من عطا کرده است. (فتح القدیر، ج 2، ص 479) رانیات سوره هایی هستند که با «الر» و طواسین سوره هایی هستند که با «طس» و «طسم» شروع شده اند.

همچنین سوره ابراهیم از سوره مثنائی می باشد مثنائی سوره هایی هستند که بعد از سوره مئین قرار گرفته اند و زیر صد آیه دارند مانند اینکه سوره مئین مبادی باشند و توالی آن مثنائی آن فرض شده اند. (زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 4، ص 141) سوره های مثنائی عبارتند از: احزاب و حج و قصص و نمل و نور و انفال و مریم و عنکبوت و روم و یس و فرقان و حجر و رعد و سبأ و فاطر و ابراهیم و ص و محمد و لقمان و زمر (التمهید فی علوم القرآن، ج 1، ص 313) روایتی است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل شده که فرمود: خداوند هفت سوره طوال را به جای تورات و سوره های مئین را به جای انجیل و سوره های مثنائی را به جای زبور به من داد، و پروردگار مرا با دادن سوره های مفصل فزونی بخشید. (جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 34) سوره ابراهیم و سوره های یونس، هود، یوسف و حجر همه با (ا، ل، ر) آغاز شده اند، این می رساند که یک هماهنگی مخصوص در میان این سوره ها هست که در سوره های دیگر نیست. (تفسیر أحسن الحدیث، ج 5، ص 265)

مختصری در مقام حضرت ابراهیم خلیل الله:

یکی از لقب های مهم حضرت ابراهیم علیه السلام، خلیل الله است. این لقب چه معنا و مفهومی دارد؟

خلیل به معنی دوست و برگزیده است. در واقع حضرت ابراهیم علیه السلام به عنوان دوست و برگزیده الله متعال است.

چطور آن حضرت به مقامی رسید که به دوستی با خدای یکتا رسید؟

در کتاب علل الشرایع این طور نوشته شده که چند خصلت و عمل صالح در حضرت ابراهیم علیه السلام وجود داشت که ایشان را به این مرتبه رساند. اعمالی مثل زیاد سجده کردن و ذکر گفتن در برابر خداوند متعال، اطعام فقیران و مردم، رد نکردن خواسته و نیاز مردم و درخواست نکردن از غیر خدا، عبادت های شبانه و خالصانه آن حضرت زمینه رسیدن به این مرتبه و مقام شده است.

ابراهیم علیه السلام ابوالانبیاء یعنی پدر پیامبران:

در آیات قرآن عظیم الشان و از آن جمله در سوره ابراهیم اشاره بعمل آمده است که: حضرت

ابراهیم علیه السلام در دعاهای خود از خدای متعال میخواست که فرزندانش از صالحان و نیکان باشند و به عنوان پیشوایان مردم به هدایت خلق مشغول شوند. آیا این دعا مستجاب شد؟

بله: حضرت ابراهیم علیه السلام دارای دو فرزند شد، به نام‌های حضرت اسماعیل و حضرت اسحاق علیهم السلام که هر دو از پیامبران خدا بودند. همچنین نواسه آن حضرت یعنی فرزند حضرت اسحاق علیه السلام، حضرت یعقوب نبی است که از او هم حضرت یوسف علیه السلام متولد شد. نسل ایشان از حضرت اسحاق همین طور ادامه پیدا کرد و پیامبرانی مانند حضرت داؤود، حضرت سلیمان، حضرت ایوب، حضرت موسی و حضرت هارون علیهم السلام و سایر پیامبران بنی اسرائیل از ایشان هستند. حتی نسب حضرت عیسی علیه السلام هم از طریق مادر ایشان، یعنی حضرت مریم علیها السلام، به حضرت یعقوب نواسه حضرت ابراهیم علیه السلام می رسد. همچنین از نسل حضرت اسماعیل علیه السلام هم پیامبرانی بزرگ به هدایت مردم مشغول بودند که مهم ترین آنها نبی مکرم اسلام حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم هستند. به همین علت است که به حضرت ابراهیم علیه السلام لقب ابوالانبیاء یعنی پدر پیامبران را هم داده‌اند.

مقام و منزلت حضرت ابراهیم علیه السلام:

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم حضرت ابراهیم علیه السلام از جمله پیامبران اولوالعزم بشمار می‌رود. قرآن عظیم الشان نام ابراهیم علیه السلام را 69 بار با محبت و عنایت خاص یاد نموده است. حتی یکی از سوره های قرآن کریم به دلیل اینکه به زندگی آن حضرت پرداخته، به نام ایشان نام‌گذاری شده است.

در عین حال در قرآن عظیم الشان به موضوعاتی از زندگی آن حضرت مانند نبوت، دعوت آن حضرت به توحید و یکتاپرستی، امامت ایشان، بنای کعبه، ماجرای تولد فرزندان ایشان، ذبح فرزند و موضوع قربانی کردن، معجزه زنده شدن چهار پرنده پس از مردن، سرد شدن آتش و شکستن بت ها اشاره شده است.

مدت عمر حضرت ابراهیم چقدر بود؟

مطابق روایات؛ حضرت ابراهیم علیه السلام در حدود ۱۷۹ سال یا ۲۰۰ سال عمر کرد. در نهایت، وفات یافت و در منطقه‌ای به نام حبرون که امروزه بنام شهر الخلیل مسمی و در کشور فلسطین قرار دارد، مدفون است. مزار آن حضرت هنوز هم در شهر الخلیل در فلسطین زیارتگاه مردم مؤمن است. قابل تذکر است اینجانب امین الدین سعیدی «مؤلف این تفسیر» که الحمد لله در سال 2023 به زیارت مرقد سیدنا حضرت ابراهیم علیه السلام شرف یاب شدم. که شرح فوق را تایید می‌نمایم.

در روایات تاریخی اشاره‌هایی به تاریخ تولد و همچنین پدر و مادر حضرت ابراهیم علیه السلام شده است. طبق این روایت‌ها، آن حضرت در تاریخ 25 ذی‌القعدة به دنیا آمد. البته بعضی از روایت‌ها به میلاد ایشان در اول ذی‌الحجه اشاره دارند. همچنین درباره سال تولد حضرت ابراهیم علیه السلام هم گفته شده که ایشان در حدود 3 هزار سال بعد از خلقت آدم علیه السلام و یا 1263 سال بعد از حضرت نوح علیه السلام به دنیا آمد. اگر هم بخواهیم تاریخ تولد آن حضرت را با تاریخ میلاد حضرت عیسی علیه السلام بسنجیم، طبق تاریخ، حضرت ابراهیم علیه السلام حدود 2 هزار سال قبل از میلاد مسیح متولد شد.

والله اعلم

محتوای و موضوعات سوره ابراهیم:

سوره ابراهیم چنان که از نام سوره پیدا است، قسمتی از آن درباره قهرمان توحید ابراهیم بت شکن (بخش نیایشهای او) نازل گردیده است.

و طوری که در اکثر سوره های مکی میخوانیم قسمت قابل ملاحظه ای نیز بحث از موضوع مهم اصول عقیده یعنی «ایمان به الله و ایمان به رسالت و ایمان به رستاخیز و جزا، که با راسخ شدن ایمان به آنها در قلب انسان، روح و جان و سپس گفتار و کردار او، نور و روشنایی دیگری پیدا میکند و در مسیر حق و الله قرار می گیرد.

محور اصلی این سوره عبارت است از «رسالت و رسول» و موضوع دعوت پیامبران را نیز به تفصیل بیان کرده و وظیفه‌ی پیامبر را معین و معنی وحدت رسالات آسمانی را توضیح داده است. پس تمام پیامبران علیهم السّلام به منظور استحکام بخشیدن به کاخ ایمان آمده‌اند. که انسان را با پروردگار آشنا کنند که باید همه‌ی موجودات در مقابل وی سر تسلیم و تعظیم خم نمایند، آمده‌اند که بشریت را از تاریکی به سوی نور و روشنایی هدایت کنند. بنابر این دعوت آنها یکی است و یک هدف و آرمان دارند، اگر چه در فروع تفاوت و اختلاف دارند.

این سوره‌ی مبارکه به بحث درباره‌ی رسالت حضرت موسی علیه السّلام می‌پردازد و این که موسی قوم خود را به پرستش و سپاسگزاری و شکر خدا دعوت کرده است. و برای تکذیب کنندگان پیامبران مثل آورده است.

تکذیب کنندگان ملت‌های پیشین مانند قوم نوح و عاد و ثمود را مثل زده است. سپس آیات موضوع پیامبران و برخورد آنان را در طول قرون و اعصار، با ملت‌های خود مورد بررسی قرار داده و گفتگوهای آنان را باز گفته که به نابودی ستمکاران انجامیده است.

سوره درباره‌ی یکی از مناظر آخرت به بحث پرداخته که در آن تیره بختان مجرم با پیروان مستضعف خود برخورد میکنند. و گفتگوی طولانی دایر بین آنها را یادآور شده که با انداختن همه‌ی آنها به داخل دوزخ شعله‌ور خاتمه می‌یابد و موجب شعله‌ور شدن آتش جهنم میشوند. و نفرین و ناسزای ضعیفان و اهانتی که به رؤسای خود میکنند برای آنان سودی در بر نداشته و جای همه آتش است. سپس آیات ایمان و گمراهی را به درخت پاک و درخت ناپاک تشبیه کرده و سوره با بیان سرانجام ستمکاران در روز آخرت خاتمه می‌یابد.

و همانگونه که در غالب سوره های مکی میخوانیم قسمت قابل ملاحظه ای نیز بحث از مبدء و معاد است، که با راسخ شدن ایمان به آنها در قلب انسان، روح و جان و سپس گفتار و کردار او، نور و روشنایی دیگری پیدا میکند و در مسیر حق و الله قرار می‌گیرد. (بنقل از تفسیر صفوة التفسیر شیخ مرحوم صابونی).

ترجمه و تفسیر سوره ابراهیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿١﴾

الر. خوانده می شود: (الف لام راء) این (قرآن) کتابی است که آن را به سوی تو نازل کرده ایم تا (به وسیله آن) مردم از تاریکی‌ها (کفر و گناه، جهل و طغیان) به سوی روشنایی (ایمان، معرفت، عدالت در حقیقت) فرود آوریم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آوری به سوی راه آن شکست ناپذیر ستوده. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِتُخْرِجَ»: تا بیرون بیاوری، ببری. اذن: توفیق، امر، اجازه. العزیز: پیروزمند، شکست ناپذیر، ارجمند، مسلط ظفرمند. «الْحَمِيدِ»: ستوده.

تفسیر:

«الر»: از حروف مقطعه است که خدای متعال خود به مرادش از آنها دانایتر میباشد. اما در آن‌ها به اعجاز علمی قرآن اشاره شده است.

این کتاب معجزه گر از جنس این حروف متقاطع ترکیب یافته است پس اگر می‌توانید مثل و مانند آن را بیاورید.

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ»: ای محمد صلی الله علیه وسلم! این قرآن کتابی است که ما آن را برای تو فرستاده‌ایم، «تا مردم را بیرون آوری» با دعوتشان به سوی این قرآن و تربیت نمودن شان بر اساس این قرآن.

«لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»: لفظ ناس برای عموم مردم گفته می‌شود و مقصود از این همه ای انسانهای دور حاضر و آینده هستند.

«ظلمات»: جمع «ظلمه» به معنای تاریکی، معروف و مشهور آیت و مراد از آن ظلمت در اینجا تاریکی‌های کفر و شرک و بدکاری است و منظور از نور روشنی ایمان است از این جهت لفظ «ظلمات» به صیغه جمع آورده شد؛ زیرا کفر، شرک، انواع و اقسام دارد؛ و همچنین اعمال بد هم بی شمارند و لفظ «نور» به صیغه مفرد است، زیرا ایمان و حق یکی است و معنای آیه این است که این کتاب را ما به سوی شما بدین خاطر نازل کردیم که شما به وسیله آن مردمان همه جهان را از تاریکی‌های کفر و شرک و اعمال بد نجات داده به سوی روشنایی ایمان و حق روان سازید.

البته قابل تذکر است که حکمت و فلسفه‌ی نزول کتاب‌های آسمانی و بعثت انبیاء، نجات بشر از ظلمت‌هاست. تا اینکه بشریت را (در پرتو تعلیمات و هدایات آن) از تاریکی‌ها (و گمراهی‌های کفر و جهل و نادانی) به سوی نور (و روشنایی ایمان و دانایی) بیرون بیاوری. تا به وسیله این قرآن، انسانها را از تاریکی‌های اوضاع و احوال و تقلیدهای کورکورانه و آداب رسوم جاهلانه، تاریکی‌های سرگشتگی و سرگردانی در بیابان برهوت و بی‌نشان اربابان و خدا گونه‌گان گوناگون. بیرون بیاوری و به سوی نور رهنمود گردانی، نوری که این تاریکی‌ها را می‌زداید. این تاریکی‌ها را از جهان درون و از جهان اندیشه می‌زداید، و از واقعیت زندگی و ارزشها و اوضاع و احوال و تقلید کورکورانه آداب و رسوم جاهلانه پاک می‌نماید.

و به صورت کل باید گفت تا به وسیله این قرآن؛ بشریت را از ظلمت جهل به نور علم، از ظلمت کفر به نور ایمان، از ظلمت تفرقه به نور وحدت و از ظلمت گناه به نور تقوا نور وسیله بینایی، بیداری، حرکت و رشد و رهنمای فرمایی.

تشبیه کفر و تفرقه و جهل و شرک و شک به «ظلمات» بخاطر آن است که انسان در آن حالت‌ها متحیر است، مثل زمانی که در تاریکی به سر می‌برد.

در آیه مبارکه ملاحظه می‌نمایم که: ظلمت‌ها بسیارند، اما نور یکی است. حق یکی، ولی باطل زیاد است. الظُّلُمَاتِ... النُّورِ (نور مفرد و ظلمات جمع آمده است).

«بِإِذْنِ رَبِّهِمْ أَنَّهُمْ»: پیامبران و کتاب‌های آسمانی وسیله‌ی هدایتند، اصل هدایت با اذن به امر و توفیق پروردگارشان. زیرا به اضافه جمله «بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» در آیه متبرکه این شبهه برطرف گردید؛ زیرا معنای آیه میشود که این نجات دادن از تاریکهای کفر و شرک و آوردن به روشنی ایمان و عمل صالح اگرچه از روی اصل حقیقت در اختیار شما نیست ولی بنا بر دستور می‌توانند انجام دهید.

«إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (1)»: واقعیت اینست که راه خدا، راه عزت و سربلندی و کمال است تا آنها را به راه خدای با عزت هدایت کنی، همان خداوندی که بر کارش غالب، بر خلقش قاهر، در ملکش شکست ناپذیر و ستوده است. همان که بر دشمنانش قاهر است و آنان را به خاک مذلت کشانده است.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» میگوید: «از این آیه و آیه «وَإِنَّ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» [فاطر: 24]. «و هیچ اُمتی نبوده مگر این‌که در آن هشدار دهنده‌ای گذشته است» چنین دانسته می‌شود که: این فهم برخی از مردم که پیامبران الهی جز در منطقه عربی و بلاد شام برانگیخته نشده‌اند، فهم نادرستی است و پیامبران الهی در میان هر اُمتی با هر زبانی مبعوث گردیده‌اند». «تفسیر انوار القرآن».

هدایت تنها کار الله متعال است:

قبل از همه باید گفت: هدایت، کار پروردگار با عظمت است که فقط شامل قلب‌های پاک و آماده میشود. و طوریکه در فوق هم یادآور شدیم، وظیفه‌ی انبیاء ابلاغ پیام‌های الهی و ارائه‌ی راه است. پذیرفتن یا عدم پذیرش مردم ربطی به آن بزرگواران ندارد. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (آیه: 56 سوره قصص) (ای پیامبر!) همانا تو نمی‌توانی هر که را دوست داری هدایت کنی (و به مقصد برسانی)، بلکه این الله متعال است که هر کس را بخواد هدایت می‌کند و او به ره یافتگان آگاه‌تر است).

خواننده گان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 4) موضوعاتی از قبیلی هدف نزول قرآن و رسالت پیامبر و اثرات خیرشان، به بحث گرفته میشود.

اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۲)
الله ذاتی که آنچه در آسمان‌ها و زمین است خاص از اوست، و وای (هلاکت باد) بر کافران از عذاب سخت! (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَيْلٌ»: وای. هلاک و نابودی. عذاب.

تفسیر:

«اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ»: قانون و مکتب کسی قابل پیروی است که جهان را آفرید و هستی از اوست، یعنی: تنها الله متعال است که هر چه در آسمان‌ها و در زمین است در آفرینش، روزی رسانی، کارگردانی و مدیریت از آن اوست.

«وَ وَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (2)» مفسر زجاج در این بابت میفرماید: «وَيْلٌ» کلمه‌ایست که برای آزار و نابودی به کار میرود. (تفسیر قرطبی ۳۳۹/۹). یعنی هلاک و نابودی برای کافران است. و وای به حالشان از عذاب دردناک خدا!

طوری که در فوق هم یادآور شدیم «وَيْلٌ»: کلمه‌ای است به معنای عذاب و هلاکت. لذا با این کلمه، حکم خدای سبحان به «عذاب و هلاکت» بر کفاری که به وسیله راهنمایی رسول الله صلی الله علیه و سلم از تاریکی های کفر و شرک به سوی نور هدایت بیرون نمی روند، ثابت و لازم گردیده است. به قولی: معنی (ویل بر آنها از عذابی سخت) این است: کفار از عذاب سختی که گرفتار آن شده‌اند، داد و واویلا و ضجه و شیون و ناله سر می دهند. به قولی دیگر: ویل، خود عذاب است. «تفسیر انوار القرآن».

الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۳)

(همانا) کسانی که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند، و (مردم را) از راه الله منع میکنند و در آن کجی و انحراف می‌طلبند، این گروه کسانی‌اند که در گمراهی دور از حق قرار دارند. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَسْتَحِبُّونَ»: (حب) آنرا سخت دوست می‌دارند و تفضیل و ترجیحش می‌دهند. استحباب به معنی تلاش در محبت و دوست داشتن چیزی است.

«يَبْغُونَهَا عِوَجًا»: کج و ناراست بودن راه الله را می‌خواهند، در پی کج و ناهموار بودن آن هستند، آن را نادرست جلوه می‌دهند.

ضلال بعید: گمراهی دور و درازی، تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»
تفسیر:

باید گفت: دنیاگرایی، و محبت گرایی به دنیا زمینه‌ی کفر، مبارزه با دین و ضلالت است. طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید: «الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» همین کافران‌اند که سبب محبتی که به دنیا دارند، زندگی ناپدار دنیا را بر آخرت و حیات پایدار ترجیح داده و مقدم می‌سازند، به آن عشق ورزیده و سخت در راه آن جد و جهش می‌کنند، به آرایش‌ها و زیبایی ظاهری کاذب آن فریفته شده و حساب و جزایی را که پیش رو دارند کاملاً فراموش میکنند.

در این هیچ جای شکی نیست که: کامیابی در شؤون دنیایی در شرع جایز بوده و شرع اسلامی هیچگونه ممانعتی را در این مورد نمی‌بیند، ولی ترجیح افراطی و بی حد حصر، دنیا بر آخرت خطرناک است، زیرا دنیاگرایی مانع عبادت، انفاق، جهاد، کسب حلال، صداقت و انجام تکالیف شرعی می‌شود.

«وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ»: و مردم را از دین اسلام و از راه الله باز و منحرف میکنند و مانع ورود آنها به دین الله میشوند، «وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا» «و در آن کجی ای می‌طلبند» یعنی: برای راه الله کجی و انحراف و اشتباه می‌طلبند و می‌خواهند دین مطابق هوس‌های باید یادآور شد که: گمراهی، دارای درجات و مراحل می‌باشد ولی هرچه که این ضلالت و گمراهی عمیق‌تر شود رجوع به حق مشکل‌تر میشود. طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید: «أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (3)» آنان که دارای چنان صفاتی بدو ناپسند می‌باشند به صورتی آشکار از حقیقت گمراه شده‌اند و امیدی به صلاح و توفیق آنها نمی‌رود. این گروه، از حق بسی دور افتاده و در عمق پرتگاه بی‌عقلی، جهالت و گمراهی به سر می‌برند؛ از آنرو که ضلالت را بر هدایت ترجیح داده‌اند. در ضمن قابل تذکر است که: سرچشمه‌ی گمراهی‌ها عملکرد خود انسان است.

از فحوای آیه مبارکه بصورت کل سه صفت برای کفار شماریده شده است: برگزیدن و ترجیح دادن زندگانی دنیا بر آخرت.

باز داشتن از راه الله جل شانه. البته باید گفت که بازداشتن از راه الله متعال را نمی‌توان در يك يا دو مورد خاص خلاصه نمود، بلکه تبلیغات ناروا، گناه علنی، ترویج ابزار فساد و غفلت‌آور، القای شبهه، ایجاد اختلاف، نشریات و فیلم‌های گمراه کننده، بد معرفی کردن

دین حق، معرفی ناهلان به عنوان الگوی دین و ده‌ها نمونه‌ی دیگر از مصادیق بستن راه خداست.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٤﴾

و ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر به زبان قومش، تا (دین الله را) برای‌شان بیان کند (لیکن باز هم قبول نکردند) پس الله هر کسی را که بخواهد گمراه میکند و هرکسی را که بخواهد، هدایت میکند و او پیروزمند حکیم است. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِلِسَانٍ قَوْمِهِ»: به زبان قوم خود.

«لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...»: تا بیان کند، روشن نماید.

مراد این است که تبلیغ کار پیغمبران، و هدایت کار خدا است.

تفسیر:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ» خداوند متعال پیش از محمد صلی الله علیه وسلم در میان ملت‌های پیشین، هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستاده است.

تا آنچه را که می‌گوید، به آسانی دریابند زیرا اگر پیامبر به زبانی غیر از زبان قومش سخن میگفت، قطعاً آنان سخنان او را درک نمی‌کردند و خطاب او را در نمی‌یافتند. پس این لطفی است بسیار بزرگ از جانب خدای منان بر بندگانش.

بِلِسَانٍ قَوْمِهِ:

در این هیچ جای شکی نیست که: پیامبران، با فرهنگ و زبان مردم زمان خود آشنا بوده و طبق فهم آنان تبلیغ میکردند. مراد از «لسان قوم» در این آیه مبارکه، تنها لغت و زبان مردم نیست، زیرا گاهی ممکن است گوینده‌ای با زبان مردم سخن بگوید ولی مردم حرف او را درست و دقیق نفهمند، بلکه هدف از «بِلِسَانٍ قَوْمِهِ» آسان و قابل فهم گفتن است، به زبان و شیوه که: مردم پیام الهی را درک و بفهمند، چنانکه در (آیه: 97 سوره مریم) میفرماید: «فَأَنَّمَا يَسْرُنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ نُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» (پس همانا قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را به وسیله‌ی آن بشارت دهی و مردم ستیزه جو را بدان هشدار دهی.) همچنان حضرت موسی علیه السلام نیز از خداوند میخواست «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» «27» «يَفْقَهُوا قَوْلِي» «28» (و گره از زبانت باز نما. تا (آنها) سخنان مرا (خوب) بفهمند.) (طه، 27-28).

«لِيُبَيِّنَ لَهُمْ»: تا امت‌ها پیام‌های پیامبران را به درستی بفهمند و تا شریعت‌شان روشن، آسان و ساده باشد. و هدف رسالت را تمام و تکمیل کند. البته پس از آن حجت بر آنان اقامه شد، «فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» قبل از همه باید گفته شود که: وظیفه‌ی و رسالت پیامبر فقط تبلیغ است و هدایت و ایمان در قبضه‌ی قدرت الله متعال قرار دارد. گمراهی هر کس را بخواهد او را گمراه کرده و هدایت هر کس را بخواهد بر اساس تقدیر ازلی او را هدایت میکند. یعنی: حق تعالی کسانی را که اسباب گمراهی را برگزیده‌اند، گمراه می‌کند، «و هر که را بخواهد هدایت میکند» یعنی: کسانی را که اسباب هدایت را برگزیده‌اند، هدایت می‌کند.

«فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ»: مقصود از گمراه کردن خداوند، محروم کردن افراد لجوج از لطف خود است، و الا اگر خداوند بنای گمراه کردن مستقیم کسی را داشت، نه کتابی میفرستاد و نه پیامبری. در آیات دیگر میخوانیم که خداوند ظالمان و فاسقان و مسرفان را گمراه میکند، یعنی انسان با گناه و ظلم، زمینه‌ی محروم شدن از هدایت را در خود فراهم می‌کند. بعضی از مفسران گفته‌اند: فاعل «یَشَاءُ» مردم هستند نه الله متعال، یعنی خداوند گمراه میکند کسی را که خودش بخواهد گمراه شود و هدایت می‌کند کسی را که خودش بخواهد

هدایت شود. مانند آیه: (20 سوره اسراء) که میفرماید: «كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» (20) «ما از عطای پروردگارت، اینان (فرصت طلبان) و آنان (دنیا طلبان) را کم نمیکنیم و عطای پروردگارت از کسی منع نمیشود. خداوند متعال انسانها را آزاد خلق نموده و با در اختیار قرار دادن امکانات، آنان را مورد آزمایش قرار داد تا نحوه عمل و گزینش آنان روشن شود و معامله کنندگان با خدا، از دیگران جدا و تفکیک گردد. سنت الله متعال بر این است که نعمت و امداد خویش را در اختیار همگان قرار دهد، تا هر کس صفات خوب و بد خویش را بروز دهد.

«وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (4)»: و او در ملک خود غالب است و در صنعتش حکیم و با حکمت است در افعال خویش؛ خداوند متعال هر کس را بخواهد از هدایت بر میگرداند و هر کس را هم بخواهد، به سوی حق رهنمای می نماید.

پس هر که را که شایسته هدایت است، هدایت و هر که را که سزاوار گمراهی است، گمراه می سازد.

و اوست عزتمندی که فرمانش غالب، قدر و عظمتش والا و قهرش آشکار است، اوست که در آفرینشگری، نوآوری، تصویرگری، صنع، شریعت و حاکمیتش، حکیم و فرزانه می باشد.

حاصل معنی این است: آنگاه که پیامبر مرسل، شرع الله متعال را به قومش به زبان خودشان بیان کرد، دیگر او را بر هدایت کردن کسی هیچ قدرتی نیست زیرا هدایتگر و گمراه کننده خود الله متعال است. یا معنی چنین است: درحقیقت خداوند متعال کافرانی را که گفتند: محمد به زبان ما سخن میگوید و او یکی از خود ماست پس این نبوت برایش از کجا آمده؟ گمراه کرده است.

پیامبران، با فرهنگ و زبان مردم زمان خود آشنا بوده و طبق فهم آنان تبلیغ می کردند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی بیان یافت که الله متعالی، محمد صلی الله علیه وسلم را نزد مردم فرستاد تا آنانرا از کفر و گمراهی برهاند و به سوی ایمان، باور راستین و پایدار و حقیقت بینی رهنمایی کند.

اینک در آیات متبرکه (5 الی 8) در مورد رسالت موسی علیه السلام و اندرزهایش، بحث بعمل می آورد و پس از او از سرگذشت سایر پیام آوران مهربان و مردم دوست خبر میدهد، تا بیشتر روشن گردد که هدف همه پیامبران، مشترک و همان رهایی از کفر و نادانی و درماندگی و رسیدن به نور ایمان، یکتاپرستی و حق دوستی است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٥﴾

به راستی ما موسی را با معجزه های خود فرستادیم، (و به او دستور دادیم) که: قومت را از تاریکیها (کفر و جهل) به سوی روشنی (ایمان و دانش) بیرون کن و به آنان روزهای (نعمت ها و مصیبت های) الله را یادآوری کن (تا پند گیرند). یقیناً در این (امور) عبرتهایی برای هر صبر کننده سپاسگزار است. (5)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَكِّرْهُمْ»: به آنان یادآوری کن، آنانرا پند ده. ایام الله: روزهای خدا، روزهای تلخ و شیرین گذشتگان. «صَبَّارٍ»: بسیار بردبار و شکیبایا، شکور: بسیار شکرگزار. آنجا که: شما را رهنماید، شما را رستگار کرد.

تفسیر:

قابل یاد آوری است که هدف و مقصد کلی انبیاء، یکی است. خداوند متعال در اولین آیه این سوره به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و در این آیه به حضرت موسی علیه السلام

میفرماید: «أَخْرَجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» مردم را از تاریکی‌ها خارج کنید و به نور هدایت نمایید.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا» به یقین خداوند متعال موسی علیه السلام را همراه با معجزات درخشانی و نشانه‌های روشن که بر صدق او دلالت می‌کردند.

چون عصا و یدیبیضاء به سوی بنی اسرائیل فرستاد. در ضمن قابل یادآوری میدانم: رسالت موسی (علیه السلام) نیز به زبان قوم خودش بوده است.

«أَنْ أَخْرَجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» «أَنْ» تفسیری به معنی «یعنی» است.

یعنی به حضرت موسی علیه السلام دستور و هدایت فرمود تا بنی اسرائیل را به راه حق دعوت کرده و از این طریق ایشان را از تاریکی‌های کفر به سوی نور ایمان بیرون برد، و نعمت‌های خداوند برای‌شان را به یاد آورد.

مفسر ابو حیان میفرماید: لفظ «قَوْمَكَ» نمایانگر آن است که رسالت حضرت موسی به قومش اختصاص دارد. به عکس آنچه که به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم گفته است:

«لِتُخْرِجَ النَّاسَ» که بر عمومیت رسالتش دلالت دارد. (البحر ۴۰۵/۵).

«وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ»: عطایا و نعمت‌های خدا را به آنان یادآور شو. راه نجات مردم از ظلمات، یاد قهر و قدرت الله متعال نسبت به ظالمان و توجه به الطاف او نسبت به گذشتگان است.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (5)»: توجه به تاریخ، زمینه‌ی صبر و شکر را در انسان به وجود می‌آورد. یادآوری مصیبت‌ها و تلخی‌های گذشته و برطرف شدن آنها، انسان را به شکر وادار می‌کند. توجه به پایداری امت‌ها و پیروزی آنان، انسان را به صبر و مقاومت دعوت میکند. طوریکه در آیه مبارکه تذکر یافت: بیگمان در این یادآوری‌ها و عطایای الهی، اندرزهایی است رسا و عبرت‌هایی است بزرگ برای کسانی که بر مصیبت و بلا صابر و شکیبا، و بر شادی و رفاه شاکر و سپاسگزار اند، زیرا کسانی که از همچو اوصافی برخوردار باشند، بی شک همانان عابدان راستین حق تعالی‌اند که مراتب عبودیت را (که همانا پیمودن پلکان‌های صبر و شکر است) صعود کرده‌اند و در نتیجه شایسته‌ی ولایت گردیده، از حکمت بهره‌مند و به ساحل کامیابی و رستگاری رسیده‌اند.

«صَبَّارٍ»: صبر زمینه درک حقیقت است. مؤمن در سختی، صبر و در رفاه، شکر میکند. و از جمله از فحوای آیه مبارکه: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (5) [ابراهیم: 5]. فهمیده میشود که: فقط کسی از ایام الله عبرت می‌گیرد که در او دو وصف صبر و شکر وجود داشته باشد.

«شَكُورٍ»: بسیار سپاسگزار در برابر نعمت‌های خداوند متعال است. چنان‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «بی‌گمان کار مؤمن همه شکر و شگفت است؛ خداوند متعال هیچ قضایی را در حق وی مبرم نمیسازد مگر این که آن قضا به خیر اوست، چه اگر به او آفت و رنجی برسد، شکیبایی میکند و این به خیر اوست و اگر هم به او خوشی و نعمتی برسد، شکر می‌گزارد و این نیز به خیر اوست».

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيَدْبِحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۶)

و [یاد کن] برایشان وقتی را که موسی به قوم خود گفت: نعمت الله را بر خودتان به یاد آورید، آن زمان که شما را از [چنگال] فرعون نجات داد که بدترین عذاب را به شما میرساندند [همانان] که پیوسته شما را شکنجه سخت میدادند، و پسرانتان را سر می‌بریدند و زنانتان را (برای خدمتکاری) زنده نگاه می‌داشتند و در این امر آزمایش بزرگی از جانب پروردگارتان بود. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَسُوْمُوْنَكُمْ» (سوم): بر سرتان می آورند، به شما می چشانند، به شما میرسانند.
«سُوءَ الْعَذَابِ»: عذاب سخت، بدترین شکنجه. «يَسْتَحْيُونَ»: نگه میدارند، زنده می گذارند.
«ذالکم»: آن رهایی و شکنجه. «بلاء»: آزمون.

تفسیر:

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»: سپس خداوند متعال از سخنان موسی علیه السلام در یادآوری از ایام الله برای قومش، چنین حکایت میکند: ای پیامبر! اخبار موسی علیه السلام را به خاطر بیاورد، روزی که به قومش بنی اسرائیل گفت: ای قوم من! نعمت‌های گرانبقدر حق تعالی را با شکر و سپاسش به یاد آورید.
«إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ»: روزی که شما را از ذلت و بردگی فرعون و سپاه شکنجه‌گر شان نجات داد. یعنی اینکه من شما را از سرزمین مصر کوچاندم و الله متعال بحر را برایتان گشود و فرعون و لشکریانش را در آن غرق ساخت.
واقعا هم آزادی، از مهم‌ترین نعمت‌های الهی که نصیب انسانها می‌گردد. با تمام وضاحت درمی‌یابیم که مهم‌ترین رسالت انبیا، مبارزه با طاغوت‌ها و نجات محرومان و مستضعفان از یوغ آنان و در نهایت سوق جوامع به سوی سعادت‌مندی و رفاه انسانی است.
«يَسُوْمُوْنَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ»: همانان که سخت‌ترین و بدترین انواع اذیت و عذاب‌ها مانند قتل، برده‌سازی و ظلم‌های رنگارنگ و گوناگون را بر شما می‌چشانند؛
«وَ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يُسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ»: و اولاد ذکور شما را از بیم آنکه در بزرگسالی مایه درد سرشان برای شان واقع نشوند، آنان را می‌کشند و و اولاد مؤنث شما یعنی دختران تان را برای خفت و خواری و برای خدمتگزاری و در نهایت برای خوش‌گزارنی خود زنده نگه‌میداشتند.

«وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (6)»: محنت و مصیبتی که بر شما رفت آزمایش و امتحانی بود که از جانب خدای بزرگ بر شما مقرر شده بود. تا حق تعالی صبر و شکر تان را در عینیت معلوم بدارد. یعنی اینکه نجات دادن تان نعمتی عظیم از جانب حق تعالی بود که شما از شکرگزاری آن عاجزید.

مفسران در مورد قتل اولاد ذکور بنی اسرائیل می‌نویسند: عامل بقتل رساندن اولادهای ذکور این بود که کاهنان به فرعون گفته بودند از بنی اسرائیل پسری به دنیا می‌آید که انقراض قدرت و ملک تو به دست او صورت می‌گیرد. بنابر این دستور کشتن تمام مولود ذکور بنی اسرائیل صادر نموده بود.

وَإِذْ تَأْتِن رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (۷)

(همچنین) بخاطر بیاورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت که اگر شکرگزاری کنید (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود و اگر کفران کنید، بی‌گمان عذاب من بسیار سخت است. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَأْتِن»: اعلام کرد، خبر داد. «لَأَزِيدَنَّكُمْ» (زید)؛ حتماً افزون میکنم، می‌افزایم.

تفسیر:

«وَ إِذْ تَأْتِن رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»: موسی علیه السلام به قومش گفت: به شما به اعلامی عام و همگانی خطاب مینمایم تا سخن او را بشنوید و آن را به درستی دریابید: که باید وی را در برابر نعمت‌هایش (با فرمان‌پذیری) سپاس بگذارید که در این صورت یقیناً از فضل گسترده، کرم عام و همه شمولش بر شما خواهد افزود، یعنی: اگر نعمت‌های یادشده مرا بر خود واقعاً سپاسگزاری کنید. «بر نعمت شما می‌افزایم» یعنی: نعمتی بر نعمت دیگر بر شما می‌افزایم، به عنوان بخششی از جانب خود.

باید گفت: که هیچ چیز دیگر بسان شکر جالب نعمت و استمرار بخش آن نیست. «وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (7)»: و اگر با کفر و نافرمانی نعمت الله متعال را انکار کنید، طاعتش را ترک نمودید و به نافرمانی هایش آغشته شدید، یقیناً بدانید که شما را در برابر عملکرد زشتتان به سختی عذاب خواهد کرد. همان طور که وعده‌ی افزایش را در مقابل سپاسگزاری داده است، وعده‌ی عذاب را در موقع ناسپاسی و کفر نیز داده است. قابل دقت و یادآوری است که: این آیه مبارکه، مهم‌ترین و صریح‌ترین آیه قرآن عظیم الشان در مورد شکر نعمت و یا کفران آن است، که بعد از آیه‌ی مربوط به نعمت آزادی و تشکیل حکومت الهی، به رهبری حضرت موسی مطرح شده است و این، رمز آن است که حکومت الهی و رهبر آسمانی مهم‌ترین نعمت هاست، و اگر شکرگزاری نشود خداوند مردم ناسپاس را به عذاب شدیدی گرفتار می‌کند.

شکر نعمت مراحل دارد:

خداوند سبحان و تعالی نعمت‌های فراوانی را بر ما ارزانی فرموده است که: قابل شمارش و حساب نیستند. در نتیجه مؤمن پیوسته باید با جسم و جان خویش سپاسگزار الله باشد.

شکر از نعمت مراحل دارد که برخی از آن قرار ذیل می‌باشد:

الف: شکر قلبی که انسان همه‌ی نعمت‌ها را از جانب پروردگار با عظمت بداند.

ب: شکر زبانی، مانند گفتن «الْحَمْدُ لِلَّهِ».

ج: شکر عملی که با انجام عبادات و صرف کردن عمر و اموال در مسیر رضای الله سبحان و تعالی و خدمت به مردم به دست می‌آید.

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ (۸)

و موسی [به بنی اسرائیل] گفت: اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوید [زیانی به خدا نمی‌رسد]؛ زیرا خدا بی‌نیاز و ستوده است. (۸)

تفسیر:

«وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»: همچنان حضرت موسی علیه السلام بعد از اینکه از ایمان آوردن بنی اسرائیل نا امید شده به آنان گفت: اما بر فرض اگر شما و تمام کسانی که در زمین به سر می‌برند به خدای متعال کفر بورزید، «إِنَّ تَكْفُرُوا»: اگر کافر شوید. اگر کفران نعمت کنید و ناسپاس گردید. بدانید که هرگز به وی زیانی نمی‌رسانید، «فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ (8)»: با ایمان و عمل خود، نباید بر خداوند هیچ منتهی بگذاریم زیرا او نیازی به اعمال ما ندارد، همانا الله متعال از شکر بندگان بی‌نیاز است، او نیازی به طاعت کسی ندارد. ایمان و کفر، یا شکر و کفران ما در ذات او تعالی اثری ندارد.

و اگر تمام خلق همه بر قلب بدکارترین شخص روی زمین باشند، این نیز از عظمت و وسعت مُلکَش چیزی را کم نمی‌کند، زیرا حق تعالی از همگان بی‌نیاز است، از آنکه یگانه صمد است و اوست که سزاوار حمد و ثناء می‌باشد، او در زمین و آسمان ستوده است، به کسانی که از وی روی میگردانند محتاج نیست و کسانی را که به وی رو میکنند می‌ستاید و کارشان را قدر می‌شناسد.

خوانندگان محترم!

خداوند متعال، پیامبران را به توکل و اعتماد در برابر شر دشمن، راهنمایی میکند و یادآور میشود که کفران نژاد پرست در نادانی فرورفته اند و میگویند: یا شما را از دیار و مملکت خود می‌رانیم و آواره می‌کنیم یا باید به کیش و مسلک بت پرستی داخل شوید؛ اما خداوند، برابر سنت همیشگی خود، پیامبران را پیروز می‌گرداند و دشمنانشان را در هم می‌کوبد و مجازات‌شان می‌کند و به عذاب آخرت هشدار می‌دهد.

اینکه در آیات (9 الی 18) برخی از اخبار ملل پیشین و پیامبران آنان، سرانجام نیکت، از آن پیامبران است، را مورد بحث قرار داده است.

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴿٩﴾

آیا خبر آنها که پیش از شما بودند به شما نرسیده: (مانند) قوم نوح و عاد و ثمود و آنها که پس از ایشان بودند، همانها که جز خداوند از آنان آگاه نیست، پیامبرانشان با دلائل روشن به سوی آنها آمدند، ولی آنها (از روی تعجب و استهزاء) دست بر دهان گرفتند و گفتند که ما به آنچه شما مامور آن هستید کافریم، و نسبت به آنچه ما را به سوی آن میخوانید در شک هستیم. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَبَأٌ»: خبر. «قَوْمٌ»: بدل یا عطف بیان (الَّذِينَ) است. «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ»: اگر معنی (آیدی) و (افواه) همان اندامهای مشهور بدن باشد که دستها و زبانها است، معانی جمله عبارت است از: دستهای شان را در دهانهایشان نهادند و از شدت خشم و بیزارى از دعوت پیغمبران، آنها را گاز گرفتند. دستهایشان را به سبب غلبه خنده و قهقهه تمسخرآمیز بر دهانهای شان نهادند و پیغمبران را استهزاء کردند. دستهای شان را بر دهانهای شان نهادند یعنی که ای داعیان بس کنید و ساکت باشید. دستهای شان را بر دهانهای انبیاء نهادند و جلو سخنان شان را گرفتند.

تفسیر:

«أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ» باید گفت که: از سوی خداوند سنتها و قوانین ثابتی بر تاریخ و جامعه حاکم است، که آشنایی با قسمتی از تاریخ میتواند درس عبرتی برای قسمت دیگر باشد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: ای امت محمد! آیا اخبار ملت‌های تکذیب کننده ی پیشین امت‌هایی که پیش از شما بودند: از قبیل قوم نوح، قوم هود، قوم صالح و کسانی که بعد از آنان آمدند، به شما نرسیده است. قابل تذکر است که: این آیه یکی از مصادیق تذکر و توجّه به «آیام الله» است که در آیه ی پنجم این سوره مطرح شد. «وَوَدَّعَوْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ».

«وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ»: و ملت‌هایی که بعد از آنان آمدند، به شما نرسیده است، «لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ» و جز الله متعال هیچکس تعداد و کثرت شان را نمی داند، به شما نرسیده است؟ «جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ»: پیامبرانشان ما با أدله روشن و براهین قاطع که گویای صدق شان بود، نزد آن اقوام رفتند. «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» اما آنها از روی خشم، کینه و تمرد به عنوان کذب از پذیرش حق، دستان خود را به دهانهای خویش گرفتند.

ابن مسعود میفرماید: از فرط کین و عناد انگشتان خود را به دهن جویدند. (قول دوم بر مبنای مجاز است همانند: عَضُوا عَلَيْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْعَيْظِ و قول اول حَمَلٌ بر حقیقت می شود و توضیح آن چنین است: وقتی کلام پیامبران را شنیدند از آن در تعجب شدند، خندیدند و آن را مسخره کردند در این موقع دستها را بر دهان نهادند، همان طور کسیکه می‌خندد دستش را جلو دهانش می‌گیرد).

«وَوَدَّعَوْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ» و کافران به پیامبران خود گفتند: ما به آنچه از پیام یگانگی الله متعال و ایمان به وی آوردید منکریم!

بناءً با تمام وضاحت از فحوای آیه مبارکه هذا در می یابیم که: کفار تنها مخالف شخص انبیاء نبودند، بلکه با مکتب آنان هم مخالفت شدیدی داشتند.

«وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (9)»: شك و تردید کفار در حقانیت دین، ناشی از مقام تحقیق نیست، بلکه منشأ آن بدبینی و لجبازی است.

طوری که در آیه مبارکه آمده است: ما شدیداً به دعوت شما و راستگویی شما شک داریم! ما آنچه را شما به سوی آن فرا می‌خوانید به باد استهزاء و تمسخر گرفته و در صحت نبوت‌تان مرددیم! دل‌های را از تردید و غیظ نسبت به شما انباشته است! «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ»: مفسران این جمله آیه مبارکه را به چند صورت معنا نموده اند:

مخالفان با گذاشتن دست بر دهان حَقَّوْیَان، صدای آنان را در گلو خفه می‌کردند. معجزات و دلایل انبیاء به قدری محکم بود که گویا دست مردم را گرفته بردهانشان گذاشتند، کنایه از اینکه زبان مردم در برابر حق، بسته شد و حرفی برای گفتن نداشتند. مخالفان انبیاء از شدت خشم، انگشتان خود را می‌جویدند می‌گرفتند. مخالفان انبیاء، در حضور پیامبر دستان خود را بر دهانشان قرار می‌دادند. کنایه از اینکه ساکت شوند و موعظه‌ای نکنند.

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفَرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانُ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَاقْتُلُوا رَسُولَنَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾

رسولان شان گفتند: آیا در بارهٔ الله آفرینندهٔ آسمان‌ها و زمین شکی است؟! او شما را دعوت میکند تا گناهانتان را بپامرزد و تا مدتی معین شما را مهلت میدهد. گفتند: شما جز بشری مانند ما نیستید، میخواهید ما را از آنچه پدران ما می‌پرستیدند منع کنید، پس اگر در ادعای تان صادق هستید دلیل روشنی [بر اثبات رسالت خود که مورد پسند ما باشد] بیاورید. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَاطِرٌ»: آفریننده بدون الگو و مدل (انعام/ آیه 14، یوسف آیه 101). بدل یا صفت (الله) است. «أَجَلٌ مُّسَمًّى»: وقت تعیین شده. مراد هنگام مرگ طبیعی است (هود/ آیه 3، نحل/ آیه 61، عنکبوت/ آیات 53 - 55، فاطر/ آیه 45، احقاف/ آیه 3). «عَمَّا»: از چیزهایی که. مراد بتها است. «سُلْطَانٌ»: حجت و برهان. مراد معجزه‌های پیشنهادی است.

تفسیر:

«قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: اعتقاد به پروردگار با عظمت، فطری و بدیهی است و سزاوار هیچگونه شك و تردیدی نمی باشد. بناءً پیامبران در جواب تکذیب کنندگان پرداخته و گفتند: آیا در وجود و یگانگی خدا شک و تردید وجود دارد؟ یعنی: آیا در وجود و یگانگی حق تعالی ذاتی که اختراع‌کننده و ایجادگر آسمانها و زمین بعد از عدم آنهاست شک و متردید هستید؟ در حالیکه وجود و وحدانیت او در منتهای روشنی و وضوح بوده و فطرت‌ها گواه وجود او میباشند؟ استفهام انکاری است، یعنی: در این باره هیچ شکی وجود ندارد.

«يَدْعُوكُمْ لِيَغْفَرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ»: باید گفت که: دین انسان را به پاکی از آلودگی‌ها دعوت میکند طوری که میفرماید: «يَدْعُوكُمْ لِيَغْفَرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ»: او شما را به این مرام به سوی یگانگی خود و اطاعت از پیامبرانش میخواند تا گناهانتان را بر شما ببخشد یعنی: تاحق تعالی پاره‌ای از گناهانی را که آمرزش آن را بخواهد، بر شما بپامرزد. از فحوی آیه مبارکه در می‌یابیم که: خداوند متعال طالب غفران و آمرزش گناهان انسان است.

در آیه‌ی قبل کُفَّار به انبیاء گفتند: «تَدْعُونَنَا» شما ما را به راه خدا میطلبید، ولی در این آیه مبارکه پیامبران به آنان گفتند: «يَدْعُوكُمْ» خدا شما را می‌خواند. یعنی دعوت ما از جانب خود و به سوی خود نیست، بلکه از سوی خدا و به سوی خداست.

به گفته‌ی مفسران جلیل القدر هر یک زمخشری و مراغی؛ وعده‌های قرآن نسبت به مؤمنان بخشش تمام گناهان است. «يَعْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» ولی نسبت به دیگران، بخشش بعضی از گناهان است. «يَعْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ» در این هیچ جای شکی نیست که: عمر هر انسانی، از پیش اندازه گیری و تعیین شده است، طوری که آیه مبارکه میفرماید: «وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» که اگر ایمان بیاورید، عمر شما راتا نهایت أجل و مهلتی که برایتان تعیین شده است به تأخیر می‌اندازد و در جزای اعمال شما عجله به خرج نمی‌دهد که شما را نابود کند. «قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلَنَا»: اما کافران به پیامبران‌شان گفتند: شما نیز بشری مانند ما هستید، صفات شما مانند صفات ما است پس شما را بر ما چنان امتیازی که شایسته رسالتان گرداند، وجود ندارد از این رو چرا بی هیچ سببی خود را بر ما برتر دانسته «تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا»: تعصبات قومی و نژادی، در زیاتر از موارد مانع پذیرفتن حق است، طوری که در آیه مبارکه آمده است که: کافران در جواب گفتند و می‌خواهید تا ما را از پرستش بُتان و همتیانی که پدران و اجداد ما آنها را می‌خواندند باز دارید؟ «فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (10)».

پس دلیل و برهان روشن و آشکار را بر صدق خود به ما ارائه دهید. با تأسف باید گفت که: عناد و بغاوت و سرکشی در برابر حق، درد بی درمان است. تمام انبیاء با معجزه به سراغ مردم می‌رفتند، ولی لجابت برخی مردم سبب می‌شد که همواره معجزه‌ی تازه‌ای که طبق هوس آن‌ها باشد از پیامبران مطالبه و درخواست کنند. این درخواست را در حالی مطرح کردند که پیامبران علیهم السلام برای‌شان حجت‌های آشکار آورده بودند. پس این‌گونه برخورد با پیامبران علیهم السلام، نمایانگر نوعی تعصب و سرسختی در عقاید فاسدشان بود.

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾
پیامبران‌شان گفتند: «ما جز بشری همانند شما نیستیم، ولیکن خداوند بر هر کس از بندگانش که بخواهد منت می‌گذارد (و به پیامری بر می‌گزیند) و ما (هرگز) نمیتوانیم (و حق نداریم) که معجزه‌ای جز به فرمان خدا برایتان بیاوریم. و مؤمنان باید بر خدا توکل کنند. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَمُنُّ»: منت می‌نهد. لطف و بزرگواری می‌کند. «مَا كَانَ لَنَا»: ما را نرسد. ما نمی‌توانیم.

تفسیر:

از فحواي این آیه مبارکه برمی‌آید که: خداوند متعال بر هر کس بخواهد منت گذاشته، او را پیامبری قرار میدهد، ولی خدای حکیم می‌داند که چه کسی ظرفیت و لیاقت این مسئولیت بزرگ را دارد. «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (انعام، 124) (بگو): الله داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد.

قابل توجه است که: کفار و مشرکان بالنبیاء بطور دایمی این دو بحث را داشتند: اول اینکه: شما انسان‌هایی مثل ما هستید.

دوم اینکه: معجزه‌ای را که ما پیشنهاد می‌کنیم برای ما بیاورید.

طوری که در این آیه مبارکه به جواب هر دو پیشنهاد مطرح شده پرداخته شده است: اما این که ما انسانی همانند شما هستیم قبول داریم، ولی خداوند بر ما منت گذاشته و به ما وحی کرده است، اما این که معجزه‌ی ما به دلخواه شما باشد، این پیشنهاد غیر عملی است، زیرا ما حق نداریم بدون اذن و اجازه خداوند متعال، معجزه‌ای بیاوریم. «قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ».

پیامبران‌شان در جواب: این سخنان که: شما نیز بشری مانند ما هستید، گفتند: بلی! ما نیز

انسان که شما گفتید بشری مانند شما هستیم، گرچه انسان‌ها همه در شکل و ظاهر یکسانند، اما دلیل بر این نیست که در باطن و معنویت نیز یکسان باشند. در آیه مبارکه ملاحظه میشود که: پیامبران، در باره خود غلو و اضافه‌گویی نمی‌کردند و می‌گفتند: بلی ما انسانی مثل شما هستیم.

«وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» : مقام نبوت، هدیه و منت الهی است از این رو خداوند متعال از روی کرم و فضلش، هر کس از بندگانش که خود بخواهد منت می‌نهد و نبوت و رسالت را به او می‌بخشد. یعنی: برای ما مقدور نیست که به شما حجتی از حجت‌ها را بیاوریم.

مفسر زمخشری در این بابت می‌نویسد: به عنوان تواضع و فروتنی فضل خود را ذکر نکرده‌اند. و در برابر گفته‌ی آنها که می‌گفتند: شما هم مانند ما انسان هستید تسلیم شدند که در بشریت مانند آنها می‌باشند اما در غیر آن مانند آنها نمی‌باشند. (تفسیر کشاف ۵۴۴/۲). «وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» و اما در مورد براهین، أدله و معجزاتی که در خواست کرده اید، باید این نکته را به شما روشن سازیم که ما بندگانی مأمور بیش نیستیم. از این رو نمیتوانیم جز به اجازه و اراده خداوند متعال هیچ چیزی بیاوریم. یعنی: به مشیت وی. به قولی: مراد از «سلطان» در اینجا، معجزاتی است که کفار برسبیل سرسختی، لجاجت و تعصب از پیامبران علیهم السلام می‌طلبیدند.

قابل یادآوری است که: معجزه که امرخارق العاده است؛ به‌إذن و امر پروردگار با عظمت صورت می‌گیرد، نه به اراده و خواست مردم. (بطور مثال در موارد و حالاتیکه در ظاهر امر؛ حتی اگر مردم توقع معجزه را هم نداشته باشند، انبیاء آن را می‌آورند).

«وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (11): مؤمن، از عناد و انکار مخالفان خسته نمیشود و با توکل بر ذات اقدس الهی راهش را ادامه میدهد، بناءً مؤمنان در تمام امور فقط بر الله متعال اعتماد و توکل میکنند. پس او یقیناً ایشان را بر دشمنان‌شان یاری داده و در تمام امور از ایشان پشتیبانی میکند. یعنی: توکل ما پیامبران علیهم السلام باید فقط بر خداوند متعال باشد، نه بر گرایش شما به ایمان و پشتیبانی‌تان از ما.

وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آدَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿١٢﴾

و ما را چه شده است که بر الله توکل نکنیم؟ درحالیکه ما را به راههای (سعادت بخش) مان هدایت فرموده است؟! و مسلماً ما بر آزارهای که به ما میرسانید صبر خواهیم کرد، (و رسالت خود را خواهیم رساند) و توکل کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند». (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا لَنَا»: ما را چه شده است؟ ما را چه رسیده است؟ «هَدَانَا سُبُلَنَا»: ما را به راه‌های خود داشته است و رهنمودمان کرده است و طریق نجات از دوزخ و وصول به بهشت را به ما نموده است. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ»: خداوند متعال که: هدایت کرد، حمایت هم میکند. پس تنها براو باید توکل کنیم. بناءً پیامبران گفتند: چه امری و چه عذری مانع توکل و اعتماد ما به الله متعال میشود؟ چرا ما نباید به الله توکل کنیم؟ و کار خویش را بدو نسپاریم.

«وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا»: حال آنکه تنها اوست که چشمان ما را به سوی حق باز کرده، ما را به راه هدایت رهبری نموده و طریق نجات از عذاب را به ما نشان داده است. و ما را به سوی راهی هدایت میکند که در نهایت به سر منزل رحمتش میرساند.

«وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا»: هم باید بر الله توکل کرد و هم باید در برابر مخالفان صبر و مقاومت نمود طوری که در آیه مبارکه میفرماید: و البته ما بر آزارهای گفتاری و رفتاری که شما مشرکان (با بد زبانی و بدکرداری) به ما میرسانید صبر شکیبایی خواهیم کرد. ابن جوزی گفته است: از این جهت این قصه و امثال آن را بر پیامبر ما صلی الله علیه و سلم باز گفته است که او هم به پیشینیان خود اقتدا و تاسی کند و ماجرای آنان را بداند. (زاد المسیر ۳۵۰/۴).

«وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (12)»: تکرار نیست بلکه معنی ثبات و دوام بر توکل را دارد. یعنی بر توکل و اعتماد به خداوند متعال، ادامه بدهید و بر آن پایدار بمانید. کسی میتواند صبر کند که تکیه‌گاهی داشته باشد واقعیت همین است که: مؤمنان متوکل تنها بر الله تکیه میکنند، در نتیجه با بر خورداری از عنایت و حمایت الله متعال نیرومند، در پناه دین وی مقتدر و عزتمند، و با تائید وی موفق و پیروز می شوند. مفسر تفسیر «صفوأة التفاسر» مرحوم شیخ علی صابونی میفرماید: در آیه مبارکه عصیان و نافرمانی با تکیه به نیروی مادی که در اختیار ستمگران است، نقاب را از چهره‌ی خود کنار می زند:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ ﴿١٣﴾

و کسانی که کافر شدند به پیامبران شان گفتند: «ما قطعاً شما را از سرزمین خود بیرون خواهیم کرد، یا اینکه به دین ما باز گردید». پس پروردگارشان به آنها وحی فرستاد که: یقیناً ظالمان را هلاک خواهیم کرد. (۱۳)

تفسیر:

تهدید و تبعید، سیاست همیشگی زورگویان بی منطق است. در طول تاریخ همه‌ی انبیاء، گرفتار مخالفان بودند. طوری که میفرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا» کافران بر آزار رسانی و بد رفتاری با انبیاء پافشاری نموده گفتند: به الله قسم! یا شما را از سرزمین‌های خویش اخراج میکنیم یا باید به دین ما برگشته و دین خویش را ترک نماید یعنی کافران اصرار کردند تا یکی از این دو امر را بر پیامبران علیهم السلام تحمیل نمایند. البته این ظلم و تجاوزی آشکار از سوی آنان بود که پیامبران علیهم السلام را به صرف این که دعوت الله متعال را برای شان آورده‌اند، از خانه و سرزمین خودشان و از میان کسان و نزدیکانشان اخراج نمایند.

«فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ (13)»: خداوند متعال به پیامبرانش وحی کرد که: حتماً دشمنان کافر و ظالم را با عذاب ویرانگر محو و نابود خواهد کرد.

ملاحظه میشود که: دلیل هلاکت ظلم است، نه کفر و به تام صراحت دریافتیم که: ظلم، ظالم دوام نمی یابد و ظالم، در نهایت امر نابود می شود.

وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ ﴿١٤﴾

و یقیناً شما را بعد از آنها در سرزمین سکونت خواهیم داد، این (وعده) برای کسی است که از وقوف در پیشگاه من بترسد، و از وعید (عذاب) من بیمناک باشد. (۱۴) کفار، زمین را منطقه‌ی قدرت‌نمایی خود بحساب می آورند، غافل از آنکه حکومت زمین به دست انبیا و مؤمنان میرسد. در برابر تهدید کفار: «لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا» وعده خداوند: «وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ» (یقیناً شما را بعد از آنها در سرزمین سکونت خواهیم داد) آمده است.

خداوند متعال به اولیای خود به آنان (که حاملان رسالات آسمانی و راهنمایان بشری بودند) پیام فرستاد که حتماً ظالمان (کفرپیشه چون ایشان) را (به خاطر ظلم و ستمی که روا

میدارند) نابود میکنیم. و ما شما را پس از ایشان در سرزمین (آنان) سکونت می‌بخشیم. یعنی: در سرزمین این کافرانی که شما را به إخراج از آن، یا بازگشت به دین خود تهدید کرده‌اند. «ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ(14)»: ولی نباید فراموش کرد که: شرط پیروزی بر ظالمان، همانا داشتن تقواست. بناءً سرانجام ستوده، عاقبت خوش و پیروزی نهایی از آن کسانی است که از الله متعال بترسند و به هدایتش تمسک جویند، از قرار گرفتن در پیشگاه حق تعالی در محشر به هنگام حساب خوف داشته باشند و از هشدارهایش در مورد عذاب بیمناک باشند؛ در نتیجه به عمل صالح روی آورند. بنابر این عزّت و مجد و توفیق همه در طاعت خدای متعال است.

باید با تمام قوت گفت که از: تهدید کُفّار نترسید که میگویند: «لَنُخْرِجَنَّكُمْ» بلکه از تهدید الله متعال بترسید که میفرماید: «خَافَ وَعِيدِ» (و از وعید (عذاب) من بیمناک باشد) در تفسیر البحر آمده است: وقتی آنها قسم یاد کردند که یا پیامبران را اخراج میکنند و یا باید به دین آنان برگردند، خدای متعال نیز قسم یاد کرد که آنها را نابود میکند. و چه اخراجی بزرگتر است از نابود کردنی که هرگز برگشتی به دنبال نخواهد داشت.

وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿١٥﴾

و پیامبران از الله فتح (نصرت) طلبیدند و (سر انجام) هر متکبر سرکشی ناکام شد. (۱۵)

تفسیر:

باید گفت که: همه‌ی انبیاء در انتظار پیروزی بودند. نوح علیه السلام میفرماید: «أَتِي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ» (سوره قمر، 10). خداوندا! من مغلوبم، کمکی برسان.

سایر انبیاء نیز از خداوند متعال فتح و پیروزی میخواستند: «رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ» (اعراف، 89) پروردگارا! میان ما و قوم ما به حق حکم کن، کُفّار نیز به مسلمانان می گفتند: شما که میگوئید ما در روزی پیروز خواهیم شد، پس آن روز کی فرامیرسد؟ «مَتَى هَذَا الْفَتْحُ» (سجده، 28). این جاست که قرآن کریم در تعداد زیاد از آیات از پیروزی پیامبران و نابودی کافران و عذاب آنان سخن بمیان آورده و با تمام قاطعیت به کُفّار اعلام میکند که آن روز به زودی فرا می رسد.

«وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ(15)»

پیامبران پیروزی بر قوم خود را از خدا خواستار شدند. و تمام ظالمان منکر حق زیانمند و نابود شدند. یا معنی این است: کفار به گمان اینکه حق با آنهاست از الله متعال خواستند تا میان آنان و پیامبران علیهم السلام فیصله نموده، ظالم را نابود ساخته و مظلوم را یاری نماید پس چون الله متعال میانشان فیصله کرد، پیامبران علیهم السلام و مؤمنان را نصرت داد «و سرانجام هر جبار عنیدی ناکام شد» بنابر این هرکسی که با زور گویی، فخر فروشی و برتری طلبی بر دیگران، در نفس خود جبار و گردنکش است، از حق و راستی روی بر میگرداند، به ناروا جدال می ورزد و به دروغ دفاع می کند، عاقبت ناکام و نابود است.

«جبار»: متکبر و زورگویی است که برای هیچکس بر خود حقی را به رسمیت نمی شناسد. «عنید»: معاند و ستیزه جویی است که در برابر حق ستیزه پیشه کرده و از آن کناره می جوید، یعنی: کسی است که از إقرار به کلمه توحید: «لا اله الا الله» سرباز می زند. «تفسیر انوار القرآن»

مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ ﴿١٦﴾

پشت سرش جهنم است، و از زرداب دوزخیان به او نوشانیده میشود. (۱۶) صدید: آبی است از چرک و خون که از پوست دوزخیان سرازیر می‌شود.

تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

مفسر تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرني می نویسد: از پیش روی این انسان زورگوی لجباز، آتش جهنم است که گرمای سوزانش دل و جان و مغز استخوانش را

می‌سوزاند، نوشیدنی وی در آن، زرداب چرکین و خونی است که از اجساد فجار در دوزخ بیرون می‌آید.

نوشیدنی های اهل جهنم و اهل جنت:

الف: «سُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ» (آیه 15 سوره محمد). از آب جوشانی نوشانده می‌شوند که درون آن‌ها را قطعه قطعه می‌کند.

ب: «يُعَانُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ» (آیه: 29/سوره كهف) از آبی همچون مس گداخته پذیرایی می‌شوند، که حرارت آن جسم آنرا کباب می‌کند.

اما بالعکس نوشیدنی‌های اهل جنت همان است که: جنتیان در کنار نهرهایی از آب گوارا زندگی میکنند و از شیر و عسل مصفا که از طرف خداوند برای آنان آماده شده است استفاده می‌کنند و از همه‌ی نعمت‌های الهی مستفید میشوند. «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» (آیه 21 / سوره انسان).

يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ ﴿١٧﴾

(به سبب تلخی و داغی) آن را جرعه جرعه می‌نوشد و نزدیک نیست که به آسانی از گلویش بگذرد و مرگ از هرسوبه سراغ او می‌آید، لیکن نمی‌میرد، و به تعقیب آن، عذاب سختی در پیشروی خود دارد. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَتَجَرَّعُهُ»: با زحمت ورنج آن را جرعه جرعه می‌نوشد. «لَا يَكَادُ يُسِيغُهُ»: اصلاً گوارایش نمی‌یابد.

«يَأْتِيهِ الْمَوْتُ»: مراد اسباب و موجبات مرگ است.

«مِنْ وَرَائِهِ»: گذشته از عذاب قبلی. در برابر او و بر سر راه وی. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ»: از بس که تلخ و بدمزه می‌باشد، کافر می‌کوشد تا آن زرداب چرکین را در دوزخ جرعه جرعه بنوشد اما نمی‌تواند آن را فروبرد از آنکه بی‌نهایت بدبو، زهرآگین گلوگیر، بسیار تلخ، و جوشان است.

«وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ»: و عذاب به انواع و اشکال گوناگون، بر سراغ اش، به هر عضوی از اعضای بدنش و همراه با هر رگ و شریان، رگ و پوستش یعنی در نهایت امر سلول سلولش را در بر می‌گیرد.

«وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ (17)» آرزو دارد که بمیرد تا آسوده شود ولی نمی‌میرد و نه هم به حیاتی سعادت‌مندانه و پسندیده زنده می‌ماند؛ بلکه اوست و آن عذاب دردناک ابدی که پیوسته در دوزخ گریبانگیرش می‌باشد. و این عذاب افزایش هم می‌یابد.

خواننده محترم!

از فحواي آیه مبارکه بر می‌آید که: عذاب اهل دوزخ ذره ذره است تا شکنجه‌ی آنان بیشتر باشد. و یا به تعریف دیگر عذاب دوزخ تدریجی و دائمی است.

عذاب‌های گوناگون، دوزخیان را تا مرز مرگ پیش می‌برند، ولی آنان نمی‌میرند. یعنی اینکه دوزخیان مرگ ندارند و عذاب دوزخ سبب مرگ‌شان نمی‌شود.

و طوری که یادآور شدیم عذاب‌ها، عقبه‌های سخت‌تری دارد و رو به افزایش است.

قرآن عظیم الشان با چندین تعبیری وصف عذاب قیامت را به بیان گرفته است که از جمله

با تعبیری چون: «الِيمُ»، «شَدِيدٌ»، «غَلِيظٌ»، «عَظِيمٌ» که همه اشاره به شدت و عظمت عذاب دارد. یاد آوری نمایم.

«اساغه» به معنای آشامیدن آب است با میل و رغبت. جمله‌ی «لَا يَكَادُ يُسِيغُهُ» یعنی هرگز با میل خود آن را نمی آشامد. «ترجمه معانی قرآن».

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ ﴿١٨﴾

مثال آنانی که به پروردگارشان کفر ورزیدند اعمالشان مانند خاکستری است که تند بادی در یک روز طوفانی بر آن وزیده باشد، به هیچ چیزی از آنچه (در دنیا) کسب کرده بودند، قدرت ندارند. این همان گمراهی دور (و درازی) است. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَثَلٌ»: صفت. حال و وضع. «رَمَادٍ»: خاکستر. «عَاصِفٍ»: طوفانی. «ذَلِكَ»: این کار و کوشش همراه با کفر و زندقه. این سرانجام بد و تباه. «الضَّلَالُ»: گمراهی. سرگشتگی. (سوره ابراهیم آیه 19) «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

اعمال کفار، نباید انسان را خیره و دل‌باخته سازد، زیرا اساساً پوچ و بی ثمر است: در آیات قبلی، مطالبی از خسران و محرومیت ظالمان لجوج به بیان گرفته شد و خواندیم، «و خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ۱۵» و (سر انجام) (هر متکبر سرکشی ناکام شد) و در این آیه مبارکه به توضیح همان خسارت می پردازد.

قابل یاد آوری است که: خداوند متعال بدی های مؤمنان را در شرایطی به نیکی ها و حسنات تبدیل میکند، «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» «فرقان، 70.» ولی اعمال بد کفار، حسناتشان را نابود میکند، «كِرَامِدٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ» و در آیات دیگر آمده است: «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» «عراف، 147.» یعنی اعمالشان محو میشود.

قرآن عظیم الشان همچنان در آیات متعددی موضوع پوچ شدن و بی ثمر بودن اعمال کفار را مطرح نموده است: از جمله میفرماید: «و قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا» «فرقان، 23.» ما اعمال آنها را می آوریم و پوچ میکنیم. و اگر در باره‌ی کفار میخوانیم: «فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا» «کهف، 105.» در قیامت میزانی برای کفار به پا نمی کنیم، شاید اشاره به همین مطلب باشد.

همچنان در این آیه مبارکه مورد پوچ بودن و بی ثمر شدن اعمال تمام کفار میخوانیم: «مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ»: اعمال کفار، آتشی است که جز خاکستر چیزی به جای نمی‌گذارد. یعنی: مثل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند، اعمال آنان مانند خاکستری است که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد یعنی: اعمال نیک کفار مانند صله رحم، دادن صدقه به فقرا، نیکی باوالدین و امثال آن تباه و مردود است و خداوند متعال آنرا محو و نابود میکند چنانکه باد تند در روز طوفانی به سرعت خاکستر را برداشته و آنرا به همه جا می پراکند، به طوری که آن خاکستر کلا نابود شده و جای آن چنان خالی میماند که گویی در آنجا هیچ چیزی نبوده است.

پس همچنین است اعمال نیک کافران که تندباد کفر و ریاکاری آن را از بین برده و از این رو برای آن نزد حق تعالی هیچ منفعتی باقی نمی ماند.

شیخ قرطبی در تفسیر خویش می نویسد: خداوند متعال این آیه را برای مجسم نمودن اعمال کفار آورده است؛ همان طور که تندباد در یک روز طوفانی خاکستر را پخش و پراکنده می‌کند اعمال آنها نیز نابود شده و به هدر میرود؛ زیرا در آن اعمال غیر خدا را شریک

قرار داده اند. (قرطبی ۳۵۳/۹).

«لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ(18)» کفار به ثواب اعمال نیک خود نایل نمی‌آیند؛ زیرا کفر سبب تباہ شدن اعمال آنها گشته است، همان گونه که انسان نمیتواند به خاکستر بر باد رفته دست یابد.

بناءً شرک و کفر از بین برنده اعمال نیک‌اند چنان‌که باد از بین برنده خاکستر می‌باشد، به راستی که اعمال شان از ایمان و اخلاص خالی است از این رو هر تلاشی که برقاعده تقوی و طاعت حق تعالی استوار نباشد، در واقع گمراهی است دور از صراط مستقیم، پس عمل بی بهره از اخلاص، همانند جسم بدون جان است.
خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی ملاحظه نمودیم که: پروردگار با عظمت به سبب کفرورزی ناسپاسان و کافران و روی گردانیدنشان از بندگی راستین با او، اعمالشان را باطل و بیهوده گردانید. اینک در آیات متبرکه (19 الی 23) موضوعاتی از قبیلی دلیل یکتایی و توانایی الله متعال، گفتگوی مستضعفان و مستکبران و مناظره‌ی شیاطین و پیروانشان در دوزخ، پیروزمندی سعادت‌مندان در بهشت، مورد بحث قرار داده میشود. و سر انجام، آیه‌ی 23 به کافات مؤمنان اشاره می‌کند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَشَأُ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٩﴾
(ای انسان) آیا ندیدی که خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است؟! اگر بخواهد شما را می‌برد و خلق جدیدی (به جای شما پدید) می‌آورد. (۱۹)

تفسیر:

قرآن عظیم الشان در آیات متعددی میفرماید که: ما آسمانها و زمین را بیهوده و بازیچه نیافریدیم. «ما خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبَادِنَا» (آیه: 38/سوره دُخَان) و باز هم در (آیه: 27/سوره ص) میفرماید: «ما خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا» بلی این کفارند که خلقت هستی را بی هدف و باطل بحساب می‌آورند.

بایدگفت که: آفرینش آسمانها و زمین، براساس حکمت و مصلحت و هدفی شایسته و نیکی انجام گرفته است. «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ» پس ای انسان! آیا ندانسته‌ای مگر با چشم دل نمی‌بینی که فقط خدای یگانه است که آسمانها و زمین را در صنعی بدیع (که دلیل روشن حکمت تامه و قدرت کامله‌اش می‌باشد) از عدم آفریده است و آنها را نه به بازی و عبث بلکه به حق آفریده تا بر عظمت و یگانگی‌اش پی برند و در نتیجه تنها او بی هیچ شریکی مورد پرستش قرار گیرد؟

مفسران می‌نویسند: یعنی آنها را بیهوده خلق نکرده است بلکه به منظوری بس بزرگ آنها را آفریده است.

«إِنَّ يَشَأُ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ(19)» قبل از همه باید گفت که خالق لایزال؛ به بود و نبود ما اصلاً نیاز و ضرورتی ندارد، پس ای مردم! نباید با خود مغرور شویم، الله متعال همانطوریکه قدرت ایجاد را دارد قدرت نابود کردن را هم دار می‌باشد.

هستی و دوام آن، به اراده و مشییت الهی وابسته است. اگر الله متعال بخواهد شما را از بین برده و خلق جدیدی غیر از شما را پدید می‌آورد که نسبت به شما برایش فرمانبرتر و عابد پیشه‌تر باشند، پس آفرینش و فنای شما بر او تعالی ساده، آسان و سهل می‌باشد.

ابن عباس (رض) میفرماید: یعنی ای جماعت کفار! خدا می‌خواهد شما را نابود کند و قومی بهتر و مطیع‌تر را جایگزین شما کند. (زاد المسیر ۳۵۵/۴).

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ﴿٢٠﴾

و چنین امری برای الله مشکل و ناممکن نیست. (۲۰)

میراندن شما و این تبدیل و جابه جایی، بر حق تعالی امری دشوار نیست، بلکه بسیار آسان است، زیرا قدرتش نافذ و فرمانش غالب می باشد.

وَبِرَزْوَا لِلّٰهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ اَنْتُمْ مُعْتُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللّٰهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا اَجْرًا اَمْ صَبْرًا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ ﴿٢١﴾

و (در روز قیامت) همگی در پیشگاه الله حاضر (و آشکار) می شوند، پس (در این هنگام) ضعیفان به مستکبران میگویند: «همانا ما پیرو شما بودیم، پس آیا میتوانید چیزی از عذاب الله را از ما دفع کنید؟». (انها) گویند: «اگر خداوند ما را هدایت کرده بود، ما (نیز) شما را هدایت می کردیم، چه بی تابی کنیم و چه صبر نماییم، برای ما یکسان است، (هیچ) گریز گاهی برای ما نیست». (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِرَزْوَا»: آشکار شدند. به دشت وسیع و فراخی آمدند. «تَبَعًا»: پیروان. مصدر است و به صورت وصف جمع، یعنی تابعان آمده است. «مُعْتُونَ»: بی نیاز کنندگان. کفایت کنندگان. دفع کنندگان. «مَحِيصٍ»: راه نجات. گریزگاه. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»)

تفسیر:

«وَبِرَزْوَا لِلّٰهِ جَمِيعًا»: همه ای مردم در روز رستاخیز از قبرهای شان برای ملاقات پروردگارشان بیرون می آیند و برای حساب و کتاب حاضر می شوند.

یعنی: همگی در روز قیامت از قبرهای خود به سوی «بِرَاز» (دشت وسیع و فراخی) بیرون می آیند و آن عرصه محشر است که جایی است فراخ و نمایان و همگی (اعم از نیکوکار و بدکار) یکجا در آن گرد می آیند. و چیزی از نظر خداوند متعال پوشیده نیست.

اما فخر رازی در تفسیر خویش مینویسد: «بِرَزْوَا» به لفظ ماضی برای تعبیر از آینده آمده است؛ زیرا الله از هر چیز خبر بدهد حق و درست است و بصورت یقین تحقق یافته و به صحنه‌ی وجود آمده است و شبیه آن است آیه‌ی «وَ نَادَى اصْحَابُ الْجَنَّةِ اصْحَابَ النَّارِ اَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَاَعَدْنَا رَبَّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَاَعَدَّ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَاَذْنُ مُؤْمِنٍ بَيْنَهُمْ اَنْ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰى الظّٰلِمِيْنَ ﴿٤٤﴾» (سوره اعراف) (واهل بهشت، دوزخیان را صدا زند که مانچه را پروردگارمان وعده داده بود، حق و راست یافتیم (و به آن رسیدیم)، آیا شما وعده‌های پروردگارتان را حق یافتید؟ (ما در لذت و نعمتیم، آیا شما هم در رنج و عذابید؟) گویند: بلی. پس منادی میان آنان اعلام کند که لعنت خدا بر ظالمان باد. (تفسیر فخر رازی ۱۰۷/۱۹)

«فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا»: در این بین پیروان به رؤسا و پیشوایانی خویش میگویند: ما در دنیا تحت سرپرستی شما بودیم و به فرمان شما گردن می نهادیم و به دستوری که صادر میکردید انجام می دادیم.

و از آن اطاعت هم می کردیم.

«فَهَلْ اَنْتُمْ مُعْتُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ»: پس آیا امروز همانطوریکه در دنیا به ما وعده کرده اید، با دفع عذاب خواهید پرداخت؟ استفهام برای توبیخ و سرزنش است.

«قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللّٰهُ لَهَدَيْنَاكُمْ»: هدایت و ضلالت رهبران و زعمای جامعه، در سعادت یا شقاوت مردم نقش مهمی دارد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است که: پیشوایان و رؤسای شان معذرت خواسته و میگویند: اگر خدا ما را به ایمان هدایت می کرد، ما هم شما را به آن هدایت می کردیم، اما گمراهی نصیب ما شد و ما هم شما را گمراه کردیم. بنابراین سرزنش و بی تابی سودی ندارد. ملاحظه می داریم که؛ یکی از عذاب های روحی و روانی زعماء و رهبران فاسد جامعه در قیامت، همانا اقرار آنها به عُجز، ناتوانی و بدبختی خود، در برابر پیروان خویش است که آنها را با تمام صراحت اقرار و بیان می دارند.

«سَوَاءٌ عَلَيْنَا اَجْرًا اَمْ صَبْرًا ﴿٢١﴾» بناءً امروز بی تابی شکیبایی به ما و شما سودی

نمیرساند؛ آنها که در دنیا، به انبیاء می‌گفتند: برای ما فرقی ندارد که ما را موعظه کنید یا نکنید. «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوْ عَظَّتْ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ» «سوره شعراء، 136.» در قیامت هم می‌گویند: فرقی ندارد که ما چیغ و فریاد بکشیم یا آرام باشیم، به هر حال، دچار عذابیم. امام طبری می‌فرماید: دوزخیان اجتماعی تشکیل می‌دهند و به یکدیگر می‌گویند: بهشتیان به سبب گریه و زاری در پیشگاه الله متعال به بهشت نایل آمده‌اند، پس بیایید ما هم با گریه و زاری به درگاه الله متعال رو آوریم. آنگاه گریه را سر می‌دهند، اما وقتی دیدند گریه برایشان هم سودی و فایده ای نمی‌رساند، می‌گویند: بیایید صبر کنیم. آنگاه صبر را در پیش می‌گیرند صبری که مانندش دیده نشده است. وقتی دیدند آنهم نفعی را در بر ندارد، باز می‌گویند: «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُ غَنَا أَمْ صَبْرُنَا». (تفسیر طبری ۲۰۰/۱۲).

و مقاتل فرموده است: پانصد سال بی‌تابی میکنند و پانصد سال هم صبر میکنند. (تفسیر زاد المسیر ۳۵۶/۴).

«ما لَنَا مِنْ مَّحِيسٍ (21)» به یاد داشته باشید و نباید فراموش کنید که: فرار از محکمه عدل الهی و جزای الهی امکان پذیر نیست. عذاب الهی از طاقت و توان انسان خارج است، همچنان به یاد داشته باشید که نه هم ناشکیبی و بی‌قراری به حال ما و شما سودی رسانده میتواند، چراکه حاصلی از آن متصور نیست در نتیجه از عذاب الله متعال نه گریز گاهی وجود دارد و نه پناهگاهی، بلکه عذابی است پیوسته و مجازات است سخت و سنگین که در آن هیچ تخفیفی وجود ندارد.

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُمْ فَأَخْلَفْتُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۲)

ووقتی که کار (قضاوت) به پایان برسد (و کار از کار بگذرد) شیطان می‌گوید: الله به شما وعده راست داد و من به شما وعده دادم و با شما وعده خلافی کردم. و من هیچ سلطه ای بر شما نداشتم جز اینکه شما را دعوت دادم و شما هم دعوتم را پذیرفتید. پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید، نه من به فریاد شما می‌رسم و نه شما به فریاد من می‌رسید، البته به اینکه پیش از این شما مرا شریک الله قرار می‌دادید کافر. بی‌گمان ظالمان برایشان عذاب دردناک است. (۲۲)

تفسیر:

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ» بعد از آنکه مردم از مسأله‌ی حساب و کتاب فارغ شدند و حساب و کتاب شان به اتمام برسد؛ گروهی به سوی بهشت و گروهی دیگر به سوی دوزخ روان شدند در این هنگام شیطان می‌گوید: ای پیراوان من! «إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ» وعده‌های الهی، حق و مطابق با واقع است. در حقیقت الله متعال در دنیا به شما وعده داد وعده‌ای راست و حق بر اینکه به زودی شما را برخواهد انگیزت و مورد حسابرسی قرار خواهد داد، آنگاه خدا به وعده‌ی خود وفا کرد. «وَوَعَدْتُمْ فَأَخْلَفْتُمْ» و من نیز به شما وعده دادم اما وعده‌ای دروغ که گفتم: نه رستاخیزی درکار است و نه حساب و کتابی، اکنون وعده‌ی الله محقق شد و وعده‌ی من دروغین برآمد یعنی اینکه من دروغ گفتم و به شما خلاف وعده کردم.

خصوصیت شیطان همین است که؛ با وعده‌های خویش انسان را فریب می‌دهد. «وَوَعَدْتُمْ فَأَخْلَفْتُمْ» چنانکه در جای دیگر آمده است: «يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» (شیطان) به آنان وعده میدهد وایشان را در آرزو می‌افکند و شیطان جز فریب، وعده‌ای به آنان نمی‌دهد. (نساء، 120).

«وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ» لیکن این امر روشن است که من چنان نیروی قهریه‌ای

نداشتم که پیروانم را به زور بر راه باطل وادارم و نه هم بر آنچه شما را به سویش فرا میخواندم دلیل و حجت آشکاری داشتم.

باید گفت که: شیطان، انسان را مجبور به انجام کار زشت و بد نمی سازد، بلکه فعالیتش در دایره و سوسه و دعوت خلاصه می گردد. طوریکه میفرماید: «إِلَّا أَنْ دَعَوْتُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي» جز این که به وسوسه و آراستن شما را به گمراهی دعوت کردم و شما هم به میل و اختیار خود دعوتم را پذیرفتید.

خواننده محترم!

گناهکار در قیامت دست و پا میزند تا برای خودش یک جرم پیدا کند و انحراف خود را به گردن دیگران بیندازد. گاهی میگوید: دوست بد مرا منحرف کرد. «لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ» (فرقان، 29). گاهی میگوید: رهبران فاسد مرا فاسد کردند. «لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ» (سبأ، 31). گاهی شیطان را ملامت میکند و او را عامل گمراهی خود قلمداد می دارد، اما شیطان میگوید: «مَرَّسْرَنْش نَكْنِيد، «فَلَا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ»

(پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید) من جز وسوسه و دعوت کاری دیگری نداشتم. انحراف از جانب شما صورت گرفته است.

تسلط نداشتن شیطان بر انسان، هم مورد تأیید خداوند است و هم خود شیطان به آن اقرار دارد. «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» (سوره حجر، 42). تو بر بندگان خالص من تسلطی نداری. در این آیه نیز میگوید: «مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ» و من هیچ سلطه ای بر شما نداشتم.

«فَلَا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ» بنابراین حالا مرا ملامت و سرزنش نکنید. ما نباید گناه خود را به گردن شیطان به اندازیم. بلکه حق همین است که باید خود را سرزنش کنیم؛ چون گناه از خود ما سر زده است. دیده میشود که: روزی آمدنی که: حتی شیطان لعین، انسان فاسد را هم سرزنش و ملامت می کند. الهی ما را از این روز که ابلیس ما را ملامت و سرزنش کند نگهداری. آمین یارب العالمین.

«مَا أَنَا بِمُصْرِحِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِيَّ» نباید فراموش کنید که: در قیامت همه ای رابطه ها قطع میشود. «مَا أَنَا بِمُصْرِحِكُمْ» (رهبران باطل و پیروان آنان از یکدیگر بیزار می شوند. شیطان به پیروان خویش میگوید: شما از کسی پیروی کردید که نه بر دعوتش نیرویی دارد و نه برهانی لذا اشتباه از خود شما بود، بدانید که من امروز هرگز به فریاد و داد شما رسیده نتوانسته و شما را از چنگ مجازات رها ساخته نمی توانم چنانکه شما نیز نمی توانید مرا از خشم و غضب خدای جبار یا از عذاب سوزان نار، رهایی بخشید.

ناگفته نباید گذاشت که: پیروان گمراه نیز به رهبران نا اهل و خبیث خود میگویند: اگر برای ما فرصتی پیش آید و دو باره به دنیا برگردیم ما نیز از شما بیزاری خواهیم جست. «لَوْ أَنْ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا» (سوره بقره، 167).

«إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ» من از شرک شما که غیر الله را با وی همراه ساختید، بیزاری میجویم و همچنان از اینکه مرا با خدای سبحان شریک قرار دادید اعلام برائت می کنم، والا و برتر است خدای سبحان از شایبه شرک.

باید با تمام صراحت گفت که: استجابت از دعوت های شیطانی، ظلم به خود انسان محسوب میشود طوریکه میفرماید: «إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (22) در حقیقت ستمکارانی که عبادتشان را برای غیر مستحق آن صرف کرده، حق را رها نموده و باطل را برگزیده اند، در آتش جهنم عذابی سخت، همیشگی و پردرد دارند.

مفسرین گفته اند: این سخنان زمانی گفته میشوند که بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ مستقر گردند و در آن موقع دوزخیان سرزنش ابلیس را آغاز میکنند، آنگاه ابلیس در بین آنان سخنانی میگوید که قرآن از آن خبر داده است. (فخر رازی ۱۹/۱۱۰).

مفسر حسن بصري میفرماید: در روز قیامت شیطان بر منبری از آتش سخنرانی میکند که تمام خلائق آن را میشنوند. (تفسیر قرطبی ۳۵۶/۹).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی از حال و وضع سیاه بختان و مجازات شان در روز قیامت و حال و وضع سعادت‌مندان و رستگاری و سربلندی آنان در بارگاه پروردگار بحث بعمل آمد، اینک در آیات (24 الی 27) مثل کلمه ی حق (طیب، پاک) و مثل کلمه ی باطل (خبیث، ناپاک) بحث بعمل می آید: این آیات متبرکه باز هم برای هر دو گروه مثل آورده و معنویات را با محسوسات تقابل و همانند کرده است، تا معانی و مفاهیم قرآنی بیشتر در خاطره ها بماند و جای بگیرد.

وَإِذْ خَلَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ﴿٢٣﴾

و کسانی را که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند، به بهشت هایی درآوردند، که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آنجا به اجازه پروردگارشان جاودانه اند، و در آنجا درود [خدا و فرشتگان] بر آنان، سلام گفتن است. (۲۳).

تفسیر:

و خدای متعال میان بندگان فیصله بعمل آورده نیکان را به سرای قرار که از زیر کاخها و درختان آن نهرها روان است وارد میسازد، در آنجا تا آنگاه که شب و روز تداوم داشته باشد به طور ابد ماندگار اند، فرشتگانی نیکو سرشت بر آنها درود میگویند، همراه با خشنودی پروردگار غالب آمرزگار، پس ایشان در امن و امان، در روح و ریحان، در زیر چمن های پر از تاکستان و باغستان و نخلستان، همراه با رضای رحمان و شادی دل ها و راحت ابدان، جاویدان به سر می برند.

ورود و داخل شدن به جنت:

«وَإِذْ خَلَّ»: باید گفت که داخل شدن اهل جنت به صورت ساده و معمولی به داخل جنت نبوده، بلکه جنتیان با احترام و تشریفات خاص به بهشت پذیرای میشوند. طوری که در (آیهی 73 / سوره ی زمر) میفرماید: «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ﴿73﴾» (کسانی که از پروردگارشان پروا داشتند گروه گروه به سوی بهشت سوق داده شوند تا چون به نزد آن رسند، درحالی که دروازه های بهشت گشوده شده است و نگهبانان بهشت به آنان گویند: «سلام بر شما پاک و پسندیده بودید، پس داخل شوید در حالیکه در آن جاویدانه خواهید بود). ولی وضع و حال دوزخیان بدتر از این است، آنان را با شکنجه به سوی عذاب کش میکنند: «حُدُوهُ فَعَلُوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوْهُ» (الحاقه، 30-31). او را بگیرید و ببندید و سپس به دوزخ پرتاب کنید).

و چه زیبا است که در سوره الحاقه میفرماید: «وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيهِ ﴿25﴾ وَلَمْ أَذْرَ مَا حَسَابِيهِ ﴿26﴾ يَا لَيْتَنِي كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ﴿27﴾ مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيهِ ﴿28﴾ هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ ﴿29﴾ حُدُوهُ فَعَلُوهُ ﴿30﴾ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوْهُ ﴿31﴾ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ﴿32﴾ إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ ﴿33﴾ وَلَا يَحْضُرُ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ ﴿34﴾» (و اما کسی که نامه اعمالش به دست چپش داده شود، پس میگوید: ای کاش نامه ام بمن داده نمیشد. (26) و (ای کاش) نمی دانستم که حساب من چیست. (27) و ای کاش مرگ فیصله کننده و پایان کارم بود. (28) دارایی من هیچ نفعی بمن نرساند.

(29) قدرت و پادشاهی من از دستم رفت. (30) (گفته می شود) او را بگیرید، پس به زنجیرش کشید. (31) باز او را در دوزخ داخل کنید. (32) باز در زنجیری که درازی آن هفتاد گز باشد او را ببندید. (33) چون او به الله بزرگ ایمان نمی آورد. (34) (و مردم را)

برطعام دادن مسکین ترغیب نمی‌کرد.) «ذراع» فاصله آرنج تانوک انگشتان است و در قدیم معیاری برای اندازه‌گیری بوده است و کلمه «هفتاد» یابه معنای حقیقی است و یاکنایه از زنجیر طولانی میباشد.

«جحیم» از «جحمة»، به آتش شعله ور گویند.

از فحوای آیات متبرکه فهمیده میشود که: داشتن ثروت و قدرت، در قیامت درحال و وضعیت انسان تاثیری را بوجود آورده نمی‌تواند و کدام فایده ای هم به حال انسان رسانده نمیتواند. این بدین معنی است که هدف از این است که در وقت ظاهر شدن مرگ در بدن نه صلاحیت عمل به انسان باقی می‌ماند و نه مال در ملکیت اش.

مطمین باید بود که ثروت اندوزی در دنیا، سبب حسرت و نقصان در قیامت میگردد. مطمین باید بود؛ سزای دستهایی که در دنیا برای هرگونه فساد و ستم باز بود، در قیامت غل و زنجیر می‌گردد.

انسانی که در قلبش نور معرفت الهی و در عملش، خدمت به مردم و خلق الله نباشد، بهتر است که بسوزد.

توجه به حال گرسنگان، در کنار ایمان به خدا مطرح است.

بر فرض که خود، توان کمک به مظلومین، مساکین و انسانهای بی بضاعت نداشته باشیم، باید دیگران را برای کمک به گرسنگان، فقرا و مساکین تشویق و ترغیب نمود.

باید کمک رساندن و رسیدگی به حال و احوال فقرا شرط ندارد که فقیر، مؤمن باشد و یا هم غیر مؤمن.

«تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ (23)»: بهشتیان اهل صفا و صمیمیت و سلام‌اند، نه نزاع و قهر، طوریکه؛ فرشته‌ها با احترام و اجلال به آنها سلام میکنند. یعنی: درود فرشتگان به بهشتیان در بهشت، سلام‌گفتن برای‌شان به‌حکم پروردگارشان است. یا درود برخی از بهشتیان بر برخی دیگر در بهشت سلام گفتن است.

بایدگفت که به صورت کل: در بهشت به هر سوکه نظر به اندازی، سلام است:

سلام از طرف الله عزوجل، به اهل بهشت: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» (یس، 58).

سلام از طرف فرشتگان به مؤمنان: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا» (زمر، 73).

سلام از طرف خود اهل بهشت به یکدیگر: «تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ» 23 (ابراهیم)

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ (۲۴)

آیا ندانستی که الله چگونه مثلی زده است؟ سخن پاک [که اعتقاد واقعی به توحید است] مانند درخت پاک است، ریشه اش استوار و پابرجا و شاخه اش در آسمان است. (۲۴)

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ» این مثلی است که خدا متعال برای ایمان و شرک بیان فرموده است. بدین ترتیب ایمان را به درختی پاک و شرک را به درختی ناپاک تشبیه کرده است.

عقیده حق، کلمه‌ی طیبه‌ای است که اصل آن در قلب مؤمن ثابت است.

«أَصْلُهَا ثَابِتٌ» و از الطاف خداوند آن است که مؤمنان را بر این عقیده حفظ میکند. «يُنْبِتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ» (ابراهیم، 27).

طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: آیا ندیده و ندانستی که الله متعال کلمه طیبه توحید (لا إله إلا الله) را چگونه وصف کرده است؟ او آن را به درختی بزرگ و پاکیزه که درخت نخل توصیف نموده است، قابل یادآوری است که: درخت توحید دارای ریشه‌ای ثابت بوده. تهدید ها، توطئه ها و دسایس دشمنان آن را از پای در نمی‌آورد.

ابن عباس(رض) میفرماید: کلمه‌ی طیبه یعنی: لا إله إلا الله و درخت پاک یعنی: «مؤمن»

(مختصر ۲/۲۹۶).

«أصلها ثابتٌ و فرغها في السماء(24)»: اصل و ریشه‌ی آن در زمین پاک استوار است و شاخه‌اش بلند و پر فروغ سر در آسمان دارد، همانند ساخته است؛ زیرا کلمه توحید نیز در دل‌های مؤمنان پایدار است و ثمر خویش را که عبارت از طاعات و انواع گوناگون عبادات است، همانند خوشه‌های عسلی، لذیذ و در دسترس خرما هر وقت و هر لحظه تقدیم می‌کند، همراه با صفای همیشه سبز و همیشه بهار، بسیاری منافع، قامت رسا و زیبا و کمال و استواری و صلابت آن.

در حدیث شریف به روایت انس(رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «درحقیقت داستان ایمان مانند داستان درختی استوار است، درختی که ایمان عروق آن، نماز ریشه آن، زکات بیخچه‌های آن، روزه شاخه‌های آن، آزار دیدن در راه الله متعال سبزه آن، حسن خلق برگ‌های آن و بازداشتن خود از محرّمات الله متعال میوه آن است».

تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٥﴾

هر زمان (و فصلی) میوه‌ی خود را به فرمان پروردگارش می‌دهد، و خداوند برای (هدایت) مردم مثلها می‌زند، باشد که یادآور شوند (و پند گیرند). (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أكل»: میوه. ثمر.

«كُلَّ حِينٍ»: در هر زمان. هر چند در کره زمین درختانی وجود دارد که در فصول اربعه سال میوه از شاخه‌های آنها قطع نمیشود و با وجود داشتن میوه‌های قبلی، باز هم میوه میگیرند، ولی تشبیهات زیادی در زبان‌های مختلف داریم که اصلاً وجود خارجی ندارند. از جمله می‌گوییم: قرآن همچون آفتابی است که غروب ندارد. هجران من همچون شبی است که پایان ندارد. (سوره ابراهیم/ آیه 26) تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» بنا به خواست و اراده‌ی خدا همیشه ثمر و میوه میدهد. به قولی: مراد از این درخت پاکیزه، درخت خرمایی است که در فصول اربعه سال و حتی در تمام اوقات شبانه روز، بدون فرق میان فصل‌های زمستان و تابستان میوه می‌دهد. پس همچنان است درخت ایمان در قلوب مؤمنان که از میوه طاعات و برکات، فضایل، اخلاق و ارزش‌های زیبا آنچه را که صلاح خود انسان و انسان‌های دیگر در آن است هدیه میکند، در نتیجه برای صاحب آن پاداشی بزرگ و ثنا و سپاسی خجسته که خداوند متعال بدان داناست حاصل میشود. و انسان مؤمن به سبب آن وارد بهشت می‌شود.

حدیث شریف ذیل مؤید قول فوق است که رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به اصحاب کرام فرمودند: «به من از درختی خبر دهید که همانند انسان مسلمان است، از برگ‌های آن هیچ نمی‌ریزد و میوه خود را در هر زمانی میدهد؟ سپس خود فرمودند: این درخت، درخت خرماست».

خواننده محترم!

جز ذات حق تعالی و ایمان به او، همه چیز فانی است، «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص، 88). و چیزی که فانی است نمیتواند برای همیشه ثمر دهد، ولی هر کاری که رنگ الهی و خدایی داشته باشد، ابدی است، «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (نحل، 96). «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ» (بقره، 138). (این است رنگ آمیزی الهی (که برترین رنگهاست)، و کیست از الله زیباتر باعتبار رنگ(دین فطرت)؟ و ما تنها او را عبادت میکنیم).

درخت ایمان همواره ثمر میدهد و مؤمن در همه حال به یاد الله و در پی انجام وظیفه است،

در آسانی یا سختی، در خوشی یا ناخوشی، در فقر و غنی. «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (25)» و حق تعالی مثلها را برای تفهیم مردم به بیان میگیرد، تاحقایق و مسائل برای شان روشن شود و در معانی مثلها اندیشیده، پند و عبرت بگیرند.

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ﴿٢٦﴾
و مثل کلمه‌ی خبیثه = (شرک، و گفتار پلید) همچون درخت پلید و (ناپاکی) است که از زمین برکنده شده، (وهیچ) قرار و ثباتی ندارد. (۲۶)
تفسیر:

«كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ»: مراد انسان های کافر و آلوده، سخن کفر و شرک، گفتار زشت و نادرست، دعوت به بی دینی، فتنه‌انگیزی، و غیره است.
«اجْتُثَّتْ»: به معنای قلع و قمع و کندن است. جثه و تنه آن از زمین درآورده شده باشد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

«وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ»: مثال کفر مانند درخت ناپاک حنظل است. و خداوند متعال برای کلمه سیاه و رسوای کفر، درخت حنظل ناپاک را مثل آورده است که مزه آن تلخ بوده، از خیر و منفعت خالی است، «اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ» عقاید باطل همچون علف‌های هرزه، ریشه‌ای در عمق زمین ندارد، زیرا پایه و مبنای درست ندارند. و به سبب عدم ثبات از روی زمین کنده شده باشد.

ترمذی، نسائی، ابن حبان و حاکم به روایت حضرت انس (رض) نقل کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: شجره طیبه (که در قرآن ذکر شده) درخت خرماس و شجره خبیثه، درخت حنظل است. (مظهری)
«مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (26)» استقرار و ثباتی ندارد. کفر نیز ثبات و استقراری نداشته و خیر و برکتی ندارد.

بناءً نه اساس استوار و پایداری دارد و نه شاخه‌های بلند و آسمان آسا. پس همچنین است کافر که نه دارای اصول و اساسات ثابتی است، نه خیر قابل انتظاری از وی متصور است و نه نفع در دسترسی، نه از او عمل شایسته‌ای به آسمان بلند برده می شود و نه داعی از او اجابت می گردد.

قابل یادآوری است که: عقاید و کلمات و انسان‌های آلوده و منحرف، نه ریشه دارند و نه میوه و نه گل و نه زیبایی و عطر، نه پایداری نه سایه و نه رشد، بلکه خاری بر سر راه دیگرانند.

در حالیکه کلمه حق و انسان مؤمن هم در ملکوت اعلی شاخ و برگ دارد و هم در دنیا پیوسته اوج و صعود تازه‌ای می‌یابد و مردم از او بهره‌مند می شوند.

ابن جوزی (رح) میفرماید: کسب و عمل مؤمن را از لحاظ برکت و ثوابی که دائماً از آن برخوردار می‌شود، به ثمر و میوه‌ای تشبیه کرده است که در همه‌ی اوقات آن را می چیند. پس هر وقت مؤمن میگوید: «لا إله إلا الله» کلمه به آسمان صعود کرده و خیر و منفعتش می‌آید. و عمل کافر قبول نمی‌شود و به آسمان صعود نمیکند و به محضر خدا نمی‌رسد؛ زیرا ریشه‌ای در زمین ندارد. و در آسمان هم شاخ و برگ ندارد. (زاد المسیر ۴/۳۶۰).

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ ﴿٢٧﴾

الله کسانی را که ایمان آوردند، با گفتار ثابت (کلمه توحید) در زندگی دنیا و (هم) آخرت پایدار (و ثابت قدم) می‌دارد، و ستمکاران را گمراه می‌سازد، و الله هر چه بخواهد؛ انجام می‌دهد. (۲۷)

تفسیر:
«يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» خداوند در این زندگی دنیایی مؤمنان

را با سخن استوار که همانا کلمه طیبه: «أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله» و سایر سخنان حق است «ثابت میگرداند» زیرا گویندگان این سخن استوار، بر آن استمرار ورزیده و پیوسته بر آن پایدار می مانند، هم «در زندگی دنیا» چرا که هرگاه دشمنان الله متعال در دنیا ایشان را زیر فشار قرار دهند، یا شیطانهای انسی و جنی ایشان را به وسوسه درافکنند، ایشان بر کلمه حق ثابت و پایدار باقی می مانند.

«و فِي الْآخِرَةِ» «و» هم «در آخرت» یعنی: خداوند متعال مؤمنان را در وقت پرسش نکیر و منکر در قبر و در روز قیامت نیز، با سخن استوار ثابت میگرداند. در حدیث شریف آمده است: «وقتی در قبر از مسلمان سؤال میشود، گواهی میدهد که جز خدا معبودی نیست و محمد پیامبر الله است. و این همان معنی فرموده‌ی الله متعال است که میفرماید: «يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا...» (اخراج از بخاری، طبری نیز این نظر را پذیرفته است.)

«و يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ» خدا ظالمان رانه در دنیا هدایت میدهد و نه در موقع سؤال ملکین به هنگام مرگ.

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: یعنی، خداوند، کافران و بی باوران را از نعمت و سعادت و رستگاری از عذاب باز می دارد؛ چون در دنیا ایمان نیاورده، شایستگی آن را کسب نکرده، در لجنزار هوسها و آرزوهای پست فرو رفته، در برابر آزمونها و دستورات آسمانی بی تاب بوده و امر حق را نپذیرفته اند.

جمهور مفسران بر آنند که مراد از استواری مؤمن در زندگی آخرت، استواری وی در گفتن کلمه حق در قبر است، یعنی: وقتی مؤمنان از دین و معتقدات خود در قبر مورد پرسش قرار گیرند، آن را با سخنان ثابت، استوار و روشن، بی هیچ لکننت و تردد و یا نادانی‌ای بیان میکنند چنانکه در جانب مقابل، کسی که از این توفیق بی بهره است، در پاسخ سؤال نکیر و منکر میگوید: «نمیدانم!». آنگاه بهوی گفته میشود: «نه دانستی و نه هم خواندی». امام فخر رازی نیز میفرماید: «به قول مشهور، این آیه درباره پرسش دو فرشته نکیر و منکر در قبر و این که الله متعال کلمه حق را بر مؤمن تلقین نموده و او را بر گفتن حق استوار می گرداند، آمده است».

«و الله ظالمان را گمراه میکند» یعنی: حجتشان را از نزدشان گم‌گور میکند.

پس در قبرهایشان و در هنگام حساب روز حشر، قادر به بیان آن نمیشوند.

در حدیث شریف به روایت عثمان بن عفان (رض) آمده است: «چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از دفن میت فارغ می شدند، بر سر قبر وی می ایستادند و میفرمودند: برای برادران آمرزش بخواهید و برایش پایداری مسئلت کنید زیرا او همین حالا مورد پرسش قرار می‌گیرد». «تفسیر انوار القرآن».

«و يَفْعَلُ اللَّهُ ما يَشَاءُ (27)» «والله هر چه بخواهد انجام می دهد» یعنی: در وقت مرگ توفیق آدای کلمه شهادت میدهد و در وقت سؤال نکیر و منکر مؤمن را به قول حق گویا میکند لذا مشیت وی مطلق است و از آنچه میکند مورد پرسش قرار نمی‌گیرد.

از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «چون مرگ مؤمن فرارسد، فرشتگان نزد او حاضر شده و بر او سلام میگویند، آنگاه به او مژده بهشت میدهند و چون بمیرد با جنازه وی همراه میشوند، سپس همراه مردم بر او نماز میگذارند، آنگاه چون دفن شود، در قبر خویش نشانده میشود و به او گفته میشود: پروردگارت کیست؟ میگوید: پروردگارم الله است. سپس به او گفته میشود: پیامبرت کیست؟ میگوید: پیامبرم محمد صلی الله علیه وسلم است. سپس به او گفته میشود: شهادتت چیست؟ میگوید: «أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمدا رسول الله». در این هنگام قبرش به اندازه امتداد ساحه دیدش بر وی فراخ ساخته میشود. اما کافر: پس حکایت وی چنین است که فرشتگان در هنگام مرگ بر وی فرود می آیند و بر چهره و پشتش می زنند و چون به قبر در آورده شود، او را می نشانند،

آن‌گاه به او گفته میشود: پروردگارت کیست؟ اما او هیچ جوابی نمی‌دهد زیرا الله متعال این حقیقت را فراموش وی میگرداند و چون به وی گفته شود: پیامبری که به سویت مبعوث شده کیست؟ باز هم در می‌ماند و هیچ پاسخی نمی‌دهد. و خدا ظالمان را این چنین گمراه میکند». «تفسیر انوار القرآن».

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات فوق الذکر شرح احوال سعادت‌مندان و نیکبختان به بیان گرفته شد اینک در آیات (28 الی 34) بار دیگر به احوال کافران مکه اشاره میکند که: خداوند پیرامون «حرم» را نصیب آنان کرد، زندگی خوبی به آنان داد و محمد صلی الله علیه و سلم را از میان آنان برگزید؛ اما در برابر این نعمت‌ها قدرنشناس بودند و سرانجام در آتش دوزخ افتادند. سپس به مؤمنان دستور میدهد تا به وسیله‌ی نماز و بخشش و انفاق، علیه نفس نافرمان بدانند به پیکار برخیزند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ﴿٢٨﴾

آیا کسانی را که [شکر] نعمت الله را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم شان را به سرای نابودی و هلاکت درآوردند، ندیدی؟ (28)

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا»: ای مسلمان آگاه و هوشیار! آیا به کفار مکه ننگریستی که به جای ایمان به خداوند متعال و شکر و سپاسش در برابر نعمت امنیت، نعمت عظمای رسالت محمد صلی الله علیه و سلم و وجود حرم مکی در میان خویش، کفر را برگزیدند.

مفسران گفته‌اند: آنها عبارتند از کفار که خدا آنان را در حریم امن خود جا داده است و گشایش زندگی را برای آنان فراهم کرده و محمد صلی الله علیه و سلم را در بین آنان مبعوث نموده است اما قدر این نعمت را ندانستند و به او کافر شده و او را تکذیب کردند که بر اثر این عمل خداوند متعال آنان را به قحطی و خشک سالی مبتلا کرد.

در این هیچ جای شکی نیست که: رهبران منحرف، مایه‌ی هلاکت و فساد جامعه میشوند و مردم را به جهنم میفرستند طوری که میفرماید: «وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ (28)» آنها یعنی کفار همه نعمت را ناسپاسی کردند و در روز بدر پیروان و قوم خویش را به سوی سرای هلاک و رسوایی که آتش جهنم است رهبری نمودند؟ «دَارَ الْبَوَارِ» «بوار» به معنای بی رونقی و کساد شدیدی است که به هلاکت کشیده شود. (مفردات راغب).

کفار و مشرکان نعمت‌های بزرگ الهی را به کفر تبدیل کردند:

الف: آنان به جای نعمت توحید، راه شرک را در پیش گرفتند.

ب: نعمت فطرت پاک را رها کردند و به تقلید از نیاکان گمراه خود پرداختند.

ج: خرافات را بر وحی الهی ترجیح دادند.

د: در برابر نعمت رهبران آسمانی، ناسپاسی کردند و از طاغوت‌های خویش پیروی کردند.

شان نزول آیه 28:

624- این جریراز عطاء بن یسار روایت کرده است: کلام عزیز «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا...» در باره کشته‌شدگان قریش در جنگ بدر نازل شده است (طبری 20813).

جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَبَسَّ الْقَرَارُ ﴿٢٩﴾

[سرای نابودی و هلاکت، همان] دوزخی است که در آن وارد می‌شوند، و بد قرارگاهی است. (29)

یعنی آن سرای هلاکت آتش جهنم است که آنها سختی‌ها و مرارت‌های سوزانش را با همه وجود خویش لمس کرده و عذاب آن را می‌چشند و چه بد قرارگاهی است برای کافران و مستکبران. (تفسیر المیسر).

وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ ﴿٣٠﴾

و برای الله شریکانی مقرر نمودند تا مردم را از راه او گمراه کنند، بگو: [چند روزی از زندگی زودگذر دنیا] برخوردار شوید، ولی یقیناً بازگشت شما به سوی آتش است. (۳۰).
تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْدَادًا»: جمع نَد، به معنی شبیه و نظیر و مانند و هم‌تا آمده است (بقره/22 و 165).
«تَمَتَّعُوا»: لذت ببرید. از زندگی بهره ببرید. «مَصِيرًا»: بازگشت (بقره / 285، آل عمران/28). تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ» کفار برای خدای سبحان و تعالی شریک و هم‌تای قرار دادند و آنها را مانند خدا مورد پرستش قرار دادند، و خواستند بدینوسیله مردم را از دین خدا گمراه و منحرف کنند.

«قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ (30)» پس ای پیامبر! به آنان بگو: در این دنیای حقیر فانی کوتاه مدت، برخوردار شوید زیرا این دنیا بسیار زود دست خوش تحول و زوال می‌گردد و سپس شما به زودی در حصاری از خوف و هراس‌ها، زنجیرها و عذاب‌های سخت به سوی آتش جهنم رهسپار می‌شوید.

قطعاً مرجع و مقام نهایی شما آتش دوزخ و همان «دارالبوار» است. گویی گفته شد: اگر بر این شیوه ادامه دهید، بدانید که حتماً بازگشت شما به سوی دوزخ است.

قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَالَ ﴿٣١﴾

به بندگان مؤمنم بگو: نماز را بر پا دارند، و از آنچه روزی به ایشان دادیم (مقداری را) پنهان و آشکار، انفاق کنند، پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه خرید و فروش است و نه پیوند دوستی و رفاقت. (۳۱)

تفسیر:

«قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ»: ای پیامبر! به بندگان مؤمن حق تعالی که وعده پروردگارش را تصدیق کرده‌اند بگو: نماز را به کاملترین شکل با ادای آن در اوقات مخصوص و رعایت ارکان و آداب آن ادا نمایند.

باید گفت که: تنها داشتن ایمان قلبی برای یک شخص مؤمن کافی نمی‌باشد، بلکه نماز، انفاق و عمل صالح لازم و ضروری است. دین مقدس اسلام دین جامعی است. در دین اسلام رابطه با الله متعال و کمک به محرومان، در کنار هم و شرط قبولی یکدیگر می‌باشد، طوری که می‌فرماید: «وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً» به ایشان بگو: «از آنچه ما به آنان روزی داده‌ایم، پنهان و آشکارا در راه های خیر صدقه دهند».

از جمله «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» در آیه مبارکه واضح می‌گردد که: مورد انفاق، تنها مال نیست، بلکه از هر چه داریم باید انفاق کنیم. از جمله: علم و ثروت، چه آبرو و قدرت.

در ضمن قابل تذکر است که: انفاق باید از رزق الله یعنی مال حلال باشد، نه از هر مالی که داشتیم. زیرا در آیه مبارکه فرموده است: «رَزَقْنَاهُمْ» و فرمود «عندکم» قابل تذکر است: با این‌که هر يك از انفاق آشکار و پنهان آثاری دارند، ولی شاید بتوان گفت، انفاق پنهان بهتر است، چون در این آیه «سِرًّا» (مخفی و در خفا) بر «عَلَانِيَةً» (به صورت علنی و آشکارا) مقدم شده است.

همچنان انفاق آشکار، سبب تربیت نسل و تشویق دیگران و رفع تهمت از خود است.

«مَنْ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَالَ(31)»

اگر دنبال تجارت هستید پس بهتر است در دنیا با الله متعال معامله کنید، زیرا که در قیامت هیچ معامله خرید و فروش اصلاً وجود ندارد. بناءً قبل از فرا رسیدن روز قیامت که نه در آن خرید و فروشی وجود دارد، و نه دوستی که شفاعت کند و صداقتی، و نه فدیة دادن ها که به حال تان مفید شود.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْإِنهَارَ(32)﴾

الله ذاتی است که آسمانها و زمین را آفرید و از آسمان آبی نازل کرد و با آن آب میوه‌های را پیدا کرد و روزی شما گردانید و کشتی را برایتان رام ساخت تا به حکم او در بحر روان شود، و نهرها را برای شما مسخر کرد.(32)

تفسیر:

واقعیت امر همین است که: شناخت از نعمات الهی، بهترین راه خدا شناسی است که با فهم عموم و عشق و انگیزه و عبادت همراه است. طوری که میفرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ» الله همان ذاتی است که آسمانها و زمین را خلق و ابداع کرده است. «وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» و باران را از ابر فرود آورد. در میان همه نعمت‌های الهی، آب یکی از مهم‌ترین نعمت‌ها بشمار می‌رود.

«فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ» به وسیله‌ی باران از همه گونه‌های نباتی، گیاهان و درختان خرم و بصورت کل انواع کشت و ثمر را زنده و شاداب گردانید، که از آنها مواد خوراکی مردم اعم از دانه‌ها، میوه‌ها و سبزیجات تأمین می‌شود.

مفسر جلیل‌القدر عالم اسلام سید قطب می‌نویسد: در اینجا کتاب هستی باز شده و در خطوط بی‌نهایتش از نعمت‌های بی‌شمار خدا داد سخن آمده است. آسمانها و زمین، آفتاب و ماه، شب و روز، دریاها و رودخانه‌ها، نزولات پربرکت آسمان و میوه‌ها این صفحات رنگارنگ از جهان هستی در معرض دیدها قرار گرفته است، اما انسان با دیدی عبرت نمی‌نگرد و با نظری عمیق آن را نمی‌بیند و با تعقل معتدل در آن نمی‌اندیشد و او را سیاست‌گزار نیست.

واقعاً آنها ستمکار و ناسپاس و کافرند که برای خدا شریک قرار می‌دهند در حالی که او خالق و رازق است و جهان را در راستای مصالح انسان مسخر گردانیده است.

«وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ»: و کشتی‌های بزرگ را به زیر فرمان شما مسخر گردانید تا به خواست الله متعال در بحر به حرکت درآمده و بر آن سوار شده، و از این کشتی‌ها در عرصه مختلف از جمله سفر، سیاحت، تجارت و انتقالات و جهاد و بصورت کل در منافع و منافع خویش استفاده بعمل آرید.

«وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْإِنهَارَ(32)»: و رودخانه‌های شیرین را برای منافع مردم مسخر ساخت تا آب نوشیدنی، شستشو و آب امور زراعتی را تأمین کرده و زندگی آنان و حیوانات شان را سر و سامان بخشند، با جاری شدن رودخانه‌ها حیات هم جاری می‌شود و زندگی رونق می‌یابد، و خیر و برکت موج می‌زند و جوشان و خروشان می‌شود.

پس خدایی که این همه بر شما منت نهاد، بی‌شک سزاوار پرستش و شکر است.

وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ(33)﴾

و برای شما آفتاب و ماه را که همیشه در حرکت اند، تابع کرد و تابع کرد برای شما شب و روز را.(33).

«سَخَّرَ لَكُمْ»: مراد از تسخیر آفتاب و ماه، در خدمت منافع و مصالح انسان قرار دادن است. «دَائِبِينَ»: مثنی دایب، پیوسته در کار و تلاش. برابر برنامه ثابت و روشن معین به کار ادامه دهنده. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

نه فقط زمین و نعمت‌های زمینی، بلکه آسمان و اجرام آسمانی نیز برای استفاده و بهره‌گیری بشر و مطابق نیازهای بشری آفریده شده‌اند. طوریکه میفرماید: «وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَائِبِينَ» و خداوند متعال برای شما آفتاب و ماه را (که پیوسته روانند) مسخر گردانید که در مدار فلکی خود در رفت و آمدند.

این دو پدیده هستی‌تأمین‌کننده منافع بسیار برای انسان‌ها می‌باشند، چون نور و روشنگری، شناخت حساب سال و ماه و تقویم، به پختگی رساندن میوه‌ها و... غیره. و یا هم معنی آن اینست که: آفتاب و ماه، همیشه به پیروی از فرمان الله متعال در حرکت و جریانند و هرگز از سیر و حرکت باز نمی‌مانند.

«وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ (33)»: و شب را رام گردانید تا انسان، بعد از خستگی و پریشانی یک روز کاری فارغ از مشغله‌های روزانه در آن آرام گیرد و در خوابی خوش و راحت بخش تجدید نیرو کند. و روز را برای کار و معیشت و سازندگی و صنعت مسخر ساخت، بنام شب و روز بستر انجام طاعات، ظرف زمانی رویش عبادات و مزرعه سبز اعمال نیک و ارزش‌های پاک اند.

وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ﴿٣٤﴾

و از هر چیزی که [به سبب نیازتان به آن] از او خواستید، به شما عطا کرد. و اگر نعمت‌های الله را شمار کنید، هرگز نمی‌توانید آنها را به شمار آورید. مسلماً انسان بسیار ظالم و ناسپاس است. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا سَأَلْتُمُوهُ»: آنچه خواسته باشید. یعنی خداوند در جهان به ودیعت نهاده است هر آنچه را که در زندگی بدان ضرورت دارید و خواهان آن می‌باشید.

«لَا تَحْصُوهَا»: آنها را نمی‌توانید سرشماری کنید و به حساب آورید. از مصدر إحصاء به معنی سرشماری کردن. «ظَلُومٌ»: بسیار ستمگر. «كَفَّارٌ»: بسیار ناسپاس. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ»: و خداوند متعال همان ذاتی است که هرچه خواستید به شما عطا کرد، از مال و عیال و صحت و عافیت و امنیت و آسایش، همه‌ای ضروریات و نیازمندی‌های شما را برآورده ساخته است و هر آنچه را که احوال و معاش شما را بهبود بخشد و هر آنچه را که به زبان حال یا قال درخواست کرده‌اید، آن را برایتان فراهم کرده است.

باتأسف بایدگفت: خدایی که بشر را خلق نمود، همه‌ی خواست‌ها و ضروریات او را از راه درست برآورده ساخت، ولی با آنهم همین انسان مصروف رفع ضروریات خود از راه گناه به کار می‌گیرد.

خواننده محترم!

در (آیه 18 / سوره‌ی نحل) آمده است: «إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ» اگر بخواهید نعمت‌های الله متعال را بشمارید نمی‌توانید آنرا حساب کنید. همانا خداوند بخشنده و مهربان است.

در آیات قبل خواندیم که رهبران فاسد، مردم را به سوی غیر الله دعوت میکنند. «جَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا» این آیه مبارکه با زیبایی خاصی میفرماید: با آنکه از غیر خدا هیچ کاری ساخته نیست و هر که هر چه دارد از آن خداست، ولی انسان، بی‌توجه و ناسپاس است.

طوری که در آیه مبارکه آمده است: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا» اگر بخواهید نعمت هایش را بر شمارید و آنرا به حساب آرید، توانایی برشمردن آنها را ندارید؛ از بس که گوناگون و بسیار اند. و در ضمن بیشتر از آن است که به شمارش درآید. «لَا تَحْصُوهَا»: انسان که قدرت ندارد نعمت‌های الله متعال را بشمارد، چه رسد به این که بخواهد شکر آنها را به جای آورد. یعنی: به هیچ وجهی از وجوه، توان شمارش و احاطه نعمت‌های حق تعالی را ندارید و اگر شخصی از افراد بشر بخواهد تا نعمت‌های خداوند متعال را بر خود در آفرینش عضوی از اعضا یا حسی از حواسش به شمار آورد، هرگز بر این کار قادر نیست پس چگونه خواهد بود شمارش دیگر نعمت‌هایی که حق تعالی در کل اعضای وجودش آفریده است و نیز سایر نعمت‌هایی که از خارج وجودش بر او احاطه کرده و با اجناس و الوان مختلف و متنوع خود، او را در هر وقت و هر زمان از همه جهت زبر پوشش خویش قرار داده است.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (34)»: انسان اسم جنس است. یعنی جنس انسان در ظلم و انکار مبالغه و زیاده روی میکند و با تجاوز از حدود الله متعال به خود ظلم میکند و منکر نعمت‌های الله میباشد، در سختی و مشکلات بی‌تابی میکند و به نعمت الله متعال ناسپاسی می‌نماید. ثروت را جمع میکند و از انفاق خود داری می‌ورزد. او از پروردگار ذوالجلال بسیار درخواست می‌کند؛ اما چون به مطلوبش دست بیابد، واجبات و مسئولیت‌های خویش را فراموش مینماید.

واقعیت امر همین است که: اگر انسان از نعمت‌های الهی استفاده درست بعمل نیاورد، مخلوق، بسیار ظالم و کفران‌کننده است. خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (35 الی 41) در مورد دعای ابراهیم علیه السلام بحث بعمل می‌آید. **وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ (۳۵)** و [یاد کن] وقتی را که ابراهیم گفت: ای پروردگار! این شهر [مکه] را منطقه ای امن قرار ده و من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور بدار. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ءَامِنًا»: در امن و امان. محلّ امن و امان. «أَجْنُبْنِي»: به دورم دار.

تفسیر:

در این آیه مبارکه و آیات بعدی، سیمایی از دعا‌های حضرت ابراهیم که نشان دهنده‌ی سوز و روح بزرگ اوست در این سوره مطرح گردیده است.

حضرت ابراهیم علیه السلام در دو فرصت زمانی برای مکه دعا کرده است: بار اول زمانی بود که اسماعیل و هاجر را در آن جا اسکان داد و گفت: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا» (سوره بقره، 126) پروردگار! این مکان را شهر امن قرار ده و بار دوم زمانی بود که جمعیتی به مکه آمد و در این شهر عملاً مسکن گزین شدند، در این جا هم ابراهیم علیه السلام دست به دعا برده و گفت: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا 35» و روزی رایادکنید که ابراهیم علیه السلام بعد از سکنی دادن اسماعیل و مادرش در مکه، به بارگاه ایزد متعال دعا کرد و گفت: پروردگار! از تو میخواهم که مکه را شهری امن گردانی که هر کس در آن فرود می‌آید احساس امنیت کرده و از خوف و ترس در امان باشد.

«ءَامِنًا»: به معنی در امن و امان. محلّ امن و امان، آمده است.

باید گفت که: امنیت و استقرار، شرط لازم برای زندگی و حیات است، اگر امنیت و استقرار نباشد جامعه‌ها از استحکام لازم برخوردار نخواهد بود، مراکز عبادتی باید امنیت داشته باشد. وظیفه زُعماء و رهبران یک جامعه است تا فکر امنیت مردم باشند. امنیت، این امنیت برای آزادی گناه و عیاشی نمی‌باشد، بلکه امنیت باید مقدمه‌ی عبادت باشد. طوری که در (آیه 55 / سوره نور) میفرماید: آمده است: «أَمِنًا يَعْبُدُونِي»

«وَأَجْنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ(35)» دعا که برای حفظ فکر و عقیده‌ی صحیح صورت گیرد، یکی از بهترین دعاها در دین مقدس اسلام بشمار میرود. طوری که حضرت ابراهیم علیهم السلام میفرماید و من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور محفوظ و مصئون بدار. منظور تثبیت بر توحید و دین اسلام است. بناءً باید گفت که با ایجاد امنیت، زندگی گوارا می‌گردد و با ایمان، دنیا و آخرت پاکیزه و به سامان می‌شود. صنم: تمثالی بود که اهل جاهلیت از سنگ و مانند آن می‌ساختند و آن را پرستش می‌کردند.

رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِ فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(۳۶)

پروردگارا! این بتان بسیاری از مردم را گمراه کردند، پس هر کسی از من [که یکتاپرست و حق‌گرایم] پیروی کند، یقیناً از من است، و هر کس از من نافرمانی کند بی‌گمان تو امرزنده مهربانی. (۳۶)

تفسیر:

«رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ»: پروردگارا! این بت‌ها بسیاری از مردم را از پرستش و نیایش دور ساخته و آنان را در پرتگاه شریک آوردن همتایان و اضداد برایت افکنده‌اند. «فَمَنْ تَبِعَنِ فَإِنَّهُ مِنِّي»: دینداری تنها با گفتن شعار های ظاهری نیست، بلکه باید عمل توام به مطابقت دستورات الهی صورت بپذیرد، بناءً هر کس در توحید الله با عظمت و خالص ساختن عبادت برایش، به سنت و راه و روش تمسک جوید و پیروی کند، بیگمان او بر دین و آئین من است.

«وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(36)»: و هر کس به خلاف امر من عمل کند، خدایا! تو بخشاینده‌ی گناهی و نسبت به بندگان مهربانی.

ملاحظه می‌داریم که: انبیاء حتی نسبت به مخالفان خود هم دلسوز و مهربان بودند و آنان را مایوس نمی‌کردند. طوری که فرموده است: «وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ». «عَصَانِي»: از من نافرمانی کرد. به راه من نرفت.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: به این مناسبت خاطر نشان میشود که: اهل سنت و جماعت میان جایز عقلی و جایز شرعی در حق خداوند متعال فرق می‌گذارند، یعنی در نزد آنان عقلاً جایز است که خداوند متعال هر گناهی را بیامرزد ولی چون خود او خود خبر داده که شرک را نمی‌آمرزد پس عقیده به این‌که آمرزش شرک مستحیل الوقوع (غیرممکن) می‌باشد، نیز واجب است. هر چند به قولی: هدف حضرت ابراهیم علیه السلام در اینجا از نافرمانی، نافرمانی از وی در غیر شرک است.

بت چگونه عامل گمراهی انسان ها می‌گردد:

بت ها و مجسمه ها که از سنگ و چوب ساخته می‌شوند چگونه می‌تواند انسان ها را به گمراهی سوق نماید!
در جواب باید گفت:

اول: بت ها همیشه جماد نیستند، در بسیاری از اوقات انسان ها و طاغوت ها نیز به مثل بت مبدل می‌شوند، و انتظار دارند تا توسط مردم معبود گردند.

دوهم: مسأله‌ی هنر و زیورالاتی که همراه بت‌ها بود جاذبه داشت.

سوم: گاهی جهل سبب میشود که سنگ و چوب نیز ارزش پیدا کند. در ضمن باید گفت که: هنرهایی مثل مجسمه سازی میتوانند منشأ بسیاری از انحراف شوند، چنانکه بت‌ها مطابق به فحوای آیه مبارکه «إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ» تعدادی زیادی از انسانها را به گمراهی تشویق و ترغیب نموده‌اند.

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ(۳۷)

ای پروردگار ما! من (یکی از) فرزندانم را در سرزمین بی کشت و زرع (و) در کنار خانه تو که آنرا حرام ساخته‌ای سکونت داده‌ام، پروردگارا! تا اینکه نماز را برپا دارند، پس چنان کن که دل‌های برخی از مردم به سوی آن مایل گردد و از میوه‌ها به آنان روزی ده، باشد که شکرگزاری کنند. (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«غَيْرِ ذِي زَرْعٍ»: بدون کشت و زرع. بی‌آب و علف. «بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ»: مراد کعبه است که بسیاری از چیزهایی که در جاهای دیگر مباح است در آنجا حرام است. از قبیل: شکار کردن پرندگان، کندن درختان و گیاهان، جنگ و نزاع (سوره‌های: بقره / 197، قصص / 57). «أَفْنَدَةً»: جمع فؤاد، دلها. «تهوی»: میل‌کند. بگراید. دوست داشته باشد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي»: پروردگارا! من از میان خانواده‌ام، پسر اسماعیل و همسر هاجر را در وادی مکه به جوار خانه محترم تو سکونت دادم. (روایت است وقتی که هاجر اسماعیل را به دنیا آورد، «سارا»، همسر ابراهیم حسادتش آمد، آنگاه الله متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام دستور داد فرزند و مادرش را از شام به مکه ببرد. پس آن دو را در کنار درختی تناور در محل زمزم قرار داد. در حدیث چنین آمده است.)

«بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ» در دره‌ای بی‌کشت و زرع و بی‌آب و آبادانی، و در جوار خانه‌ی تو که آنرا حرام ساخته‌ای که عبارت است از دره‌ی مکه، اسکان دادم. کعبه و اطراف آن در زمان حضرت ابراهیم نیز محترم و دارای محدودیت و ممنوعیت بوده است. به قولی: خانه کعبه را از آن رو «محرم» نامیدند که بر متجاوزان ستمگر هتک حرمت آن حرام گردیده و نیز هر نوع بی‌احترامی و استخفاف و إهانت به آن حرام است.

«رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» قبل تذکر است که: نماز یکی از عبادات است که در همه ادیان ابراهیمی وجود داشت. و از فحوای این آیه مبارکه باوضاحت تام معلوم می‌گردد که: محور و مقصد حرکت حضرت ابراهیم علیه السلام هم نماز است. طوریکه می‌فرماید: پروردگارا! برای این که تو را پرستش کنند و نماز را به کاملترین وجه آن اقامه نمایند، آنان را در این دره اسکان دادم. پس وضعی فراهم فرما که قلوب بعضی از بندگانت را به سوی آنان گرایش دهی که به شوق و محبت به سوی شان آیند.

ابن عباس (رض) می‌فرماید: اگر می‌گفت: «أَفْنَدَةَ النَّاسِ» فارس و روم و تمام انسان‌ها را در بر می‌گرفت، اما فرمود: «مِنَ النَّاسِ» تا فقط مسلمانان را در بر گیرد. (زاد المسیر ۳۶۸/۴)

«وَأَرْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ (37)»: و به ایشان از انواع میوه‌ها و از برکات زمین ارزانی دادی تا شکرگزار نعمت بوده و به وسیله نعمت بر انجام طاعتت یاری جویند. پس خدای متعالی دعای ابراهیم علیه السلام را اجابت کرد و خواسته‌اش را محقق گردانید.

در آن دره‌های فاقد کشت و زرع آنها را روزی برسان تا بر نعمت عظیمت سپاسگزار باشند.

رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ﴿٣٨﴾

پروردگارا! یقیناً تو آنچه را ما پنهان می‌داریم و آنچه را آشکار می‌کنیم، میدانی و هیچ چیز در زمین و آسمان بر الله پنهان و پوشیده نیست. (۳۸)

تفسیر :

«رَبَّنَا أَنْتَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ» پروردگارا! تو به مکنونات آشکار و نهران قلوب ما بندگان آگاهی. «وَمَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (38)» در نزد پروردگار با عظمت پنهان و آشکار معنا ندارد و هیچ چیز در عرصه کائنات (در زمین و آسمان ها) از ساحت علمت پنهان نیست، اعم از این که در زمین باشد یا در آسمان. بلی! تو به احوال و مصالح ما از خود ما داناتری و از خود ما به خود ما مهربانتری پس نیازی وجود ندارد که ما طلب کنیم، لیکن ما تو را برای اظهار عبودیت و ابراز فقر خود به سوی رحمتت می خوانیم؛ همچنین بدان جهت که ما به دریافت این برکات شتاب داریم. بناءً غیب نزد تو آشکار و راز، پیش تو علنی است و علمت به همه چیز احاطه دارد. پس ای خواننده محترم!

در صورتیکه همه چیز برای الله متعال روشن و واضح است و علم او به همه چیز و همه کار ما احاطه دارد باید در محضر او گناه نکنیم و در مخلوقات او جز طبق رضا و دستورات او تصرف و عمل کنیم.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ (39)
حمد خدای را که در سن پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید مسلماً خدای من دعا را می شنود (و اجابت می کند). (39)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَهَبَ»: عطا کرد. «عَلَى الْكِبَرِ»: با وجود پیری و قطع امید از داشتن فرزند.
«سَمِيعُ»: شنونده. پذیرنده. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ»: ابراهیم علیه السلام در مقام شکرگزاری از پروردگارش در برابر نعمت هایش گفت: حمد و ثنا مرا خدا را لایق است که به من با وجود سالخوردگی ام و در موقع پیری و کهولت ام، دو پسر پرهیزگار و درستکار (اسماعیل و اسحاق) را عطا فرمود.
ابن عباس (رض) میفرماید: هنگامی که اسماعیل به دنیا آمد، حضرت ابراهیم علیه السلام نود و نه سال داشت. و در سن یک صد و دوازده سالگی خداوند متعال اسحاق را به او داد. (تفسیر قرطبی 375/9).

خواننده محترم !

باید گفت: داشتن اولاد، هدیه الهی است و در این هدیه و نعمت الهی همانا داشتن اولاد صالح مهم است، فرق نمی کند که این اولاد از کنیز باشد و یا هم غیر آن (اسماعیل علیه السلام از کنیز و اسحاق علیه السلام از حُر و آزاده به دنیا آمد).
«إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ (39)» به راستی که پروردگارم برای کسی که وی را بخواند، شنوای دعاست چنانکه من از او خواستم و به من بخشید، از او جُستم و مرا گرامی داشت. آیه کریمه درس آموز: فضیلت دعاء، خواستن فرزندان پاک از پروردگار و سپاسگزاری وی در برابر نعمت هاست.

رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ (40)

پروردگارا! مرا بر پادارنده نماز قرار ده، و نیز از فرزندانم [برپادارندگان نماز قرار ده].
و پروردگارا! دعایم را بپذیر. (40)

تفسیر :

در آیاتی متبرکه، که تا اکنون در باره حضرت ابراهیم در این سوره خوانده ایم، دریافتیم که حضرت ابراهیم علیهم السلام هفت درخواست را از دربار الهی مطرح نموده است: امنیت مگه، دور ماندن از بت پرستی، توجه قلوب و افکار مؤمنان نسبت به فرزندان و

مکتب او، بهره‌مند شدن ذریه‌ی او از ثمرات، توفیق اقامه‌ی نماز، قبول شدن دعاها و آمرزش و مغفرت برای خود و والدین و همه‌ی مؤمنان. و در آیه: «رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي (۴۰)» ششمین درخواست حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام می‌باشد. که میفرماید: پروردگارا! مرا بر پایداری و پیوستگی بر آدای نماز به کاملترین صورت یاری ده و فرزندان و نسل و تبارم را نیز بیخس تا به نماز در اوقات معین آن همراه با رعایت آداب و احکامش، پایبند باشند.

این بهترین دعایی است که مؤمن برای فرزندانش بعمل می‌آورد؛ زیرا محبوب‌تر برای او همین است که خود و ذریتش نماز را اقامه کنند؛ چون نماز ستون دین است. اگر توجه نموده باشیم با تمام صراحت در می‌یابیم که: نماز، محور دعاهاى حضرت ابراهیم علیه السلام را تشکیل می‌داد. «رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ»، «رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ» با آنکه رسالت انبیاء اقامه‌ی دین است اما دعا برای اقامه‌ی نماز به جای آن، نشانه‌ی این فهم عالی است که نماز چهره و سیمای واقعی تمام نمای دین است.

خواننده محترم!

در دعا هم باید به خود توجه کنید، «وَ اجْنُبْنِي- وَ اجْعَلْنِي- وَ اغْفِرْ لِي» و هم به دیگران. «وَ بَنِي- وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي- وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» همچنان در دعا، هم باید به فکر نسل قبل باشد، «وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» و هم به فکر نسل بعد. «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي» و در ضمن در دعا، باید به فکر قیامت خود، فرزندان و جامعه باشید. «يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ» «رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءَ(40)»: «پروردگارا! ودعای مرا بپذیر» یعنی: دعایم را اجابت کن، یا عبادتم را بپذیر. و درخواستم را محقق ساز. ابراهیم علیه السلام نماز را بطور اخص از آن جهت یاد کرد که نماز ستون و پایه دین است.

حفظ رابطه وجودی در دعا:

اگر در فهم و جوهر دعا دقت بعمل آریم بوضاحت تام در خواهیم یافت که حکمت بزرگی و معجزا آسا در دعاء حفظ سلسله روابط وجودی میباشد، بطور مثال: در دعا انسان اول باید از خود آغاز نماید اول باید برای سلامتی، ایمان‌داری، تقوای و فضیلت خود دعا مینماید، بعد از اینکه برای خود در همه عرصه‌ها دعا بعمل آورد، به دعا کردن به سلسله وجودی خویش می‌آغازد، و در سلسله وجودی و خونی خویش در قدم بعدی به دعا برای پدر و مادر میپردازد طوری که این فهم و هدایت در قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی آن بیان گردیده است: «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ». چون انسان باوالدین خویش رابطه وجودی دارد بناءً بعد از دعا بخود سلسله دعای را رعایت و به مادر و پدر خویش به دعا می‌پردازد. نه تنها رابطه پدری بلکه رابطه فرزندی نیز در دعا در نظر گرفته شده است از انجمله طوری که در دعای حضرت ابراهیم علیه السلام است که اول برای خود و بعد از خود برای فرزندان خویش مصروف دعاء میگردد.

یا بطور مثال دعای حضرت موسی برای برادرش که این هم بر مبنای همان رابطه وجودی است: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي».

در آیه دیگر، دعا در حق فرزندان را داشتیم: «رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ».

هکذا در دعا در رعایت سلسله وجود باید خویشاوندان و اقارب نیز نباید فراموش گردد، طوری که این سلسله بندی در دعای حضرت نوح علیه السلام چنین فورمولبندی گردیده است: «رَبِّ نَجِّنِي وَ أَهْلِي».

حفظ رابطه معنوی در دعا:

اما رابطه روحی؛ رابطه روحی، در بُعد معنوی است. یعنی انسان با دیگری رابطه دارد، اما رابطه به نحو وجودی به این معنا که گفتیم نیست. چه بسا بین دو نفر هیچ نوع رابطه خویشاوندی در کار نیست، اما از نظر روحی و در بُعد معنوی با یکدیگر رابطه دارند. بطور مثال قرآن عظیم الشان میفرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ». مؤمنین با هم برادر هستند،

با این‌که رابطه وجودی برادری در کار نیست! یعنی من و شما از یک پدر نیستیم که دو معلول از یک علت باشیم، اما قرآن کریم این رابطه معنوی را با آن رابطه وجودی هم مانند کرده است. رابطه هست، اما رابطه روحی معنوی است.

لذا شما می‌بینید در همه این آیاتی، بعد از والدین و خویشاوندان، «مؤمنین و مؤمنات» را داشت: «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَ لِي وَالِدِي وَ لِلْمُؤْمِنِينَ». اول رابطه وجودی و بعد رابطه روحی معنوی را ذکر می‌کند.

در سوره نوح هم دارد: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِي وَالِدِي وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ». اینجا هم آن رابطه روحی معنوی را مطرح میکند و برای آنها دعا می‌کند. لذا ما می‌بینیم که انبیاء برای اُمَّتشان دعا میکردند؛ این دعا برای اُمَّت در همین ارتباط یعنی رابطه روحی معنوی است.

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَ لِي وَالِدِي وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ﴿٤١﴾ پروردگارا!

من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را روزی که حساب بر پا می‌شود بیامرزد. (۴۱) «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَ لِي وَالِدِي وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ (41)»: این هم هفتمین دعای حضرت ابراهیم علیهم السلام است که: با خشوع و فروتنی از پیشگاه الله متعال دعا و استغفار می‌فرماید: «پروردگارا! روزی که حساب برپا میشود» یعنی: روز ثبوت حساب بر مکلفان در محشر و این تعبیر چنان است که گفته میشود: بازار برپا شد «بر من و بر پدر و مادرم بیامرزد».

مفسران گفته‌اند: قبل از این که برای حضرت ابراهیم علیه السلام معلوم شود که پدرش دشمن خداست، برای والدینش طلب بخشودگی کرد.

قشیری گفته است: دور نیست مادرش مسلمان بوده باشد؛ زیرا خدا عذر او را در مورد دعا برای پدرش یادآور شده است نه مادرش. (تفسیر قرطبی ۳۷۵/۹).

وَ لِلْمُؤْمِنِينَ «و بر مؤمنان» نیز بیامرزد. از میان بندگان خدا مؤمنان را به دعای مغفرت مخصوص ساخت زیرا دعای مغفرت در حق کفار جایز نیست.

«يَقُومُ الْحِسَابُ»: حساب و کتاب به میان می‌آید و از گذشته بازخواست می‌شود. بر تمام کسانی که به تو ایمان آورده‌اند گناهان‌شان را (در روزی که مردم را برای حساب‌گرد می‌آوری) بیامرزد.

دروس حاصله از آیات فوق الذکر:

1- حضرت ابراهیم علیه السلام به ما آموخت که در همه حال، امنیت و آرامش و اطمینان قلبی را از پروردگار توانا طلب کنیم.

2- دعای خیر و سلامت برای خود و فرزندان، و پدر و مادر، سایر مؤمنان، و ابستگان و وطن، مشروع و پسندیده است.

3- دعای ابراهیم، پیرامون إخلاص در توحید آفریدگار (جل جلاله) و دوری از بت پرستی بود. همواره از الله متعال می‌خواست، توحید در عبادت و دوری از شرک رانصیبش فرماید و از کردار نیکو و رحمت و آمرزش برخوردار گردد.

4- گردآمدن، پیرامون سنن و راه درست پیامبران و خیر اندیشان، واجب است: «فمن تبعني فانه مني».

5- طلب بخشش و آمرزش برای گناهکاران نه کافران و بی باوران که بر سر شرک و کفر رفته‌اند. (نساء آیه 48).

6- اسکان دادن ابراهیم، اسماعیل و هاجر را در کنار بیت الحرام به امر الله متعال بود و این کار فقط به او اختصاص داشت، تا خانه ی خدا را از نو بازسازی کنند...
خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی از دلایل توحید و خواهش ابراهیم از الله متعال بحث بعمل آمد که او

و سلاله اش را از شرک و بت پرستی نگهدارد و از کارهای نیکو و رحمت و آمرزش در قیامت برخوردارش فرماید.

اینک در آیات (42 الی 52) که آیات پایانی سوره می باشد یکبار دیگر منظره بر پای و صحنه قیامت، غافل نبودن الله از ظالمان و خیره گشتن چشمان انسان را در آن روز هراسناک به تصویر می کشد.

وَلَا تَحْسِبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ ﴿٤٢﴾

و الله را از آنچه ظالمان میکنند، غافل مپندار. جز این نیست که (عذاب) آنها را برای روزی که چشمها در آن خیره شود، به تأخیر می اندازد. (۴۲)

تفسیر :

«تَشْخَصُ»: باز و بی حرکت می ماند. از هراس پلکها بر هم نهاده نمی شود و چشمها خیره و مبهوت میگردد.

مهلت دادن به ظالمان، نشانه‌ی غفلت خداوند یا رضایت پروردگار از آنان نیست. طوریکه میفرماید: «وَلَا تَحْسِبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ» ای محمد! گمان مبر که خدا از اعمال ظالمان غافل است. در حقیقت سنت خداوند متعال بر این جاری است که به عاصیان مهلت بدهد و در موقع مناسب با عزت و اقتدار آنها را می گیرد.

میمون بن مهران گفته است: این بخش از آیه و عید و تهدید ظالم و تسلیت و دلداری مظلوم است. (تفسیر طبری ۲۳۶/۱۳).

«إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ(42)»: بلکه سزای شان را برای روزی سخت و هولناک که چشم های شان از بسیاری خوف و محنت در آن خیره می ماند به تأخیر می اندازد.

آیه کریمه در عین اینکه از پیامبر صلی الله علیه وسلم و پیروانش دلجویی نموده و به ایشان آرامش می بخشد، سنت حق تعالی در مورد ستمگران را که چیزی جز نابودی و ویرانی نیست (هر چند که در عمرشان امتداد داده شود) نیز روشن می سازد.

ابو سعود گفته است: یعنی از هول و هراس وضعی که مشاهده میکنند چشمها باز و پلکها بدون حرکت می مانند. (ابو سعود ۱۳۳/۳)

مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْنَدْتُهُمْ هَوَاءً ﴿٤٣﴾

شتابانند؛ در حالیکه سرهای خود را بالا گرفته‌اند و چشم های شان به سوی شان باز نمی‌گردد و دل هایشان (از فهم و ادراک) خالی است. (۴۳)

تفسیر :

«مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ»: سپس خداوند متعال کیفیت برخاستنشان از قبرها و شتافتنشان به سوی میدان حشر را بیان گرفته میفرماید: روز قیامت ظالمان به منظور اجابت دعوتگر حق، شتابان از قبرهای شان بیرون می‌آیند در حالیکه از وحشت آن روز سرهای خود را بالا داشته و چیزی را نمی‌بینند.

حسن بصری گفته است: در آن روز مردم به آسمان نگاه کرده و هیچ کس به دیگری نگاه نمی‌کند. (تفسیر قرطبی ۳۷۷/۹).

«مُهْطِعِينَ»: که از «اهطاع» گرفته شده است، دارای چند معنا است: گردن کشیدن، سرعت گرفتن و نگاه کردن با ذلت و همه‌ی این معانی میتواند در این آیه مورد نظر باشد.

«لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ»: از ترس و اضطراب قدرت چشم به هم زدن را ندارند. یعنی: چشم‌هایشان همچنان باز و مبهوت باقی می‌ماند.

«وَأَفْنَدْتُهُمْ هَوَاءً(43)»: و دل هایشان خالی است از عقل و فهم و جرأت، به سبب پریشانی و هراس و حیرت و دهشتی که به آن در افتاده‌اند.

وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبِ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرَّسُولَ أُولَمَّا تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ ﴿٤٤﴾

و مردم را از روزی بترسان که عذاب به آنها می‌آید پس ظالمان میگویند: «ای پروردگار ما! ما را تا مدتی مهلت بده تا دعوتت را بپذیریم و از پیغمبران پیروی کنیم. (ولی به آنان گفته میشود: آیا پیش از این در دنیا) قسم نخوردید که شما را هیچ زوالی نیست (و از بین نمی‌روید)؟ (۴۴)

تفسیر:

«وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ»: ای محمد! امت را از عذاب روز قیامت بیم ده؟ از روزی که عذاب بر آنان می‌آید که آن روز، روز قیامت است.

«فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ»: از آن روز که کافران ظالم به خدا رو می‌آورند و با امیدواری میگویند: پروردگارا! ما را تا مدتی کوتاه مهلت و فرصت بده، تا گذشته را جبران کنیم. «أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ»: ما را تا مدت کوتاهی بازپس برواندکی ما را به جهان برگردان.

در این شکی نیست که روزی آمدنی است که: مجرمان از اعمال که انجام داده اند پشیمان میشوند، ولی پیشمانی در روزی است که دیگر فرصت‌های را از دست میدهند، و دیگر برای شان این فرصت‌ها تکرار نمی‌شود.

در ضمن آنان فراموش کرده اند که: هنگام نزول عذاب الهی، راه فرار و توبه بصورت کل بسته میشود.

باید گفت که در روز قیامت تقاضای بازگشت به دنیا نه تنها در این آیه مبارکه بلکه در آیات متعددی دیگری هم مطرح گردیده است. از جمله: در (آیه 11 / سوره غافر) میفرماید: «فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ» آیا برای خارج شدن از هلاکت راهی هست؟ و یا هم در (آیه 12 / سوره سجده) آمده است: «فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا» ما را به دنیا برگردان تا عمل صالحی انجام دهیم.

و همچنان در (آیه 37 / سوره فاطر) میفرماید: «رَبَّنَا أَخِّرْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا» پروردگارا! ما را از دوزخ خارج کن تا کار خوب انجام دهیم.

«نُجِبِ دَعْوَتَكَ وَ نَتَّبِعِ الرَّسُولَ»: دعوت تو را می‌پذیریم که ما را به سوی ایمان میخوانی و از پیامبرت و دستوراتشان پیروی می‌کنیم.

«أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ (44)»: پس خداوند متعال آن‌ها را بر کفر و تکذیب شان توبیخ و سرزنش کرده و میفرماید: مگر شما نبودید که در زندگی دنیای تان قسم می‌خوردید که نمی‌میرید و از دنیا و منزلگاهی خویش کوچ نمی‌کنید و جدا نمی‌شوید؟ آری! آن‌ها منکر رستاخیز پس از مرگ بودند.

وَسَكُنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ ﴿٤٥﴾

(شماها نبودید که) در منازل کسانی که به خویشان ظلم کردند ساکن شدید، و برای شما آشکار شد چگونه با آنها رفتار کردیم، و برای شما مثلها (از سرگذشت پیشینیان) ذکر کردیم (باز هم بیدار نشدید). (۴۵)

تفسیر:

«وَسَكُنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ»: به تأسف باید گفت که: بسیاری از انسان‌ها از سرنوشت پیشینیان عبرت نمی‌گیرند و با آنکه در جای آنان نشسته‌اند، همه چیز را فراموش میکنند طوری که در آیه مبارکه میفرماید: و ای ظالمان! «و سکونت گزیدید» یعنی: مستقر

شدید «در منازل کسانی که بر خود ظلم کردند» آن منازل عبارت از: شهرهای ثمود و مانند آن از اماکن کفاری است که با کفر به خدای سبحان و نافرمانی وی برخویشتن ظلم روا داشتند.

«و تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ»: تا به وسیله اخبار و مشاهدات خودتان برایتان مشخص و آشکار شود «که با آنان چگونه معامله کردیم» و چه مجازات و عذاب سختی در برابر جرایم و گناهان و نافرمانی هایشان به آنان رساندیم، و چگونه آنها را نابود کرده و از آنها انتقام گرفتیم؟

«و ضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ (45)»: اما با وجود مشاهده این آثار، باز هم درس عبرت نگرفتید، بلکه روی گشتانید و تکذیب را پیشه کردید.

بدین ترتیب خداوند متعال اتمام حجت میکند و هم با مثال‌های متعدّد، مسایل را روشن می‌سازد. (هم عذاب اُمّت‌های قبل را بیان میکند و هم با مثال‌های متعدّد، مسایل را روشن می‌سازد.)

وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ ﴿٤٦﴾
آنها نهایت مکر خود را به کار بردند، و همه مکرها (و توطئه‌های شان) نزد الله آشکار است، هر چند کوه‌ها با مکرشان از جا برکنده شود! (۴۶)

تفسیر:

«وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ»: وقتی مشرکین قصد کشتن، حبس و قتل پیامبر صلی الله علیه و سلم را کردند حيله و نیرنگ خود را به کار انداختند.

«وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ»: غافل از آنکه الله متعال بر این نیرنگ‌شان احاطه دارد و آن را با نیرنگ نیرومند خود باطل و بی‌اثر ساخته است.

«وَأِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ (46)»: هر چند مکرشان در حد و حجمی باشد که کوه‌ها از آن در شرف کنده شدن از جایگاه‌های خود باشند، بلی! کید و مکر الله متعال بزرگتر است، به همین جهت اوتعالی بر آنان غالب شد و به او چیزی زیان نزدند بلکه زیان‌شان به خودشان بازگشت.

باید گفت: خداوند متعال، هم به نیرنگ آنها آگاه است و بر آن احاطه‌ی کامل دارد و هم سزای آن همه توطئه را خواهد داد و هم میتواند مکر آنها را دفع و خنثی کند و یا به خودشان برگرداند.

فَلَا تَحْسِبَنَّ اللَّهَ مُخْلَفًا وَعَدِهِ رُسُلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿٤٧﴾
پس گمان مبر که الله وعده خود به پیامبرانش را خلاف میکند، بی‌گمان الله غالب (و) انتقام گیرنده است. (۴۷)

تفسیر:

«فَلَا تَحْسِبَنَّ اللَّهَ مُخْلَفًا وَعَدِهِ رُسُلُهُ»: قابل یادآوری میدانم که: انتقام گرفتن انسان همراه با کینه و تشفی دل است، ولی انتقام الهی بر اساس عدل و حکمت و تأدیب است.

پس ای پیامبر! گمان مبر که خداوند وعده خود که به پیامبران خویش داده است، خلاف وعده کند. «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا» [غافر: 51]. «ما قطعاً پیامبران خود را نصرت میدهم» و میفرماید: «كَتَبَ اللَّهُ لِأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ۲۱» (المجادلة: 21). (خداوند فیصله کرده است که قطعاً من و پیامبرانم پیروز میشویم).

«فَلَا تَحْسِبَنَّ»: بناءً تأخیر در امدادهای الهی، سبب تردید شما نشود. مهلتی که پروردگار با عظمت به کفار و ظالمان میدهد، بر اساس يك سُنَّت و حکمت است نه از روی غفلت و تخلف از وعده‌ها.

«إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ - 47»: خدایی که قدرت دارد چرا تخلف کند؟ پس ذات پروردگار بطور یقین از دشمنانش به سخت‌ترین وجه انتقام می‌گیرد، زیرا آستان عزتش دست نیافتنی و بارگاه شکوهش بی‌نهایت است.

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿٤٨﴾
(آن انتقام) در آن روزی است که این زمین به زمین دیگر و آسمانها (به آسمانهای دیگر) تبدیل میشوند، و بندگان در پیشگاه الله یگانه قهار حاضر میشوند. (۴۸)

تفسیر:

«يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ»: قبل از همه باید گفت: که در قیامت جایی برای رحم و عطف بر ظالمان وجود ندارد. و این انتقام از ظالمان جنایتکار، در روز قیامت گرفته خواهد شد.

طوری که در آیه مبارکه میفرماید: در روزیکه این زمین به زمین دیگر سپید و پاکیزه‌ای که همانند نقره مصفاست، تبدیل شود، زمینی که در آن خونی ریخته نشده و ستمی بر روی آن انجام نگرفته است. و این آسمان‌ها به آسمان‌های دیگر تبدیل میشوند.

ابن مسعود (رض) میفرماید: زمین به زمینی نقره فام پاک و بدون لکه تبدیل میشود که در آن خونی ریخته نشده و بر روی آن خطایی رُخ نداده است. (طبری ۲۵۰/۱۳). و از ابن عباس (رض) روایت شده است که صفات زمین تغییر پیدا میکند، کوه‌ها صاف شده و درختان قطع شده و رودخانه‌ها شکافته گشته و ستارگان پراکنده و سرازیر میشوند و چنین سرود: (و ما الناس بالناس الذين عهدتهم و ما الدار بالدار التي كنت تعلم)

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در مورد اوصاف زمین و آسمان در روز قیامت مینویسد: تغییر دادن اوصاف زمین در روز قیامت عبارت است از: هموار کردن تپه‌ها و بلندیهای آن، درهم کوبیدن و هموار کردن کوه‌های آن و گستراندن و هم سطح ساختن نابرابری‌های آن.

و تبدیل کردن اوصاف آسمان‌ها عبارت است از: متلاشی ساختن و درهم شکافتن ستارگان، درهم پیچاندن آفتاب و تاریک کردن ماه.

در حدیثی شریف آمده است: «زمین محشر، زمینی است سفید که نه بر آن خونی ریخته است و نه بر آن گناهی انجام گرفته است».

همچنین در حدیثی دیگری از عائشه (رض) روایت شده است که فرمود: از رسول الله صلی الله علیه وسلم در باره آیه: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» [ابراهیم: 48]. سؤال کردم و گفتم: یا رسول الله! در آن روز که زمین به زمین دیگری تبدیل می‌شود، مردم کجا هستند؟ فرمودند: «بر بالای صراط».

قابل تذکر است که: تغییر و تحوّل زمین در روز قیامت، در آیات متعدّد از قرآن عظیم الشان بیان گردیده است. مطابق نص قرآنی در آن روز زلزله شدیدی به وقوع می‌پیوندد، کوه‌ها از زمین کنده شود و به حرکت در آمده و مانند پشم و پنبه نرم می‌شوند. (سوره زلزال، 1). روزی که زمین به صورت قطعه‌ای صاف و هموار و مسطح در آید. همچنان در (آیات 104 - 107) میفرماید: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ﴿105﴾ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿106﴾ و «لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ﴿107﴾» (و ای پیامبر!) از تو درباره‌ی کوه‌ها (در قیامت) میپرسند، بگو: پروردگار من آنها را از بُن برکنده و متلاشی میکند. 105 پس آنها را (همچون) کویری صاف و هموار، رها میسازد. 106 که در آن هیچ پستی و بلندی مشاهده نمی‌کند. (107)

بصورت کل باید گفت که از جمله «يَنْسِفُهَا رَبِّي ﴿105﴾»: آیه مبارکه طه معلوم می‌گردد که: نظام حاکم بر طبیعت، دائمی نمی‌باشد.

«و بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (48)»: و تمام خلائق از قبرهای خود بیرون آمده و در سرزمین محشر در پیشگاه خدای یگانه و توانا که در عظمتش یکتا، در ذات، اَسْمَاء، صفات و افعالش یگانه است صف ببندند. یعنی: مردم از قبرهای خود ظاهر و آشکار شوند، یا آنچه را که در دنیا از اعمال خود کتمان می‌کردند، آشکار شود. ذکر وحدانیت حق تعالی در کنار

قهاریت وی، مفید آن است که کار در آن روز، نهایت سخت و سنگین است.

وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿٤٩﴾

و آن روز مجرمان را می بینی که در زنجیرها [به صورتی محکم و سخت] به هم بسته شده اند. (۴۹)

تفسیر:

قرآن عظیم الشان قیامت را طوری ترسیم و به بیان میگیرد که: گویی الآن ما آنرا می بینیم. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: و روز قیامت کفر پیشگان مجرم را می بینی که با شیاطین خود به زنجیر کشیده شده اند. از جمله «وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ» معلوم میشود که: تحقیر و عذاب مجرمان، در ملاء عام صورت می گیرد. اما م طبری در این مورد می نویسد که: دست و پای مجرمین را با زنجیر به گردنشان می بندند.

یکی از عذاب های روز قیامت، بسته شدن مجرمان و کفر پیشگان با غل و زنجیر است و این مبحث در چندین آیه مبارکه به تفصیل بیان گردیده است از جمله در سوره (حاقه، 30). «وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ... فِي الْأَصْفَادِ» و «حُدُوهُ فَعْلُوهُ» (وآیه غافر، 71). «إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ» بیان گردیده است.

مجرمان با مجرمان، و یا با شیاطین، با هم به زنجیر کشیده می شوند. و یا دست هایشان با غل بسته میشود و یا دست و پاهایشان و یا دست و پا و گردنشان با هم در قیدوبند قرار میگیرد.

همچنان قرآن عظیم الشان در آیات متعددی بیان فرموده است که اشخاص هم فکر و هم عقیده را در یک محل جمع میکنیم، مجرمان را در دوزخ و نیکان را در بهشت. «وَالَّذِينَ آمَنُوا... أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ (طور، 21). و در بارهی اهل دوزخ میخوانیم: «أَخْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ» (صافات، 23). ستمگران و همسرانشان که مانند آنان بودند، با هم به دوزخ می روند.

در جای دیگر میخوانیم: «فَكَبَّكُوا فِيهَا هُمْ وَ الْغَاوُونَ» (شعراء، 94). در آن روز عابد همراه بامعبود خیالی خود با هم به دوزخ افکنده میشوند و شاید آیهی «وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ» (تکویر، 7). نیز همین قرین بودن را بیان کند. (والله العالم)

سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَتَعَشَى وَجُوهُهُمُ النَّارُ ﴿٥٠﴾

که پیراهن های شان از سرب گداخته شده است و آتش چهره هایشان را می پوشاند. (۵۰)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ»: «سرابیل»: سربال (به کسر - س): پیراهن. جمع آن، سرابیل است. (نحل/ آیه 81). یعنی لباس های عادی از تن شان برکنده شده و تن پوش های شان قطران (قیر) است که سخت سوزان، بسیار گرم و بسیار اشتعال زاست، یعنی اینکه به سرعت قابل اشتغال می باشد. در مورد اینکه چرا این ماده انتخاب شده است؟ زیرا آتش در این ماده به سرعت مشتعل می شود و نیز این ماده بوی گندیده ای دارد. «تفسیر انوار القرآن»

«قَطْرَانٍ»: ماده سیاه رنگ و قابل اشتعال و بدبوئی که از نوعی از درختان سحرایی بیرون می تراود و شبیه قیر است.

«قَطْرَانٍ»: این کلمه سه بار در قرآن عظیم الشان به صورت جمع آمده است. در خواندن آن، سه وجه است: فتح قاف و کسر طاء، فتح قاف و سکون طاء، کسر قاف و سکون طاء. بعضی آنرا «قطر آن» خوانده اند: یعنی مس مذاب که به نهایت حرارت رسیده است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

مفسر تفسیر. «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: «قطران»: صمغی رقیق، چسبنده و سیاه‌رنگ است که از جوشاندن چوب و زغال یا مانند آن به دست می‌آید و سخت قابل اشتعال می‌باشد.

ابن عباس (رض) می‌گوید: «قطران مس گداخته است». «و تَغْشَىٰ وُجُوهُهُمُ النَّارُ (50)» «و آتش چهره‌هایشان را می‌پوشاند» یعنی: آتش بر روی چهره‌هایشان زبانه میکشد و آنان را عذاب میدهد. مخصوصاً پوشش آتش بر چهره‌هایشان نکر شد زیرا حواس مدرکه در چهره قرار دارد و چهره گرمی‌ترین بخش ظاهری بدن است چنان‌که قلب گرمی‌ترین عضو باطنی بدن می‌باشد. «تفسیر انوار القرآن»

لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۵۱)

تا [به این کیفیت] خدا هر کس را [به سبب] آنچه انجام داده سزا دهد؛ یقیناً الله حسابرسی سریع است. (۵۱)

تفسیر :

«لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ»: در روز رستاخیز در پیشگاه احکم الحاکمین ظاهر میشوند «تا خداوند هر کسی را، بر وفق آنچه کرده است» از خیر یا شر به آنها جزا پاداش بدهد. نیکوکار پاداش نیک و بدکار سزای بد می‌بیند. و هیچ کسی بی محاسبه باقی نمی‌ماند. و هیچ کاری بی جواب باقی گذاشته نمیشود. جزا و پاداش الهی بر اساس عمل خود انسانها اجرا میگردد. «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (51)» و او ذاتی است که جمعی کثیر را در وقتی کوتاه محاسبه می‌نماید؛ زیرا او باریک بین و آگاه است و هیچ امری او را از کاری دیگر مشغول نمی‌سازد.

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (۵۲)

این (قرآن) ابلاغی است برای (عموم) مردم، تا همه انذار شوند، و بدانند او معبود واحد است و تا صاحبان عقل (خرد و اندیشه) پند و عبرت گیرند. (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ»: ای پیامبر! این قرآن برای جمیع افراد انس و جن بلاغ است. به منظور تبلیغ فنون و پند و اندرز مکنون در آن بر آنها نازل شده است.

تفسیر:

این قرآنی که خداوند متعال بر تو نازل کرده، اعلام و ابلاغی برای جمیع بشر انس و جن و بیم دهنده‌ای برای مردم است، طوری‌که در آن بشارتی است برای مؤمنان و بیم و هشدار است برای کافران، «و لِيُنذِرُوا بِهِ» باشد که تا پندگیرند و از عذاب و سزای الهی ترسانده شوند. یعنی: تا با این ابلاغ، به خود آیند و به راه مستقیم برگردند «و لِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ» تا کسانی که قرآن به ایشان رسیده است بدین یقین برسند که: جز او یگانه هیچ الله و معبود دیگری نیست و او شریکی ندارد پس سرانجام به این نتیجه دست یابند که وی را به یگانگی بی هیچ شریکی پرسنش کنند «و لِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (52)» قرآن، برای عموم مردم ابلاغ است، اما تنها صاحبان عقل متذکر میشوند و از آن پند می‌گیرند. کسانی‌که عقل سلیم، فطرت‌های استوار و روان‌های بیدار دارند در آن اندیشمندانه فرو روند، زیرا قرآن بزرگترین اندرز در دنیا برای بیداردلان است. باید گفت که: صرف دانستن قرآن کافی نیست بلکه توجه و تذکر نیز لازم است. انس و محبت با قرآن، هم معرفت و شناخت به انسان میدهد، «لِيَعْلَمُوا» و هم با تذکر و پند، انسان را به کردن اعمال خیر تشویق و ترغیب میدارد.

قرآن کریم به عنوان یک کتاب مقدس تنها و تنها برای قرأت و ثواب بردن فرود نیامده؛ بلکه دستور العمل زندگانی انسان است. کتابی است که هم به دانشمندان و اهل خرد، پند

میدهد و فایده میرساند و هم سایر مردم جامعه را رهنمایی مینماید و هدایت میکند...
این بلاغ سه فایده دارد که هدف و حکمت نازل شدن همه‌ی کتاب‌های آسمانی است:
الف: هشدار و پند و اندرز،

ب: استدلال به آیات قرآنی برای اثبات وحدانیت الله متعال،

ج: پند گرفتن از اندرزها و نصایح ارزنده‌ی آن. طبعاً آنان که عقل سلیم و درک صحیح دارند، از قرآن پند می‌گیرند و به کار می‌بندند.

پایان جزء سیزدهم

خوانندگان گرامی!

به این ترتیب، این آیه کریمه مقاصد سوره ابراهیم را در ابلاغ، انذار، اعلام وحدانیت خداوند متعال و پند و تذکر برای مردم خلاصه کرده است.

همچنان ملاحظه می‌فرمایم که: آخرین آیه‌ی سوره‌ی ابراهیم و اولین آیه‌ی آن، درباره‌ی نقش قرآن و رسالت آن در هدایت مردم است؛ طوریکه در آیه‌ی اول خواندیم: «كَتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ». و در این آیه می‌خوانیم: «هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ».

قابل یادآوری میدانیم همانطوریکه: قرآن بلاغ است، پیام‌رسان آن نیز بلاغ است، طوریکه (در آیه 54 سوره‌ی نور) می‌فرماید: «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ».

بناءً باید گفت: قرآن، مایه‌ی تبلیغ است و مبلغان باید اهداف و شعارهای تبلیغی و تعلیمی و رهنمود خویش را از قرآن عظیم الشأن اخذ نمایند. در این هیچ جای شکی نیست که:

قرآن، کتاب توحید است و از قرآن باید موحّد ساخته شود. الهی قرآن را رهنما و پیشوای زندگی ما قرار فرما.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الحجر

جزء 14

سورة حجر در مکه نازل شده دارای نودونه آیه و شش رکوع است.

وجه تسمیه:

این سوره مبارکه به سبب بیان داستان اصحاب حجر در آن، «حجر» نام گرفت. «حجر» وادی ای است در میان مدینه و شام و اصحاب حجر، قوم ثمود اند. این سوره در موضوع و محور خود اهداف سوره های مکی، اثبات توحید، نبوت و معاد می باشد، دنبال میکند.

سیمای سوره حجر:

این سوره دارای نود و نه آیه است و به قول مشهور پنجاه و دومین سوره می باشد که قبل از هجرت در مکه پس از سوره یوسف در دوره سخت دشواری، در فاصله ای زمانی «عام الحزن» و سال هجرت بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نازل شده است.

«حجر» نام شهری است که قوم حضرت صالح در آن زندگی می کردند و نام این سوره از آیه هشتاد آن که درباره قوم صالح است، گرفته شده است.

«كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحَجْرِ الْمُرْسَلِينَ»: بیشتر مطالب این سوره در مورد تهمت و تمسخر کفار نسبت به قرآن و پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و دستور به صبر و گذشت نسبت به آنهاست. درین سوره يك نوع دلداری و تسلیت، در برابر فشار و هجوم مخالفان، بعد از وفات بی بی خدیجه رضی الله عنها و ابو طالب برای پیامبر عزیز می باشد.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره حجر:

این سوره دارای (6) شش رکوع، و (99) نود و نه آیه، و (663) شش صد و شصت و شش کلمه، و (2907) دو هزار و نه صد و هفت حرف، و (1358) یک هزار و سه صد و پنجاه و هشت نقطه است. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره حجر مختلف بوده که شما می توانید تفصیل این مبحث را در سوره طور تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید.)

علت نامگذاری سوره حجر:

«سوره حجر» تنها نام این سوره «حجر» است و طوری که در فوق هم یاد آور شدیم از نام سرزمین قوم ثمود گرفته شده که منطقه ای بین مدینه و شام بوده است. در آیات هشتاد تا هشتاد و چهارم این سوره مطالبی درباره اصحاب حجر (قوم صالح/ ثمود) بیان شده است. (الکشف و البیان، ج 5 ص 330).

این سوره ای مبارکه به «سوره حجر» موسوم گشته است؛ زیرا خدای متعال حوادثی را که برای قوم صالح پیش آمد، بیان کرده است که عبارت بودند از قوم ثمود که در سرزمین حجر در بین مدینه و شام به سر می بردند.

قوم ثمود اشخاصی نیرومند و قوی هیکل بودند که برای محل سکونت خود قعرکوه ها را می شکافتند، طوری تصور داشتند که در این دنیا زندگی جاودانه و ابدی دارند، و لباس مرگ و فنا به تن آنها در نمی آید. اما در همان دم که در کمال آرامش و اطمینان خاطر بودند، عذاب مرگ در صبحگاهان بر آنان نازل شد طوری که میفرماید: «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ

مُصْبِحِينَ «83» (اما سرانجام) صیحه (مرگبار)، صبحگاهان آنان را فراگرفت. «فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» «84» و آنچه را بدست آورده بودند بکارشان نیامد. (حجر آیات: 83 و 84).

محل نزول سُورَةُ حِجْرِ:

قتاده و مجاهد میفرمایند: سُورَةُ حِجْرِ حِجْرِ مَكِّي است. حسن گوید: تنها آیه: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» و آیه «كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» مدنی است. (ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج 13، ص 160)

فضای نزول سُورَةُ حِجْرِ:

در سال های هفتم و هشتم بعثت عناد و لجاجت مشرکان نسبت به پیامبر صلی الله علیه و قرآن بیشتر از قبل شده بود و مشرکان در آن بُرهِه و زمان از جانب آنحضرت و معجزه همراهش، شدیداً احساس خطر میکردند. آنها سعی داشتند با آوردن کلماتی شبیه به کلمات قرآن از اعتبار و اتقان قرآن بکاهند.

آنان هر موقع فرصت می یافتند پیامبر و آیات نازله را مسخره می کردند و تمام سعی شان بر این بود که با هر وسیله ای که بتوانند توجه مردم را از سمت آن حضرت برگردانند. سُورَةُ حِجْرِ در چنین فضایی نازل شده است و با توجه دادن به مسئله خَلْقَت، معاد و بازگشت انسان و اهمیت قرآن و حفظ آن از هرگونه تحریف و تعرض متجاوزان، به اُمت های گذشته و سرنوشت آنان نیز اشاره ای دارد تا مایه تسکین و دلداری حضرت باشد.

ارتباط سُورَةُ حِجْرِ با سُورَةُ اِبْرَاهِيمَ:

سر آغاز و شروع هر دو سوره، در وصف کتاب مبین و آسمانها و زمین است. هر دو سوره به گوشه ای از زندگانی و بزرگواری ابراهیم بُت شکن و برخی از پیامبران الهی، اشاره میکنند، تا برای پیامبر خاتم النبیین محمد صلی الله علیه وسلم در برابر مخالفتها و ستیزه گری و اذیت و آزارهای مشرکان و کافران، دلداری و آرامشی باشد. در پایان سوره ابراهیم، نامی از قرآن به میان آمد. در آنجا فرمود: قرآن کریم، برای راهنمایی مردم مسلمان کافی است. اکنون سُورَةُ حِجْرِ را نیز با مطلبی پیرامون قرآن و اینکه این کتاب آسمانی بیان کننده احکام دین است، آغاز می کند. (ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج 13، ص 160)

عمده ترین مطالب مندرج در این سوره:

سوره ای ابراهیم از احوال کافران در روز قیامت بحث بعمل می آورد. (آیات 49 الی 51 سوره ابراهیم) همچنان در (آیه 2 همین سوره) آیه مبارکه در این سوره: «رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ 2»

این سوره هم چون سایر سوره های مکی، اثبات یکتایی واحد بودن، همچنان در باره پیامبر صلی الله علیهم والسلام، درباره دوباره زنده شدن (معاد) و زندگانی نوی را تشکیل دادن، حسابرسی، هشدار و یادآوری به بغاوت گران ناسپاس و تکذیب کنندگان را به بیان گرفته است. (مراجعه شود به آیات 2 الی 3 همین سوره).

1- مجادله و ستیزه جویی کافران و مشرکان از زمان ابوالبشر دوم، نوح تا دوران درخشان پیامبر نور و رحمت، محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم. (آیات 10 و 11 همین سوره).

2- ایراد دلایل و براهین بر اثبات وجود آفریدگار از آفرینش و پیدایش آسمانها و زمین،

جایگاه و موقعیت بادهای بارورکننده و تلقیح کننده، زندگی و مرگ، زنده شدن و حسابرسی زود شمار. (آیات متبرکه: 16، 19، 22، 23 و 25 همین سوره).

3- اثبات وحی راستین بر پیامبر امین محمد صلی الله علیه و السلام. (آیات 8 و 9 همین سوره).

4- اشاره‌ی فرضی به باز شدن درهای آسمان بر روی کافران و بی باوران. (آیات: 14 و 15 همین سوره).

5- قصه‌ی آدم و ابلیس، سجده کردن فرشتگان برای آدم و نافرمانی ابلیس. (آیات 29 الی 31 همین سوره).

6- وصف احوال بدان و خوبان (آیات متبرکه 42 الی 48 همین سوره).

7- دلداری پیامبر معظم به قصه‌ی پیامبران از جمله؛ قصه‌ی آل لوط (آیات متبرکه 58 الی 77)، قصه‌ی «أصحاب ایکه»: قوم شعیب (آیات 78 و 79)، قصه‌ی اهل حجر: قوم ثمود. (آیات متبرکه 80 الی 84).

8- قرآن، نعمت خدا بر پیامبر خود (آیات: 87 همین سوره)، نابود کردن دشمنان مسخره کننده (آیت 95 همین سوره)، چشم نه دوختن به زیور و جلوه‌های دنیا و تواضع با مؤمنان (آیت 88)، دعوت علنی مردم به سوی دین الله (آیت 94 همین سوره) و بردباری، ذکر و تسبیح و بندگی تا دم مرگ در برابر فشار و تمسخر دشمنان بی باور و خود خواه (آیات متبرکه 97 الی 99 همین سوره).

سایر خصوصیات سُورَةُ حِجْرِ:

سُورَةُ حِجْرِ با حروف مقطعه شروع شده است و از سور راثیات است (سوره‌های یونس و هود و یوسف و ابراهیم و حجر را راثیات یا رآت می نامند). یادداشت:

قابل تذکر است که: طولانی ترین کلمه قرآن، یعنی کلمه «فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ» در این سوره است. «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَ مَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ «22» (بادهای را باردار کننده ابر فرستادیم پس از آسمان آب بارانیدیم و آن را به شما نوشاندیم و شما ذخیره کننده آن نیستید). (تفسیر قرآن مهر، ج 11، ص 108)

محتوای سُورَةُ حِجْرِ:

طوری که گفتیم: سُورَةُ حِجْرِ از جمله سوره‌هایی است که در مکه نازل شده‌اند و به موضوعات اصلی عقیده‌ی اسلامی یعنی: توحید، نبوت، رستاخیز و جزا می پردازد. محور اساسی سوره عبارت است از مخالفت‌های گردنکشان و تکذیب‌کنندگان پیامبران در زمان‌ها و دوران‌های گوناگون. از این رو سوره با برحذر داشتن و تهدید شروع شده است: «رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ «2» دَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهَهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ «3».

سوره به بحث پیرامون دعوت پیامبران علیهم السّلام پرداخته و موضع گیری تیره بختان و گمراهان را در مقابل پیامبران گرامی بیان کرده است. هر پیامبر از طرف گمراهان قوم خود مورد تمسخر و ریشخند قرار گرفته است. از زمان بعثت پیشوای پیامبران، حضرت نوح علیه السّلام تا زمان بعثت خاتم پیامبران، همگی از جانب گمراهان مسخره شده‌اند و سوره توضیح داده است که این کار در هر زمان راه و رسم تکذیب کنندگان بوده است: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ «10» وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

«11».

سوره به دلایل درخشان و شگفت انگیزی که در جهان هستی پراکنده شده‌اند، پرداخته است، آیاتی که زبان گویای پروردگار ابداع گراند و گواه بر جلال و عظمت خالق با شکوه می باشند. از سیمای آسمان شروع کرده و بعد از آن به زمین و باد و باران و آنگاه حیات و مرگ و حشر و نشر می پردازد که عموماً بیانگر عظمت و جلال خداوند متعال میباشند و بریگانگی و توانایی او گواهند: «وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً وَ زِينَاها لِلنَّاطِرِينَ «16» وَ حَفِظْنَاها مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ «17».

سوره داستان «بزرگ بشریت» را مورد بحث قرار داده است، داستان هدایت و گمراهی که در خلق آدم و دشمن سرسختش، ابلیس نفرین شده، تَجَسُّم یافته است و قصه‌ی سجده بردن فرشتگان برای آدم، و خود بزرگ بینی و تکبر شیطان و عدم اطاعت از امر سجده بردن برای آدم و نیز تهدید ذریت آدم از جانب شیطان را یادآور شده است: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ «28».

سوره بعد از داستان آدم، قصه‌ی بعضی از پیامبران را نقل کرده است تا بدین وسیله آرامش تسلی خاطر برای حضرت محمد صلی الله علیه و سلم فراهم گردد و قلب مبارکش تثبیت شود، و ناامیدی بدان نفوذ نکند. در این میان قصه‌ی حضرت لوط و حضرت شعیب و حضرت صالح و آنچه را که بر تکذیب کنندگان آمد یادآور شده است.

سوره با یادآوری نعمت بزرگ خداوند متعال بر پیامبر صلی الله علیه و سلم خاتمه یافته، که عبارت است از فرستادن این کتاب با شکوه و اعجاز انگیز. و نیز به وی دستور می دهد که در مقابل اذیت و آزاری که از مشرکان می بیند، صبر و شکیبایی را پیشه کند و همچنین مژده‌ی نزدیکی پیروزی او و مؤمنین را یادآور می شود. «وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ «87».

بصورت کل باید به خاطر داشت که تمام داستانهای، احکام و هدایات قرآنی که در مورد موارد مخاطب پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم است اما در واقعیت دروس، رموز و هدایات است برای تمام بشریت و خاصاً مسلمانان که مطابق آن افکار، اندیشه، طرز تفکر، اعتقاد و ایمان خویش را عیار سازند و زندگی کنند.

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الْحَجْرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ ﴿١﴾

الر. (الف لام راء) (مفهوم و اسرار این حروف نزد الله و رسول الله صلی الله علیه وسلم معلوم است) این آیات کتاب آسمانی و قرآن مبین بیان کننده (حق و باطل) است. (۱)

تفسیر :

«الر»: اشاره به اعجاز قرآن است. یعنی این کتاب شگفت‌آور و اعجاز انگیز کلام و گفته‌ی الله متعال می‌باشد و از امثال این حروف تشکیل یافته است که عبارتند از حروف هجایی الف و لام و راء.

«تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ»: این آیات کتاب است که در فصاحت و بیان کامل است و انسان از آوردن آن عاجز است.

«وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ (۱)»: قرآنی عظیم الشان و روشن و جلی است.
«مُّبِينٍ»: یعنی روشن. روشن‌گر و مفید بیان. و هیچ‌گونه خلل و آشفتگی در آن به چشم نمی‌خورد.

قرآن روشن‌گر و اثبات‌کننده وجود، صفات و سنن الهی، بیانگر دین و شریعت، تبیین‌کننده طبیعت و خصوصیات های انسان، گویای دردها و درمانهای او و نهایتاً روشن‌گر تمام احتیاجات و ضرورت‌ها و خواست‌های او می‌باشد.

قرآن کتاب استوار و حکمت‌آمیزی است که انسانها را با چیزی مخاطب قرار میدهد که با سرشت آنان مناسبت و سازگاری دارد. قرآن در این سوره گوشه‌های درست و ماندگاری از سرشتهای انسانها را عرضه می‌دارد که مصداق آنها را در هر نسلی خواهیم یافت. قرآن کتاب استوار و حکمت‌آمیزی است که غافلان را هوشیار می‌گرداند و ایشان را به اندیشه درباره نشانه‌های خداشناسی موجود در گستره هستی و در لابلای آن، در آسمان و زمین، در آفتاب و ماه در شب و روز، در هلاک و نابودی نسلهای پیشین، در داستانهای پیغمبران با اقوام خویش و در دلایل قدرت پنهان و پیدا در این جهان... فرا میخواند.

باید گفت بادر نظر داشت اینکه؛ قرآن عظیم الشان مقام بسیار والایی دارد، «تِلْكَ»: ولی در عین حال دسترسی به آن آسان است، زیرا هم نوشته شده، «الْكِتَابِ»: و هم قابل خواندن است. مطالب قرآن روشن است و مرز حق و باطل را با زیبایی خاصی بیان نموده است.

خواننده گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 15) موضوعاتی از قبیل وصف قرآن عظیم الشان، تهدید کافران و گناهکاران، برخی از سخنان مشرکان در مورد پیامبر بزرگوار بشریت محمد صلی الله علیهم و السلام و رد آنها مورد بحث قرار گرفته است.

رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ﴿٢﴾

کافران [هنگام روبرو شدن با عذاب در روز قیامت] چه بسا آرزو میکنند که کاش مسلمان بودند. (۲)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که کامیابی و سرفرازی آینده برای مسلمانان است و حسرت برای

کفار خواهد بود. به یاد داشته باشید آنچه از کسانی که امروز دین مقدس اسلام و شرعیت
غرای پیامبر صلی الله علیه وسلم را به باد مسخره و تمسخر میگیرند، در آینده پشیمان
خواهند شد و چه بسا کفاری که در آن روز آرزوی اسلام را می کنند.
طوری که در آیه مبارکه میفرماید: بعد از اینکه در روز قیامت پرده های ظلمانی دنیای مادی
از برابر دل و دیده انسانها به کنار رود و حقیقت بر کفار آشکار گشته بطلان شیوه کافریشان
روشن گردد و این امر بر آنان هویدا شود که دین حق نزد خدای سبحان همانا دین اسلام
است و دین حقی غیر از آن وجود نداشته، در این هنگام است که آنان در این آرزو می
افتند که ای کاش (در دنیا هم) مسلمان می بودند ولی این آرزویشان فقط از روی حسرت
و ندامت و ملامت کردن نفس های شان از قصور در پیشگاه الله متعال است و هیچ سود و
ثمری برای شان در بر ندارد.

طوری که در حدیث شریف به روایت ابو موسی اشعری (رض) از رسول الله صلی الله علیه
وسلم آمده است که فرمودند: «چون دوزخیان و کسانی از اهل قبله که خداوند متعال خواسته
است «یعنی گنهکارانشان» در دوزخ با هم یکجا شوند، کفار به مسلمانان میگویند: آیا
شما مسلمان نبوده اید؟ میگویند: چرا: مسلمان بوده ایم. میگویند: اما اسلام شما هیچ بلایی را
از شما دفع نکرد و اینک با ما در دوزخ همدم گشته اید؟ مسلمانان در جواب شان میگویند:
ما گناهی داشته ایم که بدانها مورد مؤاخذه قرار گرفته ایم! آن گاه الله متعال که شنوای
گفت و گوی آنان است، دستور می دهد تا کسانی از اهل قبله را که در دوزخ هستند از آن
بیرون آورند. پس چون کفار این حالت را می بینند، میگویند: ای کاش ما هم مسلمان بودیم
تا چنان که آنان از دوزخ بیرون آورده شدند، ما نیز از آن بیرون آورده میشدیم».

ذُرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٣﴾

بگذارشان تا بخورند و (چند روزی از لذتها) برخوردار شوند و آرزو(ها) آنها را غافل
سازد، ولی به زودی خواهند فهمید. (۳)

تفسیر :

مهلت الهی را نباید نشانه لطف و رحمت او بدانیم: طوری که در آیه مبارکه میفرماید:
«ذُرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا»: ای محمد! آنان را (به حال خود) رها کن تا بخورند، بگذار
آنان مانند حیوان های درنده به شکم پرستی خویش مشغول باشند، و از دنیای ناپایدار
خود کام ببرند و لذت ببرند. «وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ» و آرزوهای دور و درازشان آنها را
از یاد مرگ غافل سازد و آنها را از اندیشیدن و تفکر در مورد رهایی از عذاب الهی باز
دارند.

«فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۳)»: وقتی قیامت را دیدند وقتی روز رستاخیز فرا رسد و سختی سزای
اعمال خود را چشیدند، عاقبت و سرانجام کار خود را خواهند فهمید. این بیان آیه مبارکه
وعید و تهدید است.

خواننده محترم !

قبل از همه باید گفت که در تبلیغ و ارشاد نباید وقت خویش را به انسانهای نا اهل ضایع و
مصروف ساخت. به تأسف باید گفت که: برخی از انسانها، چنان در کفر ضلالت، گمراهی
و جهالت غوطه و غرق شده اند، که حتی برهان و هشدار انبیاء نیز آنان را از خواب غفلت
و جهالت بیدار کرده نمی تواند.

مسئله رها کردن کفار به حال خود که از جمله «ذُرَّهُمْ» در آیه مبارکه فهمیده میشود، به

خاطر سرکشی خود آنان است، و در غیر آن الله متعال ابتدا برای هدایت همه‌ی انسانها، پیامبر گسیل داشته و هیچ اُمت رابه حال خود رها نکرده است. چنانکه این مطلب بارها در قرآن عظیم الشان مطرح شده است.

از جمله: «وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (انعام، 110)، آنان را رها می‌کنیم تا در سرکشی خود سردرگم شوند و در جای دیگر میفرماید: «وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ» (بقره، 15) آنان را در سرکشی کردن مهلت می‌دهیم.

در این هیچ شکی نیست که: انسان به آرزو زنده ماندن است و اگر روزی این آرزو از انسان گرفته شود از کار و تلاش دست بر می‌دارد. اما آرزویی که در اسلام مورد انتقاد قرار گرفته است، مربوط به موارد ذیل است:

1- آرزوی زندگی طولانی، 2- آرزوی بیش از عمل، 3- آرزوی بدون عمل، 4- آرزویی که انسان را سرگرم کند، 5- آرزوی خیر داشتن از کار و افراد بد.

«دَرُّهُمْ يَأْكُلُوا»: از فهم جمله «دَرُّهُمْ يَأْكُلُوا» آیه مبارکه معلوم میشود که مقصد و شغل اصلی قرار دادن خورد و نوش و به وسایل عیش و عشرت دنیا به اندازه ای غرق و مصروف شوی که انسان را از مرگ غافل سازد. به آرزو های طویل متوجه شدن کار کفار است که به آخرت و حساب و کتاب و جزا و سزای آن ایمان ندارند، در این شکی نیست که: مؤمن هم میخورد و هم مینوشد ولی به قدر نیاز وسایل زندگی را مهیا میکند و در خصوص کار و بار آینده هم انتظام خاص خویش را دارد، ولی در هیچ وقت و هیچ صورت از آخرت غافل نمی‌باشد، لذا هر کاری را به فکر حلال و حرام انجام می‌دهد و خود را در انتظام کار های اضافی و بی مورد، مشغول نمی‌سازد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: که چهار چیز علامت بدبختی بدشناسی است: جاری نشدن آشک از چشمها، (برگناهان و غفلت خود پیشمان نشدن و نگریستن) و قساوت قلب، و طول امل و حرص دنیا. (قرطبی عن مسند البزازی عن انس).

منظور از طول امل این است که به حرص دنیا محبت و از مرگ و آخرت غفلت و به فکر آرزوهای دور و دراز قرار گیرند. (قرطبی)

طوریکه در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: من از دو چیز بر شما میتزسم؛ یکی پیروی از هوسها که شما را از حق باز دارد و دیگری آرزوهای طولانی که شما را از آخرت غافل نماید.

از حضرت ابوالدرداء (رض) منقول است که وی بر سر منبر مسجد جامع دمشق ایستاده میفرمود: ای اهل دمشق آیا شما به سخن یک برادر خیرخواه و همدرد خویش گوش فرا میدارید؟ بشنوید که پیش از شما بسیاری از مردمان مشهور و بزرگی گذشته اند که مال و متاع زیادی جمع کرده و قصر های بزرگ ساخته و به انتظار آرزوهای دور و دراز قرار گرفته بودند، امروز همه آنها هلاک شده اند که خانه آنها گورستان آنها ست و آرزوی طولانی آنها همه فریب بود. قوم عاد از شما نزدیک بود که دنیا را از افرادومال و متاع و سلاح و اسب خود پر کرده بودند، آیا امروز کسی هست که میراث آنها را از من به دو درهم بخرد؟

حضرت حسن بصری (رح) فرموده است: هرکسیکه در زندگی خود به فکر آرزو های طویل قرار بگیرد، عمل او حتماً خراب خواهد شد. (تفسیر قرطبی)

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ ﴿٤﴾

و ما هیچ (اهل) هیچ قریه ای را هلاک نکردیم مگر اینکه اجل معین (و زمان تغییر ناپذیری) داشتند. (۴)

تفسیر :

پروردگار با عظمت میفرماید: اگر بخواهیم میتوانیم کفار را فوراً نابود کنیم، اما برنامه و سنت ما فرصت دادن و تأخیر است. طوری که میفرماید: «وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ (۴)» ما هیچ شهری را نابود نکردیم مگر آن که اجل مکتوب معینی داشت که آن اجل نزد الله متعال در لوح محفوظ نوشته است. لذا نابودی مجرمان نه از آن موعده پیش می افتد و نه پس و این موعده نزد حق تعالی نه مجهول است و نه فراموش شده. پس هلاکت شان وقت معینی دارد و تابع میل و خواسته شان نیست.

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ﴿٥﴾

و هیچ امتی از اجل خود پیشی نمی گیرد و از آن عقب نخواهد افتاد. (۵)

تفسیر :

بقا و ثبات افراد و امت ها به دست الله متعال است و انسان در جلو و عقب انداختن برنامه های حتمی الهی، هیچ نقشی ندارد، طوری که در آیه مبارکه میفرماید: یعنی نمیتوانی نابودی ملتی را قبل از موعده مقرر جلو بیندازی. «وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (۵)» و زمان نابودی شان به تأخیر نمی افتد. و طوری که در آیه قبلی بیان شد: هر امت اجلی معین دارد. بنابر این، سنت و قانونمندی الله متعال در امت ها یکی است و آن این است که: او مردم هیچ سرزمینی را هلاک نمیکند مگر بعد از اقامه حجت بر آنان و به نهایت رسیدن اجل مقرر و موعود شان در لوح محفوظ.

ابن کثیر میفرماید: بدین وسیله به اهل مکه یادآور میشود و به آنها هشدار میدهد و آنها را راهنمایی میکند که دست از عناد و لجبازی بردارند و الحاد را کنار بگذارند که به سبب آن مستحق نابودی خواهند شد. (تفسیر مختصر ۳۰۸/۲).

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ﴿٦﴾

و (مشرکین به طور تمسخر و انکار) گفتند: ای کسی که «ذکر» (قرآن) بر او نازل شده است! یقیناً تو دیوانه هستی. (۶)

تفسیر :

«وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ»: کفار قریش به طریق تمسخر و استهزا به محمد صلی الله علیه و سلم گفتند: ای کسی که مدعی نزول قرآن بر خویشتن هستی که قرآن بر تو نازل شده است! «إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ (۶)» به یقین عقل و خردت از بین رفته است تو واقعاً دیوانه هستی. و اگر عاقل می بودی ادعای پیامبری نمی کردی، زیرا به نظر ما کسیکه عاقل باشد، چنین ادعای بزرگی نمیکند. بلی! علت دیگری که باید کفار مکه را به حالشان واگذاری این گونه سخنان است. این سخن را از روی استهزاء و تکذیب می گویند.

باید گفت که: «لَمَجْنُونٌ» در آیه مبارکه به معنای بی عقل نیست، بلکه به معنای جن زده می باشد. همانطوریکه کلمه «دیوانه» به معنای دیو زده است و در جاهلیت اعتقاد بدین داشتند که شاعر به خاطر ارتباطی که با جن دارد میتواند شعر بسراید.

لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٧﴾

(اگر هوشیار باشی) و اگر از راستگویان هستی چرا فرشتگان را به نزد ما نمی‌آوری؟ (٧)

تفسیر :

کفار در خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم در آیه مبارکه میفرماید: اگر در ادعای پیامبری راست می‌گویی، چرا ملائکه را برای ما نمی‌آوری که بر رسالت تو شهادت دهند؟!

به قولی معنی این است: اگر از راستگویان هستی، چرا فرشتگان را بر سر ما نمی‌آوری تا ما را به سبب تکذیب تو مجازات کنند؟.

کفار، نشانه‌ی صداقت پیامبر صلی الله علیه وسلم را در نزول فرشته می‌دانستند، ولی این هم بهانه‌ای بیش نبود، زیرا در (آیه 111 سوره أنعام) میفرماید: «وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ» (111) (و اگر ما فرشتگان را به سوی آنان نازل میکردیم و مردگان با آنان سخن میگفتند و همه چیز را (به گواهی صدق و اعجاز) دسته دسته در برابرشان گرد می‌آوردیم باز هم ایمان نمی‌آوردند، مگر آنکه خداوند بخواهد (به اجبار ایمان آورند)، ولی بیشترشان نادانی می‌کنند.)

خواننده محترم!

مفسران می‌نویسند: در این دو آیه تحقیر و تمسخر و تهمت و تردید، با انواع تأکیدها برای پیامبر صلی الله علیه وسلم از زبان کفار مطرح شده است. «يَا أَيُّهَا الَّذِي» به جای «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ» يك نوع تحقیر است، «الذِّكْرُ» با توجه به اینکه کفار به وحی عقیده نداشتند، يك نوع تمسخر است و «لَمْ جُنُونٌ» تهمت است و جمله «إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» نشانه‌ی تردید آنان در نبوت است. به علاوه حرف «إِنْ» و حرف لام در جمله «إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» و قالب جمله اسمیه، نشانه‌ی انواع تاکید در سخن و عقیده انحرافی آنهاست. (تفسیر فی ظلال القرآن).

مَا نُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ ﴿٨﴾

(اما اینها باید بدانند) ما فرشته‌ها را جز به حق فرو نمی‌فرستیم و آنگاه پس از فرود آمدن فرشته‌ها به آنها مهلت داده نمیشود. (و در صورت انکار به عذاب الهی نابود می‌گردند) (٨)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بِالْحَقِّ»: به حق. همراه با حق ثابتی که قابل انکار نیست. به همراه عذاب.

«مُنْظَرِينَ»: مهلت داده شدگان. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

خداوند متعال در جواب ورد اتهامات کفار میفرماید: «مَا نُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ»: ما فرشتگان خود را اعزام نمی‌داریم، مگر جز به خاطر نابود ساختن با عذاب برای قومی که قصد نابودیشان را کرده‌ایم.

«وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ (٨)»: در این حال و موقعیت مهلت و تأخیری در کار نیست. غرض این که عادت الله متعال چنان جاری است که فرشتگان را نمی‌فرستد جز برای قومی که بخواهد آنان را نابود کند و چنان قصدی را با امت محمد صلی الله علیه وسلم ندارد؛ زیرا الله متعال میداند از نسل آنها افرادی به دنیا می‌آیند که او را پرستش میکنند. بنابر این متضمن رد درخواست آنان است. (تفسیر صفوة التفاسیر)

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٩﴾

ما قرآن را نازل کردیم، و ما بطور قطع نگهبان آن هستیم. (۹)

تفسیر :

الله سبحان و تعالی در ردبستن اتهام جنون به رسول الله صلی الله علیه و سلم به سبب نزول قرآن میفرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ» در آیه مبارکه به یک واقعیت انکار ناپذیری اشاره نموده و آن اینست که: قرآن نه از بشر است و نه از فرشته‌ها؛ بلکه تنها الله متعال است که قرآن عظیم را بر نبی کریم صلی الله علیه و سلم نازل کرده است.

«وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۹)» قرآن برای همیشه محفوظ است.

«لَحَافِظُونَ»: (اسم فاعل رمز دوام است) یعنی اینکه ذات پروردگار حفظ قرآن از کاستی و فزونی را نیز تعهد و تضمین کرده است. بنابر این هیچ کس نمیتواند در آن افزایش و یا نقصی ایجاد کند و هیچ کس نمیتواند در آن تبدیل و تغییری به وجود بیاورد. قرآن عظیم الشان در گذار زمان‌ها و گذشت عصرها و نسل‌ها از بازیگری بازیگران انس و جن و از بیهوده گویی‌های عرفان و کاهنان محفوظ بوده و در حفظ و نگهبانی خدای منان قرار دارد. و باید گفت که یکی از پیشگویی‌های قرآن و یکی از امتیازات اسلام، مصونیت قرآن عظیم الشان از تحریف است.

مفسران در این باب میفرمایند: خدا صیانت این قرآن را تضمین کرده است، بنابر این آنطور که در کتب پیشین رُخ داده است احدی نمی‌تواند در آن دَخل و تَصرف کند و بر آن بیفزاید یا از آن بکاهد؛ زیرا حفظ کتب پیشین به اهل و پیروان شان موکول و واگذار شده بود و خدا میفرماید: «بِمَا أَسْتَحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ»، (آیه 44/سوره مائده) (که حفاظت آن به آنان سپرده شده بود) پس به تفاوت بین آن و آیهی «وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» دقت کنید که صیانت قرآن را تضمین کرده در صورتی که در آیهی قبلی، صیانت کتب را به آنها واگذار کرده است و آنها در کتب تغییر و تبدیل ایجاد کردند.

یکی از خصوصیات مهم قرآن عظیم الشان اینست که: حق تعالی در گذر زمان تا ابدالد هر عهده دار حفظ و نگهداشت آن گردیده، بر خلاف کتاب‌های پیشین که علماء و روحانیون مأمور حفظ آنها بودند ولی امانت را رعایت نکرده و طوریکه یادآور شدیم آن کتاب‌ها را تبدیل و تحریف نمودند بلکه حتی کار را بدانجا رساندند که اصل آن کتاب‌ها نابود و ناپدید شد و امروز دیگر اثری از آنها باقی گذاشته نشده است.

علاوه بر وعده خداوند متعال مبنی بر حفاظت از قرآن، مسلمانان از آغاز، قرآن کریم را حفظ کرده و در نوشتن و حفظ آن بی نهایت جدی و آنرا از مکلفیت‌های دینی خویش میدانستند، حتی در زیاتر از حالات حتی آموزش قرآن عظیم الشان را مهریه زنان قرار می‌دادند، علاوه بر مسلمانان در نمازهای پنجگانه خویش قرآن را تلاوت و در نماز تراویح ماه مبارک رمضان به ختم قرآن عظیم الشان می‌پرداختند. و همه روزه مسلمانان بعد از نماز به تلاوت قرآن و تفسیر آن به دروس متداوله می‌پردازند، و ختم قرآن عظیم الشان در خارج از نماز در بین مسلمانان با تمام قوت آن وجود دارد. و جوانان به حفظ قرآن عظیم الشان می‌پردازند و مکاتب و مدارس و حلقه‌های حفظ و تدریس قرآن را بر راه می‌اندازند و اطفال را در آموزش، حفظ و تلاوت قرآن تشویق و ترغیب می‌دارند و در این کار جوایز مادی و منعی را هم در نظر دارند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ ﴿١٠﴾

(این رویه مشر کین تنها با تو نیست) و البته پیش از تو نیز در مردم‌های پیشین، پیغمبرانی فرستادیم (و ایشان نیز تکذیب شدند). (۱۰)

تفسیر :

خداوند متعال: از باب تسلیت و دلجویی پیامبر صلی الله علیه وسلم را مورد خطاب قرار داده میفرماید: و ای پیامبر! به یقین پیش از تو نیز پیامبرانی از جانب الله متعال گذشته‌اند که ایشان را با پیام یگانگی پروردگار جهانیان به سوی گروه‌های پیشین و اقوام و طوایف گذشته فرستاده است.

شیع: جمع شیعه است و شیعه: فرقه یا گروهی است که در عقیده، یا در مذهب، یا در اندیشه بر یک رأی متفق باشد، و در ضمن دارای نوعی پیوند و همبستگی میباشند؛ خواه این پیوند در خط حق باشد، نظیر آیه «وَإِنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ» «صافات، 83» و خواه در خط انحراف باشد. «فَرَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شَيْعَاءً» «أنعام، 159»

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١١﴾

و هیچ پیامبری به‌سوی آنان نمی‌آمد مگر آنکه او را به باد استهزاء می‌گرفتند. (۱۱)

تفسیر :

طوری‌که دیده میشود در طول تاریخ؛ استهزاء، سیره و روش همیشگی کفار، در برابر انبیاء بوده است. «كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (واضح است وسیله مقابله و مبارزه ای کسیکه منطق ندارد، استهزا می‌باشد) در آیه مبارکه میفرماید: هر پیامبری که نزد آنان می‌آمد او را به باد مسخره می‌گرفتند. یعنی و برای آن اقوام و امت‌های پیشین هیچ پیامبری از بارگاه رب العالمین نیامد جز اینکه وی را به مسخره گرفته، آزارها می‌دادند و رسالتش را به باد استهزاء می‌گرفتند.

این بیان به خاطر تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است، یعنی همانطور که این مشرکان تو را مورد تمسخر قرار میدهند، پیامبران پیشین نیز مورد استهزا و ریشخندشان قرار گرفته‌اند، بنابر این دلخور و غمگین مشو.

این آیه مبارکه تسلیت و تعزیتی برای رسول الله صلی الله علیه وسلم است با این که: آزارها و دشمنی‌ها فقط برای تو نیست بلکه برای پیامبران پیش از تو نیز دست داده است پس آرام باش و از ایشان عبرت بگیر. طوری‌که یادآور شدیم: هیچ يك از انبیاء، از مسخره شدن به دست کفار، مصون نه مانده بودند. «وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ» بناءً وظیفه و رسالت مبلغان و مرشدین دین است تا از استهزاء و تمسخر دشمنان دین مقدس اسلام، دل‌سرد و مأیوس نشوند، بلکه با تمام به رسالت تبلیغی و ارشادی خویش ادامه دهند.

كَذَلِكَ نَسُئُكَ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٢﴾

این چنین آن (استهزاء) را در دل‌های مجرمان داخل می‌گردانیم. (۱۲)

تفسیر :

از فحوای آیه مبارکه دانسته می‌شود که: خداوند متعال اتمام حجت می‌کند و مطالب حق را به دل و عمق جان انسان میرساند، تا نگویند ما حقیقت را نفهمیدیم.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾

(اما با این حال) آنها به آن ایمان نمی‌آورند و البته راه و رسم (تکذیب نمودن کافران باز آمدن عذاب الهی) در پیشینان گذشته است. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَقَدْ خَلَّتْ...»: شیوه اقوام پیشین نیز چنین بوده است. (تفسیر نور)

تفسیر :

کافران به قرآنی که حق تعالی بر پیامبرش نازل کرده ایمان نمی‌آورند «وَقَدْ خَلَّتْ...»: شیوه اقوام پیشین و گذشته نیز چنین بوده است. شیوه خدا درباره پیشینیان هم بر این بوده است که آنان را مدت زمانی مهلت داده است و سپس نابودشان ساخته و به عذاب دردناک گرفتارشان نموده است.

در تفسیر صفوة التفاسیر آمده است: «سپس خدای متعال توضیح داده است که ارائه‌ی براهین فراوان به کفار مکه، برای آنان سودی ندارد؛ زیرا آنان دشمنان و گردنکشان سرسختند، و راه گمراهی و عناد خود را پیش می‌گیرند.

و از این رو میفرماید:

وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ ﴿١٤﴾

و اگر [برای دریافت حقایق و معارف] دروازه‌ای از آسمان به روی آنان باز کنیم، که همواره از آن بالا روند. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ»: از آنجا شروع به بالا رفتن کنند. یعنی مرتباً به آسمان صعود و نزول داشته باشند. (تفسیر نور)

تفسیر :

در چند آیه قبلی خواندیم که کفار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم درخواست دیدن و آوردن فرشته می‌کردند. در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: اگر بر فرض مثال اگر آنها را به آسمان می‌بردیم، و یکی از دروازه‌های آسمان را برای کفار مکه می‌گشودیم و آنها از آن وارد شده و تا بدانجا را که در آسمان از عجایب ملکوت است، مشاهده و صعود هم می‌کردند، باز هم یقیناً تکذیب پیشه کرده و به کفر خود ادامه می‌دادند! زیرا تقاضای دیدن فرشته تنها يك بهانه است. و باید گفت که اشخاص لجوج حتی از؛ عروج خود را هم به آسمان، انکار می‌کند.

لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ ﴿١٥﴾

باز خواهند گفت: یقیناً ما چشم بندی شده ایم، بلکه گروهی جادو شده هستیم. (۱۵) «سُكَّرَتْ»: پوشانده شده است. از دیدن باز داشته شده است. پرده‌ای به پیش چشمانمان داشته شده است.

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَسْحُورُونَ»: سحر و جادوشدگان. (تفسیر نور)

تفسیر :

باید گفت: لجاجت، مانع شناخت است و لجوج محسوسات را نیز انکار میکند: از فحوای آیات متبرکه با تمام وضاحت دریافتیم که: آن کفار بعد از صعود به آسمان و مشاهده فرشتگان میگفتند: در حقیقت ما افسون و چشم بندی شده و فرشتگان را به طور تخیلی می‌دیدیم و کسی هم که ما را جادو کرده، همانا محمد صلی الله علیه و سلم است! بنابر این آنها تکذیبگراند؛ چه معجزه‌ای را مشاهده کنند و چه نکنند. با تأسف باید گفت که: لجاجت، درد بی درمان و رو به گسترش است. او با دیدن هرگونه

نشانه‌ای ابتداء میگوید؛ چشم من سحر شده، «إِنَّمَا سَكَّرَتْ أَبْصَارُنَا» ولی بعد میگوید؛ تمام وجودم سحر شده است.

خواننده محترم!

در آیه 7 سوره حجر خواندیم که کفار از پیامبر اکرم صلی الله علیه در بدو خو است دیدن و آوردن فرشته میکردند. و در آیه 14 همین سوره خواندیم: حتی اگر ما دروازه از آسمان را به روی آنان باز هم کنیم و آنان به آسمان بالا روند و ملائکه و چیزهای دیگری را هم ببینند، باز هم ایمان نخواهند آورد، زیرا تقاضای دیدن فرشته تنها يك بهانه است. طوری که خداوند متعال در (آیه 7 سوره انعام) میفرماید: «وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَابٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (و (کافران لجوج که در پی بهانه جویی اند حتی) اگر نوشته‌ای را در کاغذی بر تو نازل می‌کردیم که آن را با دست‌های خود لمس میکردند، باز هم کافران می‌گفتند: این، جز جادویی آشکار نیست.)

معروف است زمانیکه بحث لجاجت در میان باشد، هیچ دلیلی هم کارساز نمی‌افتد. باید گفت که سحر، از رایج‌ترین و معروف‌ترین اتهام است که: مشرکان همیشه و در طول تاریخ ادیان به پیامبران علیهم السلام می‌بستند.

«قِرْطَابٍ»: چیزی است که بر روی آن بنویسند، فرق نمیکند که کاغذ باشد، یا چوب، یا هم پوست باشد و یا سنگ ولی در اصطلاح عام به کاغذ اطلاق میشود. (تفسیر نور).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که قبلی کفر کافران و درماندگی بتان شان به بیان گرفته شد. اینک در آیات متبرکه (16 الی 25) درباره برخی از قدرت و دلایل و حدانیت پروردگار با عظمت در آسمان از جمله: برجهای نجومی و کواکب درخشان و در زمین از: کوههای سر به فلک کشیده، انواع محصولات زراعتی برای انسان و سایر جانداران و غیره بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ﴿١٦﴾

و به راستی که ما در آسمان، برج‌هایی قرار دادیم و آن را برای بینندگان [به شکل صورت‌های فلکی] تزیین کردیم. (۱۶)

تفسیر:

«بُرُوجًا»: جمع برج است که به قصر بزرگ و قلعه و غیره اطلاق میگردد، مفسران هر یک مجاهد، قتاده، ابو صالح و غیره در اینجا بروج را به ستاره بزرگ ترجمه و تفسیر نموده اند. مفسیرتفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» مینویسد که: «بُرُوجًا»: منزلگاه‌هایی که افلاک و کواکب در آنها به سیر و حرکت می‌پردازند. صورت‌های فلکی که هر یک مجموعه‌ای از ستارگانند که شکل بخصوص به خود گرفته اند.

برخی دیگری از مفسران مینویسند که: «بروج» جمع «برج» در اصل به معنای ظهور است. مراد از برجها: ستارگان سیار دوازده گانه مشهورند که نامهای آنها عبارت است از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. این برج‌ها راهنمایی برای مسافران و مؤرخان و شناخت اوقات قحطی و باران‌اند. و خداوند متعال آسمان را با ستارگان مزین ساخت که: هر نظاره‌گری از مشاهده و تأمل در آنها بر حکمت وی و زیبایی آفرینش راه می‌برد.

«زَيَّنَّاهَا»: آن را زینت داده‌ایم و آراسته و مزین ساخته‌ایم.

«لِلنَّاطِرِينَ»: برای بینندگان. باید گفت که: زینت و زیبایی، يك اصل در آفرینش است که خداوند متعال در خلقت آسمانها آنرا رعایت نموده است.

نه تنها از زینت و زیبایی بحث مینماید بلکه از حفاظت و صیانت آن سخن بعمل آمده است. **وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿١٧﴾**

وآن را از هر شیطان رانده شده ای حفظ کردیم. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«رَجِيمٌ»: رجم: سنگ زدن. سنگسار کردن. به معنی طرد کردن شده نیز میآید. رجم، به معنی مطرود نفرین و رانده شده از رحمت الهی است. یعنی: مطرود. ملعون. (تفسیر نور).

تفسیر :

در آیه مبارکه شیطان تنها ابلیس نیست بلکه: شامل «كُلِّ شَيْطَانٍ» تمام شیطانها می شود. آسمانها مرکز تدبیر امور و فرشتگان مدبران امورند، که مراکز تدبیر باید منطقه حفاظتی هم باشد. خداوند متعال آسمان دنیا را به وسیله شهاب سنگهای سوزان از هر شیطان ملعون و رانده شده ای که از رحمت وی مطرود است حفظ کرده است تادزدانه به آن گوش فرا ندهند و چیزی از وحی را نگیرند و دزدی و به اصطلاح دست به جاسوسی نزنند. و باید گفت که: شیاطین نمیتوانند به آن دستبرد زده و چیزی از وحی یا غیر آن را بشنوند.

حکم شرعی همین است که: شیطان، هیچ وقت حاضر نیست که به رضا و رغبت خود از انسان فاصله بگیرد بلکه آنرا باید از خود راند و مطرود ساخت، و از شر اش از الله متعال پناه خواست.

در آیه مبارکه میفرماید: «وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (17)». و آسمان را از (دستبرد و دسترسی) هر شیطان ملعون، لعین و مطرودی محفوظ و مصون داشته ایم. لذا ابلیس به آسمان دسترسی ندارد، و نمیتواند که در آنجا شر بلا و ناپاکی و گمراهی خود بخش نماید. شیطان تنها بدر زمین مصروف شر است، و سر و کارش با گمراهان آدمی زادگان در همین زمین است و بس. ولی آسمان - که رمز والائی و بالائی است - اهریمن از آن رانده و مانده میگردد و بدان دسترسی نمی یابد و آن را آلوده نمیکند. تنها کاری که میتواند این است که هر زمان تلاش میکند که خویشتن را بدان رساند، برگردانده می شود و کوشش او دفع و خنثی میگردد:

إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ ﴿١٨﴾

مگر آنها که دزدانه گوش فرا دهد، پس (در آن صورت) شهاب مبین آنان را تعقیب میکند (و میراند) (۱۸)

تفسیر :

«استراق»: از سرقت و «استراق سمع» به معنای سرقت کلام است. باید گفت که: «إِسْتَرَقَ السَّمْعَ»: یعنی دزدانه گوش فرا دادن و چگونگی حفظ آسمان و نحوه استراق سمع شیاطین برای ما چندان معلومات روشنی وجود ندارد.

ابن عباس (رض) می فرماید: «قبل از تولد عیسی علیه السلام شیاطین از آسمانها بازداشته نبودند لذا به آسمانها وارد شده اخبار غیب را از فرشتگان می شنیدند و سپس آنرا به منجمان و کاهنان انتقال می دادند ولی زمانیکه عیسی علیه السلام متولد شد، شیاطین از سه آسمان بازداشته شدند و بعد از آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم متولد شدند، آنها از همه آسمانها

ممنوع شدند، از این جهت کار کاهنی با بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم از رونق افتاد». در تفسیر فی ظلال القرآن آمده است: ابلیس چیست؟ چگونه تلاش میکند تا به اخبار دزدانه گوش فرا دارد و استراق سمع کند؟ به چه چیز دزدانه گوش فرا می‌دارد؟... همه اینها غیب است و غیب را تنها الله متعال می‌داند و بس. ما از لابلای نصوص بدین چیزها دسترسی پیدا نکرده‌ایم، و فائده‌ای هم در فرورفتن بدین مسائل نمی‌بینیم، چرا که چیزی را بر عقیده نمی‌افزاید، و نتیجه‌ای جز سرگرم شدن عقل بشری به کارهایی ندارد که بدو مربوط نیست و در محدوده وظیفه او نمیباشد، و تنها او را از کار حقیقی خود در این زندگی باز میدارد. گذشته از این، درک و فهم تازه‌ای در باره حقیقت تازه‌ای بر درک و فهم انسان نمی‌افزاید.

باید بدانیم که هیچ شیطانی راه به آسمان ندارد، و این زیبایی فریبا و دلربای آسمان محفوظ و مصون می‌ماند، و والائی و بالایی‌ای که آسمان رمز آن است پاسداری میشود و ناپاکی و خباثت شیطان نمیتواند به آن دست یابد. و هرزمانیکه شیطان اراده کند تار هسپار آسمان شود به شدت رانده شده و متروک میگردد و میان او و میان آنچه میخواهد حائل و مانع ایجاد میشود و به مقصود نمیرسد.

بناءً بر ما است تا در هر جای شیطان صفتی یافت شد، روشنگران جامعه باید با قاطعیت شهاب علم، آنان را دنبال، تعقیب و دسایس شان را خنثی سازد. جواب و سوسه‌ها و شیطننت‌ها آنها باید بسیار صریح، علنی و فوری و قوی صورت گیرد.

و طوری که در (آیه: 8 سوره صافات) آمده است: «لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَ يُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ» (8) (آنها نمیتوانند به (اسرار) عالم بالا گوش فرا دهند و از هر سو به آنها (شهاب) پرتاب میشود.) بناءً طرد شیطان باید از همه اطراف صورت گیرد در غیر آن تغییر تکنیک نموده و از راه دیگری آغاز بع کار و فعالیت مینماید.

«إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ»

در حدیث آمده است:

1749- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا قَضَى اللَّهُ الْأَمْرَ فِي السَّمَاءِ، ضَرَبَتْ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ، كَالسَّلْسَلَةِ عَلَى صَفْوَانَ - قَالَ عَلِيُّ: وَقَالَ غَيْرُهُ: صَفْوَانَ يَنْفُذُهُمْ ذَلِكَ - فَإِذَا فُرِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ، قَالُوا: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ، قَالُوا لِلَّذِي قَالَ: الْحَقُّ، وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ، فَيَسْمَعُهَا مُسْتَرْفُو السَّمْعِ، وَمُسْتَرْفُو السَّمْعِ هَكَذَا وَاجِدُ فَوْقَ آخَرَ - وَوَصَفَ سُفْيَانَ بِيَدِهِ، وَفَرَجَ بَيْنَ أَصَابِعِ يَدِهِ الْيُمْنَى، نَصَبَهَا بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ - فَرُبَّمَا أَدْرَكَ الشَّهَابُ الْمُسْتَمِعَ قَبْلَ أَنْ يَرْمِيَ بِهَا إِلَى صَاحِبِهِ فَيُحْرِقُهُ، وَرُبَّمَا لَمْ يُدْرِكْهُ حَتَّى يَرْمِيَ بِهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ، إِلَى الَّذِي هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ، حَتَّى يُلْقَوْهَا إِلَى الْأَرْضِ - وَرُبَّمَا قَالَ سُفْيَانُ: حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى الْأَرْضِ - فَتَلْقَى عَلَى فَمِ السَّاحِرِ، فَيُكَذِّبُ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ، فَيُصَدِّقُ فَيَقُولُونَ: أَلَمْ يُخْبِرْنَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا، يَكُونُ كَذَا وَكَذَا، فَوَجَدْنَاهُ حَقًّا؟ لِلْكَلِمَةِ الَّتِي سَمِعْتَ مِنَ السَّمَاءِ» [رواه البخاری: 4701].

1749- از ابو هریره (رض) به نقل از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت است که فرمودند: «چون خداوند در آسمان امری را صادر نماید، ملائکه بال‌های خود را به نشانه فرمان برداری به هم میزنند، [و صدای بال‌های آنها] مانند آواز زنجیر است بر سنگ، چون اضطراب دل شان آرام گیرد، از [فرشتگان مقرب مانند جبرئیل و میکائیل] می‌پرسند: پروردگار شما چه گفته است؟ در جواب آنها میگویند: حق را گفته و او از همه بلند مرتبه‌تر

و بزرگتر است.

آن هائی که استراق سمع میکنند [که عبارت از جنیان باشند]، یکی بالای دیگری قرار دارند، و این سخن را می شنوند.

و بسا میشود که شهاب پیش از آنکه آن مسترق سمع، سخنی را که شنیده است به رفیق خود برساند، به او اصابت میکند و او را می سوزاند، و گاهی هم میشود که شهاب به وی اصابت نمیکند، و آن کسیکه استراق سمع نموده است سخنی را که شنیده است به دیگری که در پائین تر از وی قرار دارد، انتقال میدهد، و باز او به دیگری که بعد از وی قرار دارد انتقال میدهد، تا اینکه به همین شکل، سخنی را که شنیده اند به زمین انتقال میدهند، تا اینکه به دهان جادوگر انداخته میشود.

[جادوگر] با آن سخنی که شنیده است، صد دروغ را یکجا میکند [و به مردم خبر میدهد]، و مردم سخن او را تصدیق میکنند، و میگویند: مگر [آن جادوگر] فلان روز برای ما نگفت که در فلان وقت چنین و چنان میشود؟ و آنچه که گفته بود راست برآمد، ولی در واقع این همان کلمه‌ای است که در اصل، از آسمان شنیده شده است» یعنی: جادوگر و کاهن باهمان یک کلمه که از اخبار آسمان شنیده است، چندین دروغ دیگر را یکجا کرده و برای مردم می‌گوید، و چون کلمه راکه از خبر آسمان شنیده است راست است، مردم به جهت همان یک کلمه راست، همه دروغ های جادوگران و کاهنان را باور می‌کنند، پس بنابراین اگر گاهی شد که خبر جادوگر راست برآمد، باز هم نباید سخن او را تصدیق کنیم، بلکه باید بدانیم که این سخن راست همان چیزی است که از اخبار آسمان دزدی شده و برای وی رسیده است، ورنه جادوگر هیچگاه راست نمی گوید.

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ ﴿١٩﴾

و زمین را هموار کردیم و در آن کوه‌های ثابتی افکندیم و از هر چیز به اندازه معین و بطور سنجیده رویانیدیم. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

مراد از القای کوه همچون القای شبهه، ایجاد آن است، «رَوَاسِيَ» جمع «راسیه» به معنای ثابت و پا برجاست و «مَعَايِشَ» جمع «معیشت» به معنای وسیله زندگی است.

تفسیر :

«وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ»: و زمین را بسط و گسترش دادیم و کوه‌های استوار را در آن قرار دادیم. فخر رازی گفته است: زمین کره‌ای بزرگ است و کره‌ی بزرگ، هر قطعه‌ای از آن کوچک به نظر می آید اگر به عنوان یک مسطح صاف و هموار به آن نگاه شود، بنابر این موضوع امتداد و گسترش یافتن زمین با کرویت آن منافات ندارد. و دلیل آن گفته‌ی خدا است: «وَالْجِبَالُ أَوْتَادًا» و کوه‌ها را میخ نامیده است درحالی‌که بر قله‌ی آنها سطح‌های هموار و وسیعی قرار دارد. در اینجا نیز قضیه چنین است. (تفسیر فخر رازی ۱۷۰/۱۹).

و خداوند متعال زمین را گسترانید، آن را هموار و مسطح ساخت، در آن کوه‌های نیرومند را میخکوب کرد تا زمین به اضطراب و جنبش در نیاید تا انسان بر سطح آن دچار اضطراب نشده تعادلش را از دست ندهد و با آرامش و آسایش زندگی نماید. باید گفت که:

یکی از نعمت های الهی، گسترده‌گی و مسطح بودن زمین است. «مددنا» (و گرنه زراعت و بسیار از تلاش‌های دیگر به سختی انجام میگرفت)

«وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ (۱۹)» و در زمین انواع گیاهان را از هر جفت بهجت آور به‌طور سنجیده، با اندازه‌ها و مقادیری معین که بشر و دیگر جانداران بدان نیاز دارند، رویانید. آفریده‌ها، براساس میزان وقانون خاصی آفریده شده‌اند. یعنی: در زمین از هر چیزی در حدی معین و به اندازه و سنجش رویانیدیم. چنان‌که دانشمندان گفته‌اند: هر چیزی که در زمین است، با ترازوی حکمت سنجیده و به حد حاجت مقدر شده است.

وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ ﴿۲۰﴾

و برای شما در زمین اسباب و انواع وسایل معیشت قرار دادیم و همچنین برای کسانی که شما نمی‌توانید به آنها روزی دهید. (۲۰)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: آفرینش زمین و کوه و نبات برای انسان است، «معایش» عبارت از تصرف در اسباب رزق و روزی در مدت زندگانی است.

خداوند متعال در زمین برای انسان‌ها و حیوانات (که انسان‌ها روزی دهنده‌شان نیستند) وسایل و سرچشمه‌های روزی و زندگی را قرار داد که با استفاده از دانه‌های گیاهی، میوه‌ها، سبزیجات و انواع مواد معدنی، امکانات زندگی را فراهم می‌یابند و تنها اوست روزی دهنده که تغذیه همه مخلوقات خویش را متکفل و عهده‌دار گردیده است. خداوند، معیشت و رزق همه موجودات را، حتی آنها که شما توان تأمین آن را ندارید به عهده دارد.

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ ﴿۲۱﴾

و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه‌هایش نزد ماست، و ما جز به اندازه ای معین آن را نازل نمی‌کنیم. (۲۱)

تفسیر :

بصورت کل باید گفت که: هستی، سرچشمه و منبعی دارد که در اختیار پروردگار با عظمت است و تنها بخشی از آن به دست ما میرسد که ما از آن آگاهیم طوری‌که می‌فرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» خزانه و گنجینه‌های تمام ارزاق مخلوقات و بندگان و منافع آنها نزد ما قرار دارد. یعنی: همه ممکنات، مملوک و مقدر قدرت حق تعالی است و آنها را به هر کم و کیفی که بخواهد، از عدم به عرصه وجود می‌آورد. بناءً انسانها نباید به سراغ غیر خدا روید، زیرا که هر چه بخواهید سرچشمه‌اش نزد الله متعال است.

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ»: هر چه هست به اندازه لازم آفریده شده است و سنجیده و حساب شده به جهان گسیل داشته شده است و گسیل می‌گردد. منابع روزیها و سرچشمه خوبها در نزد خدا است و آن را به مقدار حساب شده و برابر صلاح دید خویش بهره این و آن می‌گرداند.

چیزی در هستی، بدون اندازه معین آفریده نشده است طوری‌که مفسران در تفسیر جمله «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» شامل هر آفریده‌ای میشود. مثلاً توان و قدرت بینایی و شنوایی نیز در نزد خدا، سرچشمه و خزینه‌ای دارد که به مقدار معین از آن به ما مبرسد، مثلاً اگر او بخواهد ما میتوانیم صدای پای مورچه را در آن طرف کره زمین بشنویم. ضمناً علوم امروز کشف کرده که هر نباتی دارای وزن مخصوص است که هرگاه کمی عناصر و اجزای آن کم و زیاد شود، دیگر آن گیاه نخواهد بود.

«وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۱)»: و ما جز به میزان ضرورت و احتیاج مردمان و جز بر مقتضای حکمت خود و براساس مصلحت و منفعت مردم آن را نازل نمی‌کنیم. پس اوست که به حکمت بالغه و رحمت و اسعه خود به هر کس که بخواهد میدهد، و از هر کس که

بخواهد باز می دارد، هر که را بخواهد توانگر ساخته و هر که را بخواهد فقیر می گرداند. در ضمن باید گفت که: داشتن، دلیل مصرف کردن نیست، بلکه در مصرف باید حکمت و ظرفیت و دهها نکته دیگر را در نظر گرفت.

وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ ﴿٢٢﴾

و ما بادهای را باور کننده‌ی (ابر ها و گیاهان) فرستادیم، پس از آسمانها آبی نازل کردیم و با آن (آب) شما را سیراب ساختیم، در حالی که شما خازن (و نگهدارنده‌ی) آن نیستید. (۲۲)

تفسیر:

«وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ»: و باد را فرستادیم که ابرها را با بخار بارور می سازد و در نتیجه آب به اذن الله متعال از آن می باراند و همچنین بادهای را سبب باردار شدن درختان گردانیدیم، با انتقال دادن خسته نر و تلقیح آن با خسته ماده تا در نتیجه این پیوند، میوه‌ها شکل گیرند و متولد شوند.

ابن کثیر در تفسیر آن میگوید: «أَيُّ تَلْقَحِ السَّحَابِ فَتَنْدِرُ مَاءً وَتَلْقَحُ الشَّجَرَ...» (بادهای ابرها را بارور میسازند و در نتیجه ابر باران را فرو میریزاند و نیز همین بادهای باعمل تلقیح درختان را میوه دارد میسازند.

«لَوَاقِحَ» از «لِقَاح» به معنای پرثمر کردن ابرها، از طریق پیوند ابرهای مثبت و منفی است و یا به معنای بارور کردن گیاهان، از طریق انتقال گردهای گیاهان است.

طوریکه در (آیه 41 سوره ذاریات) آمده است که باد گاهی عقیم و بی فایده است و در برخی از اوقات بادها دارای سرچشمه و برکات میشود. طوریکه در (آیه 43 سوره نور) آمده است: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُرْزِقُ سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ» آیا نمی بینی که خداوند ابرهای پراکنده را سوق میدهد، سپس به یکدیگر متصل میکند، سپس آنها را متراکم می کند، پس می بینی که باران از میان آنها بیرون می آید.

«فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ»: از ابر آب شیرین نازل کردیم، آن را برای نوشیدن خودتان و آبیاری اراضی و زراعت و حیوانتتان قرار دادیم.

«وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ (۲۲)»: و شما توانایی ذخیره کردن آن را ندارید، بلکه ما به قدرت خود آن را در چشمه‌ها و چاه‌ها و رودخانه‌ها برایتان نگه میداریم، و از بین نمی بریم تا شما و همه موجودات زنده حیوانی و نباتی از آن بهره برید. و اگر میخواستیم آن را در زمین فرو می بردیم، آنگاه شما از تشنگی نابود می شدید. بسان گفته‌ی «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ (30)» (سوره ملک آیه 30) (بگو: به من خبر دهید اگر آب(چشمه‌ها و چاه‌های) شما در زمین فرورود، کیست آنکه آب روان و گوارا برای شما بیاورد).

پس این ذات پروردگار است که: آب را ذخیره می‌کند نه بندگان؛ و چون مردم دچار قحطی شوند، به زاری از او درخواست باران میکنند.

باید گفت که: نعمت آب غیر از نعمت سیراب شدن است. اینکه انسان آب بنوشد و سیراب شود، خود نعمتی علاوه بر نعمت آب است، زیرا می‌شد که انسان تشنه آب بنوشد ولی سیراب نشود.

وَأَنَا لَنْحَنُ نَحِيْبًا وَنَمِيْتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ ﴿٢٣﴾

و یقیناً ما هستیم که زندگی می بخشیم و ما می میرانیم و ما وارث نعمت های روی زمین

هستیم. (۲۳)

تفسیر :

به واقعیت این امر با ید اعتراف کنیم که: مرگ و زندگی در دست الله متعال است طوری که میفرماید: «وَأِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ» و بی تردید، این ماییم که زنده میکنیم و می میرانیم و بعد از نابودی خلق «وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ» ما پایداریم و وارث زمین و ساکنان آن می شویم و در نهایت همه پیش ما می آیند. و بدون شک این الله متعال است که: مردگان را با آفرینش از عدم و با تجدید حیات پس از مرگ، زنده می سازد و زندگان را هنگامی که اجلشان فرا رسد می میراند، پس اوست وارث زمین و هر که و هر چه بر روی آن است؛ زیرا او بعد از فنای خلقتش باقی است.

باید گفت که: همه رفتنی از این دنیا هستند، پس سزاوار است با عمل خود ارث خوبی برای وارث حقیقی بجای گذاریم.

وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ (۲۴)

و البته ما (حال) گذشته گان شما را دانسته ایم (که چه عمل داشتند) و البته ما آیندگان شما را دانسته ایم (که چه عمل خواهند کرد). (۲۴)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: زمان، در علم الله متعال اثری ندارد. علم او به گذشته و حال و آینده یکسان است. و در این هیچ جای شکی نیست که الله سبحان و تعالی به کسانی از پیشینیان که مرده اند و به خلقی که هم اکنون زنده اند، به همگی شان داناست و به کسانی هم که تا روز قیامت به دنیا می آیند، دانا می باشد.

«الْمُسْتَقْدِمِينَ»: پیشینیان. «الْمُسْتَأْخِرِينَ»: پسینیان.

ابن عباس (رض) گفته است: مستقدمین عبارتند از مردگان پیشین، از عهد حضرت آدم علیه السلام تا زمان حال، و مستأخرین عبارتند از انسان های زنده ای که اکنون در قید حیات هستند و نیز آنهایی که تا روز رستاخیز خواهند آمد.

و مجاهد گفته است: مستقدمین یعنی ملت های پیشین و مستأخرین عبارت است از امت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم. منظور این است که علم خدای متعال به گذشتگان و آیندگان احاطه دارد و چیزی از اوضاع و احوال بندگان از او پوشیده نیست. این توصیف، بعد از بیان کمال قدرت خدا، بیان کمال علم وی را متجلی می سازد.

شان نزول آیه 24:

625- ترمذی، نسائی، حاکم و دیگران از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: زن زیبایی از خوبرترین زنان به امامت رسول الله (نماز می خواند. بعضی از مردان پیش آمده در صف اول نماز می ایستادند تا آن زن را نبینند و برخی پشت سر می ماندند تا در صف آخر ایستاده هنگام رکوع از زیر بغل به او نگاه کنند. در این باره آیه: «وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ (24)» نازل شد.

- ابن مردویه از داود بن صالح روایت میکند: از سهل بن حنیف انصاری (پرسیدم: آیا آیه «وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ (24)» در باره جهاد در راه خداست، گفت: نه بلکه در مورد صفوف نماز نازل شده است.

وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۲۵)

و مسلماً پروردگار تو قطعاً همه را (در قیامت) جمع و محشور میکند چرا که حکیم و دانا

است. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَحْشُرُهُمْ»: پیشینیان و پسینیان و جمیع مردمان را گرد می‌آورد. (تفسیر نور).

تفسیر:

باید به عرض رسانیده شود که: برپایی قیامت، مکافات و مجازات همه از شئون ربوبیت الهی است، از جانب دیگر در قیامت قدیم و جدید با هم محشور میشوند. «يَحْشُرُهُمْ» و خداوند بر عملکرد همه و آثار و نیت هریکی از انسانها، آگاهی کامل و مطلق دارد. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: و تنها خداوند متعال است که تمام عالم را در روز قیامت برای حساب گرد می‌آورد؛ پس او در تدبیر و تقدیر و تصویر خویش صاحب حکمت است، به احوال، اقوال، اعمال و به آغاز و انجام امور دانا و آگاه است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (26 الی 44) مبحث و موضوعاتی قصه ی آدم علیه السلام و پیدایش او، سجده کردن و تکریم فرشتگان از او نافرمانی ابلیس از این دستور و دشمنی اش با بنی آدم، مورد بحث قرار گرفته است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَآءٍ مَسْنُونٍ ﴿٢٦﴾

و به راستی ما انسان را از گل خشکیده ای، که از گل بدبوی (تیره رنگی) گرفته شد بود آفریدیم. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صلصال»: گل خشک است که چون حرکت داده شود صدا و آواز از آن بر می آید و همین گل خشک چون در آتش پخته شود تبدیل به سفال (فخار) میشود. «حَمَآءٍ»: گل سیاه دگرگون شده. «مسنون»: بدبو و گندیده. پس وقتی خاک تر شود، به گل تبدیل می گردد و چون آن گل بدبو و گندیده شود به «حَمَآءٍ مسنون» تبدیل میگردد و چون خشک شود، به «صلصال» تبدیل میگردد.

تفسیر:

بعد از اینکه خداوند متعال مرگ و نابودی و رستاخیز و جزا را ذکر کرد توجه انسانها را به سوی این مطلب جلب نمود که همگی آنها از یک نفس واحدیه وجود آمده‌اند، تا نشان دهد آن که قدرت زنده کردن را دارد، بر نابود کردن و اعاده‌ی آنها نیز قادر است. و دشمنی ابلیس را با آدم، به آنها گوشزد کرده است تا از آن بر حذر باشند طوریکه میفرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَآءٍ مَسْنُونٍ» و در حقیقت تنها الله سبحان و تعالی است که انسان را از گلی خشک که چون بر آن کوبیده شود از آن آوازی برمی‌خیزد آفرید، از گلی سیاه که بر اثر طول ماندن رنگ و بویش دگرگون شده است، پس کسی که اصل و خمیره اش از گل بد بو است، بر پروردگار عالمیان تکبر نمی‌ورزد.

این آیه مبارکه؛ یا اشاره به خلقت اولین انسان یعنی حضرت آدم علیه السلام است، «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (ص، 76). و یا مراد سیر خلقت همه انسانهاست که مواد زمین از طریق غذا و نطفه به صورت انسان درمی‌آید، همان گونه که در سوره کهف آیه 37 میخوانیم که انسان در آغاز خاك، سپس نطفه و سپس به صورت انسان در می آید. «أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاهُ رَجُلًا» (كهف، 37) (آیا به آن (خدایی) که تو را از خاك، سپس از نطفه آفرید، آنگاه تو را مردی کامل و تمام اندام قرار داد،

کافر شده‌ای؟!)

وَالْجَانَّ خَلْقَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ ﴿٢٧﴾

و جن را پیش از آن از آتش گرم و سوزان خلق کردیم. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سموم» سموم: باد داغ و سوزانی است که در روزهای گرم پدیدار گشته و در منافذ جلد مثل سم در عمق جان انسان اثر و نفوذ می‌گذارد. این تعبیر اشاره‌ای است بر برودت طبع انسان و حرارت طبع جن و تنبیهی است بر شرف و برتری آدم بر جن. «تفسیر انوار القرآن»

تفسیر

«الْجَانَّ»: جنّ. جانّ و جنّ به یک معنی است (نگاه: اسراء/88، رحمن/39 و 56). موجودات عاقلی هستند که با حواسّ ما درک نمی‌شوند و مؤمن و کافر و مطیع و سرکش دارند و دارای تکلیف و مسؤولیتند.

«السَّمُومُ»: شعله و زبانه آتش بدون دود. بسیار گرم و سوزان. «نَارِ السَّمُومِ»: اضافه عام به خاصّ، و یا موصوف به صفت است.

در فرهنگ قرآن، جنّ موجودی مکّلف است که مورد خطاب خداوند قرار گرفته است، «یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ» و قرآن را می‌فهمد. در اولین آیه از سوره جنّ می‌خوانیم: «اسْتَمِعْ نَقْرٌ مِنْ الْجِنِّ» گروهی از جنّ قرآن را گوش کردند.

جنّ همانند انسان دارای شهوت است. چنانکه درباره زنان بهشتی می‌خوانیم که آنها باکره هستند، نه انسانی با آنها آمیزش کرده و نه جنّی. «لَمْ يَطْمِئُنْهُنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ»

(الرحمن، 74) و طبق این آیه آفرینش آن از آتش و قبل از انسان بوده است. چنانکه ابلیس از جنّ است، «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» و همانند دیگر کافران از جنّ به دوزخ می‌رود. «لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ اَجْمَعِينَ» (هود: 119)

وَالْجَانَّ خَلْقَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ (۲۷) خداوند متعال قبل از آدم پدر جنیان (ابلیس) را از شعله آتش سوزان بی دود خلق کرد، از این جهت شیطان همانند طبع آتش موجودی عجول، موذی، سبک مغز و نسنجیده‌کار است در حالی که آدم مانند طبیعت خاک، نرم، متواضع، ملایم و اهل کرم می‌باشد.

مفسران می‌فرمایند: در اینجا منظور ابلیس است؛ زیرا نسل جن از او به وجود آمده است. بنابر این همان طور که اصل انسان آدم است ابلیس هم اصل و بنیان جن است.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ﴿٢٨﴾

بخاطر بیاور چون پروردگارت به فرشته‌ها گفت: که من بشری را از گل خشکیده ای که از گل بدبوئی گرفته شده بود خلق می‌کنم. (۲۸)

تفسیر :

به یاد بیاور ای محمد! وقتی که خداوند متعال به ملائک گفت: من آفریننده انسانی هستم از گل خشک و سیاه و تغییر. و این اعلام جایگاه و منزلت آدم از سوی وی به فرشتگان است تا ایشان را به سجده در برابرش آماده گردانند.

در ضمن قابل یادآوری است که: خلقت فرشتگان، قبل از انسان بوده است.

(زیرا خداوند قبل از آفرینش انسان مسئله را با فرشتگان در میان گذاشت).

ابن کثیر می‌فرماید: این آیه مبارکه اشاره دارد که نام آدم را قبل از خلقتش به فرشتگان گفته

است و نیز به مقام و موقعیت رفیع آدم و احترام او اشاره میکند، و امتناع ابلیس از سجده بردن برای آدم، منشأ حسادت دارد. (مختصر ۳۱۱/۲).

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿٢٩﴾

پس چون (او را آفریدم و) به او سامان دادم، و از روح خود در آن دمیدم، (همگی) برای او سجده کنید». (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَوَّيْتُهُ»: او را آراسته کمال و پذیرای روان کردم. او را به شکل انسان درآوردم و صورت خلقت بشری بخشیدم.

«رُوحِي»: روح متعلق به خود. روح آفریده‌ای از آفریده‌های خدا است و اضافه آن به خدا برای تعظیم و تشریف است، همان‌گونه که گفته میشود: «بَيْتُ اللَّهِ. نَاقَةُ اللَّهِ. شَهْرُ اللَّهِ». «قَعُوا»: بر زمین بیفتید. فعل امر (وَقَعَ) است.

تفسیر :

باید گفت که: خلقت انسان، کامل و متعادل است طوری که درآیه مبارکه آمده است: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ» و چون حق تعالی صورت آدم علیه السلام را سرشت و آفرینشش را به استحکام و زیبایی آراست، یعنی بعد از اینکه شکل و صورتش را تکمیل نمود و آنرا به صورت انسانی کامل و دارای اعضاء معتدل و متناسب درآورد. «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۲۹)» و در آن از روح خود دمیدم و به صورت انسانی زنده درآمد، پس پیش او به سجده درافتید، یعنی برایش سر سجده بر زمین بنهید، سجده‌ی سلام و احترام نه سجده‌ی پرستش. سجده فرشتگان، بخاطر دمیده شدن روح خدا بود.

قابل تذکر است که: انسان، موجودی است دو بُعدی و در هر دو بُعد کامل است. در بُعد مادی، «سَوَّيْتُهُ» در بُعد معنوی، «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي».

مفسران گفته‌اند هدف از دمیده شدن روح خداوند در انسان، جان داشتن و نفس کشیدن نیست، زیرا که حیوانات نیز نفس میکشند، بلکه مراد اعطای صفاتی چون خَلَاقِيَّت، اراده و علم، از سوی الله متعال به انسان است و نسبت دادن روح به خداوند، برای شرافت روح است، نظیر بیت الله و شهر الله. مانند «بیت الله، ناقة الله و شهر الله»، از قبیل اضافه‌ی ملک به مالک و صنعت به صانع است.

امام قرطبی در مورد میفرماید: «روح جسمی است لطیف که عادت خداوند متعال بر آن رفته تا حیات را در بدن با این جسم لطیف بیافریند». البته الله متعال روح را از باب نسبت دادن آفریده به آفریدگار، به خودش نسبت داد، یعنی: در آن از روحی دمیدم که آفریده عجیبی از آفریدگان من است. در عین حال، اضافه روح به سوی پروردگار، تشریف و تکریمی برای آدم علیه السلام نیز هست.

باید دانست که خدای متعال هرکس از مخلوقاتش را که بخواهد، به هر کیفیتی که بخواهد و به وسیله هر چیزی که بخواهد، مورد اکرام و گرامی داشت خویش قرار میدهد: و این از مواهب حق تعالی است که کسی نمیتواند بر آن اعتراض کند.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٣٠﴾

پس همه فرشتگان بدون استثناء سجده کردند. (۳۰)

تفسیر :

تمام فرشتگان بدون استثناء در هنگام صدور فرمان الهی؛ بی هیچ‌گونه تأخیر و درنگی.

به اکرام آدم سجده کردند و کسی از ایشان تخلف نکرد، به همین دلیل نزد حق تعالی به قرب بیشتر دست یافتند، چراکه از فرمانش اطاعت کردند. کار فرشتگان اطاعت مطلق و بدون چون و چرا و مقابله و تاخیر است.

إِلَّا إِبْلِيسَ أَبِي أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ﴿٣١﴾

جز ابلیس که ابا کرد از اینکه با سجده کنندگان باشد. (۳۱)

تفسیر :

کسانیکه حاضر نیستند در صفوف سجده‌کنان باشند، در واقعیت امر دارای روح ابلیسی هستند. در آیه مبارکه: **إِلَّا إِبْلِيسَ أَبِي أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۱)** استثناء منقطع است؛ زیرا ابلیس مخلوقی دیگر است و از جنس ملائکه نمیباشد؛ زیرا ابلیس از آتش خلق شده و آنها از نور، و آنان از فرمان خدا سر بر نمی‌زنند در صورتی که ابلیس نافرمانی کرد و امتناع ورزید.

پس به طور یقین از زمره‌ی فرشتگان نیست اما در بین آنان قرار داشت. و از این رو بود که خطاب متوجه او شد؛ یعنی ملائک سجده بردند اما ابلیس بعد از صدور امر الهی از سجده بردن امتناع ورزید. در نتیجه خداوند متعال او را مورد لعنت قرار داد و از رحمتش طرد نمود.

چگونه بودن سجده بردن بغیر الله:

آیا سجده بردن برای غیر درست است؟ در جواب بایدگفت: سجده بردن فرشتگان برای حضرت آدم، سجده‌ی سلام و احترام و تعظیم بود؛ نه سجده‌ی نماز و عبادت. مفسر امام زمخشری میفرماید: سجده اگر برای الله متعال باشد، سجده‌ی عبادت و بندگی است و اگر برای غیر الله باشد، مانند سجده بردن فرشتگان برای حضرت آدم، و سجده بردن حضرت یعقوب علیه السلام و فرزندان او برای حضرت یوسف، سجده‌ی احترام و اکرام است. (تفسیر کشاف ج 1 ص 95).

آیا ابلیس از جمله فرشته بود؟

مفسران در این رابطه دو نظر مختلف ارائه کرده اند. بعضی از آنها به «استثناء» استدلال کرده و میگویند: فرشته بود؛ زیرا گفته است: «سجده بردند جز ابلیس»، و عده‌ی دیگری از مفسران گفته اند: استثناء منقطع است و ابلیس از جن است و از گروه فرشتگان نیست. حسن و قتاده نیز همین نظر را دارند و زمخشری هم آن را پذیرفته است. حسن بصری نیز فرموده است که: به خدا قسم ابلیس حتی یک لحظه هم فرشته نبوده است. تفصیل به کتاب «النبوة و الأنبياء» تألیف شیخ مرحوم صابونی (صفحه‌ی ۱۲۸).

ما با استناد به دلایل زیر قول دوم را پذیرفته ایم:

1- فرشتگان از گناه منزّه و پاکند: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ 6» (آیه: 6: تحریم) (و خدا را در آنچه فرمانشان دهد، نافرمانی نکنند و آنچه را فرمان یابند انجام دهند). درحالیکه ابلیس از اطاعت امر خدا سرباز زد.

2- فرشتگان از نور آفریده شده اند در صورتی که ابلیس از آتش خلق شده است. بنابر این سرشت و طبیعت آنها متفاوت و مختلف است.

3- فرشتگان نسل و ذرّیت ندارند درحالیکه ابلیس نسل و ذرّیت دارد. طوریکه میفرماید: «أَفْتَنَّا ذُنُوبَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي» (آیه 50/سوره کهف) آیا شیطان و ذرّیت او را به دوستی می گیرد؟!!

4- مطابق نص صریح و روشنی که در (آیه 50 سوره ی کهف) آمده است، شیطان از جن است. خدا میفرماید: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بُنَسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» (سوره کهف) (و یادآور شو چون به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، پس آنها همگی سجده کردند، مگر ابلیس که از جن بود و از امر پروردگارش سرکشی کرد. آیا او و نسلش را به غیر از من دوستان خود میگیرید، حال آنکه آنها برای شما دشمن هستند؟ شیطان چه بد عوض برای ظالمان است!) همین آیه برای حجت و برهان کافی است. («النبوۀ و الانبیاء» تألیف شیخ مرحوم صابونی) مراجعه شود.

انواع سجده:

سجده سه نوع است:

الف: سجده‌ی عبادت که مخصوص الله متعال است مثل سجده‌ی نماز.
 ب: سجده‌ی اطاعت، مثل سجده‌ی فرشتگان بر آدم، که برای اطاعت فرمان خداوند بود.
 ج: سجده‌ی تحیت، تکریم و تشکر از خداوند، مثل سجده‌ی یعقوب بر عاقبت یوسف.
 سرگذشت سجده فرشتگان بر آدم و تمرد ابلیس، قابل تأمل و مایه‌ی عبرت است. انسان برتر از فرشته است که مسجود او قرار گرفته است.
 آن‌ده اشخاصیکه به جای الله پیرو شیطان می شوند، ظالمین اند. در ضمن قابل یادآوری است که: رها کردن خدا و پیروی از شیطان، انتخاب بدترین جایگزین است.

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ إِلَّا تَكُونُ مَعَ السَّاجِدِينَ ﴿٣٢﴾

الله فرمود: ای ابلیس! تو را چه شده است که همراه سجده‌کنندگان نیستی؟! (۳۲)

تفسیر:

الله سبحان و تعالی می فرماید: ای ابلیس! چه چیزی مانع سجده بردنت شده است؟ تو را چه شده است که با سجده‌کنندگان نیستی؟» یعنی: از سجده نکردن برای آدم چه هدفی را دنبال میکنی؟. استفهام سرزنش و توبیخ است.
 حق تعالی ابلیس را به علت سجده نکردنش برای آدم همراه با فرشتگان، سخت محکوم کرد و مورد ملامت قرار داد، از آنرو که کبر او را به سرپیچی از فرمان پروردگار واداشت، پس معصیت ابلیس از شبهات است در حالیکه معصیت آدم در خوردن از درخت ممنوعه، از شهوات میباشد که این معصیت سبکتر است.
 نباید فراموش نمایم که: اگر یکبار روحیه تکبر در شخصی پیدا و نفوذ کرد، به یاد داشته باشید که: محیط و عوامل دیگر، در هدایت او کارساز نیست. (ابلیس در لابلای فرشتگان و در محیط ملکوتی بود لیکن بخاطر لجابت و تکبر اینگونه شد).

قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدْ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ﴿٣٣﴾

ابلیس گفت: من آن نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک و برگرفته از لجنی متعفن و تیره رنگ آفریدی، سجده کنم!! (۳۳)

تفسیر:

«لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدْ»: شایان مقام من نیست که سجده برم. (تفسیر نور) در آیه مبارکه ملاحظه میداریم که: برتری نژادی، يك فکر ابلیسی است. که به تأسف در برخی انسانها نفوذ پیدا میکند. و باید گفت که: بدتر از سجده نکردن، غرور و تکبر در برابر فرمان الله متعال است. در ضمن قابل یادآوری است که: بدتر از گناه کردن، توجیه گناه است.

«خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ» (شیطان، گناه خود را توجیه کرد).

اگر انسان یکبار به غرور و تکبر آغشته شود، دیگر نور و روح الهی را در انسان نمی بیند. شیطان جسم خاکی بشر را دید و حاضر به سجده نشد، در حالیکه دستور خداوند به سجده، به خاطر روح الهی او بود.

در آیه مبارکه میخوانیم: ابلیس از خاستگاه عناد و حسد نسبت به آدم گفت: هرگز برای آفریده‌ای که وی را از گل خشک سیاه بدبو مصور ساخته‌ای، سجده نمیکنم حال آنکه من خود از آتش آفریده شده‌ام و آتش از گل شریفتر است. پندار ابلیس این بود که عنصر آفرینش او برتر از عنصر آفرینش آدم است. البته این قیاس، قیاس مفسدان و شبهه انگیزان است. «قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۳۳)» ابلیس گفت: سزاوار نیست که امثال من برای آدم سجده ببرند؛ چرا که او از گل خشک متغیر ساخته شده است؛ یعنی او از گل و من از آتشم، پس چگونه بزرگ برای حقیر، و فاضل برای بی‌فضل سجده میبرد؟ دشمن خدا خود را بالاتر از آن دانست که برای آدم سجده برد و تکبر و حسادتش او را وادار کرد که از امتثال فرمان خدا امتناع ورزد.

قَالَ فَأَخْرَجُ مِنْهَا فَايَكُ رَجِيمٍ (۳۴)

(خداوند) فرمود: از این [جایگاه والا که مقام مقربان است] بیرون رو که رانده درگاه مائی. (۳۴)

تفسیر :

به یاد داشته باشید که: تکبر، بزرگی بیار نمی آورد، بلکه بالعکس تکبر سبب تحقیر میشود. «فَأَخْرَجُ»: سبب نابودی و محو عبادات قبل میشود. «فَايَكُ رَجِيمٍ» پس خداوند متعال به اخراج ابلیس لعین از بهشت یا از آسمان در مقام بزرگی که در آن قرار داشت، فرمان داد، بیرون شو، بی‌گمان تو از رحمت من رانده شده‌ای. یعنی: تو ملعون هستی و از رحمت من مطرودی حال آنکه ناکام و بدنام، طرد شده و نفرین شده بود از آن‌رو که او کبر ورزیده بود. حق تعالی او را «رجیم: سنگباران شده» نامید زیرا کسی که طرد شود، با سنگ زده میشود. بنابراین مستکبران و حسد ورزان از هر خیری محروم اند.

وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۳۵)

و یقیناً تا روز جزا بر تو لعنت (دوری از رحمت الله) است. (۳۵)

تفسیر :

دیده شد که؛ يَكْ لحظه نافرمانی و تکبر، سبب خروج ابدی شد «عَلَيْكَ اللَّعْنَةُ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» واقعاً هم متکبر همواره مورد لعنت الهی است. «عَلَيْكَ اللَّعْنَةُ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» و تا روز قیامت نفرین من بر تو باد! خداوند متعال تا روز معاد لعنت و طرد و دور سازی از رحمتش را گریبانگیر ابلیس ساخت، زیرا او خالق را عصیان نموده و با مخلوق حسد ورزید و او نخستین کسی بود که با موجودیت نص، به قیاس پرداخت.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۳۶)

ابلیس گفت: ای پروردگار! مرا تا روز رستاخیز مهلت ده (و زنده بگذار). (۳۶)

تفسیر :

«فَأَنْظِرْنِي»: انظار: مهلت دادن. «فانظرنی»: مرا مهلت ده. سنت خداوند متعال بر مهلت دادن به گنهکاران است. ابلیس از پروردگارش درخواست کرد که: وی را تا روز قیامت مهلت دهد، تا زنده باقی مانده و به گمراه سازی و فتنه‌گری بندگان بپردازد درخواست

ابلیس این بود که: اجلم را به روز رستاخیز به تأخیر انداز و مرا نمیران «تا روزی که برانگیخته شوند» آدم و نسل وی.

گویی او درخواست کرد تا هرگز نمیرد زیرا هرگاه مرگش تا روز رستاخیز به تأخیر افتد پس دیگر مرگی در کار نیست چرا که روز رستاخیز روزی است که در آن حیات از نو اعاده می شود و در آن برای مکلفان مرگی نیست. به قولی: ابلیس درخواست نکرد که نمیرد بلکه درخواست کرد که عذابش تا روز قیامت به تأخیر افتد و در دنیا معذب نشود.

مفسران می نویسند: وقتی شیطان فهمید تا روز قیامت مورد لعن است، از خداوند خواست تا آن روز به او مهلت داده شود، ولی نگفت که برای چه مهلت میخواهد. از آنجا که سنت خداوند بر مهلت دادن است، لذا به او مهلت داده شد، اما نه تا روز قیامت که او درخواست کرد، بلکه تا روزی که زمان آن نزد الله متعال مشخص است و به گفته برخی از مفسران تا روزی که بشر باشد و تکلیف باشد.

در تفسیر انوار القرآن آمده است: در این آیه و آیات دیگر ملاحظه می کنیم که ابلیس می گوید: (پروردگارا!) و این دلیل بر آن است که او به وجود و ربوبیت الله متعال معترف است. پس از این تعبیر چنین بر می آید که هر کس به وجود و ربوبیت الله متعال معترف بود، لزوماً مؤمن و مسلمان و نجات یابنده نیست بلکه این اعتراف باید با ملزومات خود (از جمله اطاعت بی چون و چرا از حق تعالی) همراه باشد. «تفسیر انوار القرآن»

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿٣٧﴾

الله فرمود: همانا تو از جمله مهلت داده شده گانی. (۳۷)

تفسیر :

«الْمُنْظَرِينَ»: یعنی مهلت داده شدگان.

دعا و درخواست گنهکاران نیز اگر مصلحت باشد، مستجاب می شود. شیطان گفت: «فَأَنْظِرْنِي» جواب آمد: «فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ» پس خدای متعال به وی خبر داد که: هلاکتش راتواقتیکه خلق در آن بعد از دمیدن اول در صور می میرند، به تأخیر اندخته است. بنابر این، خداوند متعال برای او تا برانگیخته شدن مجدد خلق مهلت نداد بلکه بر اساس سنت خود در خلائقش، مرگ و فنا در دنیا را بر وی حتمی گردانید.

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿٣٨﴾

(اما نه تا روز رستاخیز بلکه) تا روز و وقت معینی. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»: هدف از آن روز رستاخیز است (ملاحظه شود سوره های: حجر آیات 35 و 36، واقعه آیه: 50). تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

شیخ قرطبی در تفسیر خویش مینویسد: قصدش از درخواست مهلت و فرصت این بود که مرگی نداشته باشد و نمیرد؛ زیرا بعد از بعث دیگر مرگی نیست. خدا جواب داد که تا روز و وقت معلوم یعنی روز مرگ خلائق، مهلت دارد آنگاه خواهد مرد و سپس زنده میشود. (تفسیر قرطبی ۲۷/۱۰).

به تأخیر انداختن هلاکت ابلیس تا میعاد معین، استدراج و مهلتی برای وی، ابتلایی برای جن و انس و آزمونی برای جهانیان بود تا مؤمن از کافر در عینیت نمایان و متمایز گردد.

قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٣٩﴾

(باز) ابلیس گفت: ای پروردگارم! به سبب اینکه مرا گمراه ساختی، قطعاً من (گناه و بدیها) در زمین در نظر شان زینت می دهم، و همگی آنان را گمراه می نمایم. (۳۹)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که : الله متعال کسی را گمراه نمیکند، لیکن اگر کسی با اراده خود راه انحراف را انتخاب نماید، الله او را به حال خود رها میسازد و این رها کردن بزرگترین سزا و قهر الهی است. ابلیس نیز چون با اراده خود تکبر و لجابت کرد، الله متعال او را به حال خود رها کرد و مراد از جمله «أَغْوَيْتَنِي» نیز همین معناست؛ یعنی اکنون که بخاطر لجابتم مرا از مدار لطف خود خارج کردی و به حال خودم گذاشتی من چنین و چنان خواهم کرد.

ابلیس گفت: پروردگارا! به خاطر آنکه مرا گمراه ساخته‌ای، پس من هم گناهان را برای فرزندان آدم در زندگی دنیای شان خواهم آراست و ایشان را «وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۳۹)» و آنها را عموماً از راه حق گمراه میکنم. و با اغوا از راه هدایت بی راه خواهم ساخت. در فهم کلمه «أَغْوَيْتَنِي» در آیه مبارکه در یا فتیم که چگونه ابلیس و ابلیس صفتان عیب خود را به الله متعال نسبت می دهند.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿٤٠﴾

به جز بندگان خالص تو از جمله آنان را (که بر آنها مسلط نمیتوان شد). (۴۰)

تفسیر :

یعنی: من بندگانی از میان آنها را که در ایمان خویش راستین و در طاعت اهل اخلاصمند گمراه ساخته نخواهم توانست، زیرا این گروه به عنایت و رعایت الله متعال از گمراه سازی ام محفوظ اند؛ بناءً من قدرت گمراه کردن آنان را ندارم. بدین ترتیب دیده میشود که: پاکان و مخلصان از چال، فریب و اغوای شیطان درامانند. «الْمُخْلَصِينَ» قابل تذکر است که تنها اخلاص داشتن کافی نیست، بلکه عنایت خداوند نیز لازم است. زیرا «مخلص» به معنای برگزیده الهی است.

قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ﴿٤١﴾

الله (در جواب) فرمود: این (دین اسلام) راهی است راست که بر من میرسد. (۴۱)

تفسیر :

الله متعال فرمود: این راهی راست و میانه و روشن راه هدایت و ایمان است که به من و بهشتم منتهی می شود و این همانا راه انبیا و مرسلین است و تخلف از آن صورت پذیر نیست.

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿٤٢﴾

بدون شك تو بر بندگانت تسلط نخواهی یافت مگر گمراهانی که از تو پیروی میکنند. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُلْطَانٌ»: تسلط و قدرت. مراد واداشتن به گناهان با اجبار و اکراه است. چرا که تنها کاری که از دست ابلیس ساخته است و سوسه کردن است (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیات: 200 و 201، ابراهیم/ آیه 22، نحل / آیات 99 و 100، صافات آیه 30). «الْغَاوِينَ»: غاو: کسی که در هلاکت افتاده است. «الْغَاوِينَ»: هلاک شونده ها ناباوران و بی دینان. (تفسیر نور: ترجمه معانی قرآن).

تفسیر :

باید گفت که: شیطان بر آنان که بنده الله متعال و تسلیم او هستند، سلطه‌ای ندارد «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» در حقیقت، تو قدرت و تسلطی بر بندگان مؤمن نداری، که آنان را از راه من گمراه سازی. هدف اینست که: بر بندگان شایسته با اخلاص تسلطی نیست، «إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (۴۲)»

استثناء منقطع است؛ چون غاوین جزو بندگان برگزیده نیستند؛ یعنی تو بر کافرانی که گمراه و کجروند تسلط داری؛ زیرا شیطان فقط بر اشخاصی تسلط دارد که از فرمان الله متعال به دور رفته و تک و تنها مانده باشند. انسان به اختیار خود، راه ابلیس را در پیش میگیرد، این عده اشخاصی که راه ابلیس در پیش میگیرد و زمام خود را به دست ابلیس میدهند، کسانی اند که ابلیس آنان را به وادی های گمراهی و ضلالت و سرانجام به دوزخ رهسپار می کند. بنابر این سلطه بر کسانی است که پروردگار رحمان را عصیان کرده و بتان را به پرستش گرفته‌اند پس شیطان دوست آن‌هاست، گمراه‌شان ساخته و آن‌ها را از خطر راست می لغزاند.

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۳)

و البته وعده‌گاه جمیع آن مردم گمراه نیز آتش دوزخ خواهد بود. (۴۳)

تفسیر :

و بیگمان وعده‌گاه ابلیس و پیروانش همانا آتش سوزان و فروزان جهنم، است، پس همه رهروان راه شیطان تا روز قیامت به دوزخ افتاده در آن گرد می‌آیند و در آن عذاب ماندگار و همیشه، دست و پا می‌زنند.

شیطان چه کسانی را اغوا و گمراه کرده نمی‌تواند؟

سلطه و قدرتی که شیطان در دست دارد این است که آنان را به گمراهی و بی‌راهه رفتن آماده میکند، طوری که که آنان را به شرک و کفر تحریک مینماید.

ولی طوری که در آیات متذکره خواندیم: آن دسته از انسانها از گمراهی بوسیله شیطان مستثنی شده اند که جزو بندگان مخلص خداوند باشند، چنانکه فرمود: «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» «مگر بندگان خالص تو از میان آنان را» یعنی: جز کسانی را که تو از میان مردم برای عبادت خویش خالص ساخته و از شائبه‌ها و آلائش‌ها پاکشان ساخته‌ای. در قرائتی دیگر: (المخلصین) به کسر لام نیز خوانده شده، که معنی چنین میشود: مگر بندگانی که عبادت خود را برای تو از ریا یا فساد، خالص ساخته‌اند. ابلیس لعین این سخن را از آن روی گفت که میدانست؛ کید وی در مخلصان واقعی کارگر نیست پس دعا میکنیم: «اللهم اجعلنا من المخلصین: خدایا! ما را از خالص شدگان خویش قرار ده».

و در آیه‌ای دیگر صفت اینگونه انسانها را چنین بیان میدارد: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (نحل 99). یعنی: شیطان هیچگونه تسلطی ندارد، بر آن کسانی که: ایمان دارند (به قرآن و رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم و در یک کلام به دین اسلام ایمان دارند) و بر پروردگار یگانه توکل مینمایند (و تنها او را راه گشای خود در زندگی میدانند) و امور خویش را در هر سخن و عملی به او تفویض میکنند زیرا ایمان به خداوند و توکل به وی، شیطان را از وسوسه کردن آنان باز می‌دارد و اگر هم او در یکی از آنان و وسوسه‌ای القاء نماید، وسوسه‌اش تأثیری ندارد. پس خداوند شر شیطان را از کسانی که ایمان دارند و بر او توکل میکنند، دور می‌نماید، و شیطان راهی برای تسلط بر آنان ندارد. اما کسانی که گمراه میشوند و شیطان بر آنها تسلط می‌یابد، کسانی هستند که اهل اخلاص

نیستند، و از شیطان پیروی کرده اند، چنانکه میفرماید: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» «درحقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست» مراد از بندگان در اینجا، بندگان با اخلاص خداوند هستند «مگر کسانی از گمراهان که از تو پیروی کنند» پس این گمراهانند که از تو پیروی میکنند تا بدانجا که زمام خود را به دستت میدهند تا آنها را به وادی های گمراهی و سرانجام به دوزخ رهسپار کنی.

پس شیطان بر بندگانی سلطه دارد که به کفر او راضی هستند و با طیب خاطر از وی پیروی میکنند. در آیه دیگر میفرماید: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (نحل 100). یعنی: تنها تسلط شیطان بر کسانی است که او را به دوستی میگیرند (یعنی: از او در وسوسه‌هایش اطاعت کرده و خداوند را نافرمانی میکنند) و به واسطه او شرک می‌ورزند.

و شیطان روز قیامت خطاب به پیروان خود که آنان را گمراه کرده و به نابودی کشانده است، میگوید: «وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُم فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْلَا أَنفُسُكُمْ» (ابراهیم 22). یعنی: و من بر شما تسلطی نداشتم (و کاری نکردم) جز این که شما را دعوت (به گناه و گمراهی) نمودم و شما هم (گول و وسوسه مرا خوردید و) دعوتم را پذیرفتید، بنابر این، مرا سرزنش نکنید؛ خود را سرزنش کنید.

و این آیه نشانگر آنست که خداوند متعال قدرت و توانی را به شیطان نداده است که با اجبار و اکراه مردم را کفر و گمراهی بکشانند، زیرا کسانی که مخلص باشند (یعنی عبادت‌های خویش را خالصانه برای الله متعال قرار دهند و تنها برای رضای او زندگی کنند) و کسانی که از شیطان پیروی نکنند (یعنی از محرّمات و زشتی‌هایی که شریعت آنها را نهی کرده ولی شیطان انسان را به سوی آنها دعوت میکند، پرهیز و دوری میکنند) چنین کسانی جز وسوسه‌ای از جانب شیطان مورد تهاجم واقع نمیشوند، یعنی تنها کاری که از دست شیطان ساخته است، وسوسه و زینت دادن گناهان است، ولی انسانهای مخلص و صالح به این و وسوسه‌ها پاسخ رد میدهند و شیطان را مایوس میگردانند از اینکه ایمانشان را به کفر مبدل گردانند و جزو گمراهان شوند، پس مراد از "گمراهان" یعنی کسانی که ایمانشان را به کفر و شرک مبدل گردانند، ولی انسانهای مخلص؛ ایمان خود را نگه میدارند، زیرا آنها از شیطان و وسوسه‌های او پیروی نمیکنند، از اینرو خداوند نیز آنها را حمایت میکند و بر ایمان می‌میرند.

پس بطور خلاصه: شیاطین بر انسانهای مؤمن و مخلص و صالح تسلطی ندارند که بخواهند آنها را به کفر و گمراهی بکشانند، زیرا خداوند آنها را به سبب بندگی کردن و عبادت خالصانه پروردگار و اطاعتشان از دستورات او، یاری نموده و از شر شیطان در امان نگاه داشته است. و انسان مؤمن آنکسی است که به اسلام و قرآن و رسالت پیامبر صلی الله علیه و سلم و روز رستاخیز ایمان آورده، و انسان مخلص کسی است که تنها رضای الله تعالی را مد نظر دارد و بخاطر او زندگی میکند و بخاطر او میخوابد و بخاطر او می‌میرد، و از ریاء بدور هستند:

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (انعام 162)؛ بگو: «نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است. یعنی: خاص و خالص برای اوست. یگانه راه حاصل نمودن اخلاص؛ اصلاح نیت است، و هرگاه نیت خود را درست نمایم و همیشه در نیت ما رضای خدای عزوجل نهفته باشد، و مخلوقات

را در هنگام برنامه ریزی امور اخروی از نظر دور داریم اخلاص حاصل می‌گردد. اخلاص انجام دادن هر عبادت 100% بخاطر رضای الله جل جلاله میباشد. کسانی که تمامی امورشان را بخاطر رضای الله جل جلاله انجام میدهند در حقیقت بنده گان مخلص الله جل جلاله میباشند. و انسان صالح کسی است که از او امر الله و رسولش اطاعت کرده و از گناهان دوری میکند. چنین انسانی با این صفات است که شیطان بر او تسلطی ندارد تا بخواهد او را به دایره کفر و شرک و ضلالت سوق دهد، بجز اینکه وی را وسوسه کرده و گناهان را برایش می آورد تا وی را به آنها داخل گرداند، ولی او وسوسه شیطان را با یاد الله رد میکند و اگر در دام گناه هم بیافتد، زود توبه میکند و دیگر سراغ آن نمی رود، تا اینکه سرانجام با ایمان و عمل صالح از دنیا می‌رود.

لَهَا سَبْعَةٌ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ ﴿٤٤﴾

برای آن هفت در است، برای هر دری گروهی از پیروان شیطان تقسیم شده اند. (۴۴)
تفسیر :

باید گفت که: دوزخ مانند جنت دارای طبقات و مراتبی میباشد که هر کس مطابق جرمش سزا می بیند. طوریکه میفرماید: «لَهَا سَبْعَةٌ أَبْوَابٍ» دوزخ دارای هفت دروازه است که از هر دری بخشی معین از پیروان شیطان بر وفق اعمال خود وارد آن می شوند علت این که دوزخ هفت دروازه دارد، نشانه زیاد بودن اهل دوزخ می باشند. طوریکه یاد آور شدیم: هفت دروازه دوزخ، شاید اشاره به تعداد زیاد آن باشد. یعنی عوامل بسیاری سبب جهنمی شدن انسان میشود. طوریکه در (آیه: 27 سوره لقمان) آمده است: اگر درختان قلم و هفت دریا مرکب شوند، «وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ» نمیتوانند کلمات خدا را بنویسند. کنایه از اینکه مخلوقات الهی به قدری زیادند که قابل شماره و حساب نیستند.

«لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ (۴۴)»: هر گروه از پیروان شیطان دروازه‌ی مخصوص به خود دارد! این کثیر فرموده است: هر کس مطابق عملش از دروازه‌ای وارد میشود در چاه عذاب به میزان عملش میماند. (مختصر ۳۱۲/۲). در حدیثی که در امام بخاری و ترمذی از ابن عمر روایت گردیده است آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «جهنم هفت در دارد و دری از آن مخصوص کسانی است که بر روی امت من شمشیر کشیده‌اند».

همچنین از علی(رض) روایت شده است که فرمود: «درهای جهنم بعضی بر بالای بعضی دیگر قرار دارد پس در اول پر می شود آنگاه در دوم، سپس در سوم تا آنکه همه درهای آن پر می شود».

ابن جریج میگوید: «درهای دوزخ هر کدام نامی دارد: در اول جهنم، در دوم لظی، در سوم حطمه، در چهارم سعیر، در پنجم سقر، در ششم جحیم و در هفتم هاویه است». از ابن عباس(رض) نیز مانند آن روایت شده است.

خوانندگان محترم!

پس از شرح حال سیاه بختان، اینک در آیات متبرکه (45 الی 50) در مورد مکافات و حال تقوا کننده‌گان، نیک بختان و جنتیان بحث بعمل می آید و در مورد اینکه شیطان نمی تواند بر آنان استیلا یابد و آنان را فریب دهد.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٤٥﴾

به یقین، پرهیزگاران در بهشت ها و چشمه سارها هستند. (۴۵)

تفسیر :

بعد از اینکه خداوند متعال حال و احوال شقاوت‌مندان تیره بخت و اهل دوزخ را بیان کرد به تعقیب آن به حال و احوال نیکبختان اهل جنت پرداخته و میفرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (45)» بی‌گمان، پرهیزگاران در باغها و چشمه سارانند و به ایشان قبل از آن‌که به آن وارد میشوند. واقعیت امر هم همین است که: دوری از گناه در این چند روزی دنیا، کامیابی ابدی را به همراه دارد.

همچنان باید گفت که: نعمت‌های بهشتی، متنوع و متعدّد است. در جنت: چشمه سارهای جوشان و خروشان از آب گوارا و شراب و عسل جاری است. که جنتیان و در کمال آرامش و آسایش در آن به سر می‌برند.

شان نزول آیه 45:

623- ثعلبی از سلمان فارسی (روایت کرده است: هنگامی که سلمان فارسی کلام عزیز «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ (43) (حجر: 43) «و جهنم وعده‌گاه همگی آنان است» را شنید سه روز از ترس گریخت در حالی که از حال و روز خود هیچ آگاهی نداشت، سپس او را به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم (بردند و از ایشان جویاشرح قضیه شدند. سلمان در جواب فرمود: ای فرستاده الله، قسم به ذاتی که تو را به حق فرستاده است، نزول آیه 43 / سوره حجر قلب، مرا پاره پاره کرد. آنگاه خدای عزوجل «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (45)» را فرستاد. (مؤلف به ثعلی نسبت داده و محقق در جای دیگر ندیده و نه هم این را پیشوایان تفسیر با سند و یا بدون سند ذکر کرده اند. باز هم تمام این سوره مکی و سلمان در مدینه منوره اسلام را پذیرفته است. این را تنها ثعلبی که احادیث موضوعی را روایت می‌کند ذکر کرده.)

ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ ﴿٤٦﴾

(فرشتگان الهی به آنها میگویند) داخل این باغ‌ها شوید باسلامت و امنیت. (۴۶)

تفسیر :

نعمت‌های بهشت جامعیت دارد. هم مادی است مثل باغ و چشمه، هم روحی است مثل امنیت و صفا، هم اجتماعی است مثل اخوت و برادری و از همه بالاتر همراه با رضای الهی و تبریک و تهنیت است. طوریکه میفرماید: «ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ (46)» به آنها گفته میشود: با اطمینان خاطر و به دور از هر آفت و گزند و هر آنچه اسباب خوف و هراس، و درامان از مرگ و زوال این نعمت‌ها به بهشت درآید. یا معنی این است: درآید همراه با سلامتی بر شما از جانب خداوند متعال و از سوی فرشتگان. یا معنی این است: آنگاه که بهشتیان وارد باغ‌های بهشت میشوند، چون از باغی به باغ دیگری میروند، به آنان گفته میشود: در آن به سلامتی و امن و امام داخل شوید.

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿٤٧﴾

و آنچه از دشمنی و کینه که در سینه هایشان بوده بیرون می‌کشیم (و روح شانرا پاک میکنیم) در حالی که همه برادرند و بر سریرها روبروی یکدیگر قرار دارند. (۴۷)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: کینه توزی و دشمنی با برادری و اخوت در اصل سازگار نیست. اول باید کینه ها برطرف شود بعد برادری محقق میشود. طوریکه میفرماید: «وَنَزَّعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ» ریشه‌ی کینه و دشمنی و حسادت را از نهاد بهشتیان برکنندیم. و در آن سرای سلامتی و شادکامی، آنچه از حسد و کینه و شائبه و غش و ناخالصی و دشمنی در دل های ابرار است بر میکنیم و بیرون می‌آوریم، یعنی: اگر یکی از بهشتیان در دنیا بردیگری کینه‌ای داشته است، خداوند متعال آن کینه را از قلب وی بیرون کشیده و قلوب شان را نسبت به همدیگر پاک و صاف می‌گرداند، «إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (47)»

یعنی: آنها چنان باهم صاف و صمیمی میشوند که در دین و دوستی و مهربانی، برادران هم گشته اند. پس برادرانه و مشفقانه بر تخت های بلند رو به روی یکدیگر نشسته‌اند، در چهره های شان دوستی و الفت نسبت به همدیگر موج میزند، این درخشش جلوه های مهر و محبت به منظور افزودن بر نعمت ها و کامل سخن تکریم آن‌هاست. سریر: جایگاه بلندی است که برای محفل خوشی و سرور آماده ساخته میشود. مجاهد گفته است: از بس که باهم محبت و انس دارند پشت سر یکدیگر را نگاه نمیکنند. ابن عباس (رض) گفته است: بر تخت‌هایی از طلا که به مروارید و یاقوت و زبرجد تزیین یافته اند، قرار دارند. (زاد المسیر ۴/۴۰۴).

شان نزول آیه 47:

628- ابن ابوحاتم از علی بن حسین (روایت کرده است: آیه «وَنَزَّعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (47)» در شان ابوبکر صدیق و عمر فاروق (رض) نازل شده است. از آن بزرگوار سؤال شد: مقصود کدام کینه است، کینه جاهلیت، چون در دوران جاهلیت میان بنی تیم، بنی عدی و بنی هاشم کینه و عداوت بود. هنگامی که این گروه ایمان آوردند باهم دوستان صمیمی شدند، وقتی ابوبکر (به مرض سینه پهلوی گرفتار شد علی (دست خویش را گرم میکرد و پهلوی او را مالش می‌داد. در باره آنان این آیه نازل شد.

لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ (48)

در آنجا خستگی ورنجی به آنان نمیرسد و هیچگاه از آنجا اخراج نمیشوند. (48)

تفسیر :

نعمت‌های بهشتی، بی‌نقص است. باغ با چشمه، سلامتی با امنیت، برادری با صمیمیت، راحتی با دوام است. «لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ» در بهشت رنج خستگی و ماندگی به آنها دست نمیدهد. «وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ (48)» و از آن اخراج یا طرد نمیشوند. و در جاودانگی همیشه و نعمت‌های مستمر و پیوسته، در بهشت ماندگار اند. این بزرگترین دلیل کمال نعمت برایشان است. آری! کدام نعمت از جاودانگی در نعمت بزرگتر می‌باشد؟ یعنی اینکه نعمت‌های شان همیشگی و بقایشان دایمی است؛ زیرا منزلگاه صفا و سرور است.

خواننده محترم!

در آیات متبرکه که در فوق مطالعه نمودیم دریافتیم که پروردگار با عظمت ما؛ هشت پاداش بهشتی را برای اهل تقوا بیان شده است: باغ‌ها، چشمه‌ها، سلامتی، امنیت، کدورت زدایی، اخوت، تخت‌های روبرو، دوری از هرگونه رنج و جاودانگی.

نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٤٩﴾

به بندگانم خبر ده که یقیناً من [نسبت به مؤمنان] غفور و رحیمم. (۴۹)

تفسیر :

«نبیء»: «نبأ» به خبر مهم گفته میشود. طوری که در آیه مبارکه می خوانیم: ای پیامبر! به بنده گانم مؤمنم خبر ده که الله متعال بر توبه کاران از اهل گناه بسیار آمرزگار و برباز آمدگان بسیار مهربان است، گناهان بزرگ را بر کسانی که با توبه صادقانه، یک رنگی و عجز پیش آورده اند می آمرزد. یعنی میدان بخشودگی و مهر من برای توبه کاران و پشیمان شدگان از کفر، وسیع و گسترده است.

شان نزول آیه 49 - 50:

- : طبرانی از عبدالله بن زبیر (روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم (بر جماعتی از اصحاب که می خندیدند گذشت و به آنها فرمود: آیا می خندید در حالیکه کیفیت بهشت و دوزخ به شما یاد آوری گردیده است؟ پس این دو آیه «نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (49) وَ أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ (50)» نازل شد. جداً ضعیف است، طبرانی چنانچه در «مجمع» 1107 از عبدالله بن زبیر آمده روایت کرده است. هیشمی درباره میگوید: «در این اسناد موسی بن عبیده ضعیف است» و مصعب بن ثابت همچنانچه گذشت ضعیف است. «فتح القدير» 1439).

630- ابن مردویه از وجه دیگر از یکی از اصحاب (روایت کرده است: رسول الله (از در بنو شیبه پیش ما آمد و گفت: شما را خندان نبینم، سپس برگشت و رفت و دوباره آمد و گفت: من بیرون رفتم و کنار حجر الأسود ایستاده بودم که جبرئیل امین آمد و گفت: ای محمد، پروردگار چنین برایت پیغام فرستاد که چرا بندگان مرا نومید می کنی؟ «نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (49) وَ أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ (50)» اسناد این ضعیف است، طبری 21214 از عطاء از یکی دیگر روایت کرده، در این اسناد مصعب بن ثابت را احمد و یحیی ضعیف می شمارند و عاصم بن عبیدالله را نیز ضعیف می دانند. به «فتح القدير» 1437 مراجعه فرماید.

وَ أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ﴿٥٠﴾

و (نیز بندگان مرا آگاه کن) یقیناً که عذاب من، عذاب دردناک است. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْأَلِيمُ»: بسیار دردآور و دردناک. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

با در نظر داشت اینکه لطف و رحمت الهی بر غضبش مقدم است. با آنهم به رحمت الهی نباید مغرور شویم، زیرا «الْعَذَابُ الْأَلِيمُ» عذابش دردناک است. در آیه مبارکه میفرماید: «وَ أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ» و به بندگانم خبر ده و به آنها بگو: که عذاب خداوند متعال سختترین عذابها و نیرومندترین سزاها است. بناءً عذابش بر کسانی که توبه و انابت نیاورده اند بسیار دردناک، بس سهمگین و غیر قابل تحمل است، پس مغفرتش بر توبه کاران بس وسیع و گسترده و عقوبتش بر پای فشارندگان برگناه، بس شدید است بناءً باید خوف از الله متعال را با امید به عفو و کرمش با هم جمع کرد.

مفسر ابو حیان در تفسیر خویش می نویسد: عبارت «وَ أَنَّ عَذَابِي» سرشار از لطف و کرم خداست؛ زیرا به صورت مقابله نگفته است: و اَنِي الْمَعْدَبُ الْمُؤَلَّمُ و تمام اینها بیانگر آن است غفران و مهر خدا از عذاب و خشم او بیشتر است. (البحر ۴۵۷/۵).

خوانندگان محترم!

بعد از بیان دلایل توحید، احوال قیامت و اوصاف بدان و خوبان، اینک در آیات متبرکه (51 الی 77) قصص پیامبران علیهم السلام از جمله؛ قصه‌ی مهمانان ابراهیم علیهم السلام و خبر نابودی قوم لوط علیهم السلام به ابراهیم علیهم السلام به بیان گرفته میشود، تا شنیدنش، عشق و علاقه‌ی به بندگی بندگان مخلص بیافریند و انسان را از عذاب برهاند و از گناه و نافرمانی آفریدگار که مایه‌ی بدبختی و سرافکندگی است، مصون بدارد.

وَنَبِّئُهُمْ عَنِ ضَيْفِ اِبْرَاهِيمَ ﴿٥١﴾

و به آنها از مهمانان ابراهیم خبر ده (که هم برای رحمت آمده بودند و هم برای عذاب). (۵۱) **تفسیر:**

مفسران می نویسند: که دو آیه فوق، به عنوان مقدمه‌ای بر داستان‌هایی است که بعد از آن می آید که بخشی از این داستان‌ها از مصادیق خبر رحمت و برخی هم از مصادیق خبر عذاب و غضب است.

یکی از نمونه‌های رحمت و غضب الهی، داستان میهمانان حضرت ابراهیم علیه السلام است که فرشتگان از یکسو بشارت فرزند به او دادند، و از سوی دیگر خبر هلاکت قوم لوط را. همچنان خداوند متعال يك بار به حضرت ابراهیم از کنیزش (هاجر) پسری به نام اسماعیل داد و این بشارت در مورد همسرش ساره است که خداوند به او اسحاق داد. در باره‌ی اسماعیل فرمود: «بِعْلَامِ حَلِيمٍ» «صافات، 101.» و درباره‌ی اسحاق «بِعْلَامِ عَلِيمٍ» فرموده است.

خواننده محترم!

از حوادث تلخ و شیرین تاریخی باید درس گرفت، که در این میان بهترین تاریخ زندگی انبیاء، پیامبران، رسول و بهترین تاریخ گویان نیز آن بزرگواران هستند. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «وَ نَبِّئُهُمْ عَنِ ضَيْفِ اِبْرَاهِيمَ (51)» درباره‌ی داستان مهمانان ابراهیم به آنها بگو: ایشان فرشتگانی بودند که الله تعالی آنها را برای نابود کردن و هلاکت قوم لوط فرستاده بود. آنان ده نفر بودند که به صورت نوجوانان بس نیک روی در آمده و در میان آنان جبرئیل علیه السلام نیز بود.

کلمه «ضیف» برای مفرد، تثنیه، جمع، مؤنث و مذکر به یک لفظ به کار میرود. یعنی به امت خود از آنچه که برای ابراهیم علیه السلام اتفاق افتاد و در آن خوف و رجا هر دو جمع شده بود، خبرده تا از این داستان پند بگیرند و به سنت خدای سبحان در مورد بندگان پی ببرند.

اِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ اِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ ﴿٥٢﴾

هنگامی که بر او وارد شدند و سلام گفتند (ابراهیم) گفت ما از شما بیمناکیم! (۵۲)

تفسیر:

«اِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا» هنگامی که فرشتگان نزد ابراهیم علیه السلام داخل شدند به او گفتند: «قَالَ اِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ (52)» بر شما سلامی باد که بدان از همه آفات به سلامت هستید.

ابراهیم علیه السلام سلام را جواب گفت و به ایشان غذا تقدیم کرد و در گرامیداشت شان هرچه در توان داشت انجام داد، اما چون آنها از خوردن غذا امتناع کردند ابراهیم علیه السلام گفت: ما از شما بیمناکیم!

در آیه 70 سوره هود، آمده است: «وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً» یعنی خوف را در دل پنهان کرد. پس میتوان گفت، اول به پنهان داشتن کوشید؛ آخر آنر پنهان کرده نتوانست، و بر زبان اظهار کرد؛ یا، شاید مطلب این است که با وجود پنهان داشتن خوف، آثار آن بر چهره چندان عیان بود که گویا به زبان حال میگفت: ما از شما میترسیم! این خوف از کدام رهگذر بود؟ (تفسیر کابلی)

قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ﴿٥٣﴾

فرشتگان گفتند: هیچ مترس که ما آمده‌ایم تو را به پسری دانا بشارت میدهیم. (۵۳)

تفسیر :

فرشتگان به ابراهیم علیه السلام گفتند: «لاتوجل»: از ما نترس هراسناک مباش، زیرا ما با خود مژده پسری دانا، خدا شناس و شریعت آشنا را که اسحاق است برایت آورده‌ایم، بناءً بزرگترین صفت برای بنده بعد از ایمان، همانا علم سود بخش است.

قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ ﴿٥٤﴾

(ابراهیم) گفت: آیا با وجود آنکه به سن پیری رسیده‌ام، مژده میدهید؟ پس چه مژده ای به من میدهید؟ (۵۴)

تفسیر :

ابراهیم علیه السلام تعجب کنان از این مژده آنان به ایشان گفت: «آیا با وجود آنکه پیری به من رسیده است، بشارتم دادید» یعنی: من و این حالت سال خوردگی و فرزند؟ یعنی چه؟ یعنی چگونه مرا به فرزند مژده میدهید حال آنکه بیشتر عمرم سپری شده، استخوان‌هایم نرم گردیده و اجلم نزدیک گشته است.

قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ ﴿٥٥﴾

گفتند ما تو را به حق بشارت دادیم، از مایوسان مباش! (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بِالْحَقِّ»: به چیز راست و درستی. به کار محقق و مطمئن. به طریقه و شیوه‌ای که حق است و آن خرق عادت توسط قادر مطلق است. «الْقَانِطِينَ»: قنوط: مایوس شدن از خیر. «قنط قنوطا: بیس» افراد مایوس و ناامید. (تفسیر نور).

تفسیر :

باید گفت کسانی که به علم و قدرت و رحمت خداوند متعال اطمینان دارند، در زندگی خویش هرگز مایوس نمی شوند.

در آیه مبارکه «قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ» میخوانیم: یعنی مژده ما به تو حق، یقینی و قطعی است تردید ناپذیر و این مژده از جانب پروردگار جهانیانی است و آن بعید مپندار که وعده‌اش را خلاف نمی کند، پس با وجود کبر سن از فرزند ناامید مباش چرا که قدرت خداوند متعال به طور قطع نافذ میشود.

قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ ﴿٥٦﴾

ابراهیم گفت: چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارشان ناامید میشود؟! (۵۶)

تفسیر :

«مَنْ يَفْتُطُّ»: چه کسی ناامید می‌گردد؟! استفهام انکاری است، یعنی کسی ناامید نمی‌گردد. ابراهیم علیه السلام گفت: نه! من ناامید نمی‌شوم زیرا از رحمت الله متعال ناامید نمی‌شود جز کسی که از دینش انحراف ورزیده و راه هدایت را گم کرده باشد. و به قدرت پروردگار عالم جاهلند، ولی قلبی که از نور ایمان لبریز است و با خدای رحمان در تماس است هرگز ناامید نمی‌شود.

شیخ بیضاوی در تفسیر خویش می‌نویسد: تعجب ابراهیم بر مبنای عادت بود نه تعجب از قدرت خدا؛ زیرا خدا که انسان را بدون پدر و مادر آفریده است، پس چگونه نمی‌تواند پیر مردی فرتوت و پیرزنی نازا را صاحب فرزند کند؟ به همین دلیل چنین جوابی به آنها داد. (تفسیر بیضاوی ۲۸۶).

ناامیدی از رحمت الهی:

خداوند متعال در آیات مختلفی از قرآن عظیم الشان درباره یأس و ناامیدی یادآوری بعمل آورده است و از آن نهی هم نموده است. برای تبیین ارتباط بین ناامیدی و کفر لازم است بدانیم که فرد ناامید، در واقع ناامید از رحمت و فضل و گشایش پروردگار است؛ در حالیکه بر هر کس که ایمان به الله متعال دارد لازم و حتمی است معتقد شود که خدا هر چه بخواهد انجام میدهد و به هر چه اراده کند، حکم میکند، و هیچ قاهری نیست که بتواند بر مشیت او فائق آید و یا حکم او را عقب اندازد، و هیچ مومنی نمیتواند و نباید از رحمت الهی مأیوس و ناامید شود؛ زیرا یأس و ناامیدی از رحمتش در حقیقت محدود کردن قدرت اوست که در معنا همان کفر به وسعت رحمت الهی است. در واقع ناامیدی از رحمت الله متعال ایجاد نمی‌شود، مگر در این سه حالت:

- 1- زمانیکه انسان معتقد شود که خداوند قادر بر امور نیست.
 - 2- انسان معتقد شود که خداوند عالم و آگاه به خواسته او و اتفاقات عالم نیست.
 - 3- یا اینکه انسان الله را عالم و آگاه بداند، اما گمان کند که او بخیل است و کریم نیست.
- هر کدام از این سه حالت موجب کفر می‌شود. از آنجا که ناامیدی از رحمت خداوند تنها از طریق یکی از این سه فکر حاصل میشود و هر یک از اینها نیز نوعی کفر است، بنابراین این هر ناامیدی ای، همان کفر است.

در نتیجه انسان باید مراقب باشد که در سختی های زندگی امید خود را از دست ندهد و این مهم زمانی میسر میشود که انسان در گرفتاری ها همواره قدرت الله متعال بر حل مشکل و رحمت او را نسبت به بنده اش یادآور شود، تا آن آرامش و طمانینه را که خداوند به مومنانش وعده داده با تمام وجود حس کند و با امیدی مضاعف به انجام وظایفش همت گمارد.

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿٥٧﴾

[سپس] گفت: پس کار مهم شما چیست ای فرستاده شدگان؟ (۵۷)

تفسیر :

ابراهیم علیه السلام پس از اُلفت با فرشتگان و یقین از مژده، به آنان گفت: ای فرستادگان! بگوئید چه کار مهمی (غیر از این بشارت) دارید؟ مأموریت دیگران چیست و بجز این مژده و بشارت که به من دادید، دیگر چه خبری با خود آورده‌اید؟

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿٥٨﴾

گفتند ما به سوی يك قوم گنهكار مأموریت پیدا کرده ایم (تا آنها را هلاک کنیم). (۵۸)
تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست که: فرشتگان قبل از انجام مأموریت، رهبران الهی را در جریان می‌گذاشتند. بناءً در جواب سوال حضرت ابراهیم علیه السلام گفتند: خداوند متعال ما را برای نابود سازی قوم مشرک و فاجر یعنی لوط که به کارهای زشت روی آورده‌اند، فرستاده است.

إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥٩﴾

غیر از آل لوط (خانواده و پیروان او) که البته همه آنها را نجات می‌دهیم. (۵۹)
تفسیر :

«إِلَّا آلَ لُوطٍ»: مستثنی می‌تواند متصل باشد و معنی چنین میشود: ما به سوی قوم گناهکاری فرستاده شده‌ایم، مگر خانواده لوط که در میان آنان گناهکار نیست. یا منقطع باشد که معنی آن در بالا گذشت. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»
«مگر آل لوط» یعنی: کسان و پیروان و خانواده‌اش که از این هلاک در امانند و هرگز به ایشان آسیبی نخواهد رسید، زیرا ایشان در حفظ و حمایت الله متعال قرار دارند. یعنی: ما یقیناً خانواده و پیروان و اهل دین لوط علیه السلام را که مجرم نیستند، از عذاب نجات می‌دهیم.

باید گفت که: حضرت ابراهیم علیه السلام و همچنان حضرت لوط علیه السلام در اولین برخورد با فرشتگان آنان را نشناختند، لذا ابراهیم علیه السلام گفت: «إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ 52» و لوط گفت: «قَوْمٌ مُّكْرُونَ 62» البته این فرشتگان در قیافه جوانان خوش صورت و زیبا میهمان حضرت لوط علیه السلام شدند و حضرت به دلیل فساد جامعه از وجود چنین میهمانانی نگران شد.

إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنَّا لَمِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٦٠﴾

به جز همسر او (چون الله فرموده است) ما فیصله کرده‌ایم که او از بازماندگان (در شهر و هلاک شوندگان) باشد. (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَدَرْنَا»: همسان دیگران بشمار آورده‌ایم و قلمدادش نموده‌ایم. این سخن بر زبان فرشتگان رفته است ولی مراد فرموده الله است. روشن است وقتی که در باریان و مأموران شاه بگویند: دستور داده‌ایم. چنین و چنان اندیشیده‌ایم.

مراد این است که شاه دستور داده است و چنین و چنان خواسته است، و غیره.
«الْغَابِرِينَ»: جمع «غابر» به معنای بازماندگان است و به باقیمانده خاك، غبار را می‌گویند. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

در مکتب انبیاء، اصل ضابطه است. نه رابطه. لذا همسر پیامبر نیز به قهر الهی گرفتار می‌شود.

همچنان قابل یادآوری است پیوندهای خانوادگی نباید مانع اجرای اهداف الهی باشد. سنت خداوند در قهر تبهاران، خودی یا بیگانه، زن یا مرد، مشهور یا گمنام نمی‌شناسد.

طوری که در آیه مبارکه میفرماید یعنی: حکم کرده‌ایم که؛ جز همسر لوط که حکم خداوند متعال بر آن رفته است تا همراه با هلاک شدگان باشد زیرا با موجودیت کفر، هیچ حسب و قرابتی ثمر بخش و کارساز نیست. مخالفت همسر لوط با او، بهترین دلیل بر اختیار انسان است و اینکه انسان محکوم و مجبور محیط نیست.

در آیه مبارکه ملاحظه مینمایم که: فرشتگان این حکم را به خود نسبت دادند در حالی که این حکم از جانب الله سبحان و تعالی است، به سبب قرب و اختصاصی که به حق تعالی دارند.

امام قرطبی فرموده است: همسر لوط که کافر بود از خانواده‌ی لوط استثناء گردید و او نیز همراه با مجرمان نابود شد. (تفسیر قرطبی ۳۶/۱۰)

«إِلَّا امْرَأَتَهُ» (به جز همسر او) باید گفت که: مخالفت همسر لوط با او، بهترین دلیل بر اختیار انسان است و اینکه انسان محکوم و مجبور محیط نیست.

و حساب مردان الهی، از حساب بستگان نا اهل و اطرافیان او جداست.

فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطِ الْمُرْسَلُونَ ﴿٦١﴾

پس هنگامی که فرستادگان خدا نزد خاندان لوط آمدند، (۶۱)

تفسیر :

وقتی فرشتگان برای نابود سازی قوم لوط و نجات دادن خودش نزد لوط علیه السلام آمدند.

قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ﴿٦٢﴾

لوط گفت: بی تردید شما گروهی ناشناخته اید. (۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُنْكَرُونَ»: افراد ناشناخته. کسانی که بد داشته شوند و از ایشان بیزار و گریزان باشند.

«ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

لوط علیه السلام به ایشان گفت: شما گروهی نا آشنا هستید یعنی: شما مردمی ناشناس هستید و من شما را نمی شناسم.

از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: انبیا، از پیش خود علم غیب ندارند. (طوری که حضرت لوط، فرشتگان را نشناخت)

قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿٦٣﴾

گفتند: (نه، ما نا آشنا نیستیم) بلکه برای تو خبر چیزی را آورده‌ایم که (قوم تو) در آن شک میکردند. (۶۳)

تفسیر :

تهدیدها و هشدارهای الهی را باید شوخی نگریم. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: گفتند: ما فرستادگان الله هستیم: نترس ای لوط! بلکه برای تو چیزی آورده‌ایم که قوم تو در آن شک میکردند و آن عبارت است از نزول عذابی که شما آن را به آنها وعده داده بودید.

قرآن عظیم الشان بارها مطرح کرده که کفار، تعجیل قهر و عذاب الهی را از انبیا درخواست میکردند و میگفتند: «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (سوره اعراف، 70) و تمام هشدارها را مزاق فکر میکردند و آنرا به باد مسخره میگرفتند، و در مورد قهر الهی چه

در دنیا وجه در آخرت تردید داشتند، خداوند در این آیات بیان می‌کند که قهر مورد تردید کفار قطعاً خواهد آمد.

وَأْتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٦٤﴾

و ما واقعیتی قطعی و مسلم را [که همان عذاب الهی است، جهت نابودی مردم] برای تو آورده ایم و یقیناً راستگوییم. (۶۴)

تفسیر :

«أَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ»: حقیقت را برای تو آورده‌ایم. به پیش تو به حق آمده‌ایم و دروغی در کار نیست. (تفسیر نور)

حکمت همین است سزا های الهی بر اساس عدل و حق و استحقاق گنهگاران است. طوری که میفرماید: «وَأْتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ» «و حق را» یعنی: وعده راستین را که همانا عذاب قطعی فرودآورنده بر قوم توست «وَأِنَّا لَصَادِقُونَ» و قطعاً در آنچه گفتیم راستگوییم. یعنی در این خبری که به تو دادیم.

فَأَسْرُ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ﴿٦٥﴾

پس [چون] در بخشی از شب خانواده ات را همراهت ببر و خودت دنبال ایشان برو و کسی از شما به پشت سر خودنگاه نکند و به همانجا که به شما دستور داده می‌شوید، بروید. (۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فأسر»: سری و اسراء: سیر شبانه. فَأَسْرُ بِأَهْلِكَ: پس شب هنگام با خانواده ات برو. آمدن لفظ «اللَّيْلِ» برای تأکید است.

«قطع»: (بر وزن جسر): تکه و قطعه. جمع، بر وزن عنب است. «ادبار»: دبر (بر وزن عنق): عقب، مقابل جلو. عقب و جلو گاهی جزء يك چیز، مانند جلو پیراهن و عقب آن و گاهی کنار از شئی می‌باشند، مانند آنکه بگوئیم فلانی در جلو یا در عقب من است. جمع آن، ادبار است.

«يَلْتَفِتُ»: لغت: برگرداندن و منصرف کردن. «لفته عن كذا: صرفه عنه». التفات: رو کردن و نیز روگرداندن از جهتی که بآن رو کرده بود. «لَا يَلْتَفِتُ»: برنگردد، رو بر نگردند. (تفسیر نور)

تفسیر :

«فَأَسْرُ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ»: پس ای لوط! شب هنگام خودت همراه با کسانی که به تو ایمان آورده‌اند بیرون بروید، «وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ» و تو خود پشت سر مؤمنان حرکت کن و ایشان پیش روی تو باشند تا کسی از آنان تخلف نکرده و هلاک نشود یعنی: تو از پشت سر آنان باش تا از ایشان مراقبت کنی که مبادا یکی از ایشان عقب بماند و در نتیجه گرفتار عذاب شود.

مفسران میفرمایند: سنت همیشگی پیامبر ما صلی الله علیه و السلام نیز این بود که در راه، یاران خویش را پیش می‌انداختند و میفرمودند: «پشت سرم را برای فرشتگان بگذارید». «تفسیر انوار القرآن».

«وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ» و هیچ یک از شما پشت سر خود را نگاه نکند. تا بلای هولناکی را که بر آنها نازل میشود نبیند.

زیرا در آن صورت عذابی را که به آنان نازل شده می بینید و به آن مشغول میشوید لذا سرعت حرکت تان کند میشود و باز میمانید. یا بر احوال و عذاب سهمگینشان آگاه شده و چنان صحنه‌های هولناکی رامی بینید که دیدن آنها را تاب نمی‌آورید. «وَأَمْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ (65)» و به هر جا که خدا فرمان میدهد بروید. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی به طرف شام بروید.

وَقَضِينَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَوْلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ ﴿٦٦﴾

ما [کیفیت] این حادثه [بزرگ] رابه لوط وحی کردیم هنگامی که مجرمان وارد صبح شوند، بنیادشان برکنده خواهد شد. (۶۶)

تفسیر :

والله متعال به لوط علیه السلام وحی فرستاد که با طلوع صبح، تمام قومت را از ریشه برخواهد کند و تا آخرین نفر نابود خواهد ساخت. و حتی یک نفر از آنها باقی نخواهد ماند.

وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٦٧﴾

واهل شهر [باآگاه شدن از مهمانان لوط] شادی کنان [به خانه لوط] آمدند. (۶۷)

تفسیر :

«وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ (67)» اهالی شهر سدوم یعنی قوم لوط شنیدند که نزد لوط مهمانانی آمده‌اند، به شتاب آمدند و مژده‌ی مهمانان لوط را به یکدیگر دادند و قصد ارتکاب عمل ننگین را داشتند. تا با مهمانانش عمل فحشا (لواط) را انجام دهند! وگمان میبردند انسان‌هایی چون خود آنان هستند.

مفسران فرموده‌اند: آن جاهلان خبر میدادند که در خانه‌ی لوط چند نفر جوان نارس و زیبارو قرار دارند، از این رو به شادمانی میشتافتند و به یکدیگر مژده می‌دادند.

در تفسیر مراغی آمده است که: در روایات آمده که زن لوط به گنهکاران خبر داد که مهمانانی زیبا روی برای حضرت لوط آمده است و آنان به دنبال مقصد شوم خود رو به سوی خانه‌ی لوط هجوم آوردند. اما خداوند متعال قبل از هر اقدامی آنان را نابود نمود.

سید قطب علیه الرحمة میفرماید: «جماعت شنیدند که در منزل لوط چند جوان خوب روی قرار دارند، آنها به امید این که شکاری به دام افتاده است مسرور شدند: «وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ»، این تعبیر میزان زشتی و پلیدی آن قوم را بر ملا می‌کند که تا چه اندازه در ناپاکی و فجور فرو رفته‌اند.

منظره‌ی مردم شهر که می‌آیند، مژده میدهند که جوانانی رایافته‌اند و میخواهند آشکارا به آنها تجاوز کنند. این نهایت پستی آنها را نشان میدهد که حتی حیوان از چنین عملی در عالم آشکار ابا دارد، در حالیکه این جماعت تبه‌کار به آن تظاهر میکنند و آنرا بر زبان می‌آورند. چنین وضع قبیح که هرگز مانندش دیده نشده است. اما لوط آشفته شده و برخاسته و می‌خواهد از مهمانان و شرف و آبروی خود دفاع کند، غرور انسانیت را در آنان بر می‌انگیزد و وجدان و ترس از خدا را بیدار میکند. با این که در این قلب‌های کورگشته غرور و شعور انسانی موجود نیست، اما باز ترس از کیفر خدا را در آنان بر می‌انگیزد. فی ظلال القرآن ۳۱/۱۴.

قَالَ إِنَّ هَوْلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ ﴿٦٨﴾

لوط به قوم خود گفت: این جوانان در منزل من مهمانند، مرا شرمسار مکنید. (آبروی مرا

نریزید!) (۶۸)

تفسیر :

لوط علیه السلام به قومش گفت: اینان مهمانان من می باشند و تحت حفاظتم قرار دارند در مورد آنها قصد و خیالی بد نکنید و به من لکهی عار و ننگ و بی ابرویی نزنید و در مقابل آنها ابرویم را نریزید.

«فَلَا تُفْضَحُونِ»: مرا رسوا و بدنام مکنید. ملاحظه می شود که حفظ آبرو از چه اهمیت بسزای برخوردار است. در ضمن ملاحظه میفرمایم اهانت به میهمان، بمثابه اهانت به صاحب خانه و به میزبان می باشد.

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ (۶۹)

و از الله بترسید و مرا [نزد مهمانانم] خوار و خفیف نسازید. (۶۹)

«لَا تُخْزُونِ»: مرا خوار نسازید (ملاحظه شود: سوره آل عمران/ آیات 192 و 194، سوره هود / آیه 78).

تفسیر :

در آیه مبارکه میفرماید: از عذاب و عقاب خدا بترسید و با تعرض و تعدی به مهمانانم آبروی مرا از بین نبرید. و مرا بااذیت آنان به خواری و خفت نکشانید.

«خزی»: ذلت و خواری است. لوط علیه السلام از آن ترسید که اگر از حمایت میهمانانش عاجز شود، ذلیل و بی اهمیت و بی قدر خواهد شد.

ابن کثیر میگوید: لوط علیه السلام این سخن را به قومش قبل از آن گفت که بداند؛ آنان فرستادگان خداوند متعال اند چنانکه در سوره «هود» آمده است و در اینجا نیز سیاق آیات مقتضی ترتیب نیست، چرا که برخلاف این ترتیب، دلیل آمده است.

قَالُوا أَوْلَمِ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ (۷۰)

(قوم) گفتند: مگر ما تو را [از مهمان کردن] مردمان منع نکردیم؟ (۷۰)

تفسیر :

قوم لوط به وی گفتند: مگر تو را از مهمان داری مردم منع نکردیم؟ مفسر فخر رازی میفرماید: یعنی مگر به تو نگفتیم که هرگاه قصد تجاوز به یکی کردیم نباید چیزی بگویی؟ (تفسیر فخر رازی ۲۰۲/۱۹).

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «تورا ما بی ابرو نمیکنیم؛ تو خود بی ابرو میشوی؛ ما ترا گفتیم: بیگانگان را پناه مده، و مهمان خود نگردان؛ ما اختیار داریم که با مردم نووارد هرچه خواهیم کنیم! پس به تو چه ضرورتی پیش آمد که چنین پسران نارس را خواه مخواه نزد خود جادهی، و خویشتن را رسوا کنی؟! از این برمی آید آنها رهگذران اجنبی را همواره تخته مشق کردار زشت خویش قرار میدادند، و حضرت لوط علیه السلام قرار مقدور خود به حمایت مسافران بینوا می پرداخت، و آن اشقیاء را از کردار زشتشان باز می داشت.»

قَالَ هُوَ لَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۷۱)

[لوط] گفت: اگر میخواهید [کار درست و معقولی] انجام دهید، اینان دختران من اند [که برای ازدواج مناسبند]. (۷۱)

تفسیر :

لوط به قومش گفت: اگر قصد ارضا و رفع هوس دارید با آن زنان ازدواج کنید و به عمل حرام رو نیاورید. و این کار بدتان را که به مردان نزدیکی میکنید، فروگذارید. مفسر تفسیر کابلی مینویسد: «بی شك شما مرا از حمایت اجانب منع کردید؛ لیکن از شما میپرسم که غرض این ممانعت چیست؟ آیا این نیست که من در راه شهوترانی شما که مخالف فطرت است حایل میشوم؟ خود شما غور نمائید؛ آیا برای قضای شهوت، مواقع حلال نزد شما موجود نیست که به این عمل حرام بیهوده مرتکب میشوید؟ این است زنان شما (که به منزله دختران من اند) در خانه های شما موجودند؛ اگر شما بر گفته من عمل کنید، طریقه مشروع و معقول قضای شهوت را تعقیب کنید، کافی است؛ چه ظلمی است که چیز حلال و پاکیزه را ترك داده، در نجاست حرام آلوده می شوید؟!»

همچنان مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: منظور از «بَنَاتِي»، دختران امتش میباشد؛ چون هر پیامبر پدر امت خود به شمار می آید.

برخی از مفسران مینویسند که: در مورد اینکه آیا لوط علیه السلام می توانست دخترانش را به کفار بدهد؟ که همچو پیشنهاد را مطرح کرد. در جواب باید گفت که هدف از ازدواج همراه با ایمان آوردن آنان باشد و یا آنکه در آن زمان ازدواج با کفار منعی نداشته است. و

الله اعلم

لَعْمُرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٢﴾

[ای پیامبر!] به جان تو قسم، آنان در مستی (شهوت پرستی) خود فرو رفته و حیران و سرگردان بودند. (۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عمر» و «عمر» هر دو به يك معنا می باشند ولی هنگام قسم یاد کردن از لفظ «عمر» استفاده می شود. (تفسیر میزان)

تفسیر :

«لَعْمُرُكَ»: به زندگی تو قسم! در اصطلاح فارسی می گوئیم: به جان تو قسم! باید گفت که قسم بنام پیامبر صلی الله علیه وسلم، جایز است، ولی باید اضافه کرد که در قرآن عظیم الشان بجز از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به جان سایر پیامبران قسم یاد نشده است. (ولی مفسر تفسیر مراغی که توسط عالم جلیل القدر مصری احمد مصطفی المرغی به رشته تحریر آمده است مینویسد: مراد از کلمه «لَعْمُرُكَ» قسم است به جان حضرت لوط علیه السلام).

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: «ظاهراً، این خطاب از طرف الله جل و علا شأنه- به نبی کریم صلی الله علیه وسلم است؛ یعنی قسم به جان تو (حیات تو)، قوم لوط علیه السلام در نشئه غفلت و مستی کور (گمراه) شده بودند، و به نصیحت حضرت لوط علیه السلام بی پروائی و لجابت میکردند؛ مغرور نیروی خویش بودند؛ شهوت پرستی دل و دماغ آنها را مسخ کرده بود؛ به کمال اطمینان و امن با پیغمبر خدا جدال میکردند؛ نمی دانستند که صبحدم چه بر آنها وارد میشود! تباهی و هلاکت بر فراز سر آنها دور می زد؛ بر سخنان لوط علیه السلام می خندیدند، و مرگ بر آنها می خندید.»

«يَعْمَهُونَ» از «عمه» به معنای تحیر میباشد و «مُشْرِقِينَ» به معنی داخل در اشراق و روشنایی صبح شدن میباشد.

شاید سنگباران برای نابودی کسانی بوده که هنگام زیور و شدن شهر جان سالم بدر برده گناه و انحراف، عقل و هوش انسان را محو میکند، «سَكْرَتِهِمْ» و او را از شناخت باز می‌دارد.

«لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (72)»: خدای متعال به زندگی محمد صلی الله علیه وسلم قسم خورده و میگوید به جان تو ای محمد! قوم لوط در گمراهی و نادانی در نابینایی از حق و در حیرت و مستی خود سرگردان بودند. باید گفت که: گناه و انحراف، عقل و هوش انسان را محو می‌کند. «سَكْرَتِهِمْ» و انسان را به مرحله‌ای میرساند که او را از شناخت حقایق و واقعیت های باز می‌دارد.

«سکره»: در اینجا به معنای طغیان شهوت حرام است. یعنی: آنان در گمراهی و سر مستی شان چنان سرگردان و مستغرق بودند که طغیان شهوت حرام و لجام گسیختگی نفس، عقل و بصیرت را از سر و نهادشان گریزانده بود.

شیخ صابونی مفسر تفسیر صفوة التفاسیر می نویسد: این جمله‌ی معترضه است که در ضمن داستان لوط علیه السلام آمده است. به منظور احترام و تکریم حضرت محمد صلی الله علیه و سلم، به حیاتش قسم خورده است.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: خدای سبحان و تعال به هر چه و هر که از مخلوقاتش که بخواهد قسم یاد میکند، مانند قسم خوردنش به ستاره، به وقت چاشت، به افتاب، به شب و مانند اینها.

ابن عباس (رض) فرموده است: الله متعال مخلوقی را خلق نکرده و انسانی را جان نداده است که از محمد صلی الله علیه وسلم در نزدش عزیزتر و شریفتر باشد. الله متعال جز به حیات حضرت محمد به حیات احدی قسم نخورده است. (تفسیر طبری ۴۴/۱۴).

اعزاز و اکرم خاص رسول الله صلی الله علیه وسلم:

در مورد تفسیر کلمه «لَعَمْرُكَ» در تفسیر روح المعانی از جمهور مفسران منقول است که مخاطب «لَعَمْرُكَ» رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد.

بیهقی در «دلایل النبوة» و أبونعیم و ابن مردودیه و غیره از حضرت عبد الله بن عباس (رض) روایت کرده اند که خداوند متعال در میان تمام مخلوقات و کاینات کسی را بیشتر از محمد صلی الله علیه وسلم عزت شرف و عنایت نکرده است، از این جاست که خداوند متعال به حیات هیچ کس از انبیاء و ملائکه قسم یاد نه فرموده است و در این آیه به حیات و عمر محمد صلی الله علیه وسلم قسم یاد نموده است که این اعزاز و اکرام بی نهایتی برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم می باشد. (تفسیر معارف القرآن)

قسم خوردن به غیر الله:

قسم خوردن به غیر الله تعالی و یا به غیر از اسماء و صفات خداوند حرام است و جزو شرک اصغر محسوب میشود، حتی اگر کسی به تعظیم و بزرگداشت غیر الله را به قسم یاد کند، او دچار شرک اکبر خواهد شد.

و علت این هم حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم است که فرمودند: «من حلف بشيء دون الله فقد أشرك» (هرکس به غیر الله سوگند یاد کند، قطعاً کفر یا شرک ورزیده است). (ترمذی (1535) و گوید: حدیث حسن است.)

بنابر این ما مسلمانان یا نباید سوگند یاد کنیم و یا اگر سوگند خوردیم باید فقط به الله یا یکی از اَسْمَاء و صفاتش باشد، مثلاً سوگند یاد کردن به کلام الله صحیح است زیرا کلام صفت خداوند متعال است.

البته خداوند متعال میتواند به مخلوقاتش قسم بخورد همانطور که خداوند متعال میفرماید: «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّاهَا * وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا * وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا * وَالسَّمَاءُ وَمَا بَنَاهَا * وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَاهَا * وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (الشمس: 1-6).

یعنی: به آفتاب و گسترش نور آن سوگند، و به ماه هنگامی که بعد از آن درآید، و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد، و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند، و قسم به آسمان و کسیکه آسمان را بنا کرده، و به زمین و کسیکه آنرا گسترانیده، و قسم به جان آدمی و آن کس که آنرا (آفریده و) منظم ساخته.

که در این آیات و بسیاری از آیات دیگر خداوند متعال به آفتاب و ماه و شب و روز و غیره قسم میخورد، و باید دانست که سوگند خوردن به (فجر و شمس و لیل و وتر و غیره) فقط و فقط مختص خداوند متعال است، و ما انسانها حق نداریم که به این موارد سوگند یاد کنیم، زیرا هرگز نه پیامبر صلی الله علیه وسلم و نه هیچیک از اصحاب ایشان رضی الله عنهم به شمس یا فجر یا لیل یا وتر و غیره سوگند نخوردند، و اگر جایز میبود آنها به این موارد سوگند میخوردند..

ولی خداوند متعال به هر چیزی که بخواهد قسم میخورد، و هدف از آن قسم خوردنها توسط خداوند اینست تا نعمتهای خویش را یادآوری کند، نعمتی مانند خورشید و شب و روز و کوه ها و غیره که همه را برای انسانها آفرید و خداوند متعال با سوگند خوردن به این نعمتها قصد یادآوری کردن آنها را به ما دارد، بنابر این فقط خالق آنها (یعنی خداوند) میتواند به آن مخلوقات سوگند بخورد نه ما انسانها که خود مخلوق هستیم.

پس ما نیز نباید به آنها سوگند یاد کنیم، زیرا آنها فقط مختص خداوند است که الله تعالی قصد دارد با سوگند خوردن به مخلوقاتش آن نعمت ها را به ما یادآوری کند.

قسم خوردن به جان پدر و مادر:

قبل از همه باید گفت که این نوع قسم خوردن کفاره ندارد، اما گناه بزرگی بخاطر خوردن این نوع سوگند مرتکب شده است، و آن شرک اصغر است.

هرکس بغیر از نام خدا یا یکی از صفاتش سوگند یاد کند (چه به دروغ و چه راست) مرتکب شرک اصغر شده است، حتی اگر به نام رسول خدا صلی الله علیه وسلم که محبوبترین و گرامی ترین مخلوق پروردگار است سوگند یاد کردن موجب شرک اصغر است.

ابن عمر رضی الله عنهما روایت میکند که: پیامبر صلی الله علیه وسلم عمر بن خطاب رضی الله عنه را درحالی درلشکر یافت که به پدرش سوگند میخورد، پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا صدا کرد و فرمود: «أَلَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَنْهَأَكُمُ أَنْ تَخْلِفُوا بِأَبَائِكُمْ، فَمَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَخْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْنُتْ» بخاری (2679) مسلم (1646). (هان! بدانید که الله تعالی شمارا از سوگند به پدران تان نهی میکند لذا هرکسی که میخواهد سوگند یاد کند به نام الله سوگند یاد کند یا سکوت نماید).

در روایتی دیگر عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلَا يَحْلِفُ إِلَّا بِاللَّهِ» (هرکس میخواهد سوگند یاد کند فقط به نام

الله سوگند یادکنند،) راوی میگوید: قریش به نام پدرانشان سوگند یاد میکردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَا تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ» (به نام پدران تان سوگند یاد نکنید.) بخاری (3836) مسلم (1646).

البته اگر کسی که به غیر خدا سوگند میخورد معتقد باشد که آن مخلوقی که به او سوگند خورده عظمت والایی دارد و از جهت تعظیم به نام یا اسم او قسم خورده است، در آنصورت شرک اصغر به اکبر تبدیل می گردد و فرد سوگند خورنده بواسطه‌ی آن کافر می شود. والعیاذ بالله ابن مسعود رَضِيَ اللهُ عَنْهُ میگوید: [لَأَنْ أَحْلِفَ بِاللَّهِ كَاذِبًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَحْلِفَ بِغَيْرِهِ صَادِقًا] ابن ابی شیبیه (12281).

از این که از روی دروغ به الله قسم بخورم برایم پسندیده تر است از آنکه به غیر خدا از روی راست سوگند بخورم. شیخ الاسلام ابن تیمیه میگوید: چون زشتی و گناه شرک از گناه کبیره بزرگتر است. «الفروع» لابن مفلح (303/6)

فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُشْرِقِينَ ﴿٧٣﴾

سرانجام به هنگام طلوع آفتاب، صدایی [مرگبار و وحشتناک و غرشی سهمگین] آنان را فرا گرفت. (٧٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الصَّيْحَةُ»: صدا. هدف از آن صدای مهیب صاعقه و زمین لرزه است.

«مُشْرِقِينَ»: درحالیکه به طلوع آفتاب رسیده بودند.

تفسیر :

واقعبت امر همین که: مست دنیا را باید صیحه‌های آسمانی بیدار کرد. صوت و صیحه می تواند سبب زیور و شدن شهری هم شود.

در آیه مبارکه میفرماید: به هنگام طلوع آفتاب، صاعقه عذاب قوم لوط را (بعد از اینکه لوط و خانواده‌اش در شب قبل آن از شهر بیرون رفته بودند) فرا گرفت.

باید گفت: دست خداوند باز است، همان گونه که از آسمان باران رحمت نازل می کند می تواند بارانی از سنگ و عذاب نازل هم کند.

ابن جریر میگوید: هر عذاب را که قومی از آن هلاک شود «صیحه» و «صاعقه» گویند. خواننده محترم!

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که سه نوع عذاب:

1- فریاد کوبنده و تند و دهشتناک 2- زیر و رو کردن شهر آشوب و فساد 3- سنگسار کردنشان باسنگ گل. سزای است که برای گناه لواط آمده است.

فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ ﴿٧٤﴾

در نتیجه آن (شهر و آبادی آنها را زیر و رو کردیم) و بر آنان سنگ هایی از جنس سنگ گل بارانندیم. (٧٤)

تفسیر :

«فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا»: خداوند متعال شهر قوم لوط را به گونه‌ای زیر و زبر ساخت که بلندی آنرا زیرین آن و زیرین آن را به بلندی و ازگون گردانید.

مفسران در این مورد می نویسند که: جبرئیل علیه السلام دهکده‌ی آنان را از بیخ برکند و آن را بالا برد تا به افلاک رسیدند و ذکر و نیایش ملایک را شنیدند، آنگاه ده را زیر و رو کرد.

یعنی جبرئیل علیه السلام آن رابه آسمان برداشت و سپس به حالت آن را معکوس و سرچپه بر زمین واژگون کرد بهطوریکه همه در زیر آن دفن و نابود شدند، «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ (74)» آنگاه باسنگ هایی که از جنس گل بود و در آتش جهنم پخته شده و سخت و بسیار محکم بود بسان باران آنان را سنگباران کردیم. که اجسام شان را پاره پاره و تکه تکه ساخت.

«سِجِّيلٍ»: سنگهای سخت را سجیل میگویند. برخی از مفسران آن را معرب (سنگ و گل) گفته اند. و برخی از مفسران مینویسند که: سجیل و سَجین یکی است. در (آیه 33 سوره ذاریات) در باره قوم لوط آمده: «لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ» این، قرینه معنای دوم است. کلمه «سجیل» بصورت کل فقط سه بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ ﴿٧٥﴾

البته در این (سرگذشت) برای هوشمندان (و عبرت گیرندگان) نشانه‌هایی است. (٧٥)

تفسیر :

«الْمُتَوَسِّمِينَ»: جمع مُتَوَسِّمٍ، که از «وسم» گرفته شده، به معنی اثر گذاردن است، این اصطلاح به شخصی اطلاق میشود که از کمترین اثر و نشانه ظاهری به واقعیت‌ها پی ببرد، یعنی با فراست و هوشیار باشد. «ترجمه معانی قرآن» در حدیث است: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ». در بعض روایات «و بتوفیق الله» افزوده شده؛ یعنی، از فراست مؤمن ترسان باشید که وی در فروغ موهوب الله متعال و توفیق او می بیند! «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ (75)»: به یقین در نابودی و عذابی که به سر قوم لوط آمد، پندی برای عبرت اندوزان و عبرتی برای هوشیاران و اهل عبرت است؛ آنهایی که با دیدی عبرت‌بین و بصیرتی عمیق می نگرند و می اندیشند و تأمل میکنند، به وسیله آن به حقیقت راهیاب میشوند. زیرا آن عذاب از سخت‌ترین و سهمگین‌تر عذاب‌های الهی بود. به همه حال، مطلب آیه مبارکه اینست: برای آن‌عه از کسانی که اهل تدقیق و تحقیق اند، در قصه قوم لوط علیه السلام بس نشانه‌های عبرت آور موجود است. انسان از آن میدانند که عاقبت بدی و سرکشی چیست؛ و در مقابل قدرت عظیم الهی همه نیروها هیچ‌اند؛ بایدانسان بر مهلت وی مغرور نشود؛ با پیغمبران به ضدّ و عداوت پیش نیاید؛ ورنه، همان طور حشر خواهد شد.

وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ ﴿٧٦﴾

و ویرانه‌های سرزمین آنها بر سر راه (کاروانها) همواره ثابت و برقرار است. (٧٦)

تفسیر :

باید گفت که: حفظ آثار و بقایای اقوام گذشته، مایه عبرت بر ای نسل‌های آیندگان است. شهر قوم لوط بر سر راهی است که همیشه رفت و آمد در آن جریان دارد و آن راه مدینه به سوی شام است و آثار برجای مانده از خرابه‌های قوم لوط هنوز محو نگردیده و عابران و توریستان آن را مشاهده می‌کنند پس آیا از دیدن آن درس عبرت نمی‌گیرند؟!.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾

مسلماً در این [شهر ویران شده] برای مؤمنان نشانه‌ای [پندآموز] است. (٧٧)

تفسیر :

بیگمان در نابود سازی قوم لوط، بیانی از سرگذشت عبرت‌ناک مردم شهر لوط و عذاب خفت‌باری که بر آنان به سبب تکذیب و نافرمانی پیامبرشان، ارتکاب فحشای لواط،

راهزنی و اصرار شان بر ارتکاب منکرات دیگر به طور علنی فرود آورده شد، عبرت برای کسانی است که آیات الله متعال را تصدیق کرده و از آنها بهره می برند.

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (78 الی 86) در باره قصه ی اصحاب ایکه (قوم شعیب) و اصحاب حجر یا ثمود (قوم صالح) بحث بعمل آمده است.

وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ ظَالِمِينَ ﴿٧٨﴾

و بی تردید اهل ایکه [قوم شعیب] ظالم بودند. (٧٨)

تفسیر:

داستان اهل ایکه، یعنی قوم شعیب سومین داستانی پس از داستان آدم علیه السلام و ابلیس و داستان ابراهیم علیه السلام و لوط علیه السلام است که در این سوره مبارکه بیان می یابد. «الْأَيْكَةُ»: جنگلی است که دارای درختان درهم پیچیده است و طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم مراد از «اصحاب ایکه»، قوم حضرت شعیب علیه السلام می باشند که در منطقه ی خوش آب و هوا و پر درختی میان حجاز و شام زندگی میکردند. به قولی: ایکه نام قریه ای است که اهل ایکه، یعنی قوم شعیب علیه السلام در آن به سر می بردند. البته نباید اهل ایکه با اهل مدین که شعیب علیه السلام به سوی آنان نیز فرستاده شد یکی تصور شوند چنانکه در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمر و از رسول خدا (ص) آمده است که فرمودند: «مدین و اصحاب ایکه دو امت اند که الله متعال شعیب علیه السلام را به سوی [هر دوی] آنان فرستاد».

ظالمان نباید فراموش کنند که داستان های ظلم و شرارت شان در طول تاریخ، برای دیگران بازگو می شود.

فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿٧٩﴾

ما از آنها انتقام گرفتیم و این دو (قوم لوط و اصحاب ایکه) شهرهای ویران شده شان بر سر راه آشکار است! (٧٩)

تفسیر:

«فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ»: خداوند متعال از قوم شعیب با زمین لرزه و عذاب روز «ظَلَّه» [که

ابری سیاه و عذاب آور بود] انتقام گرفت.

مفسران در این مورد مینویسند: هفت روز گرما بر آنان شدت گرفت و داشتند هلاک و نابود می شدند، آنگاه الله متعال بر بالای سر آنها ابری را بسان سایه قرار داد، آنان به سایه ی آن پناه بردند که از گرما در امان باشند و همه جمع شدند، در این هنگام خدا بر آنان آتشی افروخت و آنها را سوزاند.

«وَ إِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ (79)»: و همانا شهرهای قوم لوط و اهل ایکه قوم شعیب بر سر راهی آشکار در معرض دید مردم رهگذر و مسافر قرار دارند پس باید درس عبرت بگیرند.

دهات قوم لوط و قوم شعیب راهی است روشن، پس ای اهل مکه! آیا پند نمی گیرید

وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحَجَرِ الْمُرْسَلِينَ ﴿٨٠﴾

و همانا (قوم ثمود) اهالی حجر نیز پیامبران را تکذیب کردند. (٨٠)

این هم چهارمین قصه ی این سوره در باره حضرت صالح علیه السلام است،

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حجر»: سرزمینی که میان مدینه و شام قرار دارد. «أَصْحَابُ الْحَجَرِ»: مراد قوم ثمود

است که پیغمبرشان صالح نام داشت. همچنان «حجر» به محل سکونت نیز اطلاق میشود. «حجر» به معنای دامن مادر و «حجر اسماعیل» و «حجره» از همین کلمه می باشد. همچنان قابل یادآوری است که از کلمه‌ی «الْمُرْسَلِينَ» چنین فهمیده می شود که: أصحاب حجر، غیر از حضرت صالح، پیامبران دیگر نیز داشته‌اند، و بعضی میگویند چون تکذیب يك پیامبر در واقع تکذیب همه انبیاست، لذا مرسلین آمده است. تفسیر :

امام بیضاوی فرموده است: هرکس یکی از پیامبران را تکذیب کند مانند این است که تمام پیامبران را تکذیب کرده است، از این رو خداوند متعال فرموده است: الْمُرْسَلِينَ. (بیضاوی ۲۸۶).

مراد از «صیحه» در اینجا، صاعقه است، به دلیل آیه: «أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ» (فصلت، ۱۳). «وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ» و در حقیقت قوم ثمود، صالح علیه السلام را تکذیب کردند. آنان مردم وادی حجر بودند.

وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٨١﴾

و ما آیات و نشانه های خود را (توسط پیغمبر شان) برای ایشان فرستادیم، ولی از آنان روی گردان شدند. (۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«آيَاتِنَا»: هدف از آن آیه های کتاب آسمانی یا معجزات حسّی است. (تفسیر نور).

تفسیر :

باید متذکر شد که؛ تمام انبیا دارای معجزه بوده‌اند. ولی به تأسف باید گفت که انسانهای لجوج فرصت فکرکردن را به خود نمیدهند طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (81)» پروردگار با عظمت به قوم صالح علیه السلام آیات و معجزات خود را که دلیل یگانگی‌اش و راهنمای درستی پیام رسالت صالح علیه السلام بود ارائه کرد و از آن جمله ماده شتر را؛ اما آنها از آن آیات و نشانه‌های نفع نبرده، عبرت نگرفتند و از تأمل و اندیشه در آنها رویگردان و از حق دوری میجستند. باید گفت؛ اعراض از حقّ و بی اعتنایی به مردان حقّ، برای گروهی از انسانها بحیث یک عادت مبدل شده است.

ابن عباس (رض) میفرماید که: در وجود شتر آیات و دلایلی موجود بود؛ از جمله از سنگ بیرون آمد کمی پس از خارج شدن از کوه، بچه زایید و این که دارای جثه‌ای بس بزرگ بود به طوری که هیچ شتری مانند آن نبود و این که شیرش زیاد بود، حتی شیرش کفاف تمام آنها را میکرد. اما در آن نیندیشیدند و در پر تو آن راه را نیافتند. (زاد المسیر ۴/۴۱۱).

وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ ﴿٨٢﴾

و همواره از کوه ها خانه ها می تراشیدند درحالیکه [به خیال خود به سبب استحکام آن خانه ها] در امان باشند. (۸۲)

تفسیر :

قوم صالح علیه السلام از صخره سنگ های بزرگ را در کوه ها به شکل خانه‌هایی تراشیده (كَانُوا يَنْحِتُونَ: می تراشیدند) و برای خود در اندرون آنها منازلی امن می ساختند که از خرابی و سقوط و سرقت اموال شان و در نهایت امر از عذاب الهی محفوظ و در

امان باشند، ولی آن نیروی شان برای شان سودی به همراه نداشت و چون به پروردگار خویش کفر ورزیدند امنیت‌شان استمرار پیدا نکرد.

فَأَخَذْنَهُمُ الصَّيْحَةَ مُصْبِحِينَ ﴿٨٣﴾

پس هنگامی که به صبح درآمدند، صدایی [مرگبار و وحشتناک و غرشی سهمگین] آنان را فرا گرفت. (۸۳)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: انسان نباید به خانه‌های سنگی و محکم و قصر های مجلل و آسمان خراش ساخته دست بشری مغرور شود، زیرا روز آمدنی است که در برابر اراده الهی متلاشی می شوند.

طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: «پس صبحدم بانگ مرگبار آنان را فروگرفت» صاعقه عذاب آنها را سوخت و جملگی هلاک شدند. و آن در چهارمین صبحگاه از آن روزی بود که صالح علیه السلام آنان را به عذاب تهدید کرده بود.

فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٤﴾

و آنچه [از بناهای محکم و استواری که] فراهم می آوردند، عذاب الله را از آنان دفع نکرد. (۸۴)

تفسیر :

«مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ»: از ایشان دفع نکرد. برای آنان سودمند واقع نشد (اعراف/48). (تفسیر نور).

دیده میشود که: برج و دژها و سنگرها یا استوار و مستحکم که ساخته بودند، و به آن سخت مغرور هم بودند، عذاب الهی را از آنان دفع نکرد. و آنچه از اموال گردآورده بودند و آن خانه‌های مستحکمی که بنا کرده بودند هیچ کدام فایده ای به حال شان نکرد؛ زیرا نیروی خداوند متعال بزرگتر و عذابش سخت‌تر است. از یک سو زلزله آنان را فروگرفت و از سوی جبرئیل علیه السلام بر آنان بانگی مرگبار در داد که همه هلاک شدند. پس سنت خداوند متعال در نابود ساختن امت‌هایی که پیامبرانش را تکذیب کنند، جاری است ولی هر چیز نزد او وقت و میعاد دارد.

یادداشت:

در مورد اینکه قوم ثمود چگونه به هلاکت و مستوجب عذاب شدند به سوره نمل (تفسیر احمد) مراجعه فرماید.

«حجر»: حجر اسم منطقه ای است که: مردم و از جمله قوم ثمود، در آن جا زندگی می کردند. از این رو اصحاب حجر نامیده شدند.

اصحاب حجر یا ثمود نام قوم حضرت صالح علیه السلام است. ثمود قومی از عرب بودند که در «وادی القری» بین مدینه و شام زندگی می کردند.

شغل آن ها زراعت و مالداری بود و با حفر چاه و چشمه ها، باغ ها و نخلستان های سرسبز به وجود می آوردند. (شعراء، 148). ثمودی ها به شیوهی قبیله ای زندگی میکردند و رئیس قبیله و شیوخ بر آنها حکومت میکردند. در شهر آنها نه گروه بودند که فساد می کردند (نمل، 48).

و در نهایت طغیان کرده، و بت پرست شدند: خداوند حضرت صالح نبی را به سوی آن ها فرستاد. حضرت صالح از خانواده ای شریف بود که به عقل و کفایت شهرت داشت. (هود،

62: نمل، 49). او آن‌ها را به خداپرستی دعوت کرد و خواست که بت پرستی را کنار بگذارند، در مقابل مردم به او آزار رسانیدند و تنها گروه اندکی ایمان آوردند. (اعراف، 75).

کفار ثمود، مؤمنان را آزار میرساندند و بر کفر خویش، اصرار می‌ورزیدند و صالح علیه السلام را فردی سفیه و ساحر مینامیدند، (اعراف، 66، شعراء، 153، نمل، 47) و از او معجزه ای خواستند که بر پیامبری او گواه باشد و در نهایت، گفتند: از کوه برای ما شتری بیرون بیاور! حضرت صالح به امر خداوند، شتری با همان اوصاف که گفته بودند، بیرون آورد و به آن‌ها فرمود: خداوند به شما امر فرموده است، یک روز شما از آب چشمه بنوشید و یک روز آب آن را برای شتر نگهدارید و شتر را رها سازید تا در روی زمین بچرد و آزاد باشد: اگر او را آزار برسانید، عذاب نازل میشود. (اعراف، 72، هود، 64، شعراء، 156).

مدتی این‌گونه گذشت، دوباره طغیان کردند و نقشه کشیدند و یک نفر از اشرار رافرستاند تا شتر را ذبح کند: آنگاه به صالح علیه السلام گفتند: اگر راست می‌گویی، بر ما عذاب نازل کن! حضرت صالح فرمود: تاسه روز در خانه‌های خود بمانید و هرچه می‌خواهید بکنید. یعنی پس از سه روز عذاب نازل میشود (هود، 65) پس از گذشت سه روز، صاعقه ای نازل شد درحالی‌که آنها میدیدند همه را در برگرفت. (ذاریات، 44) و خداوند بندگان مؤمن و باتقوی را نجات داد. (فصلت، 17 و 18). صالح علیه السلام به آنها فرمود: ای مردم! من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم، اما شما نصیحت کنندگان را دوست ندارید. (اعراف، 79: هود، 67)

قابل دقت و توجه است:

به یاد داشته باشید: هر امتی که الله متعال به آن‌ها نعمت فراوان داد و آنان شکر نعمت‌ها را به جای نیاوردند، به گناه و معصیت گرفتار آمده، به عذاب الهی مبتلا گردیدند: پس پذیرش نصیحت بندگان صالح خداوند، لازم و شرط عقل است: همچنان نباید فراموش کنید، در برخی از حالات با گناه یک گروه، یک امت عذاب میشود: چنان که شتر را یک نفر با تحریک عده ای کشت، ولی عذاب بر آن قوم نازل شد. در نتیجه رضایت و سکوت در برابر گناه دیگران چون ترک امر به معروف و نهی از منکر است، خود گناه بوده، عذاب الهی را در پی خواهد داشت.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ ﴿٨٥﴾

و ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در بین آندو است جز به حق نه آفریدیم و بی تردید قیامت آمدنی است؛ پس فعلاً به طریقه خوب از آنها در گذر (بدون انتقام گرفتن). (۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِالْحَقِّ»: به حق نه به باطل. هم آفرینش جهان و هم نظام حاکم بر جهان و هم هدف نهائی آن، سازگار با حق و حقیقت و دارای حکمت و مصلحت است. آمدن کلمه «بالحق» درآیه‌ی متبرکه اینست که: جهان جز از راه حق اداره نخواهد شد و همه‌ی کار و بارش با حق روبه راه میگردد، از هواها و آرزوهای نفسانی پیروی نمی‌کند؛ بلکه از حق و عدل پیروی می‌کند. «السَّاعَةَ»: روز رستاخیز، قیامت. «إِصْفَحْ»: گذشت کن. ببخشای. «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرم‌دل).

تفسیر :

خداوند متعال میفرماید: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» آسمان ها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است جز به حق نیافریده‌ایم، آفرینش، هدفدار است و هدفش حق است. یعنی: آسمان‌ها و زمین راجز به حق نیافرید، حقی که آینه دار کمال آفرینشش، نیکویی و استواری صنعتش و برهان روشن این امر است که تنها او سزاوار پرستش بوده و شریکی ندارد. «وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (85)» «صفح»: از «صفحه» به معنی صورت میباید. «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ» یعنی اغماض و ترک ملامت یعنی روی بگردان ولی نه از روی قهر، بلکه از روی عفو و اغماض؛ زیرا که عفو، شاید توأم با ملامت باشد.

«فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ»: پس (ای پیغمبر!) گذشت زیبایی داشته باش (و بزرگوارانه و حکیمانه به دعوت خود ادامه بده و در برابر اذیت و آزار کفار صبر و شکیبائی کن). دل خود را به کینه و کینه توزی مشغول مدار. چه حق قطعاً باید که تحقق پیدا کند و پیاده شود.

در آیه مبارکه میفرماید: و یقیناً و بدون شک روز قیامت خواه خواه آمدنی است، یعنی اگر توان تنبیه کفار را نداری، نگران نباشید، قیامتی آمدنی است، در آن موقع نیکوکار به پاداش نیکی خود نایل می‌آید و بدکار جزای عمل خود را می‌یابد، پس ای پیامبر! از این تکذیب پیشگان درگذر و از برخورد بد با آنان صرف نظر کن؛ زیرا الله متعال خود عهده دار حال شان است و به زودی به حساب شان میرسد. یعنی آمدن قیامت حق است و به حساب همه رسیدگی میشود، پس نگران حیلها و عنادهای کفار مباش و آنان را عفو کن. باید گفت که: برخی از مفسران میفرماید که حکم این آیه به آیه قتال منسوخ گردیده است «تفسیر انوار القرآن».

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ﴿٨٦﴾

یقیناً پروردگارت همان آفریننده داناست. (۸۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْخَلَّاقُ»: آفریدگار. یکی از صفات الله متعال است و مراد آفریننده کلّ اشیاء است که قادر بر آفریدن هر چیزی و از جمله پدید آوردن روز رستاخیز است (یس/36). (تفسیر نور).

تفسیر :

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (86)»: پروردگارت خالق هر آفریده‌ای است، خلق را از عدم ایجاد کرده و به نیکوترین صورت مصور ساخته است: او آفریننده تمام خلق است لذا به احوال تو و احوال آنان و به کسانی از آنان که نیکوکار یا بدکارند، دانا می‌باشد. و هیچ امر نهانی بر وی مخفی نمانده و هیچ غایبی از ساخت علمش دور نیست.

وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ﴿٨٧﴾

و البته سبع المثنائی (هفت آیت سوره الفاتحه که در نمازها مکرر تلاوت میشود) و قرآن بزرگ را به تو دادیم. (۸۷)

تفسیر :

نظریات چند در مورد «السبع المثنائی، یا سبعاً من المثنائی»:

«وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي»: ای محمد! و به راستی، به تو سبع المثنائی را عطا کردیم»

یعنی هفت آیه را به تو اعطا کرده‌ایم که عبارت است از سوره‌ی فاتحه؛ زیرا فاتحة الكتاب شفا بخش و بسنده است و از این رو در هر نماز تکرار میشود. و یا این سوره میان خدا و بنده تقسیم میشود: نیمه‌ی اول آن، سپاس و ثنای خدا و نیمه‌ی دوم، دعا و التماس است. در حدیث شریف آمده است: الحمد لله رب العالمین هی السبع المثانی والقرآن العظیم الذی أوتيته. (اخراج از بخاری و طبری نیز این قول را پذیرفته است.)

«الحمد لله همان سبع مثانی و قرآن عظیمی است که به من عطا شده است». و اکثر مفسران می‌فرمایند که هدف از: «سبع المثانی»، آیات هفت‌گانه سوره «فاتحه» است. آنها را مثانی نامیدند، بدان جهت که در هر نمازی تکرار میشوند. به قولی دیگر: مراد از «سبع المثانی»، هفت سوره بزرگی قرآن عظیم الشان است که عبارتند از سوره‌های: بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و انفال).

- سبع مثانی، تمام قرآن است. (طاوس و ضحاک به نقل از ابن عباس (رض)) به دلیل آیه‌ی «اللّٰهُ انزل احسن الحديث کتابا متشابها مثانی...» [زمر/۲۳]. همه‌ی قرآن، مثانی نام دارد؛ زیرا اخبار، قصص و امثال در آن وجود دارد.

و یا اینکه مراد از سبع مثانی، اقسام مطالب و موضوعات اساسی قرآن از: امر و نهی، بشارت و هشدار، ضرب المثل، برشمردن نعمت‌ها و سرگذشت پیشینیان است. زیاد پسر ابو مریم می‌گوید: نظر صحیح، اولی است. [با اختصار، تفسیر طه الدرہ]. اما من آن پسندم که جانان پسندد. والله اعلم.

«وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ (87)»: یعنی قرآن عظیم را به تو عطا کردیم که جامع تمامی کمالات کتاب‌های آسمانی است.

بعد از آنکه حق تعالی این نعمت عظمای دینی را به رسول گرامی اش صلی الله علیه وسلم یادآوری کرد، ایشان را از لذت‌های زودگذر و فانی دنیا متنفر ساخته و می‌فرماید:

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (88 الی 99) موضوعاتی درباره عطایای پروردگار به پیامبرش، محمد مصطفی صلی الله علیه السلام مورد بحث قرار داده می‌شود.

لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (۸۸).

بنابر این به امکانات مادی [و ثروت و اولادی] که برخی از گروه‌های آنان را از آن برخوردار کردیم، چشم مدوز، و برآنان [به سبب اینکه پذیرای حق نیستند] غمگین مشو و بال [لطف و مهربانی] خود را برای مؤمنان هموار کن. (۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَمُدَّنَّ»: چشم مدوز. خیره مشو. «ما»: چیزی که. چیزهایی که. مراد ثروت و نعمت دنیوی است. «أَزْوَاجًا»: دسته‌ها و گروه‌هایی. «إِخْفِضْ»: پائین بیاور و بگستران. «جَنَاحَ»: بال. «إِخْفِضْ جَنَاحَكَ»: متواضع و مهربان باش (سوره: اسراء آیه 24، شعراء آیه 215). «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل.

تفسیر:

کسی میتواند مردم را به معنویت سوق دهد، که خودش گرفتار مادیات نباشد طوری که می‌فرماید: «لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ»: ای پیامبر! به متاع‌های عطا

شده به بعضی از کافران منگر؛ چون آنچه به تو اعطا کرده‌ایم از آن والاتر و بهتر است؛ چرا که نعمت نزول قرآن تو را بس است.

یعنی: به‌سوی آرایش‌ها و زرق و برق دنیا آن‌گونه چشم‌مدوز که با گرایش و میل مفرط به آنها همراه باشد. باید گفت: همه‌ی کسانی‌که به سراغ دنیا می‌روند، به آن نمی‌رسند. «وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ»: ای پیامبر! برای کسانی که قابل هدایت نیستند، نباید غصه خورد، یعنی بر کفرشان نیز محزون مباش؛ از این‌که ایمان نیاورده‌اند و بر کفر و عناد خود مصمم باقی مانده‌اند زیرا گناهان‌شان بردوش خودشان است.

«وَ إِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (88)» و برای مؤمنان مهر و عنایت خویش را فروگستر و باتواضع و تعامل مهرورزانه و گفتن سخنان نرم و ملایم به آنان، برای شان متواضع باش. قابل تذکر است که یکی از سفارشات اکید قرآن عظیم الشان به پیامبر صلی الله علیه و سلم و مؤمنان، سفارش به نرمش و رحم و صبر، نسبت به اهل ایمان است. از جمله: در (آیه 28 سوره کهف) فرماید: «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ»: با کسانی‌که همواره پروردگارشان را میخوانند، شکیبایی کن، «أَدِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» «مأئده، 54.» با مؤمنان فروتن هستند، «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (فتح، 29.) با همدیگر مهربانند.

قابل تذکر است: رهبر و مربی باید در برابر مردم، نرمش و عطوفت از خود داشته باشد.

وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ﴿٨٩﴾

و بگو: یقیناً من بیم‌دهنده آشکارم. (۸۹)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت همان‌طوریکه نرمی و عطوفت با مؤمنان و دوستان لازم است، «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ» قاطعیت در برابر مخالفان نیز ضروری و حتمی است. طوریکه در آیه مبارکه می‌فرماید: «وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ (89)» و ای پیامبر! به مردم بگو: من همان هشدارگر بیم‌دهنده از عذاب الهی هستم، من همان راهنما به سوی الله متعال هستم، من روشن‌گر آیاتش و خیرخواه و دلسوز بندگانش و امانتدار وحیش هستم. در مقابل کفر، تهدید و هشدار لازم است، و حتی در زیاتر از موارد هشدار باید صریح و جدی هم باشد. «النَّذِيرُ الْمُبِينُ»: و ای پیامبر! به مردم بگو: «من همان هشدار دهنده آشکارم» یعنی: من هشدار دهنده‌ای هستم که به قومش آنچه رابه آنان از عذاب الله متعال خواهد رسید آشکارا بیان و اظهار میدارم، من همان راهنما به سوی پروردگار با عظمت هستم، من روشن‌گر آیاتش و خیرخواه و دلسوز بندگانش و امانتدار وحیش هستم.

كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ ﴿٩٠﴾

(و آنها را از عذابی بترسان) همان‌گونه که بر تقسیم‌کنندگان (آیات الهی) نازل کردیم. (۹۰)

تفسیر:

«الْمُقْتَسِمِينَ»: فرقه‌گرایان، استهزاء‌کنندگان، تقسیم‌کنندگان، آنهایی که در زمان حیات مبارک پیامبر صلی الله علیه و سلم در مکه و در راه‌های ورودی آن تقسیم‌میشدند و به کسانی‌که قصد طواف بیت را داشتند، هشدار میدادند که فریب محمد نخورند... و نیز مقتسمین؛ یعنی، یهودیان و نصاری و یا هر دسته و فرقه‌ی دیگری که راه درست الهی را در هر دور و زمانی، بر روی مردم ببندند و صدای رسای دلسوزان و دانایان دین را - به شیوه‌های گوناگون - خاموش کنند.

به یاد داشته باشید: سزای آن‌عهده از کسانی‌که کتب آسمانی را تحریف و بخش‌بخش کنند قهر

الهی بصورت حتمی نازل می شود.

داکتر عایض مفسر «تفسیر المیسر» در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: و همانگونه که بر تقسیم کنندگان قرآن عذاب را نازل کردیم؛ همانان که قرآن را بخش بخش کرده به بعضی از آن ایمان آورده و به بعضی دیگر کفر ورزیدند، پیش از آن بریهود و نصاری و غیر ایشان نیز که در کتاب الهی اختلاف کرده به بعضی از آن ایمان آوردند و به بعضی دیگر کفر ورزیدند نیز عذاب را نازل نمودیم.

همچنان مفسر عبدالرؤف مخلص هروی در «تفسیر انوار القرآن» می نویسد که این آیه مبارکه اشاره دارد به سران کفار که تعداد شان بنابر برخی از روایات به شانزده تن میرسد که: ولید بن مغیره آنها را در ایام حج بر سر راهها و گلوگاه های مکه برمیگماشت و آنها بر آن راهها تقسیم شده به هر کسیکه وارد مکه می شد، میگفتند: مبادا فریفته این کسی گردی که از میان ما به ادعای نبوت برخاسته است زیرا او دیوانه است. و بسا میگفتند: او ساحر است. و بسا میگفتند: او شاعر است. و بسا میگفتند: او کاهن است. پس به همین جهت «مقتسمین» نامیده شدند.

مفسر ابن کثیر (رح) «مقتسمین» را به معنی قسم خواران گرفته است؛ یعنی اقوام گذشته که برای تکذیب و مخالفت انبیاء قسم خورده بودند، و به دروغ قسم میخوردند؛ کُتِبَ سَمَویّه را پاره پاره کرده بودند. از نوع عذابی که ما بر ایشان نازل کرده ایم، این نذیر مبین از همچو عذاب شما را می ترساند؛ و ابن کثیر در تأیید این معنای «مقتسمین» به آیات ذیل استشهد مینماید: «تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَهُ وَأَهْلَهُ» (نمل، رکوع 4)؛ «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ يَمُوتٍ» (نحل، رکوع 5)؛ «أَوْ لَمْ يَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ» (ابراهیم، رکوع 6)؛ «أَهُؤْلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ» (اعراف، رکوع 6).
به قولی دیگر: (مقتسمین) اهل کتابند که قرآن را به بخش ها و اجزایی تقسیم کرده به بعضی از آن ایمان آورده و به بعضی دیگر کفر ورزیدند.

تحریف و تجزیه کتب آسمانی به دست نا اهلان، در طول تاریخ بشریت و ادیان تازگی ندارد، ولی باید گفت که: مؤمن کسی است که تمام قرآن را بپذیرد و بگوید «كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» «آل عمران، 7.» یعنی همه آنچه نازل شده از جانب پروردگار است، نه آنکه نسبت به بعضی بی اعتنا باشد یا انکار کند.

یعنی قسمت آنرا قبول و قسمت آنرا بی اعتبار بشمارد.

الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ﴿٩١﴾

همانان که قرآن را بخش بخش کردند [بخشی را که به نفع شان بود پذیرفتند، و آنچه بر خلاف هوس هایشان بود ترك نمودند]! (٩١)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«عِضِينَ»: «جمع عِضَةٍ» که اصل آن «عِضْوَةٌ» است، یعنی: قطعه قطعه و بخش بخش. مراد این است که به برخی از قرآن ایمان داشتند و به برخی باور نداشتند. یا این که سخنان متناقض و گوناگونی در باره آن میزدند. «یا جمع عِضَةٍ» که اصل آن «عِضْهَةٌ» است، به معنی: کذب و بهتان و سحر و کفایت یعنی: قرآن را از این قبیل اشیاء می دانستند. با تأسف باید گفت که این آفت خطرناک هم اکنون اگر نه در عقیده اما در عمل، دامن گیر امت مانیز شده است.

تفسیر :

«الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ»: آنان همان کسانی‌اند که در قضاوت خویش در باره قرآن عظیم الشأن متفرق شده بعضی گفتند: قرآن سحر، یا شعر یا کهنات است، که البته این رجزگویی‌ها بهتانی است ساخته و پرداخته خودشان تا بشریت را از ذکر حکیمانه قرآن و پیامبر بزرگوار الله منان بازدارند.

ابن عباس (رض) میفرماید: به بخشی از آن ایمان آورده و به بخش دیگر آن کافر شدند. و بدین وسیله در مقابل عملکرد قریش و موضع گیری آنان در رابطه با قرآن، خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم را تسلی داده است.

همان‌گونه که دیگران درباره‌ی کتب خود عمل کردند، کفار مکه هم نسبت به قرآن چنان کردند.

داستان آمو زنده از تفسیر شیخ قرطبی:

آورده‌اند که یک نفر خواست بدانند کدام یک از ادیان صحیح‌تر و بهتر است. تورات و انجیل و قرآن را به عنوان منبع تحقیق انتخاب کرد. او خطاط ماهری بود از هر یک از آنها با خطی زیبا نسخه‌ای نوشت و از خود چیزهایی به آنها افزود یا از آنها کاست. بعد از خطاطی این کتب: تورات را نزد علمای یهود برد آنان کتاب خطاطی شده را پذیرفتند و از آن استقبال کردند و از نویسنده تجلیل هم به عمل آوردند و مال را برسم تحسین و تشویق در اختیارش قرار دادند، آنگاه انجیل را نزد کشیشان برد، آن را با بهای گزاف خریدند، بعد از آن نسخه‌ی قرآن را به علمای مسلمان داد. مسلمانان آن نسخه خطاطی شده را به دقت تام بررسی کردند، وقتی زیادت و نقصان را در آن نسخه خطاطی شده دریافتند قرآن تحریر شده را مصادره و خطاط را نزد حاکم وقت بردند. حاکم هم فرمان قتل او را داد. وقتی خواست او را به قتل برساند خطاط اسلام خود را اعلام کرد و آنها را از قصد خود با خبر ساخت که هدفش امتحان رهبران و زمامداران ادیان بوده و دریافت که واقعاً اسلام دین حق است. (تفسیر قرطبی ۱۰/۶).

فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩٢﴾

به پروردگارت قسم از همه آنها سؤال خواهیم کرد. (۹۲)
«لَنَسْأَلَنَّهُمْ»: بی‌گمان از ایشان سؤال و بازخواست می‌کنیم.

تفسیر :

یعنی اینکه قسم به پروردگار بزرگت که آنها آنچه گفتند و آنچه می‌کردند، از همه‌شان در روز هنگامه بزرگ حساب خواهد گرفت. در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم در تفسیر آیه «فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۹۲» [الحجر: 92] فرمودند: «از لا اله الا الله مورد پرسش قرار می‌گیرند».

توجه به سؤال و حسابرسی در روز قیامت و اینکه از همه می‌پرسند، «أَجْمَعِينَ» و از همه‌ی کارها می‌پرسند، «عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» یکی از عوامل بیداری است.

وظیفه پیامبر هشدار است ولی حساب مردم با خداست.

یادداشت :

وفق دادن این آیه «فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» با «وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ». و، فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ» این چنین است: قیامت شامل مراحل است؛ در یک مرحله سؤال و گفتار وجود دارد و در مرحله‌ای دیگر چنین امری وجود ندارد، عکرمه این نظر

را پذیرفته است. و ابن عباس(رض) گفته است: سؤالی از آنها نمیشود که منظور از آن کسب خبر و استعلام باشد؛ یعنی از آنها سؤال نمیشود که آیا چنان و چنین عملی را انجام داده‌اید یا نه؛ زیرا خدا به همه چیز آگاه است. اما سؤال توبیخ و سرزنش از آنها میشود و از آنان میپرسد: چرا از قرآن نافرمانی کردید و چه دلیلی داشتید؟ (تفسیر قرطبی ۶۱/۱۰).

عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾

از اعمالی که همواره انجام می‌داده اند. (۹۳)

تفسیر :

یعنی اینکه و به زودی از افترایشان نسبت به قرآن و اختلاف نظرشان پیرامون آن و از کوبیدن ناروا و دروغین حق به وسیله باطل، از آنان خواهد پرسید.

فَأَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿٩٤﴾

پس آنچه را که به دعوت و تبلیغ آن امر می‌شوی، اعلان و آشکار کن و از مشرکان روی بگردان. (۹۴)

تفسیر :

مبَلَّغ نباید به هیاهوی مخالفان اعتنا کند. پس ای پیامبر! دعوتت به سوی حق را که پروردگارت تو را به ابلاغ آن مأمور ساخته است، آشکار کن، تبلیغ فرمان الله را علنی ساز یعنی: با دعوت نمودن از آنان به سوی توحید، دین حق را آشکار کن و از کفار هیچ ترس و هراسی به دل راه نده؛ و به گفته‌ی مشرکان گوش مده. چون آنها تو را بر آشکار ساختن دعوتت سرزنش کردند، به آنان هیچ اهمیتی نده و التفاتی نکن. زیرا تو بر حق هستی و آنها بر باطل.

«صدع»: به معنی شکافتن و آشکار کردن آمده است:

برخی از مفسران در بیان شأن نزول این آیه مبارکه می‌نویسند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم پیوسته دعوت شان را مخفی می‌داشتند تا این آیه کریمه نازل شد و بعد از نزول آن، خود و اصحابشان علناً به میدان آمدند و دعوت خویش را آشکار کردند.

إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ ﴿٩٥﴾

چون ما تو را از شر استهزا کنندگان کفایت [و حمایت] می‌کنیم. (۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَفَيْنَاكَ»: تو را بسنده‌ایم. تو را حمایت و حفاظت می‌کنیم (نگاه: بقره / 137).

«مستهزءین»: هزاء و هزو: مسخره کردن، خفیف شمردن. مستهزئ: مسخره کننده. جمع آن مستهزءون است.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: حمایت و پشتیبانی الهی، قطعی است. و به یاد داشته باش که سخن حق و منطقی، هرگز بی مخالفت نیست. ای پیامبر! خداوند متعال تو را از شر ریشخندگران کفر پیشه حمایت خواهد کرد، بدینسان که آنان را به هزیمت کشانده و نیرنگ شان را بی اثر میگرداند سپس در آخرت نیز به سختی گرفتارشان می‌سازد. این گروه تمسخرکننده، پنج تن از رؤسای و بزرگان مکه به نام‌های: ولید بن مغیره، عاص بن وائل، اسود بن مطلب، اسود بن عبدیغوث و حرث بن زبینه بودند که خداوند متعال همگی شان را نابود کرد و شر آنان را در یک روز واحد، از سر پیامبرش برداشت.

شان نزول آیه 95:

- : بزار و طبرانی از انس بن مالک (روایت کرده اند: نبی کریم (در مکه از نزد عده‌ای گذشت. آنها با چشم و ابرو پشت سر آن بزرگوار به ایشان اشاره کردند و گفتند: این همان است که می‌پندارد پیغمبر است و جبرئیل همراه اوست، جبرئیل) با انگشت به آنها اشاره کرد. در بدن آنها مثل جای ناخن خراشیدگی پیدا شد و کرم گرفت و بدبوی متعفن گردید، طوری که کسی نمی‌توانست به آنها نزدیک شود. خدا در همان مقام آیه «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ (95)» را نازل کرد.

بزار 2222 و طبرانی چنانچه در «مجمع الزوائد» 11112 آمده از انس (رض) روایت کرده اند. هیثمی میگوید: «در این اسناد یزید بن درهم را ابن معین ضعیف می‌شمارد و غلاس ثقه می‌داند» در این اسناد عون مجهول است. بنابر این، خبر ضعیف است. به «ابن کثیر» 4068 مراجعه فرماید.

الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٩٦﴾

آنانی که معبود دیگری را با الله قرار میدهند، پس خواهند دانست [که مرتکب چه خطای بزرگی شده اند و مستحق چه عذابی هستند]. (۹۶)

تفسیر :

اگر اینها تو را به باد مسخره میگیرند، نگران و دل آزرده مباش، زیرا اینها حرمت خدا را هم نگاه نداشته‌اند. این گروه کافرانی که غیر از الله شریکانی بر گرفته و او را به پرستش یگانه ساخته‌اند «فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (96)» وعید و تهدید است به زودی (آنگاه که به سوی پروردگار خود بازگردند) کسانی که به سراغ غیر خدا میروند، به اشتباه کارخویش پی خواهند برد و فرجام کارشان را خواهند دانست.

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ﴿٩٧﴾

والبتة ما خوب می‌دانیم که سینه تو تنگ میشود به سبب آنچه می‌گویند. (۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَضِيقُ»: تنگ می‌شود. یعنی ناراحت شدن و تنگدل گشتن است.

تفسیر :

در آیه مبارکه میفرماید: و قطعاً میدانیم که سینه‌ات از آنچه می‌گویند تنگ میشود از متهم ساختنت به سحر و جنون و کفایت و دروغ، یا به سبب آنچه که درباره قرآن یا درباره خدای سبحان و تعالی می‌گویند. پس سخنان هرزه این ریشخندگران توطئه‌گر که دلت را به درد آورده و روحت را آزرده است هرگز بر ما پنهان نیست.

از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که: زمانیکه انسان درک و احساس کند، که رنج‌های ما زیر نظر الله متعال است، تحمل مشکلات پرابلم‌ها و رنج‌ها بر انسان آسان میشود. باید گفت که ظرفیت تمام انسانها حتی انبیاء محدود است. اعتراف باید کرد که: در برخی از اوقات لجاجت و یاهوگویی، سعه صدردارترین انسان را هم زیر فشار قرار میدهد. با در نظر داشت اینکه خداوند متعال میفرماید: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» سیرت نویسان می‌نویسند که سینه مبارکه رسول الله صلی الله علیه و سلم در جنگ‌ها تنگ نشد، ولی از حرف‌های بجا و بیمورد کفار و دشمنان دین دلگیر شد.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ﴿٩٨﴾

پس (برای دفع دلتنگی و ناراحتی آنان) پروردگارت را تسبیح و حمد گو، و از سجده‌کنندگان

(نماز گزاران) باش. (۹۸)

تفسیر :

«السَّاجِدِينَ»: سجده برندگان. که هدف از آن نمازگزاران است یعنی هرگاه از عناد و اصرارشان دلتنگ شوی؛ توجه خود را از آنها گردانیده، همه تن به تسبیح و تحمید خدای تعالی مشغول باش.

معالج تنگدلی از آزار دشمنان:

قبل از همه باید گفت که: دواي اساسی و معجزه اساسی در دفع فشار های روحی و روانی، همانا نماز، سجده، تسبیح و حمد پروردگار با عظمت است.

در آیه مبارکه آمده است که: از نمازگزاران باش زیرا وقتی چنین کردی، خداوند متعال اندوه، خفگان و نگرانیت را برطرف می سازد و غم و پریشانی را از تو دور کرده و سینهات را باز و گشاده می کند.

در آیه مبارکه میفرماید: پس سخنان شان تو را اندوهگین نسازد و با ستایش پروردگارت تسبیح گوی با این عبارت: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ» و از نمازگزاران با تواضع باش و بدان که تسبیح و حمد و نماز، شفای آن علت های است که دل ها در سرای فریب و دنیای پر از نیرنگ بدان تنگ می شود.

واقعیت امر همین است که: یاد الله، نماز، سجده و عبادت الهی، چیزهایی است که در اثر آن قلب انشراح و اطمینان می یابد؛ و غم و الم زائل می شود.

بنابر آن، نبی کریم صلی الله علیهم و السلام عادت داشتند که در حال وقوع امر مهم و اندیشه، به نماز می شتافتند.

وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ﴿۹۹﴾

و پروردگارت را تا هنگامی که تو را مرگ بیاید، بندگی کن. (۹۹)

تفسیر :

«الْيَقِينُ»: امر مسلم. عقیده قاطعانه. مراد مرگ است که کسی در آن تردید ندارد (ملاحظه فرماید سوره مدثر آیه: 47). تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» «الْيَقِينُ» یعنی، مرگ؛ زیرا مرگ، امری یقینی است و کسی از آن نجات نمی یابد (مدثر/۴۳ تا ۴۷). در این آیه مبارکه جمهور سلف «یقین» را به معنی مرگ گرفته اند؛ یعنی، تا آخرین نفس به عبادت خدا (ج) مصروف باش.

مهمتر از عبادت، استمرار آن است!

ای محمد! پروردگارت را پرستش نموده او را چنان بندگی و اطاعت کن که این روحیه تا پایان زندگی همراهت باقی بماند، تا آنگاه که مرگت فرا رسد، یعنی همان حقیقتی که بدان یقین کامل داری.

در تفسیر انوار القرآن آمده است: این آیه دلیل بر آن است که پرستش پروردگار متعال و انجام عبادات همچون نماز گزاردن بر انسان فرض است تا وقتی که عقل وی کار میکند. پس مؤمن باید در هر وضعیت جسمی ای که قرار داشته باشد به حسب حالش نماز بگزارد چنان که در حدیث شریف آمده است: «ایستاده نماز بگزار و اگر نمی توانستی نشسته و اگر نمیتوانستی به پهلو».

همچنین این آیه دلیل بر عدم صحت قول برخی از ملحدانی است که میگویند: مراد از «یقین» در این آیه «معرفت» است لذا از نظر آنها معنی این است: پروردگارت را تا وقتی

که به سر حد معرفت و یقین می رسی عبادت کن بنابر این، وقتی یکی از آنان به پندار خود به حد معرفت رسید، تکلیف از وی ساقط میشود. شکی نیست که این رأی چنانکه ابن کثیر گفته کفر و گمراهی و جهل است زیرا با وجود آنکه انبیاء علیهم السلام و أصحاب شان خداشناس ترین مردم و داناترین آنان به حقوق و اوصاف الهی بوده‌اند، در عین حال عابدترین و مواظب ترین آنها بر عبادت خداوند متعال و انجام دادن خوبی‌ها تا دم مرگ خویش نیز بوده‌اند و هرگز کمال معرفت‌شان به پروردگار متعال، ایشان را از انجام تکالیف و عبادات‌شان باز نداشته بلکه بر خشوع و خضوع و نیایش و شکر و ریاضت شان افزوده است.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة النحل

جزء 14

سورة نحل در مکه نازل شده، دارای یکصد و بیست و هشت آیه و شانزده رکوع است.

وجه تسمیه :

این سوره به سبب اینکه در آن داستان «نحل» یازبور عسل در (آیات 68 و 69) به بیان گرفته شده است، بنام سوره «نحل» مسمی می باشد.

همچنین این سوره را به سبب نعمت‌هایی که خداوند متعال در آن بر بندگانش برشمرده است، سوره «نِعَم» : نعم (نعمات الهی نیز نامیده‌اند. «نعم» به کسر نون جمع نعمت است، زیرا در این سوره به طور خاصی ذکر نعمت‌های بزرگ خداوندی آمده است.

محور کلی بحث این سوره:

محور کلی بحث این سوره همچون عموم سوره‌های مکی، اثبات توحید، معاد و نبوت، بیان دلایل یگانگی، قدرت و عظمت حق تعالی، طرح شبهات منکران و دفع آنهاست.

یادداشت:

در سوره‌های مکی معمولاً سخن از اصول عقاید است، اما در سوره نحل با آن که مکی است، برخی احکام و قوانین کلی اسلام نیز بیان گردیده است.

سایر خصوصیات سوره نحل :

سوره نحل از جمله سوره‌های سوگند دار (آیه 56). و آغاز و انجام این سوره آمده است که الله متعال هم قهار است (صاحب عذاب و عقوبت) و هم رحمان است (صاحب رحمت و نعمت).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره نحل:

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم که سوره نحل به جز سه آیه‌ی آخر که بین راه مکه به مدینه نازل شده، متباقی سایر آیات آن در مکه نازل شده‌اند.

تعداد آیات سوره نحل به صد و بیست و هشت (128) آیه می‌رسند. تعداد کلمات آن به دوهزار و هشتصد و چهل (2840) کلمه می‌رسند. تعداد حروف آن به هفت هزار و هفتصد و هفت (7707) حرف می‌رسند. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره نحل مانند سایر سوره‌ها مختلف بوده. تفصیل در این مبحث را در سوره‌طور تفسیر «احمد». مطالعه فرماید.)

ارتباط سوره نحل به سوره حجر:

همان‌طوریکه سوره حجر به تهدید کفار، خاتمه یافت، سوره نحل نیز با تهدید ایشان آغاز می‌شود.

بدین ترتیب پایان سوره‌ی حجر با آغاز سوره نحل پیوند محکمی دارد. در سوره‌ی حجر می‌فرماید: «فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۙ ۹۲ حجر) (پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید)، بر اثبات زنده شدن در قیامت و سؤال از عملکرد در دنیا دلالت میکند. و آیه‌ی «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ۙ ۹۹ حجر» (و پروردگارت را پرستش کن تا آنکه یقینی (مرگ)، تو را فرارسد.)، نیز نشان فراسیدن مرگ هر کس در وقت معلوم آن است. در این سوره می‌فرماید: «أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (نحل)

فرمان و امر خدا (مرگ) میرسد. همچنین این سوره با سوره‌ی ابراهیم مناسبت دارد: در این سوره از مرگ، عذاب و سپس از نعمتها بحث بعمل آمده (آیات 28 الی 38) و در آیه ای 34 ابراهیم از نعمت الله متعال یاد میکند، همانگونه که در آیه‌ی 18 همین سوره، عین آنرا تکرار میکند: «...و ان تعدوا نعمت الله لاتحصوها».

خصوصیات سوره نحل:

سوره نحل جزو سور مئین (صد آیه ای ها) است ابن قتیبه میفرماید: سور مئین سوره‌هایی هستند که بعد از سور طوال آمده اند علت نامگذاری این سوره‌ها به مئین نزدیک بودن تعداد آیه‌های این سوره‌ها به عدد صد میباشد.

گفته شده این سوره‌ها عبارتند از «بنی اسرائیل، کهف، مریم، طه، انبیاء، حج و مؤمنون». برخی دیگر از مفسران سور مئین را سوره‌های «توبه، نحل، هود، یوسف، کهف، بنی اسرائیل، انبیاء، طه، مؤمنون، شعراء و صافات» ذکر کرده اند.

یادداشت آیه سجده در سوره نحل:

در آیه‌ی چهل و نه و پنجاه این سوره سجده تلاوت وجود دارد. «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةِ وَهُمْ لَا يُسْتَكْبِرُونَ (49) «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (50)» (تفصیل در مورد سجده تلاوت را میتوان در سوره سجدّه تفسیر احمد مطالعه فرماید).

محتوای سوره نحل:

طوری‌که یاد آور شدیم؛ سوره‌ی نحل از جمله سوره‌هایی است که در مکه‌ی مکرّمه نازل شده و به موضوعاتی مهم و اساسی اعتقادی از قبیل الوهیت و وحی و حشر و نشر می پردازد. و در کنار آن درباره‌ی قدرت و یگانگی الله متعال در این گیتی و جهان پهناور، به بحث می پردازد، از آیات و نشانه‌های خدا در آسمان‌ها و زمین و ابحار و کوه‌ها و درّه‌ها و دشت و دمن و آب ریزان و حاصلات و میوجات و نباتات و کشتی‌های روان در ابحار و ستارگانی که راهروان در تاریکی شب با استفاده از آنها راه خود را می یابند و سایر مناظری که انسان در حیات اش آن را می بیند و با گوش و چشم آن را درک می کند، سخن به میان می آورد. تمام اینها دلایل زنده و واضحی هستند که بر یگانگی خداوند عزوجل دلالت دارند و گویای آثار قدرت او هستند، قدرتی که به وسیله‌ی آن عالم هستی را ابداع کرده است.

سوره نحل در بدایت به قضیه‌ی وحی پرداخته است که محل انکار و تمسخر مشرکان قرار گرفت، آنان وحی را تکذیب کردند و قیام قیامت را بعید میدانستند و از پیامبر صلی الله علیه وسلم میخواستند عذابی را که آنها را از آن میترساند و برحذر میدارد، زودتر برسر آنان بیاورد. و هرچه زمان میگذشت و عذابی بر آنان نازل نمی شد تمسخر و هتّاکی آنها افزایش می یافت.

سوره نحل همچنین به موضوع توحید و یگانگی خداوند متعال می پردازد و در این راستا دیدگان را متوجه قدرت خداوند متعال واحد قهار می سازد و حواس و اعضای انسان را مخاطب قرار داده تا با یاری جستن از عقل و اندیشه راه خدا را درپیش گیرد و در پرتو آثار و آیات خدا در جهان هستی راه تکامل و تعالی را در پیش گیرد.

سپس نتیجه‌ی ناسپاسی و کفران نعمت های خدا را به انسان تذکر داده و آنها را از سرانجام و خیمی که هر منکر و دشمنی با آن روبرو خواهد شد، برحذر می دارد.

و سوره در خاتمه از پیامبر صلی الله علیه و سلم درخواست کرده است که با پند و اندرز نیکو به دعوت به سوی خدا پردازد و در مقابل ادبیت و آزاری که در راه تبلیغ رسالت خدا متعال می بیند، صبر و شکیبایی را پیشه کند.

محتوای کلی سوره نحل:

محتوای کلی سوره نحل را میتوان در موضوعات ذیل خلاصه و جمع بندی نمود: بیش از همه بحث از نعمت های خداوند متعال در این سوره به میان آمده و تمام جزئیات و دقت توضیح و تشریح گردیده است، که حس شکر گزاری هر انسان آزاده ای را بیدار میکند، و از این راه او را به آفریننده این همه نعمت و موهبت نزدیک می سازد.

همچنان در این سوره از دلایل توحید و عظمت خلقت خدا، و معاد، و تهدید مشرکان و مجرمان بحث میکند.

در این سوره از احکام مختلف اسلامی همانند دستور به عدل و احسان و هجرت و جهاد و نهی از فحشاء و منکر و ظلم و ستم و پیمان شکنی و همچنین دعوت به شکرگزاری از نعمتهای او بحث بعمل آمده است، و در همین رابطه از ابراهیم علیه السلام قهرمان توحید به عنوان یک بنده شکرگزار در چند آیه نام میبرد در این سوره بحثی از بدعتهای مشرکان بعمل آمده و در همین رابطه، مثلتهای حسی جالبی ذکر می کند. هکذا در این سوره انسانها را از وسوسه های شیطان بر حذر می دارد.

نعمت های ذکر شده در سوره نحل:

امام قرطبی در تفسیر خویش مینویسد که: یکی از نامهای سوره نحل، «نعمت» است، زیرا اضافت از پنجاه نعمت در این سوره مبارکه به بیان گرفته شده است: از جمله درباره خلقت آسمانها: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ، خَلَقَ زَمِينَ «وَالْأَرْضِ»، چهارپایان و مواشی: «وَالْأَنْعَامِ»، پوشش: «لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ»، سایر استفاده ها از منابع حیوانی، «وَمَنْفَعٌ»، استفاده از گوشت حیوانات، «مِنْهَا تَأْكُلُونَ»، استفاده از جمال و زیبایی های حیوانات: «فِيهَا جَمَالٌ»، استفاده از آنها در امور ترانسپورت و حمل و نقل: «تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ»، هدایت: «عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ»، آب: «مِنْهُ شَرَابٌ»، مراتع: «فِيهِ تُسَيَّمُونَ»، میوه ها: «وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ»، شب و روز: «سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»، آفتاب و مهتاب: «وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ»، ستاره: «وَالنُّجُومَ»، نعمت ها و موجودات رنگارنگ زمینی: «دَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ»، ابحار و جواهرات دریایی: «سَخَّرَ الْبَحْرَ... تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ جَلِيَّةً»، حرکت کشتی: «تَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ»، کوه ها: «وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيً»، نهرها: «وَأَنْهَاراً»، راهها: «وَسُبُلًا»، علائم طبیعی: «وَعَلَامَاتٍ»، راهیابی از طریق ستارگان: «وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»، سرسبزی زمین: «فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»، شیر خالص: «لَبِنًا خَالِصًا»، مواد حاصله خوردنی از میوه ها: «تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا»، عسل: «فِيهِ شِفَاءٌ»، همسر: «مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا»، فرزندان و نواسه ها: «مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَيْنَ وَحَفَدَةٍ»، رزق حلال و طیب: «رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ»، داشتن گوش: گوش: «جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ»، داشتن نعمت چشم: «وَالْأَبْصَارَ»، داشتن عقل و روح: «وَالْأَفْئِدَةَ»، داشتن مسکن ثابت: «مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا»، داشتن مسکن سیار: «جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا»، داشتن انواع پوشاک: «مِنْ أَصْوَابِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَ مَتَاعًا»، نعمت سایه: «جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا»، پناهگاه مطمئن در کوه ها: «مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا»، نعمت لباسی که انسان را از گرما و سرما حفظ کند: «سَرَابِيلَ تَقِيكُمْ»، نعمت زره و لباس رزم: «تَقِيكُمْ بِأَسْكُمْ»

خواننده محترم !

طوری که در فوق هم یادآور شدیم در این سوره بر مطالب ذیل اشاراتی بعمل آمده است:

- فلسفه خلقت چهارپایان (آیات 5 الی 8)
- فلسفه وجود ابحار (آیه 14)
- فلسفه وجود کوه‌ها و دریاها (آیه 15)
- مبحث هجرت در راه الله (آیه 41 و 42)
- نعمت‌ها و در مقابل ناسپاسی انسان (آیات 53 تا 55)
- در مورد اینکه وقت وفات و مرگ تمام انسانها معین تمام مس باشد. (آیه 61)
- در مورد فلسفه نزول قرآن عظیم الشان (آیه 64)
- نعمات موجود در مالداری (آیه 66)
- نعمات موجود در درختان (آیه 67)
- درباره زنبور عسل (آیات 68 و 69)
- ابتلا به فراموشی در بعضی انسان‌ها (ارذایل عقل) (آیه 70)
- برتری برخی از انسانها بر برخی دیگر در مال‌شان (آیه 71)
- بدی و زیان‌های پیمان شکنی‌ها (آیه 91)
- تشبیه پیمان شکنان (آیه 92)
- پناه بردن به الله متعال هنگام قرائت قرآن از شر شیطان (آیات 98 و 99)
- خوردنی‌های حرام (آیه 115) و غیره موضوعات و مطالب.

ترجمه و تفسیر سوره نحل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١﴾

امر الله [در مورد عذاب کافران و مشرکان] فرا رسیده است، پس آن را به شتاب طلب نکنید، او پاک و بلند مرتبه است از چیزهایی که با او شریک میسازند. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَتَىٰ»: آمد. فرا رسید. استعمال فعل ماضی به جای فعل مضارع، به خاطر حتمی بودن و قریب الوقوع بودن مسأله است.

«أَمْرٌ»: دستور. در اینجا مراد چیزی است که بدان دستور داده می شود که قیامت است (انبیاء / 1 و قمر / 1). «فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ»: به شتاب آن را نخواهید، در فرا رسیدن آن شتاب مکنید. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

سر آغاز این سوره با وعید شدید و عنوان بیمناک شروع شد، و سببش این گفتار مشرکین مکه است که باشتاب از پیغمبر صلی الله علیه وسلم درخواست میکردند که هرچه زودتر عذاب دنیا یا عذاب آخرت را به آنها برساند. هر وقتیکه زمان می گذشت و عمرشان به طول می انجامید و عذابی گریبانگیرشان نمی گردید بر شتاب و عجله خود می افزودند، ریشخند و تمسخر خویش را اضافه میکردند، و به بیشرمی و تمسخر خویش میافزودند، و گمان می بردند که محمد صلی الله علیه وسلم آنان را از چیزی بیم میدهد و میترساند که نه وجود و نه حقیقت دارد، تا بدین وسیله ایشان بدو ایمان بیاورند و تسلیم او شوند. دیگر حکمت خدا را در مهلت دادن برای شان، و رحمت او را در ادامه زندگانی شان نمی دانستند، و تلاش نمیکردند که درباره نشانه های قدرت و عظمت خداوند متعال در جهان ماحول خویش بیندیشند، و به آیه های الله متعال در قرآن عظیم الشان بنگرند.

ولی آنان فراموش کرده بودند که: فرمان های الهی قطعی و وقوع قهرالهی حتمی است طوریکه میفرماید: «أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» «فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» در کار الهی نباید انتظار عجله را داشته باشیم، بلکه کار او حکیمانه است و در وقت اش آنرا انجام می دهد.

جمهور مفسران بدین باور اند که هدف از «امر الله» در این آیه، روز قیامت است. ای منکران قیامت! فرمان الله متعال در رسید و قیامت نزدیک شد. پس از روی تمسخر، استهزاء و ریشخند، عذابی را که محمد صلی الله علیه وسلم وعدهی آنرا داده است شتاب و عجله نکنید. یعنی روز قیامت خواه ناخواه به زودی آمدنی است. به صیغهی ماضی آمده است، «أَتَىٰ»؛ زیرا تحقق و نزدیکی وقوع آن مسلم است.

باید متذکر شد که؛ اعراب عادتاً به امری که وقوعش حتمی است، می گویند: «آن امر آمد» و از آن به زمان گذشته (ماضی) تعبیر می کنند.

امام فخر رازی میفرماید: از این جهت که حتماً محقق می شود، به صیغهی ماضی بیان شده است، همچنان که به کسی که یاری می طلبد گفته می شود: کمک آمد بی تابی مکن! (تفسیر کبیر رازی ۲۱۸/۱۹).

برخی از مفسران در تفسیر جمله «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ» نوشته اند که: مراد از «امر الله»، بعثت محمد صلی الله علیه وسلم است. وحتى برخی از مفسران نگاشته اند که: مراد از آن، فرود آوردن عذاب خداوند متعال بر مشرکان است.

«سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ(1)»: منزه و مقدس است حق تعالی از شرک مشرکان. یعنی: خدای سبحان منزه و برتر است از شرک آوری آنان، یا از این که شریکی داشته باشد. **شان نزول:**

صحابی جلیل القدر ابن عباس (رض) در شأن نزول آیه مبارکه میفرماید: وقتی آیهی «فَقَرَّبَتْ أَلْسِنَهُ» نازل شد، کافران گفتند: محمد گمان میکند قیامت نزدیک است، بعضی از کارها را کنار بگذارید تا ببینیم چه میشود. وقتی مدتی طول کشید: گفتند: یا محمد! از آنچه که ما را از آن می ترسانی خبری نشد؟! آنگاه آیهی «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» نازل شد. (زاد المسیر ۴/۳۳۶).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 9) دلایل در مورد وحدانیت الله متعال مطرح بحث قرار گرفته است.

يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ﴿٢﴾

(خداوند) ملائکه را با وحی، به حکم خود بر هر کس از بندگانش که بخواهد فرود می آرد، که بترسانید (مردم را از مخالفت با پیغام الهی) که هیچ معبودی برحق به جز من (الله) نیست، پس از من بترسید (و خود را از عذاب نگاه دارید). (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرُّوح»: هدف از آن به طور عام وحی و نبوت (غافر / 15) و به طور خاص قرآن عظیم الشأن است (شوری/آیه 52). تشبیه و تعبیر وحی و نبوت یا قرآن به روح در آیه مبارکه؛ بدان خاطر است که اینها مانند روح که مایه حیات بدنها است، مایه حیات قلبها و عقول می باشند (انفال / 24).

«مِنْ أَمْرِهِ»: به فرمان خود یا این که: این وحی و نبوت یا قرآن، کاری از کارهای خدا و رازی از رازهای او است. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ»: خداوند متعال فرشتگان را با وحی که حامل فرمان وی است بر هر کس از بندگانش که بخواهد نازل میکند، یعنی: خداوند متعال انبیای خود را به وحی خویش که فرشتگانش آن را به ایشان فرود می آورند، مخصوص ساخته است. تعبیر از وحی با کلمه روح دارای سایه روشن و معنی خود است. وحی زندگی و سرچشمه زندگی است: زندگی جانها و دلها و درونها و عقلها و شعورها است. زندگی جامعه است. زیرا وحی آسمانی جامعه را از تباهی، فروپاشی و سقوط در لجنزار حفظ و مصون میدارد. وحی اولین چیزی است که الله متعال آن را از آسمان برای انسان نازل میفرماید، و اولین و بهترین نعمت از نعمتهائی است که الله متعال با آنها بر بندگان تفضل و بزرگواری می نماید. «عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»: «به امر خویش بر هر کس از بندگانش که بخواهد فرود می آورد» یعنی: خداوند متعال انبیای خود را به وحی خویش که فرشتگانش آن را به برگزیدگان مردمان - یعنی پیغمبران - نازل می کنند.

باید یادآور شد که: از جمله، «مَنْ يَشَاءُ» (کسیکه بخواهد آنرا کسب کند)، آیه مبارکه برمی آید که: رسالت امری انتصابی است نه اکتسابی. «مَنْ يَشَاءُ» (کسیکه بخواهد آنرا کسب کند)، البته خداوند متعال حکیم است و بی جهت کسی را به مقام نبوت نمی رساند. «أَنْ أُنذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ (2)»: در آیه مبارکه ملاحظه می نمایم که: اولین شرط دریافت وحی الهی، روح عبودیت و بندگی پیامبران علیهم السلام بوده است. پس ایشان را با پیام هشدار دهنده مردم از شرک، فرا خواننده شان به سوی توحید الله متعال لاشریک و دعوتگر به سوی خداترسی و تقوی - از طریق انجام اوامر و اجتناب از نواهی - به میان مردم میفرستد. یعنی: آنان را به توحید و یکتاپرستی ام دستور دهید و این وحدانیت را همراه با بیم دهی (انذار) به آنان اعلام کنید. در فهم آیه مبارکه در می یابیم که: توحید، محور دعوت همه پیامبران علیهم السلام را تشکیل میدهد. «فَاتَّقُونِ»: «پس، از من پروا کنید» ای بندگان من! این هشدار است به آنان که مبادا به وی شرک آورند.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣﴾

آسمان ها و زمین را به حق آفرید، او برتر است از این که شریک برای او میسازند. (۳)

تفسیر:

«بِالْحَقِّ»: به مقتضای حق و برابر حکمت.

تفسیر:

خلقت و آفرینش آسمان ها و زمین، بیهوده و باطل نیست، بلکه بر حق استوار است. یعنی: آنها را به تدبیری درست، نظامی مستحکم و زیربنای متینی از حکمت آفرید تا بر قدرت و وحدانیت وی دلالت کنند.

حق عنصر اصلی در اداره کردن و چرخاندن آسمان ها و زمین و هر چه در آسمان ها و زمین است. از همه چیز آسمان ها و زمین و آنچه میان آن ها است چیزی یافته نمی شود که بیهوده و ناسنجیده و سرسری باشد. بلکه هر چیزی بر حق استوار است و آمیزه به حق و همراه با حق است و در نهایت به حق منتهی می شود و به سوی حق بر می گردد. «تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»: (خداوند جهان) منزّه (از اوصافی است که مشرکان در باره او بر زبان می رانند، و دور) و برتر از چیزهایی است که (آنان) شریک (خداوند تبارک و تعالی) می سازند. برتر، مقدس تر و فراتر است؛ خدا دور از شریک ایشان است، و برتر از چیزهایی است که شریک او میسازند از میان آفریدگان خدائی که آسمانها و زمین را آفریده است، و آنکه را و آنچه را که در آسمانها و زمین است آفریده است. هیچ کسی و هیچ چیزی شریک پروردگار با عظمت نمیباشد. الله متعال آفریدگار یگانه بی انباز و شریکی است.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ ﴿٤﴾

انسان را از نطفه ای (بی ارزشی قطره منی) آفرید، و سرانجام او موجودی فصیح و مدافع آشکار از خویشتن گردید. (۴)

تفسیر:

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ»: نوع انسان را از نطفه‌ی ناچیز و ضعیف ایجاد کرده است. «الْنُّطْفَةُ»: یعنی منی. نطفه عبارت است از آب رقیقی که انسان از آن ساخته می شود. همچنان نطف به معنی چکید نیز آمده است.

«حَصِيْمٌ»: از خصومت به معنای جنگجو، مشتق است. این آیه؛ مشابه به فهم (آیه 77 سوره یس) است که میفرماید: «خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ حَصِيْمٌ مُبِيْنٌ وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِي خَلْقَهُ» یعنی با آنکه ما او را از نطفه‌ای آفریده‌ایم، اما چنان به خود مغرور شده که در برابر ما به دشمنی بر می‌خیزد و برای ما این مثال را میزند که چگونه استخوان‌های پوسیده، دوباره زنده میشوند، گویا او آفرینش خودش را فراموش کرده است.

در آیات متعددی از جمله در (آیه 20/سوره‌ی مرسلات) خواندیم که از نطفه، به «ماء مَهِيْن» «آبی پست» تعبیر بعمل آمده است. چگونه «ماء مَهِيْن»، «حَصِيْمٌ مُبِيْنٌ» می‌شود؟ ابن جوزی در این مورد میفرماید: هر چند انسان از نطفه‌ای ضعیف به وجود آمده است، اما با این وجود به دشمنی برخاسته و منکر رستاخیز است، مگر نمی‌شود آغاز آفرینش خود را دلیل وجود آخرت قرار دهد و دریابد آن که او را ایجاد کرده است میتواند او را بار دیگر باز آورد؟! (زاد المسیر 4/429).

با تأسف باید گفت که: غرور و تکبر بیجای انسان راتا بدان حد می‌رساند که: روزی در زندگی خویش حتی در برابر خالق خود به خصومت و اظهار دشمنی هم می‌پردازد.

شان نزول آیه:

در مورد شان نزول آیه مبارکه آمده است که: آیه کریمه در باره ابی بن خلف نازل شد آنگاه که او استخوان پوسیده‌ای را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آورد و گفت: ای محمد! آیا فکر میکنی که الله متعال این را بعد از آنکه پوسیده است، زنده می‌کند؟!

وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنْفَعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٥﴾

چهار پایان را برای شما آفریده است در آنها برای شما وسیله گرم شدن و فائده‌های دیگر است. و از آنها (گوشت و چربی آنها را) می‌خورید. (۵)

تفسیر:

«الْأَنْعَامُ»: جمع نعم به فتح نون است به چهارپایان مانند (شتر، گاو، گوسفند، اسب، قاطر، الاغ و غیره حیوانات اطلاق میشود که برای مصلحت انسان خلق شده است). (مفردات راغب).

«دِفْءٌ»: گرمی. در اینجا مراد وسیله‌ای است که انسان توسط پشم و پوست آنها آن خود را از سرما محفوظ و تن خود را بدان گرم می‌دارد. هدف اینست که از آن برای خود لباس گرم تهیه بدارند.

«وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (5)»: و منافع بسیار زیاد و سود بزرگ دیگری نیز برای شما دارند، از جمله از گوشت، شیر چربی و مسکه آنها استفاده ببرید و هکذا از آنها بمثابه وسایل حمل و نقل (سواری) استفاده بعمل خواهید آورد.

وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ﴿٦﴾

و برای شما در آن‌ها زینت و زیبایی است وقتی که آنها را (شام از چراگاه) می‌آورید و وقتی که آنها را (صبح به چراگاه) می‌برید. (۶)

تفسیر:

«تُرِيحُونَ»: از رواج و تَسْرَحُونَ از سراح مشتق شده است که بردن چهارپایان را به هنگام صبح سراح و به هنگام شب، برگشتن آنها را از چرا می‌گویند.

الله متعال مخصوصاً این دو وقت در آیه مبارکه را یاد کرد زیرا مالکان مواشی و چهارپایان خود در این دو وقت اهتمام و عنایت بیشتری می‌ورزند.

همچنان چرا در آیه مبارکه وقت برگشت مواشی از چراگاه را بر وقت رفتن آنها مقدم گردانیده است؟ زیرا این حیوانات در وقت برگشت، سیر و سیراب و خرم و با مایه‌هایی پر از شیر از صحرا می‌آیند، ظرف‌ها را پر از شیر، دل‌ها را پر از سرور و چشم‌ها را پر از بهجت می‌سازند و سخت دل‌آرا و چشم‌نواز می‌شوند.

وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَّءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٧﴾
و بارهای سنگین شما را به شهر و سرزمینی حمل میکنند که جز با رنج و مشقت به آن نمیتوانستید برسید، یقیناً پروردگارتان رؤوف و بسیار مهربان است. (٧)
«اثقالکم»: بارها. «اثقالکم»: ثقل (بر وزن عنب): سنگینی. ثقیل: سنگین. ثقل (بر وزن شبر): بار و آن چیزی است که حملش سنگین است.

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَلَدٌ»: ناحیه و سرزمین، اعم از آباد و غیرآباد. (ابراهیم آیه 35). «بَالِغِيهِ»: رسندگان بدان. «شِقِّ»: به رنج افکندن. به مشقت انداختن. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

«وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ»: با در نظر داشت اینکه چهارپایان نسبت به انسان قوی‌تراند، اما به قدرت الهی، آنان را در خدمت انسان رام ساخته‌اند تا کالاهای شما را مانند خوار و بار و غیره را، به سوی شهرهای دور، آنجا که جز با دشواری بزرگ توان رسیدن به آن ندارید، حمل می‌کنند.
«إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَّءُوفٌ رَّحِيمٌ»: آی انسان! بیگمان پروردگارتان به شما صاحب لطف است از این رو به ضعف و بیچارگی شما رحم کرد و آنچه را که وسیله یاری و مددکاری برای‌تان است رامتان گردانید، پس او با رأفت خود منافع را برای شما جلب کرده و با رحمت خود دشواری‌ها را از شما دفع میکند. و قابل یادآوری است که: نعمت‌های الهی به بشر، بر اساس لطف و رحمت باری تعالی است، نه آنکه ما از او طلبی داشته باشیم.

وَالْخَيْلِ وَالْبِغَالِ وَالْحَمِيرِ لَتَرْكَبُوها وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨﴾

و اسب‌ها و قاطر‌ها و الاغ‌ها را آفریده تا بر آنها سوار شوید، تجمل و زینتی (برای شما) هست. و چیزهایی [در آینده جز این وسایل نقلیه حیوانی] به وجود می‌آورد که شما نمی‌دانید. (٨)

«خَیْلٌ»: به معنای تکبّر است و در اینجا هدف از آن، «اسب» است، گویا در اسب سواری نوعی، احساس بزرگی و تکبّر به انسان دست می‌دهد. «بِغَالٌ»: به معنای «قاطر» است که از آمیزش اسب و الاغ به وجود می‌آید و «حمیر» جمع «حمار» به معنای «الاغ - خر» است.

تفسیر :

در ماحول و محیطی همچون محیطی که قرآن در آن برای اولین بار نازل می‌گردیده است، در همچون محیطی نعمت چهارپایان برجسته و چشمگیر است، نعمتی که زندگی بدون آن برای انسانها ناممکن و طاقت فرسا است.
و خداوند متعال اسبان و شتران، خران و قاطران را برای شما آفرید تا بر پشت آنها سوار شوید و آنها را برای شما و کاروان‌ها و سفرهایتان مایه تجملی قرار داد، چرا که در وجود آن‌ها منظری آراسته و نیکو جلوه‌گر است.
«وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (8)»: و در آینده خداوند متعال از وسایل سواری و غیر آن چیزهایی

را برای شما خلق میکند که اکنون آن را نمی دانید، مانند وسایل نقلیه‌ی امروزی اعم از ریل، طیارات، کشتی های بزرگی باربری و مسافرین و سایر و وسایل و امکانات حمل و نقل پیشرفته که به وسیله‌ی آن زمان کوتاه میشود. البته این اکتشاف و اختراع را الله متعال به انسان یاد داده و آن را به او الهام کرده است.

شیخ سید قطب در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» در این مورد می نویسد: وسایل حمل و نقل و سواری، که امروزه به وجود آمده و مردم آن زمان از آن بی‌خبر بودند. اما قرآن نهاد و قلوب و اذهان را بدون انکار و جمود برای آن آماده میکند: «وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» تا مردم نگویند: پدران ما از اسب و شتر و الاغ استفاده می بردند و ما جز از آنها استفاده نمی‌کنیم. از این رو قرآن اذهان و قلوب را آماده‌ی استقبال از محصولات بدست آمده، اختراعات و اکتشافات علم کرده است که در آینده تحقق پیدا می‌کند.

مفسران می نویسند که: این آیه یکی از بزرگترین معجزات علمی قرآن کریم است که مرزهای مکان و زمان را پشت سر گذاشته است.

وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩﴾

و قرار دادن راه راست [برای هدایت بندگان به سوی سعادت ابدی] فقط بر عهده الله است، و برخی از این راه ها کج و منحرف است [که حرکت در آن شما را از سعادت ابدی محروم می کند]، و اگر خدا می خواست همه شما را [به طور اجبار] به راه راست هدایت میکرد. (۹)

تفسیر :

هدایت به راه راست بر خدا لازم است (لیل/12). بیان راه درست و جداسازی آن از راه نادرست بر خدا واجب و لازم است. بدین منظور است که پیغمبران را فرستاده است و ادله راهیابی را در کتاب باز هستی به جهانیان نموده است (انعام / 153).. «جَائِرٌ»: کج. نادرست. منحرف از حق.

باید یاد آور شد که: الله متعال، تنها راه مستقیم را نشان می دهد، انتخاب و در پیش گرفتن راه های انحرافی از سوی خود ماست که انسانها آنرا انتخاب میدارند. طوریکه از سیاق آیه مبارکه در می یابیم: از اموری که خداوند متعال بر خود لازم دانسته، ارشاد و هدایت مردم است. چنانکه میفرماید: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ» (لیل، 12). و در این آیه میفرماید: «عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ» «قَصْدٌ» به معنای اعتدال و میانه روی است و مراد از «قَصْدُ السَّبِيلِ» راه میانه، یعنی راه مستقیم است. یعنی بیان راه مستقیم بر عهده الله متعال است تا راه یابید و آن راه را ببینید؛ این همان راه ایمان به خدای متعال است که پیامبران به سوی آن فرا خوانده‌اند.

طوریکه لقمان حکیم، فرزندش را چنین موعظه میکند؛ «وَ أَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ. 19» (سوره لقمان) (و در راه رفتن (و رفتارت)، میانه رو باش)

بر خداست راه راست و مستقیم را بیان کند هر کس آن را برگیرد به جنات نعیم نایل می‌آید. راه راست و صراط مستقیم به خدا و جنت ختم میگردد، و راه کج به جهنم می انجامد. «وَمِنْهَا جَائِرٌ»: و از این راه راست، راه های انحرافی منشعب شده که هیچ کدام از آنها به خدا منتهی نمیشوند و همگی راه گمراهی می‌باشند؛ مانند راه یهودیت و نصرانیت و مجوسیت.

«وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (9)»: اگر الله متعال میخواست شما را به ایمان راهنمایی کند، همه‌ی شما را هدایت میکرد. اما حکمتش چنان اقتضا کرد که به انسان آزادی انتخاب و اختیار بدهد. همچنان که در جای دیگری میفرماید: «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» پس هرکس خواست ایمان بیاورد و هر کس خواست کافر شود، تا پاداش و کیفر بر آن مترتب شود.

همچنان از فحوای این آیه مبارکه بر می آید که: خداوند نخواست تا مردم به اجبار ایمان بیاورند. پس انحراف گروهی از مردم نشانه‌ی غلبه‌ی آنان بر اراده‌ی خداوند و یا عجز پروردگار از هدایت آنان نیست.

با تمام وضاحت در می یابیم که: خداوند انسان را در انتخاب راه آزاد گذاشته است. و اگر الله متعال میخواست تا تمام مردم را هدایت کند یقیناً این کار را میکرد ولی به سبب حکمت بالغه‌ای از جانب خود، هر که را خواست هدایت میکند و هر که را خواست گمراه می‌سازد.

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر در تفسیر خویش مینویسد: هدف کلی آیه مبارکه «وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ» [النحل: 9] راه معنوی است. یعنی: الله متعال است که با نازل کردن کتب و إقامة أدله، راه راست را به انسان روشن نموده و او را به حق و خیر می‌رساند. «وَمِنْهَا جَائِرٌ» [النحل: 9] یعنی: بعضی راه‌ها مانند یهودیت، نصرانیت، مجوسیت و غیره، کج و معوج و منتهی به سوی گمراهی است پس راه راست همانا دین اسلام و راه کج غیر آن از ادیان است.

ابن کثیر می افزاید: «در قرآن کریم، گذر از امور حسی به امور معنوی بسیار واقع شده و چون حق تعالی در آیات قبل از وسایل سواری و راه‌های حسی ذکر کرد، به دنبال آن در این آیه به بیان راه‌های معنوی پرداخت.»

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (10 الی 16) دلایلی دیگر بر اثبات ألوهیت و وحدانیت پروردگار مورد بحث قرار گرفته است.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجْرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ﴿١٠﴾

او ذاتی است که از آسمان برای شما آبی فرو فرستاده است که از آن مینوشید و با آن درختان و گیاهان می‌رویند (و) حیوانات خود را در آن میچرانید. (۱۰)

تفسیر:

«شَجْرٌ»: در زبان عربی معنای عامی دارد که شامل همه‌ی انواع گیاهی میشود، فرق نمی‌کند؛ درخت باشد و یا هم بوته و یا سایر سبزیجات باشد. طوریکه در (آیه 146 / سورة صافات) کلمه «شَجْرٌ» برای بوته کدو آمده است: «شَجْرَةً مِنْ يَفْطِين» در حالیکه کدو، بوته است و درخت نمی‌باشد.

«تُسِيمُونَ»: از «سامت» مشتق است که عبارت است از رها کردن حیوانات در مرتع و چرا گاه برای چرندن.

يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١١﴾

الله به وسیله آن آب، کشت و زیتون و خرما و انگور و از همه نوع میوه میرویند، بی گمان در این نشانه‌ی ای است برای گروهی که اندیشه می‌کنند. (۱۱)

تفسیر :

خداوند متعال با آب نازل شده از ابرها، درختان زیتون، خرما، انگور را با اختلافی که در نوع ومزه و رنگشان دارند، از زمین، در جنب سایر انواع میوه‌ها، سبزی‌ها و حاصلخیزی را برای شما می‌رویاند.

ملاحظه میفرمایم از میان انواع گیاهان و میوه‌ها، خداوند زیتون، خرما و انگور را در این آیه مطرح کرده است. متخصصان تغذیه میگویند: کمتر میوه‌ای است که به اندازه‌ی اینها برای بدن مفید و لازم باشد. قرآن عظیم الشان در آیه 35 سوره نور، از زیتون به عنوان «شَجَرَةَ مُبَارَكَةٍ» یاد کرده و به روغن آن اشاره نموده است.

باید یادآور شد که: دیدن و دانستن کافی نیست، تفکر و تدبّر در هستی لازم است. طوریکه خداوند متعال در آیه متذکره فرموده است: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ(11)» برای آنان که در صنعت خدا می‌اندیشند، در نازل کردن آب و بارآوردن میوه‌ها، دلایل روشنی بر قدرت و یگانگی خدا وجود دارد.

مفسر ابوحیان در تفسیر خویش می‌نویسد: خداوند متعال؛ آیه را با جمله‌ی «يَتَفَكَّرُونَ» خاتمه داده است؛ زیرا ابراز نظر در این مورد نیازمند تأمل و اندیشه‌ی فراوان است. وقتی که یک هسته را در زمین می‌کاری، بعد از سپری شدن مدتی معین رطوبت زمین به آن میرسد و متورم می‌شود و قسمت فوقانی آن شکاف برمیدارد و درختی از آن میروید و به هوا بلند میشود و قسمت زیرین آن در عمق زمین فرورفته و درختی دیگر به صورت ریشه به وجود می‌آید. سپس قسمت فوقانی رشد کرده و قوی میشود و از آن برگ‌ها و گل‌ها و شکوفه‌ها و میوه پدید می‌آید که دارای اجسامی متفاوت، طبایعی گوناگون و رنگ و اشکال و منافع مختلفی می‌باشند. چنین امری به تقدیر و فرمان قادری مختار یعنی خدای توانا تحقق می‌پذیرد. (البحر ۴۷۹/۵).

وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٢﴾

او شب و روز و آفتاب و ماه را مسخر شما ساخت، و نیز ستارگان به فرمان او مسخر شمايند، در این نشانه هائي است (از عظمت خدا) براي گروهی که عقل خود را بکار می‌گیرند. (۱۲)

تفسیر :

و خداوند متعال شب را برای خواب و روز را برای تلاش در امر معاش رام و مسخر گردانید، و به منظور تأمین معاش و فراهم کردن موقعیت مناسب برای خواب شما، پشت سر هم می‌آیند.

آفتاب را برای شما روشنگر و ماه را منور ساخت تا حساب سال‌ها، ماه‌ها، روز‌ها و حساب را بدانید و ستارگان را در آسمان برای شما مسخر گردانید تا اوقات را بشناسید، در تاریکی‌ها راه یابید و میوه‌های تان بدان پخته و قابل استفاده شود.

مراد از تسخیر آفتاب و ماه، بهره‌گیری انسان از آنهاست، هستی، چه در آسمان و چه در زمین، است، آن را الله متعال برای استفاده انسان آفریده شده است.

یعنی خداوند آنها را در خدمت بشر و رشد و کمال او قرار داده است. البته انسان نباید خود را صاحب اختیار آنها بحساب آرد.

از پدیده‌های تدبیر و تقدیر در کار آفرینش و آفریدگان، و از پدیده‌های نعمت بر انسان یکی

هم همین خلقت: شب و روز، آفتاب و مهتاب و ستارگان است. چه همه اینها از جمله ضروریات اساسی و بنیادی برای انسان ها و جوابگوی ضروریات انسانی و سایر مخلوقات می باشد. اینها برای انسانها آفریده نشده‌اند، بلکه به سود انسانها مسخر گردیده اند. پدیده شب و روز دارای تاثیر قاطعانه‌ای در زندگی این آفریده بشری است. کسیکه می خواهد بدین امر پی ببرد روزی را بدون شب، یا شبی را بدون روز تصور کند. آنگاه بیندیشد که با این وضع، زندگی انسان و حیوان و گیاه در این زمین چگونه خواهد بود!

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ(12)»: بیگمان در آفرینش و تسخیر این اجرام نجومی برای مردمی که تعقل میکنند دلایل و نشانه‌های درخشانی نهفته است برای آنانکه دارای عقل سلیم‌اند. این بدین معنی است که: نظام هستی، تنها برای اهل فکر و تعقل، اساس و بنیاد رشد و توجّه است. نه افراد ساده نگر و عادی.

وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ(۱۳)

و نیز آنچه را که در زمین به رنگ های مختلف و در انواع گوناگون آفریده برای شما مسخر و رام گردانیده است. البته در این امر برای گروهی که یادآور شوند، نشانه روشنی است. (۱۳)

تفسیر :

«وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ»: همچنین تنها الله متعال است که تمام مخلوقاتش در زمین را (از حیوان، نباتات و جمادات که دارای الوان و اشکال متفاوتی میباشند) برای استفاده شما مسخر ساخت.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ(13)»: البته در این پدیده‌ها با اختلاف انواع و اصنافی که دارند موعظه‌ای است برای اندرزجویان و عبرت‌هایی است برای عبرت‌آموزان و اندیشه‌وران، زیرا آفرینش این پدیده‌ها با همه گستره گوناگونی و تنوعی که دارند از بزرگترین دلایل بر یگانگی خداوند متعال و بر اثبات این حقیقت است که تنها او شایسته آن می باشد تا به یگانگی مورد عبودیت قرار گیرد و بس.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر آیه مبارکه مینویسد: در اینکه خداوند متعال آیه (11) را با «یتفکرون» و آیه (12) را با «یعقلون» و آیه کنونی را با «یتذکرون» به پایان آورده است، این است که: در آیه (12) أدله آسمانی مطرح شد و از آنجا که دلالت آن أدله بر قدرت و وحدانیت پروردگار آشکار است پس مجرد تعقل در آنها هر چند با تفکر و تأمل عمیق نیز همراه نباشد برای رسیدن به هدف کافی است، بدین جهت آن آیه را با «یعقلون» به پایان آورد. ولی از آنجا که أدله زمینی در دلالت خود بر اثبات وجود خداوند متعال به تفکر و تأمل و تدبر بیشتر نیاز دارند، آیه (11) را با «یتفکرون» به پایان آورد. و آیه کنونی را بدان جهت با «یتذکرون» به پایان آورد تا به این امر توجه داده باشد که در همه این پدیده‌های زمینی، تأثیر گذار و فاعل مختار حکیم، ذات ذوالجلال اوست و بس لذا بندگان باید این حقیقت را همیشه به خاطر داشته باشند.

وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلًا ثَلَبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَآخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ(۱۴)

و اوست که بحر را مسخر ساخته است تا از آن گوشت تازه بخورید و از آن زیوراتی بیرون بیاورید که آن را می‌پوشید. و کشتی‌ها را در آن شگافنده می‌بینی، و تا از فضل او طلب معیشت کنید و تا شکر گزاری کنید. (۱۴)

تفسیر :

«وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ»: و تنها ذات سبحانه و تعالی است که با قدرت و رحمتش بحر متلاطم أمواج را برای بشر رام ساخت تا در آن سوارکشتی شوید و در اعماق آن غوطه ور گردید. و بابیرون آوردن صید و جواهر و معادن و منافع دیگری که در آن است مستفید شوید.

«لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا»: تا از آن ماهی تازه و با طراوت برای خوردن صید کنید یعنی: گوشت ماهی «بخورید» وصف گوشت ماهی به تازگی و طراوت، برای توجه دادن به لطافت آن است زیرا گوشت حیوانات بحری، بیشترین لطافت و طراوت را داراست.

«طریا»: کلمه طری: یعنی تازه. این کلمه فقط دوبار در قرآن عظیم الشان یکبار در سوره (نحل آیه 14 و یکبار هم در سوره فاطر/ آیه 12) تذکر یافته است.

«گوشت تازه» که در آیه مبارکه اشاره بدان آمده است، اینست: چون در گذشته تهیه گوشت تازه برای انسانها بسیار مشکل بود و به همین دلیل انسانهای که درکنار و شواطی بحر زندگی میکردند میتوانند به آسانی از گوشت‌های تازه ماهی‌ها و سایر حیوانات دریایی استفاده کنند. دستیابی به گوشت‌های تازه دریایی برکت بزرگی از سوی خدا به شمار میرود. چون گوشت تازه خواصی دارد که در گوشت کهنه و منجمد یافت نمی‌شود.

در عین حال در مورد این بخش از آیه شریفه باید توجه داشت که شاید اشاره آیه به گوشت زیاد در حیوانات دریایی باشد، چون تعدادی زیادی از بدن حیوانات دریایی گوشت است و استخوان و غضروف کمتری نسبت به سایر حیوانات خاکی دارند. با توجه به اینکه امروزه به دلیل کمبود مواد غذایی مسئله استفاده از ماهی‌ها و حیوانات دریایی برای تغذیه افراد مورد توجه زیادی قرار گرفته است.

«وَوَسَخَّرْنَا لَهَا آيَاتٍ لَّيْلًا لَّيْلًا لِّئَلْبَسْنَهَا»: و جواهر نفیس و گرانبها از قبیل مروارید و مرجان را از آن استخراج کنید. پوشیدن آنها برای مردان نیز همچون زنان جایز است.

برخی مفسران در این مورد می‌نویسند که: هدف اینست که: زنان آنها را می‌پوشند ولی خطاب «تلبسون‌ها» را بدان جهت به صیغه مذکر آورد، که زنان این زیور آلات را به خاطر مردان می‌پوشند.

زینت های دریایی:

منفعت دیگری که در ابحار موجود می‌باشد همانا بدست آوردن؛ زیورآلات و جواهرات آن است. از آیه 14 سوره نحل میتوان چنین نتیجه گرفت که خداوند متعال به نیازهای غیر ضروری ما و از جمله حس زیبایی دوستی توجه داشته است. بطور مثال مرواریدی که از بحر به دست می‌آید در بسیاری از وسایل زینتی به کار گرفته میشود و در عین حال به دلیل ارزش بالای آن میتواند به عنوان منبع درآمدی برای ماهیگیران و صیادان بحری باشد تا از طریق آن کسب روزی کنند.

«وَوَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ»: کشتی‌های عظیم را می‌بینی که اجناس و خواربار شما را حمل میکنند و قلب بحر متلاطم را می‌شکافند. و این کشتی‌ها برای تأمین منافع شان می‌باشد.

«وَلِيُنَبِّئُكُم مِّنْ فَضْلِهِ»: بحر را برای شما مسخر کرده تا از مواد مذکور سود ببرید، و کرم و بخشش خدا را از راه تجارت بجوید. یعنی: تا در آن تجارت کنید و از فضل خدای سبحان سود ببرید.

ابحار؛ مسیر حمل و نقل:

در قرآن کریم، هفت بار به حرکت کشتی‌ها بر روی آب ابحار اشاره بعمل آمده است و از بحربه عنوان یکی از نشانه‌های بزرگ قدرت الهی از آن یاد شده است: (آیه 14 / سوره نحل، آیه 12 / سوره فاطر، آیه 12 / سوره جاثیه، آیات 32 و 33 / سوره شوری، آیه 31 / سوره لقمان، آیه 164 / سوره بقره و آیه 66 / سوره اسراء).

با توجه به این آیات شریفه که بر نقش قابل توجه ابحار در زندگی بشر و در کل ما دلالت میکند، میتوان نتیجه گرفت که بحر در کشتیرانی و حمل و نقل انسان‌ها و دارایی‌های آنها اهمیت حیاتی دارد.

چون خطوط دریایی به طور طبیعی به تمام نقاط زمین مرتبط است و موارد بسیاری است که ما از طریق خشکی‌ها نمیتوانیم از نقطه‌ای به نقطه دیگر رفت و آمد و به خصوص تجارت کنیم.

شاید این فکر به ذهن خطور کند که از طریق طیاره و یا هم موتر می توان بسیاری از فعالیت‌های تجاری را انجام داد.

در واقع کشتی‌ها امروز به صورت عظیم‌ترین صنایع انسانی درآمد و خاصیت آب ابحار به انسان کرده تا در حمل و نقل و تجارت مشکلی نداشته باشد.

«وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (14)»: باشد که در مقابل نعمت‌های بزرگ و بی پایان و کرم و بخشش بی حسابش الله خود را سپاسگزار باشید. یعنی: چون فضل حق تعالی را بر خود سرا زیر یافتید، به نعمت وی اعتراف میکنید آنگاه با زبان و قلب و اعضا، شکر و سپاس وی را به‌جا می‌آورید.

خواننده محترم!

نقش بحر در زندگی انسان‌ها بی نهایت مهم و حیاتی است. آب آن مایه بخار و ابر و باران است. عمق آن تأمین کننده‌ی غذای انسان با لذیذترین ماهی‌ها و سطح آن، ارزان ترین و گسترده‌ترین راه برای حمل و نقل کالا و مسافر است، ابحار بهترین زینت‌های طبیعی را به انسان هدیه میکند و همه‌ی اینها، تنها به تدبیر و قدرت الهی است و بشر هیچ نقشی در آن ندارد.

وجود ابحار نعمتی از نعمت‌های بزرگ الهی در روی زمین است که پروردگار با عظمت در اختیار ما انسانها و سایر موجودات زنده قرار داده است.

آب و ابحار سه چهارم سطح این کره خاکی را آب فراگرفته که شامل ابحار و اوقیانوس‌هایی می شود که همگی به یکدیگر ارتباط دارند.

موجودیت ابحار طوریکه یاد آور شدیم فواید بیشماری در حیاتی انسانها دارد که مهمترین آن استفاده از مواد غذای موجود در بحر می باشد.

همچنان در ابحار مواد گوناگونی که امور ساختمانی مورد استفاده قرار میگیرد وجود دارد. در عین حال ابحار از زمان‌های بسیار قدیم برای حمل و نقل و مواد مسافرتی و ترانسپورتنی استفاده میشود؛ اما مهم‌تر از همه این است که ابحار در آبیاری خشکی‌ها از طریق تشکیل ابرها نقش مهمی و اساسی دارند. خداوند متعال در آیات متعددی ابحار و کشتی‌ها را از نشانه‌های حق شمرده و ما را دعوت کرده تا در خلقت و اسرار آن مطالعه کنیم.

بصورت کل طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ کلمه بحر در قرآن کریم هفت بار تکرار شده است و در هر آیه به بخشی از عجائیب بحر اشاره بعمل آورده است.

هكذا قابل یادآوری است که بحر به معنی آب بسیار و وسیعی میباشد، که در ضمن بحر در عین حال در مورد هر چیز وسیعی هم اطلاق میگردد. بطور مثال: عالم متبحر به شخصی اطلاق میگردد که: علم بسیاری داشته باشد و یا به نحوی تغییرات زیاد و ناگهانی منفی در مریضی و جوامع را هم بحران میگویند.

وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥﴾

و در زمین کوه های ثابت و محکمی افکند تا لرزش آنرا نسبت به شما بگیرد، و نهرها ایجاد کرد، و راه هایی تا هدایت شوید. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلْقَى»: فرانهاد. مستقرّ کرد. «رَوَاسِيَ»: جمع راسیة، کوههای محکم و استوار. «سُبُلًا»: جمع سَبِيل، راهها. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ»: و تنها ذات پروردگار است که زمین را با کوههای استوار ثبات بخشید تا شما را نجنباند و نتکاند.

کوهها مایه تعادل و آرامش زمین هستند. «مید» به معنای حرکت به راست و چپ و اضطراب است. «أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ»: تا شما زمین را نلرزاند و مضطرب و پریشان نگرداند. «تَمِيدَ»: از مصدر (مَیْد و مَیْدَان) به معنی: لرزش و جنبش میباشد.

جملهی «أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ» در آیه مبارکه بدین معنی که: کوهها سبب آرامش شما و جلوگیری از لرزش زمین هستند.

امروزه علم بیولوژی به این حقیقت رسیده است که اگر؛ کوهها نمی بودند، گسلها و شکافهای قشر زمین و آتشفشانها و زلزلهها به حدی بسیار می شد که زندگی را بر روی زمین برای مخلوقات ناممکن می ساخت.

مفسیر ابو سعود (محمد أبو السعود أفندي بن محيي الدين محمد بن مصلح الدين مصطفى عماد الدين العمادي) در تفسیر خویش مینویسد: زمین قبل از اینکه کوهها در آن قرار داده شود، کره ای سبک بود و با کوچکترین لرزه ای به حرکت در می آمد، اما وقتی کوهها بر آن قرار گرفت تمرکز یافت و کوهها همانند میخ آن را استحکام بخشیدند. (ابو سعود ۱۶۷/۳). باید متذکر شد که از فواید دیگر کوه ها اینست که کوه ها، بهترین نشانه راه در صحرا و بیابان بشمار میرود و همچنین بهترین راه خدانشناسی و توجه به عظمت و قدرت خالق با عظمت میباشد. به صورت کل باید بعرض رسانیده شود که کوهها هم مایه هدایت ظاهری اند و هم معنوی برای انسانها میباشد.

بخش ازین طرز دید بنا بر محدودیت های فکری تعداد از ما با شک و تردید مواجه شده میتواند که قابل فهم نیز است.

همچنان قابل دقت و یاد آوری است که: کوه ها، بر خلاف آنچه به نظر میرسد، مانع راه نیستند، بلکه کوه راهنمای راه بشمار می رود.

«وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (15)» و در آن نهرهایی شیرین برای نوشیدن، شستشو، آب دهی حیوانات و نباتات قرار داد و در زمین راههایی قرار داد تا نشانههایی برای مردم باشند.

وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ﴿١٦﴾

و (نیز) علاماتی قرار داد (شب هنگام) آنها بوسیله ستارگان هدایت میشوند. (۱۶)

تفسیر :

برای حرکت در بیابان‌ها و پیدا کردن راه‌ها، نیاز به علائم داریم. علائم طبیعی در روز، و ستارگان در شب، که خداوند در این آیه به این دو امر اشاره مینماید. و میفرماید: «وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» (16) و خداوند متعال علائم و تابلوهای راهنمایی را در روز برای مردم قرار داد تا از مشاهده آن‌ها به راه‌های مختلف راه برند، که عبارت‌اند از: علائم راهنما و هر علامت فارقه دیگری «و آنان به وسیله ستارگان راه‌یابی میکنند» یعنی: مردم مخصوصاً با انواع ستارگان مختلف راه‌یابی میکنند و به وسیله آنها جهت‌گیری و از جمله جهت قبله را می‌شناسند و در سفرهای شبانه دریایی و بری، بانگریستن به ستارگان راه‌یابی می‌شوند. به قولی: مراد از نجم در اینجا، ستاره «جدی» یا ستاره «قطبی» است.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی در روز از علائم و نشانه‌ها و در شب از ستارگان راهنمایی می‌جویند. (زاد المسیر ۴/۴۳۶).

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (17 الی 23) از ویژگیهای الوهیت، آفریدن، دانستن نهان و آشکار و جاودانگی است، بحث بعمل آمده است.

أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٧﴾

بر این اساس آیا کسی که می‌آفریند همچون کسی است که نمی‌آفریند؟ آیا یاد آورد نمی‌شوید؟ (۱۷).

تفسیر :

از ابتدای سوره‌ی نحل تا آیه 17 بصورت خاص در پانزده آیه مبارکه، نعمت‌های الهی را بر می‌شمرد و در این آیه، يك نتیجه کلی را بعمل آورده و بصورت سؤال، این مطلب را بیان و مطرح می‌دارد که: آیا کسی که خلق میکند، همانند بت‌ها یا طاغوت‌هایی است که قدرت خلق ندارند؟ چرا بجای خداوند متعال سراغ آنها می‌روید؟ طوریکه می‌فرماید: «أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ» استفهام انکاری است. «پس آیا کسی که می‌آفریند» این مصنوعات بزرگ را و این کارهای شگفت را سامان و سرانجام میدهد «مانند کسی است که نمی‌آفریند» چیزی از آنها را و بر ایجاد حتی یکی از آن پدیده‌ها قادر نیست؟ که مراد بتان بی‌جانند. یعنی آیا این بت حقیر را شریک و همتای خالق جلیل قرار میدهید؟ بدین ترتیب سرزنش و سرکوب کافران و باطل بودن پرستش بت‌ها را از جانب آنان نشان می‌دهد.

باید یادآور شد که: خدا شناسی و خدا پرستی در نهاد تمام انسان‌ها هست، فقط تذکر لازم دارد طوریکه می‌فرماید: «أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (17) آیا قدرت حق تعالی را در آفرینش همه موجودات به خاطر می‌آورید تا وی را یگانه شناخته و خدایان دیگر را با وی شریک نیاورید؟ آفرینش پایان نیافته است بلکه استمرار دارد. پس چرا به خود نمی‌آیید تا در پرستش غیر خدا به اشتباه خود پی ببرید و متوجه شوید؟! این هم توبیخی دیگر است.

وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٨﴾

و اگر نعمت‌های الله را بشمارید، هرگز نمی‌توانید آنها را به شمار آورید؛ یقیناً خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۱۸).

تفسیر:

«وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»: و هر قدر که در شمارش حساب نعمت‌هایی که حق تعالی به شما ارزانی فرموده است سعی و کوشش به خرج دهید هرگز آن‌ها را به شمار آورده نمی‌توانید؛ به طور مثال؛ اگر در جزئی از اجزای انسان کوچکترین خلل و ساده‌ترین نقصی پدیدار شود، یقیناً نعمت‌ها بر او ناگوار و تلخ میشوند و او آرزو میکند تا اگر همه دنیا هم در مالکیت وی باشد، آن را بدهد تا این خلل از وی برطرف گردد. «إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ (18)» «قَطْعاً اللَّهُ أَمْرَزْنَاهُ مَهْرَبَانَ اسْت» بناءً نسبت به آنچه میدانید شکر کنید، نسبت به آنچه نمیدانید، خداوند غفور و رحیم است. از قصور و تقصیرات شما صرف نظر میکند و نسبت به بندگان کمال مهر را دارد که با وجود تقصیر شان نعمت خود را از آنان دریغ نمی‌کند.

خواننده محترم!

مشابه همین آیه در (سوره‌ی ابراهیم آیه 33) نیز آمده است، اما آنجا در پایان آیه میفرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» و اینجا در پایان آیه میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ» آری! نعمت‌ها نشانه‌ی لطف و رحمت خداست، اما این انسان است که کفران می‌کند و به خود و جامعه ظلم می‌نماید.

گرچه شمردن نعمت‌های الهی ممکن نیست، اما ذکر و یاد آنها برای انسان‌ها لازم می‌باشد، طوریکه: در آیه 11 سوره ضحی میفرماید: «وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (و نعمت پروردگارت را (برای سپاس) بازگو کن). باید گفت: یاد نعمت‌های الهی انسان را از یأس و خود باختگی نجات داده و مقاومت او را در برابر حوادث زیاد می‌سازد.

پس انسان مؤمن باید خاشعانه بگوید: «اللهم إني أشكرك عدد ما شكرك الشاكرون بكل لسان في كل زمان». «بارخدا یا! من تو را شکر می‌گزارم به شمار آنچه که شکرگزاران به هر زبانی و در هر زمانی شکر گزارده‌اند».

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا نُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿١٩﴾

و الله هر چه را که می‌پوشانید و هر چه را که اظهار می‌کنید، می‌داند. (۱۹)
تفسیر:

واقعیت امر هم همین است که: علم خداوند متعال نسبت به مقاصد همه امور، چه در آشکار باشد و چه در پنهان یکسان است. خداوند با عظمت به نیت‌ها و اهداف ما نیز آگاه است. اگر بدانیم که خداوند به کارهای ما آگاه است تقوا پیشه می‌کنیم. این هشدار است به مشرکان که بدانند؛ روز قیامت حتماً آمدنی است و آنان در برابر اعمال شان جوابگو و جزا داده می‌شوند.

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿٢٠﴾

و معبودهایی را که به جای خدا می‌پرستند [نه اینکه] چیزی را نمی‌آفرینند، بلکه خودشان آفریده می‌شوند. (۲۰)

تفسیر:

آن کسانی را که به جز الله متعال می‌پرستند از قبیل بت‌ها، هرگز توانایی خلق و ایجاد چیزی را ندارند در حالیکه خود ساخته‌ی دست انسانند، پس چگونه آفریده ناتوان مورد

پرستش قرار گرفته و پرستش خالق توانگر توانا که جلال و عظمتش بی پایان است به فراموشی گذاشته می شود.

أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٢١﴾

آنها موجودات مرده ای هستند که هرگز استعداد حیات ندارند، و نمی دانند در چه زمانی عبادت کنندگانشان محسوس می شوند. (۲۱)

تفسیر :

معبودان غیر الله هر چه باشد، مرده است. و حتی نسبت به زمانی که خداوند متعال پرستشگران شان را از قبرها بیرون می آورد تا آن ها را همراه با آنان وارد آتش دوزخ گرداند نیز آگاهی ندارند. از اینکه بت پرستان، بت ها عبادی خویش را به شکل انسان می ساختند و در خیال خود با آنها مثل صاحب شعور برخورد میکردند، لذا خداوند در این آیه، بت ها را اموات خوانده. و در کنار «أَمْوَاتٌ»، «غَيْرُ أَحْيَاءٍ» ذکر شده است، در حالی که همان معنی را می رساند.

باید گفت که: بُت ها، نه قدرت دارند، نه حیات و نه علم و شعور. (در حالیکه شرط پرستش، علم و قدرت و حیات است.) در قیامت، حتّی بُت ها مبعوث میشوند.

إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴿٢٢﴾

معبود شما، معبودی یگانه است، پس کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، دل‌هایشان (حق را) انکار کند، و خودشان مستکبرند. (۲۲)

واحد: وحدت دو قسم میتواند باشد: یکی عددی که از آن به واحد تعبیر میشود. الله واحد است، یعنی: دو تا و سه تا نیست. دیگری وحدت وصفی، یعنی: بی همتا و بی نظیر که از آن در وصف الله متعال به «واحد» تعبیر میشود.

«مُنْكَرَةٌ»: انکارکننده. نپذیرنده. «مُسْتَكْبِرُونَ»: کسانی که خویشان را بزرگ می پندارند و خود را بالاتر از آن میدانند که به عبادت خدا بپردازند. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

در آیه قبلی؛ ناتوانی غیر الله متعال را از آفرینش و بی خبری آنها را از آینده مطرح ساخت ولی در این آیه مبارکه، تأکید بر یگانگی خداوند متعال است.

طوری که میفرماید: «إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ»: خدای شما که استحقاق پرستش را دارد، همانا خداوندی است که هیچ معبودی جز او نیست، یگانه و یکتاست، نه شریکی دارد و نه هم جز او پروردگاری وجود دارد.

«فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ»: انکار از معاد در حقیقت بمعنی انکار از مبدء است. توحید و معاد به هم پیوند ناگسستنی دارند. آنانکه به روز رستاخیز و روز قیامت منکر مکافات و مجازات آند، در واقعیت امر یگانگی الله عزوجل و الوهیتش را انکار میکنند، بدین جهت که از مجازات بیمی ندارند.

آنها از پذیرش حق و خالص سازی عبادت برای خدا یگانه لاشریک تکبر میورزند. واقعیت همین است که: منشأ کفر کبر است و منشأ کبر جهل. «وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (22) خود را بالاتر و با عظمت تر از آن می دانند که با وجود دلایل روشن، حق را بپذیرند. لذا هیچ موعظه ای در آنها تأثیر نکرده و هیچ پند و اندرزی در آنها سودمند واقع نمی شود «و آنان مستکبرند» و سرکش به همین جهت به حق تن نداده و آن را نمی پذیرند. ولی بدین واقعیت باید اعتراف کرد که: ایمان داشتن به روز جزا و روز رستاخیز، تکبر و استکبار را در افکار انسان از

بین می برد.

لَا جَرَمَ أَنْ اللَّهُ يَعْلَمَ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ ﴿٢٣﴾

ثابت و یقینی است که خدا آنچه را پنهان می کنند و آنچه را آشکار مینمایند، می داند؛ قطعاً او مستکبران را دوست ندارد. (۲۳)

تفسیر :

«لَا جَرَمَ أَنْ اللَّهُ يَعْلَمَ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ»: در حقیقت هیچ چیز از اقوال یا کردار آنها بر خدا پوشیده نیست، الله عزوجل نیت‌ها و اعتقاداتی را که ضمائر و نهران های شان در خود پنهان داشته است و آنچه را که از گفتار، کردار، و رفتار آشکار میسازند، میداند. پس آنها را به زودی در قبال آن مورد محاسبه قرار خواهد داد. آیه مبارکه؛ هم تهدید جدی برای کفار است که الله متعال به کارهای شما آگاه است و هم بشارت به مؤمنان که خداوند بر وضع دشمنان شما آگاه و بر کیفر آنها قادر است.

«إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ (23)»: خداوند متعال بی‌تردید کسانی را که از پرستش تکبر ورزیده و از گردن نهادن به عبادتش سر باز زده اند دوست ندارد و به زودی آنان را در برابر این عمل مجازات خواهد کرد.

خوانندگان محترم !

بعد از اینکه در آیات فوق الذکر دلایل توحید و ادله‌ی بطلان بت پرستی به بیان گرفته شد. اینک در آیات متبرکه (24 الی 29) به بیان شبهه های منکران وحی و معجزه و مجازات مستکبران می پردازد. طوریکه آن بی باوران به طعنه میگویند: قرآن، افسانه های پیشین است، نه معجزه خدا نیز در دنیا نابودشان میکند و در آخرت هم مجازات شان میدهد؛ هرچند در وقت وقوع عذاب، سر تسلیم فرود می آورند و میگویند: از ما کار بدی سر نزده است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَادَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٤﴾

و هنگامی که به آنان گفته شود: پروردگارتان چه چیزهایی نازل کرده؟ میگویند: [چیزی نازل نکرده، آنچه به عنوان قرآن در دسترس مردم است، همان] افسانه های [دروغین] پیشینیان است! (۲۴)

تفسیر :

در آیه متذکره و همچنان در آیات (33، 35، 38 و 43) همین سوره به رد شبهات و اعتراضات که از جانب منکران و مشرکان مطرح شده است، میپردازد. از جمله به رد شبه اول که همانا طعن زدن مشرکان به حقانیت قرآن عظیم الشان میباشد پرداخته و میفرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَادَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ» اگر از کفار سؤال شود که خدای یگانه قهار بر پیامبر مختار چه چیز نازل کرده است؟

به قولی: سؤال کنندگان مسلمانانند که مشرکان منکر مستکبر در جواب شان میگویند: «قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (24)» آنها از روی دروغ و بهتان و به طریق استهزاء میگویند: خدا جز خرافات و اباطیل و افسانه‌های اقوام پیشین چیزی را نازل نکرده و آنهم کلام پروردگار عالمیان نیست.

«أساطیر»:

أساطیر: جمع اسطوره بوده به معنی خرافه، حکایات و افسانه‌های خرافی است که به صورت مکتوب درآمده باشد.

کلمه اساطیر: بصورت کل در قرآن عظیم الشان، نه بار از زبان کفار نقل و مطرح شده است، که در همه موارد همراه کلمه‌ی «اولین» است، یعنی آنها میگفتند: این حرفها تازگی ندارد، بلکه همان گفته های پیشینیان است. البته این شیوه از قدیم الایام تا کنون، شیوه و منطق بی پایه مستکبران بوده است که حق را مثنی خرافه و افسانه می پنداشته‌اند. خصوصیت انسانها مستکبر، همانا تحقیر کردن است، که گاهی به تحقیر قرآن عظیم الشان، گاهی به تحقیر پیامبران و گاهی هم به تحقیر اُمتِ مُسلِمه می پردازند.

کُفار قرآن عظیم الشان را بمتابۀ افسانه‌ها و هم داستانهای خیالی سرشار از خرافات معرفی میدارند، قرآنی که شخصیت انسانی و عقل های انسانی را معالجه و تداوی میکند قرآن که: اوضاع زندگی، اعمال و کردار انسانها، روابط جامعه، و احوال انسانها را در گذشته و حال و آینده رو به راه میسازد و بهبودی می بخشد.

مفسران مینویسند که: مشرکان بر دروازه‌های ورود به مکه می‌نشستند و مردم را از پیامبر صلی الله علیه وسلم متنفر میساختند و اگر گروه حاجیان از آنها میپرسیدند خدا چه مطلبی را بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل کرده است؟ آنان میگفتند: اباطیل و داستان های پیشینیان. (البحر ۴۱۴/۵).

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِلَّا سَاءَ مَا يَزُرُونَ ﴿٢٥﴾

سر انجام آنها باید روز قیامت به طور کامل بار گناهان خویش و بخشی از بار گناهان کسانی را حمل کنند که ایشان را به نادانی گمراه ساخته‌اند. و چه بد باری را حمل می کنند! (۲۵)

تفسیر :

«لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: این بهتان و افترا را میگفتند تا بار گناهان خود را در روز قیامت کامل به دوش بکشند، یعنی بارگناهان خود را کامل و بی‌کم و کاست برمی دارند و حق تعالی چیزی را از آنها کم نمی سازد. «وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ» و گناه پیروانی را نیز به دوش میکشند که بدون دلیل و برهان آنها را گمراه کرده‌اند. و همچنان بارگناهان کسانی را نیز بر میدارند که از آنان پیروی کرده‌اند و آنها سبب گمراه سازی و بازداشتن شان از ایمان بوده‌اند، آنها رهبر بودند و در گمراهی از آنان پیروی می شد، از این رو گناه خود و گناه پیروان خویش را به دوش میکشند.

طوری که در حدیث شریف آمده است: «هر کس به سوی هدایتی دعوت کند، برای او از پاداش همانند پاداش کسانی است که از او پیروی کرده‌اند، که این پاداش وی از پاداش آنان چیزی کم نمیکند و هر کس به سوی گمراهی‌ای فراخواند، بر ذمه او از گناه مانند گناهان کسانی است که از او پیروی کرده‌اند، این گناه وی از گناهان آنان چیزی کم نمی‌کند».

باید گفت که: ریشه‌ی بسیاری از انحراف ها، جهل است و دشمن از جهل مردم برای انحراف آنها استفاده می‌کند.

«إِلَّا سَاءَ مَا يَزُرُونَ(25)» الا برای تنبیه است. یعنی ای جماعت آگاه باشید! چه بد باری را بر دوش میکشند. یعنی: این بار گناهشان چه بدباری است! منظور مبالغه در زجر و منع است.

این آیه در مورد رهبران کفر است که در دنیا با تبلیغات دروغین خود سبب گمراهی مردم میشوند، لذا در قیامت، هم گناه کفر خود را به دوش می‌کشند و هم گناه کسانی را که باعث

انحراف آنها شده‌اند.

قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٦﴾

کسانی که قبل از ایشان بودند (برای انکار توحید) مکر ورزیدند، پس الله از اساس بر بنیان شان زد و آنها را انداخت و سقف از بالای سرشان بر آنان افتاد و عذاب (الله) از جایی که نمی‌دانستند به آنان رسید. (۲۶)

تفسیر :

قابل یاد آوری است: دسایس و توطئه‌ها در برابر حق، همواره در طول تاریخ وجود داشته، طوری که می‌فرماید: «قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» قبل از آنان کفاری به سر می‌بردند که با پیامبران شان نیرنگ‌ها به کار برده و توطئه‌ها به هم تنیدند میخواستند نور الهی را خاموش کنند، ولی خداوند متعال مکر و کیدشان را بی اثر ساخت. این آیه مبارکه هم تهدیدی است برای توطئه‌گران و هم تسلی خاطر است برای پیامبر صلی الله علیه وسلم. «فَاتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ» الله متعال بنیان آنها را از بن و اساس برکند. یعنی ویرانی از آنجایی که هیچ در فکر شان خطور نمی‌کرد به سراغشان آمد و هلاکت از آنجایی که اصلاً حسابش را نمی‌کردند غافلگیرشان ساخت، برخورد با دشمن باید بنیانی باشد نه سطحی و ظاهری، تا همه‌ی تشکیلات فکری و سازمانی آنها از بین رود. این بیان ابطال مکر است که در مورد پیامبران به کار گرفتند.

دیده میشود: در وقتی که اساس دین به خطر مواجه شود، خداوند متعال خود وارد عمل می‌شود. (در آیات قبل، کفار، وحی را اساطیر معرفی می‌کردند.) برخورد نیز باید بنیانی باشد. و این درس بی‌نهایت قوی برای آن‌عده از معاندین دین و مکتب پیامبران است که باید بدانند که: خداوند متعال طرف و در مقابل آنهاست.

«فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ»: سقف منازل بر آنان فرو ریخت، منازل و ساختمان‌های آنان ویران شد و آن‌ها مردند. «وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (26)» هلاکت و نابودی طوری دامن آن‌ها را گرفت که هرگز تصورش را نمی‌کردند.

آیه مبارکه نمونه‌ی کاملی است از نابودی مسخره‌کنندگان و نیرنگ‌حیل‌گران و تدبیر تدبیرکنندگان، آنهایی که در مقابل دعوت الله متعال ایستاده میشوند، و طوری فکر میکنند که نیرنگ‌های شان دفع‌شدنی نیست و تدابیرشان به شکست نمی‌انجامد، ولی اشتباه میکنند، غافل از اینکه الله متعال به همه چیز احاطه دارد.

مطابق روایت تفسیر «أنوار القرآن» تعداد کثیری از مفسران بدین باور و عقیده اند که هدف از؛ پیشینیان در این آیه مبارکه، نمرود بن کنعان است زیرا او قصر بس بزرگی به ارتفاع پنج هزار گز در بابل بنا کرده بود تا به ظن خود از آن به آسمان بالا رفته و با اهل آسمان بجنگد. پس الله متعال به باد فرمان داد و باد آن بنای عظیم را بر او و بر قومش فروغلتاند که جملگی هلاک شدند.

مطلب این است که تدابیرشان معکوس شده، به ضررشان تمام شد؛ و وسایلی که برای غلبه و حفاظت خویش داشتند، سبب فنا و هلاکشان گردید؛ بلکه عمارات بعضی بصورت حسی نیز واژگونه شد.

البته این هشدار است به کفار معاصر آن حضرت صلی الله علیه وسلم که مکر و نیرنگشان نیز به زودی به خودشان برخواهد گشت. و این سرانجام عبرتبارشان در دنیا است، دیده میشود

که: کیفرهای الهی مخصوص آخرت نیست. و در ضمن زمان و مکان قهر خدا، قابل پیش بینی نیست. ولی سزای شان در آخرت:

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٢٧﴾

سپس روز قیامت خدا آنها را رسوایشان میسازد، و میگوید شریکانی که شما برای من ساختید، و بخاطر آنها با دیگران دشمنی میکردید کجا هستند؟ [آنان جواب ندارند، ولی] کسانی که به آنان دانش و بصیرت داده شده میگویند: امروز رسوایی و عذاب بر کافران است. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ»: جدال و دشمنی و جنگ و ستیز میکردید. «أُوتُوا الْعِلْمَ»: عالمان و دانایان. هدف از آن فرشتگان و مؤمنان به طور عام، و انبیاء به طور خاص است. (ملاحظه شود سوره های: نساء / 41، نحل / 89). «الْخِزْيَ»: خواری. رسوائی. «السُّوءَ»: بدی. مراد عذاب است. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ»: سپس روز قیامت حق تعالی کفار را با عذاب و ذلت و اهانت آنها را رسوا میکند.

«وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ»: الله متعال به طریق سرزنش و توبیخ به آنها میگوید: کسانی که شما آنها را در پرستش شریکانم قرار دادید کجا ایند تا بیایند و شما را از این عذاب نجات دهند. آنها را بیاورید تا به شفاعت شما برخیزند. نباید فراموش کنید: شما که دنبال رو هرکس در این دنیا باشید، باید در روز قیامت جوابگوی شما باشید.

«قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ (27)»: دعوتگران و دانشمندان با ریشخند به آن بدبختان میگویند: بیگمان در این روز بزرگ رسوایی و خواری برکافران است. به قولی: هدف از «أُوتُوا الْعِلْمَ» کسانی هستند که در برابر کفر و شرک، قرار گرفته اند، یعنی علم واقعی، انسان را به توحید و ایمان میرساند.

برخی از مفسران فرموده اند که مراد از: أهل علم، در آیه مبارکه پیامبران علیهم السلام و علمای ربانی اند که در دنیا مشرکان را به سوی حق و توحید فرا میخواندند ولی با انکار و استهزای شان روبرو می شدند.

باید یادآور شد که: در فرهنگ قرآن، علم و جهل معنایی وسیع و گسترده تر از دانستن و ندانستن دارد. عالم کسی است که اندیشه و عمل او براساس حق و حقیقت استوار باشد، گرچه قدرت خواندن و نوشتن را هم نداشته باشد و جاهل کسی است که فکر و عمل او بر باطل باشد، گرچه همه علوم را نیز بداند.

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلْمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٨﴾

همانها که فرشتگان (قبض ارواح) ایشان را قبض میکنند، در حالیکه بر خود ظالم بودند، پس تسلیم میشوند (ومیگویند): ما هرگز هیچ کار بدی نمیکردیم، بلی! یقیناً که الله به آنچه می کردید، داناست. (۲۸)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: مرگ، طوریکه یک تعدادی از انسانها درباره آن فکر میکنند،

نابودی نیست، بلکه مرگ همانا قبض روح و جدا شدن روح از جسم است. لحظه‌ی جان دادن، لحظه‌ی حساسی برای همه‌ی انسانها اعم از مؤمن و کفار است. در مورد کافر میفرماید: «تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ 28» ولی در مورد مؤمن در (آیه 32 سوره نحل) میفرماید: «تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ» همانها که فرشتگان (قبض ارواح) روحشان را قبض میکنند درحالیکه پاک و پاکیزه اند.

در آیه مبارکه آمده است: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ 28»: کفار که ملایک جان ناپاک آنها را میگیرند، اظهار اسلام و تسلیم میکنند و هم گذشته‌ی بد خود را انکار میکنند، (و میگویند): که با شرک به خدای سبحان بر خود ظلم میکنند. اما نه آن ایمان ارزش دارد، چون از روی اضطرار است نه اختیار و نه این انکار مورد قبول است، چراکه خداوند، عالم الغیب والشهاده، به کارهای آنان آگاه است.

«فَأَلْقُوا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ»: بعد از آنکه احتضار و دیدن فرشتگان مرگ را می بینند در برابر فرمان خدای یگانه از در تسلیم درآمده و چیزهایی را که به وی شریک می‌آوردند و گناهی را که مرتکب گردیده بودند انکار میکنند، و میگویند: ما مشرک نبودیم و نافرمانی نکردیم، همان‌گونه که در روز قیامت هم این گفته را تکرار میکنند: اما اهل علم، یا فرشتگان به آنان چنین جواب میدهند: «وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ. بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (28)»: پس به آنها گفته میشود: چنان نیست که میگویند بلکه شما عمل بد میکردید لذا این دروغ و ادعای باطل و بی‌موقع شما هیچ سودی به حالتان ندارد. بلکه شما همان نافرمانان مجرم هستید، قطعاً خداوند متعال به گناهی که کرده‌اید داناست و به زودی شما را در قبال آن مورد محاسبه و مجازات قرار خواهد داد.

محمد بن سائب کلبی در تفسیر خویش «تفسیر احکام القرآن» مینویسد: «مراد از آنان: گروهی از مردم مکه بودند که ادعای ایمان را داشتند و تحت فشار مشرکان با آنها عازم جنگ بدر شدند ولی چون قلت شمار مؤمنان را دیدند، به شرک برگشته و در آن جنگ کشته شدند».

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٢٩﴾

بنابر این از دروازه‌های دوزخ وارد شوید درآید و همیشه در آن باشید. و حقا که جای متکبران چه بد است. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَبْوَابَ»: جمع باب، درها. هدف از آن ورود به خود دوزخ است. «خَالِدِينَ»: حال فاعل (أَدْخُلُوا) است. یعنی جاودانه در آن می‌مانند. «مَثْوًى»: اقامتگاه. جایگاه. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

باید یاد آور شد که: جهنم دارای دروازه‌های متعددی است و هر گنهگار از طریق خاصی، و دروازه مخصوص به دوزخ داخل می‌شود. مفسران میفرمایند که: این سخن در هنگام مرگ، یا در روز رستاخیز به آنان گفته میشود. ابن‌کثیر قول دوم را ترجیح داده است. «فَلَيْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ (29)»: جهنم بدترین مقر و مکان برای متکبران میباشد.

خوانندگان محترم !

بعد از اینکه در آیات متذکره پروردگار با عظمت، احوال دروغ پردازان را به بیان گرفت

که: قرآن را افسانه های پیشین می‌نامیدند، در قیامت گناه و معاصی خود و پیروان گمراه خود را بر می‌دارند، و هنگام وقوع قطعی عذاب از در صلح و آشتی در می‌آیند و ربوبیت خدا را تأیید می‌کنند.

اینک در آیات متبرکه (30 الی 32) در باره تقوای کنندگان و ایمان شان به وحی اوصاف مؤمنان راستکردار- که به قرآن و پیامبر باور قلبی و حتمی دارند و پاداش آنان در هر دو سرا و منازل و درجاتشان در خلد برین، می‌پردازد و بدین سان کردار این دو گروه با هم سنجیده می‌شود.

**وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ
وَلِدَارٌ الْأُخْرَى خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ﴿٣٠﴾**

و هنگامی که به پرهیزکاران گفته میشود: پروردگارتان چه چیزی رانازل کرده است؟ میگویند: خیر را [که قرآن هدایت گر است و سراسر آیاتش وحی الهی است، نازل کرده]. است لهذا) برای نیکوکاران در همین دنیا نیکی است و یقیناً سرای آخرت بهتر خواهد بود. و چه خوب است سرای پرهیزگاران! (۳۰)

تفسیر :

باید گفت که: قضاوت حق، نیاز به روح پاک و پرهیزکار دارد: بعد از بیان موضع مستکبران در برابر آیات منزل الهی، اینک حق تعالی از موضع مؤمنان باتقوی بحث بعمل می‌آورد: طوریکه میفرماید: «وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا» به گروه دوم یعنی اهل پرهیزگاری و اهل ایمان گفته شود یعنی: از مؤمنان باتقوا سؤال میشود که: «ماذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا» پروردگارتان بر پیامبرش چه چیزی نازل کرد؟ میگویند: خیر یعنی: او خیر و رحمت و برکت نازل کرد است.

«خَيْرًا»: خوبی، خیر و نیکی، قرآن سرتاسر خیر و خوبی، بهترین، خیر مطلق، که تمام نیکیها و سعادهای مادی و معنوی را در بر دارد.
خواننده محترم !

در آیه مبارکه در می‌یابیم که قرآن عظیم الشان؛ فقط در يك کلمه جمله با چه اعجازی مورد معرفتی قرار گرفته است «قَالُوا خَيْرًا»، (خیر، خوبی، مایه‌ی نیکی و سعادت. يك کلمه بجای صد کلمه) «قَالُوا خَيْرًا» دعوت قرآن، دعوت به خیر و نیکی است.
«خَيْرًا»: خیر و خوبی. یعنی قرآنی رانازل فرموده است که سراسر خیر و خوبی است.
مفسران گفته‌اند: این امر در ایام موسم حج اتفاق می‌افتاد. یک نفر به مکه می‌آمد و از مشرکین درباره‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم و رسالت او سؤال میکرد، آنها در جواب میگفتند: او ساحر و دروغگو است، آنگاه پیش مؤمنان می‌آمد و درباره‌ی محمد و آنچه بر او نازل شده بود سؤال میکرد. در جواب میگفت: خدا خیر و هدایت و قرآن را بر او نازل کرده است. (تفسیر رازی ۲۰/۲۳).

همچنان مفسران در باب شأن نزول آیه مبارکه می‌نویسند: ابن ابی حاتم از سدی نقل میکند که: مردم قریش جمع شدند و گفتند: محمد، مردی شیرین زبان و خوش بیان است. هر وقت با کسی سخن بگویند، محو او میشود و عقل و هوش از دست میدهد. جمعی معذود از خانواده های سرشناس اشراف را برگزینید و آنان را به راه های اطراف مکه بفرستید که در آن جاها به مسافه‌ی یک شب یا دو شب مستقر گردند که هرکس خواست با محمد دیدار کند، وی را باز دارند. عده‌ای به آن جاها رهسپار شدند. وقتی کسی به عنوان نماینده‌ی قومش

میرفت تا بداند محمد چه میگوید و در آن جاهای معین به اشراف اهل قریش میرسید؛ یکی از آن قریشیان خود را معرفی میکرد و سپس میگفت: من، محمد را به تو می شناسانم: او مردی دروغگوست و جز ابلهان و بندگان و کسانی که اثر خیری در وجودشان نیست، کسی پیرو او نشده است و بزرگان قومش او را ترک کرده اند. در این صورت آن نماینده‌ی اعزامی قوم باز می گشت و از گفتگو با محمد پشیمان می شد.

الله متعال در بیان اجر و پاداش مؤمنان فرموده است: «لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ»: برای مؤمنانی که اعمال شایسته انجام داده و در کارهای خوب میشتابند کرامتی بزرگ و رستگاری عظیمی است که این کرامت و رستگاری شامل عزت و اقتدار در زندگانی دنیا «وَأَلْجَاءُ الْأَجْرَةِ خَيْرٌ» ولی آنچه را که در آخرت بدان نایل می‌آیند بهتر و بزرگتر است از آنچه که در این دنیا در مقابل نیکیشان به دست می‌آورند؛ زیرا دنیا ناپایدار و آخرت پایدار است.

ملاحظه می‌نمایم که: نیکوکاران، در هر دو جهان به نیکی میرسند. در ضمن باید گفت که: پاداش الهی، متناسب با عملکرد انسانها می باشد.

«وَأَلْجَاءُ دَارِ الْمُتَّقِينَ 30»: و چه نیکوست بهشت‌های جاویدان به عنوان سرای پرهیزگاران در پیشگاه رضای پروردگار رحمان. در ضمن یادآور میشویم که: جهان (جاویدان) پرهیزگاران از جمله بهترین (و زیباترین) جهان بشمار میرود.

«المتقین»: پرهیزکاران در حدیث شریف آمده است: «از بالای سر گروه‌هایی از اهل بهشت ابر میگذرد درحالی‌که آنان بر بزم شراب خویش نشسته‌اند پس هیچکس از ایشان چیزی را اشتها نمیکند مگر اینکه آن ابر همان چیز را بر وی میباراند تا بدانجا که از آنان کسی است که میگوید: ای ابر! بر ما دوشیزگان همسال پستان برجسته بیاران. و ابر همان را میباراند که او خواسته است».

طوری‌که حق تعالی در وصف سرای پرهیزگاران در آیه ذیل میفرماید:

جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ ﴿٣١﴾

باغ‌های همیشگی بهشت که در آن وارد می شوند نهرها در زیر درختان آن روان است، در آنجا هر چه بخواهند دارند. الله این چنین به متقیان پاداش میدهد. (۳۱)

تفسیر:

«جَنَّاتٌ عَدْنٌ»: بهشت‌های عدن، که محل اقامت آنها می باشد.

بهشت‌هایی است ماندگار برای مؤمنان ابرار در سرای استقرار همراه با امنیت و بهجت که در آن همیشه ابد، مأوی و مسکن میگزینند؛ «يَدْخُلُونَهَا يُجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» که بدان وارد میشوند از زیر منازل، قصرها و درختان آنها نهرها جاری است. «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ»: خداوند متعال در آن باغ‌ها هر چه را آرزو کنند بدون رنج و زحمت و بدون کم و کاست و به طور دائمی در آنجا هر چه بخواهند برای شان فراهم ساخته است.

توجه بفرماید: «ما يَشَاءُونَ» بالاتر از «ما تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلُوهُ الْأَعْيُنُ» است. زیرا گاهی انسان چیزی را میخواهد که در آن لذت نفس و چشم نیست، مقام عرفان و معنویت است. «كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ (31)»: الله متعال چنین پاداشی نیکو را برای بندگان پرهیزگار خویش تهیه دیده است، بندگان را گردن می‌نهد و از شرک و گناهی که موجب ورود به دوزخ است، میپرهیزند. و برای ملاقاتش آمادگی گرفته‌اند.

سپس حق تعالی از حال متقیان در هنگام احتضارشان خبر داده و میفرماید:
الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۲)

همانها که فرشتگان (قبض ارواح) روحشان را قبض می کنند در حالی که پاک و پاکیزه اند. به آنها میگویند سلام بر شما باد، وارد بهشت شوید بخاطر اعمالی که انجام می دادید.
(۳۲)

تفسیر :

باید یادآور شد که هدف از: «طَيِّبِينَ» با توجه به آیات قبل که در مورد اهل کفر و شرک بود: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ» کسانی هستند که اهل شرک و گناه نبوده اند و اینها همان متقین هستند.
«طیب»: یعنی پاک از هرگونه کدورت و ناخالصی و آراسته به کمالات و محاسن. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ» آنان همان نیکان پاکنهادی اند که فرشتگان جان های شان را درحالیکه از شرک پاک اند، می ستانند.

مفسر کبیر جهان اسلام امام فخر رازی میفرماید: کلمه «طیبین» مختصر؛ ولی جامع معانی فراوان است؛ از جمله، یعنی، این خدادستان، تمام دستورات حق را به جای می آورند، از تمام بدیها و زشتیها اجتناب میکنند، به اخلاق و منشهای نیک و برجسته پیراسته میگردند، از همه صفات پست و پلید مبرا هستند، به سوی خدا روی دل و جان می آورند و در شهوات و لذایذ گذرای جسمی فرو نمیروند. از این رو، فرشتگان هنگام مرگشان برآنان درود و رحمت میفرستند و آنانرا به بهشت و وعده های خدا نوید میدهند. (سوره فصلت آیات 30 و 32).

«يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»: مرگ پاکان همراه با درود فرشتگان است، فرشتگان با این سخن خود به ایشان سلام کرده و شاد باش میگویند: سلام و سلامتی بر شما باد از هر آفتی، ایمنی بر شما باد از هر بیم و ملامتی؛ اینک به پاداش آنچه از ایمان و طاعت پروردگار سبحان و نبرد با دوستان شیطان انجام می دادید، به بهشت های پرناز و نعمت در آید.
سلام کردن، شعار فرشتگان و ادبی آسمانی است. ابن عباس (رض) در این مورد میفرماید: ملائکة من الله متعال به آنها سلام میدهند و به آنها خبر میدهند که اصحاب یمین میباشند. (تفسیر طبری ۱۰۱/۱۴).

«ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (32)»: به خاطر اعمال شایسته ای که در دنیا انجام داده اید بهشت گوارا مبارکتان باد!

باید دانست که روح مؤمن بعد از مرگ وی به بهشت داخل میشود و البته ورود کامل وی با جسم و روح به بهشت، بعد از روز قیامت است.
در حدیث شریف آمده است: «راستی و درستی پیشه کنید اما بدانید که هرگز کسی باعمل خویش به بهشت وارد نخواهد شد». گفته شد: حتی شما یا رسول الله؟ فرمودند: «حتی من؛ مگر این که خداوند متعال مرا به رحمت خود درپوشاند».

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (33 الی 40) بحثی در باره فرجام مشرکان و ناسپاسان، برخی از دلایل باطل آنان، به بیان گرفته شده است.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٣٣﴾

آیا آنها جز این انتظاری دارند که فرشتگان (قبض ارواح) به سراغشان بیایند، یا اینکه فرمان پروردگارت برسد، همانطور کسانی که پیش از ایشان بودند این چنین کردند؟ و الله بر آنان ظلم نکرد بلکه خودشان به خود ظلم میکردند. (۳۳)

تفسیر :

«هَلْ يَنْظُرُونَ»: آیا انتظار میکشند؟ استفهام انکاری است، یعنی چشم به راه فرشتگان مرگ یا عذاب آخرت هستند.

در این آیه مبارکه خداوند متعال به طرح یکی دیگر از شبهات منکران نبوت که عبارت از پیشنهاد فرود آمدن فرشته‌ای از آسمان برای شهادت دادن بر صدق ادعای نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم است، می پردازد: قابل تذکر است: کفار تا زمانیکه قهر الهی را به چشم سر خود مشاهده نکنند، دست از انکار و لجابت بر نمی دارند. طوریکه میفرماید: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ»: کافران چیزی جز فرود آمدن فرشتگان جان‌دادن را انتظار نمی برند تا ارواحشان را بر حال کفر از آنان بستانند، یا انتظار نمیبینند جز آنکه فرمان پروردگارت دایر بر هلاک شان در رسد.

«كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: کفار پیشین نیز همین‌گونه که این گروه کافر تکذیب پیشه عمل کردند، رفتار نمودند، که به عذاب گرفتار شان ساخت. «وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (33)» و با نابود ساختن شان بر آنها ظلم نکرد، بلکه آنها را در برابر کفرشان مجازات نمود پس در حقیقت آن‌ها خود با کفر به الله متعال و مخالفت و بغاوت علیه پیامبران بر خویشتن ظلم کردند. باید یاد آور شد که: نزول عذاب پس از اتمام حجّت و فرستادن پیامبران و کتب اسمانی، نه فقط ظلم نیست، بلکه بمثابه عین عدل بحساب می آید.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٣٤﴾

و سرانجام سیئات اعمالشان به ایشان رسید و آنچه به آن تمسخر میکردند آنان را در بر گرفت. (۳۴)

تفسیر :

«سَيِّئَةٌ»: به گناهان کوچک، در مقابل گناهان بزرگ گفته میشود، طوریکه در (آیه 31

سوره نساء) آمده است: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا» (31) (اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی میشوید پرهیز کنید، گناهان کوچکتان را بر شما می پوشانیم و شما را در جایگاهی ارجمند وارد می‌کنیم.)

از این آیه مبارکه این فهم بدست می آید که: گناهان، دو نوعند: گناه صغیره و گناه کبیره. همچنان در آیه 49 سوره‌ی کهف نیز میخوانیم که مجرمان در قیامت، با دیدن دوسیه اعمال نامه خویش میگویند: این چه نامهی عملی است که هیچ گناه کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده است. «لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً».

بنابر این آنچه در دنیا از سزای که به انسان میرسد، گوشه‌ای از عملکرد اوست، و سزای اصلی در قیامت است.

«فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا»: «پس گناهانی که کردند به آنان رسید» یعنی: جزای اعمال ناپاکشان نصیب آنها شد.

«وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (34)»: و سرانجام همان عذابی که مسخره‌اش میکردند

آنان را از همه سو فرا گرفت: در نتیجه از آنان هیچ اثری باقی نماند. مسخره کردن به قصد تحقیر، توهین یا اهدافی دیگر را استهزاء میگویند، این مفهوم در قرآن عظیم الشأن با اصطلاح «هُزَاء» و مشتقات آن ۳۴ بار و «سُخْر» و مشتقاتش ۱۶ بار به کار رفته است که بیشتر لغویان این دو کلمه را به یک معنا دانسته‌اند؛ ولی برخی بین این دو تفاوت قائل شده‌اند.

«يَسْتَهْزِئُونَ»: بمعنی تمسخر کردن میباشد. به یاد داشته باشید که سزای مسخره کردن دیگران، در همین دنیا به انسان میرسد. بناءً دیگران را نباید مسخره کنیم که در نهایت خود گرفتار میشویم.

وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبْدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۳۵)

وکسانیکه [به الله] شرک ورزیدند [از روی جهل، بدون دلیل و برهان] گفتند: اگر خدا میخواست نه ما و نه پدرانمان هیچ چیزی را جز او عبادت نمی‌کردیم، و هیچ چیزی را بدون [حکم و فرمان] او حرام نمی‌کردیم. کسانی هم پیش از اینان بودند [در برابر حق] چنین کردند، پس آیا جز ابلاغ آشکار چیزی دیگری بر عهده پیغمبران است؟ (۳۵)

تفسیر :

شبهه دیگر منکران نبوت تکیه بر صحت نظریه «جبر» برای ایراد طعن در نبوت است: مسأله جبر، یکی از توجیهاات نابجای مشرکان است که میگفتند: خدا خواسته که ما غیر او را پرستش کنیم و اگر او میخواست، ما مشرک نبودیم. این مطلب در آیه 148 سوره انعام و آیه 20 سوره زخرف نیز از قول مشرکان مطرح شده است. باید گفت: آنچه از کفر و شرک خطرناک‌تر است، توجیه آن و نسبت دادن آن به خداست. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا» «و مشرکان» مکه «گفتند» «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبْدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ» اگر خدا میخواست که فقط او را به یگانگی بپرستیم، نه ما و نه پیش از ما پدران ما، جز او هیچ چیز را نپرستیده و نه آنچه را که او بر ما حرام نکرده است، حرام ساخته بودیم! این را به طریق استهزاء و تمسخر میگفتند نه از روی اعتقاد قبلی. و غرض آنها این بود که شریک قرار دادن برای خدا و حرام کردن بعضی ذبایح و خوراک‌ها به خواست و میل خدا صورت گرفته است، بنابر این خدا از آن راضی است و حق و درست است.

(در تفسیر فی الظلال القرآن آمده است: این هم مقوله‌ای دیگر از مقولات مشرکین در مورد شرک قرار دادنشان برای خدا می‌باشد، آنها شریک قرار دادن خود و حرام کردن بعضی از ذبائح و خوراک را به اراده و میل خدا نسبت میدهند. پس اگر خدا - به زعم آنها - میخواست که آنان چنان کاری نکنند - خود او آنها را منع میکرد... و چنین تعبیری از اراده و مشیت خدا، تصویری است اشتباه و واهی؛ زیرا خدای سبحان نمیخواهد بندگان مشرک باشند و راضی نیست چیزهای پاکی را حرام کنند که او آن را حلال کرده است و چنین اراده‌ای از جانب خدا آشکار است و در شرایعش توسط پیامبران بر آن نص نهاده است پیامبران که مکلف به تبلیغ بوده‌اند: «و لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أُعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنَبُوا الْأَطَاغُوتَ» (آیه 36/سوره نحل) امرش چنین است و اراده‌اش در مورد بندگان همین است.

اراده‌ی خالق دانا خواست انسان را خلق کند و استعداد هدایت و گمراهی را در آن به و دیعه نهاد، آنگاه به آنها اختیار داد.» فی ظلال القرآن ۶۱/۱۴).

قابل تذکر است که: توجیه‌گری، کار همه منحرفان تأریخ است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» مجرمان و تبهکاران پیشین نیز چنین تکذیب و استهزایی میکردند، و مانند اینها به استدلال باطل میپرداختند و فراموش کردند که کفر و نافرمانی را خود مرتکب شده‌اند و تمام آن به اراده و اختیار آنها رخ داده است. آن هم بعد از این که پیامبران آنان را از عذاب آتش و غضب خدای مقتدر برحذر داشتند.

کار پیامبران، دعوت و تبلیغ است، نه اجبار مردم به ایمان. طوریکه میفرماید: «فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ(35)» «ولی آیا جز ابلاغ آشکارچیز دیگری بر عهده پیامبران است؟» یعنی: کفار در پندارهای باطل خویش در اشتباهند زیرا چنان نیست که خداوند متعال شرک و کفر و بدکرداری های شان را مورد انکار قرار نداده باشد بلکه این‌گونه اعمال و روش ها را به سخت‌ترین وجه مورد نکوهش و انکار قرار داده و برای تفهیم حقایق، پیامبرانی را در هر امتی مبعوث گردانیده و پیامبرانش مأموریت خود را به‌تمام و کمال انجام داده‌اند اما حساب امت‌هایشان بر خدا است نه بر آنان و پیامبران وظیفه ندارند که مردم را بر ایمان مجبور گردانند.

خلاصه این که: ثواب و عقاب به دو امر مرتبط است؛ مشیت خداوند متعال و حرکت بنده به سوی نجات یا نابودی. و هدایت خداوند متعال نیز بر دو نوع است؛ هدایت ارشاد و رهنمونی، که پیامبران علیهم السلام بدان قیام می‌کنند و هدایت توفیق و یاری حق تعالی، که این وابسته به رفتار خود بنده است. «تفسیر انوار القرآن».

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ ﴿٣٦﴾

و به یقین ما در میان هر امتی پیغمبری را فرستادیم (تا به مردم بگویند): الله را بپرستید و از طاغوت اجتناب ورزید. پس از میان ایشان کسانی بودند که الله آنها را هدایت کرد، و گروهی ضلالت و گمراهی دامان شانرا گرفت پس در روی زمین سیر کنید و ببینید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بود؟ (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُمَّةً» از ریشه‌ی «ام» به معنای چیزی است که دیگری رابه خود ضمیمه میکند.

به هر جماعتی که دارای نوعی وحدت و اشتراك باشند، امت گفته می شود.

این کلمه بصورت کل 52 بار در قرآن تذکر یافته است.

«الطَّاغُوتُ»: شیطان و بتان و هر چیزی که باعث طغیان شود. (سوره بقره/ آیه: 256).

«طَّاغُوت» برای مبالغه‌ی طغیان بکار می رود. در قرآن عظیم الشان به شیطان، ظالمین، مستکبران و بت‌ها، که مایه‌ی طغیان و نافرمانی الله متعال هستند، «طَّاغُوت» گفته شده است.

این کلمه هم در مورد مفرد بکار می‌رود «يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ» و هم در مورد جمع «أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ» (تفسیر نور).

«حَقَّتْ»: ثابت و واجب شده است. «حَقَّتْ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ»: یعنی خداوند به مردمان عقل داده است، فطرت ایشان را برای یکتاپرستی بسیج کرده است، پیغمبران را فرستاده است، و آیات تشریحی و تکوینی را به انسان‌ها نموده است، آن گاه این انسان است که آزادانه تصیم

اتخاذ می دارد که راه الله متعال (کتاب الله و سنت رسول الله) را در پیش گیرد و یا هم می خواهد راه شیطان را انتخاب کند.

تفسیر :

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» بعثت پیامبران، مخصوص قوم، نژاد، محل و منطقه و قبیله‌ی مخصوصی نمی باشد طوری که در آیه مبارکه آمده است: و هرآینه در میان تمام ملت‌ها از امت‌های قبل پیامبری را برانگیخت که آنها را به سوی توحید فراخوانده و از شرک آوری بُتان و معبودان و غیر آنها نهی‌شان کردند.

خواننده محترم!

ملاحظه فرماید که: دعوت به توحید و دوری از طاغوت، در رأس پروگرام‌ها و اهداف اساسی پیامبران علیهم السلام قرار دارد. طوری که از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: با عبادت و اتصال به الله متعال، انسان قدرت مبارزه و مقابله با طاغوت‌ها، را بدست می آورد.

همچنان در آیه مبارکه با تمام وضاحت دریافتیم که: الله متعال به انسان در انتخاب راه، اختیار داده است. طوری که میفرماید: «فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ» و خداوند متعال گروهی از آن امت‌ها را به اجابت دعوت و پیروی از پیامبران توفیق بخشید. «وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ» و از آنان گروهی دیگر اند که الله متعال گمراهشان ساخت. و در نتیجه کافر شدند.

باید گفته شود: خدا پیامبران را فرستاد تا دعوت او را به مردم تبلیغ کنند. در آن میان جمعی دعوت را اجابت کرده و خدا آنان را هدایت نمود و بعضی از آنها راه کفر را پیش گرفتند و خدا آنها را گمراه کرد.

بصورت کل باید گفت که: الله متعال اسباب هدایت را برای تمام مردم فرستاده است، «بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» اما گروهی می پذیرند و هدایت می یابند، «فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ» و گروهی هم انکار کرده و گمراه میشوند.

«مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ» پس باید گفت که: هدایت از جانب الله متعال است، ولی گمراهی از ماست.

به هر حال خداوند، ضلالت را به خود نسبت نمی دهد، مگر آنکه انسان خود زمینه‌ی آنرا فراهم کرده باشد، مانند آیه‌ی «يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ» خداوند ستمگران را گمراه میکند و آیه «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» خداوند جز فاسقان را گمراه نمی کند.

در «تفسیر انوار القرآن» آمده است: خلاصه این‌که: «مشیت تشریحی» کفر در حق تعالی منتفی است، یعنی هرگز مراد حق تعالی بر کفر نمی باشد زیرا او بر زبان پیامبران مردم را از کفر نهدی کرده است. اما «مشیت کونی» وی بر تمکین دادن بعضی از مردم بر کفر و مقدر کردن آن برای شان به محض اراده خودشان ثابت است ولی این امری است که اجبار کننده آنها بر کفر نیست بنابر این، مشیت کونی برای آنان حجت و دستاویزی بوده نمیتواند.

«فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ(36)» قرآن عظیم الشان، انسان را به سیر و سیاحت هدفدار و معنی دار دعوت و تشویق فرموده است.

طوری که میفرماید: ای جماعت قریش! در اطراف و نواحی زمین سفر کنید و آثار برجای

مانده از عذاب شدگان را مشاهده کرده، به‌خانه‌های خالی ویرانشان بنگرید تا از فرجام ننگین شان پند و عبرت بگیرید. و خود شما در خواهید یافت که: آخر کارشان به نابودی خودشان و خرابی دار و دیارشان انجامیده است.

سیر و سیاحت:

انسان‌ها در طول تاریخ، برای اهداف مختلف و بنابر سطح علمی و فکری که داشتند، به سیر و سیاحت مشغول می‌شدند، و از آن، سود مادی به دست می‌آوردند، علم و دانایی کسب می‌کردند. ملت‌ها با هم آشنا می‌شدند و ارتباطات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی شکل می‌گرفت و طبیعی است که نقش بس بزرگی در توسعه و رشد سطح فکری و فرهنگی مردم داشت.

در دین مقدس اسلام، سیر و سیاحت دارای یک مفهوم ذی ارزش بشمار می‌رود، این بدین معنا است که سیر و سیاحت اگر فقط برای تفریح باشد و یا هدف مادی صرف داشته باشد - اگر چه این سیر و سیاحت مانعی ندارد ولی همینقدر گفته می‌توانیم که سیاحت دینی نیست.

دین مبین اسلام ضمن با ارزش شمردن سیر و سفر، حاوی منشور کاملی از نحوه سفر، احکام، آداب و اخلاق سفر و ذکر حق و حقوق و شرح وظایف مسافر است و به‌کرات مزایا و فواید سفر را بازگو کرده، مسلمانان را دعوت به سفر می‌کند و گاهی نیز آنان را به سیر در آفاق و انفس امر می‌کند.

«سیح»: به آبی که بر روی زمین جریان داشته باشد، گفته می‌شود. «سیاحت» به رفتن انسان در زمین، برای عبادت اطلاق می‌گردد و برای همین است که حضرت عیسی علیه السلام را «مسیح» نام نهاده‌اند. (ابن عباد 1414: ج 3، ص 167).

در آیه‌های متعددی از قرآن عظیم الشان بر سیر و سفر تأکید می‌کند و در خطابه‌های مختلف انسان را به مسافرت و سیاحت دعوت می‌کند. بیش از پنجاه آیه از سوره‌های مختلف (بقره: ۱۶۴-۱۱۵، آل عمران: ۱۳۷، النساء: ۱۰۱-۱۰۰، انعام: ۹۷، انفال: ۷۵-۷۴-۷۲، توبه: ۴۲-۲۰-۶، یونس: ۲۲، یوسف: ۱۰۹، ابراهیم: ۳۲، نحل: ۸۰-۴۶-۴۱-۳۶-۱۴-۸، اسراء: ۷۰، طه: ۵۵، انبیاء: ۳۱، حج: ۴۶، مؤمنون: ۲۲، نمل: ۶۹، عنکبوت: ۲۰، روم: ۱۹-۹، لقمان: ۱۳-۱۲-۱۰، محمد: ۱۰، حجرات: ۱۳، ملک: ۱۵) به موضوع سفر و سیاحت اشارات بعمل آورده است. از تکرار و تأکید قرآن کریم می‌توان دریافت که اصل موضوع سیر و سفر در دین مبین اسلام تا چه اندازه مورد توجه و عنایت بوده و به آن توصیه شده است. اهمیت این موضوع آنگاه بیشتر آشکار می‌شود که در برخی موارد همچون آیات ۱۳۷ آل عمران و ۳۶ نحل و ۶۹ نمل و ۲۰ عنکبوت، بیان به صورت امری است: قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (عنکبوت، ۲۰) «ای رسول! بگو به مردم که در زمین گردش کنید و ببینید که خدا چگونه پدیده‌ها را آفرید تا پی ببرید که باز خداوند است که می‌تواند نشأت آخرت را پدید آورد چون خداوند بر هر چیزی تواناست.

سیر و سیاحت در قرآن عظیم الشان:

در قرآن عظیم الشان، زمین برای منافع بشری گسترده شده است «الذي جعل لكم الارض فراشا.../ بقره 22) و هر انسانی حق دارد در هر گوشه‌ای از این خاک، گردش کند «سیروا فی الارض... روم/42». «فسیحوا فی الارض».

توبه/2». زمین و آنچه در اوست، برای انسان آفریده شده است «هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً... بقره/ 29». وسیر و سیاحت از نگاه تجارت و اقتصاد، می تواند برای بندگان خدا، منفعت آور باشد. اما این نفع بردن‌ها و سیاحت کردن‌ها، شرایطی دارد که از حدود خداوند تجاوز نکند و در صورتی که منجر به معصیت خداوند شود، قرآن به همچو سیر و سیاحت اجازه نداده است. «...ولاتعتوا فی الارض مفسدین. بقره/ 69».

سیر و سیاحت برای عبرت است:

یکی از اهداف مهم سیر و سیاحت در قرآن، پند گرفتن از آثار گذشتگان است و در آیات متعددی، الله متعال انسان را امر به سیاحت کرده و مقصد آن را عبرت آموزی دانسته است. «قل سیروا فی الأرض ثم انظروا کیف کان عاقبة المکذبین. انعام/ 11». بگو [ای پیامبر] در زمین سیر کنید و سپس به ببینید سرنوشت تکذیب کنندگان را... در این آیه، خداوند آنهایی را که کفر می‌ورزند و ایمان نمی‌آورند، میفرماید، به سیاحت پردازند و به ببینند آنانی را که قبلاً پیامبران را تکذیب کردند، چگونه و چه نشانه‌ای از آنها باقی مانده است و سرانجام مردند و به عذاب الهی گرفتار شدند و آیه 43 توبه، خداوند به صراحت، مشرکین را جهت عبرت از مشرکان پیشین، امر به گردشگری کرده است. آیه 69 سوره نمل، راجع به مجرمین و گنهکاران است و باری تعالی امر به سیر و گردش داده است تا از ظالمین و مجرمین که هلاک شده‌اند و نام نیکی از خود به جا نگذاشته است، پند و عبرت بگیرند.

این‌که در بعض موارد «فانظروا کیف کان...» آمده است و به نظر میرسد فقط یک جا «ثم انظروا» آمده است حاوی نکته‌ای است که بعضی از مفسرین آن را ذکر کرده است و «فانظروا» یعنی سبب اصلی برای سیر و سیاحت، نگاه کرده به آثار گذشتگان و عبرت آموزی است و کلمه «ثم انظروا» دلالت بر آن دارد که سیر و سیاحت امری مباح است، سیاحت میتواند تجارت کند یا منافع دیگری... اما در ضمن آن باید آثار هالکان و کافران را نیز بنگرد تا خدا را فراموش نکند. (تفسیر فخر رازی ۱۴۲۱، ج 12، ص 136).

إِنْ تَحْرِصْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٣٧﴾

(ای رسول ما) هر قدر بر هدایت آنها حریص باشی (سودی ندارد) چرا که الله کسی را که گمراه ساخت هدایت نمیکند و آنان هیچ مددگاری ندارند. (۳۷)

تفسیر:

«تَحْرِصٌ»: آزمند باشی. تلاش و کوشش کنی. به تعقیب آیه‌ی قبل که فرمود: انحراف گروهی بخاطر انکار و کفرشان حتمی است، این آیه خطاب به پیامبر میفرماید: بر آنها دلسوزی مکن که دلسوزی تو بی اثر است، زیرا قلب آنان را خداوند مهر کرده و دیگر قابل هدایت نیستند.

به تاسف باید گفت: انسان در برخی از حالات به مرحله ای میرسد که نه در دنیا قابل هدایت است و نه در آخرت قابل نصرت.

در آیه مبارکه «إِنْ تَحْرِصْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ»: پیامبر صلی الله علیه وسلم مورد خطاب است. یعنی ای محمد! هر قدر بر هدایت این گروه کفار بکوشی و حریص باشی اما خداوند متعال کسانی را که خودشان گمراهی را برگزیده‌اند و او در سرنوشتشان بدبختی را رقم زده است هدایت نمیکند یعنی باید بدانی که خدا با اجبار و اکراه کسی را هدایت نمی‌کند که خود راه گمراهی را پیش گرفته است.

دلیل این معنی، قرائت متواتری است که یاء (یضل) را مفتوح میدانند. به قولی دیگر معنی این است: هر که را الله متعال گمراه کند به سبب آن که دانسته است او از اهل گمراهی است هیچ کس نمیتواند او را به راه آورد و برای کفار کسی نیست که عذاب الهی را از آنان دفع کرده و آنها را از عذاب الله نجات دهد.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾

و (مشرکان) به طور جدی به الله قسم خوردند که الله کسی را که میمیرد، زنده نمی‌گرداند، بلی! این وعده حق بر عهده اوست، ولی اکثر مردم نمیدانند. (۳۸)

تفسیر :

«وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ»: باید گفت که: قسم خوردن، همه جا و در هر وقت نشانه‌ی صحت و صداقت نیست. در این آیه مبارکه؛ یکی دیگر از شبهات منکران نبوت این بود که: مشرکین با تمام قوت قسم سخت و غلیظ خود خوردند که: الله متعال کسی را که می‌میرد و در قبرش فنا میشود مجدداً زنده نخواهد ساخت! آنها بر پای قیامت را بعید میدانستند و آن را بعد از پوسیده و پراکنده شدن اعضا و ذرات بدن، مشکل میدیدند. خداوند متعال در رد استدلال شان فرموده است: «بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا»: آری! باید با تمام قوت گفت که: زنده شدن مردگان در قیامت، حق است.

و طوری نیست که منکرین قیامت استدلال می‌آورند، بلکه الله متعال آنان را به طور حتمی، مجدداً زنده خواهد ساخت؛ این وعده‌ای قاطع و راستین که از سوی الله متعال پیشی گرفته است و الله متعال وعده‌اش را خلاف نمی‌کند؛ «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (38)» اما اکثر مردم از قدرت الله متعال بی‌خبرند، و واقعیت امر همین است که اساس و ریشه‌ی انکار از معاد و روز قیامت، همانا جهل است. از این رو تعدادی از انسانها حشر و نشر را انکار می‌کنند.

همان طوری که آنان از قدرت الهی و این که این قدرت هرگز با تصورات بشری و با نیروهای بشری نمی‌تواند مقایسه شود، نیز غفلت کرده‌اند.

شأن نزول آیه 38:

634- ابن جریر و ابن ابی حاتم از ابو عالیہ روایت کرده اند: یکی از مسلمانان مبلغی پول از یک مشرک قرضدار بود. روزی حق خود را از وی مطالبه کرد و در اثنای گفتگو به او گفت: من یقین دارم قیامت و روز حساب - که بعد از مرگ آمدنی است - چنین و چنان است. مشرک گفت: تو واقعاً گمان میکنی پس از مرگ زنده میشوی! و به اصرار و تاکید قسم یاد کرد که خدا کسی را که می‌میرد زنده نمی‌کند. آنگاه این آیه نازل شد.

(ضعیف است، طبری 21487 از ابو عالیہ به قسم مرسل روایت کرده. به «زاد المسیر» 858 مراجعه فرماید.)

لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ ﴿٣٩﴾

هدف اینست که آنچه را در آن اختلاف داشتند برای آنها روشن سازد تا کسانی که منکر شدند بدانند دروغ می‌گفتند. (۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ»: آنچه در باره‌اش اختلاف دارند. مراد حقائق است که پیغمبران به ارمغان آورده‌اند و همه چیزهایی است که از آن سخن گفته‌اند.

روز قیامت، روز روشن شدن همه حقایق است طوری که در این آیه مبارکه میفرماید: در قیامت همه اینها برای آنها روشن میشود و می فهمند که در دنیا چه عقاید باطل و نادرستی داشته‌اند، اما چه سود؟

تفسیر :

«لَيُبَيِّنَنَّ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ»: کفار، در یگانگی خداوند، حقانیت پیامبران و برپایی قیامت و محاسبه‌ی اعمال، تردید و اختلاف داشتند. خداوند متعال بندگان را برای روز معاد بر میگرداند تا حقیقت زنده ساختن بعد از مرگ را که در آن اختلاف کردند، برای شان روشن ساخته و عدالت را اجرا کند و مطیع و عاصی، حق و باطل، ظالم و مظلوم را از هم جدا کند. «وَلَيَعْلَمَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ (39)» در نتیجه مؤمنان را بر ایمان شان پاداش دهد و کفار را بر کفرشان مجازات کند و مؤمنان در فرجام بدانند که بر حق بوده‌اند و کفار نیز بدانند؛ آن روز که بر نفی رستاخیز و حشر سوگند میخورند، قطعاً بر باطل بوده‌اند.

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۴۰)

[زنده کردن مردگان برای ما دشوار نیست] فرمان ما درباره چیزی چون [به وجود آمدنش را] اراده کنیم، فقط این است که به آن میگوییم: موجود شو؛ پس فوراً موجود می‌شود. (۴۰)

تفسیر :

در آیه مبارکه آمده است که: چگونه درباره‌ی معاد شك می‌کنیم، با آنکه هر چیزی با يك اراده‌ی الله متعال خلق میشود. خداوند، موجودات را از نیستی به هستی می‌آورد، نه آنکه با ترکیب یا تغییر هست‌ها، چیز دیگری بیافریند. مفسران می‌نویسند: بیگمان بر انگیختن پس از مرگ از نشأت اولیه بر الله متعال سهل‌تر است و هرکاری بروی سهل و ساده می‌باشد، زیرا چون او تعالی چیزی را اراده کند جز این نیست که به آن می‌گوید: «باش»؛ پس بی‌درنگ موجود میشود. مفسران می‌افزایند: این بیان برای تفهیم و تقریب اذهان است و گرنه وقتی الله متعال قصد چیزی را بکند به لفظ «کن» احتیاج ندارد.

بحث کوتاه در مورد آیه مبارکه «كُنْ فَيَكُونُ»

قبل از همه باید گفت که تعبیر به «كُنْ فَيَكُونُ» (باشد پس می‌شود) در قرآن عظیم الشان در آیات متعددی هشت بار آمده است که رمز قدرت مطلقه الهی را نشان میدهد، این آیات متبرکه عبارت‌اند از:

1- سوره (بقره: آیه 117) «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (به وجود آورنده آسمان‌ها و زمین از عدم و بدون هیچ نمونه است و چون ایجاد چیزی را فیصله کند، به آن می‌گوید: «شو»، پس میشود.)

2- سوره (آل عمران آیه 47) «قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (مریم گفت: ای پروردگارم! چطور صاحب فرزند می‌شوم؟ در حالیکه دست هیچ انسانی به من نرسیده است؟ (جبرئیل) گفت: همچنین است، الله هر چیزی را که بخواهد بوجود می‌آورد (زیرا سنت الله این است که چون آفریدن چیزی را فیصله کند می‌گوید: موجود شو پس فوراً موجود می‌شود.)

3- سوره (آل عمران: آیه 59) «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (در آفریدن بدون پدر) نزد الله مانند مثال آدم است که او را

از خاک آفرید باز به او فرمود: شو، پس شد).

4- سوره (انعام آیه: 73) «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ» (73) و او (الله) ذاتی است که آسمان‌ها و زمین را به حق (باعدل و تدبیر محکم) آفرید، و روزی که بگوید: موجود شو، پس بی‌درنگ موجود می‌شود؛ سخن او حق است، و روزی که در صور دمیده شود؛ پادشاهی تنها از اوست، دانای همه چیزهای غائب و آشکار است، و اوست ذات باحکمت (و) آگاه (از هر چیزی).

5- سوره (النحل/آیه: 40) «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (چون امر ما برای ایجاد چیزی که اراده اش را کرده‌ایم، جز این نیست که می‌گوییم: موجود شو؛ پس فوراً موجود می‌شود).

6- سوره (مریم /آیه 35) «مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَدِّ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (چون امر ما را سزاوار نیست که فرزندی گیرد، او پاک و منزّه است (از تهمت‌های ناروا)، چون کاری را اراده کند، تنها کافی است که به او بگوید: شو! پس بی‌درنگ موجود می‌شود!)

7- سوره (یس آیه: 82) «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» هرگاه الله آفریدن چیزی را بخواهد کار او تنها این است که به او می‌گوید: موجود شو، پس بی‌درنگ موجود می‌شود).

8- سوره (غافر آیه: 68) «هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» او ذاتی است که زندگی میبخشد و میمیراند و هرگاه خواست کاری انجام پذیرد، تنها به آن می‌گوید: شو، پس بی‌درنگ موجود می‌شود).

کُن: اشاره به اراده تکوینی الهی است. و معنای این آیات این است که هنگامی که خداوند اراده آفرینش موجودی را کرد، آن موجود ایجاد می‌شود. به عبارت دیگر هر شیء و موجودی که وقتی مورد تعلق اراده الهی قرار گرفت، شأن خداوند این است که آن شیء حتماً موجود می‌شود.

بنابر این آیات همگی در صدد القای این مطلب هستند که خداوند اراده اش نافذ مطلق است و هیچ مانعی برای آن نیست و همه اسباب در خدمت اراده اوست و هرگاه چیزی را بخواهد و اراده کند و حکم نماید، فقط کافی است امر به ایجاد کند تا بدون شک و قطعاً واقع شود. انسان یا دیگر موجودات مادی هرکاری که بخواهند انجام دهند، نیازمند به اسباب و علل و طول زمان مناسب هستند. مثلاً اگر نجاری بخواهد میزی بسازد، هم به ابزار مناسب و هم به وقت و زمان مناسب نیازمند است. اما فعل خداوند متعال این گونه نیست، به محض اینکه اراده الهی تحقق یافت و به چیزی تعلق گرفت، آن شیء موجود می‌شود. چه آن کوچک باشد یا بزرگ، ساده باشد یا پیچیده و... خداوند در ایجاد اشیاء نیاز به چیز دیگری ندارد و بین اراده الهی و پیدایش آن شیء حتی يك لحظه فاصله نیست.

تذکر این نکته نیز لازم است که، اینکه می‌گوییم خداوند هر موجودی را که اراده کرده آن شیء موجود می‌شود، این است که هر موجودی را هرگونه که اراده کرده همان گونه آن موجود تحقق می‌یابد. مثلاً اگر اراده فرمود، انسان به مدت 9 ماه در شکم مادر تکوین یابد، چنین می‌شود و اگر اراده فرمود که فلان موجود در يك لحظه موجود شود، او در يك لحظه موجود می‌شود.

فعل الله متعال تدریجی نیست :

آنچه از ناحیه خدای تعالی افاضه میشود، قابل درنگ و مهلت نیست، و تبدل و دگرگونی را هم تحمل نمی‌کند، و تدریجیت نمی‌پذیرد. آنچه تدریجیت و مهلت و درنگ که از موجودات مشاهده می‌کنیم، از ناحیه خود آنها است نه از آن ناحیه که رو به خدایند، و این خود بابتی است که هزار باب از آن باز می‌شود. و جمله «فَيَكُونُ» بیانگر اطاعت آن شیء است که مورد اراده الله متعال قرار گرفته، می‌خواهد بفرماید: همین که هست شدن چیزی مورد اراده الله قرار گرفت، بدون معطلی لباس هستی می‌پوشد. خوانندگان محترم!

بعد از آشکار شدن موضعگیری ستیزه‌گرانه و انکار کفر پیشگان در خصوص دوباره زنده شدن در روز قیامت و سرکشی و نادانی و گمراهی آنان، به بیان گرفته شد. اینک در آیات متبرکه (41 الی 50) حکم هجرت را از سرزمین ظلم به دیار امن و رهایی از چنگال دشمن خون‌آشام، و در باره پاداش مؤمنان مهاجر و مجازات و سزای بدکاران بحث بعمل می‌آورد و به رد شبهه ی پنجم - که می‌گفتند پیامبر باید از جنس ملک (فرشته) باشد - می‌پردازد.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَآجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

و آنانکه پس از ستم دیدنشان برای به دست آوردن خشنودی الله متعال هجرت کردند، البته آنان را در این دنیا به سرای نیک جای میدهیم و البته پاداش آخرت بزرگتر است، اگر می‌دانستند. (41)

تفسیر :

قرآن عظیم الشان، در آیات متعددی در باره‌ی هجرت و آثار آن در دنیا و آخرت بحث نموده است، بطور مثال در (آیه 100 سوره ی نساء) می‌فرماید: «مَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَآغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً» یعنی هرکس در راه خدا هجرت کند، در زمین جایگاه‌های بسیار وسیع می‌یابد. این آیه تعبیر به «هاجروا فی الله» نموده که طبیعتاً از «هجرت فی سبیل الله» خالص‌تر و دقیق‌تر می‌باشد.

هجرت، صبر و توکل، رمز پیروزی در برابر دشمن است. واقعیت هم همین است: کسانی که برای نشر و بخش دین یا حفظ دین و یا حفظ جان خود، از وطن و مال بگذرند و هجرت کنند به نتیجه می‌رسند. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا» و آنان که به منظور رهایی دین خویش و به خاطر جلب رضایت پروردگار خویش از وطن و از خانواده و نزدیکان خود بیرون شدند و مهاجرت کردند بعد از آنکه ستم دیدند و جفا کشیدند.

امام قرطبی در این باره مینویسد: آنها عبارت بودند از صهیب و بلال و خباب و عمار که مردم آنها را عذاب دادند تا آنچه را که خواستند بر زبان آوردند و وقتی آنها را رها نمودند، به مدینه مهاجرت نمودند. (تفسیر قرطبی 10/107).

همچنان ابن عباس (رض) در بیان شأن نزول این آیه مبارکه می‌فرماید: این آیه درباره شش تن از صحابه (رض) نازل شد که عبارت بودند از: صهیب، بلال، عمار، خباب، عابس

و جبیر که بردگان آزاد شده قریش بودند و به خاطر عقیده شان مورد شکنجه قرار گرفتند تا سرانجام هجرت کردند.

اماقتاده میفرماید: این آیه درباره مهاجران به حبشه نازل شد که گروهی نزدیک به هشتاد تن بودند و سپس الله متعال ایشان را در سرای نیکو یعنی در مدینه جای داد. ابن عطیه میگوید: روایت قتاده در بیان سبب نزول آیه صحیح است.

«لُنَبِّؤَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» یقیناً الله متعال در این دنیا ایشان را به سرای نیکویی سکونت خواهد داد و از نصرت و اقتدار بر ایشان خواهد افزود.

ابن عباس (رض) فرموده است: خدا آنها را در مدینه جا داد و مدینه را برای آنان سرای هجرت قرار داد.

«وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ(41)» و قطعاً پاداشی که برای شان در آخرت- از جاودانگی در جنات نعیم همراه با ثواب عظیم - آماده کرده است بزرگتر است و اگر کسانی که بیرون شدن در راه الله متعال را به منظور نجات دین خویش ترک کرده اند، آنچه را نزد حق تعالی از پاداش عظیم و رستگاری و نعمت هست میدانستند یقیناً کسی از آنان از هجرت تخلف نمیکرد.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٤٢﴾

(آن هجرت کنندگان) کسانی اند که صبر کردند (بر ترک وطن و دشواریهای هجرت) و فقط بر پروردگارشان توکل می کنند. (۴۲)

تفسیر :

مهاجران فی سبیل الله اشخاصی می باشند که بر انجام اوامر، اجتناب از نواهی و گذر جریان قضا و قدر صبر و تحمل کردند بر همه سختی و شداید و ناملایمات شکیبیا بودند، و بر پروردگار خود توکل کرده کار خویش را به او وا میگذارند و به او اطمینان و اعتماد راسخ دارند؛ در نتیجه جزای شان آن رستگاری و کامیابی بزرگتر است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٤٣﴾

و پیش از تو جز مردانی که به آنان وحی میکردیم، نفرستادیم. اگر [این حقیقت را] نمی دانید [که پیامبران از جنس بشر بودند] از اهل دانش و اطلاع بپرسید [تا دیگر نگویید که چرا فرشته ای به رسالت نازل نشده است؟!]. (۴۳)

تفسیر :

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ» ای محمد! قبل از تو در بین ملت های پیشین جز انسان را به عنوان پیامبر که شریعتی از نزد خود را به ایشان وحی میکردیم نفرستادیم و آن پیامبران ما از فرشتگان نبوده اند پس اگر در شک و تردید هستید. و همانطور که به تو وحی میکنیم به آنها نیز وحی کردیم.

در اسباب شأن نزول این مبارکه مفسران می نویسند: مشرکان قریش نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را انکار کرده و می گفتند: الله بزرگتر و بالاتر از آن است که پیامبرش انسان باشد. پس چرا فرشته ای برای ما مبعوث نکرده است. زاد المسیر ۴/۴۴۹.

آنگاه آیهی «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ(43)» نازل شد؛ یعنی ای جماعت قریش! اگر خود نمی دانید، از اهل کتاب های نازل شده پیشین مانند یهود و نصاری (علمای تورات و انجیل) سؤال کنید، تا به شما خبر دهند که پیامبران شان از جمله انسان بوده اند نه از

فرشتگان.

یادداشت:

بعضی از علماء از فرموده‌ی آیه مبارکه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا» چنان استنباط کرده‌اند که نبوت خاص مردان است و در میان زنان نبوت مقرر نیست. این استنباطی دقیق است.

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٤﴾

[همه پیامبران را] با دلایل روشن و کتاب‌های آسمانی [فرستادیم]، و قرآن را [هم] به سوی تو نازل کردیم به خاطر اینکه برای مردم آنچه را که برای [هدایتشان] به سویشان نازل شده بیان کنی و برای اینکه [در پیامبری تو و آنچه را به حق نازل شده] و تا آنان تفکر کنند. (۴۴)

تفسیر:

«بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ»: الله سبحان و تعالی متعال پیامبران پیشین را با همراه أدله قاطع روشن و برهان‌های درخشان و همراه با زُبُر یعنی کتاب‌های مقدس فرود آورده شده فرستادیم. «بینات»: حجت‌ها و برهانها، و «زُبُر»: کتابهاست.

«وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْكَ إِلَّا رِجَالًا»: ای پیامبر! و حق تعالی بر تو نیز قرآن حکیم را که یادآوری کننده و بیدار کننده‌ی قلوب غافل است، بر تو نازل کرده‌ایم. گرچه قرآن عظیم الشأن بر شخص پیامبر نازل شده، ولی مخاطب آن همه‌ی مردم‌اند.

«لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»: تا مردم را با احکام و حلال و حرام آشنا سازی.

همچنان تامل‌آمیزی آنها برای امت توضیح داده و آنچه را دان به اجمال بیان شده بر ایشان به تفصیل روشن‌سازی. از فحوای آیه مبارکه در می‌یابیم که: وظیفه پیامبر، بیان قرآن و وظیفه‌ی مردم، پذیرش آن بر اساس فکر و اندیشه است.

قابل تذکر است که: قرآن عظیم الشأن، یکبار بصورت یکجا بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است و بار دیگر به صورت تدریجی که مردم از آن آگاه شده‌اند. در زبان عربی، «انزال» برای نزول دفعی و «تنزیل» برای نزول تدریجی بکار می‌رود.

خواننده محترم!

از فحوای این آیه مبارکه در می‌یابیم که تبیین کتاب از مهمترین مأموریت‌های پیامبر صلی الله علیه وسلم است، بدین سبب است که تمام افعال، اقوال و احوال آن حضرت صلی الله علیه وسلم بیان و تفسیر کتاب الهی می‌باشد و نیز بدین سبب است که فهم کتاب، بدون فهم سنت کامل نیست.

مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسند که: شاید آیه اشاره به دو نوع وحی داشته باشد. يك وحی که قرآن است و برای همه‌ی مردم، و يك وحی که برای تفسیر و بیان قرآن است و مخصوص پیامبر. یعنی ما به سوی تو ذکر فرستادیم تا تفسیر قرآنی را که برای مردم نازل شده بیان کنی.

«وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْكَ إِلَّا رِجَالًا» شاید پس از بیان آن تدبیر و تأمل کرده و حقایق آن را فکورانه بفهمند. و پند بگیرند.

باید گفت: که قرآن، ذکر است، مایه تذکر و توجه انسان و دور نمودن او از غفلت و نسیان. این جمله، بر لزوم تفکر برای خواننده قرآن دلالت می‌کند.

أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٤٥﴾

پس آیا کسانی که [بر ضد قرآن و پیامبر] نیرنگ های بد به کار گرفتند، ایمن گشتند که ممکن است خدا آنها را در زمین فرو برد و یا مجازات (حق) از آنجا که انتظارش را ندارند به سراغشان بیاید. (۴۵)

تفسیر :

«مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ»: توطئه بدی‌ها را چیدند. توطیه‌ها و نیرنگ های زشت و بدی را پلان و پی ریزی کردند. کلمه «السَّيِّئَاتِ» صفت موصوف محذوف «الْمَكَرَاتِ» است، یعنی: «مَكَرُوا الْمَكَرَاتِ السَّيِّئَاتِ». یا این که مفعول فعل «مَكَرُوا» است اگر به معنی «عَمِلُوا» باشد. «يَخْسِفُ»: به زمین فرو ببرد (ملاحظه شود سوره: قصص آیات 81 و 82). توطئه‌گران علیه دین بدانند که مکر و حیل‌های آنان، در برابر علم و قدرت الهی، پوچ و بی اثر است. یعنی آیا آن‌ده از کافران که در باره‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم، نیرنگ به کار بردند و در دار الندوه دست به توطئه و پلان قتل رسول الله صلی الله علیه وسلم را طرح ریزی کردند، مطمئن هستند که خدا مثل قارون آنها را در زمین فرو نمی برد؟ «أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ(45)»: زمان و مکان و نوع قهر الهی در دنیا قابل پیش بینی نیست که امکان فرار از آن وجود داشته باشد. این عذاب میتواند، یا در حالت امنیت و آسایش و یا هم بطور ناگهانی و یا هم به طور غیر منتظره و بدون آگاهی از مسیر و جهت آن با عذاب مواجه شوند؟

أَوْ يَأْخُذُهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٤٦﴾

یا به هنگامی که (برای کسب مال و ثروت فزونتر) در رفت آمدند دامن شان را بگیرد در حالی که قادر به فرار نیستند. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَقَلُّبُهُمْ»: رفت و آمد برای امور تجارت و سوداگری. وسعی و تلاش برای کسب.
«فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ»: (ملاحظه شود سوره های: أنعام/134، یونس/53، هود/20 و 33، توبه/2 و 3). «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

آیه مبارکه این فهم را میرساند که: نزول عذاب، ناگهانی و در هر حال و شرایطی است. (فرق نمی کند که انسان در سفر باشد، یا هم در وطن باشد، فرق نمی کند، انسان در خواب باشد، و یا هم در بیداری، چه در راه رفتن باشد و یا هم ایستاده،...) بصورت کل باید بعرض رسانید که هیچ شخصی و یا هم هیچ عاملی مانع قهر الهی شده نمی تواند.

أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٤٧﴾

یا بطور تدریجی با هشدارهای خوف انگیز آنها را گرفتار سازد چرا که پروردگار رؤف و رحیم است. (۴۷).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَخَوُّفٌ»: بمعنی خوف و ترس و همچنان بمعنی کم و کاست در اموال و اولاد نیز آمده است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

«أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ»: یا این که آنان را در حالی نابود کند که از نزول عذاب در خوف و هراسند و منتظر آن هستند. که هر لحظه انتظار دارند که طوفان، مرگ، تباهی و نقصان جا و جایداد به سراغشان آید؟
ابن کثیر فرموده است: چنین عذابی شدیدتر و دردناکتر است؛ زیرا انتظار تحقق امری همراه با مستولی شدن ترس و هراس بسیار رنج آور است. (مختصر ۲/۳۳۳).
در برخی از اوقات همین رعب و ترس از عذاب خودش مایه‌ی هلاکت انسان می‌گردد.
«فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَوُّفٌ رَحِيمٌ(47)»: و در برخی از اوقات تأخیر در عذاب و مهلت دادن به گنهکاران، بخاطر لطف اوست تا توبه کنند.
یعنی خدای متعال به خلقتش رؤوف است، بناءً نافرمانان را مهلت داده و به شتاب در مجازات اش اقدام نمی‌کند، بلکه کفار را در این سرای دنیا از برخورداری‌ها بهره‌مند می‌سازد، او به خلق مهربان است، پس حجت را بر آنان برپا داشته، راه را برایشان روشن می‌سازد و در مهلت هم برایشان تأخیر روا میدارد.
خواننده محترم !

از فحوای آیات متبرکه (45-47) این سوره مبارکه در مییابیم که خداوند متعال در این آیات، چهار نوع عذاب برای توطئه‌گران علیه دین، مطرح نموده است:
اول: عذاب زمینی «يَخْسِفُ... بِهِمُ الْأَرْضَ» «خدا آنان را در زمین فرو برد» چنان‌که قارون را فرو برد؟

دوم: عذاب آسمانی: «یا از آن جایی که نمی‌دانند» یعنی: حدس نمی‌زنند و کاملاً از آن غافلند «عذاب برآنان بیاید» چنان‌که الله متعال با قوم لوط و دیگر امت‌های دروغ در آن زمان چنین کرد؟

سوم: عذاب ناگهانی: «يَأْخُذُهُمْ فِي تَقْلُبِهِمْ» «یا در حال رفت و آمدشان» در سفرها و تجارت‌ها و رفت و برگشتشان در شب و روز «آنان را بگیرد؟ پس عاجزکننده نیستند» یعنی: باید بدانند که به وسیله هیچ نیروی مدافع و پشتیبانی، از عذاب گریزنده یا بازداشته شده نیستند.

چهارم: عذاب روحی: «يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ» «یا آنان را در حالیکه وحشت زده اند فروگیرد» یعنی: آیا ایمن شده اند که بعد از پدیدار شدن قرائن نابودی، یا بعد از کم کردن آنها بر اثر کشته شدن یا مرگ آنان را به عذاب فروگیرد به طوری که اندک‌اندک از اطراف و نواحی فروگرفته شوند و کم گردند تا این‌که سرانجام یکباره بر همگی‌شان عذاب فرود آید؟

روایت شده است که روزی عمر(رض) بر منبر از اصحاب کرام سؤال کرد: در تفسیر «أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ» [النحل: 47] چه می‌گویید؟ اصحاب کرام ساکت ماندند. در این اثنا پیرمردی از قبیله «هذیل» برخاست و گفت: این آیه به لهجه و گویش ما نازل شده است؛ تخوف یعنی تنقص و کم شدن تدریجی.

«همانا پروردگار شما رؤوف و مهربان است» لذا بر فرود آوردن عذاب شتاب نمی‌کند بلکه از روی رأفت و مهربانی مهلت‌تان می‌دهد پس سزاوار است که شما نیز از مکر و توطئه و پیروی از شیطان دست بردارید.

أَوْلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ

وَهُمْ دَاخِرُونَ ﴿٤٨﴾

آیا آنها مخلوقات خدا را ندیدند که چگونه سایه هایشان از راست و چپ حرکت دارند و با خضوع برای خدا سجده میکنند! (۴۸)

تفسیر :

«أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ»: آیا آن کافران پند نمی‌گیرند و قدرت الله متعال را در نمی‌یابند که هرچه را خلق کرده است از قبیل کوه و درخت و سنگ، آسمان، زمین، دریاها، ابحار، آفتاب، مهتاب، نهرها، کوه‌ها، ستارگان، شب و روز، درختان و میوه‌ها که «يَتَفَيَّؤُوا ظِلَالَهُ عَنِ الْأَيْمِينِ وَالْأَشْمَالِ سُجَّدًا لِلَّهِ»، به این ترتیب نه فقط خود اشیاء، بلکه آثار و لوازم و خواص اشیاء، همچون سایه آنها، در برابر خداوند خاضع و فرمانبردار آند. مانند سایه‌های آنها همراه با حرکت آفتاب در روز و حرکت مهتاب در شب، به راست و چپ در گردش و گرایش اند فکر نمی‌کنند؟

اگر اشیای هستی، حتی سایه آنها، در برابر خداوند ساجد و خاضع آند، چرا بشر نباشد. «وَهُمْ دَاخِرُونَ (48)» در همان حال کمال فروتنی و کوچکی از خود نشان میدهند، یعنی: سجده میکنند درحالی‌که برای حق تعالی فروتن و خوار شده‌اند و سر بر خاک تواضع و تذلل نهاده‌اند بدین ترتیب معلوم میشود که تمام این پدیده‌ها تسلیم قدرت و اراده‌ی الله متعال میباشند و تدبیر او را می‌پذیرند، پس آن کافران چگونه در اطاعتش تکبر و نخوت نشان می‌دهند؟ سجده و تسبیح تمام هستی از روی شعور است، گرچه ما آن را درک نمی‌کنیم. گفتنی است که در آیه متذکره اشاره به سجده جمادات بعمل آمده است، سپس حق تعالی از سجده جانداران چنین یادآوری بعمل آورده میفرماید:

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٩﴾

(نه تنها سایه‌ها بلکه) تمام آنچه در آسمانها و در زمین از جنبندگان وجود دارد و همچنین فرشتگان، برای الله سجده میکنند و هیچگونه تکبری ندارند. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«دَابَّةٌ»: جنبنده. رونده، به جانداري گفته میشود که از مکانی به مکان دیگر حرکت کند و منتقل شود. این کلمه بر انسان و حیوان و جن اطلاق میشود، ولی به فرشتگان گفته نمی‌شود. (ملاحظه شود سوره‌های: بقره آیه 164، هود آیات 6 و 56). «مِنْ دَابَّةٍ»: برخی این قید را برای «مَا فِي الْأَرْضِ» میدانند، ولی به دلیل آیه‌های دیگر مربوط به «مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ» به طور کلی است (شوری / 29، حج / 18). «الْمَلَائِكَةُ»: ذکر خاص فرشتگان با وجود دخول در کلمه عام (ما) برای بزرگداشت فرشتگان و این که آنان نوعی از آفریدگانند که در ماهیت جدای از جنبندگانند.

تفسیر :

یعنی و هر آنچه در آسمانها و در زمین از جنبندگان اند تنها برای خدای یگانه سجده میکنند و فرشتگان نیز در تواضع و ذلت و شکستگی کامل برای او سجده ور اند و تکبر نمی‌ورزند. فرشتگان را مخصوصاً به خاطر فرمان‌پذیری مطلق و قدر و جلال جایگاه شان یاد کرد. پس جز نافرمانان جن و بنی آدم، دیگر هیچ‌کس از سجده برای الله متعال ابا نیاورده است.

هدف از سجده‌ی تمام موجودات آسمانی و زمینی یا خضوع تکوینی و تسلیم بودن آنها در

برابر قوانین هستی است و یا آنکه مراد سجده‌ای برخاسته از درك و شعور است، که ظاهر آیات، دومی است، گرچه از درك و شعور ما خارج است! اگر همه موجودات، همانند فرشتگان، در برابر خدا خاضع و ساجداند، چرا ما انسانها سجده نکنیم و استکبار ورزیم. از ظاهر آیه چنین فهمیده میشود که در آسمان نیز همچون زمین موجودات زنده‌ای و جنبنده ساکن است.

«وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» (۴۹): فرشتگان تسلیم محض الله متعال هستند. در ضمن باید گفت که خوف و ترس ما از الله متعال، بخاطر گناهانمان است، اما ترس فرشتگان از پروردگار با عظمت، ناشی از مقام و عظمت پروردگار سبحان و تعالی است.

يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿۵۰﴾

آنها از (مخالفت) پروردگارشان که حاکم بر آنهاست می ترسند، و آنچه را که به آنان دستور داده می شود، انجام میدهند. (۵۰)

تفسیر :

«مِنْ فَوْقِهِمْ»: مراد بالا بودن حسّی و مکانی نیست، بلکه مراد برتری و والائی مقامی است (ملاحظه شود: سوره أنعام آیه: 61، أعراف آیه: 127).

فرشتگان نه در ذات، روحیه‌ی استکبار دارند و نه در عمل، فرشتگان از پروردگار برتر و والاتر خویش می ترسند فرشتگان، مأموران الهی و مکلف هستند و فرشتگان هر آنچه را که الله متعال به آنان دستور و هدایت میفرماید انجام می دهند، نه از فرمان عصیان می ورزند و نه از آن تجاوز می‌کنند.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (51 الی 62) مطالب ذیل به بیان گرفته میشود:

الف: خودداری از شرک و دوگانگی و این که تمام هستی از آن الله است و او از همه بی نیاز است و بسیاری از مردم بر سر دوراهی سرا سیمگی قرار دارند و سرگردانند؛ چون هرگاه زیان و آسیبی برای شان برسد، به بارگاه پروردگار به زاری و تضرع می پردازند و فریاد سر میدهند، وقتی آسیب و مشکلات از ایشان برطرف شد، باز بر کفر و نافرمانی پا فشاری می نمایند.

ب: کردار مشرکان، تباه و نامتناسب است.

ج: فرصت دادن به آنان، صبر و حلم آفریدگار و شتاب نورزیدن در مجازات شان؛ هرچند کفر پیشه و بدکاره اند، تافضل و رحمت و بزرگی اش را بنمایاند.

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ ﴿۵۱﴾

و الله [فرمان قاطعانه] داده دو معبود برای خود نگیرید، معبود (شما) تنها یکی است، پس تنها از من بترسید. (۵۱)

تفسیر :

عبادت و پرستش دو معبود بصورت مطلق باطل می باشد، چه رسد به چندین معبود که برخی از بندگان برای خود انتخاب مینمایند: طوریکه میفرماید: «وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ» الله متعال بر زبان پیامبرانش به بندگان خویش هدایت و دستور فرموده است که دو معبود را پرستش نکنید؛ بلکه باید فقط و فقط خدای یگانه و یکتا را پرستند؛ مراد از اینکه دو خدا نگیرید، آن نیست که دو خدا گرفتن ممنوع و سه خدا جایز است، بلکه اولاً نفی اقل، نفی اکثر را هم در خود دارد و ثانیاً شاید منظور آیه، عقیده مشرکان باشد که

میگفتند: يك خدای خالق داریم و يك خدای ربّ و مدبّر، و عبادت های خود را برای خدای ربّ انجام می دادند.

همچنان باید گفت که: ثنویّت و اعتقاد به دو منشأ تدبیر برای عالم، یکی خیر و یکی شرّ در اصل باطل است. «إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ» زیرا خدایی جز او نبوده و معبود راستینی جز او وجود ندارد وی را شریکی نیست؛ «فَأَيُّ آيَاتِ فَارُهْبُونِ (51)» پس بر ای شان است که فقط از وی بترسند نه از ماسوايش.

آگاه و مطلع باشید که: ترس از غیر الله سبحانه و تعالی شرك است: از مفاد آیه کریمه میتوان چنین استنباط کرد که: جایز نیست در قلب انسان ترس و هراسی از غیر الله اساساً وجود داشته باشد و هرگاه به حکم طبیعت و سرشت بشری چنین ترسی در نهاد او پدید آمد، باید آن را از خود دفع و طرد نماید. زیرا پرستش و بندگی تنها و تنها در برابر خالق یکتا جایز است قابل تذکر است که ترس بشر در امورات دنیوی بحث جداگانه میباشد. «ترس از پادشاه ظالم، و دزدان و حیوانات درنده» بحث جداگانه میباشد.

وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَعَيَّرَ اللَّهُ تَنَقُّونَ (۵۲)

آنچه در آسمان ها و زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست، و نیز دین ثابت و پایدار مخصوص اوست؛ پس آیا از غیر الله می ترسید؟ (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الدِّينُ»: دین و شریعت. قوانین و سنن. اطاعت و انقیاد «وَوَاصِبًا»: همیشه و همواره (ملاحظه شود سوره صافات / 9). واجب و لازم. خالصانه. این کلمه حال (الدِّينُ) است. دین: در آیه مبارکه به معنی طاعت و اخلاص و انقیاد است. بنابر این، هیچ مرجع مطاع و فرمانروایی نیست مگر این که این طاعت از وی در زمانی قطع میشود؛ یا با زوال یا با ناکامی اش، بجز الله متعال چرا که طاعت و اخلاص و انقیاد به طور زوال ناپذیری همیشه برایش دوام دارد.

تفسیر :

«وَوَ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» آنچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست، در ملک، در آفرینش و در بندگی یعنی و هر آنچه در آسمانها و در زمین است در آفرینش، ملک، روزی دهی، تدبیر و کارگردانی تنها و تنها از آن خداوند متعال است، تمام موجودات آسمان ها و زمین را او خلق کرده و ملک و بندهای او می باشند.

«وَوَ لَهُ الدِّينُ وَاصِبًا»: و دین خالص و آیین همیشگی و پایدار نیز از آن اوست، پرستش و بندگی، تنها در برابر خالق یکتا جایز است.

«وَوَاصِبًا»: یعنی دین و انقیاد خالص، ثابت و دایم که هرگز زایل نمی شود. فقط او باید پرستیده شود و به طور دایم تسلیم او شد؛ چرا که فقط او معبود حقیقی است و اطاعت محض مر او را سزد.

«أَفَعَيَّرَ اللَّهُ تَنَقُّونَ (52)»: همزه برای استفهام انکاری و توبیخ آمده است؛ یعنی چگونه از غیر او پرهیز کرده و می ترسید در صورتی که تمام سود و زیانها در دست توانمند او قرار دارد؟ یعنی: آیا از کسانی غیر الله متعال که به نام خدا و معبود نام نهاده شده اند و در سرایش زوال و نابودی قرار دارند، می ترسید؟

«وَوَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ»: ای انسان! هر نعمت و برکتی که به شما عطا شده است از قبیل روزی و نعمت و عافیت و پیروزی، عموماً از فضل و احسان الله سرچشمه گرفته

است.

پس آیا برای شما درست است که از غیر وی ترسیده و دیگران را بپرستید حال آنکه او به پرستش سزاوارتر و به یگانه خواندن اولی است؟

وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجَارُونَ ﴿٥٣﴾

و آنچه از نعمت ها در دسترس شماست همه از سوی الله است، باز چون زیان و ضرری به شما رسد، به سوی او می‌نالید. (۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَجَارُونَ»: ناله و فریاد سر می‌دهید و متضرر عانه کمک می‌طلبید. از مصدر (جَوَّار) به معنی هُرا و آوای و حوش و چهارپایان است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

همه‌ی نعمت‌ها، حتی آنچه که در نظر شما ناچیز است، به اراده‌ی الهی به شما داده شده است طوری که می‌فرماید: «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» ای انسان! هر نعمتی که دارید، هر نعمت و برکتی که به شما عطا شده است، اعم از نعمت‌های آشکار و پنهان و بزرگ و کوچک؛ مانند هدایت، امنیت خوش نامی و خوش فرجامی، مال، فرزند و غیره... همه مخصوصاً و منحصر از آن حق تعالی است، زیرا نعمت بخش حقیقی که بر شما از فضل خویش سرازیر ساخته اوست نه غیر وی.

باید گفت که: هم نعمت‌ها از اوست، هم در خطرها، تنها پناهگاه اوست طوری که آمده است: «ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجَارُونَ (53)» باید گفت که: انسان مخلوق ضعیف است و با کوچکترین تماس سختی و مصیبت، درمانده می‌شود. آنگاه هر وقت ناراحتی و مصیبتی برایتان پیش آید، و یا زمانی که بلا بر شما فرود آید و آسیبی به شما برسد، یا مریضی و سایر ناراحتی و مشکلات به سراغ شما آمده، و یا هم فقر و تنگدستی گریبان گیرتان گردد، جز خدای یگانه هیچکس دیگر را نمی‌خوانید، در وقت سختی‌ها به بارگاه او ضجّه و ناله دعا سر داده و زار زار با او راز می‌گویید.

«ضر»: به نگرانی، مریضی و یا هم بلا، نیازمندی، قحطی و هر چیزی است که انسان از آن متضرر می‌شود.

قابل تذکر است که مفهوم این آیه مبارکه: در آیات دیگر قرآن عظیم الشان نیز تکرار شده است، بطور مثال در آیه‌ی 67 سوره اسراء آمده است: «وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهَهُ فَلَمَّا نَجَّكُم إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا» هرگاه در وسط بحر با خطری مواجه شوید، جز او هر چه را در خیال خود می‌خواندید، محو شود، ولی همین که او شما را به خشکی رساند، روی گردان شده و کفران نعمت می‌کنید.

ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿٥٤﴾

سپس هنگامیکه الله زیان را از شما دور کند [برخلاف انتظار] گروهی از شما به پروردگارشان شرک می‌آرند. (۵۴)

تفسیر :

امام قرطبی فرموده است: یعنی این که بعد از نجات یافتن از بلا، برگشتن به شرک و کفر تعجب آور است. (تفسیر قرطبی ۱۰/۱۱۵).

باید گفت که: ایمان و استغاثه به خداوند، نباید موسمی و مقطعی و یا باصطلاح برای چند روز و یا هم مدت معینی باشد. طوری که در آیه متبرکه می‌فرماید: یعنی اینکه بعد از اینکه آن

سختی‌ها و بلاها را از شما برطرف کرد و بعد از سختی آسانی را جایگزین ساخت آنگاه گروهی از شما غیر خدای سبحان را با وی شریک آورده، دیگران را پرستش نموده، نعمت‌هایش را انکار و احسانش را ناپاسی و کفران میکنند.

ابوالثناء سید محمود شهاب الدین آلوسی (1217-1270ق)، مفسر و فقهی مشهور جهان اسلام میفرماید: «کردار و رفتار بسیاری از عامه‌ی مردم امروزی که به کسانی غیر از ذات کردگار پناه میبرند و مدد می‌جویند، و از پناه جستن به پیشگاه آفریدگار امتناع می‌ورزند؛ نشان سفاهت و گمراهی نوینی است که از گمراهی پیشین گذشتگان بسی بدتر و ناپسندتر است و پوست و موی بدن انسان مؤمن از شنیدن آن به لرزه در می‌آید.

برخی از متشخصین (پیرنماها)، آنانکه خود را دلسوز جلوه می‌دهند، وقتی کودک بودم، به من میگفتند: احتیاط کن! هرگاه دچار مصیبت و رنجی شدی، حل آنرا از خدا مطلب؛ و او را به فریاد خود مخوان زیرا الله برای برطرف کردنش شتاب نمی‌ورزد و به فریادت نمی‌آید و به حال سخت و مشکل تو-در آن هنگام اهمیت نمیدهد. باید از اولیای پیشین پناه و التماس کنی و دست به دامن شوی؛ چون آنان به سرعت به فریادت می‌آیند و مشکلات را می‌کشایند و به وضع تنگ و اسفبار تو اهمیت میدهند (!) اما گوشم آنرا پس داد و به دور انداخت، چشمم اشک ریخت و از بارگاه پروردگارم مسألت کردم تا مرا و همه‌ی مسلمانان راستین را از امثال این گمراهی آشکار، رستگار فرماید. (با کمال تأسف بسیاری از پیر نمایان و متشیخان دلسوزنمای زمان حاضر هم، سخنانی شرک آلود و توهمات‌ی واهی را در دل دارند.» [تفسیر روح المعانی، ج ۷، جزء ۱۴، ص ۱۶۶] [تفسیر مراغی به نقل از الوسی].

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٥٥﴾

(بگذار) نعمتهائی را که به آنها داده ایم ناشکری کنند و چند روزی (از این متاع دنیا) برخوردار شوید، پس به زودی خواهید دانست (که چه سرنوشت سیاهی دارید!) (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ»: بگذار کفران و ناسپاسی چیزهائی را بکنند که برای شان داده‌ایم. بگذار نعمت هائی را که به آنان اعطا نموده ایم نادیده بگیرند. لام آن لام عاقبت، و کفران به معنی ناسپاسی و انکار است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

«لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ»: بگذار نعمت‌ها و احسان‌های بزرگ که از آن برخوردار گردیده‌اند انکار کنند، بگذار از دنیای فانی ناپایدار خود برخوردار شوند؛ «فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (55)»: اما باید بدانند که؛ به زودی عملکرد بد شان در روز حساب برای شان آشکار خواهد شد آن روز که عذاب اخرات را می‌چشند. ولی نباید فراموش کنند که: پایان کامیابی‌های کفرآلود، همانا قهر و غضب الهی است.

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَسَأَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ ﴿٥٦﴾
و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم نصیبی برای آنچه (بتهایی که چیزی) نمیدانند مقرر میکنند. قسم به الله از آنچه به دروغ افتراء میکردید، پرسیده خواهید شد. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا يَعْلَمُونَ»: بت‌ها نمی‌دانند. کافران دلیل و حجتی بر الوهیت بت‌ها ندارند. کافران هیچگونه سود و زیانی از بت‌ها که پرستش میکنند سراغ ندارند و هیچگونه فایده‌ای را

از آنان بدست آورده نمی توانند.

تفسیر :

«وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيباً مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ»: در این هیچ جای شکی نیست که: هر چه داریم از جانب الله متعال است، که نباید برای غیر او در این اموال سهمی قرار دهیم. در این آیه مبارکه به فهم عالی اشاره می نماید که: از جمله کارهای زشت مشرکان اینست که: بخشی از اموالی را که حق تعالی به ایشان روزی داده است، آنرا برای کسب رضایتمندی بتانی که از آن هیچ سود و زیانی متصور نیست نذر و به مصرف میرسانند، یعنی: بعد از آن همه زاری و ناله‌ای که به بارگاه خدای سبحان کرده‌اند تا رنج و آسیب را از آنان بر طرف و دفع سازد، باز برای جمادات و شیاطینی که حقیقت و جوهر آنها را نمی دانند، یک بخش از اموالی خویش را که خداوند متعال بمتابۀ روزی برای شان قرار داده، بخاطر کسب به اصطلاح رضایتمندی بتها، در اختیار بت‌های خویش به شکل نذرانه قرار میدهند. این سهم و نذرانه شامل حیوانات و محصولات زراعتی میگردد. قابل تذکر است که مشرکان برای همین بتان خویش هیچگونه دلیل و برهانی برای خدا بودنشان هم در اختیار ندارند. (بنا به قولی برای خدایان ساختگی که جمادند و چیزی نمی دانند، سهمی معین کرده‌اند).

«تَاللَّهِ لَأَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ(56)»: ای مشرکان! به خدا قسم که در روز قیامت از این دروغ، افتراپی و بهتان که عبادت رحمان را به بتان و شیطان صرف کردید، از شما پرسیده خواهد شد.

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ ﴿٥٧﴾

ودختران را [به عنوان فرزند] برای خدا قرار میدهند، او منزّه [از توالد و تناسل] است؛ ولی برای خودشان آنچه را که [از پسران] میل دارند [به عنوان فرزند قرار می دهند]. (57)

«الْبَنَاتِ»: دختران. مراد فرشتگان است که کافران آنها را دختران الله متعال بشمار می‌آورند. ملاحظه شود سوره: (انعام/100) وایشان را می پرستیدند ملاحظه شود سوره (سبأ آیات 40 و 41).

تفسیر :

کفار به دروغ دختران را به الله سبحان و تعالی منسوب میساختند و میگفتند: فرشتگان دختران الله متعال اند. درحالیکه حق تعالی از داشتن فرزند منزّه است. آنان برای خود پسران را که برای شان علاقه داشتند منسوب به خود و دختران را بحیث فرزندان الله اختصاص می دادند. طوریکه در (آیه 19/سوره ی زخرف) میفرماید: «وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنثًا»: آنان در داشتن این اعتقاد سه انحراف را مرتکب میشدند. اولین انحراف شان این بود که: برای الله متعال به داشتن فرزند قائل میشوند، در حالیکه حکم صریح قرآن عظیم الشان همین است که: «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ» (سوره اخلاص آیه:3) (فرزند نیآورده و فرزند کسی نیست.) باید گفت که: رابطه خداوند با موجودات، رابطه آفرینش است نه زایش. او موجودات را خلق می کند، یعنی از نیستی به هستی می‌آورد، نه آنکه خود بزاید. زیرا نوزاد از جنس والدین و در واقع جزئی از آنهاست، در حالیکه هیچ چیز از جنس خداوند و یا جزئی از او نیست. چون بیشتر مشرکان و اهل کتاب برای خداوند فرزند قائل بودند، لذا «لَمْ يَلِدْ» که به معنای

نداشتن فرزند است، مقدم بر «لَمْ يُوَلَّدْ» آمده است. بصورت کل این آیه مبارکه: عقیده مسیحیت که عیسی را فرزند خدا می دانند و هم عقیده یهود که عزیز را فرزند خدا میدانستند و هم عقیده مشرکان جاهلی که فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند، رد می کند. باید گفت که: صَمَدِیَّت و بی نیازی الله سبحان و تعالی از همه چیز، دلیل آن است که او نیاز به فرزند و والدین ندارد. «اللَّهُ الصَّمَدُ. لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ» در ضمن باید گفت که: خداوند علتی ندارد و از چیزی به وجود نیامده است. «وَ لَمْ يُولَدْ» و مولود، معلول است و نمیتواند خدا باشد. «وَ لَمْ يُولَدْ».

دوهمین انحراف شان این بود که: مشرکان ملائکه را دختر می پنداشتند، در حالیکه ملائکه دختر و پسر ندارند.

سومین انحراف مشرکان این بود: دختران را که مایه ننگ میدانستند، آن را به الله متعال نسبت میدادند! «أَفَأَصْنَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَيِّنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا» (سوره اسراء/ آیه 40) (ایا می پندارید)

پروردگارتان شما را با داشتن پسران برگزیده و خودش از فرشتگان، دخترانی گرفته است؟ همانا شما سخن (و تهمت) بزرگی می گوید).

قابل یاد آوری است که: همین انحراف در عقیده است که آثار و پیامد منفی و خطرناک خویش را در انحراف جامعه و جهان بینیا و اندیشه ها و آداب و رسوم آن نشان میدهد.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٥٨﴾

و چون یکی از آنان را به [ولادت] دختر مژده دهند [از شدت خشم] چهره اش سیاه گردد، و درونش از غصه و اندوه لبریز و آکنده شود!! (۵۸)

تفسیر :

باید گفت که: تحقیر و پست شمردن دختر، فکر جاهلی و خرافی است. ادیان ابرهیم، و بخصوص دین مقدس اسلام؛ عقاید خرافی جاهلیت را در مورد دختر وزن، محکوم میکنند طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ» اگر به یکی از کافران رابه ولادت دختر مژده بدهند «ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا» چهره اش از غم و اندوه سیاه و دگرگون میشود. امام قرطبی گفته است: کنایه از غم و اندوه است نه سیاهی. عرب می گویند: هرکس با مشکلی روبرو شود سیمایش سیاه میشود. (تفسیر قرطبی ۱۰/۱۱۶).

«وَ هُوَ كَظِيمٌ (58)» قلبش از کین و غیظ لبریز است.

تنفر اعراب جاهلیت از داشتن دختر:

در مورد اینکه چرا اعراب جاهلیت از داشتن دختر تنفر داشتند میتوان به چند نکته ذیل اشاره بعمل آورد:

دختر نقش اقتصادی و تولیدی نداشته و بار زندگی بوده است.

در جنگ که سرنوشت قبیله به آن گره می خورد. دختر قدرت جنگیدن و دفاع فیزیکی را مانند مرد نداشته است.

در جنگ ها، اکثر دختران به اسارت گرفته میشدند و مورد اذیت بیشتر و تجاوز شنیع تر دشمن قرار می گرفتند.

بر خلاف تفکر جاهلی، اسلام برای دختر، ارزش زیادی قائل شده است.

دین مقدس اسلام یک هزار و چهارصد سال قبل قانون را وضع نمود، که بشریت امروزی که داد از عدالت، مساوات و آزادی و دموکراسی، میزنند تا هنوز توانمندی وضع چنین قانون

رابدست نیاورده‌اند. اسلام باقوانین ایکه پروردگار باعظمت ما در مورد مقام انسان و بخصوص مقام والای زن و روشن کردن رسالت مرد وزن در جامعه و خانواده، ارشاد فرموده است: قسمت ازین قانون الهی و آسمانی در (آیه ۳۲ / سوره نساء) با زیبای خاص آن چنین بیان گردیده است: «للرجال نصيب مما اكتسبوا وللنساء نصيب مما اكتسبن» (مردان از آنچه کسب میکنند و به دست میاورند بهره‌ای است و زنان را از آنچه کسب میکنند و به دست میاورند بهره‌ای است). پیامبر اسلام یکهزار چهارصد سال قبل اعلام داشت: «الناس كلهم سواء كاسنان المشط» (مردم) زن و مرد (ما نند دندان‌های شانه با هم برابر اند. و هیچگونه تفاوت بین شان وجود، ندارد.

يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٥٩﴾

به سبب مزده بدی که به او داده اند، از قوم و قبیله اش [درجاییکه او را نبینند] پنهان میشود [و نسبت به این پیش آمد در اندیشه‌ای سخت فرو میرود که] آیا آن دختر را با خواری نگهدارد یا به زور، زنده به گورش کند؟! آگاه باشید! که [نسبت به دختران] چه بد قضاوت می‌کردند. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَتَوَارَى»: خود را نپنهان و از دید مردم پت و پنهان می‌سازد. «هُون»: خواری و رسوائی «يَدُسُّهُ»: زنده بگورش کند. دفن و پنهانش سازد.

تفسیر :

باتأسف بایدگفت: در طول تاریخ بشریت گاهی بزرگترین جنایت‌ها، زیر پوشش مقدس‌ترین شعارها صورت می‌گیرد. طوریکه درآیه مبارکه آمده است: «يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ» از بیم ننگ ناشی از تولد دختر، خود را پنهان میکند. از قوم و قبیله خود غایب میشود و از آنان روی میپوشاند تولد دختر را مصیبت بحساب آورده نه عطیه‌ی الهی. سپس در این‌که چه باید بکند به فکر فرو می‌رود.

«أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ»: به سبب عار و ننگی که در نهاد خود به خاطر نوزاد دخترش می‌یابد و در این حال متردد است که آیا دختر را زنده گذاشته و بر این خواری و خفت شکبیا باشد یا که او را از بیم عار، زنده در خاک پنهان کند؟ یعنی: به تأمل فرو میرود و پیوسته میان دو امر در تردید است؛ یکی نگاه داشتن دختر، که اگر او را نگهدارد، البته با خواری و انفعال و انکسار نگاه می‌دارد «یا در خاک پنهانش کند» با زنده به‌گور دفن کند؟.

آیا این دختر را باخفت و خواری نگهدارد یا این که او را در خاک دفن کند؟ «أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (59)»: آگاه باشید که الله متعال این فیصله مشرکین را که؛ دختران را به الله متعال و پسران را به خود منسوب ساخته‌اند سخت تقبیح میکند.

در حدیث شریف آمده است: «هر کس دختری داشته باشد و وی را ادب آموخته به نیکی تربیت کند، به نیکوترین وجه تعلیمش دهد و از نعمت‌هایی که الله سبحان و تعالی بر او فرو ریخته بروی بریزد، آن دختر برایش حجاب و پرده‌ای از آتش دوزخ میشود». خواننده محترم!

باید گفت مطابق مفاد آیات متذکر برای شخصی مسلمان جایز نیست که تولد دختر را برای خود ذلت و مصیبت بشمارد، وحتی همچو تصور کردن اصلاً جایز نمی‌باشد.

در تفسیر روح البیان به حواله شرعی آمده است که مسلمان باید از تولد دختر بیشتر اظهار مسرت کند، تا که این مخالفت با اهل جاهلیت باشد، در حدیث شریف آمده است که آن زن بسیار مبارک می باشد که اولین بار دختر بزاید، و در تقدیم اناث در آیه 49 سوره شوری آمده است: «بِاللَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِمَّا نًا وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ» (فرمان روایی آسمانها و زمین مخصوص الله است، هر چه بخواهد می آفریند، به هر که بخواهد دختران بخشد و به هر که بخواهد پسران بخشد).

هم بدین مطلب اشاره شده است، که تولد دختر برای اولین بار افضل است. و در حدیث آمده است که چون یکی از این دختران داشته باشد، و باز به او احسان کند، پس این دختران میان او و جهنم حایل خواهند شد. (روح البیان).

خلاصه اینکه بد پنداشتن تولد دختر، رسم بد زمان جاهلیت است، و مسلمانان باید از آن اجتناب ورزند و در مقابل وعده الهی باید مطمئن و مسرور باشند. والله اعلم.

لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٠﴾
برای کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، صفات زشت [وسیرت بد] است، و صفات برتر و والا برای الله است و او غالب باحکمت است. (٦٠)

تفسیر :

زیبایی انسانها به ایمان و عقیده شان است، ولی اگر ایمان انسان زایل شود، او بمتابه جرائم و میکروب خطرناکی بدی ها مبدل میگردد، قابل تذکر است که: منشأ و اساس همه ی زشتی ها و بدی ها در بین انسانها، همانا انکار ورزیدن به قیامت و روز جزا است، طوریکه خداوند متعال در آیه متبرکه میفرماید: «لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ» آنان که آخرت را تصدیق نمیکنند و از روی نادانی و جهالت فرشتگان را دختران الله متعال نسبت میدهند. یعنی: آنها با انتخاب ضعیفترین دو جنس برای خدای سبحان، خواستند تا این مثال اضعف، وصف و مثالی برای او باشد زیرا فرزند مانند پدر خویش است. نه! چنین نیست بلکه وصف و مثال زشت که عبارت از جهل و کفر به الله سبحان و تعالی است، از آن گروهی است که وی را به زشتی ها وصف میکنند. «وَاللَّهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ» صفت والا و عالی از آن خدای عز و جل میباشد که دارای کمال مطلق است و از صفات مخلوقات منزله و مبرا است. این وصف عبارت است از: بی نیازی کامل وی از فرزند و تعلقات، سخای فراگیر، علم وسیع و دیگر اوصاف جلال و کمالش،

«وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ(60)» و او باعزت و با حکمت است (و میتواند هرکاری را بکند و کارهایش از روی حکمت است). و طوریکه که گفتیم عزت و قدرت خداوند، همراه حکمت است، اوست عزیز یعنی: قدرتمند در ملکش، که در کمال و مطلقیت قدرتش یگانه است «حکیم» است و به کمال حکمت در صنع و آفرینش موصوف میباشد، از این روی به بندگان گمراه و ستمگر خویش مهلت میدهد.

الله متعال میتواند انسانها را در برابر ظلم و ستمشان بگیرد و کیفر دهد. اگر چنین کند زمین را بر روی ایشان خراب میکند. ولیکن حکمت او اقتضاء میکند که آنان را تا مدت معینی که سررسید عمر ایشان است، به تأخیر بیندازد.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٦١﴾

و اگر خدا مردم را به سبب ظلمشان مؤاخذه کند، هیچ جنبنده ای را [که مستحق مؤاخذه

است] بر روی زمین باقی نمیگذاشت، ولی آنان را تا مدتی معین مهلت میدهد، پس چون وقت مقرر آنان برسد لحظه‌ای (أجلشان) به تأخیر نمی افتد، و لحظه‌ای نیز پیش نمی شود. (۶۱)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: سزای الهی، براساس ظلم خود انسانها است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ» اگر خداوند متعال باکافران، مطابق کفر و نافرمانی انسان رابه سزای ظلم شان مؤاخذه میکرد. و در دادن سزا شتاب به خرج بدهد. (مراد از مردم در آیه مبارکه، کفار یا تمام گنهکاران اند).

«ما تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ» هیچ موجود زنده‌ای اعم از انسان و حیوان بر روی زمین باقی نماند. بصورت قطع تمام کسانی راکه بر روی زمین آند فنا مینماید و هیچ جنبنده‌ای را [که مستحق مؤاخذه است] بر روی زمین باقی نمی گذاشت.

«وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» اساساً باید گفت که: سنت الهی بر مهلت دادن و تأخیر در مجازات است. همچنان در کار الله متعال؛ إمهال، هست، اما إهمال نیست. مجازات الهی دیر و زود واقع میگردد. ولی حکمت پروردگار با عظمت إقتضاء میکند که کیفر آنها را تا مدتی معین به تأخیر اندازد. ولی نباید فراموش کرد طوریکه در فوق یاد آور شدیم که: مهلت خداوند، هم أجل و اندازه ای دارد.

«فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (61) اما هر گاه آن زمان معین و معیاد مقرر شده ای که برای نابودی آنها تعیین شده است، فرا برسد.

حتی مدتی کوتاه و ناچیز هم تأخیر و تقدیم نخواهند داشت. طوریکه در (آیه 59/سوره کهف) میفرماید: «وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا» (59) (و مردم) آن آبادی‌ها را هنگامیکه ستم کردند، هلاکشان کردیم و برای نابود کردنشان (از پیش) زمانی را قرار دادیم).

طوریکه گفته شد که: قانون کلی الله متعال، تأخیر در عذاب است، ولی در برخی از اوقات خداوند متعال، ظالمین را گوشمالی می دهد تا عبرتی برای سایر انسانها باشد. باید گفت که: مهلت خداوند متعال، بر اساس لطف او و برای توبه و جبران است، پس انسانها نباید به آن مغرور شوند. و از مهلت های الهی استفاده سوء بعمل آرند.

صحابی جلیل القدر، قتاده میگوید: «الله متعال در زمان نوح علیه السلام چنین کرد و تمام جاندارانی را که در روی زمین بودند جز آنچه در کشتی حمل شده بود همه را هلاک ساخت».

امام بیهقی نقل میکند: «ابو هریره (رض) از مردی شنید که می گوید؛ ستمگر جز به خودش زیان نمی رساند. پس در رد قول وی فرمود: به الله متعال قسم چنان نیست که تو میگویی بلکه حتی مرغان در آشیانه های خود به سبب ظلم ظالم می میرند».

در حدیث شریف آمده است: «چون الله متعال به قومی عذاب را اراده کند، به همه کسانی که در میان آن قوم هستند (اعم از بدکار و نیکوکار) عذاب در میرسد، لیکن پس از آن، آنان براساس نیت یا بر وفق اعمال خود برانگیخته می شوند».

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در مبحث..... کتاب خویش مینویسد: دلیل اینکه حق تعالی ظالم و غیر وی و هیچ جنبنده دیگری را بر روی زمین باقی نمیگذاشت، در حالیکه ستم فقط از بعضی صادر میشود نه از همه؛ این است که: ظالم با گرفتار شدن در چنبره انتقام

و دیگران هم از شومی ظلمش نابود میشوند؛ به وسیله خشکسالی یا غیر آن از بلایا و کوبنده‌ها.

در حدیث شریف آمده است: «الله متعال عمر چیزی را که اجلش فرارسد، به تأخیر نمی اندازد و جز این نیست که افزودن بر عمر، به وسیله فرزندان شایسته‌ای است که الله متعال آنان را به بنده‌اش ارزانی میدارد زیرا آنان بعد از مرگش برایش دعا میکنند و دعای شان در حق وی، در قبرش به وی میپیوندد. پس این است معنی افزودن در عمر».

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ ﴿٦٢﴾

آنها برای الله چیزهایی قرار میدهند که خودشان از آن کراهت دارند (یعنی فرزندان دختر) با اینحال بدروغ میگویند سرانجام نیکی دارند، ناچار برای آنها آتش است و آنها از پیشگامان (در آتش دوزخ) هستند. (۶۲)

تشریح لغات واصطلاحات :

«تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذِبَ»: زبان هایشان آشکارا دروغ را بیان میدارد (کهف / آیه 36 ف، صَلَّتْ / آیه: 50). «الْحُسْنَىٰ»: سرانجام نیک. مراد سعادت و خوشبختی اخروی است که همانا جنت میباشد. «لَا جَرَمَ»: «حَقًّا». حتماً (هود آیه: 22). «مُفْرَطُونَ»: پیشگامان. جلو افتادگان. فراموش شدگان و از یاد رفتگان (اعراف آیه: 51، طه آیه: 126، جاثیه آیه: 34). «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

این آیه مبارکه به همان تفکر خرافی مشرکان اشاره بعمل می آورد، که موضوعات آن در چند آیات قبلی همین سوره مطرح شد و آن اینکه مشرکان، فرشتگان را دختران الله بحساب می آوردند درحالیکه داشتن و منسوب ساختن دختر را برای خود مایه‌ی ننگ می‌شمردند، بالعکس به داشت پسر افتخار میکردند و آن را نعمتی بهتر از دختر معرفی می داشتند.

طوریکه میفرماید: «وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ» و از جمله کارهای بدوزشت‌شان این است که دختران را به الله متعال نسبت میدهند، این در حالی است که: از نسبت دادن آنها به خود نفرت دارند. «وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ» و زبان های شان چنین دروغ پردازی میکند که عاقبت به خیر آند و سر انجام نیک از آن ایشان است!

به تأسف باید گفت که: انسان در برخی از اوقات چنان دچار خیالات میشود که خیال و تصور میکند، برتر از دیگران است و عاقبتش بهتر از دیگران میباشد.

«لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ»: در حقیقت جایگاهی در آتش جهنم دارند که بالاتر از آن عذابی متصور نیست. «وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ(62)» و شتابان و قبل از دیگران به آتش برده میشوند.

یعنی: آنها در دوزخ رها و فراموش میشوند (این نظر قتاده و حسن بصری است که مفرط از فرط برگرفته شده و به معنی کسی است که به سوی آب می شتابد. و مجاهد گفته است: مفرطون یعنی فراموش گشتگان در آتش).

«فرط»: چیزی است که پیش می افتد. و «مفرط» چیزی است که پیش افکنده میشود و به تأخیر انداخته نمیشود.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (63 الی 69) در باره برخی از مظاهر قدرت و نعمت پروردگار بر بندگانش بحث می نماید.

تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾

قسم به الله که پیغمبران را به سوی امتهایی که پیش از تو بودند فرستادیم. پس شیطان کارهایشان را در نظرشان زیبا جلوه داد، و امروز او ولی و سرپرستشان است، و مجازات دردناک برای آنها است. (۶۳)

تفسیر :

واقعیت امر اینست که: آشنایی با تاریخ و اقوام گذشته، عامل صبر و تحمل و درس عبرتی بس بزرگی برای انسانها می باشد.

از فحواي آیه مبارکه چنین هویدا است: که این آیه در مقام تسلی پیامبر صلی الله علیه وسلم است. که ای پیامبر از بی توجهی و رویگردانی مردم نسبت به او و بخصوص ارشادات دین مقدس اسلام نگران مباش، زیرا همه‌ی پیامبران الهی با همچو انسانها در طول تاریخ مواجه بوده‌اند.

طوریکه میفرماید: «تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ»: ای محمد! قسم به الله متعال قبل از تو پیامبرانی را در میان اقوامشان مبعوث نمودیم، اما شیطان بت‌پرستی را برای شان آراست، راه نفوذ شیطان، همانا جلوه دادن وزینت دادن زشتی‌ها و توجیه انحرافات است، و آنها را از پرستش خدای رحمان بازداشت تا این که آنها به تکذیب پیامبران برخاستند و دلایل استوار و روشن آنها را رد کردند.

باید متذکر شد که: ولایت شیطان، ولایت لحظه‌ای نیست، بلکه شیطان هر روز بدنبال سلطه بر مردم است.

«فَهُوَ وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ» پس امروز شیطان در دنیا ناصر و یاور آنها میباشد و چه بد یآوری است شیطان! «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ(63)» و بر ایشان عذاب دوزخ است، عذابی که سخت پردرد و غیر قابل تحمل می باشد.

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٦٤﴾

ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف دارند برای آنها تبیین کنی و مایه هدایت و رحمت است برای گروهی که ایمان دارند. (۶۴)

تفسیر :

هدف از نزول قرآن عظیم الشان، جدا کردن حق از باطل است. طوریکه میخوانیم: «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ» ای محمد! قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه عقاید و احکامی را که در آن ها اختلاف کرده اند، از توحید، معاد و سایر عقاید و احکام شرعی برای امت توضیح دهی تا حق روشن شده و حجت برپا شود.

باید متذکر شویم که: سرچشمه‌ی اختلافات، در بین انسانها همانا دوری از رهنمودهای پیامبران الهی و هدایات قرآن عظیم الشان میباشد. باید گفت که: قرآن هم‌کتاب قضاوت بین حق و باطل، هم وسیله‌ی ارشاد و هم وسیله دریافت رحمت الهی است.

«وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ(64)»: و آن کسیکه الله متعال هدایتش را خواسته است راه یافته و او بر مؤمنان به این کتاب که در آن تدبیر کرده و به مجموعه تکالیف مندرج در آن عمل میکنند، رحم میکند. بناءً در می یابیم که: راه های نجات، سعادت، هدایت و رحمت همه و همه در قرآن عظیم الشان است. و شرط دریافت هدایت و رحمت الهی، آن است که

انسان زمینه سعادت را در خود کور نکرده باشد.

**وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ
يَسْمَعُونَ ﴿٦٥﴾**

خداوند از آسمان آبی فرستاد، و زمین را بعد از آنکه مرده بود (خشک شده را) زنده ساخت
به یقین در این دلیل روشنی است برای قومی که (سخن الله را) میشنوند. (۶۵)

تفسیر:

در آیه قبلی، از نزول کتاب یعنی قرآن عظیم که مایه زنده شدن دلهاست، بحثی بعمل آمده
بود، ولی در این آیه مبارکه از: نزول باران که سبب زنده شدن زمین است، بحث مینماید:
طوریکه میفرماید: «وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» و تنها الله متعال
که از ابر آبی فرود آورد و با آن گیاه سبز را از زمین خشک بیحاصل بیرون آورد. «إِنَّ فِي
ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (65)» بیگمان در فرود آورد آب از آسمان و رویاندن سبزه و احیا
کردن زمین خشک، برهانی است روشن بر قدرت خدای حکیم آگاه و بر یگانگی یگانه
یکتا، برای مردمی که موعظه‌ها را شنیده و در آنها تدبیر میکنند و بدانچه این موعظه‌ها
دلالت می کند، عمل می نمایند.

**وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لِقَوْمٍ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبْنَا خَالِصًا
سَائِعًا لِلشَّارِبِينَ ﴿٦٦﴾**

و البته در چهارپایان (شتر و گاو و گوسفند) برای شما عبرت است، از آنچه در شکمهایشان
است از میان سرگین و خون، شیری خالص به شما می نوشانیم که برای نوشندگان خوشخور
و گوارا است. (۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُسْقِيكُمْ»: به شما می نوشانیم. «بُطُونِهِ»: شکم های شان.

«فَرْثٌ»: علوفه جویده و نیمه هضم دستگاه هاضمه حیوان. علوفه‌ای که هنوز در داخل
سیستم هاضمه یعنی معده ای حیوان باشد آن را (فَرْث) یعنی تفاله، میگویند، و پس از دفع
از بدن حیوان آن را (رَوْث) یعنی سرگین می نامند. «مِنْ بَيْنِ رَوْثٍ وَ دَمٍ»: مراد این است
که حیوان مواد غذایی را میخورد و مواد غذایی به (فَرْث)، و فَرْث به خون، و خون به
شیر تبدیل میشود. «خَالِصًا»: صاف. «سَائِعًا»: گوارا. خوش آیند. «ترجمه معانی قرآن» .

تفسیر:

«وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً»: ای انسان‌ها! در حقیقت این انعام یعنی «شتر و گاو و بز
و گوسفند» برای شما مایه‌ی پند و عبرت هستند و عاقلان از آن پند میگیرند؛ زیرا خلق و
تسخیر آنها در خدمت انسانها، دلیل بر قدرت و عظمت و یگانگی الله متعال می باشد.

این عبرت در مضمونی است که این فرموده حق تعالی متضمن آن است.
«نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ» «به شما از آنچه در شکم هایشان است، از میان سرگین و خون،
شیری ناب می نوشانیم که برای نوشندگان گوارا است» و لذیذ زیرا در هنگام نوشیدن گلوگیر
آنان نمیشود بلکه سهل و گوارا فرو میرود و هضم آن آسان بوده و نوشنده از آن بهره‌مند
می شود.

«مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبْنَا خَالِصًا»: در بین سرگین و خون، شیر خالص و پاک و سودمند
فراهم میکنیم. (زمخشری گفته است: آیه برای بیان عبرت است؛ چرا که خدا در بین سرگین
و خون شیر خلق میکند که هر دو در کنار آن قرار دارند و در بین آن دو بر اساس قدرت

خدا برزخی قرار دارد که شیر، رنگ و طعم و بوی آن دو را نگیرد. پس باید گفت: پاک و منزّه همو است و چه با عظمت است قدرتش و چه لطیف است حکمتش برای کسی که عقل و اندیشه به کار ببرد. کشاف ۶۱۵/۲.

«سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ (66)» یعنی در زیر شیر نابی که شما مینوشید، سرگین و بر بالای آن خون قرار دارد و شیر ناب تصفیه شده از سرخی خون و پلیدی سرگین در میان این دو مجری جاری است بعد از آنکه خون و شیر و سرگین همه در یک جا به هم آمیخته بوده‌اند. حضرت عبدالله بن عباس (رض)، در باره بیرون آوردن شیر صاف از میان مدفوع و خون حیوان که علف میخورد و در معده او جمع میگردد، آن را می‌پزد، فضلۀ آن در قعر معده می‌نشیند و بالای آن شیر و بالاتر از آن به خون تبدیل میشود، سپس قدرت الله سبحان و تعالی این وظیفه را در جگر تغییر داده، هریکی را به جای خودش تقسیم میکند، خون را جدا کرده به رگها منتقل میکند، و شیر را جدا ساخته به پستان میرساند، و اکنون در معده تنها فضلۀ باقی میماند که به صورت مدفوع خارج میشود. (صفوات التفاسیر).

خواننده محترم!

در تفسیر قرطبی آمده است که: حسن بصری فرموده است: استعمال غذای لذیذ و شیرین مخالف زهد نیست، به شرط که به روشی حلال به دست آورده شود، و در آن اسراف و زیاده خرجی بکار نرود. (صفوات التفاسیر).

در حدیث شریف آمده است: «هرگاه یکی از شما غذایی خورد، باید بگوید: «اللهم بارک لنا فیه و أطعمنا خیراً منه». «بارخدا! برای ما در آن برکت بده و ما را به غذایی بهتر از آن اطعام کن». اما چون شیر مینوشد، باید بگوید: «اللهم بارک لنا فیه و زدنا منه». «بار خدا! برای ما در آن برکت بده و ما را از آن فزونتر بخش زیرا هیچ چیز دیگری جز شیر، هم جای غذا و هم جای نوشیدنی را نمی‌گیرد».

در «تفسیر انوار القرآن» میخوانیم: در این آیه کریمه معجزه بزرگ علمی نهفته است زیرا این آیه از چگونگی عملیه تشکیل شیر در پستان حیوانات با چنان دقت علمی‌ای بحث میکند، که بشریت بعد از گذشت چند قرن از نزول قرآن به شناخت آن توفیق یافته است.

وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۶۷)

و نیز از میوه‌های درختان خرما و انگور شراب میسازید و روزی پاک و حلال از آن میگیرید، البته در این نشانه‌ای است برای قومی که درک می‌کنند. (۶۷)

تفسیر:

آنچه الله سبحان و تعالی خلق نموده خوب است، این ماهستیم که آنها را در چه راهی به مصرف میرسانیم و یا چه کارهایی روی آنها انجام دهیم.

خواننده محترم!

در دو آیه قبلی بحث از آب و شیر بود که دو نوشیدنی طبیعی و مستقیم است. ولی در این آیه مبارکه بحث از نوشیدنی‌هایی است که از فشردن میوه‌ها بدست می‌آوریم. ملاحظه بفرماید: آنجا که دست الله متعال در کار است، همه لطف و صفاست، آب باران و شیر خالص، ولی ملاحظه می‌داریم، آنجا که دست بشر دخالت می‌کند، در برخی از اوقات رزق نیکو حاصل میشود ولی گاهی شراب که مایه‌ی فساد و تباهی است. از همین میوه‌ها تولید مییابد.

طوری که میخوانیم: «وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا» ای مردم! از جمله نعمت‌هایی که خدا متعال به شما عطا کرده است این که از میوه‌های نخل و انگور، شراب مسکر می‌سازید.

«سکر»: شرابی است که مستی می‌آورد. و قابل یادآوری است که: هر چیزی که سبب مستی شود، رزق نیکو نیست.

امام طبری فرموده است: که نزول این آیه قبل از تحریم شراب بود و این اولین آیه‌ای است که از مستی‌آور بودن شراب یاد میکند. و بعد از آن شراب حرام شد. (تفسیر طبری ۱۴/۱۳۴).

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در هنگام نزول این آیه فرمودند: «همانا پروردگارتان برای تحریم شراب مقدمه چینی میکند».

علماء گفته‌اند: مقدمه چینی این آیه در این اشاره ظریف نهفته است که خداوند متعال در آن رزق نیکو را به شراب عطف کرده و عطف مقتضی تغایر است. پس این عطف خود بر این امر دلالت می‌کند که شراب از رزق نیکو نیست.

«وَرِزْقًا حَسَنًا» روزی و خوراکی پاکیزه و لذت بخش برای خود می‌گیرید. ابن عباس (رض) گفته است: روزی نیکو عبارت است از میوه و ثمر حلال، و سکرآور عبارت است از ثمره‌ی حرام.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (67)»: بیگمان در این نعمت‌ها برای بندگانی که در موعظه‌ها تعقل کرده و از عبرت‌ها بهره می‌گیرند، دلیل و برهانی متجلی بر یگانگی خدای سبحان تعالی نهفته است.

ابن کثیر گفته است: یادآوری عقل در اینجا مناسب است؛ زیرا عقل شریف‌ترین و بهترین بخشش از وجود انسان است. از این رو الله متعال به منظور حفظ وصیانت عقل مسلمانان، مشروبات سکر آور را حرام کرده است. (تفسیر کبیر. ۲۰/۷۲).

بعد از این که خداوند متعال اخراج شیر را در بین سرگین و خون و اخراج روزی نیکو را از میوه‌های نخل و تاک یادآور شد، به موضوع اخراج عسل از زنبور عسل پرداخت که برای انسان شفا بخش است، در صورتی که زنبور عسل حشره ایست ضعیف و در وجود آن شگفتی‌های زیادی نهفته است، تمام این موارد بریگانگی و قدرت و عظمت خالق دلالت دارد. پس فرمود:

وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٦٨﴾
و پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که از کوه‌ها و از درختان و از آنچه مردم بنا میکنند، برای خود خانه‌ها بسازد. (۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْحَىٰ»: الهام کرد. در فطرت زنبور عسل سرشت. مراد الهام غریزی است.
«أَوْحَىٰ»: در اینجا به معنی اصطلاح خویش نیست، بلکه معنای لغوی است و آن این که، متکلم امر خاصی را به پنهانی چنان به مخاطب تفهیم کند، که دیگری آن را درک نکند. (تفسیر معارف القرآن).

تفسیر:

«النَّحْلُ»: زنبوران عسل. زنبور عسل از نظر عقل و فراست و حسن تدبیر خویش در میان تمام حیوانات ممتاز است، از اینجا است که الله سبحان و تعالی او را در شأنی ممتاز،

مورد خطاب قرار داده است. و نسبت به سایر حیوانات به روش قانون کلی فرموده است، چنانکه در آیه 50 سوره طه آورده است. «اعطی کل شیء خلقه ثم هدی»: اما نسبت به این مخلوق بخصوص، به صورت خاص فرموده: «او حی ربک» که اشاره به این است که آن در مقابل حیوانات دیگر از نظر عقل و شعور و دانش و فهم دارای مقام و جایگاه ممتازی میباشد، میتوان فهم و فراست زنبور عسل را از حسن نظام و حکومت او فهمید، که نظام زندگی این جاندار ضعیف، بر اصول سیاست و حکمرانی انسانی میچرخد، و کل نظام و نسق به دست زنبور بزرگی قرار میگیرد، که فرمانده همه زنبور ها میباشد، و به سبب تنظیم و تقسیم کار او همه نظام، صحیح و سالم می چرخد.

«يَعْرَشُونَ»: مردمان به صورت سقف میسازند. داریست‌هایی که انسان‌ها درست میکنند (سوره بقره آیه: 259، سوره أنعام آیه: 141، سوره أعراف آیه: 137).

شاید هم اشاره به صندوق‌هایی باشد که انسان‌ها می سازند و در مورد استفاده زنبوران عسل قرار میدهند.

باید گفت: که تعبیر «يعرشون» اکثراً در آن ساختمان‌های به‌کار می رود که از چوب ساخته می شوند.

تلاش و حرکت حیوانات و انتخاب مسکن آنها بر اساس غریزه‌ای است که خداوند متعال در نهاد آنها قرار داده است.

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم: منظور از وحی الهام و هدایت است، یعنی الله تعالی منافع و مصالح زنبور عسل را به او الهام کرد و آن را به ساختن منازل شگفت انگیز درکوه و در جوف درخت و روزنه‌های کوه راهنمایی کرد تا به آن پناه برد.

ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْأَلِي رَبَّكَ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٩﴾

آنگاه از (شیره‌ی) تمام میوه‌ها(وگله‌ها)بخور، سپس راه‌های هموار پروردگارت را در پیش‌گیری از شکم‌های زنبوران، نوشیدنی با رنگ‌های گوناگون بیرون می آید که در آن شفا برای مردم است. بی شک در این نشانه‌ای است برای مردمی که تفکر می‌کنند. (٦٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كُلِي»: بخورید. استعمال مفرد مؤنث بدان خاطر است که (نَحْل) جمع (نَحْلَة) و مؤنث است. «فَاسْأَلِي»: راه بروید. بپیمائید. «ذُلًّا»: جمع ذُلُول، به معنی رام و مطیع. این کلمه میتواند حال (سُئِلَ) باشد که معنی چنین میشود: راه‌هایی که دقیق بوده و سهل و ساده در اختیار زنبوران عسل قرار میگیرد. یا اینکه حال ضمیر فاعلی در فعل «فَاسْأَلِي» باشد که معنی چنین میگردد: فرمانبردارانه راه‌هایی را طی کنید که خدا تعیین کرده است. «ترجمه معانی قرآن»، تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.

تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که حرکت و رفتار حیوانات، و سایر حشرات مطابق به فرمان الهی است، که به صورت غریزه در آنها می‌باشد.

در آیه مبارکه آمده است که: «ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ» و به زنبور عسل الهام کرد که از هر میوه پاکیزه‌ای از شیرین و تلخ و ترش تمام گل‌ها و میوه‌ها که دلخواه اش میباشد بخورد و الله متعال با قدرت خود آن را به عسل تبدیل میکند. پس در می یابیم که: عسل، عصاره‌ی انواع میوه‌ها می باشد.

«فَاسْأَلِكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا» پس در طلب چراگاه راه هایی را در پیش گیر که پروردگارت برای تو اسان ساخته و تعیین نموده است، راه هایی که در رفت و برگشت تورا بامشکل مواجه نمیسازد. و در این رفت و آمدها گم هم نمیشود.

در تفسیر این آیه مبارکه در «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: یعنی: راههایی را که پروردگارت به تو شناسانده و آموزش داده است درکوهها و جوف درختان بیوی، یا آنچه را که خوردهای در راههای پروردگارت یعنی در آن مجاری ای بریز که خوردنی هایت در آن مجاری به قدرت بی مثال ما از شیر به عسل تبدیل میشود. یا آنگاه که در مکانهایی دور میوهها را خوردی، به سوی خانه و آشیانهات روان شو، درحالیکه به راه های پروردگارت باز گشته و هرگز آن راه ها را گم نمیکنی بلکه آنها را به طور رهبری شده میپیمایی.

«ذُلُلًا»: «رام شده» یعنی: به راه های پروردگارت رام شده و فرمانبردارانه برو، بی آنکه رفتن در آنها برایت دشوار باشد.

دانشمندان گفته اند: گاهی زنبور عسل برای تأمین غذای خود تا بیست و دو کیلومتر راه می پیماید، سپس بی آنکه راه را گم کند، یکر است به آشیانه خود بر می گردد.

در این آیه مبارکه به زیبایی خاصی به اعجاز خلقت چنین اشاره می دارد. که ما يك فابریکه بزرگی عسل سازی، در شکم یک حیوانی کوچک! مشاهده مینمایم: طوریکه درآیه مبارکه آمده است: «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» سپس از شکمش عسلی رنگا رنگ؛ صاف و ناب، سپید و زرد و سرخ خارج میشود که شادی بخش نگاه کنندگان و لذت بخش خورندگان است، در آن شفایی است برای بشر از هر آفت و هر مرض.

عسل طبیعی به رنگ های مختلفی است. «مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ» (رنگ های سفید، زرد، سرخ، که شاید این اختلاف رنگها بر اساس اختلاف رنگ گلها باشد که از آن تغذیه میشوند.)

قابل یادآوری است که در گیاهان و گلها، خواص درمانی است که از طریق عسل، شفای دردهای ما میشود. «فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» (ناگفته پیداست که عسل، شفای همه دردها نیست، لذا بصورت نکره «شِفَاءٌ» آمده است)

امام فخر رازی گفته است: اگر گفته شود چگونه برای انسان شفا دربر دارد در حالیکه برای صفراء زیانبخش است؟ در جواب گفته میشود: خدا نگفته است برای تمام افراد انسان و تمام امراض و در همه حال شفا میباشد. بلکه از آنجایی که برای بعضی افراد و بعضی از امراض شفاء میباشد، درست است که به شفا دهنده موصوف شود. (زاد المسیر ۴/۴۲۸). در حدیث شریف آمده است: «دو شفا را بر خود لازم گیرید، عسل و قرآن را». اطبای عصر جدید از ترکیب شیمیایی عسل که مرکب از گلوکز، لیفیلوز و آب میباشد، به نتایج اعجاب آوری دست یافته اند و آن را مغذی، مقوی، ضد تسمم از مواد سمی، ضد تسمم از امراض عضوی، شفای امراض قلب، احتقان مخ (امراض و اختلالات مغزی) و التهابات حاد کلیوی (امراض التهابات کرده) می دانند.

همچنان بخاری و مسلم از ابو سعید خدری روایت کرده اند که گفته است: شخصی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: برادرم به اسهال مبتلا است. پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدو فرمود: «إِسْقِهِ عَسَلًا»، عسل بدو بدهید.

آن شخص رفت و عسل به برادرش داد. سپس بیامد و گفت: ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم به برادرم عسل دادم. جز بر اسهالش نیفزود. فرمود: «إِذْهَبْ فَاسْقِهِ عَسَلًا». برو بدو

غسل بده.

آن شخص رفت و غسل به برادر خود داد. باز هم آن شخص برگشت و گفت: ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم به برادرم غسل دادم. جز براسهالش نیفزود. فرمود: «صدق الله وکذب بطن اخیک اِذْهَبْ فَاَسْبِقْهُ عَسَلًا». خدا راست فرموده است و شکم برادرت دروغ گفته است. برو بدو غسل بده.

آن شخص رفت و به برادرش غسل داد، و شفاء پیدا کرد. آنچه ما را در این روایت خوشحال میکند، یقین پیغمبر صلی الله علیه و سلم است. در برابر واقعیت عملی اسهال آن مرد، هر زمان که غسل را به برادرش داده است. این یقین هم سرانجام واقعیت ان را تصدیق نموده است. لازم است یقین مسلمان در هر مساله‌ای و در هر حقیقتی که در کتاب الله قرآن عظیم الشان آمده است این چنین باشد، هر چند که ظاهر امری که بدان واقعیت میگویند مخالف آن قضیه یا آن حقیقت باشد. چون واقعیت عاقبت بر میگردد و آن قضیه یا آن حقیقت را تصدیق میکند.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ(69)» بیگمان در آفرینش زنبور عسل و خانه‌هایی که میسازد و میوه‌هایی که میخورد و شهدی که بیرون می‌آورد، برهانی است بزرگ بر قدرت «برای مردمی که تفکر میکنند» و افکارشان را در امر نگرش در صنع خدای سبحان و عجایب مخلوقات وی به کار می‌اندازند «نشانه‌ای است» زیرا زندگی زنبور عسل از شگفت‌ترین، حیرت‌آورترین، پیچیده‌ترین، دقیق‌ترین و محکم‌ترین اشکال زندگی مخلوقات است اما کسانی که تفکر نمیکنند، عادت و الفت گرفتن آنها به دیدن این موجودات، از دیدن این نشانه کورشان می‌سازد.

باید گفت که: تمام درس‌ها و عبرت‌ها، برای کسانی است که اهل فکر و اندیشه باشند «لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» و گرنه هستند از انسانهای که؛ در تمام عمر از عسل استفاده میکنند ولی حاضر به چند دقیقه فکر درباره‌ی آن نیستند.

خواننده محترم!

در این آیه مبارکه و در (آیه 66/ نحل)، خداوند متعال به دو نوع مایه حیاتی و نوشیدنی که از درون حیوانات است اشاره بعمل آورده است؛ یکی شیر و دیگری عسل. در (آیه 67، سوره نحل) خواندیم که انسان از میوه‌ها، وسیله مست‌کننده میسازد «تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكْرًا» ولی حیوان از ثمرات، عسل شفافش میسازد!!!

در نظام هدفدار و حکیمانه الهی، غفلت و بیکاری منفور است. لذا معمولاً هر کجا در قرآن مسئله خوردن را مطرح نموده است، در جنب آن مسئولیتی را نیز برای انسان به بیان گرفته است؛ از جمله: در سوره (مؤمنون/ آیه 51) میفرماید: «كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا» (بخورید و کار نیکو و صالح انجام دهید).

در سوره، (حج / آیه 28) میفرماید: «فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعُمُوا» بخورید و به دیگران اطعام کنید.

در سوره (بقره / آیه 172) میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از نعمت‌های پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید و شکر خدا را به جای آورید).

در سوره (انعام / آیه 141) میفرماید: «كُلُوا... وَلَا تُسْرِفُوا» (بخورید... و اسراف نکنید). در آیه 69 سوره نحل خداوند متعال به: زنبور عسل دستور خوردن را میفرماید، لیکن

خوردنی همراه با هدف و مسئولیت را.

وظایف زنبوران عسل در خانه:

1- همه‌ی آنها با هم همکاری بسیار دقیق و مرتبی دارند و از نظم و دسپلین بخصوصی برخوردارند.

2- کار ملکه تخم گذاری است تا زنبور کافی تولید شود و به نام «مادر زنبوران» شهرت دارد.

3- زنبورهای نر فقط جفت گیری می کنند...

4- کار کارگران نیز خدمت کردن در خانه، ملکه و نرهاست که در طول روز به گلزارها و کشتزارها می روند و عصاره‌ی آنها را می مکند و شب باز میگردند و به همه‌ی اهل خانه تغذیه میدهند و مومی برای خانه‌ی شش ضلعی خود فراهم می آورند، تا عسل را در برخی از آن ها انبار کنند و در برخی دیگر زنبورهای نوزاد را پرورش دهند.
خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات قبلی از عجائیب حیوانات مختلف و برخی از عجائیب احوال انسان، مطالبی به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (70 الی 74) نیز مراتب چهارگانه عمر انسان را بیان قرار میدهد: آنها عبارتند از: دوران تولد، جوانی، میان سالی و پیری و فرسودگی، همه‌ی اینها بر قدرت ذات آفریدگار دلالت دارند.

وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ اِلَىٰ اٰرْذَلِ الْعُمْرِ لِكٰى لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا ۗ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ قَدِيْرٌ ﴿٧٠﴾

و الله شما را آفرید، باز شما را می‌میراند و برخی از شما به خوارترین (دوره) پیری باز گردانیده می‌شوند طوریکه پس از دانستن چیزی نمی‌داند و همه چیز را فراموش می‌کنند، چون الله دانای تواناست. (۷۰)

تفسیر :

«وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ»: خداوند متعال با قدرت و نیروی خود بعد از این که وجود نداشتید شما را خلق کرد. یعنی و تنها خدای سبحان است که شما را از عدم آفرید سپس چون اجل‌های‌تان به پایان رسد، شما را می‌میراند، «وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ اِلَىٰ اٰرْذَلِ الْعُمْرِ» «و بعضی از شما تا خوارترین دوره عمر باز گردانده می‌شود» یعنی انسان از اثر کبر سن پیرو فرتوت شده و همچون طفل بی تمیز می‌گردد که از آنچه دانسته بود دیگر چیزی نمیداند، آنچه را که در حافظه داشت فراموش میکند و آنچه را که می‌شناخت دیگر نمی‌شناسد.

مفسر مشهور ابو عبدالله عکرمه بن عبدالله در این مورد میفرماید: «هر کس قرآن بخواند به اَرْدَلِ الْعُمْرِ بر نمی‌گردد.» گفتنی است که سن خرافتی، در همه حالات امری یکسان و یک نواخت نیست و نظر به شرایط اجتماعی، اقتصادی و غیره فرق می‌کند، هر چند از علی(رض) روایت شده است که فرمود: «خوارترین عمر، سن هفتاد و پنج سالگی است.» «لِكٰى لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا»: تا آنچه را که می‌دانست فراموش کند و به صورت طفلی ناقص القوه و عقل درآید.

«اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ قَدِيْرٌ (70)»: قطعاً الله متعال داناست، علمش به همه چیز محیط است و هیچ امر نهانی بر وی پنهان نمی‌ماند، تواناست، از عدم ایجاد کرده، بعد از زنده ساختن می‌میراند و پس از میراندن باز زنده می‌سازد، زهی جلال، زهی تعالی و زهی کمال.

أَرْدَلُ الْعُمُرِ:

قبل از همه باید گفت که: «أَرْدَلُ الْعُمُرِ»: از جمله خوارترین (دوره و مرحله) زندگی است. دوره‌ای است که انسان در آن فرتوت و خرف (یعنی به سومین دوره زندگی) بر میگردد و همچون مانند یک کودک ناتوان و نادان تبدیل میگردد. یا هم اردل عمر عبارت است از: اینکه انسان به سن بلوغ برسد و اینکه به اثر پیری عقلش کم شده باشد.

الصنعاني در سبل السلام میفرماید: که اردل العمر: عبارت از آن شخصی است که عمر اش به سن بلوغ رسیده ولی عقلش به اثری پیری کم شده باشد، مانند حالتی که در دوران طفلی داشت، یعنی ضعیف البنیة، سخیف العقل، قلیل الفهم. باشد. همچنان المبارك فوری در معنی اردل العمر میفرماید: که هدف از آن حالت پیری و زیری وضعف از أداء الفرائض و خدمت نفس خود باشد و نظافت اش را اهلش به دوش بگیرد و این حالت بر اهلش طوری سخت تمام شود، که تمنای مرگش را میکنند. علمای اهل لغت مینویسند که:

«اردل» از ماده «ردل» به معنی چیز پست و نامطلوب است و منظور از «اردل العمر» نامطلوب ترین دوران‌های عمر انسان میباشد که به نهایت پیری ضعیفی، و فراموش کاری به حد اعلی میرسد و به گفته قرآن علوم و دانش‌های خود را به کلی فراموش میکند و درست همانند یک کودک می شود.

با این تفاوت که، انسانها از کودک انتظاری ندارند و از او دارند، به علاوه در مورد کودکان این امیدواری هست که بارشد و نمو جسم و روحشان، همه این حالات برطرف میگردد، اما در مورد پیران فرتوت و کهنسال، چنین امیدی هم وجود ندارد. و با این تفاوت که، یک کودک چیزی نداشته که از دست بدهد، اما این پیر کهنسال همه سرمایه‌های حیاتی خود را از دست داده.

روی این جهات، حال پیران سالخورده در مقایسه با حال کودکان، بسیار رقت بارتر و ناگوارتر است.

در حقیقت (آیه شریفه 70 سوره نحل) یادآوری و تذکری است برای آنان که به بازیچه‌های دنیا سرگرم شده و از آخرت غافل مانده اند.

همان طور که خداوند متعال در آیه ای دیگر انسان را ضعیف معرفی نموده در اینجا به وصف انسان می پردازد که این انسان ابتدایش (زمان طفولیت) نمی فهمد و انتهایش (اگر پیری را درک کند) آموخته‌ها و اندوخته‌هایش را از دست میدهد. بنابر این «نتیجه این عمر طولانی آن خواهد شد که بعد از علم و دانش و آگاهی چیزی نخواهد دانست» و همه را به دست فراموشی میسپارد. به سخن دیگر: حالتی شبیه به دوران کودکی پیدا کند، فراموشکار میشود، هر چه یاد بگیرد فراموش می‌کند، اگر از او سؤالی شود نمی‌داند.

کلمه «أردل» در آیه شریفه اسم تفضیل از «ردالت و پستی» است، و مراد از «اردل العمر» به قرینه جمله «لِکَیْ لَا یَعْلَمُ...» سن شیخوخت و پیری است، که قوای شعور و ادراک در آن انحطاط پیدا میکند، و البته این انحطاط به اختلاف مزاج‌ها مختلف می‌شود، و غالباً از سن هفتاد و پنج سالگی شروع می‌شود. (تفسیر المیزان)

و معنای آیه این است که: خدا شما گروه مردم را خلق کرده پس آن گاه شما را در عمر متوسط و جوانی میگیرد، و البته بعضی از شما هستند که تا سن پیری رسیده آن قدر به

عقب برمیگردند که از ضعف قوای ادراکی بعد از آنکه عمری عالم بودند دیگر چیزی را ندانند، درست مانند آغاز عمر و سنین کودکی که یکپارچه نسیان بود و فراموش کاری و ناآگاهی و این خود دلیل و نشانه این است که زندگی و مردن و شعور و علم شما به دست خود شما نیست، و گر نه شعور خود را برای خود نگه می‌داشتید، و زندگی خود را هم برای خود حفظ میکردید، بلکه این زندگی و علم با نظام عجیبی که دارد به علم و قدرت خدا منتهی میگردد.

این آیه شریفه شخص یا اشخاص خاصی را مدنظر ندارد، بلکه می‌خواهد به انسان‌ها بفهماند که فکر بشر محدود است و نمیتواند آنچه را کسب نموده و به فعلیت رسانیده و از جمله معلومات او است کاملاً بر آنها احاطه علمی و شهودی داشته باشد و هر علمی که دارد از نعمت های الهی است و نباید به آن مغرور باشد.

در حقیقت این آیه شریفه یادآوری و تذکری است برای آنائیکه به بازیچه های دنیا سرگرم شده و از آخرت غافل مانده اند.

همان طور که خداوند متعال در آیه‌ای (سوره نساء) انسان را ضعیف معرفی نموده در اینجا به وصف انسان می‌پردازد که این انسان ابتدایش (زمان طفولیت) نمیفهمد و انتهایش (اگر پیری را درک کند) آموخته‌ها و اندوخته‌هایش را از دست میدهد.

بنابر این «نتیجه این عمر طولانی آن خواهد شد که بعد از علم و دانش و آگاهی چیزی نخواهد دانست» و همه را به دست فراموشی می‌سپارد.

به سخن دیگر: حالتی شبیه به دوران کودکی پیدا کند، فراموشکار میشود، هر چه یاد بگیرد فراموش میکند، اگر از او سؤالی شود نمی‌داند. (تفسیر نمونه)

و این طبیعت انسان است که هر چه به سن کهولت میرود ضعیف تر میشود، همان طور که در جای دیگر میفرماید: هر کس را طول عمر دهیم، در آفرینش واژگونه‌اش میکنیم (وبه ناتوانی کودکی باز می‌گردانیم) آیا اندیشه نمیکنند؟ (پس، 68).

همان طور که خداوند در آیه 28، سوره نساء) انسان را ضعیف معرفی نموده در این جا به وصف انسان می‌پردازد که این انسان ابتدایش (زمان طفولیت) نمی‌فهمد و انتهایش (اگر پیری را درک کند) آموخته‌ها و اندوخته‌هایش را از دست میدهد.

بنابر این «نتیجه این عمر طولانی آن خواهد شد که بعد از علم و دانش و آگاهی چیزی نخواهد دانست» و همه را به دست فراموشی می‌سپارد (تفسیر نمونه).

به سخن دیگر: حالتی شبیه به دوران کودکی پیدا کند، فراموشکار میشود، هر چه یاد بگیرد فراموش می‌کند، اگر از او سؤالی شود نمی‌داند.

و این طبیعت انسان است که هر چه به سن کهولت میرود ضعیف تر میشود، همان طوریکه در آیه مبارکه 68 / سوره یس) میفرماید: «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ. 68» (و هر که را طول عمر دهیم، او را در آفرینش واژگونه میکنیم. (حافظه‌اش به فراموشی

سپرده میشود، قدرتش به ضعف می‌گراید و قامتش خم می‌گردد) آیا تعقل نمی‌کنند؟ کلمه «نُنَكِّسْهُ» در آیه مبارکه از «تنکیس» گرفته شده است که به معنای واژگون کردن و مراد از آن بازگشت انسان به حالت کودکی است. علمش به جهل و فراموشی تبدیل میشود، قدرتش رو به ضعف میرود و سعه‌ی صدرش به زود رنجی میرسد، حساسیتش زیاد و اشکش روان می‌شود.

سنت الهی بر آن است که پیری همراه با شکستگی باشد. «نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ» گرچه آثار عمر

طولانی به دست پروردگار با عظمت است. ولی انسان هم باید به فکر از دست رفتن نعمت‌ها باشد.

«لَطَمْنَا، مَسْنَا»: وهم به فکر ضعیف شدن آنها، الهی این دوره از عمر را بر ما آسان بگردانی.

وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٧١﴾

خدا برخی از شما را در رزق و روزی بر برخی دیگری برتری داده است؛ آنانی که (در روزی) برتری داده شده‌اند حاضر نیستند که روزی خود را به بردگان خود بدهند تا همه‌شان در آن (دارایی) مساوی باشند، پس آیا نعمت الله را انکار میکنند؟ (٧١)

تفسیر:

«وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ» باید گفت که: تنهاذات پروردگار سبحان و تعالی است که بعضی از مردم را بر بعضی دیگر در روزی برتری داده است، یعنی میزان روزی شما متفاوت است، الله تعالی روزی را بر برخی از بندگان اش گشاد و فراخ و بر برخی دیگر چنان تنگ گردانیده که قوت لایموت و طعمه روز خود را نمی‌یابد پس این یکی را مالک گردانیده و آن یکی را مملوک و این از حکمت بالغه الله سبحان و تعالی است. شهید سید قطب در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» پیرامون این موضوع مینویسد: «برتری دادن در رزق، اسباب و عللی دارد که این اسباب و علل تابع سنت الهی است پس گاهی ممکن است که انسان متفکر، دانشمند و اهل خرد بوده اما موهبتش در کسب روزی محدود و اندک باشد، از آن روی که او در میدانهای دیگر دارای مواهب دیگری است. گاهی بر عکس یک انسان کودن و نادان به مال و ثروتی گسترده دست می‌یابد اما بدانید که این انسان قطعاً در این بعد خاص، از موهبت برخوردار است. پس ساده لوحانه است اگر بپنداریم که وسعت رزق و روزی، به توانمندی و استعداد انسان ارتباطی ندارد. البته گاهی هم گشایش و تنگی در رزق، ابتلایی از جانب خدای سبحان است. به هر حال، بر اساس همین حکمت‌های بالغه است که علاوه بر تفاوت در مال و دارایی، در سایر ابعاد زندگی انسان‌ها نیز تفاوت‌هایی قرار داده شده است؛ مانند تفاوت در هوش، زیبایی، خرد، سلامتی، داشتن اسم زیبا و غیره...».

«فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ اغْنِيَا»: در مورد رزقی که خدا به آنها عطا کرده است، بردگان مملوک خود را شریک قرار نمیدهند تا در آن با بردگان خود برابر باشند. این مثلی است که خدا آن را برای مشرکان می‌آورد.

ابن عباس (رض) در این مورد میفرماید: آنها بردگان خود را در اموال و زنان خود شریک نکرده‌اند! پس چگونه بندگان مرا در سلطه و فرمانروایی من شریک من قرار میدهند. (مختصر ٣٣٨/٢).

«أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (71)» استفهام انکاری است. یعنی آیا دیگری را شریک او قرار میدهند در حالی که فقط او صاحب نعمت است و بر آنان فضل و بخشش دارد؟

باید گفت: تعداد کثیری از مفسران بدین عقیده اند که: تفاوت مردم در رزق، یکی از برنامه‌های حکیمانه الهی است، زیرا اگر همه مردم یکسان و یک نواخت بهره میبردند، کمالات معنوی آنان ظاهر نمی‌شد. مثلاً سخاوت، صبر، ایثار، حمایت، شفقت، تواضع و امثال آن، زمانی معنی پیدا میکند که تفاوت‌هایی در میان انسان‌ها باشد.

در ضمن قابل یادآوری است در صورتیکه انسان حاضر نیست باتقسیم امکانات زیر دست خودش را شریک خود قرار دهد. پس چگونه سنگ و چوب را شریک خداوند قرار می دهد؟ همچنان باید گفت: بی تفاوتی بودن و ترك كمك به دیگران، کفران نعمت است.

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ بَنِيْنَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ اَقْبَالَ بَاطِلٍ يُّؤْمِنُوْنَ وَبِنِعْمَتِ اللّٰهِ هُمْ يَكْفُرُوْنَ ﴿٧٢﴾

والله برای شما همسرانی از جنس خودتان قرار داد و از همسرانتان، فرزندان و نواسه گانی پدید آورد، و از نعمت های پاکیزه و دلپذیر به شما روزی داد، [با این همه لطف و رحمت] آیا به باطل ایمان می آورند و نعمت های خدا را ناسپاسی میکنند؟! (۷۲)

تفسیر :

واقعا هم همسر و فرزند صالح، از جمله نعمت های الهی است. (همسر صالح وسیله آرامش و فرزند صالح مایه امید است) طوریکه میفرماید: «وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا»: و خدای سبحان و تعالی برای شما از خودتان همسرانی قرار داد تا روان هایتان با آنان آرام گرفته و هكذا در بین شما مهر و محبت و دلسوزی به وجود آید.

«وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ بَنِيْنَ وَحَفَدَةً»: و از همسرانتان، فرزندان و نواسه ها به شما عطا کرده است. آنها به حفده موسومند؛

«حفده»: نواسهگان، یعنی فرزندان فرزندانند. به قولی: حفده فرزندانند که خدمت پدر را میکنند و در اطاعت آنها شتاب نشان میدهند.

«وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ»: و شما را از سایر غذاهای پاکیزه و نوشیدنی های گوارا - چون دانه های گیاهی، میوه ها، سبزیجات، لبنیات، گوشت ها و غیره - روزی بخشید تا از آنها بر طاعت حق تعالی یاری جوید.

باید گفت که: ترك ازدواج و جلوگیری از فرزند آوردن و تحريم حلال های الهی، باطل گرایی و کفران نعمت است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «اَقْبَالَ بَاطِلٍ يُّؤْمِنُوْنَ وَبِنِعْمَتِ اللّٰهِ هُمْ يَكْفُرُوْنَ (72)» آیا باز هم کفران به دروغ و ناروا خداوندی بتان و معبودان باطل را باور کرده و به نعمت های عظیم و احسان های بی شمار الله متعال کفر می ورزند؟ آیا باز هم خدای یگانه قهار را سپاس نگذاشته و در حالیکه تنها او شایسته الوهیت می باشد. و باز هم به بت ها ایمان می آورید، و به نعمت الله متعال کفر می ورزند، و آن را به غیر وی نسبت داده یگانگی او را در بخشندگی و نعمت ارج نمی گذارند؟ این استنهام برای سرزنش و توبیخ است.

وَيَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيْعُوْنَ ﴿٧٣﴾

آنها غیر از خدا موجوداتی را عبادت میکنند که مالک کمترین رزقی در آسمان ها و زمین برای آنان نیستند و توانایی ندارند. (۷۳)

تفسیر :

در آیه مبارکه میفرماید: معبود باید هم رازق باشد و هم قادر، ولی شرکائی که شما برای خدا گرفته اید هیچکدام این امکانات و قدرتمندی را ندارند، آن مشرکان که به جای پروردگار باعظمت بت ها را پرستش میکنند که آنان، اختیاردار چیزی نبوده و به کسی چیزی نمی دهند، نه چیزی از آسمان به آنها می بخشند و نه از زمین و نه هم بر تملک و بخشیدن توانایند، معبودان خیالی شما، نه قدرت بارانند باران از آسمان را دارند و نه قدرت رویاندن

گیاه در زمین، یعنی قدرت نازل کردن باران را ندارند و نمیتوانند کشت یا درختی را برویانند. و نمیتوانند کم یا زیاد روزی آنها را تأمین کنند. بصورت کل باید گفت که: معبودهای ساختگی، نه تنها قادر بر کارهای بزرگ نیستند، حتی قادر به کوچک ترین کارها هم نیستند.

«وَلَا يَسْتَطِيعُونَ (73)»: به یاد داشته باشید که: آن بت‌ها و معبودها، نه الآن رازق اند و نه میتوانند در آینده هم رازق باشند. بلکه معبودات جامد و ناتوانی بیش نیستند. پس کسیکه این‌گونه بیچاره باشد، چگونه لایق آن است که مورد پرستش قرار گیرد؟! واقعیت امر همین است که: سرچشمه‌ی تشبیهات در مورد خدا، همانا جهل انسان است.

فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧٤﴾

بنابر این برای الله امثال (مانندها) قرار ندهید (مخلوق را به او تشبیه نکنید)، بی‌گمان الله می‌داند و شما نمی‌دانید. (۷۴)

تفسیر :

«فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ»: ای مردم! پس وقتی متیقن شدید که بتان و معبودان باطل نفع و زیانی را به شما رسانده نمیتواند، بناءً دیگر آنها را برای الله متعال مثل و مانند نگردانید؛ زیرا چیزی با حق تعالی همانند نیست، یعنی: برای او مثل ومانندی قرار ندهید زیرا او یگانه است و مثل ومانندی ندارد. «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (74)» و اوست شنوای بیناء، حال آنکه شما میدانید با این شرک آوری چه اشتباه بزرگ و چه گناه عظیمی را مرتکب شده‌اید.

خواننده محترم !

در آیات متبرکه (75 الی 76) در مورد دو مثل در مورد بُتان به بیان گرفته میشود.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنْآ رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾

الله برده مملوکی را به طور مثال ذکر کرده است که برای انجام هیچ کاری قدرت ندارد، و نیز کسی را مثل میزند که از سوی خویش به او روزی پاکیزه داده است، پس او در پنهان و آشکار از آن انفاق می‌کند، آیا این دو برابرند؟ الحمد لله (سپاسها مخصوص الله است)، بلکه بیشتر آنان میدانند. (۷۵)

تفسیر :

شما که دو انسان (مولی و عبد) را یکسان نمی‌دانید، چگونه خالق و مخلوق را مساوی می‌دانید.

شان نزول آیه 75:

636- ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: کلام عزیز «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا» در باره مردی از قریش و غلامش نازل گشته است و «رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ» (نحل: 76) درباره عثمان (وبرده او- که اسلام را زشت و ناپسند می‌دانست و از پذیرش آن خود داری می‌ورزید و تلاش میکرد عثمان را از صدقه دادن و اجرای امور خیر منع کند - نازل شده است.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٧٦﴾

و الله دو مرد را مثل میزند که یکی از آنان گنگ مادر زاد است و بر انجام چیزی توانایی ندارد، و او باردوش آقای خویش بوده و هر جا او را بفرستد خیری به همراه نمی‌آورد. آیا چنین انسانی با کسی که امر به عدل و داد میکند و بر راه راست قرار دارد مساوی است؟ (۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَبْكَمُ»: گنگ مادر زاد (مفردات راغب اصفهانی).
«كَلٌّ»: سر بار. کسیکه در زندگی تنبل و بیکار بوده و جیره خوار خوان دیگران باشد.
«هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ...»: مراد بت پرست و خداپرست است، یا این که مراد مقایسه بت‌های ناتوان با خداوند قادر مطلق و متصرف در امور جهان است؛ چراکه بت‌ها گنگ و ناتوان و سر بار پرستنده خود می‌باشند و خداوند سمیع و علیم و دعوت کننده مردمان به سوی خوبی‌ها و نیکی‌ها است و پرستندگان خود را به راه راستی رهبری می‌کند که منتهی به سعادت در دنیا و خوشبختی در آخرت است.

تفسیر:

خداوند متعال برای بدی و زشتی عقیده کفار مثلی دیگری در مورد تفاوت بین معبود حقیقی و بت‌های باطل را در آیه مبارکه ارائه نموده و میفرماید: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ» دومرد هستند که یکی از آنها گنگ است، «ابکم»: از سخن گفتن کاملاً درمانده و ناتوان است. به قولی: ابکم کسی است که بریده بریده گپ می‌زند و به خوبی قادر به گپ زدن نیست، و هیچ کاری از او بر نمی‌آید، البته به سبب عدم فهم و عدم قدرتش بر نطق و بیان او ناشنواست و نمی‌فهمد، نه برای خود سودی رسانده میتواند و نه برای دیگران، نه از او کاری بر می‌آید و نه مشکلی به دست وی حل میشود، چون گنگ و کودن و ناتوان و ضعیف است. بلکه در واقع او خود بار سنگینی بردوش سرپرست و مولای خویش است، هر جا او را میفرستد، کاری را از پیش نبرده و خیری به همراه نمی‌آورد، مجاهد میفرماید: این مثلی است که در مورد بت و خدای تعالی زده شده است. (تفسیر رازی ۹۳/۲۰).

«هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (76)» آیا این شخص، با این اوصافی که دارد، با کسی که به عدل فرمان می‌دهد، و دارای هوش و حواسی سالم است «و او خود» شخصاً «بر راه راست است» یعنی: بر دین مستقیم و پایدار و بر سیرت و روشی نیکو است «برابر است؟» قطعاً برابر نیست.

هیچ انسان عاقلی این دو را برابر نمی‌داند، پس ای کفار! شما چگونه میان سنگ‌های بی‌جان و خدای یگانه منان برابری قایل میشوید؟! سنگ، بی‌زبان کر و کور است و خدای سبحان شنوا، بینا، دانا، نعمت بخش، توانا، آفریننده روزی ده، بردبار و آمرزگار! پاک و مقدس است نام‌های نیکوی وی. خدایی که انسان را به راه مستقیم هدایت می‌کند، مساوی باشند.

هدف از این مثل نیز، امتناع برابری میان خدای سبحان و میان بتان بی‌زبان، بی‌اختیار و ناتوانی است که مشرکان آنها را شریک خدای سبحان قرار میدهند.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٧٧﴾

و علم غیب آسمان‌ها و زمین مخصوص الله است. (و او همه را میداند) و کار قیامت به

اندازه یک چشم زدن یا کمتر از آن است، بی‌گمان الله بر هر کاری قادر است. (۷۷)

تفسیر :

خداوند متعال نه تنها عالم به غیب است، بلکه مالک غیب هم است. طوریکه میفرماید: «وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و علم غیب آسمانها و زمین از آن خداست یعنی: مختص اوست و هیچکس دیگر با او در آن مشارکت ندارد هر آنچه در آسمانها و زمین نهان است الله متعال از آن آگاه و بدان واقف و داناست هیچ نهانی نزد وی پنهان نیست. و هیچ کاری برای او سخت و دشوار نیست، حتی برپایی قیامت طوریکه میفرماید: «وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ» و کار قیامت در سرعت و وقوع خود جز بسان یک چشم به هم زدن یا سریعتر از آن نمیباشد؛ زیرا خدا به هر چه بگوید: بشو، بلادرنگ میشود. «لَمْحِ الْبَصَرِ» یعنی چشم بر هم زدن: این مثلی است که برای کوتاهی زمان استعمال میگردد و این بیان تمثیل و تصویر سرعت آمدن آن است، قیامت، شدنی است، زیرا خداوند هم علم به همه چیز دارد و هم قدرت بر دوباره آفریدن. به دنیا نباید مغرور شویم، قیامت دور نیست، خود را برای آن آماده باید کرد.

«أَقْرَبُ»: یعنی نزدیکتر. که در این آیه مبارکه هدف از آن کوتاهتر و کمتر است. «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (77)»: خداوند متعال بر هر چیزی تواناست و از آن جمله بر به پاداشت سریع قیامت و به پایان رساندن کار عالم.

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٧٨﴾

والله شما را از شکم‌های مادران‌تان بیرون آورد، در حالیکه هیچ چیز نمیدانستید، و برای شما گوش و چشم و قلب داد، تا شکر نعمت او را بجا آورید. (۷۸)

تفسیر :

«السَّمْعَ»: حسّ یا قوه شنوائی، شنیدن، گوش.

«الْأَبْصَارَ»: جمع بَصَر، حسّ یا قوه بینائی. چشم.

در مورد اینکه چرا تذکر «السَّمْعَ» قبل از «وَالْأَبْصَارَ» آمده است باید گفت که: انسان توسط گوش که حتی در شکم مادر هم باشد می شنود، ولی چشم بعد از تولد تا مدتی بسته است. شاید بنابر همین دلیل در آیه مبارکه ذکر نام گوش قبل از چشم بعمل آمده است.

«الافئدة: فؤاد»: قلب. جمع آن، افنده است. مراد ادراک و تمیز است. «فأد» در لغت، به معنی دلسوزی و تحریک است.

بطور مثال که اگر انسان خبر خوش یا بدی را بشنود اولین اثر را در قلب خود احساس میکند. چون قلب اولین مظهر تحریک پذیر است. قلب را از آن فؤاد گفته اند که در آن توقّد و دلسوزی هست و یا در آن تأثّر و انقلاب هست.

حواس پنجگانه در وجود انسان از نعمت های الهی است، که برای انسانها اعطا گردیده است، بناءً سعی و کوشش بعمل آرد تا از آن: استفاده صحیح سالم و روا بعمل آرند.

قرآن عظیم الشان از آن عده انسانهای انتقاد به عمل می آورند که به تأسف چشم دارند ولی حقایق را نمی بینند، گوش دارند ولی حاضر به شنیدن حقّ و حقیقت نیستند.

علماء میفرمایند که: شکر واقعی نعمت داشتن گوش و چشم، تحصیل علم است: زیرا آیه مبارکه در ابتدا میفرماید: شما نمی دانستید، من به شما چشم و گوش دادم تا شکر کنید، یعنی علم بیاموزید. و این علم و تحصیل خویش را در خدمت بشریت و ترقی و تعالی آن قرار دهید.

نعمت های سه گانه (گوش چشم و قلب):

از الله متعال خویش شکرگزار هستیم که در جمله سایر نعمت؛ سه نعمت عظیمی را برای ما انسانها اعطا فرموده است این نعمت همانا: گوش، چشم و قلب. البته گوش و چشم نعمتی است که خداوند هم به انسان داده است و هم به حیوان اما قلب از خصائص انسان می باشد.

در تعبیر علمی به اینها ابزار و وسائل شناخت میگویند که موجب می شود انسان با خارج ارتباط برقرار کند. انسان در مبصرات با چشم و در مسموعات با گوش که آن را به قلب می دهند و قلب آن را حلاجی می کند.

علت اینکه خداوند متعال از حس لامسه و ذائقه و شامه نامی نبرده است و حالیکه آنها این سه نیز از ابزار شناخت هستند، این است که این دو جنبه ی مادی محض دارند و به پای اهمیت سمع و بصر نمی رسند. سمع و بصر در ابزار شناخت رتبه ی بالایی دارند.

علماء میفرمایند اگر انسان فاقد چشم و گوش شود بحیث یک جماد مبدل میشود: طوریکه قاعده فلسفی «من فقد حساً فقد علماً» یعنی کسیکه برخی حواس را نداشته باشد، برخی از علوم و دانش ها را هم نخواهند داشت بر اساس این قاعده منتهی اصلی تمام ادراکات حصولی و علوم ظاهری انسان، حواس ظاهری است که در انسان وجود دارد. اگر از انسان چشم و گوش را بگیرند در واقع نوعی مانند جماد میشود هر چند سه حس دیگر را داشته باشد.

«سمع» و «ابصار»:

«سَمْعٌ»: طوری که در فوق هم یاد آور شدیم که: در اصل به معنی قوه شنوائی است و گاه به خود «گوش» هم اطلاق میشود. این کلمه به معانی: گوش گرفتن، اجابت دعوت، قبول و تجسس نیز آمده است؛ و هنگامی که در مورد خداوند به کار رود به معنی علم و آگاهی او به مسموعات است. جمعش «اسماع» است ولی در قرآن مجید هرگز این کلمه به صورت جمع نیامده است، بلکه همیشه بشکل مفرد بیان یافته است؛ شاید به این دلیل باشد که خود «سمع» در معنی جمعی نیز استعمال میشود.

ابصار چیست؟

«بَصْرٌ»: هم به معنی عضو بینائی «چشم» و هم به معنی «قوه بینائی» به کار میرود. این کلمه، در معنی نیروی عقل و درك نیز استعمال میشود، و به آن «بصر» و «بصیرت» میگویند. جمع «بصر»، «ابصار» و جمع «بصیرت»، «بصائر» است ولی هرگز کلمه «بصیرت» به چشم گفته نمی شود بلکه به آن «بصر» می گویند و عجیب اینکه گاهی کلمه «بصیر» به اشخاص نابینا، اطلاق می شود، ولی ظاهراً این استعمال نه به خاطر علاقه تضاد است بلکه به خاطر آن است که اشخاص نابینا غالباً از نیروی ادراك قوی تری بهره مندند و فقدان حس بینائی خود را با قوت تفکر و بصیرت، جبران می کنند. (المفردات فی غریب القرآن راغب اصفهانی)

خواننده محترم!

چرا در آیه 78 سوره نحل کلمه «ابصار» به صورت جمع آمده است ولی «سمع» به صورت مفرد آمده است و حال آنکه سمع نیز جمع است؟

باید گفت که در بعضی از لغت نامه ها مانند لسان العرب آمده است که «سمع» اسم جمع است. و دیگر اینکه مبصرات چشم مختلف است زیرا اشکال، اضواء و چیزهای دیگر را

می بیند ولی سمع فقط موج را می شنود بناءً بر این چون سنخ مسموع یکی است خداوند از سمع به صورت مفرد تعبیر کرده است.

برخی از مفسران بدین باور اند که: در این امر حکمت های نهفته است که برخی از این حکمت های عبارت است از: اولاً کلمه «سمع» در قرآن همه جا مفرد آمده، یعنی به صورت جمع (اسماع) نیامده است، ولی «قلب» و «بصر» گاهی به صورت جمع مانند آیه مورد پرسش، و گاهی به صورت مفرد آمده است: «وَحَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً». (جائیه: 23)

علت مفرد آمدن «سمع» ممکن است یکی از دو چیز باشد:

1- اینکه سمع گاهی به عنوان اسم جمع به کار می رود و می دانیم که در اسم جمع معنای جمع نهفته است و نیازی به جمع بستن ندارد.

2- این که سمع میتواند معنای مصدری داشته باشد و مصدر دلالت بر کم و زیاد هر دو می کند، از این رو نیازی به جمع بستن ندارد. (التبیان فی تفسیر القرآن، جلد 1 صفحه 64 صاحب تفسیر جوامع الجامع معتقد است؛ سمع، چون مصدر است و اصولاً مصدر جمع بسته نمی شود؛ از این رو، به صورت مفرد ذکر شده است.

البته، میتوان وجه ذوقی و علمی برای این تفاوت گفت و آن این که چون تنوع ادراکات قلبی و مشاهدات با چشم نسبت به «مسموعات» فوق العاده بیشتر است؛ از این جهت قلوب و ابصار به صورت جمع ذکر شده اند، ولی «سمع» به صورت مفرد آمده است. (تفسیر نمونه جلد 1 صفحه 88 89) نکته نیز قابل توجه است: این که در این آیه قلب و بصر به صورت جمع و سمع به صورت مفرد آمده و قلب مقدم بر سمع ذکر شده دلیل خاصی ندارد؛ زیرا در آیات دیگر قرآن عکس این کار را ملاحظه می کنیم.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (77 الی 79) در مورد دانای راز و آفریننده ی انسان و پرندگان بحث بعمل می آید.

أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٧٩﴾

آیا به سوی پرندگان رام شده در فضای آسمان ندیده اند؟ آنها را کسی جز الله متعال (از افتیدن) نگاه نمی دارد، یقیناً در این (نمونه قدرت الهی) برای کسانی که ایمان دارند نشانه هاست. (۷۹)

تفسیر :

طوری که گفته شد سیمای کلی سوره نحل، آشنایی با نعمت ها و توجه به خالق آنهاست و با ذکر این آیه مبارکه از نعمت هایی همچون آب باران، شیر حیوانات، میوه ها، عسل و نعمت همسر و فرزند نام برده شد و در این آیه و آیه بعد به نعمت پرندگان، پوست و پشم چهارپایان و بهره برداری از کوه ها اشاره بعمل آمده است. خداوند متعال از ما تفکر در آفریده ها را میخواهد و از کسانی که فکر نمی کنند، انتقاد می کند. طوری که میفرماید: «أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ» آیا کافران به سوی پرندگانی که الله متعال آن ها را به مشیت و قدرت خود در فضای آسمان برای پرواز رام ساخت، به نگاه تدبیر نمی نگرند؟ که هم از دلایل قدرت و یگانگی خدا می باشد.

«مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ» فقط الله هنگام باز و بسته شدن بال هایشان آنها را از سقوط نجات

و حفظ می‌کند.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ(79)» به راستی در آفرینش پرندگان و پرواز آنها و نگهداشت آنها در فضا، دلیل و برهانی روشن بر قدرت خدای ذوالجلال است، برای بندگانی که به یگانگی حق تعالی ایمان داشته و در صنع بدیعی می‌اندیشند. واقعیت امر اینست که: اگر انسان بخواهد، جد و جهد کند و در نهایت خلوص نیت، راه الله متعال را در پیش گیرد، قطعاً به مقام و منزلتی میرسد که جز خدا تمام زیبایی‌های گذرای فریبنده‌ی دنیا در نظرش هیچ است و انکار در این جهان پهناور «به جز خدا نبیند.» (سوره ملک آیه 19).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه ذیل (80 الی 83) اشاره ای دیگر به دلایل توحید و انواع نعمتها و الطاف آفریدگار، بعمل می‌آید.

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٨٠﴾

و الله از خانه‌هایتان برای شما جای آرامش و آسایش قرار داد، و از پوست چهارپایان نیز برای شما خانه‌هایی قرار داد که کوچ کردن و روز اقامتتان به آسانی می‌توانید آنها را جابجا کنید، و از پشم گوسفند و موی شتر و بز و سائل منزل (و موجبات رفاه) شما را آماده کرده است، تا مدتی معین از آنها استفاده کنید. (۸۰)

تفسیر :

«وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا» این آیه مبارکه به تعقیب نعمت‌های اعطا شده، به برشمردن نعمت‌های الهی ادامه می‌فرماید: یعنی و خدا برای شما از خانه‌هایتان مایه آرامش پدید آورد، که در آنها آرامش می‌یابید و روح و جسمتان از حرکت ورنج و خستگی به سکون و راحتی و امنیت خاطر می‌پیوندد. سکون اصلی، سکون قلب و دماغ است که آن در خانه به انسان دست می‌دهد «وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا» و برای شما از پوست چهار پایان خانه‌هایی نهاد، که عبارتند از خانه‌های خیمه‌نشینان و مسافران، مانند خیمه‌ها و قبه‌ها «تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ» که آنها را سبک می‌یابید، تا حمل آنها در وقت جابجا شدن و نصب آنها در هنگام اقامت و ماندن بر شما سبک باشد یعنی در سفر و حضر، حمل و برداشتن آنها برایتان سبک و آسان است.

«وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا» و برای شما از پشم گوسفند، شتر، و موی بز لباس و پوشاک و لباس و پتو و لحاف و پوشش و خانه‌هایی قرار داد. «أَثَاثًا» اثاثیه: عبارت است از متاع خانه، چون فرش‌هایی که در منازل مفروش می‌گردد، و برای زیبایی خانه‌ها از آن استفاده بعمل می‌آید.

«وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ(80)» و تا دم مرگ از آن سود و فایده می‌برید و بدان کامیاب می‌شوید. (این نظر ابن عباس(رض) و مجاهد است و مقاتل گفته است: تا فرسوده شدن از آن سود می‌برند.). البته قابل دقت و توجه است که استفاده و بهره‌گیری از این اثاثیه؛ تا وقتی معین است، یعنی تا آن هنگام است که ضروریات خویش را از آنها برآورده سازید. یا تا آن زمان است که کهنه شوند و از کار بیفتند.

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْبُرْدًا كَذٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ﴿٨١﴾

و الله از چیزهایی که آفریده سایه‌هایی را برایتان ایجاد کرد، و از کوه‌ها برای شما غارها قرار داد، و برایتان جامه‌هایی ایجاد کرد که شما را از گرمی (و سردی) حفظ میکند و جامه‌هایی که شما را از آسیب جنگ حمایت می‌کند، این چنین او نعمتش را بر شما تمام می‌کند تا تسلیم فرمان های او شوید. (۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ظِلَالٌ»: جمع ظِلٍّ، سایه‌ها.
«أَكْنَانًا»: جمع كَنٍّ، پناهگاه‌ها، مراد غارها و شکاف‌های کوه‌ها است. «سَرَابِيلٌ»: جمع سِرْبَالٍ، هر نوع لباس و هرگونه جامه‌ای. در اینجا مراد زره و خفتان و کلاه خود و دیگر جامه‌های جنگی است. «بَأْسٌ»: جنگ. اذیت و آزار و شدائد ناگوار جنگ. «تُسَلِّمُونَ»: تسلیم فرمان خدا و مخلص در عبادت او می‌گردید. «اکنان»: جمع «کن» به چیزی گفته می‌شود که وسیله‌ی استتار باشد و مراد از آن در این آیه مبارکه، غارها و تونل‌های زیر کوه‌هاست.

تفسیر:

خداوند متعال در آیه قبل، نعمت مسکن را برای شهرنشینان؛ «جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا»، و نعمت خیمه را برای کوچی‌ها؛ «جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا»، مطرح کرد و در این آیه، نعمت غار را برای غارنشینان؛ «جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا» مطرح ساخته است. همچنان در میان انواع لباس‌ها، نام «سَرَابِيلٌ» به معنای پیراهن، را بیان داشته است که لباس دائمی برای زن و مرد، کودک و بزرگ، در همه حال و همه جاست و تمام بدن را می‌پوشاند.

باید یاد آور شد که: توجّه، و تذکر نعمت‌ها، علاقه انسان را به ولی نعمت زیاد و روح تسلیم و پرستش را در او زنده می‌سازد. طوریکه خداوند متعال می‌فرماید: «وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا» و تنها ذات پروردگار است که برای مصونیت شما از حرارت آفتاب سایه بان‌هایی چون درختان، ساختمان‌ها و غیره قرار داد. در آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که: نقش نعمت سایه، کمتر از نعمت روشنایی و نور نیست.

«وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا»: و برای شما در دل کوه‌ها مغاره‌ها و پناهگاه‌هایی گردانید که هنگام نیاز در آن‌ها سکونت می‌گزینید.

امام رازی فرموده است: چون سرزمین عربستان سخت گرم است و آنها به دفع گرما نیازمند می‌باشند و نشستن در سایه برای آنها لازم است، خدای متعال این معانی را جزو نعمت هایش بیان داشته است. (تفسیر کبیر ۹۳/۲۰).

«وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيَكُمُ الْحَرَّ»: و برای شما لباس از پنبه و پشم و غیر آن از انواع پارچه‌ها قرار داد که از آزار سرما و گرما حفظتان میکند، «و سَرَابِيلَ تَقِيَكُمُ بَأْسَكُمْ» و پوششی زرهی از آهن برای شما قرار داده است که همانند لباس است و شما را در جنگ از اصابت تیر و نیزه و فشنگ شر دشمن حمایت و مصون می‌دارد.

«كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ»: و آنگونه که این اشیاء را عنوان نعمت بر شما منت نهاد همچنان نعمت ادیان را نیز که هدایت به سوی ایمان و فرود آوردن قرآن است ارزانی‌تان داشت، جلب توجه مردم به نعمت‌ها و خالق آنها، بهترین راه دعوت به الله و جلوگیری از سرکشی و تکبر است.

«لَعَلَّكُمْ تُسَلِّمُونَ» (81): تا تنها به فرمان های وی گردن نهاده و فقط او را عبادت و اطاعت

کنید و چیزی را به وی شریک نیاورید. و یقین داشته باشید که جز او احدی قدرت فراهم کردن این نعمت‌ها و عطایا را ندارد.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٨٢﴾

پس اگر [بعد از این همه لطف و رحمت] روی از حق گردانند [اندوهگین مشو]؛ چون بر تو فقط رساندن آشکار [پیام وحی] بر عهده توست. (۸۲)

تفسیر :

«الْبَلَاغُ»: ابلاغ. تبلیغ. رساندن. «الْمُبِينُ»: آشکار و بی پرده. بیان گرفتارمان الهی و روشن‌گر درست از نادرست کارهای انسانها.

قابل یاد آوری است که: انسان در انتخاب راه و عقیده اختیار دارد و نشانه‌ی آن سرکشی در برابر دعوت انبیاست. همچنان وظیفه‌ی و رسالت انبیا، ابلاغ است نه اجبار. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: ای پیامبر! پس اگر بعد از اقامه حجت، باز هم کفار از ایمان رویگردان شدند از این کارشان اندوهگین و غمگین نباش، زیرا تو بر اجرای مأموریتت که همان ابلاغ آشکار است، مأجور هستی و قطعاً به سبب تکذیبشان عذاب بر آنان واقع می‌شود، پس تو ابلاغ‌گر هستی و تنها خداست که هدایتگر است و بس.

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٣﴾

آنان نعمت خدا را میشناسند، (لیکن) باز آن را [از روی کبر و لجاجت] انکار میکنند و بیشتر آنها کافراند. (۸۳)

تفسیر :

باید گفت که: تنها علم و شناخت کافی نیست، بلکه پذیرش و عمل لازم و واجب میباشد. «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» آن مشرکان نعمت‌هایی را که الله متعال به آنها ارزانی فرموده است به خوبی می‌شناسند و اقرار هم میکنند که این نعمت‌ها را الله سبحانه و تعالی ارزانی فرموده است، یعنی مشرکان نعمت الهی را با ارسال پیامبر صلی الله علیه وسلم را می‌شناسند، ولی با تأسف باز هم نبوتش را تکذیب کرده و منکر رسالتش می‌شوند.

مفسیر مشهور جهان اسلام «ابو محمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر (متوفای ۱۲۸ هجری قمری) در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: نعمت الله متعال عبارت است از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم که نبوتش را میشناختند اما از در انکار و تکذیب او در آمدند. (این قول طبری است).

همچنان قابل یادآوری است که: ریشه‌ی کفر، علاوه بر جهل، تعصب‌های قومی، لجاجت روحی و حفظ منافع مادی است، طوریکه آمده است «أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ»: بیشتر آنان به سبب تعصب کورکورانه، دشمنی باحق، مقدم شمردن زندگی دنیوی بر اخروی، خود برتر بینی، شهوترانی و لذت‌پرستی و دیگر آلودگی‌ها است که کفر می‌ورزند، و گروه اندکی از آنان به سبب بی‌عقلی و نادانی در اشتباهند، و اقلیتی هم بعدها ایمان می‌آورند.

قرآن عظیم الشان در باره‌ی انکار عالمانه و لجاجت با حق، کفار در آیات متعددی سخن بعمل آورده است؛ بطور مثال میفرماید: با آنکه از درون، یقین دارند، انکار میکنند، «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ» (نمل، ۱۴) گاهی میفرماید: پیامبر را مثل فرزندان خود می‌شناختند، ولی انکارش می‌کردند، «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ» (بقره، ۱۴۶). گاهی میفرماید: حق را می‌دانند، ولی آگاهانه کتمان می‌کنند، «لَيَكْفُرُونَ بِحَقِّكَ وَ لَسْتَ بِمُؤْمِنٍ» (بقره، ۱۴۶). و گاهی میفرماید: مطلب را درک میکنند ولی روی آنرا می‌پوشانند، «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا

كَفَرُوا بِهِ» (سوره بقره، 89).

شأن نزول آیه 83 :

637- ابن ابو حاتم از مجاهد روایت کرده است: اعرابی به حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و پرسشی مطرح کرد. پیامبر اسلام آیه: «وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا» [النحل: 80]. (و خدا برای شما از خانه‌هایتان مایه آرامشی قرار داد) را بر او قرائت کرد. اعرابی گفت: تصدیق می‌کنم. بلی! چنین است.

باز قرائت کردند: «وَجَعَلَ لَكُمْ مِّنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ» (و از پوست چهارپایان خیمه‌هایی [پدید آورد] که آن را روز سافرتان و روز حضرستان سبک می‌یابید) را بر او قرائت کرد. اعرابی گفت: درست است. پیامبر صلی الله علیه وسلم به قرائت ادامه داد و او هم آن آیات را تصدیق کرد تا به آیه: «كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ لَكُمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْهِمْ لَعَلَّكُمْ تَسْلُمُونَ» [النحل: 81]. «اینگونه او نعمتش را بر شما تمام میگرداند، باشد که به فرمانش گردن نهید»، رسید. آنگاه اعرابی روی خود را برگرداند. در این باره آیه: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ» [النحل: 83]. (آنان نعمت خدا را می‌شناسند، (لیکن) باز آنرا [از روی کبر و لجابت] انکار میکنند و بیشتر آنها کافراند.) نازل شد. (این مرسل و مرسل از قسم ضعیف است.)
خوانندگان محترم!

بعد از آنکه در آیات فوق الذکر حال مشرکان که بیشترشان آگاهانه نعمت الهی را انکار و راه کفر را طی میکردند؛ بطور مُشْرَح و مُفَصَّل به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه ذیل (84 الی 89) در باره احوال مشرکان در روز قیامت، برگزیدن شاهد بر آنان و بر مؤمنان، تخفیف نیافتن عذاب مشرکان بحث میدارد. در این آیات متبرکه به همه‌ی کجروان هشدار میدهد و یادآور میشود که پیامبر هر اُمتی شاهد نیک و بد آنان خواهد بود و این که عذاب بیخدایان تخفیف ندارد و بلکه مضاعف میشود. خدایان دروغینشان را تکذیب می‌کنند؛ چون بنده‌ی هوی و هوس بوده اند.

وَيَوْمَ نَبَعْتُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤَدُّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٨٤﴾

وروزی را [یاد کن] که از هر اُمتی گواهی برانگیزیم، باز به کافران اجازه (عذر خواهی) داده نمی‌شود و از آنان خواسته نمی‌شود که (با توبه و عمل صالح) پروردگارش را راضی کنند. (۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«شَهِيدًا»: شاهد و گواهی. مراد پیغمبر هر ملّتی است (نساء آیه 41، نحل آیه 89).

تفسیر :

«وَيَوْمَ نَبَعْتُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا»: در روز رستاخیز تمام خلائق را برای محاسبه حشر میکنیم و برای هر ملّتی پیامبرش را به عنوان شاهد حاضر میکنیم که بر ایمان و کفر آنها شهادت میدهد. و باید گفت که خداوند متعال در میان هر قومی و در هر زمانی، بر مردم حجت و شاهد دارد.

«ثُمَّ لَا يُؤَدُّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا»: سپس به کافران اجازه داده نمیشود، که عذر خواهی کنند زیرا نه حجتی دارند و نه عذری، یا به آنان اجازه داده نمیشود که به سوی دار دنیا برگردند.

«وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ» (84) «یستعتبون: عتبی: رضایت و خشنودی.

استعتاب: طلب رضایت. «استعتبه: استرضاه». «و نه از آنان عتاب طلب کرده میشود»

طلب عتاب، یعنی طلب بازگشت به مرضیات الهی. یعنی: به آنان گفته نمیشود که هم اکنون پروردگارتان را راضی کنید. این امر بدان جهت از آنها مطالبه نمیشود که آخرت دار جزاست نه دار تکلیف و عمل پس پذیرش عذر و درخواست جبران مافات، وقتی مفید است که راه برگشت به رضای خدای سبحان هموار باشد.

امام قرطبی در این مورد میفرماید: عتبی یعنی برگشتن سرزنش شده به سوی چیزی که سرزنش کننده را راضی میکند. باوجود شاهد و حجّت، دیگر عذر تراشی و توجیه یا رضایت طلبی معنا ندارد.

اصل کلمه از عتب است و به معنی خشم میباشد. عتب یعنی بر او خشم گرفت، و أعتب یعنی رضایت او را به دست آورد. (تفسیر قرطبی ۱۰/۱۶۳).

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٨٥﴾

و چون ظالمان عذاب را ببینند، [می یابند که هیچ راه گریزی از آن ندارند] پس [به سزای ظلم شان] نه عذاب از آنان سبک میشود، و نه مهلتشان دهند. (۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ظَلَمُوا»: کفر ورزیده اند. «لَا هُمْ يُنظَرُونَ»: مهلت و فرصت داده نمی شوند.

تفسیر :

در آیه قبلی خواندیم: که در روز قیامت، نه اجازه‌ی توجیه دهند و نه امکان رضایت طلبی. و در این آیه مبارکه میفرماید: قهر الهی در آن روز، نه تخفیفی دارد و نه تأخیری. یعنی در روز قیامت سزای ظالمین، تخفیف و تأخیر ندارد. «وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ»: و چون کافران عذاب دوزخ را ببینند، آن عذاب از آنها کاسته نشده و «وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (85)» و به تأخیر انداخته نمی شود و نه هم مهلت می یابند بلکه عذابشان سخت و فوری است.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو مِنْ دُونِكَ فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٨٦﴾

و هنگامی که مشرکان (معبودان) راکه شریک خدا قرار دادند میبینند میگویند پروردگارا اینها شریکانی است که ما بجای تو آنها را میخواندیم، در این هنگام معبودان به آنها میگویند شما دروغگو هستید. (۸۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كُنَّا نَدْعُو»: می پرستیدیم. به فریادشان میخواندیم و برآورنده امال شان میدانستیم.

تفسیر :

«وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ»: وقتی مشرکین شرکای مورد پرستش بتان و معبودانی را که به جای الله متعال پرستیده اند می ببینند.

«قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ» وحشت قیامت باعث میشود که انسان برای رهایی خود، بار را به دوش دیگران بیندازد. طوری که میگویند: پروردگارا! اینان بودند که ما آنها را غیر از تو پرستش می کردیم.

هدفشان از این سخن انداختن تمام بارگناه برگردن بتان و معبودان باطل است.

امام بیضاوی فرموده است: بدین ترتیب آنها اعتراف می کنند که دچار اشتباه شده اند و التماس تخفیف عذاب دارند. (تفسیر بیضاوی ۲۹۶).

در قیامت، برای دفاع از خود، بتها هم به سخن می آیند. طوری که میفرماید: «فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ

الْقَوْلِ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ (86)» و اینان به پرستش ما از خود راضی بوده‌اند، پس الله متعال آن خدایان دروغین را بر تکذیب پرستشگرانشان گویا میسازد و میگویند: ای کافران! هنگامی که شما ما را به جای الله متعال پرستش میکردید دروغ گفته اید، نه ماشما را به این کار دستور داده‌ایم، نه بدان راضی بوده‌ایم و نه به شما خبر داده‌ایم که سزاوار پرستش هستیم، پس نفرین و خشم و عذاب بر شما باد.

از فحواى آیه مبارکه در می یابیم که: بت‌ها لیاقت خود را برای پرستش تکذیب میکنند و به بت پرستان می گویند: شما در واقع خیالات خود را پرستش میکردید.

مفسر تفسیر نور در تفسیر خود می نویسد: بر طبق روایات، در قیامت، مواقف مختلفی است؛ در بعضی مواقف مهر بر لب خورده و دست و پاگواهی می‌دهند.

در موقفی دیگر، ناله‌ها و استمدادها بلند است. در موقفی دیگر، انسان به دنبال آن است که گناه خود را به گردن دیگران بیندازد. مثلاً به شیطان میگوید: تو مرا به کفر و شرک و اداری کردی، و شیطان در پاسخ میگوید: من از روز اول با شرک شما مخالف بودم. «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونَ مِنْ قَبْلُ» (ابراهیم، 22).

گاهی مقصّر را بت‌ها میداند، ولی آنها نیز میجویند. «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ» (2) «فاطر، 14»). حتی خداوند به حضرت عیسی خطاب میکند: آیا تو به مردم گفتی که تو مادرت را معبود قرار دهند؟ و عیسی در پاسخ میگوید: تو از هر شریکی منزهی (پاکی)،... این مردم به سراغ جن رفتند و هرگز من کسی را به سوی غیر تو دعوت نکرده‌ام. «قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ» (مائده، 116) و در آیه مورد بحث نیز، موجوداتی که شرکای خدا قرار داده شده‌اند، از مشرکان تبری می‌جویند و آنها را تکذیب می‌کنند.

وَأَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلْمَ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٨٧﴾

و در آن روز همگی در پیشگاه الله اظهار تسلیم می‌کنند، و تمام آنچه را دروغ می‌بستند گم و نابود میشود! (87)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«السَّلْمَ»: خضوع و تسلیم (نحل / 28). «ضَلَّ عَنْهُمْ...»: از آنان گم میشود. اثری و نشانی از آن نمی‌بینند. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

اگر امروز تسلیم نشویم، بدون شک فردا در قیامت تسلیم خواهیم شد، ولی دیگر دیر شده و هیچ فایده‌ای به حال ما نخواهد رسانید، به یاد داشته باشید که: تمام خیال بافی‌ها در قیامت، محو میشود. (آرزوی شفاعت و تقرب، امید عزت و نصرت از غیر الله، خیالی واهی بیش نیست.) طوری که قرآن عظیم الشان به صورت صریح میفرماید: «وَأَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلْمَ» (و آنروز به سوی خداوند پیغام انقیاد را بیفکنند) یعنی: آن روز کفار از در تسلیم درآمده و در برابر جلال و جبروت و عزت الهی، منقاد می‌گردند و به عذاب وی تسلیم میشوند.

«وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (87)»: و آرزوی اینکه خدایانشان در پیشگاه الله به شفاعت برخیزند، باطل از آب درآمد. یعنی: کسانی که به ناروا و غیر حق مورد پرستش آنان قرار میگرفتند، گم و ناپدید می‌شوند و لذا نمی‌توانند برای پرستشگران خود هیچ کاری بکنند.

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ ﴿٨٨﴾

آنان که کافر شدند، و مردم را از راه الله متعال بازداشتند، به سبب فسادى که همواره مرتکب مى شدند، عذابى بر عذابشان مى افزاییم. (۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ»: عذابى ناشى از گمراه سازى مردمان و به دور داشتن ایشان از ایمان، بر عذاب کفرشان مى افزاییم. عذاب شان را مُضاعف و چندین برابر میگردانیم.

تفسیر :

«الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» کسانی که به خداوند متعال کفر (کفران نعمت) ورزیدند. پیامبر صلی الله علیه وسلم را تکذیب و مردم را از ایمان بازداشتند، و مانع آن شدند که مردم به دین اسلام درآیند، و با آراستن کفر برای شان، آنها را به کفر وادار ساختند. قابل یادآوری است که: حساب رهبران کفر که با قلم و بیان و امکانات، راه خدا را مى بندند، از حساب افراد عادى جداست، طوریکه الله تعالی میفرماید: «زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ» (عذابى بر عذاب شان مى افزاییم). الله متعال عذابى به سبب کفرشان مى افزاید و عذابى دیگر بر بازداشتن شان، مردم را از راه هدایت، چون آنها علاوه بر گناه کفر، مردم را نیز از هدایت منع کردند، بنابر این عذاب آنها دو برابر میشود زیرا آنان هم خود اهل فساد اند و هم فساد افروز، هم اهل کُفر و عناد اند و هم گمراه گر بندگان. باید گفت که: کفر مقدمه‌ی فساد است. همان گونه که ایمان مقدمه عمل صالح است.

در مورد فزونی عذاب جهنم در حدیثی شریف آمده است: «اهل دوزخ چون از جوشش گرمای آن به فغان و فریاد در می آیند، به محلی کم عمق از آتش دوزخ پناه میبرند پس چون به آن میرسند، (عقربهایی) گزدم های به سراغ شان می آیند که گویی اشترانی بزرگند و افعی هایی (نوعی از مارهای بزرگ) که گویی اشترانی قوی و دراز گردند پس آنها را نیش می زنند و این است معنی فزونی عذاب شان».

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ﴿٨٩﴾

و [یاد کن] روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان بر آنان بر می انگیزیم، و تو را [ای پیامبر اسلام!] بر اینان گواهی می آوریم؛ و به یاد آور روزی را که در هر امت گواهی از خود آنها بر آنها می فرستیم و تو را هم بر ایشان گواه آوریم. و این کتاب را (به تدریج) بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی و هدایت و رحمت و مژده ای برای تسلیم شدگان [به فرمان های خدا] ست. (۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«شَهِيدًا»: شاهدهی. گواهی. مراد پیغمبر هر ملّتی است که شاهد عملی بوده و وجودش الگو و میزان سنجش حق و باطل کارهای مردمان موجود در دائره زمان نبوت خود است. «هَؤُلَاءِ»: اینان. مراد مسلمانان و همه مردمان جهان است که پس از بعثت پیغمبر اسلام، دعوت به پذیرش اسلام شده اند. «الْكِتَابَ»: قرآن. تیبانا: بیان و تیبان: آشکار شدن. «تیبانا»: برای آشکار شدن. تیبین و تیبیان، به معنی آشکار کردن نیز آید. «هُدًى»: هدایت. هادی. رهنمود و راهنمای به راه حق و حقیقت. «رَحْمَةً»: وسیله رحمت برای جمیع مردمان جهان. «بُشْرًا»: مژده. مژده رسان. مژده دهنده پیروان خود به سعادت دو جهان. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

«و يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»: «و» به یادآور «روزی را که در هر امتی گواهی» یعنی: پیامبری «از خودشان» یعنی: از جنس‌شان «بر آنان برانگیزیم». «وَجِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلَاءِ»: ای محمد! برای اتمام حجت و قطع معذرت «و تو را هم بر اینان شاهد آوریم» که علیه شان گواهی دهی. به قولی معنی این است: به نفع امت گواهی می دهی.

باید یادآور شد که: هم پیامبر اسلام بر همه پیامبران شاهد است و هم کتابش قرآن عظیم الشان، تبیان (بیان و روشن کننده) کلّ شیء است. طوریکه میفرماید: «و نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ». و روزی را به یاد آورید که الله متعال از هر امتی پیامبری را برمی‌انگیزد تا برای کسانی از قومش که ایمان آورده‌اند شهادت دهد و بر کافران نیز شاهد باشد؛ به همین سلسله است که حق تعالی محمد صلی الله علیه وسلم بر امتش شاهد بر می‌انگیزد که ایشان به نفع پیروان و به زیان نافرمانان خود شهادت می دهند.

قرآن پرفروغ را برای تبیین و توضیح هر آنچه که مردم بدان نیاز دارند بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم نازل کرد که در آن همه امور در حوزه عقیده، احکام، اخلاق، آداب، ثواب و عقاب واضح شده است. بنابر این عذر و بهانه‌ای نخواهند داشت.

صحابی جلیل القدر ابن مسعود فرموده است: در این قرآن تمامی علوم و همه چیز برای ما بیان شده است. (مختصر ۳۴۳/۲).

«وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ» (89): قرآن را برای هدایت قلوب و رحمت بندگان و مژده برای مسلمانان راه یافته بر تو نازل کردیم. یعنی: قرآن را «تبیینی برای هر چیز فرود آوردیم» یعنی: قرآن برای همه امور دین و دنیای تان روشنگری است و در آن دستور داده شده‌اید که از رسول ما صلی الله علیه وسلم در احکامی که ابلاغ می کند، پیروی کنید. ابن جریر و ابن ابی حاتم از ابن مسعود (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: «همانا الله متعال این کتاب را روشنگر همه چیز نازل فرموده ولی علم و دانش ما از آنچه که برای ما در قرآن تبیین شده، کوتاه است». بنابر این، در اسلام هیچ قضیه‌ای از قضایای فردی و اجتماعی مورد نیاز انسان فروگذار نشده است «و رهنمودی است» قرآن برای بندگان «و رحمتی» است برای آنان «و بشارتی است برای مسلمانان» مخصوصاً نه برای غیر آنان زیرا این مسلمانانند که از قرآن بهره کافی می برند.

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی از بشارت به پرهیزگاران و هشدار به کافران بحث بعمل آمد اینک در آیات متبرکه ذیل (90 الی 97) بار دیگر به مهترین و اصولی ترین فضایل امور جامعه، اصول اخلاق اجتماعی و انواع مسؤولیت های واجب و مندوب (وفا به عهد، احسان و غیره) اشاره بعمل می آورد.

در کتب حدیث نبوی میفرماید: «ان الله يحب معالی الاخلاق و یکره سفاسفها»: خداوند منشهای والا را دوست می دارد و از رفتار پست و بی ارزشی بیزار است.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٩٠﴾

به راستی الله به عدل و احسان و بخشش به خویشاوندان امر می کند و از فحشا (کار زشت) و ناشایست و تجاوز منع می کند. و شما را پند می دهد تا عبرت گیرید. (۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِيْتَاءٌ»: عطاء کردن. پرداختن. «ذِي الْقُرْبَىٰ»: خویشاوندان. نزدیکان. «الْفَحْشَاءُ»: گناهان بسیار بد و زشت از قبیل: زنا و شرک. «الْمُنْكَرُ»: زشت و بد. کارهای نامعقولی که با فطرت سلیم انسان سازگار نیست. عطف عام بر خاص است. «الْبُعْیُ»: تجاوز به حقوق دیگران. ستمگری و ظلم. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

باید گفت که اولین امر به معروف و نهی از منکر، از جانب پروردگار با عظمت است، طوریکه میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» همانا الله متعال به مکارم اخلاق و عدالت در بین مردم و نیکی کردن با تمام مخلوقات هدایت فرموده است. قابل یادآوری است که: عدل و احسان در کنار هم دارای جاذبه میباشند، در غیر آن تجارب نشان داده است که: مقررات خشک و خالی، دلها را ایتام و مدوا ساخته نمی تواند. و در شریعت غرای محمدی مطابق نص قرآنی؛ امر به معروف، از نهی بر منکر مقدم و مهمتر بوده، طوریکه عدل، بر احسان تقدم دارد. ولی نباید فراموش کرد که: امر به معروف و نهی از منکر باید در فضای صفا و محبت و در قالب موعظه و خیرخواهی انجام یابد. در ضمن باید گفت که: در نهی از منکر باید ابتداء به دفع گناهان معلومدار و معروف در جامعه پرداخت، طوریکه در امر به معروف باید ابتدا به واجبات سفارش گردیده است. «يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»: علماء در تعریف عدل می نویسند که: «عدل» عبارت از دوری از افراط و تفریط را میگویند که: امر هم در عقاید مطرح بحث است و هم در اعمال شخصی و جامعه و رعایت حکم و سفارش این آیه هم باید اشخاص و هم توسط حکومت باید رعایت و تطبیق گردد.

و به تعریف دیگر: عدل: عبارت از انصاف و میانهروی است که در میان دو طرف افراط و تفریط قرار دارد و طوریکه ابن عطیه اندلسی (481 541 هجری) مؤلف تفسیر «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز» می نویسد: عدل: شامل هر امر واجبی میشود؛ اعم از عقاید، احکام، معامله با مردم در ادای امانات، ترک ظلم و ستم و در پیش گرفتن شیوه قضاوت و انصاف.

«وَالْإِحْسَانُ»:

احسان: عبارت است از تفضل و نیکی به دیگران در آنچه که واجب نیست؛ چون دادن صدقه نافله، انجام دادن عبادات نافله و دیگر اعمال نیکی که الله متعال بر انسان فرض نگردانیده. احسان در عبادت چنانکه در حدیث شریف به روایت عمر (رض) آمده است «عبارت از آن است که الله متعال را آن گونه عبادت کنی که گویی او را می بینی زیرا اگر تو او را نمی بینی، او تو را میبیند».

البته برترین و بهترین نوع احسان، احسان به کسی است که نسبت به انسان بدی میکند زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «به کسی که به تو بدی کرده، احسان کن تا مسلمانی راستین گردی».

«وَأِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ» «و» حق تعالی شما را امر میکند به «بخشش به خویشاوندان» و نزدیکان، آنچه را که نیازشان بدان محسوس است و این معنی شامل صله رحم نیز می شود. همچنان خدای سبحان و تعالی به پیوند با نزدیکان و نیکی و احسان به ایشان فرمان داده است.

سفارش به عدل و نهی از فحشاء، سنت ابدی خداوند است. طوری که میفرماید: «وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ يُبَغِّى» الله متعال بندگان خویش را نهی نموده از فحشاء و از هر کار زشت و هر عمل ناصواب، و از هر آنچه که شرع انور ناپسندش میدارد.

فحشاء:

فحش و فحشاء و فاحشه، هر قول و فعلی است که قبح آن بزرگ باشد. اعم از گفتار یا کردار ناشایست مانند زنا و بخل «و» شما را منع میکند از «منکر» منکر: ناپسند یعنی چیزی است که شرع شریف آن را ناپسند شمرده و از آن نهی فرموده است، که این معنی شامل تمام گناهان میشود «و» شما را منع میکند از «بغی» بغی: در این آیه مبارکه عبارت است از: کبر، ستم و تجاوز مادی یا معنوی بر مردم.

در حدیث شریف آمده است: «هیچ گناهی چون بغی و قطع صله رحم سزاوارتر به آن نیست که الله متعال مجازاتش را در دنیا برای صاحبش شتابان بفرستد، به همراه آنچه که برایش در آخرت ذخیره می‌کند».

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه میفرماید: این آیه جامعترین آیهی قرآن است که در آن امور نیکی که باید انجام شوند و نیز کارهای زشتی و بدی که باید از آنها پرهیز شود، بیان گردیده است.

«يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (90)» «به شما اندرز میدهد» با آنچه که در این آیه از اوامر و نواهی بیان کرده است «باشد که پند گیرید» از این نصایح و اندرزها.

قابل یادآوری است که همین آیه مبارکه: سبب اسلام آوردن بسیاری از عقلای عرب گردید که عثمان بن مظعون (رض) از آن جمله می‌باشد.

داستان زیبا:

در روایات تاریخی آمده است که: «اکثم بن صیفی» وقتی خبر بعثت و رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم را شنید، دو نفر را به نمایندگی از طرف خود به نزد وی فرستاد. آن دو نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و پرسیدند: تو کیستی و چه کاره‌ای؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: من محمد بن عبد الله هستم و پیامبر خدا میباشم. آنگاه آیهی «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...» را خواند. وقتی نزد اکثم برگشتند و آیه را خواندند، اکثم گفت: می‌بینم به مکارم اخلاق امر میکند و از پستی و زشتی نهی می‌نماید پس بیایید در این مورد رئیس باشید نه دنباله‌رو. (مختصر ۳۳۴/۲).

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿٩١﴾

هنگامی که با خدا عهد بستید به عهد او وفا کنید، و سوگندهایتان را بعد از تاکید نشکنید در حالیکه الله را بر خود کفیل و ضامن بر (سوگند) خود قرار داده اید، خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است. (۹۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَهْدِ اللَّهِ»: پیمان الله. مراد همه عهود و پیمانهای است که الله متعال انجام آنها را از مردم خواسته است و یا این که مردمان با یکدیگر می‌بندند و خداوند متعال را بر وفای بدان‌ها گواه می‌گیرند و بر کارشان آگاه می‌دانند (آل عمران / 77، أنعام / 102...).

«الْأَيْمَانَ»: جمع یمین، سوگندها. «تَوْكِيدٌ»: تاکید. استوار داشتن قسم با یاد آن به نام و

ذات الله. از ماده (وكد). «كَفِيلاً»: آگاه و گواه. کسی که پیمان‌ها زیر نظر او بسته میشود و وفا یا عدم وفای بدان‌ها را می‌پایید. «ترجمه معانی قرآن» (مصطفی خرمدل).

تفسیر:

در آیات قبلی مباحثی در مورد وعده و وعید و ترغیب و ترهیب به تفصیل به بیان گرفته شد و مجموعه‌ای از مکارم اخلاق و فضایل را یادآور شد، در این آیات متبرکه «انسان» را از نقض عهد و پیمان و مخالفت از اوامر الهی بر حذر داشته است؛ زیرا عصیان و نافرمانی سبب بلا و محرومیت است. سپس خداوند متعال از حیات پاک و شریفی که برای مؤمنان تدارک دیده است سخن به میان می‌آورد.

خداوند متعال در آیه مبارکه میفرماید: وفاداری به عهد و پیمان‌ها و قسم‌های الهی، لازم است یعنی و بر شماست وفا نمودن به هر عهد و پیمانی که بین خود و الله متعال و بین خود و مردم بسته‌اید، مشروط به آنکه پیمان شما با مردم به امر خلاف شرعی مربوط نباشد و سوگندهای خود را بعد از آنکه با قسم به خدای رحمان محکم ساخته‌اید به قولی معنی این است: او را بر خود ضامن گرفته‌اید نشکنید. پس از او بترسید و پروا کنید،

«إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ». زیرا او بدانچه می‌کنید دانا و آگاه است و به زودی شما را در روزی که بر او عرضه می‌شوید، جزا خواهد داد.

در این هیچ جای شکی نیست که: پیمان شکنی شما را الله متعال می‌داند و سزای می‌دهد، خواه مردم بفهمند یا هم نفهمند.

دین مقدس اسلام در مساله وفای به عهد‌ها و پیمان‌ها سخت‌گیری میکند و هرگز در آن عهد و گذشت روا نمی‌دارد. چرا که عهد‌ها و پیمان‌ها پایه اعتماد و اطمینان است. پایه‌ای که بدون وجود آن رشته پیوند انسان‌ها سست و متزلزل میگردد و می‌گسلد. نصوص قرآنی در اینجا تنها به فرمان دادن به وفای عهد و پیمان، و نهی از شکستن و گسستن آن، بسنده نمی‌کند. بلکه مثالهایی را پیایی می‌آورد، و پیمان شکنی را بد می‌شمارد، و اسباب و عللی را نفی میکند که چه بسا کسانی آنها را برای توجیه پیمان شکنیهای خود مستمسک قرار دهند:

شان نزول آیه 91:

638- ک: ابن جریر از بریده روایت کرده است: این آیه در باره بیعت با رسول الله صلی الله علیه وسلم [هرکه ایمان می‌آورد، با پیامبر بیعت می‌کرد] نازل شده است.

(طبری 21871 از ابولیلی از بریده روایت کرده است. در طبری، نزد مؤلف و ابن کثیر «بریده» آمده و «مزیده بن جابر» درست است چنانچه در «در المنثور» 4 / 242 و «تفسیر شوکانی» 3 / 230 آمده.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَفَضَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٩٢﴾

و مانند آن (زن) نباشید که رشته خود را پس از محکم تابیدن گسست، تا قسم‌های تان را در میان خود وسیله فریب سازید، تا گروهی از گروهی دیگر (مال و امکانات) بیشتر بدست آورد. جز این نیست که الله شما را به وسیله آن می‌آزماید، و به یقین روز قیامت آنچه را که در آن اختلاف میکردید برایتان بیان می‌کند. (۹۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نقضت»: نقض: شکستن. خواه ظاهری باشد، مثل: شکستن استخوان و خواه معنوی، مانند:

شکستن پیمان. «انکاث»: نکث: شکستن و آن مثل نقض است. در قرآن عظیم الشأن، اکثراً در شکستن عهد به کار رفته است.

به یاد داشته باشید که: پیمان شکنی پی‌درپی، ننگ بیشتری دارد. «أُنْكَاثًا» جمع «نکث» نکث (به کسر - ن)، چیزی است که پس از تابیده شدن باز شده باشد.

جمع آن، انکاث است. یعنی: باز شده ها، تکه تکه ها. انکاثا در آیه، به جای «جعلها انکاثا» است.

«غزلهای»: غزل (بر وزن عقل)، تابیدن و تابیده. اسم و مصدر، هر دو آمده است. «دخلا»: دخل (بر وزن شرف)، کنایه از فساد است. راغب میفرماید: فسادی که به عقل یا بدن داخل می شود.

«اربی»: ربو: زیادت. «ربی یربو» یعنی زیاد شد و کثرت یافت. «اربی»: زیادت یافته تر و ثروتمند (تفسیر نور)

تفسیر :

پیمان شکنی، هدر دادن زحمات گذشته است طوریکه میفرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَصَتْ غَزْلَهُمْ مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ أَنْكَاثًا» هر چه پیمان محکم‌تر بسته شود، شکستن آن بدتر است. باید گفت که: این ضرب المثلی است که خدا آن را در مورد انسانی آورده است که عهد و پیمانانش را برهم میزند. (این نظر مجاهد و قتاده است).

«و» در شکستن سوگندها و گسستن پیمانها «مانند آن زنی نباشید که رشته خود را» یعنی: آنچه را که بافته بود «پس از محکم بافتن آن» یعنی: پس از استوار ساختن و به انجام رساندن آن پارچه بافته شده «یکی یکی از هم گسست» یعنی: اگر سوگندها و پیمانهایتان را بشکنید، همانند آن زنی هستید که تکه‌ای را محکم می‌بافت، سپس آن را رشته رشته از هم می‌گسست و به حال اول آن بر می‌گرداند.

اکثر مفسران و از جمله این‌کثیر در بیان سبب نزول میگویند: «در مکه زنی احمق و ابله بود که چون رشته‌ای را می‌بافت، آن را از هم باز میکرد و دیگر بار آنرا می‌رشت و باز آن را از هم می‌گسست». مردم می‌گفتند: این زن چقدر احمق است! با مقدسات نباید بازی کنیم. (مقدسات را دستاویز و وسیله‌ی خدعه و فریب قرار ندهیم). طوریکه میفرماید: «تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ» قسم خود را وسیله‌ی فریب مردم قرار می‌دهید.

«دخل»: نیرنگ، فریب، تقلب و دغلی است این نیرنگ و دغل به خیال این است که «أَنْ تَكُونَ أُمَّةً هِيَ أَرْبِي مِنْ أُمَّةٍ» برای این که ملتی از لحاظ افراد و مال بر ملتی دیگر برتر جلوه دهید.

هدف آیه کریمه، نهی از بازگشتن به کفر به سبب فریفته شدن به کثرت کفار و کثرت أموالشان است. به قولی: این هشدار است به مؤمنان از این‌که مبادا به بسیاری تعداد قریش و فراوانی اموالشان فریفته شده و بیعت خود را با رسول الله صلی الله علیه وسلم نقض کنند. بصورت کل: جمله‌ی آیه مبارکه «أَنْ تَكُونَ أُمَّةً هِيَ أَرْبِي مِنْ أُمَّةٍ» را دونوع تفسیر نمود:

الف: شما بخاطر قدرت و کثرت گروهی، پیمانی را که با گروه کوچک‌تر بسته‌اید نشکنید.
ب: شما بخاطر آنکه ابر قدرت شده‌اید، پیمان خود را با گروه‌های کوچک نشکنید.
امام مجاهد گفته است: آنها با هم پیمان می‌بستند، اما وقتی هم‌پیمانی جدید را می‌یافتند که تعداد افراد و عزت و قدرتشان بیشتر بود، پیمان رانقض کرده و با آنها پیمان می‌بستند.

(مختصر ابن کثیر ۱۰/۱۷۱).

یکی از ابزار آزمایش، وفای به تعهدات است طوری که در آیه مبارکه آمده است: «إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ» به خدا به وسیله وفای به عهد و پیمان شما را آزمایش می‌کند، تا مطیع و فرمانبر از عاصی و نافرمان مشخص شود.

«وَأَلْبِيبُنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (92)»: و او در روز قیامت، روزی که همه رازها آشکار می‌شود، برای شما آنچه را در آن اختلاف می‌ورزیدید بیان خواهد داشت، و آنچه را در ضمیر و باطن دارید میداند؛ پس هر کس را در برابر عملکردش، از امانت و خیانت، جزا می‌دهد.

شان نزول آیه 92:

639- ک: ابن ابوحاتم از ابوبکر بن ابو حفص روایت کرده است: سعیده اسدیه دیوانه بود موی و پوست درخت خرما را جمع میکرد. خدا آیه: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا» را در باره او نازل کرد.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلِتَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۳)

و اگر الله میخواست همه شما رأمت (مسلمان) می‌گردانید (همه را به اجبار و ادار به ایمان میکرد، اما اجبار چه سودی دارد؟) ولی خدا هر کس را بخواهد (و مستحق ببیند) گمراه و هر کس را بخواهد (و لایق بداند) هدایت میکند، و البته از آنچه در دنیا می‌کردید، پرسیده خواهید شد. (۹۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُمَّةً وَاحِدَةً»: ملت واحد و یکتا در روش و منش و کنش همه یکسان همچون فرشتگان مؤمن و با ایمان می‌شدید (یونس/ آیه 99). «ترجمه معانی قرآن» (مصطفی خرمدل).

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است: «و اگر الله می‌خواست، قطعاً شما را امتی واحد قرار می‌داد» که به مقتضای سرشت و غریزه، همانند فرشتگان بر مدار طاعت و انقیاد قرار گرفته و همه با وفاق تمام سردر این راه می‌داشتید و برحق و حقیقت متفق و همدستان می‌بودید «ولی» حکمت الهی اقتضاء کرد تا شما را در عرصه اعتقاد و عمل مختار بگذارد لذا بر اساس این سنت و حکمت است که «هر که را بخواهد گمراه میکند» یعنی: الله متعال هر که را که علم ازلی وی بر آن رفته که او آزادانه گمراهی را انتخاب می‌کند، گمراه میکند و او را خوار و بی‌مقدار میگرداند و این حکمی عادلانه از سوی وی درباره آنان است بنابر این، آنان بر اثر گمراهی، پیمان شکنی و سوگند شکنی را سهل و ساده می‌پندارند «و هر که را بخواهد هدایت میکند» یعنی: خداوند متعال هر که را که علم ازلی وی بر آن رفته که او هدایت را انتخاب میکند، با توفیق دانش به راه هدایت به عنوان فضلی از سوی خویش هدایت میکند پس گمراه ساختن حق تعالی، عدل وی است و هدایت کردن وی، فضلش «و البته از چون و چند آنچه می‌کردید» از اعمال در دنیا «از شما پرسیده خواهد شد» در روز قیامت و در برابر آن جزا خواهید یافت.

دست خداوند در اجبار مردم باز است، لیکن سنت و حکمت الهی آزاد گذاشتن مردم است. «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» اگر الله متعال میخواست تمام بشریت را با یک استعداد خلق میکرد و همه را جزو یک ملت قرار میداد به گونه‌ای که هیچ گونه اختلاف و تفاوتی

با هم نداشته باشند. و به مقتضای سرشت و غریزه، همانند فرشتگان بر مدار طاعت و انقیاد قرار گرفته و همه با وفاق تمام سر در این راه می داشتید و بر حق و حقیقت متفق و همدستان می بودید «وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» اما حکمتش چنان اقتضاء کرد که آنها را آزاد و مختار بگذارد. گروهی راه نیکبختی را پیش گیرد و گروهی راه شقاوت را. به هر کس بخواد یاری نمیرساند و گمراه میشود و رسوا میگردد، و به هر کس که بخواد توفیق عنایت میفرماید و او را هدایت میکند. انسان در انتخاب عقیده و راه آزاد است. «وَأَلْسُنُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (93)» و در روز قیامت درباره‌ی تمام اعمالتان از شما سؤال میشود و در مقابل هر ذره نیک و بد پاداش یا جزا می بینید. بناءً سؤال و جواب در قیامت را جدی بگیریم.

خواننده محترم!

خداوند همه‌ی مردم را به طور فطری هدایت می فرماید، لیکن مردم بر اساس اختیار و آزادی که دارند دو گروه میشوند؛ گروهی برخلاف عقل و فطرت راه خلاف را انتخاب میکنند و توبه نمیکنند، خداوند نیز آنان را به حال خود رها و گمراه میکند، ولی گروهی همان راه فطرت و اطاعت را انتخاب میکنند، و خداوند آنان را کمک و هدایت میکند. بنابر این مراد از هدایت و گمراه کردن خداوند مرحله‌ی بعد از انتخاب انسان است. راستی اگر هدایت و گمراه شدن انسان اختیاری نبود، در پایان آیه خداوند نمیفرمود: شما بازخواست میشوید! پس سؤال خداوند نشانه‌ی آزادی ماست. زیرا انسان مجبور مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد.

وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَرَلَّ قَدَمٌ بَعْدَ نُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۹۴)

و قسم‌هایتان را در میان خود وسیله فریب قرار ندهید، تا (مبادا) قدم‌هایتان پس از محکم شدنش بلغزد، و به سبب منع کردنتان از راه الله عذاب را بچشید و در آخرت عذاب بزرگ داشته باشید. (۹۴)

تفسیر:

«وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ»: به خاطر تأکید بر عظمت شأن عهد و پیمان آن را تکرار کرده است. میفرماید که: قسم را وسیله‌ی خدعه و نیرنگ قرار ندهید و مردم را به آن فریب ندهید تا منافعی به دست آورید. (در تفسیر فی الظلال القرآن سید قطب آمده است: بر گرفتن عهد و پیمان برای فریب و نیرنگ، باور را در ضمیر متزلزل و سست میکند و سیمای آن را در نهاد دیگران مشوه و زشت جلوه میدهد. پس آن که قسم می خورد و می داند برای فریب قسم می خورد، نه عقیده‌ای ثابت دارد و نه بر صراط مستقیم است و در همان حال سیمای عقیده را در نزد اشخاصیکه برایشان قسم می‌خورد زشت و مشوه می سازد؛ چرا که می داند قسم هایش برای تقلب و نیرنگ است، از این رو مانع ورود آنها به راه الله متعال میشود و عملکرد چنین کسی را خداوند متعال در قالب این مثال ناپسند برای مؤمنان بیان کرده است.)

در «تفسیر أنوار القرآن» آمده است: هدف از این سوگندها؛ سوگند بیعت با رسول الله صلی الله علیه وسلم دیگر قسم های است. بدین ترتیب خداوند متعال کسانی را که با رسول وی صلی الله علیه وسلم بیعت کرده‌اند، از شکستن عهد اسلام و یاری دادن دین حق، نهی می کند.

به یاد داشته باشید که: پیمان شکنی و سوء استفاده از مقدّسات، سبب بدعاقبتی است. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «فَنَزَلَ قَدَمٌ بَعْدَ نُبُوتِهَا» تا گام‌هایتان دچار لغزش و انحراف نشود، بعد از آن که در راه حق و صراط مستقیم محکم و استوار بودید. یعنی: کسی که پیمان را می شکند، درحقیقت خطای بزرگی را مرتکب شده و چه بسا که این لغزش او را رهسپار ورطه هلاک گرداند؛ بعد از آنکه در ثبات و پایداری بر پیمان، استوار و ثابت قدم بوده است.

ابن کثیر گفته است: این مثلی است برای اشخاصیکه بر جاده‌ی مستقیم باشد اما به سبب قسم‌های فریبکارانه‌اش مردم را از راه الله باز دارد و خود نیز از راه هدایت منحرف شود؛ زیرا وقتی کافر ببیند که مؤمن هم، پیمانش را نقض میکند و خیانت می‌ورزد، دیگر به دین اعتماد نمی‌کند. به همین سبب راه و رود او به دین اسلام مسدود می‌شود. از این رو گفته است: «وَتَذَوُّقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» و به سبب نقض عهد و پیمان مانع شوید که دیگران به دین اسلام در آیند و در دنیا کیفر شدید و ناخوشایند خواهید دید.

«وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (94)» و در آخرت عذاب شدید آتش دوزخ را خواهید داشت. در مورد شأن نزول این آیه مبارکه از کلبی روایت شده است که: آیه کریمه در باره مردی از حضرموت به نام عبدان بن اشوع نازل شد که نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم از امرأ القیس کندی شکایت کرد و گفت: او در کنار زمین من زمینی دارد و بخشی از زمین من را بریده به زمین خودش پیوند داده و آن را از من ربوده است. رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی فرمودند: «آیا بر آنچه می‌گویی شاهد هم داری؟». گفت: یارسول الله! قوم همه می‌دانند که من در آنچه می‌گویم صادقم ولی او را از من گرامی‌تر می‌دارند. آن حضرت صلی الله علیه وسلم به امرأ القیس فرمودند: «رفیقت چه می‌گوید؟». او گفت: دروغ و باطل می‌گوید. پس دستور دادند که قسم بخورد. اما عبدان گفت: امرأ القیس مردی فاجر است و پروایی از قسم خوردن را ندارد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «حال که گواهانی نداری، سوگند او را بپذیر».

عبدان گفت: جز پذیرفتن قسم اش دیگر هیچ راهی ندارم؟ فرمودند: «خیر!».
سپس به امرأ القیس دستور دادند که قسم بخورد اما همین که برخاست تا قسم بخورد، آن حضرت صلی الله علیه وسلم او را عقب زدند و گفتند: «برگرد».

پس چون از نزد ایشان برگشت، این آیه نازل شد. «وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذَوُّقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۹۴)».

وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹۵)

و عهد الله را به بهایی اندک (دنیا) نفروشید؛ زیرا آنچه نزد خداست، برای شما بهتر است، اگر بدانید [که ارزش وفای به پیمان خدا قابل مقایسه با همه دنیا نیست]. (۹۵)
انگیزه پیمان شکنی، همانا رسیدن به دنیاست، با هر چه معامله کنید، باز هم نسبت به پیمان شکنی کم است. «وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» پیمان الهی و پیامبر صلی الله علیه وسلم را با متاع دنیای ناپایدار و ناچیزی نفروشید و مبادله نکنید.

تفسیر :

«ثَمَنًا قَلِيلًا»: بهای اندک. قیمت ناچیز. و بدانید که تمام بهره دنیا حقیر و بی‌ارزش است، زیرا اجر عظیمی که وفا به عهد نزد الله متعال دارد بزرگتر و گران به‌تر از پول ناچیز بی‌ارزشی است که گرفته‌اید، «إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (95)» باید گفت

که: از دست دادن الطاف الهی و پیمان شکنی برای بدست آوردن کامیابی مؤقت، يك ساده نگری است. بناءً اگر واقعاً به حقیقت واقف هستید، یقین بدانید که ثواب و پاداش موجود در نزد خدا برای شما از متاع دنیای گذرا بهتر است. سپس علت آن را بیان کرده و میفرماید:

مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾

آنچه [از ثروت و مال] نزد شماست، فانی می شود و آنچه [از پاداش و ثواب] نزد الله است، باقی میماند، و قطعاً آنان که [برای دینشان] شکیبایی ورزیدند، پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند، می‌دهیم. (۹۶)

تفسیر :

«ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»: جز الله، هیچکس و هیچ چیز باقی نیست. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: ای انسان! آنچه نزد شما از چیزهای بی ارزش دنیای فانی است، از بین می رود اما آنچه نزد الله متعال از پاداش عظیم است پایدار است و از بین نمی‌رود.

«وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (96)» و الله متعال به زودی کسانی را که برادای طاعات و پرهیز از محرمات شکیبایی کردند به بهترین و بزرگترین، بخشش و عطا پاداش می دهد، بناءً از روی فضل و کرم در برابر کمترین طاعت نیز به ایشان اجر و مزد عطا میکند آن گونه که در برابر برترین طاعات مزد عنایت می نماید.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٧﴾

هر کس خواه زن و خواه مرد، کار نیک انجام دهد و او مؤمن باشد، البته به زندگی پاک و خوشایند زنده اش می‌کنیم. و حتماً (نظر) به نیکوترین آنچه عمل می‌کردند، ثوابشان خواهیم داد. (۹۷)

تفسیر :

زن و مرد در کسب کمالات معنوی یکسانند:

طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» قبل از همه باید گفت که: کار خوب به تنهایی کافی نیست، بلکه خود انسان هم باید شخصیت خوبی داشته باشد. بناءً هرکس از مرد یا زن، که همراه با اخلاص و متابعت کار شایسته کند درحالیکه به الله متعال و پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم و هشدارها و مژده‌هایش مؤمن باشد، پس قطعاً خداوند متعال او را در این دنیا با زندگی پاکیزه سعادت‌مندان، آرام، امن و راحت، زندگی می بخشد هر چند مال و ثروتی اندک داشته و از جاه و مقام پیش بندگان بی بهره باشد.

حسن بصري گفته است: جز در بهشت حیات برای هیچ کس پاک و بی آلایش نیست؛ چون حیاتی است بدون موت، و سراسر آن استغنا و بی نیازی است، بدون فقر و بینوایی، و تندرستی مطلق است بدون بیماری، و سعادت است بدون شقاوت. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین، قول اول از ابن عباس(رض) می باشد و روشن تر است)

«حیات طیبه»: آن است که انسان دلی آرام و روحی مؤمن داشته باشد، مؤمن به نور خدا می‌بیند، مشمول دعای فرشتگان است، مشمول تأییدات الهی است، این‌گونه افراد خوف و حزنی ندارند. (تفسیر نور)

«وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (97)»: در آخرت پاداش جزیل و اجر جمیل همراه با فوز عظیم در جوار پروردگار کریم عنایت خواهد کرد. و چه پاداشی است کریمانه! شأن نزول آیه:

کلبی در بیان شأن نزول آیه مبارکه می‌فرماید: چون دو آیه فوق نازل شد، امر القیس گفت؛ آری! حقیقت این است که آنچه نزد من است نابود میشود ولی رفیق (عبدان) بر حسب نیکوترین آنچه عمل میکند، پاداش می‌یابد. بار خدایا! او در آنچه که علیه من ادعا کرده صادق است، من زمین او را بریدم و به زمین خود ضمیمه کردم اما به خدا قسم دکه نمی‌دانم چه اندازه؟ پس هر چه می‌خواهد از زمین من بگیرد و مانند آن را نیز همراه آن، به اضافه آنچه از محصول آن خورده‌ام! همان بود که این آیه نازل شد: «هر کس از مرد یا زن که کار نیک کند» کار نیک: کار موافق با کتاب الله متعال و سنت پیامبر وی صلی الله علیه وسلم است «و او مؤمن باشد» زیرا عمل نیک کافر هیچ ارزش و اعتباری ندارد «بی‌گمان به زندگی پاک و پسندیده‌ای زنده‌اش میداریم» در دنیا؛ با بخشیدن رزق و روزی حلال به او و توفیق بخشیدنش به دریافت حلاوت طاعت و با آماده ساختن تمام وجوه راحت و آسایش وی.

ابن عباس (رض) می‌گوید: «مراد از آن؛ فراهم ساختن زمینه کار پاکیزه و عمل شایسته برای وی است». به‌قولی دیگر: مراد از زندگی پاکیزه، زندگی در بهشت است «و مسلماً به آنان» در آخرت «بر حسب نیکوترین آنچه می‌کردند، پاداش میدهیم» در حدیث شریف آمده است: «قطعاً هر کس به اسلام راه یافت و معیشت مادی زندگی‌اش در حد کفاف بود و به آن حد قناعت ورزید، رستگار گشت».

حیات طیبه چیست؟

با توجه به آنچه در کتب لغت و تعریف‌های که توسط مفسران در مورد کلمه طیب و طیبه آمده است جمع‌بندی آن چنین است: «خوب و نیکو بودن یا شدن، شیرین و دلپذیر و خوشمزه، راضی و دلپذیر، گوارا، همراه با آرامش خاطر، روا و حلال، عطر و خوشبویی». با توجه به معانی فوق منظور از حیات طیبه نوعی زندگی شخصی یا اجتماعی میباشد که در آن جریان زندگی آرام و روان است و پاکی و آسودگی خاطر بر آن حاکم است و انجام کارها در آن از درد سرهای اضافی و مزاحمت‌های بی‌جا به دور است.

در این نوع زندگی تمام تلاش انسانها در جهت انجام کارها بر اساس قوانین و مقررات و سنت‌های طبیعی و الهی مصروف می‌گردد و جریان بالنده زندگی در فضایی آکنده از مهربانی و آرامش و بطور دلنشین و بدون مزاحمت‌های تصنعی و جنگ و جدال‌های خودساخته بر محور کرامت انسانی در بستری از زمینه‌های رشد و کمال رو به سوی خدای خود در حرکت خواهد بود.

واقعاً چنین زندگی را «حیات طیبه» یا «زندگی نیکو» می‌نامیم که دست یافتنی است و هزاران انسان تاکنون آن را به صورت فردی یا جمعی تجربه نموده‌اند. حیات طیبه کسب کردنی و ایجاد کردنی است:

با عنایت به اینکه شروع در آیه مبارکه: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ

فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ 97 سورة نحل»: با کلمه عمل مقدم گردیده است معلوم می شود «زندگی نیکو» را باید بنا نهاد و ساخت و تمامی اجزاء و عناصر آن عملیات حساب شده که توأم با کار و کوشش و دقت میباشد عملی خواهد شد و بصورت به نایل خواهیم آمد.

نقش زن و مرد در حیات طیبه:

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ برای کسب «حیات طیبه» مرد و زن هر دو نقش اساسی و بنیادی دارند و برای استقرار این نوع از زندگی هم مردان و هم زنان باید برای ایفای نقش طبیعی و عملی خود با جدیت در صحنه زندگی حضور فعال داشته باشند و بدون یکی از آنها دیگری نمی تواند بدان نایل آید پس هم مردان باید باشند و هم زنان باید حضور داشته باشند و هیچکدام جبران کننده عدم حضور دیگری نمیتواند باشد زیرا هر کدام جایگاه خاص و بخصوص خود را دارد بدین ترتیب چه زن و چه مرد با جدیت در صحنه زندگی طیب باید حضور فعال داشته باشند و از هرگونه مسامحه و کوتاهی خودداری نموده و با دوری از تنبلی و خود باختگی با عزمی راسخ بطور مادام العمر در تحقق «حیات نیکو» به سهم خود انجام وظیفه نمایند.

تعامل زن و مرد:

از سیاق آیه چنین استنباط میشود که ضمن اینکه زن و مرد هر کدام بطور مستقل باید برای کسب زندگی نیکو تلاش نمایند لیکن نقش تسهیل کننده یا بازدارنده نیز می توانند برای یکدیگر داشته باشند، پس همراهی و یاری رساندن به یکدیگر برای نیل به حیات طیبه باید مدنظر باشد.

این موضوع در سبک زندگی مشترک تجلی پیدا می کند که زن و مرد نقش مکمل یکدیگر بودن را ایفا نمایند.

عنصر اصلی تحقق حیات طیبه:

طوریکه در آیه (97 سورة نحل) خواندیم، قرآن رکن مهم تشکیل و تداوم حیات طیب را «عمل صالح» میداند، کلمه صالح در کتاب لغت از جمله در «المنجد کتاب لغات فرهنگ نوین صفحه 378) به معانی زیر آمده است: «درستی، مناسب بودن، کارآمد، حال خوب، شایستگی و نیکی» و ضد آن «فساد» است. بنابراین هر کاری را درست انجام دادن، هر عملی را خوب انجام دادن، عمل صالح می شود.

به عبارت دیگر انجام دادن هر فعلی مطابق با شرایط و مقتضیات آن بطوری که هدف آن کار بوده و به نتیجه مطلوب برسد آن عمل صالح است. (دقت کنید).

اصلاح یک باور غلط بین عوام رایج است که عمل صالح را اعمالی مانند عبادات یا صدقات و خیرات یا جهاد و امثال آن می دانند این درست نیست زیرا همه ی اینها عمل صالح است لیکن در انحصار این موارد نیست بلکه منظور قرآن این است که شخص مومن هر کاری را که درست انجام دهد از قبیل کارهای روزمره مثل تمامی شغلها و کارهای افراد چنانچه بطور کامل و خوب انجام شود و کارآمد باشد عمل صالح محسوب میشود و بر عکس اگر همین عبادات یا کارهای خیر را درست انجام ندهیم عمل صالح نخواهد بود.

به عبارت دیگر هر کاری که مطابق با ضوابط و مقررات و بطور درست انجام شود که حاصل آن تولید یا خدمتی مفید باشد و به اصطلاح امروزی مطابق با استندرد باشد میتواند بر آن نام عمل صالح نهاد.

پس عنصر اصلی و مهم نیل به «زندگی نیکو»، «درست کارکردن» می باشد. در واقع شرط تحقق «حیات طیبه» این است که مسلمانان کارهای خود را اعم از عبادات و خیرات و کارهای تولیدی و خدماتی و غیره را به نحو احسن و به نیت عمل صالح انجام دهند تا دارای زندگی خوب توأم با آرامش باشند که در چنین وضعیتی هم دارای دنیایی آباد بوده و هم آخرتی مطلوب نیز خواهند داشت و به جامعه ی ایده آل و مثال زدنی دست خواهند یافت.

شرط ایمان:

گرچه عنصر عمل صالح از ارکان تحقق زندگی طیب است لیکن کافی نیست بلکه شریط ایمان نیز لازم است.

در تمامی آیات قرآن کریم پس از دعوت به ایمان به خدا و حقیقت جهان هستی تاکید به عمل صالح گردیده است و این نشان میدهد عمل بدون ایمان و ایمان بدون عمل هیچکدام کافی نمی باشد و کارساز نیست. بنابر این علاوه بر «حسن فعلی» باید از «حسن فاعلی» نیز برخوردار بود.

شرط ایمان موجب میشود کارهایی که از بنیان فاسد یا غلط باشد از حیثه اقدام و عمل خارج شود و فقط اعمالی که در چارچوب شرع و عقل و عرف جایز شناخته شده بصورت درست اجرا شود تا مصداق عمل صالح گردد.

به عبارت دیگر عمل درست و شایسته به منزله آجرهای یک ساختمان میباشد که با ملات ایمان به آن هویت می بخشد و از روح کلی برخوردار میگردد و ایمان ضامن تداوم عمل نیکو و تسری آن به سایر کارها میگردد. (تفسیر نمونه ج 11 ص 392)

در واقع اعمال آدمی به طور پراکنده و جدا از هم هستند و این روح ایمان است که به آنها وحدت می بخشد و بدین ترتیب نفس انسان طیب میشود و آنگاه است که باوجود افراد طیب در جامعه، حیات اجتماعی طیبه تحقق مییابد.

در نهایت باید گفت: برای دست یابی به یک زندگانی بالنده و روبه رشد و کمال که توأم با آرامش و آسایش باشد هر مسلمانی اعم از زن و مرد باید کارهایش را درست و نیکو انجام دهد؛ الله متعال نیز به آن برکت داده و علاوه بر اینکه دنیای خوب و آباد آنان را تضمین نموده در آخرت هم اجر وافر و عطا خواهد نمود.

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی بیان یافت که: بهترین مکافات را به مؤمنان راستین اختصاص میدهد که به دلیل درستکاری و باورشان از سوسه های شیطان و شیطان صفتان پر هیز میکنند. اینک در آیات متبرکه ذیل (98 الی 105) در باره آداب قرآن و دیدگاه آن و همچنان در این آیات به شبهه های شیطانی مخالفان نبوت اشاره می کند که میگفتند: محمد، نزد مرد نصرانی قرآن آموخت نه از خدا. باید دانست که قرآن، عربی روشن است و آن شخصی که مشرکان می پنداشتند معلم پیامبر است، گنگ و غیرعرب بود. پس، چگونه ممکن است قرآن با آن همه شیوایی و زیبایی، چنان شخصی ناتوانی آن را به پیامبر بیاموزد؟! زهی خیال باطل!

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿٩٨﴾

پس هنگامی که قرآن می خوانی از شیطان رانده شده به خدا پناه بخواه. (۹۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فاستعذ»: عوذ: پناه بردن. «فاستعذ»: پناه ببر. «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ...»: به خدا پناه ببر و خویشتن را در پناه او بدار. مراد گفتن: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» به هنگام خواندن قرآن در نماز و جز آن است. با توجه بدین نکته که این پناه بردن و استعاذه گفتن، تنها نباید محدود به گفتار باشد، بلکه باید از ته دل از الله خواست که مدد فرماید و شیطان را از محیط فکر انسان به دور و سایر موانع را از سر راه فهم قرآن بردارد تا جمال دلارای حقیقت جلوه گر آید. «الرَّجِيمِ»: مطرود. ملعون. فَعِيلٌ به معنی مَفْعُول است (سوره آل عمران / 36). «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ» ای مسلمان! چون قصد قرائت قرآن کردی، «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ(98)» باید گفت که: پناه بردن به الله متعال، نشانه‌ی ایمان به او و توکل بر اوست. پس در آغاز تلاوت قرآن، از شر شیطان رانده شده از رحمت حق تعالی، به پروردگار با عظمت پناه ببر و بگو: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ». تا در موقع خواندن قرآن تو را وسوسه نکند، و تو را از تأمل در قرآن و عمل به آن باز ندارد.

باید متذکر شد که: پناه بردن شما همراه پناه دادن اوست. (پس پناه ببرید، «فَاسْتَعِذْ» تا او شما را پناه دهد و اگر او پناه ندهد، پناهندگی ما بیهوده است.) و در ضمن قابل یادآوری است که: جز پناهندگی به او راه دیگری هم در برابر ما وجود ندارد.

باید گفت که: امر به خواندن «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» در هنگام تلاوت قرآن، به اجماع علماء مفید استحباب است. همچنین جمهور علماء بر آنند که مستحب خواندن «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» قبل از تلاوت قرآن است نه بعد از آن.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٩٩﴾

یقیناً او بر کسانی که ایمان آورده اند و همواره بر پروردگارشان توکل میکنند، تسلطی ندارد. (۹۹)

تفسیر :

«سلطان»: تسلط: در این هیچ شکی نیست که: شیطان به سراغ همه ای انسانها می‌آید، ولی ناگفته نماند که شیطان بر همه‌ای انسانها تأثیرگذار هم نیست. بیگمان الله متعال شیطان را بر دوستان خویش که بر وی تکیه کرده و کار خود را به وی میسپارند، مسلط نمیگرداند. ایمان و توکل، به الله متعال، قلعه‌ای و سنگر محکم و شکست ناپذیری است که انسان را از آسیب پذیری حفظ میکند. به یاد داشته باشید که: در مشکلات و سختی‌ها فقط به الله متعال تکیه و اعتماد می‌کنند.

إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ﴿١٠٠﴾

سلطه او تنها بر کسانی است که او را به دوستی میگیرند و (سلطه او) بر کسانی است که آنها به او (الله) شرک می‌آورند. (۱۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَتَوَلَّوْنَهُ»: او را به دوستی میگیرند. او را به رهبری و سرپرستی خود انتخاب میکنند.

«بِهِ مُشْرِكُونَ»: به سبب وجود شیطان و پا در میانی او شرک می‌ورزند. در این صورت

حرف باء سببیه است. یا این که: نسبت به خدا مشرکند. در این صورت حرف باء برای

تعذیه است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

باید گفت که: مقدمات سلطه‌ی و نفوذ شیطان را خود انسان بر خود مساعد میسازد. «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» (تا مردم ولایت منحرفان را نپذیرند آنان کاری را از پیش برده نمیتوانند) طوریکه در آیه مبارکه خواندیم: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» تسلط شیطان فقط بر اشخاصی است که از راه و عقاید وی پیروی نموده و در نافرمانی پروردگار رحمان از او اطاعت میکنند و نیز تسلطش بر کسانی است که در سخنان خود به الله متعال شریک می‌آورند.

و در عبادت و ذبایح و خوردن و آشامیدنی‌هایشان از دستورات وی تبعیت نموده و دچار شرک شده‌اند. موحدان واقعی بیمه هستند، لیکن هرکس به سراغ غیر او رفت نفوذ پذیر میشود.

وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٠١﴾

و هنگامی که آیه ای را [که در بردارنده حکم جدیدی است] جایگزین آیه دیگر میکنیم، درحالیکه خدا به آنچه نازل میکند داناتر است، مخالفان میگویند: تو فقط [بر خدا] دروغ می‌بندی!! [چنین نیست که می‌گویند] بلکه بیشترشان [اسرار تبدیل احکام را] نمی‌دانند. (۱۰۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«آیة»: مراد جایگزین کردن احکام تازه قرآن به جای احکام کتاب‌های پیشین پیغمبران است (مراجعه شود به سوره‌های: بقره آیه: 142، أنعام آیات: 145 و 146). و شاید مراد نسخ آیه‌ای از قرآن توسط آیه دیگری از آن باشد که خداوند بخواهد برای بهبود جامعه مریض ادویه و اطعمه آنان را کم و بیش و تعویض و تبدیل کند. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

دین مقدس اسلام دارای دو نوع قوانین است؛ قانون ثابت و قانون متغیر، که البته تغییر آن بدست الله متعال است، در ضمن قابل یاد آوری است که: همه قوانین الهی در زمان و شرایط خودش دارای ارزش می‌باشد.

«وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ»: هرگاه آیه‌ای را به جای آیه‌ای دیگر نازل کنیم، یعنی الله متعال به وسیله نسخ و مانند آن، آیه‌ای از قرآن را به جای آیه‌ای دیگر قرار دهد. خواننده محترم!

ملاحظه فرموده باشید که: طبیب بخاطر صحت‌مندی مریض خویش، در صورت لزوم دید نسخه را تغییر میدهد و این نوع تغییر در آیات و احکام نیز هست که به آن نسخ می‌گویند. مخالفان پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم همین که میدیدند دستوری عوض شد میگفتند: تو یارانت را مسخره کرده‌ای و هر روز قانون و دستوری را به دروغ می‌گویی و قانون قبل را لغو می‌کنی.

باید گفت که متوجه باید بود که: دشمن از هر فرصتی در هر لحظه ای سوء استفاده بعمل آورده، و کوشش میکند هر چیزی را بهانه قرار دهد. عامل همه ای این انتقادات ها و به اصطلاح بهانه جویی ها نابخردانه و تهمت ها همانا جهل است و بس.

«وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ»: جمله‌ایست معترضه که به منظور توییح و سرزنش آمده است. یعنی الله به خیر و صلاح بندگان عالمتر است؛ او خود به مصلحت بندگان در نسخ یا اثبات

احکام بروفق احوال و زمان داناتر است، چون آیات این کتاب همانند دوا است و کم کم به مریض توصیه میشود تا شفا یابد، آنگاه دوا به خوراکیهای مفید دیگر تبدیل می شود. «قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (101)» کافران نادان میگویند: ای محمد! جز این نیست که تو بر الله متعال دروغ بستی و چیزی میگویی که به گفتن آن مأمور نشده‌ای، حال آنکه خدای متعال پیامبرش را از دروغ و بهتان مصونیت بخشیده است، پس قضیه چنان نیست طوری که فکر میکنند، بلکه بیشترشان به آنچه پروردگار متعال و پیامبرش از تعظیم و تکریم سزاوار اند دانشی ندارند لذا آنها نسبت به امر پیامبران و رسالت نادانند. باتأسف باید گفت که: مردم اسرار قوانین الهی را نمی دانند، تغییر قانون الهی، نشانه شک، پشیمانی، رشد علمی و تجربی یا ضعف قانون گذاری نیست، بلکه نشانه تدبیر، حکمت و توجه به شرایط است.

ابن عباس (رض) گفته است: وقتی آیه‌ای متضمن شدت و سختگیری نازل میشد و بعداً نسخ میگشت، کفار قریش میگفتند: محمد یاران خود را به بازیچه میگیرد و مسخره میکند، امروز به آنها امر می کند و فردا آنها را از آن نهی می نماید و این گفته فقط از خود او است.

نسخ چیست؟

نسخ در اصطلاح شرع؛ عبارت است از: پایان یافتن تعبد مؤمنان به قرائت یک آیه، یا حکم مستفاد از آن، یا هردو. بدین گونه که الله متعال حلال را حرام، حرام را حلال، مباح را ممنوع و ممنوع را مباح گرداند و این نمی شود مگر در باب حلال و حرام و منع و اباحت، اما در اخبار ناسخ و منسوخ نیست.

أصل نسخ؛ از نسخ کتاب، یعنی نقل آن از نسخه‌ای به نسخه دیگر برگرفته شده، چرا که نسخ حکمی به حکم دیگر نیز در واقع متحول ساختن آن به غیر آن می باشد.

باید دانست که علمای اسلام از سلف و خلف بر ثبوت نسخ در کتاب الهی اتفاق نظر دارند و جز کسی که نظرش فاقد اعتبار است، مخالف ثبوت نسخ نیست. البته انکار نسخ از سوی یهود نیز مشهور است تا بدین وسیله به انکار نبوت محمد صلی الله علیه وسلم دست یابند، به همین جهت یهودیان گفتند: چون محمد برخی از احکامی را که در تورات است نسخ نموده، لذا او پیامبر نیست، در حالیکه خود در این حجت خویش به آنچه که در کتاب خودشان (تورات) از نسخ وجود دارد، محکوم و مغلوبند؛ چون نسخ نکاح برادر با خواهرش، که این در شریعت آدم علیه السلام حلال بود و خداوند متعال آن را بر موسی علیه السلام و قومش حرام گردانید. آری! هر آیه‌ای را که منسوخ کنیم «یا آن» آیه «را به فراموشی بسپاریم» یعنی: آن را فراموشتان گردانیم تا آن را نخوانید و به یاد نیاورید «بہتر از آن یا همانندش را در میان می آوریم» یعنی: حکمی را در میان می آوریم که برای مردم در دراز مدت یا کوتاه مدت سودمندتر، یا در منفعت و آسانی خود همانند حکم سابق است زیرا گاهی حکم ناسخ سبکتر میباشد، پس در کوتاه مدت برای شان نافع تر است و گاهی سنگین تر است و ثواب آن بیشتر، لذا در دراز مدت به حال شان سودمندتر است.

قتاده میگوید: «خدای متعال هر چه را میخواست، از یاد پیامبرش می برد و هر چه را میخواست منسوخ میساخت». قرائت دیگر (او ننسی ها) است، که معنای آن این است: یا آن را به تأخیر می افکنیم.

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ﴿١٠٢﴾

بگو: آن [آیات] را روح القدس از سوی پروردگارت به درستی و راستی نازل کرده تا کسانی را که ایمان آورده اند، ثابت قدم بدارد و برای تسلیم شدگان [به فرمان های حق] هدایت و مزده باشد. (۱۰۲)

تفسیر:

«رُوحُ الْقُدُسِ»: همان روح الامین و جبرئیل است که بخاطر پاکی از خطا و انحراف، روح القدس نامیده شده است.

«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ»: ای پیامبر! به آنان بگو: من نگفتم که قرآن از نزد من است بلکه قرآن وحیی از نزد احکم الحاکمین (الله تعالی) است که جبرئیل آن را از جانب رب العالمین با اخبار راستین و احکام عادلانه به تدریج و به مناسبتها نازل و فرود آورده است.

درباره نزول قرآن، هم جمله «أَنْزَلْنَاهُ» (نازل کردیم) بکار رفته است، مانند آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (ما قرآن کریم را در شب لیل القدر نازل کرده ایم.)، و هم جمله «نَزَّلَهُ» و این بخاطر آن است که قرآن دارای دو نزول می باشد؛ یک دفعه بر قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در شب قدر نازل شده است و یکبار به تدریج در مدت بیست و سه سال. «لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا» تابه وسیله دلایل و براهینی که در آن آمده است مؤمنان را ثابت قدم ساخته و به ایمان و یقین آنها افزوده شود.

«وَ هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (102)» «و برای مسلمانان هدایت و بشارتی است» زیرا آنان را به سوی احکام ناسخ هدایت میکند و باورمندان به ناسخ و منسوخ و غیر آن از کتاب الله متعال را به پاداش عظیم بشارت میدهد. پس قرآن از یک جهت پایدار سازنده مؤمنان بر ایمان است و از جهتی دیگر، هدایتگر و مزده بخش آنهاست.

وَلَقَدْ نَعَلُمْ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ ﴿١٠٣﴾

وما میدانیم که آنان میگویند: یقیناً این آیات را بشری به او می آموزد!! [چنین نیست که میگویند، زیرا] زبان کسیکه [آموختن قرآن را به پیامبر] به او نسبت میدهید، غیر عربی است و این قرآن به زبان عربی فصیح و روشن است. (۱۰۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَشَرٌ»: مرادشان جوانی به نام جبر بود که اهل روم و مسیحی بود و در مکه به ساختن شمشیر اشتغال و تا اندازه ای با تورات و انجیل آشنائی داشت. «يُلْحِدُونَ»: متمایل میسازند و گرایش میدهند. مراد نسبت دادن است. «أَعْجَمِيٌّ»: گنگ و نارسا. غیر عربی (شعراء/198، فصلت/44). «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

الله تعالی شبهه دوم کافران را اینگونه مطرح نموده و آنرا رد مینماید: «وَلَقَدْ نَعَلُمْ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ» الله متعال میداند که کافران میگویند: قرآن وحی الهی نیست بلکه پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را از انسانی مانند خود می آموزد! (مشرکین ادعا میکردند که پیامبر صلی الله علیه وسلم قرآن را شخصی بنام غلام فاکه بن مغیره به نام «جبر رومی» بود که در آغاز عقیده نصرانی داشت و بعداً به اسلام گروید. این غلام در پایان کوه صفا به

شغل فروشندگی مشغول بود و گاه گاهی رسول الله صلی الله علیه وسلم با او مینشستند و چند کلمه‌ای با او سخن میگفتند، زبان این غلام، عجمی (رومی) بود و او زبان عربی را فقط در حدی می دانست که جواب طرف را بسیار به مشکل آن هم در حد ضرورت داده می توانست.

الله متعال این ادعای کاذب آنها را رد کرده و فرموده است: «لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ» قطعاً آنها در این ادعا دروغگویند؛ زیرا انسانیکه آموختن پیامبر صلی الله علیه وسلم را به وی نسبت داده‌اند، شخصی است اعجمی که عرب زبان و فصیح البیان نیست، «وَهَذَا لِسَانُ عَرَبِيٍّ مُبِينٌ» (103) حال آنکه قرآن در غایت فصاحت و بیان قرار دارد، پس چگونه شخص عجمی الکنی میتواند مانند آن را بگوید؟ و از کجا یک نفر عجم بلاغت این کتاب را در می‌یابد که فصاحت و بیانش اعجاز انگیز است؟!!

سبب نزول آیه مبارکه:

الف: روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مروه با جوانی نصرانی به نام «جبر» می نشست و آن جوان کتاب میخواند. مشرکین گفتند: به خدا قسم، آنچه محمد می آورد، جبر رومی به او می آموزند. بدین مناسبت آیهی «وَلَقَدْ نَعَلُمْ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانُ عَرَبِيٍّ مُبِينٌ» نازل شد. (تفسیر قرطبی ۱۰/۱۷۷).

ب: از ابن عباس (رض) روایت شده است که مشرکین عمار بن یاسر و پدر و مادرش و سمیه و صهیب و بلال را گرفتند و آنها را شکنجه دادند، سمیه را در بین دو شتر بسته بودند. و سر نیزه را در شکمش فرو کردند و او را کشتند، و شوهرش را نیز کشتند، این دو نفر اولین شهیدان اسلام میباشند، ولی عمار به ناچاری آنچه را آنها میخواستند به زبان آورد. سپس شکایت آن را پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم برد، پیامبر فرمود: قلباً چه حالتی داشتی؟ گفت بر ایمان استوار و مطمئن بودم، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: اگر باز تکرار کردند همان را بگو. بعد از آن آیهی: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ...» نازل شد. (قرطبی ۱۰/۱۸۰ و اسباب نزول ۱۶۲).

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٠٤﴾

قطعاً کسانی که به آیات خدا ایمان ندارند، خدا هدایتشان نمی کند، و برای آنان عذابی دردناک است. (۱۰۴)

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ» در حقیقت کسانی که به آیات خدا ایمان نمی آورند یعنی: قرآن را تصدیق نمی کنند «خدا آنان را هدایت نمیکند» «لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ»: خداوند ایشان را توفیق نمیدهد و راهیاب نمی‌گرداند. یعنی توفیق نایل آمدن به حق را به آنها عطا نمی‌کند و آنان را به راه سعادت و رستگاری هدایت نمی‌کند.

«وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (104) و در آخرت عذاب دردناک خواهند داشت. بدین وسیله به خاطر کفر و افترایشان آنها را تهدید کرده است.

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٠٥﴾

جز این نیست که فقط کسانی [به خدا و پیامبر] دروغ می بندند که به آیات خدا ایمان ندارند، و اینانند که دروغگوی واقعی اند. (۱۰۵)

تفسیر :

«يَفْتَرِي»: افتراء میکنند. دروغ می‌بندند.

در دو آیه قبل کفار در تهمت‌هایی که به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌زدند گفتند: این آیات را بشری به پیامبر صلی الله علیه وسلم یاد داده و او به دروغ آن را به الله متعال نسبت می‌دهد. خداوند متعال در رد این ادعای شان فرمود: آن شخص معلم عرب نیست علاوه بر آنکه آن همه معارف قرآن را خداوند به کافری نمیدهد، و در این آیه میفرماید: پیامبر کسی نیست که حرف دیگران را به خدا نسبت دهد، این کار کسانی است که ایمان ندارند.

بصورت کل باید گفت: این آیه ردی بر هر دو شبهه یاد شده کفار؛ یعنی قضیه «نسخ» و این شبهه باطل آنان است که قرآن منشأ بشری دارد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (106 الی 113) در باره از دین برگشتگان، مهاجران ستم دیده، فرجام ناسپاسی بحث بعمل آمده است.

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٦﴾

هر کس پس از ایمان آوردنش به خدا کافر شود [به عذاب خدا گرفتار آید]؛ مگر آن کسیکه (به کفر گویی) مجبور شده ولی قلبش به ایمان آرام و استوار است. ولی کسی که به کفر سینه گشاده کند، پس غضبی از طرف الله بر آنان است. و برایشان عذاب بزرگ خواهد بود. (۱۰۶)

تفسیر :

«مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ» هر کس پس از ایمان آوردن خود، به الله متعال کفر ورزد، او عذابی سخت و دردناک درپیش دارد و مستوجب خشم الله متعال واقع میگردد، و واضح است که سزای الهی برای شان هم در دنیا و هم در آخرت است.

«إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» روح اسلام ایمان قلبی است. ولی کسی که از روی جبر و زور و اکراه به گفتن سخن کفر واداشته شده، معذور شناخته میشود، زیرا او آن را برای دفع هلاک از خود بر زبان آورده است حال آنکه قلبش بر ایمان و یقین مالمال است. دیده میشود که دین مقدس اسلام برای موارد استثنایی و ضرورت‌ها، هم استثنا و حساب جداگانه‌ای باز نموده است و وظیفه‌ی انسان در حال اکراه تغییر میکند. و اکراه پذیری مربوط به جسم است نه قلب. بنابر این نه سرزنشی متوجه وی است و نه معصیتی. و بصورت کل اقرار و اعتراف، در حال اکراه (فشار و شکنجه) دارای ارزشی نمی‌باشد. اما حسن، اوزاعی، شافعی رحمهم الله و سحنون که مفسر معروف مصری است برآنند که این رخصت فقط درگفتن سخن کفر است، نه در انجام دادن فعل کفر پس در انجام دادن فعل کفر هیچ رخصتی نیست.

این آیه تغلیظ و شدت را درمقابل گناه از دین برگشتن نشان میدهد؛ زیرا مرتد، ابتدا با ایمان آشنا شده و مزه‌ی آنرا چشیده است، سپس به خاطر ترجیح دادن حیات دنیا بر آخرت مرتد می‌شود.

«وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا» اما حالت دیگر گرایش به کفر: «ولی کسی که» از روی اختیار و طیب نفس و عمد مرتد و کافر شود «و به کفر سینه گشاده کند» یعنی: به کفر راضی باشد و قلبش از کفر مسرور گردد، و به آن اطمینان یافته و پایداری کند. باید گفت که:

بدترین نوع کفر همانا جداسدن از مسلمانان و باز کردن آغوش برای کفر است. «فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (106)» «پس غضبی از جانب خدا بر آنان است و برایشان عذابی بزرگ خواهد بود» زیرا گناهی از گناه آنان بزرگتر نیست. و همچو اشخاص در معرض خشم و عذاب الهی قرار دارند.

شیخ سید قطب در تفسیر خویش فی «ظلال القرآن» در شأن نزول آیه مبارکه مینویسد: ابن جریر- با اسنادی که دارد - از ابو عبیده محمّد پسر یاسر روایت کرده است که گفته است: مشرکان عمّار پسر یاسر را گرفتند و او را شکنجه دادند تا در برخی از چیزهایی که از او خواسته بودند بدیشان نزدیک شد و به سخنشان گوش داد. شکایت اینکار را به خدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم برد. پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (کیف تجد قلبک؟) دلت را چگونه می‌یابی؟.

گفت: ثابت و استوار بر ایمان. پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (إن عاؤوا فَعُد): اگر (به شکنجه و عذاب) برگشتند، تو نیز (به سخنان خود) برگرد. این امر در همچون حالی رخصتی گردید.

برخی از مسلمانان سر پیچی کردند از این که کفر را بر زبان برانند. مرگ را بر واژه کفر گفتن ترجیح دادند. از جمله سمیه مادر یاسر چنین کرد. با نیزه به جایگاه عفت او زدند تا مرد، ولی کفر بر زبان نراند! همچنین یاسر پدر عمّار نیز چنین کرد و چنین مرد!

مشرکان در حق بلال - رضوان الله علیه - چه کارهایی که میکردند. در شدت گرما، صخره سنگ بزرگ را بر سینه او مینهادند، و بدو دستور می دادند که برای خدا شریک و انباز قرار دهد. او از ایشان سرپیچی میکرد و میگفت: «أَحَدٌ. أَحَدٌ!»: خدا یکی است یکی است «و میگفت: به خدا سوگند اگر سخن دیگری را سراغ داشتیم که شما را بیشتر بر سر خشم آورد آن را میگفتم. حبیب پسر زید انصاری نیز چنین حالی داشت. بدان هنگام که مُسَيْلَمَةُ کَذَّاب میگفت: آیا گواهی میدهی که محمّد فرستاده خدا است؟ میگفت: بلی. مسیلمه کَذَّاب میگفت: آیا گواهی میدهی که من فرستاده خدایم؟ میگفت: نمیشنوم! یکی یکی اندامهای بدن خبیب پسر زید انصاری را میبرید، ولی او بر سخنان خود استوار و پایدار بود!

حافظ ابن عساکر در شرح حال عبدالله پسر حذیفه سهمی - یکی از أصحاب - رضوان الله علیهم - ذکر کرده است که رومیان او را اسیر کردند. وی را به پیش شاه خود بردند. شاه بدو گفت: مسیحی شو. من تو را در شاهی خود شریک میکنم و دخترم را به ازدواج تو در می آورم... بدو گفت: اگر تمام آنچه داری و تمام آنچه عربها دارند به من دهی تا از دین محمّد صلی الله علیه وآله وسلم یک لحظه برگردم، چنین نخواهم کرد! شاه بدو گفت: در این صورت تو را خواهم کشت. گفت: این در اختیار تو است. هر چه میخواهی بکن. حافظ ابن عساکر گفته است: شاه دستور داد به دار آویخته شود. سپس به تیراندازان دستور داد به سوی او تیراندازی کنند و تیرها را به نزدیکی دستها و پاهای او بزنند. در این حال و احوال مرتب از او میخواست مسیحی شود. اما او سرپیچی می کرد. آن گاه شاه دستور داد او را از سر دار پائین بیاورند. سپس دستور داد دیگری را بیاورند. در روایتی آمده است: گاو مسینی را بیاورند. آن دیگ یا گاو مسین (ساخته شده از فلز مس) را گرم و تافته کردند. دستور داد اسیری از اسیران مسلمانان را بیاورند. وقتی که او را آوردند، وی را به داخل دیگ یا گاو مسین انداخت، در حالیکه عبدالله پسر حذیفه سهمی بدو مینگریست. آنچه از این اسیر مسلمان برجای ماند استخوانهای بدون گوشتی بود که برق می زدند. شاه دیگر باره

خواستہ خود را تکرار کرد. او نیز دوباره سربلندی کرد. شاه دستور داد او را در آن دیگ یاگاو مسین بیندازند. روی قرقره‌ای بالا برده شد تا بدانجا افکنده شود. عبدالله پسر حذیفه سهمی‌گریست.

شاه بدو امید بست و وی را فرا خواند. عبدالله پسر حذیفه سهمی گفت: من گریستم چون جان من یکی بیش نیست. هم اینک در راه خدا بدین دیگ انداخته می‌شود. دوست داشتم به تعداد موهای بدنم جان داشتم و در راه خدا بدین عذاب گرفتار می‌آمدند!

در روایتی چنین آمده است که شاه، عبدالله پسر حذیفه سهمی را زندانی کرد، و چند روزی خوردنی و آشامیدنی را از او بازداشت، مقاطعه و قدغن کرد. سپس می‌(شراب) و گوشت گاو برای او فرستاد. اما او بدان نزدیک نشد. شاه او را فرا خواند و گفت: چرا نخوردی؟ گفت: این طعام و شراب برای من حلال شده بود، ولیکن نخواستم تورا از خود خوشحال و به خویشتن شادکنم. شاه بدو گفت: سرم را بیوس تاتورا آزادکنم. گفت: آیا همه اسیران مسلمان را همراه من آزاد خواهی کرد؟ شاه گفت: بلی. عبدالله پسر حذیفه سهمی سر شاه را بوسه زد. شاه او و همه اسیران مسلمان را آزاد کرد که در اسارت او بودند.

وقتی که عبدالله پسر حذیفه سهمی برگشت، عمر پسر خطاب - رضی الله عنه - گفت: بر هر مسلمانی لازم است سر عبدالله پسر حذیفه را ببوسد، و من این کار را می‌آغازم. پا شد و سر او را بوسید - رضی الله عنهما. [3]

این بدان خاطر است که عقیده چیز بزرگ و کار سترگ است. هیچگونه سازش و نرمشی در آن روا نیست. بهای نگاهداری عقیده بالا و کمرشکن است. اما مومن آن بهاء را به جان می‌پردازد، و این بهاء در پیشگاه خدا ارزش و الائی دارد. عقیده امانتی است که در پیش کسی نهاده نمی‌شود، مگر در پیش کسی که زندگی خود را قربان و فدای آن می‌سازد، و همه نعمتهای جهان در برابر عقیده به نظرش بی‌ارزش و سبک حلوه می‌کند.

شان نزول آیه 106:

642- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم خواست به مدینه هجرت نماید مشرکان بلال، حَبَّاب و عمار بن یاسر را گرفتند. عمار برای حفظ جان سخنانی به آن‌ها گفت که خرسندشان ساخت، پس هنگامی که به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم (برگشت جریان را بیان کرد. پیامبر گفت: وقتی این سخنان را میگفتی حالت قلبت چگونه بود، گفت: مطمئن به ایمان. فرمودند: باکی نیست، اگر دگر بار نیز به همچو حالی روبرو شدی و از تو خواستند تا نظیر آن سخن را بگویی؛ بگو، که بر تو حرج و گناهی نیست. همان بود که این آیه کریمه نازل شد. «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (طبری 21944 از طریق عطیه عوفی که ضعیف است از ابن عباس روایت کرده، حاکم 2 / 357، عبدالرزاق در تفسیر قرآن 1509 و طبری 21946 از عبیده بن محمد بن عمار بن یاسر از پدرش روایت کرده اند. حاکم این حدیث را صحیح گفته و ذهبی با او موافق است، طبری 21947 از ابو مالک و طبری 21944 از قتاده به قسم مرسل روایت کرده.

خلاصه: این روایات به مجموع قوی هستند شواهد دیگر هم دارد که سیوطی در «در المنثور» 4 / 249 روایت کرده است.)

643- و از مجاهد روایت کرده است: گروهی از اهل مکه اسلام را پذیرفتند. برخی از اصحاب (از مدینه به آنها نوشتند که رهسپار دیار هجرت شوید، آنها نیز به قصد مدینه

خارج شدند، اما مشرکان قریش در میانه راه به آنها رسیدند، و مجبورشان ساختند که از دین حق برگردند. آنها هم از روی اکراه کفر را پذیرفتند. این آیه در باره آنها نازل شد. (حسن است، طبری 21953 به اسناد حسن از ابن عباس(رض) روایت کرده، دارای شاهد است که طبری 21952 از قتاده و از مجاهد 21950 و 21951 به قسم مرسل روایت کرده. به «زاد المسیر» 878 مراجعه فرماید).

ولی قابل یادآوری است که: بهتر و اولی این است که مؤمن بر دینش پایداری کند، هر چند این امر به قتل وی بینجامد، از همین روی علما اجماع دارند بر این که: اگر کسی بر کفر اجبار میشود و عمل به عزیمت را انتخاب کرده تن به کشته شدن میدهد، نزد خداوند متعال از کسی که رخصت را انتخاب کرده، پاداش بزرگتری دارد. بنابر این، دستور رسول الله صلی الله علیه وسلم به عمار (رض) در بازگشت به گفتن کلمه کفر در صورت بازگشت کفار به عمل شکنجه، مفید اباحت است نه مفید ندب و وجوب، به دلیل اینکه خبیث (رض) در برابر فشارهای قریش تن به تقیه نداد تا سرانجام او را به شهادت رساندند و شکی نیست که مقام و مرتبتش نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بهتر از عمار(رض) بود که تن به تقیه داده بود. «تفسیر انوار القرآن»

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿١٠٧﴾

این (غضب الهی) به سبب آنست که آنها زندگی دنیا را دوست داشتند و بر آخرت ترجیح دادند و اینکه الله قوم کافر را هدایت نمی کند. (۱۰۷)

تفسیر :

واقعیت امر اینست که: دنیا گرایی و برتری دادن آن بر آخرت، زمینه‌ی رها کردن ایمان و ارتداد و گرفتار شدن انسان به قهر الهی میگردد. و در ضمن باید اضافه کرد که: دنیا گرایی روح و سینه‌ی انسان را برای قبول کفر، باز می‌کند.

طوری که در آیه مبارکه آمده است: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» برگزیدن کفر بر ایمان از سوی کافران برای آن است که آن‌ها به دنیا و آرایش‌های آن عشق ورزیده و آن را بر آخرت و پاداشش برتری می‌دهند. «وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (107)» و خداوند توفیق ایمان به آنها عطا نمی‌کند و آنها را از لغزش و گمراهی مصون نمی‌دارد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ ﴿١٠٨﴾
اینان کسانی هستند که الله بر دل و گوش و چشمانشان مهر [شقاوت] زده، و اینان بی‌خبران واقعی اند. (۱۰۸)

تفسیر :

دنیاگرایی و برتری دادن آن، سبب غفلت از آخرت، نفهمیدن، نشنیدن و ندیدن حقایق است. «أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ» پروردگار با عظمت روزنه‌های هدایت را بر روی دل‌هایشان بسته است، از آنکه دنیا را بر آخرت ترجیح داده‌اند بناءً نور ایمان به دل‌هایشان نمی‌رسد.

همچنان او بر شنوایی‌هایشان مهر نهاده است، پس آیات قرآن را به سمع اجابت و اذعان نمی‌شنوند و بینایی‌هایشان را نیز کور ساخته است از این رو برهان‌هایی را که بر یگانگی وی راهبر اند، مشاهده نمی‌کنند «وَأُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ» پس آنان از حجت‌های

روشن و وعده‌ها و هشدارهای مبرهن الله متعال غافل اند. زیرا دنیا آنان را از آخرت غافل کرده است.

لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٠٩﴾

شک نیست در اینکه آنها در آخرت زیانکارند. (۱۰۹)

تفسیر :

به راستی که کافران در زیانی و خساره آشکار قرار دارند، زیرا آنها در آتش همیشه ماندگارند، زیرا عمر خود را در چیزی ضایع کردند که برایشان سودی در بر ندارد. و کسیکه دنیا را بر آخرت ترجیح دهد، در آخرت خسارت کرده و سرمایه رشد خود را به هدر داده است. مفسران می نویسند که: خداوند متعال در این دو آیه آنها را به شش صفت توصیف کرده است: غضب و کین از جانب خدا، عذاب سخت، برتری دادن دنیا بر آخرت و اختیار آن، محروم شدن از هدایت، زدن مهر بر قلوب آنها و قرار دادن آنها از جمله غافلان.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٠﴾

آنگاه یقیناً پروردگارت نسبت به کسانی که پس از آزار دیدن [از مشرکان، سرزمین شرک را رها کرده] هجرت نمودند، سپس جهاد کردند، و [برای حفظ دینشان] شکیبایی ورزیدند، آری، پروردگارت [نسبت به آنان] پس از این [همه بلا] بسیار آمرزنده و مهربان است. (۱۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فُتِنُوا»: سخت شکنجه و عذاب داده شدند (بروج آیه 10). با اذیت و آزار از دین برگردانده شدند. «مِنْ بَعْدِهَا»: ضمیر (ها) به مذکورات قبلی، یعنی هجرت و جهاد و صبر، و یا این که فتنه مفهوم بر میگردد.

تفسیر :

«ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا» از سوی دیگر، پروردگارت نسبت به کسانی که هجرت کردند، یعنی از دار کفر به سوی دار اسلام بعد از آن که مورد شکنجه قرار گرفتند یعنی: بعد از آن که کفار آنان را با شکنجه و آزار به فتنه در افکندند و آنها در زیر شکنجه و فشار به گفتن کلمه کفر مجبور شدند.

«فُتِنُوا»: سخت شکنجه و عذاب داده شدند (بروج آیه 10). با اذیت و آزار از دین برگردانده شدند.

باید گفت: هجرتی دارای ارزش است که همراه با جهاد و صبر و مقاومت باشد در غیر آن بحیث نوعی از فرار محسوب میشود. و واضح است که: شرط دریافت مغفرت و رحمت الهی، جهاد و مقاومت علیه کفر و دهریت است.

«ثُمَّ جَاهَدُوا وَ صَبَرُوا» و بعد از آن به جهاد در راه الله پرداختند و زحمت و مشقت جهاد را تحمل کردند.

باید متذکر شد که: دین مقدس اسلام بن بست وجود ندارد، و میتواند هرگونه انحراف و فتنه را میتوان جبران کرد. بطور مثال شخص مرتد میتواند ایمان آورده و توبه کند. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ (110)»

خدایت، بعد از مهاجرت و جهاد و صبر، آنها را خواهد بخشید و به آنان رحم خواهد کرد.

به قولی معنی این است: حق تعالی بر کسانیکه مورد فتنه و شکنجه قرار گرفته و از بیم از دست رفتن جان خود کلمه کفر را بر زبان آوردند و کار بدانجا انجامید که سینه هایشان هم پذیرای کفر شد، آمرزگار مهربان است، چنانچه به سوی او توبه‌کار شده و به دار الهجره پیامبرش هجرت کنند و همراه با وی علیه دشمنان دین و دعوت جهاد نمایند. ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه ناظر بر گروه دیگری از مسلمانان است که در مکه به‌سر می‌بردند و از زمره مستضعفان بوده در میان قوم خود هیچ ارج و مقامی نداشتند، آنها در زیر فشار زبونساز و زجرآور کفار سرانجام به فتنه پیوستند اما آخر الامر امکان هجرت یافته خود را از چنگ آنان رهانیده و به طلب خشنودی و آمرزش الهی، سرزمین و خانواده و اموال خود را ترک کردند و به سلک مؤمنان در آمده با کفار جهادی پایدارانه نمودند، که پروردگار متعال در این آیه به آنان وعده آمرزش داد». «تفسیر انوار القرآن» خواننده محترم!

با در نظر داشت آیات متبرکه که در فوق ذکری از آن بعمل آمد در می‌یابیم که مسلمانان به چند گروه تقسیم می‌شدند:

- 1- گروهی که زیر شکنجه کفار جان دادند و هیچ وقت حاضر نشده اند که کلمه‌ای کفرآمیز را به زبان بیاورند. مثل پدر و مادر عمار یاسر.
- 2- گروهی که ایمان قلبی داشتند، ولی برای نجات جان خود تقیه کردند. مثل عمار.
- 3- گروهی که بعد از ایمان، کافر و به اصطلاح مرتد شدند.
- 4- گروهی که بعد از گرفتار فتنه و انحراف شدن، با هجرت و جهاد و صبر به ایمان برگشته و توبه کردند و دین خود را حفظ کردند.

مرتد دو نوع است:

- 1- مرتد فطری کسی است که از پدر و مادر مسلمان تولد یافته و بعد از قبول اسلام به کفر برگشته است، سزای او (بخاطر ضربه‌ای که از طریق ارتدادش به جامعه اسلامی و تزلزل عقاید مردم وارد می‌شود) قتل و اموالش مصادره و توبه‌اش پذیرفته نیست.
- 2- مرتد ملّی، به کسی گویند که پدر و مادرش به هنگام انعقاد نطفه‌اش مسلمان نبوده‌اند، ولی او مسلمان شده و بعد کافر گشته است، توبه این‌گونه مرتد پذیرفته می‌شود.

شان نزول آیه 110:

644- ک: ابن سعد در «طبقات» از عمر بن حکم روایت کرده است: عمار بن یاسر، صهیب و ابو فکیه (آنقدر آزار و شکنجه می‌شدند که نمی‌دانستند چه می‌گویند. بلال، عامر بن فهیره و جماعتی دیگر از مسلمانان نیز شکنجه میشدند.

آیه «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا...» در باره آنها نازل شده است.

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوْفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١١١﴾

[یاد کن] روزی را که هر کس [به پیشگاه حق] می‌آید [برای مصون ماندنش از عذاب] از خود دفاع میکند و هرکسی به سزای آنچه کرده، بدون کم و کاست پاداش داده شود و به آنها ظلم نمی‌شود. (۱۱۱)

تفسیر:

انسان‌ها در روز قیامت همه چیز و همه کس را فراموش میکند و فقط و فقط در فکر نجات خود می‌باشند. طوریکه می‌فرماید: «يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا» روز هنگامه بزرگ

را به یاد آورید که هر کس برخاسته و از خود دفاع میکند، تا خود را از عذاب نجات دهد. یعنی: هر انسانی در روز قیامت فقط برای نجات و خلاصی خودش حجت و عذر پیش می آورد و فقط به خود می اندیشد، حال و وضع دیگران برایش اصلاً مهم نمی باشد. صحنه‌ی قیامت به قدری خطرناک است که کافران برای نجات خود، در هر لحظه چیزی میگویند؛ گاهی میگویند: «وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» (انعام، 23). به خدا قسم ما مشرک نبودیم، گاهی صدا میزنند: «هُؤُلَاءِ أَضْلُونَا» (اعراف، 38). اینها ما را گمراه کردند، و گاهی هم میگویند: «لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ» (سبأ، 31). اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم. «وَ تَوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ» در آن هنگام هر کس به آنچه از خیر و شر پیش فرستاده است جزا داده میشود، سزا در روز قیامت، نتیجه عمل خود انسان ها است که در دنیا آنرا مرتکب شده اند. «وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (111) از اجرشان کاسته نمی شود، بلکه پاداش کامل و وفای آن را می گیرند.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١١٢﴾

والله [برای پندآموزی به ناسپاسان] قریه ای را مثال می آورد که درامن و امان و آسودگی بود و از هر طرف روزیش فراوان به سویش می رسید، اما کفران نعمت الله کردند و الله به سزای کاری که انجام دادند لباس گرسنگی و ترس را (به تن آنان کرد و طعم گرسنگی را) به ایشان چشانید. (۱۱۲)

تفسیر :

تذکر قصه ها و داستان و بیان مثالها که از آن در قرآن عظیم الشان بخصوص داستانهای که: در باره تاریخ و اقوام گذشته، بیان شده، برای این است که باید از آن عبرت گرفت. طوریکه خداوند متعال در این آیه مبارکه مثال شهر مکه را به بیان گرفته است: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً» تا بدین ترتیب تا مردم قریش بیدار شوند، به خود آیند و برگمراهی شان استمرار نرزد. «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً» مردم این شهر، از شر دشمنان درامن و امان بودند، زیرا خداوند متعال آنرا تحت حمایت خویش گرفته بود، آن شهر در رفاه و آسوده عالی زندگی بسر می بردند، و روزی اش از هرسو فراوان و آسان بدان میرسید، ولی بادر نظر داشت برخورداری از این نعمات آنها را به ناسپاسی واداشته، الله متعال را ناسپاسی و انکار کرده به او شرک ورزیدند و پیامبرش را تکذیب نمودند و در نتیجه به عصیان و تمرد پرداخته اند. آنگاه الله عزوجل نعمت هایش را برچیده و عذاب خود را بر آنان چیره ساخت. به سزای افعال زشت و اعمال نامیمون آنها، به گرسنگی و فقر و بیم و هراس و فتنه ها و محنت ها مبتلایشان گردانید.

«كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً» طوریکه گفته شد؛ مردم این قریه در امنیت و آسایش و سعادت و نعمت قرار داشتند. «يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» از هر جهت خیرات و روزی فراوان بدان روی می آورد. «فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ» در مقابل خیر و برکت و روزی خدا سپاسگزار نبودند. «فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ» خداوند متعال نعمت امنیت و آرامش را از آنها گرفت و طعم تلخ بیم و هراس و گرسنگی و محرومیت را به آنها چشانید. ملاحظه میشود که: کفران نعمت هم عذاب جسمی دارد. (فقر و گرسنگی)، هم عذاب روحی و روانی (ترس و ناامنی)

طوریکه گفته شد خداوند متعال دو حالت اول را به ضد آنها تبدیل نمود؛ یعنی گرسنگی را به

جای فراوانی و گشایش، و ترس و هراس را به جای امنیت. «بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ(112)» علت اساسی همانا کفر و نافرمانی شان بود.

مفسر جهان اسلام امام فخر رازی در این مورد مینویسد: مردم مکه چنین بودند؛ زیرا آنها در آسایش و امنیت و رفاه بودند. آنگاه خدا نعمت عظیمش یعنی حضرت محمد را بر آنان ارزانی داشت، اما آنها به او کافر شدند و در اذیت و آزارش زیاده روی کردند، پس خدا آنان را هفت سال به قحطی و گرسنگی عذاب داد تا جایی که به خوردن مردار و استخوان رو آوردند. (تفسیر کبیر ۲۰/۱۲۸).

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿۱۱۳﴾

پیامبری از خود آنها به سوی آنان آمد، اما او را تکذیب کردند، و عذاب الهی آنها را فرو گرفت، در حالیکه ظالم بودند. (۱۱۳)

تفسیر :

این آیه در ادامه آیهی قبل میفرماید: مردم ناسپاس نه تنها نعمت‌های مادی را کفران کردند، بلکه طوری که یادآور شدیم بزرگترین نعمت‌های معنوی، یعنی پیامبران الهی را نیز تکذیب نمودند که در نتیجه قهر خداوند آنان را فراگرفت.

در آیه مبارکه میفرماید: «وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ» محمد صلی الله علیه وسلم با آیات و معجزات روشن و نمایان نزد آنان آمد. «پیامبری از خودشان آمد» یعنی: از جنس شان که آنها او و نسبش را بخوبی می‌شناختند.

اما در مقابل وی لجاجت کردند او را تصدیق نکردند و به رسالتش ایمان نیاوردند. بنا به قول ابن عباس (رض) از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: منظور آن مردم مکه است.

«فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ(113)» پس حق تعالی آن‌ها را به سزای آن به سختی‌ها و فاجعه‌هایی چون گرسنگی، ترس، قتل، اسارت، خواری و خفت مبتلا ساخت و سرانجام در حالی در بدر کشته شدند که با شرک بر خویشتن ستمگر بودند.

خواننده محترم !

در آیات قبلی درباره‌ی تهدید کافران و ناسپاسان و منعشان از کفرورزی از طریق ضرب المثل مطالبی به بیان گرفته شد اینک در آیات متبرکه (114 الی 119) به مؤمنان دستور میدهد تا از چیزهای حلال و پاکیزه استفاده کنند و شکر گزار باشند و حرام را ترک نمایند و بدانند که: حکم حلال و حرام از روی هوی و هوس و عقل تنها نیست؛ بلکه از روی دلیل و نص شرعی است.... (سوره انعام آیات 144 و 145).

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿۱۱۴﴾

حال که چنین است پس از روزی حلال و پاکیزه ای بخورید که الله به شما روزی داده است و شکر نعمت الله را به جای آورید اگر تنها او را میپرستید. (۱۱۴)

تفسیر :

«فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا» اکنون که کفران نعمت‌ها و تکذیب انبیا سبب قهر و عذاب خداست، پس بجای کفران و کفر، از نعمت‌های حلال بهره‌گرفته و حلال وار بخورید و شکر گزار باشید.

ملاحظه می‌داریم که: هدایات و دساتیر دین مقدس اسلام مطابق فطرت بشری است. خوردنی‌هایی که مطابق طبع انسان باشد، مجاز است. پس ای مسلمانان! از روزی حلال و پاکیزه‌ای بخورید که آن را برایتان مباح کرده است. و بدین ترتیب از حرام و پلیدیها

بپرهیزید که عبارتند از: خوردن گوشت مردار (خود مرده)، خون ریخته و دیگر محرّمات بیان شده در شریعت و اگر در ایمان خود صادق و در عبادت خویش اهل اخلاص هستید. «وَأَشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (114)» نعمت خدای منان را با طاعتش و پیروی از پیامبرش شکر گزارید. وحقشناس و سپاسگزار باشید «اگر تنها او را می پرستید» نه غیر او را زیرا از مقتضیات پرستش، شکر نعمت اوست. و باید گفت که: عبادت و بندگی بدون شکر نعمت‌ها در شرع اسلام جای ندارد.

سپس خدای متعال چیزهایی را یادآور شده که بر آنان حرام کرده است؛ زیرا برای آنان مضر هستند، آنجا که میفرماید:

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٥﴾

جز این نیست که مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نام غیر الله (به وقت ذبح) بر آن گفته شده باشد بر شما حرام کرده شده است، ولی اگر کسی به خوردن آنها مجبور شود، در حالیکه تجاوز و تعدی از حد ننماید (خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد) چرا که خدا غفور و رحیم است. (۱۱۵)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: محتوای و مضمون این آیه مبارکه با کمی تفاوت، در سوره های انعام و نحل که از جمله سوره های مکی هستند و سوره های بقره و مائده که از جمله سوره های مدنی هستند نیز آمده است.

در ضمن قابل یادآوری میدانم که: حرام و حلال را باید در کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم جستجو کرد. حرام کردن اشیاء تنها بدست الله متعال و پیامبر اش است و کسی حق ندارد از پیش خود یا براساس خرافات و موهومات چیزی را حرام یا حلال کند. از جانب دیگر دلیل و فلسفه‌ی تحریم بعضی خوردنی‌ها، تنها مسائل صحی و مادی نیست، طوریکه یک تعداد تصور میکنند. بلکه دوری از پلیدی های معنوی، همچون شرك نیز يك معیار در شرع اسلامی می باشد.

در آیه مبارکه آمده است: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنزِيرِ» ای انسان! خدا چیزی را بر شما حرام نکرده است جز آنچه زیان شما را در بر دارد؛ از قبیل مردار و خونی که در هنگام ذبح از وی میریزد، و گوشت خوک و غیره...

«وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ» حتی خوردن باید در مدار توحید باشد. یعنی و آنچه را که برای غیر الله ذبح شده است، همچون حیوان ذبح شده برای بتان، کاهنان، عرافان و غیره؛ چون این عمل برای جان و عقیده مضر است.

«فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (115)» با این وجود اگر کسی به حالتی از گرسنگی شدید میرسد که بیم مرگ دارد، در صورتی که با خوردن بدون ضرورت بر نفس خویش ستمگر نبوده و از حد نیاز اضطراری تجاوز نکند قطعاً الله متعال بروی آمرزگار و مهربان است، پس بر آنچه کرده است وی را مجازات نمی‌کند، زیرا ضرورت‌ها مباح کننده ممنوعات‌اند. در دین مقدس اسلام و شریعت غرای محمدی بن بست وجود ندارد. ملاحظه میشود که: در شرایط اضطرار، کیفر و سزای گناه بخشیده می شود.

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتَكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿١١٦﴾

و برای آنچه که زبانتان به دروغ بیان می‌کند نگوید این حلال است و این حرام، تا بر الله دروغ ببندید، چون کسانی که بر الله دروغ می‌بندند، کامیاب نمی‌شوند. (۱۱۶)

تفسیر :

در مورد حلال و حرام ها، اظهار نظر های بی جا و بی دلیل باید نکنیم: ای مشرکان! برای آنچه: زبان شما به دروغ می‌پردازد، و بر آن هیچ حجتی و پشتوانه‌ای از وحی آسمانی و دلیل عقلانی ندارد؛ نگوید که این حلال است و آن حرام تا بر خدا دروغ ببندید یعنی: تحلیل و تحریم را به حق تعالی بی آنکه از جانب وی باشد نسبت ندهید تا بدین‌گونه بر او دروغ (الْكَذِبُ) ببندید پس بدانید که تحلیل و تحریم و مشروع ساختن احکام دین، تنها حق الله متعال است و بنابر این، احدی از بشر را نسزد که حکم دینی‌ای را از جانب خود بنیان گزارد و اگر بشری چنین کرد و حکم دینی‌ای را از نزد خود مرسوم ساخت، سپس آنرا به الله نسبت داد، این کار وی مضاف بر گناه حرام و حلال سازی متضمن گناه افتراء و دروغ بستن بر خداوند متعال نیز هست.

به یاد داشته باشید که: شکستن مرزهای حلال و حرام، هم شقاوت در دنیا را بدنبال دارد و هم عذاب آخرت را. «إِنَّ الَّذِينَ يُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ(116)» بیگمان کسانی که به الله متعال چیزی را که او آن را نگفته است، نسبت میدهند نه به خیر دنیا میرسند، نه به خیر آخرت و نه هم از عذاب الله متعال رهایی می‌یابند.

از ابی نصره روایت شده است که گفت: «چون این آیه از سوره نحل را خواندم، از آن زمان به بعد همیشه از فتوا دادن می‌ترسم». ابی‌نصره راست می‌گوید زیرا این آیه با عمومیتی که دارد، شامل فتاوی همه کسانی که برخلاف کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فتوا می‌دهند، میشود همان‌گونه که بسیاری از ترجیح دهندگان و مقدم دارندگان رأی بر روایت، یا جاهلان به علم کتاب و سنت در این ورطه درمی‌افتند. پس شایسته این است که چنین کسانی از فتوا دادن بازداشته شوند و از جهالت هایشان منع گردند زیرا آنان بی داشتن علمی از سوی حق تعالی، یا رهنمود و حجتی روشن فتوی میدهند پس به علاوه این‌که خود گمراه میشوند، دیگران را نیز گمراه می‌سازند. بدین‌جهت بود که ائمه فقه در فتوا دادن سخت محتاط بودند. طوری‌که امام ابوحنیفه علیه‌الرحمه میفرماید: «اگر ادای مسئولیت نمی‌بود، فتوا نمی‌دادم زیرا چه سود از امری که گوارایی‌های آن از دیگران و مظلّمه آن از آن ما باشد».

مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۱۷﴾

(بلکه برایشان در دنیا) نفع اندک است و برای آنان [در قیامت] عذابی دردناک است. (۱۱۷)

تفسیر :

باید گفت: این دو آیه متذکره (یعنی آیه: 116 و آیه 117) هرگونه تحلیل یا تحریمی (حلال و حرام) را که بر مبنای قانون الهی کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم نباشد، محکوم نموده و آنرا دروغ بستن به خدا، و رسوایش، برای رسیدن به متاع بی ارزش دنیوی می‌شمرد.

همچنان آیات کریمه بر این امر دلالت می‌کنند که حرام و حلال کردن اشیاء بر اساس هوی نفس، کفر است.

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۱۱۸﴾

و(ما) بر یهودیان چیزهایی را حرام کردیم که قبلاً برای تو (در سوره انعام) حکایت کردیم، و ما به آنان ظلم نکردیم بلکه آنان خودشان به خود ستم میکردند. (۱۱۸)

تفسیر :

مفسر تفسیر انوار القرآن در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: بعد از اینکه الله متعال حلالها، حرامها و رخصت‌ها را بر اُمت محمد صلی الله علیه وسلم بیان نمود، اینک به بیان محرّمات بر یهود قبل از نسخ شریعتشان می پردازد تا مسلمانان آن آسانی را با این سختی مقایسه کرده و شکرگزار نعمت الله متعال بر خود باشند: طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «و بر یهودیان حرام گردانیدیم» یعنی: مخصوصاً بر آنان حرام گردانیدیم نه بر غیرشان «آنچه را پیشتر بر تو خوانده‌ایم» با این فرموده خویش: «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَمًا عَلَيْهِمْ شَحُومُهُمْ» [الأنعام: 146]. «و بر یهودیان هر حیوان چنگال داری را حرام گردانیدیم و از گاو و گوسفند پیه آن دو را بر آنان حرام گردانیدیم، به استثنای پیه‌هایی که بر پشت آن دو یا بر روده‌هاست، یا آنچه با استخوان در آمیخته است».

یعنی: تمام محرّمات از اغذیه و خوراکی‌ها که خداوند آنها را در قرآن و در تورات بر همه مردم یا مخصوصاً بر یهود حرام گردانیده، همان است که در آیه (115) این سوره و آیه (146) سوره «انعام» برای شما بیان کرده‌ایم پس حکم حرمت آنچه را که بجز اینها حرام گردانیده‌اید، از کجا آورده‌اید؟ «و ما بر آنان» یعنی: بر یهودیان «ستم نکردیم» با این تحریم زیرا این جزای سرکشی خودشان بود «بلکه آنها به خود ستم میکردند» از آنجا که خودشان اسباب و مقدمات این تحریم را فراهم کردند و ما هم این چیزها را به عنوان مجازاتی، بر آنان حرام گردانیدیم.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۹)

باز (هم دروازه توبه برایشان باز است) چون پروردگار تو برای آنان که به نادانی کارهای بدکردند باز بعد از آن توبه کردند و اصلاح کردند (عقیده و عمل خود را)، البته پروردگار تو بعد از این (توبه و اصلاح) آمرزنده مهربان است. (۱۱۹)

تفسیر :

به یاد داشته باشید که: اگر توبه صادقانه و نصوح و از طی قلب باشد، پذیرفتن آن از جانب پروردگار با عظمت قطعی و عده گردیده است. همچنان آیه متبرکه متضمن مهر و محبت نسبت به تمام انسانها است و دروازه های توبه برای همه باز گذاشته شده است. طوری که یادآور شدیم مطابق فحوای آیه مبارکه: پذیرفتن توبه از جانب پروردگار قطعی است. و در ضمن باید گفت: گناهایی که بخاطر غلبه‌ی هوس باشد نه انکار و عناد، مطابق فحوای آیه مبارکه «عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا» به پذیرش توبه نزدیک است.

در «تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در مورد تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: با این همه خدای سبحان بر کسانی آمرزگار است که به نادانی مرتکب گناه شده نه از فرجام آن آگاه بوده‌اند و نه می دانستند که ارتکاب آن موجب قهر الهی میشود و سپس پشیمان از ارتکاب آن به سوی پروردگار خویش بازگشته، از کرده خود تائب شده‌اند و نفس‌های خود را با انواع نیکوکاری و طاعت به اصلاح آورده‌اند، آری! الله متعال بر ایشان آمرزگار است، بناءً پس از توبه و اصلاح از آنان درمی‌گذرد و یا جبران گناهان، قبول طاعات و

چند برابر ساختن حسنات، بر ایشان رحم می‌کند.

جهالت:

«جَهَالَةٌ»: حماقت و سفاقت بی اعتنایی، بی‌عقلی. جهل اگر در مقابل علم باشد به معنی نادانی و اگر در مقابل عقل باشد به معنی بی اعتنایی و بی‌عقلی آمده است.

(ملاحظه شود (سوره نساء/ آیه 17، سوره انعام/ آیه 54).

طوری‌که گفتیم: جهل به معنای ندانستن است، ولی جهالت در موردی که انسان میدانند، ولی هوی و هوس بر او غالب می‌شود نیز بکار می‌رود. طوری‌که در سوره انعام/ آیه 54 آمده است: «وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (و هرگاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، پس بگو: سلام بر شما! پروردگارتان بر خودش رحمت را مقرر کرده است که هر کس از شما از روی نادانی کار بدی انجام دهد و پس از آن توبه کند و خود را اصلاح نماید، پس قطعاً خداوند، آمرزنده و مهربان است.) بدین ترتیب ملاحظه می‌شو که: خداوند متعال؛ رحمت را بر خویش واجب کرده؛ ولی شرط دریافت آن، عذرخواهی و توبه است.

همچنان در آیه 17 / سوره نساء آمده است: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (بی‌گمان (پذیرش) توبه بر خدا، برای کسانی است که از روی جهالت کار بد می‌کنند، سپس زود توبه می‌کنند. پس خداوند توبه‌ی آنان را می‌پذیرد و خداوند، دانا و حکیم است.)

در آیه مبارکه خداوند متعال؛ گناهکاران را به توبه فوری تشویق و ترغیب نموده است، و در این هیچ شکی نیست که: سرعت در توبه، کلید قبولی آن است. در ضمن باید گفت که توبه باید واقعی و از طی قلب باشد، نباید فراموش کنیم که: اگر تظاهر به توبه کنیم الله متعال حقیقت و جوهر ما را خوب میدانند.

خواننده محترم!

فحوای آیه مبارکه به گوشه‌ای از شرایط قبولی توبه اشاره میکند. از جمله:

الف: گناه، از روی نادانی و بی‌توجهی به عواقب گناه باشد، نه از روی کفر و عناد.

ب: گنهکار باید زود توبه کند، پیش از آنکه گناه او را احاطه کند، یا خصلت او شود، یا قهر و عذاب الهی فرا رسد.

از فحوای جمله «يَعْمَلُونَ السُّوءَ» معلوم می‌شود؛ تاگناه زیاده‌نشد، توبه آسان است.

و در آیه 18 سوره نساء می‌خوانیم: «وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (و (وعدة) قبول توبه برای کسانی نیست که گناه می‌کنند تا وقتی که مرگ یکی از آنها برسد می‌گوید: البته اکنون توبه کردم، و نیز توبه آنانی که در حالت کفر می‌میرند (قبول نمی‌گردد)، برای این دو گروه عذاب دردناک آماده کرده‌ایم.)

از جمله: «إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ» آیه مبارکه بر می‌آید که: توبه در حال اختیار و آزادی ارزش دارد، نه در حال اضطرار یا مواجهه شده با خطر.

و پذیرش توبه، برای کسانی که کارهای زشت میکنند تا وقتی که مرگ یکی از آنان فرارسد، آنگاه می‌گوید: همانا الآن توبه کردم، نیست. و نیز برای آنان که کافر بمیرند، بلکه برای آنان عذاب دردناک مهیا کرده‌ایم. در آیه مبارکه 18 سوره نساء می‌خوانیم: «يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ»،

که هدف از آن گناهان زیاد میباشد که توبه کردن از آن مشکل است. از فحوای جمله «يَعْمَلُونَ السُّوءَ» معلوم میشود؛ تاگناه زیادنشده، توبه آسان است. و در آیه 18 سوره نساء میخوانیم: «وَ أَلَيْسَتِ التُّوبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (و (وعده) قبول توبه برای کسانی نیست که گناه میکنند تا وقتی که مرگ یکی از آنها برسد میگوید: البته اکنون توبه کردم، و نیز توبه آنانی که در حالت کفر می میرند (قبول نمی‌گردد)، برای این دو گروه عذاب دردناک آماده کرده‌ایم.) از جمله: «إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ» آیه مبارکه بر می آید که: توبه در حال اختیار و آزادی ارزش دارد، نه در حال اضطرار یا مواجهه شده با خطر. و پذیرش توبه، برای کسانی که کارهای زشت میکنند تا وقتی که مرگ یکی از آنان فرا رسد، آنگاه میگوید: همانا حال توبه کردم، نیست. و نیز برای آنان که کافر بمیرند، بلکه برای آنان عذاب دردناک مهیا کرده‌ایم. در آیه مبارکه 18 سوره نساء میخوانیم: «يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ»، که هدف از آن گناهان زیاد می باشد که توبه کردن از آن مشکل است. باید گفت که: اصرار بر گناه، توفیق توبه را از انسان میگیرد. کلمه «يَعْمَلُونَ» نشانه استمرار و کلمه «سَيِّئَاتِ» به معنای تعدد و تکرار گناه است. باید گفتن توبه را نباید به تأخیر اندازیم، زیرا زمان مرگ معلوم نیست چون از جمله «إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ..» که با رسیدن و مشاهده کردن علایم مرگ، توبه دیگر پذیرفته نمی شود.

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم توبه اگر؛ صادقانه و نصوح باشد، پذیرفتن آن از جانب پروردگار با عظمت قطعی است. و در اخیر باید گفت که: توبه کردن، تنها گفتن يك لفظ به زبان نیست، بلکه تصمیم و اصلاح هم می خواهد. خواننده محترم!

پس از ابطال عقاید و اندیشه های مشرکان و رد طعنه زدنهایشان به پیامبری پیام آوران و جابه جا کردن حلال و حرام به آرزوی خود و افتخار کردن به ابراهیم علیهم السلام که گویا راه او را در پیش گرفته و به او اقتداء کرده اند، اینک در آیات متبرکه (120 الی 124) به یاد ابراهیم، رئیس و پیشوای یکتا پرستان و قدهی اصولیان، بزرگداشت روز شنبه از سوی یهودیان، بحث بعمل می آورد.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٠﴾

بی‌گمان، ابراهیم [به تنهایی] یک امت بود، برای خدا از روی فروتنی فرمانبردار و [یکتاپرستی] حق گرا بود و از مشرکان نبود. (۱۲۰)

تفسیر:

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً»: به راستی ابراهیم خلیل الله پیشوایی در خیر و الگویی در امر صلاح و شایستگی بود، و از تمام خصلت‌های نیکو برخوردار بود، به همین دلیل الله متعال او را به عنوان خلیل و دوست خود برگزید.

«قَانِتًا لِلَّهِ»: او برای پروردگارش بسیار مطیع، بسیار خاشع و فروتن بود، آنچه به انسان ارزش میدهد عبادت و اطاعت آگاهانه از الله است، «قَانِتًا» همراه با اعتدال و نداشتن انحراف «حَنِيفًا» و خلوص است.

«حَنِيفاً»: «حنیف بود» یعنی: از ادیان باطل به سوی دین حق گرایش یابنده بود، ابراهیم علیه السلام هم در عمل خالص بود، «حَنِيفاً» هم در عقیده، او از تمام ادیان باطل روگردان بود و به دین حق و اسلام رو آورد.

او حَقَّار و بر دین توحید بسیار استوار بود و از آن به دیگر ادیان انحراف و گرایش نمی‌کرد، «وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (120)» و جزو مشرکان نبود. او هرگز به خدای سبحان شریک نیاورد و هرگز جز او معبود دیگری اختیار نکرد، تأکید ما سبق و رد ادعای یهود و نصاری می‌باشد که به گمان آنها ابراهیم یهودی یا نصرانی بود.

اوصاف حضرت ابراهیم علیه السلام:

الله متعال در قرآن عظیم الشان به پنج صفت مهم در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام تصریح نموده است.

وصف اول: اَمَّتْ دَانِسْتَن حضرت ابراهیم علیه السلام:

طوری‌که در بیدایت (آیه 120 سوره نحل) خواندیم؛ «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً» (ابراهیم خود یک امت بود)؛ «أُمَّةً»: قُدوه. پیشوا. از ماده (أَمَّه) به معنی (قَصَدَه) یا (اِقْتَدَى بِهِ) است. قرآن عظیم الشان ابراهیم علیه السلام را نمونه هدایت و اطلاعات و سپاسگزاری و توبه و برگشت به سوی خدا به تصویر میکشد. در اینجا در باره او می‌گوید: ابراهیم امتی بود. کلمه اَمَّتْ میتواند به معنی مَلَّتْ باشد. یعنی ابراهیم برابری میکرد با مَلَّتْ کاملی که خوبی و نیکوئی و اطلاعات برکت داشته باشد. یا این کلمه به معنی امام و پیشوا است. یعنی ابراهیم علیه السلام امام و پیشوائی بود که در خیر و خوبی بدو اقتداء و از او پیروی می‌شد. در تفاسیر علماء؛ کلمه اَمَّتْ را هم بدین معنی و هم بدان معنی دانسته‌اند. این دو معنی نزدیک به هم هستند. چه امام و پیشوائی که مردمان را به سوی خیر و صلاح و خوبی و نیکوئی هدایت و رهنمود میکند، او رهبر ملتی است و پاداش کار خود را دارد و به اندازه پاداش کسانی نیز به حساب او گرفته می‌شود که به هدایت و رهنمود او عمل میکنند. پس بئسابه او ملتی از مردمان در خیر و صلاح و خوبی و نیکوئی، و در اجرا و مزدی است که دارد، نه این که یک فرد بشمار آید.

نظریات مفسران در مورد «اَمَّتْ» بودن ابراهیم علیه السلام:

در مورد توجه خوانندگان را از مجموع نظریات مفسران به نکته اساسی ذیل جلب می‌دارم: ابراهیم، آن قدر شخصیت داشت که به تنهایی یک اَمَّتْ بود، چرا در برخی از حالات شعاع شخصیت برخی از انسان ها آن قدر قوت و افزایش می‌یابد که از یک فرد و دو فرد و یک گروه فراتر می‌رود، و شخصیتش معادل یک امت بزرگ می‌شود.

حضرت ابراهیم علیه السلام بر مکتبی بود که احدی بر آن نبود، پس يَكُ اَمَّتْ بود.

کلمه اَمَّتْ به معنای معلّم خیر است او معلّم خوبی‌ها بود.

هدف از اَمَّتْ یعنی رهبر و مقصود و امام تمام خداپرستان است.

شخصیت و شعاع وجود او به اندازه يَكُ اَمَّتْ بود.

چون قوام اَمَّتْ به او بود.

چون عالم بود و عالم امتی را راهنمایی می‌کند.

چون حرکت آفرید کار يَكُ اَمَّتْ را انجام داد، یاری نداشت و يَكُ تنه قیام کرد.

حضرت ابراهیم علیه السلام، در آن زمان که هیچ خدا پرستی در محیطش نبود و همگی در منجلا ب شرک و بت پرستی غوطه ور بودند تنها موحد و یکتاپرست بود، پس او به

تنهائی امتی و مشرکان محیطش امت دیگر بودند.

حضرت ابراهیم علیه السلام، سرچشمه پیدایش امتی بود، و به همین سبب، نام امت بر او گذارده شده.

و هیچ اشکالی ندارد که: این کلمه کوچک یعنی «أُمَّت» تمام این معانی بزرگ را در خود جمع کند، واقعاً هم حضرت «ابراهیم» یک امت بود، یک پیشوای بزرگ بود، یک مرد امت ساز بود، و در آن روز که در محیط اجتماعیش کسی دم از توحید نمی زد او منادی بزرگ توحید بود.

حضرت ابراهیم، رهبر، مقتدا و معلم بزرگ انسانیت بود، و به همین جهت، به او «أُمَّت» گفته شده، زیرا امت به معنی اسم مفعولی به کسی گفته می شود که مردم به او اقتدا کنند و رهبریش را بپذیرند.

البته، میان این معنی و معنی اول، پیوند معنوی خاصی برقرار است، زیرا کسی که، پیشوای صادق و واقعی برای ملتی شد در اعمال همه آنها شریک و سهیم است و گوئی خود، امتی است.

وصف دوم:

وصف دوم حضرت ابراهیم که در (آیه 120 / سوره نحل) بدان اشاره بعمل آمده این است که حضرت ابراهیم علیه السلام «قَانِتًا لِلَّهِ» (بنده مطیع خدا بود).

«قَانِتًا»: مطیع و مداوم بر طاعت و عبادت خدا. مطیع و متواضع و پرستشگر بود. (ملاحظه شود سوره های: بقره آیات 116 و 238، آل عمران آیه 17، زمر آیه 9).

وصف سوم:

وصف سوم حضرت ابراهیم علیه السلام همانا «حَنِيفًا» (او همواره در خط مستقیم «الله» و طریق حق، گام میسپرد)؛ او حقگرا، و مخلص فرمان پروردگار با عظمت بود. او متوجه حق و مائل به حق بود. (ملاحظه شود سوره بقره/ آیه 135، سوره آل عمران/ آیات 67 و 95)

«حَنِيفًا»: به معنی کسی است که، از انحراف به راستی و استقامت می گراید و به عبارت دیگر: از ادیان و روشهای منحرف، چشم می پوشد، و به صراط مستقیم الهی روی می آورد به دینی که هماهنگ فطرت است، و به خاطر همین هماهنگی، صراط مستقیم محسوب می شود. بنابر این، در تعبیر «حنیف» اشاره لطیفی به فطری بودن توحید نیز شده است.

وصف چهارم:

حضرت ابراهیم علیه السلام همانا «وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ 120 نحل» (او هرگز از مشرکان نبود) و تمام زندگی و فکر و زوایای قلبش را تنها نور «الله» پُر کرده بود. و از زمره مشرکان نبود. مشرکان بدو نسبت نمیرسانند و در خط سیر او نیستند.

وصف پنجم:

و در آخرین وصف حضرت ابراهیم علیه السلام که در آیه مبارکه بدان اشاره بعمل آمده است: «شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ» است. (او شخصیت بود بود که همه نعمتهای الله را شکرگزاری می کرد)؛ حضرت ابراهیم علیه السلام سپاسگزار نعمتهای الله متعال بود. او با گفتار و کردار سپاسگزار نعمتهای الهی بود.

شخصیت والای مقام حضرت ابراهیم:

واقعیت امر اینست که: انبیاء سرسلسله و طلایه دار راه عبودیت به سوی خداوند تبارک و

تعالی هستند. قول و فعل آنها برای ما سرمشق و حُجت است، و در زندگی آنها برای جویندگان راه حقیقت درسهای فراوانی هست.

طوری که قرآن عظیم الشان میفرماید: «لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة» (احزاب/ آیه 31). تمام انبیاء هدف و مقصدشان یکی بوده است. از این رو هیچگونه اختلافی در گفته های آنان نمی توان پیدا کرد.

یکی از این پیامبران حضرت ابراهیم علیه السلام است که نام مبارکش 69 بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده است و در 25 سوره مطالبی در باره شخصیت حضرت ابراهیم علیه السلام به عمل آمده است.

در آیات قرآن عظیم الشان از این پیامبر بزرگوار مدح و ستایش فراوان بعمل آمده و از صفات ارزنده او یاد آوری گردیده است، مقام و معرفت او نسبت به الله، (سوره نخل/ 120). منطق گویای او در برابر بُت پرستان، (سوره انبیاء/ 57 52)، مبارزات سرسختانه و خستگی ناپذیرش در مقابل جباران (سوره انعام/ آیات 80-81)، اطاعتش در برابر فرمان پروردگار (سوره صافات/ آیه 110 / 101)، استقامت بی نظیرش در برابر توفان حوادث و آزمایش های سخت (سوره صافات / آیات 107 الی 109). در همه ای این سوره و آیات متبرکه داستان حضرت ابرهیم علیه السلام تذکر رفته و هرکدام از این آیات سرمشقی است برای مسلمانان و رهروان راه خدا.

به گفته قرآن عظیم الشان حضرت ابرهیم علیه السلام از نیکان، (سوره ص/ 47)، صالحان، [سوره نحل/ 122] قانتان، [نحل/ 120]. صدیقان، [مریم/ 41] بردباران [توبه/ 114]. وفا کننده گان به عهد بود و شجاعتی بی نظیر و سخاوتی فوق العاده داشت.

وقتی به داستان ابراهیم علیه السلام مراجعه میکنیم می بینیم که او مبارزه با شرك و بت پرستی در سر زمین بابل آغاز میکند و تا مرحله جانفشانی به پیش میرود اما به امر الهی معجزه آسا از آتش نمرودیان نجات می یابد، و راهی سر زمین فلسطین میشود تا دعوت خود را در آن سرزمین پیگیری نماید، و زمینه ساز دعوت فرزندش حضرت یوسف علیه السلام شود. ابراهیم علیه السلام امپراتوری را خود به سوی خدا دعوت کرده است، و رسالت را به پایان برده است، اما باید زمینه سازی کند برای ساختن بنای مردمان موحد در سرزمین فلسطین و نیز زمینه مناسب را جهت دعوت امپراتوری مصر بسوی خداوند یکتا، برای فرزندش آماده کند، و در مرحله دیگر از زندگی زن و فرزند خود را از فلسطین حرکت میدهد و به سرزمین مکه می آورد، و در سرزمین خشک و بدون آب و علف با اتکاء به خداوند متعال رها می کند، و خود به سر زمین فلسطین مراجعه می کند. وی در مرحله دیگری مأمور قربانی کردن فرزند دلبندهش، اسماعیل مورد ابتلاء و آزمایش الهی قرار گرفته و بعد از گذشتانیدن موفقانه و کامیاب این آزمایش و ابتلاء از جانب خدای متعال عوضی به جای اسماعیل قربانی میگردد و سپس خانه کعبه را بناء می کند. با توجه به این واقعیت ها در می یابیم که این سرگذشت يك دوره کامل از سیر عبودیت را در بر دارد، حرکتی که از نفس بنده آغاز گشته به قُرب الله متعال منتهی میشود. او از زینتهای دنیا و لذائذ آن، آرزوهای دور و دراز آن و از جاه و مال و اولاد چشم می پوشد و هیچ چیز نمیتواند او را از مسیر حق منحرف کند.

در حقیقت سرگذشت آن حضرت از وقایعی به ظاهر متفرق تشکیل شده است که زنجیر وار به هم می پیوندند و از سیر عبودی ابراهیم حکایت می کند، سیری که از بنده ای بسوی

خدا آغاز میشود و سیری که سر تا سرش ادب است: ادب در سیر، ادب در طلب، ادب در حضور، ادب در همه مراسم حُب و عشق و اخلاص که انسان هر قدر در آن تدبّر و دقت کند این آداب را روشن تر و درخشنده تر می بیند.

شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٢١﴾

او شکر گزار نعمت های پروردگار بود، خدا او را برگزید، و به راه راست هدایتش کرد. (۱۲۱)

تفسیر :

«شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ»: به راستی ابراهیم علیه السلام برای پروردگارش بسیار شکرگزار بود و نعمت های بزرگش را باقلب و زبان و اعضا سپاس می گذاشت. «اجْتَبَاهُ وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (121)» حق تعالی او را به رسالت برگزید و به پیمودن راه مستقیم که همانا توحید همراه با عمل به صالحات و پرهیز از منکرات است توفیقش بخشید.

و پس از بیان اوصاف پنجگانه که در آیه 129 سوره نحل بیان شد: به بیان پنج نتیجه مهم این صفات پرداخته، چنین میگوید:

«اجْتَبَاهُ»: (خداوند، ابراهیم را برای نبوت و ابلاغ دعوتش برگزید).

او را برای رسالت آسمانی برگزید، و وی را به دوستی گرفت.

او را انتخاب کرد و برگزید.

«وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.» (خدا او را به راه راست هدایت کرد) و از هر گونه لغزش و انحراف حفظ نمود. چرا که هدایت الهی همان گونه که بارها گفته ایم: به دنبال لیاقتها و شایستگی هائی است که: انسان از خود ظاهر میسازد چون بی حساب چیزی به کسی نمیدهند.

«وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»: (ما در دنیا به او حسنه دادیم.)؛

«حَسَنَةً» به معنی وسیعش: هرگونه نیکی را در برمیگیرد، از مقام نبوت و رسالت گرفته، تا نعمتهای مادی، فرزندان شایسته و مانند آن.

«وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»: (و در آخرت از صالحان است). با این که: ابراهیم از سر سلسله صالحان بود در عین حال میگوید: او از صالحان خواهد بود، و این نشانه عظمت مقام صالحان است که «ابراهیم» (علیه السلام) با این همه مقام در زمره آنها محسوب می شود، مگر نه این که: خود ابراهیم، از خدا این تقاضا را کرده بو: «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ»؛ (خداوندا! نظر صائب به من عطا کن، و مرا از صالحان قرارده).

آخرین امتیازی که خدا به ابراهیم (علیه السلام) در برابر آن همه صفات برجسته داد این بود که: مکتب او نه تنها برای اهل عصرش که برای همیشه، مخصوصاً برای امت اسلامی یک مکتب الهام بخش گردید، به گونه ای که قرآن میگوید: «سپس به تو وحی فرستادیم که از آئین ابراهیم، آئین خالص توحید، پیروی کن.

وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٢٢﴾

و در این دنیا به او حسنه (نبوت، فرزند صالح) دادیم و همانا او در روز آخرت نیز از نیکان و شایستگان است. (۱۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» هدف از آن محبت پیروان سایر ادیان در حق ابراهیم علیه السلام، و تولد انبیاء فراوان از نسل او، و ذکر جمیل وی بر سر زبان ها برای همیشه است (سوره

های شعراء آیه 84، صافات آیات 108 و 109). «ترجمه معانی قرآن» (دکتر مصطفی خرمدل)

تفسیر:

خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام در دنیا پیشوایی، نام و آوازه نیک، دانش، پیامبری و حکمت عطا کرد و به قولی: عبارت از این است که تمام اهل ادیان به ولایت و دوستی وی می نازند و هوادار وی اند.

ابن کثیر میگوید: «یعنی برای ابراهیم علیه السلام خیر دنیا را از تمام آنچه که مؤمن در اكمال زندگی پاکیزه اش بدان نیازمند است، گرد آوردیم». و همه این اقوال صحیح است. «وَ إِنَّهُ فِي الْأَخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (122)» و در آخرت و در روز بازپسین نیز نزد الله متعال همراه با بندگان ابرار و اولیای برگزیده اش؛ مقام و منزلتی والا، مرتبه عالی و متعالی دارد.

بدین ترتیب ملاحظه می داریم که خداوند متعال در سه آیه، حضرت ابراهیم علیه السلام را با نه وصف مدح و ستایش کرد. شکی نیست که گرد آمدن این اوصاف در یک انسان، از او نمونه و الگویی از یک مسلمان کامل میسازد، بدین جهت خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را برای پیامبر صلی الله علیه وسلم مقتدا قرار داد چنانکه میفرماید:

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٣﴾

سپس به تو وحی فرستادیم که از دین ابراهیم، که از ادیان باطل بیزار بود، پیروی کن (زیرا) او از مشرکان نبود. (۱۲۳)

تفسیر:

«ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» مفسران می فرمایند که: در عطف به «ثم» در «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» تعظیم و رفعت مکان و منزلت پیامبر صلی الله علیه وسلم مقرر است؛ زیرا بعد از ذکر مناقب ابراهیم خلیل علیه السلام به اصطلاح می خواهد بگوید: در اینجا مطلب والاتر و بالاتر از آن مقرر است و آن عبارت است از اینکه محمد صلی الله علیه وسلم «امی» و بزرگ نوع انسان، پیرو دین ابراهیم است و به شریعت او دست آویزی دارد. و برای افتخار وی همین بس است. گرچه شیوه ها و شرایط انبیا یکسان نبوده است، لیکن راه انبیا یکی است و آنان مأمور به پیروی از پیامبران قبلی هستند بعد از این که ابراهیم را با آن خصلت شریف توصیف کرد، به پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی فرستاد و به وی دستور فرمود تا از دین اسلام آنگونه که ابراهیم علیه السلام بر آن بود پیروی نماید. در توحید و دعوت به سوی آن، در بیزارگی جستن از بتان و معبودات باطل، در تدین به دین اسلام و در تمام شریعت وی مگر در آنچه از شریعتش که منسوخ شده است.

«وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (123)» ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه پیرو آیین اسلام بود. این هم تأکیدی دیگر است در رد گمان یهود و نصاری که گویا ابراهیم بر دین آنها بود.

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٢٤﴾

جز این نیست که روز شنبه بر کسانی مقرر گردید که در باره آن اختلاف ورزیدند، و بی گمان پروردگارت روز قیامت میان آنها درباره آنچه در آن اختلاف می کردند، فیصله

خواهد کرد. (۱۲۴)

سبت: (بروزن عقل)، در اصل معنی قطع است. سبت یهود راکه روز شنبه است به علت قطع عمل در آن روز، سبت گفته اند (مراجعه شود به سوره های بقره: 65، اعراف 163) «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.

تفسیر:

یهودان به خاطر لجابت و عناد بارها از طرف خداوند مورد تنبیه قرار گرفته اند، یکی از تنبیهات (آیه 118 همین سوره بود؛ که میفرماید «عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا...» و تعطیلی روز شنبه که در این آیه مبارکه بیان شده تنبیه دیگری است که البته گروهی قدردانی و گروهی ناشکری کرده و دست به حيله‌گری زدند و به سزای سختی گرفتار شدند.

«إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ» تعظیم روز شنبه و کار نکردن در آن، از شریعت و شعایر دین ابراهیم نبود. اما به خاطر شدت و سختگیری بر یهود آن را مقرر نمود؛ زیرا در دین به اختلاف برخاستند و از فرمان خدا نافرمانی کردند؛ چون خدا آنان را از شکار کردن در روز شنبه منع کرده بود، اما آنها شکار کردند. در کیفر آن خدا آنها را به میمون و خوک مسخ کرد.

یعنی: و بال و فرجام بد روز شنبه که همانا مسخ صوری طائفه‌ای از یهود بود، فقط بر کسانی مقرر شد که در باره آن اختلاف کردند. یا تعظیم و بزرگداشت روز شنبه فقط بر کسانی مقرر شد که درباره آن اختلاف کردند و آنان یهود و نصاری بودند؛ زیرا الله متعال بزرگداشت روز جمعه را بر آنان مقرر کرده بود پس، از آن عدول کرده و روز شنبه و یکشنبه را برگزیدند. نقل است که: موسی یهودیان را امر کرد تا یک روز از هفته را که روز جمعه باشد به عبادت الله متعال اختصاص دهند و شش روز دیگر را به کار و کسب و مشاغل زندگی بپردازند. اما آنها از پذیرش روز جمعه سر باز زده و روز شنبه را برگزیدند. سپس عیسی علیه السلام نیز در دوره رسالت خود روز جمعه را به عنوان روز عبادت به نصاری پیشنهاد کرد اما آنها نیز از پذیرش روز جمعه سر باز زده و روز یکشنبه را برگزیدند.

چنانکه در حدیث شریف آمده است: «ما در دنیا آخرین ولی در روز قیامت از همه پیشتازیم... این روز جمعه همانا روز آنان بود که خداوند متعال ما را به آن راهنمایی فرمود پس مردم (امت‌های دیگر) در آن دنباله رو ما هستند، روز یهود فردا، و روز نصاری پس فرداست». یعنی: یهود و نصاری از بزرگداشت روز جمعه که برای شان امری الزامی نبود، سر باز زدند پس الله متعال آن را ویژه امت محمد صلی الله علیه وسلم گردانید زیرا این روز، ششمین روز در برنامه آفرینش است که خداوند متعال آفرینش را در آن به اكمال رساند و نعمت خود را در آن کامل گردانید، «تفسیر انوار القرآن»

«وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (124)» خدا در روز قیامت در بین آنها حکم خواهد کرد و هر کس را مطابق عمل و کردارش پاداش یا کیفر و عقاب میدهد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه که ذیل (125 الی 128) در مورد شیوه‌ی دعوت رهبران راستین دینی، صبر و پایداری در برابر مصائب بحث بعمل آمده است.

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿١٢٥﴾

(مردم را) با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت بده و با آنها به شیوه‌که نیکوتر است مجادله کن. همانا پروردگارت به حال کسیکه از راه او گمراه و منحرف میشود آگاهتر است، و به هدایت یافته‌گان داناتر است. (۱۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْحُكْمَةُ»: سخنان استوار و بجا. «الْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ»: اندرز نیکو و زیبایی که دلچسب و گیرا و قانع‌کننده بوده و در آن ترهیب و تشویق و بیم و امید باشد. «جَادِلْهُمْ»: با مردمان مناظره و مباحثه و گفت و شنود کن. «بِالَّتِي»: به طریقه و شیوه‌ای که. کلمه (الَّتِي) صفت موصوف محذوفی چون (الطَّرِيقَةُ، الْمُجَادِلَةُ) است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: اولین وظیفه و رسالت انبیا، دعوت به حق است. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» ای محمد! تو و پیروانت باید به نیکوترین شیوه، بالطف و مهربان‌ترین و ظریف‌ترین وسایل و با زیباترین روش‌ها به سوی دین اسلام و احکام و اخلاقش دعوت نمایید، به قولی: مراد از حکمت، حجت‌های یقین آور و باور رسان است. بنابر این دعوت اسلامی باید به شیوه کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم صورت گرفته، با ملایمت و نرمی در گفتگو و بیان همراه و از قهر و غضب، و عصبانیت و خشونت، خشکی و خروش بیجا به دور باشد، «موعظه حسنه» عبارت از حجت‌های ظنی اقناعی‌ای است که تصدیق به مقدمات قابل قبولی را در پی آورد.

موعظه نیکو و حسنه آن است که واعظ به آنچه می‌گوید در قدم نخست خود هم به آن عمل کند و جدال نیکو آن است که در آن توهین و تحریک غلط و احساسات وجود نداشته باشد. باید گفت که: هر شخصی يك روح و ظرفیتی دارد که باید با زبان خودش با او سخن گفت؛ خواص را با حکمت و استدلال، و عوام را با موعظه نیکو، و مخالفان را با جدال نیکوتر ارشاد کنیم.

دعوت اسلامی باید با آسانگیری توأم باشد نه با سختگیری، با مژده و بشارت آمیخته باشد نه بانفرت و شدت، جذاب و گیرا باشد نه دفع‌کننده و گریزاننده. و ایشان را به خیر ترغیب نموده و از شر برحذر گردان.

قرآن مجید اصول و ارکان دعوت را بر همچون پایه‌هایی استوار و پایدار می‌سازد، و وسائل دعوت و راه‌های آن را مشخص می‌گرداند، و برنامه و مسیر را برای پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بعد از او برای دعوت‌کنندگان به سوی دین متین و استوارش، تهیه و ترسیم می‌کند. پس باید به قانون و راه‌های توجیه بعمل اریم که الله متعال در قرآن عظیم الشان برای دعوت تعیین و تاکید کرده است.

دعوت، دعوت به سوی راه خدا است، نه دعوت به سوی شخص دعوت‌کننده و نه به سوی قوم و قبیله او. چه آنچه به دعوت‌کننده مربوط می‌گردد این است که وظیفه خود را برای رضای خدا انجام دهد. هیچ‌گونه برتری و فضلی نه بر دعوت و نه بر کسانی دارد که به سبب او راه یاب می‌گردند تا از آن صحبت کند و سخن براند. مزد و پاداش او تنها بر خدا است و بس.

دعوت باید با حکمت باشد. دعوت‌کننده باید به اوضاع و احوال مخاطبان و به شرایط و ظروف آنان توجه بعمل آرد، و دقت داشته باشد هر بار چه اندازه باید مطالب و مقاصد را برای ایشان روشن و بیان کند تا بر دوش ایشان سنگینی نکند و پیش از آمادگی مردمان برای پذیرش تکالیف و وظائف، برایشان دشواری به بار نیاورد. دعوت‌کننده باید راه و شیوه‌ای درکار دعوت درپیش گیرد که رنج و زحمتی برای مخاطبان تولید نکند، و در این راه و شیوه هم تنوع را برابر مقتضیات مراعات نماید و آن‌گونه‌که باید سخن سرآید. احساسات او را نگیرد، و پرخاش و تاخت نداشته نباشد. چه اگر چنین نکند، در همه اینها و درکارهای دیگر از حکمت در می‌گذرد.

دعوت‌کننده باید با اندرز زیبا و دلربائی به سخن درآید که آهسته و آرام به ژرفاهای دلها برود و بر دلها نشیند، و حواس و شعور را آهسته آهسته لطیف و دقیق تسخیر نماید. تهدید و توبیخ بیجا و بی‌مورد و بدون علت و سبب روا ندارد، و خطاها و اشتباه‌هایی را گوشزد نکند که سر به رسوائی میکشد، خطاها و اشتباه‌هایی که چه بسا از روی نادانی، و چه بسا از روی حسن نیت صورت می‌گیرد. زیرا نرمش در موعظه در اغلب اوقات قلوب را در مان، هدایت و رهنمود میکند، و قلب‌های بیزار و ناسازگار را رام میگرداند و به سوی‌گوینده میکشاند، و از حمله و تهدید و توبیخ، خیر و صلاح بیشتری به بار می‌آورد.

دعوت‌کننده باید مجادله و مباحثه را به شیوه‌ای هرچه بهتر، و با دلایل بسی قویتر و رساتر انجام دهد. در مجادله و مباحثه چیزی را بر طرف مقابل تحمیل نسازد، و او را خوار ندارد و زشت نشمارد. تا طرف مقابل به دعوت‌کننده اطمینان پیدا کند و بداند که هدف او از مباحثه و مجادله چیره شدن و غالب آمدن نیست. بلکه هدفش قانع‌کردن و به حق رساندن است. چه نفس انسان دارای خود بزرگ بینی و سرکشی است، و از رای و نظریه‌ای که از آن دفاع میکند دست نمی‌کشد مگر با نرمی و مهربانی. زیرا نمی‌خواهد احساس کند که شکست خورده است. در مباحثه و مجادله ارزش رای و نظر با ارزش خود شخص در پیش مردم به هم می‌آمیزد، و طرف مقابل دست برداشتن از دیدگاه و اندیشه خود را دست برداشتن از ارزش و بهای وقار و احترام و هستی خویشتن می‌شمارد. تنها مباحثه و مجادله زیبا و نیکو است که خود بزرگ بین حساس را پائین میکشد و اطمینان می‌بخشد، و شخص مباحثه و مجادله‌کننده احساس میکند که ذات او مصون، و ارج و ارزش او محفوظ است، و دعوت‌کننده منظوری و مقصودی جز روشن‌کردن خود حقیقت و راه یابی بدان ندارد، آن هم در راه خدا، نه به خاطر شخص خود و نه به خاطر پیروگرداندن رای و نظر خویش، و شکست دادن رای و نظر طرف مقابل.

«وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» با دلسوزی ایشان را نصیحت کن و به بهترین و با نیکوترین شیوه با مخالفین به بحث و مجادله پرداز و نرمش را به کار بگیر.

که همانا جدال از موضع مهر و ملایمت است با آنان مجادله نما. بناءً در یک جدال و مناقشه دعوی گفتگو باید از گرایش‌های نفسی و شخصی، دشنام، ایذا، برتری طلبی، کبر و خود بزرگ بینی به دور باشد.

مفسران در مورد روش و طریقه مجالهِ «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» مینویسند که:

قبل از همه دعوت باید جهت الهی داشته باشد. دعوت، مراحل و مراتبی دارد. (حکمت، موعظه، جدال نیکو که حکمت راه عقلی و موعظه راه عاطفی میباشد.)

موعظه باید حسن باشد، ولی جدال باید احسن باشد. «الْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ - بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»

(هم محتوا نیکو باشد و هم شیوه و بیان) برگزیدن ساده‌ترین روشها و محکم‌ترین دلایل. به کار گرفتن بیانی خوش در گفت و گو. در پیش گرفتن ملایمت و نرمی در گفت و گو. مقابله بدی در کلام و بیان با نیکوی.

بلند نکردن صدا در گفت و گو و دشنام ندادن و آزار نرساندن به خصم. که اینها اصول مناظره و جدال بیانی در اسلام است.

باید بصورت کل یادآور شد که دین مقدس اسلام به پیروان خویش هم غذای فکری میدهد، «بِالْحِكْمَةِ» هم غذای روح «الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» و به مخالفان برخورد منطقی دارد. «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»

با مطالعه سیرت و سنت طیبیه رسول اکرم صلی اله علیه وسلم ملاحظه میکنیم که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در دعوت به سوی حق کمال رفق و ملایمت را به کار می‌گرفتند، طوری که در حدیث شریف به روایت ابو امامه (رض) آمده است که پسر جوانی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله! آیا به من اجازه زنا کردن میدهید؟ مردم از این لحن جسورانه وی برآشفته و بر سر وی داد کشیدند اما رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: دست از وی بردارید و او را به من نزدیک گردانید! پس آن جوان به ایشان نزدیک شد و در پیش روی ایشان نشست آنگاه به وی فرمودند: ای جوان! آیا دوست داری که با مادرت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول الله فرمودند: همین گونه مردم آن را برای مادرانشان نمی‌پسندند؟ آیا دوست داری با دخترت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول الله فرمودند: همچنین مردم آن را برای دخترانشان دوست ندارند. فرمودند: آیا دوست داری با خواهرت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول الله فرمودند: همچنین مردم آن را برای خواهرانشان دوست ندارند. آنگاه آن حضرت صلی الله علیه وسلم دست مبارک خود را بر سینه‌اش گذاشتند و فرمودند: بار خدایا! دلش را پاک گردان، گنااهش را بیامرز و شرمگاهش را از حرام نگهدار. از آن پس، هیچ عملی نزد آن جوان نفرتبار از عمل زنا نبود.

شما ضامن و وظیفه هستید، نه ضامن نتیجه. طوری که در آیه مبارکه میفرماید:

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (125)» ای محمد! پروردگارت به حال و وضع گمراهان و هدایت شدگان آگاهتر است. او میداند که چه کسی از خط استقامت انحراف نموده و چه کسی بر راه مستقیم رهرو باقی مانده است. بنابراین این بر تو واجب است در دعوت آنها و مجادله با آنها راه استوار و درست را در پیش گیری، هدایت آنان بر تو نیست بلکه تبلیغ بر تو واجب است و ما به حساب آنها می‌رسیم. و ما هر یک را در برابر عملکردش جزای مناسب می‌دهیم.

یادداشت ضروری:

باید گفت که فرموده‌ی الله متعال که میفرماید: «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» بیانگر این اصل است که باید در بحث و مناظره، انصاف و پیروی از حق به صورتی رعایت شود که نشان دهد هدف، اثبات و احقاق حق و دور کردن باطل است نه تحمیل نظر خود و محکوم کردن نظر طرف.

وَأَنْ عَاقِبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (۱۲۶)
و هر گاه خواستید مجازات کنید تنها به مقداری که به شما تعدی شده عقوبت کنید (و عذاب

دهید) و اگر صبر کنید البته صبر برای صابران بهتر است. (۱۲۶)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: مقابله به مثل، حق طبیعی و الهی است. «وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوِّقْتُمْ بِهِ» ای مؤمنان! و اگر دوست داشتید تا از تجاوزگران قصاص بگیرید پس همانگونه که مورد تعدی و شکنجه قرار گرفته اید، قصاص بگیرید و بر آن نیفزایید. ملاحظه بفرمایید که دین مقدس اسلام: به پیروان خویش امر فرموده است که: حتی نسبت به دشمنان و شکنجه کنندگان، عدل و انصاف را هم مراعات بکنید.

باید گفت که: در صبر لذتی است که در انتقام نیست طوری که می فرماید: «وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوِّقْتُمْ...» نازل شد. (زاد المسیر ۴/۵۰۷).

«وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (126)» اما اگر صبر و گذشت، شکیبایی و فروتنی از خود نشان دهید و از قصاص صرف نظر کنید، برای شما بهتر است.

چرا که ارمغان صبر، پیروزی دنیا و پاداش آخرت می باشد، یقیناً عزت با عفو و نصرت با صبر توأمند.

فکر نکنید که صبر شما به سود مخالفان است، بلکه به سود خودتان می باشد.

بدین وسیله پروردگار با عظمت به صبر و ترک عقوبت تجاوزگر تشویق به عمل آورده است؛ چون هر چند قصاص مباح می باشد اما ترک آن بهتر است.

شان نزول آیه 126 - 128:

645- حاکم و بیهقی در «دلایل» و بزار از ابوهریره روایت کرده اند: هنگامی که کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم (سید الشهداء حمزه) به درجه رفیع شهادت نایل گردید، کافران سینه او را دریدند و قلبش را بیرون آوردند.

گوش، بینی و لبهای او را مثله کردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم بالای سر او ایستاد و به اندوه و درد گفت: به جای تو هفتاد نفر از آنها را مثله میکنم. پیامبر خدا همچنان ایستاده بود که جبرئیل آیه «وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوِّقْتُمْ بِهِ» را تا آخر سوره فرود آورد. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن کار منصرف شد و از اجرای آنچه اراده کرده بود خودداری کرد.

646 ترمذی به قسم حسن و حاکم از ابی بن کعب (روایت کرده اند: در غزوه احد شصت و چهار نفر از انصار و شش نفر از مهاجرین که حمزه (نیز در میان شان بود شهید شدند و مشرکان شهدا را مثله کردند. انصار گفتند: اگر روزی بر آنها چیره شویم بیشتر از آنها مثله میکنیم. هنگامی که مسلمانان مکه را فتح کردند، خدای بزرگ آیه «وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا» را نازل کرد. (جید است، ترمذی 3129، احمد 5 / 135، حاکم 2 / 359 و 358، نسائی در «تفسیر» 299 و ابن حبان 487 از ابی بن کعب روایت کرده اند. اسناد آن به خاطر ربیع بن انس حسن است، حاکم این را صحیح شمرده و ذهبی با او موافق است، ترمذی حسن میداند، این حدیث دارای شواهد است که طبری 21996 و 21997 از شعبی و 21998 از عطاء بن یسار و 21999 از قتاده و 22000 از ابن جریج به قسم مرسل روایت کرده. این احادیث مرسل به حدیث موصول پیش شاهد هستند به این ترتیب به درجه جودت میرسد. به «زاد المسیر» 887 مراجعه کنید.)

قابل یادآوری است که از: ظاهر حدیث نشان می دهد که نزول آیه در روز فتح مکه صورت گرفته و حدیث قبلی بیانگر این است که در روز احد نازل شده است. ابن حصار بین دو

حدیث اینطور جمع کرده است: این آیه جهت پند و اندرز به مسلمانان و یادآوری از جانب پروردگار بار اول در مکه، بار دوم در احد و بار سوم در روز فتح مکه نازل شده است. **وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴿١٢٧﴾** و (تو ای محمد) صبر کن و صبر تو جز به توفیق الله نیست، و بر آنان (کفار) غمگین مشو، و از مکر و حيله آنها دل تنگ مشو. (۱۲۷)

تفسیر :

«مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ»: شکیبائی تو جز با معونت و توفیق الله متعال میسر نیست.

«لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ»: بر آنان اندوهگین مباش. غم ایشان را مخور.

صبر و ظفر هر دو دوستان و آشنایان قدیمی هستند، مطمئن باید بود که: بر اثر صبر نوبت ظفر حتماً رسیدنی است. طوری که در آیه مبارکه میخوانیم: «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ» ای محمد! در مقابل آزاری که در راه الله متعال به تو میرسد صابر و شکیبای داشته باش و جز به یاری و توفیق الله به چنین مقام و مرتبه‌ی رفیعی نخواهی رسید. و ای پیامبر! بر آزار کفار، سختی‌های دعوت و مصیبت‌ها و گرفتاری‌های راه صبر کن و هرگز جز به یاری الله صبر نتوانی کرد، زیرا اوست که صبر را بر تو الهام کرده و با یاری و تأیید خویش هر دشواری را بر تو آسان می‌سازد.

از خداوند متعال مسئلت می‌نماییم که ما را از زمرهٔ پرهیزگاران و نیکوکاران قرار دهد. «وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ»: و بر کسانی که از تو فرمان نمی‌برند و به دعوتت اجابت نمی‌گویند بر آنان افسوس مخور «وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ (127)» و از گفته‌های ناشی از نادانی و ابله‌ی آنان و از حيله و نیرنگ آنان دلتنگ مشو. و از نیرنگ توطئه‌گران و مکر مکاران غمگین مباش، زیرا سر انجام کار، از آن تو چرخش آیام علیه دشمنان توست و یقیناً خداوند متعال یار و یاور توست و هرگز مغلوب نخواهی شد، زیرا او همراه توست. البته این همراهی و نصرت به پیامبر صلی الله علیه وسلم منحصر نبوده بلکه شامل حال ایشان و همهٔ پیروان و رهروان راه هدایت شان است.

دعوت از طریق حکمت و موعظه و جدال نیکو کار بسیار دشواری است، زیرا گروهی لجابت کرده و دعوت را نمی‌پذیرند و گروهی علاوه بر آن توطئه و کار شکنی می‌کنند و گروهی دست به براندازی می‌زنند و برای رسیدن به اهداف شوم خود از حربه‌هایی همچون تهمت، مسخره، تهدید، رقیب‌تراشی و محاصره اقتصادی، جنگ و هرگونه شکنجه و آزار استفاده می‌کنند. لذا این دو آیه نوع تسلّی و دل‌داری و رهنمودی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دعوت خود به بُن‌بست کشیده نشود.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ ﴿١٢٨﴾

بی تردید الله با کسانی که پرهیزکاری پیشه کردند و کسانی که [از هر جهت] نیکوکارند می‌باشد. (۱۲۸)

تفسیر :

«مَعَ»: با. همراه. مراد همراهی معنوی و مدد الهی است.

«إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ (128)»: خدا با معونت و نصرتش در کنار پرهیزگاران است و نیکوکاران را تحت حمایت و حفاظت خود قرار می‌دهد. یعنی: با کسانی است که از شرک و معاصی می‌پرهیزند «و با کسانی است که آنها نیکوکارند» با انجام دادن طاعات و اجرای اوامر پس این گروه هستند که خداوند متعال یاریشان میدهد.

وهرکس خدا با او باشد، نیرنگ حيله گران به او زيانی نمیرساند. دعوت از طريق حکمت و موعظه و جدال نیکو کاری بی نهایت سخت و دشواری است، زیرا گروهی لجاجت کرده و دعوت را نمی پذیرند و گروهی علاوه بر آن توطئه و کار شکنی می کنند و گروهی دست به براندازی میزنند و برای رسیدن به اهداف شوم خود از حربههای همچون تهمت، مسخره، تهدید، و آزار استفاده می کنند.

باید یادآور شد که: آیات اخیر سوره نحل؛ اصول و قانون اساسی دعوت و دعوتگران راه الله متعال است پس باید دعوتگران عمیقاً به دساتیر و احکام این آیات توجه همه جانبه بعمل آرند.

بی گمان خدا (مرحمت و معونت و حفاظت و رعایت همه جانبه اش) همراه کسانی است که تقوا پیشه کنند و (با دوری از نواهی، خود را از خشم خدا بدور دارند، و با تمام نیرو و قدرت) با کسانی است که نیکوکار باشند و (با انجام اوامر الهی خویشتن را به الطاف ایزد نزدیک سازند).

کسی که خدا با او باشد باکی بر او از کسانی نیست که به مکر و کید و حيله و نیرنگ پردازند.

این قانون دعوت به سوی خدا است بدان گونه که خدا آن را ترسیم کرده است. پیروزی درگرو پیروی از آن است، همان گونه که خدا وعده داده است... چه کسی راستگوتر از خدا است؟ از خداوند متعال مسألت می نمایم که ما را از زمره پرهیزگاران و نیکوکاران قرار دهد.

پایان جزء چهاردهم سوره نحل

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الإسراء

جزء 15

سورة اسراء یا بنی اسرائیل در مکه نازل شده و دارای یکصدویازده آیت و دوازده رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره؛ به جهت کلمه اول آن، «سبحان» و به خاطر داستان سفر معراج، «اسراء» و به سبب بازگویی داستان بنی اسرائیل، به «بنی اسرائیل» نامگذاری شده است. کلمه اسراء در زبان عربی به معنی سیر شبانه است. و اسراء سفری ملکوتی است که از مسجد الاقصی، به هدف دیدن آیات الهی، سوغاتی‌اش اخبار آسمان‌ها و ملکوت و بالا بردن سطح فهم بشر از این دنیای مادی بوده است.

در آیه اول این سوره به‌طور خاص به سفر رسول الله صلی الله علیه وسلم از مسجد الحرام به مسجد الاقصی ذکر بعمل آمده.

قابل تذکر است که: معراج، مقدس‌ترین سفر در طول تاریخ بشریت بوده، که پیامبر صلی الله علیه وسلم است، مسافر این سفر بود. ناگفته نباید گذاشت که: این سفر مقدس از مکان مقدس یعنی مسجد الحرام آغاز شده است.

همچنان مفسران در وجه تسمیه این سوره می نویسند: این سوره بدان جهت «اسراء» نامیده شد که متضمن اخبار از رویداد عظیم و معجزه بزرگ سیردادن شبانگاهی خاتم انبیاء و مرسلین حضرت محمد صلی الله علیه و سلم از مکه به سوی مسجد الاقصی در بخش جزئی از یک شب است، معجزه‌ای که خود دلیل روشن قدرت خدای عزوجل و گرامی داشت بزرگی برای رسول معظم صلی الله علیه و سلم وی است.

از اینکه بخش قابل توجهی از این سوره در آغاز و پایان، به داستان بنی اسرائیل پرداخته است، بناءً این سوره بنام سوره «بنی اسرائیل» نیز مسمی می‌باشد.

فضیلت سوره:

در بیان فضیلت این سوره از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «رسول الله صلی الله علیه وسلم هر شب سوره های بنی اسرائیل و زمر را تلاوت می کردند.

تعداد آیات کلمات و حروف سوره:

طوری‌که یادآور شدیم، سوره بنی اسرائیل از جمله سوره های مکی می باشد، مگر هشت آیات این سوره مدنی است، و هشت آیات مدنی آن از آیه مبارکه: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا» (73)

و به آخر سوره ختم می شود، و این سوره بعد از سوره قصص، و پیش از سوره یونس نازل گردیده است.

این سوره دارای (12) دوازده رکوع، و (111) یک صد و یازده آیت، و (1582) یک هزار و پنج صد و هشتاد و دو کلمه، و (6710) شش هزار و هفت صد و ده حرف، و (2989) دو هزار و نه صد و هشتاد و نه نقطه است. (قابل تذکر است: نظر علماء در مورد تعداد کلمات، حروف آن متفاوت است که تفصیل آن را می توانید در سوره طور تفسیر احمد مطالعه فرمایید.)

محتوای سوره الاسراء:

سوره اسراء طوری که در فوق هم یاد آور شدیم از جمله سوره های مکی بوده و با تسبیح و تقدیس الله می آغازد، و با حمد و ثنای او پایان می پذیرد. در این سوره موضوعات و مباحث گوناگونی مطرح بحث گردیده که بیشتر آنها در باره عقیده است. برخی از آنها نیز راجع به ارکان و اصول رفتار شخص و گروهی و آداب و رسوم استوار بر عقیده است. طوری که یادآور شدیم؛ بصورت کل سوره ای اسراء از جمله سوره های مکی است که به امور عقیده و اصول دین یعنی: «توحید و رسالت و بعثت و حشر» توجه دارد. نصایح سودمند و مبارزه با هرگونه شرک، ظلم و انحراف، سنّت ها و قوانین فردی و اجتماعی در تاریخ، تاریخچه آدم و ابلیس، پیامبر اسلام و موقعیت آن حضرت در مکه، بیان شده است. عنصر مهم و چشمگیر در این سوره عبارت است از شخصیت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و معجزات درخشانی که از جانب الله متعال در تأیید او آمده و نیز دلایل قاطعی که در راستای تصدیق رسالت پیامبر صلی الله علیه و سلم وارد شده اند.

- این سوره از موضوع بزرگ و مهم معجزه ای ختم رسالت و نبوت؛ یعنی، رویداد اسراء در پاسی از شب از مکه به مسجدالاقصی - که نشان قدرت پروردگار و بزرگداشت از وجود مبارک پیامبر والا مقام است - خبر میدهد.

- در این سوره داستانهایی هم درباره بنی اسرائیل به بیان گرفته شده است، که بخشی از آن درباره مسجدالاقصی یا بیت المقدس است، مکانی که اسراء، یعنی سفر زمینی معراج تا آنجا صورت گرفته است.

- همچنین در این سوره از بعضی از آداب اجتماعی و اخلاق نیکو صحبت بعمل آمده و بر آن اصرار ورزیده و از مردم دعوت بعمل آمده است که خود و جامعه خویش را به آن مزین و ملایس این رهنمود ها و دروس حیاتی؛ با نهی از شرک، آغاز میشود، و در باره: خوبی و نیکی به پدران و مادران، دادن حق خویشاوندان به خویشاوندان، دادن حق مسکینان و ابن سبیل، تحریم کشتن اولاد، تحریم زنا، تحریم قتل، نگهداری و حفاظت اموال یتیمان، وفا به عهد، پیمانها و ترازو را به تمام و کمال دادن و برکشیدن، بر حق ماندگار ماندن، و نهی از تکبر و خود بزرگ بینی و غیره که در نهایت این دروس با حذر داشتن از شرک به پایان می رسد.

- طوری که یاد آور شدیم؛ در سوره الاسراء از گمراهی های مشرکین بحث بعمل آمده است، آنهایی که داشتن همسر و فرزند را به خدا نسبت دادند.

چیزی که جای تعجب و شگفتی است این است که آنها خود از داشتن دختران متفرند اما با این وجود آنها را به خدای علی و کبیر نسبت می دهند، خدایی که از شبیه و مانند منزله است.

- همچنین در این سوره از مبحث حشر و نشر و معاد بحث به عمل آمده، و دلایل قوی و براهین بینظر را بر امکان وقوع آن اقامه کرده است، آنگاه از قرآن، آن معجزه ای ابدی حضرت محمد صلی الله علیه و سلم بحث به میان آورده و لجاجزی و سرسختی مشرکین را در مطرح کردن خواسته هایشان یادآور شده است. آنها غیر از قرآن، معجزه ای دیگری را می خواستند؛ از قبیل این که برای آنها رودخانه بجوشد و مکه به باغ و بستان تبدیل شود.

- همچنان گوشه ای از داستان آدم و ابلیس و بزرگداشت مقام انسان در این سوره نیز مطرح بحث گردیده است.

- و سرانجام این سوره با منزّه دانستن خدا از داشتن شریک و فرزند و دیگر صفات که بیانگر ضعف و نقص هستند، خاتمه می‌یابد: **وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَّلِيٌّ مِّنَ الدَّلِّ وَ كَبْرُهُ تَكْبِيرًا.**

ارتباط سوره اسرا با سوره نحل:

الف: در آخر سوره‌ی نحل آیه 124 می‌فرماید: **«إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا...»** در این سوره، شریعت و قانون «اهل سبت» و موقعیت آن را که در تورات آمده است، تفسیر میکند. ابن جریر به نقل از ابن عباس (رض) می‌گوید: تمام رؤس مطالب تورات در پانزده آیه‌ی سوره‌ی اسرا موجود است.

ب: خداوند در پایان سوره‌ی نحل به پیامبر دستور میدهد تا در برابر اذیت و آزار و افتراهای مشرکان و دشمنان - که او را دروغگو، جادوگر و شاعر می‌پندارند - بردبار باشد. در سوره‌ی اسرا به شرف و کرامت و منزلت و الای او نزد پروردگارش می‌پردازد. پس به همین مناسبت سر آغاز سوره، یادی از مقام بلند مرتبه‌ی اوست.

ج: هر دو سوره نعمتهای فراوان را - که الله متعال به انسان ارزانی داشته - بر می‌شمارند و حتی سوره‌ی نحل را «سورة النعم» گفته‌اند.

د: در سوره‌ی نحل به روشنی می‌گوید که: قرآن از سوی پروردگار آمده است، کلام فرشته و بشر نیست. سوره‌ی اسرا هدف جوهری (اصلی و خلاصه و زبده‌ی هر چیز) قرآن را بیان می‌نماید.

ه: در سوره‌ی نحل به شیوه‌ی استفاده‌ی درست از تولید و محصولات زمین اشاره کرده است، در این سوره به قواعد و شیوه‌ی زندگی اجتماعی مانند: نیکویی با پدر و مادر، بخشش به نزدیکان و نیازمندان و در راه ماندگان، حرام بودن قتل و زنا و خوردن مال یتیم، مراعات کردن وزن و پیمان‌ها از روی عدل و داد و باطل بودن پیروی کورکورانه و بدون علم و آگاهی اشاره می‌کند. (بنقل از تفسیر فرقان)

داستان سفر زمینی و آسمانی:

داستان اسراء یا سفر زمینی، و همراه با آن داستان معراج یا سفر آسمانی، هر دو این سفر در یک شب صورت پذیرفته است.

اسراء از مسجدالحرام در مکه با مسجدالاقصی، در بیت‌المقدس بوده است. معراج از بیت‌المقدس تا آسمان‌های بالا و سدره‌المنتهی، آن جهان غیبی و مجهول برای ما، صورت گرفته است... در باره داستان معراج روایت‌های گوناگونی نقل شده است، و پیرامون آن مجادله‌های زیادی درگرفته است و تا به امروز نیز ادامه پیدا کرده است.

در باره مکانی که معراج از آنجا آغاز گردیده است، اختلاف رای است. برخی از مفسران بدین عقیده‌اند که این سفر از خود مسجدالحرام آغاز شده است - ظاهر هم همین است - از پیغمبرصلی الله علیه وسلم روایت گردیده است که فرموده است:

«بینما أنا فی المسجد فی الحجر عند البیت بین النائم والیقظان إذا تانی جبرئیل علیه السلام بالبراق» بدان هنگام که من در مسجدالحرام در حجر نزدیک بیت بودم و حالی و وضعی داشتم میان خواب و بیدار، ناگهان جبرئیل علیه السلام براق را برای من آورد.

و گفته شده است که معراج پیغمبر صلی الله علیه و سلم از منزل امّ هانی دختر ابو طالب آغاز گردیده است. مراد از مسجدالحرام هم حرم است. چرا که حرم مسجدالحرام را نیز

دربار دارد و محیط بر آن است. از ابن عباس (رض) روایت شده است که گفته است: حرم سراسر آن، مسجد است.

روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در منزل ام هانی پس از نماز عشاء در خواب بود، از همان جا او را به معراج بردند و در همان شب برگشت. پیغمبر صلی الله علیه و سلم داستان را برای ام هانی روایت کرد و فرمود: «مثل لی النبیون فصلیت بهم». پیغمبران برایم مجسم شدند و برای ایشان (امام شدم و) نماز خواندم. سپس بلند شد تا به مسجد برود. ام هانی جامه او را گرفت. پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مالک». چه می‌کنی؟

گفت: اگر به قوم خود خبر دهی میترسم تو را تکذیب کنند و دروغگو بنامند.

فرمود: «و ان کذبونی؟». اگر هم مرا تکذیب کنند «واقعہ را باید گفت».

پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیرون رفت. ابو جهل در کنار او نشست. پیغمبر صلی الله علیه و سلم واقعه معراج را بدو خبر داد. ابو جهل گفت: ای گروه بنی کعب پسر لوی بشتابید و بیایید. واقعه معراج را برایشان نقل کرد. بعضیها شروع به کف زدن کردند! تعدادی دست بر سر نهادند! تا بدین وسیله تعجب خود را اظهارکنند و انکار خود را نشان دهند. از میان کسانی که ایمان آورده بودند، بعضی‌ها مرتد شدند و از دین برگشتند. مردانی با عجله خود را به ابوبکر (رض) رساندند. او برای شان گفت: آیا پیغمبر صلی الله علیه و سلم این را فرموده است؟

گفتند: بلی.

گفت: من شهادت می‌دهم اگر او این را گفته باشد راست فرموده است.

گفتند: او را تصدیق می‌کنی در این‌که در یک شب به شام برود و پیش از صبح به مکه برگردد؟

گفت: بلی. من او را در چیزی شکفت انگیزتر از این تصدیق می‌کنم. من او را تصدیق می‌کنم در این‌که از آسمان خبر می‌آورد!

از آن زمان به بعد لقب صدیق را به ابوبکر دادند. در میان مردمان کسانی بودند که به بیت المقدس مسافرت کرده بودند. از پیغمبر صلی الله علیه و سلم درخواست کردند که مسجد الاقصی را برایشان توصیف کند. مسجد الاقصی در جلو چشم شان مجسم گردید. بدان می‌دیدند و آنرا برایشان توصیف میکرد. گفتند: در توصیف راست گفتی. درباره کاروان ما برای ما چیزی بگوی. برای شان از تعداد شتران و اوضاع و احوال کاروان آنچه می‌بایست فرمود. آنگاه گفت: فلان روز کاروان به هنگام طلوع آفتاب برمیگردد. شتر خاکستری رنگ در پیشاپیش کاروان است. مردمان با عجله به سوی گردنه تنبیه رفتند، تا آمدن کاروان را ببینند. یکی از آنان گفت: به خدا قسم آفتاب دارد طلوع میکند! شخصی دیگری چیغ زد: به خدا سوگند این کاروان است که دارد در میرسد و در پیشاپیش کاروان شتر خاکستری رنگی است، همان گونه که محمد گفته است... اما با این وجود ایمان نی‌آوردند!.. در همان شب اسراء، معراج نیز از بیت المقدس به سوی آسمان صورت گرفته است. تفسیر فی ظلال القرآن.

همچنان سید قطب در تفسیر خویش مینویسد: در مورد اینکه معراج در بیداری یا در خواب بوده است، اختلاف است. از عائشه (رض) روایت شده است که گفته است: به الله قسم پیکر پیغمبر صلی الله علیه و سلم گم نگردیده است، ولی روح او را به آسمانها برده‌اند. از حسن

بصری روایت گردیده است که گفته است: معراج خوابی بوده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن را دیده است. در روایتهای دیگری هم آمده است که معراج با جسم و روح صورت پذیرفته است، و هنوز رختخواب پیغمبر صلی الله علیه و سلم سرد نگردیده است که آن حضرت از معراج برگشته است.

از مجموعه روایات چنین میتوان برداشت کرد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم رختخواب خود را در خانه امّ هانی رها فرموده است، و به مسجدالحرام رفته است. وقتی که در حجر بوده است که در کنار مسجدالحرام است، و حالتی میان خواب و بیدار را داشته است او را به اسراء و معراج برده‌اند. سپس به رختخواب خود برگشته است پیش از این که سرد شود. ما محلی برای این جدال دور و دراز نمی بینیم، جدال دور و درازی که در قدیم و جدید سخنانی را پیرامون این واقعه موکّد در زندگی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و پیرامون مدت زمان اسراء و معراجی که با روح یا با جسم انجام پذیرفته است، و پیرامون خوابی که در حال بیداری و یا در حال خواب صورت گرفته است، برانگیخته است و پدید آورده است... فاصله همه این حالات از یکدیگر دور نیست، و چیزی از سرشت این واقعه را تغییر نمیدهند، و در اینکه این قضیه، کشف و شهودی از مکانهای دوردست و از جهانهای بعید باشد و در یک لحظه کوتاه گذرا برای پیغمبر صلی الله علیه و سلم انجام پذیرفته باشد، اشکالی تولید نمی کند.

کسانی که چیزی از سرشت قدرت الهی و از سرشت نبوت می دانند، چیزی از این واقعه برایشان شگفت و شگرف نخواهد بود. چه همه کارهائی که از دیدگاه انسان، و با قیاس به قدرت انسان، و با معیار اندیشه انسان، از لحاظ سادگی و دشواری برابر آنچه انسان بدان عادت گرفته است و دیده است دارای درجات و مراتب مختلف هستند، در برابر قدرت الهی یکسان میباشند.

آنچه در جهان انسانها متداول و متعارف است نمی تواند ملاک سنجش امور با قیاس به قدرت الله متعال گردد. نبوت هم ارتباط با جهان والای فرشتگان است، و سرشتی جدای از سرشت ارتباطات عادی سائر انسانها با یکدیگر دارد.

جلوهگری مکان دوری، یا جهان بعیدی، و رسیدن بدانجا به وسیله معلومی یا مجهولی، شگفت‌انگیزتر از تماس با جهان والای فرشتگان و دریافت پیام از آن نیست. ابوبکر (رض) راست گفته است، بدان گاه که مساله شگفت‌انگیز هراسناک برای قوم را به سادگی و به سرشت آسان خودش برگردانده است و گفته است. من او را در مساله دور از ذهن‌تر از این تصدیق می کنم. من او را در خبری که از آسمان می آورد تصدیق می نمایم!

آنچه قابل ملاحظه است - به مناسبت این واقعه و روشنگری آن برای مردمان با دلیل مادی‌ای که آن روز راجع به کاروان و چگونگی آن درخواست کردند - این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به بیم و هراس ام هانی - رض - گوش فران داد، بیم و هراسی که ام هانی از تکذیب مردمان به سبب غرابت و شگفتی واقعه داشت. چه یقین پیغمبر صلی الله علیه و سلم به حقی که با خود آورده بود، و حقی که برای او روی داد، او را بر آن داشت که آشکارا مساله را با مردم در میان نهد و آنچه دیده بود بدیشان بگوید، رای نظر ایشان در این باره هر چه می خواهد باشد. بعضیها عملاً از دین برگشتند، و بعضی هم این واقعه را مورد تمسخر قرار دادند، و انگیزه شک درباره این آئین کردند. اما همه اینها پیغمبر صلی الله علیه و سلم را از آشکارا زبان به حقی گشودن که بدان ایمان داشت، بازداشت و

برنگرداند... در این امر نمونه‌ای برای یاران دعوت و دعوتگران بدین آئین است که آشکارا حق را بگویند، و از این‌که چه تاثیری در نفس مردمان دارد باک نداشته باشند، و در بیان واضح حق با مردمان چاپلوسی نکنند و سخن را پیچ ندهند، و در جستجوی خشنودی دیگران و خوشایند ایشان نباشند، زمانی که خشنودی و خوشایند آنان با سخن حقی تعارض پیدا کند که باید گفته شود.

همچنین باید دقت کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم این واقعه را معجزه‌ای برای تصدیق رسالت خود نکرد، هر چند که قوم او با اصرار و الحاح درخواست معجزات و خوارق عادات را داشتند. دست‌کم معراج با دلیل و برهان برای آنان ثابت‌گردیده بود و میبایستی به اسلام بگروند. این دعوت بر معجزات و خوارق عادات تکیه نمی‌کند، بلکه این دعوت بر سرشت خود این دعوت و برنامه آن تکیه می‌کند که از فطرت سالم استمداد می‌طلبد و با درک و شعور راهیاب و راسترو، متفق و سازگار است. صلی الله علیه وسلم واقعه معراج را آشکارا بیان می‌دارد نه بدان خاطر که در رسالت خود بر آن تکیه می‌کند. بلکه بدان جهت آشکارا زبان به بیان آن می‌گشاید که خود این واقعه حق است و حق نباید گفت الا آشکار. (تفسیر فی ظلال القرآن)

ترجمه و تفسیر سوره الإسراء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿١﴾

پاک و منزّه است آن ذاتی که بنده خود محمد (صلی الله علیه وسلم) را در شبی از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد که اطراف آن را برکت دادیم، تا برخی از نشانه‌های (عظمت و قدرت) خود را به او نشان دهیم، چون اوست که شنوای بیناست. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُبْحَانَ»: به معنی پاک و منزّه دانستن خدای متعال از هر بدی و نقص مییابد و به الله اختصاص دارد.

تفسیر :

«سُبْحَانَ»: طوریکه یاد آور شدیم؛ به معنی پاک و منزّه است از ناتوانی‌ها و ناشایست‌ها. تسبیح و تقدیس و تعظیم و تکریم باد. این کلمه مفعول مطلق فعل محذوفی است و برای اظهار تعجب و بیان عظمت و قدرت به کار میرود. «تفسیر نور»
«أَسْرَى»: شب روی کرد. در اینجا به وسیله حرف (ب) متعدی شده است.
یعنی، در شب برد (هود / 81، دخان / 23).

حرکت‌های مقدّس، باید از راه‌های مقدّس باشد:

«الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»: مسجد الحرام که در شهر مکه است و نقطه شروع و آغاز سفر زمینی رسول الله صلی الله علیه وسلم است.

«الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»: مسجد اقصی که در بیت المقدّس است. «مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»: از مکه ی مکرّمه به بیت المقدّس. به سبب دوری فاصله‌ی بین آن و مسجد الحرام به اقصا موسوم شده است.

مسجد الاقصی به اتفاق علما همان مسجد بیت المقدّس است و آن را «اقصی: دور» نامیدند، به سبب بعد مسافت میان آن و مسجد الحرام زیرا فاصله مکه تا شام به مقیاس وسایل نقلیه قدیم، چهل شب راه است.

قابل یاد آوری است که «الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» نقطه پایان سفر زمینی و مکان آغاز سفر آسمانی رسول الله صلی الله علیه وسلم است. کوچ از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی را اسراء می‌نامند. و کوچ از مسجد الاقصی به برخی از کرات آسمانی را معراج می‌گویند.

در آیه مبارکه آمده است: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا» پاک و منزّه است خدایی که بنده و پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم را در قسمتی از شب، با جسم و روح شریفش در بیداری نه در خواب، از مسجد الحرام مکه به مسجد الاقصی در بیت المقدّس یعنی به همانجایی برد که پیرامونش را از برکات زمین چون میوه‌ها و محصولات غذایی و غیره پر ساخته است و در آنجا که منازل بسیاری از انبیا علیه السلام قرار دارد. واقعاً هم عبودیت، از افتخارات پیامبر و زمینه‌ی دریافت‌های الهی اوست.

شب معراج، شب بسیار مهمی است. زیرا در آیه مبارکه «لَيْلًا» نکره آمده است.

مفسران در این مورد مینویسند: از این رو «لیلا» را نکره آورده است که اندک بودن زمان اسراء را نشان دهد؛ چرا که مسافت چهل شب را در قسمتی از شب پیمود و این امر نشان دهنده‌ی قدرت و حکمت خداوند است. از این رو سوره را به لفظ «سُبْحَانَ» شروع کرده است که دال بر کمال قدرت و حکمت بلیغ است و پاک و منزّه بودن خدا را از صفات مخلوقات میرساند.

بلی! سیر داد بنده گرامی خود محمد صلی الله علیه وسلم را «شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی» یعنی: از سرزمین حرم - و دقیقاً از منزل ام هانی دختر ابو طالب در جوار مسجد الحرام - به سوی مسجد الاقصی. از سرزمین حرم به «مسجد الحرام» تعبیر شد زیرا گاهی بر مکه یا بر حرم نیز مسجد الحرام اطلاق میشود، به سبب آنکه هر یک از آن دو به مسجد الحرام احاطه دارند. و چنان که ابن عباس (رض) فرموده، همه حرم مسجد است.

پروردگار با عظمت به منظور گرامی‌داشت و تشریف آن حضرت صلی الله علیه وسلم را به مقام عظیم عبودیت که از شریف ترین مقامات است، منتسب نمود و فرمود: (بنده خود را) و نفرمود: «پیامبر خود را»، یا «نبی خود را»، یا «محمد را» چنان‌که حق تعالی آن حضرت صلی الله علیه وسلم در مقام وحی نیز به عین این وصف توصیف کرده و فرموده است: «فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَّا أَوْحَىٰ ۗ۱۰» [النجم: 10]. «پس وحی کرد به بنده خود آنچه را وحی کرد».

«اسراء» باروح و جسد و درحالت بیداری صورت گرفت نه در خواب. واقعیت امر اینست که: اگر استعداد و شایستگی وجود داشته باشد، پرواز یکشنبه هم انجام می‌گیرد.

«بَارَكْنَا»:

مبارک و پر برکت گردانیدیم. یعنی با انواع و اقسام برکات حسی و معنوی مبارک کرده‌ایم و با ثمرات و رودخانه‌هایی که خدا منحصرأً به سرزمین شام داده و اینکه خاستگاه پیامبران سرزمین انبیاء و قبله‌گاه دل‌های مردان خدا است. و محل نزول ملائیک بوده است، آن را مبارک نمودیم.

بیت المقدس و حوالی آن، محلّ نزول برکات آسمانی، مقرّ پیامبران و فرودگاه فرشتگان در تاریخ بوده است.

قابل یاد آوری است که: اسراء یک سال قبل از هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در ماه ربیع الاول روی داد و روایت وارده در این مورد که: اسراء در شب بیست و هفتم رجب روی داده، در این مورد سند صحیحی وجود ندارد. سپس می‌افزاید: حق این است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در بیداری نه در خواب و به قول اکثر علمای مسلمین با بدن و روح خود به این سیر و سفر که دو مرحله زمینی و آسمانی داشت برده شدند».

در احادیث آمده است که اسراء از مکه به سوی بیت المقدس بر مرکبی به نام «براق» انجام گرفت و چون رسول الله صلی الله علیه وسلم به دروازه مسجد الاقصی رسیدند، «براق» را بر آستان در بسته کردند و به مسجد در آمده دو رکعت نماز تحیه مسجد را در قبله آن گزاردند، سپس با جبرئیل علیه السلام به معراج رفتند و معراجشان مانند زینه‌های پله به پله بود که از یک پله به پله دیگر آن صعود میکردند، در این عروج ابتدا به آسمان دنیا و سپس به بقیه آسمان‌های هفت‌گانه صعود کردند و از عجایب و آیات دیدند آنچه دیدند و آن‌گاه همان مسیر را برگشته بار دیگر به مسجد الاقصی آمدند و با انبیا علیه السلام نماز

جماعت گزارده و در نماز امام ایشان شدند آن‌گاه در همان شب مجدداً سوار بر براق به مکه برگشتند.

«لِثَرِيهٍ مِنْ آيَاتِنَا» تا آیات و دلایل با عظمت و شگفت انگیز را به محمد ارائه دهیم و او را بر ملکوت و عظمت آسمان‌ها و زمین مطلع نماییم. پیامبر صلی الله علیه وسلم در این سفر، آسمان‌های بالا و بهشت و دوزخ و سدرة المنتهی و ملائیک و ملاقات با انبیا علیهم السلام، احوال آسمانها و عرش و کرسی. و دیگر عجایباتی را که بر قدرت خدای متعال دلالت دارند، مشاهده نمود.

«إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» همان ذاتی که گفته‌های محمد را می‌شنود و اعمالش را می‌بیند. به همین سبب و به عنوان احترام این کرامات و معجزات را به او اختصاص داده است. «بی‌گمان او» تعالی «شنواست» هر شنیدنی‌ای را «بیناست» به هر دیدنی‌ای؛ از جمله به اقوال و افعال رسول خویش در سفر معراج - آن‌گاه که او را به ملاء اعلیٰ فراخواند و مناجات او را با خود شنید.

شان نزول آیه «اسراء»:

در مورد شأن نزول آیه «اسراء» باید گفت: که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از سفر اسراء و معراج بازگشتند، به مسجدالحرام رفتند و قریش را از ماجرا آگاه کردند اما قریشیان که وقوع چنین رخدادی را محال می‌پنداشتند، آن را انکار کردند و حتی گروهی از کسانی که به رسول الله صلی الله علیه وسلم ایمان نیز آورده بودند، مرتد شدند. در این میان تنی چند از آنان به شتاب نزد ابوبکر (رض) آمده و او را از این خبر آگاه کردند، ابوبکر (رض) فرمود: اگر رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین خبری داده باشند، قطعاً راست گفته‌اند. آنها گفتند: آیا تو او را بر این خبر تصدیق می‌کنی؟ ابوبکر (رض) گفت: من او را در بزرگتر از این خبر تصدیق می‌کنم؛ او را صبح و شام در اینکه برایش از آسمان وحی می‌آید، تصدیق می‌کنم. پس از آن روز بود که ابوبکر به «صدیق» ملقب شد. بعد از آن، کسانی از قریش که به بیت المقدس سفر کرده بودند از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستند تا اوصاف آن را برای شان بیان نمایند، در این هنگام بیت المقدس به فرمان خداوند متعال در برابر دیدگان رسول الله صلی الله علیه وسلم نمایان گشت و ایشان شروع کردند به نگرستن به سوی آن و بازگویی اوصاف آن. پس چون مشرکان اوصاف آن را از زبان ایشان شنیدند، گفتند: اما در توصیف بیت المقدس که واقعاً درست گفت. سپس گفتند: به ما از قافله‌مان که در راه شام به سوی مکه است خبر ده، چرا که حتماً در راه با آن برخورد کرده‌ای. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم شمار شتران آن قافله و تمام اوصاف و احوال آن را بیان کرده و سپس افزودند: کاروان شما هنگام طلوع آفتاب فلان روز به مکه میرسد، در حالی که شتری ابلق پیشاپیش آن است. پس قریشیان بامداد همان روز معین بر یکی از بلندیهای بیرون مکه فراز آمده منتظر قافله شدند و ناگهان دیدند که در همان وقت معین قافله از گرد راه رسید و همان شتر ابلق پیشاپیش آن است. ولی با وجود آن‌که همه این نشانه‌ها را مشاهده کردند، باز هم ایمان نیاوردند و گفتند: «این جز سحری آشکار نیست». پس پروردگار با عظمت برای تصدیق پیامبر خویش صلی الله علیه وسلم این آیه را نازل فرمود.

باید گفت که نباید: درباره شخصیت انسانها غلو کنیم. زیرا اگر انسان به معراج هم برود، باز هم همان «عبد» است.

خوانندگان گرامی!

در آیات (1 الی 11) موضوع اسراء، تورات موسی علیه السلام، احوال بنی اسرائیل در تاریخ، اهداف قرآن، مورد بحث قرار میگیرد.

وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا ﴿٢﴾
و ما به موسی کتاب دادیم و آن را برای بنی اسرائیل وسیله هدایت گردانیدیم [و در آن کتاب، آنان را به این حقیقت راهنمایی کردیم] که غیر از من دیگر وکیل کار سازی نگیرید. (۲)

تفسیر :

«وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ» بعد از آن که خداوند متعال از واقعه «اسراء» سخن گفت، ذکر موسی - کلیم خویش را نیز بدان عطف مینماید زیرا خداوند متعال در بسیاری از جاهای قرآن کریم، موسی و محمد علیهما السلام و تورات و قرآن را با هم مقرون و پیوسته یاد میکند: برای هدایت بنی اسرائیل تورات را به موسی دادیم تا آنها را به وسیلهی این کتاب از تاریکی و نادانی و کفر بیرون آورده و به نور ایمان و دانش هدایت شود.

«أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا» تا جز خدایی که شما را خلق کرده و خلعت هستی را به شما داده است، برای خود خدایی برنگیرید که در کارهایتان به او تکیه کنید.

مفسران گفته‌اند: چون از مسجد الاقصی که قلب زمین مقدس است و خدا آن را محل سکونت بنی اسرائیل قرار داده، زکری به میان آمده است، بحث در باره‌ی آنان با سیاق سوره مناسب است.

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ﴿٣﴾

[ای] نسل کسانی که با نوح [در کشتی] سوار کردیم! مسلماً او بنده ای بسیار سپاس گزار بود [پس شما هم چون او با عمل به فرمان های حق سپاس گزار باشید.] (۳)

تفسیر :

باید گفت که: در مکتب انبیا بودن و همراهی با آنان، رمز نجات و بقای انسان است. نوح علیه السلام بنده‌ای سپاسگزار بود حق تعالی را بسیار پرستش کرده وی را با قلب و زبان و اعضا همیشه سپاس میگذاشت و روشن است که شکر از بلندترین منازل عبودیت میباشد. حضرت نوح علیه السلام را «پدر دوّم» انسان خطاب می نمایند، زیرا در طوفان نوح، همه‌ی مردم غرق شدند، جز آنان که در کشتی همراه نوح بودند. از این رو معنای «ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا» همانند جمله‌ی «یا بَنِي آدَمَ» است. حضرت نوح در میان پیامبران، بیش از همه ای پیامبران زیاد عمر کرد و همواره گرفتار اذیت و آزار کفار و لجوجان بود، ولی به این همه بنده‌ای بسیار شاکر بود.

عَبْدًا شَكُورًا:

شکر عبارت است از: ثنای مُنعم در عقیده و عمل و به زبان قال و زبان حال چنان که در روایات آمده است: نوح علیه السلام خداوند متعال را در هنگام خوردن، نوشیدن، لباس پوشیدن و در نهایت در همه‌ای از حالات زندگی شکر میکرد، از این جهت «عبد شاکر» نامیده شد.

در حدیث شریف آمده است: «اللّٰهُ متعال از بنده‌ای خشنود میشود که چون غذایی میخورد یا نوشیدنی‌ای مینوشد، حمد و سپاس او را بر آن به‌جا می‌آورد».

مدت حیات نوح علیه السلام:

مفسران می نویسند که نوح علیه السلام عمر زیاد کرد. عمرش از تمامی انبیاء بیشتر و بیش از همه رنج و مشقت دیده است. نوح علیه السلام به مدت 950 سال شب و روز، آشکارا و پنهان به دعوت قومش پرداخت، اما جز تکذیب و ناراحتی جوابی از آنان نشنید. دل‌هایشان سخت‌تر از سنگ و عقلشان محکم‌تر از آهن بود با وجود طولانی بودن زمان اقامت نوح در میان ایشان جز تعداد کمی کسی به وی ایمان نیاورد: «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ۚ» [هود: 40]. (و جز افراد اندکی بدو ایمان نیاورده بودند.)

تعداد اشخاص در کشتی:

برخی از مفسران تعداد ایمان آورندگان را که با نوح علیه السلام در کشتی سوار شدند. ده نفر و گروهی آنها را چهل نفر ذکر کرده‌اند، اما روایت صحیح منقول از حضرت ابن عباس (رض) تعداد آنها را 80 نفر میدانند. از قلت عدد ایمان آورندگان بخوبی روشن است که نوح علیه السلام چه زحمت‌هایی با ایشان کشیده و از دست آنان چه مرارت‌هایی دیده است. به راستی زندگی او سلسله‌ای است طولانی سراسر مرارت و ناراحتی، جهاد و مبارزه، سختی و عذاب، درد و بلاء، که جز پیغمبران اولوالعزم توان تحمل آن را ندارند، این است که نوح از انبیای اولوالعزم بوده، که خدا جل شأنه همراه با رسول و محبوبش محمد صلی الله علیه وسلم این چنین از ایشان یاد میکند: «فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» [الأحقاف: 35]. (بس شکیبایی کن آن گونه که پیغمبران اولوالعزم (در سختی‌ها) شکیبایی کرده‌اند.)

و رسول خود محمد را امر میکند بر روش و نهج ایشان باشد پیغمبران اولوالعزم پنج تن، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد علیهما السلام هستند.

بعضی از مؤرخان گفته‌اند: نوح علیه السلام در 50 سالگی به پیغمبری مبعوث شد و 950 سال در میان ایشان بماند و بعد از هلاک قومش 350 سال دیگر زندگی کرد، بنابر این قول، عمر وی 1350 سال می‌باشد این سخن احتمالاً منقول از تورات است و همانند سایر اقوال آن خالی از مبالغه نمی باشد، لذا جای اطمینان نیست و آنچه بدان قطع و اطمینان داریم فرموده قرآن است که: «فَلْيَبْتَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا حَمْسِينَ عَامًا» [العنکبوت: 14]. (او نهصد و پنجاه سال در میان آنان ماندگار شد.) این قول، قطعی، ثابت و یقین است و به دیگر اقوال آن چنانی نیاز و احتیاجی نداریم.

صبر و تحمل نوح علیه السلام در مقابل تکذیب قومش:

تحمل جهاد و صبر نوح بر اذیت و تکذیب قومش در توان هیچ کس نیست بر راستی جهاد او، جهاد قهرمانان بود و صبرش صبر کوه‌ها، اذیت شد تعذیب گردید، فشار و سختی دید اما باز هم به مدت قریب به هزار سال به دعوت اشتغال ورزید و اصلاً دچار ضعف و سستی نشد در راه خدا و به منظور رضای او نصیحت و دعوت میکرد. مشرکین انواع تعذیب و استهزاء علیه او اعمال کردند او را به انواع شیوه عذاب دادند تا از دعوت دست بکشد، اما جز صبر و شکیبایی چیزی از او ندیدند، انواع اتهامات بر او زدند انواع افتراها را بر پیشانی او زدند، اما جز بر ایمان و صبر و جهادش نیافزود. به راستی او از انبیای مقرب و از اولی‌العزم صابرین بوده است.

حضرت نوح علیه السلام 950 سال قبل از طوفان در میان قومش اقامت گزید و مدتی بعد از آن (که فقط خدا می داند) وفات کرد.

بنابه قول ابن عباس(رض)، نوح 1780 سال عمر کرد که طولانی‌ترین عمر انسان است بعد از وفات طبق ارجح‌ترین اقوال، در قرب مسجدالحرام مدفون گردیده است. خداوند رحمت وسیع خود را شامل حال او گرداند.

از خصوصیات های خاص نوح علیه السلام:

نوح علیه السلام اولین پیغمبر دارای شریعت است. عمرش از سایر انبیاء طولانی‌تر بود، شیخ مرسلین است، اولین بازدارنده از شرک است، اولین دعوتگر به سوی الله است، خداوند متعال او را عبدی شکور نام برده و در میثاق نام او را بعد از نام محمد، آورده است. (کتاب: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم دکتر مرحوم علی صابونی)

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوجًا كَبِيرًا ﴿٤﴾

و (ما) به بنی اسرائیل در کتاب (تورات) خبر دادیم که البته در زمین دو بار فساد خواهید کرد و البته سرکشی و طغیان بزرگ خواهید کرد. (۴)

تفسیر :

در این هیچگونه جای شکی وجود ندارد که: کتب آسمانی، از آینده نیز خبر داده‌اند. طوری که در آیه مبارکه آمده است که: خداوند متعال در تورات نازل شده بر موسی علیه السلام به یهودیان، خبر و به آنها وحی کردیم، که در مقدراتشان چنین ثبت شده است که: «لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ» که دو مرتبه در سرزمین فلسطین و اطرافش از شما فساد سر میزند. (این که خدا دو مرتبه بر بنی اسرائیل حکم نموده است، حکم قهر و الزام نیست بلکه خدا خبر داده است که بر حسب علم او در آینده چه چیزی اتفاق می افتد. صفاوة التفاسیر). در می یابیم که: فسادی خطرناکتر است که ریشه‌ی استکباری داشته باشد و تکرار شود.

ابن عباس(رض) گفته است: فساد اول بنی اسرائیل در بار اول، کشتن اشعیا، یا زندانی کردن ارمیا، یا مخالفت با احکام تورات بود و فسادشان در بار دوم: کشتن یحیی فرزند زکریا و عزم شان بر کشتن عیسی: بود. به قولی دیگر: فسادشان در بار اول تحقق یافته اما دومین فسادشان هنوز واقع نشده است.

«وَلَتَعْلُنَّ عُلُوجًا كَبِيرًا» و با ارتکاب ستم و گردنکشی و جنگ و زیر پا نهادن حرمت خدا در سرزمین مقدس در هردو بار، پرچم برتری جویی و استکبار منشی خود بر مردم را بر خواهید افراشت و دولت شما بر مبنای ستم، سرکشی، تجاوز و از حدگذری، قدرت و صولت خود را به نمایش خواهد گذاشت.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ﴿٥﴾

پس (به یاد داشته باشید) وقتی وعده اول آن دو فرا رسد، بندگان سخت جنگجوی خود را بر شما میفرستیم، پس میان خانه‌ها به جستجو در آیند، و این وعده، آمدنی و تحقق یافتنی است. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عِبَادًا لَنَا»: بندگان خود را. مراد تنها بندگان مؤمن خدا نیست، ممکن است بندگان کافر خدا هم باشد (مائده / 118، مریم / 93، فرقان / 17). «أُولِي بَأْسٍ»: جنگجویان. نیرومندان. عذاب رسانندگان. «بَأْسٍ»: جنگ (بقره / 177، احزاب / 18). قُوَّت و قدرت

(نساء / 84، كهف / 2). «جَاسُوا»: تفتیش کردند. «خِلالَ»: لابلاى. میان. «الدِّيَارِ»: جمع دار، خانه و کاشانه. زاد و بوم. «تفسیر نور»: «ترجمه معانى قرآن»

تفسیر:

از سنت های الهی، نابودی مستکبران طغیان‌گر است:

«فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا» وقتی یهود اولین فساد را افروختند، «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا»، خداوند متعال برایشان لشکری جرار و اشخاص قوی پنجه را که به تعداد و تجهیزات بسیار مجهز اند مسلط خواهد ساخت که آنان را با قتل و طرد و تعقیب و اسارت، به سختی تارومار می کنند.

قابل تذکر است که: تحقق وعده‌های الهی، به معنای عدم اجرای ادای مکلفیت انسان از وظیفه‌ی جهاد نیست «أولى بأس شديد» اشخاصی را که در نبرد دارای قدرت و توان شدید بودند، مامور انتقام گرفتن از شما کردیم.

مفسران گفته‌اند: وقتی بنی اسرائیل محارم را حلال کرده و به خون ریزی پرداختند، خدا بخت النصر، پادشاه بابل و لشکریانش از اهل بابل که در زمان ارمیا یا اشعیاء علیهما السلام که یکی از آنها به دست بنی اسرائیل کشته شد، بر بنی اسرائیل یورش برده و بر آنان مسلط کرد و هفتاد هزار نفر از آنها را از دم تیغ گذراند و نزدیک بود آنها را ریشه کن سازد. این بود فساد اول.

«فَجَاسُوا خِلالَ الدِّيَارِ» یعنی: آن زورآوران جنگجو اندرون خانه هایتان را جست و جو و بازرسی کرده و به تفتیش می پرداختند تا آنها را ریشه‌کن کنند و بدون بیم و باک از احدی به قتل و غارت آنها پرداختند.

«وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا» این وعده این است محکم، مؤکد و قطعی و غیر قابل تغییر و تبدیل که لا بد به علت عصیان یهود تحقق پیدا خواهد کرد. و خواه نخواه انجام می‌یابد.

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴿٦﴾

باز شما را بر آنان مسلط میگردانیم و شما را با اموال و فرزندان مدد میرسانیم و (تعداد) افرادتان را بیشتر (از دشمن) گردانیم. (٦)

تفسیر:

ظاهر آیه مبارکه این فهم را میرساند که: پس از فسادگری و شکست بنی اسرائیل، خداوند دوباره آنانرا با سرمایه و فرزندان سروسامان میدهد، طوریکه آیه مبارکه میفرماید: «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ» «الْكُرَّةُ» کره: رجوع و برگشتن. منظور از آن در آیه مبارکه دولت و اقتدار است، مصدر به معنی مفعول است یعنی (دولت از دست رفته) یعنی بعد از اینکه توبه کردید و پشیمان شدید، دشمنان شما را نابود کردیم و دولت و قدرت از دست رفته را به شما مسترد نموده و شما را بر آنان چیره کردیم.

مهلت دادن و امتحان مجدد از طریق اموال و فرزندان، از سنت های الهی است طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ» و بعد از این که اموالتان به تاراج رفت و فرزندانتان به اسارت گرفته شدند، اموال و فرزندان‌شان را بسیار ساخته «وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا» و شما را از لحاظ عدد بر دشمنانتان افزایش دادیم تا به نیروی شان فزونی میبخشد و در شمارشان برکت ارزانی می‌دارد. تا اینکه قدرت و نیروی خود را دوباره بدست آرند و در نتیجه دولت خود را بنا نهید. ملاحظه مینمایم که: لطف پروردگار با عظمت هم شامل همه اشخاص گنهکاری میشود، آن‌عهه افراد که توبه میکند و همه شامل آن امت

گنهکار هم میشود که گوشمالی شده باشد.

شاه ولی الله دهلوی (رح) میگوید: طوری که «این معنی در جانشینی حضرت داوود علیه السلام محقق گشت». (تفسیر انوار القرآن)

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لَيْسُوا وَجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا ﴿٧﴾

اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده‌اید، و اگر بدی کنید به خودتان بدی کرده‌اید. پس هنگامی که وعده‌ی دیگر فرا رسد، (چنان دشمنان بر شما مسلط هستند که) آثار غم و اندوه در چهره هایتان ظاهر میشود، و به مسجد (الأقصى) در آیند؛ همانگونه که در مرتبه‌ی اول وارد شدند، و آنچه را زیر سلطه‌ی خود یابند؛ یکسره نابود گردانند. (٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمَسْجِدَ»: مسجد الاقصی. «مَا عَلَوْا»: آنچه بر آن مستولی و چیره می شوند. در این صورت (ما) موصول و مفعول به است. مدتی که آنان مسلط و چیره باشند.

در این صورت (ما) مصدریه ظرفیه است. «تَتْبِيرًا»: درهم کوبیدن و نابود کردن (أعراف: 139). دو فساد بزرگ بنی اسرائیل و سرکوب آنان توسط جنگجویان نیرومند و توانا، به درستی روشن نیست. برخی سرکوبگر نخستین را بخت النصر پادشاه بابل، و دومی را اسپیانوس قیصر روم دانسته‌اند و... ولی قرآن کریم نوع فساد بنی اسرائیل و جنس دشمنانشان را روشن نفرموده است، اما ایشان و ما و هرکس دیگری را بیم می دهد که ستمگری ها و تباهی ها در پیشگاه خدا بدون مجازات نمی ماند. و عده خدا حتماً تحقق می پذیرد، و برتری جوئی و بیدادگری آنان لاجواب نمی ماند (أعراف / 167). «تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ» ای بنی اسرائیل! اگر با پروردگارتان به طاعتش و با خلق به حسن معامله، رویه نیکی درپیش گیرید و از الله متعال در گفتار و عمل پروا دارید، بیگمان نفعی این امر به خودتان بر میگردد و در واقع به خود نیکی کرده‌اید، زیرا حق تعالی از شما و اعمالتان بی نیاز است. یعنی نیکی و بدی ما، به خداوند متعال فایده و ضرری نمی رساند بلکه نتیجه آن به خود ما باز می گردد.

«وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» اما اگر با معاصی و کج روی‌ها، بد عمل کردید، بدانید که بدی و گرفتاری آن نیز عاید خود شما می شود. یعنی انسان در انتخاب و چگونگی عمل خویش، آزاد است. «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ» بناءً ای یهودیان! اگر برای بار دوم فساد افروختید، الله متعال بر شما چنان دشمنی را مسلط میسازد که در شمار بسیار و در کوبندگی و نیرومندی، سخت زورآور است.

«لَيْسُوا وَجُوهَكُمْ» پس متیقن باشید که این دشمن شما را آنچنان پایمال خوار و خفت خواهد ساخت و انسان به خاک مذلت خواهد نشاند که در منت‌های پستی و فقر و تنگ و ذلت قرار میگیرید. که آثار و نشانه‌های مصیبت و اندوه را برسیمای شما نمایان سازند. فراز و نشیب های تاریخ و نابودی یهود بدنبال بلند پروازی آن، بر پایه قانون و سنت الهی میباشد. «وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ» آن دشمنانتان به زودی بیت المقدس را نیز خواهند گشود و آن را همچون بار نخست مجدداً ویران خواهند ساخت.

در طول تاریخ دیده شده است که: مساجد، بطور متداوم بمتابه سمبول قدرت ادیان بوده و

میباشد، بناءً آزاد کردن مساجد از سلطه‌ی کفار از وظائف اساسی مؤمنان است. برای سرکوب یهودیان متجاوز، مردان خدا وارد بیت المقدس میشوند، چنانکه مسلمانان با فتح مکه وارد مسجدالحرام شدند.

«وَلِيْتَبِّرُوا مَا عَلُوا تَتَبِيرًا» و همچنان هر آبادی دیگری را به طور کامل نابود خواهند نمود و در نتیجه سرزمین‌تان را به ویرانه‌ای مبدل خواهند کرد.

خدا مجوسیان فارس را بر آنان مسلط کرد و به نحو فجیعی آنها را در زمین آواره و سرگردان کرده و آنها را کشتند و سرزمینشان را ویران کردند.

شاه ولی الله دهلوی؛ میگوید: «این وعده محقق شد آنگاه که حضرت یحیی علیه السلام را کشتند و بعد از آن حق تعالی بختنصر را بر آنان مسلط کرد».

به قولی: در دومین بار، شاه بابل که اسمش «گودرز» یا «خردوس» بود بر آنان مسلط شد و کشتاری عظیم از آنان برپا کرد و همه چیزشان را نابود کرد.

اما بعضی از علما برآنند که مراد از نابودی‌شان در بار دوم، این عصر حاضر است که سلطه و غلبه بنی اسرائیل به ظهور انجامیده و نوبت نابودی‌شان فرا رسیده پس یقیناً این بار نیز پاک نابود میشوند و از پا در می‌آیند و نابودی‌شان به وسایلی مدرن همچون بمب‌افکن‌ها

و غیر آن محقق خواهد شد و این همان تفسیر «مَا عَلُوا تَتَبِيرًا» [الإسراء: 7] میباشد. والله اعلم.

«تفسیر انوار القرآن» آنچه در حوادث تاریخی اهمیت داشته و موجب سازندگی میشود، عبرت‌ها و درسهای آن است، نه جزئیات حوادث. ماجرای تارومار شدن مستکبران

یهود به دست بندگان مؤمن خدا که در دو آیهی اخیر بیان شده، برای این است که بگوید: استکبار و کفر، در نهایت لاجواب باقی نمی‌ماند.

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ يُرْحَمَكُمُ وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا ﴿٨﴾

(اگر توبه کنید بعد از بار دوم) امید است پروردگارتان به شما رحم کند. و اگر (به طغیان

تان) باز گردید، ما نیز برای مجازات تان) باز میگردیم. و دوزخ را برای کافران زندان

سخت ساخته‌ایم. (۸)

تفسیر :

«عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُم» یأس و ناامیدی از رحمت الهی روا نمیشود. خداوند متعال، حتی برای مفسدان نیز راه بازگشت را بازگذاشته است طوری که میفرماید: ای بنی اسرائیل! و

اگر باز هم به سوی پروردگار خود برگشته او از فساد و ظلمی که کرده‌اید نادم و پشیمان

شدید و بدی را با نیکی جایگزین ساختید یعنی اگر توبه کنید، امید است مورد رحمت و عفو الهی قرار گیرید.

بدین وسیله الله متعال به آنها وعده داده است که در صورت بازگشت به سوی او عذاب آنها را ببخشاید و آن را بر طرف نماید. کلمه «عسی» از جانب الله متعال معنی وجوب و تحقق را می‌دهد.

«وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا» ولی اگر به سوی فساد افروزی و گناه برای بار سوم باز گردید، ما هم سزا و انتقام را اعاده می‌کنیم.

مفسر شهیر جهان اسلام سید قطب (رحمه الله) در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» مینویسد: «آنها به افساد برگشتند و در مقابل، خدا مسلمانان را بر آنان چیره کرد و آنها را

از تمام جزیره بیرون راندند. بعد از آن باز به فساد پرداختند، آنگاه خدا بندگان دیگری را بر آنان مسلط کرد. تا عصر حاضر که خدا هتلر را بر آنان چیره نمود. و باز امروزه در

قالب دوست اسرائیل به فساد می‌پردازند و حتماً خدا افرادی را بر آنان مسلط میکند که به شدیدترین وجه آنها را عذاب دهد تا وعده‌ی خدا مطابق سنتش که تخلف پذیر نیست محقق شود.» ملاحظه مینمایم که: قهر الهی وابسته به عملکرد خود ماست.

«وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا» و جهنم را زندان و بازداشتگاه کافران قرار داده‌ایم و هرگز نمی‌توانند از آن خارج شوند.

«حَصِيرًا»: مکان تنگ فراگیر. زندان سختی که نتوان از آن خارج شد (کهف/29، حجّ آیه: 22). دوزخیان هیچ راه فراری ندارند. باید یاد آور شد: فسادی که توبه در پی نداشته باشد، در نهایت به کفر می‌انجامد.

همچنان باید گفت که: این آیه کریمه بر هشدار دادن مردم از ارتکاب گناه و بیان عواقب آن در دنیا و آخرت که چیزی جز ذلّت و خواری و عذاب دوزخ نیست، دلالت دارد.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ﴿٩﴾

بی تردید این قرآن، به راهی که آن استوارترین راههاست؛ هدایت می‌کند، و به مؤمنانی که کارهای شایسته انجام می‌دهند بشارت می‌دهد که برای آنها مکافاتی بزرگی است. (۹)

تفسیر :

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» یعنی این قرآن مردمان را به مستقیم‌ترین و واضح‌ترین راه راهنمایی میکند؛ چرا که قرآن عادل‌ترین و درست‌ترین پیام برای بشریت است. پس ای بنی اسرائیل! چرا به قرآن ایمان نمی‌آورید، قطعاً این قرآن نازل شده بر رسول الله صلی الله علیه وسلم، برای مؤمنان و رهپویان راهش آیین سعادتمند و فلاح و کامیابی و نجات است، بناءً اهل ایمان را به سوی هر خیر و صلاحی رهبری نموده و از هر بدی و منکری باز می‌دارد.

«وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» این قرآن به مؤمنانی که به مقتضای آن عمل میکنند مژده‌ی مکافاتی بزرگ را در بهشت به آنها میدهد. از فحواي آیه مبارکه در می‌یابیم که؛ اجر به ایمان و عمل نیاز دارد، طوریکه میفرماید «الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ» ولی برای دوزخی شدن، کفر به تنهایی کافی است.

از سیاق آیه مبارکه در یافتیم که؛ قرآن عظیم الشان در عرصه عقاید، عبادات، اخلاق، و اعمال به پایدارترین راهها راهنمایی میکند که با فطرت قویم و عقل سلیم سازگار است. به همین جهت هیچ خیر و ارزشی را نمی‌یابید جز اینکه قرآن در دعوت به آن پیشگام بوده است و هیچ شری را نمی‌یابید جز اینکه قرآن از آن برحذر ساخته است.

وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٠﴾

و برای آنانکه به قیامت ایمان نمی‌آورند، عذابی دردناک آماده کرده‌ایم. (۱۰)

تفسیر :

و برای آنکه از کسانی که به روز قیامت و بعث بعد الموت ایمان ندارند و اخبار و احکام مربوط به آن را که در قرآن کریم بیان شده باور نمی‌دارند و آنرا تکذیب میکنند خداوند متعال برای آنان عذاب پردردی را در آتش جهنم آماده کرده است. آیه متضمن ترغیب و ترهیب است. حاصل معنی آیه مبارکه اینست که: الله متعال مؤمنان را به دو نوع از بشارت مژده می‌دهد؛ یکی به پاداش دادن خودشان و دیگری به عذاب کردن دشمنان شان.

وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا ﴿١١﴾

و انسان (بر اثر شتابزدگی) بدیها را طلب میکند آنگونه که نیکیها را می‌طلبد، و انسان (همیشه) شتابکار است. (۱۱)

تفسیر :

«عَجُولًا»: بسیار عجله‌کننده. شتابگر. شتاب کردن، طلب چیزی است پیش از رسیدن وقت آن و از مقتضیات شهوت است. معنی آیه چنین نیز میتواند باشد: انسان همان‌گونه که نیکیها را طلب میکند، بر اثر شتابزدگی و عدم مطالعه کافی به طلب بدیها بر میخیزد، چرا که انسان ذاتاً عجول است.

قبل از همه باید گفت که: عجله و شتاب، از آفات فکر و عمل بشر است در قرآن از شتاب زدگی انسان و شرّ خواهی او بارها سخن بعمل آمده است: «وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ» (رعد، 6). یعنی از تو عذاب فوری میخواهند.

در آیه‌ای دیگر از قول کافران میفرماید: «فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ» (انفال، 32). میگویند: خدایا اگر دین حقّ است، از آسمان بر ما سنگ بباران. سرچشمه‌ی این شتاب‌ها، جهل و عناد و تعصب است.

«وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ» مفسر تفسیر صفاة التفاسیر در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: همان طور که برای خود دعای خیر میکند، دعای شر نیز میکند، و اگر دعای شرش مانند دعای خیرش مستجاب میگردد، نابود میشود.

ابن عباس (رض) گفته است: این دعا عبارت است از دعای انسان بر خود و فرزندش در موقع قهر و غضب اما قلباً دوست ندارد مستجاب شود. مانند اینکه میگوید: خدایا! او را نابود کن و او را از من بگیر، و امثال آن.

باید یاد آور شد که: انسان از خشم و خروش و شتاب و مدهوشی‌ای که دارد بعضی وقت‌ها به زیان خود یا به زیان فرزند یا مالش دعای بدیه عمل می‌آورد، همانسان که به خیر دعا مینماید لیکن حق تعالی از روی مهربانی‌ای که دارد هنگامی که او دعای بد میکند، به اجابتش شتاب نمی‌ورزد بلکه تنها وقتی دعایش را اجابت میکند که به خیر دعا نماید، و این بی‌شک لطف و رحمتی است بس بزرگ برای انسان.

در حدیث شریف به روایت جابر (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «بر خود و اموال خود نفرین نفرستید که مبادا از جانب خدا با ساعتی همراه و موافق شوید که دعا در آن مورد اجابت قرار می‌گیرد».

ولی بصورت کل باید گفت که: انسان، فطرتاً خیرگراست. «وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ» تشبیه شرّخواهی انسان به خیرخواهی او، نشانه‌ی آن است که انسان در اصل، خیرگرا می‌باشد.

«وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا» و انسان طبیعتاً موجودی است شتاب‌کار و عجله‌پسند، بنابر همین علت است که درزیاتر از موارد عواقب امور را نمیسنجد، بخصوص در برابر شهوت و خشم، ناپایدار و کمتر شکیباست. در ضمن باید یاد آور شد که: عجله در نهاد هر انسانی وجود دارد، ولی بر ما است که جای و محل استفاده‌ی صحیح و دقیق آنرا بشناسیم. این بدین معنی است که: طبیعت انسان برشتاب کاری سرشته شده و شتاب زدگی و عجله کاری اوست که شر و بدی را همچون خیر و خوبی برای خود درخواست می‌کند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (12 الی 17) در مورد موضوعات نعمتهای پروردگار با عظمت بر ما و دلایل قدرت او مورد بحث قرار گرفته است.

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا ﴿١٢﴾

ما شب و روز را دو نشانه [قدرت و حکمت خود] قرار دادیم؛ پس نشانه شب را محو کردیم، و نشانه ی روز را روشنی بخش ساختیم، تا (در پرتو آن) از پروردگارتان فضل (و روزی) بجویید، و تا شمارش سالها و حساب را بدانید، و هر چیز را به تفصیل بیان کرده ایم. (۱۲)

تفسیر:

«وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ» خداوند متعال شب و روز را دو دلیل بزرگ بر یگانگی و کمال قدرت خود قرار دادیم.

«فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ» مهتاب را که نشانه و علامت شب است تیره‌گون و تاریک قرار دادیم. «وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً» و آفتاب را که نشانه روز است درخشان و روشن‌گر ساخته است، تا دیدن و رؤیت میسر گردد.

«لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ» تا انسان در روز راههای کسب و کار، ایاب و ذهاب و اداره منافعش را ببیند. «وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ» و در شب به آغوش خواب بازگشته آرامش یابد و کار و تلاشش به ساحلی آرام لنگر اندازد، و تا حق تعالی از پی در پی آمدن شب و روز، بندگان را بر شمار سال ها و حساب روزها و ماهها راه نماید.

شب و روز، تقویمی طبیعی، دائمی، همگانی، آسان و قابل فهم، و وسیله‌ای برای نظم و برنامه‌ریزی میباشد. طوریکه فرموده است: «لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ».

قابل توجه ودقت است که: تدبیر نظام آفرینش، بی هدف نیست و در این تدبیر، محور هدفها انسان است.

قابل تذکر است که چرا در قرآن عظیم الشان معمولاً شب مقدم بر روز تذکر یافته است، حکمت در این است که: تاریکی زمین از خودش است ولی روشنایی زمین از نور آفتاب می باشد.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: بنابر قول اول در تفسیر «نشانه شب» که مراد از آن خود شب است نه مهتاب، مراد سال های شمسی است ولی بنابر قول دوم که مراد از «نشانه شب» مهتاب است، سالها به حساب قمری است.

فرق در میان «عدد» و «حساب» این است که: عدد عبارت از شمارش همانندهای چیزی است که در مجموع تشکیل دهنده آن چیزند اما حساب: عبارت از شمارش یک دسته معینی است که یک چیز از آنها ساخته میشود. پس سال نظر به اینکه از روزها متشکل است، (365) روز میباشد و این عدد است اما نظر به این که یک سال از دوازده ماه تشکیل یافته و هر ماهی سی روز است و هر روزی (24) ساعت، از این نظر حساب است.

«وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا» باید گفت که؛ در نظام هستی، همه چیز منظم، قانون مند و تفکیک شده است تا اصطکاک و تداخل و فروپاشی پیش نیاید. و خداوند متعال همه چیز را به طور شافی و کافی بیان کرده و روشن‌گرانه توضیح داده است. و یک ذره از امور این

وجود رابرای تصادف و تخمین رها نکرده ایم. بلکه همه چیز را با تدبیری استوار و به میزانی مقرر خلق کرده ایم. با تمام قوت باید گفت که: روزی، از سوی خداست، به زرنگی خود مغرور نشویم.

وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا (۱۳)
اعمال هر انسانی را به گردنش قرار داده ایم، و روز قیامت کتابی برای او بیرون می آوریم که آنرا در برابر خود گشاده می بیند. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلْزَمْنَاهُ»: ملازم او ساخته ایم. همراه او کرده ایم. این بدین معنی است که: اعمال انسان در دنیا و آخرت از او جدا نمی شود، ثمره و نتیجه اعمال خوب و بد آنها را می بیند.
«طَائِرٌ»: عمل. خوشبختی و بدبختی ناشی از عمل (اعراف/131). کلمه‌ی «طَائِرٌ» در آیه مبارکه، کنایه از عمل انسان می باشد، زیرا اعمال انسان همچون پرنده پرواز دارد تا به صاحبش برسد و پرونده عمل هر کس، از خیر و شر، به گردنش آویخته می شود.
«كِتَابًا»: هدف از آن نامه اعمال و کارنامه احوال انسان است (جائیه / 28 و 29).
«مَنْشُورًا»: گشوده و باز. مراد این است که کارنامه عمل انسان در این جهان مکتوم و پوشیده است و در آن جهان عمل انسان باز و گشوده می باشد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ» همه‌ی انسان‌ها با عمل نامه اعمال، در محشر حضور پیدا میکنند. خداوند متعال میفرماید که: هر انسانی در گرو عمل خویش است و مطابق آن پاداش می بیند. و عمل با او همراه است و مانند قلاده به گردنش آویزان است و هرگز از او جدا نمی شود. در این هیچ جای شکی نیست که برای الله متعال همه‌ی عمل‌ها روشن است، به گردن آویختن نامه‌ی اعمال، برای فهمیدن خود انسان است.

در حدیث شریف آمده است: «عمل هیچ روزی نیست مگر این‌که [در پایان آن روز] بر آن مهر زده می شود و چون مؤمن مریض شود، فرشتگان میگویند: پروردگار! بنده خویش «فلان» را از عمل بازداشته‌ای! پروردگار با عظمت میفرماید: برایش به مانند عملی که در حال سلامتی انجام می داد، مهر زنید تا آن‌که شفا یابد یا بمیرد».

«وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا» که در روز قیامت نامه‌ی اعمالش که حاوی حسنات و گناهانش می باشد، برایش نمایان و گشوده میشود و اعمال خود را آشکارا می بیند و توانایی پنهان کردن یا نادیده گرفتن آن را ندارد.

انسان در روز قیامت از دیدن و مشاهده اعمال نامه خویش شامل ثوابها و نیکی‌های باشد خوشحال و شادمان میگردد، و از ملاحظه بدی‌ها و گناهان خویش که درج اعمال نامه باشد توبیخ و سرزنش میگردد.

گلو بند قرار گرفتن نامه اعمال:

مفهوم گلو بند قرار گرفتن نامه اعمال اینست که انسان در هر کجا و هر جای که باشد، صحیفه اعمال اش با او همراه می‌باشد، و عمل او در آن ثبت میگردد، و هرگاه که بمیرد، دوسیه اعمال اش بسته و نگاه داشته میشود، سپس در روز قیامت صحیفه عمل هریکی به دست او داده میشود، که خودش آن را خوانده و در دل خود قضاوت کند، که مستحق ثواب است یا مستحق عذاب.

از حضرت قتادة (رض) منقول است که در آن روز مردمان بی سواد هم نامه اعمال خود را میخوانند، در این مقام اصفهانی به روایت حضرت ابوامامه (رض) نقل کرده است، که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: در روز قیامت وقتی که نامه بعضی از مردم به دست آنها داده میشود، میبیند که بعضی از اعمال نیک او در آن ثبت و درج نیست عرض میکند: پروردگارا فلان فلان عمل من در این درج نیستند، از طرف حق تعالی جواب داده میشود که ما آن اعمال از این جهت محو کردیم که تو غیبت مردم را میکردی. (مظهری)

اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ﴿١٤﴾

[به او میگویند: کتاب خود را بخوان، کافی است که امروز خودت حسابگر خود باشی. (۱۴)]

تفسیر :

قبل از همه باید گفت: طوریکه یاد آور شدیم؛ در قیامت، همه مردم قادر به خواندن نامه‌ی اعمال خود میشوند. و در قیامت به انسان گفته می‌شود: نامه اعمال را بخوان، کافی است که امروز، خودت حسابگر خویش باشی. و دیگر به شاهد و محاسب ضرورتی دیده نمیشود. یعنی در قیامت وجدان‌ها بیدار می‌شود..

مفسران مینویسند خواندن نامه اعمال برای همه است، چه آنان که اگر بی‌سواد و ناخوان هم باشد هم نامه اعمال خویش را میخواند. یعنی: هر انسانی با ملاحظه اعمال نامه خویش میتواند که نتیجه و حاصل کار خود را بشناسد و آن را حسابرسی کند پس نیاز به کسیکه او را در این کار کمک نماید، ندارد. قیامت، تنها محکمه است که مجرم علیه خودش حکم صادر می‌کند.

خصوصیات نامه اعمال:

با در نظر داشت فحوای آیات متبرکه و احادیث نبوی و سایر روایات علمای کرام خصوصیات نامه اعمال را میتوان چنین جمعبندی و خلاصه نمود:

- قبل از همه باید گفت که: حساب و کتاب، برای همه است و استثنا ندارد. بناءً در اعمال نامه؛ تمام اعمال. کردار انسان حتی آثار اعمال، در نامه اعمال ثبت و درج میگردد. طوریکه در (آیه: 12 سوره یس) میفرماید: «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ»؛ ما مردگان را زنده میکنیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند و تمام آثار آنها را می‌نویسیم.»

- البته ثبت و درج کردار انسانها در نامه اعمال وی چنان دقیق و جامع است که کوچکترین خطا، لغزش و نقصانی در آن صورت نمیگیرد. از این رو گنهکاران پس از مشاهده آن، سخت تعجب و خوفناک میشوند: «وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا»؛ و کتاب (کتابی که نامه اعمال همه انسانها است) در آنجا گذارده میشود، اما گنهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن است ترسان و متوحشانند و میگویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه آنرا شماره کرده است. (سوره کهف 49)

- اعمال نامه بر آنچه که بشر انجام داده، چنان گویا و روشن است که هیچ‌کس نمیتواند آن را انکار کند زیرا نامه اعمال دقیقاً نسخه برداری از اعمال انجام شده است: «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ این کتاب ماست که به حق با شما سخن میگوید (و اعمال شما را بازگو میکند) ما آنچه را انجام می‌دادید نسخه بر می‌داشتیم! (1)

(سوره جاثیه آیه 29).

- کاتبین اعمال نامه دو فرشته‌اند که در طرف راست و چپ هر انسانی حاضرند. «إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ x مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»؛ به خاطر بیاورید هنگامی که دو فرشته راست و چپ که ملازم انسان هستند اعمال او را دریافت می‌دارند. هیچ سخنی را انسان تلفظ نمی‌کند مگر اینکه نزد آن فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت است. (سوره ق 17 - 18).

انواع نامه اعمال:

از فحوای آیات قرآنی معلوم می‌گردد که برای هر انسان سه نوع کتاب یا نامه عمل وجود دارد:

اول. نامه‌ای که مخصوص هر انسانی است و تمام جزئیات اعمال او در آن منعکس است: «وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا x أَقْرَأُ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»؛ اعمال هر انسانی را به گردنش قرار داده‌ایم و روز قیامت کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آن را در برابر خود گشوده می‌بیند. (این همان نامه اعمال او است، به او می‌گوئیم) کتابت را بخوان! کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی) (سوره اسراء 13 - 14).

تعبیر «کل انسان» (هر انسانی) و همچنین «کتابک» (نامه اعمال خودت) دلیل روشنی به این نامه اعمال اختصاصی است. همه‌ی اعمال و حرکات انسان ثبت می‌شود. گرچه ثبت اعمال در دنیا برای انسان محسوس نیست، ولی در قیامت، کارنامه‌ی عمل او گشوده و افشا خواهد شد.

دوم: نامه‌ای که مربوط به امت هاست که مجموعه اعمال یک امت در آن جمع است: «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا»؛ هر امتی به سوی کتابش خوانده می‌شود. (سوره جاثیه 28) تعبیر به «کتاب» به صورت مفرد نه جمع، آن هم برای یک امت شاهد مقصود است.

سوم: کتاب واحدی که مجموعه اعمال همه انسانها. تمام امت‌ها از ابتدا تا انتهای تاریخ در آن ثبت است و درحقیقت به منزله دفتر کل همگانی و مرکزی محسوب می‌شود: «وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَنَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ»؛ و کتاب (کتابی که نامه اعمال همه انسانها است) در آنجا گذارده می‌شود اما گنهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن است ترسان و متوحش‌اند. (سوره کهف: 49)

ثبت یک عمل در سه نامه و کتاب، برای تاکید بر این مطلب است که انسان بداند که اعمال او در کتاب‌های متعددی ثبت و ضبط می‌شود و امکان ندارد کاری از او سر بزند و روز قیامت حساب نشود.

حقیقت نامه اعمال:

نامه اعمال در قیامت چیزی مانند ورق‌های کاغذ و دفتر و کتاب معمولی نیست زیرا اگر به شکل دفتر و اوراق باشد هزاران برگ لازم است که اعمال یک عمر را در آن بنویسند و چنین کتابی برای همه به آسانی قابل مطالعه نیست، در حالیکه از آیات قرآنی به خوبی استفاده می‌شود که اعمال انسان در آن چنان ثبت است که با یک نگاه میتوان بر آن واقف شد.

نحوه تسلیمی نامه اعمال:

نحوه‌ی تسلیمی نامه‌ی اعمال به بندگان، گوناگون است. نامه‌ی اعمال انسان‌های مؤمن از

روبرو و به دست راست آنان داده میشود و با آنان به آسانی محاسبه میشود و او شاداب و شادمان به سوی آشنایان و خویشان مؤمن خود در بهشت بر میگردد: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ» ۷ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ۸ وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا ۹ [الانشقاق: 7-9]. «هر کس نامهی اعمالش به دست راستش داده شود. با او حساب ساده و آسانی خواهد شد و شادمان به سوی آشنایان و خویشان مؤمن خود بر میگردد».

آنگاه که مؤمن از محتوای نامهی اعمالش آگاه میشود، خوشحال است و با صدایی بلند دیگران را از دلیل خوشحالی خود آگاه میسازد: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ» ۱۹ فَيَقُولُ هَٰؤُلَاءِ أَقْرَبُوا مِنِّي ۲۰ فَهَٰؤُلَاءِ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ ۲۱ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ۲۲ فُطُوفُهَا دَائِمَةٌ ۲۳ كُلُوا وَاشْرَبُوا هُنَا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ۲۴» [الحاقة: 19-24].

«پس هر کس نامهی اعمالش را به دست راست خویش دریافت کند، میگوید: نامهی اعمالم را بگیرد و بخواند. من یقین داشتم که حساب اعمالم را می‌بینم. پس آن شخص در زندگی پسندیده‌ای خواهد بود؛ در بهشتی برین که میوه‌هایش، در دسترس است. به پاداش اعمالی که در ایام گذشته (در دنیا) پیش فرستاده‌اید، گوارا بخورید و بیاشامید».

نامهی اعمال کافران، منافقان و گمراهان از پشت سر و به دست چپشان داده میشود. کافر در آن هنگام خود را نفرین و آرزوی هلاکت میکنند: «وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ» ۲۵ فَيَقُولُ يَلَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيهِ ۲۶ وَلَمْ أَدْر مَا حِسَابِيهِ ۲۷ لَيْتَنِي كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ۲۸ مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِي ۲۹ هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ ۳۰ خُدُوهُ فَعُلُوهُ ۳۱ ثُمَّ أَلَجَّيْمُ صَلُّوهُ ۳۱» [الحاقة: 25-31]. «و اما کسی که نامهی اعمالش را با دست چپ خویش دریافت کند، میگوید: ای کاش نامهی اعمالم به من داده نمی‌شد و نمیدانستم حسابم چیست؟ ای کاش مرگم در دنیا، پایان کارم بود. مال و ثروتم، به من سودی نبخشید. جاه و قدرتم از دستم رفت. (فرمان میرسد:) او را بگیرد و در بند و زنجیرش کنید. سپس او را به دوزخ بیفکنید».

هنگامی که نامهی اعمال به انسان‌ها داده شود، به آنان گفته میشود: «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۲۹» [الجاثية: 29]. (این کتاب ماست و اعمال شما را به درستی بازگو میکند. هر آنچه که انجام میدادید، مینوشتیم».

تصویر امام قرطبی از صحنه‌ی محاسبه:

امام قرطبی، صحنه‌ی محاسبه را چنین ترسیم میکند: بندگان از قبرها به سوی میدان محشر و توقفگاه بزرگ برانگیخته میشوند. تا آن زمان که الله بخواهد، در آن میدان، لوچ و پابرهنه می‌ایستند و هنگامه‌ی حساب فرا میرسد. دستور داده میشود تا نامه‌های اعمال، که فرشتگان گرامی آنها را نوشته‌اند، حاضر شوند. برخی انسان‌ها نامهی اعمال را به دست راست و برخی دیگر به دست چپ و از پشت سر دریافت میکنند. سپس هر کسی نامهی اعمال خود را نگاه کرده و میخواند.

«لحظه‌ای را تصور کن که لخت و عریان در میدان محشر، با دلی پریشان و عقلی سرگردان ایستاده‌ای، در حالیکه آتش دوزخ از شدت خشم و کینه بر گنجهکاران می‌غرد و شعله می‌پراکند و پروردگار عرش، با خشم می‌گوید: ای بنده! نامهی اعمالت را به آرامی بخوان و نگاه کن که آیا چیزی جز آن‌چه که انجام داده‌ای، در آن می‌یابی؟ پس از آن‌که نامهی اعمال را خواندی و بدان اعتراف نمودی، الله عظیم الشان ندا سر میدهد: ای فرشتگان! بندگان گنجهکار را به میان آتش تشنه سرازیر نمایید. پس مشرکان در آتش سوزان، سوخته میشوند و مؤمنان در بهشت جای می‌گزینند».

ای برادر مسلمان! اندکی آن صحنه را تصور کن؟ صحنه‌ای که نامه‌های اعمال تقسیم می‌شوند، ترازوهای عدل الهی نصب می‌گردند و تورا در برابر دیدگان تمام انسان‌ها فرا می‌خوانند: فلانی فرزند فلان کجاست؟ برای محاسبه‌ی اعمال نزد الله متعال حاضر شود. برای حاضر کردن تو فرشتگانی گماشته شده‌اند. آنان تو را به پیشگاه الله قهار می‌آورند. تشابه اسمی تو با دیگر بندگان، فرشتگان را از آوردن تو باز نمی‌دارد.

لحظه‌ای که ندادنده تو را فرا می‌خواند، قلبت از این ندا به لرزه در می‌آید. آنگاه که اطمینان پیدا می‌کنی که منظور ندادنده تو هستی، شانه‌هایت از ترس به لرزه در می‌آیند. اعضای بدنت تکان می‌خورند، رنگ چهره‌ات دگرگون می‌شود، گویی قلبت می‌خواهد پرواز کند. برای حضور در پیشگاه پروردگار، از میان صف‌ها می‌گذری. تمام آفریدگان به تونگاه می‌کنند و تو در پیشاپیش آنان هستی. چون میدانی به‌کجا برده می‌شوی، ترس و وحشت وجودت را فرا می‌گیرد.

بلی، ای انسان! لحظه‌ای چنان بیندیش که در پیشگاه پروردگارت هستی، نامه‌ی اعمالت را در دست داری. هیچ نهان و آشکاری را رها نکرده و تمام اسرار را آشکار نموده است. آنرا با زبانی خسته و گنگ و قلبی شکسته، می‌خوانی. احساس خطر و وحشت، تو را فراگرفته است. چه بسیار گناهایی که تو آن‌ها را فراموش کرده‌ای، اما امروز به یاد می‌آوری. چه بدی‌هایی که پنهان کردی، اما نامه‌ی اعمالت آن‌ها را هویدا می‌سازد.

بسیاری از اعمال هستند که گمان می‌کردی مایه‌ی سلامتی و نجات تو هستند، اما در آن ایستگاه عظیم، آن اعمال هیچ شده‌اند. پس وای از آن پشیمانی و وای بر افسوسی که به خاطر کوتاهی در اطاعت پروردگار با آن روبرو خواهی شد.

در آن هنگام، هر کس نامه‌ی اعمالش به دست راستش داده شود، میداند که اهل بهشت است، آنگاه می‌گوید: بیایید نامه‌ی اعمال مرا بخوانید. نامه اعمالش را می‌خواند. اگر این شخص در زندگی دنیا کارهای نیک انجام داده است، دیگران را به سوی نامه‌ی اعمال خود فرا می‌خواند و به خواندن آن سفارش مینماید. با نام خود و پدرش خوانده می‌شود. به پیش می‌رود، وقتی ندادنده نزدیک می‌شود، کتاب سفیدی به او میدهد.

درون آن بدی و بیرون آن نیکی است. در قدم اول بدی‌ها را می‌خواند، پس می‌ترسد، چهره‌اش دگرگون می‌شود. وقتی به پایان نامه‌ی اعمال میرسد، می‌بیند که نوشته شده است: این‌ها بدی‌های تو بودند و همانا تو را مورد مغفرت قرار دادم. بسیار خوشحال می‌شود. نامه‌ی اعمالش را بر می‌گرداند و در صفحه آخر، نیکی‌هایش را می‌بیند و می‌خواند. به خوشحالی و شادمانی‌اش افزوده می‌شود.

وقتی به پایان کتاب میرسد و در آن چنین می‌بیند: این‌ها نیکی‌های تو هستند و برای تو چند برابر افزوده شده‌اند. چهره‌اش درخشان و نورانی می‌شود، تاجی بر سرش گذاشته می‌شود، لباس بهشت بدو می‌پوشانند و تمام مفاصل او با زیور آراسته می‌شوند و به اندازه‌ی شصت ذراع به قامت او، که همانا قامت آدم علیه السلام بود، افزوده می‌شود و به او می‌گویند: نزد دوستان و خویشان برو و به آنان مژده بده که برای هر یک از آنان چنین چیزهایی در نظر گرفته شده است. وقتی بر می‌گردد، چنین ندا میدهد: «فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَوْلَاءُ كُنِّيهِ ۱۹ اَيُّي ظَنَنْتُ اَيُّي مُلَقٍ حِسَابِيهِ» [الحاقة: 19-20]. «می‌گوید: نامه‌ی اعمالم را بگیرید و بخوانید. من یقین داشتم که حساب اعمالم را می‌بینم.»

الله در باره‌ی این شخص میگوید: «فَهُوَ فِي عَيْشَةٍ رَّاضِيَةٍ ۲۱ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ۲۲ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ۲۳» [الحاقة: 21-23]. «پس آن شخص در زندگی پسندیده‌ای خواهد بود؛ در بهشتی برین که میوه‌هایش، در دسترس است».

از دوستان و خویشاوندان سؤال میکند: آیا مرا میشناسید؟ آنها میگویند: تو چه کسی هستی که انعام والطف الهی تو را فراگرفته است؟ میگوید: من فلانی فرزند فلان هستم و همه‌ی شما را به چنین نعمت‌هایی بشارت میدهم: «كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ۲۴» [الحاقة: 24]. «به پاداش اعمالی که در ایام گذشته (در دنیا) پیش فرستاده‌اید، گوارا بخورید و بیاشامید».

اما اگر آن شخص دعوت‌گر گناه باشد و افراد زیادی از وی پیروی کنند. با نام خود و پدرش خوانده میشود. پس برای حساب اعمالش پیش میرود. نامه‌ی اعمال سیاهی، که با خط سیاه نوشته شده است، به او میدهند. درون آن نیکی و بیرون آن بدی نوشته شده است. در آغاز نیکی‌هایش را میخواند و گمان میکند که در آینده‌ی نزدیک نجات می‌یابد. اما وقتی به پایان نامه میرسد، چنین مییابد: این نیکی‌های تو هستند که نابود شدند. چهره‌اش سیاه میشود، غم و اندوه او را در بر میگیرد و از هرگونه خیری مأیوس میگردد. نامه‌ی اعمالش را بر میگرداند و بدی‌هایش را میخواند. به غم و اندوهش افزوده می‌شود.

وقتی به پایان نامه‌ی اعمالش میرسد، چنین می‌بیند: این‌ها بدی‌های تو هستند که بر عذابت افزوده‌اند. سپس، در حالیکه چشمانش نیلگون، چهره‌اش سیاه و لباسی از قیر بدو پوشانده میشود، به سوی دوزخ رانده میشود. به او میگویند: نزد پیروان و همراهانت برو و به آن‌ها خبر بده که برای هر کدام از آنان چنین چیزهایی هست. میرود و میگوید: «يَلِيَّتِي لِمَ أُوتِ كِتَابِيهِ ۲۵ وَلَمْ أَدِرْ مَا جَسَابِيهِ ۲۶ يَلِيَّتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَةَ ۲۷ مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَةَ ۲۸ هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ ۲۹ خُدُوهُ فَعُلُوهُ ۳۰ ثُمَّ الْجَحِيمُ صَلْوُهُ ۳۱ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ۳۲» [الحاقة: 25-32]. «ای کاش نامه‌ی اعمالم به من داده نمی‌شد. و نمی‌دانستم حسابم چیست؟ ای کاش مرگم در دنیا، پایان کارم بود. مال و ثروتم، به من سودی نبخشید. جاه و قدرتم از دستم رفت. (فرمان می‌رسد:) او را بگیرید و در بند و زنجیرش کنید. سپس او را به دوزخ بیفکنید. آن‌گاه او را در زنجیری که طولش هفتاد گز است، به بند بکشید».

حسن و ابن عباس (رض)، در تفسیر «ذراع» گفته‌اند: هفتاد ذراع به ذراع فرشتگان. آنگاه پیروان و همراهانش را ندا میدهد و میگوید: آیا مرا میشناسید؟ آن‌ها میگویند: خیر، اما تو را چه شده است، که این قدر غمگین هستی؟ تو چه کسی هستی؟ میگوید: من فلانی فرزند فلانم و هر کدام از شما این چنین سرنوشتی دارید.

اما کسی که نامه اعمالش از پشت سر به او داده شود، دستش را از شانه چپ بیرون می‌برد و نامه اعمالش را از پشت سر می‌گیرد.

امام مجاهد میگوید: صورتش به طرف گردن «قفا» برگردانده می‌شود و نامه اعمالش را می‌خواند.

ای انسان! لحظه‌ای به خود بیندیش. اگر از نیکان و نیک بختان باشی، با چهره‌ای شادمان و شاداب در برابر دیدگان آفریدگان بیرون می‌آیی و به درجه‌ی کمال و حسن جمال وارد میشوی، نامه اعمالت را در دست راست داری. فرشته‌ای شانه‌ات را گرفته و در برابر دیدگان آفریدگان چنین ندا میدهد: این فلانی فرزند فلانی است، به سعادت رسیده است که

هرگز روی بدبختی را نخواهد دید.

اما ای انسان! اگر از نگون بختان باشی، چهره‌ات سیاه میشود، نامه اعمال‌ت به دست چپ و از پشت سر داده میشود و آفریدگان آنرا لگدمال میکنند. تو برای نابودی خود ندا میدهی. فرشته‌ای بازوهایت را گرفته و در برابر دیدگان آفریدگان ندا میدهد: ای مردم! آگاه باشید، فلانی فرزند فلانی به بدبختی و رسوایی دست یافت و هرگز روی خوش بختی را به خود نخواهد دید. (التذکره قرطبی (255) (کتاب: سیمای روز رستاخیز «القیامة الکبری» نوشته: دکتر عمر سلیمان اشقر)

مَنْ اهْتَدَىٰ فَاَتَمَّا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَاَتَمَّا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا ﴿١٥﴾

هر کس هدایت یافت، فقط به نفع خودش هدایت می‌یابد و هر کس گمراه شد، فقط به زیان خودش گمراه میشود. (و ضررش متوجه خود او است) و هیچکس بارگناهی دیگری را به دوش خود بر نمی‌دارد؛ و ما بدون اینکه پیامبری را [برای هدایت و اتمام حجت به سوی مردم] بفرستیم، عذاب کننده [آنان] نبودیم. (۱۵)

تفسیر :

انسان در انتخاب راه، آزاد است:

«مَنْ اهْتَدَىٰ فَاَتَمَّا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَاَتَمَّا يَضِلُّ عَلَيْهَا» همانطوریکه هدایت پذیری به سود خود انسان، کفر و اعراض هم، به زیان خود انسان میباشد، و سود و زیانی آن به الله متعال نمیرسد. هرکس به راه راست پایبند بوده و از حق پیروی کند، دست مزد و محصول کارش به خودش محدود و منحصر است و هرکس به بیراهه رفته و پیرو گمراهی شده باشد پس گنااهش نیز فقط بردوش خود اوست. یعنی: فرجام گناه و گمراهی وی مربوط به خودش هست.

«وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ» هرکس، گرفتار عمل خویش است، هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمیکشد و جنایتکار جز به خود جنایت نمیکند. و هرگز کسی به گناه دیگری عذاب نمیشود مگر آنکه عامل گمراه سازی وی باشد.

وزر: بار و سنگینی است، که مراد از آن در اینجا گناه است.

«وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» قبل از همه باید گفت که: عقل، به تنهایی برای سعادت بشر کافی نیست، در جنب عقل؛ هدایت انبیا لازم و ضروری میباشد و خدای متعال هیچ انسانی را عذاب نمیکند، مگر این که در بین آنان پیامبران مبعوث نماید تا روز قیامت را یادآور شوند و مردم را از ارتکاب جرایم بر حذر دارند و دلیل و حجت بر آنان اقامه شود.

باید گفت: لازمی آخرت، آمدن انبیاست، چون برای بازخواست شدن انسان، قبلاً باید شرح وظایفش را از طریق پیامبران دریافت کند.

قابل یادآوری است که: این آیه بیانگر اصل مسئولیت شخصی و فردی است که پروردگار با عظمت از روی عدل و رحمتش آن را وضع کرده است.

شان نزول آیه مبارکه:

از ابن عباس (رض) در بیان شان نزول این آیه مبارکه روایت شده است که فرمود: این آیه درباره ولید بن مغیره نازل شد آن‌گاه که به مردم مکه گفت: به محمد کافر شوید و گناه

همگی شما بر دوش من! «و ما عذاب کننده نیستیم مگر آن که پیامبری را بفرستیم» این حقیقت نیز از عدل حق تعالی خبر میدهد.

شان نزول آیه 15:

647- ابن عبدالبر به سند ضعیف از عایشه (رض) روایت کرده است: خدیجه (رض) درباره سرنوشت اطفال مشرکان از رسول الله (پرسید. پیامبر (ص) گفت: آنها با پدرانشان هستند. پس از چندی این سؤال را تکرار کرد.

آنحضرت فرمود: خدا داناست که آنها مرتکب چه اعمالی می شدند. پس از استحکام بیشتر اسلام باز هم در این مورد از پیامبر پرسید. خدای بزرگ «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» را نازل گردانید. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: آنها بر فطرتند و یا گفت آنان در بهشت اند. (جداً ضعیف است، سیوطی در «در المنثور» 304/4 اسناد آن را ضعیف شمرده است و حافظ ابن حجر هم در فتح الباری 291/3 این را ضعیف میداند، علت آنرا سلیمان بن ارقم گفته که او متروک است. به «فتح القدير» 1496 مراجعه فرماید.

سرنوشت اهل فترت و نوزادان کافران در آخرت:

در مورد اطفال مشرکین و اهل فترت و کسانی که رسالت اسلام به آنها نرسیده است، صحیحترین اقوال علماء اینست که آنها در روز قیامت امتحان میشوند، اگر امر خداوند را استجابت کنند وارد بهشت میشوند ولی اگر استجابت نکنند وارد دوزخ میشوند، و این قول اختیار ابن تیمیه و ابن القیم جوزیه و گروهی از علماء سلف و خلف میباشد، و نحوه امتحان این چنین است که به آنها گفته میشود که وارد دوزخ بشوند، و کسانی که وارد میشوند امر خداوند را استجابت کرده اند لذا بهشتی خواهند شد، و کسانی که این امر را استجابت نکند دوزخی خواهند شد، البته کسانی که در این امتحان وارد دوزخ میشوند ضرری به آنها نمیرسد، فقط خداوند مطیع بودن و نبودن آنها را امتحان میکند.

سرنوشت اولاد مشرکین:

امام بخاری بابی را تحت عنوان «ما قيل في اولاد المشركين» مطرح نموده و حدیث زیر را از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده است: «سئل رسول الله عن اولاد المشركين، فقال: الله اذ خلقهم اعلم بما كانوا عاملين». (درباره فرزندان نابالغ مشرکین از رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال شد؟ فرمودند: خداوند در موقع آفریدن آنها دانسته که چه عملی را انجام می دهند).

ابو هریره (رض) نقل میکند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «كل مولود يولد على الفطرة، فابواه يهودانه، او ينصرانه او يمجسانه، كمثل البهيمة، تنتج البهيمة هل تری فيها جدعاء» (هر نوزادی با فطرتی سالم به دنیا می آید. پدر و مادرش او را به یهودی، نصرانی و یا مسیحی تبدیل میکنند. مانند: حیوانات که حیوانی را متولد میکند، آیا در میان آنها حیوانی را دیده اید که گوشش بریده شده باشد). (بخاری، کتاب الجنایز. فتح الباری: 3/246).

بر اساس اظهارات ابن حجر، بخاری با نقل این روایات اشاره به این دارد که او در این مساله اظهار نظر نمیکند. اما بعد از تفسیر سوره روم بهشتی بودن آنها را قاطعانه اعلام داشته است. ایشان احادیث این باب را به گونه ای ترتیب داده که حکایت از بهشتی بودن کودکان مشرکین دارند، زیرا امام بخاری ابتدا احادیث دال بر توقف و بعد از آن احادیث مرّجح به بهشتی بودن و در پایان احادیث یقین بخش برای بهشتی بودن آنها را نقل کرده

است، آنجا که حدیث زیر را گزارش داده: «و اما الولدان الذین حولہ فکل مولود یولد علی الفطرة، فقال بعض المسلمین: واولاد المشرکین؟ فقال: واولاد المشرکین». (و فرزندان که پیرامون آنها هستند، پس هر فرزندی با فطرت پاک به دنیا می‌آید. بعضی از مسلمانان پرسیدند: آیا کودکان مشرکین نیز آنجا هستند؟ فرمود: آری).

ابن حجر می‌گوید: حدیث روایت شده از ابو یعلی از انس به سند مرفوع مؤید دیدگاه امام بخاری است. «سالت ربی اللاهین من ذریة البشر ان لایعذبهم فاعطانیهم» (رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: از پروردگارم تقاضا کردم که فرزندان نابالغ انسانها را عذاب ندهد، پروردگار این سوال مرا پذیرفت). «اللاهین» بنابر تفسیر ابن عباس همان اطفال هستند.

احمد به سندی حسن از طریق خنساء دختر معاویه بن صریم از عمه‌اش نقل کرده که می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسیدم: ای رسول خدا! چه کسی در بهشت است؟ فرمود: «النبی فی الجنة و الشہید فی الجنة، و المولود فی الجنة. فتح الباری: (246/3).

(پیامبران، شهداء و نوزادان (نابالغان) در بهشت هستند). و هم چنین برای بهشتی بودن فرزندان مشرکین به حدیث زیر استدلال شده است: «اطفال المشرکین خدم اهل الجنة» سلسله الاحادیث الصحیحه: (1468). (اطفال مشرکان خدمت گزار اهل بهشت هستند).

این دیدگاه که اولاد مشرکان در بهشت هستند، دیدگاه جمع زیادی از علماء مانند: ابی الفرج بن جوزی و... است. امام نووی در این باره می‌گوید: «و هو المذهب الصحیح المختار الذی ذهب الیه المحققون لقوله تعالی: وما کتا معذبین حتی نبعث رسولا. اسراء: 15» (مذهب صحیحی که انتخاب شده و محققین نیز آن را تأیید نموده‌اند این است که فرزندان مشرکین وارد بهشت میشوند، زیرا خداوند بیان داشته که: تا پیامبری به میان قومی ارسال نکنیم، هرگز آنان را عذاب نمی‌دهیم).

در این راستا به دلایل امام بخاری نیز استدلال شده است.

امام قرطبی نیز همین دیدگاه را ترجیح داده و میان نصوصی که به ظاهر متعارض هستند به شرح زیر تطبیق داده است: نخست رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: اولاد نابالغ مشرکان همراه با پدرانشان در دوزخ هستند. بعد در این باره به این نتیجه رسیدند که توقف کنند، لذا فرمودند: «الله اعلم بما کانوا عاملین» سپس وحی نازل شد که هیچ کس به خاطر گناه دیگری مورد محاسبه قرار نمی‌گیرد: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (الزمر: 7) هیچکس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی‌کشد (و گناهان دیگری را به گردن نمی‌گیرد). آنگاه به بهشتی بودن آنان قضاوت فرمودند. (التذکره: قرطبی، صفحه 515) ایشان در این خصوص حدیثی از عبدالرزاق روایت کرده است، اما همانگونه که ابن حجر بیان داشته آن حدیث ضعیف می‌باشد.

البته تطبیق و توفیقی که ابن حجر بیان داشته بیانگر این است که این مسأله از مسائل نظری و اجتهادی نیست، بلکه مسأله‌ای کاملاً غیبی است و جز وحی کسی حق ندارد در این خصوص حرف بزند.

و اعتقاد به اینکه کودکان مؤمنین و مشرکین در بهشت می‌باشند بیانگر نصوصی هستند که راجع به آگاهی ازلی خداوند نسبت به اهل بهشت و دوزخ می‌باشند، و هنگامی که فرشته، رحم مادر را زیارت میکند، رزق، مدت زندگی، شقاوت و سعادت او را مینویسد. البته در جواب آن گفته شده است: کسانی که در دوران کودکی و قبل از روی آوردن به کسابت

می‌میرند، آنها در حالیکه در شکم مادرشان هستند از سعادت‌مندان نوشته خواهند شد. حق را خداوند بهتر میداند.

تعداد زیادی از علماء امثال: حماد بن زید، جماد بن سلمه، ابن المبارک و اسحاق بر این عقیده اند که اولاد مشرکین موکول به مشیت خداوند متعال هستند.

ابوالحسن اشعری نیز همین دیدگاه را از اهل سنت و جماعت نقل کرده است. شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز همین دیدگاه را ترجیح میدهد و میگوید: اطفال مشرکین موکول به مشیت الهی هستند و روز قیامت مورد امتحان قرار خواهند گرفت و این قول را به ابی الحسن اشعری و امام احمد نسبت داده است. شیخ الاسلام میگوید: «و الصواب ان يقال فيهم: الله اعلم بما كانوا عاملين ولا يحكم لمعين منهم بجنة ولا نار». (بهتر این است که در باره آنها گفته شود: خداوند بهتر میداند که چه عملی را انجام میدادند و درباره فرد مشخصی از آنها نمی‌توان قضاوت نمود که بهشتی است یا دوزخی).

و در احادیث متعدد درباره اولاد مشرکین آمده است که روز قیامت از آنها امتحان به عمل خواهد آمد، در میدان قیامت به آنها امر و نهی میشود- هر کس اطاعت کند وارد بهشت و هر کس معصیت کند وارد دوزخ خواهد شد. امام ابوالحسن اشعری عقیده اهل سنت و جماعت را چنین نقل کرده است. مجموع فتاوی شیخ الاسلام (372/24).

شیخ الاسلام در جایی دیگر میفرماید: اطفال مشرکین در دنیا به سن بلوغ نرسیده‌اند، روز قیامت حکم تکلیفی آنها صادر میشود. همانطور که از رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت است، فرمودند: «الله اعلم بما كانوا عاملين» خداوند اعمال آنها را بهتر میداند. مجموع فتاوی شیخ الاسلام (281/4).

ابن حجر میگوید: از فرزندان نابالغ مشرکین روز قیامت به این صورت امتحان به عمل خواهد آمد که آتشی برای آنان افروخته خواهد شد و به آنها حکم میشود تا داخل آن شوند. هرکس داخل شود، آن آتش برای او خنک و مایه سلامتی میشود و هرکس از داخل شدن به آن انکار کند، عذاب داده میشود.

این حدیث را طبرانی از معاذ نقل کرده است و امتحان مجنون و کسانی که در دوران فتره مرده اند از احادیث صحیح ثابت است و امام بیهقی در کتاب الاعتقاد امتحان روز قیامت را مذهب صحیح معرفی نموده است. فتح الباری: (246/3).

داستان بنده صالح که موسی علیه السلام برای زیارت او به مجمع البحرین رفت این دیدگاه را تایید می‌کند، زیرا آن بنده صالح راز کشتن فرزند نابالغ را بصورت آشکار چنین بیان کرد:

«وَأَمَّا الْعُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا» (الكهف: 80) (و اما آن کودک (که او را کشتم) پدر و مادرش باایمان بودند (و اگر زنده می‌ماند) می‌ترسیدیم که سرکشی و کفر را بدانان تحمیل کند (و ایشان را از راه ببرد)).

در صحیح مسلم از حضرت ابن عباس رضی الله عنه درباره آن پسر که بدست بنده صالح کشته شد نقل شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم راجع به آن فرمودند: «طبع يوم طبع كافرًا، و لو ترك لأرهبك ابويه طغيانا و كفرًا»

(از همان روز ازل به کفاری نوشته شده بود، لذا اگر زنده می‌ماند بر اثر طغیان و کفری که دنبال میکرد، پدر و مادرش را به هلاکت می‌انداخت).

ابن تیمیه پیرامون این حدیث میگوید: «طبعه الله في ام الكتاب» یعنی خداوند در لوح

محفوظ او را کافر نوشته است، یعنی اگر زنده میماند عملاً مرتکب کفر میشد. قرطبی دیدگاه امتحان آخرت را بدلیل اینکه آخرت دار جزاء است نه دار ابتلاء و امتحان، رد کرده است. در تذکره درباره تضعیف جریان امتحان در روز قیامت میگوید: «ان الاخرة لیست بدار تکلیف وانما هی دار جزاء» (آخرت میدان تکلیف نیست، بلکه میدان رسیدن به پاداش و عقاب است.)

حلیمی میگوید: این حدیث ثابت نیست و مخالف با اصول مسلمانان است. چرا که آخرت محل امتحان نیست. چون آگاهی الهی در آنجا بدیهی است و در امور بدیهی هیچگونه ابتلاء و امتحانی نیست.

البته اینکه میگویند: تکلیف بامرگ منقطع میشود، صحیح نیست. شیخ الاسلام ابن تیمیه این دیدگاه را نفی کرده است، میفرماید: التکلیف انما ینقطع بدخول دارالجزاء و هی الجنة و النار و اما عرصات القیامه فیتمحنون فیها کما یمتحنون فی البرزخ فیقال لاحدهم: من ربک؟ وما دینک؟ و من نبیک؟ و قال تعالی: «یَوْمَ یُکْشَفُ عَن سَاقٍ وَیُذْعَوْنَ اِلَى السُّجُودِ فَلَا یَسْتَطِیْعُونَ» (القلم: 42) (تکلیف با وارد شدن به دار جزاء که همانا دوزخ و بهشت است منقطع میشود، اما در میدان قیامت امتحان به عمل آورده خواهد شد. همانطور که در عالم برزخ امتحان به عمل آورده میشود. مثلاً سؤال میشود: پروردگار تو کیست؟ چه دین و آئینی را برگزیدی؟ از چه پیامبری پیروی کردی؟ خداوند میفرماید: روزی، هول و هراس به اوج خود میرسد، و کار سخت دشوار میشود.

بدین هنگام از کافران و مشرکان خواسته میشود که سجده کنند و کرنش ببرند، اما ایشان نمی توانند چنین کنند).

و در احادیث صحیح به طرق متعدد چنین آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: وقتی گفته میشود: هر قومی دنبال معبود خودش برود، مشرکان دنبال معبودان خود میروند. مؤمنان در آنجا میمانند پس خداوند در میدان محشر در جلو بندگان ظاهر میشود. خداوند در غیر شکل و صورتی که مؤمنان او را میشناسند ظاهر میشود. لذا مؤمنان منکر او میشوند. بعد در شکل و صورتی که مؤمنان آنرا می شناسند ظاهر میشود. پس مؤمنان او را سجده میکنند و ستون فقرات کافران مانند شاخ های گاو سخت و انعطاف نا پذیر می شوند. میخواهند پروردگار را سجده کنند، اما نمی توانند. «کتاب بهشت و دوزخ»؛ دکتر عمر سلیمان اشقر.

وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا (۱۶)

و هنگامی که بخواهیم قریه ای (مجرم) را هلاک کنیم، به مترفین (و سرکشان) آنجا فرمان (اطاعت) میدهیم، پس چون در آنجا به فسق (و فساد) بر خاستند، آنگاه وعده ای (عذاب) بر آن ها محقق می گردد، پس آن ها را به کلی نابود گردانیم. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُتْرَفِيهَا»: مترفین: اشخاص متنعم خوشگذران و ثروتمندان غرق در شهوات (هود آیه 116). مترفین در جامعه سران و بزرگان مرفهی هستند که از اموال فراوان و زیردستان و حلقه به گوشان و رفاه و آسایش برخوردار و خوشگذران و تن آسا و ریاست طلبند، در تباهی و مناهی و بی شرمی به سر میبرند، به هر کار پلید و شرم آوری دست می زنند و

جز به خود به کسی توجه نمیکنند، هیچ گونه جوانمردی و مروتی ندارند و همچون چهار پایان و بلکه بدتر از آنها در لجنزاری که برای خود ساخته اند، می چرند.

تفسیر :

«وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا» یکی از شیوه‌های قهر و سزای الهی، رفاه زدگی و فرورفتن در نعمت هاست. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: و چون الله متعال بخواهد تا شهری را به سبب گناهان مردمش نابود سازد، توانگران و سرمدارانشان را به طاعت فرمان میدهد، پس چون حق تعالی را عصیان کردند مردم در این کار به آنان اقتدا می‌ورزند.

و در این هیچ جای شکی نیست که موجودیت اشخاص «مترفین» یعنی (متنعمان و توانگرانی اند که نعمت و رفاه و ناز پروردگی، آنها را مغرور و سرمست و گردنکش گردانیده) در یک جامعه، زمینه ساز قهر الهی است.

و هکذا سقوط اخلاقی و اجتماعی جامعه، به دست رؤسای مرفه آنان است. «فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا» در نتیجه مجازات الهی بر همگی نازل شده و مردم آن شهر همه به طور جمعی از بیخ و بن برکنده شده و تماما به صورت وحشتناک نابود ساخته می‌شوند.

ابن عباس (رض) گفته است: «أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا» یعنی اشرار آنها را مسلط کردیم آنگاه آنان سر به عصیان برداشتند و وقتی چنین عملی از آنها سر زد، خدا آنان را نابود کرد. (مختصر ۳۷۱/۲).

آیه کریمه نشان دهنده این حقیقت است که هرگاه گناه و معصیت در یک جامعه‌ای شیوع و تَکَثُّر یافت و در آن جامعه به سبب امر به معروف و نهی از منکر دگرگونی مثبتی روی نداد، این شیوع و گسترده‌گی فساد و گناه، عامل نابودی کل آن جامعه می‌گردد. «تفسیر انوار القرآن».

برما است که: تهدیدهای الهی را جدی بگیریم و به اصلاح خود پردازیم، چون عامل اجرای تهدیدهای الهی عملکرد خودماست. قهر و عذاب الهی، شدید است. که الهی ما را از آن نجات دهد.

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَ كَفَى بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۱۷)
وجه بسا نسلها را که در قرون بعد از نوح زندگی میکردند (و طبق همین سنت) آنها را هلاک کردیم، و کافی است که پروردگارت از گناهان بندگانش آگاه باشد و (او) بس بیناست. (۱۷)

تفسیر :

باید گفت که: قهر الهی مخصوص معطلی به روز قیامت نیست، اقوام بودند که؛ در دنیا هم به هلاکت رسیده اند. طوری که در آیه مبارکه میفرماید «وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ» و خداوند متعال امت های پیشینی را که بعد از نوح علیه السلام آمده بودند و کافر و تکذیب پیشه بودند امثال قوم نوح، قوم عاد، قوم ثمود، قوم لوط، اصحاب مدین، فرعون، هامان، قارون و اصحاب فیل هم، گرفتار قهر الهی شدند، به وسیله عذاب، نابود ساخت شده اند.

تاریخ، سرچشمه‌ی عبرت و درس است. طوری که این آیه که انقراض نسلی از بشر و آغاز نظام نوینی در زندگی بشر را به بیان گرفته، نشان میدهد که زمان حضرت نوح علیه

السلام، نقطه‌ی عطفی در تاریخ بشر بوده است. زندگی قبل از نوح، بسیار ساده و با جمعیتی محدود بوده و تاریخ پرماجرایی نداشته است و تداوم نسل بشر، با چند مؤمنی صورت گرفته که در کشتی همراه نوح علیه السلام بودند.

ابن کثیر گفته است: آیه برای کفار قریش انذار و تهدید است. یعنی شما ای مکذبان! در پیشگاه الله متعال از آنان بزرگتر نیستید. در حقیقت شما اشرف پیامبران و اکرم خلائق را تکذیب کردید، لذا کيفر و عقاب شما شایسته و لایق‌تر است. (مختصر ۳۷۱/۲).

«وَكَفَىٰ بَرِيكًا بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا» واقعیت امر اینست که: خداوند متعال، به باطن ما خبیر و به ظاهر ما بصیر است. علم خداوند به کارهای خیر و شر بندگان کافی و بسنده است از این رو هر کس را بی هیچ ستم و حق تلفی در برابر عملکردش جزا میدهد. برای عذاب و مجازات مجرمان، آگاهی خداوند کافی است و ضرورتی به شاهد و بیّنه ندارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (18 الی 21) در مورد مجازات دنیا خواهان و مکافات خدادوستان بحث بعمل می آید.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا ﴿١٨﴾

هر کس که (دنیای) زود گذر را بخواهد، در آن (دنیا) برای هر که بخواهیم؛ همان اندازه که بخواهیم؛ زود خواهیم داد، سپس جهنم را برای او قرار خواهیم داد که نکوهیده‌ی مردود در (آتش سوزان) آن درآید. (۱۸)

توضیح لغات و اصطلاحات:

الْعَاجِلَةُ: دنیای ناپایدار، يَصْلَاهَا: به آن در می آید، به آن داخل میشود. يَصْلَى (صلى): میسوزد، داخل آتش میشود. مَذْمُومًا: نکوهیده، ملامت شده، نکوهش شده، خوار، مدحور: رانده شده.

تفسیر

در فهم قرآن عظیم الشان اگر؛ دنیا طلبی و دنیا گرایی اگر سبب غفلت از آخرت و انحصار خواسته‌ها در دنیا باشد، مورد مُرَمَّت و نگوئش قرار گرفته است طوری که در: (آیه: 7 سوره روم) میفرماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (مردم) فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌شناسند، و آنان از آخرت غافلند. و یا هم سوره نجم، آیه 29 میفرماید: «فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ زُنُورِنَا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (پس، از هر که از یاد ما روی گرداند و جز زندگی دنیا را خواستار نبود، روگردان) همینطور طوری که در آیه (18 سوره الاسراء) خوانیم: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ 18» باید گفت: چیزیکه مردود و بد است همانا؛ خصلت دنیاگرایی است، نه اصل دنیا.

هر کس از مردم که باعملش دنیای فانی ناپایدار و بهره و آرایش آن را میخواهد و برای آخرت کار نمیکند، خداوند متعال به وی از دنیا آنچه را که مقدر ساخته است می بخشد از آنکه دنیا نزد الله متعال خوار و بی مقدار است.

باید گفت که: خواست انسان بی حد و حصر است، پس باید در چهار چوب اراده‌ی الهی محدود شود. و در ضمن قابل یادآوری است که: همه‌ی دنیا خواهان هم به دنیا نمی رسند.

دنیا طلبان را میتوان به دو دسته تقسیم نمود: برخی دنیا و آخرت را می بازند، «حَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ» بعضی به بخشی از خواسته‌های دنیایی‌شان دست می‌یابند.

«ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَذْخُورًا (18)» سپس جای بازگشت وی در روز حساب جهنم است که به سبب گناهان خود در آن ملامت شده، خوار و رانده از رحمت پروردگارش داخل میشود، زیرا او از فرمان سرپیچیده، فانی را بر باقی مقدم ساخته و برای ملاقات الله رهتوشه‌ای را آماده نکرده است.

بصورت کل باید گفت: دنیا طلبان و صاحبان اهداف مادی، شاید به مقداری از نام و نان برسند، ولی پایان دنیا طلبی، پشیمانی قیامتشان تباه و جای شان در دوزخ است.

نیز در قرآن کریم بر این نکته تأکید شده است که یکی از مهم ترین دلایل انحطاط جوامع و تمدن های گذشته، «دنیاگرایی» بوده است و مهم ترین دلیلی که برخی از مردم، دعوت انبیا را نمی پذیرفته اند، همین «دنیاگرایی» آنان بوده است. زیرا هنگامی که «دنیاگرایی» بر ذهن و ضمیر انسان ها سایه افکنده باشد، دیگر جایی برای رشد ارزش های معنوی که حیات هر جامعه ای به آن است، نخواهد بود.

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا ﴿١٩﴾
وهرکس که آخرت را بخواهد و برای آن طوری که سزاوار است کوشش کند، در حالیکه مؤمن است. پس این جماعت کوشش‌شان (نزد الله) قابل تقدیر (و مورد قبول) است. (۱۹)
تفسیر :

سعی ها: تلاش برای آن، کوشش در راه آن، مشکورا: شکر گزاری شده، مورد قبول.

شرط سعادت اخروی، ایمان و تلاش است!

باید گفت که: انسان، آزاد و دارای اراده است. و در ضمن باید یاد آور شد که؛ آخرت، بدون تلاش به دست نمی‌آید. و برای سعادت اخروی، لازم است که مؤمن مسلمان سعی و تلاش بخصوصی را بخرچ دهد.

طوری‌که در آیه مبارکه خواندیم: «وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ» و هر کس که با عمل شایسته خود پاداش الهی را در سرای بقا خواستار بوده و در پرتو نور کتاب و سنت، به ثواب الهی چشم دوخته باشد یعنی برای رسیدن به آن، عمل و طاعت شایسته انجام دهد.

«فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا» پس خداوند متعال به طور قطع عملش را پذیرفته و وی را در برابر آن پاداش میدهد یعنی: سعی‌شان مقبول است نه مردود لذا سعی شان قطعاً مورد حق شناسی واقع خواهد شد. و از وی در بهشت های پرنواز و نعمت به گرمی پذیرایی به عمل آمده، جایگاهش در آنجا نیکو و مقدمش گرامی داشته می شود.

پس گفته میتوانیم که: دست یابی دنیا گرایان به دنیا، احتمالی است، ولی دست‌یابی مؤمنان آخرت‌گرا به پاداش، قطعی است.

كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَهَوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿٢٠﴾

و هریک از اینها و آنها (دو گروه یاد شده) را از بخشش پروردگارت میدهیم. و بخشش پروردگارت (از هیچ کس) منع نشده است. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

نُمِدُّ: میرسانیم، عطا میکنیم، کمک میکنیم. کُلًّا: هر دو گروه مؤمن و غیر مؤمن، محظورا: ممنوع، منع شده.

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست که خداوند متعال انسان‌ها را آزاد خلق نموده و با در اختیار قرار دادن امکانات، آنان را آزمود تا نحوه‌ی عمل و گزینش آنان روشن شود و معامله کنندگان با الله، از دیگران جدا و متمایز شوند.

«كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ» بناءً هردو دسته، آنان‌که برای دنیای نا پایدار فانی کار میکنند و چه آنها که برای آخرت باقی، هر یک را خداوند متعال فضل و عطای بیکران خویش به عنوان فضل مدد می بخشد. یعنی سنّت الهی بر این است که نعمت و امداد خویش را در اختیار همگان قرار دهد، تا هرکس صفات خوب و بد خویش را بروز دهد.

«وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» از این رو بندگان صالحش را روزی حلال و پاکیزه که ایشان را بر طاعت یاری نماید ارزانی می دارد و بدکاران شرور را نیز از متاع دنیا می‌بخشد که مانند چهار پایان سر در آخور داشته باشد. بنابر این بخشش الله متعال از دنیا برای کسی، دلیل بر صلاح یا فسادش نیست؛ زیرا او به مؤمن و کافر هردو روزی داده و عطایش را از کسی باز نمی دارد.

انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا ﴿٢١﴾

ببین چطور بعضی از آنها را بر بعضی دیگر (در روزی و مال و متاع در دنیا) برتری بخشیده ایم. و البته درجات آخرت و فضیلت آن به مراتب بزرگتر است. (۲۱)

تفسیر :

«انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» ای محمد! به دیده تدبیر و تأمل بنگر که چگونه خداوند متعال در این دنیا بعضی از بندگان را بر بعضی دیگر در عطای دنیا برتری داده، برخی را توانگر و برخی را فقیر میگرداند.

قابل تذکر است که: برتری های انسانها بر یکدیگر دو نوع است: گاهی به خاطر استعداد، ذوق، فکر، شرایط خانوادگی، جغرافیایی و امثال آنانسان دریافت هایی دارد که اینها لطف خداوند و همراه بامسئولیت و آزمایش است که این آیه به همین برتری ها اشاره دارد و گاهی برتری ها بر اساس ظلم و استعمار و استحمار است که حساب جداگانه‌ای دارد.

«وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا (21)» و قطعاً درجات برتری در آخرت بزرگتر و بیشتر است، بناءً مؤمنان در آنجا سرانجامی نیکوتر، منزلی گرامی‌تر و پاداشی عظیم‌تر دارند و باز خود مؤمنان نیز میان همدیگر در پاداش درجاتی متفاوت داشته و بعضی بر بعضی دیگر برتری دارند.

جایگاه مقام و منزلت همه انسان ها در آخرت، یکسان و مساوی نیست و برتری‌های بس بزرگی وجود دارد. یعنی: درجات آخرت و برتری‌های مؤمنان در آن بر کفار، فوق برتری‌ها و تفاوت های موجود در دنیا و مراتب و درجات اهل آن در دارایی و نداری و مانند آن است زیرا تفاوت در آخرت با بهشت و درجات آن و با آتش و درکات آن است پس انسان عاقل به آخرت عنایت می ورزد نه به دنیا.

در حدیث شریف به روایت امام بخاری و مسلم آمده است: «قطعاً صاحبان درجات برتر در بهشت، اهل علین را چنان می بینند که شما ستاره فرو رفته در افق آسمان را می بینید».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (22 الی 30) در باره‌ی اصول تنظیم کننده‌ی جامعه‌ی اسلامی، توحید،

اساس ایمان، پیوند خانوادگی مسلمان با ارکان جامعه، بحث بعمل می آید.

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا ﴿۲۲﴾

(ای انسان هرگز) معبود دیگری را با الله (شریک) قرار مده، که باز مذمت شده و (بی یار و یاور) خواهی نشست. (۲۲)

تفسیر :

«لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» ای انسان! باخدای رحمان شریکی از بتان و معبودان قرار نده، ابن کثیر میگوید: «مخاطب این امر، مکلفان از امت محمد صلی الله علیه وسلم اند». یعنی: ای مکلف! در پرستش پروردگار شریکی برای او قرار نده. «فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا» که دستاوردت از آن جز خواری و پشیمانی و مذمت و رسوایی چیز دیگری نیست. واقعیت امر اینست که: شکوفایی و عزت انسان در سایه‌ی توحید است و شرک و پرستش غیر الله انسان را خوار و ذلیل میکند.

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَلَا تُنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿۲۳﴾

و پروردگارت فرمان قاطع داده است که جز او چیزی را عبادت نکنید و به پدر و مادر خوبی کنید. و اگر یکی از آنها یا هر دو نزد تو به سن پیری برسند، پس به ایشان (حتی کلمه) آف مگو و بر آنها آواز بلند مکن، بلکه به آنها سخن نرم و محترمانه بگو. (۲۳)

تفسیر :

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» ملاحظه می‌داریم که: توحید، در رأس همه‌ی هدایات و سفارش‌های الهی قرار دارد. خدمتگزاری و احسان به پدر و مادر، از اوصاف موحد واقعی است. خداوند متعال بر بندگان مقرر کرده یعنی فرمان داده به فرمان قاطع که او را در عبودیت و الوهیت به یگانگی بخوانند و چیزی را به وی شریک نیاورند. امام مجاهد گفته است: وَقَضَىٰ یعنی به عبادت و توحید خویش توصیه کرد.

«وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» همچنین فرمان داد به اینکه با والدین به نیکی تمام برخورد و رفتار کنید زیرا بعد از خداوند که سبب حقیقی وجود انسان است، والدین سبب ظاهری وجود و تربیت وی در فضایی آکنده از مهر و عطف و ایثار می باشند.

مفسران می نویسند: خدا عبادت و پرستش خود را با نیکی به والدین قرین ساخته است؛ زیرا آن دو حق بزرگی به گردن فرزند دارند؛ چون آنها سبب ظاهری وجود و حیاتش میباشند. و چون نیکی آنها نسبت به فرزند به آخرین درجه رسیده است، باید نیکی فرزند نسبت به آنها نیز چنین باشد.

«إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا» آنها را به تو ای فرزند! سفارش میکنیم، مخصوصاً اگر هر دو یا یکی از آنها به سن پیری رسیدند. حالت پیری را مخصوصاً ذکر کرده است؛ چون در آن حالت بیشتر احتیاج به نیکی و ادای حقوق دارند؛ زیرا ضعیف و ناتوانند.

سپس حق تعالی حالت پیری و سالمندی والدین را مخصوصاً ذکر میکند زیرا ایشان در این حالت نسبت به حالات دیگر به نیکی فرزند محتاج و نیازمندترند پس میفرماید: «اگر یکی از آنان یا هر دو نزد تو» یعنی: در پناه حمایت و تکفل تو. «عِنْدَكَ» «به سالخوردگی یعنی پیری برسند». «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ» «پس به آنان آف مگو» نسبت به والدین کوچکترین کلمه که بیانگر به ستوه آمدن و ابزار دلتنگی باشد از قبیل «اف» را نگو و سخنی ناپسند را

در مقابل شان به زبان جاری نساز.

زیرا کلمه‌ی «اف» صدایی است که از تنگدلی و دل‌آزاری و گرانبار یافتن ایشان در قلبت خبر میدهد. بدین‌گونه، خدای سبحان فرزند را از ملال و دل‌تنگی نسبت به پدر و مادر، یا گرانبار یافتن ایشان بر خود، نهی میکند. «وَلَا تَنْهَرُهُمَا» آنها را مرنجان و اگر امری غیر طبیعی را از آنان مشاهده کردی، آنان را آزرده خاطر مکن و برآنان سخت مگیر. یعنی: با آنان از سر پرخاش و درشتی سخن مگویی و بر روی آنها داد و فریاد مزن.

«وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا. 23» «و با آنان» به‌جای اف گفتن و چیغ زدن و با کمال ادب و وقار و احترام با آنها سخن شیرین و نرم و نیکو بر زبان بیار. «سخنی شایسته» یعنی: نرم و لطف آمیز «بگو» به نیکوترین وجهی که میتوان از یک سخن نرم و مهر آمیز و محترمانه تعبیر کرد، توأم با رعایت ادب، حیا، وقار و سنگینی. و از ادب است که پدر و مادر را رودر رو به نام شان نخوانی بلکه بگویی: پدر جان! مادر جان! قابل توجه و دقت است که: در احسان به والدین، مسلمان بودن آنها شرط نیست.

وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ﴿٢٤﴾

و از روی مهربانی بال تواضع را برای آنان هموار کن و بگو: ای پروردگرم! به آنان (پدر و مادرم) رحم کن طوریکه آنان در خوردی مرا پرورش و بزرگ نمودند. (۲۴)

تفسیر :

«وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» فرزند در هر مقام و موقعیتی که هست و قرار دارد، باید متواضع باشد و کمالات خود را به رُخ والدین نکشد، بلکه بال محبت و مهر و عطوفت را بر آنان بگستران، نسبت به آنها فروتن و سر به زیر و متواضع و فروتن باش. البته تواضع در برابر والدین، باید از روی مهر و محبت باشد، نه ظاهری و ساختگی، یا برای گرفتن اموال آنان. بر ضعف آن‌ها دل بسوزان و بکوش تا شور شادی رابه اندرون جانشان سرازیر کنی. یعنی مانده پرنده ای که به چوچه‌اش ابراز محبت کند و برای پرورشش او را به خود بچسباند، بال خویش را براو میگستراند پس گویی حق تعالی به فرزند میگوید: تکفل و سرپرستی والدینت را به‌گونه‌ای بر دوش بگیر که ایشان را در زیر بال رعایتت بگیری و به خودت ضمیمه کنی چنان که آنان در خردسالی‌ات با تو همین کار را کرده‌اند.

«وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا (24)» دعای فرزند در حق پدر و مادر مستجاب است، وگرنه خداوند دستور به دعا نمی‌داد و در حق آنها به دعای خیر و رحمت بپرداز، دعا به پدر و مادر، فرمان خدا و نشانه‌ی شکرگزاری از آنان است.

رحمت الهی، جبران زحمات تربیتی والدین است. «رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي» گویا خداوند به فرزند میگوید: تو رحمت خود را دریغ مدار، و از خدا نیز استمداد کن که ادای حق آنان از عهده‌ی تو خارج است.

در دعا باید: گذشته‌ی خود، تلخی‌ها و مشکلات دوران کودکی و خرد سالی را که بروالدین تحمیل شده است نباید از یاد ببریم و به اصطلاح آنرا به فراموشی بسپاریم. همچنان در دعایت بگو: خدایا! رحمت بی‌حد و حساب خود را به والدین من عطا فرما همان‌طور که آنها نسبت به من رحم کردند و مرا در کوچکی پرورش دادند.

البته لفظ «رحمت» جامع همه خوبی‌های دین و دنیا است.

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا ﴿٢٥﴾

پروردگارتان به نیت‌ها و حالاتی که [نسبت به پدر و مادرتان] در نفسهای شماست [از خود شما] آگاه‌تر است، اگر نیکان (و توبه‌کنندگان) باشید، پس یقیناً الله برای رجوع‌کنندگان به بارگاه او آمرزنده هست. (۲۵)

تفسیر :

«رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ» انگیزه ما در هر کار و در خدمت به والدین زیر نظر اوست. پروردگار تان به آنچه در دل‌ها و نهران هاست دانا می‌باشد، اوست که بر پنهانی‌ها آگاه است، نیت‌ها را میداند و اراده‌ها را میخواند، خواه قصد نیکی داشته باشید یا قصد آزردن خاطر آنان.

«إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا (25)» تنها الله متعال است که به آنچه در دل‌ها و نهران هاست دانا می‌باشد، اوست که بر پنهانی‌ها آگاه است، نیت‌ها را میداند و اراده‌ها را میخواند، پس ای بندگان! اگر قصد شما کسب رضای الله متعال و حصول قرب وی باشد و عمل را برای وی خالص ساخته باشید بدانید که یقیناً او گناهان کسانی را که به عفو امیدوارند، رضایش را می‌جویند و طالب عنایات مخصوص او هستند، می‌آمرزد؛ زیرا او بر کسانی که از ایشان انابت و محبت نسبت به خودش، پیامبر و کتابش می‌بینند، بخشنده است و حتی از گناهانی که از وی سر میزند و هیچ بشری از آن به سلامت نیست، نیز در می‌گذرد.

امام رازی گفته است: مقصود از این آیه این است که آیه‌ی اول دال بر وجوب تعظیم والدین می‌باشد و گاهی فرزند به مقتضای طبیعت بشری تعظیم آنها را آن گونه که شایسته است به جا نمی‌آورد، پس اگر چنان لغزشی به قصد عقوق و اذیت کردن آنها نباشد بلکه ناشی از طبیعت انسانی باشد قابل بخشش است. (تفسیر کبیر ۱۹۲/۲۰). یعنی اگر احیاناً از روی نادانی برخورد نامناسبی با والدین داشته‌ایم، با توبه می‌توانیم رحمت خدا را جلب کنیم.

ارشادات رسول الله صلی الله علیه وسلم بر نیکی با والدین:

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند: «من سرّه أن یمدّ له فی عمره (أی یبارک له فیه) ویزاد فی رزقه؛ فلیبرّ والدیه، ولیصل رحمه» [احمد] یعنی: «آنکه خوش دارد که عمرش دراز شود و روزیش بسیار؛ با والدینش نیکی کند و پیوند خویشان بدارد.»

همچنین آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «رغم أنفه (أی أصابه الذل والخزي) ثم رغم أنفه، ثم رغم أنفه». قیل: من یا رسول الله؟ قال: (من أدرك والدیه عند الکبر؛ أحدهما أو کلّیهما، ثم لم یدخل الجنة) [مسلم] یعنی: «آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: خوار و ذلیل شود، خوار و ذلیل شود، خوار و ذلیل شود. پرسیدند چه کسی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم؟»

فرمود: کسی که والدینش را در وقت پیری دریابد، یکی یا هر دو را، ولی وارد بهشت نشود.» بنابر این بر هر مسلمانی واجب است که با والدینش نیکی نموده و با آنان خوشرفتار باشد، و از جمله آداب رفتار با والدین:

دوست داشتن و با شفقت بودن با آن‌ها:

مسلمان باید بداند که والدینش ارج و حمت بسیاری دارند، زیرا در راه آسایش او زحمت و سختی بسیاری را تحمل نموده‌اند، و او هر چند زحمت و تلاش بسیاری بکشد نمی‌تواند حتی جزئی از زحمات آن‌ها را جبران کند.

مردی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله، من مادرم را بر روی شانه ام فرسنگ‌ها در شدت گرما حمل کردم، آیا من شکرانه‌ی زحمات او را بجا آورده‌ام؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (لعله أن يكون لطلقه واحدة) (یعنی طلقه واحدة من آلام الولادة) یعنی: «شاید بتواند پاسخ یکی از دردهای زایمان او باشد.»

همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «من أرضى والديه فقد أرضى الله، ومن أسخط والديه فقد أسخط الله» [بخاری در «الأدب المفرد»] یعنی: «آنکه والدینش را راضی نماید، خداوند را راضی کرده و آنکه والدینش را ناخشنود سازد، خداوند را ناخشنود کرده است.»

اطاعت از آنان:

شخص مسلمان در همه حال مطیع اوامر والدینش می‌باشد، مگر اینکه او را به نافرمانی خداوند وادار نمایند، که قطعاً در این حالت نباید از هیچ مخلوقی در انجام نافرمانی خدا اطاعت شود.

سرپرستی آنان:

مسلمان نگهداری از والدینش را بر عهده دارد، نفقه‌ی آنها بر عهده‌ی او می‌باشد. به آنها غذا بدهد و لباس بپوشاند، تا از رضای خداوند بهره مند گردد.

اگر فرزند صاحب داری باشد و والدین به آن احتیاج داشته‌ی بر وی واجب است تا برایشان خرج کند. شخصی پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من صاحب مال و اولادی هستم و پدرم می‌خواهد مال مرا از من بگیرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم به او فرمود: «أنت و مالك لأبيك» یعنی: «تو و مالت از آن پدرت هستی.» [ابن ماجه]

نیکی کردن به آن‌ها:

مسلمان به نیکی کردن در حق والدین مشتاق است، حتی اگر آنها کافر باشند، اسماء دختر ابوبکر (رضی الله عنها) گفت: (در اسلام آوردن) بر مادرم پیشی گرفتم، در حالی که او (در دوران قریش) مشرک بود. گفتم: یا رسول الله، (در اسلام) بر مادرم پیشی گرفتم، در حالیکه او همچنان بر دین خودش است، آیا با مادرم در ارتباط باشم؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «نعم، صلی أمك» [مسلم] یعنی: «بلی، با او پیوند نگهدار.»

هنگامی که سعد بن ابی وقاص مسلمان شد، مادرش از غذا خوردن و آشامیدن امتناع کرد تا شاید سعد از دینش بر گردد. اما او بر ایمان به خدا اصرار داشت. او از اطاعت مادرش در نافرمانی نسبت به خداوند روی گرداند، و به او گفت: ای مادر بدان که به خدا اگر هزار نفس داشته باشی و هر کدام یک از وجودت خارج شود، از دین خود دست بر نمی‌دارم. اگر خواستی چیزی بخور و اگر خواستی نخور. خداوند عزوجل در قرآن کریم در این باره فرمود: «وَإِنْ جَهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» [لقمان: 15] یعنی: «و اگر تو را وادارند تا در باره چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی از آنان فرمان مبر و [لی] در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن.»

آنان را به اسم شان صدا مکن:

وقتی فرزندی والدینش را صدا می‌زند، می‌گوید: پدر! یا مادرم! آنها را به اسم شان صدا نمی‌زند. حضرت ابو هریره رضی الله عنه دو مرد را با هم دید و از آنان پرسید که با هم چه نسبتی دارند؟ یکی از آنان گفت: او پدرم است.

ابو هریره رضي الله عنه گفت: او را به اسمش صدا مکن و جلوتر از او راه مرو و پیش از منشین. [بخاری در «الأدب المفرد»]

دعاء برای آنان در زمان حیات و پس از مردن ایشان:

انسان مسلمان در زمان حیات و الدینش و پس از وفات آنان تا می‌تواند برایشان دعا میکند. در قرآن کریم در باره‌ی حضرت نوح - علیه السلام - بدینگونه بیان شده است: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» [النوح: 28] یعنی: «پروردگارا بر من و پدر و مادر و هر مؤمنی که در سرایم درآید و بر مردان و زنان با ایمان ببخشای.»

پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثَةٍ: إِلَّا مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ» [مسلم] یعنی: «چون انسان بمیرد، عمل او قطع می‌شود، جز در سه چیز: صدقه‌ای که جاری باشد.

یا عملی که از آن سود برند.

یا فرزند صالحی که برای او دعا کند.»

انسان مسلمان برای والدینش طلب آمرزش نموده و بدهی و نذرهایشان را از طرف آنان به جا می‌آورد. قرآن میخواند و پاداش آن را به آنان هدیه میکند و به جای آنها صدقه داده و از دیگر کارهای نیک برای احسان با والدین فرو نمی‌گذارد.

احسان و نیکی با دوستان پدر و مادر پس از وفاتشان:

شخص مسلمان با دوستان و الدینش پیوند می‌دارد و به آنان سر می‌زند و به نیکی رفتار مینماید، همانطور که والدینش عمل نموده بوده‌اند. رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَصِلَ أَبَاهُ فِي قَبْرِهِ فَلْيَصِلْ إِخْوَانَ أَبِيهِ مِنْ بَعْدِهِ» [ابن حبان و ابو یعلی] یعنی: «آنکه دوست دارد با پدرش در قبر صلّه و پیوند نگهدارد، حتماً باید با دوستان پدرش در زمان وفات او پیوند و صلّه بجای آورد.»

آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده است: «إِنْ أَبْرَأَ الرَّجُلُ الرَّجُلَ أَهْلَ وَدِّ أَبِيهِ» [مسلم] یعنی: «از بهترین نیکی‌ها اینست که شخص رابطه‌اش را با دوستان پدرش حفظ نماید.» با این اوصاف هر مسلمانی میکوشد والدینش را خرسند و راضی نگاه دارد و رضایت خداوند عزوجل را در رضایت آن دو میبیند.

خواننده محترم! حافظ ابوبکر بزار - با اسنادی که داشته است - از بریده روایت کرده است و او نیز از پدرش نقل نموده است که مردی در طواف مادر خود را بر پشت گرفته و او را طواف می‌داد و بر گرد کعبه میچرخاند. از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: آیا حق مادرم را اداء کرده‌ام و به وظیفه فرزندی برخاسته‌ام؟ فرمود: (لا. ولا بُزْفرة واحدة). نه... حتی حق ناله و فریادی را اداء نکرده‌ای.

وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرْ تَبْذِيرًا (۲۶)

و حق خویشاوند و مسکین و مسافر (در راه مانده) را پرداز. و هیچ گاه (در گناه انفاق و) اسراف مکن. (۲۶)

تفسیر:

«وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» و حقوق نزدیکان را که شامل صلّه رحم، نیکی، احسان، مودت و محبت، احترام و شکیبایی بر آزارهاست کاملاً به جا بیاور.

در آیه مبارکه در یافتیم که: دستورات و هدایات دین مقدس اسلام با فطرت هماهنگ است. انسان به طور فطری در درجه اول به والدین و سپس به نزدیکان علاقه دارد، دستور ادای حق در اسلام نیز بر این اساس است.

همچنان هدایت دین اسلام در انفاق، باید اولویت‌ها را در نظر گرفت. اول والدین، سپس فامیل، بعداً فقرا و ابن السبیل. و در مبحث متعلق به خویشاوندان، باید گفت که آنان به گردن ما حق دارند و ما منتی بر آنان نداریم.

طوری‌که در حدیث شریف آمده است: «مادر و پدرت، سپس نزدیکتر و نزدیک‌ترت» یعنی: صله رحم مراتب متفاوت و پله‌های اولی وادناپی دارد.

«وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» و نیز به مسکین و محتاج و غریبی آنچه را بدان نیازمند است و الله متعال به تو از آن بخشیده است، ببخش و کسی را که در راه مانده و سفر وی را از خانواده و مالش جدا ساخته است، دستگیری کن.

«ابن السبیل» ابن السبیل: کسی است که در راه سفر و امانده و توشه‌ای ندارد که به راهش ادامه دهد. مراد صدقه دادن به مساکین و در راه ماندگان از صدقه نفل یا صدقه فرض است.

«وَلَا تُبْذِرْ تَبْذِيرًا» هدایت دین مقدس اسلام در انفاق همین است که: باید اعتدال را رعایت کنیم و از حد نگذریم و در انفاق مالت خالصانه رضای الله متعال را جویا باش و آن را در غیر حقوق ضایع نکن، تا مبذر و ولخرج نشوی. تبذیر یعنی صرف مال در غیر موارد لزوم. در بخشش اسراف ننما بلکه در انفاق و غیر آن، راه میانه و معتدل را در پیش بگیر. «و اسراف نکن به اسراف کردنی» مراد از آن: اسراف و خرج بی رویه و ناپسند در راه‌های حلال است که چنین اسرافی تجاوز از حد شرعی است.

همچنین مراد از آن؛ صرف کردن مال در غیر حق و در راه‌های حرام است، هر چند اندک باشد. و در ضمن انسان در مصرف مال و ثروت خود به هر شکلی آزاد نیست.

امام مجاهد گفته است: اگر انسان تمام ثروت خود را در راه درست صرف کند، مُبْذِر به شمار نمی آید، ولی حتی اگر یک مشت گندم را در راه نادرست صرف کند، مُبْذِر محسوب است. قتاده گفته است: تبذیر یعنی صرف مال در معصیت خدا و راه نادرست و فساد. (مختصر ۲/۳۷۵).

شان نزول آیه 26:

648- طبرانی و دیگران از ابو سعید خدری (روایت کرده‌اند: هنگامی که خدای متعال آیه «وَأْتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» را نازل کرد، رسول الله فاطمه زهراء را خواست و فدک را به او بخشید.

ابن کثیر گفته است: در این روایت مشکل است، زیرا آیه را مدنی نشان میدهد در حالیکه مکی بودن آیه مشهور است.

649- ابن مردویه نیز از ابن عباس (رض) همینگونه روایت کرده است.

إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ﴿٢٧﴾

چون اسراف کنندگان (انفاق کنندگان در گناه) برادران شیاطین هستند و شیطان همواره نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است. (۲۷)

تفسیر:

تبذیر، نشانه‌ی کفران و ناسپاسی است، نه نشانه‌ی سخاوت و بخشنده‌گی: «إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا

إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» همانا اسراف کاران برادران شیاطین‌اند، و اسراف در انفاق مال از شیطان است پس هرگاه کسی اسراف کرد، از شیطان اطاعت کرده و به وی اقتدا نموده است. اما به قول جمهور فقهاء، در عمل خیر اسرافی نیست چنان‌که ابن مسعود (رض) میفرماید: «تبذیر، انفاق در غیر حق است».

امام مالک فرموده است که تبذیر عبارت است از این که مردم مال را به روش حق به دست بیاورد، ولی آن را بر خلاف حق صرف کند، و آن را اسراف هم می‌نامند و این حرام است. (تفسیر قرطبی)

بدین ترتیب علت نهی را بیان کرده است که بیانگر نم و تقبیح شدید این عمل می‌باشد، یعنی مبذران و اسراف کران شبیه شیاطین می‌باشند؛ چون در راه نادرست و در شر و معصیت انفاق می‌کنند، پس مانند آنها هستند.

مؤمن با مؤمن برادر است، «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات، 10). و اسرافکار برادر شیطان اند. کلمه‌ی «اخ» در عربی هم به معنای برادر، هم به معنای ملازم و همراه می‌باشد. برادری گاهی نسبی است، گاهی مسلکی و مرامی؛ اسرافکاران برادران مسلکی شیطان اند. «إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» یعنی کسانی که در مسیر شیطان و همراه وی می‌باشند.

در آیات متعددی از قرآن عظیم الشان بحثی در مورد وسوسه‌ها شیطان مطرح گردیده است، اما تنها موردی که «إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» آمده این آیه است، یعنی اسرافکاران همکار شیطان اند، نه تحت امر او. یعنی اینکه کاراز وسوسه شدن گذشته و به مرحله‌ی همکاری و معاونت شیطان رسیده است.

«وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا» و شیطان در کفران و ناسپاسی نعمت خدا زیاده روی می‌کرد و حق نعمت را ادا نمی‌کرد و برادران مُبذِر و اسرافکارش نیز چنین می‌باشند، و حق نعمت را اداء نمی‌کنند. حق نعمت آن است که در راه طاعت و ادای حقوق مصرف شود و در این راستا زیاده روی و تبذیر نشود.

بصورت کل باید گفت که اسراف کاران، در عصیان و تجاوز و طغیان به شیطان شباهت دارند و از طبیعت شیطان است که نعمت پروردگار رحمان را ناسپاسی کرده و احسان را فراموش می‌کند. و باید گفت که: مصرف مال و دارایی در غیر مورد آن، کاری شیطانی و نوعی ناسپاسی است.

وَأَمَّا تَعْرِضْنَ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوها فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا ﴿٢٨﴾

و اگر از آنان (مستحقان) به خاطر طلب رحمت (رزق) پروردگارت که به آن امید داری، رویگردان میشوی، پس با آنان سخن ملایم و امیدوار کننده بگو. (۲۸)

تفسیر :

یعنی اگر از خویشاوندان و بینوایان مسافران درمانده روگردان شدی و چیزی نداشتی که به آنها بدهی، پس با آنان سخنی ملایم و نرم و دلجویانه «بگو» (قول ميسور: سخن ملایم) و وعده‌ای نیک‌بده، مانند گفتن این سخن به آنان که: وقتی رزق الله متعال در رسید، ان شاء الله شما را از یاد نخواهیم برد. و برایش گفت که: باید به رحمت الهی امیدوار بود. و باید برایش گفت که امکانات مادی را از رحمت الهی باید بدانیم. یا عذر مقبول دیگری را برایش بگویا اینکه برایش دعا کنی تا خدا حاجتش را برآورد و کار زندگی را بروی آسان سازد، یا که وی را به آینده وعده نیک‌دهی.

اسباب نزول آیه 28:

650- سعید بن منصور از عطای خراسانی روایت کرده است: مردانی از مزینه به حضور رسول الله (آمدند و مرکب و وسیله حمل و نقل خواستند. آن بزرگوار گفت: شتر و مرکبی پیدا نمی‌کنم که به شما بدهم. آنان از حضور نبی کریم برگشتند و از اندوه و یأس دریا دریا اشک ریختند و گمان کردند که آن جواب، ناشی از خشم و غضب رسول الله بر آنهاست. پس آیه «وَأِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ...» نازل شد. (به مراتب واهی است، این مرسل است با این وصف بخاری، ابن حبان و دیگران عطاء بن عبدالله خراسانی را ضعیف می‌شمارند، متن جداً منکر است، زیرا قضیه مزینه در غزوة تبوک بود و این سوره مکی است و یا در اوائل عهد مدنی نازل شده. مراجعه شود به «زاد المسیر» 892 مراجعه شود.) 651- و ابن جریر از ضحاک روایت کرده است: این آیه در مورد تنگدستانی نازل شده که از سرور کائنات نیازمندیهای خویش را طلب کردند. (طبری 22266 به قسم مرسل روایت کرده است.)

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا ﴿٢٩﴾
و (هرگز) دستت را به گردن خودت نبند، (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد آن را مگشای، تامورد سرزنش شده ی درمانده بنشین. (۲۹)
تفسیر:

دین مقدس اسلام؛ مکتب اعتدال و میانه روی حتی برای پیروان خویش اعتدال را در انفاق نیز توصیه فرموده است. بعد از اینکه الله متعال بندگان خویش را به میانه روی در امور مادی و معیشتی دستور داده بخل را نکوهش و از اسراف و تبذیر نهی میکند میفرماید: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ» **و دست خود را برگردنت نبند و بسیار هم‌گشاده دستی نکن، یعنی: حال بخیل همانند حال کسی است که دست وی برگردن اش بسته باشد و توان تصرف در آن را نداشته باشد؛ پس نه دستت را برگردنت ببند و نه بسیار گشاده‌دستی و اسراف پیشه کن «وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ»** در خرج کردن مال و دارایی خود افراط و زیاده روی مکن به طوری که چیزی در دستت نماند.

هدف نهایی این آیه مبارکه این است که انسان نه باید خسیس باشد و نه بخیل و نه مبذر. «فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» زیرا به بخل، مردم تورا به باد سرزنش میگیرند و با اسراف، حسرت زده برجای خود می‌مانی و سپس بر از دست رفتن مال افسوس می‌خوری.

محسور: یعنی وامانده و جدا افتاده از دنبال کردن مقاصد خود به سبب فقر. و یا هم میفرماید که: محسور به معنی حسیر است. حسیر در لغت به چهارپائی گفته میشود که نتواند راه برود و حرکت کند، و به سبب ضعف و عجز بایستد.

بخیل و تنگچشم نیز چنین است. بخل و تنگچشمی او را درمانده و ناتوان میکند و از حرکت باز میدارد. در نتیجه برجای می‌ایستد. مسرف و باد دست نیز اسراف و باد دستیش کار او را به جائی میکشاند که بسان شخص درمانده و ناتوان بایستد و از حرکت بازماند. انسان در هر دو حالت بخل و تنگچشمی، و اسراف و باددستی، سرزنش می‌گردد. لذا بهترین کارها میانروی است. (فی ظلال القرآن)

شأن نزول آیه 29:

652- ک: سعید بن منصور از سیار ابوالحکم روایت کرده است: از عراق برای رسول الله (هدیه آوردند. پیامبر از آنجا که جواد و بزرگوار بود تمام آن را بین مردم تقسیم کرد.

اندکی بعد گروهی به حضور مبارک وی آمدند و دریافتند که همه آن را بخشیده و از آن فارغ شده است. پروردگار متعال در آن مقام آیه «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا» را نازل کرد. (فتح القدير 1506).

653- ابن مردويه و دیگران از ابن مسعود روایت کرده اند: نوجوانی به حضور رسول الله آمد و گفت: مادرم مرا نزد شما فرستاد تا به ما کمک مالی نماید.

پیامبر گفت: امروز چیزی ندارم. گفت: مادرم خواهش کرده حد اقل پیراهنت را بر تن من ببوشانی، پیامبر پیراهن خود را به او داد و خود در خانه نشست.

پس خدا این آیه را نازل کرد. (جداً ضعیف است، واحدی در «اسباب نزول» 575 از ابن مسعود روایت کرده. در این اسناد سلیمان بن سفیان جهنی متروک، خبر ناچیز و شبه موضوع است. باز هم واحدی در اسباب نزول 576 از جابر بدون اسناد روایت کرده. «زاد المسیر» 894).

654- ک: و نیز از ابو امامه روایت کرده است: نبی اکرم به عایشه (رض) گفت: هرچه که دارم در راه الله انفاق کن، گفت: در این صورت چیزی باقی نمی ماند. در همان مقام این آیه نازل شد. (خبر ضعیف و ناچیز است، زیرا آیه مکی است و خبر مدنی و پیامبر خدا با عایشه در مدینه ازدواج کرده است.

بارها گفته شد که ابن مردویه از مجاهد روایت میکند. «فتح القدير» 1508).

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۳۰)
البته پروردگارت روزی را برای هرکس که بخواهد میگذشاید (و روزی هرکس را که بخواهد) تنگ میگرداند، زیرا او به [مصلحت] بندگانش آگاه و بیناست. (۳۰)

تفسیر :

«إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ» کمی وزیادی رزق به دست خداست، بیگمان الله متعال از روی علم و حکمتی که دارد بر بعضی از بندگانش روزی را گشاده ساخته و بر بعضی دیگر آن را تنگ می گرداند، و به هرکس که بخواهد فشار می آورد و همو دهنده و گیرنده است و به مقتضای حکمت در میان مخلوقاتش تصرف می کند.

بناءً از ترس فقر خود، بخل نورزید و برای نفی فقر دیگران تمام اموال خود را یکجا نبخشید، که روزی بدست خداست و فقر برخی حکیمانه است.

«إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا» پس او آنگونه که می خواهد و به روی مصلحتی که می داند، امور بندگان را می گرداند از آن رو که بر پنهانی های بندگانش داناست و هیچ امر نهانی از احوال بندگانش بر او مخفی نیست.

آیه کریمه تسلی بخش رسول الله صلی الله علیه وسلم در تنگدستی ایشان است که این تنگدستی، نه از روی بی مهری پروردگار نسبت به ایشان بلکه به خاطر حکمتی است.

در حدیث شریف قدسی آمده است: «همانا از بندگان مؤمن کسانی هستند که ایمان شان را جز فقر سامان نمیدهد و اگر ایشان را توانگر سازم، بی گمان دین شان را بر ایشان تباه ساختم و همانا از بندگان من کسانی هستند که ایمان شان را جز توانگری درست نمیکند و اگر ایشان را فقیر سازم، محققاً دین شان را بر ایشان تباه ساختم».

اما گاهی غنا و توانگری در حق بعضی از مردم «استدراج»، و فقیر ساختنشان عذاب است - پناه بر خدای سبحان؛ هم از این و هم از آن.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات فوق الذکر پنج اصل از اصول مهم؛ یعنی، توحید و عبادت توأم با اخلاص و خود داری و بیزاری از شرک و رزی، نیکی نسبت به پدر و مادر، اعطای حق خویشاوندان، نیازمندان و از راه ماندگان و سخن نیکو و کریمانه و شیوهی انفاق، در حد وسط، نه اسراف و تپذیر و نه بخل و تنگ چشمی، به بیان گرفته شد.

اینک در آیات (31 الی 39) این سه چیز رامنع میکنند: زنا، ریختن خون ناحق، نگهداری اموال یتیمان و به سه چیز دستور میدهد: وفا به عهد، پیمانهای درست و وزن دقیق در خرید و فروش. سپس از سه چیز دیگر منع فرموده: پیروی کورکورانه و بدون آگاهی، تکبر و خود خواهی و شریک قرار دادن برای خدای یگانه.

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا ﴿٣١﴾
و اولادتان را از ترس ناداری و تنگدستی نکشید، ما به آنان و (به) شما روزی میدهیم، چون کشتن آنها گناه بس بزرگ است. (۳۱)

تفسیر:

اطفال و اولاد، حق حیات دارد و والدین نباید این حق را از آنان بگیرند. طوریکه میفرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ» فرزندان خود را از ترس فقر و بینوایی به قتل نرسانید. در آیه مبارکه میفرماید: وقتی متیقن شدید که تنها خداوند متعال روزی دهنده است، پس فرزندانتان را از بیم فقر مکشید؛ «نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ» روزی آنها بر ما میباشد نه بر شما، بلکه تنها و تنها بر عهده الله متعال است و بس، اوست که فرزندان، پدران، پسران، بزرگان و نواسه گان را روزی می دهد.

«إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا» بدانید که کشتن فرزندان جرمی است بزرگ و گناهی است خطرناک. در مقدم ساختن روزی فرزندان بر روزی پدران، تأکیدی بر نهی از قتل فرزندان نهفته است؛ زیرا الله متعال خود عهده دار امورشان گردیده است پس شما را چه کار با ایشان؟! ایشان؟!!

ابن کثیر میگوید: «این آیه دلالت میکند بر این که خداوند متعال به بندگان خود از پدر نسبت به فرزندش مهربان تر است».

مفسران در تفاسیر خویش مینویسند: مردم در عهد جاهلیت از خوف فقر یا ننگ و عار، دختران را زنده به گور می کردند. و میکشیدند و یکی از دلایشان این بود که چون بینواست، دخترش، همسر کسی پایین تر از خود میشود. خدا آنان را از چنان عملی منع کرد و روزی آنها را تضمین نمود.

وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿٣٢﴾

و به زنا نزدیک نشوید که یقیناً آن گناه بسیار زشت و راه بد است. (۳۲)

تفسیر:

«وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانَا» نزدیک زنا نشوید. این تعبیر از عبارت (لا تزنوا) یعنی زنا نکنید، رساتر و بلیغتر است؛ زیرا از مقدمات زنا نیز از قبیل لمس و بوسه کردن و نگاه کردن و چشمک زدن، بی حجابی، خلوت با اجنبی، رفتن به کانونهای فساد، نگاه به کتابها و فیلمهای آلوده و دیگر حرکاتی که به زنا می انجامد نهی کرده است، بنابراین نهی از نزدیک شدن رساتر از نهی از عمل است.

«إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً» «فَاحِشَةً»: گناه زشت و کاملاً آشکار (ملاحظه شود: آل عمران / 135،

نساء / 19 و 22 و 25، اعراف / 28). زنا عملی است بی‌اندازه زشت و پلید. یعنی: زنادر جنب اینکه عمل بسیار زشت بشمار میرود، این عمل قبیح تجاوز از حد شرع و عقل میباشد. از جانب دیگر فحشا به قدری شومی معصیت را به فضای زندگی شما سرازیر می‌سازد که هم جامعه و هم نهاد شخص را ملوث و آلوده می‌گرداند.

زنا، در طول تاریخ عملی زشت و ناپسند، و در سایر ادیان ابرهیمی نیز حرام بوده است. «وَسَاءَ سَبِيلًا» زنا هم گناه است، هم راهی برای گناهان دیگر و هم سبب بد عاقبتی است. زیرا زنا به آمیخته شدن نسب‌ها می‌انجامد و انسان را به دوزخ میکشاند. در حدیث شریف آمده است: «بعد از شرک، هیچ گناهی نزد الله متعال بزرگتر از آن نیست که مردی نطفه‌ای را در رحمی قرار دهد که برایش حلال نیست».

همچنان در حدیثی آمده است: که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هفت آسمان و هفت زمین بر زنا کاری که بعد از عروسی مرتکب آن شده است لعنت می‌فرستند. و در جهنم از شر مگاهای آنها چنان بوی بدی شدیدی انتشار می‌یابد که اهل جهنم از آن پریشان می‌باشند، و در ضمن عذاب آتش در جهنم، رسوا هم خواهند شد. (رواه البزار عن بریده، تفسیر مظهري)

و در حدیثی دیگری که به روایت حضرت ابو هریره آمده که رسول الله صلی الله فرمود: زانی هنگام زنا مؤمن باقی نمی‌ماند، دزد به هنگام دزدی مؤمن نمی‌باشد، و شراب خوار به وقت شراب خواری مؤمن نیست. این حدیث در صحیح بخاری و مسلم آمده است، و شرح آن در روایت ابی داود این است که مرتکبین این جرایم وقتی که مرتکب جرم میشوند، ایمان از قلوب آنها خارج میشود، و وقتی که از آن برگردند، ایمان بر می‌گردد. (تفسیر مظهري).

خوانندگان محترم!

ملاحظه میکنیم که در این آیه کریمه تعبیر: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانِيَ» «به زنا نزدیک نشوید» به جای ولا تفعلوا زنا را انجام ندهید به کار گرفته شد تا انسان را بر دوری از هر سبب و وسیله‌ای که به زنا می‌انجامد، برانگیزد.

طوری‌که یاد آور شدیم که: رابطه‌ی نامشروع جنسی (زنا)، مفسد و زیان‌های متعددی برای شخص، اجتماعی و بصورت کل برای خانواده‌ی فراوانی را بدنبال دارد و لذا در دین مقدس اسلام حرام شده است و در قرآن عظیم الشان، در کنار شرک، قتل «الذین لا یدعون مع الله الهاً آخر و لا یقتلون النفس التي حرّم الله الا بالحق ولا یزنون» فرقان، 68. (و)بندگان خاص خدا)کسانی هستند که با خداوند، خدای دیگری را نمیخوانند و انسانی که خداوند (خونش را) حرام کرده است، جز به حق نمیکشند، و زنا نمیکنند، و هر کس چنین کند عقوبت گناهش را خواهد دید. و سرقت «یا ایها النبی! اذا جاءک المؤمنات یتابعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئاً ولا یسرفن ولا یزنین...» (ممتحنه، 12).

(ای پیامبر! هنگامی که زنان باایمان نزد تو آمدند تا با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا نگیرند و دزدی نکنند و مرتکب زنا نشوند...). آمده است.

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ﴿۳۳﴾

و نفسی را که الله کشتن او را حرام کرده است نکشید مگر به حق، و هر کس به ظلم کشته

شود برای ولی (صاحب خون او) سلطه (حق قصاص) داده‌ایم، پس درکشتن (و خونخواهی) اسراف نکند، بی‌گمان او مورد حمایت است. (۳۳) تفسیر:

هر انسانی حق حیات دارد، حتی غیر مسلمانی که با مسلمانان بنای جنگ را نداشته باشد، مصوونیت جانی و مالی دارد. قانون الهی، محور ارزشها و حرمت‌هاست. و حتی شرع اسلامی مطابق حکم الهی؛ خودکشی را نیز حرام نموده است. در آیه مبارکه بازیبای خاصی میفرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ» نفسی که خدا قتلش را حرام کرده است به قتل نرسانید، جز به حقی که موجب قتل است؛ از قبیل مرتد شدن و قتل عمد و زناى محصن. یعنی: کسی را که حق تعالی او را با پناه دین، یا پناه عهد ذمه یا عهد امان، محفوظ و محترم قرار داده است «جز به حق نکشید» کشتن به حق، شامل مواردی است که قتل نفس در آنها مباح است؛ مانند ارتداد، زناى محصن (شخص دارای همسر) و قصاص گرفتن از قاتل در قتل عمد و تجاوز.

مظلوم، هر که باشد باید مورد حمایت قرار گیرد. و اساساً قرار دادن حق قصاص، برای حمایت از مظلوم است. طوریکه میفرماید: «وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَاناً» اولیای مقتول دارای حق قصاص و کشتن قاتل هستند، و هر کس بدون حق شرعی، یعنی به ستم، کشته شود، نه به سببی که شرعاً مجوزی برای کشتن وی است «پس بی‌گمان به ولی اش قدرت و حق داده‌ایم که قصاص از قاتل بگیرد، اگر بخواهد او را بکشد، یا خون بها دریافت کند یا او را ببخشد.

«فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً» «پس او» یعنی: ولی مقتول «نباید در قتل زیاده‌روی کند» به اینکه مثلاً قاتل را مثله کند، یا او را شکنجه نماید، یا به جای قاتل شخص یا اشخاص دیگری را به قتل رساند، یا همان‌طور که در عهد جاهلیت مرسوم بود دو نفر را در مقابل یک نفر بکشد. و همین بس است که خدا او را بر طرف مقابل مسلط کرده است، بنابراین در قصاص باید عادل باشد.

بصورت کل باید گفت که: در قصاص باید خشم و غضب مهار شود و عدالت مراعات گردد. «فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» اسلام حتی برای متجاوزان به جان انسان‌ها، عدالت را شرط دانسته است. اولیای مقتول، حق ندارند به عنوان قصاص، بیش از يك نفر را بکشند و از قانون قصاص سوء استفاده کنند.

در حدیث شریف آمده است: «همانا از بین رفتن دنیا در نزد الله متعال آسان‌تر از کشتن مسلمانی است». امام نسفی که از جمله پیروان مذهب حنفی است در تفسیرش میگوید: «ظاهر آیه بر این امر دلالت می‌کند که در میان شخص آزاد و برده و در میان مسلمان و ذمی حکم قصاص جاری میشود».

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولاً ﴿۳۴﴾

و به مال یتیم نزدیک مشوید مگر به طریقه نیکوتر، تا اینکه (یتیم) به (سن) رشدش برسد، و به عهد و پیمان خود وفا کنید، چرا که از پیمان و عهد پرسیده خواهد شد. (۳۴) تفسیر:

دین اسلام، پشتیبان محرومان، ضعیفان و یتیمان است:

قرآن عظیم الشان درباره‌ی حفظ حقوق یتیم و مراعات حال او و رسیدگی و تکفل امور

یتیمان دساتیر و هدایات متعددی دستور فرموده است. ولی چون احتمال لغزش مالی و سوء استفاده کردن از اموال یتیمان بسیار زیاد است، لذا هشدار بیشتری لازم است، به گونه‌ای که از نزدیک شدن به آن نیز نهی شده و تصرّف ظالمانه در اموال یتیمان، خوردن آتش شمرده شده است. جاذبه‌ی مال به قدری زیاد است که نزدیک شدن به آن هم گاهی گناه و حرمت را در پی دارد. طوریکه میفرماید: «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» و برای شما جایز نیست که به مال یتیم جز به بهترین وجه و شیوه نزدیک شوید «لَا تَقْرَبُوا»: مراد تصرّف و دست بردن در مال یتیم است. بناءً دخالت و کارگردانی شما در مال یتیم باید به شیوه‌ای باشد که بهترین منافع را برای مال وی تأمین کند و این البته با قرار دادن مال وی در چرخه بازده‌آور و مولد اقتصادی و در یک روند سودآور و رشد دهنده است نه با تلف کردن و به مخاطره افکندن.

یعنی منفعت یتیم در آن نهفته می‌باشد و انفاق بر یتیم از آن بدون اسراف باشد. نهی از نزدیک شدن به مال یتیم، از باب مبالغه است و هدف از آن، نهی از دست بردن به مال یتیم می‌باشد؛ به تلف کردن آن، یا به شیوه‌ای که تباه کننده مال وی است اما به کار انداختن مال یتیم از سوی ولی به شیوه‌ای که نیکوتر است، مانعی ندارد. «حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» «أَشُدَّهُ»: مراد رشد عقلانی و حسن تصرّف در امور است (نساء / 6). تا آنگاه که یتیم خود به سن رشد برسد، و یتیم می‌تواند به شیوه‌ای درست از مال خود استفاده کند. یعنی عقلش به کمال رسید و قوای حسی و حرکتی وی کامل شد، به طوری که به امور مالی خویش می‌توانست رسیدگی کند. در این حالت است که شما باید مالش را به وی بسپارید، یا در آن با اجازه‌اش تصرف کنید. البته بلوغ جنسی بدون بلوغ عقلی کافی نیست. یعنی زمان واگذاری مال یتیم به خود او، وقتی است که به بلوغ فکری و اقتصادی و جسمی برسد.

«وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» مفسر عبدالرؤف مخلص هروی در تفسیر این آیه می‌نویسد: «و به عهد وفا کنید» یعنی: به عهد خود با خدای خود بر وجه شرعی آن قیام کنید و این با نگاهداشتن و رعایت اوامر و نواهی حق تعالی و تطبیق قانون مورد پسند شرع انور میسر است. همچنین عهد و پیمان خود با مردم را نگهدارید؛ مگر آن‌که بر جواز عهد شکنی با آنان دلیل به خصوصی وجود داشته باشد «زیرا که از عهد پرسش خواهد شد» در آخرت، که به عهد و پیمان خود با خدا و مردم چه کرده‌اید؟.

اسلام درباره وفای به عهد و پیمان تأکید میکند و شدت می‌ورزد. چراکه وفای به عهد و پیمان ملاک استقامت و یقین و پاکی در درون فرد و در زندگی اجتماعی است. به صورتهای گوناگون در قرآن و حدیث از وفای به عهد و پیمان سخن رفته است و مکرر گردیده است، چه عهد و پیمان با خدا باشد، و چه عهد و پیمان با مردمان باشد. یا این‌که عهد و پیمان فردی یا گروهی و یا دولت باشد. عهد و پیمان حاکم و فرمانروا باشد و یا عهد و پیمان محکوم و فرمانبردار باشد. وفای به عهد و پیمان در واقعیت تاریخی اسلام به پله و درجه و الائی رسیده است، تا بدانجاکه بشریت جز در سایه اسلام بدین پله و درجه وفای به عهد نرسیده است.

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزَنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿۳۵﴾

و هنگامی که پیمان می‌کنید، پیمان را کامل (و تمام) دهید، و با ترازوی درست وزن کنید، این برای شما بهتر و عاقبتش نیکوتر است. (۳۵)

تفسیر :

موضوعات خرید و فروش و رعایت حقوق مردم در معاملات، چنان مهم است که قرآن عظیم الشان در آیات متعددی بدان تاکید ورزیده، و بزرگترین آیه قرآن، (بقره، 282). مربوط به آن و سوره‌ای به نام «مطففین» (کم‌فروشان) نام نهاده شده است. اولین دعوت بعضی پیامبران، همچون حضرت شعیب نیز ترك كم فروشی بوده است. (مراجعه شود؛ آیات، 181-183 شعراء) «وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ» و چون یکی از شما پیمانانه می‌کرد باید پیمانانه راتمام وکامل دهد، نه این که برای خود زیاد ببرید و به دیگری کم بدهید. «وَوَزْنُوا بِالْقِسْطِ أَلْمُسْتَقِيمِ» و هنگامی که برای مردم وزن می‌کردید، با ترازوی عدل وزن کنید یعنی با ترازو و میزان راست و درست و بدون حيله و نیرنگ اشیا را وزن کنید. ترازو و وسایل سنجش و محاسبات تجاری، باید سالم و دقیق باشد. «قسطاس»، از ترکیب دو کلمه‌ی «قسط» به معنای عدل و «طاس» به معنای کفه‌ی ترازو می‌باشد.

قسطاس: ابزار سنجش کالا است، که قیان، ترازو های سنجش طلا و غیر آن از ابزارهای سنجش را در برمیگیرد. قسطاس مستقیم: آن ترازو و ابزار سنجشی است که از وزن حقیقی نه چیزی کم کند و نه برآن بیفزاید بلکه اشیا را به طور درست آن وزن نماید. «ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» بیگمان در تمام دادن پیمانانه و وزن خیری است در دنیا، که عبارت از برکت و رشد و نماء است و نیک فرجامی است در آخرت، با اجر و پاداش الله متعال.

رعایت عدالت در وزن کردن و پیمانانه از جمله بهترین نیکی در دنیا و نیکوترین ثروت آخرت است. نباید فراموش کرد که: دقت در ترازو، وزن و محاسبات، عامل خیر و برکت است و کم فروشی، خیر و برکت را می‌برد. در حدیث شریف آمده است: «کسی بر انجام دادن حرام قادر نمیشود و سپس آنرا ترک نمیکند درحالیکه از ترک آن هیچ انگیزه دیگری جز ترس خداوند متعال ندارد مگر این که خداوند به طور عاجل در دنیا قبل از آخرت چیزی را که بهتر از آن است به او عوض می‌دهد».

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿٣٦﴾

و از چیزی که به آن علم نداری، پیروی نکن، بدون شک گوش و چشم و دل، هر یک از اینها از آن مورد بازخواست خواهند شد. (۳۶)

تفسیر :

زندگی باید بر اساس علم و اطلاعات صحیح، دقیق، منطقی و بصیرت استوار باشد، طوریکه قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» از چیزی دنباله روی مکن که از آن ناآگاهی. یعنی از چیزی را که بدان علم و یقین نداری دنبال نکن بلکه در کارهای خود اهل تحقیق و بررسی باش، مبدا دنبال شایعات و حدس و گمان‌ها راه بیفتی، بناءً ابتدا باید از صحت و سقم مطلب مطمئن شد. پیروی مکن از چیزی که کاملاً از آن آگاه نیستی، و درستی آنرا به تمام وکمال نمی‌دانی. چه این چیز سخنی باشد که گفته میشود، و چه روایتی باشد که نقل می‌گردد. یا این چیز پدیده ای باشد که تفسیر میشود، و چه رخدادی

باشد که علت یابی می گردد. و چه یک حکم شرعی و یا یک مساله اعتقادی باشد. همچنین معنی این آیه، شامل شهادت دروغ، سخن دروغ، افترا و طعن زدن به دیگران، جست و جوی عیوب مردم، دگرگون کردن حقایق علمی، جعل اخبار و غیر این از دغلبازی ها، تقلب ها و اعمال مبتنی بر حدس و تخمین و گمان نیز میشود. قتاده گفته است: یعنی مگو دیدم، در حالیکه چیزی را ندیده‌ای، و مگو شنیدم در حالیکه چیزی را نشنیده‌ای و مگو میدانم در حالیکه چیزی نمیدانی؛ چون خدا از تمام آنها سؤال میکند. (مختصر ۳۷۷/۲).

در حدیث شریف آمده است: «ایاکم والظن فان الظن اکذب الحدیث». بر شما باد که از گمان بردن دوری کنید. چه گمان بردن دروغ‌آمیزترین سخن است. در سنن ابو داوود آمده است: «بئس مطیه الرجل: زعمرا». بدترین وسیله سواری شخص عبارت است از: گمان برده‌اند.

در حدیث دیگری آمده است: «ان آفری الفری ان یری آلرجل عینیه ما لم تریا». دروغ‌آمیزترین دروغها این است که شخص بگوید در خواب چنین و چنان دیده‌ام، ولی همچون خوابی ندیده باشد.

«إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (36) «زیر انسان در قیامت برگوش و چشم و عقل و قلب همه نزدالله متعال مورد محاسبه قرار خواهد گرفت، پس اگر این آلات ابزارها را در راه خیر به کار انداخته بود، حق تعالی به وی پاداش میدهد و اگر آنها را در راه شر گماشت، وی را مجازات و مؤاخذه میکند.

قابل یادآوری است که: ذکر چشم و گوش و دل در آیه مبارکه، شاید از باب نمونه باشد، زیرا در قیامت علاوه بر شخص انسان، از دست و پا و اعضای دیگر هم سؤال میشود (مراجعه فرماید: نور، 24؛ یس، 65؛ فصلت، 20). و آنها به سخن آمده، اعتراف میکنند. و ممکن است برای این باشد که انگیزه‌ی پیروی از دیگران از طریق دیدن یا شنیدن و یا اندیشه و درک است.

به قولی: خداوند متعال این اعضا را در هنگام پرسش از آنها به نطق می‌آورد و آنها از آنچه که صاحب شان انجام داده است خبر میدهند. طوری که آیات قرآنی و احادیثی متعددی نبوی گواه این حقیقت است.

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا (۳۷)

و در روی (روی) زمین با تکبر راه مرو، بی گمان تو نمی توانی زمین را بشکافی، و (هرگز) در بلندی (و قامت) به کوه ها نمی رسی. (۳۷)

تفسیر :

دین مقدس اسلام از جمله ادیانی ابراهیمی که رهنمود های خاصی خویش را در تمام عرصه های زندگی به تفصیل ودقت و زیبایی خاصی بیان داشته است، دین اسلام علاوه بر مسائل اعتقادی، سیاسی، نظامی و اقتصادی، برای کارهای جزئی مانند رفت و آمد بیرون خانه و آداب مسافرت هدایات و دساتیر خاصی خویش را بیان داشته است. از جمله میفرماید: - «وَأَفْصِدْ فِي مَشْيِكَ» «لقمان، 61» در راه رفتن، میانرو باش.

- «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» «فرقان، 63» بندگان خدا آنانند که در زمین با آرامش و بی تکبر راه می روند.

و طوری که در آیه مبارکه آمده است: «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» و ای انسان! با ادا و

تکبر در زمین راه مرو.

«إِنَّكَ لَنْ تَخْرُقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً (37)» زیرا تو مخلوقی ضعیف هستی که نه توان آن داری تا با گام برداشتنت بر روی آن، زمین را بشگافی و هرگز هم نمی توانی در بلندی به کوهها برسی؛ زیرا تو نسبت به کوهها بسیار کوتاه، ضعیف و ناچیز هستی. بدین ترتیب در آیه مبارکه؛ علت نهی از تکبر را بیان کرده است؛ یعنی ای انسان! تو کوچک و ضعیفی، تکبر شایسته و برآوردهی تو نیست. پس چگونه بر روی زمین تکبر و فخر فروشی میکنی در حالیکه نمی توانی در زمین اختلال یا شکافی ایجاد کنی؟ و چگونه در مقابل کوهها گردن فرازی میکنی و انگهی در گردن فرازی به آنها نمیرسی؟ پس توکه از آنها کوچکتر و ضعیفتری چگونه تکبر و فخر فروشی و خود بزرگ بینی از خود ابراز میداری؟ و از زمین و کوه ناچیزتری پس چرا ادا و اطوار از خود نشان می دهی؟ این بیان متضمن تحقیر و سرزنش خودخواهان و متکبران است.

در حدیث شریف آمده است: «هر کس برای خدا تواضع کند، خدا او را رفعت میبخشد پس او نزد خود حقیر اما نزد خداوند بزرگ است».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «در اثنایی که مردی از امتهای قبل از شما خرامان خرامان راه میرفت و دو جامه گران قیمت پوشیده و به آنها می بالید، ناگهان زمین او را فروبرد و او تا روز قیامت در آن میجنبد». یعنی همچنان در آن فرو میرود.

در حدیث دیگری آمده است: «من تواضع لله رفعه فهو في نفسه حقير وعند الناس كبير. ومن استكبر وضعه الله، فهو في نفسه كبير وعند الناس حقير. حتى لهو أبغض إليهم من الكلب والخنزير» هرکس به خاطر خدا فروتنی کند خدا او را بالا میبرد و والا میگردانده چنین کسی خوشتن را کوچک و ناچیز میداند، ولی مردمان او را بزرگ و سترگ میشمارند. و هرکس تکبر ورزد و خودبزرگ بینی کند خدا او را کوچک و حقیر میگرداند. او خوشتن را بزرگ و سترگ میشمارد، ولی مردمان او را کوچک و حقیر میشمارند. تا بدانجا که مردمان او را از سگ و خوک نیز بدتر و پستتر به حساب می آورند.

كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ﴿٣٨﴾

همه این دستورات و فرمان هایی که [در آیات گذشته بیان شد، سرپیچی از آنها] گناهش نزد پروردگارت ناپسند است. (۳۸)

ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا ﴿٣٩﴾

این (احکام) از آن حکمتی است که پروردگارت به سویت وحی فرستاده است و با الله معبودی دیگر قرار مده که سرزنش شده و رانده شده در دوزخ افکنده خواهی شد. (۳۹)

تفسیر :

«ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ» ای پیامبر! آداب و قصص و احکام سودمند، اخلاق ارزشی برتر، آداب نیک و گهر بار و نهی از هرکار زشت و قبیح که خداوند متعال برایت بیان کرده و بر تو نازل و وحی نموده است، همه از اموری است که انسان را پاکیزه و مهذب می سازد.

یعنی همه اوامر و نواهی که در آیات قبل گذشت و از آیه: «لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» (آیه: 22 الإسراء) که نهی از شرک است شروع و به این آیه که باز هم با نهی از شرک: «وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا» [الإسراء: 39] ختم میشود و در مجموع بیست و پنج تکلیف را از اوامر

و نواهی در بر می‌گیرد.

«وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا» و با خدای یگانه معبود دیگری قرار مده و غیر وی را با وی شریک مگردان و گرنه در آتش جهنم به چنان حالی افکنده خواهی شد که هم نفست تو را سرزنش میکند و هم مردم تو را به باد ملامت می‌گیرند، در عین آنکه از رحمت خداوند متعال نیز طرد شده و از هر خیری محروم می‌شوی، خلق تو را مذهب و خالق تو را معذب می‌سازد.

امام صاوی گفته است: احکام با سفارش به توحید ختم شده است همان‌طور که به آن شروع شد، تا نشان دهد که توحید اول و آخر امور است، و رأس و اساس هر امری می‌باشد و اعمال بدون توحید باطل است و ارزشی ندارد. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲/۳۵۰). ابن عباس (رض) می‌فرماید: «همه کتاب تورات در پانزده آیه از سوره بنی‌اسرائیل خلاصه شده است». «تفسیر انوار القرآن»

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (40 الی 44) در مورد منتسب کردن پروردگار به داشتن فرزند و شریک و مثل و مانند. بحث بعمل می‌آورد.

أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا ﴿٤٠﴾

آیا پروردگارتان شما را به داشتن پسران برگزیده و برای خود از فرشته‌ها دختران گرفته است؟ بی‌گمان شما سخن بزرگ (و زشتی) می‌گویید. (۴۰)

تفسیر :

قابل یادآوری است که: از جمله عقاید انحرافی مشرکان یکی این بود که فرشتگان را دختران الله متعال قلمداد میکردند، طوری‌که قرآن عظیم الشأن بارها با این مسأله تماس گرفته و آنرا دروغ و تهمت بزرگ و ناروا شمرده است، از جمله: (در آیه 39 سوره طور) می‌فرماید: «أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَ لَكُمْ الْبُنُونَ» (آیا خداوند را دختران و شما را پسران است (که به خیال خودتان احساس برتری کنید)؟ و یاهم در (آیه: 21 سوره نجم) می‌فرماید: «أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَى» (آیا (این گونه می‌پندارید که) پسر برای شما است و دختر برای خداوند؟) البتّه عقیده به فرزند داشتن خدا، نزد یهود و نصارا هم بوده است، ولی اعتقاد به دختر داشتن، مخصوص بت‌پرستان است.

طوری‌که در آیه مبارکه می‌فرماید: «أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا» در این آیه مبارکه عرب را به صورت توبیخ مورد خطاب قرار داده است: آیا الله یگانه قهار شما را به بخشیدن فرزندان ذکور اختصاص داده و خود از فرشتگان برای خویش دخترانی برگرفته است؟ بی‌گمان این سخن شما بی‌نهایت زشت، بی‌شرمانه و وقیحانه است؛ «إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا» هر آینه شما سخنی بس بزرگ می‌گویید، که در جرأت و جسارت بر پروردگار با عظمت و زشتی و وقاحت به پایه‌ای است که فروتر از آن هیچ حد و پایه‌ای نمی‌توان تصور کرد.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا ﴿٤١﴾

و به راستی (ما) در این قرآن (حقایق را به روشهای) گوناگون بیان کردیم تا پند و عبرت گیرند، (ولی) جز بر نفرت و گریزشان نمی‌افزاید. (۴۱)

تفسیر :

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا» «صَرَّفْنَا»، بیان گوناگون و متنوع و تکرارهای

مختلف گفتار در جهت روشن تر شدن موضوع بحث است. انسان فطرتاً تنوع طلب است، خواه در طبیعت باشد، یا کتاب الهی و این رمز برخی تکرارها و تنوع بیانها در قرآن عظیم الشان است. و به راستی پروردگار با عظمت ما در قرآن حقایق را به روشنی تمام بیان نموده، احکام، وعد و وعیدها، داستانها و مثلها را واضح به تصویر کشیده است تا مردم از آنها بهره گرفته و از پندها و عبرت های آن استفاده نمایند، و از شرک و گمراهی که در آن فرورفته اند، منزجر گشته و بیرون بیایند. و باید گفت که: حکمت تکرار در آیات قرآنی، برای تذکر و پندگیری است.

«وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا» اما این بیان، اهل ستم و طغیان را جز دوری از طاعت خدای رحمان و فروری بیشتر در پیروی از شیطان نمی افزاید. و این نیست جز به سبب امراض قلبی، عقلها و روان هایشان.

فَلَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَعُوا إِلَيَّ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾

بگو اگر با او خدایانی - آنچنان که آنها می پندارند - بود، سعی میکردند راهی به سوی (خداوند) صاحب عرش پیدا کنند. (۴۲)

تفسیر :

مشرکان، الله متعال را قبول داشتند و «الله» را آفریدگار هستی می دانستند، ولی بتها را شفیع خود یا شریک خدا می پنداشتند. این آیه مبارکه وجود چنین رابطه ای را میان خدا و بتها نفی میکند، چون بتها نه میتوانند قدرت را از دست خدای بزرگ بیرون آورند، نه راهی برای تقویت خود دارند.

مفسر تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: ای پیامبر! به کافران بگو: اگر باخدای یگانه خدایانی دیگر بود یقیناً آن خدایان به سوی مغلوب ساختن خدای صاحب عرش عظیم، راهی می جستند و قطعاً میکوشیدند تا با وی به نبرد پرداخته و بر بعضی از گستره ملکش مسلط شوند و لیکن او یگانه و یکتاست و در ربوبیت و الوهیت خود هیچ شریک و همتایی ندارد.

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿٤٣﴾

(لیکن) او پاک و منزّه و بلند مرتبه است از آنچه (مشرکین) می گویند به بلندی بس بزرگ. (۴۳)

تفسیر :

خداوند با عظمت از هرگونه شریک آنچه را کفار به وی نسبت میدهند پاک و منزّه است و میان ذات مقدّس او و خرافاتی که میگویند، فاصله و برتری بسیاری است. او در ذات، قدرت، قهر و غلبه، بر خلقش والا و با اعتلا میباشد، چنان اعتلای بزرگی که سزاوار جلال و عظمتش هست. زیرا او واجب الوجود و باقی بالذات است. هرکه و به هر مقدار خدا را ستایش کند، باز خداوند برتر از آن گفته ها و توصیف هاست.

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿٤٤﴾

آسمان های هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست، او را تسبیح میگویند، و هیچ چیزی نیست مگر اینکه همراه با ستایش، تسبیح او میگوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید، بی گمان او بردبار (و) آمرزنده است. (۴۴)

تفسیر :

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ» تمام کائنات تسبیح خوان و ثناگوش میباشند. زمین و هفت آسمان و مخلوقات مستقر در آنها، او را تنزیه و تقدیس می کنند. «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» تمام آنچه در عالم هستی است گویای عظمت خدا می باشند و بر یگانگی اش شاهد اند. یعنی هیچ موجودی نیست مگر این که (به زبان حال یا قال) حمد و ثنای او میگوید.

در تفسیر فی ظلال آمده است: صحنه‌ای تک و مفرد در جهان هستی این است که انسان به نظر بیاورد که هر سنگ ریزه و هر سنگ و هر دانه و هر برگ و هر گل و هر میوه و هر سبزه و هر درخت و هر حشره و هر خزنده و هر انسان و هر جنبنده‌ی روی زمین و هر شناور در آبها و هوا و ساکنان آسمان همگی خدا را ثنا و تسبیح گویند. رو به سوی مقام والای او دارند، و هر زمان روح پاک و صاف گردد، اسرار این وجود را که غافلان آنرا درک نمی‌کنند، در می‌یابد. «(فی ظلال ۳۹/۱۵).

هفت آسمان لاجوردی رنگ و کشتزارهای سبز رنگ و بستان‌های باطراوت و جنگل‌های سرسبز و پردرخت، رودها و آبشارهای خروشان و پرندگان نغمه خوان و آفتاب و مهتاب فروزان و درخشان و ابرها و بار آنها همه و همه خدا را تسبیح خوان و ثنا گویند و بر یگانگی او گواهی می دهند.

«وفی کل شیء له آیه تدلّ علی أنه واحد» (همه چیز نشانه‌ای دارد که بر یگانگی اش دلالت میکند).

«وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» اما شما تسبیح آنها را نمی فهمید؛ چون به زبان شما نیست. «إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا(44)» خدا نسبت به بندگان صبر و حوصله دارد و در کیفر نافرمان شتاب به خرج نمیدهد و توبه کار و پشیمان شده را می بخشاید.

اگر خدا دارای حلم و حوصله نبود، انسان را با قدرت مؤاخذه می‌کرد. تعدادی از مفسران گفته‌اند: تسبیح گفتن تمام اشیا برای الله متعال بنابر حقیقت خود میباشند، یعنی این که: تمام اشیا به طور حقیقی نه مجازی به تسبیح گفتن خداوند متعال ناطق اند ولی بشر این تسبیح آنها را نمی شنود و نمی فهمد.

ابن مسعود(رض) میگوید: «ما در حال خوردن غذا، تسبیح گفتن غذا را میشنیدیم». ابودر(رض) روایت میکند که: «رسول الله صلی الله علیه وسلم سنگریزه‌هایی را به دست گرفتند پس صدای تسبیح گفتن آنها همانند آواز زنبور عسل شنیده می شد».

همچنین نقل است که صدای تسبیح سنگریزه‌ها در دست ابوبکر و عمر و عثمان(رض) شنیده میشد. نیز در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری(رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «جن و انس و درخت و سنگ و کلوخ و هیچ چیز دیگر صدای مؤذن را نمی شنوند مگر اینکه برایش در روز قیامت گواهی می دهند».

پس بانگاهی به این روایات و دیگر روایاتی که نقل آنها در اینجا میسر نیست، در می‌یابیم که قول این گروه از مفسران بر قول کسانی از ایشان که میگویند: تسبیح گفتن جمادات مجازی و به زبان حال است نه به زبان قال، ترجیح دارد. ابن کثیر نیز قول اول را ترجیح داده است. «تفسیر انوار القرآن»

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (45 الی 55) آن گاه که پیامبر قرآن می خواند، مشرکان و انکار کردن

دوباره زنده شدن و رد آنان به نرمی با سخنان بهتر و گزیده تر،
وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا ﴿٤٥﴾
و(ای پیامبر!) هنگامی که قرآن بخوانی، میان تو و میان کسانی که به آخرت ایمان نمی
آورند، پرده ای پوشیده قرار می دهیم. (۴۵)

تفسیر :

قرآن عظیم الشان وسیله‌ی هدایت متقین است، «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» «بقره، 2.» و از نشانه‌های
متقین، یقین به آخرت است، «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» «بقره، 2.» پس قرآن برای آنانکه به
قیامت ایمان ندارند، هدایت‌گر نیست. این همان حجاب پنهانی است که سبب میشود انسان
از فهم وحی و لذت درک معارف الهی محروم بماند، گرچه از زبان خود پیامبر صلی الله
علیه وسلم نیز وحی را بشنود.

در «تفسیر انوار القرآن» در معنی این آیه آمده است: میان تو و آنان پرده‌ای قرار می
دهیم که تو را نمی بینند و از آزارشان در امان می مانی، درحالیکه قرائت تو را نمی
شنوند و نمی فهمند.

به تأیید این قول نیز روایاتی آمده است؛ از آن جمله روایت ابن‌کثیر از اسماء دختر
ابوبکر (رض) است که فرمود: «چون سوره «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» [المسد: 1] نازل شد،
ام جمیل زن ابولهب درحالیکه سنگ بر دست داشت و رجز میخواند، ولوله کنان پیامبر
صلی الله علیه وسلم را میجست تا به ایشان حمله کند اما ایشان را که درکنار
ابوبکر (رض) نشسته بودند، نمیدید.» از این آیه چنین بر می آید که منکران آخرت تحمل
شنیدن آیات الهی را ندارند.

واقعیت امر اینست: شخصیکه، قابلیت هدایت را نداشته باشد، تلاوت قرآن، توسط رسول
الله هم بی اثر است.

مفسران مینویسند که: سران و بزرگان قریش به قرآن گوش فرامیدادند، ولیکن آنان با دل‌های
خود به مبارزه می پرداختند که دل‌های شان نرم نشوند، و نمیگذاشتند فطرتشان از قرآن
متاثرگردد. این بود که خدا میان ایشان و میان پیغمبر صلی الله علیه وسلم پرده‌ای کشید، پرده
نهان از دیدگان. آن پرده را همچون پوششی - دل‌هایشان افکند تا دل‌هایشان قرآن را فهم نکند.
در گوش‌های شان نیز چیزی بسان کری پدید آورد تا رهنمودها و رهنمون‌های قرآن را
درک و فهم نکنند. واضح است که: قهر الهی، پس از لجابت و کفر انسان است. در حالی که
تلاوت قرآن و عقیده به قرآن می تواند انسان را از شرّ کفار، در امان نگاهدارد. به تمام
وضاحت بیان می دارم که: تلاوت قرآن، روح تبری از مشرکان را در انسان تقویت می
کند. الهی تلاوت، و فهم و عمل به دستاویز قرآن را نصیب ما بگردانی. آمین یا رب العالمین.
شان نزول آیه 45:

655- ابن منذر از ابن شهاب روایت کرده است: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه
وسلم (قرآنکریم را برای مشرکان قریش تلاوت میکرد و آنها را به پیروی از دستور های
نجات بخش آن دعوت مینمود، استهزاکنان می‌گفتند: دل‌های ما نسبت به آنچه ما را به
سوی آن دعوت می‌کنی پوشیده و پنهان و گوش‌های ما [برای حرف‌های تو] سنگین است
و در بین ما و تو حجاب و پرده است. پس خدا در مورد آنها آیه: «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ...»
را نازل کرد.

وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوُوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا ﴿٤٦﴾

و بر دل‌هایشان پوشش‌هایی قرار می‌دهیم تا آن را در نیابند، و در گوش‌هایشان سنگینی (می‌گذاریم که نشنوند). و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد میکنی، با نفرت پشت کرده و بر میگردند. (۴۶)

تفسیر :

علماء می‌فرمایند که: روح بسته و دل مرده، معارف ناب قرآن را نمی‌پذیرد. طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ» خداوند متعال بر قلب آن کافران پرده‌ای و پوشش‌هایی قرار میدهد تا معانی قرآن را نفهمند، بناءً گفته می‌توانیم که: شنیدن و فهمیدن ساده، غیر از فهم عمیق و لذت بردن از آن است. و در ضمن باید یاد آور شد که: محروم ماندن از درك معنویات، قرآن عظیم الشان نوعی از قهر الهی است. «وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا» و در گوش‌هایشان ناشنوایی قرار می‌دهیم تا آن را نشنوند. «وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوُوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا» و ای پیامبر! چون در قرآن پروردگارت را با اسما و صفاتش یاد کرده و آنها را دعوت‌گرا نه به سوی توحید و نفی شرک فراخوانی، در حالی پشت میکنند که منکر سخنانت بوده و از روی عناد و استکبار، از پیامت نفرت دارند تا به حق گردن نگذارند. یاد غیر خدا کفر است، یاد خدا و غیر خدا شرک، و تنها یاد خدای یکتا توحید است.

شان نزول آیه:

در بیان شأن نزول آیه آمده است: جمعی از اشراف قریش به دیدار ابو طالب آمدند، در این اثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد خانه شدند و به قرائت قرآن پرداخته آیات توحید را مرور کردند، سپس فرمودند: «ای گروه قریش! «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگوئید تا با این کلمه عرب از آن شما شود و عجم برای شما مطیع گردد. اما آنها رو برگرداندند. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَبَتُّعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ﴿٤٧﴾

هنگامی که [وقت قرآن خواندنت] به تو گوش میدهند، ما به هدفی که برای آن گوش میدهند داناتریم، و نیز هنگامی که باهم پنهانی صحبت میکنند، وقتی که ظالمان می‌گویند: (مسلمانان) جز مرد جادو شده را پیروی نمی‌کنید. (۴۷)

تفسیر :

«نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ» خداوند، از اهداف و اغراض مردم نیز آگاه است. طوری که در آیه مبارکه آمده است: ما هدف آنها را از گوش دادن به قرآن به خوبی می‌دانیم که منظورشان تمسخر و استهزا می‌باشد. همه‌ی شنوندگان، حسن نیت ندارند، از این رو گوش فرا دادنشان به منظور پذیرش حق و بهره بردن از آن نیست. مفسران گفته‌اند: مشرکان در محضر پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌نشستند و و انمود میکردند که به قرآن گوش میدهند و در واقع مقصودشان تمسخر بود، آنگاه آیه‌ی دل‌داری دادن پیامبر صلی الله علیه وسلم و تهدید مشرکین نازل شد: «إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى» ای محمد! وقتی به قرآن خواندنت گوش میدهند در همان حال با هم زیر لبی در بین خود نجوا می‌کنند.

«إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا» دشمنان، چون توجّه مردم را به رهبران الهی می‌بینند، با تهمت و دروغ به آنان ضربه می‌زنند. در آن هنگام همان کافران فاجر، بعضی به بعضی دیگر از روی دروغ و بهتان می‌گویند: در حقیقت به این مردی که از وی پیروی میکنید، سحر و جادویی رسیده است که عقلش را پاک از بین برده است، که این البته دروغ و بهتانی از سوی‌شان بیش نیست.

انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ﴿٤٨﴾

بنگر چگونه تو را به صفاتی [چون شاعر، کاهن، ساحر و مجنون] وصف میکنند در نتیجه گمراه شدند، و قدرت پیدا کردن راه (حق) را ندارند! (۴۸)

تفسیر :

ای محمد! بنگر و در شگفت باش که آنها چگونه درباره‌ی تو گاهی می‌گویند ساحر است و زمانی می‌گویند شاعر است و گاهی می‌گویند دیوانه است. آنان که برای رد کردن دین، منطق ندارند، با مثل زدن، به پیامبر بدگویی و او را تحقیر میکنند. در حقیقت با گفتن این دروغ و بهتان‌ها راه را گم کرده‌اند و راه صواب منحرف شدند و به حق توفیق نیافتند. و در این هیچ جای شکی نیست که: توهین به رهبران الهی، عامل گمراهی است. علماء می‌فرمایند: گمراهی انسان‌ها به تدریج حاصل میشود، اولاً انسان گرفتار توهین و ضرب المثل نابجا میشود، آنگاه به انحراف، سپس به بن بست میرسد.

وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَلْنَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ﴿٤٩﴾

وگفتند؛ هنگامی که ما استخوان [هایی جدا از هم و ریز ریز] و پوسیده شدیم، آیا به طور قطع در آفرینشی جدید برانگیخته میشویم؟! (۴۹)

تفسیر :

کافران در حال از روز رستاخیز و حشرانکار دارند می‌گفتند: رفات: آنچه که در هم شکند و کهنه و پاشان گردد از همه اشیا؛ چگونه بعد از مرگ به آفرینشی جدید برانگیخته میشویم در حالیکه به استخوان‌های پوسیده‌ای تبدیل شده‌ایم و اجساد ما کاملاً متلاشی شده است؟! بناءً هیچ انتظاری در اینکه دوباره زنده شویم وجود ندارد. استفهام برای استبعاد، تعجب و انکار است، یعنی: چنین چیزی را بسیار بعید و غیر قابل قبول می‌دانیم.

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا ﴿٥٠﴾

بگو: (بلی)، سنگ باشید یا آهن، (باز هم شما را دوباره زنده خواهد کرد). (۵۰)

تفسیر :

ای محمد! به آنها بگو: حتی اگر در صلابت و سختی و دشواری تغییر و تحول سنگ گردید یا آهن، اما متیقن باشید که الله متعال آنگونه که شما را در آغاز آفرید، مجدداً باز خواهد گردانید و قادر است شمارا حشر و زنده کند، تاچه رسد به این که استخوان‌های پوسیده باشید؛ زیرا هیچ امری خدا را ناتوان نمی‌کند.

سنگ و آهن از حیات دورترند و سخت‌ترین اشیا می‌باشند، اما حتی اگر بدن‌تان از جنس سنگ و آهن نیز باشد، که به هیچ وجه قابلیت پذیرش حیات را ندارد، و یا آهن باشید (که از سنگ محکم‌تر است)، یا این که (جز آن دو) چیز دیگری باشید که در نظرتان (از اینها هم) سخت‌تر است (واز قابلیت پذیرش حیات دورتر، باز هم خداوند متعال آن را باز می‌آورد، زنده ساختن مجدد مردگان، حتی اگر سنگ و آهن هم شده باشند، بر خدا آسان است. پس چگونه نمیتواند در حالت تبدیل شدن به استخوان فرسوده و پوسیده شما را بازگرداند

وزنده کند؟ به یاد داشته باشید که: بسیاری از چیزها، تنها در ذهن و عقل ما بزرگی می نماید، ولی در واقع بزرگ نیست.

دلیل انکار معاد، غفلت از قدرت الهی است. ای انسان عمر دنیا نسبت به آخرت، کم و کوتاه است و هرکس باید مرگ و قیامت را نزدیک بداند و برای آن باید آمادگی داشته باشد مساله رستاخیز، مورد جدال طولانی میان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مشرکان بوده است. قرآن مجید بسیاری از اینگونه جدالها را دربر گرفته است. طوریکه یادآور شدیم هرچند که این مساله ساده و روشن است برای کسانی که سرشت حیات و ممات را پیش چشم می‌دارند، و سرشت رستاخیز و همایش همگان را در نظر می‌گیرند. قرآن مجید این مساله را در این پرتو بارها عرضه کرده است. اما مردمان آن را با این وضوح و با این سادگی تصور نمی‌کردند.

أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا ﴿٥١﴾

یا آفریده ای از آنچه در ذهنتان [حیات یافتنش] سخت و دشوار می‌آید [بدون تردید با آفرینشی جدید برانگیخته می‌شوید] پس خواهند گفت: چه کسی ما را باز میگرداند؟ بگو: (همان) ذاتی که بار اول شما را آفرید. پس (از روی تمسخر) سرهایشان را به سوی تکان داده و میگوید: آن چه زمانی خواهد بود؟ بگو: شاید که نزدیک باشد. (۵۱)

تفسیر :

بادر نظر داشت اینکه انسان پس از مرگ، متلاشی و خاک می‌شود، ولی باید گفت که خاک، سرچشمه و ماده حیات و زندگی است. گیاهان از خاک میرویند و موجودات زنده در خاک پرورش می‌یابند. پس زنده کردن مردگان از خاک، نزد خداوند متعال مهم و دشوار نیست، حتی اگر شما سنگ و آهن و سخت‌تر از اینها هم باشید، که فاصله‌شان با حیات، دورتر است، باز هم خداوند، شما را زنده خواهد کرد.

در آیه مبارکه ملاحظه میشود که: منکران، دلیلی بر انکار حشر ندارند، تنها سؤال دارند که چه کسی و چه زمانی و چگونه ما را زنده می‌کند؟ جواب قرآن عظیم الشان همین است که: ذاتی که اولین بار شما را آفرید، قدرت بازآفرینی شما را دارد، زمان آن نیز خیلی دور نیست، شاید نزدیک باشد! «مَنْ يُعِيدُنَا؟ مَتَى هُوَ؟ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا» «بگو: شاید که نزدیک باشد» یعنی: آن اعاده مجدد نزدیک است زیرا هر چه که آمدنی باشد.

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٥٢﴾

روزی که شما را [از میان گورها برای ورود به عرصه قیامت] فرا می‌خواند، پس [فرا خواندنش را] در حالیکه او را سپاس و ستایش می‌گویید، اجابت میکنید، و گمان می‌برید که [در دنیا یا در برزخ] جز اندکی درنگ نکرده اید. (۵۲)

تفسیر :

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا (۵۲) (این بازگشت به حیات مجدد) روزی خواهد بود که خدا شما را از گورهایتان (برای گردهمائی در محشر) فرا میخواند و شما (فرمان او را) با حمد و سپاس پاسخ می‌گوئید و گمان می‌برید که (در دنیا) جز مدت اندکی ماندگار نبوده‌اید.

این هم صحنه‌ای که کسانی را به تصویر میکشد که رستاخیز را نپذیرفته‌اند و آن را دروغ نامیده‌اند. هم اینک برخاسته‌اند و دعوت‌کننده را پاسخ گفته‌اند و آماده شده‌اند، و زبانهایشان

را به حمد و ثنای الله متعال گشوده‌اند. جز این سخن حمد و ثناء، گفتار یا جوابی ندارند! این جواب، جواب تعجب آمیزی است که از سوی کسانی داده میشود که منکر روز قیامت بوده‌اند و خدا را قبول نداشته‌اند. هم اینک جواب جز این ندارند که بگویند: حمد و سپاس خدا را سزا است. حمد و سپاس خدا را سزا است...

روزی زندگی دنیا در هم پیچیده و در هم نوردیده می‌گردد همانگونه که سایه در هم پیچیده و در هم نوردیده میشود: «وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا». و گمان می‌برید که (در دنیا) جز مدت اندکی ماندگار نبوده‌اید.

به تصویر کشیدن دنیا بدین‌گونه ارج و ارزش دنیا را در دل‌های مخاطبان ناچیز می‌گرداند، و ناگهان متوجه میشوند که دنیا بسیار کوتاه است. سایه‌های دنیا و شکل‌های آن در حس و شعور بر جای نمی‌ماند، مگر بدان اندازه که انگار لحظه‌ای است که هر چه زودتر می‌گذرد، و زمان اندکی است و هر چه زودتر سپری میشود، و سایه‌ای است که به سرعت جمع می‌گردد و اثری از آن نمی‌ماند.

وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴿٥٣﴾

و (ای پیغمبر) به بندگانم بگو: سخنی را بگویند که بهتر است. چون شیطان (بوسیله سخنان ناموزون) در میان ایشان فساد و دشمنی می‌اندازد، همانا شیطان برای انسان دشمن آشکار است. (۵۳)

تفسیر :

«وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» و ای پیامبر! به بندگان با ایمانم بگو: وقتی با دیگران سخن می‌گویند یا در میان خود گفتگو میکنند باید لطیف‌ترین و نیکوترین عبارت را انتخاب کنند و سخنان پاک، و نرم را انتخاب نموده و از بدزبانی و کار برد کلمات خشم برانگیز و روح خراش‌دوری گزینند، «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ» زیرا شیطان برافکندن دشمنی و بغض و کینه در میان مؤمنان حریص است، در حقیقت شیطان در بین انسان فساد و شر برمی‌انگیزد و به سبب سخن خشن و زشتی که از زبان می‌پرد، آتش فتنه و فساد را روشن میکند.

«إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا» و شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است، عداوت و دشمنی شیطان با انسان از قدیم الایام موجود می‌باشد، در کمین نشسته است. نه صلاح و استقامتش را می‌خواهد و نه برادری و محبتش با برادران مؤمنش را. طوریکه در حدیثی شریف آمده است: به همین سبب در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم از اینکه شخص سلاحی را به سوی برادر مسلمان خویش نشانه‌گیری کند، نهی کردند زیرا شیطان او را و سوسه می‌کند و دستش را به نشانه روی برمی‌انگیزد پس چه بسا که او را با آن سلاح هدف قرار دهد آنگاه در گودالی از دوزخ درافتد.

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأُ يَرْحَمَكُمْ أَوْ إِنَّ يَشَأُ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ﴿٥٤﴾

پروردگارتان به حال شما داناتر است، اگر (الله) بخواهد شما را مورد رحمت قرار میدهد و اگر (الله) بخواهد عذابتان می‌کند. و ما تو را وکیل بر آنها نساخته‌ایم (که ملزم باشی آنها اجبارا ایمان بیاورند). (۵۴)

تفسیر :

به ایمان خود مغرور نشویم:

«رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأُ يَرْحَمَكُمْ أَوْ إِنَّ يَشَأُ يُعَذِّبْكُمْ» ای مردم! پروردگار شما به آنچه در

نهاد شما میگذرد و به همه احوال شما داناتر است پس اگر بخواهد بر شما رحم میکند بدین‌گونه که شما را بر ایمان راه نماید و اگر بخواهد شما را گمراه ساخته و در نتیجه عذابتان میکند.

به قولی: این خطاب متوجه مشرکان است لذا معنی چنین است: اگر الله متعال بخواهد به شما توفیق اسلام آوردن میدهد و بدین سان به شما رحم میکند، یا اگر راه عذاب را برگزیدید، شما را بر شرک می میراند و عذابتان می‌کند.

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا (54)» انسان‌ها در انتخاب عقیده آزاد است، حتی پیامبران هم مأمور اجبار مردم بر ایمان نیستند طوری‌که در آیه مبارکه میفرماید: ای محمد! ما شما را بر آنان به عنوان محافظ اعمال کفار نفرستاده‌ایم، بلکه جز بلاغ چیز دیگری بر عهده تو نیست. تا آنها راه ایمان آوردن مجبور کنی، بلکه تو را بر حذر دارنده فرستاده‌ایم، پس هر کس فرمانت را گردن نهد و از راه وسنت ات پیروی کرد، وارد بهشت میشود و هر کس از فرمانت روگردان شود راهی دوزخ می‌گردد.

خواننده محترم!

در آیه‌ی قبلی خواندیم و ملاحظه نمودیم که؛ تأکید بر خوب حرف زدن بود، در این آیه نمونه‌هایی از آن بیان شده است: انسان خود را باید بهتر و برتر از دیگران بحساب نیاورد، آنرا تحقیر هم نکند و حتی به کفار نگوید: شما اهل دوزخید و ما اهل بهشت، چرا که چنین روشی، سبب فتنه می‌شود.

وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا (۵۵)

و پروردگارت به حال هر آنچه که در آسمان‌ها و زمین است آگاه‌تر است. و (اگر تو را بر دیگران برتری دادیم بخاطر شایستگی تو است) به یقین برخی از پیامبران را بر برخی دیگر برتری دادیم و به داود زبور عطا کردیم. (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«زَبُورًا»: از جمله کتاب‌های آسمانی است که بر داوود علیه السلام نازل گردیده است. (نساء آیه 163). نام «زَبُورًا»: فقط دو بار در قرآن تذکر یافته است، یکی در همین آیه مبارکه، و یکبار هم در (آیه: 105 سوره انبیاء) طوری‌که میفرماید: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ...» در میان کتب فعلی تورات کتابی به نام مزامیر یا زبور داود موجود است که یهودان آن را به داود علیه السلام نسبت می‌دهند.

تفسیر :

در آیه‌ی مبارکه قبلی، مبحث علم خداوند متعال به انسان‌ها مطرح شد، ولی در این آیه علم پروردگارت با عظمت به همه‌ی موجودات آسمانی و زمینی بیان مییابد. طوری‌که میفرماید: «وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و ای پیامبر! پروردگارت به هر چه در آسمان‌ها و زمین است داناست، نه امری پنهانی بر او نهان میماند و نه غایبی از او ناپید است. یعنی خدایت به احوال و مقدرات بندگانش داناتر است، بنابر این هر کس از بندگانش را که بخواهد به نبوت اختصاص میدهد.

مفسر کبیر جهان اسلام مرحوم شیخ علی صابونی می‌نویسد: این آیه در رد مشرکین آمده است که نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را بعید دانسته و میگفتند: یتیم ابو طالب چگونه پیامبر میشود؟ و آن بینوایان ناتوان و ضعیف چگونه به عوض بزرگان و سران

جامعه یاران او می شوند؟

«وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» در میان پیامبران نیز سلسله مراتب و برتری وجود دارد. حتی بهترین اشخاص و متقین با هم یکسان نیستند. در حقیقت او بعضی از پیامبران را در منزلت و مقام بر بعضی دیگر برتری داده است از این جهت که بعضی رابه نزول کتابی بر وی، یا کثرت علم و دانش و حکمت، یا کثرت پیروان و معجزات اختصاص داده است.

از جمله ابراهیم علیه السلام را خلیل خویش خواندیم، موسی علیه السلام را کلیم خویش، عیسی علیه السلام را روح و کلمه خویش، به سلیمان علیه السلام ملوکیت و پادشاهی عظیمی بخشیدیم و محمد(ص) را به اسراء و معراج مشرف کردیم و او را آقا و سرور اولین و آخرین قرار دادیم. تمام این امور، کار خداوندی حکیم و دانا است که هیچ چیز خارج از دایره‌ی حکمتش اتفاق نمیافتد.

کتاب آسمانی، از نشانه‌های برتری یک پیامبر است. طوریکه آمده است «وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا(۵۵)» و زبور را که مشتمل بر حکمت و «فصل خطاب» است بر داود نازل کردیم. قتاده میفرماید: «ما علما در میان خود می‌گفتیم: زبور دعایی است که به داود علیه السلام تعلیم داده شد و شامل تحمید و تمجید خداوند متعال بود و در آن بیان حلال و حرام و احکام و حدودی وجود نداشت».

خوانندگان محترم!

طوریکه مشرکان، زنده شدن بعد از مرگ را انکار می کردند. الله متعال آن را مردود شمرد و در برابر معجزات حسی مادی نیز سرسخت و بی باور بودند و در ایمان آوردنشان اثر نمی کرد. (ملاحظه شود در آیات متبرکه 90 الی 93 همین سوره).

بناءً در آیات (56 الی 60) نیز خواسته‌ی حسی و معجزه‌ی مادی مشرکان عرب را هم چون پیشینیان - بی اساس می‌شمرد؛ چون روشن است با دیدن آن نیز فرمان حق را نمی پذیرند و ایمان نمی‌آورند و آیه‌ی 60 نشانه این است که الله یار و مددکار پیامبر است و بر تمام هستی احاطه دارد.

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا(۵۶)

بگو: کسانی را که به جای خدا [معبودان خود] پنداشتید، [بخوانید تا بفهمید که] آنها نمی توانند زبانی را از شما دفع کنند و نه [آن را از شما به دیگری] انتقال دهند. (۵۶)

تفسیر :

سراغ غیر خدا رفتن و به آن امید و دل بستن، خیالی بیش نیست. «قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ» ای پیامبر! (ای پیغمبر! به مشرکان) بگو: کسانی را که بجز خدا(شایسته پرستش) می پندارید (به هنگام بلا، به کمک) بخوانید، اما (خواهید دید که) نه توانائی دفع زیان و رفع بلا از شما را دارند، و نه میتوانند آن را دگرگون سازند (آنها قادر نیستند که؛ ناخوشیها را به خوشیها تبدیل کنند و یا این که از اندوه دردها شما بکاهند).

حسن بصری گفته است: یعنی ملایک و عزیر و عیسی را بخوانید که می‌گفتید: آنها در نزد خدا شفیع ما می شوند.

«فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا(56)» غیر خدا، نه میتواند خطر را رفع کند و نه آنرا به دیگری برگرداند، و یا آن را تبدیل کند و یا تخفیف دهد.

آیه مبارکه با تمام صراحت اعلام می دارد که: آنها قدرت دفع بلا را از شما ندارند، نه

بلایی را از شما بر طرف میکنند، نه آن را از شما به دیگران بر میگردانند و نه توان آن دارند تا بلا را از حالی به حال دیگری متحول سازند و کسی که زیان را دفع نموده، بلا را بر میگرداند، نعمت‌ها را جلب نموده و رفاه و خوش روزگاری می آورد همانا پروردگار زمین و آسمان است.

شأن نزول آیه 56:

656- ک: بخاری و دیگران از ابن مسعود (روایت کرده اند: جماعتی از انسان‌ها گروهی از اجنه را پرستش می‌کردند، مدتی بعد اجنه مسلمان شدند، اما انسان‌ها همچنان آنان را می‌پرستیدند. آنگاه الله متعال آیه: «قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ» را نازل کرد. (موقوف صحیح است، بخاری 4715، مسلم 3030، نسائی در «تفسیر» 307 تا 309، طبری 22376 و 22380 از ابن مسعود به قسم موقوف روایت کرده اند. به «قرطبی» 4031 و «زاد المسیر» 889) مراجعه فرماید.

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٧﴾

کسانی را که (کافران) آنانرا می‌پرستند (مانند فرشتگان و عیسی و بعض جن‌ها)، خودشان به سوی پروردگارشان تقرب می‌جویند که کدام یک از آنها به الله نزدیکترند و به رحمت وی امیدوارند و از عذاب او می‌ترسند، بی گمان عذاب پروردگارت همواره ترسناک است. (۵۷)

تفسیر:

«يَبْتَغُونَ»: می‌جویند. دنبال میکنند و میطلبند. «الْوَسِيلَةَ»: چیزی که انسان را به اجر و پاداش خدا برساند و او را به خدا نزدیک گرداند که با انجام طاعات و ترک معاصی ممکن و مقدور است (مائده آیه 35). «أَيُّهُمْ أَقْرَبُ»: آنان که به خدا نزدیکتر و در درگاه حق مقربترند.

وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٥٨﴾

هیچ شهری [از شهرهای یاغیان و مفسدان] نیست مگر آنکه آنرا پیش از قیامت [به عذاب] نابود میکنیم یا به عذابی سخت دچار می‌سازیم. انجام این کار در کتاب [لوح محفوظ] نگاشته شده است. (۵۸)

تفسیر:

باید با تمام صراحت و وضاحت گفت که: زندگی ابدی برای هیچ کس ماندگار و پایدار نیست طوریکه میفرماید: «وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا» هر شهر و دیاری را (که اهل آن ستمکار و ظالم باشند) پیش از روز قیامت (به مجازات میرسانیم و) نابودش میگردانیم، یا (اهالی) آنرا به عذاب سختی گرفتار می‌نمائیم. این (مجازات دنیوی پیش از مجازات اخروی) در کتاب (الهی لوح محفوظ) ثبت گردیده است.

«كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (58)» این (مجازات دنیوی پیش از مجازات اخروی) در کتاب (الهی لوح محفوظ) ثبت گردیده است.

و قلم قضا و قدر بر آن رفته است و تغییر پذیر نیست. یعنی وقوع آن حتمی گردانیده شده است. باید گفت که: برچیده شدن بساط زندگی روی زمین، نه يك تصادف، بلکه حکم قطعی

بر اساس قانونی است که خداوند متعال، از پیش تعیین و ثبت کرده است.

وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا ﴿٥٩﴾

و(چیزی) ما را از فرستادن معجزات (مورد نظر مشرکین) باز نداشت؛ جز اینکه پیشینیان آنرا تکذیب کردند، و به (قوم) ثمود، ماده شترکه(معجزه‌ای) روشنگر بود، دادیم، پس (آنها) به آن ستم کردند (و آنها کشتند). و ما معجزات را جز برای ترسانیدن نمی فرستیم. (۵۹)

اسباب نزول آیه 59:

مفسران در شأن نزول آیه مبارکه مینویسند که: مشرکان معجزاتی عظیم از پیامبر صلی الله علیه و سلم درخواست میکردند، از جمله از او میخواستند کوه صفا را به طلا تبدیل نموده و برای آنان کوه ها را هموار کند، و زمین برای زراعت به وجود آید، آنگاه خدا به پیامبر صلی الله علیه و سلم با در نظر داشت؛ (تجربه‌ی تاریخ، کفار لجوج با دیدن این نشانه‌ها نیز ایمان نمی‌آورند و نظام آفرینش، دستخوش هوس های افراد لجوج نمی شود.) خبر داد در صورتی که خواسته های آنان برآورده شود و ایمان نیاورند، مستحق مجازات و عذاب و نابودی می شوند. اما حکمت الله سبحان و تعالی چنان اقتضا کرد که به آنها فرصت بدهد؛ زیرا می دانست در بین آنان هستند افرادی که ایمان بیاورند و از اولاد آنان افرادی با ایمان پیدا می شوند، از این رو درخواست آنها را اجابت نکرد.

تفسیر :

«وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ»: هیچ امری مانع ما نشد که معجزات و خوارق مورد درخواست قومت را انجام دهیم جز تکذیب ملت‌های پیشین که آنها هم چنین معجزاتی را درخواست کردند و بعد از انجام شدن درخواستشان از در تکذیب درآمدند، در نتیجه آنها را نابود و ریشه‌کن کردیم. باید گفت که: خداوند بر هر کاری تواناست، اما کارش بر اساس حکمت است، نه ارضای هوسهای مردم.

«وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا»: به یاد داشته باشید که: توهین به مقدسات و تکذیب معجزات، قهر و عذاب الهی را به دنبال دارد. به قوم صالح شتر عطا کردیم که آیت و دلیلی نمایان و معجزه‌ای درخشان بود، اما بعد از این که آن را درخواست کردند و درخواستشان اجابت شد، به آن کافر شده و از در انکار درآمدند و به پاس اعمالشان خدا آنها را نابود کرد.

«وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا»: معجزات، وسیله‌ی شناخت و بینش و هشدار مردم است، یعنی: ما معجزات را جز به عنوان مقدمه‌ای پیشاپیش عذاب برای بیم دادن تکذیب کنندگان نمی فرستیم تا شاید ایمان آورند پس اگر ایمان نیاورند، قطعاً عذاب بر آنان فرود می‌آید. یا ممکن است مراد از «آیات» وقوع حوادثی چون زلزله‌ها، توفان‌ها، رعد و برق و خسوف و کسوف و غیره باشد. طوری که ابن‌کثیر میفرماید: «به ماحکایت کرده‌اند که در زمان ابن مسعود(رض) زلزله کوفه را لرزاند، او گفت: هان ای مردم! در حقیقت پروردگار شما عتابتان میکند پس عتاب او را دریابید و به خود آید».

همچنین روایت شده است که در عهد امیر المؤمنین عمر(رض) شهر مدینه چند بار لرزید پس او خطاب به مردم فرمود: «به خدا که بدعت آوردید! به خدا سوگند که اگر زمین لرزه تکرار شد، با شما چنین و چنان خواهیم کرد!».

قتاده(رح) میفرماید: الله متعال انسان را به دلایل مورد نظر خود میترساند تا شاید عبرت

بگیرند و از گمراهی برگردند. (طبری ۱۰۹/۱۵).

وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا ﴿٦٠﴾

و [یاد کن] هنگامی را که به تو گفتیم: بدون شک پروردگارت به مردم احاطه کامل دارد. و رؤیا و خوابی را که به تو نشان دادیم و درخت نفرین شده در قرآن را جز (وسیله) آزمایش برای مردم قرار ندادیم، ما ایشان را بیم می‌دهیم، ولی جز بر سرکشی شدید آنان نمی‌افزاید. (۶۰)

تفسیر:

«وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ»: ای محمد! زمانی را به یاد بیاور که به تو گفتیم: علم خدا به گذشته و آینده‌ی تمام انسان‌ها احاطه دارد. پس هیچ چیز از اوضاع و احوال آنان بر او پوشیده نیست، او به یقین می‌داند آنها ایمان نمی‌آورند، حتی اگر آیات و معجزات در خواستی آنها را برآورده نمایی.

به قولی: مراد از مردم، مردم مکه‌اند و معنی این است: خداوند متعال بر آنان تواناست و به زودی تو را بر آنان مسلط خواهد کرد پس بر عذاب کردنشان شتاب مکن «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ» «الرُّؤْيَا»: رویت.

مشاهده و دیدار. هدف از آن دیدن کردن از چیزهایی است که در شب معراج صورت پذیرفت. طوریکه میفرماید: مشاهداتی را که در شب معراج به طور عیان به تونشان دادیم، از قبیل شگفتی‌های زمین و آسمان جز به منظور آزمایش و امتحان مردم مکه نبود؛ زیرا بعد از این که پیامبر صلی الله علیه و سلم آن را برای آنان باز گفت، او راتکذیب کردند و کافرگشتند و بعضی هم مرتد شدند. (طبری ۱۱۰/۱۵).

امام بخاری فرموده است: از ابن عباس (رض) روایت شده است که مشاهدات عینی مییابد و پیامبر صلی الله علیه و سلم در شب اسرا دید نه در خواب و رؤیا.

«وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» «الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ»: درخت نفرین شده. هدف از آن همانا درخت زقوم است که خوراک گناهکاران است و این درخت در دوزخ می‌روید. علت تسمیه آن بدین نام، از آن جهت است که چنین درختی نشانه دوری از رحمت خدا و لعن خورندگان آن است.

طوریکه در آیه مبارکه آمده است: درخت نفرین شده در قرآن یعنی درخت زقوم را جز برای آزمایش مردم قرار نداده‌ایم. ابن کثیر گفته است: همچنین روایت شده است که چون خدای سبحان از وجود درخت زقوم در جهنم خبر داد و نازل فرمود: «إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ ۖ ۶۳ إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ۖ ۶۴» [الصفات: 63-64]، قریش از آن درخت هراسان شدند پس ابوجهل دخترکی را دستور داد تا مقداری خرما و قیماق را در هم آمیخته پیش او بیاورد آنگاه به صورت تمسخر امیز به یارانش گفت: زقوم بخورید، یعنی زقوم همین است و هراسان نباشید. (مختصر ۳۸۶/۲).

«وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا» «وَمَا أَنَا إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا»: و ما آنان را بیم می‌دهیم ولی جز بر طغیان شدید آنها نمی‌افزاید» یعنی: ما با نزول آیات، آن جماعت مشرک را از انواع عذاب و با دلایل بازدارنده میترسانیم، اما آنها بیشتر بر کفر و گمراهی خود اصرار می‌ورزند و بر آن می‌افزایند، بنابر این خوارق برای آنان سودی دربر ندارد و معجزه‌ی اسراء و معراج

و ترساندن آنها به درخت زقوم، جز تمسخر و استهزا و غرق شدن در گرداب گمراهی بر آنان نیفزود.

شان نزول آیه 60:

659- ابویعلی از ام هانی(رض) روایت کرده است: چون پیامبر اکرم (شب هنگام به معراج برده شد، صبحگاه جریان رفتن خویش را برای عده‌ای از قریش بیان کرد. آنها تمسخر و استهزا کردند و از پیامبر دلیل و حجت خواستند. او نیز بیت المقدس را برای آنها توصیف کرد و قصه کاروان را برای آن‌ها یادآور گردید. ولید بن مغیره گفت: این جادوگر است. آنگاه الله متعال آیه: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ» را نازل فرمود. (در المنثور 4 / 345 و سیره ابن هشام 2 / 3 و 11).

660- ابن منذر نیز از حسن بصري به همین معنی روایت کرده است. (این مرسل و مراسل حسن واهی هستند).

661- ابن مردويه از حسین بن علی(روایت کرده است: یک روز صبح رسول الله صلی الله علیه وسلم (خیلی غمگین بود، از آن حضرت پرسیدند: ای رسول الله! برای چه غمگین و دل‌تنگی؟ هرگز غمگین مباش، زیرا رؤیای خودت برای آن‌ها فتنه و ابتلا است. آنگاه خدا «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ» را نازل کرد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه(61 الی 70) در مورد قصه‌ی آدم علیه السلام با ابلیس، فرشتگان و پیروی از دستور الله، برخی دیگر از نعمتهای خدا، مورد بحث قرار گرفته است. قابل تذکر است که داستان و قصه‌ی آدم در سوره های: (بقره، اعراف، حجر، اسراء، کهف، طه و ص) به بیان گرفته شده است.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ﴿٦١﴾ و (به یادآور) زمانی را که به فرشتگان گفتیم: که برای آدم سجده کنید، پس همه آنها سجده کردند بجز ابلیس که (باوجود سجده نکردن) گفت: آیا برای کسی سجده کنم که او را از گل آفریده‌ای؟(٦١)

تفسیر:

و روزی را به یادآور که خداوند متعال به فرشتگان دستور داد تا از روی احترام و تقدیر، برای آدم سجده کنند پس فرمان را به جا آورده و همه سجده کردند، جز ابلیس که عصیان و تمرد ورزیده از سجده سر باز زد و مستکبرانه گفت: چگونه برای آدم سجده کنم در حالیکه او آفریده ضعیفی است از گل؟

قابل یادآوری است که: سجده برای غیرالله، ولی اگر به امر پروردگار با عظمت صورت گیرد هیچگونه موانع در آن نمی باشد.

«قَالَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا(61)» استفهام انکاری است یعنی آیا من با این همه عظمت و بزرگی که دارم برای این ناتوان و حقیر سجده ببرم که او را از گل درست کرده‌ای؟ این هم حسادت ابلیس در حق آدم است. کل را ذکر میکند، ولی دمیدن جان متعلق به الله سبحان و تعالی را در این گل را از یاد می‌برد!

ولی باید گفت: انسان گل سرسبد مخلوقات است، چرا که فرشتگان معصوم در برابر او سجده کردند. فرشتگان، تسلیم فرمان الهی شدند. ولی شیطان که: اعتقاد به برتری های موهوم، شیطانی داشت، از بردن سجده ابا ورزید.

اعتراض به حکمت، عدل و امر خدا، بدتر از سجده نکردن است. اجتهاد اساساً در مقابل نصّ ممنوع میباشد. ولی دیده شد که: ابلیس لعین؛ در برابر نصّ خداوند، اجتهاد کرد. حسد ابلیس و خود برتر بینی اش؛ چشم حقیقت بین او را بست، خاک و گل بودن آدم را دید، ولی روح الهی «نَفَحْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (آیه: 72 سوره ص).

قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْت عَلَيَّ لِنِئْنِ أَخْرَجْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَخْتِكِنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦٢﴾

ابلیس گفت: (ای الله!) به من خبر ده آیا این همان کسی است که او را بر من برتری داده ای؟ اگر مرا تا روز قیامت زنده بگذاری همه فرزندان را جز عده کمی گمراه و ریشه کن خواهم ساخت! (۶۲)

تفسیر :

شیطان ملعون از باب تکبر و عصیان علیه امر الله متعال به سجده در برابر آدم به خدایش گفت: به من خبر ده، این آفریده از گل که او را بر من فضیلت داده ای چرا؟ در حالی که مرا از آتش آفریده ای و او را از گل؟ دل کندن و بریدن از مقام و منزلت، یکی از سخت ترین امتحانات است.

«لِنِئْنِ أَخْرَجْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَخْتِكِنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا» پس اگر مرا تا روز قیامت زنده بداری، فرزندان او را همگی جز اندکی (با گمراهی) نابود می گردانم (و لگام و سوسه را به دهانشان می زنم و به جاده خطا و گناهشان می کشانم).

بر آنان چیره میگردم و ایشان را احاطه میکنم و زمام اختیارشان را به دست میگیرم و ایشان را به قبضه قدرت خود در می آورم و هرگونه که بخواهم کار و بارشان را می چرخانم.

ابلیس غافل از این است که انسان دارای استعداد خیر و هدایت است همانگونه که دارای استعداد شر و گمراهی است. غافل از این است این آفریده حالا تی برایش پیش می آید که با خدا ارتباط پیدا میکند و بالا میرود و اوج میگیرد و از شر و گمراهی مصون و محفوظ میگردد. غافل از این است که این مزیت انسان است و او را از سرشت یگانه ای جدا میسازد که همه موجودات دیگر - آن سرشته شده اند و به طور اتوماتیک و بدون اراده راهی را درپیش میگیرند و جز این راه را نمی شناسند و نمیروند. اراده و اختیار راز این آفریده شگفت انگیز است.

قابل تذکر است که از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: ابلیس هم از قیامت آگاه بود و هم به آن ایمان داشت. در ضمن قابل یاد آوری میدانیم که: انسان در برابر وسوسه های شیطان، آزاد است و حق انتخاب را خودش دارد.

قَالَ ادْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا ﴿٦٣﴾

(الله) فرمود: برو، هر کس از آنان از تو پیروی کند، سزای همه شما جهنم است، که سزای وافر (و تمام) است. (۶۳)

تفسیر :

خداوند سبحان و تعالی درخواست و تقاضای مهلت خواهی ابلیس را پذیرفت. و در مقام تهدید ابلیس لعین و پیروانش تا روز قیامت، گفت: برو به تو فرصت دادم، تلاشت را بکن. اما بدان هر یک از نسل آدم از تو اطاعت و پیروی کند، قطعاً عذاب تو و عذاب آنها بزرگ است و در آتش جهنم ذخیره شده، انتظار شما را میکشد. یعنی: جهنم سزای تمام و کامل

برای شماسست که هیچ از سزای تان کاسته نمی شود.
از سیاق آیه متبرکه در یافتیم که: جایگاه ابلیس و پیروانش همان دوزخ است.
و نباید فراموش کرد که: سزای الهی کامل است، گنهکاران هم سزای گناهان خود را می
چشند، هم سزای گمراه کردن دیگران را به طور کامل دریافت می دارند.
امام قرطبی میفرماید: امر «إِذْهَبْ» متضمن تحقیر و اهانت است؛ یعنی هر کاری میتوانی
بکن، ما تو را مهلت داده و رها کرده‌ایم. (تفسیر قرطبی ۲۸۸/۱۰).

**وَاسْتَفْزِرُ مَنِ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجْلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي
الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (۶۴)**

هر کدام از آنها را میتوانی با صدای خودت تحریک کن، و لشکر سواره و پیاده ات را بر
آنها گسیل دار، و در اموال و اولاد با آنان شریک شو، و آنها را با وعده‌ها سرگرم کن ولی
شیطان جز فریب و دروغ وعده ای نمی دهد. (۶۴)

تفسیر :

«إِسْتَفْزِرُ مَنِ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ» وای شیطان! و هر کس از ایشان را از جن و انس
که میخواهی از راه به در بری، او را خوار و نادان بگیر و تحریک نما و او را به فساد
دعوت کن تا او را فریب دهی.

ابن عباس (رض) گفته است: صوت شیطان یعنی تمام کسانی که مردم را به معصیت خدا
دعوت میکند. امام مجاهد گفته است: صوت شیطان یعنی آواز و ترانه و صدای موسیقی و
لهو و لعب. (تفسیر قرطبی ۲۸۸/۱۰).

«وَ أَجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ» ابلیس برای فریب انسان از یک راه وارد نمیشود،
بلکه با تبلیغات، وعده‌ها، آرزوها، وسوسه‌ها، همراهی و مشارکت، پیاده و سواره، انسانرا
محاصره میکند و در این میان عده‌ای همراه او میشوند.

طوری که میفرماید: «و با سواران و پیادگان بر آنان بانگ درده» یعنی: هر چه در توان
داری علیه آنان به‌کارگیر و هیچ کوتاهی نکن و لشکریان سواره و پیاده‌ات را بر
فرزندان آدم بسیج کن تا تو را بر آنان یاری دهند.

ابن کثیر میگوید: «این امر خداوند متعال به شیطان، امری قدری است نه امری
شرعی».

امام طبری فرموده است: یعنی سربازان سواره و پیاده‌ی خود را بر آنان بگمار و جارچیان
را گسیل بدار که بانگ اطاعت از تو و معصیت از امر مرا جار بدهند.

ابن عباس (رض) گفته است: «خیله و رجه» یعنی هر سوار و پیاده‌ای که در معصیت خدا
حرکت میکند. (تفسیر طبری ۱۱۸/۱۵).

و مفسر زمخشری گفته است: کلام به منزله‌ی تمثیل است، و شیطان در غلبه یافتن بر شخص
فریب خورده به سوار کاری بی‌باک و چابک تشبیه شده است که بر قومی حمله‌ور شده و
طوری بر آنان فریاد می‌کشد که از جایشان تکان خورده و از محل خود آشفته میگردند و
با سربازان سواره و پیاده‌ی خود بر آنان یورش می برد، تا آنها را کاملاً نابود کند. تفسیر
کشاف ۲۷۸/۲).

سید قطب میفرماید: این مجسم کردن وسایل گمراهی و استیلا بر قلوب و مشاعر و عقول
است. این مبارزه‌ای است پر سر و صدا که در آن اصوات و بهادران و پیاده نظام به کار
میروند، صداهای مهیبی برآورده میشود که دشمن را آشفته کرده و آنها را از سنگرهایشان

بیرون می آورد و آنها را در دام حيله و نیرنگ می اندازد. وقتی از سنگرها بیرون آمدند سواره نظام آنها را گرفته و پیاده نظام آنها را محاصره میکنند. (الظلال ۵۱/۱۵). بصورت کل باید گفت که: در این شکی نیست که قدرت ابلیس محدود است. ولی پلان و نقشه شیطان چنان است که در: ابتدا با تبلیغات، انگیزه‌ی توحیدی انسان را میگیرد، سپس با تسلیحات و لشکریانش بر او هجوم می‌آورد. شیوه‌ی اساسی کار شیطان، در کمین نشستن و جلب و ربودن است.

«وَوَشَارَكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» در اموال شان، با کسب حرام، برای خود سهمی قرار ده و در اولادشان نیز، با زنا و گناه و بدکاری و فساد، شرکت کن یعنی و در مورد اولادشان اختلاط زن و مرد را تحسین کن تا فسق و فجور رواج پیدا کند و حرامزاده زیاد شود. شرکت ابلیس در مال و فرزند انسان، از آغاز آن شروع میشود و تا لقمه‌ی حرام و مشتبه و زنا ادامه می‌یابد.

«وَوَعِدُهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» بستر نفوذ شیطان، آرزوهای انسان است که با وعده‌های خیالی شیطان تقویت میشود. در آیه مبارکه میفرماید: و به پیروان و فرمانبردارانت و عده‌های دروغین بده و آرزوهای کاذب و باطل - از بهتان و شر و نیرنگ و فریب - در آنان القا کن، در واقع وعده‌های جز فریب چیز دیگری نیست.

شاید بدترین وعده‌ای که شیطان به پیروان خویش میدهد وعده عفو و مغفرت به دنبال گناه و معصیت باشد. این هم راه نفوذ شیطان است و از این طریق به بسیاری از قلوب پیروان خویش وارد میشود، دل‌هایی که فتح آنها از ناحیه آشکارا به گناه و معصیت فراخواندن، و به خودبینی و تکبر دعوت نمودن، برای شیطان مشکل و دشوار باشد. در این صورت شیطان آهسته و آرام به سوی این دل‌های پرهیزگار میرود، و گناه و معصیت را در نظرشان می‌آراید، و فراخی رحمت الهی و فراگیری عفو و مغفرت خدا را برای ایشان جلوه‌گر مینماید!

طوری‌که یادآور شدیم؛ شیطان، علاوه بر فریب، گناه را توجیه می‌کند، و عده‌ی دروغ شفاعت می‌دهد و توبه را هم به تأخیر می‌اندازد.

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا ﴿٦٥﴾

[ولی آگاه باش که] در حقیقت تو را بر بندگان من هیچ تسلطی نیست و همین کافی است که پروردگارت حافظ و حامی (آنها) است. (۶۵) تفسیر:

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» در حقیقت شیطان را بر بندگان مؤمن، صادق و با اخلاص خداوند متعال که از وی اطاعت و از پیامبرش پیروی کرده‌اند، سلطه‌ای نیست و او نمیتواند ایشان را گمراه کند چون آنها در حفظ و حمایت تأیید و پشتیبانی من قرار دارند. در آیه مبارکه در یافتیم که بندگی خدا، انسان را در برابر تبلیغات و لشکرکشی‌های ابلیسی بیمه می‌سازد، واقعیت امر همین است کسیکه به قدرت الهی متصل شود، نفوذ ناپذیر میشود. چه زیبا است که میفرماید: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ». باید گفت که انسان آزاد است و در برابر هجوم ابلیس می‌تواند با پناه بردن به ایمان و عبودیت، مقاومت کند. «وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا ﴿65﴾» «پروردگارت حافظ و پشتیبان (این چنین بندگان) است.» پس بندگان خالص و مخلص بر حمایت و کار سازی‌ام تکیه میکنند و من هم کید شیطان را از آنان بازداشته و آنها را از اغوای وی در پناه خویش نگهمیدارم. کسیکه عبد خدا شد، خداوند هم

وکیل، حافظ و عهده‌دار او میشود.

شیطان به دنبال اجرای تهدید و بیم خود روان میگردد، و بندگان خود را خوار می‌دارد، ولیکن بر بندگان خداپرست مهربان جرات و جسارت نمی‌ورزد، چه بر آنان کم‌ترین سلطه و قدرتی ندارد.

در حدیث شریف آمده است: «در حقیقت، مؤمن شیاطین خود را چنان مقهور میگرداند چنانکه یکی از شما شتر خویش را در سفر به فرمان خویش در می‌آورد».

رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٦٦﴾
پروردگارتان آن ذاتی است که کشتی‌ها را در بحر برایتان روان میکند تا از نعمت او بهره‌مند شوید، او نسبت به شما مهربان است. (۶۶)

تفسیر :

خداوند متعال نسبت به بندگان مهر و محبت دارد، بناءً وسایل آن را برای آنان آسان کرده است. و تأمین نیازهای مادی انسان، نشانه‌ی قدرت خداوند بر کفایت انسان است.

وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَيْهِ فَلَمَّا نَجَّأكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ﴿٦٧﴾

و زمانی که در بحر سختی‌ها به شما رسد، جز الله همه کسانی که میخوانید از نظرتان ناپدید میگردند، اما وقتی که (الله) شما را نجات دهد و به خشکی برساند روی گردان میشوید. و انسان [با اینکه الطاف خدا را همواره در زندگی خود لمس میکند] بسیار بسیار ناشکر است. (۶۷)

تفسیر :

ابن‌کثیر روایت میکند: «عکرمه فرزند ابو جهل در فتح مکه فرار کرد و سوار کشتی شد تا از راه بحر به حبشه فرار نماید، پس در بحر بادی تند و طوفانی برکشتی نشینان یورش آورد، در این هنگام سرنشینان کشتی به یک دیگر گفتند: حالا دیگر هیچ نیرویی نمیتواند این بلا را از ما دفع کند، جز این‌که همه باتمام صداقت و اخلاصمندی به الله متعال پناه ببریم! در این هنگام بود که عکرمه باخود گفت: قسم به الله که اگر در بحر کسی جز اوبه کار انسان نمی‌آید، در خشکی هم به‌کار وی نمی‌آید؛ بار خدایا! با تو عهد می‌بندم که اگر مرابه سلامت از بحر بیرون آری، می‌روم و دستم را در دست محمد صلی الله علیه وسلم می‌گذارم، چه بسا که او را با گذشت و مهربان بیابم.

پس از بحربه سلامت نجات یافت، و راساً نزد رسول الله (ص) وسلم بازگشت و اسلام آورد و اسلامش بسی پایدار شد - که الله متعال از او راضی باد».

أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَاكِيلًا ﴿٦٨﴾

آیا مطمئن و ایمن شده‌اید از اینکه شما را در کناری از خشکی (با يك زلزله شدید) در زمین فرو برد، یا طوفان سنگریزه بر شما بباراند؟ (و در آن مدفونتان کند) سپس برای خود حافظ و نگهبانی نیابید؟! (۶۸)

تفسیر :

باید گفت که: هلاکت اقوام پیشین، به طرق مختلفی صورت پذیرفته است، الله متعال برخی از متجاوزان و دشمنان را در زمین فرو برد، بعضی را در بحر غرق کرد، بعضی را سنگباران و باصاعقه‌ی آسمانی نابود کرد. پس دست خداوند برای هلاکت کفار باز است،

اگر امروز شما را از بحر به سلامت به ساحل رساند، گمان نکنید راهی برای تنبیه شما نیست، یادیگر عذاب نمشوید! بناءً به نعمت‌های الهی نباید مغرور شویم، نجات از يك حادثه، نشانه نجات ابدی نیست، شاید در وقتی دیگر یا نقطه‌ای دیگر دچار مصیبت شویم. انسان باید در هر لحظه و هر جا که باشد، در دست قدرت خداست و نازل شدن قهر الهی منتظر بر و بحر نیست و برای اش بحر و خشکه فرق نمی کند.

أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا ﴿٦٩﴾

یا اینکه ایمن هستید که بار دیگر شما را به بحر بازگرداند، پس تند باد شکننده بر شما بفرستد، پس به سبب کفرتان شما را غرق کند؟! باز برای خود هیچ بازخواست کننده ای علیه ما به سبب آن غرق نیابید. (۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَاصِفًا»: باد تند و در هم شکننده. هدف از آن طوفان در هم شکننده کشتیها است. «حاصب»، به طوفان در بری یعنی خشکی گفته میشود و «قاصف»، به طوفان بحری اطلاق میگردد. «تبیع» از کلمه «تبع»، به کسبیکه خونبها و انتقام را پیگیری و داد خواهی کند، گفته میشود.

تفسیر :

«أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى» به آرامش‌های موقت نباید مغرور نشویم، خطر همیشه در کمین است. با نجات از مهلکه‌ای، خطر برای همیشه رفع نشده است. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: ای بندگان! یا مگر ایمن از آنید که خدا باری دیگر شما را به بحر بازگردانیده. «فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ» پس در همان حال که در بحر هستید، تندبادی شکننده و طوفان شدید و ویرانگر بر شما بفرستد که همه چیز را در مسیرش بشکند و در هم کوبد، «فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ» سزای برخی ناسپاسی‌ها، در همین دنیا داده میشود، طوریکه در آیه مبارکه آمده است: و از آن رو که به خدا کافر شدید غرق‌تان گرداند. باید گفت: غفلت از الله پس از نجات، نمونه‌ای از کفر و کفران است.

«ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا (69)» یعنی: هیچ خونخواهی را نمی یابید که ما را در برابر آنچه با شما کرده‌ایم، مورد تعقیب و پیگرد قرار دهد و بنابر این، انتقام شما را از ما بگیرد. هیچ قدرتی نمیتواند در برابر خداوند، قرار گیرد و خداوند در برابر هیچ کس مسئول نیست. آنگاه بعد از هلاکتان برای خود در برابر الله متعال احدی را نمی یابید که به خونخواهی برخیزد و یا به خاطر غرق کردن شما، ما را تحت تعقیب قرار دهد.

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ﴿٧٠﴾

به یقین اولاد بنی آدم را گرامی داشته و اکرام نمودیم و آنان را در بر (خشکی) و بحر [بر مرکب‌هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم، و به آنان از چیزهای پاکیزه روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریدگان خویش برتری آشکار دادیم. (۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَلِيًّا كَثِيرًا»: مراد این است که خداوند انسان راجز بر فرشتگان بر همه مخلوقات اعم از جمادات و نباتات و حیوانات برتری داده است و با عطاء کردن چیزهایی بدو و الاثرش فرموده است.

تفسیر :

«وَأَقْدَ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» «كَرَّمْنَا»: کرم (بر وزن شرف): کرامت: شرافت. نفاست، عزت، سخاوت. «كَرَّمْنَا» شرافتمند کرده ایم و به او چیزهایی داده ایم که مخصوص به خود او است. یعنی اینکه نسل و اولاد آدم را بر جمیع مخلوقات برتری دادیم و آنان را شریف تر و گرامی تر کردیم.

طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «و بهراستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم» زیرا آنان را بر این هیأت نیکو آفریده و به نطق و عقل و تمییز و صورت خوب و قامت معتدل ممتازشان گردانیدیم چنان که مختصات فراوان دیگری چون بهره‌گیری از غذاها و نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها را به آنان عنایت کردیم، به گونه‌ای که نظیر این و خصوصیات‌ها در سایر انواع جانداران وجود ندارد و نیز گرامی‌شان داشتیم بامسلط ساختنشان بر سایر خلق و مسخر کردن سایر مخلوقات برای‌شان و نیز گرامیشان داشتیم با دادن موهبت سخن گفتن، خط نوشتن و فهمیدن زیرا بزرگترین شاخص گرامی‌داشتن فرزندان آدم، موهبت عقل است. «تفسیر انوار القرآن»

کرامت چیست:

علماء در تعریف کرامت مینویسند: کرامت به معنای دوری از پستی و فرومایگی است و روح بزرگواری و منزله از هر پستی را کریم گویند. کرامت در مقابل دنائت، ذلت و خواری است و برای رسیدن به قله بلند کرامت باید به سلاح تقوا و پرهیزگاری مجهز گشت، و تقوا آن است که انسان از هر چه که او را به گناه و می‌دارد، دوری نماید. کرامت، گاهی کرامت معنوی و اکتسابی و نزد الله است، مثل کرامتی که خاص اهل تقواست. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات، 13) و گاهی کرامت در آفرینش است، مانند «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ» (تین، 4). که در خلقت انسان آمده است. اما هدف از «كَرَّمْنَا» در این آیه، احتمالاً وجه دوم باشد.

قابل یادآوری است که: نه تنها حضرت آدم علیه السلام، بلکه نسل انسان مورد کرامت و برتری و گرامی‌داشت است.

قرآن عظیم الشان گوهر اصلی انسان را به عنوان یک موجود شریف و کریم معرفی میکند که اگر انسان کریم بشود راه طبیعی خویش را پیموده و گوهر اصیل خود را بازیافته و چون اطاعت و صعود، مناسب با گوهر اصلی انسان است. بنابر این، عصیان و سقوط بر انسان تحمیل است، اما کرامت چنین نیست؛ زیرا گوهر انسان کریم است. خدای بزرگ میفرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات، 13) «مانند انسان را گرامی داشتیم». چون در خلقت او گوهری کریم به کار رفته است. اگر انسان مانند سایر موجودات فقط از خاک خلق میشد، کرامت برای او ذاتی یا وصف اولی نبود. ولی انسان دارای فرع و اصلی است؛ فرع او به خاک بر میگردد و اصل او به الله منسوب است. خدای کریم در قرآن مجید روح را به خود نسبت داد و جسم را که به خاک و طبیعت مرتبط است به طین منسوب کرد. نفرمود من انسان را از گل و روح مجرد خلق کردم، بلکه انسان را از گل ساختم، سپس از روح خود در او دمیدم و چون روح انسانی به خداوندی که معلم اکرم است، ارتباط دارد.

پس سهمی از کرامت دارد و روح الهی به معنای روح کرامت است.

«وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَيْرِ وَالْبَحْرِ» و در خشکی و بحر آنها را بر پشت چهارپایان و کشتی‌ها

سوار کردیم.

مرکب‌ها را در خشکی و کشتی‌ها را در بحر رام‌شان گردانید تا ایشان را در سفرها و کار و بار زندگی‌شان از جایی به جایی انتقال دهند.

مفسران مینویسند: «حمل در خشکی و بحر» اشاره به تسخیر تمام قوای زمینی و دریایی به دست بشر است، نه فقط سوار شدن بر کشتی و الاغ و مانند آن! «وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ» و از انواع خوردنی‌ها لذیذ، نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها به اشکال، گونه‌ها و دسته‌های مختلف به ایشان روزی بخشید.

مقاتل گفته است: یعنی از روغن و عسل و مسکه و خرما و حلوا و شیرینی روزی دادیم، و روزی حیوان را کاه و علوفه و استخوان و غیره قرار دادیم.

«وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (70)» و آنها را بر جمیع مخلوقات و سایر جانداران از جن و چهارپایان و خزندگان و حیوانات وحشی و پرندگان برتری دادیم. باید یادآور شد: تا زمانیکه انسان کفر نورزیده، اشرف مخلوقات است ولی وقتی کافر شد، جای اش در اسفل ساقلین قرار خواهد داشت.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (71 الی 77) در مورد مردم و پیشوایان در عرصه ی قیامت و منظره‌ی آن روز، و همچنان موضوع تلاش مشرکان برای بیرون راندن پیامبر از مکه، بحث بعمل آمده است.

يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاُولَئِكَ يَفْرءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظَلَمُونَ فِتْنًا (71)

یادکن] روزی را که هر گروهی از مردم را با پیشوای شان طلب کنیم؛ پس هر کس نامه اعمالش به دست راستش داده شود، پس این گروه نامه اعمال خود را [با شادی و خوشحالی] میخوانند. و به اندازه رشته (شگاف وسطی) خسته خرما بر آنها ظلم کرده نمی‌شود. (71)

تفسیر:

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ» روز حشر و قیامت را به یادآور؛ هنگامی که خداوند متعال پیشینیان و پسینیان را گردآورده و هر گروهی از مردم را با پیشوایشان که به وی در خیر و شر اقتدا می‌کرده‌اند فرا می‌خواند.

در تفسیر «انوار القرآن» آمده است: مراد از امام: کتابی است که بر آنان نازل شده است پس اهل تورات با تورات فراخوانده میشوند و اهل انجیل با انجیل و اهل قرآن با قرآن آنگاه چنین مورد خطاب قرار میگیرند: ای اهل تورات! ای اهل انجیل! ای اهل قرآن! یا مراد از امام: پیامبر و پیشوایشان است.

قرآن عظیم الشان از دوگونه پیشوا نام برده است: یکی امام نور و هدایت، «أئمةً يَهْدُونَ بِأمرنا» (انبیاء، 73). و دیگری امام نار و ضلالت، «أئمةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (قصص، 41). که گروه دوم، با زور و تهدید و تطمیع و تحقیر، مردم را به اطاعت خود وامی‌دارند.

ابن عباس (رض) گفته است: امام یعنی عمل املا شده و مکتوب. آنگاه هر پرهیزگار و از خدا ترسی زنده میشود و نامه‌ی عملش را به دست راستش میدهند، وقتی آن را بخواند به خود بشارت میدهد و شادباش میگوید. (طبری ۱۲۶/۱۵).

ابن کثیر هم این را ترجیح داده است. عده‌ای نیز می‌گویند: منظور از امام، پیشوای هدایتگر یا پیشوای گمراه کننده است. عده‌ای هم می‌گویند: منظور پیامبران آنها می باشد.)
«فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِمِیْنِهِ» سپس کارنامه نیک صالحان را به دست راست‌شان می‌دهد همان پرهیزگاران و اهل بصیرت و خرد می‌باشند.

«فَأُولَئِكَ يَفْرَوْنَ كِتَابَهُمْ» و ایشان شاد و مسرور، آن را می‌خوانند، یعنی حسنات و نیکی‌های خود را با شادی و سرور می‌خوانند؛ چون نامه‌ی عمل را به دست راست گرفته‌اند.
«وَلَا يُظَلِّمُونَ فِتْلًا (71)» و پاداش اعمال خود را بدون کم و کاست دریافت می‌دارند و چیزی از آن کسر نمی‌شود حتی به اندازه‌ی فتل. یعنی حتی به اندازه‌ی پوشش ضعیفی که در وسط هسته قرار دارد.

«فتیل»، رشته‌ی بار یک میان شکاف هسته‌ی خرماست، کنایه از چیز بسیار اندک و کوچک و حقیر می باشد.

فحوای آیه مبارکه مبین این واقعیت و حقیقت است که: محاکمه‌ی انسان‌ها در قیامت بر اساس دلائل و اسناد مکتوب است. و سزا و پاداش در قیامت، صد در صد بطور عادلانه می باشد. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در تفسیر این آیه کریمه و وصف محاسبه روز حشر فرمودند: «یکی از فرزندان آدم فراخوانده شده و نامه اعمال وی به دست راستش داده میشود آنگاه جسم اش بزرگ و بلند و رخسارش سپید گردانیده میشود و بر سرش تاجی درخشان از مروارید نهاده میشود، سپس او به سوی یارانش میرود و چون ایشان از دور دست او را می‌بینند، می‌گویند: بارخدا! او را نزد ما بیاور و برای ما به سبب او برکت بده پس نزد آنان می آید و به ایشان می‌گوید: مژده باد شما را! زیرا برای هر یک از شما نظیر این است. اما کافر: چهره‌اش سیاه گردانیده شده و در پیکرش امتداد داده میشود پس یاران وی او را می بینند و می‌گویند: پناه می‌بریم به خدا از او و از شرش؛ بار خدا! او را نزد ما نیاور. اما او نزد آنان می‌آید. می‌گویند: بار خدا! او را از ما دور کن. می‌گوید: خدا دورتان گرداند، آخر برای هر یک از شما مانند این است.»

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٧٢﴾

و هر کس در این دنیا کور (دل و بی بصیرت) باشد، پس وی در آخرت نیز کور است و از راه راست گمراهتر است. (۷۲)

تفسیر :

شخصیت اخروی انسان، بازتابی از شخصیت دنیوی اوست. «فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى» بصیرت اینجا، بصیرت آنجا را در پی دارد و کور دلی اینجا، کوری آنجاست. تعداد از مفسران و از آنجمله دکتور عایض مفسر «تفسیر المیسر» در تفسیر آیه مبارکه مینویسد: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى ۷۲» و هر کس در دنیا از نگرش به برهان‌های توحید و ادله قدرت الله متعال کور دل بوده و به هدایت و حق و خیر راه نیافته باشد، و در نتیجه به آنچه که محمد صلی الله علیه وسلم آورده است کفر ورزد.

قابل تذکر است که: از کوری در روز قیامت در آیات دیگر هم ذکری به عمل آمده است، از جمله: «نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا» (اسراء، 97). و همچنین آیه‌ی 125 سوره طه، کور برانگیخته شدن در قیامت را در اثر کور دلی در دنیا و فراموش کردن آیات الهی و اعراض از حق دانسته است. «فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا» پس او در روز قیامت از دیدن راه بهشت کورتر و از راه هدایت و رشد و رستگاری، گمراهتر

است. یعنی در آخرت به شیوه‌ای شدیدتر کور است و راه سعادت و رستگاری را نمی‌یابد. (تمام اینها از کوری دل ناشی میشود. و تعداد از مفسران میگویند: منظور این است که آنها در قیامت به صورت کور محشور میشوند؛ چرا که خدا فرموده است: «وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَ بُكْمًا وَ صُمًّا تا آخر آیه.» قناده گفته است: آنکه در این دنیا از دیدن نعمت‌ها و آفرینش شگفت‌انگیز خدا نابینا باشد، چنین انسانی از دیدن اموری که از دید او نهان است و به آخرت مربوط میشود، نابیناتر و گمراه‌تر است.

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِنَقُتِرِي عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا ﴿٧٣﴾

و نزدیک بود آنها (با وسوسه‌های خود) تو را از آنچه به سویت وحی کردیم در فتنه اندازند (و منصرف گردانند) تا غیر آن را به دروغ به ما نسبت بدهی. و در آن صورت تو را به دوستی خود می‌گرفتند. (۷۳)

تفسیر :

«وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» ای محمد! نزدیک بود مشرکین تو را از بعضی از اوامر و نواهی که از جانب خدا به تو وحی شده بود منحرف کنند. «لِنَقُتِرِي عَلَيْنَا غَيْرَهُ» تا تو را وادار کنند مطالبی غیر از آنچه ما به تو وحی کردیم و مخالف با تعالیم آن بیاوری.

«وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا (73)» و اگر خواسته آنان را به جا میکردی تو را (از آنکه به خواسته آنها همساز گشته‌ای) دوست و یاور خاص و خالص خویش می‌گرفتند. مفسران گفته‌اند: مشرکین بسی تلاش کردند که پیامبر صلی الله علیه و سلم از ادامه‌ی دعوتش دست بردارد؛ از جمله آنها با پیامبر صلی الله علیه و سلم توافق کردند که در مقابل ترک عیبجویی از خدایان آنها و معتقدات پدرانشان، آنها حاضرند خدای او را پرستش کنند. و بعضی از آنها بر سر این مطلب با پیامبر به توافق رسیدند که سرزمین آنها همانند بیت العتیق که خدا آن را حرام قرار داده است، حرام گردد. و بعضی از بزرگان هم درخواست کردند که برای آنان مجلسی غیر از مجلس بینوایان قرار دهد، اما خدا او را از شر آنان محفوظ کرد و به او فرمان داد که به مخلوق تکیه نکند، بلکه پشتیبان و نگهدارنده‌ی او فقط الله است.

ابن عباس (رض) گفته است: پیامبر صلی الله علیه و سلم معصوم بود اما این برای آشنا کردن امت است تا هیچ یک از آنها در مورد احکام و شرایع خدا به مشرکین رو نیاورند. (تفسیر قرطبی ۱۰/۳۰۰).

شان نزول آیه 73 - 75:

665- ابن مردویه و ابن ابوحاتم از طریق اسحاق از محمد از عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند: امیه بن خلف، ابو جهل پسر هشام و گروهی از قریش به نزد رسول الله (آمدند و گفتند: ای محمد! تو خدایان ما را لمس کن تا ما در دین تو داخل شویم. پیغمبر بسیار علاقه‌مند بود که قومش اسلام را بپذیرد به این دلیل به آنها نرمش نشان داد. پس آیه: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِنَقُتِرِي عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا (73) وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَنَّاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا (74) إِذَا لَأَذْفَنَّاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (75)» نازل شد. (و نزدیک بود که تو را از آنچه به تو وحی کرده‌ایم باز دارند تا غیر آن را بر ما بر بندی و آن گاه تو را دوست گیرند. و اگر تو

را استوار نمی داشتیم، به راستی نزدیک بود اندک میزانی به آنان گرایش یابی. آنگاه دو چندان در زندگانی و دو چندان [پس از] مرگ، [طعم تلخ] عذاب را به تو می چشاندیم و برای خود در برابر ما یآوری نمی یافتی. «تفسیر شوکانی» 1539.

سیوطی صاحب میگوید: این روایت صحیح ترین روایتی است که به شأن نزول این آیه آمده است و این اسناد محکم و دارای شاهد است.

666- ابو شیخ از سعید بن جبیر روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم (به حجر الأسود استلام میکرد. مشرکان گفتند: اگر به خدایان ما استلام نکنی تو را از استلام منع میکنیم. رسول الله صلی الله علیه وسلم با خود گفت: اگر این کار را انجام دهم چه زیان دارد خدا که میداند من مخالف این کار هستم. پس آیه نازل شد. (باطل است، طبری 22536 از سعید به قسم مرسل روایت کرده و به مرسل به مثل این مقام استدلال نمی شود، بلکه این باطل است. به «تفسیر شوکانی» 1540).

667- و از ابن شهاب نیز به همین معنی روایت کرده است.

668- و از جبیر بن نفیر روایت کرده است: قریش به نزد رسول الله آمدند و گفتند: اگر برای ما فرستاده شده‌ای آن عده از پیروانت را که از فرومایگان عقب افتاده و بردگان هستند از خود بران تا ما یار و یاورت شویم. پیامبر به آنها متمایل شد. پس این آیه نازل گردید. (این و اثر ابن شهاب مرسل هستند، و مرسل از قسم ضعیف است، شاید از این دو صحیح نباشد، به خاطری که تنها ابوشیخ این را روایت کرده اند).

وَلَوْلَا أَنْ تَبَيَّنَّاكَ لَقَدْ كُنْتَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا ﴿٧٤﴾

و اگر ما تو را (بر وحی) ثابت قدم نمی‌گردانیدیم نزدیک بود که به‌سوی آنها اندکی میل کنی. (۷۴)

تفسیر :

و ای پیامبر! اگر الله متعال تو را بر حق پایدار نمی‌ساخت و تو را به حفظ و عصمتش از باطل نگه‌نمیداشت نزدیک بود که به سخن‌شان متمایل شده و به انگیزه رغبت در هدایت‌شان و حرص و اشتیاق بر اجابتشان، از بعضی چیزها تنازل کنی و کوتاه بیایی.

إِذَا لَأَدْفَنَّاكَ فِي الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ﴿٧٥﴾

آنگاه دو چندان عذاب در زندگی دنیا و دو چندان عذاب (بعد از) مرگ به تو می چشاندیم، باز برای خود هیچ مددگاری در برابر ما نمی‌یافتی. (۷۵)

تفسیر :

«إِذَا لَأَدْفَنَّاكَ فِي الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ» ای پیامبر! اگر در آنچه کافران از تو خواستند با آنها هر چند اندک موافقه‌ای میکردی، در آن صورت قطعاً الله متعال تو را دو برابر عذاب زندگی دنیا و دو برابر عذاب بعد از مرگ در آخرت می چشاند؛ بدان جهت که او مقامت را با نبوت بالابرده و قدر و قیمتت را با تمام معرفت و کمال علم برتر گردانیده است بنابر این هر کس منعم را نافرمانی کند، به میزان آن نعمت‌هایی که داشته است، به نکبت‌ها و بلاها مبتلا خواهد شد.

دکتر عایض بن عبدالله القرنی مفسر «تفسیر المیسر» می نویسد: مفهوم آیه مبارکه بیان فضل و کرم خدا بر پیامبر صلی الله علیه وسلم و استوار نمودن وی بر حق و مصون داشتن وی از فتنه میباشد. و اگر خدا او را به حال خود رها میکرد مقداری به آنها توجه میکرد. «لَوْلَا» حرف امتناع وجود است؛ یعنی به سبب عصمت و تثبیت خدا، رو آوردن تو به آنها

ممتنع بود.

بنابر این در آیه چیزی که نقص قدر و منزلت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم را نشان بدهد موجود نیست. بلکه آیه متضمن فضل و کرم الله متعال بر پیامبر صلی الله علیه و سلم است.

«ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (75)»: و ای پیامبر! بعد از آن کسی را نمی یافتی که تو را از عذاب الهی باز داشته و کیفرش را از تو برگرداند. در برابر قهر الهی حتی برای پیامبر نیز هیچ قدرت و مقامی نمی تواند مانع ایجاد کند.

علماء میفرمایند که: تمایل پیدا کردن به کفار، سبب تنها ماندن انسان و محروم شدن از نصرت خداوند متعال است.

وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْرِزُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا (٧٦)

و نزدیک بود (با مکر و توطئه) تو را از (سر) زمین (مکه) بلغزانند، تا تو را از آن بیرون کنند، (و اگر چنین میکردند) آنگاه پس از تو جز مدت کمی (باقی) نمی ماندند. (٧٦)

تفسیر :

مفسران مینویسند که: این آیه مبارکه، اشاره به آیهی 30 سورهی انفال است که میفرماید: «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» یادآور زمانی را که کفار نقشه و پلان میکشیدند تا تو را حبس کنند یا بکشند یا بیرون کنند، آنان نیرنگ میزنند و خدا هم تدبیر میکند و خداوند بهترین تدبیر کنندگان است.

«وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْرِزُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا» و ای پیامبر! کافران کوشیدند و به حيله و نیرنگ و آشفته کردن و با آزارهای بسیار تو را از مکه بیرون کنند.

ولی نهایتاً به این پلان خویش توفیق نیافتند و این توطئه‌شان به سرانجام نرسید بلکه خداوند متعال آنان را از اخراجت بازداشت تا خود - بعد از آنکه قصد جاننت را کردند - به فرمان ما هجرت کنی.

«وَإِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا (76)» و اگر چنین میکردند اگر شما را بیرون میکردند، یقیناً بعد از تو جز مدتی اندک نمی ماندند سپس خداوند متعال بر آنان مجازات بنیان کن یا مرگ و فنا را فرود می‌آورد.

قتاده میفرماید که: مردم مکه تصمیم گرفتند تا پیامبر صلی الله علیه و سلم را از مکه اخراج نمایند. و اگر چنان کاری را انجام می دادند، فرصت و مهلت نمی یافتند. اما خدای متعال مانع شد آنها پیامبر صلی الله علیه و سلم را اخراج کنند تا این که خود فرمان هجرتش را داد. (تفسیر کبیر ٢٣/٢١).

در این هیچ جای شکی نیست که پیامبران الهی هم در معرض خطرهای، توطئه‌ها، ترور، آوارگی و تبعید قرار گرفته اند. دشمنان دین؛ هدفشان قلع و قمع کردن اساس دین است و در این راه، به احدی حتی پیامبران علیهم السلام هم رحم نمی کردند. پلان های کفار همیشه همین بود که در مرحله اول، ایجاد رخنه در فکر و اعتقادات پیامبران و در قدم بعدی، همانا شدت عمل و تبعید و اخراج اوست.

از سیاق آیه مبارکه با تمام وضاحت در یافتیم که: حضور پیامبر در میان مردم، مانع قهر

الهی است، طوریکه اگر آن حضرت صلی الله علیه وسلم را از خود دور و تبعید می کردند، در فاصله کمی نابود می شوند.

در نهایت باید گفت: که قرآن عظیم الشان هم از غیب خبر می دهد و هم با بیان ناکامی توطئه های دشمن به پیامبر اکرم صلی الله علیه تسلی می دهد.

شان نزول آیه:

در برخی از روایات در مورد شان نزول آیه کریمه مینویسند: مشرکان یا برخی از یهودیان به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند؛ اگر تو به راستی پیامبری، در اینجا نماز و به سرزمین شام برو زیرا شام سرزمین انبیا علیه السلام است، تو را چه جای درنگ در این سرزمینی که هیچ تناسبی با نبوتت ندارد؟ پس رسول الله صلی الله علیه وسلم در این اندیشه افتادند که از جزیره العرب بیرون روند، این بود که آیه کریمه نازل شد آنگاه به بارگاه خداوند لایزال دعا کردند: «اللهم لا تکلني إلى نفسي طرفة عين: خدایا! مدت چشم برهم زدنی نیز مرا به خودم وامگذار».

سُنَّةٌ مِّنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ﴿٧٧﴾

این (روش و) سنت، همان سنتی است که همیشه در میان آنانی که پیش از تو فرستاده ایم برقرار بوده است. و (هرگز) برای سنت ماتغییر و دگرگونی نخواهی یافت. (۷۷)

تفسیر:

سنت های الهی چون بر اساس حکمت الله متعال است، ثابت است و در طول تاریخ دگرگون و تغییر ناپذیر میباشد، توطئه کفار و امدادهای غیبی خدا نسبت به پیامبران، ریشه های تاریخی دارد. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «سُنَّةٌ مِّنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا» این سنت حق تعالی در مورد نابود سازی امت هایی است، هر امتی که پیامبر خود را از میان خویش بیرون و اخراج میکنند؛ یا آنان را به قتل میرسانند، و یا هم عذاب بر آنان نازل میشود، و این سنت وی هرگز تغییر و تبدیلی نیست.

باید گفت که: تأیید پیامبران و هلاکت کافران و ظالمان، سنت الهی است که در سوره ی (ابراهیم آیه 13) نیز آمده است: «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ»، کفار به پیامبرانشان گفتند: قطعاً ما شما را از سرزمین خود بیرون می کنیم، مگر آنکه به دین ما درآیید، ولی الله متعال به آنان وحی کرد که ما قطعاً ستمگران را نابود می کنیم.

«وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا (77)»: تحولات تاریخی بر اساس سنت های ثابت الهی است. «همان سنتی است که همواره در میان آنان که پیش از تو فرستاده ایم برقرار بوده است و برای سنت ما هیچ تبدیلی نخواهی یافت» یعنی: عادت و سنت خداوند ابر هر چه رفته باشد، هیچ کس نه قادر به برگرداندن آن است و نه در آن امکان تغییری وجود دارد. چه این سنتی است پیوسته که همواره جاری بوده است و اختلاف زمان و مکان را در آن تأثیری نیست. خداوند، عادل است و در شرایط یکسان، مهر و قهرش نیز یکسان است. باید گفت که در ذهن خواننده محترم این سوال پیش خواهد آمد که؛ مگر مشرکان مکه رسول الله صلی الله علیه وسلم را از آن اخراج نکردند؟ جواب این است که رسول الله صلی الله علیه وسلم خود به فرمان پروردگار خویش از مکه هجرت فرمودند.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات فوق الذکر پس از برشمردن؛ تزویر، حيله، دروغ، مکرو فریب،

مشرکان و تحقیر و افتراهایشان نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم به بیان گرفته شد، خداوند متعال به او دستور داد که قلبش را به آنان مشغول نکند. اینک در آیات (78 الی 85) ضمن فرمان شب زنده داری، به مقام محمود و شفاعت عظمی بشارت میدهد و اینکه قرآن، روح و قلب و درون را از دردهای حسی و معنوی و هرگونه غبار و کدورت پاک میدارد، رهنمود های را به بحث قرار میدهد.

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ﴿٧٨﴾

و نماز را از وقت زوال آفتاب (هنگام ظهر) برپا کن تا نهایت تاریکی شب. و (نیز) قرآن فجر (=نماز صبح) را؛ بی گمان نماز صبح (توسط فرشتگان) مشاهده میگردد. (۷۸)

تفسیر :

معیار شناخت اوقات در اسلام، طبیعی است به نحوی که قابل فهم و درک برای همه کس در همه جا و همیشه باشد. از جانب دیگر در می یابیم که پروگرام های عبادتی و دینی در دین مقدس اسلام، زمان بندی شده میباشد. طوری که میفرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» ای محمد! بر ادای نماز در وقت مقررش پایدار باش، «نماز را از وقت زوال آفتاب» از میانه آسمان و برگشت آن از جانب مشرق به جانب مغرب «برپا دار» که این نماز، عبارت از نماز ظهر است «تا نهایت تاریکی شب» که مراد از آن: دو نماز مغرب و عشاء است.

غسق: به هم آمدن شب و تاریکی آن است. بنابراین، از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب، چهار نماز - یعنی نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء را دربر میگیرد.

نماز یگانه عبادتی است که به نام «قُرْآن» توصیف شده است. طوری که میفرماید: «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ» «و قرآن خواندن صبح را لازم گیر» مراد: خواندن نماز صبح است زیرا قرائت در نماز صبح، طولانی خوانده میشود. پس «قرآن خواندن صبح» هم نماز پنجم است. به این ترتیب، آیه کریمه جامع هر پنج نماز است.

«إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» همچنان در این آیه مبارکه در می یابیم که: قرآن و تلاوت آن در نماز، محور اصلی است. زیرا فرشتگان به برکت قرآن و شرافت این زمان مخصوص، همواره در قرائت نماز صبح حاضر میشوند. و با تمام وضاحت در می یابیم که: در میان نمازها، نماز صبح مقام و منزلت خاصی خود را دارد.

در حدیث شریف آمده است: فرشتگان شب و روز به نوبت مراقب شما میباشند و در موقع نماز عصر و نماز صبح با هم جمع میشوند... تا آخر حدیث.

مفسران گفته اند: این آیه به نمازهای فرض اشاره دارد؛ چرا که «دلوک شمس» یعنی زوال آفتاب که وقت نماز ظهر و عصر است، و «غسق اللیل» که عبارت است از تاریکی شب، به نماز مغرب و عشاء اشاره میکند. و «قرآن الفجر» یعنی نماز صبح. بدین ترتیب آیه به صورت اشاره نمازهای پنجگانه را بیان میکند. (مفسر قرطبی گفته است: به اجماع جمعی از مفسرین این آیه به نمازهای فرض اشاره دارد.)

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ﴿٧٩﴾

و در بخشی از شب برخیز و نماز تهجد بخوان، این یک فرضیه اضافی مخصوص توست، باشد که پروردگارت تو را به مقامی پسندیده برساند. (۷۹)

تفسیر :

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ» «فَتَهَجَّدْ»: تهجد از (هجود) به معنی به خواب رفتن است. لیکن در باب تفعل معنی سلب را میرساند، یعنی ترک خوابیدن. و «تهجد»، به معنای بر طرف کردن خواب با عبادت می باشد.

تا کسی خود گامی به سوی کمال بر ندارد، خداوند او را به مقامی نمیرساند طوریکه الله متعال در آیه مبارکه هدایت فرمود: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ» و بعد از خواب شب برخیز و پاسی از آن را در حالیکه خواننده کتاب الهی قرآن عظیم الشان هستی نماز بگذار، پاسی از بهترین زمان برای عبادت است. نماز شب از نمازهای بسیار با فضیلت است و در سوره های مزمل و مدثر آمده است: «فُمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا»

«نافله»: عبادت زائد بر نمازهای پنجگانه. مراد نماز تهجد است که برای پیغمبر اسلام واجب بوده و برای پیروانش سنت است.

در حدیث شریف آمده است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: بعد از نمازهای فرض کدام نماز افضل است؟ فرمودند: «نماز شب». «که این نماز شب نافله ای مخصوص توست» افزون بر فرائض. به قولی: نماز شب (تهجد) برای رسول الله صلی الله علیه وسلم فرض بود و برای امتشان نافله است.

باید گفت: تا کسی خود گامی به سوی کمال بر ندارد، خداوند او را به مقامی نمیرساند. «عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» تا این کار افزونبخش حسنات و بلند بردن درجات باشد، شاید (ای پیامبر) خداوند متعال تو را روز قیامت شفاعتگر مردم برانگیزد و با آغاز فیصله میان مردم سختی های عرصات محشر را بر آنان سبک گرداند، وانگه تو در مقامی قرار بگیری که اولین و آخرین تو را در آن بستایند، که این مقام، مقام شفاعت عظمی است. مفسران گفته اند: عسی در کلام خدا معنی تحقیق میدهد؛ زیرا وعده ای خداوند کریم غیر قابل تخلف است. به همین خاطر ابن عباس (رض) گفته است: عسی از طرف خدا معنی وجوب و تعیین میدهد.

مقام محمود:

مراد از (مقام محمود) در نزد اکثر علماء (مقام شفاعت کبری) است که سبب نجات مردم از مصائب روز محشر میگردد، اللهم ارزقنا شفاعة نبینا محمد صلی الله علیه وسلم. در حدیث آمده است:

1752- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، يَقُولُ: «إِنَّ النَّاسَ يَصِيرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جُنًّا، كُلُّ أُمَّةٍ تَتَّبِعُ نَبِيَّهَا يَقُولُونَ: يَا فُلَانُ اشْفَعْ، يَا فُلَانُ اشْفَعْ، حَتَّى تَنْتَهِيَ الشَّفَاعَةُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَذَلِكَ يَوْمَ يَبْعَثُهُ اللَّهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ» [رواه البخاری: 4718].

1752- از ابن عمر (رض) روایت است که گفت: مردم در روز قیامت به زانو در آمده و هر امتی به دنبال پیامبرش می افتند و میگویند: یا فلان [برای ما] شفاعت کن! یا فلان [برای ما] شفاعت کن! تا آنکه شفاعت به پیامبر خدا ج میرسد، و این همان روزی است که خداوند متعال (مقام محمود) را برای محمد صلی الله علیه وسلم ارزانی می دارد.

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر احادیث متعددی را در شرح این مقام نقل کرده و با بیان مقدمه ای که ناظر بر بسیاری از این احادیث است میگوید: «در روز قیامت برای رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلت ها و تشریفات مخصوصی وجود دارد که هیچکس در آنها با ایشان برابر نیست زیرا:

- آن حضرت صلی الله علیه و سلم اولین کسی هستند که زمین از پیکر مطهرشان شکافته میشود.

- ایشان به سوی محشر سواره برانگیخته می شوند.

- برای شان در محشر پرچمی است که انسان و همه فرزندان وی در زیر پرچم ایشان قرار دارند.

- برای شان در محشر حوضی است که خلقی بسیار بر آن وارد می شوند.

- برای شان نزد خداوند متعال شفاعت عظمی است تا حق تعالی بر اثر شفاعت ایشان، برای فیصله دادن نهایی میان خلائق تشریف آورد و این بعد از آن است که مردم این شفاعت را از آدم درخواست میکنند، سپس از نوح، آنگاه از ابراهیم، سپس از موسی و آنگاه از عیسی علیهم السلام اما همه آنها میگویند که ما اهل این شفاعت نیستیم. پس سرانجام نزد محمد صلی الله علیه و سلم می آیند و آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در جواب درخواستشان میگویند: «من اهل آنم! من اهل آنم!».

- از جمله این تشریفات: شفاعت آن حضرت صلی الله علیه و سلم در حق گروه‌هایی از مردم است که فرمان افگندن شان در دوزخ صادر شده ولی در اثر شفاعت ایشان از دوزخ برگردانده می شوند و این نوع دیگری از شفاعت است که غیر از شفاعت عظمی برای جملگی خلائق می باشد.

- از جمله این تشریفات یکی این است که ایشان اولین پیامبران در قضاوت میان امتشان هستند، یعنی امتشان اولین امتی است که الله متعال حساب کارشان را فیصله می دهد.

- ایشان اولین پیامبران در گذراندن امت خویش از پل صراط اند.

- ایشان اولین کسی هستند که در بهشت شفاعت می‌کنند. و این نوع دیگری از شفاعت خاصه است.

- ایشان اولین کسی هستند که به بهشت وارد می شوند و امتشان نیز قبل از همه امت‌های دیگر به بهشت داخل می شوند.

- ایشانند که برای بلند بردن درجات گروه‌هایی شفاعت می‌کنند که اعمالشان در حد و اندازه آن درجات نیست و این نوع دیگری از شفاعت خاصه است.

- ایشان صاحب «وسیله» ای هستند که برترین منزلت در بهشت است، که این منزلت جز برای آن حضرت صلی الله علیه و سلم، لایق شأن هیچ کس دیگری نیست.

- چون خداوند متعال در حق گنهکاران اذن شفاعت دهد، فرشتگان و پیامبران و مؤمنان صالح همه برای شان شفاعت میکنند اما آن حضرت (ص) در حق خلقی عظیم شفاعت میکنند که هیچ کس جز الله متعال شمارشان را نمی داند پس هیچ کس همانند ایشان شفاعت نمی‌کند».

از جابر بن عبدالله (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم در حدیث شریف فرمودند: «هر کس در هنگام شنیدن آذان بگوید: اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلاة القائمة أت محمداً بن الوسيلة والفضيلة وابعثه مقاماً محموداً الذي وعدته قطعاً شفاعت من بر وی در روز قیامت حلال می‌شود».

وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا ﴿٨٠﴾

وبگو: پروردگارا! مرا [در هر کار و شغلی] به نیکی داخل کن و به نیکی (از آن) بیرون

آور و از جانب خود قوتی به من عطا فرما که یار و مددگارم باشد. (۸۰) تفسیر:

«وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ» بگو: پروردگار! مرا در آنچه به خیر و صلاح من است، به مدخلی صدق که همانا مدخل هدایت و رشد و توفیق است داخل کن و مرا از آنچه برایم در گفتار و کردار شر است، به مخرجی درست خارج ساز. صدق، بهترین وصف و حالت یک کار و یک شخص در آغاز و انجام آن است. چه بسا کارهایی که آغاز غیر صادقانه دارد و با قصد ریا، سمعه، فریب، برتری جویی و مانند آن شروع میشود، یا آغازی صادقانه دارد، ولی پایانی آمیخته به غرور، عجب، منت، حبط و سوء عاقب پیدا میکند و برکات آن محو میشود. رمز شکست بسیاری از حرکت‌ها، نبود صداقت در آنها و قطع امداد الهی از آن است.

«وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا (80)»: از جانب خودت برای من نیرو و یارانی فراهم فرما که مرا یاری دهند به نحوی که بر دشمنانت غالب آیم و به وسیله‌ی آن دین تو را استوار بدارم.

خدا دعایش را مستجاب کرد او را بر دشمنان غالب کرد و دین او را بر سایر ادیان فایق گرداند.

در بیان شأن نزول این آیه مبارکه آمده است که: این آیه هنگامی نازل شد که رسول الله صلی الله علیه وسلم به هجرت مأمور شدند. مراد: داخل کردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم به مدینه و بیرون آوردنشان از مکه است به ورودی عزتمندانه و بیرون آوردنی پیروزمندانه همراه با مدد و نصرت حق تعالی. والله الحمد که چنین شد. و خداوند متعال برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم پایه‌های دولتی کریمه و مقتدر را در مدینه برافراشت. ابن‌کثیر میگوید: «این قول راجح تر است».

همچنان سایر مفسران از جمله: حسن و ضحاک گفته‌اند: منظورش وارد شدن به مدینه‌ی منوره و خارج شدن از مکه‌ی مکرمه می باشد، که مشرکین بعد از این که توطئه‌ی قتلش را چیدند او را از مکه اخراج کردند. (طبری این قول را برگرفته و مشهور نیز همان است، اما معنی اول ظاهرتر است؛ زیرا قبل از آن لفظ بعث آمده است. منظور از دعا این است که بر ایمان بمیرد و بر ایمان زنده شود.)

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴿٨١﴾

وبگو: حق آمد و باطل نابود شد، بی‌گمان باطل همیشه نابود شدنی است. (۸۱)

تفسیر:

«وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ» و ای پیامبر! به کافران بگو: حق آمد یعنی: آنچه که الله متعال به پیامبرش از ظهور و پیروزی اسلام وعده داده بود، تحقق یافت «و باطل نابود شد» یعنی: بعد از فروغ نور ایمان، شرک و بت‌پرستی بساطش را برچید. عاقبت، باطل رفتنی و نابود شدنی است و حق، باقی و پایدار. جاء... زَهَقَ (فعل ماضی نشانه قطعی بودن است.)

زهق: زهق و زهوق: هلاك و بطلان و اضمحلال. زهوق: باطل شونده، منظور آشکار شدن بطلان باطل و اضمحلال آنست.

«إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (81)» «هرآینه باطل همواره نابودشدنی است» دیگر جایی برای باطل موجود نیست و ثبوت و بقایی نخواهد داشت؛ زیرا آشفته و متلاشی گشته است.

عاقبت، باطل رفتنی و نابود شدنی است و حق، باقی و پایدار. «جاء... زَهَقَ» (فعل ماضی نشانه قطعی بودن است).

بقای حق و نابودی باطل، يك سنّت و قانون الهی است، بادر نظر داشت اینکه پیروان حق کم و طرفداران باطل زیاد باشند. قرآن عظیم الشان در (آیه: 18 سوره انبیاء) میفرماید: «نُقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ» ما حق را بر سر باطل میکوبیم و آن را نابود می سازیم. باطل در ماهیت و جوهره عناصر خود از مایه‌های بقا برخوردار نیست بلکه حیات موقت خویش را از عوامل خارجی و تکیه‌گاه های غیر طبیعی استمداد میکند پس چون این تکیه‌گاه‌ها سست شوند، باطل نیز فرومی‌پاشد؛ اما حق عناصر وجودی خویش را از ذات و ماهیت خود بر می‌گیرد.

بخاری و مسلم از ابن مسعود (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: وقتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در سال فتح وارد مکه شد، در اطراف کعبه سی‌صد و شصت بت قرار داشت. پیامبر صلی الله علیه وسلم با چوبی که در دست داشت آنها را میزد و میگفت: «جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»، تمام بت‌ها و اژگون گشته و آنگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور شکستن آنها را داد و شکسته شدند. (تفسیر کبیر رازی ۲۳/۲۱ و بخاری اصل حدیث را اخراج کرده است).

وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴿٨٢﴾
و از قرآن آنچه را که سبب شفاست و برای مؤمنان رحمت است نازل میکنیم، (ولی) بر ظالمان جز خسارت و نقصان نمی افزاید. (۸۲)

«شِفَاءٌ»: بهبودی از امراض فکری و اخلاقی در شخص و جامعه. مراد مرحله پاک سازی یا به اصطلاح عرفاء مقام تخلیه است. طوریکه یادآور شدیم: «شِفَاءٌ»: صحت و سلامت. «الشفاء من المرض» رسیدن به سلامت است چون قرآن از جانب پروردگار است که خالق بشر و فطرت اوست، قوانین آن نیز با فطرت مطابق و نجات دهندهی اوست. «رَحْمَةٌ»: رحمت الهی به بندگان، بر اثر شکفتن گل ایمان در پرتو آیات قرآن. مراد مرحله نوسازی یا به اصطلاح عرفاء مقام تحلیه است. «خساراً»: خسر، خسران، خسار: ضرر. «کم شدن و کم کردن». زیان.

تفسیر :

«وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» در قرآن آیاتی نازل میکند خدای رحمان رحیم از آیات قرآن کریم آنچه را که قلب هر مریض را از امراض شبهاتی چون کفر و شک و نفاق و از امراض شهوات و علاقه به زنا و انواع فحشا پاکیزه میسازد و آنچه را که اجسام را از امراض و آلام - با خواندن و دمیدن این کلام - شفا می بخشد، و همچنان آیاتی را نازل می‌کنیم که در بردارندهی رحمت و هدایت برای مؤمنان می باشند و ایمان و حکمت و خیر فراوان را با خود می آورند.

قابل یادآوری است که: کلمه‌ی «مِنَ» در «مِنَ الْقُرْآنِ»، به معنای «بعض» نیست تا دلالت کند بر اینکه بعضی از قسمت های قرآن شفاست، بلکه بیان میکند که هر آنچه از قرآن کریم نازل میشود، شفا بخش است. با آنکه قرآن برای هدایت همه است؛ «هُدًى لِّلنَّاسِ» (بقره، 185). ولی تنها کسانی از این نور مستفید میشوند، که سینه خویش را به سوی آن باز کنند و لجاجت و عناد را کنار گذاشته، با روحی سالم به سراغ قرآن روند.

واقعیت امر اینست که: استدلال قرآن، رکود فکری را شفا می‌دهد؛ موعظه‌ی قرآن، قساوت را درمان میکند؛ تاریخ قرآن تحیر را برطرف می‌سازد؛ زیبایی آهنگ و فصاحتش روح فراری را جذب میکند؛ قوانین و احکامش عادات خرافی را ریشه کن می‌سازد؛ تلاوت و تدبر در آن، امراض جهالت و غفلت را شفا میبخشد؛ تبرک به آن، امراض جسمی را شفا می‌دهد و رهنمودهای آن، تاریکی‌ها را روشن می‌کند.

«وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (82)» «ولی» این قرآن «برکافران» که تکذیب به دین حق و قرآن را به‌جای تصدیق آن نهاده‌اند «جز زیان نمی‌افزاید» یعنی: جز هلاکت و نابودی نمی‌افزاید زیرا شنیدن قرآن آنها را شدیداً برسر غیظ و خشم آورده و انگیزه تمرّد و سرکشی را در آنان بالا می‌برد، که بر اثر آن به ارتکاب بیشتر زشتی‌ها و مفساد روی می‌آورند و در نتیجه هلاک می‌شوند.

بنابر این قرآن برای مؤمنان، ایمان و برای کافران، سرکشی و طغیان می‌افزاید.

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا ﴿٨٣﴾

و هنگامی که بر انسان نعمت بخشیم، (از حق) روی بگرداند، و (متکبرانه) به پهلو خود را کنار میکشد، و هنگامیکه (کمترین) بدی به او برسد، (از رحمت الله) ناامید می‌گردد. (۸۳)

تشریح کلمات و اصطلاحات:

«أَعْرَضَ»: از شکر نعمت منصرف و از طاعت و عبادت روگردان میشود. «نَأَى بِجَانِبِهِ»: خویشتن را از یاد منعم اصلی به دور میکند. شانه‌های خود را بالا می‌اندازد و تکبر می‌ورزد. «يَئُوسًا»: بسیار مأیوس و دل‌تنگ و ناشکیبا (هود 9-11). مراد این است که کافران، هم در برابر خوشبختی‌ها و هم در برابر سختی‌ها خود را گم میکنند. در حال نوا مست و مغرور، و در وقت بلا پست و زبون می‌گردند. هرچندکه درحالت یأس پرده‌های غفلت از روی فطرت کنار می‌روند و کافران بالاجبار به درگاه خدا روی می‌آورند و خالصانه رفع مشکلات را از قادر متعال درخواست مینمایند، اما این توجّه اضطراری مایه افتخاری و دلیل بیداری حقیقی آنان نمیشود. چراکه به‌محض رفع مشکلات و رهائی از طوفان حوادث، خود خواهیها و سرکشیها از ایشان سر می‌زند و تغییر جهت میدهند (یونس/12 و 22 و 23، اسراء/67، عنکبوت/65). تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

باید یادآور شد که: رفاه و آسایش، زمینه ساز غفلت است، انسان به جای اینکه نعمت را از خدا بداند و به او بگردد، آن را از فکر، استعداد، نبوغ و کار خود می‌پندارد و خدا را رها می‌کند.

و در ضمن باید یادآور شویم که: انسان آن قدر ضعیف است که با نعمتی، گرفتار غفلت شده و با سختی و حادثه‌ی کوچکی، نا امید می‌شود.

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا ﴿٨٤﴾

بگو: هر کس بر پایه خلق و خوی و عادت‌های اکتسابی خود عمل می‌کند، پس پروردگارتان بهتر می‌داند که چه کسی راه یاب‌تر است. (۸۴)

تفسیر :

«قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» رفتار انسان برگرفته از شخصیت فکری و روحی و اخلاقی اوست. ای پیامبر! به مردم بگو: هر کس از شما بر حسب آنچه که مناسب حال وی است و بر حسب آن اعمالی که برایش مقدر شده است، عمل می‌کند پس اگر نفس انسان روشن و

پاک باشد، اعمال نیک و شایسته از او سر می زند. و اگر نهادش منحرف و کافر باشد، اعمال نکوهیده و تبهکارانه از او سر میزند. «فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا» و پروردگار شما به هر که راه یافته‌تر باشد، داناتر است» یعنی: در نهایت امر، ممیز حق تعالی است پس اوست که میان مؤمنی که در هنگام نعمت اعراض نمیکند و در وقت محنت مأیوس نمیشود و میان کافری که شأن و شیوه وی سرمستی و سرکشی در برابر نعمت‌ها و نومیدی و یأس در هنگام ناکامی‌هاست، تمییز می دهد و هر عمل کننده‌ای را در برابر عملش جزا می دهد. یعنی گفته می‌توانیم که: راه‌های هدایت نیز درجات و سلسله مراتب دارد، هر کس نیت بهتری داشته باشد، به هدایت نزدیکتر است.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵)
و (ای پیامبر!) از تو درباره‌ی روح سؤال می کنند، بگو: روح از امر پروردگار من است، و از علم به شما داده نشده است، مگر اندکی. (۸۵)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: حقیقت روح، فوق فهم و دانش بشر و سرّی از اسرار الهی است. در تفسیر «تفسیر انوار القرآن» آمده است: یعنی: علمی که خداوند متعال آن را به شما داده، اندک است و هر قدر علم بشر و میدان مدنیت انکشاف یابد، بشر از گستره بی‌کران معلومات جز اندکی از علم بهره ندارد و معلومات آن نسبت به مجهولاتش بسیار ناچیز است.

از سیاق آیه بر می آید که این معنی هر چند در کل علوم مصداق دارد اما بیشتر ناظر بر علم و دانش بشر در باره روح است.

روح چیست:

«الرُّوح»: روح انسان. جان. مراد آفریده‌ای از آفریدگان الله متعال است که ساختمان و ماهیت آن فراتر از ساختمان و ماهیت جهان ماده است و غیبی از غیوب الهی است و طوریکه یاد آور شدیم: حقیقت آن بر ما روشن نیست.

روح (یا نفس)، حیات بخش و حرکت آفرین تن انسان است. روح، جسم نیست و خصوصیات آن را ندارد؛ اما به بدن متعلق است، تعلق از نوع تدبیر و دخل و تصرف [در جسم]. [غزالی و راغب اصفهانی].

روح، به معنی لبّ (خلاصه و چکیده) هر شیء، معنی شده است. روح، طوریکه در فوق گفتیم؛ عنصری غیرمادی و نیروی زندگی بخش است که جسم را اداره میکند و به آن پایدار است. روح، مدار بدن انسان و سرآغاز حیات اوست و کسی انکارش نمی کند.

روح، لطیفه ای مدرکه‌ی انسان، که مصداق آیه‌ی «قل الروح من امر ربی» و از عالم امر، نازل شده است.

مفسر مشهور جهان اسلام امام فخر رازی میگوید: روح، جوهری بسیط و مجرد و عنصری نورانی زنده و متحرک و ممتاز و سرشتش با این پیکر مادی محسوس، هم خوان نیست و چون جریان آب در گل، در بدن روان است و وقتی که جسم صلاحیت پذیرش آن را داشته باشد، [به امر «کُن» پا به عرصه‌ی وجود میگذارد و بر مرکب شایسته‌ی خودسوار میشود و جسم را حیات میبخشد] و اگر خود داری کند، جسم می میرد].

«روح، رازی است از رازهای غیبی و مقدس الهی که جز الله متعال کسی به آن پی نمیرد و در وجود انسان به و دیعت نهاده شده است، هر چند نوآوری‌های فراوانی به ثمر نشست، باز انسان از درک این راز شگفت‌انگیز سرگردان است که روح چیست، از کجا آمده، به کجا می‌رود، ماندن و رفتنش چگونه و کی است؟! آن چه انسان میداند، این است که: قرآن از روح یاد کرده است...» [برداشتی از تفسیر فی ظلال القرآن...]

در تفسیر قاسمی به نقل از ابن قیم و وجوه روح در قرآن آمده است:

الف: روح به معنای وحی: (سوره غافر آیه 15)، (سوره شوری آیه 52) به این دلیل به وحی روح گفته میشود؛ چون، دلها و روانها به آن جان تازه می‌گیرند.

ب: روح به معنای نیرو و یاری و پایداری که خدا بدان سبب بندگان مخلص را تأیید میکند: (سوره مجادله آیه 22).

ج: به معنای جبرئیل (سوره نحل آیه 102)، (سوره شعراء آیه 193)، (سوره نبا آیه 38)، (سوره قدر آیه 4).

د: روح در جواب مشرکان و ستیزه جویان: (سوره اسرا 85) و روح از عالم فرمان خداست و بس.

ه: روح به معنای عیسی پسر مریم (علیها السلام) (سوره نساء آیه 171).

نویسنده‌ی تفسیر الواضح میفرماید: «میگویند: الروح من امر ربی: یعنی، روح، جزئی [پرتوی] از خدای سبحان است و کسی جز او، حد و مرز آنرا نمیشناسد و قرآن میفرماید: «... وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...»: از روح خود در آن دمیدم... (سوره حجر آیه 29) «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» (27). (ای نفس مطمئنه) ۲۷». «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» (28). خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد (۲۸) «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» (29) (و در میان بندگان من درآیه (۲۹) «وَادْخُلِي جَنَّتِي» (30) (و در بهشت من داخل شو (۳۰) (فجر آیات 27 الی 30).

یادداشت: نفس، همان روح است. روح، سبب به حرکت در آوردن جسم آدمی است، وقتی وارد بدن شد، به نفس خطاب میشود. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بهاء الدین حسینی)

شأن نزول آیه :

ابن عباس (رض) در بیان شأن نزول آیه مبارکه میفرماید: قریش به یهود گفتند؛ به ما چیزی بیاموزید تا از این مرد (یعنی محمد صلی الله علیه وسلم) بپرسیم. یهود به آنان گفتند: از او در باره روح سؤال کنید. پس قریشیان سؤال کردند و الله متعال این آیه را نازل فرمود. یادداشت:

قابل یادآوری است که: کلمه‌ی «روح»، 21 بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است.

- روحی که در جسم انسان دمیده شده است. «نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» «سجده، 9»
- وحی. «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» «غافر، 15».
- قرآن. «كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» «شوری، 52».
- روح القدس. «أَيُّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» «بقره، 87»
- بزرگ فرشتگان. «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ» «قدر، 4».

ولی به هر حال روح بشر، امری پیچیده، ناشناخته و نفخه‌ای الهی و دارای بعد آسمانی است و تنها خداوند آنرا می‌شناسد. قابل ذکر است که موضوع روح در تورات نیز مبهم باقی گذاشته شده است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قلبی، پیامبر را به نبوت، وحی و شفاعت بودن قرآن و پایداری و رحمت بودن آن، اطمینان قلبی داد، اینک در آیات (86 الی 93) یکبار دیگر به بیان گرفته میشود که: اگر تمام جن و انس با هم دست به هم کنند که همانند قرآن را بیاورند هرگز نخواهند توانست. پس از مبارزه طلبی سرانجام در مانده شدند و سرسختی و لجبازی را از خود نشان دادند و شش بهانه را - که در آیه های بالا آمده - مطرح کردند و یکی از آنها را از پیامبر درخواست کردند.

وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا ﴿٨٦﴾

و اگر بخواهیم آنچه را که به تو وحی کرده ایم؛ (از سینه ات) می بریم، آنگاه در برابر ما برای خود هیچ کارسازی (و مدد کننده ای) نخواهی یافت. (۸۶)

تفسیر:

«وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» باید نعمت ها را از جانب خداوند بدانیم و مغرور نعمت هانشویم، زیرا بقا و زوال نعمت ها به اراده ی الله متعال است. طوریکه میفرماید: ای پیامبر! اگر بخواهیم همین قرآن را که از جانب خدای رحمان به تو وحی شده است، از قلبت پاک و محو می کنیم و آن را میبریم و چنین عملی در توان ما میباشد. «ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا (86)» آنگاه کسی را نمی یابی که کمکت نماید و از این محو سازی و فراموشی تورا بازدارد، یا بعد از آنکه قرآن را فراموش کردی، آن را مجدداً به حافظه ات برگرداند.

آیه مبارکه فوق الذکر؛ حالت تهدید آمیز نسبت به پیامبر دارد که خداوند، همچنان که عطا می کند، اگر بخواهد باز پس میگیرد. طوریکه در (آیه ی 87) آیت لحن تشویق آمیزی دارد.

باید گفت که: قرآن، وحی، نبوت، خاتمیت و شفاعت، همه از تفضلات الهی نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده و از مقام ربوبیت خدا سرچشمه میگیرد و خداوند عطا هایش را از او بازپس نمی گیرد، هر چند دستش باز، قدرتش استوار و می تواند همه را بازگیرد.

إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا ﴿٨٧﴾

لیکن (باقی ماندنش به سبب) رحمتی از جانب پروردگارت است؛ بدون شک فضل او بر تو بزرگ است. (۸۷)

تفسیر:

«إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» «مگر به سبب رحمتی از جانب پروردگارت» یعنی: به سبب رحمتی که در حق تو داریم، این قرآن و این علم را باقی گذاشتیم و نخواستیم آن را از بین ببریم. «إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا (87)» بیگمان فضل او بر تو همراه بزرگ بوده است، زیرا تو را به نبوت برگزیده، خاتم پیامبران و سرور اولین و آخرین قرار داده است. با قرآن کریم گرامی ات داشته، به مقام محمود مشرف گردانیده، حوض کوثر را به تو بخشیده و غیر اینها از مراتب عالی و منازل برتر را به تو موهبت نموده است.

منظور آیه منت نهادن بر پیامبر صلی الله علیه وسلم و بر حذر داشتن او از زیاده روی و تفریط است. و هر چند او مورد خطاب است اما مقصود امتش میباشد.

قُلْ لَنْ أَجْتَمَعَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿٨٨﴾

بگو: قطعاً اگر جنّ و انس جمع شوند (ومتفق شوند) تا مانند این قرآن را بیاورند، هرگز نمیتوانند مانندش را بیاورند، هر چند بعضی از ایشان پشتیبان و مددگار بعض دیگر باشند. (۸۸)

تفسیر :

ناتوانی در آوردن نظیر قرآن، دلیل بر اعجاز و عظمت قرآن عظیم الشان است: این آیه شریفه جوابی قوی و دندان شکنی به گفتار آنعده از افراد است که میگفتند: «لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا» (آیه 31 سوره انفال) ما هم اگر بخواهیم، میتوانیم مثل قرآن را بیاوریم. و این دعوت قرآن به مبارزه و آوردن نمونه‌ای مثل خود (تحدی)، قرن است که بی جواب مانده است و تا کنون نیز دشمنان قرآن اعم از عرب و عجم با داشتن همه امکانات، نتوانسته‌اند مثل قرآن را بیاورند. زیرا مخلوق از آوردن نظیر آنچه که خالق می‌آورد، عاجز است «هر چند برخی از آن‌ها پشتیبان برخی دیگر باشند» و به همدیگر مدد و یاری رسانند. یعنی اگر تمام فصیحان و بلیغان انس و جن گرد هم آیند که شبیه این قرآن را بیاورند، حتی اگر به یکدیگر کمک و مساعدت کنند، نخواهند توانست مانند آنرا بیاورند؛ زیرا چنین امری خارج از دایره‌ی توان آنها قرار دارد، و هیچکس توانایی آن را ندارد.

مفسران در تفاسیر خویش مینویسند که: خصوصیت بخصوص و معجزه اساسی قرآن عظیم الشان در این است: که این کتاب هم معجزه است، هم روان و متنوع، هم خبر از آینده میدهد، هم بهترین داستان‌ها را دارد، هم بهترین شیوه‌ی دعوت را دارد، هم بیان‌کننده‌ی همه‌ی شؤون زندگی و ضرورت‌های شخصی و اجتماعی، دنیوی و اخروی در همه عصرها می‌باشد.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۸۹)
و به تحقیق (ما) در این قرآن برای [هدایت] مردم از هر مَثَل و داستانی به صورت‌های گوناگون بیان کردیم، ولی بیشتر مردم جز کفران و انکار را نپذیرفتند. (۸۹)

تفسیر :

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» «و به راستی در این قرآن از هرگونه مثلی، گوناگون بیان کردیم»

«صَرَّفْنَا»: با شیوه‌های گوناگون بیان داشته‌ایم. انواع مختلف استدلال برحق را به صورت‌های گوناگون تکرار کرده‌ایم (اسراء / 41).

تنوع و دگرگونی‌های بیانی قرآن، ناشی از ابعاد اعجازی قرآن است یعنی: در قرآن سخن را به هرگونه معنی و مثل و داستانی که موجب عبرت گرفتن و اندیشه ورزیدن و تفکر است به تکرار بیان کردیم، خداوند با آیات قرآن حجت را بر مردم تمام کرده است.

اعم از بیان پندها، موعظه‌ها، ترغیب، تهدید، اوامر، نواهی، نشانه‌ها، داستان‌های پیشینیان و اخبار بهشت و دوزخ و قیامت لذا معانی آنها را مکرر در مکرر به وجوه مختلف و متعدد و به شیوه‌های متنوع روشن ساختیم تا شاید آنان ایمان آورند و اگر برخی از وجوه و شیوه‌های متنوع بیانی در کافران تأثیری نگذاشته، برخی دیگر بر آنان تأثیر بگذارد. دلیل انکار مردم، لجاجت آنان است، نه آنکه حجت برای آنان نیامده است.

قابل تذکر است که: اکثریت، نشانه‌ی حقانیت نیست طوری که میفرماید: «فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (89)» با وجود دلایل قاطع و حجت واضح، اکثر مردم امتناع ورزیدند و جز انکار حق و تکذیب خدا و پیامبر چیزی را نپذیرفتند.

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ﴿٩٠﴾

ماهرگز به تو ایمان نمی‌آوریم؛ تا اینکه از این سرزمین [خشک و سوزان مکه] چشمه‌ای پر آب و جوشان روان سازی!! (۹۰)

خواهشات جاهلانه و غیر منطقی کفار در مورد معجزه:

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (90 الی 93) برخی از خواهشت جاهلانه و غیر منطقی کفار که آنرا از رسول الله صلی الله علیه وسلم مطرح میساختند مورد بحث قرار میدهد.

کفار هدف پیامبران، ارشاد مردم به توحید بود، ولی دیده میشود که گروهی به فکر باغ و زمین و طلا و نقره خویش بودند. با در نظر داشت اینکه اعجاز قرآن کفار را مسکوت ساخت و با بیان و بلا غتش بر آنها غلبه نمود، ولی رفتند تا از سر بهانه‌جویی معجزات دیگری را درخواست کنند از این رو گفتند: ای پیامبر! تورا باور نمیداریم و از پیامت پیروی نمی‌کنیم تا زمانی که از ریگزار مکه برای ما چشمه جاری بیرون نیاوری که از آن بنوشیم!! «ینبوع»، به آن چشمه‌ای گفته میشود که هیچ خشک نشود «تَفْجُرَ»: برجوشانی و بی انقطاع از آن فواره کنان آب بیرون فواره کند.

ملاحظه مینماییم؛ مشرکان که منکر اعجاز قرآن بودند، شرط ایمان آوردن خود را رسیدن به مادیات قرار داده و توقعات نابجایی و غیر منطقی از پیامبر صلی الله علیه وسلم را مطرح ساختند. غافل از آنکه پیامبر، برای اثبات نبوت خود معجزه انجام می‌دهد، نه برای اشباع هوس‌های مردم لجوج، یا سرگرمی و تفریح، یا فرار از کار و تلاش.

قابل یادآوری است که: هر درخواست و توقعی مطرح شده توسط مشرکان در خواست‌های منطقی نیست. ولی اگر به زندگی نامه پیامبران مراجعه نمایم با تمام وضاحت در می‌یابیم که: در طول تاریخ از پیامبران و مبلغان مکتبی، همچو توقعات نابجا زیادی مطرح گردیده است.

شان نزول آیه:

از ابن عباس (رض) روایت شده است که سران قریش در کعبه اجتماعی تشکیل دادند و گفتند: محمد را بخوانید و با او گفتگو و بحث کنید، و او را وادار نمایید که دست از کارش بردارد. به او خبر دادند که بزرگان و اشراف قومت گرد هم نشستند و می‌خواهند با شما صحبت کنند. محمد صلی الله علیه وسلم به سرعت نزد آنان آمد- سخت علاقمند هدایت آنها بود- آنگاه به او گفتند: محمد ما به یاد نداریم در بین اعراب هیچکس مانند تو برای قوم و قبیله‌اش در دسر و زحمت ایجاد کرده باشد. پدران را ناسزا گفتی، و به دین ما عیب و ایراد گرفتی، ما را بیعقل و اندیشه خواندی و در جمع ما تفرقه ایجاد کردی. پس اگر در ورای این مطلب خواهان مال و ثروت هستی، آنقدر مال در اختیار قرار میدهیم که از همه ثروتمندتر شوی، و اگر در پی کسب مقام و منزلت اجتماعی هستی، تو را سرور و بزرگ خود قرار میدهیم. و اگر دچار جن زدگی شده‌ای، ما حاضریم با مصارف شخصی خویش برایت طبیب بیاوریم تا صحت یاب یا با وجود این نمیتوانیم برای تو کار مفیدی انجام دهیم که در آن صورت معذور خواهیم بود. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: مرضی که می‌گویید ندارم، چشم طمع به اموال شما ندوخته‌ام و سروری شما را نمی‌جویم و پادشاهی شما را نمی‌خواهم. اما خدا مرا به عنوان پیامبر شما مبعوث فرموده است. اگر آن را از من بپذیرید، باعث آسایش دنیا و آخرت شما می‌شود، و اگر از قبول آن امتناع ورزید،

منتظر فرمان خدا میمانم تا در بین من و شما حکم کند. آنگاه گفتند: ای محمد! مادامی که پیشنهادهای ما را نمی پذیری، از خدایت بخواه که این کوه‌ها را برای ما هموار سازد و در آن دریا های را برایمان جاری کند، و بعضی از پدران ما را زنده کند تا در مورد درستی گفته‌هایت از آنها سؤال کنیم. می دانی که هیچ کس مانند ما در روی زمین در تنگنا و سختی معیشت قرار ندارد. و از او بخواه برایت باغ و بستان و خزانه و گنج و طلا و نقره فراهم کند و تو را از ما بی‌نیاز کند. آنگاه آیهی «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا» نازل شد. (زاد المسیر ۵/۸۵).

أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا ﴿٩١﴾

یا باغی از نخل و انگور داشته باشی، آنگاه نهرها در میان آن به خوبی جاری سازی. (۹۱)

تفسیر :

«جَنَّةٌ»: باغ پردرخت. «تَفْجِيرًا»: سخت بر جوشاندن و روان کردن.

أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بِلِلِّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا ﴿٩٢﴾

یا اینکه آسمان را طوریکه ادعا میکنی، پاره پاره بر(سر) ما فرود آوری، یا خداوند و فرشتگان را روبروی (ما) بیاوری. (۹۲)

تفسیر :

بایدگفت که: معجزه از شئون ربوبیت پروردگار با عظمت است، و سرچشمه‌ی آن اراده و حکمت الهی است و از شرایط معجزه آن است که بی هدف و بیهوده یا محال نباشد. ولی در می یابیم که؛ کفار درخواست‌های بیهوده را از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم مطرح میساختند از جمله طوریکه در این آیه مبارکه آمده است.

ساقط ساختن آسمان آنهم کسفا: قطعه قطعه و پاره پاره که به نابودی همه می‌انجامد و کسی نمیماند تا ایمان آورد. احضار خدا و فرشتگان هم محال است، چون جسم نیستند تا احضار شوند و ما آنان را مشاهده کنیم. طوریکه میگفتند: یعنی: آنها را به طور آشکار و محسوس در برابر ما حاضر کنی تا آنها را به چشم سر ببینیم. به قولی معنی «قبیلا» این است: تا اصناف فرشتگان را قبیله قبیله نزد ما بیاوری.

أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى نُنزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ فَلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٣﴾

یا اینکه خانه‌ای (پر نقش و نگار) از سیم وزرداشته باشی، و یا اینکه به‌سوی آسمان بالا روی و به بالا رفتنت هم باور نداریم مگر اینکه کتابی برای ما بیاوری تا آن را بخوانیم. بگو: پروردگارم پاک و منزّه است! آیا من جز بشری فرستاده شده هستم؟ (۹۳)

تفسیر :

«أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ»: «یا» ایمان نمی آوریم، تا زمانی که یا قصر باشکوه و مجلل و بزرگی که از طلا ساخته شده باشد داشته باشی.

زخرف: یعنی طلا. به قولی مراد از زخرف این است که: برایت خانه‌ای مزین و آراسته به انواع زیورات و اشیای فاخر باشد؛ به عادت توانگران و مرفهان که خانه‌هایی پر از نقش و نگار و بسیار آراسته برای خود بنا می‌کنند.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «پروردگار این امر را که اگر بخواهم ریگزار مکه را برایم طلا گرداند، به خواست من موکول کرد اما من گفتم: نه! ای پروردگارم! من ترجیح میدهم که روزی سیر و روزی دیگر را گرسنه

بگذرانم پس چون گرسنه شوم به سوی تو زاری کرده و تو را به یاد می آورم و چون سیر شوم تو را ستایش گفته و سپاست می گزارم».

«أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقَيْبِكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ» این هم درخواست ششم و آخرین پیشنهاد آنها است که همگی آنها بر حماقت، جهل و نادانی آنان دلالت دارند؛ چرا که عادت و سنت خدا و حکمت او را در میان خلق نمی دانند.

یعنی ای محمد! یا این که با پلکان به آسمان بالا روی، و ما صعود و بالا رفتنت را هم تصدیق نمی کنیم تا به سوی ما همراه کتاب گشوده ای از سوی الله متعال باز نگردی که در آن چنین نوشته شده باشد، تو محمد رسول خدا هستی!

واقعاً کفار، لجوج و بی ادب اند. در تعبیر جمله «لَنْ نُؤْمِنَ» و «كَمَا زَعَمْتَ» نوعی بی ادبی شان به وضاحت ملاحظه می شود..

آیا در یکی از پیشنهادات شان بویی از منطق یا عقل یا گرایش به سوی حق، به مشام میرسد؟ هرگز! از این جهت خداوند متعال فرمود: «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا» (93) ای محمد! با ابراز تعجب از کفر و لجابت آنها، به آنان بگو: پروردگار من از این چیزهایی که شما می گوئید، پاک و منزّه است.

«ایامن جز بشری فرستاده هستم؟» یعنی: من فرشته نیستم تا به آسمان بالا روم، من فردی از افراد بشر هستم و نه بیشتر؛ تنها تفاوتم با سایر افراد بشر در این است که: من از سوی الله سبحان و تعالی فرستاده شده ام تا پیامش را به شما ابلاغ کنم پس ای پیشنهاد دهندگان امور فوق! آیا شنیده اید که بشری بر آوردن چیزی از اینها توانا باشد؟ آخر من هم بنده ای مأمور هستم که هرگز حق تحکم را بر پروردگار خویش ندارم تا او را بهرغم اراده اش وادار به امری از آن امور کنم.

بدین گونه، پروردگار بزرگ این پیشنهاداتشان را که همه از سر لجابت و عناد بود و نه از روی حق جویی و حقیقت پویی، رد کرد.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی در یافتیم که مشرکان الله واحد را انکار میکردند. اینک در آیات (94) الی (100) در باره سایر شبهات مشرکان و علت واهی و بی اساس ایمان نیاوردن آنان را - که میگفتند: باید پیامبر از جنس فرشته باشد نه بشر و انکار دوباره زنده شدن را به بیان میگیرد.

همچنان خداوند متعال آن پیشنهاد ششگانه ی آنان را مردود شمرد و به پیامبر دستور داد تا به آنان بفهماند که اگر گنجینه های رحمت الهی را داشته باشند؛ چون تنگ نظر و بخیل هستند به کسی سود نخواهند رسانید.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٤﴾
تنها چیزی که مانع شد مردم بعد از آمدن هدایت ایمان بیاورند، این بود که (از روی نادانی و بیخبری) گفتند: آیا خداوند بشری را به عنوان رسول فرستاده است؟! (۹۴)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت: کفار، بهانه جو و بی منطق اند، و یگانه دلیل را که پیش میکردند همین بود که چرا پیامبر بشری همانند آنهاست. شخصیت و کرامت انسان، چون برای انسان جاهلی ناشناخته بود، طوری با خود فکر میکردند که گویا انسان لایق نبوت نیست.

اشخاصیکه دارای منطق قوی و درستی نیستند، در زیاتر از اوقات قوت را نقطه ضعف

می پندارند. انسان بودن پیامبر نقطه‌ی قوت است، نه ضعف. چون به خاطر داشتن غرائز و امیال و مشکلات، درد انسان‌ها را بصورت خوبر و بهتر درک کرده می‌تواند، و همچنان می‌تواند الگوی عملی باشد و نسخه‌ی مفیدی ارائه بدهد.

در آیه مبارکه آمده است: عامل و سببی که مانع ایمان مشرکین بعد از وضوح همه معجزات روشن شد، این بود که آنها بعید می‌دانستند خدا انسانی را به عنوان پیامبر برای خلق بفرستد.

همچنان آنان طوری تصور داشتند که: چگونه خداوند متعال پیامبری را از جنس بشر بر می‌انگیزد و چرایی پیامبر را فرشته‌ای از فرشتگان انتخاب نمی‌نماید! در حالیکه این حقیقت نباید محل انکار و تردید و اعتراض قرار گیرد زیرا فرستادن پیامبر از جنس خودشان لطف و رحمتی برای شان است.

بهبانه های کفار در نیاوردن ایمان:

بهبانه های کفار در نیاوردن ایمان را قرآن عظیم الشان چنین بیان فرموده است:

1- چرا انبیا انسان‌هایی همچون ما هستند؟ در جواب باید گفت: بهترین نوع تبلیغ آن است که همراه با نمونه‌ی عملی و ارائه الگو باشد.

2- اگر بناست انسانی پیامبر باشد، چرا فلانی از فلان خانواده یا شهر نباشد؟ جواب واضح همین است که: تقسیمات مردم بر اساس خیال و معیارهای مادی است، اما نزول و دریافت وحی لیاقت می‌خواهد.

3- چرا خود ما پیامبر نباشیم؟ جواب همین است که: نبوت مقامی بس والا، حتی برتر از مقام فرشتگان است و هر انسانی با هر سابقه‌ای سزاوار پیامبری نیست.

4- چرا فرشتگان بر خود ما فرود نمی‌آیند؟ جواب همین است: نزول فرشته بر کسانی است که سابقه انحراف و گناهی نداشته باشند و گرنه هر روز دروغ و انحرافی را به نام وحی برای مردم می‌آورند. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَّسُولًا ﴿٩٥﴾

(ای پیامبر!) بگو: اگر در زمین فرشتگانی بودند که با آرامش (و مطمئن) راه میرفتند، مسلماً از آسمان فرشته‌ای را (بعنوان) پیامبر بر آنها نازل می‌کردیم. (اما چون شما انسان هستید پیامبرتان نیز از خودتان است) (۹۵)

تفسیر:

رسالت و پیامبری از جانب خداست و انتخابی نیست:

آیه مبارکه، در ردّ نظریات آنانکه به بشر بودن پیامبر اعتراض داشتند، پرداخته و بدین وسیله منطق و نظر مشرکین را منطقی ابلهانه و جاهلانه معرفی کرده است. و می‌فرماید: فرستادن پیامبر، سنت الهی و ضرورت دینی است، حتی اگر همه اهل زمین فرشته بودند و نزاع و کشمکش نیز میان آنان نبود و همه در آرامش و رفاه بودند، باز هم فرستاده‌ای از جنس آنان از جانب خداوند متعال می‌آمد، چون وظیفه‌ی انبیا، تکامل و رشد معنوی و الگو دادن است، نه تنها رفع خصومت و دشمنی میان آنان.

در آیه مبارکه آمده است: «قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ» ای محمد! به آنها بگو: اگر مردم زمین فرشتگانی می‌بودند که با اطمینان بر روی آن راه می‌رفتند.

«لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَّسُولًا (95)» یقیناً الله متعال فرشتگانی از جنس ایشان را به

سویشان به پیامبری میفرستاد که به احوالشان داناتر باشد، پس مقتضای حکمت و اقتضای رحمت ما این است که پیامبر بشر را از جنس خود بشر بفرستیم زیرا جنس با اهل جنس خود بیشتر انس و الفت می‌گیرد و بهتر میتواند ارتباط و تفاهم برقرار کند. سخنش را بفهمند، به رفتارش اقتدا نمایند و او را الگوی خویش قرار دهند.

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۹۶)

(ای پیامبر!) بگو: همین کافی است که خداوند میان من و شما [در صدق نبوت] شاهد باشد؛ چون او به بندگانش آگاه و بیناست. (۹۶)

تفسیر :

در آیه مبارکه خداوند با بیان گواه بودن و علم خود به برخوردهای بی‌منطق کفار، پیامبر را دلداری میدهد. و میفرماید: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» ای پیامبر! به کافران بگو: همینکه خداوند متعال گواه بر صدق من است، و درستی پیام رسالت می باشد بر ایم کافی است.

در آیه مبارکه در می یابیم که: تکیه‌گاه پیامبران الله متعال است، لذا قاطعیت دارند و عقب نشینی ندارند. و همچنان دریافته‌ایم که: خداوند، هم شاهد آن است که پیامبر به وظیفه‌اش عمل کرده است، هم از لجابت و سرسختی یا ایمان و تسلیم بندگانش آگاه است.

«إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (96)» خدای متعال به احوال بندگان آگاه است و به اعمالشان بیناست و به زودی ایشان را بر افعالشان جزا خواهد داد، اگر اعمالشان خیر بود جزای خیر و اگر شر بود جزای شر به آنان خواهد رساند.

پس او داناتر است به اینکه چه کسانی شایسته انعام و احسان و هدایتند و چه کسانی سزاوار بدبختی و گمراهی و انحراف؟ از این جهت فرمود:

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِّيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا (۹۷)

و هرکسی را که خدا هدایت کند، پس او هدایت یافته‌ی (واقعی) است، و هرکسی را که گمراه سازد؛ پس جز خدا(سر پرستان و) دوستانی برای او نخواهی یافت، و روز قیامت آنان را بر چهره هایشان، نابینا و گنگ و کر محسور میکنیم، جایگاهشان جهنم است، هرگاه (آتش آن) فرو نشیند، بر آنان شعله ای (سوزان) می افزاییم. (۹۷)

تفسیر :

هدایت تنها به علم، عقل و استدلال نیست، توفیق الهی نیز می خواهد: «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» هر شخصی را که الله متعال وی رابه طاعتش و پیروی از پیامبرش هدایت کند، نیکبخت و هدایت یافته است. «وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ» و هرکسیکه بروی گمراهی را نوشته است، دیگر به سوی هدایت توفیقش نداده، خوارش میسازد و او را به خودش وا میگذارد و بعد از الله هرگز هیچکس وی را هدایتگر نیست. و کسی نمییابد که آنها را از عذاب خدا مصون بدارند.

«وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ» والله متعال این گروه گمراه را در روزی که هیچ شکی در آمدنش نیست گرد آورده و آنها را بر چهره های شان در حالی به محشر می آورد.

«عُمِّيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا» درحالت کوری و گنگی و کری، حشر میشوند؛ یعنی فاقد حواسند، آنها

در زشت‌ترین صورت و قبیح‌ترین منظر برانگیخته میشوند از آنجا که خداوند متعال، کوری چشم، گنگی زبان و ناشنوایی گوش را همه در آنان جمع میکند. نه‌سخن می‌گویند و نه میشوند، آنگاه خدا شنوایی و بینایی و گویایی را به آنها باز میگرداند، آتش را می‌بینند، و صدای شعله‌های آتش را میشوند و چیزی را به زبان می‌آورند که خدا از آنان حکایت کرده است.

از انس(رض) روایت است که از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال شد: چگونه انسان بر چهره حشر میشود؟ فرمود: آن کس که آنها را روی پا می‌برد نیز قادر است که آنها را بر چهره حشر کند. (شیخان آن را روایت کرده‌اند.)

«مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» «مأوايشان» یعنی: جایگاهی، مکان و قرارگاه‌شان دوزخ است «جهنم است، هر بار که آتش آن فرونشیند، بر آنان شراره‌ای بیفزاییم» یعنی: هرگاه شراره دوزخ فرونشیند، بر آن چیزی می‌افزاییم که شراره آن را بلندتر و سوزنده‌تر گرداند.

در التسهیل آمده است: منظور این است که هر وقت گوشت آنها سوخته شد، آتش فرو نشیند و به اجساد دیگر تبدیل میشوند و آتش از قبل بیشتر مشتعل می‌گردد.)

ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ﴿٩٨﴾

این است سزای آنان به خاطر اینکه به آیات ما کافر شدند و گفتند: آیا چون استخوانی چند و اعضای از هم پاشیده شدیم، آیا در آفرینش جدید برانگیخته می‌شویم؟! (۹۸)

تفسیر:

قهر الله نسبت به کافران، بی‌دلیل نیست، بلکه نتیجه‌ی عملکرد خودشان است. آن عذاب سخت؛ عبارت است از کیفر تکفیر آیات الله متعال، پس نه آیات تنزیلی ما را تصدیق کردند و نه هم در آیات تکوینی ما تفکر نمودند، و به تکذیب حشر و نشر پرداختند. کافران بر انکار معاد دلیل ندارند و آنچه می‌گویند یا از روی استهزا، یا تعجب و یا استبعاد است. آنان از سراسر استکبار و عناد گفتند: چگونه پس از آنکه استخوان‌هایی پوسیده و اجزایی پاشان و پراکنده شدیم و بدن‌های ما را کرم و خاک خورد باز به آفرینشی نوبازسازی شده و بار دیگر به خلقت حیات برمی‌گردیم؟! الله متعال در جواب شان میفرماید:

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَبِئْسَ الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا ﴿٩٩﴾

آیا ندانستند که الله همان ذاتی است که آسمان‌ها و زمین را آفرید، قادر است که مانند ایشان را بیافریند؟ و برای آنان اجلی مقرر کرده است که شکی در آن نیست، اما ظالمان جز کفر و انکار را نپذیرفتند. (۹۹)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: جمله «لَا رَيْبَ فِيهِ»، در آیه مبارکه؛ یعنی جای هیچ تردیدی در قرآن نیست، نه آنکه هیچ کس تردیدی در آن نمی‌کند.

قرآن عظیم الشان بارها برای شك زدایی از قیامت، به آفرینش آسمان‌ها و زمین و عظمت دستگاه خلقت و قدرت الهی بر آفرینش، اشاره بعمل آورده است. «أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خُلُقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا» «نازعات، 27.» آیا آفرینش شما سخت‌تر است یا آسمان که آن را بنا نهاد؟ یعنی بهترین دلیل بر امکان وجود يك چیز، واقع شدن و بودن آن است.

در این آیه مبارکه میفرماید: «أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ ۚ ۹۹» آیا آن مشرکان «ندیده اند» یعنی: آیا ندانسته‌اند «که خدایی که آسمانها و زمین را آفرید، قادر است که مانند آنان را بیافریند؟» یعنی: ذاتی که بر آفرینش آسمانها و زمین توانا باشد، قطعاً بر بازآفرینی و اعاده آنچه که به مراتب از آفرینش این کائنات عظیم ساده‌تر است، تواناتر می‌باشد.

در البحر آمده است: خدای متعال قدرت بی‌حد و حکمت درخشان خود را به آنها یادآور شده و میفرماید: «أَوْ لَمْ يَرَوْا» که استفهامی انکاری و توبیخی است مبنی بر این که آنها بازگشت و بازسازی خود را از جانب خدا بعید میدانند. و نیز استدلال میکند که آنها توانایی خدا را در خلق این اجرام عظیم دیده‌اند که قسمتی از محتویات آن انسان است، پس چگونه به خلق این عالم بیکران معترفند، آنگاه منکر اعاده‌ی آن می‌باشند. (کشاف ۶۹۶/۲).

«وَجَعَلَ لَهُمْ أَجْلاً لَأَرْيَبَ فِيهِ» زندگی دنیا چند روزی بیشتر نیست، کافران این همه سرسختی نکنند، یا مرگشان میرسد، یا قیامت. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «و» همان خداست که «برای آنان اجلی که هیچ شبهه‌ای در آن نیست، مقرر کرده است» که این اجل، میعادمرگ آنها یا میعاد قیام قیامت است.

«فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُوراً (99)» یعنی: آن کفار ظالم با وجود روشنی و فروغ حق، جز از انکار و اصرار بر کفر و گمراهی از همه چیز امتناع ورزیدند. واضح است که: بی‌توجهی به قدرت خداوند و استبعاد قیامت، عملی ظالمانه است، و ظلم زمینه‌ی کفر است.

قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُوراً (۱۰۰) ﴿﴾

(ای پیامبر!) بگو: اگر شما مالک خزانه‌های (بخشش و) رحمت پروردگار من بودید، باز هم از ترس فقر (و تنگدستی) از انفاق خود داری می‌کردید، و انسان بسیار بخیل (و تنگ نظر) است. (۱۰۰)

تفسیر:

باید گفت که: کثرت مال و دارایی تأثیری در سخاوت اشخاص و افراد حریص و بخیل ندارد. بعضی انسان‌ها سیری ناپذیر اند و هرچه مال و دارایی ذخیره نمایند باز هم مشوش و نگران که مبادا مال شان کم نشود. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي» ای پیامبر! به این گروه کفار لجباز بهانه جو و درخواست کننده‌ی خوارق و معجزات بگو: اگر گنجینه‌های رحمت و عطای پروردگار که آن را هیچ نهایت و پایانی نیست هم به دست شما بود و شما اختیار هرگونه تصرف در آنها را می‌داشتید، «إِذَا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ» باز هم به طور قطع از بیم آنکه فقیر شوید و همچنان از سر حرص و آز، بدان بخل ورزیده و از دیگران باز می‌داشتید، باید گفت: که ترس از فقیر شدن یکی از ریشه‌های بخل است «وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُوراً (100)» واقعاً بخل و حرص و امساک اساساً از طبیعت انسان است، مگر کسانی که خداوند متعال به وسیله ایمان ایشان را توفیق عطاء نموده و سخاوت ارزانی دارد.

ابن عباس (رض) گفته است: قَتُوراً یعنی خسیس و مانع الخیر.

و زمخشری فرموده است: این توصیف بخل و حرص را به حدی رسانده است که در وهم و گمان نیز نمی‌آید.

آنگاه خاطر نشان کرده است که کثرت و تعدد معجزات و خوارق، ایمان را در قلب منکر

ایجاد نمیکند. این موسی است که دارای نه آیات درخشان بود، باوجود این فرعون و اطرافیان او را تکذیب کردند و سرانجام عذاب نابودگر همه را در بر گرفت: (تفسیر صفاة التفاسیر. شیخ صابونی)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (101 الی 109) در باره معجزات نه گانه‌ی موسی علیه السلام و چگونگی فرود آمدن قرآن و نابودی فرعون و فرعونیان بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاَسْأَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا ﴿١٠١﴾

و به راستی (ما) به موسی نه معجزه‌ی روشن دادیم، پس (ای پیامبر) از [آگاهان] بنی اسرائیل بپرس، آن زمان که (موسی) به سوی آنان آمد، فرعون به او گفت: «ای موسی گمان می‌کنم تو سحر شده‌ای. (۱۰۱)»

تفسیر:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» در حقیقت خداوند متعال به موسی علیه السلام نه معجزه آشکار و روشن که گواه راستی رسالت و صحت دعوتش بود عنایت کرد. باید گفت: آنان که سرسخت ترند، نیاز به استدلال و معجزه‌ی بیشتری دارند.

معجزه نوگانه موسی علیه السلام عبارت بودند از: عصا، یدیبیضا، فرود آوردن قحطی، کاستن از محصولات و میوه‌ها، طوفان، نزول ملخ، نزول شپش، نزول بقعه و نزول خون. که ذکر پنج معجزات آن در سوره‌ای اعراف آمده است: پنج معجزه از اینها در (آیه: 133 سوره‌ی اعراف) آمده‌اند: «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجُرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ» و بقیه معجزات آن به صورت متفرقه تذکر یافته است.

قابل تذکر است که در یک حساب گفته می‌توانیم که: معجزات موسی علیه السلام به هجده معجزه میرسد، زیرا بازگشت هر يك از آنها به حالت اول نیز معجزه‌ای دیگری می‌باشد. برخی از مفسران آیات نه‌گانه را به معنی فرمان‌های نه‌گانه موسی علیه السلام دانسته‌اند و در تورات هم مطرح شده؛ که به پرهیز از این چیزها دستور میدهند: طوریکه در حدیث شریف به روایت احمد و ترمذی از صفوان بن عسال (رض) آمده است که فرمود: روزی دو یهودی باهم نشستند، در این اثنا یکی از آنها به رفیق خود گفت: بیا نزد این پیامبر برویم و از او سؤالی بکنیم. پس نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمده و از ایشان درباره این فرموده خداوند: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» [الإسراء: 101] سؤال کردند، آن حضرت (ص) فرمودند: «آیات نه‌گانه موسی علیه السلام عبارت بود از این توصیه‌ها:

- 1- چیزی را با خدا شریک نیاورید.
- 2- زنا نکنید.
- 3- نفسی را که خداوند کشتن آن را حرام ساخته، جز به حق نکشید.
- 4- دزدی نکنید.
- 5- سحر نکنید.
- 6- بی‌گناهی را به سوی سلطانی نبرید تا او را به قتل رساند.
- 7- ربا نخورید.
- 8- زن پاکدامنی را به فحشا متهم نکنید.
- 9- و بر شماست ای یهود - مخصوصا - که در روز شنبه تجاوز نکنید.»

آن دو یهودی چون این بیان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را شنیدند، دستها و پاهای ایشان را بوسیدند و گفتند: شهادت می دهیم که شما رسول بر حق خدایید. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «پس چه چیز شما را از اسلام آوردن باز می دارد؟»، گفتند: داوود علیه السلام از الله متعال خواست که پیامبری پیوسته در نسل وی باشد لذا ما از آن می ترسیم که اگر مسلمان شویم، یهودیان ما را به قتل رسانند».

ابن کثیر بعد از نقل این روایت اضافه میکند: «این وصایا و سفارشها به اقامه حجت علیه فرعون و قومش ربطی ندارد و شاید آن دو مرد یهودی از رسول الله صلی علیه وسلم راجع به کلمات (احکام) نه گانه در تورات سؤال کرده بودند لذا کار بر راوی مشتبه شده و آنها را (معجزات) تصور کرده پس قول مشهور و راجح همان قول اول است».

«فَأَسْأَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ» ای محمد! در رابطه با ماجرای موسی و فرعون از بنی اسرائیل بپرس؛ چون آنها تورات را در اختیار دارند و از آن باخبرند.

امام رازی گفته است: منظور این نیست که برای کسب معلومات از بنی اسرائیل سؤال کند، بلکه منظور این است که عامه و علمای یهود گفته‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم را دریابند، بنابر این سؤالی که در این آیه بدان امر شده است، سؤال «استشهاد» است؛ یعنی آنها را بر صدق نبوت و رسالت خویش گواه بگیرد. (تفسیر کبیر ۶۵/۲۱).

«فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا (101)» وانگه فرعون به موسی علیه السلام گفت: ای موسی! من جدًّا تو را افسون شده می‌پندارم، تو با جادو نیرنگ‌زده شده‌ای و عقلت تحت تاثیر کارهای ساحران مغلوب شده است بناءً تونه پیامبر، بلکه جادوگر هستی. ملاحظه میشود که: ظالمین و مستکبران همیشه در برابر معجزات و برهان‌ها دست به تحقیر و توهین زده اند.

یادداشت:

در آیه 101 به، نه خارق العاده و معجزه‌ی موسی علیه السلام اشاره بعمل می‌آید که: تخصیص دادن آن به عدد ده، مانع بیشتر از آن عدد نیست؛ زیرا قاعده در علم «اصول الفقه» این است که: تخصیص عدد بر نفی زاید (زیاد از عدد مورد ذکر) دلالت نمی‌کند. علاوه بر این توضیح، شیوه‌ی قرآن این است که گاهی در آیات به طور موجز و کوتاه و به تناسب موقعیت و اهمیت موضوع به موردی اشاره میکند که تمام آن در جاهای دیگر قرآن مندرج و مکمل مورد اول است و اینک شانزده معجزه و خارق العاده‌ی موسی علیهم السلام که قرآن به آنها اشاره دارد.

- 1- گره‌گشایی زبان موسی و فصاحت در گفتار، (طه آیه 27)
- 2- تبدیل عصا به مار جنبنده، (طه آیه 20).
- 3- عصا به مار تبدیل شد و همه‌ی ریسمانها و چوب دستیهای ساحران را فرو بلعید. (اعراف آیه 117).
- 4- ید بیضا (سوره طه آیه 22)، (نمل آیه 12)، (قصص آیه 32).
- 5، 6، 7، 8، 9- توفان، ملخ، قمل (نوعی آفت گیاهی)، ضفدع (بقه)، دم (خون)، (سوره اعراف آیه 133).
- 10- شکافتن آب دریا، (شعراء آیه 63).
- 11- جوشیدن و بیرون تراویدن آب از تخته سنگ (بقره آیه 60).
- 12- قرار گرفتن کوه طور بر فراز موسی و همراهانش، چون سایه بان، (اعراف آیه

(171).

13- فرود آمدن من و سلوی بر موسی و قومش، (بقره آیه 57).

14، 15- خشکسالی و کمبود میوجات و سایر محصولات، (اعراف آیه 130).

16- نابود گشتن اموال و سخت گردانیدن دل‌های فرعون و فرعونیان، (یونس آیه 88).

قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنَ مَثْبُورًا ﴿١٠٢﴾

(موسی) گفت: «تو قطعاً میدان‌ی که این (معجزه) ها را جز پروردگار آسمانها و زمین؛ برای روشنگری نفرستاده است، و من ای فرعون، یقیناً تو را هلاک شده می‌پندارم». (۱۰۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بصائر»: دلایل آشکاری که مردمان در پرتو آن راه حق را پیدا کنند و برای پیمودن جاده سعادت بصیرت و بینش پیدا میکنند (انعام/104، اعراف آیه 203). «مَثْبُورًا»: نابود. هلاک شده. رویگردان از حق. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

«وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنَ مَثْبُورًا» من گمان می‌کنم ای فرعون! تو نابود شده و زیانمندی. مفسران مینویسند بادر نظر داشت اینکه موسی علیه‌السلام به هلاک شدن فرعون یقین داشت، چرا می‌گوید: «لَأَظُنُّكَ» گمان دارم؟ در جواب باید گفت که:

اولاً: ظنّ تنها به معنای گمان نیست، بلکه به باور و یقین نیز گفته شده است ثانیاً: شاید موسی علیه‌السلام امیدی به هدایت فرعون داشت.

ثالثاً: وقتی دشمن پرده درمی‌نمیکند، ادب در بحث و مناظره اقتضا دارد ما نیز حریم را نگاهداریم. فرعون گفت: «لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا» موسی نیز در جواب او فرمود: «لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنَ مَثْبُورًا»

فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِرَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا ﴿١٠٣﴾

پس (فرعون) تصمیم گرفت که آنان (= بنی اسرائیل) را از آن سرزمین (مصر) بیرون کند، پس (ما) او و همه‌ی کسانی را که با او بودند؛ غرق کردیم. (۱۰۳)

تفسیر :

ملاحظه میشود که: منطق طاغوت، خشونت و تبعید است و مردان حق را تحمل نمیکند. و در آیه مبارکه خواندیم که در برابر اراده‌ی طاغوت، اراده و قهر خداوند است.

«استفزاز» به معنای بیرون کردن با زور آمده است. قرآن بارها به این شیوه‌ی ظالمان نسبت به اولیای الهی و ناکام ماندنشان اشاره به عمل آورده است. بطور مثال حضرت ابراهیم علیه‌السلام را در آتش انداختند، الله متعال آتش را سرد کرد، یوسف علیه‌السلام را به چاه انداختند، عزیز مصرش کرد. پیامبر را از مگه بیرون کردند، خداوند حکومت جهان اسلام را به او عطا کرد. این سنت و قانون الهی است که در برابر مکر اهل باطل، تدبیر مناسب دارد.

وَقُلْنَا مَنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ﴿١٠٤﴾

و بعد از (هلاکت) او به بنی اسرائیل گفتیم: در (این) سرزمین (شام) سکونت کنید، پس هنگامی که وعده آخرت فرا رسد، همه‌ی شما دسته جمعی خواهیم آورد. (۱۰۴)

تفسیر :

«الْأَرْضِ»: مراد سرزمین شام مابین عریش و فرات است که در قرآن (ارض مقدّس) نامیده شده است (مائده آیه 21). «أَفِيفًا»: آمیزه یکدیگر. تنگ همدیگر. گروه‌ها و دسته‌های در هم آمیخته. مصدر است و حال ضمیر (کُم) میباشد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» شیخ محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه در تفسیر صفوة التفاسیر می نویسد: «وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اُسْكُنُوا الْأَرْضَ» بعد از غرق کردن فرعون و سربازانش به بنی اسرائیل گفتیم: در سرزمین مصر ساکن شوید.

«فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا (104)» وقتی روز رستاخیز فرا برسد شما را از قبرهایتان بیرون می‌آوریم و به صورت مختلط به صحرای محشر میبریم، به گونه‌ای که در بین شما مؤمن و کافر، نیکمرد و گناهکار خواهد بود، آنگاه شما را از هم جدا و متمایز میسازیم. سعادت‌مند را از شقی جدا میسازیم. سپس موضوع را تغییر داده و به بیان عظمت و شکوه قرآن پرداخته و میفرماید:

وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۱۰۵)

و آن (قرآن) را به حق نازل کردیم و به حق نازل شده است. و تو را جز مژده دهنده و بیم دهنده نفرستاده‌ایم. (۱۰۵)

تفسیر :

«وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ» خداوند متعال این کتاب یعنی قرآن را بر پیامبرش به حق فرود آورده است تا مردم را بدان رهنمایی نموده و آنچه را که به حال‌شان سودمند است به ایشان بیاموزد و از راه‌های شیطان و وسایل و ابزارهای گمراهی و زیان برحذرشان گرداند. واقعیت امر همین است که: برای پیاده کردن حق آمده است و سر انجام هم حق را در دلها جایگزین میسازد. قرآن است و پیوسته در پرتو لطف حق محفوظ میماند و سرانجام حق را به بار می‌آورد. سلامت قرآن تضمین شده است. هم خداوند قرآن را به حق نازل کرد، هم وحی الهی به سلامت به مقصد رسید و شیاطین نتوانستند آسیب و ضرر به آن رسانند.

پس نه باغیر خود آمیخته شده و نه دستخوش کاستی و فزونی و تحریف میشود «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (105)» اساس و محور کار پیامبران علیهم السلام، بشارت و انذار است و حق کاستن و افزودن بر وحی را ندارند.

طوریکه میفرماید: ای محمد! «و تو را جز بشارت دهنده» به بهشت برای کسانی که اطاعت ورزیده‌اند «و بیم دهنده» به دوزخ برای کسانی که عصیان ورزیده‌اند «نفرستادیم».

وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا (۱۰۶)

و قرآنی که (آیات و سوره‌های اش را) جدا ساختیم، تا آن را بادرنگ (وتأتی) بر مردم بخوانی، و آن را تدریج (و کم کم) نازل کردیم. (۱۰۶)

تفسیر :

«وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ» خداوند متعال کتابش را بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم به طور روشن، مفصل، استوار، جدا سازنده میان حق و باطل و هدایت و گمراهی به صورت متفرق و قطعه قطعه و در اوقات معین نازل کردیم.

فرقنا: فرق: جدا کردن. منظور از فرقنا، نزول تدریجی قرآن است، یعنی: نزول آیات و سوره‌های قرآن را از حیث زمان از هم جدا کردیم. بخش بخش شدن قرآن به اراده خداوند است.

یعنی: آنرا در طول مدت بیست و سه سال، آهسته آهسته و اندک اندک به درنگ و تائی بر مردم بخوانی زیرا این شیوه به فهم نزدیکتر و از نظر حفظ آسانتر است.

تلاوت تدریجی قرآن، شنونده را برای آیات دیگر تشنه و منتظر میکند. «عَلَى مُكْتَبٍ» «مُكْتَبٍ» آرامش همراه اطمینان است.

«وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا (106)» و بر حسب اوضاع و احوال و بر مبنای حکمت و مصلحت آن را به تناوب نازل کردیم.

آیات قرآن چون با حوادث مختلف ارتباط دارد و برای رفع ضرورت های همه ی طبقات در طول تاریخ است، بخش بخش نازل شده تا با رویدادهای گوناگون، تطبیق داشته و برای منتظران دلچسبتر باشد.

قابل یادآوری است که: یکی از اعتراض های کفار این بود که چرا قرآن یکباره نازل نمیشود، «لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً» (فرقان، 32). این آیه مبارکه جوابگوی به گفته ی آنان است.

مفسران میفرمایند: نزول تدریجی آیات قرآن برای آن بود که علم به آن توأم با عمل به آن شود. البته از نزول تدریجی قرآن، ارتباط دائمی پیامبر صلی الله علیه وسلم با مبدأ وحی نیز استفاده میشود مفسران میفرمایند: نزول تدریجی آیات قرآن برای آن بود که علم به آن توأم با عمل به آن شود. البته از نزول تدریجی قرآن، ارتباط دائمی پیامبر صلی الله علیه و بامبدأ وحی نیز استفاده میشود.

قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ﴿١٠٧﴾

(ای پیامبر!) به کافران بگو: (خواه) (به قرآن) ایمان بیاورید، یا ایمان نیاورید، بی گمان کسانی که پیش از آن به آنها دانش داده شده، هنگامی که (آیات قرآن) بر آنها خوانده میشود، سجده کنان به رو در می افتند. (۱۰۷)

تفسیر:

باید گفت که: ایمان و کفر مردم، در حقایق قرآن عظیم الشان اثری ندارد. طوریکه میفرماید: «قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا» بعد از آن که حقیقت و حکمت نزول تدریجی قرآن ثابت شد آنگاه میفرماید: «بگو» ای پیامبر! «به آن ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید» نه ایمان شما چیزی بر حقایق قرآن می افزاید و نه عدم ایمان شما چیزی از حقایق آن می کاهد. و بدانید که تکذیب شما به قرآن، هرگز نقص، عیب و نارسایی را بدان نمی پیوندد چرا که قرآن از این امور پاک و منزّه است.

«إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا» قطعاً علمای ربانی که کتاب های آسمانی پیشین مانند تورات و انجیل را شناخته اند و نشانه های نبوت را دریافته اند، همچون زید بن عمر و بن نفیل، ورقه بن نوفل و عبدالله بن سلام و تعداد دیگری از علمای اهل کتاب، به قرآن ایمان آوردند و قرآن در روح آنان اثری عمیق گذاشت. و زمانیکه قرآن بر ایشان خوانده شود، از آن تأثیر پذیرفته، با خوف و خشیت سجده کنان به چهره در می افتند تا تعظیم و تقدیس خویش را به پیشگاه حق تعالی به نمایش گذاشته باشند. قرآن به قدری بلند مرتبه و پر محتوا است که هنگام تلاوت خضوع دانشمندان را به دنبال دارد و از جانب دیگر علم واقعی هم همین است که انسان را در برابر حق، به خضوع وادار کند.

مفسران میفرمایند: این جمله برای ماسبق تعلیل است؛ یعنی اگر شما به آن ایمان نیاورید، بدانید که از شما بهتر و داناتر به آن ایمان آورده‌اند. قرآن به قدری بلند مرتبه و پر محتواست که هنگام تلاوت خضوع دانشمندان را به دنبال دارد.

وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ﴿١٠٨﴾

و میگویند: (پیروان حق) منزّه و پاک است پروردگار ما، که یقیناً وعده هایش انجام شدنی است. (۱۰۸)

تفسیر:

در تورات و انجیل، بارها وعده‌ی آمدن پیامبر خاتم داده شده بود. این آیه اشاره به آن است که برخی اهل کتاب، چون تحقّق وعده‌ی الهی را می‌دیدند، به تسبیح خدا و سجود خاشعانه می‌پرداختند.

وَيَخِرُّونَ لِلْأُنْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ﴿١٠٩﴾

و (آنها) گریه‌کنان به رو در می‌افتند، و (تلاوت این قرآن) بر فروتنی و خشوعشان می‌افزاید. (۱۰۹)

تفسیر:

یعنی آن گروه علمای ربانی هنگام شنیدن قرآن سجده‌کنان بر روی در می‌افتند، از شدت تأثیر پذیری به استماع آیات الله متعال می‌گیرند و شنیدن قرآن بر فروتنی، خشوع و نرم‌دلی آنها برای پروردگارشان می‌افزاید.

در «تفسیر انوار القرآن» در مورد آیه مبارکه نوشته است: اگر شما مشرکان به قرآن ایمان نیاورید، پروایی نیست زیرا کسانی که از شما بهترند به آن ایمان آورده‌اند، ایشان دانشمندی هستند که کتاب‌های پیشین را خوانده، اوصاف قرآن و پیامبر(ص) را در کتب شان مطالعه کرده، حقیقت وحی و علایم نبوت را شناخته و قدرت تمییز میان حق و باطل را دارا شده‌اند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (110 الی 111) در مورد اینکه الله را چگونه به فریاد بخوانیم؟ با یکا یک اسمای حسنی، به بحث گرفته شده است.

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١١٠﴾

بگو: «الله» را بخوانید یا «رحمان» را بخوانید، هر کدام را بخوانید، پس (فرقی ندارد) برای او نام‌های نیکوست، و نمازت را نه زیاد به صدای بلند بخوان، و نه آنرا خیلی با صدای آهسته بخوان، و میان آن دو؛ راهی (معتدل) برگزین. (۱۱۰)

باید یاد آور شد که:

تفسیر:

اسلام، دینی میانه و معتدل است، حتّی قرائت نمازش باید با صدایی میانه و معتدل باشد. طوریکه میفرماید: «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۱۰)» نمازت را بلند یا آهسته بخوان، و بلکه میان آن دوراهی پیش گیر (که میانه روی و اعتدال است).

شان نزول آیه مبارکه:

ابن عباس(رض) در شان نزول آیه کریمه میفرماید: «روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم

در مکه نماز میخواندند پس در دعای خود گفتند: «یاالله! یا رحمان!».
 مشرکان که این دعایشان را شنیدند، گفتند: به سوی این صائبی بنگرید که ما را از خواندن
 دو خدا نهی میکند اما خود او دو خدا را میخواند! پس خداوند متعال نازل فرمود: «قُلْ
 ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ» (الإسراء: 110). «بگو: الله را بخوانید یا رحمان را» هیچ
 ایراد و اشکالی ندارد «هر کدام را که بخوانید» یعنی: هر اسمی از اسمای حسناى حق
 تعالی را که بخوانید خوب است و در خواندن آن بر راه درست و صواب قرار دارید؛ از
 جمله خواندن الله و رحمان را؛ که خواندن هر دو جایز و نیکوست «زیرا برای او نام های
 نیکوست» معنی نیکو بودن نام های حق تعالی، استقلال هر یک از نام های او به و صف
 جلال و بزرگی است.

یادآور می شویم که اسمای حسناى حق تعالی - چنانکه در حدیث صحیح آمده است - نودونه
 اسم است «و نمازت را» یعنی: قرائت نمازت را «نه با صدای بلند بخوان و نه با صدای
 آهسته و میان این» و آن «راهی بجوی» یعنی: راهی میانه بجوی پس نه به آواز بسیار
 بلند بخوان و نه بسیار آهسته.

گفتنی است که این حکم مربوط به نمازگزار منفرد است اما امام باید در دو رکعت اول
 نمازهای بامداد، مغرب و عشاء و نیز در دو رکعت جمعه و عیدین، قرائت را به آواز بلند
 بخواند تا کسانی که در پشت سر او هستند، صدای او را بشنوند.

ابن عباس (رض) در بیان شأن نزول این بخش از آیه میگوید: این حکم هنگامی نازل شد که
 رسول الله صلی الله علیه وسلم در مکه به حال اخفا به سر میبردند و چون در آن وقت
 مشرکان صدای قرائت قرآن را می شنیدند، هم قرآن را دشنام می دادند، هم کسیکه آن را
 نازل کرده و هم کسیکه آن را برای مردم آورده است؛ پس پروردگار نازل فرمود که:
 «نمازت را به آواز بلند نخوان» که مشرکان بشنوند و قرآن را دشنام دهند، «همچنان آن
 را آهسته نخوان» که یارانت آن را نشنوند بلکه در میان این و آن، شیوه ای میانه بجوی.
 بعد از آن امت نیز به رعایت این شیوه ملزم شد تا همیشه شرایط و ظروف اولیه نزول
 قرآن را به خاطر داشته باشد.

**وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَّلِيٌّ مِّنَ
 الدُّنْيَا وَكَبَّرَهُ تَكْبِيرًا ﴿١١١﴾**

و بگو: ستایش پروردگاری را سزااست که نه فرزندی (برای خود) گرفته و او را در
 فرمانروای عالم هیچ شریکی نیست، و بخاطر ناتوانی (و ذلت حامی و) سرپرستی برای
 او نیست، و او را به شایستگی بزرگ بشمار. (۱۱۱)

تفسیر :

نفی فرزند از پروردگار با عظمت، در مقابل یهود و مسیحیت است، و نفی شریک در مقابل
 قریش و نفی ولی در مقابل برخی از مجوسان و ستاره پرستان است.

شأن نزول آیه 111:

688- ابن جریر از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است: یهود و نصاری مدعی بودند
 که خدا (فرزند دارد و مشرکان عرب برای خدا شریک قرار داده بودند و میگفتند: «لَبَّيْكَ
 لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ تَمَلِّكُهُ وَمَا مَلَكٌ» «خدایا! تو را فرمان برداریم تو را
 شریکی نیست مگر شریکی که در تسلط توست، خود او و آنچه در اختیار دارد از آن توست».
 صابئین و مجوس میگفتند: اگر شریک های خدا وجود نداشت، خدا حقیر و ناتوان بود. آنگاه

آیة وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ نازل شد. (طبری 22854 روایت کرده مرسل است.)

اختتام و پایان سوره:

خوانندگان محترم! این سوره، با تسبیح خداوند آغاز شد و با حمد و تکبیر او پایان گرفت، چنانکه سوره‌ی مؤمنون نیز با رستگاری مؤمنان آغاز شده، «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» و با رستگار نشدن کفار، پایان گرفته است. «لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ».

سوره لاسراء با سخن گفتن از قرآن و صحبت کردن از حق اصیل موجود در آن به پایان می‌آید، قرآنی که بخش بخش و بند بند نازل گردیده است تا پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنرا بر مردمان در زمان طولانی برابر مناسبات و مقتضیات بخواند، و مردمان متأثر از آن شوند و استفاده برند و آن را بفهمند و بدان پاسخ گویند، پاسخگویی زنده و واقعی و عملی. کسانی که قرآن را دریافت میدارند و می‌پذیرند کسانی که پیش از قرآن دانش و بینش بدیشان عطاء گردیده است. همچون کسانی با خشوع و خضوع قرآن را می‌پذیرند و تا آنجا از آن متأثر میگردند که به گریه و سجده می‌افتند. خداوند این سوره را با حمد و ثنای خدائی پایان میدهد که فرزندی را برای خود برنگزیده است، و شریکی در ملک و مملکت خود نداشته است، و به سبب خواری و ناتوانی سرپرستی برای خویش انتخاب ننموده است... همانگونه که این سوره را با تسبیح و تقدیس خود آغاز کرده بود.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة الكهف
جزء 15، 16

سورة كهف در مکه نازل شده و دارای یکصد و سه آیه و دوازده رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

«سورة كهف» و «سورة اصحاب كهف»؛ «كهف» به معنای غار و شكاف كوه میباشد و نام گذاري این سوره به این دو نام بر اساس آیات نهم تا بیست و ششم این سوره صورت گرفته است که؛ همانا در آن داستان شگفت انگیز اصحاب كهف (پاران غار) به بیان گرفته شده است. (قرآن مهر، جلد 12، صفحه 183).

و یا به عبارۀ دیگر: این سوره به سوره‌ی «كهف» موسوم شده، زیرا در این سوره؛ قصه و داستان اصحاب كهف ذکر یافته است.

كهف:

به معنی غار وسیع (قاموس قرآن، جلد 6، صفحه 154)

محور و موضوع بحث سورة كهف:

طوری که در فوق هم متذکر شدیم؛ این سوره با حمد الله متعال آغاز و با توحید و ایمان پایان می پذیرد و همانند دیگر سوره های مکی به بیان اعتقادات اساسی مسلمانان مانند مبداء و معاد می پردازد.

بصورت کل باید گفت که: محور و مبحث سوره تصحیح عقیده، و تصحیح برنامه اندیشه و نگرش، و تصحیح ارزشها، با ترازوی عقیده است.

سورة كهف طوری که گفتیم یکی از پنج سوره ای قرآن، حمد، انعام، سبأ، فاطر و كهف، با جمله‌ی «الْحَمْدُ لِلَّهِ» شروع شده است و در سه سوره از آنها سخن از آفرینش هستی است. در سوره‌ی حمد از تربیت و در اینجا از کتاب آسمانی سخن به میان آمده است. گویا هستی و آفرینش، همراه با کتاب و قانون، دو بال برای تربیت انسان‌ها هستند.

سورة كهف به منظور تثبیت عقیده و ایمان به عظمت خدای ذي الجلال در برگزیده قصه‌ها، داستانها و مثالهای عبرت انگیز و آکنده از پند و اندرز است.

مجموع داستانهای ذکر شده در این سوره را پنج داستان عبرتناکی تشکیل میدهد: قصه‌ی اول این سوره عبارت است از قصه‌ی «اصحاب كهف» که از آیه نهم الی آیه 12 این سوره بطور مختصر و از آیه 13 الی آیه 26 این داستان آموزنده بطور تفصیلی به بیان گرفته شده است.

این داستان عبارت است از داستان فداکاری و از خود گذشتگی در راه عقیده و باور. اصحاب كهف از جمله جوانانی با ایمان بودند که به خاطر حفظ دین از خانه و کاشانه و در نهایت از سرزمین خود فرار کردند و به غاری در قلب کوه پناه بردند. آنگاه به مدت (309) سی صد و نه سال در آن غار به خواب رفتند و بعد از آن مدت طولانی خدای متعال آنان را بیدار کرد.

قصه اصحاب كهف؛ نمونه‌ای از عبرت های تاریخی است که ایمان چه نقش باسزای را در شخصیت انسانها بازی می کند. چگونه انسان به وسیله ایمان می‌آراند و یقین و اطمینان می‌یابد، و ایمان را بر زیب و زینت و زر و زیور و خوشیها دنیا ترجیح میدهد و آنرا

والا تر و برتر می‌شمارد، و به غار پناه می‌برد زمانی که برای او زندگی با مردم دشوار و ناکار می‌شود. همچنین در این داستان در می‌یابیم که: چگونه حُب الله متعال در درون اشخاص مؤمن راه می‌یابد و وی را از فتنه و بلا محفوظ و مصون میدارد. قابل یادآوری است که: در باره داستان اصحاب کهف روایت‌های گوناگونی توسط مفسران و تاریخ‌نویسان به رشته تحریر آمده است. سخنان زیادی را درباره آن گفته‌اند. ولی به ذکر آن نمی‌پردازیم، صرف به آنچه که در روشنی آیات قرآنی است اکتفاء می‌کنیم. زیرا قرآن عظیم الشان یگانه منبع مورد اطمینان برای ما مسلمانان است. شیوه‌ای بیان که در عرضه داستان کهف از نظر هنری در پیش گرفته شده است این است که این داستان در بدو بطور خلاصه بیان یافته است، و بعد از آن به طور مفصل به توضیح قصه پرداخته است.

دومین: قصه این سوره؛ همانا داستان و حکایت مرد صاحب دو باغ با دوستش که از آیه سی و دوم آغاز می‌یابد.

سومین: داستان این، مبحث سجده فرشتگان در برابر آدم علیه السلام و امتناع ابلیس و نافرمانی از الله متعال که از آیه پنجاهم آغاز می‌شود.

چهارمین: داستان و قصه، همانا داستان خضر علیه السلام با موسی علیه السلام که از آیه شصتم آغاز می‌شود: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ۖ» [الكهف: 60]. یعنی: «و یاد کن آنگاه که موسی به غلامش گفت از پا نخواهم نشست تا اینکه به مجمع بحرین برسم یا سالها عمر در طلب بگذارم».

داستان و قصه حضرت موسی علیه السلام با حضرت خضر عبارت از: داستان تواضع و فروتنی در راه کسب علم و اخبار غیبی که الله متعال آن بنده صالح، «خضر» را از آن آگاه فرمود و موسی از آن بیخبر بود تا اینکه خضر او را آگاه ساخت؛ مانند قصه کشتی و حادثه گشتن پسرک و بازسازی دیوار.

پنجمین: قصه و داستان این سوره حکایت ذی عبرت ذوالقرنین است که: از آیه هشتاد و سوم آغاز می‌شود و این داستان، الی آیه 98 ادامه می‌یابد.

شخصیت «ذوالقرنین» همانا پادشاهی عادل و با تقوی بود که الله متعال او را موفق کرد که سلطنت دنیای آن روزگار را به دست آورد و مشرق و مغرب کره‌ی زمین را به تصرف درآورد و سد عظیمی را بنا نهاد.

قصه‌ها و داستان سوره کهف:

باید یادآور شد که؛ داستانها در این سوره، عنصر غالب را تشکیل می‌دهد. این داستانها بیشترین آیات سوره را به خود اختصاص میدهند. چه داستانها در ۷۱ آیه از ۱۱۰ آیه سوره آمده‌اند. تازه قسمت اعظم آنچه از آیه‌ها میماند حاشیه یا پیرو داستانهای سوره است. همچنان در جنب داستانها صحنه‌های قیامت، و برخی از صحنه‌های زندگی تذکر یافته است، صحنه‌هایی که فکر و اندیشه‌ای یا معنی و مفهومی را به تصویر میکشد، بدان‌گونه که شیوه و روش قرآن در تعبیر با به تصویر کشیدن معانی و مفاهیم است.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره:

سوره (کهف) به استثنای یک یاسه آیات آن حسب اختلاف آراء مکی است. این سوره دارای (12) دوازده رکوع، و (110) یک صد و ده آیات، و (1201) یک هزار و دو صد و یک کلمه، و (6620) و شش هزار و شش صد و بیست حرف، و (630) شش صد

وسی نقطه است. لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره کهف مانند سایر سوره ها مختلف بوده. تفصیل در این مبحث را در سوره طور تفسیر «احمد». مطالعه فرماید.)

همچنین این سوره جزو سور مئین (صد آیه ای ها) است ابن قتیبه می گوید سوره مئین سوره هایی هستند که بعد از سور طوال آمده اند علت نامگذاری این سوره ها به مئین نزدیک بودن تعداد آیه های این سوره ها به عدد صد میباشد. (زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 4، ص 141). گفته شده این سوره ها عبارتند از «بنی اسرائیل، کهف، مریم، طه، انبیاء، حج و مؤمنون» (دراسة حول القرآن الکریم، صفحه 37)

برخی دیگر از مفسران نیز سور مئین را سوره های «توبه، نحل، هود، یوسف، کهف، بنی اسرائیل، انبیاء، طه، مؤمنون، شعراء و صافات» معرفی داشته اند. (مراجعه شود: التمهید فی علوم القرآن، ج 1، ص 313)

روایتی است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل شده که فرمود: خداوند هفت سوره طوال را به جای تورات و سوره های مئین را به جای انجیل و سوره های مثانی را به جای زبور به من داد، و پروردگارم مرا با دادن سوره های مفصل فزونی بخشید. (جامع البیان فی تفسیر القرآن، جلد 1، صفحه 34) امام بخاری از ابن مسعود روایت کرده که در باره سوره های: بنی اسرائیل، کهف، مریم، طه، و الانبیاء گفت: «این سوره ها از سوره های کهن اول است، و از دیرینه ها هستند» سپس به هضمین ترتیب آنها را ذکر کرد. (ترجمه الإتقان فی علوم القرآن، ج 1، ص 215)

خواننده محترم!

آیه آخر سوره کهف از خصوصیات خاصی خویش برخوردار می باشد. و آن اینکه که خواندن حرف «فا» در کلمه «وَلْيَتَلَطَّفْ» سوره کهف قبل از نیمه اول قرآن پایان می یابد و از آن پس، نیمه دوم قرآن آغاز می گردد.

ارتباط سوره کهف با سوره قبلی:

خداوند متعال سوره بنی اسرائیل را با حمد و توحید و یادی از پیامبر خاتمه داد. و سوره کهف را نیز با حمد و توحید و وصف قرآن و پیامبر صلی الله علیه وسلم، آغاز میکند، تا ابتدای این سوره با پایان آن سوره، ارتباط داشته باشد.

یهودیان، مشرکان مکه را و امی داشتند تا سه چیز را از پیامبر بپرسند: روح، قصه ی اصحاب کهف و قصه ی ذوالقرنین، خداوند، سؤال اول را در مورد سوره ی اسراء عنوان فرمود و دو سؤال بعدی را در این سوره پاسخ داد.

در سوره ی اسراء میفرماید: «... فَإِذَا جَاء وَعْدَ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا»، [۱۰۴] و در سوره ی کهف به تفصیل میفرماید: «فَإِذَا جَاء وَعْدَ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدَ رَبِّي حَقًّا. وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ... تَاللَّكَافِرِينَ أَعْرَضُوا.» [۹۸ تا ۱۰۰].

فضیلت سوره کهف:

در فضیلت این سوره در حدیث شریف آمده است: عن أبي سعيد الخدري عن النبي قال: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ كَمَا أَنْزَلْتُ كَانَتْ لَهُ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ». ابوسعید خدری (رض) میگوید: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر کس سوره کهف را آنگونه که نازل شده است، بخواند برایش روز قیامت، تبدیل به یک نور میگردد» (روایت حاکم نیشابوری؛ و این حدیث صحیح لغیره می باشد).

همچنان پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم بر قرائت سوره کهف بخصوص در روز جمعه تاکید بعمل آورده است، حاکم از ابوسعید خدری (رض) روایت میکند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ أَضَاءَ لَهُ مِنَ النُّورِ مَا بَيْنَ الْجُمُعَتَيْنِ». ابوسعید خدری (رض) میفرماید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هرکس، روز جمعه، سوره کهف را بخواند، میان دو جمعه برایش نورانی میگردد» (روایت حاکم نیشابوری و بیهقی؛ و این روایت صحیح می باشد چنانکه در صحیح ترغیب و ترهیب آمده است).

در حدیثی دیگری از: عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخَدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَضَاءَ لَهُ مِنَ النُّورِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ». ابو سعید خدری (رض) میگوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر کس، روز جمعه، سوره کهف را بخواند، حد فاصل میان او و خانه کعبه، نورانی میگردد» روایت بیهقی در الشعب، چنانکه در صحیح ترغیب و ترهیب و إرواء الغلیل آمده است.

فضیلت آیات اولیه سوره کهف:

عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «مَنْ حَفِظَ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ سُورَةِ الْكَهْفِ عُصِمَ مِنَ الدَّجَالِ (وفي لفظ) عُصِمَ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَالِ». أبو درداء (رض) میگوید: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر کس، ده آیه از اول سوره کهف، حفظ نماید از دجال، حفاظت میشود». و در لفظی آمده است که: «از فتنه دجال، حفاظت میشود». (صحیح مسلم).

عن أبي سعيد الخدري قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «مَنْ قَرَأَ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ أَوْلَاهَا ثُمَّ خَرَجَ الدَّجَالُ لَمْ يَسْلُطْ عَلَيْهِ» (در اکثر مصادر حدیث حتی مستدرک حاکم که حدیث از آن نقل شده است، با لفظ: «من آخرها» وارد شده نه با لفظ: «من أولها» (ابو سعید خدری- رض) میگوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر کس، ده آیه از اول سوره کهف بخواند و بعد از آن، دجال ظهور کند، دجال نمیتواند براو پیروز شود.» (روایت حاکم نیشابوری؛ و این حدیث صحیح لغیره میباشد چنانکه در صحیح ترغیب و ترهیب آمده است. «هر کس ده آیه اول از سوره کهف را حفظ کند در روایت دیگری آمده است هر کس ده آیه اخیر از سوره کهف را بخواند در روایت دیگری آمده است هر کس ده آیه از سوره کهف را بخواند، از فتنه دجال ایمن می ماند».

سنت این است که انسان سوره «کهف» را در روز و شب جمعه تلاوت کند زیرا در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «هرکس سوره کهف را در روز جمعه بخواند، این سوره فاصله هر دو جمعه را برای او از نور روشن می کند».

در روایتی دیگر آمده است: «هر کس کهف را در شب جمعه بخواند، این سوره بین او تا خانه کعبه را از نور روشن می کند».

استاد سید ابوالحسن ندوی رحمه الله در کتابش «تأملات فی سورة الكهف» مینویسد: «تمام این سوره کریمه را پیرو و پیرامون یک موضوع یافتیم که میتوانم عنوان آنرا بگذارم: (از ایمان تا مادیت)، من از این فتح بر خود بالیدم و با آن بعد دیگری از اعجاز قرآن کریم و نبوت محمد صلی الله علیه وسلم برایم روشن شد زیرا تا آن وقت نمیدانستم؛ کتابی که در قرن ششم مسیحی نازل شده است، میتواند تصویری روشن و راستین از مدنیت مادی قرن حاضر را ارائه کند».

شان نزول سوره كهف :

محمد بن اسحق در بيان سبب نزول اين سوره كريمه از ابن عباس رضی الله عنه روايت ميكند كه فرمود: قریش نضربن حارث و عقبه بن ابی معیط را نزد دانشمندان يهود در مدینه فرستاده و به آنان گفتند: از يهوديان درباره محمد سؤال کرده و اوصاف و سخنان وی را برايشان نقل كنيد زيرا آنان اهل كتاب پيشين هستند و در باره انبياء عليهم السلام چنان آگاهی ای دارند كه ما از آن بی بهره ایم. آن دو به مدینه آمدند و موضوع را با دانشمندان يهود در میان گذاشتند، يهوديان به آنان گفتند: از محمد درباره سه چیز ذیل سؤال كنيد پس اگر شما را از آنها خبر داد، او پیامبر مرسل است و در غير آن او مردی مفتری و دروغگوست و خود دانيد كه با او چه می كنيد:

1- از او راجع به داستان جوانانی سؤال كنيد كه در عصرهای اولیه گذشته اند، پيرسيد كه داستانشان چگونه بوده است؟ زيرا آنها داستان شگفتی دارند.

2- از او راجع به مرد جهانگردی كه مشرق ها و مغربهای زمین را درنورديد پيرسيد كه اخبار وی چگونه بوده است؟

3- از او درباره روح پيرسيد كه روح چیست؟ پس اگر به شما از اين سه موضوع خبر داد، او به حق فرستاده خدا جلّ جلاله است.

نضر و عقبه به مکه برگشتند و به قریش گفتند: ای گروه قریش! در حقیقت برایتان چیزی آورده ایم كه میان شما و محمد فیصله كن است. آنگاه سخنان يهود را با آنان در میان گذاشتند. رؤسای قریش بعد از شنیدن گزارش فرستادگان خود، نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: ای محمد! ما را از اين سه موضوع خبر ده! و آن سه سؤال را مطرح كردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم بی آنكه استثنا كنند (يعنی ان شاء الله بگویند)، به آنان فرمودند: «فردا شما را از آنچه سؤال كرديد، خبر می دهم».

قریش برگشتند اما رسول الله صلی الله علیه وسلم پانزده روز منتظر وحی باقی ماندند و خداوند متعال برايشان در اين باره وحی نفرستاد، به علاوه جبرئیل علیه السلام نیز نزدشان نیامد تا آن كه در مکه غلغله افتاد كه: محمد به ما «فردا» را وعده داد و امروز پانزده روز از آن وعده اش گذشته و هیچ خبری هم از سوی وی نیست! رسول الله صلی الله علیه وسلم از معطلی وحی سخت اندوهناك شدند و سخنان مشركان مکه برايشان دشوار آمد. سپس جبرئیل علیه السلام از سوی الله متعال عزوجل سوره «كهف» را برايشان فرود آورد كه در آن، ضمن اینکه پروردگار متعال پیامبر خویش را از اندوهگین شدن بر كفر كفار برحذر می دارد، داستان جوانان كهف، داستان مرد گردشگر (ذوالقرنین) و داستان خضر و موسی علیهما السلام را نیز در آن بیان می كند و از روح هم كه در سوره «اسراء» جواب داد.

ترجمه و تفسیر سوره الكهف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ﴿١﴾

حمد و سپاس مخصوص خدایی است که بر بنده اش (محمد) کتاب (قرآن) را نازل کرد، و در آن هیچگونه کجی و انحراف نگذاشت. (۱)

تفسیر :

مفسر محمد بن جریر طبری در تفسیر «جامع البیان فی تفسیر القرآن تفسیر طبری» مینویسد: این از باب مقدم و مؤخر است؛ یعنی کتاب را استوار و بدون کجی و کمبودی نازل کرده است؛ استوار و مستقیم است و خالی از اختلاف و تفاوت بوده و هیچ کجی و انحرافی در آن نیست. (تفسیر طبری ۱۵/۱۹۰).

«وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» «اعوجاج» یعنی انحراف و کجی.

«عِوَجٌ»: در مورد محسوسات و «عِوَجٌ» در غیر محسوسات مورد استعمال قرار میگیرد. «لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا»: هدف اینست که در قرآن ضدّ و نقیض معنوی، و اختلال و انحراف لفظی وجود ندارد.

نه در کتاب خدا اعوجاج است، نه در رسول او، نه از حقّ به باطل می‌گراید، نه از مفید به غیر مفید و نه از صحیح به فاسد.

خواننده گان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 8) مطالبی در مورد سپاس و ستایش خدای بزرگوار، قرآن و نقش آن در جامعه مورد بحث قرار گرفته است.

از نزول قرآن باید سپاس گزار بود:

همه ستایش‌ها خدایی راست که کتاب را یعنی: قرآن را «بر بنده و پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم گرامی داشت، و در آن هیچگونه کجی‌ای ننهاد» بنا بر این، در قرآن هیچگونه تناقض و اختلافی در لفظ یا معنی وجود ندارد و در عین حال، هیچ چیز در آن خالی از حکمت نیست.

قرآن، نگهبان کتب آسمانی و در بردارنده تمام مصالح بندگان است. تناقض، اختلاف، افراط و تفریط در آن نیست، هم دعوت به قیام می‌کند، هم قیام به دعوت دارد.

قرآن عظیم الشان به عنوان کتاب آسمانی و معجزه جاوید پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم، کتاب هدایت بشر به سر منزل مقصود است.

قرآن مجید کتابی که خداوند برای هدایت بشریت نازل فرموده و راهنمای رستگاری است. واقعاً هم انسان اگر یکبار با قرآن مانوس شود به یاد داشته باشید که در طول زندگی خویش از این کتاب آسمانی جدا و روی گران نخواهد شد.

قرآن برترین و ماندگارترین اثر آسمانی و جاودانه‌ترین پیامی است که خداوند برای هدایت بشر بر قلب شریفترین بنده خویش محمد ابن عبد الله صلی الله علیه وسلم نازل فرموده است.

یکی از راه‌های پی بردن به اخلاق نیک تلاوت قرآن و عمل به دستورات آن است و کسیکه به دنبال قرآن برود از بسیاری فضائل نیک دیگر نیز برخوردار می‌شود.

خداوند متعال، محتوا و معارف قرآن عظیم الشان را طوری تنظیم کرده که در طول تاریخ

و در هر عصر و زمانی همه‌ی مردم بتوانند از معارف زلال و ناب آن بهره مند شوند. مهمترین نقشی که قرآن مجید توانسته با آن عظمتش در زندگی ما داشته باشد ایجاد صبر در برابر سختی‌ها و مشکلاتی است که روزمره با آن مواجه می‌گردیم و چه بسیار مواعی که با حضور قرآن از سرراه برداشته شده اند.

قرآن مجید در برگیرنده هدایت و سعادت انسان در دنیا و آخرت می باشد و در تمام مراحل زندگی رهبر و راهنمای انسان به سوی کمال است این قرآن به راهی هدایت میکند که مستقیم ترین راه هاست... کسانی که با قرآن مأنوسند به کمک قرآن حق را از باطل تشخیص میدهند.

قرآن مجید، انسان را به زندگی کردن با معیارهای و ارزشهای انسانی و اسلام دعوت می کند.

اگر کسی بخواهد به نحو حقیقت اسلام و انسان و جهان آشنا شود، چاره ای جز مراجعه به قرآن مجید ندارد. در این کتاب الهی، آنچه آمده هماهنگ با تمام شئون زندگی انسان و منطبق بر نظام احسن خلقت است. نقش قرآن در زندگی بشر در ابعاد مختلف فردی، اجتماعی، و حتی بین المللی، قابل دقت است. بناءً بر ما است تا از نزول قرآن سپاسگزار باشیم و آنرا رهنمایی عمل خویش قرار دهیم.

قِيَمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ﴿٢﴾

کتاب راست و درست، تا (کافران را) از عذاب سخت از جانب خود بترساند. و مؤمنانی را که کارهای شایسته انجام می دهند، مژده دهد که پاداش نیکویی برای آنهاست. (۲)

کتابی قیم :

یعنی: قرآن کتابی است راست و درست که در آن هیچ کجی و انحراف و میلی به سوی افراط و تفریط دیده نمی شود، و این کتاب تا قیامت، استوار و غیر قابل نسخ است. **«قِيَمًا»:**

بمعنی معتدل آمده است. یعنی افراطی در تکالیف قرآن وجود ندارد تا سخت و طاقت فرسا باشد، و تفریطی در احکام قرآن نشده است تا سهل انگاری در چیزی شده باشد که برای سعادت انسان‌ها ضروری باشد. جاودانه و پایرجا پاسدار احکام الهی و حافظ اصول کتاب های آسمانی. قائم بر احکام دین و مصالح بندگان. «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرم دل) بصورت کل باید گفت که: قرآن مجید کتابی است که: در آن هیچگونه تعارض و تناقضی نیست بلکه استوار و محکم، تام، تمام و کامل و بی نقص است تا کفار را از عذاب نار و از کیفر یگانه قهار بیم داده و مؤمنان شایسته‌کار را به پاداشی نیکو و اجر بی بدیل در بهشت های پرناز و نعمت نوید بخشد.

طوری که در آیه مبارکه با زیبایی خاصی میفرماید: **«وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا. 2»** ایمان همراه با عمل صالح کارساز است. و عمل صالح باید استمرار داشته باشد.

مَّا كُنْتُمْ فِيهِ أَبَدًا ﴿٣﴾

(همان بهشتی) که جاودانه در آن خواهند ماند. (۳)

تفسیر :

در آیه مبارکه بوضاحت دریافتیم که: عمل دائم، پاداش دائم دارد. در آیه قبلی خواندیم

که «يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ» نشانه دوام عمل بود و در این آیه مبارکه می خوانیم «مَآكِيْن» یعنی پاداش دائم می باشد.

«مَآكِيْن فِيْهِ اَبَدًا» به معنی ماندگاران. مقیمان. از خصوصیات نعمت‌های الهی در آخرت، جاودانگی این نعمت‌ها است، یعنی مؤمنان در بهشت، در سرای خجسته و نعمت‌های شکفته و فراگیر، جاودان و ابدی، همیشه ماندگار و برقرار می‌شوند. قابل تذکر است که از فحواى این آیه در یافتیم که؛ در قیامت، دیگر مرگ و فنا وجود ندارد.

وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ﴿٢﴾

و تا بترساند کسانی را که گفتند: خداوند فرزندی (برای خود) برگزیده است، بیم دهد. (۴)
تفسیر :

شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی در تفسیر «انوار التنزیل و اسرار التاویل مینویسد: برای نشان دادن بزرگی کفر آنان، آنها را ذکر کرده و تهدید را تکرار نموده است، اما نوع عذاب را ذکر نکرده؛ چون قبلاً از آن بحث شده و دیگر ضرورتی به آن دیده نمی‌شود. (تفسیر بیضاوی ۲/۲).

باید گفت: در این هیچ جای شکی نیست که: نسبت دادن فرزند به سوی الله سبحان و تعالی، از زشت‌ترین انواع کفر است. و واضح است آن‌عه اشخاصی که فاقد ایمان باشند، و عقیده راسخ نداشته باشند، به خالق خویش نیز از تهمت بستن دریغ نمی‌ورزند.

فرزند داشتن برای الله:

باآنکه هشدار در آیه قبل نیز آمده بود، اما به خاطر اهمیت انحراف مشرکان در مورد فرزند گرفتن خدا، انذار تکرار شده است.

با توجه به آیات دیگر قرآن، اتهام فرزند داشتن خدا، تهمتی بزرگ و شایع میان مشرکان بوده است. مسیحیان هم «أب، ابن و روح القدس» (پدر - پسر و روح مقدس) می‌گفتند و مدعی بودند. یهودیان نیز «عزیر» را فرزند خدا میدانستند و مشرکان، فرشتگان را دختران خدا قلمداد میکردند. در حالیکه این عقیده نه موافق با واقعیت است و نه منطبق به عقل.

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبِرَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ﴿٥﴾

نه ایشان به این سخن علم و آگاهی دارند و نه پدرانشان، سخن بزرگی از دهانشان بیرون میشود! آنان جز دروغ نمی‌گویند. (۵)

تفسیر :

یعنی: خود و پیشینیانشان دلیل روشنی بر این امر که خدای سبحان فرزندی گرفته است ندارند بلکه پدرانشان در این پندار و گمان خویش، بر جهل و گمراهی قرار داشتند و فرزندان شان نیز از آنان تقلید کرده و همگی گمراه شدند.

واقعیت امر اینست که: جهل و نا آگاهی، بستر و منبع بسیاری از انحرافات را در انسانها تشکیل میدهد. بدین اساس عقاید باید بر بنیاد علم استوار باشد، طوریکه علماء از عقیده بدون علم انتقاد شدید به عمل آورده اند.

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا ﴿٦﴾

نزدیک است که اگر امت تو به این سخن (قرآن) ایمان نیاورند جان عزیزت را از شدت حزن و تأسف بر آنان هلاک سازی! (۶)

تفسیر :

«بَاخِعٌ»: هلاک کننده. نابود کننده. «أَسْفًا» «أَسَفًا»، مرحله‌ای شدیدتر و قویتری از حُزن را می‌گویند.

باید گفت که: دلسوزی، حسرت و تأسّف بر گمراهی دیگران يك ارزش است و پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم، دلسوز ترین شخصی است در این بابت می‌باشد.

زعیم و رهبر باید در فکر اصلاح عقاید و اعمال مجتمع خویش بوده باشد و آنرا باید جداً تعقیب نماید. در آیه مبارکه میفرماید که: ای محمد! کار را بر خود آسان بگیر زیرا مأموریتی که تو برای انجام آن توظیف شده‌ای، فقط ابلاغ رسالتی است که ما بر دوش تو نهاده‌ایم و تو هرگز به این مکلف نیستی که ایمان را در دل هایشان وارد کرده و خود را در حسرت خوردن بر کفرشان تلف گردانی.

این آیه مبارکه بخاطر تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه نازل گردیده است.

اسباب نزول آیه 6:

690- ابن مردویه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عتبه و شیبیه پسران ربیعہ ابو جهل بن هشام، نضر بن حارث، امیه بن خلف، عاصی بن وائل، اسود بن مطلب، ابوالبختری و جمع دیگری از قریش دور هم گرد آمده بودند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم (مخالفت‌ها و سرکشی‌های قومش را نسبت به خود و انکار و نابوری‌های آنها را نسبت به کتاب خدا و نصایح پندآمیز و اندرزهای سودمند آن، مشاهده میکرد و بسیار غمگین و دل‌تنگ می‌شد و حرکات زشت آنها برایش دشوار و سنگین بود. پس خدا آیه «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَيَّ أَثَارَهُمْ» را نازل کرد.

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ﴿٧﴾

مسلمان آنچه را که روی زمین است، [از درخت، نبات، حیوان، بروبحرو دیگر آثار] زینت زمین قرار دادیم تا آنان را آزمایش کنیم که کدام‌شان بهتر عمل میکنند! (۷)

تفسیر :

همان‌طور که آسمان را به زیور ستارگان آراسته‌ایم، مسلماً همه‌ی آنچه که روی زمین است، باغها، گل‌ها، میوه‌ها، حیوانات، آبها، معادن، رنگ‌ها، بوها، و آنچه که به بشر اختراع، اکتشاف و ساختن آن را الهام کرده‌ایم؛ مانند تأسیسات، ساختمانها، البسه، کالاهای مصنوعی و غیره... را برای زمین «زینة لها» زینت و آرایشی قرار دادیم.

زینت‌ها، وسیله‌ی آزمایش است. «زینة لها لِنَبْلُوَهُمْ» تا معلوم شود چه کسی فریفته شده و خود را می‌فروشد و چه کسی با قناعت و زهد و برخورد کریمانه، آنها را مقدّمه‌ی عمل صالح قرار می‌دهد.

طوری‌که میفرماید: «لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» تا مردم را در آزمایش قرار بدهیم و معلوم شود که کدامیک در مقابل اوامر الهی مطیع‌تر و کدام یک عملش برای آخرتش نیکوتر است. البته معیار این شایستگی و برازندگی، اخلاص در عمل برای الله متعال و متابعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم است.

در ضمن می‌خواهم یادآور شوم که: زیبایی گل‌ها و بصورت کل زیبایی طبیعت فنا پذیر است، ولی کار نیک و عمل صالح ماندگار است.

طوری‌که این فهم در حدیثی شریف آمده است: «در حقیقت دنیا شیرین و خرم است و همانا

خداوند متعال جانشین کننده شما در آن می باشد پس می نگرند که چگونه عمل می کنید».

وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا ﴿٨﴾

و ما (سرانجام) آنچه که روی زمین است، (صاف میکنیم) به خاکی هموار و بی گیاه (بیابانی خشک) تبدیل می کنیم. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صعیدا»: روی زمین. سطح زمین. «جرزا»: زمین لخت و برهوتی که گیاهی در آن نباشد.

تفسیر :

خداوند متعال، کلمه‌ی «لِنَبْلُوَهُمْ» مربوط به مسئله‌ی آزمایش مردم را در میان دو کلمه‌ی «جَعَلْنَا» و «لَجَاعِلُونَ» قرار داد که یکی مربوط به سرسبزی زمین است و دیگری مربوط به بی‌گیاهی آن، تا اشاره باشد به اینکه آزمایش و امتحان مردم در لابلای سبزی و شادابی و خشکی و غم‌ها می باشد، اما آنچه مهم است عملکرد انسان و پیروزی اوست.

همچنان در آیه مبارکه به یک فهم عالی دیگری هم اشاره بعمل آمده آن اینکه: مانباید به زیبایی‌های ظاهری دنیا مغرور شویم، زیرا الله متعال همه را بعد از به پایان رسیدن عمر جهان، به خاکی بی‌گیاه تبدیل خواهد کرد که نه در آن زراعتی است و نه زینت و نه آرایشی. امام قرطبی در تفسیر خویش مینویسد: این آیه برای تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است؛ یعنی ای محمد! به دنیا و دنیا داران اهمیت مده؛ چون ما آن را برای دنیا داران وسیله‌ی آزمایش قرار داده‌ایم؛ زیرا در بین آنان هستند اشخاصی که اندیشه را به کار میگیرند و ایمان می‌آورند و نیز هستند اشخاص و افرادی که راه کفر را در پیش میگیرند. بدون شک روز رستاخیز در پیش روی آنان قرار دارد، پس کفر آنان بر تو گران نیاید؛ زیرا آنها را مجازات خواهیم کرد. (تفسیر قرطبی ۱۰/۳۵۴).

داستان و قصه اصحاب کهف:

اولین داستان و قصه این سوره همانا قصه‌ی «اصحاب کهف» است که از ابتدا آیه نهم الی آیه ۱۲ این سوره، بطور مختصر و مؤجز و از آیه ۱۳ الی آیه ۲۶ این سوره این داستان آموزنده بطور تفصیلی به بیان گرفته شده است. بصورت کل طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم؛ این داستان عبارت است از داستان فداکاری و از خود گذشتگی در راه عقیده و باور.

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ﴿٩﴾

آیا (گاهی) گمان کردی که اصحاب کهف (= غار) و رقیم (و لوحه‌ای که نام های آن جوانان خفته در غار در آن نوشته است) از جمله نشانه های شگفت انگیز ما بوده اند؟! (۹)

قصه اصحاب کهف:

در آیه مبارکه خداوند متعال به بیان داستان ذی عبرت و تاریخی اصحاب «کهف» می‌پردازد. گفتنی است که حکمت در وقوع رخداد «اصحاب کهف»، رهنمودی علمی است برای انسانها به امکان وقوع رستاخیز بعد از مرگ و دادن این استنباط به آنان است که روز جزا و روز رستاخیز حق است.

و با دقت واضح می دارد که زیبای دنیا در برابر آن قدر و بهایی ندارد.

مجاهد گفته است: یعنی آیا می‌پنداری که قصه‌ی آنها عجیب‌ترین آیات میباشد؟ نه، در آیات ما بسی عجیب‌تر از آن موجود است. (زاد المسیر ۵/۱۰۸).

«الْكَهْفِ»:

كهف: به معنی غاری در کوه را میگویند، فرق نمیکنند که این غارکلان باشد و یا غار کوچک باشد.

«الرَّقِيمِ»: به معنی مرقوم و نوشته شده است. نام وادی یا قریه یا سنگ نوشته‌ای است که نام های اصحاب كهف در آن حک شده بود.

مفسر این کثیر ترجیحاً بر آن است که رقیم: همان سنگ‌نوشته (لوح) است. در مورد اینکه هدف از «رقیم» که در آیه ۹ سوره كهف ذکر می‌شود از آن بعمل آمده است چیست؟ مفسران اختلاف نظر و نظریات مختلفی ارائه داشته‌اند.

برخی از مفسران بدین عقیده‌اند که: «رقیم» نامی سرکی (راهی) است که: غار اصحاب كهف در آن موقعیت دارد، و یا آن کوهی است که غار در آن موقعیت دارد، برخی از مفسران بدین باوراند «الرَّقِيمِ» نام قریه است که: اصحاب كهف از آنجا خارج شدند. و یا نام سنگی است که قصه اصحاب كهف را بر آن نوشته‌اند، سپس آنرا به دروازه غار نصب نموده‌اند، و یا هم این لوحه در موزیم پادشاهان نهاده‌اند. و تعداد هم بدین باور اند که: رقیم کتابی است که در آن داستان اصحاب كهف تحریر گردیده است.

مفسر تفسیر معارف القرآن: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد:

بعد از گذشت سیصد (300) سال یکی از جوانان اصحاب كهف بنام او یا «یملیحا» زمانیکه غرض آوردن نان به بازار رفته بود، وسکه در دست داشت که متعلق به دوران شاه «دقیانوس» بود، دوکاندار از دیدن این سکه تعجب کرد و برایش گفت که این سکه را از کجا بدست آورده‌اید. و این سکه مربوط چه زمانی است. سکه را به مغازه داران دیگری هم نشان داد، همه دوکانداران گفتند، این شخص به خزانه قدیمی دست یافته است، و از آنجا این سکه را بیرون آورده است، ولی او انکار کرد که خزانه‌ای دست نیافته‌ام، و از جای دیگری هم آنرا بدست نیاورده‌ام. در نهایت اهل بازار بعد از بگو و مگو او را دستگیر کرده، به دربار پادشاه شهر (بیدوسیسی) که مطابق بیان تفسیر مظهري پادشاه عادل و با خدا بود آوردند.

این پادشاه در خزانه شاهانه لوحی را هم دیده بود که اسامی اصحاب كهف و داستان فرار آن روی این لوحه تحریر یافته بود، برخی از مؤرخان بدین عقیده‌اند که این لوحه را همان شاه ظالم «دقیانوس» نوشته بود که ایشان مجرمان مشهوری هستند، باید نام و آدرس آنها محفوظ بماند، و باید دستگیر شوند.

برخی از مؤرخان نوشته‌اند که در دربار حکومت «دقیانوس» اشخاصی مؤمن هم مشغول کار بودند که در دل، بت پرستی را قبیح می‌دانستند، و اصحاب كهف را بر حق می‌پنداشتند، اما جرئت اظهار این رای را نداشتند، آنها این لوحه را بصورت یادگار، نوشته بودند، و نام این لوح «رقیم» است. که به سبب آن به اصحاب كهف، اصحاب رقیم نیز گفته شده است.

به همه حال پادشاه شهر (بیدوسیسی) که تا یک اندازه از این داستان باخبر بود، از جوان اصحاب كهف او یا «یملیحا» نسبت به احوال او تحقیق به عمل آورد، و بعد از استماع داستان یقین حاصل کرد که او یکی از آنهاست و گفت که من به درگاه خداوند دعا کرده بودم که خدا مرا به آنان فرصت ملاقاتی بدهند، که در زمان «دقیانوس» برای نجات ایمان

خویش گریخته بودند، پادشاه برا این مسرور شد، گفت شاید خداوند متعال دعای مرا اجابت نموده است، شاید در این، برای مردم حجتی باشد، تا بر حشر اجساد یقین پیدا کنند، چنین گفته به «یملیحا» گفت که مرا به غاری ببر که تو از آنجا آمده ای. پادشان با جمعی زیادی از اهالی شهر به غار رسیدند، نگاه «یملیحا» گفت: تو قدری صبر کن تا که من جلوتر رفته رفقایم را از حقیقت امر آگاه سازم، که اکنون پادشاهی شخصی مسلمان و موحدی است و ملت هم مسلمان می باشند، و برای ملاقات شما آمده اند، چنین نباشد که قبل از آگاهی، شما در آنجا برسید و آنها تصور کنند، که پادشاه دشمن ما، بر ما هجوم آورده؛ طبق این برنامه «یملیحا» جلو رفته و رفقایش را کلاً از تمام احوال با خبر نمود، آنها با شنیدن آن خیلی خوشحال شدند، و با تعظیم از پادشاه استقبال نمودند، و سپس به سوی غار خویش برگشتند، و در بیشتر روایات آمده است، که وقتی «یملیحا» به رفقای خویش کل داستان را بیان نمود فوراً همه ی آنها وفات یافتند و نتوانستند با پادشاه ملاقات کنند. ولی مفسر مشهور جهان اسلام؛ ابو حیان در بحر محیط مینویسد که: اصحاب کهف پس از ملاقات با پادشاه و اهالی شهر گفتند که: اکنون ما از شما اجازه می خواهیم، و به داخل غار رفتند و در عین همان زمان خدا بر آنها مرگ را طاری فرمود، و وفات یافتند. والله أعلم بحقیقة الحال.

غار اصحاب کهف در کجا است؟

مؤرخان در این مورد که غار اصحاب کهف در کجا موقعیت دارد، هم دارای، اختلاف رأی و اختلاف نظر می باشند؛ تعداد از این مؤرخان بدین باورند که این غار در وادی ای نزدیک عقبه جنوب فلسطین موقعیت دارد. (فکر میکنم صحیحترین روایت هم همین است که این غار در کشور فعلی اردن نزدیک وادی عقبه جنوب فلسطین موقعیت دارد.)

برخی از مؤرخان بدین باور اند که غار اصحاب کهف در نینوا از سرزمین موصل که در شمال عراق واقع است. بعضی میگویند: این غار در جنوب ترکیه در محلی به نام طرسوس از بلاد روم سابق واقع شده است. البته همه این اقوال نیازمند دلیل اند. پس بهتر است بگوییم: خداوند متعال خود به مکان آن غار دانایتر است و اگر در تعیین مکان آن مصلحتی دینی نهفته میبود، بصورت قطع حق تعالی و پیامبرش ما را به آن راهنمایی میکردند چنانکه در حدیث شریف آمده است: «هیچ چیز از آنچه که شما را به بهشت نزدیک می کند و از دوزخ دور می گرداند باقی نگذاشتم مگر این که از آن آگاهتان کردم».

یادآوری ضروری:

داستان اصحاب کهف، بعد از زمان حضرت عیسی علیه السلام و قبل از بعثت پیامبر اسلام و در سرزمین روم و شهر افسوس به وقوع پیوسته است، و طاغوت این داستان دقیانوس نام داشته است. به همه حال طوریکه که گفتیم، این داستان وقصه درس عبرتی است، برای ما انسانها است که از آن باید درس بیاموزیم، درس هجرت و پایداری و مقاومت و امداد های الهی است و نباید کاری به مکان و زمان و تعداد و سایر ملاحظات داستان داشته باشیم.

یادداشت خوارزمی در مورد محل اصحاب کهف:

خوارزمی ریاضی دان، منجم و ستاره شناس معروف متولد (239-159 خورشیدی) در زمان الواثق بالله عباسی به همراه سلام مترجم، یک بار برای یافتن سد ذوالقرنین و تهیه گزارش از دیار یاجوج و ماجوج راهی سفری شگفت انگیز میشود؛ سفری که با خوابی که

واثق می‌بیند جرقه می‌خورد و محمد بن احمد مقدسی شرح آنرا در کتاب «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» آورده است. (برای آگاهی بیشتر مراجع شود به «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم»؛ محمد بن احمد مقدسی؛ ترجمه علی‌نقی منزوی؛ تهران: کومش؛ ۱۳۶۱؛ ج ۲، ص ۵۳۱ به بعد.)

به جز این سفر، خوارزمی گویا یک بار نیز برای تهیه گزارش از غار اصحاب کهف بار سفر بسته بوده است. علی بن حسین مسعودی، مورخ و جغرافیدان نامدار سده چهارم هجری در کتاب «مروج الذهب و معادن الجوهر» آورده است که احمد بن طیب بن مروان سرخسی که شاگرد یعقوب بن اسحاق کندی بوده، از «محمد بن موسی منجم نقل کرده که وقتی الواثق بالله او را از سُرَّ مَنْ رَأَى (یعنی همان شهر سامرا، پایتخت عباسیان) به دیار روم فرستاده بود، در آنجا محل اصحاب رقیم را که محلی معروف به حارمی است، دیده بود. (مروج الذهب و معادن الجوهر»؛ علی بن حسین مسعودی؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ تهران: علمی و فرهنگی؛ ج ۱، ص ۳۰۷.)

باز دید خوارزمی از غار اصحاب کهف:

شرح سفر خوارزمی به روم برای یافتن غار اصحاب کهف در برخی از منابع، از جمله «المسالک و الممالک» ابن خردادبه و نیز «معجم البلدان» یاقوت حموی بغدادی، آمده است. یاقوت در کتاب خویش، هنگام توضیح «رقیم»، ضمن اشاره به اینکه این نام در قرآن کریم (آیه ۹ کهف) آمده است، توضیح میدهد که «در پیرامون شام، نزدیک بلقا جایگاهی به نام رقیم است که پندارند جایگاه اهل کهف بوده است. لیکن درست آن است که اصحاب کهف در سرزمین روم بوده‌اند.» (معجم البلدان»؛ یاقوت حموی؛ ترجمه علی‌نقی منزوی؛ تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی؛ ۱۳۸۳؛ ج ۲، ص ۵۴۱.)

یاقوت در ادامه به روایت‌های گوناگون درباره اینکه رقیم چیست؟ پرداخته و آورده که برخی آن را نام لوحی سربی می‌دانند که نام اصحاب کهف و سبب فرارشان بر آن درج شده بوده؛ و برخی آن را نام دهی که محل زندگی شان بوده، دانسته‌اند و گروهی نیز معتقدند که رقیم نام آن کوه است که غار اصحاب کهف در آن واقع شده بوده است. وی همچنین به روایتی از ابن عباس (رض) اشاره کرده که در آن، شمار یاران غار، هفت نفر؛ نام سگشان، «قطمیر»؛ نام پادشاه ظالم و شهری که از آن گریخته بودند، «دقیانوس» و «افسوس» و نام روستایشان، «رس» و نام غارشان «رقیم» ذکر شده است. با این همه، صاحب «معجم البلدان» خود معتقد است که «آن غار که اصحاب کهف در آن بودند، میان عموریه و نیقیه بوده است و از آنجا تا طرطوس ده یا یازده روز راه است. (عموریه و نیقیه نام مناطقی در روم شرقی بوده و طرطوس نیز شهری بوده است در شام.)

پس از این توضیح‌ها در باره «رقیم»، بهتر است شرح کاملی را که یاقوت حموی از سفر خوارزمی برای یافتن غار اصحاب کهف ثبت کرده است، با هم بخوانیم. ماجرای آن سفر، از این قرار است:

«واثق خلیفه، محمد پسر موسی منجم خوارزمی را به کشور روم فرستاد تا از داستان اصحاب کهف و رقیم معلومات حاصل کند. او میفرماید: چون به کشور روم رسیدیم، کوهی کوچک دیدیم که قاعده آن کمتر از هزار ذراع بود. (ذراع واحد اندازه گیری طول است و به اندازه تقریبی نوک آرنج تا سر انگشتان دست (برابر با حدود ۵۰ سانتی متر) اطلاق می‌شده (رک: لغت‌نامه دهخدا. «ذراع»)). و غاری در زیر زمین داشت که چون داخل

شوند، به اندازه سیصد گام فرو شوند (داخل شوند) و در آنجا به رواق‌هایی می‌رسند که در آن ستون‌های تراشیده و در آنها چندین خانه بلند پایه هست که اندازه درگاه آن، یک قامت انسان و دارای دری از سنگ و درون آن مردگانی چند بودند که مردی از ایشان نگهبانی میکرد.

سپس دانستیم که ایشان از نزدیک شدن به ما پرهیز دارند و میگویند کسی که دستش به ما بساید، مریض می‌شود؛ و این برای فریب دادن ما بود تا به درآمد خود بیفزایند. من گفتم بگذار تا من دست بزنم و زیان آن بر خودم باشد. پس با یکی از بندگانم با دشواری به بالای غار رفتیم و ایشان را دیدیم که موهای بدنشان بیرون آمده و تن ایشان را با داروهای صبر تلخ و کافور آلوده‌اند.

پوست‌های ایشان به استخوان چسبیده؛ من دست خود را بر سینه یکی از ایشان مالیدم و زبری موی او و زبری پوشاک او را دریافتم. پس نگهبان ایشان خوراکی برای ما بیاورد و از ما خواست تا آن را بخوریم، ولی ما با چشیدن مزه آن به تهوع آمدم؛ و گویا این خبیث میخواست ما را به هلاکت رسانده، یا برخی از ما را بکشد تا دروغ‌هایی را که به نزد پادشاه گفته بود، ثابت نماید؛ و برای شاه چنین وانمود کند که اصحاب رقیم با ما چنین کرده‌اند و ادعاهای پوچ خود را نزد شاه درست جلوه دهد.

گفتیم ما گمان میکردیم شما اشخاص زنده به ما نشان خواهید داد، درحالیکه ایشان [یعنی خفتگان غار] چنین نیستند. ما از آنجا بیرون آمدم و برگشتیم «..(معجم البلدان)؛ یاقوت حموی؛ ترجمه علی‌نقی منزوی؛ تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی؛ ۱۳۸۳؛ ج ۲، ص ۵۴۱).

موقعیت غار اصحاب کهف:

بر اساس آنچه یاقوت حموی از خوارزمی در باره باز دیدش از غار اصحاب کهف در حوالی عموریه نقل کرده، معلوم می‌شود که اشخاص آن محل را موقعیتی برای کسب منفعت کرده بوده‌اند و چه بسا آن پیکرهای خشک شده را هم خودشان در آن محل قرار داده بوده‌اند؛ والله اعلم بالصواب.

اما حال که سخن از غار اصحاب کهف است، خالی از لطف نیست که از دیگر مکان‌هایی که برای این غار نام برده‌اند نیز یاد شود.

غار اصحاب کهف در اردن:

افزون بر «بلقا» در شام که پیش‌تر از آن یاد شد و نیز غاری در قسطنطنیه که در کوهی سرخ واقع بوده و یاقوت از آن نیز یاد کرده. (معجم البلدان)؛ یاقوت حموی؛ ترجمه علی‌نقی منزوی؛ تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی؛ ۱۳۸۳؛ ج ۲، ص ۵۴۱).

مؤلف کتاب «باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن»، شش ناحیه که غارهای موجود در آنها را همان غار اصحاب کهف دانسته‌اند، چنین برشمرده است:

1- غار «افسوس» در شهر افسون از شهرهای قدیمی یونان که اکنون در شصت کیلومتری از میر ترکیه است.

2- غار «کوه قاسیون» نزدیک صالحیه دمشق. (قابل تذکر است که من نویسنده تفسیر احمد در سالهای 1989م از غار معروف اصحاب کهف در جبل قاسیون شهر دمشق کشور سوریه که به سمت بازار و محل بنام صالحیه موقعیت دارد بازدید نموده‌ام. امین الدین سعیدی)

3- غار «بترا»، از شهرهای فلسطین.

4- غار کشف شده در اسکاندیناوی.

5- غار کشف شده در هشت کیلومتری عمان، پایتخت اردن، در روستای رقیم.

6- غار أصحاب کهف در اندلس. (رک: «باستان شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن»؛ عبدالکریم بی‌آزار شیرازی؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ ۱۳۹۳؛ ص ۱۱۶).

از میان این همه اما طبق نظر مؤلف کتاب اخیر که برآمده از تحقیقات باستان شناسان است، غاری که در اردن کشف شده، بیش از همه محتمل است که همان غار أصحاب کهف بوده باشد. از جمله دلایلی که وی برای افزونی این احتمال برشمرده، یکی این است که در این غار، هشت جمجمه پیدا شده که یکی از آنها به جمجمه سگ شباهت دارد. حال آنکه طبق اشاره قرآن کریم، کسی جز خداوند از تعداد أصحاب کهف آگاه نیست و البته یکی از اعدادی که برای حدسیات مردم در باره تعداد آنان آمده، همین هفت مرد و یک سگ است. (سوره مبارک کهف، آیه ۲۲).

دیگر اینکه، در پیشروی غار آثار مسجدی کشف شده که بر کتیبه آن به خط کوفی نوشته شده است که این مسجد در سال ۱۰۷ هجری تجدید بنا شده است؛ و به باور استاد بی‌آزار شیرازی، همین می‌تواند حاکی از وجود معبدی قدیمی در آنجا بوده باشد؛ به ویژه اینکه قرآن کریم در آیه ۲۱ سوره مبارک کهف از قصد مردمان برای ساخت مسجد یا عبادت گاهی در آنجا حکایت کرده است. (برای آگاهی کامل رک: «باستان شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن»؛ عبدالکریم بی‌آزار شیرازی؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ ۱۳۹۳؛ ص ۱۹۶ و ۱۹۷).

چگونگی داستان أصحاب کهف در قرآن:

آنچه از قرآن عظیم الشان در خصوص این داستان استفاده میشود این است که پیامبر گرامی خود را مخاطب میسازد که (با مردم در باره این داستان مجادله مکن مگر مجادله ای ظاهری و یا روشن) و از احدی از ایشان حقیقت مطلب را مپرس.

اصحاب کهف و رقیم جوانمردانی بودند که در جامعه ای مشرک که جز بتها را نمی پرستیدند، نشو و نما نمودند. چیزی نمی گذرد که دین توحید محرمانه در آن جامعه راه پیدا میکند، و این جوانمردان بدان ایمان می آورند. مردم آنها را به باد انکار و اعتراض میگیرند، و در مقام تشدید و تضییق برایشان و فتنه و عذاب آنان برمی آیند، و بر عبادت بتها و ترک دین توحید مجبورشان میکنند. و هرکه به ملت آنان می‌گروید از او دست برمیداشتند و هرکه بردین توحید و مخالفت کیش ایشان اصرار می‌ورزید او را به بدترین وجهی به قتل میرساندند.

قهرمانان این داستان اشخاصی بودند که با بصیرت به خدا ایمان آوردند، خدا هم هدایتشان را زیادتیر کرد، و معرفت و حکمت بر آنان افاضه فرمود، و با آن نوری که به ایشان داده بود پیش پایشان را روشن نمود، و ایمان را بادل‌های آنان گره زد، در نتیجه جز از خدا از هیچ چیز دیگری باک نداشتند. و از آینده حساب شده ای که هرکس دیگری را به وحشت می انداخت نه راسیدند، لذا آنچه صلاح خود دیدند بدون هیچ واهمه ای انجام دادند. آنان فکر کردند اگر در میان اجتماع بمانند جز این چاره ای نخواهند داشت که با سیره اهل شهر سلوک نموده حتی یک کلمه از حق به زبان نیاورند. و از اینکه مذهب شرک باطل است

چیزی نگویند، و به شریعت حق نگروند. و تشخیص دادند که باید بر دین توحید بمانند و علیه شرک قیام نموده از مردم کناره گیری کنند، زیرا اگر چنین کنند و به غاری پناهنده شوند بالاخره خدا راه نجاتی پیش پایشان میگذارد. با چنین یقینی قیام نموده در رد گفته های قوم و اقتراح و تحکمشان گفتند: «ربنا رب السموات و الارض لن ندعو من دونه الها لقد قلنا اذا شططا هولاء قومنا اتخذوا من دونه الهة لو لا ياتون عليهم بسلطان بين فمن اظلم ممن افترى على الله كذبا» آنگاه پیشنهاد پناه بردن به غار را پیش کشیده گفتند: «و از اعتزلتموهم و ما يعبدون الا الله فاووا الى الكهف ينشر لكم ربكم من رحمة و يهييء لكم من امركم مرفقا»

آنگاه داخل شده، در گوشه ای از آن قرار گرفتند، درحالیکه سگشان دو دست خود را دم در غار گسترده بود. و چون به فراست فهمیده بودند که خدا نجاتشان خواهد داد این چنین عرض کردند: «بار الها تو در حق ما به لطف خاص خود رحمتی عطاء فرما و برای ما وسیله رشد و هدایت کامل مهیا ساز.»

پس خداوند متعال دعایشان را مستجاب نمود و سالهایی چند خواب را بر آنها مسلط کرد، در حالیکه سگشان نیز همراهشان بود. آنها در غار سیصد سال و نه سال زیادتر درنگ کردند. و گردش آفتاب را چنان مشاهده کنی که هنگام طلوع از سمت راست غار آنها بر کنار و هنگام غروب نیز از جانب چپ ایشان به دور می گردید و آنها کاملاً از حرارت آفتاب در آسایش بودند و آنها را بیدار پنداشتی و حال آنکه در خواب بودند و ما آنها را به پهلوی راست و چپ میگردانیدیم و سگ آنها دو دست بر در آن غار گسترده داشت و اگر کسی بر حال ایشان مطلع میشد از آنها می گریخت و از هیبت و عظمت آنان بسیار هراسان می گردید.

پس از آن روزگاری طولانی که سیصد و نه سال هجری باشد دو باره ایشان را سر جای خودشان در غار زنده کرد تا بفهماند چگونه میتواند از دشمنان محفوظشان بدارد.

ابن عطیه می گوید: «مراد؛ مدت بعد از آگاهی بر احوالشان تا زمان حضرت محمد صلی الله علیه و سلم، یا زمان بیدار شدنشان تا هنگام مرگشان است.»

اما زجاج میگوید: «مراد؛ مدت درنگ کردنشان در غار است که 300 سال شمسی و 309 سال قمری بود زیرا هر سیصد سال شمسی، سیصدونه سال قمری میشود، چون تفاوت میان هر صد سال قمری با صد سال شمسی، سه سال است و به همین جهت هم پروردگار عزوجل فرمود: سیصدسال درنگ کردند و نه سال هم بر آن افزودند»

لاجرم همگی از خواب برخاسته به محضی که چشمشان را باز کردند آفتاب را دیدند که جایش تغییر کرده بود، مثلاً اگر در هنگام خواب از فلان طرف غار میتابید حالا از طرف دیگرش میتابد، البته این در نظر ابتدائی بود که هنوز از خستگی خواب اثری در بدنها و دیدگان باقی بود. یکی از ایشان پرسید: رفقا چقدر خوابیدید؟ گفتند: یک روز یا بعضی از یک روز. و این را از همان عوض شدن جای خورشید حدس زدند. تردیدشان هم از این جهت بود که از عوض شدن تابش خورشید نتوانستند یک طرف تعیین کنند. عده ای دیگر گفتند: (ربکم أعلم بما لیتتم و) سپس اضافه کرد (فابعثوا أحدکم بورقکم هذه الى المدينة فليظروا أيها أركي طعاما فليأتكم برزق منه) (که بسیار گرسنه اید، و لیتلطف) (رعایت کنید شخصی که می فرستید در رفتن و برگشتن و خریدن طعام کمال لطف و احتیاط را به خرج دهد که احدی از سرنوشت شما خبردار نگردد، زیرا «انهم ان يظروا عليكم

یرجموکم» اگر بفهمند کجائید سنگسارتان میکنند(اویعیدوکم فی ملتهم و لن تفلحوا اذا ابداء). این جریان آغاز صحنه ای است که باید به فهمیدن مردم از سرنوشت آنان منتهی گردد، زیرا آن مردمی که این اصحاب کهف از میان آنان گریخته به غار پناهنده شدند به کلی منقرض گشته اند و دیگر اثری از آنان نیست.

خودشان و ملک و ملتشان نابود شده، و الان مردم دیگری در این شهر زندگی میکنند که دین توحید دارند و سلطنت و قدرت توحید بر قدرت سایر ادیان برتری دارد. اهل توحید و غیر اهل توحید با هم اختلافی به راه انداختند که چگونه آن را توجیه کنند. اهل توحید که معتقد به معاد بودند ایمانشان به معاد محکم تر شد، و مشرکین که منکر معاد بودند با دیدن این صحنه مشکل معاد برایشان حل شد، غرض خدای تعالی از برون انداختن راز اصحاب کهف هم همین بود.

وقتی فرستاده اصحاب کهف از میان رفقاییش بیرون آمد و داخل شهر شد تا به خیال خود از همشهری های خود که دیروز از میان آنان بیرون شده بود غذائی بخرد شهر دیگری دید که به کلی وضعش با شهر خودش متفاوت بود، و در همه عمرش چنین وضعی ندیده بود، علاوه مردمی را هم که دید غیر همشهری هایش بودند. اوضاع و احوال نیز غیر آن اوضاعی بود که دیروز دیده بود. هر لحظه به حیرتش افزوده میشود، تا آنکه جلو دکانی رفت تا طعامی بخرد پول خود را به او داد که این را به من طعام بده - و این پول در این شهر پول رایج سیصد سال قبل بود- گفتگو و مشاجره بین دکاندار و خریدار در گرفت و مردم جمع شدند، و هر لحظه قضیه، روشن تر از پرده بیرون می افتاد، و میفهمیدند که این جوان از مردم سیصد سال قبل بوده و یکی از همان گمشده های آن عصر است که مردمی موحد بودند، و در جامعه مشرک زندگی میکردند، و به خاطر حفظ ایمان خود از وطن خود هجرت و از مردم خود گوشه گیری کردند، و در غاری رفته آنجا به خواب فرو رفتند، و گویا در این روزها خدا بیدارشان کرده و الان منتظر آن شخصند که برایشان طعام ببرد.

قضیه در شهر منتشر شد جمعیت انبوهی جمع شده به طرف غار هجوم بردند. جوان را هم همراه خود برده در آنجا بقیه نفرات را به چشم خود دیدند، و فهمیدند که این شخص راست میگفته، و این قضیه معجزه ای بوده که از ناحیه خدا صورت گرفته است.

اصحاب کهف پس از بیدار شدنشان زیاد زندگی نکردند، بلکه پس از کشف معجزه از دنیا رفتند و اینجا بود که اختلاف بین مردم در گرفت، موحدین با مشرکین شهر به جدال برخاستند. مشرکین گفتند: باید بالای غار ایشان بنیانی بسازیم و به این مسأله که چقدر خواب بوده اند کاری نداشته باشیم. و موحدین گفتند بالای غارشان مسجدی می سازیم.

إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ﴿۱۰﴾

(بیادآور) آنگاه که آن جوانان به غار پناه بردند، پس گفتند: «پروردگارا! ما را از سوی خود رحمتی عطا کن، و راه نجاتی و هدایتی بر ایمان فراهم ساز». (۱۰)

دعای اصحاب کهف:

نباید فراموش کرد که دعایی دارای تاثیر و موثریت واقع می گردد که با سعی، تلاش و حرکت همراه باشد. جوانان خدا پرست زمانیکه به غار پناه بردند دست به دعا برده و

فرمودند: پروردگارا! به ما از جانب خود رحمتی بخش که بر ایمان پایدارمان گرداند و از شر انس و جن ما را محفوظ بگردان. و ما را در همه امور به راه استقامت و پایداری توفیق بخش، تا به طاعتت عمل کرده و از معصیت بپرهیزیم و در نتیجه رشد یاب و راهیافته شویم، نه گمراه و سرخورده.

باید یاد آور شد که: گریز از میان مردم در هنگام رویدادن فتنه‌ها، به خاطر حفظ دین خویش امری مشروع است طوری که در حدیث شریف آمده است: «نزدیک است دورانی فرا برسد که بهترین مال یکی از شما، گوسفندانی چند باشد که آنها را به قله کوهها و جاهای ریزش باران برده و به این ترتیب، با دین خویش از فتنه‌ها می‌گریزد». پس فقط در این حالت، یعنی حالت فتنه است که کنارگیری از مردم مشروع می‌باشد، نه در غیر آن از حالات زیرا با گوشه‌گیری از مردم، جمعه و جماعت‌ها از انسان فوت می‌شود.

در حدیث شریف آمده است: «مؤمنی که با مردم درمی‌آمیزد و بر آزارشان صبر میکند، بهتر از مؤمنی است که با آنان در نمی‌آمیزد و بر آزارشان صبر نمی‌کند».

علت فرار و پناه بردن اصحاب کهف به غار:

مفسران در مورد علت فرار و پناه بردن جوانان مؤمن به غار می‌نویسند: مردم آن دیار در خارج از شهر اجتماع سالیانه‌ای داشتند که طبق معمول در این اجتماع به پرستش بتان خویش مشغول می‌گردیدند، و در ضمن به رسم تبرک به بتان خویش حیوانات را برای آنها قربانی می‌کردند، و این دستور بود که توسط پادشاه ظالم صادر گردیده بود. در این میان جوانان زمانیکه با سایر اهالی به ادای این مراسم رفتند، به بصیرت دیدند و دانستند که پرستش جز برای ذاتی که آفریننده آسمانها و زمین است، شایسته نیست آنگاه یکی یکی از قوم خویش بریده در مکانی جمع شدند و برای خود معبدی ساختند که در آن فقط خدای یگانه را می‌پرستیدند. پس قومشان به راز کارشان مطلع شدند، و شاه را از این عمل جوانان مطلع ساخت، شاه آنان را احضار کرد و حقیقت امر را از آنان پرسید، ایشان بی محابا حقیقت را گفتند و او را به سوی الله متعال دعوت کردند. ولی شاه ایمان نیاورد و تهدیدشان کرد و برای شان مهلتی تعیین نمود تا در آن مهلت به شرک برگردند. البته این مهلت از لطف خداوند متعال بود که فرصت گریختن را برای آنان آماده کرد. این جوانان از شهر فرار و در غاری مخفی گردیدند.

فَضَرَبْنَا عَلَيَّيْهِمُ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ﴿١١﴾

پس (ما پرده‌های خواب را) در غار بر گوش هایشان زدیم، و سالها در (خواب سنگین) فرورفتند. (۱۱)

تفسیر:

«فَضَرَبْنَا عَلَيَّيْهِمُ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا» مراد اینست که آنان را به خواب عمیقی فرو بردیم. یعنی: با خواب سنگینی که بر آنان چیره گردانیدیم، گوشهایشان را از شنیدن صداها مسدود کردیم؛ سال‌های متمادی در غار به خواب سنگینی فرورفتند.

ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا ﴿١٢﴾

سپس آنان را بیدار کردیم تا بدانیم که کدام یک از دو گروه، مدت خواب خود را (در غار) بهتر حساب کرده اند. (۱۲).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَعَثْنَاهُمْ»: ایشان را برانگیختیم. مراد از برانگیختن در اینجا بیدار کردن است و استعمال این کلمه، شاید اشاره باشد به این که خواب طولانی آنان همچون مرگ و بیداری ایشان همچون رستاخیز پس از مرگ است. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».)

تفسیر :

در «تفسیر انوار القرآن» آمده است: یعنی: از آن خواب سنگین بیدارشان کردیم «تامعلوم بداریم که کدام یک از دو گروه» از مؤمنان و کافرانی که در مدت درنگشان در غار باهم اختلاف نظر داشتند «مدت درنگشان را شمارنده ترند» یعنی: مدت باقی ماندن شان را در حال خواب در غار، بهتر در ضبط و حساب می‌آورند. در التسهیل آمده است: منظور از حزبین اصحاب کهف و اشخاصی است که خدا آنها را فرستاد تا آنان را ببینند. (التسهیل ۱۸۳/۲).

و امام مجاهد گفته است: مراد از دو حزب خود اصحاب کهف می‌باشند؛ چون وقتی بیدار شدند، در مورد مدت توقفشان در غار اختلاف پیدا کردند. بعضی می‌گفتند: یک روز یا کمتر از یک روز در غار مانده‌ایم و دیگران می‌گفتند: خدا بهتر میداند چه مدت است که در غار به سر می‌بریم. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۷/۳). قول اول از ابن عباس (رض) روایت شده است.

همچنان سایر مفسران مینویسند که: اینکه کدام گروه دقیق‌تر می‌شمارند، شاید اشاره به آیه‌ی 19 همین سوره باشد که اصحاب کهف نسبت به مدت خواب و درنگ خود اختلاف داشتند. خداوند متعال همه چیز را از آغاز می‌داند و بدان عالم است، بنابر این مراد از «لِنَعْلَمَ» یا این است که خدا به زبان مردم سخن گفته و یا اینکه آنچه را خدا می‌داند، تحقق بخشیده و به صحنه آورد.

خواننده محترم !

در چهار آیه فوقانی (آغاز از آیه 9 الی 12) داستان اصحاب کهف به طور مختصر بیان یافت. اکنون در آیات ذیل این داستان آموزنده به تفصیل به بیان گرفته میشود .

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَرِذْنَاهُمْ هُدًى ﴿١٣﴾

ما داستان آنان را به راستی و درستی برای تو حکایت می‌کنیم. آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند، و ما بر هدایتشان افزودیم. (۱۳).

تفسیر :

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ» ای پیامبر! خداوند متعال تو را از قصه اصحاب غار به راستی و یقین و بدون کم و زیاد بر تو باز میکند. آنان جوانانی بودند که پروردگار خویش را به یگانگی خوانده و از وی اطاعت نمودند، و ما آنها را بر دین استوار کرده و یقین آنها را افزایش دادیم.

در آیه مبارکه به این حقیقت اشاره بعمل آمده است که: جوانان نسبت به بزرگسالانی و مردم سالخورده که در دین باطل غوطه ور شده‌اند، به سوی حق روی آورنده تر و به هدایت گراينده‌تر اند. بر این اساس بود که بیشتر اجابت کنندگان رسول الله صلی الله علیه وسلم هم طوریکه مفسر این کثیرنیز فرموده است: جوانان بودند، اما سالمندان و مردمان پیرقریش جز اندکی بر دین باطل‌شان باقی ماندند. البته این خود درسی بلیغ برای دعوتگران ما است. که در کار دعوتی و ارشادی خویش اهتمام و توجه خاصی خویش را به نسل جوان به عمل

بیاورند و از نیرو و استعداد نسل جوان استفاده عظیمی و بهتری بعمل آرند. در ضمن باید گفت: بهره‌گیری از حقایق و عبرت‌های تاریخ، از روش‌های تربیتی قرآن است. و نباید اشتباه کرد که: قصه‌های قرآن، حقیقت دارد و ساختگی یا آمیخته به اوهام و تحریف و اسرائیلات نمی‌باشد.

وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُنَّا إِذَا شَطَطًا ﴿١٤﴾

و (ما) دل‌های آنها را [بایقین به حقایق] استوار گردانیدیم، هنگامی که قیام کردند، و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمانها و زمین است، و ما هرگز غیر از او معبودی نمی‌پرستیم (اگرچنین کنیم) سخنی گزاف و بیهوده گفته ایم. (۱۴)

تفسیر:

«رَبَطْنَا عَلَيَا قُلُوبِهِمْ»: دل‌هایشان را قدرت و شهادت بخشیدیم. و برای شان جرأت دادیم. «لَنْ نَدْعُو»: به فریاد نمی‌خوانیم. پرستش نمی‌کنیم. «شَطَطًا» شطط: غلو و تجاوز از حد در راه ناصواب و در بهتان و ناروا و دوری از حق است.

دیده میشود که: موحد واقعی، هیچ وقت هرگز و هرگز به سراغ شرک نمی‌رود، و نباید شخص مسلمان در برابر انحرافات جامعه، سکوت اختیار کند، طوری که آرام نشستن برایش جایز نمی‌باشد باید قیام کرد، و ایمان واقعی همراه باقیام است. شرک، انحراف بعید و فاحشی است که هرگز قابل عفو نمی‌باشد.

طوری که در آیه مبارکه دریافتیم که اصحاب کهف در مقابل پادشاه کافر و ظالم بنام «دقلدیانوس» یا «دقیانوس» که می‌خواستند مردم را به سوی پرستش طواغیت دعوت نمایند، قیام کردند و با تمام قوت و شهادت اعلام داشتند. خدای ما همان خالق آسمان‌ها و زمین است، نه بت‌ها که تو ما را به عبادت آنها دعوت میکنی. «لَنْ نَدْعُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا» غیر او را شریک او قرار نمیدهیم، پس او یگانه و بی‌شریک است. هرگز جز او را پرستش نکرده و به هیچ صورت غیر وی را به یگانگی نمی‌خوانیم، اگر سخنی جز این بگوییم یقیناً در آنچه گفته‌ایم دروغ پرداخته، از راه صواب منحرف و از حق به بیراهه رفته‌ایم.

جوانانی که به پروردگار خویش ایمان داشتند:

قابل یادآوری است که جریان و رخداد این قصه، مربوط به روزگاران طولانی و صدها سال (پیش) بود. با این وصف در طول تاریخ و در مبارزه‌ی مداوم بین ایمان و کفر این داستان به شیوه‌های مختلف بیان شده است. اما گذشته از همه چیز این امر به روشنی بیانگر قدرت بی‌انتهای پروردگار است و میان معجزه‌ی الهی در دنیای بشری و حقیقت زنده کردن انسان‌ها در روز رستاخیز و حضور در محضر پروردگار ارتباط ایجاد می‌کند.

در یکی از شهرها که مردمان آن همگی اهل ایمان و اطاعت و فرمان برداری از همدیگر پیشی می‌گرفتند، کم‌کم نشانه‌های انحراف از راه مستقیم پدیدار گشت. بازار شیطان رونق گرفت و مردم از دستور پروردگار سرپیچی کردند و عوامل گمراهی آشکار شد. این در حالی بود که حاکم آن شهر خود سرکرده‌ی کافران و گناه کاران بود. او در گناه و سرپیچی از دستورات پروردگار غرق شده بود. به این ترتیب وزیران و اطرافیان نیز به همین شکل بودند. این بود که فساد عمومیت یافت و جهل و نادانی و ظلم و ستم همه‌ی جامعه را فرا گرفت. تصویر و مجسمه‌های زیادی از جمله بت‌ها که از سنگ و چوب ساخته شده

بودند، در گوشه و کنار شهر برافراشته شده و نصب گردیدند، شیطان بر همه جا حکم فرما شد و صدای ایمان برای مدت‌ها خاموش گشت. در این میان تنها عده‌ی اندکی از مردم این شهر برایمان خود به حق پابرجا مانده بودند و شیطان نتوانسته بود آنها را فریب دهد و در دریای گمراهی غرق نشده بودند. در میان این عده مجموعه‌ای درخود احساس جرأت و شهامت کردند گرد و غبار تنبلی را از خود زدودند. به یاری خدا به پا خاستند و در مقابل باطل ایستادند. خداوند نیز آنان را در پناه خود گرفت و یاری کرد پس بر هدایتشان افزود و چشم حق بینشان را به نورخود بیناتر نمود و از جانب خود، آنان را تأیید فرمود.

ارتباطات قلبی مؤمنان :

هنگامی که در مقابل ظلم و ستم و کفر قیام کردند، از هیچ‌کس و هیچ چیزی و از سختی‌های راه لحظه‌ای به خود تردید نکردند؛ چون دل‌هایشان با خداوند مرتبط بود و در هر لحظه و هر جا از او نیرو و قوت می‌گرفتند و آشکارا و بی‌پروا ایمانشان را ظاهر کردند و گفتند: «رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» [الکھف: 14]. (...گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است...). نه بت‌ها و مجسمه‌ها و شکل‌ها و پیکره‌هایی که از سنگ و چوب ساخته شده است (شایسته‌ی تعظیم و تسلیم شدن نیست). ای قوم ما! به راستی شما در گمراهی آشکاری هستید. مادر مقابل ستم سرفرو نمی‌آوریم و تسلیم انحراف نمی‌شویم. و در آن زمان در مقابل دکتاتور و فرعون عصر خویش با قوت و صلابت اعلان داشتند: «لَنْ نَدْعُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطْنَا إِذَا شَطَطْنَا» [الکھف: 14]. (...هرگز جز برای خدا سجده نمی‌کنیم. (اگرچنین کنیم و کسی را جز او معبود بدانیم) در این صورت سخنی (گزاف) و دور از حق گفته‌ایم).

شجاعانه و بی‌پروا صدای حق و حقیقت را به همه جا و همه کس در بازارها و اجتماعات مردم می‌گفتند و پیامشان را بدون خوف و حراس به همه جا می‌رساندند.

برخورد حکام در برابر جوانان مؤمن:

مسئولین امور دیدند که: اگر این جوانمردان بخواهند به دعوت خود، که دعوت به حق است، ادامه دهند و بخواهند که عقیده‌ی مردم را اصلاح نمایند، زمین زیرپای حاکم ستمگر به لرزه خواهد افتاد و تاج و تخت و حکومتش به خطر می‌افتد. بناءً با تمام قوت در مقابل ایشان ایستاد و در سر راه شان کمین کرد. آنها را تهدید کرد که اگر دست از دعوتشان به سوی حق برندارند، زندگی و معاش آنان را به خطر خواهد انداخت.

هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيْنِ يَدَيْنَا لَمُنَّ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ﴿١٥﴾

این قوم [نادان و بی‌منطق] ما، معبودهای جز خدا انتخاب کرده اند، چرا دلیل آشکاری بر حقانیت (بر این معبودان) نمی‌آورند؟! چه کسی ستمکارتر است از آن کسی که بر الله دروغ ببندد؟! (۱۵)

تفسیر :

بی تفاوتی نسبت به گمراهی و انحراف دیگران، ممنوع است. در آیه مبارکه دریافتیم که: اصحاب کھف، از انحراف قوم خود سخت ناراحت و خفه بودند.

هدف از به کارگیری «لَوْلَا» ناتوان نشان دادن آنها می‌باشد. یعنی می‌خواهند بگویند: آنها نمیتوانند دلیلی روشن بر پرستش بت‌ها بیاورند پس آنها به خدا دروغ می‌بندند.

خواننده محترم!

شهید سید قطب در تفسیر خویش فی ظلال القرآن مینویسد: «تا اینجا موقف و وضع جوانان، روشن و صریح و قطعی و بدون شبهه و تردید به نظر می‌آید.

آنها در جسم نیرومند و قوی و فولادین بودند، در ایمان راسخ و در تنفرشان از اعمال قوم خود استوار بودند، هر دو راه هویدا و مشخص بود، راهی برای کنار آمدن و سازش نمانده بود. فرار به منظور نجات عقیده لازم و ضروری بود. جمعی بودند در محیطی شرک آلود راه هدایت را یافته بودند، در چنین محیطی زندگی برای آنان میسر نبود. آنها خود را علنی و برملا کرده بودند و نیز توانایی مدارا با قوم را نداشتند که به عنوان تقیه خدایان آنها را پرستش کنند و عبادت خود را مخفی بدارند. راجح این است که کارشان برملا شده بود. و جز فرار چاره‌ای نداشتند و راهی نبود آن را برگیرند. می‌بایست با دین خود به سوی خدا فرار کنند و غار را بر زینت دنیا ترجیح دهند. تصمیم خود را گرفته بودند و با هم بحث و گفتگو کرده سپس به غار تنگ و تاریک پناه بردند. در آنجا از رحمت خدا برخوردار شده و آسودند، غار را وسیع و گسترده یافتند و رحمت خدا بر آنان سایه انداخت و نرمش و رفاه و آسایش شامل حالشان گشت». (فی الظلال القرآن ۱۳/۱۵).

وَإِذْ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا إِلَيْهِ الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا ﴿١٦﴾

(و به آنها گفتیم:) هنگامی که از آنها و آنچه را جز خدا میپرستند؛ کناره‌گیری کردید، پس به غار پناه برید، که پروردگارتان نعمتش را بر شما میگستراند، و راه آسایش و نجات از این امر را برای شما فراهم می‌سازد. (۱۶)

تفسیر :

«مِرْفَقًا» اسباب زندگی.

موحّد واقعی، هم بت‌ها را رها میکند، و هم از بت پرستان جدای خویش را اعلان میدارد. باید به تمام قوت گفته شود: اگر حالتی در زندگی پیش آید که موحّدین و خدا پرستان از سوی مشرکان در معرض تهدید و خطر جانی واقع گردد، پس باید گفت که: غارنشینی در فضایی توحید، بهتر از شهرنشینی در فضای شرک است. «فَأَوْوَا إِلَيْهِ الْكَهْفِ» در تاریخ انبیاء دیده میشود که: حضرت یوسف علیه السلام نیز زندان را بر قصر پادشاهی ترجیح داد و گفت: «رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ» (یوسف، 33).

خوانندگان گرامی!

در این داستان قصه جوانانی را میخوانیم که: از قوم خودکنارگیری و دوری میجویند، از خانه و کاشانه خود مهاجرت میکنند. به ترک اهل و دیار خویش می‌پردازند. از زینت زمین و متاع و کالای زندگی دست میکشند. اینان کسانی اند که به غار تنگ، زمخت و تاریک پناهنده می‌شوند. اینان رحمت و لطف خدایا میجویند و می‌بویند. احساس میکنند که این رحمت و لطف، سایه‌دار و فراخ و فراوان است. در آیه مبارکه آمده است: «يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ 16 كهف». (تا پروردگارتان رحمتش را بر شما بگستراند).

کلمه «ینشر» پخش‌کند و بگستراند» سایه فراخی، وسعت و فراوانی نعمت را به تصویر میکشد. واقعاً به طور نا آگاهانه غار تبدیل به مکان گشاد، جادار و دارای فضای مناسب میگردد و در آن رحمت الهی افکنده میشود. حدود و ثغور تنگ غار برچیده میشود، و

دیوارهای ضخیم و سخت نازک و نرم می‌گردد و خوف و ترس کم رنگ و ناچیز میشود. به ناگاه رحمت و راحت و مهر و محبت سربر می زند و پرتوافشان می‌گردد. این ایمان است که نور دیده و آرام جان است!

وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا ﴿١٧﴾

وآفتاب را می‌بینی که به هنگام طلوع به سمت راست غارشان متمایل می‌گردد، و به هنگام غروب به سمت چپ، و آنها در محل وسیعی از آن (غار) قرار داشتند، این از آیات خدا است، هر کس را هدایت کند، پس او هدایت یافته (واقعی) است، و هر که را گمراه کند، سرپرست و راهنمایی هرگز برای او نخواهی یافت. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تزاور»: می‌گراید. میل می‌کند. «تقرض»: عدول می‌کند. «فجوة»: فراخنا. محل وسیع.

تفسیر :

منظور این است که اصحاب کهف در هنگام طلوع و غروب آفتاب، به لطف و کرم پروردگار با عظمت، آفتاب آنها را نمی‌زند تا گرمایش آنان را اذیت نکند. «وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ» آنها در فراخی و وسط غار قرار دارند، به طوری که آفتاب نه در اول روز آنها را می‌گیرد و نه در آخر روز.

به قولی دیگر معنی این است: در آن غار به سوی شمال گشاده بود پس چون آفتاب طلوع میکرد، آفتاب از دست راست غار بر آن می‌تابید و چون غروب میکرد، از دست چپ غار پس از آنجاکه آنها در میانه غار قرار داشتند، آفتاب مستقیماً بر آنان نمی‌تابید لذا در عین حال که غار در معرض نور آفتاب و سایه مناسب قرار داشت، ایشان از گزند شعاع آفتاب در امان بودند. «ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ» این امر از دلایل قدرت متجلی کامله خدا می‌باشد. ابن‌کثیر گفته است. و این خود دلیلی بر قدرت بی‌کران حق تعالی است. ابن عباس (رض) گفته است: اگر آفتاب بر آنان می‌تابید، آنها را می‌سوزاند، و اگر زیر و رو نمی‌شدند، زمین آنها را میپوساند. (تفسیر طبری ۲۱۱/۱۵).

هدایت و ضلالت:

«مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا. 17 کهف» خدا هر که را راهنمایی کند، راهیاب (واقعی) او است، و هر که را گمراه نماید، هرگز سرپرست و راهنمایی برای وی نخواهی یافت.

هدایت و ضلالت دارای قانون است. کسیکه در پرتو آیه‌های خدا راه یاب گردد خدا او را برابر قانون خود هدایت میدهد و او واقعاً راهیاب است.

و کسیکه به اسباب و علل هدایت چنگ نزنند گمراه میشود، و گمراهی او برابر قانون الهی صورت می‌پذیرد در این صورت خدا او را گمراه میکند، و دیگر هرگز هدایت دهنده‌ای را برای او نخواهی یافت.

باید یادآور شد که: در حقیقت الله متعال هر که را به سوی حق راه نماید به راستی که او راه یافته است و هر که بر وی گمراهی را نوشته است پس هرگز برایش یابوری نخواهی یافت که وی را به راه هدایت دلالت کند؛ زیرا توفیق و خوارسازی تنها به دست الله متعال است.

آرامش واقعی در درون غار:

بعد از اینکه جوانان مؤمن وارد غار شدند، هنگام عصر بود. با نزدیک شدن شب هنگام، یاران غار (اصحاب کهف) پس از خستگی احساس آرامش و راحتی و بعد از ترس و وحشت احساس اطمینان میکردند. از چشمانشان احساس آرامش مشخص بود. بعد از کمی استراحت و ماندن در غار کم‌کم خواب بر آنها غلبه می‌یابد و به خوابی عمیق فرو رفتند. در روز بعد از طلوع آفتاب که نور زیبایش همه جا را روشن کرده بود. هر جنبنده‌ای به راه افتاد و به کار خویش مشغول شد، به جز یاران غار که در استراحت و خواب عمیق ماندند. آفتاب در حرکت ظاهری خودش از مشرق به مغرب مسیر مشخصی دارد که از آن مسیر منحرف نمیشود و یک ذره در آن تغییر نمیکند: «ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ۳۸» [یس: 38]. «...این، محاسبه و اندازه‌گیری و تعیین خدای بس چیره و توانا و آگاه و داناست».

ولی این امر در مورد اصحاب کهف به امر پروردگار متفاوت بود. صبح‌گاهان هنگام طلوع آفتاب، وقتی که نور آفتاب به دهانه‌ی غار نزدیک میشد، به دستور پروردگار متعال از کنار آن میگذشت و به سوی سمت راست متمایل میگردید و رو به درون غار تابیدن نمیگرفت و هنگام غروب آفتاب از سمت شمال نور ملایمی بر آنان در درون غار می‌تابید، به‌گونه‌ای که در آنان مؤثر نبود و آنان را اذیت نمیکرد که باعث بیداری آنان از خواب گردد.

انسان با ایمان همیشه در پناه خداوند است. نه میترسد و نه اندوهگین میشود. هیچگاه دل‌هره و اضطراب به‌خود راه نمیدهد و (درمقابل سختی‌ها و مشکلات) تسلیم نمی‌شود.

اما انسان بی‌ایمان و کافر همیشه در خطر است و هر لحظه احساس ناامنی میکند و چون او راه راست و هدایت را گم کرده و از راه باطل پیروی میکند، این از نشانه‌های (قدرت) خداست. خدا هر که را راهنمایی کند، راه یاب (واقعی) اوست و هر که را گمراه کند، هرگز سرپرست و راهنمایی برای او نخواهی یافت.

وَتَحْسَبُهُمْ آيِقَاتًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوْلِيَّتٌ مِنْهُمْ فَارًا وَلَمُنَّتْ مِنْهُمْ رُعبًا ﴿١٨﴾

(و اگر به آنها نگاه میکردی) می‌پنداشتی بیدارند، در حالیکه آنها خفته بودند، و ما آنها را به سمت راست و چپ میگردانیم، و سگ آنها دستهای خود را (بحالت محافظ) بر دهانه غار گشوده بود. اگر به آنها نگاه میکردی قطعاً از آنان می‌گریختی، و تو از آنها سخت میترسیدی (و وجودت از وحشت پر میشد). (۱۸)

تفسیر :

واقعاً اگر الله متعال اراده کند، در يك غار، با تار عنكبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم را با یار اش ابوبکر صدیق را حفاظت نموده و کافران را مأیوس و پشیمان میکند، و در غار اصحاب کهف، با نشستن و نگهبانی سگی، مؤمنانی را از دست ظالمی برای 309 سال حفظ میکند.

آيِقَاتًا وَهُمْ رُقُودٌ:

کلمه «ایقآظ» جمع (یقظ) و (یقظان) (بیدار)، و کلمه «رُقود» جمع (راقد) (خواب رفته) است. و در کلام اشاره است به اینکه در حال خواب چشم هایشان باز بوده است؛ زیرا میفرماید: تو آنان را بیدار خیال میکنی؛ ولی خوابند.

خوابیدن سگ در دهان غار:

سگی یاران کهف، در دهانه غار دست‌ها را گشوده و به حالت نگهبانی خوابیده بود «وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ 18 كهف». و سگشان که به دنبال آنها راه افتاده بود در دهانه غار دست‌هایش را باز گذاشته و در حالتی قرار داشت که؛ از آنان پاسداری و محافظت می‌کند.

«وَصِيدٌ»: پیشروی غار و یا هم پیشروی دروازه خانه. ابن‌جریج می‌گوید: سگشان در بیرون غار دست‌های طوری گذاشته بود، گویی از آنان محافظت میکرد. دلیل اینکه او در خارج غار افتاده بود و نه در درون غار؛ این است که فرشتگان به خانه‌ای که سگ در آن باشد وارد نمی‌شوند بنابر این، راه ورود فرشتگان به غار نیز باز بود. ابن‌کثیر می‌گوید: «برکت اصحاب کهف شامل سگشان نیز شد و او نیز همانند آنان در این حالت به خواب رفت.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک (رض) آمده است که فرمود: «در اثناپی که من و رسول الله صلی الله علیه وسلم از مسجد خارج می‌شدیم، در دهن دروازه با شخصی روبرو شدیم، آن شخص پرسید: یا رسول الله! قیامت چه وقت است؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: چه چیز برای آن آماده کرده‌ای؟ انس (رض) می‌گوید: گویی آن شخص کمی سکوت کرد و گفت: یا رسول الله! برای آن نه نماز بسیاری را آماده کرده‌ام، نه روزه و نه صدقه بسیاری را ولی من خدا و رسول وی را دوست میدارم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: پس تو با همان کسانی هستی که دوست‌شان داشته‌ای».

خواب یاران کهف:

در مورد خواب و شیوه خواب بودن یاران اصحاب کهف باید گفت خواب آنها یک خواب عادی و معمولی نبود، اگر به آنها نگاه میکردی، خیال میکردی آنها بیدارند؛ در حالیکه در خواب فرو رفته بودند! «وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ 18 كهف» و این نشان میدهد که چشمان آنها کاملاً باز بوده است، درست همانند یک انسان بیدار، این حالت استثنایی شاید برای آن بوده که حیوانات موزی به آنان نزدیک نشوند؛ چراکه از انسان بیدار می‌ترسند، و یا به خاطر اینکه منظره رعب‌انگیزی پیدا کنند که هیچ انسانی جرئت ننماید به آنها نزدیک شود، و این خود یک سپر حفاظتی برای یاران کهف بوده باشد.

برای اینکه بر اثر گذشت سالیان دراز از این خواب طولانی اندام آنها نپوسد: ما آنها را به سمت راست و چپ می‌گرداندیم. «وَوَقَّلْنَاهُمْ نَارَ الْمِصْنَارِ وَزَوَّلْنَاهُم مِّنْهُم مَّن لَّمْ يَلْمِ يَلْمِيهِمْ وَلَا عَلَيْهِمْ بَرٌّ 18 كهف» تا خون بدنشان در یک جا متمرکز نشود، و فشار و سنگینی در یک زمان طولانی روی عضلاتی که بر زمین قرار داشتند، اثر زیان‌بار نگذارد.

«لَوْ إِطَّلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتُمْ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلَّيْتُمْ مِنْهُمْ رُغْبًا 18 كهف» اگر آنها را در آن حالت می‌دید از آنها ترسیده و فرار میکردی؛ زیرا الله متعال آنها را از هیبت خاصی بر خوردار کرده بود. بنابر این دیدنشان رعب و هراس را بر می‌انگیخت؛ چون بیننده آنان را خوابیده تصور میکرد اما همچون بیدار معلوم میشد، از یک طرف به آن طرف (از غلتیدن) می‌خوردند اما بیدار نمیشدند.

به قولی: سبب هراس از اصحاب کهف، هیبتی بود که الله متعال بر آنان افکنده بود. به قولی دیگر: اصحاب کهف بدان جهت هراسناک شده بودند که موها و ناخن‌هایشان رسیده بود.

وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لَيَسَاءَ أُولَئِكَ بِبَيْنِهِمْ قَالِ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ﴿١٩﴾

و این گونه ما آنها را (از خوابی که شبیه مرگ بود) بیدار کردیم تا میان خود از یکدیگر سؤال کنند، یکی از آنها گفت: چه مدت در این غار خوابیدید؟ گفتند: یک روز یا بخشی از یک روز (وقتی که نتوانستند مدت خوابشان را بدانند) گفتند: پروردگارتان دانایتر است که چقدر مانده اید، پس (اکنون) یک نفر از خودتان را با این سکه ای که دارید به شهر بفرستید، و باید بنگرد کدام یک از غذاها پاکیزه تر است، پس روزی و طعامی از آن برای شما بیاورد، و باید در رفت و آمد خود دقت و احتیاط کند (زیرکی و دقت به خرج دهد) و هیچ کسی را درباره شما آگاه نسازد. (۱۹)

تفسیر :

برای پروردگار با عظمت ما، هیچ کاری مشکل نیست، نه خواب بردن مخلوقات به مدت 309 ساله، نه بیدار ساختن آنان از خواب. یعنی هر دو آن به اراده الهی صورت میگیرد. همچنان باید گفت: که انسان نباید از حشر و برانگیخته شدن در قیامت هم تعجب کند، زیرا هر بیدار شدن از خواب، نوعی بعث و نشور است.

خداوند متعال اصحاب کهف را به خواب که بیشتر به مرگ شبیه بود فرو برد و آن همه مدت طولانی، حفظ شان کرد همچنین بر همان حالت بیدارشان ساخت و هیچ چیز آنان تغییر نکرده بود، تا بعضی از بعضی دیگر بپرسند که: «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» یکی از آنها پرسید: چقدر در این غار مانده ایم؟ این سؤال به خاطری مطرح گردید زیرا در ذهنشان خطور کرد که خود را در غیر حالتی دیدند که قبل از خواب از خویشان به یادداشتند. در جواب گفتند: یک روز یا بخشی از یک روز مانده ایم.

مفسران در این مورد مینویسند: اصحاب کهف صبحگاه به غار وارد شده بودند و خداوند متعال در آخر روز آنان را از خواب بیدارشان کرد پس این سخنشان بر مبنای غالب گمان بود زیرا کسی که در خواب به سر می برد، مدت درنگ خویش در حال خواب را نمیتواند بسنجد، از این روی آنان علم این کار را نهایتاً به خدای سبحان موکول کردند. اما وقتی دیدند آفتاب هنوز غروب نکرده است، گفتند: بخشی از یک روز، و نمی دانستند که سیصد و نه سال در خواب بوده اند.

بیدار کردن اصحاب کهف دو فایده ای داشت: یکی اینکه برای خود این گروه که سؤال مطرح کرده بودند که؛ چقدر در این غار مانده ایم. و دیگر اینکه این نمونه ای از رستاخیز و بعث قیامت بود.

باید به عرض رسانیده شود که: همانگونه که خواب طولانی آنها یکی از علایم قدرت بود، همچنین پس از چندین سال بدون هیچ نو غذا، قوی و سالم بیدار شدن و نشستن هم، علامت قدرت کامل بود.

«قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ»: بعضی از آنها گفتند: بحث فایده ندارد، الله متعال می داند چقدر مانده ایم؟ اصلاً چه ارزشی دارد که بدانیم چقدر مانده ایم، فعلاً مطلب مهم و مفید که در پیش رو ما قرار دارد اینست که: ما گرسنه هستیم.

دفع گرسنگی:

وقتی اصحاب کهف از خواب بیدار شدند، احساسی، گرسنگی کردند. ولی از چه راهی و

از کجا غذا بیابند؟ آنان وقتیکه از شهر خارج می شدند، حکومت ظالم آنها را تعقیب میکرد و در واقع از شر حکومت فاسد بود که فرار کردند و مردم آنها کورکورانه در جهل و نادانی به سر می بردند. بنابر این آنان نمی توانستند که با این وضعیت مقابله کنند و خود را آشکار سازند.

پس نشستند و به فکر چاره افتادند و شدت گرسنگی به حدی بود که می بایست هر چه سریع تر راه حلی بیابند. سپس از میان خود یکی را انتخاب کردند، و پول سکه غرض خریداری غذا به شهر بفرستند.

«فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ 19 كهف»: یکی را با این پول نقره به شهر بفرستید. از لفظ «إِلَى الْمَدِينَةِ» معلوم میشود که در نزدیکی آن غار شهر بزرگی قرار داشت که آنها در آن سکونت داشتند، در خصوص نام آن شهر مفسر جهان اسلام ابو حیان در تفسیر محیط مینویسد: زمانی که اصحاب كهف از آنجا بیرون آمده بودند، نام آن شهر «افسوس» بود و آلان نام آن «طرطوس» است.

و امام قرطبی در تفسیر خویش می نویسد که: هنگام غلبه بت پرستان نام آن «افسوس» بود وقتی که مسلمانان آن زمان «مسیحیان» بر آن مسلط گشتند، آن را طرطوس نامیدند.

«بِوَرِقِكُمْ»: (ورق: نقره مسکوک یا غیر مسکوک است) از این آیه مبارکه معلوم میشود که اصحاب كهف به هنگام وارد شدن، در غار با خود مبلغی پولی آورده بودند، در ضمن باید گفت که: اقدام برای معاش زندگی، منافات با توکل ندارد. اصحاب كهف هم پول و نقدینه داشتند، هم برای تهیه غذا آغاز به تحرک و حرکت کردند. (تفسیر بحر محیط).

«فَلْيَنْظُرْ آيَاهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ 19 كهف» بهترین و لذیذترین خوراک را بیابد و برایمان بخرد.

از فحوای این آیه در می یابیم که: مؤمنان واقعی حاضر نیستند، ولو که گرسنه هم باشند هر غذایی را نمی خورند، در خوردن غذا در حلال بودن آن احتیاط لازم و ضروری را بخرچ میدهند، برای اصحاب كهف؛ نوع غذا و مقدار غذا مهم و مطرح بحث نبود ولی چیزیکه روی آن تأکید داشتند، و برای شان بی نهایت مهم بود، همانا؛ پاک بودن و حلال بودن غذا بود.

در ضمن آیه مبارکه تأکید شده است: کسیکه غرض آوردن غذا به شهر می رود، باید دقت کند که: کدام یک از غذا فروشان شهر، غذایی پاکیزه تر و دست پختی حلال تر دارد. به قولی: مراد این است که باید توجه و دقت کند؛ کدام یک از آنان ذبحی پاکتر دارد، کدام غذا حلال است یا حرام. زیرا غالب مردم آن شهر در زمانی که ایشان به غار پناه برده بودند، کافر بودند و برای بتان قربانی ذبح می کردند.

«وَلْيَنْتَظِرْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا» موقع رفتن به شهر و خریدن غذا دقت و احتیاط کند بخرچ دهد که هیچکس از حال ما باخبر نشود. یعنی: باید در رفت و آمد خود بسیار دقت و احتیاط کرده و زیرکی به خرج دهد تا شناخته نشود.

چون اگر مردم تو را بشناسند، در آن صورت به جا و مکان ما نیز اطلاع می یابند و در نتیجه از نو دچار بلا و فتنه میشویم و آنها ما را دستگیر کرده یا سنگسار و یا زندانی میکنند و یا این که ما را وادار می نمایند که دین و آیین خود را رها سازیم و به آیین آنها درآیم که در هر دو صورت ماهرگزرستگار نخواهیم شد.

همچنان فحوای آیه مبارکه میرساند که شخص مؤمن باید رازدار و هوشیار باشد، و کوشش

کند که: دشمن را از وجود خود آگاه نکند. «وَلْيَتَلَطَّفْ» کسی که مسئولیت می پذیرد باید مراقبت های لازم را داشته باشد. یعنی به لطف و نرمی تعامل کند تا کار ما افشاء نشود و نباید کسانی را که ملاقات میکند از حال ما آگاه گرداند. یعنی: چنان عمل نکند که احدی محل اختفای شما را بداند.

خوانندگان محترم!

«وَلْيَتَلَطَّفْ»: جمله است که در وسط قرآن کریم قرار گرفته است، و به معنی مدار و هوشیار همراه با مهربانی است و این خود لطفی است که کلمه‌ی وسط قرآن را لطف و تلطف و مهربانی تشکیل داده است.

وحدت:

در آیه مبارکه روحیه وحدت محکم و آهنین بین جماعت اصحاب کهف به تمام قوت اش دیده میشود، در ضمن دریافتیم که حتی يك گروه كوچك هم برای تنظیم بهتر امور محوله خویش باید در بین خود دارای مسؤل، امیر و رهبر داشته باشد. (طوریکه در میان اصحاب کهف يك نفر بود که امر و نهی و پرسش میکرد.)، بناءً گفته میتوانیم که: وحدت بین نیروها عامل مهمی پیروزی می باشد.

مؤمن باید رازدار و هوشیار باشد و با مدارا و اصول رازداری، دشمن را از وجود خود آگاه نکند. «وَلْيَتَلَطَّفْ» کسیکه مسئولیت می پذیرد باید مراقبت های لازم را داشته باشد. همچنان در آیه کریمه فوق دریافتیم که کلمه «كُم» (جمع) چهار بار مورد استعمال قرار گرفته است.

الف: در تهیه غذا همه یکی هستیم. «أَحَدَكُم»

ب: پول برای همه است. «بَوْرِكُم»

ج: غذایی که تهیه می شود برای همه است. «فَلْيَأْتِكُمْ»

د: حفاظت از جان همه لازم است. «لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ»

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مَتْنِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدَأُوا (۲۰)

بدرستی که اگر آنها (مشرکان، از وضع شما آگاه شوند و)، بر شما دست یابند، سنگسار تان میکنند، یا شما را به دین خویش باز میگردانند، و در آن صورت هرگز رستگار نخواهید شد. (۲۰)

تفسیر:

جماعت اصحاب کهف طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم در بین خود، ترسان و با احتیاط و به آرامی بحث و صحبت میکردند. ترس داشتند که حاکم ظالم از محل مخفی گاه شان اطلاع پیدا نکند و آنها را سنگسار نکند، یا آنان را به عبادت بت‌ها وادارد. از این رو به یار شان که برای آوردن غذا به شهر توظیف یافته بود، توصیه می کردند که با دقت و احتیاط وارد شهر بشود و از آن خارج گردد.

قابل تذکر است که: سنگسار شدن در راه حق، عیب نیست، ولی انحراف و ارتداد عیب می باشد.

باید یادآور شد که قبل از رفتن اصحاب کهف به غار، پادشاه شهر تهدید کرده بود، که اگر هر شخص دین خود را رها کند، به قتل میرسد، از این آیه معلوم میشود که در دین آنها، مجازات کسیکه از دین برگردد، قتل به صورت سنگسار بود، تاکه مردم بتوانند در آن شرکت جویند، و همهی خشم و غضب خود را ابراز نموده او را به قتل برسانند.

مفسران مینویسند: شاید در شرعیت اسلام مجازات زناى زن و مردى که نکاح کرده اند، به صورت سنگسار، بدین خاطر مقرر گردیده که کسیکه تمام حجابات حیا را شکسته، به این فعل قبیح مرتکب شود، او باید در منظر عموم، با شرکت همه مردم، به قتل برسد، تا که افتضاح او هم کامل باشد، و هم مسلمانان عملاً خشم و غضب خود را اظهار نمایند، تا در آینده چنین حرکتی در قوم تکرار نگردد.

وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّ عُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرُهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَيَّ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا ﴿٢١﴾

و این چنین مردم را متوجه حال آنها کردیم، تا بدانند که وعده‌ی خداوند حق است، و آنکه در (قیامت) قیامت شکی نیست، هنگامی که (مردم) میان خود در این باره نزاع میکردند، پس گروهی گفتند: بنائی بر آن (غار) بسازید. پروردگارش از آنها آگاه تر است. برخی دیگر که قدرت بدست (و اکثریت) داشتند گفتند: حتماً بر غار آنها مسجدی می‌سازیم. (۲۱)

تفسیر :

«وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا» همان طور که آنها را از خواب بیدار کردیم، همان طور هم مردم را از حال آنها باخبر نمودیم تا بدین وسیله بر درستی بعث و زنده شدن استدلال کنند و یقین حاصل نمایند که شکی در وقوع رستاخیز و قیامت نیست.

بنابر این داستان اصحاب کهف دلیلی آشکار و روشن بر وقوع حشر و نشر است و به طور قطع بر امکان حشر و نشر دلالت دارد. پس همان خدایی که قادر است بعد از سی صد سال خواب، و باقی گذاشتن شان بر آن حال بدون غذا و خوراکی‌ای توانا باشد، قطعاً بر زنده کردن مردگان نیز تواناست.

«أَعْتَرْنَا»: «أَعْتَارَ» به اطلاع یافتن تصادفی و بدون جستجو گفته میشود، چنانکه مردم آن زمان بدون زحمت و از راه پول و سگه‌ی آنان که در دست داشتند، از راز مهم آنان آگاه شدند.

مؤرخان مینویسند: که سبب اطلاع یابی مردم شهر از حال اصحاب کهف این بود که چون؛ رفیقشان با سکه نقره‌ای که از ضرب دوره دقلدیانوس بود، جهت تهیه خوراک به بازار رفت و آن سکه را به بازاریان نشان داد، در این میان فروشنده مواد غذایی در هم های قدیمی را که نماینده اصحاب کهف در دست داشت، او را شناخت. دوکاندار و مردم ویرا متهم کردند که گنجی یافته است و در حالیکه او از این طرز رفتارشان و نیز از تغییراتی که در وضع شهر می‌دید، سخت حیران شده بود، او را به اتهام یافتن گنج نزد پادشاه بردند و او داستان را به آنان باز گفت، پادشاه با در باریانش به‌سوی غار به راه افتادند تا با او به غار رسیدند.

«إِذْ يَتَنَزَّ عُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرُهُمْ»: وقتی که خدا مردم را از حال اصحاب کهف باخبر ساخت و جان آنان را گرفت، در مورد اصحاب کهف در بین خود بگو مگو و اختلاف پیدا کردند. «يَتَنَزَّ عُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرُهُمْ»: مردمان درباره زندگی دوباره، بین خود کشمکش داشتند. برخی زنده شدن را محال میدیدند. برخی میگفتند: روح و جسم زنده میگردد. بعضی هم میگفتند: فقط روح زنده میشود و جسم جزو خاک میگردد.

«فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْنَهُم بُيُوتًا»: بر (در غار) ایشان دیواری ساخته شود (تا کسی به داخل غار نشود، چراکه نمی دانیم آنان مرده اند یا دوباره به خواب عمیق فرو رفته اند). و برخی از مردم گفتند: باید بر در غار آنها ساختمانی بسازید تا یاد بودی برای آنها باشد. «رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ»: خدا به حال و وضع آنها آگاهتر است. «قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَيَّ أَمْرَهُمْ لَتَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا (21)» گروهی دیگر که شامل اکثریت بود گفتند: بر در غار مسجدی میسازیم و در آن به نماز و عبادت خدا می پردازیم. اما صاحبان قدرت و نفوذ گفتند: به زودی بر روی مکان شان مسجدی برای عبادت بنا خواهیم کرد.

مقصود از مسجد، معبد است. شیوه کار یهودیان و مسیحیان این بود که گورهای انبیاء و بزرگان دین را معبد و پرستشگاه میکردند. طوریکه امروزه هم مسلمانانی یافته میشوند که به تقلید از مسیحیان و یهودیان چنین میکنند و با رهنمون و رهنمود مخالفت می ورزند. البته در این مورد حدیثی صحیح از رسول الله صلی الله علیه وسلم در دست است که فرمود: «خدا کسانی را لعنت کند که قبرها را مسجد قرار می دهند».

بناءً آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمت خویش را از مسجد قرار دادن گورستان نهی کرد چنانکه از ساختمان سازی، گچ بری، گچکاری و نوشتن بر قبور نیز مطلقاً نهی نمود. خداوند متعال نیز یهود و نصاری را بدین علت که قبرهای پیامبران را مسجد ساختند لعنت نمود، زیرا این کار متضمن زیاده روی و غلو نکوهیده ای است که صاحبش را به شرک و پرستش غیر الله میکشاند. خواننده محترم!

عبرت موجود در خاتمه کار داستان جوانان اصحاب کهف، طوریکه در فوق هم یادآور شدیم، همانا اثبات رستاخیز و زنده شدن دوباره مردمان با مثال واقعی و نزدیک به ذهن و محسوس است. مثالی است که مساله رستاخیز و زنده شدن دوباره را به ذهن مردمان نزدیک میگرداند، و خواهند دانست که وعده خداوند درباره رستاخیز و زنده شدن دوباره حق است و حقیقت دارد، و هیچگونه شک و تردیدی در باره قیامت وجود ندارد. بدین نحو خدا جوانان را از خواب بیدار کرد، و قومشان را از جانشان هم مطلع ساخت.

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كُذِّبُوا وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كُذِّبُوا رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كُذِّبُوا قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿۲۲﴾

(بعضی از مردم) خواهند گفت: [اصحاب کهف] سه نفر بودند که چهارم ایشان سگشان بود، و (بعضی دیگر) خواهند گفت: پنج کس اند، ششمشان سگشان است، [همه اینها] از روی حدس و [گمان] است، و [نیز] میگویند: هفت کس اند و هشتمین شان سگشان است. بگو: پروردگار من به تعداد آنها داناتر است. جز [گروه] اندکی [تعداد] آنان را نمیداند. پس جز به گفتگویی روشن در [باره] آنان احتجاج موزر. و در [باره] آنان از هیچکس سوال مکن. (۲۲)

تفسیر:

«سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كُذِّبُوا»: آن جماعت از اهل کتاب که در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم به داستان آنها میپردازند خواهند گفت: آنها سه نفر بودند و سگشان که آنها را دنبال می کرد، چهارمی شان بود.

در آیه مبارکه در مورد «رابعُهُمْ» و «سادِسُهُمْ»، کلمه‌ی «واو» نیامده است، ولی همراه «ثامِنُهُمْ»، «واو» آمده است، شاید به این جهت که نظریه‌ی سه نفر یا پنج نفر بودن آنان، از ناهلان است که خدا هم تعبیر «رجماً بالغیب» دارد، ولی نظریه‌ی هفت تن بودن از مؤمنان و اهل دقت است. از این رو، کلمه‌ی «رَجْماً بِالْغَيْبِ» نیامده و به احترام آنان، میان اصحاب کهف و سگشان با واو عاطفه فاصله شده است.

«وَيَقُولُونَ خَمْسَةَ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْماً بِالْغَيْبِ»: یعنی: بعضی دیگر «پنج تن بودند و ششمین آنها سگشان بود، رجم به غیب می‌کنند»

«رجم بالغیب»: از روی ظن و گمان یعنی تیر در تاریکی انداختن و از روی حدس و گمان یا بی داشتن یقین و دانش سخن گفتن را «و می‌گویند» «و يَقُولُونَ سَبْعَةَ وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ» و بعضی هم می‌گویند: آنها هفت نفر آند و هشتمیشان سگشان میباشد. جمعی دیگر «آنها هفت تن بودند و هشتمین آنها سگشان بود» گویی سخن این فرقه به صواب نزدیکتر است، به دلالت این‌که خداوند متعال آنها را در سلک راجمین به غیب نیاورد.

«قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ»: بگو: پروردگارم به شماره آنها داناتر است. فقط الله تعداد حقیقی آنها را می‌داند.

«مَائِعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ»: جز برای تعداد کمی از مردم، تعداد آنها معلوم نیست.

ابن عباس (رض) فرموده است: من جزو آن تعداد اندک هستم. آنها هفت نفر بودند و خدا آنها را برشمرده تا به عدد هفت رسید. (زاد المسیر ۵/۱۲۶).

مفسران گفته اند: خدا بعد از قول اول و دوم، «رَجْماً بِالْغَيْبِ» را آورده است و بعد از قول آخر چیزی را نیاورده است. پس انگار به آن اقرار کرده است. پس از آن پیامبر را بهتر و کاملتر متوجه کرده است و آن عبارت است از این که دانستن و آگاهی از این موضوع را به دانای نهان‌ها ارجاع بدهد.

«قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ» ای پیامبر! بگو: تنها الله متعال به شمار آنها آگاهتر است و البته شمارشان را جز اندکی از مردم دانشمند کسی دیگر نمی‌داند.

«فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا 22 كهف» بنابر این با اهل کتاب در مورد شمار آنها جنجال و مناقشه نکن مگر به گونه‌ای سطحی و به صورت ظاهری که وارد عمق قضیه نشده و اختلاف بر جای نگذارد، پس کافی است تا اخباری را که از راه وحی در مورد ایشان به تو رسیده است بر آنها حکایت کنی.

همچنان در مورد داستان اصحاب کهف و حال و تعدادشان از اهل کتاب پرسش نکن زیرا آنها نادان‌اند و در این مورد نزدشان علمی نیست، یا هم بعضی بدان دانایند ولی آن را پنهان می‌دارند.

«مراء»: در لغت به معنی جدال و بگو مگوست زیرا بر جدال و مشاجره در این امر، فایده‌ای مرتب نیست «جز به صورت سرسری» یعنی: جز جدالی سطحی و بی تعمق و آن فقط حکایت کردن چیزی است که خداوند متعال به آن حضرت صلی الله علیه وسلم وحی کرده است و بس «و در باب آنها از هیچکس از آنان» یعنی: از اهل کتاب یا غیرشان «سؤال نکن» زیرا آنچه که خداوند متعال خود در این باب بر تو حکایت کرده، تورا از سؤال کردن از کسانی که از این داستان آگاهی درستی ندارند، بی نیاز میکند.

قابل تذکر است که: در این آیه مبارکه سه بار از سگ اصحاب کهف ذکری بعمل آمده است، همچنان در آیه 18 نیز به نقش مثبت سگ اصحاب کهف اشاره شده است. «وَكَلْبُهُمْ

بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ»

اسامی أصحاب کهف:

أصحاب کهف: یعنی صاحبان غار، که تعدادشان به هفت نفر میرسید، آنان از دوستان حق بودند که از خوف شاه ظالم دقیانوس از شهر فرار در غاری پنهان شده و به خواب رفتند، و سگی بمحبت ایشان همراه بود بحکم الهی بعد سه صد و نه سال بیدار شدند و دو باره باز به خواب رفتند.

در روایات تاریخی و تفسیری اسامی مختلفی بیان شده است، که أقرب، آن همان روایتی است که طبرانی در معجم اوسط به سند صحیح از حضرت عبدالله بن عباس (رض) روایت نموده است، که اسامی آنها چنین بیان یافته است: «مکسلمینا»، «تملیخا»، «مرطونس»، «سنوس»، «سارینوس»، «ذونواس» و «کعسطیونس» اما در باره اسامی أصحاب کهف در روایات اسامی مختلفی ذکر شده است، از جمله در یک روایت اسامی آنان را به این شرح معرفی داشته اند:

1- مکسلمینا 2- یملیخا 3- مرطولس 4- ثبیونس 5- دردونس 6- کفاشیطیوس و منطنوا سیس (اسم چوپان) سگ او بنام قطمیر

و در روایت دیگری به این شرح آمده است: 1- یمینی 2- مکسلمینا 3- مسلینیا 4- مرنوش 5- دیرنوش 6- شاذنوش و قمطیر (سگ آنها)

وَلَا تَقُولَنَّ لشيءٍ إني فاعلٌ ذلكَ عَدَاً ﴿٢٣﴾

و هرگز در باره هیچ کاری مگو که فردا آنرا انجام می‌دهم. (۲۳)

تفسیر:

أسباب نزول آیه 23:

وقتی تصمیم به انجام کاری گرفتی مگو فردا آن را انجام میدهم، مگر این که آنرا به خواست خدا موکول کرده باشی و بگویی: اگر الله متعال بخواهد، با خواست خدا.

ابن کثیر در مورد شأن نزول این آیه مبارکه در تفسیر خویش می‌نویسد: هنگامی که یهود از رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد أصحاب کهف سؤال کردند، پیامبر صلی الله علیه وسلم برای شان گفت: «فردا جواب را به شما می‌گویم»، بعد از آن وحی پانزده روز متوقف شد. (مختصر ابن کثیر ۲/۴۱۵).

یعنی اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم و ان شاء الله نگفتند پس وحی مدتی از ایشان باز داشته شد تا بدانجاکه این تأخیر وحی بر ایشان سخت دشوار آمد آنگاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: «وَلَا تَقُولَنَّ لشيءٍ إني فاعلٌ ذلكَ عَدَاً (23) إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ».

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سلیمان بن داؤود علیهما السلام گفت: امشب بر هفتاد زن گردش میکنم (مقاربت میکنم) و بعداً هر یک از آنها پسری می‌زاید که در راه الله متعال می‌جنگد. در این اثنا کسی به وی گفت: بگو انشاء الله. اما سلیمان علیه السلام انشاء الله نگفت. پس چون آن شب بر زنانش گردش (مقاربت) کرد، فقط یکی از آنان نصف انسانی [نوزاد ناقص] را به دنیا آورد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم درید اوست، اگر سلیمان علیه السلام انشاء الله میگفت، حانت نمیشد و به سبب گفتن آن، به نیاز خویش دست می‌یافت».

«و پروردگار خود را یادکن» با استغفار، تهلیل و تسبیح «چون فراموش کردی» یعنی:

چون فراموش کردی که انشاءالله بگویی، سپس به یادآوری که انشاءالله نگفته‌ای پس همان دم که به یاد آوردی، انشاءالله بگویی.

ابن عباس(رض) میگوید: «حتی اگر کسی بعد از یک سال به یاد آورد که در امری از امور «انشاءالله» نگفته است، باید همان لحظه ان شاءالله بگوید».

هدف ابن عباس(رض) این است که: باید سنت «استثنا» را به جای آورد نه اینکه گفتن انشاءالله بعد از گذشت آن همه مدت، در احکام فقهی اثری داشته و مثلاً ساقط کننده کفاره یا برطرف کننده حنث (سوگند شکنی) باشد.

إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادُّرُّ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا ﴿٢٤﴾

مگر اینکه بگویی «انشاءالله» اگر الله بخواهد (آنرا انجام میدهم) و پروردگارت را وقتی که فراموش کردی یاد کن، و بگو امید میرود که پروردگارم مرا به [راهی] درست تر از این رهنمون گردد. (۲۴)

تفسیر :

در آیه مبارکه میفرماید که: اگر بر فرض محال به علتی از علت ها گفتن «انشاءالله» را فراموش گردد، بعد از یادآوری، پروردگارت را با گفتن آن یاد کن و وقتی چیزی را فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن تا آن را به خاطر آوری؛ زیرا ذکر وی فراموشی و نسیان را از انسان دور میکند. و بگو: امیدوارم پروردگارم مرا به راهی که نزدیکترین و آسانترین راه به سوی حق و هدایت و رستگاری است، هدایت کند.

«رَشَدًا»:

هدایت. رهنمود. خیر و نفع. در اصل «رَشَدًا» به معنی ارشاد و رهنمودی است که منتهی به خیر و منفعت شود؛ ولی گاهی مثل اینجا خود خیر و منفعت مراد است (جَنّ / 10).

«مِنْ هَذَا رَشَدًا»: هدایت بخش‌تر از این. سودمندتر از این.

(هذا) اشاره است به کار مورد نظر، و راهی که در پیش است. یا این که اشاره به سرگذشت عجیب اصحاب کهف است که معجزه جاوید پیغمبر که قرآن است از آن هم عجیب‌تر است.

خوانندگان گرامی !

از فحوای آیات متبرکه (23 و 24) میتوان این برداشت را بدست آورده که: گفتن «انشاءالله» در هر کاری مطلوب می باشد.

نه تنها در آیات به عبارت: «انشاءالله» اشاره بعمل آمده است بلکه در آیات دیگری از قرآن عظیم این فهم عالی در چندین مواردی تکرار هم گریده است.

ولی با تأسف باید گفت: که در برخی از اوقات متأسفانه حالتی پیش می آید که برخی انسانها به بسیار سادگی در مورد آینده خویش تصمیم گیری های جدی ای را انجام میدهند و مثلاً میگویند در فلان زمان من حتماً فلان کار را انجام خواهم داد، با اینکه حتی از پنج دقیقه بعد خود هم خبر ندارند که اصلاً زنده هستند یا نه و یا در آن زمان خاص، آیا شرایط مختلف امکان انجام آن کار را برای آن شخص محقق میسازد یا نه؛ بناءً دستور کلی دین مقدس اسلام همین است: هرگز در مورد کاری نگو «من بعداً آن را انجام میدهم» «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ﴿23﴾ کهف»؛ بلکه آینده نگر باش و بگو: مگر اینکه خدا بخواهد: «انشاءالله» حداقل فایده این کار علاوه بر اینکه خود را در مقابل خداوند متعال خاضع نشان می دهیم آن است که اگر بر فرض در تحقق آن فعل تلاش نمودیم، اما به هر

دلیل ممکن نشد که آن را انجام دهیم، خُلف وعده و یا دروغی از ما سر نزده زیرا تحقق آن فعل را مشروط به خواست و اراده خداوند متعال نموده بودیم.

ما نباید در: سخن گفتن و تصمیم گیری الله متعال را فراموش نکنیم. و هرگز نباید خود را مستقل از الله بدانیم و به طور قطع از انجام کاری هرچند کوچک، در آینده خبر ندهیم، انسان پیوسته نیازمند الله است و در هر کاری باید خود را وابسته به اراده‌ی الهی بداند.

«إِنْ شَاءَ اللَّهُ»:

«إِنْ شَاءَ اللَّهُ» متشکل از سه لفظ «إِنْ»، «شَاءَ» و «اللَّهُ» است. معنای آن نیز، «اگر خدا خواست» می باشد. «إِنْ» از حروف شرطیه است به معنای «اگر» است و بر سر جملات فعلیه در می آید و در اینجا، فعل شرط آن، «شَاءَ» است. «شَاءَ» فعل ثلاثی مجرد است به معنای «خواستن»، «اراده کردن» و «مشیت» است. «اللَّهُ» اسم جامع همه اسماء الله تبارک و تعالی است.

بنابر این در رسم الخط عربی و با دقت در الفاظ و واژگان جمله «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» باید گفت.

کلمه «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» شش بار در قرآن عظیم الشان تکرار شده، طوری که آمده است:

1- «إِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ» (سوره بقره / آیه 70) «قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ» (بار دیگر به موسی) گفتند: از پروردگارت برای ما بخواه تا بر ما روشن کند چگونه گاوی باشد؟ زیرا این گاو بر ما مشتبه شده و اگر خداوند بخواهد (با توضیحات تو) حتماً هدایت خواهیم شد.

2- «إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ»: (سوره یوسف / آیه 99) یعقوب علیه السلام به فرزندان خویش میفرماید: «ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ»: وارد مصر شوید، ان شاء الله در امانید،

3- «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا»: (سوره کهف / آیه 69) خضر به موسی میگوید: «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا» «2»: اگر خدا بخواهد مرا شکیبای خواهی یافت.

4- «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ»: (سوره قصص / آیه 27) حضرت شعیب به حضرت موسی میگوید: «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ».

5- «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» (سوره صافات / آیه 102) حضرت اسماعیل به پدرش حضرت ابراهیم میگوید: «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» مرا ذبح کن که به خواست خدا مرا از شکیبایان خواهی یافت.

6- «إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ» (سوره فتح / آیه 27) در سال ششم هجری پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در خواب دیدند که مسلمانان، آسوده خاطر وارد مسجد الحرام شده، در حالیکه سرهای خود را تراشیده و موی و ناخن کوتاه کرده‌اند، «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا» «27» (همانا خداوند، آن رؤیا را برای پیامبرش به حق تحقق بخشید.

شما مسلمانان ان شاء الله آسوده خاطر، در حالیکه (موی) سرهای خود را تراشیده و تقصیر (وموو ناخن) کرده‌اید کوتاه کرده‌اید و از هیچکس ترس و وحشتی ندارید، به مسجد الحرام داخل خواهید شد. خداوند چیزی را دانست که شما نمی دانستید، پس غیر از این، پیروزی نزدیکی (در خیبر) برای شما قرار داد.

وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا ﴿٢٥﴾

و (اصحاب کهف) مدت سیصد سال در غارشان ماندند و نه سال دیگر نیز بر آن

افزودند. (۲۵)

تفسیر :

در آیه مبارکه مدت اقامت و خواب اصحاب کهف را در غار سیصدونه سال قمری نشان میدهد. «إِزْدَادُوا تِسْعًا»: نه سال بر آن افزودند. مراد این است که اصحاب کهف سیصد سال شمسی زنده و در حال خواب بوده که اگر با سال قمری حساب شود، نه سال بر آن افزود میگردد. چرا که سیصد سال شمسی مساوی با سیصد و نه سال قمری است. در اینجا قرآن مجید حقیقتی را بیان داشته است که سالها بعد علم نجوم بدان پی برده است.

شان نزول آیه 25:

692- ابن مردویه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: وقتی که آیه «وَأَلْبِئُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا» نازل شد. عده‌ای گفتند: ای رسول الله! سه صد سال است و یا سه صد ماه؟ پس خدای بزرگ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا (25) را نازل کرد. (شوکانی/ 3 / 341 میگوید: ابن مردویه از ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده. راوی این از ضحاک جویری بن سعید متروک است، تنها ابن مردویه دلیل و هن آن است.).

693- این حدیث را ابن جریر از ضحاک روایت کرده است.

قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ﴿٢٦﴾

(ای پیامبر!) بگو: «خداوند از مدت ماندنشان (در غار) داناتر است، غیب آسمانها و زمین تنها به او اختصاص دارد، چقدر بیناست و چقدر شنواست!! آنان به جز او هیچ کارسازی ندارند و در حکم خود کسی را شریک نمیسازد. (۲۶)

تفسیر :

«قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئُوا»: ای پیامبر! اگر پرسشگری در مورد مدت ماندن جوانان در غار از تو پرسید و نزدت از جانب الله متعال در این مورد وحی نبود پس جواب نگوی تا اوتعالی خود به تو خبر دهد بلکه بگو: الله متعال به مدت درنگشان در غار داناتر است؛ زیرا تنها او بر نهران کار آسمانها و زمین آگاه می باشد، و از کمال بینایی، شنوایی و آگاهی عظیم حق تعالی بر هر چیز در شگفت باش و بدان که جز الله متعال شریک هیچ یار و کارپردازی عهده دار امور خلق باشد وجود ندارد، وی را در حکم و شریعتش هیچ همتایی نیست چنانکه در الوهیت و ربوبیت نیز شریکی ندارد.

ابن عطیه میگوید: «مراد؛ مدت بعد از آگاهی بر احوال شان تا زمان حضرت محمد صلی الله علیه وسلم، یا زمان بیدار شدنشان تا هنگام مرگ شان است».

اما زجاج میگوید: «مراد؛ مدت درنگ کردن شان در غار است که 300 سال شمسی و 309 سال قمری بود زیرا هر سیصد سال شمسی، سیصدونه سال قمری میشود، چون تفاوت میان هر صد سال قمری با صد سال شمسی، سه سال است و به همین جهت هم پروردگار متعال فرمود: سیصد سال درنگ کردند و نه سال هم بر آن افزودند».

خداوند سمیع و بیناست:

جمله «أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ» خداوند متعال چقدر بینا و شنواست! صیغه تعجب و برای بیان عظمت علم خداوند متعال است. به گفته علماء شنیدن این سخن انسان را به خوف و ترس می اندازد.

یعنی ای انسان! هر کاری را که انجام دهی، خداوند متعال آنرا می بیند و هر سخنی که می

گویی الله متعال آن را میشوند. بنابر این، مراقب اعمال و گفتار خود باش. لقمان حکیم به فرزندش میگوید: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ حَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ حَبِيرٌ».

(لقمان گفت): پسر جانم! بدان که اگر آن (عمل) به اندازه دانه خردلی باشد و دردل سنگی یا در آسمان ها و یا در زمین باشد، الله آنرا می آورد (ومورد محاسبه قرار میدهد)، چون الله باریک بین (و) آگاه است. (سوره لقمان، آیه 16).

هر کار خوب یا بدی که داشته باشیم، به هر مقداری باشد، حتی بسیار کم و ناچیز، فردای قیامت مورد محاسبه قرار میگیرد. بنابر این باید مراقب اعمال، رفتار، کردار و گفتار خود باشیم، تا مبدا زمانی که نامه اعمالمان را به دستمان میدهند، از مطالعه آن شرمند شویم، و خجالت بکشیم آن را به دیگران نشان بدهیم.

اگر انسان خدا ناخواسته روزانه، یک گناه مرتکب شود، بدینترتیب هر سال 365 گناه را مرتکب میشود و جمع آن در 30 سال حدود 10 هزار گناه میشود. بنابر این، باید بسیار مراقب و احتیاط داشته باشیم و در صورت ارتکاب گناه، فوراً آن را با آب توبه بشویم.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات قبلی قصه‌ی اصحاب کهف به بیان گرفته شد، اینک در آیات (27 الی 31) دستور العملها و رهنمود هایی برای پیامبر و مؤمنان است تا برای تلاوت قرآن، برنامه‌ی منظمی ترتیب دهند، باصحابه‌ی بینوا و تنگ دست همنشین شوند و باهم به آموختن و یاد دادن قرآن بپردازند و این که: قرآن حقی مسلم از سوی الله متعال است.

وَأْتِلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿٢٧﴾
و آنچه را که از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است، تلاوت کن، هیچ کسی نمیتواند سخنان پروردگارت را تغییر دهد، و هرگز پناهی جز او نیابی. (۲۷)

تفسیر:

در آیه متبرکه که خدای سبحان و تعالی آن حضرت صلی الله علیه وسلم را امر کرد که بر تلاوت عاملان، عابدانه و مدبرانه قرآن که به تو وحی میشود مواظبت کنند و از آنچه در قرآن آمده است پیروی کن، زیرا قرآن کتابی است «لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ» هیچکس نمیتواند کلام خدا را تغییر دهد، یعنی که کلماتش را تبدیلی و آیتش را تغییری نیست و معجزاتش باطل نمی شود، یعنی قرآن از هر گونه تغییر و تحریف مصون بوده است. آنگونه که پیامبر اسلام خاتم پیامبران است، قرآن عظیم الشأن نیز آخرین کتاب آسمانی است.

«وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا» «و جز او هرگز هیچ پشت و پناهی نیابی» و هرگز جز خدا کسی را نخواهی یافت که در هنگام بحران ها و گرفتاری ها به او پناه بری پس تنها به او پناه ببر و فقط بر او توکل کن.

«مُلْتَحَدًا»: لحد و الحاد: عدول و میل از استقامت، ملتحد: پناهگاه که انسان بآن میل میکند. یعنی: اگر قرآن را نخوانی، به احکام آن عمل نکنی و از آن پیروی ننمایی، هرگز مکان و مرجعی را نخواهی یافت که بدان پناه بری تا تو را از عذاب خداوند نگاهدارد.

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا ﴿٢٨﴾

و باکسانیکه پروردگار خود را صبح و شام یاد می کنند صبر پیشه کن، در حالیکه خشنودی

اورا میخواهند. و نباید در طلب زینت زندگانی دنیا چشمانت از آنان دور شود. و از کسی اطاعت مکن که دل او را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و او از هوای نفس خود پیروی کرده و کارش از حد گذشتن و کوتاهی است. (۲۸)

تفسیر :

مفسر تفسیر صفاة التفاسیر در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: ای پیامبر! و با فقیران مسلمانی شکیبایی پیشه کن که عبادت را برای پروردگارشان خالص ساخته، او را در صبح و شام یاد میکنند و میخوانند، پاداشی را که نزد وی است می خواهند و از عذابی که پیش و است حذر دارند.

«وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ» توجه و نظرت را به غیر آنها از جمله به ثروتمندان و بزرگان و اشراف، منحرف و منحرف مکن.

مفسران گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه وسلم حریص و خواهان بود که رؤسا ایمان بیاورند تا به تبعیت آنها پیروان آنها هم ایمان بیاورند. ولی هرگز خواستار زینت دنیا نبود. پس «خدا» به او امر کرد که به بینوایان مؤمن توجه کند و از آن بزرگان و اشراف مشرک روگردان شود. «تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» از همنشینی با آنها شرف و افتخار و مباحات را می جویی.

ابن عباس (رض) گفته است: از آنان رو مگردان و به غیر آنان رو میاور و به عوض آنها در طلب اصحاب شرف و ثروت مباش. (مختصر ۴۱۶/۲).

«وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا» از گفته‌ی آنان که از تو خواسته‌اند مؤمنان بینوا را طرد کنی، اطاعت و پیروی مکن؛ زیرا نهاد آنان از یاد خدا خالی و غافل است. آنها در حقیقت با رو آوردن به دنیا، از دین و عبادت پروردگار خود رو گردانیدند. «وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا». و از اشخاصی اطاعت مبر که (به خاطر دنیا دوستی و آرزوپرستی) قلب او را از یاد خود غافل ساخته‌ایم.

دل او را غافل کرده‌ایم، وقتی که به خویشتن گرائیده است و پرداخته است، و به سوی اموال و دارائی خود میل نموده است، و به اولاد خویش دل داده است، و شیفته کالا و متاع و لذائذ و شهوات خویشتن گردیده است. دیگر در دلش جایی برای خدا نمانده است. دلی که به این سرگرمیها بپردازد و آنها را هدف زندگی خود سازد قطعاً از یاد خدا غافل میشود، و خدا نیز بر غفلت او می‌افزاید، و بدو مهلت و فرصت زیستن در همچون چیزهای بی فائده مشغول شود و در نهایت سرمایه عمرش بیهوده تمام شود، و به کیفر و عذابی برسد و بیفتد که خدا برای امثال او آماده کرده است، برای آن کسانی که به خویشتن و به دیگران ستم می‌کنند.

شان نزول آیه 28:

سلمان فارسی (رض) در بیان شان نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه در مورد عینة بن حصن و یارانش نازل شده است که وقتی به خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند، جمعی از مؤمنان فقیر در خدمتش بودند. در بین آنان سلمان فارسی بود که چین پشمی بر دوش داشت و از بس که عرق کرده بود بوی عرق میداد. عینة به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: بوی گند آنها شما را آزار نمی‌دهد؟ و ما بزرگان و اشراف قبیلہ‌ی «مضر» اگر مسلمان شویم مردم هم مسلمان میشوند. هیچ کس مانع ما نمیشود که از تو پیروی کنیم، جز وجود اینها، پس آنها را از خودت دور کن تا ما از تو پیروی کنیم یا برای ما مجلسی ترتیب بده و برای آنان مجلسی دیگر، پیامبر صلی الله علیه وسلم خواست نظرشان را برآورده

کند، اما وقتی آیه نازل شد پیامبر صلی الله علیه وسلم به جستجوی آنها پرداخت، وقتی آنها را دید، در کنارشان نشست و گفت: سپاس و ستایش شایسته‌ی خدا است در میان امت من کسانی را قرار داده که به من دستور داده است با آنان همنشین شوم و از آنان روی برنگردانم. «وَ اتَّبَعِ هَوَاهُ» از هوی و هوس خود پیروی کرده و فرمان خدا را رها نموده است. «وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» و کارش تباهی و نابودی است.

در آیه مبارکه در می‌یابیم که: ثروتمندان برای منصرف کردن پیامبر صلی الله علیه وسلم از معاشرت با فقرا و مساکین مؤمن تلاش میکردند و پیامبر در برابر آن تلاشها، مأمور به مقاومت شد. باید گفت که: همدلی با فقرا و مساکین و بصورت کل با بینوایان سخت است، ولی باید تحمل کرد. رهبر باید نسبت به محرومان همدل و همدم باشد، نه بی‌اعتنا.

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِيثُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا ﴿٢٩﴾

(ای پیامبر!) بگو: (این قرآن) از سوی پروردگارتان است، پس هرکس که میخواهد، ایمان بیاورد و هرکسکه میخواهد، کافر شود. به یقین ما برای ظالمان آتش را آماده کرده‌ایم که سرا پرده‌هایش آنان را در بر میگیرد. و اگر کمک بخواهند با آبی همچون مس گداخته شده به فریادشان رسند، که چهره‌ها را بریان میکند. چه بد نوشیدنی و چه بد جایگاهی است. (۲۹)

تفسیر :

پیامبر مسئول ابلاغ است و انسان‌ها در پذیرش ایمان و کفر آزادند، در این آیه مبارکه، در جواب به کسانی است که برای ایمان آوردن خود، شرط و شروط میگذارند و میگویند: شرط گرویدن ما به اسلام آن است که مساکین و فقرا را از این دین طرد کنی. به این عده اشخاص باید گفته شود که: تنها سرچشمه‌ی حق خداوند است. تقاضای طرد فقراي مؤمن حق نیست، بلکه حق آن است که از طرف خدا باشد.

در آیه مبارکه آمده است: ای پیامبر! و به کافران بگو: پیام و مرام حق را که آورده‌ای از جانب پروردگار منان است، این وحی است حق و راستین که باطلی در آن وجود ندارد، پس هر که بخواهد بگردد و پیروی کند باید چنین کند، زیرا وی را پاداشی است بزرگ و نعمتی است پایدار، ولی هر کس بخواهد انکار ورزد و رویگرداند همان کند که خواهد زیرا با وارد ساختن خویش به و رطه‌های هلاک جز به خویشتن زیان نروده است، زیرا خداوند متعال برای کافران آتش سوزانی را آماده کرده که دیوارها و سرا پرده‌های آن بر کافران محیط است و همه را در بر می‌گیرد.

سرنوشت انسان در گرو گرایش‌ها و اعمال اوست. «أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا» شهوات و مفاسدی که انسان را فرا میگیرد، در آخرت آتشی است که او را احاطه میکند.

و آنگاه که کافران از شدت تشنگی در آتش دوزخ، آبی برای نوشیدن خواهند، آبی چون مس گداخته که چهره‌هایشان را از شدت حرارت بریان میسازد داده میشوند، و! چه بد شرابی است این روغن گداخته برای کفار در آتش بی‌مهاری، و چه زشت جایگاهی است دوزخ به عنوان منزلگاه اشرار و سرای ماندگار کفار فجار.

«اعتدنا»: آماده کرده‌ایم، بیانگر سرعت و آمادگی و توانایی است، و میرساند که آتش آماده

و مهیای پذیرش مستقیم و بلافاصله است!

این آتش، آتشی است که سرا پرده های آن ستمکاران را در بر میگیرد. دیگر نه راهی برای گریختن است، و نه امیدی به نجات یافتن و در رفتن است، و نه چشم طمع دوختنی به سوراخی است که نسیمی از آن وزد یا آسایشی در آن شود! گرچه مردم در انتخاب ایمان و کفر مختارند، ولی باید بدانند که سرانجام کفر، عذاب سوزان قیامت است.

«سرادق»: خانه ساخته شده از قماش است. پس آیه کریمه آتشی را که به آنان احاطه میکند، به سراپرده‌ای تشبیه کرده که بر هر که در درون آن است، احاطه میکند و او را دربر میگیرد «و اگر فریاد کنند» و فریادرسی جویند تا از گرمای آتش نجاتشان دهد «به» نوشتن آبی مانند فلز گداخته به داد آنان رسیده شود.

«مهل»: هر چیزی است که به آتش گداخته شود از معادن زمین؛ مانند آهن، مس و سرب. به قولی: مهل، رسوب روغن است «که چهره‌ها را بریان میکند» به سبب داغی خویش «وه! چه بد آشامیدنی‌ای است» این نوشیدنی آنان «و چه بد آرامگاهی است» این دوزخی که آنان برای راحتی خود آن را دربر گرفته و در آن به استراحت می‌پردازند! تعبیر «آرامگاه» برای دوزخ، از باب تهکم و استهزای آنهاست.

این آیه بیداری است به کسانی که مناصب، مقامات و هوی نفس، مانند خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها و غیر آن از برخورداری‌ها را بر طاعت خداوند متعال ترجیح می‌دهند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا ﴿٣٠﴾
بدرستی کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند (بدانند که)، همانا ما پاداش نیکو کاران را ضایع نخواهیم کرد. (۳۰)

تفسیر :

در بینش اسلامی، نه چیزی از حساب الهی مخفی میماند و نه اجر عملی ضایع میگردد. این بدین معنی است که پروردگار با عظمت ما عمل‌های صالح ما را تباه نمی‌کند، بلکه این خصلت‌ها و عمل‌های بد ماست که موجب حبط و نابودی کارهای نیک می‌شود.

خداوند متعال بعد از اینکه حال بد فرجامان شقاوتمند را بیان کرد، طبق روشی که قرآن در ترغیب و ترهیب دارد، به ذکر حال و وضع نیکبختان پرداخته و میفرماید: در حقیقت مؤمنان شایسته‌کار از سوی پروردگار پاداشی با اعتبار دارند، ثواب عملکردشان از بین نرفته و مزد کارکردشان ضایع نمی‌شود؛ بلکه ایشان را به معیار نیکوترین آنچه عمل کرده‌اند، مزد کاملی است.

أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ فِيهَا عَلَي الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا ﴿٣١﴾

آنان کسانی هستند که بهشتهای جاویدان از آن ایشان است، (بهشتهای که) نهرها از زیر (کاخها و درختان) آن جاری است، در آنجا با دستبندهایی از طلا آراسته می‌شوند، و لباسهایی (فاخر) سبز رنگ از حریر نازک و ضخیم می‌پوشند، در حالیکه بر تختها تکیه زده‌اند، چه پاداش خوب و چه نیکو تکیه گاهی است! (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَدْنٌ»: یعنی اقامت و جایگاه. «أَسَاوِرٌ»: جمع «أَسْوَرَةٌ» به دستبند، «سُنْدُسٌ»: به ابریشم

نازک و «إِسْتَبْرَقَ»: به حریر ضخیم گفته می شود و «أرائك»: جمع «أریکه» به تخت سلطنتی که باتور پوشانده باشند، گفته میشود.

تفسیر:

در دو آیهی قبل، دربارهی دوزخیان مطالب بیان یافت: «بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَقَقًا» چه بد نوشیدنی و چه بد جایگاهی و این آیه دربارهی بهشتیان مطالب را بیان می دارد. و میفرماید: «أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ» این گروه مؤمن را نزد خداوند متعال بهشت هایی است که در آن برای ابد ماندگارند.

«تَجْرَى مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ»: از زیر قصرها و منازل و درختان آن نهرهای بهشتی جاری و روان است. نهرهای بهشتی هم از زیر درختان جاری است، و هم از زیر قصرهای بهشتی. «يُحَلُّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ»: در آنجا بادستبندهایی از طلا آراسته میشوند، مفسران گفته اند: هر شخص در بهشت سه دستبند در دست دارد: دستبند از طلا و دستبندی از نقره و دستبندی از لؤلؤ؛ چون خداوند متعال فرموده است: «وَحَلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ»، و فرموده است: «وَوَلُّوا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ».

در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «زیور مؤمن در بهشت تا جایی میرسد که آب وضوء به آن میرسد».

«وَ يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ»: لباس های شان جامه های سبز زیبا از پرنیان نازک و حریر نازک و ضخیم برتن دارند.

امام طبری گفته است: یعنی آنها از بین زیور آلات، از دستبندی طلا و از لباس ها، از سندس یعنی دیباج و استبرق یعنی حریر ضخیم استفاده می کنند. (طبری ۲۴۳/۱۵).

با توجه به اینکه در بهشت هر لباس با هر نوع جنس و رنگی در اختیار بهشتیان قرار دارد، اما اختصاص لباس سبز شاید اشاره به لباس رسمی و عمومی آنان باشد که هنگام تکیه بر تخت ها خود را به آن تزئین می نمایند.

«مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ»: در بهشت بر سریرهای فاخر و فرش های راحت بخش تکیه میزنند، ابن عباس (رض) گفته است: «أرائك» عبارت از تخت های طلایی است که با مروارید و یاقوت تزئین یافته و بر آنها تازہ عروس و تازہ داماد نشسته باشند.

اریکه عبارت از سرزمین بین صنعا و ایله و بین عدن تا جابیه است. (تفسیر قرطبی ۳۹۸/۱۰).

«نِعْمَ الْآثَابُ وَ حَسُنَتْ مُرْتَقَقًا»: چه خوش پاداشی است مزدشان نزد پروردگارشان و چه نیکوست بهشت برین سرا و جایگاهشان، در نعمت و امن و امان، در جوار پروردگار رحمان!

خوانندگان محترم!

طوری که در آیات متذکر قبلی خواندیم که: پیامبر صلی الله علیه وسلم، با مؤمنان بینوا و تهی دست؛ اما جوانمرد، همنشین بود و همواره فرد فرد آنان را دلجویی و نوازش میکرد و درخواست مشرکان خودخواه را مردود می شمرد که: آرزو می کردند، وقتی نزد پیامبر بیایند، مؤمنان تنگدست را - که پوشش فاخر و قیمتی به تن نداشتند - از محضر خود براند، تا در ردیف این دنیا دوستان ننشینند، مبادا مقامشان کاسته گردد (!)

اینک در آیات (32 الی 44) قصه و داستان صاحبان دوباغ: یکی چون ثروتمندی بی باور که به موقعیت و ثروت خود می نازد، گویا فلسفه ی وجودی این جهان، همان زینت های دروغین

و فریبنده‌ی دنیاست و بسی، تا بر اهل باور و پاکدلان افتخار کند و اموالش را به رُخ این و آن بکشد. و از طرفی، بینوای مؤمن، هستی خود را در طبق اخلاص میگذارد و به پروردگارش تقدیم می‌دارد.

همچنان در این آیات متبرکه هشدار است که: که افتخار، نه به مال و منال و زرق و برق است؛ بلکه سرافرازی هر انسان خردمندی، پیروی از فرمان حق و خدمت به بندگان اوست.

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا ﴿٣٢﴾

(ای پیامبر!) برای آنها مثالی بزن، (مثال) آن دو مرد که برای یکی از آنها دو باغ از انواع انگور قرار دادیم، و گرداگرد آن دو (باغ) را با درختان نخل پوشاندیم، و در میان آن زراعت (پربرکتی) قرار دادیم. (۳۲).

تفسیر:

«رَجُلَيْنِ»: دو مرد. مراد یک فرد کافر ثروتمند، و یک فرد مؤمن فقیر است. در ضرب المثل هم ضرورت ندارد نام افراد مشخص شود.

نه فقر نشانه‌ی ذلت است و نه ثروت نشانه‌ی عزت انسان:

ای پیامبر! برای کفار که از تو خواسته بودند که مساکین و فقرا را از خود دور بساز حال دو مرد را بطور مثال بیان می‌دارد: که در زمانها گذشته زندگی بسر می‌بردند.

مفسران در باره آنها می‌نویسند: آن دو مرد دو برادر از قوم بنی اسرائیل بودند. یکی از آنها مؤمن و دیگری کافر بود که از پدر ارثی نصیبشان شد. برادر کافر با مال خود دو باغ بزرگ و «بهشت آسا» خرید. و برادر مؤمن مالش را در راه جلب رضایت خدا خرج کرد و پولش به آخر رسید. برادر کافر فقر و بینوایی برادرش را عیب و عار می‌پنداشت. روزی آمد که ثروت برادر کافر تباه شد، و این برای مؤمنی که در اطاعت خدا می‌باشد و کافری که در ناز و نعمت غرق شده و از راه خارج شده است، ضرب المثل عام و خاص در بین مردم آن زمان شد.

«جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ» حق تعالی به کافر دو باغ انگوری لذیذ داده، «وَ حَفَفْنَا هُمَا بِنَخْلٍ» پیرامون آنها با درختان انبوه خرما پوشانیده. «وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا» و در میان دو باغ کشتزاری از انواع میوه‌ها و حبوبات رویانید. و در وسط آن دو نهر آبی میجوشید. محمد علی صابونی در تفسیر صفوة التفاسیر در این مورد می‌نویسد: منظره‌ی دل انگیز و شادی بخش را قرآن به شگفت انگیزترین شیوه ترسیم میکند. منظره‌ی دو باغ انگور با انواع انگورها، و در پیرامون آنها ردیف نخل‌های سربه‌فلک کشیده و در بین آن دو مزارع سرسبز و خرم که وسط آنها نهر آبی زلال جوشان و خروشان است!

كَلِمَاتُ الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أَكْثَرًا وَلَمْ تَظَلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا ﴿٣٣﴾

هر دو باغ، محصول و میوه‌هایش را (به وقتش) می‌داد و چیزی از محصول و میوه کم نمی‌کرد و ما در میان آن دو باغ جویبار روان کرده بودیم. (۳۳)

وَكَانَ لَهُ ثَمْرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا ﴿٣٤﴾

(صاحب این دو باغ) میوه‌های بسیار (و درآمد فراوانی) داشت؛ پس به دوست خود در حالیکه با وی گفتگو میکرد، گفت: من از تو ثروتمندتر و از لحاظ افراد نسبت به تو نیرومندترم. (۳۴)

تفسیر :

«وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ» «ثَمَرٌ» به انواع میوه و به انواع مال و دارایی طلا و نقره و حتی به ملکیت زیاد درخت ها نیز اطلاق میگردد. طوری که در: در آیهی 42 این سوره میخوانیم: «أُحِيطَ بِثَمَرِهِ» که قهر خدا تمام باغ و درختان را احاطه کرد، نه تنها میوهی آن را. یعنی: صاحب آن دو باغ به علاوه دوباغ صاحب محصولات میوههای انگور و خرما، صاحب اموال دیگری از زر و سیم و سایر انواع میوهها نیز بود. باید یاد آور شد که: نه فقر نشانهی ذلت است، نه ثروت دلیل عزت، پس نباید بر فقرا فخر فروشی کنیم.

«فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا»: او در اثنای گفتگو وجدال لفظی. با رفیق مؤمنش متکبرانه و مغرور گفت: مال و ثروتم از تو بیش است و پیروان و افرادم نیرومندتر و بزرگوارتر از یاران و پیروان تو اند.

«لِصَاحِبِهِ»: «صاحب» یعنی همراه و هم سخن، چه مؤمن باشد مثل این آیه، چه کافر مانند آیهی 37 این سوره که میفرماید: «قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ» نباید فراموش کرد که: دل بستگی و غرور به مال و قبیله، زمینهی طغیان در انسان میگردد.

وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ﴿٣٥﴾

و در حالیکه به خود ظالم بود، در باغ خویش داخل شد، و گفت: «من باور نمیکنم هرگز این (باغ) نابود شود. (۳۵)

تفسیر :

واقعیت امر اینست که: دارایی و نعمت های سرشار، و بیشمار مایه غرور انسانها میگردد. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» شخص کافر مغرورانه و متکبرانه بخاطر اینکه ثروت و دارایی خویش به رخ برادر مسلمان خود بکشد، دست وی را گرفت و او را به باغ خویش برد، او را در آن میگردانید درختان و میوهها و نهر آب را به او نشان می داد.

غفلت از خدا، خود برتری بینی، تحقیر دیگران و فریفته شدن به جلوه های مادی دنیا ظلم به خویشتن است. اواز بس که خود پرست و کافر بود، به خود ستم روا میداشت گفت: «قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا» باور ندارم که باغم در روزگار زندگی هرگز نابود شود.

او فراموش کرده بود که: همه ی دارایی های انسان از خداست و مالک حقیقی اوست.

وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُودَتْ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا ﴿٣٦﴾

وگمان نمیکنم که قیامت برپا شود. و اگر (هم) به سوی پروردگارم برگردانیده شوم، (به) فرض اینکه قیامتی باشد) قطعاً جایگاهی بهتر از این خواهم یافت. (۳۶)

تفسیر :

علاقمندی و دل بستگی انسان به دنیا و دنیاگرایی، در بسیاری از حالات انسان را به مرحله ای میرساند که حتی به انکار قیامت وحشر و نشر هم می پردازد.

طوری که این فهم در آیه مبارکه چنین جمع بندی و بیان یافته است.

«وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً»: و باور هم ندارم که قیامت آمدنی باشد. «وَ لَئِن رُودَتْ إِلَى رَبِّي

لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا» اگر احياناً قیامتی هم برپا شد و من پس از مرگ به سوی الله بازگشتم

«مُنْقَلَبًا» قطعاً نزد وی بهتر از این باغ را دریافت خواهم کرد از آنکه پیش او قدر و شرف والایی دارم.

همان زندگی که در این دنیا داشتیم، همچو زندگی را در آخرت بر مبنای شایستگی خودم به من خواهد داد. دیده میشود که برخی انسانها به اشتباه نعمت دنیوی را نشانه‌ی کرامت و ارزش خود می‌پندارند و حتی آنرا برای خود ابدی هم می‌شمارند. و در این هیچ جای شکی نیست که: امید و آرزوی بی جا و بی دلیل در نهایت محکوم است.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: البته او این سخن را از روی قیاس غایب برحاضر گفت، یعنی: چون در دنیا غنی و ثروتمند و مورد اِکرام و اعزاز خداوند متعال هستم پس در آخرت نیز این چنین خواهم بود. شکی نیست که این‌گونه برداشت و تحلیل نمایانگر به هم ریختن معیارها و ضوابط در ذهن و نهاد او و ناشی از فرط غرور و بدمستی‌ای بود که بر اثر ثروتمندی بر وی چیره شده بود و این خود استدراجی برایش از جانب خدای سبحان بود.

خواننده محترم!

کافران طوری تصور میکنند که: نعمت دادن بر خدا لازم است و این حق انسان است که باید همواره برخوردار باشد. چنانکه در آیه 50 سوره‌ی فصلت می‌خوانیم: «لَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَى» اگر قیامتی هم باشد، بهترین‌ها برای ما خواهد بود. ولی این داشتن همچو تفکرات غیر منطقی در قرآن عظیم الشان بصورت مطلق رد شده و آنرا مردود می‌شمارد. در این هیچ جای شکی نیست که: انسان از لطف و فضل خداوند متعال بهره‌مند است، ولی اگر خدا بخواهد، آنها را تلخ، درخت‌ها را خشک و کافران را نابود یا وحی به انبیا را قطع میکند، تا طوری تصور برای شان پیش نیاید که؛ بدون لطف الهی استحقاق این نعمت‌ها را دارند.

قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا ﴿٣٧﴾

رفیقش در حالیکه با او گفتگو میکرد به وی گفت: آیا به کسی کافر شده‌ای که تو را از خاک باز از نطفه آفرید و باز تو را برابر کرد (و به شکل) مرد کامل در آورد. (۳۷) تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ...»: خداوند تو را از خاک درست کرد. یعنی موادّ غذایی که در زمین است، جذب ریشه‌های روئیدنیها (بات و گیاه و هر چیز که بروید و ببالد.) می‌گردد، و روئیدنیها به نوبه خود خوراک حیوانات میشوند، و انسان از روئیدنیها و گوشت و شیر حیوانات استفاده میکند، و نطفه‌اش از این‌ها شکل می‌گیرد (حجّ / 5، روم / 20). یا این که مراد این است که خداوند اصل تو را - که آدم است - از خاک آفریده است (آل عمران / 59، فاطر / 11). «سَوَّكَ»: اندام تو را متعادل و هماهنگ کرد. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

اشخاصیکه به مال و متاع دنیا، و یا هم به قوم و خیش خود می‌بالد، علاجش همانا یادآوری اصل خاکی بودن انسان است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ» شخص مؤمن از سر خیرخواهی، ناصحانه و دلسوزانه به وی گفت: «أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا» چگونه به الله متعال کفر ورزیدی حال آنکه او پدرت آدم را از خاک آفرید، سپس تو را از آبی بیمقدار «منی» تصویر کرد، آنگاه در نیکوترین ساختار به هیأت انسانی نیکو قامت، آراسته خلقت و خوش منظر تو را پرداخت، مگر نمی‌دانی که ذات توانا بر ایجاد اولیه آفرینش، بر باز آفرینی آن بعد از

مرگ نیز تواناست؟

لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٣٨﴾

لیکن من (میگویم) الله پروردگار من است، و هیچکس را با پروردگارم شریک قرار نمی دهم. (۳۸)

تفسیر :

یعنی: من برخلاف تو ولی نعمت خویش را خوب می شناسم و به خدایی او معترفم، خداوند متعال یگانه ذاتی است، که آفریننده، روزی بخش، فضل دهنده و نعمت بخش است، من چیزی را به او شریک نیاورده و غیر وی را نمی پرستم.

وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّ تَرْنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٣٩﴾

چرا هنگامی که به باغ خویش وارد شدی، نگفتی: «ماشاءالله»، هیچ قوت و قدرت جز به مشیئت الله نیست، اگر مرا از نگاه مال و اولاد کمتر از خود می بینی. (۳۹)

تفسیر :

«ماشاءالله»: یعنی آن چیزی که الله متعال بخواهد، همان میشود. «ماشاءالله»: ترکیبی سه جزئی به عربی/ما= آنچه، چیزی که/شاء = خواست، اراده کرد/الله = خدا. باید گفت: هنگام برخورد با مناظر زیبای طبیعت، به یاد الله متعال باشیم که همهی نعمت ها از اوست. همچنان برای پیشگیری از غفلت و غرور، هنگام برخورد با نعمت ها اراده الهی را فراموش نکنیم.

در آیه مبارکه میفرماید: چرا وقتی وارد باغ شدی و از درختان و میوه در شگفت شدی، نگفتی «ماشاءالله» این هم از فضل و کرم خداست، هر چه را بخواهد، خواهد شد و هر چه را نخواهد، نخواهد شد. و چرا نگفتی: «لا قوة الا بالله» یعنی: هیچ نیرویی جز به مشیئت خداوند نیست.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به ابو موسی (رض) فرمودند: «آیا تو را بر گنجی از گنج های بهشت راهنمایی نکنم؛ آن گنج لاحول ولا قوة الا بالله است».

همچنین در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است: «خداوند بر بنده ای هیچ نعمتی را اعم از خانواده یا مال یا فرزند ارزانی نمی دارد که او بر آن نعمت (ماشاءالله لا قوة الا بالله -) بگوید و در آن، آفتی بجز مرگ ببیند».

یعنی: در آن هیچ آفتی روی نمی دهد، جز این که اجل موعود آن فرا رسیده باشد. از این جهت، برخی از سلف گفته اند: «هر کس از حال، یا مال، یا فرزندانش خوشش آمد، باید بگوید: «ماشاءالله لا قوة الا بالله».

مگر فراموش کردی که این مال و ثروت و این سروسامان و مکننت به مشیئت او برایت حاصل شده و به نیروی او توانستی آن را به دست آورده و به آن پردازی. بدان که اگر من از نظر مال و فرزند کمتر از تو هستم، اما:

فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَيُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا ﴿٤٠﴾

پس امید است که پروردگارم بهتر از باغ تو به من بدهد، و بر آن (باغت) آفتی از آسمان بفرستد و به زمین بی گیاه و لغزنده تبدیل گردد. (۴۰)

تفسیر :

انسانهای فقیر نباید به فقر خویش در زندگی مأیوس شوند، زیرا که یأس و ناامیدی بدتر از فقر است. اگر الله متعالی بخواهد، فقیر، راغنی، بلکه برتر و غنی تر از غنی می سازد. در آیه مبارکه آمده است: خداوند متعال بر این امر تواناست که به من بیشتر از آنچه به تو بخشیده، عطا کند از آنرو که من برایش شکرگزارم و او قادر است تا نعمت‌هایی را که به تو بخشیده است از تو بازگیرد، از آن جهت که کفر می ورزی «و يُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ» و آفتی بر آن نازل کند و آن را از بیخ بر کند، یا صاعقه‌ی آسمانی آن را ویران کند. نباید فراموش کنید که: قهر الهی حساب شده و عادلانه است.

«فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا 40»: و در نتیجه به زمینی خشک، هموار و لغزنده تبدیل شود که گامی در آن قرار و ثبات نگیرد.

ثروتمندان نباید به سرمایه خویش مغرور شوند، اگر الله متعال خواسته باشد، شاید در يك لحظه همه ثروتشان نابود شود.

ملاحظه که قرآن عظیم الشان بمتابۀ کتاب رهنمای بشریت، چگونه ذهن ما را بطور ناگهانی از صحنه رشد و نمو و شکوفاهی و زیبایی، به صحنه هلاک و نابودی منتقل میگرداند، و ما را از سیما و نماد غرور و سرمستی و تکثر، به سیما و نماد پشیمانی و طلب آمرزش میرساند. آنچه مرد مؤمن انتظار داشت روی داد و شد:

أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غُورًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ ظَنَبًا ﴿٤١﴾

یا آب آن (باغت) در عمق زمین فرو رفته تا هرگز نتوانی آن را به دست آوری. (۴۱)

تفسیر :

از قهر و غضب الهی باید خود را نگهداشت، زیرا در برابر قهر و غضب الهی، قدرت و راه نجاتی وجود ندارد.

در آیه مبارکه آمده است که اگر: آبش در زمین فرو رود و تمام کشت و درختان تلف شوند که در چنین حالتی هرگز نمی‌توانی آب فرو رفته در زمین را پی‌جویی کنی تا چهرسد به این که بتوانی آن را بازگردانی.

وَأَحْيَطُ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَيَّ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَيَّ غُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٤٢﴾

(سر انجام آن مغرور مُشْرِك، به عذاب الهی دچار شد) و تمام میوه هایش را دربرگرفت و نابود شد. و او بخاطر هزینه هائی که صرف آن کرده بود؛ پیوسته دست‌هایش را به هم می مالید، در حالیکه آن باغ بر ستونهای خود افتیده بود، و می‌گفت: ای کاش کسی را با پروردگارم شریک نمی‌ساختم! (۴۲)

تفسیر :

در این جای شکی نیست که الله متعال محیط است، طوریکه در سوره بقره آمده است: «وَاللَّهُ مُحِيطٌ» (بقره، 19). و از طرف دیگر هم لطف پروردگار احاطه دارد، همچنان «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (اعراف، 156). و هم قهرش فراگیر است. «أَحْيَطُ بِثَمَرِهِ» (42 كهف). با تأسف باید گفت: برخی از انسانها در زندگی زودگذر دنیوی چنان مغرور و خود خواه میشوند که: با غرور و خود برتری‌بینی و گفتن «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا 34 كهف» (من از تو ثروتمندتر و از لحاظ افراد نسبت به تو نیرومندترم.) و در این وخت است که از عظمت پروردگار هم انکار میکند، و از مدار توحید خارج و مشرک میشوند، ولی نباید

فراموش کند که دیر یا زود به وحدانیت پروردگار یکتا اقرار خواهند کرد. حوادث و عذاب های الهی، پیامد افکار و اعمال بد ماست. به دنبال کفر و کفران صاحب باغ در آیات قبل، «أَحِيطَ بِثَمَرِهِ» آمده است. در نهایت امر آنچه را که شخص مؤمن از آن هشدار داده بود، همان چیزی به وقوع پیوست «وَ أَحِيطَ بِثَمَرِهِ» باغش به طور کلی نابود شد و آنچه را در آن از میوه و درخت و خرمی و صفا وجود داشت همه را پاک بسوخت. «فَأَصْبَحَ يُفَلِّبُ كَفِيَّةَ عَلِيٍّ مَا أَنْفَقَ فِيهَا»: شخص کافر از حسرت و پشیمانی بر اموالی که در آن باغ صرف کرده بود و در آندوه از کف دادن آنکه اینک زیر و زبر گذشته و همه ساخت و باخت و زحمت های که با دست خود ساخته بود فرو ریخته بود، «وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» یعنی: ستون هایی که تاک های انگور را بر آن می افکنند، فرو ریخته بود یا دیوارها و سقف ها و آبادی های آن بر روی همدیگر فرو ریخته بود «وَ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا (42) ای کاش پروردگارم را بایگانه پرستی و شرک نیاوردن به وی، شکرگزار میبودم! ای کاش در مقابل نعمت خدا ناسپاسی نمیکرد اما کار از کار گذشته و وقت پشیمانی از دست رفته بود. و پشیمانی سودی ندارد. یا این سخن را به قصد توبه از شرک گفت.

از این که برای خدا شریک قرار داده بود پشیمان است و آرزو می کند که ای کاش در مقابل نعمت خدا ناسپاسی نمی کرد! اما تازه و پشیمانی سودی ندارد. یا این سخن را به قصد توبه از شرک گفت.

امام قرطبی گفته است: از تأسف و آندوه کف یک دست را به پشت دست دیگرش می زد؛ چون چنین عملی ناشی از پشیمان شدن است. از این که برای خدا شریک قرار داده بود پشیمان است و آرزو میکند که ای کاش در مقابل نعمت خدا ناسپاسی نمی کرد! ولی این پشیمانی هیچ سودی به حالش نداشت.

وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةً يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا (۴۳)

و برایش هیچ گروهی نبود که او را در برابر الله یاری دهند، و خودش هم قدرت نداشت که عذاب را از خود برطرف کند. (۴۳)

تفسیر :

او در برابر این همه مصیبت و بلا، تنهای تنها بود، در آیه مبارکه دریافتیم: که هنگام فرارسیدن قهر و غضب الهی، مال و فرزند قوم و خویش ولو هر چند که بسیار هم باشند، به درد انسان نمی خورد طوری که میفرماید: «وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةً يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ» و برای آن کافر گروهی نبود که یاری اش کند و آن ها که او به آنان افتخار میکرد و برای شرایط بحرانی آماده شان می ساخت تا آفت ها و بلاها را از وی و از اموالش دفع کنند. از یاران دوران رفاه به هنگام خطر خبری نیست. و ما كَانَ مُنتَصِرًا (43) همه از نصرتش دست کشیدند و خودش نیز به علت ضعف و ناتوانی که داشت نتوانست از خود دفاع کند. قرآن عظیم الشان به یک اصلی عالی اشاراتی دارد، و آن اینکه هر زمان انسان به خطر و مصیبت مواجه شود و یا هم در حالات دشواری اقتصادی و مادی قرار گیرد، رو به الله نموده، و از عمق جان به فریاد زدن می آغازد، و یا اینکه انسان زمانیکه در امواج متلاطم بحر به خطر مواجه شود و یا در این امواج گیر به افتد و یا هم به کدام عذاب و مشکل دیگری محاصره شود، اظهار ایمان میکند.

بطور مثال در آیه مبارکه دریافتیم زمانیکه آن شخص با باغ سوخته‌اش روبرو شد و دید که کسی به داد و کمک اش نمیرسد، فهمید که حافظ و نگهبان حقیقی و مدد رسانی واقعی همانا پروردگار با عظمت میباشد. دیده میشود که: عاقبتِ اعتماد به غیرالله، در نهایت ناکامی و پیشمانی را برای انسان ببار می‌آورد.

هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا ﴿٤٤﴾

در آن مقام (و در آن موقف معلوم شد که) نصرت و کمک به معبود حق تعلق دارد. اوست که بهترین پاداش و بهترین عاقبت را (برای مطیعان) دارد. (۴۴)

تفسیر :

و در نهایت امر: فیصله نامه و قطعنامه‌ی همه‌ی حوادث تلخ، تنها يك جمله است و آن اینکه قدرت تنها و تنها از آن پروردگار با عظمت است و دوستان و یاران دوران رفاه به هنگام خطر خبری نیست.

«هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ»: در هنگام وقوع محنت‌ها و فرود آمدن فاجعه‌ها و بلاها، نیرو و قدرت، پشتیبانی و ولایت و نصرت همه تنها و تنها در اختیار خداست و از هیچ کس کاری ساخته نیست، پس فقط او یاور بر حق است و دوستانش را یاری می‌دهد. خواننده محترم!

هیچ فرقی نمیکند که انسان چه محاسبه‌گر دقیق باشد، و یا هم انسان دور اندیش باشد، هیچ چیزی به حال اش فایده نمی‌رساند، فقط و فقط باید به سراغ خدا برویم. در روز قیامت، سلطه و حاکمیت فقط از آن حق تعالی است و هیچکس در آن روز با وی در ملکش کشمکش نمیکند، نصرت الهی و حقانیت خداوند، ضامن پرداخت بهترین پاداش و فرجام خوبی برای ما میباشد.

«هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا» (44) الله متعال است که: برای آن که به او ایمان دارد، در دنیا و آخرت بهترین پاداش مقرر می‌دارد فرمانبرداران را پاداش داده و پیروزی و اقتدار را به عنوان بهترین فرجام برای دوستانش ارمغان می‌کند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (45 الی 49) در مورد مثال زندگی دنیا و اشاره ای به منظره‌ی قیامت، بحث بعمل آمده است.

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ﴿٤٥﴾

(ای پیامبر!) برای آنان زندگی دنیوی را به آبی مثل بزن که آن را از آسمان نازل کنیم و به آن گل و گیاه زمین آمیزد، و سرانجام خرد و خوار شود که باده‌ها پراکنده‌اش کنند، و خداوند بر هر کاری تواناست. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«هشیم»: گیاه خشک و پر پر. «تذرو»: میبرد و پخش و پراکنده میکند.

تفسیر :

به زندگی زرق و برق چند روزه دنیا نباید مغرور شویم، بلکه به زندگی ابدی و پایدار باید فکر کرد. در آیه مبارکه میفرماید: ای پیامبر! برای بشر حال دنیا را مثال بگو که در زیبایی و طراوت و زوال زود هنگام خویش به زندگانی دنیا شباهت دارد؛ طوریکه یاد آور شدیم به زرق و برق آن نباید فریب بخورند و خود را به آن مغرور و سرگرم نسازد. زیرا

که زندگانی دنیا «مانند آبی است که آن را از آسمان فرو فرستادیم؛ سپس گیاه زمین با هم در آمیخت» یعنی: چون آب بر گیاهان زمین فرود آمد، گیاهان با هم در آمیختند و به سبب آب رشد کرده و بسیار شدند تا بدانجا که پخته و رسیده گردیدند.

«فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ» (ترجمه:.... تحت اللفظي.....). «پس آخر کار» آن گیاه «چنان درهم شکسته شد که بادهای پراکنده اش کردند» در گوشه و کنار زمین و دیگر از آن گیاه هیچ اثری نماند، به طوری که زمین به همان حال اول خود برگشت. یعنی: این چنین است حال و وضع زندگی دنیا؛ که برای آن هیچ بقایی نیست و سرانجام آن منتهی به زوال و نابودی است «و خدا همواره بر هر چیز تواناست» ایجاد میکند، فانی می‌گرداند و از هیچ کاری عاجز نیست.

خواننده محترم!

در آیه، مبارکه درس عبرتی است برای مردمان مغرور و غافل از خدا باشد. این صحنه کوتاه و سریع عرضه میشود تا در درون انسان سایه فنا و نیستی را بیفکند. آبی که از آسمان میبارد همین که جاری میشود و روان میگردد، گیاهان زمین از آن سیراب میگرددند و رشد و نمو میکنند و تنگاتنگ یکدیگر میشوند. گیاهان نیز همین که رشد و نمو میکنند و رسیده میشوند، پژمرده و خشک و پرپر میگرددند و بادهای آنها را با خود بدین سو و آن سو می‌برند.

ملاحظه می‌شود که اعجاز قرآن فقط در سه جمله کوتاه، داستان زندگی انسان را از آغاز ولی انجام به زیبایی بیان می‌دارد.

واقعاً هم دنیا مانند گیاه بی‌ریشه‌ای است که با اندک بارانی سبز و با اندک بادی خشک می‌شود، البته آنچه باقی می‌ماند، عمل انسان است.

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ﴿٤٦﴾

مال و فرزندان زینت زندگی دنیاست، (که به زودی زائل خواهند شد) اما اعمال شایسته که پاداش آن پایدار است، بهترین ثواب نزد پروردگارت دارد و بهترین امید است. (۴۶)

تفسیر:

هدف از «الْبَنُونَ»: اولاد است که شامل فرزندان ذکور و إناث می‌شود، و هدف از «الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ»: کارهای شایسته‌ای که ثمره و ثواب آنها باقی و ماندگار است.

واقعیت امر اینست که: داشتن مال، ثروت و فرزندان تنها زیور زندگی ناپایدار در دنیاست، و اگر این مال و اولاد در رضای الهی به کار گرفته نشوند، چیزی نیستند که در آخرت نفعی به حال شخص برسانند. زیرا فرزندان می‌میرند، دنیا و مال دنیا به پایان میرسد و آنچه باقی می‌ماند، اعمال شایسته است که باقی می‌مانند.

همچنان باید یاد آور شویم که: مال و ثروت فرزندان زینت زندگی هستند، و اسلام از استفاده و لذت بردن از زینت را نهی نمی‌کند بدان اندازه که پاک و حلال می‌باشد. ولیکن اسلام به دارائی و فرزندان ارزش و بهائی را می‌دهد که زینت در ترازوی جاودانگی استحقاق آن را دارد، و بر این چیزی نمی‌افزاید.

«وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا (46)» طوری که در فوق هم یاد آور شدیم که: ثمر و نتیجه‌ی اعمال نیک برای ابد باقی می‌ماند. یعنی: نیکی‌های ماندگار و طاعات و عباداتی که مسلمانان در دنیا آنرا انجام می‌دهند و همه اعمال خیر؛ چه مالی و

چه بدنی باشند، اینها هستند که اعمال ماندگار شایسته، یعنی همان باقیات الصالحاتی‌اند که نزدالله متعال محفوظ میمانند، پس اعمال نیک بهترین چیزی است که انسان را در پیشگاه خدا امیدوار می‌کند.

ابن عباس(رض)گفته است: باقیات صالحات عبارت است از نمازهای پنجگانه. و نیز گفته است: عبارت است از هر عملی نیکو اعم از قول یا فعلی که برای آخرت می‌ماند. (تفسیر طبری این نظر را ترجیح داده و قرطبی نیز میگوید: صحیح همان است. إن شاء الله.) در حدیث شریف به روایت احمد و ابن حبان از ابی سعید خدری(رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به اصحاب کرام فرمودند: «در پی به دست آوردن باقیات الصالحات بسیاری باشید. اصحاب پرسیدند: چه چیزهایی باقیات الصالحات اند یا رسول الله؟ فرمودند: گفتن تکبیر، تهلیل، تسبیح، تحمید و لاحول و لا قوة الا بالله». یعنی همانا گفتن: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌باشد.

قابل یادآوری میدانم: آنچه از انسانهای که دارایی امکانات مادی می‌باشند نباید برداشتن امکانات مادی خویش مغرور شوند، و در ضمن آنچه از اشخاصی که فاقد مال و ثروت اند نباید از نداشتن آن مأیوس شوند. زیرا طوریکه یادآور شدیم که: مال و فرزند، ماندگار نیست، ما باید به چیزی فکر کنیم و به آن دل ببندیم که همیشه به انسان باقی میماند که در جمله «و باقیات الصالحات» توضیح یافت.

در ضمن قابل یادآوری است که در برابر خداوند متعال، هیچ عمل صالحی محو نمی‌شود و پاداش اعمال تضمین می‌باشد.

وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشْرَنَاهُمْ فَلَمْ نُغَايِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۴۷)

و [یاد کن] روزی را که کوه‌ها را [از محل استقرارشان] به حرکت درآوریم، و زمین را هموار، آشکار (وصاف) می‌بینی و همه آنان را [برای ورود به عرصه قیامت] محشور می‌کنیم، و هیچ یک از آنان را فرو نمی‌گذاریم. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَشْرْنَا» حشرنا: حشر: جمع کردن. «حشر الناس: جمعهم». مجمع البیان فرموده: حشر جمع کردن قوم است به يك مكان.

تفسیر :

«وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ»: بعد از اینکه خداوند متعال در آیه متذکره دنیا و سرانجامش را یادآور شد، به ذکر قیامت و صحنه‌های مخوف آن می‌پردازد و به پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت می‌فرماید، تا منظری از منظره‌های قیامت رابه عاشقان دنیا یادآوری نماید: و می‌فرماید: و برای مردم روزی را یادکن که خداوند متعال کوه‌های دنیا را از جایگاه‌های آن دور می‌سازد.

قرآن عظیم الشان وضعیت کوه‌ها را در آستانه‌ی برپایی قیامت، به صورت های گوناگون و مختلفی چنین بیان گرفته است:

زلزله و لرزش زمین و کوه‌ها. «يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا. 14» (در روزی که زمین و کوه‌ها به لرزه درآیند و کوه‌ها به صورت پشته‌هایی از ریگ روان گردند.) (مزمل، 14).

حرکت و جابجایی. «نُسَيِّرُ الْجِبَالَ» (47 کهف). تگه‌تگه شدن و به صورت ریگ درآمدن. «بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا» (واقع، 5-6).

«و تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً»: و زمین را آن چنان آشکارا و نمایان می بینی که در آن هیچ حائل و مانعی وجود ندارد که از دیده نهانش سازد. یعنی کوه و درخت و ساختمانی بر آن نمی ماند که مانع دیدن آن بشود. کوهها برافکنده شده و بناها ویران میگردند، آنگاه زمین عیان میشود. یعنی در سر زمین قیامت و عرصات محشر، هیچ پستی و بلندی وجود ندارد. «و حَشْرُنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا(47)»: اولین و آخرین را برای محاسبه جمع کرده و حتی یکی از آنان را هم فرو نمی گذارد بلکه همگی را حاضر میگرداند. خواننده محترم!

حشر و رستاخیز، بصورت حتمی است. طوریکه «حَشْرُنَا» (فعل ماضی، برای آینده آمده است) در ضمن باید گفت: که برای آنده از انسانهای که همه امید خویش را به زندگی دنیا، بسته اند یادآوری و ذکر حوادث روز قیامت لازمی و ضروری می باشد.

وَعْرَضُوا عَلَي رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا ﴿٤٨﴾

و (در آن روز مردم) صف بسته بر پروردگارت عرضه می شوند، البته طوریکه بار اول شما را آفریدیم به نزد ما آمدید، بلکه (شما) گمان می کردید، ما هرگز موعدی برای شما قرار نخواهیم داد. (۴۸)

تفسیر :

نباید فراموش کرد که: حضور در قیامت و عرضه شدن بر پروردگار، بصورت قطعی و لازمی است. تقیسات و طبقه بندی انسانها در روز قیامت از بین رفته، و همه ی مردم، از غنی گرفته تا فقیر از سیاه گرفته تا سفید همه و همه در يك صف قرار می گیرند.

در حدیث آمده است: «خدا اولین و آخرین را در یک مکان جمع می کند».

مقاتل گفته است: یعنی پشت سر هم و همچون صف نماز به صف می ایستند.

هر ملت و گروهی در یک صف می ایستند. (تفسیر قرطبی ۴۱۷/۱).

«لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» بر سبیل سرزنش و توبیخ به کفار بگو: همانطوریکه بار اول شما را خلق کردیم، مانند هنگام تولد و حضور در دنیا است اکنون نیز با پای برهنه و بدن لوچ و عریان نزد ما آمده اید و مال و منال و اولادی با خود ندارید.

طوریکه در حدیثی شریف به روایت عائشه (رض) آمده است: «مردم در روز قیامت با پای برهنه، بدن عریان و بدون ختنه حشر میشوند». عائشه (رض) میگوید: گفتم؛ یا رسول الله! مردان و زنان همه به سوی یکدیگر مینگرند؟

فرمودند: «کار سختتر و هولناکتر از آن است که بعضی به سوی بعضی دیگر بنگرند».

«بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا» و باید گفت که: کافران، دلیلی بر انکار معاد ندارند،

کافران طوری می پنداشتید که هرگز برای شما وعده گاهی مقرر نمیکنیم. یعنی: در دنیا

بر این پندار بودید که برانگیخته نمیشوید و برای شما موعدی مقرر نمیداریم که در آن شما

را در برابر اعمالتان مورد بازپرسی و مجازات قرار دهیم.

«وَعْرَضُوا عَلَي رَبِّكَ صَفًّا»: آنها در پیشگاه پروردگار عالمیان به صف می ایستند و هیچ

کس مانع دیدن دیگری نمیشود.

وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ﴿٤٩﴾

و کتاب (نامه های اعمال) در آنجا نهاده میشود، و مجرمان را از دیدن آنچه در آن است، ترسان می بینی و میگویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل خورد و بزرگ را رها نکرده، مگر اینکه همه آنها را به حساب آورده است؟ و آنچه را که کرده بودند حاضر و آماده می یابند و پروردگارت به هیچکس ظلم نمی کند. (۴۹)

تفسیر:

«وَوُضِعَ الْكِتَابُ»: نامه‌ی اعمال انسان‌ها یعنی کارنامه‌ای‌های هر انسان از اعمال نیک آن گرفته تا اعمال بد آن همه و همه در آن ثبت و درج این اعمال نامه می باشد. این اعمال نامه‌ها برخی از انسانها به دست راست و برخی دیگری از انسانها آنرا بدست چپ شان تسلیم می کردند.

یعنی اینکه در روز قیامت، عمل نامه‌های همه انسان‌ها به دست شان تسلیم داده میشود، و هم کتابی در برابر همه قرار داده می شود.

«فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ»: یعنی: مجرمان را از افتضاحی که در پی تسلیمی عمل نامه در آن جمع عظیم دامنگیرشان میشود و نیز از عذاب دردناک، هراسان و بیمناک می بینی. قابل تذکر است که: نگرانی و هراس مجرمان، از عملکرد ثبت شده‌ی خویش است، نه از ذات پروردگار با عظمت.

«وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا»: واقعاً قیامت، روز حسرت و افسوس مجرمان است.

زمانیکه مجرمان کارنامه‌های خویش را می بینند، و آنرا بدست می آورند؛ میگویند: ای خاک بر سر ما! ای وای و حسرت بر ما، این چگونه نامه‌ای است «مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا» این کتاب چه عجیب کتابی است! که هیچ کوچک و بزرگی از اعمال ما را فرونگذاشته، یعنی: در این عمل نامه هیچ گناه صغیره و کبیره‌ای را فرو نگذاشته، جز این که آن را در ضبط و ثبت و حساب آورده و این در مورد گناهکارانی است که مرتکب گناهان کبیره شده و از آنها توبه نکرده‌اند و اینان گناهان صغیره را نیز در نامه‌های اعمالشان می یابند.

ولی آنده از کسا نیکه از گناهان کبیره پرهیز کرده‌اند، متوجه می‌شوند که گناهان صغیره از نامه اعمالشان محو شده است چنانکه آیه (31) از سوره «نساء» بر این حقیقت دلالت میکند «و آنچه را که کرده بودند» در دنیا از معاصی «حاضر می یابند» یعنی: نوشته شده و ثبت شده می یابند.

باید یادآور شد که: علم افراد به عملکرد خودشان در قیامت چنان است که گویا همه با سواد می شوند، چون کتاب و خواندن برای همه انسانها مطرح بحث است.

خداوند متعال فرموده است: «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» هر عملی را که در دنیا انجام داده‌اند، در نامه‌ی عمل آنها نوشته و ثبت شده می یابند. بلی قیامت، صحنه‌ی تجسم عمل‌های انسان است، تمام اعمالی را که در دنیا انجام داده بودند. در آن نوشته و محفوظ می یابند «وَلَا يَظْلَمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (49) زیرا ذات پروردگارت ذاتی است که؛ ذره‌ای نیز به هیچ یک از بندگان ظلم و ستم نمیکند؛ نه از نیکی‌های مطیعان می کاهد و نه بر بدی‌های نافرمانان می افزاید.

حساب و کتاب در روز آخرت:

مفهوم لغوی حساب: این کلمه در اصل، از «حسب» گرفته شده و ریشه «ح س ب» دلالت

بر چندین معنا؛ مانند شمارش و احصایه گیری میکند. (معجم مقاییس اللغة، ج 2، ص 59؛ لسان العرب، ج 1، ص 311).

مفهوم شرعی حساب: یعنی اینکه الله متعال در روز قیامت، بندگان را از اعمالشان آگاه میسازد و کارهای خوب یا بدی که انجام داده‌اند را به آنان بیان می نماید. (ملاحظه شود: لمعة الاعتقاد، ص 117؛ شرح الواسطیة، هراس، ص 209).

أدلة اثبات حساب :

حسابرسی در روز قیامت، دلایلی از قرآن، سنت و اجماع مسلمانان دارد. (شرح العقیة الواسطیة، صص 411-412؛ مجموع الفتاوی، ج 3، ص 146؛ لمعة الاعتقاد، ص 117؛ رسائل في العقیة، ص 30؛ شرح الواسطیة، هراس، صص 208-209). قابل یادآوری است که: آیات و احادیث فراوان و متواتری دلالت بر وجود حساب و کتاب در روز قیامت می‌کنند.

طوریکه در سوره [الغاشیة: 25-26] آمده است: «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ۖ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» (همانا بازگشت آنان به سوی ماست. سپس قطعاً حسابشان [نیز] با ماست.) پیامبر صلی الله علیه وسلم در برخی از نمازها، این‌گونه دعا میکردند: «اللَّهُمَّ حَاسِبِنِي حِسَابًا يَسِيرًا»؛ «پروردگارا! [اعمال] مرا به آسانی مورد محاسبه قرار بده.» أم المؤمنین عایشه (رض) پرسید: حساب آسان چیست؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم جواب فرمودند: «أَنْ يُنظَرَ فِي كِتَابِهِ، فَيُنَجَّوْزُ عَنْهُ»؛ «یعنی اینکه به نامه اعمالش نگاه شود و از [گناهان] او صرف نظر گردد.» (مسند احمد، ج 6، ص 48؛ ابن ابی عاصم در السنّة، شماره حدیث: 885؛ البانی در تخریج السنّة، ج 2، ص 429 میگوید که اسناد این روایت، صحیح است.)

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از أم المؤمنین عایشه (رض) روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مَنْ حُوسِبَ عُذِّبَ»؛ «کسی که [به دقت] مورد محاسبه قرار گیرد، عذاب می شود.»

أم المؤمنین عایشه (رض) میگوید که پرسیدم: مگر الله متعال نمیفرماید: «فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا» [الانشقاق: 8]؛ «به زودی باحسابی آسان، محاسبه میشود.» وی در ادامه می آورد که رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین جواب فرمودند: «إِنَّمَا ذَلِكَ الْعَرْضُ، وَلَكِنْ مَنْ تَوَقَّشَ الْحِسَابَ يَهْلِكُ»؛ «مراد از آن [حساب آسان در آیه قرآن] نشان دادن [اعمال انسان] است، اما کسیکه در حسابرسی او دقت و سختگیری شود، هلاک میگردد.» (صحیح بخاری، شماره حدیث: 103 و 4939 و 6536 و 6537؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: 2876). علاوه بر دلایل فوق، مسلمانان بر ثبوت حساب در روز قیامت، اجماع و توافق دارند.

حسابرسی مقتضای حکمت است:

خداوند متعال کتب آسمانی را نازل نمود و پیامبران را فرستاد و بر بندگان، پذیرش آنچه پیامبران آوردند را واجب و عمل به آنچه واجب است را فرض گردانید. بنابر این اگر حساب و جزایی نباشد، این امور بیهوده و بی فایده خواهد بود، اما الله تعالی از این کار منزّه است.

خداوند متعال در سوره [الأعراف: 6-7] «فَلَنَسَلْنَ الَّذِينَ أَرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ۖ فَلَنَقْصُنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ» (قطعاً ما از کسانی که [پیامبران] به سویشان فرستاده شدند، سؤال خواهیم کرد. و البته از پیامبران [نیز] میپرسیم. یقیناً [کردارشان را] با علم

[خود] برایشان بیان میکنیم و ما هرگز غایب نبوده‌ایم.) (برای معلومات مزید ملاحظه شود: رسائل في العقيدة، ص 30).

شیوه و کیفیت حسابرسی:

متون شرعی شیوه و روش حسابرسی در روز قیامت را روشن ساخته‌اند. به طور خلاصه میتوان گفت: الله تعالی بندگان را در حضور خویش نگه‌میدارد و از آنان به سبب گناہانی که مرتکب شدند و اعمالی که انجام داده و سخنانی که بر زبان آوردند، اقرار میگیرد و آنان را از کفر یا ایمان، اطاعت یا نافرمانی و استقامت یا انحرافشان در دنیا و نیز از پاداش یا عذابی که مستحق آن هستند، آگاه می‌سازد. حساب شامل آنچه پروردگار به آنان میگوید، سخنانی که بندگان بر زبان می‌آورند، عذر و بهانه‌هایی که آورده میشود، دلیل و برهان‌هایی که علیه آنان اقامه میگردد، گواهی شاهدان، وزن اعمال و امثال آن می‌شود. (رساله القيامة الكبرى، صفحه 193).

انواع حساب:

برخی از حساب‌ها سخت و برخی آسان هستند. انواع دیگر آن، حساب تکریم و بزرگداشت، توبیخ و نکوهش، فضل و بخشش و مؤاخذه و مجازات بوده و متولی آن، بخشنده ترین بخشنندگان، مهربان ترین مهربانان و فرمانروا ترین فرمانروایان است. (رساله القيامة الكبرى، صفحه 193).

قوانینی که بندگان بر اساس آنها مورد محاسبه قرار می‌گیرند:

اگر الله تمامی بندگان را عذاب نماید، باز هم بر آنان ظلمی نکرده است، زیرا بنده و تحت فرمان و سلطه او هستند و مالک هرگونه که بخواهد، میتواند در ملکش تصرف نماید. اما الله متعالی آنان را عادلانه و براساس حکمت و عدالتش مورد محاسبه قرار میدهد. الله متعالی در متون بسیاری، تعدادی از قوانین را که محاکمه و حسابرسی براساس آنها واقع می‌شود، برای ما بیان نموده است. که: برخی از آن قوانین، به طور مختصر از این قرار است:

عدالتی که خالی و پاک از هر نوع ظلم و ستمی است؛ هیچ‌کس به سبب جرم و گناه دیگران، مورد مؤاخذه قرار نمیگیرد و هیچ شخصی بارگناه انسان دیگری را تحمّل نمیکند؛ آگاهی بندگان از اعمالیکه پیش فرستاده‌اند؛ چندین برابر شدن نیکی‌ها و نه بدی‌ها؛ آوردن شاهدان علیه کافران و منافقان (القیامة الكبرى، صص 202-215).

عمومیت حساب و کسانی که مورد محاسبه قرار نمی‌گیرند:

تمامی مردم مورد محاسبه قرار داده میشوند، مگر هفتاد هزار نفری که پیامبر صلی الله علیه وسلم آنان را استثنا نمودند. در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابن عباس (رض) نقل شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْأُمَّمُ»؛ «تمامی امت‌ها به من نشان داده شدند.» و در ادامه عرض کردند: «فَنظَرْتُ فَإِذَا سَوَادٌ كَثِيرٌ، قَالَ: هَؤُلَاءِ أُمَّتُكَ وَهَؤُلَاءِ سَبْعُونَ أَلْفًا قَدْ أَمَّهُمْ لِأَجْسَابِ عَلَيْهِمْ وَلَا عَذَابَ. قُلْتُ: وَلِمَ؟ قَالَ: كَانُوا لَا يَكْتُمُونَ وَلَا يَسْتَرْفُونَ وَلَا يَتَطَيَّرُونَ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ «سپس نگاه کردم و ناگهان جمعیت زیادی را دیدم. جبرئیل علیه السلام گفت: اینها امت تو هستند و این هفتاد هزار نفر که در جلوی ایشان هستند، هیچگونه حساب و عذابی ندارند. پرسیدم: چرا؟

جبرئیل علیه السلام جواب داد: چون آنان از داغ کردن پرهیز می‌کردند، درخواست رقیه نمی‌نمودند، فال بد نمی‌زدند و بر پروردگارشان توکل میکردند.»

عگاشه بن محسن برخاست و گفت: از الله تعالی بخواه که مرا از آنان قرار دهد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنْهُمْ»؛ «پروردگارا! عگاشه را از آنان قرار بده.» سپس شخصی دیگری بلند شد و گفت: از الله تعالی بخواه که مرا از آنان بگرداند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ» (صحیح بخاری، شماره حدیث: 6541؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: 220). «عگاشه در این کار از تو سبقت گرفت.»

شیوه رسیدگی به حساب کافران:

شیخ الإسلام ابن تیمیہ (رح) میفرماید: «الله متعال مردم را مورد محاسبه قرار میدهد و بنده مؤمنش را جدا نموده و از وی به سبب گناہانی که انجام داده، اعتراف و اقرار میگیرد، چنانکه در قرآن و سنت بیان شده است. اما کافران همچون کسیکه نیکی‌ها و بدی‌هایش سنجیده شود، مورد محاسبه قرار نمیگیرند، زیرا آنان نیکی ندارند، اما اعمال‌شان شمارش می‌شود و آنان از آن آگاه شده و اقرار نموده و به سبب این اعمال، مجازات میشوند.» (مجموع الفتاوی، جلد 3، صفحه 146).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی ملاحظه نمودیم که: میان کردار مشرکان، که بر سر مؤمنان تنگدست و بینوا فخر فروشی میکردند. و کردار ابلیس که بر سر آدم تکبر می‌ورزید و میگفت: من از آتشم و او از گل و خاک، همانندی دقیقی برقرار است. اینک در آیات (50 الی 53) مبحث و داستان سجده به آدم علیهم السلام: یعنی داستان و مبحث سجده فرشتگان در برابر آدم علیه السلام و امتناع ابلیس و نافرمانی از خداوند متعال که از آیه پنجاهم آغاز می‌شود:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿٥٠﴾

و (ای پیامبر! برایشان بیان کن) زمانی که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید» پس (همه) سجده کردند، بجز ابلیس که از جن بود - و از فرمان پروردگارش سرکشی کرد، آیا او و نسلش را به غیر از من دوستان خود میگیرید، حال آنکه آنها برای شما دشمن هستند؟ شیطان چه بد عوض برای ظالمان است! (۵۰)

تفسیر:

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ»: روزی را یاد کن که خداوند متعال به فرشتگان دستور و هدایت فرمود تا از روی تکریم و شادباش نه عبادت، برای آدم سجده کنند. خداوند متعال ابلیس را نیز به این کار دستور داد «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» پس فرشتگان امر پروردگار را به جا آورده، اطاعت کردند و همه سجده نمودند اما ابلیس از فرمان وی سرپیچید و برای آدم سجده نکرد. آیه به صراحت میگوید: ابلیس جن است نه فرشته. (در این مورد به کتاب «النبوة و الأنبياء» صفحه 128 تألیف مرحوم شیخ صابونی مراجعه فرماید).

انواع سجده در شریعت اسلامی:

قابل تذکر است که سجده در شریعت اسلامی به سه نوع است: سجده عبادت که مخصوص الله متعال است مثلاً سجده نماز. سجده اطاعت، مثل سجده فرشتگان بر آدم، که برای اطاعت فرمان الله متعال بود.

سجده‌ی تحیت، تکریم و تشکر از خداوند، مثل سجده‌ی یعقوب بر عاقبت یوسف. در ضمن باید گفت که از فحوای آیه مبارکه معلوم میشود که: فرشتگان پیش از انسان بوده‌اند، و از جمله «اسْجُدُوا لِأَدَمَ» بیان این واقعیت است که: انسان برتر از فرشته است که مسجود او قرار گرفته است. و باید گفت که: سرگذشت سجده فرشتگان بر آدم و تمرد ابلیس، قابل تأمل و مایه‌ی عبرت است.

«أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ ۗ ۵۰ كهف»: ای مردم! آیا بعد از آنکه ابلیس از سجده کردن ابا و رزید و از فرمان الهی سرپیچید، باز هم او و نسلش را به دوستی خود میگیرید «به جای من؟» در نتیجه، از او و نسلش به جای اطاعت من اطاعت میکنید و آنها را بدل من می طلبید؟ «و حال آنکه آنها دشمن شمایند؟» یعنی: چگونه کسی را که نه فقط از او هیچ منفعتی ندارید بلکه دشمن شما نیز هست و همه وقت مترصد زیان زدن و ضربه زدن به شماست، بدل کسی میگیرید که شما را آفریده و نعمت‌هایی را که در آنها مستغرق هستید، بر شما ارزانی داشته است؟

- انسان نباید به سابقه‌ی خود مغرور شد. زیر دیده شد که: ابلیس با سابقه‌ی طولانی عبادت، خویش فاسق شد. و حکم شرعی همین که: فاسقان را نباید دوست خود انتخاب کرد. «بئسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا»: شیطان و نسل او، دشمن انسانند. عبادت و اطاعت شیطان به جای اطاعت رحمان بی نهایت بد و ناپسند است. یعنی: موالات و دوستی و اطاعت شیطان به جای موالات پروردگار سبحان، برای ستمکاران چه بد عوضی است. واقعاً رها کردن الله و پیروی کردن از شیطان و ابلیس، انتخاب بدترین جایگزین است. آنان که به جای خدا پیرو شیطان می گردند از جمله ظالمان اند.

مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُمْ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا ﴿٥١﴾

من آنان (= ابلیس و فرزندانش) را به هنگام آفرینش آسمان و زمین، و نه به هنگام آفرینش خودشان حاضر نکردم. و من هیچ وقت گمراه کنندگان را دستیار و مددکار خود قرار نمیدهم (و اصلاً نیازی ندارم). (۵۱)

تفسیر :

آن شیاطینی که شما آنها را پرستش میکنید، بر خلق آسمان‌ها و زمین گواه و ناظر قرار ندادیم. و خداوند در آفرینش، نیازی به شاهد ندارد.

«مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: یعنی: ابلیس و نسل وی را «در هنگام آفرینش آسمانها و زمین حاضر نکرده بودم» یعنی: آنها در تدبیر و سامان دادن کار عالم شرکای من نبوده‌اند، به دلیل این‌که من آنان را در هنگام آفرینش آسمانها و زمین حاضر نکرده بودم. و اسرار هستی و آفرینش را جز خدا کسی نمی داند.

«وَلَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ»: و نه بعضی را بر آفرینش بعضی دیگر به‌گواهی قرار ندادیم، بلکه همه‌ی آنها مانند شما بندگان خدا می باشند و کاری از آنها ساخته نیست و چیزی را در اختیار ندارند.

«وَمَا كُنْتُمْ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا (51)»: در خلق و ایجاد کائنات، شیاطین را دستیار خود قرار ندادم. پس شما چگونه آنها را می پرستید و از آنها اطاعت میکنید؟

وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا ﴿٥٢﴾

و [یاد کن] روزی را که [خدا به مشرکان] میگوید: شریکهای را که برای من می پنداشتید صدا بزنید (تا به کمک شما بشتابند) ولی هر چه آنها را میخوانند جوابشان نمیدهند، و ما در میان این دو گروه کانون هلاکتی قرار داده ایم. (۵۲)

تفسیر :

«و یَوْمَ یَقُولُ نَادُوا شُرَکَائِیَ الَّذِیْنَ رَعَمْتُمْ»: و (یادکن روز قیامتی را) روزی که (الله متعال خطاب به مشرکان نموده) میگوید: آنانی را که با من در پرستش شریک می آوردید صدا بزنید، اعم از بتان و غیر آنها را «صدا بزنید» این خطاب در روز قیامت است تا اینکه عذاب را از شما دفع کرده و مانع آن بشوند و همانطوریکه گمان می بردید، شفیع شما بشوند.

«فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ یَسْتَجِیْبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَیْنَهُمْ مَوْبِقًا»: پس آنها را بخوانند ولی پاسخی به آنان ندهند و ما میان شان موبقی قرار داده ایم.

«موبق»: وادی عمیقی است که خداوند متعال به وسیله آن میانشان جدایی می اندازد تا یکی به دیگری نرسد پس مراد از موبق: ورطه و مهلکه است. یعنی در بین پرستشگران و معبودان دام مهلکی نهاده ایم که از آن عبور کرده نمیتوانند، و آن عبارت است از آتش. (مراجعه شود به سوره مریم / 81 و 82، احقاف / 6).

در آیه مبارکه به یک واقعیت انکار ناپذیر اشاره بعمل آمده است، و آن اینکه خداوند متعال در قیامت به مشرکان فرصت استمداد از معبودهای شان را میدهد، ولی هیچ سودی به حال شان نمیرساند. طوریکه در آیه مبارکه بیان شد: انانیکه از الله جدا شده اند، سرگردان و لالهند اند و به هر خس و خاشاک روی می آورند، و از انسان گرفته تا جماد و حیوانات، از آفتاب گرفته تا ماه در آسمان، از گاو گرفته تا گوساله در زمین، از فرشتگان معصوم گرفته تا شیاطین ملعون، دست طلب کمک دراز مینمایند، ولی به هر طرف کی میدوند «فَلَمْ یَسْتَجِیْبُوا لَهُمْ» جوابی دریافت نمی دارند، ولی اگر الله را بخوانند، حتماً جواب شان داده میشود و به داد شان میرسید، زیرا خداوند متعال فرموده است: «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» (غافر، 60). (مرا بخوانید تا برای شما اجابت کنم).

وَرَأِیَ الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ یَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا (۵۳)

و مجرمان آتش (دوزخ) را می بینند، پس یقین میکنند که در آن خواهند افتاد، و از آن هیچ راه گریزی نیابند. (۵۳)

تفسیر :

«وَرَأِیَ الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا» و مجرمان آتش دوزخ را می بینند و گمان میکنند که در آن خواهند افتاد، گمان در اینجا به معنی علم و یقین است، یعنی: می دانند و یقین پیدا کردند که حتماً در آن خواهند افتاد. دیدن آتش، در ذات خود نوعی از عذابی است و سوختن در آن عذابی دیگر «وَلَمْ یَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا» مجرمان در قیامت راه فرار و گریز ندارند، زیرا نجات یا در سایه ای ایمان است، یا به خاطر عفو الهی بر اساس توبه و عمل صالح، که دستشان از این موارد خالی است. و یا هم شفاعت، طوریکه در فوق ذکر شد که از بت ها کاری ساخته نیست، پس دوزخ برایشان حتمی است. و در مجموع در یک کلیمه باید گفت که: مجرم در قیامت امیدی به نجات و راه فرار از عذاب آخرت ندارد.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (54 الی 59) در مورد هشدار قرآن، سبب تأخیر مجازات تا زمانی معین،

بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا (۵۴)
و البته در این قرآن، هر گونه مثلی برای مردم بیان کرده ایم، ولی انسان بیش از هر چیز به مجادله می پردازد. (۵۴)

تفسیر :

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ»: در این قرآن برای مردم انواع مثلها سودمندی، را بیان کرده ایم و دلایل و اندرزها را تکرار نموده ایم تا با این مثلها پند و اندرز گرفته بیندیشند، تأمل و تفکر نمایند، اما انسان بیشترین خلق در خصومت و جدالگری است. «صَرَّفْنَا»: به معنای بیانها و تکرار های گوناگون است، یعنی ما به هر زبان و منطقی که امکان اثر داشته، با آنان سخن گفته ایم.

هدف اساسی قرآن عظیم الشان، هدایت همهی مردم است و طوریکه یاد آور شدیم ذکر مثال های قرآن هم برای فهم عموم مردم می باشد.

«وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا (54)» وجدل و خصومت و عدم تسلیم در برابر حق جزو سرشت و طبیعت انسان است و پند و اندرز او را باز نمی دارد.

انسان موجودی تنوع طلب و مجادله گر است، اگر روحیه پذیرش در انسان نباشد، مثال های بیشتر او را به جدال بیشتر میکشاند. «جدال» به معنای گفتگو به گونهی نزاع و برتری طلبی است.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْأُولَىٰ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا (۵۵)

و چیزی مردم را باز نداشت از اینکه - وقتی هدایت به سویشان آمد - ایمان بیاورند، و از پروردگارشان مغفرت بخواهند؛ مگر اینکه سنت (و سرنوشت) مردمان سابق برای آنان نیز بیاید و یا اینکه عذاب گوناگون (و رویا روی) به آنها برسد. (۵۵)

تفسیر :

بغاوت و سرباز زدن انسانها از ایمان با دیدن آن همه آیات، نشانه جدالگری انسان را نشان میدهد. طوریکه میفرماید: «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ» و چه چیزی مردم را پس از آنکه هدایت برای آنان آمد، از ایمان آوردن و آمرزش خواهی از پروردگارشان باز داشت؟

یعنی وقتی که هدایت و ارشاد به مردم برسد مانند کتاب و پیامبر و وحی، هیچ چیز مانع ایمان آوردن آنها نمیشود. از فحواى آیه مبارکه برمی آید که: خداوند متعال، حجت را بر مردم تمام میکند تا هیچ راه و بهانه ای برای کفر باقی نماند.

و میفرماید: «وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ» و هیچ امری مانع آنها نمیشود که از خدای خود طلب بخشودگی کنند. یعنی اینکه تنها ایمان کافی نیست، استغفار از لغزشها هم لازم و ضروری است.

«إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْأُولَىٰ»: جز این انتظار که سرنوشت پیشینیان که همانا نابود شدن است، آنها را دربر گیرد.

سنت پیشینیان: یعنی عادتی که گریبانگیر آنان شد از این که ایمان نیاورند و آمرزش نطلبند تا سرانجام مستحق عذاب شدند. باید گفت که: دست خدا برای عذاب باز است، چه عذابی از نوع پیشینیان یا عذابی جدید.

«أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا (55)»: یا این که عذاب خدا به طور عیان و آشکارا بر آنان نازل شود.

در تاریخ ادیان دیده میشود که: موعظه و استدلال در همه جا کارساز واقع نمیشود، در برخی از اوقات و حالات ضرورت بر عقوبت لازم است. طوریکه در جمله: «يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ» این فهم عالی به بیان گرفته شد. همچنان در برخی از اوقات هیچ یک از عوامل تربیتی از قبیل: وحی آسمانی، تبلیغ مستمر و دائمی، مشاهده حوادث تاریخی و عبرت ها، در انسانهای لجوج اثری بجا نمیگذارد.

معنی آیه چنین است: مردمان کافر را از ایمان آوردن و طلب غفران از خداوند سبحان باز نداشت جز این که آنها خواستار آن بودند که عذاب خدا به طور آشکار بر آنان نازل شود، به گونه‌ای که خود آن را مشاهده نمایند. همان‌گونه که قرآن از آنان نقل میکند که گفته‌اند: «فَأَمْطَرْنَا عَلَيْنَا جَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ إِنَّا بِعَذَابِ أَلِيمٍ». (این خلاصه‌ی معنی مورد پسند این کثیر است. در مختصر نیز چنین است ۴۲۵/۲).

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيَجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا ﴿٥٦﴾

و ما پیامبران را جز بشارت دهنده (برای مؤمنان) و هشدار دهنده (برای مجرمان) نمیفرستیم، و کافران به باطل مجادله میکنند تا به وسیله آن حق را نابود گردانند و آیات مرا و چیزی را که به آن بیم داده شده‌اند به تمسخر گرفتند. (۵۶)

تفسیر:

«وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ»: خداوند متعال پیامبران را به سوی بندگان گسیل نمیدارد، جز برای آنانکه مؤمنان را به بهشت مژده داده و کافران را از دوزخ هشدار دهند. واقعیت هم همین است که: کار انبیا بشارت و انذار است، نه اجبار مردم بر پذیرش دین.

«وَيَجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ»: با وجود این که حق روشن و جلی است، اما با این وجود کافران بیهوده به سرکشی و عناد و دشمنی ناروا مجادله می کنند تا با باطل خود حق نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه وسلم را رد نمایند.

هدف نهایی کافران، محو حق، «لِيُدْحِضُوا» و اضرار کارشان، را جدال و استهزا تشکیل میدهد. مقابله و درگیری و جدال میان حق و باطل همیشه و در طول تاریخ وجود دارد، زیرا «يُجَادِلُ» فعل مضارع است و رمز تداوم کار را بیان میدارد.

با تأسف باید گفت که: کافران می خواهند جلوی حق را با باطل بگیرند، «لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ» غافل از آنکه باطل رفتنی و زوال پذیر است.

«وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا»: به یقین کفار کتاب خدای یگانه قهار، حجت‌های عزتمند غفار و عذاب پروردگار جبار را که بدان بیم داده شده‌اند، به تمسخر گرفته اند.

باید گفت که: مسخره کردن آیات قرآنی و احکام الهی، جز کار دایمی کافران می باشد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ﴿٥٧﴾

و چه کسی ظالم تر از آن کسی است که به آیات پروردگارش پند داده شود، سپس از آن روی گرداند، و آنچه را با دستهای خود پیش فرستاده فراموش کرد؟! البته ما بر دل‌هایشان

پرده‌ها کشیده‌ایم تا آن (حق و حقیقت) را نفهمند.
و درگوش‌هایشان سنگینی قرار داده‌ایم (تا آنها نشنوند)، و اگر آنها را به سوی هدایت دعوت دهی باز هرگز راه نیابند. (۵۷)

تفسیر :

بی‌اعتنایی به آیات الهی و عدم تفکر به عمق آن از جمله بزرگترین ظلم است که انسانها آنها در زندگی خویش مرتکب میشوند. طوریکه آیه مبارکه به این اصل با زیبایی خاصی چنین اشاره بعمل آورده است: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ دُكِرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا»: و کیست ستمکارتر از کسی که با آیات روشن پروردگارش مورد نصیحت و موعظه و ارشاد قرار گرفته، ولی از اجابت و اطاعت آن روی برگردانیده، آنها را نادیده می‌گیرد و به باد فراموشی می‌سپارد و به آن اهمیتی نمی‌دهد.

«و نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ»: دستاورد زشت و ننگین پیشین خود را فراموش کرده و از آن توبه ننموده است؟

«إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ»: قطعاً خداوند متعال بر قلوب کفار پوشش‌هایی قرار داده است و مانع درک و فهم قرآن میشود از این رو آنها از قرآن نفع نبرده و از دریافت اسرارش ناتوانند و از بهره‌گیری از اندرز و احکام مندرج در آن محرومند. یعنی بر اثر اصرار و پافشاری‌شان بر کفر و عصیان، استعداد پذیرش ایمان و هدایت را از آنان سلب کرده است.

«و فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا»: و بر گوش‌های آنان سنگینی معنوی انداخته‌ایم که مجال شنیدن مفید را از آنان گرفته است.

«وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا»: و ای پیامبر! اگر کافران را به ایمان فراخوانی باز هرگز اجابت نخواهند کرد و از تو پیروی نخواهند نمود؛ زیرا خداوند بر آنان گمراهی را نوشته است.

این آیات ناظر بر گروهی از مشرکان مکه است که در علم ازلی خداوند متعال چنین رفته که آنها بر کفر خواهند مرد.

باید یادآور شد که: راه هدایت، همانا قلب نرم و گوش شنودرکار دارد، ولی زمانیکه این دو دگرگون شود، حتی در برابر دعوت شخص پیامبر، هدایت پذیر نمی‌شود.

وَرَبُّكَ الْعَفْوُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ الْعَذَابُ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا ﴿٥٨﴾

و پروردگارت بسیار آمرزگار، و صاحب رحمت است، اگر به خاطر آنچه مرتکب شده اند، آنها را مؤاخذه میکرد، قطعاً هر چه زود تر عذاب را برای آنها میفرستاد، لیکن الله زود عذاب نمی‌دهد بلکه وعده مقرر شده دارند که (در آن وقت) هرگز از آن پناهگاهی نمی‌یابند. (۵۸)

تفسیر :

«وَرَبُّكَ الْعَفْوُ ذُو الرَّحْمَةِ»: ای محمد! با وجود تقصیر و گردنکشی و نافرمانی بندگان، پروردگارت آمرزنده گناهان بندگان است؛ مشروط به آنکه به سوی باز گردند و از گناهان خویش توبه کنند.

یعنی: او بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است و رحمتش بر همه چیز گسترده میباشد، از این‌روست که آنان را به شتاب عذاب نمیکند. آمرزش و رحمت، از شئون ربوبیت الهی

ولازمه‌ی تربیت است.

«لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ»: «اگر به جرم آنچه کرده‌اند» از نافرمانی‌ها؛ که کفر و مجادله و روی‌گردانی از جمله آنهاست «آنان را مؤاخذه می‌کرد، قطعاً در عذابشان تعجیل می‌نمود» چرا که سزاوار این تعجیل بودند ولی چنین نمی‌کند.

سنت الهی مهلت دادن به گنهکاران است و سنتش بر این جاری است که ستمگر را مهلت بدهد ولی ظالمان و ستمگران به یاد داشته باشند که: در مورد آنان اهمال صورت نه خواهد گرفت. مهلت دادن و تأخیر در عذاب، از نشانه‌های لطف الهی است. او بردبار است و به شتاب مجازات نمی‌کند. «بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَّنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا»: بلکه برای کفار و عده‌گاه روز قیامت را قرار داده است که در آن بر اعمال خود محاسبه می‌شوند؛ هیچ برگرداننده‌ای برای آن روز نیست و نه هم از آن گریز و گزیری وجود دارد.

آنان موعدی در دنیا دارند، و در آن چیزی از عذاب گریبانگیرشان می‌شود. و طوریکه در آیه مبارکه بیان شد، موعدی نیز در آخرت دارند و در آنجا حساب و کتاب و کتابشان به تمام و کمال داده می‌شود. آنان ستم‌کرده‌اند و مستحق عذاب یا هلاک همچون پیشینیان شده‌اند.

ولی قابل یادآوری است که: گنهکاران از مهلت دادن‌های الهی نباید بخود مغرور شوند، چون موعد آن تمام و نوبت قهری می‌رسد که در آن صورت هیچ راهی برای نجات و فرار آنان باقی نمی‌ماند.

وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِم مَّوْعِدًا ﴿٥٩﴾

و این شهرهایی است که چون [اهلش] ظلم کردند، هلاک کردیم، و برای هلاکت‌شان وعده مقرر کردیم. (۵۹)

تفسیر :

از حوادثی تاریخی و سرگذشت پیشینیان باید درس گرفت. که باتمام وضاحت به این حقیقت برسیم که: رمز بدبختی و هلاکت مردم، ناشی از عملکرد ظالمانه‌ی خودشان است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا» خداوند متعال مردم این شهرهای مجاور شما، مانند شهرهای قوم هود، صالح، لوط و شعیب را وقتی ظلم و ستم کردند آنها را نابود کردیم.

قهر الهی از روی حکمت بوده و دارای زمانی خاص است. و اگر ظالمان را در رفاه و آسایش دیدید، نباید مأیوس شوید، آنان هم مهلتی دارند. طوریکه می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِم مَّوْعِدًا» و برای عذاب‌شان وقت معین و میعاد مقرر داد و چون آن وقت مقرر فرا رسید، بدون اینکه موعد اش پس و یا پیش شود، آنان را گرفتار عذاب ساخت. پس آیا این تکذیب‌کنندگان لجوج پند و عبرت نمی‌گیرند؟ آیه مبارکه وعید و تهدید است برای کفار قریش.

ابن کثیر گفته است: یعنی ای مشرکان! برحذر باشید که به مصیبت آنها گرفتار نشوید. در حقیقت شما بزرگترین و با شرفترین پیامبر را تکذیب کرده‌اید. و شما در نظر ما از آنها بزرگتر و مهمتر نیستید، پس از عذاب و تهدید ما بترسید. (مختصر ابن کثیر ۴۲۶/۲)

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی از قصه‌ی یاران غار و سه مثال گویا و نمونه سخن گفت، تا حقیقت بیشتر روشن و ثابت گردد که عزت و سرافرازی و مرتبه‌ی والا به فراوانی مال و منال و اطرافیان و قدرت مؤقت و زور و تزویر نیست؛ بلکه به عقیده و ایمان پایدار و واقعی است. اینک در آیات (60 الی 74) نیز از سرنوشت موسی و بنده‌ی صالح بحث بعمل آمده و یاد

آور می شوند که موسی با وجود دانش گسترده و فراوان، باید متواضعانه نزد او کسب دانش کند و برخی رموز را بیاموزد.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ﴿٦٠﴾

و (بیاد بیاور) هنگامی را که موسی به جوان (همراه) خود (یوشع بن نون) گفت: به سفر خود ادامه می دهیم تا اینکه به محل جمع شدن دو بحر برسیم، یا اینکه مدت دراز را می پیمایم. (۶۰)

تفسیر:

«فَتَاهُ»: خادم خود. فتی به معنی جوان است که محض احترام خطاب به خدمتگذار گفته میشود. و استعمال این کلمه به جای غلام و پسر، نشانه‌ی ادب، مهربانی و نام نیک است. و هدف از «فتاه» در آیه مبارکه، «یوشع بن نون» است که مصاحب و ملازم حضرت موسی در آن سفر بوده است.

یوشع بن نون:

یوشع بن نون؛ نواسه افرام (یا افرائیم) فرزند یوسف علیه السلام است. نام اصلی او دربدو هوشع بود ولی موسی علیه السلام او را یوشع نامید. او جزء ۱۲ نفری بود که موسی علیه السلام او را برای بازرسی سرزمین موعود فرستاد و پس از بازگشت به همراه کالب بن یوفنا تنها کسانی بودند که برای فتح سرزمین موعود اعلام آمادگی کردند ولی بنی اسرائیل حاضر به جنگ و حمله به آن سرزمین نشدند. بعد از مرگ موسی، یوشع جانشین او شد و حمله اسرائیلیان به کنعان را رهبری و بعد از آن، سرزمین‌ها را میان اسباط تقسیم کرد.

بعد از وفات موسی و هارون علیهما السلام، یکی از پیغمبران بنی اسرائیل (یوشع بن نون) سرپرستی بنی اسرائیل را بعهده گرفت. یوشع آنها را وارد فلسطین (سرزمین مقدس) نمود زیرا قبلاً در زمان موسی بدان وعده داده شده بودند. یوشع بن نون تا زمانیکه وفات یافت، مسئولیت رهبری قوم خویش را بعهده داشت. هکذا مطابق روایت ابن کثیر که: «وقد اتفق أهل الكتاب علي نبوته عليه السلام.» که یوشع بن نون نبی بود.

در حدیث آمده است: الإمام أحمد عن أبي هريرة قال: قال رسول الله صلي الله عليه وسلم: إن الشمس لم تحبس لبشر إلا ليوشع ليالي سار إلي بيت المقدس.

همچنان ابن کثیر في البداية والنهاية: می نویسد: ولما استقرت يد بني إسرائيل علي القدس استمروا فيه وبين أظهرهم نبي الله يوشع يحكم بينهم بكتاب الله التوراة حتي قبضه الله إليه وهو ابن مائة وسبع وعشرين سنة، فكان مدة حياته بعد موسي سبعا و عشرين سنة.

بعد از وفات یوشع مسئولیت رهبری آنها به مدت 356 سال به قضاتی از آنها واگذار گردید. این مقطع زمانی را دوران حکومت قضات می نامند.

مؤرخان مرگ او را در ۱۱۰ سالگی نوشته است. یوشع از شخصیت های مورد احترام مسلمین زیرا مسلمانان او را همراه موسی در سفر به آخر جهان و دیدار با خضر می داند. قابل تذکر است که همه ساله دهم ماه نیسان به مناسبت عبور بنی اسرائیل از رود اردن به رهبری یوشع، در اسرائیل تعطیل رسمی است.

«لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ»:

«لَا أَبْرَحُ»: پیوسته راه می روم. همیشه در طلب خواهم بود (یوسف / 80).

«مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ»: محل تلاقی دو بحر. در قرآن عظیم الشأن این محل روشن نشده است،

لیکن مفسران گفته‌اند: مراد از آن محلّ اتّصال خلیج عقبه و خلیج سوئز، یا محلّ پیوند اقیانوس هند با بحر احمر در بغاز باب‌المنذب، و یا این که محلّ پیوستگی بحرمدیترانه و اقیانوس اطلس است.

«حُفْباً»: روزگاران. مدّت زیادی از زمان که آن را هفتاد و هشتاد سال تخمین زده‌اند. جمع آن أَحْقَاب است (نبأ / 23).

خواننده محترم!

قبل از همه باید یادآور شد که: کلمه‌ی «موسی» بصورت کل (136) بار در قرآن عظیم الشان مورد استعمال قرار گرفته است.

مبحث موسی علیه السلام که در این بخش از آیات متبرکه سوره کهف مورد بحث قرار می‌گیرد، ذکر چند مطلب را ضروری می‌دانم.

قرآن عظیم الشان؛ تاریخی دقیقی را مشخص نکرده است که این حلقه از زندگانی موسی علیه السلام در کدام زمان به وقوع پیوسته است. آیا این واقعه زمانی واقع شده است که موسی علیه السلام در مصر بوده است و هنوز بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون نبرده است یا پس از کوچ ایشان از مصر پیش آمده است؟ پس از خروج از مصر کی روی داده است: آیا پیش از این که آنان را به سرزمین مقدس برساند، یا پس از این که آنان را بدانجا رسانده است و ایشان در برابر سرزمین مقدس ایستاده‌اند و بدانجا وارد نمی‌شوند چون در آنجا مردمان مقتدر و قدرتمندی هستند؟ یا این واقعه پس از رفتن به بیابان برهوت و پخش و پراکنده شدن ایشان بوده است!

همچنین قرآن عظیم الشان چیزی از عبد صالح و بنده شایسته نمی‌گوید، ان‌کسی که با موسی ملاقات داشته است. او چه کسی است؟ نام او چیست؟ آیا او پیغمبری بوده است؟ یا فرزانه و دانشمندی بوده است؟ یا ولی بوده است: روایت‌های زیادی از ابن عباس (رض) و از دیگران در باره این داستان ذکر شده است. ما کوشش خواهیم کرد تا در این داستان صرف به آیات قرآنی در زمینه بسند کنیم.

باید گفت که این سومین قصه و داستانی در این سوره مبارکه می‌باشد.

موسی علیه السلام و یوشع فرزند نون، پیوسته راه پیمودند و چون به محلّ تلاقی دو بحر رسیدند، پیش صخره نشستند و سرهای خویش را گذاشته به خواب رفتند.

موسی علیه السلام به یوشع سفارش کرده بود تا ماهی‌ای را با خود به عنوان توشه راه با خود بگیرد، یوشع ماهی را در زنبیلی گذاشته بود، ناگهان آن ماهی به اذن خداوند متعال زنده شده از زنبیل به بحر پرید و شناکنان در بحر برایش راهی مانند طاق باز گشوده می‌شد. یوشع نظاره‌گر این صحنه بود ولی چون موسی علیه السلام از خواب بیدار شد او فراموش کرد تا موضوع زنده شدن ماهی را به وی خبر دهد، پس به راه افتادند:

مجمع البحرين:

مجمع البحرين بمثابه اولین محل و مکان دیدار حضرت موسی علیه السلام با عبد صالح ذکر شده است. ولی از نظر جغرافیایی این مکان دقیقاً کجاست؟

برخی از مفسران مینویسند که: مراد از بحرین، بحر اردن و بحر قلزم یعنی محلّ تلاقی خلیج سوئس با خلیج عقبه است.

تعدادی دیگری از مفسران بدین باوراند که: مجمع‌البحرین، محلّ تلاقی بحر روم و اقیانوس اطلس در تنگه (شاخه‌ای از دریا واقع بین دو خشکی که دو دریا را به هم وصل

مینماید) جبل الطارق روبروی طنجه است.

(طنجه سومین شهر مهم مراکش و شهری در نزدیکی جبل الطارق بین بحر مدیترانه و اقیانوس اطلس در مراکش).

در تفسیر «التحریر و التتویر» تألیف محمد الطاهر بن عاشور می نویسد که مجمع البحرین در سرزمین فلسطین و به قول صحیح تر محل وارد شدن رود اردن به بحریه طبریّه، رود بزرگی است، که به بحر الجلیل شهرت دارد.

وحضرت موسی علیه السلام بعد از یک شبانه روز پیاده روی به آنجا میرسد پس مکان بسیار دوری از اقامتگاه موسی و بنی اسرائیل نمی باشد.

دانشمندی به نام عماد مهدی عضو انجمن باستان شناسان عرب تاکید مینماید که محل ملاقات حضرت موسی و عبد صالح که مجمع البحرین نامیده میشود در منطقه ای به اسم (رأس محمد) واقع در شرم الشيخ - سینا است، رأس محمد جایی است که دو خلیج العقبه و سویس در یک دریا و آن هم دریای سرخ جمع می شوند.

کلمه «مجمع» در علم لغت شناسی عربی به جمع شدن چیز های متفرق در یک جا گفته میشود با این توصیف مجمع البحرین از نظر جغرافیای فقط میتواند رأس محمد باشد چراکه دو خلیج مذکور در یک دریا جمع میشوند.

اگر دقیق تر بررسی کنیم کلمه التقاء مثل: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ».

ترجمه: (دو دریا را در کنار هم روان کرده و مجاور یکدیگر قرارداد است) با کلمه اجتماع و مجمع فرق میکند التقاء به معنای برخورد و اجتماع به معنای جمع شدن در یک جا است همچون برخورد دو دریای مدیترانه و اقیانوس اطلس نزدیک تنگه جبل الطارق یا برخورد خلیج بحرین و خلیج عربی اینها دو خلیج هستند که باهم برخورد میکنند اما در یک بحر یا یک اقیانوس جمع نمیشوند چنانکه خلیج عقبه و خلیج سویس در بحر احمر جمع شده اند.

مؤلف تفسیر کشاف محمود بن عمر زمخشری مینویسد: یکی از عجیب شگفت انگیز ترین تفسیرها این است که گفته اند: مراد از «بحرین دو بحر»، حضرت موسی و خضر هستند، زیرا آنان در برخورداری از دانش مانند دو بحر از علم هستند.

داستان حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام:

در حدیثی امام بخاری و مسلم از اَبی بن کعب (رض) آمده است: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: موسی علیه السلام در میان بنی اسرائیل مشغول سخنرانی بود که از او پرسیده شد: عالمترین مردم کیست؟ در جواب گفت: من! اینجا بود که خداوند عزوجل او را معاقبه کرد زیرا علم این مسئله را به خداوند متعال ارجاع نکرده بود، لذا بر او وحی فرستاد که ای موسی! من بنده ایی دارم در مجمع البحرین که از تو عالمتر است، موسی علیه السلام فرمود: پروردگار! چگونه می توانم به او برسم؟ خداوند (ج) فرمود: ماهی ای را برداشته در زنبیلی قرار ده و پا در راه بگذار پس هر جا که ماهی را گم کردی، آن بنده ام همانجاست.

ابن عباس (رض) میگوید: وقتی که موسی علیه السلام و قومش به سرزمین مصر رسیدند، آنها را وارد شهر کرد. پس از اینکه در آن دیار سکنی گزیدند، خداوند عزوجل به موسی علیه السلام امر نمود که نعمتهای خداوند را به قومش یادآور شود، موسی علیه السلام قومش را مورد خطاب داد و نعمتهای خداوند را که بر آنان ارزانی داشته بود یادآور شد از جمله

نعمت نجات از دست فرعون و بهلاکت رسیدن دشمنانشان و بدست آوردن سرزمین فرعون و فرعونیان، سپس فرمود: خداوند با پیامبرتان سخن گفته و او را برای خود برگزیده است و محبت او را دل بندگانش نهاده، و آنچه را که از خداوند خواسته اید به شما عنایت نموده است و شما را بر سائر بندگانش برتری داده است، و به شما بعد از ذلت عزت داد و بعد از جهل و نادانی تورات، شخصی از میان قومش برخاست و گفت: آنچه را که گفتی میدانیم، حال بگو: ای نبی خدا آیا کسی عالم‌تر از تو بر روی زمین هست؟ موسی علیه السلام فرمود: خیر، و خداوند هم از اینکه موسی علیه السلام دانستن چنین موضوعی را به خداوند عزوجل نسبت نداده است وی را معاتبه نمود. (سرزنش کردن. ملامت کردن) و جبریل علیه السلام را نزد موسی علیه السلام فرستاد تا به وی بگوید: که ای موسی چه می دانی که من علم و دانش خود را کجا می نهم؟ بله ای موسی؛ من بنده ایی دارم در مجمع البحرین که از تو عالم‌تر است.

امام قرطبی میگوید: علماء درباره این جمله که او از تو داناتر است میگویند: یعنی: داناتر به احکام تفصیلی یک واقعه و حکم یک مسئله معین، نه مطلق اعلمتر بودن، به دلیل این گفته خضر علیه السلام به موسی علیه السلام: ای موسی! خداوند به تو علمی آموخته که من آنرا نمی‌دانم، کما اینکه به من علمی آموخته که تو از آن بی خبری، پس بنابراین گفته که هر یکی از دیگری داناتر است صحت دارد ولی نسبت به آنچه که هر یکی می داند و دیگری از آن بی خبر است، موسی علیه السلام چون این سخن بشنید، نفس پاک و همت عالیش مشتاق شد تا آنچه را که نمی دانست بداند و با کسی که گفته شده بود: وی عالم‌تر از توست ملاقات کند، و عزم جزم نمود و از بارگاه خداوندی عاجزانه خواست تا چگونه رسیدن به او را به وی بگوید، و خداوند نیز به وی دستور داد برای رسیدن به آن بنده صالح باید رخت سفر ببندد، و همچنین به موسی گفته شد: تا با خود ماهی برشته‌ای در سبیدی با خود بردارد، و هر جا که ماهی زنده شد و آنرا گم کرد آن فرزانه را آنجا خواهد یافت، موسی نیز چنین کرد و خدمتکار نوجوانش را برداشت و مشتاقانه و مجتهدانه پا به راه نهاد و چنین فرمود: «لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا» [الكهف: 60]. «از پا نخواهم نشست تا اینکه به مجمع ابحرین برسم یا سالها عمر در طلب بگذارم». (داستان موسی علیه السلام و خضر نوشته: شیخ سعید عبدالعظیم (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری)

دروس حاصله از آیه مبارکه:

هجرت و سفر برای کسب علم، تاریخی بس طولانی دارد. طالب علم باید سراغ عالم برود، نه آنکه به انتظار عالم بنشیند. «لَا أَبْرَحُ» یعنی تا رسیدن به عالم، دست از جستجو بر نمی دارم. بناءً موسی علیه السلام برای گوش فرادادن به سخنان خضر و افزودن علمش رنج سفر بجان خرید و رخت سفر بر بست، و طوریکه این راه و رسم صالحین است.

در طلب علم و عالم، اگر عمری جستجو کنیم هنوز هم کم است. تحصیل علم پایان و حدی ندارد. پیامبری چون موسی نیز برای فراگیری علم باید آماده سفر طولانی شود.

امام قرطبی میگوید: از داستان موسی علیه السلام و خضر معلوم میشود که: عالم برای ازدیاد علم و معرفتش رخت سفر ببندد و در این راه می‌تواند از یار و خادمی طلب کمک

کند، و فرصت دیدار با علماء و فضلاء را غنیمت شمارد اگر چه خانه و کاشانه آنها دور باشد، روش و سنت گذشتگان صالح و نیکوکار چنین بوده است. و بسبب سفر است که مسافران به بهره و سود برتر نائل می شوند و به سعی کامیابی دست می یابند و قدم هایشان در علم راسخ و شهره وصیت شان بر زبانها می افتد و به اجر و پاداش و عزت کرامت میرسند.

امام سیوطی در کتاب (الإکلیل فی أحكام التنزیل) میگوید: از این آیه اینگونه استنباط میشود که همراه بردن دوست و خادم به سفر اشکالی ندارد و همچنین استحباب سفر برای طلب علم و افزودن عالم به علم خود و تواضع متعلم در مقابل کسی که از او چیزی را فرا میگیرد گرچه که در مقابل خود از رتبه و مقام کمتری برخوردار باشد.

این آیه درسی است بزرگ برای معلمان و متعلمان، که معلمان باید شایسته‌ترین شاگردان خود را به صحبت خود برگزینند و متعلمان باید از صحبت و خدمت معلم سر نیچند. و در اخیر باید گفت: همسفر جوانمرد کسی است که تا پایان سفر همراه انسان باشد.

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴿٦١﴾

هنگامی که به محل جمع شدن آن دو بحر رسیدند ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند، پس ماهی آب را شکافته راهش را در بحر پیش گرفت. (۶۱)
تفسیر:

در ادامه داستان حضرت موسی علیه السلام و یوشع بن نون آمده است: «فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا»: موسی علیه السلام و یوشع بلا وقفه به سفر خویش ادامه دادند، و زمانیکه به محل تلاقی دو بحر (مجمع البحرین) رسیدند، پیش صخره نشستند و سرهای خویش را گذاشته به خواب رفتند. موسی علیه السلام به یوشع سفارش کرده بود تاماهی‌ای راباخود به عنوان توشه را برگیرد، یوشع ماهی را در زنبیلی گذاشته بود که به اذن پروردگار یکباره زنده شد.

مفسیر تفسیر صفوة التفاسیر مینویسد: روایت شده است که الله متعال به موسی وحی کرد یک ماهی را بردارد و آن را در زنبیل بگذارد، پس در هر جا ماهی ناپدید شد همانجا آن مرد صالح قرار دارد.

«فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا (61)»: ماهی بعد از اینکه زنده شد از زنبیل به بحر پرید و شناکنان در بحر برایش راهی مانند طاق باز گشوده می شد. و به اصطلاح راه خود را در بحر پیش گرفت.

رفتن ماهی را در بحربه «نقب» تشبیه گردیده است، زیرا آن ماهی آب را چنان می شکافت که آب از دوسویش مانند طاقی بالا آمده و به فرمان خداوند متعال جامد شده بود، گویی او در آب نقب می زد و راه می پیمود.

مفسران می نویسند: ماهی کباب شده بعد از اینکه به اذن خداوند متعال زنده شد، از زنبیل پرید و به بحر رفت و خدای متعال جریان آب را بر ماهی متوقف کرد. و به صورت یک طاق درآمد آنگاه آب در اطراف ماهی یخ بست. و آن هم یکی از معجزات درخشان الهی بود که به موسی علیه السلام ارائه داد.

جمهور مفسرین میگویند که: ماهی وقتی از سبد بیرون پرید و داخل بحر شد و اثر راهی که در بحر طی کرد، خالی باقی ماند و موسی علیه السلام همین راه ماهی را تعقیب کرد تا اینکه به جزیره‌ای در بحر رسید و در آنجا با خضر علیه السلام ملاقات نمود، و ظاهر

روایات و آنچه از کتاب [قرآن] بر می‌آید این است که موسی علیه السلام و خضر بر کناره دریا به هم رسیدند.

و این گفته که: «نَسِيًا حُوتَهُمَا 61 كهف» یعنی: «آن دو، ماهی خود را فراموش کردند»، ولی در واقع نسیان از طرف همراه موسی؛ بود، و گفته شده که: منظور این که فراموش کرد که موسی علیه السلام را از آنچه که مشاهده کرده بود باخبر سازد، نسبت دادن نسیان به هر دو بخاطر همراهی آن دو با هم بود، در روایت بخاری آمده است: «فَقَالَ لِفَتَاهُ لَا أَكْفَأُكَ إِلَّا أَنْ تُخْبِرَنِي بِحَيْثُ يُفَارِقُكَ الْحُوتُ. قَالَ مَا كَأُفْتُ كَثِيرًا» «به خدمتکارش گفت: فقط از تو میخواهم هر گاه دیدی که ماهی را گم کرده‌ای مرا باخبر ساز، همراه موسی؛ گفت: این که در خواست سنگینی نیست».

در ادامه روایت می‌گوید: زمانی که او در سایه تخته سنگی در جایی که زمین تر بود ناگاه ماهی به حرکت در آمد و موسی؛ در آن هنگام در خواب بود [همراه موسی؛ باخود] گفت: موسی؛ را الآن بیدار نمی‌کنم [تا خود بیدار شود] و وقتی بیدار شد و فراموش کرد که موسی علیه السلام را از موضوع باخبر سازد، ماهی غلطان غلطان خود به بحر رسانید و خداوند هم راهی را که ماهی با شکافتن آب در پیش گرفته و رفته بود بر همان حالت نگهداشت گویا نقشی بر سنگ است.

و در روایتی آمده: و خداوند راه شکافته شده ماهی را محفوظ نگهداشت بمانند ریسمانی، و وقتی موسی علیه السلام بیدار شد رفیقش فراموش کرد قصه ماهی را به موسی علیه السلام؛ بگوید، و آن دو بقیه آن روز و آن شب را به راه خود ادامه دادند. روز بعد که شد موسی علیه السلام به خادمش گفت: «فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ ءَاتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ٦٢﴾ [الکهف: 62]. یعنی: «موسی علیه السلام به آن جوان گفت: غذای چاشت ما را بیاور که ما در این سفر رنج و سختی فراوان کشیده‌ایم».

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ ءَاتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ٦٢﴾

پس هنگامی که (از آنجا) گذشتند، (موسی) به جوان (خدمتکار) خود (بوشع) گفت: نان چاشت ما را بیاور که به راستی در این سفر ما رنج زیاد دیده‌ایم. (٦٢)
تفسیر:

زمانیکه موسی علیه السلام با خدمتکار جوانش از آن محل یعنی «مجمع البحرين» که میعادگاه ملاقات موسی علیه السلام و خضر علیهما السلام قرار داده شده بود، گذشتند، موسی علیه السلام به خدمتکار جوانش خود: گفت: آن ماهی بریان شده را بیاورد تا تناول کنیم: «لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا» همانا در این سفر سختی و خستگی زیادی را تحمل کردیم؛ چرا که بعد از این که صخره را ترک نمودند، تمام شب و قسمتی از روز را راه رفتند. جای تعجب در اینست که: موسی علیه السلام تا از آن مکان مقرر نگذشت، در آن سفر احساس خستگی نکرد ولی همینکه از آنجا گذشت، به فرمان خداوند متعال احساس خستگی نمود.

توشه راه برداشتن با توکل منافات ندارد:

موسی علیه السلام در سفرش ماهی‌ای را در سبدهی با خود برداشت، و در این دلیلی است برای برداشتن توشه در سفر، و این فعل موسی علیه السلام است، با وجود توکل و شناختی که به خدا داشت توشه راه اش نیز با خود برداشت.

در صحیح بخاری آمده است: «مردمی از اهل یمن به قصد حج می رفتند ولی توشه راه

را بر نمیداشتند و میگفتند: ما توکل میکنیم، و وقتی که [مکه] میرسیدند برای رفع مایحتاج و ضروریات خویش دست به گدای میزدند، این بود که خداوند این آیه را نازل کرد: «وَتَرَوْهُوَ فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» [البقرة: 197]. یعنی: «توشه راه بردارید و بهترین توشه هم تقوی و خدا ترسی است».

منظور از خستگی در این آیه یعنی: گرسنه شدیم، از زبان موسی علیه السلام میفرماید: «ءَاتِنَا عِدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا» [الكهف: 62]. عنی: «غذای چاشت ما را بیاور که از سفرمان خسته شدیم».

و همچنین در این آیه دلیلی است برای باخبر ساختن دیگران به رنج و زحمت و گرسنگی و تشنگی و مریضی که انسان به آن دچار میشود، و این با رضایت و تسلیم شدن در برابر تقدیر خداوندی منافات ندارد به شرطی که از روی ناراحتی اظهار نارضایتی نباشد. و حقیقت توکل یعنی: اعتماد قلبی بر خداوند در به دست آوردن آنچه که مایه سود بندگان در دین و دنیا و دفع ضرر دینی و دنیوی، و در کنار این اعتماد، باید اسباب آنرا نیز فراهم کند، و الا خلاف امر شرع و حکمت عمل کرده است، و نباید انسان عجز و ناتوانی خود را توکل و نه توکلش را عجز بحساب بیاورد، زیرا بر نداشتن اسباب قدح و عیب بر شریعت و اعتقاد است و با توحید منافات دارد، و ما به اندازه گرسنگی و تشنگی که داریم میخوریم و می نوشیم تا تشنگی و گرسنگی را از خود دور کنیم، و هر دو از تقدیرات خداوندی است. و برداشتن اسباب در کل امری است فطری و ضروری که کسی چاره‌ای جز آن ندارد حتی چهار پایان، بلکه نفس توکل کردن یعنی برداشتن اسباب آنگونه که خداوند عزوجل میفرماید: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» [الطلاق: 3]. یعنی: «هرکس بر خدا توکل کند خداوند برای او کافی است».

انسان با توکل به الله سبحانه و تعالی از کارهای مکروه و ناپسند دوری می‌کند و برخی از علماء توکل را به سببی از اسباب مانند خاموش کردن چراغ و بستن دروازه، تفسیر کرده و گفته اند: عملت اینجا باشد و نظرت به سوی آسمان و بدان که خالق سبب، قادر است که آنرا از کار ببندازد، و برای تحقق هدف نیازمند فضل بزرگ خداوند هستیم.

قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْهَوْتَ وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَدْرَهُ وَاتَّخَذُ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ﴿٦٣﴾

به یاد داری، هنگامی که (برای استراحت) به کنار آن تخته سنگ پناه بردیم، من (در آنجا) ماهی را فراموش کردم؛ و جز شیطان کسی آن را از یاد من نبرد، و ماهی به طور عجیب راه خود را در بحر پیش گرفت. (۶۳)

تفسیر :

«یوشع بن نون» به موسی علیه السلام گفت: آیا به یاد داری وقتی که به صخره که در محل مجمع البحرین قرار داشت، نشستیم و تکیه کرده آرام گرفتیم.

یوشع قصداً از آن صخره نام برد زیرا یادآوری آن متضمن تعیین بیشتر آن مکان بود، ماهی زنده شد و از زنبیل به بحر پرید، و من (پریدن) ماهی (به بحر) را فراموش کردم وقتی بیدار شدم آن را به تو بگویم و کسی جز شیطان آن را از یاد من نبرد، شیطان بود که با وسوسه خویش از یاد من برد که تو را از داستان عجیب و غریب آن ماهی آگاه کنم که چگونه زنده شد و به بحر پرید، و (در کمال) شگفتی ماهی راه خود را در بحر پیش گرفت (و رفت).

«وَمَا أَنسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ» شیطان از یادم برد که داستان عجیب آن را به تو بگویم.

به این ترتیب، یوشع عذر خود را در فراموشی‌اش از یادآوری آن امر، به موسی علیه السلام اعلام کرد. شیاطین، مانع ملاقات و همراهی موسی و خضر هستند و به همین دلیل همراه موسی را به فراموشی انداختند.

«وَإِتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا (63)» و در اوج نا باوری و تعجب ماهی راهش را به سوی بحر در پیش گرفت، آن جوان از کار ماهی در شگفت است؛ زیرا ماهی کباب شده دوباره زنده شد و به بحر رفت.

شیطان دشمن مصلحت انسان است:

در این شکی نیست که: شیطان دشمن قسم خورده انسان است که غالباً ما انسانها از او غافل هستیم، در صورتیکه شیطان از آن روزی که به سبب سجده نکردن به آدم از مقامی که رسیده بود به پایین افتاد، قسم یاد کرد که تمام بنی آدم به جز یک عده از آنها را منحرف کند و همین کار را هم کرد.

خداوند سبحان و تعالی در بسیاری از آیات ما را از فتنه‌ها و دشمنی‌های رنگارنگ شیطان برحذر داشته و هشدار میدهد که شیطان یک دشمن خبیث، نیرومند و جدی انسان است و البته مسلط بر ما نیست، ولی اگر کسی راه را برای او باز کند، و زمینه نفوذ را برای او مساعد سازد، شیطان هم بر او مسلط میشود. سلطنت و حاکمیت شیطان بر کسانی است که از او متابعت میکنند. خداوند متعال میفرماید که شیطان دشمن شماست و شما هم او را دشمن بدارید.

راه‌های فریب شیطان :

در مورد اینکه شیطان ما را از چه راهی فریب میدهد؟ باید گفت: طوریکه خداوند متعال میفرماید که ای بنی آدم مگر ما با شما عهد و میثاق نبستیم که عبادت شیطان را نکنید و خدا را عبادت کنید؟ پس چه شده است که از شیطان اطاعت می‌کنید؟ اگر ما این دوسیه دشمنی شیطان با انسان را باز کنیم و آن را با دقت مطالعه نمایم در خواهیم یافت که دین دشمن قسم خورده چه نیرنگ‌هایی علیه ما دارد، چه توطیه‌ها و پلان‌های را بکار می‌بندد که ما را فریب دهد.

دسایس و توطیه‌های شیطان نه تنها در آیات قرآنی و احادیثی نبوی بلکه از طریق قصص و حکایت‌های مختلف و عبرت‌های دیگران آن را به ما متذکر شده‌اند که شیطان دشمن قسم خورده انسان است که از راه‌های مختلف انسان را اغوا و گمراه می‌کند.

خداوند متعال در آیه ششم سوره مبارکه فاطر با اشاره به دشمنی شیطان میفرماید «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخَذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو جُزْئَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ؛ در حقیقت شیطان دشمن شماست شما نیز او را دشمن بگیرید او فقط دار و دسته خود را میخواند تا آنها از یاران آتش باشند.»؛ همچنین خداوند متعال در آیه ۶۰ سوره مبارکه یس به بنی آدم هشدار میدهد و میفرماید «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ؛ ای فرزندان آدم مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را پرستید زیرا وی دشمن آشکار شماست.»

از ابتدای تا انتهای قرآن بحث خطر شیطان بیان شده است. از اوایل قرآن که سوره بقره باشد، قصه شیطان و سجده نکردن او به انسان بیان شده است و تا آخرین کلمه در قرآن که

سوره ناس است، باز این خطر شیطان تکرار شده است و در سوره ناس هم که پایان بخش قرآن است، قرآن خطاب به انسان میفرماید به پروردگار و خالق خودتان از شر شیطانی که و سوسه میکند، پناه ببرید حتی شیطانی که در قالب شیطان انسی است او نیز در واقع ابزار شیطان جنی است. اینکه در باره خطر شیطان در سوره های مختلفی قرآن عظیم الشان بحث بعمل آمده است، و این همه بحث ها و هشدارها برای این است که شناخت از شیطان برای ما انسانها بی نهایت دارای اهمیت می باشد.

خواننده محترم!

شیطان خبیث و متکبر است و این کبر شیطان او را به این وضع انداخت و از درگاه خدا رانده شد. از این جهت در بعضی از روایات آمده است که اگر شیطان شما را در نماز و سوسه کرد و شما مقاومت و به این و سوسه توجه نکنید تا و سوسه اش دفع شود، چون شیطان که این و سوسه را در دل شما انداخته خودش متکبر است که اگر یک بار یادویار حرف او را گوش نکردید، شیطان به خاطر تکبری که دارد، مطمئن باشید که دیگر پشت شما را رها میکند.

قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَارْتَدَّا عَلَيَّ آثَارِهِمَا قَصَصًا ﴿٦٤﴾

موسی گفت: این [جای فراموش کردن ماهی] همان است که ما میخواستیم، پس جستجو کنان نقش پای خود را گرفته و بازگشتند. (۶۴)

تفسیر:

موسی گفت: این همان چیزی است که من در پی طلبش بودم زیرا از دست رفتن ماهی نشانه‌ای برایم بر محل وجود مرد صالح قرار داده شده است.

«فَارْتَدَّا عَلَيَّ آثَارِهِمَا قَصَصًا (64)» و همین که این نشانه آشکار شد. به همان راهی که از آن آمده بودند بازگشتند نقش قدم های خود را تعقیب مینمودند، تا راه را گم نکنند تا اینکه به محل صخره رسیدند.

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا رَحْمَةً مِنْ عِندِنَا وَعَلْمًا مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ﴿٦٥﴾

پس (در آنجا) بنده ای از بندگانش (= خضر) را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم. (۶۵)

تفسیر:

«عَبْدًا»: این بنده خدا (خضر) نام داشته است و مطابق تعریف تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» باید پیغمبر بوده باشد. چرا که:

اول: خداوند متعال درباره او فرموده است: «ءَاتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا». رحمت هم به معنی نبوت آمده است (سوره زخرف آیه 32).

دوم: علم لدنی، مقتضی وحی است: «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا 65 كهف».

سوم: او به موسی چیزهایی آموخته است، و پیغمبر هم جز از پیغمبر کسب علم نمی‌کند.

چهارم: جمله: «مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي»، در آیه (82 / كهف) دلیل نبوت است.

خواننده محترم!

به همه حال موسی و یوشع علیهما السلام مرد صالح را که خضر علیه السلام بود یافتند؛ «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا» یعنی نزد همان سنگی که ماهی را در آنجا گم کرده بودند، خضر علیه السلام را دیدند و وی ملاقی شدند.

خداوند متعال برای خضر رحمت را با علم سودمند یکجا ساخته بود؛ رحمت نرمی و

بردباری مهر و صبر را با خود داشت و علم نیرومندی، تیزبینی و فراست، و حکمتی تام و استوار را با خود برداشته بود.

در حدیث آمده است: «حضرت موسی علیه السلام حضرت خضر علیه السلام را در حالی یافت که لباسش را به خود پیچیده و روی زمین دراز کشیده بود. موسی علیه السلام گفت:

السلام علیک، آنگاه خضر سر را بلند کرد و گفت: در سرزمین تو کجا و کی سلام یافت میشود؟!» (تفسیر صفاة التفاسیر)

«أَتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا» خداوند متعال برای خضر رحمت را با علم سودمند یکجا ساخته بود؛ رحمت نر می و بردباری مهر و صبر را با خود داشت.

«وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (65)» و دانش مخصوص به خود را به او آموختیم که جز به توفیق ما دانسته نمی شود و آن عبارت است از: علم غیب و نهان‌ها.

دانشمندان گفته‌اند: این علم ربانی ثمره و نتیجه‌ی اخلاص و پرهیزگاری است و به «علم لدنی» موسوم است. خدا آن را به افرادی عطا می‌فرماید که بندگی او را به اخلاص انجام بدهند. و با تلاش و زحمت نمیتوان بدان نایل آمد، باید گفت که: برخی از علوم، با تمرین و تجربه و آموزش به دست نمی‌آید و علم لدنی لازم دارد، مانند علم انبیا.

در نهایت باید گفت که: «علم لدنی» بخشش و عطیه‌ای است از جانب خدای رحمان و آن را به افرادی می‌دهد که خدا نسبت به آنها نظر مخصوصی دارد.

قابل دقت و یادآوری می‌دانم: بالاتر از هر دانایی، داناتری است، پس انسانها نباید به علم خود مغرور شود.

همچنان باید دانست که در سیر و سفر موسی علیه السلام به طلب علم، درسی است بلیغ برای ما مسلمانان، که نباید به هیچ حال از طلب علم دست برداریم، هرچند در آن مدارجی از کمال را پیموده باشیم. همچنین از این داستان می‌آموزیم که عالم باید در برابر کسی که از او داناتر است، متواضع باشد.

آیا حضرت خضر نبی است یا ولی:

آن بنده مذکور در آیه: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا» [الکهف: 65]. «پس یافتند بنده‌ای از بندگان ما را» نزد جمهور علماء همان خضر علیه السلام است و از مقتضای روایات ثابت شده نیز چنین بر می‌آید.

جمهور علماء بر آنند که خضر علیه السلام نبی است، این قول صحیح از اقوال اهل علم است، و اموری چند مؤید این نظریه است: از آن جمله این گفته خداوند در باره خضر: «ءَاتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» [الکهف: 65]. یعنی: «او را از لطف و رحمت خود برخوردار ساختیم و هم از جانب خود به او علم لدنی (اسرار غیب الهی) آموختیم».

هم حضرت موسی علیه السلام و هم حضرت خضر علیه السلام از جانب خداوند علم و دانشی داشتند که هر یکی از علم دیگری نا آگاه بود، آنگونه که در حدیث آمده است، زیرا باطن و حقیقت کارهای خضر بدون وحی شدنی نیست، و الا خضر علیه السلام از کجا میدانست که آن طفل زمانیکه بزرگ شود کافر می‌گردد و با کفر و طغیانش باعث رنج و زحمت والدینش میشود، جز این است که بوسیله وحی از چنین موضوعی باخبر شده است، و خود (خضر) در پایان قصه می‌گوید: «وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي» [الکهف: 82]. «آنچه را

انجام دادم از طرف خودم نبود» پس کار هایش به امر و دستور خداوند بوده است، و می‌دانیم که وحی جز بر انبیاء و مرسلین نازل نمی‌شود. (منظور از وحی در اینجا وحی تشریحی است)

و اما درباره وحی ذکر شده در این آیه: «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ» [النحل: 68]. «ما به زنبور عسل وحی کردیم».

و این آیه: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ» [القصص: 7]. «و ما به مادر موسی علیه السلام وحی کردیم» باید گفت که: وحی ذکر شده در این آیات یعنی الهام فطری و غریزه‌ای است. و وحی ذکر شده در این گفته خداوند: «وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُوحِىٰنَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَدِّلُوكُمْ» [الأنعام: 121]. یعنی: «و شیطانها به دوستان خویش القا می‌کنند تا با شما خصومت ورزند» این وحی بمعنی وسوسه است، و اما بر اولیا بدون داشتن نبوت وحی نمی‌شود.

و علماء و دانشمندان می‌گویند: وحی خداوند بر انبیاء علیهم السلام همان کلام نازل شده الله عزوجل بر پیامبران علیهم السلام است. و اما الهام شعوری است داخلی که نفس با یقین به آن به سوی نیازش سوق داده میشود بدون اینکه بداند این شعور و احساس از کجا آمد! و این الهام شبیه به احساس انسان به گرسنگی و تشنگی و غم و خوشی است.

و رحمت یاد شده در این گفته خداوند: «ءَاتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا» یعنی: رحمت نبوت. و اطلاق این کلمه بر نبوت در چندین مورد در قرآن تکرار شده است.

مثل این آیه: «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ» [الزخرف: 32]. یعنی: «آیا اینها رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند».

زمانی که مشرکان به نبوت آن حضرت اعتراض کردند و خود را شایسته آن دانستند و اما علم ذکر شده در این آیه: «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» [الکهف: 65].

یعنی علم با وحی و در چند جای قرآن تکرار شده است، مثل: «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» [النساء: 113]. «و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت؛ و همواره فضل خدا بر تو بزرگ است». و این آیه: «وَإِنَّهُ لَدُوٌّ عَلِيمٌ لِّمَا عَلَّمْنَاهُ» [یوسف: 68]. «و او به خاطر تعلیمی که ما به او دادیم، علم فراوانی داشت».

قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُسُلَنَا (۶۶)

موسی به او (خضر) گفت: آیا از تو پیروی کنم به این شرط که از رشد و هدایتی که به تو آموخته شده به من بیاموزی؟ (۶۶)

بعد از آنکه موسی علیه السلام با خضر علیه السلام، سلام و احوال‌پرسی به عمل آورد، به او گفت: آیا اجازه میدهی همراه شما باشم تا از علم و دانشی که به شما آموخته شده است مطالبی را اقتباس کنم که در زندگی مرا راهبر باشد؟

مفسران گفته‌اند: در این درخواست که از جانب «حضرت موسی علیه السلام» مطرح شده است، تواضع و فروتنی مشهود است؟ و انسان باید با آموزگار و استاد خود این چنین باشد. در تفسیر «انوار القرآن» آمده است: باید دانست که عالم بودن خضر، دلیل افضلیت وی بر موسی علیهما السلام نیست زیرا گاهی شخص فاضل از شخص مفضول بهره علمی می‌گیرد؛ چنانچه خداوند متعال مفضول را به علمی مخصوص گردانیده باشد که دیگری آنرا نمیداند. گفتنی است که دانش موسی علیه السلام، علم به احکام شرعی بود در حالیکه دانش خضر علیه السلام، علم به بعضی از امور غیبی بود. آری! آموختن موسی از خضر علیهما السلام به معنی افضلیت وی بر موسی علیه السلام نیست زیرا اگر خضر ولی بود موسی

علیهما السلام نبی بود و اگر خضر نبی بود، خداوند متعال موسی علیه السلام را به خلعت رسالت، فضیلت بخشیده بود.

در طلب علم شکیباء باشید:

طلب علم تکایف و مشقت های خاصی خود را دارد که آنرا باید تحمل کرد. موسی علیه السلام به علمی که داشت اکتفا نمود لذا خانه و کاشانه را با صبر و شکیبایی و امید پاداش از خداوند ترک نمود و زمانیکه با خضر ملاقات نمود به وی گفت: «هَلْ أَتَيْتَكَ عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا؟ ٦٦ قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ٦٧ وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَيَّ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ» خُبرًا ٦٨ قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ٦٩ [الكهف: 66-69]. یعنی: «آیا می‌توانم از پی تو بیایم به این امید که از علمی که به تو داده شده است به من بیاموزی؟ (خضر) گفت: تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر و شکیبایی کنی، و چگونه می‌توانی بر چیزی که بر شناخت آن احاطه نداری شکیبا باشی؟ (موسی علیه السلام) فرمود: مرا ان شاء الله شکیبا خواهی یافت و از دستور تو سرپیچی نخواهم کرد».

تواضع و فروتنی در طلب علم:

سفر موسی علیه السلام برای شنیدن سخنان خضر نشانگر تواضع و فروتنی آنحضرت است، همه میدانیم که موسی علیه السلام یکی از پیامبران اولوالعزم است و همه به اتفاق معتقدند که رتبه ایشان از خضر برتر و بالاتر است، و هر یکی علمی داشت که دیگری آن را نمی‌دانست، موسی علیه السلام قدر و قیمت تواضع را درک کرده بود، لذا هیچگاه به علمش مغرور نشده بود، و حب و دوستی برتری جویی و ریاست را از او دور کرد، و هر کس برای خداوند تواضع اختیار کند خداوند به او رفعت و عزت می‌بخشد.

قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٦٧﴾

(خضر) گفت: تو هرگز نمیتوانی با من شکیبایی کنی! (٦٧)

تفسیر:

ظرفیت افراد برای آگاهی‌ها متفاوت است، حتی موسی تحمل کار های خضر را ندارد. طوریکه در آیه مبارکه «لَنْ تَسْتَطِيعَ» خضر به موسی گفت: تو هرگز نمیتوانی بر همراهی‌ام و آموختن از من صبر کنی؛ زیرا در صورت همراهی با من به زودی بر تو اموری آشکار خواهد شد که در پس آنها رموز و اصراری وجود دارد و تو هرگز از آنها سکوت نخواهی کرد.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی نمی‌توانی در مقابل کار من شکیبا باشی؛ زیرا من از جانب خدایم از علم غیب برخوردارم.

وَكَيفَ تَصْبِرُ عَلَيَّ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ﴿٦٨﴾

و چگونه می‌توانی بر چیزی که به شناخت آن حقیقت نداری صبر کنی؟ (٦٨)

تفسیر:

باید گفت که: رشد علمی بدون صبر، میسر نیست. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: یعنی: چگونه می‌توانی بر علمی که به حقیقت آن احاطه نداری، صبر کنی؟ زیرا من کارهایی میکنم که به ظاهر از نظر یک فرد عادی هم جزء منکرات است، چه رسد به تو که یک پیامبر هستی و به دقایق امور نظر داری. «تفسیر انوار القرآن»

قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ﴿٦٩﴾

(موسی) گفت: مرا (ان شاء الله) صابر خواهی یافت و در هیچ کاری از تو نافرمانی

نمی‌کنم. (۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا أَعْصِي»: سرکشی و نافرمانی نمی‌کنم. «أَمْراً»: فرمان. کار.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: انسانها میتوانند با صبر و لطف الهی خود را به رشد و کمال حقیقی برسانند. در ضمن نباید فراموش کنیم که: در هر کاری که میخواهم آنرا در آینده انجام دهیم، مشیت الهی را نباید فراموش کرد و «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» باید بگوییم. طوری که حضرت موسی علیه السلام گفت: اگر خدا بخواهد و به امید خدا بر همپایی تو شکبیا خواهم بود و اوامرت را نافرمانی نخواهم کرد؛ پس از من شکیبایی خواهی دید و اطاعت از امر. اطاعت از معلم و صبر در راه تحصیل، ادب و شرط تعلم است. بدین گونه بود که موسی علیه السلام وعده شکیبایی خود را به مشیت الله متعال موکول کرد زیرا در آنچه که به گردن گرفته بود، بر خودش اعتماد نداشت. البته این شیوه انبیا علیه السلام است که به اندازه چشم به هم زدنی نیز بر خویشان خویش تکیه نمی‌کنند. «تفسیر انوار القرآن»

رفتار متعلم در مقابل عالم:

موسی علیه السلام به خضر علیه السلام فرمود: «قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ۖ ٦٩» [الکھف: 69]. «اگر خدا بخواهد مرا صبور و بردبار خواهی یافت و دستوری از تو را نافرمانی نخواهم کرد».

وهم چنین فرمود: «قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَحِّبْنِي» [الکھف: 76]. «گفت: اگر بعد از این درباره چیزی از تو سوال کردم با من همراهی نکن»
ربیع شاگرد امام شافعی رحمهما الله میگوید: از هیبت امام شافعی جرأت نکردم که پیش روی ایشان آب بنوشم در حالیکه ایشان به من نگاه می‌کرد، و امام شافعی علیرغم ضعف جسم از هیبت شدیدی برخوردار بود، گفته شده که: هیبت امام بخاطر رابطه ایشان با خدایش بود، زیرا آنها زمانی که رابطه خود را با پروردگارشان مستحکم کردند و امر خدا را پاس داشتند خداوند نیز هیبت آنها را در قلوب خلایق انداخت.

ابن عباس(رض) میگوید: در دو چیز شک داشتم و می‌خواستم درباره آنها از حضرت عمر(رض) سوال کنم و برای این کار بمدت یکسال دنبال فرصت می‌گشتم که از ایشان درباره دو زنی که علیه پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با هم اتفاق کردند، بپرسم که آنها که بودند، ولی زمان و مکان مناسبی نمی‌یافتم تا اینکه برای ادای مناسک عزم سفر نمودم و من نیز با وی همسفر شدم و وقتی به منطقه مر الظهران رسیدم حضرت عمر(رض) برای قضای حاجت تشریف بردند و به من گفت که: برایشان ظرف آبی حاضر کنم، و پس از اینکه رفع حاجت کرد و بازگشت ظرف آب را آوردم و شروع کردم برریختن آب برای ایشان، فرصت را غنیمت شمردم و گفتم: ای امیر المؤمنین آن دو زنی که علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم با هم همدست شدند و تبانی کردند که بودند؟ هنوز سخنم به پایان نرسیده بود که گفت: آن دو زن یکی عایشه و دیگری حفصه بودند.

ابن عمر(رض) میگوید: حضرت ابن عباس(رض) از هیبت حضرت عمر(رض) و احترام به او نتوانسته بود این همه مدت مسئله‌ای را که در ذهن داشت با ایشان مطرح کند و این موضوع در حدیث ابن شهاب آمده است.

وسعید بن مسیب میگوید: به سعد بن مالک گفتم: میخواهم از تو سوالی بکنم ولیکن از تو

بیم دارم، گفت: ای فرزند برادرم، از من بیم نداشته باش، اگر میدانی که علمی نزد من هست درباره آن از من بپرس. سعیدبن مسیب میگوید: گفتیم: درباره این گفته رسول الله صلی الله علیه وسلم: ای علی، آیا راضی نیستی که نسبت به من بمنزله هارون نسبت موسی باشی.

در حدیث صحیحی آمده است: «رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى مُوسَى لَوْلَا أَنَّهُ عَجَلَ لَرَأَى الْعَجَبَ وَلَكِنَّهُ أَخَذَتْهُ مِنْ صَاحِبِهِ دَمَامَةٌ» [قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَحِّبْنِي] [الكهف: 76].
وَلَوْ صَبَرَ لَرَأَى الْعَجَبَ». یعنی: «رحمت خدا بر ما و موسی باشد، اگر عجله نمیکرد چیزهای تعجب آوری می دید ولکن با رفیقش عهد بسته بود (که اگر بار دیگر از او سوال کرد میتواند با وی همراهی نکند) اگر صبر می کرد چیزهای عجیبی میدید». در بخاری روایتی از پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمود: «يَرْحَمُ اللَّهُ مُوسَى، لَوْ دَنَا لَوْ صَبَرَ حَتَّى يُقَصَّ عَلَيْنَا مِنْ أَمْرِهِمَا». یعنی: «خدا رحمت کند موسی را دوست داشتیم که صبر می کرد تا خداوند عاقبت کار آنها را بر ایمان بیان می کرد».

اطاعت از دساتیر معلم:

شایسته است که متعلم گوش به حرف استاد خویش باشد و درکارها با او مشوره کند و نصایح او را قبول نماید، همانطوریکه مریض نصایح و رهنمود های طبیب دلسوز و تجربه کار را می پذیرد، و این اولی تر است.

خضر علیه السلام به موسی علیه السلام گفت: «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ٦٧» [الكهف: 67]. «تو هرگز نمیتوانی با من صبر کنی» یعنی ای موسی تو توان صبر کردن بر علمی که از من می بینی رانداری، زیرا علم ظاهر توچنین چیزهایی را نمی پذیرد، و چگونه میتوانی بر کاری که آنرا اشتباه می بینی شکیبایی کنی و از حکمت و درستی آن باخبر نیستی، و این همان گفته خضر علیه السلام است که گفت: «وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَيَّ مَا لَمْ تُحِط بِهِ خُبْرًا ٦٨» [الكهف: 68]. «چگونه می توانی بر کاری که از حقیقت آن بی خبری شکیبیا باشی».

واقعیست امر هم همین است که: انبیاء علیه السلام نمی توانند از عمل منکر چشم پوشی کنند و چشم پوشی هم در چنین مواردی جائز نیست، یعنی بنا بر عادت و حکمی که داری مجال سکوتی بر ایشان نیست.

و موسی علیه السلام چون از آینده بی خبر بود و ماهیت کارهای خضر را نمیدانست گفت: «قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ٦٩» [الكهف: 69]. «اگر خدا بخواهد مرا صبور و شکیبیا خواهی یافت».

ولی نتوانست صبر کند در نتیجه اعتراض کرد و پرسید. امام قرطبی میگوید: علماء گفته اند: این سخنی بود که موسی؛ گفت، زیرا صبر امری است که به آینده تعلق دارد و شخص نمیداند که حال وی در آن چگونه خواهد بود، و نفی معصیت کاری است تمام شده برای او در زمان حال، و استثناء در چنین حالتی با عزم و اراده قوی منافات دارد، و یا میشود اینگونه میان آنها فرق قائل شد که صبر امری اکتسابی نیست و بر خلاف انجام معصیت و ترک آن، که امری است اکتسابی. والله اعلم.

قَالَ فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٧٠﴾

(خضر) گفت: پس اگر واقعاً همراهی مرا میکنی، پس درباره چیزی از من مپرس، تا آنکه خودم از آن با تو سخن آغاز کنم. (٧٠)

تفسیر :

در نهایت امر خضره مصحبتی موسی علیه السلام را پذیرفت، آنگاه قبل از شروع سفر با او شرط گذاشت که در باره‌ی اعمال و تصرفاتش هیچ سؤال و توضیحی نجوید، تا این که خود رازش را آشکار می‌سازد.

در آیه مبارکه ملاحظه مینمایم که: تعهّد گرفتن در مسایل علمی و تربیتی جایز است موسی علیه السلام به منظور رعایت ادب در برابر استاد خود، شرط را از او پذیرفت؛ یعنی درباره‌ی آنچه انجام می‌دهم هیچگونه سؤالی از من نکن تا این که خودم آن را برایت توضیح دهم.

بایدگفت که: سؤال کردن، هم برای خود زمان دارد و شتاب زدگی در سؤال، ممنوع است.

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكَبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالِ أَخْرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ﴿٧١﴾

پس هر دو به راه افتادند تا وقتی که در کشتی سوار شدند، تا چون سوار کشتی شدند، (و خضر) آن را سوراخ کرد. (موسی) گفت: آیا آن را سوراخ کردی تا سر نشینان آن را غرق کنی؟ بی‌گمان چیزی ناگوار آوردی (کار ناروا کردی). (۷۱)

تفسیر :

طوری‌که یادآور شدیم که: موسی و خضر علیهما السلام در ساحل بحر به راه افتادند تا این که یک کشتی از کنار آنها گذشت، آنها خضر را شناختند، و از این رو هر دو را بدون کرایه سوار کشتی کردند. وقتی سوار کشتی شدند و کشتی به وسط بحر رسید، خضر تبری را برداشت و یکی از تخته‌های کشتی را شکست.

به قولی: خضر علیه السلام دیوار کشتی را سوراخ کرد تا آن را معیوب گرداند ولی قسمتی را که به آب نزدیک است، سوراخ نکرد تا به غرق شدن کشتی نشینان نه انجامد.

«قَالَ أَخْرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا» موسی به خضر علیهما السلام گفت: «آیا کشتی را سوراخ کردی تا سر نشینانش را غرق کنی» موسی نتوانست خود را نگهدارد و برآنچه که خضر با کشتی انجام داد، اعتراض نکند لذا این کار خضر را ناپسند شمرد چرا که این کار وی در نگاه اول، به نابودی جانها و اموال می‌انجامید.

سوراخ کردن کشتی، به ظاهر هم تصرف بی‌اجازه در مال دیگری بود، هم زیان و خسارت رساندن بی‌دلیل به مال و جان خود و دیگران، لذا حضرت موسی اعتراض کرد. «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا (71)» واقعا کاری هولناک و بس بزرگ را انجام دادی. روایت شده است که وقتی موسی چنین وضع را دید، لباس خود را در شکاف قرار داد و سپس به خضر گفت: آنان ما را بدون کرایه سوار کشتی کردند و تو در مقابل عمل نیک آنان کشتی آنها را سوراخ کردی تا صاحبانش را غرق کنی؟ این کاری است ناروا که نتوان بر آن شکیبایی ورزید! (تفسیر صفوای التفاسیر).

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٢﴾

(خضر) گفت: آیا نگفتم تو هرگز نمی‌توانی با من صبر کنی؟ (۷۲)

تفسیر :

خضر به او تذکر داد و همان سخن سابق خود را به وی یادآور شد که: گفته بود: «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ۶۷۱ كهف» (خضر) گفت: تو هرگز نمیتوانی با من صبر کنی!

قَالَ لَا تَأْخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تَزَهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ﴿٧٣﴾

(موسی) گفت: مرا به خاطر آنچه فراموش کردم مؤاخذه مکن و در کارم بر من سخت مگیر. (۷۳)

تفسیر:

«تُرْهِقْنِي» رهق: پوشاندن. «لَا تُرْهِقْنِي عُسْرًا لِاتْرَهَقْنِي عَسْرًا»: به من سختی مرسان یعنی بر من سخت مگیر.

موسی علیه السلام عذر میخواید و به خضر گفت: مرا ببخش زیرا شرطی را که میان ما بود فراموش کردم؛ و خلاف شرط عمل کردم و عهد و قرار را فراموش نمودم.

به علاوه بامن در آموزش دهی نرم دل باش و در رفاقت و همسفری بر من سخت مگیر و کار را بر من آسان بگیر. پس از تو خواهان تحمل و قبول عذر هستم.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «این عکس العمل اول از جانب موسی در برابر خضر، به سبب فراموشی وی بود. در این اثنا گنجشکی آمد و در کنار کشتی به دریا نوک زد، خضر به موسی گفت: بدان که علم من و تو در برابر علم خداوند متعال، جز مانند آنچه که این گنجشک از این بحر کم کرد، نیست».

برخی از مفسران می نویسند: نه انبیا فراموش کارند، نه فراموشی قابل انتقاد و مؤاخذه است. بنابر این در جمله‌ی «لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ»، مراد از نسیان، رها کردن قرار تبعیت و سکوت، به دلیل کارهایی بود که به نظر موسی علیه السلام خلاف شرع می آمد.

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ﴿٧٤﴾

پس [هر دو] به راه خود ادامه دادند، تا به نوجوانی روبرو شدند پس (خضر) او را کشت. (موسی) گفت: آیا انسان بی‌گناه را کشتی، بدون اینکه کسی را کشته باشد؟ البته کار ناپسندی را مرتکب شدی. (۷۴)

تفسیر:

خضر موسی را معذور دانست و این بار از وی چشم پوشید. و از کشتی پایان شدند و به راه خود ادامه دادند. تا به ساحل رسیدند. در ساحل نوجوانی را دیدند که با اطفال دیگر مشغول بازی بود، در این اثنا خضر او را گرفت و به دست خود سرش را از تن جدا کرد و به زمین انداخت، در این وقت موسی علیه السلام گفت: «قَالَ أَ قَتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ» آیا انسانی بی‌گناه و پاک را بدون این که مرتکب قتلی شده باشد، به قتل رساندی؟ یعنی: بی آنکه کسی را به ناروا به قتل رسانده باشد تا کشتن آن قصاص تلقی شود؟

نفس زکیه: یعنی شخص پاک و بی‌گناه «واقعا کار ناپسندی را مرتکب شدی»

نکرا: یعنی بسیار زشت و ناپسند.

«لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا» کاری بس ناپسند و بدی را انجام دادی، که سکوت در مقابل آن غیر ممکن است.

شیخ مرحوم صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: این مرتبه موسی نه فراموش کرده بود و نه غافل بود، بلکه عمداً خواست از عمل زشت او اعتراض کند، امری که با وجود به خاطر داشتن شرط و وعده، در مقابل وقوع آن نمیتوان صبر کرد. و در اینجا گفته است: «نُكْرًا»؛ یعنی ناپسند و وبد که از گفته‌ی «إِمْرًا» در آیه‌ی سابق بلیغتر است.

(تفسیر صفوة التفاسیر)

قرطبی فرموده است: وقتی موسی علیه السلام به خضر گفت: «أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً» آیا نفس پاکي را به قتل رساندي، خضر عصباني شد و شانه‌ي چپ پسر را کند و گوشت آن را برداشت، دید روی استخوانش نوشته شده است: کافر است و هرگز به خدا ایمان نمی آورد. (تفسیر قرطبی ۲۲/۱۱).

قتل پسر جوان توسط خضر علیه السلام:

در صحیحین و ترمذی آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد داستان موسی علیه السلام و حضرت خضر فرمود: «سپس آن دو از کشتی پیاده شدند در حالیکه در ساحل بحر قدم میزدند، خضر چشمش به پسر بچهای افتاد که با سایر اطفال در حال بازی بود، خضر با دست سر آن پسر را از تنش جدا کرد و او را کشت، موسی علیه السلام با دیدن صحنه [به ظاهر دلخراش] گفت: «أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ۷۴ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ۷۵» [الکھف: 74-75]. «آیا کشتی نفس پاک و بی گناهی را بی گمان عمل بد و زشتی را مرتکب شدی! [خضر در جواب] گفت: آیا به تو نگفته بودم که تو هیچگاه توان صبر پیشه کردن با من را نداری؟» موسی این بار با لحنی عذر سخر از اول گفت: «[ای خضر] اگر از این به بعد درباره چیزی از تو سوال کردم با من همراهی مکن زیرا تو دیگر در قبال من معذوری و میتوانی از من جدا شوی».

موسی علیه السلام نخست فراموش کرد و عذر خواهی کرد زیرا نمیشود فراموشی را مورد مؤاخذة قرار داد و تحت تکلیف قرار نمی گیرد، اما قضیه در بار دوم طور دیگری بود، و خضر هم قبلاً گفته بود: «قَالَ فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ۷۰» [الکھف: 70]. یعنی: «اگر با من همراهی میکنی نباید در باره چیزی از من سوال کنی تا اینکه خود درباره آن با تو صحبت کنم».

یعنی تا اینکه من حکمت کارم را برای تو شرح دهم و این راهنمایی و ارشادی بود از جانب خضر برای ادامه همراهی، اگر موسی علیه السلام صبر پیشه میکرد و برای استمرار رفاقت سعی مینمود چیزهای عجیبی مشاهده میکرد ولیکن اعتراضهای متکرر سبب شد تا آنها از هم دیگر جدا شوند. زیرا موسی علیه السلام قبلاً متعهد شده و گفته بود: «قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَحِّبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ۷۶» [الکھف: 76]. یعنی: «اگر از این بعد چیزی از تو پرسیدم با من همراهی نکن زیرا دیگر در قبال من عذری نداری».

و مسلمان باید بر عهدی که بسته پایبند باشد، و محقترین شرطهایی که باید به آنها وفا شود آن چیزی است که انبیاء علیهم السلام آن را بر عهده گرفته اند. علامه ابوبکر ابن العربی میگوید: این آیات دلیلی است بر پذیرفتن عذر در اول بار بصورت مطلق، و اقامه حجت و پایان دادن موضوع از بار دوم به بعد.

لازم به تذکر است «شروط هم باید اساسی در کتاب و سنت داشته باشند والا لازم به وفا نیستند گر چه به صد شرط هم برسند» و هم چنین آمده است که: «محقترین شروط به وفا آن شروطی می باشند که با آن همسران را برای خود حلال ساخته‌اید».

پایان جزء پانزدهم

خوانندگان محترم!

در آیات (75 الی 82) ادامه داستان وقصه‌ی موسی علیه السلام و خضر علیه السلام به بیان گرفته میشود.

و در آیات متبرکه که هذا آیات قبلی ارتباط و پیوند خیلی روشن و واضح است. خداوند متعال به خضر علیهم السلام علم و فضیلت را عطا کرده بود که موسی علیهم السلام از آن اطلاع نداشت، همان گونه که خضر علیه السلام از آن دانشی که موسی علیه السلام مالک آن بود داشت، بی خبر بود.

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٥﴾

خضر گفت: [ای موسی!] آیا نگفتم که تو هرگز نمی توانی بر همراهی من شکیبایی کنی؟ (۷۵)

تفسیر:

در آیه مبارکه ملاحظه میشود که: خضر لفظ «لک: به تو» را افزود زیرا سبب عتاب و سرزنش موسی علیه السلام نسبت به سؤال اول وی در اینجا بیشتر و موجب آن قوی‌تر بود چرا که مخالفت موسی علیه السلام یک بار دیگر تکرار شده بود. «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» آیا قبلاً به تو نگفتم که هرگز نمی توانی بر کارهایی که از من می بینی و اسرار آنها را نمیدانی شکیبایی ورزی؟!]

مفسران مینویسند: حضرت خضر برای موسی علیه السلام احترام خاصی قایل شده است؛ چرا که در بار اول او را با کاف خطاب مخاطب قرار نداد اما وقتی که در بار دوم به خلاف شرط عمل کرد، او را با عبارت: «لک» مخاطب قرار داد؛ زیرا در اینجا عذری ندارد، و موسی به خود می‌آید و در می‌یابد که دوباره خلاف وعده کرده است، لذا راه را بر خود بسته می‌بیند و می‌داند که آخرین فرصت و مهلت است.

قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ﴿٧٦﴾

موسی علیه السلام گفت: بعد از این اگر چیزی از تو پرسیدم، دیگر با من مصاحبت مکن [برای آنکه] از جانب من به عذر قابل قبولی رسیده ای [و برای جدا شدن از من دلیل قاطعی داری]. (۷۶)

تفسیر:

«قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي» موسی مسئولیت بی صبری خود را بر عهده گرفت و به خضر گفت: اگر بعد از این در مورد کاری از کارها چیزی از تو پرسیدم و ایرادی گرفتم دیگر با من همراهی، مصابت و همدمی نکن.

«قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا» در مورد ترک رفاقت با من عذر و دلیل داری، و نزد من معذوری؛ زیرا کار بدانجا رسیده است که عذر مرا بخواهی. چون من دوبار خلاف وعده کرده‌ام. گریباز هم از تو سؤال بکنم، این سومین بار خواهد بود که با امر تو مخالفت کرده‌ام. البته این سخن، سخن شخص نادمی است که از عملکرد گذشته خویش پشیمان است.

در جمله: «فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا» آیه مبارکه دریافتیم زمانیکه انسان از یک دیگر جدا میشود، آداب جدای را باید مراعت کند، و قابل دقت است که: هر جدایی، نشانه‌ی کینه و عقده و غرور و تکبر نمی باشد.

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتِيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ﴿٧٧﴾

پس [هر دو] به راه افتادند تا هنگامی که به مردم قریه رسیدند، از مردم آن غذا خواستند، ولی آنان از مهمان کردن آن دو خود داری کردند، پس در آن قریه، دیواری را یافتند که میخواست فرو ریزد، پس (خضر) آن را [به گونه ای] راست و درست کرد [که فرو نریزد]. (موسی) گفت: اگر میخواستی برای تعمیر آن دیوار، مزدی می گرفتی [که برای خود خوراک فراهم آوریم]. [۷۷]

تفسیر :

«إِسْتَطْعَمَا»: غذا خواستند. تقاضای خوراک کردند.

ابن عباس (رض) میفرماید این؛ دهکده عبارت است از انطاکیه، آنها از مردم آن خوراکی از غذا به رسم میهمانی خواستند. ولی مردم این قریه مردمان خسیس بودند و گرسنه را غذا نمی دادند و از مهمان پذیرایی نمی کردند. بنابر این از پذیرایی و دادن غذا به آنها امتناع ورزیدند.

«فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ»: در این میان موسی و خضر در آن قریه دیواری را یافتند که نزدیک به سقوط بود.

«فَأَقَامَهُ»: خضر با دستش آن را مسح کرد و کجی؟ دیوار راست و خوب شد.

ملاحظه می داریم که اولیای الهی اهل کینه و انتقام نیستند. گرچه اهالی قریه آنان را مهمان نکردند، ولی خضر به آنان خدمت کرد. و دیوار کج آنان را راست کرد.

طوری که در حدیث شریف آمده است: «خضر دستش را بر آن دیوار کشید پس دیوار بی درنگ راست شد». و بعضی میگویند: آنرا خراب کرد و دوباره آنرا ساخت. هر دو قول از ابن عباس (رض) روایت شده است.

بناءً از فهم آیه مبارکه در می یابیم که ما باید: نواقص را اصلاح و تعمیر کرد، نه آنکه هرچیز عیب دار را بی ارزش تلاقی نمایم و از ترمیم آن دست برداریم.

«قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً»: موسی از این عمل خضر تعجب کرد و به وی گفت: کاش در برابر این کار مزدی می گرفتی تا حال که آنها از میهمانی ما امتناع کردند، با آن غذایی می خریدیم.

ملاحظه میشود که موسی علیه السلام از نیکی کردن با نااهل اعتراض کرد.

روایت شده است که موسی به خضر گفت: اینها ملتی هستند که از آنها خوراک خواستیم اما ندادند، از آنها خواستیم از ما پذیرایی کنند اما نکردند، آنگاه تو برای آنها دیوار میسازی. می بایست در مقابل آنها، اجرتی میگریفتی؟

فوائد مترتب از این داستان:

اول: موسی علیه السلام در هجرت به مدین داوطلبانه برای گوسفندان دختران شعیب از چاه آب کشید و خوراکی نخواست و لکن وقتی که با خضر؛ وارد آن آبادی شد طلب خوراک کرد، مفسران میگویند: در سفر به مدین موسی علیه السلام؛ تنها بود و در این سفر با شخص دیگری همسفر بود. و برخی میگویند: چون سفر اول موسی؛ سفر هجرت بود خداوند رنج و مشقتهای آن را بر موسی علیه السلام آسان نمود ولی چون سفر دوم سفری برای آموختن علم و ادب بود تحمل مشقتهای آن را بر عهده خود موسی نهاد.

و گفته شده است: این گرسنگی موسی علیه السلام و ابراز آن شباهت به گرسنگی وی هنگام سفر با همراهش دارد که برای مراعات حال همراهش (یوشع)؛ پس از اینکه از طولانی شدن راه خسته و گرسنه شده بودند، طلب خوراک کرد.

دوم: در این دلیلی است بر اینکه اگر کسی دچار گرسنگی شد و چیزی برای خوردن نداشت لازم است برای سد رمق خود طلب خوراک کند. و اینگونه پیداست که پذیرایی از غریبه‌ها بر آن مردم واجب بوده، لذا خضر و موسی از آنها خواستند که به وظیفه مهمان نوازی خود عمل کرده و از ایشان پذیرایی بعمل آورند.

قتاده میگوید: بدترین ده و آبادی آن است که نه مهمان نواز د و نه حق مسافر را می دانند. سوم: انسان نباید کنار دیواری که مایل به سقوط است نه بنشیند و نه راه برود و اگر راهی جز عبور از چنین مکانی رانداشت باید به سرعت از آنجا عبور کند.

چهارم: برخی به قول مرجوحی معتقدند که خضر؛ ولی است اما نظر صحیح بر آن است که ایشان نبی بوده است. لذا این رخ دادها دلیل کرامات وی میباشد و کرامات اولیاء هم حق است و روایات ثابت شده و آیات بسیاری مؤید این فکر است و کسی جز بدعت گذار و منکر نمیتواند آنها را رد نماید، و ضابطه کرامت هم استقامت بر وحی منزل است.

ولی: صاحب کرامت و نبی صاحب کتاب توصیف گریده است.

پنجم: در این قول خداوند متعال: «لَتَّخَذَتْ عَلَيْهِ أَجْرًا»: [الکھف: 77]. دلیلی است بر جواز گرفتن مزد بر کار و این سنت انبیاء و اولیاء، علیهم صلوات الله اجمعین است.

قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ سَأْنَبُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۷۸)

خضر گفت: [ای موسی!] اکنون زمان جدایی میان من و توست؛ به زودی تو را به تفسیر و علت آنچه نتوانستی بر آن صبر نمائی، آگاه می کنم. (۷۸)

تفسیر :

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «یرحم الله موسی، لوددت انه كان صبر حتى يقص الله علينا من اخبارهما: «خدا برادرم موسی را ببخشد، ای کاش! صبر و شکیبایی نشان می داد تا خدا داستان و امر آنان را بر ایمان باز می گفت، اگر با رفیقش صبر می کرد، شگفتی ها را می دید» (قسمتی از حدیثی است که شیخان آن را اخراج کرده اند).

یادداشت:

سوره کھف جزء پانزدهم آن به پایان میرسد و از آیه «أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ...». آیه (79) جزء شانزدهم سوره کھف آغاز مییابد.

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا (۷۹)

اما آن کشتی از مساکینی بود که در بحر کار میکردند، و (من) خواستم آن را معیوب سازم، چون در پشت سر آنان پادشاه (ظالم) بود که هر کشتی (سالم) را به زور می گرفت. (۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«السَّفِينَةُ»: کشتی. «مَسَاكِينٌ»: کسانی که درآمد و دارائی ایشان جوابگوی نیازهای آنان نباشد. شاید هم مراد کسانی باشد که نسبت به دیگران از نظر قدرت ضعیف و ناتوان باشند. خواننده محترم!

خضر خطاب به حضرت موسی علیه السلام افزود: «به زودی تو را از تأویل آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی، آگاه خواهم ساخت».

تأویل: تفسیر، توجیه و بیان دلایلی است که خضر به سبب آن کارهایی را انجام داد که با انکار و استبعاد موسی علیه السلام روبرو شد.

مبحث اول تاویل سوراخ کردن کشتی:

«أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ»: اما داستان کشتی که تخته‌ای آنرا من سوراخ کردم، این کشتی از چند نفر مسکینی که: ضعیف بودند و بر دفع ظلم از خود قدرت نداشتند، که در بحر مصروف کار بودند و به جز آن کشتی مال دیگری در اختیار نداشتند و آن را به مسافران بحری به اجاره میدادند. این اشخاص توان مقابله به ظالمین را نداشتند، آنها از آن کشتی برای کسب و کار استفاده می‌کردند.

«فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا» با سوراخ کردنش خواستم آن را معیوب سازم تا پادشاه ظالم آن را غصب نکند.

«وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ»: و سر راه آنها پادشاهی کافر و ظالمی قرار داشت، «يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا (79)» هر کشتی سالم از عیبی را به زور می‌گرفت، بناءً چون این کشتی را معیوب دید آن را فرو گذاشت. نقل است که اسم آن پادشاه هدهد بن بدد، یا جلندی بن کرکر، یا منوار بن جلندی بود. «تفسیر انوار القرآن»

وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ﴿٨٠﴾

و اما [آن] نوجوان [که او را کُشتم]، پدر و مادرش هر دو مؤمن بودند، پس ترسیدیم که (اگر زنده بمانند) سرکشی و کفر را به آنها تحمیل کند. (۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُرْهَقُهُمَا»: بر ایشان تحمیل کند. به طغیان و کفرشان کشاند (کهف / 73).

تفسیر:

خضر علیه السلام به سبب الهام الهی دانست که آن نوجوان از همان بدو امر به کفر گرایش یافته و به زودی کفرش منجر به کفر و گمراهی پدر و مادرش نیز خواهد شد چراکه علاقه مفرط آنان به او، سرانجام به پیروی آنان از او در کفر و طغیان خواهد انجامید. در حدیث آمده است: «پسری که خضر او را کشت کافر بود و اگر زنده میماند، پدر و مادر خود را در طغیان و کفر می انداخت.» (تفسیر صفاة التفاسیر).

فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا ﴿٨١﴾

پس خواستیم که پروردگارشان به عوض او، فرزند پاکتر و مهربان تری به ایشان دهد. (۸۱)

تفسیر:

هدف ما از کشتن او این بود که خداوند به جای آن فرزند، فرزندی بهتر و پاک تر از او را به آنان بدهد «از روی پاکیزگی» یعنی: فرزندی پاک نهادتر در دین، در صلاح و وارستگی از گناهان «و نزدیکتر از جهت شفقت» و مهربانی به پدر و مادرش.

مطابق حکم آیه متبرکه که میفرماید «يُبَدِّلُهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ» اگر خداوند چیزی را از مؤمن گرفت، بهتر از آن را به او اعطا میکند. همچنان در حدیث شریف آمده است: «لا يقضي الله للمؤمن قضاء إلا كان خيراً له». «خداوند در حق هیچ مؤمنی قضایی را نافذ نمی‌کند مگر این‌که آن قضا به خیر وی است».

باید گفت که: «زَكَاةً وَ أَقْرَبَ رُحْمًا» تنها پاکي و صلاح فرزندان کافي نیست، باید نسبت به پدر و مادر مهربان باشند.

همچنان باید اضافه کرد که: آنچه ارزش است، سلامت، پاکي و محبت به والدین است، نه دختر یا پسر بودن فرزند.

رضایت در برابر قضاء:

بر هر فرد واجب است که راضی به قضاء و قدر خداوند باشد، زیرا فیصله و قضای خداوند در حق مؤمن در آنچه که نمی پسندد برای او بهتر از قضاء فیصله‌ای است که مؤمن آن را دوست دارد، چه که خداوند متعال مصلحت بنده اش را بهتر از خود آن بنده می شناسد.

قتاده میگوید: پدر و مادرش هنگام ولادت وی خوشحال شدند و وقتی که کشته شد ناراحت و غمگین، ولی اگر زنده می ماند سبب هلاکت پدر و مادرش می گشت.
از ابن جبیر و ابن جریج روایت شده که: بجای آن پسر بچه خداوند به آنها فرزند دختری عنایت نمود، کلبی میگوید: پیامبری از پیامبران با آن دختر ازدواج کرد و آن دختر پیامبری را به دنیا آورد که خداوند بوسیله آن پیامبر امتی از امتها را هدایت کرد.
از ابن عباس (رض) روایت شده که: در عوض دختری بدنیاء آمد که متعاقباً آن دختری پیامبری را بدنیاء آورد.

از این آیه درس آسان گرفتن مصیبت از دست دادن فرزند که جگر گوشه انسان است را فرا میگیریم، و هر کس تسلیم امر قضا شود عاقبت درخشانی را خواهد دید.
برای بنده در آنچه که نمی پسندد دو درجه و پاداش نهفته است: درجه صبر و شکیبایی و درجه رضایت و صبر بر هر مؤمنی واجب است و رضایت برای او فضیلت است، در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم آمده است که فرموده: «وَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ قَوْمًا ابْتَلَاهُمْ فَمَنْ رَضِيَ فَلَهُ الرِّضَا وَمَنْ سَخَطَ فَلَهُ السَّخَطُ» (روایت ترمذی).
یعنی: «خداوند عزوجل هر که را دوست بدارد او را با ابتلاء به رنج و مصیبتها آزمایش میکند، پس اگر راضی به رضای خداوند گشت خداوند از او راضی میگردد ولی اگر بی‌تابی بیقراری کرد و راضی به رضای خداوند نشد، خداوند از او ناراض و بر او خشم می‌کند».

شیخ عبدالواحد بن زید میگوید: رضایت (در برابر قضاء) دروازه‌ای از دروازه‌های رحمت خدا و بهشت دنیا و استراحت گاه عابدان است.

در صحیح بخاری از ابو هریره (رض) روایتی ذکر شده که میگوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى مَا لِعِبْدِي الْمُؤْمِنِ عِنْدِي جَزَاءٌ، إِذَا قَبَضْتُ صَفِيَّهُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا، ثُمَّ اخْتَسَبَهُ إِلَّا الْجَنَّةَ» یعنی: «خداوند عزوجل میفرماید: اگر عزیز و جگر گوشه بنده‌ام از اهل دنیا را از او بگیرم و او صبر نموده و از خداوند امید پاداش داشته باشد چنین بنده‌ای نزد من پاداشی جز بهشت نخواهد داشت». در صحیحین از ام المؤمنین عایشه صدیقه (رض) روایت شده که میگوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَا مِنْ مُصِيبَةٍ تُصِيبُ الْمُسْلِمَ إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا عَنْهُ، حَتَّى الشُّوْكَةِ يُشَاكُهَا» یعنی: «هیچ رنج و مهنّتی بر سر مؤمن نمی آید مگر اینکه خداوند بوسیله آن گناهانش را می آمرزد حتی اگر خاری به پایش فرو رود».

در حدیث آمده است: «لَا يَزَالُ الْبَلَاءُ بِالْمُؤْمِنِ أَوْ الْمُؤْمِنَةِ فِي جَسَدِهِ وَفِي مَالِهِ وَفِي وَادِهِ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ وَمَا عَلَيْهِ مِنْ حَطِيئَةٍ» (روایت امام احمد و ترمذی). «بلا پیوسته بر زن و مرد مؤمن فرود می آید چه در جان و مال و فرزندش تا اینکه نزد خداوند حاضر می‌شود و دیگر گناهی بر وی باقی نمانده است».

و اگر مؤمن به مصیبتی مبتلا شود برای وی در آن مصیبت سه نعمت است:

1- اینکه به مصیبت بزرگتری مبتلا نشده و دوم اینکه بلایی بود آمدنی و آمد، و سوم اینکه این بلا و مصیبت در دین او نبود.

و بر مؤمن واجب است که در مقابل بلاها مؤدبانه بایستد و استرجاع بخواند «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و از کسیکه بر او رحم میکند نزد کسی که بر او رحم نمیکند شکایت نبرد، و بداند که خداوند با علم و عدلش خوشی و راحتی را در یقین و رضایت نهاده و غم و اندوه را در شک و بی قراری.

حفاظت از فرزندان با نیکوکار بودن پدران:

سعید بن مسیب (تابعی مشهور) نمازش را طولانی میکرد و به فرزندش میگفت: سوگند به خدا من نمازم را به این امید طولانی می‌کنم که از تو حفاظت کنم و این آیه را خواند: «وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ» [الکهف: 82]. یعنی: «و پدرشان نیکوکار بود لذا پروردگار تو خواست تا آن دو (یتیم) بزرگ شود و گنجینه خود را بیرون آورند (که این کار و تدبیر) رحمتی از جانب پروردگار بود».

جعفر بن محمد میگوید: پدر ذکر شده در این آیه جد هفتم بوده و مقاتل میگوید: جد دهم آنها بوده است، و خداوند با نیکی پدران نسل و فرزندان آنها را حفاظت کرده است. و این آیه مصداق این گفته رسول اکرم صلی الله علیه وسلم است که ابن عباس (رض) آن را روایت کرده. آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرماید: «أَحْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظْكَ» یعنی: «حد و حدود خداوند را رعایت کن تا خداوند از تو حفاظت کند»، پس خداوند بخاطر اطاعت و فرمانبرداری و نیکوکاری انسان از فرزندان و ذریه او حفاظت میکند، و این بصورت عموم است و موارد شاذ و نادری خلاف این عموم هم شاید دیده شود، یعنی چه بسا دیده میشود که پدر و مادر انسانهای شایسته و درستکار باشند و فرزندشان فاسد، مانند کنعان فرزند نوح علیه السلام که کافر بود، و نوح علیه السلام که از پیامبران اولوالعزم خداوند نیز هست از کافر بودن فرزند بی خبر بود و بهمین خاطر فرمود: «إِنَّ ابْنِي مِن أَهْلِي» [هود: 45]. یعنی: «خداوندا فرزندم از اهل و پیروان من است». و در جواب گفته شد: «إِنَّهُ لَيْسَ مِن أَهْلِكَ» [هود: 46]. یعنی: «[ای نوح او از اهل و پیروان تو نیست]». حسن بصری میگوید: کنعان منافق بود، یعنی به ظاهر مؤمن ولی در واقع کافر بود. علماء میگویند: در این آیه تسلائی خاطری است برای مردمی که با وجود درستکار بودنشان فرزندان فاسد دارند.

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿٨٢﴾

و اما دیوار از دو پسر یتیم بود که در شهر سکونت داشتند و در زیر آن گنجی متعلق به آن دو وجود داشت، و پدرشان (مردی) صالح بود و پروردگار تو خواست که آن دو به سن بلوغ برسند و گنج خود را بیرون بیاورند که این کار رحمتی از جانب پروردگار تو بود و من این کارها را به امر خود نکردم. این بود تأویل (و حقیقت) آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی. (۸۲)

تفسیر:

خضر علیه السلام در مورد مبحث؛ دیواری را که حال فرو ریختن بود و من آنرا بدون

أجرت نوسازی کردم، ملکیت دو پسر بچه یتیم از اهالی آن قریه بود که در زیر آن طلا و نقره‌ای متعلق به آن دو جاسازی شده بود، «وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا» پدرشان مردی صالح و پرهیزگار بود، و به خاطر صلاح پدر، خدا گنج را برای آنها حفظ کرد. مفسران گفته اند: صلاح و پرهیزگاری پدران برای فرزندان مفید است «فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا» پس خداوند متعال خواست تا آن دو پسر بچه بزرگ شده، به سن رشد برسند و طلا و نقره را از زیر دیوار بیرون آورند. «رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» و این لطفی مسلم از جانب الله متعال به ایشان بود. خزانة زیر دیوار: «تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا»

این خزانة که در زیر دیوار برای اطفال یتیم مدفون بود، در خصوص آن حضرت ابو الدرداء از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت نموده است که ذخیره ای طلا و نقره بود. (تفسیر قرطبی) ابن عباس (رض) فرموده است که آن لوحی بود از طلا که نصایح مندرجه ذیل در آن کنده شده بودند، و این روایت را حضرت عثمان بن عفان مرفوعاً از رسول الله صلی الله علیه وسلم هم نقل نموده است. (رواه الترمذی والحاکم وصححه از مظهری)

- 1- بسم الله الرحمن الرحيم.
- 2- شگفت از کسی که بر تقدیر الهی ایمان داشته و باز غمگین می شود.
- 3- شگفت از کسیکه ایمان دارد که مسؤل رزق خداست، باز بیش از ضرورت در مشقت و مساعی بی مورد مشغول می باشد.
- 4- تعجب از کسیکه بر مرگ ایمان دارد و باز چرا خرم و شادان می ماند.
- 5- شگفت از کسیکه بر محاسبه آخرت ایمان دارد باز چرا غفلت می ورزد.
- 6- تعجب از کسیکه دنیا و دگرگونی های آن را می داند، پس چرا بر آن مطمئن می نشیند.
- 7- لا اله الا الله، محمد رسول الله. (مراجعه شود به: تفسیر معارف القرآن: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).

«وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي» بصورت کل باید گفت که: سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و ساختن دیوار راکه از من دیدی با رأی و اجتهاد خود انجام ندادم، بلکه آن را به فرمان و الهام خدا انجام دادم. «ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (82)». این بود تأویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی» یعنی: آنچه گفتیم، تفسیر آن کارهایی است که صبر تو از آنها به سر آمد و بر آنها تاب سکوت نیاوردی.

لذا روشن شد که هر سه رویدادی که خضر علیه السلام در آنها دست برد، از باب انتخاب شر آسان‌تر در برابر شر و زیان سنگین‌تر، یعنی رعایت قاعده «یختار اهون الشرین» بود.

نام گزاری خضر:

امام ترمذی روایتی از ابو هریره (رض) نقل میکند که میگوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْخَضِرَ لِأَنَّهُ جَلَسَ عَلَيَّ فَرَوَةَ بَيْضَاءَ فَاهْتَزَّتْ تَحْتَهُ خَضْرَاءُ» «خضر بدین سبب خضر نامگذاری شد که بر روی فروه بیضاء (روی زمین) نشست پس ناگاه همانجایی که نشسته بود جنبید و سبز شد». (روایت بخاری)

جمهور علماء بر آنند که خضر علیه السلام در گذشته است، به دلیل این حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم که اندکی قبل از درگذشت خویش فرمودند: «این شب را خوب به خاطر بسپارید زیرا در رأس صد سال بعد از این تاریخ، هیچ یک از کسانی که هم اکنون

بر روی زمین زنده‌اند، زنده باقی نمی‌مانند». اما گروهی بر آنند که خضر علیه السلام زنده است زیرا از چشمه حیات نوشیده است.

یادداشت:

علامه شیخ امام قرطبی گفته است: «مطابق آیات و اخبار و به طریق تواتر کرامات اولیاء ثابت و محقق است. و جز انسان بدعتگر و منکر یافاسق و کم دین و منحرف، هیچکس آنرا انکار نمی‌کند. از جمله آیات دال بر تحقق کرامت این که خدا در مورد حضرت مریم خبر داده است که برای وی میوه‌های زمستانی در فصل تابستان و میوه‌های تابستانی در فصل زمستان فراهم شد. و درخت نخل خشک را تکان داد و دارای ثمر گشت، در حالی که مریم پیامبر نبود. و نیز سوراخ کردن کشتی و کشتن آن پسر و برپاداشتن دیوار توسط خضر بر وجود و ثبوت کرامت دلیل است. (قرطبی ۲۸/۱۱).

آخرین وصیت به موسی:

گفته شده: زمانی که خضر علیه السلام رفت تا از موسی علیه السلام جدا شود موسی علیه السلام خطاب به وی گفت: مرا وصیت کن، خضر فرمود: تبسم کننده باش نه خنده کننده، لجاجت را کنار بگذار، و بدون نیاز به جایی مرو، و گناه و خطای خطاکاران را بر آنها عیب مگیر، و بر خطاهایت گریه کن ای پسر عمران. (از کتاب: داستان موسی و خضر، شیخ سعید عبدالعظیم).

آیا خضر علیه السلام تاکنون زنده است؟

برخی از علماء معتقدند که گویا خضر علیه السلام تا هنوز زنده است و از جمله کسانی که مؤید این نظریه هستند میتوان به قرطبی و نووی و ابن صلاح و غیره اشاره کرد. و حکایاتی که صالحین درباره خضر گفته‌اند بی‌شمار است و مدعی‌اند که خضر و الیاس هر سال به حج میروند و اورادی را از آنها روایت میکنند، و در این رابطه به احادیثی از انس(رض) استناد میکنند که صحت آنها به ثبوت نرسیده است، و قوی‌ترین استدلالشان در مورد زنده بودن خضر نشانه‌های تعزیه‌وی هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم میباشد و این مسئله را امام ابن کثیر این گونه بیان میکند و میگوید:

«امام نووی و غیره در مورد زنده بودن خضر تا الآن و سپس تا قیامت دو قول را ذکر میکنند، و خود امام نووی و ابن صلاح به همین نظریه تمایل دارند و در این باره حکایاتی از گذشتگان ذکر می‌کنند که صحت هیچکدام از آنها ثابت نشده است که مشهورترین آنها همان حدیث تعزیه است که اسنادش ضعیف است.

و به فرض صحت حدیث تعزیه، چگونه میشود یقین نمود که تعزیه کننده خضر علیه السلام بوده و جنی نبوده؟ و در حدیث نیامده است که راویان خضر را دیده‌اند، و حال آنکه خداوند متعال درباره جن میفرماید: «إِنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» [الأعراف: 27]. و شیخ امین شنقیطی در تفسیر اضواء البیان نظریه وفات خضر را ترجیح داده و استدلال‌هایی بر این نظریه دارد از آن جمله:

1- ظاهر عموم این آیه: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنَّ مَتَّ فَهُمْ الْخُلْدُونَ ۚ» [الأنبياء: 34]. یعنی: «ما به هیچ بشری پیش از تو عمر جاودان نداده ایم پس آیا اگر تو بمیری اینها عمر جاودان خواهند یافت». کلمه «بشر» بصورت نکیره و در سیاق نفی آمده که عموم بشر را شامل میشود و بالطبع خضر از این قاعده مستثنی نیست.

2- این گفته پیامبر علیه السلام که در غزوه بدر اینگونه دعا فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّ تَهْلِكَ هَذِهِ

الْعَصَابَةِ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ لَا تُعْبَدُ فِي الْأَرْضِ» (روایت مسلم.) «بار الها! اگر این گروه از اهل اسلام را نابود کنی کسی نخواهد بود که بر روی زمین تو را بپرستد» و اگر خضر بر روی زمین می بود پس خداوند بر روی زمین عبادت می شد.

3- پیشگویی پیامبر صلی الله علیه وسلم به اینکه پس از صد سال از شبی که این سخن را گفت کسانی که در آن شب زنده بوده‌اند دیگر بر روی زمین نخواهند بود و اگر بالفرض خضر علیه السلام در آن لحظه زنده بوده دیگر نباید پس از صد سال از آن تاریخ زنده بماند.

عبدالله بن عمر (رض) میگوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم در آخر حیات خود شبی پس از اینکه نماز عشاء را بر ما خواند و فارغ گشت، بلند شد و فرمود: «أَرَأَيْتُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ فَإِنَّ عَلِيَّ رَأْسَ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لَا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلِيٌّ ظَهَرَ الْأَرْضِ أَحَدٌ» یعنی: «از تاریخ امشب تا رأس صد سال دیگر کسی از آنهایی که بر روی زمین قرار دارند زنده نمی‌مانند».

ابن عمر (رض) میگوید: مردم پس از شنیدن این گفته رسول الله صلی الله علیه وسلم به وحشت افتاده و مسئله را به گونه‌ای دیگر برداشت کردند، حال آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم منظورش از اینکه پس از صد سال کسی زنده نخواهد ماند کسانی بودند که در آن روز بر روی زمین زندگی میکردند یعنی این نسل از بین میروند.

4- اگر خضر علیه السلام تا زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم زنده می بود از پیروان آن حضرت می بود و در رکاب او می جنگید و او را یاری میداد، زیرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم مبعوث برای همه انسانها و جنیان بود و آیاتی که دال بر عام بودن رسالتش است فراوانند مانند این آیه که میفرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (158) (بگو: ای مردم! همانا من فرستاده‌ی خداوند به سوی همه شما هستم، آن (خدایی) که حکومت آسمانها و زمین از آن اوست، هیچ معبودی جز او نیست، زنده میکند و می میراند، پس به خداوند و پیامبر او (همان) پیامبر درس ناخوانده‌ای که به خداوند و گفتار او ایمان دارد، ایمان بیاورید و از او پیروی کنید، باشد که هدایت یابید.

و این آیه: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ» [سبأ: 28]. یعنی: «نفرستاده‌ایم تو را مگر برای همه مردم».

و اگر موسی علیه السلام هم تا زمان بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم زنده میبود بر وی واجب بود که از آن حضرت صلی الله علیه وسلم تبعیت کند و هم چنین خضر علیه السلام [چه نبی میبود و چه ولی] اگر در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم زنده می بود بهترین حالتش این بود که نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم می آمد و به او ایمان می آورد و او را نصرت می داد و نمی گذاشت که دست هیچ دشمنی به او برسد، اگر خضر ولی باشد پس صدیق از او افضلتر است و اگر نبی باشد پس موسی علیه السلام از او برتر است. و آنچه را که بصورت قطع و یقین میتوان در باره خضر علیه السلام از نگاه دین دانست همین است.

و پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در پی بازگشت از سفر معراج نماز صبح را بر انبیاء علیهم السلام امامت نمود، و می دانیم که عیسی علیه السلام پس از نزول در آخر الزمان با حکم شریعت اسلام حکم میکند و نه از آن دوری میکند و نه از چهار چوب شریعت

محمدی خارج میشود در حالیکه ایشان از پیامبران اولوالعزم هستند پس نظریه وفات خضر علیه السلام، شباهت بیشتری به صحت و درستی دارد، اگر چه عقیده بعضی از علماء بر خلاف این پندار است در پایان آنچه را که باید گفت این است که: علماء و مشایخ نزد ما محبوب اند ولی حق از همه محبوبتر.

خوانندگان محترم!

در آیات (83 الی 98) داستان و قصه ذوالقرنین، و سفرهای سه‌گانه او به شرقمیانه، و داستان یاجوج و ماجوج و ساختن سد، به بیان قرار گرفته است.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٨٣﴾

و از تو درباره «ذو القرنین» می پرسند؛ بگو: به زودی بخشی از سرگذشت او را [به وسیله آیاتی از قرآن] برای شما بازگو خواهم کرد. (۸۳)

تفسیر :

ای پیامبر! کافران از تو درباره پادشاه نیکوکار، ذوالقرنین می پرسند؛ که وضع و داستانش چگونه بود؟

«قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا»: در جواب شان بگو: که داستان و خبر درست و صحیحی که عبرت و اندرزی برای‌تان باشد در قالب قرآن و وحی از آن با خبر و بازگوخواهم ساخت.

ذوالقرنین کیست؟

«ذوالقرنین» پادشاهی نیکوکار بود که خداوند در زمین به او قدرتی بسیار داده بود و اسباب و لوازم حکومت و پیروزی را برایش فراهم کرده بود. او حاکمی نیرومند و عادل بود. فهمیده و دوراندیش بود و در سرزمین به آبادانی و عمران می پرداخت. او مملکت را به رشد و ترقی میرساند و مردم را به امنیت و آسایش. با مردم رفتاری نیکو و مهربانانه داشت و به همین خاطر بود که مردم نیز او را از خود می‌دانستند و از او پیروی و اطاعت می نمودند.

ذوالقرنین بنا بر بعضی از روایات، همان اسکندر فرزند فیلیپوس یونانی (330 ق. م) بانی شهر اسکندریه است که تمام دنیا را تصرف کرد. اما اشکال این قول در این است که این اسکندر، کافر و شاگرد ارسطو بود.

به روایت دیگری: ذوالقرنین ابوکرب حمیری است که او نیز جهانگشا بود. و به قولی: ذوالقرنین فرشته‌ای از فرشتگان است. به قولی دیگر: او «سایرس 599 ق. م» است که شرق و غرب دنیا را به زیر فرمان خویش درآورد. ولی بنابر تحقیق مولانا ابوالکلام آزاد، او کورش کبیر (قرن ششم قبل از میلاد) است. به هر حال، نص قرآنی در باره شخصیت ذوالقرنین و زمان و مکان وی چیزی نمی‌گوید زیرا هدف، عبرت گرفتن از داستان اوست و این هدف، با همین مقدار برآورده می‌شود، هر چند که صاحب تفسیر «الاساس» تحقیق مولانا ابوالکلام را از همه اقوال در این باره قوی‌تر دانسته است. از جمله دلایل مولانا ابوالکلام این است که: از کورش در ایران تمثالی به دست آمده که دارای دو شاخ و دو بال می‌باشد. همچنین تحقیق او نشان می‌دهد که کورش، شرق و غرب و شمال و جنوب عالم را در نوردید و در تنگه «داریال» سدی نیز بنا کرد که هم‌اکنون در کوه‌های قفقاز موجود است و از جانبی او به دین حقیقی زردشت یعنی به خدای یگانه و روز آخرت مؤمن بود.

وجه تسمیه او به ذی‌القرنین:

تعدادی از مفسران طوریکه در فوق هم یادآور شدیم: «ذو القرنین همان اسکندر یونانی» است که پادشاه شرق و غرب شد. و به این سبب به ذو القرنین موسوم شد که پادشاهی مؤمن بود و خدا او را بر روی زمین مسلط گرداند و عدالت را به کار گرفت و پادشاهی مصلح بود و در فاصله‌ی بین حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و سلم حکومت میکرد. (تفسیر کبیر ۱۶۴/۲۱).

مفسر تفسیر صفاة التفاسیر مینویسد که: راجح این است که ذی القرنین یکی از پادشاهان مسلمان یمن است.

روایت شده است که چهار نفر بر کوهی زمین حکومت داشتند: دو نفر مؤمن و دو نفر کافر. دو نفر مؤمن عبارتند از حضرت سلیمان و ذو القرنین. و دو کافر عبارتند از نمرود و و بخت النصر. (البحر ۱۵۷/۶).

مفسر تفسیر فی ظلال القرآن مینویسد: نگارش تاریخ مقصود نیست. بلکه مراد عبرتی است که از داستان ذوالقرنین گرفته میشود. عبرت نیز تحقق پیدا می‌کند بدون این که به تعیین زمان و مکان در اغلب اوقات نیازی باشد.

تاریخ مدون، شاهی را به نام اسکندر ذوالقرنین می‌شناسد. اما قطعاً اسکندر ذوالقرنین شخصی نیست که در قرآن به نام ذوالقرنین مذکور افتاده است. چه اسکندر یونانی شخص بت پرستی بوده است. اما این شخص که قرآن از او صحبت میکند مومن به خدا و یکتاپرست است و به قیامت و روز رستاخیز و آخرت باور دارد.

ابوریحان بیرونی ستاره شناس مشهور در کتاب «الآثار الباقية عن القرون الخالية» می‌گوید: ذوالقرنین مذکور در قرآن از قبیله حمیر است آنگونه که از اسم او پیدا است. شاهان حمر با «ذو» ملقب بوده‌اند، از قبیل: ذونواس و ذو یزن. نام ذوالقرنین ابوبکر فرزند افریقای اش بوده است. او لشکریان خود را از ساحل بحر روم گذراند. در این سیر و سفر از تونس و مراکش و جاهای دیگری جز آنها عبور کرد. شهر افریقیه را ساخت و سراسر آن قاره به نام آن شهر افریقا گفته شد. او را ذوالقرنین نامیده‌اند چون به دو قرن آفتاب یعنی مشرق و مغرب رسیده است.

چه بسا این سخن درست باشد، ولی ما وسائل نقد و سره سازی آن را در دسترس نداریم. بدان خاطر که ممکن نیست بتوان در تاریخ مدون درباره ذوالقرنینی که قرآن گوشه‌ای از سرگذشت او را ذکر کرده است پژوهش کرد، همچون بسیاری از داستانهای وارده در قرآن، مثل داستانهای قوم نوح و قوم هود و قوم صالح و جز آنان. زیرا تاریخ نوزاد تازه به دنیا آمده‌ای با مقایسه با عمر انسانها است. پیش از این تاریخ مدون حوادث و رخدادهای فراوانی روی داده است که تاریخ از آنها چیزی نمی‌داند. لذا تاریخ نمی‌تواند از آنها خبری بدهد!

اگر تورات از تعریف و افزایشها سالم و برکنار می‌ماند، می‌شد آن را مرجعی دانست و در چیزی از این حوادث و رخدادها بر آن اعتماد کرد.

ولیکن تورات با افسانه‌هایی احاطه گردیده است که شکی در افسانه بودن آنها نیست. همچنین از روایت‌هایی پرگردیده است که بدون شک افزون بر اصل توراتی است که از طرف یزدان نازل گردیده است. دیگر تورات منبع مورد اعتمادی برای داستانهای باقی نمی‌ماند که در آن ذکر شده است.

در این صورت جز قران باقی نمی ماند، قرانی که از تعریف و تبدیل محفوظ است. قران یگانه منبع داستانهای تاریخی مذکور در آن است و بس.

مفسران و مؤرخان در وجه تسمیه او به ذی‌القرنین نضریات و تفصیلی مختلفی تحریر داشته اند از جمله:

علت تسمیه او به ذوالقرنین شاید این باشد که مشرق و مغرب جهان آن روزی را تسخیر نمود و عرب‌ها به آن «قَرْنِي الشَّمْسِ»: یعنی دو شاخ آفتاب می‌گویند.

یا بدین علت بوده است که کلاه خودی بر سر نهاده است که دو شاخک داشته است.

او شرق و غرب زمین را درنوردید.

به آغازگاه تابش آفتاب از جهت مشرق و غروبگاه آن در بحر از جهت مغرب رسید و همه عالم را به تسخیر خویش در آورد.

یا سرش دو شاخک یا دو برجستگی داشت.

یا تاجش دارای دو شاخک بود.

و با آنکه مفسران در ایمان و صلاحش اتفاق نظر دارند اما صحیح آن است که او پیامبر نیست.

«قرن»:

«قرن»، دارای دو معنا می باشد: یکی دوران طولانی و دیگری به معنای شاخ حیوان، و

ذوالقرنین را از آن جهت بدین وصف نامیده‌اند که یا حکومت طولانی داشته و یا آنکه دو

رشته موی خود را مثل دو شاخ می بافته و یا روی کلاه او دو شاخک قرار داشته است.

همچنین ممکن است مراد از «قرنین» شرق و غرب جهان باشد، «چنانکه عربها می گویند:

«قرنی الشمس» یعنی دو شاخ آفتاب که مراد شرق و غرب عالم است. از اینکه او به تمام

شرق و غرب عالم سلطه پیدا کرده بوده به «ذوالقرنین» شهرت یافت.

خواننده محترم!

در مورد اینکه چرا ذوالقرنین نام دارد؟ امکاناتش چه بوده، محدوده‌ی حکومتش کجا بود؟

طول و عرض و مشخصات سدی که ساخت چه بود؟ چه زمانی بود؟ آیا این سدّ همان دیوار

چین است یا نه؟ سخنان بسیاری بیان شده و بحث در جزئیات آن چندان مفید نیست. باید

دنبال هدف ها رفت، نه مسائل جزئی که در آنها هیچ فایده ای دیده نمی شود.

شان نزول آیه:

الف: قتاده گفته است: یهود در باره‌ی ذوالقرنین از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کردند،

آنگاه که آیه‌ی «وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ...» نازل شد. (اسباب نزول ۱۷۲).

ب: امام مجاهد گفته است: یک نفر نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول

الله! من صدقه میدهم و صله‌ی رحم را به جا می‌آورم و اینها را فقط به خاطر جلب رضایت

خدا انجام میدهم. مردم عمل مرا باز می‌گویند و مرا ستایش میکنند و مسرور میشوند و به

خود می‌بالم. پیامبر صلی الله علیه وسلم سکوت کرد و چیزی نگفت. آنگاه الله متعال آیه:

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» نازل شد.

(تفسیر قرطبی ۷۰/۱۱).

إِنَّا مَكْنَا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا ﴿٨٤﴾

ما به او در زمین، قدرت و تمکن دادیم و از هر چیزی [که برای رسیدن به هدف هایش

نیازمند به آن بود] وسیله ای به او عطا کردیم. (۸۴)

تفسیر :

یعنی ما به ذوالقرنین در روی زمین قدرت و نفوذ و برتری دادیم؛ با اسباب و تمهیداتی که برایش فراهم ساختیم، آن‌گونه که او در روی زمین امکان و دسترس تمام داشت تا هر کجا که بخواد برود و هرگونه که بخواد عمل کند.

فَاتَّبَعَ سَبَبًا ﴿٨٥﴾

(راه شمال را درپیش گرفت و) از وسیله (و ابزار ممکن) استفاده کرد. (۸۵)

تفسیر :

ذوالقرنین راهی را درپیش گرفت که برایش میسر گردید، و رهسپار غرب شد. مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: «فَاتَّبَعَ سَبَبًا؛ پس در پی سببی افتاد یعنی: ذوالقرنین در پی راه و وسیله‌ای افتاد که او را به محل غروبگاه آفتاب برساند. این تعبیر به این حقیقت اشاره دارد که کارهای ذوالقرنین همه در بند اسباب بود، نه از باب خرق عادت.

یعنی ذوالقرنین از آن وسایل کار گرفت و آن راه‌ها را با جدیت و نیرومندی و با همت و تکلیف اور تعقیب کرد.

در این هیچ جای شکی نیست که: خداوند متعال بر همه‌ی هستی و اسباب طبیعی، حاکم است و به هر کس بخواد مکنات و قدرت می دهد. «مَكَّنَّا لَهُ» ولی بهره برداری صحیح، در سایه‌ی حسن نیت و حسن تدبیر انسان است.

«فَاتَّبَعَ سَبَبًا» مهم‌تر از داشتن امکانات و قدرت، خوب استفاده کردن است. از تاریخ زندگی ذوالقرنین معلوم میشود که وی علاوه بر داشتن امکانات، از دانش بکارگیری اسباب خوبی نیز برخوردار بود.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْ تَعَذِّبَ وَإِنَّمَا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا ﴿٨٦﴾

تا زمانی که به محل غروب آفتاب رسید، آن را چنین یافت که (گویی) در چشمه دارای گل سیاه فرو میرود، و در آن نزدیکی قومی را یافت. گفتیم: ای ذوالقرنین! (اختیار داری) یا عذاب (شان) می دهی و یا به آنها خوبی و احسان می کنی؟ (۸۶)

تفسیر :

چون ذوالقرنین به محل غروبگاه آفتاب رسید در دید چشمی، چنین به نظرش آمد که گویی آفتاب در چشمه‌ای گرم، گل آلود و سیاه غروب می‌کند.

امام فخر رازی گفته است: وقتی ذوالقرنین به مغرب رسید و درمقابلش اثری از عمارات نیافت، دید آفتاب گویا در چشمه غروب می‌کند و چنین چشمه‌ای تیره می‌باشد، اگر چه درحقیقت چنین نبود، همان طور مسافر بحری تصور میکند که آفتاب در بحر را طوری می بیند که گویا در بحر غرق می شود؛ زیرا ساحل را نمی بیند، در صورتی که آفتاب در ورای بحر غروب می کند. (تفسیر کبیر ۱۶۶/۲۱).

«حمئه»: گل آلود سیاه. به قولی: چون ذوالقرنین به ساحل اقیانوس رسید، به نظرش چنین آمد که آفتاب در آبی گل آلود و سیاه غروب می‌کند.

در تفسیر فی ظلال القرآن آمده است: مغرب الشمس، جائی است که بیننده آفتاب را می بیند در آنجا پشت افق نهان می‌گردد. مغرب هم با توجه به مکانها مختلف میشود. برخی از جاها بیننده چنین می بیند که آفتاب پشت‌کوه غروب میکند. در جای دیگری چنین می بیند که در

آب غروب میکند، همان‌گونه که در اقیانوسهای فراخ و- در ابحار وضع بدین شکل است. گاهی نیز بیننده چنین می بیند که آفتاب در میان ریگ ها غروب میکند، همان‌گونه‌که در بیابانهای وسیع وبدون موانع که تاجشم کارمیکند سینه کشیده است وگسترش یافته است وضع بدین منوال است.

ظاهراً از نص آیه قرآنی چنین معلوم میشود که: ذوالقرنین به سمت غرب بار سفر بر بسته است تا به نقطه‌ای در ساحل اقیانوس اطلس رسیده است و چنین دیده است که آفتاب در آب غروب میکند. آنجا را بحر تاریکی‌ها نیز نامیده‌اند وگمان برده‌اند خشکی در آنجا به پایان میرسد.

أرجح این است که آنجا مصب یکی از رودخانه‌ها بوده است، جایی که گیاهان زیادی می رویند و پیرامون گیاهان گل لزوج و چسبنده است و لجنزار سیاه و بد بوئی را تشکیل می دهند، و برکه‌هایی در آنجا یافته میشوند، گویا چشمه‌های آب هستند... ذوالقرنین آفتاب را دید در آنجا غروب میکند: «وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ».

به نظرش آمد که آفتاب گویا در چشمه گل آلود تیره رنگی فرو می رود. اما برای ما دشوار است که خود مکان را معین کنیم. چرا که نص قرآنی آن را مشخص و محدود نفرموده است. منبع مورد اعتماد دیگری هم در دسترس نداریم تا در تعیین مکان بر آن تکیه کنیم. هر سخنی جز این هم محل اعتماد نبوده واز لغزش در امان نیست، چون به منبع صحیح و درستی استناد نمیجوید.

«وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا» در کنار این لجنزار سیاه و بدبو، ذوالقرنین قومی را یافت: «قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا» به طریق الهام پروردگارش به وی دستور داد ای ذوالقرنین! هرگاه آنها به الله ایمان نیاورند؛ یا به قتل، یا به اسارت عذاب‌شان نماید و یا هم با آنان روش بهتری در پیش گیرد؛ همچون دعوت‌شان به راه هدایت همراه با نرمی و بردباری.

مفسران در این مورد در تفاسیر خویش می نویسند: آن قوم کافر بودند. از این رو الله متعال ذوالقرنین را مخیر کرد که یا آنها را به قتل برساند و یا نسبت به آنها راه نیکی را پیش گیرد و آنها را به اسلام بخواند.

قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكَرًا ﴿٨٧﴾

ذوالقرنین گفت: اما هرکه [باکفر، فساد و گناه] ظلم کند، او را عذاب خواهیم داد باز در آخرت به سوی پروردگارش برگردانیده میشود و او (الله نیز) او را عذاب بسیار سخت می‌دهد. (۸۷)

تفسیر :

ذوالقرنین به امید توبه‌ی ظالمان بود بناءً در مجازات‌شان عجله وشتابی بخرچ نداد. «مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ» ذوالقرنین گفت: اما هر کس به خداوند متعال کفر ورزد، به زودی در دنیا مجازاتش خواهم کرد.

از کلمات «نُعَذِّبُهُ، فَيُعَذِّبُهُ» در آیه مبارکه معلوم می شود که عذاب دنیا، مانع مجازات در آخرت نیست. «ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ» به زودی در دنیا مجازاتش خواهم کرد سپس روز قیامت هنگامی که به سوی پروردگار باز گردد، او وی را در آتش جهنم به طور همیشه جاوید عذاب خواهد کرد.

«عَذَابًا نُكَرًا» «عذابی سخت» نکرا: یعنی: بسیار سخت و دشوار. باید گفت که: عذاب

دنیوی، شناخته شده و معلوم است، ولی عذاب آخرت ناشناخته است. که الله متعال ما را از آن نگاه دارد.

وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا ﴿٨٨﴾
و اما کسیکه ایمان آورد و کار شایسته انجام داد، پس (در آخرت) پاداشی نیکو دارد، و ما به امر خود در باره او سخن آسان خواهیم گفت. (۸۸)

تفسیر :

از فحوای آیه مبارکه معلوم میشود که: رهبران الهی باید بادر نظر داشت قوانین آسان بر مردم، حکومت کنند. برخورد شدید با ظالمان و نرمش با مؤمنان، شیوهی رهبران الهی است. وظیفه رهبر و حاکم الهی، اجرای عدالت و مبارزه با ظلم و آسان کردن مقررات اجتماعی است.

در تشویق و پاداش باید سرعت گرفت، ولی بالعکس در مجازات و عذاب نباید عجله صورت گیرد. زیرا حرف «سین» در «سَنَقُولُ» نشانه تسریع و حرف «سوف» نشانه تأخیر و معنایی است. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا» و در دنیا کار را بر او آسان می‌گیریم و تکلیف شاق و سخت را بر او فرض نمی‌کنیم بلکه تکلیف آسان و میسر از او می‌طلبیم.

پادشاه عادل ذوالقرنین، طریقه‌ی دعوت آنها را به نیکی برگزید. پس هر کس ایمان آورد در دنیا با او به نیکی عمل میشود و در آخرت به بهشت وارد میشود و خداوند او را یاری خواهد داد و کارش را آسان خواهد کرد و هر کس بر کفر ماندگار شود در دنیا و آخرت شکنجه خواهد دید.

ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا ﴿٨٩﴾

سپس از اسبابی (که در اختیارش بود) استفاده کرد. (۸۹)

تفسیر :

در تاریخ بشریت دیده میشود که: شخصیت های متعهد و صالح دارای پیگری و پشت کار اند، با داشتن همه نوع امکانات رفاهی، برای نجات محرومان و گسترش عدالت حرکت میکنند. ذوالقرنین، پس از سفری به سوی غرب و اقامه‌ی نظام عادلانه دینی در میان ساحل‌نشینان، یکجا با سر بازانش به سوی مشرق بازگشت تا از وسایل و اسبابی که الله متعال به وی بخشیده بود، با تمام جدیت از آن کار گیرد. رسالت مهم همانا؛ هدایت و خدمت به مردم است، فرق نمیکند که: در شرق باشد و یا هم در غرب.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَيَّ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سَبْتًا ﴿٩٠﴾

تا اینکه به محل طلوع آفتاب رسید(و) دید که آفتاب بر مردمانی می‌تابد که برای آنها در برابر تابش آن پوشش و لباسی قرار نداده‌ایم. (۹۰)

تفسیر :

«مَطْلِعَ الشَّمْسِ»: هدف از آن قسمت شرق جهان معمور آن روزی است.

«سَبْتًا»: پرده و پوشش. مراد جامه یا خانه است.

و چون ذوالقرنین به طلوع گاه آفتاب رسید. از جهت مشرق به آخرین نقطه‌ی معموره رسید که بیننده تصور می‌کند آفتاب از آنجا طلوع می‌کند. یعنی: به اولین منطقه‌ای از زمین رسید که آفتاب د از آن برمی‌آید.

«وَجَدَهَا تَطَّلُعُ عَلَيَّ قَوْمٌ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا(90)» در آنجا اقوامی را یافت که لباس، سقف و بصورت کل هیچ پوششی به تن نداشتند تا آنها را از حرارت آفتاب محفوظ بدارد. مؤرخان مینویسند که حتی؛ درختی هم وجود نداشت که ایشان را از آزار آفتاب سایه‌بان باشد. بصورت کل آنان قومی پابره‌نه، لوچ و عریان هستند که در پناه ساختمان و آبادی‌ای قرار ندارند.

(مانند ساکنان برخی از نواحی کشور سودان و اواسط آفریقای امروزی.) وقتی آفتاب طلوع میکرد وارد چُقری‌ها و پناه‌گاه‌هایشان میشدند، و هنگام غروب آفتاب برای کسب و کار بیرون می‌آمدند. بصورت کل گفته میشود که آنها در سرزمینی بودند که ساختمانی در آن یافت نمیشد و آنها را زنج میگفتند. (زاد المسیر ۱۸۷/۵ و طبری ۱۴/۱۶).

كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ﴿٩١﴾

اینچنین بود (داستان قدرت ذی‌القرنین) و به راستی ما از آنچه در اختیار داشت (و انجام می‌داد) کاملاً آگاه بودیم. (۹۱)

تفسیر :

«كَذَلِكَ»: همان‌گونه رفتار کرد. یعنی: مؤمنان مشرق زمین را رها کرد و کافران آنجا را به قتل رساند، همان‌گونه که در حق مردمان مغرب زمین چنین کرده بود. یا این‌که: این چنین بود کار ذوالقرنین.

«كَذَلِكَ وَ قَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا»: خداوند متعال بر آنچه که نزد ذوالقرنین از اسباب و آلات نظامی و لشکر و غیره بود، آگاهی کامل داشتیم. «أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا»: (بازگویی سفرهای ذوالقرنین و حوادث و گفتگوهای او بامردم، نمونه‌ای از احاطه‌ی علمی خداوند است.) هدف این است که: کثرت ابزار و آلات و لشکر و سپاه او به‌جایی رسیده بود که جز علم خدای دقیق سنج آگاه، علم هیچ کس دیگر به آن احاطه نداشت.

ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا ﴿٩٢﴾

سپس از اسبابی (که در اختیارش بود) استفاده کرد. (۹۲)

تفسیر :

برای مردان خدا، توقف از فعالیت و فراغت و باز نشستگی معنی ندارد. بناءً سپس ذوالقرنین بابه کارگیری نیرو، تجهیزات و وسایلی که حق تعالی به وی بخشیده بود با همت و پایداری مسیرش در راه سوم در بین مشرق و مغرب از جنوب به‌سوی شمال است را درپیش گرفت که از سمت شمال او را به کوه‌های بلند و سر به فلک کشیده می‌رساند.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ﴿٩٣﴾

تا آن که در میان دو بند (کوه) رسید. و در ورای آن دو بند، قومی را یافت که که هیچ سخنی را به آسانی نمی‌فهمیدند. (۹۳)

تفسیر :

«السَّدَّيْنِ»: تثنیه سَدّ، به معنی مانع و حاجز، و گاهی به کوه گفته میشود. هدف از دو کوه سلسله جبال سرزمین قفقاز میان دریای خزر و دریای سیاه است.

«بَيْنَ السَّدَّيْنِ»: شاید مراد تنگه «داریال» باشد که در نقشه‌های موجود، میان «وادی کیوکز» و «تفلیس» نشان داده می‌شود.

«مِنْ دُونِهِمَا»: جدای از مردمان مغرب زمین و مردمان مشرق زمین. در جلو آن دو کوه. در فراسوی آن دو کوه.

مفسران بدین باور اند که این دو سد، دو کوه در ناحیه ارمنستان و آذربایجان است، طبری گفته است: سد عبارت است از حایل بین دو چیز و در اینجا عبارت است از آن دو کوه که حایل بین آن دو منطقه گشته است.

و ذوالقرنین در بین یاجوج و ماجوج مانع و حائلی بنا نهاد تا شر آنها را از آن قوم کم کند و قطع نماید.

«وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا (93)»: در فراسوی آن دو کوه باقومی عقب افتاده روبرو شد که تقریباً سخن دیگران را نمی‌فهمیدند. این قوم زبان مخصوص به خود را داشته و به فهم سخن مردمان دیگر نزدیک نبودند.

مفسران گفته‌اند: آن قوم به دلیل این که زبان عجیب و غریبی داشتند و دیر مطلب را متوجه می‌شدند و کمتر با دیگران اختلاط داشتند، حرف دیگران را درک نمی‌کردند و جز به وسیله‌ی مترجم زبانشان فهمیده نمی‌شد.

صاحب «المنیر» می‌گوید: «این قوم از صقالبه اند که در شرق بحیره سیاه در سدی استوار و منبع میان دو کوه نزدیک شهر «باب‌الابواب» یا «دربت» در کوهی به نام «قواقف» زندگی میکنند و جهانگردان قرن حاضر آن را کشف کرده‌اند. «تفسیر انوار القرآن». خواننده محترم!

در سوره کهف ما شاهد سه حادثه هستیم که: در هر سه، آن حرکت و هجرت وجود دارد: هجرت اصحاب کهف، هجرت حضرت موسی علیه السلام برای دیدار خضر، و هجرت ذوالقرنین؛ اولی هجرت برای حفظ ایمان است، دومی برای تحصیل دانش و سومی برای نجات محرومان می‌باشد.

قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَيَّ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ﴿٩٤﴾

گفتند: ای ذوالقرنین! همانا یاجوج و ماجوج سخت در این زمین فساد میکنند، آیا ممکن است ما مزدی برای تو قرار دهیم که میان ما و آنها سدی ایجاد کنی؟ (۹۴)

تفسیر :

«خراج»: چیزی است که از زمین خارج می‌شود، و «خَرَج» به آنچه از مال خارج می‌گردد گفته می‌شود.

آن قوم به ذوالقرنین گفتند: ای ذوالقرنین! درحقیقت دو قبیله یاجوج و ماجوج؛ با کشتار، اسارت، ستم، تسلط زور گیرانه بر اموال مردم و راهزنی، در زمین فساد می‌کنند. یاجوج و ماجوج - دو قبیله بودند که خلقتی نامتوازن داشتند، بعضی از آنها بسیار بلند قد و بعضی بسیار کوتاه قد بودند. (این مطلب از علی و ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است صفاوة التفاسیر).

«قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ» گفتند: ای ذوالقرنین! این تعبیر مفید آن است که ذوالقرنین سخنان شان را فهمید و سخن خویش را نیز به آنان فهماند.

به قولی: فهمیدن سخنان از سوی ذوالقرنین از جمله اسبابی بود که خداوند متعال به او داده بود.

به‌قولی دیگر: آنها این سخن را به ترجمان‌شان گفتند تا او به ذوالقرنین بگوید: مفسران در تفاسیر خویش مینویسند؛ قوم یاجوج و ماجوج، قوم آدم خوار بودند، در بهار بیرون می‌آمدند، هر سبزه و علفی را می‌خوردند و هر گیاه خشکی را با خود می‌بردند.

«فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً»: این قوم به ذوالقرنین پیشنهاد کرد؛ آیا می‌توانیم قسمتی از اموال خود را به عنوان مالیات در اختیار شما قرار دهیم.
«عَلِي أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا» (94): تا سدی بزرگی بسازی که ما را از شر و جلو هجوم یاجوج و ماجوج مصون بدارد.
خواننده محترم!

قصه‌ها، حوادث و داستانهای قرآنی چه زیبا و آموزنده‌اند؛ بطور مثال در آیه 77 همین سوره خواندیم که قومی حاضر نشدند حتی لقمه نانی به دو پیامبر (موسی علیه السلام و خضر علیه السلام اعطا نمایند، ولی در این آیه مبارکه، در یافتیم که قوم حاضر شدند و خودشان پیشنهاد داند تا غرض دفع خطر و دفع مظالم و هجوم قوم یاجوج و ماجوج حاضرند سرمایه‌گذاری کلان در اختیار ذوالقرنین قرار دهند.
در این شکی نیست هر جا مردم احساس ضرورت کنند، سرمایه‌گذاری هم می‌کنند. در البحر آمده است: بدین ترتیب مؤدبانه از او درخواست کرده‌اند که بذل مال را از آنان بپذیرد.
(البحر ۱۶۴/۶).

از جانب دیگر از فحوای آیه مبارکه با زیبایی خاصی در یافتیم که: نیاز به امنیت بیش از مسکن و لباس است. «نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً عَلِي أَنْ تَجْعَلَ... سَدًّا»: انسانهای که در برابر آفتاب، سایه‌بان و لباس نداشتند، از ذوالقرنین امنیت خواستند، نه لباس و سر پناه.
همچنان از فحوای آیه مبارکه دریافتیم: در جوامع انسانی، امنیت و آسایش نسبت به نان و لباس از اهمیت خاص و بخصوص برخوردار است.

مختصری در مورد قوم یاجوج و ماجوج:

یاجوج و ماجوج نام اقوامی است که به احتمال قوی در مغولستان فعلی چین زندگی بسر می‌بردند. نام قبیلۀ یاجوج و ماجوج فقط دو بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است، یکی در این سوره مبارکه و دیگری در آیه 96 سوره انبیاء طوریکه میفرماید: «حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ» تا آن زمانکه (راه بر) یاجوج و ماجوج گشوده شود و آنان از هر بلندی بتازند و به سرعت عبور کنند.
اکثریت مفسران و مؤرخان، با استفاده از قرائن موجود بدین باور اند که: مراد از یاجوج و ماجوج همان قبایل مغول و تاتار می‌باشند.

ابن کثیر میگوید: یاجوج و ماجوج دو طایفه ترک تبار و از سلاله آدم هستند. (بعضی گفته‌اند که این دو قبیلۀ از کشور چین بر می‌خیزند و آنچه این فرضیه را تقویت میکند این است که نژاد ملت چین و ملت ترک یکی است و حتی در اشکالشان نیز به یکدیگر شباهت فراوانی دارند والله اعلم).

برخی دیگری از مفسران میفرمایند: یاجوج و ماجوج دو قبیلۀ از بشر و به قولی از طایفه اتراک‌اند. فساد افگنی‌شان در زمین بنا به روایتی: عبارت بود از ظلم، جفاجویی، کشتار و دنبال کردن سایر راه و روش‌های فساد آلود. نقل است که آنان در فصل بهار بیرون می‌آمدند و هیچ سبزه‌ای را نمی‌گذاشتند مگر که آن را می‌خوردند و هیچ چیز خشکی را نمی‌یافتند مگر این‌که آن را بر می‌داشتند و می‌بردند.

صاحب تفسیر «المنیر» به نقل از تفسیر «مراغی» میگوید: «یاجوج و ماجوج دو قبیلۀ از اولاد یافت بن نوح اند، یاجوج از قوم تاتار و ماجوج از قوم مغول است و اصلشان از پدر واحدی است که «ترک» نامیده می‌شد.

برخی از مفسران میفرمایند که: یاجوج و ماجوج گروهی از نوادگان یافث یکی از فرزندان نوح هستند که چون مردم زمین را مورد آزار و اذیت قرار می دادند، ذوالقرنین آنها را داخل سدی محبوس کرد تا خداوند اجازه خروجشان را صادر سازد.

نوح علیه السلام چهار فرزند داشت به نام‌های: حام، سام، یام و یافث. یام که همان کنعان باشد که در طوفان غرق شد و نسل کنونی بشر زاده سه فرزند دیگر وی هستند. از سام، عرب، فارس و رومیان به وجود آمدند، از یافث ترک‌ها و سقالبه و یاجوج و ماجوج پدیدار شدند و از حام قبطیان و سودان و بربریان زاده شدند. این نسب بندی در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به روایت حافظ ابوبکر بزاز نقل شده است. البته ابن عبدالبر آن را به ساعد بن المسیب رحمه الله نسبت داده است والله اعلم.

برخی از مفسران بدین عقیده اند که: این دو قبیله در بخش شمالی آسیا ساکن بودند و قلمروشان از تبت و چین تا اقیانوس منجمد شمالی امتداد داشته و از ناحیه غربی به سرزمین ترکستان منتهی میشود و چنگیزخان منسوب به آنان است. سپس می افزاید: ولی صحیح‌تر این است که یاجوج و ماجوج قومی ستمگر و ظالم هستند که پیشینیان شان از بحیره طبریه میگذرند و خداوند متعال در هنگام نزول عیسی علیه السلام از آسمان، آنان را بر می انگیزد چنانکه در صحیح مسلم و شرح نووی بر آن، آمده است. «تفسیر انوار القرآن».

مؤرخان در تحقیقات خویش مینویسند: سرزمینی که، در بین دو سد در خاور دور در وسط قاره‌ی آسیا قرار گرفته بود و اهالی آنجا همچون انسان‌های نخستین زندگی میکردند هیچ دین و آیین آسمانی به آنها نرسیده بود و در بی‌خبری کامل قرار داشتند. گروه‌هایی از لشکریان یاجوج و ماجوج در مسیر خود هر چند مدت یک بار بر آنان می تاختند و آنان را مورد ستم و اذیت و آزار قرار می دادند. لشکریان یاجوج و ماجوج به هر جا می رفتند، در آنجا فساد برپا می‌کردند، ستم میکردند و سرها می بریدند. بعضی مواقع آن قدر قتل و کشتار به راه می‌انداختند که جوی خون روان میشد و مردم را با این حال رها میکردند و هیچگونه کمک و یاری به آنها نمی نمودند. این ستمگری‌ها و وحشیگری‌های آنان بطور متداوم ادامه داشت و اهالی بین دوسد قادر به مقاومت و مقابله با آنان نبودند و نمیتوانستند آنانرا از سرزمین و دیار خود برانند.

در حدیث نواس بن سمان آمده است که: «بعد از اینکه حضرت عیسی، مسیح دجال را نزد دروازه شهر لُد می‌کشد، خداوند به عیسی علیه السلام وحی می‌کند که مردمی از بندگانم را خارج نموده‌ام که هیچ کس حتی تو نیز یارای مقابله با آنها را نداری. بندگانم را به کوه طور پناه ده، خداوند یاجوج و ماجوج را فرستاده که از هر تپه‌ای سرازیر میشوند، حضرت عیسی و همراهانش به خدا پناه میبرند و خداوند کرمی را مأمور آنها کرده و آنها را همچون مرگ یک نفر نابود میسازد و عیسی و یارانش به زمین بر میگردند، ولی حتی یک وجب از زمین را که بوی گندیده و متعفن آنها در امان مانده باشد نیز پیدا نمیکنند که دیگر بار عیسی و یارانش به خدا پناه می‌برند و خداوند پرندگان با گردنی همچون گردن شترهای عظیم‌الجثه و قوی هیکل را می‌فرستد و آنها را به جایی که خدا بخواهد انتقال می‌دهند، سپس خداوند بارانی را به مدت چهل روز میفرستد که به همه نقاط زمین از شهرها گرفته تا صحراها میرسد و زمین را به صورتی شستشو میدهد که مثل آینه پاک و منزه میگردد، به زمین گفته می‌شود ثمرات را برویان و برکات را بیرون بریز تا جایی که گروهی از مردم از یک انار میخورند و زیر پوستش نیز سایه میگیرند» تا آنجا که فرمود: «در این

حالت خداوند نسیمی لطیف و خوش میفرستد که به زیر بغل مؤمنان نفوذ کرده و روحشان را میگیرد و فقط فاسدان و تبهکاران می مانند که الاغ وار و حیوان صفت بر یکدیگر سوار میشوند و قیامت بر همین مردمان به پا میشود».

در حدیث صحیح آمده است که «روز قیامت خداوند به حضرت آدم دستور میدهد که جهنمیان را به جهنم بفرست. آدم می پرسد: چند درصد را؟»

میفرماید: از هریک هزار نفر 999 نفر رابه جهنم و یک نفر را به بهشت بفرست و آن زمانی است که کودکان از ترس و وحشت پیر میشوند و زنان حامله سقط جنین میکنند، ندا میشود: مژده دهید که یاجوج و ماجوج فدیة شما خواهند بود و در روایتی: «در میان شما دو قوم به نامهای یاجوج و ماجوج هستند که هر جا باشند، اکثریت را تشکیل میدهند». (به روایت بخاری، مسلم و احمد).

قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿٩٥﴾

(ذو القرنین) گفت: آنچه پروردگارم (از ثروت و نیرو و قدرت) در اختیار من گذاشته، بهتر است (از ثروت شما). پس مرا با نیروی (بازو) مدد کنید، تا میان شما و آنها سد بزرگ و محکمی بسازم. (۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَكَّنِّي»: دستیابی و دسترسیم داده است. قدرت و توانائیم بخشیده است.

«رَدْمًا»: ردم: سدّ محکم و نیرومند. اصل آن گرفتن شکاف با سنگ است.

«رَدِمْتُ الثَّلْمَةَ: سددهتها» ویا «رَدِمْتُ» به بستن شکاف، «صَدَفٌ» به کناره و جانب، «قَطْرٌ» به مس گذاخته و «زُبُرٌ» به قطعه‌های بزرگ آهنی گفته می‌شود.

تفسیر :

«قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ»: ذوالقرنین گفت: «آنچه پروردگارم به من دسترس داده است» یعنی: آنچه حق تعالی برایم از قدرت و ملک گسترانده و تمکن بخشیده است «بهتر است» از خراج شما و مرا به خراج شما نیازی نیست.

ملاحظه می شود که: پیامبران برای رسالت و هدایت مردم، درخواست پول و مادیات از آنان نداشتند.

«فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا (95)»: امکانات مردمی را در راه مصالح آنان باید به کار گرفت ولی مرا به نیروی کاری یعنی نیروی انسانی خود یاری کنید تا میان شما و آنان سدی استوار که آزارشان را از شما دفع کند، بناکنم. تا بدینوسیله در بین شما و آنها سد و حصاری محکم و استوار می سازم و حایل و مانعی محکم بنا می‌نهم.

بدین ترتیب ذوالقرنین شهادت خود را نشان داده و از قبول مالیات آنها امتناع ورزید و ساختن سد را داوطلبانه به عهده گرفت و فقط به کمک نیروی انسانی اکتفا کرد.

أَتُونِي زُبُرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ أَتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا ﴿٩٦﴾

قطعات بزرگ آهن برایم بیاورید، (و روی هم بچینید) تا وقتی که کاملاً میان دو کوه برابر کرد (و پوشانید)، گفت: «(در اطراف آن آتش بیفروزید) و در آن بدمید» (آنها دمیدند) تا وقتی قطعات آهن را سرخ و گداخته کرد. گفت: «(اکنون) مس ذوب شده برایم بیاورید؛

تا بر روی آن بریزم. (۹۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«زُبْرٌ»: جمع زبرة. قطعات. «ساوِي»: برابر و همسان کرد. هر دو سو را یکی کرد.
«الصَّدْفَيْنِ»: دو جانب دو سو. «أَفْرَغُ»: بریزم. «قَطْرًا»: مس گذاخته.

تفسیر :

طوریکه ذوالقرنین گفت: «أَتُونِي زُبْرَ الْحَدِيدِ» برای من قطعات آهن‌های بزرگی که در ساختمانهای بزرگ و حجیم به کار می‌رود، بیاورید. «حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدْفَيْنِ». «صدفین»: دو جانب کوه است. یعنی: آنها برایش قطعات آهن را آوردند و پس از آنکه او زیر بنا و شالوده سد را ریخت، شروع به چیدن آهن‌ها در میان دو کوه کرد و میان دو کوه را از آهن انباشت تا آن را هم سطح کوه ساخت یعنی دیوار را به میزان دو طرف کوه بالا آورد.

«قَالَ أَنْفُخُوا»: بعد از آن به عمله و کارگران: گفت «بدمید» بر این قطعات آهن با آتش و دمه‌های آهنگری «حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا»: تا آن آهن متراکم و انباشته شده داغ شد و از شدت حرارت گذاخته شد.

به قولی: او به نهادن یک دسته از قطعات آهن و سنگ بر روی هم فرمان داد آنگاه بر آنها هیزم و زغال ریخت و دستور داد که بر آنها آتش افروخته و با دمه‌ها بدمند تا آنکه حرارت حاصله، آهن‌ها را تا سرحد ذوب داغ ساخت و چون بر آهن آتش افروزند، همانند آتش سرخ و مذاب می‌گردد. «قَالَ أَتُونِي أَفْرَغُ عَلَيْهِ قَطْرًا (96)» گفت: مس ذوب شده برایم بیاورید تا بر آن بریزم.

سپس مس مذاب را آوردند و ذوالقرنین آنرا بر روی این لایه از آهن و سنگ ریخت و همین‌طور لایه‌های دیگر را بر روی آن قرار داد.
«قَطْرًا»: مس گذاخته را می‌گویند.

امام رازی در تفسیر خویش در این مورد می‌نویسد: وقتی قطعات آهن را آوردند آنها را روی هم چید تا بین دو کوه را تا قله مسدود کرد، آنگاه با دمه در آن دمیدند تا داغ و گذاخته شد، آنگاه مس مذاب را بر آهن داغ ریخت و به هم چسبیدند و به صورت کوهی محکمی و آهنین مبدل شد.

فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَبًّا (۹۷)

(هنگامی سد محکمی ساخت) پس آنها (= یأجوج و ماجوج) اصلاً نتوانستند بر آن بالا روند، و نتوانستند آن را سوراخ کنند. (۹۷)

تفسیر :

سد ذوالقرنین چنان محکم، منبع، استوار و بزرگ بود که نمی‌توانستند آن را خراب کنند یا از آن بگذرند، طوریکه یأجوج و ماجوج به علت بلندی آن سد نتوانستند از آن بالا روند چنان‌که نتوانستند آن را از پایینش سوراخ نمایند؛ از آنکه بنیادش سخت نیرومند و در زمین فرو رفته بود.

مراغی در تفسیر خود در این مورد مینویسد: «سدی که ذوالقرنین آنرا بنا کرد و بعضی از مؤرخان در اوایل قرن پانزدهم میلادی آن را مشاهده کردند، در ورای جیحون (آمودریا) در منطقه «بلخ» نزدیک «ترمذ» قرار دارد و نام آن «باب‌الحدید» یا (دروازه آهن) است که تیمور لنگ از آن گذشت و شاهرخ بر آن گذر کرد چنان‌که مؤرخ اسپانیایی «کلائیگو» در سفر سال «1403م.» خویش به منطقه که به‌عنوان سفیر شاه «قشتاله» در اندلس، به

دربار تیمور لنگ میرفت، آنرا مشاهده کرد، طوریکه در توصیف آن میگوید: سد باب‌الحدید بر سر راه میان سمرقند و هند قرار دارد». والله اعلم.

قَالَ هَذَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا (۹۸)

[ذوالقرنین پس از پایان یافتن کار سد] گفت: این رحمتی است از سوی پروردگار من، ولی زمانی که وعده پروردگارم فرا رسد، آن را ویران کرده و با زمین هموار میکند، و وعده پروردگارم حق و بازگشت ناپذیر است. (۹۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«دکاء» درهم کوبیده و با زمین یکسان شده.

تفسیر :

واقعا ایجاد امنیت، از رحمت الهی به شمار میرود. طوریکه در آیه مبارکه خواندیم «رَحْمَةً مِنْ رَبِّي»: هدف و غایه کلی ساخت سد توسط ذوالقرنین هم برای امنیت بود.

ذوالقرنین بعد از اعمار سد گفت: این سدی که آن را در برابر آزار یاجوج و ماجوج مانع قرار دادم، از رحمت حق تعالی بر من و بر مردمی است که از من تقاضای اعمار آنرا نمودند.

هدف اساسی اعمار این همان رساندن خیر و دفع شر بود.

«فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي»: وقتی در نزدیکی قیامت موعد خروج یاجوج و ماجوج از جانب الله متعال فرا رسد خداوند توانا آن را ویران ساخته و با زمین یکسان و منهدم خواهد کرد، «وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا (98)» وعده‌ی خدا در مورد ویران شدن سد و قیام قیامت به طور حتم محقق میشود. و او وعده‌اش را خلاف نمیکند.

دیده میشود که: شخصیت های الهی، توفیقات خویش را از رحمت خداوند متعال می‌دانند، و هرگز در زندگی خویش مغرور نمی‌شوند.

با خاتمه آیه متبرکه، داستان ذی‌عبرت ذوالقرنین هم خاتمه می‌یابد. و در آیات بعدی بحث در مورد خوف و ترس و سختی های روز رستاخیز قیامت مورد بحث قرار می‌گیرد.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (99 الی 106) در باره فرجام کفر در روز رستاخیز، بحث بعمل می‌آید.

وَتَرْكُنَا بِبَعْضِهِمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا (۹۹)

در آن روز (که جهان پایان می‌گیرد) ما آنها را چنان رها میکنیم که درهم موج میزنند (و خلط شوند)، و در صور دمیده شود، پس آنان را به طور خاص جمع کنیم. (۹۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَوْمَئِذٍ»: آن روز که برای بار اول در صور دمیده میشود و قیامت فرا می‌رسد (حاقه آیه

13). «نُفِخَ فِي الصُّورِ»: مراد دمیدن در صور برای بار دوم است (زمر آیه

68). «صُور»: بوق. شیپور (انعام / 73). «جَمْعًا»: گردآوردن عجیب و غریبی.

تفسیر:

«وَتَرْكُنَا بِبَعْضِهِمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ»: روز رستاخیز انسان‌ها را رها کرده- که از فزونی و کثرتشان - مانند موج دریا به یکدیگر آمده و آشفته می‌شوند.

یعنی: در روز خروج یاجوج و ماجوج «رها میکنیم تا موج آسا در بعضی دیگر در آمیزند» یعنی: مردم در روز خروج یاجوج و ماجوج درهم می‌آمیزند و قتل و کشتار بسیار گشته کشتزارها نابود و سرمایه‌ها تلف میشود. و همه اینها قبل از برپایی قیامت و قبل از نفخ صور

در زمانی است که برای ما معلوم نیست. یا معنی این است: مردم در روز قیامت موج‌آسا در هم می‌آمیزند زیرا خروج یا جوج و مأجوج یکی از نشانه‌های (کبرای) برپا شدن قیامت ظهور یا جوج و مأجوج هستند؛ خداوند می‌فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِّنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ * وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ» (الأنبياء/96-97) «تا زمانی که یا جوج و مأجوج رها می‌گردند وشتابان از هر بلندی و ارتفاعی می‌گذرند [و موجب پریشانی و هرج و مرج در زمین می‌گردند] * در این هنگام وعده راستین خدا (روز قیامت) فرا میرسد و به ناگاه چنان وحشتی کافران را فرا می‌گیرد و چشم‌هایشان از حرکت ایستاده و فریادشان بلند میشود که ای وای بر ما، ما از این روز غافل بودیم. بلکه ما به خود ظلم کرده‌ایم».

«و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا (99)»: برای بار دوم در صور دمیده میشود، آنگاه همه را در یک مکان برای محاسبه و جزا جمع می‌کنیم و احادی از آن تخلف نمی‌ورزد. یعنی: پس از متلاشی شدن و تبدیل شدن اجسادشان به خاک، آنان را زنده می‌گردانیم سپس همه را به سوی محشر گرد می‌آوریم.

باید گفت که: شکسته شدن سدّ ذوالقرنین از نشانه‌های قیامت است.

پیش از قیامت، زمین توسط اقوامی به هرج و مرج کشیده می‌شود.

حدیث صحیحی در دست است که امام احمد آن را از سفیان ثوری، و او از عروه، ووی از زینب دختر ابوسلمه، و او از حبیبه دختر ام حبیبه دختر ابوسفیان، و او از مادرش حبیبه، و وی از زینب دختر جحش، همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده است که گفته است: پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از خواب بیدار شد درحالی که چهره‌اش سرخ و برافروخته بود و می‌فرمود: «ویل للعرب من شرّ قد اقترب. فتح اليوم من ردم يا جوج و مأجوج مثل هذا». وای به حال عرب از دست شر و بلائی که نزدیک گردیده است. امروز از سد یا جوج و مأجوج مثل این گشوده شد....

آنگاه انگشت سبابه یا انگشت شهادت را به سر انگشت ابهام که انگشت سبّ و کوتاه دست است چسباند و با آن دو حلقه‌ای تشکیل داد...گفتم: ای فرستاده خدا آیا در حالیکه افراد صالحی در میان هستند هلاک می‌گردیم؟ فرمود: «نعم اذاكثر الخبيث». بلی وقتی که ناپاک فراوان گردد.

وَعَرْضًا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا (۱۰۰)

و در آن روز، جهنم را بر کافران عرضه می‌داریم. (۱۰۰)

تفسیر:

در روزی که خلائق جمع میشوند، جهنم را به صورتی ترسناک در معرض دید کافران قرار میدهیم تا عموماً خوف و ترس و هراس آن را مشاهده کنند.

تا مشاهده دوزخ زجری بلیغ و رعبی عجیب در آنان پدید آورد. و باید به عرض رسانید که: دلیل عرضه‌ی جهنم بر کافران، ناشی از عملکرد و قساوت خودشان در دنیا است.

الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْمَعُونَ سَمْعًا (۱۰۱)

(آن) کسانی که چشمانشان از یاد من در پرده‌ی (غفلت) بود، و توان شنیدن (حق را) نداشتند. (۱۰۱)

تفسیر:

طوری که معروف است، اکثراً راه شناخت، بیشتر به وسیله‌ی چشم و گوش صورت می‌

پذیرد، در حالیکه چشمشان در پرده است و گوششان قدرت شنیدن حق را نداشتند. واضح است که حق را نمی فهمیدند، و الا ذکر که دیدنی نیست!

باتأسف باید گفت: همین انسان شنوا به خاطر عناد و دشمنی، در زندگی خویش در پیش میگیرد در نهایت به مرحله ای میرسد که حتی توان شنیدن حق را هم از دست میدهد. «وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا» (101): چشمان آن کافران در دنیا از دیدن قدرت و اقتدار و یگانگی خدا کور بود و به دیده تدبر و تأمل، عبرت اندوزانه نمی‌نگریستند و بر اثر تیرگی نهادشان توانایی شنیدن کلام خدا را نداشتند.

ابو سعود گفته است: این بیان اعراض آنها از دلایل سمعی، و نادیده گرفتن آیات واضح و روشن می باشد که گویا کور و کر بودند. (ابو سعود ۲۶۷/۳).

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ﴿۱۰۲﴾

آیا کسانی که کافر شدند؛ گمان کردند که جز من بندگان مرا بجای من اولیای خود بگیرند؟! یقیناً ما دوزخ را منزلگاه برای کافران آماده کرده‌ایم. (۱۰۲)

تفسیر :

یعنی آیا کافران گمان می برند که چنانچه بعضی از بندگان را به عنوان خدا برگرفته و آنها را پرستش کنند، همچون فرشتگان و عزیر و مسیح بن مریم، آیا گمان میبرند برای آنان مفید است؟ و آیا گمان می برند که من آنها را تعقیب نمی کنم و جزا نمی دهم؟! امام قرطبی گفته است: جواب استفهام حذف شده است و تقدیر آن چنین است: آیا می پندارند چنان عملی برای آنان سودمند است و من آنها را کیفر نمی دهم؟

«إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا» (102) «ما جهنم را به عنوان جای پذیرایی از آنان آماده کرده، و آن را بسان منزل پذیرایی از مهمان قرار داده‌ایم.

امام بیضاوی گفته است: سرزنش و تمسخر آنها، در آن مکنون است و یادآور این مطلب است که در وراي آن برای آنان عذابی مقرر است که جهنم نسبت به آن بسیار ناچیز و اندک است. (تفسیر صفاة التفاسیر)

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿۱۰۳﴾

بگو آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟ (۱۰۳)

تفسیر :

انسان در معرض غفلت از سود و زیان خویش است در این آیه مبارکه میفرماید که: ای پیامبر! به آن کافران بگو: آیا میخواهید به شما بگویم زیانمندترین انسان نزد خدا کیست؟ مفسران در تفسیر آیه مبارکه «بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا» می نویسند که:

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿۱۰۴﴾
[آنان] کسانی هستند که گوششان در زندگی دنیا گم شده است و گمان میکنند که کار نیک می‌کنند. (۱۰۴)

تفسیر :

«ضَلَّ سَعْيُهُمْ»: قبل از همه باید گفت که هیچ عملی از انسان محو نمی شود، گرچه به نظر گم میشود. زیانکارترین مردم از نظر عمل کسانی اند که در دنیا به خداوند متعال کفر ورزیده، از راه راست منحرف شده و راه اهل دوزخ را در پیش گرفته‌اند ولی با این همه می پندارند که در آنچه کرده‌اند، کار خوب انجام داده، بر حق و صواب قرار دارند حال

آنکه در بیراهه و گمراهی به سر میبرند؛ چرا که از رشد و هدایت محروم ساخته شده اند. مفسران می نویسند که: زیانکاران چند گروهند:

الف: گروهی که کار نیک نمیکنند.

ب: گروهی که برای دنیا کار می کنند، نه آخرت.

ج: گروهی که کار می کنند و می دانند که کارشان صحیح نیست.

د: گروهی که در زیانند و می پندارند که سود می برند.

سه گروه اول، ممکن است با توبه به فکر اصلاح خود و جبران بیفتند، ولی گروه چهارم چون به فکر چاره نمی افتند، بدترین انسانها اند.

مثل راهبان مسیحی که خود را از لذات حلال دنیا محروم می کنند و مورد انتقاد انبیا نیز هستند، یا مثل زاهد نماهای ریاکار.

ضحاک گفته است: آنها عبارتند از کشیشان و راهبان که به عبادت می پردازند و گمان می برند عبادتشان مفید است. در صورتی که عبادت آنها قبول نمیشود.

«وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِبُونَ صُنْعًا(104)» حال آنکه آنها گمان میکنند با چنین اعمالی نیکوکار محسوب میشوند و عمل نیک انجام داده اند. (حافظ در الفتح ۳۲۴/۸ آنرا ذکر کرده است.)

کسانی که اعتقادات صحیحی ندارند و از پندارهای باطل خود پیروی میکنند، تنها در يك عمل خسارت نمیکنند، بلکه در همهی برنامه ها زیان می بینند. زیرا معیار ارزش هر کاری انگیزه ی درست آن است و قرآن نیز با تعبیری همچون: «أَحْسِبَ يَحْسِبُونَ، لَا يَحْسِبْنَ، أَفَحَسِبْتُمْ و...» از حسابگری های متکی به خیال و پندار بی اساس، انتقاد کرده است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا(۱۰۵)

آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و ملاقات او کفر ورزیدند، در نتیجه اعمالشان نیست و نابود شد پس روز قیامت هیچ ارزش (و منزلتی) و و زنی برایشان نخواهیم نهاد. (۱۰۵)

حبط:

«حبط»، در لغت آن است که شکم حیوان به خاطر خوردن گیاه سمی باد کند و آن را در معرض مرگ قرار دهد که هرکس می بیند، طوری فکر میکند، که این حیوانی سالم و پرگوشت است، درحالیکه درشکم آن باد و خودش مسموم است. تباه شدن اعمال انسان را نیز از این رو حبط میگویند که آنان توسط گناهان، مسموم و توخالی و در معرض نابودی قرار گرفته اند.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» آن زیانکاران کسانی اند که آیات قرآن را تکذیب کرده و زنده شدن بعد از مرگ را انکار ورزیدند، «فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا(105)» در نتیجه الله تعالی به سبب کفرشان اعمالشان را باطل گردانید و بنابر این آنها را نزد الله در روز قیامت هیچ قدر و قیمتی و منزلتی نیست.

در حدیث شریف آمده است: «1754- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلُ الْعَظِيمُ السَّمِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَا يَزْنُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ، وَقَالَ: أَفْرَعُوا، «فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا» [رواه البخاری: 4729]. (همانا شخص تنومند و چاق در روز قیامت می آید، درحالیکه [به دلیل اندیشه و عمل ناصواب خویش] نزد الله متعال

به اندازه بال پشه‌ای هم، وزن و قیمت ندارد اگر خواستید این آیه را بخوانید: «فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزَنًا» [الکھف: 105]». آری! حدیث شریف ناظر بر کسانی است که در اندیشه و عمل خویش، از مصادیق این آیه می‌باشند.

ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ﴿١٠٦﴾

این است [وضع و حال زیانکاران] به سبب آنکه کفر ورزیدند و آیات من و پیامبرانم را به تمسخر گرفتند. (۱۰۶)

«هزو»: هزو، هزء: مسخره کردن.

نگاهی به آیات (99 الی 106):

- 1- اثبات زنده شدن و گردآوری جن و انس در میدان قیامت پس از شیپور دوم،
- 2- خود نمایی جهنم در برابر کافران به سبب بی توجهی آنان به دلایل وجود و یکتایی خدا و گوش ندادن به سخن آسمانی، گویا که کر و کور بوده اند.
- 3- کافران در انتخاب و پرستش غیر خدا، به خطا رفته اند و از دست آن معبودهای ناحق، کاری ساخته نیست و قطعاً آن کافران سود نکرده اند.
- 4- زیانکاران در روز قیامت، کسانی اند که جد و جهد دنیای آنان تباه می‌گردد؛ هر چند خود می‌پندارند که راه خوبی طی می‌کنند.
- 5- سبب زیان بینی و خسارت، همان کفرورزی به آیات تکوینی و تنزیلی و انکار دوباره زنده شدن است.

6- مجازات این سیاه بختان چنین است:

الف: تباه گشتن کردار،

ب: به هدر دادن کرامت و ارزش والای انسانی خود

ج: چشیدن عذاب آخرت.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (107 الی 110) در باره ایمان و عمل نیکو، گستره و احاطه‌ی علم خدا بر همه‌ی هستی، مورد بحث قرار می‌گیرد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ﴿١٠٧﴾

مسئلاً کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، برای آنها باغ‌های جنت فردوس (باغ‌های انبوه) جایگاه مهمانی است. (۱۰۷)

«فردوس»:

«الْفِرْدَوْسُ»: بهشت برین. (مؤمنون / 11). فردوس، یکی از نام‌های بهشت موعود است. در تفسیر کشاف «الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل» زمخشری آمده است: «الفردوس: هو البستان الواسع الجامع لاصناف الثمر». باغی که در آن میوه و گل و سائر اسباب لذات جمع است.

لغویون در مورد کلمه فردوس تفصیلات بیشماری تحریر داشته اند، بعضی گفته اند کلمه فردوس اصلاً کلمه سریانی است که: به معنای تاکستان یعنی باغ انگور و اصل آن «فرداس» بوده، و بعضی دیگر گفته اند کلمه‌ای است حبشی و بعضی گفته اند عربی است و به معنای باغ پر درختی است که بیشتر درختانش انگور باشد. ظاهراً مراد از آن وسعت نعمت‌های بهشتی است مانند «جَنَّاتِ النَّعِيمِ».

کلمه فردوس بصورت کل دو بار در قرآن عظیم الشان ذکر گردیده است، یکبار در (آیه

107 سورة كهف) وبار ديگر (در سورة مؤمنون- آيه 11) «الذین يرثون الفردوس هم فيها خالدون.» (وارثانی) که بهشت برین را ارث می‌برند، و جاودانه در آن خواهند ماند.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا ﴿١٠٨﴾

در آن جاودانه اند و از آن درخواست انتقال به جای دیگر نمی‌کنند. (۱۰۸)

تفسیر :

«لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا» انسان عادت دارند در صورتیکه در یک محل به مدت طولانی ساکن شود، خستگی احساس میکنند، و اگر جای بهتری ببینند، آرزوی انتقال به آنجا را دارد، ولی با وجود جاودانگی بهشت، هرگز بهشتیان آرزوی انتقال از آن را ندارند. این رواحه رضي الله عنه گفته است: نمی‌ترسند از این که از بهشت فردوس اخراج شوند یا آن را عوض کنند.

در حدیث شریف به روایت احمد و ترمذی از عباد بن صامت (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «همانا در بهشت صد درجه است که فاصله هر درجه از آن با درجه دیگر، مانند فاصله میان آسمان و زمین است و بلندترین درجه آن، فردوس است که عرش در بالای آن قرار دارد و رودخانه‌های چهارگانه بهشت از آن جاری می‌شود پس هرگاه از الله متعال می‌خواستید، از او فردوس را بخواهید.»

بعد از اینکه در آیات فوقانی سرانجام کافران و اعمالشان را بیان نمود، اعمال مومنان و سرانجام آنان را نیز به بیان گرفته می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» همانا کسانی که با دلهایشان ایمان آوردند و با اعضا و جوارح خود کارهای شایسته انجام دادند این صفت، تمام دین از قبیل عقاید و اعمال و اصول و فروع ظاهری و باطنی آن را شامل می‌شود پس اینان بر حسب تفاوت در جات ایمان و عمل صالحان باغهای بهشت جایگاه پذیرایی از آنان است. طوری که در فوق یادآور شدیم که جنت فردوس بالاترین و بهترین جای بهشت است، و این پاداش از آن کسی خواهد بود که ایمان و عمل صالح در او به طور کامل وجود داشته باشد و آنها پیامبران و مقربان هستند. و احتمال دارد که منظور از آن همه منزل های بهشت باشد، پس این پاداش شامل تمام اهل ایمان اعم از مقربین و نیکان و «مقتصدین» میانه روان می‌شود، و هر یک از این گروه‌ها بر حسب حالت خود در آن قرار می‌گیرد.

«جنات فردوس» محل مهمانی و ضیافت اهل ایمان و عمل صالح می‌باشد، و چه پذیرایی بزرگتر از این وجود دارد که همه نعمت‌هایی را که موجب شادی دلها و ارواح و جسم‌ها می‌شود دربر دارد.

در بهشت هر چه انسان بخواهد و چشمها از دیدن آن لذت برند، از قبیل منازل زیبا، و باغهای سرسبز، و درختان پرمیوه، و همسران زیبا، و پرندگان ترانه خوان، و خوردنی‌های لذیذ و خدمتگذاران و فرزندان و نهرهای جاری، و منظره‌های زیبا و جمال ظاهری و معنوی و نعمت همیشگی وجود دارد.

«خَالِدِينَ فِيهَا» در آن جاودانه می‌مانند، در بهشت نعمت‌های کامل هستند، و کامل بودن آنها بدان معنی است که از بین نرفته و تمام نمی‌شوند.

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا

بِمِثْلِهِ مَدَدًا ﴿١٠٩﴾

بگو: اگر بحر برای نوشتن سخنان پروردگارم رنگ (سیاهی) گردد، پیش از آنکه سخنان

پروردگرم خاتمه یابد، بدون شک بحر تمام خواهد شد، هر چند مانند آن بحر را به مدد آن بیاوریم. (۱۰۹)

واقعاً نشانه‌های الهی، بی‌نهایت است و انسان حتی از شمارش و نگارش آنها نیز ناتوان است.

شان نزول آیه 109:

697- حاکم و غیره از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: قریش به یهود گفت: چیزهایی به ما بگویید تا راجع به آن از این شخص [رسول الله] سؤال نمایم، یهودیان گفتند: در باره روح از او سؤال کنید آن‌ها از پیامبر راجع به روح پرسیدند. پس این کلام عزیز نازل شد: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (85)» از تو در باره روح می پرسند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است و به شما بجز اندکی علم و دانش داده نشده است» (اسراء: 85) یهود گفت: به ما تورات داده شده است که در آن همه علوم و دانش‌های گوناگون موجود است و کسیکه تورات را داشته باشد صاحب خیر بسیار است. آنگاه آیه: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» نازل گردید.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴿١١٠﴾

بگو: جز این نیست که من هم بشری مانند شمایم که به من وحی می شود که معبود شما فقط خدای یکتاست؛ پس کسیکه دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد، پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در عبادت پروردگار خویش شریک نکند. (۱۱۰)

تفسیر :

درس ای که از آیه مبارکه: می آموزیم یکی هم همین است که: انسان نباید خود را بیش از آنچه هست در بین جامعه معرفی کند، و نباید فراموش کنیم که پیامبران خود را بشر می‌شمردند. شرط نبوت، انسان بودن است تا پیامبر در عمل نیز نمونه و سرمشق سایر انسان ها باشد.

بر رهبران الهی است تا جلو غلو و مبالغه‌ها را بگیرند، در آیه مبارکه آمده است که: ای محمد! به آنها بگو: من هم مثل شما انسانی بیش نیستم اما خدا به فضل خود بر من منت نهاده است و به من وحی کرده و فرمان داده است که به شما اطلاع بدهم و ابلاغ کنم یعنی: حال من محدود و مقصور به حال بشریت است و از بشریت به فرشته بودن یا الوهیت در نمی‌گذرد بنابراین، من علم غیب را نمی‌دانم و اگر خدای عالم الغیب مرا آگاه نمی‌کرد، نمی‌توانستم به شما از داستان اصحاب کهف و ذوالقرنین خبر دهم «به من وحی می‌شود» پس همین صفت و ویژگی، برای ایجاد فرق و تمایز میان من و سایر انواع بشر کافی است و محور این وحی بر من این است: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ» «پس هرکس به لقای پروردگار خود امید دارد» و از سزای اش می‌ترسد.

باید یادآور شد: برای کار خدایی کردن، حتی امید به پاداش الهی کافی است گرچه یقین نباشد. ولی نباید فراموش کرد که: خصلت امید در انسان باید به صورت يك حالت دائمی و پیوسته باشد، نه لحظه‌ای. «فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» با اخلاص، عبادت او را بهجا آورد. زیرا امید بدون عمل، کارساز و مفید نمی‌باشد.

«وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» و از عملش قصد ریا را نداشته باشد و غیر از ذات خدا را

نجوید؛ زیرا خدا جز عمل خالص را قبول نمی‌کند.

در این آیه مبارکه در یافتیم که: مهمترین مبحث عقاید مطرح بحث گردیده است از جمله: توحید، «إِلَهُ وَاحِدٌ» هم نبوت، «يُوحِي إِلَيَّ» و هم معاد، «لِقَاءَ رَبِّهِ» هم امید به رحمت الهی، «يَرْجُوا» هم تلاش در رسیدن به آن، «فَلْيَعْمَلُوا» و هم اخلاص در عمل «لَا يُشْرِكُوا» آمده است.

از این جهت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر تنها آیه‌ی آخر سوره‌ی کهف بر امت من نازل می‌شد، برای آنان کافی بود.

در حدیث شریف به روایت احمد و ابن سعد از ابی سعید بن ابی فضاله انصاری (رض) آمده است که فرمود: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمودند: «إِذَا جَمَعَ اللَّهُ الْأُولَى وَالْآخِرِينَ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ نَادَى مَنْادٍ: مَنْ كَانَ أَشْرَكَ فِي عَمَلِهِ لَلَّهِ أَحَدًا، فَلْيَطْلُبْ ثَوَابَهُ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ أَغْنَى الشُّرَكَاءَ عَنِ الشُّرْكِ». «چون الله متعال پیشینیان و پسینیان را برای روزی که هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست گرد آورد، منادی ندا در می‌دهد که: هر کس با خدا در عملی که برای او انجام داده، کسی را شریک آورده است، باید ثواب خویش را از غیر الله طلب کند زیرا خدا بی‌نیازترین شرکا از شرک است».

همچنین در حدیث دیگری آمده است: «روز قیامت اعمال بنی‌آدم در نامه‌هایی سر به مهر به پیشگاه خداوند متعال عرضه میشود پس الله متعال میفرماید: این یکی را دور افکنید و آن یکی را پیش‌آورید. فرشتگان میگویند: پروردگارا! به ذات تو سوگند که ما از وی جز خیر چیزی ندیده‌ایم؛ میفرماید: آری! ولی عمل وی برای غیر رضای من بود و من امروز فقط آن عملی را می‌پذیرم که هدف از آن خالصاً رضای من بوده است».

خواننده محترم!

مرگ برای همه انسان‌ها به صورت حتمی بوقوع می‌پیوندد، و مرگ آمدنی است، ولی مرگی دارای ارزش است که: انسان آرزوی ملاقات با خالق خویش را داشته باشد.

شان نزول آیه 110:

698- ابن ابوحاتم و ابن ابوالدنیا در کتاب «اخلاص» از طاوس روایت کرده اند: مردی گفت: ای رسول الله! من برای رضای الله جهاد می‌کنم و دوست دارم که جایگاهم در بهشت به من نشان داده شود.

پیامبر صلی الله علیه وسلم جواب او را نداد تا «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» نازل شد.

699- حاکم این حدیث را در «مستدرک» به قسم موصول از طاوس از ابن عباس (رض) روایت کرده و به شرط بخاری و مسلم این حدیث را صحیح دانسته است (حاکم 111/2 و بیهقی در «شعب الایمان» 6854 از ابن عباس (رض) روایت کرده اند، حاکم این را به شرط بخاری و مسلم صحیح می‌داند و ذهبی با او موافق است. با این وصف در این اسناد نعیم بن حماد را عده‌ای ثقه می‌دانند و گروهی ضعیف، زیرا بسیار احادیث منکر روایت کرده که اکثر آن‌ها را حافظ ابن عدی در «الکامل فی الضعفاء» ذکر کرده است. در این اسناد عبدالکریم جزری ضعیف است. «تفسیر شوکانی» 1639).

700- ابن ابوحاتم از مجاهد روایت کرده است: مسلمانی در راه خدا جهاد میکرد و علاقه‌مند بود جایگاه خود را در بهشت ببیند. آنگاه الله متعال «فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ» را نازل کرد.

701- ابونعیم و ابن عساکر در «تاریخ» خود از طریق سدی صغیر از کلبی از ابو صالح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: جندب بن زهیر اگر نماز میخواند یا روزه میگرفت و یا صدقه می داد در بین مردم نامش به نیکویی برده میشد از شهرت خود شاد میگردید و این کار را بیشتر انجام می داد تا مردم هرچه بیشتر از اعمال او یاد کنند. پس خدا او را سرزنش کرد، و این آیه «فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ» تا آخر در این باره نازل شد.

پایان سوره:

سوره مبارکه کُف که با یاد وحی و توحید آغاز گردیده است با این شعار بینظر که میفرماید: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا».
(پس هرکس که خواهان دیدار پرورد دگار با عظمت خویش است، باید که کار شایسته را انجام دهد، و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.) خاتمه می یابد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة مريم

جزء 16

سورة مريم در مکه نازل شده و دارای نود و هشت آیه و شش رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره را به سبب اینکه مشتمل برداستان حامله شدن سیدتنا مريم عليها السلام و ولادت حضرت عيسى عليه السلام است، بنام «مريم» مسمی شده است. ابن مسعود رضی الله عنه در بیان داستان هجرت حبشه میگوید: «جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه صدر این سوره را بر نجاشی پادشاه حبشه و أصحابش قرائت کرد». موضوع این سوره همانند سایر سوره‌های مکی، مشتمل بر اثبات وجود خداوند جلّ جلاله و وحدانیت وی و اثبات بَعث و جزا از خلال بیان داستانهای گروهی از انبیاء عليهم السلام است.

نامگذاری سوره:

به منظور ابدی کردن و جاودانه نمودن آن معجزه‌ی درخشان، یعنی خلق انسان بدون پدر، و سخن گفتن نوزاد در گهواره و حوادث شگفت انگیزی که بامیلاد حضرت عيسى عليه السلام همراه شد، طوریکه گفتیم سوره به نام سوره‌ی «مريم» موسوم گشته است.

همچنان در علت نامگذاری سوره مريم آمده است که این سوره به علت بنام مريم مسمی شده است که در آیات 16-35 این سوره داستان مريم دختر عمران و مادر عيسى عليه السلام و تولد عيسى عليه السلام مطرح بحث قرار گرفته است.

این سوره بنام سوره (کهيعص) که اولین آیاتش می‌باشد، نیز یاد می‌شود و از ابن عباس (رض) روایت است که (کهيعص) نامی از نام‌های خداوند متعال است، و بعضی می‌گویند که (کهيعص) نامی از نام‌های قرآن مجید است، و بعضی می‌گویند که نام همین سوره است، والله تعالى أعلم، و تمام این سوره مکی است، گرچه مقاتل به این نظر است که آیه سجده‌اش مدنی است.

یادداشت:

آیه پنجاه و هشتم سوره مريم، سجده تلاوت دارد.

مريم:

مريم دختر عمران، مادر عيسى عليه السلام، زنی که قرآن عظیم الشان به پاکی او شهادت داده است، نام اش سی و چهار بار در قرآن کریم ذکر شده است. و خداوند متعال نام هیچ زنی را با اسم خاص در قرآن ذکر نکرده، جز مريم و تنها سوره‌ای که به نام يك زن در قرآن نامیده شده، همین سوره مريم میباشد.

خداوند متعال در دو آیه‌ی آخر این سوره میفرماید: هدف ما از نزول این سوره، بشارت و، انذار است و این هدف در قالب زیبای داستان زندگی پیامبران تبلور یافته است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره مريم:

سوره مريم دارای شش رکوع (6)، و نود و هشت (98) آیت، و نه صد شصت و هشت کلمه (968)، و سه هزار و نه صد و هشتاد و شش (3986) حرف، و یک هزار و نه صد و بیست و سه (1923) نقطه است. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات

و حروف سوره مريم مانند ساير سوره ها مختلف بوده. (تفصيل در اين مبحث را در سوره طور تفسير «احمد». مطالعه فرمايد.)

ارتباط سوره مريم با سوره كهف:

در آخر سوره كهف، درباره يگانگي خداوند متعال و دعا كردن گفتگو كرد. در آغاز سوره مريم درباره ي پيامبران كه بر اين روش برانگيخته شده اند تا مردم به آنها اقتدا كنند و به وسيله آنها هدايت شوند، بحث به عمل مي آورد.

ويژگي هاي سوره مريم:

سوره مريم از سوره هاي مثنائي مي باشد. مثنائي سوره هايي هستند كه بعد از سور مئين قرار گرفته اند و زير صد آيه دارند مانند اينكه سور مئين مبادي باشند و توالي آن مثنائي آن فرض شده اند.

سوره هاي مثنائي عبارتند از: احزاب، حج، قصص، نمل، نور، انفال، مريم، عنكبوت، روم، يس، فرقان، حجر، رعد، سبأ، فاطر، ابراهيم، ص، محمد، لقمان و زمر.

محتوای سوره مريم:

طوريكه در فوق هم تذكر داديم، سوره ي مريم مكي است و محور اساسي آنرا توحيد و يكتاپرستي، و نفی فرزند و شريك با ذات اقدس الهی تشكيل ميدهد. سوره مريم به مسایل و موضوعات زنده شدن دوباره و رستاخيزی مي پردازد كه استوار بر مسأله توحيد و يكتاپرستي است. اين موضوع اساسي و بنياد ديني است كه اين سوره همچون اغلب سوره هاي مكي بدان مي پردازد.

همچنان در اين سوره طريقه و روش هدايت شدگان و راه و رسم گمراهان را به بيان گرفته است.

- اين سوره مباركه به بازگويي قصه ي بعضي از پيامبران مي پردازد در ابتداء با داستان زكريا و فرزندش، «يحيى» كه الله متعال در سن پيري فرزندى از همسرى نازا به او عطا کرده است، مي پردازد و نشان ميدهد كه خداوند متعال بر همه چيز قادر است، دعا و التماس دل شكستگان را مي شنود و بانگ و فریاد اندوه مند را استجابت ميكند. از اين رو خداوند متعال دعای زكريا را مستجاب كرد و پسری به او عطا نمود.

- در اين سوره بعد از ذكر قصه زكريا و فرزندش يحيى؛ عجيب ترين و شگفت انگيز ترين قصه را بيان کرده است؛ قصه ي مريم پاکدامن و زائيدن فرزندى بدون پدر، خواست و حكمت خداوند متعال چنان شد كه اين معجزه ي خارق العاده با تولد عيسى از مادر و بدون پدر تحقق پذيرد، تا قدرت الهی و عظمت خدای يگانه و توانا آنرا نمايان كند و در معرض ديد قرار دهد.

- اين سوره همچنين پيرامون قصه ي حضرت ابراهيم عليه السلام و پدرش سخن به ميان آورده است.

سپس به تمجيد و توصيف پيامبران الله متعال، اسحاق، يعقوب، موسی، هارون، ادریس آدم و نوح پرداخته است. بحث و سخن درباره ي اين پيامبران گرامی حدود دو سوم سوره را به خود اختصاص داده است، كه هدف از آن، اثبات وحدانيت و يگانگي، و زنده شدن و رستاخيز، و نفی فرزند و شريك به الله متعال، و بيان راه و روش راه يافتگان، و راه و روش گمراهان از ميان پيروان پيغمبران است.

- سورهٔ مریم به بعضی از صحنه‌های روز قیامت، و بعضی از جدال با منکران زنده شدن و رستاخیز، به میان می‌آید. آنجا که کافران و تبه‌کاران در اطراف جهنم دست به زانو نشسته تا در آن انداخته شوند و به صورت سوخت و افروزینه‌ی جهنم در آیند. همچنان در این سوره از زشت شمردن شرک و ادعای فرزند برای خدا، و از هلاک و نابودی مشرکان و تکذیب‌کنندگان در دنیا و آخرت، سخن می‌رود.

- در خاتمه‌ی سوره تنزیه و مبرا بودن خدا از داشتن فرزند و شریک و شبیه به میان آمده است و با روشن‌ترین بیان و استوارترین برهان، گمراهی‌ها و توهمات پوچ مشرکین رد شده است.

سلسلهٔ نسب مریم:

حضرت مریم از زنان بزرگوار و از شخصیت‌های برجسته جهان بشریت است اصولاً در قرآن کریم جز مریم نام هیچ زنی برده نشده، تنها آن عقیقه‌ای است که در حدود بیست و چند سوره و درسی و چند آیه نام او را برده است در دین اسلام حضرت مریم از جمله معدود زنانی است که به مقام کمال و مطلوب انسانی دست یافته است.

در قرآن کریم بارها از این بانوی بزرگ سخن به میان آمده و پاکدامنی و عفت و حیا و ایمان و فضایل برجسته اخلاقی او تأیید شده است؛ حضرت مریم دختر عمران و از نسل حضرت داوود علیه السلام است. مادرش، حنّه، نذر کرد که فرزندی را که در شکم دارد خدمتگزار بیت المقدس گرداند حضرت مریم از ابتداء تحت سرپرستی پیامبر زمان، حضرت زکریا علیه السلام، قرار گرفت.

حنّه وقتی که حاملدار شد، تصور می‌کرد که فرزند مذکور، همان است که در رحم دارد (غافل از آن که منظور از آن پسری که خداوند به عمران وحی نمود، نواسه عمران به نام عیسی علیه السلام است، که حنّه برای مادر او (مریم) باردار می‌باشد.)

ترجمه و تفسیر سوره مَرِيَمَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشننده و مهربان

کهیصص ﴿۱﴾

«کهیصص» چنین خوانده میشود: «کاف، ها، یا، عین، صاد». در «کاف» و «صاد» به مقدار شش حرکت یا سه الف، مد طویل کشیده میشود، در «ها» و «یا» مد به مقدار یک حرکت یا یک الف متعین است و در «عین»، هم مد طویل جایز است و هم قصر آن با دو حرکت به مقدار دو الف، از جمله حروف مقطعه، و متشابهات است، و یادآوری از اعجاز قرآن می باشند، لذا مناسب نیست که بندگان در تفتیض آنها قرار گیرند. (تفسیر قرطبی ۸۳/۱۱). (۱)

تفسیر :

«کهیصص»: این کلمه از پنج حرف تلیف شده است، طوری که یادآور شدیم؛ «کاف‌ها یا عین صاد» (این حروف رموز و اسراری است در میان الله و رسول الله (ص)).

شیخ قرطبی در تفسیر خود در مورد حروف مقطعه مینویسد: «حروف مقطعه‌ای که در اوایل بعضی از سوره های قرآن آمده است، سر الهی در قرآن است و جز خداوند متعال کسی دیگر این سر را نمی داند. سپس می افزاید: اما جمع بسیاری از علما گفته‌اند: ما دوست داریم تا درباره آنها سخن گفته و فوایدی را که در حروف مقطعه نهان است، جويا شویم و از معانی‌ای که میتوان از آنها دریافت کرد، آگاه گردیم. پس ایشان در این باره به تأویلاتی پرداخته و نظریاتی ارائه کرده‌اند که در اینجا به مشهورترین آن بسنده میکنیم و آن این نظر است که: خداوند جلّ جلاله عربها را با این حروف مقطعه به مبارزه با قرآن فرا میخواند، بدین معنا که این حروف به حروف هجای زبان عربی اشاره دارد تا به اعراب اعلام کند که قرآن مرکب از همان حروفی است که خودشان با آن سخن میگویند، پس اگر مدعی هستند که قرآن کلام خداوند جلّ جلاله نیست، نظیر آن را بیاورند! و چون عجز و ناتوانی آنان در این مبارزه و هم‌آورد طلبی آشکار است بنابر این، حجت بر آنان بلیغ‌تر و رساتر میگردد زیرا با وجود آن که قرآن از حروف مورد تکلمشان خارج نیست، نفس این واقعیت که نمیتوانند همانند آن را ساخته و برای مبارزه با آن به میدان آورند، خود برهانی روشن بر حقانیت قرآن کریم و الهی بودن آن می باشد»

زمخشری میگوید: «حروف مقطعه همه جمعاً در اول قرآن کریم وارد نگردید تا مبارزه طلبی و هم‌آورد خواهی قرآن بلیغ‌تر و جدی‌تر باشد، همان گونه که هدف از تکرار داستانهای قرآن نیز، تکرار اندرزها و هشدارهای الهی به بندگان است».

ابن‌کثیر میگوید: «از این رو، هر سوره‌ای که با این حروف آغاز شده است، حتماً ذکر برتری قرآن و بیان اعجاز و عظمت آن نیز در آن سوره وجود دارد».

گفتنی است؛ حقیقتی که این کثیر در اینجا به آن پرداخته، با پژوهش استقرائی در بیست‌ونه سوره قرآن روشن شده است، همچون این سوره و سوره های: (الم (1) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (2) نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ) [آل عمران: ۱ - ۳]، (المص (1) كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ) [الأعراف: ۱ - ۲]، (الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ) [إبراهيم: ۱]، (الم (1) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ) [السجدة: ۱ - ۲] (حم (1) تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) [فصلت: ۱ - ۲]، و دیگر سوره هایی که با حروف مقطعه آغاز شده‌اند.

خوانندگان محترم!

در آیات (1 الی 11) موضوعات در باره دعای زکریا و بشارت به او به فرزندى چون یحیی مورد بحث قرار داده شده است.

ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ﴿٢﴾

در این آیات پروردگار تو از رحمتش بر بنده خاص خود زکریا سخن میگوید. (۲)

تفسیر :

داستان حضرت زکریا علیه السلام یکی از قصه های، دارای عبرت ها، اندرزها، حکمت ها، فواید و آموزه های بسیاری متعددی می باشد.

زکریا علیه السلام از جمله یکی از پیامبران بنی اسرائیل، که نام مبارکش در قرآن عظیم الشان هشت بار آمده است. در سوره های آل عمران، مریم، انعام و انبیاء. اما داستان شان به صورت مفصل در سوره های آل عمران و سوره مریم تذکر رفته است. در سوره ی مریم داستان زکریا علیهم السلام از ابتدای سوره تا آیه ی 15 ادامه می یابد.

سلسله زکریا علیهم السلام به حضرت داوود علیه السلام میرسد او رئیس رهبان و خدام بیت المقدس بود و مردم را به شریعت حضرت موسی علیه السلام دعوت میکرد. زکریا علیه السلام شغل نجاری داشت و همسرش خاله حضرت عیسی علیه السلام است.

سلسله نسب زکریا:

تاریخ نویسان نسب متصل و موثقی برای زکریا ذکر نکرده اند، ولی ابوالقاسم علی بن حسن دمشقی مشهور به ابن عساکر (1105 - 1176م) محدث و تاریخ نویس مشهور شامی در سده ششم هجری در کتاب تاریخی اش («تاریخ دمشق» است که در 80 مجلد است نسبی طویل و عریضی را برای او ذکر کرده که مکون از 14 پدر است و به سلیمان میرسد که آن را بصورت مؤجز در اینجا می آوریم: «زکریا پسر دان بن مسلم پسر صدوق پسر حشبان... تا به رجبام پسر سلیمان پسر داود» می رسد.

شیخ عبدالوهاب نجار در کتاب قصص الأنبياء میگوید: زکریای دیگری غیر از پدر یحیی وجود داشته که داستان او در قرآن نیامده او زکریای پسر برخیا بوده است و این زکریا صاحب یکی از کتاب های قانونی مورد اعتماد نصاری میباشد. در زمان داریوس، سه قرن قبل از تولد مسیح زندگی می کرد. او در فصل سوم کتابش از ولایت عمر پسر خطاب و غلبه ی او بر بیت المقدس که سوار بر الاغ وارد آن میشود سخن به میان آورده است. مسیحیان این روایت به ظهور مسیح تأویل میکنند ولی یهود او را به مسیح منتظر یعنی مسیح دجال تفسیر می کند. (قصص الأنبياء صفحه 268).

رسالت وی در چه زمانی بوده است؟

کمی قبل از میلاد حضرت مسیح علیه السلام خداوند متعال حضرت زکریا را به عنوان پیغمبر در میان بنی اسرائیل برانگیخت او بنی اسرائیلی ها را به سوی خداوند دعوت کرد و از خشم و عذاب خدا بیم داد.

او در زمانی مبعوث گردید که فسق و فجور به شدت رواج پیدا کرده منکرات و معاصی به صورت فراوان رواج یافته بود و موج شدیدی از بی اخلاقی و لابلالی گری و طغیان مادی بر بنی اسرائیلی ها حاکم گشته بود. تا آنجا که خدا و روز آخرت را به کلی فراموش و پادشاهان ستمگر و خون آشام در زمین فساد به راه می انداختند و مرتکب جرم و جنایاتی می شدند که بدن از شدت آن به لرزه در می آمد.

احترام انبیاء را میشکستند و قداست دین را بد میکردند، دین آنها چیزی بود که شیطان از راه و سوسه بر قلب آنها القا میکرد. عبادت شان بر آوردن خواسته‌های شیطانی نفس و تبعیت از هوا و هوس بود. بر انبیاء و صالحان مسلط گشته و خون آنها را می‌ریختند. مجرم‌ترین این حکام (هیروُدس) حاکم فلسطین بود که دستور قتل یحیی را صادر کرد و سر او را در حالی که خون از آن میچکید روی طبقی به نزدش آوردند و این عمل را در راستای جلب رضایت و برآوردن معشوقه‌اش انجام داد چنانکه توضیح خواهیم داد.

حضرت زکریا از حکام جبار و طاغوت صفت و قوم بنی اسرائیل رنج‌های فراوان دید و شداید و سختی‌های فراوان از ناحیه‌ی آنان بر او فرود آمد که طاقت فرسا بود و بر اثر آن موهای سرش سفید گشت، ترسید بعد از مرگ او بنی اسرائیلیان در گرداب کفر و گمراهی هلاک شوند، این بود که در زمان پیری از خداوند درخواست کرد پسری به او عطا کند تا در امر تبلیغ امانت و رسالت خلیفه‌ی او باشد و در تحمل این آلام و شداید تنها نماند. خداوند میفرماید: «وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ۸۹ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ ۗ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا ۗ وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ ۙ ۹۰» [الأنبياء: 89-90].

(و زکریا را (یاد کن) بدانگاه که پروردگار خود را به فریاد خواند و (گفت): پروردگارا مرا تنها مگذار تو بهترین وارثانی، ما دعای او را برآورده ساختیم و یحیی را بدو بخشیدیم و همسرا و را برایش بایسته کردیم آنان در انجام کارهای نیک بر یکدیگر سرعت می‌گرفتند و در حالیکه چیزی میخواستند یا از چیزی میترسیدند ما را به فریاد میخواندند و همواره خاشع و خاضع میبودند) (مراجعه شود به رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی)

إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا ﴿٣﴾

(یادکن حکایت او را) و قتیکه پروردگارش را پنهانی (و از صمیم قلب) ندا کرد. (۳)

تفسیر :

از لفظ «خَفِيًّا» آیه مبارکه بر می آید که آهسته و خفیه دعا کردن افضل است، طوریکه در حدیثی که از حضرت سعد بن ابی وقاص روایت گردیده آمده است؛ که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «أَنْ خَيْرَ الذِّكْرِ الْخَفِيُّ وَخَيْرَ الرِّزْقِ مَا يَكْفِي» یعنی: بهترین ذکر خفی (آهسته) و بهترین رزق آن است که کافی باشد. (از ضروریات نه بیش باشد نه کم) (تفسیر قرطبی).

دعای پنهانی با ارزش‌تر است، چون به اخلاص نزدیک‌تر است. تعداد کثیری از مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: دعا و التماس به صورت زمزمه و آرام بیشتر اخلاص را نشان میدهد و از ریا دورتر است. ولی اگر الله تعالی بخواهد، همان ندای مخفی بندگان خالص را برای تاریخ علنی می سازد.

قابل یاد آوری است که: عبادت و دعا، زمینه‌ی دریافت رحمت الهی است.

و انسان نباید از نقش دعا در تحولات زندگی خویش غافل شود.

در تاریخ انبیاء تذکر شده است که: پیامبران علیهم السلام برای حل مشکلات خویش به دعا روی می‌آوردند، و یکی از حکمت دعا همین است که مؤمن هرگز در زندگی خویش احساس تنهایی هم نمی‌کند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا ﴿٤﴾

گفت: ای پروردگار! استخوانم سست شده است. وموی سرم از پیری شعله‌ور شده و ای پروردگار! هرگز در دعایت (وقتی چیزی از تو خواسته‌ام) ناامید نبوده‌ام. (۴) «عاقِرٌ» به مرد یازنی گفته میشود که از او فرزندی به تولد نمی‌آید. «اشتعال» به معنای

تفسیر :

زبان کثیدن آتش و انتشار آن است. بنابر این، جمله‌ی «وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ» یعنی سفیدی موها در سر من، مثل آتش شعله کشیده و منتشر شده است. «وَهَنَ الْعَظْمُ» سستی و ضعف استخوانها که در آیه مبارکه ذکر از آن به عمل آمده است، نشانه آنست که از فرط پیری کهنسالی نیروی و قوت خویش را از دست داده‌ام، زمانیکه استخوان ها ضعیف بگردد همه بدن ضعیف می‌باشد، پایه‌ی اساسی جسم انسان همان استخوان است و ضعف استخوان، بمتابیه ضعف تمام بدن را به دنبال دارد. معنی جمله «وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْئاً» و سفیدی در سرم بسان آتش در علفزار گسترش یافته است، اشتعال شعله ور شدن است، در اینجا سفیدی موی ها را به روشنی آتش، تشبیه داد، مراد از آن فراگیری آن در تمام سر است.

«وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا(4)» هیچگاه مرا نا امید نکرده‌ای و همیشه دعا ها و درخواست‌های مرا اجابت نموده و مرا به نیکی و احسان خودت عادت داده‌ای. یعنی: هر زمانی که من به بارگاه تو دعا کرده‌ام، از درگاه تو دست خالی و ناامید برنگشته‌ام و تو دعایم را اجابت کرده‌ای؛ اکنون نیز از تو همین امید را میکنم که دعای مرا مستجاب گردانی همان‌طور که در گذشته آن را مستجاب فرمودی.

مطابق فرموده آیه مبارکه: انسان نباید در هیچ وخت و در هیچ شرایطی مأیوس شود، زیرا انسان مأیوس بدبخت و شقی است. «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» (4: مریم) حتی در سخت‌ترین و دشوارترین شرایط و لحظات، در دل مردان خدا یأس راه ندارد. امام بیضاوی در تفسیر خویش می نویسد: بدین ترتیب به دعاهایی که قبلاً از جانب خدا اجابت شده اند، توسل جسته است، و این که خدای متعال او را به اجابت دعا عادت داده و او از آن بهره بر گرفته و شایسته است که شخص کریم نیازمند را نا امید نگرداند. (تفسیر بیضاوی ۱۴/۲).

زکریا در آن ندای آهسته خود گفت: «پروردگار! استخوان هایم سست گردیده» هدف اش این بود که: استخوانهایش ضعیف و ناتوان شده است «و سرم از پیری شعله‌ور شده» یعنی: سپیدی بر سرم منتشر شده چنان‌که آتش در هیزم شعله‌ور میشود و این کنایه از پیری وی است «و ای پروردگار! من هرگز در دعای تو بی بهره نبوده‌ام» یعنی: هر زمانی که من به بارگاه تو دعا کرده‌ام، دست خالی و ناامید از دربار تو برنگشته‌ام و تو دعایم را اجابت کرده‌ای؛ اکنون نیز از تو همین امید را دارم.

بالا کردن دست بسوی پروردگار لاجوب نمی ماند:

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «إن الله تعالى لیستحیی أن یبسط العبد إلیه یدیه یسأله فیهما خیراً فیردهما خائبین» یعنی: «بدون شك خداوند متعال حیاء میکند از این که بنده دستانش را به سوی او به دعا بلند کند، (در حالیکه از او در آنها خیری می‌خواهد)، و او آنها را خالی برگرداند».

ولی طوری که در فوق هم یادآور شدیم: دعاء باید با تلفظ زبان ولی با صدای آهسته باشد بطوریکه خودش آنرا بشنود.

در مورد دعاء باصدای بلند، در روایت از چنین کاری نهی به عمل آمده است، خداوند متعال در قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (البقرة: 186) «وهرگاه بندگانم در باره من از تو بپرسند و دعای دعاکننده را (به هنگامی که مرا بخواند) اجابت میکنم، پس آنان باید برای من فرمان برداری کنند و به من ایمان آورند باشد که راه یابند»

در بیان شأن نزول آمده است: مرد اعرابی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله! آیا پروردگار ما نزدیک است؛ که در این صورت با وی مناجات کنیم؟ یا که دور است تا او را باصدای بلند میخوانیم؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم سکوت کرد، همان بود که این آیه نازل شد: «و هرگاه بندگانم در باره من از تو بپرسند» (به ایشان بگو که) «من نزدیکم» و به آنان با علم خویش و به آنچه که مقتضای اجابت دعاء است، پس مراد قرب مکانی نیست.

و در مورد دعاء با تلفظ و با صدای آهسته، خداوند متعال در مورد زکریا علیه السلام میفرماید: «ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا* إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا» (مریم: 3-4) «بیان رحمت پروردگار تو بر بنده اش زکریا* آنگاه که پروردگار خود را به صدای آهسته ندا کرد»

بنابر این دعاء باید با صدای آهسته و با تلفظ زبان باشد، و در نماز و مخصوصاً در سجود مستجابتر است.

از شرایط دعاء کننده این است که:

- 1- به قدرت مطلقه الهی دانا بوده و یقین داشته باشد که همه اسباب و وسایط در قبضه تسخیر وی می باشد.
- 2- با حضور قلب و نیت راستین دعا کند زیرا خداوند دعا را از قلبی که غافل باشد نمی پذیرد.
- 3- از خوردن حرام بپرهیزد.
- 4- از دعاء کردن ملول و دلتنگ نشود.

دعای حضرت زکریا علیه و سلام:

زکریا در آخرین مراحل زندگی خویش درحالی که سالخورده پیر و زهیر شده بود و خانمش نیز عقیم گردیده بود فراق فرزند داشتن بر سرش آمد. این خواست خویش را از خالق اش پنهان نکرد و دست به دعا برد.

در قرآن عظیم الشان آمده است: زمانیکه «حنه» همسر عمران در حال حاملگی با خود نذر کرده بود، اگر خداوند طفلی به او دهد آنرا خادم بیت المقدس خواهد ساخت، ولی زمانی که طفل به دنیا آمد دختر بود.

گفتن: «الهی دختر زاییدم، گرچه آرزو پسر داشتم، او را مریم می نامم و از شیطان رجیم به تو پناه می آورم.» (سوره آل عمران: آیه: ۳۵)

پروردگار با عظمت هم نذر او را به نیکی قبول کرد. «آل عمران: آیه ۳۷»

زکریا که شوهر خاله مریم و یکی از متنفذین بیت المقدس بود، سرپرستی مریم را بدوش میگرد او را بزرگ کرد و در میان مسجد محل و محرابی ساخت که مریم در آن به عبادت مشغول گردد.

زکریا هرگاه که به دیدار مریم می آمد، ملاحظه میکرد که طعام و میوه های غیر فصلی

نزد مریم موجود است از مریم می پرسید: «این ها از کجا برای تو آمده است؟» در مقابل جواب می شنوید: «از جانب پروردگار آمده است، و خداوند هرکسی را که خواهد روزی بی حساب می دهد.»

در همین اثنا عبادت معنویت و کمالات مریم، بر ذکریا تاثیر نموده و با خود گفت: ای کاش من هم فرزندی می داشتم، در همین وقت دست به دعا برد و گفت: «رب هب لی من لدنک ذریة طیبة إنک سمیع الدعاء؛ پروردگارا! به من ذریه و فرزندی پاکیزه از نزد خود ببخش، به درستی که تو شنونده دعایی.» (سوره آل عمران: آیه ۳۸)

سپس در حالیکه در محراب مصرف نماز بود فرشتگان الهی به او بشارت دادند که خداوند فرزندی به نام یحیی که پیامبر خواهد بود به او نصیب خواهد کرد. زکریا در حال ناباورکردنی گفت: «کجا من پسری خواهم داشت، چرا که من و همسرم پیر هستیم؟!» در مقابل جواب آمد: «خداوند انجام می دهد آنچه را می خواهد.»

همچنان در آغاز سوره (مریم آیات: ۳-۶) در مورد دعا: زکریا چنین آمده است: «پروردگارا! استخوانم سست شده و مویم سفید شده، تا کنون هر گاه تو را خوانده ام بدعاقتب نبوده ام من از موالی پس از خود می ترسم، همسرم نیز عقیم است، فرزندی به من عطا کن از جانب خود که وارث من و وارث آل یعقوب باشد، و او را پسندیده مدار.»

در همین اثنا از جانب خداوند ندای میشنود: «ای زکریا تو را بشارت می دهیم به پسری که نامش یحیی است و پیش از این همنامی نداشته است.»

زکریا گفت: پروردگارا! کجا من پسری خواهم داشت در حالیکه پیرم و همسرم عقیم است؟ «در جواب گفته شد.» خدای تو اینچنین می خواهد و برای او آسان است.

بیشتر تورا آفریدم در حالیکه چیزی نبود. «همین بود که پروردگار با عظمت یحیی را با کتاب و حکمت به زکریا عطا کرد.»

همچنان همین داستان در سوره انبیاء نیز تذکر یافته است.

زمانیکه زکریا پروردگارش را ندا داد گفت: «پروردگارا! مر تنها نگذار و تو بهترین وارثانی.» (سوره انبیاء، آیه ۸۹) و خداوند در جواب میفرماید: «ما دعای او رامستجاب کردیم و یحیی را به او بخشیدیم و همسرش را به صلاح آوردیم، آنان در کار های خیر شتاب داشتند و با امید و بیم ما را میخواندند و در برابر ما خاشع بودند.»

وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۵)

و همانا من پس از خود از خویشاوندانم بیمناکم، و همسرم [از شروع زندگی] بی فرزند، پس از نزد خویش وارثی (در نبوت) به من ببخش. (۵)

تفسیر:

«وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي»: شخصیت های الهی، همیشه از وارث بد میترسند. و باید هم انسان بصورت کل از وارث بد خویش تشویش و اضطراب داشته باشد.

«مولی»: در اینجا: اقارب و اقوام عصبه مانند کاکا ها و مانند آنها است یعنی اینکه در حقیقت من از آن بیم دارم که: اقارب و پسران کاکایم بعد از اینکه من بمیرم، نزدیکان و بستگانم در پرداختن به امر دعوت و برداشتن امانت رسالت، بعد از من کوتاهی ورزند، زیرا اکثر آنها این لیاقت و شایستگی را از دست داده بودند، و یا هم مصروف امور دنیوی شده بودند به اصطلاح گرفتار دنیا گشته بودند و مشغولیت های دنیوی آنها را از برپا داشتن کار دین برای بنی اسرائیل به خود سرگرم ساخته بود. پس زکریا از آن بیمناک شد که با

مرگش دین حق از بین برود بنابراین، از خداوند متعال خواست تا ولی و سرپرستی را به وی عنایت فرماید که بعد از مرگش به امر دین قیام ورزیده و بر رونق بخشیدن به کار آن، حریص و مشتاق باشد.

«إمْرَأَتِي عَاقِرًا»: «همسرم» از فرط پیری یعنی کبر سن نازا گشته و اصلاً دارای اولاد نشده و از قبل نازا بوده است.

عَاقِرٌ: زن عقیم و مرد عقیم را میگویند. کلمه «عَاقِرٌ» فقط سه بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده است و همه بار در باره زن زکریا است.

«فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (5)»: از فضل و کرم خودت، به من فرزندی صالحی ببخش که جانشین نیکی برایم بوده و رسالت را بعد از من بر دوش کشد؛ زیرا قدرتت جاری و نافذ است. مؤمن، نباید هرگز از رحمت الهی مأیوس شود.

(در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که زکریا علیهم السلام در سن پیری از خداوند متعال فرزند می خواهد)

يَرْثِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۶)

که از من ارث برد و از خاندان یعقوب [نیز] ارث برد و او را ای پروردگام پسندیده بگردان. (۶)

تفسیر:

«يَرْثِي وَيَرِثُ...»: هدف از آن ارث معنوی، یعنی دین و دانش و نبوت است (ملاحظه فرماید؛ سوره اعراف، آیه 169، سوره فاطر، آیه 32، و سوره شوری، آیه 14). برخی ترکیه زکریا را علم و نبوت، و میراث آل یعقوب و دارائی و شاهی می دانند.

«آلِ يَعْقُوبَ»: هدف از آن فرزندان یعقوب است که بسیاری از آنان مفتخر به خلعت نبوت شده و انبیاء بنی اسرائیل بوده اند. («ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل).

«يَرْثِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ»: (تا هم وارث من باشد و هم وارث آل یعقوب) امام بیضاوی میفرماید: منظور و راثت شرع و علم است؛ چون از پیامبران مال به ارث نمی ماند. (تفسیر بیضاوی ۱۴/۲).

طوری که در حدیث شریف آمده است: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث: ما جماعت انبياء میراث نمی گذاریم». پس معنی کلام زکریا علیهم السلام این است که: آن جانشین، علمی را که نزد وی و اولاد یعقوب علیه السلام هست، میراث ببرد و به سرپرستی امور دینی شان قیام ورزد.

«وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا»: بار خدایا! او را مورد رضایت خودت قرار بده. واقعایت امر همین است اگر اولاد کسی، مورد رضایت الله متعال باشد، رحمت است. از فحواي این آیه مبارکه معلوم میشود که: بر ما است که: برای صلاح و خوبی فرزند، حتی قبل از انعقاد نطفه، باید دعا کرد، و از الله متعال بخواهیم که اولاد صالح نصیب ما فرماید.

امام فخر رازی در این بابت در تفسیر خویش می نویسد: زکریا علیه السلام سه مطلب را پیش از طلب فرزند بحضور پروردگار با عظمت مطرح فرمود: اول، این که ضعیف گشته است، دوم، این که خدا قطعاً التماسش را رد نکرده است و سوم، این که هدف از طلب و درخواستش رعایت مصلحت دین است. آنگاه به صراحت درخواست فرزند را ذکر کرده است و این امر اهمیت دعایش را افزایش میدهد؛ چرا که در دعایش بر قدرت و توانایی خدا تکیه کرده و از توسل به اسباب ظاهری خودداری می کند. (تفسیر کبیر ۱۸۱/۲۱).

يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ﴿٧﴾

(الله دعای زکریا را قبول کرد و فرمود) ای زکریا ما تو را به تولد پسری مژده می‌دهیم که نام او یحیی است و پیش از این هیچ هم نام او را پیدا نکردیم. (۷)

تفسیر :

خداوند متعال دعای زکریا علیه السلام را اجابت فرمود، و این نداء را به وسیله فرشتگان به سوی وی فرستاد: ای زکریا! الله متعال تو را مژده میدهد که دعایت را اجابت کرده و برایت فرزندی بخشیده است که نامش یحیی است.

همچنان عین یادآوری در (آیه 39/آل عمران) نیز به عمل آمده است طوری که میفرماید: «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ۳۹» (در حالیکه او (زکریا) در عبادتگاه نماز میخواند فرشته‌ها او را صدا زدند که الله تو را به پسری بنام یحیی مژده میدهد، که تصدیق کننده کلمه الله (عیسی علیه السلام) است، و سرور و پیشوا، و دور از گناهان، و پیغمبری از صالحان است.) پس اسمی است بدون سابقه. خدا او را نام نهاد و نام‌گذاری را به والدین واگذار نکرد.

امام مجاهد گفته است: یعنی در فضل و کمال مانند ندارد.

انتخاب نام برای فرزند:

یکی از حقوق فرزندان بر پدر و مادر انتخاب نامی مناسب است تا با آن برای دیگران شناخته شود و با آن نام صدا زده شود.

انتخاب نام نیک و با معنا که اطفال آنرا یک عمر با خود باهمراه خواهد داشت بی نهایت مهم می باشد.

فرزند به عنوان یادگار پدر و مادر باقی می ماند و نام آن‌ها را زنده نگه میدارد. بنابراین والدین باید در انتخاب نام یادگارشان دقت لازم و همه جانبه به خرج دهند و رابطه اسم با مسمی را به خاطر بسپارند.

طوری که یادآور شدیم یکی از حقوق فرزند بر والدین، انتخاب بهترین و زیباترین نام‌ها برای فرزند است. منظور از نام زیبا، نامی است که از دیدگاه شرع پسندیده و دارای معانی نیکو باشد که شامل اسامی انبیا، صحابه، علما، دلاوران میدان جنگ و شهدا است. متأسفانه با اینکه فرهنگ اسلام غنی و گسترده است، ولی در بسیاری از موارد مسلمانان تحت تأثیر فرهنگ بیگانگان قرار گرفته و اسم‌های کاملاً بیگانه‌ای را برای فرزندان خود انتخاب می‌کنند.

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در این باره رهنمودی خاصی را بیان فرموده و به مسلمانان چنین امر فرموده است: «انکم تُدعون یوم القیامه باسمائکم و اسماء آبائکم فأحسنوا اسمائکم» (در روز قیامت شما را به نامهایتان و نام‌های پدرانتان صدا میزنند پس نام‌های نیک و پسندیده برگزینید. (ابو داود آن را روایت کرده است)

ابوالحسن ماوردی (364 تا 450 ه.ق - 974 تا 1057 میلادی) فقهی مشهور جهان اسلام در کتاب خویش: «نصیحة الملوك» (صفحه 167) می نویسد: «هرگاه طفل بدنیا آمد، اولین احسان و اکرام در حق او آنست که وی را با انتخاب اسم زیبایی مزین ساخت، و اسم نیک در اولین لحظه سماع آن جایگاهی در نفوس خواهد یافت».

اکنون چند نکته مهم را برای انتخاب اسمی نیک و شایسته بیان می کنیم و سزاوار است والدین قبل از اقدام این نکات را مد نظر داشته باشند:

1- اسامی تک تک مردان و زنان صحابی رضی الله عنهم مستحب نیست، چه بسا بعضی از این اسم ها در مجتمعی مقبول و معروف ولی همانها در مجتمع دیگری غریب باشد. بر والدین لازمست اسمی را برای فرزندان خویش انتخاب نمایند که در مجتمع آن ها شاذ و غریب نباشد، چرا که غریب بودن اسم ممکن است سبب استهزاء و تمسخر شخص صاحب نام گردد، و یا از ذکر نامش در مقابل دیگران خجالت بکشد.

ماوردی می افزاید: «(مستحب است) اسم دارای معنای خوبی باشد، و با احوال صاحب نام تناسب داشته باشد، و از اسمهایی باشد که در بین طبقه و ملت و هم رتبه او رواج داشته باشد».

بنابراین کسی که میخواهد اسمی صحابه یا انبیاء و یا صالحین را انتخاب کند، اسمی را برگزیند که هم مناسب حال او و هم مناسب مجتمع و قومش باشد (و غریب نباشد).

2- ملت های غیر عرب ملزم نیستند که اسمی عربی را انتخاب کنند، بلکه واجب است از اسمهای اجتناب کنند که مختص به ادیان غیراسلامی است، و یا اسمهایی که غالباً اشخاص آن دین از آن نامها استفاده میکنند، مثل: پطرس، یوحنا، جورج، و امثال اینها، برای مسلمان جایز نیست که از این نامها برگزیند، چرا که اینکار موجب تشابه با آیین خاص نصاری است. ملاحظه شود رساله «أحكام أهل الذمة» (ابن القيم 251/3).

بنابر این اگر اسم غیر عربی باشد و معنای زیبایی داشته باشد (و در مجتمع غریب و شاذ نباشد) ایرادی ندارد آنرا بر فرزند خود برگزید، پیامبران علیهم الصلاة والسلام اسم خود و فرزندان خود را با اسمی نیک و پاکی از میان عرف و عادات (مجتمع خود) برگزیدند و ملتزم به اسمی عربی نبودند، مثلاً: اسرائیل و اسحاق و موسی و هارون..

3- باید کوشش بعمل آید تا از انتخاب اسمی زشت و قبیح، و یا اسمهایی که موجب تزکیه هستند اجتناب ورزید.

در آیات قرآنی آمده است که: «فَلَا تَزُكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى» (سوره نجم 32). یعنی: نفسهای خود را تزکیه نکنید. علامه ابن کثیر در مورد این آیه مبارکه مینویسد که: معنای آیه اینست که خود را مدح نکنید، از نفسهای خود تشکر نکنید، و با اعمال تان منت گذاری نکنید.

امام طبری - آنگونه که حافظ ابن حجر از او نقل کرده - میگوید: «نباید اسمی را برگزید که معنای زشتی دارد و یا مقتضی تزکیه صاحب نام را داشته باشد، هرچند آن اسمی برای نام انسانها بکار روند، و یا اسمی که هدف از آن، حقیقت یک صفت باشد، بگونه ای که وقتی شنونده آن اسم را می شنود گمان کند آن (اسم) صفت اوست..» (بفعل از (فتح الباری 577/10)).

و پیامبر صلی الله علیه وسلم بعضی از اسمی که معنای قبیح داشتند را تغییر میداد، مثلاً زنی که اسمش «عاصیه» بود را به «جمیله» تغییر داد. روایت مسلم (2139).

و یا زنی که اسمش «بَرَّة» به معنای (نیکوکار) بود را به زینب تغییر داد، زیرا معنای اسم «بَرَّة» در بردارنده نوعی تزکیه است. صحیح مسلم (2142).

اسمهایی همچون: متقی، زاهد، پارسا و محسن و مؤمن و ایمان و نعمت و مبارک و سرور امثال اینها در بردارنده نوعی تزکیه هستند.

همچنین از جمله اسم هایی که در بعضی کشور های اسلامی رواج دارد؛ اسامی هستند که به کلمه (الدین) و (الاسلام) اضافه شده اند، مثل: نور الدین، عماد الدین، یا نور الاسلام و امثال اینها که اهل علم انتخاب این نوع اسمها را مکره دانستند، چرا که در بردارنده نوعی از تزکیه است.

علامه بکر ابو زید در کتاب «تسمیة المولود (صفحه 22/22) می نویسد: «به دلیل بزرگی منزلت این دو لفظ: (الدین) و (الاسلام)، اضافه کردن اسم به این دو برای نامگذاری (افراد).. بعضی از علماء آنرا حرام دانستند ولی اکثرا گفتند مکروه است، زیرا توهّم معانی ناصحیحی میدهد که اطلاق و بکار بردن آن جایز نیست، و در اوائل امر که این اسامی بوجود آمدند برای القاب زائد بر اسامی بکار برده می شدند و بعدا بعنوان اسم مورد استفاده قرار گرفتند».

4- در مورد نامگذاری دختران باید از اسمهایی که معانی شهوانی را تداعی میکنند اجتناب کرد، اسمهایی مثل: فتانه، فاتن، ناهد یا ناهده (دختری که پستانش بر آمده شده باشد). همچنین انتخاب اسامی ملائکه برای نامگذاری دختران جایز نیست، زیرا مشرکین گمان داشتند ملائکه و فرشتگان دختران خدا هستند!

علامه بکر ابو زید میگوید: «نامگذاری زنان با اسامی ملائکه حرام است، زیرا اینکار یعنی تشابه با (عقیده) مشرکین که ملائکه را دخترن خدا می دانستند، خدای متعال از این باور آنها والاطر است، و نزدیک به این نوع؛ نامگذاری دختر به اسم ملاک (فرشته) یا ملکه است» «تسمیة المولود (صفحه 24/24).

قَالَ رَبِّ اَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَاَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ﴿٨﴾

زکریا گفت: ای پروردگارم! چطور مرا پسری خواهد بود، حال آنکه همسرم نازا است و خودم نیز به سبب پیری به نهایت ضعف رسیده‌ام. (۸)

تفسیر :

«قَالَ رَبِّ اَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ» گفت: خدایا! چگونه دارای پسری می شوم؟ این استفهام از تعجب و سرور است؛ زکریا از اجابت درخواستش متعجب شد و گفت: پروردگار! آیا برایم فرزندی زاده خواهد شد.

«وَكَانَتِ امْرَاَتِي عَاقِرًا»: حال آنکه همسرم در جوانی نازا بود و اکنون پیرزنی ناتوان و کهنسال است. (تفسیر طبری ۵۲/۱۶).

«وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا»: و من خود نیز پیرمردی هستم کهن سال که شخصی مانند من بارور ساخته نمی‌تواند؟

مفسران گفته‌اند: در آن موقع سن زکریا علیهم السلام به یک صد و بیست سال رسیده بود. همچنان همسرش در سن نود و هشت سالگی بود. اما زکریا خواست مطمئن گردد و چگونگی به دنیا آمدن این پسر را بداند. به همین خاطر تعجب کرد.

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا ﴿٩﴾

والله فرمود: اینگونه پروردگارت گفته (و اراده کرده) این بر من آسان است چون پیش از این تو را در حالی آفریدم که هیچ چیزی نبودی. (۹)

تفسیر :

خداوند متعال بوسیله فرشته به زکریا خبر داد که: فرمان چنین است که از شما دو تن در همین سن و سال فرزندی به دنیا می آید. بر پروردگارت ایجاد آنچه بخواهد سهل و ساده

است؛ چه به اسباب باشد و چه بدون اسباب، همانگونه که تو را قبلاً از عدم آفرید پس پروردگارت را چیزی عاجز نمی‌گرداند.

«وَقَدْ خَلَقْنَاكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً (9)»: همان‌طور که تو را خلق کردم و چیزی قابل ذکر نبود، نیز میتوانم یحیی را از شما دو نفر خلق کنم.

مفسران می‌نویسند که: خلق و ایجاد به هیچ وجه برای الله متعال کاری سخت و دشوار نیست. پس وسیله‌ی خلق موجود کوچک و بزرگ و مهم و ناچیز یکی است و آن این که میگوید: بشو و بلادرنگ میشود، اما خلق انسان به مراتب آسان‌تر است؛ چون خدایی که قادر است از عدم خلق کند، میتواند از دو پیر سالخورده آنهم از طریق توالد و تناسل، خلق نماید و این کار، سهل و آسان برای پروردگار با عظمت می‌باشد.

واقعاً خداوند متعال بر هر چیزی قادر و هر کاری برای او آسان است.

قوانین طبیعی و علل مادی، هرگز قدرت الله متعال را محدود نمی‌کند.

طوری‌که در آیه مبارکه خواندیم «هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» این‌کار بر من آسان و سهل است.

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰)

زکریا گفت: ای پروردگارم! علامتی برایم قرار ده، فرمود: گفت نشانه تو این است که سه شبانه روز قدرت تکلم (با مردم) نخواهی داشت، در حالیکه زبان تو سالم و تندرست است. (۱۰)

تفسیر :

زکریا برای آنکه به وعده الله متعال مطمئن شود درخواست کرد و گفت: پروردگار! نشانه‌ای میخواهم تا بدان حقیقت آنچه را که فرشتگان به من در مورد حمل همسرم مژده داده‌اند بشناسم.

یعنی: نشانه‌ای که مرا بر تحقق خواسته‌ام و بشارتت بر حامله دار شدن زخم به فرزندش یحیی، راهنمایی کند تا روان و دلم بدان آرام گیرد زیرا حمل گرفتن در این مرحله‌ای از عمر، مخصوصاً از زنی که عادت ماهانه وی به سبب کبر سن قطع شده، بسیار عجیب و شگفت آور است. فرمود: «قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا» حق تعالی به وی وحی کرد: نشانه این است که تو در عین حالیکه صحیح و سالم هستی و هیچگونه مرضی در تونیست اما نمیتوانی مدت سه شبانه روز با مردم سخن بگویی، یعنی سه شبانه روز قدرت سخن گفتن با مردم را از دست می‌دهی.

ابن عباس (رض) گفته است: بدون هیچ مرض و علتی زبانش بند آمد. و ابن زید گفته است: زبانش بسته شد، طوری‌که که نمیتوانست با مردم سخن بگوید؛ اما در همان حال تسبیحات میکرد و تورات را میخواند. در آن موقع هنوز انجیل نیامده بود؛ زیرا این امر قبل از تولد عیسی علیه السلام اتفاق افتاده بود، به این صورت وقتی که می‌خواست با مردم سخن بگوید قادر به انجام این کار نبود. (تفسیر صفاة التفسیر شیخ علی صابونی)

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۱)

پس زکریا در حالی که از محراب (عبادت) بر قومش بیرون آمد و با اشاره به آنها گفت صبح و شام (به شکرانه این نعمت) خدا را تسبیح گوئید. (۱۱)

تفسیر :

«فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ»: پس زکریا از جای عبادت خود یعنی همانجایی که مژده تولد پسر به وی رسید بود، بر مردم که برای نماز انتظار او را می‌کشیدند ظاهر شد و به

ایشان اشاره کرد که: «فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» که خدای متعال را صبح و شام از سرشکرگزاری و عبودیت تسبیح گویند. یعنی ایشان را به نماز خواندن صبح و عصر دستور داد. به قولی دیگر: دستورداد تا به شکرانه این نعمت، صبح و شام «سبحان الله» بگویند. البته با اشاره با مردم سخن میگفت همانطوریکه خداوند متعال در (آیه 41 سوره آل عمران) فرموده است: «قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا وَادَّكُرَ رَبُّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ» (زکریا) گفت: پروردگارا! برای من نشانه‌ای قرار ده (تا علم من به یقین و اطمینان تبدیل شود).

خداوند) فرمود: نشانه‌ی تو آن است که تا سه روز با مردم سخن نگوئی، مگر از طریق اشاره. (البته به هنگام ذکر خدا زبانت باز میشود. پس) پروردگار خود را (به شکرانه‌ی این نعمت) بسیار یادکن و هنگام شب و صبح او را تسبیح گوی. خداوند متعال میتواند: زبان را هنگام تکلم با مردم ببندد و هنگام ذکر الله باز کند، میتواند از پدري پير و مادري عقيم نیز طفلي به دنيا بياورد.

خوانندگان محترم!

در آیات (12 الی 15) در باره قصه ای یحیی علیهم السلام مورد بحث قرار داده شده است.

يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ﴿١٢﴾

ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوت بگیر، و ما فرمان نبوت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم. (۱۲)

تفسیر:

«يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ»: مفسر تفسیر صفاة التفسیر در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: در کلام مقداری حذف شده که تقدیر معنوی آن چنین است: بعد از اینکه یحیی متولد و بزرگ شد و به سن بلوغ و تکلیف رسید، آنگاه الله به او گفت: ای یحیی! تورات را جدی بگیر و در مورد آن کوشا باش.

یعنی ای یحیی! با همت و عزم و باجد و جهد به تورات روی آور؛ از راه حفظ، فهم، عمل و دعوت به آنچه که در آن است. «وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» در همان سن کودکی حکمت و فزونی عقل و خرد را به او عطا کردیم.

«حکم» به معنای علم و فهم (لسان العرب.) و قدرت قضاوت (قاموس القرآن.) آمده است. اما «حکم» در اینجا به معنای حکمت است، یعنی از کودکی به او فهم و دانش و بینش کتاب را دادیم. به قولی: مراد از حکم نبوت است که در دوران کودکی به او داده شد. نقل است که: یحیی علیه السلام در هفت سالگی به پیامبری برگزیده شد.

روایت شده است که اطفال به یحیی میگفتند: بیا با هم بازی کنیم، اما او به آنها میگفت: من برای بازی خلق نشده‌ام. و بنا به قولی در سن کودکی نبوت به او عطا شد. اما قول اول روشن‌تر است. طبری گفته است: قدرت فهم و درک کتاب خدا را در همان اوان کودکی و قبل از رسیدن به سن بلوغ به او عطا کردیم. (طبری ۵۵/۱۶).

مفسر تفسیر کابلی در ذیل: آیه مبارکه «وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» مینویسد: (و دادیم او را حکم در حالت صباوت.) یعنی تفسیر: حق تعالی در صباوت به او فهم و دانش، علم و حکمت، فراست صادق، معرفت احکام کتاب و آداب عبودیت و خدمت عطا فرموده بود.

سید قطب در تفسیر «يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» (ای یحیی! کتاب (تورات) را با قوت و

(قدرت هر چه تمامتر) برگیر. می نویسد: کتابی که باید آن را با قدرت هر چه بیشتر برگیرد و دریافت کند تورات است که کتاب بنی اسرائیل از زمان موسی به بعد برای بنی اسرائیل است، و انبیاء بنی اسرائیل آن را یاد میداده‌اند و بدان حکم و فیصله خویش رابعمل می آوردند. یحیی وارث پدرش زکریا گردید، و برای حمل بار سنگین رسالت و بر دست گرفتن امانت با قوت و قدرت و عزم و اراده فریاد زده شد، و از او خواسته شد که ضعف و سستی نشان ندهد و از تکالیف و وظائف و مشکلات چیزی که به ارث برده است ترس نداشته باشد و از آن عقب نشینی نکند.

وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا ﴿١٣﴾

و به او رحمت و محبت از ناحیه خود بخشیدیم، و پاکی (روح و عمل) و او پرهیزگار بود. (۱۳)

تفسیر :

و نیز الله متعال از جانب خود به یحیی رحمت و محبت و پاکی از گناهان را بخشیده بود و این کارها را از روی مهر و رحمت فراوانی که نسبت به والدینش داشتیم، انجام دادیم. «حَنَانًا»: رحمت، عاطفه و محبت است. حنانا: حنان: عاطفه و محبت، مهربانی «حَنَانِكَ يَا رَبِّ» یعنی مهربانی تو را میخواهیم ای رب.

عبدالرؤف مخلص هروی، در «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: یعنی به او از نزد خویش رحمتی دادیم که در قلب وی پابرجا بود و با آن بر مردم - از جمله بر پدر و مادر و نزدیکانش - شفقت و عطوفت می ورزید و مردم را از کفر و معاصی نجات می داد. «و به او زکات دادیم» مراد از زکات در اینجا: طهارت نفس و پاکی از گناه و داشتن برکت است، یعنی او را برای مردم مبارک گردانیدیم که به سوی خیر هدایت شان میکرد «وَكَانَ تَقِيًّا»: و بنده‌ای صالح و پرهیزگار و از خدا ترس بود. و هرگز قصد نافرمانی و معصیت را نکرد. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی پاک بود و مرتکب گناه نشد.

مفسران در ذیل جمله «وَكَانَ تَقِيًّا» (و او پرهیزگار بود) مینویسند: او با الله ارتباط و پیوند داشت. از او میترسید. او را در نظر داشت و مراقب اوضاع و احوال خود می دید. احساس می کرد که الله متعال در پیدا و ناپیدا و درون و بیرون او را می پاید و زیر نظر می دارد.

وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا ﴿١٤﴾

او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود و جبار (و متکبر) و نافرمان نبود. (۱۴)

تفسیر :

مقام و منصب نباید انسان را از یاد والدین غافل سازد، ترك نیکی به والدین، نشانه‌ی عصیان و سرکشی است. حتی، پیامبر هم باید نسبت به والدین نیکی کند.

حضرت یحیی علیه السلام در جنب سایر صفات ممیزه ای که داشت، در برابر پروردگارش پرهیزگار بود، «تَقِيًّا» نسبت به والدین نیکوکار بود، «بَرًّا» و در برابر مردم، سرکش و عصیانگر نبود.

واقعیت اینست که: نیکی به پدر و مادر، نشانه‌ی تقوای الهی است. بخصوص آن مورد ستایش است که در آن هیچگونه نافرمانی و سلطه جویی وجود نداشته باشد.

حضرت یحیی علیه و السلام با نیکی به پدر و مادر شخصیت دلسوزی بود و از او امرشان فرمان بردار بود؛ او در مقابل مادر و پدر نرم دل و مهربان (و زورگویی نافرمان نبود) او نه بر خلق گردنکش بود و نه خالق را نافرمان بلکه با مردم متواضع و در برابر

پروردگارش متکبر و عاصی نبود.

وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ﴿١٥﴾

و سلام بر او روزی که زاده شد و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود. (۱۵)

تفسیر :

ابن عطیه فرموده: در اوقاتی بر او درود فرستاده است که انسان در اوج ضعف و ناتوانی قرار دارد و بیش از هر زمان به رحم و توجه الله متعال نیازمند است. (قرطبی ۸۸/۱۱). مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر آیه مبارکه مینویسد: «و سلام بر او» یعنی: آمانی از جانب الله بر یحیی باد. به قولی معنی این است؛ خداوند متعال بر او سلام گفت در: «روزی که متولد شد» یعنی: او در روز تولدش از اینکه شیطان به وی گزند رسانده و او را لمس کند، در امان و سلامتی بود «و روزی که می میرد» از فتنه قبر و وحشت برزخ در امان است «و روزی که زنده برانگیخته میشود» نیز از خوف و ترس عرصات محشر در امان است. به قولی: وحشتناکترین حالاتی که انسان در آن قرار می گیرد، همین سه حالت است:

1- روزی که متولد میشود؛ زیرا در آن روز از جایگاهی که در آن قرار و آرام داشته است، بیرون می آید.

2- روزی که می میرد؛ زیرا او در آن روز کسانی را می بیند که قبلاً آنان را نمی شناخته و با احکام و قضایایی روبرو می شود که پیشتر با آنها آشنایی نداشته است.

3- روزی که برانگیخته میشود؛ زیرا باخوف و ترس روز قیامت روبرو میشود. پس یحیی علیه السلام در این سه حالت در امان است: از آسیب شیطان در روز ولادت، از عذاب قبر در وقت مردن و از هول و عذاب در روز قیامت.

قصه یحیی علیه السلام:

نام یحیی علیه السلام در چهار آیه از سوره های آل عمران، انعام، مریم و انبیاء آمده است. خداوند او را بسیار تمجید و تعریف کرده و او را بر تقوی، صلاح و استقامت توصیف نموده است. خداوند متعال در عمر سی سالگی نبوت را به او ارزانی کرد: و در يك روایت که قبلاً ذکر گردید در هفت سالگی به درجه نبوت رسید.

«وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ۱۲»: [مریم: ۱۲]. (و ما در کودکی بدو بینش دادیم) و او را سید و پرهیزکار و به دور از ارتکاب منکرات و شهوات نامشروع قرار داد. (وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ۳۹) [آل عمران: ۳۹]. (و پیشوا و برکنار از هوس های سرکش و پیغمبری از صالحان خواهد بود).

ولادت حضرت یحیی علیه السلام:

یحیی سه ماه قبل از تولد حضرت عیسی مسیح بن مریم به دنیا آمد، یحیی هم عصر مسیح بود و مدت زمان طولانی باوی زیست و در مراحل مختلف دعوت رفیق او بود. یحیی بر تقوا و صلاح و طهارت و پاکی و دور از نعمت و اشراف نشأت پیدا کرد. او در زمان جوانی به صحرا و بیابانهای خشک و بی آب میرفت و از ملخ قوت و تغذیه میکرد و به روزی ساده ای که خداوند به او میداد قناعت می ورزید. یحیی بسیار به عبادت و خشوع و گریه می افتاد. امام مجاهد روایت میکند که طعام و روزی حضرت یحیی علیه السلام گیاه بود و از ترس خدا چنان به گریه می افتاد اگر تکه (دستمالی) روی چشمانش میبود آنرا پاره میکرد.

ابن عساکر روایت می کند: روزی پدر و مادرش در طلب و تعقیب او از شهر خارج شدند او را نزد دریاچه‌ای اردن یافتند به وقت عبادت و ترس از خدا آن چنان شدید گریه می کرد که پدر و مادر را به گریه انداخت.

خداوند در همان اوان جوانی به او حکمت ارزانی داشته بود به سوی اصول و احکام شریعت روی آورد تا اینکه عالمی متبحر شد و در امور دینی مرجع فتوا واقع شده بود. بعد قبل از اینکه به سن سی سالگی برسد به نبوت و پیغمبری برگزیده شده و خداوند آیه‌ی «يٰٓيٰحْيٰى خُذِ الْكِتٰبَ بِقُوَّةٍ» (ای یحیی! کتاب را به قوت بگیر.) را بر او فرستاد.

از حیثه روایت شده که، عیسی پسر مریم و یحیی پسر زکریا پسر خاله‌ی یکدیگر بوده‌اند. عیسی لباسی پشمی میپوشید. اما یحیی لباس وبری (پارچه‌ای دوخته شده از پشم شتر) می پوشید. هیچکدام صاحب درهم و دینار، و عبد(غلام) و جاریه(کنیز) نبودند و محلی برای اقامت گزیدن در آن نداشتند، شب درهرجا برآها فرود می‌آمد در آنجا می‌ماندند. چون خواستند از یکدیگر جدا شوند، یحیی خطاب به عیسی فرمود: مرا نصیحت کن، گفت: هرگز خشمگین مشو، گفت: نمی‌توانم که خشمگین نشوم. گفت: پس مالی ذخیره مکن، گفت: شاید بتوانم این را عملی کنم. (البدایة والنهایة جلد 2 ص 52).

یحیی زاهدانه زندگی بسر میبرد و بیشتر اوقات از مردم عزلت می‌کرد. با حیوانات صحرائی انس و الفت میگرفت و از برگ درختان تغذیه میکرد. بر آب رودخانه‌ها وجویبارها می‌آمد. گاهی اوقات ازگوشت ملخ استفاده میکرد و میفرمود: چه کسی از تو متنعم‌تر است ای یحیی؟!

دعوت یحیی علیه السلام:

حضرت یحیی قوم بنی اسرائیل را به سوی الله واحد دعوت می‌کرد و آن‌ها را به نزدیکی ملکوت آسمان‌ها مژده می داد، دعوتش با حکمت و موعظه حسنه همراه بود. امام احمد از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل می‌کند که فرمود: «خداوند یحیی پسر زکریا را به پنج چیز امر فرمود تا خود به آنها عمل کند و به بنی اسرائیل اعلام نماید به آنها عمل کنند، نزدیک بود در مورد عمل به آنها از خود سستی نشان دهد. عیسی خطاب به او فرمود: شما مأمور به پنج چیز شده‌ای که هم خود بدان عمل کنی و هم بنی اسرائیل را به سوی آن فرا بخوانی یا به انجام آنها برخیز یا من اقدام به انجام آنها مینمایم. گفت: ای برادر میترسم اگر در انجام آن بر من پیش بگیری مورد عذاب واقع شوم یا در زمین فرو روم. بعد بنی اسرائیلیان را در مسجد بیت المقدس جمع کرد تا مسجد مملو از جماعت گردید. آنگاه درجای بلندی قرار گرفت و حمد و ثنای خدا را بر زبان آورد و گفت: خداوند مرا به پنج چیز امر کرده که هم خود بدان عمل نمایم و هم شما را فرا خوانم که به آنها عمل نمایید.

1- خداوند را عبادت کنید و برای او شریک و هم‌تا قرار ندهید. مثلاً اگر یکی از شما بنده‌ای از مال خالص خویش خریداری کند، بعد آن عبد غله‌ی خود را به کس دیگری بدهد، آیا هیچ کسی از شما دوست دارد که بنده‌اش چنین باشد؟! خداوند شما را آفریده و روزی داده است. او را عبادت کنید و برایش شریک قرار ندهید.

2- شما را به ادای نماز فرا میخوانم. خداوند رویش به سوی بنده است. مادام که به وقت نماز به این سو آن سو التفات نکند پس وقتی که نماز خواندید به اطراف نظر نکنید.

3- شما را به روزه گرفتن امر میکنم زیرا نمونه‌ی روزه‌دار همچو کسی است که مُشکی

در پارچه‌ای همراه دارد و همگان بوی آن را می‌یابند. بوی دهان روزه دار نزد خداوند از مُشک بهتر است.

4- شما را به دادن صدقه فرا میخوانم نمونه‌ی مزد صدقه دهنده چون کسی است که دشمن او را اسیر کرده و دست خود را به دور گردن او حلقه زده و او را آورده‌اند که گردش بزنند بعد می‌گویند: آیا رضایت می‌دهید بجای نفس خویش به شما فدیة بدهم خلاصه به یکی یک آنها فدیة میدهد تا از خونش درگذرند و خود را رها می‌کند.

5- خداوند عز و جل را به یادداشتن بائسید. نمونه‌ی کسی که به یاد خدا باشد چون کسی است که دشمن در طلب و تعقیب او است او قلعه‌ای می‌یابد و بدان پناه میبرد و بهترین پناهگاه از دست و سوسه‌ی شیطان ذکر خدا است. (رواه الإمام احمد).

معنای تعمید نزد اهل کتاب:

یحیی نزد علمای نصاری (یوحنا) نام دارد و ملقب به معمدان است. زیرا مسئولیت غسل تعمید معروف میان نصاری را به عهده داشت. تعمید عبارت از غسل دادن به آب به قصد توبه از خطایا است، یحیی در منطقه اردن ظهور کرد و مردم را به توبه فرا میخواند. مردم بیت المقدس و دهات نزدیک اردن به سوی او آمدند آنها را در رودخانه غسل می‌داد و از نزدیک شدن ظهور ملکوت آسمان‌ها بیم می‌داد. حضرت یحیی، عیسیای مسیح را در رودخانه‌ی اردن غسل تعمید داد و برای او دعای برکت نمود. و این امر در حالی رخ داد که عیسی سی سال عمر داشت یهودیان از او پرسیدند: آیا او عیسی مسیح است؟ گفت: نه. گفتند: آیا او پیغمبر است؟ گفت: نه. گفتند: اگر او مسیح و پیغمبر نیست چرا او را تعمید دادی؟ گفت: من صدای بلندی هستم که از صحرا برآمده‌ام راه (حرکت به سوی) پروردگار را آماده و هموار کنید و آن را بصورت مستقیم در پیش بگیرید. (کتاب العقیده الإسلامية ص 216).

خوانندگان محترم: غسل تعمید یا بپتسم (Baptism) يك آیین تطهري ديني براي كسب بخشش از گناهان و زندگي دوباره است كه در مذاهب گوناگون مانند مسيحيت و آيين سيك ها رواج دارد كه ريشه آن آيين يهودي است. غسل تعمید به دین مقدس اسلام هیچ ربطی ندارد اینکه همه ادیان بعد از اسلام منسوخ گردیده لذا همه اعمال ادیان دیگر نزد دین مقدس اسلام منسوخ و مردود شمرده میشود این چنین اعمال و افعال بعد از آمدن دین مقدس اسلام نزد الله متعال قابل قبول نمیشود بناءً همه مسلمانان باید از چنین اعمال جداً خود داری نمایند.

داستان قتل یحیی علیه السلام:

تاریخ نویسان در بیان سبب کشته شدن حضرت یحیی پسر حضرت زکریا، اسباب فراوان ذکر کرده‌اند. مشهورترین این اسباب سببی است که این کثیر روایت کرده و شیخ نجار در کتابش قصص الأنبياء آن را چنین آورده است: «حاکم فلسطین (هیردوس) مردی شریر و فاسق بود برادر زاده‌ی بهنام «هیرودیا» داشت که سرآمد جمال و زیبارویی بود. هیرودس قصد نمود با او ازدواج کند دختر و مادرش نیز با این ازدواج موافق و متمایل بودند چون یحیی اطلاع پیدا کرد با قصد آنان به مخالفت برخاست، چون این نوع ازدواج در شریعت اهل کتاب حرام بود چنانکه در شریعت اسلام نیز حرام است.

مادر دختر علیه یحیی کینه به دل گرفت و حيله‌ای براه انداخت که او را به کشتن دهد. هیرودیای دخترش را به شدت آرایش و زینت داد و لباس‌های فاخرانه به تن او کرد بعد او

را به قصر هیرودس آورد. دختر شروع به رقص کرد و احساس و مشاعر او را از او ربود. گفت: هر چه می‌خواهی از من طلب کن! دختر (چنانکه مادرش به او یاد داده بود) گفت: سر یحیی پسر زکریا را روی این طبق می‌خواهم خواسته‌ی او را لبیک گفت و دستور داد سر او را بیاورند. یحیی را در حالیکه مشغول خواندن نماز بود، کشتند و سر او را چون سر گوسفند از تن جدا کردند سپس سر خون‌آلود او را روی طبق نهاده و نزد او آوردند. (قصص الأنبياء ص 369).

این داستان نشان می‌دهد که حکام و سران بنی اسرائیل تا چه حد ستمگر و خون آشام بوده‌اند. تا آنجا که به خود جرأت می‌دادند پیغمبران خدا را به قتل برسانند و در راستای نیل به شهوات افسارگسیخته‌ی خویش خون بی‌گناهان را بر زمین بریزند و خون و حرمت مردم را به بازی بگیرند و شریعت آسمانی را از قداست بیندازند. این امر اصلاً جای تعجب نیست، چون بنی اسرائیل بود که سنت کشتن انبیاء را به میان انسان‌ها آوردند و این عمل جنایتکارانه به شعار و رمز طغیان آنها مبدل گشت، آنها زکریا و یحیی را به قتل رساندند و علیه عیسی توطئه‌چینی کردند و کسان بسیار دیگر از انبیاء که به ناحق خونشان بر زمین ریخته شد و قربانی توطئه‌ها یهودیان شدند.

بعضی از مؤرخین می‌گویند: زکریا نیز بعد از کشته شدن پسرش یحیی بوسیله‌ی اژه دو نیمه گردید و کشته شد.

سعید پسر مسیب روایت میکند چون بختصر وارد شام شد خون یحیی در غلیان و خروش بود. پرسید: چرا چنین است خبر چگونگی کشته شدن وی را به او دادند، دستور داد هفتاد هزار نفر در مقابل خون وی کشتند تا اینکه سرانجام از غلیان باز ایستاد. و سرنوشت یحیی با این وضعیت رقت بار در اینجا به پایان رسید.

حافظ ابن عساکر از زید پسر واقد روایت میکند: «هنگامی که می‌خواستند مسجد دمشق را بسازند، سر حضرت یحیی را مشاهده کردم که از میان یکی از ارکان قبله‌ای که در طرف محراب است، بیرون آمد موها و پوستش به حال خود بدون تغییری باقی مانده بود، و در روایتی آمده است: گویا همین ساعت فوت کرده است».

گویم: این سخن غریب و عجیب نیست چون در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی اله علیه وسلم فرموده: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ» (روایت از ابوداود). «خداوند خوردن و متلاشی کردن جسد پیغمبران را بر این زمین حرام کرده است».

شاگردان یحیی پس از کشته شدن وی، جسدش را برداشتند و دفن کردند. بعد به نزد عیسی آمدند و خبر کشته شدن یحیی را به او دادند آنگاه او بسیار محزون و اندوهناک گردید. بعد دعوت خود را آشکار نمود و موعظه‌کنان به میان مردم رفت. کسان بسیاری از وی تبعیت نمودند تا اینکه یهودیان جهت کشتن وی، در پی توطئه‌چینی و نقشه‌کشی برآمدند. ولی خداوند او را به سوی آسمان بالا برد و او را از شر و کید آنها نجات داد. چنانکه قبلاً توضیح داده شد. (برای مزید معلومات مراجعه شود کتاب: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم، نوشته مرحوم شیخ علی صابونی)

خصوصیات یحیی علیهم السلام در قرآن:

خصوصیات حضرت یحیی علیه السلام را در قرآن عظیم الشان در نقاط ذیل چنین جمع‌بندی و خلاصه نمود است.

- 1- جدی بودن و پایداری و شکیبایی در مسیر نبوت و تبلیغ فرمان حق،
 - 2- رسیدن به پیامبری در سن کودکی
 - 3- با محبت، مهربان و دلسوز بودن نسبت به بندگان الله، آن سان که پیامبر خاتم «رؤف و رحیم» بود.
 - 4- برای ملت، با برکت، سودمند و با عطوفت و سراپا نور و رحمت بود. [حجر/۸۸].
 - 5- باتقوا، پاکدامن، پرهیزگار، خداترس، دیندار، زاهد، صالح، مطیع فرمان کردگار و حق طلب بود.
 - 6- نسبت به پدر و مادرش نیکوکار و مهربان بود و در نظرش هیچ عبادتی پس از ارج نهادن برای ذات پروردگار مهمتر و بزرگتر از احترام آنان نبود. [اسراء/۲۳].
 - 7- خودخواه و گردن فراز و دغل، و دغلكار، منحرف، ناصاف، و كذاب نبود؛ بلکه بسیار نرمخو و فروتن بود، آن طور که پیامبر خاتم، آراسته به این صفات است. [آل عمران/۱۵۹]، [حجر/۸۸].
 - 8- از فرمان پروردگار و پدر و مادرش سرپیچی نمی‌کرد.
 - 9- سلام و درود بر او باد از روز ولادت تا روز قیامت! «و اسمہ یحیی» یعنی نامش پایدار و جاویدان است. (تفسیر فرقان)
- خوانندگان محترم!

در آیات (16 الی 33) در باره قصه‌ی مریم، ولادت، نبوت و سخن گفتن عیسی در گهواره بحث بعمل آورده است.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ﴿١٦﴾

و یادآور شو در کتاب (آسمانی قرآن) مریم را، وقتی که در ناحیه شرقی (بیت المقدس) از خانواده‌اش جدا شد. (۱۶)

دومین قصه این سوره، بعد از قصه تولد حضرت یحیی علیه السلام که در این سوره با زیبایی خاصی بیان گردیده است، قصه و داستان مریم و بخصوص به دنیا آمدن نوزاد از یک خانم باکره و پاکدامن که هنوز شوهر نگرفته است، می باشد.

البته این قصه به مراتب، عجیب‌تر است از تولد نوزاد از زنی عقیم و از یک شوهر پیر سالخورده.

تفسیر :

در آیه متذکره میفرماید: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ» ای پیامبر! و در قرآن عظیم الشان قصه ای مریم را یادکن؛ «إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا» روزی که از خانواده اش در قسمت شرقی بیت المقدس برای اشتغال به عبادت خدا، کنار گرفت و عزلت و گوشه گیری کرد.

«انْتَبَذَتْ»: از بند مشتق است که معنی اصلی آن؛ دور انداختن و کنار زدن، انتباز به معنی علی حده از اجتماع و دور رفتن است.

«مَكَانًا شَرْقِيًّا»: یعنی در داخل خانه به گوشه سوی مشرق رفت. این که در آن گوشه به چه هدف رفته بود؟ چندین احتمال و اقوالی وجود دارد.

بعضی گفته اند که به خاطر غسل کردن به آن طرف رفته بود، بعضی گفته اند که طبق معمول برای عبادت خدا به گوشه جانب شرق محراب رفته بود، امام قرطبی این احتمال دوم را بهتر و احسن دانسته است.

ابن عباس (رض) میگوید: به همین سبب نصاری جهت مشرق را قبله خویش گرفتند زیرا

عیسی علیه السلام در این جهت از بیت المقدس متولد شد. به قولی: مریم، به این خاطر از مردم کناره گرفت تا خدای سبحان را در خلوت و فراغت عبادت کند.

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿١٧﴾

و در برابر آنان پرده ای بر خود گرفت، پس روح خود (جبرئیل) را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسانی بیعیب و نقص بر مریم ظاهر شد. (۱۷)

تفسیر :

«فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا» مریم پرده ای برافراشت تا وی را از دیدگان کسانش و از دید مردم در حجاب قرار دهد، «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» پس به سوی او روح خود را فرستادیم «رُوحَنَا»: روح متعلق به خود. هدف از روح، جبرئیل علیه السلام است (شعراء آیه ۱۹۳).

حق تعالی او را روح نامید زیرا دین به وسیله وحیی که او حامل آن است زنده می شود. «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا»: جبرئیل را به سویی فرستاد و او در چهره انسانی کامل اندام و خوش ترکیب نزد مریم نمایان شد، طوری که از اوصاف بنی آدم هیچ چیزی کم نداشت پس مریم طوری فکر کرد که او نسبت به وی قصد بدی دارد.

ابن عباس (رض) گفته است: جبرئیل به صورت جوانی سفید روی با موهای مجعد و راست قامت در مقابل مریم ظاهر شد. (زاد المسیر ۲۱۷/۵).

مفسران می افزایند: از این رو جبرئیل علیه السلام به صورت انسان درآمد تا مریم با او مونس شود و از او متنفر و بیمناک نگردد و اگر به صورت فرشته نمایان می شد، از او متنفر شده و قدرت شنیدن سخنان او را نمی داشت، و اینکه از این سیمای زیبا و بسیار نیکوی جبرئیل به خدا پناه جست، نشان میدهد که پاکدامن و پارسا بوده است. (البحر ۱۸۰/۶).

قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ﴿١٨﴾

(مریم لرزان و هراسان) گفت: من از (سوء قصد) تو، به الله مهربان پناه می برم. اگر پرهیزگار هستی (بترس که من به خدا پناه برده و او کس بیگسان است). [از من فاصله بگیر]. (۱۸)

تفسیر :

دیده میشود که چگونه، انسانهای پاکدامن با احساس احتمال گناه به خود می لرزند و به الله پناه می برند، چون مریم جبرئیل را دید گفت: اگر خداترس و پرهیزگار هستی، من از تو به خدای رحمان پناه میبرم که به من بدی یا آزاری برسانی. بهترین پناهگاه، رحمت الهی است.

«إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا»: اگر پرهیزگار هستی. باتوجه بدین معنی، جزای شرط محذوف و از سیاق پیدا است. تو پرهیزگار نیستی. چرا که بدون اجازه به حجره عبادتگاه او درآمده است. در این صورت، حرف (إِنْ) حرف نفی و به معنی (ما) است. («ترجمه معانی قرآن» .

قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ﴿١٩﴾

جبرئیل گفت: جز این نیست که من فرستاده پروردگار توام تا به تو پسری پاکیزه از هر گناه) ببخشم. (۱۹)

تفسیر :

جبرئیل به وی گفت: من فرستاده ای از سوی الله تعالی هستم. جبرئیل میخواست بیم و هراس حاصل شده را که مریم احساس آنرا داشت، از بین ببرد، پس گفت: (مترس که من یکی از

فرشتگان الهی هستم و) پروردگارت مرا فرستاده است تا (سبب شوم و) به تو پسر پاکیزه‌ای از لغزش‌ها و پاکیزه از گناه (از نظر خلق و خوی و جسم و جان) ببخشم.

«رَكِيًّا»: پاکیزه از گناهان از لحاظ ظاهری و معنوی. بزرگ شونده بر خیر و صلاح.

قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشْرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ﴿٢٠﴾

مریم گفت: چگونه پسری خواهم داشت حال آنکه بشری به من دست نزده و بدکار (هم) نبوده‌ام؟! (۲۰)

تفسیر :

مریم به حضرت جبرئیل علیهم السلام گفت: چگونه پسری به دنیا خواهم آورد حال آنکه «وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشْرٌ وَ لَمْ أَكُ بَغِيًّا»: درحالیکه شوهر ندارم و هیچ انسانی با نکاح حلال به من نزدیکی نکرده است و به من دست نزده است و همچنان مرتکب فعل حرامی هم نشده‌ام و جز این نیست که فرزند از یکجا شدن مرد و زن به دنیا می‌آید؟

«بَغِيًّا»: زناکار. این کلمه وصف غالبی است برای زنان، مثل عاقر و حائض.

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا ﴿٢١﴾

جبرئیل گفت: فرمان حق همین است که پروردگارت فرموده است، این کار بر من سهل و آسان است، ما می‌خواهیم او را معجزه ای برای مردم قرار دهیم و رحمتی از سوی ما باشد، و قضای الهی بر این کار رفته است. (۲۱)

تفسیر :

جبرئیل به مریم گفت: موضوع همین است که شما آنرا بیان داشتید؛ واقعاً! هیچ انسانی به تو نزدیکی نکرده است و فعل حرامی هم انجام نداده‌ای، زیرا حق تعالی تو را از این فعل بد مصون داشته است. «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَّا» ولی بدان که به وجود آوردن پسری بدون پدر بر خدای سبحان سهل و آسان است، زیرا قدرتش نافذ می‌باشد؛ تا این پسر نشانه‌ای بر قدرت وی و رحمتی از سوی وی بر مادرش و بر امتش باشد.

واقعاً وجود عیسی علیه السلام رحمت است. کسی که وجودش ایمان به خدا را در انسان‌ها زنده کند و کارش ارشاد و هدایت مردم باشد، بصورت قاطع رحمت است.

«وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا»: قطعاً الله متعال این امر را نوشته و مقدر ساخته است، و خاتمه پذیرفته است، هیچکس نمیتواند مانع کار الله متعال شود، دیگر کار انجام یافته است (و جایی برای بحث و گفتگو باقی نمانده است).

پس نه حکمش را بر گرداننده‌ای است و نه قضا و فیصله‌اش را بازدارنده‌ای.

یعنی: تو ای مریم! ناگزیری که به این انتخاب الهی برای خویش و بر آنچه که به دنبال آن از افترای مفتریان و آزار آزاردهندگان پیش‌خواهد آمد، صبر کنی.

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا ﴿٢٢﴾

پس مریم (از دمیدن فرشته) به او (عیسی) باردار شد و به سبب آن حمل دور از مردم کناره شد. (۲۲)

تفسیر :

در تفسیر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: یعنی: جبرئیل علیه السلام در چاک پیراهن مریم، دمید و اثر دمیدنش به شکم مریم، رسید آنگاه او به عیسی علیه السلام باردار شد.

مفسر دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر المیسر می نویسد: بعد از آنکه جبرئیل در چاک گریبان مریم دمید و دم وی به رحمش رسید، مریم حامله شد و به جایی دور از چشم مردم رفت.

مفسران در این بابت می افزایند: جبرئیل در آستین بالاپوش مریم دمید و نفخ وارد بدن مریم شده و سبب حامله دار شدن مریم گشت. معنی آیه چنین است: مریم پاکدامن چنین حامله دار شد و در همان حال که جنین را در شکم داشت از بیم این که مورد طعنه و عیبجویی باردار شدن قرار نگیرد گوشه‌ی عزلت و دوری از خانواده را برگزید. (تفسیر صفوای النفاسیر، شیخ صابونی).

در برخی از اوقات حالات طوری پیش می آید که: انسان های پاك باید به خاطر دور ماندن از تهمت مردم، از مردم و مجتمع مردمی باید فاصله گیرند. به همین دلیل بعد از اینکه مریم (از دمیدن فرشته) حمل گرفت، به سبب آن حمل از مردم کناره شد.

فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا ﴿٢٣﴾

آنگاه درد زاییدن، او را به ناچار به جانب درخت خرما کشانید؛ [در آن حال] گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و یکباره از یادهای فراموش شده بودم. (۲۳)

تفسیر :

یعنی بعد از اینکه شدت درد زایمان در او شدت یافت، او مجبور شد تا به تنه‌ی درخت خشکیده خرما پناه ببرد تا در موقع تولد نوزاد به آن تکیه دهد.

«قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا» و او از بیم اتهام مردم گفت: ای کاش پیش از امروز مرده بودم و اصلاً زنده به دنیا نیامده بودم، کاش شناخته شده نبوده و به یادآورده نمیشدم و کسی نمی‌دانست که من کیستم. ای کاش! شخص ناقابل و ناشناخته‌ای بودم. (این نظر قتاده است و ابن عباس (رض) گفته است: كُنْتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا یعنی ای کاش! خلق نمی‌شدم و چیزی نبودم.) کاش: «نَسِيًّا: چیز ناقابل فراموش شده‌ای» می بودم و از خاطره‌ها محوه می شدم «نسیاً»: پوشاکی است که برای جلوگیری از پخش شدن خون حیض مورد استفاده قرار میگیرد، و بعد از آن به دور انداخته میشود و به فراموشی سپرده میشود.

ابن کثیر گفته است: مریم می دانست که به سبب تولد این نوزاد از او بازخواست و امتحان و آزمایش به عمل می آید، از این رو آرزوی مرگ کرد؛ چون می دانست مردم سخنان او را تصدیق نمی‌کنند و بعد از این که مدت‌ها پارسا و عابد بوده است، اینک او را پست و زناکار می دانند، از این رو چنان گفت. (مختصر ابن کثیر ۲/۴۴۸).

یاد و شوق مرگ:

در حدیثی از حضرت ابو هریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: ای مردم! مرگ را یاد کنید و به یاد داشته باشید که لذت های دنیوی را ختم میکند. (جامع الترمذی، سنن ابن ماجه، معارف الحدیث).

همچنان در حدیثی دیگری از عبد الله بن عمر روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که تحفه مؤمن مرگ است (شعب الایمان للبيهقي، معرف الحدیث).

آرزوی مرگ و ممانعت از طلب آن:

از حضرت انس رضی الله تعالی عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: کسی از شما بخاطر تکلیف و غم تقاضای مرگ را نکند و نه دعا نمائید و اگر

مجبور شدید این گونه بگوئید: «اللهم احیینی ما کانت الحیوة خیراً وتوفنی اذاکانت او فاة خیراً لی» (ای پروردگار اگر حیات طیبه نصیب من باشد من را زنده دار و اگر مرگ بر ابرام بهتر باشد از دنیا خلاصم کن (صحیح بخاری، مسلم، حصن حصین، معارف الحدیث).

فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ﴿٢٤﴾

پس (فرشته) از جانب پائین او ندا داد که اندوهگین مشو، چون پروردگارت زیر [پای] تو چشمه آبی پدید را جاری ساخته است. (۲۴)

تفسیر :

«فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي»: واقعاً هم الهامات غیبی، راه گشای انسان در وقت اضطرابات است. فرشته از زیر تنه‌ی نخل او را صدا زد. یعنی: چون جبرئیل علیه السلام این سخن مریم، را شنید، و (جبرئیل) که از زیر آن تل یا در زیر آن درخت خرما بود، وی را صدا زد (و گفت که از تنه‌ای و نبودن خوردنی و نوشیدنی، و از این که مردم چه خواهند گفت) غمگین و تشویش مه داشته باش. پروردگارت پائین (تر از) تو چشمه‌ای پدید آورده است (و روانش کرده است).

«أَلَّا تَحْزَنِي»: اندوهگین مشو، واقعاً هم برای یک زن پاکدامن، غمی به اندازه‌ی غم تهمت بی‌عفتی نیست که به آن متهم شود.

برخی از مفسران در تفاسیر خویش مینویسند: «نَادَاهَا»: او را صدا زد. فاعل جبرئیل است، اما سیاق آیات نشان میدهد که منادی، عیسی علیه السلام بوده است که از درون شکم، مادر خود را ندا داده است. تا مادر سخن او را بشنود و باور کند و بعد با خاطری آسوده به مردم بگوید که پاکدامنی مرا از نوزاد در گهواره پیرسید.

«تَحْتَكِ»: زیرین و پائین تو.

«سَرِيًّا»: چشمه رودخانه کوچک. پیدایش این آب، نخستین نشانه دالّ بر پاکی و کرامت مریم بود. از ماده (سَری، یَسْری). انسان والامقام که مراد عیسی است. یا از ماده (سَرا، یَسْرو).

«قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا»: خداوند پائین‌تر از مکان تو چشمه‌ای یا رودخانه‌ای پدیدار کرده است. خداوند از تو بزرگواری را به وجود می‌آورد. («ترجمه معانی قرآن».)

«قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا»: خدایت جویباری کوچک را در پیش پایت جاری کرده است. ابن عباس (رض) گفته است: جبرئیل پا به زمین زد و چشمه‌ی آبی زلال و صفای جوشید و جویباری جاری گشت.

سَری: جوی آب کوچکی است که خدای متعال برای دفع تشنگی مریم برایش جاری کرد تا از آن بیاشامد. پیدایش این آب، اولین نشانه دالّ بر پاکی و کرامت مریم بود. از ماده (سَری، یَسْری). انسان والامقام که هدف از آن عیسی است، زیرا به مردان بزرگ و با عظمت، سَری میگویند.

سید قطب مفسر تفسیر فی ظلال قرآن در تفسیر خویش می‌نویسد: (عیسی) از پائین او، وی را صدا زد (و گفت که از تنه‌ای و نبودن خوردنی و نوشیدنی، و از این که مردم چه خواهند گفت) غمگین مباش. پروردگارت پائین (تر از) تو چشمه‌ای پدید آورده است (و روانش کرده است). تنه خرما را بجنبان و بتکان، تاخرمای نارس دست چینی بر تو فروافتد. پس (از این خرمای شیرین) بخور و (از آن آب گوارا) بیاشام و (به این فرزند دل‌بند و معجزه خداوند) چشم را روشن دار، و هرگاه کسی را دیدی (و در این زمینه از تو

توضیح خواست با اشاره بدو بفهمان و) بگو: که من برای خدای مهربان روزه (سکوت و خود داری از گفتار) نذر کرده‌ام، و به همین دلیل امروز با انسانی سخن نمی‌گویم. خدا را! کودکی که هم اینک متولد گردیده است از زیر او، وی را فریاد میدارد، و دل او را اطمینان می‌بخشد، و او را با پروردگارش اتصال و ارتباط میدهد، و وی را به خوردنی و نوشیدنی خود رهنمود می‌سازد، و حجت و برهان بدو می‌آموزد! به او می‌گوید: غمگن مباش. «قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا»: پروردگارت پائین (تر از) تو چشمه‌ای پدید آورده است (و روانش کرده است).

خدا تو را فراموش نکرده است و به ترک تو نگفته است. بلکه زیر پاهایت جویباری را جاری کرده است - ارجح این است که این جویبار همین لحظه از چشمه‌ای برجوشیده است و روان گردیده است. یا هم اینک از محل سیلابی در کوهسار برجوشانده است - (این درخت خرما را که بر آن تکیه زده‌ای بجنان و بتکان تا خرما را نورس دست‌چینی بر تو فرو افتد. این خوراک و آن نوشیدنی تو است. خوراک شیرینی که مناسب حال زن زانو است. خرما از جمله بهترین خوراکی‌های زنان زچه است.

«فَكُلِي وَاشْرَبِي»: پس (از این خرما شیرین) بخور و (از آن آب گوارا) بیاشام. نوش جان و سلامت باد.

«وَقَرِّي عَيْنًا»: چشم را روشن دار، و شاد باش. قلبت را آرام بساز. هر وقت با کسی روبرو شدی با ایما و اشاره بدو اعلان کن که تو برای خداوند مهربان روزه سکوت گرفته‌ای و برای پرستش او گوشه‌گیری گزیده‌ای. و به پرسش کسی اصلاً جواب هم مده.

وَهَرِي إِلَيْكَ بِجَذَعِ النَّخْلَةِ نَسَاقِطٌ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا (۲۵)

وتنه درخت خرما را به طرف خود [بگیر و] بتکان بر تو خرما تازه میریزد. (۲۵)

تفسیر :

یعنی شاخه‌ی نخل را تکان بده. «نَسَاقِطٌ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا» رطب خوشمزه و تازه و آبدار بر تو فرو می‌ریزد. فحوای آیه مبارکه میرساند که: این آیه به بر کارگیری اسباب در طلب رزق دلالت دارد.

انسان در سخت‌ترین شرایط نیز باید برای کسب روزی تلاش ورزد. آرامش، بر تغذیه مقدم است. «أَلَّا تَحْزَنِي رُطْبًا جَنِيًّا»: زیرا انسان مضطرب، بهترین غذاها را نیز میل ندارد. مفسران گفته‌اند: بعد از اینکه آب شیرین و گوارا را دید، برای این که معجزه‌ی زنده کردن شاخه‌ی خشکیده‌ی نخل را به او نشان دهد، به او دستور داد شاخه‌ی خشکیده را تکان بدهد، تا درد زایمانش آرام بشود و بداند که این امر کرامتی است از جانب خدا.

رطب جنی: خرما‌ی تازه‌ای است که آماده چیدن باشد. یعنی: بر تو رطب تازه پاکیزه می‌ریزند. «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل زنان هنگام زایمان و پس از آن نیاز به آرامش، آب و غذای مناسب دارند که در این آیات بدان اشاره شده است. غذای مورد سفارش قرآن و روایات برای زنی که وضع حمل کرده است، خرما‌ی تازه است.

عروبن میمون می‌گوید: «برای زنان در حال نفاس (زایمان) چیزی بهتر از رطب نیست». در حدیث شریف به روایت علی (رض) از رسول الله صلی اله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «عمه خود درخت خرما را گرامی بدارید زیرا درخت خرما از همان گلی آفریده شد که آدم علیه السلام از آن آفریده شد...».

در «تفسیر انوار القرآن» آمده است: آری! مریم، قبل از ولادت عیسی بی کسب و کار از سوی حق تعالی روزی پاک بهشتی داده می شد و این گرامیداشت و تجلیلی مخصوص برایش بود اما چون عیسی علیه السلام را به دنیا آورد، مأمور به تکاندن درخت خرما شد. علما در توجیه این امر گفته اند: مریم قبل از ولادت عیسی علیهم السلام تماماً مشغول عبادت حق بود اما بعد از ولادت، دل وی به دوستی عیسی علیه السلام نیز مشغول شد، از این جهت به کسب و تلاش در جهت به دست آوردن روزی مأمور گشت. علما با این آیه استدلال کرده اند بر اینکه: هر چند فراهم آمدن رزق حتمی است ولی خداوند متعال آن را به سعی و تلاش خود انسان وابسته ساخته است زیرا کسب و کار، سنت خداوند متعال در بندگانش میباشد و این سنت با توکل در تضاد و تعارض نیست زیرا توکل بعد از توسل به اسباب است.

فَكُلِّي وَاشْرَبِي وَفَرِّي عَيْنًا فَمَا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ﴿٢٦﴾

پس بخور و بنوش و چشم را روشن و آسوده دار. پس اگر کسی از انسان را دیدی، بگو: من برای پروردگار مهربان روزه نذر کرده ام بنابراین امروز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت. (۲۶)

تفسیر :

از خرمای تازه بخور، از آب شفاف و شیرین بنوش. «وَقَرِّي عَيْنًا» و خاطر را به پسر خوش و دیده به وی روشن و روح را آرام دار. «فَمَا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا»: و اگر کسی از انسان ها را دیدی و از تو در مورد نوزاد سؤال کرد، «فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا» من برای طاعت حق تعالی روزه سکوت نذر کرده ام که ساکت و بی صدا بمانم. «فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا» از این رو با هیچ بشری مطلقاً سخن نخواهم گفت: به او امر شد زبان را در کام نگهدارد و سخن نگوید تا فرزندش او را کفایت کند و دلیل و معجزه‌ی آشکار بشود.

روزه سکوت مریم:

باید گفت که: روزه سکوت قبل از دین مقدس اسلام بحیث عبادت بشمار می رفت و کسیکه از سخن گفتن روزه بگیرد، و از صبح تا شام با کسی صحبت نکند، ولی به آمدن دین مقدس اسلام این عبادت منسوخ گردید.

دین مقدس اسلام به پیروان خویش هدایت فرمود که تنها از گفتار بد و دشنام و فحاشی و دروغ و غیبت پرهیز گزینند، ترک عموم گفتگو در اسلام عبادتی نیست، لذا نذر کردن به آن هم جایز نمی باشد.

در حدیثی از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَا يُتَمَّ بَعْدَ احْتِلَامٍ، وَلَا صُمَاتَ يَوْمٍ إِلَى اللَّيْلِ»: «پس از بلوغ، یتیمی نیست و سکوت کردن از صبح تا غروب روا نمی باشد» رواه أبو داود والبيهقي في السنن الكبرى وصححه الألبانی.

اول اینکه وقتی کسی به بلوغ برسد، یتیم محسوب نمیشود. دوم اینکه در جاهلیت با سکوت کردن الله متعال را عبادت میکردند؛ چنانکه همه ی روز را سکوت میکردند و تا غروب آفتاب سخن نمی گفتند؛ رسول الله صلی الله علیه وسلم مسلمانان را از اینکار نهی میکند؛ چون باعث ترک تسبیح و تهلیل و تحمید و امر به معروف و نهی از منکر و قرائت قرآن

و عبادات زبانی دیگر می شود؛ علاوه بر اینکه عمل دوران جاهلیت است؛ به همین دلیل از آن نهی کرده است.

اگر احياناً شخص به این مطلب، به عنوان حکمی از احکام اسلام ملتزم شود، بدعت در دین ایجاد کرده است که قطعاً مرتکب حرام شده است. لذا در حرمت این حکم، بین فقهاء اجماع است و روایات متعددی در این باره نیز رسیده است.

از ظاهر آیه 26 سوره مریم چنین معلوم میگردد که مریم به خاطر مصلحتی مامور به سکوت بود و به فرمان خدا از سخن گفتن در این مدت خاص خود داری میکرد تا نوزادش عیسی، لب به سخن بگشاید و از پاکی او دفاع کند که این از هر جهت مؤثرتر بود. اما از تعبیر آیه چنین برمی آید که نذر سکوت برای آن قوم و جمعیت، کار شناخته شده ای بود، به همین دلیل این کار را بر او ایراد نگرفتند.

برخی از مفسران در مورد روزه سکوت حضرت مریم می نویسند که: روزهی سکوت حضرت مریم در برابر مردم، یا برای این بود که آنان ظرفیت جواب را نداشتند، یا گفتگوی با آنان، تأثیر منفی به دنبال داشت و یا در ادامه ی پاسخ و سخن گفتن، سوالات و بهانه های دیگری را مطرح می کردند. والله اعلم

فَأَنْتَ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (۲۷)

آنگاه نوزاد را در حالیکه [در آغوشش] حمل میکرد، نزد قومش آورد.

تفسیر :

گفتند: ای مریم! به راستی که توکاری شگفت [وبی سابقه و ناپسندی] مرتکب شده ای. (۲۷) «تَحْمِلُهُ»: در حالیکه او را برداشته بود.

فریبا: کار زشت و ناپسند و عجیب و نادری که همانا به دنیا آوردن فرزندی بی پدر در دنیا می باشد..

با تأسف باید گفت که: در زیاتر از موارد قضاوت های مردم معمولاً عجولانه و بر اساس قرائن ظاهری صورت می پذیرد، نه بر اساس واقعیت ها. «لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا» (با دیدن نوزادی همراه مریم، به بدی او حکم کردند).

يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْثًا (۲۸)

ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت بدکاره بود [این طفل را از کجا آورده ای؟] (۲۸)

تفسیر :

مردم در خطاب به مریم گفتند: ای خواهر مرد صالح هارون! پدرت شخص گهنکاری نبود که مرتکب فحشا شود.

«وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْثًا»: و مادرت نیز بدکاره ای نبود تا زنا نماید. پس چگونه این عمل زشت از تو سر زده است در حالیکه از خانواده ی پاک و مشهور به نیکی و صلاح و عبادت برخاسته ای؟

قتاده گفته است: هارون مردی صالح در میان بنی اسرائیل بود و به نیکی و کثرت عبادت شهرت داشت و مریم را به او تشبیه کردند. (طبری ۱۶/۷۷).

این هارونی که مریم را به او تشبیه کردند، برادر حضرت موسی نیست؛ زیرا فاصله ی بین آن دو بیش از یک هزار سال است. و سهیلی گفته است: هارون یکی از پارسایان مجتهد بنی اسرائیل بود، و از لحاظ تلاش وجدیت در عبادت، مریم به او تشبیه شده است.

وهارون بن عمران برادر حضرت موسی نبود؛ زیرا فاصله‌ی زمانی بین آنها بسیار زیاد بود. (مختصر ابن کثیر ۲/۴۵۰).

در حدیث شریف به روایت مغیره بن شعبه (رض) آمده است که گفت: «رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا به سوی مردم نجران فرستادند، مردم نجران [که نصاری بودند] به من گفتند: بنگر که شما در قرآن خود میخوانید: «يَأْخُذَ هَرُونَ» [مریم: 28] در حالیکه موسی علیه السلام سالیان سال قبل از عیسی علیه السلام زندگی میکرد؟! راوی میگوید: پس چون بازگشتم، این سخن‌شان را با رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان گذاشتم، فرمودند: آیا به آنان نگفتی که مردم در آن زمان فرزندان خود را به نام پیامبران و صالحان پیشین نامگذاری می کردند، یعنی شیوه و عادتشان چنین بود؟...».

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ﴿٢٩﴾

[مریم] به سوی [عیسی] اشاره کرد (که از او بپرسید) گفتند چگونه با کسی که در گهواره [و] کودک است سخن بگوییم. (۲۹)

تفسیر :

«فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ»: مریم با آنها سخن نگفت او فقط به اشاره اکتفا کرد و به پسرش عیسی که کودکی در گهواره بود اشاره کرد تا از وی سؤال نمایند. زیرا برای خداوند متعال روزه سکوت نذر کرده بود.

«قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا»: با تعجب گفتند: چگونه با این کودک خردسال، شیرخور و گهواره‌ای که در قنطاق است و از پستان مادر تغذیه میکند که: نه سخن گفته میتواند و نه حرف های ما را میفهمد، سخن بگوییم؟!

امام فخر رازی فرموده است: روایت شده است که حضرت عیسی علیه السلام در حالیکه مصروف نوشیدن شیر بود، زمانیکه سخنان آنها را شنید، پستان مادر را رها کرد و به آنها رو کرد و با آنها به صحبت پرداخت. سپس از آن زبان به گفتن نگشود تا به سن زبان باز کردن اطفال رسید. (تفسیر کبیر ۲۱/۲۰۸).

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ﴿٣٠﴾

نوزاد [از میان گهواره به سخن درآمده و] گفت من بنده خداوندم که به من کتاب آسمانی داده است و مرا پیامبر انتخاب نموده است. (۳۰)

تفسیر :

عیسی علیه السلام در جواب پرسش مردم در حالی که در گهواره اش شیر میخورد، لب به سخن گشود و گفت: من بنده الله هستم؛ که با قدرت بی‌نهایت خود مرا بدون پدر خلق کرده است. واقعاً زمانیکه پروردگار با عظمت بخواد؛ کودکی را در گهواره به سخن می‌آورد، وشایعات و فتنه‌ها را خاموش میسازد.

در معرفتی خود، قبل از هر چیز مهر بندگی خدا را بر خود بزنیم که این، بزرگترین افتخار است.

ملاحظه می شود که: حضرت عیسی اولین سخنی که به آن نطق کرد، اعتراف به عبودیت خداوند بزرگ بود تا به نصاری اعلام کند که آنان در آنچه که بعداً از ربوبیت به وی نسبت خواهند داد، گمراهند. واقعاً هم بندگی خدا سرچشمه‌ی همه‌ی فیوضات الهی است.

«آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا»: حکم خدا چنان جاری شده است که انجیل را به من عطا فرماید و مرا پیامبر قرار دهد. او چنین مقدر کرده است که انجیل را بر من نازل کند و مرا برای بنی اسرائیل پیامبری قرار دهد.

خداوند متعال در ازل برایم مقدر کرده که پیامبری دارای کتاب باشم. و کتابش انجیل است «و مرا پیامبر ساخته است» یعنی: به نبوتم و به دادن کتاب برایم حکم کرده است. گفتمی است که عیسی علیه السلام در این حال کودکی نه پیامبر بود و نه بر وی کتاب نازل شده بود بلکه او از امر یقینی‌ای خبر می‌داد که وقوعش در آینده حتمی بود.

به منظور افاده‌ی تحقق آن به لفظ ماضی بیان شده است؛ زیرا خدا در ازل به هر چه حکم کرده باشد، حتماً تحقق می‌پذیرد.

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ﴿٣١﴾

و هر جا که باشم، مرا مبارک گردانیده است. و تا وقتی که زنده باشم، مرا به نماز و زکات سفارش فرموده است. (۳۱)

تفسیر :

مفسر تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر آیه مبارکه مینویسد: از این رو خیرم بسیار و منفعتم عام و همگانی است؛ من نافع‌ترین مردم در علم و حلم و حکمت هستم، و تا زنده‌ام پروردگارم مرا به بر پاداشت نماز و پایبندی به اوقات آن و به دادن زکات سفارش کرده است زیرا نماز پاکی روح و زکات پاکی مال است. - قابل یادآوری است که نماز از جمله عباداتی است که «ما دُمْتُ حَيًّا» و در طول عمر تعطیل شدنی نمی‌باشد.

وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ﴿٣٢﴾

و (همچنان) به نیک رفتاری با مادرم مرا سفارش نموده و مرا متکبر و سرکش و بدبخت نگردانیده است. (۳۲)

تفسیر :

نیکی کردن به مادر، از اخلاق انبیاست، واقعاً شخصیکه به مادرش بی‌مهری و بی‌محبتی کند، یقیناً کامل داشته باشید که به مردم نیز رحم نخواهد کرد.

خداوند متعال در آیه مبارکه با زیبایی خاصی می‌فرماید: «وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ» و مرا برای مادرم مطیع و فرمانبردار، مشفق و مهربان قرار داده «وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» و انسانی زورگو، متکبر، درشتخو و نافرمان خود نگردانیده بلکه مرا انسانی شایسته و پرهیزگار قرار داده است.

«جَبَّارًا»: گردنکش زورگو و شقی: بدبخت نافرمان در برابر پروردگار است. یا شقی: به معنی نا امید، یا عاق و نفرین شده مادر است.

برخی از سلف گفته‌اند: هیچکسی را عاق پدر و مادر نمی‌یابید مگر این‌که گردنکش، نافرمان حق تعالی و بدبخت می‌باشد. تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ﴿٣٣﴾

و سلام بر من، روزی که تولد شده‌ام و روزی که می‌میرم و روزی که دوباره زنده می‌شوم. (۳۳)

تفسیر :

یعنی: بر من در روزی که متولد شدم سلامتی مقدر شده بود زیرا شیطان در آن وقت به من هیچ آسیبی نرسانید و بر من در هنگام مرگم نیز سلامتی مقدر است زیرا حق تعالی در آن هنگام مرا گمراه نمی سازد و مرا به حق و صدق ناطق می گرداند و بر من در هنگام برانگیختن مجدد سلامتی است زیرا در آن روز از هول و هراس محشر در امان هستم. پس این مجموعاً نه موضوع بود که عیسی علیه السلام آن را در آغوش مادرش اعلام کرد.

مالک بن انس (رض) میفرماید: «چه قدر سخت است این آیات بر معتقدان به عقیده قدر (قدریه) زیرا عیسی علیه السلام از همه اموری که در باره وی در گذشته و آینده حکم شده است خبر داد، درحالیکه قدریه میگویند: بنده خالق افعال خویش است!».

مفسر تفسیر صفوة التفاسیر مینویسد: وقتی مسیح طفلی شیرخوار بود و به زبان آمد چنین گفت و بندگی خود را برای خدا این چنین اعلام می دارد. پس به عکس گمان نصاری او خدا نیست و فرزند خدا نیست و سوم سه گانه هم نیست. بلکه بنده و پیامبر است، و مانند دیگر افراد بشر زندگی می کند و مرگ او را می برد، خدا او را بدون پدر از مادر خلق کرده است تا دلیل بر قدرت آشکار خدا باشد. از این رو بدون فاصله فرموده است:

جماعت قدریه:

قدریه گروه است که منکر قدر الهی هستند و معتقدند که انسان هر آنچه میکند خدای متعال دخالتی در آن ندارد، و تا زمانی که فعلی بوقوع نپیوندد خداوند از آن آگاه نمیشود، یعنی علم الهی رانسبت به افعال قبل از وقوع آن منکر هستند، و میگویند: خداوند افعال را مقدر نکرده و افعال انسانها را خلق نکرده و اصلاً او قدرتی بر آن ندارد! در حالی که الله متعال میفرماید: «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» (صافات 96). یعنی: «خداوند هم شما را آفریده و هم آنچه انجام می دهید».

که بر طبق این آیه اهل سنت معتقدند: انسان و افعال او هر دو مخلوق خدا هستند، یعنی خدا هم انسان را خلق کرده و هم افعال وی را، در حقیقت انسان کسب کننده افعالش است. قدرت خداوند بر هر چیزی، موضوعی است که قدریه به طور کلی آن را تکذیب میکند به گونه ای که معتقدند که خداوند افعال بندگان را خلق نکرده و آنها را دایره قدرت و آفرینش خدا خارج ساخته اند. قدری که قرآن و سنت و اجماع بدون شک بر آن دلالت دارند و قدری که قدریه آنها را انکار نموده اند، قدری است که خداوند برای بندگان تقدیر نموده و اندازه های مشخص آنها را مقرر فرموده است.

در مورد این که چرا به این گروه قدریه گفته می شود؟

در این مورد دو نظر وجود دارد:

- چون منکر قدر الهی هستند. (شرح صحیح مسلم؛ نووی).

- چون معتقدند که انسان بر افعال خود قدرت دارند.

اولین کسی که در مورد قدر سخن گفت شخصی بنام «معبد بن خالد الجهنی» بود، او در آخر حیات صحابه این نظریه را ترویج داد. از امام اوزاعی روایت شده که گفت: «اولین کسی که در مورد قدر سخن گفت؛ مردی از اهل عراق بود که به وی سوسن یا سنسویه می گفتند، سوسن یک نصرانی بود که اسلام آورد سپس دوباره به دینش بازگشت و معبد

جهنی عقیده قدر را از وی گرفت، و غیلان دمشقی نیز از معبد آموخت». (لالکائی در «شرح اصول» صفحه 750).

خوانندگان محترم!

در آیات (34 الی 40) در باره اختلاف نظر پیروان دین مسیح در شأن عیسی علیهم السلام بحث بعمل می آید.

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿٣٤﴾

این است (اوصاف) عیسی پسر مریم، سخن راست و درست که ایشان (اهل کتاب) در آن شک میکنند. (۳۴)

تفسیر :

این کس که الله متعال از وی خبر داده، حقیقتاً و یقیناً همان عیسی پسر مریم است؛ این همان داستان درست و صحیح وی است نه آنگونه که یهود و نصاری اباطیل و افتراهایی را در مورد وی ادعا می کنند.

خواننده محترم !

در چند آیه ای که گذشت، عیسی علیه السلام با هفت صفت برجسته و دو برنامه معرفتی شده است؛ اما صفات برجسته ای او عبارتند از:

- بندهی خدا بودن. «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ»

- آوردن کتاب آسمانی. «آتَانِي الْكِتَابَ»

- پیامبری. «وَجَعَلَنِي نَبِيًّا»

- مبارك بودن. «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا»

- نیکی به مادر. «وَوَبَّرًا بِوَالِدَتِي»

- جبار و شقی نبودن. «لَمْ يَجْعَلَنِي جَبَّارًا شَقِيًّا»

- متواضع، حق شناس و سعادت مند بودن. وَ السَّلَامُ عَلَيَّ...

و اما دو برنامه ای عیسی، یکی نماز و دیگری زکات است. این آیه میفرماید: سخن درست در باره عیسی همان است که گفتیم. «ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» خداوند در قرآن، بارها مسیحیان را منحرف و عقاید آنان را درباره حضرت عیسی باطل دانسته است، چنانکه در آیه 73 سوره مائده: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» و آیه 30 / سوره توبه: «وَقَالَتِ الْنَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ» از آنان انتقاد کرده است، اما در اینجا با بیان سیمای واقعی حضرت عیسی علیه السلام، راه صحیح را در مقابل راه باطل نشان می دهد.

برای تحقق ارادهی خداوند، هیچگونه لفظی، حتی به لفظ «كُنْ» نیازی نیست، ولی خداوند برای فهم ما ارادهی خود را در این قالب بیان کرده است.

خداوند قادر مطلق است و در آفریدن نیازی به اسباب ندارد و قدرت بی نهایت او، دلیل منزه بودن او از عجز و ناتوانی، و اختیار کردن فرزند است.

مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٣٥﴾

الله را سزاوار نیست که فرزندی گیرد، او پاک و منزه است (از تهمت های ناروا)، چون کاری را اراده کند، همین قدر به آن میگوید موجود شو پس بی درنگ موجود میشود! (۳۵)

تفسیر :

در آیه مبارکه آمده است: شأن خداوند متعال با فرزند داشتن سازگار نیست بناءً خدای متعال را نسزد و برایش صحیح و مناسب نیست که برای خود از خلقش فرزندی بر گیرد، او از

این نسبت والا و منزّه است. یعنی: درست و سزاوار نیست که حق تعالی صاحب فرزند باشد «منزّه است او» و مقدّس است از این سخن و از این نسبت نادرست.

«إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»: وقتی امری را مقدر و اراده کند و به آن حکم و دستور بدهد، میگوید بشو، فوراً میشود و به هیچ گونه تلاش و کوشش و زحمتی نیاز ندارد. چنین خدایی چگونه باید دارای فرزند باشد؟

باید گفت که: نه تنها عیسی علیه السلام بدون داشتن پدر و آدم علیه السلام بدون داشتن پدر و مادر خلق می شوند، بلکه هر چیزی به اراده‌ی خدا ایجاد میشود. میان خواست الله و تحقق اشیا، فاصله‌ای نیست.

مفسران گفته‌اند: این عبارت دلیل است برای ما سبق. آنگاه گفته است: ناتوان فرزند اختیار میکند، ضعیف و نیازمندی که توانایی چیزی را ندارد، چنین موجودی فرزند اختیار می‌کند. ولی خداوند توانایی که به هر چیز بگوید «بشو فوراً می شود» احتیاج به داشتن فرزند ندارد. و انسان که خدا او را با لفظ «کن» به وجود آورده است، فرزند نامیده نمی شود بلکه بنده‌ی او می باشد. بدین ترتیب با دلایل روشن و قطعی آنان را ملزم و نیز آنها را سرزنش می‌کند.

خداوند هیچ گونه فرزندی ندارد. «مَنْ وَلَدٌ» (برخلاف بعضی‌ها که ملائکه را دختران خدا، یا عیسی را پسر خدا می پنداشتند).

وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٣٦﴾

و در حقیقت خداست که پروردگار من و پروردگار شماست پس او را بپرستید این است راه راست. (۳۶)

تفسیر :

از جمله مطالبی که حضرت عیسی در گهواره با قوم خود در میان نهاد این بود که خدا پروردگار او و آنها میباشند. پس باید فقط او را به تنهایی پرستش کنند و این همان آیین و دین مستقیمی است که کجی در آن وجود ندارد.

همچنین عیسی به بنی اسرائیل گفت: تنها خدا را به یگانگی پرستید و چیزی را به وی شریک نیاورید، زیرا پروردگار من و شما فقط اوست، برای ما جز او پروردگاری نیست؛ این همان روش پایدار و راه راست است و غیر آن هرچه هست باطل و گمراهی است.

همچنان در سوره مبارکه در قصه حضرت عیسی علیه السلام خواندیم که در قدم اول وی خود را به معرفی میگیرد و میفرماید: من بنده‌ی خدایم، «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» (آیه 30 مریم) اولین دستوری که دریافت کرد درباره‌ی نماز و عبادت بود، «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ» (آیه 31 مریم) و اولین برنامه‌ای را هم که اعلام کرد پرستش و عبادت خداوند بود. «فَاعْبُدُوهُ» (آیه 36 مریم).

اصرار حضرت مسیح بر یکتاپرستی و تأکید بر اینکه راه مستقیم همین است و بس، جوابی است به طرفداران تثلیث و دیگران. (طوریکه مشابه این آیه، در سوره‌ی آل عمران آیه‌ی 51 و سوره‌ی زخرف آیه‌ی 64 نیز آمده است).

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٣٧﴾

ولی گروه‌هایی از میان آنان [درباره عیسی] اختلاف کردند، پس وای بر کسانی که [با افراط در شأن عیسی] کافر شدند از حضور در روزی بزرگ (رستاخیز). (۳۷)

تفسیر :

«فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ»: اما طوایف مختلف بنی اسرائیل در مورد عیسی علیه السلام به اختلاف پرداخته و به صورت احزابی متفرق در آمده اند، از جمله بعضی از آنها گمان بردند که حضرت عیسی علیه السلام پسر خداست مانند «نسطوریّه»، یا او سومین سه خداست العیاذ بالله، یا او خود، خداست!! مانند فرقه‌ی «یعقوبیه» و فرقه‌ی به تثلیث قائل شدند، همچنان یهود به دشمنی با وی پرداخته گفتند: او ساحر، یا پسر یوسف نجار است. «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ» «پس وای بر کافران از حضور در روزی بزرگ» و آنچه که در آن از حساب و عقاب به جریان می افتد! که این روز، روز قیامت روز حساب و جزا است.

نسطوریان:

که از پیروان نسطوریوس (نیمه اول قرن 5 میلادی) کشیش اهل شامی اهل «ژرمان کن» در شمال سوریه بودند و اعتقاد داشتند که در حضرت مسیح دو شخصیت و دو طبیعت وجود دارد انسانی و آسمانی، اما کشیش دیگر در صومعه نزدیک قسطنطنیه معتقد بود که در حضرت مسیح (ع) دو طبیعت ولی یک شخصیت موجود است. پیروان این فرقه را او نیکانیسم بعدها منو فیزنیسم نامیدند. آن ها بر این باور بودند که دو طیف ربانی و انسانی مسیح با یکدیگر عجین شده و طبیعت واحدی را تشکیل داده است و بعدها گفتند که در مسیح (ع) یک طبیعت و یک شخصیت است.

یعقوبیان:

پیروان دیگر از روحانیون مسیحی به نام یعقوب مارادیوس بودند. اینان درباره طبیعت و انسانی مسیح معتقدات خاصی داشته اند. دسته ای از آنها که در سوریه و شمال عراق ساکن بودند، یعقوبی و آن هایی که در مصر و حبشه (اتیوپی) سکونت داشتند قبطی می نامیدند.

أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٣٨﴾

آنان روزی که به سوی ما می آیند [نسبت به حقایق] چه شنوا و چه بینا میشوند، ولی این ظالمان امروز در گمراهی آشکاری قرار دارند. (۳۸)

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٩﴾

و آنان را که (اکنون) در غفلت به سر میبرند، از روز حسرت و پشیمانی بترسان، وقتی که کار به انجام رسانیده می شود و آنان ایمان نمی آورند. (۳۹)

کلید و عامل همه‌ی بدبختی‌ها، غفلت است. از جمله غفلت از خداوند، غفلت از معاد، غفلت از آثار و پیامدهای گناه، غفلت از توطئه‌ها، غفلت از محرومان، غفلت از تاریخ و سنت های آن و غفلت از جوانی و استعدادها و زمینه‌های رشد.

«وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ» یکی از وظایف انبیاء، انذار است. در این آیه مبارکه آمده است

که: ای پیامبر! و مردم را از روز حسرت روز رستاخیز بترسان و برحذر بدار؛

«يَوْمَ الْحَسْرَةِ»: روز قیامت است که هنگام پشیمان شدن و فسوسا و دریغا گفتن است و آه کشیدن و تأسف خوردن که: نکردیم کاری که امروز ما را به کار آید.

وَيَوْمَ الْحَسْرَةِ:

آن روز را از این جهت یوم الحسرة می نامند که: تحسراهل جهنم از آن، ظاهر است، که اگر آنان مؤمن صالح می بودند، مستحق بهشت قرار می گرفتند، در حالیکه الان در عذاب جهنم گرفتاراند، و اهل جنت هم به یک نوع حسرت مبتلا می باشند، چنان که طبرانی و ابو

یعلی به روایت حضرت معاذ این حدیث را روایت کرده اند، که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند که اهل جنت بر هیچ چیزی تحسر نمیخورند، به جز این که کمی از اوقات شان بدون از ذکر الله گذشته است، و بغوی به روایت از ابو هریره نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده که: هر مرده به ندامت و حسرت مبنی بر چه چیز می باشد، آن جناب صلی الله علیه وسلم فرمودند، که نیکو کاران بر این حسرت میخورند که چرا بیشتر نیکی به جا نیاوردند، تا که به در جات بیشتری در بهشت نایل می آمدند، و بدکاران بر این تحسر می خورند که چرا از بد کاری خود باز نیامدند. (تفسیر مظهري).

«إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» از آن روزی که کار دنیا پایان میگیرد (انعام/ آیه 31 و زمر/ آیه 56).
آنگاه که به حساب همگان رسیدگی میگردد و نیکان رهسپار بهشت و بدان رهسپار دوزخ می شوند.

آن روزی که محکمه عدل الهی انعقاد می یابد و مردم مورد حساب قرار میگیرند فرمان الله متعال در باره ی مردم صادر شده است؛ گروهی به جنت و جمعی به دوزخ راهی میشوند. در نتیجه سعادت‌مندان پاداش یافته و شقاوت‌مندان به کیفر میرسند. بناءً تا که میتوانید، سعی بلیغ به خرج دهید تا هر عمل خیری که توانمندی اجرا آنرا دارید در دنیا انجام دهید زیرا در روز قیامت، دیگرکار از کار می گذرد. و باز ندامت و پیشیمانی در آن روز اصلاً فایده‌ای به حال انسان نمی رساند.

«وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ»: حال آنکه کافران در این دنیا از فهم آن روز در غفلت و سرگردانی قرار دارند، زیرا از حق روی گردانیده و پیرو باطل گشته اند، یعنی: آنها هم‌اکنون در دنیا به علایق و اسباب دنیوی فریفته بوده و از عذابی که در آخرت برای شان آماده ساخته شده، غافل میباشند. در حالیکه اگر میدانستند و اندیشه میکردند، بی‌گمان در دنیا حال و وضع و کوشش و تلاش‌شان به گونه‌ای دیگر و در راستای دیگری بود. واقعیت هم همین است که: غفلت زمینه‌ی کفر است. و مرگ در حال غفلت و بی‌ایمانی، مایه‌ی حسرت است.

«وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» نه ایمان صحیحی نزدشان وجود دارد و نه عمل صالحی. و این در حالی است که حشر و نشر را تصدیق نمی‌کنند.

بر حذر داشتن از روز قیامت:

در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری (رض) از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند:

1755- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يُوتَى بِالْمَوْتِ كَهَيْئَةِ كَبْشٍ أَمْلَحَ، فَيُنَادِي مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، فَيَشْرَبُونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَأَهُ، ثُمَّ يُنَادِي: يَا أَهْلَ النَّارِ، فَيَشْرَبُونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَأَهُ، فَيَدْبَحُ ثُمَّ يَقُولُ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ حُلُودٌ فَلَا مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ حُلُودٌ فَلَا مَوْتَ، ثُمَّ قَرَأَ: «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ، وَهُؤُلَاءِ فِي غَفْلَةٍ أَهْلُ الدُّنْيَا (وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ)» [رواه البخاری: 4730].

1755- از ابو سعید خدری (رض) روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: (چون اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ در آیند، مرگ - که گویی قوچی ابلق است - آورده میشود و در میان بهشت و دوزخ متوقف ساخته میشود آنگاه ندا در داده میشود: ای اهل بهشت! آیا این را میشناسید؟ ایشان گردنهایشان را بلند کرده مینگردند و

میگویند: آری! این مرگ است. سپس ندا در داده میشود: ای اهل دوزخ! آیا این را میشناسید؟ آنان گردن هایشان را بلند کرده می نگرند و میگویند: آری! این مرگ است. آنگاه دستور داده می شود که آن را ذبح کنند و بعد از ذبح آن چنین ندا در داده میشود: ای اهل بهشت! جاودانگی است و مرگی در کار نیست. و ای اهل دوزخ! جاودانگی است و مرگی در کار نیست. سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه را خواندند و بعداً با دست خویش اشاره کرده فرمودند: اما اهل دنیا در غفلت دنیا بهسر می برند». در روایتی از ابن مسعود (رض) اضافه شده است: «پس اهل بهشت چنان خوشحال میشوند که اگر کسی از فرط شادی مردنی باشد، آنها باید بمیرند و اهل دوزخ چنان به گریه و ولوله در می آیند که اگر کسی از گریه و نوحه بمیرد، باید همانان باشند».

غفلت چیست؟

غفلت عبارت است از اینکه پرده ای بر فکر و دل انسان بیفتد و از یک واقعیت و حقیقتی دور بماند. قرآن عظیم الشان، در این باره میفرماید: «برخی از انسان ها دل دارند ولی فهم عمیق و ژرف نگری ندارند، چشم دارند ولی بصیرت ندارند، گوش دارند، ولی با آن نمیشنوند!» (آیه 179 / سوره اعراف) و در ادامه ی آیه میفرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»؛ «اینها مثل حیوانات هستند بلکه از حیوانات نیز پست ترند، اینها همان کسانی هستند، که غافلند!» اینجا غفلت میتواند اعم باشد از غفلت از خدا، غفلت از آیات خدا، یا غفلت از آخرت، به تعبیر دیگر غفلت از هر آنچه که انسان را، به سوی کمال می برد.

مراتب انسان:

گاهی انسان کامل است انسانی که با شعور، و به یاد الله باشد؛ گاهی انسان، مانند حیوان میشود؛ و گاهی از حیوان هم پست تر میشود، چنانچه در آیه آمده است. برخی گفته اند: یک مرحله ی دیگر هم وجود دارد و آن این که انسان حیوان شود، نه مانند حیوان! به هر حال کسی که از یاد خدا غافل شود، از ابزارهای شناخت خودش که چشم و گوش و عقل باشد استفاده نکند، از مرحله ی انسانیت ساقط میشود.

غافلان از چه غفلت دارند؟!

1- در سوره یونس میفرماید: «وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنِ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ»؛ «بدرستی که بسیاری از مردم، از نشانه های ما غافل هستند.» از نشانه های خدا غافل هستند یعنی: به گل می بینند ولی گل آفرین را نمی بینند، ابحار را تماشا میکنند، ولی بحر آفرین را نمی بینند، به کهکشان ها و ستارگان نگاه میکنند، ولی آسمان آفرین را نمی بینند.

2- گاهی غفلت از آخرت است، یعنی همه ی توجه انسان به دنیا باشد و از آخرت و رستخیز، از زندگی دیگری که در پس این جهان است، غافل شود. از این رو در سوره ی روم میفرماید: «أَنهَا فَقَطْ ظَاهِر دُنْيَا رَا مِي بِيْنِنْدَا، وَا لِيْ اَزْ اَخْرَتِ غَافِل مِي شَوْنِدَا.»

عوامل غفلت:

برای درمان غفلت باید دید عوامل غفلت از خداوند چیست؟

1- قرآن عظیم الشان یکی از عوامل غفلت را دنیاگرایی میداند و میفرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال و ثروت شما و فرزندان شما، شما را از یاد خدا غافل نکند، هر کس چنین کند، او زیانکار است.» در این آیه به دو عامل غفلت زا اشاره شده که یکی: اموال است، دیگری فرزندان؛ یعنی ممکن است انسان، آنقدر سرگرم اموال و سرمایه اش بشود،

که از یادش برود خدائی هم وجود دارد... یا ممکن است فرزندان مانع یاد خدا بشوند! البته این دو، نمونه ای است، از مسائل دنیوی، و مواردی که انسان را سرگرم می کند و از یاد خدا غافل می کند.

2- دومین عامل از عوامل غفلت «تسلط شیطان بر انسان است» که در سوره ی مجادله مطرح شده و میفرماید: «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ (آیه 19 سوره مجادله) «شیطان بر آنان (= منافقین) مسلط شد، و یاد خدا را از خاطر آنها برد و آنها را به فراموشی انداخت» یکی از کارهایی که شیطان میتواند انجام دهد، این است که یاد خدا را از ذهن انسان ببرد، و انسان را دچار غفلت از یاد خدا کند! بعد میفرماید: «چنین افرادی حزب شیطان هستند!» و در همین راستا در سوره ی مائده میفرماید: «شیطان میخواهد بین شما دشمنی بیندازد، و لذا شما را به سوی شراب و قمار بازی می برد «وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ» او می خواهد مانع یاد خدا بشود.»

إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِنَّا يُرْجَعُونَ ﴿٤٠﴾

یقیناً ماییم که زمین و همه کسانی را که روی آن قرار دارند به میراث می بریم و [همه] به سوی ما بازگردانده می شوند. (۴۰)

تفسیر :

«نَرِثُ»: به ارث می بریم. هدف این است که اموال انسانها و خود ایشان، جاویدان نیست و مالک اصلی الله متعال است.

یعنی بازگشت بندگان به سوی او و حساب شان بر اوست و به زودی آنان را در برابر افعال شان جزا می بیند؛ پس اگر افعال شان خیر باشد جزای خیر و اگر شر باشد جزای شر به آنها می رساند.

یادداشت مفیده:

بصورت کل کلمه «مسیح» 11 بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده است. که از آنجمله 8 بار به تنهایی و 3 بار به صورت ترکیب «المسیح عیسی بن مریم» آمده است.

باید گفت که: مریم دختر عمران از دانایان بزرگ بنی اسرائیل بود. همسر عمران به مریم حامله شد؛ نذر کرد فرزندش را به خدمتکاری هیکل سلیمان یا (معبد سلیمان) وقف و منصوب گرداند. عمران فوت کرد؛ هرچند فرزند دختر بود؛ ولی مادرش به نذر خود وفا کرد و خدا نیز پذیرفت. [آل عمران ۳۶ و ۳۷]. مریم هنوز کودک بود و به سرپرستی نیاز داشت.

نگهبانان هیکل قرعه کشی کردند قرعه به نام زکریا برآمد و او سرپرست و کفیل مریم شد، زکریا شوهرخاله ی مریم بود. مریم با پاکی و بندگی خدا و دوری از آلودگیها رشد نمود.

وقتی به سن معمول زنان رسید، جبرئیل پیش او آمد. مریم از ورود او به خلوتکده اش به الله پناه برد. جبرئیل در آن دم خود را معرفی نمود که فرستاده ی الله است، تا با نفخه ای در آستین لباسش او را پسری عطا کند.

آری! این حمل و این فرزند آوردن استثناست و با عادت مرسوم زنان، مقایسه نخواهد شد؛ چون فرزندی بدون پدر از مادری دوشیزه، پا به عرصه ی وجود میگذارد، تا آفریدگار نشان دهد که او بدون سبب هم می آفریند.

هیروُدس، فرمانروای فلسطین، در آن عصر به کشتن تمام کودکان «بیت لحم» فرمان داد. یوسف نجار از نزدیکان مریم و عیسی، در خواب دید که آنان را از شر و ستم شاه به مصر می برد تا در امان باشند. همین که بیدار شد، فوراً آن دو را به مصر برد، آنان تا مرگ هیروُدس در آنجا ماندند و سپس به فلسطین باز گشتند. عیسی علیه السلام هفت سال را پشت سر گذاشته بود و در «ناصره» تربیت میشد. در دوازده سالگی بامادرش به اورشلیم رفت، تا برابر شریعت موسی، نماز را برپا دارد. پس از سه روز کسی از آنان نپرسید و علمای یهود با او به مجادله برخاستند. از آنجا نیز برگشتند. درسی سالگی بود، بامادرش به کوه زیتون رفت که زیتون بچیند. هنگام نماز ظهر، جبرئیل برایش انجیل آورد.

انجیل:

انجیل؛ یعنی، بشارت، کتاب نور و هدایت مردم به سوی حق؛ اما آن انجیلی که مسیح آورد و به شاگردانش داد تا مردم را بشارت دهند، اکنون یافت نمیشود؛ انجیل کنونی در جهان مجموعه داستانی تاریخی پیوسته به هم در سیره ی مسیح است که شاگردانش آن را سر هم کرده و گرد آورده اند که در آن مطالبی از پند و اندرز و امثال از زبان مسیح دیده می شود. طبق تحقیقات مؤرخان و مفسران انجیل بیشتر از صد نوع است. کلیساها تنها به چهار نوع آن اعتراف کرده اند:

انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا و انجیل یوحنا که قطعاً اینها در زمان مسیح نوشته نشده بودند. انجیل متی، نخستین و قدیمی ترین آنهاست و به اعتراف خود مسیحیان پیشین با انجیل آسمانی یکی نیست. این کتاب به زبان عبرانی نوشته و سپس به زبان یونانی برگردانیده شد. سند این ترجمه هم معلوم نیست.

متی، انجیل خود را سی و نه سال پس از مسیح بر مبنای اندیشه و نظر «ایرونیموس» قدیس، (پاک و پارسا، برای یاران دین مسیح.. به کار می رود)، نگاشت. مرقس، مردی یهودی و از خدمتکاران هیکل سلیمان و شاگرد پطرس بود که الوهیت مسیح را انکار می کرد. کتاب انجیل منسوب به خود را در سال ۶۱ م. به رشته ی تحریر در آورد و در سال ۶۸ م. در زندان اسکندریه کشته شد.

لوقا، طبیبی از دیار انطاکیه که هرگز مسیح را با چشم خود ندیده بود و مسیحیت را از شخصی به نام پولس قدیس، یهودی متعصب، یاد گرفت که او هم مسیح را ندیده بود. با نصاری میانه ی خوبی نداشت. وقتی دید که ستم ورزیدن بر آنان سودی ندارد، ناچار مسیحیت را پذیرفت، سپس از آن راه توانست، مردم نصاری را از احکام و واجبات تورات. که مسیح مأمور ابطال آن نبود - از هم متلاشی و پراکنده گرداند. لوقا، انجیل خود را پس از مرقس و پس از مرگ پطرس و پولس نگاشت.

یوحنا یکی از دوازده شاگرد مسیح به شمار میرفت، عیسی او را بسیار دوست میداشت. او نیز کتاب انجیل را در سال ۹۶ تا ۹۸ م نوشت. او مسیح را انسان میدانست. علمای مسیح بسیاری از مطالب این کتاب را از یوحنا نمی دانند؛ بلکه از تألیفات یکی از شاگردان او در دو قرن بعد میدانند که به یوحنا نسبت داده تا مردم را بدان بفریبید. هدف از نوشتن این کتاب برای اثبات خدایی مسیح نوشته شد.

به طور خلاصه، سند این انجیل به مسیح نمی رسد و به اعتراف خود ترسایان، اینها همان انجیل نیست که خدا برای مسیح فرفرستاد. و این، کاملاً طبیعی است. زیرا در آن زمان،

یاران (حواریون) مجال نوشتن نداشتند و مطالبی که بعداً نوشته شد، بی تردید عین مطالب بیان شده‌ی قبلی نخواهد بود. و شاهد مطلب همین نسخ متعدد است.

انجیل برنابا :

این کتاب، یکی دیگر از انجیل است که در باره‌ی سرگذشت مسیح نوشته شده. برنابا از پیروان مسیح و از ملا زمان نشر دعوت او بود و با سایر انجیل دو فرق اساسی و جوهری دارد:

الف: به صراحت میگوید: عیسی انسان است، خدا نیست.

ب: به روشنی، به نزدیکی ملکوت آسمانها و یاد و نام «محمد»، پیامبر خاتم در بسیاری جاهای آن بشارت می دهد.

حواریان :

یاران و ندیمان مسیح بن مریم بودند که به او گرویدند و در محضرش تلمذ کردند و درس آموختند. گویند: تعداد آنان به دوازده نفر مرد میرسید و مطالب انجیل به لفظ «تلامیذ: شاگردان» از آنان نقل و تفسیر میکند. مسیح علیهم السلام آنانرا به نواحی یهودی نشین میفرستاد تا مردم را به دین خدا فراخوانند.

معجزات عیسی علیه السلام:

معجزات و خوارق عادات فراوانی از عیسی علیه السلام روی میداد، همان طور که سایر پیامبران، معجزات گوناگون داشتند. از جمله معجزات مسیح علیه السلام عبارتند از: شکل سازی پرنده از گل و دمیدن در آن، شفا دادن کور مادر زاد و بیماری ابرص به اذن خدا... [آل عمران/۴۹ تا ۵۱].

وفات مسیح علیه السلام :

رسوایی و بدنامی کاهنان و فریسیین به دست مبارک حضرت مسیح، سبب شد تا به چاره جویی دست زند.

فریسیون، فریسیین، گروهی از بنیادگرایان یهودی که برای اجرای درست آیین یهود و روح بخشیدن به ایمان، متحد شدند؛ اما به تدریج از هدف اصلی خود دور گشتند و به دادن شعار خالی و ریاکاری و دین فروشی و دست آویز قرار دادن دین خدا، پرداختند که به شدت مورد سرزنش عیسی(ع) واقع شدند و علیه حضرت مسیح قد علم کردند. فریسی، به یک تن گفته می شود.

آنان به نزد حاکم وقت شکایت بردند و گفتند: عیسی خود را شاه یهودیان میداند. آن ملت جز قیصر روم کسی را شاه و حاکم خود نمی دانستند. حاکم، سرباز فراوانی برای دستگیری او گسیل داشت. گفتند: عیسی، مردی هرج و مرج طلب و شورشی است، از دین ما بر گشته، جوانان را فریفته و ما را از هم جدا کرده است. وجودش خطری برای حاکمیت است و در برابر نظام نرمنی نشان نمیدهد و پایبند به قانون نیست. یهودیان سخنان خود را به سیاست در آمیختند تا فرمانروایان بیگانه را علیه مسیح تحریک کنند. سرانجام سربازان حکومتی شخصی جوان به نام «یهودای اسخریوطی» را که به مسیح شباهت داشت به صلیب کشیدند و عیسی علیه السلام از دست یهودیان رستگار شد و مصلوب نگشت و خدا او را پیش خود خواند. [-نساء/۵۷ و ۱۵۸]، [آل عمران/۵۵].

کشیشان و به طور کل اهل کتاب درباره‌ی حضرت عیسی اختلاف نظرهای فراوان دارند: برخی میگویند: عیسی خداست، پس از آن که کارش در زمین پایان یافت دوباره به آسمان

صعود کرد. عده ای میگویند: او پسر خداست، دسته ای میگویند: یکی از اقنومهای سه گانه است (پدر، پسر و روح القدس)، عده ای میگویند: عیسی سومین تن از خدایان سه گانه است (الله، عیسی و مادر او خدا هستند). و برخی او را ساحر می دانند و....
وای بر دروغ پردازان بی باور، آنگاه که در بارگاه خداوند، حضور می یابند و راه گریزی ندارند! [آل عمران/ ۵۹ و ۶۰]، [نساء/ ۱۵۶].
سرانجام، عده ای از یهود و نصاری گویند: عیسی بنده، فرستاده و روح و کلمه‌ی خداست.
(بنقل از تفسیر فرقان)

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات قبلی بر گمراهی نصاری توضیحاتی بعمل، اینک در آیات (41 الی 50) درباره قصه‌ی ابراهیم علیه السلام و گمراهی های بت پرستان به بیان گرفته میشود؛ هر چند این دوگروه راه مشترکی را در پیش گرفته اند؛ ولی گمراهی دسته‌ی دوم بدتر و بزرگتر نسبت به گروه اول به شمار می آید؛ زیرا هدف سوره اثبات یکتاپرستی، ایمان به پیامبری و زنده شدن پس از مرگ است و منکران توحید هم دو دسته اند؛ دستهای چون مسیحیان. پیروان دین مسیح، انسانهایی را به جای الله، به خدایی میگیرند؛ دسته دوم، بت پرستان اند که موجودات بی‌جان و دست ساخته‌ی خود را به خدایی بر می‌گزینند.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ﴿٤١﴾

و در این کتاب به یاد ابراهیم پرداز زیرا او پیامبری بسیار راستگوی بود. (۴۱)
تفسیر:

«صِدِّيقًا» از صیغه‌ی مبالغه و به معنی بسیار صادق است «صدیق» هم به شخصی اطلاق میگردد که حق را بسیار تصدیق میکند و هم به کسی که تمام گفتار و رفتارش بر اساس صداقت است. هر چه میگوید عمل می کند و هر چه عمل میکند میگوید.
«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ»: در این هیچ جای شکی نیست که: توجه به کمالات دیگران و تجلیل از بزرگان، یکی از شیوه‌های تربیت است. در آیه مبارکه میفرماید: ای پیامبر! و در این قرآن داستان ابراهیم علیه السلام را برای مردم یادکن زیرا او «إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» همانا او بسیار صادق و درستکار بود، وی از بزرگترین اولیای صادق و مخلص الله بود که وی را به نبوت برگزید و به دوستی خویش گرامی داشت. واقعاً صداقت، شرط نبوت است.

هدف اینست که: عرب را به فضل و بزرگی حضرت ابراهیم متوجه سازد، عربی که گمان میبردند از نسل او هستند، درحالیکه ابراهیم پیشوای حنیفان میباشد و آنان بت پرست هستند. ابراهیم توحید خالص و بی‌آلایشی را آورد که خاتم پیامبران مردم را به سوی آن خواند.

یادداشت در مورد حنیف:

حنیف: حنف (بر وزن عمل) میل به حق. حنیف یعنی مایل به حق. حنیف یعنی مایل از باطل، مراد از آن در آیه موحد بودن است.

پیش از ظهور دین مقدس اسلام در عربستان «آیین حنیف» شهرت داشت و گروندگان به آنرا «أحناف» نامیدند. أحناف انسان‌های پاک و بصیری بودند که با بصیرت و هدایت درونی خویش از بت پرستی دوری کرده و برای خود آیینی ساخته بودند. بسیاری امروزه در جواب این سوال که آیا پدر پیامبر اسلام هم بت پرست بوده یا نه؟ میگویند که او از حنیفان بوده. در اینکه مبنا و خاستگاه مشی اعمال دینی و رفتاری حنفا، دستورات بقیای

شریعت ابراهیم بوده یا صرفاً فطرت نیالوده و خدا دادی خود آنها و یا هر دو عامل وجود داشته است، احتمالات مختلفی وجود دارد. قطع نظر از مبنا و منشأ آیین حنیف، حنفا کارکردهای مهمی در دوران قبل از اسلام داشتند. آنها نه تنها از بت پرستی، ظلم، و خرافات اجتناب نموده، بلکه دیگران را نیز از آن نهی میکردند.

الله متعال در (آیه 135/سوره بقره) از محمد صلی الله علیه وسلم باتمام وضاحت میخواهد که حنفی بودن خود را بیان کند: «وَقَالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (و اهل کتاب) گفتند: یهودی یا نصرانی باشید تا هدایت شوید، بگو: بلکه دین ابراهیم (را انتخاب میکنم) که از ادیان باطل رویگردان و یکتا پرست بود و از مشرکان نبود).

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً (۴۲)

هنگامی که به پدرش گفت ای پدر! چرا چیزی را پرستش میکنی که نمیشنود و نمی بیند و هیچ مشکلی را از تودفع نمی کند؟! (۴۲)
تفسیر:

در نهی از منکر، کوشش به عمل آید تا از منکرهای اعتقادی کار خویش را آغاز نمایم، به تأسف دیده میشود که ما بیشتر سرگرم منکرهای اخلاقی و اجتماعی هستیم. چه زیبا است که در آیه مبارکه آمده است:

یعنی آنگاه که ابراهیم علیه السلام به پدرش آزر گفت: پدرجان! چرا بت های بی جان را که نه میشنوند، نه می بینند، «لا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً»: هیچ گونه مشکلی را برای توحل نمیکند و اصلاً هیچگونه شرّ و بلائی را از تو به دور کرده نمیتواند. پرستش این سنگ ها نه از تو زیانی رادفع نموده و نه برایت نفعی میرسانند، بدان که تنها ذات الله متعال است که جلب کننده نفع و دفع کننده زیان میباشد.

قبل از همه باید که بت پرستی به همه انواع و اشکال آن در دین مقدس اسلام ممنوع و حرام و ناجایز می باشد. ولی یقین بکنید که: بت پرستی، از فرشته پرستی، انسان پرستی و گاو پرستی هم بدتر است، زیرا در آنها حد اقل بینایی و شنوایی و شعور هست، ولی در بت اصلاً شعور هم وجود ندارد.

در آیه مبارکه در می یابیم که: نهی از منکر مرز سنّی را نمی شناسد، (پسر میتواند بزرگ خانواده را نهی کند، ولی توجه باید داشت که در این کار باید احترام آنانرا بصورت مطلق حفظ کند. در ضمن باید یاد آور شد که: همیشه کمال اشخاص به سن آنها بستگی ندارد؛ گاهی فرزند خانه از بزرگترها بهتر می فهمد.

خواننده محترم!

در بسیاری از اوقات سؤال به ذهن انسان خطور میکند که: چگونه بت ها که مجسمه هایی از سنگ و چوب هستند، انسان را گمراه می کنند؟
جواب همین است که: اولاً: بت ها همیشه جماد نیستند، گاهی انسان ها و طاغوت ها نیز بت میشوند.

ثانیاً: مسأله ی هنر و زیورآلاتی که همراه بت ها بود جاذبه داشت.

ثالثاً: گاهی جهل سبب می شود که سنگ و چوب نیز ارزش پیدا کند.

اگر این آیه را همراه با آیه ی قبل معنا کنیم نتیجه ی خوبی به دست می آوریم، زیرا در آیه ی قبل ابراهیم گفت: «خدایا! فرزندانم را از بت پرستی دور بدار.»

در این آیه میگوید: «کسی که موحد و پیرو من بود از من است» بنابر این، تمام موحدان فرزندان مکتبی حضرت ابراهیم علیه السلام هستند.

دعوت ابراهیم علیه السلام از پدرش آزر:

قرآن عظیم الشأن نحوه‌ی دعوت ابراهیم علیه السلام، از پدرش را چنین بیان می‌دارد. ابراهیم علیه السلام در دعوت پدرش نمونه یک فرزند نیکو بود، جز خیر و نیکی پدرش چیزی نمی‌خواست با او به تندی سخن بر زبان نیاورد بلکه در انتهای ادب و احترام با عبارات زیبا و پسندیده او را دعوت نمود در یک گفتگو برای او توضیح داد که پرستش بت‌ها هیچ سود و زیانی به او نمی‌بخشد، زیرا بت‌ها قدرت دیدن و شنیدن را ندارند به او تذکر داد، بت‌ها نمی‌توانند حتی زیانی از خود رفع کنند تاچه رسد به دیگران زیان برسانند یا از آن‌ها دفع کنند؟ حضرت ابراهیم علیه السلام در دعوت خویش برای پدرش روش حکمت و موعظه حسنه و ادب و وقار در پیش گرفت. اما پدرش بر راه شرک و گمراهی اصرار بیشتری می‌ورزید و نصیحت او را نمی‌پذیرفت و ابراهیم را به قتل و ضرب تهدید کرد «وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ۴۱ اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ يَا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ۴۲ يَا اَبَتِ اِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي اِهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ۴۳ يَا اَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ عَصِيًّا ۴۴ يَا اَبَتِ اِنِّي اَخَافُ اَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطٰنِ وَلِيًّا ۴۵ قَالَ اَرَاغِبُ اَنْتَ عَنِ الْهَيْتِي يَا اِبْرَاهِيمَ لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهَ لِارْجَمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا ۴۶ قَالَ سَلِّمْ عَلَيَّ سَاَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي اِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا ۴۷» [مریم: 41-47]

(در کتاب (گوشه‌ای از سرگذشت ابراهیم) ابراهیم را بیان کن، او بسیار راست کردار و راست گفتار و پیغمبر بود، هنگامی که به پدرش گفت: ای پدر چرا چیزی را پرستش میکنی که نمیشنوند و نمیبینند و اصلاً شر و بلایی از تو به دور نمیدارد، ای پدر دانشی نصیب من شده است که بهره تو نگشته است بنابر این از من پیروی کن تا تو را به راه راست رهنمائی کنم، ای پدر من از این میترسم که عذاب سختی از سوی خداوند مهربان گریبانگیر تو شود و آنگاه همدم شیطان شوی، (پدر ابراهیم برآشفته) گفت: آیا تو ای ابراهیم از خدایان من رویگردانی اگر دست نکشی حتماً تو را سنگسار میکنم برو، برای مدت مدیدی از من دور شو (ابراهیم) گفت: خدا حافظ من از پروردگامم برای تو آمرزش خواهم خواست چرا که او نسبت به من بسیار عنایت و محبت دارد.) (بنقل از کتاب پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی)

يَا اَبَتِ اِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي اِهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ﴿٤٣﴾

ای پدر! علم و دانشی نصیب من شده است که نصیب تو نشده، بنابر این از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت نمایم. (۴۳)

تفسیر:

«صِرَاطًا سَوِيًّا»: راه راست و درستی که منتهی به بهشت می‌گردد. علم، مسئولیت‌آور است: حضرت ابراهیم علیه السلام در خطاب به پدر خود میگوید: «یا اَبَتِ اِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ» ای پدر جان! در حقیقت الله متعال مرا به دانش سودمندی که برایم وحی نموده، گرامی داشته است پس نصیحتم را بپذیر و با من به مسیر هدایت بپیوند تا تو را به راهی راست که نه در آن کجی و نه گمراهی است هدایت نمایم. در آیه مبارکه برای ما می‌آموزاند: کسیکه نهی از منکر می‌کند باید خود عالم باشد.

دیده میشود که حضرت ابراهیم علیهم السلام با بسیار، لطف و مهربانی اندرز را تکرار کرد و پدر را به نادانی و جهالت متهم نمود، بلکه نرمش حاکیمانه را در گفتار خویش به کار برد. یعنی شناخت و دانشی در مورد الله و صفات مقدسش به من عطا شده است که تو از آن برخوردار نیستی و آن را نمیدانی.

واقعاً هم راه انبیاء، راه اعتدال است، نه افراط و تفریط. پیروی از انبیاء قرار گرفتن در راه مستقیم است.

بدین ترتیب حضرت ابراهیم علیهم السلام به پدرش فهماند که از جانب خدای سبحان به وسیله وحی بهره‌ای از علم به او رسیده که به وی نرسیده بنابر این، او در اثر این فیض الهی به حقایق دسترسی پیدا کرده و از این موهبت و توانایی برخوردار است که گمراهان را به راه حقیقت رهنمایی فرماید.

يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ﴿٤٤﴾

ای پدر! شیطان را پرستش مکن که شیطان نسبت به خداوند رحمن عصیانگر بود. (۴۴)

تفسیر :

به یاد داشته باشید که: اطاعت، پیروی و دوستی با شیطان بی نهایت خطرناک است. او که الله متعال را معصیت کرده بر سر ما چه خواهد آورد؟ «إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا» «عَصِيًّا»: سرکش. نافرمان. (خدایی که سرچشمه‌ی همه‌ی رحمت هاست، عصیانش چقدر قبیح است؟).

«يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ»: مراد از پرستیدن شیطان، اطاعت از او در کار و بار زندگی، و از جمله در امر بت پرستی است (ملاحظه شود سوره سبأ آیه 41 و یس آیه 60).

ای پدر جان! با پرستش بتان و ترک عبادت رحمان، از شیطان پیروی و اطاعت مکن. «إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا»: زیرا ابلیس دشمن الله متعال است که از عبادتش استکبار ورزیده و از فرمانش سر پیچیده و نافرمانی نموده است.

پس هر کس از او اطاعت کند او را فریب داده و گمراه میکند. امام قرطبی در باره مینویسد: در آیه مبارکه فرمانبرداری را عین عبادت معرفی کرده است؛ چون هر کس در معصیت خدا از کسی اطاعت کند، واقعاً او را پرستش کرده است. (تفسیر قرطبی ۱۱/۱۱۱).

يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ﴿٤٥﴾

ای پدر! من از این میترسم که عذابی از ناحیه خداوند رحمن به تو رسد در نتیجه از دوستان شیطان باشی! (45)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَلِيًّا»: دوست. همدم. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل).

تفسیر :

در آیه مبارکه «يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا» او را از عاقبت بد بر حذر میدارد. طوری که میفرماید: پدر جان! من از آن میترسم که در حال کفر بمیری، آنگاه با عذاب دردناک از جانب خدا مواجه شوی و تا ابد در آتش بمانی و در آنجا همدم و ولی شیطان باشی.

امام فخر رازی در تفسیر خویش می نویسد: بکار بردن لفظ «يَا أَبَتِ» از جانب ابراهیم خلیل الله در تمام خطاب‌هایش، بیانگر شدت علاقه و محبت او نسبت به پدر است؛ چرا که

میخواهد او را از عذاب مصون بدارد و او را به راه راست هدایت کند. ابراهیم علیه السلام در بیان مطلب بسیار دقت به خرج داده است؛ زیرا در مرحله‌ی اول او را باطل بودن عبادت بت‌ها آگاه کرده، آنگاه دستور داد که از او پیروی کند، و تقلید کورکورانه را رها نماید. آنگاه یادآور شد که عبادت شیطان عقلاً جایز نیست. سپس موضوع را با تهدید و وعید خاتمه داده است، آنهم با رعایت کمال ادب و نرمش: «إِنِّي أَخَافُ» و این بیانگر آن است که بسیار در فکر مصلحت و منفعت پدر و ادای حقوق او بوده است. (تفسیر کبیر ۲۱/۲۲۶).

از تعلیمات این آیه مبارکه بر می آید که: در کار دعوت، ارشاد و تبلیغ، با استفاده از عواطف، باید زمینه‌ی پذیرش را فراهم کنیم. بطور مثال ملاحظه فرمودیم که حضرت ابراهیم علیه السلام در خطاب با پدر خویش؛ چهار بار کلمه «یا اَبْتِ» را مورد استعمال قرار داد.

واقعاً شخصیت انبیاء علیهم السلام، شخصیت های دلسوزی اند و چه زیبا است که میفرماید: «إِنِّي أَخَافُ» من میترسم یعنی پدر جان! می ترسم در مورد اینکه بر کفرت بمیری، آنگاه با عذاب دردناک از جانب الله متعال مواجه شوی.

قَالَ أَرَأَيْبَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِأَرْجَمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا (۴۶)
(پدر ابراهیم) گفت: ای ابراهیم! آیا تو از معبودان من روگردانی؟ اگر (از مخالفت و اعراض خود) باز نیایی حتماً تو را سنگسار خواهم کرد، و برو مدت دراز از من دور شو. (۴۶)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَهْجُرْنِي»: هدف اینست که؛ مرا رها کن و از پیش من برو.
«مَلِيًّا»: مدّت طولانی. از کلمه (مَلَاوَة) به معنی زمان دراز. در این صورت ظرف است، یا صفت مصدر محذوف است. این کلمه را به معنی (سالم) نیز معنی کرده‌اند، که در این صورت حال است. «أَهْجُرْنِي مَلِيًّا»: مدّت‌های مدید از پیش من برو. برای همیشه از من دور شو. سالم از پیش من برو. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل).
تفسیر:

نپذیرفتن سخن حق، از کوچک‌تر از خود، نشانه‌ی تکبر است:

در آیه مبارکه آمده است که: از ر به پسرش ابراهیم می‌گوید: ای ابراهیم! آیا می‌خواهی غیرخدایانم را مورد پرستش قرار دهی؟ یعنی: آیا از پرستش این بتان به‌سوی غیر آنها روی می‌گردانی؟ استنفهامی است متضمن معنی تعجب و انکار مبنی بر اینکه ابراهیم از عبادت بت‌ها روگردان شده است، این بدین معنی است که گویا: رهاکردن پرستش بت‌ها از انسان عاقل نمی‌خیزد و سر نمی‌زند.

مفسر بیضاوی در تفسیر خویش مینویسد: پدر ابراهیم در مقابل لطف و نرمش او، شدت و غلظت و تند و انکار را نشان داد و به نام خودش او را صدا کرد و مطابق گفته‌ی او: «یا اَبْتِ» عمل نکرد که بگوید: «یا اِبْنِ»، و خیر را جلو انداخته و در آغاز آن همزه آورده است تا رغبت او را انکار کند، طوری که انسان عاقل از پرستش بت‌ها روگردان نیست. (بیضاوی ۲/۱۷).

به تأسف باید گفت: در برخی از حالات انسانها به مرحله‌ای می رسند که: شنیدن سخن حق هم برای شان تلخ تمام شده و سبب تعجب شان میگردد.

پدر ابراهیم آغاز به تهدید میکند و برای پسر خویش می‌گوید: «لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِأَرْجَمَنَّكَ» اگر

دشنام و نفرین بتانم را رها نکنی یقیناً تو را سنگسار خواهم کرد تا بمیری. باید سعی و کوشش بعمل آریم تا آتش قهر و غضب دیگران را با سخنان زیبا و آرام بخش، خاموش و تسکین نمایم.

ازر به پسر خویش ابراهیم میگوید: «و برو روزگاری دراز از من دور شو» یعنی: مدتی دراز ترک صحبت من کن و از من جدا شو زیرا من بر تو خشمگینم. نمی خواهم که: من تو را ببینم و نه تو مرا، نه با من سخن بگویی و نه با من روبه‌رو شو. خواننده محترم!

از وقوع همچو حالات نباید مأیوس شویم بلکه مبارزه حق‌گویی و مبارزه با سنت‌های باطل، را با قوت باید ادامه دهیم، مبارزه حق‌گویی؛ آوراگی و محرومیت را به دنبال دارد.

قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا ﴿٤٧﴾

ابراهیم گفت: سلام بر تو، به زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می‌خواهم؛ زیرا او همواره نسبت به من بسیار نیکوکار و مهربان است. (۴۷) تفسیر:

ابراهیم علیه السلام به پدرش گفت: تو از جانب من در سلامت قرار داری و از جانب من به تو زیان و آزاری نمی‌رسد و لحاظ رعایت حق «پدری» بعداً هم چیزی نمی‌گویم که تو را برنجاند و از خدا خواهم خواست که تو را هدایت کند و گناهانت را ببخشد.

مفسران مینویسند: این سلام، سلام تودیع است نه سلام تحیت و گرامی داشت و از مصادیق این آیه است: «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» [الفرقان: 63] «و چون جاهلان، آنان را مخاطب سازند می‌گویند: سلام!».

حکم شرعی همین است که: پدر را باید به نیکی معامله کرد هر چند که کافر باشد، اما در معصیت نباید از او فرمان برد.

سپس افزود: «إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا» «حفی» کسی است که در سؤال مبالغه کند و نیز به شخصی گفته می‌شود که: در عطا کردن لطف کند. اصل باب به معنی: آخر رساندن (مبالغه) است (لسان العرب)

ابراهیم علیه السلام به پدرش وعده داد که برایش از بارگاه ایزد الله متعال طلب مغفرت میکند که تو را به سوی ایمان هدایت کند و گناهانت را بیامرزد.

ابراهیم علیه السلام می‌خواست تا بدین وسیله الفت وی را جلب نماید و بدین امید که بتواند نرم‌خویی و ملایمت را به طبع وی برگردانده و سختی و سنگدلی را از جان وی بزداید.

شیوه گفتگوی شخص مؤمن با کافر:

خواننده محترم! توجه شما را به شیوه مباحثه شخص مؤمن با یک شخص کافر جلب می‌نمایم:

- حضرت ابراهیم علیه السلام در صحبت‌های خویش با ازر پدر خویش شیوه عاطفی داشت، حضرت ابراهیم چهار بار کلمه «یا اَبْتِ» را استعمال می‌کند.

ولی پدر بت پرست اش حتی يك بار نگفت: «یا بنی»

- در مباحثه که بین حضرت ابراهیم و پدر اش ازر درگذشت ملاحظه فرموده باشید که حضرت ابراهیم علیه السلام در جروب‌بحث، با استدلال صحبت میکند، ولی در مقابل ازر بی دلیل به صحبت آغاز می‌نماید؛ از جمله حضرت ابراهیم در خطاب به پدر می‌گوید: «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً ﴿٤٢﴾» (مریم) (آنگاه که

(ابراهیم) به پدرش گفت: ای پدر! چرا چیزی را میپرستی که نمیشنود و نمی بیند و تو را از هیچ چیز بی نیاز نمیکند؟ بالعکس پدر میگوید: «قَالَ أَرَأَيْتَ إِنْ لَمْ تَنْتَهَ لِأَرْجُمَتَكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا «46» (مریم) گفت: ای ابراهیم! آیا از خدایان من بیزاری؟ اگر از (این روش) دست برداری قطعاً تو را سنگسار خواهیم کرد و (اکنون) برای مدتی طولانی از من دور شو.

- حضرت ابراهیم علیه السلام، دلسوزانه صحبت میکند، ولی آزر با تهدید جواب آنرا می دهد.

- ابراهیم علیه السلام، سلام میکند، اما آزر دستور فاصله گرفتن و دور شدن از خود را صادر میکند و میگوید: «وَاهْجُرْنِي» (46 مریم).

وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا ﴿٤٨﴾

و(حالا) از شما و از آنچه به جز الله می پرستید، کناره گیری میکنم. و پروردگارم را(به دعا) میخوانم، و امیدوارم دعایم در پیشگاه پروردگارم لاجواب نماند. (۴۸)
تفسیر :

حضرت ابراهیم علیه السلام در خطاب به پدر میگوید: ای پدر! و من به زودی از تو و قومت و بتان شما که جز الله واحد را می پرستید جدا میشوم و همچنان از سرزمین شما کوچ می کنم.

«وَأَدْعُوا رَبِّي»: و به دعوت و عبادتم برای پروردگارم استمرار میدهم و خدایم را مخلصانه و به یگانگی پرستش میکنم. یعنی: هرگاه نصیحت مرا نپذیرفتید و دعوتم در شما هیچ تأثیری نکرد پس اینک با دین خود از میان شما هجرت کرده و از معبودان باطل شما دوری می گزینم.

یکی از اصول اساسی مکاتب الهی، همانا برائت از کفار است. و از مراحل نهایی از منکر، قطع رابطه است. این بدین معنای است که اگر نمی توانید محیط فاسد را اصلاح کنید، لااقل آن را ترک کنید.

«عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا»: درحالیکه دینم را برای وی خالص گردانیده ام و مطمئن هستم که پروردگارم با رد درخواستم مرا بدبخت و ناامید نمی سازد.

مفسیر تفسیر صفوة التفاسیر می نویسد: در اینجا به کنایه نشان میدهد که آنها به علت پرستش خدایان خود، در شقاوت قرار خواهند گرفت. بدین ترتیب ابراهیم علیه السلام از قوم خود و بت پرستی آنها کنار شد و عزلت جست و خانواده و وطن خویش را ترک کرد و مهاجر شد، اما الله متعال او را تنها نگذاشت، بلکه نسلی بهتر و خویشاوندانی نیکوتر به او عطا نمود. تا در دوران عزلت و گوشه گیری و غربت خود با آنان انس بگیرد و در وحشت تنهایی خود به وسیله آنان آرامش یابد.

اگر بخواهیم دعای ما دعای ابراهیمی شود، باید از افراد و مراکز آلوده به فساد دوری بجویم.

فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ﴿٤٩﴾

هنگامی که از آنها و از آنچه غیر خدا می پرستیدند کناره گیری کرد ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم، و هر يك را پیامبر بزرگی قرار دادیم. (۴۹)

تفسیر :

هم از گناهکار جدا شویم و هم از گناه، زیرا کنارگیری از منحرفان، زمانی مؤثر است که با کنارگیری از انحراف هم همراه باشد، هر کس اگر عبادت غیر الله را رها کند، بطور یقین اطمینان داشته باشد که: **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** به امدادهای الهی دست می یابد.

مفسران در تفسیر این آیه مبارکه مینویسند: زمانیکه ابراهیم علیه السلام وطنش را ترک نمود و در راه الله بهسوی سرزمین بیت المقدس - یعنی جایی که بر آشکار ساختن دینش قادر بود - هجرت کرد، و در راه خدا از پدر دوری گزید، خدا نیکوتر از آنان را به او داد؛ از جمله اسحاق و یعقوب را به او عطا کرد، فرزندان که همگی پیامبر شدند. بدین ترتیب خدا آنها را انیس و حشت و تنهایی او قرار داد و آن فرزندان پاک سرشت را جانشین قومش کرد.

«وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ»: اسحاق پسر ابراهیم بوده و یعقوب فرزند اسحاق و نواسه ابراهیم است. این هم مژده دیگری به ابراهیم بود که پسرش اسحاق، دارای فرزند خواهد بود. «كُلًّا»: هر یک از اسحاق و یعقوب.

این کثیر گفته است: یعنی از نسل و سلاله‌ی آنها پیامبرانی قرار دادیم که به وسیله‌ی نبوت آنها، خدا چشم ابراهیم علیه السلام را در حال حیات روشن گردانید. (مختصر ۴۵۴/۲).

بر این مبنا فرمود: «وَوَجَعْنَا نَبِيًّا» هر یک از آنها را به پیامبری برگزیدیم. مفسران مینویسند: حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از هجرت با ساره ازدواج کرد که فرزند وی اسحاق علیه السلام از او به دنیا آمد و قبل از تولد اسحاق، نخستین فرزندش اسماعیل علیه السلام از کنیزش هاجر متولد شده بود.

حضرت اسحاق (180) سال عمر کرد و در «جبرون» که شهر «الخلیل» امروزی است، در غار «مکفله» مدفون میباشد.

و حضرت یعقوب علیه السلام فرزند اسحاق که نامش اسرائیل بود با دو دختر خاله اش «لابان» به نامهای «لیئه و راحیل» در «فدان آرام» ازدواج کرد، بعد از آنان با دو کنیز شان: «زلفا و بلها» ازدواج کرد و فرزندان وی که همه جز «بنیامین» فلسطینی المولد بوده و در «آرام» به دنیا آمدند، از همین زنان وی هستند. (تفسیر انوار القرآن).

وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (۵۰)

و به آنان از رحمت خود بخشیدیم، و برای آنان [در میان مردم] نامی نیک و ستایشی و الامرته قرار دادیم. (۵۰)

تفسیر :

«وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا»: و خداوند متعال به تمام آنها یعنی ابراهیم و اسحاق و یعقوب فضل و رحمتی عظیم عنایت کرد؛ یعنی تمام خیرات دینی و دنیوی از قبیل مال و فرزند و دانش و عمل نیک را عطا کردیم.

«وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»: و در بین مردم نام و آوازه نیک و ثنا و ذکر خیری ماندگار به آنها دادیم؛ زیرا به خاطر خصلت‌های نیک مورد رضایت تمام ملت‌ها و اهل ادیان قرار گرفته و آنها را ستایش می‌کنند و تا روز رستاخیز بر ابراهیم و آل ابراهیم درود می‌فرستند. امام طبری فرموده است: یعنی، در بین مردم برای آنان نام نیکو و ذکر خیر قرار دادیم. (طبری ۹۳/۱۶).

«لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»: ذکر خیر و ستایش و ثنای نیکو بر زبان بندگان است، به طوری که

نام و آوازه نیک آنها در میان تمام اهل ادیان فراگیر و منتشر می‌باشد؛ از آن جمله این که: ما امت محمد صلی الله علیه وسلم برای ابراهیم علیهم السلام و آل وی در نماز دعا و درود می فرستیم.

خوانندگان محترم!

در آیات (51 الی 53) در باره قصه ی موسی علیهم السلام بحث بعمل می‌آید. باید متذکر شد که این داستان چهارمین داستان بسیار کوتاه همانند داستان ابراهیم علیهم السلام که موسی در برابر الله متعال، پاکدل مخلص و خویشتن دار از شرک و آلودگی و ریا بود و خود را به بارگاه آفریدگار تسلیم کرد.

وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ﴿٥١﴾

در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن، که او مخلص بود، و رسولی بزرگ و مبعوث به پیامبری بود. (۵۱)

تفسیر:

ای محمد! در قرآن کریم داستان موسی علیه السلام را یاد کن و خبر حضرت موسی علیه السلام را بر قوم خود بازگویی کن.

«إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا»: زیرا او برای الله خالص شده بود «وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»: والله تعالی وی را به نبوت و رسالت برگزید و او نیز از جمله پیامبران اولی العزم بود.

و الله متعال دو صفت والا را در او جمع کرده و لفظ «كَانَ» رابه منظور تفخیم، بزرگ داشت، و گرامی داشت، شأن وی تکرار کرده است.

ناگفته نماند که داستان موسی چهارمین داستان در این سوره مبارکه بیان می‌یابد.

فرق بین رسول و نبی:

«مشهور درباره فرق بین رسول و نبی اینست: رسول کسیست که شرعی به او وحی شده و به تبلیغ آن شرع نیز امر شده است، و نبی کسیست که شرعی به وی وحی شده ولی به تبلیغ آن امر نشده است.

اما این فرق بدون اشکال نیست، زیرا نبی نیز به دعوت و تبلیغ و حکم امر شده، و برای همین شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته: صواب اینست: رسول کسیست که به سوی قوم کفار تکذیب گر فرستاده شده، و نبی کسیست که به سوی قوم مؤمن به شریعت رسول قبل از خود ارسال شده تا آنها را بیاموزد و بین آنها داورى نماید، چنانکه الله متعال میفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا» (مائده 44). یعنی: «ما تورات را (بر موسی) نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حق) و نوری (زداینده تاریکی‌های جهل و نادانی) بود. انبیاء که تسلیم فرمان خدا بودند با آن برای یهودیان حکم می‌کردند».

پس انبیاء بنی اسرائیل به تورات داورى می‌کردند که الله متعال بر موسی علیه السلام نازل کرده بود، و اما اینکه (در باره محمد صلی الله علیه وسلم) میفرماید: «وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» «ختم‌کننده و آخرین پیامبران است» و چرا نفرمود: «خاتم المرسلین»؟ زیرا ختم رسالت مستلزم ختم نبوت نیست، ولی ختم نبوت مستلزم ختم رسالت است، و برای همین پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «انه لا نبی بعدی» یعنی: «هیچ پیامبری بعد من نیست»، و نفرمود: «لا رسول بعدی». از این فهمیده میشود که بعد از پیامبر صلی الله علیه وسلم نه هیچ رسولی می‌آید و نه هیچ پیامبری، بلکه او خاتم انبیاء و مرسلین علیهم الصلاة والسلام است». (الشیخ عبد الرحمن البراک).

وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا ﴿٥٢﴾

ما او را از طرف راست (کوه) طور فرا خواندیم، و او را نزدیک ساختیم و با او سخن گفتیم. (۵۲)

تفسیر :

«وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» الایمن: طرف راست. یعنی از جانب راست (کوه) طور او را ندا دادیم یعنی: با موسی علیه السلام از جانب راست کوه طور و از جانب راست وی سخن گفتیم. (تفسیر انوار القرآن).

طوریکه گفتیم «الْأَيْمَنِ»: طرف راست. هدف این است که نسبت به موسی، طرف راست بود و الا کوه اصلاً راست و چپ ندارد. «ترجمه معانی قرآن».

قابل تذکر است که: طور کوهی است که در میان مصر و مدین موقعیت دارد و هنگامی که موسی علیه السلام از مدین به سوی مصر می آمد، کلام الهی را از میان درختی در طور شنید «وَنَادَيْنَاهُ نَجِيًّا» «و نزدیک ساختیم او را رازگویان» یعنی: او را به خود نزدیک ساختیم؛ با نزدیک ساختن منزلت و جایگاه وی در حالی که با وی راز گفتیم و او رازگویی ما را شنید.

در قرآن عظیم الشان، در باره ی گفتگو و ارتباط موسی علیه السلام با خداوند هم به «تکلم» تعبیر شده، «كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» (نساء، 164)، هم به «ندا»، «نَادَيْنَاهُ» و هم به نجوی. «قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» و مراد از قرب در آیه، قرب و نزدیکی مکانی نیست، بلکه قرب مقامی است. ابن عباس (رض) گفته است: که موسی به ملکوت نزدیک شد و حجاب و پرده کنار رفت، تا جایی که صدای قلم ها را می شنید. (البحر ۱۹۹/۶).

زمخشری گفته است: او را به فردی تشبیه کرده است که شخصیتی بزرگ برای مناجات، او را به نزدیک خود آورده است؛ چون خدا بدون واسطه ی فرشته با او صحبت کرده است.

وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ﴿٥٣﴾

و از رحمت خود برادرش هارون را که دارای مقام پیامبری بود، به او بخشیدیم. (۵۳)

تفسیر :

یعنی حق تعالی از روی رحمت و فضلی از جانب خویش، برادرش هارون را به عنوان مؤید و نصرت بخش به وی بخشید و به علاوه هارون را پیامبر نیز گردانید تا هر دو بر رساندن پیام حق با همدیگر یار و یاور باشند.

و بدین ترتیب دعای موسی علیه السلام را اجابت کردیم که گفت: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (25) وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي (26) وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي (27) يَفْقَهُوا قَوْلِي (27) وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي (29) هَارُونَ أَخِي (30) [طه: 25-30]. (گفت پروردگارا سینه ام را گشاده گردان (۲۵) و کارم را برای من آسان ساز (۲۶) و از زبانم گره بگشای (۲۷) [تا] سخنم را بفهمند (۲۸) و برای من دستیاری از کسانم قرار ده (۲۹) هارون برادرم را (۳۰)

خوانندگان محترم !

در آیات (54 الی 55) پنجمین قصه و داستان در این سوره، داستان اسماعیل فرزند ابراهیم علیهم السلام است که مورد بحث قرار داده میشود.

اسماعیل علیهم السلام در یکتاپرستی و ستیزه جویی با بت و بت پرستی بر سر راه و روش پدرش بود. اسماعیل - پیش از همه کس - نزدیکان خود را با فرمان الله متعال آشنا می کرد و به پیروی از آن، دستور می داد، تا پیشرو و قدومی مردم شوند.

در مورد اینکه چرا قصه و داستان موسی از داستان اسماعیل، در آیات قبلی به بیان گرفته شد بدین دلیل بود، تا سخن درباره‌ی یعقوب و فرزندان و نواسه گانش منسجم و بدون فاصله باشد.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا ﴿٥٤﴾

در کتاب آسمانی خود از اسماعیل یاد کن که او در وعده هایش صادق و رسول و پیامبر بزرگی بود. (۵۴)

تفسیر :

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ»: ای محمد! و در این قرآن داستان اسماعیل داستان جد خود، «اسماعیل» بن ابراهیم را که پدر تمام اعراب است، یادآور شو.

«إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ»: او در وعده‌اش صادق بود؛ چون وعده می کرد وفا می نمود در صدق و عدوی همین بس که او به پدرش وعده داد تا بر ذبح و سر بریدن خویش صبر کند و به این وعده هم وفا کرد چنانکه در سوره «صافات/102» تذکر یافته است. بصورت عموم باید گفت که: وفا به عهد، از صفات عالی ارزشمند انسانی بشمار می رود مفسران گفته‌اند: هر چند که سایر پیامبران نیز صادق بوده‌اند اما به صورتی خاص او را به صفت «صداقت در وعد» متصف می کند که این به دو دلیل صورت پذیرفته است: یکی، این که از مقام شامخ وی تجلیل و تکریم به عمل آورده باشد، دوم، این که وی در پای «وفای به عهد» سختی‌هایی را کشید که دیگر پیامبران آن را نکشیدند. از جمله وعده‌هایش، صبر و شکیبایی در قضیه‌ی ذبح بود و به همین سبب خدا از او تمجید به عمل آورده است.

«وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا»: و او نیز فرستاده‌ای از جانب الله متعال بود که وی را به نبوت مشرف گردانیده بود.

ابن کثیر گفته است: آیه بر این مطلب دلالت دارد که بر برادرش، اسحاق در شرف و بزرگواری برتری دارد؛ زیرا اسحاق فقط به نبوت موصوف گشته است در صورتی که اسماعیل هم به نبوت و هم به رسالت موصوف شده. (مختصر ۴۵۶/۲). و از نسل اسماعیل محمد خاتم پیامبران آمده است.

وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴿٥٥﴾

و او همواره خانواده‌اش را به نماز و زکات دعوت میکرد و همواره مورد رضایت پروردگارش بود. (۵۵)

تفسیر :

أهله: زن و فرزندش را، خانواده اش را، خاندان خود را. مرضیا(رضی): مورد پذیرش پسندیده، مورد خشنودی.

«وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ»: حضرت اسماعیل علیه السلام خانواده خویش را به برپاداشتن نماز و پرداخت زکات دستور و هدایت میفرمود، تا اینکه خانواده اش در اطاعت از او امر خدا کوشا باشند، بخصوص در مورد اقامه‌ی نماز که بمثابة ستون دین بشمار می‌رود، و ادای زکات که موجب تحقق نیکبختی و آسایش در جامعه می باشد.

در مورد «أَهْلُهُ» مینویسد که: هدف از اهل حضرت اسماعیل در این آیه مبارکه امت حضرت اسماعیل، و به قولی دیگر: قوم و قبیله‌اش می باشد و لی ارجح همان قول اول می باشد.

و مراد از نماز و زکات در اینجا، عبارت از همان دو عبادت شرعی معروف و مشهور است. «وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» و الله متعال از اسماعیل راضی بود؛ به خاطر عملکرد نیک و طاعت کامل را بجا آورده است.

امام فخر رازی فرموده است: این بخش از آیه نهایت مدح را می رساند؛ چون آن که به رضایت خدا نایل آمده باشد در تمام عباداتش به بالاترین درجه رسیده است. (رازی ۲۳۲/۲۱).

سلسله نسب حضرت اسماعیل:

حضرت اسماعیل پسر ابراهیم خلیل الرحمن است. مادرش هاجر نام داشت. اسماعیل اولین فرزند حضرت ابراهیم بود. در خواب به حضرت ابراهیم دستور دادند که اسماعیل را ذبح کند.

اسماعیل علیه السلام در حجر و کنار بیت العتیق در مکه‌ی مکرمه پرورش یافت و در همان جا بزرگ شد و با دختری از قبیله‌ی (جرهم) ازدواج کرد، آنچه از تاریخ زندگی او بر می‌آید اینکه بعثت او در میان همان قبیله که در وسط آنها می‌زیسته، بوده است.

آنچه از قول راجح تأریخی استفاده می‌شود اینکه: حضرت اسماعیل به سوی قبایل عربی که در میان آنها زیسته است مبعوث گردیده ولی بعضی از تاریخ نویسان گفته‌اند: به سوی برخی از قبایل یمنی و عمالقه ای که در آن اطراف می‌زیستند مبعوث گشته است.

ذبیح اسماعیل است یا اسحاق:

در مورد اینکه ذبیح حضرت ابراهیم کیست؟ برای توضیح بهتر می‌خواهم نظریات استاد عبدالوهاب النجار مؤلف کتاب مشهور قصص الأنبياء در اینجا برای شما باز گوی نمایم. وی در کتاب خویش قصص الأنبياء اثبات کرده که ذبیح اسماعیل است نه اسحاق طوری که یهودان ادای آنرا دارند.

وی مینویسد: دلیل بر اینکه ذبیح اسماعیل است، نص عبارت تورات است چون در آنجا آمده که: ابراهیم یگانه فرزند خود را ذبح کرد و سخاوتمندانه تقدیم کردن یگانه فرزند در راستای امتثال فرمان خداوند، آنهم فرمانی که در خواب به او داده بودند، نشان از اوج اطاعت و امتثال است و این عین اسلام است، و اگر به اسحاق مراجعه کنیم در می‌یابیم که او روزی از روزها یگانه فرزند ابراهیم علیه السلام نبوده است چون اسحاق زمانی به دنیا آمد که اسماعیل 14 سال عمر داشت و تورات به این امر تصریح دارد و حضرت اسماعیل تا زمان وفات ابراهیم زنده بود و در مراسم تدفین او شرکت داشت.

علاوه بر این ذبیح بودن اسحاق مخالف وعده‌ی الهی است که به ابراهیم داده بود، و آن اینکه اسحاق دارای نسل خواهد بود، به اضافه اینکه واقعه‌ی ذبح در مکه اتفاق افتاد و ابراهیم، اسماعیل را در هنگام شیرخوارگی همراه خود به مکه برده بود نه اسحاق را والله اعلم. (قصص الأنبياء ص 103).

اولاده اسماعیل:

اسماعیل دوازده پسر داشت و تورات نام همه‌ی آنها را ذکر کرده و همگی رؤسای قبایل بودند و تنها یک دختر داشت که او را به عقد برادر زاده اش عیص پسر اسحاق در آورد. اعرابی که به (عرب مستعربه) موسومند از نسل اسماعیل بوجود آمده‌اند. حضرت محمد صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین نیز از اولاد اسماعیل به شمار می‌آید.

وفات اسماعیل:

حضرت اسماعیل علیه السلام 137 سال عمر کرد، در مکه از دنیا رفت و بنا به قول مشهور مؤرخین در مکه در کنار مادرش در الحجر دفن گردید، و تورات مدعی است، در فلسطین از دنیا رفته و در آنجا مدفون است، لیکن روایت صحیح روایت مؤرخین عرب است و آن اینکه، در مکه وفات کرده و در آنجا مدفون است. والله أعلم (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم مرحوم شیخ علی صابونی)

نگاه مختصری تاریخچه نماز در قرآن:

وقتی که ما به کلمه نماز نگاه می‌کنیم و یا تاریخچه نماز را به بررسی بگردیم درخواهیم یافت که: نمازیکی از پنج اصلی است که اسلام بر آن بنا یافته است. عبادت نماز در همه‌ای ادیان ابراهیمی وجود دارد، ولی کیفیت انجام آن متفاوت است. نماز دارای شرایط و آدابی است که شخص مسلمان موظف به رعایت برخی از آنها به صورت واجب و رعایت برخی به صورت مستحب می‌باشد.

در قرآن عظیم الشان، نماز بارزترین مصداق ارتباط مخلوق با خالق می‌باشد، اهمیت نماز به حدی است که یکی از اهداف بعثت انبیاء را اقامه نماز می‌داند. در قرآن عظیم الشان مهم‌ترین مصداق تقوی نماز را ذکر می‌کند.

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَرِيمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ 30» (آیه 30 / سوره روم)

(پس رویت را بپیروی از حق و بی‌زاری از ادیان باطل به سوی این دین راست کن، با همان فطرتی که الله مردم را بر آن آفریده است. (چون) در خلقت الله تبدیلی نیست. این است دین محکم و استوار، ولیکن بیشتر مردم نمیدانند.) خداوند متعال انسان را طوری خلق نموده است که به حق تمایل دارد و از باطل بیزار است. درست همانند علاقه‌ی مادر به فرزند که امری تعلیمی نیست، بلکه فطری و غریزی است.

و همچنان در (آیه 31 / سوره روم) میفرماید: «مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ - 31» (رجوع‌کنان به سوی الله برگردید و از او بترسید و نماز را برپا کنید و از جمله مشرکان نباشید).

تعریف و مفهوم نماز:

نماز در لغت بمعنی دعا است. خداوند متعال میفرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (سوره توبه: 103). (ای پیامبر از اموال آنان، زکات بگیر که باعث پاکی و تزکیه آنها می‌شود و برای آنان، دعا کن چرا که دعایت، آرامش برای آنان بحساب می‌آید و خداوند، شنوا و داناست).

چنانچه مشاهده می‌کنیم کلمه «صل» بمعنی «دعا کن» است.

نبی اکرم صلی الله علیه وسلم میفرماید: «إِذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجِبْ فَإِنْ كَانَ صَائِماً فَلْيَصِلْ وَإِنْ كَانَ مُفْطِراً فَلْيُطْعَمْ» مسلم (1431) معلقات بخاری قبل از حدیث شماره (4797). «اگر کسی از شما (برای صرف غذا) دعوت شد، اجابت نماید. اگر روزه داشت، (برای صاحب غذا) دعای (خیر و برکت و استغفار) نماید. و اگر روزه نداشت، غذا بخورد». باید دانست که صلاة یعنی درودی که از طرف خداوند باشد، بمعنی ثناء و ستایش است و درودی که از طرف فرشتگان باشد، بمعنی دعا است. خداوند میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (سوره احزاب: 56) (همانا خداوند و

فرشتگان بر پیامبر، درود میفرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، (شما هم) بر او، درود و سلام بفرستید).

ابوالعالیه میگوید: صلاة (درود) خداوند بمعنی تعریف و تمجید او، نزد فرشتگان است و درود فرشتگان بمعنی دعا است. و ابن عباس رضی الله عنهما میگوید: یصلون یعنی تبریک می‌گویند. ثریق ابن عثیمین (228/3)

و برخی گفته اند: درود خدا یعنی همان رحمت الهی است و درود فرشتگان بمعنی استغفار کردن آنان است. و صحیح و درست، همان قول اول است (تفسیر ابن کثیر و شرح ممتع ابن عثیمین (228/3 - 229).

خداوند متعال میفرماید: «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» (سوره بقره: 157) (آنان) همان بردباران با ایمانی هستند که) الطاف و رحمت و احسان و مغفرت خدایشان شامل حال آنان می‌گردد و مسلماً ایشان راه یافتگان (به جاده حق و حقیقت و طریق خیر و سعادت هستند).

چنانچه مشاهده میکنیم رحمت، برصلوات، عطف شده است و اقتضای عطف، مغایرت می باشد.

پس صلاتی که از طرف خداوند باشد بمعنی ستایش است و صلاتی که از طرف مخلوقات یعنی فرشتگان، جن و انس باشد، بمعنی نماز، رکوع، سجده، دعا و تسبیح گفتن است. و صلاتی (درودی) که از طرف پرندگان و خزندگان باشد، بمعنی تسبیح گفتن است. (لسان العرب (465/14).

و «صلاة» در اصطلاح شریعت، عبارت از: عبادتی است که بخاطر خداوند، انجام می‌گیرد و شامل اقوال و افعال معین و بخصوص میباشد که با تکبیر، آغاز و با سلام، به پایان میرسد و این، اقوال و افعال مخصوص، «صلاة» نامیده شده اند زیرا دعا را نیز در بر می‌گیرند (المغنی (5/3) ابن قدامه والشرح الکبیر (5/3) و الانصاف فی معرفه الراجح من أغلاف (5/3) و التعریفات جرجانی (174).

در نتیجه کلمه «صلاة» که در آغاز به هر دعایی، اطلاق می‌شود، از آن مفهوم، انتقال پیدا کرد و هم اکنون بخاطر مناسبتی که میان دعا و نماز وجود دارد، همان افعال و اقوال مخصوص، کلمه صلاة یعنی نماز، اطلاق می‌شود. پس هرگاه، کلمه «صلاة» یعنی نماز در شریعت اطلاق شود، مفهوم آن، فقط نماز با همان افعال و اقوال مخصوص است (شرح العمدة ابن تیمیه (30/2 - 31).

و سرتاسر نماز، دعا یعنی طلب و درخواست است: زیرا طلب و درخواست یا با سؤال کردن، مطرح میشود چنانچه دعا کننده، خواهان جلب منفعتی و یا دفع ضرری میشود و طلب اینگونه نیازها از خداوند، فقط با زبان و سؤال کردن، انجام می‌گیرد.

یا اینکه طلب و درخواست با عبادت انجام می‌گیرد. چنانکه انسان با اعمال نیک از قبیل نماز، رکوع، سجده و غیره، طلب اجر و ثواب مینماید. پس کسی که این، عبادات را انجام می‌دهد، در واقع با زبان حال از الله، طلب مغفرت مینماید. و از سخنان فوق، روشن میشود که سرتاسر نماز، دعا و درخواست با زبان و یا طلب و درخواست بوسیله عبادت است چرا که نماز هر دو نوع را در بر می‌گیرد.

نماز در لغت به معنای پرستش، نیاز، سجود، بندگی و اطاعت، خم شدن برای اظهار بندگی و اطاعت و یکی از فرایض دین و عبادت مخصوصی است که مسلمانان پنج بار در شبانه

روز به جا می آورند. نماز یعنی خدمت و بندگی، فرمان برداری، سر فرود آوردن و تعظیم کردن به نشانه احترام.

نماز، داروی نسیان و وسیله ذکر خداوند است. نماز، رابطه معنوی مخلوق با خالق است. نماز یعنی دل کردن از مادیات و پرواز دادن روح: یعنی پا را فراتر از دیدنی ها و شنیدنی ها نهادن.

معنای لغوی نماز:

معنای لغوی نماز دعای خیر میباشد طوریکه الله سبحانه و تعالی به پیامبر اش میفرماید: «وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ» صلوات بفریست بر آنان، (یعنی در حق شان دعای خیر بعمل آر) واقعاً دعا خیر تو برای آنها باعث وقار، و بردباری است.

اما نماز در شریعت عبارت از اعمال و گفتار است که تعلیم از جانب پروردگار و پیامبر صلی الله علیه وسلم برای ما بعمل آمده است. نماز با تکبیر (الله اکبر) آغاز و با تسلیم (سلام گفتن) خاتمه می پذیرد.

نماز در ادیان ابراهیمی:

نماز در ادیان ابراهیمی، در میان عبادات همیشه رتبه اول را به خود اختصاص داده است. در قرآن مجید اولین نماز و دعا برای اقامه نماز از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام شنیده میشود و بعد از او نماز یکی از ارکان اصلی دین برای تمام پیامبران شمرده شده است.

- در دعای حضرت ابراهیم علیه السلام هنگام سکونت در بیت الله الحرام آمده است: «رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَلُّنَّ كَثِيراً مِنْ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آیه 36 / سوره ابراهیم) (پروردگارا! همانا بتها بسیاری از مردم را گمراه کرده اند، پس هرکه مرا پیروی کند، قطعاً او از من است و هر کس با من مخالفت کند، همانا تو بخشنده‌ی مهربانی.) و در (آیه 37) همین سوره میفرماید: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ» (37)

پروردگارا! من (یکی) از ذریه‌ام را در وادی (و دره‌ای بی‌آب و) بی‌گیاه، در کنار خانه‌ی گرامی و با حرمت تو ساکن ساختم. پروردگارا! (چنین کردم) تا نماز برپا دارند، پس دل‌های گروهی از مردم را به سوی آنان مایل گردان و آنان را از ثمرات، روزی ده تا شاید سپاس گزارند.

- اقامه نماز توسط اسحاق و یعقوب (ع):

«وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» (مریم: 55)
«و اسحاق و یعقوب را [به عنوان نعمتی] افزون بر او بخشیدیم و همه را از شایستگان قرار دادیم و آنانرا پیشوایان قرار دادیم که فرمان ماهدایت میکردند. و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و بر پا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده‌ها بودند».

- اقامه نماز توسط حضرت موسی (ع):

«وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمْ بِمِصْرَ بَيْوتاً وَ اجْعَلُوا بِيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ اقْبِمُوا الصَّلَاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» «سوره یونس/87» (و به موسی و برادرش وحی کردیم که در مصر، برای قوم خودتان خانه‌هایی آماده کنید و خانه‌هایتان را مقابل هم (یا رو به قبله) بسازید و نماز به پا دارید و به مؤمنان بشارت بده(که سرانجام پیروزی با آنهاست).

- اقامه نماز حضرت شعیب (ع):

«قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ» «87» «سوره هود 87» (اما مردم مدین در جواب) گفتند: ای شعیب! آیا نمازت به تو فرمان میدهد که (به ما بگویی) آنچه را که پدرانمان می پرستیدند رها کنیم؟ (و) یا اینکه (نتوانیم) آن گونه که خود میخواهیم، در اموال خویش تصرف کنیم؟! تو که مرد بُردبار و فهمیده‌ای هستی! (این چه توقعی است که از ما داری؟)

- اقامه نماز حضرت زکریا (ع):

«فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ» (39 / آل عمران) (پس درحالیکه زکریا در محراب به نماز ایستاده بود، فرشتگان او را نداء دادند که خداوند تو را به (فرزندی به نام) یحیی بشارت میدهد که تصدیق کننده‌ی (حقانیت) کلمه‌ی الله (حضرت مسیح) است و سیّد و سرور، و خویشتن‌دار (از زنان) و پیامبری از صالحان است.

- سفارش لقمان به فرزندش در باره‌ی نماز:

«يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» «17» (سوره لقمان آیه 17)

فرزندم! نماز را برپا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و بر آنچه از سختی‌ها به تو میرسد مقاومت کن که این (صبر) از امور واجب و مهم است.

- دستور خداوند به مریم برای نماز:

«يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» (آل عمران 43) (ای مریم! به شکرانه این همه نعمت،) برای پروردگارت خضوع کن و سجده بجای آور و با رکوع کنندگان رکوع نما).

نماز در دین یهودیت:

نماز در دین یهود یا «تفیلا» به عبری و در جمع تَفیلیم یا تَفیلوت، به نماز و دعای روزانه یهودیان گفته میشود. (توضیحات دقیق در باب نماز و دعای یهودیت را میتوان در کتاب سیدور یا بخش‌های میثنا که از کُتب مشهور یهودیت، وجود دارد.

بصورت کل پیروان دین یهودی در هر روز سه بار نماز؟! میخوانند و در روز شبات (شنبه) و سایر روزهای مقدس فرقه‌های ارتدکس و محافظه کار مدعیان پیروی دین یهودی یک نماز به نماز سه گانه اُضاف میکند که این نماز به نام موساف معروف است.

همچنان قرار اعتقاد یهودیت، در یهودیت نماز پنجمی هم به نام نئِیلا وجود دارد که اکنون تنها در یوم کیپور دهمین روز از ماه «تیشری» (یعنی اولین ماه سال مدنی عبری و همچنین ماه هفتم از سال در تقویم مذهبی عبری محسوب میشود. تعداد روزهای این ماه به سی روز می رسند).

معمولاً نمازهای انفرادی و یا نماز جماعت را به منیان می خوانند. به ارجحیت نماز با جماعت نیز تأکید شده است. البته بخش‌هایی هم در نماز؟! شان وجود دارد که بدون در جماعت اجرا نمی شوند.

اکثر مراسم دین در یهودیت با ملودی سنتی به نام نیگون به حالت آوازی در کنیسه‌ها قرائت میشود. در هر کنیسه (یعنی محل عبادت و یا هم محل اجتماعات دینی یهودان گفته میشود) البته یهودان (گروهی قومی- مذهبی نشأت گرفته از بنی اسرائیل، یا عبرانیان

شرقی‌مانه، است. قومیت، ملیت دین یهود عمیقاً با یکدیگر در پیوندند و یهودیت دین ملت یهود می‌باشد.

در هر کنیسه، سکویی (جایی بلند که قابل دیدن برای همه باشد) کم ارتفاع وجود دارد که بر فراز آن «حزان» قرار می‌گیرد و این مناجات را رهبری و هدایت میکند. «حزان» (یعنی موسیقیدان یهودی است که معمولاً در مراسم مذهبی دعا دینی را می‌خواند. در انگلیسی نام حزان معادل کانتور (Cantor) است. حزان کسی است که دعا را می‌خواند و در قوانین یهودی باید یک یهودی بالغ باشد. هرکسی میتواند حزان شود ولیکن در عمل معمولاً اشخاصی خوش صدا برای این کار انتخاب میشوند.

زنان اگر نماز بر ایشان واجب باشد تنها یکی از نمازها و ترجیحاً صبح را لزوماً باید بخوانند و باقی اختیاری است. شرکت نکردن زنان در دیگر نمازها، نوعی معافیت محسوب می‌شود.

در تلمود (ماسخت براخوت 26ب) دو دلیلی برای سه‌گانه بودن نماز می‌آورد: قابل تذکر است که «تلمود» (که به معنی آموختن) است. تلمذ «که از آن به عنوان «تورات شفاهی» نیز یاد میشود، یکی از کتاب‌های اصلی یهودیت ربانی است. نام دیگر آن به صورت سنتی، شاس است که مخفف شیشاس داریم که به معنی «شش دفتر» است. نام تلمود، معمولاً اشاره به «تلمود بابلی» است، با اینکه تلمود دیگری به نام «تلمود اورشلمی» نیز وجود دارد، که رواج کمتری دارد.

1- هر نماز برابر یک قربانی در هیکل سلیمان در قدیم است که یک تعמיד در صبح یکی در عصر بوده‌است و آخر شب هم بقایای تعמיד روزانه را می‌سوزاندند. «تعמיד» یعنی (غسل تعמיד یک فرضیه تطهیری دینی برای کسب بخشش از گناهان و زندگی دوباره است که در مذاهب گوناگونی مانند مسیحیت و هندویزم رواج دارد و ریشه آن آیین‌های طهارت یهودی است.

2- این نمازها یادگاری شاه پدران سه‌گانه هستند که طبق تورات ابراهیم(ع) صبح‌ها و اسحق(ع) عصرها و یعقوب(ع) شب‌ها نماز می‌خواند اما حتی با تکیه بر این نظر زمان خواندن نمازها و نماز موساف هم بر اساس نظر قبلی تدوین و تشریح شده است. طبق روایات داوود و دانیال هم سه بار در روز نماز می‌خواندند.

«دانیال» به عبری به معنای «خدا قاضی من است. دانیال از پیامبران بنی اسرائیل است. در مزامیر داوود علیه السلام آمده است: صبح و عصر شب می‌گیریم و عبادت می‌کنم و او صدایم را خواهد شنید. (مزامیر 15:18)

مزامیر به عبری (تهیلیم) زبور داوود، یکی از بخش‌های تنخ یهودی و عهد عتیق در کتاب مقدس است. مزامیر به صورت شعر بی‌وزن عبری نگاشته شده است.

در کتاب دانیال آمده است: «پنجره اش رو به قدس بیت المقدس باز بود و او سه بار در روز زانو می‌زد و عبادت می‌کرد و چون آن همیشه خدایش را شکر می‌کرد. (دانیال 6:11). یهودیت ارتدوکس بدین عقیده اند که مطابق هلاخا فقه یهود ایجاب می‌کند شخص یهودی هر روز سه نماز در شب‌ها و روزهای مقدس چهار بار و در یوم کیپور پنج بار نماز بگذارد. «هلاخا» به زبان عبری به مجموعه قوانین شرعیت یهود گفته میشود، قوانینی که از عهد عتیق مکتوب (تنخ)، (تورات شفاهی) تلمود، وحاخامها و همچنین آداب و رسوم یهودیان ناشی میگردد. هلاخا قرار اعتقاد یهودیان دارای ۶۱۳ میتزوت (دستور) است.

«شبات» در عبری به معنی شنبه، در عربی سبت، و در دین یهودیت به روز تعطیل هفتگی (شنبه) میگویند که به صورت سمبولیک به معنای هفتمین روز آفرینش است. سنت استراحت شبات ریشه در تورات دارد. تورات می گوید خداوند جهان را در شش روز آفرید و در روز هفتم دست نگهداشت.

بسیاری یهودیان در این روز برای نیایش به کنیسه یا معبدهای خود می روند. زنان یهودی ارتدوکس ملزم به ادای تنها یکی از نمازها آن هم بدون رعایت زمان هستند. در یهودیت محافظه کار هم تعداد نمازها اجباری تلقی می شود. از سال دو هزار قرار بر این شد که زنان هم همان تعداد نمازها را به جماعت در همان زمان که مردان میخوانند باید بخوانند، به استثنای گروه های سنتی و افراد جدا از قوم و جمع. در یهودیت اصلاح طلب هلاخا الزام آور نیست و زمان نمازها اختیاری است.

هلاخا: میگوید تمام نمازهای فردی و جماعت باید به هر زبانی که نمازگزار می فهمد خوانده شود با این حال بسیاری از کنست های ارتدوکس اشکنازی زبان عبری - عبری اشکنازی- را برای نماز هایشان ترجیح می دهند. با استثنای برخی نمازها مثل کادیش که از ابتداء به زبان آرامی خوانده می شده است و مواظ که به زبان محلی صورت می گیرد. ارتدوکس های سفاردی زبان لادینو یا پرتغالی و کنست های محافظه کار و اصلاح طلب هم زبان محلی را به کار می برند.

یادداشت:

زبان آرامی از جمله زبان های سامی است که بیش از 3000 سال قدمت دارد، زبان آرامی ها، زبان اداری امپراتوری ها و حتی کاهنان تمدنهای، سومر، آشور و بابل بوده است. زبان اصلی بخش عمده ای از کتاب های آسمانی دانیال و عزرا و زبان کتاب تلمود است. آرامی را زبان عیسی دانسته اند و امروز تعداد از جوامع که بیشتر آنها اشوری هستند به زبانهای آرامی نو تکلم میکنند.

حدِ نصاب در نماز جماعت:

به نزد یهودان نماز فردی مقبول است اما بهتر است با اقلاً ده نفر بالغ یعنی مرد یهودی بالای سیزده سال خوانده شود که «بار میتسوا» گرفته باشد.

(بر میتسوا و بت میتسوا) به عبری (مراسم است که در طی آن پسران و دختران یهودی که به سن بلوغ رسیده و آنرا جشن میگیرند. بر طبق شرع یهود، زمانی که پسران یهودی به 13 سالگی میرسند، مکلف شده و بر میتسوا میشوند. در دین یهود دختران در سن 12 سالگی به بلوغ میرسند. پیش از به بلوغ رسیدن بچه ها، پدر و مادر مسؤول کارهای فرزندان خویش می باشند).

معمولاً زنان چون ملزم به نماز نبودند جزو این مینیان یا جماعت شمرده نمی شدند و حساب نبودند اما در 1973 یهودیت محافظه کار آنها را جزو جماعت شمرده و برخی فرق پذیرفتند و برخی نه.

مقام نماز در اسلام:

نماز در دین مقدس اسلام از جایگاه بسیار والای برخوردار است. و دلایل آن عبارتند از:
1- نماز، ستون دین است:

در دین مقدس اسلام و شرعیت غُرای محمدی نماز بمثابة ستون (ستون دین) معرفی گردیده است، این بدین معنی است که: دین بدون این ستون، اساساً برپا نمی شود.

در حدیثی معاذ بن جبل میگوید: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «رَأْسُ الْأَمْرِ الْإِسْلَامُ وَعَمُودُهُ الصَّلَاةُ وَذِرْوَةٌ سَنَامِهِ الْجِهَادُ». یعنی «رأس امور اسلام و ستون آن، نماز است. و قله آن، جهاد می باشد». و باید دانست که اگر ستون بیفتد، ساختمان عمارت، نابود خواهد شد. (ترمذی (2616) و ابن ماجه (1314/2) و احمد (231/5). و ترمذی درباره آن، گفته است: این حدیث، حسن و صحیح است و شیخ البانی نیز آنرا در ارواء القلیل «138/2» تحسین نموده است.)

2- اولین عملی که بنده بخاطر آن محاسبه می شود، نماز است. حتی خوبی و بدی اعمال انسان، به نمازش، بستگی دارد. انس بن مالک روایت می کند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: (أَوَّلُ مَا يَحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَلَاتُهُ فَإِنْ أَكْمَلَهَا كُتِبَتْ لَهُ نَافِلَةٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ أَكْمَلَهَا قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِمَلَائِكَتِهِ أَنْظِرُوا هَلْ تَجِدُونَ لِعَبْدِي مِنْ تَطَوُّعٍ فَأَكْمَلُوا بِهَا مَا ضَيَعَ مِنْ فَرِيضَتِهِ ثُمَّ تَوَخَّذُوا الْأَعْمَالَ عَلَى حَسَبِ ذَلِكَ) «اولین چیزی که در روز قیامت، بنده بخاطر آن، محاسبه میشود، نماز است. اگر نمازش را کامل ادا نموده است، بطور کامل، برایش بحساب می آید. و اگر نمازش را بطور کامل ادا نکرده است، خداوند به فرشتگانش میگوید: ببینید آیا بنده ام، نماز نفلی دارد که فریضش را بوسیله آن، کامل کنید؟ بعد از آن، محاسبه زکات و سایر اعمال به همین ترتیب، انجام میگیرد». (ابو داوود (864، 866) و ابن ماجه (1425) و احمد (65/4، 903، 377/5) و صحیح الجامع البانی (353/2).

3- آخرین چیزی که از دین، ضایع میشود، نماز است. پس اگر نماز که آخرین امر دین است، ضایع گردد، چیزی از آن، باقی نمی ماند. ابوامامه میگوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: (لَيَنْقُضَنَّ عُرَى الْإِسْلَامِ عُرْوَةً عُرْوَةً فَكُلَّمَا انْتَقَضَتْ عُرْوَةٌ تَشَبَّهَتْ النَّاسُ بِالنَّاسِ بِالنَّتِيِّ تَلِيهَا وَأَوْلُهُنَّ نَفْضًا الْحُكْمُ وَأَخْرَهُنَّ الصَّلَاةُ). «ریسمانهای اسلام، یکی پس از دیگری، کنده میشوند. هر گاه، یکی کنده شود، مردم به ریسمانهای بعدی، چنگ میزنند. اولین ریسمانی که کنده میشود، حکومت (حاکمیت اسلام) است و آخرین آنها، نماز میباشد».

و در روایتی دیگر، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «اولین چیزی که از میان مردم، برداشته میشود، امانت است و آخرین چیزی که باقی می ماند، نماز است و چه بسا نمازگزار یافت میشود که هیچگونه خیری نداشته باشد». (احمد (290/6، 311، 321) و البانی در إرواء القلیل (238/7) آنرا صحیح دانسته است.

4- آخرین وصیت پیامبر اسلام به امتش، نماز بود. نماز، آخرین وصیتی است که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم امتش را به آن، وصیت کرد. ام سلمه رضی الله عنها در حدیثی میفرماید: یکی از آخرین وصیت های رسول الله صلی الله علیه وسلم این بود که «الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ حَتَّى جَعَلَ نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَلْجُلُجُهَا فِي صَدْرِهِ وَمَا يَفِيصُ بِهَا لِسَانُهُ».

5- خداوند، اقامه کنندگان نماز و کسی را که خانواده اش را میکند ستوده است آنجایی که میفرماید: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (54) وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» (سوره مریم: 54 و 55). (و در قرآن از اسماعیل یادکن. او در وعده هایش راست، و پیامبر والا مقامی بود. و خانواده اش

را همواره به خواندن نماز و دادن زکات، دستور می داد و نزد پروردگارش، مورد رضایت بود).

6- خداوند، کسانی را که تنبلی میکنند و نماز را ضایع مینمایند، مذمت نموده است. چنانچه میفرماید: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَآءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا». (سوره نساء: 142) (همانا منافقان، خدا را فریب میدهند در حالیکه خداوند، آنان را فریب میدهد. و هنگامی که برای نماز بر میخیزند باسستی و تنبلی، و برای نشان دادن مردم، نماز میخوانند. و خدا را فقط اندکی یاد میکنند).

7- بزرگترین رکن و ستون اسلام بعد از شهادتین، نماز است. عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) میگوید: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «بُنِيَ الْإِسْلَامَ عَلَى خَمْسٍ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ وَصِيَامِ رَمَضَانَ وَحَجِّ الْبَيْتِ». اساس اسلام بر پنج چیز بنا نهاده شده است: - شهادت و گواهی دادن بر اینکه هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده خداست.

- برپا داشتن نماز.

- پرداخت زکات.

- روزه ماه مبارک رمضان.

- حج بیت الله الحرام. (بخاری (8) و مسلم (16)).

8- یکی از اموری که بر عظمت نماز دلالت میکند، اینست که خداوند متعال، آنرا بواسطه جبرئیل (ع) و در زمین، فرض نگرداند بلکه بدون واسطه در شب معراج و بالای هفت آسمان، آنرا فرض نمود.

9- و از آنجا که نماز از اهمیت بسیار والایی برخوردار است، خداوند اعمال رستگاران را بانماز آغاز نموده و بانماز به پایان رسانیده است چنانکه میفرماید: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (1) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (2) وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (3) وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (4) وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (5) إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (6) فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (7) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (8) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ». (سوره مؤمنون: 1 - 9).

(همانا مؤمنان، رستگار شدند. آن کسانی که در نمازشان، خشوع دارند، و از کارهای بیهوده، روی میگردانند، زکات اموالشان را میپردازند و شرمگاهایشان را حفاظت میکنند بجز همسران و کنیزان خود که در این صورت، قابل سرزنش نیستند. و کسانی که غیر از این را دنبال کنند، آنان تجاوز کردند. همچنین مؤمنان رستگار، کسانی هستند که امانت دارند و به عهد و پیمان خود، وفا میکنند و از نمازهایشان محافظت می کنند).

10- خداوند به نبی اکرم صلی الله علیه وسلم و پیروانش دستور داده است که خانواده های خود را به خواندن نماز، امر کنند: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا تَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرِزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ». (سوره طه: 132).

(خانوادهات را به خواندن نماز، امر کن و خود نیز برخواندن آن، استقامت کن. ما از تو روزی نمی خواهیم بلکه ما به تو روزی می دهیم و سر انجام از آن پرهیزگاری است).

عبد الله بن عمر می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «مُرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالصَّلَاةِ وَهُمْ أَبْنَاءُ سَبْعِ سِنِينَ وَاصْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا وَهُمْ أَبْنَاءُ عَشْرِ وَفَرِّقُوا بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ»

«فرزندانتان را در سن هفت سالگی، به خواندن نماز وادار کنید و در ده سالگی، آنها را بخاطر نماز، تنبیه کنید و محل خواب آنها را جدا کنید».

(أبو داؤود (495) و احمد (180/2، 187) و آلبانی آنرا در ارواء القلیل (7/2 و 266/1) صحیح دانسته است.

علماء میگویند همین که طفل به سن هفت سالگی قدم گذاشت بر والدین لازم می شود که به طفل خویش طریق ادای نماز را تعلیم کرده و در صورت ضرورت وی را به ادای نماز امر کند. و هرگاه به سن ده سالگی رسید او را بر خواندن نماز تنبیه و مجازات نمایند. ولی متأسفانه دیده شده که در بسیاری از فامیل ها والدین، حتی خودشان خیلی نیک و صالح و پایبند نماز میباشند، اما نسبت به نماز فرزندشان توجهی کمتر بخرج می دهند. خودشان صبح وقت برای نماز بر میخزند و یا به سوی مسجد میروند، ولی فرزندان 8 سال یا 10 ساله شان در برابر چشمانشان خوابیده اند، او را بیدار نمیکنند تا مبادا خوابش خراب نشود، در صورتیکه اگر فرزند نماز نخواند، خود او به دلیل غیر مکلف بودن گناهکار نمیشود، اما پدر و مادر به دلیل اینکه دستور رسول الله صلی الله علیه وسلم را در مورد فرزند خویش عملی نساخته، گناهکار میشوند.

پدر و مادر وظیفه دارند تا اطفال خویش از کودکی به رفتن به مسجد و نماز جماعت عادت دهند، آیات بیشمار قرآنی و احادیث متعددی پیامبر اسلام بر اهمیت نماز در اسلام دلالت می کند، پدر و مادر باید بدانند که اگر فرزندان در کودکی پایبند نماز نشدند، در بزرگی خیلی مشکل است که حرفشان را گوش کنند، بدیهی است فرزندان که نماز را ضایع کنند در هر امر دیگر کوتاهی خواهند کرد.

11- به کسی که در خواب بماند و یا هم اقامه نماز را فراموش کند، دستور داده شده است تا قضای آن را بجای آورد. و این امر، اهمیت نماز را میرساند.

انس بن مالک (رض) میگوید: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ نَسِيَ صَلَاةً فَلْيَصَلِّهَا إِذَا ذَكَرَهَا لَا كَفَّارَةَ لَهَا إِلَّا ذَلِكَ». (هر کس نمازی را فراموش کرد، هنگامی که بیادش آمد، آنرا بخواند. زیرا نماز، کفاره ای جز این (قضا آوردن) ندارد».

و در روایتی دیگری در صحیح مسلم، چنین آمده است که رسول اکرم فرمود: «مَنْ نَسِيَ صَلَاةً أَوْ نَامَ عَنْهَا فَكَفَّارَتُهَا أَنْ يَصَلِّيَهَا إِذَا ذَكَرَهَا» (هر کس نمازی را فراموش کرد یا خواب رفت، کفاره اش اینست که هنگام یاد آمدن (یا بیدار شدن) آنرا بخواند». (روایت بخاری (597) و مسلم (648)).

همچنین، کسی که سه روز یا کمتر، بی هوش شود، حکم کسی را دارد که خواب رفته باشد (بعد از اینکه به هوش آمد، نمازهای فوت شده را بخواند) و این مطلب از عمار، عمران بن حصین و سمره بن جندب (رضی الله عنهم) روایت شده است. (الشرح الکبیر ابن قدامه (8/3) و المغنی (50/2 - 52)).

ولی اگر دوران بیهوشی، بیشتر از سه روز باشد، قضا آوردن نمازهای فوت شده، لازم نیست زیرا شخصی که بیشتر از سه روز بیهوش شود، در زوال عقل به انسانی که دیوانه است شباهت دارد. (تفصیل موضوع را میتوان در فتاوی شیخ عبدالعزیز بن عبدالله (457/2) مطالعه فرماید).

چرا اسلام بر خواندن نماز تأکید همیشگی میکند:

اهمیت نماز در بین همه دستورهای درخشان اسلام، بدین جهت است که:

1- نماز روح انسان‌ها را به مبدا هستی بخش مرتبط و متصل میکند و با این ارتباط روح و جان انسان را زنده، با نشاط و آرام می‌سازد و او را برای انجام سایر تکالیف و وظایف فردی و اجتماعی آماده میکند از این رو میتوان گفت نماز موثر محرکه سایر اعمال و دستورات اسلامی است، زیرا آن شخصیکه به نماز اهمیت بدهد، یقین داشته باشید که به سایر عبادات اهمیت بسزایی قایل بوده و با تمام اخلاصمندی آنرا بجاء می‌آورد.

2- نباید فراموش کرد که خواندان نماز علاوه بر آنکه انجام یک فریضه الهی است، بلکه خواندان نماز خود مانع بسیاری از اعمال بد شده و جلوی بسیاری از گناهان را می‌گیرند. نمازگزار واقعی از فحشا و منکرات به دور میماند و این خاصیت بازدارندگی نماز را «ان الصلاه تنهى عن الفحشاء والمنکر» را نمیتوان در سایر عبادات اسلامی در یافت.

نماز، از لحاظ فهم سیاسی، مسلمانان سراسر جهان را هر روز به سمت قبله واحد، و مردم هر شهر و قریه در نماز جماعت با هم متحد میسازد. این حرکت در هر روز برای مسلمانان به مسلمانان شکوه و عظمت و اقتدار خاصی میبخشد.

خواننده محترم !

بر اساس آنچه بیان شد می‌توان دریافت که دعا و نماز در ادیان ابراهیمی مورد تأکید بوده است و هر سه دین اسلام، یهودیت و مسیحیت آنرا از اصول ایمانی خود شمرده‌اند. در اسلام و یهودیت برای نماز آداب، شرایط و زمان خاصی فرض شده است و به صورت فردی و جماعت برگزار می‌گردد. در مسیحیت نیز گرچه مانند اسلام و یهودیت زمان، شرایط و الفاظ خاصی ندارد، اما به اصل آن در کلیسا وزیر نظر کشش توجه شده است. موجب تقرب و مانعی برای دفع فساد است.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (56 الی 58) این سوره مبارکه ششمین داستان همانا، داستان و قصه ای ادریس علیهم السلام است، مورد بیان قرار داده میشود. ادریس علیهم السلام مردم را به توحید و خداپرستی دعوت می نمود، تا آنان از جزا و سزای روز قیامت نجات دهند، به یکتا پرستی، کردار نیک، عدالت، نماز و چند روز روزه از هر ماه، پیکار و مبارزه با دشمن، پرداخت زکات مال، دستگیری مستمندان و درماندگان، توجه خاص الخاص به پاکی و پاکیزگی، دوری از ناپاکی و غیره دستور میفرمود. و طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ وی در شهر «منف» مصر، یا به قولی در «بابل» عراق دیده به جهان گشود.

مردم را به شهرسازی و نوپردازی آشنا کرد. او را «هرمس الهرامسه» میگفتند: یعنی داناترین ستاره شناسان.

وَأَنْذِرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ﴿٥٦﴾

و یادآور شو در این کتاب ادریس را، البته او بسیار راست کردار و پیغمبر بزرگ بود. (۵۶) تفسیر :

ای پیامبر! و در این قرآن داستان حضرت ادریس علیه السلام را یاد کن زیرا او در سخن و عمل بسیار راستکار و راستگو و به علاوه پیامبری بود که به وی وحی فرستاده می شد. مفسرین گفته‌اند: ادریس جد نوح علیه السلام است و بعد از آدم، اولین پیامبر و اولین شخصی است که با قلم نوشت و لباس را دوخت، و قبل از وی بشر پوست حیوانات را

میپوشید و او اولین کسی است که پیمانۀ و ترازو و اسلحه را به کار گرفت و با قابلیان مقاتله کرد و خداوند متعال سی صحیفه را بر او نازل کرد.

«إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا» «بی‌گمان او راست‌کردار پیامبری بود» «صدیق» به کسی گفته میشود که گفتار و رفتارش با هم هماهنگ و یکسان باشد. علما برای «صدیق»، «مخلص» و «مخلص» تعریفات بسیاری ارائه کرده‌اند، از آن جمله:

- صادق کسی است که راست‌کردار است و صدیق کسی است که در احوال مختلف، در راستی و درستی و استقامت خود افزون است.

- مخلص کسی است که برای خدا کار می‌کند و دوست ندارد که مردم او را ستایش کنند.

- مخلص کسی است که خداوند او را برای خود خالص ساخته لذا در او هیچ گرایش به سوی غیر الله متعال باقی نمانده است.

ادریس علیه السلام :

- طوریکه در فوق یاد آور شدیم: حضرت ادریس علیه السلام، از اجداد حضرت نوح است و به دلیل اشتغال زیاد او به درس، یا به خاطر آن که اولین کسی بود که با قلم نوشت، به ادریس مشهور شد.

- نام شریف ادریس، دو بار در قرآن آمده و با اوصاف «صدیق»، «صابر» و «نبی» از او تجلیل شده است.

- ادریس، اولین کسی بود که علم نجوم و حساب را می‌دانست.

- اولین کسی بود که به انسان، خیاطی آموخت.

ادریس علیه السلام یکی از پیغمبران بزرگواری است که خداوند در قرآن کریم از اوسخن به‌میان آورده و در برخی از سوره‌های قرآن به بیان او پرداخته است. او جزو آن عده از پیغمبرانی است که واجب است به صورت قطعی و جزمی به نبوت و رسالت همه‌ی آنها ایمان داشته باشیم، چون قرآن نام او را به‌صراحت ذکر کرده و شخصیت او را به‌عنوان نبی و صدیق تعریف کرده است.

نسب ادریس علیه السلام :

نام او ادریس پسر یارد پسر مهلائیل است. نسب او به شیث فرزند حضرت آدم منتهی میشود. نام او نزد عبرانی‌ها (یهودیان) اخنوخ است و در ترجمه‌ی عربی اخنوخ آمده است. او از اجداد نوح به شمار میرود. برخی از تاریخ نویسان گمان برده‌اند که ادریس قبل از نوح نیامده بلکه در زمان بنی‌اسرائیل بوده است. اما این گمان خطاست، و حافظ ابن کثیر و غیر او از تاریخ نویسان معتبر این گمان را رد کرده‌اند.

مولد و نشأت ادریس :

ادریس اولین کسی است که بعد از آدم و شیث به مقام نبوت نائل گشته ابن اسحاق میگوید: ادریس اولین کسی است که به وسیله‌ی قلم نوشت، او 308 سال از عمر خود را در زمان آدم سپری کرده است. چون آدم علیه السلام عمر طولانی داشته و قریب هزار سال زیسته است چنانکه در قصه‌ی زندگی او آمد.

علماء در مورد مولد و نشأت او اختلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند: ادریس در بابل به دنیا آمده و گروهی گفته‌اند: در مصر چشم به جهان گشوده است، اما قول صحیح، همان قول اول است. (البدایة والنهاية ج 1 ص 99).

در ابتدای عمر از علم شیث پسر آدم استفاده میکرد و چون بزرگ شد خداوند به او نبوت

عطا کرد و انسان‌های مفسد را از مخالفت با شریعت آدم و شیث باز می‌داشت، گروه قلیلی از وی اطاعت ورزیدند. و کسان بسیاری با وی به مخالفت برخاستند، لذا قصد کرد از میان آن‌ها بیرون رود و به سرزمین و مملکت دیگری هجرت کند، پیروان خود را به هجرت دعوت کرد، ترک وطن بر آنها سخت و دشوار مینمود، گفتند: اگر از سرزمین بابل هجرت کنیم به کجا برویم؟ گفت: اگر در راه خدا هجرت کنیم خداوند مکان دیگری به ما ارزانی خواهد کرد. از سرزمین بابل خارج شدند و راهی سرزمین مصر گشتند، چون رود نیل را دیدند ادریس بر روی آن توقف کرد و خدا را تسبیح گفت. ادریس و همراهان او در مصر استقرار پیدا کردند و مردم را به سوی خدا... و مکارم اخلاقی، فرا خواندند. (قصص الأنبياء، نجار، صفحه 26).

مدت اقامت ادریس علیه السلام در روی زمین 82 سال بود. بعد خداوند او را بسوی خویش بازگردانید و رفعت بخشید چنانکه گوید: «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ۝۵۷». (مریم) مواظب و آدابی از او بر جای مانده است، مردم را به دین خدا فرا می‌خواند و به سوی عبادت خداوند و خلاصی نمودن نفس خود از عذاب آخرت به وسیله‌ی عمل صالح در دنیا دعوت می‌نمود و برزهد در این دنیای فانی تشویق و ترغیب میکرد، آنها را به نماز و روزه و زکات دستور می‌داد، بر انجام غسل جنابت بسیار تاکید می‌ورزید، مسکرات را حرام میدانست و مردم را به شدت از آن نهی میکرد. گویند: در زمان او مردم با 72 زبان با هم صحبت میکردند که خداوند همه‌ی آن زبان‌ها را به او یاد داده بود، تا آموزه‌های دینی را با زبان خاص هر قومی به آنها آموزش دهد، چنانکه خداوند میفرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» [ابراهیم: 4]. ما هیچ رسولی را جز به زبان قومش نفرستادیم تا (وحی به زبان خودشان) برای آنها بیان کند و توضیح دهد. ادریس اولین کسی بود که سیاست مدنی را تعلیم داد و قواعد شهرسازی را برای قومش پایه‌گذاری کرد. هر قوم و ملتی در سرزمین خود شهری بنا نهادند تا آنجا که در زمان او 188 شهر بنا نهاده شد.

به حکمت و خرد و فلسفه شهرت داشت، از جمله‌ی سخنان گهر بار و حکیمانه او: «خوبی‌های دنیا مایه حسرت و بدی‌های آن مایه‌ی پشیمانی است» و «خوشبخت و سعادت‌مند کسی است که به درون خود بنگرد و نگهدار افعال و کردار خود باشد و اعمال صالحه‌اش نزد خداوند شفیع او باشند» و «صبر همگام با ایمان فتح و ظفر می‌آورد» و غیره از سخنان گهربار و حکیم آن‌های که او به آن‌ها شهرت داشته است. سلام و درود خداوند بر پیغمبر ما و بر او باد. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی)

وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ﴿٥٧﴾

و [ما] او را به مقامی بلند ارتقا دادیم. (۵۷)

تفسیر:

یعنی اینکه خداوند متعال ذکر وی را در میان جهانیان بلند آوازه و منزلتش را در میان مقربان رفعت داد پس یادش بلند و مقام و منزلتش والا است. با اعطای نبوت و تقرب جستن وی به پیشگاه خدا، نام و یاد و قدر و منزلتش را بالا بردیم. (عده‌ای میگویند: منظور بردنش به آسمان است.) هدف از «مَكَانًا عَلِيًّا»، یا مقام بلند معنوی است یا عروج به آسمان‌ها، است. به قولی: خداوند متعال او را به آسمان چهارم بالا برد چنانکه مسلم در صحیح از حدیث

شریف انس بن مالک(رض) روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در شب معراج بر ادریس علیه السلام در آسمان چهارم گذر کردند. به قولی: مراد از بلند بردن او، ارتقای معنوی ای است که از شرف نبوت به او داده شده بود. «تفسیر انوار القرآن»
أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ﴿٥٨﴾

آنان کسانی از پیامبران بودند که خداوند بر ایشان نعمت ارزانی داشت از فرزندان آدم بودند و از کسانی که همراه نوح [برکشتی] سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل و از کسانی که [آنان را] هدایت نمودیم و برگزیدیم [و] هرگاه آیات [خدای] رحمان بر ایشان خوانده می شد سجده کنان و گریان به خاک می افتادند. (۵۸)

تفسیر :

«أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ»: آنهایی که نامشان ذکر شد، پیامبران و انبیای خدا بودند که قصه و داستان آنان را در این سوره برای تو باز گفتیم. آنها ده نفرند که اولین آنها زکریا و آخرین آنها ادریس است، که خدا نعمت نبوت را به آنها عطا کرده است.

«مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ»: ایشان از نسل آدم و از نسل کسانی بودند که خداوند متعال با نوح ایشان را سوار کشتی ساخت. از نسل آدم مانند ادریس. «وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ»: و مانند ابراهیم از نسل سام بن نوح. «وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ»: و مانند اسماعیل و اسحاق و یعقوب که همه از نسل ابراهیم هستند. «وَإِسْرَائِيلَ»: و از نسل اسرائیل «یعنی یعقوب» مانند موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی.

«وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا»: و از آنان که از جانب ما هدایت یافتند و برگزیده شدند و به رسالت و وحی ما نایل آمدند.

«إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا(58)»: وقتی که کلام خدا را می شنیدند، باوجود رفعت مقام و والای روح و نزدیکی به خدا، از خوف خدا سر سجده بر زمین نهاده و تضرع و زاری را سر می دادند.

امام قرطبی میفرماید که: آیه متذکره نشان میدهد که آیات خدای رحمان بر قلوب تأثیر دارند. (تفسیر امام قرطبی ۱۲۰/۱۱ و تفسیر صفوة التفاسیر شیخ صابونی).

در حدیث شریف آمده است: «اتلوا القرآن وابتکوا، فإن لم تبکوا فتنبکوا». «قرآن را بخوانید و بگریید پس اگر چشم شما نمی‌نگریست، خود را به زور بگریانید».

دروس حاصله از آیه مبارکه 58:

باید گفت که: هدف همه‌ی انبیاء یکی است. (خداوند پیامبران را در کنار هم قرار می دهد و همه را با يك وصف توصیف می‌کند)

- مُنْعِم حقیقی، خداوند متعال است.

- با در نظر داشت اینکه همه‌ی انبیاء از ذریه آدم علیهم السلام هستند، ولی در نام بردن نوح و ابراهیم و اسرائیل (یعقوب)، از آنان ذکری خاصی به عمل آمده است.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات متبرکه فوق الذکر توصیف در بابی پیامبران بزرگوار و پیروان

راستینشان، بعمل آمد اینک در آیات (59 الی 63) در باره صفات ناپسند و ناشایست اشخاصی ناخلف اشاره بعمل می آید. که بعد از اینکه آنان واجبات و دستورات دین را به هدر میدهند و در پی لذایذ و خواسته های شهوانی خویش اند، در ضمن صفات توبیه کاران واقعی را نیز به بیان میگرد.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا ﴿٥٩﴾
اما بعد از آنها فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و پیروی از شهوات نمودند و به زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید. (۵۹)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«خَلَفٌ»: فرزند صالح را میگویند و «خَلْفٌ» فرزند ناصالح است. کلمه‌ی «غی» در مقابل رشد است «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره، 256) ضایع کردن نماز، غیر از نخواندن و ترك آن است.

تفسیر :

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: مراد این است که آنها نماز را بر وجه مشروع بهجا نیاوردند. البته روشن است که هرکس نماز را از وقت آن به تأخیر اندازد، یا فرضی از فرایض، یا شرطی از شروط، یا رکنی از ارکان آن را ترک کند، بی‌گمان آن را ضایع و تباه گردانیده است و سخت‌تر از وی در تباه کردن نماز کسی است که آن را به کلی ترک کند، یا منکر فرضیت آن گردد.

در حدیث شریف آمده است: «قطعا اولین چیزی که بنده در روز قیامت درباره آن مورد محاسبه قرار میگیرد، نماز وی است پس اگر نماز وی درست و برابر بود، حقا که رستگار شده است و اگر نماز وی فاسد و تباه بود، حقا که ناکام و زیانمند گشته است...».

«فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا (59)» در آینده‌ای نه چندان دور دچار شر و خسارت و بدبختی خواهد شد. ابن عباس (رض) گفته است: «غی» دره‌ایست در جهنم. پناه بر خدا از شدت گرمای دره‌های جهنم!

«و» آن جانشینان ناخلف «از شهوات پیروی کردند» یعنی: محرمانی را که نفسهایشان بدان تمایل داشت مرتکب شدند؛ مانند شراب خواری و زنا را.

حسن بصری در معنی آن می‌گوید: «آنها مساجد را تعطیل کرده پایبند منفعت سراها شدند؛ مانند چسبیدن به دکان و بازرگانی و کشتزار و غیره» «پس به زودی با غی رو در رو شوند»

غی: شر است و به قولی: زیان و ناکامی است. ابن عباس (رض) میگوید: «غی، وادی در جهنم است».

در حدیث شریف آمده است: «پس از شصت سال از درگذشت من، جانشینانی خواهند آمد که نماز را تباه ساخته و از شهوات پیروی می‌کنند پس اینان به زودی با شر و زیان روبرو خواهند شد، سپس بعد از آنان جانشینانی خواهند آمد که قرآن را میخوانند اما از حنجره‌هایشان تجاوز نمیکنند. و سه کس قرآن را میخواند: مؤمنی، منافقی و فاجری». یکی از علماء میگوید: «مؤمن به قرآن ایمان دارد، منافق به قرآن کافر است و فاجر به وسیله قرآن نان میخورد». چنین روایت شده است از ابی عبدالرحمن مقرئ.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا ﴿٦٠﴾
مگر آنان که توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته انجام داده اند، پس آنان به بهشت

در آیند و ذره ای مورد ستم قرار نمی گیرند. (۶۰)

تفسیر :

یعنی کسانی که به سوی پروردگار خویش باز گشته از گناهان خود نادم شده و به سوی الله متعال و طاعت وی بازگشته، به او ایمان آورده و عمل شایسته و صالح انجام دادند. «فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَّمُونَ شَيْئاً»: آنها سعادت و ورود به بهشت را خواهند داشت، کمترین ظمی بدیشان نمیشود. و از پاداش عملشان چیزی کم نمیشود. خداوند متعال یقیناً توبه‌شان را می پذیرد، گناهان شان را می زداید و چیزی از پاداش اعمال خود را نیز کاسته نمیابند بلکه پاداش‌شان به کمال و تمام به ایشان پرداخته میشود. در حدیث شریف آمده است: «التائب من الذنب كمن لا ذنب له». «توبه کار از گناه همچون کسی است که هیچ گناهی ندارد».

معمولاً قرآن عظیم الشأن به تعقیب آیات عذاب، جمله‌ی «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا»، و یا هم جمله‌ی «إِلَّا مَنْ تَابَ» را آورده است تا بگوید که: راه اصلاح، در هیچ وخت بر کسی بسته نیست. بلکه بالعکس توبه، واجب است. زیرا فرمان پروردگار با عظمت است طوری که در (آیه 8 سوره تحریم) میفرماید: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ». قرآن عظیم الشأن ترك توبه را ظلم و هلاکت دانسته است. طوری که میفرماید: «وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» «بقره 160) و در جای دیگری میفرماید: «ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ» (نور 31).

جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا ﴿٦١﴾

باغهایی است جاودانی که خداوند رحمان، بندگان را به آن وعده داده است، هر چند آن را ندیده اند، وعده خدا حتماً تحقق یافتنی است. (۶۱)

تفسیر :

در آیه قبلی کلمه‌ی «جَنَّت» به صورت مفرد آمده، «يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ»، ولی در این آیه مبارکه کلمه‌ی «جَنَّاتٍ» به صورت جمع مطرح شده است و این نشان میدهد که باغ و بوستان اهل بهشت مجموعه‌ای از بوستان‌های متعدّد است. استقرار در باغ‌های بهشت همیشگی است. «جَنَّاتٍ عَدْنٍ» کلمه‌ی «عدن» به معنای اقامت می باشد.

مفسر تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: این گروه ابرار، به بوستان‌های خلد خوشگوار، در اقامتی همیشگی و پایدار وارد میشوند؛ این همان باغ‌های جاویدانی است که حق تعالی از غیب بندگان صالحش را بدان‌ها وعده داده است. پس درحالی که آن باغ‌ها را قبلاً مشاهده نکرده‌اند اما بدان تصدیق نموده اند. بی‌گمان وعده الله محقق است و هیچ برگرداننده‌ای برای آن نیست.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ﴿٦٢﴾

در آنجا کلام لغو و بیهوده ای نمی شنوند، بلکه آنچه می شنوند فقط سلام و درود است؛ و در آنجا صبح و شام، روزی شان برای آنان [آماده] است. (۶۲)

تفسیر :

جنتیان در جنت سخن بیهوده و بی خیر را نمی شنوند بلکه فقط درود و شاد باشی را میشوند که نوید بخش سلامتی از هر آفت و ایمنی از هر بیمی برای ایشان است.

لغو: سخن بیهوده و یاوه‌ای است که هیچ سود و منفعتی دربر ندارد. به قولی: لغو، هر سخنی است که در آن ذکر خداوند متعال نباشد «جز سلام» یعنی: لیکن آن بهشتیان سلام یک دیگر بر خود را می‌شنوند، یا سلام گفتن فرشتگان را بر خود می‌شنوند.

«وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» آنها در بهشت در آغاز و پایان روز هر وقت که غذا بخواهند، غذا داده می‌شوند همراه بامقامی خوش درعین سلامتی و امنیت.

علما می‌گویند: «در بهشت شب و روزی نیست بلکه آنجا به طور ابد نورانی و روشن است». پس مراد از صبح و شام در این آیه: مقداری از وقت به اندازه صبح و شام است.

«تفسیر انوار القرآن».

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ﴿٦٣﴾

این همان جنتی است که به هر کس از بندگان ما که پرهیزگار باشد به میراث می‌دهیم.

(۶۳)

تفسیر:

بهشت، میراث پرهیزکاران است:

«نُورِثُ مَنْ»: به تملیک کسی در می‌آوریم که. «تَقِيًّا»: پرهیزگار. خداترس باشد. یعنی این بهشتی که الله تعالی از آن یاد کرده است، آن را برای بندگان با تقوایش مهیا می‌سازد البته ایشان همه کسانی‌اند که به اوامر الله عمل کرده و از نواهی‌اش پرهیز کرده‌اند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (64 الی 65) در باره نزول فرشتگان که به امر الله متعال صورت می‌گیرد، بحث بعمل آمده است.

وَمَا نُنَزِّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ﴿٦٤﴾

و [ما فرشتگان] جز به فرمان پروردگارت نازل نمی‌شویم آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است [همه] به او اختصاص دارد و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است. (۶۴)

تفسیر:

باید گفت که: نزول قرآن عظیم الشان، تدریجی و براساس فرمان الهی می‌باشد، و فرشتگان تسلیم امر الهی هستند. تأخیر وحی به امر خداوند متعال بود، نه اینکه او فراموش کرده باشد.

مفسر تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد:

جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌گوید: ما فرشتگان جز به فرمان الله از آسمان به زمین نازل نمی‌شویم، همه آنچه که پیش روی ما از کار آخرت قرار دارد، همه آنچه که پشت سر ما از کار دنیا گذشته است و آنچه هم که مابین دنیا و آخرت هست همه به حق تعالی اختصاص دارد؛ پس هر آنچه در زمان و مکان واقع شده، از آن اوست. و او هرگز فراموشکار نیست. یعنی ای بنده ای مسلمان! خداوند تو را فراموش نکرده است، پس تو نیز او را فراموش نکن «ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» «و پروردگارت هرگز فراموش کار نیست» یعنی: ای محمد صلی الله علیه وسلم! حق تعالی تو را فراموش نکرده است هر چند وحی به تأخیر افتد - و او هرگز هیچ چیزی را فراموش نمی‌کند زیرا غفلت و فراموشی بر او جایز نیست.

اسباب نزول آیه 64:

702- بخاری از ابن عباس(رض) روایت کرده است: رسول الله صلى الله عليه وسلم (به جبرئیل امین گفت: ای حامل وحی دیرتر به دیدار من آمی، چه چیزی باعث شده تا نتوانی بیشتر به دیدار ما بیایی؟ پس آیه: «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ نَازِلٌ كَرَدِيدٍ.» (صحیح بخاری 3218 و 4731 و 7455، ترمذی 3158، طبری 23805، واحدی در «الوسیط» 3 / 189 و در «اسباب نزول» 606 از چند طریق از ابن عباس روایت کرده اند. «زاد المسیر» 962).

703- ابن ابوحاتم از عکرمه روایت کرده است: جبرئیل امین مدت چهل روز به حضور رسول خدا نیامد. سپس مانند روایت فوق بقیه حدیث را بیان کرده است. (این مرسل و به حدیث قبلی شاهد است.)

704- ابن مردویه از انس(رض) روایت کرده است: رسول الله از جبرئیل امین پرسید: کدام سرزمین نزد خدا (محبوبتر و کدام سرزمین ناپسندتر است؟ جبرئیل امین گفت: تا از خدای تعالی نپرسم نمی دانم. و جبرئیل امین پس از مدتی تأخیر به حضور رسول الله صلى الله عليه وسلم فرود آمد. پیامبر گفت: آنقدر دیر به نزد من آمی پنداشتم که بر من خشمگین شده ای. پس جبرئیل امین آیه «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ...» را تلاوت کرد.

705- ابن اسحاق از ابن عباس(رض) روایت کرده است: زمانی قریش راجع به اصحاب کهف از رسول الله سؤال کردند. پیامبر مدت پانزده روز در انتظار وحی صبر کرد. اما الله متعال (در این باره وحی نفرستاد. هنگامی که جبرئیل امین حضور مبارک پیامبر فرود آمد. پیامبر گفت: دیر آمی، جبرئیل امین این آیه را خواند. (اسنادش ضعیف است، به «زاد المسیر» 964 و «تفسیر بغوی» 1398 مراجعه نماید.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (٦٥)
پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است، پس او را پرستش کن و بر عبادت او صابر باش، آیا همتایی برای او می شناسی؟ (٦٥)

تفسیر :

«رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ» تنها خدای یگانه پروردگار آسمانها و زمین است، او آفریننده هر چیزی است که میان آن دو قرار دارد، او مالک همه این هاست، پس فقط او را پرستش کن. و چیزی را با او شریک قرار نده و برانجام طاعت و قیام به عبودیتش صابر و شکیب باش؛ زیرا او را در اسماء، صفات و افعالش هیچ شبیه و مانندی نیست. فلسفه عبادت ما در برابر خداوند، ربوبیت انحصاری او نسبت به همه هستی است.

در آیه مبارکه به زیبایی خاصی به یک اصلی تاکید بعمل آمده است و آن اینست که: عبادت، صبر لازم میخورد: زیرا در آیه آمده است: «فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ» عبادت، نوعی از مبارزه با هوسها و طاغوت هاست که واقعاً خواستار صبر است. الله متعال تو را فراموش نکرده است، پس تو هم نیز او را فراموش نکن.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (66 الی 76) شبهه‌ی مشرکان در مورد انکار زنده شدن بعد از مرگ، به بحث گرفته میشود.

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ﴿٦٦﴾

وانسان میگوید آیا وقتی بمیرم راستی زنده [از قبر] بیرون آورده می شوم. (۶۶)
تفسیر :

به یادداشته باشید که: معاد، قهری و اجباری خواست و عدم خواست انسان در مورد مطرح نیست. «أُخْرَجُ» یعنی خروج قهری و بدون اختیار است. باور نداشتن به روز جزا و بعث بعد الموت همانا، راه توجیه گناه و فرار از عبادت است. تعجب از معاد و زنده شدن دوباره، مربوط به یک زمان و یک گروه خاص از انسان ها نمی باشد، بلکه در طول تاریخ بشریت همچو انکارها توسط کفار مطرح شده است. طوری که در آیه مبارکه آمده است که: چگونه بعد از آنکه مردم و فنا شدم مجدداً زنده میشوم؟ بی گمان این کار محال است.

ابن کثیر گفته است: چنین انسانی تعجب میکند و بعید میدانند که بعد از مرگش باز آید. لام در «لَسَوْفَ» برای مبالغه در انکار آمده است. این انکار، ناشی از غفلت انسان از آفرینش اولیه اش است؛ کجا بود؟ و چگونه بود؟ و اگر به یاد بیاورد، به وضوح خواهد دانست که قضیه‌ی «زنده شدن» بسیار آسان تر از حدس و گمان اوست. ابن عباس (رض) در بیان سبب نزول آیه کریمه میگوید: این آیه درباره ولید بن مغیره و یارانش نازل شد.

همچنان فهم این آیه شبیه آیات 78 و 79 سوره‌ی یس است که شخصی با آوردن استخوانی پوسیده و خرد کردن آن درمقابل پیامبر صلی الله علیه وسلم، با پیامبر به بحث و گفتگو پرداخت و گفت: کیست که استخوان‌های پوسیده را زنده کند؟ خداوند در جواب فرمود: (ای پیامبر!) بگو: همان کسی که اول آفرید، پس از مرگ هم زنده میکند، و او همه چیز را میداند. «وَوَضَّرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ ﴿78﴾»، «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿79﴾»

أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا ﴿٦٧﴾

آیا انسان به خاطر نمی‌آورد که ما او را پیش از این آفریدیم درحالی که چیزی نبود. (۶۷)
تفسیر :

یعنی: آیا این انسان منکر رستاخیز، خلقت اولیه‌ی خود را به یاد نمی‌آورد تا همان خلقت اولیه را دلیل بر زنده شدن دوباره خودبباند، آیا همین انسان منکر در این حقیقت تأمل نمیکند که قبل از آفرینش به کلی معدوم بوده است و ما او را ایجاد کرده‌ایم؟ بعضی از دانشمندان گفته‌اند: اگر تمام خلائق با هم تلاش کنند که دلیلی با این اختصار بوجود بعث و حشر اقامه کنند، نخواهند توانست؛ زیرا شکی نیست اعاده‌ی دوم آسان تر از آفرینش اولیه است. (مختصر ۴۶۰/۲) و نظیر این است آیه‌ی «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» (آیه 79 سوره یس) (به او) بگو: همان کسی که بار اول آن را آفرید، (بار دیگر) آن را زنده خواهد کرد و او بر هر آفریده‌ای آگاه است.

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ﴿٦٨﴾

پس به پروردگارت قسم که آنها را با شیاطین محشور خواهیم ساخت سپس درحالی که به زانو درآمده اند آنانرا گرداگرد دوزخ حاضر خواهیم کرد. (۶۸)

تفسیر :

هشدار های قیامت را باید جدی گرفت. حشر در قیامت قطعی است. «فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ

الشَّيَاطِينِ» «الشَّيَاطِينِ»: مراد شیاطین قرین و همدم ایشان در دنیا است که آنان را وسوسه میکردند و یا معبودشان بودند.

پس ای پیامبر! به پروردگارت قسم که یقیناً او تکذیبگران رستاخیز را با شیاطین که آنان را اغوا کرده اند، زنده و حشر می‌کنیم. مفسران می‌نویسند: هر کافر با شیطانی در یک زنجیر حشر می‌شود.

شیطان در کفر ورزی انسان، همدوش اوست. «لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينِ» محشور شدن انسان‌ها و شیاطین در قیامت در کنار هم، بر اساس هم فکری و همکاری آنان می‌باشد. «ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا» در روز قیامت، حضور منحرفین در بدترین وضعیت قرار داشته می‌باشند؛ در کنار شیطان‌ها، گرداگرد جهنم، با حالت دوزانو و ذلیلانه. صورت می‌گیرد. این جمله حال و تصویری از بیچارگی و ناتوانی کافران را بیان می‌دارد. کلمه‌ی «جِثِيًّا» یا جمع «جِثِيَّاتٍ» به معنای سنگ و خاک متراکم است. یعنی بدترین نوع نشستن. مفسران می‌نویسند: بر اثر وحشت و دهشت شدیدی که بر آنجا حاکم است قدرت ایستادن را ندارند. (فخر رازی ۲۱/۲۴۱).

ثُمَّ لَنُنزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا ﴿٦٩﴾

سپس از هر گروه و جمعیتی کسانی را که از همه در برابر خداوند رحمان سرکشتر بوده اند جدا می‌کنیم. (۶۹)

تفسیر :

کلمه‌ی «شِيعَةٌ»، فرقه یا گروهی است که در عقیده، یا در مذهب، یا در اندیشه بر یک رأی متفق «ثُمَّ لَنُنزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ» باشد. «عِتِيًّا»: به معنای تمرد و سرکشی است.

گناهکاران در قیامت از هم جدا و طبقه‌بندی میشوند. (کسانیکه در برابر خدای رحمان بیشتر طغیان کنند، حساب و عذاب خاص و شدیدتری خواهند داشت.) «أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا»: آنگاه قطعاً از عذاب کسانی آغاز خواهد کرد که سرکش‌تر، متکبرتر، متمرّدتر و کفر پیشه‌تر بوده‌اند.

خلافکاران سه گروه اند:

گروهی که شخصاً خلاف میکنند، گروهی که وسیله و واسطه‌ی انجام خلاف دیگران میشوند. و اشخاصی که به تخلف دیگران راضی‌اند. واضح و معلوم‌دار است که گناه و کیفر هر يك از سه گروه مذکور تفاوت دارد.

منظور این است که مجرمان بر اساس میزان جرم و جنایتی که مرتکب شده‌اند در دوزخ انداخته میشوند و اول از آنهایی شروع میشود که جرم بیشتری دارند. ابن مسعود (رض) گفته است: از آنکه جرمش بزرگتر است، شروع میکند.

ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا ﴿٧٠﴾

بعد از آن ما به خوبی از کسانیکه برای سوختن در آتش اولویت دارند آگاهیم (و آنها را پیش از دیگران مجازات خواهیم کرد). (۷۰)

تفسیر :

«صِلِيًّا»: به معنای روشن کردن آتش، سوزاندن با آتش و ورود در آتش است.

خداوند متعال در آیه متذکره بیان می‌دارد: و ما آگاه‌تریم که چه کس بیشتر مستحق ورود به دوزخ و آتش است و بیشتر شایسته‌ی کباب شدن می‌باشد! و چه کسی استحقاق چند برابر شدن عذاب را دارد، پس، از او شروع می‌کنیم. عذاب دوزخ دارای نظامی حساب شده و دقیق است و علم خداوند ضامن آن دقت و تفکیک است.

- باید گفت: جهنم، طبقات و درکات مختلفی دارد و نسبت به شدت وضعف گناه، تفاوت خواهد داشت و مراتب استحقاق هر یک بر الله متعال پوشیده نیست.

وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ﴿٧١﴾

و هیچکس از شما نیست مگر [اینکه] در آن وارد می‌گردد این [امر] همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است. (۷۱)

تفسیر :

«وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا»: و هیچکس از مردم نیست مگر اینکه با گذر بر صراطی که بر بالای جهنم نصب شده است، وارد آتش می‌شود؛ آنها بر حسب اعمال خویش در سرعت گذر از صراط متفاوت‌اند.

ورود: به معنی مرور و گذشتن از پل «صراط» است «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا»: «این امر بر پروردگارت حکمی حتمی است» یعنی: عبور از دوزخ، امری محتوم و قطعی است که خدای سبحان آن را فیصله کرده و خواه ناخواه روی می‌دهد.

در حدیثی به روایت ابن مسعود (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است: «مردم همگی به صراط وارد می‌شوند و ورود آنان ایستادن‌شان پیرامون دوزخ است پس با اعمال خویش از صراط می‌گذرند؛ از آنان کسانی هستند که مانند برق می‌گذرند و از آنان کسانی هستند که مانند شتران نیکو و اصیل می‌گذرند و از آنان کسانی هستند که مانند دویدن یک مرد می‌گذرند تا بدانجا که آخرین آنان در گذشتن از صراط، مردی است که نور وی در موضع دو انگشت ابهام پاهایش می‌باشد و در حالی از آن می‌گذرد که صراط او را بر می‌گرداند تا به زیر اندازد.

صراط پلی لغزنده است که پاها در آن قرار نمی‌گیرد، بر آن خاری مانند خار حسک (نوعی خار در نجد است که آن را «سعدان» نیز می‌نامند.) وجود دارد، بر دوکناره صراط فرشتگانی هستند که همراه آنان قلابهایی از آتش است و مردم را به وسیله آن می‌ربایند تا به دوزخ در افکنند.»

قیامت و مراحل آن، حساب شده و دقیق است:

طوری‌که در آیه 71 سوره مریم خواندیم: «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ﴿٧١﴾» الله متعال قسم یاد کرده است که همه مخلوقات به جهنم وارد می‌شوند.

ابن مسعود (رض) می‌فرماید: این سوگندی واجب از طرف خداوند است. در صحیحین از حدیث زهری از سعید بن المسیب از ابوهریره روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کسی که سه تن از فرزندان او فوت یابند، آتشی به او نخواهد رسید؛ مگر به اندازه رفع سوگند.»

مفسرین در بیان معنوی حقیقی این ورود اختلاف رای دارند که قول راجح چنانچه در تفسیر نیز مقرر ساخته‌ایم، همان عبور از صراط است.

چون در ادامه آیه خداوند میفرماید: سپس پرهیزگاران را نجات داده و ستمگران را ذلیلانه در آن رها می‌سازیم.

مجاهد میگوید: تب، پناه مؤمن از جهنم خواهد بود. سپس آیه: «وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» [مریم: 71]. را تلاوت نمود.

ابن جریر در تفسیرش حدیثی شبیه به این را از ابو هریره (رض) روایت میکند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم به عیادت یکی از اصحابش که تب کرده بود رفته و من نیز با او بودم سپس فرمود: «خداوند میفرماید: این آتش من است که من آنرا به بنده مؤمنم می‌چشانم تا جایی آتش آخرت را بگیرد» (سندش نیکوست).

امام احمد از عبدالله بن مسعود روایت میکند: «وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» [مریم: 71]. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مردم همگی وارد جهنم میشوند سپس بر حسب اعمالشان از آن بیرون می‌آیند» (ترمذی نیز به همین صورت از ابن مسعود مرفوعاً و موقوفاً روایت کرده است).

امام احمد از ام مبشر، همسر زید بن حارثه، روایت میکند که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم در منزل حفصه (حفصه دختر عمر بن الخطاب ام‌المؤمنین) فرمودند: کسی که در غزوه بدر و صلح حدیبیه حضور داشته، وارد جهنم نخواهد شد. حفصه گفت: مگر نه اینکه خداوند فرموده: «وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» [مریم: 71].

رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب فرمودند: اجازه بده، مگر نه بعدش میفرماید: «ثُمَّ تُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَتَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا ۗ۲۲» [مریم: 72]. (مسلم نیز روایت کرده است). امام بخاری در حدیث شفاعت از ابو هریره روایت می‌کند که فرمود: پل جهنم برپا میشود. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: من اولین کسی هستم که از آن عبور میکنم. پیامبران دعا میکنند: خداوندان نجات ده، خداوندان نجات ده، در آن اره یا خارهایی همچون خار سعدان وجود دارد، آیا خار سعدان (سعدان: گیاهی است که خارش دربین عرب آن زمان معروف بوده است) را دیده‌اید؟ گفتند: آری یا رسول الله. فرمود: آن همچون خار سعدان است، ولی اندازه‌اش و بزرگی‌اش را فقط خدا میداند، هر کس به اندازه اعمالش گرفتار میشود. گروهی با اعمالشان هلاک می‌گردند و گروهی بعد از خدشه خوردن خود را نجات می‌دهند.

بخاری بار دیگر در حدیث شفاعت از ابو سعید خدری سخنان رسول الله صلی الله علیه وسلم را روایت میکند که فرمودند: سپس جسر (پل) آورده شده و در دو طرف جهنم قرار می‌گیرد. گفتیم: ای رسول الله صلی الله علیه وسلم! جسر چیست؟ فرمود: لغزشگاهی که قدم بر آن استوار نشود، آهن‌ها و میخ‌های نوک تیز، اره‌های برنده و درخت خَسک که در منطقه نجد به نام سعدان معروف است و خاری سه‌طرفه با نوبی کج دارد که عابر از آن درامان نمی‌ماند، بر آن گذراده شده است، مؤمن در یک چشم به هم زدن (طرفة العین) یا همچون برق و یا مانند باد و یا مثل اسبان تیزرو و یا همچون شترسوار از آن عبور میکند، گروه به راحتی عبور کرده و گروهی با کمی سختی و زخم برداشتن از آن عبور میکنند و گروهی نیز با جهنم دست و پنجه نرم کرده و تا اینکه آخرین نفر کشان کشان از آن عبور می‌نماید. مسلم از ابو هریره و حذیفه بن الیمان روایت میکند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند مردم را جمع میکند، وقتی بهشت به مؤمنان نزدیک می‌گردد و آنها نزد آدم رفته و می‌گویند: ای پدر، در بهشت را بر ایمان بگشا.

در جواب میگوید مگر نه گناه پدرتان بود که شما را از بهشت بیرون رانده است. این کار، کار من نیست نزد فرزندم ابراهیم خلیل الله بروید. ابراهیم نیز میگوید: این کار من نیست من بعد از بعد، خلیل الرحمن شده‌ام. نزد موسی بروید که خداوند با او سخن گفته است. نزد موسی آمده و او میگوید: این کار من نیست عیسی کلمه خدا و روحش بروید. عیسی نیز میگوید: این کار من نیست. نزد محمد آمده او برخاسته و به او اجازه داده میشود و امانت و خویشاوندی نیز فرستاده شده و در دو طرف صراط سمت چپ و راست قرار میگیرند. و اولین نفرتان همچون برق میگذرد. گفتیم: پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله! عبور همچون برق چگونه است؟ فرمود: آیا برق را ندیده‌اید که در یک چشم به هم زدن می آید و می رود، سپس همانند باد و همچون پرندگان و مردان تیزرو و سریع عبور می کنند، اعمالشان آن ها را حرکت می دهد.

پیامبرتان بر صراط ایستاده و دعا میکند: خداوندا! سلامت بدار، سلامت بدار، و وقتی اعمال کم میشود، قدرت عبور نیز ضعیف میگردد و کسانی که امانت بدار، و وقتی در دو لبه صراط اره‌ها و خارهایی مأمور شده‌اند که طبق دستور مانع عبور گردند. خلاصه گروهی باخراش و زخم و همه مشقات عبور کرده و گروهی نیز به جهنم سرازیر می گردند».

ابوهریره میگوید: «قسم به کسیکه جان ابو هریره در دست اوست، تا قعر جهنم هفتاد سال فاصله وجود دارد».

در صحیح بخاری ثابت گشته است: «هر کس در راه خدا دو صنف را از هر چیزی انفاق نماید، نگهبانان بهشت او را صدا می زنند: ای بنده خدا! این در بهتر است. کسیکه اهل نماز است، از باب الصلاة دعوت می شود و کسی که اهل زکات است، از باب الزکات دعوت میشود و کسی که اهل روزه است، از باب الریان دعوت می شود. ابوبکر صدیق فرمود: به خدا سوگند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم! انسان از هر دری از این درها دعوت شود، مشکلی نخواهد داشت، آیا کسی هست که از همه درها دعوت شود؟ فرمود: آری و امیدوارم که تو ای ابوبکر از آن جمله باشی، و وقتی وارد بهشت میشوند به سوی منازلشان راهنمایی میگردند آنها خانه‌هایشان را بهتر از خانه‌های دنیا می‌شناسند (طبق احادیث نبوی، بهشت هشت در دارد که عبارتند از: باب الصلاة، باب الریان، باب الزکات، باب الحج، باب الذکر، باب الجهاد، باب الکاظمین الغیض و العافین عن الناس)

در صحیح بخاری از طریق قتاده از ابو متوکل ناجی از سعید خدری (رض) روایت شده است که رسول خدا (ص) فرمودند: «وقتی مؤمنان از جهنم رهایی می‌یابند، روی پلی بین بهشت و جهنم نگهداشته شده تا حقوق یکدیگر را پرداخت نمایند و با همدیگر تسویه حساب نمایند، و بعد از پاک شدن و مهذب گشتن، اجازه ورود به بهشت را میگیرند، آنها منازلشان در بهشت را بهتر از خانه‌های دنیویشان می‌شناسند».

امام قرطبی (رض) در تذکره، در این حدیث سخن رانده و این پل را صراطی دوم جهت مؤمنان دانسته که کسی از آن به جهنم سقوط نمی کند.

بایدگفت: این مطلب بعد از گذشتن از جهنم است و احتمالاً این پل بر وحشتی دیگر که از علم ما خارج بوده فقط خداوند آنرا میداند استوار باشد و الله اعلم.

(معلومات مزید-رسالة: سیمای رستاخیز، أشرط الساعة وأمور الآخرة) مختصر "النهایه

في الفتن والملاحم" نوشته قاضی شیخ محمد بن احمد کنعان(حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری.

ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًا ﴿٧٢﴾

آنگاه کسانی را که پرهیزگار بوده اند نجات می دهیم و ظالمان را به زانو در افتاده در [دوزخ] رها می کنیم. (٧٢)

تفسیر :

«ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا»: آنگاه خداوند متعال کسانی را که با عمل به شریعتش از وی پروا کرده اند، نجات میدهد. «وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًا» و کسانی را که با کفر بر خویشتن ستم کرده اند در حالی به آتش جهنم رها میکند که به زانو در افتاده اند.

امام بیضاوی(رح) در تفسیر خویش مینویسد: آیه بر این دلالت دارد که منظور از «ورود» نشستن در اطراف دوزخ و در آغوش گرفتن است. و مؤمنان از تبهاران جدا شده و بعد از رهایی یافتن راهی بهشت می شوند و تبهاران در همان حال می مانند. (تفسیر بیضاوی ١٩/٢).

عقیده اهل سنت و جماعت این است که مرتکب گناهان کبیره ممکن است به قدر گناهان خویش در دوزخ عذاب شود، سپس به طور قطع از آن نجات می یابد. اسباب نزول آیه 77:

706- بخاری، مسلم و دیگران از خباب بن ارت (روایت کرده اند: به نزد عاص بن وائل سهمی رفتم و حق خود را از او مطالبه کردم. گفت: تا به دین محمد کافر نشوی حقت را نمی دهم. گفتم: من هرگز به دین محمد کفر نمی ورزم و حق خود را وقتی که بمیری و دوباره زنده شوی از تو می گیریم.

او گفت: آیا من بعد از مردن زنده میشوم؟ گفتم: بلی، گفت: آن جا مال و فرزند زیاد دارم حقت را در آنجا میدهم. پس آیه: «فَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا (77)» نازل شد. (صحیح است، بخاری 2275 و 4732 و 4733، مسلم 2795، ترمذی 3162، احمد 5 / 110، ابن حبان 5010 از چند طریق از سفیان از اعمش روایت کرده اند. بخاری 2091 و 2425 و 4734 و 4735، مسلم 2795 نسائی در «تفسیر» 342، احمد 1 / 111، ابن حبان 4885، واحدی در «اسباب نزول» 610 و 611، طبرانی 3651 و 3652 و 3654 روایت کرده اند. «زاد المسیر» 967).

وَإِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ﴿٧٣﴾

و هنگامی که آیات روشن ما بر آنان تلاوت شود، کافران به مؤمنان می گویند: کدام یک از دو گروه جایگاهش بهتر و مجلسش زیباتر است؟! (٧٣)

تفسیر :

ندی ونادی: مجتمع و محفل یک گروه است. یعنی: مجلس و محفل ما از شما آراسته تر است. مراد آنها از این استدلال فاسدشان این است که: ما چگونه با این همه ناز و نعمت و کوكبه و قدرت، بر باطل و ناروا قرار داریم و شما اندکترین ها وبی همه چیزها، بر حق و حقیقت؟

بایدگفت که: پول و ثروت، که انسان در این دنیا در اختیار دارد به هیچ صورت، نشانهی حقانیت و شخصیت انسان شده نمیتواند. مفسر بیضاوی مینویسد: وقتی مشرکین آیات روشن

و واضح را شنیدند و از معارضه‌ی با آن ناتوان ماندند، به سبب کوتاه نظریشان شروع کردند به افتخار کردن و مباحثات ورزیدن به آنچه که از بهره‌های دنیا دارند و به افزونی نصیب خود، بر فضل و بزرگی خود استدلال میکردند. (تفسیر بیضاوی ۲/۲۰).

در بیان سبب نزول این آیه مبارکه روایت شده است: گوینده این سخن نضر بن حارث و امثال وی از قریش بودند که وقتی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم را در تنگدستی و فقر با لباسهای ژنده و خانه‌های درهم تکیده می‌دیدند و خود را در خرمی و آرایش و رفاه و با جامه‌های فاخر، این سخن را به آنان می‌گفتند؛ گویی معیار حق و باطل همین است!!

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاً وَ رِعْيَاً ﴿٧٤﴾

اقوام بسیاری را پیش از آنها نابود کردیم که هم مال و ثروتشان از اینها بهتر بود و هم ظاهرشان آراسته‌تر! (۷۴)

تفسیر :

باید یادآور شد که: امکانات رفاهی و مادیات، دنیوی به هیچ صورت نشانه‌ی سعادت شده نمیتواند و نه انسان را از قهر الهی نجات داده میتواند.

«قَرْنٍ» به مردمی گفته می‌شود که در يك زمان با هم زندگی می‌کنند.

«اثاث» به معنای امکانات زندگی و رفاهی است.

«رِعْيَاً» منظره‌های دیدنی را گویند. یعنی نیکو منظرتر بودند در پیش مردم از روی خوش پوشی، یادداشتن قد و قواره و اندامهای ظاهر فریب و زیبا و برخورداری از ناز و نعمت. استفاده نا روا و بیجا از رفاه و امکانات، عامل غرور، غفلت، طغیان و سرانجام هلاکت است، در آیه مبارکه میفرماید؛ همان طور که پیشینیان را نابود کردیم، جانشینان آنها را نیز نابود میکنیم. پس آنها نباید به نعمتها و متاعی که در اختیار دارند مغرور شوند.

قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا ﴿٧٥﴾

بگو: هر کس که در گمراهی فرو رفته باشد، پروردگار مهربان به ایشان مهلت میدهد تا وقتی که آنچه را به آنان وعده داده شده است؛ یا عذاب، یا قیامت را ببینند، پس خواهند دانست که چه کسی جایگاهش بدتر و لشکرش ضعیف‌تر و ناتوانتر است. (۷۵)

تفسیر :

مهلت و امداد، برخاسته از رحمت الهی است: «قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا» ای پیامبر! بگو: هر کس از هدایت رویگردان باشد پس الله متعال وی را در گمراهی اش مهلت میدهد. تا جلش سر آمده و در پیشگاه خدا حاضر میشود. امام قرطبی گفته است: این آخرین درجه‌ی تهدید و وعید است.

«حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ»: تا وعده‌ی خدا در حقشان تحقق مییابد. «إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ» یا عذاب دنیا را می‌چشند، به گونه‌ای که کشته شده و یا به اسارت در می‌آیند، و یا عذاب شدید و خوف و هراس قیامت را می‌بینند. «فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا» در آن موقع که حقایق برملا میشود خواهند دانست که موقعیت و منزلت کدام گروه نزد خدا بدتر است و کدام گروه یاران کمتر دارند؟ کافران یا مؤمنان؟ و این در مقابل گفته‌ی آنان آمده است که گفتند: «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا». (73 مریم) می‌گویند کدام يك از [ما] دو گروه جایگاهش بهتر و محفلش آراسته‌تر است (تفسیر صفوة التفسیر)

قابل یاد آوری است که: سنت پروردگار با عظمت بر این است که زمینه‌ی حرکت و رشد را برای همه‌ی انسان‌ها فراهم کند، البته این انسان است که اگر گمراهی را برگزید. خداوند مدتی به او مهلت می‌دهد، «مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ» و اگر راه هدایت را در پیش گرفت خداوند بر هدایتش می‌افزاید. «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى»

خداوند متعال برخی از انسانهای گمراه را در همین دنیا عذاب می‌دهد، ولی حساب قیامت شان همچنان پا برجا باقی می‌باشد، ولی برخی را تنها در قیامت سزا می‌دهد. واقعاً هم قیامت روز ظهور حقایق و کشف و شهود است.

وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا ﴿٧٦﴾

اما کسانی که در راه هدایت گام نهادند خداوند بر هدایتشان می‌افزاید، آثار و اعمال صالحی که (از انسان) باقی می‌ماند در پیشگاه پروردگار تو ثوابش بیشتر و عاقبتش ارزشمندتر است. (٧٦)

تفسیر :

«وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى»: ایمانی بر ایمان کسانی که به وی ایمان آورده و عمل شایسته کرده‌اند می‌افزاید؛ این بدان جهت است که خیر جلب کننده خیر است پس الله متعال پاداش متقیان را بدین گونه قرار می‌دهد که بر هدایت و یقین شان بیفزاید چنان‌که جزای کافران را به‌گونه‌ای قرار داد که بر گمراهی شان افزود.

«وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا»: و اعمال شایسته‌ای که به عنوان ذخیره و توشه برای صاحبش در آخرت باقی می‌ماند، در نزد خدا از آنچنان اجر و ثوابی برخوردار است که از تمام آنچه ساکنان زمین به آن افتخار میکنند، بهتر است. «وَخَيْرٌ مَرَدًّا» و عاقبت و سرانجامش بهتر است؛ چون نعمت‌های دنیا ناپایدار است و نعمت‌های آخرت پایدار.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (77 الی 87) سخن تمسخر آمیز مشرکان در مورد زنده شدن، بت پرستان و دوستان شیاطین آنان به بحث گرفته شده است.

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٧٧﴾

آیا دیدی آن کسی را که به آیات ما کفر ورزید و گفت قطعاً به من مال و فرزند [بسیار] داده خواهد شد. (٧٧)

تفسیر :

رها کردن الله و پناه بردن به مال و فرزند، شگفت آور است. ملاک ارزش نزد کفار، مال و فرزند است. و کافر در برابر منطق و تهدید، تنها به آنچه در دست دارد دل خود را خوش نگاه می‌دارد.

در آیه مبارکه آمده است که: ای پیامبر! آیا از حال آن شخص کافر (عاص بن وائل) و امثال وی تعجب نکردی؛ همان کسیکه آیات الله متعال را تکذیب کرد، به دینش کفر ورزید و باز سوگند خورد که قطعاً در آخرت به وی اموال و فرزندان داده خواهد شد؛ اگر آخرتی در کار باشد. دیده میشود که کافر، دین را مانع پیشرفت، و کفر را عامل رشد قلمداد می‌کند.

امام بخاری و مسلم و غیر آنان در شأن نزول آیه: «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ» [مریم: 77] از خباب بن ارت (رض) روایت کرده اند که فرمود: من مردی حداد (آهنگر) بودم و به عاص بن وائل قرض داده بودم. پس آمدم و از وی تقاضای قرض خویش را کردم اما او در رد

تقاضایم گفت: نه! به خدا قسم که تا به محمد کافر نشوی، وامت را نمی پردازم! گفتیم: به خدا قسم که به محمد صلی الله علیه و سلم کافر نمیشوم تا تو بمیری و باز برانگیخته شوی. گفت: بسیار خوب! چون مردم و باز برانگیخته شدم، نزد من آی و مرا در آنجا مال و فرزندان بسیاری است و در آنجا وامت را می پردازم! همان بود که الله متعال این آیه را نازل فرمود و سپس آن سخن تمسخر آمیز وی را چنین رد کرد:

أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ آتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿٧٨﴾

آیا او از اسرار غیب مطلع گشته؟ یا از پروردگار مهربان عهده گرفته است؟ (۷۸)

تفسیر :

الله متعال باهیچکس قرار دادی امضاء نکرده است. گرچه عهد خداوند تخلف ندارد، ولی کفار با خداوند عهده نه بسته اند. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: آیا او بر علم غیب آگاهی یافته تا آن ادعا را برای خود انشا نماید، یا که نزد الله متعال بر حصول و تحقق این امور، عهد و پیمانی دارد که از وی گرفته است؟ حقیقت این است که نه علمی از غیب دارد و نه هم عهد و پیمانی گرفته است.

كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ﴿٧٩﴾

این چنین نیست [که او میگوید]، ما به زودی آنچه را میگوید [در دوسیه عملش] خواهیم نوشت و عذاب را برای او خواهیم افزود. (۷۹)

تفسیر :

رفتار و گفتار انسانها در دیوان الهی ثبت میگردد. برای هر گفتار و عملی تا مدتی مهلت است، شاید پشیمان شده و توبه کند، ولی اگر آن مدت سرآمد و پشیمان نشد، ثبت می شود. حرف «سین» در «سَنَكْتُبُ» نشانه‌ی مهلت است.

موضوع چنان نیست که او پنداشته است؛ بناءً نه علمی از غیب دارد و نه عهد و پیمانی بلکه او دروغ پردازی بیش نیست و به زودی خداوند آنچه را به هم بافته و افترا بسته است می نویسد و از انواع عذاب و اشکال گرفتاری و نکبت بر او می افزاید؛ انسان که او از تکذیب و کفر افزود. و به جای این که او را یاری دهیم و مال و فرزند به او بدهیم، مدت عذابش را چند برابر می کنیم.

وَنَرِيئُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا ﴿٨٠﴾

و آنچه را میگوید، (از اموال و فرزندان) از وی به ارث می بریم و پیش ما تنها می آید. (۸۰) «نَرِيئُهُ مَا يَقُولُ»: مراد این است که او را می میرانیم و از دست او می گیریم اموال و اولادی را که از آنها صحبت می کند.

تفسیر :

«فَرْدًا»: تک و تنها. حال است.

یعنی و بعد از به هلاکت رسیدنش، مال و فرزندی که از خود به جا می گذارد، از آن ما میشود، یعنی با مرگش تمام ملکیتش را نیز سلب خواهیم کرد، و او را تک و تنها بدون مال و فرزند و پشتیبان نزد ما می آید، نه مالی همراه دارد و نه فرزندی، و نه یآوری می یابد و نه تکیه گاهی.

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ﴿٨١﴾

و به جای الله معبودانی گرفتند تا برایشان مایه عزت باشند. (۸۱)

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست که: عزّت خواهی در فطرت انسان ها هست، ولی به تأسف برخی از انسانها در مصداق آن دچار اشتباه میشوند و سراغ منبع حقیقی عزّت نمیرود. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: کافران به جای اینکه الله را بحیث معبودی انتخاب نمایند که مایه عزت برای شان می باشد، بسوی معبودان حقیقی سرگردان هستند. آنان فراموش کرده اند که: عزّت تنها و تنها نزد پروردگار با عظمت است.

كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ﴿٨٢﴾

هرگز چنین نیست، به زودی معبودها منکر عبادت آنها خواهند شد، بلکه بر ضدشان قیام می کنند. (۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سَيَكْفُرُونَ»: بیزاری خواهند جُست. منکر خواهند شد (ملاحظه شود سوره های: نحل آیه: 86، عنکبوت/ آیه 25، احقاف / آیه 6). «ضدًّا»: حال مؤکده (عَلَيْهِمْ) است. («ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل)

تفسیر :

همان کسانی که انسان بجای خدا به آنان دل بسته، بر ضد او قیام خواهند کرد. (تکیه بر غیر خدا، سبب دشمنی آنان در قیامت است).

کافران با پرستش خدایانی جز الله ابداً به عزّت دست نخواهند یافت، بلکه به زودی خدایان خیالی شان در روز قیامت عبادت شان را انکار خواهند کرد و نزدالله متعال دشمن شان خواهند بود. یعنی خدایانی که ازسوی این پرستشگران گمراه مایه عزت پنداشته می شدند پس از آن همه دوستی و علاقه و ایمانی که نثار آنها کرده اند، دشمن و مخالف شان می شوند.

أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزًّا ﴿٨٣﴾

آیا ندانسته ای که ما شیطان ها را بر کافران فرستادیم تا سخت آنها را (بر انجام گناه) تحریک کنند؟ (۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَوَزُّهُمْ»: تکان دهند و بجنبانند. مراد تحریک و تشویق بر معاصی است (فصلت آیه 25). «أَزًّا»: برانگیختن. سخت تکان دادن. به جوش آوردن.

تفسیر :

هیچ چیز حتّی و سوسه های شیطان، از اراده خداوند خارج نیست. شیطان انسان را تحریک میکند، ولی اجبار نمی کند. ولی به یاد داشته باشید که: تحریک شیطان بی نهایت قوی است. در آیه مبارکه میفرماید: ای پیامبر! آیا ندیدی که خداوند متعال شیاطین را بر کفار مسلط ساخته است که آنها را بر ارتکاب فواحش و رذایل ترغیب کرده و به هیجان می آورند. آنها را تحریک می کنند تا مرتکب معاصی و نافرمانی شوند. یعنی از راه منحرفشان میکنند. امام رازی گفته است. با وسوسه و فریب، آنها را به نافرمانی تشویق و تحریک میکنند. (تفسیر کبیر ۲۱/۲۵۲).

باید یادآور شد که: رابطه شیطان با اهل ایمان، ساده و دنبالش هوشیاری و توبه است. «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ»: (طه 120) ولی رابطه شیطان با کفار، رابطه ای سلطه گرانه است. «أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ»: نه «إِلَى الْكَافِرِينَ». البته این سلطه ای است که کافر، خود زمینه ای آن را فراهم کرده است. «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» («نحل، 100).

فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَذَابًا ﴿٨٤﴾

بنابراین در باره آنها عجله مکن، جز این نیست که ما برای آنها مدت (عذاب را) می شماریم. (۸۴)

تفسیر :

«نَعُدُّ»: می شماریم. حساب می کنیم.

ای پیامبر! به درخواست عذاب از جانب الله تعالی برای کفار شتاب نکن، زیرا بدون شک خداوند عمرها و عمل های شان را بدون کوتاهی به شمار می آورد بناءً همه چیز به میعاد می عین و حساب و اندازه ای مقرر است.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی در دنیا همان طور که سال های عمر شان را بر می شماریم، نفس هایشان را نیز بر می شماریم. (تفسیر قرطبی ۱۵۰/۱۱).

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا ﴿٨٥﴾

[پادکن] روزی راکه پرهیزکاران را به ضیافت و میهمانی [خدای] رحمان حشر می کنیم. (۸۵)

تفسیر :

کلید بهشت تقوای الهی است!

«وفد» به گروهی تازه وارد میگویند که برای زیارت یا طلب حاجت معمولاً سواره می آیند. روزی که الله متعال پرهیزکاران را در گروه هایی با اِکرام، اِعزاز و اِنعام به سوی رحمت و اسعه خود گرد می آورد.

صحنه های قیامت یاد کردنی است، قیامت روز ظهور تفاوت متّقین و مجرمین است. پرهیزکاران مهمان الله متعال، «وَفْدًا» ولی مجرمان به ذلّت روانه میشوند. مهمتر از بهشت، رحمت الهی است که بهشت یکی از جلوه های آن است. «إِلَى الرَّحْمَنِ» بجای «إِلَى الْجَنَّةِ» آمده است.

پرهیزکاران در این روز با استقبال خاصی بدرقه می شوند، آنها هم سوار بر شتر حشر میشوند، و انتظار اِنعام و پاداش را دارند.

طوری که در حدیث شریف به روایت علی (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ان الْمُتَّقِينَ اِذَا خَرَجُوا مِنْ قُبُورِهِمْ اسْتَقْبَلُوهُمُ ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رُحَمَاءُ مُنْقِضِينَ عَذَابَهُمْ لِيَوْمَ يُنْفَخُ السُّورَةُ الْاُولَىٰ وَاسْتَقْبَلُوهُمُ ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رُحَمَاءُ مُنْقِضِينَ عَذَابَهُمْ لِيَوْمَ يُنْفَخُ السُّورَةُ الْاُولَىٰ» علیها رجال الذهب. «سوگند به ذاتی که جانم در قبضه اوست، بی گمان متقیان چون روز قیامت از قبرهایشان بیرون آیند، با شترهای سفید رام شده ای که بال دارند و بر آنها جهاز های طلا قرار دارد، مورد استقبال قرار می گیرند».

وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِثًا ﴿٨٦﴾

و مجرمان را تشنه به سوی دوزخ سوق دهیم. (۸۶)

تفسیر :

«ورد» به معنای اینکه؛ آنان را پیاده و تشنه به دوزخ وارد می کنیم. مجرمان را، باتندی و خشم «در حال تشنگی به سوی دوزخ می رانیم» آنها را بسان حیوانات تشنه و با پای پیاده می رانیم، طوری که شترهای تشنه رانده می شوند.

در حدیث آمده است: (در روز رستاخیز مردم به سه طریق حشر میشوند: گروهی راغب و خواهان هستند. گروهی ترسان و هر اسان. دو نفر بر یک شتر، و سه نفر بر یک شتر و چهار نفر بر یک شتر و ده نفر بر یک شتر سوار میشوند و بقیه به آتش کشیده میشوند و آتش

روز و شب را با آنها سر می‌کند) (اخراج از شیخان).
لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿٨٧﴾

نمی‌توانند شفاعت بکنند، مگر کسیکه از جانب پروردگار مهربان عهدی گرفته باشد. (۸۷)
«لَا يَمْلِكُونَ»: نمیتوانند. دارا نیستند. مراد بندگان خدا به طور کلی است.

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِلَّا مَنْ»: مراد کسانی است که یکتاپرست و مؤمن راستین باشند. چنین کسانی بعد از اجازه خداوند مهربان میتوانند شفاعت بکنند (ملاحظه شود سوره های: طه/ آیه 109، سبأ آیه 23، زخرف آیه 86، نجم آیه 26). «عَهْدًا»: پیمان. مراد توحید و ایمان خالص است. برخی پیمان را (اذن) مذکور در آیات متعدد قرآن دانسته‌اند. «ترجمه معانی قرآن» .

تفسیر :

قرآن عظیم الشان، برای شفاعت شرایطی قائل است و چنین نیست که هر کس هر چه را خواست شفیع خود قرار دهد. در قیامت، کفار به هر دری میزنند و از هر کسی پناه می‌خواهند، ولی جواب منفی می‌شنوند.

آیه مبارکه میفرماید که: کافران «اختیار شفاعت را ندارند» یعنی کسی را نمی‌یابند که برای شان شفاعت کند و خود نیز نمی‌توانند برای دیگران شفاعت کنند. «إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» استثناء منقطع است. یعنی: اما آن کس که به زیور ایمان آراسته شده و دارای عمل صالح است، حق شفاعت را دارد.

ابن عباس (رض) گفته است: عهد و پیمان عبارت است از گواهی دادن بر این که «هیچ معبود و فریادرسی به جز ذات پاک «الله» وجود ندارد».

ممکن است مراد از «عهد»، همان عهد بندگی الله و دوری از شیطان باشد که قرآن عظیم الشان میفرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿60﴾ وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿61﴾» (یس، 60-61). (ای فرزندان آدم! مگر با شما پیمان نیستم که شیطان را اطاعت نکنید که همانا او برای شما دشمنی آشکار است. و تنهامرا بیرستید، که راه مستقیم همین است.)

و در (آیه 109 / سوره طه) میفرماید: «لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا» (در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی‌بخشد جز کسی که خداوند به او اجازه داده و به گفتار او راضی است.)

در «تفسیر انوار القرآن» آمده است: هیچ‌کس، حتی متقیان نیز اختیار شفاعت برای کفار را ندارند زیرا شفاعت کردن فقط در مورد کسی است که همراه با ایمان، «لا اله الا الله» گفته و چیزی را به خدای سبحان شریک نیاورده است.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که خطاب به اصحابشان میفرمودند: «آیا یکی از شما ناتوان است از اینکه هر صبح و شام از الله متعال برای خود عهدی بگیرد؟ گفته شد: یا رسول الله! این عهد چیست؟ فرمودند: هر صبح و شام بگوید: «اللهم فاطر السموات والأرض، عالم الغیب والشهادة، إني أعهد إليك في هذه الحياة الدنيا بأني أشهد أن لا إله إلا أنت وحدك لا شريك لك وأن محمدا عبدك ورسولك، فلا تكلمي إلى نفسي، فإنك أن تكلمي إلى نفسي تباعدني من الخير، وتقريني من الشر، وإني لا أثق إلا برحمتك، فاجعل لي عندك عهدا توفيني به يوم القيامة إنك لا تخلف الميعاد».

(بار خدایا! ای آفریننده آسمانها و زمین! ای دانای پنهان و آشکار! من به تو در این زندگی دنیا عهد می سپارم که گواهی میدهم به اینکه: خدایی جز توی یگانه نیست و برایت شریکی نمیباشد و گواهی میدهم که محمد بنده و فرستاده توست پس مرا به خودم وا مگذار زیرا اگر مرا به خودم وا گذاری، مرا از خیر دور و به شر نزدیک کرده‌ای و من جز به رحمت تو تکیه ندارم پس برای من نزد خود عهدی قرارده که در روز قیامت آنرا برایم وفا کنی، بی‌شک تو وعده را خلاف نمیکنی. پس چون این دعا را بخواند، خداوند متعال بر آن مهری نهاده سپس آنرا در زیر عرش خود میگذارد و چون روز قیامت فرارسد، ندا دهنده‌ای ندا میکند: کجایند کسانی که نزد الله متعال عهد و پیمانی دارند؟ آنگاه آن بنده مؤمن که این دعا را خوانده است، برمخیزد و وارد بهشت میشود).

خوانندگان گرامی!

طوری که در آیات قبلی در مورد مردود شمردن بت پرستی بحث بعمل آمد اینک در آیات (88 الی 95) در رد نسبت دادن فرزند به خداست که یهودیان عزیر را و مسیحیان عیسی را پسر الله مینامند. (توبه آیه 30) بحث بعمل آمده است. و برخی از مشرکان عرب فرشتگان را دختران الله می دانند که همگی دروغ محض و بی ادبی است که البته خلاصه مجموعی سوره مبارکه ربه بیان میگیرد.

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ﴿٨٨﴾

و [مشرکان] گفتند: [خدای] رحمان برای خود فرزندی گرفته است. (۸۸)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَالُوا»: مراد مسیحیان و یهودیان است (ملاحظه شود سوره: توبه آیه 30) و مشرکان قریش است (ملاحظه شود سوره: زخرف آیه 19). «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

اعتقاد به فرزند داشتن خدا، سخنی بی‌پایه، بی بنیاد و بسیار زشت است، باید گفت: فرزند داشتن خدا نشانه‌ی کمال نیست، بلکه مایه‌ی نقص است. طوری که در آیه مبارکه آمده است که: یهود و نصاری به دروغ پنداشته‌اند که الله متعال از بندگانش فرزندی گرفته است. فرشتگان دختران خدا می باشند. حق تعالی از این پندار دروغین والا و منزه است؛ زیرا او یگانه یکتاست؛ کسی را نزاده و زاده هم نشده است.

لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ﴿٨٩﴾

واقعا چیز زشتی را [بر زبان] آوردید. (۸۹)

تفسیر:

یقیناً کفار با این گفته‌های خویش منکر بی‌نهایت زشت و چیزی در منتهای وقاحت و سخنی است بدون دلیل گفته‌اند.

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتْفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ﴿٩٠﴾

نزدیک است آسمان‌ها از این [ادعای بی اصل و سخن ناروا] پاره پاره شوند، و زمین بشکافتد، و کوه‌ها به شدت در هم بشکنند و فرو ریزند!! (۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَكَادُ»: نزدیک است. «يَتْفَطَّرْنَ»: شق شوند. متلاشی گردند. «تَخِرُّ»: فرو افتند. فرو ریزند. «هَدًّا»: به شدت ویران کردن و اجزاء پیکره را پراکنده نمودن. مفعول مطلق

تأکیدی (تَخْرُ) است. یا اینکه به معنی متفرّق و پراکنده است، که در این صورت (هَدّاً) به معنی (مَهْدُودَةً) و حال است. «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل).

تفسیر :

از فحوای آیه مبارکه بر می آید: که بالاترین فساد در جهان هستی، عقیده‌ی فاسد است، گناه می‌تواند مایه‌ی برهم ریختن نظام هستی گردد. خداوند، هستی را برای انسان آفرید و اگر انسان منحرف شود، سقوط هستی بی‌جا نیست.

أَنْ دَعُوا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ﴿٩١﴾

از اینکه به پروردگار مهربان فرزند قایل شدند. (۹۱)

تفسیر :

مفسیر تفسیر صفوة التفسیر در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: از اینکه آنان برای خدا، فرزند قرار دادند؛ چرا که اختیار کردن فرزند شایسته‌ی شأن خدای سبحان نیست؛ چون اتخاذ فرزند مقتضی نیاز به همجنس است و ناشی از احتیاج و نیازمندی است، در صورتی که خدا از داشتن شبیه و نظیر منزّه است و از یار و یاور بی‌نیاز است.

وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ﴿٩٢﴾

و برای پروردگار مهربان سزاوار نیست که فرزند گیرد. (۹۲)

تفسیر :

«ما يَنْبَغِي»: سزاوار نیست. یعنی «و خدای رحمان را نسزد که فرزندی اختیار کند» یعنی سزاوار عظمت و جلال خداوند متعال نیست که فرزندی داشته باشد؛ زیرا او از هر کس بی‌نیاز است، نه کسی را زاده و نه زاده شده است.

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا ﴿٩٣﴾

هیچکس در آسمان‌ها و زمین نیست مگر اینکه [ذاتاً] بنده [و مملوک] به سوی [خدای] رحمان می آید. (۹۳)

لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ﴿٩٤﴾

یقیناً همه آنها را به حصر و حساب آورده و تعدادشان را به شمارش خاص شمار کرده است. (۹۴)

تفسیر :

«أَحْصَاهُمْ»: ایشان را شمار کرده است. شماره ایشان را داشته است. یعنی: بعد از آنکه آنها را تحت شمارش آورده است، افراد و اشخاصشان را نیز شمار کرده است بنابراین، حال احدی از آنان بر او مخفی نیست و کسی نمیتواند از حاضر شدن در پیشگاه وی تخلف کند. «تفسیر انوار القرآن».

وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا ﴿٩٥﴾

و روز قیامت همه آنان تنها به پیشگاه او می آیند. (۹۵)

تفسیر :

«فَرْدًا»: تک و تنها. از همه چیز بریده و به پیش خدا رسیده. حال است. و هر یک از انسان‌ها در روز قیامت به تنهایی در پیشگاه و محضر الله متعال حاضر میشود، نه مالی در اختیار دارد و نه یآوری و نه کمکی می‌یابد و نه پناهگاهی. پس هرگاه حال همگی خلق این باشد، دیگر چگونه به خداوند متعال نسبت فرزند را می‌دهند؟!!

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (96 الی 98) که آیات پایانی سوره مبارکه می باشد در باره؛ محبوبیت مؤمنان، و نابودی گناهکاران بحث بعمل می آورد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ﴿٩٦﴾

البته آنان که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند، به زودی پروردگار مهربان در دل های آنان محبت و دوستی قرار می دهد. (۹۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سَيَجْعَلُ لَهُمُ وُدًّا»: ایشان را دوست می دارد. آنان را در نظر مردم عزیز، و محبت آنان را به دل ها می اندازد (سوره: حشر آیات 9 و 10). («ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

بعد از اینکه در آیات متذکره احوال مجرمان، به یاد آوری گرفته شد، در این آیات متبرکه به ذکر احوال مؤمنان می پردازد.

باید گفت که: ایمان بدون عمل و عمل بدون ایمان، کارساز نیست. ایمان و کار شایسته، کلید محبوبیت نزد مردم است. هرگاه دیدیم محبوبیت ما کم شده، عقیده یا عملکرد خود تجزیه و تحلیل کنیم. زیرا که وعدهی خداوند تخلف ندارد.

مفسر تفسیر المیسر؛ دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: در حقیقت کسانی که به الله ایمان آورده از پیامبرش صلی الله علیه وسلم پیروی کرده و اعمال شایسته مشروعی را انجام داده اند، به زودی خداوند متعال به رحمتش برای شان در دل های بندگانش محبت و مودتی قرار خواهد داد که از آن جمله است: انداختن ثنا و ستایش آنها بر سر زبان ها، بلند آوازه ساختن شان به نام نیک و مورد قبول قرار گرفتن شان در میان مردم. محبوب شدن، رحمتی الهی است که نصیب مؤمنان و صالحان می شود، ممکن است امروز به کار شایستهی شما ارج نه نهند، ولی صبر و تلاش مداوم شما، در آینده به ثمر خواهد نشست.

در حدیث شریف آمده است: «إذا أحب الله عبداً نادى جبريل: إني قد أحببت فلاناً فأحبيه، فينادي في السماء ثم ينزل له المحبة في أهل الأرض، وإذا أبغض الله عبداً نادى جبريل: إني قد أبغضت فلاناً، فينادي في أهل السماء، ثم ينزل له البغضاء في الأرض». «چون خدای متعال بندهای را دوست بدارد، جبرئیل را ندا میکند که ای جبرئیل! من فلان کس را دوست گرفتم پس تو نیز او را دوست بدار. آنگاه جبرئیل در آسمان ندا میکند، سپس در میان اهل زمین نیز برایش محبت فرود آورده میشود. و چون الله متعال بندهای را دشمن بدارد، جبرئیل را ندا میکند که: من بر فلان کس خشم گرفتم پس او را دشمن بدار. آنگاه جبرئیل در اهل آسمان ندا میکند، سپس در زمین نیز برایش دشمنی فرود آورده میشود».

اسباب نزول آیه 96:

707- ابن جریر از عبدالرحمن بن عوف روایت کرده است: او (هنگام مهاجرت به مدینه از دوری دوستان از جمله شیبه و عتبه پسران ربیعہ و أمیه بن خلف اندوهگین بود. پس آیه: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (96)» نازل شد. زبان قرآن گویاست: دل مسلمان سرشار از محبت و صمیمیت است. (طبری 23970 از عبدالرحمن بن عوف روایت کرده است، اسناد آن جداً ضعیف است از جهت عبدالعزیز بن

عمران در این اسناد راوی‌های مجهول هستند و متن باطل است، زیرا تمام این سوره به اتفاق علما مکی است. ابن کثیر (4 / 305).

فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا ﴿٩٧﴾

جز این نیست که ما این [قرآن] را بر زبان تو آسان ساختیم تا به وسیله آن پرهیزکاران را مژده دهی و مردم ستیزه جو را بترسانی. (۹۷)

تفسیر :

«يَسَّرْنَاهُ»: قرآن را سهل و ساده کرده‌ایم. قرآن را آسان و روان فراهم آورده‌ایم (ملاحظه فرماید سوره قمر آیات 17 و 22 و 32 و 40).

«بِلِسَانِكَ»: به زبان تو که عربی فصیح و روشن و گویا است (ملاحظه شود سوره: نحل آیه 103، سوره یوسف آیه 2).

«لُدًّا»: «جمع ألد»، دشمنان سرسختی که به باطل بر عداوت لجاجت دارند (بقره آیه 204). آسان سازی فهم معارف و مطالب متعالی قرآن برای بشر، موهبتی از جانب الله متعال است: آسان‌گویی، شیوه‌ای قرآنی برای ارشاد است.

«يَسَّرْنَاهُ»: البته آسان‌گویی غیر از سست‌گویی است، سخن باید محکم ولی روان باشد. طوریکه در (آیه 1 / سوره هود) میفرماید «أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ» یعنی آیات آن استوار گشته است، در آیه مبارکه آمده است: ای پیامبر! «جز این نیست که ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم» از این رو این قرآن را به زبان عربی نازل کرده و تدبر و تفکر آن را سهل و آسان نموده‌ایم، تا تو به وسیله‌ی آن کسانی را که لباس تقوا و عفت در بر کرده‌اند «به آن مژده دهی و مردم ستیزه جو را» که با حق ستیزنده و دشمنند به آن از آتش جهنم بیم دهی. قرآن عظیم الشان شیوه کار را با زیبایی اعجاز امیز خویش بیان نموده است که: با هر گروهی به نحوی خاص باید سخن گفت. «لَتُبَشِّرَنَّ... وَ تُنذِرَنَّ» یعنی با متقین به زبان بشارت و با دشمنان کسانی که سخت منکرند و به شدت اهل خصومت و جدال هستند. به صورت انذار.

حکمت و فلسفه آسان بودن قرآن:

- آسان بودن و آسان قرار دادن قرآن از سوی خداوند، برای پندگیری است: «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (سوره دخان / آیه 58) (ما آن [قرآن] را بر زبان تو آسان ساختیم تا متذکر شوند) همچنان در (آیه 17 / سوره قمر) میفرماید: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ؟» (ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم آیا کسی هست که متذکر شود)

- آسان شدن قرآن برای پیامبر صلی الله علیه وسلم جهت انذار اشخاصی لجوج است: طوریکه در (آیه 97 / سوره مریم) میفرماید: «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» (ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را بوسیله آن بشارت دهی و دشمنان سرسخت را انذار کنی).

«لُدًّا» شدت خصومت است.

- آسان شدن قرآن برای پیامبر صلی الله علیه وسلم جهت بشارت به تقوا پیشگان است: طوریکه در (آیه 97 / سوره مریم) خواندیم: «ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را بوسیله آن بشارت دهی و دشمنان سرسخت را انذار کنی.»

باید گفت که: معارف قرآن مطابق فطرت است. (انسان از درون حقایقی را درک میکند، ولی به خاطر عواملی فراموش میکند که در این صورت به تذکر نیاز دارد. و طوریکه

قرآن آنرا به کلمه «يَتَذَكَّرُونَ» هدف از نزول قرآن تذکر مردم است بیان داشت. واقعیت اینست که: نعمت بیان و نرمی آن از خداست. «يَسْرِنَاهُ بِلِسَانِكَ» و خداوند با فرستادن قرآن به مردم اتمام حجت کرده است، اگر نپذیرند منتظر قهر الهی باشند. «فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ» (آیه: 59/سوره دخان) (پس منتظر باش که آنان نیز منتظرند. (تو منتظر پیروزی و آنان منتظر سرنوشت شوم خود).

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا (۹۸)؟

وچه بسیار ملت‌ها را پیش از آنان [به سبب طغیانشان] هلاک کردیم. آیا کسی از آنان را می‌یابی، یا هیچ زمزمه و صدایی آهسته از آنان میشنوی؟ (۹۸).

هلاکت دشمنان حق، یکی از سنت‌های الهی است:

هلاکت اقوام لجوج، نشانه جدی بودن هشدارهای قرآن عظیم الشان را بیان می‌دارد. این آیه‌ی مبارکه، مایه‌ی تسکین و دل‌داری پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم است و تلویحاً به او نوید میدهد که دشمنان لجوج تو به زودی نابود خواهند شد؛ چنان که بسیاری از حق ستیزان در گذشته به هلاکت رسیدند.

طوری‌که می‌فرماید: «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ» و خداوند متعال چه بسیار از اُمت‌های پیشین را نابود ساخته است یعنی: از امتهای و نسل‌های گذشته را که به آیات الهی کفرورزیده و پیامبرانش را تکذیب میکردند. «وَكَمْ» برای تکثیر است.

«هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا»: «رکز» به معنای صدای آهسته و مخفی است. مانند صدایی که از زبان شخصی که به مرگ نزدیک شده باشد با لرزه زبان بر بیاید، یعنی که هم اکنون نه کسی از آنان را مشاهده می‌کند و نه صدایی از آنها می‌شنوی. یعنی: آیا یکی از آنان را می‌بینی؟ «یا صدایی پنهانی از آنان میشنوی؟» هرگز! زیرا تمام آنها نابود شدند و سرزمینشان خالی گشت و وحشت بر منازل آنان حکم فرما شد. پس این گروه نیز باید به هوش آیند و از چنان سرنوشتی پروا کنند همانطور که آنها را نابود کردیم، اینها را نیز نابود می‌کنیم.

دروس آموزنده سوره مریم :

1- زکریا از پروردگارش التماس کرد تا او را فرزندی شایسته عطاء کند و اسبابش را فراهم آورد.

2- التماس و دعایش اجابت شد و او را به یحیی بشارت داد، که تا آنوقت چنین نامی وجود نداشت.

3- زکریا از آفرینش چنین فرزندی از پدری پیر و کهنسال و مادری بی‌اولاد و بی‌سابقه، بسی در شگفت ماند.

4- برای اطمینان خاطر در این مورد به نشانه‌ای از الله خواست.

5- یحیی در همان دوران صباوت و کودکی، نبوت و حکمت را دریافت کرد.

6- رویدادهایی همچون: کناره‌گیری مریم از خانواده، آمدن جبرئیل نزد او در شکل و هیأت مردی کامل، پناه بردن مریم به الله و سرانجام خبر دادن جبرئیل که از سوی الله آمده است.

7- حامله شدن مریم به عیسی و به جای دور دستی رفتن تا از دید مردم نماند.

8- صدا زدن عیسی مادرش را هنگام دیده به جهان گشودن و به فرمان الله درخت خرما را تکان دادن تا از خرمایی تازه و دست چین، بخورد.

- 9- مریم، عیسی را در بغل گرفت و نزد خویشاوندانش آمد. آنان، زبان به نکوهش مریم گشودند که: هیچکس از خانواده‌ات این گونه آلوده نشده است و همگی پرهیزگار و پاکدامن بوده اند.
- 10- به سخن آمدن عیسی - در همان لحظه. و تبرئه کردن مادرش، اشاره به پیامبری خود، دارا بودن صفات کمال و برکت و نیکویی نسبت به مادرش...
- 11- اختلاف نظر نصاری در مورد عیسی مسیح
- 12- قصه‌ی ابراهیم علیهم السلام با پدرش، آزر و موصوف نمودنش به بت پرستی و درنگ نکردن و نیندیشیدن درباره‌ی پرستش خدایان دروغین و هشدار دادن به پدر. از طرفی آزر نیز ابراهیم را تهدید نمود و او را از خود راند.
- 13- قصه و مناجات موسی در کوه طور و اینکه: الله بر او منت نهاد که هارون برادرش را به پیامبری و یآوری او برگزید.
- 14- اشاره به داستان اسماعیل و راستگویی و وفاداری در پیمان و ادای نماز و زکات اموال،
- 15- اشاره به داستان ادريس و پیامبری و رفعت مقام و قدر او در بارگاه خدا،
- 16- اشاره به آنان که پس از پیامبران و نیک مردان، در پی هوای و هوس اند و نماز را تباہ می گردانند.
- 17- مژده و وعده به توبه کاران و نیک رفتاران به بهشت برین که از هرگونه بیهوده گویی و آلودگی به گناه پاک اند.
- 18- آمدن جبرئیل نزد پیامبران، فقط به اجازه‌ی خداست.
- 19- مشرکان زنده شدن را انکار می کنند، خداوند نیز سخنشان را مردود می‌شمرد و به آفرینش و پیدایش نخست اشاره می کند.
- 20- به حسابرسی کافران در روز قیامت همراه شیاطین و دوستان و یاوران ابلیسی اش و به خواری و زبونی پیرامون دوزخ قرار دادنشان و پیش از همه به مجازات رسانیدن سران وزعمای شان.
- 21- همه‌ی مردم، آتش دوزخ را می بینند پاکان از کنارش عبور می کنند و در امان هستند.
- 22- مشرکان به مجلس عیش و نوش و آلوده‌ی خود در برابر مؤمنان افتخار میکردند. البته این شیوه در میان جامعه‌ی ناسالم و نا آشنا به قرآن - هرچند جامعه‌ی به ظاهر مسلمان هم باشد. اکنون نیز رایج است.
- 23- هشدار سخت به بی باوران که باید از پیشینیان کر رفتار خود درس بگیرند و گرنه به سرنوشت آنان دچار می شوند.
- 24- خداوند، به ظالمانی که بر سر راه نخواهند آمد، مهلت زمانی و مکانی مالی و... میدهد تا به میل خود در بدیها و زشتکاری ها فرو روند، سپس آنان را در برابر کردارشان کیفر کند.
- 26- خدایان دروغین و ساختگی مشرکان، روز قیامت دشمن خود آن مشرکان خواهند شد.
- 26- خداوند، پیامبر را از شتاب ورزی در نابودی مشرکان و بی باوران باز میدارد؛ چون؛ هر چند زندگانی دراز مدتی هم داشته باشند، زیر نظر خدا هستند و به لحظات عمر و به حساب کارشان می رسد.
- 27- جایگاه نیکان دار کرامت و رحمت و جایگاه بدان، خواری و زبونی و آتش است.

28- وای بر آن کس که فرزند را به خدا نسبت می دهد.
29- نزول قرآن به زبان پیامبر، ساده و گویا. [یوسف آیه 2، (نحل آیه 103)، (سوره قمر آیات: 17، 22، 32 و 40). (بنقل از تفسیر فرقان)

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة طه

جزء 16

سورة «طه» در مکه نازل شده و دارای یکصدوسی و پنج آیه و هشت رکوع است.

وجه تسمیه:

سوره‌ی شریف به نام «سوره‌ی طه» که یکی از نام‌های شریف پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم است، موسوم شده تا به این وسیله خاطرش آسوده گشته و در مقابل موانع و دشمنی‌ها تسلی خاطر یابد. از این رو به منظور ابراز لطف و عنایت نسبت به پیامبر سوره با ندای «طه * ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» آغاز شده است. (صفوأة التفاسیر) نام دیگر این سوره «کلیم»؛ است (کما ذکره السخاوی - چنانچه السخاوی آورده است). دلیل نام‌گذاری این سوره به کلیم، ذکر مناجات و گفتگوی موسی علیه السلام با خداوند متعال در این سوره است.

تعداد آیات، تعداد کلمات و تعداد حروف سوره طه:

قبل از همه باید گفت که سوره طه پس از سوره‌ی مریم شرف نزول یافته و طوریکه در فوق هم تذکر دادیم این سوره، دارای صدوسی و پنج آیه بوده و تعداد کلمات آن به هزار و سیصد و چهل و یک کلمه میرسد. تعداد حروف این سوره به پنج هزار و دوصد و چهل و دو حرف بالغ می‌گردد. (ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره‌های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفصیل آنرا می‌توان در سوره فاطر تفسیر احمد مطالعه فرمایید).

فضیلت سوره طه:

در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند تبارک و تعالی دو هزار سال قبل از آفرینش آسمانها و زمین، سوره‌های (طه) و (یس) (یا - سین) را خواند پس چون فرشتگان آنها را شنیدند، گفتند: خوشا به حال امتی که این قرآن بر وی نازل می‌شود، خوشا به حال سینه‌هایی که این قرآن را بر می‌دارند و خوشا به حال زبانهایی که با این قرآن تکلم می‌کنند». همچنان در مورد فضیلت سوره طه حدیث ابو امامه (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «اسْمُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ فِي سُورِ ثَلَاثِ الْبَقَرَةِ وَالْإِمْرَانِ وَطَهَ». (اسم اعظم الهی که اگر با آن، فراخوانده شود، اجابت می‌کند در سه سوره قرآن کریم یعنی سوره‌های بقره، آل عمران و طه وجود دارد.) (ملاحظه شود: صحیح الجامع).

موضوعات مطروحه در سوره طه:

موضوع این سوره همچون موضوعات سایر سوره‌های مکی، اثبات توحید و عقاید حق است که در خلال یک مقدمه و دو داستان به آن پرداخته شده است. در مقدمه آن حکمت نزول قرآن بیان میشود، سپس داستان موسی علیه السلام در سه مرحله مطرح میگردد آنگاه مجدداً ذکر اوصاف قرآن در میان می‌آید، بعداً داستان آدم علیه السلام بیان میشود و در پایان هم به اقامه حُجَّت علیه معاندان و دشمنان پرداخته میشود. حکمت از طرح داستان موسی و آدم علیهما السلام در این سوره این است که این سوره بعد از سوره «مریم» نازل شده است و از آنجا که خداوند متعال داستانهای برخی از انبیاء علیهم السلام را در سوره «مریم» به تفصیل و از برخی را به اجمال ذکر کرد - از آن جمله داستان موسی و آدم علیهما السلام را؛ که سرگذشت اولی در آن به اجمال ذکر شده و از دومی فقط نام برده شده نه بیشتر - لذا در این سوره به تفصیل آنها می‌پردازد. سپس داستانهای بقیه پیامبرانی را که در سوره «مریم» از آنها یاد نشده است، در سوره «انبیاء»

بیان میکند؛ مانند داستانهای نوح، لوط، داوود، سلیمان، ایوب، الیسع، ذی‌الکفل و ذی‌النون علیهم السلام.

ارتباط سوره طه با سوره قبلی:

الله سبحانه و تعالی در پایان سوره مریم به نزول قرآن و اینکه قرآن بشارت متقین ترساندن و انداز کافرین است مؤجزاشاره فرموده است، اینک در آغاز سوره «طه» به ذکر این نکته می پردازد که قرآن برای سعادت پیامبر و نه برای بدبختیش نازل شده است. - در سوره مریم به طور مؤجز، به سرگذشت عده ای از پیامبران اشاره شده است که در سوره طه به طور تفصیل به بیان آن پرداخته میشود. در سوره ی مریم می فرماید: ای محمد! قرآن را بر زبان تو آسان نمودیم، این سوره، آن را تأیید می کند.

محتوای و موضوعات سوره طه:

مطابق روایات اکثریت از مفسران دال بر اینست که سوره طه در مکه نازل شده است، محتوای آن نیز همانند سایر سوره های مکی است که بیشتر سخن از «توحید و نبوت و حشر و نشر» میگوید، و نتایج توحید و بدبختی های شرک را برمی شمرد. در بخش اول: این سوره اشاره کوتاهی به عظمت قرآن و بخشی از صفات جلال و جمال پروردگار است.

- در این سوره شخصیت حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم بیشتر مورد تحلیل و بررسی قرار میگیرد، و این که خداوند او را حمایت کرد و روحیه اش را تقویت نمود تا در رویارویی با نیرنگ و عناد، استهزا و تکذیب مشرکان متأثر نشده و بدون توجه به توطئه های آنان به ایفای وظیفه ی و رسالت عظیم اسمانی خویش بپردازد که همانا تبلیغ و یادآوری و «انذار» و «تبشیر» است؛ چرا که وظیفه ی او نیست که مردم را وادار به ایمان بکند!

- به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم و اطمینان بخشیدن به قلب مبارکش، سوره به نقل داستان پیامبران پرداخته است. در این راستا قصه ی حضرت «موسی و هارون علیهم السلام» را با فرعون ظالم وستمگر به تفصیل به بیان گرفته است. و تقریباً قسمت عمده ی سوره در مورد آن بحث می کند. که بیش از هشتاد آیه را در بر می گیرد. از آن زمان که موسی علیه السلام به نبوت مبعوث گردید و سپس با فرعون جبار به مبارزه برخاست، و پس از درگیری های فراوان او با دستگاه فرعونیان و مبارزه با ساحران و ایمان آوردن آنها خداوند به صورت اعجاز آمیز فرعون و فرعونیان را در بحر غرق کرد، و موسی و مؤمنان را رهایی بخشید.

بعد ماجرای گوساله پرستی بنی اسرائیل و درگیری هارون و موسی را با آنها بیان می کند.

- در این بخشهایی در باره معاد و قسمتی از خصوصیات رستاخیز و روز قیامت بحث به عمل آمده است.

- در سوره مبارکه: سخن از قرآن و عظمت آن است.

- همچنان در این سوره سرگذشت آدم و حوا را در بهشت و سپس ماجرای وسوسه ابلیس و سرانجام هبوط آنها را در زمین، مورد بحث قرار گرفته است. و در خلال آن مهر و رحمت خدا نسبت به آدم بعد از ارتکاب گناه نمایان میشود.

- همچنان در این سوره بحث در مورد اینکه الله متعال، پیامبرانی را برای هدایت و راهنمایی نسل آدم علیه السلام ارسال داشته و به آنها اختیار داده است که راه خیر یا شر را برگیرند.

- همچنین در خلال این سوره بعضی از صحنه های تکان دهنده ی روز قیامت نمایان می شود که جهان از آن به لرزه در آمده و قلب ها از هول و هراس آن به طیش در می آیند. و حسرت و سراسیمگی و سکوت، مردم را فرا می گیرد.

صداها در مقابل خدای رحمان آهسته میگردد، به طوری که جز نجوا، صدایی شنیده نمی شود.

- این سوره همچنین به موضوع «روز حشر اکبر» پرداخته که در آن همه کس به شیوه‌ی عادلانه محاسبه میشود و فرمانبران و مطیعان راهی بهشت میشوند و کیفر مجرمان تحقق پیدا میکند، که وعده‌ی خدا خلاف پذیر نیست.

- و بالآخره در آخرین قسمت، نصیحت و اندرزهای بیدار کننده‌ی، برای همه مؤمنان بیان می‌دارد. همچنان در این سوره باتوجهات و رهنمودهای ربانی به پیامبر صلی الله علیه و سلم در زمینه‌ی صبر و شکیبایی در راه خدا، به منظور تحقق نصر و پیروزی، خاتمه می‌یابد.

سایر خصوصیات سوره طه:

سوره طه با حروف مقطعه آغاز گشته است. و جزو سور مئین (صد آیه ای ها) است. ابن قتیبه میفرماید: سوره مئین سوره هایی هستند که بعد از سوره طوال آمده اند علت نامگذاری این سوره ها به مئین نزدیک بودن تعداد آیه های این سوره ها به عدد صد می باشد. گفته شده این سوره ها عبارتند از «بنی اسرائیل، کهف، مریم، طه، انبیاء، حج و مؤمنون» و برخی دیگر نیز سور مئین را سوره های «توبه، نحل، هود، یوسف، کهف، بنی اسرائیل، انبیاء، طه، مؤمنون، شعراء و صافات» ذکر کرده اند.

فضای نزول سوره طه:

طوری‌که یاد آور شدیم که: سوره طه در مکه و خطاب به پیامبر اسلام است که نگاه به محتوای سوره این را می‌رساند که در فضای نزول این سوره آن حضرت در امر تبلیغ دین اسلام بسیار خود را به سختی می‌افکندند و بسیار حریص بودند که مشرکان مکه همگی اهل ایمان و سعادت‌مند گردند لذا خداوند متعال این سوره را نازل فرمودند و وظیفه ایشان را معین می‌کند.

ترجمه و تفسیر سوره «طه»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

طه ﴿۱﴾

طه خوانده میشود: [طا، ها] طه (ای مشتاق حق و هادی خلق). (طه). مفهوم این حروف به الله معلوم است. و طه از جمله حروف مقطعه قرآنی است که بسیاری از سوره ها به این مقطعات آغاز گشته اند. (۱)

تفسیر:

ابوبکر محمد، مشهور به ابن انباری، ادیب، لغت شناس و مفسر علوم قرآنی و مؤلف «أدب الکاتب و ضمائِر القرآن» در مورد اینکه «طه» از حروف مقطعه نیست بلکه معنای آن این است که: ای محمد صلی الله علیه وسلم! پای خود را بر زمین فرش کن و آن را راحت بر زمین بگذار. می نویسد: «این دستور بدان جهت صادر شد که رسول الله صلی الله علیه وسلم در ایستادن به نماز چنان بر خود فشار می آوردند که نزدیک بود پاهایشان متورم گردد». حضرت ابن عباس (رض) میگوید: «در آغاز کار نزول وحی بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم، ایشان در هنگام ادای نماز بر سینه پاهای خود می ایستادند (که این گونه بهیچ ایستادن، فشار آور بود) پس خداوند این آیه را نازل کرد».

همچنان ابن عباس و بسیاری از بزرگان تابعان میگویند: که «طه» به معنای یا رَجُلُ! یا به معنای یا حبیبی! است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 8) در مورد اینکه قرآن، مایه ی خوشبختی است، بحث بعمل آمده است.

مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿۲﴾

(ای پیامبر! ما) قرآن را بر تو نازل نکردیم تا در رنج و مشقت آفتی. (۲)

تفسیر:

«لِتَشْقَى»: «تَشْقَى» مشتق از شقاء به معنی تعب، رنج و زحمت انداختن است. مفسر زمخشری میفرماید: آن به معنای تعب می آید. لازم و متعدی به کار رفته است، «لِتَشْقَى»: تا به زحمت بیافتی یا تا خود را به زحمت بیاندازی. (کهف آیه 6، شعراء آیه 3، فاطر آیه 8).

رسالت و وظیفه ی پیامبر تذکر است نه اجبار مردم بر پذیرش:

اساساً باید گفت که: وحی الهی برای ایجاد رنج و زحمت نازل نشده است. در ضمن باید یاد آور شد که در انجام تکالیف دینی، تحمل مشقت های طاقت فرسا لازم نیست. این عباس (رض) در مورد معنی و تفسیر آیه مبارکه میفرماید: قرآن را بر تو نازل نکردیم تا در رنج و مشقت آفتی، بلکه آنرا از سر مهر و محبت و برای نیکبختی مردمان نازل کرده ایم.

روایت شده است که وقتی قرآن عظیم الشان بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شد با یارانش به نماز برخاست و نماز را طولانی کرد، قریش گفتند: خدا این قرآن را جز به منظور ایجاد زحمت و دردسر بر محمد نازل نکرده است. آنگاه این آیه نازل شد. (نظر ضحاک چنین است. ملاحظه شود: تفسیر زاد المسیر ۲۶۸/۵).

همچنین سایر مفسران در تفسیر آیه مبارکه: «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿۲﴾» [طه: 2] می نویسند: ما قرآن را برای آن بر تو نازل نکرده ایم تا با افراط در تأسف خوردن بر کفر

کافران و عدم ایمان آنان، خود را در رنج و تعب افگنی؛ زیرا ایمان آوردن آنها امری است که به تو مربوط نیست و در اختیار تو هم نمی باشد.

شان نزول آیات 1 - 2:

708- ابن مردویه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: در اوایل نزول وحی هنگام ادای نماز رسول الله صلی الله علیه وسلم برقف پاهای خود ایستاده میشود. پس خدای بزرگ «طه (۱) ﴿مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾ (2)» را نازل کرد (بیهقی در «شعب الایمان» 1497 از ابن عباس روایت کرده است، در این اسناد محمد بن زیاد بشکری میمونی کذاب است. به «میزان الاعتدال» 7547 و «تفسیر شوکانی» 1696)

709- عبد بن عبد الحمید در «تفسیر» خود از ربیع بن انس (روایت کرده است: سرور کائنات [هنگام ادای نماز] گاهی بر این پا و گاهی بر آن پا می ایستاد تا خدای بزرگ آیه «﴿مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾ (3)» را نازل کرد.

ابن کثیر 3 / 149 میگوید: «[قاضی] عیاض از ربیع بن انس روایت کرده» پس مرسل است، اما بزار 2232 «کشف» از علی به طور موصول روایت کرده است. هیثمی در «مجمع الزوائد» 11165 میگوید: «بخاری گفته که در یزید بن بلال نظر است و کیسان بن عمرو را ابن حبان ثقه می داند و ابن معین ضعیف و باقی راوی های این حدیث راوی صحیح هستند» پس اسناد ضعیف است. به «تفسیر شوکانی» 1695)

الْأَذْكَرَةُ لِمَنْ يَخْشَى (۳)

[بلکه آن را نازل کردیم] تا برای کسی که [از خدا] می ترسد، زمینه توجه و یادآوری باشد. (۳)

تفسیر:

این دو آیه بیانگر آن است که: خوشبختی و سعادت دو جهان، درگرو پایبندی به کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم است و بدون آن سعادت واقعی نصیب انسان میسر نیست.

از نگاه قرآن عظیم الشان، و سنت نبوی صلی الله علیه وسلم سعادت واقعی انسان، همان خوشبختی است که در آخرت نصیب او میشود و دارای درجات و مراتب مختلفی است. باید توجه داشت که مراتب سعادت انسان نیز به میزان اطاعت او از دستورات الله متعال و رسول الله صلی الله علیه وسلم بستگی دارد. قرآن کریم میفرماید: «وَمَنْ يَطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يَخْشَ اللَّهَ وَ يَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ؛ و هر که خدا و رسولش را اطاعت کند، و از خداوند بترسد، و از او پروا کند چنین کسانی به حقیقت کامیاب اند.» کلمه «فوز» در هندسه آیات قرآن، بازتاب درجات مختلف مؤمنان است. این مراتب، از ورود و خلود در بهشت آغاز میشود و به رضایت و رضوان الهی که حداعلائی رستگاری است منتهی میشود. کمترین سعادت در آخرت، ورود به بهشت است که انسان به آسانی نباید آن را از دست دهد.

تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى (۴)

[کتابی است] نازل شده از جانب کسی که زمین و آسمانهای بلند را آفریده است. (۴)

تفسیر:

آیه متبرکه از عظمت و شکوه و جاه و جلال و جبروت الله متعال خبر میدهد: طوریکه در تفسیر البحر آمده است: ذکر صفت «بلند» برای آسمانها دلیل بر عظمت و توانایی مبدع و مخترعش می باشد؛ چون آفرینش چنین آسمانهای بلندی جز از جانب خدای توانا ممکن نیست. (البحر ۶/۲۲۶).

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵)

همان بخشنده که بر عرش مسلط است (5)

تفسیر:

گفتنی است که ما به استوای حق تعالی بر عرش - بنا بر عقیده سلف صالح که ائمه چهارگانه اهل سنت نیز از آن جمله‌اند - ایمان داریم. سلف صالح به صفات حق تعالی - چنانکه در قرآن آمده است - بی هیچ تحریف، تأویل، تشبیه یا تمثیلی ایمان داشتند و در برابر آنها با توجیه، تأویل، تشبیه و تکییف درنگ نمی‌کردند. از امام مالک / پرسیدند که خدا چگونه بر عرش استوا یافت؟ گفت: «استوا معلوم است و درک کیفیت آن در حیطه عقل نیست و ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت است». یادآور می‌شویم که قول صحیح درباره عرش و کرسی این است که «عرش» غیر از «کرسی» است.

معنی و مفهوم قرار گرفتن الله بر عرش:

ما چگونگی و نحوه استقرار الله سبحان و تعالی رابر عرش نمی‌دانیم، زیرا ما از کیفیت ذات الهی خبر نداریم، امام معنی و مفهوم استقرار رادر لغت عرب میدانیم. عربها، وقتی که (ماده استوی) را بوسیله «علی» متعدی کنند، یکی از چهار معنی زیرا را قصد می‌کنند، چنانکه تحقیقات علامه ابن قیم الجوازی نشانگر آن است:

1- استقرار یافتن، 2- بلند و بالا بودن 3- فزونی و شدت یافتن 4- صعود و بالا رفتن. ابوالحسن اشعری در «مقالات الاسلامیین» صفحه 157، 211 نقل کرده که معتزلیها استوی را به استولی به معنی (چیره شدن و تسلط یافتن) تفسیر کرده‌اند. پس کسانی که استواء را این چنین تاویل کرده‌اند، در واقع پیرو معتزلیها بوده و چه سلف بدی دارند. اما اهل سنت و اصحاب حدیث، استواء علی العرش را برای خدا ثابت دانسته، نه آن را نفی می‌کنند و نه کیفیتی برای آن قائل شده‌اند، چنانکه ابوالحسن اشعری رضی الله عنه از اهل سنت و اصحاب حدیث اینچنین نقل نموده است، (مراجعه شود: مقالات الاسلامیین» صفحه 211 الی 290).

اهل لغت برای ما نقل کرده‌اند که علماء و دانشمندان زبان و لغت عربی، آنانی که فطرت شان با فلسفه آلوده نشده است، هرگز استواء را به استولی تفسیر نکرده‌اند.

ابو داود بن علی اصفهانی میگوید: نزد ابن الاعرابی بودم. مردی به محضر او آمد و سؤال کرد: معنی «الرَّحْمَنُ عَلِي الْعَرْشِ اسْتَوِي» چیست؟ ابن الاعرابی در جواب گفت: معنی آن - چنانکه خودش خبر داده - این است: خداوند بالایی عرش است. آن مرد گفت: ای ابا عبدالله (کنیه ابن الاعرابی است) استواء به معنی استولی (چیره و غالب) است. ابن الاعرابی گفت: تو از کجا میدانی؟ هرگز عرب، (استولی علی شیء) نمیگویند، مگر زمانی که آن شیء ضدی داشته باشد، که هرگاه یکی از آنها بر دیگری پیروز شود و غلبه پیدا کند، میگویند: (استولی علیه) بر دیگری چیره و پیروز شد. مگر قول نابغه را نشنیده‌ای که میگوید: الا لمثلک اومن أنت سابقه - سبق الجواد إذا استولی علی الامد لسان العرب: 2/249.

این منهج و روش یعنی شناخت، معنی استواء و عدم آگاهی به کیفیت آن و نهي از بحث و جدال در مورد آن، روش و شیوه سلف صالح است. وقتی که از امام مالک سؤال شد، استوی در این آیه «الرَّحْمَنُ عَلِي الْعَرْشِ اسْتَوِي» چگونه است؟ امام مالک سر را پائین انداخت، بگونه‌ای که پیشانی‌اش عرق کرد، سپس سر را بلند کرد و فرمود: آری درست است. «الرَّحْمَنُ عَلِي الْعَرْشِ اسْتَوِي» یعنی خداوند بر عرش قرار گرفته است، همانطور که خود را بدان متصف کرده است، اما نباید گفت: چگونه؟ زیرا کیفیت آن نامعلوم است و تو اهل بدعت هستی، (سپس) دستور داد آن مرد را بیرون کنند. روایت از بیهقی، و ذهبی آن را صحیح دانسته: ملاحظه شود: «مختصر العلو للعلی الغفار» تألیف: ذهبی: ص 141 حدیث شماره 131.

در روایت دیگر از امام مالک چنین آمده است: «الکیف غیر معقول: الاستواء منه غیر مجهول و الايمان به واجب والسؤال عنه بدعة». (کیفیت آن در دایره عقل نمیگنجد، و استواء

برای او ثابت و قطعی است، و ایمان به آن واجب است و سؤال در مورد آن بدعت است.)
«مختصر العلو»: ص 141 حدیث شماره 142.

این که امام مالک میگوید: (غیر مجهول) یعنی معلوم است. معنی معلوم هم مشخص است، زیرا معلوم در لغت عرب معنی دارد که عربها به آن آگاه اند و عالم می تواند آن را ترجمه و تفسیر کند. لذا بسیاری از آنهایی که این سخن را از امام مالک نقل کرده اند، آن را دانسته و گفته اند: که امام مالک این سخن را در جواب آن مرد سائل گفته است. در واقع معنی (معلوم) با (غیر مجهول) فرق نمیکند و هر دو کلمه یک مفهوم را می رسانند، پس (الاستواء معلوم) با (الاستواء غیر مجهول) از لحاظ معنی هر دو یکی هستند.

قرطبی میگوید: سلف و گذشتگان صالح رضی الله عنهم جهت را از خداوند نفی نکرده و چنین سخنی را نگفته اند، بلکه همه آنها جهت را برای خدا ثابت دانسته اند. همانطور که کتاب خداوند آن را ثابت کرده و رسولش بدان خبر داده است.

اینکه خداوند بر عرش قرار دارد واقعی است و هیچ کس آن را انکار نکرده است و عرش را به استوا اختصاص داده اند زیرا عرش از بزرگترین آفریده های خداوند است و اما اینکه از کیفیت استواء اظهار بی علمی کرده اند، بدین جهت است که هیچ کس حقیقت آن را نمی داند.

امام مالک میفرماید: استواء به اعتبار لغت معلوم است و نحوه آن مجهول است و سوال در باره آن بدعت است. أم سلمه رضی الله عنها نیز چنین فرموده است و در این رابطه همین اندازه که بیان شد، کافی است. تفسیر قرطبی: 219/2.

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ﴿٦﴾

از آن اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین، و هر آنچه در میان آن دو است و هر آنچه زیر خاک است؛ همه از الله است (و در تصرف او قرار دارند). (٦)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الثَّرَى»: خاک. زمین. «مَا تَحْتَ الثَّرَى»: آنچه در درون خاک و در اعماق زمین است.

تفسیر:

یعنی: حق تعالی مالک و مدبر همه آنهاست، آسمان های هفتگانه و زمین ها و مخلوقات ما بین آن دو و مخلوقات و معادن زیر زمین، همه و همه از آن خدا است و تحت اختیار و تصرف او قرار دارند و قدرت و سلطنت او بر آنها حاکم است.

وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالنُّقُولِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ﴿٧﴾

و اگر سخن آشکارا بگویی (یا آن را پنهان کنی)، بی گمان او (راز) پنهان و پنهان تر را می داند. (٧)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِنْ تَجَهَّرَ...»: اگر آشکارا سخن بگویی. «السِّرَّ»: هدف از آن نجوای با دیگران است. «أَخْفَى»: مراد چیزهایی است که به دل می گذرد، اعم از اندیشه و وسوسه و نیت (ملک آیات 13، و 16).

تفسیر:

علماء بدین باور اند که یکی از راه های جلوگیری از منکرات، همانا توجه مردم به علم الهی بر پنهان و آشکار آنهاست.

در آیه مبارکه آمده است که: ای محمد! اگر سخن را آشکار سازی یا آن را در نهاد خود پنهان بداری، در نظر الله یکسان است؛ زیرا او به مخفی تر از آن از قبیل وسوسه و خطورات قلب و نجوا ها با خبر و آگاه است.

هدف آیه مبارکه مطمئن کردن قلب پیامبر صلی الله علیه و سلم است، مبنی بر این که الله متعال با او می باشد و گفتارش را می شنود و او را در رویا رویی با کفار، بدون یاور و

تکیه‌گاه تنها نمی‌گذارد، پس اگر آشکارا او را میخواند، همانا او راز و نهان را می‌داند. قلبی احساس کند الله متعال به او نزدیک است و راز و نیازش را می‌داند، اطمینان حاصل می‌کند و از این قرب و نزدیکی راضی و مأنوس می‌شود.

«السِّرَّ»:

طوری‌که یادآور شدیم که: هدف از «السِّرَّ» همان نجوای با دیگران است. همچنان آمده است که «السِّرَّ»: سخنی است که انسان با دیگری به آهستگی و به‌گونه راز در میان می‌گذارد و نهان‌تر از سر: سخنی است که انسان با خودش می‌گوید - یعنی حدیث نفس میکند - یا سخنی است که به خاطرش خطور میکند و یا در نهاد وی است ولی هنوز آن را با خودش هم مرور نکرده است که علمای روانشناسی امروزه آن را «لاشعور» می‌نامند.

«أَخْفَى»:

آنکه هنوز در دل خطور نکرده باشد، شاید آینده به دل خطور کند، حق تعالی از همه‌ی اینها آگاه و با خبر است: که الان در دل انسان چه هست و فردا چه خواهد بود، و معامله فردا به نحوی است که خود آن شخص هم امروز از آن اطلاعی در دست ندارد، که فردا چه چیزی به دل من خطور خواهد کرد. (تفسیر قرطبی)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸)

الله آن ذاتی است که هیچ معبودی برحق به جز او نیست، نامهای نیکو از آن اوست. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»: نام‌های نیکو. وجه تسمیه اسماء حسنی، بدان جهت است که بر تنزیه و کمال عظمت و قدرت دلالت دارند (اعراف/180، اسراء/110).

تفسیر:

نام نیکو و زیبا چه در لفظ و چه در معنا، یک ارزش است و خداوند، هم خود جمیل است و هم بهترین و نیکوترین نام‌ها را دارد.

در حدیث شریف آمده است که: الله متعال دارای نود و نه اسم است و هر کس آنها را برخواند، داخل بهشت میشود. (اخراج از ترمذی).

قابل تذکر است که: این آیات مقدمه سوره مبارکه «طه» است و عظمت این آیات بود که به مسلمان شدن عمر بن خطاب (رض) انجامید - که در تاریخ اسلام به داستان اسلام آوردن حضرت عمر (رض) مشهور است.

داستان اسلام آوردن حضرت عمر (رض):

امیرالمؤمنین حضرت عمر (رضی الله عنه) شخصیت آهنین، با وقار، با همت و با قدرت فوق العاده‌ی عظیمی بود. حضرت عمر (رض) لقب «امیرالمؤمنین» را بجای «خلیفه رسول الله» ارجحیت داد.

طبرانی از ابن مسعود و انس نقل کرده است که پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم روزی به درگاه خداوند متعال چنین دعا نمود: «اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِأَحَبِّ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ: بَعْمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، أَوْ بِأَبِي جَهْلٍ بْنِ هِشَامٍ (الترمذی)» «خداوند، اسلام را با هر یک از این دو نفر که نزد تو محبوب‌تر است یاری ده و عزت بخش: عمر بن خطاب یا ابو جهل بن هشام که نام ابوجهل نیز عمر بود». «جامع الترمذی، ابواب المناقب، «مناقب عمر بن الخطاب»، جلد 5، صفحه 576، ح 3681. بعد عملاً معلوم شد که آن فرد محبوب نزد الله (ج)، عمر بن خطاب (رضی الله عنه) بوده است.

مشرف شدن حضرت عمر به اسلام:

عمر بن خطاب (رض) قبل از اینکه به دین مقدس اسلام مشرف شود، بعنوان یک عقیده، به

خدای سنگی و بُت پرستی، چندان دل‌بستگی و علاقه نشان نمیداد، بدین اساس او مانند دیگران در خانه خویش بُت مخصوصی برای تعظیم و عبادت نداشت و در هیچ زمان دیده نشده است که برای بُت های مکه نذر و یا هم قربانی بجا آورده باشد. هیچکس او را ندیده است که او به بُت خانه رفته باشد، و یا هم در پای بُت آشک ریخته باشد.

در کتاب «فاروق اعظم نوشته هیکل، جلد اول، صفحه 26» آمده است که: عمر بن خطاب به بُت های بزرگ و مشهور مشرکین «به لات و عُزی و هُبل بزرگ! قسم» یاد کرده، ولی دیگر هیچگونه علاقه ای به او نشان نمیداد. و اینهم باین جهت بود، که در مقدسات ملی عمر از اینها چیزی بالاتر نبود.

مؤرخین می افزایند که: حضرت عمر بالعکس:

1- به طواف کعبه،

2- نذر یک شب در هفته برای اعتکاف در پیرامون کعبه میرفت. (عبریه عمر، عقاد، ص: 537 و 543.) که البته این هم در عادت مردم مکه بشمار میرفت. از جانب دیگر، دین جدید تا هنوز با هیچیک از این عادت مبارزه نکرده بود، بالعکس برای طواف و اعتکاف تبلیغ هم کرده است. بنابر این عمر شخصاً و ذاتاً با این دین جدید تضادی نداشت اما برای عمر، غیر از مسایل شخصی، مسائل مهمتری مطرح بود و آن اتحاد شهر مکه، و وحدت مذهبی اعراب، و حراست سنن ملی هزاران ساله اعراب، و جلوگیری از تجاوز وستم و بیعدالتی که عمر بیش از هر چیز شیفتهء اجرای قوانین عدالت بود.

(عبریه عمر، صفحه: 487 و فاروق اعظم، صفحه: 36، جلد 1.)

برخورد عمر بن خطاب با محمد صلی الله علیه و سلم در حال کفر:

مؤرخین با تمام امانت داری مینویسند که عمر، در روزگاری که در کفر بسر می برد، با محمد صلی الله علیه و سلم برخورد مؤدبانه و محترمانه داشت. خود حضرت عمر در مورد برخورد با محمد صلی الله علیه و سلم می فرماید: «در یکی از شب ها بقصد میخانه، و حضور در محفل گرم یاران خویش از منزل بیرون رفتم، اما در آن شب اتفاقاً نه میخانه دایر بود و نه از یاران کسی پیدا بود. با خود گفتم چه بهتر که به مسجد الحرام بروم و کعبه راهفت بار طواف کنم، و هنگامیکه به کعبه نزدیک شدم محمد صلی الله علیه و سلم را در حال نماز خواندن دیدم. سخت مشتاق بودم که تا به وی نزدیک شوم، و دعا و نجاهای مخصوص او را از نزدیک بشنوم، و اما تشویش داشتم، که اگر نزدیکتر شوم و مرا ببیند، موجب وحشت و نگرانی او می شوم، ناچار دوری به کعبه زدم، و از جانب (حجر اسماعیل) خود را زیر پرده کعبه طوری مخفی کردم که جز پرده کعبه هیچ فاصله دیگری در بین من و او نبود. به دعاها و نجاهای او مرتب گوش میدادم.»

نبی اکرم صلی الله علیه و سلم در نماز خویش سوره حاقه را آغاز کردند. عمر به تلاوت قرآن گوش فرا داد، و تحت تأثیر انتظام و انسجام آیات قرآن قرار گرفت. خود او میگوید: با خود گفتم: این مرد بخدا شاعر است، همانگونه که قریش میگویند! گوید: بی درنگ آن حضرت چنین تلاوت کردند: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمِنُونَ (سوره الحاقه: 40-41).» «این قرآن سخن فرستاده ای مکرم است، و هرگز سخن یک شاعر نیست، چه بسیار کم ایمان می آورید!».

گوید: گفتم: کاهن! بی درنگ چنین تلاوت فرمودند: «وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَدَّكُرُونَ، تَنْزِيلَ مَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (سوره الحاقه: 42-43). «این، سخن کاهن نیز هرگز نیست، چه بسیار کم می اندیشید و در می یابید! این سخنان فرو فرستاده خدای جهانیان است!».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم همچنان تلاوت آیات را تا پایان سوره ادامه دادند. گوید: اسلام، به این ترتیب، در قلب من جا گرفت. (تاریخ عمر بن الخطاب، ابن جوزی، صفحه 6 روایت این اسحاق از عطاء و مجاهد نیز نزدیک به همین مضمون است، اما ذیل آن با این روایت متفاوت است؛ نک: ابن هشام، جلد 1، صفحه 346-348. نیز، روایتی نزدیک به

همین مضمون را ابن جوزی از جابر آورده است که باز هم ذیل آن با این روایت متفاوت است؛ نک: تاریخ عمر بن الخطاب، صفحه 9-10).

(عبقریه عمر، عقاد، صفحه: 538 و 543 و سیره ابن هشام، جلد 1، صفحه: 217 و فاروق اعظم، هیکل، جلد 1، صفحه: 43، طبق برخی از روایت‌ها که هیکل و غیره ترجیح می‌دهند عمر در همین برخورد و بعد از شنیدن آیه‌ها از پیامبر ایمان آورده است.)

داستان ذی عبرتی در تاریخ اسلام :

مؤرخین مینویسند: حضرت عمر در یکی از روزها شمشیر خویش را، برای اینکه حساب رسول الله صلی الله علیه وسلم را یکسره سازد گرفته و از خانه بیرون شد.

نعیم بن عبدالله نحام عدوی، یا مردی از بنی زهره، یامردی از بنی مخزوم، سر راه را بر او گرفت و گفت: کجا با این شتاب، ای عمر؟ گفت: قصد دارم بروم و محمد رابه قتل برسانم! آن مرد گفت: اگر محمد را بکشی، چگونه میخواهی از جانب بنی هاشم و بنی زهره در امان بمانی؟! عمر به او گفت: به گمان من توصایب شده‌ای و از دین و آئینی که بر آن بوده‌ای برگشته‌ای؟! آن مرد گفت: ای عمر، آیا می‌خواهی خبر شکفت‌انگیزی را برای تو بازگو کنم! خواهر و شوهر خواهرت صابی شده‌اند، و دین و آئینی را که تو بر آن بوده‌ای رها کرده‌اند! عمر با عصبانیت دوچندان بطرف خانه خواهر خویش در حرکت شد. وقتی به آنجا رسید، خباب بن ارت نزد آنان بود، و از روی صحیفه‌ای که سوره طاهرا بر آن نوشته شده بود بر آنان قرائت می‌کرد. خباب معلم قرآن آن دو بود و همیشه نزد آنان می‌آمد و قرآن عظیم الشان را به آنان تعلیم میداد.

همین که خباب ورود عمر را به خانه احساس کرد، خود را در گوشه‌ای مخفی نمود. فاطمه خواهر عمر نیز آن صحیفه را در جایی مخفی کرد. اما، عمر، زمانیکه به خانه خواهر خویش نزدیک میشود، صدای قرائت قرآن خباب را که بر آندو قرائت می‌کرد شنیده بود. وقتی بر خواهر و شوهر خواهرش وارد شد، خطاب به آندو گفت: این سرو صدایی که از خانه شما شنیدم چه بود؟ گفتند: چیزی نبود، گفتگوی عادی بود که با هم داشتیم! گفت: نکند که شما صابی شده باشید؟ شوهر خواهرش گفت: ای عمر، هیچ فکر کرده‌ای که ممکن است حق با دین دیگری غیر از دین و آئین تو باشد؟ عمر بر او حمله برد و او را زیر ضربان مشت و لگد خویش گرفت. خواهرش آمد تا او را از شوهرش جدا کند. عمر سیلی محکمی بر روی خواهرش زد، که بر اثر آن سر و روی او را خون آلود نمود. به روایت ابن اسحاق خواهرش را لت و کوب کرد و سر و صورت او را زخمی گردانید. فاطمه که سخت خشمگین شده بود، گفت: ای عمر، حال که حق با دین دیگری غیر از دین و آئین توست، اشهدان لا اله الا الله، و أشهد أن محمداً رسول الله! عمر که از تأثیرگذاری بر افکار و عقاید خواهر و شوهر خواهر خویش ناامید شده بود، و سر روی خون آلود خواهرش را دید، پشیمان و شرمسار گردید و گفت: این نوشته‌ای را که نزدتان بود به من بدهید و بر من قرائت کنید! خواهرش گفت: تو پلید هستی، و «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (سوره الواقعة: 79). جز پاکان کسی نباید قرآن را لمس کند! برخیز و غسل کن! عمر برخاست و غسل کرد. آنگاه صحیفه سوره طاهرا را برگرفت و خواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و گفت: چه نام‌های پاک و پاکیزه‌ای! سپس خواند: «طه» و خواند و خواند تا رسید به این آیه: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَأَعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (سوره طه: 14). گفت: چقدر این کلام نیکو و گرامی است! مرا نزد محمد ببرید!

وقتی خباب این سخن عمر را شنید، از مخفی گاه بیرون آمد و گفت: مژده به تو، ای عمر! که من امیدوارم تو مصداق دعای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در شب پنجشنبه گذشته باشی، آنگاه که در خانه‌ای که پایین کوه صفا است، آنحضرت به درگاه خداوند عرضه داشتند: اللَّهُمَّ اعِزَّ الْإِسْلَامَ بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، أَوْ بِأَبِي جَهْلٍ بْنِ هِشَامٍ عَمْرٍ شَمَشِيرِش رَا بَرَدَاثُتْ وَ دَرِ گَرْدَنِ أُوَيْخَتْ وَ بَه رَاهِ افْتَادِ. رفت و رفت تا به دارالارقم رسید، در را کوبید.

مردی به پای خاست و از شکاف در نگر نیست. عمر را دید که شمشیر حمایل کرده است! خبر به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید. مسلمانان پریشان شدند. حمزه به آنان گفت: چرا پریشان شدید؟! گفتند: عمر! گفت: عمر باشد. در را به روی او بگشایید، اگر به قصد خیر آمده باشد، ما نیز با او به خیر مقابله میکنیم، و اگر به قصد شر آمده باشد با همان شمشیر خودش او را به قتل میرسانیم! رسول الله درون خانه ارقم حضور داشتند و آیاتی از قرآن داشت بر آنحضرت وحی میشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم دست حضرت عمر را گرفت و گفت: «مَا أَنْتَ مُنْتَهِي يَا عُمَرُ، حَتَّى يُنَزَلَ اللَّهُ بِكَ مِنَ الْخِزْيِ وَالنَّكَالِ مَا أَنْزَلَ بِالْوَلِيدِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، اللَّهُمَّ هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِعُمَرَ». «عمر! نمی خواهی از کارهایت دست برداری تا خداوند همان خواری و عذاب الهی که بر ولیدبن مغیره نازل گردید، بر تو نیز نازل گرداند؟ خداوند، این عمر بن خطاب است! خداوند، با (مسلمان شدن) عمر بن خطاب سلامت را عزت بیخش!».

عمر بی درنگ گفت: «اشهدان لا اله الا الله، وانك رسول الله» و اسلام آورد. کسانیکه در دارالارقم حضور داشتند آنچنان تکبیر گفتند که حاضران در مسجدالحرام صدایشان را شنیدند. (تاریخ عمر بن الخطاب، صفحه 7، 10-11؛ سیره ابن هشام، جلد 1، صفحه 343-346).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (9 الي 16) در باره: 1 - موسی علیهم السلام در وادی مقدس، راز و نیاز با الله و سرآغاز وحی بر او، بحث بعمل آمده است.

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى ﴿٩﴾

و(ای پیامبر!) آیا خبر موسی به تو رسیده است؟ (۹) تفسیر:

در این آیه مبارکه میفرماید: یعنی: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! داستان موسی با فرعون و اشراف قومش قطعاً به تو رسیده است و تو نیک می دانی که فرود آوردن وحی بر موسی، سبب بدبختی وی نبود بلکه او از این موهبت به مدارج علیای سعادت و عزت رسید پس بدان که فرود آوردن وحی بر تو نیز سبب بدبختی ات نمی باشد.

شیخ محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: استفهام برای تقریر و اثبات است و غرض از آن تشویق کردن پیامبر به گوش فرا دادن به وحی است. یعنی ای محمد! آیا خبر و قصه‌ی عجیب و شگفت انگیز موسی علیه السلام به تو رسیده است؟ (تفسیر صفوای التفسیر).

همچنان قابل تذکر است که: از فحوای این آیه مبارکه چنین بر می آید که سیاق داستان موسی علیه السلام متضمن دلجویی و تسلیت به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وسلم در برابر دشواری‌هایی است که از تکالیف نبوت می دیدند. «حَدِيثُ مُوسَى» (در فرهنگ قرآن، حدیث به معنای تاریخ است، نه حادثه‌ی جدید).

إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى ﴿١٠﴾

هنگامی که آتشی را (از دور) دید، پس به همسرش گفت: «(لحظه ای) توقف کنید، زیرا من آتشی دیدم، امیدوارم از آن آتش شعله‌ای برای شما بیاورم یا بر آن آتش راهنمایی بیابم. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«امكثوا»: توقف کنید. اندکی بایستید. «آنست»: دیده‌ام. از مصدر (ایناس) که به معنی احساس کردن چیزی است که موجب خوشحالی و آرامش باشد، برعکس «توجس» که به معنی احساس کردن چیزی است که موجب خوف و هراس است. «قبس»: شعله برگرفته

از آتش بر نوک چند چوب. که شخص آن را می‌گیرد تا به وسیله آن آتشی دیگر را برافروزد. (تفسیر خرمدل).

تفسیر:

ابن عباس (رض) میفرماید: وقتی که مدت قرار موسی علیه السلام (باخسراش شعیب علیه السلام) به اخیر رسید، با خانواده‌اش از مدین خارج شد و به مقصد مصر راه افتاد شبی زمستانی، شبی تاریکی بود که به اثر آن راه را گم کرد. آتش زنه را می‌زد یعنی سنگ چق مق هم جرقه نمی‌داد. در چنین حالتی، آتشی را در طرف چپ راه و از فاصله دور مشاهده کرد، وقتی آن را دید گمان برد که واقعاً آتش است. اما نور خدا بود. «لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَيْسٍ» شاید آتشی بیاورم که با آن خود را گرم کنید. «أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى» یا راهنمایی را بیابم که راه را به من نشان دهد.

باید یاد آور شد که: قصه و داستان حضرت موسی علیه السلام بصورت کل در بیست سوره و 136 مرتبه در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است و داستان موسی علیه السلام از جمله بزرگترین داستان‌های قرآنی می‌باشد، زیرا حدود نهد آیه از قرآن را به خود اختصاص داده است.

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى (۱۱)

پس چون نزد آن (آتش) نزدیک شد، صدا کرده شد که: ای موسی! (۱۱)

تفسیر:

چون موسی علیه السلام به پیش آتش رسید، الله متعال به وی ندا کرد: ای موسی! بدین‌گونه وی را به سخن گفتن گرامی داشت و به نبوت مشرف گردانید. (تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

در مسند امام أحمد و غیره از وهب بن منبه روایت است که حضرت موسی علیه السلام به سوی آن آتش حرکت کرد، به قریب آن که رسید، منظره عجیب و حیرت‌انگیزی را مشاهده کرد، که آتشی است بسیار بزرگ که از بالای درخت سر سبزی و شاداب شعله می‌زند، اما حیرت در این است، که هیچ شاخ و برگ از آن درخت، نمی‌سوزد، بلکه آتش در تر و تازگی و رونق آن، افزوده است، این منظره ی حیرت‌انگیزی را تادیری در، مشاهده کرده که شاید شعله ای از بر زمین بیفتد، و آن را بردارد، وقتی تادیر این امید او محقق نشد، او مقداری گیاه و هیزم جمع کرده به آن آتش نزدیک کرد که در آنها آتش بگیرد و هدف او بر آورده شود، اما وقتی این مشت گیاه و هیزم را به آن نزدیک کرد آتش خود را عقب کشید، در هر صورت هدف آتش بر داشتن او میسر نشد، او از آتش عجیب و غریب در عالم حیرت قرار گرفته بود، که هاتف از غیب آواز داد.

(روح المعانی) تذکر یافته در: (تفسیر معارف القرآن: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سوره طه).

این واقعه حضرت موسی علیه السلام در دامن کوه طور اتفاق افتاد که جانب دست راست آن به طوی بود.

إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۲)

همانا من پروردگار تو هستم، پس نعل‌هایت را از پا بیرون کن، که تو در وادی مقدس طوی هستی. (۱۲)

تفسیر:

«إِخْلَعْ نَعْلَيْكَ»: بوت‌هایت را از پا بیرون بیاور. خداوند متعال حضرت موسی علیه السلام را به بیرون آوردن بوت‌ها و برهنه ساختن پاهایش دستور فرمود زیرا برهنه کردن پا، در نشان دادن تواضع‌گوی‌تر و به تشریف و تکریم و رعایت ادب نزدیک‌تر است «هرآینه تو در وادی مقدس طوی هستی» مقدس: یعنی پاک یا مبارک. طوی: نام وادی ای در سرزمین سیناست.

وقتی به آتش رسید، دید آتشی است سفید رنگ از درختی سبز شعله‌ور است، آنگاه الله متعال او را ندا داد. و گفت: من خدایت هستم که با تو سخن می‌گویم، برای رعایت ادب، کفش‌ها را از پایت درآور و جلو بیا. «إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى» (12) تو در دره‌ی پاک و مبارکی به نام طوی هستی.

شیخ سید قطب در تفسیر خویش فی ظلال القرآن می‌نویسد: وقتی انسان چنین صحنه‌ای را تصور می‌کند، قلبش از حرکت باز می‌ایستد و خشک می‌شود و تمام وجودش به لرزه می‌افتد. موسی تک و تنها در آن بیابان و در آن شب سخت تاریک که تیرگی همه جا را فرا گرفته و سکوت حکمفرماست، راه می‌رود، در جستجوی آتش است. آتشی را می‌جوید که از جانب طور به چشمش آمده است. آنگاه با تمام وجودش ندایی را می‌شنود که می‌گوید: «منم خدایت، کفش هایت را درآور که تو در دره‌ی مقدس و پاک طوی هستی» (فی ظلال القرآن ۶۸/۵)

«طَوًى»:

«طَوًى»، نام سرزمین کنار کوه طور است. و «طَوًى» یعنی چیزی یا جایی که با برکت آمیخته شده است.

کلمه «ربّ» که از اسمای حسناى الهی است، بیش از 970 مرتبه در قرآن عظیم الشان آمده است و خداوند متعال در اولین تجلی بر حضرت موسی علیه السلام خودش را با این نام به او معرفی فرمود. «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» و چون نبوت حضرت موسی علیه السلام با ندا و کلام الهی آغاز شد، لذا او را کلیم الله می‌نامند. «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» نساء، 164. «وادی المقدّس» به مکان دور از عیب و گناه اطلاق می‌گردد.

وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ (۱۳)

و من تو را (برای مقام رسالت) برگزیده‌ام، پس به آنچه (بر تو) وحی میشود، گوش کن. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إخترتُكَ»: تو را برگزیده‌ام.

تفسیر:

در آیه مبارکه به یک اصل اشاره بعمل آمده است که: تعیین و انتخاب پیامبران، از جانب الله متعال صورت می‌گیرد و نه از جانب مردم بنابر همین اصل است که می‌فرماید: «و من تو را برگزیده‌ام» به رسالت «پس بدانچه وحی میشود» هم اکنون به سوی تو «گوش فراده» به گوش هوش و پذیرش و با آمادگی و هوشیاری. این بدین معنی است که باید کلمات وحی را با تمام وجود و با جان و دل شنید. طوریکه در کلمه «فاسْتَمِعْ» آمده است: پس با قلبی آماده به آنچه که به تو وحی می‌کند گوش فراده. نه صرف یک «فاسمع» یعنی فقط شنیدن. امام رازی می‌فرماید: این بیان شامل اوج هیبت و شکوه و جلال است، طوریکه «الله متعال» گفته است: امری بس عظیم و مهم و سرسام آور به تو روی آورده است، پس خود را برای آن آماده کن و تمام عقل و اندیشه‌ات را در آن به کار بگیر. (تفسیر رازی ۱۹/۲۲).

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴)

یقیناً من «الله» هستم، هیچ معبودی (بر حق) جز من نیست، پس مرا عبادت کن و نماز را برای یاد کردن من برپا کن. (۱۴)

تفسیر:

مجاهد فرموده است: هر کس نماز بخواند خدا را یاد کرده است؛ چون نماز شامل ذکر است و قلب و زبان و جوارح را مشغول می‌دارد. نماز بعد از توحید برترین ارکان دین است.

در آیه مبارکه در می یابیم که شناخت اصول دین، بر انجام فروع دین مقدم تر است. باید یاد آور شد که: عبادت باید خالصانه باشد. ارزش عبادت به میزان خلوص آن است. در ضمن از فحوائی آیه مبارکه در می یابیم که: توحید در رأس همه عقاید است و نماز در رأس همه عبادات است. عبادت نماز در همه ادیان ابراهیم وجود داشت و نماز، اولین دستور کار و برنامه‌ی عملی انبیا علیهم السلام است. و نباید فراموش کنیم هدف از اقامه نماز، تنها رعایت قالب و حرکت های ظاهری آن نیست، بلکه توجه به قلب آن، یعنی احساس حضور در نماز است.

در آیه مبارکه فوق بیان شده است که: هرگاه به یاد آوردی که نمازی بر ذمه‌ات هست، آن نماز را برپا دار. طوری که در حدیث شریف به روایت انس(رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «هر کس از نمازی در خواب ماند، یا آن را فراموش کرد پس کفاره آن این است که وقتی آن را به خاطر آورد، آن را به جای آورد و جز این هیچ کفاره دیگری بر او نیست». حق تعالی مخصوصاً نماز را ذکر کرد زیرا نماز برترین طاعات و بهترین عبادات است.

إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِيُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ ﴿١٥﴾

بی‌گمان قیامت آمدنی است، می‌خواهم (وقت) آن را پنهان دارم، تا هر کس در برابر کوشش خود (خیر یا شر) جزا داده شود. (۱۵)

تفسیر:

در این هیچگونه جای شکی نیست که برپایی قیامت بصورت حتمی است، طوری که در آیه مبارکه، گفته شده است «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ» اما زمانش مخفی است. «أُخْفِيهَا» از زمان وقوع قیامت، هیچ کس به جز الله متعال آگاه نیست. مبالغه در اخفای قیامت است. و باید متذکر شد که: هر آگاهی و دانستن مفید هم نیست. ندانستن زمان وقوع قیامت دارای حکمت و لطفی است. زیرا انسان در عمل آزاد بوده و گرفتار هیجان و ترس نیست. از فحوائی آیه ای مبارکه، ملاحظه می‌شود که پروردگار با عظمت ما بر پنهان داشتن زمان قیامت سخت مصر است، بدین جهت از آن با بلیغ‌ترین عبارتی که اعراب در پنهان‌سازی یک امر به‌کار می‌برند، تعبیر کرده است.

در آیه مبارکه با زیبایی خاصی آمده است: «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا» بدون تردید رستاخیز می‌آید و تحقق می‌پذیرد، نزدیک است که آن را بر خود پنهان دارم، (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۳) پس چگونه شما را از آن باخبر کنم؟! (این خلاصه‌ی گفته‌ی مجاهد و ابن عباس(رض) است و طبری آن را پذیرفته است و آنچه که در تفسیر این آیه راجح است، همین است. نظرات دیگری نیز موجود است اما خالی از ضعف نیستند. البحر المحیط ۲۳۲/۶).

عالم جلیل القدر ابوالعباس مبرّد (متوفی ۲۸۶) فرموده است: عرب عادت دارند وقتی در کتمان چیزی مبالغه کنند، می‌گویند: حتی آن را از خود مکتوم داشته‌ام؛ یعنی هیچ کس را از آن باخبر نکرده‌ام.

«لِيُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ» تا هر کس پاداش عمل خود را بیابد، اگر عملش نیکو باشد جزای نیکو می‌یابد و اگر عملش بد باشد کیفر بد می‌یابد.

پنهان داشتن روز رستاخیز!

در مورد اینکه چرا وقت و روز رستاخیز و مرگ، نهان می‌باشد، مفسران در این بابت قرائت های مختلفی بعمل آورده اند: الله سبحان و تعالی در روز رستاخیز و درحالت احتضار، توبه را قبول نمی‌کند و اگر مردم زمان فرارسیدن قیامت یا مرگ را می‌دانستند، به نافرمانی و معاصی مشغول می‌شدند و قبل از فرا رسیدن آن توبه می‌کردند و بدین ترتیب از مجازات

نجات می یافتند، اما الله متعال موضوع را نهان کرده است، تا مردم همیشه بر حذر بوده و آمادگی همیشگی برای آن داشته باشند که مبادا به طور ناگهانی رستاخیز بیاید و یا ناگهان مرگ فرا رسد.

فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى ﴿١٦﴾

پس مبادا کسی که به آن ایمان ندارد، و از هوسهای خود پیروی میکند، تو را از آن باز دارد، که هلاک خواهی شد. (۱۶)

تفسیر:

«فَلَا يَصُدُّكَ»: باید که تو را باز ندارد. تو را غافل و دور از آن نکند.

به یاد داشته باشید که: اساساً غفلت از آخرت مستلزم نابودی است. اشخاصی بی ایمان در صدد باز داشتن شما از راه حق هستند. نباید توطئه و کارشکنی آنان، در راه و روش شما خللی وارد سازد. همچنان باید که: ایمان به معاد، بهترین عامل برای کنترل هوا پرستی در انسان می گردد.

نظر کوتاه به دروس حاصله در آیات متبرکه:

1- آموختن قصص و سرگذشت پیامبران الهی و آشنایی درست با آن، سبب پند و اندرز و راهیابی است. این است که قرآن میفرماید: «هَلْ أَتَاكَ..» این استفهام تشویق و ترغیب شنونده برای پیگیری خبر است، همان گونه که در قلب مبارک پیامبر خاتم تنبیت میگردید. 2- بر هر مردی واجب است، تمام امکانات لازم زندگی را برای همسر خویش فراهم سازد، طوریکه موسی علیه السلام در آن شب تاریک و هوای سرد و بیابان مخوف، در صدد برآمد تا شعله ای برای روشن کردن آتش به دست آورد.

3- آن شب، موسی علیه السلام با الله متعال «هم سخن» گردید، «کلیم الله» شد و وحی و نبوت را دریافت.

4- به خاطر رعایت ادب و به فرمان الله کفشهای خویش را از پای بیرون آورد و به دور انداخت.

5- گوش دل سپردن به کارهای مهم و حیاتی واجب است و خداوند، آن کس را که گوش هوش بدن میسپارد، می ستاید: (سوره اسراء آیه 47) گوش سپردن همراه عقل و در حضور عقل و مراعات ادب، موجب رحمت حق خواهد بود. (سوره اعراف آیه: 204). و هب بن منبه میگوید: گوش فرا دادن در حضور عقل و با ادب و احترام، سبب میشود تا انسان بر عمل نیز تصمیم قاطع بگیرد.

6- اولین وحی موسی علیه السلام بر دو اصل عقیدتی، پایه گذاری شد: الف: اقرار به یگانگی و بی همتایی الله متعال.

ب: ایمان به روز واپسین (معاد) و سپس اشاره به برپایی نماز که از مهمترین فرایض الهی است. (سوره بقره آیه 43). (بنقل از تفسیر فرقان).

خوانندگان گرامی!

پس از هم سخن بودن موسی علیه السلام با الله متعال، دلایل نبوت او این گونه شروع شد که: عصا به مار بزرگ تبدیل و دوباره به حال اولی خویش بازگشت.

بناءً در آیات متبرکه (17 الی 21) 2- در باره عصا، اولین معجزه ی موسی علیه السلام بحث بعمل آمده است.

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى ﴿١٧﴾

و ای موسی! این [قطعه چوب] در دست راستت چیست؟ (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

ما تِلْكَ؟: آن چیست؟ استفهام برای بیداری است.

تفسیر:

«يَمِين» دست راست. «مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ؟»: مفهوم مطرح کردن این پرسش، متوجه ساختن

مخاطب است به چیز هائی که بعداً رخ می دهد.

شیخ محمد علی صابونی مفسر تفسیر «صفوۃ التفاسیر» می نویسد: ای موسی! آنچه که در دست راستت داری چیست؟ مگر عصا نیست؟ هدف از پرسش متوجه کردن حضرت موسی علیه السلام به عجایب صنعت خداست که چوبی خشک را به مار تبدیل میکند، تا قدرت درخشان و آشکار و معجزه‌ی نیرومند را به موسی علیه السلام نشان بدهد.

این کثیر فرموده است: این را به طریق تقریر گفته است؛ یعنی آنچه که در دست داری و خود آن را می شناسی، خواهی دید که چه چیزی از آن می‌سازیم؟ (مختصر ۴۷۲/۲).

قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى (۱۸)

(موسی به پروردگارش) گفت: «این عصای من است، بر آن تکیه می‌کنم، و با آن برای گوسفندانم (برگ درختان) می‌تکامم، و مرا با آن کارهای دیگری (نیز) است (که بر آورده می‌کنم). (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَتَوَكَّأُ»: تکیه می‌کنم، چه در ایستادن و چه در رفتن. «أَهُشُّ»: برگ درختان را می‌ریزم. فرود می‌آورم و می‌رانم. «مَآرِبُ»: جمع مَآرِبَةٌ، حوائج و منافع.

تفسیر:

یعنی وقتی راه می‌روم، و زمانی که خسته و مانده می‌شوم بر این عصا تکیه می‌کنیم، توسط این عصا برای گوسفندانم برگ درختان را می‌تکامم تا از آن بخورند، با آن گوسفندانم را به جلو می‌رانم و اداره می‌کنم «و کارهای دیگری نیز برای من از آن بر می‌آید» یعنی منافع دیگری نیز در این عصا دارم و نیازهای دیگری مانند حمل توشه و آب که بر عصا آویزان می‌کنم همچنان از آن برای کشتن مار و گژدم و سایر حشرات مضره و سایر نیازها را به وسیله آن استفاده بعمل می‌آورم.

این نهایت چیزی است که موسی علیه السلام در مورد عصا دست داشته خویش توضیح میدهد که اهداف دیگری از این قبیل را با آن عصا بر آورده می‌کرده است که آنها را خلاصه کرده است و برنشمرده است. زیرا آنچه را ذکر کرده است نمونه‌ای از آنها است.

ولیکن هم اینک خداوند توانای متعال با این عصائی که در دست او است کاری را انجام می‌دهد که بر دلی نگذشته است! این کار برای آماده کردن او برای عهده داری وظیفه‌ای بس بزرگ است:

مفسران می‌نویسند: کافی بود بگوید: آن عصای من است. اما در جواب، اضافه‌گویی کرده است؛ چون آن موقعیت، بسط و تفصیل را ایجاب می‌کرد؛ زیرا الله مستقیماً و بدون واسطه با او صحبت میکرد، از این رو خواست جواب را طول بدهد تا از گفتگوی با خدا بیشتر لذت ببرد؛ چرا که کلام دوست روح را شادی می‌بخشد، و خستگی را از میان می‌برد.

(تفسیر صفوۃ التفاسیر).

منافع عصا :

منافع عصا بسیار زیاد بوده که زیاتر از این منافع شناخته شده می‌باشد.

ابن عباس (رض) در مورد عصا می‌فرماید: «در دست گرفتن عصا، سنت انبیاء علیه السلام و نشانه‌ای برای مؤمن است». حسن بصری می‌گوید: «در عصا شش خاصیت وجود دارد:

- 1- سنت انبیاء علیهم السلام است.
 - 2- زینت صالحان است.
 - 3- سلاحی علیه دشمنان است.
 - 4- کمکی برای ضعیفان است.
 - 5- غمی برای منافقان است.
 - 6- افزونی‌ای در طاعات مؤمنان است».
- گفتنی است؛ اجماع علماء بر آن است که خطیب باید در هنگام خواندن خطبه جمعه، بر شمشیر یا عصایی تکیه دهد.

عصای حضرت موسی علیه السلام:

درباره عصای موسی علیه السلام در تفسیر امام شوکانی آمده: قتاده یکی از مفسرین تابعی گفته: عصای موسی علیه السلام از آن آدم علیه السلام بوده است و همچنین ابن حبان از ابن عباس رضی الله عنه درباره عصای موسی علیه السلام روایت کرده که گفت: «أَعْطَاهُ إِيَّاهَا مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِذْ تَوَجَّهَ إِلَى مَدْيَنَ فَكَانَتْ تُضِيءُ لَهُ بِاللَّيْلِ، وَيَضْرِبُ بِهَا الْأَرْضَ فَيُخْرِجُ لَهُ النَّبَاتَ، وَيَهْتَسُ بِهَا عَلَى غَنَمِهِ وَرَقُّ الشَّجَرِ». یعنی: «وقتی موسی علیه السلام به طرف مدین حرکت می کرد ملائکه ای آن عصا را به وی داد که مسیر راهش را در تاریکی شب روشن و نورانی گرداند، و آنرا بر زمین می زد که باعث می شد گیاه بروید، و بوسیله آن عصا برگ درختان را برای گوسفندش می چید».

امام ابن کثیر در تفسیر آیه 18 این آیه مبارکه می نویسد: «گفته شده که عصای موسی علیه السلام شب تاریک را برایش نورانی می کرد، و هرگاه بخواب میرفت آن عصا از گوسفندان او نگهداری می کرد، و درختان را برایش شاخه بری میکرد تا سایه بانی برای او گردد، و از این قبیل امورات خارق العاده.

قَالَ أَلْقَاهَا يَا مُوسَى ﴿١٩﴾

الله فرمود: ای موسی! آن را به زمین بیفکن. (١٩)

تفسیر:

یعنی ای موسی! این عصا را که در دست داری بینداز، تا از آن اعجاب و حیرت ببینی!

فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى ﴿٢٠﴾

پس (موسی) آن (عصا) را افکند، که ناگهان ماری شد که (به هر سو) میدوید. (٢٠)

تفسیر:

تمرین، تجربه و آمادگی قبل از دعوت ضروری است. موسی علیه السلام که میخواهد در برابر فرعون عصا را بیفکند تا اژدها رشود، باید خودش قبلاً صحنه را دیده باشد. ابن عباس (رض) فرموده است: عصا به اژدهای بسیار بزرگ و نر تبدیل شد طوری که سنگ، چوب و درخت را می بلعید. وقتی موسی دید همه چیز را می بلعد، از آن ترسید و گریزان گشت و پا به فرار نهاد. (تفسیر قرطبی ١١/١٩٠).

عصای موسی و تبدیل شدن آن به مار:

طوری که در (آیه: 20، سوره طه) خواندیم: «فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى» حضرت موسی علیه السلام عصای را که در دست داشت به دستور پروردگار انداخت، آن ماری شد، در باره این مار در سوره ی نمل (آیه: 10) آمده است که: «وَأَلْقَى عَصَاهُ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌ وَلِي مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ ﴿10﴾» (و عصایت را بیفکن! (موسی عصا را افکند،) پس همین که آن را دید چنان جست و خیز می کند که گویا ماری کوچک است، پشت کنان فرار کرد و به عقب برنگشت).

کلمه «جَان» یا به معنای مار کوچک و باریک است که در مرحله اول، عصا به آن صورت درآمد و یا مار بزرگی که مثل مار کوچک سرعت حرکت داشت.

همچنان در (آیه 107) سوره اعراف آمده است: «فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ﴿107﴾» (پس (موسی) عصای خود را افکند ناگهان به صورت اژدهایی نمایان شد).

«ثُعْبَان» به معنی اژدها و مار بزرگ است، و در آیه مبارکه (20، سوره طه) لفظ «حَيَّة» آمده است که این عام و شامل هر بزرگ، کوچک و باریک می باشد، و میتوان این آیات را چنین تطبیق داد که این مار در ابتدا کوچک و باریک باشد، و بعداً بزرگ و چاق بشود، یا اینکه مار بزرگ و اژدهایی بود، اما آن را «جان» به این خاطر گفت که در سرعت رفتار مانند مار کوچک و باریک بود، یعنی بر خلاف عادت عمومی که مارهای بزرگ نمیتوانند تیز راه بروند، این خیلی با سرعت راه می رفت، و در آیه 107 سوره ی اعراف

از لفظ «کانها» که برای معنی تشبیه می آید، به آن اشاره شده است، که با «جان» تنها در یک وصف خاص سرعت مسیر، تشبیه داده شده است. (تفسیر مظهري).

همچنان مفسران می نویسند: بعد از تبدیلی عصا به مار، این مار به سرعت و چابکی می دوید به طوری که نقل شده است: او در مسیر جنب و جوش و خیزش سریع خود به درختی رسید و آن را خورد و به صخره ای رسید و آن را قورت کرد، پس چون موسی علیه السلام این صحنه را دید، ترسید و وحشت زده پا به فرار گذاشت در حالی که اصلاً پشت سر خود را نگاه نمی کرد.

همچنان برخی از مفسران در مورد عصاء موسی می نویسند: زمانی که موسی چنین امر عجیب و خارق العاده و خارج از تصور را مشاهده کرد، خوف و ترس بر او مستولی گشت، بخصوص دیدن چنین امری که عقل را از انسان میریاید. خدا به این سبب این آیه را در موقع مناجات بر او متجلی کرد تا وی را با این معجزه ای خوف ناکی مانوس نماید و موقعی که در حضور فرعون آن را انداخت چون تمرین کرده و به آن عادت کرده است، آشفته و هراسان نشود.

قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى ﴿٢١﴾

الله فرمود: «آن را بگیر و نترس، به زودی آن را به حالت اولی اش باز میگردانیم. (۲۱) تفسیر:

الله متعال به حضرت موسی علیه السلام فرمود: مار را بگیرد و از آن نترسد زیرا آن مار به وی زیانی نمی رساند و به مجردی که آن را بگیرد الله سبحان و تعالی آن را به حال اولی که همان عصاست برخواهد گرداند.

خوانندگان محترم!

انسانها به طور طبیعی از خطر و عوامل شرّ و ضرر می ترسند و از رویارویی با آن پرهیز میکنند و بدیهی است موسی علیه السلام نیز که انسان است بترسد، آنچه مورد انتقاد و مذمت است، تأثر، خشیت و اضطراب قلبی از غیر خداست که مخالف شجاعت و صفات رذیله است و البته موسی علیه السلام از آن دور بوده است.

مفسران می افزایند: شاید ترس موسی علیه السلام به خاطر آن بود که فرمان «ألقها» را مثل فرمان «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» برای احترام می پنداشت، اما همین که تبدیل به مار شد، آغاز به ترس کرد.

اصلاً همین ترس، خود دلیلی بر معجزه بودن این واقعه است، وگرنه، ساحری که خودش می داند سحرش واقعیت ندارد، از سحر و جادوی خود نمی ترسد.

شهید علامه سید قطب (رح) در تفسیر خود می نویسد: «عصای موسی علیه السلام به اژدها تبدیل شد و همان معجزه ای اتفاق افتاد که در هر لحظه ای از لحظه های ما نیز اتفاق می افتد ولی ما متوجه آن نمی شویم؛ بلی! آن لحظه، لحظه ای بود که معجزه حیات روی داد و چه بسیارند میلیونها ذره مرده و جامدی که مانند آن عصا در هر لحظه به سلول زنده ای تبدیل می شوند ولی این فرایند، انسان را مانند عملیه تبدیل شدن عصا به اژدها، شگفت زده نمی کند از آن روی که انسان اسیر حواس و اسیر تجارب خویش است...!».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (22 الي 35) 3 - در باره ید بیضا معجزه ی دوم موسی کلیم الله، مورد بحث قرار میگیرد.

وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى ﴿٢٢﴾

و دستت در بغل خود کن، تا سفید (و) بی عیب بیرون آید، (این نیز) معجزه ی دیگری است. (۲۲)

تفسیر:

ابن کثیر گفته است: وقتی موسی علیه السلام دستش را زیر بغل می برد و

بیرون می آورد، بسان پاره‌ای از ماه و بدون این که دچار عیب و لکه‌ای شده باشد، می درخشید. (مختصر ۴۷۳/۲).

«سوء»: عیب است و کنایه از مریضی برص می‌باشد. یعنی سپیدی دست تو ناشی از گزند و آفتی نیست «این آیت دیگری است» «آیه آخری» یعنی: این بجز عصا معجزه دیگری است.

پدبیضا :

ید بیضا (دست سفید) دومین معجزه‌ی حضرت موسی علیه السلام بود که با سه تعبیر در قرآن آمده است؛ یکی «اسْأَلُكَ يَدَكَ فِي جَبِيكَ» «قصص، 32». و دیگری «وَأَدْخُلُ يَدَكَ فِي جَبِيكَ» «نمل، 12» که مبحث ید بیضا را میتوانی در سوره نمل به تفصیل مطالعه فرماید و دیگری آیه‌ی «اضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ» (آیه 22 طه) که میتوان بین همه‌ی آنها جمع کرد و گفت: دست خود را در گریبان فرو ببر و تا زیر بغل ادامه بده.

«بِيضَاءٍ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ»: متضمن احتراس است. احتراس در نزد علمای بیان عبارت است از این که چیزی آورده شود که توهم را برطرف کند. از قبیل «مِنْ غَيْرِ سُوءٍ»؛ چون اگر فقط بر ذکر «بِيضَاءٍ» اکتفا میکرد، این توهم ایجاد میشد که سفیدی دست از برص باشد، اما «مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» این احتمال را برطرف میکند. (تفسیر صفاة النفاسیر)

لُنْرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى ﴿٢٣﴾

تا آیات (و نشانه‌های) بزرگ خود را به تو نشان دهیم. (۲۳)

تفسیر:

تا بعضی از معجزه‌های بزرگ خود را (با تبدیل عصا به اژدها و درخشندگی شدن دست) به تو نشان دهیم (و دلیل صدق رسالت تو باشند).

تا تو خودت روی دادن آن را ببینی و جلو دیدگان و حواس خودت صورت بگیرد، و برای تحمل مسؤلیت بزرگ و بردن رنج زیاد، آمادگی و اطمینان پیدا کند:

خداوند دو معجزه‌ی «دست و عصا» را به موسی نمایاند و این قسمتی از معجزات درخشانی است که خدا موسی را به آن مؤید و تقویت کرد.

سپس الله متعال به او هدایت فرمود که: نزد فرعون طغیانگر برود.

ادْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٢٤﴾

به سوی فرعون برو؛ زیرا او [در برابر خدا] سرکشی کرده است. (۲۴)

«طغیا»: سرکشی آغازیده است و طغیان کرده است.

اولین مأموریت انبیاء، مبارزه با طاغوت هاست:

حق تعالی به موسی دستور و هدایت می‌فرماید که با این معجزاتی که در اختیار داری، نزد فرعون برو، زیرا وی متکبر و گردنکش و ستمگر و متجاوز از حدود الهی شده است، سرکشی و طغیان فرعون به مرحله‌ای رسیده است که حالا ادعای خدایی هم کرده است. وی از حد گذشته، تمرد ورزیده و در زمین فساد برپا داشته است.

«إِنَّهُ طَغَىٰ» طغیان فرعون در ادعای ربوبیت، ایجاد وحشت، تفرقه و برده‌کشی مردم بود. باید گفت که: مبارزه با طاغوت يك تکلیف الهی است، نه يك نمایش سیاسی، همیشه نباید منتظر آمدن مردم بود، در برخی از اوقات لازم است حتی پیامبران برای هدایت حاکمان حرکت کنند. برای اصلاح جامعه، باید به سراغ سرچشمه و ریشه‌ی فتنه و فساد رفت، در آیه مبارکه در می‌یابیم: که خداوند متعال قبل از فرستادن موسی علیه السلام به سوی فرعون، به او معجزاتی داد تا نحوه این مأموریت را بر وی آسان و قدرت‌های دیگر را در دید او کوچک و حقیر گرداند.

البته فحوای این آیه مبارکه رهنمود آموزشی برای ما است، زمانیکه کسی را به یک مکلفیت دشواری توظیف می‌داریم، باید قبل از هر چیز او را به وسایلی مجهز سازیم، تا مأموریت محوله خویش را بوجه احسن وبدون خلال وسکتگی انجام و به پیش ببرد.

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٢٥﴾

(موسی) گفت: پروردگارا! سینه ام را [برای تحمل این وظیفه سنگین] گشاده گردان (۲۵)
تفسیر:

(موسی علیه السلام) گفت: پروردگارا! (اکنون که مرا به این کار بزرگ مأمور فرمودی) سینه‌ام را برایم گشاده گردان، «اشْرَحْ»: فراخ کن و گشاده دار و بر صبر و حوصله‌ام بیفزای. تا بتواند آزارهای مردم و تکالیف رسالت را بردارد و تحمل کند. زمانیکه موسی علیه السلام به رسالت الهی رسید؛ چهار خواسته و دعای را از پروردگار باعظمت خویش طلبکار و مطرح ساخت:

1- سعه‌ی صدر: طوریکه گفت: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» یعنی سینه‌ی مرا باز کن و در آن چنان وسعتی عطاء فرما که بتواند متحمل علوم نبوت قرار گیرد و در تبلیغ و دعوت مردم به ایمان، آنچه سخت و پست، از طرف آنها شنیده می‌شود تحمل آنها هم در این شامل است.

2- آماده شدن و آسان گردیدن شرایط: «وَوَيْسِّرْ لِي أَمْرِي» (26 طه) یعنی بگشا گره‌ی زبانه‌م را که تا مردم سخن مرا فهم کنند. از ظاهر برخی آیات قرآن چنین بر می‌آید که موسی علیه السلام در تکلم مقداری مشکل داشت؛ از این رو در تفسیر آیه متذکره می‌نویسند: و گره از زبانه‌م باز کن!

امام بخاری (رح) می‌فرماید: دلیل لکنت زبان موسی علیه السلام شاید به خاطر نخوردن شیر در دوران شیر خواری او بوده باشد که این وضع به اصطلاح بر این موضوع اثر گذاشته است. والله العالم بالصواب. این حالت معمولاً در میان کودکان شیر خوار عادتاً معروف و شناخته شده است. یا این که: چون سالهای طولانی در مدین بوده، زبانش تغییر پذیرفته و لهجه و گویش مصریان را فراموش کرده است. [تفسیر الواضح].

مفسران مینویسند: موسی (علیه السلام) از الله متعال خواست تا گره‌ی را که در زبانش وجود دارد، برطرف کند؛ زیرا او دچار مشکلی بود که با وجود آن نمی‌توانست حروف را به طور واضح تلفظ کند. طبق برخی نقل‌ها، پدید آمدن این مشکل را منتسب به رسیدن اثر آتش به زبان ایشان می‌دانند. والله اعلم. ((به تفسیر طبری مراجعه شود ۱۵۹/۱۶. تعداد از مفسران می‌فرمایند که: خلقت موسی چنین بوده و التماس کرد آن را زایل نماید.))

3- بیان ام را روان سازی «وَأَخْلَلْ عَقْدَةً مِنْ لِسَانِي» (27 طه)

4- داشتن وزیر برای فراهم کردن اسباب انجام وظایف رسالت میباشد. «وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا» (29 طه)

امام فخری رازی مفسر تفسیر کبیر مینویسند: چون حضرت موسی علیه السلام به مسائل متعدد عبادی، سیاسی، انقلابی، اجتماعی، اخلاقی، فردی و جمعی مأمور شده بود و طبعاً پرداختن و توجه لازم به هر کدام، انسان را از سایر امور غافل می‌سازد، لذا سعه صدر در رسیدن به همه‌ی این موارد کاملاً ضرورت دارد. «تفسیر کبیر فخر رازی»
سعه‌ی صدر، هم برای خود انسان لازم است، هم برای انجام مسئولیت و کلمه «لی» رمز آن است که دریافت وحی، نیاز به ظرفیت بزرگ دارد.

علامه سید محمد قطب می‌نویسد: موسی از پروردگار خود خواست که سینه‌اش را فراخ دارد و شرح صدر باو عطاء کند...، زیرا شرح صدر سختی وظیفه را به لذت تبدیل میکند، و رنج آن را به خوشی تبدیل می‌سازد، و دشواریها و ناگواریهای کار را مشوق زندگی می‌نماید نه اینکه آن را باری بر دوش گرداند که گام‌های زندگی را سنگین و کند سازد. موسی علیه السلام از پروردگار درخواست کرد که کارش را برای او ساده و آسان فرماید...،

ساده و آسان کردن کار از سوی الله متعال ضامت پیروزی بندگان است. اگر الله متعال کار را برای انسان، ساده و آسان نکند، انسان چه می تواند بکند؟ انسان چه میتواند بکند با نیروهای محدودش و با دانش نارسایش، در راه دراز پر خس و خار و ناپیدا و نامشخص زندگی؟!

وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿٢٦﴾

و کارم را برایم آسان گردان. (٢٦)

تفسیر:

«يَسِّرْ»: آسان کن. ساده گردان. یعنی کار (رسالت) مرا بر من آسان گردان (تا آن را به گونه آراسته و پیراسته، به گوش فرعون و فرعونیان برسانم).

وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي ﴿٢٧﴾

و گره را [که مانع روان سخن گفتن من است] از زبانم بگشای (٢٧)

تفسیر:

«عُقْدَةٌ»: گره. مراد لکنت زبان است یعنی گره از زبانم گشای (تا روشن و گویا آن را بیان دارم). تا این که سخنان مرا بفهمند (و دقیقاً متوجه مقصود من شوند).

يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿٢٨﴾

تا مردم سخنانم را بفهمند. (٢٨)

تفسیر:

«يَفْقَهُوا قَوْلِي»: ولکنتی را که در زبان دارم برطرف فرما تا گفته هایم را بفهمند. (و دقیقاً متوجه مقصود من شوند). مفسران گفته اند: موسی علیه السلام در خانه ی فرعون زندگی می کرد. وقتی طفلی خردسال بود فرعون او را در آغوش گرفت. موسی ریش فرعون را کشید، فرعون خواست او را بکشد، اما آسیه گفت: او که نمی فهمد، من این مطلب را ثابت می کنم.

آنگاه دو مروارید و دو اخگر آتش را برایش آورد. و گفت: اگر مروارید را بردارد معلوم میشود که عاقل است و اگر اخگر آتش را بردارد معلوم میشود که عقل ندارد. موسی علیه السلام آتش را برداشت و آن را در دهان نهاد و لکنت زبان پیدا کرد و زبانش دچار گرفتگی شد (به تفسیر طبری مراجعه شود ۱۵۹/۱۶). و عده ای میگویند: خلقتش چنین بوده و التماس کرد آن را زایل نماید).

«تا سخنم را بفهمند» یعنی: از زبانم به قدری گره را باز کن که زبانم در هنگام تبلیغ رسالت گویا شود به گونه ای که سخنم را بفهمند.

موسی علیه السلام از پروردگارش درخواست کرد گره از زبانش بگشاید تا مردمان سخن او را بفهمند... روایت کرده اند که موسی علیه السلام لکنت زبان داشت، و ارجح این است که این همان چیزی است که، او را به رنج انداخته است. مؤید این نظر است آنچه در سوره دیگری آمده است که می گوید: (وَإِخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا). برادرم هارون را که از من زبان بلیغ تر و فصیح تر دارد... (قصص/۳۴).

موسی علیه السلام با دعای کامل و شاملی پروردگارش را در اول کار به کمک طلبید - از آستانه با عظمت او درخواست کرد که بدو شرح صدر و تاب تحمّل دهد و کار را برایش ساده و آسان سازد. سپس یکایک کارها را مشخص می دارد و بر می شمرد، کارهایی که درخواست کمک در آنها را دارد و ساده و آسان شدن آنها را خواستار می گردد.

از خداوند سبحان درخواست می کند که بدو با تعیین و همراه کردن یابوری از خانواده اش کمک کند و یاری برساند. این یاور برادرش هارون است. زیرا در او گشاده زبانی و سخن پردازی، و دلیری و آرامش اعصاب سراغ دارد. موسی (علیه السلام) خودش زود جوشان و خروشان و منقلب و منفعل می گردید، و تندخو و شتابزده بود. از آستانه پروردگارش درخواست کرد او را با همراه کردن برادرش یاری دهد. تا برادرش از او پشتیبانی کند و

نیرومندش سازد، و با او به رایزنی و مشورت در کار بزرگ و مهمی پردازد که او میخواست بدان دست بیازد.

کار بزرگ و مهمی که او میخواست بدان دست بیازد، نیاز به تسبیح و تقدیس بسیار و ذکر و یاد بیشمار و ارتباط فراوان با پروردگار جهان داشت.

موسی (علیه السلام) درخواست میکرد که خدا شرح صدر و تاب تحمل بدو عطاء فرماید، و کار را برای او ساده و آسان کند، و گره از زبانش گشاید، و با یآوری از افراد خانواده‌اش او را کمک نماید... همه اینها را نه بدان خاطر میخواست تا مستقیماً بدان کار بزرگ و مهم پردازد، ولیکن تا این چیزها را مدد و کمکی برای خود و برای برادرش سازد که در پرتو آنها بتوانند به تسبیح و تقدیس بسیار و ذکر و یاد بی‌شمار و دریافت فرمان فراوان از ایزد شنوای بینا سرگرم شوند:

وَاجْعَلْ لِي وِزِيرًا مِّنْ اَهْلِي ﴿٢٩﴾

و برای من (یاور و) وزیری از خانواده‌ام قرار ده. (۲۹)
تفسیر:

اگر یاور انسان از اهل خود او باشد بهتر است. طوری که در آیه مبارکه میفرماید که: و یآوری از خاندانم برای من قرار بده، برادرم هارون را. به وسیله او مرا استوار دار (و بر نیروی من بیفزای). و او را در کار (رسالت و تبلیغ) من شریک گردان. تا تو را بسیار تسبیح گفته و تقدیس کنیم. و بسیار ذکر تو گوئیم و بر یاد تو باشیم. چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده‌ای (و هستی، و امور ما را زیر نظر داشته‌ای و می‌داری).

هَارُونَ اَخِي ﴿٣٠﴾

برادرم هارون را. (۳۰)
تفسیر:

برایم یآوری از خانواده‌ام قرار بده؛ یعنی برادرم هارون را همکار و معاون من قرار بده که مرا یاری دهد. یعنی پشتیبان، یاور و پناهگاهی که به من کمک کند و در پاره‌ای از امور دستیار من باشد. سپس از او با تعیین یاد کرد و گفت: «برادرم هارون را». فواید: هیچ برادری مانند حضرت موسی برای هارون مفید نبوده است. وی از الله خواست که او را وزیرش قرار دهد. و او را از رسالت بهره‌مند کند، خدا دعایش را مستجاب کرد و او را پیامبری مرسل قرار داد. (تفسیر صفوة التفاسیر).

اشدّد به اُزري ﴿٣١﴾

به (وسیله ی) او پشت مرا محکم کن. (۳۱)
تفسیر:

«أُزْر»: پشت.

«قَوّت»: مبارزه و مقابله با طاغوت مثل فرعون به تنهایی ممکن و آسان نبود، بناءً موسی علیه السلام میفرماید: پشتم را به هارون استوار کن و مرا به او نیرومند گردان، تا بر برداشت امانت توانمند شوم.

وَاشْرِكْهُ فِي اَمْرِي ﴿٣٢﴾

و او را در کار (رسالت) من شریک ساز. (۳۲)
تفسیر:

«أمر»: هدف از آن کار رسالت و نبوت و تبلیغ و دعوت است.

روایت شده است که عائشه (رض) در سفری که به مکه برای ادای عمره داشت، از یکی از اعراب شنید که می‌گفت: حقا که موسی علیه السلام در دنیا نافع‌ترین برادر برای برادرش بود. عائشه (رض) فرمود: «به خدا که این اعرابی راست گفت زیرا موسی علیه السلام برای برادرش فضیلتی را به پایه نبوت درخواست کرد».

كَي نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا ﴿٣٣﴾

تا تو را بسیار تسبیح گوئیم. (۳۳)

تفسیر:

وظیفه‌ی انبیاء، تنزیه خداوند از شرک، اوهام و خرافات است. واقعت اینست که: مسئولیت زیاد، تسبیح زیاد لازم دارد. ابتدا خداوند را از هر عیب و نقصی تنزیه کنیم، سپس به ذکر و شکر او بپردازیم.

وَنَذُكْرَكَ كَثِيرًا ﴿٣٤﴾

و بسیار تو را یاد کنیم. (۳۴)

تفسیر:

«نَذُكْرَكَ»: اسماء حُسنای تو را بر زبان رانیم. ذکر تو گوئیم. به یاد تو باشیم.

إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا ﴿٣٥﴾

بی شک تو به (حال) ما خوب بینایی. (۳۵)

تفسیر:

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَصِيرًا»: بینا. آگاه.

تفسیر:

انبیاء علیهم السلام، همیشه خود را در محضر الهی می دیدند، و به اراده و مصلحت او راضی بودند با اینکه خداوند به همه چیز آگاه است، ولی باز هم دعا و درخواست از او مطلوب است.

خواندگان گرامی!

در آیات متبرکه (36 الی 41) 4- در باره نعمتهای هشتگانه، پیش از رسیدن موسی علیه السلام به پیامبری، بحث بعمل آمده است.

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى ﴿٣٦﴾

الله فرمود: ای موسی! هر چه خواستی به تو داده شد. (۳۶)

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است که پروردگار با عظمت به موسی علیه السلام فرمود یعنی: آنچه که درخواست کردی؛ از گشاده ساختن سینهات، آسان نمودن کار رسالتت، گشودن گره از زبانت و مشارکت هارون در نبوت، همه را به تو دادم. و اینها در مجموع هشت خواسته بود. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی).

وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى ﴿٣٧﴾

و به تحقیق ما بار دیگر (نیز) بر تو منت نهاده ایم (و نعمت بخشیده ایم) (۳۷)

تفسیر:

«مَنَّا عَلَيْكَ»: معنی دادن نعمت است یعنی اینکه در حق تو انعام و احسان کرده ایم. باید گفت که: نعمت های الهی از باب امتنان است، نه استحقاق. در تفسیر انوار القرآن آمده است: این سخنی است مجدد و کلامی است مستقل که یادآور نعمت های خدای منان بر موسی علیه السلام در گذشته اش؛ یعنی در ایام ولادت و کودکی و نجاتش از کشته شدن به دست فرعون می باشد.

إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ ﴿٣٨﴾

هنگامی که به مادرت آنچه را که باید الهام می شد، الهام کردیم. (۳۸)

تفسیر:

«أَوْحَيْنَا»: الهام کردیم. مراد از وحی، الهام است (: نحل / 68، قصص / 7).

در تفسیر انوار القرآن در مورد آن نعمت‌ها می‌نویسد: «هنگامی که به مادرت آنچه را که باید وحی می‌شد، وحی کردیم» مراد از وحی کردن به مادر موسی، یا مجرد الهام کردن به‌وی است از نوع الهام کردن به مریم، به حواریون و به زنبور عسل که این وحی نبوت نیست. یا وحی کردن به وی در خواب است. یعنی حق تعالی آنچه را که بعداً بیان میشود، به مادر موسی علیه السلام در خواب نشان داد، نه از طریق نبوت و وحی که به انبیاء علیهم السلام فرستاده می‌شود.

نام مادر موسی :

در تفسیر روح المعانی تألیف محمود الألوسی البغدادی آمده است که نام مشهور مادر موسی «یوحانذ» است و در کتاب، قاموس، فرهنگ ایتقان نام او لحيانه بنت یصمد بن لایو نوشته شده است، و برخی مفسران نام او را بارخا و برخی دیگری بازخت گفته است. همچنان مؤرخ نعمت الله جزائری، در کتاب النور المبین فی قصص الانبیاء و المرسلین، ص 330 نام‌هایی؛ مختلفی برای مادر حضرت موسی(ع) و حضرت هارون(ع) آورده است که: مشهورترین آنها «یوکابد» است. نام‌هایی «نخب» و «أفاحیه» نیز برای ایشان گزارش شده است.

أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي النَّابُوتِ فَأَقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي (۳۹)

(آن الهام این بود) که: «او را در صندوقی بگذار، آنگاه آن (صندوق) را به دریا بینداز، تا دریا او را به ساحل افکند، (و) دشمن من و دشمن او، او را برگیرد». و من محبتی از سوی خود بر تو افکندم و تا زیر نظر من پرورش یابی.(۳۹).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِقْذِفِيهِ»: او را بیفکن. «النَّابُوتُ»: صندوق (ملاحظه شود سوره بقره / 248). «الْيَمِّ»: دریا. مراد رود نیل است. (اعراف / 136). «عَدُوٌّ»: مراد فرعون است. «لِتُصْنَعَ»: تا ساخته شوی. مراد از ساختن، پرورش و تربیت است. «عَلَيَّ عَيْنِي»: تحت رعایت و نظارت خاص من (هود / 37). تفسیر «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است: یعنی به او الهام کردیم که این طفل را در صندوق بگذار و آن را در نیل بینداز. پس از آن چه میشود و چه کسی او را بر میگردد؟ «فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ» دریا او را به ساحل می‌اندازد، آنگاه فرعون که هم دشمن من است و هم دشمن او، او را می‌گیرد.

در تفسیر البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی آمده است: «فَلْيُلْقِهِ» امر به معنی خبر است. به منظور مبالغه، صیغه امر را آورده است؛ زیرا فعل امر قاطع‌ترین افعال است و مطلب را واجب می‌گرداند. (البحر المحیط ۶/۲۴۱).

«وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي»: و محبت تو را در قلوب جا دادم به طوری که هر کس تو را ببیند، محبتت در دلش می‌نشیند، حتی فرعون تو را دوست داشت.

ابن عباس (رض) گفته است: خدا او را دوست داشت و محبتش را در دل مردم جا داد.

نقش محبت در تربیت:

محبت، یکی از مفیدترین و کارآمدترین روش‌های تربیت است. این روش بیشترین تناسب را با فطرت انسان و سرشت انسانی دارد. نیروی محبت در تربیت، برانگیزاننده و تحول آفرین است و اگر درست و به اعتدال به کار گرفته شود، تأثیری شگفت در تربیت انسان می‌گذارد.

مربی با ابراز محبت به متربی، او را دل‌بسته خویش می‌گرداند. این دل‌بستگی بسیار قدرتمند و کارساز است و می‌توان با تکیه بر آن، فرد را آماده و بلکه طالب به دوش گرفتن تکالیف

ساخت. نمونه‌ای از این نوع را میتوان در جریان گفتگوی خدا با موسی علیه السلام در کوه طور و گذاردن تکلیف پیامبری بر عهده او مشاهده کرد؛ «وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي» (طه/39).

در این آیه مبارکه خداوند متعال با موسی سخن میگوید و از اینکه او را در کودکی مستغرق محبت خویش نموده و لحظه به لحظه به او چشم داشته تا فرعونیان او را نابود نکنند و بلکه شیفته‌اش شوند، ذکری به میان می‌آورد و او را به لطف و محبتی که در حقش ابراز شده، واقف می‌کند. حتی ذکر مآووع نیز به زبان لطف و انس بیان شده است؛ زیرا سخن با ضمیر متکلم وحده «أَلْقَيْتُ» اظهار شده است و این نهایت نزدیکی و صمیمیت را می‌رساند.

موسایی که الله متعال او را چنین مخاطب ساخته، موسایی است که در برابر تکلیف سنگین قرار گرفته است و آن، رفتن به سراغ فرعون طاغی است. و به راستی همین شیرینی محبت و لطف الهی است که موسی علیه السلام را در انجام تکالیف توانا میسازد. یا مواردی دیگر که در آن موسی علیه السلام از محبت برای هدایت و ارشاد مردم استفاده میکند؛ مانند برخورد عاطفی و محبت‌آمیز او در مواجهه با بنی‌اسرائیل؛ (وَ قَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ) (یونس آیه 84) (موسی علیه السلام گفت: ای قوم من! اگر شما به خدا ایمان آورده‌اید، بر او توکل کنید اگر تسلیم فرمان او هستید).

در این آیه نوع خطاب موسی علیه السلام نسبت به بنی‌اسرائیل (یا قَوْمِ) نشان از ابراز محبت او نسبت به قومش است و به ما می‌فهماند که در امر تربیت از این روش نباید غافل شد، حتی در مقام گفتار و خطاب.

إِذْ تَمْشِي أَخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ ﴿٤٠﴾

وقتی که خواهرت میرفت و میگفت: «آیا کسی به شما نشان دهم که سرپرستی اش را به عهده گیرد؟!» پس تو را به مادرت باز گردانیم، تا چشمش (به دیدار تو) روشن شود، و غمگین نگردد، و (بعدها) تو یک نفر (قبطی) را کشتی، پس (ما) تو را از اندوه (و گرفتاری) نجات دادیم، و بارها (چنانکه باید) تو را آزمودیم. پس (از آن) سالها در میان مردم مدین ماندی، سپس ای موسی! بر (طبق) تقدیر (الهی به مصر) بازگشتی. (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَتَنَّاكَ»: تو را با خوشی‌ها و ناخوشی‌ها آزمودیم تا از آلودگی‌ها پاکیزه شوی و از بوته آزمایش خالص به در آندی (انبیاء / 35). «فُتُونًا»: جمع (فَتْنٌ)، انواع آزمون‌ها و آزمایش‌ها، مانند: ظنون که جمع ظن است. و یا این که فتون جمع فتنه است. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

مفسران در تفسیر خویش می‌نویسند: وقتی آل فرعون او را برگرفتند، پستان هیچ زنی را نمی‌پذیرفت؛ زیرا خداوند متعال شیرخوارگی را بر او حرام کرده بود، و از طرفی مادرش هم افسرده و پریشان خاطر مانده بود، به خواهر دستور داد خبر او را جویا شود، وقتی به خانه‌ی فرعون رسید و موسی را دید، گفت: آیا میخواهید زنی امین و بافضل را به شما معرفی کنم که شیر دادن این طفل را به عهده بگیرد؟ از او خواستند آن زن را بیاورد، رفت و مادر موسی را آورد، به محض این که پستانش را بیرون آورد، آن را به دهان گرفت. همسر فرعون از این امر بسیار شاد و مسرور شد و به او گفت: با او در کاخ بمان، گفت: نمی‌توانم منزل و فرزندانم را رها کنم، اما او را می‌برم و هرگاه که خواستی او را

پیش شما می‌آورم. زن فرعون گفت: بلی! درست گفتی. و نسبت به او بی‌اندازه نیکی کرد. از این رو الله متعال فرمود: «فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ» و تو را نزد مادرت باز آوردیم تا به دیدار تو شاد گردد و از سلامتت مطمئن و آسوده خاطر شود و تا از دوری و فراق افسرده خاطر نشود.

«وَوَقَّلتُ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ»: زمانی که به سن جوانی رسیدی، یک نفر قبطی را کشتی و ما شما را از اندوه قتل نجات دادیم و شر فرعون و شکنجه گرانش را از تو دفع کردیم. در صحیح مسلم آمده است که قتل آن خطا بود. وَ فَنَتَّأَكَ فُتُونًا و تو را با محنت‌ها و سختی‌ها آزمایش کردیم.

«فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ» سال‌های زیادی نزد شعیب در سرزمین مدین توقف کردی. «ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَى» و در موعد و زمان مقرر برای دریافت رسالت و نبوت آمدی.

یادآوری چند نقطه:

نعمت های شش گانه اعطا شده به موسی علیه السلام:

خداوند متعال بعضی از منت‌ها را بر حضرت موسی علیه السلام یادآور شده و شش نعمت از آنها را برشمرده است:

نعمت اول: این که الله متعال به مادرش الهام کرد که صندوقی بسازد و آن را در آب رود نیل بیندازد تا در خانه‌ی فرعون پرورش یابد و بزرگ شود: «إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ أَنْ إِذْفِيهِ فِي التَّابُوتِ 38 - 39».

نعمت دوم: القای محبت از جانب خدا بر او، به طوری که هر کس او را می‌دید محبتش در دل او می‌نشست: «وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي 39».

نعمت سوم: حفظ و حمایت از او با بذل توجه و عنایت نسبت به او: «وَ لَوْ لَأَصْنَعُ عَلَىٰ عَيْنِي 39».

نعمت چهارم: برگرداندن او به نزد مادر و با حالتی از اکرام و احترام: «فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا 40».

نعمت پنجم: نجات دادن موسی علیه السلام از کشته شدن، بعد از کشتن قبطی: «فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ 40».

نعمت ششم: این که بعد از برگشتن از سرزمین مدین، الله متعال با او سخن گفت و وظیفه‌ی رسالت را به او واگذار کرد: «ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَى 40».

وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ﴿٤١﴾

تو را برای (رسانیدن پیغام) پرورش دادم. (۴۱)

تفسیر:

«إِصْطَنَعْتُكَ»: تو را برگزیدم. تو را از خاصان کردم. در حق تو نیکی نمودم.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (42 الی 55) مباحثی ذیل هریک:

5- موسی و هارون، فرعون را به سوی الله واحد دعوت میکند،

6- گفتگویی پیرامون ربوبیت، به بحث گرفته شده است.

أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي دَعْوِي ﴿٤٢﴾

برو تو و برادرت با معجزه‌هایی من (برای دعوت فرعون و قوم او) و در یاد کردن من سستی مکنید. (۴۲)

تفسیر:

«بِآيَاتِي»: همراه با آیات من. مفسران گفته‌اند که هدف از «بِآيَاتِي» آیات، هم شامل دو معجزه بزرگ موسی علیه السلام میشود، که همانا دست بیضا و عصا است و همچنان سایر

نشانه‌های پروردگار و تعلیمات و برنامه‌هایی که بیان‌گر حقانیت دعوت و نبوت او است (اسراء آیه 101).

«وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي»: «لَا تَنِيَا»: سستی نکنید. از ماده (ونی). گرفته شده است و معنی آن می‌شود که در یاد و ذکر و تسبیح خدا سستی و کوتاهی نکنید. این کثیر در مورد کلمه «وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي» می‌نویسد که: منظور این است که از ذکر خدا غافل نشوند، بلکه در هر حال و در موقع رویارویی با فرعون، به ذکر الله متعال بپردازند تا یاد الله یار و یاور آنها بوده و برای آنان نیرو و قوت قلب باشد و با آن فرعون را شکست دهند. (مختصر ۴۸۲/۲).

همچنان سایر مفسران در فهم جمله «وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي» می‌نویسند که: مبلغ باید شجاع و مصمم و نفوذ ناپذیر باشد. تا خدا ناخواسته کاخ و قدرت و هیبت طاغوت، او را در انجام مأموریت مرعوب کند و از یاد الله غافل سازد و در نهایت دست از صراحت لازم بردارد. در ضمن قابل یاد آوری است که: رمز موفقیت انسان، همانا توجه کامل و دائم به ذات پروردگار با عظمت است که در یاد و ذکر و تسبیح او نباید سستی و کوتاهی صورت گیرد. یادداشت:

شما می‌توانید که معجزات نه‌گانه موسی علیه السلام از جمله: (عصاء، ید بیضاء، شکافتن دریا، سنگ چشمه‌های دوازده‌گانه، فرود آوردن بلایای ملخ، شپش، بقه، خون و برکندن کوه را) در سوره غافر تفسیر احمد به تفصیل مطالعه فرمایید.

أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٤٣﴾

به سوی فرعون بروید، بی گمان او سرکشی کرده است. (۴۳)
تفسیر:

یکی از بزرگ‌ترین اهداف و خدمات انبیاء، مبارزه با طاغوت و برداشتن موانع راه خداپرستی است. در آیه مبارکه می‌فرماید به نزد فرعون بروید که ستم و بغاوت را پیشه کرده است و در ظلم و نافرمانی به آخرین حدود رجه خود رسیده است.

فَقَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَيْتًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ﴿٤٤﴾

پس به نرمی با او سخن بگویید، شاید که او پند گیرد یا (از پروردگارش) بترسد، (و ترک ظلم کند). (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَيْتًا»: نرم و ملایم.

تفسیر:

باید گفت که: وظیفه‌ی پیامبر تذکر و ارشاد است، در آیه مبارکه در می‌یابیم که الله تعالی به موسی علیه السلام هدایت می‌فرماید که با نرمی و ملایمت با فرعون سخن بگویید. رهنمود آموزنده این آیه مبارکه همین است که: در وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر در قدم اول باید به بیان نرم پرداخت. زیرا امیدها در نرمی است، و انتظاری از خشونت نمی‌رود. و حاصلی هم بیار نمی‌آورد. واقعیت هم همین است که شروع تربیت و ارشاد باید از طریق گفتگوی صمیمانه باشد.

طوری‌که خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم در (آیه 159 / سوره آل عمران) می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ» (ای رسول ما!) پس به خاطر رحمتی از جانب الله (که شامل حال تو شده)، با مردم مهربان گشته‌ای و اگر خشن و سنگدل بودی، (مردم) از دور تو پراکنده می‌شدند.

باید گفت که: نرمش با مردم، از جمله هدایای الهی بشمار می‌رود، به یاد داشته باشید که: انسان‌های خشن و سختگیر نمی‌توانند مردم داری، رهبریت و حکومت داری خوبی را بعمل آرند. از جانب دیگر نظام حکومتی اسلام، بر مبنای محبت و ارتباط تنگاتنگ با مردم قایم و استوار است. رهبری و مدیریت صحیح، با عفو و عطف همراه است.

قَالَ رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ ﴿٤٥﴾

(موسی و هارون) گفتند: ای پروردگارا! به راستی ما می ترسیم که بر ما پیش دستی نماید (و قبل از بیان حق ما را آزار دهد) یا طغیان کند. (۴۵)

تفسیر:

«يُفْرِطُ»: سبقت و پیشگري نماید. «أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا»: این که بر اتمام تبلیغ و اظهار معجزات ما با کشتن ما پیشی گیرد و آنها را ناتمام گذارد. این که بر اذیت و آزار ما بیفزاید.

قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَىٰ ﴿٤٦﴾

(الله) فرمود: «نترسید! بی شک من با شما هستم، می شنوم و می بینم». (۴۶)

تفسیر:

«مَعَكُمَا»: هدف از آن معیت و همراهی الله، حفاظت و رعایت و نصرت ذات باری است. پروردگار با عظمت به موسی علیه السلام و هارون میفرماید: از حمله، ظلم و ستم فرعون نترسید، من در کنار شما هستم و شما را یاری می دهم و عملش را می بینم و جوابش را می شنوم.

فَأْتِيَاهُ فَقَوْلَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تَعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ ﴿٤٧﴾

پس به نزد او بروید و بگویید: ما فرستادگان پروردگارت هستیم، بنی اسرائیل را با ما بفرست، و آنها را آزار و شکنجه نکن، به راستی که ما معجزه ای روشنی از سوی پروردگارت برای تو آورده ایم، و سلام بر آن کسی که از هدایت پیروی کند. (۴۷)

تفسیر:

«السَّلَامُ»: سلامت. در امان ماندن از عذاب.

«وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ»: و آسودگی از عذاب الله متعال از آن کسی است که راه هدایت را در پیش گرفته و به خدا ایمان آورده است.

مفسران گفته اند: از کلمه ای سلام، قصد درود نکرده است؛ چون در ابتدای کلام نیامده است، بلکه قصد آسوده بودن از عذاب و قهر خدا را از آن کرده است. (تفسیر صفاة التفسیر).

إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿٤٨﴾

همانا به ما وحی شده که محققاً عذاب (الهی) بر کسی است که (آیات آسمانی و معجزات را) تکذیب کند، و (از ایمان) روی بگرداند. (۴۸)

قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ ﴿٤٩﴾

فرعون گفت: ای موسی! پس پروردگار شما کیست (که به سوی او مرا دعوت می دهید)؟ (۴۹)

تفسیر:

«رَبُّكُمَا»: پروردگار شما دو نفر. بیان کلام بدین شیوه نشانه غرور فرعون را بیان می دارد. یعنی من او را نمی شناسم؛ چون فرعون بی نهایت گمراه و یاغی بودنه گفت: «خدایم» بلکه خدا را به موسی و هارون نسبت داد و گفت: «خدایتان».

قَالَ رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ ﴿٥٠﴾

(موسی در جواب) گفت: پروردگار ما کسی است که آفرینش هر چیزی را به او ارزانی داشته، سپس (آنها را) هدایت کرده است. (۵۰)

تفسیر:

شیخ محمد علی صابونی در تفسیر خویش می نویسد: این جوابی است که در اوج بلاغت و بیان قرار دارد؛ چون مختصر است و همه ی موجودات را در بر می گیرد؛ به چشم شکلی داده است که با دیدن، تطابق و توافق دارد، و به گوش شکلی داده است که مناسب شنیدن است. و همچنین است دست و پا و بینی و زبان. و زمخشری گفته است: نیکی از آن

خداست. این جواب برای آن که خرد و انصاف دارد، چقدر مختصر و جامع و گویا و مفید است!

قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ ﴿٥١﴾

(فرعون) گفت: «پس حال (و سرنوشت) نسلهای گذشته چه می شود؟» (۵۱)
تفسیر:

این کثیر فرموده است: بعد از این که موسی علیه السلام گفت: خدایی که او را فرستاده است، همان است که خلق کرده و روزی میدهد و تقدیر و هدایت از آن او میباشد، فرعون موضوع قرون اولیه را پیش کشید، و اضافه نمود: اگر موضوع چنین است، حال آنها چطور است؟ آنها که بندهی خدای تو نبودند، بلکه غیر او را بنده بودند. (مختصر ۴۸۳/۲).

قَالَ عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَّا يَصِلُ رَبِّي وَلَا يَنْسَىٰ ﴿٥٢﴾

(موسی) گفت: «علم آن نزد پروردگارم در کتابی (ثبت) است، پروردگارم نه اشتباه می کند و نه فراموش می کند.» (۵۲)
تفسیر:

«کتاب»: کتاب عظیم و عجیب. مراد لوح محفوظ است.
الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَّكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّىٰ ﴿٥٣﴾

(همان) کسی که زمین را برای شما گهواره (و محل آسایش) قرار داد، و برای شما در آن راههایی ایجاد نمود، و از آسمان آبی فرو فرستاد پس با آن، انواع گوناگون گیاه را (از زمین) بیرون آوردیم. (۵۳)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَهْدًا»: گهواره. زمین از لحاظ سهولت زندگی بر آن، و آسانی گشت و گذار در آن، به گهواره کودک تشبیه شده است که محل آسایش و آرامش او است. همه ضروریات او را تأمین میکند، مرده و زندهی او را حمل کرده و به امر الهی مسخر اوست. «سَلَّكَ»: ساخته است. کشیده است.

«أَخْرَجْنَا»: استعمال فعل (أَخْرَجْنَا) به جای (أَخْرَجَ) برای جلب توجه شنونده به امور و کارهای شگفتی است که بعد از آن بیان میشود. در اینجا صنعت التفات ملحوظ و منظور است (سوره: انعام آیه 99).

«أَزْوَاجًا»: جمع زوج، هم می تواند اشاره به اصناف و انواع گیاهان باشد، و هم اشاره به مسأله زوجیت، یعنی نر و ماده بودن در عالم گیاهان.

«شَتَّىٰ»: جمع شتیت، مختلف و گوناگون در شکل و رنگ و طعم و بو. که همه ای از جمله معجزات علمی قرآن بشمار می رود «ترجمه معانی قرآن»

كُلُوا وَارْزَعُوا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النَّهْيِ ﴿٥٤﴾

بخورید، و (نیز) چهار پایانتان را بچرانید، بی گمان در این (امور) نشانه های برای خردمندان است. (۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِرْزَعُوا»: بچرانید. به چرا ببرید. «أَنْعَامٌ»: چهارپایان. که برای انسان آفریده شده اند.
«النَّهْيَا»: جمع نُهْيَة، به معنی: عقل. عِلَّت تسمیه عقل بدان، این است که عقل از چیز قبیح نهی می کند.

«أُولِي النَّهْيَا»: عاقلان و خردمندان. «ترجمه معانی قرآن» اساساً باید گفت که: تفکر در طبیعت یکی از راههای خداشناسی است. که در آیه متبرکه با زیبایی خاصی بدان اشاره بعمل آمده است.

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ﴿٥٥﴾

(ما) شما را از آن (= زمین) آفریدیم، و در این زمین شما را باز می‌گردانیم، و بار دیگر شما را از آن بیرون (زنده) می‌کنیم. (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَارَةً»: دفعه دیگر. بار دیگر (اسراء / 69).

تفسیر:

از فحواي آیه مبارکه و جمله «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ» با صراحت فهمیده می‌شود که: سرچشمه و ماده‌ی خلقت انسان از زمین است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه خواندیم که: فرعون دربارہ‌ی پروردگار موسی سؤال کرد، الله متعال نشانه‌های دال بر توحید را به او نشان داد؛ اما آن انسان لجوج، همه را دروغ پنداشت، موسی را ساحر خواند و از او خواست با ساحران مصر، به مقابله بپردازد، و این شیوه را خود فرعون تعیین کرد. پس از تعیین آن روز، فرعون دستور داد، ساحران و ادوات ساحری را گرد آورند. موسی، ساحران را از عذاب دردناک الهی بر حذر داشت. این هشدار میان ساحران اختلاف ایجاد کرد در نهایت بعد از جر و بحث طویلی که بین ساحران صورت گرفت، بر این مورد اتفاق کردند که مقابله با موسی و هارون، در یک صف قرار بگیرند و سحر خود را به کار بندند.

اینک در آیات متبرکه (56 الي 64) و 7 و 8 در باره - متهم کردن موسی علیه السلام به ساحری، فرعون ساحران مصر را گرد می‌آورد، موسی علیه السلام به آنان هشدار میدهد، بحث بعمل آمده است

وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى ﴿٥٦﴾

و به راستی (ما) همه‌ی آیات خود را به او (فرعون) نشان دادیم، پس (او همه را) تکذیب کرد و سر باز زد. (56)

تفسیر:

«كُلَّهَا»: جملگی آنها. مراد همه معجزاتی است که موسی علیه السلام برای اثبات موضوعات مطروحه نشان داد. یا مراد ادله و براهین دال بر وجود صانع قادر حکیم است.

خواننده محترم!

انسان لجوج به منزله‌ی ابلیس و دارای خصوصیات ابلیسی میباشد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است که ما همه آیات خود را به او (فرعون) نشان دادیم، ولی باز هم همه او را تکذیب کرد و از قبولی آن سر باز زد و به اصطلاح همان خصوصیات ابلیسی خویش را نشان داد.

همچنان در (آیه 34 سوره بقره) آمده است: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (و هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر کرد، و از کافران گردید).

ملاحظه می‌نمایم که: خطرناک‌تر از نافرمانی در عمل، بی‌اعتقادی به فرمان الهی است. طوریکه دیده شد همانطوریکه تکبر و جسارت ابلیس، موجب بدبختی ابلیس شد همینطور بغاوت، ظلم طاغوتی فرعون سرچشمه‌ی بدبختی و در نهایت غرق شدن خود و اطباع شان گردید.

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که پروردگار با عظمت حتی برای فرعون‌ها نیز اتمام حجت می‌کند. و معجزات عظمت خویش را به فرعون نشان می‌دهد ولی باز هم او از قبول کردن آن با تمسخر جواب رد می‌دهد. همچنان قابل دقت و یاد آوری است که: در طول

تاریخ دیده شده که: برای برخی از اقوام و برای برخی از جماعت و انسانها منکر برای اینکه قناعت شان حاصل گردد، یک معجزه کفایت می‌گردد، ولی برای قناعت طاغوتی‌ها مثل فرعون باید معجزات متعددی بایدارانه می‌گردید، که باز هم آنرا قبول نداشته و از شرارت و بغاوت خویش دست بردار نشود.

واقعیت امر هم همین است؛ زمانیکه قلب و روح انسان مبتلا به انحراف و مریضی گردد، دیگر هیچ دلیلی و هیچ معجزه‌ای نمی‌تواند او را قانع سازد.

قَالَ أَجِنْتُمْ لِنُخْرَجْنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى ﴿٥٧﴾

(فرعون) گفت: ای موسی! آیا به نزد ما آمده‌ای که با این سحر خود، ما را از سرزمین خودمان بیرون کنی؟! (۵۷)

تفسیر:

دیده می‌شود که: تهمت زدن و ایجاد سوء ظن نسبت به مردان الهی، شیوه‌ی همیشگی استکباری است، طوری‌که در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: فرعون خطاب به موسی علیه السلام گفت که: آمده‌ای و عصا را به اژدها برگردانده‌ای - که این خود نوعی از سحر است - تا در مردم این توهم و شک را ایجاد کنی که پیامبر برحق هستی و پیرویت بر آنها واجب است. نگاه با این نیرنگ به این هدف دست یابی که بر سرزمین ما مسلط گشته و ما را از آن بیرون کنی؟

همچنان در آیه مبارکه ملاحظه می‌نمایم که: طاغوت‌ها زمانیکه از آرایه منطق باز میمانند و در موقف درماندگی و شکست قرار می‌گیرند به عواطف و احساسات مردم دست می‌زنند و با سوء استفاده از عواطف و حربه‌ی وطن دوستی، احساسات مردم را تحریک می‌کنند. طوری‌که فرعون در خطاب به موسی علیه السلام می‌گوید: تو می‌خواهی با براه انداختن این سحر ما را از سرزمین خودمان بیرون کنی.

مفسر تفسیر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: علت این‌که فرعون ملعون بهانه‌ای بیرون کردن از سرزمین را عنوان کرد، این بود تا قوم خویش را از موسی علیه السلام بترساند، و آنان را نسبت به نجات وی بدبین ساخته از اجابت گفتن به وی روی گردان سازد.

فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ فَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوَّى ﴿٥٨﴾

پس بدان که ما نیز حتما جادویی مانند آن برای تو می‌آوریم، پس (هم اکنون) در مکانی هموار (و مقبول همه) موعده‌ی میان ما و خودت قرار بده که نه ما و نه تو از آن تخلف نکنیم (۵۸)

تفسیر:

«فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ»: ای موسی! ما به آوردن همانند سحری که تو با خود آورده‌ای، با توبه معارضه و مقابله برمی‌خیزیم تا بدین ترتیب برای مردم مشخص شود که تو یک شخص ساحری نه پیامبر.

بدین‌گونه ملاحظه می‌شود که فرعون می‌کوشد، تا مسئله را از جنبه دینی آن بیرون ساخته و به آن جنبه سیاسی و یک مساله رنگ ملی دهد. البته این شیوه کار همیشگی ستمگران و ظالمان با اهل حق است که آنان را در اهدافشان به همچو اتهامات بی‌اساسی متهم می‌سازند.

«فَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا»: پس وقتی را برای گردهمایی ما معین کن. «لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوَّى» نه ما آن را خلاف کنیم و نه تو؛ آن هم در جایی هموار و برابر که میان ما و تو در وسط و در میانه شهر قرار داشته باشد که همه برای حضور در آن آمادگی داشته باشند. (در تفسیر جمله «مَكَانًا سُوَّى» ابن کثیر چنین نظری دارد. و طبری گفته است: مَكَانًا سُوَّى یعنی برای طرفین یکسان باشد.)

همچنان دیده میشود که؛ کلمه: (مَكَانًا) بدل از (مَوْعِدًا) آمده است.

قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُخَشِرَ النَّاسُ ضُحَىٰ ﴿٥٩﴾

(موسی) گفت: «موعده شما روز (عید) زینت است و آن که (همه ی) مردم چاشتگاه گرد آورده شوند» (۵۹)

تفسیر:

«يَوْمَ الزَّيْنَةِ»: روز زینت. از جمله روز های اعیاد مهمی فرعون در مصر بحساب می آمد، از واجبات این روز این بود که؛ همه مردم در این روز خود را آرایش میدادند و لباس نو می پوشیدند و در ضمن در این روز به سرور و شادی می پرداخته اند. تجلیل این روز در طول تاریخ مردم مصر وجود داشته و امروز هم؛ این عید به مراسم خاصی بنام عید «وفاء نیل» در طی به براه انداختن مراسم خاصی مهم دولتی براه انداخته میشود و مورد تجلیل قرار میگیرد.

در مورد اینکه چرا موسی علیه السلام این روز «زینت» را انتخاب کرد برای این بود که؛ همه مردم در این روز فارغ البال اند و می توانند در این اجتماع اشتراک نمایند. در نتیجه دعوت حق اش بر همه مردم بخصوص ساحران نمایان شود، و واقعاً هم همین طور هم شد که: در آن روز، همه ی ساحران با دیدن معجزه حضرت موسی علیه السلام حاضر و بعد از واضح شدن حقیقت، تغییر فکر و عقیده دادند.

از دروس حاصله آیه مبارکه همین است که: از ایام فراغت باید به بهترین وجه استفاده بعمل آریم.

در مورد اینکه حضرت موسی علیه السلام چرا وقت «ضُحَىٰ»: (چاشتگاه. چاشت.) را برای اجتماع مردم برای دیدن این معجزات انتخاب نمود اینست تا مردم و بخصوص ساحران، بعد از ارائه حجت من و باطل دیگران، وقت کافی برای تحلیل و تبصره داشته باشند، تا آنها در مورد معجزه هیچ شک و تردیدی به دل خود راه ندهند.

نقطه بی نهایت مهمی را که از فحوی این آیه مبارکه میتوانیم بدست آریم، اینست که در تبلیغ از اهمیت و عنصر زمان و مکان نباید غافل شویم. طوری که در آیه مبارکه در یافتیم که انتخاب روز مقابله، روز عید «يَوْمَ الزَّيْنَةِ» جشن مردمی تعیین شد، و زمان مسابقه هم در وسط روز «ضُحَىٰ»: تعیین شد که هدف نهایی همانا حضور همه مردم برای درک واقعیت و حقیقت بود.

فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَىٰ ﴿٦٠﴾

فرعون آن مجلس را ترك گفت، و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد، و سپس همه را (در روز موعود) آورد. (۶۰)

تفسیر:

«كَيْدٌ»: نیرنگ. هدف اینست که: فرعون میخواست همه امکانات را جمع و جور کند تا از پیروزی موسی علیه السلام در این مسابقه بکاهد و وی را به ناکامی مواجه سازد.

در آیه مبارکه آمده است: فرعون از حق روی گردانید از آن مجلس برخاست و رفت تا ساحران را جمع کند. آنگاه به میعادگاه آمد، و ساحران و ابزار سحر و تمام حیل های آنان را با خود آورد تا شاید بتواند نور الله متعال را خاموش کند.

ابن عباس (رض) میفرماید: هفتاد و دوساخر جمع شده و هر یک با خود بند و ریسمان و عصا آورده بود. (تفسیر قرطبی ۲۱۴/۱۱).

قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَىٰ ﴿٦١﴾

موسی به آنان گفت: وای بر شما! بر الله دروغ ننبدید، که الله شما را با عذاب سخت ریشه کن خواهد کرد، و یقیناً کسی که (بر خدا) افترا بدهد، نا کام (و نا امید) می شود» (۶۱)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَيَلُكُمُ»: وای بر شما! نابود شوید! «يُسْحِتُ»: ریشه‌کن و نابود می‌گرداند. استیصال و از بین بردن. اسحات نیز به آن معنی است. خاب: خبیثه: ناامیدی و محروم شدن. خسران و ضرر نیز گفته اند. تفسیر «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

باید گفت که: قبل از انجام معجزه، هشدار و تبلیغ مردم ضروری است، بناءً موسی علیه السلام در میان تعدادی کثیری از مردم؛ ساحران را مخاطب قرار داده و نصیحت کرد و آنها را از دروغ بستن بر الله درحراس داشت و گفت: «وَ قَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى» کسانی که معجزه را سحر دانستن، افتراء برخداوند است، ونباید فراموش کرد، کسانی که بر الله تهمت و افتراء می‌بندد، آن شخص، هم در دنیا ناکام ماند و در آخرت به کیفر و عذاب می‌رسد و همه تلاش هایش بی اثر می‌شود.

حضرت موسی اندرز و تهدید را اول آورده است تا شاید به راه هدایت باز آیند. وقتی ساحران این گفته را شنیدند، آشفته شدند و بیم و هراس به دلشان راه یافت، از این رو در مورد آن اختلاف پیدا کردند.

فَتَنَّا عَوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى ﴿٦٢﴾

پس (جادوگران) در میان خود اختلاف نمودند و مخفیانه با هم گفتگو کردند. (۶۲)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَسْرُوا النَّجْوَى»: نجوای خود را درباره کار موسی و این که در حق او چه خواهند کرد، از مردم مخفی و نهان داشتند.

تفسیر:

یعنی: بعد از اینکه جادوگران صحبت موسی علیه السلام را شنیدند، با هم مشورت کرده و هر یک از آنان سخن را به سوی خود کشیدند و موضوع را از همه نظر در میان خود مورد بررسی قرار دادند. برخی از ساحران گفتند: این سخن، گفته‌ی ساحرنیست. اما آن را از مردم مخفی کردند: و در نهان و خفا نجوی می‌کردند.

قَالُوا إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى ﴿٦٣﴾

(بالآخره به نتیجه رسیدند و) گفتند: «مسلماً این دو(نفر) جادو گرند، میخواهند شما را با جادو خود از سرزمین تان بیرون کنند، و آیین (و راه و رسم) برتر شما را از بین ببرند. (۶۳)

تفسیر:

«وَ يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى»: وهدف آنها به فساد کشاندن دینی است که شما بر آن قرار دارید که بهترین مذاهب و ادیان است. زمخشری گفته است: ظاهر امر این است که آنها به مشاوره پرداختند و مذاکره کردند، آنگاه گفتند: «إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ»، پس نجوای آنها برای سرهم کردن و منحرف کردن آن گفتار بود؛ چون بیم داشتند موسی و هارون بر آنان غالب آیند، و برای بازداشتن مردم از پیروی موسی و هارون آن را گفتند. (تفسیر کشاف)

فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفًا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى ﴿٦٤﴾

لذا تمام حيله و تدبير خود را جمع کنید، (و به کار بندید) سپس در یک صف (به میدان مبارزه) بیائید، بی‌گمان امروز هرکس غالب گردد، پیروز شده است. (۶۴)

تفسیر:

همانطوریکه در آیه (57) خواندیم که: فرعون به موسی علیه السلام گفت: تو میخواهی با سحرات، ما را از سرزمین مان خارج کنی، و در این آیه مبارکه یکبار دیگر فرعون به ساحران خویش میگوید:

نیرنگ خود را گرد آورید یعنی فیصله خود را قطعی کرده، نیرنگ خویش را استوار سازید، دچار تفرقه و اختلاف نشده و در یک صف بر موسی و هارون پیش تازید و آنچه را در دست دارید با عزم و تصمیم قاطع بیندازید تا عقل‌ها را مدهوش ساخته و بر آن دو پیروز شوید و قطعا هر کس امروز خصمش را مغلوب نماید و بر دشمنش برتری یابد، رستگار و کامیاب شده است.

درحقیقت امروز هر که غالب آمد، رستگار و کامیاب میشود. مفسران مینویسند: این سخنان یا از کلام ساحران با همدیگر و یا از سخنان فرعون برای شان بود.

مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: قصد آنان از فلاح و نجات، وعده و پاداشی عظیم و هدایای گرانبها و تقرب به بارگاه بود که فرعون به آنها وعده داده بود.

طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیه 41 و 42 سوره شعراء) میفرماید: «فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنَّا لَنَا لِأَجْرٍ إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿41﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمَقْرَبِينَ ﴿42﴾» (پس همین که ساحران (از شهرها به نزد فرعون) آمدند به او گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم پاداشی داریم؟ فرعون گفت: بلی، در این صورت (علاوه بر پاداش) حتماً شما از مقربان دربار خواهید بود.) انسانهایی که: خدای نیستند و فاقد عقاید الهی اند دیده میشود که مادیات فرعون چشم می بندند.

و ملاحظه می داریم که جادوگران به فکر منافع و گرفتن مزد شان هستند، در مورد اینکه که حق است و کی باطل هیچ فکر نمیکنند و به یک صدا میگفتند: «إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا» ولی در مقابل شعار همیشگی انبیاء و موحدین در همه کار «مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ» (شعراء، 109، 127، 145، 164 و 180.) بود، ولی جادوگران حتی برای یک حرکت توقع اجرات و پاداش مادی را داشتند. و با یک صدا فریاد زدند «إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا» انسانهایی مادی حتی در مسایل عقیدتی هم چنه پولی می زنند.

همچنان از فحوائی آیه در می یابیم که: فرعون با دیدن معجزه‌ی موسی، به پیروزی ساحران اطمینان نداشت. «إِنَّ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ» («ان» حرف شرط و نشانه‌ی شك است). خوانندگان گرامی!

در طول تاریخ بشریت مطرح کردن این دو شعار با وضاحت ملاحظه می داریم: شعار مردمان الهی همانا، پیروزی از آن پرهیزکاران است، «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» (اعلی، 14.) ولی می بینم که شعار ابرقدرت‌ها، برتری طلبی و سلطه جویی است، «قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى» می باشد.

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات متبرکه (65 الی 76): ۹- در باره پیکار و مبارزه میان موسی علیه السلام و ساحران مصری و ایمان آوردنشان به الله متعال، به بحث گرفته شده است.

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى ﴿٦٥﴾

(جادوگران در آغاز مبارزه) گفتند: ای موسی! یا تو (اول عصایت را) می اندازی یا ما اولین کسی باشیم که می افکند؟ (۶۵)

تفسیر:

ساحران که به پیروزی خود اطمینان داشتند، موسی را مخیر کردند؛ زیرا معتقد بودند که در این زمینه هیچ کس قدرت مقاومت و مقابله با آنها را ندارد. بناءً به موسی گفتند: دوانتخاب در برابرتو قرار دارد، هر یکی از این دو انتخاب را که میخواهی میتوانی انتخاب نمایی؛ یا تو در انداختن عصاء ات، آغازگر باش، یا ما به انداختن آنچه داریم آغازگر باشیم. ولی ناگفته نباید گذاشت که: مطرح کردن گزینه‌ها و آزاد گذاشتن‌ها برای حضرت موسی علیه السلام به معنی حقانیت آنان نمی باشد. در همچو موارد به مخالفین اجازه آزادی عملی دهیم، آنگاه با جواب محکم و منطقی آنها را سرکوب نمایم. طوریکه در آیه ذیل می خوانیم:

قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيَّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى ﴿٦٦﴾

(موسی) گفت: بلکه (شما) اول بافکنید، پس ناگهان بر اثر سحر آنان، ریسمان‌ها و عصاهایشان (در نظر موسی) چنان معلوم شد که حرکت می‌کند (و می‌دوند) (۶۶).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جبال»: جمع حَبَل، طناب. ریسمان. «عِصِيَّ»: جمع عَصَا، چوبه دست‌ها. «تَسْعِيَا»: حرکت می‌کند. تند راه می‌رود. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

موسی علیه السلام به آنان گفت: نه؛ شما اول شروع کنید. ابو سعود گفته است: موسی علیه السلام در گفتارش ادب و نزاکت زیادی را رعایت کرده است؛ چون از آنان خواست که اول آنها شروع کنند و برای این که نشان دهد که به سحر آنها اهمیت نمی‌دهد از آنان درخواست کرد هر چه با خود دارند نشان دهند و آخرین تلاش و کوشش خود را به کار برند. بعد از آن الله متعال قدرت خود را نشان میدهد و با یک چکش حق بر کله‌ی باطل میکوبد و آن را متلاشی میکند. («تفسیر إرشاد العقل السليم إلی مزایا الكتاب الکریم» ابو سعود ۳/۳۱۳).

«فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيَّهُمْ يَخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى» مفسر تفسیر صفوة التفسیر در تفسیر این آیه می‌نویسد: در کلام حذف وجود دارد و معنی بر آن دلالت می‌کند. یعنی آنها انداختند، ناگهان موسی علیه السلام گمان کرد- از بس که سحرشان شگفت‌انگیز و بزرگ بود- ریسمان و عصاهایی که انداخته‌اند واقعا مارهای زنده می‌باشند و حرکت می‌کنند و می‌خزند. از این آیه فهمیده می‌شود که واقعا سحر بزرگی را ارائه دادند. تا جایی که موسی علیه السلام از آن آشفته و مضطرب شد.

مفسر تفسیر انوار القرآن: می‌نویسد به دلایل سه گانه حضرت موسی علیه السلام از آنان خواست که آنان باید اول سحر خویش را به میدان به اندازند:

1- تا معجزه وی بعد از افگندن آن نیرنگ‌ها، آشکارتر تجلی کند.
2- تا آنان برساخته‌های خود را به میدان افگند آنگاه عصایش همه برساخته‌های شان را ببلعد.

3- تا نشان بدهد که به سحرشان هیچ اهمیتی نمی‌دهد.

فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى ﴿٦٧﴾

پس موسی در دل خود ترسی احساس کرد (مبادا در ایمان مردم خللی ایجاد شود، ولی آن را پنهان داشت). (۶۷)

تفسیر:

«اوجس»: و جس: فزع. فزعی که در قلب افتد و یا از خبری احساس شود و نیز به معنی خفاء و پنهانی است، ایجاس: احساس و پنهان کردن. «اوجس» در آیه ظاهراً احساس کردن است. (ملاحظه شود سوره: هود آیه 70)

«خِيفَةً»: راغب اصفهانی می‌گوید: خیفه حالتی است که از خوف عارض میشود و در جای خوف به کار می‌رود. بناءً به مقتضای طبیعت بشری، موسی در نهاد خود احساس ترس کرد؛ که مبادا مغلوب شود. چون چیزی سرسام آور را دیده بود.

قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى ﴿٦٨﴾

گفتیم: «نترس! مسلماً تو (پیروز و) برتری، (۶۸)

تفسیر:

اما خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی فرمود که: از آنچه توهم کرده‌ای نترس، (خدا در این لحظه‌ی حساس این گفته را وحی کرد.) محققاً تو غالب و پیروزی. در آیه مبارکه پروردگار با عظمت بدون شرط به پیامبرش وعده برتری و پیروزی را می‌دهد، و می‌فرماید: «إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى» (مسلماً تو (پیروز و) برتری، یعنی امروز پیروزی میدان از تو هست. و به‌این حق تعالی آن‌ها را به زودی مغلوب خواهی ساخت.

زیرا انبیاء وفادار هستند ولی برای مؤمنین به شرط وفاداری به ایمان، وعده برتری میدهد، طوریکه در (آیه 139 / سوره آل عمران) میفرماید: «وَلَا تَهْنُؤُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (و اگر مؤمن هستید، سستی نکنید و غمگین مباشید که شما برترید).
وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكُمْ تَلْقَفًا مَّا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى ﴿٦٩﴾

و آنچه را در دست راست خود داری ببنداز، تا (تمام) آنچه را که ساخته اند، ببلعد، در حقیقت آنچه را که ساخته‌اند، نیرنگ جادوگر است، و ساحر هر جا رود رستگار (و موفق) نخواهد شد». (۶۹)

تفسیر:

«وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى»: ساحر هر جا که باشد خوشبخت نمی شود و به مرام خود نایل نمی‌آید؛ چون دروغگو و فریبکار است. یعنی جنس جادوگر رستگاری ندارد زیرا برای سحر حقیقت و بقای نیست و هدف ساحر هم با سحرش برآورده نمی‌شود.

فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى ﴿٧٠﴾

(پس موسی عصای خود را افکند، ناگهان به مار بزرگی تبدیل شد و همه ی آنها را که ساخته بودند بلعید) آنگاه جادوگران (همگی) به سجده افتادند، گفتند: «(ما) به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم». (۷۰)

تفسیر:

«فَأَلْقَى السَّحْرَةَ»: جادوگران انداخته شدند. استعمال فعل مجهول بیان‌گر این واقعیت است که وقار و غلبه معجزه، جادوگران را فروتنانه بر رو انداخته است.

ابن کثیر گفته است: وقتی حضرت موسی عصا را انداخت به اژدهای بزرگ و غول‌پیکر و هول‌انگیز و دارای چهار پا و گردن و سر و دندان تبدیل شد و به جستجوی ریسمان و عصاها پرداخت و چیزی را باقی نگذاشت و همه را بلعید، در همان حال مردم آن را نگاه کرده و در روز روشن با چشم خود می‌دیدند.

همین که ساحران فهمیدند کار موسی علیه السلام سحر و جادو نیست، بی اختیار به سجده افتادند و درحالیکه همین جادوگران صبح از جمله کافران بشمار میرفتند، وبعد از ظهر به جمع شهداء راه خدا پیوستند و با بیان «آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى» اظهار داشتند که کار ما غلط بوده است، و چون فرعون خود را «رب» مردم می‌دانست، آنها هم کلمه «بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى» را بکار بردند، زیرا اگر آنها تنها می‌گفتند: «رب موسی»، فرعون میگفت: موسی را من تربیت کرده‌ام، از اینروی ساحران، بعد از کلمه «رب» ابتداء نام هارون علیه السلام و سپس نام موسی علیه السلام را ذکر کردند.

و بدین ترتیب معجزه به وقوع پیوست و دلیل بر ملا گشت و حق تحقق یافت و سحر باطل شد.

همچنان ابن عباس(رض) گفته است: آنها در آغاز روز ساحر بودند و در آخر روز گواهان نیکو گشتند. (مختصر ۴۸۶/۲).

مطالعه کنندگان گرامی!

میخواهم توجه شما را به مطلب مهمی در این آیه مبارکه جلب نمایم آن این که: ساحران گفتند: «آمنا برب هارون و موسی» نگفتند: «...آمنا برب العالمین»؛ چون فرعون هم مدعی ربوبیت بود و میگفت: «أنا ربکم الأعلی» من پروردگار برتر شمایم. (سوره نازعات آیه 24). و هم مدعی الوهیت بود و میگفت: «ما علمت لکم من إله غیري...» جز من شما را الهی و فرمانروایی نیست. (سوره قصص 38). و اگر فقط می گفتند: «آمنا برب العالمین» فرعون می گفت: آنان به من ایمان می آورند، نه، به کسی دیگر. پس آن بهشتیان، این عبارت را انتخاب کردند، تا برای فرعون، سخنی باقی نماند. در آیه، نام هارون بر موسی مقدم است؛ چون فرعون ادعا میکرد که موسی را در دوران کودکی پرورش داده

و مربی اوست، همان گونه که بارها به او می گفت: «ألم نربك فينا وليداً و لبنت فينا من عمرك سنين»: مگر تو را در کودکی نزد خود پرورش ندادیم و چند سال از عمرت را در میان ما به سر نبردی؟ (سوره شعراء آیه 18).

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرِكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ آيَدِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأَصْلَبَنَّكُمُ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمَنَّ آيُنَا أَشَدَّ عَذَاباً وَ أَبْقَى (٧١) (فرعون) گفت: «آیا پیش از آن که به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟! بی گمان او بزرگ شماست که به شما جادو آموخته است، پس یقیناً دستانتان و پاهایتان بر خلاف یکدیگر قطع میکنم، و شما را بر تنه های نخل (خرما) به دار می آویزم، و بی شک خواهید دانست که عذاب (و شکنجه) کدامیک از ما سخت تر است و پایدارتر است!». (٧١)

تفسیر:

امام قرطبی در تفسیر خویش در مورد گفته فرعون می نویسد: منظور فرعون از این گفته این بود که مردم را سردرگم کند تا از آنان پیروی نکنند و مانند آنها ایمان نیآورند. (قرطبی ٢٢٥/١١).

بعد از آن آنها را به قتل و تعذیب تهدید کرد و گفت: «فَلَأَقْطَعَنَّ آيَدِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ» «مِنْ خِلَافٍ»: عکس یکدیگر. از دو قسمت مختلف، مثل پای راست و دست چپ، و پای چپ و دست راست.

در آیه مبارکه می فرماید: به خدا قسم! دست راست و پای چپ شما را قطع می کنم، یا پای راست و دست چپ شما را قطع می کنم.

بعد از اینکه فرعون آنان را از مُثله کردن اجسادشان تهدید نمود، گفت: «وَ لَأَصْلَبَنَّكُمُ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ» و شما را بر شاخه های نخل آویزان می کنم («لَأَصْلَبَنَّ»: قطعاً به دار می آویزم.) و به بدترین وجه شما را به قتل می رسانم.

یعنی به منظور تشهیر شما را بر تنه های درختان خرما به دار خواهم آویخت که این نهایت مجازات است.

مفسران می نویسند که: فرعون غرض تشهیر آنان غرض آویزان کردن آنان در درخت خرما تهدید کرد. مفسران می گویند که: فرعون، چرا درخت خرما را غرض اعدام ساحران انتخاب کرد می نویسند: علت اینست که؛ تنه درخت خرما خشن، دشت و آزار دهنده است و در ضمن آویزان کردن در درخت خرما موجب آزار روحی آنها می شود.

خواننده محترم!

در آیه (61 طه)؛ خواندیم که موسی علیه السلام فرعونیان را به عذاب تهدید کرد، طوری که می فرماید: «لَا تَقْتُلُوا عَلَى اللَّهِ كَذِباً فَيُسْحِتَكُم بِعَذَابٍ» (بر الله دروغ نبندید، که الله شمارا با عذاب سخت ریشه کن خواهد کرد) در این آیه فرعون تهدید میکند که: به زودی میدانید که عذاب چه کسی سخت تر است.

«وَ لَتَعْلَمَنَّ آيُنَا أَشَدَّ عَذَاباً وَ أَبْقَى» ای ساحران! به زودی خواهید دانست که آیا عذاب من سخت و پیوسته تر است یا عذاب خدای موسی؟ در آیه مبارکه به وضاحت در یافتیم که: در نظام طاغوتی، خفقان تا کدام سرحد حاکم است و مردم حتی از آزادی عقیده نیز هم محروم میگردند، و در این هیچ جای شکی نیست که؛ تهدید و تهمت، شیوهی کار همیشگی نظام طاغوتی میباشد.

همچنان از فحواي آیه مبارکه در یافتیم که: أنبياء عليهم السلام با روح انسان کار می کنند، ولی طاغوت ها با ضربه به جسم در جستجو انتقام میباشد. غافل از آنکه با شکنجه و قتل نمی توان باور و اعتقادات مردم را تغییر و دیگر گون ساخت.

یادداشت:

بدرنظر داشت اینکه آیات مابعدی دنباله ماجرای تعذیب فرعون را ذکر نمیکنند، ولی مفسران می نویسند که: فرعون تهدید خود را اجرا کرد و دست و پای ساحران که به موسی علیه السلام ایمان آورده بودند، قطع نمود و آنان را به صلیب کشید، و این ساحران برایمان

مردند. حضرت ابن عباس(رض) فرموده است: در اول روز ساحر بودند و در آخر روز شهید و پاک مردند.

قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٧٢﴾

(جادوگران به فرعون) گفتند: هرگز تو را بر دلایل روشنی که به ما رسیده و برکسی که ما را آفریده است، ترجیح نمی‌دهیم. پس به هر حکمی که (در حق ما) می‌خواهی حکم کن، تو تنها می‌توانی در این زندگی دنیا حکم کنی. (۷۲)
«لَنْ نُؤْتِرَكَ»: هرگز تو را ترجیح نمی‌دهیم و بر نمی‌گزینیم.

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْبَيِّنَات»: معجزات. دلایل. «وَالَّذِي فَطَرَنَا»: و بر خدائی که ما را آفریده است.

تفسیر:

تفسیر: ساحران به فرعون گفتند: هرگز باطلت را بر حقی که موسی آورده است برتری نداده و هرگز ربوبیت دروغین ات را بر ربوبیت راستین خدای یگانه یکتا که ما را آفریده است ترجیح نمی‌دهیم، پس هر آنچه می‌خواهی بکن؛ بی‌گمان قلمرو قدرتت بر ما همین محدوده دنیای کوتاه مدت و فانی است و با رفتن از این دنیا عذابت بر ما نیز به زودی سپری خواهد شد.

نشانه‌ی ایمان واقعی، همانا آمادگی برای فدا کردن تمام هستی در راه دفاع از ارزشهای الهی است. در آیه مبارکه به طور قسم آمده است میفرماید: یعنی: قسم به ذاتی که ما را آفریده است، هرگز تو را بر بینات و معجزات وی ترجیح نمی‌دهیم. «پس هر حکمی می‌خواهی اجراء کن» از کشتن گرفته تا به دار آویختن ما ترسی از آن نداریم، یعنی دست ات است. در آیه مبارکه در می‌یابیم که: انسان‌ها در ابراز عقیده و ایمان، آزاد و شخصاً انتخاب‌اند و با تهدید و تطمیع نمی‌توان عقاید و باورهای آنان را تغییر داد. همچنان در می‌یابیم که: ایمان، و عقیده به انسان چنان قدرت و جرأت می‌بخشد. آنان پس از ایمان آوردن گفتند:

«لَنْ نُؤْتِرَكَ» هرگز اختیار نمی‌کنیم تو را. همچنان و در می‌یابیم که: ایمان، زمانی دارای ارزش می‌باشد که؛ بر اساس منطق و بصیرت قایم و استوار باشد.
«إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» حکم تو فقط در این دنیای ناپایدار و رفتنی اجراء میشود، در صورتی که ما خواهان نعمت‌های پایدار و جاویدان می‌باشیم.

واقعیت اینست کسیکه: ایمان ندارد، جذب هدیه طاعوت میشود، «وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿١١٣﴾» (سوره اعراف) و (پس از فراخوانی)، ساحران نزد فرعون آمدند، (و) گفتند: اگر ما پیروز شویم، آیا برای ما پاداشی هست؟
ولی مؤمن واقعی، همه چیز غیر از الله متعال را کوچک و بی‌ارزش می‌داند.
«إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٧٢﴾» (سوره طه) (تو تنها می‌توانی در این زندگی دنیا حکم کنی)

عکرمه گفته است: وقتی ساحران به سجده رفتند، الله متعال در همان سجده جایگاه و منازل بهشتی آنها را به آنان نشان داد. از این رو چنان گفتند. (قرطبی ۲۲۵/۱۱).

إِنَّا أَمَّا بَرِينَا لِيُغْفَرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴿٧٣﴾
البته ما به پروردگار ما ایمان آوردیم تا گناهان ما را بیامرزد و آنچه از جادو را که ما را بر آن مجبور کردی (نیز بیامرزد)، و الله بهتر و پاینده‌تر است. (۷۳)
«خَطَايَا»: خطاها. گناهان و بدی‌ها.

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَكْرَهْتَنَا»: به ما تحمیل کردی. وادارمان نمودی. این جمله بیان‌گر این واقعیت است که

جادوگران می دانستند که جادوگری، گمراه سازی و کار ناپسندی است. فرعون آن را برای به هراس انداختن مردم از خود، مورد بهره برداری قرار می داد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

در آیه مبارکه در یافتیم که ساحران در مقابله با تهدید فرعون معامله بمنزل کردند، فرعون در آیه 71 خطاب به ساحران گفت: «لَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَبْقَى»، (و بی شک خواهید دانست که عذاب (و شکنجه) کدامیک از ما سخت تر است و پایدارتر است!) ساحرانی که ایمان آورده بودند، در جواب فرعون گفتند: «وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى» (و الله بهتر و پاینده تر است.) و بدین ترتیب جواب تهدید فرعون پرداختند.

إِنَّهُ مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ (٧٤)

مسلماً کسی که گناهکار به نزد پروردگارش حاضر شود، پس آتش جهنم برای اوست، در آن جا نه می میرد، و نه زنده می ماند. (٧٤)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت: انسان باید در حفظ ایمان خویش تا آخر عمر باید کوشا باشد، سعی و کوشش بعمل آرد تا از خطا که در زندگی مرتکب میگردد، توبه نماید، و واضح است شخصی که توبه نکند، در حقیقت بحیث شخصی مجرم محشور می شود، و بدتر از گناه همانا، گناهکار مردن است.

در آیه مبارکه خواندیم که: ساحران گفتند: ما ایمان آوردیم تا الله متعال توبه‌ی ما را قبول فرماید و ما را ببخشد، سپس اضافه نمودند؛ هر کس مجرم نزد الله متعال حضور یابد، و از اعمال گذشته خویش توبه به عمل نیاورده باشد، واضح است که جای آن در جهنم، است. جایکه «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ» یعنی در جهنم نمی میرد تا از آزار آسوده شود و زندگی پاک و آرام و مطبوعی هم ندارد.

همچنان در آیه مبارکه خواندیم که: ساحران پس از ایمان آوردن، خطاب به فرعون گفتند: اعمال شکنجه و قتل تو تنها در این چند روز دنیاست، درحالیکه قهر یا لطف الهی دائمی بوده، زیرا عذاب جهنم برای دوزخیان ابدی میباشد. طوریکه در (آیه: 76 سوره طه) میخوانیم: «جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى» و هم بهشتیان در بهشت، جاودانه‌اند.

در حدیث شریف به روایت أحمد و مسلم از ابي سعید (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم خطبه‌ای ایراد کردند و در اثنای خطبه به این آیه رسیدند پس فرمودند: «أما أهلها الذین هم أهلها فإنهم لا يموتون فیها ولا یحیون، وأما الذین لیسوا بأهلها فإن النار تمیتهم إماتة، ثم یقوم الشفعاء فیشفعون، فیؤتی بهم ضبائر علی نهر یقال له نهر الحیاة أو الحیوان، فینبتون کما ینبت العنءاء فی حمیل السیل». «اما اهل دوزخ که آنان به راستی اهل آن هستند پس نه در آن می میرند و نه زنده می مانند. ولی کسانی که اهل دوزخ نیستند، آتش آنان را می میراند میراندنی، سپس شفیعان بر می خیزند و شفاعت می کنند آنگاه آنان را گروه گروه بر نهري می آورند که به آن نهر حیات یا حیوان گفته میشود پس در آن نهر سبز میشوند و میرویند چنان که خاشاک و سبزه‌ها در کف آب سیل می روید».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «یخرج من النار من کان فی قلبه مثقال ذرة من ایمان». «کسانی که در قلب شان به اندازه مثقال ذره‌ای از ایمان بوده است، از آتش بیرون آورده می شوند».

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ (٧٥)

و هر کس نزد او مؤمن بیاید، در حالیکه اعمال نیک انجام داده باشد، پس اینان برای شان درجات بلند است. (٧٥)

تفسیر:

یعنی هر که در روز قیامت به سوی پروردگارش به حال ایمان بازگردد، و طاعات و عبادات و اعمال نیک را پیش فرستاده باشد؛ و از منهیات دوری جسته باشد، پس برای شان در جات بلند است، یعنی: برای شان منزلی امن، رفیع و والاست. سپس حق تعالی خود این درجات بلند را تفسیر نموده و میفرماید:

جَنَاتٍ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى ﴿٧٦﴾

باغهای همیشگی (بهشتی) که نهرها زیر (درختان) آن روان است، همیشه در آن خواهند بود، و این است پاداش کسی که خود را (از شرک و گناهان) پاک نموده است. (۷۶)

تفسیر:

واقعاً تزکیه، کلید بهشت است. و مؤمن، اهل خود سازی و تزکیه است. این کثیر ترجیحاً بر آن است که این آیات، حکایت سخنان ساحران در جواب فرعون است. در حدیث آمده است: «بهشت دارای یک صد مرتبه و درجه می باشد، فاصله‌ی بین هر دو درجه به میزان فاصله‌ی آسمان و زمین است. فردوس بالاترین مقام آن است. پس هر وقت از خدا خواستید، فردوس را بخواهید» (امام احمد و ترمذی آن را روایت کرده‌اند).

خوانندگان گرامی!

در آیات (77 الی 82) 10 - در باره خارج شدن بنی اسرائیل از مصر، رفتن فرعون به تعقیب آنان و غرق شدن او و سپاهش به بحث گرفته شده است.

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ ﴿٧٧﴾

و همانا (ما) به موسی وحی کردیم که: «شبانه بندگان مرا (از مصر بیرون) ببر، سپس برای آنها در بحر راهی خشک بگشا، که نه از تعقیب (دشمنان) خواهی ترسید، و نه (از غرق شدن در دریا) هراسی داری. (۷۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أسر»: سری (بر وزن سرد): رفتن در شب. «السری: سیر اللیل یقال سری و اسری». «اسر»: شبانه راه ببر. (حرکت شبانه) «أسر بعبادی»: شبانه بندگانم را کوچ بده و از مصر به سوی سرزمین موعود فلسطین بیرون ببر (اسراء / 1).

«یَبَسًا» «یَبَس» به مکانی و یا محلی گفته میشود که قبلاً آب داشته، ولی فعلاً خشک گردیده باشد. «دَرَكَ» «دَرَكَ» به خساراتی که دامنگیر انسان میشود گفته میشود. و مراد از «عبادی» بنی اسرائیل است.

تفسیر:

از جمله اهداف بعثت انبیاء، نجات مردم از شر طاغوت‌هاست. در تفسیر فی ظلال القرآن آمده است: هنگامی که ساحران و مردم مصر به موسی علیه السلام ایمان آوردند و از تهدیدات فرعون نهراسیدند، راه امداد الهی گشوده شد. از این روی به موسی علیه السلام خطاب گردید که مردم را شبانه از مصر حرکت بده که بحر را برای تو خشک و شر فرعون را از شما دور میکنیم.

بعد از اینکه فرعون به ستمگری و سرکشی ادامه داد، به موسی وحی کردیم که شبانه بنی اسرائیل را از مصر ببرد.

در می یابیم که: عزت همراه آوارگی، بهتر از ذلت در وطن است. به حضرت موسی علیه السلام وحی شد: «فَاصْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا» پس با عصایت به بحر ضربه بزن، تا به صورت جاده و مسیری خشک درآید و از آن عبور کنند.

«لَا تَخَافُ دَرَكَاً وَلَا تَخْشَىٰ»: که نه از رسیدن فرعون و سربازانش بترسی و نه از غرق شدن در بحر بیمناک باشی.

فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ ﴿٧٨﴾

پس فرعون با لشکریانش آنان را تعقیب کردند، و بحر آنان را (در میان امواج خروشان خود) بطور کامل پوشانید! (۷۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«غشیهم»: غشیان: پوشانیدن. «غشیهم» پوشانید آنها را.

تفسیر :

فرعون بالشکریان خویش موسی علیه السلام را تعقیب کرد، اما آب به گونه‌ای بر آنها بالا آمد و آنان را فرو پاشانید که در توصیف ننگند. یعنی امواجی بزرگ و سهمگین، بحر فرعون و فرعونیان را در خود فروپوشانید.

واقعیت امر اینست که: معجزه‌ی موسی علیه السلام چنان جامعه مصر را تکان داد و به حرکت واداشت که فرعون خود مجبور به تعقیب آنان گردید.

وَأَضَلَّ فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ ﴿٧٩﴾

و فرعون قوم خود را گمراه ساخت، و هرگز به راه راست هدایت نکرد! (۷۹)

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست که: رهبران و حاکمان جامعه، در هدایت یا گمراهی مردم نقش کلیدی دارند. طوریکه در آیه مبارکه خواندیم که: فرعون قوم خود را از راه راست و راه صراط المستقیم به دور برد و آنها را به خیر و نجات هدایت نکرد. بلکه آنها «أَضَلَّ»: گمراه ساخت. و آنان را «مَا هَدَىٰ»: رهنمود به صراط المستقیم نکرد.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ ﴿٨٠﴾

ای بنی اسرائیل! در حقیقت ما شما را از (چنگال) دشمنان نجات دادیم و در جانب راست کوه طور با شما وعده نهادیم (تا تورات را بر شما نازل کنیم) و بر شما من و سلوی نازل کردیم. (۸۰)

تفسیر :

آزادی و امنیت از بزرگترین نعمت‌های الهی که الله متعال برای انسانها اعطا نموده است، در واقعیت این دو نعمت، زمینه ساز استفاده از سایر نعمت‌ها برای عالم بشریت می باشد. در آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که: نعمت معنوی بر نعمت مادی مقدم است. در ابتدا فرمود: «وَاعَدْنَاكُمْ» که مربوط به نزول تورات است، سپس فرمود: «الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ» که غذای جسم است.

یعنی ای بنی اسرائیل! نعمت عظیم مرا به یاد بیاورید، آنگاه که شما را از شر و ظلم فرعون و قومش نجات دادیم، که زهر عذاب را به شما می چشانند.

«وَ وَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ»: وعده‌ی مناجات و نازل کردن تورات را در طرف راست طور سینا به موسی دادیم. یعنی به موسی علیه السلام فرمان دادیم که شما را با خود به طور بیاورد تا در حضور شما با او سخن بگوییم و در نتیجه، شما کلام ما را خطاب به موسی علیه السلام بشنوید. مراد این است که: گروهی برگزیده و انتخاب شده از بنی اسرائیل که عبارت از هفتاد تن نقبای شان بودند، با موسی علیه السلام به وعده گاهی آیند که در جانب راست کوهی در سینا به نام «طور» قرار داشت. در ضمن گفته شد که: در نزول تورات صلاح دین و دنیای آنها مقرر است.

«وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ»: و هنگامی که شما در سرزمین سرگردان بودید «من و سلوی» را روزی شما قرار دادیم.

من و سلوی: یادآوری نعمت‌های الهی، یکی از وظایف انبیا و زمینه‌ی رشد و تشکر انسان است. مبحث نجات بنی اسرائیل از ظلم و ستم فرعون و نزول غذاهای من و سلوی در حالیکه قوم بنی اسرائیل در دشت و سحرا سرگردان و لا لهند بودند، بارها در قرآن تذکر یافته است.

مَنْ و سلوی از جمله غذا های لذیذ و نیروبخش بوده که در مناطق آزاد و دور از شهر (مصر) از جانب الله متعال به بنی اسرائیل آرزانی شده بود.

مفسران در تفسیر دو کلمه «مَنْ و سلوی» تفاسیر متعددی نگاشته اند، که ذکر همه آنها تفصیل بیشتر میخواید ولی من بطور موجزاً بدان اشاره میدارم.

«مَنْ» در لغت به گفته بعضی مفسران قطرات کوچکی هم چون قطرات شبنم است که بر درختان می نشیند و طعم شیرینی دارد، (ر. ک: مفردات راغب ماده من) یا به تعبیر دیگر یک نوع صمغ و شیره درختی است با طعم شیرین، و بعضی گفته اند طعم آن شیرین توام با ترشی بوده است.

«سلوی»: در اصل به معنی آرامش و تسلی است، و بعضی از ارباب لغت و بسیاری از مفسران آن را یک نوع «پرنده» دانسته اند.

طبق روایتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نقل شده که فرمود: «الکماء من المن؛ قارچ (سماق) نوعی از من است»، معلوم میشود «مَنْ» قارچهای (سماق ها) خوراکی بوده که در آن سرزمین می روئیده.

بعضی دیگر گفته اند مقصود از «مَنْ» تمام آن نعمتهایی است که خدا بر بنی اسرائیل «منت» گذارده، و «سلوی» تمام مواهبی بوده که مایه آرامش آنها میشده است. در تورات میخوانیم که «مَنْ» چیزی مثل تخم گشنیز بوده که شب در آن سرزمین می ریخته، و بنی اسرائیل آن را جمع کرده می کوبیدند و با آن نان درست می کردند که طعم نان روغنی داشته است.

احتمال دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه در اثر بارانهای نافی که به لطف خداوند در مدت سرگردانی بنی اسرائیل در آن بیابان می بارید، اشجار آن محیط، صمغ و شیره مخصوصی بیرون می دادند و بنی اسرائیل از آن استفاده می کردند.

یک تعداد علما گفته اند احتمال دارد که «مَنْ» یک نوع عسل طبیعی بوده که بنی اسرائیل در طول حرکت خود در آن بیابان به مخازنی از آن می رسیدند، چرا که در حواشی بیابان تپه، کوهستانها و سنگلاخ هایی وجود داشته که نمونه های فراوانی از عسل طبیعی در آن به چشم می خورده است.

این تفسیر به وسیله تفسیری که بر عهدین (تورات و انجیل) نوشته شده تایید می شود آنجا که می خوانیم: «اراضی مقدسه به کثرت انواع گلها و شکوفه ها معروف است، و بدین لحاظ است که جماعت زنبوران همواره در شکاف سنگها و شاخ درختان و خانه های مردم می نشینند، بطوری که فقیرترین مردم عسل را می توانند خورد». (ر. ک: قاموس کتاب مقدس ف صفحه ۶۱۲).

در مورد «سلوی» گر چه بعضی از مفسران آن را به معنی «عسل» گرفته اند ولی مفسران دیگر تقریباً همه آن را یک نوع پرنده میدانند، که از اطراف بطور فراوان در آن سرزمین می آمده، و بنی اسرائیل از گوشت آنها استفاده میکردند.

در تفسیری که بعضی از مسیحیان به عهدین نوشته اند تایید این نظریه را میبینیم آنجا که میگوید.

«بدانکه، سلوی از آفریقا بطور زیاد حرکت کرده به شمال می روند که در جزیره کاپری، ۱۶ هزار از آنها را در یک فصل صید نمودند... این مرغ از راه بحر قلزم آمده، خلیج عقبه و سونز را قطع نموده، در شبه جزیره سینا داخل می شود، و از کثرت تعب و زحمتی که در بین راه کشیده است به آسانی با دست گرفته می شود، و چون پرواز نماید غالباً نزدیک زمین است... راجع به این قسمت در سفر خروج و سفر اعداد (از تورات) سخن رفته است». (ر. ک: قاموس کتاب مقدس - مستر هاکس - ص ۴۸۳).

از این نوشته نیز استفاده می شود که مقصود از «سلوی» همان پرنده مخصوص پر گوشتی است که شبیه و اندازه کبوتر است، و این پرنده در آن سرزمین معروف می باشد.

البته لطف مخصوص الله متعال به بنی اسرائیل در دوران سرگردانیشان در بیابان سینا، سبب شده بود که این پرنده به طور فراوان در طول این مدت در آنجا وجود داشته باشد تا بتوانند از آن استفاده کنند، و گرنه بطور عادی مشکل بود چنین نعمتی نصیبشان شود.

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ ﴿٨١﴾

و از چیزهای پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید و در آن حد تجاوز نکنید که غضب من بر شما نازل خواهد شد، و هر کس که غضب من بر او نازل گردد یقیناً که نابود شده است. (۸۱)

تفسیر:

«لَا تَطْغَوْا فِيهِ»: در آن سرکشی نکنید. سرکشی در نعمت الله متعال این است که انسان به جای این که از آن در راه طاعت و عبادت خدا و طریق سعادت دنیا و آخرت خود استفاده کند، آن را وسیله گناهکاری و ناسپاسی و گردنکشی از فرمان و قوانین الهی، و بالاخره کفر و زندقه سازد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» جوهر و حقیقت ادیان ابراهیمی به صحت و سلامتی جسمی انسانها توجه و اهتمام بزرگی خاص و فوق العاده بخرچ داده و در این راستا توصیه همیشگی این ادیان همانا به تغذیه حلال و صحیح می باشد.

طوری که در آیه مبارکه با زیبایی خاصی بیان یافت: از روزی حلال و لذیذی که به شما عطا کرده‌ایم بخورید. طبع سلیم انسانی، یکی از معیارهای شناخت حلال هاست.

«طَيِّبَاتِ»: (طیب به چیزی گفته می‌شود که مطابق طبع و دلپسند باشد.) رعایت نکردن احکام خوردنی‌ها، وبخصوص عدم رعایت حد و اندازه بمنابۀ طغیان می باشد، طوری که در آیه مبارکه آمده است. «وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي» و فور نعمت و رفاه شما را به نافرمانی وادار نکند که عذاب من بر شما نازل گردد. و مصرف بیش از اندازه‌ی مورد ضرورت و افراط در تناول غذا، سرپیچی از حکم الله متعال است. طغیان در مصرف از گناهان کبیره است، چون عذاب الهی را در پی دارد.

از حلال به سوی حرام تجاوز نکنند و مرتکب معصیت نشوند که اگر چنین کردن، خشم و غضب الهی بر آنان فرود می‌آید و هر که خشم وی بر او فرود آید قطعاً در ورطه هلاک و زیان افتاده، ناکام و نامراد و بدخت می‌شود.

«فَقَدْ هَوَىٰ»: پرت شد و سقوط کرد. هلاک و نابود گردید. یعنی قطعاً رهسپار هاویه شده است که عبارت از قعر دوزخ است. پس بر ما است که: حلال‌های الهی را نباید در راه حرام به مصرف برسانیم.

وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ ﴿٨٢﴾

و مسلماً من بسیار آمرزنده‌ام برای کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل نیک انجام دهد، باز به راه مستقیم راهیاب شود. (۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«غَفَّارٌ»: بسیار آمرزنده. دارای آمرزش سترگ.

تفسیر:

قبل از همه خدمت خوانندگان محترم باید بعرض برسانم که این آیه مبارکه: متضمن ترغیب است برای آن‌ده اشخاصیکه که در پرتگاه نافرمانی افتاده‌اند؛ زیرا راه خروجی را به آنان نشان داده است تا در زندگی خویش نا امید نشوند.

در آیه مبارکه میخوانیم: آمرزگارم برای کسی که از کفر و شرک و گناهان توبه صادقانه بعمل آرد، و به آنچه از نزد حق تعالی آمده است، و به فرشتگان و کتاب‌ها و پیامبران و روز آخرت ایمان آورد و اعمال شایسته‌ای را که شرع انور آنها را نیکو شناخته و اجرای آنها را خواسته، انجام دهد، سپس به پیمودن راه راست رهسپار شده و بر حق پایداری

ورزد.

در سیرت انبیاء الهی نیز آمده است که انبیاء علیهم السلام نیز از الله متعال خویش طلب مغفرت می‌کردند؛ بطور مثال در باره حضرت آدم علیه السلام: آمده است که میفرماید: «إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا» (اعراف، 23) و در باره نوح علیه السلام: آمده که فرموده است: «إِلَّا تَغْفِرْ لِي وَ تَرْحَمْنِي» «هود، 47»، و در باره حضرت ابراهیم علیه السلام: آمده است که میفرمود: «أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي» «شعراء، 82»، و در باره حضرت موسی علیه السلام: آمده است که می‌فرماید «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي» «اعراف، 151»، و در باره حضرت عیسی علیه السلام: آمده است که فرموده «وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ» «مائده، 118» و محمد صلی الله علیه وسلم: «وَ اسْتَغْفِرْهُ» «نصر، 4»

همچنان در آیه مبارکه با تمام وضاحت در می‌یابیم که: راه توبه برای همه انسانها و بخصوص بر آن‌ده از انسانهایی که مشمول غضب الهی شده‌اند، باز می‌باشد. ولی باید گفت که: توبه با شرایطی پذیرفته می‌شود. و این شرایط عبارت است:

الف: بازگشت «تاب»،

ب: ایمان «أَمَنَ»،

ج: کار خوب «عَمَلَ صَالِحاً»،

د: هدایت پذیری «أَهْتَدَى».

و در کل باید بعرض برسانم که: مؤمن بودن و مؤمن شدن مهم است، ولی مؤمن ماندن مهم‌تر از آن می‌باشد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (83 الی 98) در باره: 11 و 12 هم سخن بودن موسی علیه السلام با الله در میقات، فتنه‌ی سامری، نکوهش موسی به هارون، انداختن لاشه‌ی تخریب شده‌ی گوساله‌ی زرین به دریا... بحث بعمل آمده است.

وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى (۸۳)

و ای موسی! چه چیز (سبب شد که) از قومت پیشی‌گیری و (برای آمدن به کوه طور) عجله کنی؟! (۸۳)

تفسیر:

«أَعْجَلَكَ»: عجله: شتاب و خواستن چیزی پیش از وقت آن. «أَعْجَلَكَ»: یعنی تو را به شتاب و سبقت واداشت.

امام زمخشری در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد که: وعده مقرر چنان بود که موسی علیه السلام و هفتاد تن نقبا و نخبگان قومش همه با هم به طور آیند، موسی علیه السلام با آنان به راه افتاد اما سپس به شوق و عده‌گاه پروردگارش از میانشان به شتاب پیشی گرفت و خود را قبل از همه به میعادگاه رسانید. (تفسیر کشاف ۸۹/۳).

خداوند متعال در آیه متبرکه می‌فرماید: ای موسی! و چه چیز تو را به شتاب واداشت تا از قومت به سوی طور ایمن سبقت جسته و آنهارادر عقب جاگذاری؟

دیده می‌شود که حتی پیامبران نیز در مقابل عملکرد خود مسئول و جوابگو هستند. طوری که در آیه مبارکه خواندیم: ای موسی! چه چیزی تو را به شتاب واداشته است تا از قوم خود جلو بیفتی؟ در این هیچ جایی شکی نیست که: رهبر باید هم پیشگام و پیشقدم باشد تا امت و ملت به دنبال او حرکت کنند.

ای موسی! چه چیز تو را بر آن داشت که قومت را ترک کرده و از میانشان شتابان بیرون آیی؟ یعنی ای موسی چرا عجله کردی.

جواب همین است که: عجله در کار خیر و برای کسب رضای الهی مانعی ندارد. زیرا موسی علیه السلام عاشق پروردگار خویش بود و سخت مشتاق استماع کلام الهی بود. بناءً عجله بخرچ داد.

به تأسف باید گفت که: در طول تاریخ امت‌ها در غیبت رهبران واقعی خویش، در معرض آزمون و فتنه قرار گرفته‌اند. و منحرفان، از غیبت و نبود رهبر الهی سوء استفاده بعمل آورده‌اند و جامعه را به انحراف سوق داده‌اند.

ولی همینکه رهبر واقعی در یک مجتمع حضور داشته باشد، دشمنان کاری کرده نمیتواند.

قَالَ هُمْ أَوْلَاءٌ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ ﴿٨٤﴾

(موسی) گفت: «پروردگارا! آنان به دنبال من هستند، و من به سوی تو شتاب کردم، تا (از من) خشنود شوی.» (۸۴)

تفسیر:

موسی علیه السلام گفت: پروردگارا! قوم به تعقیب من هستند، هم اینک بعد از من میرسند و میان من و آنان چندان مسافت زیادی نیست.

در این آیه مبارکه در می‌یابیم که: موسی علیه السلام اول معذرت خویش پیشکش نمود و سپس سبب شتاب خود را بیان کرد، که قبل از قومش آمده و آن عبارت بود از شوق راز و نیاز با الله، تا رضایت او را به دست آورد.

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ﴿٨٥﴾

الله فرمود: اما ما پس از (آمدن) تو قومت را آزمایش کردیم، و سامری آنها را گمراه ساخت. (۸۵)

تفسیر:

الله متعال به موسی خبر داد که بعد از این که تو آنها را ترک گفתי و از قوم جدا شدی، آنان را به پرستش گوساله آزموده و سامری آنان را گمراه ساخته است.

مفسران گفته‌اند: وقتی موسی برای راز و نیاز با خدایش رفت، برادرش، هارون را به جانشینی خود منصوب کرد و به او دستور داد که بنی اسرائیل را در بر پا داشتن طاعت خدا متعهد سازد.

در خلال غیبت موسی، سامری زیورات را جمع کرد و از آن مجسمه‌ی گوساله‌ای ساخت و بنی اسرائیل را به پرستش آن دعوت کرد. آنها در مقابل آن دواطلبانه زانوی پرستش بر زمین نهادند. این فتنه در روز بیستم رفتن موسی علیه السلام به کوه طور اتفاق افتاد.

دیده می‌شود که: نقش هنر و هنرمند غیر متعهد در تخریب باورهای دینی و انحراف مردم یک مجتمع، کمتر از قدرت طاغوت نیست.

سامری منافق به هنر نمایی خویش توانست قوم بنی اسرائیل در غیاب حضرت موسی علیه السلام گمراه سازد.

سامری کیست؟

سامری آن شخصی است که: عامل گمراهی و گرایش بنی اسرائیل به گوساله پرستی بود: قبل از همه باید گفت که: سامری آن شخصی بود که: مجسمه گوساله را ساخت و قوم موسی را به پرستش آن دعوت کرد. کلمه «سامری» سه بار در قرآن عظیم الشان تذکر شده است. که هر سه بار آن در سوره طه آیات (85 ، 87 و 95) می‌باشد.

اصل لفظ سامری در زبان عبری، شماری است، و از آنجا که معمول است هنگامی که الفاظ عبری به لباس عربی در می‌آیند حرف شین به حرف سین تبدیل می‌گردد، چنانکه موشی به موسی و یشوع به یسوع تبدیل می‌گردد، بنابر این سامری نیز منسوب به شمرون بوده، و شمرون فرزند یشاکر چهارمین نسل یعقوب علیه السلام است.

به هر حال سامری انسان خودخواه مغرور و منحرف و در عین حال باهوشی بود که با جرات و مهارت مخصوصی با استفاده از نقاط ضعف بنی اسرائیل توانست چنان فتنه عظیمی که سبب گرایش اکثریت قاطع به بت پرستی بود ایجاد کند و کيفر این خودخواهی و فتنه انگیزی خود را نیز در همین دنیا دید.

در تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل آمده است: «السَّامِرِيُّ»:

مردی از اهالی فلسطین بود و از اقلیم سامره. به مصر کوچ کرد و بعدها همراه بنی اسرائیل از آنجا خارج شد. او انسان منافق بود و چنین وانمود میکرد که گویا به موسی علیه السلام ایمان دارد و کفر خود را مخفی می‌کرد.

برخی از مؤرخان مینویسد: سامری از قبیله‌ای به‌نام سامره بود؛ او به همراهانش به بنی اسرائیل گفت: موسی بدان سبب از میعاد که میان شما و او بود، تخلف کرد و از شما پیشی گرفت که این زیورات حرام در میان شما وجود داشت! پس آنها را امر کرد که زیورات را در آتش افکنند، سپس از آن زیورات گوساله‌ای ساخت و شد آنچه شد.

همچنان برخی دیگری از مؤرخان می‌نویسند: سامری، منسوب به «سامر» یا «سامره» است. در حال حاضر، نام محلی در «فلسطین» است که به نظر میرسد اسم قوم یا طایفه‌ای باشد که در گذشته در آنجا زندگی بسر می‌بردند.

ولی برخی از مورخان بدین عقیده اند که: هم فکران با فرزندان سامری، بعدها در منطقه «سامره فلسطین» ساکن شدند و نام این محل یا طایفه، به اعتبار سکونت هم فکران یا فرزندان او بوده است.

سامری، از اصحاب حضرت موسی علیه السلام و دارای دانشی شگفت و علمی برتر بود. وی، از دانش شهودی و ریاضت بهره برده بود و دسترسی بر علوم و دانش‌های غریبه داشت.

همچنان برخی از مؤرخان می‌نویسند که: سامری، شخصیتی بت پرست به نام موسی بن ظفر از سرزمین «عراق» بود که در دوران نبوت حضرت موسی علیه السلام به «مصر» آمد و به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورد (دهخدا، علی اکبر، «لغت نامه»).

در تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی آمده است که: سامری یک قبطی، از آل فرعون بوده و در همسایگی حضرت موسی علیه السلام سکونت داشت، به او ایمان آورد، وقتی موسی علیه السلام با بنی اسرائیل از مصر بیرون آمد او هم همراهی شد. بعضی دیگر گفته اند او رئیس قبیله سامره از بنی اسرائیل بوده و این قبیله سامری در کشور شام معروف است.

حضرت سعید بن جبیر فرموده که او: از چنین قومی بود که گاو می‌پرستیدند و در مصر وارد شده به ظاهر در دین بنی اسرائیل داخل شد، در دل نفاق داشت. (قرطبی) در حاشیه قرطبی آمده است که او از هندوهای هندوستان بود که گاو می‌پرستند، بر موسی علیه السلام ایمان آورد و باز به سوی کفر برگشت، یا این که از اول به گونه‌ای منافقانه ایمان اظهار کرده بود. والله اعلم بالصواب.

مشهور این است که سامری موسی بن ظفر نام داشت، ابن جریر از حضرت ابن عباس (رض) روایت نموده که زمانی موسی سامری متولد شد، فرعون برای قتل پسران بنی اسرائیل حکم صادر کرده بود، مادرش از ترس این که نشاید مأمورین فرعون او را بکشند، از مصیبت اینکه در جلو خود نبینم که او کشته شود، این را بهتر دید که او را در غاری گذاشته دهن او را ببندد، و گاه گاهی به سراغ او می‌رفت و از او خبرگیری می‌کرد. از آن طرف الله تعالی جبرئیل امین را برای نگهداری و غذا رسانی او مأمور کرد، او بر یک انگشت خویش عسل و بر یکی مسکه و بر یکی شیر می‌آورد، و به خوردن کودک میداد، تا این که در غار پرورش یافته بزرگ شد و سر انجام به کفر مبتلا شده سپس زیر غضب الله متعال قرار گرفت. (تفسیر معارف القرآن: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سورطه)

فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفْتَالًا عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوعِدِي ﴿٨٦﴾

پس موسی خشمگین (و) با تأسف شدید به سوی قومش بازگشت، (و) گفت: «ای قوم من! مگر پروردگارتان وعده‌ی نیکو به شما نداده بود؟ آیا مدت (جدایی من از شما) به درازا

کشید، یا خواستید غضبی از (سوی) پروردگارتان بر شما نازل شود؟ چرا که با وعده من مخالفت کردید. (۸۶)

تفسیر:

بعد از اینکه موسی علیه السلام معیاد چهل روز و گرفتن تورات را به پایان رساندند، «خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود برگشت».

أسفاً: تأسف سخت و شدت خشم را میگویند، یعنی بعد از اینکه قومش موسی علیه السلام به پرستش گوساله پرداخته بودند، سخت قهر، عصبانی و افسرده خاطر گشت.

قابل تذکر است که؛ قهر، خشم و غضبی که در راه رضای الهی باشد مذموم نیست.

مفهوم جمله «فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ» آیه مبارکه این اصل را می رساند همین که موسی علیه السلام از انحراف قوم خویش با خبر شد، فوراً عکس العمل نشان میدهد. «فَرَجَعَ» (حرف «فا» در «فَرَجَعَ» نشانه فوریت را نشان میدهد، یعنی به صورت فوری به پیش قوم خویش دوباره برگشت.

زمانیکه موسی به نزد قوم خویش رسید، قوم را سرزنش کرد و گفت: «قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا» ای قوم من! آیا خدا متعال پیش از این با فرود آوردن تورات بر من، به شما وعده نیکو نداد؟

«وَعَدًّا حَسَنًا»: وعده زیبایی. که هدف از آن نزول تورات و بیان احکام آسمانی در آن؛ یا نجات و پیروزی بر فرعونیان و وارث حکومت سرزمین مصر شدن؛ یا وعده مغفرت و آمرزش توبهکنندگان و انجام دهندگان کارهای پسندیده؛ و یا این که همه این امور. موسی علیه السلام خطاب به قوم خویش میفرماید: پس چه شد که شما اینگونه عمل را انجام دادید؟ استفهام برای توبیخ است.

همچنان در آیه مبارکه این اصل را میسراند که: در جای خود باید خطاکار را توبیخ کرد. «أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَجِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي» آیا زمان بر شما طولانی شد و یا اینکه در نتیجه تحقق وعده را کند پنداشتید؟ یا این شرک را بدین خاطر انجام دادید که خشم و عذاب الله بر شما فرود آید؛ نتیجه عهدم را شکسته و وعدهای را که با من نموده بودید، خلاف کردید گوساله را پرستیدید و دین الله متعال را فرو گذاشتید؟ «الْعَهْدُ»: مدت جدائی موسی علیه السلام از بنی اسرائیل و رفتن به مناجات.

قابل تذکر است که: قوم به حضرت موسی علیه السلام وعده سپرده بودند که؛ تا او از طور به سوی شان باز می‌گردد، به طاعت الله متعال قیام کنند. به قولی: آنان به موسی علیه السلام وعده داده بودند که در پی او به میعادگاه بیایند ولی همین که او از آنان پیشی گرفت، توقف کرده و از پیوستن به او منصرف شدند و تخلف ورزیدند.

مفسر ابو حیان در این مورد می نویسد: به موسی وعده داده بودند که به دین الله متعال و روش و سنت موسی علیه السلام پای بند باشند، و هرگز با فرمان خدا مخالفت نکنند، اما با پرستش گوساله خلاف وعده کردند. (تفسیر البحر ۲۶۸/۶).

در این آیه مبارکه به دو وعده اشاره به عمل آمده است: یکی وعدهای از جانب خداوند که نزول تورات بوده است، «أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا» و دیگری، وعدهای از طرف موسی علیه السلام با مردم که در زمان غیبت او از برادرش هارون اطاعت کنند، ولی مردم با گوساله پرستی خویش هر دو وعده را نادیده گرفتند.

البته موسی علیه السلام هنگام توبیخ آنان، علت انحراف شان را سؤال کرد و پرسید: آیا انحراف شما عمدانه بود و با آگاهی به سراغ قهر خدا رفتید؟ یا از روی غفلت به آن روی آوردید؟ آیا به خاطر اینکه سی روز غیبت من به چهل روز منتهی گردید، شما منحرف شدید؟

جمله «أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ...»: در آیه مبارکه این فهم را می رساند که: از عمل شما چنین معلوم

میشود که: گویا شما خود، در مورد خود چنین تصمیمی و فیصله را اتخاذ نموده اید.

قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمِلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ (۸۷)

گفتند: (ما) به اختیار خود وعده ی تو مخالفت نکردیم، لیکن بارهای سنگینی از زینت (و زیورهای) قوم (فرعون) که با خود داشتیم، آن را (در آتش) افکندیم، و چنین سامری (فتنه‌انگیز بر ما) القا کرد. (۸۷)

تفسیر:

بنی اسرائیل: در جواب موسی گفتند: ای موسی! نه به میل و رغبت خود عهد شکستیم و نه وعده را خلاف کردیم بلکه مجبور شدیم. (خلاصه‌ی گفته‌ی ابن عباس(ض) و قتاده و مجاهد چنین است، طبری نیز چنین می‌گوید. طبری ۲۰۰/۱۶).

«وَلَكِنَّا حُمِلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا»: ماجرا اینگونه بود که ما باری سنگین از زیورات قوم فرعون را از مصر با خود انتقال داده بودیم، پس این زیورآلات را به دستور سامری در چقری انداخته و سپس با آتش گداختیم، مجاهد مینویسد: «أوزار» به معنی «اتقال» است که عبارت است از زیورآلاتی که قبل از خارج شدن از مصر، از فرعونیان به امانت گرفته بودند.

دکتر مصطفی خرم دل، مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می نویسد:

«أَوْزَارًا»: جمع وزر است به معنی بارهای سنگین.
«زینة»: زیورآلات. مراد زر و طلائی امانتی است که زنان بنی اسرائیل قبل از حرکت از مصر به بهانه فرارسیدن عید خود از قبطیان گرفته بودند.
«قَذَفْنَا»: انداختیم. از خود دور کردیم.

«فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ»: سامری هم آنچه داشت دور انداخت. سامری هم آنها را به میان آتش انداخت. این بود که سامری برنامه و طرحی که داشت به مرحله اجرا درآورد.
امام فخر رازی در تفسیر خویش مینویسد: عده‌ای می‌گویند که زنده گشت و صدا از آن بیرون آمد. وعده‌ای نیز می‌گویند که حیات در آن دمیده نشد بلکه در آن سوراخ‌هایی ایجاد کرد که باد از آنها داخل و خارج میشد و صدایی شبیه گاو از آن شنیده می‌شد. (تفسیر امام رازی ۱۰۳/۲۲).

همچنان مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند: بنی اسرائیل قبل از اینکه از مصر خارج شوند، زیورآلات را از قبطیان به عاریه گرفته بودند، وقتی موسی علیه السلام در بازگشت دیر کرد، سامری به آنها گفت: موسی علیه السلام به خاطر زیورآلاتی که نزد شما است، زندانی شده است. آنها زیورآلات را جمع کرده و به سامری دادند، سپس وی آن را در آتش انداخت و ذوب کرد و برای آنان از طلاهای ذوب شده گوساله‌ای ساخت، سپس مثنی از خاک جای پای اسب جبرئیل را بر آن پاشید و گوساله به صدا آمد.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسند: که بنی اسرائیل بعد از اینکه خواستند یکجا با موسی علیه السلام از مصر بیرون روند، از مردم آنجا زیورآلاتی را به عاریت گرفته و به آنان چنین وانمود کردند که می‌خواهند در جشن یا عروسی‌ای که دارند از این زیورات استفاده بعمل آرند. لذا گفتند ما موقتاً به این زیورات ضرورت داریم.

زیورات را «اوزار: گناهان» نامیدند زیرا تصاحب این زیورات برای شان حلال نبود. پس بخاطر رهایی از گناه، این زیورات را در آتش انداختم و این سامری بود که نیرنگ انداختن زیورات در آتش را به‌کار برد و گفت: این زیورات بر شما حلال نیست و آنها را در آتش اندازید، ما هم زیورات را به گودال انداختیم و سامری نیز آنچه از زیورات که با خود داشت در آتش افکند آنگاه از مجموعه آن زیورات برای ما تندیس‌هایی به شکل گوساله‌ها از طلا ساخت.

در روایات آمده است که سامری جبرئیل علیهم السلام را در همان شکل و صورتی که به زمین فرود می‌آید دید، سپس از خاک قدمگاه وی، یا خاک زیر سم اسب وی مشتت برگرفته آن را بر گوساله طلایی افکند و بر اثر آن، گوساله به صدا زدن در آمد.

ابن کثیر می‌فرماید: «بنی اسرائیل به قصد زهد و تقوا از زیورات قوم قبط پرهیز کرده و آن را از خود دور افگندند اما از سوی دیگر به گوساله پرستی روی آوردند، بدین سان بود که از یک چیز کم اهمیت زهد پیشه کرده ولی در برابر یک جنایت بزرگ گردن نهادند.

چنان که نقل است: مردی از اهالی عراق از عبدالله بن عمر (رض) درباره خون پشه‌ای که لباس بدان آلوده می‌شود پرسید که آیا نماز خواندن در آن لباس جایز است یا خیر؟ عبدالله (رض) فرمود: شگفتا! به مردم عراق بنگرید؛ فرزند رسول الله صلی الله علیه وسلم حسین (رض) را کشتند (و دم برنیاروند) حالا می‌آیند و از ما حکم خون پشه‌ای را می‌پرسند؟!». **فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خَوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ (۸۸)**

پس (سامری) مجسمه گوساله‌ای (چون صدای گوساله) داشت، پدید آورد، پس (سامری و پیروانش به مردم) گفتند: «این معبود شما، و معبود موسی است، که آن را فراموش کرده است». (۸۸).

تفسیر :

علماء می‌فرمایند: هر هنری که با جامعه شناسی و روانشناسی همراه باشد، مؤثرتر است. علماء می‌افزایند: عامل که موجب موفقیت سریع سامری در جلب توجه بنی اسرائیل، به بت پرستی و بخصوص گوساله پرستی شد این بود که: تاهنوز تاثیرات و زمینه های بت پرستی و گاو پرستی در مجتمع بنی اسرائیل وجود داشت، و از جانب دیگر رهبر این قوم مدتی از نزد شان غایب شد.

بدین ترتیب سامری توانست از این فرصت استفاده ببرد و برای بنی اسرائیل از آن زیور آلات که به شکل طلای گداخته دار آمده بود به صورت و شکل گوساله مجسمه‌ای ساخت که مانند گاو آواز می‌داد. (تفسیر رازی ۱۰۳/۲۲).

سامری بعد از ساختن مجسمه گوساله خطاب به قوم گفت که: «فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ». این همان خدای شماست که موسی آنرا فراموش کرده و از آن غافل شده بود؛ پس آن را بپرستید! که البته این سخن، دروغ و بهتانی ننگین از سوی آنان بود. قتاده فرموده است: موسی خدایش را نزد شما فراموش کرده است، آنگاه بر آن روی آورده و به عبادتش پرداختند.

سامری یکی از نیرنگ های که در ساختن گوساله از آن استفاده بعمل آورد، این بود که: وی ترتیب ساختن گوساله را از بنی اسرائیل مخفی نگاه داشت، و بعد از اینکه کار ساختمانی گوساله به پایان رسید، مردم يك دفعه با جسد گوساله‌ای صدادار مواجه شدند و قوم بنی اسرائیل در این مورد فکر نکردند، که اگر گوساله قابل پرستیدن است، خود سامری که سازنده‌ی آن است به طریق اولی قابل پرستش است.

واقعیت اینست: هر مجتمع که احکام و دستورات الهی را به فراموشی بسپارد، و از رهبران واقعی دینی و مذهبی خویش فاصله گیرد، انحراف و بد عاقبتی را به مردم آن جامعه، بیار می‌آورد.

می‌گویند: سامری دربدو از جمله یاران موسی علیه السلام بود که بعد ها تعهدات خویش را در قبال او عوض کرد.

در این جای شکی نیست که: اگر رهبران وزعمای یک قوم منحرف شوند، آنان می‌توانند به اسانی، راه انحراف را برای سایر افراد یک جامعه هموار و مساعد سازند.

خوانندگان گرامی!

سامری مُجَسِّمَه ویا پیکره ای به شکل گوساله نر ساخت و آن را ارائه کرد. از جمله آیه مبارکه «عَجَلًا جَسَدًا» بیانگر این نکته است که گوساله سامری به شکل تندیس یعنی مجسمه

بوده است، نه اینکه گوساله واقعي باشد؛

- طوری که در فوق هم یاد آور شدیم که: ساخت گوساله زرین به دست سامری، پنهان و به دور از چشم بنی اسرائیل صورت گرفت. «أخْرَج» تنها ناظر به مرحله عرضه گوساله بر بنی اسرائیل است و مسکوت ماندن مراحل قبل از آن (ساخت گوساله)، نشانگر مستور بودن آن مراحل از انظار عمومی است؛

- تندیس گوساله زرین سامری، نعره ای همانند صدای گوساله داشت. «خُور» یعنی صدای بلند گاو و گوساله (لسان العرب). از آنجا که تندیس ساخته شده سامری به شکل گوساله بود، واضح که ؛ صدای آن نیز همانند صدای گوساله بوده است؛

- سامری، شخصی ماهری در فن مجسمه سازی و آشنا به نقاط ضعف فکری بنی اسرائیل بود. تعبیر «گوساله ای در آورد»، حاکی از شدت شباهت مجسمه گوساله، به شکل حقیقی آن است؛

- شنیده شدن صدای گوساله از تندیس دست ساز سامری، مایه تعجب بنی اسرائیل و باور به معبود بودن آن شد. ذکر هر یک از اوصاف گوساله، نشانگر دخالت آن در گرایش بنی اسرائیل است؛

- سامری، تندیس گوساله زرین را به عنوان «آله» بنی اسرائیل و موسی (ع) معرفی کرد؛ - گروهی از بنی اسرائیل در معرفی کردن گوساله زرین، به عنوان معبود با سامری همراهی و همکاری داشتند؛ فعل جمع «قالوا» (گفتند) در آیه مبارکه (88/ طه) می‌رساند که عده ای که در اطراف سامری، مجتمع گشته و مرام او را ترویج می‌کردند یا اینکه از گذشته، با او همکاری و هم فکری داشتند و در زمان نمایش دادن گوساله، به ترویج عقیده باطل خود پرداختند؛

- بعد از اینکه گوساله سامری برای بنی اسرائیل عملاً به نمایش گذاشته شد، آنها به سه گروه تقسیم شدند، فرقه ای در رفاقت حضرت هارون علیه السلام باقی ماندند، و از او اطاعت کردند، و گوساله پرستی را گمراهی دانستند، که تعدادشان به دوازده هزار نفر می‌رسید. (کذا في القرطبي).

دو گروه دیگر در گوساله پرستی شریک شدند، فقط اینقدر با هم فرق داشتند که یکی از فرقه ها چنین اقرار کرد که هرگاه موسی علیه السلام تشریف بیاورد و از آن منع کند ما آن را ترک خواهیم داد، و گروه دیگری چنان پخته شده بودند که یقین داشتند که موسی علیه السلام برگشته آن را معبود خواهند قرار داد، و ما نباید این طریقه را بگذاریم، وقتی که حضرت هارون علیه السلام جواب این دو گروه را شنید که ما تا تشریف آوری حضرت موسی علیه السلام بر عبادت گوساله خواهیم ماند، با دوازده هزار همراه هم عقیده خود جدا شد، اما بود و باش و غیره جای همه یکجا بود و در آن با هم مشترک بودند. (تفسیر معارف القرآن: محمد شفیع عثمانی دیوبندی).

- بنی اسرائیل، دارای زمینه مساعد فکری برای پذیرش گوساله طلایی، به عنوان معبود بودند. انتخاب شکل گوساله برای القای بت پرستی و ارتداد سریع بنی اسرائیل، به خصوص پس از مشاهدات معجزات موسی علیه السلام گویای برداشت یاد شده است؛

- سامری و پیروان او، به دروغ مدعی فراموش شدن معرفی گوساله به عنوان معبود، از جانب موسی علیه السلام شدند؛

- سامری و طرفداران و مبلغان او، پرستش گوساله را از جمله عقاید موسی (ع) وانمود کردند؛

- سامری، فردی ناسپاس در برابر نعمت های خداوند و بی توجه به الطاف و کمک های مخصوص او بود؛ چنانچه ضمیر فاعلی «نسی» به سامری برگردد، مراد از فراموشی سامری، بی توجهی او به عنایات الهی و نجات از فرعونیان و نزول «مَنْ وَالسُّلُوي» و تطایر آن خواهد بود.

خوار چیست؟

خوار صدای گاو را می گویند. مطابق روایات تاریخی سامری چنان مهارتی و فن در پیکرتراشی داشت، که با استفاده از این مهارت خویش در جسد ساخته شده گوساله چنان شکاف‌هایی را جابجا ساخته بود، همینکه باد در شکم این گوساله داخل می‌شد، آوازی از آن بیرون می‌آید، شبیه صدای اصلی گاو.

با در نظر داشت اینکه، در آن گوساله حیاتی وجود نداشت. از مفسران معتقدند که سامری با اطلاعاتی که داشت، لوله‌های مخصوص در درون سینه گوساله طلایی کار گذاشته بود که هوای فشرده از آن خارج میشد و از دهان گوساله شبیه صدای گاو بیرون می‌آمد. بعضی دیگر می‌گویند: گوساله را آن چنان در مسیر باد گذارده بود که در اثر وزش باد به دهان او که به شکل مخصوصی ساخته شده بود، صدایی به گوش میرسید.

خدای متعال در رد آنان و در بیان خیره سری و سبک‌مغزی آنان در مسأله‌ی پرستش گوساله گفته است:

أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ﴿٨٩﴾

پس (چگونه گوساله را معبود قرار دادند) آیا نمی‌بینند که جواب سخنان‌شان را نمی‌دهد و مالک هیچ زیان و سودی برایشان نیست. (۸۹)

تفسیر:

مگر گوساله پرستان که گوساله را میپرستند و گمان می‌کردند، که این گوساله خدای آنها است و مفتون آن شده‌اند، نمی‌بینند که این گوساله بی‌جان و ساکت است، نه به سخنی آغاز می‌کند و نه پرستشگر خود را با سخنی پاسخ می‌دهد، نه از پرستشگران خود زبانی را دفع و نه برای شان سودی را جلب می‌کند، پس چگونه می‌تواند خدای مورد پرستش باشد؟! استفهام در آیه مبارکه، برای سرزنش و توبیخ است.

راه و مکتب انبیاء، استدلالی و منطقی است. بطور عقلاً باید بعرض رسانید: معبود بر علاوه دیگر، باید قدرت جلب منفعت را برای انسان و دفع شرور را از او داشته باشد. در صورتیکه معبود حد اقل فاقد این دواصل باشد، ضرورت به عبادت آن هم از بین می‌رود.

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي ﴿٩٠﴾

و در حالیکه پیش از این هارون به آنان گفته بود: ای قوم من! شما به وسیله این گوساله مورد ابتلاء و آزمون قرار گرفته اید، و بی تردید پروردگارتان [خدای] رحمان است، بنابر این از من [که پیامبر او هستم] پیروی کنید و فرمانم را اطاعت نمایید. (۹۰)

تفسیر:

«من قبل»: پیش از برگشت موسی از کوه طور، یعنی قبل از اینکه موسی علیه السلام از طور به سوی‌شان بازگردد؛ هارون به عنوان اندرز، پند و یاد آوری به آنها گفت: ای قوم من! جز این نیست که شما به این گوساله مورد فتنه قرار گرفته اید یعنی: شما به سبب این گوساله «فُتِنْتُمْ بِهِ»: بدان در فتنه و بلا افتاده‌اید و مورد آزمایش قرار گرفته‌اید، زیرا گوساله‌ای بدین شکل و هیئت، برای امتحان ایمان شما است، تا مدعیان راستین ایمان از دروغگویان متمایز شوند، پس از پرستش آن دست بردار شوید.

«وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَ أَطِيعُوا أَمْرِي»: پس در حقیقت پروردگارتان که سزاوار پرستش می‌باشد همانا خدای رحمان است؛ معبودی جز او نیست پس در پرستش خدای یگانه به من اقتداء کنید و مرا در آنچه از توحید حق تعالی به شما دستور می‌دهم اطاعت نمایید.

به تأسف باید گفت که برخی از انسانها در برخی از حالات چنان خودباخته میشوند که عقل

و هوش خویش را بصورت کلی از دست می دهند، حتی و صایا پیامبران را هم به فراموشی می سپارند.

ولی طوری که یاد آور شدیم که: انحراف و ارتداد بنی اسرائیل در گوساله پرستی بطور آگاهانه و داوطلبانه به رضا و رغبت شان صورت گرفته است.

در «تفسیر انوار القرآن» آمده است: ملاحظه می شود که هارون علیه السلام به نیکوترین وجه آنان را موعظه نموده بود زیرا او:

اولاً: آنان را با این سخنش: (إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ: همانا شما به سبب این گوساله به فتنه در افتاده اید)؛ از بطلان کارشان آگاه کرد.

ثانیاً: آنان را با این سخنش: (وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ: و همانا پروردگار شما خدای رحمان است)؛ به سوی معرفت الله متعال دعوت نمود.

ثالثاً: آنان را با این سخنش: (فَاتَّبِعُونِي: از من پیروی کنید)؛ به معرفت نبوت فراخواند.

رابعاً: آنان را با این سخنش: (وَاطِيعُوا أَمْرِي: و از فرمان من اطاعت کنید)؛ به پیروی و انقیاد در برابر احکام و قوانین الهی دستور داد.

قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى ﴿٩١﴾

(منحرفان بنی اسرائیل) گفتند: (ما) پیوسته پیرامون آن (برای پرستش) مینشینیم (و آن را عبادت می کنیم)، تا موسی به سوی ما باز گردد». (٩١)

تفسیر:

«نَبْرَحَ»: برح: کنار شدن. «برح الرجل براحا: اذا تحى عن موضعه» شخصی که از جای خویش کنار رود.

دیده می شود که حتی و صایا پیامبران بالایی انسانها ی لجوج بی اثر می باشد. آنچه از اشخاصیکه راه گوساله پرستی را در پیش گرفته بودند گفتند: ما بر پرستش گوساله باقی خواهیم ماند تا آنگاه که موسی به سوی ما باز گردد. آن گاه می بینیم که آیا او ما را در پرستش آن تأیید می کند یا خیر؟ در این هنگام بود که هارون علیه السلام از آنان کناره گرفت.

قَالَ يَا هَارُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ﴿٩٢﴾

پس (وقتی موسی آمد) گفت: ای هارون! چه چیزی تو را بازداشت، هنگامی که آنها را دیدی گمراه شده اند. (٩٢)

تفسیر:

بعد از اینکه موسی علیه السلام از کوه طور بازگشت و خواست تا با سرزنش برادرش هارون علیه السلام بر اوضاع چیره و مسلط شود و بساط آن انحراف را برچیند: (موسی در حالیکه موی سر و ریش برادر خود را گرفته بود به او) گفت: ای هارون! زمانی که دیدی آنان گمراه شدند، چه چیز تو را بازداشت؟ به برادرش هارون گفت: چه کسی تو را از پیوستن به من و ترک این قوم بازداشت؟ هنگامی که دیدی آنان گوساله را به جای خدای سبحان میپرستند؟

یعنی: به من به پیوندي و مرا از این عملکردشان آگاه می ساختی؟ یا معنی این است: چرا در خشمگین شدن به خاطر الله متعال از من تبعیت نکردی؟ چرا برای جلب رضایت خدا بر آنان خشم نگرفتی و به عمل آنها اعتراض نکردی و آنان را از آن گمراهی منع نه نمودی؟ و چرا با این گمراهان به مبارزه قد علم نه کردی؟

مفسران مینویسند: زمانیکه موسی علیه السلام از کوه طور بازگشت و قوم خود را منحرف دید، سه گروه را زیر باز پرس و سؤال قرار داد:

اول: در قدم نخست قوم خویش را مورد مخاطب قرار داده و گفت: «قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا» گفت: ای قوم من! آیا پروردگارتان به شما وعده ای نیکو (نزول تورات) نداد؟ (86 طه)

دوم: دومین مخاطب موسی علیه السلام برادرش هارون بود، طوری که برایش گفت که: «يَا هَارُونَ مَا مَنَعَكَ» (92 طه): خطاب به هارون علیه السلام گفت: (ای هارون! چه چیزی تو

را بازداشت، هنگامی که آنها را دیدی گمراه شده اند؟).
واقعاً هم زعما و رهبران باید جوابگویی انحرافات مردم و قوم خویش باشند.
سوم: سومین مخاطب همان سامری بود که برایش گفت: «فَمَا حَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ» (95 «ای سامری! (این) کار تو چیست؟ (چرا چنین کرده ای؟)».

أَلَا تَتَّبِعُنَّ أَفْعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳)

که از من پیروی نکردی؟ آیا فرمان مرا عصیان (و سرپیچی) کردی؟! (۹۳)

تفسیر:

«أَلَا تَتَّبِعُنِي؟»: این که از من پیروی نکنی؟ اشاره به این است که موسی به هارون گفته بود که پس از رفتن موسی، او جانشین وی شود و او وظیفه داشت که به اصلاح قوم خویش بپردازد. (ملاحظه شود، سوره اعراف آیه: 142).

در ضمن قابل یاد دهانی است که: پیامبر می‌تواند فرمان بر پیامبر دیگر باشد. طوری که موسی علیه السلام به هارون علیه السلام می‌گوید: «أَفْعَصَيْتَ أَمْرِي» چگونه دستورم را در ایستادگی برای الله متعال و پشت کردن به کسانی که با دین وی به مخالفت برخاسته‌اند، خلاف کردی و در میان گروهی اقامت گزیدی که گوساله را به خدایی گرفته‌اند؟

مفسران مینویسند که: موسی علیه السلام قبل از رفتن به کوه طور، به برادرش هدایت فرموده بود که قوم را سرپرستی کند، طوری که در (142/سوره اعراف) آمده است: «وَ اَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَا بِعَشْرِ فَنَمَّ مِيقَاتِ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسَى لِاَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ اصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (142)» (و سی شب با موسی وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر تکمیل کردیم، تا وقت مقرر پروردگارش چهل شب کامل شد. و (در وقت رفتن به کوه طور) موسی به برادرش هارون گفت: در میان قوم من جانشین (نائب) من باش و در اصلاح (شان) بکوش و از راه مفسدان پیروی مکن).

امام قرطبی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: «این اصل است در امر به معروف و نهی از منکر که باید از اهل منکر کناره گرفت لذا کسی که در میان اهل منکر اقامت می‌گزیند، بخصوص اگر به عمل آنان راضی باشد، حکم او همچون حکم آنان است». بیشتر مفسران بر آنند که آن چهل شب عبارت بود از: تمام ماه ذی‌القعده و ده روز از ماه ذی‌الحجه بنابر این، موسی علیه السلام میقات را در روز عید قربان به اتمام رسانید و حق تعالی با وی در این روز سخن گفت.

همچنین در همین روز بود که خداوند متعال، دین اسلام را برای حضرت محمد صلی الله علیه و سلم به اكمال رسانید چنان که میفرماید: «الْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا» [المائدة: 3]. (یعنی امروز، دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمتم را بر شما تکمیل کردم و اسلام را به عنوان دین، برای شما پسندیدم).

در حدیثی آمده است: «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْيَهُودِ قَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، آيَةٌ فِي كِتَابِكُمْ تَقْرَأُوهَا لَوْ عَلَيْنَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ نَزَلَتْ لَا تَخَذُنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ عِيدًا. قَالَ: أَيُّ آيَةٍ؟ قَالَ: «الْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا» [المائدة: 3]. قَالَ عُمَرُ: قَدْ عَرَفْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ وَالْمَكَانَ الَّذِي نَزَلَتْ فِيهِ عَلَى النَّبِيِّ وَ هُوَ قَائِمٌ بِعَرَفَةَ يَوْمَ جُمُعَةٍ». (بخاری: 45). (از عمر بن خطاب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت است که یک نفر یهودی، خطاب به ایشان، گفت: ای امیر المومنین! در کتاب شما (قرآن)، آیه‌ای هست که اگر بر ما یهودیان نازل میشد، ما آن روز را عید قرار داده، جشن می‌گرفتیم. امیرالمؤمنین فرمود: آن آیه کدام است؟ گفت: «الْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا» [المائدة: 3]. یعنی امروز، دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمتم را بر شما تکمیل کردم و اسلام را به عنوان دین، برای شما پسندیدم. عمر بن خطاب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فرمود: ما آن روز را می‌شناسیم و آن مکان را به یاد داریم که این آیه بر نبی اکرم

نازل شد. آن روز، جمعه بود و آنحضرت در عرفات، ایستاده بود.
خوانندگان محترم!

قابل یاد آوری است لحظه که موسی علیه السلام قوم را ترک می کرد و عازم کوه طور - میعادگاه مناجات با پرورگارش - بود خطاب به هارون برادر خویش گفت: «در میان قوم من جانشین من باش و در اصلاح» حال بنی اسرائیل «بکوش» با حسن سیاست، اداره امور آنان به مهربانی و رسیدگی دلسوزانه به اوضاع و احوال آنان «و از راه و روش فسادگران پیروی نکن» یعنی: راه عاصیان را نرو و یاور ستمگران نباش بلکه راه اهل صلاح و اصلاح را ببیماي.

این سخن؛ نصیحت، بیدارباش و تذکری از سوی موسی علیه السلام به برادرش هارون بود و الا هارون خود، نزد خداوند متعال پیامبری بزرگ و والامقام است. «تفسیر انوار القرآن».

قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ﴿٩٤﴾

(هارون) گفت: «ای پسر مادرم! نه ریش مرا بگیر، و نه (موسی) سرم را، همانا من ترسیدم که بگویی میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی، و سخن (و سفارش) مرا به کار نبستی». (۹۴)
تفسیر:

دیده می شود که: دین و دینداری مهمتر از روابط خونی و فامیل است. موسی علیه السلام در حالیکه در قهر و غضب از موسی سر و ریش برادرش هارون را گرفت و او را به سوی خود می کشید.

طوری که ابن عباس (رض) فرموده است: موسی علیه السلام؛ از شدت عصبانیت با دست راست موسی سر هارون را گرفت و با دست چپ ریشش را؛ زیرا حمیت در راه خدا بر او چیره شده بود.

باید متذکر شد که در بسیاری از موارد؛ برای خاموش کردن غضب جانب مقابل، باید از کلمات عاطفی استفاده بعمل آریم. طوری که هارون به برادر خود موسی در حالیکه در اوج غضب بود، می گوید: ای پسر مادرم! «يَا ابْنَ أُمَّ»: ای پسر مادرم! ادای سخن بدین شیوه، برای برانگیختن رأفت و رقت موسی بود، والا موسی و هارون برادران پدری و مادری یکدیگر بودند.

نه مرا از ریشم بکش و نه با موسی سرم؛ «إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» در حقیقت من ترسیدم که اگر به تو با دوازده هزار نفر پشت سر شما بیایم در قوم بنی اسرائیل تفرقه واقع میشود، باز شما بمن می گفتید: بنی اسرائیل را در حالی که درگیر اختلاف و تفرقه بودند رها کرده و به سوی من آمدی؟ چرا به اصلاح نابسامانی های شان نپرداخته و جانشین خیر و نیکی برایم در میان آنها نه گشتی؟ آخر چرا هدایتیم را در مورد سرپرستی نیکو و آراسته از آنان رعایت نه کردی؟ «أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلَحُ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (142 اعراف) (موسی علیه السلام، پیش از رفتن به این وعده گاه، به برادرش هارون گفت: در میان امت من جانشین من باش و کار مردم را اصلاح کن و از راه و روش مفسدان پیروی مکن!)

دیده می شود که: خطر تفرقه ی يك امت، حتی هارون علیه السلام را نیز مُشوش ساخته بود. واقعیت امر اینست که: حفظ وحدت امت، مهمتر از نجات يك گروه است.

همچنان هارون علیه السلام به سوی موسی علیه السلام عذر دیگری را نیز مطرح ساخت، طوری که در آیه (150 اعراف) چنین بیان یافته است: «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَانُوا يَقْتُلُونِي» (این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند) «اعراف / 150». در تفسیر «انوار القرآن» آمده است: تعداد بنی اسرائیل در آن زمان به ششصد هزار نفر می رسید، که جز دوازده هزار تن، بقیه همه به پرستش گوساله روی آوردند.

ابن عباس (رض) گفته است: هارون علیه السلام سر به زیر و فرمانبر بود. موسی علیه السلام که این عذر هارون علیه السلام را شنید، دست هارون علیه السلام را رها کرد و به سوی بانی اصلی فساد سامری متوجه شد، در هیچ جای از قرآن نیامده است که حضرت موسی علیه السلام این نظریه هارون علیه السلام را تصحیح کرد یا که فقط آن را خطای اجتهادی تصور کرده او را رها کرد. (تفسیر معارف القرآن: مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ ﴿٩٥﴾

(موسی علیه السلام رو به سامری کرد و) گفت: «ای سامری! (این) کار تو چیست؟ (چرا چنین کرده ای؟)». ﴿٩٥﴾

تشریح لغات و اصطلاحات :

«خَطْبُ»: امر خطیر. کار خطرناک و عظیم (ملاحظه شود سوره: یوسف/51، و سوره حجر/57).

تفسیر :

ای سامری! از این حرکات چه هدف منظوری داشتی و چه امری تو را به این کار وادار کرد؟ چه چیز تو را با پدید آوردن رسم باطل گوساله پرستی به گمراه سازی بنی اسرائیل واداشت؟ وای سامری! (منظور تو از) این کار (و فتنه‌ی) بزرگ که کردی چیست؟ باید یاد آور شد: زمانیکه موسی علیه السلام به ملاقات خداوند (تبارک و تعالی) به کوه طور رفت، سامری منافق از فرصت استفاده کرد، و سبب تَمَرُد در میان مردم در برابر رهبری مشروع هارون علیه السلام شد و آنها را از پرستش خداوند متعال گمراه کرد. زمانیکه موسی علیه السلام از کوه طور برگشت برای محاکمه کسی عجله نکرد. او به سامری فرصت داد تا قبل از اینکه تصمیم به راندن او از آن سرزمین بگیرد در مورد عمل خود توضیح دهد.

قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي ﴿٩٦﴾

(سامری) گفت: من چیزی را دیدم که (مردم) آنرا ندیدند، پس مشت (خاک) از نقش پای فرستاده (الله) را گرفتم، پس آن را افگندم. این چنین نفس من (این کار را) در نظرم آراست. ﴿٩٦﴾

تفسیر :

در طول تاریخ دیده شده که رهبران گمراه برای انحراف اذهان مردم، از جهل آنان و بخصوص از مقدسات دینی مردم سوءاستفاده ناروی بعمل می آورند. سامری منافق در جواب حضرت موسی علیه السلام گفت: آنگاه که من جبرئیل را بعد از غرق شدن فرعون و سپاهش بر آسیبی دیدم، چیزی را دیدم و دانستم که دیگران ندیدند، پس مشت (خاک) از خاک سُم جبرئیل برداشته و آن خاک را بر زیوری که گوساله را از آن ساخته بودم انداختم. در واقع این نفس اماره بالسوء بود که چنین فریبکاری را برایم آراست. (تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرنی)

امام قرطبی میفرماید: «از امام ابوبکر طرطرشی/پرسیدند: چه می‌گوید سید فقیه ما درباره گروهی از صوفیه که برای ذکر اجتماع میکنند و سپس برخی از آنان می‌ایستند و به رقص و وجد می‌پردازند تا آنکه بی‌هوش بر زمین می‌افتند آنگاه چیزی آماده کرده و می‌خورند، آیا همراهی و حضور با آنان جایز است؟ امام در جواب گفت: خداوند متعال بر تو رحم کند؛ مذهب این گروه از صوفیه، بطالت و جهالت و ضلالت است و اسلام چیزی جز کتاب الله متعال و سنت رسول وی نیست. اما از رقص و وجد بشنو: اولین کسانی که آن را پدید آوردند، یاران سامری بودند که چون برای‌شان گوساله‌ای صدا دارساخت، ایستادند

وگرداگرد وي به رقص پرداختند پس اين رقص از دين و آيين كفار و پرستشگران گوساله است... مگر نخوانده‌اي كه چون رسول الله صلي الله عليه وسلم با اصحابش مي نشست، گويي پرنده بر سر هایشان آشیان ساخته بود، از بس سكوت و وقار و سنگيني و ادب داشتند؟ لذا بر سلطان و نایبانش لازم است تا اينان را از حضور در مساجد و غير آن بازدارند و براي كسي كه به الله متعال و روز آخرت ايمان دارد، روا نيست كه با آنان در مجالسشان حضور يابد و آنان را بر باطلشان مدد كند، اين است مذهب امام مالك و امام ابو حنيفه و امام شافعي و امام احمد بن حنبل و غير ایشان از ائمه مسلمين» (رحمه الله عليهم جميعاً) (قرطبي: 238-11/237).

شيخ خرمدل در تفسير اين آيه مي نويسد: معني ديگر آيه كه تنها نقل قول از زبان سامري است عبارت است از: سامري گفت: چيزي را من ديده‌ام كه آنان ندیده‌اند (كه جبرئيل فرشته وحی است) و از جاي پاي (اسب) جبرئيل مُشتي (خاك) برگرفتم و آن را (به درون گوساله) ريختم، و نفس من اين چنين كار را در نظرم آراست.

«بَصُرْتُ»: ديدم. مراد از ديدن در اینجا، فهم كردن و پي بردن و دانستن فنون مجسمه‌سازي و تمثال‌گري است.

«فَقَبَضْتُ قَبْضَةً»: مشتني را برگرفتم. مراد برداشتن مقداري از تورات و عمل كردن بدان است.

«أَثَرُ الرَّسُولِ»: اثر پيغمبر. مراد از (أَثَر) تورات، و مراد از (الرَّسُول) موسي است.

«نَبَذْتُ»: انداختم. رها كردم.

«سَوَّلْتُ»: آن را زينت داد و گرامي و شيرين كرد. (: يوسف / 18 و 83).

قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُْحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا ﴿٩٧﴾
(موسي به سامري) گفت: «پس برو، بي شك بهره ي تو در زندگي دنيا اين است كه بگويي: «(به من) دست نزويد (و نزديك نشويد)» و همانا وعده اي (از عذاب) داري، كه هرگز تخلف نخواهد شد، و (اكنون) به معبودت بنگر كه پيوسته عبادتش مي كردي (و آن را رها نمي كردي) آن را خواهيم سوزاند، سپس (خاكستر و ذرات) آن را در دريا پراكنده مي سازيم. (٩٧)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مِاسَاسَ»: تماس. مخالطت و معاشرت. مصدر باب مفاعله است. «لَا مِاسَاسَ»: هيچ‌گونه همنشيني و آميزشي نيست. هدف از آن نهي است، يعني با من نياميزيد و تماس نگيريد. مقصود بايكوت سامري و طرد او از ميان جامعه است. اشاره به يكي از قوانين جزائي شريعت موسي است كه اعلان پليدي پليد و كناره گيري از او است. (ملاحظه شود تفسير في ظلال القرآن).

تفسير :

موسي عليه السلام به سامري گفت: پس برو (دور شو)، كه جزايت بر آنچه كردي اين است كه رانده و مانده و از همه كس دور افكنده زندگي كني و به هر كس بگويي: نه به من دست زني و نه من به كسي دست ميزنم!

حسن بصري گفته است: الله متعال سزاي دنياي سامري را چنان مقرر نمود كه او مردم را لمس نكند و مردم هم او را لمس نكنند. يعني الله متعال سختي و عذاب را بر او شديد گرفته بود.

مفسران مي نويسند: كه سامري به هر كس كه نزديك مي شد، هر دو را تب (سهم) ميگرفت. برخي از مفسران در مورد كلمه «لَا مِاسَاسَ» در تفاسير خويش مي نويسند كه: «لَا مِاسَاسَ»: به معنای مبتلا شدن به مريضي است، كه به هيچ وجه احدی با او تماس نگیرد. ميگویند

در نهایت امرسامری به يك مریضی روانی گرفتار شد که از مردم فرار میکرد و هرکس به او نزدیک می شد چیغ میزد: «لَامِسَاسَ» دور شو، دور شو.

«وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ»: با این حال تو را نزد الله متعال موعدی است که در آن بر جنایت بزرگ پدید آوردن رسم گوساله پرستی عذاب خواهد کرد و این وعده هرگز تخلف پذیر نیست و قطعاً محقق خواهد شد.

«وَأَنْظِرْ إِلَى إِلْهَكِ الَّذِي ظَلَمْتَ عَلَيْهِ عَاقِبًا»: و به سوي این گوساله اینکه آن را به جاي الله متعال پرستش می کردی و در پرستش آن پایدار بودی، بنگر.

«لَنْحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا»: به زودی آن را با آتش می سوزانیم سپس خاکسترش را در آب دریا کاملاً فرو می پاشانیم.

به قولی معنی این است: او را میکوبیم و به وسیله سوهان ذره ذره اش می کنیم «سپس آن را در دریا پراکنده می کنیم، پراکنده» یعنی خاکستر گوساله را در دریا می افشانیم تا باد آن را پاک از بین ببرد و نابود سازد.

درآیه مبارکه درمی یابیم که؛ محو و نابودی آثار کفر و شرک باید در ملأعام و با حضور مردم باشد. صورت گیرد، در ضمن در یافتیم که: حفظ افکار مردم از حفظ طلا هم مهم تر است. غیرت دینی و قاطعیت در برابر انحراف، لازمه رهبری است. (سوزاندن طلا و به دریا ریختن خاکستر آن، تصمیم قطعی موسی بود) هکذا به جوامع نشان داد که: چیزهای نابود شدنی شایستگی پرستش را ندارند.

سرنوشت سامری، پس از گمراهی مردم:

سرانجام موسی بعد از مراجعت از کوه طور سامری را محکوم نموده و سه دستور در باره او و گوساله اش صادر نمود: که تفصیل آن در آیه 97 سوره «طه» بیان یافته است. 1- طرد از وطن و قوم «فَأَذْهَبَ»، به او گفت: باید از میان مردم دور شوی و با کسی تماس نگیری و بهره تو در باقیمانده عمرت این است که هر کس به تو نزدیک شود بگو با من تماس نگیر، «قَالَ فَأَذْهَبُ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ» حضرت موسی علیه السلام، با یک فرمان قاطع، «سامری» را از جامعه طرد کرد و او را به انزوای مطلق کشانید. سامری بعد از این ماجرا ناچار شد از میان بنی اسرائیل و شهر و دیار بیرون رود و در بیابان ها متواری گردد.

بعضی از مفسران گفته اند: بعد از ثبوت جرم و خطای بزرگ سامری، موسی درباره او نفرین کرد و خداوند او را به مریضی مرموزی مبتلاء ساخت که تا زنده بود کسی نمی توانست با او تماس بگیرد و اگر تماس میگرفت گرفتار مریضی میشد. (قرطبی محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، 4281/6 انتشارات ناصر خسرو، تهران 1384).

2- نفرین «لَامِسَاسَ»، تهدید به عذاب آخرت «لَأَنَّكَ مَوْعِدًا»، وعده عذاب دردناک الهی در پیش داری که هرگز از آن تخلف نخواهد شد.

بعضی از مفسران گفته اند: جمله «لَا مِسَاسَ» اشاره به یکی از قوانین جزائی شریعت موسی (علیه السلام) است درباره بعضی از افراد که گناه سنگینی داشتند، چنین فردی به منزله موجودی که از هر نظر پلید و نجس و ناپاک بود، درمی آمد، احدی با او تماس نمی گرفت و او هم حق نداشت با کسی تماس بگیرد. (تفسیر «فی ظلال»، جلد 5، صفحه 494).

دستور و مجازات دوم سامری این بود که: موسی(علیه السلام) مجازات او را در قیامت به او گوشزد کرده گفت: (تو وعده گاهی در پیش داری - وعده عذاب دردناک الهی - که هرگز از آن تخلف نخواهد شد)؛ «وَ إِنْ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ». (لَنْ تُخْلَفَهُ» فعل مجهولی است که نائب فاعل آن در اینجا سامری، و ضمیر آن، مفعول دوم می باشد و فاعل آن در اصل خدا است و معنی جمله روی هم رفته چنین است: برای تو موعدی است که خداوند درباره تو از آن تخلف نخواهد کرد).

3- آتش زدن گوساله «لُنْحَرِقْنَهُ». سومین دستور این بود که: موسی علیه السلام به سامری گفت: (به این معبودت که پیوسته او را عبادت می کردی، نگاه کن و ببین ما آن را با سوهان براده نموده، می سوزانیم و سپس ذرات و خاکستر آن را به دریا می پاشیم)؛ (تا برای همیشه محو و نابود گردد) «وَ أَنْظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُْحَرِقْنَهُ ثُمَّ لَنْنَسِفْنَهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا» (97طه) (تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسی همدانی، 277/14).

باید یاد آور شد که: برای مروّجین فکرهای باطل، مجازات دنیوی وسیله‌ی تخفیف درسزای های اخروی شان نیست.

احتمال دارد که انسان ازسزا های دنیوی فرار کند، ولی به یاد داشته باشید که از عذاب اخروی و قهر الهی در آخرت به هیچ صورت راه گریزی وجود ندارد.

إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿٩٨﴾

بدون شک پروردگار بر حق شما تنها و بی همتا الله است، همان پروردگاری که جز او معبودی نیست، علم او همه چیز را فرا گرفته است. (۹۸)

تفسیر :

نه این گوساله‌ای که سامری شما را به وسیله آن در فتنه افگند. ای بی‌خردان! وقتی گوساله را به پرستش گرفتید، عقل‌هایتان کجا رفته بود؟!

بدین ترتیب حضرت موسی علیه السلام به فتنه گوساله پرستی سامری پایان داد و قومش را به سوی توحید برگرداند.

خوانندگان محترم !

معمولاً در برابر هر انقلابی، یک جنبش ضد انقلابی که سعی میکند دستاورد های انقلاب را در هم پیچیده و جامعه را به دوران قبل از انقلاب برگرداند وجود دارد، دلیل آن هم چندان پیچیده نیست، زیرا با تحقق یک انقلاب تمام عناصر فاسد گذشته یک مرتبه نابود نمی شوند، معمولاً تفاله ای از آن باقی می ماند که برای حفظ موجودیت خویش به تلاش بر می خیزند و با تغییر شرایط و کمیت و کیفیت، دست به اعمال ضد انقلابی آشکار یا پنهان می زنند و با استفاده از تمام ضعف های روانی و فرصت های مناسب زمانی و مکانی برای بر اندازی انقلاب تلاش می کنند.

در جنبش انقلابی موسی بن عمران به سوی توحید و استقلال و آزادی بنی اسرائیل، سامری سردمدار این جنبش ارتجاعی بود، او که مانند همه رهبران جنبش های ارتجاعی، به نقاط ضعف قوم خود به خوبی آشنا بود و میدانست با استفاده از این ضعف ها می تواند، غائله ای به راه اندازد، سعی کرد از زیور آلات و طلاهایی که معبود دنیا پرستان و مورد توجه توده عوام است، گوساله بسازد و بدین وسیله توانست در مدت کوتاهی اکثریت قاطع جاهلان بنی اسرائیل را از راه و رسم توحید منحرف ساخته و به شرک بکشاند.

داستان گوساله پرستی سامری:

داستان گوساله پرستی سامری یکی از داستان های ذی عبرتی در قرآن عظیم الشان می باشد که بصورت کل چهار بار تذکر رفته است که از جمله: در سوره بقره آیات (51، 54، 92 و 93). و در سوره نساء آیه: (153) و در سوره اعراف آیات (148 و 149) و در سوره طه از آیه ۸۸ این داستان به تفصیل بیان گردیده است. البته این مقدار یادآوری این داستان حاکی از اهمیت آن است.

عوامل گوساله پرستی بنی اسرائیل:

انحراف از توحید و میل بنی اسرائیل و گرایش آنان به گوساله پرستی چیزی جدیدی نبود، بلکه ریشه این عوامل در مصر سابقه طولانی داشت که ببر خي از این عوامل ذیلاً اشاره به عمل می آید:

قرآن عظیم الشان در آیه (38 سوره اعراف) میفرماید: «وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (138)» (و بنی اسرائیل را از بحر گذرانیم، تا اینکه در راه بر قومی آمدند که به عبادت بت های خویش مشغول بودند، گفتند: (بنی اسرائیل) ای موسی! برای ما هم معبودی مقرر کن همان طور که آنان را معبودانی هست، گفت: یقیناً شما قوم نادان و جاهل هستید.) به تأسف باید گفت: گاهی انسان به حدی کج اندیش می شود که از رهبران الهی نیز درخواست ناروا می کند.

ولی نباید از این واقعیت انکار کرد که: محیط جبرآور نیست، ولی تأثیرگذار هست. پس تا در اعتقاد و ایمان قوی نشده ایم، ضرور و واجبی است تا از محیط و فرهنگ فاسد دوری کنیم، زیرا گاهی انسان از مهم ترین نعمت ها غفلت ورزیده و نسبت به آنها ناسپاسی می کند. بعد از اینکه موسی و بنی اسرائیل از بحر عبور کردند، در بین راه با قومی برخوردند که بر پرستش بت های خویش پایبند بودند، (با دیدن این صحنه) گفتند: ای موسی! برای ما خدایی قرار بده، همان گونه که برای اینان معبودها (و بت های) است.

(موسی) گفت: آیا غیر از الله معبودی برای شما خواهیم؟ در حالیکه او شما را بر جهانیان (زمان تان) فضیلت داده است.

«قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (140)» (سوره اعراف 140) گفت: آیا معبودی غیر خدا برای شما بجویم، در حالی که او شما را بر مردم این زمانه برتری داده است؟!)

از فحواي آیه مبارکه چنین فهمیده میشود که: اشخاص و ملت ها، هر لحظه و هر زمان در معرض خطر انحراف قرار میگیرند. ایمان سطحی، زودگذر است، آنانیکه يك عمر در سحر و جادو بودند، با دیدن يك معجزه چنان مؤمن شدند که تهدیدهای فرعون آنان را نلرزاند، ولی طرفداران حضرت موسی علیه السلام با دیدن آن همه معجزات و پس از پیروزی بر فرعون، انحراف و بت پرستی قومی، آنان را به انحراف کشید و تازه از موسی علیه السلام نیز تقاضای بت و بت پرستی کردند. در این هیچگونه شکی نیست که پرستش (حق یا باطل)، در طول تاریخ بشر وجود داشته است. «يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ» (در زمان موسی علیه السلام نیز اشخاصی بت می پرستیدند.) واقعیت امر اینست که: بدتر از دشمنان آگاه خارجی و بیگانه، دوستان نادان داخلی اند.

خوانندگان محترم!

بصورت کل باید گفت که: پس از تمديد ميقات حضرت موسي عليه السلام از سي شب به چهل شب و شايعه مرگ حضرت موسي عليه السلام که توسط برخي از منافقان در ميان مردم منتشر شد همچنين جهل و ناداني اين جماعت به همراه زي رکي و مهارت و زبردستي سامري در تهيه گوساله اي که از آن صدايي مخصوص خارج ميشد به اضافه اينکه اين بت از طلا و زيورآلاتي ساخته شده بود که مردم به دليل محروميت هاي پيايي و وجود روح ماديگري بني اسرئيل مورد توجه شيفتگان طلا قرار ميگرفت همه و همه سبب شد که در مدت کوتاهي بت پرستي و گوساله پرستي در ميان بني اسرئيل رواج يابد.

در ادامه داستان گوساله سامري و پس از مراجعت حضرت موسي عليه السلام از ميقات و روشن شدن مسائل براي بني اسرئيل از کار خود نادم و پشيمان گشتند و از خدا تقاضاي عفو و بخشش کردند و گفتند: اگر پروردگار ما به ما رحم نکند و ما را نبخشد به طور مسلم از زيانکاران خواهيم بود. «وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيَدِهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ يَعْفُرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (سوره اعراف) و چون (ارزش گوساله پرستي) در نزدشان سقوط کرد (و پشيمان شدند) وديدند که قطعاً گمراه شده اند، گفتند: البته اگر پروردگارمان به ما رحم نکند و ما را نبخشد، ما از زيانکاران خواهيم بود.

خوانندگان گرامي!

از آيات متبرکه (99 الي 112) در باره پند گرفتن از قصه ي قرآني، مجازات اعراض از دساتير قرآني، چگونگي زمين، کوه ها و مردم در روز قيامت، به بحث گرفته شده است.

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا ﴿٩٩﴾

اين گونه بخشي از اخبار گذشته را براي تو بيان مي كنيم و بي ترديد ذكري [چون قرآن] از نزد خود به تو عطا كرديم. (99)

تفسير:

نقل داستان هاي قرآني، يكي از شيوه هاي تربيتي قرآن عظيم الشان مي باشد. قصه هاي قرآني، وحی الهی است، نه گفته های این و آن. واقعیت امر اینست که ذکر داستان های قرآني، بهترين و صادق ترين داستان هاست، زیرا گوینده ی آن خداوند متعال است، و مخاطب آن پیامبر صلی الله علیه وسلم و ماجرای آن حقیقی است.

در آیه مبارکه آمده است: اي پیامبر! همان طوري که قصه ي وسر گذشت موسي و فرعون را بر تو حکايت کردیم، اخبار امت هاي پيشين را نيز بر تو حکايت ميکنيم.

«وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا» و مسلماً بر تو قرآني نازل کرده ایم که پند و اندرز و تذکري است براي هر کس که اندرز گيرد.

در البحر آمده است: خدای متعال منت اعطای قرآنی که مشتمل بر قصه ها و معجزات است، را بر حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم نهاده است. (البحر ۶/۲۷۸).

مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا ﴿١٠٠﴾

هر کس از آن روي گردان شود روز قيامت بار سنگيني (از گناه و مسئوليت) بر دوش خواهد داشت! (۱۰۰)

تفسير:

«وِزْرًا»: بار سنگين. بر گناه هم اطلاق مي شود، و در اینجا مراد عقوبت و جزاي گناه است.

کلمه «وَزْرًا» بصورت نکره (غیرمعروف، ناشناس) آمده است یعنی اینکه میزان خطر و سنگینی بار قیامت، برای کسی روشن نیست.

یعنی هر کسیکه از قرآن روی گرداند و از آن پیروی نکند و بدان عمل ننماید بی‌گمان روز قیامت بارگناهی سنگین بر دوش می‌گیرد؛ از آن رو که اعراض نموده و نسبت به آن بی‌توجه بوده است.

باید گفت که: انسان‌ها در انتخاب راه آزادند، میتوانند حق را بپذیرند و میتوانند از قبولی حق اعراض و روی بگردانند، عواقب اعراض و روی گردانی از ذکر خدا، تنها به زندگانی نکبت بار در این دنیا خلاصه نمی‌شود، بلکه بدبختی آخرت را نیز به همراه دارد. طوری که در (آیه 124 سوره طه) می‌خوانیم: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» و هر کس از هدایت من [که سبب یاد نمودن از من در همه امور است] روی بگرداند، برای او زندگی تنگ [وسختی] خواهد بود، و روز قیامت او را نابینا محسور می‌کنیم.

خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا ﴿١٠١﴾

که همیشه در آن خواهند ماند و چه بد باری است که در روز قیامت خواهند داشت. (۱۰۱) تفسیر:

«حِمْلًا»: بار. مراد بار سنگین گناهان است. در آیه مبارکه، گناه به بار سنگین تشبیه شده است؛ چرا که بر دوش گناهکار سنگینی می‌کند. یعنی: این گناه بزرگ شان در روز قیامت چه سربار بدی برای شان است.

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ﴿١٠٢﴾

(همان) روزی که در «صور» دمیده شود، و گناهکاران را در آن روز کبود چشم جمع می‌کنیم. (۱۰۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«زُرْقًا»: جمع اُزْرَق. کسی که صورتش بر اثر شدت درد و رنج، تیره و کبود شده باشد. کبود چشم. مراد از کبودی چشم ضعف بینایی است، و کبود چشم را نابینا معنی کرده‌اند (طه / 124). «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

روزی که اسرافیل برای بار دوم در صور می‌دمد و گناهکاران را با چشمانی سیاه و کبود و روی سیاه به میدان حشر برای محاسبه می‌آوریم.

مفسران می‌نویسند: مراد: مشرکان و گناهکارانی‌اند که به سبب گناهی که الله متعال بر آنان نیامرزیده است، مؤاخذه میشوند. یعنی: آنان را تشنه بر میانگیزیم زیرا سیاهی چشم‌هایشان بر اثر تشنگی به کبودی می‌گراید. همچنان احتمال دارد که مراد کبودی بدن‌هایشان و از جمله چشمان‌شان در اثر شدت خشم، پشیمانی، حسرت و گرانباریشان باشد.

همچنان امام قرطبی در این مورد می‌فرماید: با کبود شدن چشم و سیاه گشتن چهره‌ی آنها، قیافه‌ای بس زشت و کریه پیدا میکنند. (تفسیر قرطبی ۲۴۲/۱۱).

صور چیست؟

«يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ»: صور، در زبان عربی، به «شیپور» گفته میشود. صحابه (رضی الله عنهم) در مورد ماهیت صور، از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند، رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را به چیزی که نزد عرب شناخته شده بود، تفسیر فرمود، از عبدالله

ابن عمرو بن عاص(رض)، روایت شده که مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و پرسید: صور چیست؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: صور، شاخی است که در آن دمیده میشود. (سلسلة الاحادیث الصحیحه (68/3) شماره (1080).

از حسن بصري (رض) روایت شده است که می‌گوید: صور، جمع صورۀ است و به معنای دمیدن در اجساد مردگان است، تا دوباره زنده شوند و روح بیرون رفته به کالبد مادی باز گردد.

از ابو عبیده و کلبی روایت است که: صور با «واو ساکن» جمع صورۀ است. همانطور که سور (دیوار پیرامون شهر) جمع مسورۀ، صوف جمع صوفۀ و بسر جمع بسرۀ است. منظور از دمیدن در صور، دمیدن در اجساد است، تا ارواح به آنها باز گردند.

يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا (۱۰۳)

آنها در میان خود آهسته سخن می‌گویند، (و به یکدیگر می‌گویند: «(شما) فقط ده روز (در دنیا) درنگ کرده اید».) (۱۰۳)

تفسیر :

«یتخافتون»: تخافت: میان خود آهسته سخن گفتن. «یتخافتون» میان خودآهسته سخن می‌گویند. خفت (بر وزن عقل): آهسته سخن گفتن ابو سعود گفته است: وقتی با چشم خود سختی و خوف و هراس را دیدند، مدت اقامت خود را در دنیا کوتاه در نظر آوردند. (ابو سعود ۳/۳۲۴).

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا (۱۰۴)

ما به آنچه می‌گویند داناتریم، آن گاه که مُنصف ترینشان می‌گوید: جز یک روز درنگ نکرده اید. (۱۰۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً»: کسی که رأی او دادگرانه‌تر و به واقعیت نزدیکتر است.

مراد از ترجیح سخن گوینده دوم این نیست که او به صداقت و راستی نزدیکتر است؛ بلکه مراد این است که او بهتر درجه پشیمانی و اندازه هراس و عذاب قیامت را به تصویر کشیده است. چرا که عمر جهان‌گذران، در قبال عمر بی‌پایان و جاویدان آخرت، نه ده روز، بلکه یک روز نیز بشمار نمی‌آید که کمترین عدد است. «ترجمۀ معانی قرآن».

تفسیر :

عظمت روز قیامت و روز حشر به قدری است که انسانها پس از حضور در آن عمر خود را در دنیا، نیم روز یا یک روز و یا حد اکثر ده روز می‌شمرند طوریکه قرآن عظیم الشان از زبان اشخاص و گروه‌های مختلف، آنرا چنین بیان می‌دارد.

- گروه اول مدت اقامت خویش را فقط ده روز، قلمداد می‌دارند. «إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا».

- گروه دیگری مدت اقامت خویش را فقط یک روز در دنیا قلمداد نموده می‌فرمایند: «إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا»

- گروه دیگری مدت اقامت خویش را فقط یک بخشی از روز در دنیا قلمداد می‌دارند. «لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا» (نازعات آیه 4) ویا «لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» (بقره: 259).

- گروه دیگری مدت اقامت خویش را لحظاتی کوتاه می‌دانند «مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ» (سورۀ روم آیه 55).

- گروه دیگری مدت اقامت خویش را زمانی اندک می‌دانند طوریکه آمده است «إِنْ لَبِثْتُمْ

إِلَّا قَلِيلًا» (مؤمنون آیه 114)

به نظر می‌رسد این تفاوت نظر در مقدار عمر دنیا بی انسانها، بستگی به مقدار بصیرت و درك اشخاص دارد. چنانکه در این آیه کسانی که قرآن از آنها به «أُمَّتُهُمْ طَرِيقَةً» تعبیر کرده است، عمر دنیا را يك روز می‌شمرند و در آیهی قبل، گنهکاران مدت آن را ده روز. ولی باید گفت که: همه‌ی مجرمین، در قیامت در يك سطح قرار ندارند و هرکس عاقل‌تر است، دنیا را کوچک‌تر می‌بیند.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ﴿١٠٥﴾

و از تو درباره کوه ها می پرسند، (که در روز قیامت چه خواهند شد) بگو: پروردگارم آنان را ریشه کن می کند و از هم می پاشد. (۱۰۵).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نسف»: یعنی قلع و قمع و نابود کردن.

تفسیر :

مردم درباره‌ی بر پا شدن روز قیامت سؤالاتی را مطرح می‌دارند که پیامبر صلی الله علیه وسلم بدان جواب داده است: در این هیچ جای شکی نیست که: نظام حاکم بر طبیعت، دائمی و ابدی نیست. متلاشی کردن کوه ها و به وجود آوردن قیامت، جلوه‌ای از ربوبیت الله متعال است.

در آیه مبارکه آمده است که: ای پیامبر! کافران از تو از حال و وضع آنها در روز قیامت می‌پرسند که: آیا در آن روز کوه‌ها باقی می‌مانند، یا از بین می‌روند؟ بگو: خداوند متعال آنها را گردی پراکنده خواهد ساخت و از روی زمین محو خواهد کرد.

شان نزول آیه 105:

711- ابن منذر از ابن جریج روایت می‌کند: قریش پرسید ای محمد! خدای تو روز قیامت با این کوه‌ها چه میکند؟ آیه «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» (در باره کوه‌ها از تو می‌پرسند، بگو: خدای من آنها را کاملاً پراکنده می‌کند» نازل شد.)

فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿١٠٦﴾

پس آنها را به صورت دشتی هموار و صاف و امی گذارد. (۱۰۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قاع»: یعنی زمینی است هموار، صاف، بی‌گیاه و بی‌بنا. زمینی هموار که کوه و جنگل در آن نیست (بیابان هموار). «صفصف»: یعنی زمین صاف هموار به گونه‌ای که همه‌ی قسمت‌های آن در يك صف و خط باشند.

تفسیر :

در آیه مبارکه می‌فرماید: یعنی کوه ها را به میدانی هموار تبدیل می‌کند. یا مواضع آنها را بعد از پراکندن و از میان بردن کوه‌هایی که بر آنها قرار داشته، رها می‌کند و فرومی‌گذارد.

لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ﴿١٠٧﴾

که در آن هیچ نشیب پستی و بلندی نمی‌بینی. (۱۰۷)

تفسیر :

«عوج»: به معنی نشیب و فرود آمدگی روی زمین است؛ چون وادی‌ها و مانند آنها. «امت»: هر فراز و مکان بلندی است؛ مانند تل‌ها و پشته‌های کوچک.

یعنی نه انسان در آن بلندی می بیند و نه پستی و ناهمواری؛ بلکه همه زمین بر یک شکل و یک هیأت قرار دارد.

کوبیده شدن زمین و خرد شدن کوهها :

الله متعال در قرآن عظیم الشان بیان میفرماید: که این زمین ثابت و پابرجا و کوه های استوار در روز رستاخیز و هنگام دمیدن در صور، یکباره در هم کوبیده و متلاشی میگردند.

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَجِدَةٌ ﴿13﴾ وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَجِدَةٌ ﴿14﴾ فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿15﴾ وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ﴿16﴾» [الحاقة: 13-16]. (در آن هنگام، که در صور دمیده شود و زمین و کوهها از جا برداشته شوند و یکباره در هم کوبیده شوند. در آن هنگام، رویداد (رستاخیز) رخ میدهد و آسمان شکافته میشود و در آن روز، سست و نا استوار میگردد).

«كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿21﴾»: [الفجر: 21]. (هرگز! هرگز! زمانی که زمین سخت در هم کوبیده شود و صاف و مسطح گردد).

در آن هنگام این کوههای سخت، به ریگهای نرم تبدیل میشوند. الله متعال میفرماید: «يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا ﴿14﴾» [المزمل: 14]. (در روزی که زمین و کوهها سخت به لرزه درآیند و کوهها به توده‌های پراکنده‌ی ریگ روان تبدیل شوند). در جایی دیگر خبر داده است که کوهها مانند پشم رنگین میشود: «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ﴿9﴾» [المعارج: 9]. (و کوهها به سان پشم رنگین می‌گردد) در آیه‌ای دیگر کوهها را به پشم رنگین حلاجی شده تشبیه میکند: «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ﴿5﴾» [القارعة: 5]. (و کوهها به سان پشم رنگین حلاجی شده می‌شوند). سپس الله متعال این کوهها را از جا می‌کند و زمین را هموار می‌گرداند، بگونه‌ای که هیچ نشیب و فرازی در آن دیده نمیشود. قرآن کریم از نابودی کوهها، گاهی به سیر «روان شدن» و گاهی به نسف «پراکندن» تعبیر کرده است: «وَسَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَابًا ﴿20﴾» [النبأ: 20]. (و کوهها روان میشوند و سراب میگردند). «وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ ﴿10﴾» [المرسلات: 10]. (و هنگامی که کوهها پراکنده می‌گردند). «وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ﴿3﴾» [التكوير: 3]. (و هنگامی که کوهها رانده میشوند). سپس وضعیت زمین را پس از حرکت و پراکندگی کوهها، این‌گونه بیان می‌کند: «وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿47﴾» [الكهف: 47]. «روزی ما (نظام جهان هستی را به عنوان مقدمه‌ای برای نظام نوین، در هم می‌ریزیم و از جمله) کوهها را به حرکت در می‌آوریم و (همه موانع سطح زمین را از میان بر می‌داریم به گونه‌ای که) زمین را (هموار و همه‌چیز را در آن) نمایان می‌بینی و همگان را (برای حساب و کتاب) گرد می‌آوریم و کسی از ایشان را فرو نمی‌گذاریم». «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ﴿105﴾ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿106﴾ لَا تَبْقَى فِيهَا جَبَلٌ وَلَا أَمْتًا ﴿107﴾» [طه: 105-107]. «(از تو درباره‌ی کوهها می‌پرسند، بگو: پروردگرم آنها را از جا می‌کند و (در هوا) پراکنده میکند. سپس زمین را مانند زمینی صاف و هموار رها می‌سازد (زمینی که) در آن هیچ‌گونه نشیب و فرازی نمی‌بینی».

ایمان به روز رستاخیز یعنی چه؟

یعنی پایان زندگی دنیوی و آغاز زندگی اخروی: قبل از همه باید گفت که: ما ایمان داریم که هرگاه فرصت از بین رفتن زندگی دنیا فرا رسد - که البته تاریخ آن را غیر از خدا کسی

نمیداند - این جهان هستی دگرگون خواهد شد و نظام این کائنات از هم خواهد پاشید، و تمامی آسمان‌ها و زمین از بین خواهد رفت و آنگاه جهان آخرت در کون دیگری و با نظام دیگری پدید خواهد آمد و این امر برای الله متعال سهل و آسان است، زیرا همچنان‌که آن ذات قادر و توانا توانست این جهان شگفت‌انگیز را بیافریند و نظام خویش را بر آن حاکم کند، قادر است، آن را از بین هم ببرد و نظامش را باطل کند و بجایش کائناتی دیگر بیافریند. «ذَلِكَ يَوْمَ مَجْمُوعٍ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمَ مَشْهُودٍ» (103) وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ ﴿104﴾» [هود: 103-104].

(آن روز محشر روزی است که همه مردم در آن جمع کرده می‌شوند، روزی که همه آن را مشاهده خواهند کرد، و ما آن را مؤخر نمی‌کنیم مگر تا فرصتی شمرده شده).
و یا طوریکه می‌فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ» [الأعراف: 187]. (از تو در باره قیامت می‌پرسند که چه وقت بر پا میشود؟ بگو: علم آن نزد پروردگارم است، آن را در سر و قتش آشکار نمی‌کند مگر ذات توانای او).

و یا طوریکه می‌فرماید: «إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ ﴿1﴾ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ ﴿2﴾ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ﴿3﴾ وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ﴿4﴾ عَلِمْتَ نَفْسَ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ ﴿5﴾» [الإنفطار: 1-5]. (هنگامی که آسمان شکافته شود و هنگامی که ستارگان فرو ریزند، و هنگامی که دریاها بشدت به حرکت درآید - تا یکی شوند - هنگامی که قبرها گشاده شود آنگاه است که هر نفس خواهد فهمید که چه عملی پیش فرستاده و چه عملی را بتأخیر افکنده است).

معاد و برانگیخته شدن بعد از مرگ:

ایمان داریم به اینکه خداوند متعال پس از مردن ما را زنده می‌کند، و همه ما را هر کجا که باشیم با روح و جسد از قبرهایمان بیرون می‌آورد و برای محاسبه اعمال و دریافت پاداش نیک یا بد در آن میدان بزرگ، در روز حشر جمع می‌کند، و این امر برای ذات قادر و یکتایی مانند او ممکن است، و عدالت در حکمتش همین را تقاضا می‌کند. «قُلْ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿26﴾» [الجاثية: 26].

(بگو: ای رسول ما، خدا شما را زنده می‌کند سپس می‌میراند سپس همه شما را برای روز قیامت که هیچ شک و تردیدی در آن نیست جمع می‌کند و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند).

و یا طوریکه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن ثَرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يُّتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿5﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿6﴾ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي الْقُبُورِ ﴿7﴾» [الحج: 5-7]. «ای مردم، اگر در باره رستاخیز و قدرت الله بر زنده کردن دوباره مردگان تردید دارید، بدین نکته توجه کنید تا به گوشه‌ای از قدرت الهی پی ببرید و به خود آید که ما شما را از خاک می‌آفرینیم سپس این خاک را به نطفه و بعد از نطفه به خون بسته و پس از آن به یک قطعه گوشت تبدیل می‌کنیم که برخی کامل و تام الخلقه و برخی، ناتمام و ناقص الخلقه است تا در این انتقال و تحولات، قدرت خویش را بر شما آشکار سازیم و ما جنین‌هایی را که بخواهیم تا زمانی معین در رحمها نگاه می‌داریم و آنگاه شما را به صورت کودک از شکم مادر

بیرون می‌آوریم سپس شما را پرورش می‌دهیم تا اینکه به رشد جسمانی و عقلانی خود می‌رسید برخی از شما در این میان می‌میرند و برخی دیگر به نهایت عمر و غایت پیری می‌رسند تا بدانجا که چیزی از علوم را بخاطر نخواهند داشت. (دلیل دیگری بر قدرت الله متعال این است که ای انسان در فصل زمستان) تو زمین را خشک و خاموش می‌بینی اما هنگامی که - فصل بهار (در میرسد و - بر آن آب می‌بارانیم به جنبش درمی‌آید و رشد و نمو میکند و انواع گیاهان زیبا و شادمانی بخش را می‌رویاند، (اثر قدرت) دلیل است که خدای قادر حق است و هم او مردگان را زنده میگرداند. و وی بر هر چیز توانا است و اینکه قیامت بدون شک عنقریب در خواهد رسید و اینکه خداوند مردگان را که در قبرها هستند بر خواهد انگیخت».

يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ﴿١٠٨﴾

در آن روز همگی از دعوت کننده الهی پیروی کرده (و دعوت او را به حیات مجدد لبیک می‌گویند) و همه صداها در برابر (عظمت) خداوند رحمان خاضع می‌گردد، و جز صدای آهسته چیزی نمی‌شنوی! (۱۰۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الدَّاعِيَ»: دعوت کننده. مُنادي. مراد اسرافیل است. «عِوَجَ»: سرپیچی و انحراف.

«لِلرَّحْمَنِ»: به خاطر سیطره عظمت خداوند مهربان بر عرصه محشر. در برابر خداوند مهربان. «هَمْسًا»: صدای آهسته و زیرلبي.

تفسیر :

«يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ»: در روز قیامت مردم به سوی ندای دعوتگر حق که آنان را به سوی میدان محشر فرا میخواند می‌شتابند؛ آنان از اجابت وی و گرد آمدن در محشر، هیچ گریزگاه و پناهی ندارند.

و او چنین ندا در میدهد: به سوی پهن دشت گسترده قرار گرفتن در پیشگاه خدای رحمان بشتابید.

«وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ»: صدا های خلق از خضوع در برابر هیبت پروردگار رحمان خاموش و ساکت می‌شود.

«فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا»: یعنی همه صداها از خشیت و خوف خدای رحمان و به منظور گوش سپردن به سخن او، خاموش می‌گردد و جز صدای آهسته که تقریباً شنیده نمیشود، چیزی دیگر نمیشنوی.

از ابن عباس (رض) روایت شده است که آن صدای آهسته عبارت است از صدای آرام پاها که به میدان حشر می‌روند. (طبری ۲۱۴/۱۶).

در آیه مبارکه درمی‌یابیم؛ آنده کسانی در دنیا از داعیان الهی اعراض میکردند، در روز قیامت، چاره‌ای جز پیروی نخواهند داشت. واقعیت اینست که: قیامت، روز تجلی و ظهور رحمانیت خداوند است و رحمانیت او، امید و ملجأ تمام مردم است.

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا ﴿١٠٩﴾

در آن روز شفاعت (هیچکس) سودی نمی‌بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده و از گفتار او راضی است. (۱۰۹)

تفسیر :

شفاعت، مقام والایی است که اشخاصی خاصی از آن برخوردارند. شفاعت، تصرف در اراده‌ی الله متعال و یا تخلف از حکمت و عدل و محاسبات و سنت‌های الهی نیست، بلکه بر اساس خواست خداوند است.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «روز قیامت در زیر عرش خدای رحمان می‌آیم و برای او به سجده در می‌افتم و بر من چنان محامد و اوصاف شگرفی داده میشود که اکنون نمیتوانم آنها را برشمارم پس خداوند متعال مرا به هر مقدار از زمان که بخواهد در حال سجده باقی می‌گذارد، سپس میفرماید: ای محمد! سرت را بردار و سخن بگو؛ که سخنت شنیده میشود و شفاعت کن؛ که شفاعتت پذیرفته میشود. پس برایم حدی معین در شفاعت مقرر میشود آنگاه کسانی را که در این محدوده قرار دارند، وارد بهشت می‌کنم، سپس مجدداً باز می‌گردم». راوی می‌گوید: آن حضرت صلی الله علیه وسلم از چهاربار بازگشتن مجدد خود از بهشت به منظور کسب اجازه شفاعت برای جماعت‌های بیشتری، سخن گفتند.

«لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ» در روز قیامت. شفاعت به سه شرط انجام می‌گیرد: 1 - خدا به شفاعت کننده اجازه شفاعت دهد (نگاه: بقره / 255، یونس / 3). 2 - آنچه درخواست میشود خداپسند باشد (نگاه: طه / 109). 3 - خدا راضی شود از کسی که برای او شفاعت می‌گردد (نگاه: انبیاء / 28، نجم / 26).

شفاعت بزرگ:

که در روز محشر برای رفع بلا و مصیبت از مردم و رسیدگی به حساب از میان مخلوقات مخصوص پیامبر ما صلی الله علیه وسلم است. شفاعت‌های دیگر در غیر از روز قیامت یک امر عام میان پیامبران و دیگران هستند. همانند شفاعت برای بیرون آوردن مؤمنانی که وارد آتش شده‌اند از آن، و بالا بردن درجات.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا ﴿١١٠﴾

الله میداند آنچه را که پیش روی مردم است و آنچه را که پشت سر آنهاست، ولی (مردم) از نگاه علم به او آگاهی ندارند. (۱۱۰)

تفسیر :

در روز قیامت، حسابرسی بسیار دقیق است، زیرا حسابگر همه چیز را به خوبی می‌داند و راهی برای سوء استفاده از شفاعت نیست.

احاطه‌ی علمی خداوند نسبت به همه کارهای گذشته و آینده مردم یکسان است.

وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ﴿١١١﴾

و همه چهره‌ها (در آن روز) در برابر خداوند حی قیوم خاضع می‌شود، و آن که (بار) ظلم بر دوش دارد، ناکام (و مأیوس) می‌گردد. (۱۱۱)

تفسیر :

به یاد داشته باشد که: حالات روحی انسان، قبل از هر چیز در چهره او جلوه میکند. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» و چهره‌های بندگان برای خدای زنده پاینده که بر تدبیر هستی پایدار است و مرگ را بر وی راهی نیست. خاضع و ذلیل شده است.

امام زمخشری فرموده است: منظور از چهره‌ها، چهره‌ی گناهکاران است که آنها در روز

قیامت وقتی ناامید میشوند و بدبختی و شقاوت و بدی حساب خود را می بینند، مانند اسیران به بند کشیده شده، چهره‌ای خوار و ذلیل به خود میگیرند. همان‌گونه که در جای دیگری نیز میفرماید: «سَبِّئْتُ وُجُوهَ الَّذِينَ كَفَرُوا» (تفسیر قرطبی ۱۱/۲۵۰).

همچنان قابل یادآوری می‌دانم که: سرانجام ظلم، محرومیت از رحمت الهی است طوری که در آیه مبارکه آمده است: «وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا» و هر کس به وی چیزی را شریک آورده باشد در روز حساب زیانکار و هلاک شده است. به قولی: مراد از ظلم، شرک است. یعنی: زیانکار شد هرکس بار شرکی را بر دوش گرفت.

باید گفت که: بسیاری از ظلم‌ها را میتوان در دنیا با توبه و معذرت خواهی از مردم، جبران و محو کرد، ولی انسان بدبخت آن است که ظلم خود را تا قیامت حمل کند.

در حدیث شریف آمده است: «إياكم والظلم، فإن الظلم ظلمات يوم القيامة، والخبية كل الخيبة من لقي الله وهو به مشرك، فإن الله تعالى يقول: (إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) [لقمان: 13]. «هان! از ظلم پرهیزید زیرا ظلم تاریکی‌های روز قیامت است و نامرادی - همه نامرادی - برای آن کسی است که الله متعال را درحالی ملاقات میکند که به وی مشرک است زیرا خداوند متعال میفرماید: بی‌گمان شرک ظلمی بس بزرگ است.»

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا (۱۱۲)

و هرکس که کارهای شایسته انجام دهد در حالی که او مؤمن باشد، پس نه از ظلمی می‌ترسد و نه از کم و کاستی، (در حقیقت می‌هراسد). (۱۱۲)

تفسیر:

«وَهُوَ مُؤْمِنٌ»: درحالی که انجام دهنده کارهای نیک مؤمن باشد. چراکه کارهای نیک کافر هدر میرود و ضائع میشود (سوره: بقره/217، زمر/65، احزاب/19). «ظُلْمًا»: مراد عقاب بدون سبب، یا افزایش بر لغزش‌ها و سیئات است. «هَضْمًا»: خوردن و کاستن. کم کردن حق کسی و وفا نکردن به ادای آن واجب. مراد کاستن از حسنات است.

قبل از همه باید گفت که: شرط قبولی عمل صالح، ایمان به الله است. ایمان از عمل جدا نیست، ایمان بی عمل، مثل درخت بی ثمر و عمل بی ایمان همچون درخت بی ریشه است. در آیه مبارکه آمده است: هر آن که اعمال نیکو را پیش از خود میفرستد، به شرط این که به الله ایمان داشته باشد. «فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا» پس از هیچ ظلمی نمی‌ترسد، از این که بی‌گناه مورد مجازات قرار گیرد، و نه از «هضمی» هضم: کاستن از حق و پاداش حسنات اش. با آنکه پاداش، تفضل الهی است نه استحقاق انسان، اما خداوند درپاداش کسی کوتاهی نمیکند و کم نمیگذارد.

یعنی در قیامت، نه اصل عمل و پاداش از بین می‌رود تا ظلمی صورت گیرد و نه آنکه از پاداش کم گذاشته می‌شود.

اگر چه انجام تمام کارهای نیک و شایسته امکان پذیر نیست، ولی انسان باید به اندازه‌ی توان و طاقت، بشری خویش کوشش بعمل آرد تا کار صالح انجام داد. این آیه دلیل بر آن است که عمل شایسته بدون ایمان، هیچ قدر و ارزشی ندارد.

بناءً هرگاه يك عمل نیکو که از شخصی کافر، منافق، مشرک، ریاکار و... که دارای روحیه‌ای فاسد است سرزند، مورد قبول واقع نمیشود. چنانکه اگر کافری، کار شایسته و خوبی مثل اختراع و اکتشاف نافع انجام دهد، در حالی که حق را فهمیده و آگاهانه در کفر اصرار ورزد، کار نیکوی او پذیرفته نخواهد شد.

خواننده محترم !

در آیات ده گانه فوق الذکر درباره سیمایی اجمالی از برپایی قیامت اشارات بعمل آمده که اجمال آن به شرح ذیل است:

- دمیدن صور وزنده شدن مردگان. «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» (102 طه)
- محشور گردیدن مجرمان. «نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ» (102 طه)
- متلاشی شدن کوه ها. «يُنسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» (105 طه)
- همه گوش به فرمان دعوت کننده‌ی الهی هستند. «يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ» (108 طه)
- شفاعت بدون اذن خدا مؤثر نیست. «لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ» (109 طه)
- خداوند متعال با احاطه علمی‌اش به همه حساب‌ها می‌رسد. «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ» (110 طه)

- همگی در برابر حکم الهی تسلیم هستند. «عَنْتِ الْوُجُوهُ» (111 طه)
- ظالمان مأیوس اند. «خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا» (111 طه)
- مؤمنان صالح در آرامش به سر می‌برند. «فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَ لَا هَضْمًا». (112 طه)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (113 الی 114) در باره قرآن و شتاب نه ورزیدن در خواندن آن پیش از پایان وحی هر قسمت از آیات، بحث بعمل آمده است.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا ﴿١١٣﴾

و این گونه آن را قرآنی عربی نازل کردیم، و در آن بیم دادن و ترساندن را به (شیوه‌هایی گوناگون بیان داشتیم، تا پرهیزگار شوند، یا باعث یادآوری و پند ایشان شود. (۱۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« وَكَذَلِكَ »: این گونه، بدین سان، عطف است بر کذلک پیشین در آیه ی 99.
« أَنْزَلْنَاهُ »: آن قرآن را فرورستادیم. « صَرَّفْنَا »: به صورتهای مختلف بیان کردیم.
« يُحْدِثُ »: پدید آورد. « ذِكْرًا »: پند، یاد آوری، بیداری.

تفسیر:

در این هیچگونه شکی وجود ندارد که: همه‌ی انسان‌ها محتاج وحی میباشند، برخی از باب اخطار و برخی از باب تذکر. در آیه مبارکه آمده است: و آنگونه که حق تعالی اهل ایمان را به سوی نیوکوکاری و احسان فرا خواند و کافران را از نافرمانی‌ها و گناهان برحذر ساخت هم بدینسان این قرآن را بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم به زبان عربی مبین نازل کرد، تا مردم آن را با فهم متعهدانه بفهمند.

در قرآن انواع گونه‌گونی از هشدارها و بیم‌دهی‌ها را برای ترساندن و تهدید آنها آوردیم. یا در آن بعضی از انواع وعید را به روشهای مختلف تکرار کردیم «تا باشد که تقوا در پیش گیرند» یعنی تکرار هشدارهای قرآن برای آن است که بندگان از الله متعال پروا کرده از معاصی وی بپرهیزند و از مجازات وی حذر کنند و موعظه‌ها و هشدارهای قرآن در دل هایشان پند و عبرتی پدید آورد. به‌قولی معنی این است: یا قرآن در دل هایشان زهد و تقوا ایجاد کند.

هشدار بی اثر نیست، یا تأثیر عمیق دارد، «يَتَّقُونَ» و یا حداقل، تذکر است.
«ذِكْرًا» یا نتیجه میدهد، «يَتَّقُونَ» و یا اتمام حجت می‌کند. «ذِكْرًا»

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا ﴿١١٤﴾

پس الله پادشاه حقيقي و برحق، بزرگ و بلند مرتبه است. و در (خواندن) قرآن عجله مکن پیش از آنکه وحی آن بر تو به انجام رسانده شود، و بگو: پروردگرم! بر علم و دانشم بافزای. (۱۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَعَالَى»: والا مقام است. از علو و عظمت مطلق برخوردار است.
«لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ»: مراد نهي از عجله‌اي است که محمد صلي الله عليه وسلم به هنگام دریافت وحی جهت فراگیری و حفظ قرآن داشت، و بدین خاطر با شتاب به دنبال فرشته وحی جبرئیل امین، آیات قرآنی را تکرار میفرمود (قیامه/ 15 - 17، اعلیٰ / 6). «يُقْضَى»: به پایان رسانده شود.

تفسیر:

«فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ»: جلال و عزت از آن خدا فرمانروای حقیقی است. آفرینش بی هدف و انسان رها نیست، زیرا بیهودگی و بی هدفی در شأن خدا نیست. ذات مقدس الهی را از هر فکر و اندیشه‌ای برتر و افعال او را از هر امر باطل، پاک و منزّه بدانیم. حکومت حکیمانه، حقیقی، مطلق و منحصر به فرد، از آن الله متعال است.

«وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ»: پیامبر صلي الله عليه وسلم که عاشقانه طالب شنیدن و گرفتن وحی الهی بود برایش گفته شد که: ای پیامبر! و در خواندن قرآن پیش از آنکه جبرئیل از تلاوت آن بر تو فارغ شود شتاب مکن، بلکه صبر کن و گوش فرا ده تا او قرائتش را تمام کند، آنگاه تو آن را بخوان.

ابن عباس (رض) گفته است: پیامبر صلي الله عليه وسلم از بس که بر حفظ قرآن حریص بود و میترسید فراموش گردد، قبل از این که جبرئیل قرائت را به آخر برساند، او خواندن آن را شروع می‌کرد، لذا الله متعال او را از این کار نهي کرد.

امام قرطبی در تفسیر خویش می‌نویسد: نظیر این آیه در سوره قیامت نیز آمده است، طوریکه میفرماید: «لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿١٦﴾» [القیامة: 16]. «به خواندن قرآن زبان خود را حرکت نده تا به آن شتاب ورزی». (تفسیر قرطبی ۲۵۰/۱۱)

«وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»: اگر چه خداوند می‌تواند بدون دعا هم لطف کند، ولی از پیامبرش میخواهد که دعا نماید. و از پروردگارت بخواهد که علمی بر علم اش بیفزاید زیرا علم بهترین محبوب و گرامی‌ترین مطلوب است.

امام طبری در این مورد می‌نویسد: گفته است: به او امر کرده است که فواید علمی و مطالبی را که نمی‌داند، بطلبد. (طبری ۲۲۰/۱۶)

برای علم و دانش نهایی نیست و فارغ التحصیل اصلاً معنا و مفهومی ندارد، بناءً آیه مبارکه به تحصیل علم و پیمودن مدارج عالیّه آن، تا هر پایه‌ای که خداوند متعال بخواهد، ترغیب می‌کند زیرا مرتبه علم، بلندترین مرتبه‌هاست و دریای علم چنان پرگستره است که هیچ انسانی آن را نمی‌تواند تا اخیر برساند.

امام نسفی به نقل از علماء می‌گوید: «الله متعال پیامبرش را در هیچ چیزی به افزون طلبی فرمان نداد، جز در طلب علم». علم، وسیله‌ی رشد انسان‌هاست. و علمی دارای ارزش و اعتبار است که همراه با فراگیری آن، ظرفیت انسان نیز زیاد شود و رشد کند. علم را باید

از عالم حقیقی طلب کنیم.

یادداشت:

مفسر تفسیر «المیزان» مینویسد که: از عبارت «لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ» (نظیر این عبارت در سوره قیامت، آیه 18 نیز آمده است. «لَا تَحْرُكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ» چنین فهم به دست می آید که پیامبر صلی الله علیه وسلم مجموعه آیات قرآن را می دانسته و آن را پیش خوانی می کرده است و این خود دلیل روشنی است بر آنکه قرآن مجید دو بار بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است، یکبار به صورت دفعی و بار دیگر به شکل تدریجی و آنچه را پیامبر در نزول دفعی در شب قدر دریافت کرده بوده، در هنگام نزول تدریجی، قبل از وحی میخوانده است.

همچنان در تفسیر «المیزان» آمده است: میان شتابزدگی و عجله از يك طرف و سرعت و سبقت که در قرآن با عبارات «سارِعُوا» (آل عمران)، «سَابِقُوا» (حدید، 21). مورد ستایش و دستور قرار گرفته از طرف دیگر، تفاوت و اختلاف اساسی وجود دارد. حُسن سرعت و سبقت در جایی است که تمام مسائل محاسبه و تنظیم شده باشد، لذا نباید فرصت و وقت را از دست داد، ولی شتاب زدگی و عجله در جایی است که هنوز موعد انجام نرسیده و یا نیاز به تکمیل و بررسی است، از این روی می بایست درنگ کرد.

سرچشمه‌ی عجله و شتاب، گاه امور منفی چون کم صبری، غرور و اظهار وجود است که البته این صفات، مذموم، و از ذات مقدس نبوی به دور است، و گاهی به خاطر شدت عشق و علاقه به دریافت مطلب و دلسوزی برای حفظ چیزی است، که در این صورت امر نیکویی به شمار می‌رود و تعجیل پیامبر صلی الله علیه وسلم در وحی از این جهت بوده است، یعنی دریافت عاشقانه، و هیجان و نگرانی برای حفظ وحی.

شأن نزول آیه 114:

712- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: وقتی جبرئیل آیات را می آورد پیغمبر برای حفظ آن، خود را به زحمت و مشقت می انداخت. چون می ترسید قبل از حفظ آیه جبرئیل امین صعود کند. پس الله متعال: آیه «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ...» را نازل کرد. در سوره نساء آیه 34 سبب دیگری آمده است که صحیح تر است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (115 الی 127) در باره قصه ی آدم و حوا ، ابلیس و امتناع از سجده، بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا ﴿١١٥﴾

و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم [ولی آن را] فراموش کرد و برای او عزمی [محکم] نیافتیم. (۱۱۵)

تفسیر:

«عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ»: به آدم فرمان دادیم. مراد از عهد در اینجا سفارش و فرمان است. چنین توصیه و امری هم راجع بود به نخوردن از میوه درخت ممنوع (بقره / 35). هکذا باید یادآور شد که: از عوامل مهم انحراف انسان، یکی غفلت از کرامت و مقام انسانیت و دیگری غفلت از دشمن درونی و بیرونی است که قرآن عظیم الشان بارها بر این اصل ها تاکید و هشدار فرموده است.

«وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ» و به یقین پیش از آنکه آدم علیه السلام از درخت ممنوعه

بخورد و الله متعال وي را از خوردن آن نهي نمايد، به وي سفارش کرد که شيطان براي او و همسرش دشمن است و به وي نصيحت کرد که مبادا شيطان از بهشت بيرون شان کند که در آن صورت، سختي و تيره بختي به ايشان خواهد رسيد. ولي شيطان وسوسه‌شان کرد و در نتيجه سفارش الله متعال نسبت به خود را فراموش کردند پس نه سفارش الهي براي آدم محفوظ باقي ماند و نه عزمي استوار بر عمل و پايداري.

«فَنَسِي وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»: عزم در لغت: متعهد ساختن نفس، مصمم شدن بر انجام کاري و به اجراء گذاشتن باورها در هر آموزي است.

البته آدم عليه السلام خود را به اين امر که از آن درخت معين نخورد، مُلْزَم و مُصَمَّم گردانیده بود و بدان تعهد سپرده بود اما چون شيطان وي را وسوسه کرد، طبيعتش نرم و منفعل و عزمش سُست و شکننده شد و ضعف بشري دامن‌گير وي گشت لذا نتوانست از خوردن ميوه آن درخت شكيبائي کند. يا معني اين است: آدم را در مخالفت با امر خویش، مصمم و داراي عزم استواري نيافتيم بلکه اين کار وي از روي فراموشي و نسيان بود.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى ﴿١١٦﴾

و [ياد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: براي آدم سجده کنید. همه سجده کردند؛ جز ابليس که سر باز زد (و سجده نکرد). (١١٦)

تفسیر:

اي پیامبر! به ياد بياور روزي را که به فرشتگان دستور داديم تا براي آدم به عنوان سلام و احترام سجده کنند، آنها فرمان را اطاعت و اجراء کردند جز ابليس که از سجده کردن امتناع ورزید و نافرمان شد.

صاوی گفته است: به منظور اين که اطاعت امر را به بندگان بياموزد، اين قصه در هفت سوره‌ی قرآن تکرار شده و دشمنی و عداوت شيطان را نسبت به پدر آنان يادآور شده است. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالين ٦٦/٣).

قابل ياد آوري است که: نام حضرت ادم عليه السلام بصورت مجموعي 25 بار در آيات متعددي از قرآن عظيم الشان از جمله: سوره بقره، آل عمران، مائده، اعراف، اسراء، كهف؛ مريم، طه، يس، تذکر رفته است، ولي داستان آدم و ابليس بصورت کل در سوره‌های بقره، آیه 34، سوره اعراف آيات 11 و 12، سوره اسراء آيات 61 و 62، سوره كهف، آیه 50، سوره طه، آیه 116 و سوره ص، آيات 71 تا 74 و سوره حجر آيات 27 الي 43 آمده است.

فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ﴿١١٧﴾

پس گفتيم: اي آدم! در حقيقت اين ابليس براي تو و همسرت دشمن است، پس شما را از جنت بيرون نکند، که در رنج و مشقت افتي. (١١٧)

تفسیر:

از بزرگترین الطاف الهي بر بندگان، همانا معرفی خطر شيطان است. جنگ و دشمنی میان حق و باطل، از ابتدای آفرينش انسان وجود داشته است، و تا به امروز ادامه دارد. در آیه مبارکه آمده است که پروردگار با عظمت ما آدم عليه السلام را آگاه و مطلع ساخت که: شيطان نسبت به تو و حوا سخترين خطرناکترين دشمن مي باشد، زیرا نه براي سجده کرد و نه به فضيلتان معترف شد.

«فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى» «تَشْقَى»: تو به درد و رنج خواهي افتاد. از شقاوت به

معنی زحمت و مشقت است (طه / 2).

بناءً باید قبل از اینکه شما دو تن را از بهشت بیرون کرده و آن وقت پس از نعمت‌ها تیره بختی دامنگیرتان شود، باید احتیاط و حذر داشته باشید، هشدار از نیرنگ شیطان، این بود که از او فرمان نبرید که سبب اخراج شما از بهشت میشود و بدبخت خواهید شد. همچنان در آیه مبارکه به آدم و حواء خطاب بعمل آمده است، ولی علت مفرد آمدن فعل خاص بنام آدم بدان خاطر است که عهد و پیمان در آغاز متوجه آدم بوده و نقطه پایان هم متوجه او شده است. از سوی دیگر، درد و رنج مردکه رئیس اهل و عیال خود است، متضمن درد و رنج اهل و عیال نیز میباشد.

این کثیر در تفسیر خویش در این مورد میفرماید: هدف از هشدار اینست که: در مورد اخراج خود از بهشت تلاش مکن که در طلب روزی به زحمت و به بدبختی گرفتار شوی؛ چون تو اکنون در بهشت و در رفاه زندگی میکنی و هیچ گونه رنج و زحمتی نداری. (مختصر ۲/۴۹۶).

ولی زندگی در دنیا، همراه با مشقت است. دلیل اینکه حق تعالی فقط از افتادن آدم علیه السلام در رنج و مشقت سخن گفت، نه از همسرش؛ این است که مرد مسئول تأمین هزینه زندگی و انفاق بر زنش می‌باشد و اوست که باید تلاش بیشتر بنماید. ولی از جمله «عَدُوُّ لَكَ وَ لِرَوْحِكَ» آیه مبارکه معلوم می‌شود که: زن و مرد، هر دو در تیررس تبلیغات دشمن و وسوسه‌های شیطان قرار دارند.

إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ (۱۱۸) ﴿﴾

در حقیقت برای تو در آنجا این [امتیاز] است که نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌مانی. (۱۱۸)

تفسیر:

ای آدم! در حقیقت برایت از جانب خدا پیمانی است که تو در بهشت از انواع برخورداری‌ها و بهره‌مندی‌ها مستفید و از انواع نعمت‌ها، چون خوردنی‌های لذت بخش و گوارا و پوشیدنی‌های فاخر مستریح متنعم می‌گردی. و نه برهنه می‌مانی؛ زیرا در آنجا هم غذا بسیار است و هم لباس.

«وَلَا تَعْرَىٰ»: عری (بر وزن قفل): عریان بودن: «العری: عدم اللبس». «لا تعری»: عریان نمی‌مانی.

وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ (۱۱۹) ﴿﴾

و نه هرگز در آنجا به تشنگی و به گرمای آفتاب آزار بینی. (۱۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَظْمَأُ»: ظماء: عطش «لَا تَظْمَأُ»: عطشان نمی‌شوی. «لَا تَصْحَىٰ»: حرارت آفتاب سوزان به تو نمی‌رسد و گرمای آن نمی‌گردد. مراد این است که کار کردن و رنج کشیدن در میان نیست.

تفسیر:

ای آدم! و همچنان برایت از جانب الله پیمانی است که نه در بهشت تشنه میشوی و نه آفتاب زده و در گرمای آفتاب در امان می‌باشی؛ زیرا در آنجا آب شیرین سرد و گوارا موجود است و سایه‌های پهن و فراگیر بی‌آزار و بهشت منزلگاه شادمانی و سرور است و خستگی و رنج در آن وجود ندارد، و برعکس دنیا، گرما و تشنگی در آن نیست، نیازها و خواسته‌های

اولیّه‌ی انسان در چهار چیز نمود پیدا میکند: گرسنگی و تشنگی که مشقت درونی است و برهنگی و بی‌مسکنی که مشقت بیرونی است و در آیات متبرکه به هر چهار مورد اشاره بعمل آمده است: «أَلَّا تَجُوعَ لَا تَعْرَى لَا تَطْمَأُوا لَا تَضْحَى».

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَى ﴿١٢٠﴾
پس شیطان او را وسوسه کرد، گفت: ای آدم! آیا تو را به درخت همیشگی و ملکی که زایل نمی‌شود، راهنمایی کنم؟ (۱۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لا یبلی»: کهنه و فرسوده نمی‌شود. فناپذیر و زائل نمی‌گردد.

تفسیر:

در آیه مبارکه میخوانیم که: پس شیطان آدم را وسوسه کرد و او را بانیرنگ و خدعه و القای آرزوها فریفت و برایش گفت: ای آدم! آیا می‌خواهی درختی را به شما نشان بدهم که هر کس از ثمر آن بخورد، هرگز نخواهد مرد، و به ملک همیشگی نائل می‌آید، ثروت و ملکی که هرگز زوال ندارد؟ این نیرنگی است که ظاهری نصیحت آمیز دارد، اما شیطان کجا و کی اندرزگو شده است؟

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد:
راه نفوذ شیطان، تمایلات انسانی است. «هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ» دروغ گفتن از جمله وسایل کار شیطان برای فریب دادن انسان‌هاست.

شیطان بر نیازها و خواسته‌های انسان آگاه بوده است لذا آدم را از راه میل به جاودانگی، اغفال کرد. آری آرزوهای طولانی و دراز، انسان را به گناه میکشاند.
شیاطین از نام‌ها و عناوین زیبا و جذاب برای انحراف مردم و مقاصد شوم خود استفاده می‌کنند.

شایان ذکر است که این دو گرایش؛ یعنی گرایش به جاودانگی و گرایش به فرمانروایی، دو گرایش عمیق و ریشه‌دار در طبیعت بشر است که شیطان از آنها در وسوسه آدم و حوا در بهشت بهره‌برداری کرد و او همیشه از همین دو گرایش بهره‌مندی تا انسان را از پیام الهی و کتاب وی دور گرداند.

فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لُهُمَا سَوَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ﴿١٢١﴾

آنگاه (آدم و حوا) از آن (درخت) خوردند، (و لباس‌های بهشتی آنها ریخت) پس عورتشان برایشان آشکار گشت، و شروع کردند که از برگ (درختان) بهشت بر خودشان می‌چسپانند، و آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، پس گمراه شد. (۱۲۱)

تفسیر:

«فَبَدَتَ لُهُمَا»: ظاهر شدن زشتی‌ها و برهنگی، اولین اثر عصیان آدم بود. واقعیت امر این است پوشش برای انسان، کرامت و زیبایی، و برهنگی، پستی و زشتی است.

ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه مبارکه می‌فرماید: از نوری که به تن آن دو کرده بود، لوچ و برهنه شدند و عورتشان نمایان شد. (ابو سعود ۳/۳۲۷). در حالی که قبلاً پوشیده بود. «فَبَدَتَ لُهُمَا سَوَاتُهُمَا»: ملاحظه نمودیم که: لقمه‌ی نابجا، چطور سبب ریختن شرم و حیا و ظهور زشتی‌های می‌شود.

«وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ»: پوشش و پوشاندن شرمگاه، در فطرت تمام

انسان هاست. در آیه مبارکه در میابیم که: آدم و حواء شروع به چسباندن برگ‌های درختان بهشت بر خود و پوشاندن خودبدان‌ها کردند. تا مستور بماند.

«وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»: مخالفت با امر الله متعال، مخالفت با رشد و تربیت خود انسان است. در آیه مبارکه میفرماید: آدم فرمان الله متعال را مخالفت کرد پس به گناه خوردن از درخت ممنوعه از راه رشد به بیراهه رفت. و از مقصود و هدف خویش که عبارت بود از ماندن ابدی در بهشت، منحرف و گمراه گشت؛ زیرا به گفته‌ی دشمن فریب خورد.

ابو سعود فرموده است: هر چند آدم مرتکب گناه کوچکی شد، اما خداوند او صاف «معصیت و غوایت» را برای او به کار برده است؛ زیرا این نافرمانی در نظر الله متعال بسیار بزرگ بود، و نیز تا فرزندان آدم را از نافرمانی باز دارد. (ابو سعود ۳/۳۲۷).

خواننده محترم!

پیامدهای گناه برای تمامی مرتکبان آن یکسان نیست. طوری که در آیه مبارکه بیان یافت: با اینکه هر دو (آدم و حوا) نافرمانی کرده و از درخت ممنوعه خوردند، ولی معصیت در آیه مبارکه به آدم علیه السلام، نسبت داده شده است.

ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى ﴿۱۲۲﴾

سپس پروردگارش او را برگزید، پس توبه اش را پذیرفت، و (او را) هدایت کرد. (۱۲۲) تشریح لغات و اصطلاحات:

«اجْتَبَاهُ»: انتخابش کرد. به پیغمبریش برگزید. الله سبحانه و تعالی با توفیق توبه او را به خود نزدیک فرمود (اعراف / 23).

تفسیر:

توبه، زمینه‌ی هدایت است. بعد از اینکه آدم از آن معصیت توبه کرد و از پروردگارش به خاطر ارتکاب آن آمرزش طلبید و اعلام کرد که با این معصیت بر خویشتن خویش ظلم کرده است پروردگار با عظمت توبه‌اش را پذیرفت، قابل یاد آوری می باشد که: پذیرش توبه، از شئون ربوبیت الهی است، و او را به پایداری بر توبه و دست‌آویزی به اسباب طاعت و عبادت راهنمایی کرد.

قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى ﴿۱۲۳﴾

(الله) فرمود: پس هر دو با هم از بهشت [به سوی زمین] پایان شوید، در حالی که بعضی از (نسل) شما دشمن بعضی دیگر خواهند بود، پس اگر برای شما از جانب من هدایت رسد، هر کس از هدایتم پیروی کند، نه گمراه می شود و نه به مشقت و رنج می افتد. (۱۲۳) تشریح لغات و اصطلاحات:

«اهْبِطَا»: مراد آدم و حواء و ابلیس است (بقره آیه 36). «لَا يَضِلُّ»: در دنیا گمراه و سرگشته نمی شود. «لَا يَشْقَى»: در آخرت با درآمدن به دوزخ بدبخت نمی‌گردد.

تفسیر:

دیده میشود که: ارتکاب يك گناه می‌تواند نسلی را در هبوط نگهدارد. الله متعال به آدم علیه السلام و حوا دستور فرمود که: همراه با شیطان از بهشت به زمین فرود آید، یعنی از بهشت بیرون شوید و به زمین فرود آید، که به خاطر کسب معیشت و اختلاف طبع و سلیقه و خواسته‌ها، بعضی از شما با یکدیگر دشمن می‌شوند. یعنی: در حالی که برخی از شما گروه بشر در دنیا در امر معاش و مانند آن از امور،

دشمن برخی دیگر هستید و به سبب این دشمنی، در میان شما جنگ و خونریزی و کشمکش پدید می آید.

در این هیچ جای شکی نیست که: در جهان مادیات، بروز تضاد و تراحم قطعی است، مهم آن است که انسان در این بین خط الهی را گم نکند.

مفسر زمخشری می نویسد: از آنجایی که آدم و حوا اصل و اساس نوع بشرند، آنها به صورت خود انسان مورد خطاب قرار داده است. (تفسیر کشاف ۹۳/۳).

«فَأَمَّا يَا أَيُّكُمْ مَنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى»: در آیه مبارکه اولین بشارت به آدم علیه السلام، آمدن رهنمودهای الهی است که با پیروی از آنها راه برای سعادت و برگشت به بهشت باز می نماید. و این رهنمود الهی اینست که: اگر برای شما از جانب من رهنمودی رسد، با ارسال پیامبران علیهم السلام و فرستادن کتابها؛ در آن صورت، هر کس از هدایت پیروی کند، در دنیا راه را گم نکرده و در آخرت به شقاوت و بدبختی مواجه نخواهد شد. با تمام وضاحت در می یابیم که: خوشبختی و نجات انسان، در سایه پیروی از اوامر الهی است.

ابن عباس (رض) در این مورد میفرماید: الله متعال تضمین کرده است که هر کس قرآن را بخواند و به مندرجات آن عمل کند، در دنیا راه را گم نمی کند و در آخرت بدبخت نخواهد شد. (تفسیر قرطبی ۲۵۸/۱۱).

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى ﴿۱۲۴﴾

و هر کس از هدایت من [که سبب یاد نمودن از من در همه امور است] روی بگرداند، برای او زندگی تنگ [و سختی] خواهد بود، و روز قیامت او را نابینا محسور می کنیم. (۱۲۴).

تفسیر:

در آیهی قبل خواندیم که الله متعال به پیروان حق بشارت داده شد، ولی در این آیه هشدار و اخطار به روی گردانان از حق داده می شود، و بدین ترتیب بیم و امید در کنار هم مطرح شده، که در تبلیغ کار بی نهایت مؤثر و مفید می باشد.

قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی میفرماید: «مَنْ أَعْرَضَ - يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» کسی که در دنیا چشم جاننش را بر روی حقایق بست، مطمئن باشد که در قیامت کور محسور خواهد شد.

مفسر دکتور مرحوم شیخ صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: هر کس از فرمان و دستوراتی که بر پیامبران فرستاده ام، از قبیل شرایع و احکام سر برتابد، در دنیا هر چند که به ظاهر در ناز و نعمت هم باشد، زندگی سخت و تلخ خواهد داشت.

یعنی: بی گمان در این دنیا زندگی تنگ و دشواری خواهد داشت زیرا او از آرامش روان و انشراح صدر بی بهره می ماند و هر چند ظاهراً متنعم و در رفاه باشد اما در حقیقت امر، در نگرانی و اضطراب و حیرت به سر می برد.

قابل تذکر است که: هدف از سختی و تنگی زندگی، نداشتن نیست، بلکه بسیاری از سرمایه داران به خاطر حرص، ترس و تشویش در فشار و تنگنا زندگی میکنند. زندگی آرام و شیرین، فقط در پرتو یاد و ذکر الله است، دوری از یاد الله مایه اضطراب، حیرت و حسرت است، هر چند تمکن مالی بالا باشد.

در برخی روایتی آمده است که مراد از «زندگی تنگ و سخت»، عذاب کردن کافر در

قبرش میباشد. «و نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»: و در روز رستاخیز او را نابینا حشر خواهیم کرد. یعنی: او را در حالی حشر می‌کنیم که بینایی چشمانش از وی سلب شده است. به‌قولی: مراد نابینایی وی از دیدن حجت، یعنی نابینایی قلب است.

ابن کثیر در این مورد می‌نویسد: هر کس از فرمان الله متعال سرپیچی کند، در همین دنیا زندگانش سخت در تنگنا خواهد بود، هر چند که به ظاهر خواهد بود، و اطمینان خاطر و آرامش قلب را نخواهد داشت، بلکه به سبب گمراهی‌ش سینه و درونش از لباس و خوراک و مسکن دلخواه برخوردار باشد؛ زیرا دلش همیشه آشفته و مضطرب است و در حیرت و شک قرار دارد. و عده‌ای می‌گویند: معنی آیه چنین است: قبرش بر او تنگ میشود تا حدی که چپ و راستش به هم می‌آیند. (مختصر ۴۹۷/۲).

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ﴿١٢٥﴾

کافر می‌گوید: پروردگارا! برای چه مرا نابینا محشر کردی، در حالی که [در دنیا] بینا بودم؟ (۱۲۵)

تفسیر:

«قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا»: من بینا بوده‌ام. این جواب به اعتبار اکثر اشخاص است؛ چرا که برخی در دنیا کور مادرزاد بوده و یا بعدها کور شده‌اند.

واقعیت امر اینست که انسان‌هایی بی‌ایمان، هم در دنیا زندگی مشقت‌بار دارد و هم در آخرت از نعمت دیدن محروم است، مطابق تعریف قرآن؛ در قیامت مجرم یا بشکل کور و رو سیاه محشر می‌شود و یا در اثر ترس، وحشت و خیره‌نگری، به کبودی چشم مبتلا می‌گردد.

قَالَ كَذَلِكَ أَنتُكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى ﴿١٢٦﴾

(الله) فرماید: همان گونه که آیات ما برای تو آمد پس آنها را فراموش کردی؛ و این گونه امروز (تو در آتش) فراموش خواهی شد. (۱۲۶)

تفسیر:

خداوند متعال: به وی خبر میدهد که: پس همان طور که انقیاد برای طاعت الله متعال را در دنیا فرو گذاشتی یعنی: از آنها روی برگردانده و آنها را ترک کردی و در آنها به دیده خرد ننگریسته و از آنها تغافل نمودی همانگونه امروز در جهنم به دست فراموشی رها ساخته میشوی. یعنی در نابینایی و عذاب دوزخ رها می‌گرددی زیرا جزا از جنس عمل است.

مفسران از جمله مفسر تفسیر انوار القرآن می‌نویسد که: فراموش کردن لفظ قرآن به همراه فهم معنی و قیام به مقتضای آن، در این وعید و هشدار داخل نیست، هر چند در وعید دیگری داخل است که این حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم ناظر به آن می‌باشد: «ما من رجل قرأ القرآن فنسيه إلا لقي الله يوم يلقاه وهو أجزم». «هیچ کسی نیست که قرآن را خوانده (یعنی آن را حفظ کرده) و باز آن را فراموش نموده مگر این‌که الله متعال را در روزی که با وی ملاقات می‌کند، در حالی ملاقات می‌کند که بی‌زبان است و نمی‌تواند سخن بگوید». که این حدیث برای این گونه کسان، وعیدی است سخت و تکان دهنده.

بصورت کل باید بعرض برسانیم: اگر سرچشمه‌ی نسیان، بی‌اعتنایی باشد، عقوبت خواهد داشت و گرنه نسیانی که بدون اختیار باشد توبیخی ندارد.

از مصادیق روشن یاد خدا، نماز است، خداوند می‌فرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴)

و بدیهی است که هر کس خدا را یاد کند، خداوند هم او را یاد خواهد کرد، این وعده‌ی الهی است که «فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ» (بقره، 152). و قهراً کسانی که خدا را فراموش کنند، خداوند نیز آنان را رها خواهد کرد. «وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى».

وَ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى ﴿١٢٧﴾
و این چنین سزا می‌دهیم کسی را که اسراف کرده و به آیات پروردگارش ایمان نیاورده است. و البته عذاب آخرت سخت‌تر و پاینده‌تر است. (۱۲۷)

تفسیر:

«كَذَلِكَ نَجْزِي»: این‌گونه هم در دنیا سزا و جزا می‌دهیم. این‌گونه در آخرت سزا و جزا می‌دهیم.

«أَسْرَفَ»: افراط و زیاده‌روی کرد. تفریط و کوتاهی کرد.
اسراف: طوری که یاد آور شدیم؛ افراط‌گرایی و فرو رفتن در شهوات و خواهش‌های حرام است که مراد از آن در اینجا تکذیب آیات الهی است. بناءً اسراف و استفاده نابجا از نعمت‌ها، زمینه‌ساز کفر است.

در آیه مبارکه آمده است: و هر کس در ارضای هوس‌ها اسراف و افراط کند و گفته و دلایل متجلی پروردگار خود را تصدیق نکند، همان کیفر برایش مقرر است.

«وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى»: و عذاب آخرت سخت‌تر، شدیدتر، پایدارتر و وحشتناک‌تر و پیوسته‌تر است زیرا نه قطع می‌شود و نه به پایان می‌رسد.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه حال و وضع آن‌ده اشخاصیکه از یاد الله متعال روی گرانیده‌اند و عبرت‌پسینیان گشته‌اند، به بیان گرفته شد. هکذا بعد از اینکه در باره تأخیر مجازات و سزای کافران و گنهکاران تا روز قیامت به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (128) الی (135) در باره عبرت گرفتن از سرنوشت پیشینیان، صبر و شکیبایی، پیشنهاد مشرکان برای آوردن معجزه و... بحث بعمل آمده است.

همچنان در این آیات متبرکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور بعمل آمده، تا در برابر دشمنان بردبار باشد، نمازهای پنجگانه را به وقت اش ادا نماید، هرگز آرزوی اموالی را که در دست مشرکان و بیخدایان است، به دل راه ندهد، به اهل خانه و تمامی امت اسلامی بیاموزد که نمازهای پنجگانه را به خوبی برگزار کنند.

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى ﴿١٢٨﴾

آیا برای هدایت (و بیداری) آنها کافی نیست که پیش از اینان چه بسیار از نسلها را هلاک کردیم که (اکنون آنان) در محل سکونت‌شان رفت و آمد می‌کنند؟ بی‌گمان در این (امر) نشانه‌های برای خردمندان است. (۱۲۸)

تفسیر:

تحولات تاریخی به دست خداوند است، تاریخ، بهترین معلم و صادق‌ترین واعظ است، به تأسف باید گفت: هر آنکسیکه از آن عبرت نگیرد، سزاوار توبیخ است.

«أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ»: آیا برای کافران روشن نشده است که خداوند متعال چه بسیار امت‌های پیشین را - آنگاه که تکذیب کردند - نابود ساخته است.
«يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ»: که اینک آنان در محل‌ها و آثار برجای مانده از آن گروه‌های

تکذیب پیشه عذاب شده، از جمله اصحاب حجر و ثمود و قریه‌های قوم لوط را با چشم خود، نابود و ویران شده می‌بینند و باز هم پند و عبرت نمی‌گیرند؟
«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ»: به راستی در نابود ساختن آن امت‌ها و آنچه از دیار و آثارشان باقی مانده است عبرتی است برای عبیرت اندوزان و پند و اندرزی است برای پند پذیرانی که از عقل‌هایی سلیم و بینش‌هایی روشن و نورانی برخوردارند. ولی تمام انسانها دارای چشم عبرت بین نیستند، عبرت گرفتن مخصوص کسانی است که نفس خود را از آلودگی‌ها باز دارند.

بناءً تهدیدات الهی را باید جدی گرفت، و ما بدین عقیده ایم که همه تحولات تاریخی به دست خداوند متعال است.

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى ﴿١٢٩﴾

و اگر فرمانی که پیش از این از پروردگارت مقرر شده (مبنی بر تأخیر عذاب) و وقت معین، نبود، بدون شک (عذاب آنها در همین دنیا) حتماً لازم و واقع می‌شد. (۱۲۹)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَلِمَةٌ سَبَقَتْ»: سخنی که زده شده، و وعده‌ای که داده شده است (انفال / 33، قمر / 46).
«أَجَلٌ مُّسَمًّى»: مدت مقدر عمرشان، یا روز قیامت (انعام / 6). عطف است بر کلمه (كَلِمَةٌ).

تفسیر:

سنت الهی بر مبنای برنامه و زمان بندی و مهلت دادن است، در غیر آن مجرمان فوراً به هلاکت میرسیدند. یعنی: اگر نزد خداوند متعال برای این گروه تکذیب کننده موعده معینی نبود، قطعاً عذاب عاجل و ناگهانی بر آنان فرود می‌آمد، پس ظالمان بی‌ایمان نباید از تأخیر عذاب الهی مغرور و فریفته شوند.

در این هیچ جای شکی نیست که خداوند متعال، مجرمان را پس از اتمام حجت عذاب میکند.

فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ﴿١٣٠﴾

پس (ای پیامبر!) بر آنچه می‌گویند، صبر کن، و پیش از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن به ستایش پروردگارت تسبیح گوی، و (نیز) در ساعاتی از شب و در بخش‌هایی از روز پروردگارت را به پاکی یاد کن، تا راضی و خشنود گردی. (۱۳۰)

تفسیر:

صبر، عبارت است از ثبات نفس و اطمینان آن و مضطرب نگشتن و مقاومت کردن در بلاها و مصایب، به گونه‌ای که سینه انسان تنگ نشود و خاطرش پریشان نگردد. در فرهنگ اخلاقی، صبر عبارت است از وادار نمودن نفس به انجام آنچه که عقل و شرع اقتضا می‌کنند و باز داشتن از آنچه عقل و شرع نهی می‌کنند.

صبر یک صفت نفسانی بازدارنده و عامی است که دارای دو جهت عمده است: از یک سو گرایش‌ها و تمایلات غریزی و نفسانی انسان را حبس و در قلمرو عقل و شرع محدود می‌کند. از سوی دیگر نفس را از مسئولیت‌گریزی در برابر عقل و شرع باز داشته و آن را وادار می‌کند که زحمت و دشواری پایبندی به وظایف الهی را بر خود هموار سازد. البته این حالت اگر به سهولت و آسانی در انسان تحقق یابد، به آن صبر و هرگاه شخص

خود را با زحمت و مشقت بدن و ادار سازد، تصبر می‌گویند. خداوند متعال در قرآن عظیم الشأن بصورت کل نوزده بار رسول الله صلی الله علیه وسلم را به صبر، هدایت و فرمان نموده است.

این آیه مبارکه مانند آیه (153 / سوره بقره) که میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در برابر حوادث سخت زندگی،) از صبر و نماز کمک بگیرید، همانا خداوند با صابران است.) پیامبر صلی الله علیه وسلم را به شکیبایی و حمد و ستایش پروردگار دعوت می‌کند، بادر نظر داشت اینکه؛ مخاطب این آیه ظاهراً پیامبر صلی الله علیه وسلم است، اما بدهی است که آیه جنبه عمومی دارد.

صابران واقعی در مصیبت‌ها بردباری می‌کنند، به جهت اینکه در آن حکمتی از سوی ذات اقدس ربوبی نهفته است.

طوری‌که در آیه مبارکه میفرماید: پس ای پیامبر! بر نیرنگ و آزار کفار شکیباباش، و به این یاوه‌هایشان هیچ اهمیتی نده زیرا برای عذابشان وقت معینی است که هرگز پس‌وپیش نمی‌افتد.

امام قرطبی در تفسیر خویش مینویسد: اکثر مفسران بدین باور اند که: مراد از تسبیح گفتن در اوقاتی که در این آیه مبارکه اشاره به عمل آمده است: ادای نمازهای پنج‌گانه است. تسبیح گوی «قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ»: (قبل از طلوع آفتاب) اشاره به نماز صبح است. «و قَبْلَ غُرُوبِهَا»: (و قبل از غروب آن) اشاره به نماز عصر است.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هرگز کسی که قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن نماز خوانده است، به دوزخ داخل نمی‌شود». «و مِنْ أَنَاءِ اللَّيْلِ»: (و برخی از ساعات شب تسبیح بگویی) یعنی: نماز بخوان. مراد از آن نماز تهجد است و برخی آن را بر دو نماز مغرب و عشاء حمل کرده‌اند.

«و أَطْرَافِ النَّهَارِ»: «و» تسبیح گوی در (اطراف روز) به قولی: مراد از آن، نمازهای ظهر و عصر است. به قولی دیگر: جمله (و قبل غروب‌ها) به نماز ظهر نیز اشاره دارد زیرا نمازهای ظهر و عصر هر دو قبل از غروب آفتاب است. (قرطبی ۲۶۱/۱۱).

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ﴿۱۳۱﴾

و به‌سوی آنچه از زیب و زینت زندگی دنیا که برخی از آنان را بهره‌مند ساخته‌ایم چشم مدوز تا آنان را در آن بیازماییم، و روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است. (۱۳۱)

تفسیر:

«وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ»: انسان به طور طبیعی به سوی مادیات گرایش دارد، اما باید آن را مهار کرد. در ضمن باید یاد آور شد که همه‌ی متاع‌های دنیوی و وسایل کامیابی، نعمت الهی محسوب نمی‌شوند. جلوه‌های زندگی دنیا، ابزار آزمایش انسان هاست. به آنچه در خود داریم بیندیشیم، نه آنچه در دست دیگران می‌بینیم.

رسیدن به مقام رضایت از خداوند، در صورتی است که به زرق و برق دنیا خیره نشوی. واقعاً اشخاصی که جذب جلوه‌های مادی شد، احساس کمبود و تبعیض می‌کند و از الله متعال راضی نمی‌شود.

«و رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ»: و بدان که روزی پاکیزه و حلال و پاداش بی‌زوال

پروردگارت بهتر، بزرگتر و پایدارتر است؛ زیرا نه قطع می‌شود و نه فنا را بر آن رنگی است.

یعنی: آنچه که الله متعال برایت از روزی دنیا و ثواب و پاداش آخرت مقدر و میسر می‌کند، به هر حال بهتر از چیزهایی است که در دنیا به کفار داده است.

مفسران گفته‌اند: خطاب به پیامبر است، اما منظور امت او می‌باشد؛ زیرا پیامبر از هر کسی از دنیا بی‌نیازتر بود و از هر کس بیشتر به عطایای الله متعال رغبت داشت و آخرت را می‌خواست.

شان نزول آیه 131:

713- ابن ابوشیبہ، ابن مردویه، بزار و ابویعلی از رافع (روایت کرده اند: به رسول خدا مهمان آمد، آن بزرگوار مرا به نزد یهودی فرستاد و گفت: تا ماه رجب از وی مقداری آرد برایم قرض بگیر، یهود گفت: هرگز به او قرض نمی‌دهم، مگر این که چیزی گرو بگذارد. حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم (آمدم و جریان را عرض کردم. گفت: به ذات اقدس الهی سوگند که من مورد اعتماد ملکوتیان و امین زمین هستم. هنوز از خدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دور نرفته بودم که آیه: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ» (و به سوی آنچه از زیب و زینت زندگی دنیا که برخی از آنان را بهره‌مند ساخته‌ایم چشم مدوز تا آنان را در آن بیازماییم، و روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است).

وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ (۱۳۲)

و خانواده‌ات را به نماز امر کن و (خودت نیز) بر آن صابر باش، ما از تو روزی نمی‌خواهیم، ما تو را روزی می‌دهیم و عاقبت از تقوا است. (۱۳۲)

تفسیر:

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ» «أَهْلًا»: اهل پیغمبر، عبارت است از امت محمدی و خانواده خودش. اهل مردم، افراد خانواده ایشان است.

امر کردن به نماز از میان سایر واجبات، رمز بیمه شدن اعضای خانواده است. برای عدم وابستگی به زرق و برق دنیا، به نماز پناهنده شویم.

«لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا»: از تو روزی نمی‌خواهیم. از تو روزی خودت و دیگران را نمی‌خواهیم. لذا به سبب بدست آوردن رزق، از نماز غافل مشو.

«وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ»: و قطعاً فرجام نیک و سرانجام خوش در هر امری برای کسانی است که از پروردگار خویش پروا داشته و به لباس تقوی آراسته‌اند.

ابن کثیر گفته است: حسن عاقبت که بهشت می‌باشد، از آن شخصی است که از خدا می‌ترسد. (مختصر ۵۰۰/۲).

در حدیث شریف قدسی آمده است: «يقول الله تعالى: يا بني آدم! تفرغ لعبادتي مملأً صدرك غني وأسد فقرك وإن لم تفعل مملأت صدرك شغلاً ولم أسد فقرك: خداوند متعال می‌فرماید: ای فرزند آدم! خود را برای عبادتم فارغ گردان تا سینه‌ات را از بی‌نیازی و توانگری پر سازم و فقر و نیازمندی را از تو دور کنم و اگر چنین نکنی، سینه‌ات را از گرفتاری و مشغله پر ساخته و فقر و بینوایی تو را برطرف نمی‌کنم.»

همچنین در حدیث شریف آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من

كانت الدنيا همه، فرق الله عليه أمره وجعل فقره بين عينيه ولم يأتيه من الدنيا إلا ما كتب له، ومن كانت الآخرة نيته جمع له أمره وجعل غناه في قلبه وأتته الدنيا وهي راغمة». «هر کس همه هموغمش دنیا باشد، خداوند کار وی را بر وی پراکنده می‌کند و فقرش را در میان چشمانش قرار میدهد و برایش از دنیا جز آنچه که مقدر شده است، به دست نمی‌آید و هر کس نیتش آخرت باشد، کارش برایش به سامان آورده شده و بی‌نیازی وی در قلبش قرار داده می‌شود و دنیا اجباراً به‌سوی وی روی می‌آورد».

وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ﴿١٣٣﴾

و (کافران) گفتند: چرا معجزه‌ای از سوی پروردگارش برای ما نمی‌آورد؟ آیا دلیل واضح که در صحیفه‌های پیشین است، برایشان نیامده است؟! (۱۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ... الْأُولَىٰ»: آیا خبر روشن اقوام پیشین که در کتب آسمانی گذشته بوده است برای آنان نیامده است (که پیای پی‌پای معجزاتی پیشنهاد می‌کردند و پس از مشاهده معجزات، به کفر و انکار ادامه می‌دادند، و عذاب شدید الهی دامن‌گیرشان میشد). این‌ها چرا معجزه می‌طلبند و بهانه جوئی می‌کنند، مگر همین قرآن با این امتیازات بزرگ که حاوی حقائق کتب آسمانی پیشین است، برای آنان کافی نیست. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل).

تفسیر:

ملاحظه می‌داریم که: همیشه نوع معجزه مهم نیست، بلکه روحیه پذیرش آن لازم است. «ءآيَةٍ»: معجزات حسی، از قبیل: عصای موسی و ید بیضاء. مشرکین توقع داشتند که پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم نیز معجزه‌ای همانند عصای موسی و شکافتن دریا بیاورد، اما خداوند می‌فرماید: مگر نمی‌دانید که معجزه‌ی قرآن، از تمام معجزات قبلی بالاتر است، با این وجود مگر در برابر همان معجزات لجاجت نکردند؟! «بَيِّنَةٌ»: معجزه بزرگ کتاب‌های آسمانی، یعنی قرآن. معجزات انبیاء گذشته. «الصُّحُفِ الْأُولَىٰ»: کتاب‌های آسمانی پیشین. از قبیل: تورات و انجیل و زبور (شعراء آیه 196، اعلی آیات 18 و 19).

طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: کافران گفتند: چرا پیامبر نشانه آشکاری که دلیل رسالتش باشد به ما نمی‌آورد؟ آیا اینکه الله متعال کتاب معجزش را بر پیامبر امی به حیث تصدیق کننده کتاب‌های آسمانی ماقبلش نازل کرده است برای‌شان کافی نبوده است؟ در البحر آمده است: مشرکان به مقتضای سرشت ماجراجویانه‌ی خود، در پی عناد و لجاجت هستند، پس در جوابشان گفته شد: این قرآن که در کتب آسمانی پیشین مژده‌ی آمدن آن آمده است، بزرگترین دلایل اعجاز است و دلیل و معجزه‌ایست که تا روز رستاخیز برقرار و پایدار است. (البحر ۶/۲۹۲).

- به درخواست‌هایی که جنبه‌ی بهانه‌جویی دارد، نباید توجه کرد. «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ... وَ قَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا...» (این خصیصه‌ی انسان‌های لجوج و متکبر است که معجزات و دلایل روشن موجود (قرآن) را کنار می‌گذارند و از سر لجاجت دلیل دیگر طلب می‌کنند).

همیشه نوع معجزه مهم نیست، بلکه روحیه پذیرش آن لازم است.

وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنُحْزَىٰ ﴿١٣٤﴾

واگر آنان را پیش از نزول قرآن هلاک میکردیم، قطعاً می گفتند: پروردگارا! چرا رسولی به سوی ما نفرستادی تا آیات تو را پیروی می کردیم، پیش از آنکه خوار و رسوا می شدیم؟ (۱۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مِنْ قَبْلِهِ»: پیش از نزول قرآن. پیش از بعثت محمد. «نَذَلَّ وَ نَحْزَا»: در دنیا خوار و در آخرت رسوا شویم. در آخرت خوار و رسوا شویم.

تفسیر:

مفسران گفته اند: خدا خواسته است که بعد از اعزام پیامبران و نازل کردن کتب، برای هیچ کس دلیل و بهانه ای باقی نماند، پس عذر و بهانه ای را برای آنان باقی نگذاشته است. بناءً بعثت انبیاء علیهم السلام برای اتمام حجت است، تا مردم بی خبری خود را بهانه قرار ندهند. این بدین معنی است تا زمانیکه قانون ابلاغ نشود، جریمه و سزا عادلانه نخواهد بود.

ولی نباید فراموش کنیم که: تبلیغ دین واجب است، خواه مردم توجه کنند یا نکنند. زیرا در غیر این صورت آنان حق اعتراض خواهند داشت. بصورت کل باید گفت که: پیروی از انبیاء کلید عزت و آبرومندی برای عالم بشریت میباشد.

قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى (۱۳۵)

(ای پیامبر!) بگو: «همه منتظرند، شما (نیز) منتظر باشید، پس به زودی خواهید دانست که چه کسی اصحاب راه راست، و چه کسی هدایت یافته اند». (۱۳۵)

تفسیر:

«قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ»: پیامبر صلی الله علیه وسلم، مأمور انذار و هشدار است. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: ای پیامبر! به آن تکذیب کنندگان بگو: ما و شما همه در انتظار عواقب امور و در انتظار گردش روزگار می نشینیم؛ پس به زودی برای تان معلوم خواهد شد که فرجام نیک، پیروزی آشکار و فتح عظیم از آن کیست؟

«فَتَرَبَّصُوا»: امری است تهدید آمیز. یعنی منتظر عاقبت و نتیجه باشید.

«فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ»: به زودی خواهید دانست که چه کسی بر صراط مستقیم است، ما یا شما؟ یعنی گذشت زمان و تأریخ همه چیز را روشن می کند.

«وَمَنِ اهْتَدَى»: و زود است که بدانید، اهل هدایت که پیرو حق و حقیقت و توفیق یافته گان را صواب اند کیانند؟! و چه کسی بر گمراهی مانده است؟

امام قرطبی گفته است: در این بیان نوعی تهدید و ترساندن نهفته است که سوره مبارکه طه با آن خاتمه یافته است. (تفسیر قرطبی ۱۱/۲۶۵).

پایان جزء شانزدهم

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الأنبياء

جزء 17

سوره انبياء در مکه نازل شده و داراي يكصدو دوازده آيه و هفت ركوع ميباشد.

وجه تسميه:

اين سوره به نام «سوره‌ی انبياء» موسوم است؛ چون ازداستان پيكار و مبارزه و جد و جهد برخي از پيامبران با مردم بت پرست زمان خود، سخن مي گويد، به سوره‌ی «انبياء» مشهور است و به فداكاري هاي ابوالانبياء، ابراهيم، اسحاق، يعقوب، لوط، نوح، داود، سليمان، ايوب، اسماعيل، ادریس، ذوالكفل، ذوالنون (يونس)، زكريا، عيسي و خاتم آنان حضرت محمد صلي الله عليهم السلام اشاره ميکند که چگونه براي سعادت بشريت، سختيها، رنجها و محنتها را بر خود هموار ساختند.

انبياء:

جمع نبي به معني پيامبران

تعداد آيات، كلمات و تعداد حروف سوره انبياء:

طوريکه در فوق ياد آور شديد تعداد آيات سوره انبياء به صدودوازده آيات ميرسد، و تعداد كلمات آن به هزارو صدوشصت و هشت كلمه و تعداد حروف آن به چهار هزار و هشتصدونود حرف ميرسد. (قابل تذکر است که اقوال علما در مورد تعداد كلمات و تعداد حروف مختلف مي باشد.)

يادداشت: تفصيل معلومات در مورد تعداد (آيات، كلمات و حروف قرآن عظيم الشان) را مي توانيد در سوره طور «تفسير احمد» مطالعه فرمايد.

ارتباط سوره انبياء با سوره قبلي:

خداوند متعال سوره طه را با تهديد پايان داد و سوره انبياء را با ذکر قيامت آغاز کرده است.

همچنان ميتواند ارتباط و پيوند سوره انبياء را با سوره‌ی قبلي از دو جهت به بيان گرفت: الف: اشاره به نزديک شدن اجل معين موسوم به عذاب و سزا و به آرزويي که بدقبالان انتظارش را دارند. طوريکه در سوره ي طه مي فرمايد: «وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى ﴿129﴾» (طه) (و اگر سنت و تقدير پروردگارت و (ملاحظه‌ی) زمان مقرر نبود، هر آينه عذاب الهی لازم می آمد (ودامان آنان را نیز می گرفت). و «قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ اهْتَدَى ﴿135﴾» (طه) (بگو: هر يك (از ماو شما) در انتظاريم، پس انتظار بکشيد که به زودی خواهيد دانست ياران راه راست کي ها اند و چه کسی راه يافته است.) و طوريکه در آغاز و بدایت اين سوره مبارکه مي فرمايد: «إِقْتَرِبْ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ...»

ب: مغرور نگشتن به جلوه هاي فريباي دنيا و تلاش در جهت روز قيامت: «و لا تمدن عينيك إلي ما متعنا به أزواجا منهم زهرة الحياة الدنيا...» هان به سوي زيور دنيوي که گروه هايي از کفر پيشگان را از آن بهره مند ساخته ايم. چشم مدوز (طه آيه 131). آغاز اين سوره که به نزديک شدن روز قيامت و حساب و کتاب اشاره ميکند، مقتضي رويگرداني از زينت و شادماني هاي زايد دنياست که روي به زوال و نيستي دارد. مشرکان سرسخت مکه به پيامبر ميگفتند: اگر آنچه مي گويي حق است، کوه صفا را براي ما به کوه طلا تبديل کن. الله متعال فرمود: بي باوران کفر پيشه ي پيشين نیز با وجود ديدن معجزات بزرگي مادي و محسوس، ايمان نياوردند و نابودشان کرديم، اين مخالفان ستيزه گر هم اگر معجزه ي حسي را دريابند باز ايمان نخواهند آورد. (انبياء آيه 6).

فضیلت سوره انبیاء:

حضرت عبد الله بن مسعود میفرماید: سوره کهف و سوره مریم و سوره طه و سوره انبیاء از نظر نزول، اولین سوره و ثروت و کسب قدیم من می باشد که همیشه از آنها حفاظت می کنم. (تفسیر امام قرطبی)

همچنان روایت شده است که هم زمان با نزول سوره انبیاء، مردی از اعراب (بادیه نشینان) به مدینه آمد و در منزل عامر بن ربیعہ رضی الله عنه رحل اقامت افگند، عامر از او به نیکویی پذیرایی کرد و درباره وی با رسول الله صلی الله علیه و سلم سخن گفت، سپس آن مرد به محضر رسول الله صلی الله علیه و سلم مشرف شد و چون از حضور ایشان برگشت، به عامر گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم به من وادی ای بخشیدند که وادی بهتر از آن در میان اعراب نیست و من می خواهم که قطعه ای از آن را به تو ببخشم که از آن تو و بازماندگان باشد. عامر گفت: «مرا به قطعه زمینی نیازی نیست زیرا امروز سوره ای نازل شد که دنیا را از یادمان برد.»

محتوای سوره انبیاء:

سوره انبیاء از جمله سوره های مکی است و به موضوعات مهم ایدئولوژی اسلامی و بیان اصول عقیده ی اسلامی؛ یعنی، توحید، نبوت، معاد. بحث نموده است. و درباره ی قیامت و سختی ها خوف و ترس و هیبت این روز بحث به عمل آورده است. در این سوره هدف از بعثت پیامبران و فرستادگان بیان گردیده است.

- سر آغاز سوره، آمدن روز قیامت را خبر می دهد. حال آنکه مردم ناسپاس در خواب غفلت به سر میبرند و سرگرم بازی اند و از پندهای قرآن رویگردان و در آرزوها و لذایذ زندگانی دنیا فرو رفته اند.

- سپس به بحث درباره ی تکذیب کنندگان می پردازد؛ آنهایی که هلاکت گذشتگان را مشاهده می کنند، اما پند و عبرت نمی گیرند، تا زمانی که عذاب دامن آنان را می گیرد و صدای شیون و زاری و التماسشان بلند می شود، اما چه فایده که دیگر دیر شده است.

- سوره انبیاء دلایل قدرت الله متعال را در آفاق و انفس مورد بررسی قرار داده است، تا عظمت خالق مدبر و آگاه را در مورد خلق و ابداع و ایجاد یادآور شود و تا وحدت عالم هستی و یگانگی خدای بزرگ را به هم ربط بدهد.

- سوره انبیاء بعد از این که دلایل یگانگی پروردگار عالمیان را ارائه داد، برخورد و عملکرد مشرکین را خاطر نشان میسازد که آنها با حالتی از تمسخر و ریشخند با پیامبر صلی الله علیه و سلم روبرو میشدند و او را تکذیب میکردند. به دنبال آن سنت و روش جهان شمول خدا را در نابود کردن گردنکشان و تبهکاران یادآور می شود.

- در این سوره به نقل قصه ی بعضی از پیامبران پرداخته شده و قصه ی ابراهیم علیه السلام را با قوم بت پرستش به تفصیل به بیان گرفته و آن را در اسلوب و روشی جذاب بیان کرده است.

- در سوره انبیاء از مجموع پیامبران که نامشان در قرآن آمده به داستان شانزده نفر از آنها اشاره شده است: از جمله هریک: اسحاق، یعقوب، لوط، نوح، داود، سلیمان، ایوب، اسماعیل، ادریس، ذی الکفل، ذی النون، زکریا، یحیی و عیسی علیهم السلام نام گرفت.

در خاتمه رسالت حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و سلم را به عنوان رحمة للعالمین معرفی میکند. (تفسیر صفوة التفاسیر)

ذکر انبیاء در قرآن:

در قرآن عظیم الشان بصورت کل فقط از بیست و پنج پیامبر نام برده شده است. که از جمله اسماء هیجده نفر آنها در (آیات 83 - 86 سوره انعام) میباشند. طوری که میفرماید: «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَي قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ * وَوَهَبْنَا

لَهُ اسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ * وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ»

(و این (نوع دلیل قطعی) حجت ماست که آن را به ابراهیم در برابر قومش دادیم، هر که را بخواهیم به درجات بالا می‌بریم، یقیناً پروردگار تو حکیم (و) داناست. (84) و ما به او (ابراهیم) اسحاق و یعقوب را بخشیدیم. و هر یکی آنها را هدایت نمودیم، و نوح را (هم) پیش از آنها هدایت کرده بودیم، و از نسل او (ابراهیم) داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را نیز هدایت کردیم و ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم، (85) و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را نیز هدایت نمودیم و همه از صالحان بودند. (86) و اسماعیل و یسع و یونس و لوط را (نیز هدایت نمودیم)، و همه را بر جهانیان فضیلت دادیم.)

و ذکر بقیه آنها در جاهای دیگر از قرآن آمده است. مانند: هود، صالح، شعیب، آدم، ادریس، ذوالکفل و محمد علیهم الصلاة والسلام.

بنابر این تعداد پیامبرانی که اسامی آنها بر ما انسانها مشخص است به ترتیب زمانی عبارتند از: آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، ایوب، شعیب، موسی، هارون، یونس، داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، زکریا، یحیی، عیسی، ذوالکفل علیهم السلام و سرور همه آنان محمد علیهم الصلاة والسلام. اما بدون شک تعداد پیامبران از این عدد بیشتر بوده اند، ولی خدای متعال اسم و داستان آنها را برای ما ذکر نکرده است، چنانکه میفرماید: «وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ». (نساء 164). یعنی: و پیامبرانی که سرگذشت آنها را پیش از این، برای تو باز گفته‌ایم؛ و پیامبرانی که سرگذشت آنها را بیان نکرده‌ایم.

بعضی از علما فرموده اند که تعداد انبیاء الهی 124000 یکصد و بیست و چهار هزار نفر هستند، اما این قول ثابت شده نیست.

ذکر تعداد 124000 نفر پیامبر به روایت حدیثی:

در مورد تعداد انبیاء ظاهرا بین علما اختلاف وجود دارد، قبل از همه باید گفت حدیثی که اشاره به تعداد پیامبران به (124000) می‌کند حدیثی ضعیفی است.

عن أبي ذر قال: قلت: يا رسول الله، كم الأنبياء؟ قال: (مائة ألف وأربعة وعشرون ألفاً)، قلت: يا رسول الله،... «أبو حاتم ابن حبان (361). که این حدیث را صحیح دانسته یعنی: از ابوذر رضی الله عنه روایت است که گفت: گفتیم ای رسول خدا انبیاء چند نفر هستند؟ فرمودند: صد و بیست و چهار هزار نبی...»

ولی حقیقت اینست که این حدیث ضعیف است زیرا در سند آن شخصی بنام ابراهیم بن هشام الغسانی موجود است که امام ذهبی رحمه الله در مورد وی میگوید: او متهم به دروغگویی است. حتی ابوحاتم گفته: او کذاب است.

پس این حدیث مقبول نیست. البته احادیث دیگری نیز در همین تعداد نبی ذکر شده اند که همگی ضعیف هستند.

حدیثی دیگر موجود است که: عن أنس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (بعث الله ثمانية آلاف نبی، أربعة آلاف إلى بني إسرائيل، وأربعة آلاف إلى سائر الناس). (مسند ابویعلی 160/7) از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: خداوند هشتاد هزار نبی را فرستاده که از این میان چهل هزار نبی را در بین بنی اسرائیل مبعوث نموده و چهل هزار نبی دیگر را در بین سایر مردم (اقوام دیگر) مبعوث کرده اند.

این حدیث نیز ضعیف است، زیرا در سند آن حدیث شخصی بنام «زبیدی» و همچنین استادش «رقاشی» موجود است که هر دو ضعیف (غیر ثقه) هستند.

به هر حال بعضی از علما تعداد انبیاء را صدو بیست و چهار هزار نفر می دانند که در این میان تعداد سیصد و پنجاه نفر آنها رسول بوده اند و برای اثبات ادعای خود به حدیث ابوذر (با چند لفظ مختلف) استناد کرده اند. (ولی در پایین نام بعضی از علما را ذکر می کنیم که مخالف این رای هستند: شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در مجموع الفتاوی 409/7، امام احمد بن حنبل رحمه الله، ابن عطیه رحمه الله در ذیل تفسیر 164 نساء، شیخ عبد العزیز بن باز، شیخ عبد الرزاق عفی فی، شیخ عبد الله بن غدیان، شیخ عبد الله بن قعود. در «فتاوی اللجنة الدائمة» (3 / 256). اخذ شده از فتاوی اسلامیة (1 / 41) شیخ عبد الله بن جبرین.

فلسفه ذکر قصه های انبیاء:

هدف اساسی از بازگویی و بررسی داستان و قصه های انبیاء جز این نیست که، مصلحان و دعوتگران مسلمان از سیره عطرآگین ایشان به مثابه‌ی چراغی روشن استفاده کرده و در روشنایی آن در کانال و جاده هدایت خدایی به حرکت درآیند و راهی را که ایشان پیموده‌اند ببیمایند و آن‌ها را در تمامی اعمال و کردار الگویی خود قرار دهند و سرمشق زندگی شان این پیغمبران بزرگوار باشند. هدف از ذکر داستان پیغمبران تسلی قلب و تفریح آن نیست، بلکه هدف از آن پند و عبرت گرفتن است چنانچه قرآن کریم اشاره می‌کند. «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» [یوسف: 101]. (به حقیقت در سرگذشت آنان، عبرت برای همه‌ی اندیشمندان است.) طوری که در آیه‌ی دیگری اشاره می‌کند که لازم است با تفکر و تدبر و حرکت بر راه و روش انبیاء از سیره‌ی و داستان ایشان استفاده شود. «فَأَقْصِبْ أَلْقَصَصَ لَهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» [الأعراف: 176]. (پس داستان رابازگو کن بلکه ببیندیشند.) بخصوص بر کسانی که در مقام دعوتگری قرار دارند لازم است هدف از دعوت انبیاء، تثبیت ایشان بر دعوت و تقویت اراده باشد و با اطلاع بر سیره انبیاء دریابند چه رنج‌ها و سختی‌هایی در راه دعوت خویش متحمل شده اند.

فاصله زمانی بین بعثت پیامبران اولوالعزم:

با در نظر داشت اینکه معلومات دقیقی و مستندی در مورد فاصله زمانی بین بعثت پیامبران اولوالعزم تذکر نه رفته است ولی با آنهم در برخی از کتب تاریخی مطالب متفاوتی در این زمینه به بیان گرفته شده است که از مجموعه آنها می توان اینطور نتیجه گیری بدست آورد:

فاصله حضرت آدم(ع) تا حضرت نوح(ع) بیش از 1200 سال، فاصله حضرت نوح(ع) تا حضرت ابراهیم(ع) حدود 2240 سال، فاصله حضرت ابراهیم(ع) تا حضرت موسی(ع) حدود 900 سال، فاصله حضرت موسی(ع) تا حضرت عیسی(ع) حدود 1900 سال و فاصله حضرت عیسی(ع) تا حضرت محمد(ص) حدود 620 سال بوده است.

ترجمه و تفسیر سوره الانبیاء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ ﴿١﴾

برای مردم (وقت) حسابشان نزدیک شده است، در حالی که آنان در غفلت روی گردانند.
(۱)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: غفلت، (بی توجهی) زمانی خطرناک است که این غفلت بر اساس بی اعتنایی باشد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: برای انسان ها وقت حسابشان بر آنچه که در دنیا انجام داده اند نزدیک شده است اما با وجود نزدیکی حساب، کافران از آمادگی برای این روز غافلند؛ به تأسف آن ها در رویگردانی و سرگرمی تمام به سر می برند. در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بعثت أنا و الساعة كهاتين». «من در حالی مبعوث شدم که قیامت مانند این دو انگشت من نزدیک است» و به دو انگشت سبابه و میانی خود اشاره کردند.

«غفلت و اعراض»:

«غفلت»: به معنای بی توجهی نسبت به چیزی است.

و «اعراض» روی گرداندن با توجه از چیزی است، در اینجا سوال در ذهن انسان خطور میکند که چرا این مفهوم (غفلت و اعراض) در کنار هم در یک آیه مبارکه مطرح گردیده است؟

در جواب باید گفت که: غفلت و بی توجهی دو گونه است: الف: غفلتی که شخص با هشدار بیدار میشود. ب: غفلتی که مقدمه‌ی اعراض است، یعنی شخص غافل نمی خواهد بیدار شود. همچون کسی که خودش را به خواب زده که با صدا زدن نیز چشم خود را باز نمی کند.

ولی برای همچون انسان ها باید گفت که: محاسبه و حسابرسی انسانها قطعی است. زیرا در آیه مبارکه کلمه؛ «اقْتَرَبَ» (بکار گرفتن فعل ماضی به جای مضارع، نشانه‌ی قطعی بودن این امر بزرگ را نشان می دهد).

غفلت عبارت است از این که پرده‌ای بر فکر و قلب انسان بیفتد که او از یک واقعیت و حقیقتی دور بماند. قرآن عظیم الشان، در این باره میفرماید: «برخی از انسان ها با آن که دل دارند ولی نمی فهمند، چشم دارند، اما بینایی ندارند، گوش دارند، ولی با آن نمی شنوند، آنها همان کسانی هستند که غافل اند. (اعراف، 179).

منظور از غفلت در این جا می تواند اعم از غفلت از الله، غفلت از آیات خدا، یا غفلت از آخرت، باشد. یا به تعبیر دیگر، غفلت از هر آنچه که انسان را، به سوی کمال می برد: «وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَعَافُونَ»؛ (یونس، 92). بسیاری از مردم از آیات و نشانه‌های ما غافل اند.

اعراض از یاد الله خسارات عظیمی در دنیا و آخرت دارد.

قرآن عظیم الشان در (آیه 44 سوره شوری) میفرماید: «وَمَنْ يَضِللِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَليٍّ مِّنْ بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِّنْ سَبِيلٍ»؛ کسی را که خدا گمراه کند ولی و یاورى بعد از او نخواهد داشت، و ظالمان را (روز قیامت) می بینی که وقتی عذاب الهی را مشاهده می کنند، میگویند: آیا راهی به سوی بازگشت (و جبران) وجود دارد» بناءً انسان همیشه باید توجه اش به خداوند باشد و کارهایش را به او واگذار کند.

یاد از الله باید خصلت دائمی انسان باشد:

انسان باید در حد توان خود، به یاد الله باشد، چون شیطان در حال غفلت به انسان حمله

میکند و اگر انسان به نام الله متذکر باشد، به دام شیطان نمی افتد، ذکر الله باعث تقویت روح معنویت در انسان ذاکر است.

خداوند متعال در (آیه 124 سوره طه) میفرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»؛ و هر کس از یاد من دل بگرداند در حقیقت زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محسوس می‌کنیم».

بناءً نابینایی در آخرت، یکی دیگر از عوامل رویگردانی از ذکر الله است به این دلیل که اینان در دنیا، چشم دلشان را به حقایق بسته بودند و الله را فراموش کرده بودند، پروردگار نیز در قیامت آنها را مورد فراموشی قرار میدهد و بینایی آنها را می‌گیرد.

ذکر الله را باید به خوبی بشناسیم و آنرا بطور دقیق درک نمایم، و بدانیم که اعراض از یاد الله انسان را به چه خسارات بزرگی مواجه می‌سازد. به یاد داشته باشید: کسیکه از ذکر و یاد الله اعراض کند، از حیات قلب محروم می‌ماند.

نگاهی مؤثر به مسئله حساب در روز قیامت:

حساب:

کلمه حساب در اصل، از «حسب» گرفته شده و ریشه «ح س ب» دلالت بر چندین معنا؛ مانند شمارش و آمارگیری می‌کند. (معجم مقاییس اللغة، ج 2، ص 59؛ لسان العرب، ج 1، ص 311).

حساب در فهم شرعی:

حساب در فهم شرعی اینکه الله تعالی در روز قیامت، بندگان را از اعمالشان آگاه میسازد و کارهای خوب یا بدی که انجام داده‌اند را به آنان بیان می‌نماید. (لمعة الاعتقاد، ص 117؛ شرح الواسطیة، هراس، صفحه 209).

دلایل اثبات حساب:

دلایل اثبات حساب در قرآن عظیم الشان، سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و اجماع مسلمانان بشرح ذیل بیان یافته است.

قرآن عظیم الشان در (سوره الغاشیة: آیات 25 - 26) میفرماید: «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ۖ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» «همانا بازگشت آنان به سوی ماست. سپس قطعاً حسابشان [نیز] با ماست.» پیامبر صلی الله علیه وسلم در برخی از نمازها، این‌گونه دعا میکردند: «اللَّهُمَّ حَاسِبِي حِسَابًا يَسِيرًا»؛ «پروردگارا! [اعمال] مرا به آسانی مورد محاسبه قرار بده.»

أمّ المؤمنین عایشه (رض) پرسید: حساب آسان چیست؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم جواب فرمودند: «أَنْ يَنْظَرَ فِي كِتَابِهِ، فَيَتَجَاوَزَ عَنْهُ»؛ «یعنی اینکه به نامه اعمالش نگاه شود و از [گناهان] او صرف نظر گردد.» (مسند احمد، ج 6، ص 48؛ ابن ابی عاصم در السنّة، شماره حدیث: 885؛ البانی در تخریج السنّة، ج 2، ص 429 می‌گوید که اسناد این روایت، صحیح است.)

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از أمّ المؤمنین عایشه (رض) روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مَنْ حُوسِبَ عُذِبَ»؛ «کسی که [به دقت] مورد محاسبه قرار گیرد، عذاب می‌شود.»

أمّ المؤمنین عایشه (رض) می‌گوید که پرسیدم: مگر الله متعال نمی‌فرماید: «فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا» [الانشقاق: 8]؛ «به زودی با حسابی آسان، محاسبه می‌شود.» وی در ادامه می‌آورد که رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین جواب فرمودند: «إِنَّمَا ذَلِكَ الْعَرْضُ، وَلَكِنْ مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ يَهْلِكُ» «مراد از آن [حساب آسان در آیه قرآن] نشان دادن [اعمال انسان] است، اما کسی که در حسابرسی او دقت و سختگیری شود، هلاک می‌گردد.» (صحیح بخاری، شماره حدیث: 103 و 4939 و 6536 و 6537؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: 2876).

حسابرسی مقتضای حکمت است:

الله متعال کتاب‌های آسمانی را نازل نمود و پیامبران را فرستاد و بر بندگان، پذیرش آنچه پیامبران آوردند را واجب و عمل به آنچه واجب است را فرض گردانید. بنابر این اگر حساب و جزایی نباشد، این امور بیهوده و بی‌فایده خواهد بود، اما الله تعالی از این کار منزّه است.

طوری‌که الله متعال در (سوره الأعراف: 6-7) می‌فرماید: «فَلَنَسَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ۖ فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ» [الأعراف: 6-7] «قطعاً ما از کسانی که [پیامبران] به سویشان فرستاده شدند، سؤال خواهیم کرد. و البته از پیامبران [نیز] می‌پرسیم. یقیناً [کردارشان را] با علم [خود] برایشان بیان می‌کنیم و ما هرگز غایب نبوده ایم.»

شیوه و کیفیت حسابرسی:

متون شرعی شیوه و روش حسابرسی در قیامت را روشن ساخته اند. به طور خلاصه باید گفت: الله تعالی بندگان را در حضور خویش نگه‌میدارد و از آنان به سبب گناهایی که مرتکب شدند و اعمالی که انجام داده و سخنانی که بر زبان آوردند، اقرار می‌گیرد و آنان را از کفر یا ایمان، اطاعت یا نافرمانی و استقامت یا انحرافشان در دنیا و نیز از پاداش یا عذابی که مستحق آن هستند، آگاه می‌سازد. حساب شامل آنچه پروردگار به آنان می‌گوید، سخنانی که بندگان بر زبان می‌آورند، عذر و بهانه‌هایی که آورده می‌شود، دلیل و برهان‌هایی که علیه آنان اقامه می‌گردد، گواهی شاهدان، وزن اعمال و امثال آن می‌شود. (رساله القيامة الكبرى، صفحه 193).

انواع حساب:

برخی از حساب‌ها سخت و برخی آسان هستند. انواع دیگر آن، حساب تفریر و تکریم و بزرگداشت، توبیخ و نکوهش، فضل و بخشش و مؤاخذة و مجازات بوده و متولی آن، بخشنده‌ترین بخشنندگان، مهربان‌ترین مهربانان و فرمانرواترین فرمانروایان است. (رساله القيامة الكبرى، ص 193).

قوانینی که بندگان بر اساس آنها مورد محاسبه قرار می‌گیرند:

اگر الله - تمامی بندگان را عذاب نماید، باز هم بر آنان ستمی نکرده است، زیرا بنده و تحت فرمان و سلطه او هستند و مالک هرگونه که بخواهد، میتواند در ملکش تصرف نماید. اما الله متعال آنان را عادلانه و براساس حکمت و عدالتش مورد محاسبه قرار می‌دهد. الله متعال در متون بسیاری، تعدادی از قوانین را که محاکمه و حسابرسی بر اساس آنها واقع می‌شود، برای ما بیان نموده است.

برخی از آن قوانین، به طور مختصر از این قرار است:

- عدالتی که خالی و پاک از هر نوع ستمی است؛
- هیچ‌کس به سبب جرم و گناه شخص دیگری، مورد مؤاخذة قرار نمی‌گیرد و هیچ شخصی بار گناه انسان دیگری را تحمل نمی‌کند؛
- آگاهی بندگان از اعمالی که پیش فرستاده‌اند؛
- چندین برابر شدن نیکی‌ها و نه بدی‌ها؛
- آوردن شاهدان علیه کافران و منافقان. (بنقل از رساله القيامة الكبرى، صفحه 193).

عمومیت حساب و کسانی که مورد محاسبه قرار نمی‌گیرند:

تمامی مردم محاسبه میشوند مگر هفتاد هزار نفری که پیامبر صلی الله علیه وسلم آنان را استثنا نمودند.

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابن عباس (رض) نقل شده که پیامبر (ص) فرمودند: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْأُمَّمُ»؛ «تمامی امت‌ها به من نشان داده شدند.» و در ادامه عرض کردند:

«فَنظَرْتُ فَإِذَا سَوَادٌ كَثِيرٌ، قَالَ: هُوَ لَاءِ أُمَّتِكَ وَهُوَ لَاءِ سَبْعُونَ أَلْفًا قُدَّامَهُمْ لَا حِسَابَ عَلَيْهِمْ وَلَا عَذَابَ. قُلْتُ: وَلِمَ؟ قَالَ: كَانُوا لَا يَكْتُوبُونَ وَلَا يَسْتَنْزِفُونَ وَلَا يَتَطَيَّرُونَ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ «سپس نگاه کردم و ناگهان جمعیت زیادی را دیدم. جبرئیل علیهم السلام گفت: اینها امت تو هستند و این هفتاد هزار نفر که در پیشروی شان هستند، هیچ گونه حساب و عذابی ندارند.

پرسیدم: چرا؟ جبرئیل علیه السلام پاسخ داد: چون آنان از داغ کردن پرهیز می‌کردند، درخواست رقیه نمی‌نمودند، فال بد نمی‌زدند و بر پروردگارشان توکل می‌کردند. عکاشه بن محسن برخاست و گفت: از الله تعالی بخواه که مرا از آنان قرار دهد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنْهُمْ»؛ «پروردگارا! عکاشه را از آنان قرار بده. «سپس مرد دیگری بلند شد و گفت: از الله تعالی بخواه که مرا از آنان بگرداند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سَبَقَكَ بِهَا عَكَّاشَةُ»؛ «عکاشه در این کار از تو سبقت گرفت.» (صحیح بخاری، شماره حدیث: 6541؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: 220.

شیوه رسیدگی به حساب کافران:

شیخ الإسلام ابن تیمیہ (رح) میگوید: «الله متعال مردم را مورد محاسبه قرار میدهد و بنده مؤمنش را جدا نموده و از وی به سبب گناہانی که انجام داده، اعتراف و اقرار می‌گیرد، چنانکه در قرآن و سنت بیان شده است.

اما کافران همچون کسی که نیکی‌ها و بدی‌هایش سنجیده شود، مورد محاسبه قرار نمی‌گیرند، زیرا آنان نیکی ندارند، اما اعمال‌شان شمارش می‌شود و آنان از آن آگاه شده و اقرار نموده و به سبب این اعمال، مجازات میشوند.» (مجموع الفتاوی، جلد 3، صفحه 146).

اولین امتی که مورد محاسبه قرار می‌گیرد:

پیش از سایر امت‌ها، به حساب امت محمد صلی الله علیه وسلم پرداخته میشود. رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرمایند: «نَحْنُ الْأَخْرُونَ السَّائِفُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، الْمَقْضَى بَيْنَهُمْ قَبْلَ الْخَلَائِقِ»؛ «ما آخرین امت [در دنیا] و نخستین امت در روز قیامتیم که پیش از سایر مردم، به حساب ما رسیدگی می‌شود.» (صحیح بخاری، شماره حدیث: 876؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: 855 و 856).

همچنین از ابن عباس (رض) به صورت مرفوع چنین روایت شده است: «نَحْنُ آخِرُ الْأُمَّمِ وَأَوَّلُ مَنْ يُحَاسَبُ»؛ «ما [در دنیا] آخرین امت و [در آخرت] نخستین امت هستیم که مورد محاسبه قرار می‌گیرد.» (مسند احمد، ج 1، ص 282 و ج 2، صص 274، 342؛ ابن ماجه، شماره حدیث: 4290؛ بوسیری در الزوائد، ج 3، ص 317 می‌گوید: «اسناد این روایت، صحیح بوده و رجالش ثقه و مورد اعتمادند.

اولین عملی که از بنده پرسیده می‌شود:

اولین عمل مورد سؤال، نماز است که اگر صحیح باشد، سایر اعمال قبول می‌شود و در غیر این صورت، سایر اعمال باطل و غیر قابل قبول است، و از پیامبر صلی الله علیه وسلم چنین مطلبی نقل شده است. (سنن ترمذی، شماره حدیث: 413؛ ابن ماجه، شماره حدیث: 1426؛ آلبانی این حدیث را در صحیح الجامع، شماره حدیث: 2020 صحیح دانسته است.) واقعیت امر اینست که؛ نماز برترین عبادت و اساس و بنیاد عبودیت است. عملی که انجام آن به طور موکد مورد توجه شرع مقدس اسلام قرار دارد. پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز ستون دین مقدس اسلام معرفی داشته است. «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ.» یعنی نماز ستون (خیمه) دین است. ایستادگی و بقای هر خیمه‌ای به وجود ستون آن است و هر مقدار که ستون مستحکم تر باشد بقای خیمه تضمین بیشتری مییابد.

در اهمیت نماز همین بس که این تکلیف شیرین و پر معنای الهی اولاً در هیچ حالی ترك

نمی شود، و ثانیاً انجامش در شبانه روز به صورت پنج وقت بر بندگان خدا واجب است، تکلیفی که مشابه ندارد و همواره در شبانه روز صورت می گیرد. به همین خاطر است که نماز حتی اگر در مجموعه ای از تکالیف هم قرار گیرد، باز هم به عنوان اولین تکلیف مورد سوال قرار میگیرد.

اولین عملی که در بین مردم، فیصله و حکم می شود:

اولین کار فیصله شده در میان مردم، مسأله خون هاست، زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أَوَّلُ مَا يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ فِي الدِّمَاءِ» «در روز قیامت، نخستین عملی که در میان مردم حکم فیصله می شود، موضوع خون هاست.» متفق علیه. (صحیح بخاری، شماره حدیث: 6864؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: 1678).

مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٢﴾

هیچ پند (و هدایت) جدیدی از نزد پروردگارشان به آنها نمی رسد، مگر اینکه بازی کنان آن را می شنوند. (۲)

تفسیر:

عالم جلیل القدر حسن در این مورد میفرماید: هر اندازه برای آنان یادآوری تجدید شود، آنها به نادانی خود ادامه میدهند و در آن فرو می روند. (تفسیر قرطبی ۲۶۸/۱۱). باید یادآور شد که در آیه مبارکه درس بزرگی نهفته است و آن اینکه: صرفاً گوش دادن و فهمیدن یک حکم الهی کافی نیست، بلکه پذیرش و عمل به آن لازم و واجب می باشد.

لَا هِيَ قُلُوبُهُمْ وَأَسْرَأَ النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلَكُمُ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَأَنْتُمْ تَبْصُرُونَ ﴿٣﴾

در حالی که قلوب شان (به دنیا) مشغول است و آنان که ظلم کرده بودند در پنهان به نجوی و راز گویی پرداختند و گفتند که آیا این (شخص) انسانی مانند شما نیست، آیا به سویی جادو میروید؟ حال آنکه شما (حقیقت را) می بینید. (۳)

تفسیر:

واقعیت امر اینست که: زندگی به دور از وحی و یاد الهی، بازیچه ای بیش نیست. سرگرمی و مشغولیت بیش از حد به مسائل بی ارزش دنیوی انسان را از توجه به مسائل اصلی مثل حساب آخرت و قیامت غافل می سازد. واقعیت امر همین است، تا زمانی که قلب از یاد الله متعال غافل نشود، انسان، آیات الهی را به بازی نمی گیرد.

در آیه مبارکه بیان یافت که: قلوب کافران از قرآن غافل، به باطل مشغول و از هوی پُر است چنان که کافران قریش گردهم آمده و در میان خود پنهانی چنین نجوا کردند: محمد صلی الله علیه وسلم که مدعی پیامبری است، شخصی مانند شما نیست که مانند شما خوراک می خورد و به بازار می رود؟ آنان می خواستند با مطرح ساختن این موضوعات و سوالات مردم را از پیروی پیامبر صلی الله علیه وسلم و ایمان به وی باز دارند.

سپس ادعا کردند که قرآن همراه وی نیز سحر است و افزودند: چگونه دیده و دانسته به سحر ایمان آورده و در حالی که او نیز بشری مانند شماست از وی پیروی می کنید؟

دیده می شود که در طول تاریخ: مخالفان انبیا، در پنهان دست به توطئه میزنند، و در قدم اول معجزات پیامبران را سحر و جادو می نامند. و می خواهند با نشر همچو تبلیغات سو ذهن مردم را در برابر رسول الله و معجزه علمی اش یعنی قرآن عظیم الشان مشکوک بسازند.

مفسر آلوسی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: منظور آنان این بود که آنچه محمد صلی الله علیه وسلم آورده است، سحر است و پس؛ چون آنان معتقد بودند که پیامبر باید جز از فرشتگان باشد، و در ضمن می گفتند: تمام آنچه محمد صلی الله علیه وسلم از خوارق آورده است، سحر است و مقصود آنان از سحر قرآن بود. (آلوسی ۹/۱۷).

قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٤﴾

(اما پیامبر) گفت پروردگار من همه سخنان را چه در آسمان باشد و چه در زمین میداند و او شنوا و داناست. (۴)

تفسیر :

با در نظر داشت اینکه دشمنان دین، مصروف توطئه، نجوا و مخفی کاری می باشد «وَأَسْرُوا النَّجْوَى»، اما الله متعال همه از همه توطئه شان آگاه است، و از همه نجواهای شان که پنهان می دارند؛ او شنوای سخنان شان و دانای کارهای شان است. و این بیان برای آنان تهدید و وعید و هشدار است سخت برای کافران.

بَلْ قَالُوا أَضْغَاتٌ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ ﴿٥﴾

[مشرکان] گفتند: [نه، قرآن سحر نیست] بلکه خواب هایی آشفته و پریشان است، [نه] بلکه آن را از پیش خود ساخته است، [نه] بلکه او شاعر [خیال پردازی] است، (اگر پیغمبر در دعوی خود راست باشد) باید برای ما معجزه ای بیاورد مانند معجزه هایی که پیامبران گذشته را [با آنها] فرستادند. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

أضغاث: خوابهای پریشانی است که تعبیر و تأویلی نداشته باشد.
احلام: حلم (بر وزن قفل و عنق) چیزی است که در خواب دیده می شود. در اقرب الموارد گوید: لکن غالباً در خواب پریشان و بد، به کار می رود. چنان که رؤیا در خواب خوب. مراد از «احلام» خوابهای آشفته است.

تفسیر :

در التسهیل آمده است: این اقوال را از آنان نقل کرده است تا آشفتگی وضع آنان و بطلان گفته های آنان را نمایان سازد، پس معلوم میشود که آنها متحیرند و بر چیزی مستقر نیستند و حقیقتی را در اختیار ندارند. (التسهیل ۲۳/۳).

دیده می شود که؛ کفار از پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم معجزاتی همچون معجزات موسی و عیسی علیه السلام می خواستند، ولی هدفشان در این کار صرف بهانه جویی بود. زیرا انتخاب نوع معجزه وابسته به حکمت الهی است نه هوسهای مردم. بطور مثال آن طور نیست که هر چیزی را که مردم مطرح کند و پیامبر مجبور به اجرا معجزه شود. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ» پس محمد معجزه ی خارق العاده و دال بر صدق خود را بیاورد و ارائه دهد، که پیشینیان به آن مبعوث شده اند. یعنی: همان گونه که معجزاتی چون عصا برای موسی علیه السلام و شتر برای صالح علیه السلام و غیر آن به پیامبران پیشین داده شد، پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم نیز باید معجزه ای از همین نوع را برای ما بیاورد.

فحوای آیه مبارکه این فهم را میرساند که: دشمن صرف به وارد کردن يك تهمة فنعانت شان حاصل نمی شود. بلکه همیشه میگویند: «بَلْ... بَلْ... بَلْ...» بَلْ هُوَ شَاعِرٌ» تهاجم تبلیغاتی و اتهامات پی در پی دشمن، ناشی از شیوه های اصلی کار دشمن است. ولی با همه ی تهمة هایی که دشمن وارد میکند دیده میشود که آنان از درون دچار تردید است.

پروردگار با عظمت در جواب شان میفرماید:

مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾

تمام آبادیهای را که پیش از اینها هلاک کردیم (تقاضای معجزات گوناگون کردند و پیشنهادشان عملی شد، ولی) هرگز ایمان نیاوردند، آیا اینها ایمان می آورند؟! (۶)

تفسیر :

سنت الهی همین است که هر کجا کفر و لجابت باشد قهر الهی خواهد بارید «مَا آمَنَتْ... أَهْلَكْنَاهَا» (ایمان و عقیده سبب و موجب حفظ و بقای جوامع بشری است.) بناءً باید با دیده ی عبرت به تاریخ نظر به اندازیم.

مفسر مشهور جهان اسلام ابوحنیفان در تفسیر این آیه مبارکه میفرماید: این استفهام انکاری است و آنرا بعید می‌داند؛ یعنی اینان از مشرکینی که از پیامبران خود دلایل می‌طلبیدند، نافرمان‌تر و گردنکش‌ترند، پس اگر خواسته‌هایشان را برآورده کنیم از آنان گمراهرتر میشوند و مستحق عذاب و نابودی می‌گردند. اما خدا چون می‌داند که از نسل آنها افرادی با ایمان پیدا میشوند، حکم به بقای آنان کرده است. (البحر ۶/۲۹۸).

همچنان عبدالرؤف مخلص هر وی، مفسیر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: این آیه بیانگر این سنت الهی در حق امت‌های پیشین است که هرگاه به آنان معجزه درخواستی‌شان فرستاده می‌شد و سپس ایمان نمی‌آوردند، به طور قطع عذابی ریشه‌کن کننده و خانمان برانداز بر آنان نازل می‌شد.

در این آیه مبارکه نیز خداوند متعال میفرماید: هرگاه سنت ما چنین است پس ما چگونه درخواست مشرکان منکر محمد صلی الله علیه وسلم و قرآن را در ارائه معجزات حسی دیگر افزون بر معجزاتی که وجود دارد - برآورده می‌کنیم؟

«پس آیا اینان ایمان می‌آورند؟» یعنی: هرگاه امت‌های هلاک شده پیشین - با وصف آن‌که معجزات درخواستی‌شان نیز به آنان ارائه شد - ایمان نیاوردند، دیگر چگونه این گروه ایمان خواهند آورد؛ حتی اگر آنچه را درخواست کرده‌اند به آنان فرستاده شود؟ گویا اینکه خداوند متعال با این بیان، به رحمت خویش بر این امت اشاره کرده و تلویحاً می‌گوید: ما اراده نداریم تا این امت را به سرنوشت امت‌های پیشین که استیصال و نابودی مطلق‌شان بود روبرو سازیم، به همین دلیل است که پیشنهادشان در فرستادن معجزات حسی بیشتری را اجابت نمی‌کنیم.

شان نزول آیه 6:

714- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: اهالی مکه به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: اگر سخنان حق است و از گرایش ما به اسلام خرسند می‌شوی کوه صفا را برای ما به کوه طلا تبدیل کن، جبرئیل امین خدمت پیامبر (ص) آمد و گفت: اگر دوست داشته باشی آنچه قوم تو از تو درخواست کرده اند واقع می‌شود، اما اگر خواست آن‌ها برآورده شد و باز هم ایمان نیاوردند به آنان مهلت داده نمی‌شود. اگر خواسته باشی در برابر آنها با تائی و آهستگی کار کن. آیه: «مَا آمَنْتُ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ﴿6﴾» نازل شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (7 الی 10) در باره موضوعاتی از قبیلی: پیامبران، بشراند، وعده‌ی آنان قطعی و قرآن کتاب پند و اندرز است. بحث بعمل آمده است.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧﴾

و ما پیش از تو کسی را به رسالت نفرستادیم جز مردانی (پاک) را که به آنها (هم مانند تو) وحی می‌فرستادیم؛ شما اگر خود نمی‌دانید بروید و از اهل ذکر (و دانشمندان امت) سؤال کنید. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رِجَالًا»: مردان. مراد این است که پیغمبران همه انسان بوده و از میان مردان برگزیده شده‌اند؛ نه زنان.

«الذِّكْر»: مراد کتاب‌های آسمانی پیشین است (ملاحظه شود: انبیاء: 105).

«أَهْلَ الذِّكْرِ»: آشنایان و آگاهان به کتاب‌های آسمانی پیشین. («ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» پس ای کافران مکه! اگر این حقیقت را نمی‌دانید و منکر آن هستید، از دانشمندان آگاه به تورات و انجیل (از علمای اهل کتاب؛ یهود و نصاری) بپرسید که پیامبرانی که نزد آنها آمدند انسان بودند یا فرشته؟

در ضمن قابل یاد آوری است که: تنها اهل عالم بودن کافی نیست، بلکه اهل ذکر بودن با ارزش تر است. هستند بسیاری از اشخاصی که: دانشمند هستند ولی متأسفانه از الله غافل می باشند.

خواننده محترم!

در آیات قبل، کفار می گفتند: «هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ؟» آیا این شخص، جز بشری مثل شماست؟ در این آیه الله متعال میفرماید: نه تنها این پیامبر صلی الله علیه وسلم بلکه تمام انبیای پیشین نیز انسان هایی بودند که به آنان وحی می شده است. بشر بودن با پیامبری منافاتی ندارد.

دلیل این که خدای متعال در این آیه مشرکان را به اهل کتاب حواله کرد، این است که مشرکان در کار پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با اهل کتاب مشورتها و تبادل نظرهایی داشتند، از طرفی همه آنها در دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وسلم با هم همدست بودند بنابراین، مشرکان مکه به سخن اهل کتاب اعتماد داشتند. در عین حال، این حقیقت که رسولان همه از جنس بشر بوده اند، حقیقتی نبود که اهل کتاب بتوانند آن را پنهان کنند. از جانب دیگر در هر امری که انسان نسبت به آن جاهل است، باید از اهل علم و دانش سؤال به عمل آید. بنابر همین آیه، علمای اسلام بر وجوب تقلید عامی از عالم، اجماع کرده اند. «تفسیر انوار القرآن» عبدالرؤف مخلص هروی»

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ ﴿٨﴾

و ما پیغمبران را (چون فرشته) بدون بدن دنیوی قرار ندادیم تا به غذا و طعام محتاج نباشند و در دنیا هم همیشه زنده نمانند. (۸)

تفسیر:

«جَسَدًا»: مراد کالبد و جسم است که مانند فرشتگان به غذا نیازمند نباشد. طوریکه خداوند متعال در رد سخنان مشرکان را این گونه دنبال می کند: «وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ» پیامبران را مانند فرشتگان اجسادی بدون خوراک و نوشیدن قرار نداده ایم، بلکه آنها مانند سایر انسان ها می خورند و می نوشند و می خوابند زیرا جسم هیچ انسانی از غذا و نوشیدنی بی نیاز نیست بنابراین، انبیا علیهم السلام نیز از آن بی نیاز نیستند. در ضمن باید گفت که: انبیا در بعد مادی و نیازهای انسانی هیچ فرقی با سایر انسانها ندارند. انتظار فرشته بودن انبیا و مصلحین و مربیان، توقعی نابجاست.

ترك غذا و همسر، خواست خدا و ادیان الهی نیست. «وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ» در دنیا زندگی جاودانه و بدون مرگ نداشتند. همان طوری که الله متعال برای پیامبران در دنیا جاودانگی مقدر نکرده است بلکه آنها نیز می میرند چنان که سایر افراد بشر می میرند. بناءً پدیده مرگ فراگیر است، حتی پیامبران هم ابدی نیستند. و از آن خلاصی ندارند.

ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ﴿٩﴾

سپس به وعده ای که به آنان داده بودیم [که شکست برای دشمنان لجوج و پیروزی برای آنان است] وفا کردیم، و آنان و هر که را می خواستیم، نجات دادیم و متجاوزان [از حدود حق] را هلاک کردیم. (۹)

تفسیر:

و وعده پیروزی را که الله متعال به انبیا داده، حتمی است:

این آیه مبارکه در مقام تسلیت و دلداری پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم است، که ما به وعده های خود در مورد نجات مؤمنان وفا می کنیم. یعنی: وعده ای را که به پیامبران علیه السلام در مورد نجات دادندشان و نابود ساختن تکذیب کنندگان شان داده بودیم، محقق گردانیدیم. وعده ای خداوند متعال به انبیا نجات آنان و هلاکت مخالفان آنهاست، «وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ» و تکذیب کنندگان پیامبر و تجاوزگران از حدود و گمراهی را نابود کردیم. یعنی: از حد

گذرندگان در کفر و معاصی را که مشرکانند «هلاک ساختیم» با فرستادن عذاب دنیوی بر آنان. و بدین ترتیب مردم مکه را میترساند.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٠﴾

ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله تذکر (و بیداری) شما در آنست، آیا اندیشه نمی‌کنید؟ (۱۰)

تفسیر:

مرحوم شیخ صابونی در تفسیر خویش صفاة التفسیر می نویسد: لام در «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ» برای قسم است. یعنی قسم به خداوند متعال ای جماعت عرب! کتابی بزرگ و پرافتخار و بی نظیر را بر شما نازل کرده‌ایم و در آن شرف و عزت شما مقرر است؛ زیرا به زبان خود شما نازل گردیده است.

ای مسلمانان! این قرآن را که در آن عزت، شرف و رستگاری دنیا و آخرت شماست بر شما نازل کرد اما مشروط به اینکه در آن اندیشیده و به هدایات و دستاویز آن عمل نمایید.

«أَفَلَا تَعْقِلُونَ» پس چرا در این فضل بزرگ تعقل و اندیشه نمی‌کنید؟! خواننده محترم!

یکی از اهداف نزول کتب آسمانی، تذکر و کرامت بخشیدن به انسان و مقام انسانیت است. تاریخ گذشته‌ی انسان و سرنوشت و آینده‌ی او در قرآن عظیم الشأن ترسیم یافته است. اگر انسان‌ها دقیقاً ببیندیشند، حتماً دست نیاز به سوی وحی و کتاب آسمانی دراز خواهند کرد.

شهید سید محمد قطب (رح) در تفسیر «فی ظلال القرآن» مینویسد: «مگر اعراب جز این قرآن که به زبانشان نازل شده، دیگر چه توشه و ارمغانی دارند که آن را تقدیم بشریت کنند...؟ و مگر نژاد عرب بر دیگر نژادها و اقوام بشر چه برتری‌ای دارد؟».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۱۱ الی ۲۰) موضوع هشدار و یادآوری به بحث گرفته میشود.

وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴿١١﴾

و چه بسیار شهرهایی را که [اهالی آن] ظالم بودند، در هم شکستیم، (هلاک کردیم) و بعد از آنان قومی دیگر پدید آوردیم. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَصَمْنَا»: در هم شکسته‌ایم. مراد هلاک کردن و نابود ساختن است.

تفسیر:

واقعیت امر همین است که: هلاکت بدنبال ظلم، يك سنت الهی است. دیده شده است که در طول تاریخ انسان‌ها خود، سرنوشت خویش را رقم می‌زنند.

بنابراین خداوند متعال بسیاری از شهرها را که ساکنانش با کفر بر خویشتن ستمکار بودند، هلاک گردانید و در هم شکست و پس از آنها قومی دیگر آفرید که جانشین پیشینیان خویش گشتند.

که از جمله میتوان طوفان حضرت نوح علیه السلام، تندباد قوم عاد، صیحه و زلزله قوم ثمود، بارش سجیل بر سر قوم لوط و سایر مثال‌های که در قرآن عظیم الشأن واحادیث نبوی و تاریخ اسلامی از آن روایت به عمل آمده است.

یعنی: بعد از نابود ساختن مردم آن شهرها، قوم دیگری را که از آنان نبودند، از نو پدید آوردیم و آن‌ها نو در آمدگان را ساکن دیارشان گردانیدیم.

و نباید فراموش کنیم که: اگر ظلم به صورت يك سیره و روش در آید، قهر الهی را در پی خواهد داشت. «كَانَتْ ظَالِمَةً» لکن اگر ظلمی مداوم نباشد و انسان با متوجه شدن آن توبه کند آن قهر را به دنبال نخواهد داشت.

فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ ﴿١٢﴾

آنها هنگامی که احساس عذاب ما را کردند ناگهان پا به فرار گذاشتند! (۱۲)
تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: نباید فراموش کرد که: از قهر الهی نمی‌توان فرار کرد: عذابی که بر جوامع ظالم و ستمگر نازل میشود تدریجی است. «فَلَمَّا أَحَسُّوا» (احساس در مورد دیدن آثار قهر است که به تدریج پیدا می‌شود).

پس وقتی کفار که با چشم خود عذاب ما را مشاهده کردند و از نزول آن یقین حاصل نمودند، در آن هنگام منازل خویش را ترک و به سرعت پا به فرار گذاشتند.

باید متذکر شد که: هیچ کس را در مقابل قهر خداوند، تاب مقاومت نیست.

«يَرْكُضُونَ» (مغرورها نیز بهنگام خطر، صحنه را خالی کرده و می‌گریزند.) معنی رکض: همانا فرار و گریز و انهزام است.

مفسر ابو حیان گفته است: وقتی که مقدمه‌ی عذاب را دریافتند، بر چهارپایان خود سوار شده و شکست خوردند و پا به فرار نهادند. (تفسیر البحر ۳۰۲/۶)

لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ ﴿١٣﴾

[از روی استهزا و تحقیر به آنان گفتند:] نگریزید و به‌سوی ناز و نعمتی که در آن متعم بودید، باز گردید، شاید که از شما (چیزی) پرسیده شود. (۱۳)

تفسیر:

طوری‌که در فوق هم یادآور شد که از قهر الهی نمی‌توان فرار کرد:

«لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ»: ملانک با ریشخند و به شیوه تمسخر و استهزا، به آنان ندا داده می‌گویند: از نزول عذاب فرار نکنید، به میان نعمت و شادی و رفاه زندگی که سبب سرکشی و کفرتان بود برگردید.

«وَمَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ»: برگردید به سوی دنیای‌تان و سرگمی‌ها و سرمستی‌های‌تان و قصرهای آراسته و کاخ‌های مجلل‌تان؛ باشد که مورد پرسش قرار گیرید که چرا گریختید و چه چیز شما را سراسیمه ساخت؟

نباید انسان به کامیابی موقتی مغرور شود زیرا در بسیاری از اوقات کامیابی‌ها موقتی می‌تواند زمینه ساز ظلم و طغیان باشد.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿١٤﴾

[با دیدن عذاب فریاد برداشتند و] گفتند: ای وای بر ما، واقعاً که ما ظالم بودیم. (۱۴)
تفسیر:

پایان ظلم، پشیمانی است:

مطمین باشید روزی آمدنی است که در نهایت، وجدان‌های خفته، از خواب غفلت بیدار و منکران حقیقت، بر آن اقرار خواهند کرد. کفار گرفتار درس‌پنجه عذاب گفتند: وای به حالمان! نابود شدیم، ای مرگ بر ما! به راستی ما، با کفر و ناسپاسی و غفلت از یاد حق بر خویشتن ستمگر بودیم.

به تأسف باید گفت، آنان به گناه خویش زمانی معترف شدند که؛ کار از کار گذشته بود و ای پشیمانی، سود و فایده‌ای به حال‌شان نداشت. حقیقت همین است که؛ ظلم مستمر، عذاب الهی را در پی دارد.

فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ ﴿١٥﴾

پس همواره سخنشان همین بود تا اینکه آنان را مانند کشت درو شده، بی‌حرکت و خاموش شده گردانیدیم. (۱۵)

تفسیر:

«فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ» پس پیوسته عادت‌شان همین بود که علیه خود دعای نابودی نموده

و به کفر خویش اعتراف کنند. «حَتَّى جَعَلْنَاَهُمْ حَاصِدًا خَامِدِينَ» تا آنکه سرانجام خداوند متعال آنان را به وسیله عذاب مانند کشتی دروشده با مرگ خاموش و بی جان گردانید. پس ای کافران! از اینکه بر شما نیز همان آید که بر آنان آمد، حذر کنید و دست بردارید.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ﴿١٦﴾

و ما آسمان و زمین و آنچه را که بین زمین و آسمان است، برای بازی و شوخی (بیهوده) نیافریده‌ایم. (۱۶)

بلکه خلقت زمین و آسمان و ما فیها آن، را دلیل بر قدرت و یگانگی خود قرار داده‌ایم تا انسان ها پند و عبرت بگیرد و با مشاهده‌ی خلق بر وجود خالق مدبر و آگاه استدلال کند.

هستی هدفدار است:

خداوند متعال آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است بیهوده و بازیچه نیافرید، بلکه برای حکمتی عظیم خلق کرد است.

از آنجمله، در آیه 12 سوره‌ی طلاق، هدف را ایمان انسان‌ها دانسته و میفرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» (الله ذاتی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن را (آفرید)، فرمان الهی میان آنها نازل میشود تا بدانید که الله بر هر کاری قادر است و علم او همه چیز را احاطه کرده است.) البته تحقق این هدف با تفکر در هستی و درس گرفتن و اقرار بر آنست

لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿١٧﴾

به فرض محال اگر میخواستیم بازیچه‌ای بگیریم حتماً آن را از نزد خود انتخاب می‌کردیم. (۱۷)

تفسیر:

«لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ» لهُو: چیزی است که بدان سرگرم می‌شوند. به قولی: لهُو، زن و فرزند است. فرق در میان «لهُو» و «لعب» این است که از «لعب» هدف صحیحی مورد نظر نیست، در حالیکه هدف از «لهُو»، سرگرمی و خوشگذرانی میباشد. («تفسیر انوار القرآن» عبدالرؤف مخلص هروی)

پس معنی این است: اگر خدا میخواست بازی و سرگرمی اختیار کند قطعاً آن را از نزد خود اختیار میکرد نه از نزد خلق. یعنی: آن را از نزد خود و از خاستگاه قدرت خود بر میگرفتیم، نه از نزد شما و بر اساس ساخت و پرداخت و انتخاب شما.

ابن عباس (رض) گفته است: بدین ترتیب به رد گفته‌ی اشخاصی پرداخته است که میگفتند: خدا اولاد انتخاب کرده است. یعنی: اگر میخواستیم چیزی برای سرگرمی اتخاذ کنیم، از قبیل زن و فرزند، «لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا» آن را از حوریان بهشتی و یا فرشتگان بر می‌گرفتیم که در نزد ما قرار دارند.

«إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ» اگر می‌خواستیم چنان عملی انجام دهیم، آن را از آنچه که در اختیار ما قرار دارد و شایسته‌ی مقام والای ما می‌باشد، اتخاذ می‌کردیم، اما چون با حکمت ما منافات دارد آن را انجام ندادیم.

مجاهد در تفسیر «إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ» می‌فرماید: هر «إِنْ» در قرآن برای نفی است، یعنی: ما انجام دهنده چنین کاری نیستیم و لهُو و لعب را اختیار نمی‌کنیم. به قولی: مراد حق تعالی در این آیه، رد سخن کسانی است که گفتند: بتان، یا فرشتگان دختران خدایند.

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾

نه، بلکه [شان ما این است که] با حق بر باطل می‌کوبیم تا آن را درهم شکنند [و از هم بپاشند] پس ناگهان باطل نابود شود؛ و وای بر شما از آنچه [درباره خدا و مخلوقات او به ناحق] توصیف می‌کنید. (۱۸)

تفسیر:

کلمه «قذف» به معنای پرتاب از راه دور و با سرعت و قدرت است و کلمه «دمغ» نیز به ضربه‌ای گفته می‌شود که به سر می‌خورد و تا مغز اثر می‌گذارد. «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ» بلکه خداوند حق را به باطل تصادم داده و بدین‌گونه حق باطل را از میان می‌برد و آن را محو و نابود می‌سازد. پیروزی حق، اراده و خواست خداوند متعال و جلوه‌ای از هدفداری نظام آفرینش است. واضح است که برخورد حق با باطل باید تهاجمی باشد نه تدافعی.

اصل دمغ: شکستن و شگافتن سر است طوری که یادآور شدیم، تا آنجا که شگاف به دماغ برسد، که این ضربه کشنده‌ای است. به قولی: مراد از حق: حجت، و مراد از باطل، یاهوها و شبهه‌هایشان است که حق بر آنها فرود می‌آید و آنها را نابود می‌کند.

حق بر باطل پیروز است باطل رفتی است:

«فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» به ناگاه باطل مضمحل و متلاشی می‌گردد زاهق: از بین رونده و ناپدید شونده است. توجه باید داشت که: در مبارزه علیه باطل باید سرعت، قدرت و هدف‌گیری درست مراعات شود.

«وَأَلَّكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ» وای بر کسانی که آفرینش را بازیچه می‌دانند. ای گروه کفار! به علت توصیف بد و نادرست از خدای یگانه قهار، از قبیل داشتن زن و فرزند توصیف می‌نمایید، سزاوار بدفرجامی سخت و تنگینی مانند عذاب آخرت هستید.

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿١٩﴾

و هر که در آسمان‌ها و زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست، و کسانی که [از فرشتگان] در محضر اویند از بندگیش تکبر نمی‌ورزند و خسته و درمانده نمی‌شوند. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَنْ عِنْدَهُ»: کسانی که در پیشگاه الله تعالی اند و هدف فرشتگان مقرب است که همچون صاحبان مکان و منزلت در نزد شاهانند. مراد از پیشگاه خدا هم، محضر قرب معنوی است. «لَا يَسْتَحْسِرُونَ»: خسته و درمانده نمی‌شوند (ملک آیه 4). «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل

تفسیر:

«وَأَلَّكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ» و همه کسانی که در آسمان‌ها و زمین‌اند تنها از آن الله می‌باشند یعنی مالکیت جمیع مخلوقات از آن الله متعال می‌باشد زیرا ذات پروردگار آفریننده تدبیرگر فقط اوست پس چگونه می‌توان عبد و مخلوق را شریک او قرار داد؟ «وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ» و فرشتگانی که نزد او مقرب‌اند هرگز از پرستش تکبر نورزیده، از خضوع برایش بزرگ منشی نکرده، نه از عبادت دلتنگ و خسته می‌شوند و نه از آن دست بر می‌دارند.

یعنی: فرشتگان. «عندیت: نزد او بودن» در اینجا، عندیت تشریف و منزلت معنوی است، نه عندیت مکانی. آری! کسانی که نزد او هستند؛ «از عبادت او تکبر نمی‌ورزند» یعنی فرشتگان، شأن و منزلت خود را از پرستش حق تعالی بزرگتر نمی‌شمرند و از عبادت و تدلل در پیشگاه او سر باز نمی‌زنند «و خسته نمی‌شوند» از پرستش و نیایش پروردگار سبحان بلکه؛

يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿٢٠﴾

شب و روز تسبیح می‌گویند و ضعف و سستی به خود راه نمی‌دهند. (۲۰)

«لَا يَفْتَرُونَ»: سست، دلگیر و خسته نه می شوند. و شب و روز، بی آنکه سستی ورزند تسبیح میگویند. یعنی: فرشتگان همیشه بر تسبیح گفتن و نیایش حق تعالی پایبنداند، و شب و روز را در نماز و ذکر خدا سپری کرده و ضعف و سستی و کوتاهی از خود بروز نمی‌دهند. طوریکه در حدیث شریف آمده است؛ تسبیح گفتن برای فرشتگان به منزله نفس کشیدن برای ما است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (21 الی 33) موضوع نکوهش مشرکان و دلایل گونی بر اثبات وجود و یکتایی آفریدگار هستی بخش، بحث بعمل می‌آید.

أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ ﴿٢١﴾

آیا برای خود خدایانی از (موجودات) زمین اختیار کرده اند که آنها [مردگان را] زنده می‌کنند. (۲۱)

تفسیر:

مفسر کبیر جهان اسلام شیخ مرحوم صابونی می‌نویسد: بعد از این که دلایل یگانگی خود را ذکر کرد و بیان نمود که تمام موجوداتی که در آسمان‌ها و زمین به سر می‌برند، به او تعلق دارند و فرشتگان مقرب مدام در خدمت و اطاعت او هستند، به توبیخ و ذم مشرکین پرداخت و آنها را سفیه و نادان معرفی کرد.

«أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ» حرف «ام» منقطع و به معنی بل می‌باشد و همزه‌ی آن برای تعجب و انکار آمده است. پس معنی آن چنین است: آیا آن مشرکان برای خود در زمین خدایانی برگرفته‌اند که توانایی زنده کردن مردگان را دارند؟ نه، هرگز بلکه آنها خدایانی کر و کور برگرفته‌اند که فاقد قدرتند و توانایی انجام دادن هیچ چیز را ندارند، پس در حقیقت خدا نیستند؛ زیرا از جمله صفات خدا توانایی زنده کردن و مرگ دادن است.

(تفسیر صفوة التفسیر شیخ صابونی)

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٢٢﴾

اگر در آن دو (آسمان‌ها و زمین) غیر از الله معبودهای وجود داشت، حتماً آسمان‌ها و زمین هردو تباه می‌شد، پس پاک و منزّه است الله پروردگار عرش، از آنچه وصف می‌کنند. (۲۲)

تفسیر:

قبل از همه باید گفته شود که: عدد پروردگار، امری محال است، غیر ممکن و دور از تعقل. «لَوْ كَانَ» (کلمه «لَوْ» در جایی استعمال می‌گردد که انجام شدنی نباشد.) خدای آسمان‌ها و زمین یکی است. «فیهما» بر خلاف مشرکین که برای هر کدام از آسمان‌ها و زمین، ربی قائل بودند، قرآن پروردگار همه را یکی می‌داند. «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ» (زخرف، 84).

«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» یعنی اگر در عالم وجود غیر از خدا، خدایانی موجود باشند، نظام عالم به هم می‌خورد؛ زیرا در چنان صورتی در بین خدایان در زمین‌ها خلیق و ایجاد و اداره کردن اختلاف و کشمکش پیدا می‌شد.

مفسران گفته‌اند: این آیه بیانگر «تمانع» است که اصولیان آن را آورده‌اند: به این معنی اگر دو خدا را فرض کنیم که یکی از آن دو چیزی اراده کند و دیگری نقیض آن را بخواهد، در این صورت یا قصد هر دو عملی می‌شود که این در واقع اجتماع دو نقیض و محال است. و یا منظور یکی عملی می‌شود و قصد دیگری نادیده گرفته می‌شود، و در این صورت آن که قصدش عملی شده است، خدا می‌باشد و دومی ناتوان است و صلاحیت خدا بودن را ندارد.

بصورت کل گفته می‌توانیم: تعدد در مدیریت، مایه‌ی از هم پاشیدگی و فساد است. «فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» پاک و منزّه است الله با عظمت از اینکه با وی خدایان دیگری وجود داشته باشد؛ والا و متعالی است پروردگار عرش عظیم از دروغ و افتراپی که دشمنان کافرش او را بدان وصف می‌کنند. و از آنچه نادانان و مشرکان در

وصفش می آورند، از قبیل زن و فرزند، دور و منزله است.

لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ ﴿٢٣﴾

خدا از آنچه انجام می دهد، بازسؤال نمی شود و آنان [در برابر خدا] بازخواست خواهند شد. (۲۳)

تفسیر:

زیرا ذات پروردگار مالک همه چیز است و مالک به میل خود در ملکش تصرف میکند. و چون حکیم و آگاه است پس تمام اعمالش بر اساس حکمت جاری است. اما آنها در مورد اعمالشان مورد سؤال و محاسبه قرار می گیرند؛ چون آنها بندگان خدا می باشند.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: یعنی: حق تعالی به سبب قوت سلطه، عظمت، جلال و یگانگی اش در الوهیت و مالکیت؛ از سوی احدی از خلقت درباره چیزی از قضا و قدرش مورد پرسش قرار نمی گیرد «ولی آنان» یعنی بندگان «پرسیده می شوند» از آنچه می کنند. یعنی: خدای سبحان آنان را از افعالشان مورد پرسش قرار میدهد زیرا آنها بندگان و مملوکان اویند همچنین همه مخلوقاتی که مشرکان مدعی الوهیت آنان هستند - مانند مسیح و فرشتگان - مورد بازپرسی قرار می گیرند؛ زیرا هیچ مخلوقی صلاحیت خدایی را ندارد و بنده و آفریده مطیع خدای سبحان است. «تفسیر انوار القرآن».

انسان ها در قبال کارهایشان مسئول و متعهدند:

سؤال و مؤاخذه، بهترین نشانه بر مسئولیت و مهم ترین علامت بر آزادی و اختیار انسان هاست. مسئولیت پاسخگویی انسان در قبال کارهایی که انجام میدهد، بارها در قرآن مطرح شده است، از جمله: «فَو رَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» «حجر، 92». به پروردگارت سوگند که از همه ی مردم سؤال خواهیم کرد. و یا در جایی دیگر میخوانیم: «وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» «صافات، 24» آنها را متوقف کنید، آنها باید بازخواست شوند. به هر حال در روز قیامت، از افکار و نیات، از جوانی و عمر، از درآمد و مصرف، از انتخاب رهبر و اطاعت از بزرگان، سؤال خواهد شد.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٤﴾

آیا آنها جز خدا معبودانی را به پرستش گرفته اند؟ بگو دلیل تانرا بیاورید این سخن من و سخن (پیامبرانی است) که پیش از من بودند، اما اکثر آنها حق را نمی دانند و به این دلیل از آن رویگردانند. (۲۴)

تفسیر:

هر کس از الله واحد دور شود، در دام خدایان متعدّد می افتد.

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» ای محمد! به مشرکین بگو: بیایید بر راستی و درستی ادعای خود در مورد خداوندی این بتان، دلیل و برهان استواری ارائه دهند.

«هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَ ذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي» زیرا در این قرآنی که بر من نازل شده است و نیز کتاب هایی که قبل از من نازل شده اند از قبیل تورات و انجیل، حاوی مطالبی نیستند که مقتضی شریک آوردن برای خدا باشد. پس این گفته در کدام کتاب آمده است؟ در قرآن یا در دیگر کتب نازل شده بر پیامبران؟! !

بنابراین وجود خدایان مزعوم شما نه بر عقل مبتنی است و نه بر نقل. بلکه کتاب های پیشین که از جانب خدا نازل شده اند عموماً بر منزله بودن خدا از داشتن شریک و همتا شهادت و گواهی می دهد.

«بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ» «بلکه بیشترشان حق را نمی دانند» یعنی:

از آن جاهل و بی خبرند و میان حق و باطل هیچ فرق و تمییزی نمیگذارند «پس آنان» به سبب این جهل «رویگردانند» از پذیرش حق و ادامه دهنده‌اند بر روگردانی از توحید و پیروی از پیامبر لذا نه در حجتی تأمل، نه در برهانی تدبیر و نه در دلیلی تفکر می‌کنند.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾

و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست، پس تنها مرا عبادت کنید. (۲۵)

تفسیر:

بعد از این که خدای متعال احوال مشرکین را بیان کرد و بریگانگی خود و باطل بودن خدایان دلیل و برهان اقامه کرد، در اینجا یادآور شده است که اساس و بنیاد دعوت تمام پیامبران پیرامون توحید و یگانگی الله واحد دور میزند.

زیر توحید در رأس برنامه همه‌ی انبیای الهی قرار داشت. طوریکه میفرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا» مگر این که به او وحی کرده‌ایم که جز الله معبودی به حق نیست. «فَاعْبُدُونِ» ای بندگان! پس در حالی که دین را برای وی خالص گردانیده‌اید فقط او را بپرستید.

بنابر این، طوریکه در فوق یاد آور شدیم، رسالت‌های همه انبیای عظام علیهم السلام بر توحید و یکتاپرستی مبتنی بوده است و بالعکس مشرکان بر شرک خود هیچ گونه حجت دلیل و برهانی را نمی‌توانند ارائه نمایند.

وظایف پیغمبران چیست؟

از وظایف عمده و اساسی پیامبران همانا دعوت مردم به عبادت خداوند واحد قهار، و این در حقیقت وظیفه اساسی آن‌ها به شمار می‌رود، بلکه مأموریتی است که در واقع پیغمبران بخاطر ابلاغ آن مبعوث گردیده‌اند، این وظیفه مهم در شناساندن خداوند به بندگان و راهنمایی آنان به سوی او و ایمان به یگانگی او و اختصاص دادن عبادت و بندگی به او (نه‌غیر) جلوه می‌کند خداوند متعال طوریکه در (آیه 25 الانبیاء): فرمود: «ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر اینکه به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید.»

همچنان در (آیه 36 سوره النحل) آمده است: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَأَجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿36﴾» (ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید خداوند گروهی از مردم را هدایت داد و گروهی از ایشان گمراهی بر آنان واجب گردید پس در زمین گردش کنید بنگرید و ببینید که سرانجام کار کسانی تکذیب کرده‌اند به کجا کشیده است.)

- تبلیغ اوامر و نواهی خداوند برای بشر:

وظیفه و رسالت دیگری که در برابر انبیا وجود دارد، همانا تبلیغ اوامر و دستورات خداوند متعال است، و باید این مبلغ از جنس بشر باشد تا مردم بتوانند (آن اوامر و نواهی) از او دریافت دارند.

لذا خداوند اراده کرد که انبیاء از جنس پیغمبران بزرگوار و وظیفه و رسالت خود را به بهترین وجه ادا کرده و هیچ یک از آنها حتی برای لحظه‌ای از تبلیغ آن تأخیر نکرده‌اند قرآن عظیم الشان در رابطه با آنان میفرماید: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رَسُولَ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿39﴾» [الأحزاب: 39]. (کسانی که رسالت‌های خدا را می‌رسانند و از او می‌ترسیدند و از کسی جز خدا نمی‌ترسیدند به همین بس که خدا حسابگر باشد.)

خداوند متعال «تبلیغ رسالت» را یکی از علایم رسولان قرار داده و خطاب به خاتم و سید پیغمبران حضرت محمدص میفرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿67﴾» [المائدة: 67]. (ای فرستاده‌ی هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است برسان و اگر چنین نکنی رسالت خدا را نرسانده‌ای خداوند تو را از مردمان محفوظ می‌دارد خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌نماید)

- هدایت و ارشاد مردم به شاهراه سعادت (صراط مستقیم):

این وظیفه مأموریت تمامی پیغمبران بوده است، چنانچه خداوند در رابطه با موسی علیه السلام میفرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِنَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿5﴾» [ابراهیم: 5].

موسی را همراه با آیات خود فرستادیم که قوم خویش را از تاریکی‌ها بیرون بیاور به سوی خود و روزهای خوشی و ناخوشی و نعمت و نعمتی را به یاد ایشان بیاور که خدا بر سر گذشتگان آورده است بی گمان در این کار برای هر شکیبایی سپاسگزار دلایل بزرگی است. چنانکه در رابطه با شان خاتم پیغمبران میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿45﴾ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ - وَسِرَاجًا مُنِيرًا ﴿46﴾» [الأحزاب: 45-46]. (ای پیغمبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده رسان و بیم‌دهنده فرستادیم و به عنوان دعوت کننده به سوی خدا طبق فرمان الله، و به عنوان چراغ تابان.)

- پیغمبر باید سر مشق و نمونه نیکو باشد:

تمامی پیغمبران علیهم السلام الگو و سرمشق و اسوه‌ی صالح برای بشریت بوده‌اند و خداوند عزوجل ما را مأمور تبعیت از ایشان و حرکت کردن بر راه‌های روشن آنها، نموده است و آنها را به عنوان نمونه‌های کمال و نشانه‌های فضل قرار داد. چون از نظر عقل برترین و کاملترین انسان‌ها، و از نقطه نظر رفتار و سلوک پاکیزه‌ترین آن‌ها بوده و دارای رتبه و مرتبت برتر از منزلت تمامی انسان‌ها بوده‌اند. خداوند میفرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿21﴾» [الأحزاب: 21]. (سرمشق و الگویی زیبایی در پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که امید به خدا داشته و جوایبی قیامت باشند و خدای را بسیار یاد کنند.)

- از جمله وظیفه پیامبران همانا یادآوری مبدأ و معاد و آشنا نمودن مردم با زندگی بعد از مرگ و شدايد و احوال آن است.

خداوند متعال میفرماید: «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُذِئِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿130﴾ ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْفَرَىٰ بظُلْمٍ وَأَهْلِهَا غَافِلُونَ ﴿131﴾» [الأنعام: 130-131].

(ای جنیان و انسان‌ها! آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند و آیات مرا برایتان بازگو نکردند و شما را از رسیدن بدین روز بیم ندادند؟ می‌گویند: ما علیه خود گواهی می‌دهیم زندگی جهان، آنان را گول زد و علیه خود گواهی می‌دهند که ایشان کافر بوده‌اند، به خاطر آن است که پروردگارت هیچگاه مردان شهرها و آبادی‌ها را به سبب ستم‌هایشان هلاک نمی‌کند، در حالی که اهل آنجا غافل و بی‌خبر باشند.)

- انتقال دادن اهتمام مردم از زندگی فانی دنیایی به حیات جاویدان اخروی:

خداوند پیغمبران را برای این منظور مبعوث فرموده تا توجه بشر را از این زندگی رو به زوالی برگردانده آنرا متوجه زندگی جاویدان اخروی گردانند، زیرا چنانکه خداوند فرموده زندگی جاویدان در آنجا است. «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ

الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٦٤﴾ [العنكبوت: 64]. (زندگی این دنیا جز لهو و لعبی نیست و زندگی سرای آخرت زندگی است اگر فهم و شعور داشته باشند.)
و فرموده: «أَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَوَةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُو وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» [الحديد: 20].

- در نهایت تا حجتی برای انسان‌ها نزد خداوند باقی نماند:

چنانکه خداوند متعال فرموده: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» [النساء: 165]. (ما پیغمبران را فرستادیم تا مژده رسان و بیم دهنده باشند و بعد از آمدن پیغمبران حجت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند.)

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿٢٦﴾

و [مشركان] گفتند: [خدای] رحمان (برای خود از فرشته‌ها) فرزند گرفته است! او پاک و منزّه است او، [فرشتگان، فرزند خدا نیستند] بلکه بندگانی گرامی و ارجمندند. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَدًا»: فرزندان. هدف از آن فرشتگان است (نحل آیه 57). کلمه «وَلَدٌ»: برای مفرد و مثنی و جمع و مذکر و مؤنث به کار می‌رود (سوره: بقره آیه 116).

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» مشركان گفته‌اند: خدای رحمان از میان فرشتگان فرزند بر گرفته است.

تفسیر:

مفسران گفته‌اند: گویندگان این گفته طایفه‌ای از خزاعه بودند که می‌گفتند: فرشتگان دختران خدا می‌باشند.

«سُبْحَانَهُ» منزّه و متعالی است خدای سبحان از این پندار به برتری و تنزیهی بزرگ. «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ» اطلاق کلمه «مُكْرَمُونَ» بر فرشتگان از این جهت است که آنان اولاً بندگان خدا هستند و ثانیاً این بندگی همراه با اخلاص است.

بناءً فرشتگان بندگان الله هستند نه چیزی دیگر، ایشان به الله احترام و منزلتی والا و مرتبه و مقام عالی دارند. و در اطاعت و عبادت و فروتنی به بالاترین مقام رسیده‌اند. و به موهبت قرب وی نایل آمده‌اند و از آنجا که عبودیت با ولدیت منافات دارد پس آنان فرزندان وی نیستند.

فرشتگان، مأموران الهی‌اند که تنها به فرمان او عمل می‌کنند و هیچگاه بر او امر او پیشی نمی‌گیرند.

ملایکه:

کلمه «ملائکه» در اصل از «أَلَك» به معنای فرستاد، گرفته شده و «أَلُوك» یعنی رسالت و فرستادن. بنابراین «مَلَك» در لغت به معنای «مُرْسَل» یعنی فرستاده شده است. (لسان العرب، ج 10، صص 392-395)

ملایکه در اصطلاح:

فرشتگان، جهانی غیبی هستند که از نور آفریده شده و عبادت الله متعال را به جایی می‌آورند. آنان هیچ یک از خصوصیت ربوبیت و الوهیت را ندارند؛ یعنی چیزی را نمی‌آفرینند، روزی نمی‌دهند و هرگز جایز نیست که با الله تعالی یا به تنهایی، پرسش شوند.

الله متعال به آنان فرمانبرداری کامل از دستوراتش و قدرت بر اجرای آن‌ها را بخشیده است. تعداد فرشتگان فراوان بوده و فقط الله - از این موضوع آگاه است. (رسائل فی العقیده،

محمد بن عثیمین، ص 19)

لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾

که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و خود به دستور او کار می‌کنند. (۲۷)

تفسیر:

فرشتگان پروردگار خویش را فرمانبر و مطیع‌اند؛ یعنی قبل از این که الله متعال چیزی بگوید آنها لب به سخن نمی‌کشایند و بندگانی مؤدب هستند و فرمان و دستورات او را انجام می‌دهند. یعنی: فرشتگان فقط همان کاری را می‌کنند که الله متعال ایشان را به آن دستور و هدایت دهد پس ایشان در نهایت اطاعت برای حق تعالی قرار دارند و چنان‌که سخنشان تابع سخن پروردگار است، عمل‌شان نیز مبتنی بر امر وی می‌باشد.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿٢٨﴾

الله همه اعمال امروز و آینده آنها را می‌داند، و هم گذشته آنها را، و آنها جز برای کسی که خدا از او خشنود است (و اجازه شفاعتش را داده) شفاعت نمی‌کنند و آنان از ترس [عظمت و جلال] او هراسان و بیمناکند. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَشْيَتِهِ»: خوف همراه با تعظیم و تکریم و هیبت و رهبت است (فاطر آیه 28).
«مُشْفِقُونَ»: افراد ترسان. اشخاص برحذر.

تفسیر:

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» خداوند متعال اعمال پیشین و پسین فرشتگان را می‌داند و بر آنان احاطه کامل دارد و هیچ چیز آنان بر او پوشیده نیست. این بدین معنی است که خداوند متعال آنچه را که فرشتگان در گذشته عمل کرده‌اند و آنچه را که در آینده عمل خواهند کرد، میداند پس ایشان هیچ عملی را انجام نداده و هیچ سخنی را نگفته‌اند و نمی‌گویند مگر به علم حق تعالی.

«وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ» در روز «رستاخیز» برای کسی شفاعت نمی‌کنند جز کسی که خدا از او راضی و اهل ایمان باشد.

همان‌طور که ابن عباس (رض) فرموده است: آنها عبارتند از گویندگان «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». «وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ» آنها از خوف و بیم خدا ترسان و هراسانند؛ زیرا از عظمت خدا آگاهند.

حسن بصري فرموده است: از بیم عذاب خدا به خود می‌لرزند.

«خوف» یعنی ترس از گناه، ولی «خشیت» به معنای ترس از عظمت الهی است، ترسی که با تعظیم و احترام همراه باشد.

«اشفاق»: ترسی است که با توقع و احتیاط و حذر همراه باشد. یعنی: فرشتگان به سبب شناخت و معرفتی که نسبت به خداوند متعال دارند چنان‌که حق خشیت وی است، از وی می‌ترسند.

تسلیم بی‌چون و چرا بودن، در برابر خدایی ارزش دارد که به همه چیز آگاه است. «بِأَمْرِه يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ» (توجه به اینکه خداوند همه چیز را می‌داند سبب تسلیم همراه با خشیت می‌شود).

وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٢٩﴾
و هر کس از آنان (فرشته‌ها) بگوید: غیر از الله من نیز معبود هستم، پس او را به دوزخ سزا دهیم، این چنین به ظالمان سزا می‌دهیم. (۲۹)

تفسیر:

ادعای شرك از هیچ موجودی قابل قبول و بخشش نیست:

هر کس در برابر خداوند، قد علم و خود را به عنوان شريك مطرح کند، چه طرفداری بیابد و چه نیابد، کيفر او جهنم است.

«وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ» و اگر فرشته‌ای از فرشتگان بر فرض چنین ادعا کند

که او خود جز خداوند متعال خدایی دیگر است، «فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ» پس یقیناً حق تعالی او را در آتش جهنم عذاب می‌کند. یعنی عقوبت و کیفرش جهنم است. مفسران گفته‌اند: این بیان بر مبنای تهدید و فرض قرار دارد؛ چون این شرط است و وقوع شرط لازم نیست و ملائک معصوم اند.

«كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ» این است جزای هر کسی که با شرک بر خویشتن ستم نموده و مدعی چیزی برای خود شود که از آن بی‌بهره است.

أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٠﴾

آیا کسانی که کفر ورزیدند ندیدند که آسمان‌ها و زمین (ابتدا باهم) چسبیده و متصل بودند، باز آن دو را از هم جدا کردیم. و هر چیز زنده را از آب آفریدیم، آیا (به وحدانیت من) ایمان نمی‌آورند؟! (۳۰)

تفسیر:

در جمود و بسته بودن، خیری نیست، باز شدن سرچشمه‌ی حیات است.

«أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» آیا کافران ندانسته‌اند که آسمان‌ها و زمین هردو به هم چسبیده بودند و هیچ فاصله‌ای میان آن‌ها وجود نداشت؛ نه آسمان می‌بارانید و نه زمین می‌رویانید پس حق تعالی به قدرتش میان زمین و آسمان فاصله ایجاد کرد. (تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرنی)

یعنی: مگر آن منکران نمی‌دانند که آسمان‌ها و زمین یکی و به هم چسبیده بودند، آنگاه خدا آن دو را از هم باز کرد. و آسمان را به جای فعلی بلند کرد و زمین را همان طور که هست مستقر نمود؟ (تفسیر صفوة التفاسیر)

به قولی: مراد این است که آسمانها همه یک آسمان و زمین‌ها نیز همه یک زمین بودند پس از هم شکافته و جدا ساخته شدند. به قولی دیگر: آسمانها و زمین همه به یک دیگر چسبیده و متصل بودند. به قولی دیگر: آسمان در حالی قرار داشت که نمی‌بارانید و زمین در حالی قرار داشت که نمی‌رویانید «پس آن دو را از هم جدا کردیم» یعنی: بعضی از آن دو را از بعضی دیگر جدا کرده و برگشادیم. بنابر وجه دیگر در تفسیر آیه، معنی چنین است: آسمان را چنان گردانیدیم که بباراند و زمین را چنان گردانیدیم که برویاند. گفتنی است که امروزه هر دوی این تفسیر با دقیق‌ترین نظریات علمی دانشمندان علوم هستی‌شناسی سازگار است. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی)

حسن و قناده گفته‌اند: آسمان‌ها و زمین به هم وصل و چسبیده بودند و خدا به وسیله‌ی هوا آنها را از هم جدا ساخت. (تفسیر قرطبی ۲۸۳/۱۱)

و ابن عباس (رض) گفته است: آسمان‌ها مسدود بودند و باران از آن ریزش نمی‌کرد. و زمین محکم بود و گیاهی در آن نمی‌روئید. آنگاه آسمان به وسیله‌ی باران و زمین به وسیله‌ی سبز شدن نبات باز شد. (زاد المسیر ۳۴۸/۵).

سرچشمه‌ی همه موجودات زنده، از آب است.

«وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» آیا کافران ندانسته‌اند که ما «هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟» یعنی: ما هر موجود زنده‌ای را - اعم از حیوان و نبات - با آبی که آن را از آسمان نازل می‌کنیم، زنده ساختیم و آب را منشأ هر موجود زنده و سبب حیات قرار دادیم. بدون آب انسان و حیوان و نبات زنده نمی‌ماند. باران را از آسمان نازل نمود، گیاه را از زمین رویانید و او هرچیز را از آب زنده ساخت؟

این مقطع از آیه نیز نظریه علمی‌ای را که می‌گوید: منشأ پیدایش حیات اولیه، بحر بوده است، تأیید می‌کند.

«أَفَلَا يُؤْمِنُونَ» آیا این منکران کافر، به قدرت یگانگی حق تعالی باور ندارند تا به وی چنان که باید ایمان آورده و پرستش را برایش خالص گردانند؟ مفسران تفسیر جلالین (علامه جلال الدین محلی و جلال الدین سیوطی) در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: (آیا کافران ندانسته اند که آسمانها و زمین فرو بسته بودند) یعنی آسمانها و زمین یک کره بودند (آن دو را جدا کردیم) آسمان را هفت و زمین را هفت گردانیدیم یافتند آسمان آن که نمی بارید پس بارید و فتنق زمین آن که نمی رویانید پس گیاه را رویانید (هر زنده ای را از آب پدید آورده ایم) از آبی که از آسمان نازل می شود و آبی که از زمین چشمه می گیرد گیاه و چیزهای دیگر را زنده می گردانیم، پس آب سبب زندگی است (آیا باز هم ایمان نمی آورید) به یگانگی من.

«نظریه ستاره شناسان درباره رتق و فتق نیز چنین است: چون ثابت کرده اند که خورشید یک کره ناری بوده میلیونها سال پیرامون نفس خود دور زده است و در خلال این حرکت سریعش زمین ما و زمینهای دیگر از آن جدا شده، سپس از خورشید بسیار دور شده اند و مدام زمین ما پیرامون خود و پیرامون خورشید طبق نظام خاصی به حکم جاذبیت دور می زند.»

مطالعه کنندگان گرامی!

در اینکه هدف از بسته بودن «رَتَقًا» و سپس باز شدن آسمانها و زمین «فَفَتَقْنَاهُمَا» چیست، نظریات مختلفی در این بابت تذکریافته است: که جمعی از آیین اقوال عبارتند از: الف: نظریه اول اینست که: زمین و آسمان در آغاز خلقت، یک چیز بودند و آن، توده‌ی عظیمی از گازها بود، سپس بر اثر انفجارات درونی و حرکتها، تدریجاً از هم جدا شدند. ب: مواد اصلی آسمان و زمین در ابتدا یکی بوده است، ولی با گذشت زمان، شکل جدیدی پیدا کرده‌اند.

ج: هدف از بسته بودن آسمان، نباریدن و منظور از بسته بودن زمین، گیاه نداشتن است، خداوند آنها را گشود، از آسمان باران نازل کرد و از زمین گیاهان را رویاند (تفسیر نمونه). علماء بدین باور اند که سرچشمه‌ی پیدایش انسان و حیوانات، آب است. 70% بدن انسانها و حیوانات از آب است. حیات گیاهان، وابسته به آب است. سپس خداوند متعال آیات و نشانه های موجود در جهان آفرینش و آفاق را بر شمرد و فرمود:

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٣١﴾

و در زمین کوه‌های استوار و پا بر جایی قرار دادیم تا مبادا زمین آنان را بجنباند. و در میان کوه‌ها راه‌های گشاده ایجاد کردیم تا که آنان راه یابند. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

کلمه‌ی «رَوَاسِيَ» جمع «راسیه» به معنای ثابت است و مقصود از آن در این آیه، کوه‌های پابرجا است. (باید متذکر شد که کوه‌ها مایه‌ی آرامش زمین‌اند. زمین بدون وجود کوه، به خاطر گازهای درونی و مواد مذاب، در معرض لرزشهای شدید قرار دارد.

کلمه‌ی «تَمِيدَ» از «مید» به معنای اضطراب چیزهای بزرگ است. کلمه «فِجَاج» فجاج: عبارت از گشادگی‌هاست. علامه زجاج در باره «فجاج» می‌گوید: «هر پارگی و شکافی در میان دو کوه، فج است». و این گشادگی‌ها «راه‌هایی» فراخ و آماده عبور و مرور عابران است. همانگونه که راههای باریک و تنگ بین کوه‌ها «شعب» نام دارد. راه‌های میان کوه‌ها، هم وسیله دستیابی به مناطق دیگر و هم عامل هدایت به حکمت الهی است.

«وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ» و خداوند متعال بر روی زمین کوه‌هایی استوار

ایجاد کرد، تا زمین نجبد و آشفته و مضطرب نگردد، و توازن زمین را نگه دارند.

تفسیر:

«وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» او در زمین راههایی وسیع و فراخ پدید آورد، باشد که خلق به سوی آنچه که سامانبخش زندگی‌شان هست راهیافته که با پیش گرفتن آن در سفرها به مقصد خود می‌رسند. و به سوی ایمان به پروردگار خود هدایت شوند. این کثیر گفته است: همان طور که در روی زمین نیز مشاهده می‌شود، در دل کوه‌ها دره و شکاف را ایجاد کرده است و برای رفتن از محلی به محلی دیگر و از منطقه‌ای به منطقه دیگر از آن استفاده میشود؛ چون کوه حایل و مانع بین مناطق و اماکن است و دو منطقه را از هم جدا می‌سازد، لذا خدا در دل آن دره و شکاف قرار داده است تا مردم از آن عبور کنند. (مختصر ۵۰۷/۲).

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَفْهًا مَّحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ ﴿٣٢﴾
و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم و [لی] آنان از [مطالعه در] نشانه‌های آن اعراض می‌کنند. (۳۲)

تفسیر:

آسمان دارای نشانه‌هایی از قدرت و حکمت الهی است:

«وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَفْهًا مَّحْفُوظًا» و خداوند متعال آسمان را سقفی محفوظ برای زمین گردانید که با وجود ضخامت خود، بدون ستون برپاست یعنی و آن را از سقوط و فرو افتادن محفوظ کرده است.

ابن عباس (رض) گفته است: به وسیله‌ی ستارگان از نفوذ شیاطین مصون مانده است. «وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ» و درحقیقت او آسمان را از سقوط و از نفوذ شیاطین به آن حفظ کرد؛ اما کافران از این نشانه‌های درخشان و برهان‌های دلایل بر وجود صانع از قبیل آفتاب و ماه و ستارگان و سایر دلایل روگردانند و از آنها پند نمی‌گیرند و درباره‌ی ابداعات دست خدا نمی‌اندیشند و در آفرینش شگفت‌انگیز جهان هستی که دال بر حکمت کامل و قدرت نمایان الله است، در آنها به درستی تدبر و تفکر نمی‌نمایند تا به وجود و وحدانیت خالق متعال پی ببرند.

امام قرطبی فرموده است: خدای متعال روشن کرده است که مشرکین از اندیشیدن درباره‌ی آسمان‌ها و آیاتش، از قبیل شب و روز و آفتاب و ماه و افلاک و باده‌ها و آنچه که متضمن قدرت نمایان خدا است، غافل شده‌اند؛ زیرا اگر می‌اندیشیدند و عبرت می‌گرفتند، در می‌یافتند و می‌دانستند که صانعی قادر و توانا و یگانه دارند و محال است شریک و انباز داشته باشد. (تفسیر قرطبی ۲۸۵/۱۱).

قابل تذکر است که: زمین دارای دو نوع حفاظت است، یکی از درون و دیگری از بیرون. یکی به واسطه کوه‌ها، از تحرکات و فشار گازهای درونی که باعث زلزله و لرزشهای شدید است، و دیگری بوسیله هوای آسمان و جوّی که گرداگرد زمین را فراگرفته است، از بمباران شبانه روزی شهاب سنگ‌ها، شعاع‌کننده‌ی نور آفتاب و اشعه‌های مرگبار کیهانی که دائماً زمین را در معرض خطرناک‌ترین تهدیدها قرار می‌دهد.

شاید مراد از محفوظ بودن آسمان، حفاظت آسمان‌ها از آمد و رفت شیطان‌ها باشد، چنانکه در جای دیگر می‌فرماید: «وَحَفَظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ» (حجر، ۱۷)

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٣٣﴾
و اوست آن کسی که شب و روز و آفتاب و ماه را پدید آورده است هر کدام از این دو در مداری [معین] شناورند. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كُلٌّ»: همه این چهار چیز. یعنی شب و روز و آفتاب و مهتاب. زیرا شب که همان سایه مخروطی زمین است، در گرد زمین دائماً در حرکت است، و نور آفتاب که به زمین می‌تابد

و روز را تشکیل میدهد، همانند استوانه‌ای است که در گرد این کره پیوسته نقل مکان می‌کند. بنابراین این شب و روز نیز برای خود مسیر و مکانی دارند. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

تفسیر:

بهترین راه خدا شناسی:

بهترین راه خدا شناسی، دقت در آفریده‌های الهی است. زیرا طبیعت، همواره در اختیار همه‌ی انسان‌ها قرار دارد.

الله متعال در آیه فوق میفرماید: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ» و خدای متعال است که با قدرت بی‌پایان خود، زندگی را متنوع کرده و در آن شب و روز قرار داده است، شب را آفرید تا مردم در آن بخوابند و بپایانند، روز را آفرید تا در آن گشت و گذار کرده و کار کنند، آفتاب را آفرید که روز را روشن‌گر باشد، ماه را آفرید تا شب را منور گرداند.

«كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» و هریک از آفتاب و ماه را مدار فلکی است که در آن به حسابی دقیق سیر نموده، نه از مجرای خود منحرف میشوند و نه از مدار خود تجاوز می‌کنند. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که گذشت برای اثبات وجود آفریدگار هستی شش دلیل ارائه داد و روشن نمود که دنیا به سوی نیستی می‌رود و هدف از آفرینش آن، آزمونی بیش نیست و پلی است برای سرای جاودانه و سرانجام بازگشت همگی برای حساب و پاداش به سوی الله متعال خواهد بود.

در آیات متبرکه (34 الی 41) موضوعات، مرگ، که فراگیر است آمدن قیامت و عذاب سهمگین آن، ناگهانی و حتمی است. پس نباید انسان عاقل به دنیا زود گزردل بندد و پیام آوران الله را مورد تمسخر و استهزا قرار دهد؛ چون بصورت قطع مجازات استهزا و تمسخر اش را می‌چشد.

وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ ﴿٣٤﴾

ما برای هیچ انسانی قبل از تو زندگی جاویدان فرار ندادیم (وانگهی آیا آنها که انتظار مرگ تورا میکشند) اگر تو بمیری آنها زندگی جاویدان دارند؟! (۳۴)

تفسیر:

قبل از همه باید به عرض برسانم که: مرگ، پایان راه نیست، بلکه به منزله‌ی تغییر در حیات و شیوه‌ی زندگی به عمل می‌آید.

«وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ» ای محمد! هیچ انسانی را قبل از تو در دنیا ابدی و جاویدان و پایدار قرار نداده‌ایم. «أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ» «و ما پیش از تو هم برای هیچ بشری جاودانگی قرار ندادیم» پس اگر پیامبر صلی الله علیه وسلم بمیرد آیا باز دشمنانش که در آرزوی مرگش به سر می‌برند بعد از وی جاودان زندگی می‌کنند؟ اکثر فقها با استناد به این آیه کریمه برآنند که: خضر علیه السلام نیز فوت نموده است. زیرا او نیز فردی از افراد بشر می‌باشد.

باید گفت که: آمادگی برای مرگ، نشانه‌ی اولیای الله است. «إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ» (جمعه، 6). (اگر گمان میکنید که تنها شما اولیای الله هستید نه سایر مردم، اگر (در این پندار) راست می‌گویید، آرزوی مرگ کنید (تا به پادشاهی که خداوند برای اولیای خود مقرر کرده، برسید!).

خضر علیه السلام:

در قرآن عظیم الشان درباره خضر علیه السلام غیر از داستان رفتن موسی علیه السلام به مجمع البحرین چیزی دیگری از او و صاف اش ذکر نگردیده است:

قرآن عظیم الشان در (آیه: 65 سوره کهف) میفرماید: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (پس در آنجا) بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود، رحمتی (عظیم) به او عطا کرده بودیم و از نزد خود علمی (فراوان) به او آموخته بودیم.

در احادیث صحیح آمده است که: آن بنده، بلیابن ملک‌ان لقب به خضر علیه السلام بود. در مورد چگونگی لقب خضر در حدیث شریف در صحیح بخاری آمده است: که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خضر را خضر نامیدند زیرا او بر روی بوته علف خشکی نشست، بناگاه آن بوته خشک از زیر پایش سبز و خرم به جنبش درآمد». جمهور علماء بر آنند که خضر علیه السلام فوت نموده است، خضر علیه السلام بشر بود و نبی بود و وظیفه اش مانند سایر پیامبران تبلیغ دین بود، و در زمان حضرت موسی علیه السلام زندگی میکرد و او فوت کرده است و چنین نیست که برخی مردم او را زنده می‌پندارند. البته داستان او با موسی علیه السلام در اواخر سوره کهف بیان شده است. مدعیان زنده بودن خضر بجز روایات و داستانهایی دروغین هیچ دلیلی بر زنده بودن خضر از قرآن و سنت صحیح وجود ندارند.

از امام بخاری سؤال شد که آیا خضر و الیاس زنده هستند؟ فرمودند که چطور میشود آنها زنده باشند در صورتیکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «هیچ کس از آنهایی که الآن بر روی زمین زنده هستند بعد از صد سال آینده زنده خواهد بود».

همچنان طوریکه در آیه (34 الانبیاء) خواندیم: یعنی: «و ما برای هیچکس قبل از تو زندگی جاویدان را قرار ندادیم، مگر اگر تو بمیری ایشان جاویدان خواهند ماند؟». همچنین پیامبر صلی الله علیه و سلم میفرماید: «أَرَأَيْتُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ؟ فَإِنَّهُ عَلَى رَأْسِ مِائَةِ سَنَةٍ لَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مِمَّنْ هُوَ عَلَيْهَا الْيَوْمَ أَحَدٌ» «امشب را به خاطر بسپارید؛ زیرا پس از گذشت صد سال از این تاریخ، احدی از کسانی که روی زمین هستند، باقی نخواهند ماند.» بخاری (116، 564، 601) مسلم (2537).

با این وجود حالت خضر علیه السلام مانند دیگر مردگان می‌باشد که نه ندایی را می‌شنود و نه جواب کسی را می‌دهد. ونه گم شده‌ای را راهنمایی می‌کند.

و اگر زنده باشد و غائب، حالت او مانند دیگر غائبین می‌باشد. که دعا کردن و کمک خواستن از او در مشکلات و خوشی‌ها جایز نمی‌باشد. خداوند متعال میفرماید: «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (18)» «پس هیچ کس را با خدا نخوانید.» «18 آیه جن» قول صحیح این است که خضر علیه السلام قبل از رسالت پیامبر صلی الله علیه و سلم وفات یافته است.

ولی آن‌عه از افراد یکه که معتقد به زنده بودن خضر علیه السلام تا امروز اند باید برای شان گفت که: زنده بودن و پنهان بودن او در دشته‌ها و کوه‌ها چه منفعتی برای مسلمین دارد جوابشان چه خواهد بود؟ پس حکمت زنده بودن او چیست؟
شان نزول آیه 34:

در بیان سبب نزول آمده است، هنگامیکه این آیه نازل شد کفار گفتند: محمد صلی الله علیه وسلم بهزودی می‌میرد و ما از دست وی آرام می‌شویم.

715- ابن منذر از ابن جریج روایت کرده است: به پیامبر صلی الله علیه وسلم (اطلاع داده شد که زمان مرگت فرا رسیده است. گفت: پروردگار! پس چه کسی امت مرا راهنمایی میکند؟ آنگاه الله تعالی آیه: «وَمَا جَعَلْنَا لِيَشْرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ» را نازل کرد.

امام احمد می‌گوید: احادیثی که ابن جریج به صورت مرسل روایت می‌کند، مانند حدیث موضوع هستند. تفرد ابن جریج به این روایت بدون ائمة دیگر مثل ابن عباس (رض) و علمای تفسیر بعد از او، دلیل بر وهن این است.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُّوكُمْ بِالْبَشْرِ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۳۵)

و هر نفس (جاندار) چشنده مرگ است. و شما را بخاطر امتحان به سختی و آسایش آزمایش می‌کنیم، و سر انجام به سویی ما باز گردانیده می‌شوید. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نَبَلُّوكُمْ»: شما را می‌آزمائیم. یعنی همچون آزمایش‌هایی شما را مورد آزمایش‌های گوناگون خوشی و ناخوشی قرار می‌دهیم. «فِتْنَةً»: آزمایش.

آزمون. مفعول مطلق است از غیر لفظ فعل و برای تأکید است (سوره فرقان آیه 20).
تفسیر:

هیچ کسی در این دنیا فانی عمر جاودانه نخواهد داشت. خداوند به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: هیچ کس در دنیا جاودانه نیست و باید همگی طعم مرگ را بچشند، تو نیز خواهی مرد، همان گونه که انسانها ی قبل از شما مردند و آیندگان هم پس از سپری کردن عمری معین و زمانی مشخص این جهان را به جای خواهند گذاشت.

مشرکان، آرزوی مرگ پیامبر صلی علیه وسلم را در دل داشتند و این که روزی خواهد مرد، خوشحالی میکردند. خداوند نیز در رد؛ خوشحالی آنان، این آیه و نظیر آن را بر پیامبر وحی فرمود تا مشرکان و دشمنان بدانند کسی - چه نیک چه بد- عمر جاودانه نخواهد داشت. (رحمان آیه 26 و 27)؛ زیرا هر آغازی پایانی دارد و هر پدیده ای (حادث / ضد قدیم) به زوال و نیستی می‌گراید و نابود می‌شود و این قانون استثنا نخواهد داشت و بر حیات همه ی جانداران، حاکم است و هرکس پس از سپری شدن مدت زندگانی اش رخت بر می‌بندد. الله متعال انسان ها را در دنیا مورد آزمایش و ابتلا قرار میدهد، همه ای ما به پیش درگاه الهی با کار نامه ها و اعمال که در این دنیا انجام داده ایم به پیش الله متعال رفتنی هستیم، ذات پروردگار ما انسانها را با انواع محنتها، نعمتها، خوشیها و ناخوشیها، سختیها و آسایشها، صحتمندی ها و مریضی ها، نیازمندیها و بی‌نیازیها، حلالها و حرامها، طاعتها و معصیتها و... آزموده است؛ تا بردباری و شکر گذاری و یا بی‌تابی و ناسپاسی هر کس روشن گردد و به ثبت برسد، آن گاه به سویش رهسپار شویم و حساب و کتاب خویش را بازگو نمایم.

سنت الهی بر جاوید نبودن انسان در این جهان است:

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» احدی از صاحبان ارواح باقی نمی‌ماند مگر این‌که روح از بدنش جدا میشود؛ هر کسی که باشد و این مقتضای صفت قهاریت حق تعالی است. یعنی اینکه هر شخص لابد چشنده مرگ است هر چند عمرش در دنیا طولانی شود و جز خدای زنده و پایدار احدی نخواهد ماند.

«و نَبَلُّوكُمْ بِالْبَشْرِ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً» و باید دانست که بقای انسان در دنیا جز به منظور آزمایش وی نیست؛ این آزمایش در دو میدان نمود پیدا می‌کند:

1- با احکام شرعی در حوزه امر و نهی و حلال و حرام. 2- با احکام قدری در خیر و شرّ و آسانی و سختی. تا معلوم شود سپاسگزار و ناسپاس کی است و صبور و شکیب و نومید و بی‌تحمل کیست؟

حضرت ابن عباس (رض) در تفسیر آیه مبارکه می‌نویسد: یعنی به وسیله سختی و رفاه شما را آزمایش می‌کنیم و به وسیله سلامت و مریضی، و ثروتمندی و بی‌نوایی، حلال و حرام، طاعت و نافرمانی، و هدایت و گمراهی، شما را «در دنیا» آزمایش می‌کنیم. (مختصر ۵۰۸/۲).

و ابن زید می‌فرماید: یعنی شما را به وسیله چیزهایی که به آنها علاقمند هستید، آزمایش می‌کنیم تا ببینیم چگونه سپاس گزارید، و نیز به وسیله امور که از آنها تنفر دارید، شما را آزمایش می‌کنیم، تا صبر و تحملتان معلوم گردد. (ابن جوزی ۳۵۰/۵).

«وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» باید گفت: با مرگ، نیست و نابود نمیشویم. الله متعال میفرماید: در نهایت و سرانجام نزد ما بر می‌گردید و در مورد اعمالتان کیفر یا پاداش می‌یابید. در می‌یابیم که در نهایت بازگشت همه در روز قیامت تنها به سوی الله یگانه است تا هر عمل کننده را در برابر عملش جزا دهد.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُؤًا أَهْذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٣٦﴾

هنگامی که کافران تو را می‌بینند کاری جز استهزا کردن ندارند (و می‌گویند) آیا این همان کسی است که سخن از خدایان شما می‌گوید؟ در حالیکه آنان یاد پروردگار رحمن را انکار می‌کنند. (۳۶)

تفسیر:

حربه کاری کفار:

کفار جز مسخره و تحقیر کردن حربه علمی و منطقی دیگری در اختیار ندارند. و باید گفت که: استهزا، نشانه‌ی ناتوانی در استدلال است.

«وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُؤًا» و چون کافران ابوجهل و دار و دسته‌اش، پیامبر صلی الله علیه و سلم را ببینند و بی‌اراده مسخره گرفته و می‌گویند:

«أَهْذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ» به سوی این مرد که خدایان‌تان را به بدی یاد می‌کند بنگرید! استفهام برای انکار و تعجب است. یعنی آیا همین است که به خدایان شما ناسزا می‌گوید و شما را سفیه و بی‌خرد توصیف می‌کند؟

«وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ» آنها آیات خدای رحمان را تکذیب کرده، از ایمان رویگردان و منکر قرآن گردیدند. پس در واقع آنها هستند که سزاوار طعن و تمسخر و سرزنش می‌باشند نه نبی رحمت.

امام قرطبی گفته است: مشرکان در حالیکه خدای رحمان را انکار می‌کردند، خود از کسی عیب و ایراد می‌گرفتند که بت‌های آنان را انکار می‌کرد. و معلوم است چنین پنداری اوج نادانی است. (تفسیر قرطبی ۲۸۸/۱۱).

با تأسف باید گفت که در طول تاریخ دیده شده که: عامل کفر، انسان را به مرحله‌ی می‌رساند که: حتی منطق قوی را هم به باد مسخره می‌گیرند ولی حاضر نیست کوچک‌ترین بی‌احترامی نسبت به سنگ و چوب که مورد پرستش است، روا بدارد.

شان نزول آیه 36:

716- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: سرور کائنات از کنار ابوجهل و ابوسفیان (که باهم صحبت می‌کردند) گذشت. چون ابوجهل او (را دید، خندید و به ابوسفیان گفت: این پیامبر خاندان عبد مناف است، ابوسفیان خشمگین شد و گفت: آیا به بعثت پیامبری از خاندان عبد مناف باور نداری سرور کائنات سخنان آنها را شنید و برگشت و زشتی‌ها و ناشایستی‌های ابوجهل را بیان کرد و با تهدید گفت: عاقبت تو را به جز رنج و اندوه نمی‌بینم تو گرفتار سختی‌ها و محنت‌های مشقت‌باری خواهی شد که دیگر عهدشکنان دچار آن شدند. پس آیه «وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُؤًا» نازل شد.

(مرسل و ضعیف است، بسیاری از علما سدی را ضعیف میدانند، اگر حدیث را به صورت موصول روایت کند و اگر به صورت مرسل روایت کند چه خواهد بود. «تفسیر شوکانی» 1730).

خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ﴿٣٧﴾

(آری) انسان از شتاب آفریده شده است. به زودی نشانه‌های خود را به شما نشان خواهیم داد، پس (عذاب و معجزه‌ها را) از من به شتاب طلب نکنید. (۳۷)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: تعجیل انسان‌ها درخواست‌هایشان، بر مشیت و حکمت الهی هیچگونه تأثیری ندارد.

«خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ» خداوند متعال انسان را بسیار شتابکار آفریده است بناءً او رویدادها را به شتاب می‌طلبد چرا که اندک شکیب و کم انتظار است، به همین جهت کافران عذاب خدا را به شتاب طلبیدند، یا اینکه «انسان از شتاب آفریده شده است» یعنی: شتاب کردن در کارها جزو طبیعت انسان است.

انسان عجله دارد که برخی از اشیاء زودتر از زمان مقرر شده واقع شوند، هر چند که زیان آور هم باشند.

شیخ ابن کثیر در این مورد مینویسد: حکمت این که در اینجا عجل بودن انسان را یادآور شده است این است: بعد از این که از مسخره‌کنندگان پیامبر صلی الله علیه و سلم بحث به میان آورد، سرعت انتقام از آنان در اذهان به وجود می‌آید، همان چیزی که آنها بارها خواستار تسریع آن شده بودند، از این رو گفته است: «سَأْرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُون» به همین جهت کافران عذاب خداوند متعال را به شتاب طلبیدند، پس خدای سبحان خبر داد که او به زودی عذابی را که به شتاب طلبیدند به آنان نشان خواهد داد. و چون هر امر آینده‌ای نزدیک است پس انگیزه‌ای برای شتاب خواهی وجود ندارد.

به قولی: مراد از «آیات» معجزاتی است که بر راستگویی رسول الله صلی الله علیه و سلم دلالت میکند و سرانجام نیکی است که خداوند متعال برای محمد صلی الله علیه و سلم و دعوت‌شان قرار داده است.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه‌کریمه درباره قبیله قریش نازل شد زیرا آنها عذاب الهی را به شتاب طلبیدند.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾

انها می‌گویند اگر راست می‌گویند این وعده قیامت کی فرا می‌رسد؟ (۳۸)

تفسیر:

«هَذَا الْوَعْدُ»: مراد وعده عذاب دنیوی و اخروی است که پیغمبر و مؤمنان فرا رسیدن آن را به گوش کافران می‌رساندند.

کافران مکه درضمن اینکه عذاب را به شتاب طلب کرده واز روی تمسخر و استهزا می‌گویند: ای گروه مؤمنان! اگر شما به وعده خود درباره فرود آمدن عذاب و فرا رسیدن قیامت صادق هستید و اگر راست می‌گویید کی این عذاب ما را فرا می‌گیرد که محمد ما را به آن تهدید می‌کند؟ البته آنها این سخن را از سر تکذیب و انکار و عناد و استبعاد گفتند. الله متعال می‌فرماید:

لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونُ عَنْ وُجُوهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٣٩﴾

ولی اگر کافران می‌دانستند زمانی را که نمی‌توانند شعله‌های آتش را از صورت و از پشت‌های خود دور کنند و هیچکس آنها را یاری نمی‌کند (اینقدر در باره قیامت شتاب نمی‌کردند). (۳۹)

تفسیر:

عجله انسان، به خاطر جهل است:

اگر کافران می‌دانستند که چه خوف و ترس، غل و زنجیرها، عذاب و نکبت‌ها پیش‌رو دارند (انگاه که نمی‌توانند آتش را از چهره‌های خود برگردانند) هرگز به عناد و تکذیب خود ادامه نداده و هیچگاه وقوع آن روز را به شتاب درخواست نمی‌کردند.

واقعاً! اگر آنها با علم یقین به این حالات راه می‌بردند، یقیناً می‌دانستند که قیامت آمدنی است

لذا این جهل شان است که کفر و استهزا و انکار قیامت را در نگاه و اندیشه‌شان این‌چنین سهل و ساده گردانیده است.

در البحر آمده است: جواب «لَوْ يَعْلَمُ» محذوف است؛ زیرا وعید را بلیغتر و هولناکتر نشان میدهد، و زمخسری آن را چنین تقدیر کرده است: هر چند که در زمینه‌ی کفر و استهزا به آن درجه از عناد و لجابت رسیده بودند، اما به سبب جهل و نادانی، عذاب را دست کم گرفته بودند، به همین سبب عجله‌ی تحقق آن را داشتند. (البحر ۳۱۳/۶).

«وَلَا هُمْ يُنصِرُونَ» کفار در قیامت، نه خود توان دور کردن آتش را دارند و نه از جانب بت‌ها و طاغوت‌هایی که مصروف پرستش شان هستند، به آنان کمک رسانند. یعنی احدی وجود ندارد که عذاب الهی را از آنان برطرف کند.

بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٤٠﴾

بلکه [آتش] به طور ناگهانی به آنان میرسد و ایشان را حیران و سراسیمه می‌سازند [به گونه ای] که نه میتوانند آنرا برگردانند و نه به آنان مهلت داده میشود. (۴۰)

تفسیر:

مهلت دادن به کفار، سنت الهی در دنیا است، نه آخرت:

یعنی: کفار نمی‌توانند آتش دوزخ را از خود دفع کنند «و نه به آنان مهلت داده می‌شود» یعنی: هیچ‌گونه ضرب‌الاجل و تأخیری هم برای‌شان منظور نمی‌شود تا توبه کنند و عذری پیش آورند.

وَلَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٤١﴾

و مسلماً پیامبران پیش از تو [نیز] مورد ریشخند قرار گرفتند پس کسانی که آنان را مسخره میکردند [سزای] آنچه که آن را به ریشخند می‌گرفتند گریبانگیرشان شد. (۴۱)

تفسیر:

شيوه‌ی دایمی کفار در طول تاریخ همین تمسخر و استهزا بوده است. یعنی ای پیامبر (نگران مباش که تو را استهزا میکنند) همانا پیامبران پیش از تو نیز مورد تمسخر و استهزا قرار گرفتند. اما آنچه (از وعده‌های الهی) که مسخره میکردند، (سرانجام) دامان (خود) مسخره‌کنندگان را گرفت!

مفسر شیخ ابو حیان فرموده است: خدا پیامبر را تسلی داده و از او دلجویی کرده است که پیامبران قبل از او، از جانب ملت‌های خود مورد استهزا قرار گرفتند، و ثمره‌ی استهزای خود را چیدند، در دنیا نابود شدند و در آخرت کیفر یافتند و وضع این مسخره‌کنندگان نیز چنان است. (البحر ۳۱۴/۶).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (42 الي 47) در باره حفظ و حمایت الله متعال از بندگان و هشدارهای قرآنی توسط پیامبر صلي الله عليه وسلم تا به عذاب و کیفر سخت گرفتار نشوند. مطالبی به بیان گرفته شده است.

قُلْ مَنْ يَكْلُوْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿٤٢﴾

بگو چه کسی شما را شب و روز از [عذاب] رحمان حفظ می‌کند [نه] بلکه آنان از یاد پروردگارشان رویگردانند. (۴۲)

تفسیر:

ای پیامبر! برای شتابخواهان عذاب الهی بگو: غیر از خدا نگرهبانی ندارید که شما را در شب و روز و خواب و بیداری از عذاب رحمان، آنگاه که بر شما فرود آید، حفظ نماید ولی با این حال کافران از عذاب خدای یگانه قهار در رویگردانی و انکار به سر می‌برند.

أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنْنا يُصْحَبُونَ ﴿٤٣﴾
 آیا برای آنان معبودانی غیر از ما است که ایشان را (از عذاب) حمایت کنند؟! (این معبودان ساختگی) نه میتوانند خود را مدد کنند، و نه آنان مدد کرده میشوند. (۴۳)
 ابن عباس (رض) گفته است: «یصحبون» یعنی «یجأرون»؛ یعنی هیچ کس به آنها پناه نمیدهد؛ زیرا پناه دهنده هم شریک جرم آنان شده و به عذاب ما گرفتار می‌آید. (زاد المسیر ۳۵۳/۵)

بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٤٤﴾

ما آنها و پدرانشان را از نعمتها بهره مند ساختیم تا آنجا که عمر طولانی پیدا کردند (و مایه غرور و طغیانشان شد) آیا نمی بینند که ما مرتباً از زمین (و اهل آن) می‌کاهیم آیا آنها غالبند (یا ما)؟! (۴۴)
تفسیر:

باید یاد آور شد که: طول عمر و کامیابی به اراده خداوند متعال است و هیچ معبودی نمیتواند در آن نقش را بجا آورد. در آیه مبارکه آمده است: «بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ» یعنی: ما مشرکان و پدرانشان را با نعمت هایی که بر آنان دادیم، بهره‌مند کردیم «تأ آن که عمرشان به درازا کشید» پس به این طول عمر فریفته شده و گمان کردند که پیوسته در همین ناز و نعمت برقرار خواهند ماند.

«أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» چرا نمینگرند و پند نمیگیرند از این که ما به وسیلهی مؤمنان زمین‌های آنان را فتح میکنیم و روز به روز از محدوده‌ی قلمرو آنان میکاهیم و مسلمانان را بر آن مسلط می‌گردانیم.

«أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ» استفهام به معنی سرزنش و انکار است. یعنی آیا با این حال آنها غالبند یا مغلوب، البته که آنها مغلوب و زیانمند و پستند. (تفسیر صفاة التفاسیر)

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصَّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ ﴿٤٥﴾
 بگو: من فقط شما را به وسیله وحی بیم می‌دهم، ولی آنها که گوشه‌ایشان کر است هنگامی که انذار می‌شوند سخنان را نمی‌شنوند! (۴۵)
تفسیر:

«قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ» ای پیامبر! به کافران بگو: من شما را جز به وحی از جانب الله متعال از عذابش بیم نمی‌دهم؛ بلکه این وحی همان کتاب بزرگ اوست که خداوند مرا «مبلغ» آن قرار داده و شما را از عذاب آتش جهنم بر حذر میدارم.

قابل تذکر است که: بشارت و هشدار پیامبران بر مبنای آرای شخصی، حدس، گمان و خیالات انسانی نیست، بلکه بر اساس وحی قطعی الهی است.

«وَلَا يَسْمَعُ الصَّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ» ولی چون ناشنوایان بیم داده شوند، دعوت را نمی‌شنوند. یعنی: قطعاً کسی که خداوند شنوایی‌اش را از بین برده باشد، دعوت و ندای کسی را که از افتادن در خطر بیمش می‌دهد نمی‌شنود پس این گروه نیز از شنیدن بیم و هشدارهای تو کردند زیرا همچون کران از کنار هشدارهای تو بی‌پروا می‌گذرند.

کسانی که از نعمت‌های الهی، استفاده صحیح نمی‌کنند، گویا از آن نعمت بی‌بهره‌اند. «الصَّمُّ» یعنی اگر کسی به ظاهر گوش دارد ولی حق را نمی‌شنود و یا چشم دارد ولی حقایق را نمی‌بیند، در واقع هم کر است و هم کور.

وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٤٦﴾
 و اگر اندکی از عذاب پروردگارت به آنان برسد، خواهند گفت: ای وای بر ما که قطعاً ظالم بودیم! (۴۶)

تفسیر:

«مَسْتَهُمْ»: بدی‌شان رسید. دام‌گیرشان شد. «نَفْحَةٌ»: وزشی. بوئی. مراد کمی و اندکی است. «ترجمه معانی قرآن»: دکتر مصطفی خرمدل.

به یاد داشته باشید: کسانی که با انذار و هشدار انبیا بیدار نمی‌شوند، روزی آمدنی است که با شلاق عذاب بیدار خواهند شد. با پیش آمدن ساده‌ترین خطرها، همه‌ی غرورهای ادعایی، در هم می‌شکند و وجدان‌های خفته بیدار میشود. طوری‌که می‌فرماید: «وَأَلَيْنَ مَسْتَهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ» و اگر شمه‌ای از عذاب یعنی: کمترین چیزی از عذاب پروردگارت به آنان برسد آنگاه فرجام تکذیب و انکار خود را دانسته و از اینکه با پرستش بتان و سنگ‌ها بر خود ستم کرده‌اند، خود را به باد نفرین گرفته و می‌گویند:

«لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ» ستمگران، روزی به ظلم و ستم و گناه خویش اعتراف خواهند کرد و خواهند گفت: «ای وای بر ما، بی‌گمان ما ستمکار بوده‌ایم» و با تکذیب پیامبران الهی به خودظلم کردیم.

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ (۴۷)

و ترازوهای عدالت را در روز قیامت می‌نهمیم و به هیچ کس هیچ ستمی نمی‌شود؛ و اگر [عمل خوب یا بد] هم وزن دانه خردلی باشد آن را [برای وزن کردن] می‌آوریم، و کافی است که ما حسابگر باشیم. (۴۷)

تفسیر:

«و نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» الله سبحانه و تعالی در روز قیامت برای سنجش نیکی‌ها و بدی‌ها ترازوی عدالت را برای سنجش اعمال بندگان بر قرار می‌سازد.

«فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا» و به هیچ یک از بندگان، با افزودن بر بدی‌ها یا کاستن از نیکی‌ها هیچ ظلم نمی‌کند، یعنی: آن ترازو چنان به عدل مطلق سنجش می‌کند که از نیکی‌های هیچ نیکوکاری چیزی کم نشده و بر بدی هیچ بدکاری نیز چیزی افزوده نمی‌شود.

«وَأِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا» اعمال ما در دنیا محو نمی‌شود و در قیامت با آن روبرو هستیم. حساب خداوند بسیار دقیق است. یعنی اگر عمل به قدر ذره‌ای از خیر یا شر باشد آن را برای صاحبش نگاه داشته و او را بدان جزا می‌دهد.

ابو سعود گفته است: یعنی هر اندازه ناچیز و کم باشد؛ چون دانه‌ی خردل برای کوچکی مثال است. (ابو سعود ۱۲۴/۳).

«و كَفَى بِنَا حَاسِبِينَ (47)» (و ما خود حسابرسی را بسنده‌ایم) و حساب را به درستی و محکمی هر چه تمامتر برپا می‌داریم پس هیچ چیز از نزد ما فوت نمی‌شود. و بر مبنای آن جزا تعیین کند.

مفسر علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازن مفسر تفسیر «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازن)» می‌فرماید: غرض از آن بر حذر داشتن است؛ زیرا وقتی حسابرس به حدی آگاه باشد که چیزی را اشتباه نکند و به حدی توانا باشد که هیچ امری او را ناتوان و درمانده ننماید، شایسته است که انسان عاقل سخت از او بترسد و بر حذر باشد. (حاشیه‌ی جمل ۱۳۱/۳). این آیه بشارتی به نیکوکاران و هشدار به خلافکاران است که اعمال شما بی‌کم و کاست، کیفر و پاداش داده می‌شود.

مطالعه کنندگان گرامی!

باید یادآور شد که: کار الهی جز عدل نیست و جز به عدل و داد حکم نخواهد کرد و هم وزن کمترین چیزی به کسی ستم روا نمی‌دارد و ترازوی مهیا شده‌ی عدل، دانه‌ی خردلی را نشان می‌دهد و در کارنامه‌ی اعمال به شمار می‌آورد و خدا خود، حسابرس است.

[اعراف/۸ و ۹].

ترازوي اعمال [میزان]

میزان چیست:

اصل این کلمه «موزان» بوده که حرف «واو» به سبب مکسور بودن ماقبلش، تبدیل به «یاء» شده و جمع آن، موازین است.

میزان نام وسیله‌ای است که اشیاء توسط آن وزن میگردد یا وسیله‌ای که سنگینی و سبکی اشیاء به وسیله آن سنجیده میشود. (لسان العرب، جلد 13، صفحه 446).

میزان در فهم شرعی:

میزان یعنی وسیله‌ای که الله تعالی در روز قیامت، برای سنجش اعمال بندگان قرار میدهد. (لمعة الاعتقاد، صفحه 120).

دلایل اثبات میزان:

دلایل اثبات میزان همانا قرآن عظیم الشان، سنت و اجماع است. قرآن عظیم الشان در (آیه: 47 الانبیاء) میفرماید: (و [ما] در روز قیامت ترازوهای عدل را می نهمیم، پس به هیچ کس، ستمی نمی شود و اگر [عملي] به مقدار سنگینی یک دانه خردل باشد، آنرا [به حساب] می آوریم. و حسابرسی ما کافی است.)

سنت نبوی در باره میزان:

پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «كَلِمَتَانِ حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ، خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ»؛ «دو کلمه [یا جمله] برای پروردگار رحمان، بسیار محبوب، بر زبان، خیلی سبک و در ترازوی اعمال، بسیار سنگین هستند: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ؛ پاک و منزّه است الله متعال و ستایش مخصوص اوست [من تسبیح و تحمید او را به جای می آورم]، پاک و منزّه است پروردگار بزرگ.» (صحیح بخاری، شماره حدیث: 7563؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: 2694). قابل یاد آوری است که: تمامی سلف صالح بر ثبوت ترازوی اعمال، اجماع و توافق نموده اند: (التذکرة، صص 360-373؛ شرح العقيدة الطحاوية، صص 417-419؛ لمعة الاعتقاد، صفحه 120).

حسّی یا معنوی بودن ترازوی اعمال:

ترازویی که اعمال با آن وزن میشود، حسّی و واقعی و دارای دو کفه و یک شاهین [میله] است. (لمعة الاعتقاد، صفحه 119؛ القیامة الکبری، صفحه 249). شارح کتاب «العقيدة الطحاوية» میگوید: «براساس احادیث پیامبر صلی الله علیه وسلم، ترازوی اعمال دارای دو کفه حسّی و قابل مشاهده است.» (دلایل موجود در کتاب شرح العقيدة الطحاوية، صص 417-419).

چه چیزی با ترازوی اعمال وزن می‌شود؟

اعمال بندگان در این ترازو سنجیده میشود و هرچند اعمال مذکور، عرض و قائم به غیر خود هستند، اما الله - آن‌ها را تبدیل به جسم نموده و نیکی‌ها در یک کفه و بدی‌ها در کفه دیگر نهاده میشود. از ظاهر متون قبلی چنین مطلبی فهمیده میشود.

بنا بر قولی، نامه‌های اعمال و بنا بر قولی، خود فرد عمل‌کننده وزن میشود، (شرح العقيدة الواسطية، هراس، صفحه 207؛ لمعة الاعتقاد، صفحه 121).

زیرا ابو هریره (رض) روایت نموده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّهُ لِيَأْتِي الرَّجُلَ السَّمِينُ الْعَظِيمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَزُنُّ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ»؛ «همانا در روز قیامت، مرد چاق و عظیم الجثه‌ای می‌آید که در نزد الله متعال، به اندازه بال پشه‌ای ارزش ندارد.» سپس عرض نمود: این آیه را بخوانید: «فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنَ (1)» [الكهف: 105]؛ «سپس در روز قیامت برای آنان [ارزشی قائل نیستیم و] وزنی برپا نخواهیم کرد.» (صحیح بخاری، شماره حدیث: 7429؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: 2785).

شیخ ابن عثیمین (رح) میفرماید: «برخی از عالمان برای هماهنگ نمودن این متون گفته‌اند که تمامی موارد مذکور و زن می شود یا اینکه در حقیقت، نامه‌های اعمال سنجیده می‌شود و چون بر اساس اعمال نوشته شده، سنگین یا سبک هستند، گویی که اعمال وزن شده است. شارح «العقیده الطحاویة» چنین می‌آورد: پس وزن اعمال، صاحب عمل و نامه‌های اعمال ثابت است و نیز اینکه ترازوی اعمال، دو کفه دارد و الله تعالی از خصوصیات های دیگر آگاه‌تر است و باید که به غیب ایمان آوریم همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه وسلم خبر دادند بدون اینکه چیزی زیاد یا کم کنیم.» (شرح العقیده الطحاویة، صفحه 419).

ابن حجر (رح) میفرماید: «ابو اسحاق زجاج می‌آورد: اهل سنت بر ایمان به ترازوی اعمال اجماع دارند و نیز به اینکه اعمال بندگان در روز قیامت، وزن می‌شود و این ترازو یک شاهین [میله] و دو کفه دارد و بر اثر وزن اعمال، بالا و پایین می‌رود.» (فتح الباری، جلد 3، صفحه 538).

ترازوی اعمال یکی است یا متعدد؟

در جواب باید گفت: که علما در این باره اختلاف دارند؛ «برخی معتقدند که بر حسب امت‌ها و افراد یا اعمال، چندین ترازو وجود دارد، چون در قرآن کریم، فقط به صورت جمع [موازین] آمده است.» اما از لحاظ جنس، در حدیث به صورت مفرد بیان شده است. تعدادی دیگر بر این باورند که ترازوی اعمال، یکی است، زیرا در حدیث، به صورت مفرد آمده، ولی از لحاظ آنچه وزن میشود، در قرآن کریم، به صیغه جمع بیان شده است. احتمال هر دو مورد وجود دارد و الله تعالی داناتر است.» (لمعة الاعتقاد شرح الشیخ محمد بن عثیمین، صفحه 121)

حکمت و دلیل نهادن ترازوی اعمال:

هدف کلی از این کار، آشکار ساختن عدالت الهی است. (شرح العقیده الطحاویة، صفحه 419)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (48 الی 50) درباره قصه‌ها و داستان‌ها پیامبران هر یک:

الف: قصه موسی علیه السلام، در مقایسه‌ی ویژگی‌های تورات و قرآن.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾

یقیناً به موسی و هارون [کتابی که] جداکننده [حق از باطل] و نور و مایه یادآوری برای پرهیزکاران [است] عطا کردیم. (۴۸)

تفسیر:

فرقان:

در اصل مصدر است ولی به معنی اسم فاعل به کار رفته است. یعنی فارق بین الحق و الباطل.

مراد از فرقان: تورات است زیرا در آن میان حلال و حرام و حق و باطل فرق نهاده شده. به قولی: مراد از فرقان در اینجا، پیروزی بر دشمنان است «و» تورات «روشنی است» یعنی: تورات برای پرهیزگاران هدایت و نوری است پس اگر به آن تمسک جویند، روانشان از آن روشن گشته و به وسیله انوار آن بر تاریکی‌های جهل و گمراهی فایق می‌آیند («تفسیر انوار القرآن» قابل یادآوری است: لازم نیست که هر پیامبری برای خود کتابی جداگانه و مستقلی داشته باشد، بطور مثال حضرت موسی و حضرت هارون، هر دو پیامبر بودند، ولی دارای یک کتاب که همانا تورات بود. در ضمن قابل یادآوری است: همانطوریکه اهداف کلی انبیا یکی است، صفات کتب آسمانی آنان نیز یکسان می‌باشد.

«ضیاء»: نور و روشنائی، روشنی بخش، روشنی ده. «ذکرًا»: پند و اندرز، مصدر به معنی اسم فاعل؛ یعنی، ذاکراً: پند دهنده، اندرزگو، پند آموز.

الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ﴿٤٩﴾

همانها که از پروردگارشان در غیب و نهان میترسند و از قیامت بیم دارند. (۴۹)

تفسیر:

«الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ» ترس برآمده از تقوا است، مؤمنان راستین اشخاص هستند که با این که الله را ندیده‌اند از او می‌ترسند؛ چون به طریق نظر و استدلال دریافته‌اند که پروردگاری بزرگ و توانا دارند و در مقابل اعمال شان آنها را کیفر یا پاداش می‌دهد. از این رو هر چند او را ندیده‌اند از عقابش می‌ترسند و بیمناک اند.

قابل یاد آوری است که: خوف به معنی ترس و وحشت درونی است، خوف از الله به معنی ترس از ذات پاک او نیست. بلکه به معنی خوف از قانون و عدالت او است. این خوف نیز از مقایسه اعمال خود با عدل الهی حاصل می‌شود، بنابر این خوف یک ناراحتی درونی از مجازاتی است که بازتات گناه و ترک اطاعت خدای باشد.

«وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ» (و آنان از قیامت بیمناک اند).

ترس از خداوند به دو صورت است:

اول: اینکه بدانیم خداوند در عالم، ما را از بعضی کارها منع کرده است و نباید انجام شان دهیم و به بعضی دیگر از کارها فرمان داده، تا انجامشان دهیم.

اگر از این امرها و نهی های خداوند اطاعت نکنیم، عذاب های دردناک و آتش جهنم درانتظار ماست؛ علاوه بر اینکه از پاداش های اخروی، نظیر بهشت و نعمت های آن محروم میگردیم. پس، مطابق این معنا، ترس از خدا به این است که کارهای ممنوع و حرام را انجام ندهیم و کارهای واجب را به انجام رسانیم.

به عبارت دیگر، این خداوند نیست که ما باید از او بترسیم؛ بلکه اعمال و ملکات خود ما است که باید از آن بترسیم؛ چون عذاب جهنم، چیزی جز همان اعمال زشت ما در دنیا نیست و بهشت نیز دست ساخته اعمال نیکو و پسندیده خود ما است. خداترس بودن در این معنا به این است که دزدی نکنیم، زنا نکنیم، غیبت نکنیم و در يك کلام آنچه را که شرع ممنوع و حرام قرار داده، انجام ندهیم و در مقابل هرچه را که خدا به آن هدای فرموده است، انجام دهیم. روزه، نماز، زکات، احسان به دیگران، حج و... وسایر هدایات الهی. سرکشی از این فرمانها است که باید از آن ترسید.

دوم اینکه: انسان، عظمت و بزرگی خداوند را در دلش پرورش دهد. در آیات و بزرگی خلقتش از قبیل آسمانها و زمین و شگفتیهایی که در آن وجود دارد، تدبّر کند. اگر این حالت ادامه یابد و در کنار آن، انسان به تصفیه و تهذیب نفس خود نیز پردازد، به راز عظمت و بزرگی خداوند و کوچک بودن خودش در مقابل آن عظمت بی پایان پی میبرد. در آن لحظه انسان، از خداوند می‌ترسد؛ اما نه مانند ترسی که از يك موجود درنده دارد، بلکه از نوع ترسی که بسیار شیرین و لذت بخش است. و این حالت یکی از مقامات اولیای الهی است. و به ندرت برای انسان های عادی پیش می‌آید. از الله متعال می‌خواهیم که آنرا نصیب ما بگردان. آمین یا رب العالمین.

وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٥٠﴾

و این [قرآنی] که آن را نازل کرده ایم، ذکر و پندی پرمفعت است؛ آیا باز هم شما منکر آن هستید؟ (۵۰)

تفسیر:

قرآن، از جمله آخرین، خاتم، طولانی‌ترین و جامع‌ترین کتاب‌های آسمانی است که بدسترس بشر قرار دارد.

قابل یاد آوری که: نزول تمامی کتاب های آسمانی، هدفی واحدی دارد. اهداف اساسی و جوهری آنان اینست که: فقط الله تعالی پرستش شود و این کتاب‌ها قانون زندگی بشری باشد که بر روی زمین زندگی می‌کنند و آنان را به سوی خوبی‌ها راهنمایی نماید و روح ونوری

برای احیای جان‌ها و برطرف ساختن تاریکی‌ها باشد و تمامی راه‌های زندگی را برایشان روشن سازد. (الرّسل والرّسالات، عمر اشقر، صفحه 235).

در آیه مبارکه میفرماید: این قرآنی که خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی کرده است، پندی خجسته و یادآوری بایسته است؛ برای هر کس که بدان راه یابد. این کتاب بسیار سودمند و بسی با برکت است پس با آنکه بیانش کامل و برهانش روشن است باز هم آن را انکار می‌کنید؟

تعریف لغوی قرآن:

برخی از زبان‌شناسان معتقدند که کلمه «قرآن» مصدر بر وزن فعلان مانند غفران، شکران، رُحان و گرفته‌شده از قرأ، قراءه و قرأناً است.

و تعدادی دیگر بدین باور اند که: «قرآن» اسم غیر مشتق بوده و از «قرأ» گرفته نشده، اما نامی برای کتاب الله است؛ مانند سایر کتاب‌های آسمانی؛ همچون تورات و انجیل. برخی می‌گویند: «قرآن» به معنای جمع‌آوری بوده و علت نامگذاری قرآن این است که سوره‌ها را جمع نموده و باهم گرد می‌آورد. (لسان العرب، ابن منظور، جلد 1، صص 128-129؛ البیان فی علوم القرآن، محمد بن علی حسن و سلیمان قرعاوی، صفحه 3).

تعریف اصطلاحی قرآن:

علما تعاریفات زیادی برای قرآن آورده‌اند که کامل‌ترین و بهترین آن‌ها، این تعریف است: «قرآن کلام معجز الهی است که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده و به صورت تواتر نقل گشته و به قصد عبادت، تلاوت می‌شود.» (البیان فی علوم القرآن، صفحه 3).

مراد از «کلام معجز الهی»، این است که سخن انس و جن، فرشتگان، پیامبر یا رسول نیست، بلکه کلام الله متعال بوده و آنگونه که شایسته اوست، قطعاً سخن گفته است. با عبارت «نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه وسلم»، کتاب‌های نازل شده بر پیامبران پیش از سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم از تعریف مذکور خارج می‌شود؛ مانند صُحُف ابراهیم، تورات نازل شده بر موسی و انجیل نازل شده بر حضرت عیسی علیهم السلام. و با قید «تواتر»، آنچه گفته می‌شود قرآن است و به صورت تواتر نقل نگشته، خارج می‌شود.

با جمله «به قصد عبادت، تلاوت می‌شود»، حدیث قدسی خارج می‌گردد، چون به منظور عبادت، خوانده نمی‌شود هرچند منسوب به الله متعال است. (لسان العرب، ابن منظور، جلد 1، صص 128-129؛ البیان فی علوم القرآن، محمد بن علی حسن و سلیمان قرعاوی، صفحه 3).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (51 الی 70) درباره قصه‌ها و داستان‌ها پیامبران هر یک: ب: قصه‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام، نفي بتان، دعوت به یکتاپرستی، گفتگو میان ابراهیم و قومش پس از حادثه‌ی شکستن بت‌های بتخانه، پیروزی چشمگیر و رستگاری از آتش نمرود. بحث بعمل می‌آورد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ﴿٥١﴾

و همانا ما پیش از این (دادن تورات به موسی و هارون) ابراهیم را کاملاً به رشد و کمال خود رسانیدیم (تا بیریق توحید و خداپرستی را در عالم برافرازد) و ما به شایستگی او بر این مقام دانا بودیم. (51)

تفسیر:

در آیات قبلی، بحث پیرامون تورات و قرآن عظیم الشان بود، اما در این آیه مبارکه خداوند می‌فرماید: فرستادن پیامبران و کتب آسمانی، مسئله جدیدی نیست و ما پیش از اینها نیز در زمان ابراهیم علیه السلام برنامه‌ی دعوت منحرفان را داشتیم.

با نگاهی به تاریخچه‌ی بت‌پرستی، به دست می‌آید که ساختن مجسمه در ابتدا، جنبه‌ی یادبود بزرگان را داشته که تدریجاً حالت قداست به خود گرفته و به صورت پرستش آنها درآمده است.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَائِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ﴿٥٢﴾

[یاد کن] زمانی را که به پدرش و قومش گفت: این مجسمه‌هایی که شما ملازم پرستش آنها شده‌اید، چیست؟ (۵۲)

تفسیر:

«إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَائِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» بیان هدایتی است که در عهد صغر به ابراهیم علیه السلام عطا شده است. یعنی: وقتی به پدرش، آزر و قوم مشرکین نمرود گفت: این مجسمه‌ها که ساخته و تراشیده‌اید مدام آنها را می‌پرستید، چیست؟ «مَا هَذِهِ التَّمَائِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» «این تمثالهایی که شما ملازم آنها شده‌اید چیستند؟» و افزود: اگر یکی از شما قوغ آتش را به دست گیرد تا در دست او خاموش شود و خاکستر گردد، بهتر از آن است که به این مهره‌ها دست بزند.

بیانگر تحقیر و توهین است. و با وجود این که می‌دانست مشرکین از آنها تعظیم به عمل می‌آورند، آنها را تحقیر کرده و خود را به نادانی زده است.

سلسله نسب حضرت ابراهیم علیه السلام:

ابراهیم پسر تارح، پسر ناحور، پسر ساروغ... نسبتش به سام پسر نوح می‌رسد. فاصله بین او و نوح بیشتر از هزار سال است، این نسب را مؤرخان به نقل از تورات ذکر کرده‌اند، اما در قرآن کریم آمده که اسم پدرش آزر بوده که این یکی، قول صحیح و معتمد می‌باشد، زیرا به عقیده مسلمانان تحریف به تورات و انجیل راه یافته و نمی‌توان بر تمامی منقولات آنها اعتماد کرد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم تصریح فرموده که: پدر ابراهیم آزر بوده است. در حدیث بخاری منقول از رسول خدا آمده است: «حضرت ابراهیم در روز قیامت پدر خود (آزر) را ملاقات میکند در حالیکه غباروسیاهی صورت او را پوشانیده، ابراهیم به او می‌گوید: نگفتم: مرا نافرمانی نکن؟ می‌گوید که: امروز تو را نافرمانی نمی‌کنم. ابراهیم گوید: خدایا تو وعده داده بودی در روز قیامت مرا شرمنده نکنی و چه شرمندگی از این شرم‌آورتر است که پدرم دور از رحمت تو باشم؟ خداوند گوید: من بهشت را بر کافرین حرام کرده‌ام. سپس به ابراهیم گوید: به زیر پاهایت بنگر. نگاه می‌کند جنازه خون‌آلودی مشاهده میکند که در آتش انداخته میشود. (رجوع کنید به صحیح البخاری) این حدیث صریح است در اینکه اسم پدر ابراهیم آزر بوده است و این مطلبی صحیح است که باید آن را بپذیریم.

ابن کثیر می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ اتَّخَذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً» [الأنعام: 74].

(و بدانگاه که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بتها را به خدایی می‌گیری.)

این آیه به صراحت نام پدر ابراهیم را آزر دانسته، جمهور نسب شناسان از جمله ابن عباس (رض) بر این هستند که نام پدرش تارح و به گفته تورات تارخ بوده، و گفته‌اند: لقب بتی که آزر پرستش می‌کرد تارح بوده است. ابن جریر طبری گوید: قول اصح اینکه اسم پدرش آزر بوده و احتمال دارد دو اسم بنام آزر و تارح یا یک نام و یک لقب داشته است و الله اعلم. (البدایة والنهایة جلد 1 ص 142).

کنیه‌ی ابراهیم:

ابن عساکر به نقل از عکرمه گوید: ابراهیم مکنی به (ابوالضیفان) یعنی پدر مهمانان بود. گویم: این کنیه را از آنجا به او داده‌اند که مهمانان بسیار به خانه او می‌آمدند و هرکس به خانه او می‌آمد مورد احترام و تکریم فراوان واقع می‌شد، بسیار سخی بود برای مهمانان گوسفند و گاو و شتر سر می‌برید.

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ ﴿٥٣﴾

گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت میکنند! (۵۳)

تفسیر:

«قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ» قوم ابراهیم علیه السلام گفتند: وقتی ما به دنیا آمدیم پدران خود را درحالی یافتیم که این مجسمه‌ها را پرستش میکردند پس ما هم با اقتدا به آنان و دنبال کردن راه و رسمشان به پرستش آنها پرداخته‌ایم. این کثیر گفته است: جز عمل پدران گمراه خود دلیلی در دست نداشتند. (مختصر ۵۱۱/۲).

قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٥٤﴾

ابراهیم گفت: همانا شما خود و پدرانتان همه در گمراهی آشکاری بوده و هستید. (۵۴)

قَالُوا اجْنَبْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ ﴿٥٥﴾

گفتند: ای ابراهیم! تو مطلب حقی برای ما آورده‌ای یا تراز بازی کنندگانی؟ (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لاعبین»: لعب فعلی است که مقصد صحیحی در آن نیست. لاعب: بازی‌گر و کسی که از کار خود مقصد صحیحی ندارد و خودش را مشغول می‌کند.

تفسیر:

کلمه «حق» در مقابل کلمه «لاعب» به معنای جدی بودن است، یعنی آیا جدی و راست می‌گویی یا هم مذاق می‌کنی؟ یعنی قوم به ابراهیم علیه السلام گفتند: آیا این سخن که به ما می‌گویی حق و راست می‌گویی آیا تو در آنچه می‌گویی جدی هستی، یا که با ما مزاح و شوخی می‌کنی؟ و به اصطلاح ما را به تمسخر گرفته و با عقل‌های ما بازی می‌کنی؟! زیرا آنها بعید می‌دانستند که عبادتشان برای بت‌ها ضلال و گمراهی باشد. بناءً گفتار حضرت ابراهیم علیه السلام را مذاق می‌پنداشتند نه جدی. و از جانب دیگر باید گفت: اشخاصی که نسل در نسل با تقلیدهای کورکورانه خود منحرف شده‌اند، پذیرش یکباره‌ی حق برایشان کار آسان و ساده نیست.

قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٥٦﴾

(ابراهیم) گفت: (کاملاً حق آورده‌ام) پروردگار شما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است، همان پروردگاری که آنها را آفرید، و من بر این (سخن) از گواهانم. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَطَرَهُنَّ»: آنها را خلق کرده است. بدون مُدَل و نمونه قبلی آنها را آفریده است. «الشَّاهِدِينَ»: گواهان. در اینجا مراد کسانی است که مسأله‌ای برای آنان واضح و آشکار است و برای اثبات آن دلیل و برهان کامل دارند. تنها چیزی را خواهند گفت که می‌بینند و می‌دانند. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل)

تفسیر:

«قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ» ابراهیم علیه السلام به آنان گفت: نه با شما مذاق دارم و نه هم بازی‌گرم «بلکه» حق این است که «پروردگارتان، پروردگار آسمانها و زمین است، همان که آنها را خلق و ابداع کرده است، نه این بت‌های خیالی. «وَ أَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» «و من بر این» امر که فقط پروردگارتان آفریننده آسمانها و زمین است، نه غیر وی «از گواهانم» یعنی: از دانایان به این حقیقت و از برهان اقامه‌کنندگان برآنم زیرا گواه کسی است که امر مورد گواهی، بر وی روشن، مبرهن و مستدل باشد.

در ضمن قابل یاد دهانی است که: مردان الهی در عقیده‌ی حق خویش تنها نیستند، بلکه خود را به همه‌ی موحدان تاریخ و فرشتگان الهی متصل می‌بینند.

وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ ﴿٥٧﴾

و قسم به الله پس از آنکه پشت گردانیدید و رفتید، قطعاً در کار بتانتان تدبیری خواهم کرد. (۵۷)

تفسیر:

فرق میان صنم و وثن:

هرچه که به جز الله متعال، بمتابه پروردگار گرفته شود، «صنم» نامیده می شود. این تعریف، تعریفی عام است که از کتب تفسیر و فرهنگ ها و سایر منابع گرفته شده است.

کلمه‌ی صنم در قرآن عظیم الشان به صورت جمع آمده و در پنج آیه متبرکه ذکر شده است. یکی از آن ها در داستان قوم موسی علیه السلام است که به گروهی رسیدند که سخت مشغول پرستش بت ها بودند و چهار مورد دیگر مربوط است به داستان ابراهیم علیه السلام و پدر او و قوم اش. (مراجعه شود به: سوره اعراف، آیه‌ی 134؛ سوره انعام آیه‌ی 74؛ شعرا، آیه‌ی 71، ابراهیم، آیه‌ی 38؛ انبیا، آیه‌ی 58).

مفسر مشهور جهان اسلام محمد بن سائب کلبی (تفسیر احکام القرآن) مینویسد: «آن چه صنم نامیده می شد، از جنس چوب یا طلا یا نقره بود که به صورت انسان ساخته شده بود. (کتاب الاصنام، صفحه 53). هم چنین گفته شده است آن چه را که به عنوان خدایان می پرستیدند اگر شکل [و صورت] داشت، به آن صنم می گفتند (لسان العرب، جلد 15، صفحه 241). و نیز گفته شده است: اگر آن چه را که عبادت می کردند سنگی بود که صورت نداشت، آن را نصب می گفتند و اگر تمثال داشت، صنم یا وثن نامیده میشد. (الجارم، محمد نعمان، ادیان العرب، فی الجاهلیه، ص 132).

همچنان تعدادی از علمای زبان معتقد اند که فرق میان «صنم» و «وثن» این است که «صنم» به بت‌هایی گفته میشود که دارای شکل و صورت خاصی است؛ و اگر شکل و صورت خاصی نداشته باشد «وثن» نامیده می شود.

مناظره‌ی حضرت ابراهیم با قوم بت پرستش:

حضرت ابراهیم علیه السلام در دعوت به سوی الله خستگی شناس بود، بدون وقفه قوم و عشیره‌ی خود را به بازگشت به خداوند دعوت می کرد. پدر خود را به ایمان دعوت کرد، ولی متأسفانه او امتناع ورزید. پس دعوت قوم خویش آغاز کرد ولی آنها نیز دعوت شان را انکار کرده، رسالتش را به باد تمسخر گرفتند. اما او با وجود این با آنان مهربان بود و نخواست برای همیشه آن‌ها را در گمراهی رها کند لذا عزم خود را بر رهایی ایشان از آن عقاید باطله جزم نمود و تصمیم گرفت آن‌ها را به سوی عقل و رشدشان باز گرداند، ولو از آن‌ها اذیت فراوان ببیند، یا زندگیش به خطر بیافتد.

ابراهیم علیه السلام شخصیت زیرک و دوراندیش داشت، می‌دانست حجت و مناظره لفظی آن‌ها را قانع نمی‌کند لذا بایستی با استدلال حسی و ملموسی با ایشان به مقابله برخیزد این بود که به منظور رهایی ایشان از گمراهی از راه دیگری وارد میدان معرکه گردید. مفسران می نویسند: در یکی از روزها قوم حضرت ابراهیم علیه السلام عید بزرگی داشتند در آن روز همگی از شهر خارج میشدند و ایام عید را با شادی و تفریح‌های گوناگون سپری مینمودند چون مردم به منظور تفریح از شهر خارج می شدند از او خواستند با ایشان بیرون رود.

مفسران می افزایند که: آنها عید و مراسمی داشتند که هر ساله برای برگزاری آن بیرون رفته و در مکانی تجمع می کردند. آزر به ابراهیم گفت: اگر با ما بیایی و جشن ما را ببینی از دین ما شگفت زده می‌شوی!

ابراهیم علیهم السلام با آنها بیرون رفت، بعد از این که کمی راه رفت، خود را به زمین انداخت و گفت: مریضم، پایم درد می‌کند، او را گذاشتند و خود رفتند، آنگاه پشت سر آنها

صدا زد و گفت: «به خدا درباره‌ی بت‌هایتان به حيله متوسل ميشوم». يك نفر اين صدا را شنيد و آن را در دل نگاهداشت. (تفسیر خازن ۲۴۱/۳).

حضرت ابراهيم که خود را به اصطلاح به مريضی زده بود، تصميم داشت تا بت‌ها را نابود کند، زیرا قلبش به خاطر انزجار پرستش بت‌ها در رنج بود چون مردم از شهر بیرون رفتند به جان بت‌ها افتاد و با تبر یکایک آن‌ها را شکستند تا از این طریق بر قومش اقامه حجت نماید سپس تبر را بردست بت بزرگ قرار داد.

مردم زمانیکه از جشن و تفریح برگشتند و راهی بتخانه شهر خویش شدند تا شکرانه بت‌ها را انجام دهند، اما از دهشت آنچه دیدند سراسیمه شدند این بود همگی ناله و فغان‌کنان گفتند: «مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ (59)» [الأنبياء: 59]. گفتند: چه کسی چنین کاری را بر سر خدایان ما آورده است او از جمله ستمکاران است.

بعد از بازگشت به خود و سکوت به تهدید ابراهيم پرداخته، گفتند: «قَالُوا سَمِعْنَا فَتَى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ (60)» [الأنبياء: 60]. گفتند: (جواني از بت‌ها سخن می‌گفت که بدو ابراهيم می‌گوئیم.) حتماً او به این کار اقدام کرده است گفتند: باید به او درسی دهیم که عبرت همگان باشد صدا زدند او را حاضر کنند تا دفاعیات او را بشنوند و شاهد نوع عذاب وارده بر او باشند.

این بود که همگی در یک جا جمع شدند زمین‌ه‌ی خوبی برای اقامه حجت ابراهيم و بیان بطلان عقاید ایشان فراهم گردید، تا ثابت کند بر عقاید باطل هستند. بعد از تجمع مردم دل پر از کینه و خشم و منتظر انتقام از ابراهيم، علیه السلام بودند، ووي را درملاء عام محاکمه نمودند. (پیغمبري و پیغمبران در قرآن کریم‌شېخ علي صابوني(عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ﴿٥٨﴾

سرانجام (با استفاده از يك فرصت مناسب) همه آنها - جز بت بزرگشان را - قطعه قطعه کرد، تا به سراغ او بیایند (و او حقایق را بازگو کند). (۵۸) تشریح لغات و اصطلاحات:

کلمه «جُذَاذًا»: بمعنای قطعه قطعه شدن است. مصدر است و به معنی اسم مفعول. «إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ»: مگر بت بزرگتر در مقام یا از لحاظ پیکره را. مگر بت بزرگ مردمان را. «إِلَيْهِ»: مرجع (ه) میتواند بت بزرگ باشد، تا عبرت بگیرند. و نیز میتواند (ابراهيم) باشد تا تمام گفتنی‌ها را بگوید. «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل.

تفسیر:

مجاهد گفته است: بت بزرگ را رها کرد و تبری را که با آن بت‌ها را شکسته بود، به گردن آن آویزان کرد تا بدین وسیله بر علیه آنان به استدلال و اعتراض بپردازد. (تفسیر قرطبی ۲۹۸/۱۱).

بت شکنی، از جمله وظایف اصلی پیامبران الهی است:

اگر چه پیامبر صلي الله عليه وسلم نیز در روز فتح مکه حدود 360 بت را شکست، اما این کار به همراهی سایر صحابه کرام صورت پذیرفت، ولی حضرت ابراهيم علیه السلام به تنهایی و تک و تنها آن همه بت‌ها را شکستند.

شاید اگر حضرت ابراهيم علیه السلام بت بزرگ را هم می‌شکست، با جریحه‌دار کردن کامل احساسات آنان، نه تنها به هدف عالی خود دست نمی‌یافت، بلکه نتیجه معکوس را شاید بیار می‌آورد، و زمینه تفکر بکلی از میان می‌رفت.

«لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ» شاید نزد بت برگردند و از او بپرسند چه کسی بت‌ها را شکسته است و به او بگویند: چرا اینها همه ریز ریز شده و تو سالمی و تبر بر گردنت آویخته است؟! پس چون از وي بپرسند، هیچ صدایی از وي بر نمی‌خیزد، در این هنگام می‌دانند که آن بت نه قادر به رساندن منفعتی است، نه می‌تواند زبانی را دفع کند و نه حتی از هیچ کاری آگاه است.

خوانندگان گرامی!

باید در زیاتر از موارد زمانیکه؛ استدلال و موعظه فایده‌ای نداشته باشد، نوبت به برخورد انقلابی میرسد. ضرورت می‌افتد تا برخورد انقلابی صورت گیرد.

همچنان در بسیاری از حالات برای بیداری افکار عمومی و محو شرک، تلف کردن برخی اشیا و اموال لازم است. (بطور مثال؛ بت‌های زمان ابراهیم علیه السلام و گوساله سامری در زمان خویش، دارای قیمت و ارزشی بودند).

قابل یاد آوری است که در برخی از اوقات؛ انسان چنان سقوط می‌کند که بالاترین ظلم (شرک) را حق، و روشن‌ترین حقایق (توحید) را ظلم می‌شمارند.

کفار، بعد از تجمع در بتخانه و احضار حضرت ابراهیم علیه السلام، در ابتدا او را ظالم معرفی کردند «إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ» تا بدینوسیله وی را به اسانی به محکمه برسانند.

ولی حضرت ابراهیم علیه السلام قبل از عملیات تخریب، با تبلیغات خود زمینه انقلاب را علیه بت‌ها قبل از قبل آماده ساخته بود.

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٩﴾

گفتند چه کسی با خدایان ما چنین [معامله ای] کرده که او واقعا از ظالمان است. (۵۹)

تفسیر:

«إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ»: مراد این است کسی که چنین کرده است، خویشتن را در معرض هلاک انداخته و به خود و دیگران ستم روا داشته است.

خوانندگان محترم!

طوری‌که در آیه (57: الأنبياء) مطالعه نمودیم: حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: «و سوگند به الله که بعد از آن‌که پشت کردید و رفتید» از شهر به سوی اجتماع جشن خود «الْبَيْتَهُ» در کار بتانتان کیدی خواهم کرد» یعنی: نسبت به آنها تدبیری عملی به کار خواهم برد و آنها را خواهم شکست.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: که ابراهیم علیه السلام به آنان قسم یاد کرد که با توکل به خداوند متعال و به انگیزه دفاع از حق به‌زودی از مرحله محاجه بازبان، به سوی مرحله تغییر منکر با فعل و عمل، گذر خواهد کرد.

نقل است که ابراهیم علیه السلام این سخن را آهسته گفت و مردی از آنان این سخنش را شنید. قابل یاد آوری می‌دانیم که قوم ابراهیم علیه السلام جشن سالیانه‌ای داشتند که همه ساله به‌طور گروهی از شهر بیرون می‌رفتند، و در آن شرکت می‌کردند و چون از مراسم جشن باز می‌گشتند مستقیماً به بتخانه رفته برای بتان سجده می‌نمودند.

دیدند بت‌ها همه تخریب و تکه تکه و در هم شکسته است، ولی بت بزرگ در بتخانه تبر بر گردن ایستاده است. پس در میان خود به پرس‌وجو پرداخته گفتند: چه کسی بتان ما را در هم شکسته است؟ بی‌گمان او تجاوزگر و ستمکار است؛ زیرا، از نظر آنان، او بدانچه مستحق تعظیم احترام بوده است، بی‌حرمتی و اهانت روا داشته است.

قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ﴿٦٠﴾

(گروهی) گفتند: شنیدیم جوانی از (مخالفت با) بتها سخن میگفت که او را ابراهیم میگفتند. (۶۰)

تفسیر:

«گفتند» بعضی از آنان در جواب سؤال‌کنندگان. یا همان کسی که سوگند ابراهیم علیه السلام در به‌کار بردن تدبیری علیه بتان را شنیده بود، گفت: «شنیدیم جوانی از آنان سخن میگفت» یعنی: از بتان به بدی یاد میکرد و عیبشان را برملا مینمود؛ «که به او ابراهیم گفته میشود» یعنی: اسم او ابراهیم است.

ابن عباس (رض) می‌گوید: «خداوند متعال هیچ پیامبری را به نبوت مبعوث نکرد مگر

در جوانی». لذا جوانان باید به هوش باشند که فرصت جوانی بهترین فرصت برای پرداختن به کار دین است.

قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴿٦١﴾

(سران قوم) گفتند: پس او را در پیش چشم مردم بیاورید باشد که آنان شهادت دهند. (٦١) تفسیر:

«قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ» نمرود و اشراف قوم گفتند: ابراهیم را به میان مردم بیاورید تا او را ببینند. منظور این بود در ملاء عام و در حضور تمام مردم او را محاکمه کنند، تا سزای اش برای دیگران درس عبرت باشد تا دیگر کسی در آینده به سویی بتان چپ سیل هم نکند. «لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (61)» تا شاید در وقت کیفرش حاضر باشند و بدانند با او چگونه عمل می‌شود. یا مراد این است: مردم را گرد آورید که علیه ابراهیم علیه السلام شهادت دهند تا این شهادت حجتی باشد علیه وی و با اتمام این حجت، آن تصمیمی که در قبال وی گرفته می‌شود، نزد مردم توجیه شده باشد.

البته ابراهیم علیه السلام نیز دقیقاً به دنبال چنین فرصت بود تا در یک گردهمایی بزرگ، جهل و کودنی بت پرستان در پرستش بتان بی‌جان را که حتی در دفع زیان از خود هم توانا نیستند، نمایان سازد.

مناظره‌ی ابراهیم و نمرود:

حضرت ابراهیم علیه السلام در زمانی حساس و دشوار در تاریخ زندگی میکرد، مردم در اوج گمراهی و شرک اعتقادی بسر می‌بردند. در زمان او پادشاهی جبار و متمدن، که ادعای ربوبیت می‌کرد ظهور کرده و یکی از چهار پادشاه مشهور جهان بود. زیرا گفته‌اند: چهار نفر (دو مسلمان و دو کافر) همه‌ی دنیا را تسخیر کرده به قبضه قدرت خود درآورده‌اند. مسلمانان نوالقرنین و حضرت سلیمان پسر داوود و کافران نمرود و بختنصر بوده‌اند، غیر از این چهار نفر کسی همه‌ی دنیا را فتح نکرده است، بلکه کشوری یا چند کشور را در اختیار داشته‌اند مانند فرعون که فرمانروای سرزمین مصر بود.

مؤرخین می‌نویسند: نمرود 400 سال حکمرانی کرد طی این مدت اهل طغیان و جبروت تکبر و سرکشی بود ادعای خدایی داشت با حضرت ابراهیم به مناظره پرداخت چون ابراهیم بر او وارد شد پرسید: خدای تو کیست؟ آیا غیر از من خدایی داری؟ حضرت ابراهیم خلیل در کلامی برگرفته از ایمان و خرد به او جواب داد و گفت: «رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» [البقرة: 258]. (پروردگار من کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند.) او پروردگار قادری است که می‌تواند انسان را از عدم به وجود آورد او را می‌میراند بعد او را زنده می‌کند پس زنده کردن و میراندن، از مظاهر قدرت خدای اند.

نمرود از باب تمسخر بر او خندید و گفت: «أَنَا أَحْيِي وَأَمِيتُ» [البقرة: 258].

(او گفت: من هم زنده می‌گردانم و می‌میرانم.) یعنی آنچه را خدای تو می‌تواند انجام دهد منهم قادر بر انجام آن می‌باشم. ابراهیم گفت: چطور؟

فوراً به محافظان خود دستور داد دو زندانی بیاوردند که هر دو محکوم به اعدام بودند دستور داد سر یکی را از تن جدا کردند و دیگری را آزاد کرد و خلعت بخشید و در منتهای حماقت می‌خواست با این عمل مسخره امیز خویش، در مقابل خدا و قدرت او ابراهیم قدرت نمایی کند و احیاء و اماتة را که هر دو جزو صفات مخصوص الله متعال است آنرا به خود نسبت دهد.

چون ابراهیم پوچی و حقارت او را دید متوجه امر دیگری شد که اصلاً نمرود را توان احتجاج و لجاجت در آن نبود گفت: «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ» [البقرة: 258]. (خداوند خورشید را از مشرق برمی‌آورد تو آن را از مغرب در آور.) با این حجت دامغه که مکابره و مبادله در برابر آن بی‌حاصل بود او را مبهوت کرد، زیرا

اگر خدا است باید توان ایجاد تغییر در نظام آفرینش را داشته باشد و مسیر طلوع و غروب آفتاب را بتواند تغییر دهد: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (258)» [البقرة: 258]. (آیا آگاهی از کسی که با ابراهیم درباره‌ی پروردگارش راه مجادله و ستیز در پیش گرفت بدان علت که خداوند به او حکومت و شاهی داده بود هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند، او گفت: من هم زنده می‌گردانم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: پروردگار من خورشید را از مشرق برمی‌آورد تو آن را از مغرب برآور پس آن مرد کافر واماند و مبهوت شد و خداوند مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند.)

و این چنین حق پیروز و باطل شکست خورد. سدی گفته: این مناظره بین ابراهیم و نمرود در روز خروجش از آتش بوده است. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم علی صابونی)

قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ (۶۲)

(هنگامی که ابراهیم را حاضر مجلس کردند) گفتند: آیا تو این کار را با معبودان ما کردی ای ابراهیم؟ (۶۲)

محاکمه حضرت ابراهیم علیه السلام:

بعد از حضور حضرت ابراهیم علیه السلام در جمع مردم اولین سوالی که متوجه او گردید برایش گفته شد: «أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ (62)» (آیا تو ای ابراهیم این کار را بر سر خدایان ما آورده‌ای؟) آیا تو بودی که بتان ما را در هم شکستی؟

قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ (۶۳)

(ابراهیم) گفت: بلکه این بت بزرگ چنین کاری را کرده است، پس اگر سخن می‌گویند از آنان بپرسید. (۶۳)

تفسیر:

حضرت ابراهیم حکیم و خردمند، بحث با ایشان را از بعد دیگری به راه انداخت تا هدف خود را بیان کند و رسالت خود را ابلاغ نماید و نتیجه هر چه می‌خواهد باشد. این بود که به طریق حکمت جوابی به آن‌ها داد که انتظارش نداشتند، حضرت ابراهیم علیه السلام در حالیکه به سویی بت بزرگتری اشاره می‌کرد که آنرا نشکسته بود: گفت: «نه! بلکه آنرا همین بزرگترشان کرده است» بلکه آن کس که بتان‌تان را شکستاده و خراب کرده است این بت بزرگ است! پس در این باره از بتان‌تان بپرسید چنانچه زنده‌اند و می‌توانند سخن گویند! بفرمایید از خود آنها بپرسید! بدین گونه، ابراهیم علیه السلام زمینه را برای ارائه بزرگترین حجت بر بطلان آیین‌شان آماده ساخت زیرا وقتی آنها بگویند که بتان نمی‌توانند سخن بگویند، او بی‌درنگ در جواب شان می‌گوید: پس چگونه به پرستش آنها می‌پردازید که حتی از نطق و بیان هم عاجزند؟ لذا هدف حقیقی ابراهیم علیه السلام نفی آن کار از خود نبود بلکه این نفی به طریق محاجه از وی صادر شد و این شیوه از باب مجاز است که در بیان حجت معمول می‌باشد.

امام قرطبی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: کلام به صورت تعریض در آمده است؛ چون مردم آنها را می‌پرستیدند و آنها را خدایان برگرفته بودند. همچنان که ابراهیم به پدرش گفت: چرا چیزی را پرستش می‌کنید که نه می‌شنود و نه می‌بیند و نه آزاری را از تو دور می‌کند. لذا ابراهیم گفت: بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا تا بگویند: آنها زبان ندارند و نفع و ضرری از آنها نمی‌خیزد، آنگاه او هم بگوید: پس چرا آنها را پرستش می‌کنید. آنگاه دلیل از خود آنان بر آن اقامه شود؛ زیرا جایز است که با خصم مامشات و همراهی کرد و باطل او را به طور موقت صحیح فرض کرد سپس بر آن تاخت تا او خود به حق بازآید. این روش در مباحثات استدلال موفقیت آمیزتر است و بیشتر شبهه را برطرف می‌کند.

(تفسیر قرطبی ۳۰۰/۱۱) با این حجت دامغه آنها را تنبه نموده از غفلت بیدار کرد، گروهی با حالتی سرزنش‌آمیز، خطاب به همدیگر گفتند:

فَرَجِعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٦٤﴾

پس آنها به وجدان خود بازگشتند و (به خود) گفتند: واقعاً شما ستمگرید (که معبودهای خود ساخته را عبادت می‌کنید). (۶۴)

تفسیر:

«فَرَجِعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ»: به خود بازگشتند و بیدار گشتند. «فَقَالُوا»: به خویشتن گفتند. برخی به برخی گفتند.

آنها بت‌ها را بدون حافظ و نگهبان رها کرده‌اید تا به این درد مبتلا شوند و کسی که به آن‌ها ایمان ندارد قطعه قطعه شان کند. بعد از شدت خفگان و قهر و غضب زیانشان بند آمده به تفکر و سر به زیر انداختند.

آنان در حیرت افتادند و به گمراهی و بی‌عقلی خویش پی بردند؛ زیرا بتی که حتی از خود زیان را دفع کرده نمیتواند چي جاي رسد که به کمک دیگران برسد. بتی که به سوال جواب قوم اش که او را پرستش می‌کردند جواب گفته نتواند چگونه خواهد توانست به مردم مساعدت رساند و مایحتاج اشخاص را که وی را عبادت میکند جواب دهد؟ در اینجا بود که آنان به ستمکاری خویشتن اعتراف کردند. «فَرَجِعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ»: به خود بازگشتند و بیدار گشتند. «فَقَالُوا»: یکی به دیگری گفتند. در حقیقت شما ستمکارید» این جمادات بی‌جان و ناتوان، نه این کسی که شکننده بتانی است که شما آنها را خدایان نام گذاشته‌اید زیرا کسی که نتواند تیر را از خود دفع کند، چگونه می‌تواند از پرستشگران خود ضرر را دفع کند؟! خواننده محترم!

بیدار کردن وجدان‌ها، خودیابی، بازگشت به خویشتن و توجه به فطرت، از اهداف عمده و اساسی انبیا علیه السلام است.

در وقت بیداری افکار، هر خلاف کاری تقصیر و گناه خویش را به گردن دیگران می‌اندازد. طوری که در روز قیامت، نیز گناهکاران و مجرمین به یکدیگر می‌گویند: «لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ» (سبأ، ۳۱). (اگر شما نبودید، حتماً ما مؤمن بودیم).

ثُمَّ نَكْسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ ﴿٦٥﴾

آن گاه سرافکنده و شرمسار شدند [ولی از روی ستیزه جویی به ابراهیم گفتند:] مسلماً تو می‌دانی که اینان سخن نمی‌گویند. (۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَكْسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ»: گرد سر خود چرخیدند. یعنی از حالت اقرار به اشتباه و خطا، به ستیزه و جدال باطل گرائیدند و هدایت را رها و به ضلالت دست یافتند. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است: تو که می‌دانی که این‌ها چیزی نمی‌گویند چگونه ما را به سوال از آن‌ها فرا می‌خوانی درحالی‌که خود می‌دانی جامد و کور هستند و توان شناخت پیرامون خود را ندارند اینجا بود که حجت ابراهیم برملا گردید و از فرصت استفاده کرده گفت:

قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿٦٦﴾

(ابراهیم) گفت: آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد، و نه زیانی میرساند (که به سودشان چشم دوخته باشید یا از زیانشان بترسید). (۶۶)

تفسیر:

یکی از شیوه‌های دعوت مردم به دین، آگاه کردن آنان به ضرر بی‌دینی است. شخصیت‌های الهی اهداف مقدس خود را در هر شرایطی فراموش نه نموده و آنرا دنبال

می‌کنند و لحظه‌ای هم آرام نمی‌گیرند، هرچند کوشش‌های شان به شیوه‌ها و تکتیک‌های مختلفی و متفاوتی صورت پذیرد.

حضرت ابراهیم علیه السلام در مسیر رسالت الهی خویش ابتدا به سراغ کاکای خویش ازرقوم خویش مرود و آنانرا به سوی توحید و یکتا پرستی دعوت میکند و چون نتیجه‌ای حاصل نمیشود در دومین مرحله به سراغ بت‌ها می‌شتابد و همه آنها را درهم می‌شکند، آنگاه فطرتشان را مخاطب قرار داده و به بیدار کردن آنان می‌پردازد و در نهایت پس از اندرز و توبیخ، آنها را به تعمق و اندیشه وامی‌دارد.

حضرت ابراهیم علیه السلام خطاب به مجتبعین در بتخانه گفت: آیا جماداتی را پرستش میکنید که سود و ندارند؟ در حالیکه سرچشمه و انگیزه‌ی عبادت، دستیابی به خیر و یا نجات از شر است که بت‌ها بر هیچ کدام قادر نیستند.

أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾

وای بر شما و بر آنچه که به جای الله می‌پرستید! آیا (در قباحت این کارتان) نمی‌اندیشید؟ (و عقل ندارید)؟! (٦٧)

تفسیر:

واقعیت امر اینست که بت‌پرستی اساساً با عقل و منطق انسانی سازگار نیست. توحید، اندیشه‌ای عقلانی است.

«اف بر شما» اف: فریادی است که بر دل‌تنگی و استهزا دلالت می‌کند. آری اف بر شما «و بر آنچه غیر از خدا می‌پرستید» حقارت و گنبدگی و شرمساری بر شما و بر بتان شما باد! «مگر نمی‌اندیشید» تابه قبح وزشتی این کارتان پی برید؟

پس چون در میدان حجت در مانده و از دادن جواب عاجز شدند، به منطق ستم و ارباب روی آوردند و این شیوه همیشگی ظالمین و ستمگران در هر زمان و مکانی است:

قَالُوا حَرِّفُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿٦٨﴾

قوم گفتند: ابراهیم را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است. (٦٨)

نور حق، با نار کفر خاموش نمی‌شود:

نور حق را نمی‌توان به آتش و نار کفر خاموش کرد، در تاریخ بشریت دیده می‌شود که: مردان الهی تا پای جان بر اهداف خود پایدار می‌مانند. بعد از این که محکوم شدند و از دادن جواب ناتوان ماندند، زیرا ابراهیم با حجت و برهان بر آنان غالب شد، علیه وی از نیرو و سلطه کار گرفته و گفتند: به انتقام و نصرت خدایانتان، ابراهیم را در آتش بسوزانید. «إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» اگر واقعا آنها را یاری و نصرت می‌دهید.

می‌بینیم که تعصبات نابجا، و تعصب جاهلانه انسان را تا مرز سوزاندن پیامبر به پیش می‌برد. ولی فراموش نموده اند که: خداوند بزرگوار، هم سبب ساز است و هم سبب سوز. سبب ساز است، زیرا نفس حضرت عیسی علیه السلام را سبب زنده شدن مردگان قرار می‌دهد، و سبب سوز است، زیرا سوزندگی را از آتش می‌گیرد و آن را بر ابراهیم سرد و سلامت می‌کند.

مفسران می‌نویسند: که آنان هیزم بسیاری جمع کردند چندان که به مدت یک ماه مشغول جمع‌آوری هیزم بودند، سپس آتشی عظیم که شراره‌های هولناکی داشت برافروختند، به گونه‌ای که هرگز نظیر آن آتش دیده نشده بود. آنگاه ابراهیم علیه السلام در کفه منجنيق گذاشته و او را به آتش انداختند، پس چون او را به آتش می‌افکندند، فرمود: «حسبنا الله ونعم الوكيل، خدا ما را بس است و او نیکوکار سازی است».

در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه و سلم آمده است

که فرمودند: «چون ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد، گفت: اللهم إنك في السماء واحد و أنا في الأرض واحداً عبدك: بار خدایا! تو در آسمانها یگانه هستی و من در زمین یگانه کسی هستم که تو را می پرستم».

در روایت آمده است: زمانیکه دست و پای حضرت ابراهیم علیه السلام می بستند؛ گفت: «لا اله الا انت سبحانك لك الحمد ولك الملك لا شريك لك». نقل است که عمروی در آن هنگام شانزده سال بود.

همچنین روایت شده است که چون ابراهیم علیهم السلام را به هوا بلند کردند تا به آتش افکنند، جبرئیل علیه السلام در هوا به او گفت: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم علیه السلام گفت: اما به تو خیر! جبرئیل علیه السلام گفت: پس از پروردگارت بخواه! ابراهیم علیه السلام گفت: علم او به حالم، مرا از درخواست نمودن بی نیاز می کند».

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿۶۹﴾

(پس آن قوم آتشی سخت افروختند و ابراهیم را در آن افکنند) ما خطاب کردیم که ای آتش سرد و سالم برای ابراهیم باش (آتش به خطاب خدا گل و ریحان گردید). (۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَرْدًا»: سرد. «سَلَامًا»: نجات و امان. «بَرْدًا وَ سَلَامًا»: در اصل به معنی «ذات بَرْدٍ وَ سَلَامٍ» است.

تفسیر:

ابراهیم علیه السلام به آتش انداخته می شود:

بعد از پایان محاکمه، خواستند حضرت ابراهیم علیه السلام بعنوان عتاب او را بسوزانند. وی را در آتش شعله‌ور سوزان انداخته به اندازند تا باعث تسکین آلام ایشان گردد، اما چگونه؟

مفسران می نویسند: وقتی خواستند ابراهیم علیه السلام را در آتش بزنند، مدت یک ماه هیزم را جمع آوری کردند، حتی اگر زنی مریض می شد نذر می کرد در صورت بهبودی برای سوزاندن ابراهیم هیزم بیاورد.

سپس هیزم را در چاله‌ای قرار دادند و آن را آتش زدند، آتش زبانه و حرارتی عظیم داشت. به طوری که اگر پرنده از بالای آن پرواز می کرد، پرو بالش از زبانه و حرارت آن می سوخت. آنگاه ابراهیم را بستند و در منجنیق نهادند و در آتش انداختند، در این هنگام جبرئیل آمد و گفت: طلب و احتیاجی داری؟ ابراهیم گفت: به تو احتیاجی ندارم. آنگاه جبرئیل گفت: خدا را بخواه.

ابراهیم گفت: «همین که وضع مرا می داند مرا بس است». آنگاه خدا به آتش گفت: برابر ابراهیم خنک و سالم باش، (تفسیر قرطبی ۳۰۳/۱۱). آتش جز بندهای دست و پایش را نسوزاند.

ابن عباس (رض) گفته است: اگر خدا کلمه‌ی «و سلاما» را نمی گفت: سردی آتش به ابراهیم صدمه می رساند. (مختصر ۵۱۴/۲).

بدین وسیله معجزه‌ی بزرگ خدایی به وقوع پیوست و آتش سوزان (به امر خداوند متعال) آن چنان سرد گردید که ابراهیم در بحبوحه‌های آن احساس سرما می کرد و کید دشمنان خدا به سوی خودشان برگشت.

روایت شده است که چون این فرمان الهی صادر شد، هیچ آتشی در زمین باقی نماند مگر این که خاموش شد.

در حدیث شریف به روایت عائشه (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «وقتی ابراهیم در آتش افکنده شد، هیچ خزنده‌ای در روی زمین نبود مگر این که آتش را خاموش می کرد، بجز مارمولک که آتش را بر ابراهیم می دمید»، عائشه (رض) می افزاید: از این روی رسول الله صلی الله علیه وسلم ما را به کشتن چلیپاسک دستور دادند.

همچنان در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «ابراهیم علیه السلام در تمام حیات خود هیچ دروغی نگفت مگر در سه مورد که هر سه آن در راه الله بود. یکی این گفته وی (خطاب به قوم مشرکش، وقتی از او خواستند تا با آنان به جشنشان برود): من مریضم (و نمی‌توانم با شما در جشن‌تان شرکت کنم) در حالی که او مریض نبود. دوم این سخن وی به ساره همسرش: (به آن پادشاه ظالم) بگو که خواهر من هستی.

(چون ابراهیم علیه السلام در راه هجرت خود، به سرزمین یکی از حکام ستمگر فرود آمد، در آنجا کسی به آن حاکم ستمگر خبر داد که: زیباترین زن روزگار در سرزمینت فرود آمده و او با مردی همراه است! پس آن حاکم به دنبال ابراهیم علیه السلام فرستاد و از وی پرسید که این زن با تو چه نسبتی دارد؟ ابراهیم علیه السلام گفت: او خواهر من است! پس آن ظالم ستمگر ساره را از وی گرفت اما هر بار که قصد تجاوز به وی را کرد، نتوانست به وی دست برساند لذا ناگزیر هاجر را که کنیز وی بود نیز به ساره بخشید و آزادش کرد.) و سوم این سخن وی: من بتان را نشکسته‌ام بلکه آن بت بزرگتر بوده که بتان دیگر را شکسته است».

مفسران می‌نویسند: سخن ابراهیم علیه السلام در هر سه‌جا از باب «معاریض» بود که به نوعی محملی (کنایه) داشت و چنان‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند، معاریض گریزگاهی از دروغ‌گویی است.

وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ﴿٧٠﴾

و قوم در مقام کید و کینه او برآمدند و ما (کیدشان را باطل کرده) ولی ما آنها را زیانکارترین مردم قرار دادیم. (۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«کَيْدًا»: نقشه نابودی خطرناک. نیرنگ بزرگ.

تفسیر:

قدرت خداوند میتواند همه‌ی توطئه‌ها را خنثی کند. عاقبت، حق پیروز است. کافران به ابراهیم علیه السلام هلاکت را خواستند اما خداوند متعال نیرنگ‌شان را باطل گردانید و خوار و مغلوب‌شان ساخت.

کلمه «أخسرین» در قرآن کریم به کسانی اطلاق شده است که کار بدی را انجام می‌دهند، اما گمان می‌کنند که کارشان خوب است، پس زیان خود را درک نمی‌کنند، تا در پی جبران آن باشند.

یادداشت کوتاه در مسیر مهاجرت ابراهیم:

مؤرخان در مورد مسیر مهاجرت حضرت ابراهیم به شام می‌نویسند: ابراهیم علیه السلام همراه لوط و ساره از «کوٹ» کوٹی یا «تل ابراهیم» (شهری قدیمی در عراق. در تورات آمده که کوٹی در آن زمان، مرکز آموزش دینی در عصر سومریها بوده است. (اعلام منجد). از سرزمین عراق برای پایداری دین و بندگی پروردگارش مهاجرت کرد تا به «حران» رسید. (حران، شهری قدیمی در سرزمین بین النهرین و وطن خانواده ی ابراهیم خلیل پس از مهاجرت از عراق بوده است. (اعلام منجد). و به امر خداوند مدتی در آنجا ماندگار شد، سپس به مصر رفت. از مصر به سرزمین شام و سرانجام، خود، در فلسطین ساکن گشت و لوط را در «مؤتفکه» - که مسیر یک شبانه روز تا فلسطین بود - بر جای گذاشت و لوط در یکی از شهرهای آنجا به نام سدوم، مقیم گشت.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (71 الی 77) قصه وداستان انبیا: اعطای فرزند به ابراهیم علیه السلام، رستگاری او، لوط علیه السلام و نوح علیه السلام، مورد بحث قرار گرفته است.

وَنَجِّنَاهُ وُلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾

و او و لوط را [از آن سرزمین پر از شرک و فساد] نجات داده و به سوی سرزمینی که در آن برای جهانیان برکت نهاده ایم، بردیم. (۷۱)

تفسیر:

کسی که از کوه آتش و بحر دشمن نترسد، به منطقه مبارک خواهد رسید. «إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا» خداوند متعال می فرماید: حضرت ابراهیم علیه السلام و برادر زاده اش، لوط علیه السلام را نجات دادیم؛ زیرا از عراق به شام مهاجرت کردند. بعد از آن که او را به سلامت از آتش بیرون آوردیم. «به سوی آن سرزمینی که برای جهانیان در آن برکت نهادیم» که سرزمین بیت المقدس است، سرزمینی که هم از جهت مادی و هم از جهت معنوی، مبارک یعنی پربرکت است زیرا آن سرزمین، سرزمینی است بسیار حاصل خیز و دارای جویبارها و میوه ها و محصولات بسیار همچنین از آن روی مبارک است که مهد انبیا علیه السلام می باشد و خداوند متعال اکثر انبیا را از آنجا برانگیخته و شریعت هایشان که بنیاد کمالات و خیرات دینی و دنیوی است، از آنجا در تمام جهان منتشر شده است.

سلسله نسب لوط عیه السلام:

لوط پسر هاران پسر تارح یعنی آذر است. بدین وسیله نسبت او به حضرت ابراهیم علیه السلام می رسد. لوط برادرزاده ابراهیم علیه السلام بود. و خداوند متعال او را در زمان ابراهیم علیه السلام مبعوث فرمود، در داستان ابراهیم بیان کردیم که ابراهیم و هاران و ناحور برادر و همگی از آذر بودند. لوط پسر هاران بود، لوط به ابراهیم ایمان آورد. خداوند متعال او را به سوی اهل سدوم که در منطقه اردن است، مبعوث کرد و بین او و قومی که در میان آن ها مبعوث گردیده بود هیچ رابطه نسبی وجود نداشت چون عضو قبیله نبود.

حضرت لوط علیه السلام به دستور کاکایش ابراهیم خلیل الله در شهر سدوم واقع در اطراف شرق اردن مستقر گردید. قوم آن شهر کافرترین و فاجرترین اقوام بودند. در خبث طینت و قبح سیرت سرآمد روزگار به شمار می رفتند. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم: صابونی)

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ﴿٧٢﴾

و اسحاق و یعقوب را [به عنوان نعمتی] افزون به او بخشودیم و همه و همه آنها را مردانی صالح قرار دادیم. (۷۲)

تفسیر:

دشمن می خواست ابراهیم را نابود کند «أَرَادُوا بِهِ كَيْدًا» اما ما نه تنها او را نجات دادیم «نَجِّنَاهُ» بلکه به او نسل با برکتی بخشیده «وَوَهَبْنَا لَهُ» و همه آنها را نیز از صالحان و شایستگان قرار دادیم. «وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ» ایمان و عمل صالح، علاوه بر خود شخص، در نسل او نیز بازتاب و اثر می گزارد:

خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام فرزندی عنایت کرد که اسحاق است، فرزندی که درخواست کرده بود «و یعقوب را نافلة» یعنی به عنوان نعمتی افزون بر آنچه که ابراهیم علیه السلام درخواست کرده بود، به او بخشیدیم «و هریک را از صالحان قرار دادیم» یعنی: هریک از آن چهار تن: ابراهیم، لوط، اسحاق و یعقوب علیهم السلام را صالح، عمل کننده به طاعت خداوند متعال و فروگذارنده معصیت وی گردانیدیم.

مفسران گفته اند: ابراهیم علیه السلام از خدا خواست که فرزندی به او عطا فرماید. خدا اسحاق علیه السلام را به او بخشید و یعقوب علیه السلام را اضافه بر درخواست او به ایشان عطا کرد؛ زیرا نوه صورت فرزند را دارد.

قابل تذکر است که: فرزند، عطیه الهی است «وَوَهَبْنَا» ولی آنچه از وجود فرزند مهم تر

است، صالح بودن اوست. «كُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ» در ضمن قابل یاد دهانی می دانم که از مفهوم جمله زیبا «كُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ» بر می آید که: صالح بودن، شرط اساسی در رهبری و نبوت است.

اینکه نام اسحاق علیه السلام در این آیه مبارکه ذکر شد، ولی از اسماعیل علیه السلام که فرزند اول حضرت ابراهیم علیه السلام است، ذکر می‌شود به عمل نیامده، شاید بخاطر توجه دادن به تولد عجیب و فوق العاده‌ی اسحاق باشد که با اراده‌ی الهی از مادری عقیم یعنی ساره، آن هم در سن پیری بدنیا آمده است.

سلسله نسب حضرت اسحاق و یعقوب:

حضرت اسحاق علیه السلام:

او اسحاق پسر ابراهیم علیه السلام و مادرش سارا است. او دومین فرزند ابراهیم است. ملائکه‌ی اطهار تولد او را مژده دادند. انبیای بنی اسرائیل از نسل او بوجود آمده‌اند و نبوت در ذریه‌ی ابراهیم (اسحاق و اسماعیل) متمرکز گشته است. «وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ الْبَنُوَّةَ» [العنکبوت: 27]. (پیغمبری را در نسل و ذریه‌ی ابراهیم قرار دادیم).

حضرت یعقوب علیه السلام:

یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم، مادرش رفقه‌ی دختر بتوئیل پسر ناحور پسر آزر است که مؤرخان او را (تارح) می‌گفتند. ناحور برادر ابراهیم علیه السلام بود یعقوب پدر اسباط دوازدهگانه‌ی بنی اسرائیل است. نسب بنی اسرائیلیان به او میرسد.

مؤرخان می‌افزایند: یعقوب علیه السلام در سرزمین کنعان (فلسطین) به دنیا آمد و در کنف حمایت پدرش اسحاق بزرگ شد. مادرش (رفقه) به او دستور داد به نزد دایه‌اش (لابان) که در (فدان آرام) بخشی از سرزمین بابل عراق، زندگی می‌کرد، سفر کند و نزد او بماند. چون از برادرش (العیص) می‌ترسید که صدمه‌ای بر او وارد کند. زیرا او را تهدید کرده بود. یعقوب علیه السلام به قصد دیدار دایه‌اش از فلسطین خارج شد، شب هنگام در جایی خوابید در خواب دید که ملائکه از آسمان فرود می‌آیند و دوباره صعود می‌کنند، خدا را در خواب دید که خطاب به او گفت: «من برکت را بر تو خواهم فرستاد و ذریه‌ی تو را فراوان خواهم کرد و این سرزمین برای تو و نواسه‌گان تو قرار خواهم داد». چون از خواب بیدار شد، خوشحال گشت و نذر کرد در جایی که این رؤیا را در آن دیده معبدی بنا کند. به سوی سنگی رفت و آن را نشانه کرد، تا در آینده آن را بشناسد. بعدها این مکان به بیت ایل یعنی بیت الله موسوم گردید. این مکان بیت المقدس کنونی است که بعدها یعقوب آن را بنا نهاد. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم مرحوم صابونی)

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ﴿٧٣﴾

و آنان را پیشوای مردم ساختیم تا (خلق را) به امر ما هدایت کنند و هر کار نیکو را (از انواع عبادات و خیرات) و خصوص اقامه نماز و اداء زکات را به آنها وحی کردیم و آنها فقط مرا عبادت میکردند. (۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُمَّةً»: پیشوایان. مراد انبیاء و پیغمبران است. «بِأَمْرِنَا»: به فرمان ما. برابر قوانین و مقررات ما. «فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءَ الزَّكَاةِ»: «گزاردن نماز» و «دادن زکات»، ذکر خاص بعد از عام است و اشاره به اهمیت این دو کار است.

تفسیر:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» خداوند متعال ابراهیم! اسحاق و یعقوب را پیشوایانی برای بندگانش قرار داد که به طاعتش فرا می‌خواندند و به شریعتش عمل می‌کردند. «وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» و به آنان وحی کردیم که کارهای نیک را انجام بدهند، تا علم و عمل را با هم جمع کنند.

«وَأَقِمِ الصَّلَاةَ وَآتِ الزَّكَاةَ» «و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان عبادت‌کننده ما بودند» چرا از نماز و زکات بصورت اخص در آیه مبارکه یادآوری بعمل آمد، بخاطری است که: نماز برترین عبادت بدنی و زکات بهترین عبادت مالی است. یعنی: ایشان انجام دهنده هر چیزی بودند که ما ایشان را بدان دستور می‌دادیم و ترک‌کننده هر چیزی بودند که ایشان را از آن نهی می‌کردیم زیرا ایشان یکتاپرستانی بودند و ارسته و با اخلاص.

انبیاء برگزیدگان بشر هستند:

خداوند عز و جل از میان آفریدگانش گروهی از انسان‌ها را برگزیده تا بعنوان سنبل، و نمونه‌ی کمال انسانی مطرح باشند، وجودشان نمود و نشانه‌ی فضل باشد و حامل مشعل نور و هدایت برای قافله کاروان تمدن بشری در طول ادوار و زمان‌ها به حساب آیند. الله متعال آنها را برگزیده تا هادی و مصلح باشند، انتخاب ایشان از روی علم بوده، خداوند خود به تربیت آنان همت گماشته و آن‌ها را به کمال اوصاف مشرف گردانیده و بعنوان پیشوا و رهبران دینی و دنیاشان معرفی کرده.

این گروه برگزیده و مختار از بندگان خداوند «انبیاء و پیغمبران» کسانی هستند که خداوند ایشان را به نبوت مشرف گردانیده و به ایشان حکمت و قوت عقل و رأی محکم ارزانی داشته و آن‌ها را برگزیده تا واسطه‌ی بین خدا و خلق باشند و اوامر خدا را به بندگان او ابلاغ نمایند... و ایشان را از خشم و عقابش برحذر دارند و آن‌ها را به سوی چیزی که خیر و سعادت، صلاح دین و دنیای آنها در آن است رهنمون شوند.

انبیاء علیه السلام بهترین و برترین مخلوقات خدا، برگزیدگان بشر بوده‌اند. اکرام خداوند برایشان و گزینش آنان به این منصب از سر فضل محض خدائی و حکمت ربانی بوده است لا غیر؛ و برای هیچ احدی امکان ندارد به هیچ وسیله‌ای به این مقام برسد هر چند مدارج عالی‌هی کمال و ترقی را پشت سر بنهد زیرا از طریق ریاضت نفسی نمی‌توان به مقام نبوت رسید و از کمال طاعت و عبادت دست‌رسی به آن امکان پذیر نیست. نبوت با کسب و عزم و مداومت بر فعل خیر و انجام طاعت بدست نمی‌آید چنانکه گفتیم. بلکه این مقام و منصب، منصبی است خدایی و تنها به گزینش و انتخاب او می‌باشد.

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» [الأنعام: 124]. (خداوند بهتر می‌داند که رسالت خویش را به چه کسی حواله می‌دارد.)

تفاضل بین انبیاء:

تمامی انبیای کرام در یک درجه از فضل و مکانت قرار ندارند بلکه برخی از آن‌ها با برخی تفوق و برتری دارند و خداوند متعال آن‌ها را در درجات مختلف قرار داده و قرآن کریم در این مورد می‌گوید: (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) [البقرة: 253]. (این پیغمبران بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری دادیم.) و در جای دیگر می‌فرماید: «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَءَاتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا» [الإسراء: 55]. (ما برخی از پیغمبران را بر برخی دیگر برتری داده‌ایم، و به داود زبور عطا نموده‌ایم.)

خداوند متعال در قرآن کریم بعضی از انبیاء را «أولو العزم» نام برده، آن‌ها پیشوا و رهبران انبیاء به شمار می‌آیند و خداوند آن‌ها را مورد ستایش فراوان قرار داده و به رسول بزرگوار «حضرت محمد ص» دستور فرموده آن‌ها را در جهاد و صبر مقتدای خود قرار دهد آنجا که می‌فرماید: «فَصَبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» [الأحقاف: 35]. (پس شکیبایی کن، آنگونه که پیغمبران اولو العزم شکیبایی کرده‌اند.)

سبب نام گذاری ایشان به «أولی العزم» اینکه، دارای عزم و اراده‌ی قوی بوده و به انواع ابتلاء و امتحان گرفتار و دوران جهاد و مبارزه شان (با طواغیت) بسیار طولانی بوده است... بعضی از آن‌ها به مدت چندین قرن متوالی و در میان چندین نسل بر تکدیب و بلای مخالفین صبر کرده و بردباری از خود نشان داده است. چرا که از عمر طولانی

بهره‌مند بوده و همگی آن را در محنت و شداید سپری کرده است همانند حضرت نوح علیه السلام که نزدیک به یک هزار سال در میان قومش به دعوت و فراخوانی پرداخت، اما جز اندک افرادی کسی به او ایمان نیاورد ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾ (14) [العنکبوت: 14].

(نوح را به سوی قومش فرستادیم 950 سال در میان آن‌ها بماند، سرانجام طوفان آن‌ها را فراگرفت، چرا که ستمگر بودند.)
و در جای دیگر میفرماید: «وَمَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ (40) [هود: 40]. جز اندک افرادی از قومش به او ایمان نیاوردند.

مصایب و شداید وارده بر بعضی از انبیاء و محنت‌هایی که از سوی قومشان تحمل می‌کردند به حدی تند بود که بعضی از آن‌ها همانند حضرت ابراهیم علیه السلام را محکوم به سوزاندن و در آتش انداختن نمودند؛ اما خداوند عزوجل از سر رحمت خویش او را نجات داد.

و هکذا سایر پیغمبران «أولي العزم» همانند موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه وسلم اذیت و شکنجه، فشار و تبعید شدیدی در راه عقاید و آرمان‌های خود تحمل کرده و بر بلاها و شداید صبر و شکیبایی از خود نشان داده‌اند.

وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوِّءًا فَاسِقِينَ﴾ (۷۴)

و به لوط، حکمت و دانش دادیم و او را از آن شهری که [اهلش] کارهای زشت مرتکب می‌شدند، نجات دادیم؛ بی‌تردید آنان قومی بسیار بدکار و فاسق بودند. (۷۴)

تفسیر:

بدتر از گناه، اصرار بر گناه و استمرار آن است. استمرار در گناه، ثمره‌ی کفر و سبب بد عاقبتی است.

«وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» خداوند متعال به لوط نبوت، دانش و فهم سودمند، حکمت و فرزاندگی بخشید به طوری که در رفتار و گفتار و داوروی میان مردم، به درستی و استواری عمل می‌کرد. به قولی: حکم، عبارت است از داوروی و دادرسی در دعاوی بر مبنای حق و عدل ابن کثیر گفته است: لوط به ابراهیم ایمان آورد و از او پیروی کرد.

الله متعال فرموده است: فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي «و او را از آن شهری که کارهایی ناپاک می‌کرد» یعنی: مردم آن چنان کارهایی می‌کردند «نجات دادیم» مراد شهر «سدوم» است.

حق تعالی وی را از شهر سدوم که مردمش به کارهای پلید آلوده بودند نجات داد. در حقیقت آن‌ها با آلودگی به فحشا و منکر گروهی بدکار، شریر، پلید، از طاعت حق تعالی خارج و منحرف بودند.

باید گفت که در این آیه مبارکه: خداوند متعال به چهار نعمت مهمی که به حضرت لوط علیه السلام داده شده، اشاره می‌فرماید که عبارتند از: حکم، علم، نجات و دخول در رحمت.

شاید مراد از «حکم» در این آیه، مقام نبوت باشد، چنانکه درباره‌ی حضرت یحیی نیز به همین معنا آمده است، «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (مریم، 12).

نجات دادن خداوند، با تلاش خود انسان‌ها منافاتی ندارد، چنانکه نجات حضرت لوط علیه السلام با فرمان و هدایت الهی و با خواست و تلاش خودش صورت پذیرفت. «فَأَسْرِبْ أَهْلَكَ يَقْطَعُ مِنَ اللَّيْلِ» (هود، 83).

مراد از «فاسقین» در اینجا، کفار است، نظیر آیه‌ی: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا» (سجده 18) داستان برآمده لوط مختصر و مهمانی ملایکه ذکر شود.

وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ (۷۵)

و او را در رحمت خود درآوردیم؛ چون او از صالحان بود. (۷۵)

تفسیر:

خداوند متعال لوط علیه السلام را برگزید و نعمت خویش را بر وی کامل ساخته از عذاب نجاتش داد؛ زیرا او پروردگارش را فرمانبردار بود و به موجبات محبت و رضایش عمل می‌کرد. یعنی: او از شایستگی بود که برای‌شان از جانب ما خصلت‌های نیکو پیش فرستاده شده است پس این‌ها در مجموع چهار نعمت بود که به لوط علیه السلام عنایت شد.

وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾

و (یاد کن حکایت) نوح را وقتی که پیش از این دعا کرد، پس ما هم دعای او را پذیرفتیم، پس او و خانواده‌اش را از اندوه بزرگ نجات دادیم. (۷۶)

تفسیر:

اساساً شنیدن تاریخ دیگران و توجه به مصائب و مشکلات آنان، انسان را صبور می‌سازد، در آیه مبارکه آمده است که: ای پیامبر! **قصه نوح** را یادآور شو که قبل از این پیامبران، وقتی قومش او را تکذیب کردند از خدا خواست آنها را نابود کند، خداوند متعال دعایش را اجابت کرد و مؤمنان خانواده‌اش را از غم بزرگ و خطر عظیم رهانید.

سلسله نسب نوح علیه السلام:

نوح پسر لامک پسر متوشلخ پسر اخنوخ «ادریس» است. ادریس جد اکبر او به شمار می‌رود. نسبت ادریس هم به «شیت» پسر آدم ابی البشر برمی‌گردد فاصله زمانی بین آدم و نوح بیش از هزار سال بوده است. در روایتی از تورات 1056 سال ذکر شده است. در روایت بخاری به نقل از ابن عباس (رض) آمده که: «فاصله زمانی بین آدم و نوح ده قرن بود که همگی بر دین اسلام بودند».

ابن کثیر در «البدایة والنهاية» گوید: آنچه از معنای قرن به ذهن تبادر می‌کند صد سال است بنابر این فاصله زمانی آن‌ها هزار سال بوده و به جهت قیدی که در روایت «کلهم علی اسلام» است بیش از ده قرن قبول نمی‌شود اما احتمال دارد بین آن‌ها قرنهاي دیگری که بر اسلام نبوده‌اند وجود داشته باشد. از روایت ابو امامه حصر بر ده قرن فهم می‌شود اما ابن عباس (رض) قید (کلهم علی اسلام) را بر آن افزوده، حدیث ابو امامه را ابن حیان در صحیح خود آورده است: «مردی عرض کرد ای رسول خدا آیا آدم پیغمبر بود؟ گفت: بلی پیغمبر مکلم بود. گفت: فاصله زمانی بین او نوح چقدر بود؟ گفت: ده قرن. ابن کثیر گوید: از حدیث ابن عباس (رض) پوچی و باطل بودن گفته کسانی که گویند: فرزندان قابیل آتش پرست بوده‌اند به روشنی بر می‌آید.

آیات قرآنی مربوط به داستان حضرت نوح اشاره دارند که وی به سوی قومی فرستاده شده که مشرک بوده و بت‌ها را پرستش می‌کردند و خدایانی غیر از الله را به الوهیت گرفته بودند عقیده داشتند آن‌ها نافع و ضار هستند، می‌بینند و می‌شنوند می‌توانند نفع برای ایشان جلب و ضرر از آن‌ها دفع نمایند. آن‌ها اولین قومی بودند که به خدا شرک ورزیدند، لذا خداوند حضرت نوح را بر آن‌ها فرستاد تا آن‌ها را بیم دهد.

وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ قَوْمٌ سَوَاءٌ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٧٧﴾

و او را در برابر جمعیتی که آیات ما را دروغ پنداشتند، مدد کردیم، چرا که آنها قوم بدی بودند، لذا همه را غرق کردیم. (۷۷)

تفسیر:

عاقبت، اهل حق، پیروز و اهل باطل، نابود شدنی هستند. خداوند نوح را بر قومش که تکذیب‌گر آیاتش بودند پیروز ساخت، زیرا آن‌ها مردم بدکار و پلید بودند. پس خداوند همگی‌شان را با طوفان غرق گردانید. و حتی یک نفر از آنان باقی نماند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (78 الی 82) قصه ی داود و سلیمان علیهم السلام مورد بحث قرار میگیرد.

وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَمُّ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ ﴿٧٨﴾

و داوود و سلیمان را [یاد کن] هنگامی که در باره آن کشتزار که گوسفندان مردم شب هنگام در آن چریده بودند فیصله میکردند و [ما] شاهد (و ناظر) فیصله آنان بودیم (۷۸) تفسیر:

ای پیامبر! و داود و پسرش سلیمان علیهما السلام را یاد کن؛ هنگامی که در قضیه گوسفندان مردی داوری می کردند که بر مزرعه شخص دیگری تجاوز کرده و شبانگاه کشتزارش را تلف ساخته بودند؛ داود چنین حکم کرد که گوسفندان در عوض کشت تلف شده از آن صاحب کشتزار باشد. و خداوند شاهد فیصله آنان بود.

فَقَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ ﴿٧٩﴾

پس آن (قضاوت درست) را به سلیمان فهمانیدیم. و به هر یک [از آن دو] حکمت و علم داده بودیم. و کوهها را برای داود مسخر ساختیم که با او تسبیح می گفتند و پرندگان را (نیز مسخر کردیم) و ما کننده این کار بودیم. (۷۹) تفسیر:

در آیه مبارکه احترام از مقام عالی پدر، حتی در ترتیب ذکر نام داود علیه السلام را قبل از فرزندش سلیمان علیه السلام ذکر نموده است.

قضاوت، یکی از شئون انبیا است:

مفسران مینویسند: در یکی از روزها: دو نفر مالک کشتزار و مالک گوسفندانی به دعوی و مراجعه نزد داوود علیه السلام آمدند، مالک کشتزار در شکایت خود گفت: گوسفندان این شخص از تنبلیه شان بیرون آمده و به کشتزار من درآمدند و آن را تلف ساخته از آن چیزی باقی نگذاشتند.

داوود علیه السلام در فیصله میان آنها به دادن آن گوسفندان به وی در عوض کشت تلف شده اش حکم کرد و گفت: گوسفندان از آن توست. سلیمان علیه السلام که در صحنه حاضر بود گفت - و در آن هنگام یازده سال بیشتر نداشت - آیا غیر از این نمی شود حکم کرد؟ بدین سان که مالک تاکستان گوسفندان را ببرد و از شیر و منافع آنها بهره مند شود و مالک گوسفندان بر آن زمین گمارده شود تا چون تاکستان را به مانند همان شبی که گوسفندان در آن چریده اند به سامان رساند آنگاه او گوسفندانش را بدو بدهد و وی نیز تاکستان شان را به او بازگرداند؟ داوود علیه السلام گفت: حکم همان است که تو کردی! لذا این فیصله سلیمان علیه السلام را به اجرا گذاشت. البته حکم هر دو بر مبنای اجتهادشان بود، از این جهت حسن بصری گفته است: «اگر این آیه نمی بود، قطعاً من تمام قضاوت را در هلاکت می دیدم». پس حق تعالی سلیمان علیه السلام را در رسیدن به حکم صواب در اجتهادش ستود و داوود علیه السلام را نیز به خاطر اجتهادش معذور شمرد.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر خویش می نویسد: شایان ذکر است که هر دو حکم در شریعت ما منسوخ است زیرا در شریعت ما - چنانکه در حدیث شریف براء (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده - حکم این است که: باید مالکان رمه و چهارپایان، شب هنگام آنها را نگهبانی و نگهداری کنند تا وارد زمین و زراعت مردم نشوند و مقابلتاً مالکان باغها و کشتزارها باید از طرف روز، زراعت و باغهای خود را نگهبانی و نگهداری کنند. پس هر چه که چهارپایان در شب تلف کردند، ضمان و جبران خسارت آن

بر عهده مالکان آنهاست و این ضمان به مقدار آن چیزی است که از زمین و زراعتشان تلف شده است - یا به رد عین جنس و یا قیمت آن - اما آسیب رساندن چهارپایان به کشت و زرع مردم در روز، ضمانی ندارد که این رأی جمهور علماء است. ولی رأی ابوحنیفه (رح) این است که تلف کردن زرع و کشت از سوی چهارپایان در صورتی ضمان ندارد که نگهبان یا چوپان همراه آنها نباشد، به دلیل این فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم: «جرح العجماء جبار». «آنچه چهارپایان تلف کنند، هدر و بی‌توان است».

«وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يَسْبِخْنَ وَ الطَّيْرَ» کوه‌ها و پرندگان را با داود تسبیح گو قرار دادیم، به گونه‌ای که وقتی داود تسبیح میگفت آنها هم تسبیح میگفتند. ابن کثیر گفته است: از بس که داود در تلاوت صدای لطیف و خوبی داشت، در وقت تلاوت زبور، پرنده در هوا می‌ایستاد و او را در تسبیح همراهی میکرد و کوه‌ها با فروتنی و توبه‌کنان آن را باز می‌گفتند. (مختصر ۵۱۶/۲).

از این رو جبال را قبل از طیر آورده است که تسخیر و تسبیح آن جالب‌تر و عجیب‌تر است و بیشتر جلب توجه می‌کند؛ چون کوه جماد است.

«وَكُنَّا فَاعِلِينَ (79)» و ما قدرت چنان عملی را داشتیم. یعنی: ما انجام دهنده کاری بودیم که بیان شد؛ از تفهیم حکم صواب به سلیمان علیه السلام، دادن حکمت و دانش به داوود علیه السلام و سلیمان علیه السلام هر دو و به تسبیح و اداشتن کوه‌ها و پرندگان همراه با داوود، هر چند که این امور نزد شما تعجب برانگیز است. و به مناسبت این آیه که مربوط به حکم قضاوت است، حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم را نقل می‌کنیم که فرمودند: «القضاة ثلاثة، قاض في الجنة وقاضيان في النار: رجل علم الحق وقضي به فهو في الجنة ورجل حكم بين الناس علي جهل فهو في النار ورجل علم الحق وقضي بخلافه فهو في النار». «قضات بر سه گروهند: يك گروه از آنان در بهشت است و دو گروه در دوزخ: مردی که خداوند متعال به او علم حق را داده و او به حق حکم می‌کند، در بهشت است. مردی که در میان مردم بر مبنای جهل حکم کرده، در دوزخ است و مردی که حق را دانسته اما برخلاف آن حکم کرده است، او نیز در دوزخ است».

سلسله نسب داوود علیه السلام:

داوود علیه السلام فرزند ایشا پسر عوید، از فرزندان یهودای پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم خلیل است. اهل تورات و انجیل نسب او را در کتب خود مفصل بیان داشته‌اند و متفق‌اند که او از اسباط یهودای پسر یعقوب موسوم به اسرائیل است. داود یکی از پیغمبرانی است که بعد از موسی بر او کتاب آسمانی فرود آمده است. خداوند زبور را بر وی نازل فرمود. «وَعَائِنَا دَاوُدَ زَبُورًا (55)» [الإسراء: 55].

وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ (۸۰)

و به [داوود] فن زره [سازی] آموختیم تا شما را از [خطرات] جنگتان حفظ کند پس آیا شما سپاسگزارید. (۸۰)

تفسیر:

«وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ» و خداوند متعال به داود صنعت زره سازی را آموخت لذا او می‌دانست که چگونه میخ‌های زره را بر اندازه حلقه‌های آن بسازد.

قتاده گفته است: اولین انسانی که زره را ساخت داود علیه السلام بود. در ابتدا، زره از چند صفحه تشکیل می‌شد و داود اولین کسی بود که زره را بافت و به صورت حلقه در آورد. (تفسیر قرطبی ۳۲۰/۱۱).

«لِيُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ» تا در جنگ شما را از شر دشمنان حفظ کند.

«فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ» پس آیا شما این نعمت حق تعالی بر خود را سپاس می‌گذارید؟ زیرا او داود را بر شناخت و تولید آن فن توفیق داد و سپس این صنعت به فضل او تعالی در میان مردم گسترش و انتشار یافت.

بعد از ذکر خصوصیات داود علیه السلام به ذکر اختصاصات پسرش، سلیمان پرداخت و فرمود:

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ ﴿٨١﴾

و ما باد سریع را برای سلیمان مسخر ساختیم که به حکم او به سوی سرزمینی روان می‌شد که در آن برکت نهاده‌ایم و ما به هر چیز دانا بودیم. (۸۱)

تفسیر:

«وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً» خداوند متعال برای سلیمان تند باد را رام ساخت. «تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا» که به فرمانش جریان می‌یافت و او و همراهانش را به بیت المقدس در شام انتقال می‌داد؛ آنجا که سرزمینی حاصل خیز، پاکیزه و بسیار پر خیر و برکت است.

«وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ (81)» و به تمام امور آگاه بودیم و جز به خاطر این که او را از حکمت آگاه کنیم، ملک و مکانت را به او عطا کردیم.

در تفسیر انوار القرآن آمده است: یادآور می‌شویم که همین باد رام شده برای سلیمان علیه السلام در جایی دیگر به «بادنرم» وصف شده است، دلیل تنوع در وصف آن این است که آن باد به اختیار سلیمان علیه السلام و تحت فرمان و خواست وی بود لذا طبق خواسته وی گاهی نرم می‌وزید و گاهی تند و توفانی.

مفسران نقل کرده‌اند که: سلیمان علیه السلام تخت چوبی بسیار بزرگ و عریضی داشت که همه مایحتاج امور مملکت داری؛ چون اسبان، شتران، خیمه‌ها و لشکریان بر آن قرار داده می‌شدند آن‌گاه او به باد فرمان می‌داد که آن را بردارد و باد آن را به هوا برمی‌داشت و در هر جایی که او فرمان می‌داد بر زمین می‌گذاشت.

پرنندگان نیز به فرمان او در مسیر راه با بالهایشان بر این تخت روان سایه می‌افکندند تا سرنشینان آن فضاپیماهای بزرگ را که بشر با ابزارهای مصنوعی خود هرگز قادر به ساختن سفینه هوایی‌ای بدان حجم و کیفیت نیست، از گزند گرمای موصون نگاه دارند.

سعید بن جبیر (رض) می‌گوید: «برای سلیمان علیه السلام در آن تخت روان ششصد هزار چوکی گذاشته می‌شد که در صف اول نزدیک وی مؤمنان انسی می‌نشستند و در پشت سر آنها مؤمنان جنی آنگاه سلیمان علیه السلام به پرنندگان فرمان می‌داد که بر آنان سایه افکنند سپس به باد فرمان می‌داد که این مجمع بزرگ را بردارد و به آنجا که او می‌خواست ببرد و باد چنین می‌کرد».

وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ ﴿٨٢﴾
و مسخر ساختیم برای سلیمان از شیاطین گروهی را که برای او (در بحر) غواصی می‌کردند (برای او مروارید را از بحر بیرون می‌آوردند) و کارهای دیگر غیر از آن می‌کردند، و ما نگهبان آنها بودیم. (۸۲)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (83 الی 91) قصه‌ی ایوب، اسماعیل، ادریس، نو الکفل، یونس، زکریا، یحیی و مریم علیهم السلام مورد بحث قرار می‌گیرد.

وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٨٣﴾
و ایوب را (به یاد آور) هنگامی که پروردگارش را ندا کرد (و عرضه داشت) بدحالی و مشکلات به من روی آورده و تو ارحم الراحمینی. (۸۳)

تفسیر:

«وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ» ای پیامبر! «و یاد کن ایوب را»؛ یاد کن قصه ایوب علیه السلام که با زاری و تضرع در پیشگاه الله متعال التماس و دعا می‌کرد و می‌گفت: «أَنِّي مَسَّنِيَ

الضُّرُّ» به بلا و مصیبت و سختی گرفتار شده‌ام. خداوند متعال او را به از دست دادن خانواده، مریضی جسمی و از بین رفتن مال مورد آزمایش و ابتلا قرار داد. دیده میشود؛ که انبیا هم در زندگی مادی، همچون سایر مردم عادی به مشکلات مریضی‌هایی مبتلا می‌شده‌اند، اگر چه این تکالیف در ظاهر، ضرر می‌نماید، ولی در بسیاری از مواقع باطناً لطف خفی و رحمت الهی است، بلاها دارای ابعاد گوناگونی است، گاهی برای آزمایش است، گاهی برای رشد فکری و علمی، و زمانی هم برای عبرت آموزی به دیگران.

«ذِکْرَى لِلْعَابِدِينَ» ولی حضرت ایوب علیه السلام در مقابل همه ای مصایب صبر را پیشه کرد و آن مصیبت را به حیث سرمایه قرب پروردگار حساب کرد، او به پروردگارش پناه برد و از مولایش چنین خواست: پروردگارا! به من آسیب رسیده است پس آن را از من بر طرف کن «وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» که تویی مهربان‌ترین مهربانان. و دعا را به صراحت نگفت ولی خود را به ضعف و ناتوانی و خدا را به مهربانی توصیف کرده‌است تا به اورحم کند در مقام دعا، خدا را با صفتی بخوانیم که بادر خواست و مایحتاج ما تناسب داشته باشد.

واقعیت امر اینست که یادآوری و مرور تاریخ زندگانی پیامبران و سایر بزرگان، بهترین وسیله‌ی تسکین و صبر و ارشاد و راهنمایی برای انسانها می‌باشد، این قصه‌ها باید خواند و از آن باید درس عبرت گرفت.

حضرت ایوب علیه السلام از خداوند درخواست دفع بلا می‌کرد که به آن دچار شده بود را داشت، ولی پروردگار با عظمت و مهربان علاوه بر اجابت خواسته او، اهلش را هم به او باز گرداند.

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ ﴿۸۴﴾

پس [دعای] او را اجابت نمودیم و آسیب وارده بر او را برطرف کردیم، و خانواده‌اش و (نیز) مانندشان را همراه با آنان به او دادیم تا (اینها) رحمتی از جانب ما و پندی برای عبادت‌کنندگان باشد. (۸۴)

تفسیر:

پس الله متعال دعایش را اجابت نموده آسیب وارده را از وی برطرف کرد، در مصیبتش بهبود رونما ساخت و خانواده‌اش را به وی برگردانید، از بلائی وارده عافیتش بخشید و به او از فضل و منت خویش مال بسیار و مضاعفی بخشید.

امام قرطبی گفته است: یعنی برای بندگان یادآوری باشد؛ زیرا وقتی برای آنان بلا و مصایب و صبر ایوب بازگو شود، آنها هم در موقع سختی دنیوی صبر را پیشه میکنند. همان طور که ایوب چنان کرد، ایوب بزرگترین و با فضیلت‌ترین اهل زمان خود بود. (تفسیر قرطبی ۳۲۷/۱۱).

روایت شده است که ایوب علیه السلام هیجده سال را در مصیبت سپری کرد و همسرش روزی به او گفت: ای کاش در پیشگاه خدا دعا می‌کردی! ایوب به او گفت: چند سال را در ناز و نعمت به سر بردیم؟ گفت: هشتاد سال.

ایوب گفت: من در پیشگاه خدا خجالت میکشم که دعا کنم؛ زیرا من به اندازه‌ی مدت رفاه و ناز و نعمت بلا ندیده‌ام. (تفسیر نسفی ۸۷/۳).

در حدیث شریف آمده است: «أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الصالحون ثم الأمثل فالأمثل، يبئلي الرجل علي حسب دينه، فإن كان في دينه صلبا اشتد بلاءه». «سخت‌ترین مردم در ابتلا انبیا علیهم السلام اند، سپس صالحان و سپس شخص بر حسب دین خویش مرتبه به مرتبه مورد ابتلا قرار می‌گیرد پس اگر در دین وی استواری و صلابتی بود، ابتلايش سخت‌تر است».

سلسله نسب حضرت ایوب علیه السلام:

علماء در نسب ایوب علیه السلام اختلاف کرده‌اند تا جایی که ابوالبقاء گفته است: «در

مورد نسب او هیچ چیزی صحیح نیست»، اما ابن کثیر ترجیح داده که او از نسل عیص پسر اسحاق بوده و مادرش دختر لوط بوده، او این سخن را از ابن عساکر نقل نموده است. اما قول ارجح در مورد نسب او این است که ابن اسحاق ذکر کرده و آن اینکه: ایوب پسر أموص پسر زارح پسر عیص پسر اسحاق پسر ابراهیم خلیل الله است.

امتحان و آزمایش:

نام مبارک حضرت ایوب علیه السلام در قرآن عظیم الشان بصورت کل چهار بار در سوره های نساء (۱۶۳)، انعام [۸۴]، انبیاء [۸۳]، ص [۴۱] تذکر یافته است. طبق روایات تاریخی اسم پدرش «انوص» یا «اموص» و مادرش از نسل لوط و از بنی اسرائیل است. خداوند، افتخار پیامبری را به وی داد، نعمت دنیوی را بر رویش گشود و دارایی اموال و زن و فرزندان زیادی شد.

ایوب ناگهان مدتی طولانی مریض شد، و یکی پس از دیگری فرزندان و اموال خویش را از دست داد. او با بینوایان بسیار مهربان و دلسوز بود و از کودکان یتیم و افراد بی سرپرست مراقبت و نگهداری می کرد و بیچارگان را یاری می داد.

حضرت ایوب علیه السلام در ارتباط وضع صحیحی اش، در مورد خانواده اش، شدیداً مورد امتحان و ابتلاء واقع شد، ولی بر همه مصیبت ها صبر را پیشه کرد، تا جایی که به عنوان ضرب المثلی در بین انسانها می باشد. طوری که مردم می گویند: «صبر ایوب داشته باش!» خداوند نیز او را تمجید و ستایش کرده و می فرماید: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ» [ص: 44]. (ما ایوب را شکیبایافتیم چه بنده خوبی بود او بسیار توبه و استغفار سر می داد.) حضرت ایوب علیه السلام ثروتمند و صاحب اموال و فرزند بود زمین های فراوان و باغ های زیاد داشت، خداوند او را به نعمت و ثروت امتحان کرد با این عیش پر از ناز و نعمت یک لحظه از شکر خدا غافل نشد و ثروت و نعمت او را از ادای وظیفه بندگی برای خدا باز نداشت. بعد خداوند او را به سلب نعمت و اهل و اولاد مبتلا کرد، بعد امراض سخت و شدید به سوی جسم او هجوم آوردند ایوب بر بلاها و امراض صبر ورزید.

سیرت نویسان می نویسند: از بس که مریضی زار و نزارش کرده و رنج و مصیبت از پایش در آورده بود؛ به درگاه خداوند متعال دست به دعا بلند نموده و در نهایت ادب و تواضع گفت: «پروردگارا! مریضی و رنج فراوان مرا گرفته و سخت ناتوان گشته ام و تو مهربان ترین مهربانانی و جز تو کسی ندارم». در دعایش به ضرر و زیان مالی اشاره نکرد و کارهایش را به الله متعال واگذار و به این دعای موجز اکتفا کرد؛ چون می دانست که الله متعال از احوالش خبر دارد و خداوند، سلامتت را به او باز می گرداند و به رحمت خود به جایی زن و فرزند و اموال از دست رفته اش، همه را دو چندان به او عطا می کند. «اللهم صبرا کصبر ایوب»: بارالها! صبری چون صبر ایوب به ما ارزانی دار. (بنقل از رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته علی صابونی)

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿۸۵﴾

و نیز یاد کن اسماعیل و ادريس و ذالكفل را که هر یک از بندگان صابر ما بودند. (۸۵) تفسیر:

ای پیامبر! و اسماعیل، ادريس و ذالكفل را یاد کن که بر طاعات صابر بودند «كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ» تمام آنها پیامبران اهل احسان و صبر بودند، در راه خدا تلاش کردند و در مقابل اذیت و آزاری که دیدند شکیبایافتند. پس سزاوار پاداش و نام نیک گردیدند.

وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۸۶﴾

و آنان را در رحمت خود داخل نمودیم چرا که ایشان از صالحان بودند. (۸۶) تفسیر:

و خداوند متعال این گروه انبیا را زیر چتر رحمت و رعایت خویش داخل نمود؛ زیرا ایشان

میان خود و پروردگار خویش را با عمل به طاعتش و ترک معصیتش، کرده و خود را اصلاح نمودند.

سلسله نسب حضرت اسماعیل علیه السلام:

اسماعیل علیه السلام پسر ابراهیم خلیل الرحمن است. مادرش هاجر نام داشت. اسماعیل علیه السلام اولین فرزند حضرت ابراهیم علیه السلام بود. در خواب به حضرت ابراهیم علیه السلام دستور دادند که اسماعیل علیه السلام را ذبح کند. اسماعیل علیه السلام جد رسول بزرگوار حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است. چون او از نسل اسماعیل علیه السلام به دنیا آمده است.

سلسله نسب ادريس عليه السلام:

نام او ادريس پسر یارد پسر مهلائیل است. نسب او به شیث فرزند حضرت آدم علیه السلام منتهی می‌شود. نام او نزد عبرانی‌ها (یهودیان) خونخ است و در ترجمه‌ی عربی اخنوخ آمده است. او از اجداد نوح به شمار می‌رود. برخی از تاریخ نویسان گمان برده‌اند که ادريس قبل از نوح نیامده بلکه در زمان بنی اسرائیل بوده است. اما این گمان خطاست، و حافظ ابن کثیر و غیر او از تاریخ نویسان معتبر این گمان را رد کرده‌اند. ادريس علیه السلام اولین کسی است که بعد از آدم و شیث به مقام نبوت نائل گشته ابن اسحاق می‌گوید: ادريس اولین کسی است که به وسیله‌ی قلم نوشت، او 308 سال از عمر خود را در زمان آدم سپری کرده است. (البدایة والنهاية ج 1 ص 99). علماء در مورد مولد و نشأت او اختلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند: ادريس در بابل به دنیا آمده و تعدادی فرموده اند که: در مصر چشم به جهان گشوده است، اما قول صحیح، قول اول است.

مدت اقامت ادريس عليه السلام در روي زمین 82 سال بود. بعد خداوند او را بسوي خویش بازگردانید و رفعت بخشید چنانکه گوید: «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ۝۷». مواظ و آدابی از او بر جای مانده است، مردم را به دین خدا فرا می‌خواند و به سوي عبادت خداوند و خلاصي نمودن نفس خود از عذاب آخرت به وسیله‌ی عمل صالح در دنیا دعوت می‌نمود و بر زهد در این دنیای فانی تشویق و ترغیب می‌کرد، آن‌ها را به نماز و روزه و زکات دستور می‌داد، بر انجام غسل جنابت بسیار تاکید می‌ورزید، مسکرات را حرام می‌دانست و مردم را به شدت از آن نهی می‌کرد. گویند: در زمان او مردم با 72 زبان با هم صحبت می‌کردند که خداوند همه‌ی آن زبان‌ها را به او یاد داده بود، تا آموزه‌های دینی را بازبان خاص هر قومی به آنها آموزش دهد، چنانکه خداوند می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» [ابراهیم: 4].

ما هیچ رسولي را جز به زبان قومش نفرستادیم تا (وحي به زبان خودشان) برای آن‌ها بیان کند و توضیح دهد. (قصص الأنبياء، نجار، صفحه 26).

سلسله نسب ذوالکفل عليه السلام:

اهل تاریخ گفته اند: ذوالکفل فرزند ایوب است. پس نسب او همان نسب ایوب است. نام او در اصل بشر بوده است. خداوند او را بعد از ایوب مبعوث فرمود و ذوالکفلش نام نهاد. چون او خود را مکلف به انجام بعضی از طاعات و عبادت‌ها نمود و آن‌ها را به خوبی و نیکی انجام داد. مقبره‌اش در شام بوده است. اهل دمشق از یکدیگر نقل می‌کنند که او دارای قبری در کوهی به نام کوه قاسیون، مشرف بر دمشق، می‌باشد.

بعضی از علماء گفته‌اند: او پیغمبر نبوده بلکه یکی از صالحان بنی اسرائیل بوده است. اما ابن کثیر پیغمبر بودن او را ترجیح داده چون خداوند او را مقارن انبیاء ذکر فرموده است: «وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ (85) وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ (86)» [الأنبياء: 85-86]. اسماعیل و ادريس و ذوالکفل را که جمله‌ی از زمره‌ی صابرين بودند ما آنان را غرق رحمت خود کردیم چرا که ایشان از زمره‌ی صالحین بودند.

در سوره‌ی «ص» بعد از داستان ایوب میفرماید: «وَأَذْكُرُ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَذَا الْكَلْبِ وَكُلٌّ مِّنَ الْأَخْيَارِ (48)» [ص: 48]. از اسماعیل و الیسع و ذالکفل یاد کن آنان جمله‌ی از خوبان و نیکانند.

این کثیر میگوید: از ظاهر ثناء و مدحی که در قرآن از ذالکفل شده است چنین بر می‌آید که او از جمله‌ی پیغمبران بوده است و این قول مشهور است (البداية والنهاية ج 1 ص 227).

قرآن فقط او را در جمله انبیاء ذکر فرموده و بیش از این سخنی از او به میان نیاورده است اما موضوع دعوت و رسالت او و قومی که به سوی آن‌ها مبعوث شده نه بصورت اجمال و نه تفصیل متعرض آن شده است. لذا ما هم از بحث بیشتر در این موضوع خود داری می‌ورزیم. چون بسیاری از تاریخ‌نویسان نیز جز بحث ناچیز سخنی از وی به میان نیاورده‌اند.

نکته‌ی قابل توجه اینکه ذوالکفل وارده در قرآن شخصی غیر از کفل مذکور در حدیث است. نص حدیث در روایت امام احمد به روایت از ابن عمر (رض) چنین آورده است. «کفل از بنی اسرائیل بود از ارتکاب هیچ گناهی کوتاهی نمی‌کرد. زنی نزدش آمد و به او شصت دینار داد در مقابل اینکه اجازه دهد به او تجاوز کند. چون در میان دو ران او فرار گرفت زن گریه و لرزیدن را شروع کرد. گفت: چرا گریه می‌کنی مگر به زور تو را وادار به این عمل کرده‌ام؟ زن گفت: نه، لیکن من هرگز مرتکب چنین عملی نشده‌ام و حاجتمندی و ناداری مرا وادار به این عمل می‌کند.

میگفت: این بار انجام بده بعد برای همیشه آنرا ترک کن. بعد پایین آمد و خطاب به زن گفت: دینارها را با خود ببر. سپس گفت: قسم به خدا کفل از این به بعد هرگز نافرمانی خدا نخواهد نمود. کفل در همان شب فوت کرد و صبح هنگام بر دروازه‌اش نوشته شده بود خداوند از تقصیر کفل در گذشته است».

ابن کثیر می‌گوید: ترمذی این حدیث را به قید حسن روایت کرده و به صورت موقوف از ابن عمر نقل شده است و در اسنادش اشکال و نظر وجود دارد. اگر این روایت محفوظ و صحیح باشد این مرد ذوالکفل نیست، چون لفظ حدیث کفل است، بدون اضافه ذو به آن، بنابراین او مرد دیگری غیر از ذوالکفل مذکور در قرآن بوده است.

بعضی از مؤرخان نقل میکنند که ذوالکفل عهده‌دار ریاست قومش گردید و میان آن‌ها به عدالت رفتار می‌کرد، این امر سبب شد او را ذوالکفل بنامند و داستان‌هایی در این زمینه نقل کرده‌اند. اما آنها داستان‌هایی هستند که نیازمند اثبات و تمحیص و دقت هستند، لذا از ذکر آنها خود داری ورزیده‌ایم، چون آنچه در روایت صحیح آمده ما را از ذکر آنها بی‌نیاز میکند. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (۸۷)

و ذالنون (صاحب ماهی - یونس) را یاد کن وقتی که خشمگینانه (از میان قومش) بیرون رفت و گمان کرد که بر او تنگ نمی‌گیریم. پس در تاریکی‌های شکم ماهی فریاد نمود که (ای الله) معبود (برحق) جز تو نیست، تو پاک و منزهی، واقعاً که من از ظالمان بودم. (۸۷) **تفسیر:**

باید گفت که در مباحث از قصه‌های تاریخی، همیشه از شیرینی‌ها و موفقیت‌ها بحث نشده، بلکه در این قصه‌ها به حوادث تلخ و شکست‌ها نیز اشاراتی بعمل آمده است که یکی از آنان داستان وقصه حضرت یونس علیه السلام می‌باشد.

طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: «وَذَا النُّونِ» برای قومت قصه ذوالنون - یونس بن متی - را یاد کن؛ که او را نهنگ بلعید.

نون یعنی ماهی بزرگ و یونس را «ذَا النون» گفته‌اند؛ چون او را بلعید.
«إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا» هنگامی که از میان قومش خشمگین از شهر بیرون رفت آنگاه که دعوتش را رد نمودند. چون آنان را به ایمان فرامی خواند، اما آنها کافر شدند، پس از آنها خشمگین شد و از آن شهر خارج شد، از این رو خدا فرموده است: «وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ» درست نیست گفته شود: از خدا عصبانی بود. ابو حیان گفته است: باید گفته‌ی آن که می‌گوید: از خدا عصبانی بود، پرت شود؛ زیرا با مقام نبوت جور در نمی‌آید و مناسب نیست. (البحر ۳۳۵/۶).

و امام فخر رازی گفته است: درست نیست غضب و عصبانیت را به خدا نسبت داد؛ زیرا چنین صفتی از آن فردی است که نمی‌داند خدا مالک امر و نهی می‌باشد. و نادان نمیتواند مؤمن واقعی باشد تا چه رسد به این که بتواند به مقام نبوت و پیامبری برسد. و قهر و کینش در مورد قومش به خاطر خدا بود، و از کفر و کافر عصبانی و ناراضی بود. (تفسیر رازی ۲۱۴/۲۲).

«فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» یونس گمان برد که کيفر و عقوبت را بر او سخت نمی‌گیریم و او را در مضیقه قرار نمیدهیم. همان گونه که در جای دیگری نیز می‌فرماید: «وَمَنْ قَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ» و کسی که خدا بر او سخت گرفت، پس «نقدر» از ماده‌ی «قدر» است نه از قدرت. امام فخر رازی گفته است: هر کس درباره‌ی خدا گمان ناتوانی برد، کافر است. و چنین تصور و نسبتی به هیچ یک از افراد با ایمان درست نیست، پس درباره‌ی پیامبران علیهم السلام چگونه درست است! روایت شده است که ابن عباس (رض) نزد معاویه رفت. معاویه گفت: دیشب امواج قرآن مرا زد و در آن غرق شدم و خلاص شدن از آن برایم مقدور نیست، مگر به وسیله‌ی تو. ابن عباس (رض) گفت: موضوع چیست؟ گفت: پیامبر خدا، یونس گمان برده که خدا بر او قادر نیست؟ ابن عباس (رض) گفت: این از قدر است نه از قدرت. (تفسیر رازی ۲۱۵/۲۲).

«فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ» پس در تاریکی شب و در شکم ماهی خدای خود را خواند. ابن عباس (رض) گفته است: ظلمات به صورت جمع آمده است؛ زیرا ظلمت شب و ظلمت بحر و ظلمت شکم ماهی جمع شده‌اند. «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» بانگ برآورد که خدایا! جز تو پروردگاری نیست. «سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾» خدایا! تو از نقص و ظلم منزّه و پاکی، و من به خود ظلم کردم، اما حالا از جمله‌ی توبه کرده‌ها و پشیمان گشتگانم، از تو مسألت دارم سختی را از من برطرف کنی.

در حدیث آمده است: «هر فرد مبتلا و دردمندی که این دعا را بخواند دعایش مستجاب میشود» (اصل حدیث را میتوانید در سنن ابو داود مطالعه فرمایید.) و تفصیل موضوع در (تفسیر صفاة التفاسیر شیخ مرحوم صابونی تذکر یافته است).

یکی از دروس های حاصله از قصه حضرت یونس علیه السلام همین است که: انسان نباید در هیچ وخت رسالت الهی خویش را پایان یافته تلقی نماید و یا اینکه آن را رها کند. دیده شد که در يك حرکت عجولانه، بدون حساب و بی‌اجازه، سزای سختی را بدنبال داشت. مطمئن باشید که الله متعال بر خیالات، افکار و گمان‌های ما آگاه مطلق دارد. دیده شد که يك غضب بیجا، پیامبر را به چه مشکل گرفتار کرد. به تأسف باید گفت که در برخی از اوقات ناشایستگی يك عمل باعث انواع ظلمت‌ها می‌گردد. اگر حرکت‌ها و حب و بغض‌ها به فرمان خداوند و مرضی خاطر او نباشد، نتیجه مطلوب را در پی نخواهد داشت. اقرار به گناه در پیشگاه خداوند، خود يك کمال و از آداب دعاست. طوری که یونس علیه السلام گفت: «إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ ﴿۸۸﴾

پس دعایش را اجابت کردیم و او را از غم نجات دادیم و مؤمنان را (وقتی به ما رجوع کنند) این چنین نجات می‌دهیم. (۸۸)

تفسیر:

پس الله سبحانه و تعالی دعایش را اجابت کرد و او را از آن غم و سختی رهانید. و این سنت خدا است در مورد هر مؤمن راستینی که پس از هر سختی، آسانی و بعد از هر تنگنا، فراخی و گشایشی برایش قرار می دهد.

دعایی که در آن، اقرار به توحید، تنزیه پروردگار و اعتراف به خطا و اشتباه و گناه باشد، مستجاب است، دعا حضرت یونس علیه السلام استجاب یافت و نهنگ به فرمان پروردگار او را به ساحل بحر افگند. آمده است که اوسه ساعت، یا سه روز، یا چهل روز در شکم ماهی باقی مانده است. والله اعلم

تنها راه نجات، خواست و اراده‌ی الهی است:

مفسران می نویسند: افگندن یونس علیه السلام در شکم نهنگ برای پاکسازی وی از آن لغزش و برای تعلیم و تنبیه وی بود نه برای عذاب کردن وی زیرا بر انبیا علیهم السلام عذاب نازل نمیشود. («تفسیر انوار القرآن» تألیف عبدالرؤف مخلص هروی)

دعای حضرت یونس برای هرکس در هر زمان و برای هر مقصد مقبول است:

«وَكذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» یعنی چنانکه حضرت یونس علیه السلام را از غم و مصیبت نجات دادیم، هم چنان با همه مؤمنان چنین خواهیم کرد، به شرطی که با صدق و اخلاص به سوی ما متوجه باشند و به ما پناه بیاورند، در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: دعای ذوالنون که آن را در بطن ماهی خوانده بود یعنی: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» [الأنبياء: 87] هر مسلمانی برای مقصودی وقتی به آن دعا کند خداوند متعال استجابه خواهد نمود. (رواه احمد و الترمذی و الحاكم و صححه من حدیث سعد بن ابی وقاص - مظهري)

سلسله نسب حضرت یونس علیه السلام:

تاریخ نویسان نسبی برای حضرت یونس علیه السلام ذکر نکرده اند. تنها بر این متفق اند که نام او یونس بن متی است و گفته اند: متی مادر یونس بوده و در میان انبیاء جز او و حضرت عیسی کسی به مادرشان نسبت داده نشده است.

اهل کتاب او را (یونان بن امتای) نام می برند. یونس علیه السلام از بنی اسرائیل است و نسبش به بنیامین یکی از اولاد یعقوب می رسد.

خداوند متعال او را به سوی مردم نینوا در منطقه‌ی موصل عراق فرستاد زیرا آنها گرفتار بت پرستی شده و عبادت بتان در میان آنها رواج پیدا کرده بود.

حضرت یونس مرتب مشغول دعوت و تبلیغ آنها بود آنها را به یکتاپرستی و عبادت خداوند دعوت می کرد ولی جز گوش‌های ناشنوا و دل‌های به غلاف پوشیده شده پاسخی از ایشان دریافت نکرد سرانجام از دست ایشان به تنگ آمد و آنها را در صورت ایمان نیاوردن به عذاب تهدید کرد. چون نافرمانی و سرکشی آنها به درازا کشید خشمگینانه از میان آنها خارج شد و آنها را به عذاب خدا بعد از سه روز تهدید کرد، چنین پیدا است که آنها نیز در مقابل وی را تهدید به کشتن کردند و او را تعقیب نمودند. سرانجام از میان آنها خارج شد و قبل از اینکه خداوند به او دستور هجرت بدهد فرار کرد و از میان آنها رفت و گمان برد که خداوند او را به خاطر این خروج عجولانه مؤاخذه نخواهد کرد و در تنگنا قرار نخواهد داد. فرموده‌ی خداوند متعال این معنی را می‌رساند آنجا که میفرماید: «وَدَا النُّونُ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» [الأنبياء: 87]. (یاد کن یونس را ملقب به) ذالنون را در آن هنگام که خشمناک بیرون رفت و گمان برد که بر او سخت نمی‌گیریم در میان تاریکی‌ها فریاد برآورد پروردگاری جز تو نیست و تو پاک و منزهی، من از جمله ستمکاران شده‌ام. ابن مسعود و مجاهد و گروهی از سلف گفته‌اند: چون یونس از میان قومش بیرون رفت و یقین حاصل کردند که نزول عذاب بر آنها حتمی است خداوند توبه و بازگشت را بر قلبشان

القا کرد و از رفتار خویش با پیغمبر پشیمان شدند جامه‌ی پشمینه‌ی راهبان و توبه‌کاران به تن کردند و میان بهایم و بچه‌هایشان جدایی افکندند و زن و مرد، پیر و جوان، دختر و پسر، تضرع و زاری کنان از شهر خارج شدند، حیوانات نیز به فریاد و صدا درآمدند. ساعتی بس شدید و خوفناک بود، خداوند به حول و قوه و رحمت و رأفت خویش عذاب را از آنان دفع کرد، عذابی که چون شبی تاریک بر بالای سر آنها قرار گرفته بود و به مرگشان تهدید می‌کرد. خداوند متعال می‌فرماید: «فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَا اِيْمَانُهَا اِلَّا قَوْمٌ يُّؤِنْسَ لَمَّا ءَامَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَهُمْ اِلٰى حِيْنٍ (98)» [یونس: 98]. (هیچ قوم و ملتی ایمان نیاورده‌اند تا ایمانشان برایشان سودمند باشد مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند عذاب خوارکننده را در دنیا از آنان بدور داشتیم و ایشان را تا مدت زمانی برخوردار کردیم.) (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی)

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴿۸۹﴾

و زکریا را یاد کن چون پروردگارش را ندا کرد که ای پروردگار من! مرا تنها مگذار و تو بهترین وارثان هستی. (۸۹)

تفسیر:

انبیا هر زمانیکه به کدام مشکلی روبرو و مواجه شده‌اند، به درگاه الهی شتافته و گشایش آن مشکل و پیرایم را از پروردگار خویش خواستار شده‌اند. بطور مثال در آیات قبلی دعای‌های که پیامبران هر یک حضرت نوح علیه السلام، حضرت ایوب علیه السلام، و حضرت یونس علیه السلام را مطالعه نمودیم. و در این آیه مبارکه قصه حضرت زکریا علیه السلام را یادآور شده می‌فرماید: ای محمد! و زکریا آن پیامبر بزرگوار را یاد کن؛ که مخلصانه از پیشگاه الهی خواست و گفت: پروردگارا! مرا تنها بدون فرزندی که علم، حکمت و نبوت را از من به ارث برد مگذار.

ابن عباس (رض) گفته است: در آن موقع یک صد سال از عمرش گذشته بود و زنش در سن نود و نه سالگی قرار داشت. (تفسیر رازی ۲۱۷/۱۲).

«وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ» خدایا! و تو بهترین باقی ماندگان و بهترین کسی هستی که همه مردگان را جانشینی! زیرا حق تعالی بعد از فناي خلقش باقی است.

آلوسی گفته است: در این بخش از آیه خدا را به «جاودانگی» و غیر او را به «فنا پذیری» توصیف کرده و از ابر رحمتش طلب باران لطف و رحمت کرده است. (روح المعانی ۸۷/۱۷).

انسان نباید از درگاه الهی و نباید از رحمت الهی مأیوس شود. در آیه مبارکه خواندیم: «وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى» زمانیکه زکریا ندا داد، خداوند با عظمت حتی به انسانی که هفتاد و سه سال هم چون زکریا علیه السلام از همسری عقیم اش طفلی عنایت فرمود. مطمئن باشید که ذکر کلمه‌ی «رب» و تکرار آن در دعا، درخواست‌ها را با اجابت مقرون می‌سازد.

سلسله نسب زکریا علیه السلام:

نام زکریا در قرآن عظیم الشأن بصورت کل 8 بار آمده است، در سوره‌های آل عمران، مریم، انعام و انبیاء. ولی داستان او به صورت مفصل در سوره‌های آل عمران و مریم آمده است.

او به طور قطع از پیغمبران بنی اسرائیل و از نسل سلیمان پسر داود بوده و نسب‌هایش به یعقوب موسوم به اسرائیل می‌رسد. زکریا جزو پیغمبرانی است که ایمان به آنها به تفصیل واجب است.

تاریخ نویسان نسب متصل و موثقی برای او ذکر نکرده‌اند، اما حافظ ابن عساکر در کتاب تاریخش نسبی طولی برای او ذکر کرده که مکون از 14 پدر است و به سلیمان میرسد که آن را بصورت مؤجز در اینجا می‌آوریم: «زکریا پسر دان بن مسلم پسر صدوق پسر حشبان... تا به رجبام پسر سلیمان پسر داود» می‌رسد.

شیخ عبدالوهاب نجار در کتاب قصص الأنبياء میگوید: زکریای دیگری غیر از پدر یحیی وجود داشته که داستان او در قرآن نیامده او زکریای پسر برخیا بوده است و این زکریا صاحب یکی از کتابهای قانونی مورد اعتماد نصاری می باشد. در زمان داریوس، سه قرن قبل از تولد مسیح زندگی می کرد. او در فصل سوم کتابش از ولایت عمر پسر خطاب و غلبه‌ی او بر بیت المقدس که سوار بر الاغ وارد آن می شود سخن به میان آورده است. مسیحیان این روایت به ظهور مسیح تأویل میکنند ولی یهود او را به مسیح منتظر یعنی مسیح دجال تفسیر می کنند. (قصص الأنبياء صفحه 268).

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ ﴿٩٠﴾

پس دعایش را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم و همسرش را برای او شایسته (حمل) گردانیدیم، البته آنان در (انجام) کارهای خیر شتاب می کردند و با امید و بیم ما را می خواندند و برای ما متواضع بودند. (۹۰)

تفسیر:

«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ» خداوند متعال دعا زکریا را اجابت کردیم. «وَ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ» و به او با وجود کهنسالی و پیری اش الله متعال فرزندی به نام یحیی به او بخشید، «وَ أَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ» و همسرش را آماده آن ساخت که بتواند باردار شده و زایمان کند حال آنکه او زنی عقیم و سالخورده بود.

ابن عباس (رض) گفته است: زنش بد اخلاق و زبان دراز بود، خدا او را اصلاح کرد و حسن اخلاق به او عطا کرد. (نظر اول از آن قتاده و سعید بن جبیر و بسی از مفسرین است. قرطبی ۳۳۶/۱۱).

«إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» کمالات انسانی زمانی با ارزش است که دائمی باشد نه زودگذر و موقت.

دعای پیامبران مذکور را از این جهت قبول کردیم که آنها صالح بودند و در طاعت خدا جدیت و تلاش به خرج می دادند. یعنی: زکریا و همسرش علیهما السلام ما را برای طلب خیر و دفع شر، در حال خوشی و ناخوشی، در راحتی و شدت می خواندند و به سویی ما زاری می کردند پس سزاوار این اجابت بودند.

سعادت کامل، زمانی است که همه‌ی اعضای خانواده در انجام کار خیر، با یکدیگر شریک، همفکر و همگام باشند. «إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ»

آنچه مایه‌ی ارزش بیشتر کارهای خوبست، سرعت و نشاط در انجام آنهاست.

سرعت در کار خیر و دعا همراه با بیم و امید، در استجابت دعا مؤثر است

«وَ يَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا» به طمع و امید برخورداری از رحمت، ما را می خواندند و از بیم و هراس عذاب، از ما التماس می کردند.

«وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ» یعنی: متواضع و متضرع و فروتن بودند. و در نهان و آشکار در پیشگاه خدا سر ذلت و فروتنی خم کرده و از کیفرش می ترسیدند.

سلسله نسب یحیی علیه السلام:

نام یحیی علیه السلام در چهار آیه از سوره‌های آل عمران، انعام، مریم و انبیاء آمده است. خداوند او را بسیار تمجید و تعریف کرده و او را بر تقوی، صلاح و استقامت توصیف نموده است: خداوند متعال در عمر سی سالگی نبوت را به او ارزانی کرد: «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ﴿١٢﴾» [مریم: 12]. (و ما در کودکی بدو ببینش دادیم.) و او را سید و پرهیزکار و به دور از ارتکاب منکرات و شهوات نامشروع قرارداد.

یحیی علیه السلام پسر زکریا علیه السلام یا پسر دان پسر مسلم پسر صدوق پسر حشبان... تا اینکه نسبش به سلیمان علیه السلام پسر داود علیه السلام میرسد او از سبط یهودای پسر

يعقوب عليه السلام مي باشد چون بنابر تحقيق انجام شده داود عليه السلام از سبط يهودا بوده است.

وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿٩١﴾
و (ياد کن) زني را که پاکدامني خود را حفظ کرد (مريم)، پس از روح (مخلوق) خویش در او دمیدیم و او و پسرش را نشانه (قدرت خود) برای جهانیان قرار دادیم. (٩١)
تفسیر:

«أَحْصَنَتْ»: مصون و محفوظ داشت. «فَرْجَهَا»: عورت خود را. کنایه از پاکدامني و عفت است. «أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا»: خود را از آمیزش با مرد، چه از راه حلال و چه از راه حرام، به دور داشت، خویشتن را از آلودگي به بي عفتي مصون و محفوظ کرد و عفيف و پاکدامن زیست. «نَفَخْنَا»: مراد از نفخ و دمیدن، پدید آوردن رازي از رازهاي الهي در شکم مريم است که در پرتو آن حیات جنيني فرزندش عیسی برقرار و بر دوام گردد (ملاحظه شود سوره حجر آیه 29). «مِنْ رُوحِنَا»: از روح متعلق به خود. پیغمبري و پیغمبران در قرآن کریم نوشته مرحوم شیخ علي صابوني)

پاکدامنی از برجسته‌ترین کمالات زن است:

«الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا» و داستان مريم دختر عمران را یاد کن؛ داستان «آن زن را که خود را پاکدامن نگاه داشت» او مريم، است که دامن خویش را به عفت پیچید و پاکدامني خویش را حفظ کرد و هرگز هیچ بشري در حرام به او دست نیازید.

پاکدامنی مادر می تواند او و فرزندانش را به بالاترین مقامها برساند. ابن کثیر گفته است: خداوند متعال داستان مريم و فرزندش عیسی را مقارن با قصه‌ی زکریا و پسرش، یحیی آورده است؛ زیرا این دو قصه با هم ارتباط و تناسب دارند؛ داستان زکریا و یحیی عبارت است از خلق فرزندی از پیرمردی سالخورده و پیرزنی که در جوانی عقیم بوده است. اما این قصه بس عجیب‌تر است، و آن عبارت است از خلق فرزندی از یک زن بدون ازدواج و بدون تماس بامذکر، از این رو قصه‌ی مريم را بعد از قصه‌ی زکریا ذکر کرده است.

«فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا» (پس در او از روح خویش دمیدیم) مراد روح عیسی عليه السلام است. نسبت دادن روح عیسی عليه السلام به خداوند، از باب گرامیداشت عیسی عليه السلام است. «وَوَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ» بناءً مريم و پسرش نشانه‌اي آشکار بر قدرت حق تعالی بودند که بشر امتي پس از امت دیگر از آن درس و آموزه بر می‌گیرند. در حدیث شریف آمده است: «كَمَلٌ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ، وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا: أَسِيَةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ، وَمَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَإِنَّ فَضْلَ عَائِشَةَ عَلَي النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَي سَائِرِ الطَّعَامِ». بخاري (3411) و مسلم (2431) «از مردان کسان بسیاری به پایه کمال رسیده‌اند، اما از زنان غیر از مريم دختر عمران و آسیه زن فرعون کسی دیگر به پایه کمال نرسیده، و همانا فضل و برتری عایشه بر سایر زنان، همچون برتری آب‌گوشت بر سایر غذاهاست».

سلسله نسب مريم:

مريم دختر عمران صدیقه‌ي باکره و دختر عقیقه‌اي است که در حجره‌ي فضیلت و پاکی تربیت یافت و پاک زیست. خداوند متعال در جاهای متعددي از قرآن به تعریف و تمجید از او پرداخته است. بطور مثال در (آیه 12 سوره التحريم) میفرماید: «وَمَرْيَمَ ابْنَتِ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ لَهَا مِنَ الْإِحْسَانِ ﴿١٢﴾» (همچنین مريم دختر عمران که دامن به گناه نیالوده و خود را پاک نگاهداشت و ما از روح متعلق به خود در آن دمیدیم و او سخنان پروردگارش و کتاب هایش را تصدیق کرد و از زمره‌ي مطیعان و فرمانبرداران بود.) پدرش عمران مردی بزرگوار و دانشمندی از دانشمندان بني اسرائیل بود. همسرش (مادر

مریم) (به روایت ابن اسحق) عقیق بود نذر کرد اگر حامله شود فرزند خود را به خدمت بیت المقدس اختصاص می‌دهد. خداوند دعای او را استجابت نمود و به مریم حامله گردید چون وضع حمل کرد، دید آنچه از او جدا شده دختر است در حالی که انتظار پسر می‌کشید تا به خدمت بیت المقدس اختصاص داده شود. از یاب اعتذار و تأسف دست دعا به سوی خداوند بلند کرد و گفت: «قَالَتْ رَبِّ اِنِّي وَضَعْتُهَا اُنْثَىٰ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَیْسَ الذَّكَرُ كَالْاُنْثَىٰ وَاِنِّي اَعِیْذُهَا بِكَ وَذَرِیَّتَهَا مِنَ الشَّیْطٰنِ الرَّجِیْمِ (36)» [آل عمران: 36]. (گفت: خداوند من او را دختر زائیدم ولی خدا بدانچه او بدنیا آورده آگاهتر است (خدا بهتر می‌دانست که) پسر مانند دختر نیست (و گفت): من او را مریم نام گذارده و او و فرزندانش را از اهریمن مطرود در پناه تو می‌دارم.) اما خداوند آن را نیکو پسندید و به صورت نیکو پرورش داد و او مادرش را از شر شیطان مصون نگاه داشت.

سلسله نسب حضرت عیسی علیه السلام:

حضرت مسیح عیسی پسر مریم، آخرین پیغمبر بنی اسرائیلی است نامش عیسی لقبش مسیح کنیه‌اش ابن مریم است. به مریم دختر عمران نسبت داده می‌شود، چون بدون پدر از او تولد یافته در زبان عبری «یشوع» نام دارد و به معنی مخلص (فرشته‌ی نجات) است و در انجیل «یسوع» نامیده می‌شود.

عیسی عبد و برگزیده‌ی خدا است و کلمه‌ی خداوند است که به مریم باکره‌ی طاهره‌ی عقیقه‌ی پاکدامن القاء کرد «وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُنْتِ مِّنَ الْمُفْتَتِينَ» [التحریم: 12]. (و او سخنان پروردگارش و کتاب‌هایش را تصدیق کرد و از زمره‌ی مطیعان و فرمانبرداران خدا بود.)

عیسی علیه السلام، آخرین پیغمبر بنی اسرائیلی است چنانکه محمد صلی الله علیه وسلم آخرین حلقه‌ی همه‌ی انبیاء و رسولان است. درود و سلام خداوند بر همه‌ی آنها باد.

نسب عیسی علیه السلام در انجیل:

هرگاه سخن از نسب عیسی علیه السلام به میان می‌آید، نصاری نسبت (یوسف نجار را) به یاد می‌آورند چون حضرت عیسی علیه السلام در نزد ایشان به (یسوع پسر یوسف نجار) مشهور است. چون حضرت مریم قبل از حامله شدن به عیسی نامزد یوسف نجار بود و چون حامله گردید در خواب به یوسف امر کردند مسئله را مخفی بدارد و آن را آشکار نکند چون یوسف از هر گناهی پاک و مبری می‌باشد. (انجیل متی صفحه 1-20).

یوسف نجار یکی از جوانان صالح و پرهیزگار یهودی بود و در اوج عفت و طهارت می‌زیست. سپس از مریم خواستگاری اما هرگز التقاء و ازدواج بین آنان صورت نگرفت. عادت مرسوم در نزد آن‌ها این بود که پسر جوان در میان دختران طایفه‌ی خود یکی را انتخاب کند، سپس مدتی را بدون رابطه‌ی همسری به منظور آشنایی با اخلاق یکدیگر، با هم سپری کنند و در صورت رضایت طرفین از هم دیگر تن به ازدواج با هم بدهند و اگر یکی ناراضی بود بدون اتصال جنسی خطبه و عقد فسخ گردد.

انجیل (برنابا) به صراحت می‌گوید: مریم از زمانی که احساس کرد به عیسی حامله است یوسف نجار را بعنوان معاشر خود (بدون روابط جنسی) برگزید.

در میان تمامی انجیل‌ها تنها انجیل متی و انجیل لوقا نسب حضرت عیسی را ذکر کرده‌اند و تعجب در اینجا است که اختلاف فاحش و تناقض واضحی بر سر نسب او در این دو انجیل مشاهده می‌کنیم. به طوری که به هیچ وجه با هم جور در نمی‌آیند. این مسئله‌ها را بر آن می‌دارد که معتقد باشیم اهل کتاب به دور از تحقیق مطالب را می‌نویسند و بدون یقین و ثبوت ایمان می‌آورند و هرچه را که سران دین بگویند، بدون تحقیق تصدیق کرده و می‌پذیرند و اینکه قطعاً تحریف و تبدیل به تورات و انجیل راه پیدا کرده است، چنانچه قرآن بدان تصریح می‌کند و با یک نگاه می‌توان تعارض و تناقض بین مشهورترین

انجیل‌های نصاری (انجیل متی و لوقا) کشف کرد. قابل تذکر است که همچو روایات اسرائیلی بوده که دین مقدس اسلام این روایات را سریحاً رد نموده و قابل هیچ نوع اعتبار نمیباشد.

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ﴿٩٢﴾

این (پیامبران بزرگی که به آنها اشاره کردیم و پیروان آنها) همه امت واحدی بودند (و پیرو یک هدف) و من پروردگار شما هستم، مرا پرستش کنید. (۹۲)

تفسیر:

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» درحقیقت دین تمام پیامبران اسلام است و آفریننده روزی بخش تدبیر کننده تنها خداوند متعال میباشد؛ ابن عباس (رض) گفته است: یعنی دینتان یکی است. (مختصر ۵۲۰/۲)

زیرا میان امت‌های مختلف هیچ گونه اختلافی در عقیده توحید نیست، تفاوتی که هست، در شریعتها و فروع دین است. همه‌ی ادیان الهی، در مقصد و هدف یکی هستند. توحید و وحدت کلمه، اساس کار و شعار اساسی ادیان الهی را تشکیل می‌دهد.

در حدیث شریف آمده است: که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «نحن معاشر الأنبياء أولاد علات». «ما گروه‌های انبیا برادران علاتی هستیم» علاة: فرزندان یک مرد از زن‌های مختلف‌اند. «وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» و من پروردگار شما هستم و به غیر از من معبودی به حق موجود نیست. پس مرا به تنهایی پرستش کنید.

وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ ﴿٩٣﴾

ولی [آنان] دین‌شان را در میان خود قطعه قطعه کردند [و نسبت به دین گروه گروه شدند و به شدت با هم اختلاف پیدا کردند]؛ و همه آنان به سوی ما باز خواهند گشت [تا سزای سخت این گروه گرای را ببینند]. (۹۳)

تفسیر:

منشأ تفرقه در ادیان الهی و دین اسلام، خود مردم هستند، طوری که میفرماید: «وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ» یعنی: امتها میان خود در کار انبیاء علیهم السلام پراکنده گشته هر یک راه و روشی را در پیش گرفتند و به بخش و گروه و فرقه‌ای جداگانه تقسیم شدند بعضی موحد و بعضی یهودی و بعضی نصرانی و بالاخره جمعی مجوس شدند. «كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ» بازگشت همه‌ی آنان به سوی ماست و محاسبه‌ی تمام آنان بر عهده‌ی ما می‌باشد. تفرقه‌اندازان باید خود را برای پاسخگویی در محضر الهی آماده کنند.

امام فخر رازی در معنی ایه مبارکه می‌فرماید: دین را در بین خود تقسیم و قطعه قطعه کردند، همان‌طور که جمعی در بین خود چیزی را تقسیم می‌کنند. بدین ترتیب اختلاف آنان را در دین مثال زده است؛ چرا که به صورت فرقه‌ها و احزاب گوناگون درآمدند. (مختصر ۵۲۱/۲)

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بني اسرائيل به هفتادویک فرقه متفرق شدند، هفتاد فرقه از آنان هلاک شد و فقط یک فرقه نجات یافت و قطعاً امت من به هفتاد و دو فرقه متفرق می‌شوند پس هفتاد و یک فرقه از آنان هلاک می‌شود و فقط یک فرقه نجات می‌یابد.

اصحاب گفتند: یا رسول الله! این فرقه ناجیه چه فرقه‌ای است؟ فرمودند: جماعت، جماعت، جماعت».

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ ﴿٩٤﴾

هر کس چیزی از اعمال صالح را بجا آورد در حالی که ایمان داشته باشد، کوشش‌های او ناسپاسی نخواهد شد، و ما تمام اعمال آنها را می‌نویسیم (تا دقیقاً همه پاداش داده شود). (۹۴)

تفسیر:

اگر توفیق همه‌ی کارهای خیر را بدست نیاوردید، حداقل هر مقدار از آن را که برایتان

ممکن است، انجام دهید. آنچه مهم است، سعی و تلاش برای انجام کار نیک است، هر چند جامه‌ی عمل نباشد. اعمال انسان ثبت می‌شود و پاداش بر اساس حساب و کتاب است.

وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٩٥﴾

و اهل دیاری را که ما هلاک گردانیم دیگر زندگانی بر آنها محال و حرام است و هرگز (به دنیا یا به ایمان) باز نخواهند گشت. (۹۵)

تفسیر:

یعنی محال است که قبل از روز قیامت به دنیا برگشته و بر آنچه کرده‌اند پشیمان و توبه‌کار شوند.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی محال است وقتی اهل منطقه‌ای را نابود کردیم، بار دیگر به دنیا باز آیند و برگردند. در روایتی دیگر از او آمده است: لا يَرْجِعُونَ یعنی «لا یتوبون» ابن کثیر گفته است: نظر اول روشن‌تر است. و در البحر آمده است: یعنی امکان ندارد اهل محلی که آنها را به سبب کفرشان نابود کردیم، باری دیگر به دنیا برگردند و ایمان بیاورند، اما وقتی زمان رستاخیز فرا می‌رسد، آنگاه بر می‌گردند. (زاد المسیر ۳۸۹/۵).

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿٩٦﴾

تا وقتی که یاجوج و ماجوج [راهشان] گشوده شود و آنها شتابان از هر بلندی بیایند. (۹۶) منظور این است: یاجوج و ماجوج از بس که زیادند از هر طرف بیرون آمده و در سرزمین فساد ایجاد می‌کنند.

تفسیر:

یاجوج و ماجوج اقوامی اند که با حملات خود به مناطق همجوار، موجب فساد در زمین و خرابی و نابودی می‌شدند، تا آنکه به دست ذوالقرنین سدّی ساخته شد و راه نفوذ آنان به دیگر مناطق بسته شد.

ولی یکی از نشانه‌های قیامت و پایان عمر زمین، خراب شدن این سدّ و هجوم مجدد این اقوام است. چنانکه در آنجا فرمود: «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ» (کهف 98) و در اینجا در آیه بعد می‌فرماید: «وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ». به هر حال این آیات، نوعی پیشگویی در مورد یورش تجاوزکاران و سرازیر شدن آنان به همه‌ی مناطق زمین است.

وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٩٧﴾

و آن وعده حق [که قیامت است] نزدیک شود، پس ناگهان چشم‌های کافران خیره شود [و گویند]: وای بر ما! که ما از این روز در بی‌خبری سنگینی قرار داشتیم، بلکه ما ظالم بودیم. (۹۷)

تفسیر:

مفسران گفته‌اند: یکی از نشانه‌های (کبرای) برپا شدن قیامت ظهور یاجوج و ماجوج هستند؛ ابن مسعود (رض) گفته است: بعد از خروج یاجوج و ماجوج زمان قیامت برای مردم مانند وقت فارغ شدن بارداری است که مدتش سرآمده و خانواده نمی‌دانند شب فارغ میشود یا روز. (البحر ۳۴۰/۶).

یاجوج و ماجوج گروهی از نواسه‌گان یافت یکی از فرزندان نوح هستند که چون مردم زمین را مورد آزار و اذیت قرار میدادند، ذوالقرنین آنها را داخل سدی محبوس کرد تا خداوند اجازه خروجشان را صادر سازد. {نوح علیه السلام چهار فرزند داشت به نام‌های: حام، سام، یام و یافت. یام که همان کنعان باشد که در طوفان غرق شد و نسل کنونی بشر زاده سه فرزند دیگر وی هستند. از سام، عرب، فارس و رومیان به وجود آمدند، از یافت ترک‌ها و سقالبه و یاجوج و ماجوج پدیدار شدند و از حام قبطیان و سودان و بربریان زاده شدند. این نسب‌بندی در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به روایت حافظ ابوبکر

بزاز نقل شده است. البته ابن عبدالبر آن را به ساعد بن المسیب رحمه الله نسبت داده است و الله اعلم! این کثیر میفرماید: یاجوج و ماجوج دو طایفه ترک تبار و از سلاله آدم هستند. (بعضی گفته اند که این دو قبیله از کشور چین برمی خیزند و آنچه این فرضیه را تقویت می کند این است که نژاد ملت چین و ملت ترک یکی است و حتی در اشکالشان نیز به یکدیگر شباهت فراوانی دارند و الله اعلم) در حدیث صحیح آمده است که «روز قیامت خداوند به حضرت آدم دستور می دهد که جهنمیان را به جهنم بفرست. آدم می پرسد: چند درصد را؟ میفرماید: از هر یک هزار نفر 999 نفر را به جهنم و یک نفر را به بهشت بفرست و آن زمانی است که کودکان از ترس و وحشت پیر می شوند و زنان حامله سقط جنین می کنند، ندا زده می شود: مژده دهید که یاجوج و ماجوج فدیہ شما خواهند بود و در روایتی: «در میان شما دو قوم به نام های یاجوج و ماجوج هستند که هر جا باشند، اکثریت را تشکیل می دهند». (به روایت بخاری، مسلم و احمد).

در حدیث نواس بن سمعان آمده است که: «بعد از اینکه حضرت عیسی علیه السلام، مسیح دجال را نزد دروازه شهر لد می کشد، خداوند به عیسی علیه السلام وحی میکند که مردمی از بندگانش را خارج نموده ام که هیچ کس حتی تو نیز یارای مقابله با آنها را نداری. بندگانش را به کوه طور پناه ده، خداوند یاجوج و ماجوج را فرستاده که از هر تپه ای سرزیر میشوند، حضرت عیسی علیه السلام و همراهانش به خدا پناه میبرند و خداوند کرمی را مأمور آنها کرده و آنها را همچون مرگ یک نفر نابود می سازد و عیسی علیه السلام و یارانش به زمین برمی گردند، ولی حتی یک وجب از زمین را که بوی گندیده و متعفن آنها درامان مانده باشد نیز پیدا نمی کنند که دیگر بار عیسی علیه السلام و یارانش به خدا پناه می برند و خداوند پرندگانی با گردنی همچون گردن شترهای عظیم الجثه و قوی هیکل را میفرستد و آنها را به جایی که خدا بخواهد انتقال می دهد، سپس خداوند بارانی را به مدت چهل روز میفرستد که به همه نقاط زمین از شهرها گرفته تا صحراها می رسد و زمین را به صورتی شستشو میدهد که مثل آینه پاک و منزه می گردد، به زمین گفته می شود ثمرات را برویان و برکات را بیرون بریز تا جایی که گروهی از مردم از یک انار میخورند و زیر پوستش نیز سایه میگیرند» تا آنجا که فرمود: «در این حالت خداوند نسیمی لطیف و خوش میفرستد که به زیر بغل مؤمنان نفوذ کرده و روحشان را میگیرد و فقط فاسدان و تبهکاران میمانند که الاغوار و حیوان صفت بر یکدیگر سوار می شوند و قیامت بر همین مردمان برپا میشود».

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (98 الی 106) درباره فرجام کافران و مؤمنان بحث بعمل می آید.

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ ﴿٩٨﴾

در حقیقت شما و آنچه غیر از خدا می پرستید هیزم دوزخید شما در آن وارد خواهید شد. (98)

تفسیر:

«إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» ای مشرکین! شما و چوب و سنگ هایی که پرستش می کنید هیزم دوزخید. ابو حیان گفته است: حصب آن است که در آتش جهنم انداخته میشود، و قبل از این که در جهنم انداخته شود نام حصب بر آن اطلاق نمی شود مگر به طریق مجاز. «أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ ﴿98﴾» شما همراه فجّار بدکار وارد آن می شوید.

لَوْ كَانَ هُوَ آلهةَ مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٩٩﴾

اگر اینها خدایانی [واقعی] بودند در آن وارد نمی شدند و همه آنها (عابدان و معبودها) در آنجا جاودانه اند. (99)

تفسیر:

از فحوائی آیه مبارکه بر می آید که: عذاب شرک، عذابی ابدی است، بناءً نباید به غیر خدا

دل نبندیم و سرنوشت خود را به خدایان دروغین و عاجز گره نزنیم «لَوْ كَانَ هُوَ لِآلِهَةٍ مَا وَرَدُوهَا» اگر آن بت‌های مورد پرستش شما خدا بودند، داخل جهنم نمی‌شدند. «وَكُلِّ فِيهَا خَالِدُونَ» (99) عابد و معبود عموماً و برای همیشه در دوزخ خواهند ماند.

لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾

آنها در آن ناله‌های دردناک دارند، و چیزی نمی‌شنوند! (۱۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«زَفِيرٌ»: صدای آه و نفس شخص غم گرفته است، صدایی که در گلو شکسته شود و به سبب غم و اندوه با زحمت اداء گردد. «لَا يَسْمَعُونَ»: نمی‌شنوند. مراد شنیدن سخنان دل‌انگیز و مایه سرور است (اعراف / 44).

تفسیر:

دوزخ، جایگاه ناله‌های بی‌جواب است:

بی‌پاسخی ناله‌ها و فریادها، خود شکنجه دیگری برای اهل دوزخ است. «لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ» گروه کافران عذاب شده در جهنم آه و ناله‌ی کفار بلند است همانند صدای آهی که از قلبی محزون و صدمه دیده بیرون می‌آید.

«وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ (100)» و آنان از سختی‌های سخت عذاب و بسیاری وحشت و هراس، چیزی را نمی‌شنوند.

طوری‌که خداوند متعال میفرماید: «وَنَحْنُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا.» منظور از جمله «لَا يَسْمَعُونَ» این نیست که اهل دوزخ هیچ صدایی را نمی‌شنوند، بلکه هدف آنست که هر چه فریاد می‌زنند پاسخ نجات بخشی را دریافت نمی‌کنند، زیرا در قرآن آیاتی است که بر شنیدن اهل جهنم دلالت میکند، آنجا که از مأمور عذاب، مهلت میخواهند و یا از خداوند، درخواست نجات می‌کنند و یا زمانی که از آنان سؤال میشود پاسخ میدهند.

امام قرطبی گفته است: شنیدن موجب شادی و انس است، اما خدا آن را در جهنم از کفار منع و دریغ می‌کند. (تفسیر قرطبی ۳۴۵/۱۱).

و این مسعود (رض) گفته است: آنهایی که در آتش جهنم مقیم و ماندگار هستند در تابوت آتشین قرار می‌دهند و با میخ‌های آتشین در تابوت را پرس می‌کنند و چیزی نمی‌شنوند و هیچ کدام از آنان جز خود احدی را در عذاب نمی‌بینند. آنگاه آن آیه را تلاوت کرد. (تفسیر قرطبی ۳۴۵/۱۱).

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿١٠١﴾

بی‌گمان کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است، این‌ها از دوزخ دور داشته خواهند شد. (۱۰۱)

تفسیر:

آنچه گذشت بیان حال اهل شقاوت بود پس حال اهل سعادت چگونه است؟ خداوند متعال، به وعده‌هایی که به اهل ایمان و تقوی داده است وفا می‌کند، در آیه مبارکه میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ» بی‌گمان کسانی که از قبل در قضا و قدر الله برای‌شان سعادت پیشی گرفته است از آتش نجات یابنده‌اند؛ «أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» نه به آن داخل میشوند و نه از سوی الله آزاری به ایشان میرسد چرا که ایشان را به اسباب نجات توفیق بخشیده و به راه فوز و فلاح هدایت نموده است. کسی که به بهشت وارد شود، دیگر وارد جهنم نمیشود ابن عباس (رض) میفرماید: آنها عبارتند از اولیاء الله، که برق آسا از روی صراط می‌گذرند. و کفار دست به زانو در آن خواهند ماند. (مختصر ۵۲۳/۲).

شان نزول آیه 101:

717- حاکم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: چون آیه: «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ» (98) (انبیاء 98) «به یقین شما و آنچه به جای خداوند می پرستید، آتش افروز جهنم [خواهید بود]. شما بر آن وارد خواهید شد» نازل شد. ابن زبیری گفت: پرستندگان آفتاب، مهتاب، فرشتگان و عزیر همه باهم همراه با خدایان ما در دوزخند.

پس الله متعال «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» (101) و: «وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ» (57) «وَقَالُوا آلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ» (58) (زخرف: 57 - 58) «و چون [آفرینش] فرزند مریم مثل زده شد، آن گاه قومت از آن بانگ [به ریشخند] برداشتند. و گفتند: آیا معبودان ما بهترند یا او. [آن مثل را] برای تو جز از روی جدال نزدند حق این است که آنان گروهی ستیزه جویند» را نازل کرد. (حاکم 385/2 و طبری 24838 از ابن عباس (رض) روایت کرده اند. در اسناد طبری عطاء بن سائب راستگوست مگر شوریده خرد شده، این حدیث متابع دارد که حاکم روایت کرده و صحیح شمرده و ذهبی هم موافق است و واحدی 616 و طبرانی 12 / 153 هم از ابن عباس روایت کرده اند. در اسناد ابن عاصم بن بهدله صدوق است و گاهی خطا می‌کند. طبری 24835 از ابن اسحاق به صورت مرسل روایت کرده است. مراجعه شود: «تفسیر شوکانی» (1747 و 1817).

لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ ﴿١٠٢﴾

(حتی) آواز دوزخ را نمی‌شنوند و آنان در آنچه نفس‌هایشان خواهش داشته باشد، همیشه خواهند بود. (۱۰۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَسِيسَهَا»: صدای آتش. صدای شعله‌ها و تنوره کشیدن آتش.

تفسیر:

بهشت جای است که هر آنچه نفس آرزو کند و چشم از آن لذت ببرد در آن موجود است. در قیامت، اهل بهشت، فارغ از هر نوع رنج و ناله در معیشت عالی زندگی بسر می‌برند. اشباع واقعی غرایز، تنها در بهشت ممکن است انسان‌ها در دنیا، بادر نظر داشت اینکه در رفاه و کامیابی به بسر ببرد، ولی پانهم خواسته یا ناخواسته ممکن است خبرهای ناگوار و حوادث تلخ به گوشش برسد و از لذت و عیش او بکاهد، اما در قیامت، اهل بهشت به دور از هر خبر بد و سر و صدای مخوف و ناله و فریاد گرفتاران، با عیش کامل به کامروایی مشغولند. واقعاً در بهشت، نه محدودیت در نعمت‌هاست «فِي مَا اشْتَهَتْ» و نه محدودیت در زمان بهره‌مندی. «خَالِدُونَ»

لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿١٠٣﴾
ترس بزرگ آن‌ها را غمگین نمی‌سازد و فرشتگان به استقبال‌شان می‌آیند (و می‌گویند): این همان روزی است که به شما وعده داده می‌شد. (۱۰۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ»: بزرگ‌ترین هراس و عظیم‌ترین و وحشتناکترین بیم. مراد خوف و هراس روز قیامت است که به دنبال نفخه دوم پدیدار و هویدا می‌گردد (سوره: نمل / 87 و 89). «تَتَلَقَّاهُمْ»: پذیره ایشان می‌گردند و با آنان رویاروی می‌شوند.

تفسیر:

باید گفت که: دفع شرّ، مهم‌تر از جلب منفعت است. بناءً در آیه مبارکه بحث اول را موضوع دوری از غم‌ها مطرح گرفته است، بعداً به دریافت بشارت‌ها مژده داده است طوری که می‌فرماید: «لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ» (ترس بزرگ) یعنی: خوف و ترس روز قیامت بعد از نفخه آخر، آنان را اندوهگین نمی‌کند؛ زیرا آنها از آن در امانند. و از عذاب در حفظ گشته‌اند. «و تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» فرشتگان بامژده‌ها

استقبال‌شان نموده و به آنان می‌گویند: این همان روزی اکرام و برخورداری از نعمت‌هایی است که خداوند متعال به شما رستگاری عظیم و کامیابی بزرگ را در آن وعده داده بود. این همان روز اکرام و برخورداری از نعمت‌ها است. واقعاً تحقق وعده‌های الهی حتمی است. اگر امروز دنیا به کام طاغوتیان افتاده، غمگین و متاثر نباش، اطمینان باید داشته باشی که: روزگار مؤمنان نیز فرا خواهد رسید. انشالله تعالی.

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فاعِلِينَ ﴿١٠٤﴾

روزی که آسمان را مانند پیچیدن صفحه نوشته شده کتاب‌ها می‌پیچیم طوری که بار اول آفرینش را آغاز کردیم (بار دیگر) آن را باز می‌گردانیم. وعده لازمی بر عهده ماست، یقیناً ما انجام دهنده (آن) هستیم. (۱۰۴)

تفسیر:

قدرت و عظمت خداوند متعال نسبت به درهم پیچیدن آسمان‌ها، به آسانی پیچیدن يك طومار است، طوری که می‌فرماید «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ» روزی که خداوند متعال آسمان را همچون در پیچیدن صفحه نامه‌ها همراه با سطرهایش در هم می‌پیچد، همان گونه که پیچیدن يك طومار به معنای محو نوشته‌های آن نیست، درهم پیچیده شدن آسمان‌ها نیز نشانه نابودی آفریده‌ها نیست.

ابن عباس (رض) گفته است: مانند در هم پیچیدن صفحه با محتوایش. پس لام به معنی «علی» می‌باشد.

«كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ» او مردم را بر چهره اول بار آنها که بر آن ایجادشان کرده بود بر می‌انگیزد؛ همانگونه که مادران شان به دنیا شان آورده بودند.

چنانکه آفرینش نخستین شان را در شکم‌های مادرانشان آغاز کردیم و آنان را پای برهنه، عریان و ختنه نشده از شکم‌های مادرانشان بیرون آوردیم، همین گونه مجدداً آنان را در روز قیامت باز می‌گردانیم. طوری که در حدیث مبارک آمده است: «شما با پای برهنه و بدن لوج و ختنه نشده در محضر خدا حاضر می‌شوید و اولین مخلوقی که روز قیامت لباس به تن می‌کند ابراهیم علیه السلام است». (مسلم آن را از ابن عباس (رض) نقل می‌کند).

«وَعَدَّا عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فاعِلِينَ» وعده‌های الهی حتمی است و عملی می‌شود این وعده‌ای است از جانب الله متعال که از تحقق وعده اش خلاف نمی‌کند؛ زیرا او انجام دهنده وعده‌های خویش است، برای آنچه اراده کرده، هیچ بر گرداننده‌ای نیست. وعده‌ایست مؤکد و غیر قابل تخلف و تبدیل و انجام دادنش بر ما لازم است و وفای به آن واجب.

آن وعده عبارت است از: اعاده خلقت و تجدید آفرینش و ما یقیناً بر آنچه خواهیم توانیم پس برای روز رستاخیز آماده شوید و برای نجات‌یافتن از چنین روز خوفناک و هیبتناک، اعمال شایسته از پیش فرستید.

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿١٠٥﴾
ما در زبور (کتاب داود) بعد از ذکر (تورات) نوشتیم که بندگان صالح من وارث (حکومت) زمین خواهند شد. (۱۰۵)

تفسیر:

مجاهد می‌فرماید: گفته است: زبور یعنی کتاب‌هایی که قبل از قرآن نازل شده‌اند و ذکر یعنی «ام الكتاب»ی که نزد خدا می‌باشد. (این نظر مورد پسند ابن جریر طبری نیز می‌باشد.)

باید گفت که: پیشگویی‌های قرآن قطعی است و سنت الهی آن است که بندگان صالح، حاکم و وارث جهان باشند. در آیه مبارکه آمده است: یعنی در حقیقت خداوند متعال پس از نوشتن در لوح محفوظ در همه کتاب‌های نازل شده نوشت و مقدر کرد که زمین را بندگان شایسته

من به ارث میبرند؛ همانان که من را آنگونه که شایسته پرستش و اطاعت من است؛ پرستش و اطاعت کرده اند و در نتیجه شایسته جانشینی در زمین گردیدند. عبادت تنها کافی نیست، صلاحیت و عمل صالح نیز لازم است و چه زیبا است که وراثت زمین و حکومت بر جهان دو شرط دارد، بندگی خداوند و انجام اعمال صالح، ابن کثیر می نویسد: خداوند متعال در تورات و زبور خبر داده است و در علم ازلی او، قبل از این که آسمانها و زمین خلق شوند، مقرر شده است که امت محمد وارث زمین میشوند. و چون صالح اند آنان رابه بهشت میبرد. (مختصر ۵۲۴/۲).

و امام قرطبی گفته است: بهترین گفته در این مورد این است که منظور از زمین بهشت است؛ زیرا به نظر ابن عباس (رض) و مجاهد، زمین دنیا به ارث صالحان و غیر صالحان در آمده است و آیهی وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ بر آن دلالت دارد. و اکثر مفسران بر آنند که منظور از بندگان صالح، امت محمد صلی الله علیه و اله و سلم است. (تفسیر قرطبی ۳۴۹/۱۱).

إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ ﴿١٠٦﴾

بی شک در این قرآن برای اهل عبادت مایه وصول به مقصد حق نهفته است. (۱۰۶) **تفسیر:**

بندگان الله، به سراغ کسب صلاحیت و لیاقت بروید تا وارث زمین شوید: در آیه قبل خواندیم که وراثت و حکومت صالحان بر زمین با دو شرط محقق میشود، یکی با بندگی خالص خدا که با لفظ «عِبَادِي» آمده بود و دیگری با کسب صلاحیت، «الصَّالِحُونَ». در این آیه خداوند باز تأکید میفرماید که، بندگان باید این پیام را دریافت نمایند که هم باید در بندگی خالص شوند و از مرحلهی بندگی کلی و عام «عَابِدِينَ» به مرحله بندگی خاص «عِبَادِي» برسند و هم در ایجاد صلاحیت بکوشند.

«إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ» به راستی در این آیات خوانده شده از کتاب الهی پیرامون این موضوع، اندرزی کافی است برای کسانی که مطیع و فرمانبردار خدای عزوجل میباشد. و پروردگار خویش را در چهار چوب شریعتش پرستش کرده، او امر اش را انجام داد و از نواهی پرهیز نموده اند. شایان ذکر است که رأس همه عبادتها، نماز است.

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (107 الی 112) در باره شخصیت والای محمد صلی الله علیه و سلم پیامبر رحمت و صلح و دوستی بحث بعمل می آید:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٠٧﴾

و تو را (ای پیغمبر) نفرستادیم مگر رحمتی برای جهانیان. (۱۰۷) **تفسیر:**

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» بدون شک خداوند متعال، «رَبِّ الْعَالَمِينَ» و رسولش «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» است، یعنی تربیت واقعی در سایه هدایت انبیا امکان پذیر است. واقعاً پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم برای همهی انسانها، در همهی اعصار و تمامی مکانها رحمت است و نیازی به پیامبر دیگری نیست.

الله متعال پیامبرش محمد صلی الله علیه و سلم را جز رحمتی برای تمام خلق نیافریده است پس هر که از پیامبر پیروی کرده و به پیام و شریعت اش ایمان آورده باشد، به چنان سعادت نایل میشود که بعد از آن هیچ شقاوت و تیره بختی ای را نخواهد دید، و او یقیناً به خیر دنیا و آخرت نایل میگردد؛ ولی هرکس به پیامش ایمان نیلورد، ناکام و نگونبخت شده و در گمراهی آشکاری قرار میگیرد.

«رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»: رحمت برای جهانیان. وجود پیغمبر خاتم سبب سعادت دو جهان مردمان است. چرا که عمل به ائین و برنامه ای که او با خود آورده است ناکامیها و بدبختیها

و بیدادگریها و تباهاکاریها را پایان میدهد، و سرانجام منتهی به حکومت صالحان با ایمان بر معموره جهان خواهد شد، و در پایان آنان را به نعمت جاوید و سرمدی آخرت نائل خواهد کرد.

در «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر آیه «إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» می نویسد: **رحمتی برای عالمیان** البته تعبیر (عالمین) شامل همه جهانیان از جمله کفار نیز می شود پس معنای رحمت بودن آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای کفار این است که: کفار به سبب بعثت آن حضرت صلی الله علیه وسلم، از عذابهای دنیوی چون خسف (فروبردن در زمین)، مسخ و عذاب استیصال (ریشه کن شدن کلی از عرصه هستی) در امان شده اند. در حدیث آمده است: «همانا من رحمت و برکتی هستم که از جانب خدا به بشریت هدیه شده است.» (اخراج از ابن عساکر است.) پس هر کس این رحمت را بپذیرد و این نعمت را سپاسگزار باشد، در دنیا و آخرت نیکبخت خواهد شد.

الله تعالی فرموده است: «رحمة للمومنین»، بلکه فرمود: «رحمة للعالمین»؛ زیرا با فرستادن سید و بزرگ پیامبران علیهم السلام به تمام خلق رحم و کرم مبذول داشته است؛ زیرا نیکبختی بزرگ را با خود آورده و رستگاری را به ارمغان آورده است. و به وسیله او به خیرات فراوانی نایل آمده اند؛ خیر دنیا و آخرت. و بعد از نادانی آنان را آگاه ساخت و بعد از گمراهی آنان را به راه راست هدایت کرد. پس واقعاً رحمة للعالمین است. حتی به کفار هم رحم شده است که کيفرشان به تاخیر افتاده و به وسیله عذاب ریشه‌ی آنها را از بیخ برکنده نشده و یا مسخ و فرو رفتن در زمین عذاب نیافته اند.

قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٠٨﴾
بگو: جز این نیست که به من وحی می شود که معبود شما پروردگار یکتا و یگانه است، پس آیا شما مسلمان هستید؟ (۱۰۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنَّمَا إِلَهُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ»: خدا و معبودتان تنها خدای یگانه و معبود یکتائی است و بس. جمله نائب فاعل (یوحی) است. «مُسْلِمُونَ»: گردن نهندگان. تسلیم شونده‌ها. مراد از پرستش، تشویق و ترغیب به پذیرش توحید است. «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.

تفسیر:

«فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» استفهامی است به معنی امر. یعنی پس تسلیم و مطیع بشوید و فرمان و حکم او را انجام دهید. (صفوة التفسیر)

نسب شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم:

او محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب پسر هاشم پسر عبدمناف پسر فُصَّی پسر کلاب پسر مُرّه پسر کعب پسر لُوی پسر غالب پسر فهد پسر مالک پسر نضر پسر کنانه پسر خزیمه پسر مدرکه پسر الیاس پسر مضر پسر نزار پسر معد پسر عدنان است. و این نسب شریف در نهایت به اسماعیل علیه السلام پسر ابراهیم علیه السلام می رسد. تمامی اجداد رسول الله از بزرگان و اصحاب فخر و شرافت بوده اند نسب او بهترین و برترین نسبها است. چون خدا هیچ پیغمبری را جز از میان برترین و شریفترین نسبها بر نیانگیخته است.

در حدیث بخاری آمده است، چون هرقل پادشاه روم در مورد نسب رسول الله صلی الله علیه وسلم از ابوسفیان سؤال کرد و گفت: نسب او در میان شما چگونه است؟

گفت: او در میان ما دارای نسبه‌ی اصیل و فاضل است.

هرقل گفت: «چنین است که انبیاء از میان شریفترین افراد و نسب‌های قومشان مبعوث میشوند». یعنی از میان شریفترین افراد و قبایل قوم. در حقیقت ولادت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم بر طهر و پاکی بوده است و نسب او به هیچ وجه به ناپاکی و خباثت جاهلی

آلوده نگردیده است و ثمره‌ی یک نکاح صحیح است که به نکاح اسلامی شبهات دارد. دلیل این ادعا فرموده‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم است که میفرماید: «إني خرجت من نكاح ولم أخرج من سفاح» و در روایت عایشه (رض) آمده است: «وُلِدْتُ مِنْ نِكَاحٍ غَيْرِ سِفَاحٍ» من محصول و مولود نکاح هستم نه نتیجه و ثمره‌ی زنا. رسول الله صلی الله علیه وسلم از اولاد اسماعیل است نه از اولاد اسحاق، و پیغمبران بنی اسرائیل همگی از نسل یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم تراوش یافته‌اند در حالی که رسول الله صلی الله علیه وسلم از ذریه‌ی اسماعیل علیه السلام بوده است. در حدیث مسلم آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مِنْ وَدِّ إِبْرَاهِيمَ إِسْمَاعِيلَ وَاصْطَفَى مِنْ وَدِّ إِسْمَاعِيلَ بَنِي كِنَانَةَ وَاصْطَفَى مِنْ بَنِي كِنَانَةَ قُرَيْشًا وَاصْطَفَى مِنْ قُرَيْشٍ بَنِي هَاشِمٍ وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ.»
«همانا خداوند از اولاد ابراهیم اسماعیل را برگزید و از فرزندان و نواسه گان اسماعیل بنی کنانه را برگزید و از بنی کنانه قریش را برگزید و از میان قریش بنی هاشم را برگزید و مرا از میان بنی هاشم برگزید.» در برخی از روایت‌ها آمده است: پس من برگزیده‌ی از میان برگزیدگان هستم.

تولد رسول الله صلی الله علیه وسلم:

حضرت محمد صلی الله علیه وسلم در روز دوشنبه دوازده ربیع‌الاول سال عام الفیل حوالی سال 570 میلادی تولد یافته است، منظورم از میلاد مسیح است. ابن کثیر گوید: «در اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه به دنیا آمده است اختلافی وجود ندارد» (البداية والنهاية صفحة 260). ابن عباس (رض) روایت کرده: «رسول الله روز دوشنبه تولد یافته و در روز دوشنبه به نبوت رسیده و در روز دوشنبه از مکه به مدینه هجرت کرده و در روز دوشنبه از دنیا رفته است.» (روایت از احمد).

و اینکه در سال مشهور به «عام الفیل» به دنیا آمده قطعی است. اما در روز و ماه اختلاف کرده‌اند، جمهور علماء بر این قول هستند که در روز دوازده ربیع‌الاول به دنیا آمده است. ابن اسحاق در کتاب سیره‌ی خویش بر این قول نص و تأکید دارد. از ابن عباس (رض) روایت شده که: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در عام الفیل روز دوشنبه دوازده ماه ربیع‌الاول تولد یافته و در همان روز (دوشنبه) مبعوث شده و به معراج رفته و هجرت کرده و از دنیا رفته است» صاحب البداية والنهاية می‌فرماید: قول مشهور نزد جمهور این قول است. (البداية والنهاية صفحة 260).

مادر محمد صلی الله علیه وسلم آمنه دختر وهب پسر عبدمناف پسر زهره می‌باشد نسب آمنه و عبدالله در جد ششم رسول الله کلاب به هم می‌رسند.

محمد صلی الله علیه وسلم پیامبر رحمت است:

در این هیچ جای شکی نیست که: يك انسان با اراده‌ی الهی می‌تواند در تمام هستی اثر بگذارد. قرآن عظیم الشان در آیه (107 سوره انبیا) می‌فرماید: «وما ارسلناك الا رحمة للعالمين» (ای رسول الله ما تو را جز برای رحمت برای جهانیان نفرستادیم) در این آیه متبرکه بوضحات تام ملاحظه می‌نمایم که پروردگار ما پیامبر عالم بشریت محمد صلی الله علیه وسلم را رسول رحمت برای جهانیان و عالم بشریت اعلام نموده است. این فهم و حکم قرآن تنها یک ادعا نیست بلکه کلام الله سبحانه و تعالی است. اگر زندگانی پیامبر صلی الله علیه وسلم را بطور واقعینانه و بیطرفانه مطالعه نمایم به این واقعیت پی خواهیم برد که او رحمتی برای همگان است و این رحمت و بزرگواری را می‌توان در زندگی اصحاب او نیز مشاهده نمود.

- از حضرت عایشه ام المومنین (رض) روایت است که شبی رسول الله صلی الله علیه وسلم را در سجده با چشم گریان دیدم که می فرمود امتی امتی یا ربی امتی (پروردگارا امتم امتم «را رستگار فرما»

پیامبر ما نمونه بهترین اخلاق است:

پروردگار با عظمت در مورد پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلِي خُلِقَ عَظِيمٌ» (و تو اخلاق بزرگ و برجسته‌ای داری.) از جمله فضایل برجسته‌ی اخلاقی پیامبر صلی الله علیه وسلم، عزت و شرافت نفس است.

قرآن کریم با تاکید بر پیرویی از پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و پیامبر خدا و اولوالامر، پیروی کنید. پس اگر در امری، اختلاف داشتید، آن را در روشنی کتاب الله و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم حل و فصل نمایید، اگر واقعاً شما به الله و روز قیامت، ایمان دارید، این کار نیکو و پایانش نیکوتر است.

بدین ترتیب، پیرویی از پیامبر صلی الله علیه وسلم سرچشمه‌ی عزت، و عملی ساختن رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه وسلم، مایه‌ی عزتمندی انسان می‌گردد. پیامبر بزرگوار اسلام هیچ وقت از خود ذلت نشان نداد و از مؤمنان نیز درخواست و تقاضاء بعمل می‌آید که هیچگاه به ذلت تن در ندهند.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أُدْرِيَ أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ ﴿١٠٩﴾

پس اگر روی گردان شدند، پس بگو: به همه شما برابر اعلام کردم. و نمی‌دانم که آنچه به شما وعده داده می‌شود نزدیک است یا دور. (۱۰۹)

تفسیر:

باتأسف باید گفت که برخی از انسانها لجوج، حتی از «رحمة للعالمین» نیز روی برمی‌گردانند. در این جای شکی نیست که: انسان مختار است نه مجبور، لذا می‌تواند حتی در برابر دعوت و درخواست انبیا نیز مقاومت و اعراض کند.

«آذَنْتُكُمْ»: به شما اطلاع دادم و باخبرتان کردم (فصلت / 47). «عَلِيًّا سَوَاءً»: به طور یکسان. بدون استثناء. «إِنْ»: نه! حرف نفی است.

خداوند متعال در آیه مبارکه میفرماید: «فَإِنْ تَوَلَّوْا» پس اگر کافران از اسلام روی برگردانند، «فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ» به آنان بگو: من آنچه را حق تعالی به من نازل نموده، به همه شما ابلاغ می‌کنم و حجت را بر همه شما برپا می‌دارم تا آنکه من و شما در آگاهی از این پیام الهی یکسان باشیم، «وَ إِنْ أُدْرِيَ أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ» و من نمی‌دانم که آیا نزول آن عذابی را که خدای سبحان به شما وعده داده نزدیک است یا دور. اما بدون شک محقق و واقع می‌شود ولی من از دوری و نزدیکی آن آگاه نیستم. واقعیت امر هم همین است: چیزی را که انسان نمی‌داند، باید با صراحت بگوید که نمی‌دانم.

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ﴿١١٠﴾

بی تردید الله هم سخن آشکار را و آنچه را پنهان می‌دارید، می‌داند. (۱۱۰)

تفسیر:

در حقیقت الله آگاه است و هیچ امری بر او مخفی و نهان نیست، یعنی اینکه تنها ذات پروردگار است که سخنان آشکار و نهان شما را می‌داند؛ هیچ امر پنهانی بر وی نهان و مخفی نیست او پنهانها را همچون آشکارها می‌داند و علم هر دوی آن نزد او یکسان است پس شما را به زودی در قبال آن مجازات می‌کند.

اگر احیاناً در تحقق وعده‌های الهی در برخی از موارد تأخیری دیده می‌شود، این به معنای بی‌خبری و غفلت او نیست، زیرا آیه مبارکه با صراحت تاکید میکند که او؛ همه چیز را

می‌داند و از همه جا آگاه است، ولی دادن مهلت‌ها دارای حکمت‌های متعددی می‌باشد که از جمله:

الف: تا هر میزان که گنهگار می‌تواند، پیمانۀ گناه خود را پر کند. «إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا» «آل عمران، 178.» همانا به آنان مهلت می‌دهیم تا گناهانشان زیاد شود.

ب: خطاکار توفیقی بیابد و توبه کند.

ج: کارهای نیک گنهگار مصرف شود و او دیگر در قیامت قرضداری نداشته باشد.

وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّه فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿١١١﴾

و نمی‌دانم؛ شاید (دوری و عده) برای شما آزمایش باشد (و تأخیر شدن آن) برخوردار شدن (از نعمت‌ها برای شما باشد) تا مدت مقرر. (۱۱۱)

تفسیر:

تأخیر قهر و سزای الهی یا بخاطر آزمایش است و یا جهت پر شدن پیمانۀ مهلت. و فراموش نکنید که: کامیابی‌ها و لذت‌جویی‌های دنیا موقت است.

«وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (111)» و شاید این تأخیر «کیفر» به این منظور باشد که شما تا مدتی معین از متاع و لذایذ دنیا بهره‌گیرید و آنگاه عذاب دردناک خدا شما را دربر گیرد.

قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿١١٢﴾

(و پیامبر) گفت: پروردگار! به حق (میان ما و ایشان) فیصله کن. و پروردگار مهربان ما (آن ذاتی است که از او) مدد خواسته می‌شود بر آنچه شما وصف می‌کنید. (۱۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَحْكُم»: فیصله فرما و کار را یکسره کن. «الْمُسْتَعَانُ»: کسی که از او استمداد خواسته می‌شود و طلب یاری و کمک می‌گردد.

تفسیر:

در برابر لجاجت دشمنان، از الله متعال باید در خواست کمک کنیم. به یاد داشته باشیم که حساب و کتاب در کار است، پس در ستایش‌ها و انتقادهای باید دقت لازم کار گیریم.

و بدترتیب سوره مبارکه انبیاء به استعانت و کمک خواستن از الله متعال خاتمه می‌یابد. و خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور می‌دهد که کار را به او واگذار کند و

از او انتظار گشایش و کامیابی را داشته باشد. که نیکو یاور و نیکو معین ذات پروردگار است.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الحج

جزء 17

سورة حج در مدینه نازل شده، دارای هفتاد و هشت آیه و ده رکوع می باشد.

وجه تسمیه :

این سوره به سبب اعلان فریضه حج در آن برای مردم بر زبان ابراهیم خلیل الله بعد از بنای بیت عتیق الهی، به نام «حج» نامیده شد. (آیه: 27 همین سوره).
این سوره مبارکه در برگزیده احکامی چون فرضیت حج و مشروعیت جهاد مسلحانه است و هرچند بیان احکام از خصوصیات سوره‌های مدنی است اما در عین حال این سوره از موضوعات سوره مکی، چون ایمان به خداوند لایزال، توحید و معاد نیز بحث به عمل آورده است، از این روی جمهور علماء بر آنند که در این سوره، از آیات مکی و مدنی هر دو متشکل شده است.

خصوصیات خاص سوره حج :

مفسران در مورد مکی بودن و مدنی بودن این سوره با هم اختلاف دارند، هر دو روایت از حضرت ابن عباس (رض) منقول است. جمهور مفسران بر این عقیده اند که این سوره ترکیبی از آیات مدنی و مکی است، و امام قرطبی این نظریه را اصح قرار داده است، و نیز فرموده است که از عجایب این سوره است که بعضی از آیات آن در شب و بعضی در روز، بعضی در سفر و بعضی در حضر، بعضی در مکه و بعضی در مدینه، بعضی هنگام جنگ و جهاد، و بعضی در حال صلح و امن نازل شده‌اند، و بعضی از آنها ناسخ و بعضی آنها منسوخ و بعضی محکم و بعضی متشابه می باشند؛ زیرا بر تمام اصناف تنزیل مشتمل است. بطور مثال آیه مبارکه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» (آیه 1 سوره حج) در حال سفر بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم نازل گردیده، و آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول، آیه مبارکه آنرا با صدای بلند تلاوت نمود، همراهان سفر، صحابه ی کرام با شنیدن صدای رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع شدند، آن جناب آنان را مورد خطاب قرار داد که: آیا شما زلزله قیامت را که در آیه ذکر شده است می دانید که در چه روزی واقع می شود، صحابه عرض کردند: خدا و رسول او بهتر می دانند، آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: آن همان روزی است که خداوند متعال به حضرت آدم علیه السلام دستور می دهد که اهل جهنم را جدا کن، آدم علیه السلام، عرض می کند: اهل جهنم چه کسانی هستند؟ خداوند میفرماید: از هر هزار نفر نهصد و نود و نه 999 نفر، فرمود: در آن هنگام است که به سبب خوف و ترس کودکان پیر می شوند و زنان بار دار سقط جنین میکنند، صحابه کرم با شنیدن آن پریشان شدند و عرض کردند: یا رسول الله چي کسی است، آنکه از ما نجات می یابد؟ فرمود: شما اندیشه ای نداشته باشید اهل جهنم از یاجوج و ماجوج هزار نفر می باشند و از شما یک نفر، این مضمون در صحیح مسلم و غیره به روایت ابو سعید خدری نقل است، و در بعضی از روایات آمده است که در آن روز شما با دو گروه از مخلوق قرار می گیرید، که هر گاه آنان با هر اجتماع باشند، آن از روی آمار، غالب و اکثر می باشند، یکی یاجوج و ماجوج، دوم ابلیس و ذریه‌ی او، و از اولاد آدم کسانی که قبلاً مرده اند (لذا بیشتر تعداد نه صد و نود و نه از آنها می باشند) همه ی این روایات در تفسیر قرطبی و سایر تفاسیر نقل شده اند.

حج:

حج در لغت: به معنی قصد پی در پی و در شریعت قصد خانه خداست برای انجام اعمال بخصوصی.

در قرآن عظیم الشان ده بار بحث از «حج» با تکرار کلمه «حج» بعمل آمده است. نه

(۹) بار این کلمه با تعبیر «حج» به فتح حا (و يك بار) در آیه 97 سوره آل عمران (با تعبیر) حج به کسر حاء بیان شده است.
کلمه «حج» به فتح حاء (در لغت بمعنی قصد با حرکت است؛ کلمه «محجه» به معنای راه هموار و مستقیمی است که انسان را به مقصد رهسپار می سازد.

ارتباط و پیوند سوره حج با سوره قبلي :

سر آغاز این سوره با پایان سوره ی الانبیاء ارتباط دارد بدین ترتیب که: آیه های پایانی سوره ی انبیاء فرا رسیدن روز رستاخیز و خوف و ترس سخت آن روز را بیان می کند. [انبیاء/۹۷] و طلیعه ی این سوره با آیه ی «... إن زلزلة الساعة شيء عظیم یوم ترونها تذهل...» آراسته شده است.

سوره ی انبیاء در بیان سرگذشت بیشتر از ده تن از پیامبران، اثبات توحید و یکتایی الله، ترک شرک و ایمان به معاد است. در این سوره ی حج درباره ی گونه های مختلف آفرینش انسان و دوران متعدد آن، ابداع آسمانها و زمین، زنده کردن انسانها برای روز حساب و کتاب به استدلال می پردازد، سپس برای التفات نمودن به احوال ظالمان و نابودی آنان و سراها و قصر های شان و پندپذیری از آن، اندیشه ها و عقل را بیدار می کند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره حج :

تعداد آیات سوره حج طوریکه یاد آور شدیم به هفتاد و هشت آیه میرسد، تعداد کلمات آن هزار و دویست و هفتاد و یک کلمه می باشد. (البته قابل تذکر است که اقوال علماء در این بابت مختلف است.) تعداد حروف سوره حج به؛ پنج هزار و نود و پنج حرف میرسد (طوریکه علمای کرام در مورد تعداد حروف سوره های قرآنی نظریاتی مختلف دارند.)

یادداشت:

آیات (18 و 77) «سوره حج» دارای سجده تلاوت می باشد. شما میتوانید معلومات تفصیلی در مورد حکم سجده تلاوت را در سوره «النجم» همین تفسیر مطالعه فرمایید.

فضیلت سوره حج :

عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: «أُولَ سُوْرَةِ فِيهَا السُّجْدَةُ الْحَجِّ، قَرَأَهَا رَسُوْلُ اللهِ فَسَجَدَ وَسَجَدَ النَّاسُ إِلا رَجُلًا أَخَذَ التُّرَابَ فَسَجَدَ عَلَيْهِ فَرَأَيْتَهُ قُتِلَ كَافِرًا».

ابن مسعود (رض) میفرماید: اولین سوره ای که نازل گردید و در آن، سجده وجود داشت، سوره حج بود. رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را تلاوت نمود و سجده کرد و مردم همراه ایشان، سجده کردند به جز یک نفر که مقداری خاک را برداشت (و بدون اینکه سرش را پایین کند) بر آنها سجده کرد. بعدها وی را دیدم که در حالت کفر کشته شد» (روایت حکام نیشابوری در المستدرک با سند صحیح).

فضیلت بخصوص سوره حج :

مفسیر عبد العزیز در تفسیر خویش تفسیر فتح العزیز میفرماید: از شگفتیهایی این سوره آن است که در شب و روز، در سفر و حضر، در مکه و مدینه، وقت جنگ و استراحت و به صورت محکم و منشابه شرف نزول یافته است.

خطاب این آیه به همه ی مردم از آدم تا روز قیامت است که بدین وسیله خداوند، شیوه ی پرهیزگاری و حق شناسی را به آنان دستور می دهد و از بیم و هراس قیامت و زلزله ی سخت و چگونگی آخرت باخبر شان می کند تا جز راه راست راه دیگری در پیش نگیرند. پس ای مردم! از سزای الهی بترسید، اوامر اش را اطاعت کنید و به حق گرایید و از نافرمانی دوری و اجتناب نمایید، قطعاً این کره ی زمین شما چون سایر پدیده های هستی، زیر و زبر می شود و رویدادی و حوادث وحشتناک و دهشت انگیز است و چنان دلها را به لرزه در می آورد که کسی تصور سختی آن را نخواهد کرد. وقتی قیامت برپا شود، کافران خوار و زبون میگردند و مؤمنان سرافرازند، زمین، سخت به جنب و جوش در می آید، کوه ها در هم کوبیده، خورد و ریز می شوند و همچون خاک به هوا برمی خیزند و پراکنده

می شوند.» (واقعه آیات 1 الی 6)، (سوره الحاقه آیات 14 و 15)، (سوره زلزله، آیات 1 و 2). آن روز مادران مهربان و دلسوز از شیر دادن به نوزادان خود غافل می مانند، حتی پستانشان از دهان آنان بیرون میکشند و جز به خود در فکر عزیزترین کسانشان نیستند. زنان آبستن هم از خوف و ترس آن روز، سقط جنین میکنند. مردم را افتان و خیزان و بی حال و مست و اوره می بینی، طوری که تصور میشوند که نیشه شراب شده اند، حال آنکه خوف، ترس و دهشت، سست و ناتوانشان کرده و نزدیک است دلها از بیم آن روز از قفسه‌ی سینه بیرون به افتد.

در میان مردم کسانی بدون دانش و بینش و اندیشه، درباره‌ی یکتایی الله، صفات و افعالش و درباره‌ی قدرت او مجادله می کنند و سر انکار دارند. صاحب تفسیرکشاف میفرماید: این آیه، عام است و جدال بدون منطق و دانش در مورد کارهای الله متعال جایز نیست؛ اما مجادله‌ی نیکو و از روی دلیل و دانش رواست. (سوره نحل، آیه 125). مجادله‌ی باطل مانند این که: مشرکان می گفتند: آیا خدایان ما بهترند یا عیسی؟ این مثال را جز برای جدال و دشمنی بیان نمیگردند. (سوره زخرف آیه 58). پس هر کس از راه و روش شیطان را پیروی کند، او را دوست ندارد و یار و غمخوار خود ندارد، در چاه تاریک گمراهی افتاده است و شیطان او را تا قعر آتش دوزخ می برد.

محتوای سوره حج :

طوری که در فوق یاد آور شدیم که سوره حج در مدینه نازل شده است و مانند سایر سوره‌های مدنی که به امور تشریح می پردازند، جوانب تشریح را مورد بحث و بررسی قرار میدهد. با این که این سوره در مدینه نازل شده است اما فضای سوره‌های مکی بر آن غالب است. به این معنی که موضوع ایمان، و توحید و برحذر داشتن و تهدید و حشر و نشر و جزا و مناظر قیامت خوف و ترس این روز، به صورتی بارز در این سوره انعکاس یافته است. تا جایی که نزدیک است خواننده تصور کند از جمله سوره‌های مکی است. و در کنار این، موضوعات تشریحی از قبیل اجازه‌ی قتال و احکام حج و ذبح، و امر به جهاد در راه الله و سایر موضوعاتی که از خصوصیات سوره‌های مدنی است، وارد شده است، و طوری که در فوق هم متذکر شدیم برخی از علماء آن را از جمله سوره‌های مشترک بین مکی و مدنی دانسته‌اند.

- سوره مبارکه حج با سرآغازی خشن و ترسناک شروع شده که قلب‌ها را به لرزه در می آورد و از خوف و ترس آن عقل تعجب میکند. این سرآغاز هولناک عبارت است از زلزله‌ای شدید و سرسام‌آور که قبل از قیام قیامت و زمان رستاخیز به وقوع می پیوندد و خوف و رعب را بر قلب انسان مستولی میکند؛ زیرا فقط منازل و قصرها را زیرورو نمیکند، بلکه هراس آن به مادران شیرده می‌رسد و آنها را از شیرخوارگان غافل میکند و بارداران از شدت خوف و ترس آن روز بار خود را سقط میکنند و انسان‌ها از ترس و وحشت آن روز همچون انسان مست میگردند. هیبت و ترس این روز قلب انسان را می لرزاند؛ طوری که میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾ ای مردم! از پروردگارتان بترسید، بیگمان زلزله قیامت، واقعه‌ای بزرگ است.

- این سوره موضوع را از خوف رعب و ترس رستاخیز انتقال داده و به ارائه‌ی دلایل بر تحقق حشر و نشر می پردازد تا بر تحقق حشر دلایل اقامه کند. سپس به بحث درباره‌ی دار جزاء می پردازد، سرایی که در آن انسان به پاداش عمل خود نایل می آید، اگر خیر باشد، پاداش خیر می‌بیند و اگر شر باشد، جزای آن را می‌بیند.

- این سوره همچنین درباره‌ی بعضی از مناظر روز قیامت بحث نموده است که در آن نیکوکاران در اقامتگاه پر نعمت، و بدان و گنهکاران در دوزخ اقامت دارند.

- این سوره سپس به بحث درباره‌ی حکمت اجازه‌ی قتال با کفار پرداخته و اماکن ویران شده به سبب ظلم و ستم ساکنانش را مورد بحث قرار داده است. و بدین ترتیب سنت خداوند

متعال را در دعوت‌های پیامبران، بیان کرده است تا مسلمانان از سرانجام خود اطمینان خاطر داشته باشند، سرانجامی که وعده‌ی آن را به شکیبایان داده است.

- در آخر سوره، برای پرستش بت‌ها توسط مشرکان مثال آورده است، و روشن کرده است که چنین معبودانی ناتوان‌تر و ناچیزتر از آنند که پشه‌ای را خلق کنند، تا چه رسد به این که انسانی شنوا و بینا را هستی بخشند، و سوره انسان را به پیروی از آیین پاک ابراهیم، آیینی که به منزله‌ی زیربنای ایمان و بنیان و اساس توحید است فرا خوانده است.

وسرانجام قسمتی از آن پند و اندرزهایی است در زمینه‌های مختلف زندگی و تشویق به نماز و زکات و امر به معروف و نهی از منکر و توکل و توجه به پروردگار با عظمت است.

(بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر شیخ مرحوم صابونی).

ناسخ و منسوخ :

قرآن از جانب خداوندی است که جهانیان را با علم قدرت و حکمت خود آفریده است و اوست که این قرآن را بر بنده اش محمد صلی الله علیه وسلم نازل فرمود و خود او هم حافظ آن بود: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر 9) یعنی: مآقرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم!

بنابر این خداوندی که بر هر چیز تواناست، و تمامی کائنات را با قدرت و علم خود نگهداشته است، قرآن و کلام خویش را هم محفوظ نگهداشت و هیچ شک و تردیدی وجود ندارد که این قرآنی که اکنون در دست انسانهاست، تمام و کمال همان قرآنی است که بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده بدون کم و کاست و یا فزونی بر آن.

وکسی که بر آن شک کند و یا منکر آیه‌ای از آن گردد او به اجماع امت کافر است زیرا در حقیقت منکر آیات خداوندی شده است.

اما گاهی برخی از آیات قرآن توسط آیات دیگری نسخ میشوند، ناسخ یعنی آنکه آیه یا حکمی جدید توسط خداوند متعال بر پیامبرش نازل میگردد و توسط آن آیه یا حکم سابق را تغییر میدهد، به آیه یا حکم سابق هم منسوخ گویند، یعنی آیه و حکمی که نسخ شده است.

اما ناسخ انواع و حالتهای مختلفی دارد:

- گاهی فقط حکم آیه‌ای از قرآن نسخ می‌شود ولی لفظ و تلاوت آن آیه در قرآن باقی می‌ماند.

- گاهی فقط تلاوت آیه نسخ می‌شود ولی حکم آن باقی می‌ماند.

- احکامی که مربوط به دوران پیش از اسلام بوده و در بین مردم باقی مانده بود، توسط برخی از آیات منسوخ شدند.

تمامی این امور هم بنابر حکمت خداوند متعال رخ می‌دهند و می‌توان گفت که یکی از حکمتهای آن، والله اعلم، نزول تدریجی آیات و احکام قرآن بر مردم آنزمان بود و چون آنها از جاهلیت به اسلام وارد شده بودند، بنابر این خداوند متعال بنا به حکمت خویش برخی از احکام را در طی چند مرحله بر آنها تشریح کرد تا آنها اندک اندک به مرور خود را با قوانین اسلام تطبیق دهند، بعد که نفوس آنها ثابت گشت، آنوقت بود که خداوند حکم اصلی را نازل میکرد و حکم سابق را نسخ مینمود.

سایر خصوصیات سوره حج :

سوره حج از سوره مثنایی می‌باشد (لست سور مثنایی در... ویا گفته شود که سوره‌های مثنایی عبارت اند از:...). مثنایی سوره‌هایی هستند که بعد از سوره مئین قرار گرفته‌اند و زیر صد آیه دارند مانند اینکه سوره مئین مبادی باشند و توالی آن مثنایی آن فرض شده‌اند.

سوره‌های مثنایی عبارتند از: احزاب و حج و قصص و نمل و نور و انفال و مریم و عنکبوت و روم و یس و فرقان و حجر و رعد و سبأ و فاطر و ابراهیم و ص و محمد و لقمان و زمر. از خصوصیات سوره حج دو سجده‌ای بودن آن است. آیات هجده و هفتاد و هفت این سوره دارای سجده تلاوت می‌باشند.

ترجمه و تفسیر سوره الحج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾

ای مردم! از پروردگارتان بترسید، بیگمان زلزله قیامت، واقعه ای بزرگ است. (۱)

تفسیر:

«زَلْزَلَةٌ» یعنی حرکت شدید، و اصل آن از «زَلَّ» به معنی زایل شد و حرکت کرد، آمده است. «زَلَّ اللهُ قَدَمَهُ» یعنی پای او را به حرکت آورد. و لفظ «زلزله» برای امور هولناک و سهمگین به کار می رود. (صفوأة التفسیر).

پروردگار با عظمت ما در این آیه مبارکه همه مردم را مورد خطاب قرار میدهد که از پروردگارشان که نعمتهای ظاهری و باطنی به آنها بخشیده است بترسند. یعنی با انجام دادن واجبات و ترک محرمات - از عذابش در پناه آملی قرار دهید زیرا تقوی ملکه ای در نهاد انسان است که اثر اعمال نیک است، بعضی از علماء گفته اند: تقوا یعنی خدا تو را در حال ارتکاب عمل نهی شده نبیند، بلکه او امر و دستورات او را به طور کامل انجام دهی امر به تقوا در واقع امر به همه آن اعمال نیک میباشد «چراکه زلزله قیامت چیز بزرگی است» و بسیار هولناک و سهمگین است.

«زَلْزَلَةٌ»:

حرکت و تکان سختی که در سازمان عالم هستی در آستانه رستاخیز ایجاد میگردد و کوهها را از جا می کند و ابحار را به هم می ریزد و آسمانها را در هم می کوبد (سوره واقعه آیه 4).

«السَّاعَةَ»: هنگامه رستاخیز قیامت (سوره انعام آیات 31 و 40).

زلزله قیامت :

واقعا زلزله قیامت حادثه بزرگی است که به مقدار قوت و عمق آن نمیتوان پی برد. این همان زلزله ای است که یکی از نشانه های قیامت می باشد و به قول جمهور علماء، قبل از برپایی روز قیامت در دنیا به وقوع می پیوندد.

چون وقتی قیامت بر پا میشود زمین به لرزه می افتد و تکان می خورد و کوهها از جا کنده شده و تکه تکه گشته و به توده های از ریگ و خاک تبدیل میشوند، سپس غبار شده و به هوا میروند. در آن روز مردم به سه گروه تقسیم میشوند.

پس در آن وقت آسمان میشکافت و آفتاب و ماه در هم پیچیده میشود و ستارگان پراکنده میگردند و پریشانی و اضطراب شدیدی که دلها را از جا میکند بر دلها مستولی میشود، و کودکان از شدت خوف و هنیبت این روز پیر میشوند، و چیزهای سخت از هیبت آن نوب میشوند، بنابراین پروردگار با عظمت میفرماید: «يَوْمَ تَرُؤْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ» (حج: 2) (روزی که آن را ببینید، هر شیردهنده ای از آن کس که شیر می دهد، غافل می شود و هر زن (مادر) باردار بار (جنین) خود را می نهد. و مردم را مست می بینی حال آنکه مست نیستند، بلکه عذاب الله بسیار سخت است.)

يَوْمَ تَرُؤْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ روزی که زلزله قیامت ار می بینید آن چنان هول و هراس سراپای مردمان را فرا میگیرد که همه زنان شیردهی که پستان به دهان طفل شیرخوار خود نهاده اند کودک خویش را رها میکنند، با اینکه، مادر به شدت کودکش را دوست دارد، به خصوص در این حالت که او در آن به سر میبرد. وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا و از شدت وحشت و هراس آن روز همه بارداران سقط جنین مینمایند.

وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى و مردمان را مست می بینی، ولی آنان مست نیستند،

وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ. بلکه عذاب الله بسیار سخت است، بنابر این عقلايشان پریده و دلهايشان از جا برکنده شده و به گلو رسیده است، در این روز پدران برای فرزندان خویش کاری نمیکنند و فرزندان نیز به پدران خویش کاری کرده نمیتوانند.

و در این روز طوریکه قرآن عظیم الشان میفرماید: «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ (33) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (34) وَ أُمِّهِ (35) وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ (36) لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (37)» (آیات 33 الی 37 عبس) (پس چون آواز سخت و هولناک (قیامت) بیاید. (34) روزی که انسان از برادر خود میگریزد. (35) و از مادر و پدر خود. (36) و از زن و فرزند خود. (37) (چون) هرکس از آنان در آن روز حالتی دارد که برایش کفایت می‌کند.) و در چنین روزی «و يَوْمَ يَعْضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا (27) يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا (28)» (آیات 27 و 28 فرقان) (و یادآور شو) روزی را که ظالم دست‌های خود را با دندان می‌گزد؛ میگوید: ای کاش من هم همراهی پیغمبر، راهی (ایمان و نجات را) در پیش می‌گرفتم. (28) وای بر من! ای کاش فلان شخص (گمراه) را دوست خود نمی‌گرفتم.)

در حدیثی شریف آمده است: امام بخاری از ابو هریره (رض) روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که علم از میان مردم برداشته میشود، و زلزله‌های فراوان به وقوع می‌پیوندد و زمان، برای طی مسافت، به هم نزدیک میشود و فتنه‌ها و بی‌بند و باری که همان قتل و کشتار است زیاد میشود و مال و ثروت شما بسیار شده و به وفور یافت می‌شود». (به روایت بخاری، حدیث شماره (۹۸۹).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 4) مبحث دعوت به پرهیزکاری مورد بحث قرار می‌گیرد.
يَوْمَ تَرُؤْنَهَا تَذَهُلُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (۲)

روزی که آن را ببینید [مشاهده خواهید کرد که] هر مادر شیر دهنده ای از کودکی که شیرش میدهد، بی‌خبر میشود، و هر ماده بارداری (جنین) خود را سقط میکند، و مردم را مست می‌بینی در حالی که مست نیستند، بلکه عذاب خدا بسیار سخت است. (۲)

تفسیر:

ای مردم (از عقاب و عذاب) پروردگارتان بترسید (و به یاد روز قیامت باشید). واقعا زلزله (انفجار جهان، و فرو تپیدن ارکان آن، در آستانه) هنگامه رستاخیز، چیز بزرگی (و حادثه هراس‌انگیزی) است. روزی که زلزله رستاخیز را می‌بینید. (آن چنان هول و هراس سر تا پای انسانها را فرا می‌گیرد.

«تَذَهُلُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ» شیخ مرحوم صابونی علیه الرحمه مفسر تفسیر صفاة التفاسیر می‌نویسد: مرضع یعنی آن‌که می‌تواند شیر بدهد. اما مرضعه زنی است که در حال شیر دادن است؛ یعنی پستانش را در دهان طفلش قرار داده است. از این رو فرمود: «تَذَهُلُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ» و نگفته است: (کل مرضع) تا بدین وسیله اهمیت و عظمت فراموش کردن و غفلت را نشان دهد؛ زیرا پستان را از دهان شیرخواره بیرون می‌کشد که برایش عزیزترین انسان به شمار می‌آید. و اینهم اوج هراس و آشفتگی را می‌رساند.

یعنی از دیدن صحنه‌های هولناک و خوف و ترس که در این روز وجود میداشته باشد، زنان شیردهی که پستان به دهان طفل شیرخواره خود نهاده‌اند، و کودک خود مصروف مکدین شیر می‌باشد آن را رها و فراموش می‌کنند.

یعنی شدت هولناک بودن این روز چنان قوت دارد که مادر شیر ده فرزند شیرخواره‌اش، که بند دل و جگرگوشه اش می‌باشد آنرا هم رها می‌کند.

«وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا» و جملگی زنان باردار (از خوف این صحنه بیمناک) سقط

جنین مینمایند، «و تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى» و (تو ای بیننده!) مردمان را مست می‌بینی، ولی مست نیستند و بلکه عذاب خدا سخت (وحشتناک و هراس‌انگیز) است (و توازن ایشان را به هم زده است و لذا آنان را آشفته و خراب، با چشمان از حدقه به در آمده و با گام‌های افتان و خیزان، و با وضع بی‌سر و سامان و حال پریشان می‌بینی).

«و لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ» «ولی عذاب خدا شدید است» پس به سبب این رعب و ترس بزرگ، عقل هایشان از سرشان می‌پرد و فهم هایشان آشفته و مشوش می‌گردد و بنابراین، مانند شخص مست، مدهوش می‌شوند.

روایت شده است که این دو آیه شب هنگام در غزوهٔ بنی مصطلق نازل شد و رسول الله صلی الله علیه و سلم آن را بر مردم تلاوت نمود و مردم در هیچ زمان دیگری بیش از آن شب چنان گریان و پریشان دیده نشده بودند به طوری که همه یا غرق گریه بودند، یا غرق اندوه و تفکر.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ ﴿٣﴾

و برخی از مردم کسی هست که [همواره] بدون هیچ دانشی [بلکه از روی جهل و نادانی] دربارهٔ الله برخورد خصمانه و گفتگوی ستیزآمیز می‌کنند، و از هر شیطان سرکش پیروی می‌نمایند. (۳)

تفسیر:

نباید فراموش کنیم؛ آن‌عه انسان‌هایی که: از الله و راه او جدا شود، هر لحظه در دام شیطانی اسیر می‌گردد.

آنچه که در این آیهٔ مبارکه از آن نهی بعمل آمده است، بحث و جدال بدون داشتن علم و فهم می‌باشد در غیر آن جدال با مخالفان اگر با منطق صحیح و یا منطق خودشان باشد، بسیار درست و بجا می‌باشد، طوریکه در (آیهٔ 125 سورهٔ نحل) میفرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...» (ای پیامبر! مردم را) با حکمت (و گفتار استوار و منطقی) و پند نیکو، به راه پروردگارت بخوان و (با مخالفان) به شیوه‌ای که نیکوتر است جدال و گفتگو کن) واقعاً هم موعظه باید حسن باشد، ولی جدال باید احسن باشد. (هم محتوا نیکو داشته باشد و هم شیوه و بیان).

شأن نزول آیه 3:

ابن ابوحاتم از ابومالک روایت کرده است: که این آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ» در مورد «نضر بن حارث» نازل شده است که انسانی مجادله‌گر بود و میگفت: فرشته‌ها دختران خدا هستند و قرآن عبارت از افسانه‌ها و اسطوره‌های گذشتگان است، و بعد از مرگ حشری در کار نیست. ابو سعود گفته است: آیه عام است و شامل او و دیگر عاصیان می‌شود. (ارشاد العقل السليم ۳/۴).

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿٤﴾

(در ازل) بر او نوشته شده است که هر کس با شیطان دوستی کند، پس شیطان گمراهش می‌کند و او را به سوی عذاب آتش سوزان راهنمایی می‌کند. (۴)

تفسیر:

مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند که در معنای «كُتِبَ»، جبری علیه شیطان وجود ندارد، زیرا در آیات متبرکه دیگر می‌خوانیم که: شیطان با اراده‌ی خود و لجاجت با حق، سجده نکرد و به کار الله متعال اعتراض نمود و قسم یاد کرد که مردم را گمراه کند. (حجر، 31-40) بنابراین، «كُتِبَ عَلَيْهِ» یعنی بر اساس اراده و تصمیمی که شیطان گرفت، گمراه کردن پیروانش برای او حتمی شده است.

طوریکه در آیه مبارکه بیان شد که: الله متعال در مورد آن شیطان متمرّد چنین مقدر و فیصله نموده است که هر کس از او پیروی کند گمراهش ساخته، و وی را به سزای گمراهی‌اش به عذاب دوزخ می‌رساند.

پیروی از شیطان، به معنی پذیرفتن ولایت شیطان بر خود است، باید گفت که: شیطان تنها کسانی را گمراه می‌سازد که؛ از او پیروی کنند، نه هر کسی دیگری که بخواهد. انتخاب راه شیطان و پیروی از او جز عذاب قطعی الهی، هیچ نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت. تمام شیطان‌ها، انسان را به يك راه سوق می‌دهد که در نهایت به آتش سوزان جهنم منجر می‌شود.

خساره دوستی با شیطان:

اشخاصی که رهنمود و هدایات پیامبران الهی را برای وجود الله متعال نمی‌پذیرند، و آنرا به فکر خود تحلیل و تجزیه ورد می‌نمایند. از جمله اشخاصی اند که پیروی راه شیطان می‌باشند، طوریکه در آیه مبارکه چهارم این سوره خواندیم: «کسی که از شیطان تبعیت می‌کند و او را سرپرست خود قرار می‌دهد مطمئن باشد شیطان او را فریب خواهد داد و نهایتاً او را به طرف آتش جهنم خواهد برد.»

واقعیت امر هم همین است که: وجود انسان و دلیل حضور انسان در دنیا تقویت صفات اخلاقی خوب و نابودی رذائل اخلاقی است تا به کمال برسد، از این رو انسان برای تقویت صفات اخلاقی خوب و نابودی رذائل اخلاقی در خود نیاز به حریف و مبارزی دارد که بتواند برای رسیدن به این صفات با او مبارزه کند.

طوریکه یادآور شدیم؛ شیطان یک حریف و مبارز برای انسان‌هایی است که قصد دارند صفات اخلاقی خوب را تقویت و رذائل اخلاقی را در خود نابود کنند، بنابراین انسان باید از شیطان که عیوب او را آشکار می‌کند نهایت استفاده و بهره برداری را برای رسیدن به کمال شخصیت خویش داشته باشد.

حضور شیطان در کنار انسان محبت بزرگی از سوی خداوند است، چرا که اگر شیطان نبود انسان نمی‌توانست به کمال مطلوب برسد ضمن اینکه خداوند برخی از بندگان خود را نیز شیطان صفت کرده است، طوریکه میفرماید: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُّجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَ مَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ» (آیه 123 سوره انعام) (وما این چنین در هر قریه (دهی) مجرمان را بزرگان‌شان قرار دادیم تا در آن دهات، حيله (و فساد) کنند. اما جز به ضرر خودشان حيله سازي نمی‌کنند و (لیکن) نمی‌فهمند.)

اگر الله سبحان و تعالی به شیطان مریض و متمرّد و سرکش اجازه ابراز وجود و بروز ظهور و قدرت داده است برای این است که انسان برای رسیدن به کمال با شیطان مبارزه کند و در این راه برخی فریب می‌خورند و منحرف می‌شوند در حالیکه شیطان هیچ کس را به زور و اجبار منحرف نمی‌کند.

طوریکه در آیات متعدّدی از قرآن عظیم الشان از نقشه‌ها و پلان‌های شوم شیطان یادآوری به عمل آمده است و در ضمن هشدار داده شده است تا بندگان او از دام‌های شیطان متابعت نکنند، اما شیطان تا انسان را به جهنم نفرستد راضی نخواهد شد چرا که انتهای دوستی با شیطان همانا آتش جهنم است.

در این هیچ جای شکی نیست که برخی از انسانها با دوستی با شیطان امکان دارد به مال و ثروت و منصب و مقام عالی دست یابند، اما انتهای این دوستی که شیطان گناهان را برای انسان زینت داده است آتش جهنم است، بنابر این خداوند متعال از بندگان خودش می‌خواهد مراقب و هوشیار باشند تا اسیر دام و تزویر شیطان نشوند.

دوستان شیطان:

دوستان شیطان کسانی هستند که فتنه و فتنه انگیزی را دوست دارند، آن‌ها تحت تأثیر و سوسه‌های شیاطین قرار می‌گیرند و به خاطر دوستی با آنان، با مؤمنان می‌جنگند: طوریکه میفرماید: «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ»؛ (بی‌گمان شیاطین به دوستان خود القا میکنند تا با شما مجادله کنند، اگر از ایشان اطاعت

کنید، یقیناً شما هم مشرک می‌شوید.) (آیه 121 سوره انعام)
قرآن عظیم الشان برای این اشخاص خصوصیت‌های خاصی را ذکر نموده اند که در ذیل به برخی اشاره بعمل می‌آید:

ترسو بودن :

قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «إِنَّمَا دَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يَخَوْفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ (در واقع این شیطان است که دوستانش را می‌ترساند پس اگر مومن هستید از آنان مترسید و از من بترسید). (آل عمران: 175)
واقعیت هم همین است که: نشانه دوستان شیطان، ترس و وحشت است؛ زیرا اولیاء الله اهل خوف و ترس نیستند. «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ آگاه باشید که بردوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند. (آیه 4/سوره اعراف).

بی ایمانی و شرک :

از دیگر نشانه‌های اولیای شیطان، بی‌ایمانی است؛ زیرا شیطان فقط بر افراد بی‌ایمان سلطه دارد. «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْنِنُكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَاتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»؛ (ای اولاد آدم! زنهار شیطان شما را نفریبد (و در فتنه و گمراهی نه اندازد) طوری که پدر و مادر شما را از جنت بیرون کرد، لباس‌شان را از تنشان بیرون کشید تا شرمگاهشان را به ایشان نمایان کند. البته شیطان و قبیله اش از جایی که آنها را نمی‌بینید شما را می‌بینند. البته ما شیطانها را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.) (سوره اعراف: 27).
شیطان از الله و یاد او خوف دارد؛ چرا که هر جا نام و یاد خداست، ملائک الهی حاضرند و با حضور ملائک، شیاطین جرأت حضور ندارند؛ بلکه شیطان فقط بر کسانی سلطه دارد که از او پیروی می‌کنند و او را سرپرست خود می‌گیرند و به خدا شرک می‌ورزند.

سست بنیانی :

ضعف و سستی و آسیب پذیری از مشخصات مهم دیگر آنها است طوری که می‌فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده‌اند، همچون عنکبوت است که خانه‌ای برای خویش ساخته و در حقیقت اگر می‌دانستند، سست‌ترین خانه‌ها همان خانه عنکبوت است. (عنکبوت: 41).

اولیای شیطان به عنوان تکیه‌گاه‌هایی همچون لانه عنکبوت هستند؛ زیرا خانه باید دیوار، چت، دروازه و سایر ملحقات مستحکمی داشته باشد؛ ولی خانه عنکبوت هیچ یکی را دار نیست. شیطان و اولیای او هم چنین هستند. قرآن به مسلمانان می‌آموزد که نه تنها از اولیای شیطان نباشند؛ بلکه با دوستان شیطان نیز مقابله کنند؛ چرا که آنان بسیار سست عنصر و ضعیف هستند. طوری که می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا يقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا کارزار می‌کنند و کسانی که کافر شده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند؛ پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است. (نساء: 76).

برادران شیطان :

هنگامی که ارتباط با شیطان از حد معمول و متعارف فراتر برود و آن قدر تنگاتنگ و صمیمی بشود که به مرحله برادری برسد، شیطان آن‌ها را به عنوان برادران صمیمی خویش می‌پذیرد و این نهایت سقوط برای انسان است.

قرآن برادران شیطان را کسانی معرفی می‌کند که در خرج اموال و صرف دارایی خود حد و مرزی قائل نیستند و اهل اسراف و تبذیر هستند.

طوری که می‌فرماید: «أَتَىٰ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا» وحق خویشاوند را به او بده و مستمند

و در راه مانده را [دستگیری کن] و اضافه خرجی و اسراف مکن؛ چرا که اسرافکاران برادران شیطان‌هایند و شیطان همواره نسبت به پروردگارش ناسپاس بوده است. (اسراء: 26 - 27).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (5 الي 7) بعد از این که الله متعال از مجادله‌گران در قدرت الله متعال بحث بعمل می‌آورد، به ردّ ادعای منکران حشر و نشر و دلایل دوباره زنده شدن، می‌پردازد، و دو دلیل بسیار روشن و واضح را در مورد امکان حشر ذکر نمود: یکی از آن دو در خلقت انسان و دیگری در خلقت نباتات نهفته است. طوری که خداوند متعال می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يَتُوفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّنْ يَرُدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلًا يَعْلَمُ مَنِ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بَهِيحٍ (٥).

ای مردم! اگر از دوباره زنده شدن در شک هستی پس بدانید که ما شما را از خاک آفریده‌ایم، باز از نطفه، باز از خون بسته، باز از پاره گوشت شکل داده شده و شکل داده نشده آفریده‌ایم، (همه این مراحل) به خاطر این است که برای شما (کمال قدرت خود را) روشن سازیم، و آنچه را بخواهیم تا زمان معین در رحم‌ها قرار می‌دهیم. باز شما را به صورت کودک بیرون می‌آوریم، باز تا به حد رشد (جوانی) تان برسید. و بعضی از شما جانش گرفته می‌شود. و بعضی از شما به پست‌ترین مرحله عمر و پیری باز گردانیده می‌شود تا پس از (آن همه) دانستن چیزی نداند. و زمین را خشک شده می‌بینی اما وقتی که بر آن باران ببارانیم، به حرکت می‌آید و نمو می‌کند و از هر نوع گیاهان زیبا و خرم می‌رویاند. (٥)

تفسیر:

شیخ مرحوم صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ» ای مردم! اگر در قدرت باری تعالی بر زنده ساختن مردگان در شک قرار دارید پس بدانید که او پدرتان آدم را از گل آفرید، سپس نسلش را از نطفه مرکب از آب منی مرد و آب منی زن خلق کرد.

«ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ» یعنی نسلش را از منی بساختیم که از پشت مرد می‌چکد. امام قرطبی در تفسیر خویش می‌نویسد: «نطف» به معنی قطره است و به خاطر کوچکیش به نطفه موسوم گشته است. (تفسیر قرطبی ٦/١٢).

«ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ» علقه خونی از خون غلیظ سرخ رنگ، «ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ» سپس پاره گوشت کوچکی همچون قطعه‌ای جویده شده از غذا. «مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ» شکل یافته و شکل نیافته؛ یعنی دارای شکل و صورت کامل و احیاناً خلقت ناقص.

ابن زید گفته است: «مخلقة» آن است که خدا سر و دو دست و پا را در آن ایجاد کرده است و غیر «مخلقة» آن است که چیزی در آن ایجاد نشده است. «لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ» برای این که راز و سرّ قدرت و حکمت خود را نشان دهیم، شما را بر این الگوی شگفت‌انگیز و نوظهور خلق کردیم.

مفسر زمخشری در این مورد می‌فرماید: یعنی تا بدین ترتیب قدرت خود را برایتان بیان کنیم. و در حقیقت هر آن که توانست انسان را از گل خلق کند و سپس از نطفه که هیچ تناسبی در بین خاک و آب موجود نیست، و توانست نطفه را به صورت علقه درآورد که با هم متفاوتند، سپس علقه را به مضغه و مضغه را به استخوان تبدیل کند، همو نیز می‌تواند

آنچه را که اول ساخته است باز آورد. بلکه این اعاده و باز آوردن در مقایسه با آفرینش اولیه آسان‌تر است. (تفسیر کشاف ۱۴۲/۳).

«و نُقِرَ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ» و هر چه را که بخواهیم در ارحام مادران باردار قرار می‌دهیم تا خلقتش کامل شود.

«إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» تا زمانی معین که وقت وضع حمل است.
«ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً» سپس این جنین را به صورت طفلی ناتوان که قدرت شنوایی و بینایی و... ندارد، درمی‌آوریم. و سپس به تدریج او را قوی و نیرومند می‌کنیم.
«ثُمَّ لِنَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ» تا نیرو و عقلمند کامل شود.

«وَمِنْكُمْ مَنْ يَتُوفَى» و بعضی در عهد جوانی می‌میرند.
«وَمِنْكُمْ مَنْ يَرُدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ» و بعضی به سن پیری و ناتوانی و خرفتی می‌رسند.
«لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً» به گونه‌ای که به حالت طفلی باز می‌گردد، بدنی رنجور و ناتوان و خردی خرفت و درک و شعوری ناقص پیدا می‌کند و هر چه را می‌دانست فراموش می‌کند، و آشنا را ناآشنا می‌داند، و از انجام دادن آنچه که قبلاً می‌توانست انجام بدهد ناتوان می‌شود. خدا فرموده است: «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ. وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً» این هم دلیل دوم برای اثبات معاد است و امکان وقوع حشر است. یعنی ای مخاطب یا ای مجادله‌گر! زمین را خشک و مرده و بدون حاصلات می‌بینی.

«فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ» وقتی آب بر آن نازل کنیم و باران بر آن بریزد، به جنبش و حرکت افتاده و رشد و نمو کرده و بعد از مردن دوباره جان می‌گیرد.
«وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بَهِيحٍ (5)» و از هرگونه گیاه شگفت‌آور می‌رویاند که مایه‌ی سرور بیننده می‌شود.

در آیات قبلی خواندیم که: مانع اساسی فرا راه تقوا، جهل به الوهیت و وحدانیت خداوند متعال بوده و همین جهل است که به پیروی شیطان می‌انجامد، در آیه 5 سوره حج خداوند متعال واضح می‌دارد که از آثار این جهل، شک و ورزیدن در وقوع روز جزا و روز قیامت است.

عکرمه می‌گوید: «هر کس قرآن بخواند، به این حالت نمی‌پیوندد». نقل است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در جمله دعاهایشان همیشه این دعا را می‌خواندند: «اللهم إني أعوذ بك من البخل وأعوذ بك من الجبن وأعوذ بك من أن أُرذِلَ العِمر وأعوذ بك من فتنة الدنيا وعذاب القبر». «بارخدا! من از بخل به تو پناه می‌برم و از جبن به تو پناه می‌برم و به تو پناه می‌برم از این که برگردانده شوم به پست‌ترین عمر و به تو پناه می‌برم از فتنه دنیا و عذاب قبر».

همچنان در این آیه مبارکه؛ دومین دلیل بر امکان رستاخیز مطرح ساخته می‌فرماید: «و زمین را خشکیده می‌بینی» یعنی: آن را مرده و افسرده می‌بینی که هیچ گیاهی را نمی‌رویاند، همچون آتش؛ وقتی که سرد و خاموش شود «پس چون بر آن آب را» یعنی: آب باران را «فروفرستیم، به جنبش در می‌آید» یعنی: آن گیاه‌ها به سبب بسیاری و نیرومندی خود به جنبش در می‌آید «و نمو می‌کند» یعنی: بلند می‌شود، یا باد می‌کند «و می‌رویاند» یعنی: بیرون می‌آورد «از هر نوع گیاه‌های خرم» یعنی: از هرگونه گیاه‌های زیبا و از هر رنگ رعنا و دلربا؛ اعم از سبزیها، میوه‌ها، گلها و ریاحین.

بَهجت :

زیبایی، نیکویی و خرمی است. پس ذاتی که بر زنده ساختن زمین مرده‌ای قادر باشد، بر آفرینش دوباره انسان نیز تواناست.

در بخشی از حدیث شریف لقیط بن عامر (رض) آمده است: «... گفتم یا رسول الله! چگونه خدای متعال مرده را زنده می‌کند و نشانه این رستاخیز در خلقتش چیست؟ فرمودند: آیا به وادی مرده و بی‌آب و علف گذر کرده‌ای؟ گفتم: بلی! فرمودند: آیا مجدداً در حالی که از

سبزي و خرمي جنب و جوش دارد بر آن وادي گذشته‌اي؟ گفتيم: بلي! فرمودند: خداوند متعال اين چنين مردگان را زنده مي‌کند و اين است نشانه وي در (رستاخيز) خلقتش».

مراحل هفتگانه اي که انسان از آن مي‌گذرد:

طوريکه در فوق هم تذکر يافت؛ مراحل هفت گانه که انسان از آن مي‌گذرد بشرح ذيل جمعبندي و خلاصه گرديده است:

الف: اصل انسان از گل است. الله متعال غذاي مني را از آب و خاک - که گياهان و انواع نباتات را مي‌روياند - به وجود مي‌آورد.

ب: پس زاد و ولد به وسيله‌ي نطفه اي ناچيز که اساساً تغذيه اش از آب و خاک است، پديد مي‌آيد. نطفه، معلق در مني مرد است. که در هر انزال، ميليونها نطفه (اسپرم يا اسپرماتوزوئيد) دارد که در يک رقابت شديد و با طي مسافتي طولاني، قويترين نطفه ها به تخمک (اول) مادر ميرسند. تخمک، ممکن است از تخمدان مادر، آزاد شده و به طرف رحم حرکت کرده باشد و با شرايط پيچيده و خاصي نطفه در تخمک جذب مي‌شود و به خواست پروردگار، هسته‌ي اوليه‌ي يک انسان متولد مي‌گردد و سپس به جداره‌ي رحم اويزان مي‌شوند.

ج: پس نطفه، تغيير شکل مي‌دهد و پس از چهل روز به خون بسته ي علق نقش مي‌يابد و به ديواره‌ي رحم زن اويزان مي‌شود.

د: آنگاه به پارچه گوشتي کوچک جويده شده، تبديل مي‌گردد. اين پارچه گوشت نيز پس از سپري کردن چهل روز، شکل مي‌گيرد، استخوان بندي اش شروع مي‌شود و گوشت روي آن را مي‌پوشاند و از آن موجودي به نام انسان، صورت مي‌بندد «ولقد خلقناکم ثم صورناکم» [اعراف/۱۱]. پس از آفرينش به انسان، صورت و سامان مي‌بخشد. «و صورکم فاحسن صورکم» [غافر/۶۴]. شما را نقش و صورت بست و نقش و صورتهائيتان را بس نيکو بست. و يا اين که پيش از طي اين مراحل از رحم خارج مي‌شود و ناقص و ناتمام مي‌ماند و به کمال خود نمي‌رسد. اينها نشان قدرت آفريدگار است که هر چه بيشتروشن مي‌گردد.

با اين بيان «مضغه مخلقه» بي نقص و عيب و نقش يافته است و خلقت کامل دارد، اما «مضغه غير مخلقه» معيوب و نقش نايافته و ناقص الخلقه است.

ه: جنين، پس از سپري شدن اين مراحل و مدت زمان بارداري مادر، به کودکی تبديل مي‌گردد و در ساعات مقرر به دنيا مي‌آيد،

و: آنگاه به تدريج و اندک اندک به رشد جسماني، عقلاي و... دست مي‌يابد،

ز: بلي! برخي از همان دم ولادت، يا پس از طي زماني نه چندان زياد و يا در سن نوجواني و جواني و ميانسالي، و يا در همان بدو تشکيل نطفه و مراحل اوليه در زهدان مي‌ميرند و دنيا را ترک مي‌کنند، برخي ديگر به سن پيري و کهنسالي مي‌رسند و آن قدر فرتوت و فراموشکار مي‌شوند که به حال دوران کودکی باز مي‌گردند و عقل و دانش و حواس را کم کم از دست مي‌دهند.

معمولاً عمر طولاني، آفرينش انسان را دگرگون مي‌کند. (نحل/۷۰)، [يس/۶۸]. بي ترديد همه ي اينها نشان وجود و قدرت صانع تواناست.

خداوند، در آغاز انسان را ناتوان آفريد، سپس نيرو و توان بخشيد و پس از آن بار ديگر او را ناتوان و پير گردانيد. (سوره روم آيه 54)

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾

اين (قدرت نمائيها) به خاطر آن است که (بدانيد) الله ذات حق است. و اين که اوست که مرده‌ها را زنده مي‌کند و هم اوست که بر هر چيزي تواناست. (۶)

تفسير:

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ»: اين نشانه‌ها و علايم، برهان قاطعي است بر اينکه تنها الله متعال

پروردگار معبود بر حقی است که عبادت جز برای وی سزاوار نمی‌باشد. و آنچه در عالم هستی پدید می‌آید از آثار قدرت او می‌باشد و گواه به این واقعیت است که خدا حق است. «ذَلِكَ بَأْنِ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ»: مطرح کردن موضوع خلقت انسان و گیاه برای این است که دریابید خالق و تدبیر کننده‌ی امور همانا فقط الله است، و آنچه در عالم هستی پدید می‌آید از آثار قدرت او می‌باشد و گواه به این واقعیت است که الله حق است پس جایز نیست که کسی وی چیزی را با وی شریک سازیم. «وَأَنَّهُ يَخِي الْمَوْتَى» زیرا الله ذاتی است که مردگان را زنده می‌کند و او بر هر چیزی تواناست. «وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» کاری که او بخواهد هیچ چیز وی را از تحققش در مانده نتواند کرد.

وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴿٧﴾

و اینکه قیامت آمدنی است هیچ شکي در آن نیست. و اینکه تنها الله است تمام کسانی را که در قبرها آرمیده اند زنده می‌کند. (٧)
تفسیر:

«يَبْعَثُ»: دوباره حیات می‌بخشد و زنده می‌گرداند یعنی: اگر قیامت و رستاخیزی در کار نبود، الله متعال این آفرینش را پدید نمی‌آورد بنابر این، کسی که به رستاخیز ایمان ندارد، قطعاً الله با عظمت را نشناخته و حکمت وی در آفرینش انسان و گونه های دیگر خلقت را نفهمیده است.

اهمیت ایمان به آخرت و تأثیر آن بر رفتار انسان:

ایمان به روز واپسین یکی از ارکان ایمان و عقیده‌ای از عقائد اساسی اسلام است. قضیه بعثت در دنیای پس از مرگ بعد از وحدانیت خداوند پایه دوم عقیده اسلامی است. ایمان به وقایع عالم پس از مرگ و ایمان به نشانه‌های قیامت از جمله ایمان به غیبات است که عقل انسان قادر به درک کیف وکان آنها نیست و جز از طریق وحی نبوی و ایمان بر وحی نبوی راهی برای شناخت آنها وجود ندارد.

بخاطر اهمیت به این روز بزرگ خداوند متعال در بسیاری از مواقع ایمان به خودش را به ایمان به روز قیامت ربط می‌دهد. همانطور که می‌فرماید: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» [البقره: ۱۷۷].
(نیکی این نیست که چهره‌هایتان را به جانب مشرق و مغرب کنید بلکه نیکی (در) کسی است که به خدا و روز آخرت ایمان بیاورد...) «ذَلِكَ يُوَعِّظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» [الطلاق: ۲]. (کسی بدانها پند و اندرز می‌گیرد که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد).

در بینش اسلامی حیات به زندگی کوتاه دنیا محدود نمی‌گردد و تنها در عمر کوتاه و محدود انسان خلاصه نمی‌شود.

در بینش اسلامی حیات از نظر زمانی تا ابد و از نظر مکانی بعد از دنیا در بهشتی که وسعت آن باندازه آسمان و زمین است و یا در آتشی که ظرفیت آن به اندازه انسان‌هایی است که در طول سال‌های متمادی روی زمین زندگی کرده‌اند، تداوم می‌یابد. (در این مورد به رساله: «الיום الآخر في ظلال القرآن» (صفحات 3 - 4) احمد فائز چاپ خالد حسن الطرابیسی، چاپ اول (۱۳۹۵ هـ) برای معلومات بیشتر مراجعه نماید.

خوانندگان گرامی!

در آیات (8 الي 14) در باره احوال مردم، مجادله کردن بیهوده، پاداش مؤمنان شایسته، بحث بعمل آمده است.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ﴿٨﴾

و گروهی از مردم درباره خدا بدون هیچ دانش و بدون هیچ هدایت و کتاب روشنی به مجادله بر می‌خیزند. (٨)

تفسیر:

«عِلْمٌ»: مراد علم ضروری و بدیهی است. از قبیل: اطلاع انسان از زنده بودن خود، و این که یک، نصف دو است.

«هُدًی»: مراد استدلال درست و حجت صحیح است.

«كِتَابٍ»: مراد کتاب آسمانی است (أَحْقَافُ / 4). کتاب منیر: یعنی کتاب روشنگری که حامل حجت‌های واضح و برهان‌های روشن از جانب خداوند متعال باشد. یعنی آنان فقط از روی هوای محض به جدل می‌پردازند. دستمایه‌شان فقط جهل است و دروغ. بناءً این جدالگران از دانشی که بدان بینایی حق کردند بی‌بهره‌اند حتی نیز که بدان بر مخالفان‌شان غالب آیند دارا نمی‌باشند، کتابی هم از نزد الله ندارند که حق را از باطل بدان جدا سازد.

مفسر ابن عطیه گفته است: به طریق توییخ و سرزنش این را تکرار کرده است.

انگاه می‌گوید: این مثال‌ها بسیار واضح و روشن می‌باشند، اما با وجود این بعضی از مردم بدون دلیل و برهان درباره‌ی خدا مجادله می‌کنند. (البحر ۳۵۴/۶).

برای شناخت انسان راه و طروق انسان متعدّد وجود دارد، گاهی از راه فکر و تعقل و تحصیل بدست می‌آید که شاید کلمه «بِغَيْرِ عِلْمٍ» اشاره به آن باشد و گاهی به قلب که همانا الهام می‌شود که شاید کلمه «هُدًی» اشاره به آن باشد و گاهی هم از طریق کتب آسمانی و وحی و نبوت که در جمله «وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ» توضیح یافته است. شأن نزول آیه مبارکه:

مفسران در شأن نزول این آیه مبارکه می‌نویسند: این آیه کریمه در مورد ابوجهل و نضر بن حارث نازل شد. ابو جهل در رأس مشرکان مکه قرار داشت و پیوسته با اسلام دشمنی می‌ورزید که خدای متعال در آیه بعد او را به ذلت و خواری دنیا بیم می‌دهد و این هشدار در روز بدر به تحقق پیوست و او به ذلت کشته شد.

همچنین نضر بن حارث پیوسته در کوچه‌های مکه می‌گشت و درباره دعوت اسلامی نیرنگ‌های گونه‌گون سازمان داده و شایعه‌های باطل می‌پراکند. او نیز در بدر کشته شد. (کذا رواه ابن ابی حاتم عن ابی مالک، مظهري)

باید گفت با اینکه نزول آیه متعلق به شخصی خاص شده است، ولی حکم آن برای هر کسی که در او این خصایل رذیله یافته بشوند، عام است.

در روایتی از ابن ابی حاتم آمده است: که به حضرت علی خبر دادند که یک نفر درباره‌ی «مشیت» صحبت می‌کند. حضرت او را خواست و گفت: ای بنده‌ی خدا! خدا به میل خودش تو را خلق کرد یا به میل خودت؟ گفت: به میل خودش. باز گفت: اگر او بخواهد مریض می‌شوی یا اگر تو خواهی؟ گفت: مسلم است اگر او بخواهد. گفت: اگر او بخواهد شفا می‌یابی یا اگر تو خواهی؟ گفت: اگر او بخواهد. گفت: هر جا او بخواهد واردت می‌کند یا هر جا که خودت خواهی؟ گفت: هر جا که او بخواهد. گفت: به خدا قسم! اگر غیر از این می‌گفتی، با شمشیر میان دو چشمت را می‌شکافتم.

ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنَذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٩﴾

[آن هم] با حالتی متکبرانه و مغرورانه که سرانجام مردم را از راه خدا گمراه کند؛ برای او در دنیا رسوایی است و روز قیامت عذاب سوزان به وی می‌چشانیم. (۹)

تفسیر:

«ثَانِي عَطْفِهِ» از حق روگردان است و به عنوان کفرورزی روبرو می‌تابد. ابن عباس (رض) فرموده است: وقتی به سوی حق خوانده شود به عنوان تکبر از آن رو میگردانند.

زمخشری فرموده است: «ثَنَى العطف» به معنی تکبر و افاده و غرور است. پس مانند روی گردانند است. (تفسیر کشاف ۱۴۴/۳).

«در دنیا برای همچو انسانها خزی است» «لَهُ فِي الدُّنْيَا خَزْيٌ» خزی: رسوایی و ذلتي است که دامنگیر مستکبران می‌شود و عبارت است از: پیامد بد عذاب عاجل دنیوی و نام و آوازه بد بر سر زبانهای مردم، «و در روز قیامت به او عذاب سوزان می‌چشانیم» به این ترتیب است که عذاب هر دو سرا، برایش جمع می‌گردد.

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿١٠﴾

این (عذاب) به سزای آن چیزهایی است که در دست تو پیش فرستاده بود. و [گرنه] خدا به بندگان خود بیدادگر نیست. (۱۰)

تفسیر:

«بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ» شامل مجاز مرسل است و علاقه‌ی آن سببیت است؛ زیرا دست انجام دهنده‌ی خیر و شر است. از آنجا که اغلب کارها توسط دست انجام می‌پذیرد، اعمال سایر اعضاء بدان نسبت داده شده است.

«لَيْسَ بِظَلَّامٍ»: کمترین ستمی روا نمی‌دارد (آل عمران آیه 182، نساء آیه 40).
«وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» والله عادل و دادگر است و به هیچ یک از بندگان خود ظلم نمی‌کند. واقعاً الله عادل است و قهر یا مهر او نتیجه‌ی عملکرد ماست. و خداوند متعال بندگان را بدون گناه عذاب نمی‌کند.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴿١١﴾

بعضی از مردم خدا را تنها با زبان می‌پرستند (و ایمان قلبیشان بسیار ضعیف است). همین که دنیا به آنها رو کند و نفع و خیری به آنان رسد حالت اطمینان پیدا می‌کنند اما اگر مصیبتی به عنوان امتحان به آنها برسد دگرگون می‌شوند و به کفر رو می‌آورند! و به این ترتیب هم دنیا را از دست داده اند و هم آخرت را و این خسران و زیان آشکاری است! (۱۱)

تفسیر:

با تأسف باید گفت که: ایمان برخی از انسانها موسمی و سطحی است و حوادث تلخ و شیرین روزگار زندگی آنرا تغییر می‌دهد.

ارتداد و بازگشت از راه خداوند، قهر شدید الهی و عذاب دوزخ را به دنبال دارد. «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ» بدین ترتیب دنیا و آخرت خود را تباه می‌کند. پس به بدبختی همیشگی درمی‌افتد.

«فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ» «اگر خیری به او برسد» یعنی: خیر دنیوی‌ای؛ چون رفاه و عافیت و فراوانی صحت و سلامتی «بدان آرام می‌گیرد» و بر دین خود ثابت قدم مانده و بر عبادت حق تعالی استمرار می‌ورزد. «وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ» و اگر ناملايمات و مصیبتی در روزگار زندگی برایش پیش آید، یعنی: ناخوشی‌ای در خانواده، یا مال، یا جانش پیش آید، مرتد می‌شود و به کفر باز می‌گردد.

«ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»: «در دنیا و آخرت زیان‌کار شده» یعنی: در حالی که دنیا و آخرتش برباد رفته است پس نه در دنیا او را از غنیمت و سپاس و ثنا بهره‌ای است و نه در آخرت از پاداش و اجر و آنچه که خداوند متعال به بندگان صالح خود آماده ساخته است «این» زیان دنیا و آخرت «همانا زیان آشکار است» و این نهایت زیان و غایت خواری و رسوایی است.

شان نزول آیه 11:

719- بخاری از ابن عباس (رض) روایت کرده است: شخصی به مدینه می‌آمد و دین اسلام را می‌پذیرفت، پس اگر همسرش پسر به دنیا می‌آورد و گله اسب‌هایش زاد و ولد می‌کرد. می‌گفت: اسلام دین نیکو و شایسته است. اگر همسرش پسر نمی‌زاید و گله اسب‌هایش زاد و ولد نمی‌کرد. می‌گفت: اسلام دین شر و آفت است. پس خداوند متعال آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ...» را نازل کرد. (صحیح است، بخاری 4742).

720- این مردویه از قول عطیه از ابو سعید روایت کرده: مردی از یهود ایمان آورد پس خودش نابینا شد، فرزندش مُرد و اموالش از بین رفت. اسلام را به فال بد گرفت و گفت: از این دین برای من خیری نرسید، پسرم مُرد، مال و ثروتم تباه گشت و چشمانم نابینا گردید. پس آیه «وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ...» نازل شد.

يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ﴿١٢﴾

چیزی را به جای الله می پرستند که نه زیانی به آنان می رساند و نه سودی به آنان میدهد؛ این است همان گمراهی (از حق) است. (۱۲)
تفسیر:

باید گفت که: شرك و دلبستگی به غیر الله، بزرگترین انحراف و بزرگترین مصیبتی است که انسان بدان مبتلا می شود. شرك، دارای هیچگونه اساس و بنیاد منطقی نمی باشد، زیرا پرستش، یا برای رسیدن به سودی است و یا هم جلوگیری از شرّی، که عبادت و پرستش بتها هیچ کدام را ندارند. ونباید به خاطر منافع زودگذر دنیوی، ضرر دائمی آخرت را نخریم. و متیقن باشیم که: تمام سود و زیانها به دست الله است و غیر او هیچ نقشی ندارد. «ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ﴿12﴾» این آخرین درجهی گمراهی و انحراف از راه راست است که بالاتر از آن گمراهی وجود ندارد.

يَدْعُو لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لِبَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَلِبَيْسَ الْعَشِيرِ ﴿١٣﴾

او کسی را می خواند که زیانش از نفعش نزدیکتر است، چه مددگار بد و چه یاران بد هستند! (۱۳)

تفسیر:

شیخ مرحوم صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: بنابر یکی از نظریهها آیه مبتنی بر فرض است؛ یعنی اگر فرضاً نفع و ضرر آن را بپذیریم، حتماً ضرر و زیانش از نفع آن بیشتر است. (البحر ۳۵۶/۶).

همچنان آیه مبارکه سفاقت و نادانی بعضی انسانها را نشان می دهد که معتقد است پرستش غیر خدا برایش سودی دربر دارد و وقتی از آن شفاعت بطلبد مفید خواهد بود. یعنی: بصورت قطع معبودی که عبادتش زیان وارد کند، برای پرستشگر خود یار و یاور بسیار بد و رفیق و همدم بسیار نامیمونی است.

تمام سود و زیانها به دست الله است و غیر او هیچ نقشی ندارد.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿١٤﴾

یقیناً الله کسانی را که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، در بهشت هایی در می آورد که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است؛ مسلماً خدا هر چه را بخواهد انجام می دهد. (۱۴)

تفسیر:

ایمان همراه با عمل، کلید نجات است و هیچ يك به تنهایی کارساز نیست. و در ضمن ایمان و امید به وعده های حق، بزرگترین عامل برای رها کردن غیر اوست. بعد از این که حال و وضع مشرکان و منافقان مذذب و متردد بیان یافت، حال به توضیح زندگی مؤمنان در آخرت را یادآور شد. میفرماید:

پروردگار با عظمت مؤمنان صادق را به باغ هایی پرناز و نعمت بهشت خواهد برد که در زیر قصرها و اطاق هایش نهرهای شیر و شراب و عسل جاری است و آنها در باغ های بهشت شاد و مسرورند.

«إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿14﴾»: حقیقت، امر همین است هرچه را که خداوند متعال بخواهد آنرا انجام می دهد، پس هر که را بخواهد، پاداش نیک می دهد و هرکه را بخواهد، عذاب می کند.

فرمان و حکم او قابل تعقیب نیست، پس بهشت را از سر کرم و لطف خود به مؤمنین عطا می‌کند و دوزخ را از روی عدالت و قضاوت به کافران می‌دهد.
خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات فوق حال مشرکان یاهو گو و اهل مجادله و منافقان به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (15 الی 16) مبحثی در مورد اینکه الله یار پیامبر صلی الله علیه وسلم است، اشاراتی بعمل آمده است. هدف کلی و اساسی این دو آیه متبرکه را میتوان در نقطه ذیل خلاصه و جمع‌بندی نمود:

الف: پیروزی و یاری رساندن خاتم النبیین محمد صلی الله علیه وسلم در دنیا و آخرت تا دشمنانش ناامید شوند.

ب: فروفرستادن قرآن به شکل آیاتی گویا و روشنی بخش، تا مردم را به سوی حق و درستی و راستی رهنمائی و هدایت نموده و از بدی باز دارد.

مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُدْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ (١٥)

هر کس گمان میکند که خدا پیامبرش را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد (و از این نظر عصبانی است هر کاری از دستش ساخته است بکند) ریسمانی به سقف خانه خود بیاویزد و خود را از آن آویزان نماید و نفس خود را قطع کند! (و تا لب پرتگاه مرگ پیش رود) ببیند آیا این کار خشم او را فرو می‌نشاند؟! (١٥)

تفسیر:

با تمام قوت باید گفت که: امداد و نصرت الهی، در دنیا و آخرت قطعی است. و ناامیدی از قدرت و نصرت الهی، تعادل انسان را از بین می‌برد.

مفسیر «تفسیرانوار القرآن» مینویسد: حاصل معنی این است: همان طوری که رسیدن او به آسمان غیر ممکن است، یاری دادن محمد صلی الله علیه وسلم نیز از سوی حق تعالی اجتناب ناپذیر و امری قطعی و غیرقابل برگشت است. به قولی: معنای «خِرَّةً فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ» [الحج: 15] این است: باید این پندارگر، ریسمانی را به سقف خانه‌اش بیاویزد زیرا هر چیزی که بر فراز سر انسان باشد، لغتاً «سما» نامیده می‌شود و در این صورت، «ثُمَّ لِيَقْطَعْ» این گونه معنی میشود: سپس خود را حلق آویز کرده و آن ریسمان را ببرد تا در اثر خفگی بمیرد آنگاه بنگرد که آیا این کار و تدبیرش، آنچه را که مایه خشمش شده است از بین می‌برد و یاری دادن پیامبر صلی الله علیه وسلم از سوی خداوند متعال قطع می‌شود؟ هرگز!.

ابن کثیر در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: این نظر که معنی را روشن‌تر میرساند و سرزنش را بلیغ‌تر، نشان میدهد، تفسیر ابن عباس (رض) از آیه مبارکه است، طوری که می‌فرماید: «هرکس می‌پندارد که الله متعال یاری دهنده محمد صلی الله علیه وسلم و کتاب و دین خویش نیست پس اگر نصرت الله به پیامبرش او را بر سر خشم می‌آورد، باید برود خودکشی نماید؛ زیرا خداوند متعال خواه نا خواه نصرت دهنده پیامبر و دینش می‌باشد و این نصرت هرگز قطع شدنی نیست». البته این امر دعوت به انتحار نیست بلکه چنان است که مردم عادتاً می‌گویند: هرکس این امر را نمی‌پسندد، بگو آب دریا را بیاشامد، سر بر دیوار زند، به آسمان برود... و مانند آن از تعبیرات دیگر. چنین تعبیراتی برای دادن این معنی است که: از کار و تدبیرش فایده‌ای متصور نیست و عکس العملش به جایی نمی‌رسد. ابن کثیر نیز آیه کریمه را همین گونه معنی و تفسیر کرده است.

شیخ مفسر زمخشری در تفسیر خود کشف معنای آیه را چنین بیان کرده است: «خداوند در دنیا و آخرت یار پیامبر خاتم است. پس هرکس از روی حسادت و عداوت چنان تصور کند که خداوند خلاف آن عمل می‌کند. و چشم امید و طمع به آن دوخته و خشمش را بالا برده است که پیامبر بر خواسته اش ظفر نخواهد یافت، باید به هر وسیله‌ی ممکنه که در

توان دارد، آن را مورد بررسی قرار دهد و تلاش خود را برای از میان برداشتن آنچه که او را به خشم آورده، به کار گیرد، تا جایی که ریسمانی به سقف خانه اش آویزان کند و خود را بدان وسیله از پای در آورد. این شخص باید نزد خود بیندیشد و به فکر فرو رود که اگر چنین اقدامی کند و خود را خفه نماید، یاری خدا به پیامبر - که او را به خشم آورده است - منتفی میشود؟!» (تفسیر الواضح، محمد محمود حجازی). کلیمه «کید» در آیه از سر تمسخر است؛ چون این شخص حسود در این مورد به هدف نخواهد رسید؛ بلکه خود را نابود می‌کند؟! (تفسیر الواضح، محمد محمود حجازی).

این آیه در رد دشمنان اسلام است که چشم طمع و حسد به خاموش شدن دعوت اسلامی دوخته اند؛ اما خداوند نور خود را به کمال می‌رساند، پیامبرش را تأیید می‌فرماید، از دست دشمنان و ناپاکان مصونش می‌دارد، وحی را پشتوانه اش می‌گرداند و نشانه های روشن و روشنی بخش خود را به وی عطا می‌فرماید. [غافر/۵۱]، [صف/۸ و ۹] همچنان قابل یادآوری میدانم که: این آیه مبارکه برای مسلمانان بسی امید آفرین است زیرا گویای آن است که مسلمان هرگز نباید در نصرت الهی شک و تردید را به خود راه دهد، بالعکس باید در هر شرایطی شکیبا بوده و یقین داشته باشد که سرانجام پیروزی از آن وی است.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ ﴿١٦﴾

و این گونه، قرآن را [به صورت] آیاتی روشن نازل کردیم؛ و قطعاً الله هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند. (۱۶)

تفسیر:

در این جای هیچ گونه شکی وجود ندارد که: قرآن وسیله‌ی هدایت است، ولی اصل هدایت کار خداوند و لطف اوست.

«بَيِّنَاتٍ»: یعنی واضح و روشن، دارای دلالت آشکار بر مدلولات و معانی خود و در برگزیده حجت های قاطع از جانب خداوند متعال.

«وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ»: و هدایت دهنده همانا خداست و جز او هدایت دهنده‌ای نیست. یعنی: هر که را که حق تعالی ابتداء اراده هدایتش را داشته باشد، هدایت میکند. یا بر هدایت کسی که از قبل هدایت شده و ره یافته باشد، می‌افزاید - و قطعاً او را در این کار، حکمت تام و حجت قاطع است.

یعنی خداوند هر که را اراده کند هدایت می‌کند، ولی اراده او تابع حکمت اوست و لذا کسی را هدایت می‌کند که زمینه‌های لازم را در خودش ایجاد کرده باشد.

همچنان مفسران از جمله زمخشری و بیضاوی می‌فرمایند که: الله متعال به وسیله‌ی قرآن، کسانی را هدایت می‌کند و به راه راست می‌برد که می‌داند آنان مؤمن اند و دل‌هایشان از نور ایمان و باور مآل‌مال است و قطعاً بر سر حق و هدایت پایدار می‌مانند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (17 و 18) حکم الهی میان ملت‌های پیشین، تواضع همه‌ی آفریده‌ها در بارگاه باعظمت آفریدگار مورد بحث قرار می‌گیرد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١٧﴾

کسانی که ایمان آورده اند و آنان که یهودی شدند و صابئین (بی‌دینان) و نصارا و آتش پرستان و آنان که به الله شریک آوردند، یقیناً الله روز قیامت میان‌شان فیصله خواهد کرد، چون الله بر هر چیز گواه است (و از همه چیز آگاه). (۱۷)

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا»: آنان که در ایمان صادقند، یعنی پیروان محمدصلی الله علیه وسلم است. «وَالَّذِينَ هَادُوا»: و یهودیان که به حضرت موسی علیه السلام انتساب دارند.

«وَالصَّابِئِينَ»: و ستاره پرستان. (مراجعه سوره: بقره آیه 62) «و صابئینها» فرقه مشهور اند که به هیچ یک از ادیان منتسب به انبیا علیه السلام وابستگی ندارند. ظاهراً شعبه‌ای از نصاری هستند، بواسطه کثرتشان در وقت نزول قرآن، گروه مستقل آمده‌اند، این کلمه فقط دو بار در قرآن آمده است. در مورد اینکه صابئین چه کسانی هستند، روایاتی متعددی تذکر یافته است، بعضی گفته اند: آنها ستاره پرست هستند، برخی بدین باور اند که آنان ملائکه پرست اند و برخی می گویند، اینان گروهی از پیروان نوح علیه السلام هستند. «وَالنَّصَارَى» و آنان که به دین حضرت عیسی علیه السلام منسوب هستند. نصاری: مفرد آن نصرانی است، گویند: این تسمیه برای آن است که عیسی علیه السلام در شهر ناصره زندگی می‌کرد که پیروان او را نصاری گفتند. «وَالْمَجُوسَ» آتش پرستان. یعنی: زرتشتیان که آتش را می‌پرستند و برآنند که عالم دارای دو اصل است: نور و ظلمت. به قولی: آنان در اصل یکتا پرست بوده و کتابی آسمانی نیز داشته‌اند، سپس به انحراف کشیده شدند و کتابشان از میانشان برداشته شد. این لفظ فقط یک بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است. «وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا» اشاره به اعراب بت پرست دارد. «إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» حتماً الله در بین مؤمنان و پنج فرقه‌ی گمراه حکم و قضاوت می‌کند و مؤمنان را راهی بهشت می‌کند و کفار را به دوزخ می‌فرستد. به قولی، فصل میانشان به این معنی است: الله سبحانه و تعالی کسانی را که برحق اند، از کسانی که بر باطلند، جدا و متمایز می‌گرداند. «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» «بی‌گمان خداوند بر همه چیز گواه است» اعم از افعال و اقوال و غیره امور خلقتش و ذره‌ای از او پنهان نمی‌ماند، از این رو، حکم و فیصله حق تعالی در میان بندگان از روی علم است پس باید هر شخصی در عقیده و شیوه عملش بنگرد که به کدامین راه روان می‌باشد؟ هادوا: یهودی شدند. هود (بفتح اول) رجوع و توبه است «هاد الرجل هوداً» یعنی توبه کرد و به سوی حق برگشت. و نیز به معنی داخل شدن به دین یهودیت است «هاد و تهود» یعنی به دین یهود داخل شد.

صابئیان در قرآن :

خداوند متعال در قرآن عظیم الشان (آیه: 62 سوره بقره) میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ مِنَ ءَامَنِ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَءَعْمَلٍ سَلِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (62)». «بدرستی کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و مسیحیان و صابئیان، هر کس به خدا و روز آخرت ایمان بیاورد و کردار نیک انجام دهد، پاداششان نزد پروردگارشان (محفوظ) است و نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند».

نظریات مفسران در مورد «صابئیان»:

مفسر جارالله زمخشری در تفسیر خویش می نویسد: صابئیان قومی هستند که از ائین یهودیت و مسیحیت برگشته و فرشتگان را پرستش می‌کردند. کلمه «صبأ» به معنی خارج شدن از دین است. (تفسیر زمخشری: جلد 1، صفحه 146).

مفسر ابو محمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن تمام بن عطية الأندلسي المحاربي مینویسد:

صابئین در لغت به معنی کسی است که از دینی برگشته و به دین دیگری گرویده است. از این روی عرب‌ها به کسی که مسلمان میشد می‌گفتند: «قد صبأ» یعنی از دین خود خارج شده و دین جدید را پذیرفته است. و اما «صابئین» که در آیه بدان‌ها اشاره شده است، سدی گفته است: آنان گروهی از اهل کتاب هستند. مجاهد گفته است: آنان قومی بی‌دین هستند که

نه یهودی به حساب می‌آیند و نه مسیحی. ابن ابی نجیح هم گفته است: صابئیان قومی هستند که در موصل عراق سکونت دارند و لفظ «لا إله إلا الله» را می‌گویند ولی بدان عمل نمی‌کنند و کتابی هم ندارند. حسن بن ابی الحسن و قتاده هم بر این باورند که صابئیان قومی هستند که فرشتگان را می‌پرستند و پنج نماز را رو به قبله می‌خوانند و زبور را تلاوت می‌کنند، وقتی که زیاد بن ابی سفیان آنان را دید، خواست که جزیه را از آنان بردارد تا اینکه فهمید که آنان فرشتگان را پرستش می‌کنند (و در نتیجه از کار خود منصرف شد). (تفسیر ابن عطیه: ج 1، ص 327-328).

در تفسیر الوسی آمده است: صابئیان چندین گروه هستند، گروهی ستارگان و گروهی بتان را می‌پرستند و هر کدام از این دو گروه نیز خود دسته‌های مختلفی دارند که هر یک از آنها دارای اعتقادات و عبادات خاص خود است.

امام ابوحنیفه (رح) در مورد گروه صابئیان می‌نویسد: آنان بت پرست نیستند بلکه تنها ستارگان را تعظیم می‌کنند همانگونه که کعبه تعظیم می‌شود. عده‌ای هم گفته‌اند: صابئیان موحدانی هستند که به تأثیر ستارگان اعتقاد دارند و به بعضی از پیامبران از جمله یحیی ایمان دارند. برخی هم گفته‌اند: صابئیان قومی هستند که به خدا اقرار میکنند و زبور را می‌خوانند و فرشتگان را پرستش میکنند و رو به کعبه نماز می‌خوانند و در واقع از هر دینی چیزی را گرفته‌اند. اما در مورد جواز ازدواج با آنان و خوردن ذبح آنان فقها با هم اختلاف نظر دارند.

مفسر تفسیر قرطبی مینویسد: اختلافی در این نیست که یهودیان و مسیحیان اهل کتاب هستند، لذا هم ازدواج با زنان آنان و هم خوردن ذبح آنان و هم وضع جزیه بر آنان جایز است، ولی در مورد «صابئین» اختلاف نظر وجود دارد؛ سُدی و اسحاق بن راهویه گفته‌اند: صابئیان گروهی از اهل کتاب هستند.

ابن منذر به نقل از ابن اسحاق گفته است: خوردن ذبح آنان و ازدواج با زنان آنان اشکالی ندارد. مجاهد و حسن بن ابی نجیح هم گفته‌اند: صابئیان قومی هستند که آئینشان آمیزه‌ای است از یهودیت و مجوسیت و خوردن ذبحشان جایز نیست. حسن و قتاده هم آنان را قومی معرفی کرده‌اند که فرشتگان را می‌پرستند و رو به قبله نماز می‌خوانند و زبور را تلاوت می‌کنند.

قرطبی بعد از نقل این اقوال گفته است: آنچه از مذهب صابئیان برمی‌آید این است که آنان موحدانی هستند که به تأثیر ستارگان اعتقاد دارند، از این روی وقتی که «القادر بالله» در مورد آنان از ابوسعید اصطخری سؤال کرد، به کافر بودن آنان فتواء داد. (تفسیر قرطبی: ج 1، ص 434-435).

تفسیر ابن کثیر: اما در مورد صابئیان اختلاف نظر وجود دارد، سفیان ثوری به نقل از مجاهد گفته است: صابئیان ملتی هستند بین مجوسیان و یهودیان و مسیحیان و دین (بخصوصی) ندارند.

ابوالعالیه، سُدی، ضحاک و اسحاق بن راهویه بر این عقیده‌اند که: صابئیان گروهی از اهل کتابند که زبور را می‌خوانند، از این روی امام ابوحنیفه و اسحاق گفته‌اند: خوردن ذبح آنان و ازدواج با زنان آنان اشکالی ندارد.

از حسن بصری هم روایت شده که می‌گفت: صابئیان ملتی مانند مجوسیان هستند. امام فخر رازی هم بر این باور است که آنان قومی هستند که ستارگان را می‌پرستند بدین معنی که خداوند ستارگان را قبله‌ی عبادت و دعا قرار داده و یا اینکه تدبیر امور عالم را به آن‌ها واگذار کرده است.

سپس ابن کثیر گفته است: ظاهرترین و قویترین این اقوال -خدا هم بهتر می‌داند- قول مجاهد و پیروان او و وهب بن منبه است که اعتقادشان بر این است که صابئیان ملتی هستند که نه بر دین یهودیان و مسیحیان و مجوسیان هستند و نه به آیین مشرکین اعتقاد دارند بلکه

بر فطرت خود باقی مانده و دین مشخصی ندارند که از آن پیروی کنند. از این روی مشرکان، مسلمانان را «صابئی» می‌نامیدند بدین معنی که از تمام ادیان موجود در آن زمان خارج شده اند. (تفسیر ابن کثیر: ج 1، ص 104).

در تفسیر شوکانی آمده است: صابئیان قومی هستند که ستارگان را می‌پرستند، عده‌ای هم آنان را گروهی از مسیحیان به حساب آورده‌اند ولی این غیر صحیح است، چون آنان گروه معروفی هستند که به هیچ یک از ادیان منتسب به پیامبران بر نمی‌گردد (تفسیر شوکانی: ج 3، ص 423).

از آنچه که مفسران در مورد صابئیان گفته و از پیشینیان خود نقل کرده‌اند به روشنی در می‌یابیم که آنان شناختی کافی از اعتقادات و دیانت صابئیان نداشته‌اند و هرچه گفته‌اند از روی حدس و گمان و از روی ظاهر عبادات و اوضاع و احوال آنان بوده است، چون اگر حقیقت دیانت و معتقدات آنان را می‌شناختند، تا این حد با هم اختلاف نظر نمی‌داشتند. ولی آنچه برای ما روشن شده است این است که صابئیان نه اهل کتابند و نه گروهی از اهل کتاب و قرآن کریم و سنت نبوی هم این مطلب را تأیید می‌کنند.

1- قرآن کریم و صابئیان:

خداوند متعال می‌فرماید: «وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (155) * أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ إِلَهُكُمُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَفْلِينَ» (156) * «[الأنعام: 155-156]. (این قرآن) کتاب مبارک (و پر خیر و برکتی) است که ما آن را فرو فرستاده‌ایم، پس از آن پیروی (و بدان عمل) کنید و (از مخالفت با آن) بپرهیزید باشد که مورد رحمت خدا قرار بگیرید. (آن را فرو فرستاده‌ایم) تا نگویند کتاب تنها بر دو گروه پیش از ما فرو فرستاده شده است و ما از بحث و بررسی آن‌ها بی‌خبر بوده‌ایم).

مفسران در تفسیر این دو آیه نظرات مختلفی را به شرح زیر بیان داشته‌اند:
الف - تفسیر قرطبی: خداوند متعال در این دو آیه خطاب به اهل مکه گفته است: ما قرآن را بر شما فرو فرستادیم تا نگویند که کتاب‌های تورات و انجیل بر یهودیان و مسیحیان نازل شده و کتابی بر ما نازل نشده است. (تفسیر قرطبی: ج 7، ص 143-144).

از تفسیر قرطبی چنین بر می‌آید که منظور اهل مکه و دیگران از اهل کتاب تنها یهودیان و مسیحیان بوده‌اند و سیاق آیه هم بیانگر این امر است، پس مفهوم «اهل کتاب» غیر یهودیان و مسیحیان از قبیل صابئیان و مجوسیان را در بر نمی‌گیرد.

ب - تفسیر ابن کثیر: علی بن ابی طلحه از ابن عباس (رض) روایت کرده است که در دو آیه فوق منظور از دو گروهی که کتاب بر آنان نازل شده یهودیان و مسیحیان هستند. مجاهد و سدی و قتاده هم، چنین گفته‌اند. و منظور از «وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَفْلِينَ» این است که ما نمی‌فهمیدیم که آنان چه می‌گفتند، چون زبان آنان با زبان ما تفاوت داشت و در نتیجه ما از آن‌ها غافل بودیم. (تفسیر ابن کثیر: ج 2، ص 192).

گفته‌ی مجاهد و همفکران او هم نشان می‌دهد که منظور از دو گروهی که کتاب بر آنها فرو فرستاده شده است، یهودیان و مسیحیان هستند و در اصطلاح آنان تنها این دو گروه اهل کتاب به حساب می‌آیند، بنابر این، اهل کتاب شامل صابئیان و مجوسیان و امثال آنها نمی‌شود. به همین دلیل تمام مفسران گفته‌اند: منظور از این دو گروه تنها یهودیان و مسیحیان هستند و ابن عطیه در این مورد ادعای اجماع مفسرین را کرده است. (تفسیر ابن عطیه: ج 5، ص 405. تفسیر الوسی: ج 8، ص 61. تفسیر المنار: ج 8، ص 204).

ج- تفسیر فتح البیان: در این آیه تنها به دو کتاب نازل شده بر یهودیان و مسیحیان اشاره شده است، چون از میان کتاب‌های آسمانی، این دو کتاب از لحاظ اشمال بر احکام از همه مشهورتر بوده‌اند و این دلالت می‌کند بر اینکه مجوسیان اهل کتاب نبوده‌اند، چون اگر آنها هم اهل کتاب می‌بودند، گروه‌هایی که کتاب بر آنها نازل شده است سه گروه می‌شدند نه دو گروه.

ابن کمال این سخن را گفته است. (تفسیر فتح البیان: ج 4، ص 281). این آیه همچنین دلالت می‌کند بر اینکه صابئیان هم اهل کتاب به حساب نمی‌آیند، چون اگر آن‌ها هم اهل کتاب به حساب می‌آمدند، گروه‌هایی که کتاب بر آن‌ها نازل شده است بیش از دو گروه می‌بودند.

2 - سنت نبوی و صابئیان :

در سنت نبوی چیزی وارد نشده است مبنی بر اینکه صابئیان جزو اهل کتاب به حساب می‌آیند و یا اینکه مثل اهل کتاب باید با آن‌ها رفتار شود همانطوریکه در مورد مجوسیان وارد شده است. درحالیکه اگر صابئیان هم مثل مجوسیان بودند، در سنت نبوی به آنها اشاره می‌شد به اعتبار اینکه اهل کتاب هستند و یا به اعتبار اینکه مانند مجوسیان در بعضی از احکام ملحق به اهل کتاب هستند. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود: آشنائی با ادیان در قرآن تألیف دکتر عبدالکریم زیدان (جدي) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری) **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿١٨﴾**

آیا ندیدی که سجده می‌کنند برای خدا تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند و همچنین آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبنندگان، و بسیاری از مردم، اما بسیاری ابا دارند و فرمان عذاب در باره آنها حتمی است، و هر که را الله خوار کند، او هیچ عزت دهنده‌ای ندارد. بی‌گمان الله هر چه بخواهد (و صلاح بداند) انجام می‌دهد. (۱۸) «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» «آیا ندانستی که آنان که در آسمان هایند برای خدا سجده میکنند» از فرشتگان در اقطار آسمانها «وَأَنان که در زمینند» از مؤمنان انس و جن و دیگر مخلوقات در عالم زمین و در کره‌ی خاکی. نیز برای خدا سجده می‌کنند.

«وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ»: این کرات با عظمت با دیگر کوهها و درختان و حیوانات در مقابل عظمتش سر سجده بزمین می‌نهند و سجده‌ی تسلیم و فروتنی و خضوع می‌برند.

ابن کثیر گفته است: از این جهت آفتاب و ماه و ستارگان را مخصوصاً ذکر کرده است که آنها مورد پرستش قرار گرفته‌اند. و بدین وسیله روشن شده است که آنها برای خالق خود سجده می‌برند و آنها در برابر فرمان خدا رام و مسخرند. (مختصر این کثیر ۵۳۴/۲). و غرض از آیه بیان عظمت و یکتایی و پروردگاری میباشد؛ زیرا تمامی موجودات عالم هستی در برابر امر و فرمان او مطیع و فرمانبردارند و مطابق امر و تدبیر او در جریانند. «وَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ» و بسی از انسانها نیز در مقابلش سر سجده خم می‌کنند.

«وَ كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ»: «و بسیاری هم هستند که عذاب بر آنان ثابت شده است» زیرا از سجده اطاعت برای خداوند متعال سر باز میزنند و بنابر این، عذاب بر آنان ثابت و لازم می‌شود.

«وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ»: عزت و ذلت تنها به دست الله متعال است. و هر کس خدا او را به شقاوت و کفر خوار کند هیچ کس نمی‌تواند خواری و خفت را از او دور و برطرف نماید. «إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ»: در برابر اراده‌ی خداوند، هیچ مانعی وجود ندارد. و هرگاه الله متعال کسی را خوار کند هرگز هیچکس گرامی دارنده‌ی وی نیست؛ چرا که خدا هر چه در خلقش بخواهد انجام می‌دهد، مشیتش را معارض و برگرداننده‌ی نیست.

در حدیث شریف آمده است: «چون فرزند آدم آیه سجده را بخواند، شیطان به کناری خزیده گریه می‌کند و می‌گوید: ای وای بر من، فرزند آدم مأمور به سجده کردن شد و سجده کرد پس بهشت از آن وی است اما من که به سجده مأمور شدم از آن سر باز زدم لذا دوزخ از آن من است».

یاد داشت :

آیه 18: این سوره مبارکه، از جمله آیات سجده تلاوت می باشد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (19 الی 24) در باره موضوعاتی مجازات کافران و مکافات مؤمنان بحث بعمل می آورد.

هَذَا خِصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ﴿١٩﴾

این دو [گروه حق پیشه و باطل گرا] دشمن یکدیگرند که درباره پروردگارشان باهم اختلاف کردند پس آنان که کفر ورزیده اند بر ایشان لباس هایی از آتش بریده شده است، و مایع سوزان و جوشان بر سر آنها فرو می ریزند. (۱۹)

تفسیر:

«هَذَا»: این دو گروه. مراد مؤمنان و کافران بوده که پیوسته در صفوف مختلف مبارزه با یکدیگرند.

«خِصْمَانِ»: طرفین دعاوی. دو دسته مقابل هم. خصم برای یک نفر و بیشتر استعمال می گردد، و در اینجا مراد دسته و گروه است (ملاحظه شود سوره: ص آیه 21). «يُصَبُّ»: ریخته می شود.

«الْحَمِيمُ»: آب بسیار گرم و سوزان و جوشان.

صحنه از عذاب روز قیامت :

کسانی که کافرند، (خداوند برایشان آتش دوزخ را تهیه دیده، و انگار آتش آن) جامه هایی (است که به تن آنان چست بوده و) برای آنان از آتش بریده (و دوخته) شده است. (علاوه بر آن) از بالای سرهایشان (بر آنان) آب بسیار گرم و سوزان ریخته میشود. (این آب جوشان آن چنان در بدنشان نفوذ میکند که) آنچه در درونشان است بدان گداخته و ذوب میگردد، و هم پوستهایشان.

مجاهد گفته است: دو گروه عبارتند از مؤمنان و کفار؛ مؤمنان نصرت و پیروزی دین خدا را میخواهند و کافران در تلاشند نور خدا را خاموش کنند.

«فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ» آنهایی که کافرند از آتش برای آنان لباسی دوخته شده است و تا زمانی که به دوزخ می روند آن را به تن می کنند.

لباس آتشین دوزخیان سرد نمی شود و دائماً از بالای سرشان مواد گداخته به آن تزریق میشود. «يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ»، امام قرطبی گفته است: آتش به لباس تشبیه شده است؛ چون بسان لباس آنان را در بر می گیرد.

و «قُطِعَتْ» به معنی دوخته و بریده و آماده شده می باشد، و از این رو به لفظ ماضی آمده است؛ چون آنچه که وعده داده شده محقق الوقوع است. (تفسیر قرطبی ۲۶/۱۲).

یعنی: آتش دوزخ به عنوان لباسی مناسب حالشان برایشان آماده شده است «از بالای سرشان حمیم ریخته میشود» حمیم: آب جوشانی است که به وسیله آتش جهنم داغ شده است.

شان نزول آیه 19:

721- بخاری، مسلم و دیگران از ابوذر (رض) (روایت کرده اند: آیه «هَذَا خِصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ...» در باره [شش نفر از قریش سه مسلمان] علی، حمزه و عبیده [بن حارث و سه نفر مشرک] ولید بن عتبه، عتبه بن ربیع و شیبه بن ربیع [که روز بدر حمزه با عتبه و عبیده با شیبه و علی (رض) با ولید به جنگ تن به تن پرداختند] نازل شده است.

4- صحیح است، بخاری 3968 و 3969 و 3966، مسلم 3033، نسائی در «تفسیر» 361، ابن ماجه 2835، طبری 24979، واحدی در «اسباب نزول» 619 و بغوی

2701 از ابوذر روایت کرده اند. «زاد المسیر» 1005).

722- حاکم از علی (رض) (روایت کرده است: این کلام الهی «هَذَا خِصْمَانِ اخْتَصَمُوا

فِي رَبِّهِمْ فَأَلَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ يَصُبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ﴿١٩﴾ يَصْهَرُ بِهٖ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ ﴿٢٠﴾ وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِّنْ حَدِيدٍ ﴿٢١﴾ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٢٢﴾ در باره نبرد ما در بدر نازل شده است. (حاکم 386 / 2 روایت کرده اسنادش حسن است).

723- از وجه دیگر از او (روایت کرده است: در روز بدر حمزه، علی(رض) و عبیده بن حارث (در میدان نبرد آمدند و با عتبه پسر ربیع، ولید پسر عتبه و شیبیه پسر ربیع جنگیدند. این آیه در باره آن‌ها نازل شده است. (حاکم 386 / 2 از علی روایت کرده اسناد آن به خاطر ابو جعفر رازی قوی نیست. بخاری 3965 و 4744 و واحدی 620 از قیس بن عباد از علی(رض) روایت کرده اند از زبان قیس.

724- ابن جریر از طریق عوفی از ابن عباس(رض) روایت کرده است: این آیه در مورد اهل کتاب نازل شده است که خطاب به مسلمانان گفتند: ما در نزد الله از شما برتر و سزاوارتریم، کتاب ما قدیمی‌تر از کتاب شماست و پیامبر ما از پیامبر شما پیشتر است. مسلمانان گفتند: ما در نزد خدا از شما شایسته‌تریم. زیرا به محمد (و پیامبران پیشین و به همه کتب آسمانی ایمان داریم.

يُصْهَرُ بِهٖ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ ﴿٢٠﴾

آنچه در شکم های آنهاست و (نیز) پوست‌هایشان به آن (آب جوشان) گداخته و ذوب می‌گردد. (۲۰)

تفسیر:

«يُصْهَرُ بِهٖ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَ الْجُلُودُ»: بر اثر آن پوست و داخل بدن و روده و احشاء آنها ذوب میشود.

«صهر»: ذوب کردن و گداختن با شدت حرارت است چنان‌که آهن و مس با چنین حرارتی گداخته میشوند. یعنی: آنچه در شکم‌های آنها از روده‌ها و بافتها و احشاء است، با این آب جوشان گداخته میشود، در نتیجه پوست و گوشت و درون‌شان ریز ریز و پاشان میشود. ابن عباس(رض) در این مورد فرموده است: اگر یک قطره‌ی آن روی کوه‌های این دنیا بیفتد، آنها ذوب و آب میکند. در حدیث است: «آب جوشیده بر سر آنها ریخته می‌شود، از کاسه‌ی سر نفوذ و عبور کرده و به داخل بدن وارد میشود. آنگاه تمام آنچه در داخل دارند بیرون میریزد و از نوک پاهایشان به صورت مذاب بیرون می‌زند، سپس به حالت اول بر می‌گردد». (اخراج از ترمذی است و گفته است: حسن صحیح غریب است.)

امام فخر رازی می‌فرماید: منظور این است که وقتی «حمیم» بر سر آنها ریخته میشود تأثیر آن بر ظاهر و باطن یکسان است، پس همانطور که پوست ظاهر بدن را ذوب و آب می‌کند، روده‌ها و احشاء را نیز ذوب می‌کند. و این بیان از آیه‌ی «وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ» بلیغ‌تر است. (تفسیر رازی ۲۲/۲۳)

وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِّنْ حَدِيدٍ ﴿٢١﴾

و برای آنان گرزهایی از آهن [مخصوص] است [که بر سرشان می‌کوبند]. (۲۱).

تفسیر:

«مَقَامِعٌ»: جمع مَقْمَعَة، تازیانه. گرز. چکش چوگان مانندی که با آن بر سر فیل می‌زنند و در حدیث آمده است: «اگر یکی از آن مقمعه‌ها را روی زمین قرار دهند، تمام انس و جن نمی‌توانند آن را بلند کنند». (اخراج از احمد).

كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٢٢﴾ هرگاه بخواهند از شدت غم از آن بیرون آیند، آنها را به آن باز می‌گردانند و (به آنها گفته میشود) بچشید عذاب سوزان را!! (۲۲)

تفسیر:

دوزخیان برای نجات خود دست و پا می‌زنند، و همه تلاش خویش را به خرچ میدهند تا از این عذاب نجات یابند، اما تلاش‌های آنان بی‌نتیجه است. هر بار که کفار بخواهند از شدت

درد و رنج، سختی و وحشت، غل و زنجیر آتشین خود را خلاص سازند و از جهنم بیرون روند در آن باز گردانیده میشوند.

حسن گفته است: زبانهای آتش آنها را می‌زند و آنها را بلند می‌کند تا به بالای آن می‌رسند، آنگاه با گرز و قمچین آنها را می‌زنند و به فاصله‌ی هفتادخزان (فصل های سال) پایین می‌آیند. (تفسیر رازی ۲۲/۲۳).

و برای شان گفته میشود: «و دُوفُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ» عذاب آتش را که اجسامتان را می‌سوزاند بچشید. که آن را تکذیب می‌کردید. دردناکتر از آتش دوزخ، غم‌ها و عذاب‌های روحی است. که دوزخیان به آن مواجه‌اند، در جنب عذاب جسمی دوزخیان به عذاب تحقیر و سرزنش مواجه‌اند.

بعد از این که الله متعال عذاب و نابودی کافران را یادآور شد، پاداش و نعمت‌هایی را خاطر نشان ساخت که برای مؤمنان مهیا شده است:

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿۲۳﴾

بی‌تردید خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند، در بهشت‌هایی داخل می‌کند که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید آرایش می‌شوند، و لباسشان در آنجا ابریشم است. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُحَلَّوْنَ»: زینت داده می‌شوند. از مصدر (تَحَلَّى) به معنی آراستن، و از ماده (حلی). «أَسَاوِرَ»: (کهف: آیه: 31). «مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ»: حرف (مِنْ) نخست برای بیان جنس، و دومی برای تبیض است. «لُؤْلُؤًا»: در. مروارید. عطف بر محل (مِنْ أَسَاوِرَ) است.

تفسیر:

در حدیث شریف آمده است: «زیورات مؤمن در بهشت تا همانجایی میرسد که آب وضویش بدان میرسد». «و لباسشان در آنجا از ابریشم است» در مقابل لباس اهل دوزخ که از آتش است. یعنی: لباس ابریشمین که در دنیا بر ایشان حرام بود، در آخرت برای‌شان حلال است.

پوشیدن دستبند های طلائی در جنت:

باید یاد آور شد که استعمال طلا برای زینت زنان در دنیا جواز و برای مردان عیب می‌باشد، زیرا در دنیا شاهان بر سر خود تاج و در دست خود دستبند طلاع می‌پوشیدند، در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی که به سفر هجرت از مکه به مدینه بیرون آمد در این وقت، سراقه بن مالک در تعقیب او برای دستگیر کردن آن جناب صلی الله علیه وسلم، حرکت کرد و به دستور الله متعال اسب سراقه به زمین فرورفت و او توبه کرد، و به دعای آن حضرت صلی الله علیه وسلم اسب از زمین بیرون آمد، آنگاه آن حضرت صلی الله علیه وسلم به سراقه بن مالک وعده فرمود بود که وقتی زیورات، تاج و دستبند ها و سایر تزیینات کسری پادشاه فارس به غنیمت در دست مسلمانان می‌آید به تو داده خواهد شد. بدین ترتیب در عهد خلافت حضرت عمر کشور فارس فتح شد و این دستبند ها و زیورات پادشاه ایران در ضمن بقیه‌ی اموال غنیمت به دست مسلمانان افتاد، سراقه آنها را مطالبه کرد و به او داده شد، خلاصه همان گونه که پوشیدن تاج بر سر، برای عموم مردم رایج نیست، و از جمله اعزاز شاهان است، هم چنین دستبند در دست هم از اعزاز شاهی فهمیده می‌شود، لذا به اهل جنت دستبند طلا پوشانیده می‌شود، در باره پوشیدن دستبند های طلا در این آیه و آیه‌های سوره فاطر ذکر بعمل آمده است و گفته شده است که: این دستبند از طلا می‌باشند، و در آیه‌ی سوره نسا آمده است که این دستبندها از نقره می‌باشند، بنابر این مفسران فرموده‌اند که به اهل جنت سه نوع دستبند پوشانیده می‌شود: یکی از طلا، و دیگری از نقره، و سومی از مروارید، چنان که در آیه مروارید هم ذکر گردیده است. (تفسیر قرطبی).

پوشیدن لباس ابریشم برای مردان حرام است:

ولی در (آیه 23، سوره حج) مطالعه نمودیم: که لباس اهل جنت از ابریشم می باشد، نه تنها لباس جنتیان از ابریشم بوده، بلکه سایر ملبوسات جنتیان از جمله: فرش، پرده و غیره از ابریشم می باشد که در دنیا از همه عمده ترین لباس فهمیده می شود و روشن است که ابریشم جنت، با ابریشم دنیا تنها در نام یکی است و کیفیت و ساخت و ساز آن نمیتوان هیچ نسبتی بین آنان قایل شد.

امام نسائی، بزار و بیهقی با سند جید از حضرت عبد الله بن عمر نقل کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: لباس ابریشم اهل جنت از گلهای جنت بیرون می آید و در روایت حضرت جابر آمده است که: در جنت درختی می باشد که ابریشم از آن پدید می آید و لباس اهل جنت از آن تهیه می گردد. (مظهري)

امام نسائی از حضرت ابو هریره رضی الله عنه روایت نموده است که نبی کریم صلی الله علیه وسلم فرمود: «من لبس الحریر فی الدنیا فلن یلبسه فی الآخرة». (البخاری 5832)، «إنما یلبس الحریر فی الدنیا من لا خلاق له فی الآخرة». (البخاری 5835)

«إن كنتم تحبون حلوة الجنة وحریرها فلا تلبسوها فی الدنیا». (صحیح النسائی/ الألبانی 5151) «من لبس ثوب شهرة فی الدنیا؛ ألبسه الله ثوب مذلة یوم القیامة، ثم ألهب فیہ نارا». (حسن/ صحیح الترغیب 2089)، همچنان در حدیثی آمده است: «من شرب الخمر فی الدنیا، ثم لم یتب منها، حرمها فی الآخرة».

«البخاری 5575»، «كل مسكر خمر. وكل مسكر حرام. ومن شرب الخمر فی الدنیا فمات وهو یدمنها، لم یتب، لم یشربها فی الآخرة». (مسلم 2003) (از قرطبی به حواله نسائی) کسیکه که در دنیا لباس ابریشم بپوشد آن را در آخرت نمی پوشد و کسیکه در دنیا شراب بنوشد در آخرت آن را نمی نوشد و کسی که در دنیا در ظروف طلا و نقره غذا بخورد، در آخرت در آنها غذا نخواهد خورد، سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم، فرمود: هر سه چیز مختص اهل جنت می باشد.

مطلب که چون کسی در دنیا این کارها را انجام داده و توبه نکند، او در بهشت از این سه چیز محروم می ماند، اگرچه در جنت داخل هم باشد، چنانکه در روایت حضرت عبد الله بن عمر آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: کسی که در دنیا شراب نوشید، و سپس از آن توبه نکرد او در آخرت از شراب جنت محروم می ماند. (رواه الائمه - قرطبی)

مطالعه کنندگان گرامی!

در اینجا میتوان این شبهه وارد گردد، وقتی که شخص وارد بهشت میگردد، و باز از چیزی محروم گردد او متحسر و متأسف میشود و جنت جای نیست، در اینجا نباید کسی برای چیزی اندوه و افسوس بخورد، و اگر این موجب حسرت و افسوس نباشد، پس محرومی نتیجه ای ندارد، مفسر قرطبی به آن جواب مناسبی داده است، همانگونه که مقامات و درجات اهل متفاوت و مختلف می باشد، و همه تفاوت را احساس میکنند، اما با این حال حق تعالی قلوب بهشتیان را به گونه ای قرار می دهد که در آنها نسبت به هیچ چیزی حسرت و افسوس باقی نماند. والله اعلم بالصواب.

یادداشت ضروری:

باید یاد آور شد که در دنیا پوشیدن ابریشم بر مردان حرام و بر زنان حلال است و استعمال طلا نیز به عنوان زیور بر زنان حلال می باشد اما بهره گیری از ظروف طلا و نقره در خوردن و آشامیدن - هم بر مردان و هم بر زنان - حرام مطلق می باشد.

حکم پوشیدن لباس ابریشم و طلا برای مردان در دنیا:

طوری که یادآور شدیم: پوشیدن لباس ابریشمی در دنیا برای مردان حرام است، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم هشدار داده که هرکس در دنیا لباس ابریشمی بپوشد در آخرت آنرا

نخواهد پوشید و میفرماید: «أَجَلَ الذَّهَبِ وَالْحَرِيرِ لِأَنَّا أُمَّتِي وَحُرْمَ عَلَي دُكُورِهَا» آلبانی در صحیح نسائی آن را صحیح قرار داده (4754). «طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال قرار داده شده اند و برای مردان امت من حرام هستند» اما به اندازه چهار انگشت و یا اگر آنچه با ابریشم آمیخته شده از ابریشم بیشتر باشد جایز است چون در این مورد حدیث آمده است. مسلم (12-15، 2069) فتوای با امضای شیخ ابن عثیمین.

استفاده از طلا باب برای مردان در دنیا:

برای مردان جایز نیست که از طلا استفاده کنند و آن را بپوشند، پوشیدن آن از منکرات است، خواه ساعت باشد خواه انگشتر و یا زنجیر، همه اینها برای مردان حرام است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به طور کلی فرموده است: «أَجَلَ الذَّهَبِ وَالْحَرِيرِ لِأَنَّا أُمَّتِي، وَحُرْمَ عَلَي دُكُورِهَا» آلبانی در «صحیح سنن نسائی» 4754 این حدیث را صحیح قرار داده است.

«طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال شده اند و برای مردان امت حرام شده اند» پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از به دست کردن انگشتر طلا نهی کرده است. بخاری و مسلم این حدیث را به روایت براء بن عازب رضی الله عنه ذکر کرده اند. بخاری 6235 و مسلم 2066 وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مردی را دید که انگشتر طلایی به دست داشت آن را بیرون کشید و دور انداخت و فرمود: «يَعْمِدُ أَحَدُكُمْ إِلَى جَمْرَةٍ مِنْ نَارٍ فَيَجْعَلُهَا فِي يَدِهِ» مسلم 2090 «فردی از شما قصد اخگری از آتش می کند و آن را در دستش قرار می دهد.» (شیخ ابن باز، مجلة الدعوة ش 1044)

وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ ﴿٢٤﴾

آنها به سوی سخنان پاکیزه هدایت می شوند و به راه خداوند شایسته ستایش راهنمایی می گردند. (٢٤)

تفسیر :

«هُدُوا»: یعنی رهنمود می گردند. «الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ»: سخنان زیبا و پسندیده. مراد سخنان روح پرور و نشاط آور و لبریز از صفا و صمیمیت تا گفتار شیرین به زبان بیاورند؛ (از توحید، تسبیح، علم سودمند، امر به معروف، نهی از منکر و مانند این ها) زیرا در بهشت بیهوده گویی و دروغ موجود نیست. او ایشان را در بهشت به حمد و شکر خویش رهنمائی مینماید که وی را بر پاداش نیک و مزد عظیمی که دریافت کرده اند تیا و سپاس میگویند. حضرت ابن عباس (رض) فرموده است که: مراد از «وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ» کلمه طیبه «لا اله الا الله» است. بعضی فرموده اند که مراد از آن قرآن است (تفسیر شیخ قرطبی). همچنان اقوال دیگری نیز در این باره نقل شده است؛ از جمله این که: مراد از آن الحمد لله، یا طوریکه گفتیم قرآن، یا سخن پاکیزه در آخرت است چنان که در حدیث شریف آمده است: به بهشتیان تسبیح گفتن الهام می شود.

«وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ»: به راه صراط مستقیم هدایت میشوند که عبارت است از: ایمان به وی، پیروی از رضوانش، عمل به کتابش و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (25 الي 29) در مورد اینکه کافران راه مسجد الحرام را بر مردم می بستند. حج خانه ی خدا، بحث بعمل می آورد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفِ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظَلْمِ نُدْفَةٍ مِّنْ عَذَابِ إِلِيمٍ ﴿٢٥﴾

مسلمانان کسانی که کفر ورزیده و [مردم را] از راه الله و مسجد الحرام باز میدارند که ما آن را برای همه مردم اعم از مقیم در آنجا و بادیه نشین (آینده) یک برابر قرار داده ایم (برای آنان عذاب سخت و دردناک است)، و هر کس به قصد ظلم در آنجا مرتکب الحاد (شُرک و قتل) گردد، او را از عذاب دردناک می چشائیم. (٢٥)

تفسیر:

«الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»: مراد مکه است که به سبب اهمیت فراوان مسجدالحرام، از مکه بدان تعبیر شده است.

مراد از: «وَالْبَادِ» در آیه مبارکه کسانی هستند که به قصد ادای مناسک و زیارت و عبادت به سوی مسجدالحرام می آیند، اعم از بادیه نشینان یا غیر آنان.

امام قرطبی میفرماید: هدف از آن وقتی بود که: در سال حدیبیه پیامبر صلی الله علیه و سلم را از ورود به مسجد الحرام مانع شدند. (تفسیر قرطبی ۳۱/۱۲).

«وَيَصُدُّونَ»: باز می دارند، جلوگیری میکنند، مفسر تفسیر صفاة التفاسیر مینویسد که از این جهت در آیه مبارکه کلمه «وَيَصُدُّونَ» را به صیغه مضارع آورده است تا بر استمرار دلالت کند؛ یعنی کافران همیشه راه الله را سد میکنند. و نظیر آن آیه «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ»، می باشد.

«الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سِوَاءَ الْعَاكِفِ فِيهِ وَ الْبَادِ» جایی که آن را محل نسک و عبادت انسان قرار داده ایم و مقیم و بادیه نشین در آن برابرند.

ابن مسعود (رض) میفرماید: اگر یک نفر قصد کند که در خانه ی خدا عملی پلید را انجام دهد، خدا عذاب دردناک را به او می چساند. و مجاهد گفته است: یعنی در آنجا مانند حسنات گناهان و بدی ها چند برابر می شوند. (تفسیر رازی ۲۳/۲۵).

نظریات فقها در باره حکم این آیه:

فقها در باره حکم این آیه دارای اختلاف رأی اند: امام مالک (رح) میفرماید: مقیمان و مسافرانی که به مکه وارد می شوند، همه در سراها و منازل مکه حقی برابر دارند. جمعی بر آنند که وارد شونده به مکه می تواند در هر جایی که یافت، فرود آید و صاحب منزلی که او در آن فرود می آید - چه خوش باشد چه ناخوش - مکلف است که او را جای دهد. اما جمهور فقهاء بر آنند که سراها و منازل مکه مانند مسجدالحرام نیست و صاحبان آنها می توانند مسافران را از فرود آمدن در آن بازدارند.

أحناف نیز برخلاف رأی جمهور، با این آیه کریمه بر ممنوع بودن جواز فروش و اجاره دادن منازل مکه استدلال کرده و گفته اند: از آنجا که مراد از مسجدالحرام در این آیه، تمام مکه است و با توجه به اینکه از رفتار عملی رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر (رض) نیز - که استفاده از خانه های مکه را عملاً برای همه مساوی قرار دادند - چنین استنباط می شود که مراد از آن همه مکه است.

بنابر این، فروش و به اجاره دادن منازل مکه جواز ندارد.

شأن نزول آیه 25:

726- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: سرور کائنات (عبدالله بن انیس را با دو نفر دیگر که یکی از آنها مهاجر و دیگری از انصار بود فرستاد. و این دو به نیاکان خود فخر میکردند. در آن حال عبدالله بن انیس خشمگین شد و انصاری را به قتل رساند، مرتد شد و به مکه گریخت. در باره او «وَمَنْ يَرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ... تا آخر» نازل شد. (ضعیف است، ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده چنانچه ابن کثیر در «تفسیر» 3 / 271 آورده در این اسناد ابن لهیعه ضعیف است و عطاء بن دینار از سعید بن جبیر شنیده. «تفسیر شوکانی» 1779).

به روایت دیگری از ابن عباس (رض) در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره ابوسفیان بن حرب و یاران وی نازل شد آن گاه که رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب شان را در سال حدیبیه از مسجدالحرام باز داشتند.

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿٢٦﴾

و [یاد کن] وقتی که جایگاه خانه [کعبه] را برای ابراهیم آماده کردیم [و از او پیمان گرفتیم]

که هیچ چیز را شریک من قرار مده و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجده کنندگان (از آلودگی بتها و از هر گونه آلودگی) پاک و پاکیزه گردان. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَوَّأْنَا»: آماده ساختیم. وارد کردیم. شناسانیدیم. «بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ»: جای کعبه را برای حضرت ابراهیم علیه السلام آماده ساختیم. مکان قدیمی کعبه را به ابراهیم نشان دادیم. ابراهیم را به محل کعبه رساندیم.

«الطَّائِفِينَ»: طواف کنندگان دور کعبه. «الْقَائِمِينَ»: ایستادگان در نماز. «الرُّكَّعَ»: رکوع کنندگان در نماز. «السُّجُودَ»: سجده کنندگان در نماز. این سه کلمه اشاره دارند به سه رکن از ارکان مهم نماز که قیام و رکوع و سجود است، و لذا ذکر آنها کنایه از خود نماز است.

تفسیر:

ابن کثیر در تفسیر آیه مبارکه می نویسد که: یعنی آن را تنها به نام من بنا نهاده و بس. (مختصر ۵۳۹/۲).

«وَوَطَّئْتُ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعَ السُّجُودَ»: «و خانه مرا پاک کن» از شرک و پرستش بتان «برای طواف کنندگان» به آن خانه «و قیام کنندگان» در آن برای نماز «و رکوع کنندگان و سجده کنندگان» یعنی: برای نمازگزاران.

دیده میشود که مقام و منزلت نماز و نمازگزار به قدری عزیز و معتبر است که حتی ابراهیم علیه السلام باید خادم مکان آن باشد.

امام قرطبی مینویسد که: «وَالْقَائِمِينَ» قائمون یعنی نمازگزاران. خدا مهمترین ارکان نماز یعنی قیام و رکوع و سجود را یادآور شده است. (تفسیر قرطبی ۳۷/۱۲).

مفسیر تفسیر انوار القرآن شیخ عبدالرؤف مخلص هروی می نویسد: این آیه کریمه متضمن طعن و توبیخ کسانی از مقیمان بیت الحرام است که در آن شرک ورزیده اند. یعنی: ای ساکنان حریم بیت و ای مدعیان ولای ابراهیم! بدانید که توحید و یگانه پرستی و پاک نگاه داشتن حریم بیت از شرک و بت پرستی، شرط حق تعالی بر پدران ابراهیم علیه السلام و کسانی که بعد از وی می آیند بود اما شما به این شرط و به ولای پدران وفادار نماندید بلکه شرک آورده و در خانه کعبه بتان رانصب کردید و در نتیجه با این کارتان کعبه را به پلیدی آلوده کردید.

وَإِذْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿٢٧﴾

و (به ابراهیم گفتیم که) در میان مردم برای حج اعلان کن، تا پیاده و (سوار) بر هر شتر لاغری که از هر راه دور می آیند، به سوی تو بیایند. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِذْ»: اعلام کن. آگهی کن. «رِجَالًا»: جمع راجل، پیادگان. حال است.

«ضَامِرٍ»: شتر لاغر و باریک اندام. مراد استفاده از مرکبهای قوی و دارای عضلات قوی و محکمی است که تاب تحمل بیابانهایی خشک و سوزان و بی آب و علف را داشته باشند. «رِجَالًا وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ»: مراد استفاده از هرگونه امکانات، برای شرکت در این فریضه مهم است.

تفسیر:

«وَ إِذْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ»: و در میان مردم برای ادای حج بانگ برآور و آنها را به حج و زیارت «بیت العتیق» فراخوان.

ابن عباس (رض) فرموده است: بعد از این که ابراهیم ساختمان بیت را تمام کرد به او گفته شد: مردم را به سوی حج فراخوان، گفت: خدایا! صدایم نمیرسد.

فرمود: تو جار بده و من ابلاغ می کنم، آنگاه ابراهیم بر بالای کوه ابو قبیس رفت و با صدای

بلند جار داد: ای مردم! خدا دستور انجام مراسم حج و زیارت این خانه را به شما داده است، تا در پاداش آن بهشت را به شما عطا فرماید و شما را از آتش دوزخ پناه بدهد. بنابراین حج را انجام دهید، پس تمام نطفه‌ها در پشت مردان و رحم زنان آن را لبیک گویند اجابت کردند و گفتند: لبیک اللهم لبیک. (تفسیر رازی ۲۷/۲۳).

جمعی از مفسران گفته‌اند: بعد از اینکه ابراهیم علیه السلام از بنای کعبه فارغ شد، جبرئیل علیه السلام نزد وی آمد و به وی دستور داد تا در میان مردم برای حج صدا برآورد. نقل است که ابراهیم علیه السلام گفت: این پیام را چگونه به مردم ابلاغ کنم، درحالی‌که صدای من به آنان نمی‌رسد؟ جبرئیل علیه السلام گفت: تو صدا برآور و رساندنش بر عهده ما. آنگاه ابراهیم علیه السلام بر مقام خود و به قولی بر فراز حجرالاسود و به قولی بر فراز صفا و به قولی بر فراز کوه ابوقبیس برآمد و چنین ندا درداد: هان ای مردم! بدانید که پروردگار شما خانه‌ای برای خود برگرفته و بر شما حج این خانه را فرض گردانیده پس پروردگارتان را اجابت گویند، «لبیک اللهم لبیک»، نقل است که: کوه‌ها همه سر خم کردند و خداوند متعال صدای ابراهیم علیه السلام را به همه اطراف و اکناف زمین و نیز به همه کسانی که در رحمهای مادران و پشت‌های پدرانشان بودند، رسانید پس همه چیزهایی که صدای ابراهیم علیه السلام را شنیدند - اعم از سنگ و درخت و غیره - و همه کسانی که خدای متعال تا روز قیامت بر آنان مقدر کرده که به حج خانه کعبه مشرف شوند، جواب دادند: «لبیک اللهم لبیک»: به فرمان حاضریم بارخدایا! به فرمان حاضریم». این همان مضمونی است که ابن کثیر آن را از ابن عباس (رض) و مجاهد و عکرمه و سعیدبن جبیر و جمعی دیگر از سلف صالح نقل کرده است. والله اعلم. (ملاحظه شود تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی) «يَأْتُوكَ رَجَالًا وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ اِي اِبْرَاهِيمَ! در میان مردم برای حج ندا درده «تا» زایران «به سوی تو پیاده و سوار بر هر شتر لاغری بیایند» «ضامِر»: به معنای حیوانی است که چربی بدنش آب شده و گوشت‌هایش به ماهیچه تبدیل شده و چابک است، مانند حیوانی که برای مسابقات آماده است.

«يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»: شتر لاغر از راه‌های دور می‌آید. فج: راه وسیع. راغب گوید: فج شکافی است میان دو کوه و در راه وسیع بکار رود جمع آن فجاج است.

امام قرطبی گفته است: ضمیر در «يَأْتِينَ» به شتر برمی‌گردد و برای احترام است؛ زیرا باصاحبش قصد حج را کرده است. همان گونه که اسب جهادگران مورد تکریم قرار گرفته‌اند: وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا، اسب‌هایی که در راه خدا می‌تازند. (تفسیر قرطبی ۳۹/۱۲). مجاهد می‌گوید: مردم تا آن زمان در سفر حج بر مرکب سوار نمیشدند پس خداوند متعال سوار شدن بر مرکب و نیز تجارت در مراسم حج را به آنان رخصت داد، که حکم آن هم در این آیه و هم در آیه بعدی توضیح می‌یابد:

شأن نزول آیه 27:

727- ابن جریر از مجاهد روایت کرده است: مسلمانان در ابتدا [وقتی برای ادای مراسم حج می‌آمدند] سوار مرکب نمیشدند. پس خدای بزرگ «يَأْتُوكَ رَجَالًا وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»: را نازل کرد و به آن‌ها دستور داد که آنچه را در سفر لازم دارند با خود بیاورند و اجازه سواری و تجارت را هم به آنان داد. (طبری 25057 به قسم مرسل روایت کرده است).

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ﴿٢٨﴾

تا شاهد منافع گوناگون خویش [از برکت این سفر معنوی] باشند، و نام خدا را در ایام معینی بر چهار پایانی که به آنها روزی داده است (هنگام قربانی کردن) ببرند (و هنگامی که قربانی کردید) از گوشت آنها بخورید، و بینوای فقیر را نیز اطعام نمایند. (۲۸)

تفسیر:

«مَنَافِعَ»: هدف از آن سود مادی همچون تجارت و داد و گرفت تجارتي، و سود معنوي همچون عبادت و عفو و مغفرت است.

«أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ»: چند روز معين و مشخص. مراد روز عيد و دو روز يا سه روز بعد از آن است. برخي هم روز عرفه و روز عيد و يك روز بعد از آن و بعضي هم ده روز ذی الحجه دانسته‌اند. «بِهَيْمَةِ الْأَنْعَامِ»: چهارپایان اهلي (سوره: مائده آیه 1).

«فَكُلُوا مِنْهَا وَ...»: معنی مستفاد از این بخش آیه، این است که گوشت قربانی باید به مصرفهاي لازم برسد. دیگر گوشتهاي قربانی در سرزمین مني بر روی زمین انداخته نشود تا گندیده و یا در زیر خاکها مدفون گردد. بلکه اگر نیازمندانی در آنجا و در آن زمان پیدا نشوند، باید گوشتها - در صورت امکان - هرگونه که شده است به مناطق دیگری حمل و به مصرف برسد.

«الْبَائِسَ»: سخت نیازمند. مستمند.

«لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»: تا فواید دینی و دنیوی را به دست آورند. یعنی تا مردم در حج شاهد منافع خویش باشند؛ که این منافع عبارت است از: کفاره شدن گناهان، به دست آوردن ثواب و حسنات، سود بردن در تجارت، ادای طاعات و دیگر خیرات و برکات.

برخي از مفسران می نویسند که هدف از آن منافع، ادای مناسک حج است. به قولی دیگر: مراد، تجارت و ذبح هدایا و قربانی هاست.

امام فخر رازی فرموده است: از این جهت «منافع» را نکره آورده است که قصد بیان منافع دینی و دنیوی مختص به این عبادت را داشته است، منافعی که در دیگر عبادات موجود نیست. (تفسیر رازی ۲۳/۲۹). ابن عباس (رض) میگوید: «مراد، منافع دنیا و آخرت هر دو است»

«وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ»: «و تا نام خدا را در روزهاي معلومي یاد کنند» یعنی: تا نام الله را در هنگام ذبح هدایا و قربانیها یاد کنند. یعنی هنگام ذبح شتر، گاو و گوسفند در ایام معين و معلومي که عبارت از دهم ذی الحجه و سه روز بعد از آن می باشد، نام خدا را در حالی ببرند که سپاسگزار اویند بر نعمتی که به ایشان ارزانی داشته است، بدین ترتیب این نکته را یادآور شده است که غرض اصلی عبارت است از ذکر نام خدا در موقع ذبح، و در این مورد با مشرکین مخالفت شود که آنها ذبح را برای «نصب» یا بتها انجام می دهند. (تفسیر کشاف ۳).

«ایام معلومات» نزد امام مالک و امام ابو یوسف و امام محمد بن حسن از یاران امام ابو حنیفه، همان ایام النحر، یعنی روز عيد قربان و دو روز بعد از آن است اما در رأي امام ابو حنیفه و امام شافعی: «ایام معلومات»: عبارت است از: ده روز اول ذی الحجه که آخرین آن روز عيد قربان می باشد. و اکثر مفسران نیز بر این نظر اند.

«فَكُلُوا مِنْهَا»: و برای شان مستحب است از گوشت قربانی حیوانات ذبح شده خود بخورند.

«وَأَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ»: و از آن به فقیر و محتاج بدهید که سخت در بینوایی قرار دارد، و به فقیر بدهید که فقر او را ضعیف کرده است.

ابن عباس (رض) گفته است: «بائس» یعنی بینوا و آن کسی است که فقر و بینوایی از سیما و لباسش نمایان میشود. اما فقیر چنان نیست؛ زیرا لباسش مرتب و سیمایش سیمای بی نیاز است.

حج:

حج شرعاً عبارت است از قصد مکه بمنظور اداء عبادت طواف خانه کعبه و سعی بین صفا و مروه الحاج و وقوف در عرفه و دیگر مناسک حج تنها بخاطر اجابت امر خدا و طلب رضای او.

حج یکی از ارکان پنجگانه اسلام است و یکی از فرایضی است که از ضروریات دین

شناخته شده است. بنابراین این هرکس وجوب آن را انکار کند، کافر و مرتد از اسلام می باشد.

بنابقول برگزیده جمهور علماء حج در سال ششم هجری واجب شده است. زیرا آیه «وَأَتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ» (حج و عمره را برای رضای خدا بتمام و کمال انجام دهید). در آن سال نازل شده است و این وقتی درست است که مراد از «اتَمُّوا = اتمام حج» آغاز وجوب و فرضیت آن باشد.

درتایید این نظریه در قرائت «عَلَقْمَهُ» و «مَسْرُوقٌ» و «ابراهیم نخعی» بجای «اتَمُّوا» «اقیموا» آمده است که طبرانی آنرا با سند صحیح روایت کرده است. ابن القیم ترجیح داده است که حج در سال نهم یا دهم واجب شده باشد.

حرم مکه و حدود آن:

حریم مکی، دارای حدودی است که از پنج جهت مکه را احاطه نموده و بر آنجاها، نشانه‌هایی نصب شده است، که این نشانه‌ها سنگ‌های بلندی است که باندازه یک متر ارتفاع دارند و در دو طرف راه نصب شده‌اند بدین شرح: از جانب شمال «تنعیم» واقع در شش کیلومتری مکه است.

و از جانب جنوب «اضاه» واقع در دوازده کیلومتری مکه است. از جانب شرق «جعرانه» واقع در شانزده کیلومتری مکه است. از جانب شمال شرقی «وادی نخله» واقع در چهارده کیلومتری مکه است. از جانب غرب «شمیسی» که حدیبیه می‌باشد واقع در پانزده کیلومتری مکه است.

محب الدین طبری از زهری و او از عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه روایت کرده است که حضرت ابراهیم علیه السلام با اشاره جبریل این علامات و نشانه‌های حدود حریم مکه را نصب کرده است که بر جای مانده بودند تا اینکه قصی بن کلاب آنها را تجدید نمود، تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و سلم در سال فتح مکه تمیم بن اسید خزاعی را مامور تجدید آنها نمود و آنها همچنان مانده بودند، تا اینکه عمر بن خطاب، چهار نفر از قریش را با اسامی: محرّمه بن نوفل و سعید بن یربوع و حویطب بن عبدالعزی و ازهر بن عبدعوف را مامور نمود که آنها را تجدید نمودند، سپس معاویه هم آنها را تجدید نمود و بعد از او در زمان عبدالملک بدستور وی تجدید شدند.

تجارت و کسب و کار در ایام حج :

مسلمانان که عازم مناسک سفر حج و عمره اند، در ضمن اینکه مصروف مراسم حج و عمره می‌باشند در شرع اسلامی برایشان اجازه داده شده تا، به امور تجارتي از قبیل خرید و فروش، موتروانی، کرایه دادن وسایل ترانسپورتی از قبیل (موتر، آسب، شتر، بایسکیل، کراچی حمل نقل و غیره و غیره...) با کسب حلال بپردازند. در دین مقدس اسلام چنین اجازه در صورتیکه مانع ادای مناسک حج و عمره نه شود، داده است.

ابن عباس (رض) در روایت می‌فرماید: مسلمانان از همان بدو اسلام، در ایام حج، به امور تجارتي می پرداختند، و این فعالیت های تجارتي بصورت عمدتاً در منی و عرفات و بازار های «عکاظ و مجنه ذوالمجاز»، درکنار عرفات، بر پا می‌گردید.

در اوایل اسلام زمانیکه، مسلمانان، مصروف اموری تجاری بودند، ترس و خوف داشتند که مباد این داد و ستد شان در حال احرام، از دید شرع کدام ممانعتی، داشته باشد، لذا پروردگار با عظمت فرمود: «لیس علیکم جناح أن تبتغوا فضلا من ربکم» «فی مواسم الحج» (بر شما باکی نیست و گناهی نیست که در موسم حج همراه با انجام فریضه حج، خیر و برکت خدا را در معامله و داد و ستد، بجوئید) (بروایت بخاری و مسلم و نسائی).

در حدیثی دیگری که آنرا ابوداود از ابن عباس روایت فرموده، آمده است: «لیس علیکم جناح أن تبتغوا فضلا من ربکم» قال: كانوا لا يتجرون بمنى فأمروا أن يتجروا إذا أفاضوا من عرفات» (بر شما گناهی ... مسلمانان در منی تجارت نمی‌کردند. به آنان دستور داده شد، که بعد از پراکنده شدن از عرفات به تجارت بپردازند).

ابی امامه تیمی به ابن عمر گفت: من در راه حج مصروف حمل و نقل حجاج بودم، در این حال عده ای بمن گفتند که تو: ثواب حج را کمایی نخواهی کرد.

ابن عمر گفت برایش: مگر احرام نمی‌بندی و تلبیه نمی‌گویی و طواف خانه کعبه را نمی‌کنی و بعد از وقوف در عرفات رهسپار منی نمی‌شوی و رمی جمرات نمی‌کنی؟ گفتم: چرا، همه آنها را انجام می‌دهم، گفت: پس تو حج با ما می‌گزاری و ثواب آن را داری. مردی به حضور پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و همین سؤال را که تو از من می‌کنی از او پرسید.

پیامبر صلی الله علیه و سلم به وی جواب نداد تا اینکه این آیه نازل شد: «لیس علیکم جناح أن تبتغوا فضلا من ربکم» پیامبر صلی الله علیه و سلم بدنبال وی شخصی را فرستاد و این آیه را بروی خواند و گفت حج تو صحیح است. (بروایت ابوداود)

شخصی از ابن عباس (رض) پرسید: من نفس خود را، بدین قوم اجاره داده‌ام و مناسک حج را همراه آنان انجام می‌دهم، آیا من هم پاداش و ثواب دارم؟ ابن عباس گفت: بلی. «أولئك لهم نصيب مما كسبوا، و الله سريع الحساب» (آنان از کسب خود بهره‌ای می‌برند و حساب خداوند سریع است و حساب آن بر خداوند مجهول نیست). (بروایت بیهقی و دارقطنی).

تفاوت مراسم حج مسلمانان با مراسم حج در دوران جاهلیت:

باید گفت که تمام مناسک حج و عمره و احرام و لمس حجرالاسود و سعی بین صفا و مروه و وقفه در عرفات و رمی جمره همگی در دوره جاهلیت متداول بوده و تنها بعضی تعدیلات در حج اسلامی نسبت به دوره جاهلیت روی داده که از آن جمله می‌توان بمراد ذیل اشاره کرد:

1- اعراب قبل از اسلام هنگام طواف «لبیک یا لات»، «لبیک یا عزی» می‌گفتند و هر قومی بت خود را صدا می‌کرد. در اسلام «اللهم» جای بت‌ها را گرفت و آن عبارت بدین شکل تعدیل شد: «لبیک اللهم لبیک»

2- اعراب گاهی لُج (بدون لباس) به طواف کعبه می‌پرداختند. اما دین مقدس اسلام آن را منع کرد و پوشیدن لباس دوخته نشده را مقرر فرمود.

3- اعراب از خوردن گوشت قربانی اکراه داشتند. ولی پیامبر صلی الله علیه و سلم خوردن آنرا مجاز ساخت.

4- مشهور است که مسلمانان پس از فتح مکه و بر انداختن بت‌های قریش از سعی بین صفا و مروه اکراه داشتند زیرا قبل از اسلام بر این دو کوه دو بت سنگی وجود داشت که حاجیان و زائران دوره جاهلیت سعی بین صفا و مروه را برای نزدیک شدن به آنها و دست کشیدن و بوسیدن آنها کسب تبرک می‌کردند. ولی پیامبر صلی الله علیه و سلم نه تنها بین صفا و مروه را مجاز کرد بلکه در (سوره بقره، آیه 158) آن را از شعائر الله قرار داد.

«حج به سوی یکی از معبدها، یک رسم دیرینه سامی است که حتی در اجزای قدیمی اسفار پنجگانه موسی، به عنوان یک فریضه دینی عنوان شده است. در «سفر خروج».

فصل بیست و سوم، فقره چهاردهم آمده است: «در هر سال سه مرتبه برای من عید بگیرید» و در آیه سی و سوم از فصل سی و چهارم آمده است: «در هر سال سه مرتبه همه مردان باید در برابر خدای بزرگ، خدای اسرائیل ظاهر شوند.» و در سرزمین‌های عربی نیز

اماکن بسیاری وجود داشته که در آن اماکن مراسمی همچون حضور در عرفات صورت می گرفته است.»

در هر یک از اعیاد سه گانه، فرقه های یهود به اماکن معینی سفر حج میکردند. در روز «استغفار» (عید مظل) به سوی کوه سینا حج میکردند و در عید «فصح» به بیت المقدس و در عید «استیر» و «عید باران» و... به اماکن دیگری رهسپار می شدند.

با این حال، از تحقیق و تفحص در تورات، مکان خاصی را پیدا نمی کنیم که از زبان پیامبرشان حضرت موسی علیه السلام، حج همانند یک دستور الهی آمده باشد.

و جای این پرسش است که: آیا خداوند برای یهودیان حج به مکان مخصوصی را واجب نساخته است یا اینکه روایان و نویسندگان متون دینی توراتی، آن را از قلم انداخته اند یا به عادت معروف قوم یهود که تورات را تحریف می کردند آن را نیز تحریف نموده اند؟!

بدین جهت است که اماکن حج متعدد شده و کوچ یهودیان در اعیاد سالانه به نقاط مختلف بوده و هر مکان عبادتی را با عنوان «بیت» می نامیده اند که در ازمنه مختلف محل برگزاری حج آنان بوده است؛ مثلاً در «بیت المقدس» «بیت ایل» «بیت أون» که در نزدیکی بیت ایل بوده و «بیت اصل» در یهودا و «بیت حور» نزدیکی قدس و «بیت هاجن» در جایگاه تولد عیسی علیه السلام در «بیت لحم» و «بیت هاشطه» و سایر بیوت که شمارش آنها به درازا می کشد و می توان به کتاب مقدس در عهد جدید و قدیم مراجعه کرد که در آن جا درج شده است.

در خصوص زمان حج یهودیان «دکتر حسن ظاظا» می نویسد: اوقاتی که در آن حج می کنند همزمان با اعیاد آنهاست و اینها سه زمان است:

1- عید فصح، که در فصل بهار واقع شده و مدت آن هفت روز است و از روز پانزدهم نیشان به تقویم یهودی آغاز می شود.

2- عید حصاد یا «اسابیع»، (شبعوت) که مدت آن یک روز است مصادف با ششم ماه سیوان به تقویم یهودی که در اوایل تابستان (یونیه) قرار گرفته است.

3- «عید ظلل»، (سرکوت) که مدت آن هشت روز است و در ماه های خزان قرار دارد و از روز پانزدهم ماه «تشرین» یهودی آغاز می گردد. موسم های سه گانه یاد شده را سه عید می نامند که حج در آن ها مستحب است و با صدقات بسیاری همراه می گردد.

حج در دین یهودیت :

دیانت یهودی، حج را به عنوان یک عبادت با آثار مادی و معنوی می نگرند، همان گونه که دین اسلام و سایر ادیان توحیدی و غیر توحیدی چنین نگرشی به حج دارند، ولی تفاوت در ماهیت این عبادت و آداب و اعمال و شعائر و مکان و زمان آن است.

حضرت موسی کلیم الله (ع) از پیامبران اولو العزم بوده و می دانست که ندای ابراهیم (ع)، جهان شمول است و به شریعت خاصی اختصاص ندارد و امکان نداشت از طریق حج صحیح ابراهیمی منحرف گردد و به راهی جز تعالیم خداوند برود.

شایان ذکر است در حال حاضر حج از دیدگاه یهودیان واجب نیست و از ارکان عبادت آنها به شیوه ای که در اسلام دیده می شود، به شمار نمی آید.

پس از حضرت موسی (ع) یهود به فرقه های مختلف در آمدند و هر فرقه ای شیوه ای را برای حج برگزید و مکانی را برای آداب و مراسم حج انتخاب کرد که به برخی از آنها اشاره می شود:

1- گروهی از یهود به بیت المقدس و هیکل سلیمان رفتند.

2- گروهی به طور سینا رفتند.

3- گروهی «بئر حی» در نزدیکی شهر الخلیل را برگزیدند.

4- گروهی اماکن طبیعی را برگزیدند

دکتر حسن ظاظا در خصوص زمان حج یهودیان می نویسد:

1- «عید فصح» که در فصل بهار واقع شده و مدت آن هفت روز است و از روز پانزدهم نپسان به تقویم یهودی آغاز می شود.

2- «عید حساد» یا «اسابیح» که مدت آن یک روز است که در اوایل تابستان قرار گرفته است.

3- «عید ظفل» که مدت آن هشت روز است و درخزان قرار دارد.

در این بخش به این نکته اشاره می شود:

در دائره المعارف الاسلامیه آمده است: حج به سوی یکی از معبدها، یک رسم دیرینه سامی است که حتی در اجزای قدیمی اسفار پنجگانه موسی(ع) به عنوان یک فریضه دینی عنوان شده است.

در سفر خروج، فصل بیست و سوم، فقره چهاردهم آمده: «در هر سال سه مرتبه برای من عید بگیرید».

در آیه سی و سوم از فصل سی و چهارم آمده: «در هر سال سه مرتبه همه مردان باید در برابر خدای بزرگ، خدای اسرائیل ظاهر شوند».

در سرزمین های عربی نیز اماکن بسیاری وجود داشته که در آن اماکن مراسمی همچون حضور در عرفات صورت می گرفته است.

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۲۹)

سپس باید آلودگی های بدنشان را پاک کنند و باید به نذرهایشان وفا کنند و باید خانه قدیمی و گرامی را طواف نمایند. (۲۹)

تفسیر:

«ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ»: حجاج و معتمران، چرک و ناپاکی را برطرف کنند که بر اثر احرام بر آنان عارض شده است، یعنی بعد از ذبح، و با حلال ساختن خود از حال احرام، سایر اعمالی دیگر از حج را که بر ذمه شان باقی مانده است کامل کنند؛ مانند، دورساختن آلودگی ها بدن، گرفتن ناخن ها و کوتاه ساختن و یا تراشیدن مو. و این کار در روز عید قربان انجام می شود.

«وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ»: و باید بدانچه که بر خود از حج، یا عمره، یا هدیه، یا قربانی و طاعات دیگر لازم گردانیده و به گردن گرفته اند وفا نمایند. یا معنی این است که: باید واجبات حج خویش را به جای آورند.

«وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ»: و در پیرامون بیت العتیق «طواف الافاضة» را انجام دهند که عبارت است از طواف زیارت که تحلل کامل با آن صورت پذیر است.

یعنی باید به بیت الله طواف کنند؛ همان خانه ای که بنای آن بسیار کهن است و حق تعالی آن را از تسلط جباران گردنکش آزاد نموده است و به این دو دلیل «کعبه» را «بیت العتیق» نامید [زیرا عتیق هم به معنی کهن است و هم به معنی آزاد شده]. و اولین خانه ایست که برای عبادت انسان بنا شده است.

در حدیث شریف آمده است: که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که خداوند متعال از این جهت خانه خود را به بیت العتیق نام گذاری کرده است که آن را از غلبه و قبضه کفار و جباران آزاد کرده است. (رواه الترمذی وحسنه والطبرانی و غیرهم - از روح المعانی). و هیچ کفاری نمیتواند بر آن قبضه و تسلط داشته باشد، حادثه ی اصحاب فیل شاهد این امر است. والله اعلم.

همچنان به قولی دیگر: عتیق به معنای «کریم» است، یعنی خانه بزرگ و گرامی. به قولی دیگر: عتیق، یعنی خانه کهن و قدیمی زیرا نخستین خانه ای که بر روی زمین ساخته شد، خانه کعبه بود و بعد از آن بیت المقدس بنا شد.

طواف افاضه چیست؟

علامه شیخ ابن عثیمین میفرماید: «طواف افاضه رکنی از ارکان حج است که حج بدون

آن کامل نیست، یعنی همان طوافی که وقت آن بعد از رمی جمره عقبه در روز عید قربان آغاز میشود. البته در حج طواف واجبی است که عبارت است از: طواف وداع و نیز طواف سنتی است که عبارت است از: طواف قدوم.

هرگاه کسی آنرا انجام ندهد حجتش تمام نیست، بایستی بازگردد و طواف افاضه را انجام دهد حتی اگر به شهرش بازگشته باشد، و در این حال مادام که طواف (افاضه) را انجام نداده (هنوز از احرام خارج نشده و لذا) جایز نیست به همسرش نزدیک شود، چون هنوز تحلل دوم صورت نگرفته، چرا که تا بعد از انجام طواف افاضه و سعی - اگر تمتع باشد - تحلل دوم صورت نمیگیرد و اگر قارن یا مفرد باشد بدون سعی و طواف قدم (تحلل دوم) حاصل نمیشود». (فتاویٰ ارکان الإسلام، صفحه 541).

انواع طواف در کعبه:

- طواف قدوم برای حج هرگاه شخص به کعبه میرسد، این طواف برای کسی است که احرام به حج بسته و یا مقارن بین حج و عمره است، و این نوع طواف بر حسب اختلاف بین علماء واجبی از واجبات حج و یا سنتی از سنن آن است.

- طواف افاضه در حج، که طواف زیارت نیز نامیده می شود، این طواف بعد از توقف در عرفات در روز عید قربان یا بعد از آن نیز صورت میگیرد، و طواف افاضه رکنی از ارکان حج است.

- طواف عمره که یکی از ارکان عمره است و بدون آن صحیح نیست.
- طواف وداع، که بعد از پایان مراسم حج و عزم برای خروج از مکه مکرمه صورت می گیرد، و بر طبق رأی صحیح از اقوال علماء طواف وداع بر هر حاجی واجب است جز برای زن حائضه یا نفساء، هرکس آنرا ترک کند بر او واجب است ذبیحه ای را ذبح کند.

- طواف وفای به نذر، کسی که نذر طواف کرده باشد، و به دلیل نذر انجام آن واجب می شود.

- طواف مستحبه (کسی که برای کسب اجر و ثواب و تقرب الی الله دوست دارد طواف کند).
یادداشت:

تمام این طواف ها باید هفت دور باشد، بعد از آن در صورت امکان فرد طواف کننده پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز بخواند، و اگر مقدور نبود در بقیه جاهای مسجد نماز بخواند. (مواخذ: فتاویٰ اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء" (223/11، 224). شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز... شیخ عبد الرزاق عقیفی... شیخ عبد الله بن غدیان.)

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه الله متعال به ابراهیم علیه السلام دستور داد تا مردم را برای ادای حج فراخواند، ثواب و پاداش بزرگداشت احکام و شریعت آسمانی را - از جمله: مناسک حج، ذبح حیوانات حلال گوشت را بیان نمود و بزرگداشت بتان، دروغ ساز کردن به زبان خدا و شهادت دروغ را منع کرد.

اینکه در آیات متبرکه (30 الی 35) در باره بزرگداشت مقررات و شعایر الهی، و اینکه محل قربانی، همان حرم مکه است، بحث بعمل آمده است.

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴿۳۰﴾

این است [آنچه به عنوان مناسک حج قرار داده ایم]، و هر کس مقدسات و شعائر الله را بزرگ و محترم بشمارد، پس آن برایش در نزد پروردگارش بهتر است، و چهار پایان برایتان حلال کرده شد مگر آنچه بر شما خوانده می شود، پس از پلیدی ها که از بت ها بیار می آید، دوری کنید و از سخن دروغ اجتناب ورزید. (۳۰)

تفسیر:

«وَأَجَلْتُ لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يَتْلَى عَلَيْكُمْ»: الله متعال خوردن چارپایان را برای بندگان خویش حلال گردانیده است جز آنچه را که در کتاب مجید استثناء شده است؛ مانند گوشت مردار (خود مرده) و خفه شده و آنچه اسم غیر خدا بر آن خوانده شده است.

بت پرستی، اساساً آلودگی است. «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» همان طور که از ناپاکی‌ها دوری می‌جوئید از کثافت و نجاستی دیگر به نام بت‌ها دوری جوئید. این نهی مبالغه در نهی از پرستش و تعظیم آنها را نشان می‌دهد.

«رجس»: نجاست و پلیدی است. البته نجاست شرک از مشرک جز با ایمان دور نمی‌شود چنان‌که نجاست حسی جز با آب برطرف نمی‌گردد.

«وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»: «و از سخن دروغ اجتناب کنید» قول الزور: سخن ناروا و دروغ و افترا، یا گواهی دروغ است. حق تعالی میان شرک و «قول الزور» جمع کرد زیرا شرک ورزیدن به الله متعال، در واقع سخن و گواهی‌ای دروغ و افترا بیش نیست.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «گواهی دروغ برابر با شرک آوردن به خداوند متعال است» و سه بار این سخنشان را تکرار کردند.

حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا حَرَّمَ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ﴿٣١﴾

(برنامه و مناسک حج را انجام دهید) در حالی که به‌سوی الله خالصانه گرویده باشید و هیچ‌گونه شریکی برای او قائل نشوید، و هرکس شریکی برای الله قرار دهد گویی از آسمان سقوط کرده و پرندگان (در وسط هوا) او را میربایند، و یا تندباد او را به مکان دوری پرتاب می‌کند! (۳۱)

تفسیر:

حنفاء: جمع حنیف به معنی گرایش یابنده از دین باطل به سوی دین حق است. یعنی خالصانه به سوی حق تعالی گرویده و از هر چه که بجز او مورد پرستش قرار می‌گیرد، بی‌زاری جوئید.

ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ﴿٣٢﴾

این است [برنامه‌های حج و حدود و مقررات خدا] و هرکس شعایر الله را بزرگ شمارد، بدون تردید این بزرگ شمردن ناشی از تقوای قلوب است. (۳۲)

تفسیر:

باید گفت که: تقوای درونی باید آثار بیرونی هم بخود داشته باشد، هر کس به شعائر بی اعتنا باشد، در حقیقت تقوای قلبی او کم است.

امام قرطبی گفته است: از این جهت تقوی را به قلوب نسبت داده است که حقیقت تقوی از قلب سرچشمه می‌گیرد. آمده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم به سینه‌ی خود اشاره کرد و فرمود: «تقوی در اینجاست» (تفسیر قرطبی ۵۶/۱۲).

لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٣٣﴾

برای شما در آن (قربانی) تا مدت معین فایده‌هاست، باز محل قربانی کردن آنها در جوار خانه قدیمی و گرامی (کعبه) است. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ...»: مراد این است که استفاده از فرآورده‌های حیوانات قربانی آزاد است. یا این که: در مراسم و مناسک، سود شما است. «أَجَلٍ مُّسَمًّى»: وقت مشخص. مراد روز ذبح است. «مَحِلُّهَا»: حلال بودن ذبح، یا محلّ و یا زمان حلال بودن ذبح حیوان قربانی. یا این که: محلّ مردم از احرامشان تا کعبه است. یعنی پس از مناسک، کعبه را طواف می‌کنند.

تفسیر:

«لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»: «برای شما در آنها» یعنی: در شعایر حج مخصوصاً «منافعی است» یعنی در سایه‌ی تعظیم شعائر، منافع مادی شما نیز تأمین میشود. و «لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ» مراد در اینجا: حیوانات هدی و مخصوصاً شتر است (تا زمان نحر و ذبح در هدی منافعی) از جمله منافع آنها سوار شدن بر آنها، استفاده از شیر آنها، بهره‌گیری از نسل و از پشم آنها و دیگر منافع است.

«تا میعاد معین» که همانا وقت ذبح آنهاست. (بعضی گمان می‌کردند همین که شتر یا حیوان دیگری را برای قربانی معین کردند، حق سوار شدن بر آن و شیر دوشیدن از آن را ندارند. این آیه این تفکر را رد می‌کند).

ولی علمای احناف بر آنند که منفعت گرفتن از شتر قربانی و هدی بعد از روان کردن آن به مقصد ذبح گاه، جایز نیست مگر در حالت اضطرار.

«ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ» (33) آنگاه مکان ذبح آنها در حرم یعنی مکه یا منی می‌باشد. یعنی: جای قربانی کردن آنها «در بیت العتیق است» یعنی: باید شتران هدی به نزدیک خانه کعبه در سرزمین حرم آورده شوند و در آنجا ذبح گردند.

چهار پایان قربانی = هدی:

هدی عبارت است از چهار پایانی که به حرم شریف جهت تقرب و نزدیکی بخداوند اهداء میشوند. خداوند میفرماید: «وَالْبَدَنَ جَعَلْنَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ، لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ، فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ، فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبَهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعَمُوا الْقَانِعَ وَالْمَعْتَرِ كَذَلِكَ سَخَّرْنَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.»

«لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لَحْمَهَا وَلَا دِمَائُهَا، وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ» [و شترانی که برای قربانی به حرم شریف اهداء می‌کنید، آنها را برایتان از نشانه‌ها و شعایر دین الله قرار داده‌ایم، بشما در قربانی کردن آنها خیر فراوان میرسد، در حالیکه این شتران ایستاده‌اند و عیبی ندارند و شما می‌خواهید آنها را نحر کنید، نام خدا را یاد کنید در حال نحر ایشان، چون آن شتران بزمین افتادند از گوشت آنها بخورند و خواهندگان و ناخواهنگان و فقیران قانع و غیرقانع را از گوشت آنها بخورانید، ماهمچنین آنها را برایتان مسخر کرده‌ایم و در اختیار شما قرار داده‌ایم که سپاس خدای را بجای آورید، گوشتها و خونهای آنها به خداوند نمیرسد لیکن این تقوای شما است که بخداوند میرسد و موجب رضای او میگردد.

عمر ابن خطاب گفت: قربانی اهداء کنید، بی‌گمان خداوند قربانی و حیوان اهداء کردن را دوست دارد. پیامبر صلی الله علیه و سلم یکصد شتر را قربانی کرد و این اهدای یکصد شتر از طرف او داوطلبانه بود نه واجب (یعنی بطور سنت این عمل را انجام داد نه بطور وجوب)

بهترین قربانی:

باجماع علماء حیوانات اهداء شده برای قربانی، باید از جمله «نعم» شتر و گاو و بز و گوسفند نریا ماده، باشد و باتفاق بهترین آنها نخست شتر، سپس گاو و سپس گوسفند است. چون شتر بعلت بزرگی بیشتر به سود فقیران است و گاو هم بهمین سبب از گوسفند بهتر می‌باشد. در اینکه برای يك شخص کدام بهتر است اختلاف کرده‌اند، که آیا يك هفتم شتر یا يك هفتم گاو یا يك گوسفند بهتر است؟ بهر حال هر کدام بنفع فقرا باشد آن بهتر است.

کمترین چیزی که برای اهداء به خانه خدا کفایت می‌کند:

انسان می‌تواند هر يك از این چهار پایان را که نام بردیم، به خانه خدا اهداء نماید و قربانی کند و پیامبر صلی الله علیه و سلم بدلخواه خویش، یکصد شتر را پیشکش خانه خدا کرد و قربانی نمود و کمترین چیزی که برای یک نفر کفایت میکند، يك گوسفند یا يك هفتم شتر یا يك هفتم گاو می‌باشد، زیرا شتر و گاو هر يك برای هفت نفر کافی می‌باشند.

جابر (رض) میفرماید: ما همراه پیامبر صلی الله علیه و سلم به حج رفتیم، برای هفت نفر یک شتر یا یک گاو نحر نمودیم و قربانی کردیم. بروایت احمد و مسلم. لازم نیست که هر هفت نفر یا همه شرکاء، قصد تقرب بخدا را داشته باشند، بلکه اگر بعضی بقصد قربت و بعضی بقصد بهره گرفتن از گوشت آن با هم شریک شدند، جایز می باشد. ولی پیروان فقه حنفی میگویند، قصد تقرب بخداوند از طرف همه شرکاء شرط می باشد.

عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) نقل می کند که: عمر (رض) بهترین شتر را که به سیصد دینار خریده بود، برای قربانی برگزید. خدمت پیامبر رفت و گفت: من بهترین شتر را برای قربانی خریده ام؛ می توانم آن را بفروشم و با قیمت آن، چند شتر ماده و یا گاو بخرم و آنها را قربانی کنم؟ حضرت فرمود: «لا»، (انحرها ایها). خیر، همان شتر را قربانی کن.

سواری گرفتن از حیوان اهداء شده برای قربانی:

سواری گرفتن از شتران قربانی و بهره گرفتن از آنها جایز می باشد، چون خداوند میفرماید: «لکم فیها منافع الی أجل مسمی ثم محلها الی البیت العتیق» [شما را است در این حیوانات قربانی - شتران - انواع منفعتها، به برنشستن به وقت حاجت و شیر آنها خوردن به وقت ضرورت تا وقت نام برده یعنی تمام شدن عبادت و فرا رسیدن هنگام قربانی سپس قربانگاه آنها به نزد این خانه محترم یعنی همه حرم است]. ضحاک و عطاء گفته اند: این منافع عبارت است از سواری بوقت حاجت و بهره گرفتن از پشم و شیر آنها. و أجل مسمی آنست که قلاده بگردن آنها آویخته شود تا مشخص گردند که به حرم شریف اهداء شده اند. و گفته اند: مراد از "محلها الی البیت العتیق" روز قربانی است در منی. ابو هریره میگوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم مردی را دید که شتری را برای قربانی می برد، فرمود سواران شود. آن مرد گفت شتر قربانی است.

مرتبه دوم یا مرتبه سوم به وی گفت: وای بر تو سوار آن شو. بروایت بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی و این مذهب احمد و اسحاق و مشهور مذهب مالک است و شافعی گوید: بوقت حاجت سواری آن اشکالی ندارد.

وقت قربانی و ذبح کردن:

درباره وقت ذبح حیوان قربانی اختلاف کرده اند. شافعی گوید: وقت قربانی روز عید قربان و روزهای ایام التشریق می باشد، چون پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: "وکل ایام التشریق ذبح. بروایت احمد. اگر آن وقت گذشت، قربانی واجب را باید بصورت قضاء ذبح کرد. مالک و احمد گویند: وقتی ذبح حیوان قربانی، خواه واجب یا غیر واجب روزهای قربانی است. و حنفیه هم برای قربانی "متمتع"، و "مقارن" این رأی را دارند ولی گویند قربانی نذری و کفارات و داوطلبانه و سنت در هر وقت ذبح آن صورت گیرد جایز است. از ابو سلمه بن عبدالرحمن و نخعی حکایت شده است که وقت ذبح از روز عید تا آخر ماه ذی الحجه است.

مکان و جای ذبح:

قربانی کردن حیواناتی که به حرم شریف اهداء میشوند، خواه واجب یا سنت تنها باید در سرزمین حرم ذبح گردد و قربانی کننده مختار است که در هر نقطه از سرزمین حرم به ذبح قربانی خویش مبادرت ورزد. جابر گوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «کل منی منحر، وکل المزدلفه موقف، وکل فجاج مکه طرق، ومنحر» [همه سرزمین منی جای ذبح قربانی است و همه مزدلفه جای توقف است و همه راههای مکه راه و قربانیکاه می باشد]. بروایت ابوداود و ابن ماجه. برای حاجیان بهتر است که در منی ذبح نمایند و برای کسیکه عمره می کند بهتر است در مروه قربانی کند، چون احرام هر دوی حج گزار و عمره گزار در آنجا پایان می یابد. نظیر حدیث فوق با همان معنی و الفاظ از مالک هم روایت شده است که گفت، بمن رسیده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم در منی گفت: اینجا قربانیکاه است، همه منی

قربانیکاه است و برای عمره گفت: اینجا یعنی مروه قربانیکاه است همه راههای مکه قربانیکاه و جای ذبح قربانی است.

خوردن گوشت حیوان اهداء شده به حرم شریف:

خداوند دستور داده است که اهداءکننده از گوشت حیوان قربانی اهداء شده به حرم شریف، بخورد: «فکلوا منها وأطعموا البائس الفقير [خود از گوشت آن بخورید و آن را به فقیران و بینوایان بخورانید]». بر حسب ظاهر معنی این امر قربانی واجب و سنت را دربر میگیرد. و فقیهان در آن اختلاف دارند.

ابو امام حنیفه و امام احمد رحمت الله علیهما گویند: خوردن از گوشت قربانی "متعّه حج" - تمتع - و قربانی "حج قران" و قربانی سنت جایز است و از غیر آنها جایز نیست. امام مالک گوید: اگر قربانی بخاطر تاوان تباه شدن و باطل شدن حج یا فوت حج یا برای حج تمتع و یا بطور کلی اهداء شده به حرم شریف باشد، خوردن از گوشت آن برای صاحبش اشکالی ندارد. ولی اگر برای فدیّه اذیت و آزار جاندار یا تاوان شکار یا نذر فقراء و مساکین یا قربانی سنت مشروط بر آنکه پیش از رسیدن به محل قربانی هلاک گردد، خوردن از گوشت آن برای صاحبش جایز نیست. بقول شافعی بهیچ وجه خوردن از گوشت قربانی واجب جایز نیست مانند قربانی ایکه بعلت تاوان واجب میگردد بخاطر ارتکاب شکار ممنوع و تباه شدن حج و قربانی تمتع و قران حج و قربانی که با نذر واجب شده باشد. ولی اگر قربانی سنت باشد صاحبش میتواند از گوشت آن بخورد و ب دیگران صدقه و هدیه کند.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِنَّهُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلَمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ (۳۴)

و برای هر امتی جای قربانی کردن را مقرر نموده ایم، تا با نام الله چهارپایانی را ذبح کنند که الله به ایشان عطاء نموده است. پس معبودتان معبود یگانه است، پس برای او منقاد شوید و تواضع کنندگان را مژده ده. (۳۴)

تفسیر:

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا»: در تاریخ ادیان ابراهیمی دیده می شود که رسم قربانی، در تمام ادیان آسمانی وجود داشته است.

از زمان ابراهیم علیه السلام برای هر ملتی از ملتهای پیشین مکانی جهت ذبح قربانی های آن قرار داده ایم تا در آن ذبح کنند و به خدا تقرب جویند.

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد: خدای متعال خبر میدهد که در تمام ملتهای ذبح قربانی و ریختن خون به خاطر خدا مشروع بوده است.

«لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ»: به آنان دستور دادیم که در موقع ذبح نام خدا را به تنهایی «بیاد کنند» و هدیه و مناسک خود را تنها برای او انجام دهند یعنی قربانی برای رضایت خدا ذبح کنند. از فحوائی آیه مبارکه به یک اصل دست می یابیم که: شیوهی بندگی خداوند، تنها باید از طریق وحی باشد. و هنگام ذبح قربانی، نام خدا را باید به زبان آورد. نام خداوند متعال به قدری دارای ارزش و اهمیت است که: اگر هنگام ذبح حیوان بر زبان جاری شود، گوشت آن حیوان حلال، وگرنه همان گوشت قربانی هم حرام خواهد بود. چه زیبا است که: غذای انسان های خداپرست نیز باید رنگ الهی داشته باشد.

«عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ»: بدین وسیله در مقابل نعمتهای خدا از جمله اعطای شتر و گاو و بز و گوسفند، مر او را سپاسگزار باشند. خدا مشخص کرده است که ذبح باید به خاطر او صورت گیرد و اسم او بر آن خوانده شود؛ زیرا همو خالق و روزی رسان است. نه مانند بت پرستان آن را برای بتها ذبح کنند.

در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است: «دو گوسفند قوچ ابلق شاخداری را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم برای ذبح آوردند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم نام الله

را بردند و تکبیر گفتند آنگاه پای خویش را بر یک جانب روی هر یک از گوسفندان گذاشته و آنها را ذبح کردند».

«فَالَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ» پس ای بندگان! آله و معبود بر حق شما فقط الله یگانه است از این رو فقط از او اطاعت کرده و «فَلَهُ اسْلِمُوا» عبادت را برای وی خالص گردانید و از راه و روش پیامبرش صلی الله علیه وسلم پیروی نمایید.

«وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ»: ای پیامبر! و مؤمنان فروتن را که برای پروردگارشان خاضع اند به خیر و سعادت دنیا و دستیابی به بهشت‌های پرناز و نعمت بشارت ده.

چهار صفت برای مخبتین واقعی :

اصطلاح «مخبتین» به معنی متواضعان، از «خَبْتُ» است به معنی زمین هموار، اخبات به معنی نرمی و تواضع بکار رفته است.

خبت عبارت است از: تواضع، طمأنینه و خشوع هم گفته میشود. کلمه اخبات یک معنای خاصی است که اگر سه معنای تواضع، طمأنینه و خشوع را با هم جمع کنیم، معنای اخبات است.

تواضع در مقابل تکبر است. در تکبر یک حالت سرپیچی نهفته شده است. اما در تواضع یک حالت اطاعت و مطیع بودن نهفته شده است.

طمأنینه به معنای سکون و آرامش است و در مقابل آن عدم ثبات و عدم استقرار قرار دارد. کسی که ثبات ندارد و هر روز رنگی است.

خشوع معنایش متقارب با خشوع است اما تنها فرقی که دارد می فرماید خضوع مربوط به اعضا و جوارح است، اما همین خضوع وقتی در قلب قرار گرفت خشوع می شود.

مخبتین چه کسانی هستند؟

اما اینکه «مخبتین» چه کسانی هستند و چه خصوصیات دارند، خداوند در آیه 35 سوره مبارکه حج، بعد از بشارت دادن به «مخبتین» در آیه 34 همین سوره، چهار صفت برای ایشان برمی شمرد و چنین میفرماید:

الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٣٥﴾

(آنان) کسانی (هستند) که چون نام الله یاد شود دل‌هایشان ترسان گردد، و در برابر مصیبت‌هایی که به آنان می‌رسد صبر می‌کنند، و (نیز کسانی را مژده بده که) نماز را برپا می‌کنند و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند. (۳۵)

تفسیر:

«الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»: ترس از الله متعال و پروای درونی، يك ارزش است، اولین صفت گروه فروتنان، متواضعان همین است که: چون نام الله متعال یاد شود قلب‌هایشان خاشع میگردد. یعنی: به سخت‌ترین خوف هراسناک می‌شوند و از مخالفت به الله متعال حذر می‌کنند؛ به سبب کمال یقین و قوت ایمانشان طوری که انگار در پیشگاهش ایستاده‌اند و عظمت و جبروتش را مشاهده می‌کنند.

«وَ الصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ» زیربنای انجام وظیفه بعد از تقوا، مقاومت و صبر است، در دین مقدس اسلام صبری دارای ارزش است که: در برابر مشکلات دوام بیاورد.

چون به ایشان ناخوشی برسد و مصیبتی فرود آید به امثال امر الله متعال و حسابداشت وی صبر میکنند. یعنی همیشه در خوشی و سختی در موقع مرضی و یا هم سایر مصایب، صبر را پیشه می‌کنند.

«وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ»: همچنان ایشان نمازها را به کامل‌ترین وجه برپا می‌دارند، یعنی نمازهای خویش را سر وقت و با خشوع و فروتنی و با رعایت ارکان و آداب آن می‌خوانند.

«وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»: و از آنچه حق تعالی به ایشان بخشیده است در انفاق‌های فرض و مستحب مانند زکات، مصارف خانواده، کمک به بستگان و فقیران و مستمندان و دیگر راه‌های خیر صدقه می‌کنند. و از قسمتی از روزی که به آنان ارزانی داشته‌ایم انفاق میکنند و آن را در راه‌های خیر مصرف میکنند. نباید فراموش کرد که انفاق تنها و تنها در مال

خلاصه نمی‌گردد، بلکه، از علم و آبرو و هنر نیز می‌توان انفاق کرد. همچنان قابل یادآوری است که: اموال و دارائی‌های انسان رزق الهی است انفاقی ارزش دارد که دائمی باشد. («يُنْفِقُونَ» فعل مضارع نشانه استمرار است) ولی در انفاق نیز باید اعتدال و میانه‌روی لازم است.

پس «مخبتین»، یعنی مخلصان خاشع و خداترس، دارای چهار وصف بود که در فوق بیان یافت.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (36 الی 37) در مورد آداب ذبح در مراسم حج، مطالبی را به بیان گرفته است.

وَالْبَدَنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافً فَاذًا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاكُمْ لِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٣٦﴾

و(قربانی کردن) شتران (چاق و فربه) را برایتان از شعائر الله قرار دادیم، در آنها برای شما خیر (منافع دینی و دنیوی) است، پس درحالی‌که بر پای ایستاده‌اند نام الله را بر آنها یاد کنید، پس چون پهلویشان بر زمین افتد از گوشت آنها بخورید، و به بینوایان سائل و غیر سائل بخورانید، اینگونه آنها را برایتان رام و مطیع کرده‌ایم تا که شکر کنید. (۳۶)

تفسیر:

«وَالْبَدَنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» در بزرگداشت شعائر الهی، سخاوتمندانه خرج کنید. «وَالْبَدَنَ» یعنی «بدن» به معنای شتر چاق است.

خداوند متعال ذبح شتران (چاق و فربه) را از نشانه‌های دین و شعایر مسلمین قرار داده است تا وسیله قربتی به سوی وی باشند.

ابن کثیر گفته است: چون به خانه‌ی خدا هدیه می‌شود از جمله شعایر دین به شمار می‌آید، بلکه بهترین چیزی است که هدیه می‌شود. (مختصر ۵۴۴/۱).

در این باره که آیا اطلاق نام «بدنه» بر گاو هم صحیح است یا خیر؟ میان فقها اختلاف است. در مذهب امام ابوحنیفه و جمعی دیگر از تابعان و صحابه اسم «بدنه» که مفرد «بدن» است بر شتر و گاو هر دو اطلاق می‌شود و به سبب درشت بودن اندام و فربه‌ی حیوان به آن «بدنه» می‌گویند.

«بدن» جمع «بدنه» است به معنای شتر سالم و فربه، و «صَوَافً» حیوانی است که زانوی خود را صاف نگاه داشته است.

«لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ»: یعنی برای کسانی که با ذبح آن‌ها به خدا نزدیکی می‌جویند خیر دنیا و آخرت است؛ در دنیا با خوردن و صدقه دادن و در آخرت با دریافت پاداش عظیم و اجر جزیل.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی در دنیا نفع و در آخرت پاداش و ثواب برایتان دارد. «فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافً»: می‌بینیم که در مکتب بزرگ اسلام شیوه سالم تربیتی در بخش تغذیه با زیبایی خاصی مطرح نموده می‌فرماید: در حالی که روی چهار دست و پا منظم ایستاده‌اند، آنها را ذبح کنید و در هنگام ذبح آن‌ها «بسم الله» بگویید.

صواف: یعنی: در حالی ایستاده‌اند که چهار دست و پای آنها ردیف شده است زیرا شتر به شکل ایستاده ذبح می‌شود و یک دست آن در هنگام ذبح بسته می‌شود تا حرکت نکند و کار ذبح را مختل نگرداند.

«فَاذًا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا»: پس هرگاه بعد از ذبح برپهلوه روی زمین افتاد. کنایه از خارج شدن روح از کالبد آن است. در این هنگام الله متعال خوردنش را مباح گردانیده است.

«فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ»: عرب جاهلی زمانیکه حیوانات را قربانی می‌کردند می‌گفتند که از گوشت قربانی نباید استفاده کند. ولی در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت

فرمود: «از آنها بخورید» قرطبي مي‌گويد: «علما برآنند که خوردن شخص از گوشت هدي خویش، مستحب است و اجر و پاداش دارد».

يعني اینکه نه تنها شما از آن گوشت بخوريد بلکه از آن به انسان قانع و به تنگدستي که از روي عفت و پاکيزه منشي از مردم درخواست کمک نمی‌کند و به فقرا و سائل نیز بدهيد این نظر ابن عباس (رض) هم است. (نظر قتاده و نخعی و مجاهد و بسی از مفسران نیز همین است).

امام فخر رازي فرموده است: آنچه به حقيقت نزديکتر است این است: قانع یعنی آنکه هرچه به او بدهيد راضی ميشود و درخواست و اصرار هم نمی‌کند.

اما فقير آن است که درخواست و اصرار می‌کند. (تفسير رازی ۳۶/۲۳).

«كَذَلِكَ سَخَّرْنَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»: به این شیوه آنها را براي تان مسخر کرده‌ايم، و با وجود جسم بزرگشان آنها را برای شما رام کرده‌ايم، که به خواسته شما در رفتن به ذبح‌گاهها گردن مي‌نهند و در نتیجه، آنها را ذبح می‌کنيد و از آنها نفع می‌بريد، بعد از آن‌که در سواري، حمل بار، دوشیدن شير و مانند این‌ها رام شده شما بودند. برای این که در مقابل نعمت‌های خدا او را سپاسگزار باشيد.

چه مقدار می توان از گوشت قربانی خورد؟

کسي که حیوانی را هدیه می‌کند برای قربانی در صورتیکه خوردن از گوشت آن بشرحي که گذشت برای او مباح باشد، مقدار آن محدود نیست و می تواند نصف آن را بخورد و نصف دیگرش را صدقه بدهد. بعضي گفته‌اند يك سوم آن را میتواند بخورد و يك سوم را هدیه‌کند و يك سوم را صدقه بدهد.

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤَهَا وَلَكِنَّ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۷﴾

هرگز گوشت‌ها و خون‌هاي قربانی‌ها به الله نمی‌رسد، بلکه تقوای شما به او می‌رسد، این چنین آنها را براي تان مسخر نمود تا الله را به خاطر آنکه شمارا هدایت کرده است به بزرگی یادکنيد، و نیکوکاران احسان کننده را مژده بدهد. (۳۷)

تفسیر:

مراد از «لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ» الله اکبر گفتن ذبح‌کننده در هنگام ذبح است. این آیه دلیل مشروعيّت جمع کردن میان «بسم‌الله» و «الله اکبر» در هنگام ذبح است.

اطلاق نام «محسن» بر هرکسي که از وي به جهت رضای خدا سخن یا عمل خيري صادر شود، صحیح است.

بصورت کل باید بعرض رسانيد که: گوشت و خون قربانی هرگز به الله متعال نخواهد رسید؛ بلکه آنچه به او می‌رسد و مورد قبول بارگاه الله متعال است، تقوي و پرهیزگاري انسان است و این که مشرکان، علاوه بر خون آلود کردن بتان خود، در و دیوار خانه ي خدا را با خون و خونابه و گوشت قربانیها می‌آلودند، این عادت شان غیر مقبول، ناپسند و مردود و درنهایت عادت است که خلاف دستور الهي صورت می‌گیرد.

شان نزول آیه 37:

728- ابن ابوحاتم از ابن جریج روایت کرده است: اهل جاهلیت کعبه را به گوشت و خون شتر آلوده می‌کردند. یاران پیامبر (گفتند: آیا شایسته است که ما هم کعبه را به خون و گوشت [قربانی] بیالاییم. پس آیه «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومًا...» نازل شد.

قابل یاد آوري است که: در نزد امام ابو حنیفه (رح) ادای قربانی بر مالک نصابی که مقیم باشد نه مسافر، واجب است، به دلیل این حدیث شریف: «من وجد سعة فلم یضح فلا یقرن مصلانا». «هر کس در زندگی مادي خویش گشایشی یافت و قربانی نکرد پس به مصلاي ما نزدیک نشود».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (38 الي 41) مطالبی در مورد دفاع از مؤمنان و مشروعیت پیکار با دشمنان، مورد بحث قرار گرفته است.

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ ﴿٣٨﴾

مسلماً خدا از مؤمنان دفاع می کند، قطعاً خدا هیچ خیانت کار ناسپاسی را دوست ندارد. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«خَوَّانٍ»: بسیار خیانتکار. صیغه مبالغه خائن است (نساء، آیه 107).
«كُفُورٍ»: شدیدالکفر. بس کفر پیشه. صیغه مبالغه کافر است. استعمال صیغه مبالغه (خَوَّان) و (كُفُور) متوجه مبالغه در نفي محبت است (آل عمران / 182). چرا که خداوند هیچگونه خائنی (أنفال، آیه 58) و کافری (آل عمران آیه: 32) را دوست نمی دارد. (ترجمه معانی قرآن: دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر:

«إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا»: خداوند از کسانی که ایمان آورده اند، دفاع میکند یعنی: الله متعال شر مشرکان را از آنان دفع میکند. و عنصری که نصرت و دفاع خدا را جلب می کند، ایمان است.

یکی از وعده ها و سنت های الهی، نصرت و دفاع از مؤمنین است و خداوند این دفاع و حمایت را به عنوان يك حق، بر خود لازم فرموده است: «وَوَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» (روم، 47). البته معنای دفاع و نصرت الهی، همیشه دفاع و نصرت فوری و کوتاه مدت نیست، بلکه دفاع دراز مدت را نیز شامل می شود، زیرا در آیات دیگر میفرماید: «وَوَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» بلی، ممکن است در يك درنبرد و جنگ، مؤمنین به ظاهر شکست بخورند، ولی اهداف و تفکر آنان پیروز شود.

در آیه متذکره الله متعال به مؤمنان مژده داده است که بر کفار غلبه می یابند و نیرنگ و حیلای آنها را برطرف می کند.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كُفُورٍ»: زیرا خدا هیچ خیانتکار کفوری را دوست ندارد، بلکه ناسپاسان و خائنان در عهدها و امانت ها، نزد خدای سبحان منفورند و هیچ محبوبیتی ندارند. شأن نزول آیه مبارکه:

صحابه کرام از دست مشرکان مکه آزار فراوان می دیدند. جمعی ضربت خورده، سر شکسته و زخمی و شلاق خورده، شکایت خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند. پیامبر فرمود: صبور باشید، الله به من دستور جهاد نداده است. (بنقل از تفسیر فرقان)

أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿٣٩﴾

به مسلمانان که مورد قتل (و غارت) قرار گرفته اند اجازه (جهاد با دشمنان) داده شد، زیرا آنها از دشمن سخت ظلم کشیدند و همانا خدا بر یاری آنها قادر است. (۳۹)

تفسیر:

ابن عباس (رض) گفته است: این اولین آیه ایست که درباره ی جهاد نازل شده است. مفسران گفته اند: آنها عبارت بودند از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم که مشرکان مکه آنان را با دست و زبان سخت مورد آزار و اذیت قرار میدادند، آنها شکایت را نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم بردند. درحالیکه ولت و کوب شده بودند، و سر و روی شان خونین بود و از ظلم و ستم آنها نالان و شاکی بودند. پیامبر صلی الله علیه وسلم به آنها گفت: صبر کنید، دستور جنگ با آنان به من داده نشده است. تا این که مامور به مهاجرت شدند مهاجرت کردند. آنگاه همین آیه در سال دوم هجرت در مدینه نازل شد و این اولین آیه ایست که در آن اجازه ی جنگ داده شده است در حالی که قبل از آن بیش از هفتاد آیه مسلمانان به

خودداری از جنگ فرا خوانده شده اند.
البته اجازه دادن جنگ برای مؤمنان، از جمله دفاع الهی از ایشان، یعنی از مصادیق روشن آیه (38) از همین سوره است: «إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا» [الحج: 38].

اسباب نزول آیه 39:

729- أحمد و ترمذی به صورت حسن و حاکم به قسم صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: هنگامی که سرور کائنات از مکه خارج شد، ابوبکر صدیق (رض) (گفت: آن‌هایی که پیامبر خویش را بیرون کردند بدون تردید هلاک می‌شوند. پس آیه «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (۳۹) نازل شد. (ترمذی 3171، نسائی در «سنن الکبری» 52 / 6 و «تفسیر» 365، احمد 1 / 216، حاکم 2 / 66 و 946 و 390، طبری 25254 و 25255، طبرانی 17 / 123 و بیهقی در «دلایل» 2 / 294 از چند طریق از ثوری از اعمش از مسلم بطین از سعید بن جبیر از ابن عباس (رض) روایت کرده اند. این اسناد به شرط بخاری و مسلم است. طبری 25256 از قیس بن ربیع از اعمش روایت کرده. حاکم 3 / 7 از شعبه از کاکایش روایت کرده، پس این خبر به سه طریق از اعمش به صورت موصول روایت شده است. ترمذی 3172 و طبری 25253 از ثوری از اعمش از مسلم بطین از سعید بن جبیر به قسم مرسل روایت کرده اند. حدیث موصول را حاکم و ذهی صحیح می‌شمارند، این حدیث شواهد مرسل دیگر هم دارد که طبری 25259 و 25260 از مجاهد 25262 از قتاده روایت کرده. «احکام قرآن» ابن عربی 1513 و «زاد المسیر» 1009)

مطالعه کنندگان گرامی!

باید گفت که: جهاد، بدون اذن الله متعال و رسول الله صلی الله علیه وسلم جایز نیست. برای مظلومان، مجازند با دشمنان خود جهاد کنند. و مطمئن باید بود که: نصرت الهی، بعد از بی‌اخاستن و حرکت در راه الله برای مجاهد میسر می‌شود. امداد الهی، را نباید تنها و تنها در جنبه‌ی نظامی محاسبه کرد، بلکه سایر نصرت‌ها و امدادها را شامل می‌شود. ولی نصرت الهی حتمی است.

در کتاب «فقه السنة» استاد سید سابق رحمه الله آمده است: «چون شکنجه و آزار مشرکان مکه شدت گرفت و ظلم و ستم ادامه و استمرار یافت، تا جائیکه به آخرین درجه خود رسید و نقشه ترور پیامبر صلی الله علیه وسلم را کشیدند، پیامبر صلی الله علیه وسلم ناچار گردید که از مکه به مدینه هجرت کند و یاران خویش را نیز به هجرت بخواند، بعد از اینکه 13 سال از بعثت و دعوت او گذشته بود: «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يَخْرُجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» [الأنفال: 30]. «به خاطر بی‌اور هنگامی را که کافران نقشه می‌کشیدند و توطئه می‌کردند که تو را به زندان بیفکنند و حبس کنند یا به قتل برسانند و یا از مکه اخراج کنند آنها چاره می‌اندیشیدند و تدبیر می‌کردند و خداوند هم تدبیر میکرد و چاره می‌اندیشید و خداوند بهترین چاره اندیش و مدیر و مدبر است».

در مدینه پایتخت و مرکز جدید اسلام، چون دشمنان، مسلمانان را محاصره کرده بودند و مسلمانان ناچار بودند، که شمشیر بکشند و از جان خویش دفاع کنند و راه را برای دعوت دین خود هموار سازند، خداوند بدانان اجازه جنگ و دفاع داد و نخستین آیه‌ای که در این باره نازل شد این آیه بود: «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ..» [الحج: 39]. «به آنها که جنگ بر آنان تحمیل شده است اجازه جهاد داده شده است یعنی می‌توانند مسلحانه جهاد کنند، چراکه مورد ستم قرار گرفته‌اند و خداوند قادر است بر نصرت و یاری آنها، همانها که بناحق از خانه و لانه خود بدون حق و بدون هیچ دلیلی از دیار خود اخراج شدند و تنهاگناهشان این بود که می‌گفتند: پروردگار ما الله است...».

«.. وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدِمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَبِاللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» [الحج: 40-41]. «واگر خداوند بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند دیرها و صومعه‌ها و معابد یهود و نصاری و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده میشود، ویران می‌گردد و خداوند کسانی را که او را یاری کنند و از آیینش دفاع نمایند یاری می‌کند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است. یاران خدا کسانی هستند که هرگاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را برپا می‌دارند و زکات را ادا می‌کنند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و پایان همه کارها از آن خدا است.»

در این آیات سه چیز برای علت جنگ ذکر شده است:

- 1- مسلمانان مظلوم واقع و برآنان تعدی شده است و بناحق از دیار خود اخراج شده‌اند و تنها علت اخراجشان پیروی از دین حق است و اینکه می‌گویند: پروردگار ما الله است.
- 2- اگر خداوند اجازه این دفاع را نمی‌داد همه معابد و مساجدی که فراوان نام الله در آنها برده می‌شود ویران می‌گردید بسبب ظلم کافران که به الله و روز رستاخیز ایمان نمی‌آوردند.
- 3- اینکه هدف از جهاد پیروزی و قدرت یافتن در زمین و حکم رانی، و برپایی داشتن نماز و دادن زکات و امر بمعروف و نهی از منکر می‌باشد.

سال واجب شدن جهاد :

در سال دوم هجرت خداوند متعال قتال و جنگ را فرض کرد و آن را واجب نمود که فرمود: «كُنْتُمْ عَلَيَّ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» [البقره: 216]. «خداوند جنگ با دشمنان را بر شما فرض کرده است در حالیکه شما از آن بدتان می‌آید و شاید از چیزی بدتان بیاید که در واقع برای شما خیر و نیکی است و شاید چیزی را دوست داشته باشید که در واقع برای شما شر و بدی است و الله می‌داند و شما نمی‌دانید». پایان نقل قول از کتاب (فقه السنة).

و در کتاب «أسباب النزول» سیوطی در ارتباط با شأن نزول آیه 39، سوره حج چنین گفته است: «امام أحمد در مسند خویش و ترمذی به صورت حسن و حاکم به قسم صحیح از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند: «لما أخرج النبي صلى الله عليه وسلم من مكة قال أبو بكر أخرجوا نبیهم لیهلکن فانزل الله تعالی (أذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا وإن الله علی نصرهم لقدیر) الآیة فقال أبو بکر لقد علمت أنه سیکون قتال». ترمذی (3171). یعنی: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم از مکه خارج شد (هجرت نمود)، ابوبکر صدیق گفت: انهایی که پیامبر خویش را بیرون کردند بدون تردید هلاک میشوند. پس آیه «أذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا وإن الله علی نصرهم لقدیر» نازل شد، ابوبکر گفت: می‌دانستم که بزودی جنگ روی میدهد». علامه البانی در مورد این حدیث گفته: اسناد آن صحیح است. و عبدالرزاق المهدي محقق کتاب سیوطی گفته: این اسناد به شرط بخاری و مسلم است. این حدیث شواهد مرسل دیگر هم دارد که طبری 25259 و 25260 از مجاهد 25262 از قتاده روایت کرده است.

علامه عبدالرحمن سعدي در تفسیر آیه 29، سوره حج مینویسد: «براساس حکمت الهی، جنگیدن با کافران در آغاز اسلام برای مسلمانها ممنوع بود، و آنها دستور داده شده بودند تا شکیبایی ورزند. وقتی که به مدینه هجرت کردند و مورد آزار و اذیت قرار گرفتند، و دارای قدرت و توان گشتند به آنها اجازه داده شد تا جنگ کنند، چنان که خداوند متعال فرموده است: (أذن للذین یقاتلون) به کسانی که با آنان جنگ میشود اجازه جهاد داده شده است. از این فهمیده میشود که پیشتر جنگیدن برایشان ممنوع بود، پس خداوند به آنها اجازه داد تا با کسانی بجنگد که با آنها می‌جنگند و بدان خاطر به آنها اجازه جهاد داده شد که مورد

ستم قرار گرفته و از عمل کردن به دینشان بازداشته میشدند».

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكِّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤٠﴾

همان کسانی که از سرزمینشان به ناحق بیرون رانده شدند، جز به سبب آن که می‌گفتند: پروردگار ما الله است. اگر الله بعضی از مردم را به وسیله بعضی (دیگر) دفع نمی‌کرد، البته صومعه‌های راهبان و معابد نصارا و معابد یهود و مسجدهایی که در آنها الله بسیار یاد میشود، ویران می‌شد، و یقیناً الله کسی را که قصد یاری وی کند، یاری می‌کند. همانا الله قوی (و) غالب است. (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صَوَامِعُ»: جمع صومعه و به معنی ساختمان مرتفع مخصوص راهبان است.

«بِيَعٌ»: جمع «بیعه» به معنی کلیسای نصاری است.

بیع: عبارت است از کنیسه‌های نصارا - که واحد آن «بیعه» است «صَلَوَاتٌ» کنیسه‌های یهودیان. زجاج گفته است: در زبان عبری به آن «صلوتا» می‌گویند.

«مساجد»: عبارت است از معابد مسلمین.

تفسیر:

«الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ»: آنان که به ناروا و از روی عداوت و دشمنی و بدون این که دلیلی برای اخراج آنان وجود داشته باشد، از وطن خود رانده و اخراج شدند. مراد از دیار، شهر مکه است.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی حضرت محمد نیز و یارانش به ناحق از مکه اخراج شدند.

«إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ»: جرم و گناهی دیگری نداشتند «جز به سبب آن که می‌گفتند: پروردگار ما خداست» از خانه و کاشانه‌شان بیرون رانده شدند، درحالی که این سخن، سخن حقی است پس بیرون راندنشان به سبب این سخن، عملی ناحق و ناروا و ستمی آشکار بوده است.

«وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ»: اگر الله متعال جهاد و جنگ با دشمنان را مشروع نمی‌کرد، مشرکان بر اهل ادیان چیره شده و شعایر دین تعطیل میشد، اما خدا شر آنان را دفع کرد و فرمان جنگ با آنان را داد.

در این آیه مبارکه حکمت قتال و جهاد بیان گردیده است، که این دستوری تازه ای نیست، به انبیاء گذشته و امم آنها هم دستور قتال با کفار داده شده بود، و اگر چنین نمی؛ هیچ مذهب و دینی باقی نمی ماند، همه دین و مذهب و عبادتگاه‌های آنها ویران می گشتند.

«لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ»: صومعه‌های راهبان و کلیساهای نصاری ویران میشدند. «وَصَلَوَاتٌ»: و کنیسه‌های یهودیان «وَمَسَاجِدُ يُذَكِّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا»: و مساجد مسلمانان که در صبح و شامگاهان در آن خدا را پرستش می‌کنند.

معنی آیه چنین است: اگر خدا شر مشرکان را از مسلمین دفع نمی‌کرد و اگر اجازه نمی‌داد که مسلمانان به جهاد کفار بروند، مشرکان بر اهل ادیان تسلط یافته و بر ملت‌های مختلف زمان خود چیره گشته و در نتیجه اماکن عبادت آنان ویران میشد؛ برای نصاری عبادتگاه و برای راهبان صومعه‌ای را باقی نمی‌گذاشتند و کنیسه‌های یهودیان و مساجد مسلمانان را از بیخ برمی‌کنند. و مشرکان بر اهل ادیان غالب می‌شدند. مساجد را از این جهت به این وصف اختصاص داده و می‌گوید:

«يُذَكِّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا»: که اماکنی شریف و با عظمت اند و محل عبادت حق میباشند. «وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ»، قسم است. یعنی به خدا قسم! خدا آن کس را یاری خواهد داد که دین و پیامبر او را یاری می‌دهد.

«إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (40)»: خدا به حق توانا می‌باشد و هیچ چیز او را درمانده نمی‌کند. ومقتدر است و هیچ قهر و قدرتی بر او غالب نمی‌آید و مغلوب نمیشود. این کثیر گفته است: خود را به قوت و عزت توصیف کرده است. پس با قدرت و نیروی خود همه چیز را خلعت هستی داده و هیچ قدرتمندی بر او چیره نمی‌شود. و مغلوب غالبی نخواهد شد. (تفسیر صفاة التفاسیر شیخ مرحوم صابونی).

همچنان برخی از مفسران در تفاسیر خویش نگاشته اند که: «اگر این دفع و طرد نمی‌بود، قطعاً در زمان موسی علیه السلام کنیسه‌ها، در زمان عیسی علیه السلام صومعه‌ها و بیعه‌ها و در زمان محمد صلی الله علیه وسلم مساجد ویران ساخته می‌شد».

اولین فرمان جهاد :

اولین [بار فرمان جهاد با نزول] آیه شریفه: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (سوره حج/ آیه ۳۹) صادر شده است چون مسلمانان مدت‌ها بود از رسول الله صلی الله علیه وسلم [در خواست اجازه جهاد] می‌کردند که با مشرکین قتال کنند، و حضرت به ایشان می‌فرمود: من مأمور به قتال نشده‌ام، و در این باب هیچ دستوری نرسیده است.

و تا در مکه بود همه روزه عده‌ای از مسلمانان نزدش می‌آمدند که یا مورد لت و کوب قرار گرفته، و یا زخمی شده و یا شکنجه دیده بودند، و در محضر آن جناب از وضع خود و ستمیایی که از مشرکین مکه می‌دیدند شکوه می‌کردند، حضرت هم ایشان را تسلیت داده، امر به صبر و انتظار فرج می‌کرد تا آنکه این آیات نازل شد که در آنها فرمود: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا» سوره حج، آیه ۳۹؛ به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است؛ چرا که مورد ستم قرار گرفته اند؛).

ولی بعضی از مفسرین گفته اند: اولین آیه‌ای که درباره‌ی اذن به جهاد نازل شد. آیه «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ» (سوره بقره، آیه ۱۹۰؛ و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، نبرد کنید!) است.

ولی برخی از مفسران می‌گویند که اولین هدایت جهاد آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (سوره توبه، آیه ۱۱۱) خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به گونه‌ای که:) در راه خدا بیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند؛ این وعده حقیقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و گرفت که با خدا کرده‌اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ!) بوده است.

ولی اعتبار عقلی اقتضاء می‌کند که همین آیه ۳۹، سوره حج اولین آنها باشد، برای اینکه صریحاً کلمه اجازه در آن آمده، علاوه بر آن زمینه چینی شده و مردم را بر جهاد تهییج، و ترغیب و دلها را تقویت، و با وعده نصرت به طور اشاره و تصریح آنان را ثابت قدم نموده، و رفتاری را که خدا با اقوام ستمگر گذشته نموده یادآور شده است.

و همه اینها از لوازم تشریح احکام مهم و بیان و ابلاغ برای اولین بار است، آن هم حکم جهاد که بنای آن بر اساس فداکاری و جانبازی است، و از دشوارترین احکام اجتماعی اسلام و مؤثرترین آنها در حفظ اجتماعی دینی است.

الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿۴۱﴾

آن کسانی را که اگر در زمین آنها را قدرت (و حکمرانی) ببخشیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات (اموال) را میدهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و پایان همه کارها از آن خدا است. (۴۱)

تفسیر:

یعنی کسانی را که الله متعال ایشان را و عده نصرت و پیروزی داده است همان کسانی اند که چون او به آنان تمکین و توانایی دهد و بر دشمنان پیروزشان سازد و در زمین خلیفه‌شان گرداند، نماز را به شیوه که حق تعالی مشروع ساخته است برپا می‌دارند؛ یعنی با رعایت وقت و ادای آن بر طریقه سنت نبوی صلی الله علیه وسلم و زکات مال را به مستحقان آن می‌پردازند و مردم را به ادای هر حقی از حقوق خداوند متعال و هر حق مشروعی از حقوق بندگانش دستور میدهند و از هر آنچه الله متعال و پیامبراش محمد صلی الله علیه وسلم نهی کرده‌اند، باز می‌دارند.

«وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»: و عاقبت همه کارها از آن الله است» و سرانجام همه امور به حکم و تدبیر هر چیز تنها و تنها به سوی خدای سبحان می‌باشد و سرانجام از آن متقیان است. از حضرت عثمان (رض) در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: «این آیه درباره ما اصحاب رسول خدا نازل شد».

ابن عباس (رض) گفته است: آنها عبارتند از مهاجران و انصار و تابعین و پیروان نیک آنها. معنی آیه چنین است: آنها استحقاق نصرت و یاری دارند، آنها هستند که اگر برای آنان تسلط و تملک و تفوق در سرزمین را قرار دهیم، عبادت الله متعال را به جا آورده و نماز را برپا می‌دارند و زکات را پرداخت میکنند. (تفسیر صفاة التفاسیر صابونی) پس کسی که آرزوی پیروزی بر دشمنان - اعم از یهود و غیر آنان - را دارد، باید به این چهار وصف متصف گردد، چهار وصفی که مهاجران و مجاهدان اول به آن آراسته شده و به وسیله آن کلید فتح دنیا را در اختیار گرفتند.

خواننده گان گرامی!

در آیات متبرکه (42 الی 48) مبحث از عبرت گرفتن از نابودی ملل پیشین، مورد بحث قرار گرفته است.

وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ ﴿٤٢﴾

و اگر تو را تکذیب میکنند [کار جدیدی نیست] پیش از اینان قوم نوح و عاد و ثمود هم [پیامبرانشان را] تکذیب کردند. (۴۲)

تفسیر:

این آیه شریفه برای پیامبر صلی الله علیه وسلم تسلی خاطر و برای مشرکین وعید است.

طوری که می‌فرماید: ای پیامبر! و اگر قومت تو را تکذیب نموده‌اند (نگران مباش، زیرا) پس پیامبران پیشین را هم مانند تو مورد تکذیب قرار داده‌اند مانند تکذیب قوم نوح، عاد و ثمود.

اما آن پیامبران صبر و شکیبایی را پیشه کردند تا این که الله متعال تکذیب کنندگان را به دیار نیستی فرستاد. پس تو هم از آن پیامبران پیروی کن و صبر و حوصله داشته باش.

وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمِ لُوطٍ ﴿٤٣﴾

و همچنین قوم ابراهیم و قوم لوط. (۴۳)

تفسیر:

هكذا قوم ابراهیم علیه السلام و قوم لوط علیه السلام پیامبران خویش را باوجود عظمت معجزاتش تکذیب کردند و درمقابله با این دو پیامبر خستند.

وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكَذَّبَ مُوسَىٰ فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٤﴾

و [هم چنین] اهل مدین؛ (قوم شعیب، نیز پیغمبر خود را تکذیب نمودند) و موسی هم تکذیب شد. پس کافران را مهلت دادم، سپس آنان را [به عذابی سخت] گرفتار نمودم، پس [بنگر که] کیفر و انتقام من [نسبت به آنان] چگونه بود؟ (۴۴)

تفسیر:

این آیات هم تسلیت و دلجویی و تعزیتی برای رسول صلی الله علیه وسلم است، و بیان یک واقعیت است که: تکذیب دشمنان، نباید مانع ادامه‌ی راه ات شود، و نباید از دشمنی کفار خوف و هراسی داشته باشی. وعده الهی به هلاک کردن تکذیب کنندگان ایشان از اشراف و سران قریش میباشد، همانان که پرچم دشمنی را علیه آن حضرت صلی الله علیه وسلم برافراشتند و الله متعال بیرق های شان را سرنگون کرد، همان گونه که تکذیب کنندگان دیگر از امتهای انبیای ذکر شده را به هلاکت رسانید.

باید گفت که از حکمت های الهی است که: به تبهکاران مهلت می‌دهد. ولی تبهکاران، مهلت الله بزرگوار را نشانه‌ی محبت یا غفلت او ندانند. پس بدون شک همه مورد تکذیب واقع خواهند شد.

فَكَأَيُّ مَن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبَنِيَّ مَعْطَلَةٌ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ ﴿٤٥﴾

و چه بسیار قریه ها را در حالی که اهلش ظالم بودند، هلاک کردیم، پس [به سبب نزول عذاب سقف های خانه هایشان خراب شده و دیوارهایشان بر] سقف ها فرو ریخته است و [چه بسیار] چاه های پر آب [که به سبب نابود شدن مالکانش] متروک افتاده و کاخ ها و قصرهای برافراشته [و محکمی که بی ساکن و بی صاحب مانده است]. [٤٥]

تفسیر:

به صورت کل باید به این حقیقت پی برد که: قهر الهی بر ستمگران حادثه نیست، بلکه يك جریان است. نتیجه‌ی ظلم، همیشه نابودی است متوجه باید بود که: در برابر قهر الهی، نه سقفی میماند و نه ستونی، نه قصری میماند و نه باغ ها و زیبایی های مجلل دنیوی. در تاریخ آدیان دیده شد که: اهالی بسیاری از شهرها و صحراهایی را که تکذیب و ستمپیشه کرده‌اند، به سبب این تکذیب و ستم نابود کردیم پس باید دروغ گویان ظالم از چنان سرنوشتی بر حذر باشند و به خود آیند.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿٤٦﴾

آیا در زمین سیر و سفر نکرده‌اند تا قلب ها یی داشته باشند که با آن بفهمند و گوش‌هایی داشته باشند که با آن بشنوند، درحقیقت چشم‌ها گور نمی‌گردند، بلکه قلب که در سینه‌هاست کور می‌شوند. [٤٦]

تفسیر:

بدترین نابینایی :

با تأسف باید گفت که: بدتر از نابینایی چشم، نابینایی قلب است که با پند گرفتن هم بینا نمی‌شود.

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا» آیا کافران آیا اهل مکه در زمین سفر نکرده‌اند تا آثار ویران برجای مانده از عذاب شدگان رابه چشم ببینند؟ و قتلگاه کفار و هلاکت‌گاه‌های آن امتهای ظالمین را ببینند را مشاهده کنند و از آنچه که برسر آنها آمده و از مجازات سخت و ریشه کن شدن آنها درس و عبرت بگیرند؟! تا آنها با عقل‌های خود اندیشیده و اخبار گذشتگان را با تدبر بشنوند و پند بگیرند.

پس وقتی قلب دچار کجی و انحراف شود در حقیقت کوری، کوری چشم نیست بلکه کوری بصیرت شان است. یعنی: در حواس ظاهری آنان خللی نیست بلکه خللی که هست در عقلها و قلوب شان است پس به سبب این خلل، قلب های شان مسائل حق را درک نمی‌کند و از مشاهده اماکن عبرت انگیز به خود نمی‌آید.

واقعاً؛ اصرار در لجاجت و دشمنی با حق، انسان را مسخ می‌کند و او را به جایی می‌رساند که نه با عقل حقیقت را درک می‌کند و نه با چشم و گوش آن را احساس میکند.

ابن عباس(رض) در بیان سبب نزول می‌گوید: چون آیه مبارکه میفرماید: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى» [الإسراء: 72]. «و هر که در این دنیا کور باشد پس در آخرت هم کور و گمراه‌تر خواهد بود». نازل شد، ابن ام‌مکتوم گفت: یا رسول الله! پس من که در دنیا کورم، آیا در آخرت هم کور خواهم بود؟ در این هنگام این آیه مبارکه نازل شد: «فَأَنهَآ لَا تَعْمَى الْأَبْصَرَ» [الحج: 46]. «در حقیقت چشم‌ها کور نمی‌شوند ولی دل‌هایی که در سینه‌ها اند کور میشوند».

کوری دل در قرآن :

در قرآن عظیم الشان بصورت کل کلمه «عمی» و مانند آن بیش از 36 بار تذکر رفته است که از جمله 31 بار آن مربوط به کوری دل است در پنج مورد آن مربوط به کوری ظاهری است.

در آیه (46) سوره مبارکه حج خواندیم: «آیا آنها در زمین سیر نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن حقیقت را درک کنند یا گوشه‌های شنوایی که ندای حق را بشنوند چرا که چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها جای دارد بینایی را از دست می‌دهد». مراد از کوری دل و یا قلب این نیست که قلب صنوبری شکلی که در سینه جا دارد حالت کوری پیدا میکند، چون این قلب تنها وسیله برای گردش خون است.

یکی از معانی قلب عقل است و گاه به معنای روح هم آمده است، کوری عقل و یا روح آن است که انسان از درک حقایق الهی عاجز و تحمل سخنان حق را نداشته و سخن حق در روح او اثر نداشته باشد و بر اثر گناهان بر روح و قلب او پرده جهل باشد.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَنفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴿٤٧﴾

و از تو عذاب را به شتاب می‌خواهند و حال آنکه خداوند هرگز در وعده‌اش خلاف نمی‌کند، و یک روز به حساب پروردگارت برابر با هزار سال است که شما می‌شمارید. (۴۷) تفسیر:

یعنی ای پیامبر! کافران از جهلی که دارند از تو [به عنوان استهزا و از روی مسخره و ریشخند] شتاب در عذاب را درخواست میکنند، یعنی از تو میخواهند عذابی که آنها را از آن می‌ترسانی زودتر از موعد بر آنان نازل شود، در حالی که الله هرگز از عذابی که به کافران وعده داده است، تخلف نمی‌کند؛ و ناگزیر عذابش واقع می‌شود. و همانا یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمارید [برای او زمان نزدیک، زمان دور، امروز، دیروز، گذشته و آینده مفهومی ندارد؛ بنابر این فاصله زمانی شما با عذاب الهی شما را دچار این پندار نکند که تهدید به عذاب، تهدیدی طولانی و دروغ است.] به یاد داشته باشید؛ مهلت دادن الله را نشانه‌ی غفلت او و رها شدن خود باید ندانیم. و باید بدانیم که: زمان در نزد ما با زمان نزد خداوند متعال متفاوت است. قابل تذکر است که: این آیه مبارکه شش بار بصورت کل در قرآن عظیم الشان تکرار شده است.

شیخ سعید حوی(رح) در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «مردم در عصر ما از دنیای هستی و عمر آن تصورات وسیعی دارند چنان‌که امروزه در اثر تطور و پیشرفت علوم می‌گویند که - مثلاً - عمر فلان سیاره این مقدار سال است. پس فضای علمی و ذهنی بشر هم اکنون با این آیه بسیار آشناست و این نیز از اعجاز قرآن کریم است».

حسن بصری؛ می‌گوید: «سبب به تأخیر انداختن عذاب استیصال و بنیاد برانداز از امت اسلام این است که چنین عذابی مشروط به دو امر است:

1- خدای سبحان حدی از کفر را نزد خود معین داشته است که هر کس بدان حد برسد، او را عذاب می‌کند و هر کس به آن حد نرسد، عذابش نمی‌کند.

خداوند متعال قومی را عذاب نمی‌کند مگر این‌که بداند حتی یک تن از آنان هم ایمان نمی‌آورد. و چون این دو شرط محقق شد، حق تعالی انبیائش را فرمان می‌دهد تا در حق امت‌هایشان نفرین کنند آن‌گاه دعای آنها را اجابت کرده و عذاب بنیان برانداز و ریشه‌کن کننده‌ای را به سراغشان می‌فرستد.

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمَلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ ﴿٤٨﴾

و چه بسا شهرها که به [اهل] آنها در حالی که ظالم بودند، مهلت دادم، سپس آنان را [در موقع مناسب به عذابی سخت] گرفتار کردم، و بازگشت (همه) به سوی من است. (۴۸) تفسیر:

خداوند، آبادانیها و شهرهای فراوانی را - که مردمش ستمکار بودند - مهلت داد. آنان جز بیراهه نرفتند و او بر آنان خشم گرفت و نابودشان کرد و عبرت تاریخ گشتند.

ظلم انسان، سبب قهر الهی است:

«وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمَلَيْتُ لَهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ»: و چه بسیار از (شهرها و) آبادی‌هایی که به (اهل) آن مهلت دادم در حالی که ستمگر بودند (اما از این مهلت، برای توبه و اصلاح خویش استفاده نکردند و بر کفر خود اصرار ورزیدند). و به این مهلت ولی با این کار مغرور شدند.

«ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ (48)» سپس بعد از طول مهلت، آنان را به عذاب و قهر گرفتار کردیم، و سرانجام بازگشت (همه) به سوی من است.

در البحر آمده است: هنگامی که خدا به قریش مهلت داد، آنها خواستار آن شدند که عذاب قبل از زمان مقرر بر آنان نازل شود، و این آیه مبارکه بیانگر آن است که پیامبر صلی الله علیه و سلم به آنها یاد آور شود که: هر چند عذاب پیشینیان تأخیر شده بود اما بعدا نابود شدند. و هر چند عذاب قریش به تأخیر افتاده است اما حتماً آن را خواهند دید. پس از تأخیر عذاب خود شاد و مغرور نشوند. (البحر ۳۷۹).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (49 الی 57) در مورد حد و مرز رسالت پیامبر، احکام وحی، مصون بودنش از شر شیطان، داستان غرانیق، مورد بحث قرار می‌گیرد.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿٤٩﴾

بگو: ای مردم! جز این نیست که من برای شما تنها بیم دهنده آشکار هستم. (۴۹) تفسیر:

پیامبران، از پیش خود سخن نمی‌گفتند:

«نَذِيرٌ مُبِينٌ»: بیم دهنده آشکار. بیم دهنده‌ای که بیانگر اوامر و نواهی آسمانی و روشن کننده حقائق از اباطیل باشد.

در آیه مبارکه آمده است که: ای محمد! به آن مشرکان بگو: من برای شما جز هشدار دهنده‌ای آشکار نیستم؛ شما را از عذاب خدا می‌ترسانم و به صورتی آشکار و روشن شما را بر حذر می‌دارم. بدون این که در تعجیل یا تأخیر عذاب دخالتی داشته باشم.

قابل یاد آوری است که: هشدار انبیاء به نفع خود مردم است. و پیامبر، بر مردم تحکم و سیطره و حق اجبار ندارد.

فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٥٠﴾

پس کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند، امرزش و رزقی نیکو برای آنهاست. (۵۰) تفسیر:

ایمان از عمل صالح جدا نیست، پاداش معنوی، بر پاداش مادی مقدم است. مؤمنان صادقی که ایمان و عمل صالح را با هم جمع کرده‌اند، در نزد خدای خود بخشودگی و روزی

فراوان و با برکتی در بهشت ارزانی می‌دارد. واقعاً هم رزقی ارزش دارد که با کرامت و تکریم باشد.

امام رازی گفته است: خدای متعال توضیح داده و بیان کرده است که هر کس ایمان و عمل صالح را با هم جمع کند، او هم بخشودگی و روزی نیکو را به او می‌دهد. (رازی ۴۷/۲۳). و قرطبی گفته است: وقتی خدا رزق کریم را نام می‌برد منظور بهشت است. (مختصر ۵۵۰/۲).

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٥١﴾

و آنها که در [باطل کردن و بی اثر نمودن] آیات ما تلاش کردند و چنین می‌پنداشتند که میتوانند بر اراده حتمی ما غالب شوند اصحاب دوزخ اند. (۵۱)

تفسیر:

«وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ»: و آنان که در آیات ما سعی کردند» یعنی: در تکذیب و تخطئه و انکار آیات ما حرکت‌های مذبوحانه به راه انداخته، و مردم را از پیروی پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم کند و سست ساختند، و میخواهند آن را باطل و بی‌اثر کنند و از طریق دشمنی و مخالفت قصد غلبه بر آن را دارند و می‌خواهند بدین طریق نور خدا را خاموش کنند.

مطمین باید باشند که: هیچ کس نمیتواند مانع تحقق اهداف الهی شود، گرچه کافران همه توان و تلاش‌های خویش را بخرچ دهند. واضح است که کفار، نه حرف تازه دارند و نه منطق روشن، تنها کارشان، تلاش برای خنثی کردن راه حق است.

«أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»: دوزخ، برای این گروه از مردم دائمی است. آنان یاران آتش سوزان و دردناکی هستند و طوریکه گفتیم عذاب و مجازات‌شان شدید است. از این جهت که همیشه در آن به سر می‌برند آنها را به رفیق و یار تشبیه کرده است. امام فخر رازی گفته است: اگر گفته شود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این آیه اولاً به مؤمنان مژده داد و ثانیاً کافران را بر حذر داشت، پس قیاس چنان اقتضاء میکرد که گفته شود: «إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ»: در جواب گفته میشود: روی سخن و خطاب با مشرکین است؛ چون آنها هستند که خواستار تعجیل عذاب هستند. و با «أَيُّهَا النَّاسُ» آنها را مخاطب قرار داده است. اما یادآوری مؤمنان و پاداش نیکشان، برای افزودن کین و اذیت مشرکان آمده است. (تفسیر فخر رازی ۴۷/۲۳).

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٢﴾

ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هر گاه آرزو میکرد (و طرحی برای پیش برد اهداف الهی خود می‌ریخت) شیطان القائاتی در آن می‌کرد، اما خداوند القائات شیطان را از میان می‌برد، سپس آیات خود را استحکام می‌بخشید و خداوند علیم و حکیم است. (۵۲)

تفسیر:

در تفسیر «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل آمده است که: «رَسُولٌ»: پیغمبری که شرع جدید و برنامه خاصی را با خود بیاورد.

«نَبِيٌّ»: پیغمبری که شرع جدید و برنامه بخصوصی را با خود نیاورد، و بلکه تنها عهده دار تبلیغ و تقریر شرع و پروگرام پیغمبران پیشین باشد، مانند انبیاء بنی‌اسرائیلی که در فاصله بین موسی و عیسی زندگی کرده اند.

«تَمَنَّى»: قرائت و تلاوت کرده است. آرزو کرده است و دوست داشته است. «أُمْنِيَّةٌ»: قرائت و تلاوت. امید و آرزو. اگر کلمه (تَمَنَّى) به معنی (خوانده است) و (أُمْنِيَّةٌ) به معنی (خواندن) در نظر گرفته شود معنی آیه می‌شود: «ما پیش از تو رسولی و نبیی را

نفرستاده‌ایم، مگر این که هنگامی که (آن رسول یا نبی آیات و احکام خدا را برای مردم) تلاوت کرده است شیطان (با ایجاد وسوس و اباطیل در دل شنوندگان سست ایمان، و با پخش یاهوسرائی توسط ذریه و دارودسته خود) در تلاوت او القاء (شبهه) نموده است (و گاهی پیغمبران را شاعر، و زمانی ساحر، و وقتی ناقل افسانه‌ها و خرافات پیشینیان جلوه‌گر ساخته است). اما خداوند آنچه را که شیطان القاء نموده است (توسط تبلیغ و تبیین پیغمبران و دعوت و زحمت شبانه روزی پیروان ایشان در همه جا و همه آن) از میان برداشته است (و شبهات و ترهات شیاطین انس و جان را از صفحه دل مردمان زدوده است) و سپس آیات خود را (در برابر سخنان ناروا و دلایل نابه‌جای نیرنگ بازان بی‌مایه و دسیسه بازان بی‌پایه) پایدار و استوار داشته است، زیرا که خدا بس آگاه (از کردار و گفتار و پندار شیطان و شیطان صفتان بوده و همه کارهایش از روی فلسفه و) دارای حکمت است (و لذا شیطان و پیروان او را همیشه مهلت داده است تا به دسایس و وسوس خود بپردازند). «ولی اگر (تمنی) به معنی (آرزو کرده است) و (أَمْنِيَّةٌ) به معنی (آرزو) باشد، معنی آیه چنین می‌شود: ما پیش از تو رسولی و نبی‌ای را نفرستاده‌ایم، مگر این که هنگامی که (آن رسول یا نبی) آرزو کرده است (و تلاش نموده است که دعوتش در بین مردم با سرعت موفق و هرچه زودتر همه‌جا گستر شود) شیطان (انس و جن، مشکلات و موانعی در سر راه دعوت او با شایعه‌پراگنیها و یاهوسرائیها) پدید آورده است. اما خداوند آنچه را که شیطان پدید آورده است (توسط تبلیغ و تبیین پیغمبران و دعوت و زحمت شبانه‌روزی پیروان ایشان... «يَنْسَخُ اللَّهُ»: از میان برمی‌دارد و باطل می‌گرداند (انبیاء / 18). «يُحْكِمُ»: محکم و استوار و ثابت و پایدار می‌دارد (رعد / 17).

«أَلْقِي، يُلْقِي»: مراد از القاء شیطان در آیه، ایجاد موانع در راه دعوت پیغمبران و بازداشتن مردم از پذیرش آئین آسمانی ایشان با دسائس و وسوس و شبهات است و بس (انعام / 112، فَصَّلَتْ / 26، شعراء / 221 و 222). اما این که شیطان الفاظ و جملاتی را بر زبان پیغمبران و بخصوص رسول اکرم جاری و داخل در کتاب‌های آسمانی و از جمله قرآن کند، مخالف نص صریح آیات متعدد قرآن است که بیان‌گر عدم سلطه شیطان بر مؤمنان - چه رسد بر پیغمبران - است (ابراهیم / 22، حجر / 42، نحل / 99 و 100، اسراء / 65). مگر نه این است که قرآن در حفظ و پناه پروردگار با عظمت است و جز وحی آسمانی سخنی در آن نیست؟ (حجر / 9، فَصَّلَتْ / 42، نجم / 3 و 4).

شیخ صابونی در تفسیر آیه مبارکه می‌نویسد: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ» و قبل از تو ای محمد! هیچ فرستاده و پیامبری را نفرستادیم، «إِلَّا إِذَا تَمَنَّى» جز این که هر وقت چیزی را خواست و نفسش آن را آرزو کرد، «أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أَمْنِيَّتِهِ» شیطان وسوسه و شبهات را وارد آرزوی او کرده و باعث روی آوردن به دنیا شده است. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «تیرگی قلب مرا فرامی‌گیرد، بدین سبب روزانه هفتاد بار از خدا طلب بخشودگی می‌کنم». فراء گفته است: «تمنی» یعنی در دل با خود چیزی گفت.

و بخاری از ابن عباس (رض) نقل کرده است که: «إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أَمْنِيَّتِهِ» ؛ یعنی هر وقت سخن بگوید، شیطان چیزی در سخنش وارد میکند، اما خدا آنچه را که شیطان القا مینماید باطل و آیات خود را استوار و محکم می‌گرداند. گفته میشود: «أَمْنِيَّتِهِ» به معنی قراءتش می‌باشد. (صحیح بخاری کتاب تفسیر).

نحاس گفته است: این بهترین و والاترین چیزی است که در تفسیر این آیه گفته شده است. معنی آیه چنین است: هیچ پیامبری را نفرستادیم که در دل به خود چیزی بگوید و برای امتش هدایت و ایمان را آرزو کند، مگر این که شیطان در راه او وسوسه و موانع ایجاد کرده است و با آراستن کفر برای قومش و ایجاد مخالفت با فرمان پیامبر در دل آنها، در راه دعوت پیامبر مانع ایجاد کرده است. در این وخت این آیه برای تسلی خاطر پیامبر

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده و به او میگوید: ای محمد! از دشمنی قومت افسرده و غمگین مباش که روش پیامبران همین است. (صحيح ترین گفته در مورد آیه همین است و مفسران محقق آن را پذیرفته‌اند. اما داستان غرانیق که بعضی مفسران در بیان آن اشتیاق داشته‌اند، باطل و مردود است.

قضیه غرانیق از این قرار است: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حضور مشرکین و مسلمین سوره‌ی (النجم) را میخواند وقتی به أَفْرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى، رسید شیطان به زبانش انداخت: تَلْكَ الْغُرَانِيقُ الْعَلَىٰ وَ إِن شَفَاعَتُهُن لَتُرْتَجَى، از این رو مشرکان مسرور شدند. و وقتی سوره را تا آخر خواند و به سجده رفت، مشرکین نیز با او به سجده رفتند. ابن عربی گفته است: تمام آنچه درباره‌ی این قصه آمده است عموماً باطل است و اصل و اساس ندارد. ابن اسحاق گفته است: این قضیه از جعلیات زندیقان است. بیهقی گفته است: راویان آن مورد اعتماد نمی باشند.

و ابن کثیر گفته است: بسی از مفسران قصه‌ی غرانیق را روایت کرده‌اند، اما در قالب روایاتی پراکنده و مرسل و منقطع، نقل کرده‌اند اما بویی از صحت و درستی نبرده‌اند. و قاضی عیاض گفته است: این سخنی است که هیچ یک از اهل حجت آن را نقل نکرده و هیچ کس آن را با سند متصل و سالم نقل نکرده است. فقط مفسران و مورخان به آن روآورده‌اند، که مشتاق غریبند. و هر درست و نادرستی را در اوراق جا می‌دهند. من هم می‌گویم (شیخ صابونی) گفته‌ی خدا در همان سوره که می‌گوید: وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى، دلیل بر باطل بودن قصه میباشد. پس معصوم چگونه چنان می‌گوید که آنها گمان برده‌اند. سبحان الله هذا بهتان عظیم. رد قاطع را در تفسیر امام فخر رازی بخوانید.)

«فَيُنسَخُ اللهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ»: خدا وسوسه‌ها و اوهامی را که شیطان القاء میکند، باطل و برطرف می‌کند.

«ثُمَّ يَحْكُمُ اللهُ آيَاتِهِ»: سپس خدا آیات دال بر وحدانیت و رسالت را در نهاد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثابت و استوار و مستقر می‌کند.

«وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ(52)»: دانش او بی‌حد است و حکیم است و اشیاء را در جای خود قرار میدهد.

مفسر ابو سعود فرموده است: آیه در ضمن بر جواز سهو از جانب پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و راه یافتن وسوسه به نهاد آنان دلالت دارد. (ابو سعود ۱۸/۴).

در تفسیر انوار القرآن آمده است: گروهی از مفسران در بیان سبب نزول این آیه نقل کرده‌اند: چون رویگردانی قوم رسول الله صلی الله علیه وسلم از دعوت برای‌شان بسیار دشوار آمد، در دل چنین آرزو کردند که کاش بر ایشان چیزی نازل نشود که قوم‌شان را از ایشان برماند و متنفر سازد. از بس که بر ایمان قوم خود مشتاق بودند - پس روزی در یکی از محل تجمع قوم خود نشستند و درحالی‌که سوره: «وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ» [النجم: 1] بر ایشان نازل شده بود، شروع به تلاوت این سوره بر حاضران کردند و چون به آیه: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى» [النجم: 19-20] رسیدند، در اینجا در اثر القای شیطان بر زبان‌شان چنین جاری شد که: «تلك الغرانیق العلی، و ان شفاعتها لترتجی». «این غرانیق برتر، بی‌گمان شفاعت آنها امید برده می‌شود».

مراد از غرانیق:

بتان، یا فرشتگان مورد اعتقاد مشرکان است که به پندار آنها - العیاذ بالله - دختران خدایند. پس چون قریش این دو جمله را از آن حضرت صلی الله علیه وسلم شنیدند، بسیار شادمان گشتند به طوری‌که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم در آخر آیات سوره نجم سجده کردند، تمام کسانی که در آن محل بودند، اعم از مسلمان و مشرک همه با ایشان سجده کردند و قریش شادمان از این رخداد، از محل تجمع متفرق شدند و هر جا که

رسیدند، گفتند: امروز محمد خدایان ما را به نیکوترین وجه یاد کرد. در این اثنا جبرئیل علیه السلام نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: بر مردم چیزی را خواندی که من از نزد الله متعال بر تو نیاورده بودم! رسول الله صلی الله علیه وسلم سخت اندوهگین و نگران شدند، همان بود که خداوند متعال این آیه را نازل کرد و ایشان را مورد دلجویی قرار داد.

بلی! جمعی از مفسران چنین روایتی را نقل کرده‌اند ولی هیچ چیز از این روایت به صحت نرسیده است. چنان‌که ابن‌کثیر، فخرالدین رازی، قرطبی و جمع بسیاری از مفسران بر موضوعی بودن این روایت تأکید کرده و آن را باطل و بی‌اساس دانسته‌اند. بیهقی نیز گفته است: این داستان از جهت نقل ثابت نشده است. ابن‌خزیمه گفته است: این داستان از جعل زنادقه است.

بخاری نیز در صحیح خویش روایت قرائت سوره «نجم» و سجده مسلمانان و مشرکان و انس و جن را نقل کرده ولی در آن از داستان «غرانیق» هیچ ذکری به میان نیاورده است. امام فخرالدین رازی می‌گوید: «عقلاً نیز این داستان مردود است، به چندین دلیل؛ و قوی‌ترین آنها این است که: اگر ما وقوع این ماجرا را جایز بدانیم، امان و اطمینان از شریعت خداوند متعال برداشته می‌شود زیرا در میان کم ساختن از وحی و افزودن بر آن، عقلاً هیچ تفاوتی وجود ندارد و اگر بپذیریم که این جمله در اثر القای شیطان بر وحی افزوده شده است، آن وقت - العیاذ بالله - این فرموده خداوند متعال باطل می‌شود که: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» [المائدة: 67]. «ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت به سویت نازل شده است ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، پیام او رانسانده‌ای و خداوند تو را از آسیب مردم نگاه می‌دارد».

قرآن عظیم نیز از چند وجه و در چندین آیه، بطلان این روایت را روشن کرده است؛ از جمله در این آیه: (و اگر بر ما سخنانی می‌بست، دست راستش را می‌گرفتیم، سپس شاه‌رگش را قطع می‌کردیم) «الحاقه/44-46». همچنین در این آیه: (بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود تغییر دهم، جز از وحیی که به من می‌شود از چیز دیگری پیروی نمی‌کنم) «یونس/15». و نیز در این آیه: (و پیامبر از سر هوای نفس سخن نمی‌گوید، این نیست جز وحیی که به او فرستاده می‌شود) «نجم/3-4».

بنابر این، معنی: (شیطان چیزی در امنیه وی افکند) این است که: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم در خاطر خود سخنی را مرور کردند، یعنی «حدیث نفس» نمودند، شیطان آن را بر زبان آورد و آن را در شنوایی‌های مشرکان افکند، بدون آن‌که ایشان به آن امر سخن گفته باشند یا آن حدیث نفس بر زبانشان جاری شده باشد. یعنی: ای پیامبر! این ماجرا که شیطان سخنی را بر شنوایی مردم افکند، نباید تو را به هول و هراس اندازد یا اندوهگین کند زیرا چنین امری برای برخی از انبیای قبل از تو نیز اتفاق افتاده است. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی)

شان نزول آیه 52:

730- این ابوحاتم، ابن جریر و ابن منذر از یک طریق با سند صحیح از سعید بن جبیر روایت کرده‌اند: نبی کریم در مکه - وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿1﴾ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ﴿2﴾ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿3﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿4﴾ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ﴿5﴾ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ ﴿6﴾ وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَىٰ ﴿7﴾ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ ﴿8﴾ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴿9﴾ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ﴿10﴾ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ﴿11﴾ أَفَتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ ﴿12﴾ وَلَقَدْ رَأَىٰ نَزْلَةَ أُخْرَىٰ ﴿13﴾ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ ﴿14﴾ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ ﴿15﴾ إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ ﴿16﴾ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ ﴿17﴾ لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ ﴿18﴾ أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿19﴾ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ ﴿20﴾ (نجم: 1 - 20) را تلاوت کرد.

شیطان این کلمات را به او إلقاء کرد: «تلك الغرانيق العلا وإن شفاعتهن لترتجى» «آن

بت های زیبا شکل و بلند مرتبه به شفاعتشان امید است» مشرکان گفتند: پیامبر تاکنون خدایان ما را به خوبی و نیکی یاد نکرده بود، پیامبر ((آیه سجده را در آخر سوره نجم خواند) و سجده کرد. مشرکان نیز همراه با پیغمبر سجده کردند. آنگاه آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ...» نازل شد.

731- همین مورد را بزار و ابن مردویه از وجه دیگر از سعید بن جبیر از ابن عباس(رض) روایت کرده اند: بزار میگوید: این حدیث به قسم موصول روایت نشده، مگر به همین سند امیه بن خالد که ثقة مشهور است یگانه کسی است که این حدیث را به قسم موصول روایت کرده است.

(طبرانی 12450، در این سند امیه بن خالد را بسیاری از علمای ثقه می دانند، اما ذهبی در «میزان الاعتدال» 1029 میگوید: «در خصوص او از احمد پرسیدند تحسین و تمجیدش نکرد و عقیلی او را در «الضعفاء» [در الکتاب العلمیه بیروت، ج 1، ص 129] ذکر کرده است».

732- بخاری از ابن عباس(رض) به سندی که در آن واقدي است روایت کرده. در نسخه ها چنین آمده این عجیب و غریب است، زیرا بخاری این باطل را روایت نمی کند و از واقدي و امثال او که متروک و متهم به کذب هستند هم در صحیح و هم در کتاب های تاریخ خود روایت نکرده است. محقق در «دُر المنثور» 4 / 661 این روایت را نیافته است.

733- ابن مردویه از طریق کلبی از ابوصالح از ابن عباس(رض) روایت کرده است(این اسناد ساقط و مصنوع است، کلبی و ابوصالح کتابی را به تفسیر قرآن وضع کرده و به دروغ به ابن عباس(رض) نسبت داده اند. کلبی خود به این کار اقرار نموده است.

734- ابن جریر از طریق عوفی از ابن عباس(رض) بروایت کرده است. (طبری 25333 به سندی که در آن مجاهیل است از عطیة عوفی که ضعیف است از ابن عباس(رض) روایت کرده پس این سند هم ساقط است و نمی توان به آن دل خوش کرد).

735- ابن اسحاق در کتاب سیره از محمد بن کعب [قرظی] روایت کرده است(طبری 25328. این دارای سه علت است: مرسل است، در این عنعنة ابن اسحاق است، در این سند یزید بن زیاد مدنی است که بخاری در خصوص او میگوید: نمی توان از حدیث او پیروی کرد.

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۵۳)

تا آنچه را که شیطان القا می کند برای کسانی که در دلهاشان مریضی است و [نیز] برای سنگدلان آزمایشی گرداند و یقیناً ظالمان در مخالفت دور از حق اند. (۵۳) تفسیر:

القائات شیطان، وسیلهی آزمایش اشخاص سنگدل و مریضان شک و نفاق است. «وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ»: و آن را برای کافران فتنه قرار دهد که سنگدل هستند و نهادشان با یاد خدا نرم نمیشود، اینها همان سرکردگان کفرند، انسانهای لجوج و معاندی همچون ابو جهل و نصر و عتبه

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۴)

و نیز هدف این بود کسانی که الله علم به آنان بخشیده بدانند این حقی است از سوی پروردگار تو، در نتیجه به آن ایمان بیاورند و دلهاشان در برابر آن خاضع و منقاد گردد و خداوند کسانی را که ایمان آوردند به سوی صراط مستقیم هدایت می کند. (۵۴)

تفسیر:

علم آن است که به انسان قدرت تشخیص حقّ از باطل را بدهد. علم، يك موهبت الهی است که به انسان داده می‌شود. اهل علم نباید سنگدل و مریض قلبی باشند. زیرا در این آیه، «أوتُوا الْعِلْمَ» در برابر «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقَاسِيَةُ قُلُوبُهُمْ» - که در آیهی قبل آمده - قرار گرفته است.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ (۵۵)

و کافران همواره نسبت به آیات خدا در تردیدی سخت قرار دارند تا آنکه ناگهان قیامت بر آنان در رسد، یا عذاب روزی که روز دیگری به دنبال ندارد [بلکه ابدی است] به سراغشان آید. (۵۵)

تفسیر:

«وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيَةٍ مِنْهُ»: هنوز مشرکان درباره‌ی این قرآن شک و تردید دارند.

«حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً»: تا این که ناگهان و بدون این که خبری داشته باشند، قیامت و رستاخیز فرا می‌رسد.

قتاده گفته است: خدا هرگز قومی را دچار عذاب و نابودی نکرده است مگر در موقع سرمستی و غرور و فرورفتن در ناز و نعمت، پس به نعمت‌های الله مغرور نشوید که جز فاسقان هیچ کس در برابر پروردگار دچار عذاب نمیشود.

«أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ»: یا عذاب روز قیامت به سراغشان بیاید. روز قیامت به «عقیم»: موصوف شده است؛ چون بعد از آن روزی نیست.

ابو سعود گفته است: طوریکه هر روز، روز بعدش را می‌زاید، پس روزی که بعد از آن روزی نیست، نازا و عقیم است. و منظور از ساعت، قیامت است.

طوریکه گفته شده است: یا عذاب آن روز بر آنان نازل می‌شود. و به جای ضمیر اسم ظاهر «یوم عقیم» را آورده است تا بیشتر ایجاد هول و هراس کند. (ابو سعود ۱۹/۴).

قابل تذکر است که: اگر شك و تردید، مقدمه‌ی تحقیق و ایمان شود ارزشمند است؛ اما شك و تردید دائمی پایانش انحراف و عذاب است.

شخصی که خط کفر و مبارزه با حق را پذیرفت، در برابر هر حقیقتی با سوء ظن و تردید برخورد می‌کند.

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۵۶)

حکومت و فرمانروائی در آن روز از آن الله است و بین آنها حکم می‌فرماید کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، در باغ‌های پرناز و نعمت خواهند بود. (۵۶)

تفسیر:

یعنی: سلطه قاهرانه و استیلائی تام و تمام در روز قیامت فقط از آن خداوند متعال است، شریک و منازعی ندارد و کسی را با او یارای مجادله و مناقشه نیست.

«يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ»: با عدالت به کار بندگانش رسیدگی می‌کند و آن را فیصله می‌دهد. پس مؤمنان را به بهشت و کافران را به دوزخ راهی می‌کند. از این رو فرموده است: «فَالَّذِينَ

آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (56)»: پس آنان که خدا و پیامبر خدا را تصدیق کردند و اعمال صالح و نیکو انجام دادند، نعمت پایدار و سرمدی دارند و در بهشت جاویدان ساکن خواهند شد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۵۷)

و کسانی که کافر شده و آیات ما را تکذیب کرده اند، پس برای ایشان عذاب اهانت کننده است. (۵۷)

تفسیر:

مبنای قضاوت پروردگار با عظمت در روز قیامت، کفر و ایمان مردم است. جزای کسانی که متکبران حق را نپذیرفتند، از خالق خویش انکار نموده اند و رسالت پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم را انکار نموده اند، برای شان در آتش جهنم عذابی است که خوار و رسوای شان می سازد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (58 الي 66) در باره اي فضل و الطاف بزرگوارانه ي الله متعال نسبت به همه ي مردم ، بخصوص مهاجران دفاع کننده و مؤمنان و دلایل قدرت آفریدگار، بحث بعمل آمده است.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿٥٨﴾

و کسانی که در راه خدا هجرت کرده سپس کشته شده یا مرده اند، به یقین خدا رزقی نیکو به آنان میدهد؛ و قطعاً خدا بهترین روزی دهندگان است. (۵۸)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت: در دین مقدس اسلام هجرتی دارای يك ارزش است که هدف پاک و مقدسی داشته باشد. طوری که پروردگار با عظمت ما میفرماید: «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و انانی که به منظور جلب رضایت خدا یار و دیار خود را ترک نمودند و برای اعلاى دین الله تلاش کردند، مهاجرانی هستند که در طلب رضای باری تعالی از مکه به مدینه هجرت کرده اند و نیز همه کسانی که در راه الله و طلب رضایش از خانه و کاشانه خویش هجرت گزیده اند.

«ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا»: سپس کشته شده یا مرده اند. قابل یاد اوری است که: در راه الله اصلاً فهم ناکامی و شکست وجود ندارد، اگر بندگان شایسته ی خداوند از لذت های دنیا محروم شوند مطمئن باشد که به نعمت های بزرگ اخروی دست می یابند.

«لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا»: «قطعاً خداوند به آنان رزقی نیکو میبخشد» در بهشت می خورند و می آشامند و از ناز و نعمت های قطع نشدنی آن استفاده می گیرند. در این جای شکی نیست که: رزق دنیا گاهی نیکوست و گاهی تلخ، ولی جنتیان تنها از رزق نیکو برخوردارند.

مفسران میفرمایند که: هدف از دریافت این روزی نیک در بهشت، همانا دریافت بی درنگ آن پس از کشته شدن و قبل از برپایی قیامت است زیرا آنان زنده اند و در پیشگاه پروردگارشان روزی می خورند. طوری که در حدیث شریف آمده است: «ارواح الشهداء في اجواف طير خضر تأكل من ثمار الجنة». «ارواح شهدا در جوف های پرندگانی سبز رنگ قرار دارند که از میوه های بهشت می خورند».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «المقتول في سبيل الله والمتوفي في سبيل الله بغير قتل هما في الأجر شريكان». «کشته شده در راه الله و وفات یافته در راه وي بدون قتل، هر دو در پاداش شریکند».

«وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»: و بی گمان خداوند بهترین روزی دهندگان است؛ زیرا روزی اش پاکیزه، بسیار پربرکت و همیشگی است؛ عطایش با غنایش هم آوست.

مهاجران چه کسانی اند؟

مهاجران کسانی اند که در راه الله از تمام مال و منال و وطن و کاشانه ي خود و حتی زن و فرزندان شان می گذارند و با دلی مالا مال از عشق به محبوب و بدون دودلی و تردید به سوی دوست می روند، حال اگر در جنگ کشته شوند و یا در بستر استراحت بمیرند، به پاداش بزرگ و رحمت پروردگار - که برایشان فراهم است - خواهند رسید و به جای آن چه از دست داده اند، نصیبشان بهشتی برین است که به آن شادمانند. هر کس از خانه ي

خود به قصد مهاجرت به سوی الله و پیامبر بیرون رود و در راه، مرگ مهلتش ندهد، قطعاً پاداش نیت و هجرتش با خداست. [نساء آیه 100] و چون به خدا نزدیک شده اند و از مقربانند، سرور و شادی، گل و ریاحین، باغ پر نعمت و همه ی نادیدنیها آنان راست. [واقعه/ ۸۸ و ۸۹]. خداوند از ظلمی که بر آنان و بر سایر حقدوستان می رود، خبر دارد و ظالمان را نیز تا مدتی فرصت میدهد، آنگاه کیفرشان می کند.

این حکم و آیین الهی است که ستمگر به میزان ستمش کیفر شود، نه بیشتر و شر تجاوزگران و زور گویان سرکوب گردد. [بقره/ ۱۹۴]. باز اگر ستمگر بار دیگر به ستم دست زد و آدمی را آزار داد، در این صورت به ترک وطن و مهاجرت ناچار می گردد تا خود را از شر و ستم جنایتکار بداندیش برهاند و خدا هم او را یاری می دهد و از دشمنانش انتقام می گیرد؛ قطعاً انتقام گرفتن ستمگر حقی شرعی است؛ اما با این وصف اگر انسان بتواند انتقام بگیرد ولی در گذرد، کار بزرگی کرده است. [بقره/ ۲۳۷]، (سوره شوری آیات 40 و 43) **لِيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿٥٩﴾** الله آنها را در جایگاهی وارد می کند که از آن خشنود خواهند بود و یقیناً الله دانا (و) بردبار است. (۵۹)

تفسیر:

«لِيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ»: خداوند متعال بطور یقینی؛ بندگان مهاجر و مجاهد در راهش را به جایگاهی از عطای جزیل و پاداش جمیل که دوستش دارند وارد میکند؛ که عبارت از جنتی است که در آن چیزی وجود دارد که نه چشم آنها دیده و نه گوش آنها شنیده و نه به خاطر احدی خطور کرده است.

«وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ»: حق تعالی به کسانی که برای رضایش بیرون می شوند داناست، بر کسانی که نافرمانی اش کرده اند بردبار است. و آنان را بدانچه مرتکب شده اند، مؤاخذه نمی کند، یعنی از سر قصور و کوتاهی تقصیر ایشان می گذرد و آنان را به شتاب عذاب نمی کند.

ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيُنْصَرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُؤٌ غَفُورٌ ﴿٦٠﴾

(حکم) این است، و هر کس (دیگری را) به مانند آنچه خودش مورد ظلم قرار گرفته بود عقوبت دهد، (و اگر) باز مورد ظلم قرار گیرد، حتماً الله او را نصرت خواهد داد، چرا که الله بسیار بخشاینده (و) آمرزگار است. (۶۰)

تفسیر:

دفاع، حق مسلم و طبیعی هر انسانی است:

فحوائی اساسی در این آیه مبارکه ترغیب خلق است برگرفتن حق مظلوم از ظالم. بعد از آنکه خداوند متعال سنتی از سنت هایش را در آیات فوق بیان کرد، اینک به بیان سنت دیگری از سنت های خویش می پردازد: و می فرماید: و هر کس از ظالم آزاری ببیند بی گمان حق تعالی به وی اجازه داده است تا از وی به مانند ظلمی که به او شده است قصاص بگیرد، پس اگر ظلم ظالم فزونی یافت الله تعالی یقیناً مظلوم را یاری خواهد داد؛ زیرا جواز ندارد بر کسی تعدی رود که برای خویش از ستمگر قصاص گرفته است. بی گمان خداوند از بدکار در گذشته وی را به شتاب مجازات نمی کند و بر کسی که مرتکب گناه شده است می آمرزد و وی را به گناه مؤاخذه نمی کند.

اسباب نزول آیه 60:

739- ابن ابوحاتم از مقاتل روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم (دسته ای از سپاه اسلام را [به یکی از میدان های جنگ] فرستاد. دو شب به پایان ماه محرم باقی مانده بود که آنان با مشرکان رودررو شدند. مشرکان به هم گفتند: با اصحاب محمد بجنگید که

آن‌ها در ماه محرم جنگ را حرام می‌دانند [دست به نبرد نمی‌زنند] مسلمانان خدا را به آنان یادآور شدند و با اصرار از آن‌ها خواستند که برای جنگ پیش قدم نشوید چون مسلمانان در ماه حرام جنگ را حلال نمی‌دانند. مشرکان نپذیرفتند و جنگ را آغاز کردند. مسلمانان نیز حمله کردند و بر آن‌ها پیروز شدند. پس این آیه نازل شد (مرسل است، مقاتل بن حبان است چنانچه در تفسیر ابن کثیر 4 / 455).

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٦١﴾
این (نصرت دادن مظلوم) به آن سبب است که الله (قادر به همه کار است که) شب را در روز و روز را در شب داخل می‌گرداند، و (نیز به آن سبب است) که الله شنوای بیناست. (۶۱)

در آیه‌ی مبارکه قبلی الله متعال فرمود: «لَيُنصِرَنَّهٗ»، ما مظلوم را یاری می‌کنیم. در این آیه و آیه‌ی بعد به دلایل و زمینه‌های نصرت، اشاره نموده و آنرا به بیان می‌گیرد. در ضمن قابل یادآوری است که: قدرت و علم خدا در تغییر شبانه روز، نشانه‌ی قدرت او بر نصرت بندگان است.

در آیه مبارکه آمده است: «این» یاری دادن مظلوم «بدان سبب است که خدا» تواناست بر هر آنچه خواهد و از نشانه‌های توانایی اوست، زیرا او بر هر چه خواهد تواناست و از قدرتش هست که آنچه را از وقت شب می‌کاهد در روز داخل میکند و آنچه را از وقت روز می‌کاهد در شب داخل میکند این افزایش و نقصان در تابستان و زمستان ملموس و قابل مشاهده و رؤیت است. تغییرات شب و روز تصادفی نیست و تدبیر امور جهان، مدبری حکیم و دانا دارد.

«وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»: و او شنوای هر صدا و بینا به هر عملی است؛ پس شنوایی در برابر نشانه شب است و بینایی در برابر نشانه روز. و خدا گفته‌ی بندگان را می‌شنود و از احوال آنها آگاه است و هیچ امری بر او پوشیده نیست. و هیچ چیز از حرکات و سکونت‌شان بر او پنهان نمی‌ماند لذا مظلومان را بی‌یار و یاور نمی‌گذارد.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٦٢﴾

این (نصرت دادن مظلوم) به آن سبب است که الله همان معبود بر حق است و آنچه را که به جز او می‌پرستند همه باطل است، و (نیز به آن سبب است که) همان الله بلندمرتبه (و) بزرگ است. (۶۲)

تفسیر:

الله متعال معیار حق است، نه چیز دیگر: این نصرت مظلومان و تصرف مطلق در هستی بدان سبب است که جز الله متعال هیچ الله و معبود بر حقی وجود ندارد، تنها او سزاوار الوهیت است. «وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ»: عبادتش حق و عبادت ما سواش باطل است. و آنچه مشرکین آن را می‌خوانند از قبیل بت‌ها و اوثان، باطل و بیکاره می‌باشند و توانایی چیزی را ندارند بناءً پرستش مشرکان از غیر وی دروغ و بهتان است، زیرا عبادت معبودان باطل نه سودی می‌بخشد و نه زیانی. این خدای متعال است که در ذات، قدر، قدرت، غلبه و قهر بر خلقش والا و متعالی است و اوست بزرگی که هر مخلوقی دون اوست پس بزرگتر و والاتر از وی وجود ندارد یعنی: صاحب بزرگی و عظمت و جلال است پس، از علو و عظمت وی است که مظلومان را یاری می‌دهد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿٦٣﴾
آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی نازل می‌کند، در نتیجه زمین سرسبز و خرم میشود؛ به یقین خدا لطیف و آگاه است. (۶۳)

تفسیر:

آثار و برکات طبیعت از اوست. (اگر باران، زمین و طبیعت مرده را سبز و خرم می‌کند، این هم لطف الهی است)
در آیه متبرکه با زیبایی خاصی میفرماید: آیا ندیدی که خداوند متعال از آسمان باران می‌فرستد «فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً» زمین بر اثر آن بعد از خشکی سرسبز و خرم و زنده می‌گردد، در آن گیاهانی می‌روید، بعد از آن که خشک و پژمرده بود.
مفسیر تفسیر صفوة التفسیر می‌نویسد که: «فَتُصْبِحُ» را از این روبه صیغه‌ی مضارع آورده است تا تصویر را در ذهن حاضر کند و نشان دهد که زمین مدت زمانی چنان باقی می‌ماند.

«إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ»: ابن عباس (رض) می‌نویسد: خداوند متعال در رساندن روزی به بندگان دارای لطف است و از نومیدی نهادشان با خبر است. غرض از آیه عبارت است از اقامه‌ی دلیل بر کمال قدرت الله متعال و بر وجود حشر و نشر.

پس آن‌که بر این امر قادر باشد می‌تواند بعد از مرگ نیز حیات را اعاده کند.

از این رو گفته است: «وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ.»

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٦٤﴾

آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست؛ و یقیناً خداست که خود بی‌نیاز و ستوده است. (۶۴)

تفسیر:

«الْغَنِيُّ»: بی‌نیاز. خداخالق و مالک همه چیز است و نیازی به بندگان و آفریدگان خود ندارد، بلکه همه‌کس و همه چیز نیازمند بدو و لطف و وجود او است.

پروردگار ما ذاتی است که تمام صفات ستوده را جمع نموده و در کمال، جمال و جلال یگانه و یکتاست. به چیزی احتیاج ندارد، درحالی‌که همگان به وی محتاجند «حمیداست» یعنی: در هر حالی سزاوار ستایش و حمد و سپاس است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَّءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٦٥﴾

آیا ندانسته‌ای که الله آنچه را در زمین است و [نیز] کشتی‌ها را که به حکم او در بحر روانند، برای شما رام و مسخر کرده است؟ و (الله) آسمان را نگه میدارد که بر زمین نیفتد، مگر به اذن خودش. زیرا الله نسبت به مردم مشفق (و) مهربان است. (۶۵)

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ»: در این آیه مبارکه یادآوری از نعمتی دیگر است، که الله متعال آنرا به بندگان خویش عنایت فرموده است، طوری‌که میفرماید: ای انسان خردمند! آیا نمی‌دانی که خداوند متعال مخلوقاتی مانند چهارپایان و مانند آن را برای منافع شما رام گردانیده گیاه و جماد درختان و رودخانه‌ها و معادن را برای منافع و مصالح انسان آفریده.

هدف از تسخیر موجودات آن است که همه در مسیر کام‌گیری و منافع بشر قرار داده شده، مثلاً آفتاب مسخر ماست یعنی از او بهره‌مند می‌شویم.

«وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ»: و کشتی‌های بزرگی که مصالح و منافع شما را تأمین می‌کنند، با امر و فرمان او در بحر روان ساخته که در راستای منافع انسان‌ها چون سفر، تجارت و حمل و نقل در حرکت‌اند؟

«وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ»: در این آیه مبارکه این فهم را برای ما انسانها می‌رساند که: آسمان و اجرام آن ساقط شدنی است و تنها الله است که آسمان را نگاه میدارد تا بر زمین نیفتد و ساکنان آن نابود نشوند، «إِلَّا بِإِذْنِهِ» جز وقتی که او بخواهد و چنین امری در موقع برپایی قیامت صورت پذیر است. آسمان و اجرام آن ساقط شدنی است و خداوند

آنها را نگاه داشته است.

«إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ»: همانا خداوند به مردم بسیار رؤوف است؛ خیر و نیکی‌اش را با دقیق‌ترین وسایل به ایشان رسانده و با انواع دوستی‌ها به بندگانش محبت می‌ورزد. رام بودن طبیعت برای انسان، حرکت کشتی در بحر و امنیت زمین از برخورد کرات آسمانی به آن جلوه‌های رأفت و رحمت گسترده الهی است. لذا باید نعمت‌های او را سپاسگزار باشید.

وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ ﴿٦٦﴾

و او همان ذاتی است که به شما حیات داد، سپس شما را می‌میراند، آن‌گاه شما را زنده می‌کند؛ به یقین که انسان بسیار ناسپاس است. (۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كَفُورٌ»: بسیار ناباور و بی‌ایمان. بس ناسپاس و ناشکر (هود آیه 9، اسراء آیات 27 و 67).

تفسیر:

«وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ»: و تنها ذاتی است که: شما را از عدم آفرید، ثُمَّ يُمِيتُكُمْ سپس در انتهای عمرتان شما را مرگ می‌دهد. سپس هنگام فرا رسیدن اجل‌های تان شما را می‌میراند. «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ»: و باز شما را زنده از قبرهای تان برای محاسبه و پاداش و کیفر شما را زنده می‌کند.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ»: واقعاً انسان منکر نشانه‌ها و آیات الله متعال و ناسپاس نعمت‌های اوست.

ابن عباس (رض) فرموده است: منظور از انسان، شخص کافر است و غرض از آیه توبیخ مشرکین است. طوریکه می‌فرماید: در حالیکه خدا در خلق و اعطای رزق و تصرف، مستقل و تنها می‌باشد، شما چگونه برایش انباز و شریک می‌آورید و غیر او را پرستش می‌کنید؟! **خوانندگان گرامی!**

در آیات متبرکه (67 الی 70) موضوعاتی در باره مقررات خاصی برای هر امت، مورد بحث قرار گرفته است.

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعَنَّ فِي الْأَمْرِ وَاذْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ ﴿٦٧﴾

برای هر امتی شریعت خاص مقرر کرده‌ایم تا آنان به آن عمل کنند، بنابراین آنها نباید در این امر با تو به نزاع برخیزند، به سویی پروردگارت دعوت کن همانا تو بر هدایت مستقیم قرار داری. (۶۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَنْسَكًا»: مراسم شریعت. برنامه عبادت. مراد شیوه معاملات و کیفیت عبادات است که با توجه به ظروف و احوال، مختلف و متغیر بوده است؛ نه اصول عقائد و اصول اخلاق که در همه شریعت‌ها و برنامه‌های انبیاء یکی بوده است (مائده / 48، شوری / 13). لذا برنامه عبادات و معاملات از بعثت موسی تا بعثت عیسی تورات، و از بعثت عیسی تا بعثت محمد (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ) انجیل، و از بعثت محمد تا جهان باقی است قرآن می‌باشد و بقیه مردود و منسوخ هستند. (ترجمه معانی قرآن: دکتر مصطفی خرمدل)

تفسیر:

خداوند، هیچ امتی را بدون مکتب نمی‌گذارد:

در آیه مبارکه آمده است که: «لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا» الله متعال برای هر امتی از امت‌های پیشین شریعتی و عبادت و پروگرامی مخصوص قرار دادیم. (ابن عباس (رض) گفته است: منسک یعنی شریعت و برنامه، امام فخر رازی گفته است: اقرب همان است.)

طوریکه در جای دیگری می‌فرماید: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مَنَاجَاً. هُمْ نَاسِكُوهُ» و آنان

به آن شریعت و برنامه عمل کرده‌اند. «برای هر امتی منسکی قرار داده‌ایم» یعنی: برای هر اهل دینی از امت‌های گذشته، شریعت خاصی وضع نمودیم، به گونه‌ای که هیچ امتی از شریعت ویژه خود به غیر آن از شرایع تخطی نکند.

مفسر تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروی می‌نویسد: منسک در کلام عرب در اصل به معنای جایی است که انسان در آن تردد و رفت‌وآمد میکند به همین جهت اعمال و مشاعر حج را «مناسک» نامیدند زیرا مردم در آنها تردد و رفت و آمد می‌کنند پس منسک عبارت است از: محل ادای طاعت.

یعنی: هر امتی دارای شریعت مخصوص به خود است که به آن عمل می‌کند و هر ملتی دارای مناسک و شعایر معین و زیارتگاه‌ها و معابد مخصوصی است که فقط به آن مشغول است نه به غیر آن. مثلاً تورات شریعت امتی است که از زمان بعثت موسی علیه السلام تا بعثت عیسی علیه السلام به سر می‌برده‌اند، انجیل شریعت امتی است که از بعثت عیسی علیه السلام تا بعثت محمد صلی الله علیه و سلم به سر می‌برده‌اند و قرآن شریعت مسلمین است که تا یوم القیامه برقرار می‌باشد.

«فَلَا يَنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ»: «پس نباید که در این امر با تو منازعه کنند» یعنی: خود این اصل که هر امت دارای شریعتی مخصوص به خود است، موجب آن است که بقایای امتهای گذشته با رسول الله صلی الله علیه و سلم در دین و مناسک ایشان نزاع و ستیزه نکنند و نیز مستلزم آن است که آنها از رسول الله صلی الله علیه و سلم و شریعت ایشان در امر دین حق اطاعت کنند زیرا اسلام از زمان بعثت ایشان تاقیام قیامت شریعت آخر الزمان می‌باشد. (تفسیر انوار القرآن).

این عبارت نهی و به معنی نفی است؛ یعنی نباید با پیامبر به منازعه برخاست؛ زیرا حقیقت به شیوه‌ای نمایان است که مجالی را برای نزاع باقی نمی‌گذارد.

«وَأَدْعُ إِلَى رِبِّكَ» و مردم را به عبادت و شریعت پاک و نیکوی پروردگارت بخوان. «إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ» هر آینه تو بر راه و روش روشن و راست قرار داری که به بهشت رضوان می‌انجامد.

وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٦٨﴾

و اگر با تو مجادله کردند بگو خدا به آنچه می‌کنید داناتر است. (۶۸)

تفسیر:

«وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ»: یعنی: بعد از روشن شدن حق و اقامه‌ی دلیل بر آنان با تو به مخاصمه در پیش گرفتن جدال و مکابره با تو را در امر دین نپذیرفتند بعد از آن که حجت بر آنان آشکار شد؛ بگو: خدا به تکذیب‌تان داناتر است و به زودی شما را مجازات خواهد کرد. واقعاً! با معاند لجباز پای فشار بر کفر نباید جدال کرد؛ زیرا جدال با وی سودی ندارد. دیده می‌شود که: در تاریخ ادیان انبیا با آن همه معجزه و منطق، باز گرفتار افراد لجوج بودند. با افراد لجوج و اهل جدل نباید درگیر شد.

اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٦٩﴾

خدا روز قیامت در مورد آنچه با یکدیگر در آن اختلاف میکردید فیصله خواهد کرد. (۶۹)

تفسیر:

ایمان به علم و قضاوت خداوند متعال، آرامبخش مؤمنان و تهدید کننده‌ی کافران است. و ایمان به روز قیامت بهترین اهرم برای مهار کردن اختلاف‌ها و مجادله‌هاست. درگیری جبهه حق با باطل سابقه‌ای طولانی در بشریت دارد. «كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» (کلمه‌ی «كُنْتُمْ» همراه با فعل مضارع، نشانه‌ی سابقه طولانی آنرا بیان می‌دارد.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧٠﴾

آیا ندانسته ای که خدا آنچه را در آسمان و زمین است، می داند؟ مسلماً [همه] این [اعمالی] که انجام می دهید] در کتابی [چون لوح محفوظ، ثبت] است [و] البته [ثبت در آن کتاب] بر الله آسان است. (۷۰)

تفسیر:

«کتاب»: مراد لوح محفوظ است که همه چیز، حتی قرآن عظیم الشان در آن نوشته شده است (ملاحظه شود سوره های: انعام آیه 59، حدید آیه 22، بروج آیه 21 و 22).
یعنی: تمام دانستنی های حق تعالی در آسمان و زمین «در کتابی ثبت است» یعنی: نزد حق تعالی در لوح محفوظ نوشته شده است «قطعاً این بر خدا آسان است» یعنی: قطعاً احاطه علمی حق تعالی به آنچه که در آسمان و زمین است، بر وی آسان است.
در حدیث شریف آمده است: «اولین چیزی که خداوند متعال آفرید، قلم بود پس به او فرمود: بنویس. گفت: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس هر چه را که واقع می شود. پس قلم در هر آنچه که تا روز قیامت پدید می آید، به جریان افتاد و همه را نوشت».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (71 الی 76) بحثی در باره برخی از اعمال باطل مشرکان بعمل آمده است.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ﴿٧١﴾

و به جای خدا چیزی را می پرستند که بر [تائید] آن حجتی نازل نکرده و بدان دانشی ندارند و برای ظالمان یآوری نخواهد بود. (۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُلْطَانًا»: حجت و برهان.

تفسیر:

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»: کفار قریش؛ به جای خدا چیزی را عبادت می کنند که خدا حجتی بر آن نازل نکرده است یعنی: بتانی را می پرستند که در پرستش آنها به حجتی روشن از جانب خدای سبحان متکی نیستند و این پرستش و عبادت نه سودی را برای شان می رسانند و نه چیزی می شنوند.

«مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا»: کفار چیزی را می پرستند، که بر ثبوت آن هیچ دانشی نیست، یعنی بر صحت آن دلیل و برهانی از سوی وحی و شرع نازل نشده و نیامده است، بلکه آنان به محض جهل خویش این بتان را پرستش می کنند.

«وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ»: اشیا را پرستش می کنند، که لحاظ عقلی دلیلی بر آن وجود ندارد، پرستش آنان فقط تقلید و پیروی کورکورانه از پدران نادان و گمراهان است.

«وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ»: پس چون خدا عذاب شان را اراده کند برای شان یاری بخشی نیست که عذاب را از آنان دفع نماید.

واقعیت امر هم همین است؛ هر پرستشی و عبادت که بدون دلیلی از وحی و علم باشد، بمثابة ظلم شمرده میشود.

وَإِذَا تَتَلَوْنَهَا عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْمُوتُونَ بِالذِّنِّ يَتُلَوْنَ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَلَّ أَفَأَنْبِتُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ النَّارِ وَعَدَّهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٧٢﴾

و چون آیات واضح ما بر آنان خوانده می شود در چهره کسانی که کفر ورزیده اند [اثر] انکار را تشخیص می دهی چیزی نموده که بر کسانی که آیات ما را برایشان تلاوت می

کنند حمله‌ور شوند بگو آیا شما را به بدتر از این خبر دهم [همان] آتش است که الله آن را به کسانی که کفر ورزیده اند وعده داده و چه بد سرانجامی است. (۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَيِّنَاتٍ»: جمع بینة، واضح و روشن. یعنی آشکارا بر عقائد حقه و احکام صادق و بر بطلان عبادت ایشان دلالت دارند.

تفسیر:

«وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ»: از خصوصیات همیشگی کفار حالت انکار است، طوری که در آیه مبارکه آمده است: زمانیکه بر مشرکان دلایل قاطع و درخشان قرآن خوانده شود، آثار کراهت و گرفتگی را بر چهره‌هایشان میبینی.

«تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ»: باید یاد آور شد که انکار قلبی و روحی اثر بسزایی در جسم بعمل می آورد، طوری که در این آیه مبارکه آمده است؛ زمانیکه کفار آیات قرآنی را می شنوند، نشانه‌های خشم و ترش رویی بر چهره‌هایشان هویدا می گردد، چهره کفار در حین شنیدن آیات قرآنی در هم می‌کشند و عبوس و خمود می‌شوند.

به قولی برخی از مفسران: «منکر» در اینجا عبارت از برتری جویی و گردنکشی است، یعنی: زمانیکه آیات بینات ما بر آنان تلاوت می شود، آنان را می بینی که گردن بر می‌کشند و متکبرانه از آن روی گردانده و به آن هیچ توجهی بعمل نمی‌آورند.

«يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا»: کسی که برهان ندارد، به حمله و یورش تمسک میجوید. «يَسْطُونَ» (توسل به زور نشانه‌ی عجز در منطق است) طوری که میفرماید: «نزدیک است به مؤمنانی که آیات قرآنی ما را بر آنان می‌خوانند حمله‌ور شوند» و آنان را بززند. یعنی: چیزی نمانده که به رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحابشان حمله برند؛ با زدن، یا دشنام دادن، یا بازداشت کردن آنها اقدام نمایند.

مطالعه کنندگان گرامی!

در طول تاریخ بشری؛ در مبارزه میان کفر و ایمان، لبه تیز حمله‌های کافران، روی مراکز و شخصیت های معنوی و فرهنگی متمرکز می شود، آنان گاهی مراکز عبادت را هدف قرار می دهند، طوری که در آیه ی 40 همین سوره بدان اشاره نمودیم: «لَهْدَمْتُ صَوَامِعَ وَ بَيْعَ» و گاهی بدنبال حمله به مبلغان و مروّجان دین یا مستمعین آنان هستند. طوری که در جمله «يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ»: همین آیه مبارکه بدان اشاره نموده است.

«قُلْ أَفَأَنْتُمْ بَشَرٌ مِّنْ ذَلِكُمُ النَّارُ»: ای پیامبر! به آنان بگو: آیا می خواهید بدتر از حمله و آزاری را به شما بگویم که میخواهید نسبت به مؤمنان انجام دهید و آنان را بدان بترسانید؟ این همان آتش جهنم است که خداوند آن را در آخرت برای تان آماده ساخته است.

«وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا» و خدا آن را به کافران وعده داده است و چه بد سرانجامی است. «وَبَيْسَ الْمَصِيرُ» بی‌گمان جایگاهی که بدان باز می‌گردید بسیار بد باز گشت گاهی است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلُ فَاَسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْأَلُهمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَفْقِدُوهُ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ (۷۳)

ای مردم! [برای شما و معبودانتان] مثلی زده شده است؛ پس به آن گوش فرا دهید، کسانی را که غیر از الله به کمک می‌خوانید (و پرستش می‌کنید) هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، اگر چه برای آفریدن آن گرد آیند و اگر مگس، چیزی را از آنان برباید، نمی‌توانند آن را از او بازگیرند، هم پرستش کنندگان و هم معبودان ناتوانند. (۷۳)

تفسیر:

قابل یادآوری میدانم که: ما نباید مخلوقات کوچک را كوچك بشماریم، در آیه مبارکه با چه

زیبای اعجازی فرموده است: اگر انسان‌ها، همه‌ی توان خود را هم به کار گیرند، نمی‌توانند موجود زنده‌ای خلق کنند. «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ» شیخ صابونی در تفسیر این آیه می‌فرماید: اگر تمام بت‌های مورد پرستش شما با هم جمع شوند و همیاری کنند نخواهند توانست پشه‌ای را با آن همه ضعیفی و حقارت خلق کنند، پس چگونه شایسته است انسان عاقل آنها را خدایان معبود قرار دهد!

امام قرطبی در تفسیر خویش در مورد این آیه مبارکه می‌نویسد: به چهار سبب پشه را ذکر کرده است: پستی و حقارت آن، ضعف و ناتوانیش، ناپاکیش و فزونی تعدادش. پس وقتی معبودان آنها قدرت خلق و دفع اذیت این جاندار ناچیز و ناتوان را ندارند، چگونه درست است خدایان مورد پرستش و ارباب اطاعت باشند؟ و بدین ترتیب قوی‌ترین دلیل و روشن‌ترین برهان را اقامه کرده است. (تفسیر قرطبی ۹۷/۱۲).

«وَإِنْ يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْفِذُوهُ مِنْهُ»: «و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید، نمی‌تواند آن را بازپس گیرند» پس هرگاه از خلق کردن چنین حیوان ضعیفی هم عاجزند و از آن گذشته، نمی‌توانند با آن حیوان ضعیف در بازپس گرفتن آنچه که از آنان ربوده است مقابله کنند، یقیناً از آفریدن غیر آن از چیزهایی که نسبت به مگس دارای جرم و اندامی بزرگتر و نیرو و توان بیشتر است، عاجزتر و درمانده‌ترند.

«ضَعْفُ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ»: کسی که در برابر یک مگس عاجز است، لایق نیست پرستش شود، واقعاً عابدی که از بت ناتوان طلب خیر میکند، هم خود او و هم مطلوبش یعنی بت، ضعیف و ناتوانند. پس هر دو حقیر و ناچیزند. (ابن عباس (رض) گفته است: «الطالب» یعنی بت «والمطلوب» یعنی پشه، و سدی گفته است: «الطالب» یعنی عابد «والمطلوب» یعنی خود بت و این نظر ارجح است که ما آن را برگرفته‌ایم).

بنابراین هم بتان و هم مگس هر دو ضعیف و ناتوانند، طالب که معبود غیر الله است از بازپس گیری آنچه که مگس گرفته ناتوان است و مطلوب که خود مگس می‌باشد نیز ضعیف و ناتوان است پس چگونه این بتان را با وجود این همه ضعف و حقارت و خواری، مورد پرستش قرار می‌دهید؟!

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٧٤﴾

الله را آن گونه که سزاوار اوست نشناختند، بی تردید الله نیرومند و توانای شکست‌ناپذیر است. (۷۴)

تفسیر:

«مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»: کفار الله را آنطوریکه شایسته تعظیم و قدر بود حرمت نکرده‌اند؛ چرا که بت‌ها که حتی از دفع کردن مگسی هم ناتوانند، شریک خدای توانا و غالب قرار داده‌اند.

از این رو گفته است: «إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ»: «در حقیقت خداست که توانای غالب است» یعنی خدا توانا می‌باشد و هیچ چیز او را درمانده و ناتوان نمیکند. اونیرومندی است که شکست نمیخورد و غیرخویش را باجبروت خویش مقهور ساخته است، عزتمندی است که در عظمت یگانه و به کبریا و مجد یکتاست.

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٧٥﴾

الله از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند و نیز از میان مردم بی گمان الله شنوای بیناست. (۷۵)

تفسیر:

کلمه «اصطفی» از «صفوة» به معنای خالص و ناب است و برگزیدن ناب نشانه آن است که بعضی از مردم و فرشتگان لیاقت دارند و ناب و خالص هستند.

در آیه مبارکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ» الله تعالی از میان فرشتگان رسولانی برمیگزیند، مانند جبرئیل، اسرافیل، میکائیل و عزرائیل تا در ابلاغ وحی به پیامبرانش واسطه شوند.

«و» نیز رسولانی را برمیگزیند «از میان مردم» مانند ابراهیم، موسی، عیسی علیهم السلام و محمد صلی الله علیه وسلم برای ابلاغ شرایع دین به بندگان. این آیه مبارکه نظر آن عده کسانی را رد می‌کند که منکر آمدن پیامبران از نوع انسان اند.

«إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»: او شنوای هر سخن و بینا به هر عملی است از این جهت در گزینش و انتخاب پیامبرانش بسیار خوب عمل کرده است. و می‌داند که چه کسی از آنان شایسته این گزینش است. واقعاً هم گزینش پیامبر، حق الله است، که خالق و بصیر است.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٧٦﴾

آنچه را در پیش روی آنها و پشت سر آنهاست می‌داند. و همه کارها به سوی الله باز گردانیده می‌شود. (٧٦)

تفسیر:

یعنی: پروردگار با عظمت آنچه را پیشاپیش فرشتگان و پیامبرانش قبل از آفرینش‌شان وجود داشته می‌داند لذا آن فرستادگان قادر نیستند تا چیزی از پیامهایی را که به تبلیغ آن مأمورند، پنهان کنند چنان‌که نمی‌توانند آنچه را که به ابلاغ آن مأمور نشده‌اند، تبلیغ کنند.

«وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»: امور بندگان به خدا بازگردانیده میشود، پایان هر کار، بازگشت هر مخلوق و مرجع هر چیز تنها به سوی اوست. آنگاه مطابق آن، آنها را پاداش می‌دهد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (77 الی 78) بر موضوع عبادت فردی و جمعی و راه رستگاری و آزادی در دین، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَعِبُدُوا رَبَّكُمْ وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٧٧﴾

ای اهل ایمان! رکوع به جا آورید و سجده نمایید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید. (٧٧)

تفسیر:

«ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا»: رکوع و سجده کنید، نماز به جای آورید. و افعلوا الخیر: کار نیک انجام دهید. کار نیک مانند: مستحبات، صلح و ارحام و داشتن اخلاق و منشهای پسندیده.

فلسفه رکوع در نماز:

اولین و زیباترین نشانه تواضع و فروتنی یک انسان مسلمان در برابر پروردگارش، خم شدن در برابر او (رکوع) و تعظیم کردن به او است.

علماء در تعریف، رکوع میفرمایند که: رکوع در نماز عبارت از آن است که نمازگزار پس از سوره فاتحه و قرائت یک سوره بعد از آن، به نیت تعظیم و فروتنی در برابر فرمان الهی و عظمت پروردگار با عظمت، تا حدی خم شود که دست‌ها به زانوهای برسد، کمر صاف باشد، گردن کشیده باشد.

خم می‌شود، یعنی کبریایی تو ما را به تعظیم و احترام می‌دارد و در برابر بزرگی و بی‌همتایی تو، سر و قامتمان می‌شکند.

نمازگزار وقت به رکوع خم می‌گردد در حقیقت با عمل خود به ذلت و خواریش و با ذکر رکوع به عظمت و کبریایی خداوند بزرگ اش اعتراف و اقرار می‌کند. طوریکه گفتیم، این بهترین نوع تواضع بنده در مقابل مقام با عظمت پروردگارش است. به همین خاطر که او الله را به عظمت و بزرگی یاد کرد پروردگار با عظمت نیز او را در نزد بندگان عزت و بزرگی می‌بخشد.

علماء می‌گویند که: هر چند که قرب کامل در سجده حاصل می‌شود ولی تا موقعی که ادب

خضوع در رکوع کامل نگردد، قرب مطلق بدست نمی آید چون نقص در هر جزئی به کل سرایت میکند. چنانچه از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل شده که: «هرکس که وضوء و رکوع و خشوعش در نماز کامل نباشد نمازش ناقص است».

رکوع مرحله اول است و سجود مرحله دوم، هرکس که معنی و حقیقت اولی را به جای آورد شایستگی دومی را یافته. پس باید که رکوع با خضوع و خشوع کامل باشد تا سجده به تبع آن کامل گردد.

راز و حکمت مشترک رکوع و سجود:

راز مشترک رکوع و سجود تسلیم و فروتنی در برابر پروردگار با عظمت است، تفاوت رکوع و سجود در این است که سجود، چون فروتراز رکوع است، سجود نماینگر وضع است که این حالت به الله سبحان نزدیک تر است، چون بنده هر اندازه به تواضع نزدیک تر شود، احتمال رسیدنش به پروردگار بیشتر میشود، بنابر اهمیت مقام سجده است که از آن در تعداد زیادی نصوص اسلامی تذکر یافته است. «اقرّب ما یكون العبد من الله عز وجل و هو ساجد».

علماء در مورد حکمت رکوع میفرمایند که بجاء آوردن رکوع: از جمله زیباترین خضوع و فروتنی بشمار میرود؛ رکوع و خم شدن در برابر آفریدگار هستی، با شکوه ترین و زیباترین حالت تواضع و خضوع انسان است. رکوع، سراسر تواضع، تذلل، فروتنی، خاکساری، سرسپاری، فرمانبرداری، شکستگی، دوری از تکبر، منیت و خود خواهی است. وجه تمایز مسلمانان از سایر ملت ها؛ در همین ادای رکوع و خم شدن در عبادت نماز نهفته است.

مقام و حقیقت سجده:

پروردگار با عظمت در قرآن عظیم الشان میفرماید: «و اسجد و اقترب» (سجده کن و تقرب به سوی الله حاصل نما).

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در مورد مقام و منزلت سجده در نماز میفرماید: «اقرّب ما یكون العبد من الله اذا كان ساجداً» (نزدیکترین حالت بنده به خداوند زمانی است که در سجده باشد).

قرآن عظیم الشان میفرماید: مؤمنین افرادی هستند که انفاق در راه خدا میکنند و آن را مایه تقرب خود نزد پروردگار می دانند و جالب این است که این طرز تفکر مؤمنین را تصدیق میکند و میفرماید: آری این انفاق مایه تقرب به خداوند است.

سجده در معنای لغوی به حالتی از حالتهای انسانی اطلاق می شود که در جوارح و بدن ظاهر می گردد.

در کتاب لغت سجده را به معنای خم شدن و گرنش در برابر دیگری با مالیدن پیشانی به خاک تعبیر و تفسیر نموده اند.

اما در حقیقت این حالت گرنش ظاهری و پیشانی بر خاک گذاشتن در برابر کسی و یا چیزی، ظاهر معنا و نمادی از حقیقت دیگری است که در باطن سجده کننده وجود دارد. حقیقت معنای سجده را باید در فروتنی، تواضع، تذلل و خواری نسبت به مسجود له دانست. از این رو سجده را به معنای تذلل و عبودیت و پذیرش بندگی دانسته اند.

در فهم قرآن عظیم الشان، از آنجائیکه تنها ذات پروردگار قابل پرستش و معبود واقعی و حقیقی، است و تنها اوست که سزاوار اطاعت بی چون و چرا میباشد، سجده معنای خاصی می یابد. بنابراین سجده در فرهنگ قرآنی و تعریف قرآنی، عبارت از تذلل و عبادت برای الله است. (مفردات الفاظ قرآن کریم؛ راغب اصفهانی)

خواننده محترم!

سجده در نماز بخصوص که باخشوع و خضوع کامل بجاء گردد، کمال بندگی انسان را در برابر خالق اش نشان میدهد، نمازگزار در سجده خود را نمی بیند ولی تمام عظمت و

بزرگی را از ان الله می داند، لذا سجده یکی از بهترین لحظات برای نمازگزار می باشد، مخصوصاً که سجده اش در وقت نماز توأم با ذکر و شکرگزاری لفظی و قلبی انجام یابد. الهی ما را از بهترین ساجدین دربار خویش بگردانی. امین یا رب العالمین.

یادداشت:

آیه 77: از جمله آیات سجده تلاوت است.

مبحث سجده تلاوت در آیه مبارکه:

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سوره حج به دو سجده فضیلت داده شده است پس هر کس در آنها سجده نمی کند، آنها را نخواند». ولی امام اعظم ابوحنفیه، امام مالک، وسفیان ثوری (رحمهم الله جمیعاً) بدین نظر اند که در این آیه سجده تلاوت واجب نیست. زیرا پیوستگی سجده به رکوع دلیل بر آن است که مراد از آن سجده نماز می باشد نه سجده تلاوت.

طوری که در آیه مبارکه: «وَ اسْجُدْ وَ ارْكَعْ مَعَ الرَّاكِعِينَ» (آیه 43، آل عمران) همه متفقند که مراد از آن نماز است و به تلاوت آن، سجده واجب نمی شود، هم چنین بر تلاوت آیه مذکور هم سجده تلاوت واجب نیست، ولی امام شافعی و امام احمد و غیره معتقد اند که بر این آیه هم، سجده تلاوت واجب است.

دلایلی حدیثی است که در آن آمده است، برتری سوره ی حج بر بقیه سوره ها از آنجا است که در آن دو سجده تلاوت وجود دارد، و نزد امام اعظم ابوحنیفه (رح) این روایت متکلم فيه است که شما می توانید تفصیل آنرا در کتب فقه و حدیث مطالعه فرمایید.

یعنی امام ابوحنیفه (رح) بصورت کل میفرماید که: این حدیث ضعیف است و روایتی که از ابی بن کعب (رض) نقل شده است، آنرا رد میکند زیرا ابی بن کعب (رض) سجده های تلاوتی را که از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده بود، بر شمرد و در سوره حج فقط یک سجده تلاوت را ذکر کرد نه بیشتر از آنرا.

باید متذکر شد که با در نظر داشت اینکه: رکوع و سجود از مصادیق عبادت هستند ولی در این آیه نام آن دو در کنار «وَ اعْبُدُوا» آمده که نشانه اهمیت نماز و این دو رکن نماز است.

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً أُنِيَكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ (٧٨)

و در راه الله چنانکه حق جهاد [در راه] اوست جهاد کنید اوست که شما را [برای خود] برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است ایین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است] او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید و در این [قرآن نیز همین مطلب آمده است] تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید پس نماز را برپا دارید و زکات بدهید، و به دین الله تمسک جوئید که او مددگار شماست. پس چه نیک مولایی، و چه نیک مددگاری! (٧٨)

تفسیر:

«وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»: تا حد توان با مال و جان در راه اعلاى دین خدا چنان که حق جهاده اوست جهاد و تلاش کنید.

باید متذکر شد که: ارزش کارها، به انگیزه و شیوه و مقدار آن بستگی دارد.

(در این جمله جهادی ارزش دارد که با تمام توان در راه الله متعال باشد).

در آیه مبارکه میفرماید: با دشمنان خدابه تمام انواع جهاد برزمید؛ چون جهاد با جان، مال، زبان و قلم درحالی که تنها و تنها رضای او را مد نظر دارید، جهاد در راه الله عبارت است از: به کار بردن توان و نیرو در مبارزه علیه دشمن، جنگیدن با کفار و دفع کردنشان از

بلاد مسلمین و به‌طور کلی به‌جا آوردن هر چیزی که خداوند متعال مؤمنان را بدان امر یا از آن نهی کرده است.

جهاد بر سه نوع است:

- 1- جهاد و مبارزه با دشمنی که در میدان نبرد با تو روبه رو می‌شود.
 - 2- پیکار جانانه با شیطان و پیروانش
 - 3- پیکار و جهاد جدی با نفس سرکش بدفرما که از همه مهمتر است.
- «هُوَ اجْتِبَاكُمْ»: زیرا اوست که شما را به شرف حمل رسالت برای نصرت و یاری دینش انتخاب کرد و برای شما شریعتش را آسان گردانید؛ به گونه‌ای که آن را چنان سهل و نرم قرار داد است.

«وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»: واقعیت اینست که: در وضع قانون، مراعات توان مردم را بصورت دقیق در نظر گرفته شده است. در آیه مبارکه میفرماید: در دین بر شما سختی قرار نداده است، نه در آن تنگی است، نه در آن دشواری، نه در عقاید آن فشار و سختی وجود دارد، نه در احکام و در اخلاق آن بلکه سهل و آسان است. بلکه دینی است مستقیم و معتدل و باگذشت و دارای سعه‌ی صدر.

واقعاً هم دین مقدس اسلام، دین آسان و احکام آن انعطاف پذیر است. در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، شایستگی اجرا شدن را دارد.

طوری‌که میفرماید: «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ»: این دین که در آن فشار و سختی نیست همانا دین پدرتان، ابراهیم است، دین پدرتان ابراهیم نیز چنین بوده است. یعنی: دینتان را به مانند فراخی و وسعت آیین پدرتان ابراهیم علیه السلام، بر شما وسیع گردانیدیم.

مفسر زجاج در تفسیر جمله: «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» می‌نویسد: «از دین پدرتان ابراهیم علیه السلام پیروی کنید. ابراهیم علیه السلام از آن روی پدر مسلمین نامیده شد که او جد محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم است و ایشان از حیث این که سبب حیات ابدی امت خویش هستند، مانند پدری برای امتشان می‌باشند. یا ابراهیم علیه السلام از باب تغلیب پدر همگی مسلمانان نامیده شد بدان جهت که اکثریت اعراب از نسل وی‌اند.

همان‌گونه که در جای دیگری میفرماید: «دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا. هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا» «او» یعنی: خداوند متعال «شما را پیش از این مسلمان نام گذاشت» «مسلمان» نام مبارکی است که از قبل برای ما انتخاب شده است. در کتابهای پیشین. به قولی مراد این است: ابراهیم علیه السلام بود که شما را پیش از این مسلمان نامید؛ با این دعای خویش: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ» [البقرة: 128]. «و از نسل ما نیز امتی قرار ده که برای تو مسلمان باشند». «و در این نیز» یعنی: در قرآن نیز، شما مسلمان نامیده شده‌اید.

امام فخر رازی میفرماید: به خاطر همان شهادت مذکور، خدا در کتاب‌های قبل از قرآن و در این قرآن فضل و برتری شما را بر سایر ملت‌ها بیان کرده و شما را با این نام گرامی نامیده است. پس چون این شرف و کرامت را به شما اختصاص داده است، شما هم متقابلاً تکالیف او را رد نکنید.

«لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»: تا پیامبر صلی الله علیه و سلم بر این امر که رسالت را به شما رسانده است بر شما گواه باشد و شما به نوبه خود بر تمام امت‌ها گواه باشید که پیامبرانشان رسالت خود را به آنها ابلاغ کرده‌اند.

«فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ»: پس چون خداوند شما را به این منزلت والا رسانده است، نعمت عظیمی را چنانکه در خور آن است قدر نموده حق تعالی را بر آن شکرگزار باشید و به بهترین وجه دین بی‌پیرایه و خالص را برپا دارید؛ از برپاداشت نماز بر بهترین وجهی که خدای متعال می‌پسندد، بیرون آوردن زکات فرض شده بر شما در اموال‌تان، همراه با توکل بر حق تعالی و چنگ زدن به آستان عنایت وی، اتکا

و اعتماد بر وي و سپردن كار به وي، زيرا او براي كسي كه ولايتش را بر گزيند، نيكوترين مولي است؛ نصرت و پناهاش داده و به عفو و سترش مي‌پوشاند. اوست ياري بخش دوستانش؛ ايشان را بر هدايت راه نموده، از دنائت و سقوط و پستي بر کنار مي‌دارد و آزارها را از ايشان دفع مي‌كند.

خوانندگان گرامي!

نماز و زكات، تشكر و سپاس از خداوند است. بايد به شكرانه‌ي برگزیدگی و سابقه و لياقت و گواه بودن امت اسلام، نماز به پا داشت. ما نبايد تنها به برگزیده بودن و نام اسلام و مسلمانی تکیه نکنیم، با نماز و زكات و تمسك به خدا، اين افتخارات را پاسداری کنیم «فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ» يعني: او مددكار و متولي امور شماست، پروردگار با عظمت بهترين يار و ياور است.

و به ريسمان محكم خدا چنگ بزنيد و در تمام امور خود به خدا تكيه كنيد و از او ياری بجوييد.

خوانندگان معزز!

الله سبحانه و تعالی در بدايت اين سوره مبارکه، از زلزله عظيم قيامت و عذاب شديد الهی يادي به عمل آورد، و اينک در پايان سوره از جهاد و نماز و زكات سخن گفت و يادآور شد که او برای همه بندگان، مولا و سرپرست و ياورى نيكوست، اين نکته به ما می آموزد که برای نجات از خطرهای زلزله‌ی عظيم قيامت و عذاب شديد الهی، بنده‌ی او باشيم و به او پناه ببريم که «فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ» چه خوش مولایی و چه نيكو ياورى است. خداوند متعال، بهترين مولاست، چون نه ما را به ديگرى می‌سپارد، نه ما را فراموش ميکند، نه ما را برای نیاز خودش ميخواهد و نه حق و اجر کسی را ضايع ميسازد. ياری خداوند بزرگ، برتر از هر ياورى است.

پايان جزء هفدهم

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة المؤمنون

جزء 18

سورة مؤمنون در مکه نازل شده و دارای یکصد و هجده آیه و شش رکوع میباشد.
وجه تسمیه:

این سوره «مؤمنون» نامیده شد زیرا با این فرموده حق تعالی: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» آغاز شده است و آیات بعد از آن نیز به بیان اوصاف هفت‌گانه مؤمنان و پاداش عظیم ایشان در آخرت، که عبارت از به ارت بردن جنت فردوس برین است، می پردازد.

فضایل و خصوصیات سوره مؤمنون:

در مسند امام احمد، ترمذی، نسائی و حاکم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: هنگام نزول وحی بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نزدیک چهره ایشان زمزمه‌ای مانند صدای زنبور عسل شنیده می‌شد.

روزی وحی بر ایشان در حال نزول بود و ما ساعتی معطل کردیم تا نزول وحی بر ایشان تمام شد سپس ایشان روی به قبله کرده، دستان خود را به آسمان برداشتند و چنین دعا کردند: «اللهم زدنا ولا تنقصنا، وأكرمنا ولا تهنا، وأعطنا ولا تحرمنا، وأثرنا ولا تؤثر علينا، وارض عنا وأرضنا: بارالها! بر ما بیفزای و از ما کم نکن، گرامی‌مان بدار و خواریمان نکن، به ما بده و ما را محروم نگردان، ما را برگزین و دیگران را بر ما ترجیح مده و از ما راضی باش و ما را راضی کن». سپس فرمودند: «به تحقیق همین اکنون بر من ده آیه نازل شد که هر کس آنها را برپا دارد، به بهشت داخل می‌شود آن‌گاه قرأت کردند: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ...) تا ده آیه را تمام نمودند».

و امام نسائی در کتاب التفسیر از یزید بن بابنوس نقل کرده است که او از حضرت عایشه صدیقه سؤال کرد که خلق رسول الله صلی الله علیه وسلم، چگونه و چه بود؟ او فرمود: خلق آن جناب صلی الله علیه وسلم یعنی عادت طبعی او، چنان بود که در قرآن است، سپس این ده آیه را تلاوت نموده گفت: این خلق و عادت رسول الله صلی الله علیه وسلم بود. (ابن کثیر).

نامگذاری سوره مؤمنون:

نام این سوره «مؤمنون» دال بر سوره است و موضوع آن را معلوم و معین میسازد. المؤمنون: جمع مؤمن، به معنای افراد با ایمان، این سوره به «المؤمنون» موسوم شده است تا یاد و نام آنها را جاودانه گرداند و از اخلاق و فضایل نیکوی آنان تمجید به عمل آورد، فضایلی که به وسیله‌ی آن استحقاق دریافت فردوس (اعلی) را در جنات نعیم پیدا کردند. مفسران مینویسند که: علت نام گذاری «سوره مؤمنون»؛ همانا یازده آیه ابتدای این سوره است که اوصاف و آثار و نشانه‌های مؤمنان را به بیان گرفته است. طوریکه در (آیات 1 الی 11 سوره مؤمنون) میفرماید: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» مسلماً مؤمنان پیروز و رستگارند.

«وَالَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ»: کسانی که در نمازشان فروتن و خاشع هستند.
«وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»: و کسانی که از کردار بیهوده و گفتار یاهو و پوچ روی گردانند.

«وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ»: و کسانی که زکات را پرداخت میکنند.
«وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ»: و آنانکه شرمگاه‌هایشان را پاک نگاه میدارند.
«إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ»: مگر در مورد همسران یا کنیزان خود، که در این صورت سزاوار نکوهش نیستند.

«فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ»: پس هر کس فراتر از این را بجوید، اینان همان تجاوز کارانند.

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ»: و کسانی که امانتها و پیمانهایشان را رعایت میکنند.

«وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»: و کسانی که به نمازهایشان پایبنداند.

«أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ»: آنان همان وارثان هستند.

«الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»: کسانی که بهشت برین را به دست میآورند، و آنان در آن جاودانه اند.

خداوند با یاد کردن بندگان مؤمن خود و بیان موفقیت و رستگاری آنها، و اینکه چگونه به آن میرسند، یاد آنها را گرامی میدارد، و آنان را ستایش مینماید، و در ضمن مردم را تشویق و تحریک میکند تا خود را به صفتهای آنان متصف کنند، پس بنده باید وضعیت خود و دیگران را با این آیات بسنجد، که از این طریق ضعف و قوت ایمان خود و دیگران را میداند.

پس خداوند فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» مؤمنان که به خداوند ایمان آورده اند و پیامبران را تصدیق نموده اند، رستگار و موفق شده و همه آنچه را که یک انسان سعادتتمند به دنبال آن است، به دست آورده اند.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره المومنون:

سوره مؤمنون پس از سوره ی انبیا شرف نزول یافته است. و طوریکه گفته شد دارای صدو هیجده آیه بوده، و تعداد کلمات آن به هزار و هشتصد و چهل کلمه می رسد، تعداد حروف این سوره به چهار هزار و هشتصد و دو حرف می رسد. (قابل یاد آوری است که اقوال علماء در باره تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن مختلف اند).

ارتباط سوره المومنون با سوره قبلی:

خداوند متعال سوره حج را به امر مکلفین به عبادت و نیکوکاری بطور اجمال تمام کرد. «وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ - ۷۷» اکنون سوره مؤمنون را به تفصیل آن مجمل و بیان کارهای نیکو آغاز فرموده است.

اوایل سوره ی حج در اثبات قیامت و زنده شدن دوباره، بحث بعمل آمده، طوریکه میفرماید: «ای مردم! اگر درباره ی زنده شدن تردید دارید، بدانید که ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه..» و در این سوره از دید دیگری به اثبات قیامت می پردازد و میفرماید: «انسان را از چکیده ی گل آفریدیم، سپس او را در قرارگاهی استوار به صورت نطفه ای در آوردیم». (سوره مؤمنون آیات 12 و 13).

در هر دو سوره، دلایلی بر وجود خالق هستی و یکتایی او، وجود دارد. در هر دو سوره داستانهایی از برخی پیامبران تذکر رفته، تا در هر دوره و برای هر نسلی مایه ی عبرت باشد.

محور اصلی سوره:

این سوره، سوره «مومنون» یا سوره ایمان است با همه مسائل و دلایل و صفاتی که ایمان دارد. این، موضوع سوره، و محور اصیل آن است.

محتوای سوره المومنون:

طوریکه یاد آور شدیم سوره ی «المؤمنون» از سوره های مکی است که اصول دین از قبیل «توحید و نبوت و معاد» را مورد بحث و بررسی قرار می دهد. سوره مؤمنون چنان که از نامش پیدا است بخش مهمی از آن سخن از اوصاف برگزیده مؤمنان است.

بخش اول که از آیه «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» آغاز می‌شود تا چندین آیه بعد بیانگر صفاتی است که مایهٔ فلاح و رستگاری مؤمنان است و خواهیم دید این اوصاف آن قدر حساب شده و جامع است که جنبه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی را تحت پوشش خود قرار میدهد. و از آنجا که خمیر مایه همه آنها ایمان و توحید است در بخش دوم به نشانه‌های مختلف خداشناسی، آیات آفاقی و انفسی پروردگار درپهنه عالم هستی، اشاره کرده، و نمونه‌هایی از نظام شگرف عالم آفرینش را در آسمان و زمین و آفرینش انسان و حیوانات و گیاهان بر می‌شمارد.

سپس بحث‌هایی در زمینه اعتقاد و عمل بیان می‌کند که تکمیل‌کننده آن صفات می‌باشد. در سوره به ذکر دلایل ایمان در آفاق و اقطار بیرون و در زوایا و گستره درون می‌پردازد. این سوره با بیان صفت مومنان آغاز می‌یابد. سپس روند قرآنی در سوره به ذکر دلایل ایمان در آفاق و اقطار بیرون و در زوایا و گستره درون می‌پردازد.

آنگاه به حقیقت ایمان سر می‌زند، حقیقت ایمان آنگونه که پیغمبران خدا - صلوات الله علیهم - از نوح (علیه السلام) تا محمد (صلی الله علیه و سلم) خاتم الانبیاء عرضه داشته‌اند. شبهه‌های تکذیب‌کنندگان را بیان میدارد، شبهه‌هایی پیرامون حقیقت ایمان، و اعتراض‌هایی که بر این حقیقت داشته‌اند و چگونه در برابر آن ایستاده‌اند. تا بدانجا که پیغمبران از خدا مدد و یاری درخواست میکنند، و خدا تکذیب‌کنندگان را نابود می‌سازد، و مؤمنان را نجات میدهد... سپس روند قرآنی می‌پردازد به اختلافی که مردمان می‌زند بعد از پیغمبران درباره این حقیقت یگانه‌ای که تعدد نمی‌پذیرد و چندانگانه نمیشود... از اینجا به بعد از موضع مشرکان در برابر پیغمبر صلی الله علیه و سلم سخن می‌گوید، و این موضع را بر آنان زشت و ناپسند می‌شمارد، موضعی که دلیل و حجتی بر اتخاذ آن نیست.

همچنان در این سوره دلایل قدرت و یگانگی خداوند متعال را مورد بحث و بررسی قرار داده است، دلایل واضحی که در این عالم شگفت‌انگیز مشاهده می‌شود؛ از قبیل «انسان، حیوان، گیاهان، خلق آسمان‌های جالب و آراسته به گونه‌هاستارگان، انواع درختان خرما و انگور و زیتون و انار و دیگر میوه‌جات، کشتی‌های غول پیکر که دل دریاها میشکافند، و سایر آیات و دلایل کونی که همه و همه برو وجود و یگانگی ذات خدای عز و جل دلالت دارند».

همچنان در این سوره به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد اذیت و آزاری که از سوی مشرکین برای پیامبر ایجاد میشد، قصه‌ی عبرت‌انگیزی بعضی از پیامبران را مانند داستان نوح علیه السلام، هود علیه السلام، موسی علیه السلام، عیسی علیه السلام را بابیان زندگی‌شان پرداخته است.

در این سوره به بحث در مورد کفار مکه و دشمنی و گردنکشی آنان پرداخته است که چگونه با وجود دلایل درخشان به مخالفت با حق برخاسته‌اند.

آنگاه در مورد تحقق وقوع حشر و نشر دلایل و براهین قاطع اقامه کرده است.

موضوع حشر و نشر محوری است که مطالب سوره به دور آن می‌چرخد، و مهمترین مطلبی است که باطل جویان درباره‌ی آن به مجادله پرداخته‌اند، آنگاه سوره با بیان قاطع خود پشت و کمر باطل را درهم می‌شکند.

سوره با بحث درباره‌ی روز قیامت بحث خویش را پایان میدهد، روزی که در آن مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروه نیکبختان و گروه بدبختان، در آن روز حسب و نسب فایده‌ای ندارد و جز ایمان و عمل نیکو هیچ چیز سودمند نیست و با بیان هدف آفرینش انسان سوره را پایان می‌دهد.

سوره درباره‌ی خوف و ترس، و سختی دوران احتضار و جان‌کندن کفار که در حالت سكرات مرگ با آن روبه‌رو میشوند داد سخن داده است، آنگاه که آنان آرزو می‌کنند باری

دیگر به دنیا باز آیند تا اعمال نیکوی از دست رفته را جبران کنند. اما بسیار دور است؛
چرا که فرصت از دست رفت و دریچه‌ی امید بسته شد.
بصورت کل گفته می‌توانیم که محتوای این سوره مجموعه‌ای است از درسهای اعتقادی
و عملی، و مسائل بیدارکننده و بیان خط سیر مؤمنان از آغاز تا پایان می‌باشد.

ترجمه و تفسیر سوره المؤمنون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾

مسلماناً مؤمنان پیروز و رستگارند. (۱)

تفسیر :

به راستی مؤمنان به الله و پیامبر اش محمد صلی الله علیه وسلم رستگار شدند؛ همانان که بدانچه حق تعالی مشروع ساخته است عمل کرده و از آنچه نهی نموده، پرهیز کرده اند.

«أَفْلَحَ»: پیروز شد. به آرزو رسید. رستگار گردید.

کلمه «أَفْلَحَ»: (فلاح) در قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم به کثرت استعمال شده است، بطور مثال در اذان و اقامه هر روز پنج بار هر مسلمان به سوی فلاح دعوت داده می شود و معنای فلاح این است که هر مرادی به دست آید، و هر گونه مشقتی از بین برود، (قاموس)، این لفظ اگرچه مختصر است ولی به همان مقدار چنان جامع است که هیچ انسانی نمی تواند پیش از آن چیزی را آرزو کند، و بدیهی است که فلاح کامل آنست که حتی یک مراد نیز باقی نماند که انجام نگیرد، و مشقتی باقی نماند که بر طرف نگردد.

قابل یاد آوری است که فلاح حقیقی و کامل چیزی است که نمی تواند آنرا بطور واقعی و کامل، در این دنیا بدست آورد؛ زیرا دنیا دار التکلیف و المحنة است، و هیچ چیزی از آن باقی و پایدار نیست، این متاع گرانمایه در عالم دیگری به دست می آید که نام آن بهشت است. قرآن عظیم الشأن در سوره اعلی آیات (14 و 15) با چه زیبایی میفرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ﴿١٤﴾ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى ﴿١٥﴾» (به راستی رستگار شد آن کس که خود را (از پلیدی ها) پاک گردانید. نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گذارد).

تزکیه، آن است که؛ فکر از عقاید فاسد و نفس از اخلاق فاسد و اعضاء از رفتار فاسد، پاک شود و زکات پاک کردن روح از حرص و بخل و مال از حقوق محرومان است.

در مکتب عالی انبیاء، رستگاران پاکان هستند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» ولی در مکتب طاغوتیان، رستگاران زورمندانند. فرعون می گفت: هر کس پیروز شود رستگار است.

«قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى» (سوره: طه، 65). در قرآن رستگاری قطعی، هم برای مؤمنان آمده: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» (آیه 1 سوره مومنون) و هم برای کسانی که خود را تزکیه کرده اند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» پس مؤمن واقعی همان کسانی هستند که خود را تزکیه کرده باشند.

خلاصه اینکه که فلاح کامل و مکمل، تنها در بهشت نصیب می گردد و دنیا جای آن نیست.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 11) در باره صفات مؤمنان بحث بعمل آمده است.

صفات مؤمن واقعی :

زندگی انسان ساحت و ابعاد مختلفی دارد که انسان مؤمن همانطور که از نامش پیداست باید در هر کدام از آن ها ایمان خود را ظهور و بروز دهد. در ساحت های شخصی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، هنری، اعتقادی، اخلاقی، علمی، اقتصادی و جسمی. بروز ایمان نیز در این ساحت ها چیزی نیست جز تقوا.

یعنی شخص در همه این ابعاد زندگی خویش نظر الله متعال و رضایت او را محور قرار دهد. این میشود زندگی مومنانه. قرآن عظیم الشأن اوصاف و خصوصیات های کلی مومنان را در (آیه 2 / سوره انفال) با چه زیبایی جمع بندی نموده میفرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (مؤمنان،

تنها کسانی هستند که هرگاه نام الله برده شود، دل‌هایشان (از عظمت او) لرزان شود و هرگاه آیات خدا بر آنان تلاوت شود، ایمانشان را می‌افزاید و تنها بر پروردگارشان توکل می‌کنند. صفات مؤمنین در قرآن عظیم الشان بطور مفصل بیان شده است ولی در آیه سوره مبارکه به هفت صفت مؤمنان را بشرح ذیل ذیل به معرفی گرفته است:

اولین وصف :

اولین وصف مؤمن کامل همانا خشوع در نماز است، طوریکه میفرماید:

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾

آنانی که در نمازشان [به ظاهر] فروتن [و به باطن با حضور قلب] اند. (۲)

تفسیر :

«خَاشِعُونَ»: هدف از خاشعون کسانی اند که قلب خویش به الله متعال تسلیم نموده و میدانند که چه می‌گویند و چه میکنند. و طوری در برابر پروردگار خویش ایستاده‌اند و بطور مؤدبانه او را می‌ستایند و متواضعانه از بارگاه کبریائی رسیدن به سعادت و دوری از شقاوت را می‌طلبند.

خشوع و فروتنی در نماز یعنی حضور قلب در برابر خداوند، و به خاطر آوردن نزدیکی او، که از این طریق قلب مؤمن و جاننش آرام می‌گیرد، و سکونت مییابد، و کمتر به این سو و آن سو توجه مینماید، و مؤدبانه در پیشگاه پروردگارش ایستاده می‌شود، و همه آنچه را که می‌گوید انجام میدهد، و به خاطر می‌آورد، و از اول نمازش تا آخر آن بدان توجه دارد، و با این کار و سوسه‌ها و افکار بی ارزش را از خود دور میگرداند، و این روح نماز، است و مقصود و هدف از نماز همین است. و این چیزی است که برای بنده نوشته می‌شود. پس نمازی که خشوع و فروتنی و حضور قلب در آن نباشد چنانچه قابل قبول باشد و صاحبش بر آن پاداش یابد، پاداش آن به اندازه ای است که قلب از آن تعقل کند و بفهمد.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه بخصوص در وصف کلمه «خشوع» می‌نویسد: «خشوع» بمعنی پیش کسی با خوف و هیبت ساکن و پست شدن است چنانچه ابن عباس (رض) تفسیر «خاشعون» را به «خَاشِعُونَ سَاكِنُونَ» کرده است و آیه «تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (39 فصلت) (زمین را پژمرده (و بی جان) می‌بینی پس همین که (از آسمان) آب را بر آن فرو فرستادیم به حرکت و تحول در آمد و نمو کرد، البته همان کسی که (زمین مرده را) زنده کرد، قطعاً زنده کننده‌ی مردگان است؛ بدون شك او بر هرکاری قادر است.) هم دلالت میکند برین که در «خشوع» يك قسم سکون و تذلل معتبر است در قرآن عظیم الشان «خشوع» را صفت وجوه، ابصار، اصوات و غیره قرار داده اند. و در يك موقع در آیه «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» (آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند، زمان آن نرسیده که دل‌هایشان برای یاد خدا و آنچه از حق نازل شده، نرم و فروتن گردد) (آیه 16 حدید) صفت قلب و انمود کرده اند. معلوم میشود که اصل خشوع از قلب است و خشوع اعضای بدن تابع آن است و قتیکه در نماز قلب خاشع و خائف و یا کن و پست شود خیالات در اطراف مختلف منتشر نمیشود بلکه به يك مقصود تمرکز مییابد. سپس آثار خوف و هیبت و سکون و خضوع در اعضای بدن هم ظاهر میشود مثلاً بازو و سر رام کردن، نگاه را بست نگهداشتن، به ادب دست بسته ایستادن، این سو و آن سو ننگریستن با کالایا با ریش و غیره بازی نکردن - آواز انگشتان را نکشیدن و امثال چنین احوال و افعال از جمله لوازم خشوع میباشند. در احادیث از حضرت عبدالله بن زبیر و حضرت ابوبکر صدیق (رض) منقول است که ایشان در نماز مانند چوب بیجان سکون میداشتند که این خشوع نماز گفته میشود، فقها درین مسئله اختلاف دارند که آیا نماز بدون خشوع صحیح و مقبول میباشد یا نه؟ صاحب روح المعانی نوشته است که خشوع برای روا شدن و صحت صلوٰة شرطی بلکه برای قبول صلوٰة شرط است و الله اعلم.

خوانندگان گرامی!

نماز، از جمله عباداتی است که: در رأس همه عبادت های اسلامی قرار دارد، و باید گفت که: در نماز، حالت و کیفیت مهم است. مومنان نماز های خویش را آنگونه که مشروع شده است به کامل ترین وجه در حالی ادا میکنند که قلب های شان در آن خاشع و اندام های شان از شیرینی مناجات، آرام است.

حضرت ابن عباس (رض) مفسر مشهور جهان اسلام میفرماید: «خَاشِعُونَ» یعنی میترسند و آرام میگیرند. یعنی با تواضع در مقابل جلال و عظمت پروردگار با عظمت به نماز ایستاده میشوند؛ زیرا هیبت و شکوه بر قلب آنان مستولی است.

در حدیث شریف آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم شخصی را دیدند که در حال نماز با ریش خود بازی میکرد، فرمودند: «لو خشع قلب هذا، لخشعت جوارحه: اگر قلب این (شخص) خاشع و فروتن میبود، قطعاً اندامهای او نیز آرامش و سکون خود را حفظ می کرد».

پس در نماز فقط برای کسی خشوع پیدا میشود که دلش فارغ از همه های اندرونی به خلوتگاه نیایش حاضر باشد و در این هنگام است که نماز برایش بسیار راحت بخش و روح افزا خواهد بود. چنانکه در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «... آرامش روان من در نماز قرار داده شده است».

شان نزول آیه 2:

740- حاکم از ابوهریره (روایت کرده است: هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نماز میخواند نگاه خود را به سوی آسمان معطوف می کردند. ولی بعد از اینکه آیه «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (2)» نازل شد. بعد از آن پیامبر صلی الله علیه وسلم همیشه به زمین نگاه می کرد.

741- ابن مردویه این حدیث را چنین روایت کرده است: پیامبر در نماز نگاه می کرد.

742- سعید بن منصور از ابن سیرین به صورت مرسل روایت کرده است: پیامبر نگاه خود را می گرداند. پس این آیه نازل شد.

خشوع در نماز:

فحوای این آیه کریمه به وضاحت تام برای ما مسلمانان این مفهوم را میرساند که: آن مؤمنان نماز خوان کامیاب و پیروز میگردند و از شر تمام مصائب نجات می یابند که نماز های خود را با هوش یعنی با فروتنی و گریه و زاری خاص از برای الله تعالی می خوانند. علماء میگویند که قلب مؤمن به دلیل صفا و جلایی که دارد، با خواندن نماز با حضور قلبی و رعایت خشوع در نماز، مانند یک آئینه صاف و شفاف میتواند انوار و تجلیات پروردگار را به سوی خود جذب کند.

علماء اسلام بدین امر معتقد اند که استعداد پذیرش انوار الهی در قلب، به حدی است که نماز گزار واقعی میتواند در اثر تابش انوار الهی به منزله و مقام دست یابد، که در نتیجه آن به بسیاری از اسرار زندگی برایش مکشوف گردد.

«قد افلح المؤمنون»: (أفلح) از ماده (فلح و فلاح) در اصل به معنی شکافتن و بریدن است سپس بر هر نوع پیروزی و رسیدن به مقصد و خوشبختی اطلاق شده است.

مفسرین مینویسند: فلاح و رستگاری معنی وسیعی دارد که هم پیروزی های مادی را دربر میگیرد و هم دست آورد های معنوی را، و در آیه متذکره هر دو بعد پیروزی ها برای مومنان مسلمان در نظر گرفته شده است.

پیروزی و رستگاری یک مسلمان مؤمن در دنیا اینست که: انسان آزاد و سر بلند، عزیز و بی نیاز زندگی کند و این امور جز در سایه ایمان امکان پذیر نیست و رستگاری آخرت

برای یک مؤمن مسلمان، در این است که در سایه رحمت پروردگار در میان نعمت‌های جاویدان با کمال عزت و سربلندی به زندگی ابدی خویش ادامه دهد. راغب در (مفردات) خویش مینویسد: فلاح دنیوی در سه چیز خلاصه می‌شود: (بقاء و غنا و عزت) و فلاح اخروی در چهار چیز: خلاصه میشود: بقاء بلا فنا، و غنا بلا فقر، و عزت بلا ذل (ذلت) و علم بلا جهل: (بقای بدون فنا، بی نیازی بدون فقر، عزت بدون ذلت، و علم خالی از جهل).

کلمه خشوع به معنای تأثر خاصی است. خشوع حالت خاص و فوق العاده اطاعت میباشد، طوری که برخی از افراد در برابر پادشاه تحت یک حالت خاصی از اطاعت قرار میگیرند. اگر ملا حظه فرموده باشید حتی چشمش رپ هم نمی‌زند و روابط ذهنی و جسمی خویش، از هر جای دیگر قطع نموده و با تمام حواس منتظر اوامر و هدایات پادشاه میگردد. خشوع هم در نماز در برابر پروردگار به حالتی می‌ماند که جسم، روح و روان یک شخص مومن مسلمان در برابر خالق خویش در حالت نماز با تمام قوت در حال تسلیمی کامل قرار داشته باشد.

معنی خشوع :

علماء معنی متعددی را در مورد مفهوم «خشوع» بعمل آورده اند که برخی از معنی آن را میتوان بشرح ذیل چنین فورمولبندی و خلاصه نمود:

خشوع به معنای ترس و بی حرکت شدن اعضاء از ترس است.

و یا گفته‌اند: افتادن پلک‌ها و خفض جناح و تواضع است.

و یا گفته‌اند: سر به زیر انداختن است.

و یا گفته‌اند: خشوع آن است که به این سو و آن سو ننگری.

و یا گفته‌اند: خشوع آنست که مقام و منزلت طرف مقابل را بزرگ بشماری و همه اهتمام خود را در بزرگداشت او جمع و جور کنی.

و یا گفته‌اند: خشوع عبارت از تذلل است.

- همچنان خشوع عبارت است از آرامش، طمأنینه، وقار و تواضع، و ترس از الله و توجه به وی.

(تفسیر ابن کثیر ط. دارالشعب (414/6))

- خشوع، یعنی در کمال خشوع، با فروتنی و ذلت تمام در مقابل الله سبحان و تعالی ایستادن (المدارج (502/1)).

و از مجاهد روایت شده است که گفت: «وَفُؤْمُوا لِلَّهِ قَائِنِينَ»: قنوت عبارت است از ایستادن، فروتنی، چشم پوشی و تواضع از ترس الله متعال « (تعظیم قدر الصلاة (188/1)).

محل خشوع :

محل خشوع، به اتفاق همه مفسرین و همه علمای و دانشمندان اسلام قلب معرفی شده است، و ثمرات خشوع در اعضای بدن ظاهر میگردد، و اعضای بدن تابع قلب هستند، وقتی که فروتنی قلب، به سبب غفلت و وسوسه، از بین رفت، فروتنی دیگر اعضای بدن هم از بین می‌رود، زیرا قلب مانند قومندان اعلی، و اعضای بدن مانند سر بازان اوست و از وی پیروی و اطاعت می‌کنند.

وقتی که فرمانده عزل یا نابود شود سربازانش هم از بین می‌روند، پس خشوع اعضای بدن متعلق به خشوع قلب است.

اما تظاهر به فروتنی و خشوع مذموم است زیرا از نشانیهای اخلاص پنهان کردن خشوع و فروتنی است.

فضیل بن عیاض مشهور به الخراسانی (101 یا 105 - 187) یکی از علمای شهیر جهان اسلام و از عارفان نامدار قرن دوم هجری در مورد خشوع و حکمت خشوع مینویسند مکروه است که اعضای بدن بیش از قلب خاشع باشند. یعنی لازم است (این دو) مساوی و برابر باشند. میگویند روزی امیرالمؤمنین حضرت عمر یکی از مسلمانان را دید که درحین نماز، گردن

خویش را پیش از حد پایان انداخته است. به او گفت: خشوع و فروتنی اینجاست، به سینه‌اش اشاره کرد، نه در خود خم کردن (المدارج 521/1).

ابن قیم الجوزی در یک مبحث دینی در مورد فرق میان خشوع ایمانی و تظاهر به خشوع استدلال زیبا نموده مینویسد: «خشوع الإیمان هو خشوع القلب لله بالتعظیم والإجلال والوقار والمهابة والحیاء، فینکسر القلب لله کسرة ملتئمة من الوجل والخجل والحب والحياء وشهود نعم الله وجنایاته هو، فینخس القلب لا محالة فیتبعه خشوع الجوارح». خشوع ایمان همان خشوع و تواضع قلب همراه با تعظیم و اجلال و وقار و مهابت و حیاء، پس قلبها فروتن میشوند همراه با ترس و حب و حیاء و حضور ذهن نعمتهای بی منتهای خداوندی بر او و کوتاهی او در برآورده کردن شکر این نعمتها، پس در این هنگام است که قلب بدون اختیار خاشع و فروتن می‌شود.

اما تظاهر به خشوع عبارت است از این که انسان جوارح خود را به حالت تصنعی و ظاهری فروتن کند اما قلبش غافل باشد، و بعضی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌گفتند: «أعوذ بالله من خشوع النفاق» گفته شد: خشوع نفاق چیست؟ گفتند: آن است که جسم فروتن و دل غافل باشد.

بنده فروتن خدا کسی است که آتش شهوات خود را خاموش کرده و دود آن شهوات از دلش خارج شده است، پس دلش می‌تابد و صاف می‌شود و نور عظمت و بزرگی خداوند در آن می‌درخشد و به سبب ترس از خدا و خشوع در مقابل وی شهوات می‌میرند، اعضای بدن احساس آرامش می‌کنند، دل مملو از آرامش و طمأنینه می‌شود و فرمانبردار و مطیع خواهد شد و همانند زمینی که آب در آن نفوذ کند کاملاً تسلیم می‌شود. و نشانه آرامش این است که به خاطر عظمت خدا، در کمال ذلت و خواری چنان سجده‌ای می‌کند که سرش را بلند نمی‌کند، تا به ملاقات خداوند نرود سر را بلند نمی‌کند. این است معنای خشوع و فروتنی.

اما تظاهر به خشوع و خود را به چشم مردم زدن حالتی است که شخص، اندام بدن خود را به ظاهر فروتن نشان می‌دهد و ریاکاری پیشه میکند. این‌گونه افراد ظاهری زیبا و آراسته و فروتن، اما باطن آنها ویران و زنده به شهوات است.

چنین انسانی به ظاهر فروتن است اما در درون وی عقربها و مارهای سمی زندگی می‌کنند و در پی فرصت مناسب هستند (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب الروح صفحه 314).

فروتنی در نماز وقتی حاصل میشود که انسان دل خود را بدان مشغول کند و آن را بر چیزهای دیگر ترجیح دهد، در چنین حالتی است که احساس راحتی و آرامش میکند و چشمانش روشن میشوند. همانطور که پیامبر بزرگوار ما محمد صلی الله علیه وسلم فرمودند: «وجلعت قرة عینی فی الصلاة» (تفسیر ابن کثیر (456/6) والحديث فی مسند احمد (128/3)). «نورچشمان من در نماز است».

خداوند در قرآن کریم مردان و زنان فروتن و خاشع را ستوده و فروتنی را از صفات نیکوکاران شمرده و برای آنها آمرزش و اجر بس بزرگی را مهیا دیده است (سوره احزاب آیه 35) الهی تو ما بندگان خویش را از خشوع حقیقی بر خورد دار نمایی.

راه های وصول به خشوع :

علماء اسباب خشوع و فروتنی در نماز را بر دو قسم تقسیم نموده اند:

اول: آن چه که خشوع را ایجاد و تقویت می‌کند.

دوم: از بین بردن آن چه که مانع خشوع می‌شود و آن را تضعیف می‌کند.

شیخ الاسلام، ابن تیمیه رحمه الله آن را بر آن چه که سبب تقویت خشوع میشود تعبیر میکند و میفرماید: آن چه انسان را بر انجام خشوع یاری می‌رساند دو چیز است:

1- قدرت متقاضی.

2- از بین بردن مشغولیت‌ها.

اما اولی یعنی تقویت نیروی متقاضی، این است که بنده‌ای کوشش کند هر آنچه را که میگوید و انجام میدهد بفهمد و در قرائت و ذکر و دعا تدبیر نماید و با تمام وجود آن گونه که گویی او را می بیند با خدایش مناجات کند، زیرا نمازگزار با خداوند مناجات می‌کند. و احسان هم این است که رسول‌گرامی فرمودند: «آن تعبدالله کأنک تراه، فإن لم تکن تراه فإنه یراک» «آن چنان خداوند را پرستش کن گویا او را می بینی و اگر تو وی را نمی بینی خداوند تو را می‌بیند».

هر اندازه که بنده‌ای حلاوت و شیرینی نماز را بچشد بیشتر به سوی آن کشیده می‌شود و این امر متناسب با قوت ایمان اوست.

اسباب تقویت ایمان بسیار زیادند و به همین خاطر است که رسول‌گرامی ما محمد صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سه چیز نزد من محبوب است؛ زن، عطر، و نور چشم من در نماز است».

و در حدیث دیگر فرمودند: «أرحنا بالصلاة» «بلال ما را به نماز خوشحال کن».

یعنی آذان بگو تا نماز بخوانیم و از شر دنیا راحت شویم.

اما دومی: از بین بردن مشغولیت‌ها، بدین صورت است که انسان کوشش کند خود را از مشغولیت‌های قلبی که افکار و خیالات پوچ و بیهوده است رها سازد و از هر آن چه که سبب دور شدن از هدف اصلی نماز است بپندیشد و آنها را از خود براند برای تحصیل خشوع و حضور قلب در نماز و سایر عبادات، موارد ذیل مورد توصیه قرار گرفته است:

1- بدست آوردن آنچنان معرفتی که دنیا را در نظر انسان کوچک و الله را در نظر انسان بزرگ کند، تا هیچ کار دنیوی نتواند به هنگام راز و نیاز با معبود نظر او را به خود جلب و از الله تعالی منصرف سازد.

2- توجه به کارهای پراکنده و مختلف، معمولاً مانع تمرکز حواس است و هر قدر انسان، توفیق پیدا کند که مشغله‌های مشوش و پراکنده را کم کند به حضور قلب در عبادات خود کمک کرده است.

3- انتخاب محل و مکان نماز و سایر عبادات نیز در این امر، اثر دارد، به همین دلیل، نماز خواندن در برابر اشیاء و چیزهائی که ذهن انسان را به خود مشغول می‌دارد مکروه است، و همچنین در برابر درهای باز و محل عبور و مرور مردم، در مقابل آئینه و عکس و مانند اینها، به همین دلیل معابد مسلمین هر قدر ساده تر و خالی از زرق و برق و تشریفات باشد بهتر است چرا که به حضور قلب کمک می‌کند.

4- پرهیز از گناه نیز عامل مؤثری است، زیرا گناه قلب را از خدا دور میسازد، و از حضور قلب می‌کاهد.

5- آشنائی به معنی نماز و فلسفه افعال و اذکار آن، عامل مؤثر دیگری است.

6- انجام مستحبات نماز و آداب مخصوص آن چه در مقدمات و چه در اصل نماز نیز کمک مؤثری به این امر می‌کند.

7- از همه این‌ها گذشته این کار، مانند هر کار دیگر نیاز به مراقبت و تمرین و استمرار و پیگیری دارد، بسیار میشود که در آغاز انسان در تمام نماز یک لحظه کوتاه قدرت تمرکز فکر پیدا می‌کند، اما با ادامه این کار و پیگیری و تداوم آنچنان قدرت نفس پیدا میکند که می‌تواند به هنگام نماز دریچه‌های فکر خود را بر غیر معبود مطلقاً ببندد!

حضور قلبی در نماز :

از آیات قرآنی و احادیث نبوی چنان استفاده می‌شود که نماز کامل و حقیقی نمازی است که با حضور قلب و خلوص نیت و همراه با یقین باشد اداء گردد.

نماز کامل باید با طهارت کامل، وضوء کامل، و از همه مهمتر با حضور قلب و خلوص یقین و خالی بودن فکر و ذهن و قلب از توجه و مصروفیت‌های دنیوی بر پا گردد.

همانطوریکه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم است: «فإذا فرغت فانصب وإلى ربك فرغب» (هنگامی که فارغ شدی، به نماز بایست و به سوی پروردگارت بشتاب). اما این بدان معنا نیست که اگر احیاناً نماز با این خصوصیت نبود آن نماز باطل است، بلکه می توان مراتب متعددی برای نماز و نمازگزار تصور کرد. مسلماً هر چه درجه و مرتبه کمال معنوی بالاتر باشد، نماز بهتر و از درجه ای بالا برخوردار خواهد بود. قرآن عظیم الشان از برخی انسان ها چنین یاد می کند «رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله؛ (سوره نور/ آیه 37).

(اشخاصیکه تجارت و خرید و فروش آنان را از ذکر الله باز نمی دارد). اینان در عین حالیکه در بین مردم هستند و به کار و تلاش زندگی روزمره مشغولند، ولی همه ای این مصروفیت ها آنان را از نماز و یاد پروردگار باز نمی دارد.

برای تحصیل حضور قلب در نماز، مراعات کردن نکات ذیل مفید و مؤثر است:

1- نماز گزار باید بداند که در نماز با پروردگار خویش ملاقی است و با الله خود سخن میگوید و حمد و ثنای او را بجاء می آورد، اگر چه به معنای الفاظ توجه هم نمی کند.

2- نماز گزار بر علاوه حضور قلب، باید، به معانی کلمات و اذکار که به زبان میآورد، باید توجه جدی داشته باشد و بداند که چه میگوید.

3- بر نماز گزار است تا، اسرار عبادت و حقیقت اذکار و تسبیح و تحمید موجود در نماز را بفهمد. و این اسرار و حقایق باید به باطن نماز گزار نفوذ کند.

خواندن نماز با خشوع :

علماء میگویند نماز حقیقی دارای دو بُعد است: بُعد ظاهری که به منزل جسم نماز بشمار میرود، و بُعد باطنی نماز که بمتابه روح و حقیقت واقعی نماز بشمار میرود. هریک از این دو بُعد احکام و آداب بخصوصی خود را دارند، که با رعایت آن نماز، نماز گزار به کمال و هدف که به منظور آن نماز گزار، نماز بر پا داشته است، دست می یابد.

در مورد نماز باید گفت که نماز بدون رعایت احکام و شرایط ظاهری، باطل است. و نماز بدون مراعات نکردن آداب باطنی و قلبی نیز نزد الله مقبول نبوده، و هدف واقعی نماز که اتصال انسان به پروردگار رب العزت است، حاصل نمی گردد.

بدون شک از مهم ترین آداب باطنی نماز، و بلکه تنها راه رسیدن به اسرار و آثار و نتایج آن، همانا حضور قلب در نماز میباشد.

با تمام قوت گفته میتوانم که بهره هر کس از نماز، به اندازه حضور قلبی اش در اجرای دقیق نماز مطابق نماز پیامبر صلی الله علیه وسلم میباشد.

در دین مقدس اسلام، حضور قلب در همه ای عبادت و بخصوص در نماز که ستون دین در شریعت اسلامی معرفی گردیده است، بی نهایت عمده و اساسی میباشد.

بهترین راه ایجاد حضور قلب و دفع وسواس شیطان. ایجاد خشوع و خضوع، همانا مبارزه جدی با هجوم افکار پراکنده که فکر انسان در امور دنیوی مصروف ساخته، میباشد.

برای دفع وسواس شیطان و مبارزه به این افکار و اوهام، راهی جزء دفع انگیزه های آنها نیست، زیرا افکار پراکنده به انسان فشار می آورد و مانع توجه قلب می شود، لذا باید علل و اسباب آن را یافت و از بین برد.

علماء سبب همه این تشننت افکار و تهاجم اوهام را فقط در یک نقطه خلاصه و جمعبندی مینمایند که همان «حُب دنیا» است.

در روایات اسلامی «حُب الدنيا رأس كل خطيئة» بلی محبت دنیا محبت با مال دنیا، محبت به مقام و منصب دنیا، سر سلسله همه خطاء ها و گناهان محسوب میگردد.

همچنان علماء بدین باور اند که اساس عدم خشوع در نماز علاقه، مزید دل بستن نمازگزار به دنیا و اموری دنیای است، و طوری که که گفته شد تا زمانی که ریشه محبت به دنیا (مال و مقام دنیا) از دل کنده نشود، امکان بر پاء داشت نماز کاری دشواری خواهد بود.

نمازگزار نباید فراموش کند که: شیطان دشمن قسم خورده مؤمن مسلمان است و هر لحاظه در کمین انسان نشسته است، او قسم یاد نموده است که به هر وسیله که باشد انسان را گمراه بسازد، بخصوص شخص مؤمن و مسلمان که مصروف نماز خواندن باشد. شیطان هم سعی و تلاش خویش را بر او می اندازد، که در روح و روان نمازگزار به هر وسیله ممکن نفوذ پیدا کند و قلب نمازگزار را از اتصال به الله به امور دنیوی منحرف نماید، و بدین صورت از اجر و پاداشش که اجرای نماز با خشوع بدست آرد، محروم میسازد.

در نمازی که خشوع و حضور قلب در آن وجود نداشته باشد، شرع اسلامی آنرا عبادت ناقص الاجر میداند، و اجر و پاداش نماز بر اساس مقدار خشوع نمازگذار است، و کسانی که بدون هیچ خشوع و حضور قلبی نماز را اداء کنند شاید کارشان بجایی برسد که فقط فرضیت آن نماز نزد خداوند از گردنش بیافتد ولی هیچ پاداشی دیگری نگیرد.

در حدیثی از عمار بن یاسر روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «إن الرجل لینصرف وما كتب له إلا عشر صلواته، تسعها، ثمنها، سبعة، سدسها، خمسها، ربعها، ثلثها نصفها،» (صحیح-روایت ابو داود و نسائی).

(یک شخص از نمازش منصرف میشود در حالیکه برایش فقط یک دهم، یک نهم، یک هشتم، یک هفتم، یک ششم، یک پنجم، یک چهارم، یک سوم، و یا نصف (اجر و پاداش) برایش نوشته میشود).

یعنی هر چه خشوع و حضور قلب در نماز بیشتر باشد اجر و پاداش بیشتر و کاملتر بدست خواهد آورد.

و یکی از راه حل های مبارزه با و سواس شیطان خناس و یکی از راه های حل، این مشکل روشی است که در روایت عثمان بن ابی العاص وارد شده است که گفت: «یا رسول الله، إن الشیطان قد حال بیی و بین صلاتی یلبسها علی، فقال رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم: «ذاك شیطان یقال له خنزب، فإذا أحسسته فتعوذ بالله منه، واتفل عن یسارك ثلاثا، ففعلت ذلك، فاذهبه الله تعالی عنی.» (روایت مسلم) (ای رسول الله، شیطان بین من و نمازم فاصله انداخته و هواسم را پرت و پریشان میکند، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: این شیطانی است که به او خنزب میگویند، پس اگر آنرا احساس کردی به الله بناه ببر (بگو: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) و به طرف چپ خود (در حال قیام و در نماز) سه بار تف بیانداز (البته بدون آب دهان)، (عثمان با ابی العاص) گفت: آنرا انجام دادم و این مشکل رفع شد. پس شما نیز میتوانید برای دفع و سواس شیطان اعوذ بالله بگوئید و سه بار از طرف چپ تف (بدون آب دهان) بیاندازی تا این و سواس رفع و دفع شود.

و سبب دیگر برای ایجاد خشوع، از بین بردن موانع و مشغولیت های دنیوی است که باعث از بین رفتن خشوع یا کمتر شدن آن می شود.

خوانندگان گرامی!

طوری که گفته شد نمازگزار باید در حین نماز مانند یک بنده و «برده» فرمانبردار بوده، «وقوموا لله قانتین» باشد و در حضور پروردگار باید با آداب و فروتنی ایستاده شود.

نماز گزار باید در حین ادای نماز چنان با عجز و فروتنی در پیشگاه پروردگار خویش ایستاده شود که از یاد عظمت و جلالی ذات باری تعالی، قلبش بلرزد، و این حالت نه تنها بر قلبش بلکه بر سایر اعضای بدنش مستولی گردد.

یکی از صفات برجسته مؤمنان که در سوره مؤمنون «قد أفلح المؤمنون» صلاتهم خاشعون» به آن اشاره شده خشیت در نماز است.

«خاشعون» از ماده خشوع به معنی حالت تواضع و ادب جسمی و روحی آمده است.

خاشعون حالتی که در برابر شخص بزرگ یا حقیقت مهمی در انسان پیدا می شود و آثارش در بدن ظاهر می گردد.

در اینجا قرآن عظیم الشان صرف بجاء آوردن نماز را، نشانه مؤمنان نمی داند، بلکه خشوع در نماز را از ویژگی آنان می شمرد.

اشاره به اینکه نماز آنها الفاظ و حرکاتی بی روح و فاقد معنی نیست بلکه در حال نماز آن چنان حالت توجه به پروردگار در آنها پیدا می شود که از غیر او جدا می گردد و به او می پیوندند، چنان غرق حالت تفکر و حضور و راز نیاز با پروردگار خویش می شوند که این حالت بر تمام ذات وجودشان اثر میگذارد. خود را ذره ای می بینند در برابر وجودی بی پایان و قطره ای در برابر اقیانوسی بیکران. لحظات این نماز هر کدام برای او درسی است از خودسازی و تربیت انسان و وسیله ای برای تهذیب روح و جان.

قرآن عظیم الشان خشوع در نماز را یکی از نشانه های مؤمنان میدانم میفرماید «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» آنان، که در نمازشان خشوع می ورزند.» اگر به فهم آیه متبرکه دقت نمایم بوضاحت تام در خواهیم که: قرآن عظیم الشان «اقامه صلوة» (خواندن نماز) را نشانه مؤمنان نمی شمارد بلکه خشوع در نماز را از ویژگی های آنان می شمرد.

زمینه سازی برای روحیه خشوع :

قبل از اینکه در مورد ایجاد زمینه سازی برای روحیه خشوع در نماز بحث بعمل نمایم، علماء نماز را ترکیبی از جسم و روح میدانند و به اصطلاح نماز را به مانند جسم انسان تشبیه نموده و میفرمایند که اگر جسم انسان ضعیف باشد، روح انسان از قوت و صلابت لازمی برخوردار نمیشود. جسم نماز به فهم علمای دین، خواندن و بجاء آوردن نماز مطابق دستور پیامبر صلی الله علیه است که میفرماید: «صلوا کما رایتُمونی اصلی» (نماز بخوانید مثل مرا که دیدی نماز میخوانم).

ما پیامبر صلی الله علیه را نه دیدیم، ولی ما باید نماز خویش را طوری انجام دهیم طوری که احکام آن در احادیث نبوی در دسترس ما قرار گرفته است.

خشوع روح نماز است :

گفتیم خشوع، روح نماز است اگر رکوع و سجود و قرائت و تسبیح را جسم نماز بدانیم، حضور قلب و توجه درونی به حقیقت نماز و کسی که با کسی که راز و نیاز می کنیم روح نماز است.

خشوع در واقع چیزی جز حضور قلب توأم باتواضع و ادب و احترام چیزی دیگری نیست و به این ترتیب روشن میشود که مؤمنان تنها به نماز به عنوان یک کالبد بی روح نمینگرند بلکه تمامی توجه آنها به باطن و حقیقت نماز است.

بسیاری از نمازگزان هستند که: اشتیاق فراوان به حضور قلب و خشوع و خضوع در نمازها دارند اما هر چه می کوشند توفیق آن را نمی یابند.

توفیق رسیدن به خشوع :

علماء و مفسران و فقهاء برخی از پیشنهادات را در مورد رسیدن به خشوع حقیقی در نماز و ایجاد فضای خشوع در نماز بعد از تحقیق، در روشنی هدایت اسلامی و احادیثی نبوی بعمل آورده اند که برخی از این راه ها عبارتند از:

معرفت و آماده گی برای نماز :

مفسرین میگویند خشوع و خضوع در برابر خداوند، مخصوصاً در حالت نماز، ریشه قوی در معرفت انسان از فهم واقعی نماز است. مؤمن مسلمان در جنب اینکه معرفتی نسبت بخود داشته باشد، حد اعظمی کوشش بعمل آرد تا شناخت کاملی از خالق خویش را نیز

حاصل نماید. و تحصیل معرفت خالق نه تنها در خواندن نماز به خشوع حاصل میگردد. بلکه مؤمن مسلمان این معرفت را قبل از نماز نیز حاصل نموده بوده باشد. آمادگی برای نماز یکی از عوامل عمده در ایجاد روحیه خشوع در نماز میباشد. بناءً یکی از عوامل اساسی که از لحاظ روانی بر حضور قلب، و ایجاد خشوع در نماز، ذی تاثیر میباشد، نوع بینش و نگرش نمازگزار نسبت به نماز است. هر فرد از نمازگزار تعریفی خاصی از فهم نماز در فکر خویش بعمل می آورد، و هر شخص با دید بخصوص خویش به فهم عبادت می نگرد. این نوع دیدگاه ها در حضور قلب تاثیر زیادی دارد.

موضوع آمادگی برای نماز طوریکه قبلاً یاد آور شدیم: بمعنی خوب و کامل وضوء گرفتن و خواندن اذکار قبل و بعد از وضوء، اهمیت به نظافت و از جمله به استعمال مسواک، پوشیدن لباس مطهر و پاک و زیبا، زود و آرام و با تمکین رفتن غرض اشتراک در نماز جماعت بسوی مسجد و منتظر اقامه نماز شدن، وسعی و تلاش لازم خرج دادن در منظم و راست بودن صف نماز همه اینها مقدمه ای برای نماز باخشوع می باشد. و این امر با تکرار آذان همراه مؤذن و خواندن دعای ثابت شده بعد از آذان و دعا در بین آذان و اقامه، ادامه می یابد.

- طوریکه گفتیم نماز به وجود انسان میماند که مرکب از جسم و روح است. هر یک از اعضای جسم انسان که برخی در ظاهر و برخی در درون هستند نقش خاصی و حیاتی در زندگی انسان دارد.

برخی از اعضای جسم انسان مانند قلب نقش کلیدی در حیات انسان داشته و با نبود آن نقصان جدی در تمامیت وجود انسان ایجاد می شود و برخی دیگر مانند چشم، بینی، گوش، مو و غیره... به کالبد انسان جلوه میدهند. اگر قرار باشد، به نماز از همین دید بنگریم، حضور قلب را روح نماز خواهیم دید و ارکان نماز را اعضای حیاتی نماز، دیگر واجبات مثل قرائت و تشهد و سلام را به منزله دست و پا و مستحباتی همچون قنوت را زینت و جلوه نماز خواهیم دید.

دومین وصفت :

دومین وصفت مؤمن کامل همانا پرهیز دوری از گفتار و عملکرد لغو و بیهوده است:

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿۳﴾

و آنان که از [هر سخن و کردار] بیهوده و بی فایده روی گردانند. (۳)

تفسیر :

یعنی مؤمنان همه گفتارها و رفتارهایی بیهوده را که در دنیا و آخرت سودی دربر ندارد، فرو می گذارند و کسانی که از گفتن سخن بیفایده و بیهوده روی میگردانند چون به آن علاقه ندارند، و میخواهند نفس خود را از آن پاک بدارند، و هرگاه بر گفتار و کردار بیهودهای گذر کنند با کرامت و به بهترین وجه از کنار آن میگذرند. و وقتی آنها از گفتار بیهوده روی گردان هستند از حرام نیز به طریق اولی روی میگردانند، و هر گاه انسان بتواند زبانش را کنترل کند قطعاً میتواند کارش را نیز کنترل نماید، و اختیارش در دست خودش خواهد بود، چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم به معاذ بن جبل نگاه که او را به چند چیز توصیه نمود، فرمود: آیا تو را به ملاک همه اینها خبردهم؟ گفتیم: «بلی، ای پیامبر خدا!» پس پیامبر زبان خودش را گرفت و فرمود: «این زبان را کنترل کن!». پس یکی از صفات پسندیده مؤمنان این است که زبان خود را از گفته های بیهوده و سخنها حرام کنترل نمایند.

«اللَّغْوُ»: یعنی بیهوده کردار، بیهوده گفتار، یاوه اعمال و اقوالی که در آن خیر و فایده ای نباشد.

از جمله در مورد کلام بیهوده و بی فائده قرآن عظیم الشان میفرماید: «لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَا غِيَةَ» (غاشیه آیه 11) و هم در مورد عمل بی فائده میفرماید: «وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»

فرقان - آیه 72» و استعمال آن در قرآن عظیم الشان بیشتر در کلام بیهوده و بی‌فائده آمده است.

به قولی: لغو، شامل شرک و همه معاصی می‌شود.
طوری‌که ابن‌کثیر در تفسیر خویش می‌فرماید: لغو یعنی باطل، پس شامل شرک و نافرمانی و گفتار و کردار بیهوده می‌شود. (تفسیر ابن‌کثیر ۵۵۹/۲).
باید متذکر شد که: نشانه‌ی ایمان، دوری از لغو است. (مؤمن باید در تمام کارها و سخنان خود هدف صحیح داشته باشد)

ابو هریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیثی فرموده است: «من حُسنِ إسلام المرء ترکهُ ما لا یَعْنیه» (یکی از نشانه‌های کمال نیکویی اسلام شخص فرو گذاشتن بیهوده است).

نتیجه‌گیری از این حدیث:

- 1 پرهیز از اقوال و افعال و اندیشه‌های بیهوده.
- 2 مشغول شدن به آنچه که نفع دین و دنیا را دارد.
- 3 سرگرم شدن به مسایل بیهوده نشانه ضعف ایمان است.
- 4 انسانها از نظر ایمان یکسان نیستند.

ثمره و میوه‌ی حاصل از عمل به این حدیث:

آرامش قلب، صرفه‌جویی و استفاده مفید و مثمر از وقت، مصون ماندن شخصیت و جایگاه شخص.

وصف سوم مؤمن کامل:

پروردگار با عظمت ما در مورد وصف سوم مؤمن کامل می‌فرماید:

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿۴﴾

و آنانی که زکات (مال خود را به فقرا) می‌دهند. (۴)
وصف سوم یک مؤمن مسلمان آنست: آنان که زکات اموال‌شان را پرداخته و به وسیله پرداخت زکات، و بخشیدن آن به مستحقانش، روان و اخلاق خود را از آلودگیهای اخلاقی و کارهای زشت که نفس با ترک گفتن و پرهیز کردن از آن پاکیزه می‌گردد پاکیزه مینمایند. پس آنان عبادت پروردگار را به خوبی و نیکی و با فروتنی در نماز انجام میدهند و با پرداخت زکات با بندگان خدا نیکی میکنند.

لفظ زکات در لغت به معنای پاک کردن آمده است و در اصطلاح شرع عبارت است از: اندازه مخصوص از مال مخصوص برای اشخاص مخصوص با شرائط مخصوص.

پرداخت زکات مال موجب برکت آن شده و پاکیزه‌گی مال می‌گردد. «و ما آتیتم من زکاة تریدون وجه الله فاولئک هم المفلحون» (سوره روم آیه 30) (و آنچه را از زکات می‌دهید و قصدتان رضای الله است موجب فزونی مال شما می‌شود).

یعنی آنان که زکات اموال‌شان را پرداخته و به وسیله بخشیدن آن به مستحقانش، روان و اخلاق خود را پاک می‌سازند.

ابن‌کثیر در تفسیر خویش می‌نویسد: «با آن‌که آیه کریمه مکی است اما اکثر علما برآنند که مراد از آن، زکات اموال است». بنا بر روایات صحیح، زکات در سال دوم هجری در مدینه فرض شد ولی ظاهراً از روایت ابن‌کثیر چنین بر می‌آید که اصل زکات در مکه فرض شده بود اما مقادیر و نصاب‌های آن در مدینه فرض شد.

فلسفه‌ی وجوب زکات پول:

در قرآن عظیم الشان 32 بار کلمه «زکات» و 32 بار کلمه «برک» تذکر یافته است، گویا زکات مساوی با برکت است.

در دین اسلام خزانه‌داری و زراندوزی مورد نکوهش بوده، و هدایت داده شده است که مال

باید به طریق مشروع صرف شود. خداوند حکیم در قرآن کریم قوانینی همانند زکات، خمس و ارث را وضع فرموده تا ثروت ها در دست عده ای معدود انباشته نشود، «... کیلا یکون دولة بین الأغنیاء منکم...» (سوره حشر آیه: ۷) تا اموال میان ثروتمندان دست به دست نشود [جلوگیری از تراکم ثروت].

فلسفه و حکمت زکات :

اساساً زکات برای جبران کمبودهای افراد جامعه و پرکردن شکاف های عمیق طبقاتی و ایجاد رفاه و آسایش هر چه بیشتر برای همگان و زدودن فقر و بیکاری تشریح گردیده است و معتبرترین ضامن حفظ آزادی و استقلال و ثبات سیاسی و اقتصادی ملت مسلمان است. بنابراین:

- 1 زکات درصدی شرعی از اموال مخصوصی است که خداوند مقرر فرموده است که بانوایان آن را به بینوایان بدهند.
- 2 زکات سبب زیادت و برکت اموال و صفای باطن می گردد.
- 3 زکات عامل زدودن فقر است.
- 4 زکات محبت و همبستگی را ایجاد و کینه و نفرت را در میان آحاد جامعه برطرف می سازد. زیرا زکات گیرنده خود را در اموال زکات دهنده سهیم می داند و از اموال او حفاظت می کند.
- 5- زکات برای زدودن فقر است نه تربیت فقیر.
- 6- زکات باید روی حساب و کتاب و مسئولیت پذیری دریافت و پرداخت شود در غیر این صورت سایه ی فقر به حال خود باقی خواهد بود.

اول: نقش زکات در ساختار شخص :

هرگاه به آیات قرآنی که مسلمانان را به زکات امر میکند توجه و دقت نماییم در پهلوی هر آیت قرآنی حکمی در مورد زکات نیز موجود است، نماز که از دیدگاه معنویت ارتباط انسان را با الله جل جلاله مستحکم میسازد، زکات این رابطه را در بخش مادی و مالی آن مستحکم میسازد، زیرا بسیاری از عیوبی است که سبب فاصله میان بنده و الله جل جلاله میگردد، برای مثال محبت مال، بخل، دزدی، راهزنی، اختلاس، رشوه و سایر عیوب خطرناک از همین نقطه ی مالی داخل وجود انسان میگردد.

هرگاه مسلمانی احکام الهی را مراعات نموده زکات اموال حلال و پاک خود را تقدیم نماید، در اینجاست که او از محبت افراطی به مال به محبت دیگری انتقال میکند که محبت الله است. این مؤمن ثابت میکند که برای رضایت الله جل جلاله از مال خود گذشته آنرا در راه الله جل جلاله مصرف نموده است، پس چگونه رو به مال حرام نماید.

زکات، ایمان مؤمن را قویتر میسازد، زیرا در بسیاری از حالات انسانهای ریا کار میتوانند که صد ها رکعت نماز ریایی بخوانند ولی برعکس آن مصرف پول در راه الله جل جلاله نشان میدهد که او واقعاً محبت با پروردگار خویش داشته و از لذیذترین چیز در زندگی خویش برای رضایت وی صرف نظر نموده است. بنابراین این زکات انسان را به امور ذیل میکشاند:

الف: تقویت ایمان با مصرف نمودن اموال در راه الله جل جلاله

ب: دوری از بخل

ج: محبت با فقراء

د: دوری از کسب اموال حرام.

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿۵﴾

و آنانی که فروج و اندامشان را از عمل حرام (بیعفتی) حفظ می کنند. (۵)

تفسیر :

کسانی که شرمگاه‌هایشان را از ارتکاب زنا پاک میدارند. و از کمال حفاظت شرمگاه این است که انسان از آنچه انسان را به زنا فرا میخواند مانند نگاه کردن و دست زدن و غیره پرهیز نماید. پس آنها شرمگاه‌هایشانرا حفظ مینمایند.

وصف چهارم پاکدامنی:

وصف چهارم مؤمن کامل حفظ شرمگاه از حرام و پاکدامنی است. در جوامع اسلامی، حفاظت و نگهداری از نماز و ناموس، بی نهایت مهم میباشد طوری که در قرآن عظیم الشان، نسبت به ناموس با تعبیر «حَافِظُونَ» و درباره نماز با جمله «عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» یاد شده است.

فرج: بر آلت جنسی مرد وزن هردو اطلاق میشود. یعنی: مؤمنانی که با آراسته شدن به پاکدامنی و عفت، شرمگاه‌های خود را از هر آنچه که برای‌شان حلال نیست، نگاه می دارند نیز رستگار شدند.

إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٦﴾

مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده اند، که در این صورت سزاوار ملامتی و (مجازات) نیستند. (٦)

تفسیر :

یعنی: مأمور به نگهداشت شرمگاه خویش از کنیزانی نیستند که به ملک خالص، ملک دست آنان شده‌اند «پس در این صورت بر آنان نکوهشی نیست» در عدم نگهداشت شرمگاه خویش از همسران و کنیزانشان لذا برای مؤمنان بهره‌گیری جنسی از کنیزان شان نیز حلال است، مادامی که در این باره مانعی شرعی فراروی شان وجود نداشته باشد؛ از قبیل این که آن کنیزک مثلا خواهر رضاعی‌شان باشد. اما اگر در غیر این محدوده درآیند و به شهوت رانی حرام بپردازند، مورد نکوهش و مجازات قرار میگیرند. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی)

طوری که میفرماید:

فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٧﴾

پس کسانی [که در بهره گیری جنسی، راهی] غیر از این جویند، تجاوزکار [از حدود حق] هستند. (٧)

تفسیر :

«فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» چنین افرادی از آنچه خداوند حلال نموده است تجاوز کرده و به سوی حرام رفته، و بر ارتکاب محارم الهی جرأت نموده اند. این آیه بر حرمت «متعّه» دلالت مینماید، چون زنی که با ازدواج موقت همسر قرار می گیرد، همسر حقیقی نیست که هدف نگاه داشتن و زندگی کردن با وی باشد. همچنان جمهور فقهاء با استناد به این آیه، بر تحریم استمناء با دست (جلق) استدلال کرده‌اند.

استمناء:

استمناء به این معنی است که شخص در رابطه جنسی با خود، کاری کند که منی از وی خارج شود. خود ارضایی هنگامی رخ میدهد که فرد به قصد انزال منی و لذت جنسی خود را تحریک می‌کند، تا به اوج لذت برسد.

آثار جسمی و روانی استمناء زیانبار است که به برخی از آنها اشاره میشود:

- 1- تحریک زیاد هیپوتالاموس و در نتیجه تحریک افراطی غدد جنسی که سبب پرکاری نامتناسب آن‌ها می‌شود و بلوغ زودرس را به دنبال دارد.
- 2- کاهش و تخلیه مکرر قوای جسمی و روحی که به ضعف عمومی بدن و بالاخره پیری زودرس می‌انجامد.

- 3- به علت افزایش جریان خون در اعضای تناسلی، مغز و مراکز حساس دیگر، پیوسته دچار کاهش نسبی جریان خون می شود.
- 4- رکود فکری، اختلال و ضعف حافظه و کاهش اراده در کسانی که استمناء می کنند، دیده می شود.
- 5- ضعف بینایی و بی اشتها و بی اشتها و در صورت افراط، ضعف استخوانی و ناراحتی های مفصلی در این افراد شایع است.
- 6- فرد از نظر فکری نوعی توجه نسبتاً مداوم به موضوع های جنسی پیدا میکند که این امر مانع تفکر آزاد وی می شود.
- 7- در مراحل افراطی به ضعف جنسی و انزال زودرس منجر می شود.
- 8- به علت ارضای ناقص و غیر طبیعی، بعد از ازدواج غالباً در امور زناشویی با مشکل مواجه می شوند.
- 9- گوشه گیری، یأس و بی تفاوتی نسبت به مسایل مهم و حیاتی، غم و کدورت روانی از عوارض دیگر آن است.
- 10- در موارد شدید خود آزاری ایجاد شده و فرد از آزار رساندن به خود لذت می برد.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿٨﴾

و آنانی که ایشان امانت های خود را و عهد خود را مراعات می کنند. (۸)

تفسیر :

یعنی کسانی که امانتها و پیمانهایشان را رعایت میکنند. و آن را حفاظت هم میدارد و به آن پایبند هم هستند، و برای اجرای آن میکوشند. این شامل همه امانتها است؛ امانتهایی که حق خداوند هستند، و امانتهایی که حق بندگان خدا میباشند. خداوند متعال در (آیه 72 سوره احزاب) میفرماید: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿72﴾» (همانا ما امانت (الهی) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، پس، از حمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند، ولی انسان آن را بر دوش گرفت، اما او بس ستمکار و نادان است.)

پس همه چیزهایی که خداوند بر بندهاش واجب نموده امانت است و باید کاملاً آنها را انجام دهد و حفظ نماید. همچنین امانتهایی که انسانها بر دوش یکدیگر میگذارند؛ مانند مالهایی که به امانت داده میشود، و رازهایی که بطور امانت با کسی در میان نهاده میشود، و امثال آن. پس بنده باید هر دو امانت را ادا نماید. همانا خداوند به شما فرمان میدهد که امانتها را به اهل آن بسپارید. همچنین شامل عهد و پیمانی است که به بندگان با یکدیگر میبندند و بنده باید به آن وفادار باشد، که عهدشکنی حرام است.

وصف پنجم مؤمن کامل: آدای حق امانت است!

ابو حیان گفته است: به ظاهر عموم امانات منظور است، پس شامل امانتی هم می شود که خدا اعم از قول و فعل و اعتقاد بر بندهی خود گذاشته است. و نیز شامل امانتی هم می شود که از جانب دیگر انسانها به او داده می شود از قبیل سپرده ها و امانات.

امانت:

یکی از خصلت های بسیار مهم فردی و اجتماعی، امانت داری است. امانت داری به معنای حفظ وسالم نگهداشتن آن از خطر و آسیب است. کلمه امانت در اصل از «أمن» و آرامش و اطمینان گرفته شده؛ چنانکه امانت داری موجب امنیت، اعتماد و سلامتی جامعه از انحرافات و خطرها خواهد شد.

قیومی صاحب لغت نامه «المصباح المنیر» می نویسد: «امانت در اصل از أمن به معنای سکونت و آرامش قلب است و از نظر لفظ و معنا مانند واژه سلم است: «أَمِنَ مِنَ الْأَسَدِ،

مثل سَلَمٍ مِنْهُ»، یعنی: از گزند شیر آیین شد، مرادف است با: از گزند شیر به سلامت ماند» ضد امانت، خیانت است که بدترین خصلت از نظر عقل و دین می باشد. یکی از خصایل اخلاقی انسان که دارای ارزش و اهمیت فوق العاده ای است، امانت و امانت داری است.

امانت در فرهنگ لغت، دارای معانی مختلفی است: پاس داری، حفاظت، امنیت، امان، مواظبت، مراقبت، رازداری، نگهداری، آسایش و آرامش روح و جان از جمله معانی امانت است و مفاهیمی چون: خیانت، دزدی و چپاول، بی وفایی، ایجاد رعب و وحشت، نیرنگ، جاسوسی، نفاق، بهتان، کتمان حقیقت و بی مبالاتی در نگهداری اسرار، متضاد آن می باشد.

امانت در نظر اسلام، از مقام و ارزش والایی برخوردار است. خداوند متعال در قرآن عظیم الشان نسبت به حفظ امانت و سپردن آن به دست صاحبانشان میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا» (آیه 58، سوره نساء) (همانا خداوند هدایت میفرماید که: امانتها را به صاحبانش بدهید و هرگاه میان مردم قضاوت کردید، به عدل حکم کنید. چه نیک است آنچه که خداوند شما را بدان پند می دهد. بی گمان خداوند شنوای بیناست).

همچنان در آیات (32 35 سوره معارج) به امانت داری در طول زندگی و پاداش عظیمی که به شخص امین تعلق می گیرد، اشاره نموده میفرماید: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ» (32) «وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ» (33) «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (34) «أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ» (35)» (و آنان که رعایت کننده امانت ها و قراردادهای خویشند. و آنان که به (ادای) شهادت های خود قیام می کنند. و آنان که بر نمازشان مراقبت دارند. اینان در بهشت ها گرامی داشته می شوند).

وصف ششم مؤمن کامل:

ایفای عهد است یکی از عهود آن معاهده ای است که از دو طرف در باره معامله ای لازم قرارداد میشود که انجام دادن آن فرض و تخلف از آن غدر و فریب و حرام است.

وفای به عهد «اوفوا بعهدي اوف بعهديكم»

(به عهد و پیمان من پایبند باشید، تا که به عهد و پیمانم با شما وفادار باشم. (آیه: ۴۰ سوره بقره)

عهد چیست؟

عهد در لغت به معنای پاسداری و سرکشی کردن و حفظ چیزی می باشد، و در اصطلاح به قراردادها و پیمان هایی که باید آنها را حفظ کرد و دقیقاً رعایت نمود، عهد گفته می شود. (مفردات راغب اصفهانی، چاپ اول، ۱۴۱۲ه، چاپ بیروت، صفحه 1، جلد 5).

مهمترین سرمایه یک انسان و مهمترین سرمایه یک جامعه داشتن حس اعتمادی است که اتباع یک جامعه به یکدیگر دارند، و هر عامل که حس اعتماد را در جامعه تقویت نماید، مایه سعادت و پیشرفت آن جامعه است. در جامعه ای که حس اعتماد از بین رود و یا به تضعیف گذاشته شود آن جامعه به سوی بدبختی سوق می گردد.

از مهمترین عامل که میتواند حس اعتماد را در جامعه تقویه و قوت ببخشد، زنده نگاه داشتن اصل وفا به عهد و پیمان است. عهد و پیمان یکی از فضایل مهم اخلاقی بحساب رفته و شکستادن عهد و پیمان از بدترین رذایل اخلاقی بحساب می آید.

وفای به عهد و پیمان، نشان دهندهی درجه عالی شخصیت انسانی بوده، و وفا داری به عهد پیمان انسان را به عالیترین معراج انسانیت ارتقاء میدهد.

حضرت محمد صلی الله علیه وسلم حتی در بین مخالفین خویش به وفادار به عهد بودن مشهور بود و حتی دشمنان وی این شخصیت والا و پیامبر اسلام را با وجود اینکه به پیامبر بودنش معتقد نبودند اما وی را یک انسان وفادار به عهد می‌شمردند و این اخلاق را وی در عمل ثابت کرده بود.

با تأسف باید که روزگار زندگی برخی از اوقات انسان، به افراد سر می‌خورد که به بیان چالاک و فریب چنان بازی را براه می‌اندازد که انسان میتواند حتی از مقام انسانی همچو افراد انکار نماید.

عهد شکنی و عدم وفاداری به عهد یکی از بدترین اعمال انسانی بشمار رفته که: پیامبر بزرگوار اسلام، محمد صلی الله علیه وسلم همچو اشخاص را در جمله بی‌دینان شماریده و میفرماید: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ» هر کسیکه شکننده عهد و پیمان اند از جمله بی‌دینان بشمار میرود.

همچنان پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مَنْ كَانَ يَوْمًا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَلِيلًا أَدَا وَعْدًا» پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد هر گاه وعده می‌دهد باید به آن وفا کند.

همچنان پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «ثَلَاثٌ لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ فِيهِنَّ رِخْصَةٌ: بَرُّ الْوَالِدَيْنِ مُسْلِمًا كَانُوا أَوْ كُفْرًا وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِمُسْلِمٍ أَوْ كُفْرًا وَإِدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى مُسْلِمٍ كَانُوا أَوْ كُفْرًا.» محمد صلی الله علیه وسلم فرمودند: سه چیز است که ترک آن بر هیچ کس جایز نیست: نیکی به پدر و مادر چه مسلمان باشند چه کافر و وفای به عهد با مسلمان یا کافر و ادای امانت به مسلمان یا کافر.

از آیات قرآنی و احادیث نبوی و سایر دساتیر اسلامی بصورت واضح و آشکارا معلوم میگردد که شخصی مسلمان باید به همه ی پیمان ها، و سایر قراردادهای خواه لفظی باشد و یا کتبی باشد، و عملی باشد باید پابند آن باشد.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩﴾

و آنانی که همواره بر نمازهای خود محافظت می‌کنند. (۹)

تفسیر :

وصف هفتم: مؤمن کامل کسانی که همواره و همیشه نمازهایشان را در اوقات معین و با شرایط و ارکان آن انجام میدهند.

پس خداوند آنها را ستایش نمود که در نماز فروتنی مینمایند و بر آن مواظبت میکنند، و اصولاً نماز بدون این دو حالت نماز محسوب نمیشود. پس کسی که همیشه نماز میخواند اما بدون فروتنی و حضور قلب، یا اینکه نماز را با فروتنی و خشوع میخواند اما بدون محافظت و مواظبت بر آن، چنین کسانی قابل نکوهش و سرزنش میباشند، و کارشان ناقص است.

در التسهیل آمده است: اگر گفته شود چرا «صلاة» در اول و آخر تکرار شده است؟ در جواب گفته خواهد شد: تکرار نشده است؛ چون در ابتدا از نمازی سخن به میان آمده است که در آن خشوع است و در اینجا ادامه و پایداری بر انجام دادن آن منظور است، پس دو امر مختلفند. (التسهیل ۴۹/۳).

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که فرمود: از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کردم: یا رسول الله! کدام عمل نزد الله متعال محبوبتر است؟ فرمودند: «نماز در وقت آن». گفتم: سپس کدام عمل؟ فرمودند: «نیکی با والدین». گفتم: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند: «جهاد در راه الله تعالی». از این جهت خداوند متعال ذکر این صفات را با نماز آغاز و با نماز هم به پایان برد.

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «پایداری ورزید و هرگز ثواب پایداری را نمیتوانید در تحت حصر و شمار در آورید و بدانید که

بهترین اعمال شما نماز است و بر نماز مواظبت نمی‌کند جز شخص مؤمنی».

محافظت بر نماز :

یکی از فضیلت‌های مؤمن، همانا محافظت و مراقبت او بر نمازهایش است. «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ... وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَّوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ؛» (آیات 1 و 9 سور مؤمنون) بهر استی که مؤمنان رستگار شدند. آنان که بر نمازهایشان مواظبت می‌نمایند. «همان چیزی که خداوند به آن دستور فرموده است. «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ» (بر انجام همه‌ی نمازها و (خصوصاً) نماز وسطی (ظهر)، مواظبت کنید و برای خدا خاضعانه بپاخیزید.) (آیه 238 سوره بقره). اقامه نماز باید مداوم باشد. در ضمن باید گفت که: همه‌ی مردم مسئول حفظ نمازند.

أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ﴿١٠﴾

چنین کسان وارث (مقام عالی بهشت) اند. (۱۰)

تفسیر :

انهایی که این اوصاف والا را در خود دارند، یعنی نماز را به کامل‌ترین شکل آن، انطوری که در شرع بیان گردیده است، در همان شکل و هیأت و اوقات مخصوصش ادا و بجا می‌آورند و آنرا ضایع نمی‌گردانند، شایسته‌اند که وارث و ذی حقان بهشت و نعمت‌های آن باشند.

«الْوَارِثُونَ»: بمعنی مستحقان می‌باشد. تملک‌کنندگان.

الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١﴾

آنانی که فردوس را به ارث می‌برند، آنها در آن همیشه‌اند. (۱۱)

تفسیر :

آنان وارثان جنت فردوس هستند، فردوس را که بالاترین و بهترین جای بهشت است به دست می‌آورند، چون آنها دارای بالاترین صفات نیک و خیر بوده‌اند. «هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» آنان در آن جاودانه‌اند، از آن رنجیده و خسته نمی‌شوند، و دلشان نمی‌خواهد که به جای دیگر برده شوند، چون بهشت کاملترین و برترین نعمت‌های را در بر دارد، و هیچ چیزی در آن نیست که صفا و زیبایی آن را مکدر نماید.

جنت فردوس:

جنت فردوس بالاترین و بهترین مقام جنت است. کلمه فردوس در لغت به معنای باغ و بهشت آمده است. (ابن منظور، لسان العرب، 1414 ق، جلد 6 صفحه 163).

فردوس را در اصطلاح بهترین مرتبه بهشت دانسته‌اند. که در بالاترین قسمت بهشت قرار گرفته و در بالای آن عرش الهی است. این کلمه دوبار در قرآن عظیم الشان آمده است.

در مورد عظمت جنت فردوس حدیثی داریم که آنرا امام بخاری و مسلم روایت فرموده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «إِذَا سَأَلْتُمْ اللَّهَ الْجَنَّةَ فَاسْأَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ فَإِنَّهُ أَعْلَى الْجَنَّةِ وَأَوْسَطُ الْجَنَّةِ وَمِنْهُ تَفْجَرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ وَفَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ». «چون از الله جنت را درخواست می‌کردید، جنت فردوس را از او بخواهید زیرا فردوس بلندترین جای جنت و میانه آن است، همه انهار بهشت از فردوس جاری میشود و عرش رحمان بر فراز آن قرار دارد». (اخراج از مسلم).

خوانندگان گرامی!

این بود اوصاف مؤمنان وارسته و مفلح که در آیات ده گانه سوره مؤمنون از آن یاد آوری بعمل آمده است در ضمن می‌خواهم توجه شما را به یک مطلب جلب نمایم که آغاز صفات هفت گانه مؤمنون به اقامه نماز آغاز یافت و هم به ادای نماز خاتمه یافت، این امر ما را به یک حقیقتی واضح میرساند که: اگر نماز به حیث نماز با تمام آداب و پابندی وبا تمام خشوع و خضوع اداگردد بقیه اوصاف خود به خود در او پدید خواهند آمد والله اعلم در حدیثی از عائشه ام المؤمنین (رض) پرسیدند: اخلاق رسول الله صلی الله علیه وسلم چگونه

بود؟ فرمود: «اخلاق رسول الله صلى الله عليه وسلم قرآن بود» آن گاه تلاوت کرد: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾» [المؤمنون: 1] تا رسید به «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩﴾» [المؤمنون: 9]، سپس فرمود: اخلاق رسول الله صلى الله عليه وسلم این چنین بود.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (12 الی 22) موضوعاتی: خلقت انسان، پدید آمدن آسمانها و فروفرستادن باران و رام کردن چهارپایان و غیره از دلایل قدرت آفریدگار هستی، مورد بحث قرار گرفته است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ﴿١٢﴾

و یقیناً ما انسان را از [عصاره و] خلاصه از گل آفریدیم. (۱۲)

تفسیر:

«سُلَالَةٍ» به معنای عصاره، از «سل» به معنی استخراج چیزی از چیزی دیگر است. گفته میشود: «سَلَّتُ الشَّعْرَ مِنَ الْعَجِينِ وَ السَّيْفَ مِنَ الْغَمْدِ»: مو را از خمیر بیرون کشیدم و شمشیر را از غلاف کشیدم. همچنان در تفسیر البحر آمده است، خلق البرية من سلاله منتن و الی السلاله کلها ستعود. (البحر ۳۹۳/۶).

ابن کثیر به نقل از قتاده در معنی آیه میگوید: «آدم را از گل بیرون آوردیم». و این معنی به سیاق نزدیکتر است.

طوریکه در فوق یاد آور شدیم «سلاله»: از سل است و آن عبارت از بیرون آوردن چیزی از چیزی است. پس حاصل معنی این است: انسان را از نطفه‌ای بیرون آورده شده از گل آفریدیم پس نطفه سلاله است و فرزند سلیل و نیز به فرزند هم سلاله اطلاق می شود.

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ﴿١٣﴾

آن گاه او را نطفه گردانیده و در جای استوار (صلب و رحم) قرار دادیم. (۱۳)

تفسیر:

«باز او را» یعنی: آدم را، به اعتبار افراد و نسل وی که همان بنی آدم اند «نطفه‌ای در قرارگاهی استوار قرار دادیم» که همانا رحم است.

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿١٤﴾

باز آن نطفه را به خون بسته تبدیل کردیم، پس آن خون بسته را به صورت پاره گوشت در آوردیم، پس آن پاره گوشت را استخوانها ساختیم، پس از آن استخوانها را با گوشت پوشانیدیم، باز او را به آفرینش دیگر (انسان زنده) آفریدیم، پس بسیار بزرگ است الله، بهترین آفرینندگان. (۱۴)

تفسیر:

کلمه «عَلَقَةً» به معنای خون غلیظ و بسته شده و کلمه «مُضْغَةً» به معنای پاره گوشت بدون استخوان است.

امام فخری رازی در باره این آیه مبارکه در تفسیر خویش می نویسد: یعنی آن را به صورتی در آوردیم که با خلق اول متفاوت بود؛ چون قبلاً جماد بود ولی اکنون به صورت انسان درآمده است، بی زبان بود، اما اکنون انسانی گویا است، ناشنوا بود اما شنوا گشت، و نابینا بود، اما اکنون می بیند. و در یکایک اعضای آن عجایبی به ودیعه نهاد. حکمت‌های عجیب و غریب را طوری در آن به و دیعه نهاد که توصیف کنندگان از وصف آن ناتوانند. (فخر رازی ۸۵/۲۳).

مراحل هفتگانه آفرینش انسان :

در آیات، مذکور هفت مرحله در باره آفرینش انسان ذکر گردیده است، پیش از همه سلاله

من طین، دوم نطفه، سوم علقه، چهارم مضغه، پنجم عظام، یعنی استخوانها، ششم پوشانیدن روی استخوانها و در مرحله هفتم تکمیل آفرینش یعنی دمیدن روح است.

خودشناسی، مقدمه‌ی خدا شناسی است :

الله متعال در این آیات مراحل آفرینش انسان را از ابتدای خلقتش تا جایی که سرنوشتش به آن منتهی می‌گردد بیان مینماید، پس ابتدا از خلقت پدر بشریت آدم علیه السلام بحث نموده و او را از سلله من طین یعنی از گلی آفرید که از تمام زمین برداشته شده است. بنابراین فرزندان هم‌اند زمین برخی پاکیزه و خوب، و برخی بد هستند، و برخی نرم و برخی سخت میباشند، و برخی در میان این دو قرار دارند.

«ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً» سپس انسان را به صورت نطفه قرار دادیم، نطفه‌ای که از میان سینه زن و کمر مرد بیرون می‌آید. سپس «فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ» در قرارگاهی استوار و محکم که رحم مادر است قرار گیرد که از فاسد شدن مصون میماند.

«ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً» سپس نطفه‌ای را که قبلاً در رحم قرار داده بودیم بعد از گذشت چهل روز به شکل خون بسته‌ای در آوردیم.

«فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً» سپس خون بسته را بعد از گذشت چهل روز به صورت قطعه گوشتی کوچک به اندازه ای آنچه که جویده میشود در آوردیم.

«فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظًا» سپس مضغه را تبدیل به استخوان سختی نموده ایم و به میزان نیاز بدن گوشت را در لابلای آن قرار دادیم.

«فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا» سپس گوشت را پوششی برای استخوانها قرار دادیم، و این در چهل روز سوم انجام میشود.

«ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» و از آن پس او را به آفرینش دیگری آفریدیم که روح در آن دمیده میشود، پس آن موجود جامد و بیجان تبدیل به موجود زنده می‌گردد.

«فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» پس والامقام و دارای خیر فراوان است خداوند، که بهترین آفریننده میباشد خدایی که هر چیزی را نیکو آفریده، و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد؛ سپس نسل او را از چکید، آبی پست مقرر نمود، آنگاه او را از اندامی درست برخوردار کرد، و از روح خود در وی دمید، و برای شما گوش و چشمان و دلها قرار داد، چه اندک سپاس می‌گذارید!

پس همه آفرینش او زیباست، و انسان بهترین و زیباترین آفریده های اوست، بلکه به طور مطلق از همه مخلوقات بهتر است، چنان که خداوند متعال فرموده است: به راستی که انسان را در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده‌ایم.

«ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيُّونُونَ» (15: مؤمنون) بعد از آفرینش و دمیده شدن روح در بدن شما، در مرحله‌های دیگر خواهید مرد.

«ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَبْعُونَ» (16: مؤمنون) سپس شما در روز قیامت برانگیخته شده و طبق اعمال بد و نیکتان سزا و جزا خواهید دید خداوند متعال میفرماید آیا انسان چنین مبینداری که رها میشود؟ آیا او قبلاً نطفه‌ای نبود که در رحم ریخته میشود؟ سپس به خون بسته‌ای تبدیل شد، سپس خداوند بعد از آن او را آفریده و مرتب نمود، و از آن دو نر و ماده را قرار داد. آیا این [آفریننده و خالق] توانایی ندارد که مرده‌ها را زنده گرداند؟!

شان نزول آیه 14:

744- ابن ابوحاتم از عمر فاروق (روایت کرده است: در چهار چیز باپروردگار خود موافقت کرده‌ام، هنگامی که آیه «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (12)» «ما انسان را از خلاصه از گل آفریدیم» (مؤمنون: 12) نازل شد. من گفتم: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» «پس بزرگ است خدای که نیکوترین آفرینندگان است».

داستان زیبای از حضرت ابن عباس (رض):

در تفسیر قرطبی آمده است که روزی حضرت عمر (رض) در اجتماع از اکابر صحابه

نشسته بود، از آنان پرسید که شب قدر در چه تاریخی از رمضان می باشد؟ همه در جواب فقط چنین گفتند که: والله اعلم، کسی وقتی برای آن معین ننمود، حضرت ابن عباس علیه السلام در آن میان کوچکترین از همه بود، مورد خطاب قرار گرفت که تو چه می گویی، حضرت ابن عباس علیه السلام فرمود: یا امیر المومنین خداوند آسمانها وزمیم ها راهفت آفریده است، آفرینش انسان را در هفت مراحل به پایه تکمیل رسانده و برای غذای انسان هفت چیز آفرید، لذا آنچه در فهم می آید این است که شب قدر در تاریخ بیست و هفتم باشد، فاروق اعظم این استدلال عجیب را شنیده به صحابه کرام فرمود: شما نتوانستید جوابی را بدهید که این کودک داد، کودکی که هنوز مویهای سرش برابر نشده است. این حدیث طویل در مسند ابی شیبه آمده است، حضرت ابن عباس (رض) از هفت درجه آفرینش انسانی همان را مراد گرفت که در این آیه مبارکه آمده است و هفت چیز در غذای انسان در آیه سوره ی عبس (آیات: 27 32) آمده است: «فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ﴿27﴾ وَعِنَبًا وَقَضْبًا ﴿28﴾ وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ﴿29﴾ وَحَدَائِقَ غُلْبًا ﴿30﴾ وَفَاكِهَةً وَأَبًّا ﴿31﴾ مَتَاعًا لَّكُمْ وَ لِلْأَنْعَامِ ﴿32﴾» (و در آن، دانه رویانیدیم. و نیز انگور و سبزیجات، و زیتون و نخل خرما، و باغهای پردرخت، و میوه و چراگاه، برای برخورداری شما و چهارپایانتان. در این آیه هشت چیزی ذکر شده است که هفت مورد اول غذای انسان است و آخرین یعنی «آب» غذای حیوانات می باشد. (بنقل از تفسیر قرطبی)

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيْتُونَ ﴿١٥﴾

بعد از این [مراحل] حتماً خواهید مرد. (١٥)

تفسیر:

«بَعْدَ ذَلِكَ»: بعد از اتمام آفرینش بدین شکل شگفت و صباحی چند زندگی کردن. یعنی: بعد از طی این مراحل و بهسر رسیدن اجل هایتان، خواه ناخواه مردنی هستید. به سوی مرگ رهنوردید.

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ:

در حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم: که میفرماید: «کسی که خود را بشناسد پروردگار خویش را شناخته است» این حدیث به ما مسلمانان در یک جمله مختصر می آموزاند که انسان قبل از اینکه به شناسایی جهان ماحول خود بپردازد، و بر فواید و ضرر های آن پی ببرد، و معلومات حاصل بدارد. باید خود و عظمت که در خلقت اش بکار رفته آنرا درک وکشف نماید. و با شناخت خویش به پیروی از فرمان الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم خود را از امیال حیوانی و شیطانی نجات داده و خود را به کمال مطلوب و عالی که خلقت برای تحقق این هدف صورت گرفته، برساند.

پروردگار با عظمت ما در آیه (105 سوره مائده) با زیبایی خاصی میفرماید: «يا ايها الذين آمنوا عليكم انفسكم.» (ای کسانی که ایمان آوردهاید به خود بپردازید، و شناخت را از خود آغاز نماید که با شناخت خود برشناخت پروردگار دست خواهد یافت.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ﴿١٦﴾

آن گاه شما مسلماً روز قیامت برانگیخته می شوید. (١٦)

تفسیر:

یعنی در روز قیامت از قبر هایتان برای محاسبه و مجازات حشر شده و بیرون می آید.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ﴿١٧﴾

و بی تردید بالای سرتان هفت آسمان [که هر یک بر فراز دیگری است] آفریدیم، و ما هرگز از آفرینش غافل نبوده ایم. (١٧)

تفسیر:

واقعیت امر همین است که پروردگار با عظمت ما؛ هم خالق است و هم ناظر. و در آفریدن و تدبیر جهان هستی، مدیریت دائمی لازم دارد.

مفسران در مورد کلمه «طَّرَائِقَ»، می نویسند که شاید: راه عبور فرشتگان و یا راه و مدار حرکت کرات باشد و ممکن است منظور، هفت آسمان باشد که به یکدیگر راه دارند. در آیات قبلی سوره مبارکه بحث خلقت انسان را مورد بحث قرار داد و در این آیات متبرکه بحث را به خلق آسمانها و زمین را ادامه می دهد که: عموماً دلایلی درخشان بر وجود خدای خالق می باشند، و فرمود:

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ ﴿١٨﴾
و از آسمان، آبی به اندازه نازل کردیم و آن را در زمین جای دادیم؛ و بی تردید به از بین بردن آن کاملاً توانمندیم. (۱۸)

تفسیر:

این کثیر فرموده است: یعنی اگر میخواستیم به هنگام نزول آن را در زمین فرومی بردیم تا جایی که شما بدان دسترسی پیدا نمی کردید و از آن سودی نمی بردید، اما خدای مهربان به لطف و مرحمت خود باران را بر شما نازل میکند، از ابر آبی زلال و شیرین فرو می ریزد، آن را در دل زمین مستقر میسازد و به صورت منبع و سفره های زیرزمینی درمی آید، آنگاه دهانه های چشمه سارها بازگشته و به صورت جویبار و رودخانه جاری می شود و از آن کشتزارها و باغ ها سیراب می شوند شما و احشامتان (گله و رم. چار پایان) تان از آن می نوشید. (مختصر ابن کثیر ۵۶۳/۲).

مَاءً بِقَدَرٍ: «به اندازه» قطره های باران، حساب و کتاب دارد. «بِقَدَرٍ» این فهم را میرساند که: باران يك پدیده ی طبیعی بی هدف و بی حساب نیست.

یعنی: این آب را به میزانی که از جانب ما مقدر و معین است فرود آوردیم؛ به همان مقداری که کشتزارها و درختان به آن قوام و سامان یافته و رشدکنند و نیاز موجودات حیه بدن برآورده شود زیرا اگر آب از اندازه خود بیشتر شود، درختان، کشتزارها و جانداران همه تباہ می شوند و اگر از اندازه هم کمتر شود، نیاز کشتزارها، محصولات و موجودات حیه را بسنده نمی کند.

قابل تذکر است که: برخی از علمای طبیعت می گویند: آیه کریمه به اولین فرود آوردن آب از آسمان اشاره دارد آن گاه که زمین سیر تکاملی خود را از شکل یک کره آتشین به یک کره سرد طی میکرد و آبی بر روی آن وجود نداشت. البته علم هیدرولوژی جدید در این عرصه به نتایجی رسیده است و با مطالعه آن در می یابیم که میان اطلاعات و معلومات این علم با آیات قرآنی در این باب، توافق شگفت آوری مشاهده می شود.

فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَّكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿١٩﴾
پس به وسیله آن برای شما باغ هایی از درختان خرما و انگور برای شما ایجاد کردیم که برای شما در آنها میوه های فراوانی است [که از فروش آنها زندگی خود را اداره می کنید] و [نیز] از آنها می خورید. (۱۹)

تفسیر:

فحوای آیه مبارکه این حقیقت را میرساند که: آب، سرچشمه ی حیات گیاهان و نباتات است. و پروردگار با عظمت ما برای استفاده ی انسانها این درختان و گیاهان را خلق نموده است. در این هیچ جای شکی نیست که: آنچه را که خداوند متعال خلق نموده، مفید و مبارك است. «فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ- تَأْكُلُونَ- صِبْغٌ» (ولی آن جا که زیان و خرابی است، کار انسان است، چنانکه در آیه 67 سوره نحل میخوانیم: «تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا» شما از آن شراب درست می کنید).

جَنَاتٍ: یعنی باغ هایی با درختانی انبوه که از بس قوی و پر شاخ و برگ است، آنچه را که در زیر آن قرار دارد، می پوشاند و مستور می کند «برای شما در آنها» یعنی: در آن باغستانها «میوه های بسیار است» که از آنها استفاده کرده و به وسیله آنها تر و تازه و خرم

و سرخوش می شوید.

فواکه: میوه‌هایی است که مردم آنها را تناول می‌کنند، چون انار و انجیر و سیب و مانند آن، که نه غذایشان است و نه نان خوردنشان بلکه فقط از باب تَلَذُّذ و ترفه آنها را تناول می‌کنند و بدنشان از مواد معدنی و خواص مفید آنها بهره‌مند می‌شود «و از آنها می‌خورید» یعنی: از بعضی از این میوه‌ها به‌عنوان قوت و غذا نیز استفاده می‌کنید. (تفسیر صفة التفاسیر).

وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصِبْغٍ لِلْأَكْلِينَ ﴿٢٠﴾

و (همچنین با آن آب) درختی آفریدیم که درکوه طور سینا می‌روید (درخت زیتون و) روغن و طعام برای خوردگان است. (۲۰)

تفسیر:

یعنی همچنان از جمله آنچه که به وسیله‌ی آب برای شما به وجود آورده‌ایم، درخت زیتون است که در اطراف کوه طور یعنی کوهی که موسی بر آن با الله صحبت کرد، می‌روید. «تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ» روغن زیتون را ثمر می‌دهد که فواید فراوانی را دربر دارد. «وَصِبْغٍ لِلْأَكْلِينَ ﴿20﴾» و طعام را برای خوراک ثمر می‌دهد، از این جهت به صبغ موسوم شده است که وقتی نان را در آن فرو می‌برند، نان رنگین می‌شود. واقعاً روغن زیتون، یکی از نعمت‌های الهی است.

در حدیث شریف آمده است: «كلوا الزيت وادهنوا به فانه من شجرة مباركة».

«روغن زیتون را بخورید و خود را با آن چرب کنید زیرا آن از درختی مبارك است».

وَإِنْ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةٌ لِيُذَكَّرَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٢١﴾

و البته برای شما در چهارپایان عبرت است که شما را از آنچه در درون آنها است (از شیر) شما را سیراب می‌کنیم، و برای شما در آنها منافع فراوانی است و از گوشت آنها می‌خورید. (۲۱)

تفسیر:

«وَإِنْ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةٌ» ای بندگان! به دقت توجه به فرماید که در انعام یعنی «شتر و گاو و گوسفند و بز» که خدا برای شما خلق کرده است پند و عبرتی بلیغ و روشن قرار دارد. که باید در باره آن به اندشید. و در آنچه الله متعال از شیر شکم آن‌ها به شما می‌نوشاند تأمل کنید.

«وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ كَثِيرَةٌ» در این چهارپایان برای شما فوایدی متعدد مقرر و نهفته است. شیر آنها را می‌نوشید و پشم و پوست آنها را می‌پوشید و بر آنها سوار می‌شوید و بارهای سنگین را بر آنها حمل می‌کنید.

«وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿21﴾»: گوشت آنها را نیز می‌خورید.

وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفَالِكِ تَحْمِلُونَ ﴿٢٢﴾

و بر آنها و بر کشتی‌ها حمل می‌شوید. (۲۲)

تفسیر:

همان‌طور که در ابحار بر کشتی سوار می‌شوید در خشکی نیز بر شتر سوار می‌شوید. که شتر به اصطلاح کشتی صحرا و خشکه بشمار می‌رود. یادداشت:

در این درس، پس از بیان مراحل پیدایش انسان، به آفرینش هفت آسمان اشاره می‌کند، برای اینکه دریابیم همه‌ی اینها برای الله متعال سهل و آسان و بر هر کاری تواناست.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (23 الی 30) قصه وداستان نوح و پند گرفتن از آن: مورد بحث قرار

داده شده است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٢٣﴾

ما نوح را به سوی قومش فرستادیم، به آنها گفت ای قوم من! الله یکتا را بپرستید که غیر از او معبودی برای شما نیست، آیا (از عذاب الله و زوال نعمت او) نمی‌ترسید؟ (۲۳)

تفسیر:

الله سبحان و تعالی در آیات قبل، از آفرینش انسان و آنچه در زمینه‌ی تأمین منافع مادی اوست سخن گفت و در این آیات به تأمین غذای فکری و عقیدتی او می‌پردازد. «أَفَلَا تَتَّقُونَ»: آیا از عذاب خدا خود را به دور نمی‌دارید؟ آیا با وجود این امر روشن، از پرستش بت‌ها پرهیز نمی‌کنید؟

بعد از این که الله متعال دلایل قدرت خود را در خلق انسان و حیوان و گیاهان و ایجاد آسمان‌ها و زمین بیان کرد و نعمت‌هایش را بر بندگانش برشمرد، در اینجا مثال‌هایی را برای کفار مکه و تکذیب‌کنندگان ملت‌های پیشین و عذاب و آزاری که آنان را در برگرفت، آورده است. در این راستا اول داستان نوح و بعد از آن قصه‌ی هود و سپس قصه‌ی موسی و فرعون و بعد از آن قصه‌ی عیسی بن مریم را آورده است. و تمام این قصه‌ها برای تکذیب‌کنندگان پیامبران و مخالفان خدا پند و عبرت و اندرز است.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ»: به طور یقین پیامبر خود، نوح را به میان قومش فرستادیم که آنها را به سوی الله دعوت نمایند.

حضرت نوح علیه السلام اولین پیغمبر اولوالعزم است. نام حضرت نوح علیه السلام 43 بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است همچنان یک سوره به نام او اختصاص داده شده است و در حدود 114 آیه از آیات قصص قرآنی درباره شخصیت والا مقام نوح و دعوت او می‌باشد. مطابق روایات قرآنی نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال مشغول دعوت قوم خود بود اما قومش به او ایمان نیاورده و او را مورد استهزاء قرار داده به او نسبت جنون می‌دادند تا آن که در آخر از پروردگار خود یاری طلبید و خدا به او فرمان داد که به ساختن یکی کشتی مشغول شود و پس از اتمام، امر خدای تعالی مبنی بر نزول عذاب و طوفان سهمگین صادر شد و به جز افرادی که همراه او سوار بر کشتی شدند، همگی هلاک شدند. مفسران فرموده اند: ذکر قصه‌ی نوح علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و سلم تسلی و قوت قلب است تا در زمینه‌ی صبر و تحمل به او تاسی جوید و دریابد که پیامبران قبل از او نیز تکذیب شده‌اند.

«فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» گفت: ای قوم من! فقط او را پرستش کنید و بس؛ چون جز او پروردگاری ندارید.

«أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿23﴾» بازداشتن و وعید است. یعنی آیا با پرستش غیر او از کيفرش نمی‌ترسید؟

الله متعال نوح علیه السلام را با پیام پرستش خویش به یگانگی و نفی شرک به سوی قومش فرستاد؛ نوح این رسالت را ادا کرد و آنان را از عذاب خدا بیم و هشدار داد.

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ ﴿٢٤﴾

پس سران و اشراف قومش که کافر بودند، گفتند: این جز بشری مانند شما نیست که می‌خواهد بر شما برتری جوید، اگر الله می‌خواست حتماً فرشته‌ها را می‌فرستاد، ما چنین سخنی را از پدران پیشین خود نشنیده‌ایم. (۲۴)

تفسیر:

اشراف قوم، نوح علیه السلام را تکذیب کرده و به عامه مردم گفتند: در حقیقت نوح نیز

انسان آفریده‌ای مانند شماست و بر شما هیچ فضیلتی ندارد، بلکه می‌خواهد با این دعوت بر شما برتری جوید تا در میانتان جاه و شرفی کسب کند و اگر خدا می‌خواست به سوی شما پیامبری بفرستد قطعاً وی را از فرشتگان قرار می‌داد، بی‌گمان نوح چیز غریب و جدیدی آورده است که مانند آن را در امت‌های گذشته پیشین نشنیده‌ایم.

در طول تاریخ بشریت دیده می‌شود که: اشراف، در خط مقدم جبهه مخالفان انبیا ایستاده میشوند، اشراف قوم، نوح علیه السلام هم که کافر بودند شعارهای کاذبانه سر دادند و به عامه مردم در تبلیغات خویش می‌گفتند: در حقیقت نوح نیز انسان آفریده‌ای مانند شماست و بر شما هیچ فضیلتی ندارد، و دیده میشود که تهمت برتری‌جویی، بحیث وسیله‌ی تبلیغاتی کفار مبدل می‌شود.

اشراف قوم نوح در تبلیغات خویش به قوم می‌گفتند که نوح می‌خواهد با این دعوت بر شما برتری جوید تا در میانتان جاه و شرفی کسب کند و اگر خدا می‌خواست به سوی شما پیامبری بفرستد قطعاً وی را از فرشتگان قرار می‌داد، «ما چنین چیزی در میان پدران نخستین خویش نشنیده‌ایم» یعنی: ما نظیر ادعای این شخص را که در عین بشر بودن مدعی نبوت است، از نیاکان خویش نشنیده‌ایم و هرگز بشری چنین ادعایی نکرده است. دیده می‌شود که انسان متکبر، به حدی خود را به مرحله‌ای میرساند که حتی برای الله متعال هم تکلیف معین می‌کند، دیده می‌شود که کافران، کمال را نقص می‌پندارند. ما هذا إِلَّا بَشَرٌ... لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً (انسان بودن انبیا برای راهنمایی بشر کمال است، اما کفار می‌گفتند: او نباید بشر باشد)

«مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ ﴿24﴾»: بی‌گمان نوح چیز غریب و جدیدی آورده است که مانند آن را در امت‌های گذشته پیشین نشنیده‌ایم.

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فْتَرَبِّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٢٥﴾

(و نیز گفتند) او نیست مگر مردی که در او اثر جنون است، پس باید تا مدتی با او (مدارا کنید و) انتظار برید (تا یا از مرض جنون بهبود یابد یا بمیرد). (٢٥)

تفسیر:

غرور و لجابت، سران قوم نوح به مرحله‌ای رسید که؛ به عاقل‌ترین انسان اتهام جنون صادر نماید. برخی از کسانی که نمی‌توانند رشد کنند، مقام بزرگان را پایین می‌آورند. چه جالب که سران لجاجت قوم نوح دعوت انبیا را يك حادثه روحی و روانی می‌پندارند و می‌گویند: صبر کنید هیجان‌ها و ادعاهای او تمام می‌شود.

بعد از اینکه نوح علیه السلام این همه تهمت‌های ناروای قوم خویش باخبر شد و از لجابت آنان بر ادامه راه کفر و اصرار و پافشاریشان را در آن به‌خوبی دانست، از خداوند متعال نابدی‌شان را درخواست کرد زیرا او بعد از نهصد و پنجاه سال دعوت مستمر، دیگر از ایمان آوردنشان مأیوس شده بود و الله متعال نیز به او وحی فرستاده بود که: «وَ أَوْحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (هود/36). (و از جانب ما) به نوح وحی گردید که جز (همان) کسانی که (تاکنون) ایمان آورده‌اند، (افراد دیگر) از قوم تو هرگز ایمان نمی‌آورند، پس از کارهایی که می‌کنند غمگین مباش.

نفرین حضرت نوح علیه السلام که علیه قوم خویش بعمل آورد؛ قرآن عظیم الشان در (آیات 26 و 27 سوره نوح) چنین فرموده است: «وَ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ﴿26﴾ إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا ﴿27﴾» (و نوح گفت: پروردگارا از این کافران هیچ کس بر زمین باقی نگذار. زیرا اگر آنان را باقی گذاری بندگان را گمراه می‌کنند و جز گناهکار و کفرپیشه نمی‌زایند.)، و این نفرین بر اساس اطلاعی بود که خداوند متعال طبق این آیه مبارکه به او داده بود.

نباید از یاد بریم که: توکل و دعا، بزرگترین اهرم در برابر تهمت‌ها و تحقیرهاست.

نوح علیه السلام به بارگاه پروردگارش دعا کرد که وی را بر قومش نصرت دهد، چرا که آن‌ها رسالتش را انکار و دعوتش را دروغ پنداشتند طوری که میفرماید:

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَبُونَ ﴿٢٦﴾

(نوح) گفت: ای پروردگرم! مرا نصرت ده در قبال آنکه مرا تکذیب کردند. (٢٦)
فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا فَاذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٧﴾

ما به نوح وحی فرستادیم که پیش چشم ما و وحی ما کشتی را بساز، و هنگامی که فرمان ما (برای غرق آنان) فرا رسد و آب از تنور به فوران آمد، (که این نشانه فرا رسیدن طوفان است) از هر یک از انواع حیوانات یک جفتی (نر و ماده) در کشتی سوار کن، و همچنین خانواده ات را نیز سوار کن، مگر آنها که قبلاً وعده هلاکشان داده شده است (اشاره به همسر نوح و فرزند ناخلف اوست) و درباره کسانی که ظلم کرده‌اند با من سخن مگو، زیرا آنان غرق شدنی‌اند. (٢٧)

تفسیر:

مطمین باشید که موافقت کاملی زمانی نصیب تان می‌گردد که اعمال خویش را مطابق وحی آسمانی اعیار و عملی سازید. ولی نباید فراموش کرد که: تقاضای نصرت الهی، با تلاش انسان منافاتی ندارد. «اصْنَعِ الْفُلْكَ» انبیاء در کنار دعاهای خود کار هم می‌کردند. امام نسفی می‌گوید: «خداوند متعال سبب غرق را از موضع حرق بیرون آورد تا انذار و اعتبار بلیغ‌تر باشد». واقعاً هم همین طور شد که آب از تنور فوران کرد. «فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ»: «پس در آن از هر نوع حیوانی جفتی دوگانه وارد کن» یعنی: از هر نوعی از انواع حیوانات، دو تا را که یکی نر و دیگری ماده باشد، وارد کشتی کن.

این دستور بدین منظور به نوح علیه السلام داده شد که بعد از طوفان زندگی به روی زمین بازگردد و موجودات زنده در آن بار دیگر به تولید نسل و تکثیر آغاز کنند. همچنان طوری که در آیه مبارکه آمده است: به حضرت نوح علیه السلام گفته شد که از مؤمنان خانواده‌ات را در آن حمل کن؛ اما درباره کافران بدکار شفاعت نکن زیرا عذاب بر آنان لازم و قطعی شده است و بناءً الله متعال آنان را غرق و نابود می‌کند. در هلاک شدگان فامیل نوح: زن نوح علیه السلام و پسرش کنعان، برخلاف سام و حام و یافث که جزو نجات یافتگان بودند و نوح علیه السلام ایشان را با همسران شان به کشتی وارد کرد.

از داستان نوح علیه السلام فهمیده میشود که: حتی همسر و فرزند پیامبر هم اگر از جمله نااهلان باشند، مورد قهر الهی قرار می‌گیرند.

فَاذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٨﴾

پس هنگامی که تو و آنان که با تو هستند، بر کشتی سوار شدید، به خاطر این نعمت بگو: همه ستایش‌ها آن ذاتی را سزا است که ما را از قوم ظالمان نجات داد. (٢٨)

تفسیر:

«إِسْتَوَيْتَ»: استقرار یافتی و جای گرفتی.
قابل یاد آوری است که برای هر نعمتی آدای شکری لازم است، و بهترین صیغهی شکر، کلمه مبارکه‌ی «الْحَمْدُ لِلَّهِ» است.

طوری که در آیه مبارکه آمده است: «فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٨﴾» بگو: سپاس و ستایش خدایی را که ما را از شرّ و از چنگ قوم ظالم و ستمکار نجات داد.

یعنی: میان ما و میان آنان با طوفان مانع ایجاد کرد، ما را از چنگال ظلم و انحراف و طغیانشان رهانید و به قدرت و عزت خویش هلاکشان کرد. به خاطر نابودی و هلاکت دیگران الله را شکر نکنید، بلکه برای نجات خود شکر کنید. به همین فهم است که در آیه مبارکه کلمه «نَجَانًا» آمده است و فرمود: «اهلکهم» در ضمن قابل یاد آوری است که کشتی، وسیله‌ی برای نجات است ولی نجات دهند اصلی و اساسی کار پروردگار با عظمت است.

وَقُلْ رَبِّ أَنْزَلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴿٢٩﴾

و (در وقت فرود آمدن) بگو: ای پروردگارم! مرا در جایگاهی پرخیر و برکت فرود آور، که تو بهترین فرودآورندگان. (۲۹)

تفسیر:

«وَقُلْ رَبِّ أَنْزَلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا»: و بگو: خداوند! منزلت و مکانی مبارک به من عطاء فرما که مرا از هر گزند و بدی محفوظ بدارد.

ابن عباس (رضی) فرموده است: این دعا را وقتی به زبان آورد که از کشتی پیاده شده بود. «وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴿٢٩﴾» و تو در اعطای منزلت به دوستدارانت و محافظت از بندگان، بهترین هستی.

میگویند که: هرگاه بنده در هنگام فرود آمدن در جایی، این آیه را بخواند کاری بس نیکو را انجام داده است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ﴿٣٠﴾

یقیناً در این (قصه نوح) البته نشانه‌هایی [از قدرت، رحمت و انتقام خدا] برای عبرت گیرندگان است؛ و یقیناً ما آزمایش کننده بندگانیم. (۳۰)

تفسیر:

یعنی: ما آزمایش کننده امت‌ها بودیم با فرستادن پیامبران به‌سویشان تا مطیع و عاصی در صحنه عینیت نیز شناخته شوند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (31 الی 41) در باره داستان هود علیه السلام تفصیلات بعمل آمده است.

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ﴿٣١﴾

سپس بعد از آنان نسل [هایی] دیگری را به وجود آوردیم. (۳۱)

تفسیر:

اکثر مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند که: الله متعال بعد هلاکت قوم نوح، قومی دیگر را خلق کرد، تا جانشین آنها باشند، و آن قوم عبارت بودند از قوم عاد. (قوم هود).

فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣٢﴾

پس در میان‌شان پیغمبری از خودشان فرستادیم که (بگویند) تنها الله را بپرستید، زیرا جز او معبود به حقی ندارید. آیا [از پرستش معبودان باطل] نمی‌پرهیزید؟ (۳۲)

تفسیر:

هود پسر عبدالله بن رباح بن خلود بن عاد بزرگ قبیله است. سلسه نسب او به سام فرزند نوح علیه السلام منتهی می شود. حضرت هود علیه السلام از انبیاء الهی است که وظیفه هدایت قوم عاد را بر عهده داشت. قوم عاد در سرزمین احقاف به طرف یمن در جنوب شبه جزیره عربستان مسکن گزیده بودند. نام حضرت هود علیه السلام ده بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته و یک سوره به نام او نامیده شده است.

زمانی که طغیان و سرکشی قوم عاد در مقابل پیغمبر خدا، یعنی هود علیه السلام به اوج رسید و نصیحت او برای آنها مؤثر واقع نشد و راه نافرمانی و طغیان را هر چه بیشتر در پیش گرفتند، خداوند متعال سه سال تمام بارش باران را بر سرزمین آنان قطع نمود، تا اینکه بلا و سختی بر آن‌ها شدت گرفت به فریادرسی و رهایی طلبی برخاستند. خداوند آبری بر آن‌ها فرستاد آنگاه خوشحال شدند، گمان بردند نشانه و مژده‌ی بارش باران است و دعای

آن‌ها قبول شده و مشمول رحمت خداوند متعال واقع شده‌اند. چون سایه آن بر سر آن‌ها رسید آنرا بسیار سیاه یافتند فزع و ترس وجود آن‌ها را گرفت. بعد باد بر آن‌ها وزیدن گرفت. اما چه بادی؟ بادی عقیم و بی‌باران خداوند هفت شبانه روز متوالی این باد شدید را بر آنها مسلط کرد سرانجام همگی به واسطه همین باد به کام مرگ و نابودی فرو رفتند و لاشه‌ی مرده آنها همچو تنه‌ی درخت خرمای افتاده بر زمین، افتاد.

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِيمَانِ الْآخِرَةِ وَأُتِرْفَنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ﴿٣٣﴾

و از سران و اشراف قومش که کافر بودند و دیدار آخرت را تکذیب میکردند، و در زندگانی دنیا به آنان آسودگی داده بودیم، گفتند: این شخص جز انسانی مانند شما نیست، از آنچه شما می‌خورید، می‌خورد و از آنچه شما می‌نوشید، می‌نوشد. (۳۳)

تفسیر:

دعوت انبیا بر اساس آزاد سازی مردم از سلطه‌ی اشراف و ستمگران است و به همین دلیل، اشراف بیش از دیگران با انبیا مخالفت می‌کنند. مخالفان چون جرأت ندارند که منطقی و اصل اصلاحات انبیا را نفی کنند، می‌گویند: انبیا لایق آن اصلاحات نیستند.

وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ ﴿٣٤﴾

و (به پیروان خود گفتند:) و شما مردم اگر بشری مانند خود را اطاعت کنید بسیار زیانکار خواهید بود. (۳۴)

تفسیر:

از فحواى آیه مبارکه معلوم می‌شود که افکار و عملکرد اشراف کافر قوم عاد این بود که: آنان این امر را که پیامبر فرستاده به سویشان بشری مانند خودشان باشد، آنرا ممکن تلقی نمی‌کردند. البته این طرز دید از گمراهی‌شان سر چشمه می‌گیرد، زیرا اگر از خود می‌پرسیدند که مانع این امر چیست و چرا ممکن نیست که فرستاده الهی بشری باشد؟ هرگز برای این سؤال جوابی نداشتند.

شعار های اساسی کفار دارای نکات ذیل بود:

پیامبر يك انسان معمولی است. و هیچ‌گونه برتری، فضیلت و امتیازی بر سایرین ندارد. کفار بدین عقیده بودند که: پیروی از پیامبران بجای اینکه فایده داشته باشد، خساره را برای انسان‌ها ببار می‌آورد. و در ضمن به مردم تبلیغ می‌کردند که: برپای قیامت و زندگی دوباره محال است.

ابو سعود گفته است: دقت کنید و بنگرید! آنها چگونه پیروی از پیامبر را که آنان را به نیکبختی دو جهان راهنمایی می‌کند، مضرّ می‌شمارند و پرستش بت‌ها را زیان‌آور نمیدانند؟ خدا آنان را نابود کند! (ارشاد العقل السليم ۳۱/۴).

أَيَعِدُّكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ ﴿٣٥﴾

آیا به شما وعده می‌دهد هنگامی که از دنیا رفتید و خاک و استخوان شدید (بار دیگر زنده می‌گردید و از قبرها) بیرون آورده خواهید شد؟ (۳۵)

تفسیر:

یعنی چگونه میتواند سخن هود رادر این مورد صحیح و معتبر بشمارید که: شما بعد از فنا و تبدیل اجسامتان در قبرها به خاک و استخوان‌های پوسیده، باز از نوبه زندگی برمی‌گردید؟ بی‌گمان این امری است بعید و غیر قابل قبول!

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ﴿٣٦﴾

بعید اندر بعید است آنچه به شما وعده داده‌اند. (۳۶)

تفسیر:

در قرآن عظیم الشان بصورت کل، کلمه‌ی «هَيْهَاتَ» دو بار، آن هم در همین آیه مبارکه

به کار رفته است، که سران کفر وقوع قیامت را بسیار دور و بعید می شمردند. و منظور آنان از این دور دانستن این است که قیامت هرگز تحقق نمی پذیرد.

إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٣٧﴾

جز این زندگی دنیای ما [زندگی و حیاتی دیگری] وجود ندارد، همواره [گروهی] می میریم و [گروهی دیگر] به دنیا می آییم، و ما پس از مرگ برانگیخته نخواهیم شد. (۳۷)

تفسیر:

خصوصیات اشخاص مغرور همین است که به جز راه مطروحه فکر خویش را درست دانسته و به نظریات و راه مطروح سایرین اساساً اهمیتی هم قایل نبوده و نظریات سایرین را بصورت کل قبول هم ندارند. کفار، الله را قبول داشتند ولی معاد و نبوت را نمی پذیرفتند و آنرا انکار داشتند، آنان بدین عقیده و باور بودند که: فهم از حیات همین زندگی دنیوی است، یعنی زندگانی فقط محدود به همین دنیای ماست، نه آن حیات آخرتی که تو به ما وعده می دهی پدران ما می میرند و پسران ما زنده میشوند و ما هرگز از نو برانگیخته نمی شویم. «وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٣٧﴾» حشر و نشری در کار نیست، و بعد از مرگ اصلاً زنده گی وجود ندارد و دیگر اساساً برانگیخته نمی شویم.

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٣٨﴾

او نیست مگر مردی که بر خدا دروغ و افترا بسته است؛ و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد. (۳۸)

تفسیر:

یعنی هود انسانی است که بر الله دروغ بسته است و ما ابداً سخنانش را تصدیق نمی کنیم. و هرگز ادعای او را باور نمی کنیم.

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ ﴿٣٩﴾

گفت: ای پروردگارم! مرا در برابر تکذیبهای آنها یاری فرما. (۳۹)

تفسیر:

«بِمَا كَذَّبُونَ»: در برابر این که مرا تکذیب کرده اند. به سبب این که مرا دروغگو نامیده و دعوتم را نپذیرفته اند.

کلمه «رَبِّ» یکی از بهترین کلمه برای دعای باشد. و البته بشتترین کلمه که بعد از «الله» در قرآن عظیم تذکر رفته است کلمه ی «رَبِّ» می باشد، و معمولاً در همه ی دعاها ی قرآنی استعمال گردیده است.

هود علیه السلام بر علیه قوم خویش (عاد) دعا کرد و گفت: پروردگار! به سبب این که قوم من مرا تکذیب کردند، مرا بر آنان نصرت ده و برای من از آنان انتقام بگیر. من و همراهانم را نجات بخش؛ زیرا پیامبرت را تکذیب کرده اند و به تو کفر ورزیده اند.

قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصِيبَنَّا دَمِيمٌ ﴿٤٠﴾

الله فرمود: بعد از اندک زمانی (از کفر و عنادشان) سخت پشیمان خواهند شد. (۴۰)

تفسیر:

پروردگار با عظمت در حالیکه دعای هود علیه السلام فرستاد خویش را اجابت فرمود، در جواب هود فرمود: اندک زمانی صبر کن و به زودی عذاب بر قومت نازل خواهد شد و در خواهند یافت که: آنان از تکذیب و عناد و اصرارشان بر کفر سخت پشیمان خواهند شد.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غَنَاءً فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤١﴾

سرانجام صیحه آسمانی، صدای بلند (و مرگبار) نظر به وعده راست، ایشان فرا گرفت، پس آنان را (مانند) خس و خاشاک (که سیل بر روی آب حمل میکند) گردانیدیم، پس دوری و هلاکت باد بر قوم ظالم. (۴۱)

تفسیر:

دکتر مصطفیٰ خرمدل مفسیر تفسیر «ترجمه معانی قرآن» می‌نویسد: «الصَّيْحَةُ»: صدای مهیب را می‌گویند، هدف از آن صدای شدید طوفان باد است که همراه با آن است. چرا که عاد، یعنی قوم هود با طوفان باد نابود شده‌اند. (سوره حاقه آیه: 6). «غُثَاءً»: یعنی آنها را مانند کف و خس و خاشاکی که سیل بر روی آب با خود حمل می‌کند، نابود گردانیدیم پس خشک شدند و در هم شکستند چنان‌که آن خس و خاشاک در هم می‌شکنند. «فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» ظالمان به سبب کفر و ظلمشان از رحمت خدا دور شوند و نابود گردند! جمله‌ایست دعایی، و هدف آن اینست که: از رحمت خدا دور و نابود و مستاصل شوند!

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (42 الی 50) در قصه هاو داستانهای مؤجز پیامبران، در می‌یابیم که همه شان دارای هدف با هم مشترک بودند. هدف از ذکر این داستانهای در قرآن عظیم الشان، برای بیداری و عبرت و پندآموزی اهل خرد است.

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ ﴿٤٢﴾

سپس اقوام دیگری را بعد از آنها به وجود آوردیم. (۴۲)

تفسیر:

شیخ صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: بعد از نابودی آنها، ملت‌ها و خلیقی دیگر را به وجود آوردیم، از قبیل قوم صالح و ابراهیم و قوم لوط و شعیب. (تفسیر صفوة النفاسیر).

ابن عباس (رض) فرموده است: آنها عبارت بودند از بنی اسرائیل. در عبارت قسمتی حذف شده است و تقدیر آن چنین است: پیامبران خود را تکذیب کردند، و متقابلاً ما هم آنان را نابود کردیم.

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ﴿٤٣﴾

هیچ امتی نه از اجل خود پیشی می‌گیرد و نه باز پس می‌ماند. (۴۳)

تفسیر:

باید گفت که برنامه‌های الهی با هیاهوی افراد و اشخاص لغو نمی‌شود و نظم الهی بر تحولات تاریخی حاکم است. هیچ امتی نه از اجل خود پیشی می‌گیرد و نه باز پس می‌ماند. و نباید از تأخیر عذاب الهی مغرور شویم.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَىٰ كُلًّا مَّا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٤٤﴾

آن گاه پیامبران را یکی پس از دیگری فرستادیم؛ هر زمان برای امتی پیامبرش می‌آمد او را تکذیب می‌کردند، و ما این [امت] ها را به دنبال یکدیگر هلاک می‌کردیم و آنان را [به صورت] سرگذشت‌ها [برای عبرت دیگران] قرار دادیم؛ پس ملتی که ایمان نمی‌آورند از رحمت خدا دور باد. (۴۴)

تفسیر:

سنت الهی بر فرستادن انبیا برای امت‌هاست. «رُسُلْنَا تَتْرَىٰ» هر اجتماعی رهبر می‌خواهد. فکر و علم به تنهایی برای بشر کافی نیست، بلکه باید اموری را از طریق وحی بدست آورد.

هر امتی برای خود رسولی داشتند. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا» پیامبران را پشت سر هم و یکی بعد از دیگری مبعوث کردیم. ابن عباس (رض) میفرماید: از یکدیگر تبعیت می‌کنند. تمام انبیاء مورد تکذیب قرار می‌گرفتند.

شیخ صابونی می‌نویسد: «كُلُّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولَهَا كَذَّبُوهُ» کمال گمراهی آنها را یادآور شده است. یعنی: آنها در تکذیب پیامبران خود راه و روش ملت‌های گمراه و تکذیب‌کننده‌ی قبل از خود را پیش گرفتند. به این سبب گفته است: «فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا» آنها را یکی پس از دیگری هلاک و نابود کردیم. (تفسیر صفاة التفاسیر)

«وَجَعَلْنَاَهُمْ أَحَادِيثَ»: «و آنها را افسانه گردانیدیم» که مردم فقط در افسانه‌ها از آنها یاد میکنند و در دنیا بجز همین افسانه‌ها دیگر هیچ اثری از آنان نیست. یعنی آنها را زبانزد مردم کردیم و بحث مجالس درآوردیم، به گونه‌ای که مردم با شگفتی و تعجب درباره‌ی ماجرای آنها سخن می‌گویند و به منظور سرگرمی و پرکردن اوقات فراغتشان از آنان سخن به میان می‌آورند.

«فَبَعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ» (44): پس هلاک و دوری از رحمت الله باد بر کفر ورزان را که ایمان نمی‌آورند الله و پیامبرانش را تصدیق نمی‌کنند! ملاحظه میشود که: تحولات تاریخی با اراده الله متعال است. و هلاک امت‌های سرکش، نمودی از لعن و نفرین اوست.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٤٥﴾

سپس موسی و برادرش هارون را با معجزات و آیات خود و دلیلی روشن فرستادیم. (45)
تفسیر:

«آيَاتِ»: هدف از آن معجزات، نشانه‌ها و براهین نه‌گانه حضرت موسی علیه السلام است، و این معجزات عبارت بودند از: عصا، ید بیضا، نزول ملخ، شپش، قورباغه، خون، طوفان، قحطی و کاستی میوه‌ها؛ برهان روشنی بر حقانیت راه خدا بود که روان‌ها را تسخیر می‌کرد؛ در نتیجه قلوب مؤمنان برای آن گرویده و تکذیبگران بدان نابود و بیخ کن می‌شدند.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَتْهُ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ ﴿٤٦﴾

به سوی فرعون و سران و اشراف قومش، پس تکبر ورزیدند؛ و آنان قومی سرکش و متکبر بودند. (46)

تفسیر:

برای اصلاح مردم و نظام اجتماعی، اول باید به سراغ اشخاص مطرح یک جامعه رفت. خداوند متعال حضرت موسی علیه السلام و برادرش هارون را به سوی فرعون گردنکش و نافرمان و اشراف خودخواه و متکبر قومش به مصر فرستاد، «فَاسْتَكْبَرُوا» اما آنان در برابر حق استکبار ورزیده، از خود تکبر نشان داده و از ایمان آوردن به الله تعالی و عبادتش امتناع ورزیدند. به بندگان ستم نموده و در بلاد فساد افروختند.

فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ ﴿٤٧﴾

آنها گفتند: آیا ما به دو انسانی که مانند خود ما هستند ایمان آوریم، حال آنکه قوم آنها بندگان (خدمت‌گذاران) ما هستند؟ (47)

تفسیر:

فرعون و قومش گفتند: چگونه ما به دو انسان که مانند خود ما هستند، در بشریت همانند ما هستند، آنان را تصدیق و بالای آنان ایمان بیاوریم و از آنان پیروی کنیم؟ در حالیکه بنی اسرائیل، قوم و عشیره‌ی موسی و هارون نزد ما بنده و نوکر و خدمتکار، و از ما پیروی می‌کنند؟

دیده میشود که: متکبران به جای مراعات منطق و معجزه، به جایگاه اجتماعی اشخاص

نظر می اندازند و بر و بنیاد آن استدلال می کنند. واقعیت همین است که: نژادپرستی عامل استکبار است. و در آیه مبارکه دیده میشود که: فرعونیان نژاد خود را برتر از بنی اسرائیل می پنداشتند.

فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ﴿٤٨﴾

در نتیجه، آن دو (موسی و هارون) را تکذیب کردند، و سرانجام همگی هلاک شدند. (۴۸)
تشریح لغات و اصطلاحات:
«الْمُهْلَكِينَ»: هلاک شوندهگان.

تفسیر:

واضح است که نتیجهی تکذیب حق، هلاکت است فرعون و قومش موسی و هارون علیهما السلام را تکذیب کردند در نتیجه الله متعال آنان را با غرق شدن در بحر هلاک ساختند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾

ما به موسی کتاب آسمانی (تورات) دادیم تا راهیاب گردند. (۴۹)

تفسیر:

بعد از غرق شدن فرعون و اشراف قومش تورات را به موسی علیه السلام عطا کردیم تا باشد که قوم موسی علیه السلام به وسیله تورات به سوی حق هدایت شوند و به آنچه که در تورات از شرایع و احکام است، عمل کنند.

ابن کثیر میگوید: «بعد از آنکه خداوند متعال تورات را نازل کرد، هیچ اُمتی را به طور عام با عذاب ریشه کن کننده به هلاکت نرسانید بلکه (در عوض) مؤمنان را به جنگ کفار فرمان داد».

وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ ﴿٥٠﴾

و پسر مریم و مادرش را نشانه [قدرت و رحمت خود] قرار دادیم و آن دو را در سرزمینی بلند که [دارای] جایگاهی مستقر [و امن] و آبی روان بود، جای دادیم. (۵۰)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«آیة»: دلیلی بر کمال قدرت. نشانه ای بر عظمت و قدرت. «ءَاوَيْنَا»: منزل و مأوی دادیم. رانندیم و پناهنده کردیم. «رَبْوَةٌ»: پشته. تپه. زمین بلند (سوره بقره آیه 265). مراد عرصه بیت المقدس است. «ذَاتِ قَرَارٍ»: محل استقرار. محل امن و امان و آرامش و اطمینان. (ترجمه معانی قرآن)

تفسیر:

«وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً»: و خداوند متعال پسر مریم و مادرش را دلیل روشن و برهان آشکاری بر قدرت خود گردانید؛

«وَأَوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ مَنْزِلٍ»: و مکان آن دو را در مکانی مرتفع واقع در سرزمین بیت المقدس قرار دادیم. یعنی قرارگاه و محل زیستی بود که ساکنانش بر آن آرام می گرفتند، به سبب آن که جایی سبز و خرم و پُر از میوه و نعمت بود.

ابن عباس (رض) گفته است: ربوة یعنی بلندی، و زمین مرتفع بهترین محل رستن نباتات می باشد.

«ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ ﴿50﴾»: سرزمینی هموار که در معرض دید قرار داشت و جای زیست و دارای آب زلال بود.

«مَعِينٍ»: آب جاری و زلال چشمه هاست. این مکان در سرزمین دمشق یا در بیت المقدس قرار داشت. ابن کثیر نظر دوم را به دو دلیل ترجیح می دهد: اول این که در آیه دیگری نیز ذکر شده است که آنجا سرزمین بیت المقدس بود و باید توجه داشت که بعضی از قرآن بعضی دیگر آن را تفسیر می کند.

دوم این که احادیث صحیح و روایات و آثار نیز مؤید آن است که مریم و عیسی علیهما السلام

در بیت المقدس زندگی می‌کردند. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی) و امام فخر رازی فرموده است: قرار یعنی محل استقرار، و آن جایی است که هموار و پهناور باشد. و معین یعنی: آبی که در روی زمین جاری است. و قتاده می‌گوید: «ذات قرار و معین» یعنی سرزمینی که آب و میوه داشت؛ یعنی به دلیل میوه‌هایی که دارد ساکنانش در آن مستقر می‌گردند. (تفسیر کبیر ۱۰۳/۲۳).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (51 الی 62) در باره اصول کلی قانونگذاری در زندگی، پیشتازان در کارهای نیک، بحث بعمل می‌آورد.

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٥١﴾
ای پیامبران! از خوردنی‌های پاکیزه بخورید و کار نیک انجام دهید؛ یقیناً من به آنچه انجام می‌دهید، دانا هستم. (51)

تفسیر:

ای پیامبران! از روزی پاکیزه و حلال خداوند متعال بخورید، طیبیات: چیزهای حلالی است که پاک و لذت بخش باشند. (حکم شرع در مورد خوردن اینست که در آن باید دو اصل مهم باید مراعت شود: حلال بودن و طیب و پاکیزه بودن) و با انجام دادن اعمال نیکو به خدا تقرب جوید، اعمال که با شرع و قانون من موافق باشد. بدعت‌ها و معصیت را فرو گذارید. ملاحظه می‌شود که: عَقَّتْ در شکم و تقوا در عمل، مقارن هستند و در ضمن توفیق عمل صالح، در سایه‌ی تغذیه حلال و طیب است. تغذیه‌ی طیب و سالم و عمل صالح، مورد توجه و اهتمام در سایر ادیان الهی است.

«إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿51﴾»: معنی وعید و برحذر داشتن را در ضمن دارد. یعنی من به تمام اعمال شما آگاهم و هیچ چیز از امر شما بر من پوشیده نیست. و یقیناً من شما را بر حسب اعمالتان پاداش می‌دهم.

امام قرطبی فرموده است: این وعید همه را شامل می‌شود و اگر در مورد پیامبران و انبیاء چنین باشد، قاطبه‌ی مردم در مورد خود چه فکر می‌کنند؟ (قرطبی ۱۲۸/۱۲).

در حدیث شریف آمده است: «ای مردم! خدا پاکیزه است و جز پاکیزه را نمی‌پذیرد و بدانید که او مؤمنان را به همان چیزی دستور فرموده که رسولان را به آن دستور داده است، جایی که فرموده: (ای پیامبران! از چیزهای پاکیزه بخورید و کار نیکو کنید، هرآینه من به آنچه انجام می‌دهید دانایم) و خطاب به مؤمنان نیز فرموده است: (ای مؤمنان! از پاکیزگی‌های آنچه که به شما روزی داده‌ایم بخورید) «بقره آیه: 172». سپس آن حضرت صلی الله علیه وسلم از مردی یاد کردند که به سوی کعبه عزم سفر کرده راهی دراز را می‌پیماید و گرد آلود و ژنده و ژولیده به حرم می‌رسد در حالی که غذای وی حرام، نوشیدنی وی حرام و لباس وی حرام است و با حرام تغذیه کرده آن‌گاه دستانش را به سوی آسمان بلند می‌کند و یارب! یارب! می‌گوید، آخر چگونه دعایش مستجاب می‌شود؟».

وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ ﴿٥٢﴾

و در حقیقت این امت شماست که امتی یگانه است و من پروردگار شمایم پس تنها از من بترسید. (52)

تفسیر:

در جهان بینی دینی و از دیدگاه الهی تمام امت‌ها در حقیقت يك امت هستند، و اصول دعوت همه‌ی پیامبران الهی یکی است. ضرورت‌های فطری و روحی و جسمی مردم هم یکی است. خالق و پروردگار همه یکی است.

دکتر عایض بن عبدالله القرني می نویسد: ای پیامبران! در حقیقت دین شما دین اسلام است که خداوند متعال آن را مشروع گردانیده و پسندیده است، پروردگار شما، تعالی و تقدس، یگانه است پس با عمل به طاعت و ترک معصیتش از او پروا کنید. (تفسیر المیسر).

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبْرًا كُلَّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿٥٣﴾
اما آنها کارهای خود را به پراکندگی کشاندند. و هر گروه به آنچه نزد آنهاست (در حالیکه آن را از خود وضع کرده‌اند) شادمان هستند. (۵۳)

تفسیر:

«فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ»: کار دین خود را بخش بخش و پراکنده کردند و خودشان فرقه فرقه شدند.

«زُبْرًا»: جمع زُبْرَة به معنی قطعه و تکه است. یا جمع زَبور به معنی کتاب. بدین معنی که: کارهای دین را از هم پاشیدند و پراکنده نمودند، یا این که کارهای دین خود را پراکنده کردند و در کتاب‌های جدا و مختلف گنجاندند (معجم الفاظ القرآن الکریم).

در آیه مبارکه آمده است که: طایفه‌ها در دین اختلاف کرده و به گروه‌ها و احزاب مختلف تقسیم شدند، ادیان دیگری غیر آنچه را که حق تعالی مشروع ساخته بود اختراع نمودند، به بخش‌های متفرق و مختلف قطعه قطعه کردند و در نتیجه به طایفه‌ها و فرقه‌های مختلف و پراکنده‌ای تبدیل شدند پس فرقه‌ای پیرو تورات، فرقه‌ای پیرو زبور و فرقه‌ای پیرو انجیل گشتند، سپس هم کتاب‌های خویش را تحریف و تبدیل کردند.

هرگروه و دسته‌ای به مذهب خود دل خوش کرده و بر آن بود که او خود حق و دیگران بر باطل‌اند و برگرایش‌های متعصبانه مذهبی خود بود که بنیاد دوستی‌ها و دشمنی‌ها را برافراشتند. تکلیف شرعی این بود که همه به دین واحدالله متعال چنگ بزنند و از آخرین پیامبر او که میراث بر همه پیامبران الهی است، پیروی کنند.

فَدَرَّهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٥٤﴾
پس آنها را در جهل و گمراهی بگذار تا زمانی که مرگشان فرا رسد. (یا گرفتار عذاب الهی شوند). (۵۴)

تفسیر:

«فَدَرَّهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ»: متضمن استعاره‌ی لطیف است.
«غَمْرَتِهِمْ»: غمرة، غرقاب. مراد حیرت و ضلالت و غفلت و جهالت است که ایشان را فرا می‌گیرد (ملاحظه شود سوره‌های: حجر آیه 3، زخرف آیه 83، طارق آیه 17).
طوری‌که یاد آور شدیم: اصل غمره یعنی آبی که قامت انسان را فرا می‌گیرد، جهالت و گمراهی آنان به طریق استعاره به آبی تشبیه شده است که انسان را از فرق سر تا نوک پا فرا می‌گیرد.

مفسر محمد علی صابونی می نویسد: «فَدَرَّهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ» پیامبر صلی الله علیه و سلم مخاطب است و ضمیر «هم» به کفار مکه برمی‌گردد. یعنی آنها را در غفلت و نادانی و گمراهی رهاکن. «حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٥٤﴾» تا زمانی که مرگشان فرا می‌رسد. بدین ترتیب خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم را تسلی داده و مشرکین را برحذر می‌دارد. (تفسیر صفوة التفاسیر: محمد علی صابونی).

أَيْحَسِبُونَ أَنَّمَا نُمدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَيْنَ (٥٥)
آیا گمان می‌کنند که آنچه از مال و فرزندان به آنان مدد می‌کنیم. (۵۵)
تشریح لغات و اصطلاحات:
«نُمدُّهُمْ»: مدد و یاری رساندن و یا عطاء کردن.

تفسیر:

آیا کافران می‌پندارند که دادن اموال و فرزندان، در نفع و خیر آنها می‌باشد.

و یا دادن این اموال و فرزندان برای شان نوعی گرامیداشت از سوی ما برای آنان است؟ «نه، بلکه نمی فهمند» یعنی: نه! هرگز ما برای شان خیر و خوبی اراده نداریم بلکه این اموال و فرزندان برای شان «استدراج» است تا بر مقدار گناهانشان بیفزایند ولی آنان این شعور را ندارند که به این حقیقت پی ببرند.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آنگاه که دیدی خداوند متعال دنیای دلخواه بنده را به او میدهد در حالیکه او بر گناهان خویش پایدار است، بدان که این از سوی باری تعالی برایش استدراج است».

در حدیث شریف دیگری به روایت عبدالله بن مسعود (رض) آمده است: «همانا خداوند متعال اخلاقتان را در میانتان تقسیم کرده است چنانکه از زاق تان را تقسیم کرده است و در حقیقت خداوند متعال دنیا را به هرکس که دوست دارد یا دوست ندارد میدهد اما دین را جز به آنکس که دوستش دارد، نمی دهد پس هرکس که الله متعال دین را به وی داد، بی گمان او را دوست داشته است و قسم به ذاتی که جان محمد در ید اوست، هیچ بنده ای مسلمان نمی شود تا قلب و زبانش تسلیم نشود و ایمان نمی آورد تا آنکه همسایه اش از بوائقش ایمن نباشد»، اصحاب گفتند: یا رسول الله! بوائق وی چیست؟ فرمودند: «ظلم و ستم وی. سپس افزودند: «و هیچ بنده ای مالی از حرام به دست نمی آورد که از آن خرج و مصرف کند و باز در عین حال، به او در آن برکت داده شود؛ و از آن صدقه نمی کند که باز از وی پذیرفته شود (یعنی نه در آن برکت داده می شود و نه هم از وی پذیرفته می شود) و آن را پشت سرش به جا نمی گذارد مگر این که توشه وی برای دوزخ است؛ بدانید که در حقیقت خداوند متعال بدی را به وسیله بدی محو نمی کند بلکه بدی را به وسیله نیکی محو می کند زیرا تردیدی نیست که پلیدی، پلیدی را محو نمی کند». (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروی)

استدراج چیست؟

استدراج در لغت به معنای این است که کسی در صدد بر آید پله پله و بتدریج از مکانی و یا امری بالا رود و یا پایین آید و یا نسبت به آن نزدیک شود. (لسان العرب، ج 4، ص 320).

اهل لغت گفته اند استدراج دو معنی دارد، یکی اینکه چیزی را تدریجاً بگیرند (زیرا اصل این ماده از (درجه) گرفته شده که به معنی پله است، همانگونه که انسان در صعود و نزول از طبقات پائین تعمیر به بالا، یا به عکس، از پله ها استفاده می کند، همچنین هر گاه چیزی را تدریجاً و مرحله به مرحله بگیرند یا گرفتار سازند به این عمل استدراج گفته می شود). معنی دیگر (استدراج) (پیچیدن) است، همانگونه که یک طومار را به هم می پیچند (این دو معنی را راغب در کتاب مفردات نیز آورده است) ولی با دقت روشن میشود که هر دو به یک مفهوم کلی و جامع یعنی (انجام تدریجی) باز می گردند.

استدراج در اصطلاح به معنای نزدیک شدن تدریجی به سوی هلاکت و نابودی در دنیا و یا آخرت است که به صورت خفا و ناپیداست. به عبارت دیگر استدراج تجدید نعمتی است بعد از نعمت دیگر بگونه ای که شخص و یا اشخاص و یا جامعه ای مورد عذاب غرق در مظاهر مادی و سرمست از نعمت های که یکی بعد از دیگری در اختیار شان قرار گرفته، به زیاده روی در معصیت و کفر و عناد می پردازد و به تدریج و بدون توجه به سوی هلاکت و نابودی نزدیک می شود و از خدا و نتایج کارهای خود غافل می گردد.

بصورت کل باید گفت که: مفهوم استدراج در قرآن عظیم الشان دو بار به صورت فعل «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ»: (به تدریج آنها را گرفتار می کنیم) به کار رفته است: یکی سوره اعراف، آیه 182) «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند به تدریج از جایی که نمی دانند گریبانشان را خواهیم گرفت) و دیگری سوره قلم، (آیه 44، سوره قلم) «فَدْرَبْنِي وَ مَنْ يَكْذِبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (44) «وَ أَمْلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ» (45) (پس مرا با کسی که (قرآن،) این حدیث

(الهی) را تکذیب می‌کند و اگذار، ما آنان را از راهی که نمی‌دانند تدریجاً (به سوی عذاب) پیش می‌بریم. و به آنان مهلت می‌دهم، همانا تدبیر من محکم و استوار است.) هر دو آیه هم درباره کافران است. نباید فراموش کنید که: خداوند متعال امهال دارد ولی اهمال ندارد، مهلت‌های الهی، تدبیر الله متعال برای هلاکت کفار است.

نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٦﴾

در حقیقت می‌خواهیم در عطا کردن خیرات به آنان شتاب ورزیم؟ [چنین نیست] بلکه [آنان] درک نمی‌کنند [که ما می‌خواهیم با افزونی مال و اولاد، در تفرقه، طغیان، گمراهی و تیره بختی بیشتری فرو روند]. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نُسَارِعُ»: پیشی می‌گیریم و شتاب می‌ورزیم. «بَلْ»: حرفی است که دلالت بر ابطال سخن پیش از خود و اثبات سخن بعد از خود دارد. یعنی در رساندن خوبیها و نعمتها شتاب نمی‌ورزیم، بلکه برابر قاعده استدراج، کاری می‌کنیم بر گناه خود بیفزایند تا مایه افزایش عذاب آخرت ایشان شود. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل).

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿٥٧﴾

بی‌گمان کسانی که از ترس پروردگارشان بیمناکند. (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُشْفِقُونَ»: اشخاص بیمناک و در هراس. مراد کسانی است که با انجام خوبیها خویشتن را سخت از عذاب خدا به دور می‌دارند.

واقعاً هم ترس از الله متعال و قیامت، سبب شتاب در کارهای خیر است.

تفسیر:

کلمه «خَشْيَتُ» عبارت از ترسی است که ناشی از علم و شناخت باشد و «اشفاق» ترسی است که با محبت و احترام آمیخته باشد.

خشیت، بیشتر جنبه‌ی قلبی دارد و اشفاق جنبه‌ی عملی. آیه میفرماید: مؤمنان و سبقت گیرندگان در خیرات، کسانی هستند که در دل آنان ترس آمیخته با عظمت خدا جای کرده است و در عمل، حریم خدا را حفظ می‌کنند و حیا دارند. ترس از روی آگاهی و توجه به عظمت خداوند، مایه‌ی رشد است.

وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٨﴾

و کسانی که به آیات پروردگارشان ایمان می‌آورند. (۵۸)

تفسیر:

ایمان آوردن به هر قانونی که الله متعال میفرستد و دور شدن از انواع شرك‌ها، وظیفه‌ی دائمی و همیشگی ما است. (زیرا کلمه‌ی «يُؤْمِنُونَ» و «لَا يُشْرِكُونَ» فعل مضارع و نشانه‌ی دوام و استمرار است).

وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾

و کسانی که به پروردگارشان شرك نمی‌ورزند. (۵۹)

تفسیر:

امام فخر رازی فرموده است که: منظور ایمان به توحید و نفی شریک آوردن برای خدا نیست؛ چون این مفهوم در آیه‌ی قبل قرار دارد، بلکه منظور نفی شرک نهان و خفی است، به این معنی که عبادت را خالصانه برای او و جلب رضایت او انجام دهد. (تفسیر کبیر ۱۰۷/۲۳)

وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ﴿٦٠﴾

و کسانی که آنچه باید [انجام] بدهند، [انجام] می‌دهند. در حالیکه و دل‌هایشان ترسان است که به سوی پروردگارشان باز می‌گردند. (۶۰)

تفسیر:

«يُؤْتُونَ مَا آتَوْا»: می دهند و عطاء می کنند آنچه را که عطاء کرده و در توان دارند. مراد دادن زکات و صدقات و ادای حقوق مردم و حق پروردگار است. حسن گفته است: مؤمنان در آن حال که کار نیک انجام می دهند ترس آن دارند که مبادا خدا عمل نیکشان را نپذیرد.

«أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ» (60): دلیل اینکه این مؤمنان قلبی هراسناک دارند این است که احتمال می دهند در انجام طاعات و عبادات قصور داشته اند و آنچنان که شایسته است فرمان پروردگار را اجرا نکرده اند. آنان همچنین باور دارند که در محضر خداوند متعال حاضر شده و بر کوچک و بزرگ اعمالشان باید حساب پس بدهند. به همین جهت هراسناکند. روایت شده است که حضرت عایشه (رض) درباره ی آیه ی «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ» از پیامبر صلی الله علیه و سلم پرسید: آیا آیه شامل حال شخصی می شود که زنا و دزدی می کند شراب می خورد اما از خدا می ترسد؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «لا یا بنت ابی بکر، یا بنت الصدیق، و لکنه الذی یصلی ویصوم ویصدق وهو یخاف الله لا: نه! ای دختر ابی بکر، ای دختر صدیق! بلکه او کسی است که نماز می خواند و روزه می گیرد و صدقه می دهد اما در عین حال از خدای لایزال می ترسد». (اخراج از امام احمد.)

أَوْلَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿٦١﴾

اینانند که در کارهای خیر می شتابند، و در [انجام دادن] آن [از دیگران] پیشی می گیرند. (۶۱).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُسَارِعُونَ»: بر همدیگر سرعت و سبقت می گیرند. «وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ»: از دیگران زودتر حسنات و خیرات انجام می دهند و جلوتر بدان میرسند. بلی! مسابقه مؤمنان در انجام خوبی ها و نیکی ها است و مسابقه بی دینان در انجام بدی ها و زشتی ها. (ترجمه معانی قرآن).

تفسیر:

در آیه 56 این سوره مبارکه خواندیم که برخی از انسانها تنها داشتن مال و اولاد را مایه ی سعادت و نشانه ی سرعت در خیر می شمارند، اما در این آیه پروردگار با عظمت ما میفرماید: که مایه سعادت همانا سرعت در خیر، علم و ایمان و اخلاص و انفاق همراه باخوف و خشیت است، نه آنست که آنان فکر میکنند. واقعاً امر اینست که خوف و ترس از الله متعال و قیامت، سبب شتاب در کارهای خیر است. و نشانه ی ایمان واقعی، سرعت دائمی در کارهای خیر است. «يُسَارِعُونَ»: فعل مضارع، رمز استمرار است. سرعت و سبقت در کار خیر، يك ارزش است.

«أَوْلَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» اشخاصیکه متصف به چنان صفات والا کسانی هستند که در انجام طاعات مسابقه میدهند تا به مقام های بالاتر نایل آیند.

«وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ» (61): «و آنانند که در انجام آنها پیش می تازند» یعنی: بر مردم در انجام کارهای نیک سبقت می جویند، یا به سبب کارهای نیک به سوی بهشت سبقت می جویند.

امام فخر رازی گفته است: باید خاطر نشان ساخت که ترتیب دادن این صفات نهایت حسن را در بردارد؛ زیرا صفت اول بر خوف شدید دلالت دارد که موجب دوری جستن از عمل غیر لازم میشود، و صفت دوم بر تصدیق یگانگی خدا دلالت دارد. و صفت سوم بر ترک ریا دلالت دارد، و چهارم بر این دلالت دارد که انسان متصف به تمام آن صفات سه گانه، طاعت را انجام می دهد اما باز در بیم و هراس است که مبادا در انجام آن اعمال تقصیری از او سرزده باشد. و چنین حالتی آخرین مقام و منزلت صدیقین است. خدا آن را به ما عطا فرماید! (تفسیر کبیر ۱۰۷/۲۳).

وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦٢﴾

و هیچ کس را جز به اندازه گنجایش و توانش مکلف نمی سازیم، و نزد ما کتابی است (از لوح محفوظ الهی) که آن کتاب سخن به حق گوید و به هیچ کس هرگز ظلم نخواهد شد. (۶۲)

تفسیر:

الله متعال بعد از ذکر اوصاف مؤمنان در این آیه مبارکه بیان نموده است که به بندگان مخلص هیچ تکلیفی از جانب پروردگار وضع نشده که آن تکلیف از وی خارج باشد. بناءً دیده می شود که: تمام تکالیف مطابق توانایی انسان مقرر و وضع شده است. همچنان در آیه مبارکه به فهم عالی هم اشاره به عمل آمده است که وضع تکلیف برای همه انسانها یکسان نبوده و هر کس به اندازه توان جسمی، فکری و مالی اش مکلف ساخته شده است و خداوند تکلیف غنی را از فقیر نمیخواهد.

گرچه سبقت و سرعت در کارهای خیر دارای ارزش بسزای است، ولی افراط در آن ممنوع است.

همچنان در آیه مبارکه آمده است: کارهای بندگان همه نزد خدای سبحان در کتابی که به حق سخن می گویند، ثبت است و او به آنان هیچ ستم نمی کند. نه از پاداش آنان کاسته میشود و نه به کیفرشان اضافه می گردد.

امام قرطبی گفته است: آیه از یک جهت ستمکاران را تهدید می کند و از جهتی دیگر به نیکوکاران اطمینان میدهد. (تفسیر قرطبی ۱۲/۱۳۴).

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی تذکر بعمل آمد که: دین سهل و آسان است و سخت نیست و هر کس به اندازه توان و استطاعت خویش مکلف است. اینکه در آیات متبرکه (63 الی 77) نیز از انکار و سرسختی بی باوران و مشرکان بحث بعمل آمده و می افزاید که: آنها در گمراهی و کفر و گناه و شرک فرورفته و به طعنه زدن به قرآن و استهزا به پیامبر و آزار مؤمنان دست درازی نموده اند.

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ ﴿٦٣﴾

[چنین نیست که کافران تکلیف را بیش از اندازه گنجایش و توان خود حس کنند] بلکه دل هایشان از این [حقیقت] در بی خبری عمیقی است، و برای آنان غیر از این [بی خبری] اعمالی [زشت و ناپسند] است که همواره آنها را انجام می دهند. (۶۳)

تفسیر:

کلمه‌ی «غَمْرَةٌ» به معنای غرقاب و آبی است که تمام انسان را فراگیرد. گویا غفلت همه‌ی وجود آنان را فرا گرفته است.

در دو آیه‌ی قبل، درباره‌ی اشخاص مخلص بحث آمد که: «هُم لَهَا سَابِقُونَ» ذکر یافت ولی در این آیه، درباره‌ی گروه منحرف بحث بعمل می آید که میفرماید: «هُم لَهَا عَامِلُونَ» در آیه مبارکه توضیح میگردد که: ابتدا روح منحرف میشود، سپس رفتار و کردار انسان تغییر می کند.

و بدتر از رفتار زشت، اصرار و تکرار آن است. در این هیچ جای شکی نیست که: انسان، ابتدا دست به کار خلاف میزند، سپس کار خلاف برای او منحصبت یک عادت مبدل می شود و او را به خود جذب می کند، یعنی در مسیر عمل و ارتکاب آن قرار می گیرد و پس از ارتکاب گناه، اسیر آن می شود.

«بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا» یعنی: بلکه دل‌های کفار از این کتابی که به حق و راستی سخن میگوید در غفلت است، یا دل‌هایشان از حقیقت وضع و حالی که مؤمنان در آن قرار دارند، در غفلت است. بلکه پرده‌ی غفلت و نابینایی در مقابل این قرآن بر قلوب کفار ستمکار کشیده شده است.

«وَأَلْهَمُوا أَعْمَالًا مِنْ دُونِ ذَلِكَ»: یعنی: کفار جز این‌که هم‌اکنون در شرک قرار دارند، کار و کردارهای ناروای دیگری نیز دارند که ناگزیر آن را در آینده انجام می‌دهند تا به‌سبب آن کردارها در دوزخ بیشتر معذب گردند بدان جهت که شقاوت و بدبختی در سرنوشتشان در لوح محفوظ به‌ثبت رسیده پس آنان از روبرو شدن با این سرنوشت، هیچ گریزگاهی ندارند. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی).

حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ ﴿٦٤﴾

(آنها در غفلت‌اند) تا آن که خوشگذرانان ایشان را به عذاب گرفتار می‌کنیم، پس ناگهان فریاد و ناله سر دهند و [به آوای بلند] استغاثه کنند. (٦٤)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَتَّىٰ»: ابتدائیه است. «أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ»: ذکر خاصّ افراد متنعم و خوشگذران بدان خاطر است که دیگران پیروان بشمارند و همراه این سردمدارانند. «يَجْأَرُونَ»: بسان گاو بانگ سر میدهند و فریاد میکشند. از مصدر (جوار) به معنی صدای گاو، مراد ناله سر دادن و لابه کردن است. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

تفسیر :

واقعیت همین است که؛ برای اشخاص مرفّه و مغرور، خوشگذرانان اسرافکار جز عذاب الهی، وسیله‌ی دیگری برای هشیاری شان وجود ندارد.

لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنْهَا لَا تَنْصُرُونَ ﴿٦٥﴾

[به آنان گویند:] امروز شور و فریاد سر ندهید؛ چون شما از جانب ما قطعاً یاری و مدد نمی‌شود. (٦٥)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مِنْهَا لَا تَنْصُرُونَ»: از سوی ما یاری نمی‌شوید.

تفسیر :

روز قیامت، روز کیفر است نه التماس. «امروز زاری نکنید» اطمینان داشته باشید آنچه از اشخاصیکه از امکانات مالی خویش، مردم را کمک و یاری نمی‌رسانند، در روز قیامت از یاری محروم می‌گردند. برای شان گفته می‌شود شور و فریاد سر ندهید که نه هرگز عذاب را از خود دفع توانید کرد و نه هرگز دیگران آن را از شما دفع می‌کنند. بنابراین جزع و فزع و داد و واویلای شما هیچ سودی به حالتان ندارد.

قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُنْتَلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكِبُونَ ﴿٦٦﴾

همانا آیات من را بر شما می‌خواندند و شما به پشت سرتان به قهقرا برمی‌گشتید [تا آن را نشنوید!] (٦٦)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَعْقَاب»: جمع عقب، پاشنه. «تَنْكِبُونَ»: به عقب بر می‌گشتید. اعراض می‌نمودید.

تفسیر :

باید گفت که: بی‌اعتنایی به انبیا، و دساتیر آنان نشانه‌ی رشد و ترقی نیست، بلکه عامل سقوط و عقب افتادگی است. دستورات و قوانین الهی، عامل رسیدن به تکامل بوده و پشت کردن به آن مایه‌ی سقوط است.

مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ ﴿٦٧﴾

در حالی که در برابر آن آیات استکبار می‌نمودید و شبها در جلسات خود به بدگویی ادامه می‌دادید. (٦٧)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُسْتَكْبِرِينَ»: به خود بالندگان. متکبران. «سَامِرًا»: گفتگوهای شبانه. قصه‌گوییان

شب. «تَهْجُرُونَ»: هذیان و پریشان‌گوئی می‌کردند. بدگوئی و یاوه‌سرائی می‌نمودند. ترک می‌کردند. با توجه به معنی اخیر (تَهْجُرُونَ) مفهوم چنین می‌گردد: آیات مرا ترک می‌کردند و از پذیرش سر باز می‌زدند. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

در آیه مبارکه میفرماید که شما بودید که بر بندگان تکبر ورزیده، روز معاد را انکار کرده و بر سایر اعراب با مسجدالحرام افتخار می‌کردید و مدعی آن بودید که به خاطر مسجدالحرام از همه مردم بهترید؛ شایان ذکر است که مردم مکه در تکبرورزیدن به خانه کعبه و افتخار کردن به تولیت امور آن مشهور بودند و می‌گفتند: هیچ‌کس نمی‌تواند بر ما غالب شود زیرا ما اهل حرم و خادمان آن هستیم مشرکان مکه شبها گرد خانه کعبه جمع شده افسانه‌سرای می‌کردند و عمده افسانه‌گویی‌هایشان بدگویی از قرآن و طعن زدن در آن بود. دیده میشود: کسی که در روز منطق ندارد، شب یاوه‌سرای می‌کند.

ابن کثیر گفته است: ضمیر به قرآن برمی‌گردد. آنها در یاوه‌گویی شبانه‌ی خود از قرآن به زشتی نام می‌برند و می‌گفتند: قرآن سحر است، شعر است و کهانیت، و دیگر گفته‌های ناروا می‌گویند. (مختصر ۵۶۹/۲).

ابن جوزی (رح) فرموده است: ضمیر به «بیت الله الحرام» بر می‌گردد و کنایه از امری ذکر نشده میباشد؛ چون مشهور است. و معنی آیه چنین است: بیت و حرم سبب امنیت و آسایش شما میباشد، درحالی‌که دیگران در جای خود در بیم و هراسند، به همین جهت شما به بیت و حرم تکبر و مباهات می‌کنید و گردن‌فرازی از خود نشان می‌دهید و می‌گویید: ما اهل حرم هستیم. نظر ابن عباس (رض) و غیره چنین است. (زاد المسیر ۴۸۲/۵).

شان نزول آیه 67:

745- ابن ابوحاتم از سعید بن جبیر روایت کرده است: قریش در اطراف کعبه جلسات شب نشینی تشکیل می‌دادند، به یکدیگر فخر فروشی می‌کردند و به دور کعبه طواف نمی‌کردند. پس آیه «مُسْتَكْبِرِينَ بِسَامِرًا تَهْجُرُونَ» نازل شد.

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾

آیا در این سخن [که وحی الهی است] نیندیشیدند؟ یا مگر [برای اولین بار] کتابی برای آنان آمده است که برای پدران پیشین آنان نیامده بود؟ (۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

اصل يَدَّبَّرُوا، (يَتَدَبَّرُوا) است، یعنی آیا درباره معانی و مفاهیم آیات قرآنی نمی‌اندیشند؟ «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل.

تفسیر:

مفسر ابو سعود فرموده است: یعنی آمدن کتب از جانب خدای متعال برای پیامبران سنتی دیرین است که انکار آن امکان ندارد. و قرآن بر آن روش و طریقه آمده است، پس چرا آن را انکار میکنند! (ابو سعود ۳۸/۴).

باید گفت که: قرآن، کتاب تدبیر و اندیشه است. نه فقط تلاوت، زیرا اگر هرکسی در معانی قرآن تدبیر و اندیشه کند، یقیناً حقانیت آن برای شان آشکار می‌شد و به قرآن و آنچه در آن است، ایمان می‌آوردند.

خداوند متعال در طول تاریخ بشریت صدای وحیانی را به مردم رسانده و اساس و بنیاد همه ای ادیان آسمانی یکی می‌باشد.

أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٦٩﴾

یا آنکه پیامبرشان را نمی‌شناسند، پس به این سبب او را انکار می‌کنند؟ (۶۹)

تفسیر:

«أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا...»: آنان که محمد را می‌شناسند و از امانت و صداقت و حسن اخلاق و حسب و نسب او آگاهند.

مرحوم شیخ صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: این هم توبیخی دیگر است یعنی: یا این که محمد صلی الله علیه و سلم را به امانت و درستی و حسن اخلاق، نمی شناسند. به چندین جهت آنها را توبیخ کرده است: اول، آنها را به خاطر بهره نگرستن از قرآن توبیخ کرده. دوم، آنها را توبیخ کرده است که هر چه برای آنان آمده است مانند آن برای پدران آنها آمده است. سوم، این که محمد صلی الله علیه و سلم را از لحاظ نسب و صداقت و امانت می شناسند. چهارم، این که با وجود این که به خوبی می دانند محمد صلی الله علیه و سلم از لحاظ عقل و درک و زکاوت و ذهن از آنان برتر است اما او را به دیوانگی متهم میکنند. (تفسیر صفوة التفاسیر شیخ صابونی) از این رو بعد از آن میفرماید:

أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمُ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ﴿٧٠﴾

یا می گویند: نوعی دیوانگی در اوست؟ [که دعوی رسالت می کند، نه چنین نیست که این یاوه گویان به هم می بافند] بلکه او دین حق را برای ایشان آورده است، ولیکن اکثرشان حق را خوش ندارند. (۷۰)

تفسیر:

باداشتن این افکار آنان را برکفر واداشته طوریکه می گفتند: محمد صلی الله علیه و سلم دیوانه است؟ این هم توبیخ دیگری که تفنن آنها را در دشمنی و انکار کردن نشان می دهد. قسم به الله متعال که دروغ گفتند حق تعالی از این امر مصونش داشته است، او برای شان هدایت و حکمت و رشد و رستگاری را آورده است؛ لیکن بیشترشان از روی حسد و عناد، از حق نفرت دارند.

وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنِ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿٧١﴾

و اگر حق از هوا و هوس هایشان پیروی می کرد، حتماً آسمانها و زمین و هر که در آنهاست، تباہ می شد. بلکه پند و عبرتشان را بر آنها آورده ایم، اما آنان از پند و نصیحت نامه خود روی گردان اند. (۷۱)

تفسیر:

ابن کثیر فرموده است: این آیه بیانگر ناتوانی و اختلاف نظر و تفاوت خواسته های بندگان است، نیز بیانگر آن است که خدای متعال در تمام صفاتش و در تمام افعال و تدبیراتش کامل است. (مختصر ابن کثیر ۵۷۰/۲).

واقعاً هم: اگر حق، تابع هوس های مردم باشد، نظام هستی فاسد و تباہ و برباد می گردد، حق، هرگز نباید تابع تمایلات و خواسته های مردم باشد، دین، وسیله بیداری و شرف ملت ها و نجات آنان از نابودی است.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَجَ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿٧٢﴾

یا [مگر برای ادای وظیفه ات] مزدی از آنان می خواهی [که پذیرش دعوتت برای آنان سنگین است؟] پس مزد پروردگارت بهتر است، و او بهترین روزی دهندگان است. (۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَرْجًا»: اجر و مزد. هزینه (سوره: کهف / 94). «خَيْرُ الرَّازِقِينَ»: بهترین روزی رسانان. بهترین دهندگان (سوره های: مائده آیه 114، حج آیه 58).

تفسیر:

یعنی: یا عاملی که آنان را از ایمان آوردن باز می دارد این است که طوری فکر میکنند که: گویا تو از آنان در برابر ادای وظیفه رسالت، مزد طلب میکنی، بناءً ایمان به تو و پذیرش دعوت و پیامت را فرو گذاشته اند؟ با آن که می دانند که تواز آنان چنین مزدی و پاداشی نخواسته ای. حتی الله متعال پذیرفتن صدقه را بر رسولش حرام ساخته است تا گوینده ای نگوید: او برای به دست آوردن مال و ثروت مدعی رسالت شده است.

«وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»: او بهترین روزی دهنده و بهترین روزی رسان است؛ چون بدون احتیاج و نیاز عطا می‌کند. تمام کسانی را که از وی روزی درخواست کنند یا درخواست نکنند روزی می‌دهد.

وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٧٣﴾

به طور قطع و یقین تو آنها را به صراط مستقیم دعوت می‌کنی. (۷۳)

تفسیر:

پیامبر، منادی راه درست و صحیح است. ای پیامبر! در حقیقت تو آنها را به راه راست راه و روشی پایدار و بر دینی استوار یعنی دین مقدس اسلام دعوت می‌کنی که انسان را به جنات نعیم واصل می‌کند.

وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ ﴿٧٤﴾

اما کسانی که به آخرت ایمان ندارند، از راه راست (به راه‌های گمراهی) منحرف شده‌اند. (۷۴)

تفسیر:

«نَّاكِبُونَ»: منحرفان از مسیر یعنی کسانی که حشر و نشر و کيفر و پاداش را تکذیب می‌کنند، از طریق حق و مستقیم منحرفند.

در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «من پیای دامن شما را می‌کشم که هان! بیایید از (سمت و سوی) آتش، بیایید از (سمت و سوی) آتش، خود را در آن نیفکنید اما شما بر من غالب می‌شوید و همچون هجوم پروانگان و ملخ‌ها و حشرات خود را در آن می‌افکنید پس نزدیک است که دامن شما را رها کنم. و من بر حوض «کوثر» پیش قراول شما هستم پس در آن بر من جمع و پراکنده در می‌آید و شما را به سیمایان و نامهایان چنان میشناسم که شخص شتر بیگانه را در میان شتران خود میشناسد سپس به جهت راست و به جهت چپ برده میشوید آنگاه به بارگاه پروردگار خود التماس و التجا میکنم و می‌گویم: ای پروردگار من! قوم من! ای پروردگار من! امت من! پس گفته می‌شود: ای محمد! تو نمی‌دانی که آنان بعد از تو چه پدید آوردند، آنان بعد از تو به قهقرا بر پاشنه‌های خود می‌رفتند (یعنی به جاهلیت برگشته بودند)».

وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرِّ اللَّجْوَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٥﴾

و اگر به آنان رحم کنیم و آسیب و رنج را که دچار آن هستند [از آنان] برطرف سازیم، باز هم سرگردان و متحیر در سرکشی و طغیانشان لجاجت می‌ورزند. (۷۵)

تفسیر:

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم سرکشان قریش را چنین نفرین کردند: «اللهم اشدد وطأتك علي مضر، اللهم اجعلها عليهم سنين كسني يوسف». «بارها! فشارت را بر مضر سخت گردان و این فشار را بر آنان قحطی‌ای مانند قحطی دوران یوسف بگردان».

خداوند متعال دعای پیامبرش را اجابت کرد و آنان را به قحطی و گرسنگی مبتلا کرد تا بدانجا که استخوان‌های گندیده و گوشت مردار را خوردند و اموال‌شان تباه و فرزندان‌شان نابود شد. (تفسیر انوار القرآن).

«لَلْجُؤَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»: به گمراهی و کجروی و تجاوزگری خود ادامه داده و بر آن اصرار می‌ورزیدند، و سرگردان و حیران دست و پا می‌زدند.

طغیان:

در نظام اخلاقی اسلام، شناخت «مهلکات» و دوری از آنها تأثیر مهمی در

اصلاح اخلاق فردی و اجتماعی دارد. یکی از مهم ترین مهلکات که تأثیر زیادی در ویرانی و فساد اخلاق فردی و اجتماعی داشته و باعث دوری از بارگاه الهی و در نتیجه موجب عذاب الهی در دنیا و آخرت می گردد، «طغیان» است.

در قرآن کریم، فرعون به عنوان سمبل طغیان معرفی شده طوریکه در (آیه 17 سوره نازعات میفرماید: «أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» (17)) (به سوی فرعون برو که او سرکشی کرده است) همچنان در (آیه 24 نازعات) میفرماید: «فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (24)) فرعون در نهایت دعاوی ربوبیت کرد، و آخر الامر در رود نیل غرق شد طوریکه در (آیه 90/سوره یونس) آمده است. (وما بنی اسرائیل را از بحر عبور دادیم. در حالیکه فرعون و لشکریانش از روی ظلم، ستم و تجاوز آنان را دنبال می کردند تا چون غرقاب فرعون را فرا گرفت گفت: ایمان آوردم که معبودی نیست جز همان که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند و من از تسلیم شده گانم.)

خصوصیات طغیان گران:

با در نظر داشت هدایات قرآنی طغیان گران دارای خصوصیت بخصوص خویش اند که از جمله میتوان بشرح ذیل برخی آن اشاره نمود:

1- طغیان گران سعی و تلاش می کنند تا از هر وسیله ممکن، استفاده به عمل آورده تا در نتیجه نیروهای فعال در جامعه بشکل از اشکال غیر فعال سازند؛ مانند فرعون که برای اسارت بنی اسرائیل، مردان آنها را می کشت و زنانشان را برای خدمتکاری و بهره کشی زنده نگاه می داشت (قصص قرآنی) و در صورتی که نتوانند مردان را از بین ببرند مردانگی را نابود می کنند و با پخش وسائل فساد، مواد مخدر، توسعه فحشاء و بی بند و باری جنسی، گسترش شراب و قمار و انواع سرگرمی های ناسالم، روحیه شهامت و سلحشوری و ایمان را در آنها خفه می کنند.

2- طغیان گران همیشه رأی صواب را رأی خود می پندارند و به احدی اجازه اظهار نظر در برابر نظر خود نمی دهند. (مراجعه شود به (غافر: 29).)

3- طغیان گران برای تحکیم پایه های سیاست جابرا نه خود قبل از هر چیز سعی می کنند قربانیان خود را به استضعاف فکری و فرهنگی و سپس به استضعاف اقتصادی بکشانند تا قدرت و توانی برای آنها برای قیام و مقابله با اعمال نادرست طغیان گران باقی نماند و به این وسیله بتوانند ارزش های دروغین را جایگزین ارزش های راستین نمایند.

4- طغیان گران به هنگامی که بر اوضاع مسلط اند همه چیز را مال خود می شمردند و همه را بردگان خویش؛ و جز منطق استبداد، چیزی نمی فهمند؛ اما به هنگامی که پایه های تخت پیدادگری خود را لرزان و حکومت خویش را در خطر ببینند موقتاً از تخت استبداد پایین آمده، دست به دامن مردم و آراء و افکار آنها می شوند، مملکت را مملکت مردم و آب و خاک را از آنان دانسته و آراء آنها را محترم می شمردند. (مراجعه شود به شعراء: 34 و 35).

5- طغیان گران در هر عصر و زمان، نخست مردان مصلح الهی را متهم به توطئه بر ضد مردم می کنند و پس از استفاده از حربه تهمت، حربه شمشیر را به کار می برند تا موقعیت حق طلبان و پشتوانه مردمی آنها، نخست تضعیف شود، سپس به راحتی آنها را از سر راه خود بردارند. (اعراف: 123/124؛ شعراء: 149).

6- طغیانگران در سخنان خود دچار تناقض گویی می شوند؛ بطور مثال آنها در تهمت ها و نسبت های دروغین که به انبیای بزرگ میدادند رفتار سردرگمی و تناقض و پریشان گویی عجیبی بودند؛ گاه آنها را ساحر میخواندند. (مراجعه شود به آیه 109 سوره اعراف). و گاهی آنان را مجنون خطاب می نمایند، طوریکه در (آیه: 102 سوره اسراء) آمده است.

جلوه گاه طغیان:

باید یاد آور شد که جلوه گاه طغیان در عالمان، در علم است که به وسیلهی آن بالای مردم

تفاخر و مباحات جلوه می‌کند.

طغیان ثروتمندان در مال است که به وسیله‌ی بخل خود را نشان می‌دهد. طغیان صالحان در عمل نیک است که به وسیله‌ی ریا و سُمعه (خودنمایی و شهرت طلبی) نمایان می‌شود. و طغیان هواپرستان در پیروی از شهوت‌ها جلوه می‌کند.

وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ ﴿٧٦﴾

همانا ما آنان را به عذاب و آسیب‌ها [ی دنیایی] گرفتار کردیم، ولی نه برای پروردگارشان فروتنی کردند و نه به پیشگاهش زاری می‌کنند. (۷۶)

تفسیر:

باید متذکر شد که: کافران لجوج، نه با رحمت خداوند متعال هدایت می‌شوند و نه با قهر و عذاب الهی. در آیه‌ی قبل، درباره‌ی کافران لجوج خواندیم که: اگر به آنان رحم کنیم، لجاجت میکنند و به راه نمی‌آیند؛ و در این آیه مبارکه می‌خوانیم: اگر آنان را با قهر خود هم گرفتار و عذابشان کند، باز هم به راه نمی‌آیند.

خداوند متعال انواع مجازات‌ها و اشکال مشاکل و پرابلم‌های بر کفار لجوج نازل می‌فرماید ولی آنها برای پروردگار خود فروتن نمی‌گردند و از گناه خویش دست بردار نمی‌شوند و به توبه مراجعه نمی‌نمایند. یعنی: شکسته و فروتن نشدند بلکه همچنان بر تَمرد و سرکشی‌شان در برابر حق تعالی اصرار و پافشاری کردند. واقعاً باید گفت که انسانهای سنگدل به مرحله‌ی ای می‌رسد که در برابر خدای بزرگ، هرگز خضوع و تضرع و ناله نمی‌کند. شأن نزول آیه 76:

746- نسائی و حاکم از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: ابو سفیان نزد پیامبر (آمد و گفت: ای محمد! تو را به خدا و خویشی و قرابت قسم می‌دهم، ما پشم و کرک شتر را با خون یک جا کوبیده خوردیم. آیه «وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ» نازل شد. نسائی در «الکبری» 11352 و «تفسیر» 372، طبری 25632، واحدی 629، طبرانی 11 / 370 ح 12038، حاکم 2 / 394 و بیهقی در «دلایل» 2 / 90 از چند طریق از یزید نحوی از عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده اند. این حدیث با طرقتش حسن و به اصلش حدیث بعدی شاهد است. بدون نزول آیه. «تفسیر شوکانی» (1816).

747- بیهقی در «دلایل» روایت کرده است: ابن اثال حنفی به اسارت سپاه اسلام درآمد، او را به حضور پیامبر آوردند و آن حضرت آزادش ساخت. ابن اثال اسلام را پذیرفت و به مکه سپس از آنجا خارج شد و مسیر رفت و آمد بین مکه و میره را که از توابع یمامه به شمار می‌آمد مسدود ساخت. تا این که قریش از گرسنگی دست به خوردن کرک کوبیده و خون زد. آنگاه ابوسفیان به خدمت سرور کائنات شتافت و گفت: آیا تو نمی‌گویی که من دلسوز و مایه رحمت برای جهانیان هستم، پیامبر گفت: بله، ابوسفیان گفت: تو پدران را با شمشیر و فرزندان آن‌ها را از گرسنگی کشتی. پس این آیه نازل شد.

حَتَّىٰ إِذَا فَتَخْنَا عَلَيْهِمُ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٧﴾

تا هنگامی که دری از عذابی سخت به روی آنان بگشاییم، ناگهان در آن حال از همه چیز مأیوس و نومید می‌شوند. (۷۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَابًا ذَا عَذَابٍ»: دری از عذاب. مراد مجازات روز قیامت و عذاب دوزخ است (زخرف آیات 74 و 75). «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

ابو سعود در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: همان طور منظور از عذاب، عذاب آخرت است و توصیف آن به «شدید» مؤید این نظر است؛ یعنی ما آنان را به تمام سختی‌ها، از قبیل قتل و اسارت و گرسنگی و غیره آزمایش کردیم، اما نرمش و توجهی به اسلام از

آنان مشاهده نشده تا زمانی که عذاب آخرت را می‌بینند. در آن هنگام نومید شده و سر ذلت را فرو می‌آورند. (ابو سعود ۴۰/۴).

«مُبْلِسُونَ» «مبلس» از ماده‌ی «ابلاس» گرفته شده و به معنای اندوهی است که پس از وقوع حادثه‌ی تلخ و شدید به انسان دست می‌دهد و غالباً او را به سکوت و حیرت و یأس می‌کشاند. (مراجعه شود به سوره: روم آیات 12 و 49).

به یاد داشته باشید که: در عذاب نهایی، جایی برای توبه و نجات نیست و عذاب شدگان **خوانندگان گرامی!**

در آیات متبرکه (78 الی 90) در باره نعمت بزرگ الله متعال بر بندگانش، پافشاری مشرکان بر شرک، دلایل اثبات زنده شدن، مورد بحث قرار گرفته است.

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٧٨﴾

و اوداتی است که برای شما گوش و چشمها و قلبها آفرید (ولی) عده بسیار کمی از شما شکر او به جای می‌آورید. (۷۸)

وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٩﴾

و او ذاتی است که شما را در زمین منتشر و پراکنده ساخت. و به سوی او محشور خواهید شد. (۷۹)

تفسیر:

«ذَرَأَ»: آفریده است و افزون و پراکنده نموده است (مراجعه شود به سوره: انعام آیه 136، سوره اعراف آیه 179). «إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»: در پیشگاه او جمع آورده می‌شوید. به پیشگاه او برگردانده می‌شوید (مراجعه شود: بقره آیه 203، آل عمران آیات 12 و 158).

وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٨٠﴾

و اوداتی است که حیات می‌دهد و می‌میراند و رفت و آمد شب و روز در سیطره خواست اوست، آیا نمی‌فهمید؟ (۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِخْتِلَافٌ»: آمد و شد. دگرگونی زمانی و فعل و انفعالات (بقره آیه: 164، آل عمران آیه 190). «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ» و تنها اوست که از عدم ایجاد کرد، بعد از حیات می‌میراند، بعد از مرگ برمی‌انگیزد.

«وَلَهُ إِخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»: وپشت سرهم آمدن شب با تاریکی‌هایش و روز با روشنگری‌هایش همراه با اختلاف در اوقات تنها از اوست، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» پس آیا در عظمت و قدرت بی‌مثال خداوند متعال نمی‌اندیشید؟! «مگر نمی‌اندیشید» در قدرت باری تعالی تا به خود آید و این حقیقت را که قدرت وی بر همه ممکنات فراگیر است دریابید و بدانید که برانگیختن پس از مرگ نیز از همین مقوله قدرت است؟ و حقیقت امر اینست که: اندیشه و تعقل، انسان را به توحید می‌رساند.

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ ﴿٨١﴾

بلکه این مردم کافر هم همان سخن کافران پیشین را گفتند. (۸۱)

تفسیر:

کفار در انکار روز جز منطق و استدلال جدیدی را برای بازگویی ندارد، و تنها حربه‌ی آنان در برابر حق، تعجب همراه با انکار است.

محمد علی صابونی مفسیر تفسیر صفوة التفاسیر می‌نویسد: «بل» برای اضراب است. یعنی عقل و خرد جهت درک این دلایل و اندرزها را ندارند، بلکه این مشرکان -کفار مکه-

گفته‌ی ملت‌های قبل را تکرار و بازگو می‌کنند، یعنی دشمنان خدا پیامبرش را تکذیب و کتابش را انکار کردند و همان جوابی را ارائه دادند که کفار پیش از آنان ارائه می‌دادند. **قَالُوا إِذَا مَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَنَا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٨٢﴾** آنها گفتند آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوان (پوسیده) شدیم آیا بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟ (۸۲)

تفسیر:

کافران بیان می‌داشتند: آیا معقول است که وقتی یک بار مردیم و در گور شدیم، اجساد ما در زمین پاشان و پراکنده شد و به صورت ذرات پراکنده در آمدیم و استخوان‌های ما در قبر فرسوده و پوسیده شد، باز به صورت مخلوق در می‌آییم؟ چنین امری هرگز نمی‌شود. و چنین امر غیر ممکن است. بلی! بعید انگاشتن حقیقت احیای مجدد، بی‌آنکه در این قضیه به سراغ مشابه‌های دیگری بروند، یا در این حقیقت که خود در آغاز از همین خاک آفریده شده‌اند، تأمل نمایند، از هرگونه پشتوانه عقلی و علمی بی‌بهره است.

لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨٣﴾

البته این وعده به ما، و در گذشته به پدران ما (نیز) داده شده است، اما این، چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست. (۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَسَاطِيرُ»: جمع أُسْطُورَة، اکاذیب. دروغگوئی‌ها (سوره‌های: انعام آیه 25، فرقان آیه 5).

تفسیر:

کفار در خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌گویند: ای محمد! این سخن بر پدران ما نیز تکرار شده، چگونه که تو نیز آن را به ما می‌گویی یعنی: قبل از بعثت محمد صلی الله علیه وسلم نیز به ما و پدرانمان همین وعده احیای مجدد را داده بودند ولی این امر برای ما آشکار نشده است؛ این سخن جز خرافات امت‌های پیشین نیست.

قُلْ لِمَنْ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾

ای پیامبر! به آنان بگو: اگر می‌دانید کیست که زمین را آفریده و مالکیت زمین و هر که در آن است از آن اوست؟ کیست که روزی دهنده همگان و تدبیر گره‌مگی است؟ (۸۴)

تفسیر:

«إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»: اگر فهمیده و آگاهید. این جمله متضمن تحقیر مخاطبان بوده و اشاره به نادانی ایشان دارد.

امام قرطبی در تفسیر آیه مبارکه می‌فرماید: خدا در این آیه از پروردگاری و یگانگی و مالکیت بی‌زوال خود و قدرت و توانایی خویش که تغییر پذیر نیست، خبر می‌دهد. و این آیات و آیات بعد از آن نشان می‌دهند که جایز است با کفار به مجادله پرداخت و علیه آنان اقامه‌ی دلیل کرد. و یادآور شده است که هر آن کس خلق و ایجاد و ابداع و نوآوری را شروع کرده است همو شایسته‌ی پروردگاری و پرستش است. (قرطبی ۱۲/۱۴۵-۱۴۶).

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾

(در جواب تو) می‌گویند: همه از آن خدا است، بگو: آیا پند نمی‌گیرید؟ (۸۵)

تفسیر:

هر انسان آگاهی این حقیقت را می‌داند که: زمین و همه‌ی کسانی که در آن هستند، بی‌صاحب و بی‌حساب نیست. ای پیامبر! به آنان بگو: پس آیا این امر دلیلی بر آن نیست که الله متعال برزنده ساختن بعد از میراندن نیز تواناست؟

«أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»: تذکر به معنی یاد کردن و اندیشیدن و به خاطر آوردن است (سوره انعام آیه 152). اصل (تَذَكَّرُونَ) تَذَكَّرُونَ است.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾
بگو: مالک آسمان های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ (۸۶)

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٨٧﴾
البته باز جواب دهند که آنها از الله است، بگو: پس چرا متقی و خداترس نمی‌شوید؟ (۸۷)
تفسیر:

«أَفَلَا تَتَّقُونَ»: پس چرا پرهیزگاری نمی‌کنید؟ پس چرا خود را از موجبات عذاب خدا به دور نمی‌دارید؟

قُلْ مَنْ مِنْ بَيْدِهِ مَلَكُوتٌ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٨﴾
بگو: کیست آن که پادشاهی هر چیزی در دست اوست؟ و او ذاتی است که پناه می‌دهد، و در برابر (عذاب) او (به کسی) پناه داده نمی‌شود، اگر می‌دانید. (۸۸)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَلَكُوتٌ»: ملک سترگ. فرماندهی بزرگ (انعام آیه 75، اعراف آیه 185، یس آیه 83).
«يُجِيرُ»: پناه می‌دهد. در پناه خود می‌گیرد، و به فریاد میرسد.
«لَا يُجَارُ عَلَيْهِ»: کسی در برابر او پناه داده نمی‌شود، و فریادرسی نمی‌گردد. (تفسیر خرمدل)

تفسیر:
«قُلْ مَنْ مِنْ بَيْدِهِ مَلَكُوتٌ كُلِّ شَيْءٍ»: ای پیامبر! به آنان بگو: ملک کامل و وسیع در دست کیست مالک، تدبیر ساز و گرداننده همه چیز کیست؟ و خزانه و اصل همه چیز در اختیار کیست؟

وکلیدهای امور به دست کیست؟ و کیست در این عالم هستی دخل و تصرف و ایجاد و خلق را در قبضه‌ی قدرت دارد؟ و تدبیر عالم در دست کیست؟
«وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ» همواره پناه دهنده‌ی پناه جویان است و در پناه هیچ کس نمی‌رود؟ یعنی: هیچکس نمیتواند از عذاب الهی خود را نگاهدارد و هیچکس بر یاری دادن و به فریاد رسیدن او در برابر الله متعال قادر نیست و شما نمی‌توانید چنان مرجعی را معرفی کنید.

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿٨٩﴾
می‌گویند: (همه اینها) از آن خدا است. بگو با این حال چگونه می‌گوئید شما را سحر کرده اند؟ (۸۹)

تفسیر:
«قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ» یعنی: چگونه شیاطین جن و انس، با افسانه و افسون حق را در خیال شما باطل جلوه می‌دهند و صحیح را فاسد و در نتیجه با وجود روشن بودن حق، غیر الله تعالی را می‌پرستید، و ایمان به پیامبر و کتاب روز آخرت برگردانیده شدید؟ گویی به شما سحری رسیده است؟!

مفسر ابوحنیف فرموده است: سحر در اینجا مستعار است و تشبیه در آشفتگی و پریشانی آنها است؛ چرا که پرت و پلا می‌گویند همان گونه که از انسان افسون شده چرت و پرت‌گویی رخ می‌دهد. (البحر المحيط ۶/۴۱۸).

این سه توبیخ را مرحله به مرحله ترتیب داده و اول گفته است: أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (آیه: 85) و وهله‌ی دوم گفته است: «أَفَلَا تَتَّقُونَ» (آیه 87) که بلیغ‌تر همان است؛ زیرا تخویف و تهدید بیشتر را دربر دارد. و در مرحله‌ی سوم گفته است: «فَأَنَّى تُسْحَرُونَ»، (آیه: 89) در این عبارت توبیخی مکنون است که در دیگر عبارات نیست. (التسهيل ۳/۵۵).

بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٩٠﴾
چنین نیست [که آنان می‌گویند] بلکه ما حق را برای آنان آورده ایم، و بی‌تردید آنان

دروغگو هستند. (۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْحَقُّ»: مراد قرآن است که اصول نامه حقیقی و راستین دین مقدس اسلام میباشد. (سوره: بقره / آیه 119، نساء آیه 170، یونس آیه 108). توحید و کتاب‌های آسمانی و شرائع الهی. «ترجمه معانی قرآن».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (91 الی 92) در مورد اینکه الله متعال نه فرزند دارد و نه شریک، بحث بعمل می آید.

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿٩١﴾

الله هرگز فرزندی اتخاذ نکرده، و معبود دیگری با او نیست که اگر چنین می‌شد هر یک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می‌کردند و بعضی بر بعضی دیگر تفوق می‌جستند (و جهان هستی به تباهی کشیده می‌شد) (لذا) منزّه و پاک است الله از آنچه (کافران در حق او) وصف می‌کنند. (۹۱)

تفسیر:

«لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ»: هر خدائی به اداره امور آفریدگان خاص خود می‌پرداخت و به دیگران محبت و مرحمتی نمی‌کرد، و از آمیزش مخلوقات خویش با سایر آفریده‌ها جلوگیری می‌نمود، و نمی‌گذاشت خدایان دیگر بر آفریدگانش چیره شوند و در کارهایشان دخالت ورزند. «لَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ»: برخی بر برخی دیگر می‌خواست چیره شود. یکی بر دیگری برتری می‌جست، تا بر رقبه ملک خود بیفزاید و سایرین را مغلوب خویشتن نماید. این کثیر گفته است: معنی آیه چنین است: اگر چندین الله موجود بود، هر یک تنها به مخلوق خود می‌پرداخت. آنگاه هر یک می‌خواست دیگری را مغلوب کند، در نتیجه بعضی بر بعضی دیگر غلبه پیدا کرده و در عالم نظمی برقرار نمی‌شد، و انگهی نظمی محکم و دقیق در عالم هستی دیده می‌شود. (مختصر ابن کثیر ۵۷۳/۲).

عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٩٢﴾

او از پنهان و آشکار آگاه است، او برتر است از اینکه شریک برای او قائل شوند. (۹۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَعَالَى»: بالاتر و برتر است. بسی دورتر و والاتر است (سوره: انعام آیه 100، اعراف/ آیه 190).

خوانندگان گرامی!

پس از آن که خداوند متعال، پندارهای باطل مشرکان و بی باوران را در مورد فرزند گرفتن، شریک داشتن و انکار قیامت و پاداش آن، مردود شمرد، اینک در آیات متبرکه (93 الی 98) راهنمایی‌های آموزنده الله متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد دعا و تضرع است، تا بوسیله آن از عذابی که دامنگیر مشرکان زمان حیات مبارکش می‌شود، در امان بماند و بدیها را به نیکویی پاسخ دهد؛ چون نیکویی در اوقات فراوان سودمند است. سپس به او امر کرد تا برای رهایی از وسوسه‌های شیطان و شیطان صفتان در هر کاری به الله متعال پناه برد.

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيئِي مَا يُوعَدُونَ ﴿٩٣﴾

بگو: پروردگار! اگر آن [عذابی] را که به آنان وعده می‌دهند، به من نشان دهی. (۹۳)

تفسیر:

حضور در میان ظالمان، خطر گرفتاری به عذاب‌های الهی را در پی دارد. «تُرِيئِي»: به من بنمائی. به من نشان دهی. مراد این است که اگر عذاب و بلا را دامنگیر شان کردی، در حالی که من در قید حیات و در میان‌شان باشم.

مفسیر تفسیرانوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: یعنی: چنانچه به آنان عذاب را نازل کردی، مرا از میانشان خارج کن تا عذاب آنان را از دور ببینم ولی چیزی از آن دامنگیر من نشود زیرا من به تو مؤمنم و وعده‌هایت را تصدیق می‌کنم. چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم دعا می کردند: «وَإِذَا أُرِدْتْ بِقَوْمٍ فِتْنَةً فَتَوَفَّنِي إِلَيْكَ غَيْرَ مُفْتُونٍ». «خدایا! هرگاه به قومی فتنه‌ای را اراده داشتی پس مرا به‌سوی خویش درحالی ببر که به آن فتنه در نیفتاده باشم».

رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٩٤﴾

پس پروردگار! مرا در میان قوم ظالم قرار مده [و با آنان قرین عذاب مکن]. (۹۴)
تفسیر:

یعنی الهی! مرا از زمره‌ی ظالمان و ستمکاران قرار مده به گونه‌ای که همراه با آنها من هم نابود شوم.

مصطفی خرمدل در تفسیر «ترجمه معانی قرآن» می نویسد: «لا تَجْعَلْنِي...»: مراد این است که اگر کافران طاغی و ستمگران یاغی را به عذاب گرفتار فرمودی، مرا همراه ایشان گرفتار عذاب مفرما. یعنی گاهی فتنه و بلا بیگناه و گناهکار، یا تر و خشک را شامل می شود، پروردگارا در چنین مواقعی مرا از عذاب به دور دار (أنفال / آیه ۲۵).

دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر آیه مبارکه میفرماید: پس پروردگار! در آن صورت مرا با کافران هلاک مکن و مرا از عذاب و خشمت به سلامت دار؛ مرا در مجازات با اشرار یکجا نساز، بلکه از کسانی قرارم ده که از ایشان راضی گردیده‌ای؛ مرا همراه ابرار قرار ده. (تفسیر المیسر)

ابو حیان گفته است: مسلم است پیامبر صلی الله علیه و سلم معصوم است و از این که در زمره‌ی ستمکاران قرار گیرد بعید و غیر ممکن است، اما به عنوان اظهار بندگی و فروتنی در پیشگاه خدا به او امر شده است دعا کند.

وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ ﴿٩٥﴾

و به یقین ما تواناییم آن عذابی که به آنان وعده می دهیم به تو نشان دهیم. (۹۵)
تفسیر:

به یاد داشته باشید که: تأخیر در عذاب، نشانه‌ی ناتوانی الله متعال نیست: مفسران در تفسیر آیه مبارکه می نویسند: پروردگار با عظمت در این آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم دلداری داده، میفرماید: ای پیامبر! و به راستی خداوند با عظمت بر این امر تواناست که آنچه را از عذاب دنیا به کافران وعده اما بر مبنای حکمت خود آن را به تأخیر می‌اندازیم. این حکمت‌های عبارتند از:

به آنان مهلت می‌دهد تا توبه کنند می‌دانیم برخی از آنان به‌زودی ایمان خواهند آورد. با آنان اتمام حجت کند.

در آینده افراد مؤمنی از نسل آنان به وجود می‌آید.

به خاطر وجود پیامبر صلی الله علیه وسلم که مایه‌ی رحمت و برکت است.

ادْفَعْ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ﴿٩٦﴾

بدی را با بهترین روشی آن دفع کن؛ ما به آنچه که [مشرکان به ناحق ما را به آن] وصف می‌کنند، داناتریم. (۹۶)

تفسیر:

بدی را میتوان با بدی جواب داد، ولی این برخورد و این شیوه رفتار برای رهبریک مجتمع شایسته و مناسب نمی باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم تحت تربیت خداوند و مأمور برخورد به بهترین شیوه با بدی‌های دشمنان است. طوریکه در این بابت می فرماید: ای پیامبر! بدی از سوی مردم را

با بدیی از نزد خود مقابله نکن، بلکه شکیبایی و بردباری و گذشت در پیش گرفته و بدی را با نیکی جواب ده تا به رحمت دانای غیب دست یابی؛ به علاوه این روش، سبب کفاره شدن گناه و رویکرد دل‌ها به سویت می‌شود.

امام ابن کثیر در تفسیر خویش می‌نویسد: خدا در نشست و برخاست با مردم او رابه در پیش گرفتن سودمندترین روش یعنی نیکی در مقابل بدی راهنمایی فرموده است، تا خاطر طرف را جلب کند و دشمنیش را به دوستی و کینه‌اش را به مهر و محبت، مبدل کند. (مختصر ابن کثیر ۵۷۴/۲).

«نحن أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ»: ما به آنچه وصف می‌کنند، داناتریم، ما به حال و وضع و تکذیب و استهزای آنان با خبر هستیم، یعنی: داناتریم به آنچه که تو را به آن وصف می‌کنند، از اوصافی که تو برخلاف آن هستی، یا داناتریم به آنچه که از شرک و تکذیب وصف می‌کنند پس به آنها در برابر آن جزا می‌دهیم.

وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ﴿٩٧﴾

و بگو: پروردگار! از وسوسه‌های شیطان‌ها به تو پناه می‌آورم. (۹۷)

تفسیر:

«هَمَزَاتٍ»: جمع هَمَزَة، تحریکات. مراد وسوسه‌ها است. پناه بردن به پروردگار با عظمت باید مکرر و جدی باشد. و تنها پناهگاه مطمئن همانا الله متعال است. نباید فراموش کنیم که شیاطین، متعدّد و وسوسه‌های آنان نیز متعدّد و گوناگون است. در آیه مبارکه میفرماید: ای پیامبر! و بگو: پروردگار! از وسوسه‌های فریبنده و از تحریکات اغوا گرانه شیاطین و از دعوت‌های انگیزنده آن‌ها به سوی گناه، فحشا و منکر به تو پناه می‌آورم. الهی ما را از شر شیطان رجیم و از وسوسه‌های فتنه انگیز آن نجات دهی. آمین یا رب العالمین.

وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ ﴿٩٨﴾

و از اینکه آنان نزد من حاضر شوند نیز به تو پناه می‌برم ای پروردگار! (۹۸)

تفسیر:

بالاخر از وسوسه، حضور شیطان هاست، یکی از راه‌های نفوذ شیطان، اشاره‌ها و وسوسه‌های او نسبت به برخوردهای بد ما با دیگران است. پروردگار! و از اینکه شیاطین در چیزی از کارها و امورم حاضر شده و آن امر را بر من تباه سازند، به تو پناه می‌برم. در حدیث شریف به روایت عمرو بن شعیب (رض) از پدرش و او از جدش آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم کلماتی را به ما تعلیم می‌دادند که خود ایشان هنگام خواب برای دفع ترس میخواندند: «باسم الله أعوذ بكلمات الله التامة من غضبه وعقابه ومن شر عباده ومن همزات الشياطين وأن يحضرون». «به نام خدا به کلمات تامه او پناه می‌برم از خشم وی و عقابش و از شر بندگانش و از وسوسه‌های شیاطین و از این‌که حاضر شوند».

در روایاتی آمده است که: عبدالله بن عمرو (رض) این دعا را به کسانی از فرزندان او که به حد بلوغ میرسیدند، تعلیم می‌داد تا آن را در هنگام خوابشان بخوانند و کسی از آنان هم که کوچک بود و نمی‌توانست این دعا را حفظ کند، عبدالله آن را می‌نوشت و بر گردنشان می‌آویخت.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (99 الی 111) مطالبی در باره آرزوی بازگشت به دنیا برای جبران گذشته، سنجش‌های رستگاری در حساب و کتاب قیامت، مورد بحث قرار گرفته است.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿٩٩﴾

آنگاه که یکی از ایشان را مرگ فرارسد، گوید پروردگار، مرا باز گردانید. (۹۹)

تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که؛ منحرفان روزی بیدار خواهند شد و تقاضای بازگشت به دنیا را خواهند کرد، اما آن تقاضا نشدنی است. کفار همچنان به توصیف‌های ناروا و کردارهای زشت وبد خود ادامه می‌دهند. تا زمانی که مرگ به سراغ یکی از آنان آید، و درآستانه مرگ قرار گیرد و وحشتی و سختی ها را که پیش رو داردمشاهده کند، باید گفت که: ضایع کردن عمر و فرصت، سبب حسرت در هنگام مرگ است طوری که یاد آوری شدیم؛ انسان در آن وخت از خواب غفلت بیدار شده آن‌گاه می‌گویند: «قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ» آن‌گاه از فرط پشیمانی و حسرت می‌گوید: پروردگارا! مرا به دنیا باز گردان. مرا به سوی دنیا بازگردانید، مرا بازگردانید. ارجعون: صیغه جمع به معنی تکرار است. در این شکی نیست که: تقاضای بازگشت از سوی کفار جدی به نظر میرسد، ولی قول و گفتار آنان در مورد صالح شدن مشکوک است.

لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٠٠﴾

امید است در [برابر] آنچه [از عمر، مال و ثروت در دنیا] واگذاشته ام کار شایسته ای انجام دهم. [به او می‌گویند:] این چنین نیست [که می‌گویی] بدون تردید این سخنی بی فایده است که او گوینده آن است، و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند. (۱۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَعَلِّي»: تا این که من. شاید که من. «فِيمَا تَرَكْتُ»: در برابر فرصتهایی که از دست داده‌ام. در برابر اموال و اشیایی که آنها را ترک گفته‌ام و از آنها جدا گشته‌ام. به عوض ایمان و اعمال نیکویی که نداشته‌ام. «بَرْزَخٌ»: حائل و مانعی که ایشان را از رجوع به دنیا باز می‌دارد. عالم برزخ. مراد از برزخ، مرگ و یا این که جهان میان مرگ و رستاخیز است که بدان عالم قبر و عالم ارواح نیز گفته می‌شود. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

مفسیر تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی می‌نویسد: «كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا» نه هرگز! «كَلَّا» کلمه‌ایست برای منع و زجر به کار می‌رود. یعنی: برگشتی به دنیا در کار نیست، بنابر این باید از این آرزو خویش دست بردارد؛ زیرا درخواستش بی فایده است و به آن ترتیب اثر داده نمی‌شود. «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿100﴾» در مقابل آنها عالم برزخ قرار دارد که مانع برگشتن آنها به دنیا می‌باشد و از برگشتن آنها جلوگیری می‌کند و تا روز رستاخیز در آن خواهند بود. مجاهد گفته است: برزخ مانع و حایل بین دنیا و آخرت است.

بناءً کسانی که مُکنت و امکاناتی دارند، باید بیشتر در این دنیا که مزرعه آخرت است، عمل صالح انجام دهند. ولی با تاسف، غرور و غفلت برای تعداد از انسانها چنان دائمی است، که از خواب غفلت در عالم برزخ بیدار میشوند و در آن وقت تقاضای برگشت به دنیا را مطرح می‌کنند اما این تقاضی شان عملی نشدنی نیست، اقرار کافران به اشتباه، تنها با زبان کافی نیست بلکه باید پشتوانه‌ی قلبی هم در بر داشته باشد.

فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿١٠١﴾

پس هنگامی که در صور دمیده شود، در آن روز نه میانشان خویشاوندی و نسبی وجود خواهد داشت و نه از اوضاع و احوال یکدیگر می‌پرسند. (۱۰۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الصُّور»: بوق. مراد صور دوم است که نشانه رستاخیز مردگان است (انعام آیه 73). «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ»: هیچ‌گونه روابط فامیلی و خویشاوندی بر جای نمی‌ماند. بدین معنی که

در قیامت انسان است و اعمالش و هیچ کس از دیگری دفاع نمی‌کند و نسبت‌ها و خویشاوندی‌ها از کار می‌افتد (عبس / 34 - 37).

«لَا يَتَسَاءَلُونَ»: از همدیگر نمی‌پرسند. این عدم پرسش از یکدیگر در آغاز هنگامه رستاخیز است (سوره: قصص آیه 66، معارج آیه 10) و الا بعد از آن پرسش و مجادله در می‌گیرد (صافات آیه 27، طور آیه 25، مدثر آیه 40). «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ»: وقتی برای بار دوم در صور دمیده شد؛ یعنی برای حشر و نشر در صور دمیده شد، و مردم از قبرهای شان بیرون شوند.

«فَلَا أُنسَبُ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ»: در قیامت، اسناد افتخار دنیوی محو می‌شود. دیگر نه موقعیت‌های برتر اجتماعی (مانند مال و ثروت و جاه که در دنیا داشته‌اند) به درد شان می‌خورد و نه پیوندهای نسبی و خویشاوندی‌ها و فخر ورزیدن به آنها؛ سودی را بیار می‌آورد. چرا که موقف محشر، جایگاه نمایش نیکی‌ها و بدی‌ها و ثواب‌ها و گناهان است نه محل طرح ادعاهای بی‌پشتوانه و باطل.

در آن روز از شدت خوف و ترس و سراسیمگی، رحم و مهر و محبت رخت برمی‌بندد، به گونه‌ای که انسان از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندان می‌گریزد.

در این موقف هیچ‌کس از حال دیگری نمی‌پرسد؛ زیرا هر کس برای خود چنان وضع پرت و پریشانی و پر از گرفتاری دارد که او را از پرداختن به دیگران بی‌نیاز می‌سازد. در حدیث شریف به روایت بزار و بیهقی آمده است که چون عمر بن الخطاب با ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب ازدواج نمود، فرمود: «به خدا سوگند که مرا در این کار هدفی جز این نیست که از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمودند: «کل سبب و نسب فانه منقطع يوم القيامة الا سببي ونسبي». «هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع شدنی است، مگر سبب و نسب من». پس این استثنایی در حق رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد پیوند خویشاوندی و نسبی ایشان است.

باید متذکر شد که: بزرگ‌ترین خسارت انسان، هدر دادن عمر و استعدادهای خویش است. ورستگاران، کسانی هستند که برای روز قیامت خویش ذخایری داشته باشند.

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٠٢﴾

پس کسانی که میزان اعمال نیک‌شان سنگین باشد، پس این گروه، ایشان نجات یافته‌اند. (۱۰۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ثَقُلَتْ»: سنگین شود. مراد رجحان کفه حسنات بر سیئات، و ارزشمندی اعمال و اقوال انسان است در پیشگاه الله متعال. «مَوَازِينُ»: جمع موزون، برکشیده‌ها و سنجیده‌ها. هدف از آن کردار و گفتار و پندار دنیوی انسان است. یا جمع میزان، به معنی ترازوی اعمال است (سوره: اعراف آیه 8، سوره انبیاء آیه 47). «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

حقیقت هم همین است که: رستگاران، کسانی هستند که برای قیامت ذخایری و توشه‌ای داشته باشند، طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ» پس کسانی که ثواب‌های‌شان از اعمال شایسته بسیار باشد و این ثواب‌ها روز حساب در کفه میزان برگناهان سنگینی نماید، «فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» بی‌گمان او به نعمت‌های ابدی و جاودانه نایل و رستگار شده است.

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿١٠٣﴾

و کسانی که اعمال وزن شده آنان سبک [و بی ارزش] است، همانانند که سرمایه وجودشان را از دست داده و در دوزخ جاودانه اند. (۱۰۳)

تَلْفُحُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالْحُونِ ﴿١٠٤﴾

و آتش دوزخ چهره‌هایشان را می‌سوزاند، و آنها در آنجا غمگین و ترش روی‌اند. (۱۰۴)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَلْفُحُ»: شعله می‌زند. مراد سوزاندن و بریان کردن است. «كَالْحُونِ»: ترش‌رویان و چهره در هم کشیدگانی که لب‌هایشان از درد و رنج جمع و باز بماند. «ترجمه معانی قرآن» .

تفسیر:

«لَفْحُ» به معنای سوزاندن چهره و «كَلْحُ» به معنای برگشتن لب و آشکار شدن دندان‌ها است. «تَلْفُحُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ» زبانه و حرارت آتش دوزخ از شدت سوزش و شرارتی که دارد هر لحظه و پیوسته به شدت چهره دوزخیان را می‌سوزاند. «تَلْفُحُ» فعل مضارع و رمز استمرار را بیان می‌کند.

ذکر اختصاصی (وجوه) را بخاطری نموده است، زیرا چهره، شریفترین و گرامی‌ترین اعضای انسان است.

«وَهُمْ فِيهَا كَالْحُونِ»: و آنان در دوزخ ترش، سیمای کریه و زشت، لب‌های شان در هم فرو رفته و بریان دندان‌های شان نمایان است. کفار در دوزخ، هم عذاب جسمی دارند، «تَلْفُحُ وُجُوهُهُمْ» و هم توبیخ و عذاب روحی.

ابن مسعود گفته است: دندان‌های آنان نمایان و لب‌هایشان به هم آمده و سر‌هایشان با شانه‌ی آتشین نشانه می‌شود. در حدیث آمده است: «آتش او را کباب کرده تا جایی که لب بالایش تا وسط سر جمع میشود و لب زیرینش فرو افتاده تابه ناف میرسد». (اخراج از ترمذی و گفته است: حسن غریب است.)

أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تَتْلُو عَلَيْكُمْ فَمَنْتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ ﴿١٠٥﴾

[الله به آنان می‌گوید:] آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد و شما [همواره] آنها را تکذیب می‌کردید؟ (۱۰۵)

تفسیر:

«أَلَمْ تَكُنْ...»: مراد این است که آیات من برای شما خوانده می‌شد و شما بدان‌ها ایمان نمی‌آوردید و بلکه یأوه و دروغ می‌نامیدید.

در روز قیامت به کافران به عنوان سرزنش و توبیخ گفته می‌شود: آیا آیات کتاب الهی قرآن در دنیا با دلایل قاطع و استوار به شما خوانده نمی‌شد.

«فَمَنْتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ» با وجود این که کاملاً واضح بود همواره آن را مورد تکذیب قرار میدادید و می‌گفتید که این آیات از جانب خداوند متعال نیست؟

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ﴿١٠٦﴾

می‌گویند: ای پروردگارا! تیره‌بختی و شقاوت ما بر ما غالب شد، و ما گروهی گمراه بودیم. (۱۰۶)

تفسیر:

«قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا» وجدان‌ها در قیامت بیدار می‌شوند و مجرمان به گناهان خود ذلیلانه اعتراف می‌کنند، چون علیه آن‌ها حجّت اقامه شد و آنان به این یقین رسیدند که هلاک می‌شوند بناءً گفتند: پروردگارا! «وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ﴿106﴾» «و ما مردمی گمراه بودیم» که با این شقاوت و بدبختی خود را تباه ساختیم.

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِن عَدْنَا فَأَنَا ظَالِمُونَ ﴿١٠٧﴾

ای پروردگارا! ما را از این جا بیرون کن، پس اگر باز (به سوی کفر و شرک) برگشتیم، پس در این صورت ظالم خواهیم بود. (۱۰۷)

تفسیر:

«عَدْنَا»: برگشتیم. دعوت کردیم.

در آیه قبلی خواندیم که آنان اول به گناه خود اقرار و اعتراف کردند، و سپس به خواهش و زاری روی می‌آورند، و گفتند پروردگارا! ما را از دوزخ نجات ده تا به دنیا باز گردیم و هدایت شویم و آنکه اگر باز هم به گمراهی بر گشتیم این بار دیگر ظلم کرده‌ایم و عذاب بر ما واجب شده است. اما جواب یأس و نومیدی شنیدند.

قَالَ احْسَبُوا فِيهَا وَلَا تَكْمُونَ ﴿١٠٨﴾

(الله) فرماید: با ذلت و رسوایی داخل شوید و با من سخن نگوئید. (۱۰۸)

تفسیر:

«إِحْسَبُوا»: بتمرکید! چخه! ساکت! این اصطلاح برای راندن و دور کردن سگ به کار می‌رود و نسبت به انسان، برای ساکت کردن زبونا نه است (سوره: بقره/آیه 65).
در التسهیل آمده است: «احسبوا» کلمه‌ایست که برای راندن سگ‌ها به کار می‌رود، پس متضمن توهین و راندن است. (التسهیل ۵۷/۳)

الله متعال سرزنش کنان به آنان می‌فرماید: دلیل و حقارت زده در آتش باقی بمانید و با من سخن نگوئید! ساکت شوید به مانند سکوت سگ. چنان که وقتی سگ به چیزهای پاک نزدیک شود، به او گفته می‌شود: گم شو! در این وخت اند که: از رحمت ارحم الراحمین ناامید می‌شوند.

إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴿١٠٩﴾

[به یاد دارید که] گروهی از بندگان من می‌گفتند: ای پروردگار ما! ایمان آوردیم، پس ما را ببامرز و به ما رحم کن، و تو بهترین رحم‌کنندگانی. (۱۰۹)

فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُم ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ ﴿١١٠﴾

ولی شما آنان را به مسخره گرفتید، تا جایی (که غافل شدید و) ذکر و عبادت مرا از یادتان برد، و شما بر آنان (بندگان مخلص من) می‌خندیدید. (۱۱۰)

تفسیر:

«سَخِرِيًّا»: سخر: مسخره کردن، تحقیر کردن. سخری (بکسر سین و ضم آن): مسخره شده و تحقیر شده و نیز به معنی تسخیر شده آید.

شیخ مجاهد در تفسیر آیه مبارکه می‌فرماید: آنها عبارت بودند از: بلال، خباب، صهیب و عمار و سلمان و امثال ایشان را مسلمانان مستضعفی که ابوجهل و یارانش آنان را مسخره می‌کردند. (تفسیر قرطبی ۱۵۴/۱۲).

«تا حدی که یاد مرا از خاطرتان فراموش گردانیدند» یعنی: تا بدانجا که به سبب شدت اشتغال به استهزا و تمسخر ایشان، یاد الله متعال را فراموش کردید «و شما بر آنان می‌خندیدید» در دنیا، از این‌که به عبادت و نیایش من مشغول بودند.

إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿١١١﴾

ولی من امروز آنان را به خاطر صبر و استقامتشان (در برابر اذیت و تمسخر مردم) پاداش دادم آنها پیروز و رستگارانند. (۱۱۱)

تفسیر:

یعنی مسلمانان بر ایذای عملی و آزار زبانی شما صبر کرده بودند امروز به چشم سر می‌بینید که آنها در مقابل شما چه ثمره یافتند آنها را به مقامی رسانیدیم که در آنجا از هر حیث کامیاب و به هر نوع لذتها و مسرتها نایل اند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه قبلی از منکران قیامت و این که آنان بار دیگر به دنیا باز نخواهند گشت، بحث بعمل آمد. اینک در آیات متبرکه (112 الی 118) که از جمله آیات پایانی سوره نیز می‌باشد در باره اینکه فرشتگان به امر الله متعال از دوزخیان درباره ی مدت زیستشان در

دنیا به شیوه ی توبیخ سؤال میکنند؛ هر چند هدف سؤال نیست. سپس خداوند دلیل زنده شدن را بیان می نماید و به پیامبر دستور می فرماید، از بارگاه او آمرزش و رحمت بجوید تا امتش نیز شیوه ی آمرزش را فراگیرند و راه یابند و مانند بی باوران نباشند.

قَالَ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ﴿١١٢﴾

(آن گاه الله به کافران) می گوید که می دانید شما چند سال در زمین توقف کرده اید. (۱۱۲)

تفسیر:

در قیامت از مردم سؤال می شود: شما چه مدتی در دنیا اقامت داشتید؟ «كَمْ لَبِئْتُمْ» این سؤال چندین بار در قرآن مطرح شده و هرکس طبق پندار خود جواب آنرا ارایه میدارد.

تعدادی می گویند ما به مقدار ساعتی از يك روز، در دنیا ماندیم. «سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ» (احقاف، 35) تعدادی می گویند يك شامگاه، یا يك صبح. «عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا» «نازعات، 46». يك روز یا قسمتی از يك روز. «يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» مومنون 113.

عبدالرؤف مخلص مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: چون آنان خواستار بازگشت به سوی دنیا می شوند، پروردگار متعال از آنان به طریق سرزنش و توبیخ سؤال میکند: چند سال در دنیا به سر بردید؟ تا این حقیقت را برای شان روشن سازد که در دنیا آن مقداری را که برای پندگرفتن و رسیدن به حقیقت لازم بود، عمر کرده اند، هر چند آن مقدار عمر، نسبت به آخرت اندک بوده است.

قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَاسْأَلِ الْعَادِينَ ﴿١١٣﴾

در جواب میگویند: تنها به اندازه يك روز یا قسمتی از يك روز! از آنها که میتوانند بشمارند سؤال فرما. (۱۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ...»: این پاسخ یا پاسخ های دیگری توسط گروه های مختلف دوزخیان است (سوره: بقره/ آیه 259، یونس/ آیه 45، طه/ آیه 103، نازعات/ آیه 46) در مقام مقایسه عمر ناچیز این جهان با عمر طولانی و ابدی آن جهان است. «الْعَادِينَ»: شمارندگان. حسابگران و حسابرسان. «ترجمه معانی قرآن».

آنان در حالیکه از شدت خوف و ترس در دهشتی عظیم به سر می برند جواب میفرمایند: در دنیا فقط یک روز یا بخشی از یک روز زندگی کردیم؛ از شمارگران که ماه ها و روزها را برمی شمارند یا فرشتگانی که نگاهیانی که اعمال و عمرهای بندگان را می شمارند بپرس زیرا آنها از ما داناتراند.

قَالَ إِنَّ لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١٤﴾

الله میفرماید: جز اندکی درنگ نکردید، کاش شما می دانستید. (۱۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«...لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»: اگر اندک دانش و معرفتی می داشتید، در پرتو آن متوجه عمر محدود و ناچیز خود در برابر عمر نامحدود و سرمدی آخرت می شدید. بعضی حرف (لَوْ) را به معنی (لَبِئْتُمْ) دانسته اند که در این صورت معنی چنین میشود: ای کاش! شما این مطلب را در دنیا می دانستید. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

و اگر نزد شما علم سودمندی بود که به راه ثواب رهنمایی تان میکرد، بر انجام طاعت و ترک معصیت صبر می کردید در آن صورت یقیناً به رضوان و حنان دست می یافتید.

امام فخر رازی میفرماید: به آنها گفته می‌شود: درست گفتید، جز مدتی کوتاه در دنیا نبودید، آن هم سپری شد و گذشت. منظور این است که کوتاهی ایام دنیا را در مقابل ایام آخرت به آنها یادآور شود. (تفسیر کبیر ۱۲۷/۲۳)

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ (۱۱۵)

آیا پنداشته اید که شما را بیهوده و عبث آفریدیم، و اینکه به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟ (۱۱۵)

تفسیر:

«عَبَثًا»: بیهوده. باطل. بی‌فلسفه و حکمت. مراد این است که خداوند مردمان را در اصل برای سزا و جزای آخرت آفریده است (سوره: یونس آیه ۴). باید گفت که: آفرینش انسان، هدفدار است. و درکار خداوند عبث و بیهودگی اصلاً گنجایش ندارد. زندگی دنیا بدون آخرت، بیهوده و لغو است. انسان مسئول و متعهد است. (باید خود را برای پاسخ گویی در قیامت آماده کنیم). هدف آفرینش انسان، در این جهان خلاصه نمی‌شود.

همچنان قابل تذکر است که: در دنیا نتیجه کامل نیکی و بدی بدست نمی‌آید اگر بعد از این زندگی حیات دیگر نباشد گویا این تمام کارخانه محض بازیچه تماشا و بی نتیجه است. بنابراین آن ذات باری تعالی بلندتر از آن است که شما به فکر ناقص، خود پنداشته آید. دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: ای بندگان! آیا پنداشتید که الله متعال شما را بی‌هوده و بی‌هدف آفریده است؟ به طوری که نه امری در کار است و نه نهی، نه ثواب و نه عقاب و به سوی خدا باز نمی‌گردید تا هر عمل کننده‌ای را در برابر عملش جزا دهد؟ (تفسیر المیسر)

تفسیر: در دنیا نتیجه کامل نیکی و بدی بدست نمی‌آید اگر بعد از این زندگی حیات دیگر نباشد گویا این تمام کارخانه محض بازیچه تماشا و بی نتیجه است. بنابراین ذات باری تعالی بلندتر از آن است که شما به فکر ناقص، خود پنداشته آید.

﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ﴾ (۱۱۶)

پس بزرگتر و برتر است خداوندی که فرمانروای حق است (از اینکه شما را بیهدف آفریده باشد) معبودی جز او نیست و او پروردگار عرش کریم است. (۱۱۶)

تفسیر:

«الْمَلِكُ الْحَقُّ»: شاهنشاه حقیقی و فرمانروای راستین. «الْكَرِيم»: عظیم (سوره: مؤمنون آیه ۸۶). چیزی که از آن خیرات فرود آید. آنچه خداوند بزرگوارش فرموده باشد.

بناء آفرینش خلق جز به حق و راستی نیست؛ در ورای آفرینش حکمتی بزرگ وجود دارد که همانا پرستش خدای متعال است، هموکه معبود و پروردگاری جز وی نیست و همو که پروردگار عرش گرامی است.

﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ (۱۱۷)

و هرکس با الله معبود دیگری بپرستد [که] هیچ دلیلی بر حقانیت آن ندارد، حسابش فقط نزد پروردگار اوست؛ بدون تردید کافران، رستگار نمی‌شوند. (۱۱۷)

تفسیر:

«يَدْعُ»: فرا خواند. پرستش نماید.

بناء آفرینش خلق جز به حق و راستی نیست؛ در ورای آفرینش حکمتی بزرگ وجود دارد که همانا پرستش خدای متعال است، همان که معبود و پروردگاری جز وی نیست و همان که پروردگار عرش گرامی است.

امام نسفی در تفسیر خویش می نویسد: خداوند متعال این سوره مبارکه را با آیه «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» [1] آغاز کرد و آن را با: «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ» [المؤمنون: 117]. (بدون تردید کافران، رستگار نمی شوند) به پایان آورد. تا تفاوت بین دو گروه مؤمن و کافر مشخص شود. پس فاصله و تفاوت بین اول و آخر بسی است!

مؤمن کیست؟

ایمان، تنها یک «کلمه» نیست، بلکه یک «باور قلبی» است که ما را متوجه جهتی می کند و بدان بر می انگیزد و عزم ما را بدان سو می کشاند و حرکت و عمل ما را شکل می دهد. و در «چگونه زیستن» نقشی مهم دارد و محور ارزش گذاری برای اندیشه ها و عملکردهای مردم است. به دلیل همین اهمیت است که گام اول ورود به مسیر بندگی و مسلمانی، «ایمان» است و کسی که این باور مقدس را داشته باشد، «مؤمن» نامیده می شود.

ایمان، گرایش قلبی و وابستگی فکری و اعتقادی و روحی به یک موجود برتر، به یک آفریدگار توانا، به یک مکتب نجات بخش، به یک زندگی دیگرپس از این دنیا (معاد)، به یک کتاب مقدس که از سوی خدا نازل شده است (قرآن)، به پیامبرانی که سفیران الهی برای هدایت بشرند، به وحی و ما وراء الطبیعه و... است.

اما مؤمن کیست؟

به فرموده قرآن، مؤمنان خدا را باور دارند، مطیع فرمان اویند، از قیامت بیمناکند، توکلشان بر خداست، از گناهان پرهیز می کنند، پیوسته در پی انجام اعمال صالحند، اهل تقوا و ایثارند، در راه خدا انفاق خالصانه می کنند، نام خدا دل‌هایشان را آرام می کند، با نماز و عبادت به خدا نزدیک می شوند، به مزدها و وعده‌های الهی امیدوارند، در راه خدا با دشمنان می جنگند، کفار را به سرپرستی خود نمی گیرند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند، جانشان را در راه دین فدا می کنند، دوستدار خدا و رسولند، اگر خطا و گناه کنند توبه و استغفار می کنند، راستگو و درست کردارند، به پدر و مادر خویش نیکی می کنند، در قیامت شادمانند، به عهدی که با خدا بسته‌اند وفادارند و... خیلی صفات و ویژگی‌های دیگر، که در این مختصر نمی گنجد.

کفر چیست و کافر کیست؟

اصطلاح کافر اصلاً به معنی منکر بودن و باور نکردن یک امر است. اما در ادبیات دینی، کافر به معنی انکار کنند و پوشاننده ی حقیقت؛ و مقابل مومن و مسلمان در نظر گرفته شده است.

بی دین، ناگرویده و بی کتاب نیز مترادف دیگر کافر اند. در قرآن عظیم الشان و در بسا موارد، کافر به معنی نا سپاسی از نعمات خدا نیز آمده.

در متون دینی همچنین نزد فقها و حاکمان شرع؛ کافر به چندین دسته تقسیم شده اند.

- کافر فقهی
- کافر کلامی
- کافر حربی
- کافر ذمی
- کافر مشرک
- کافر منافق
- کافر مرتد
- کافر ملحد

- کافر فقهی / کافر کلامی:

در علم کلام و جهان بینی دینی کسانی که به رسالت پیامبر و وحدانیت خدا اقرار ندارند،

به احکام کلیدی دین نیز عمل نمایند، اما یکی از ارکان دین را قبول نداشته باشند، کافر فقهی و کلامی شمرده می شوند.

- کافر ذمی:

به سخن کوتاه؛ کافر ذمی به آن دسته از پیروان ادیان دیگر گفته می شود که در سرزمین اسلامی و بدون مخاصمه با مسلمانان زندگی می کنند. در بعض متون دینی کافر ذمی را کافر کتابی نیز خوانده اند.

- کافر حربی:

کافر حربی به کسانی گفته میشود که با اسلام و مسلمین در حال جنگ باشند.

- کافر مشرک:

کافر مشرک کسانی اند که به بیش از خدای که در ادیان پیامبران سامی شناخته شده، باور داشته باشند. از دیدگاه علمای سلف کسانی که جز خدای یکتا، از دیگران یاری طلبند، در ارکان نماز کمی و بیشی آورند، همسر پیامبر (به خصوص عایشه) خلفا و صحابه را تلعین و انکار کنند، هم کافر و هم مشرک در نظر گرفته می شوند. سلف تشیع متعارف را داخل همین امور دانسته و بر کافر بودن شان اسرار می ورزند.

- کافر منافق:

کافر منافق کسانی اند که در باطن مسلمان نیستند اما در ظاهر خود را مسلمان جلوه میدهند.

- کافر مرتد:

کافر مرتد به دو گروه «مرتد فطری» و مرتد «ملی» تقسیم شده، کافر مرتد بطور خلاصه یعنی کسانی که بعد از پذیرفتن اسلام بدان پشت بگردانند. اما جزئیاتش این است: مرتد فطری؛ کسی که از والدین مسلمان به دنیا آمده و بعد از بلوغ از دین بر گردد، حتا اگر توبه هم کند، توسط حاکم شرع باید اعدام شود.

- مرتد ملی:

شخصی که از والدین مسلمان به دنیا آمده و بعد از بلوغ مسلمان شود و باز از دین برگردد، اگر توبه نکند، توسط حاکم شرع اعدام می شود.

- کافر ملحد:

به شخص اطلاق میگردد که الله متعال باور و اعتقاد نداشته باشد و معادل لاتینی آن «اتئیسم» است.

گروه بندیبی دیگر کافر در فقه:

کافر اهل کتاب، اما حربی.

کافر اهل کتاب ذمی.

کافر اصلی کسی که از والدین کافر به دنیا آمده و هنگام بلوغ، خدا را آگاهانه انکار می کند.

وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴿۱۱۸﴾

(و بگو: پروردگارا! بیامرز و رحم کن) مؤمنان را در رحمت زیادتر از مغفرت (زیرا تو بهترین بخشایندگانی) برترین رحم کننده ای. (۱۱۸)

تفسیر:

در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق (رض) آمده است که فرمود: «یا رسول الله! به من دعایی بیاموزانید تا آن را در نمازم بخوانم». فرمودند: «بگو: اللهم اني ظلمت نفسي ظلماً كثيراً، وأنه لا يغفر الذنوب إلا أنت، فاغفر لي مغفرة من عندك وارحمني إنك أنت الغفور الرحيم». «بارخدایا! من بر خود بسیار ستم کرده‌ام و جز تو کسی گناهان را نمی آمرزد پس بر من بیامرز به آمرزشی از جانب خود و بر من رحم کن که تو آمرزگار مهربان هستی».

قابل یاد آوری است که: دو آیه اخیر این سوره، از آیات شفاء است. از عبدالله بن مسعود (رض) روایت شده است که او از نزد مرد مریضی می‌گذشت پس در گوش وی خواند: «أَفْحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا» [المؤمنون: 115] تا آخر سوره؛ و آن شخص مریض شفا یافت. پس این خبر به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید، آنحضرت صلی الله علیه وسلم به عبدالله فرمودند: «در گوش وی چه خواندی؟» او حکایت را بازگفت. آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قسم به ذاتی که جانم در اختیار اوست، اگر کسی آن را از روی یقین بر کوهی بخواند، قطعاً آن کوه از بین می‌رود». پس آنچه معتبر است؛ ایمان، یقین، صفای خواننده و استعداد و قابلیت مریض برای درمان با قرآن است.

«وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ» (118): به منظور آموزش امت اسلام به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور داده‌ست تا از خداوند طلب بخشودگی کند، تا امتش نیز ستایش و دعا را پیشه کنند.

در دعا، ستایش از الله را نباید فراموش کنیم. «اللهم اغفر لنا وارحمنا برحمتك التي وسعت كل شيء يا أرحم الراحمين. اللهم آمين».

مطالعه کنندگان گرامی!

همانطوریکه در بدایت سوره در مورد رستگاری و سرافرازی مؤمنان اشاره بعمل آمد: «قد أفلح المؤمنون» و پایان سوره عدم رستگاری کافران را بیان میکند: «إله لا يفلح الكافرون» تا تفاوت میان این دوگروه به روشنی مشهود گردد. پس ای انسان! بگو: پروردگارا! گناهان و خطاهایم را ببوشان و بر ناتوانیهایم رحم کن؛ چون تنها آمرزنده و رحم آورنده تویی.

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة النور

جزء 18

سورة نور در مدینه نازل شده و دارای شصت و چهار آیه و نه رکوع می‌باشد.

وجه تسمیه:

روشنایی که خودش آشکار است و چیزهای دیگر را نیز آشکار می‌کند. (قاموس قرآن، جلد 7، صفحه 126).

این سوره به خاطری به نام «نور» مسمی شده، به سبب آن‌که دربرگیرنده آیه‌ای بس نورانی و درخشان، یعنی: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» [النور: 35]، می‌باشد. هکذا مفسران در علت نامگذاری سوره نور می‌نویسند که: در این سوره به صورت کل هفت باره کلمه نور تکرار شده، بناءً به نام سوره نور مسمی شده است. (دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، صفحه 1243).

باید یادآور شد که: سوره نور یکی از مهمترین جنبه‌های اجتماعی را مورد بررسی قرار داده است، که عبارت است از مسأله‌ی خانواده و خطراتی که آن را تهدید میکند. و مشکلات و موانعی که در راه آنان قرار دارد، و به فرو ریختن و ریشه‌کن شدن آن منجر میشود. به علاوه این سوره، حاوی آدابی و الا، حکمت، اندرزهای ارزشمند و عالی است. این سوره رهنمود های ارزشمند و قیمتی را دربر دارد که بنیاد زندگی شرافتمندانه و باکرامت را استحکام می‌بخشد.

فضیلت سوره نور:

در این سوره، آرامش روح و روان و انس و الفت به انسان دست میدهد؛ زیرا که انسان با ایمان و متعهد به پاکدامنی و پاکی خوشحال و از کار زشت، گمان بد و تهمت زدن ناروا به پاکان بیزار است. به نقل از مجاهد، رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «به مردان خویش سوره مائده و به زنان خویش سوره نور را بیاموزید».

همچنان در روایتی آمده است که: امیر المؤمنین، حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه طی هدایت و فرمان خاصی به مردم کوفه نوشت: «سوره‌ی نور را به زنان تان بیاموزید». بناءً در مفهوم کلی این سوره باید که: (تربیت اجتماعی و اخلاقی مسلمانان؛ عفت ورزی و مبارزه با آلودگی‌ها؛ و در نهایت پاکی امور جنسی) (تفسیر قرآن مهر، جلد 14، صفحه 111).

ارتباط و پیوند سوره نور با سوره مؤمنون:

خداوند متعال سوره مؤمنون را به این مطلب ختم کرد که مردم را بیهوده نیافرید، بلکه برای امر و نهی آفرید، اکنون سوره نور را به ذکر امر و نهی و بیان مقررات دینی آغاز کرده است.

همچنان این دو سوره از دو جهت با هم متناسب اند:

ألف: در بدایت سوره‌ی پیشین «و الذین هم لفروجهم حافظون» آمده و این سوره مطالب زیر را در بر دارد: احکام زنا و زناکار و قذف (متهم کردن به کار زشت)، قصه‌ی افک و افتراء، فرمان به فرو بستن چشم از نامحرم - که مقدمه‌ی پلید کاری را فراهم می‌آورد. ازدواج کردن به خاطر مصون ماندن از زنا، فرمان به پاکی و پاکدامنی و خویشتن داری از کار ناپسند و...

ب: خداوند متعال در سوره‌ی «مؤمنون» به سر آغاز عام در مسأله‌ی آفرینش اشاره می‌کند که آن را بیهوده نیافریده است؛ بلکه انسان‌ها در برابر امر و نهی مسؤول و مکلف اند. این سوره هم به برخی از اوامر و نواهی در چیزهایی که جای لغزش و خطاء و انحراف و گمراهی است، اشاره می‌کند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره نور:

سوره نور به اتفاق همه مفسران از جمله سوره‌های مدنی بوده، و این سوره دارای (6) شش رکوع، و (64) شصت و چهار آیت، و (1335) یک هزار و سه صد و سی و پنج کلمه، و (5881) پنج هزار و هشت صد و هشتاد و یک حرف، و (2667) دو هزار و شش صد و شصت و هفت نقطه است. (فیض الباری فی شرح «التجرید للجامع الصحیح» (ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره‌های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفصیل آن را می‌توانید در سوره فاطر مطالعه فرمایید).

اهداف و محتوای کلی سوره نور:

هدف‌های اساسی و کلی سوره نور: تربیت اجتماعی و اخلاقی مسلمانان؛ بیان آداب و اخلاق و احکام اسلامی؛ حفظ پاک دامن و عفت مردم و مبارزه با آلودگی‌های جنسی.

خصوصیات سوره نور :

سوره نور از سوره‌های مثنایی می‌باشد؛ البته باید گفت که سوره‌های مثنایی از جمله سوره‌هایی هستند که بعد از سوره «مئین» قرار گرفته‌اند و زیر صد آیه قرار دارند، مانند این که سوره مئین مبادی باشند و توالی آن مثنایی آن فرض شده‌اند. (زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 4، صفحه 141).

سوره‌های مثنایی عبارتند از: سوره‌های احزاب، حج، قصص، نمل، نور، انفال، مریم، عنکبوت، روم، یس، فرقان، حجر، رعد، سبأ، فاطر، ابراهیم، ص، محمد، لقمان و زمر. (التمهید فی علوم القرآن، ج 1، ص 313).

مفسر بزرگ جهان اسلام سید قطب در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» در باره این سوره مبارکه می‌نویسد: در این سوره، نور و آثار و مظاهر نور در دل‌ها و جان‌ها ذکر میشود. این آثار و مظاهر در آداب و اخلاق جلوه‌گر می‌آید که ساختار این سوره بر آنها استوار و پایدار می‌گردد. این آداب و اخلاق هم آداب و اخلاق روانی و نفسانی و خانوادگی و اجتماعی هستند. دل را نورانی، و زندگی را نورانی میکنند. زندگی را بدان نور جهانی فراگیر و همه جنبه‌های آن پیوند میدهد که نور در ارواح و جان‌ها است، و تابندگی در قلوب و دل‌ها است، و روشنی در ضمائر و درون‌ها است، و این‌ها هم همه از آن نور بزرگ استمداد می‌طلبند و سرچشمه میگیرند.

محتوای کلی سوره نور :

سوره نور را میتوان در حقیقت سوره پاکدامنی و عفت و مبارزه با آلودگی‌های جنسی دانست چرا که قسمت عمده هدایات و دساتیر این سوره مبارکه بر محور پاکسازی اجتماع از طرق مختلف از آلودگی‌های جنسی دور میزند.

سوره نور از جمله سوره‌های مدنی است که به احکام تشریحی و مسائل اخلاقی می‌پردازد. سوره شامل احکامی بس مهم و رهنمودهای کلی مربوط به خانواده می‌باشد، که هسته اصلی و خشت زیربنای اجتماع است.

سوره نور احکام و هدایات خویش طی چند مرحله به بیان گرفته است:

مرحله اول بیان مجازات شدید زن و مرد زناکار است که در دومین آیه این سوره با قاطعیت تمام مطرح گردیده است.

سزاهای (حدودی) که بر جرایم انسانی در اسلام و قرآن مشخص گردیده است، سزای زنا از همه‌ی آن سزاهای شدیدتر و بیشتر است، زنا اضافه بر آن که خودش جرم شدیدی است، چندین جرم دیگری را در بر دارد، و نتایج آن موجب تباهی جامعه انسانی است، که علت بیشتر آن‌ها زن و روابط نامشروع با اوست.

مرحله دوم به این امر می‌پردازد که اجرای این حد شدید مسأله ساده‌ای نیست، و از نظر موازین قضایی اسلام شروط سنگینی را در بر دارد.

سپس به همین مناسبت رویداد معروف «افک» و تهمتی را که به یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه وآله زدند مطرح کرده، و قرآن شدیداً این مسأله را تعقیب می‌کند، تا کاملاً روشن شود شایعه سازی درباره افراد پاک چه گناه سنگینی دارد.

سوره در مرحله سوم آداب و روش های اجتماعی را توضیح داده است که باید مؤمنان در زندگی خصوصی و برخوردهای عمومی به آنها پای بند باشند؛ در این سوره با زیبایی خاصی توضیح گردیده است.

که یکی از مهمترین راه‌های پیشگیری از آلودگی‌های جنسی، مسأله نهی از چشم چرانی مردان نسبت به زنان و زنان نسبت به مردان و موضوع حجاب زنان مسلمان را پیش کشیده مشروحاً در این زمینه بحث می‌کند، چرا که یکی از عوامل مهم انحرافات جنسی این دو مسأله چشم‌چرانی و بی‌حجابی است، و تا آنها ریشه‌کن نشوند آلودگی‌ها بر طرف نخواهد شد.

در مرحله چهارم باز به عنوان يك پیشگیری مهم از آلوده شدن به اعمال منافی عفت دستور ازدواج سهل و آسان را صادر میکند تا از طریق ارضای مشروع غریزه جنسی با ارضای نامشروع مبارزه کند.

در مرحله پنجم بخشی از آداب معاشرت و اصول تربیت فرزندان نسبت به پدران و مادران را در همین رابطه بیان می‌کند که در اوقات خاصی که احتمال دارد زن و شوهر با هم خلوت کرده باشند، فرزندان بدون اجازه وارد اتاق آنها نشوند و موجباتی از این راه برای انحراف فکر آنها فراهم نگردد.

اجازه گرفتن به هنگام ورود به منازل دیگران و چشم فرو بستن در مقابل زنان نامحرم و حفظ فرج، و حرام بودن آمیزش مردان با زنان نامحرم و بیگانه.

در این سوره همچنین از مسایل و نکاتی سخن به میان می‌آید که خانواده‌ی مسلمان بر آن پایه‌گذاری میشود، از قبیل پاکدامنی و رعایت حجاب و حفظ وقار و متانت و دوری از فساد و فحشا و پای‌بندی بر شریعت خدا حرمت دین و خودداری از ایجاد تفرق، اختلافات داخلی، و رعایت اصول و موازین اخلاقی؛ چرا که هر زمان این اصول و ضوابط دچار فروپاشی شوند، به نابودی ملت‌ها و جوامع منتهی می‌گردد.

در این سوره بعضی از حدود شرعی که از جانب الله مقرر شده‌اند از قبیل حد زنا و حد قذف، «تهمت زدن زنا یا لواط» و حد لعان، یادآوری به عمل آمده است.

همچنان در این سوره در ضمن این‌که به بحث در مورد مسایل به توحید و مبدأ و معاد و تسلیم بودن در برابر فرمان پیامبر را ذکر می‌کند، در ضمن به مناسبت بحث‌های مربوط به ایمان و عمل صالح سخن از حکومت جهانی مؤمنان صالح العمل به میان آمده و به بعضی از دستورهای دیگر اسلام نیز اشارت شده است.

ترجمه و تفسیر سوره «النور»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾

[این] سوره‌ای است که آن را نازل کرده‌ایم و (عمل به احکام) آن را فرض گردانیدیم و در آن آیات روشن و واضح نازل کردیم، تا متذکر و هوشیار شوید. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُورَةٌ»: سوره در لغت به معنی منزلت و مکان والا و بلندپایه را می‌گویند. سوره: عبارت از آیات زنجیره وار و پیاپی‌ای است که دارای آغاز و انجام می‌باشد. سوره: سور (به فتح سین): بالا رفتن با جهش «و ثوب مع علو» و به ضم سین به معنی دیوار شهر (حصار) است. راغب در علت این تسمیه گفته است: سوره مانند حصار است که قسمتی از آیات را احاطه کرده و یا مانند منازل قمر است سوره یعنی «هذه قطعة من القرآن».

تفسیر:

«سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا» ای محمد! این یک سوره‌ی عظیم الشان از مجموعه سوره‌های قرآن است که بر تو نازل و وحی کرده‌ایم.

«وَ فَرَضْنَاهَا» یعنی: عمل به احکام آن را واجب و لازم و قطعی گردانیدیم. قرآن، قانون الزامی و اجرایی دین است.

«وَ أَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ»: و در آن آیات روشن و واضح نازل کردیم که به شیوه‌ی روشن بر احکام دلالت دارند تا برای شما ای گروه مؤمنان! مشعل و چراغ راه هدایت باشند. در این هیچ جای شکی نیست که: آیات قرآن، روشن و قابل فهم است. (ولی درك قسمتی از آیات آن نیازمند تحقیق و تفسیر را دارد).

تکرار کردن لفظ «أَنْزَلْنَا» برای نشان دادن کمال توجه و عنایت به شأن آن است. طوری که می‌فرماید: ما آن را تنها برای تلاوت محض نازل نکرده‌ایم، بلکه آن را برای عمل و تطبیق نازل کرده‌ایم. «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» تا این که از آن‌ها پند گیرید و آن‌ها را یادآور شوید در معانی آن اندیشیده و به احکام آن عمل کنید. اصول معارف قرآن در فطرت انسان ریشه دارد و با تذکر، پرده‌ی غفلت برداشته می‌شود. و ناگفته نماند که: انسان به پند و تذکر ضرورت دائمی و همیشگی دارد.

خوانندگان گرامی!

حکم اول و دوم این سوره مبارکه همانا، حد و حکم زنا است که در آیات (2الی 3) به بیان گرفته شده است. طوری که می‌فرماید:

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْسَ لَهُمَا عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

به زن و مرد زناکار (که هنوز ازدواج نکرده‌اند) به هر یک از آنان صد تازیانه بزنید. و اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، نباید در (تنفیذ حکم) دین الله درباره آن دونه‌ی دچار دلسوزی شوید. و باید گروهی از مؤمنان شاهد مجازات آن دو نفر باشند. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

إِجْلِدُوا (جلد): تازیانه بزنید. رأفت: دلسوزی، ترحم. فی دین الله: در حکم و دستور الله، در اجرای فرمان دین الله. طائفة: دسته‌ای، گروهی، عده‌ای، جمعی.

زنا چیست؟

زنا: عبارت است از مقاربت جنسی مرد با زن بدون عقد ازدواج و بدون وجود

شبهه نکاح.

«الزَّانِي»: آن که عمل جماع را به صورت حرام مرتکب شده است؛ چون در نهایت پستی قرار دارد آن را فاحشه هم می‌گویند. این کلمه مقصور است و گاهی در زبان نجد به صورت ممدود نیز آمده است.

«الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي»: مراد دختر زناکار و پسر زناکار است. چرا که زن زناکار و مرد زناکار برابر سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم، رجم و سنگسار می‌گردند.

زانیه:

زنی است که به زنا رغبت داشته و در برابر مرد زناکار تمکین می‌کند، نه زنی که این عمل به‌زور و اجبار با وی انجام میشود.

تقدم زانیه بر زانی در آیه مبارکه:

در مورد این‌که چرا زانیه نسبت بر مرد زناکار در آیه مبارکه مقدم ذکر شده است، باید گفت: از این‌که نقش زنان در ایجاد روابط نامشروع و فراهم آوردن مقدمات آن، از مردان بیشتر است، به همین دلیل کلمه «الزَّانِيَةُ» زانیه قبل از کلمه «الزَّانِي»: زانی در آیه مبارکه تذکر رفته است.

ولی بالعکس در سرقت و دزدی از این‌که نقش مردان نسبت به نقش زن بیشتر است به کلمه سارق (مذکر)، را بر سارقه (مونث) در آیه مبارکه مقدم آورده است. طوری که می‌فرماید: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا تَكَالًا مِنْ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (آیه 38 مائده) (مرد و زن دزد را به جزای کاری که انجام داده‌اند دست‌شان را قطع کنید. این سزایی است از سوی خداوند و خداوند مقتدر حکیم است.)»

تقدم زانیه بر زانی در آیه مبارکه:

همچنان در مورد تقدم زانیه بر زانی باید یاد آور شد که: انگیزه زنا در اغلب احوال از زن بروز می‌کند زیرا اوست که با چهره نمایی‌ها و عشوه‌گری‌های فریبنده برای مرد با روش‌های گوناگون، او را به عمل حرام تحریک مینماید. دلیل دیگر تقدم ذکر وی این است که مفسده زنا و ننگ و بدنامی آن، در زن بیشتر از مرد است.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «یا معشر الناس! اتقوا الزني، فإن فيه ست خصال: ثلاث في الدنيا وثلاث في الآخرة، أما التي في الدنيا، فيذهب البهاء ويورث الفقر وينقص العمر، وأما التي في الآخرة: فسخط الله سبحانه وتعالى، وسوء الحساب وعذاب النار».

«ای گروه مردم! از زنا بپرهیزید زیرا در آن شش خصلت است، سه در دنیا و سه در آخرت؛ اما آن‌که در دنیا است، این است که: زنا اعتبار و ارزش و جمال و نورانیت انسان را از بین می‌برد، فقر را به‌جا می‌گذارد و عمر را کوتاه می‌سازد (مرگ زودرس) و آن سه که در آخرت است عبارت است از: قهرالله متعال، بدی حساب و عذاب دوزخ».

زنا حرام و از بزرگترین گناهان کبیره است:

باید یادآور شد که: قرآن عظیم الشان، زنا را از جمله کارهای بد و خبیثی معرفی داشته و از نزدیک شدن به آن پیروان خویش را جداً نهی نموده و می‌فرماید: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانِيَةَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا» (آیه 32، سوره اسراء) (به زنا نزدیک نشوید، که کار زشت و راه بدی است.)

ترك زنا را نشانه‌ی بندگان راستین الله خوانده و می‌فرماید: «وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ... وَ لَا يَرْتُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا، (68)» (فرقان، 63-68). و دوری از این گناه را شرط بیعت با پیامبر صلی الله علیه وسلم میدانند. «إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعَنَّكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَ لَا يَسْرِقْنَ وَ لَا يَزْنِينَ» (ممتحنه، 12). (هنگامی که زنان با ایمان نزد تو

آمدند تا با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا نگیرند و دزدی نکنند و مرتکب زنا نشوند). رابطه‌ی نامشروع جنسی (زنا)، مفسد و زیان‌های متعددی برای شخص، اجتماعی و خانواده‌ها را به دنبال دارد، بناءً در دین مقدس اسلام طوری که یادآور شدیم، زنا به صورت مطلق حرام شده و در قرآن کریم، در کنار شرک، قتل و سرقت آمده است.

از عبدالله بن مسعود (رض) روایت است: از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کردم کدام یکی از گناه بزرگتر است؟ فرمود: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدَاً وَهُوَ خَلْقٌ» «این که برای خدا شریک قرار دهی در حالی که او تو را آفریده است» گفتم: بعد از آن چی؟ فرمود: «أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ مَخَافَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ» «فرزندت را از ترس این که با تو غذا بخورد بکشی» گفتم بعد از آن چی؟ فرمود: «أَنْ تَزْنِيَ بِحَلِيلَةِ جَارِكَ» «با زن همسایه‌ات زنا کنی».

متفق علیه: صحیح امام بخاری (فتح الباری) (12/114/6811)، سنن ابوداود (عون المعبود) (6/422/2293)، سنن الترمذی (5/17/3232).

خداوند متعال میفرماید: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا. يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُخَلَّدُ فِيهِ مُهَانًا. إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» (فرقان: 68 - 70)

«و کسانی که با خدا معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند و عبادت نمی‌کنند و انسانی که الله خورش را حرام کرده به قتل نمی‌رسانند مگر به حق و زنا نمی‌کنند، چرا که هر کس این (کارهای ناشایست) را انجام دهد، کیفر آنرا می‌بیند و در روز قیامت عذابش مضاعف میشود و برای ابد در جهنم به ذللی میماند مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند بدی‌ها و گناهان ایشان را به خوبی‌ها و نیکی‌ها تبدیل می‌کند». در حدیث طولانی‌ای که سمره بن جندب درباره رؤیای پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (فَانْطَلَقْنَا فَاتَيْنَا عَلِيَّ مِثْلَ التَّنُورِ، قَالَ: وَأَحْسَبُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: فَإِذَا فِيهِ لَغَطٌ وَ أَصْوَاتٌ، قَالَ: فَاطْلَعْنَا فِيهِ، فَإِذَا رِجَالٌ وَ نِسَاءٌ عِرَاءٌ، وَ إِذَا هُمْ يَأْتِيهِمْ لَهَبٌ مِنْ أَسْفَلٍ مِنْهُمْ، فَإِذَا أَتَاهُمْ ذَلِكَ اللَّهَبُ ضَوْضُوا، قَالَ: قُلْتُ لَهُمَا: مَا هَؤُلَاءِ، قَالَا: وَ أَمَّا الرِّجَالُ وَ النِّسَاءُ العِرَاءُ الَّذِينَ فِي مِثْلِ التَّنُورِ فَهُمُ الزَّانَةُ وَ الزَّوَانِي) [صحیح: صحیح جامع الصغیر 3462]، صحیح امام بخاری (فتح الباری) (12/438/7047).

«رفتیم تا به (چاهی) مانند تنور رسیدیم، (راوی) گوید: گمان می‌کنم پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: که از آن سروصداهایی به گوش میرسید، فرمود به آن نگاه کردیم، زنان و مردان عریانی را دیدیم که شعله‌های آتش از زیر آنها بلند میشد و وقتی که به آنها میرسید، داد و فریاد میزدند. پیامبر به آن دو (فرشته همراه) گفت: اینان چه کسانی هستند؟ جواب دادند: مردان و زنان عریانی که در چاه تنور مانند بودند، زنان و مردان زناکار هستند».

از ابن عباس (رض) روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَا يَزْنِي الْعَبْدُ حِينَ يَزْنِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ، وَ لَا يَسْرِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ، وَ لَا يَشْرَبُ حِينَ يَشْرَبُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ، وَ لَا يَقْتُلُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ، قَالَ عِكْرِمَةُ: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ، كَيْفَ يَنْزِعُ الْإِيمَانَ مِنْهُ؟ قَالَ هَكَذَا - وَ شَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ ثُمَّ أَخْرَجَهَا - فَإِنَّ تَابَ عَادَ إِلَيْهِ هَكَذَا - وَ شَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ» [صحیح: صحیح جامع الصغیر 7708]، صحیح امام بخاری (فتح الباری) (12/114/6809)، سنن نسائی (8/63) در روایت نسائی قسمت موقوف حدیث نیامده است.

«بنده زناکار در حال زنا مؤمن نیست و دزد در حال دزدی مؤمن نیست و شرابخوار در حال نوشیدن شراب مؤمن نیست و (قاتل) در حال قتل مؤمن نیست. عکرمة گوید: به ابن عباس گفتم: چگونه ایمان از او سلب می‌شود؟ گفت: اینطور: -وانگشتانش را در هم فرو کرد، سپس آن‌ها را درآورد و گفت: اگر توبه کرد، ایمان این‌طور به او برمی‌گردد، وانگشتانش را در هم فرو برد».

تازانیه زدن زانی و زانیه:

«فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ». «إِجْلِدُوا»: تازیانه بزنید.

جلد: جلد (به کسر اول): پوست بدن. از انسان باشد یا حیوان و به فتح جیم مصدر است به معنی تازیانه زدن.

زدن با تازیانه یا عصاست، «جلده» آن گاه که کسی بر پوست بدن کسی دیگر تازیانه بزند. هدف از زدن به وسیله چیزی است که جلد، یعنی پوست بدن را درد و الم برساند، بدون این که باعث شکستگی استخوان و یا پاره شدن گوشت بدن گردد. تازیانه هم باید به همه اندام‌های لُج بدن به جز رأس و وجه و فرج زده شود. ولی به صورت کل تنبیه بدنی زانی، برای تأدیب او و حفظ عفت عمومی لازم و ضروری است.

اقسام زناکاران:

شخص زناکار یا محصن است و یا غیر محصن است: حد محصن (ازدواج کرده) المحصن: به شخصی گفته میشود که: قبلاً با ازدواجی صحیح عمل آمیزش را انجام داده باشد.

اگر شخصی آزاد، محصن (ازدواج کرده) و مکلف و مختار مرتکب زنا شد، حکم آن در شرع همانا رجم است تا این که بمیرد: از جابر بن عبدالله انصاری روایت است: «أن رجلاً من أسلم، أتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فحدثه أنه قد زني، فشهد علي نفسه أربع شهادات، فأمر به رسول الله صلى الله عليه وسلم فرجم، و كان قد أحسن» «مردی از قبیلہ اسلم نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و به او گفت: زنا کرده‌ام، چهار بار اقرار کرد و گفت: زنا کرده‌ام، پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور داد تا رجم شود، آن مرد محصن (ازدواج کرده) بود». ترمذی (1454)

از جابر بن عبدالله انصاری روایت است: «أن رجلاً من أسلم، أتى رسول الله فحدثه أنه قد زني، فشهد علي نفسه أربع شهادات، فأمر به رسول الله فرجم، و كان قد أحسن» (صحیح: [صحیح سنن ابوداود 3725]، سنن الترمذی (2/441/1454)، سنن ابوداود (عون المعبود) (12/112/4407)).

(شخصی از قبیلہ اسلم نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و به او گفت: زنا کرده‌ام، چهار بار اقرار کرد و گفت: زنا کرده‌ام، پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور داد تا رجم شود، آن مرد محصن (ازدواج کرده) بود».

از ابن عباس (رض) روایت است که روزی عمر بن خطاب (رض) برای مردم خطبه خواند و گفت: «إن الله بعث محمداً بالحق، و أنزل عليه الكاب، فكان مما أنزل الله آية الرجم، فقرأنها و عقلائها و وعیناها، رجم رسول الله و رجمنا بعده، فأخشي إن طال بالناس زمان أن يقول قائل: والله ما نجد آية الرجم في كتاب الله، فيضلوا بترك فريضة، أنزلها الله، والرجم في كتاب الله حق علي من زني إذا أحسن من الرجال و النساء، إذا قامت البينة أو كان الحبل أو الاعتراف» (متفق عليه: صحیح امام بخاری (فتح الباری) (12/144/6830)، صحیح امام مسلم (3/1371/1691)، سنن ابوداود (عون المعبود) (12/97/4395)، سنن الترمذی (2/442/1456)).

«به راستی خداوند محمد صلی الله علیه وسلم را به حق مبعوث و قرآن را بر او نازل کرد. از جمله آیاتی که خداوند نازل کرد آیه رجم است، که آنرا خواندیم و درک و حفظ نمودیم. پیامبر صلی الله علیه وسلم (طبق آن زناکار محصن را) رجم کرد و ما هم بعد از او رجم کردیم. بیم دارم اگر زمان طولانی بر مردم بگذرد، کس بگوید: به خدا قسم آیه رجم را در کتاب خدا نیافتیم، در نتیجه با ترک واجبی که خداوند نازل کرده گمراه شوند، رجم در کتاب خداحق است و باید بر هر زن و مرد محصنی اجراء شود، و این زمانی است که شهود گواهی دهند یا زن حامله گردد یا به آن اعتراف کنند». (امام صنعانی در سبل السلام در شرح این اثر می‌گوید: اسماعیلی این اثر را با افزوده‌ای به این شرح روایت کرده و آن هم

قول عمر است که بعد از (أو الاعتراف) میگوید: (وقد قرأناها: الشيخ و الشیخة فارجموها البتة) «ما این آیه را خوانده‌ایم که میفرماید: الشيخ و الشیخة فارجموها البتة» یعنی اگر مرد و زن محصن زنا کردند حتماً آنان را رجم کنید». و در روایتی از نسائی آمده که این آیه در قرآن در سوره (الأحزاب) است. همین‌طور امام مالک در الموطأ این افزوده را از یحیی ابن سعید از ابن مسیب روایت کرده است.

اما حد غیر محصن (ازدواج نکرده):

از زید بن خالد جهنی روایت است: (سمعت النبي يأمر فيمن زني و لم يحصن جلد مائة و تغريب عام) صحیح: [إرواء الغلیل في تخریج احادیث منار السبیل 2347]، صحیح امام بخاری (فتح الباری) (12/156/6831). «شنیدم پیامبر دستور داد فرد غیر محصنی که مرتکب زنا شده بود را صد تازیانه بزنند و یکسال تبعید کنند».

از عباده بن صامت روایت است: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (خذوا عني خذوا عني، قد جعل الله لهن سبيلاً، البكر بالبكر جلد مائة و نفي سنة، و الثيب بالثيب، جلد مائة و الرجم) صحیح: [مختصر صحیح مسلم 1036]، صحیح امام مسلم (3/1316/1690)، سنن ابوداود (عون المعبود) (12/93/4392)، سنن الترمذی (2/445/1461)، سنن ابن ماجه (2/852/2550).

«از من یاد بگیرید از من یاد بگیرید، خداوند چاره زنان زناکار را مشخص کرده است. غیر محصن (ازدواج نکرده) صد تازیانه و یکسال تبعید، و محصن (ازدواج کرده) زناکار صد تازیانه و سنگسار کردن».

همچنین هر ازدواج و نکاحی که علماء بر بطلان و عدم صحت آن اجماع داشته باشند اگر بر اثر آن همبستری صورت گیرد، موجب اجرای حد شرعی درباره مرتکبان زنا است. مانند همبستری با زن پنجم که بعد از چهار زن موجود عقد شده باشد یا مانند همبستری با زن بیگانه‌ای که همسر دارد و شخصی با او عقد نکاح بندد و با وی همبستر شود و مانند نکاح با زنی که هنوز در عده دیگری است و مانند نکاح مجدد زنی که مطلقه به طلاق ثلاثه است و هنوز با شخص دیگری ازدواج نکرده است در همه این احوال اگر به دنبال چنین نکاح همبستری صورت گیرد، موجب حد شرعی است و چنین نکاحی شبهه تلقی نمی‌گردد.

حد برده :

اگر برده یا کنیزی مرتکب زنا شود، رجم نمی‌گردد بلکه باید پنجاه تازیانه به او زده شود، به دلیل فرموده خداوند متعال: (فَإِذَا أَحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ) (نساء: 25)

«اگر پس از ازدواج از ایشان (جاریه‌ها) زنا سر زد، عقوبت ایشان نصف عقوبت زنان آزاده (یعنی پنجاه تازیانه) است».

از عبدالله بن عیاش مخزومی روایت است: (أمرني عمر بن الخطاب في فتية من قریش، فجلدنا ولأند من ولأند الإمارة، خمسين خمسين في الزنا) حسن: [إرواء الغلیل في تخریج احادیث منار السبیل 2345]، موطأ امام مالک (594/1508)، بیهقی (8/242).

«عمر بن خطاب به من و جماعتی از جوانان قریش دستور داد تا تعدادی از جاریه‌های امارت را به خاطر زنا تازیانه بزنیم، به هر کدام از آن‌ها پنجاه تازیانه زدیم».

حکم کسی که بگوید: با فلان زن زنا کرده‌ام:

اگر مردی اعتراف کند که با فلان زن زنا کرده است، حد تنها بر او جاری می‌شود و اگر زن هم به این امر اعتراف کرد، بر او هم حد جاری می‌شود در غیر این صورت حد جاری نمی‌شود.

از ابوهریره و زید بن خالد روایت است: «دو خصم نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم شکایت بردند، یکی از آنها گفت: میان ما با کتاب خدا قضاوت کن، دیگری - که از دوستش به

مسائل شرعی آگاهتر بود - گفت: بلی ای پیامبر خدا میان ما به کتاب خدا قضاوت کن، و به من اجازه بده صحبت کنم، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: صحبت کن، آن مرد گفت: پسر من عسیف این مرد بود - مالک گوید: عسیف بمعنی کارگر است - و با همسر او زنا کرده، به من خبر دادند که پسر من باید رجم شود، من هم صد گوسفند و کنیزم را در عوض این کار دادم، سپس از اهل علم سؤال کردم به من گفتند که سزای پسر من صد تازیانه و یکسال تبعید است و تنها همسر آن مرد باید رجم شود. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (أما والذي نفسي بيده، لأقضين بينكما بكتاب الله، أما غنمك و جاريتك فرد عليك) «قسم به ذاتی که جانم در دست او است بین شما به کتاب خدا داوری می‌کنم، گوسفندان و کنیزت به خودت بر میگردند، و پسر او را صد تازیانه زد و یک سال تبعید کرد و به انیس سلمی دستور داد که نزد آن مرد برود، اگر اعتراف کرد رجمش کند، آن زن اعتراف کرد و او را رجم کرد» (متفق علیه: صحیح امام بخاری (فتح الباری) (6828، 12/136/27)، صحیح امام مسلم (1698، 3/1324/97)، سنن ابوداود (عون المعبود) (12/128/4421)، سنن الترمذی (2/443/1458)، سنن ابن ماجه (2/852/2549)، سنن نسائی (8/240).

بر کسی که به زور وادار به زنا شود حدی نیست:

از ابو عبدالرحمن سلمی روایت است: (أتی عمر بن الخطاب بامرأة جدها العطش، فمرت علي راع فاستسقت، فأبی أن يسقيها إلا أن تمكنه من نفسها، ففعلت فشاور الناس في رجمها، فقال علي هذه مضطرة أري أن تخلي سبيلها، ففعل) (صحیح: [إرواء الغلیل فی تخریج احادیث منار السبیل 2113]، بیهقی (8/236).

«زنی را نزد عمر بن خطاب آوردند که تشنگی بر او چیره شده بود و از کنار چوپانی گذشته و از او درخواست آب کرده بود، چوپان دادن آب را بر او تا انجام عمل زشت، امتناع ورزیده بود، آن زن هم (از روی ناچاری) قبول کرده بود. لذا عمر درباره رجم آن زن با مردم مشورت کرد، علی (رض)، گفت: این زن مجبور به انجام این کار شده است؛ به نظر من باید او را به حال خودش بگذارید، عمر (رض) همین کار را کرد».

حکم کسی که با حیوانی آمیزش کند:

حکم عمل جنسی با حیوانات، به اتفاق مذاهب چهارگانه، تعزیر فاعل آن بر حسب صلاح دید حاکم است.

از ابن عباس روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (من وقع علي بهيمة فاقتلوه و اقتلوا البهيمة) «هر کس با حیوانی آمیزش کرد او و حیوان را بکشید». (حسن صحیح: [صحیح سنن الترمذی 1176]، سنن الترمذی (3/8/1479)، سنن ابوداود (عون المعبود) (12/157/4440)، سنن ابن ماجه (2/856/2564).

حد لواط:

هرگاه مردی با مردی دیگر عمل لواط را انجام دهد، حد آن کشتن است خواه محصن یا غیر محصن باشند: از ابن عباس (رض) روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (من وجدتموه يعمل عمل قوم لوط فاقتلوا الفاعل والمفعول به) «هر کسی را یافتید که عمل قوم لوط را انجام داد، فاعل و مفعول را بکشید». صحیح: [صحیح سنن ابن ماجه 2075]، سنن الترمذی (3/8/1481)، سنن ابن ماجه (2/856/2561).

حکم لواط در نزد شافعی، مالک، احمد، ابو یوسف و محمد، حکم زناست، که نزد شافعی بر آن، حد زنا جاری میشود اما نزد مالک و احمد بن حنبل حد آن فقط رجم است. ولی ابوحنیفه بر آن است که حکم لواط، حکم زنا نیست و از آنجا که مهر به آن تعلق نمی‌گیرد، حد هم به آن تعلق نمی‌گیرد بلکه به آن تعزیر تعلق می‌گیرد.

فقها اتفاق نظر دارند بر این که همجنس بازی زنان و استمنای مردان با دست، سزاوار تعزیر، تأدیب و توبیخ است.

المكلف :

به شخصی که: بالغ و عاقل باشد اطلاق میشود، پس بر کودک و دیوانه حد اجرا نمیشود به دلیل فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم: «رفع القلم عن ثلاثة: عن المجنون حتی یفیک، و عن النائم حتی یستيقظ، و عن الصبي حتی یحتلم» «تکلیف از سه دسته برداشته شده است: از دیوانه تا هوشیار شود، از به خواب رفته تا بیدار شود و از بچه تا بالغ شود».

ابوداود(4380)

«كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةٌ جَلْدَةٍ» ملاحظه می‌شود که در روابط نامشروع، هر دو طرف به یک میزان تنبیه می‌شوند. (مگر در مواردی که حکم خاصی دارد). جمله «مِائَةٌ جَلْدَةٍ» در آیه مبارکه به طور واضح میرساند که: حدود مجازات باید از طرف خداوند متعال معین شود.

قابل یادآوری است که: زدن صد تازیانه، حد زناي مرد آزاد بالغ بکر (غیرمتأهل) و زن زناکار آزاد بالغ غیرشوهردار است، البته در سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم افزون بر زدن صد تازیانه، تبعید یک سال هم ثابت شده است، هر چند این حکم میان فقها اتفاق نیست.

اما مرد و زنی که آزاد و متأهل باشند، یعنی با نکاح صحیح ازدواج کرده باشند و میان آنها مقاربت هم انجام گرفته باشد هر چند یک بار و مرتکب زنا گردند، حد آن‌ها بنا بر سنت صحیح متواتر، رجم (سنگسار) است و فقها بر این حکم اتفاق نظر دارند. همچنین اتفاق نظر دارند بر این که حد زناي مرد و زن متأهل برده که آزاد نیستند، فقط زدن تازیانه است زیرا در بردگان سنگساری نیست.

اما در خصوص حد زناي بکر (مرد و زن غیرمتأهل)، احناف با عمل به صریح آیه، فقط به تازیانه حکم می‌کنند نه به تبعید یک سال ولی جمهور فقها (مالک، شافعی، احمد حنبل) بر آنند که حد زناي مرد بکر، صد تازیانه به اضافه تبعید یک سال از محل اقامتش میباشد و حد اقل مسافت این تبعید نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها، مسافت کوتاه کردن نماز یعنی مقدار (89) کیلومتر است.

اما نزد مالکی‌ها، مرد بکر در همان سرزمینی که تبعید شده، زندانی نیز میشود، ولی زن بکر زناکار به اتفاق فقها تبعید نمیشود تا مبادا بار دیگر در تبعیدگاه به آفت زنا مبتلا گردد. این آیه ناسخ آیه حبس و آیه آزار دادن زناکاران است که در دو آیه 16 و 15 سوره «نساء» بیان شده، زیرا مجازات مرد زناکار در صدر اسلام آزار دادن و طعنه زدن و مجازات زن زنا کار زندانی کردن وی درخانه‌اش بود، که آن حکم با این آیه منسوخ شد.

«وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ» در مجازات مجرمان، ترحم و تحت تأثیر عواطف قرار گرفتن، روا نیست. بلکه محبت و رأفت باید در مدار شرع باشد.

هدف این است که حدود الله تعالی را به سبب مقام اشخاص، شفاعت و میانجی‌گری دیگران، لومه این و آن، وسوسه شیطان، و غیره تعطیل و رها نسازید و از آن هم نگاهید. و در اجرای حکم الله دل‌تان به حال آن‌ها نسوزد و به رحم نیاید، طوری که آن‌ها را به آرامی بزنید و یا تعداد ضربات را تقلیل دهید. بلکه تازیانه را درد آور حواله نماید. مجاهد گفته است: یعنی حدود الله را تعطیل نکنید و اقامه و اجرای آن‌ها را به انگیزه‌ی دلسوزی و شفقت ترک نکنید. (تفسیر کبیر ۱۴۸/۲۳).

در جمله «فِي دِينِ اللَّهِ» نشان میدهد که: دین تنها؛ نماز و روزه زکات و حج نیست؛ اجرای حدود الهی نیز از جمله احکام دین است.

«إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» صلابت و قاطعیت در اجرای حدود الهی، در سایه‌ی ایمان به مبدأ و روز قیامت به دست می‌آید. برای اقامه‌ی بی‌کم و کاست حدود، نشانه‌ی

ترغیب و تشویق در جهت اجرای آن است تا فرمان الهی و احکامش آن سان که مشروع است، جامه‌ی عمل پوشد.

هدف آیه مبارکه تحریک و برانگیختن است. این بدین معنی است که: اگر واقعا الله و روز جزا را تصدیق و بدان اعتقاد دارید، حدود الله متعال را تعطیل و فراموش نکنید و نسبت به زناکاران شفقت و رحم روا مدارید؛ زیرا گناه زنا بزرگتر از آن است که عاطفه را تحریک نماید و ترحم را برانگیزد.

تشهیر در اجرای حکم زنا :

«وَأَشْهَدُ عَذَابَهُمَا طَائِفَةً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» مجازات مجرم، باید مایه عبرت دیگران شود، زناکار، علاوه بر شکنجه‌ی جسمی، از نظر روحی نیز باید زجر و جزا ببیند؛ بدین اساس و باید جمعی از مؤمنان در موقع عقوبت زناکاران حاضر باشند تا برای آنها زجرآورتر و باز دارنده‌تر باشد؛ زیرا رسوا شدن در انظار مردم، نسبت به عذاب و شکنجه دردناکتر است.

بناءً گروهی از مؤمنان بر عذاب آن‌ها حاضر باشند، تا سرزنش بیشتر، تشهیر، رسوایی و بدنامی زناکاران پس کيفر آنان با تشهیر همراه است.

«طَائِفَةٌ»: طَائِفَةٌ به معنای دسته. گروه. یعنی در مراسم اجرای حد الهی، باید گروهی از مؤمنان حضور داشته باشند. که در تعداد حضور مردم فقها نظریات متفاوت و مختلفی دارند، برخی از فقها می‌گویند این تعداد؛ باید چهار نفر و برخی دیگری می‌گویند که این تعداد بالاتر از آن، و برخی می‌گویند که ده نفر و یا هم بیشتر از آن باشد.

امام نجم الدین امام ابو حفص عمر بن محمد نسفی (461 - 537 هـ) در تفسیر خویش مینویسد: «حد اقل گروهی که باید در هنگام مجازات زناکاران حاضر باشند، سه یا چهار نفر است».

همچنان پیروان مذهب حنفی و مذهب حنبلی می‌گویند که؛ باید تمام حدود الهی در محضر مردم برپا داشته شود زیرا هدف از اقامه حدود، هشدار دادن به مردم و بازداشتن آن‌ها از ارتکاب چنان اعمالی است.

یادداشت اول:

زنا به وسیله یکی از این سه چیز ثابت می‌شود:

الف: اقرار به زنا.

ب: حامله شدن زن بی شوهر.

ج: شهادت چهار نفر که شهادت دهند که بدون هیچ گونه شک و شبهه‌ای، زناکاران را در حال عمل جماع دیده‌اند و آلات تناسلی آنان را داخل یکدیگر مشاهده نموده‌اند (برای تفصیل مراجعه شود به: تفسیر المراغی).

یادداشت دوم:

آیه مورد بحث، حکم آیه‌های 15 و 16 سوره نساء را در صد تازیانه محدود و معین کرده است.

یادداشت سوم:

عبارت: «الشَّيْخُ وَ الشَّيْخَةُ إِذَا زَنِيَا فَأَجْلِدُوهُمَا أَلْبَتَّةَ، نَكَالاً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ!» که برخی آن را آیه رجم نام داده و جزو قرآن منسوخ التلاوة به‌شمار آورده‌اند، نه از زمره آیات الهی و نه از جمله احادیث نبوی است (مراجعه شود به: تفسیر عبدالکریم خطیب، جلد 17 و 18، صفحات 1212 - 1217).

یادداشت چهارم:

مسأله تغریب، یعنی تبعید یک ساله زناکار هم که در بحث زنا مطرح است، بعضی آن را حدیثی منسوخ، و برخی آن را سخنی نادرست به‌شمار آورده‌اند، گروهی هم آن را افزون بر صد تازیانه به صلاح دید حاکم یا قاضی و اگذار کرده‌اند. «تفسیر نور»

سید قطب در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: (از جمله احکام سوره، یکی این است که) هر یک از زن و مرد زناکار (مؤمن، عاقل، حر، و ازدواج ناکرده) را صد تازیانه بزنید و در (اجرای قوانین) دین خدا رأفت (و رحمت کاذب) نسبت بدیشان نداشته باشید، اگر به روز قیامت ایمان دارید، و باید گروهی از مؤمنان بر (اجرای حکم ناظر، و به هنگام زدن تازیانه‌ها و) شکنجه ایشان حاضر باشند. مرد زناکار (پیش از دست کشیدن از کار خبیث زنا، و توبه کردن از آلوده دامانی) حق ندارد جز با زن زناکار (فاحشه‌ای که از عمل زشت فاحشه‌گری دست نکشیده و از آلوده دامانی توبه نکرده باشد) و یا با زن مشرک (و کافری که هنوز بر شرک و کفر ماندگار باشد) ازدواج کند، همان‌گونه هم زن زناکار (پیش از دست کشیدن از کار پست زنا و توبه از آلوده دامانی) حق ندارد جز با مرد زناپیشه (ماندگار بر زناکاری و توبه نکرده از آلوده دامانی) و یا با مرد مشرک (و کافری که هنوز شرک و کفر را رها نکرده باشد) ازدواج کند. چرا که جنین (ازدواجی) بر مومنان حرام شده است. (تفسیر فی ظلال القرآن: سید قطب بن ابراهیم شاذلی، (متوفی سال 1387 ه ق).

حد چیست؟

حد نوعی از مجازات است که کیفیت و کمیت آن توسط شرع مقدس اسلام تعیین شده است و مراجع قضایی و قضات از این اختیار برخوردار نمی‌باشند که در مورد نوع، کیفیت، میزان و حدود شرعی تصمیم‌گیری نمایند. به تعبیر دیگر؛ دادگاه و مرجع رسیدگی به جرایمی که مجازاتش در قانون حد تعیین شده است، نمی‌توانند کمیت و کیفیت مجازات حد را کاهش یا افزایش و یا ساقط نمایند.

در شرع اسلام مشخص شده است که؛ جرایم مستوجب حد، تنها با توبه و طلب مغفرت الهی قابل تقلیل و ساقط شدن می‌باشند و از این نظر؛ مجازات حد، ثابت و غیر قابل تغییر قلم داد می‌شود.

با چه چیزی حد ثابت می‌شود:

حد به یکی از دو چیز ثابت می‌شود: فقه السنه (3/352)، اقرار یا شهود: حد با اقرار ثابت می‌شود؛ چون پیامبر صلی الله علیه وسلم ماعز و غامدیه را به خاطر اقراری که کردند رجم کرد. از ابن عباس (رض) روایت است: (لما أتى ماعز بن مالک النبی قال له، لعنک قبلت أو غمزت أو نظرت، قال لا یا رسول الله، قال: أ نکتها؟ - لایکنی - قال: فعند ذلک أمر برجمه) صحیح: [صحیح سنن ابوداود 3724]، صحیح امام بخاری (فتح الباری) (12/135/6824)، سنن ابوداود (عون المعبود) (12/109/4404).

«وقتی ماعز بن مالک نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد، پیامبر به او گفت: شاید او را بوسیده‌ای یا لمس یا نگاه کرده‌ای، گفت: نه ای رسول خدا، پیامبر صلی الله علیه وسلم (با لفظ صریح) فرمود: آیا با او جماع کرده‌ای - به کنایه نگفت - (ابن عباس) گوید: در این هنگام پیامبر دستور به رجم او داد».

از سلیمان بن بریده از پدرش روایت است: (أن النبی جاءته امرأة من غامد من الأزد فقالت: یا رسول الله طهرنی، فقال: ویحک ارجعی فاستغفیری الله و توبی إلیه، فقالت: أراک ترید أن ترتدنی کما رددت ماعز بن مالک، قال: و ما ذاک؟ قالت: أنها حبلی من الزنا، قال: أنت؟ قالت: نعم، فقال لها: حتی تضعی ما فی بطنک، قال: فکفلها رجل من الأنصار حتی وضعت، قال: فأتی النبی فقال: قد وضعت الغامدیة، فقال: إذن لانرجمها و ندع ولدها صغیرا لیس به من یرضعه، فقام رجل من الأنصار فقال: إلی رضاعه یا نبی الله، قال: فرجمها) (صحیح: [مختصر صحیح مسلم 1039]، صحیح امام بخاری (فتح الباری) (3/321/1695).

«زنی غامدی از قبیله ازد نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول الله! مرا پاک کن، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: وای بر تو! برگرد و از خدا طلب استغفار و توبه کن، (زن) گفت: میبینم که میخواهی من را هم مانند ماعز بن مالک رد کنی،

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: چه کرده‌ای؟ (آن زن) گفت: او در اثر زنا حامله شده است. فرمود: تو؟ گفت: بله، پیامبر به او فرمود تا وقتی وضع حمل نکنی حد بر تو جاری نمی‌شود، (سلیمان) گوید: مردی از انصار سرپرستی او را بر عهده گرفت تا وضع حمل کرد. (سلیمان) گوید: سپس آن مرد نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: زن غامدیه وضع حمل کرده است، پیامبر فرمود: در این حالت او را رجم نمی‌کنیم، که بچه کوچکش تنها بماند و کسی نباشد که به او شیر بدهد، مردی از انصار بلند شد و گفت: ای رسول خدا! شیر دادن او بر عهده من. (سلیمان) گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم او را رجم کرد. اگر کسی که به زنا اقرار کرده است، از اقرارش پشیمان شود حد بر او جاری نمی‌شود؛ به دلیل حدیث نعیم بن هرّال که گوید: معز بن مالک، یتیمی بود تحت سرپرستی پدرم، و با یکی از زنان محله زنا کرد... تا جایی که گفت: پیامبر دستور داد که او را رجم کنند، پس او را به حره بردند. وقتی که او را رجم کردند، و دید که سنگ به شدت به او می‌خورد بی‌تابی کرد و پا به فرار گذاشت، عبدالله بن انس او را دید، در حالی که دوستانش نتوانستند او را بگیرند، عبدالله سم شتری را برداشت و او زد، و او را کشت، سپس نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و جریان را برایش تعریف کرد، پیامبر فرمود: (هلا ترکتموه لعله أن یتوب فیتوب الله علیه) (صحیح: [صحیح سنن ابوداود 3716]، سنن ابوداود (عون المعبود) 12/99/4396). «چرا او را به حال خودش رها نکردید، شاید توبه می‌کرد و خداوند توبه او را قبول می‌کرد».

سزای زنا از همه مجازات‌ها سنگین‌تر است:

قرآن عظیم الشان و احادیثی متواتر سزای چهار جرم و طریقه‌ها اجرای آن را خود معین نموده و آنرا محول به رأی قاضی یا حاکم نگذاشته است؛ و در اصطلاح شرع به آنها «حدود» گفته شده و علاوه بر این چهار، مجازات بقیه‌ی جرایم بدین شکل معین نشده، بلکه حاکم یا قاضی با توجه به وضع و موقعیت جرم و محیط و غیره مقداری از مجازات را که برای انسداد جرم کافی تصور کند، می‌تواند به همان میزان مجازات دهد، و بدین گونه مجازات در اصطلاح شرع «تعزیرات» گفته می‌شود، حدود شرعی چهار تا است: دزدی، بهتان، زدن شخص پاکدامن، شراب خوار و زنا، که هر یکی از این‌ها در حد خود، جرمی سنگین است که امنیت جهان را به هم می‌زند، و مجموعه‌ی چندین مفاسد دیگر است، اما از همه آن‌ها آن‌چنان که عواقب و نتایج بد زنا، نظم جهان را تباہ و برباد می‌دهد. هر جرمی که طبق قانون اسلام مجازات سختی دارد شرایط اثبات آن هم سخت، مقرر شده است:

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم: مجازات زنا در اسلام از مجازات سایر جرایم، سخت و شدیدتر است، در عین حال قوانین اسلام، شرایط ثبوت آن را هم خیلی سخت‌تر مقرر گردانیده است، که اگر کوچک‌ترین کوتاهی در آن باشد، یا شبهه‌ای پدید آید، مجازات نهایی زنا که به آن حد گفته می‌شود، ساقط می‌گردد، فقط مجازات تعزیری، به میزان جرم، باقی خواهد ماند، برای اثبات در تمام معاملات، شهادت دومرد یا یک مرد و دو زن، کافی است، ولی در اجرای زنا، شهادت عینی چهار مرد که در آن کوچک‌ترین التباسی و تردیدی نباشد، ضروری است، چنان که حکم آن در سوره نساء به تفصیل بیان گردیده است. احتیاط دیگری که در این شهادت به کار رفته، این است که اگر شهادت زنا به فقد یکی از شرایط آن، مردود گردید، جرم قذف یعنی تهمت بی‌مورد برای شاهدان ثابت می‌گردد، و حد قذف که هشتاد تازیانه است، به آنان داده می‌شود، لذا با کوچک‌ترین شبهه‌ای هیچ کسی نمی‌تواند بر شهادت آن اقدام نماید، البته در صورتی که زنا به صراحت ثابت نگردد، ولی با شهادت ثابت گردد که دو مرد و زن، در حال غیر مشروع، باهم دیده شده‌اند، قاضی طبق جرم آن‌ها، می‌تواند آنان را به شلاق تعزیری محکوم کند.

برخی از مفسدات زنا :

انسان کسی است که بر اساس عقل و اندیشه و دین کارهای خود را در آن چهار چوب‌ها، قانون مند انجام می‌دهد، و زنا یعنی ارتباط غیر قانونی و بدون ضابطه بین دو انسان (زن و مرد) که گاهی شکل خشن تجاوز جنسی را به خود می‌گیرد.

پس هنگامی که شخصی مرتکب زنا می‌شود، یعنی از کرامت انسانی خود عبور کرده و به صورت یک حیوان در می‌آید. از این روست که این عمل با شأن انسانی انسان ناسازگار است. و شاید از همین لحاظ باشد که قرآن از آن به عنوان عمل زشت «فاحشه» و راه ناپسند «سَاءَ سَبِيلاً» ذکر به عمل آورده است.

برخی از مفسران در مورد مفسدات زنا می‌نویسند:

زنا یعنی به وجود آمدن هرج و مرج در نظام خانواده و از میان رفتن رابطه فرزندان و پدران، رابطه‌ای که وجودش نه تنها سبب شناخت اجتماعی است، بلکه موجب حمایت اجتماعی و محبت می‌شود.

زنا عمل ننگین است که؛ سبب انواع برخوردها و کشمکش‌های فردی و اجتماعی در میان هوس‌بازان می‌گردد.

تجربه نشان داده و علم به اثبات رسانیده است که زنا باعث اشاعه انواع مختلفی از امراض می‌گردد.

در زنا، احساس تعهد و تکلیف نسبت به بقای نسل و تربیت طفل از بین رفته، و احساس پدری و مادری از میان می‌رود.

زنا در اکثر موارد موجب سقوط جنین و کشتن فرزندان و قطع نسل می‌گردد. چرا که اکثر از زنان حاضر به نگهداری همچو اطفال بی‌پدر نمی‌گردد.

باید یادآور شد که؛ هدف از ازدواج تنها مسأله اشباع غریزه جنسی نیست، بلکه اشتراک زندگی و انس روحی و آرامش فکری و تربیت فرزندان و همکاری در شئون حیات از جمله آثار ازدواج است که بدون اختصاص زن و مرد به همدیگر و تحریم زنا، هیچ‌یک از اینها امکان پذیر نیست.

باید گفت که زنا سرچشمه‌ی بسیاری از درگیری‌ها، خودکشی‌ها، فرار از خانه‌ها، فرزندان نامشروع، امراض مقاربتی و بدنامی برای خانواده‌های ابرومند است.

زناکاران چون برای شهوترانی سراغ یکدیگر می‌روند، میان‌شان انس و الفت عمیق و آرامش نیست.

زناکار، طرف مقابل را شریک زندگی نمی‌داند، وسیله‌ی اطفای شهوت می‌داند. زنا، سبب کاهش تشکیل خانواده از طریق ازدواج و موجب به وجود نیامدن ارتباط‌های خانوادگی و قطع صله‌ی رحم است. چون باز شدن راه زنا، بی‌رغبتی به ازدواج را در جامعه شایع می‌سازد.

زنا، نظام ارث بری را بر هم می‌زند و وارث واقعی معلوم نمی‌شود.

زنا سبب از بین رفتن شخصیت و هویت انسانی می‌شود و موجب مرگ‌های زودرس می‌گردد.

چون ارتکاب زنا، بدون زحمت و خرج نیست، زناکار برای ارضای هوس خود، به سراغ گناهان زیادی می‌رود. مثلاً گاهی برای کامیابی خود، به تهمت، ارباب و دزدی دست می‌زند و حتی مرتکب قتل می‌شود.

در جامعه، فرزندان نامشروع و بی‌هویت پدید می‌آید، که زمینه‌ی بسیاری از مفسدات و جرائم است و مصداق روشنی برای فحشا است.

نسخه‌ی جلوگیری از زنا در اسلام:

ممنوعیت اختلاط زن و مرد در بعضی مکان‌ها.

ممنوعیت خلوت مرد با زن نامحرم.

حرمت زینت زن برای نامحرمان.
حرمت نظر به نامحرم و دست دادن با نامحرم و پرهیز از فکر زنا و تماشای عکس‌های تحریک‌کننده.

مجازات شدید برای زناکار.
توصیه به ازدواج و پایین‌گرفتن مهریه و غیره.

ابزار زدن تازیانه :

علما اتفاق نظر دارند بر این‌که تازیانه زدن زناکاران با چوبی واجب است که هنوز میوه نداده نباشد و آن تازیانه‌ای است متوسط که نه بسیار سخت و ضخیم است و نه نرم و لطیف. البته چگونگی تازیانه زدن در همه حدود یکسان است. اما علمای احناف بر آنند که: تازیانه زدن در تعزیر نسبت به تازیانه زدن در حدود شدیدتر است. تازیانه زدن در حد زنا، از تازیانه زدن در حد شراب شدیدتر است و تازیانه زدن در حد شراب، از تازیانه زدن در حد قذف (بهتان) شدیدتر است. حکم دیگر در این مورد این است که مرد به حالت ایستاده تازیانه زده می‌شود و زن به حالت نشسته.

خطاب این آیه به اتفاق مذاهب، متوجه زمامداران جامعه اسلامی و جانشینان ایشان می‌باشد. به قولی: خطاب متوجه تمام مسلمین است و حاکم مسلمان نمایندگی آنانرا برعهده دارد. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی).

نوع و شکل شلاق و تازیانه:

در مورد نوع و شکل تازیانه که در تطبیق حد زنا توسط محکمه شرعی مورد استفاده قرار می‌گیرد علماء نظریات یعنی استنباط متفاوتی را ارائه داشته‌اند: توجه باید کرد که هدف تازیانه و شلاق در حد زنا غیر محصن و غیر محصنه (غیر متأهل باشد) کشتن او نیست، بلکه هدف تربیه، عمل و قیوی برای جامعه، تأدیب و تنبیه او و مهم‌تر از آن پاک کردن از گناه است. با وجود این‌که پاک کردن از گناه بیشتر به رابطه درونی معبود به خالقش، توبه و قبول توبه اساس است اما درین‌جا، در مورد نوع و شکل شلاق زنی، روش‌ها و نوع مشخص را فقهاء استنباط و به طور دقیق محدود و ارائه داشته‌اند. فقها متذکر شده‌اند که شدت ضربات بایستی متوسط باشد، نه بسیار سخت و نه بسیار ضخیم و البته نباید نرم و لطیف.

شخصی که مجری حد شلاق و تازیانه است باید دقت لازم به خرج دهد که: نباید دست‌هایش را آن قدر بالا ببرد که زیر نافش ظاهر شود، یعنی شلاق زن نباید ضربات با قوت بر بدن مجرم وارد نماید، حکم در مورد استفاده تازیانه همین است که با همان تازیانه اولی باید شلاق‌ها ادامه یابد و از استعمال چوب و تازیانه‌های تازه، باید جلوگیری به عمل آید، نباید لباس مجرم را از بدنش بیرون آورد، إلا در صورتی‌که مجرم لباس پوستین و چرمی بر تن داشته باشد که باید آنرا از تن اش بیرون کند.

همه فقهاء در این مورد متفق القول‌اند که مجازت تازیانه با چوب درختی که تاهنوز میوه نداده باشد، واجب است.

بر طبق رأی جمهور فقهاء بر شخصی مجرم به صورت ایستاده حد زده شود، و باید مراقب باشد که شلاق‌های تازیانه به سر و صورت و عورت مجرم اصابت نکند.

امام ابن قدامه درباره کیفیت اجرای حد بر زناکار می‌گوید: «بر تمام اعضای بدنش ضربه وارد می‌شود تا هر عضو بدنش سهمی در آن داشته باشد، و بیشتر در جاهای گوشه‌دار بدن وارد می‌شود، مثل ران‌ها و سرین و باید مراقب باشد که به نقاط حساس و کشنده مثل سر و صورت و عورت ضربه وارد نشود، چه مرد باشد یا زن.

ولی امام صاحب مالک (رح) می‌فرماید: بر پشت و اطراف آن زده شود...».

امام ابن قدامه می‌افزاید: «ابن مسعود گفته: در دین ما کشیدن و بند کردن و برهنه کردن نیست. و اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم تازیانه زدند اما از هیچ یک از آنان نقل

نشده که (مجرم را) کشیده و یا بند و یا برهنه کرده باشند. و لباس‌هایش از تن او بیرون آورده نمی‌شود، بلکه یک یا دو لباس بر تن داشته باشد، و اگر جامه‌های پوستین یا چرمی برتن داشت آن را بیرون آورند؛ زیرا اگر درآورده نشود از شلاق متأثر نمی‌شود. و امام احمد گفته: اگر لباس زمستانی او بیرون آورده نشود، متأثر نخواهد شد.

و امام مالک گفته: برهنه شود، زیرا امر به تازیانه اقتضاء می‌کند مستقیماً به پوست بدن برخورد کند، ولی دلیل ما قول ابن مسعود است، و تاجایی که میدانم هیچیک از صحابه خلاف آن را نگفتند، و خدای متعال به برهنه کردن او دستور ندادند، بلکه تنها به تازیانه زدن دستور دادند، و اگر بر روی لباس هم تازیانه شود مقصود حاصل می‌شود».

و باز ادامه می‌دهد: «ضربات باید به وسیله تازیانه (شلاق) باشد، و تاجایی که میدانم اختلافی بر سر این نیست، البته به‌جز حد شراب، بعضی (از اهل علم) گفتند: بر شارب خمر به وسیله دست و کفش و کناره لباس ضربه زده شود...»

شلاق هم باید متوسط و میانه باشد، نه تازه و نو باشد که موجب جراحت شود و نه کهنه و از کار افتاده باشد که درد ضربات را تقلیل دهد، زیرا روایت شده که مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم به زنا اعتراف نمود، پیامبر صلی الله علیه و سلم تازیانه‌ای طلبید، برای ایشان تازیانه‌ای شکسته آوردند، فرمود: از این بهتر بیاورید، این بار تازیانه‌ای نو و تازه آوردند، فرمود: یک تازیانه مابین این دو بیاورید. این را امام مالک از زید بن اسلم به‌صورت مرسل روایت کرده، و از حضرت ابوهریره به‌صورت متصل روایت شده است...

و همین‌طور شدت ضربات باید میانه باشد، نه آن‌قدر شدید باشد که موجب کشتن شود و نه ضعیف و بدون درد باشد، بازوانش را آن‌قدر بالا نبرد و زیاد هم پایین نباشد که دردی نرساند، امام احمد می‌فرماید: در اجرای هیچ‌کدام از حدود نباید (دستها را آن‌قدر بالا برد که) زیر بغلش ظاهر شود. یعنی نه زیاده روی کند و نه کم روی.

و اگر مجرم زن بود او را نشسته تازیانه زند، و دست‌هایش را جمع کند تا عورتش ظاهر نشود، این رأی امام صاحب ابوحنیفه و امام شافعی و امام مالک است. ولی امام ابویوسف گفته: ایستاده تازیانه زده شود.

ولی با در نظر داشت روایات مختلفه فقها، در این باب حدیثی صحیحی از حضرت علی کرم الله وجهه که می‌فرماید: زن را نشسته بزنی و مرد را ایستاده، وانگهی بدن زن عورت است و نشستن او موجب پوشش بیشتر اوست» «المغنی» (9/141-142).

امام صاحب نووی می‌فرماید: «اگر با شلاق حد را بزنند بایستی متوسط بین شاخه نی و عصا باشد و چنانچه با شاخه درخت بزنند باید سبک و بین خشک و تر باشد و ضربت باید متوسط باشد و ضارب دست را بالاتر از سرخود نبرد و دست را پایین هم نیندازد بلکه بازوی خود را به‌طور معتدل بالا ببرد» (تفصیل موضوع را میتوان در «فقه السنة» سید سابق، مطالعه فرمایید).

نوع و چگونگی تازیانه زدن در همه حدود شرعی یکسان است. ولی در فقه حنفی بدین نظراند که: تازیانه زدن در تعزیر نسبت به تازیانه زدن در حدود شدیدتر است تازیانه زدن در حد زنا، از تازیانه زدن در حد شراب شدیدتر است و تازیانه زدن در حد شراب، از تازیانه زدن در حد قذف (بهتان) شدیدتر است.

حکم سنگسار در اسلام :

حکم سنگسار کردن شخص زناکار دستور الله متعال قرآن کریم و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم است:

حد سنگسار برای زناکار محصن (افراد متأهل و ازدواج کرده) در شرع ثابت است و شایسته کسی نیست که محبت الله و رسولش را در قلب دارد، ولی منکر شرع پاک و

شود، چرا که کسی یکی از احکام شرع را انکار کند یا به آن طعنه زند کافر خواهد بود. و العیاذ بالله لذا شخص بایستی از این‌گونه طرز تفکر که بیشتر ناشی از تبلیغات ملحدان و صلیبیان است برائت جوید و صف خود را از کفار و مرتدان جدا سازد.

شکی نیست که حکم رجم از طریق قرآن و حدیث در اسلام ثابت مانده است، زیرا در کتب سنی و از ائمه اربعه نقل شده است، و پیامبر صلی الله علیه و سلم و خلفای راشد یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و علی در زمان حکم‌شان آنرا تطبیق کرده اند.

در صحیح بخاری (6830) و صحیح مسلم (1691) از عمر بن الخطاب نقل شده است که گفت: "به درستی که خداوند پیامبر صلی الله علیه و سلم را به حق برگزیده است، و کتاب (قرآن) را بر او نازل کرد، و از چیزهایی که بر او نازل کرد آیه رجم (سنگسار) بود، پس ما آنرا خواندیم و فهمیدیم و درک کردیم و پیامبر صلی الله علیه و سلم آنرا انجام داد و ما نیز بعد از او انجام دادیم، و من می‌ترسم پس از مدت زمانی کسی بگوید: قسم به خدا که آیه رجم را در قرآن نمی‌بینیم، و سپس با ترک کردن این فریضه، گمراه شوند، و رجم در کتاب خدا واجب است بر محسن (کسی که ازدواج و جماع کرده باشد) زن و مرد، اگر دلیل اثبات شود، و یا زن حامله شود، و یا کسی اعتراف کند."

و در روایت ابو داوود (4418) آمده است که عمر سپس گفت: "و قسم به خدا، اگر به جز این نبود که مردم بگویند که عمر قرآن را اضافه کرده است آیه رجم را در قرآن می‌نوشتیم." و امام بخاری در کتاب «احکام» به صورت تعلیق (یعنی بدون سند) روایت کرده است که سپس عمر گفت: «اگر به جز این نبود که مردم بگویند عمر قرآن را اضافه کرد، آیه رجم را با دستم می‌نوشتیم» در واقع این فقط عمر (رض) نبود که این را بیان کرده بود، بلکه دیگر اصحاب نیز از آیه رجم آگاه بودند، مثلاً عایشه رضی الله عنها گفت: «آیه رجم نازل شد و در صحیفه‌ای در زیر تخت گذاشته بودم» (صحیح ابن ماجه: 1944) و «حافظ ابن حجر» در کتابش «فتح الباری» بیان کرده است که آیه رجم از «ابی بن کعب» و «زید بن ثابت» نیز اثبات شده است.

و هنگامی که عمر آیه رجم را در خطبه جمعه بیان کرد، علماء و بزرگان صحابه حضور داشتند و آنرا اقرار کردند و کسی آنرا انکار نکرد، پس بقیه اصحاب نیز از آیه رجم با خبر بودند.

در واقع در مورد آیه رجم علماء در اصول فقه در مبحث "نسخ" بیان کرده اند که این آیه قراءتش از قرآن نسخ شده است و دیگر آیه قرآن به حساب نمی‌آید، ولی حکمش باقی مانده است. نسخ در قرآن به سه روش رخ داده است:

(1) هم قرائت آیه و هم حکمش نسخ شود مانند آیه «عشر رضعات یحرمن» یعنی: «ده بار شیر دادن محرمیت ایجاد می‌کند».

(2) قراءتش ثابت بماند ولی حکمش نسخ شود مانند آیه "وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوْنَ بِحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ" (البقرة: 284) یعنی: "و اگر آنچه که در نفس خود پنهان دارید و یا آشکار کنید خداوند آنرا از شما محاسبه خواهد کرد".

(3) قراءتش نسخ شود و حکمش باقی بماند مانند آیه رجم، و شاید به همین علت، عمر رضی الله عنه آنرا در قرآن ننوشت زیرا از آنجایی که قراءتش نسخ شده بود دیگر آیه قرآن به شمار نمی‌رفت، پس نوشتن آن در قرآن جائز نبود. (برای توضیح بیشتر به کتاب "المنتقى شرح الموطأ حدیث رقم 1560 مراجعه شود).

پس برای محسن زناکار، یعنی کسی که آزاد، عاقل، بالغ باشد و با عقد صحیح ازدواج کرده باشد و با همسرش جماع کرده باشد، عقوبتش سنگسار کردن تا دم مرگ می‌باشد، چه برای زن و چه برای مرد، همانطور که از پیامبر صلی الله علیه و سلم ثابت شده است که «ماعز» و «جهنیه» و «غامدیة» و «دو زن و مرد یهودی» را که محسن بودند و زنا کرده بودند رجم کرد، و اهل علم از اصحاب و تابعین و غیره آنرا اقرار کرده اند.

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: " خذوا عني، خذوا عني، قد جعل الله لهن سبيلا البكر بالبكر جلد مائة ونفي سنة والثيب بالثيب جلد مائة والرجم " روایت مسلم (1690) یعنی: «از من بگیرید، از من بگیرید، خداوند راهی را برای آنها (زناکاران) گشوده است، برای زناکار بکر با بکر (کسی که ازدواج نکرده باشد) یکصد ضربه شلاق و تبعید یک سال، و برای زناکار ثیب با ثیب (کسی که ازدواج کرده باشد) صد ضربه شلاق و سنگسار». در نتیجه بدل کردن رجم با عقوبت دیگر مانند شمشیر، اعدام، تیر، و غیره به جز سنگسار کردن جایز نیست زیرا حکمت سنگسار اینست که مردم محصن و غیره را از این عمل فاحشه بیشتر بترساند تا دست از آن کار بکشند و یا نزدیک به آن شوند، و این حکم یک مسأله توقیفی است و کسی حق ندارد آن را با عقوبتی دیگر عوض کند؛ زیرا اگر جایز بود پیامبر صلی الله علیه و سلم آن را انجام می‌داد و آن را برای امتش بیان می‌کرد.

اما متأسفانه در این زمان کسانی پیدا میشوند که خود را «قرآنیین» یعنی «اهل قرآن» می‌دانند و میگویند که فقط قرآن کافی هست و نیازی به سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم نیست و از آنجایی که آیه رجم در قرآن نیست، پس رجم صحت و حقیقت ندارد، ولی همانطور که مشخص شد آیه رجم در قرآن بوده ولی قراءتش نسخ شده است در حالی که حکمش هنوز باقی مانده است، و در واقع این اشخاص نمی‌دانند یا این که نمی‌خواهند بفهمند که رد کردن سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم مانند رد کردن بر قرآن می‌باشد و در حقیقت ظاهر شدن این اشخاص دلیل بر معجزه پیامبر صلی الله علیه و سلم میباشد، زیرا أحمد و أبو داود و حاکم باسناد صحیح از «مقدم بن معدی کرب» روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: " ألا إني أوتيت الكتاب ومثله معه ألا يوشك رجل شبعان علي أريكة يقول: عليكم بهذا القرآن فما وجدتم فيه من حلال فأحلوه وما وجدتم فيه من حرام فحرموه"، یعنی: "بهدرستی که به من قرآن و چیزی مانند آن (یعنی سنت) عطا شده است، آگاه باشید که نزدیک هست مردی (با شکمی) سیر (از خوراک) بر تخت سلطنتش نشسته و میگوید: (فقط) آنچه که در کتاب خداوند هست را چنگ بزنید، و آنچه که در آن حلال بود را بگیرید و آنچه که در آن حرام بود را ترک کنید (یعنی نیازی به سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم نیست).

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿۳﴾

مرد زناکار نباید جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج کند، و زن زناکار نباید جز با مرد زناکار یا مشرک ازدواج نماید، و این [ازدواج] بر مؤمنان حرام شده است. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يَنْكِحُ»: ازدواج نمی‌کند. نباید ازدواج بکند. برخی نکاح را در اینجا مجاز از وطأ و جماع دانسته‌اند. حرّم: حرام شده است. ذلك: اشاره به ازدواج زناکاران است. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

فحوائی آیه مبارکه می‌رساند که: افراد فاسد، در جامعه اسلامی از برخی حقوق محروم اند. و در ضمن در فهم آیه مبارکه آمده است: مردان و زنان مؤمن، باید همسران پاک و پاکدامن برای زندگی خویش انتخاب کنند. و در ازدواج، کفو بودن، یعنی همسان و هم‌شان بودن همسران، یک اصل است.

«حُرْمٌ»: تحریم شده است. بعضی تحریم را در اینجا ناسزاوار و ناشایست معنی کرده‌اند. «ذلك»: نکاح زناکاران. زنا. یادآوری: آیه فوق در حقیقت دارای دو معنی است که خلاصه آنها عبارت است از:

ألف: مرد زناکار جز با زن زناکار و یا مشرک، و زن زناکار جز با مرد زناکار و یا مشرک ازدواج نمی‌کند. چنین ازدواجی برای مؤمنان حرام است.

ب: مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک، و زن زناکار جز با مرد زناکار یا مشرک زنا

نمی‌کند، و زنا بر مؤمنان حرام شده است (و هرگز به چنین کار زشت و پستی دست نمی‌یازند). ضمناً باید توجه داشت که عطف «مشرکان» بر «زانیان» در واقع برای بیان اهمیت مطالب است. یعنی گناه «زنا» هم‌تراز گناه «شرک» است. چرا که برابر برخی از روایات، شخص زناکار در لحظاتی که مرتکب این عمل می‌شود، مؤمن نمی‌باشد! (مراجعه شود: تفسیر نور از خرم دل)

امام فخر رازی گفته است: بهترین گفته در تفسیر این آیه چنین است: در حقیقت مرد فاسق ناپاک (که مرتکب زنا می‌شود) به نکاح و ازدواج با زنان صالح تمایل و رغبت ندارد، بلکه مایل است با زنی فاسق ناپاک مانند خود یا مشرک ازدواج کند. مردان پاک و صالح تمایلی به ازدواج با زنان فاسق ناپاک ندارند، و از آنها متنفراند، بلکه مردانی فاسق و مشرک به ازدواج با چنین زنانی تمایل دارند. و این مسأله غالباً چنین است. که گفته‌اند: نیکی جز از مرد پرهیزگار نمی‌خیزد و گاه نیکی از انسان ناپرهیزگار نیز می‌خیزد. در اینجا نیز چنین است. (تفسیر کبیر ۱۵۰/۲۳)

«وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» زنا به سبب بدی و پلیدیش بر مؤمنان حرام است، یا عقد زناکاران بر مؤمنان حرام است؛ زیرا زیان‌های بزرگ را دربر دارد (مفسران در این رابطه این دو نظریه را ارائه داده‌اند که صاحب تسهیل نظریه‌ی اول و ابو سعود نظریه‌ی دوم را اختیار کرده‌اند).

مفسر تفسیر انوار القرآن در تفسیر آیه مبارکه می‌نویسد: هدف آیه کریمه؛ بعد از هشدار دادن مؤمنان از ارتکاب زنا بازداشتن شان از ازدواج با زناکاران است و این راجح‌ترین اقوال در تفسیر آیه کریمه می‌باشد «و این امر» یعنی: ازدواج با زناکاران و مشرکان «بر مؤمنان حرام شده است» زیرا ازدواج با آنان، شبیه‌ساختن خویش به فاسقان و پیش‌افگندن خویش در معرض تهمت دیگران است چنان‌که این احتمال نیز وجود دارد که در اثر این پیوند، فرزندی بر بساط مرد به دنیا آید که از نطفه وی نیست، لذا برای مرد مسلمان پاکدامن روا نیست تا با زن ناپاکی ازدواج کند در حالی‌که به بی‌عفتی وی آگاهی دارد چنان‌که برای زن پاکدامن نیز روا نیست تا در عین آگاهی از فاسق بودن مردی، با وی ازدواج نماید. اما در رأی اکثر علما، حکم این آیه با «آیه 32 نور» از همین سوره: «وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ» [النور: 32] منسوخ است، بدین جهت احناف گفته‌اند: مرد زناکار، می‌تواند با زنی ازدواج کند که با وی زنا کرده است چنان‌که دیگران نیز می‌توانند با او ازدواج نمایند.

مفسر تفسیر راستین عبدالرحمن بن ناصر السعدي در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً» در این بخش از آیه مبارکه بدی و بدی زنا به بیان گرفته شده است، یعنی این‌که زنا آبروی زناکار را مخدوش و آلوده می‌نماید، و حیثیت هر کس را که با زناکار همراهی نماید و با وی اختلاط داشته باشد نیز خدشه‌دار و معیوب می‌سازد، طوری که دیگر گناهان چنین نیستند. خداوند خبر داده که مرد زناکار حق ندارد جز با زنی زناکار که وضعیتی مانند او دارد، یا با زنی مشرک که به رستاخیز و جزا پاداش ایمان ندارد و پای بند دستور خدا نیست ازدواج کند.

و زن زناکار نیز جز با مرد زناپیشه و یا با مرد مشرک ازدواج نمی‌کند، «وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» و بر مؤمنان حرام شده که با زنی زناکار یا مردی زناکار ازدواج نمایند. معنای آیه این است هر زن و مردی که به زناکاری متصف باشند و از آن توبه نکنند، و کسی برای ازدواج با آنان اقدام نماید، با این‌که خداوند ازدواج با فرد زناکار را حرام کرده است، از دو حال خالی نیست، یا این‌که به حکم و دستور خدا و پیامبرش پای بند نیست، پس چنین کسی جز مشرک نمیتواند باشد، و یا این‌که به حکم و دستور خدا و پیامبرش پای بند نیست، پس چنین کسی جز مشرک نمیتواند باشد، و یا این‌که به حکم و دستور خدا و پیامبرش پای بند است اما با این‌که می‌داند او زناکار است اقدام به ازدواج با او مینماید،

پس چنین ازدواجی زنا شمرده میشود و ازدواج کننده زناکار میباشد، پس اگر به طور حقیقی به خدا ایمان داشت اقدام به چنین کاری نمیکرد. و این به طور صریح بر حرام بودن ازدواج با زن زناکار دلالت مینماید. مگر این که توبه نماید. و همچنین ازدواج با مرد زناکار حرام می باشد مگر این که توبه نماید، زیرا نزدیکی و همراهی زن و شوهر از مهمترین نزدیکی و آمیختن ها می باشد.

و خداوند متعال فرموده است: «احشروا الذین ظلموا و ازواجهم» ستمگران و همسران شان را گرد بیاورید. یعنی همراهان و رفیقان شان را پس خداوند ازدواج با زناکار را حرام نموده است چون در آن شر بزرگی وجود دارد، و نشانه بی غیرتی، و باعث منسوب شدن فرزندان بی شوه می شود که در حقیقت متعلق به او نیستند. مرد زناکار با زنان دیگر مشغول است و به پاکدامنی زن خود فکر نمی کند، و این دلیل برای حرام بودن ازدواج با زناکار کافی می باشد. و نیز بیانگر آن است که فرد زناکار مؤمن نیست، چنان که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «زناکار وقتی که زنا می کند مؤمن نیست». پس او گر چه مشرک نباشد اما اسم مدح که همان ایمان مطلق است بر او اطلاق نمی شود.

اسباب نزول آیه 3:

روایت شده است که زنی به نام «ام مهزول» از زنان بدکاره بوده با مردی کنار آمد به شرط این که خرجش را بدهد. یکی از مسلمانان خواست یا او ازدواج کند و موضوع را به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت، آنگاه آیه «وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»، نازل شد.

749- ابوداود، ترمذی، نسائی و حاکم از عمرو بن شعیب از پدرش از پدرکلانش روایت کرده اند: شخصی به نام مرثد بردگان را از انبار به سوی مکه میبرد. در مکه زنی به نام عناق با او رفیق بود. از رسول خدا اجازه خواست که با عناق ازدواج کند پیامبر هیچ نگفت. تا این که آیه «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً...» نازل شد. رسول الله صلی الله علیه و سلم آیه را برایش تلاوت کرد و گفت: هرگز با عناق ازدواج نکن، (ابوداود 2051، ترمذی 3177، نسائی به شماره 3228 حاکم 2 / 166 و بیهقی 7 / 153 از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت کرده اند.

اسنادش حسن است به خاطر اختلاف مشهور او با پدرانش و راوی های بعد او ثقة اند. ترمذی این را حسن و حاکم صحیح می شمارد و ذهبی هم با او موافق است. طبری 25747 از عمرو بن شعیب به قسم مرسل روایت کرده، در این اسناد کسی است که نامش معلوم نیست، حدیث موصول قبلی به تنهایی حسن است - والله اعلم- «تفسیر شوکانی».

[... عمرو بن شعیب از پدرش از پدر بزرگش [عبدالله بن عمرو بن عاص] نقل کرده است: مردی به نام مرثد بن ابومرثد بردگان را از مکه به مدینه می برد.

در مکه زنی خودفروش به نام عناق زندگی می کرد که در گذشته ها با او رفیق بود. مرثد با یکی از بردگان مکه قرار گذاشته بود که او را ببرد. مرثد میگوید: در یک شب مهتابی به سایه دیواری از دیوارهای مکه رسیدم.

ناگاه عناق آمد و سایه مرا به کنار دیوار دید چون به نزدیکم رسید مرا شناخت و گفت: مرثدی؟ گفتم: مرثدم. گفت: به دیار دوست خوش آمدی، بیا امشب را با ما سپری کن، گفتم: ای عناق، خدا زنا را تحریم کرده است.

فریاد کرد ای ساکنان خیمه ها این مرد را بگیرید که بردگان شما را می برد.

هشت نفر مرا دنبال کردند، من به سوی خندمه رفتم و داخل مغاره ای شدم.

آنها آمدند و بالای سر من ایستادند... به لطف خدا مرا ندیدند و برگشتند. من هم به نزد دوست خود که مرد سنگینی بود برگشتم و بارش کردم و به انحر که رسیدم بندهای گران را از او باز کردم... بالآخره به مدینه رسیدم و به نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفتم و گفتم: ای رسول خدا! من با عناق ازدواج می کنم. رسول خدا (سکوت کرد و به من هیچ

نگفت. تا آیه: «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً...» نازل شد. پیامبر خدا آیه را قرائت کرد و به من دستور داد که هرگز با عناق ازدواج نکنم] (سنن ترمذی کتاب تفسیر قرآن 3101).
750- سعید بن منصور از مجاهد روایت کرده است: هنگامی که خدا (زنا را تحریم کرد، بعضی از زنان زناکار از وجاهت و جمال برخوردار بودند.
تعدادی از مردان گفتند: زنان زناکار باید شوهر بگیرند. پس این آیه نازل گردید.

خوانندگان گرامی!

حکم سوم: همانا حد قذف (تهمت فحشا زدن) است که در (آیه 4 الی 5) به بیان گرفته شده است.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤﴾

و کسانی که زنان عقیفه پاکدامن را به زنا متهم می‌کنند، سپس چهار شاهد نمی‌آورند، پس به آنان هشتاد تازیانه بزنید، و هرگز شهادتی را از آنان نپذیرید، و این گروه، البته فاسقان‌اند. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

یرمون (رمی): پرتاب می‌کنند، تهمت ناروا می‌زنند.
«الْمُحْصَنَاتِ»: زنان پاکدامن. تهمت‌زدن به هر کسی (اعم از مردان و زنان پاکدامن یا عادی) دارای همین حکم است. لیکن به خاطر اهمیت بیشتر تنها (المحصنات) در آیه مبارکه ذکر شده است. و در این هیچ جای شکی نیست که؛ تهمت زدن به زنان همسر دار و پاکدامن، مجازات سختی را دربر دارد.

«الْمُحْصَنَاتِ» پاکدامنان. اصل احصان به معنی منع است. زن پاکدامن به «محسنه» موسوم شده است؛ زیرا خود را از ارتکاب پستی باز می‌دارد. و قلعه را «حصن» می‌گویند؛ چون از ورود دشمن جلوگیری می‌کند.

«يَذَرُوا» دفع می‌کند. درآ به معنی «دفع» است.

شیع: شیوع به معنی رواج و گسترش یافتن است.

عُصْبَةٌ: جماعتی که پشت یکدیگر را می‌گیرند.

تفسیر:

در آیات قبل، بحث از مجازات زناکاران به میان آمد، ولی اثبات زنا، امری ساده، آسان و سهل نیست، بلکه باید چهار نفر عادل به تحقق آن شهادت دهند و اگر کمتر از چهار نفر در محکمه حاضر به شهادت شوند، هر کدام هشتاد ضربه شلاق می‌خورند.

توجه باید کرد که: تهمت وارد کردن به قدری مهم است که در مجازات مجرم، تفاوت تهمت زنا با خود زنا بیست ضربه شلاق است. «مِائَةٌ جَلْدَةٍ - ثَمَانِينَ جَلْدَةً» وحتی کسی که به دیگران تهمت زنا بزند، شهادت اش هم از اعتبار ساقط می‌شود. «لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً» که الله تعالی ما را از آن نگاه دارد.

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ»: و کسانی که زنان پاکدامن و شریف را به زنا متهم می‌کنند. «ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ»: سپس برای اثبات ادعای خود چهار شخص عادل منحیث شاهد نمی‌آورند که بر ارتکاب زنا از جانب آن‌ها (زنان) شهادت دهند، «فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً» دفاع از حریم زنان پاکدامن واجب است. پس در اجرای حد قذف به هریک از تهمت زدگان را هشتاد ضربه تازیانه بزنید؛ زیرا آن‌ها دروغگو هستند و به انسانی بی‌گناه تهمت وارد کرده‌اند. و ناموس و شرف انسان‌ها را مورد تعرض قرار داده‌اند.

«وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا»: و بعد از آن دیگر هیچگاه شهادت را از آنان نپذیرید، زیرا دروغ از آنان شناخته شده و به این عمل شناسایی گردیده‌اند، شخصیت این گونه افراد بیشتر پایمال شود و کرامت و آبروی آنان بیشتر مورد تعرض قرار گیرد مادامی که بر دروغ و اتهام خود اصرار می‌ورزند، شهادت هیچ یک از آن‌ها را برای همیشه نپذیرید.

معنای «ابدأ» این است که: به هیچ وجه در طول زندگی‌شان شهادت آنان را نپذیرید. البته جایز است که گواهان جمعاً با هم شهادت دهند، یا به‌طور پراکنده و به تفاریق. و اگر شهود چهار تن کامل نبودند، تهمت زن به حساب می‌روند و بر آنان حد قذف جاری می‌شود چنان که حضرت عمر (رضی الله عنه) در خلافت خویش آن سه تنی را که علیه مغیره (رض) به زنا شهادت داده بودند، هشتاد تازیانه زد.

«وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» : آنها با ارتکاب گناه بزرگ و جرم بدی که کرده اند، قطعاً آنها از دایره طاعت حق تعالی بیرون اند.

ابن کثیر (رح) فرموده است: اگر تهمت دهنده بینه بر صدق گفته‌ی خود اقامه نکند، خداسه حکم را بر او واجب کرده است: اول، باید هشتاد تازیانه به او زده شود. دوم، شهادتش برای همیشه مردود است. سوم، این که فاسق به شمار می‌آید و نه در نزد خداوند و نه در نزد مردم عادل نیست (مختصر ابن کثیر ۵۸۳/۲).

قذف و تهمت به زنا:

در دین مقدس اسلام آبرو و حیثیت و شهرت و نام و کرامت مردم، محفوظ و مورد حمایت می‌باشد و اجازه نمیدهد که به آن تعرض صورت گیرد، لذا زبان بدگویان را قطع میکند و در تعرض به ناموس و آبروی دیگران را میبندد و نمیگذارد کسی آبروی دیگران را بازیچه خویش قرار دهد، و آنرا معیوب و یا هم لکه دار سازد.

قذف چیست؟

قذف (متهم ساختن کسی به زنا، به این صورت که به کسی دیگر بگوید: ای زناکار! یا الفاظ دیگری که از آن‌ها اتهام به زنا فهمیده می‌شود).

هر کس مسلمانی را به زنا متهم کند (و نتواند با آوردن چهار شاهد آن را ثابت کند)، به او هشتاد تازیانه زده شود. طوری که در (آیه 4 سوره نور) فرموده است: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا میدهند؛ سپس چهار شاهد نمی‌آورند؛ بدیشان هشتاد شلاق بزنیید و هرگز شهادت دادن آن‌ها را نپذیرید، و چنین کسانی فاسق هستند).

هرگاه مردی همسرش را متهم به زنا کرد و همسرش او را تکذیب نمود حد بر شوهر جاری می‌شود، مگر این که دلیل بیاورد یا لعان کند:

خداوند متعال میفرماید: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَرْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ. وَالْخَامِسَةَ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ. وَ يَذْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ. وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (نور: 6 - 9) «کسانی که زنان خود را متهم (به زنا) میکنند و جز خودشان شاهدانی ندارند، هر یک از ایشان باید چهار مرتبه خدای را به شاهد بطلبد که راستگو هستم. و در پنجمین مرتبه (باید بگوید) لعنت خدا بر او باد اگر دروغگو باشد، اگر زن باشد چهار بار خدا را به شهادت بطلبد (و سوگند بخورد) که شوهرش (در اتهامی که به او میزند) دروغگو است عذاب (رجم) را از او دفع مینماید، و در مرتبه پنجم (باید بگوید که) نفرین خدا بر او باد اگر شوهرش راست بگوید.»

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است: هلال بن امیه نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم همسرش را متهم کرد که با شریک بن سحماء زنا کرده است، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «البینه أو حد في ظهرك» «باید دلیل بیاوری وگرنه حد بر پشتت جاری میشود؛ گفت: ای رسول خدا! آیا اگر کسی از ما مردی را روی همسرش دید، می‌رود و شاهد پیدا می‌کند؟! پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (البینه أو حد في ظهرك)، شاهد وگرنه حد بر پشتت جاری میشود، هلال گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرده است من راستگو

هستم، وحتماً خداوند آیه‌ای نازل خواهد نمود وپشت مرا از حد نجات خواهد داد، پس جبرئیل فرود آمد و آیه «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ (را تا) إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ» بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل کرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت و به دنبال آن زن فرستاد، هلال آمد و شهادت داد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ فَهَلْ مِنْكُمْ تَائِبٌ» «خداوند می‌داند که یکی از شما دروغ می‌گوید آیا کسی از شما هست که توبه کند؟»، سپس آن زن بلند شد و شهادت داد، و چون نوبت پنجم شد او را نگهداشتند و به وی گفتند: این کار لعنت را بر تو واجب می‌کند، ابن عباس (رض) گفت: آن زن کمی درنگ کرد و روی گردانید به طوری که گمان کردیم از لعان پشیمان می‌شود (و اقرار می‌کند)، سپس گفت: بعد از این آبروی خویشاوندانم را نمی‌برم و رفت، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَبْصُرُوا هَذَا فَإِنَّ جَاءَتْ بِهَ أَكْطَلِ الْعَيْنِينَ سَابِغِ الْإِلَيْتِينَ، خَدْلَجِ السَّاقِينَ، فَهِيَ لَشْرِيكَ بِنِ سَحْمَاءَ، فَجَاءَتْ بِهَ كَذَلِكِ، فَقَالَ النَّبِيُّ لَوْلَا مَا مَضَى مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لَكَانَ لِي وَ لَهَا شَأْنٌ» «نگاه کنید اگر بچه‌اش متولد شد و چشم‌های سیاه، باسن‌های بزرگ، و پاهای پرگوش داشت، بدانید که آن بچه از شریک بن سحماء است، وقتی بچه را به دنیا آورد به او نگاه کردند و دیدند که به همان شکلی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم توصیف کرده بود، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: اگر به خاطر حکم کتاب خدا نبود که طبق آن، لعان اجرایی حد را از زن رفع می‌کند، می‌دانستم با او چه کار کنم». بخاری (4747).

حکم قذف :

دین مقدس اسلام به صورت قطعی قذف و تهمت به زناراً تحریم کرده است و آن رایکی از گناهان کبیره و گناهان بسیار بد و قبیح به حساب آورده است، و آن را موجب حد شرعی میداند و هرکس بدین اتهام مبادرت ورزد خواه زن باشد و یا هم مرد، باید هشتاد ضربه شلاق به وی زده شود و بعد از آن دیگر شهادت او پذیرفته نشود و بر او حکم می‌شود به فسق و لعن و طرد از رحمت خدا و استحقاق عذاب دنیا و آخرت، مگر این‌که صحت و درستی قول قذف‌کننده با دلایل تردید ناپذیر ثابت گردد، بدین معنی که چهار نفر شاهد بیاورد که شخص مورد اتهام مرتکب این فحشاء و گناه زشت شده است.

امام بخاری و مسلم از ابو هریره روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «اجتنبوا السبع الموبقات، قالوا: و ما هن يا رسول الله؟ قال: الشرك بالله، والسحر، وقتل النفس التي حرم الله إلا بالحق، وأكل الربا، و أكل مال اليتيم، والتولي يوم الزحف، و قذف المحصنات الغافلات المؤمنات» (متفق علیه: [صحيح جامع الصغير 144]). «از هفت (گناه) هلاک کننده بپرهیزید، گفتند: ای رسول خدا آن‌ها چه هستند؟ فرمود: شریک قرار دادن برای خدا، سحر، کشتن کسی که خداوند (قتل) آن را حرام کرده مگر به حق، خوردن ربا، خوردن مال یتیم، فرار از میدان جنگ هنگام رودررو شدن با دشمن، و نسبت دادن زنا به زنان مؤمن و پاکدامن و بی‌خبر».

قذف چگونه ساقط می‌شود:

طوری‌که یاد آور شدیم: قذف از جمله گناهان کبیره و حرام است، هر کس مسلمان پاکدامنی را به زنا متهم کند بر او حد قذف جاری می‌شود، که حکم آن در (آیه 4 سوره نور) بیان شد:

ولي اجزای حد قذف بر قاذف در حالت‌های زیر ساقط می‌شود:

- 1- چهار شاهد گواهی دهند که مقذوف (متهم شده به زنا) مرتکب زنا شده است، به دلیل آیه 4 سوره نور.
- 2- مقذوف خود به زنا اقرار و اعتراف کند، به اتفاق علماء بر قاذف حد جاری نمی‌شود. (المغنی (386/12)).
- 3- هرگاه قاذف شوهر مقذوف باشد و همسر خود را متهم به زنا و خیانت کند، در این حالت اگر با همسرش ملاعنه کند، حد قذف بر شوهر جاری نمی‌شود، به دلیل فرموده باری

تعالی: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ * وَالْخَامِسَةَ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (نور: 6 - 7).
یعنی: «کسانی که زنان خود را متهم (به زنا) می‌کنند و جز خودشان شاهدانی ندارند، هر یک از ایشان باید چهار مرتبه خدای را به شاهد بطلبد که راستگو هستم. و در پنجمین مرتبه (باید بگوید) لعنت خدا بر او باد اگر دروغگو باشد».

و چونکه روایت شده که هلال بن امیه با همسرش ملاعنه کرد، ولی پیامبر صلی الله علیه وسلم بر هلال حد قذف اجراء نکرد. مسلم (1496).

4- مقذوف از قاذف گذشت و چشم پوشی کند، و خواستار اجرای حد بر او نباشد، زیرا اجرای حد بر قاذف حق مقذوف است و می‌تواند از حق خود گذشت کند، همان‌گونه که اولیای مقتول می‌توانند از قصاص قاتل گذشت کنند. (المغنی (386/12)).

بر این اساس؛ اگر کسی شخصی را به زنا متهم کند، و اتهامش کذب باشد، و یا برای اثبات آن بینه ای نداشته باشد، تنها راه برای او اینست که از مقذوف عذر خواهی کند و طلب گذشت نماید، اگر از او چشم پوشی کرد که الحمدلله، و اگر خواستار اجرای حد شد، پس حق یا اوست.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾

مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و (عمل خود را) اصلاح نمایند که بدون شک الله [نسبت به آنان] غفور و رحیم است. (۵)

تفسیر:

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ» واقعاً توبه، سبب تجدید حیات دینی و اجتماعی است. توبه، باید با اصلاح و جبران اشتباه و عمل نیک همراه باشد. و باز بودن راه توبه برای همه انسان‌ها، نشانه‌ی از رحمت الهی است.

در آیه مبارکه میفرماید: «مگر کسانی که توبه کردند یعنی: بعداً به بارگاه خدای متعال از اتهام زدن به زنان پاکدامن توبه کرده، از کرده خود پشیمان شده و از اتهام خویش بازگشته باشند و آنچه را تباه ساخته‌اند به صلاح و سامان آورده باشند. یعنی پس از ارتکاب گناه تهمت زدن (قذف) با توبه و گردن نهادن به اجرای حد، این عمل زشت خویش را جبران کرده‌اند.

«وَأَصْلَحُوا»: اعمال خود را اصلاح می‌کنند و تهمت به زنان پاکدامن را تکرار نمی‌کنند. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی توبه می‌کنند و پشیمان می‌شوند.

«فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» پس الله متعال به طور یقین گناه شان را می‌بخشد و عیب‌شان را می‌پوشاند؛ همانا او خطاپوش خطاکاران و بخشایشگر بدکاران است. یعنی آنان را ببخشید و از آنان صرف نظر کنید و آبرو و اعتبارشان را احترام بدارید و شهادت شان را از آنان بپذیرید که خدا بخشاینده و مهربان است و اگر بنده‌اش توبه کند و خود را اصلاح نماید، توبه‌ی او را می‌پذیرد.

و طوری که یادآور شدیم؛ باز بودن راه توبه برای همه، نشانه‌ی رحمت الهی است. به همین جهت، اتهام زننده (قاذف) را بعد از توبه مؤاخذه نمی‌کند و قبول شهادت وی را از شما می‌پسندد پس در صورتی که تهمت زننده (قاذف) توبه کرد، شهادت وی قبول می‌شود و صفت فسق از وی برداشته می‌شود و این قول جمهور فقها (مالک و شافعی) است، برخلاف رأی ابوحنیفه زیرا رای امام ابوحنیفه بر آن است که استثنا فقط به جمله اخیر برمی‌گردد، یعنی با توبه صفت فسق از وی برداشته می‌شود، اما او برای ابد مردودالشهاده باقی مانده و به هیچ وجه شهادت وی پذیرفته نمی‌شود. ولی به اتفاق فقها حد قذف با توبه ساقط نشده و از بین نمی‌رود. البته توبه قاذف جز این نیست که خود را در اتهامی که از وی صادر شده، تکذیب کند و حد هم به سبب این دروغگویی بر وی اقامه گردد. (مراجعه شود به تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).

یادداشت مفید و کوتاه:

جرم و جنایت گناه از دید شریعت اسلام، کارهای ممنوع و ناروایی است که الله متعال به وسیله حد و تعزیر (ادب کردن)، در جامعه ی سالم اسلامی، بنی آدم را از آن منع می دارد. این احکام، در جامعه ی شبه اسلامی، متفاوت است و مستلزم فتوای شورایی دانشمندان و صلاحیت داران امت است.

جنایت و گناه کاری؛ یعنی، ناروایی که انسان بر اثر ارتکاب فعلی که شرع آن را منع کرده و یا ترک فعلی است که شرع به انجام آن دستور داده است.

علت تحریم این فعل های ممنوع، تجاوز و ستم به حریم یکی از مصالح معتبر در اسلام است. این مصالح معتبر، پنج چیز است، بدین ترتیب:

1 مواظبت شخص از نفس خود،

2 مواظبت از دین،

3 مواظبت از عقل و خرد،

4 مواظبت از مال و دارایی

5 مواظبت از ناموس و حیثیت

مثلاً: قتل، ظلم و تجاوز به شخص، ارتداد (برگشتن از عقیده) تجاوز به دین، تناول کردن مشروبات؛ ستم بر عقل، دزدی، ستم به مال و مکنت و زناکاری تجاوز به ناموس و آبروست در این مورد برای معلومات مزید به کتب معتبر فقهی مراجعه نمایید.

خوانندگان گرامی!

حکم چهارم: همانا حکم لعان یا متهم کردن مرد، همسر خویش را، این مبحث از (آیه 6 آغاز والی آیه 10) ادامه می یابد.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٦﴾

و کسانی که همسران خود را متهم به زنا میکنند و بر آنان شاهدانی جز خودشان نباشد، پس هر کدام از آن شوهران [برای اثبات اتهامش] باید چهار بار شهادت دهد که قسم به الله، او [درباره همسرش] در این زمینه قطعاً راست میگوید. (۶)

تفسیر:

حفظ آبرو مورد توجه اساسی دین مقدس اسلام می باشد، بناءً وضع (قانون چهار بار شهادت و يك لعنت بر خود، برای کنترل مردم از رسوا ساختن یک دیگر است، طوری که میفرماید: «فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ» شهادتی که حد قذف را از او دفع می کند، چهار مرتبه شهادت دادن است که جانشین چهار شهادت می شود.

طوری که یادآور شدیم آن عده از مردانی که به همسران خود اتهام زنا می زنند اما با خود شاهدان عادل بر اثبات این اتهام ندارند، پس هر یک از آنان ملزم است تا در برابر قاضی چهار بار با این صیغه شهادت دهد «إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» گواهی دهد: «شهادت می دهم که یقیناً در وارد کردن اتهام زنا به زنی راستگو هستم».

شان نزول آیات 6 الی 9:

751- بخاری از قول عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: هلال بن امیه نزد سرور کائنات آمد و زن خود را [با شریک بن سحماء] متهم به زنا کرد. پیغمبر گفت: یا شاهد بیاور یا بر تو حد قذف جاری میشود. گفت: ای رسول الله! چگونه وقتی یکی از ما زن خود را با شخصی ببیند در جستجوی شاهد برود؟ باز هم رسول الله گفت: یا شاهد بیاور یا حد قذف بر تو جاری میشود. هلال گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق فرستاده من صادقم و یقین دارم که خدا به خاطر برائت من وحی میفرستد. آنگاه جبرئیل امین با وحی آسمانی «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٦﴾ وَالْخَامِسَةَ أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَيَدْرَأُ ﴿٧﴾ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٨﴾ وَالْخَامِسَةَ أَنْ غَضِبَ اللَّهُ

عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ (9) آمد. (صحیح است، بخاری 2671 و 4747، ابو داود 2254، ترمذی 3179، ابن ماجه 2067، بیهقی 7 / 393 و بغوی 2370 روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی» 1837).

752- احمد [از عباد بن منصور از عکرمه از ابن عباس] روایت کرده است: هنگامی که: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا» (نور: 4) نازل شد. سعد بن عباده رئیس انصار گفت: ای رسول الله! آیا این چنین نازل گردیده است؟ رسول الله گفت: ای جماعت انصار! آیا گفتار بزرگتان را نمی شنوید، گفتند: ای رسول الله! او را سرزنش نکن، زیرا او مردی غیور است، سوگند به خدا [به جز از دوشیزگان عذراء] با هیچ زنی ازدواج نکرده است و از شدت غیرت او کسی هم جرأت ازدواج [با مطلقه او را] نداشته است. سعد گفت: ای رسول خدا! به خدا سوگند، من یقین می دانم که این حق است و از جانب پروردگار اما در شگفتم از این که زنی کثیف و نادان را در حالی ببینم که مردی را نوازد بر آن خود گذاشته است و من اجازه نداشته باشم که او را از جایش دور کنم و یا تکانش بدهم تا آن که بروم چهار شاهد بیاورم صورت را مشاهده کنند، قسم به خدا تا من بخوادم بروم و شاهد بیاورم او کار خود را تمام کرده است.

ابن عباس (رض) میگوید: اندک زمانی نگذشت که هلال پسر امیه آمد، وی از جمله سه نفری بود که توبه شان پذیرفته شد. وی سر شب از مزرعه خود به خانه آمد مردی را نزد همسرش دید، سخنان او را به گوش خود شنید تا صبح، واقعه را آشکار نکرد، صبح زود حضور پیامبر خدا شتافت و گفت: من شبانگاه به خانه آمدم و در نزد همسر مردی را به چشم دیدم و سخنانش را شنیدم. رسول الله سخنان او را نپذیرفت و بر او سخت گرفت. انصار جمع شدند و گفتند: به آنچه سعد بن عباده گفته بود گرفتار شدیم حالا رسول الله او را حد میزند و شهادت او را در بین مردم باطل میکند. هلال گفت: سوگند به حق دادگر امیدوارم که خدا مرا از این حادثه سلامت بیرون آرد. قسم به خدا پیامبر خواست دستور اجرای حد را بر هلال صادر کند که هماندم حالت نزول وحی پدیدار گردید و اصحاب خاموش شدند تا پیامبر از وحی فارغ شد. و آیت «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَرْوَاحَهُمْ...» نزول یافت. (احمد 1 / 238 و طبری 25828 از عباد بن منصور از عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده اند. اسناد این ضعیف است به خاطر عباد بن منصور اما اصل آن محفوظ است. بخاری و دیگران هم روایت کرده اند. «احکام قرآن» 1555 و «زاد المسیر» 1024).

753- و ابویعلی مانند او از انس روایت کرده است (نسائی 6 / 172 و 173 و ابویعلی 2824 از انس با اختلاف بعضی کلمات روایت کرده اند. اسنادش صحیح و راوی هایش ثقه اند).

754- بخاری، مسلم و دیگران از سهل بن سعد (روایت کرده اند: عویمر نزد عاصم بن عدی آمد و گفت: از طرف من از پیامبر در باره مردی سؤال کن که زنش را با مرد غریبه ای در یک جا ببینید و آن مرد را به قتل برساند، آیا با این عمل خود او هم کشته میشود و یا طور دیگری با او رفتار میشود؟ پس عاصم از رسول الله پرسید. آن بزرگوار عنوان کردن این مسائل را زشت و ناپسند دانست و بر سؤال کننده عیب گرفت. سپس عویمر با عاصم ملاقات کرد و پرسید: چه کار کردی؟ گفت: چه می کردم تو به من کار خیر و نیکویی را سفارش نکرده بودی، از پیامبر سؤال کردم آن بزرگوار بر من عیب گرفت. عویمر گفت: به خدا سوگند خودم خدمت رسول الله می شتابم و در این مورد سؤال می کنم. سپس از پیامبر سؤال کرد. آن بزرگوار گفت: همین دم در باره تو و همسرت وحی الهی نازل گشت. (صحیح است، بخاری 5308، مسلم 1492، مالک 2 / 566، شافعی 2 / 44، احمد 5 / 336، ابوداود 2245، نسائی 6 / 143، ابن حبان 4284 و 4285 از سهل بن سعد روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی» 1839).

حافظ این حجر فرموده است: ائمه بزرگوار در این باره اختلاف نظر دارند، بعضی از آن‌ها عقیده دارند که این آیه در شان عویم نازل گردیده است و تعدادی معتقدند که در باره هلال نازل شده است. عده‌ای دیگر این دو واقعه را جمع کرده، و گفته‌اند: اولین کسی که این حادثه برای او اتفاق افتاد هلال بوده و در آن هنگام عویم برحسب اتفاق نزد رسول خدا آمده بوده و آیه در شان هر دو آن‌ها یکجا نازل گشته است. نووی و به پیروی از او خطیب این نظر را بیشتر قبول دارند، نووی گفته است: شاید این حادثه برای هر دو آن‌ها در یک زمان پیش آمده باشد.

حافظ این حجر میگوید: احتمال دارد که آیه به خاطر هلال نازل گردیده باشد و عویم بی‌خبر از واقعه هلال آمده و نبی کریم حکم را بر او بیان داشته است. و برای همین به قصه هلال آمده است (جبرئیل (فرود آمد) و در قصه عویم آمده است (خدا در باره تو وحی فرستاده است) تأویل و معنی دقیق این سخن این است: خدای دانا و توانا در باره کسی که بر او نیز این حادثه روی داده بود وحی فرستاده است. این صباغ در «الشامل» این نظر را پذیرفته، قرطبی عقیده دارد که این آیه دو مرتبه نازل شده است.

755- بزار از طریق زید بن مطیع از حذیفه روایت کرده است: پیامبر خدا به ابوبکر گفت: اگر مردی را با ام رومان یکجا دیدی چه می‌کنی؟ گفت: نابودش می‌کنم. پیامبر از عمر بن خطاب پرسید تو چه کار می‌کنی؟ گفت: من همواره گفته‌ام خدا کسی را که از خود ناتوانی نشان دهد لعنت کند، زیرا او خبیث و نجس است. پس آیه نازل شد (بزار 2237 روایت کرده است. هیثمی در «مجمع الزوائد» 7 / 74 می‌گوید: راوی‌های این ثقه هستند. «تفسیر ابن کثیر» 4857).

حافظ این حجر گفته است: هیچ مانعی ندارد که این آیه به چندین سبب، نزول یافته باشد. («فتح الباری» 8 / 449 و 450).

وَالْخَامِسَةَ أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٧﴾

و [شهادت] پنجم این است که [بگوید]: لعنت خدا بر او باد اگر [در این اتهام بستن] دروغگو باشد. (٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَعْنَتَ اللَّهِ»: نفرین الله. مراد طرد از رحمت خدا و مستحق قهر و غضب الله بودن است، نَعُوذُ بِاللَّهِ! اگر زن سخن شوهر خود را پذیرفت رجم می‌گردد. در غیر این صورت او به دفاع از خود به طریق مذکور در آیات 8 و 9 زبان به سخن می‌گشاید و از خود به دفاع مثل اقدام می‌کند.

تفسیر:

«وَالْخَامِسَةَ أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» و در پنجمین شهادت بر او واجب است که: باید این دعا را علیه خود بیفزاید که: «لعنت خدا بر من باد اگر از دروغگویان باشم». دین مقدس اسلام برای پیشگیری از فرو پاشی نظام خانواده، علاوه بر چهار بار الله را شاهد گرفتن، گفتن جمله‌ی پنجمی را نیز بر هر يك از طرفین واجب کرده است.

واقعا! حکم شخصی که به زنش تهمت زنا می‌زند و اقامه بینه (آوردن گواه) هم بر وی دشوار است، این است که باید با زنش ملاعنه کند، یعنی زنش را نزد حاکم (قاضی) حاضر کرده و علیه وی ادعا کند سپس حاکم او را به ترتیب فوق سوگند دهد و چون این شهادت‌ها با قسم اجرا شد، میان آنها جدایی به عمل می‌آید وزن بر وی حرام ابدی گردیده بر زن حد زنا نیز جاری می‌شود، مگر در یک صورت و آن این است که:

وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٨﴾

آن زن نیز میتواند مجازات (زنا) را از خود ساقط کند به این طریق که چهار بار (به الله قسم بخورد و) شهادت دهد شوهرش (در این نسبتی که به او میدهد) از دروغگویان است. (٨)

تفسیر:

در آیت مبارکه دیده میشود که دین مقدس اسلام، حامی حقوق زن است. زن نیز با چهار قسم سوگند میتواند اتهامی را که مرد با چهار قسم اثبات کرده، از خود دفع کند. «أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ» چهار بار قسم یاد کند که شوهرش دروغگو میباشد. در تهمت زدن به وی. در این صورت است که حد از وی دفع میشود. اما به قول احناف، مراد از (عذاب) در آیه، زندانی کردن زن است زیرا، از نظر ایشان، چون زن از (ملاعنه) سر باز زد، زندانی میشود تا یا ملاعنه کند و یا به زنا اعتراف نماید.

طوری که یادآور شدیم که بعد از شهادت شوهر علیه همسرش به ارتکاب زنا، بر زن حد واجب میشود و این حد سنگسار وی تا مرگ است. و این حد از زن دفع نمیشود مگر این که او هم چهار بار به نام الله متعال شهادت دهد: «أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ» چهار بار قسم یاد کند که شوهرم در اتهام زدن زنا به من، دروغگوست. بلی! حکم مردی که به زنش تهمت زنا میزند و اقامه بینه (آوردن گواه) هم بر وی دشوار است، این است که باید با زنش ملاعنه کند، یعنی زنش را نزد حاکم (قاضی) حاضر کرده و علیه وی ادعا کند سپس حاکم او را به ترتیب فوق قسم دهد و چون این گواهیها با سوگند اجراء شد، میان آنها جدایی به عمل میآید و زن بر وی حرام ابدی گردیده بر زن حد زنا نیز جاری میشود، مگر در یک صورت و آن این است که:

وَالْخَامِسَةَ أَنْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٩﴾

و در مرتبه پنجم بگوید: غضب خدا بر او باد اگر آن مرد از راستگویان باشد! (۹)
تفسیر:

و در پنجمین بار شهادت زن باید این جمله را بیفزاید: «اگر شوهر در مورد تهمت زنا به من راستگو باشد، قهر و غضب خدا بر من باد! و در این هنگام است که وجوباً بین زن و شوهر تفریق میشود و قاضی به جدایی میان آنها حکم می کند.

اختصاص دادن «غضب» و خشم به زن، برای هر چه درشتتر ساختن کار بر وی به منظور وادار نمودنش به اعتراف بر حقیقت است؛ به سه دلیل:

اول این که تحریک به زنا غالباً از سوی زن صورت میگیرد.
دوم این که: مرد غالباً ننگ دارد که به خودش برمیگردد و از این که زنش را به زنا متهم کند، مگر این که واقعاً راستگو و در این کار معذور باشد.
سوم این که: زنان عادتاً بسیار لعن و طعن میگویند و لعن و طعن گفتن، آن اثر بزرگی را که باید در دلهایشان داشته باشد ندارد، برخلاف اینکه به درخواست خشم الله متعال برای خود وادار گردند، که از این کار بسیار واهمه دارند.

از آیات 6 تا 9 برنامه قاعده «لِإِعَانِ» در فقه اسلامی است، و چهار حکم قطعی برای این نوع شوهر و همسر در پی خواهد داشت:

الف: شوهر و همسر بدون هیچگونه مراسم طلاق، فوراً از هم جدا میگردند و مهریه به زن داده میشود.

ب: برای همیشه بر یکدیگر حرام و حق ازدواج مجدد را نخواهند داشت.

ج: حد قذف از مرد و زن برداشته میشود. با این توضیح که اگر مرد از اجرای برنامه لِعَانِ سر باز زند تازیانه میخورد، و اگر زن خودداری کند، رجم میشود.

د: اگر زن در این ماجرا حامله و طفل به دنیا آرد، متعلق به شوهر نخواهد بود و بلکه منتسب به همسر می گردد. (ملاحظه شود تفسیر عبدالکریم خطیب، وسایر تفاسیر در این باب).

مبحث لِعَان :

لِعَان و ملاعنت عبارت است از: بد دعا کردن بریک دیگر به لعنت و غضب الهی است، و در اصطلاح شرع عبارت از چند قسم دادن، به زن و مرد، بدین صورت که هرگاه شوهری

به زن خود تهمت زنا زد، یا نسبت به فرزند خود گفت که این از نطفه من نیست و آن زن که به او تهمت زده شده است او را دروغگو بداند و ادعای اعاده شرافت کند که به دروغ بر من تهمت زده شد است.

یعنی هرگاه مردی همسرش را متهم به زنا کرد و همسرش او را تکذیب نمود حد بر شوهر جاری میشود، مگر این که دلیل بیاورد یا لعان کند: خداوند متعال میفرماید: «وَالَّذِينَ يَزْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ. وَالْخَامِسَةَ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ. وَ يَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ. وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (نور: 6 - 9) «کسانی که زنان خود را متهم (به زنا) می کنند و جز خودشان شاهدانی ندارند، هر یک از ایشان باید چهار مرتبه خدای را به شاهد بطلبد که راستگو هستم. و در پنجمین مرتبه (باید بگوید) لعنت خدا بر او باد اگر دروغگو باشد، اگر زن چهار بار خدا را به شهادت بطلبد (و سوگند بخورد) که شوهرش (در اتهامی که به او می زند) دروغگو است، عذاب (رجم) را از او دفع می نماید، و در مرتبه پنجم (باید بگوید که) نفرین خدا بر او باد اگر شوهرش راست بگوید».

از ابن عباس (رض) روایت است: هلال بن امیه نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم همسرش را متهم کرد که با شریک بن سحماء زنا کرده، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (البینه أو حد في ظهرك) «باید دلیل بیاوری وگرنه حد بر پشتت جاری میشود: گفت: ای رسول خدا! آیا اگر کسی از ما مردی را روی همسرش دید، می رود و شاهد پیدا می کند؟! پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (البینه أو حد في ظهرك)، شاهد وگرنه حد بر پشتت جاری می شود، هلال گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرده است من راستگو هستم، و حتماً خداوند آیه ای نازل خواهد نمود و پشت مرا از حد نجات خواهد داد، پس جبرئیل فرود آمد و آیه «وَالَّذِينَ يَزْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ» را تا (إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ) بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل کرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت و به دنبال آن زن فرستاد، هلال آمد و شهادت داد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (إِنْ اللَّهُ يَعْلَمُ أَنْ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ فَهَلْ مِنْكُمْ تَائِبٌ) «خداوند می داند که یکی از شما دروغ می گوید آیا کسی از شما هست که توبه کند؟»، سپس آن زن بلند شد و شهادت داد، و چون نوبت پنجم شد او را نگهداشتند و به وی گفتند: این کار لعنت را بر تو واجب میکند، ابن عباس (رض) گفت: آن زن کمی درنگ کرد و روی گردانید به طوری که گمان کردیم از لعان پشیمان میشود (و اقرار میکند)، سپس گفت: بعد از این آبروی خویشاوندانم را نمی برم و رفت، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَبْصُرُوهَا فَإِنْ جَاءَتْ بِهَ أَكْحَلِ الْعَيْنَيْنِ سَابِغِ الْإِلَيْتَيْنِ، خَدْلَجِ السَّاقَيْنِ، فَهُوَ لَشْرِيكَ بِنِ سَحْمَاءَ، فَجَاءَتْ بِهَ كَذَلِكِ، فَقَالَ النَّبِيُّ لَوْلَا مَا مَضَى مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لَكَانَ لِي وَ لَهَا شَأْنٌ» (صحیح: [..... إرواء الغلیل فی تخریج احادیث منار السبیل 2098]، صحیح امام بخاری (فتح الباری) (8/449/4747)، سنن ابو داود (عون المعبود) (6/341/2237)، سنن الترمذی (5/12/3229)، سنن ابن ماجه (1/668/2067).

«نگاه کنید اگر بچه اش متولد شد و چشم های سیاه، باسن های بزرگ، و پاهای پرگوشت داشت، بدانید که آن بچه از شریک بن سحماء است، وقتی بچه را به دنیا آورد به او نگاه کردند و دیدند که به همان شکلی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم توصیف کرده بود، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: اگر به خاطر حکم کتاب خدا نبود که طبق آن، لعان اجرایی حد را از زن رفع می کند، می دانستم با او چه کار کنم».

احکام پس از لعان :

هرگاه زن و شوهر ملاعنه کردند، با لعنت کردنشان احکام زیر اجرا شود:

1- جدایی بین آن دو:

به دلیل حدیث ابن عمر که گفت: (لاعن النبي بين رجل و امرأة من الأنصار و فرق بينهما) (متفق علیه: صحیح امام بخاری (فتح الباری) (9/458/5314)، صحیح امام مسلم (2/1133/9/1494)). «پیامبر صلی الله علیه وسلم زن و مردی از انصار را ملاعنه داد و آنها را از هم جدا کرد».

2- تحریم ابد:

به دلیل قوم سهل بن سعد: (مضت السنة في المتلاعنين أن يفرق بينهما، ثم لا يجتمعان أبدا) (صحیح: [إرواء الغلیل في تخریج احادیث منار السبیل 2104]، سنن ابوداود (عون المعبود) (6/337/2233)، بیهقی (7/410)).

«سنت درباره زن و مردی که لعان کنند، این است که بین آنها جدایی انداخته شود و هرگز نتوانند دوباره با هم ازدواج کنند».

3- زن لعان کننده با لعان مستحق مهریه اش می گردد.

به دلیل حدیث ایوب از سعید بن جبیر که گفت: «به ابن عمر گفتم (حکم) مردی که همسرش را به زنا متهم می کند چیست؟ گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم بین زن و مردی از بنی عجلان جدایی انداخت و فرمود: (الله يعلم أن أحدكما لكاذب فهل منكما تائب) «خداوند می داند که یکی از شما دروغ می گوید. آیا کسی از شما هست که توبه کند؟» آن دو سر باز زدند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (الله يعلم أن أحدكما لكاذب، فهل منكما تائب؟)، «خداوند می داند که یکی از شما دروغ می گوید. آیا کسی از شما هست که توبه کند؟» باز هم سر باز زدند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (الله يعلم أن أحدكما لكاذب، فهل منكما تائب؟) دوباره آن دو سر باز زدند و در نتیجه پیامبر صلی الله علیه وسلم آنها را از هم جدا کرد.

ایوب گوید: عمرو بن دینار به من گفت: چیزی در این حدیث هست که نگفته ای، (عمرو) گفت: آن مرد پرسید: پس مال من چی؟ گوید: پیامبر فرمود: (لامال لك إن كنت صادقا فقد دخلت بها و إن كانت كاذبا فهو أبعد منك) «هیچ مالی به تو تعلق نمی گیرد چون اگر در ادعایت صادق باشی آن مال حقی است که به واسطه نزدیکی با زنت از آن او است و اگر دروغ گفته باشی به طریق اولی مال به تو تعلق نمی گیرد» (متفق علیه: صحیح امام بخاری (فتح الباری) (9/456/5311)، صحیح امام مسلم (2/1130/1493)، سنن ابوداود (عون المعبود) (6/347/41، 2241)، سنن نسائی (6/177)).

4- طفل که از زن لعان کننده متولد شود، به او داده می شود.

به دلیل حدیث ابن عمر: (أن النبي لاعن بين رجل و أمرأته، فانتفي من ولدها، ففرق بينهما و ألحق الولد بالمرأة) (متفق علیه: صحیح امام بخاری (فتح الباری) (9/460/5315)، صحیح امام مسلم (2/1132/1494)، سنن ابوداود (عون المعبود) (6/348/2242)، سنن الترمذی (2/338/1218)، سنن نسائی (6/178)، سنن ابن ماجه (1/669/2069)). «پیامبر صلی الله علیه وسلم بین زن و شوهری ملاعنه داد، مرد فرزند زنت را از خود نفي کرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم آنها را از هم جدا کرد و فرزند را به زن داد».

5- ثبوت ارث بین زن ملاعنه و فرزندش

به دلیل قول ابن شهاب در حدیث سهل بن سعد: (فكانت السنة بعدهما أن يفرق بين المتلاعنين، و كانت حاملا، و كان ابنها يدعي لأمه) قال: (ثم جرت السنة في ميراثها أنها ترثه، و يرث منها ما فرض الله له) (متفق علیه: صحیح امام بخاری (فتح الباری) (9/452/5309)، صحیح امام مسلم (2/1129/1492)، سنن ابوداود (عون المعبود) (6/339/2235)).

«بعد از (لعان آن زن و شوهر) سنت بر این تثبیت گردید که زن و مرد متلاعن از هم جدا شوند و اگر آن زن حامله بود، فرزندش به مادرش نسبت داده می شود» گفت «سپس سنت

درباره میراث زن بر این است که زن از فرزندش، و فرزند از او به اندازه‌ای که خداوند تعیین کرده است، ارث ببرد.»

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نبود (البته دچار عذاب می‌شدید) و اینکه او توبه پذیر و حکیم است. (۱۰)

تفسیر:

دیده می‌شود که: اجرای قوانین و دستورات خداوند، به نفع خود مردم است. و قوانین جزایی در دین مقدس اسلام، احکامی برخاسته از حکمت الهی است. در آیه مبارکه آمده است: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» اگر فضل و رحمت الله متعال بر شما نبود که در این مورد «پرده پوشی و ستر گناه» لطف کرده است. جواب «لولا» به خاطر هراس انگیزی مسأله محذوف است و تقدیر آن چنین است «لهلکتُم أو لفضحتُم أو عاجلکم بالعقوبة» نابود یا رسوا میشدید یا در کیفرتان عجله میکرد. چه بسا سکوت از اظهار قول بلیغ‌تر است. (صفوة التفسیر صابونی) یعنی ای مؤمنان! و اگر الله متعال با این شریعت و مقرّر ساختن این احکام مربوط به شوهران و همسران، بر شما فضل و مهربانی نمی‌کرد، یقیناً همان نفرینی را که طرف دروغگو در قضیه لعان علیه خود کرده بود، واقع می‌ساخت.

«وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ»: و الله متعال بر هر کس از بندگان که توبه کند به هر پیمانانه هم که گناه کرده باشد، توبه پذیر است و او در شریعت و صنع و تدبیر و تقدیر خویش، از جمله حکم لعان، حکیم است. بلی! اگر این نمی‌بود، عذاب رسواگر وی شتابان به آنان می‌رسید.

خوانندگان گرامی!

حکم پنجم: همانا داستان افک است.

بعد از این‌که پروردگار با عظمت ما حکم حد اتهام به زنان بی‌گناه را بیان فرمود اینک در آیات متبرکه (11 الی 22) پاک‌ی زن خیرالبشر، عایشه‌ی صدیقه، دختر بزرگوار ابوبکر صدیق، مادر مؤمنان را - که دروغ بافان و منافقان، دل‌گرامی اش را رنجه داده بودند - بیان می‌کند.

تعدادی از محققان در تحقیقات شان می‌نویسند: خداوند متعال، یوسف علیهم السلام را از زبان کودکی در گهواره و مریم دختر عمران را از زبان نوزادش، عیسی تبرئه کرد؛ اما عایشه‌ی صدیقه را به وسیله‌ی قرآن تبرئه نمود و بدان بسنده نکرد که به وسیله‌ی کودکی یا پیامبری او را تبرئه کند، تا این‌که به وسیله‌ی کلام خود از آیه‌ی ۱۱ تا ۲۶ نور او را از بهتان و افتزای ناکسان، تبرئه نمود. [منیر به نقل از تفسیر قرطبی] [تفسیر قرطبی]. امام مالک می‌فرماید: «هر کس، شیخین (ابوبکر و عمر) را دشنام دهد (سب کند)، باید تربیت شود. و هر کس عایشه (رض) را دشنام دهد و بد بگوید، مجازاتش کشتن است.» (منیر، جلد 1، جزء 18، صفحه 189) اگر این مجازات در دنیا فراهم نگردد، در قیامت، سخت‌ترین کیفر می‌بیند.

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾

به یقین کسانی که آن تهمت [بزرگ] را [درباره یکی از همسران پیامبر به میان] آوردند، گروهی [هم دست و هم فکر] از [میان] خود شما بودند، این تهمت را برای خود شر نپندارید، بلکه آن برایتان خیر است، بر عهده هر کدام از آنان که مرتکب آن شده است، سهمی از

گناه است. و آن کس از ایشان که بخش بزرگ آن (تهمت) را عهده دار شده است، برایش عذاب بزرگ خواهد بود. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عصبة»: دسته، گروه، جماعت.

«تولي»: (ولي): رهبري كرد، عهده دار شد.

«الذي تولى كبره»: آن کس که عمده ترین آن را به عهده گرفت، آن کس که در آن بیشتر فرو رفت، آنکس، پسر سلول بود. کبره: بیشتر آن گناه و افترا

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ» بی گمان کسانی که بدترین و زشت ترین اتهام زدن به مادر مؤمنان دختر ابوبکر صدیق (رض) را در میان آوردند، گروهی از منافقان و مریضان بودند.

«الْإِفْكِ»: بهتان بس بزرگ، بدترین افتراء، دروغ محض، تهمت ناروا، تهمت بزرگ. دروغ شاخدار (فرقان / 4). اشاره به تهمت عظیمی بزرگ و ناروایی است که منافقان به ام المؤمنین حضرت بی بی عائشه صدیقه، همسر پاک رسول الله صلی الله علیه و سلم بستند، و اتهام زنا را با یکی از اصحاب جلیل القدر به نام «صفوان بن معطل» بدو دادند!

امام فخر رازی گفته است: افک از دروغ و افتراء شدیدتر است. تمام مسلمانان بر این مطلب اتفاق نظر دارند که منظور بهتان به عائشه، همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم معصوم است. (تفسیر کبیر ۱۷۲/۲۳).

«عُصْبَةٌ مِنْكُمْ»: دسته ای از شما مؤمنان می باشند و ابن ابی سلول، رئیس منافقین در رأس آن ها قرار دارد.

عصبه: یعنی گروه و جماعت، عرفا بر ده تا چهل تن اطلاق می شود. گروه بهتان زننده عبارت بودند از: عبدالله بن ابی، رئیس منافقان، زید بن رفاعه، حسان بن ثابت، مسطح بن أثاثه، حمنه بنت جحش و همدستان شان.

معنی «مِنْكُمْ» این است: گروه بهتان زننده از خود شما جماعت مسلمانان هستند؛ یا در ظاهر و باطن و یا در ظاهر نه در باطن؛ مانند عبدالله بن ابی «آن تهمت زدن را برای خود شری نپندارید» ای مسلمانان! «بلکه آن برای تان خیر است» و با آن بهتان ثواب عظیمی به شما تعلق می گیرد زیرا الله متعال با عبرت گرفتن بسیاری از این داستان، آبروی میلیون ها انسان مؤمن را حفظ می کند.

اما بعضی از مفسران، خطاب: «لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ» [النور: 11]. «آن تهمت زدن را برای خود شری نپندارید» بر خانواده ابوبکر صدیق (رض) حمل کرده اند زیرا بیان برائت ام المؤمنین سبب برتری و شرف بیشتر این خانواده شد، همان گونه که داستان شان به عنوان یک قانون عام و کلی برای همیشه در میان داستان های عفت و پاکی، مقامی خاصی را احراز کرد.

«بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ»: بلکه شرفی بس بزرگ در آن نهفته است؛ چرا که وحی بر برائت و پاکی ام المؤمنین نازل شد، که این خود شرفی است بس والا و فضل و کرمی است بس ارزشمند.

مفسران فرموده اند: از پنج جهت خیر را دربر دارد: تبرئه ای ام المؤمنین و فضل و کرم خدا درباره ای او که وحی در مورد او نازل شد. پاداش و اجر بزرگ برای او به سبب اتهامی که به او زدند. اندرز و نصیحت مؤمنان و انتقام گرفتن از تهمت زنان. (التسهیل فی علوم التنزیل ۵۶۱/۳).

«لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ»: برای هر یک از گروه دروغگویان به میزان دخالتش در این کار همان گناهی است که مرتکب شده است.

«وَ الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ»: بدانید هر انسانی را که به این تهمت زبان آلوده است، بهره ای است از گناه؛ اما آن کس که بخش عمده این جرم و گناه را مرتکب شده،

(یعنی رئیس منافقان، دشمن خدا عبدالله ابن ابی سلول علیه لعنت الله) در آتش جهنم عذابی سخت خواهد داشت که همانا جاودانه در فروترین طبقه دوزخ است.

شان نزول آیات 11 - 21:

756- بخاری، مسلم و دیگران از عایشه (رض) روایت کرده اند: هرگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم اراده سفر می کرد میان زنان خود قرعه می انداخت و هر که قرعه به نامش می افتاد او را با خود می برد، در یکی از غزوات بعد از نزول آیه حجاب بین ما قرعه انداخته شد، قرعه به نام من برآمد. من روانه جنگ و پیکار در راه خدا و همسفر پیامبر شدم در آن سفر مرا با دولی (کجاوه) بر می داشتند و با آن نیز پایین می گذاشتند.

به راه خود ادامه دادیم تا که پیامبر از جنگ با دشمنان دین فارغ شد و بازگشت. نزدیک مدینه رسیدیم، پیامبر در دل شب اعلان کرد که همان جا شب را بمانیم [وقتی که اعلان حرکت شد] من برخاستم و کمی قدم زدم تا این که از سپاه دور شدم و بعد از رفع ضرورت به طرف منزل برگشتم، سینه خویش را لمس کردم ناگاه متوجه شدم گردن بندم که از مهره های یمانی بود باز شده است، برگشتم و گردن بندم را جستجو کردم. من به جستجوی گردن بند مشغول بودم که گروه مؤظف که دولی یا کجاوه مرا حمل می کردند، به طرف محل من آمده و کجاوه را به گمان این که من در آن قرار گرفته ام بر شتر سواریم نهادند و شتر را به راه انداختند و روان شدند.

میگوید: در آن روزگار زن ها کم وزن بودند چاق و فربه نبودند، زیرا غذای آنها کم و اندک بود [در حالیکه من در سنین نوجوانی قرار داشتم] بنابر این، مؤظفین محل حمل هنگام بار کردن متوجه سنگینی کجاوه نشدند، من وقتی گردن بندم را یافتم سپاه رفته بود، به منازل سپاه رسیدم در آنجا نه فریادی و نه فریادری به محل نخست خود آمدم و مطمئن بودم همراهانم به محض این که متوجه غیبت می شوند به دنبال می آیند، اندکی که نشستم خواب بر من غلبه کرد به خواب رفتم.

صفوان بن معطل به دنبال سپاه اسلام برای استراحت فرود آمده بوده و شبگیر حرکت کرده و سحرگاه به محل من رسیده بود و از دور شخصی را دیده بود که در حال استراحت است، وقتی که مرا دیده شناخته بود، چون قبل از نزول آیه حجاب مرا دیده بود و «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» «ما از خدا هستیم و به سوی او بازمی گردیم» را گفت. من از شنیدن صدای او بیدار شدم و روی خود را با چادر پنهان کردم، قسم به خدا! یک کلمه سخن با او نگفتم از او نیز سخنی نشنیدم، به جز این که وقتی شترش را خواباند (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) را به زبان آورد و شترش را آماده کرد، من سوار شدم، پس جلو شتر را گرفت و روان شد و بعد از فرود آمدن سپاه در گرمای سوزان ظهر به آن ها رسیدیم و آن هایی که در باره من چیزها گفتند، هلاک شدند، کسی که بخش مهم این تهمت بزرگ را به عهده داشت، عبدالله بن ابی بن سلول بود، به مدینه که رسیدیم یک ماه مریض شدم و عده ای از مردم نیز تهمتی را که به من زده شده بود شایع کردند و من از این ماجرا هیچ اطلاعی نداشتم تا این که دوران مریضی من به سر رسید، با ام مسطح به سوی مستراح می رفتم پای او لغزید و به زمین افتاد و گفت: تباه شوی ای مسطح، گفتم: بدحرفی زدی، تو به کسی که در جنگ بدر شرکت داشت، ناسزا می گویی، گفت: ای دختر ابوبکر! آیا سخنان او را نشنیده ای؟ گفتم: چه گفته است؟ مرا از شایعه سازی اهل آفک آگاه کرد. اضطراب و رنج دیگری بر مریضی ام افزوده شد.

خواستم راست و دروغ آنچه را که مادر مسطح گفت از زبان پدر و مادرم بشنوم، برای همین وقتی که رسول الله (نزد آمد و [گفت: این داستان چگونه است] گفتم: آیا اجازه می دهی که به خانه پدر و مادرم بروم، [گفت: بلی] به خانه پدر و مادرم رفتم و به مادرم گفتم: ای مادر! مردم چه می گویند، گفت: دخترکم، بر خود سخت نگیر و به این چیزها اهمیت نده، به خدا سوگند خیلی کم زن زیبا و پاکیزه یافت میشود که مورد علاقه و محبوب

شوهری باشد که چند زن دیگر هم دارد و در باره او سخنان بی‌جا و دروغ نگویند. گفتیم: سبحان الله: (الله پاکیزه و منزّه است). آیا مردم در باره من چنین حرف‌هایی می‌زنند و این تهمت به گوش رسول الله رسیده است؟ گفت: بله، آن شب تا صبح گریه کردم سیلاب اشک از چشمانم پایان نیافت و خواب بر دیدگانم راه نداشت، سحرگاه گریه‌ام شدت گرفت. چون با محاسبه پیامبر (نزول وحی در این باره طول کشید، پیامبر علی بن ابی طالب و اسامه بن زید را خواست و نظر آنان را در باره جدایی از خانواده‌اش که من باشم جویا شد، اسامه به مستوای آگاهی خود از برائت خاندان نبوت از عیب و تهمت، نظر داد و گفت: ای رسول الله! خانواده توست و ما در باره او جز خیر و خوبی نمیدانیم. اما علی (رض) گفت: خدا به تو توانایی بخشیده غیر از او زن فراوان است، اگر از کنیزک سؤال کنی، راست می‌گوید. رسول الله بریزه را خواست و گفت: ای بریزه! آیا از عایشه حرکتی دیده‌ای که تو را به شک و گمان اندازد، گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق فرستاده است من هرگز عیب و کوتاهی در او ندیده‌ام، جز این که او دختر کمسن و سال است، هنگام مراقبت از خمیر خانواده به خواب میرفت و گوسفند می‌آمد و خمیر را می‌خورد. سپس رسول الله به منبر رفت و اشاره به کارهای ناروای عبدالله بن ابی کرد و گفت: ای جماعت مسلمانان! کدامیک از شما مرا کمک می‌کند در برابر کسی که آزار و اذیت او در رابطه با خانواده‌ام به من رسیده است. و یا اگر من خودم او را به جزای اعمال بدش برسانم ملامت و سرزنش نکند، به خدا من از خانواده‌ام جز نیکویی و خیر چیزی ندیده‌ام. عایشه (رض) می‌گوید: آن روز تا شب و شب تا سحر به سوز و داغ گریستم، سیلاب اشکم پایان نیافت و خواب به دیدگانم راه نداشت پدر و مادرم گمان کردند که شدت گریه جگرم را خواهد شکافت، هنگامی که پدر و مادرم نشستند بودند و من گریه می‌کردم، زنی از انصار اجازه خواست و آمد او نیز با من اشک می‌ریخت که رسول الله، داخل شد و سلام داد و نشست یک ماه چشم انتظار بود در باره من وحی نیامد، پیامبر شهادتین را به زبان راند و گفت: ای عایشه در باره تو چیزهایی به من رسیده است، اگر پاک و مبرا باشی خدا پاک و بیگناهی تو را ظاهر خواهد کرد، و اگر مرتکب گناه و خطاء شده‌ای از خدا طلب بخشش کن و توبه نما، زیرا هرگاه بنده به گناه اعتراف کند و سپس توبه نماید، خدا توبه او را می‌پذیرد، چون سخنان او تمام شد به پدرم گفتم: تو از جانب من جواب پیامبر خدا را بگو، گفت: به خدا نمی‌دانم که چه بگویم، پس به مادرم گفتم: به رسول الله جواب بده، گفت: به خدا نمی‌دانم که چه بگویم، پس خودم گفتم: من دختر کمسن و سال هستم [از قرآن شریف بسیار خوانده‌ام] قسم به دانای اسرار من مطمئن هستم آنچه را که شنیده‌اید در نهادتان جا گرفته است و آن را باور کرده‌اید، اگر بگویم پاک و منزّه‌ام باور نمی‌کنید، خدا داناست که عقیق، بی‌آلایش، و درستکارم. در روایت دیگر آمده است: اگر به کاری اعتراف کنم که خدا داناست من از آن منزّه و بیزارم باور می‌کنید من برای خودم و شما مثلی پیدا نمی‌کنم، مگر این که مانند پدر یوسف بگویم: فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿18﴾ «من شکیبایی و صبر جمیل خواهم داشت و خدا در آنچه بیان میدارید یار و یاور من است» (یوسف: 18) پس حالم تغییر کرد و به بستر خویش به پهلو افتادم، سوگند به دانای راز هنوز رسول الله از جای خود دور نشده و یک نفر از اعضای خانواده بیرون نرفته بود که آثار نزول وحی بر رسول الله ظاهر شد و سختی و شدت همیشگی حالت نزول وحی بر او هویدا گشت، هنگامی که از آن حالت بیرون آمد، اولین سخنی که بر زبان آورد، گفت: ای عایشه! بشارت باد بر تو که خدا پاک و عفاف تو را بیان کرد.

مادرم گفت: برای سپاسگزاری از او برخیز، گفتم: به جز خدا که برائتم را نازل کرد دیگری را سپاس و ستایش نمی‌کنم. آنگاه خدای بزرگ «إِنَّ الدِّينَ جَاؤُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ» را تا آیه دهم نازل کرد.

صحیح است، بخاری 2661 و 4171 و 4750 به کلمات همین روایت و 6679، مسلم 2770، ابوداود 4735، ترمذی 3180، نسائی در «عشرة النساء» 45، عبدالرزاق 9748، احمد 6 / 197، ابویعلی 4027 و 4933، ابن حبان 4212، طبرانی 134/23 و بیهقی 134 / 7 و بیهقی 302 7 از چند طریق همه از عایشه در قصه افک به صورت طولانی بیان کرده اند. «احکام القرآن» (1565).

محمد بن اسحاق و غیر وی روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حادثه افک، دو مرد و یک زن را تازیانه زده و حد قذف را بر آنان اجراء کردند، آن دو مرد مسطح بن اثاثه و حسان بن ثابت و آن زن، حمزه دختر جحش بود. به قولی: عبدالله بن ابی را نیز تازیانه زدند.

سپس الله متعال آن تهمت زندگان را با 9 امر زیر، به سختی مورد توبیخ و سرزنش قرار می‌دهد، که اولین این توبیخ‌ها عبارت است از:

لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿١٢﴾

چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید، مردان و زنان مؤمن نسبت به خویش گمان نیک نکردند (به خود قیاس نکردند) چرا نگفتید این يك دروغ بزرگ و آشکار است؟ (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

سمعتموه: آن بهتان را شنیدید. بأنفسهم: پیش خود، نسبت به خود، در دل خود، در حق خود. إفك مبين: دروغی بس بزرگ و آشکار.

تفسیر:

الله متعال در این آیه مبارکه، مسلمانان را به خاطر بدگمانی به ازواج مطهره پیامبر صلی الله علیه وسلم و آسیب پذیری آنان در برابر شایعات، توبیخ نموده و میفرماید که: ای مسلمانان! چرا وقتی این افتراء، تهمت و بهتان وقیح به عایشه صدیقه را شنیدید، «ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا» چرا مردان و زنان مؤمن حسن ظن حاصل نمودند و گمان نیک نبردند و تهمت در مورد فردی که او را به عفت و پاکی می‌شناختند، به سرعت پذیرفتند؟

اصل در مرد و زن مؤمن، سلامت و برائت از فحشا و گناه می‌باشد. پس واجب این بود که هنگام شنیدن این بهتان می‌گفتند: «وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿12﴾» و چرا نگفتند: این دروغی آشکار و افتراء واضحی است که بر علیه مادر ما بی‌بی عایشه (رض) نسبت داده شده است.

یعنی: شایسته این بود که وقتی مؤمنان سخن اهل افک را شنیده بودند، این سخن را نسبت به خودشان قیاس می‌کردند زیرا وقتی صدور چنین عملی از آنان بعید باشد، به طریق اولی، صدور آن از ام‌المؤمنین بعیدتر است.

ابن کثیر گفته است: بدین ترتیب الله متعال تأدیب می‌کند که بعضی از آنان در مورد عایشه زبان درازی کرده و شایعات بد و قبیح را پخش کردند در حالی که می‌بایست او را با خود مقایسه کنند و چنانچه این عمل شایسته‌ی خود آنان نباشد پس «أم المؤمنین» به طریق اولی از آن بری می‌باشد. گفته‌اند: زن «ابو ایوب» به ابو ایوب گفته بود: آیا سخنان مردم را در مورد عایشه می‌شنوی؟ گفت: بله، آن دروغ است. آیا ام ایوب خود شما مرتکب چنان عملی می‌شوی؟ گفت: نه و الله. ابو ایوب گفت: قسم به خدا عایشه از تو بهتر است. (مختصر ابن کثیر ۵۹۱/۲).

در شأن نزول این آیه روایت شده است که: زن ابی ایوب انصاری (رض) در هنگام پخش شایعه افک به او گفت: آیا نمی‌شنوی که مردم درباره عائشه چه می‌گویند؟ ابی ایوب گفت: چرا، می‌شنوم اما این سخن دروغ است. ای ام ایوب! تو خود رابه جای عائشه

قرارداده، آیا خودت مرتکب چنین کاری میشدی؟ ام ایوب گفت: نه، سوگند به خدا! ابی ایوب گفت: سوگند به خدا که عائشه از تو بهتر و پاک دامن تر است، پس بدان که این شایعه، دروغ و بهتانی ناروا بیش نیست.

لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءٍ فَاذِّ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٣﴾

چرا (افتراگران) برای اثبات آن (تُهْمَت) چهار شاهد نیاوردند؟ و چون شاهدان را نیاوردند، پس خود آنان نزد خدا محکوم به دروغگویی اند. (۱۳)

تفسیر:

دومین توبیخ بر آنان این است: «لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءٍ» چرا آن تهمت زنان گنهکار بر درستی آن بهتان چهار شاهد عادل نیاوردند؟ که بر صحت آن بهتان شهادت دهند؟

«فَاذِّ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ» پس چون شاهدان را نیاورده اند. «فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ» یعنی: در حکم وی «خود دروغگویانند» یعنی: دروغگوییانی هستند که دروغ را به آخرین پایه آن رسانده اند. این بیان برای آن که بهتان را شنیده و آن را در همان آغاز انکار و تکذیب نکرد، متضمن توبیخ و سرزنش است.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾

و اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت بر شما نبود، به یقین به خاطر آن تهمت بزرگی که در آن وارد شدید، عذابی بزرگ به شما میرسید. (۱۴)

تفسیر:

در این آیه مبارکه توبیخ سومی است که میفرماید: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» «و اگر فضل خدا و رحمتش در دنیا و آخرت بر شما نبود، که در حادثه افک نسبت به «ام المؤمنین» دچار اشتباه و خطا شدید، «لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ» بی گمان به سزای آنچه در آن به دخالت پرداختید به سبب سخن پراگنی و اشاعه و انتشار داستان افک، تهمت زندگان به حریم عفت ام المؤمنین به عذابی سخت و هولناک یعنی «عَذَابٌ عَظِيمٌ» گرفتار می شدید که از هر شدت و سختی بالاتر است.

امام قرطبی در این مورد فرموده است که: بدین ترتیب خدای متعال اشخاصی را به شدت مورد عتاب قرار داده است که درباره ی بهتان به شایعه پراگنی پرداختند. اما به لطف و مرحمت خود آن را در دنیا مستور و پوشیده داشت و در آخرت رحمتش شامل حال آنها می شود که در پیشگاهش توبه کرده اند. (تفسیر قرطبی ۲۰۳/۱۲)

إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّنِّتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾

چون [که آن تهمت بزرگ را] زبان به زبان از یکدیگر می گرفتید و با دهان های تان چیزی می گفتید که هیچ معرفت و شناختی به آن نداشتید و آن را [عملی] ناچیز و سبک می پنداشتید در حالی که آن (گناه و مجازاتش) نزد الله بسیار بزرگ است. (۱۵)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: زبان، تنها عضوی است که در طول عمر انسان، از حرف زدن، نه درد میگیرد و نه خسته میشود. شکل و اندازه ی آن کوچک، اما جرم و گناه آن بزرگ است. چه بسیارند کافرانی که با گفتن يك جمله (شهادت به یگانگی خداوند) مسلمان و پاک میشوند و مسلمانانی که با گفتن كفر به الله، یا انکار احکام دین، کافر و نجس میشوند.

چهارمین توبیخ در آیه مبارکه اینست که میفرماید: «إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّنِّتِكُمْ» هنگامی که آن بهتان باطل و ناروا را که نه بدان علمی داشتید و نه بر آن دلیلی، از زبان همدیگر شنیده و در باره آن سخن می گفتید. «إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّنِّتِكُمْ» درحالی که سخن گفتن به ناروا و بی پشتوانه

علم و اطلاع دقیق، بر شما حرام شده، «و تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ» چیزی را به زبان می‌آورید، درحالی‌که شما بدان علمی نداشتید، بلکه دروغ و بهتان محض بود. یعنی: این سخن شما فقط به‌زبان‌هایی تان اختصاص داشت، بی آنکه با واقعیتی خارجی همراه باشد و در دل‌ها مورد باور قرار گرفته باشد، به طور مثال چون یکی از شما با دیگری ملاقات می‌کرد، به او می‌گفت: به من چنین خبری رسیده است، آیا تو هم از آن خبر داری؟ بدین‌گونه بود که بی‌اندیشه و تحقیق و اثبات، و بی‌پشتوانه این خبر بهتان افروز را از یک دیگر دریافت می‌کردید.

مجاهد گفته است: یعنی آن را از یکدیگر نقل و روایت می‌کردید و هر یک می‌گفت: من از فلانی شنیدم که چنین و چنان می‌گفت. (مختصر ۵۹۱/۲).

«و تَحْسِبُونَهُ هِينًا» و گمان می‌بردید و طوری می‌پنداشتید که کاری است سهل و ساده! و به اصطلاح گناهی است کوچک و ناچیز که برای شما کیفری دربر ندارد. «وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ» غافل از آنکه از جمله نزد خداوند از جمله بزرگترین گناهان تباه‌کننده و پرخطر به حساب می‌آید؛ زیرا تعرض به آبرو و ناموس مسلمانان به شمار می‌آید. در التسهیل آمده است: الله متعال درباره‌ی سه چیز از آنان عتاب گرفته است: اول، این که در مورد آن به پرس و جو پرداختند. دوم، آن را به زبان آوردند.

سوم، آن را کوچک و ناچیز شمردند و آن را بی‌اهمیت و ناچیز پنداشتند. در حالی‌که نزد خدا بسی بزرگ و مهم است. فایده‌ی آوردن «السننکم و أفواهکم» این است که آنان آن جریان را فقط با زبان از یکدیگر دریافت می‌کردند بدون این که قلباً به آن اعتقاد داشته باشند؛ زیرا آنها قلباً از حقیقت خبر نداشتند. (التسهیل ۶۲/۳).

ابن کثیر می‌گوید: «حتی اگر آن زن بی‌گناه و پاکدامن، همسر رسول الله صلی الله علیه وسلم هم نبود، این کار نزد الله متعال بس بزرگ بود، چه رسد به این‌که این بهتان به همسر خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه وسلم زده شود».

در حدیث شریف آمده است: «بی‌گمان انسان کلمه‌ای را از آنچه که سبب خشم الهی است می‌گوید و به آن هیچ اهمیتی هم نمی‌دهد، درحالی‌که به سبب گفتن آن کلمه، از مسافتی که از میان آسمان و زمین دورتر است، در دوزخ فروافکنده می‌شود».

قابل تذکر است که این آیه بر تحریم پخش دروغ و سخن گفتن به تهمت دلالت دارد. نقل تهمت‌ها و شایعات از گناهان کبیره است، سخن باید بر اساس علم باشد، و زیر سؤال بردن آبروی مردم را ساده نگیریم.

وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ (۱۶)
و چرا وقتی که آن (بهتان بزرگ و ناروا) را شنیدید نگفتید: برای ما سزاوار نیست که به آن سخن بگوییم، (ای الله) تو را به پاکی یاد می‌کنیم، این بهتانی بزرگ است؟ (۱۶)

تفسیر:

در این آیه مبارکه پنج‌مین توبیخ و تأدیب که می‌فرماید: «و لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا» در این فرموده الهی تمام مؤمنان را مورد عتاب قرار داده می‌فرماید: چرا آن‌گاه که داستان افک را شنیدید، در تکذیب بهتان سازان و افترا زندگان نگفتید: اصلاً برای ما سزاوار نیست و به ما نمی‌زید که به این‌چنین سخنی بر زبان جاری سازیم و چنین سخنی هرگز به هیچ وجه از ما سر نمی‌زند.

«سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ» پروردگارا! تو منزه‌ای؛ آخر این گناهی است بزرگ، جرمی است بس شنیع و بهتانی است بس ناروا؟ در حقیقت این گفته افترا و دروغی است روشن و آشکار و گناهی است بزرگ.

زمخشری گفته است: آوردن عبارت «سبحان الله» برای ابراز تعجب از موضع‌گیری آن دسته از مسلمانان فریب خورده آمده است. و اصل بر این است که هنگام دیدن عجایب «سبحان الله» گفته شود. (کشاف ۲۲۵/۳).

بر مسلمانان است که در همه شرایط حیات خویش، رسالت بزرگی نهی از منکر را نباید

به فراموشی بسپارد، بلکه دفاع از آبرو و عزت مسلمان برمسلمان واجب است. انسان در برابر شنیده‌ها، مسئول است. و زمانی که با مسائل مهم برمی‌خورد باید «سبحان الله» بگویید. **يَعْظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧﴾** خدا شما را اندرز میدهد که اگر ایمان دارید، هرگز مانند آن را [در حق کسی] تکرار نکنید. (۱۷)

ششمین تأدیپ این است:

«يَعْظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا» الله تعالی به شما اندرز می‌دهد که هرگز به مانند آن بازنگردید، هرگز مانند آن را [در حق کسی] تکرار نکنید. «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»: اگر واقعاً شما مؤمن هستید؛ زیرا ایمان مانع ارتکاب چنین بهتانی می‌باشد. به مومن هشدار می‌دهد و نهی می‌کند از این که دیگر هیچگاه نباید مانند این عمل را تکرار نمایید. این آیه متضمن تحریک و تهییج بر پندگیری می‌باشد. در ضمن وظیفه ما است تا: برای حفظ آبروی مردم و جلوگیری از سوء ظن باید دیگران را موعظه کرد. دامن زدن به سوء ظن و افتراء، سبب محو ایمان است. **وَيَبِّئُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٨﴾** و خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند، و خدا علیم و حکیم است. (۱۸)

تفسیر:

«وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»: الله متعال به مصالح بندگان آگاه و در تدبیر امور و تشریح خود حکیم است

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾

کسانی که دوست دارند فاحشه و بی‌حیایی در میان مؤمنان شایع گردد، ایشان در دنیا و آخرت عذاب دردناکی دارند، و الله (رازهای سینه‌ها را) می‌داند و شما نمی‌دانید. (۱۹)

تفسیر:

هفتمین: تأدیپ که در این آیه مبارکه وجود دارد اینست که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا» به راستی کسانی که دوست دارند، فاحشه شایع شود، یعنی: زنا شیوع پیدا کند و منتشر گردد «در میان کسانی که ایمان آورده‌اند» یعنی: در میان پاک دامنان با عفت از اهل ایمان. «لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» برای‌شان در دنیا مجازات اجرایی حدّ قذف و غیر آن از مصایب دنیوی خواهد بود و در قیامت عذاب دوزخ. حسن بصری گفته است: هدف از این وعید و لعن و نفرین، منافقان است، که آنها قصد آزار پیامبر صلی الله علیه وسلم را داشته و آن هم کفر است و دارنده‌ی چنین قصدی ملعون است. (البحر المحيط ۴۳۹/۶).

«وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»: و الله متعال به دروغ‌گویی‌شان داناست اما شما این امر را نمی‌دانید. او بر آنچه پنهان داشته‌اند آگاه است حال آن‌که شما نسبت به آن علم و اطلاعی ندارید. امام فخر رازی می‌فرماید: این جمله در اینجا از موقعیت بسیار زیبایی برخوردار است؛ زیرا محبت قلب مکنون است و ما جز از طریق علایم از آن خبری نداریم. ولی خدا هیچ چیزی را بر او پنهان نیست. در نتیجه این یادآوری به صورت آخرین مرحله‌ی زجر و منع در آمده است؛ زیرا هر آن که خواهان اشاعه‌ی پستی است، هر چند در اخفای آن بکوشد، خود می‌داند که خدا از آن با خبر است و از میزان کیفرش نیز آگاه است. (تفسیر کبیر ۱۸۳/۲۳).

در این هیچ جایی شکی نیست که: علاقه داشتن به گناه، مقدمه‌ی گناه است. در راه نهی از منکر، علاقه به منکر را بادی محو کنیم. حتی دوست داشتن بعضی گناهان، در ذات خود گناه کبیره است، از جمله مانند ریختن عزت و آبروی مؤمن.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَعُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٢٠﴾

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، و این که خدا رؤوف و مهربان است [به مجازات بسیار سختی دچار می شدید]. (۲۰)

تفسیر:

در مورد هشتمین توبیخ که در آیه مبارکه تذکر رفته است، مفسر تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرنی میفرماید: اگر فضل خدای سبحان بر کسانی که در موضوع بهتان سخن گفتند نبود و لطف و رحمتش آنان را در نمی یافت، بی گمان شتابان به عذابی سخت مجازاتشان می کرد ولی مهلت داد و حد را، به عنوان جایگزین، بر قذف کننده مشروع ساخت و توبه کاران را پذیرفت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، از گام های شیطان پیروی نکنید. و هر کس از گام های شیطان پیروی کند (بداند) که او به فحشا و منکر دستور می دهد و اگر فضل الله و رحمت وی بر شما نبود، هرگز کسی از شما (از گناه) پاک نمی گردید، ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می کند و خدا شنوا و دانا است. (۲۱)

تفسیر:

سیاست شیطان، نفوذ تدریجی و گام به گام است:

نهمین توبیخ همانا متابعت و پیروی کردن از گام های شیطانی، در بهتان علیه حضرت بی بی عائشه (رضی الله تعالی عنها) است. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ» ای کسانی که به الله ایمان آورده و از پیامبرش پیروی کرده اید، به شیطان اقتدا ننموده و به راه وی روان نشوید و با بخش اشاعه زشت و پلیدی وی که به راه انداختن بهتان و افترا است گوش فرا ندهید و راه او را در پیش نگیرید.

«وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» و هر کس که از گام های شیطان پیروی کند، بداند که او یعنی: شیطان به فحشا و منکر امر می دهد.

فحشاء: چیزی است که در زشتی و ناشایستی خود به حد افراط باشد و منکر: چیزی است که عقل، طبع و شرع، آن را ناپسند شمارد. مسلم است که هر کس از شیطان پیروی کرد، مقتدی وی می شود و از او در اوامرش اطاعت می کند.

آیه مبارکه می افزاید: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» ای مؤمنان! اگر فضل خدا شامل حال تان نمی شد و الله متعال بر شما فضل و احسان و مهربانی نمی کرد، هرگز هیچ کس از شما را ابداً از پلیدی گناه و نحوست و نجاست خطا پاک نمی ساخت، «وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ» لیکن او به فضل خویش هر کس از بندگان را از چرک گناه پاک می کند. «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» او شنوای سخنان و دانا به افعال شماست؛ صداها را شنیده و نیت ها را دانسته است. و به ضمیر و مقاصد شما آگاه است.

امام قرطبی گفته است: منظور این است: تزکیه و تطهیر و هدایت از سرچشمه ی فیاض لطفش می جوشد نه از اعمال شما. (تفسیر قرطبی ۲۰۷/۱۲).

وَلَا يَأْتِلْ أَوْلُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أَوْلِيَ الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيَعْفُوا وَلِيَصْفَحُوا أَلَا تَحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٢﴾

و از میان شما کسانی که دارندگان ثروت و توانمندی مالی هستند، نباید قسم بخورند که از انفاق مال به خویشاوندان و بینوایان و مهاجران در راه الله دریغ ورزند، و باید [بدی آنان را که برای شما مؤمنان توانگر سبب خود داری از انفاق شده] عفو کنند و از مجازات درگذرند؛ آیا دوست نمی دارید خدا شما را بیمارزد؟ [اگر دوست دارید، پس شما هم دیگران را مورد عفو و گذشت قرار دهید]؛ و خداوند غفور و رحیم است. (۲۲)

تفسیر:

روایت است وقتی حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه آیه را شنید گفت: بله من دوست دارم الله مرا ببخشاید، و دادن نفقه را به مسطح از سرگرفت و کفاره‌ی قسمش را داد و گفت: به خدا هرگز نفقه‌ی او را قطع نمی‌کنم!

مفسران گفته‌اند: آیه بر فضل و بزرگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه دلالت دارد؛ چون خدای متعال فرمود: «وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ»، و او را مدح کرده است و این برای فضل و بزرگواری حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه کافی است. الله تعالی از او راضی شود!

همچنان مفسران در تفاسیر خویش در ذیل آیه مبارکه: «و لا يأكل أولوا الفضل منكم...» می‌نویسند که ابوبکر صدیق (رض) پس از پیامبر صلی الله علیه وسلم بزرگترین و برترین انسان است و صفات زیبا و شگفتش در این آیه، دلیل بر صدق این گفته و مقام شامخ او در دین است.

از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که: مرقه‌ین (پولداران و افراد غنی) در برابر محرومان دارای مسؤولیت میباشند، در ضمن آیه مبارکه به ما می‌آموزاند که: مهم‌تر از انفاق، استمرار آن و خسته نشدن از آن و کوتاهی نکردن در آن است. چه زیبا است کسیکه دیگران را ببخشد، به بخشش الهی نزدیکتر است.

روش تعلیمی اخلاقی به صحابه:

کلمه «وَلَا يَأْتَلِ» ائتلاء در آیه مبارکه؛ به معنای قسم خوردن می‌آید، دونفر از مسلمانان به نام‌های حسان و مسطح در واقعه‌ی تهمت زدن به حضرت عایشه صدیقه، شرکت داشتند، که پس از نزول آیات برائت، آن حضرت صلی الله علیه وسلم حد قذف بر آنان اجرا فرمود، حسان و مسطح هر دو صحابی جلیل‌القدر و بدری هستند، ولی این کوتاهی از آنها سر زد، و مسطح موفق به توبه‌ی صادق شدند، و همان گونه که حق تعالی برائت حضرت عایشه‌ی صدیقه را نازل نمود، هم چنین پذیرش توبه این مؤمنان و عفو آنها را هم اعلان نمود.

مسطح یکی از نزدیکان فقیر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، بود که حضرت ابوبکر به او اعانه‌ی مالی می‌نمود، وقتی که در واقعه‌ی افک ثابت شد که او هم شرکت داشت، پس شفقت پدری والد حضرت عایشه‌ی صدیقه و رسیدن چنین صدمه‌ی سختی به حضرت بی‌بی عایشه‌ی صدیقه، او طبعاً از مسطح رنجید، و قسم خورد که در آینده به او اعانه مالی نخواهم داد، بدیهی است که کمک کردن مالی به فقیر، بر مسلمان خاص‌الالتعین واجب نیست، و اگر کسی که به او کمک می‌کرد از کمک کردن دست بردارد، گناهی نیست، ولی حق تعالی خواست که گروهی از صحابه را در دنیای معاشر، نمونه بسازد، بنابر این کسانی را که به این اشتباه مبتلا شده بودند، به نعمت قبول توبه و اصلاح آنان در آینده مورد نوازش قرار داد، اعلی‌ترین تعلیم و اخلاقی به آنان داده شد که باید این قسم شکسته، کفاره‌ی آن را بدهند، و خود دارای از کمک کردن به فقیر، مناسب‌مقام بلند آنها نیست، همان گونه که حق تعالی از تقصیر آنها در گذشت، آنها هم باید به عفو و کرم گذشت نمایند.

چون کمک کردن مالی حضرت مسطح بر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه واجب شرعی نبود، بنابر این، قرآن این عنوان را اختیار نمود که اهل علم و فضل که خداوند متعال به آنان کمالات دینی عنایت فرموده و قدرت دارند که در راه خدا اتفاق نمایند، نباید چنین قسم بخورند، در آیه مبارکه دولفظ «أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ» بدین معنی آمده است. آنچه در آخرین جمله این آیه فرمود که: «أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» یعنی: شما دوست نمی‌دارید که الله تعالی گناهان شما را عفو نماید، حضرت ابوبکر صدیق (رض) فوراً فرمود: «والله اني احب ان يغفر الله لي» (رواه الشيخان) یعنی قسم به الله من حتماً می‌خواهم خداوند مرا بیامرزد، و فوراً کمک مالی را که به حضرت مسطح می‌داد آن را مجدداً به

مورد اجراء گذاشت، ونيز فرمود: اين کمک قطع نخواهد شد. (بخاري و مسلم) اين، آن مکارم اخلاقي است که صحابه ي کرام با آن تربيت داده شدند، در صحيح البخاري از حضرت عبد الله بن عمر (رض) روايت است که رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «ليس الواصل بالمكافي ولكن الواصل الذي اذا قطعت رحمه وصلها» (مظهري) يعني صله رحم کننده کسي نيست که تنها در مقابل احسان خویشاوندان، به آن‌ها عوض بدهد، بلکه در اصل صله ي رحمي کننده کسي است که با وجود قطع رابطه از طرف خویشاوندان، ارتباط را برقرار سازد. (مظهري)

خواندگان گرامي!

در آيات متبرکه (23 الي 26) درباره مجازات اهل بُهتان و افتراء در بخش پاياني داستان افاک، به بحث گرفته مي‌شود.

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾

بي ترديد کسانی که زنان عفيفه پاکدامن با ايمان را [که از شدت ايمان از بي عفتي و گناه بي خبرند] متهم به زنا کنند، در دنيا و آخرت لعنت مي‌شوند، و براي آنان عذابي بزرگ است. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَرْمُونَ»: مي زنند، تهمت مي زنند. «الْمُحْصَنَاتِ»: زنان عفيفه و پاکدامن.
«الْغَافِلَاتِ»: زنان بي‌خبر از هرگونه آلودگي، پاکدل و سینه بي‌کينه، بي مکر و نیرنگ
«لَعُنُوا»: از رحمت دور گشته اند. (تفسير: کشاف).

تفسير:

ابن عباس (رض) در مورد اين آيه مبارکه مي‌فرمايد: اين لعن در مورد فرد يا افرادی است که تهمت به زنا پيامبر صلی الله عليه و سلم می زنند؛ زیرا آن‌ها توبه ندارند، ولی اگر یک نفر زنی مؤمن غير از زنان پيامبر صلی الله عليه و سلم را قذف کند، خدا بر ايش توبه مقرر فرموده است. (حاشيه‌ی شيخ زاده بر بيضاوی ۴۳۰/۳).

و ابو حمزه گفته است: آيه در مورد مشرکان نازل شده است. وقتی زنی به مدینه مهاجرت می‌کرد، مشرکان مکه می‌گفتند: برای عمل بد، فجور و فسق رفته است. (البحر ۴۴۰/۶).

شان نزول آيات 23 – 26:

760- ک: طبراني از خصيف روايت کرده است: از سعيد بن جبیر پرسيدم که گناه زنا بيشتر است و يا قذف، اتهام زنان عفيف و پاکدامن به زنا؟ گفت: زنا.

گفتم: خدا مي‌گويد: «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ» «کسانی که زنان پاکدامن و بي‌خبر از همه جا را به زنا متهم مي‌کنند در دنيا و آخرت بر آنان لعنت فرستاده ميشود و مورد نفرت واقع مي‌شوند و براي آن‌ها عذاب سختي در پيش است».

گفت: اين سخن خدا خاص در مورد عايشه (رض) نازل گشته است. در اسناد اين روايت يحيي حماني ضعيف است. (طبراني 25881 و طبراني 23 / 151 از خصيف روايت کرده اند. اسناد اين به خاطر يحياي حماني ضعيف است.)

761- ک: و همچنين از ضحاک بن مزاحم روايت کرده است: خدای بزرگ آيه: «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ...» به طور خاص در باره زنان پيامبر نازل کرده است. (طبري 25883 و طبراني 23 / 152 اين مرسل است.)

762- ک: ابن ابوحاتم از طريق سعيد بن جبیر از ابن عباس (رض) روايت کرده است: اين آيه خاص در شان عايشه (رض) نازل شده است (محقق به اسناد اين آگاه نشده. اما طبري 25885 از وجه ديگر از ابن عباس روايت کرده که يکي از راوي‌هاي آن مجهول است. و طبري 25887 به همين معني روايت کرده که در اين عطية عوفي واهي است.)

763- ک: ابن جرير از عايشه (رض) روايت کرده است: هدف تير اتهامات ناشايست

قرار گرفتیم در حالی که از همه چیز بی‌خبر بودم و بعد از مدتی از جریان آگاه شدم. روزی رسول الله نزد من بود که ناگهان وحی نازل شد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم راست نشست و عرق خود را پاک کرد و گفت: ای عایشه، نویدت می‌دهم شاد باشی، گفتیم: فقط خدا را سپاسگزاریم و بس. آنگاه رسول الله «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (23) یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (24) یَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ» (25) الْحَبِيبَاتُ لِلْحَبِيبِينَ وَالْحَبِيبُونَ لِلْحَبِيبَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ» را قرائت کرد (طبری 25882 از عمر بن ابوسلمه از پدرش روایت کرده است. اسناد این به خاطر عمر ضعیف است و متن به همین عبارت صحیح نیست و آنچه را بخاری، مسلم و دیگران از عایشه روایت کرده اند حجت است).

764- ک: طبرانی به سندی که راویان آن ثقه اند از عبدالرحمن بن زید بن اسلم روایت کرده است: هنگامی که عایشه (رض) هدف تیر اتهامات و افتزای منافقان قرار گرفت، خدا او را از آن بهتان عظیم برائت داد و آیه: «الْحَبِيبَاتُ لِلْحَبِيبِينَ» را در باره او نازل کرد. (طبرانی 23 / 156 و طبری 25905 روایت کرده اند، این مرسل و ابن زید ضعیف است).

765- ک: طبرانی به دو سندی که در هر دو آن‌ها ضعف است از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عده‌ای در شان زوج پاکیزه پیامبر سخنان افتراء آمیز گفتند. در باره آنان آیه: «الْحَبِيبَاتُ لِلْحَبِيبِينَ...» نازل شد. (طبرانی 23 / 157 و 159. هیثمی در «مجمع الزوائد» 11222 می‌گوید: در هر دو سند راوی ضعیف است).

766- ک: طبرانی از حکم بن عتیبه روایت کرده است: چون مردم در باره عایشه (رض) به گفتگو پرداختند رسول الله (شخصی را به نزد او فرستاد و گفت: ای عایشه! مردم چه می‌گویند؟ گفت: هیچ عذرخواهی نمی‌کنم تا این که بیگناهی من از آسمان نازل شود. پس خدای بزرگ پانزده آیه از سوره نور را در رابطه با او نازل کرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم آیات را تا به آیه «الْحَبِيبَاتُ لِلْحَبِيبِينَ...» قرائت کرد. این روایت مرسل و دارای اسناد صحیح است. (طبرانی 23 / 160 این مرسل است).

یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۲۴)

روزی که زبان و دست و پاهای شان بر آن‌ها به کارهایی که کرده‌اند شهادت دهند. (۲۴) یعنی در روز قیامت می‌بینند که: اعضای بدن بر اعمال انسان شهادت می‌دهند، زبان و دست و پا به زبان آمده و اعمال بد انسان را باز می‌گویند.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلْسِنُهُمْ»: مراد از به گفتار آمدن زبان، با وجود این که برابر آیات دیگر مهر شده است (سوره: یس، آیه 65)، به نطق آوردن زبان و همه اندام‌های دیگر است، به گونه‌ای که تنها خدا می‌داند (سوره: فصلت آیات 20 و 21).

تفسیر:

باید یادآور شد که در محکمه عدل الهی در روز قیامت، انسان حتی مالک اعضای خود نمی‌باشد و آغاز به شهادت می‌کند، و انسان بر تمامی گفتارها و کردارهایی که به عمل آورده است جوابگو می‌باشد. شهادت دادن، به درک و شعور نیاز دارد. بنابر این اعضای بدن آنچه را انجام می‌دهند درک می‌کنند، گرچه از نوع درک ما بی‌اطلاع هستیم.

یَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ» (۲۵)

در آن روز، الله جزای شایسته آنان را به‌طور کامل و بی‌کم و کاست به ایشان می‌دهد، و خواهند دانست که الله همان (معبود) حق آشکار است. (۲۵)

تفسیر:

مفسر جار الله زمخشری می فرماید: «اگر تمام قرآن را زیور و کنید و از آنچه که نافرمانان را به آن تهدید کرده است جست و جو نمایید، نمی بینید که الله متعال در هیچ موضوعی چون موضوع بهتان علیه عائشه (رض)، سخت و شدت به کار برده باشد و نه چنان آیات کوبنده آمیخته با هشدار سخت را نازل کرده باشد و اگر جز همین سه آیه در این باره نازل نمی شد، همین سه آیه کافی بود»

الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٢٦﴾

زنان خبیث و ناپاک برای مردان پلید و مردان پلید برای زنان خبیث و ناپاک، و زنان پاک برای مردان پاک و مردان پاک برای زنان پاک اند، این گروه از آنچه (منافقان) می گویند، مبرا و منزه هستند. برای شان آمرزش و رزق نیکوست. (۲۶)

تفسیر:

مفسر تفسیر صفة التفسیر علی صابونی مینویسد: این آیه برائت حضرت عائشه رضی الله عنها را ثابت میکند؛ زیرا همسر اشرف مخلوقات و عزیزترین انسان میباشد. و مطابق مفهوم این آیه اگر عقیف و پاکدامن و شریف نمیبود، خدا او را همسر محبوبترین بندگان خود قرار نمی داد.

«أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ»: آن زنان با فضیلت و با شخصیت از افتراء و بهتان و دروغی که مفتریان در حق آنان سر هم کرده اند، منزه و بری می باشند.

«لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ»: در مقابل آزاری که به آن ها رسیده است، گناهشان بخشوده می شود، و برای شان در بهشتی پر ناز و نعمت و در جوار پروردگاری مهربان، روزی نیکو و پاکیزه است.

این کثیر میفرماید: این آیه: بیانگر آن است که همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم در بهشت جا دارد.

ابن عباس (رض) در شأن نزول آیه میفرماید: «این آیه درباره عائشه و اهل افک نازل شد». روایت شده است که سیدتنا عائشه (رض) فرمود: «برایم نه خصلت داده شده که به هیچ زنی قبل از من داده نشده»:

1- آنگاه که جبرئیل علیهم السلام رسول الله صلی الله علیه و سلم را به ازدواج با من فرمان داد، به شکل و صورت من فرود آمد.

2- من تنها دختر باکره ای بودم که پیامبر صلی الله علیه و سلم با من ازدواج کردند و با هیچ بکری غیر از من ازدواج نکردند.

3- آنگاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم رحلت نمودند، سر مبارک ایشان در آغوش من بود.

4- رسول الله صلی الله علیه و سلم در خانه من دفن شدند.

5- فرشتگان در خانه من بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم گرد آمدند.

6- آنگاه که وحی نزد دیگر همسران پیامبر صلی الله علیه و سلم بر ایشان نازل می شد، آن ها از نزد ایشان پراکنده می شدند و دور می رفتند، اما چون وحی در کنار من بر ایشان نازل می شد، با ایشان در درون یک لحاف قرار داشتم.

7- من دختر جانشین و صدیق (تصدیق کننده نخستین) ایشان هستم.

8- عذر و برائت من از آسمان نازل شد.

9- من پاکیزه آفریده شدم و در نکاح سرور پاکیزه ای درآمدم و از بارگاه الله متعال به آمرزش و رزقی نیکو و عده داده شده ام».

خوانندگان گرامی!

بعد از این که حد مجازات اتهام و افتراء و داستان افک به بیان گرفته شد، اینک در آیات

متبرکه (27 الی 29) حکم ششم، که همانا اجازه گرفتن برای وارد شدن به خانه‌ها و شیوه و آداب آن، که زینده‌ی مطالب پیشین است، می‌پردازد، تا کسی در مظان اتهام و بدگمانی قرار نگیرد.

واقعاً چه زیبا است که: قرآن عظیم الشان کتاب رهنمای زندگی بشریت، تا این اندازه به زندگی بنی آدم عنایت دارد تا هرکس به خوبی از زندگی اش برخوردار گردد و ابهامی برایش باقی نماند و از نظم و رسمی درست و اصولی پیروی کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! وارد خانه‌هایی غیر از خانه‌های خود مشوید تا آن‌که اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام گوئید، [رعایت] این کار برای شما بهتر است، تا شاید پند بگیرید و یادآور شوید. (۲۷)

تفسیر:

اهل ایمان، در امور زندگی باید از وحی الهی دستور بگیرند! «حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا»: تا خواستار اُنس و اُفت می‌شوید. هدف اجازه گرفتن مؤدبانه و دوستانه است. ناگفته نباید گذاشت که: شیوه و وسیله اجازه خواستن هم برابر عُرف محلّ متفاوت است. در ضمن باید متذکر شد که: باز بودن دروازه خانه، دلیل جواز برای ورود بیگانگان بدون اجازه نیست، از هر کاری که موجب شکستن حریم حیا و حجاب جانب مقابل می‌شود، باید اجتناب و دوری نمایم.

امام نسفی می‌فرماید که: «اعلام به صاحب خانه برای کسب اجازه و ورود، با گفتن سبحان الله، یاالله اکبر، یاالحمدلله، یا سینه صاف کردن باید همراه باشد.»

مفسر تفسیر صفوة التفاسیر شیخ صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: بعد از این که الله متعال مردم را از تهمت زدن به زنان پاکدامن برحذر داشت و شدت مجازات آن را بیان کرد، و چون زمینه‌ی بروز این تهمت اختلاط مردان و زنان و وارد شدن به منازل یکدیگر در اوقات استراحت بود، لذا الله متعال انسان را به آداب رفتن به منازل و مسکن دیگران راهنمایی کرده و دستور می‌دهد که قبل از ورود به منازل دیگران باید اجازه‌ی ورود به آن را گرفت و بعد از ورود متصلاً باید سلام کنند. طوری که می‌فرماید: «حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا»، یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خانه‌هایی که خانه‌ی شما نیست بدون اجازه، داخل مشوید. «و بر اهل آن خانه سلام گوئید» به‌طور مثال با این صیغه: السلام علیکم، اجازه هست که داخل شوم؟ و این سخن را از یک تا سه بار تکرار کنید. آری! سه‌بار اجازه گرفتن مستحب است و اگر بعد از آن برای دیدار کننده اجازه دخول داده شد، خوب و در غیر آن باید بازگردد.

«ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ»: این اجازه گرفتن و سلام کردن برای تان بهتر است از داخل شدن به‌طور ناگهانی. یعنی: برای هر دو طرف بهتر است، اعم از شخص اجازه گیرنده و اهل آن خانه «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»: «باشد که متذکر شوید» مراد از تذکر، پند پذیرفتن و عمل کردن به این دستور است.

امام قرطبی در این مورد می‌فرماید: یعنی اجازه خواستن و سلام کردن، برای شما از رفتن بدون اجازه بهتر است و نیز از سرزده وارد منزل دیگران شدن و سلام دادن به شیوه‌ی جاهلیت بهتر است. در عهد جاهلیت وقتی یک نفر وارد خانه دیگری میشد می‌گفت: صبح‌تان به خیر، شب تان به خیر، و هنگامی وارد منزل میشد که زن و شوهر را در بستر و زیر لحاف می‌دید.

روایت است که یک نفر به پیامبر صلی الله علیه و سلم عرض کرد آیا هر وقت به منزل مادرم می‌روم باید اجازه بگیرم؟ فرمود: بله، مرد گفت: آخر جز من خدمتکاری ندارد. آیا هر وقت وارد منزلش میشوم باید اجازه بگیرم؟ فرمود: آیا دوست داری موقعی که برهنه است نزد او بروی؟ گفت: نه، نه، فرمود: پس اجازه بگیر. (تفسیر بیضاوی ۵۷/۲).

شان نزول آیه 27:

767- فریابی و ابن جریر از عدي بن ثابت روایت کرده اند: زنی از انصار آمد و گفت: ای رسول خدا! در خانه حالمی دارم که دوست ندارم مرا در آن حالت کسی ببیند و همیشه یکی از افراد خانواده در آن حال نزیدم می‌آید. من چه کار کنم؟ پس آیه «بِأَيِّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا» نازل گردید (واحدی 638 از طریق فریابی و طبری 25921 هر دو از اشعث بن سوار از عدي بن ثابت روایت کرده اند.)

فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارجِعُوا فَارجِعُوا هُوَ أَزكى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨﴾

نهایتاً اگر کسی را در آنها نیافتید، پس داخل آنجا نشوید، تا این‌که به شما اجازه داده شود. و اگر به شما گفته شود: برگردید، پس بر گردید که برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است. و الله به آنچه می‌کنید داناست. (۲۸)

تفسیر:

یعنی: اگر اهل آن خانه به شما گفتند: باز گردید! پس باز گردید و بار دیگر درخواست اجازه از آنان را تکرار نکنید و بر داخل شدن یا فشاری هم نکنید. عذر صاحب خانه را بپذیرید و خود را به صاحب خانه نباید تحمیل کنید. زیرا منازل احترامی دارند و نباید بدون اجازه‌ی صاحبان وارد آن شد.

پذیرفتن مهمان ناخوانده جایز است.

«هُوَ أَزكى لَكُمْ» برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است از آلوده شدن به پافشاری بر دخول، زیرا عدم پافشاری‌تان حاکی از سلامت قصد، پاکي نیت، دوری از معرض گمان و تهمت و گریز از دنائت و پستی است، درحالی‌که پافشاری بر دخول و هر کار دیگری که موجب ناراحتی اهل آن خانه شود، مانند زدن در دروازه به تمام شدت، بلند کردن صدا و دیگر امور خلاف اصول معاشرت، دور از ادب شرعی می‌باشد. باید به‌صورت کل گفت که: ملاک در روابط اجتماعی، همانا پاکي و طهارت است.

«وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» الله متعال به نهان و تمام اعمال شما آگاه است و مطابق آن جزای شما را میدهد. امام قرطبی گفته است: این آیه به سخت‌ترین شیوه، خبرچینان و جاسوسان منازل را تهدید می‌کند.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿٢٩﴾

گاهی بر شما نیست که وارد خانه‌های غیر مسکونی بشوید که در آنجا متاعی متعلق به شما وجود دارد، و الله آنچه را آشکار می‌کنید یا پنهان می‌دارید می‌داند. (۲۹)

تفسیر:

بعد از این که الله متعال حکم منازل مسکونی را بیان کرد، حکم منازل غیر مسکونی را به شرح ذیل به بیان گرفته است؛ طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ» ولی بر شما گناهی نیست اگر به خانه‌های عمومی داخل شوید که به سکونت انسان‌های معینی اختصاص نداشته، بلکه برای راحت و آسایش کسانی از مسافران، در راه ماندگان و نیازمندان که به آن رفت و آمد دارند تعلق دارد. مجاهد گفته است: خانه‌های غیر مسکونی عبارتند از: مسافرخانه‌ها و هتل‌های سر راه‌که هیچ کس در آن سکونت ندارد. و برای پناهگاه و استراحت مسافران وقف شده اند. (تفسیر قرطبی ۱۲/۲۲۱).

عطاء می‌گوید: «مراد از آن، خانه‌های متروک و ویران است.» پس ورود در این خانه‌ها و تالارهای عمومی که برای مهمانان و هیأت‌های نمایندگی آمده شده، بی هیچ اشکالی مجاز است از آن رو که کسب اجازه خالی از مشقت نیست.

«فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ» که در آن نفع یا حاجت و نیازی دارید؛ مانند سایه گرفتن و از شر گرما راحت شدن و یا هم ذخیره کردن کالا و بار و بنه.
 «وَأَللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ» «و خدا آنچه را آشکار و آنچه را پنهان میدارید، میداند»
 و برمبنای آن به شما جزا می‌دهد. یعنی این‌که خداوند متعال بر تمام احوال شما اعم از آنچه پیدا و پنهان است دانا می‌باشد.
 این هشدار و تهدیدی است برای کسی که به آداب شرعی ورود به خانه‌ها، متأدب و آراسته نمی‌شود.

ابو سعود گفته است: بدین وسیله افرادی را تهدید می‌کند که با نیتی پلید و به منظور اطلاع حاصل نمودن از مسایل خصوصی انسان‌ها وارد اماکن میشوند. (ابو سعود ۵۵/۴).

شأن نزول آیه: 29:

768- ابن ابوحاتم از مقاتل بن حیان روایت کرده است: چون آیه: استنذان، اجازه‌خواستن برای وارد شدن به خانه‌ها نازل گردید. ابوبکر صدیق گفت: ای رسول خدا! تجار قریش که بین مکه، مدینه و شام رفت و آمد دارند در این راه‌ها خانه‌هایی شخصی برای خود ساخته‌اند، پس چگونه هنگام وارد شدن در خانه‌هایی که خالی از سکنه است اجازه بگیرند؟ آنگاه آیه «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا...» نازل شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (30 الی 31) حکم هفتم، همانا حجاب و فروپوشیدن چشم از نامحرم، مورد بحث قرار گرفته شده است.

قابل تذکر است که: این آیات متبرکه پیوندش با آیه‌های قبلی بی‌نهایت واضح و روشن و گاهی ورود ناگهانی شخص به منازل دیگران ممکن است با بی‌حجابی و بدحجابی صاحب خانه روبه‌رو گردد. بنابراین، خداوند متعال به مردان و زنان با ایمان امر می‌کند که چشم خود را فرو آورند. این حکم، عمومیت دارد تا انسان متهم نگردد. پس واجب است انسان همیشه در برابر نامحرم چشم فروبندد و فرمان حق را مورد احترام قرار داده باشد. هم چنین زنان باید زینت‌های خود را پوشیده نگهدارند تا آشوب برپا نشود.

واقعاً احکام مبارکه آیات متبرکه (30 و 32) دل‌ها را به سوی الله متعال باز می‌گرداند و در تویه را بر روی دل‌ها باز می‌کند تا گذشته‌ها با آب پشیمانی پاک شود و دل صافی گردد.

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿٣٠﴾

به مردان مؤمن بگو: چشمان خود را [از آنچه حرام است مانند دیدن زنان نامحرم و عورت دیگران] فرو بندند، و شرمگاه خود را حفظ کنند، این برای آنان پاکیزه‌تر است، زیرا الله از آنچه انجام می‌دهند، آگاه است. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

کلمه «يَعْضُوا» از ریشه «غض» به معنای کاستن و پایین آوردن است. چنانکه لقمان حکیم به فرزندش می‌فرماید: «وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ» یعنی صدایت را پایین بیاور و با صدای بلند صحبت نکن. در اینجا نیز مراد از «غض بصر» بستن چشم نیست، بلکه پایین آوردن نگاه است، به شکل که انسان نامحرم را ببینند. وهدف از آن دوری از چشم چرانی و نظر بازی است.

«مِنْ»: حرف تبعیضیه است و بیان‌گر این واقعیت است که هنگام روبرو شدن با زن نامحرم، مؤمن باید نگاه خود را کم و کوتاه کند. نه به طور کلی چشمان خود را بر بندد، و نه بدو خیره بنگرد.

«فُرُوجَهُمْ»: مراد حفظ فُؤُل و دُبُر یعنی عورتین است از زنا و لواط است، و پوشاندن آن‌ها با لباس‌هایی که نازک بدن نما نبوده و به گونه‌ای چسب بدن نباشد که اندام‌های برجسته را نشان دهد.

تفسیر:

البته فروپوشیدن چشم از سوی شخصی که می‌خواهد اجازه ورود بگیرد، برای قطع اسباب و مقدمات زنا است، اسبابی که یکی از آن‌ها نگاه کردن میباشد. فرو بستن چشم عبارت است از این‌که شخص بعضی از نگاه خویش را فرو پوشد، به گونه‌ای که آن را از رؤیت بازدارد زیرا (من) در آیه کریمه، مفید بعضیت است.

امام فخر رازی گفته است: اگر گفته شود: چرا چشم فروهستن را قبل از حفظ فرج آورده است؟ می‌گوییم: چون نگاه کردن پیام‌آور زنا و پرچمدار گناهان میباشد، وقتنه و آشوب در آن شدیدتر است، به گونه‌ای که رهایی از آن تقریباً ناممکن است. (تفسیر کبیر ۲۳/۲۰۵)

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣١﴾

و به زنان مؤمن بگو: چشمان خود را (از نامحرمان) بپوشند و شرمگاه خود را حفظ کنند و پاکدامنی ورزند. و زینت خود را ظاهر نسازند مگر آنچه از آن که آشکار است. و باید که چادرهای خود را بر گریبان‌های خود بیندازند، و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهران خود، یا پدران خود یا پدران شوهران خود، یا پسران خود یا پسران شوهران خود، یا برادران خود یا پسران برادران خود، یا پسران خواهران خود، یا زنان مسلمان (هم جنس) خودشان، یا کنیزان خود، یا مردان بی‌رغبت (به زنان) که تابع خانواده شمايند. و کودکانی که بر شرمگاه زنان اطلاع نیافته‌اند. و نباید زمین را با پاهای خود بکوبند تا آنچه از زینت‌شان را که پنهان می‌دارند، معلوم گردد. و ای مومنان! همگی به دربار الله توبه کنید تا رستگار شوید. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يُبْدِينَ»: نمایان نسازند. پدیدار نکنند. «زِينَتُهُنَّ»: زینت زنان دو قسمت است:

الف: خَلْقِي و طَبْعِي که اندام او است.

ب: زیورآلات و وسائل آرایش. از اندام‌های بدن زن جز پنجه دست‌ها و صورت، همه باید پوشیده شود.

«خُمُر»: جمع خمار، چادر.

«جُيُوب»: جمع جیب، گریبان. یخن. قسمت بالای سینه.

«نِسَائِهِنَّ»: مراد زنان مؤمنه خدمتگزار یا همدم و دوست بانوان است. اما زنان کافره، مورد اختلاف بوده، برخی ایشانرا همچون مردان نامحرم و بیگانه میدانند.

«مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ»: مراد کنیزان و بردگان زن است. اما بندگان و بردگان مرد، محل اختلاف است. جمهور معتقد به منع هستند (ملاحظه شود: المصحف المیسر).

«الْإِرْبَةِ»: رغبت و اشتها. حاجت و نیاز.

«غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ»: افرادی که قدرت زناشویی ندارند و میل جنسی در آنان فرو مرده است.

«الطِّفْلِ»: اطفال. کلمه (طفل) بر یکی و بیشتر دلالت می‌نماید. در اینجا معنای جمع دارد.

«لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ»: مراد اطفال است که هنوز از امور جنسی بی‌خبرند، و احساس زناشویی ندارند. و عورت و غیر عورت در نظرشان یکی است.

«لَمْ يَظْهَرُوا»: آگاهی نیافته‌اند. توانایی پیدا نکرده‌اند (مراجعه شود به سوره‌های: توبه آیه ۸، و سوره کف آیه ۲۰).

تفسیر:

مفسران گفته‌اند: الله متعال برای زنان مؤمن نگاه نکردن و حفظ فرج را به صورت مؤکد آورده است و از نشان دادن زیورزینت آلات خود جز برای محارم و خویشاوندان نزدیک منع شده‌اند.

مطالعه کنندگان گرامی!

اگر به مفهوم آیات متبرکه آیات (30 و 31) سوره مبارکه نور، نظر بیندازیم در حکم الله اولین هدایتی می‌یابیم که به مردها صدور یافته است و در این آیات دساتیر سه گانه را داده است:

- 1- حفاظت چشم‌ها از نگاه‌ها: در جمله «يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ».
 - 2- حفظ عفت و شرمگاه: در جمله «وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ».
 - 3- توبه و رجوع: در جمله «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»
«و فلسفه اول دو دستور را چنین بیان کرده است. «ذَلِكَ أَرْكَى لَهُمْ» این برایشان پاکیزه‌تر است و به آنان هم هشدار می‌دهد که بدانند، همانا خداوند به آنچه که آنان انجام می‌دهند کاملاً آگاه و مطلع است تا این‌که اگر کسی به فلسفه هدف این دستور پی نبرد و از آن باز نیامد، تهدید و هشدار بعدی او را باز دارد.
- ولی در مقابل در این آیات متبرکه برای زنان شش دستور و هدایت صادر گردیده است:
- 1- حفاظت نگاه و چشم‌ها «يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ» (شیخ صابونی در روائع البیان جلد دو صفحه 148) می‌نویسد: «نگاه کردن مقدمه واقع شدن در فجور و... است.».
 - 2- حفظ عفت و شرمگاه: در جمله «وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ».
 - 3- ظاهر نکردن زینت و آرایش «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا».
 - 4- پوشیدن چادر و حجاب.
 - 5- نه کوبیدن پاها. «وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ» پا را به زمین نکوبند تا مردان صدای خلخال پای آن‌ها را نشنوند و انسان ناسالم به طمع نیفتد.
ابن عباس (رض) فرموده است: زنی از کنار مردم می‌گذشت، پای‌ها را به زمین می‌کوبید تا صدای خلخالش شنیده شود. آنگاه الله متعال از چنان عملی نهی کرد؛ چون از جمله اعمال شیطان است.
 - 6- توبه و رجوع و این همه دستورات برای تأمین يك هدف عالی انسانی پیشبینی شده است که آن فلاح و رستگاری خانواده است هم در دنیا و هم در آخرت.
«وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (31 نور) ای مؤمنان! با انجام دادن اوامر و دوری جستن از هوس‌ها به سوی خدا باز آید، تا به رضایت و خشنودی او نایل آید و نیک بختی دو جهان را دریابید.
- مفسران بدین عقیده اند که: این کثرت اوامر و تنوع آنان به زنان در آیات متبرکه، بیانگر نفوذ پذیری شیطان در آنها و گمراه کردن مردان از طریق آنان می‌باشد. بنابر این باید زنان و مردان مؤمن بیش از پیش مواظب و محتاط باشند.
- از جمله دلایل سنت نبوی برای وجوب پوشاندن زن سر و صورتش را از غیر محارمش، حدیث روایت شده حضرت بی بی عایشه رضی الله عنها است که می‌فرماید: «كان الركبان يمرون بنا ونحن مع رسول الله صلي الله عليه وسلم محرمات، فإذا حاذوا بنا سدلنا إحدانا جلبابها من رأسها على وجهها، فإذا جاوزنا كشفناه» (احمد، ابوداود، ابن ماجه)
- «کاروانیان از کنار ما عبور می‌کردند و ما همراه رسول الله صلي الله عليه وسلم در احرام بودیم؛ هرگاه آنان به مقابل ما میرسیدند؛ هر يك از ما نقابش را از بالای سر به روی صورت می‌انداخت، و هر وقت که از مقابل ما می‌گذشتند و دور می‌شدند، ما نقاب خود را باز می‌کردیم».

علت منع مردان و زنان از نگاه ناروا چیست؟

مفسران در توضیح مفهوم متذکره فرموده اند: نگاه کردن بزرگترین خیانت روانی است که روان انسان را می آزارد؛ چون وقتی ببیند محبت طرف مقابل در دل او جای می‌گیرد و همیشه در فکر و خیال او به سر می‌برد، لذت طاعت و عبادت را نمی‌بیند، در صدد و فکر رسیدن به مطلوب خود خواهد بود، که در این مورد تمام مرزها را رعایت ننموده، و آن را بر هم می‌زند.

قرآن عظیم‌الشان با زیبایی خاصی این حکم را در (آیات 30 و 31 نور) بیان داشت. همچنان در سوره (احزاب آیه متبرکه 59) بر پوشیدگی کامل اندام و در (سوره احزاب آیه متبرکه 32) نیک و شایسته، با وقار و به دور از تحریک سخن گفتن و دوری از آرایش‌های جاهلیت، توصیه و سخن به عمل آمده است.

در سنن ابو داود (جلد 2 صفحه 383) پوشیدن لباس نازک نزد نامحرم، آرایش و استعمال عطر در خارج خانه، اختلاط فسادآمیز زن و مرد، دست دادن و مصافحه با نامحرم، تشابه به جنس مخالف و غیره منع گردیده است.

ممانعت از نگاه خیره کننده یعنی چه؟

حکم و هدایت قرآن عظیم‌الشان به مسلمانان همین است که: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ» منظور از (غض بصر) در آیه متبرکه که اینست که: (يَغْضُوا «غض بصره»؛ یعنی نگاهش را فروبست، سر را پایین انداخت. در اصل به معنی برهم نهادن پلک‌ها می‌باشد.)

غض و غمض دو کلمه است که در باره چشم به کار می‌رود. غمض به معنی بر هم گذاردن پلک‌هاست که با کلمه عین همراه می‌شود.

غمض عین، کنایه از صرف نظر کردن است. ولی در مورد کلمه «غض» می‌گویند: غض بصر یا غض نظر به معنی کم کردن نگاه است که منظور پرهیز از تند نگاه کردن است یعنی این‌که خیره نشود و به اصطلاح علمای اصول نظرشان آلی باشد نه استقلالی. علماء نظر را به دو نوع تقسیم نموده اند:

1- نگاه آلی یا معمولی: (نگاه بدون اراده) عبارت از نگاه است که انسان به طور معمول و یا در وقت صحبت کردن به زن نگاه می‌کند.) پیغمبر اسلام فرموده است که به نگاه اول نباید نگاه دوم پیوست گردد.

همچنان نباید فراموش کرد که در دین مقدس اسلام نیت در هر عمل شرط می‌باشد «إنما الأعمال بالنیات».

2- نگاه استقلالی: عبارت از نگاهی است که انسان به مو، لباس و طرز آرایش زن نگاه کند که منظور و هدف ممانعت قرآن عظیم‌الشان از همین «نگاه استقلالی» است. در حدیث متبرکه آمده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم به حضرت علی (رض) گفته است: «یا علی لا تتبع النظرة النظرة، فإن لك الأولى وليست لك الآخرة».

و راه دیگر از جلوگیری از چشم چرانی چشم گرداندن از زن نامحرم از همان اول است، در روایتی از حضرت جریر رضی الله عنه روایت است که می‌فرماید: «سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ نَظَرِ الْفَجَاءِ فَقَالَ: «اصْرِفْ بَصَرَكَ» (روایت مسلم). (از رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد نگریستن ناگهانی پرسش نمودم، فرمود: «چشمت را بگردان».

همچنین در حدیث صحیح آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم به حضرت علی رضی الله عنه فرمودند: «یا علی، لا تتبع النظرة النظرة، فإن لك الأولى وليست لك الآخرة»، یعنی: «ای علی! نگاه دوم، نگاه اول را دنبال نکند زیرا نگاه اول از تو بخشوده است اما نگاه دوم چنین نیست».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی الله

علیه وسلم فرمودند: «از نشستن بر سر راه‌ها پرهیزید. اصحاب گفتند: یا رسول الله! از این کار چاره و گزیری نداریم زیرا مجالس ما بر سر این راه‌هاست و در آن با هم سخن می‌گوییم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: اگر که چاره‌ای ندارید پس حق راه را به آن بدهید. اصحاب گفتند: یا رسول الله! حق راه چیست؟ فرمودند: فروبستن چشم (از نامحرم)، نگاه داشتن آزار خود از دیگران، جواب دادن سلام، امر به معروف و نهی از منکر».

دین اسلام بر خلاف دوران جاهلیت به پیروان خود هدایت فرموده است: «ویحفظوا فروجهم» وجوب ستر عورت و خودداری از زنا را امر نمود چون در دوران جاهلیت ستر عورت در میان جاهلیت معمول نبود. دین اسلام به صراحت گفت که «ذلك ازکی لهم» این حفظ برای‌شان بهتر است از این‌که عورت خویش را به نزد مردم نمایان سازند. حجاب و پوشش برای زن مظهر جمال است، گرچه نحوه پوشش مردان واجب نیست؛ ولی در عمل می‌بینیم که امروز در جامعه مردان پوشش و حجابی کاملتری نسبت به زنان مراعات می‌نمایند.

قران عظیم الشان در (آیه 31 سوره نور) میفرماید: «وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» باید زنان زیور خود را اعم از آرایش و زیور آلات آشکار نسازند مگر زینت‌هایی که آشکار است.

زینت یعنی چه؟

زینت یعنی زیور، زیور به زینت‌های گفته می‌شود که از بدن جدا می‌باشد، مانند طلا، نقره و سایر مجوهرات. و همچنان زینت به آرایش‌هایی گفته میشود که به بدن متصل است مانند سرمه، سرخی و سفیده و غیره....

علماء زینت را به سه دسته تقسیم نموده اند:

زینت نفسانی مثل علم و اعتقاد نیک،

زینت بدنی مثل قوت و بلندی قامت، سیاهی و سفید و غیره...

زینت خارجی مثل مال، جاه و غیره.

اگر به مفهوم آیه متبرکه «وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» دقت و توجه نماییم به این نتیجه خواهیم رسید که زینت چیزی است که مایه زیبایی و مقبولی انسان می‌گردد. خواه این زیبایی حقیقی باشد یا ظاهری، ذاتی باشد یا صفاتی، طبیعی باشد یا مصنوعی.

زینت انسان چیزی است که مایه زیبایی انسان گردد، چه زیبایی هنری مانند ایمان و چه زیبایی جسمی مانند چهره، اندام قد و قواره، و چه زیبایی خارجی مثل آرایش لباس و زیورات.

زینت های زن دو نوع است:

یک نوع زینت‌هایی است که آشکار است و نوع دیگر این زینت‌ها مخفی است، مگر اینکه زن قصداً بخواهد آن را آشکار کند.

تفسیر مجمع البیان وزینت:

تفسیر مجمع البیان در مورد زینت سه قول را بیان داشته:

قول اول:

زینت آشکار مثل لباس های ظاهری و زینت مخفی مثل گوشواره و دست بند.

وقول دوم: زینت آشکار مثل سرمه، انگشتر و کره دست.

قول سوم: چهره و دو دست تا مچ‌هاست.

زمخشری در تفسیر کشاف میگوید: «زینت عبارت است از چیزهایی که زن خود را به آنها آرایش میدهد و یا خود را به آن مزین میسازد مثل: طلا باب، زیورات، سرمه و غیره.» «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» زیور خود را در مقابل بیگانگان و نامحرم نشان ندهند جز آنچه به طور طبیعی نمایان است.

ابن کثیر در تفسیر آیه: «وَلَا يَبْدِيْنَ زِيْنَتَهُنَّ اِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» مینویسد: جز آنچه پنهان کردنش ممکن نیست. پس نباید زیور را در معرض دید نامحرمان قرار دهند. ابن مسعود نیز گفته است زینت دو نوع است: زیوری که جز شوهر هیچ کس نباید آن را ببیند، مانند انگشتر و دستبند، و زیوری که نامحرمان نیز آن را می‌بینند، از قبیل ظاهر لباس. (مختصر ابن کثیر ۶۰۰/۲).

و بنا به قولی مراد از «ما ظَهَرَ مِنْهَا» صورت و کف دست‌ها می‌باشد که آن‌ها عورت نیستند. امام بیضاوی در این مورد می‌نویسد: بنا به قول اظهر این امر یعنی نمایان بودن صورت و دست‌ها و عورت محسوب نکردن آن‌ها مربوط به نماز است نه نگاه کردن؛ زیرا تمام بدن زن آزاد عورت است و نگاه کردن آن حلال نیست، جز برای شوهر و افراد محرم، مگر در موقع ضرورت از قبیل معالجه و شهادت دادن. (تفسیر بیضاوی ۵۸/۸۲).

خوانندگان گرامی!

قابل تذکر است که برای مردان جایز نیست بدون ضرورت به صورت و کف دست زن بیگانه، نگاه کنند، بلکه حکم آن همان است که نظر خود را پایین اندازند و اگر زن در جایی به گشادن صورت و کف دست مجبور شود، بر مردان لازم است که بدون عذر شرعی و بدون ضرورت به او نگاه نکنند، مذهب مشهور امام مالک هم همین است که نگریستن به صورت و کف دست زن نامحرم بدون ضرورت مبیحه، جایز نیست، ابن حجر مکی در زواجر مذهب امام شافعی را چنین نقل فرموده است که اگر چه صورت و کف دست زن، در فرض ستر عورت داخل نیستند، با گشادن آن‌ها نماز جایز است، ولی نگاه کردن مردان نامحرم به آن‌ها بدون ضرورت شرعی، جایز نیست. (تفسیر معارف القرآن مؤلف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

امام ابن القیم در کتاب {الجواب الکافی} صفحه 129، 130 درباره آن گفته است: اما یک لحظه نگاه‌ها هدایت‌گران و پیام‌رسانان شهوت هستند، حفاظت از آن لحظه‌ها در اصل محور حفظ عورت است. هر که چشمش را حفظ نکرد و به هر چیزی نظر انداخت در حقیقت وی خود را در چاه‌های نابودی انداخته است. چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «یا علی، لا تتبع النظرة النظرة، فإنما لك الأولى». «ای علی نباید نگاه‌ها پشت سر هم و به دنبال هم باشند، بلکه تنها نگاه نخستین، مال توست». و منظور از اولین نگاه همان نگاهی است که بدون قصد و هدف و به طور ناگهانی می‌افتد. و در کتاب {المسند} از آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمده است: «النظر سهم مسموم من سهام إبليس». نگاه تیری زهرآلود از تیرهای شیطان است». در ادامه مطالب ایشان گفته است: نگاه محور همه حوادثی است که برای انسان پیش می‌آید، در واقع همین نگاه است که خاطره را می‌آفریند، آنگاه خاطره فکر و اندیشه را می‌سازد، سپس فکر شهوت را می‌سازد، سپس شهوت اراده را به وجود می‌آورد، سپس اراده قوی می‌شود و تبدیل به قصد کامل می‌گردد، آنگاه کار صورت می‌گیرد، بنابراین باید برای آن مانعی به وجود آورد تا به این نتیجه منجر نشود و برای همین گفته شده است: صبر بر فرو انداختن چشم خیلی آسان‌تر است از صبر بر درد و ناراحتی پس از آن. ای خواهر مسلمان بر تو لازم است که چشم خود را از نگاه به مردان فرو اندازی و همچنین به عکس‌های وسوسه‌برانگیز برهنه که در بعضی از مجلات به معرض دید گذاشته می‌شود. نگاه نکنی یا آنچه از این‌ها که بر روی صفحه تلویزیون و یا ویدیوها و سی‌دی‌ها ظاهر می‌شود چشم ندوزی: در آن صورت از عاقبت بد در امان خواهی بود. چه بسا نگاهی موجب شده است که صاحبش در آخر پشیمان شود و حسرت کشد؛ آری آتش همیشه از یک جرقه تولید می‌شود.

«وَأَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ»: و روسری را بر سینه بکشند تا گردن و سینه نمایان نشوند. لفظ (ضرب) برای بیان مبالغه در حفظ و متانت و رعایت پوشش مناسب به کار رفته است.

از حضرت عایشه رضي الله عنها روایت شده است که گفت: خدا زنان مهاجر را ببخشد، بعد از این که آیهی (وَ لِيُضْرِبَنَّ بِخُمْرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ) نازل شد، آنها پارچه‌های کتانی و ابریشمی خود را پاره کرده و به صورت روسری از آنها استفاده میکردند. (اخراج از بخاری).

مفسران گفته‌اند: زنان عهد جاهلیت - مانند جاهلیت نوین- با سینه و گردن لوچ و بازوان برهنه در بین مردان می‌گشتند: چه بسا جاهای فتنه‌انگیز بدن و گیسوها را نمایان می‌کردند تا مردان را شیفته و واله کنند. روسری را از پشت آویزان می‌کردند و سینه‌ی آنها لخت میماند. پس به زنان مؤمن امر شد که آن را به جلو بیاویزند تا پوشیده شوند و از شر اشرار مصون بمانند. مختصر ابن کثیر ۶۰۱/۲).

عورت :

عورت در لغت به معنی چیزی بد و قبیح بوده و در اصطلاح شرع عبارت از آن قسمت بدن میباشد که نباید برای دیگران آشکار گردد.

دین اسلام یکی از جاهایی را که واجب است چشم انسان در برابر آن کنترل شود، عورت است. که مرد نباید به عورت زن نگاه کند و زن نباید به عورت مرد نگاه کند. (تفصیل در ذیل آمده است). البته فرق نمی‌کند که نگاه کردن هدف شهوانی داشته باشد یا غیر شهوانی.

پیغمبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مرد نباید به عورت مرد نگاه نماید و زن هم نباید به عورت زن نگاه کند. حتی مرد نباید با مرد دیگر در يك بستر یا تخت خواب بخوابد و زن با زن هم نباید در يك رختخواب بخوابد.» علمای اسلام با استناد این حدیث شریف بر حرمت خوابیدن و دراز کشیدن مرد با مرد و زن با زن زیر يك لحاف نیز حکم نموده‌اند.

عورت مرد :

مابین زانو و ناف او میباشد. برخی علماء از جمله ابن حزم و برخی از علمای مالکی عقیده دارند که خود زانو هم شامل عورت مرد است. عورت زن در برابر مرد بیگانه :

تمام بدن او بجز صورت و کف دو دستش میباشد. حتی نامحرم حق لمس را به جایی که محرم زن خوانده شده است، ندارد. مگر در صورتی که عمل جراحی و عملیات طبی باشد. یادداشت:

زن میتواند به سایر اعضای بدن مرد غیر از عورت (مابین زانو و ناف) در صورتی که امکان تحریک شهوانی و خوف فتنه نباشد، نظر بیندازد.

حکم دینی :

چون خود پیامبر صلی الله علیه وسلم به حضرت عایشه (رض) اجازه داده است که غلام‌های حبشی را که با نیزه‌های خود در مسجد النبی بازی می‌کردند تماشا کند و عایشه تازمانی به آنها نگاه کرد که خسته شد و بعد رفت. حدیث متفق علیه است.

یادداشت :

همچنین نظر مرد به صورت و دست زن که عورت نیستند، در صورتی که همراه با فتنه و تحریک غریزه جنسی نباشد، حلال است.

حکم دینی :

در حدیث شریف از حضرت بی بی عایشه (رض) روایت است که روزی خواهرش أسماء دختر ابوبکر (رض) با لباس نازک و شفافی که بدنش در آن نمایان بود نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد. پیامبر صلی الله علیه وسلم رویش را از او بر گردانید و فرمود: «یا أسماء! إن المرأة إذا بلغت المحيض لم يصلح أن يرى منها إلا هذا وهذا وأشار إلى وجهه وكفيه» (ای أسماء! وقتی زن به سن بلوغ رسید جایز نیست هیچ يك از اعضای بدن او دیده شود مگر این و آن، اشاره فرمود به روی و کف دو دستش)

(راوی حدیث ابو داود است).

خلاصه مبحث عورت :

به طور خلاصه و نتیجه گیری مبحث عورت باید گفت که: عورت بر چهار قسم است:

1- عورت مرد با مرد: نگرستن مرد به سوی تمام بدن مرد دیگری به جز ما بین ناف تا زانوی او جایز است. البته برای مردان خوابیدن در کنار هم جایز نیست؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم زنان و مردان را از خوابیدن و همبستر شدن در زیر یک جامه با هم جنس خود نهی کرده اند. هم آغوش شدن و روبوسی مرد با مرد نیز مکروه است، مگر این که شخص فرزند خود را از روی شفقت ببوسد. گفتنی است که مصافحه با دست مستحب است، چنان که در حدیث شریف آمده است.

2- عورت زن با زن: همانند عورت مرد با مرد است و در هنگام بيم فتنه، خوابیدن زنان با یک دیگر در پهلو هم جایز نیست.

3- عورت زن با مرد: اگر زن نسبت به مرد بیگانه بود، تمام بدن وی نسبت به او عورت است و نگاه کردن به سوی چیزی از بدن وی جز روی و هر دو کف دستش جایز نیست. ولی امام ابو حنیفه نگاه کردن به سوی زن بیگانه را برای یک بار جایز شمرده، در صورتی که بيم فتنه نبود. نگاه کردن به سوی زن بیگانه برای خواستگاری، در هنگام داد و ستد، در هنگام تحمل و برعهده گرفتن شهادت و نیز برای پزشک امانتدار جایز است.

عورت مرد با زن :

اگر مرد نسبت به زن بیگانه بود، عورت مرد نسبت به وی از میان ناف تا زانوست. صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می گوید: «هدف اسلام، به وجود آوردن جامعه پاکیزه ای است که شهوت ها در هر آن و هر لحظه، در آن برانگیخته نشود زیرا انگیزش لحظه به لحظه و بی مهار شهوت، به آن چنان آتشفشان شهوانی می انجامد که نه خاموش میشود و نه سیراب... لذا یک لحظه نگاه خاینانه، یک لحظه حرکت عشوهرگرانه و تهییج کننده، یک صحنه از آرایش شهوت برانگیز و یک منظره از پیکره برهنه... کافی است که این آتشفشان جنون وار حیوانی را تحریک کرده و زمام اعصاب و اراده را از کف با کفایتان برآید، چه رسد به شهوت بارگان بی هنری که همیشه در گنداب شهوت بارگی می لولند... و مسلم است که نتیجه، چیزی جز هرج و مرج بی مهار شهوانی، یا بیماری های عصبی و عقده های روانی ناشی از سرکوب شهوت بعد از تهییج پیاپی آن، نیست».

محارم حجابی در قرآن :

قرآن عظیم الشان به زنان مسلمان امر فرموده است که: «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» آن عده از زینت راکه پنهان است نباید آنرا عریان و آشکار سازید. مثلاً زینت گوش؛ مو، گردن، سینه، ساق و غیره...

«وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ» و زینتی را که خدا کشف آن را حرام کرده است، نمایان نکنند جز برای شوهران خود.

1- البته شوهر، میتواند هر حصه از بدن زنش را که بخواهد، ببیند وزن هم همین طور، در حدیث شریف آمده است «إِحْفَظْ عَوْرَتَكَ إِلَّا مِنْ زَوْجَتِكَ» (عورت خود را حفظ کن مگر از همسرت).

2- «أَوْ آبَائِهِمْ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِمْ» و جز در محضر پدران خود و پدران شوهر که این دو جزو محارمند؛ زیرا پدر ابروی دختر خود را حفظ میکند و پدر شوهر، پسرش را از هر زشتی مصون می دارد. (قابل تذکر است که پدر و پدرکلان چه پدری باشد و یا مادری که هر دو آن حکم پدر را دارند).

3- پدر شوهر (خسر) که برای عروس، حکم پدر را دارد. همچنان در آیه مبارکه سایر محارم به شرح ذیل جمع بندی و بیان گردیده است: «أَوْ أَبْنَائِهِمْ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِمْ أَوْ إِخْوَانِهِمْ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِمْ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِمْ» بدین ترتیب خدا فرزندان زن

و پسران شوهر که از زنی دیگر هستند، و پسران برادر و خواهرش یعنی برادر زاده و خواهرزاده را نام برده که تمام اینها محرم اند و ازدواج با آنها حرام است؛ زیرا خداوند سرشت و طبیعت انسان را طوری خلق کرده است که از تماس و نزدیکی و ازدواج با خویشاوندان نزدیک متنفر است.

4- پسران شوهر، چون اختلاط با آنها ضروری است و زن پدر به منزله مادر حقیقی برای آنان است. امام قرطبی در تفسیر خویش می‌فرماید: هر چند در آیه در ظاهر نمودن زینت، بین محارم فرقی گذاشته نشده است، ولی نسبت خواص نفس بشری مراتب آن تفاوت می‌کند. مثلاً برای پدر زینتی ظاهر می‌گردد که برای شوهر ظاهر نمی‌شود.

5- برادر، خواه پدری باشد و یا مادری.

6- برادر زاده، چون عمه، بر برادر زاده حرام ابدی است.

7- خواهر زاده، چه خاله بر او حرام ابدی است.

8- زن هایی که با زن مسلمان چه از لحاظ دینی و چه از لحاظ نسبی به هم مربوط باشند، اما زنان غیر مسلمان حق ندارند زینت های پنهانی زن مسلمان را تماشا کنند.

أَوْ نِسَائِهِنَّ يَا زَنَانَ مُسْلِمَانٍ وَ هَمْكِيشِ خُودِ. بَدِيْنِ تَرْتِيْبِ زَنَانَ كَافِرٍ اسْتَثْنَا شُدِهْ اَنْد.

امام مجاهد گفته است: منظور از نِسَائِهِنَّ زنان مسلمان است نه زنان مشرک، بنابراین درست نیست زن مسلمان در حضور زن مشرک کشف عورت کند.

و ابن عباس (رض) گفته است نِسَائِهِنَّ عبارتند از زنان مسلمان. پس نباید زینت خود را برای زن یهودی یا نصرانی نمایان کند. (و بنا به قول اکثر سلف منظور از نساء، زنان مسلمان است. امام فخر رازی گفته است: گویا منظور تمام زنان است که عموم آنها در حلال بودن تماشا کردن به یکدیگر یک سان اند و نظر سلف بر استحباب حمل می‌شود.)

9- ملك اليمین زن، خواه عبد یا کنیز باشد. چون اسلام ملك اليمین را جزو افراد خانواده قرار داده است، ولی بعضی از علمای ملك اليمین را در این جا خاص کنیز و جاریه دانسته اند.

در آیه مبارکه آمده است: (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ) یعنی کنیزان زرخرید مشرک. ابن جریر گفته است: یعنی زرخرید مشرک، پس جایز است زینتش را برای او نمایان کند با این که مشرک باشد؛ چون کنیزش می باشد.

10- خدمه و گارگرانی که به واسطه آفت جسمی یا عقلی، تمایل جنسی ندارند. یعنی فاقد شهوت و علاقه جنسی اند.

طوری که در آیه مبارکه میفرماید: أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِزْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ یا خدمتکاران مرد که تمایلی به هوس و نیازی به زنان ندارند. مانند ابلهان و احمقان و سبک مغزان که از امور جنسی چیزی نمی دانند.

امام مجاهد گفته است: ابلهی که خوراک میخورد و به زن تمایلی ندارد و جز شکم هدفی ندارد.

11- پسرانی که تا هنوز احساس و غریزه جنسی در آنان تحریک نشده است.

طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «أَوْ الطُّفُلِ الَّذِينَ لَمْ يَطْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ» یا اطفال صغیر که به حد هوس نرسیده اند و به سبب صغر سن از امور نزدیکی چیزی نمی دانند. پس اگر زن در حضور آنان زینت خود را نمایان کند گناهی ندارد.

نتیجه :

حکمت و فلسفه دین اسلام در پیش گرفتن حجاب به زنان اینست تا به پیروان خود توصیه کند که زن در معاشرت خود با مردان بیگانه، موی سر و اندام خود را بپوشاند و به خودنمایی نپردازد تا در جامعه، غریزه آتشین جنسی به صورت غیر مشروع تحریک نگردد؛ بلکه این غریزه تنها در محیط مشروع و خانواده، به صورت صحیح آن ارضا و اِشباع گردد.

همچنان خداوند پاک، مردانی را که خود را شبیه زنان می سازند و زنانی را که خود را شبیه مردان می سازند، منع و نفرین نموده است.

نظر فقهاء و مفسران در مورد عورت :

اگر ما نظریات مفسران، علماء و فقها را در نظر بگیریم، به وضاحت تام در خواهیم یافت که در باره مسأله نقاب یا روبند زنان میان فقهاء از قدیم الایام اختلاف آراء وجود داشته و دارد.

1- برخی از دانشمندان روی زن را عورت شمرده و پوشاندن آن را فرض یا واجب می دانند.

2- برخی دیگر علما و فقها روی زن را عورت ندانسته و پوشاندن آن را واجب و فرض نمی شمارند. بلکه کشف یا پوشاندن آن، هر دو را مباح می دانند. بدین اساس ایشان بدین باور اند که اگر زنانی روی شان را با نقابی بپوشانند یا نپوشانند کسی حق ممانعت آن را ندارند.

به این اساس چنانچه گفته شد به صورت کل علماء سه حالت را در مورد عورت زن مطرح می کنند. یکی حجاب (کاملاً ستر)، دوم سفور (که صرف دست و روی و پای تا حد ضرورت به راه رفتن) و سوم تبرج و نمایش اندام و بلندی های بدن است. یعنی حجاب متفق علیه. در حالت سفور یعنی دوم اختلاف نظر است، و حالات سوم یعنی تبرج حرام است.

پایه و اساس اختلاف :

اساساً اختلاف این نظریات از کجا سرچشمه گرفته است: این اختلافات از تفسیر آیه: (-۳۱) ۳۰) سورة نور که در سال پنجم هجرت نازل شده است سرچشمه می گیرد:

در سورة (نور، آیات متبرکه که ۳۰ - ۳۱) آمده است: «قل للمؤمنین یغضوا أبصارهم ویحفظوا فروجهم، ذلك ازکی لهم، وقل للمؤمنات یغضضن من أبصارهن ویحفظن فروجهن، ولا یتبدین زینتهن إلا ما ظهر منها، ولیضربن بخمرهن علی جبهوهن»

(و به زنان با ایمان بگویید چشم های خود را فرو پوشند و عورت های خود را از نگاه کردن دیگران پوشیده نگاه دارند و زینت خود را، جز آن مقداری که ظاهر است، آشکار نسازند و چادر های خود را بر سینه های خود افکنند و زینت های خود را آشکار نسازند. اختلاف مفسران از جمله «و لا یتبدین زینتهن إلا ما ظهر منها» (باید زنان زیور خود را اعم از آرایش و زیور آلات آشکار نسازند، مگر زینت هایی که آشکار است.) سرچشمه و آغاز می گردد. إلا ما ظهر:

«زینت ظاهره»:

در مورد زینت ظاهره و آرایش آشکار مفسران و شارحان دین مقدس اسلام غرض توضیح و تفسیر این امر نظریات و تفسیرهای مختلفی و فتوای شرعی ابراز داشته اند که: برخی از این نظریات عبارتند از:

ابن عباس (رض) مفسر مشهور جهان اسلام می فرماید: که مراد از زینت آشکار: کف دستان، انگشتری و روی است.

عبد الله ابن عمر رضي الله عنهما می گوید زینت آشکار: روی و دو کف دستان را گفته است. انس بن مالك زینت آشکار را کف و انگشت تفسیر کرده است.

ابن حزم همه این روایت را معتبر و در کمال صحت دانسته است. علامه شوکانی در نیل الاوطار و علامه یوسف قرضاوی در کتاب خویش «فتاوی معاصر» می نویسد که: برخی از امامان از جمله: امام هادی و امام قاسم (امامان مذهب زیدیه) در یکی از دو قولش و امام ابو حنیفه (رح) در یکی از دو روایت و هم چنان امام مالك گفته اند که: تمام بدن زن به جز روی، و دو کف دستان شان عورت است.

امام نسفی می فرماید: «مواضع زینت عبارت است از: سر، گوش ها، گردن، سینه، بازو

ها و ساق های زنان زیرا این مواضع محل آویختن زنجیر، گوشواره، گردن‌بند، دست‌بند، پایزیب، میخک و غیره اند.»
در آیه مبارکه آمده: زینت خود را آشکار نگردانند «مگر آنچه از آن که پیداست» به طور طبیعی، که عبارت است از: لباس، صورت و هر دو کف دست زن زیرا در پوشاندن آن‌ها حرج است.

طوری که امام نسفی می‌فرماید: «زن ناگزیر است تا اشیاء را با دستان خویش بگیرد و ناگزیر است که صورت خویش را برهنه کند، مخصوصاً در ادای شهادت و در محاکمه و نکاح». ابن عباس (رض) و قتاده گفته‌اند: «زینتی که به طور طبیعی پیدا و نمایان است، عبارت است از: سرمه، دست‌بند، حناء، انگشتر و مانند این‌ها، لذا نمایان ساختن این‌ها برای زن جایز است». در روایت دیگری از ابن عباس (رض) و ابن عمر (رض) آمده است: «زینتی که آشکار است، عبارت از چهره و هر دو کف دست می‌باشد». امام قاسم در قولی و امام ابو حنیفه در روایتی دیگری و سفیان ثوری و ابو العباس در روایتی دیگری گفته‌اند که به جز روی و دو کف دست و قدم‌ها و پایزیب زن دیگر همه عورت است. امام احمد بن حنبل و داود ظاهری بدین باور اند که همه بدن زن به جز روی او عورت است.

امام قرضاوی می‌فرماید اگر مانظریات علما را به دقت تام مطالعه نماییم به وضاحت تام فهمیده میشود که همه بر این امر معتقد اند که روی زن عورت نیست.
صرف امام احمد و برخی از شافعیان روی زن را عورت شمرده‌اند که این روایت هم غیر معروف است.

علمای عصر حاضر از جمله شیخ محمد غزالی و داکتر قرضاوی بدین باور و عقیده اند که روی و کف دست‌ها در جمله عورت زن به شمار نمی‌روند.
ولی امام ابو الاعلی مودودی در کتاب مشهور خویش «حجاب» و شیخ محمد سعید رمضان البوطی در رساله خویش «إلی فتاة تؤمن بالله» (به دختری که به خدا ایمان دارد) روی زنان را حجاب خوانده و پوشش نقاب را واجب گفته‌اند.

استدلال کسانی که روی را عورت نمی‌شمارند:

اول: آیات قرآنی:

«ولیضربن بخرهن علی جیوهن» «باید زنان روی سری‌های شان را بر گریبان‌های شان بکشد» به اباحت کشف وجه یعنی روی استدلال کرده‌اند چون در این جا گفته شده است خمر (جمع خمار) روسری‌ها را بر جیبوب (جمع جیب) گریبان‌ها بزنند و نه بر روی‌ها.»

همچنان تعدادی دیگر از مفسران بر آیه (۳۰) سوره نور به خصوص آیت: «قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم» استدلال می‌آورند و می‌گویند که: در آیه متبرکه کلمه (الغض من الابصار) آمده است و این عبارت دلالت دارد که روی زنان مکشوف بوده است.
امام غزالی می‌پرسد: اگر روی زنان پوشیده باشد، پس چرا مؤمنان چشم‌های شان را فرو افکنند، آیا آنان چشم‌های شان را از دیدن قفا و پشت سر زنان فرو اندازند؟ و می‌افزاید: فرافگندن چشم (غض البصر) به گونه بدیهی در وقت ظاهر شدن روی صورت می‌گیرد، شاید مرد چیزی را از زن ببیند و آن جالب گردد، در چنین وقتی است که باید نظر تکرار نگردد.

طوری که پیامبر صلی الله علیه وسلم به حضرت علی گفته است: «یا علی لا تتبع النظرة النظرة، فإن لك الأ ولی ولیست لك الآخرة».

داکتر قرضاوی مفتی و مجتهد مشهور عالم اسلام، می‌گوید: که غض بصر (فرو افگندن چشم) که خداوند بدان امر کرده است به معنای پوشاندن چشم و فرو افگندن سر نیست به گونه‌ای که انسان نتواند کسی را ببیند، چون این کار در مقدور انسان نیست، معنای آن

کاستن از نظر و رها نکردن آن به گونه‌ای است که تیر نگاهش را در پی جای‌ها فتنه‌انگیز رها نسازد و به همین منظور تعبیر به «الغض من الابصار» و نه «غض الابصار» آمده است.

بناءً برای مرد جایز است به آنچه از زن عورت نیست وقتی از سر شهوت نباشد نظر کند، ولی اگر نظر از سر شهوت بود و بر خویشتن بیم در فتنه واقع شدن داشت، تحریم نگاه کردن از باب سد ذریعه درست می‌آید. و زن در همه این موارد مانند مرد است لذا برایش جایز است توأم با آداب و چشم فروافگندن به آنچه از مرد عورت نیست، نظر کند. دوم: احادیث نبوی:

دست زن عورت نیست:

امام بخاری در صحیحش از ابن عباس (رض) روایت کرده است که او با پیامبر صلی الله علیه وسلم در نماز عیدی حاضر شده و دیده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از آن که نماز گزارد و خطبه خواند، در حالی او را بلال همراهی میکرد به جمع زنان آمد، آنان را موعظه و تذکیر و به صدقه دادن امر کرد. ابن عباس (رض) میگوید: «فرأیتهن یهویهن بأیدیهن یقذفنه، أي المال فی ثوب بلال» پس از آن این زنان را دیدم که دست‌های شان را پایین می‌کنند و صدقه مال را در دامن بلال می‌اندازند چون ابن عباس (رض) در حضور رسول خدا صلی الله علیه وسلم دست زنان را دیده است لهذا ثابت شده است که دست زنان عورت نیست.

روی زن عورت نیست:

امام بخاری و امام مسلم و أصحاب سنن از ابن عباس (رض) روایت کرده اند که زنی از قبیلۀ خثعم در حجة الوداع از پیامبر صلی الله علیه وسلم فتوای خواست در حالیکه فضل بن عباس در ردیف پیامبر صلی الله علیه وسلم (بالا مرکب) سوار بود، فضل بادقت به آن زن، که بسیار زیبا بود، دیدن گرفت «جعل یلتفت إليها»، و پیامبر صلی الله علیه وسلم روی فضل را به طرف دیگر بر میگردانید، عباس گفت: ای رسول خدا چرا گردن پسر عمویت را گردانیدی؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: پسری جوان و دختری جوان را دیدم و از فتنۀ شیطان بر آنان بیم کردم.

برخی از محدثان و فقها از این حدیث جواز نظر به وجه زنان را استنباط کرده می‌گویند: پیامبر صلی الله علیه وسلم در این حدیث روی فضل را بر گردانیده و به پوشش روی زن امر نکرده است. و اگر روی او پوشیده میبود، ابن عباس هرگز نمی‌دانست که او زیبا بود یا زیبا نبود. و اگر عباس نمی‌فهمید که نظر کردن به روی زنان جایز است از پیامبر صلی الله علیه وسلم نمی‌پرسید که چرا روی فضل را بر گردانیده و اگر فهم او درست نبود پیامبر صلی الله علیه وسلم او را بر آن فهم تأیید نمی‌کرد.

نقطه قابل دقت اینست که این حادثه پس از آیت حجاب واقع شده است، این حادثه در حجة الوداع، سال دهم هجرت صورت گرفته و آیت حجاب در سال پنجم هجرت نازل شده است.

علامه شیخ ناصرالدین البانی که از محدثان بزرگ عصر است و در سخت‌گیری در عمل به سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم شهرت دارد، در کتاب خویش «لباس المرأة المسلمة - لباس زن مسلمان» سند احادیث فوق را معتبر دانسته و کشف وجه زنان را مباح و جایز دانسته اما آنانرا در کشف و پوشانیدن آن مختار قرار داده اند. و میگوید: اگر کسی رویش را می‌خواهد که پوشاند کسی دیگری نمیتواند بر او انتقاد و ایراد گیرد.

علامه قرضاوی در کتاب خویش «فتاوی معاصر» با ذکر دلایل بر وجود نقاب و یا پوشانیدن وجه زنان از صدر اسلام آورده و گفته است در طول تاریخ اسلام هیچ يك از علمای مسلمانان آن را حرام نگفته است و در مورد آن بین وجوب و استحباب و جواز اختلاف کرده اند.

ولی در شرایط فعلی شیخ محمد الغزالی با رعایت اداب و ارزش‌های دینی توصیه نموده و به این مراکز اسلامی خاطر می‌سازد تا اصرار بر نقاب پوشیدن یا پرهیز ورزیدن زنان از حضور در محافل و مجالس سیمناها و سمپوزیم‌های مسلمانان، بهانه‌ای برای مخالفان گسترش دعوت اسلامی در میان جوامع غربی ندهد و وجود جامعه مسلمانان در میان آنان گروهی جدا و غریب تلقی نشود.

خوانندگان گرامی!

قول راجح در فقه و شریعت این است که: صورت و کف دست‌های زن چنانچه خوف فتنه نباشد عورت نیست اما اگر خوف فتنه وجود داشت و اهل فسق و فجور در جامعه بسیار بودند، پوشیدن صورت واجب است.

آیا صدای زن عورت است؟

نباید فراموش کنید که: مردها به سبب غریزه شهوت به زنان میل و رغبت دارند. وقتی زن با صدای دلکش و زیبا سخن بگوید فتنه بیشتر می‌شود، از این رو خداوند به مؤمنان هدایت فرموده است که؛ اگر چیزی از زن‌ها خواستند از پشت پرده بخواهند و میفرماید: «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ» «و چون از زنان [پیامبر] چیزی خواستید از پشت پرده از آنان بخواهید این برای دل‌های شما و دل‌های آنان پاکیزه‌تر است» [الأحزاب-53] خداوند زنان را از سخنان نرم و جذاب با مردان نهی کرده است تا انسان‌ها مریضان اخلاقی به آنها طمع نورزند. طوری که میفرماید: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» «ای همسران پیامبر شما (در فضل و شرف) مانند هیچ یک از زنان [دیگر] نیستید اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید، پس به ناز سخن مگویید که مریضان اخلاقی چشم طمع به شما بدوزند» [الأحزاب-32]

با این توضیح مشخص می‌شود که صدای زن عورت نیست و صدایی که همراه با نرمی و جذابیت نباشد عورت نیست، چون زنان با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حرف می‌زدند و از ایشان مسائل دینی را می‌پرسیدند، و همچنین زنان با صحابه سخن می‌گفتند. ولی بر زنان است تا از اختلاط با مردان بیگانه و سخن گفتن با آنها را به حداقل برساند و اگر ضرورت بود با لهجه نرم و نازک و چرب و شیرین با آنها حرف نزنند. به صورت کل در مورد این که صدای زن در عورت شامل است یا خیر! مفسران و امامان نظریات مختلفی دارد: شوافع صدای زن را عورت نمی‌شمارند ولی در نزد احناف اقوال مختلفی در این بابت وجود دارد، ولی رأی ارجح نزد احناف استدلال به آیه (31 نور) همین است که: صدای زن عورت است زیرا وقتی صدای زنگ پای او مورد نهی باشد، صدای خود وی به طریق اولی عورت است. امام نسفی در تفسیر خویش می‌نویسد: «بنده هر چند کوشش کند، باز هم در امتثال اوامر و نواهی خدای متعال از سهو و قصور خالی نیست، از این جهت است که حق تعالی تمام مؤمنان را به توبه سفارش کرده است».

شان نزول آیه 31:

769- ابن ابوحاتم از مقاتل از جابر بن عبدالله روایت کرده است: اسماء دختر مرثد در باغ خرماي خود زندگي مي‌کرد، زنان ديگر در آن باغ نيمه برهنه داخل مي شدند به طوري که پاييزيب هاشان آشکار و سینه‌ها و گیسوان‌شان نمایان بود. اسماء گفت: این وضع چقدر بد و ناخوشایند است. پس خدای بزرگ آیه: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ...» را نازل کرد.

770- ابن جریر از حضر می‌روایت کرده است: زنی دوپاییزیب نقره و مهره‌های یمانی را به ساق پاهای خود انداخت. از نزد گروهی می‌گذشت پاهای خود را محکم بر زمین کوبید پاییزیب به مهره‌های یمانی برخورد کرد و آواز داد. پس آیه «وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ» نازل شد (طبری 26010 از حضر می بن لاحق روایت کرده این مرسل و ضعیف است).

خوانندگان گرامی!

بعد از این که احکام قرآنی در رابطه به حذر و امتناع از زنا و چشم چرانی و پرهیز از کارهای پست و پلید، به بیان گرفته شد اینک در آیات متبرکه (32 الی 34) احکام هشتم، نهم و دهم، در مورد: به همسر دادن زنان و همسر گرفتن برای مردان مجرد، مکاتبه قرارداد با بردگان و غلامان، به زور وادار کردن کنیزان به عمل زنا، و این که راه درست و مشروع ازدواج چگونه باید صورت گیرد، تا نسلها با هم آمیخته نگردند و همواره انس و الفت میان خانوادهها پایدار باشد و فرزندان را خوب پرورش دهند و هر کس اصل و نسب خود را بشناسد به بحث قرار داده می شود.

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٢﴾

[مردان و زنان] بی همسر و بردگان و کنیزان صالح خود را (که سزاوار ازدواج هستند) به نکاح بدهید، اگر فقیر باشند الله آنان را از فضل خود غنی و بی نیاز خواهد کرد و الله دارای فضل گشاده (و) داناست. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْكِحُوا»: مردان را همسر، و زنان را شوهر دهید. مراد سهل و ساده و بی ریا و تکلف گرفتن ازدواج و پرداخت مخارج آن و تهیه مهریه و نفقه است.

«الْأَيَامَى»: جمع ایم، مردان و زنان بیوه. در اینجا مراد مردان و زنان مجرد است اعم از پسر و دختر و بیوه.

«الصَّالِحِينَ»: شایستگان. مراد کسانی است که می توانند ازدواج کنند و به وظایف زناشویی اقدام نمایند. اهل تقوا و صلاح.

«إِمَاءَ»: جمع امة، کنیزان. (ایم: مرد بی همسر و زن بی شوهر است، چه بکر باشد و چه بیوه.)

«مِنْكُمْ»: از خودتان. مراد مردان و زنان و غلامان و کنیزان مسلمان است؛ نه غیر مسلمان. چرا که ازدواج با کفار صحیح نیست (بقره آیه 221).

تفسیر:

«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ» ازدواج در اسلام، امری مقدس و مورد تأکید است.

ای مؤمنان! زنان بی شوهر و مردان بی زن مسلمان و آزاد را.

امام طبری گفته است: «ایامی» جمع «ایم» و به معنی بیوه است که برای مذکر و مؤنث به کار می رود. میگویند: «رجل ایم» و «امراة ائمة» یعنی زن و مرد بی همسر. (تفسیر طبری ۹۸/۱۸).

باید متذکر شد که: نکاح در دین مقدس اسلام سنتی از سنت های مؤکده است، طوری که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «النکاح من سنتي فمن رغب عن سنتي فليس مني». «نکاح از سنت من است پس کسی که از سنت من اعراض کرد، از من نیست». ولی داشتن قدرت بر نکاح و برآمدن از عهده تکالیف آن شرط است. امر در آیه مبارکه نزد جمهور علما برای استحباب است.

«وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ» «و» نیز همسر دهید؛ بندگان پرهیزگار و صالح و کنیزان درستکار خود را که در تحت ملکیت شما قرار دارند. مراد از صلاح و درستکاری آنها: مؤمن بودن شان است.

مفسر کبیر جهان اسلام امام بیضاوی فرموده است: تخصیص صالحان به این سبب است که استوار ساختن دین آنان و مورد توجه قرار دادن امور آنها از اهمیت زیادی برخوردار و بسیار مهمتر است. (تفسیر بیضاوی ۵۸/۲). و نیز نشان اشاره به منزلت پرهیزگاری و صلاح در انسان است.

«إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»: یعنی نباید بینوایی و فقر مانع ازدواج شود. طوری که در آیه مبارکه آمده است که: اگر فقیر باشند، خداوند از فضل خویش آنان را توانگر خواهد

کرد. یعنی: از همسر دادن زنان و مردان تان به سبب فقر آنان امتناع نورزید زیرا کسی که ازدواج کند، الله متعال او را توانگر می‌کند، با بخشیدن غنای نفس و غنای مال به وی. این بدین معنی است که: در صورت فقر، به ازدواج اقدام کنید و بر خدا توکل نمایید. الله متعال، تأمین زندگی عروس و داماد را وعده داده است و ازدواج، وسیله وسعت و برکت زندگی است. «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» و فضل خدا وسیع و کرم و جودش بی‌نهایت است، دریای نیکی و احسانش بی‌انتهای و اقیانوس گرمش بی‌کران است. او بر همه احوال دانا و بر اسرار درون آگاه است.

امام قرطبی گفته است: این وعده‌ای است به ازدواج کنندگان که به خاطر جلب رضایت خدا و به منظور حفظ خود از ارتکاب نافرمانی ازدواج میکنند. ابن مسعود گفته است: ثروت و غنی را از ازدواج بجوید. سپس این آیه را خواند. (قرطبی ۱۲/۲۴۱). در حدیث آمده است: «مساعت سه گروه بر خدا مقرر است: ازدواج کننده‌ای که هدفش عفت باشد، برده‌ای مکاتب که قصد ادای دین را داشته باشد و جهادگر در راه خدا» (اخراج از احمد و ترمذی).

وَلَيْسَتَعْظِفَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تَكْرَهُوا فَتْيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۳)

و کسانی که [وسیله] ازدواجی نمی‌یابند باید پاکدامنی پیشه کنند تا خدا آنان را از فضل خود توانگر و بی‌نیاز گرداند. و کسانی از بردگان تان که خواستار قرارداد «کتابت» برای آزاد شدن هستند، اگر توانایی پرداخت قرارداد «کتابت» را در ایشان یافتید، پس با آنان قرارداد ببندید. و از مال الله که به شما ارزانی داشته است به آنان بدهید، و همچنین کنیزان خود را مجبور به زنا نکنید اگر آنان خواستند عقیف و پاکدامن باشند، برای این که بهره زودگذر زندگانی دنیا را به دست آرید. و هر کس آنان را (بر زنا) اجبار کند، به یقین خدا پس از مجبور شدنشان [نسبت به آنان] بسیار آمرزنده و مهربان است. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

هر کجا احساس خطر بیشتر باشد، سفارش مخصوص لازم نیز ضروری و لازمی می‌باشد. طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید: «وَلَيْسَتَعْظِفَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا» (چون افراد غیر متأهل بیشتر از دیگران در معرض فحشا و منکر هستند، خداوند در فرمان به عفت، آنان را مخاطب قرار داده است)

تفسیر:

«لَيْسَتَعْظِفَ»: باید با سعی و رنج خواستار پاکدامنی شود. مثلاً با روزه گرفتن، سرگرم مطالعه و ورزش شدن، پرداختن به اعمال مفید طاقت‌فرسا، دوری از اماکن پر رفت و آمد زنان، و راه‌های حلال دیگر، خویشتن را از بند شهوت موقتاً برهاند و منتظر لطف خدا بماند.

دسترسی نداشتن به همسر، مجوز گناه نیست، صبر و عفت لازم است. یعنی کسانی که به علت فقر و تنگدستی یا غیر آن از اسباب، توانایی ازدواج را ندارند باید نفس خویش را از حرام پاک نگهداشته و عفت ورزند تا الله متعال از فضل خود ایشان را با حلال بی‌نیاز ساخته و وسایل ازدواج را برای‌شان فراهم گرداند.

«نِكَاحًا»: امکانات ازدواج. مصارف ازدواج. اسم آلت است، یعنی چیزی که به وسیله آن ازدواج سرو سامان داده میشود. مانند «رکاب» که وسیله سوار شدن بر اسب است (تفسیر قاسمی).

«فَتْيَاتِكُمْ»: جمع فتاة، مراد کنیزان است. «الْبِغَاءِ»: زنا. می‌تواند مراد سبب آن باشد که جلوگیری از ازدواج است و آیه برابر این نظریه معنی شده است. «تَحَصُّنًا»: تَعْظِفَ.

پاکدامنی. «عَرَضَ الْحَيَاةِ»: (نساء آیه 94).

شأن نزول آیه 33:

771- ابن سکن در «معرفة الصحابة» از عبدالله بن صبیح و او از پدرش روایت کرده است: من برده حویطب بن عبدالعزی بودم از او تقاضای مکاتبه برای آزادی خود کردم. پس «وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ» تا آخر آیه نازل شد (حافظ ابن حجر در «الاصابه» 176/2 شرح زندگانی 4037 آورده است).

772- مسلم از قول ابوسفیان از جابر بن عبدالله (روایت کرده است: عبدالله بن ابی به کنیزک خود دستور می داد فاحشه‌گری و زنا کند و از آن طریق پول و کالا برای او کسب نماید. پس خدا «وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ» تا آخر آیه را نازل کرد. (مسلم 3029، ابوداود 2311، نسائی 385 و واحدی 640).

773- و نیز از همین طریق روایت کرده است: عبدالله بن ابی کنیزکان خود را به نام‌های مُسِیْکَه و اَمِیْمَه مجبور به خودفروشی میکرد. هر دو از آن بابت به پیامبر اکرم (شکایت کردند. آنگاه الله متعال «وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ» تا آخر آیه را نازل کرد (29).

774- حاکم از طریق ابوالزبیر از جابر (روایت کرده است: مسیکه کنیز یکی از انصار بود گفت: مولایم مرا مجبور به خودفروشی و زنا می‌کند. به این سبب این کلام عزیز نازل شد (نسائی در «تفسیر» 385، حاکم 2 / 397 و طبری 26075 از ابن جریج از ابوزبیر روایت کرده اند، حاکم این را به شرط مسلم صحیح می‌شمارد و ذهبی موافق است).

775- بزار و طبرانی به سند صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: عبدالله بن ابی کنیزی داشت که در جاهلیت دست به خودفروشی می‌زد. هنگامی که اسلام زنا را تحریم کرد کنیزک گفت: به خدا هرگز زنا نمی‌کنم. پس «وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ» تا آخر آیه نازل شد (بزار 2239 «کشف» و طبرانی 11748 از ابن عباس (رض) روایت کرده اند راوی‌های این ثقة اند، هیثمی 11231 می‌گوید: راوی‌های طبرانی راوی صحیح هستند). 776- بزار به سند ضعیف از انس (به همین معنی روایت کرده نام کنیز را معاذه گفته است).

777- سعید بن منصور از سفیان و او از عمرو بن دینار از عکرمه روایت کرده است: عبدالله بن ابی دوکنیز داشت، مسیکه و معاذه آنها را مجبور به خودفروشی و زنا میکرد. یکی از آنها گفت: اگر این عمل خوب باشد زیاد انجامش داده‌ام و اگر زشت باشد پس سزاوار است که این کار را ترک کنم.

بنابر این خدا «وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ» را تا آخر آیه نازل کرد (طبری 26075 از ابن جریج از عمرو بن دینار از عکرمه روایت کرده این مرسل اما حدیث جابر به این شاهد است).

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الدِّينِ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٣٤﴾

و بی‌تردید آیاتی روشن و سرگذشتی از آنان که پیش از شما درگذشتند و پندی برای پرهیزکاران به سوی شما نازل کردیم. (۳۴)

تفسیر:

این، تعظیم و بیان مقام والا و اهمیت آیاتی است که الله متعال بر بندگان خویش عرضه کرده است، تا قدر آن را بدانند، و حق آن را ادا نمایند.

پس فرمود: «وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ» و براستی آیاتی به سوی شما نازل کرده ایم که بر اصول و فروعی که به آن نیاز دارید، دلالت می‌نمایند، طوری که هیچ اشکال و شبهه‌ای در آن باقی نمی‌ماند. واقعاً آیات قرآن، نور و روشنگر است.

«وَمَثَلًا مِّنَ الدِّينِ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ» و نیز سرگذشت و اخبار پیشینیان صالح و ناصالح، و چگونگی اعمال‌شان، و آنچه برای‌شان اتفاق افتاده است را برای‌تان فرو فرستاده، و بیان

نموده ایم تا از آن عبرت آموزید، و اینکه هر کس کارهای همانند کارهای آنان انجام بدهد به مجازات و سزای گرفتار خواهد شد که آنان بدان گرفتار شدند. «وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» و پندی برای پرهیزکاران فرورستادیم، موعظه‌ای که شامل وعده و وعید و تشویق و ترساندن است و پرهیزکاران از آن پند می‌گیرند، بنابراین از آنچه خداوند نمی‌پسندد دست می‌کشند و به کارهایی رو می‌آورند که خداوند دوست می‌دارد. پندپذیری، قلبی دلی آماده می‌خواهد. و متقین نیز به موعظه نیازمند. ضرورت دارند.

خداوند، نور بخش هستی است:

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۳۵﴾

الله ایجاد کننده نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغی باشد و آن چراغ نیز در قندیلی قرار گیرد. آن قندیل گویی ستاره درخشان است که افروخته میشود (با روغنی) از درخت بابرکت زیتونی، که نه شرقی است و نه غربی، نزدیک است که روغنش روشنی بخشد، هر چند آتشی به آن نرسیده باشد. نوری است بر روی نور. الله هر کس را بخواهد با نور خود هدایت می‌کند. و الله برای مردم مثل‌ها می‌زند، و الله به همه چیز داناست. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

نور: به معنی منور، نور دهنده، نوربخش، صاحب نور، راهنمای اهل آسمان و زمین. مثل نوره: وصف نور او در دل دلداری، در دل مؤمن، مشکاة: چراغدان، چل چراغ، قندیل مصباح: چراغ. زجاجه: آبگینه، شیشه، لامپ. کوكب دري: ستاره‌ای فروزان لؤلؤ مانند، ستاره‌ای درخشان، اختری تابان. یوقد (وقد): افروخته می‌شود. لا شرقية ولا غربية: آن درخت نه در طرف شرقی باغ قرار دارد و نه در طرف غربی آن که همیشه آفتاب به آن نتابد؛ بلکه در وسط قرار دارد و در تمام روز، آفتاب به آن می‌زند. زیت: روغن یضیء (ضوء): می‌درخشد، خود بخود روشنی می‌دهد، شعله‌ور می‌شود. لم تمسسه: به آن نرسیده، با آن تماس نداشته باشد. نور علی نور: نوری افزون بر نور، نوری است بر روی نور. تشبیه نور خدا به نور این درخت برای دریافت اذهان آدمی است. مثال هدایتی که این آیات الهی بر درخشش و روشنی مفهوم آن دلالت دارند، همانند آن چراغ است که وصف شد، یا تمثیلی است در میان قلب مؤمن، که خدا آن را از معارف و علوم نورانی گردانیده و نور آن چراغی که در چراغدان پرتوافشانی می‌کند. (تفسیر فرقان شیخ بهاء الدین حسینی)

تفسیر:

امام طبری گفته است: یعنی ساکنان آسمان‌ها و زمین را هدایت فرموده پس آنها از نور خدا به سوی حق هدایت می‌جویند، و از سرگردانی و گمراهی به هدایت خدا پناه می‌برند. (طبری ۱۰۵/۱۸)، این نظر ابن عباس (رض) و مجاهد است و مورد قبول طبری نیز می‌باشد.

و امام قرطبی گفته است: «نور» در نزد عرب عبارت است از پرتوی که به چشم بیاید و به طور مجاز در معانی و مفاهیم به کار رفته است. گفته می‌شود.

و ابن جریر گفته است: «و أنت لنا نور و غیث و عصمة» تو برای ما نور و فریادرس و پناهگاهی. می‌گویند: «فلانی نور و روشنایی شهر است و آفتاب و ماه زمان است». پس میتوان به طریق مدح و ستایش گفت: خدا نور و روشنایی است؛ زیرا آغاز همه چیز است و هر چیز از او صادر می‌شود، و به قدرت او هر امری پایدار و برقرار است. (نظر ابن عباس (رض) و مجاهد و مورد قبول طبری است.)

ابن عطاء الله گفته است: «عالم هستی تماماً ظلمت و تیرگی بود. ظهور حق آن را روشن کرد؛ زیرا اگر وجود خدا نمی بود، چیزی در عالم به وجود نمی آمد». (تفسیر قرطبی ۲۵۶/۱۲).

و در حدیث آمده است: «بار خدایا! ستایش فقط شایسته‌ی ذات تو می‌باشد، تو نور آسمان‌ها و زمین و ساکنان آن‌ها می‌باشی».

ابن مسعود (رض) گفته است: «برای خدای‌تان شب و روزی نیست، نور و روشنایی آسمان‌ها و زمین تابشی از نور ذات او است».

و ابن القیم گفته است: خدای سبحان خود را نور خوانده است. و کتاب و پیامبرش را نور قرار داده است. و به وسیله‌ی نور از خلقش نهان گشته است.

آیه به روشن کننده‌ی آسمان‌ها و زمین و راهنمای ساکنان آسمان‌ها و زمین، تفسیر شده است. و گفته‌ی ابن مسعود (رض) به تفسیر آیه نزدیکتر است تا گفته‌ی آن‌که آن را به راهنمای ساکنان آسمان‌ها و زمین، تفسیر کرده است، ولی گفته‌ی آن‌که آن را به روشن کننده‌ی آسمان‌ها و زمین تفسیر کرده است، با گفته‌ی ابن مسعود (رض) منافاتی ندارد. (الحکم ابن عطاء الله السکندری، نقل از محاسن التأویل).

«مَثَلُ نُورِهِ» مثال نور خدا در قلب بنده‌ی با ایمان «كَمْشَكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ» مانند طاقچه‌ای داخل دیوار بدون منفذ است که نور را بیشتر جمع می‌کند و در آن چراغی پرنور قرار داده باشند. در التسهیل آمده است: یعنی وصف نور خدا در روشنی، مانند وصف طاقچه و چراغانی است که در آن چراغ قرار گرفته که نور آن در پرتو و فروغ بالاتر از حد تصور انسان است. از این جهت به طاقچه تشبیه شده است- هر چند نور خدا بسی بالاتر از آن است- که انسان آن را درک می‌کند و برای او ضرب‌المثل آمده است. (مختصر ابن کثیر ۶۰۶/۲).

«الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ» چراغ در حبیبی از شیشه قرار گرفته باشد. «الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» در صفا و جلا و خوبیش شبیه به ستاره‌ی مروارید رنگ است، «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ» آن چراغ به روغن درختی مبارک فروزان است، زَيْتُونَةٍ از درخت زیتون است که از جانب خدا دارای فوایدی است مخصوص و متعدد، «لَا شَرْقِيَّةٌ وَلَا غَرْبِيَّةٌ» نه از سمت شرق است و نه از جهت غرب، بلکه در صحرای باز قرار دارد و در طول روز در معرض تابش آفتاب قرار دارد تا میوه‌ی آن رسیده‌تر گردد و روغنش پالفته‌تر باشد.

ابن عباس (رض) گفته است: درختی است در صحرا که هیچ درختی بر آن سایه نمی‌افکند. و در سایه‌ی کوه یا غاری قرار ندارد و هیچ چیز آن را نمیپوشاند و دارای بهترین روغن است. (طبری ۱۱۰/۱۸ به اختصار).

«يَكَادُ زَيْتُهَا يَضِيءُ» و لَوْلَمْ تَمَسُّهُ نَارٌ» در صافی و پالفتگی و خوبی و مرغوبیت روغن مبالغه می‌کند، روغن این زیتون از بس که صاف و درخشندگی‌اش نیکو می‌باشد، نزدیک است بدون تماس آتش مشتعل و روشن گردد. پس در صورت تماس آتش با آن چه تصویری دارید؟! «نُورٌ عَلَى نُورٍ» فروغ و نوری است که بالای نوری دیگر قرار دارد. نور چراغ و حسن شیشه و صفای روغن با هم جمع شده‌اند.

بدین ترتیب نور به صورت ضرب‌المثل درآمده است. «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ» خدا هر کس را که بخواهد به پیروی از نورش یعنی قرآن موفق می‌کند. «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ» برای این که انسان‌ها از اسرار و حکمت‌های امثال پند و اندرز بگیرند، خدا برای افهام آنان امثال را بیان می‌کند، تا آن را دریابند. «وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» خدای سبحان دارای دانش و آگاهی وسیع است و هیچ چیز از امور خلق بر او پوشیده نیست. در این بیان، وعد و وعید مکنون است. طبری گفته است: این مثلی است که خدای متعال آن را برای قرآن در قلب انسان با ایمان زده است، که فرموده است: مثال نورش که به وسیله‌ی آن راه هدایت بندگان را روشن کرده، مانند طاقچه‌ی بدون منفذ است در دیوار که در آن

چراغی باشد، چراغ را برای آنچه در قلب مؤمن قرار دارد از قبیل قرآن (آیات و دلایل روشن) مثل قرار داده است. سپس گفته است: «المصباح في زجاجة و أنهم مثل قرآن است در قلب مؤمن که خدا نهاد و ضمیرش را روشن کرده و از کفر و شک خلاصی یافته است. آنگاه گفته است: «الزجاجة كأنها كوكب دري» طوری که شیشه از لحاظ پاکی و صفایش ستاره ایست در بی آیشی و فروغ و حسنش شبیه مروارید درخشان است. «یوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية» این چراغ از روغن درختی پربرکت، یعنی زیتون، روشن و مشتعل می شود، و آن درخت شرقی نیست که فقط در غروب، آفتاب بر آن بتابد، نه در بامداد، بلکه آفتاب بامدادان بر آن می تابد و تا هنگام غروب ادامه دارد. در نتیجه روغنش خوب و مرغوب و پالفته تر و درخشان تر است. «یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسه نار» از بس که روغن این زیتون پاک و خالص و صاف و نیکو است که نزدیک است خود بدون تماس با آتش پرتو افشانی کند. منظور این است دلایل خدا بر خلقت برای آنان که در آن تعمق میکنند و می اندیشند، حتی بدون نزول و بیان قرآن، تقریباً خود می درخشند، پس بعد از این که به قرآن آنان را یادآور شد و آیاتش را به آنان خاطرنشان ساخت و دلیل اضافی آورد، چه تصویری باید داشته باشند! و چنان بیانی نوری است علی نور.

آنگاه بعد از این که یادآور شد هر یک از بندگان را که بخواهد هدایت میکند، امکان و محل این هدایت و عبادت را یادآور شد که عبارتند از مساجد، یعنی محبوبترین مکانها در نزد الله متعال. (تفسیر صفوة التفسیر علی صابونی) مفسر خرمدل در تفسیر نور در باره این آیه مبارکه مینویسد: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: این جمله را سه گونه میتوان معنی کرد: الف: الله روشن گر هستی است. چرا که خداوند با پرتو لطف خود جهان را از نیستی به هستی آورده است و آن را پدیدار کرده است. هر یک از مخلوقات را در پرتو نور هدایت تکوینی و تشریحی و دانش خدادادی به راه و روش و کار و وظیفه خود آگاه و آشنا فرموده است. پیوسته هم جهان و جهانیان را در پرتو نور خود می پایید و مراقبت مینماید. ب: خدا نور هستی است. مگر نه این است که نور، خود ظاهر و ظاهر کننده اشیاء است؟ همه چیز در پرتو نور دیده میشود و نور رمز بقاء است؟ همه هستی نور است؟ به همین منوال خدا برای چشمهای بینا و دل های آگاه، آشکار است، و او هستی را پدیدار کرده است و همه چیز هستی بر وجود پایدار او دلالت دارد. بدون وجود خدا دنیا لحظه ای برجای نمی ماند. همه انوار هستی از نور او مایه می گیرد و به نور پاک او منتهی می گردد.

ج: الله هدایت دهنده هستی است. او است که جهان را میگرداند. و انسان را با وحی و عقل و دانش رهنمود، و حیوان را با غریزه رهبری، و زمین را و زمان را و همه چیز جهان را به گونه ای به وظیفه خویش آشنا و در مسیر خود هدایت فرموده است، و سراسر جهان را نظم و نظام بخشیده و همه ذرات زمین و کرات آسمان را همچون حلقه های زنجیر به هم پیوند داده است.

«مشکاة»: طاقچه در دل دیوار، چراغ دان. در اصل به معنی ظرفی است که چیزی در آن نهاده شود.

قندیل. چلچراغ. «مصباح»: چراغ. فتیله. «زجاجة»: شیشه. حباب چراغ. لامپ. ابوالاعلی مودودی؛ معتقد است که در این مثال، خداوند خود را به (مصباح) و جهان را به (مشکاة) تشبیه فرموده است و مرادش از (زجاجة) پرده ای است که خداوند خویشتن را در فراسوی آن از چشم خلایق پنهان کرده است. ولی این پرده نه تنها پنهان نمی دارد، بلکه بر شدت ظهور نیز می افزاید (مراجعه شود به: تفسیر سوره نور، صفحه 198).

«الله نور آسمانها و زمین است»

نور: در لغت روشنی و پرتوی است که اشیاء را با انعکاس و بازتاب خود منور و نمایان می کند و آنها را بر چشمها می تاباند. آری! الله نوری است که قوام و نظام کائنات و هستی

از اوست... هدایتگری است که رهبری کاینات به اوست و همان ذاتی که آسمانها و زمین را با سامان‌دهی احوال اهالی آنها و کمال تدبیر و رهبری خویش برای کسانی که در آنها بهسر می‌برند، روشن و روشن‌گر گردانیده است. البته قلب رسول الله صلی الله علیه وسلم این نور الهی را به طور کامل دریافته بود.

در حدیث شریف آمده است که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از طایف در آن سفر پر مشقت خویش که به قصد دعوت اهالی آن عازم گردیده بودند برمیگشتند، چنین دعا کردند: «... أعوذ بنور وجهك الذي أشرق به الظلمات، و صلح عليه أمر الدنيا والآخرة». «به نور روی تو که به وسیله آن تاریکی‌ها درخشان و کار دنیا و آخرت سامان یافته است، پناه می‌برم...».

«مثل نور او» یعنی: نوری که از حق تعالی باز می‌تابد و آن را در دل بنده مؤمن خویش قرار داده است «مانند مشکاتی است» مشکات: طاقچه‌ای است که در آن چراغ رامی‌گذارند و نور چراغ در آن پرتو و شعاعی بهتر و بازتابی فراگیرتر پیدا میکند «که در آن» مشکات «چراغی است و آن چراغ در قندیلی است» یعنی: آن چراغ در درون شیشه و آبگینه‌ای است، بدین جهت، نور و روشنی آن بیشتر و قوی‌تر است «آن قندیل گویی کوکبی دری است» یعنی: گویی آن شیشه، اختری درخشان شبیه در و گوهر است.

ابن عباس (رض) در معنای آن می‌گوید: «چنان‌که روغن صاف و زلال قبل از رسیدن آتش به آن می‌درخشد و هنگامی که آتش به آن رسید، بر درخشش خود می‌افزاید و همچنین است قلب مؤمنی که قبل از رسیدن علم به آن، به هدایت عمل می‌کند ولی چون علم به آن رسید، بر هدایت خویش می‌افزاید و بر آن نوری بر نوری افزوده میشود». از همین باب است حدیث شریف: «انقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله». «از فراست و تیزبینی مؤمن پروا کنید زیرا او با نور خدا می‌نگرد». «نوری بر روی نوری است» زیرا چراغ خود نوری است، شیشه نور دیگری است و انعکاس آن از چراغان نوری دیگر «خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند» و او را به حق میرساند یا با الهامی از جانب خویش، یا به وسیله نگرش خود او در دلایل حق «و خداوند برای مردم مثلها می‌زند» یعنی: حقایق را برای نزدیک ساختن آنها به فهم‌ها با اشیاء و همانندهای آنها بیان می‌دارد «و خدا به هر چیزی داناست» پس او به کسانی که مستحق هدایتند و کسانی که مستحق گمراهی می‌باشند، داناست.

این آیه عظیم الشان، مثلی برای انوار قرآن در قلب مؤمن است. یعنی: چنانکه چراغ موصوف، پرتو و درخششی مضاعف دارد، همچنان قرآن سرچشمه درخشش هدایت هاست. پس چراغ قرآن است، شیشه قلب مؤمن، چراغان فهم و زبان وی و درخت بابرکت هم درخت وحی و شریعت است که نه شرقی و نه غربی است. یا به تعبیر علوم معاصر میتوانیم بگوییم که: لامپ برق نورش را از مولد برق می‌گیرد و مولد برق مکانی دارد و به محرکی نیاز دارد پس لامپ نور، قلب مؤمن است، مولد نور شریعت است، کارگاه تولید مسجد است و محرک آن تسبیح و ذکر و نماز و نیایش... و نزدیک است که حجت‌های قرآن بدرخشد هر چند که خوانده هم نشود چنان‌که نزدیک است روغن زلال زیتون بدرخشد، هر چند بر آن آتشی افروخته نشود. نور مؤمن از دو منبع است، نور فطرت و نور شریعت پس هرگاه نور فطرت و نور شریعت در انسانی جمع شد، او در کمال تعالی انسانی خویش خواهد بود.

باید دانست که باری تعالی آفریننده نور حسی در آسمانها و زمین است اما او خود از انوار حسی نیست.

در حدیث شریف آمده است: «قلبها بر چهار نوع اند:

- 1- قلبی است صاف و بی‌غش که مانند چراغی می‌درخشد.
- 2- قلبی است که در غلاف قرار داشته و به غلاف خود بسته شده است.
- 3- قلبی است که واژگون شده است.

4- قلبی است که منقلب شده است.

اما قلب صاف و بی‌عیب، قلب مؤمن است و چراغ آن نور آن است. قلب در غلاف، قلب کافر است. قلب و ازگون شده قلب منافق است که حق را شناخته سپس منکر آن گشته. اما قلب برگردانده شده قلبی است که در آن ایمان و نفاق هر دو وجود دارد، که صفت ایمان در آن، مانند صفت بذری است که آن را آب پاکیزه رشد و نمو می‌دهد و صفت نفاق در آن مانند صفت زخمی است که خون و زردآب آن را رشد می‌دهد...». (تفسیر انوار القرآن).
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (36 الی 38) درباره راه یافتگان به نور الله، مورد بحث قرار گرفته است.
فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (36)
[این نور] در خانه هایی است که خدا اذن داده [شان و منزلت و قدر و عظمت آنها] رفعت یابند و نامش در آنها ذکر شود، همواره در آن خانه‌ها صبح و شام او را تسبیح می‌گویند. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فِي بُيُوتٍ»: مراد از (بیوت) مساجد است و جار و مجرور میتواند متعلق به فعل محذوفی باشد و تقدیر چنین است: «إِذَا أَرَدْتُمْ اِلْتِمَاسَ هَذَا النُّورِ فَالْتَمِسُوهُ فِي بُيُوتٍ» (ملاحظه شود: تفسیر عبدالکریم خطیب). یا این که: هَذِهِ الْمَشْكَاةُ، يَا: هَذَا الْمَصْبَاحُ، يَا: «هَذِهِ الشَّجَرَةُ الْمُبَارَكَةُ فِي بُيُوتٍ». بعضی هم این جار و مجرور را متعلق به فعل (يُسَبِّحُ) میدانند. در این صورت (فیها) برای تأکید بوده و زائد است. (تفسیر نور خرمدل)

تفسیر:

ابن عباس (رض) گفته است: مساجد یعنی خانه‌های خدا در سرزمین برای ساکنان آسمان‌ها می‌درخشند همان طور که ستارگان آسمان برای ساکنان زمین پرتو افشانی میکنند. (امام فخر رازی، تفسیر کبیر ۶/۲۴).

باید یاد آور شد که: مکان‌ها یکسان نیستند و بعضی از آنها، بر بعضی دیگر برتری دارند. راه یابی به نور هدایت خداوند، با رفت و آمد به مساجد به دست می‌آید.

اصل در استفاده از مساجد، نماز و ذکر خداست، نه مراسم دیگر. طوری که میفرماید: «وَيَذْكُرُ فِيهَا اسْمَهُ» در آنها بندگان به توحید و یاد و تلاوت آیاتش می‌پردازند. ادای نماز، ذکر و انواع عبادت‌های دیگر تنها نام او در آنها یاد شود «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» در این مساجد مؤمنان در صبح و شام نماز را برای الله اقامه میکنند. و ذکر او در این دو وقت بیشتر در آنها انجام میشود.

ابن عباس (رض) گفته است: در قرآن هر چه تسبیح آمده است معنی نماز را افاده می‌کند.

رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۳۷)

مردانی که تجارت و خرید و فروش آنان را از یاد الله و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات غافل نمی‌دارد، از روزی می‌ترسند که دل‌ها و دیده‌ها در آن دگرگون می‌گردد (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

کلمه‌ی «رَجَالٌ» در این آیه مبارکه شامل همه‌ی بندگان الله می‌شود، چه مرد و چه زن. «تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ» «تجارت»، داد و ستد دائمی برای به دست آوردن سود است، ولی «بَيْعٌ» خرید و فروش مقطعی برای رفع مایحتاج زندگی است. (تفسیر میزان) کسانی که تجارت آنان را غافل نکند، اشخاصی بزرگی هستند. (در آیه مبارکه کلمه «رَجَالٌ» با تنوین آمده است که مبین کننده علامت بزرگی و عظمت را میرساند. یقین داشته باشید که: اگر ایمان و اراده‌ی مسلمان قوی باشد، ابزار و وسائل اثری ندارند.

تفسیر:

مفسران گفته‌اند: این آیه در مورد بازاریان نازل شده است. آنها به محض شنیدن اذان کار

و کاسبی را تماماً رها کرده و به اطاعت الله متعال می شتافتند. بازار های مسلمانان، در وقت نماز باید تعطیل شود. و حتی کارهای حلال و مباح نباید انسان را از یاد الله متعال غافل کند، چه رسد به کارهای مکروه و حرام. میخوام یادآور شوم که: ترك تجارت، اهمیت ندارد، بلکه تجارت همراه با یاد الله، نماز و زکات دارای ارزش و اهمیت می باشد. و در این هیچ شکی نیست که: ایمان به آخرت، دنیا را نزد انسان کوچک می سازد.

ابن عباس (رض) میگوید: در مدینه مردانی بودند که به طلب فضل و نعمت الله متعال خرید و فروش و معامله می کردند و چون صدای اذان را می شنیدند، آنچه را در دست داشتند، بر زمین می گذاشتند و برای ادای نماز به سوی مسجد می شتافتند. این معنی قوی تر از قولی است که آیه کریمه را بر دست کشیدن کامل از معامله و تجارت برای فارغ شدن به ذکر الله متعال حمل می کند.

«يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ» «از روزی میترسند» مراد، از آن روز قیامت است «که چشم و قلب انسان به شدت از خوف و هراس آن مضطرب و آشفته می شوند. یعنی: در میان امید نجات و بیم هلاک، نگران و دگرگون و زیر و رو میشوند.

لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٨﴾

[این گونه عمل می کنند] تا خدا آنان را بر [پایه] نیکوترین عملی که انجام داده اند ثواب دهد، و از فضلش برای آنان بیفزاید، و الله هر کسی را که بخواهد، بی حساب روزی میدهد. (۳۸)

تفسیر:

مطمئن باشید هرکسی که از سود دنیا بگذرد، به سود بی حساب آخرت دست می یابد. الله متعال کم و کاستی های اعمال بندگان خویش را جبران کرده و پاداش کامل به آنان اعطا می کند.

یعنی خداوند متعال به هر کس از بندگان که بخواهد بهترین بخشش ها را عطا کرده و ایشان را به برترین جزا که در شمار و حدّ و پیمان و وزن ننگد، نایل می سازد؛ زیرا او جوّاد کریم صاحب مّجّدی است که بر عمل نیک چندان پاداش بی حسابی می بخشد که عمل خود بدان مرتبه از پاداش نمیرسد.

امام فخر رازی گفته است: بدین ترتیب کمال قدرت و کمال سخاوت در بخشش و وسعت احسانش را یادآور میشود؛ زیرا خدای سبحان در مقابل طاعت بزرگترین پاداش را به آنها میدهد و در مقابل بیم و خوفشان فضل و کرم بی حد را به آنان اضافه می دهد.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که مراد از: «وَيَزِيدُهُمْ مِّن فَضْلِهِ» [النساء: 173] دادن اجازه شفاعت به ایشان است. «و خدا هر که را بخواهد بی حساب روزی می دهد» چندان که آن روزی در حساب و شمار خلق ننگد.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی از شرح حال مؤمنان بحث به عمل آمد که: در دنیا در نور الله قرار دارند و به سبب آن نور، کردار پسندیده و نیکو انجام میدهند و در آخرت رستگارند و از نعمت پایدار برخوردار و در همان جا همیشه ماندگارند.

در آیات متبرکه (39 الی 40) از احوال کافران، بحث به عمل می آید که از نور الله محروم اند، و در آخرت سخت زیانبارند و در دنیا در تاریکی های خطرناک قرار میگیرند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ سَائِبًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فُوفَاءً حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٣٩﴾

و آنان که کفر ورزیدند، اعمال شان مانند سراب در دشت هموار است که (فرد) تشنه آنرا

آبی گمان میکند، تا چون به آن نزدیک شود آن را چیزی نیابد، و الله را نزد خود یابد و حسابش را تمام و کامل به او بدهد، و الله سریع الحساب است. (۳۹)

تفسیر:

سراب چیزی است که در بیابان های بی آب به هنگام سختی گرما به صورت آب دیده میشود به طوری که بیننده آن را آب می پندارد. قیعه: جمع قاع، به معنای زمین مسطح و بزرگ همچون بیابان است و یا مکانی که چقري دار و پایین است که آب در آن جمع می شود. «ظمان» شخصی را می گویند که تشنگی زیاد داشته باشد.

کفار در روز قیامت، از هیچ گونه سرمایه برخوردار نمی باشند: باید گفت که علاوه بر عقیده، اعمال انسان در سرنوشت او نقش بسزا و بی نهایت مؤثری را دارا می باشد. بعد از این که قرآن عظیم الشان حال و سعادت مؤمن را بیان کرد، وضع و زیانمندی کافر را به بیان گرفته، و در این بخش دو مثال را یادآور می شود:

اول، از اعمال کفار مثال می آورد، و ثانیاً؛ اعتقاد و دست و پا زدندش را در تاریکی به طور مثال بیان می دارد و می فرماید: «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ وَ كَسَانِي كَهَ بِهَ اللّٰهِ مَتَعَالَى كَفَرٍ وَ رَزِيْدَةٍ وَ يَمْبِرَانِش رَا تَكْذِيْب كَرْدَهَانْد، اعمال نيك شان در دنيا از جمله مانند: سخاوت و بخشندگی، صلۀ رحم و آزاد سازی بردگان، که تصور آن را می کردند که ؛ عذابش را از آنان دفع میکند بسان سرابی می گردد که از آن حاصلی متصور نیست. در این آیهء مبارکه به حقیقت اشاره دارد که: شرط قبولی عمل، داشتن ایمان است و سعادت انسان نیز در گرو ایمان است. و جمله: «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ» می رساند که: کفر سبب حبط و پوچ شدن عمل انسان می گردد.

واقعا! همان سرابی که انسان نیمه روز آن را از دور دست همانند آبی به روی زمین مشاهده میکند و تشنه لب آن را آب می پندارد اما وقتی پیش آن میرسد آبی نمی بیند. پس همچنان است انسان کافر وقتی که می پندارد اعمال نیکویش در دنیا، خوف و هراس های روز جزا را از وی دفع خواهد کرد، ولی چون روز حساب فرا رسد، نه تنها ثوابی را به اثر این اعمال به دست نمی آورد، بلکه خدای سبحان را می یابد که به سزای افعالش کیفری سخت را برایش آماده نموده است. باید به انگیزه ها توجه به عمل آید، نه به جلوه ها و ظاهر تلاش ها.

«وَ اللّٰهُ سَرِيْعُ الْحِسَابِ» الله تعالی به عجله به حساب بندگان خود میرسد؛ و سریع الحساب است؛ شماری حساب بسیار را در وقتی کوتاه بر می شمارد، او وعده اش را به تأخیر نمی اندازد؛ زیرا وعده اش خواه ناخواه روی دهنده است.

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لَّجِيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ ﴿٤٠﴾

یا همچون ظلماتی است در يك بحر عمیق، که موج آن را پوشانیده، و بر روی آن موج دیگری است، و بر روی آن ابری تاریک، تاریکی هایی است یکی بر روی دیگر، آن چنان که هرگاه دست خود را خارج کند ممکن نیست آنرا ببیند! و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست! (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ظلمات»: این آیه شریفه اشاره به طوفان هایی که در ابحار به وقوع می پیوندد، دارد. در ابحار پر آب و اقیانوس های وسیع و بزرگ، هنگامی که طوفان ها در می گیرد امواج خوفناکی با درازا و پهنا و بلندای گوناگون به راه می افتند. به گونه ای که چین ها بالای چین ها روان و طبقه ها فوق طبقه ها روان می گردد و گردبادهای بحری جلو نور آفتاب را می گیرد. طوفان ها هم به نوبه خود ابرهای ضخیم را ایجاد می نماید و تاریکی هوا بر تاریکی آب ها می افزاید

و بالاخره ظلمت تا بدانجا حکمفرما می‌گردد که با وجود سلامت چشم‌ها رؤیت اشیاء ناممکن می‌شود (المنتخب). کسی که گرفتار چنین محیطی شود کی از آن‌ها و به‌سوی نجات راه پیدا می‌کند؟ کافران و منافقان محروم از نور خدا هم در تاریکی‌های کفر و شرک و معاصی گرفتارند. دل‌هایشان دستخوش امواج حیرت‌بخیز بوده، و ابرهای شک‌بر دل‌هایشان خیمه زده، و در نتیجه با ظلمات عقیده غلط و کردار بد و گفتار نادرست، راهی‌گور تاریک و دشت محشر تاریک و دوزخ تاریک می‌گردند و بالاخره در دنیا و آخرت در ظلمات به سر می‌برند. «لَجِيٍّ»: منسوب به (لَجَّة)، دارای آب زیاد با عمق بسیار و سطح مواج. (مراجعة فرماید تفسیر نور خرمدل)

تفسیر:

در آیه متبرکه برای اعمال کفر مثلی بیان نموده می‌فرماید: «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لَجِيٍّ» این هم مثل دوم از گمراهی کفارست. یعنی: یا مثال آنها به سان تاریکی‌های بزرگی بحری بی نهایت عمیق است که سطح عمق نامعلوم است.

اعمالی را که مؤمن، انجام می‌دهد نور است و عمل را که کفار به جا می‌آورند، ظلمات است. اعمال خوب کفار، همچون سراب و اعمال بد آن‌ها، همچون ظلمات است. در آیه متبرکه با چپ‌زیبایی این حقیقت را بیان فرموده است: «يَعْنَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ» بر همان دریا امواج متلاطم بالای یکدیگر قرار دارند، «مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ» و بر بالای همان موج فوقانی و دوم توده ابری تیره و انبوه قرار دارد.

«ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ»: تاریکی‌های انبوه و متراکم بر یکدیگر می‌باشند. قتاده گفته است: کافر در بیخ تیرگی دست و پا می‌زند؛ کلامش تیرگی است، عملش تیرگی است، جایگاهش ظلمت است، محل خروجش تیرگی و سرانجام و عاقبتش تیرگی روز رستاخیز در آتش دوزخ است. (تفسیر طبری ۱۱۶/۱۸).

«إِذَا أُخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا» این تتمه و پایان تمثیل است. یعنی اگر همان انسانی افتاده به این ظلمات دستش را بیرون بیاورد تقریباً آن را نمی‌بیند؛ زیرا تیرگی بحر و موج و ظلمت ابر به حدی بر هم انبوه و متراکمند، که شدت تاریکی مانع دیدن نزدیکترین چیز می‌شود، وضع کافر نیز چنین است و در ظلمات کفر و گمراهی دست و پا می‌زند.

«وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» «و هرکس که خداوند برایش نوری قرار نداده باشد، نوری ندارد» یعنی: هرکس که الله متعال برایش هدایتی قرار نداده باشد، هدایتی ندارد. وجود این ظلمات در قلب کافر، بر ضد انواری است که در قلب مؤمن قرار دارد، انواری که بیان آن‌ها در «آیه 35»: «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ» [النور: 35] به بیان گرفته شد. نباید فراموش کنیم که: علم، انسان را از نور وحی بی‌نیاز نمی‌کند. اگر نور الهی نباشد، هیچ نوری انسان را نجات داده نمی‌تواند.

خواننده محترم!

شیخ علی صابونی در تفسیر خویش «صفوة التفاسر» مینویسد: یکی از دانشمندان علم طبیعی غیر مسلمان بعد از این‌که این آیه 40 سوره نور «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لَجِيٍّ يَعْنَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أُخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» را شنید. پرسید: آیا محمد سفر بحری داشت؟ گفتند: نه. گفت: من شهادت می‌دهم که پیامبر خداست. گفتند: از کجا دانستی؟ گفت: فقط انسانی می‌تواند این‌گونه خصوصیت‌های بحری را بیان کند که عمرش را در بحر و آب‌های بحری به‌سر برده باشد، و خوف و ترس و عظمت آنرا و خطرات ناشی از طوفان‌های بحری را از نزدیک مشاهده کرده باشد. وقتی گفتید که به سفر بحری نرفته‌است، دریافتم که کلام الهی می‌باشد. (تفسیر صفوة التفاسر صابونی) پس از آن، الله متعال چهار نوع از دلایل را بر اثبات وجود و یگانگی و قدرت خویش بیان می‌دارد. اولین دلیل را همان تسبیح گفتن مخلوقات می‌شمارد و می‌فرماید:

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی در مورد نورانی گردانیدن دل‌های مؤمنان به وسیله‌ی هدایت الهی و تاریک نمودن دل‌های کافران و منافقان به گمراهی و سرگشتگی پرداخت؛ اینک در آیات متبرکه (41 الی 46) درباره‌ی فرمان برداری هستی از الله یگانه بحث به‌عمل آمده است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْخَرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلِّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٤١﴾

آیا ندانسته‌ای که همه کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، الله را به پاکی یاد میکنند؟! و پرندگان که (در حال پرواز) بال‌گشوده‌اند نیز (او را تسبیح می‌گویند؟! هر یک از آنان نماز و تسبیح خود را دانسته است و الله به آنچه میکنند، داناست. (۴۱)

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْخَرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ای پیامبر! آیا ندانسته‌ای که هر چه در آسمان‌ها و زمین از مخلوقات وجود دارد، یعنی تمام ساکنان عالم هستی از قبیل ملایکه، انسان، و جن، الله متعال و عظیم را تسبیح می‌گویند و او را تنزیه و تقدیس می‌کنند. «تسبیح» به معنای تنزیه‌ی است که توأم با علم و آگاهی باشد و از روی قصد صورت گیرد و تسبیح خداوند به معنای منزّه دانستن او از عیوب و نقایص امکانی است. تسبیح گفتن غیر عقلا در صدهایی مشهود است که از آنان شنیده می‌شود و در آثاری که از صنعت بدیع حق تعالی در آنان دیده می‌شود.

«وَ الطَّيْرِ صَافَاتٍ»: و پرندگان نیز درحالی‌که در آسمان پر گشوده‌اند تسبیح وی می‌گویند؟ حالت گشودن پر و بال، شگفت‌انگیزترین حالات پرندگان است زیرا استقرار آنها در هوا بدون حرکت دادن بال‌هایشان و بدون قرار گرفتن بر روی زمین و تسبیح گفتن‌شان در عین این حالت، از بزرگترین نشانه‌های آفرینش خدای ذوالجلالی است که همه چیز را به اتقان و استحکام تمام آفریده است.

«كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ»: تمام فرشتگان و انسان و جن و پرندگان، به روش و مسلک خود در عبادت خدا هدایت شده و راه یافته‌اند. همه‌ی موجودات، شعور دارند و نماز و تسبیح آن‌ها، آگاهانه است. الله متعال به هر پدیده و آفریده‌ای آموخته است که چگونه برای مولایش نماز بگذارد و به شکلی پروردگارش رابه شیوه و روش خود یاد کرده و آفریدگارش را تسبیح گوید. در این آیه مبارکه به انسان می‌آموزاند که: نماز و تسبیح هر موجودی به صورت خاصی است. وجه زیبا است که برای ما می‌آموزاند که: نماز، در صورتی دارای ارزش است که: نمازگزار بداند که چه می‌گوید و چه میکند.

«وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» از این رو هیچ کار نهانی از کارهایشان بر او ناپیدا نیست و به زودی آنان را در برابر اعمال‌شان جزا خواهد داد.

قرآن عظیم الشان، بارها مسأله‌ی تسبیح مخلوقات و موجودات و سجده و نماز آن‌ها را با صراحت بیان کرده و فرموده است: شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید.

از جمله در سوره (اسرا 44). همچنان الله متعال در این آیه چند مرتبه به صورت غیر مستقیم، به انسان هشدار داده است می‌فرماید: مخلوقات آسمانی و زمینی و پرندگان در حال تسبیح هستند. چرا انسان غافل است؟! تنها به خود نیندیشید، به اطراف خود هم بنگرید و در هستی نیز مطالعه و اندیشه و تفکر داشته باشید.

و می‌فرماید که: تسبیح موجودات، آگاهانه است. چرا انسان در نماز حضور قلب ندارد؟! و می‌افزاید که: پرندگان، هنگام پرواز در هوا در حال تسبیح و نمازند، ولی متاسفانه برخی از انسان‌ها هنگام پرواز در آسمان، در حال غفلت و مستی به سر می‌برند!

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿٤٢﴾

و از برای الله است حکومت و مالکیت آسمان‌ها و زمین و بازگشت تمامی موجودات به سوی اوست. (۴۲)

تفسیر:

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: مالکیت، گردانندگی و تدبیر امور آسمان‌ها و زمین تنها از آن الله متعال است؛ او را در ملکش هیچ معارض و منازعی نمی‌باشد، زیرا او یکتای بی‌همتا است که فرمانروایی مطلق و سلطنت عام فقط از آن اوست.

«وَأَلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» مرجع و سرانجام خلائق نزد اوست، و مطابق اعمالشان آنها را جزا و پاداش میدهد. بازگشت به سوی او و حساب نیزتنها بر عهده او میباشد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُرْزِقُ سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خَلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ ﴿٤٣﴾

آیا ندیدی که خداوند ابرهایی را به آرامی میراند، سپس میان آنها پیوند میدهد و بعد آن را

مترکم میسازد، در این حال قطره‌های باران را می‌بینی که از لابلای آن خارج می‌شود. و از ابرهای کوه مانند ژاله فرود می‌آورد، پس آن را به هر کس بخواهد میرساند و آن را از هر کس که بخواهد باز میدارد. نزدیک است درخشش برق آن چشم‌ها را برباید. (۴۳).

تفسیر:

امام صاوی میفرماید: همان طور که باران پرسود برای بندگان را از آسمان نازل می‌کند. همان‌طور هم ژاله زیانبخش را برای بندگان نازل می‌کند پس پاک و منزّه خدایی است که آسمان را منشأ خیر و شر هر دو قرار داده است. (صاوی بر جلالین ۲۳۴/۳).

يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿٤٤﴾

خداوند شب و روز را دگرگون می‌سازد، و در این عبرتی بزرگی است برای کسانی که بصیرت داشته باشند. (۴۴).

تفسیر:

و از دیگر برهان‌های قدرت باری تعالی آن است که او بین شب و روز توالی و تعاقب ایجاد کرده است به طوری که یکی از آنها را از پی دیگری می‌آورد و هم اوست که در بین مدت شب و روز از حیث بلندی و کوتاهی تغایر ایجاد نموده است. بی‌گمان در این امر برای هر کس که دیده روشنی داشته باشد، بر عظمت فرمانروایی مطلق و مالک بی‌چون برحق دلالت آشکاری است.

باید گفت که: تشویق به تدبّر و نهی از سطحی‌نگری، از سفارشات پی در پی و همیشگی قرآن عظیم الشان است. در این آیه مبارکه یکی دیگر از برهان‌های قدرت الهی به بیان گرفته شده است. تغییرات و آمد و رفت شب و روز، تصادفی نیست، بلکه بر اساس نظامی دقیق استوار است. و این بدین معنی است که: پدیده‌های هستی عبرت‌انگیز است، درباره آن باید تفکر کنید.

و کسی که اهل بصیرت باشد، میتواند از همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها درس بگیرد.

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٥﴾

و الله هر جنبه‌ای را از آبی [که به صورت نطفه بود] آفرید، پس بعضی از آنها بر شکم شان راه می‌روند، و برخی از آنها به روی دو پا حرکت می‌کنند، و بعضی از آنها به روی چهار پا راه می‌روند. الله هر چه بخواهد می‌آفریند. البته الله بر هر چیز قادر است. (۴۵).

تفسیر:

مفسر تفسیر نور شیخ خرمدل می‌نویسد: منظور از خلقت موجودات زنده از آب این است که خداوند دانا و توانا، نخستین جوانه‌ی حیات را در اعماق یا سواحل ابحار پدیدار فرموده است؛ یا این که مراد از چنین آبی منی است، و اگر هم برخی از جانداران از راه تقسیم

سلول‌ها به وجود می‌آیند؛ نه از راه نطفه منی، از قبیل: واحد الحجره وی، حکم بالا جنبه نوعی دارد؛ نه عمومی. و یا این که مراد این است که آب ماده اصلی موجودات زنده است و قسمت عمده جسم آنها آب بوده و بدون آن قادر به ادامه حیات خود نمی‌باشند. «يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ»: این بخش از آیه، بیان‌گر این واقعیت است که جانداران منحصر به سه گروه خزندگان و دوپایان و چهارپایان نبوده و بلکه حیواناتی وجود دارد که به گونه دیگری و دارای پاهای بیشتری، و یا ساختار و شیوه حیات شگفت‌تری می‌باشند.

مطالعه کنندگان گرامی!

در این آیه مبارکه، خداوند به تمام اصناف حیوانات که اصل آفرینش آن‌ها از آب است، اشاره فرموده است: یعنی ماده‌ی اصلی همه‌ی جنبنده‌ها آب است، «ماء» ولی قدرت‌نمایی خدا به گونه‌ای است که از این ماده‌ی ساده، این همه موجودات متنوع خلق میکند. که از جمله انسان، حیوان، خزندگان، چرندگان و پرندگان، تفکر در ساختمان وجودی حیوانات، و سایر مخلوقات گامی برای خداشناسی است.

ابن‌کثیر فرموده است: خدای توانا در خلق انواع حیوانات با اشکال و رنگ‌های گوناگون و حرکات و سکانات مختلف، از یک آب، قدرت مطلق و تسلط کامل خود را یادآور میشود. (مختصر ابن کثیر ۱۱۳/۲).

«فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ»: بعضی از آن‌ها، مانند مار روی شکم می‌خزد. «وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ» بعضی بر دو پا راه می‌روند؛ مانند انسان و پرنده، باید گفت که: اگر انسان در حرکت و رشد معنوی نباشد، در حرکت ظاهری همچون دیگر جنبندگان خواهد بود. «وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ» بعضی هم بر چهار پا راه می‌روند؛ مانند گاو و گوسفند و دیگر چهارپایان.

ابو حیان گفته است: چیزی را از پیش آورده است که بیشتر و روشن‌تر بر قدرت خدا دلالت دارد و شگفت‌آورتر است، که عبارت است از راه رفتن بدون وسیله‌ی پا و دست. سپس روندگان بر دو پا را ذکر کرده، بعد از آن چهار پایان را. (البحر ۴۶۶/۶).

«يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» پروردگار با عظمت هر چه خواهد همان‌گونه می‌آفریند. «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» خدا بر ایجاد هر چیز و انجام هر خواسته‌ی خود تواناست و محقق ساختن چیزی که ایجادش را اراده کرده باشد، ناتوانش نمی‌سازد.

امام فخر رازی گفته است: باید بدانید که عقل انسان از احاطه‌ی کامل به احوال ریزترین جاندار، ناتوان است، و استدلال به ریزترین جاندار بر وجود صانع و سازنده روشن است؛ زیرا اگر موضوع از ترکیب عناصر چهارگانه ناشی می‌شد، در تمام مخلوقات یکسان می‌بود، پس اختصاص هر یک از این حیوانات به اعضاء و مدت عمر و میزان اندام‌هایش، باید بنا به تدبیر و طرح و برنامه‌ریزی توانا و حکیمی صورت پذیر باشد، که از آنچه منکران می‌گویند مبرا می‌باشد. (تفسیر کبیر ۱۹/۲۴).

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٤٦﴾

ما آیات روشن‌گری نازل کردیم و الله هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می‌کند. (۴۶)

تفسیر:

ای انسان! آیات الهی وسیله‌ی هدایت هستند ولی اصل‌هدایت کار اوست. و الله تعالی هر کس از بندگانش را که بخواهد بر هدایت توفیق داده و راه رشد را به وی می‌نمایاند.

خوانندگان گرامی!

بعد از این‌که در آیات قبلی دلایل توحید، به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (47 الی 50) در باره لجاجت بر نفاق و گمراهی با وجود دلایل کافی و نشانه‌های گویا، و به صورت کل به نکوهش منافقان می‌پردازد که ایمان زبانی دارند و بر ضد آن نیز کار می‌کنند.

وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾

آنها میگویند به الله و پیامبر ایمان داریم و اطاعت می‌کنیم، ولی بعد از این ادعا گروهی از آنها روی‌گردان میشوند، آنها (در حقیقت) مؤمن نیستند. (۴۷)

تفسیر:

در این آیه مبارکه و آیات ما بعدی بحث و اشاراتی درباره‌ی منافقان مدینه به عمل آمده است. منافقان که: ادعای یاری پیامبر صلی الله علیه وسلم را داشتند، ولی در عمل از یاری او سرپیچی می‌کردند.

فحوائی آیه مبارکه برای ما می‌آموزاند که: به شعارهای زیبا و فریبنده نباید تکیه و فریب خورد، ایمان و ثبات قدم لازم است. و واضح است کسانی که پیمان شکن، اند دین ندارد. باید گفت: ایمان، از عمل جدا نیست. با در نظر داشت این که منافقان در کنار کلمه «آمَنَّا»، کلمه‌ی «أَطَعْنَا» را بر زبان می‌آوردند، ولی در عمل دیده می‌شدند که در برابر ایمان بی‌اعتنا بودند.

حسن بصری فرموده است: آیه در مورد منافقان نازل شده است که به ظاهر ایمان داشتند، اما در نهان‌شان کفر مستتر بود.

مفسران در شأن نزول آیه مبارکه می‌فرمایند که: این آیات درباره «بشر» منافق و خصم یهودی و نازل شد آنگاه که در قضیه زمینی باهم مراغه کردند، یهودی بشر را به سوی رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌کشانید تا میان آن‌ها فیصله کنند و منافق او را به سوی کعب بن اشرف یهودی می‌کشانید در حالی که می‌گفت: محمد بر ما در فیصله خویش ظلم می‌کند!!

وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٤٨﴾

و زمانی که آنان را به سوی خدا و پیامبرش دعوت داده شوند تا [نسبت به اختلافاتی که دارند] میانشان حکم و فیصله کند، ناگهان گروهی از آنان روی‌گردان می‌شوند. (۴۸)

تفسیر:

مطابق نص قرآنی قضاوت و فیصله رسول الله صلی الله علیه وسلم بر اساس حکم الهی، است، طوری که در (آیه 105 سوره نساء) می‌فرماید: «لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» تا میان مردم به (موجب) آنچه خدا به تو آموخته فیصله کنی.

بناءً نشانه‌ی ایمان واقعی، پذیرفتن حکم پیامبر صلی الله علیه وسلم، می‌باشد و علامه منافق همانا مخالفت و روی‌گرداندن از حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم است. که در حقیقت حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم همان حکم خداوند متعال است. که بر بنیاد حق و عدالت استوار می‌باشد.

و نشانه‌ی نفاق، روی‌گردانی از آن است. به یاد داشته باشید که منافقان، فرصت طلب اند، و نان خویش را به نرخ روز می‌خورند.

شأن نزول آیت 48:

778- ابن ابوحاتم از مرسل حسن روایت کرده است: شخصی بود هرگاه با کسی نزاع می‌کرد و می‌دانست حق جانب خودش است. اگر از او دعوت میشد که به نزد رسول الله بروند تا در بین آن‌ها فیصله کند قبول می‌کرد، چون می‌دانست که فیصله پیغمبر به حق است و به نفع او تمام میشود. و اگر قصد ظلم و تجاوز بر دیگری را می‌داشت وقتی از او دعوت میشد که به نزد رسول الله برود اعتراض می‌کرد و می‌گفت: به نزد فلان می‌روم. پس خدا آیه: «وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ...» را نازل کرد («تفسیر شوکانی» 1883).

وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ﴿٤٩﴾

ولی اگر حق با آنان باشد [شتابان] با اطاعت و تسلیم به نزد او می‌آیند. (۴۹)

تفسیر:

امام فخر رازی فرموده است: الله متعال یادآور شده است که آن‌ها وقتی امتناع می‌ورزند که بدانند حق با دیگران است. اما اگر بدانند که حق با خود آن‌ها می‌باشد امتناع و اعراض را کنار نهاده و با کمال رضایت اطاعت می‌کنند. (تفسیر کبیر ۲۱/۲۴).

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٥٠﴾

آیا در دل هایشان مرض [نفاق] است یا [در دین خدا] شک کرده اند یا می‌ترسند که خدا و پیامبرش بر آنان ظلم کند؟ [چنین نیست] بلکه اینان خود ستمکارند. (۵۰)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: بی ایمانی، يك مرض روانی است. ودلیل اعراض از فیصله پیامبر صلی الله علیه وسلم را میتوان در سه عامل عمده خلاصه و جمع بندی نمود: اولاً مریضی روانی، تردید و سوءظن. و خوف و ترس از این‌که فیصله الله و رسول بر علیه آنان ظالمانه نباشد. باید گفت که: شك و سوء ظن به الله و رسول، ظلم است. (ظلم به خود و ظلم انبیاء)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (51 الی 54) درباره مؤمنان فرمانبردار، بحث به عمل آمده است.
إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥١﴾

گفتار مؤمنان هنگامی که آنان را به سوی الله و پیامبرش می‌خوانند تا میان‌شان فیصله کند، فقط این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم، همان رستگاران اند. (۵۱)

تفسیر:

در چهار آیهی قبل، برخورد منافقان نسبت به فیصلهء پیامبر اسلام اشاره به عمل آمده بود ولی در این آیهء مبرکه برخورد مؤمنان واقعی را مطرح میکند، تا مردم در خود بنگرند که در برابر حکم الله متعال از کدام دسته هستند.

آنچه برای یک شخص مسلمان مهم است؛ «سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا» شنیدن و عمل کردن است، نه صرف شنیدن. اطاعت مؤمنان از پیامبر صلی الله علیه وسلم، براساس تعبد به سخنان و دستورات اوست. ادب و روش مؤمنان راستین این است که: در هنگام خصومت به فیصله کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فراخوانده شوند به حکم شرع گردن نهاده هیچ اعتراضی نمی‌کنند و می‌گویند: آنچه به ما گفته شده شنیدیم و از کسی که ما را به سوی این حکم فراخوانده، اطاعت کردیم. درحقیقت امر رسیدن به رستگاری، در سایه‌ی تسلیم بودن در برابر فرمان الله و اطاعت از اوست. تسلیم در برابر حق، شیوه دایمی مؤمنان است. توجه مؤمن به راهی است که دعوت می‌شود، نه شخصیت دعوت کننده. حرف و راه مؤمن در برابر حکم الله و رسول، همیشه یکی است. آنچه برای مؤمن مهم است، عمل به وظیفه‌ی الهی و پذیرش حکم الله و رسول است. (خواه به نفع او باشد یا به ضررش).

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٥٢﴾

و هرکس از الله و پیامبرش اطاعت کند و از پروردگار بترسد و از (عذاب) او خود را نگاه دارد، پس ایشانند که کامیاب‌اند. (۵۲).

تفسیر:

آنچه چیزی که دارای ارزش است، همانا خشیت درونی و پروای بیرونی است. اطاعت نباید موجب غرور انسان شود، بلکه روحیه‌ی خشیت و تقوا لازم دارد. و باید گفت: هر آن کسی که از الله و پیامبرش اطاعت کند و بر دستگیر آنان عمل کند، و از نواهی بپرهیزد، پس آن گروه‌اند که به رضوان و بهشت نایل می‌گردند.

مفسر تفسیر صفوة التفاسیر در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: آورده‌اند: بعضی از کشیشان روم وقتی این آیه را شنیدند مسلمان شدند و گفتند: این آیه تمام محتوای تورات و انجیل را در خود جمع کرده است.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةً مَعْرُوفَةً إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٥٣﴾

و (منافقان) به الله قسم خوردند به مؤکدترین قسم‌هایی خود که اگر به آن‌ها فرمان دهی (که برای جهاد بیرون روند) البته بیرون میشوند، بگو: قسم مخورید، اطاعت پسندیده (از شما) مطلوب است، چون الله از آنچه می‌کنید، با خبر است. (۵۳)

تفسیر:

بر قسم هر انسان قسم‌خور نباید اطمینان و باور کرد، زیرا شرایط امروزی طوری پیش آمده است که: منافقان از مقدسات دینی سوء استفاده می‌کنند.

باید گفت که مسلمانی، صرف به گفتار خلاصه نمی‌شود، بلکه در جنب گفتار، کردار لازم است. منافقان بدانند که الله تعالی به گفتار و رفتار آن‌ها آگاه و دانا است.

مقاتل گفته است: بعد از این که الله امتناع و روگردانی منافقان را از حکم پیامبر صلی الله علیه و سلم یادآور شد، آنها آمدند و گفتند: اگر به ما دستور می‌دادی سرزمین و دیار و زن و فرزندان خود را رها می‌کردیم و به جهاد می‌رفتیم، که آیه‌ی (حاشیه‌ی شیخ زاده ۴۳۵/۳). «قُلْ لَا تُقْسِمُوا» نازل شد.

یعنی قسم نخورید؛ چون قسم‌تان دروغ است.

«طَاعَةً مَعْرُوفَةً» فرمانبری شما از خدا و پیامبر معلوم است که به زبان است نه قلبی، و گفتن است نه عمل.

«إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» بی‌گمان الله به اعمال و احوال و مقاصدتان آگاه است، بازگشتتان به سوی اوست و به زودی شما را در برابر آن محاسبه خواهد کرد.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٥٤﴾

بگو از الله اطاعت کنید و از پیامبر [هم] اطاعت کنید، و اگر روی بگردانید، (بدانند که به رسول ما زیانی نرسانده‌اند) زیرا بر عهده او [پیامبر] تکلیف خود اوست، و بر شما تکلیف خود شماست، و اگر از او اطاعت کنید هدایت می‌یابید، و بر پیامبر چیزی جز ابلاغ آشکار نیست. (۵۴)

تفسیر:

از وظایف پیامبر صلی الله علیه و سلم که منافقان را نیز به اطاعت از فرامین و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم دعوت نماید. اطاعت و پیروی از اوامر و نواهی پیامبر صلی الله علیه و سلم به مثابه اطاعت از دستورات الله متعال، واجب است. رهنمودهای پیامبر هماهنگ با فرمان‌های الهی است. در ضمن قابل یادآوری است که پیروی یا سرپیچی مردم، در ادای وظیفه‌ی پیامبران اثری ندارد. «وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا»

اما اگر از پیامبر صلی الله علیه و سلم اطاعت کنید، و فرمانش را اجراء کنید به راه نیک‌بختی و رستگاری راهیاب شده‌اید. «وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» و بر عهده رسول ما جز ابلاغ آشکار نیست. لذا پیامبر صلی الله علیه و سلم به این قادر نیست که دل‌های‌تان را به ایمان وا دارد چون او رسالت را تبلیغ و امانت را انجام داده است. بنابراین، شما خود باید با تصمیم و عمل‌تان به سوی ایمان بشتابید.

نگاهی مختصر به مفهوم این آیات:

1- سمع و طاعت، محور پیمان نخستین با مسلمانان پیشتاز در پیمان اول عقبه است که: دوازده تن از مردان انصار با پیامبر بر این سخن «سمعا و طاعة» پیمان بستند. «اسلم» میگوید: عمر (رض) در مسجد النبی بود، مردی از سران روم بالای سرش ایستاده بود و می‌گفت: «أنا أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسولُ الله» حضرت عمر (رض) به او گفت: چه حالی داری، نظرت چیست؟ گفت: مسلمان شده‌ام. گفت: سبب مسلمان شدنت چیست؟ گفت: من کتاب تورات، انجیل و بسیاری دیگر از کتاب‌های پیامبران را خوانده‌ام. روزی از شخصی اسیر آیه‌ای از قرآن شنیدم که تمام مفاهیم کتاب‌های پیشین در آن جمع شده است. پس دریافتم که قرآن، سخن خدا و از سوی اوست و اینک مسلمان شده‌ام. عمر فرمود: آن آیه کدام است؟ گفت: «و من يطع الله و رسوله و يخش الله و يتيقه فأولئك هم الفائزون».

حضرت عمر (رض) فرمود: پیامبر میفرماید: «أوتيت جوامع الكلم» کلمات جامع معانی به من عطا شده است.

2- منافقان سخت قسم میخورند که از فرمان پیامبر سر پیچی نکنند؛ اما سوگندشان دروغ است و خداوند آنانرا از سوگند دروغ باز می‌دارد و میفرماید اگر راست می‌گویند، همراه مؤمنان کار نیک انجام دهند و ایمان قلبی داشته باشند. سوگند خوردن شان بیهوده است؛ چون خداوند از گفتار بدون کردارشان خبر دارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (55 الي 57) در باره؛ پایه و اصول حکومت مؤمنان بحث به عمل آمده است.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (٥٥)

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده، وعده داده است که آنان را در این سرزمین جانشین گرداند، همچنان‌که کسانی را که پیش از آنان بودند نیز جانشین [پیشینیان] گرداند، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به نفع‌شان پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و بیم‌شان را به ایمنی تبدیل خواهد کرد؛ چون مراپرستش میکنند و چیزی را با من شریک نمیسازند. و هر کس پس از این کافر شود، پس این گروه همان فاسقان‌اند. (٥٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ...»: مراد مؤمنان صدر اسلام به طور خاص، و همه مؤمنان متّصف به دو صفت ایمان و عمل صالح به طور عام، در تمام ازمنه و امکانه است. «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ»: قطعاً ایشان را جانشین و جایگزین دیگران می‌سازیم و حکومت و ریاست را به دست آنان می‌سپاریم. مراد این است که در هر عصر و زمان پایه‌های ایمان و عمل صالح در میان مسلمانان مستحکم شود، آنان صاحب حکومتی ریشه‌دار و پرنفوذ خواهند شد.

«الْأَرْضِ»: مراد از آن تمام روی زمین نیست، بلکه تسمیه جزء به اسم کلّ است. برخی ارض را شامل سراسر کره زمین دانسته‌اند و در انتظار روزی و روزگاری هستند که حکومت جهانی در دست مسلمین خواهد بود (إِنْ شَاءَ اللَّهُ).

«الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: مراد همه ملت‌های پیشین است که دارای ایمان و عمل صالح بوده‌اند و در روی زمین حکومت پیدا کرده‌اند (ملاحظه شود سوره‌های: اعراف آیه 137، یونس آیه 14، قصص آیات 5 و 6).

«كَفَرَ»: کفر ورزید. کفران نعمت خلافت کرد.

«بَعْدَ ذَلِكَ»: بعد از آگاهی از این وعده. بعد از حصول آنچه وعده داده میشود. «الْفَاسِقُونَ»: مرتدان. خارج شونده‌گان از طاعت خدا. سرکشان از فرمان الله متعال. افراد کاملاً فاسق و

سر به کفر و طغیان نهاده. (مراجعه شود به تفسیر نور: مصطفی خرمدل).

تفسیر:

در این آیه مبارکه: الله متعال به مؤمنان شایسته کار وعده پیروزی و اقتدار را داده است؛ در این آیه مبارکه تأکید به عمل آمده است که: به مؤمنان، امید دهید تا فشار و سختی‌ها، آن‌ها را مأیوس نکند. کلید و رمز لیاقت برای به دست گرفتن حکومت گسترده حق، ایمان و عمل صالح است.

در حدیث شریف آمده است: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدا زمین را برایم جمع کرد به طوری که مشرق و مغرب آن را می دیدم، و هر آینه مالکیت امتم تا آنجا گسترش خواهد یافت» (روایت از مسلم).

همچنان در آیه می فرماید هدف از حکومت اهل ایمان، استقرار دین الهی در زمین و رسیدن به توحید و امنیت کامل است. وی را به یکتایی عبادت کنند، بر دینش ثبات و استقامت ورزیده و چیزی را به وی شریک نیاورند. امنیت واقعی، فقط در سایه حکومت دین است.

ولی هرکس بعد از آنکه الله متعال عزت و تمکینش داد، در زمین جانشینش گردانید و از بیم و هراس محفوظ اش ساخت، کفر و عصیان ورزد، پس یقیناً از طاعت حق تعالی خارج و از حدود و موازینش تجاوزگر است.

شان نزول آیه 55:

779- حاکم به نوع صحیح و طبرانی از ابی بن کعب (روایت کرده اند: هنگامی که پیامبر اکرم (و اصحاب کبار به مدینه آمدند و انصار به آن‌ها جا داد و پذیرایی‌شان کرد هدف تیر دشمنی و عداوت همه عرب قرار گرفتند، شب با سلاح می خوابیدند و صبح با سلاح بر می خاستند. به خود می گفتند: آیا روزی خواهد رسید که ما هم با اطمینان و آرامش زندگی کنیم و جز از خدا از هیچکس نترسیم. پس آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...» نازل شد. (حاکم 2 / 401، طبرانی در «معجم اوسط» 7025، واحدی در «اسباب نزول» 647، بیهقی در «دلایل» 6 / 3 و 7 از ابوعلیه از ابی بن کعب روایت کرده اند.)

780- ابن ابوحاتم از براء (روایت کرده است: این آیه در مورد ما که در ترس و هراس شدید زندگی می کردیم نازل شده است.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٥٦﴾

و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید، و این پیامبر را اطاعت کنید تا مشمول رحمت (او) قرار گیرید. (۵۶).

تفسیر:

«لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»: تا به شما رحم شود. به امید رحمت و عنایت خدا به خود. قبل از همه باید گفت که در دین مقدس اسلام؛ مسائل عبادی «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» و مسائل مالی «آتُوا الزَّكَاةَ» و مسائل سیاسی و حکومتی «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» از یکدیگر جدا نیستند. مطمئن و متیقن باشید که: شرط رسیدن به رحمت الهی، پیروی از الله و رسول است. کفار، اگر چه ابرقدرت باشند، اما روزی رسیدنی است که در برابر قدرت الله با عظمت شکست خواهند خورد.

لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا أُوَاهُمُ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٥٧﴾

گمان نبر که کافران می توانند از چنگال مجازات الهی، در زمین فرار کنند، جایگاه آن‌ها آتش است و چه بد جایگاهی است؟! (۵۷)

تفسیر:

«مُعْجِزِينَ»: درمانده کنندگان. گاهی انسان در تعقیب کسی است و او از دستش فرار می کند

و هرچه کوشش مینماید به او دسترسی پیدا نمی نماید و از قلمرو قدرتش بیرون می رود، و این امر او را ناتوان می سازد، اما خدا کسی نیست که بتوان از قلمرو قدرت او بیرون رفت و وی را درمانده کرد و از دست مجازات اش خود را به دور داشت.

در آیه مبارکه میفرماید که: ای محمد! گمان مبر آن کافران که با شما به دشمنی برخاسته تو را تکذیب می کنند، در این دنیا الله را ناتوان و درمانده کرده اند، بلکه خدا در هر زمان و مکان بر آنان تسلط و قدرت دارد. «وَمَا وَاهُمْ النَّارُ» سرانجامشان آتش دوزخ است. «وَأَلْبَسَ الْمُصِيرُ» یعنی: دوزخ چه بد سرا، چه بدسر انجام و چه نامیمون بازگشتگاه و چه ناخجسته پناهگاهی است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (58 الی 60) حکم یازدهم تا سیزدهم: درباره آداب زندگی کردن خانواده با هم، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَتْ أَدَانُكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثَ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید! حتماً باید غلامان و کنیزان تان و همچنین کودکان تان که به (سن) بلوغ نرسیده اند، در سه وقت از شما اجازه بگیرند، پیش از نماز صبح و نیم روز، هنگامی که لباس های خود را بیرون می آورید، و بعد از نماز خفتن. (این سه وقت برای تان (اوقات) خلوت است. غیر از این (سه وقت) بر شما و بر آنان گناهی نیست، چرا که ایشان در اطراف شما در رفت و آمدند، و شما نیز بر همدیگر وارد می شوید. الله این چنین آیات را برای تان روشن می سازد، و الله دانای باحکمت است. (۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: مراد بردگان و خدمتکاران است (تفسیر زادالمسیر).

«الَّذِينَ»: از راه تغلیب مراد پسران و دختران است.

«لَمْ يَبْلُغُوا»: به حد بلوغ نرسیده اند.

«الْحُلُمَ»: احتلام. مراد زمان بلوغ است.

«مَرَّاتٍ»: دَفَعَاتٍ. مراد اوقات اجازه گرفتن است.

«الظَّهْرِ»: وقت ظهر. هنگام گرمای نیمروز.

«عَوْرَاتٍ»: جمع عورت، شرمگاه. مراد اوقاتی است که معمولاً میان زن و شوهر خلوت می گردد، و ستر عورت مراعات نمی شود.

«بَعْدَهُنَّ»: غیر از آن سه وقت.

«طَوَّافُونَ»: جمع طَوَّافٍ، صیغه مبالغه است و به معنی بسیار گردندگان است، ولی مراد

رفت و آمد و داخل شدن و بیرون رفتن و دور و بر یکدیگر پلکیدن برای خدمت و معاشرت

و مخالطت است. خبر مبتدای محذوف بوده و تقدیر چنین است: «هُمْ طَوَّافُونَ». «بَعْضُكُمْ»:

مبتداء است و خبر آن جار و مجرور (عَلَى بَعْضٍ) است که مُتَعَلِّقُ آن محذوف و تقدیر چنین

است: «بَعْضُكُمْ طَائِفٌ عَلَى بَعْضٍ». جمله (بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ) بدل از جمله (طَوَّافُونَ

عَلَيْكُمْ) است. (تفسیر نور مصطفی خرمدل).

تفسیر:

اگر به تعلیمات و دستورهای حیات بخش که در این آیه سوره مبارکه بیان گردیده است

یک نگاه کوتاه به عمل آوریم در خواهیم یافت که: سیاست پیشگیری از گناه در احکام الهی

نهفته است، مثلاً زن و مرد زناکار را در برابر چشم دیگران تنبیه کنید، (آیه 1 نور) ازدواج

آنان را محدود کنید، (آیه 3 نور) اگر کسی بدون چهار شاهد نسبت ناروا داد، هشتاد ضربه

شلاق بزنید، (آیه 4 نور) اگر تهمتی را شنیدید بر خورد کنید، (آیه 12 نور) هرکس اشاعه

فحشا را دوست بدارد، عذاب دردناک خواهد داشت، (آیه 19 نور) از راه و قدم‌های شیطان متابعت به عمل نیارید، (آیه 21 نور) کسانی که به زنان پاکدامن تهمت بزنند عذاب عظیم خواهند داشت، (آیه 23 نور) پاکان به سراغ ناپاکان نروند، (آیه 26 نور) بدون اطلاع به خانه دیگران داخل نشوید، و اگر گفتند برگردید بپذیرید و برگردید، (آیات 27-28 سوره) چشمان خود را از نامحرم حفظ نماید، (آیات 30-31 سوره نور) زنان زیور خود را نشان ندهند، برای ازدواج افراد بی‌همسر قیام کنید و از فقر نترسید، (آیه 32 نور) و بالآخره در این آیه مبارکه میفرماید: ساعاتی با همسران خلوت کنید که بدانید فرزندان و خادمان منزل سرزده وارد نمی‌شوند. واقعاً همه این دساتیر برای جلوگیری از فحشا و بلوغ زودرس و حفظ حریم و حیا و آبرو است.

دین مقدس اسلام و شریعت غرای محمدی دین زندگی آبرومندی است و از جامعیت کاملی برخوردار است. هم برای مسایل مهم مانند تشکیل حکومت جهانی (که در آیه 55 آمده است) طرح و برنامه دارد. و هم برای مسائل جزئی مانند ورود اطفال به اتاق والدین. در این آیه دستور و فورمول مورد بحث قرار گرفته است که اطفال باید دساتیر پاکدامنی را از محیط خانه بیاموزند. و قبل از اینکه اطفال به سن بلوغ برسند، باید وارد در امور آداب اسلامی باشند. در این هیچ جای شکی نیست که؛ وضع تمام احکام الهی بر اساس علم و حکمت است.

در این آیه میفرماید: ای مؤمنان! غلام و کنیزها و آن کودکان‌تان را که هنوز به سن بلوغ نرسیده‌اند دستور دهید تا چون می‌خواهند تا در اوقات سه گانه‌ای که وقت برهنگی عورت‌های شماست بر شما وارد شوند از شما کسب اجازه کنند؛ این اوقات سه گانه عبارت است از:

- 1- قبل از نماز صبح که وقت برخاستن از خواب و پوشیدن لباس است.
- 2- وقت خواب نیم روز که لباس‌های خود را برای استراحت بیرون می‌آورید.
- 3- بعد از نماز عشاء (خفتن) که وقت رفتن به بستر خواب می‌باشد؛ زیرا در این اوقات سه گانه بیشتر لباس‌ها از بدن بیرون آورده شده و در پوشش عورت کمتر احتیاط به عمل می‌آید.

«ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ» «این سه نوبت برای‌تان عورت است» عورات: یعنی ساعات برهنگی شماست که ستر و پوشش در آن ناقص و مختل می‌شود، پس باید در این سه وقت، اطفال و بردگان خویش را به کسب اجازه دستور دهید و برای‌شان جایز نیست که بی‌اجازه بر شما درآیند. یعنی اگر محل خواب والدین، جدا از فرزندان باشد، نیاز به اجازه دارد. به قولی: حکم این آیه منسوخ است و این حکم در زمانی بوده که خانه‌ها دروازه نداشته‌اند، ولی حالا که اغلب مردم منازل و خانه‌های‌شان را به دروازه مجهز ساخته‌اند، نیاز به کسب اجازه از میان رفته است. به قولی دیگر: حکم این آیه منسوخ نیست، بلکه در حق مردان و زنان هر دو ثابت و پا برجاست. امام ابوحنیفه گفته است: هیچ یک از علما بر منسوخ بودن حکم استئذان اصرار نورزیده است. (تفسیر انوار القرآن).

وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٩﴾

و هنگامی که کودکان شما به مرز بلوغ رسیدند، باید [برای ورود به خلوت خانه شخصی شما] اجازه بگیرند، همان گونه که کسانی که پیش از آنان [به مرز بلوغ رسیده بودند] اجازه می‌گرفتند. الله این چنین آیاتش را برایتان روشن می‌سازد، و الله دانای باحکمت است. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

کلمه‌ی «جلم» و «احتلام» به معنای جُنُب شدن در خواب است که یکی از نشانه‌های بلوغ می‌باشد.

در آیه مبارکه میفرماید: زمانی که اطفال شما به سن بلوغ رسیدند بر آنها واجب است تا در هر وقت و زمانی که نزد شما وارد می‌شوند از شما همان‌سان که بزرگسالان کسب اجازه می‌نمایند، آنان نیز اجازه ورود بخواهند.

سن بلوغ:

مطالعه کنندگان گرامی!

در شریعت دین مقدس اسلام سن بلوغ دختران و پسران سن خاص و مشخصی ندارد و ممکن است این سن در همه یک‌سان نباشد، بنابراین تعیین کردن دقیق سن به‌عنوان سن بلوغ در فهم شریعت اشتباه است، بلکه صحیح آنست که به نشانه‌های بالغ شدن دختر و پسر نظر شود، بدین صورت که: هرگاه پسری مُحْتَلَم شد و یا منی از او خارج گشت و یا آنکه موی شرمگاه او نمایان شد، و در دخترها علاوه بر آن سه نشانه مذکور برای پسرها، دچار عادت ماهیانه (حیض) شد فرق نمی‌کند در هر سنی که باشند، وجود تنها یکی از این نشانه‌ها، نشانه‌ی بلوغ آنهاست و از همان لحظه به بعد آنها شرعاً بالغ محسوب میشوند، در صورتی که جنون نداشته باشند، مؤظف به انجام تکالیف شرعی خود اعم از نماز و روزه و دیگر عباداتی که بر هر زن و مرد مسلمان بالغی واجب است، هستند.

بنابر این ممکن است که دختری در سن هفت سالگی و دیگری در نه سالگی دچار حیض شود و همان‌سال سن بلوغش است.

و همین‌طور یک پسر ممکن است در سن دوازده سالگی محتمل شود و دیگری در سن پانزده سالگی و یا هم در سنین دیگر آن سن بلوغش بشمار میرود.

ولی سوال در اینجا است: اگر بالفرض مثال سن دختر یا پسر از حد معینی بالاتر رفت ولی نشانه‌های بلوغ در او یافت نشد، چه حکم در این بابت باید تنفیذ گردد.

در این مورد علماء اسلام نظریات متفاوتی در مورد سن بلوغ دارند و هر یک از این علماء دید تفسیری و استدلالی خویش را ارائه داشته‌اند که غرض روشن شدن بهتر و بیشتر این حکم، ذیلاً مختصراً بدان اشاره می‌نمایم:

نظر امام شافعی:

در مذهب امام شافعی سن دختران و پسران که از حد معین بالا رفت و نشانه بلوغ در آن یافت نشد، سن پانزده سالگی را برای دختران و پسران را محدوده نهایی قرار داده‌اند، یعنی اگر دختری به پانزده سالگی برسد، ولی نشانه‌های بلوغ در او دیده نشود، باز او بعد از پانزده سالگی (کامل) به‌عنوان مکلف شرعی مؤظف است تا عبادت و تکالیف شرعی را انجام دهد و همین‌طور سن پانزده سالگی را برای پسرها هر چند که نشانه‌های (حیض، یا احتلام یا خروج منی، یا روییدن مو بر شرمگاه) دیده نشوند.

نظر امام ابوحنیفه و امام مالک رحمۃ الله علیهما:

در مذهب امام صاحب ابوحنیفه و امام صاحب مالک رحمۃ الله علیهما گفته‌اند: کسی که احتلام نشده باشد، حکم به بلوغ وی نمی‌شود تا این‌که به سن شانزده سالگی برسد و در روایت مشهورتری از امام صاحب ابوحنیفه سن هفده سالگی نقل شده است.

و درباره دختری گفته است باید به سن هفده سالگی برسد و امام صاحب ابو داود گفته است: انسان با سن بلوغ نمی‌شود، مادام‌که احتلام نیابد اگرچه چهل ساله هم باشد. (تفصیل موضوع: فقه السنه سید سابق).

اما تعدادی از علمای تابع مذهب امام ابوحنیفه گفته‌اند که محدوده نهایی برای دختر و پسر پانزده سالگی کامل است، و این نظر علمای مذهب امام حنبل نیز می‌باشد.

جمع بندی کلی سن بلوغ در نزد علماء:

امام ابوحنیفه (رح): سن نهایی تعیین بلوغ را برای دختران و پسران را هفده سالگی دانسته است.

امام ابویوسف و امام محمد، سن بلوغ دختر و پسر را 15 سال قمری می‌دانند.
امام مالک: اتمام 18 سال را برای پسر و دختر سن بلوغ تعیین نموده اند.
امام شافعی: اتمام 15 سال قمری را برای پسر و دختر سن بلوغ دانسته اند.
امام احمد ابن حنبل: اتمام 15 سال قمری برای پسر و دختر سن بلوغ دانسته اند.
ظاهریه: می‌گویند: هرگاه نشانه‌ی بلوغ ظاهر شود و سن مهم نیست.

البته همان‌طور که گفته شد اگر کسی قبل از آن سنین در وی نشانه‌های بلوغ ظاهر شود، او از همان لحظه به‌عنوان مکلف شناخته می‌شود، مثلاً ممکن است دختری در نه سالگی بالغ شود و پسری در دوازده سالگی، ولی اگر هیچ علامتی از بالغ شدن در او دیده نشود، در آن صورت ملاک سنین فوق هستند، یعنی با رسیدن به این سن احکام شرعی بر آن‌ها واجب خواهد شد.

بلوغ زود رس در اسلام:

ظاهر شدن علایم بلوغ از نظر فیزیکی و هورمونی در دختران و پسران را در فقه اسلامی، بلوغ زودرس نامیده‌اند. سوال در اینجا است که: آیا بلوغ زودرس در شریعت برای اجرای قوانین اسلامی معتبر است؟

علماء در تحقیقات خویش می‌گویند: رسیدن به سن بلوغ با یکی از نشانه‌های زیر به ثبوت می‌رسد:

1- خروج منی از وی، خواه در خواب باشد و یا هم بیداری، چون خداوند میفرماید: «وإذا بلغ الاطفال منكم الحلم فليستأذنوا كما استأذن الذين من قبلهم» (سوره نور/ آیه 59) (هرگاه اطفال شما به سن بلوغ رسیدند و احتلام شدند، باید بدون اجازه بر شما وارد نشوند، همان‌گونه که کسانی پیش از آنان بودند اجازه می‌گرفتند).

در حدیثی به روایت ابوداود از علی بن ابی طالب پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «رفع القلم عن ثلاث: عن الصبي حتى يحتلم. وعن النائم حتى يستيقظ وعن المجنون حتى يفيق.» (از سه کس قلم تکلیف برداشته شده است: از کودک تا این‌که احتلام شود و از به‌خواب رفته تا این‌که بیدار گردد و از دیوانه تا این‌که بهبودی حاصل کند و رشد خویش را باز یابد). (و به روایت حضرت علی بن ابی طالب پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «لا يتم بعد احتلام» (بعد از احتلام یتیمی وجود ندارد و دیگر یتیم نیست). (به روایت ابوداود و بخاری).

2- به پایان بردن پانزده سال تمام از عمر خود، چون ابن عمر گفت: در روز جنگ «أحد» که چهارده سال داشتیم بر پیامبر صلی الله علیه و سلم عرضه شدم، که در جنگ شرکت کنم، به من اجازه نداد و روز جنگ خندق که پانزده سال داشتیم بر وی عرضه شدم که در جنگ شرکت کنم به من اجازه داد.

چون عمر بن عبدالعزیز این مطلب را شنید به‌عاملان خود نوشت که کسی را به جنگ نفرستند مگر این‌که به پانزده سالگی رسیده باشند و تا کسی به پانزده سالگی نرسیده باشد به‌وی تعرض نکنند.

امام ابوحنیفه و امام مالک گفته‌اند کسی که احتلام نشده باشد، حکم به بلوغ وی نمی‌شود تا این‌که به سن شانزده سالگی برسد و در روایت مشهورتری از امام ابوحنیفه هفده سال نقل شده است. و در باره دختر گفته است باید به سن هفده سالگی برسد و امام داوود گفته است: انسان با سن بلوغ نمی‌شود، مادام‌که احتلام نیابد اگرچه چهل ساله هم باشد.

3- روییدن موی سیاه زهار که موی سیاه مجعد است، نه مطلق موی، که مطلق موی در زهار کودکان نیز هست. در جنگ بنی قریظه مرد را با روییدن موی زهار می‌شناختند و هرکس موی زهارش روییده بود، به‌وی اجازه شرکت در جنگ داده می‌شد.

امام ابوحنیفه گفت: با روییدن موی، هیچ حکمی ثابت نمی‌شود و روییدن موی زهار نه بلوغ است و نه علامت بلوغ.

4- قاعده شدن و آبستن شدن، و با این سه علامت قبلی که ذکر شد بلوغ پسر و دختر ثابت می‌شود و علائم بلوغ دختران علاوه بر آن‌ها، قاعده شدن و آبستن شدن نیز هست، چون بخاری و غیر او از عایشه روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «لا يقبل الله

صلاة حائض إلا بخمار» (خداوند نماز زن به حیض افتاده بالغ را نمی‌پذیرد تا این‌که روسری داشته باشد و بدون آن نمی‌پذیرد).

یادداشت تشریحی از آیات (۵۸ تا ۶۰):

این آیات، تتمه‌ی آیه‌های پیشین است و راه و رسم و آداب اجتماعی را به مؤمنان می‌آموزد که به کودکان‌شان یاد دهند که در سه وقت برای ورود به اتاق خصوصی زن و مرد اجازه بگیرند؛ چون آن اوقات در لباس راحت اند و ستر عورت و حجاب کامل ندارند و جامه از تن در آورده اند؛ اما سایر اوقات به اجازه گرفتن نیازی نیست؛ چون خدمتکاران و فرزندان و سایر افراد خانواده برای انجام کارهای لازم، پیوسته در رفت و آمدند که اگر هر بار اجازه بگیرند، تکلیفی سنگین است و از طرفی، نه کارها پیش می‌رود و نه خانواده شکل منظمی به خود می‌گیرد. پس خداوند، این چنین آداب و راه شرعی را تبیین می‌فرماید تا مؤمنان و خواستاران بدان تمسک جویند و پای‌بند به موازین دینی شوند. قطعاً خداوند به تمام مصالح مورد نیاز بندگانش آگاه و در تشریح و تدبیر امور، حکیم و کارساز است. ای مؤمنان؛ هرگاه فرزندان شما بزرگ شدند و به سن بلوغ و رشد عقلی رسیدند، راه و رسم و آداب اسلامی را به آنان بیاموزید، تا همگی زندگی بس نیکویی داشته باشید.

مطالعه کنندگان گرامی!

حکم حجاب و مراعات کردن آن در دوران وسن جوانی در آیه‌های قبلی به بیان گرفته شد، اکنون آیه‌ی مبارکه (۶۰) در باره حکم حجاب و چگونگی پوشش را توضیح می‌دهد و می‌فرماید:

پیرزنانی که به طور کلی، میل جنسی را از دست داده اند و موجب تحریک جنسی نمی‌شوند، اجازه دارند چادر و لباس رویین و گشاد را از تن در آورند و با لباس و جامه‌ی عادی به میان مردم بروند، البته به شرطی که از روی عمد زینت و زیور را در معرض دید قرار ندهند و پوشیده نگهدارند؛ هرچند بهتر است حجاب کامل را فراموش نکنند و مراعات نمایند. اگر این زنان دوست بدارند زینت و زیبایی خود را بنمایانند، دلیل بر این است که هنوز آتش کم نور شهوت درون‌شان خاموش نشده است. بنابراین، حکم این آیه شامل آنان نخواهد شد و هرکس برخلاف این دستور الهی عمل کند، خدا شنوا و داناست و از همه چیز خبر دارد و به حسابش خواهد رسید.

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٦٠﴾

و بر زنان از جای نشسته که امید ازدواج ندارند، گناهی نیست که حجاب و روپوش خود را کنار بگذارند، در صورتی که با زیور و آرایش خویش قصد خودآرایی نداشته باشند. و پاکدامنی برای آنان بهتر است؛ و الله شنوای داناست. (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْقَوَاعِدُ»: جمع قاعد. زنان پیر و سالخورده که از حیض باز ایستاده‌اند شده و میل زناشویی و جاذبه جنسی را کاملاً از دست داده باشند.

«لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا»: امیدی به ازدواج ندارند، چرا که دیگر بدانان رغبتی نیست و آتش دلدادگی و دلباختگی خودشان در دل‌شان فرو مرده است.

«أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ»: این که لباس‌های خود را زمین بگذارند. مراد (خمار) و (جلابیب) مذکور در سوره نور آیه ۳۱، و سوره احزاب آیه ۵۹ است که روسری و چارقد و مقنعه و جامه‌های رویین می‌باشد.

«غَيْرَ»: حال است.

«مُتَبَرِّجَاتٍ»: خارج‌شوندگان از حشمت. زنان آرایش کرده و زینت و زیبایی خود را نشان دهنده.

«يَسْتَعْفِفْنَ»: عفت پیشه کنند. مراد حفظ حجاب برابر سوره نور آیه ۳۱، و سوره احزاب

آیه 59 است. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل).

تفسیر:

وضع قوانین اسلام مطابق با واقعیت‌ها و ضرورت‌ها و نیازها و توانایی‌ها است: طوری که این آیه درباره زنان سالخورده و پیرزنانی که کبر سن آنان را از شهوت و بهره جنسی باز نشانده و ایشان را به ازدواج رغبتی نیست و از حیض دیدن مأیوس و از زاییدن محروم اند نازل گردیده است: یعنی پیر زنانی که کبر سن آنان را از شهوت و بهره جنسی باز نشانده و ایشان را به ازدواج رغبتی نیست و دل‌های مردان هم به سوی شان گرایش ندارد گناهی نمی‌باشد که پوشش سبک‌تری اختیار کنند؛ همچون پوشیدن رواندازی بر روی لباس‌های خویش. ولی «غیر مُتَبَرِّجَاتٍ بَزِيْنَةٍ» در صورتی که زر و زیور خود را نمایان نسازند، تا مورد توجه قرار گیرند.

ابو حیان گفته است: تبرج درحقیقت عبارت است از نشان دادن چیزی که پنهان کردنش واجب باشد و بسی از پیره زنها حریصند که نشان دهند دارای جمالند. (البحر ۴۷۳/۶) ولی نباید فراموش کنیم که: شرع اسلام برای زنان، چه پیر باشد و چه جوان، نشان دادن آرایش و زینت بدن را برای زنان ممنوع اعلام داشته است. ولی تذکر داده است که ستر و عفاف، هم در لباس و هم چادرپوشیدن برای شان بهتر است. قابل تذکر است که: در شرع اسلام:

سالخوردگی به تنهایی کافی نیست، بلکه باید بی میلی به ازدواج نیز وجود داشته باشد تا اجازه برداشتن روسری را به دست آرد. ولی به صورت کل باید گفت: حجاب، مایه‌ی حفظ عفت زن بوده، و به صورت کل؛ حجاب، به نفع زنان است.

در جنب سایر آزادی، هشدار لازم صورت گرفته است: (اگر از احکام الهی، سوء استفاده شود، خدا شنوا و آگاه است و به حساب متخلفان می‌رسد). «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» الله متعال نهان ضمیر و نفس را می‌داند و هر کس را مطابق عملش مکافات و یا مجازات می‌دهد.

خوانندگان گرامی!

در آیه متبرکه (61) در باره خوردن در برخی خانه‌ها بدون اجازه، اما به ظن رضا، مورد بحث قرار داده میشود.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦١﴾

بر نابینا گناهی نیست و بر لنگ (هم) گناهی نیست و بر مریض (نیز) گناهی نیست و (نیز) بر خودتان گناهی نیست، که از خانه‌های خودتان و از خانه‌های فرزندان‌تان، یا خانه‌های پدران‌تان، یا خانه‌های مادران‌تان، یا خانه‌های برداران‌تان، یا خانه‌های خواهران‌تان، یا خانه‌های کاکاهای‌تان، یا خانه‌های عمه‌های‌تان، یا خانه‌های ماماها‌ی‌تان و یا خانه‌های خاله‌های‌تان و یا آن (خانه‌هایی) که کلیدشان را در اختیار دارید، یا خانه‌های دوستان‌تان طعام بخورید همچنین بر شما گناهی نیست که یکجا و یا جداگانه طعام بخورید. پس چون به خانه‌ها در آمدید، بر یکدیگر سلام و تحیتی گویند به سلام و درود مبارک و پاکیزه که از جانب الله (ثابت شده) است. الله این چنین آیات (خود) را برای‌تان بیان می‌کند تا بفهمید. (۶۱)

تفسیر:

«لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ»: اشخاص نابینا،

لنگ و مریض در تخلف از جهاد و غیر آن از واجباتی که بدان پرداخته نمیتوانند، معذور شناخته میشوند از آن رو که این آفت‌ها مانع انجام تکالیفشان میشود.

بر دارندگان عذر یعنی نابینا و لنگ و مریض عیب و ایرادی نیست و گناه ندارد به جهاد نروند؛ زیرا ضعیف اند و ناتوان. (این نظر حسن و ابن زید است و ظاهر همان است. صاحب البحر و کشف نیز آن را پذیرفته‌اند. و گویا منظور این است که مانعی نیست اصحاب عذر با افراد سالم غذا بخورند و طبری و رازی بر آنند.)

شیخ مرحوم علی صابونی (رح) در «التفسیر الواضح» میگوید: «لیس علی الأعمی حرج تا علی المریض حرج» در مورد کسانی شرف نزول یافته که توان جهاد را نداشتند و معذور بودند و بدین سبب خدا آنان را برای رفتن به جهاد مکلف نفرمود و سیاق سخن نیز چنین است: «لیس علی الأعمی حرج و إثم في عدم خروجهم للجهاد»، نه تکلیفی و نه گناهی بر این گروه نیست اگر برای جهاد بیرون نروند و در میدان جنگ حاضر نشوند؛ زیرا ناتوان و درمانده و غیر مکلف اند و الله جز به اندازه‌ی توان، تکلیف نخواهد کرد. (سوره توبه آیات 91 و 92).

«وَلَا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ»: و ای مؤمنان! بر شما گناهی نیست که از خانه‌های خودتان بخورید، یا از خانه‌های پسران‌تان.

مفسران گفته‌اند: خانه پسر شخص خانه خود اوست، به دلیل حدیث شریف: «أنت و مالك لابیک». «تو و مالت از آن پدرت هستی».

همچنان امام بیضاوی فرموده است: خانه‌ی فرزندان را نیز شامل می‌شود؛ چون خانه‌ی فرزند مانند خانه‌ی خود انسان است، و در حدیث آمده است: «پاکترین چیزی که انسان آن را می‌خورد، عبارت است از نتیجه‌ی کسبش و فرزند جزو کسب انسان است». (بیضاوی ۵۸/۲).

«أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ»

یا از خانه‌های پدران، مادران، برادران، خواهران، عموها، عمه‌ها، ماماها و خاله‌های تان، یا از خانه‌هایی که نماینده مالکان آن در نگهداشت آن هستید، یا از خانه‌های دوستان‌تان.

امام فخر رازی گفته است: ظاهراً اباحه‌ی خوردن بر اجازه متوقف نیست؛ زیرا آن‌ها به طیب خاطر به خویشاوندان غذا می‌دهند. (تفسیر کبیر ۳۶/۲۴).

لطیفه:

لطیفه‌ها در تاریخ جوامع بشری و خاصتاً لطیفه‌ها در مورد حیوانات ساختگی اند و اکثر اساس که واقع شده باشند، ندارند ولی برای افاده بخش از مطالب و رساندن آن به سامع و خواننده بسیار کاری و مؤثر می‌باشند.

به یک نفر گفتند: برادرت را بیشتر دوست داری یا دوستت را؟ گفت: اگر برادرم دوستم نباشد او را دوست ندارم. و ابن عباس (رض) گفته است: دوست از خویش و نزدیک، نزدیکتر است. مگر نمی‌بینی وقتی دوزخیان فریاد کمک برمی‌دارند می‌گویند: «فمألنا من شافعیین ولا صدیق حمیم» اما از پدران و مادران کمک و یاری نخواسته‌اند. (البحر المحیط ۴۷۴/۶۱).

«أَوْ مَا مَلَکْتُمْ مَفَاتِحَهُ» یا از خانه‌هایی که نماینده مالکان آن در نگهداشت آن هستید،

حضرت عایشه رضی الله عنها گفته است: مسلمانان با پیامبر صلی الله علیه وسلم به جهاد میرفتند، و کلید خانه‌های خود را به محافظان آن‌ها میدادند، و میگفتند: خوردن از آن را برای تان حلال کردیم و میتوانید از آن بخورید، اما آنها می‌گفتند: برای ما حلال نیست از آن بخوریم؛ چون آن را به طیب خاطر حلال نکرده‌اند، ما فقط امین می‌باشیم تا این که آیه‌ی «أَوْ مَا مَلَکْتُمْ مَفَاتِحَهُ» نازل شد. (تفسیر ابن کثیر ۲۱۹/۲).

«أَوْ صَدِيقِكُمْ» یا از خانه‌های دوستان‌تان.

قتاده فرموده است وقتی وارد خانه‌ی دوستت شدی گناهی ندارد بدون اجازه چیزی بخوری.

«لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً» همچنین بر شما گناهی نیست که در هنگام غذا خوردن با هم جمع شوید یا پراکنده بخورید. مفسران گفته‌اند: آیه درباره‌ی طایفه‌ای از کنانه نازل شده است، مردان آن‌ها عادت داشتند به تنهایی غذا نخورند، اگر یک نفر همخوانی نمی‌یافت تمام روز بدون غذا می‌ماند و چیزی نمی‌خورد و چه بسا شتر شیرده داشت، اما تا یکی پیدا نمی‌شد که با او شیر بنوشد، او نمی‌نوشید، آنگاه خدای متعال به آن‌ها ابلاغ فرمود: اگر انسان به تنهایی غذا بخورد، گناه و مانعی ندارد.

«فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ»: و چون به خانه‌هایی داخل می‌شوید که مسکونی است یا از سکنه خالی می‌باشد باید به همدیگر با درود و تحیه، به حاضران سلام کنید. «تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ» به آن‌ها سلام اسلامی یعنی «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ» بدهید که سلامی پر برکت و پاک است که خداوند متعال آن را برای بندگان مقرر فرموده است. صیغۀ: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» می‌باشد، سلام کنید. و اگر کسی در خانه نبود بنابر روایتی باید بگویید: «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ سَلَامٌ بِرِ مَا وَبَرِ بِنَدَّانِ شَائِسْتَهْ خَدَاوَنَد بَاد». خداوند این تحیه «سلام» را که مبارک است و میوه محبت و اُلفت میان مؤمنان را به ارمغان می‌آورد، مشروع ساخته است. قرطبی گفته است: آن را به مبارک توصیف کرده است؛ چون شامل دعا و جلب محبت است.

آن را به طیب توصیف کرده است؛ چون شنونده آن را نیکو می‌یابد. (قرطبی) «كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» این کثیر گفته است: بعد از این که خدای منان در این سوره‌ی شریف احکام استوار را یادآور شد و شرایع مبرم و پابرجا را ذکر کرد، به بندگان تذکر داد که برای آنان آیات و دلایل روشن و شافی را بیان می‌کند، تا در آن اندیشیده و سر عقل بیایند. (مختصر ابن کثیر ۲/۴۲۰)

شأن نزول آیه 61:

781- عبدالرزاق گفته است که معمر از ابن ابونجیح از مجاهد برای ما نقل کرده است: شخصی کور، لنگ و مریض را [که برای صرف غذا به خانه‌اش می‌آمدند، چون چیزی برای اطعام آن‌ها نداشت] (روح المعانی، همان منبع، ج 18، ص 217). به خانه پدر خود یا برادر خود یا خواهر خود یا عمه خود و یا خاله خود می‌برد. ناتوانان از پا افتاده از این امر اجتناب می‌کردند و می‌گفتند: ما را به خانه دیگران می‌برند. آیه «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ...» برای اجازه آنان نازل شد. (عبدالرزاق 2067 از طریق او طبری 26221 و 26222).

782- ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: هنگامی که خداوند متعال آیت (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ) (نساء: 29) «ای مؤمنان، مالهایتان را در میان خود به ناروا نخورید» را نازل کرد.

مسلمانان گفتند: خوبترین مال طعام است پس اجازه نداریم که از غذای دیگران تناول کنیم. لذا از خوردن غذای یکدیگر پرهیز کردند. آنگاه: آیه مبارکه: «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ»، نازل شد (طبری 26219 از علی بن ابوطالحه از ابن عباس (رض) روایت کرده است).

خوانندگان گرامی!

بعد از این که در آیات قبلی حکم اجازه گرفتن برای ورود به منازل مورد توضیح و بیان قرار گرفت، اینک در آیات متبرکه (62 الی 64) به مؤمنان یاد می‌دهد تا برای بیرون

رفتن از مجلس، به خصوص زمانی که با پیامبر برای کار مهمی چون جنگ و جهاد با دشمن و... گرد آیند تا با هم مشورت کنند - اجازه بگیرند. سپس الله متعال به آنان فرمان می‌دهد که هنگام صدا زدن پیامبر، ادب را نگهدارند و از نافرمانی وی حذر نمایند.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنَ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٢﴾

مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به الله و پیغمبرش ایمان آورده‌اند، و چون در کار جمع کننده (و مهمی که نیاز به جمع شدن مردم دارد) با او باشند به جایی نمی‌روند تا این که از وی کسب اجازه کنند، یقیناً آنان که از تو اجازه می‌خواهند، ایشان کسانی‌اند که به الله و پیغمبرش ایمان دارند. پس چون برای انجام بعضی از کارهای خود از تو اجازه خواستند، به هر کس از آنان که خواستی، اجازه بده و از الله برای‌شان آمرزش بخواه. بدون شک الله آمرزگار مهربان است. (۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَمْرٌ جَامِعٌ»: کار مهمی که مردمان برای مشورت و یا شرکت در آن گرد می‌آیند، از قبیل جهاد و جمعه و جماعت و عیدین.

یادداشت:

«... فَأَذَنَ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ...». نشان می‌دهد که خداوند پاره‌ای از احکام را به رأی و نظر پیامبر صلی الله علیه وسلم واگذار کرده است. این مسأله «تفویض» نام دارد که در علم اصول، مفصل بیان شده است.

شان نزول آیات 62 - 64:

790- ابن اسحاق و بیهقی در «دلایل» از عروه و محمد بن کعب قرظی و دیگران روایت کرده‌اند: در غزوه خندق قریش به سرکردگی ابوسفیان در مجمع آسیال رومه چاهی نزدیک مدینه جابجا گردید. و غطفان افراد خویش را به «نعمی» کنار کوه أخذ جابجا کرد. خبر آمدن آن‌ها قبلاً به پیامبر رسیده بود و آن بزرگوار با کمک دیگر مسلمانان در اطراف مدینه خندق کند، اما برخی از منافقان آهسته و خیلی اندک کار می‌کردند و بدون اجازه رسول خدا مخفیانه به خانه‌های خویش می‌رفتند. اگر برای یکی از مسلمانان ضرورتی پیش می‌آمد که از اجرای آن ناگزیر می‌بود ضرورت کار خویش را نزد رسول خدا یادآور میشد و برای رسیدگی به نیازمندی خود اجازه می‌خواست. پیامبر اکرم اجازه می‌داد و او چون نیازمندی‌های خویش را انجام می‌داد برمی‌گشت. آنگاه خدای پاک در شان آن‌ها آیات «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنَ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٢﴾ لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْتَلُونَ مِنْكُمْ لَوْ آذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾ أَلَا إِنَّ اللَّهَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٤﴾» را نازل کرد (بیهقی «دلایل نبوت» 3 / 408 و 409، این مرسل است و احادیثی را که عروه به قسم مرسل روایت می‌کند، قوی هستند. سیره ابن هشام 169/3، البداية والنهاية ابن کثیر 4 / 94 و «تفسیر شوکانی» 1896).

791- ابونعیم در «دلایل» از طریق ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: در ابتدای اسلام مسلمانان پیامبر خدا را «ای محمد»، ای ابوالقاسم صدا میکردند. پس الله (برای هدایت مسلمانان آیه «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا...» را

نازل فرمود. سپس می گفتند: ای نبی الله، ای رسول الله.
لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لَئِذَا فَلِحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾
 دعوت پیامبر را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر تلقی نکنید، خداوند کسانی را که از شما پشت سر دیگران پنهان می شوند و یکی پس از دیگری فرار می کند می داند، آن ها که مخالفت فرمان او می کنند باید از این بترسند که فتنه ای دامن شان را بگیرد، یا عذاب دردناک به آن ها برسد. (۶۳)

تفسیر:

ای مؤمنان! پیامبر صلی الله علیه وسلم را به نام مجردش صدا نکنید، طوری که در بین خود یک دیگری را صدا می کنید، یعنی پیامبر صلی الله علیه وسلم را چنان مورد خطاب قرار ندهید که همدیگر را در بعضی از حالات با بی پروایی و از روی بی مبالاتی مورد خطاب قرار می دهید، به طور مثال چنین نگویید: ای محمد! بلکه او را با تمام احترام و تعظیم یاد کرده و بگویید: یا نبی الله! یا رسول الله!

ابو حیان گفته است: از آنجایی که نام بردن افراد به اسم، از آداب و رسوم عرب بدوی بود، به آن ها امر شد پیامبر را محترم بدانند و او را به بهترین نام صدا زنند؛ از قبیل یا رسول الله، یا نبی الله، مگر نه این که وقتی بعضی از اعراب بدوی مسلمان می شد، خطاب به پیامبر می گفت: یا محمد، اما از آن نهی شدند. (البحر ۴۷۶/۶)

قتاده فرموده است: خدای توانا به آنها امر کرد که او را بزرگوار و محترم صدا بزنند. بعضی از سلف گفته اند: هر کس سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم را بر گفتار و کردار خود حاکم نماید، گفتارش سرشار از حکمت خواهد شد. و هر کس هوا و هوس را بر گفتار و کردار خود حاکم سازد، جز بدعت چیزی بر زبانش جاری نخواهد شد؛ چرا که خداوند فرموده است: «وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» (54 نور) (و اگر اطاعتش کنید، هدایت می یابید). (زاد المسیر ۵۷/۶).

نباید فراموش کرد که: ساده گرفتن هدایات و دساتیر رسول الله صلی الله علیه وسلم و بی توجهی به آن ها، فتنه و عذاب سختی را به دنبال دارد. کسانی که در مخالفت به فرمان الهی و هدایات پیامبرش قرار گیرد مطمئن باشد که یا در دنیا و یا هم در آخرت به مجازات سنگینی محکوم خواهد شد.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٤﴾

آگاه باشید! که آنچه در آسمان ها و زمین است فقط در سیطره مالکیت و فرمان روایی الله است. او میداند آنچه را که شما بر آن هستید و روزی که به سوی او بازگردانده می شوند. پس آنان را به آنچه کرده اند خبر می دهد، و الله به هر چیز داناست. (۶۴)

تفسیر:

واقعاً پروردگار با عظمت ما، آگاه به همه ی فکرها و نیت هاست. به همه چیز داناست؛ آشکار و نهان را دانسته و علمش به همه چیز فراگیر است. ایمان به علم خداوند، وسیله ی بازدارنده از بدی هاست.

آیات پایانی (آیه 62 الی 64) نیز در مورد ادب اجتماعی - دینی الزامی است. مؤمنان کامل در ایمان و راستگو در گفتار و کردار، یکتایی خدا و رسالت پیامبر را تأیید میکنند و با جان و دل باور دارند و در گردهمایی های مهم و امور ضروری جز به دستور پیامبر از مجلس بیرون نمیروند و خودسرانه جلسه را ترک نمیکنند.

این ادب و تربیت، متمم آداب و روشی است که در آیه های پیشین آمده اند. قطعاً این مؤمنان که پای بند دستورات پیامبرند، مؤمنانی راست کردار و مخلص و در برابر

الله سبحانه و تعالی و پیامبر، متواضع اند و همواره گوش به فرمان حق اند و مؤدبانه پیامبر را به «ای رسول!» خطاب می‌کنند. او را به نام یا کنیه فرا نمی‌خوانند. اما منافقان بدصفت دروغگو از فرمان الله و پیامبر، خود را می‌دزدند و در میان انبوه مردم، کم کم از صحنه فرار میکنند و به خانه های‌شان می‌خزنند؛ هرچند از چنگ کیفر و عذاب دردناک الهی نخواهند رست. بدان که: همه‌ی هستی از آن خداست و از تمام کارهای ما خیر دارد. [یونس/۶۱]، [قیامت/۱۳].

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الفرقان

جزء 18، 19

سورة فُرْقَانِ درمکه نازل شده و دارای هفتاد و هفت آیه و شش رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

«فُرْقَان» به معنی جدا، و جداکننده و فرق‌گذارنده (حق و باطل) و یکی از نام‌های قرآن کریم نیز «فرقان» است، و سببش آن است که قرآن کریم بین حق و باطل فرق می‌کند یعنی اینکه؛ حجت حق در آنها به طور کامل آشکار و فرق میان حق و باطل در آن تماماً جلوه‌گر است، و قرآن، بهترین وسیله‌ی شناخت حق از باطل است. قرآن کتابی که آن را بر بنده‌ی خود، محمد نازل کرد و بزرگترین نعمت بر انسانیت به شمار می‌آید؛ زیرا نوری است پرفروغ و درخششی است که الله متعال به وسیله‌ی آن حق و باطل و تاریکی و روشنایی و کفر و ایمان را از هم جدا کرده است. از این رو شایسته است که به فرقان موسوم گردد.

همه‌ی این سوره به اتفاق جمهور مفسران، مکی است، فقط ابن عباس (رض) و قتاده در باره‌ی سه آیه‌ی این سوره فرموده‌اند که مکی نیستند، بلکه مدنی هستند. بقیه‌ی سوره مکی است. برخی از حضرات فرموده‌اند که این سوره مدنی است، و در آن چند آیه مکی است (تفسیر قرطبی).

برخی از مفسران بدین باور اند که: سبب تسمیه‌ی قرآن کریم به (فرقان) آن است که به یکبارگی نازل نشده است، بلکه جدا جدا و کم کم نازل شده است. و برخی در مورد سبب نام‌گذاری این سوره می‌نویسند که کلمه «فرقان» در آیه‌ی اول آن آمده بناءً بدین نام مسمی گردیده است.

خلاصه مضامین این سوره:

خلاصه مضامین این سوره بیان عظمت قرآن، حقانیت نبوت و رسالت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و جواب به آن اعتراضاتی است که از طرف دشمنان بر او وارد گشته است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره فرقان:

قبل از همه باید گفت که به استثنای یک یادوآیات سایر سوره‌ی فُرْقَانِ مکی اند. این سوره دارای شش (6) رکوع، هفتاد و هفت (77) آیه، نه صد و شش (906) کلمه، سه هزار و نه صد و نوزده (3919) حرف، و یک هزار و هفت صد و پنجاه و یک (1751) نقطه است. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می‌توانید در سوره «طور» تفسیر احمد مطالعه فرمود.

ارتباط و پیوند سوره فرقان با سوره قبلی:

سوره فرقان از چندین جهت با سوره‌ی نور پیوند و ارتباط دارد که مهمترین آنها عبارتند از:

- 1- پایان سوره‌ی نور از فرمانروایی و حاکمیت مطلق الله متعال سخن می‌گوید و سرآغاز سوره‌ی فرقان نیز به مقام والایی کردگار و فرمانروایی بی‌چون و چرای او در آسمانها و زمین و یکتایی اش در مالکیت، اشاره دارد.
- 2- خداوند متعال در سوره‌ی نور اطاعت از پیامبر را واجب شمرده است و مطلع فرقان چگونگی فرمانبرداری از پیامبر را هم به بیان گرفته است.

3- در سوره ی نور بحث از الهیات (خداشناسی) بعمل آمده است و سه دلیل بر اثبات یکتایی و بی همتایی الله متعال مطرح نموده است:

الف: اوضاع و احوال آسمان و زمین

ب: آمدن و چگونگی برف و باران و ژاله

ج: احوال جانداران

در سوره ی فرقان به مواردی از آفریده‌ها-که دال بر توحید است اشاره میکند؛ مانند: شب و روز، باد و باران، حیوانات، کنار هم قرار گرفتن آب دو بحر با هم، آفرینش انسان نسبی (خویشاوندی) و سببی (ازراه ازدواج و شیرخوارگی)، پیدایش آسمانها و زمین در شش دوره، مستولی و چیره گشتن پروردگار بر عرش اعلی، سیارات و ستارگان، چراغ پر فروغ ماه و آفتاب و غیره...

در سوره ی نور میفرماید: «مگر نمی دانی که الله ابرها را به آرامی به حرکت در می آورد؟» [نور/۴۳] و در سوره ی فرقان آمده است: «اوست که بادهای را مژده رسان قرار داد..» [۴۸]. باز در سوره ی نور چنین آمده: «خداوند هر جنبنده ای را از آب آفرید.» [۴۵] در فرقان می فرماید: «او کسی است که از آب بشری آفرید، آن گاه او را دارای پیوند نسبی و سبی قرار داد.» [۵۴]

هر دو سوره از اعمال کافران و منافقان سخن به میان می آورند که در قیامت اثربخش نیست. [نور/۳۹]، [فرقان/۲۳].

پایان سوره ی نور، سخن از قضاوت و فیصله دادن کارهاست. [۶۴] و سرآغاز سوره ی فرقان به ثنا و ستایش الله متعال و فرمانروایی مطلق او اشاره می کند.

محتوای سوره «فرقان»:

سوره فرقان طوریکه گفته شد از جمله سوره های مکی است. بیشترین تکیه اش بر مسائل مربوط به مبداء و معاد، و بیان نبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم، و مبارزه با شرک و مشرکان و انذار از عواقب شوم کفر و بت پرستی و گناه است. در این سوره طوریکه گفتیم به امور عقیده و ایدئولوژی پرداخته و شبهات مشرکین را پیرامون رسالت محمد صلی الله علیه و سلم و قرآن کریم بررسی و برطرف می کند. محور اساسی سوره، اثبات صدق قرآن و درستی رسالت محمد صلی الله علیه و سلم و ایمان به زنده شدن و روز جزا می باشد. و به منظور پند و اندرز قصه هایی را نیز در ضمن دارد.

سوره با بحث پیرامون قرآن عظیم الشان می نماید. مشرکان برای ضربه زدن و تکذیب آیات آن از به کار گرفتن هر مهارت و فنی دریغ نورزیدند؛ مثلاً زمانی میگفتند: قرآن کتاب قصه و افسانه های گذشته است، و گاهی می گفتند: ساخته ی دست محمد است و بعضی از اهل کتاب او را یاری داده اند، و گاهی نیز می گفتند: قرآن سحری است آشکار. اما الله متعال همه ای تصورات و خیال پردازی دروغین آنها را مردود دانست و این اوهام باطل و ناروای آنها را رد کرده و دلایل و براهینی اقامه کرده است که از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است. سپس پیرامون موضوع رسالت داد سخن داده است، که مدت های مدید مشرکان معاند در بحث پیرامون آن فرو رفته بودند و پیشنهاد می کردند که پیامبر باید فرشته باشد نه انسان.

آنان می گفتند: به فرض اینکه پیامبر انسان هم باشد، رسالت مخصوص اهل جاه و منزلت و ثروت است. در نتیجه پیامبر باید انسانی ثروتمند و بزرگ باشد، نه بینوایی یتیم. خدای متعال با دلایل قاطع این شبهات را رد و حجت کوبنده اقامه کرده و کمر باطل و ناروا را شکسته است:

این سوره در حقیقت از سه بخش تشکیل میشود: بخش اول که آغاز این سوره را تشکیل میدهد منطق مشرکان را شدیداً در هم مکوبد، و بهانه جوئیهای آنها را مطرح کرده و پاسخ

میگوید، و آنها را از عذاب خدا و حساب قیامت و مجازاتهای دردناک دوزخ بیم میدهد، و به دنبال آن قسمتهایی از سرگذشت اقوام پیشین را که بر اثر مخالفت با دعوت پیامبران گرفتار سخت‌ترین بلاها و کیفرها شدند، به عنوان درس عبرت، برای این مشرکان لجوج و حق‌ستیز بازگو می‌کند.

در بخش دوم برای تکمیل این بحث قسمتی از دلائل توحید و نشانه‌های عظمت خدا را در جهان آفرینش، از روشنایی آفتاب گرفته، تا ظلمت و تاریکی شب، و وزش بادهای، و نزول باران، و زنده شدن زمینهای مرده، و آفرینش آسمانها و زمینها در شش دوران و آفرینش خورشید و ماه و سیر منظم آنها در بروج آسمانی و مانند آن سخن می‌گوید. در حقیقت بخش اول مفهوم «لا اله» را مشخص می‌کند و بخش دوم «الا الله» را.

بعد از آن، اوضاع و احوال بعضی از مشرکین را بیان کرده است، که با حق آشنایی پیدا کرده و آن را پذیرفتند اما بعداً به عقب برگشتند. از جمله «عقبه بن ابی معیط» را یادآور شده است که مسلمان شد اما به سبب دوست بدبختش، «ابی بن خلف» مرتد شد، و قرآن کریم او را «ظالم» نامید: وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ، و دوستش شیطان نام گرفت.

در لابلای آیات سوره‌ی مبارک فرقان، ذکری اجمالی بعضی از پیامبران علیهم‌السلام و اقوام تکذیب‌کننده‌ی آنها به میان آمده است. و عذاب و آزاری که در نتیجه‌ی گردنکشی و تکذیب پیامبران، آنها را فرامی‌گیرد، بیان شده است. از جمله قوم نوح، عاد، ثمود، اصحاب رس، قوم لوط و دیگر اقوام کافر و منکر را میتوان نام برد. همچنین سوره‌ی دربارهی دلایل قدرت و یگانگی خدا و دربارهی صنایع شگفت‌انگیز در عالم هستی، داد سخن داده است، عالم هستی‌ای که یکی از آثار قدرت خدا و یکی از گواهان بر عظمت و شکوه او به شمار می‌آید.

سوره با بیان صفات بندگان خدای رحمان، و اخلاق پسندیده‌ای که از جانب خدا به آنان عطا شده است خاتمه یافته است. بندگان که به سبب آن صفات ستوده، استحقاق پاداش بزرگ در بهشت را دارند.

بخش سوم فشرده بسیار جامع و جالبی از صفات مؤمنان راستین (عباد الرحمن) و بندگان خالص الله است که در مقایسه با کفار متعصب و بهانه‌گیر و آلوده‌ای که در بخش اول مطرح بودند، موضع هر دو گروه کاملاً مشخص می‌شود و این صفات مجموعه‌ای است از اعتقادات، عمل صالح، مبارزه با شهوات، داشتن آگاهی کافی، و تعهد و احساس مسئولیت اجتماعی.

ترجمه و تفسیر سوره «الفرقان»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ﴿١﴾

همیشه خجسته و بابرکت است آن ذاتی که فرقان (= کتاب جدا سازنده حق از باطل) را بر بنده خود (محمد) نازل کرد تا برای جهانیان هشدار دهنده ای باشد. (۱)

تفسیر:

«تَبَارَكَ»: از برکت به معنی وفور و فراوانی و به معنی کثرت خیر است، و به معنی تمجید و ستایش و تعظیم ماندگار و زوال ناپذیر نیز می‌آید. این کلمه تنها به صورت ماضی به کار می‌رود و دال بر کثرت و زیادت خیر است و معنی تمجید و تعظیم نیز دارد. «تبارک» و «تقدس» در عربی یک چیز است و هر دو به معنای عظمت و بزرگی است. ابن عباس (رض) فرموده که: معنی آیه چنین است که هر خیر و برکت از طرف الله تعالی است.

«الْفُرْقَان» لقب قرآن است، «الْفُرْقَان»: مصدر است و به معنی جدا کردن و در لغت به معنی تمییز و فرق می‌آید که میان حق و باطل جدایی افکنده و هدایت را از گمراهی و حلال را از حرام متمایز می‌گرداند.

«لِلْعَالَمِينَ»: از این ثابت شد که رسالت و نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای همه جهان است، برخلاف انبیاء گذشته که نبوت و رسالت آنها برای قومی خاصی و منطقه‌ای خاص می‌بود، در حدیث صحیح مسلم آن حضرت صلی الله علیه وسلم شش خصوصیت و فضیلت برای خود بیان فرموده است: از آن جمله یکی این را بیان نموده است که بعثت او برای همه‌ی جهان عام است.

«نَزَّلَ الْفُرْقَانَ»: «نزل» از باب «تنزیل» است که مفید معنای نزول در روندی تدریجی در حالی بعد از حال دیگر و باری پس از بار دیگر به دفعات بر حسب حوادث و رویدادها است.

نزول قرآن از آسمان دنیا بر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم به این شیوه تدریجی بوده است تا بیان و روشنگری آن بلیغ‌تر و تأثیرگذاری آن بیشتر و بزرگتر باشد.

معنای نزول:

اصل نزول به معنای فرود آمدن است. راغب اصفهانی، در این مورد می‌فرماید: «التَّزْوِلُ فِي الْأَصْلِ: هُوَ انْحِطَاطٌ مِنْ عَلْوٍ» در باره باران آمده: «أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمَزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ» (واقعه، 69) (آیا شما آن را از ابر فرود آورده‌اید یا ما فرود آورندگانیم؟) همچنان می‌فرماید: «رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ...» (سوره مائده، 114). (خدایا بما از آسمان مائده‌ای فرود آور) و می‌فرماید: «وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ» (سوره حدید، 25) و می‌فرماید: «وَ أَنْزَلْ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ» (سوره زمر، 6) و «...بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوْآتِكُمْ...» (اعراف، 26).

مفسر تفسیر «جلوه‌های از اسرار قرآن» مینویسد: «انزال و پائین آوردن قرآن هم به معنی فرستادن این پیام الهی از بالا به پائین است و هم پائین آوردن مستوای بلند کلام الهی به سطح فهم و درک انسان. یعنی پروردگار با عظمت ما مستوای کلام خود را به حدی پائین آورده که برای «انسان روی زمین» قابل فهم شود.»

نزول، اگر در قالب «انزالنا» باشد به معنای فرستادن دفعی و یکجاست، ولی اگر در قالب «نَزَلَ» باشد به معنای فرستادن تدریجی است و قرآن دارای هر دو نزول است؛ یکبار در شب قدر به صورت دفعی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد، «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»

«سوره قدر 1» و بار دیگر به صورت تدریجی و در مدت 23 سال نازل شده است، «نَزَلَ الْفُرْقَانَ» همان گونه که در جای دیگر قرآن می‌خوانیم: «وَفُرْأْنَا فَرَفْنَاهُ لِنُقْرَاهُ عَلَي النَّاسِ عَلَي مُكْتَبٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا» «اسراء، 106». ما قرآن را قطعه قطعه فرستادیم تا بتدریج بر مردم بخوانی.

مفسرین اسلام نزول قرآن را بر دو قسم تقسیم مینمایند:

1- نزول دفعی و کلی

2- نزول تدریجی

نزول دفعی یعنی قرآن عظیم الشان بطور کامل در شب قدر بر قلب رسول اکرم صلی علیه وسلم نازل گردیده است و نزول تدریجی عبارت از نزولی است که: قرآن در مدت بیست و سه سال به تدریج و به مناسبت ها و طبق رویداد ها بر پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نزول یافته است.

خوانندگان گرامی!

تعدادی از مفسرین محترم در تفسیر آیه: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» مینویسند که: مراد از «انزالنه/ آنزلناه» «ما قرآن را فرورستادیم» نه این نیست که در همین شب قدر جمعا از عرش به آسمان دنیا فرستاده شده، و نه اینکه قرآن در شب نخستین نزول «جمعا» بر قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده، این دو توجیه بی اساس و مغایر آیات صریح قرآن است که بر نزول تدریجی قرآن بر پیامبر صلی الله علیه وسلم تأکید دارد. تفسیر این آیه را در خود قرآن باید جستجو کرد و هر رای که با شرح قرآن تصادم کند باید آنرا کنار بگذاریم و وقتی به آن ننمائیم.

قرآن عظیم الشان در این مورد صریحا میفرماید: «وَفُرْأْنَا فَرَفْنَاهُ لِنُقْرَاهُ عَلَي النَّاسِ عَلَي مُكْتَبٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا» (سوره الاسراء 106) (و قرآن را جزء جزء کردیم تا آنرا با درنگ بر مردم بخوانی و با اینگونه نزولی آن فرو فرستادیم).

همچنان میفرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا» (سوره فرقان: 32) (و کافران گفتند: چرا قرآن همه یکباره بر او نازل نشده؟ چنین کردیم تا دلت را با آن استوار سازیم و آنرا آرام و شیوا بر خوانیم).

این آیات بوضوح نشان میدهند که «نزول» قرآن تدریجی جز وار، و توأم با وقفه بوده و بر رای کسانی که معتقد به «نزول» یکباره قرآن اند خط بطلان میکشد.

«انزلنا» در قرآن برای «نزول» باران بطور مکرر استعمال شده که بارش تدریجی و وقفه ئی باران را افاده می کند نه نزول یکباره همه آب آسمان، یکجا و در یک وقت.

قرآن، از سرچشمه مبارکی صادر شده است. قرآن، بهترین وسیله شناسخت حق از باطل است. و اگر کتب آسمانی و رسالت انبیاء نبود، انسان متحیر و سرگردان بود. و رسالت پیامبر اسلام جهانی است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 3) در باره فرقان قرآن، یکتایی الله سبحانه و تعالی به بحث گرفته است.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا ۝۲۱

آن خدایی که پادشاهی آسمانها و زمین از آن اوست و هرگز فرزندی نگرفته و برای او شریکی در فرمانروایی نبوده است و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده اندازه گیری کرده است. (۲)

تفسیر:

در التسهیل آمده است: خلق یعنی به وجود آوردن از عدم، و تقدیر یعنی استحکام در ساختار

و این که هر آفریده‌ای با توجه به شرایط زمانی و مکانی آن از آفرینش خاصی برخوردار باشد و مصالح و منافع و مدت زمان حیات وی معین و مشخص گردد. (التسهیل ۷۴/۳).
و امام فخر رازی فرموده است: خدای سبحان خود را به چهار نوع صفت از صفات کبریا توصیف کرده است:

اول، این که مالک آسمان و زمین است.

دوم، این که فقط او معبود است.

سوم، این که الوهیت فقط از آن اوست.

چهارم، این که در خلقت جهان آفرینش تدبیر و حکمت به خرج داده است. (تفسیر کبیر ۴۶/۲۴).

مشرکان و یهود و نصارا، هر کدام به نحوی معتقد بودند که خداوند فرزند، یا شریکی دارد و قرآن عظیم الشان و از جمله در همین قرآن کریم این عقیده‌ی خرافی را مردود شمرده است. و فرموده است که حکومت و حاکمیت هستی، مخصوص الله متعال است.

الله متعال همان ذات متعالی که ملک آسمان‌ها و زمین در آفرینش، فرمانروایی و تدبیر از آن اوست؛ اوست که خلق را به استوارترین شیوه و کامل‌ترین شکل آفریده است؛ از صورت گری خلق، تا برنامه ریزی به اندازه و تدبیر آن و تا کارگردانی امور آن، همه را بر پایه حکمت، استواری، نظم و انسجام قرار داده است. بنابر این در آفرینش و صنع و در حکم و شرفش هیچ‌گونه عیب، نقص یا خللی وجود ندارد. تدبیر هستی، به دست خالق هستی است همه‌ی آفریده‌ها از سرچشمه‌ی قدرت واحدی برخاسته‌اند.

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا وَ لَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نُشُورًا ﴿۳﴾

و به جای او خدایانی برای خود گرفته‌اند که چیزی را خلق نمی‌کنند و خود خلق شده‌اند و برای خود نه زیانی را در اختیار دارند و نه سودی را و نه مرگی را در اختیار دارند و نه حیاتی و نه رستاخیزی را (۳)

تفسیر :

مفسر زمخشری می‌فرماید: یعنی آنها پرستش خدایانی را بر پرستش خدا ترجیح داده‌اند که توانایی هیچ کاری را ندارند. وقتی آنها از دفع ضرر و جلب منفعت برای خود ناتوان‌اند، امری که در قدرت بندگان می‌باشد، پس، از زنده کردن مرده که فقط در قبضه‌ی قدرت خدا قرار دارد ناتوان‌ترند. (تفسیر کشاف ۱۱۵/۳).

باید گفت که: خداگرایی، امر فطری است و اگر کسی عبادت الله متعال را رها کند، مطمئن باشید، سراغ خدایان دروغین می‌شنازد. در این آیه مبارکه درس مهمی نهفته است، و آن اینکه باید با مشرکان با استدلال بحث نمود و برای شان گفت که: دلیل بندگی انسان، قدرت خداوند بر حل مشکلات و باز شدن و عقده‌های اوست و بت‌های که شما آنرا مورد سجده خویش قرار داده‌اید، فاقد این قدرت و امکانات است، زیرا کسی که از خود ضرری را دفع کرده نتواند، و یا برای خود نفعی را جلب کرده نتواند، مطمئن باشید که: برای دیگران بصورت مطلق هیچ کاری را کرده نمی‌تواند.

همچنان در این آیه مبارکه دریافتیم که: دفع ضرر، بر جلب منفعت مقدم می‌باشد.

همچنان دریافتیم که: کار انسان، یا باید هدف دنیوی را همراه داشته باشد، و یا هم هدف اخروی را به دنبال داشته باشد. ولی در پرستش و عبادت بت‌ها که توسط مشرکین بعمل می‌آید هیچ کدام از این اهداف وجود نداشته و به هیچ صورت برای انسان کمکی را ببار آورده نمی‌تواند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (4 الی 10) موضوعات عیب جوییهایی مشرکان در مورد قرآن و پیامبر و رد شبهه‌ها و ایرادهایشان، مورد بحث قرار می‌گیرد:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا ﴿٤﴾

و کسانی که کفر ورزیدند گفتند این [کتاب] جز دروغی بیش نیست که خود (محمد) آن را ساخته است و گروهی دیگر او را بر آن یاری کرده‌اند. و قطعاً [با چنین نسبتی] ظلم و بهتانی بزرگی را مرتکب شدند. (۴)

تفسیر:

طوری‌که در فوق یاد آور شدیم در این سوره مبارکه به رد و جواب چندین اعتراضاتی که از جانب کفار و مشرکین در حق نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و قرآن وارد می‌کردند، پرداخته شده است.

از جمله در رد اعتراض و شبهه اول آمده است: کافران که مدعی بودند که قرآن عظیم الشان دروغ و افتزایی است که محمد صلی الله علیه وسلم آن را بر خود ساخته و تعدادی دیگری نیز وی را بر این کار یاری و مساعدت کرده‌اند! واقعاً وارد کردن این اتهام ظلم و ستمی بزرگ، اشتباهی فاحش و غلطی آشکار را به میان آوردند؛ زیرا قرآن حقی بی‌شبهه از جانب الله سبحان و تعالی نازل گردیده است. این کلام پروردگار با عظمت است که آن را بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم نازل کرده است.

کفار، کفر خود را همیشه با دروغ خواندن کتب آسمانی توجیه می‌کنند. ولی از فحواي آیه مبارکه معلوم میشود که: تحقیر کتاب، «إِنَّ هَذَا» و تحقیر پیامبران، «أَفْتَرَاهُ» شیوه‌ی همیشگی کفار است.

در ضمن قابل یاد آوری است که: از فحواي این آیه مبارکه با وضاحت معلوم میشود که؛ مخالفان قرآن به عظمت قرآن اعتراف، و آنرا پذیرفته‌اند.

بصورت مجموع باید گفت که: عوام فریبی از طریق تحقیر و وارد کردن تهمت و افترا، و ایجاد مانع در هدایت شدن دیگران، از بدترین گناهان است که برخی از انسانها به آن دست می‌زنند.

همچنان قابل تذکر است که: وارد کردن همچو اتهامات و در پیش گرفتن همچو شیوه‌ها از جانب کفار چیزی جدیدی در تاریخ ادیان ابراهیمی نمیباشد، بلکه این تکنیک و شیوه‌های تخریبی در طول ادوار و زمانهای مختلفی پیامبران و کتب آسمانی، مطرح گردیده ولی در نهایت جز رسوایی چیز دیگری را برای شان ببار نیاورده است.

وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ أَكْتَبَهَا فَهِيَ تَمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٥﴾

و گفتند افسانه‌های پیشینیان است که برای خود نوشته است، و صبح و شام بر او خوانده می‌شود. (۵)

تفسیر:

نظر و مفکوره را که کافران در مورد قرآن مطرح می‌کردند این بود که می‌گفتند: «وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ أَكْتَبَهَا» قرآن از جمله؛ افسانه و خرافات ملت‌های پیشین است که پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور فرموده است که آنرا برایش کاپی و بنویسند. و همین نسخه‌ها، را صبح و شام بر وی خوانده می‌شود و به استماع او رسانیده می‌شود، تا که به یاد او بماند، بس همان مطالب یاد شده در اجتماعات بیان گردیده به سوی الله منسوب کرده می‌شود.

دیده میشود کفار، هم به محتوای قرآن مشکل داشتند و به زعم خویش طوری استدلال داشتند که: گویا این قرآن به فکر و زعم خودشان هیچ نوآوری نداشته، و در ضمن آنرا کتابی جمله از قصه‌های «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» می‌شمردند است، می‌گفتند که این قرآن داستانهای بدون اسناد و مدرکی است، که از گذشتگان سینه به سینه نقل شده است، که آنها را این اشاره به پیامبر صلی الله علیه وسلم است در عبارت‌های عمده با فکر و اندیشه توسط اصحاب خویش نوشته است تا که محفوظ بماند.

کافران در جنب که قرآن را زیر سوال بردند، شخصیت بزرگوار رسول الله صلی الله علیه وسلم را هم زیر سوال می بردند که به اصطلاح آنرا «اُكْتَتَبَهَا» کاپی یارونویسی کرده است، و همچنان یارانی خیالی برای پیامبر صلی الله علیه وسلم می تراشیدند. در این آیه مبارکه دومین اتهام که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد کردند همانا اینست که: قرآن افسانه‌های پیشینیان و نشأت‌یافته از اخبار و خرافات آنان است و محمد صلی الله علیه وسلم قرآن را از زبان مردمی دیگر برگرفته و از آنها کاپی برداشته و یا اینکه: بعد از آن‌که آنها را بازنویسی کرده آن را از دهان کسانی که بر وی املا می‌کنند، حفظ میکند و خوب یاد می‌گیرد زیرا او خود آمی و ناخوان بوده توان این را ندارد که آن را از روی این نوشته‌ها حتی بخواند.

حضرت ابن عباس (رض) میفرماید: گویندگان این سخن عبارتند از: «نضر بن حارث» و پیروانش. و افک یعنی بدترین دروغ. (البحر ۴۸۱/۶).

اولاً باید گفت که: قرآن کتاب بی نهایت علمی است نه کتاب افسانه. ثانیاً؛ قرآن ساخته و پرداخته دست بشر نیست، بلکه فرستاده‌ی کسی است که به تمام اسرار عالم علم دارد. قرآن عظیم الشان با عظم ترین کتابی که حاوی دستوراتی اسرار آمیز می باشد، که با تأسف ما بشریت توان آنرا نیافته ایم که بر همه اسرار آن دست یابیم و آنرا سرمشق و رهنمای عمل در زندگی خویش قرار دهیم.

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٦﴾

بگو: آن را ذاتی نازل کرده است که نهانیهای آسمان و زمین را می‌داند. یقیناً او امرزگار (و) مهربان است. (۶)

تفسیر:

«يَعْلَمُ السِّرَّ...»: اشاره به این است که قرآن ساخته و پرداخته مغز بشر نیست و با کمک این و آن تنظیم نوشته و تحریر نشده است، بلکه تألیف این کتاب با عظمت الله متعال است این کتاب معجزه بوده و یکی از اسرار جهان بشریت است.

طوری‌که در این آیه مبارکه می فرماید: ای محمد! بگو: خدای دانا و توانا آن را نازل کرده است که هیچ چیز در آسمان و زمین بر او پوشیده نیست.

«إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا» خدای قادر درکیفر و عقوبت شما تعجیل نمی‌کند، بلکه به عنوان دلسوزی و رحم به حال شما مهلت میدهد؛ زیرا میدان بخشودگیش وسیع و نسبت به بندگان مهربان است. و حتی دروازه توبه اش برای کفاری که قرآن را افسانه بیس و پیامبر صلی الله علیه وسلم را دروغگو مخاطب نموده است هم باز است.

باید با تمام قوت و صلابت گفت که قرآن، ساخته دست بشر نیست، بلکه فرستاده‌ی کسی است که به تمام اسرار عالم آگاهی همه جانبه دارد. قرآن عظیم الشان حاوی دستوراتی اسرار آمیز است. که از همه بشر می خواهد تا آنرا درک، و رهنمود زندگی خویش قرار دهد.

وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا ﴿٧﴾

وگفتند: این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای به سوی او نازل نشده که همراه او بیم دهنده باشد؟ (۷)

تفسیر:

در این آیه مبارکه سومین اتهام که از جانب مشرکان وارد می شد، اتهام است که در شخص پیامبر صلی الله علیه وسلم میباشد: آنان می گفتند: این چه پیامبری است که مانند ما غذا میخورد و مانند ما و برای انتظام امور زندگی خویش به دنبال کسب کار و بار و معاش در بازارها می‌گردد؟ او نه فرشته است و نه پادشاه؛ زیرا فرشته خوراک نمی‌خورد و پادشاه

در بازار رفت و آمد ندارد. یعنی چرا الله متعال با وي فرشته‌اي را براو موظف نساخته که؛ وي را در امر رسالت ياري و پشتيباني و تصديق کرده و بر رسالت وي شهادت دهد. قابل تذکر است که: در جمله «ما لِهَذَا الرَّسُولِ» علاوه بر اين که او را انکار می‌کنند متضمن مسخره و استهزاء نیز هست.

أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ﴿٨﴾

یا [چرا] گنجي به سوي او افکنده نمي شود؟ یا باغي براي او نمي باشد که از [میوه هاي] آن بهره مند شود؟ و ستمکاران گفتند: [اي مردم!] شما جز مردی جادو شده را پیروي نمي کنید!! (۸)

تفسیر:

به تأسف باید گفت که: برخي از انسانها، کمال را عیب و نقص تلقی می کنند، زندگی عادی رسول الله صلي الله عليه وسلم و حضوروي در میان مردم، که برای رهبر کمال است، آنرا هم زیر سؤال بردند و گفتند:

چرا گنجي و خزانه اي از آسمان بر وي نیامده تا از کار و کسب بی‌نیازش گرداند؟ یا چرا باغي سبز و خرمي باغ پر از میوه برایش نداد که از میوه‌هاي آن بهره گیرد؟ در آیه مبارکه کافران به مؤمنان می گفتند: «وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا»: ای گروه مؤمنان! شما فقط از یک انسان افسون شده که عقل وي مغلوب سحر و جادو شده، و عقل خویش را از دست داده است و او گمان میکند که پیامبر خدا می باشد پیروي و اطاعت می کنید. از این تعبیر جاهلانه شان بر می آید که: تمام این پیشنهادهای و سخنان شان ظالمانه و ستمگرانه و به دور از عدل و انصاف مطرح می شد.

باید گفت که: ظالمین و مستکبرین هر لحظه در جستجو بهانه گیری جدیدی بودند، همینکه از مطرح کردن یک بهانه مایوس می شدند، دست به طرح بهانه‌ی و دسیسه و بهانه تراشي جدیدی می زدند، و به اصطلاح بهانه جدید را جایگزین بهانه قدیمی خود می ساختند. بطور مثال در آیه قبلی خواندیم که مشرکین مطرح ساختند که پیامبر نباید برای دست آوردن مایحتاج و رفع ضروریات زندگی و معیشت روزمره خویش از جمله نان و غذا، در میان مردم حضور یابد. طوریکه در (آیه 7 این سوره) یاد شد که کفار می گفتند: «ما لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ» (این چه پیامبري است که غذا میخورد و در بازارها راه می رود؟).

در آیه متذکره توقع کفار اینست که پیامبر صلي الله عليه وسلم باید خودکفا باشد تا به حضور در بازار و میان مردم احتیاج و ضرورتی نداشته باشد، و «يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ» (آیه 8 فرقان) [چرا] گنجي به سوي او افکنده نمي شود؟ یا باغي براي او نمي باشد. باید گفت که خواست خداوند متعال در مورد محمد صلي الله عليه وسلم این بود که او در صفوف مسلمانان فقیر و در وضع و حال آن قرار گیرد، و خود آن حضرت صلي الله عليه وسلم هم برای خود این را پسند فرموده بود. طوریکه در مسند امام احمد و جامع ترمذی از حضرت ابو اسامه مروی است که رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: پروردگارم به من فرمود که تمام بطحاء مکه و کوه‌هاي آن را برای تو طلا خواهم کرد، من عرض کردم که خیر، پروردگار! این مورد پسند من است که روزی سیر باشم (که بر آن الله را شکر بگویم) و روزی گرسنه باشم (که بر آن صبرکنم)، و حضرت عایشه فرمود که رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: که اگر می خواستم کوه هاي طلا همراه با من به گردش در می آمدند. (تفسیر مظهري).

خلاصه ي ان این است که مانند عموم انبیاء در فقر و فاقه مبتنی بر مصلحت عموم مردم و هزار ها حکمت الهی است، و باز هم مانند آنها بر این حالت اجباري نیست، بلکه اگر آنان بخواهند، خداوند آنها را بسیار ثروتمند و مالک اموال می گرداند، ولی الله متعال ذات

آنها را به گونه ای قرار داد، که با مال و ثروت علاقه ای ندارند و فقر و فاقه را پسند می کنند.

أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ﴿٩﴾

ببین چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند، در نتیجه هیچ راهی نمی یابند. (۹)
تفسیر:

رها کردن منطق و معجزه و کمالات پیامبر و رفتن به سراغ مال و مقام و بهانه جویی، گمراهی است.

الله متعال در این آیه مبارکه میفرماید: «أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا» ای محمد! نگاه کن چگونه درباره ی تو آن سخنان عجیب، سخنان دروغین عجیب و غریب را بر زبان آوردند؟ سخنانی که از منتهای دوری از حق گویی به «ضرب المثل» می ماند.

هدف از کلمه «الأمثال»: در آیه مبارکه؛ عبارت است از پیش کردن مثال های بی پایه و بی اساس و تشبیهات نادرست و ناروا و در نهایت مطرح ساختن پیشنهادات عجیب و غریب علی صابونی مفسر تفسیر صفوة التفسیر مینویسد:

کفار برای پیامبر صلی الله علیه و سلم پنج صفت را ذکر کردند و معتقد بودند این صفات مخل رسالت میباشند؛ زیرا آنها گمان می کردند که پیامبر باید در جسم و بدن بر دیگران برتری داشته باشد، و این اوج نادانی و سفاهت است.

خدا به دو صورت سخن پوچ آنها را رد کرده است: اول، متعجب ساختن پیامبر صلی الله علیه و سلم از تناقضات شان؛ چرا که گاهی می گفتند شاعر است و زمانی می گفتند ساحر است و زمانی هم می گفتند دیوانه است. تا جایی که سخنان بی پایه و اساس و نادرست به دلیل عجیب و غریب بودنش به صورت «ضرب المثل» در آمده است. دوم، اگر خدا می خواست چیزهای بهتر از موارد پیشنهاد شده توسط آنان را به پیامبر خود عطا می کرد. و از آنچه آنها تصورش را می کردند، بهتر و مهمتر به او می داد.

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا ﴿١٠﴾

بزرگ [و خجسته] است کسی که اگر بخواهد بهتر از این را برای تو قرار می دهد باغ هایی که از زیر (قصرها و درختان) آن نهرها روان است و برای قصرهایی مجلل قرار میدهد. (۱۰)

تفسیر:

در آیات قبلی بیان شد که کفار از پیامبر صلی الله علیه و سلم، توقع گنج و باغ را بعمل آوردند، در این آیه مبارکه میفرماید: اگر الله متعال بخواهد به جای يك باغ، باغ هایی را در اختیار پیامبر می گذارد.

و هدف از فرموده پروردگار با عظمت که میفرماید: «تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ» برکات الهی بزرگ و خجسته، نامش مقدس، فضایلش عام، خیرش بسیار و جلالش عظیم است؛ همان ذاتی که هرگاه بخواهد ای پیامبر بهتر از آنچه را که کافران نام بردند برایت ارزانی می دارد. یعنی عظمت پروردگار به حدی است که اگر می خواست، از نعمتهای دنیا، بهتر از آن برایت قرار می داد که آنها گفته اند.

«جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»: اگر الله متعال می خواست باغ ها و بستانهایی متعدد به تو عطا میکرد که در آن نهرهای آب زلال و گوارا جاری است.

جمال مناظر آن ها دلگشا و بها و رونق آن ها روح افزاست آری!

باغ های به تو عطا می کرد، نه آنچنان که آنها می گفتند: چرا باغی ندارد که از آن بخورد؟! «وَجَعَلَ لَكَ قُصُورًا»: و اضافه بر آن باغ ها، قصرهای بلند و وسیع و باشکوه مانند کاخ شاهان، به تو عطا میکرد.

مفسر ضحاک میفرماید: وقتی مشرکین بینوایی را برای پیامبر عار و ننگ قلمداد کردند،

پیامبر غمگین شد، آنگاه جبرئیل نزد او آمد و او را دلداری داد، در آن هنگام که سرگرم صحبت کردن با جبرئیل بود، ناگهان دری از آسمان گشوده شد، آنگاه جبرئیل گفت: ای محمد! مژده باد این رضوان خزانه دار بهشت است. از جانب خدایت آمده است که تو را راضی کند.

آنگاه رضوان بر پیامبر سلام کرد و گفت: خدا تو را مخیر کرده است که «پیامبر و پادشاه باشی» یا «پیامبر و بندهی خدا». با خود دسته کلیدی نورین و درخشان داشت. سپس گفت: این کلید گنجینه‌های زمین می‌باشند. پیامبر صلی الله علیه و سلم به جبرئیل نگاه کرد و با او مشورت نمود، اما جبرئیل با دست اشاره کرد که فروتن باشد. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: بلکه ترجیح میدهم که پیامبر و بنده باشم. بعد از آن تا زمانی که در قید حیات بود، آسوده خوراکی نخورد. (حاشیه‌ی شیخ زاده بر بیضاوی ۴۴۴/۳).

شان نزول آیه 10:

792- ک: ابن ابوشیبہ در «مصنف» و ابن جریر و ابن ابوحاتم از خیمه روایت کرده اند: خدا به پیامبر گفت: اگر خواسته باشی گنجینه‌های روی زمین و کلیدهای آنها را به تو ببخشم، این کار نعمت‌های آخرت را که نزد ما موجود است کم نمی‌کند و اگر خواسته باشی هر دو را یک جا در آخرت به تو بدهم. پیامبر گفت: هر دو را در آخرت به من عطا نما. پس آیه «تَبَارَكَ الَّذِي إِن شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ» نازل شد.

همچنان روایت شده است که این آیه را رضوان کلیددار بهشت درحالی که جبرئیل علیه السلام نیز همراه وی بود، بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل کرد. چون رضوان فرود آمد، بر رسول الله صلی الله علیه وسلم سلام کرد و گفت: ای محمد! رب العزه به تو سلام می‌گوید و بعد از آن این صندوقچه‌ای است ناگهان دیدند که صندوقچه‌ای از نور است که می‌درخشد سپس گفت: پروردگارت به تو می‌گوید: کلیدهای گنج‌های دنیا درون این صندوقچه است و بدان که دادن اینها به تو، از عطایای آخرت نیز به اندازه بال پشه‌ای کم نمی‌کند. در این اثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم به سویی جبرئیل علیه السلام نگریستند، نگاهی حاکی از آنکه مشورت وی را می‌طلبند، جبرئیل علیه السلام دست‌خویش را بر زمین زد. یعنی: به این امر اشاره داشت که نپذیرند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: ای رضوان! مرا به آنها نیازی نیست، نزد من فقر و این که بنده‌ای شکیب و شکرگزار باشم دوست‌داشته‌تر است. رضوان گفت: چه نیکو انتخابی کردی، الله با توست.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات متبرکه قبلی به رد شبهه‌ها پرداخته شد، اینک در آیات (11) الی (20) موضوعاتی در باره انکار و احوال مشرکان در روز رستاخیز، گردهمایی مردم در آن روز، و این که: پیامبر بشر است، به بیان گرفته میشود.

همچنان در آیه 20 بجواب آنانی پرداخته میشود که: می‌گفتند: این چگونه ممکن است کسی که پیامبر باشد، و مثل سایر انسانها، بخورد و بیاشامد و مانند سایر مردم در بازار راه برود و خرید و فروش کند؟! و

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا ﴿١١﴾

(اینها همه بهانه است) بلکه آنها قیامت را تکذیب کرده اند و ما برای کسی که قیامت را انکار کند آتش سوزانی آماده کرده ایم. (11)

تفسیر:

بل: بلکه، یعنی، آن اوصاف و شبهات پنجگانه‌ای که در پیش بیان شد و با پیامبری تعارض دارد، مردود است. الساعه: روز قیامت، رستاخیز، معاد.

«سعیرا»: آتش سوزان، دوزخ.

دیده می‌شود که: سرچشمه‌ی همه بهانه‌گیری‌های را که کفار، در برابر پیامبر صلی الله

علیه وسلم، مطرح می‌داشتند ناشی از بی‌اعتقادی شان از برپایی روز قیامت سر چشمه می‌گیرد. به یاد داشته باشید که: تکذیب از قیامت بی‌نهایت خطرناک است. و مطابق حکم قرآنی؛ گناه بزرگی بوده و عذاب بزرگی راهم به دنبال دارد.

در این آیه مبارکه میفرماید: ای پیامبر! کافران به این علت که تو غذا نمیخوری و در بازارها راه می‌روی، تو را تکذیب نکرده‌اند بلکه آنها در حقیقت حساب و روز بازگشت یعنی روز معاد و قیامت را تکذیب کرده‌اند. منشأ انکار آنها از وحدانیت الله متعال و حقانیت دعوتت است.

طوری‌که امام طبری در تفسیر این آیه میفرماید: یعنی مشرکان به خاطر این که خوراک میخوری و در بازار میگردی، خدا را تکذیب نکرده و حقیقتی را انکار نمی‌کنند که تو آورده‌ای، بلکه به این سبب است که آنها به روز رستاخیز ایمان و یقین ندارند و آن را تکذیب می‌کنند. و ما هم برای آنان که حشر را تکذیب می‌کنند، آتشی آماده داریم که بر آنان زبانه کشیده و شعله‌ور است. (تفسیر طبری ۱۴۰/۱۸).

إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْطًا وَرَفِيْرًا ﴿١٢﴾

چون [دوزخ] از فاصله‌ای دور آنان را ببیند، خشم و خروشی از آن میشنوند. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَغِيْطًا»: خشم، فریاد خشم. زفیرا: خروش بر آوردن، جوشش، صدای تند بازدم که از انتهای جوف بیرون میریزد، فریاد و ناله. [هود/۱۰۶] (انبیاء/۱۰۰).
راغب اصفهانی گفته است این آیه مانند «تَكَادُ تَمِيْرُ مِنَ الْعَيْطِ؛ ملك آیه: 8» است که آن نیز درباره جهنم است

«رَفِيْرًا» زفیر: خروشی است که به هنگام شدت خشم از درون شخص بیرون می‌آید. یعنی: دوزخ چنان بر کفار قهر، خشمگین و خروشان است که نزدیک است از شدت خشم بر آنان، از هم بدرد. (تفسیر نور: مصطفیٰ خرمدل) همچنان «رَفِيْرًا» به معنی فریاد باشد مانند «سَمِعُوا لَهَا شَهِيْقًا وَ هِيَ تَفُوْرُ مَلِك/ 7» رجوع شود به (انبیاء/ 100) این لفظ سه بار در قرآن تذکر یافته است.

تفسیر:

و نعره‌ای مانند نعره‌ی الاغ را از آن میشنوند. ابن عباس (رض) گفته است: وقتی انسان به سوی آتش کشیده میشود، آتش مانند قاطری که جو را دیده است، صدا درمی‌آورد و نعره‌ای بر می‌کشد که همه کس از آن می‌ترسد. به خاطر ایجاد خوف و ترس، «رُؤِيْت» به «مِنْ مَكَانٍ بَعِيْدٍ» مقید شده است.

مساحت و وسعت دوزخ، آن قدر بزرگ و عظیم است که روز قیامت اگر از او سؤال کنند: آیا پر شدی؟ میگوید: آیا باز هم هست؟ «هَلْ امْتَلَأْتِ وَ تَقُوْلُ هَلْ مِنْ مَزِيْدٍ» (ق، 30) ولی با همه‌ی بزرگی دوزخ، خلاقار در آن، مکان تنگی دارد. مانند وجود میخ در دیواری بزرگ که هم بزرگی دیوار حقیقت دارد و هم تنگی مکان میخ

وَإِذَا أَلْفَوْا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقْرَنِيْنَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُوْرًا ﴿١٣﴾

و هنگامی که آنانرا در حالی که با غل و زنجیر به هم بسته شده اند در مکانی تنگ از آن آتش سوزان بیفکنند، در آنجا فریاد مرگ خواهی سر دهند. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُقْرَنِيْنَ»: کسانی که دست‌ها و پاهایشان را با غل و زنجیر به هم بسته باشند (ابراهیم آیه: 49).

تفسیر:

«وَإِذَا أَلْفَوْا مَكَانًا ضَيِّقًا»: وقتی که کفار در جهنم به جایی تنگ در حالیکه دستهای شان با زنجیرها به گردنهای شان انداخته و بسته شده است در تنگنایی سخت از دوزخ بیندازند آن‌ها از شدت خوف و ترس چیغ و فریاد می‌کشند.

«قرن» طنابی است که به آن چیزی را می بندند. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از این معنی مورد سؤال قرار گرفتند پس فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آنان با چنان فشاری به دوزخ در آورده می شوند چنان که میخ به فشار در دیوار فرو برده می شود». ابن عباس (رض) فرموده است: جای آنان به حدی تنگ می شود که حتی جای نیزه انداختن نمی ماند. (البحر ۴۵۸/۶).

«دَعُوا هُنَالِكَ ثُبُوراً»: «دَعُوا»: فریاد می دارند. ندا می زنند، آرزوی مرگ خود را می طلبند. «هُنَالِكَ»: در آن مکان تنگ.

«ثُبُوراً»: هلاک. یعنی فریاد می زنند، دوزخیان میگویند: ای مرگ بیا و ما را دریاب، وقتت فرا رسیده است.

مرگ ما را دریاب تا نابود شویم و از عذاب نجات یابیم. (سوره: نبا / 40).

در چنان مکانی بر خود شیون و زاری و واویلا سرداده و میگویند: ای وای بر ما! ای مرگ بر ما! و برای رهایی از آزاری شدیدتر از مرگ، مرگ را آرزو میکنند. گفته اند: شدیدتر از مرگ آن است که برای رهایی از آن مرگ را آرزو کنند.

ابن کثیر میفرماید: «ثبور»: جمع کننده معانی هلاکت، بریادی، ویرانی و زیان است». در حدیث شریف به روایت انس بن مالک (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «اولین کسیکه بر وی جامه ای از آتش پوشانده میشود ابلیس است، او آن جامه را بر پیشانی خویش گذاشته و از پشت سر خویش آن را میکشد درحالیکه نسل وی به دنبال وی اند و در این حال فریاد می کشد: ای هلاکت! کجایی، مرا دریاب! و نسل و تبار وی هم فریاد میکشند: ای هلاکت ما را دریاب! تا چون در پرتگاه دوزخ قرار داده شوند، ابلیس میگوید: یا ثبوراه! یعنی: ای هلاکت! مرا دریاب. و نسل و تبارش نیز چنین صدای را سر میدهند، در این وخت است که برای شان گفته میشود:

لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا ﴿١٤﴾

[به آنان می گویند:] امروز یک بار درخواست مرگ نکنید، (بلکه برای خود) بارها نابودی را بخواهید. (۱۴)

تفسیر:

«ثُبُوراً كَثِيراً»: هدف از آن واویلاها و ناله های پشت سر یکدیگر را می گویند بطور مثال صدا میزنند و ای مرگ و ای مرگهای مکرر است. در قیامت، برای کفار فریادرسی نیست آنان در دوزخ به زاری می گیرند. به آنان گفته می شود: امروز یکبار مرگ خود را نخواهید، بلکه بارها و بارها مرگ خود را بطلبید؛ زیرا عذاب و آزار سختی که در آن قرار دارید، و مدت این عذاب طولانی و پایان ناپذیر است در حالیکه سختی و عذاب مرگ چند لحظه ای بیش نیست، مقتضی آن است که همیشه و هر لحظه آن مرگ را آرزو کنید.

زیرا هرگز گرفتاری تان را گشایشی روی نمی دهد و ابداً غم و پریشانی تان از بین نمی رود. و بدین ترتیب آنها از قبول شدن دعا و تخفیف عذاب و از تحقق آرزوی هلاکت و نابودی است که نجات دهنده آنان از آن عذاب سخت است. ناامید می گردند.

قُلْ أُولَٰئِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا ﴿١٥﴾

بگو: آیا این [آتش سوزان] بهتر است یا بهشت جاودانی که به پرهیزکاران وعده داده اند که پاداش و بازگشت گاه آنان است؟ (۱۵)

تفسیر:

قرآن عظیم الشان میفرماید که: بهشت، جاودانی است. و وعدهی الله متعال در مورد جنت، هم قطعی است.

ای پیامبر! به طریق توبیخ و سرزنش به کافران بگو: آیا این آتش زبانه کشیده بهتر است، یا بهشت جاودانی است که حق تعالی به بندگان پرهیزگار، شایسته، با اخلاص خویش در مقابل عمل نیکشان وعده داده شده.

ابن کثیر فرموده است: الله میفرماید: ای محمد! چنین است وضع و حال بدبختان که دوزخ با چهره‌ای درهم کشیده و بسیار خشمگین و غرآن آنها را می‌پذیرد، پس به زنجیر کشیده میشوند و در مکانی تنگ جا می‌گیرند، به گونه‌ای که قدرت حرکت و بازکردن زنجیر را ندارند و نمی‌توانند از آن وضع رها شوند، آیا چنین وضعی بهتر است یا بهشت جاویدان که الله متعال وعده‌ی آن را به متقیان داده است؟ (تفسیر ابن کثیر ۲/۶۲۶).

امام فخر رازی میفرماید: اگر گفته شود: چگونه به آنها گفته می‌شود: آیا عذاب بهتر است یا بهشت جاویدان؟ و آیا درست است عاقل بپرسد: آیا شکر خوب است یا حنظل؟ در جواب می‌گوییم: در موقع سرزنش و توبیخ چنین سؤالی درست است؛ مثلاً آقایی مالی را به بنده‌اش می‌دهد، اما بنده از قبول آن امتناع می‌ورزد و تکبر نشان می‌دهد، آنگاه آقا او را به شدت میزند و به عنوان توبیخ می‌گوید: نوش جان! آیا این لذت بخش است یا آن؟ (تفسیر کبیر ۲۴/۵۷).

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا ﴿١٦﴾

در آنجا هر چه بخواهند در حالی که جاودانه اند برای آنان فراهم است، این بر عهده پروردگارت وعده ای است درخواست شده [و مورد انتظار اهل ایمان از خدای بخشنده و کریم.] (۱۶)

تفسیر:

انسان، تنها در بهشت است که به همه‌ی آرزوهای دلخواه خویش دست می‌یابد: «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ» در بهشت هر نعمتی را که آرزو می‌برد، برایشان فراهم میشود. در بهشت، هر چه بخواهند هست.

«لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ» ولی در مورد دوزخیان چنین نیست. طوری که قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَ جِيلٌ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكِّ مُرِيبٍ» (آیه 45 سوره سبأ) (سرانجام) میان آنان و آن چه میخواستند جدایی افتاد، همان گونه که از دیر باز با امثال ایشان چنین شد، زیرا آنان در شك و تردید سختی بودند).

«خَالِدِينَ»: برای همیشه در آن باقی خواهند ماند.

«عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا»: الله متعال عمل به وعده‌های خود را بر خود لازم کرده است. یعنی: این وعده‌ای است که بهشتیان وفا به آن را از پروردگارشان درخواست کرده‌اند و او هم به این وعده وفا می‌کند و مسئول تحقق این وعده است.

وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَنْتُمْ أَصَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿١٧﴾

و [یاد کن] روزی را که الله آنان را و آنچه را بجای الله می‌پرستیدند جمع کند، و (به معبودان) میگوید: آیا شما این بندگانم را گمراه کرده‌اید، یا خودشان راه را گم کردند؟ (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا يَعْبُدُونَ»: هدف عیسی و عزیرو فرشتگان و دیگر ذوی‌العقولی است که پرستش شده‌اند (مراجعه شود به سوره های: مائده /آیه 116، توبه/آیه 30، انبیاء /آیه 26، سبأ / آیات 40 و 41). (تفسیر نور مصطفی خرمدل).

تفسیر:

«وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» قبل از همه باید گفت که: خدا پرستی، در فطرت همه‌ی انسان‌ها وجود دارد و انحراف بشر عارضی است. در این آیه مبارکه میفرماید: آن روز پرخوف و ترس را به یاد بیاور (روز رستاخیز) خدای متعال کافران را با درختان و سنگ‌هایی که میپرستیدند.

یکجا محشور میسازد. این بدین معنی است که: در قیامت، غیر از انسان موجودات دیگری نیز مبعوث خواهند شد، مانند بت‌ها.

مجاهد گفته است: آنها عبارتند از عیسی و عَزِیر و فرشتگان. «فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلُّتُمْ عِبَادِي هُوَ لَا» سپس از آن معبودان باطل می پرسد: آیا شما بودید که بندگانم را از صراط مستقیم، از شاهراه هدایت به بیراهه کشانده و ایشان را به سوی پستی و گمراهی فراخواندید؟ «أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ» یا که آن‌ها خود از راه هدایت منحرف شدند و بی‌آنکه شما دستورشان دهید به عبادت شما برخاستند؟

قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا ﴿١٨﴾

انها (در جواب) می‌گویند: تو را به پاکی یاد می‌کنیم، برای ما سزاوار نیست که غیر از تو دوستانی بگیریم، بلکه آنان و پدرانشان را (از همه نعمت‌های دنیوی) برخوردار ساختی تا آنجا که یاد تو را فراموش کردند، و قوم هلاک شده بودند. (۱۸)

تفسیر:

کلمه «سُبْحَانَكَ» در دو مورد بکار برده می‌شود؛ یکی در مورد تعجب و دیگری در مورد برخورد با عقائد و سخنان انحرافی.

«قَالُوا سُبْحَانَكَ» با ابراز تعجب از این گفته می‌گویند: پروردگارا! ما تو را از کار زشت و ننگین این گروه مشرک، تنزیه و تقدیس می‌کنیم؛ تو برتر و والاتر از آنی که ما به جای تو مورد پرستش قرار گیریم یا ما جز تو دوستانی بگیریم؛ «مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ» نه ما و نه هیچ کس حق نداریم برای شریک قرار دهیم و در عبادت دیگری را شریک تو قرار دهیم.

«وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ»: ولی تو خود این گروه کافر را از انواع نعمت‌ها همچون مال، جاه، فرزندان، سلامتی و تندرستی برخوردار گردانیدی تا بدانجا که دینت را فراموش کرده و از یادت غافل شدند.

«وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا» آنان در حقیقت قومی هلاک شده بودند که خواری و خذلان از طاعت رحمان بازشان داشت، در نتیجه دچار زیان و خسران شدند.

الله متعال کافران را توبیخ نموده و میفرماید:

فَقَدْ كَذَّبَكُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِمُ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ﴿١٩﴾

قطعاً [خدایانتان] در آنچه می‌گفتید شما را تکذیب کردند در نتیجه نه می‌توانید [عذاب را از خود] دفع کنید و نه [خود را] یاری نمایید و هر کس از شما شرک ورزد عذابی سهمگین به او می‌چشانیم (۱۹)

تفسیر:

باید یادآور شد که: انسان مشرک در قیامت از هیچ حمایتی برخوردار نیست و از عملی ساختن هر اقدامی برای نجات خود عاجز و ناتوان است.

«فَقَدْ كَذَّبَكُمْ بِمَا تَقُولُونَ» به مشرکان گفته میشود: اینک آن خدایان‌تان که به ناروا مورد پرستش قرار داده‌اید، شما را در ادعا و افتزای‌تان تکذیب کرده‌اند. یعنی اینکه: معبودهای خیالی و بت‌ها، نه تنها یار شما نیستند، بلکه کار شما را نیز تخطئه و تکذیب می‌کنند.

«فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا» پس ای کافران! قدرت دفع عذاب را از خود ندارید و نمی‌توانید در رهایی از این بلایا به خود کمک هم نمایید.

«وَمَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ نَذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا»: بعد از آن آیه مبارکه تمام مکلفان را مورد خطاب قرار داده میفرماید قطعاً هر کس بر کفر بمیرد و به علت شرک ورزی بر خویشتن ستم کند، او را در آتش جهنم عذاب سختی است.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ﴿٢٠﴾

ما هیچیک از رسولان را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند، و بعضی از شما را، وسیله امتحان بعض دیگر قرار دادیم، آیا صبر و شکیبایی میکنید؟ (و از عهده امتحانات بر می آئید) و پروردگار تو بصیر و بینا بوده و هست. (۲۰) **تفسیر:**

همانطوریکه در آیهی هفتم این سوره، مبارکه بهانه جویی کفار را دربارهی زندگی عادی پیامبر اسلام مطالعه نمودیم، خداوند متعال در این آیه میفرماید: همهی انبیاء غذا می‌خورند و با مردم و در میان آنان بودند، و مصروف کسب و کار و تجارت در بازارها رفت و آمد می‌کردند.

در این آیه مبارکه میفرماید: پس چرا آنان این را از تو انکار می‌کنند و بر تو ایراد می‌گیرند؟ این آیه در جواب گفتهی آنهایی آمده است که میگفتند: «ما لهذا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ؟ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تَصْبِرُونَ» و بعضی از انسان‌ها را برای بعضی دیگر وسیلهی بلا و آزمایش قرار دادیم، خدا ثروتمند را به فقر و شریف را به پستی و تندرست را به مریض مبتلا می‌کند تا صبر و تحمل و ایمانتان در بوتهی آزمایش قرار گیرد و معلوم شود که آیا سپاسگزارید یا ناسپاس؟ (تفسیر صفوة التفاسیر علی صابونی)

حسن بصري فرموده است: نابینا می‌گوید: اگر خدا میخواست مرا مانند فلان بینا می‌کرد و بینوا می‌گوید: اگر خدا میخواست مرا نیز مانند فلان ثروتمند می‌کرد، و مریض می‌گوید: اگر خدا میخواست مرا هم مانند فلان تندرست و سالم می‌کرد. (تفسیر طبری ۱۴۴/۱۸). «وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا» پروردگارت همواره بینا است و میداند چه کسی شکیبا است یا نالان، و میداند چه کسی سپاسگزار است و چه کسی یک ناسپاس؟

شان نزول آیه 20:

793- واحدي از طریق جویبر از ضحاک از ابن عباس(رض) روایت کرده است: چون مشرکان رسول الله را به خاطر فقر و نیازمندی سرزنش کردند و گفتند: چگونه پیغمبر است که غذای ناچیز می‌خورد و در بازارها گردش میکند. گفتار آنها پیامبر صلی الله علیه وسلم (را اندوهگین ساخت. پس آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ...» نازل شد. (واحدي 655 از اسحاق بن بشر از جویبر مفصل ذکر کرده است.

این اسناد جداً ضعیف است اسحاق متروک و جویبر و ضحاک با ابن عباس(رض) ملاقات نکرده اند).

794- ابن جریر از طریق سعید و عکرمه از ابن عباس(رض) به این معنی روایت کرده. (طبری 26315).

پایان جزء هجدهم

خوانندگان گرامی!

در آیات (21 الي 29) موضوعاتی درباره ای درخواستهای ناروای مشرکان و فرجام شان را مورد بحث قرار میدهد. از آنجمله در آیات متبرکه (21 الي 24) به رد آنشبهه ای مشرکان می پردازد که میگویند: چرا خداوند فرشتگان را به سرزمین نمی فرستد تا بر حقانیت و ادعای محمد شهادت دهند و یا این که چرا الله را نبینیم که پیامبری محمد را تأیید کند؟

همچنان در آیات (25 الی 29) از فضاي خوفناک و حراس افکن روز قیامت و فرود آمدن فرشتگان در آن روز خبر می دهد که همگان زیر نظر فرشتگان اند و کفر پیشگان ظالم برای عمر از دست رفته و زیانده، انگشت حسرت و پشیمانی می گزند و میگویند: ای کاش از آن پیامبر اطاعت می کردیم و امروز را نمی دیدیم و فریب ابلیس را نمی خوردیم!

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا ﴿٢١﴾

و کسانی که به ملاقات ما امید ندارند می گویند چرا فرشتگان بر ما نازل نمی شوند، یا چرا پروردگاران را نمی بینیم؟ به راستی آنان خویشان را بزرگ شمردند و طغیان بزرگی کردند. (۲۱)

تفسیر:

خداوند متعال بعد از این که موضوع انکار نبوت را توسط مشرکین و تکذیب قرآن از جانب آنان در آیات فوقانی به بیان گرفت به تعقیب آن به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم به ارایه قصه های برخی از پیامبران پرداخته و در ضمن یادآور میشود که چه بلایی های نبود که به سر اقوام تکذیب کننده ی بیار نیامد.

باید یاد آور شد که: بی اعتقادی به قیامت، مایه ی بهانه گیری در برابر انبیاست کافرانی که به لقای پروردگار با عظمت در روز قیامت باور نداشته و آن موعد را انتظار نمی برند گفتند: «لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ» چرا الله متعال فرشتگان را بر ما نازل نکرد و خبر صدق محمد را به ما نگفتند؟

«أَوْ نَرَى رَبَّنَا» چرا پروردگار خود را به چشم سر نمی بینیم تا پیام رسالت را از خود وی بشنویم؟

ابو حیان در تفسیر خویش میفرماید: تمام این سخنان بر سبیل ایجاد دردسر و لجاجت و ماجراجویی آمده است وگرنه در صورتی که می اندیشیدند و عقل خود را به کار می گرفتند معجزاتی که حضرت محمد صلی الله علیه و سلم آورده بود کافی بود. (البحر ۶/۴۹۱).

«لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ»: قطعاً این گروه بد کار، بسیار از خود راضی و در تجاوز از حد بسی طغیانگر و سرکش اند؛ «وَعَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا» زیرا برای خویش مقام و منزلتی را خواستند که اصلاً شایستگی اش را ندارند. و مطابق اصطلاح مشهور مردم پای خویش را از لحاف خویش بیرون کرده و در ظلم و بغاوت از حد تجاوز کردند، تا به آخرین نقطه ی ستمگری و استکبار رسیدند.

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿٢٢﴾

روزی که آنان فرشتگان را می بینند، آن روز برای مجرمان هیچ مزه ای نیست؛ و آنان [به فرشتگان] میگویند: [از شما درخواست داریم که ما را] امان دهید [و آسیب و گزند عذاب را از ما] مانع شوید. (۲۲)

تفسیر:

«وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا»: ملایک به آنها می گویند: بهشت بر شما حرام و ممنوع است و از رحمت خدا دورید.

ابن کثیر گفته است: این گفتگو در حالت احتضار روی میدهد، آنگاه که ملایک به آنها مزه ای آتش دوزخ میدهند و مأمور قبض روح در وقت خروج روح کافر میگویند: ای روح ناپاک! از بدن و جسد ناپاک بیرون شو. و به سوی شراره ی آتش و گرمای بسیار سوزان و تیره بیرون شو. اما روح از خروج امتناع میورزد و در تمام بدن پخش و پراکنده می شود. آنگاه با شلاق آهنین او را میزنند، به عکس روح مؤمنان؛ چون در آن حالت به آنها مزه ای خیرات و مسرات میدهند: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (آیه: 30 فصلت) (همانا کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست، پس (براین عقیده) مقاومت نمودند، فرشتگان بر آنان نازل

میشوند (و میگویند): نترسید و غمگین مباشید و بشارت بادبر شما به بهشتی که پی در پی وعده داده میشدید. (تفسیر ابن کثیر ۶۲۸/۲).

وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا ﴿٢٣﴾

و ما به [بررسی و حسابرسی] هر عملی که [به عنوان عمل خیر] انجام داده اند، می پردازیم، پس همه آنها را غباری پراکنده می سازیم. (۲۳)

تفسیر:

«وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ» مشرکان اعمالی را انجام می دادند که در شکل و صورت عمل نیک بود، از قبیل نیکی کردن با پدر و مادر و صلهی رحم و غذا دادن به مساکن. و امثال آن، مگر الله متعال به سبب کفر و شرکشان، آن اعمالشان را هدر و بی ثمر گردانیده تا بدانجا که میفرماید: «فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا» و آنرا مانند گرد و غباری که در هوا پخش شده است پراکنده میسازیم؛ زیرا بر اساس و اصول درستی انجام نشده و تکیه گاهی از ایمان ندارد.

«هَبَاءً مَّنْثُورًا»: «هَبَاءً» خاک نرم را می گویند و «مَنْثُورًا» یعنی پخش شده. یعنی: غبار برباد رفته، یا خاکستر برباد رفته، یا ذرات غبار موجود در شعاع آفتاب یا روی آب. مفسر امام طبری میفرماید: یعنی آن را باطل میکنیم؛ زیرا آن را به خاطر خدا انجام نداده اند. بلکه به خاطر جلب رضای شیطان آن را انجام داده اند! هباء عبارت است از ذرات غبار ماندنی که در موقع تابش آفتاب از پنجره به داخل خانه وارد میشوند، و منثور یعنی پخش و پراکنده. (تفسیر طبری ۳/۱۹).

و امام قرطبی گفته است: خدا به سبب کفرشان اعمال آنها را باطل کرده و به صورت «هَبَاءً مَّنْثُورًا» در آورده است. (تفسیر قرطبی ۲۲/۱۳).

ابن کثیر می گوید: «دلیل هدر دادن اعمال کفار این است که آن اعمال فاقد شرط شرعی برای قبول می باشد زیرا شرط قبول اعمال، داشتن اخلاص همراه با پیروی از شرع است در حالیکه اعمال نیک کفار از این دو حالت خارج نیست: یا از اخلاص خالی است و یا از پیروی شرع به دور است.

خوانندگان گرامی!

روح کار، انگیزه و نیت کسی است که آن را انجام می دهد و گرنه عمل منهای عقیده و اخلاص، بی نتیجه و پوچ است. که قرآن عظیم الشان آنرا به اصطلاح «هَبَاءً مَّنْثُورًا» تعریف فرموده است.

قرآن عظیم الشان در جای دیگر عمل کفار را به خاکستری تشبیه نموده که باد تند آن را پراکنده سازد. «مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ» «ابراهیم، ۱۸» (مثال آنانیکه به پروردگارشان کفر ورزیدند اعمالشان مانند خاکستری است که تند بادی در یک روز طوفانی بر آن وزیده باشد، به هیچ چیزی از آنچه (در دنیا) کسب کرده بودند، قدرت ندارند. این همان گمراهی دور (ودر ازی) است).

و در (آیه: 39 /سوره نور) کار کفار به سراب تشبیه شده است، که انسان تشنه آن را آب می پندارد. «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فُوقَاهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (و آنانکه کفر ورزیدند، اعمالشان مانند سراب در دشت هموار است که (فرد) تشنه آنرا آبی گمان می کند، تا چون به آن نزدیک شود آن را چیزی نیابد، و الله را نزد خود یابد و حسابش را تمام و کامل به او بدهد، و الله سریع الحساب است).

تباه شدن عمل در برابر چشم انسان، از حسرت های او در قیامت است. «هَبَاءً» پس به کارها و تلاش های خود اطمینان نکنیم، شاید بدعاقبت شویم و اعمالمان بی اثر باشد.

بنابراین هر عمل پذیرفته شده‌ای باید دو اصل را داشته باشد تا مورد قبول قرار گیرد؛ یکی اینکه خالصانه برای رضای حق تعالی انجام گرفته باشد یعنی برچسب اخلاص و دیگر اینکه منطبق با سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد یعنی برچسب متابعت.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ﴿٢٤﴾

اهل جنت در آن روز، قرارگاه شان و استراحت‌گاهشان بهتر و نیکوتر است. (۲۴)

تفسیر:

بعد از اینکه در آیه فوق وضع کفار و زیانمندی کلی و ناامید کفار به بیان گرفته شده در این آیه مبارکه: مکان و منزلت بهشتیان در روز قیامت که از مکان و مأوای کفار بهتر است به بیان گرفته میشود. طوریکه میفرماید: «أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا» اصحاب بهشت در آخرت جایگاه بهتر و منزلتی نیکوتر دارند؛ آن‌ها در بهشت از نعمت و سرور و بهجت و نور برخوردارند.

نه رنجی دارند، نه خستگی‌ای، نه ترسی، نه اندوهی، نه زحمتی و نه گرفتاری. «وَأَحْسَنُ مَقِيلًا»: مکان آنها برای لذت بردن از خواب نیمروزی، از مکان و قرارگاه کفار بهتر است.

یعنی در آخرت مؤمنان در فردوس و بهشت قرار دارند و کفار در درکات دوزخ جا دارند. مقیل: قیلوله، به معنای استراحت نیمروز است، خواه همراه خواب باشد یا نباشد. هدف از مقیل، استراحت‌گاه شان در بهشت است. با در نظر داشت اینکه در بهشت خوابی نیست ولی استراحت‌گاهشان با حوران بهشتی به خوابگاه تشبیه شده است. ابن مسعود (رض) میفرماید: روز قیامت به نیمه نمی‌رسد که بهشتیان در بهشت قرار می‌گیرند و دوزخیان در آتش.

وَيَوْمَ تَشْقُقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا ﴿٢٥﴾

و به خاطر آور روزی را که آسمان با ابرها از هم شکافته می‌شود، و فرشتگان پیاپی فرستاده شوند. (۲۵)

تفسیر:

«تَشْقُقُ»: پاره پاره می‌گردد. اشارت به آن است که در آستانه قیامت، انقلابات و انفجارات شگرفی سراسر عالم هستی را فرا میگیرد و ابر غلیظی از گرد و غبار کرات متلاشی شده، صفحه آسمان را می‌پوشاند که در لابلای این ابر شکافی وجود دارد. «بِالْغَمَامِ»: به وسیله ابر. همراه ابر.

«وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا» و فرشتگان دسته دسته فرود آمده و مردم را در میدان محشر احاطه می‌کنند.

به قولی مراد این است: آسمان برای فرود آمدن فرشتگان از آن، در حالی شکافته می‌شود که ابری سپید از آن بیرون می‌آید.

ابن کثیر میفرماید: «آن ابر عبارت است از سایه روشنی‌های نور عظیمی که چشم‌ها را خیره میکند». «و فرشتگان چنان‌که باید، فرود آورده میشوند» گروهی بعد از گروه دیگر، پیاپی و در محشر خلائق را در احاطه خویش می‌گیرند.

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا ﴿٢٦﴾

آن روز سلطنت و پادشاهی حقیقی از پروردگار مهربان است. و آن روزی است که بر کافران بسیار دشوار خواهد بود. (۲۶)

تفسیر:

«الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ» در روز قیامت ملک و فرمانروایی راستین و حقیقی تنها و تنها برای خدای رحمان است. زیرا در آن روز، هر فرمانروایی دیگری جز فرمانروایی وی نابدود میشود. الله متعال در این موقف حاکم و مالک جزا میباشد و کسی دیگر با وی همراه نیست. تمام شاهان در پیشگاهش سر فروتنی فرو می‌نهند، و بزرگان در مقابلش سر تسلیم

خم کرده و گردنکشان در برابرش دست ذلت و خواری بر سینه می‌نهند. «وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا» آن روز دارای خوف و وهم و ترس و هبیتناک و خطر عظیمی که دربر دارد بر کفار بسیار سخت و دشوار است. چون واسطه‌ها، عذر خواهی‌ها، اموال و اولاد، فامیل و مقام، هیچ يك برای نجات کافران کارساز نیست، لذا آن روز بر آنان سنگین و دشوار است.

ولی بالعکس اما آن روز بر مؤمنان آسان است زیرا در آن برای ایشان کرامت‌ها و مژده‌های عظیم و مسرت بخش می‌رسد.

ابو حیان فرموده است: عبارت «عَلَى الْكَافِرِينَ» نشان می‌دهد که برای مؤمنان آسان است. در خبر آمده است: «آن روز برای مؤمن سبک و آسان است تا حدی که از اقامه‌ی یک نماز فرض که در دنیا اقامه کرده است آسانتر و سبکتر است» (البحر ۶/۴۹۵، اخراج از احمد بالفظ «و الذی نفسی بیده انه لیخفف علی المؤمن...» تا آخر.

در حدیث شریف آمده است که به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: یا رسول الله! روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال باشد چقدر روزی طولانی است؟ رسول الله صلی علیه وسلم فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آن روز چنان بر مؤمن سبک گردانیده می‌شود که حتی از وقت یک نماز فرض که در دنیا می‌خواند هم سبکتر است».

وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿٢٧﴾
(یادآور شو) روزی را که ظالم دست‌های خود را با دندان می‌گزد؛ می‌گوید: ای کاش من هم همراهی پیغمبر، راهی (ایمان و نجات را) درپیش می‌گرفتم. (۲۷)

تفسیر:

«الظَّالِمُ»: کافر. کسیکه با کفر و مخالفت با انبیاء، به خویشتن ظلم کرده است. سحنه دوم که در روز قیامت به مشاهده می‌رسد اینست که: «وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ» روزی را یادآورکن به آنان «روزی» که ظالم دست‌های خود را می‌گزد و پشیمان شده و از این که چرا فرمان الله متعال را اطاعت نکرده است برخوردار می‌شود. واقعا عذاب قیامت بسیار سخت است. طوریکه در جمله «يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ» می‌آید که: مشرک تنها يك انگشت و یا يك دست خود را نمی‌گزد، بلکه به گزدین هر دو دست خود اقدام می‌کند، و این گزیدن هر دودست کنایه از پشیمانی و افسوس است.

«يَعِضُ»: دست و یا انگشتان خود را می‌گزد، کنایه از خشم و پشیمانی است. و می‌گوید: «يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا» ای کاش از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی کرده و به هدایتش چنگ می‌زدم. ای کاش به پیامش ایمان آورده و به راهش پایبند می‌شدم. واقعیت هم همین است که در قیامت، وجدان‌ها بیدار میشود، در ضمن باید گفت که: رها کردن راه انبیا ظلم است.

(ظلم به خود و ظلم به انبیا) دو دوستی در يك قلب جا نمی‌گیرد. (دوستی پیامبر و دوستی انسان گمراه)

«خذلان» این است که انسان به حمایت کسی امید داشته باشد، ولی او انسان را رها کند. شأن نزول آیات 27 - 29:

795- ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: ابی بن خلف نزد سرور کائنات می‌آمد، ولی عقبه بن ابومعیط او را سرزنش و از این کار منع می‌کرد. پس الله متعال این آیه «وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿27﴾ یا وَيَلْتَنِي لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا ﴿28﴾ لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا ﴿29﴾» را نازل کرد. (طبری 26347).

796- وازشعبي و مقسم نیز مثل این روایت کرده است. (طبری 26348 از شعبي و 26349 از مقسم به طور مرسل روایت کرده. «زاد المسیر» 1049 و 1050).

يَا وَيْلَتَى لَيْتَى لِيَتَّبِعَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فَلَانًا خَلِيلًا ﴿٢٨﴾

اي واي، کاش من فلاني را [که سبب بدبختي من شد] به دوستي نميگرفتم. (٢٨)

تفسیر:

«فُلَانًا خَلِيلًا» لفظ (فلان) کنایه از شخصی است که او را از راه به در برده و آن عبارت است از «ابی بن خلف».

امام قرطبی میفرماید: برای این که تمام افراد مانند او را شامل شود او را به کنایه آورده و نامش را به صراحت نگفته است. (تفسیر قرطبی ٢٦/١٢).

لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا ﴿٢٩﴾

او [بود که] مرا به گمراهی کشانید پس از آنکه قرآن به من رسیده بود و شیطان همواره فروگذارنده انسان است (٢٩)

تفسیر:

«لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي» به راستی آن دوست کافر بود که مرا از قرآن پس از آنکه از سوی پیامبر صلی الله علیه وسلم به من رسید و پس از اینکه ایمان آوردم و هدایت شدم، مرا گمراه کرد و مرا به بیراهه کشانده بود.

«وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا» و شیطان انسان را گمراه می‌کند و او را فریب میدهد و در موقع نزول بلا از او دوری می‌کند، و او را یاری نمی‌دهد.

واقعاً شیطان هنگام امید، انسان را تنها و تنهارها می‌کند.

این هشداري است در مورد همدمي و همراهي با اشرار و دوستي بافجار؛ زیرا چه بسا آنان رفیق خود را به پرتگاه نار و خشم خدای جبار وارد کنند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «جز این نیست که صفت همنشین خوب و همنشین بد همچون صفت حامل مشک و دمنده در کوره آهنگري است؛ حامل مشک یا از مشک به تو میدهد، یا آن را از او میخري و یا از آن بویی خوش می‌یابی اما دمنده در کوره، یا لباست را میسوزاند، یا این که بوي پلید آن مشامت را آزار میدهد». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است که اصحاب از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: «کدامین همنشینان ما بهتر اند؟» رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من ذکرکم الله رؤيته وزاد في علمکم منطقه و ذکرکم بالآخرة عمله». «کسی که دیدنش شما را بهیاد خدا اندازد، منطق و بیانش بر علم و دانش شما بیفزاید و عملش شما را بهیاد آخرت اندازد».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (30 الي 34) موضوعاتی؛ دوری گزیدن از قرآن و درخواست مشرکان در مورد نزول یکپارچه ي آن، به بحث گرفته شده است.

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ﴿٣٠﴾

و پیامبر [خدا] گفت پروردگارا قوم من این قرآن را رها کردند (٣٠)

تفسیر:

«مَهْجُورًا»: متروک. رها شده. هجر و هجران آنست که انسان از دیگری جدا شود خواه با زبان باشد یا با بدن یا با قلب هجر (بر وزن قفل) به معنی هذیان آید مهجور به نظر بعضی هذیان است.

برخی از علماء در باره اصطلاح «مَهْجُورًا»: میفرماید که هدف از «مَهْجُورًا»؛ ترک قرآن، دوری گزیدن از شنیدن و اندیشیدن، عمل به احکام حلال و حرام آن، در اصول و فروع دین حاکم کردن و فیصله بردن بدان، درمان قلب و درون خود را از قرآن خواستن، و بالآخره عقائد و عبادات و اخلاق از آن آموختن است.

باید گفت: تنها تلاوت ظاهري قرآن عظیم الشان کافی نیست، بلکه عمل به احکام قرآن عظیم الشان نیز لازم و ضروري میباشد.

بعد از اینکه طعنه‌ی مشرکین به قرآن عظیم الشان به شدت خود رسید؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم شکوه کنان از اعمال قومش گفت: پروردگارا! قوم من قرآن را تکذیب و به آن ایمان نیاورده اند و آنرا پشت سر گذاشته و از گوش فرادادن به آن امتناع ورزیده اند. یعنی اینکه در حقیقت قوم از قرآن بر گردانده و آن را در تصدیق، تلاوت، تدبیر، عمل، تبلیغ و مرجع داورى رها کرده‌اند و فرو گذاشته اند.

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: منظور بازگفتن سخنان مشرکین نیست، بلکه هدف از آن ترساندن قومش است؛ زیرا وقتی که پیامبران به الله روی آورده و از قوم خود شکایت کنند، عذاب آنها را فراگرفته و مهلت نمی‌یابند.

ابن قیم الجوزی (رح) میفرماید که: «مهجور قرار دادن و وانهادن قرآن بر چند نوع است: یکی از این انواع: گوش ننهادن و ایمان نیاوردن به آن است.

دوم: ترک عمل به آن است هر چند که آنرا بخواند و به آن ایمان آورد. سوم: ترک حاکمیت و قضاوت طلبیدن از آن است.

چهارم: ترک تدبیر و فهم معانی آن است.

پنجم: ترک شفا خواستن و درمان جستن از آن است در امراض قلبی، هر چند که بعضی از این انواع از بعضی دیگر سبکتر اند».

در حدیث شریف به روایت انس(رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «من تعلم القرآن وعلق مصحفه لم يتعاهده ولم ينظر فيه جاء يوم القيامة متعلقا به يقول يارب العالمين: إن عبدك هذا اتخذني مهجورا فاقض بيني وبينه». «هر کس قرآن را فراگیرد سپس مصحفش را به طاقچه‌ای گذاشته نه بر آن مواظبت و پایبندی کند و نه در آن بنگرد، روز قیامت در حالی می‌آید که قرآن بدان در آویخته است و می‌گوید: ای پروردگار عالمیان! همانا این بنده تو مرا وانهاد پس میان من و او قضاوت کن».

سعادت دنیا و آخرت در گرو عمل به قرآن است:

قرآن کتاب زندگی است. اگر بشریت قواعد زندگی خویش را با قرآن تطبیق نکنند، مطمئن باشید که سعادت دنیا و آخرت نصیب آنها خواهد شد. مشکل ما این است که این کار را نمی‌کنیم؛ مشکل ما این است که ما زندگی خویش را با قواعد قرآن تطبیق نمی‌کنیم؛ بطور مثال مریضی نزد طبیب مراجعه میکند و نسخه‌ی از طبیب اخذ می‌دارد ولی مطابق نسخه و رهنمود طبیب عمل نمی‌کند، بناءً مراجعه نزد طبیب بدون عمل کردن به رهنمود های طبیب بر مریضی و صحت‌مندی انسان اثر نخواهد داشت. با تأسف وضع امری ما مسلمانان همینطور است.

قرآن هم کتاب علم و هم کتاب دستور زندگی:

قرآن، هم کتاب علم و معرفت است یعنی قلب و افکار انسانی را سیراب مینماید، قرآن دستور زندگی است؛ قرآن علاوه بر جنبه‌ی معرفتی و معرفت آموزی دستورات کار بردی برای زندگی دارد؛ یعنی محیط زندگی را آباد میکند، زندگی را از امنیت و سلامت و آسایش کامل برخوردار میکند.

قرآن عظیم الشان در (آیه 16 / سوره مائده) میفرماید: «يَهْدِي بِهٖ اللّٰهُ مَن اَتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يَخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ بِاِذْنِهٖ وَ يَهْدِيهِمْ اِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» (خداوند به وسیله‌ی آن (کتاب) کسانی را که بدنبال رضای الهی‌اند، به راه‌های امن و عاقبت هدایت می‌کند، و آنان را با خواست خود از تاریکی‌ها به روشنایی درمی‌آورد، و به راه راست هدایت می‌کند).

انسانها در طول تاریخ دست‌به‌گریبان ظلم و تبعیض و جنگ و ناامنی و لگدمال شدن ارزشها بوده‌اند، امروز هم هستند؛ راه علاج از همه مشکلات همین قرآن است.

عمده شمردن امور دنیوی:

قرآن عظیم الشان در (آیه 200 / سوره بقره) میفرماید: «فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي

الدُّنْيَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ» (بعضی از مردم کسانی هستند که می‌گویند: خداوند! به ما در دنیا عطا کن. آنان در آخرت بهره‌ای ندارند.) برخی از انسانها همه‌ی قواعد زندگی انسانی را، دوستی‌ها را، دشمنی‌ها را، رابطه‌ها را، هدفها را، انگیزه‌ها را در کار دنیا محصور میکنند؛ دنیا یعنی چه؟ یعنی پول، یعنی قدرت، یعنی شهوت؛ مراد از دنیا در اینجا اینها است.

دوستی‌شان به خاطر اینها است، دشمنی‌شان به خاطر اینها است، رابطه‌گیری‌شان به خاطر اینها است، تلاششان به خاطر اینها است، هدفایشان به خاطر اینها است؛ که این را خدای متعال رد میکند. این جور قاعده‌ی زندگی ساختن را خدای متعال رد میکند؛ و ما له فی الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ. اینها در زندگی دنیوی به چیزهایی خواهند رسید-در این زندگی موقت کوتاه- اما در زندگی اصلی و واقعی و اخروی که زندگی انسان در آنجا است چیزی ندارند، بی نصیبند، بی بهره اند.

ولی در مقابل یک قاعده دیگری برای زندگی وجود دارد طوری که قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَمَنْ يَفْعَلْ رِبًّا أَوْ يَأْتِ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقَدْ عَدَّابُ النَّارِ» (201 سوره بقره) (اما) بعضی از مردم میگویند: پروردگارا! در دنیا به ما نیکی عطا کن و در آخرت نیز نیکی مرحمت فرما و ما را از عذاب آتش نگهدار.)

یکی از راههای شناخت انسانها، آشنایی با آرزوها و دعاهای آنان است. در آیه قبل، درخواست گروه اول از خداوند مربوط به دنیا بود و کاری به خیر و شر آن نداشتند، ولی در این آیه مبارکه درخواست گروه دوم از خداوند، «حَسَنَةً» است در دنیا و آخرت. در دیدگاه گروه اول؛ دنیا به خودی خود مطلوب است، ولی در دید گروه دوم؛ دنیایی ارزشمند است که حسنه باشد و به آخرت منتهی گردد.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا ﴿٣١﴾

و این گونه برای هر پیامبری دشمنی از گناهکاران قرار دادیم و همین بس که پروردگارت هدایت کننده و نصرت دهنده تو است. (۳۱)

تفسیر:

ندای حق خواهی و حق گویی، همیشه دارای مخالفین هستند. مبارزه و تضاد میان حق و باطل، در طول تاریخ وجود داشته، و تنها راه پیروزی بر دشمن، و مخالفین همانا تَمَسُّكُ به هدایت و نصرت الهی است.

همان‌طور که از مشرکین قومت دشمنانی برایت قرار دادیم، برای هر پیامبری نیز از کفار قومش دشمن قرار دادیم.

هدف اینست که به پیامبر صلی الله علیه وسلم تسلی خاطر داده شده، که پیروی قبل از خود تأسی کند. این بدین معنی است که: هر پیامبر از اشرار اقوام شان دشمنانی قرار داده بود. پس بر پیامبر صلی الله علیه وسلم است که شکیبایی ورزد، چنان‌که آنان شکیبیا بودند. «وَ كَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَ نَصِيرًا» و پروردگارت به‌عنوان هدایتگر و یاور کافی است. ای محمد! و همین بس که خدا تو را هدایت کند و تو را در مقابل دشمنانت یاری دهد. پس به دشمن اهمیت مده.

همین بس که الله متعال هدایت کننده و راهنمای دوستانش بوده، ایشان را به راه صواب دلالت مینماید و همین بس که او علیه دشمنان، یاورشان است. پس ولایت با هدایت حاصل است و حمایت و یاری، با پیروزی و نصرت.

فهم عالی جمله: «هادیاً و نصیراً» آیه مبارکه میرساند که: انسان در درگیری‌های حق و باطل، به دو چیز نیاز دارد: یکی هدایت و دیگری قدرت. و هدایت و نصرت از شئون ربوبیت خداوند متعال است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا ﴿٣٢﴾

و کسانی که کافر شدند گفتند چرا قرآن یکجا بر او نازل نشده است این گونه [ما آن را به تدریج نازل کردیم] تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم و آن را به آرامی [بر تو] خواندیم. (۳۲)

تفسیر:

طوری که دیده میشود که: بهانه جویان، هر لحظه در طرح و پیش کردن بهانه‌ی جدیدی هستند، یکبار می‌گفتند: چرا به ما وحی نمی‌شود؟ و بار دیگری طرح میکردند: چرا فرشته وحی را نمی‌بینیم؟ چرا پیامبر پول و دارایی، قصر، باغ بوستان سرمایه و طلا ندارد؟ و گاهی می‌گفتند: چرا قرآن یکجا نازل نمی‌شود؟

اینها غافل از آن هستند که: قرآن دارای دو نزول است: یکی نزول دفعی که در شب قدر بر قلب پیامبر نازل شده است و دیگری نزول تدریجی که به مناسبت‌های مختلف در طول بیست و سه سال نازل شده است.

یکی دیگر از شبهات که از جانب کافران مطرح میشود اینست که: چرا قرآن عظیم الشان مانند سایر کتب آسمانی، مانند تورات و انجیل به یک دفعه ای بالای پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل نشده است؟ خداوند متعال در رد این شبهه بی محتوای در آیه فوق میفرماید: «كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ» الله متعال قرآن عظم الشان چنین پراکنده و متفرق به تدریج و بخش بخش نازل کرده است، تا قلب پیامبرش را نیرومند و استوار گردانیده، وی را به آهستگی تربیت نماید و بتوانی آن را حفظ کنی و به مقتضای محتوایش عمل کنی و در عین حال بر طمأنینه و تدبیرش در کتاب مولایش بیفزاید.

نازل کردن قرآن بر این کیفیت و بر این وصف، قلبت را قوی و استوار گردانیم زیرا نازل کردن آن به این کیفیت نزدیکتر به آن است که قلبت در هر رویدادی از رویدادهای مخاطره انگیز و در توطئه‌ها و شگرد های گونه‌گون و نیرنگ های رنگارنگی که از سوی دشمنان با آنها رویاروی هستی، قوی و استوار گردد و در خود هیچ‌گونه تردید و انفعالی نیابی زیرا قلب محب با رسیدن پیاپی نامه‌های محبوب آرام می‌گیرد، «وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا» آن را به شیوه‌ای بدیع تفصیل دادیم.

این آیه مبارکه بر لزوم تدبیر در قرآن، عنایت و اهتمام به آن و دریافت تدریجی آن دلالت دارد تا در قلب رسوخ یافته و موجب بهره‌مندی صحیح انسان مؤمن گردد.

قتاده فرموده است: یعنی آن را توضیح دادیم. و رازی گفته است: ترتیل در سخن این است که هر قسمت در فرصت مناسب و پشت سر دیگری بیاید.

ترتیل در دندان‌ها این است که از هم فاصله داشته و به هم نچسبیده باشند. (تفسیر کبیر ۷۹/۲۴).

و طبری فرموده است: ترتیل در قرائت یعنی این که با تانی و با آهنگ و منظم خوانده شود. (تفسیر طبری ۸/۱۹).

حکمت های نزول قرآن به تدریج :

یکی از حکمت های نازل کردن تدریجی قرآن نیز همین بود زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم و امتشان هر دو امی بودند و نوشتن و خواندن را نمی‌شناختند پس اگر قرآن به یکباره بر ایشان نازل می‌شد، قطعاً حفظ و نگهداشت آن بر ایشان دشوار بود، به علاوه این‌که مشاهده گاه به‌گاه جبرئیل علیه السلام از سوی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، خود از اموری بود که عزم آن حضرت صلی الله علیه وسلم را استوارتر گردانیده و ایشان را به صبر و شکیبایی در تبلیغ رسالت و امی داشت.

دومین حکمت نزول تدریجی قرآن، دفع حرج و دشواری از مکلفان بود زیرا اگر قرآن

تماماً به یکباره نازل می شد، آنها دفعتاً به احکام بسیاری مکلف می شدند و این امر برای شان سخت و سنگین بود.

سومین حکمت نزول تدریجی قرآن، تدرج در قانون گذاری بود چراکه عادات و روشهای جاهلی چنان موروثی و ریشه دار بود که برکندن آنها از نهاد جامعه، نیاز به زمان کافی داشت.

شان نزول آیه 32:

797- ک: ابن ابوحاتم و حاکم به قسم صحیح و ضیاء در «المختاره» از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: مشرکان گفتند: اگر محمد آنگونه که گمان می کند پیامبر باشد پس چرا پروردگارش او را شکنجه می کند و قرآن را به او به یک باره نازل نمی کند، بلکه یک آیه و دو آیه می فرستد. پس خدای عزوجل آیه «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً» را نازل کرد. («در المنثور» 5 / 127 و 128 به حاکم، ضیاء و ابوحاتم نسبت داده است.)

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ﴿٣٣﴾

آنها هیچ مثلی برای تو نمی آورند مگر اینکه ما حق را برای تو می آوریم و تفسیری بهتر (و جواب دندان شکن که ناچار به تسلیم شوند). (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَثَلٌ»: مراد اعتراضات و شبهات است. «الْحَقُّ»: جواب درست و واقعی.
«أَحْسَنٌ»: بهترین و زیباترین چیز در حد ذات خود. عطف بر «الْحَقُّ» یا محل آن است.
(تفسیر نور مصطفی خرمدل).

تفسیر:

باید گفت که: قرآن، کتاب جامعی است و جواب دهنده به همه ی شبهات می باشد. جواب می دهد. انبیا با مخالفان درگیر بودند و از راه استدلال با آنان رفتار می کردند. خداوند از انبیا دفاع میکند و در برابر سخنان باطل کفار، کلام حق را مطرح می دارد. و مطمئن باشید که حق بر باطل پیروز است.

و هدف انبیا را هم، استقرار حق تشکیل می داد.
در آیه مبارکه می فرماید: «وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ: ای محمد صلی الله علیه وسلم! کافران هیچ سؤالی از سؤالهای باطل که گویی در بطلان خود مثلی است و هیچ حجت و شبهه ای نمی آورند، مگر آن که مادر مقابل مثل باطل و شبهه بی اساس آنان، برای تو جوابی استوار که در اسلوب و بیان از سخنان شان نیکوتر و شیواتر و در دلیل و برهان، از آن استوارتر و نیرومندتر می باشد، برای تو آورده است. تا شبهات و باطل آنها را خنثی کنی.
«وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا» و حق را با نیکوترین بیان برای تو آوریم.

الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٣٤﴾

کسانی که به رو در افتاده به سوی دوزخ حشر می شوند آنان بدترین جای و گمترین راه را دارند. (۳۴).

تفسیر:

به یاد داشته باشید و این را هم نباید فراموش کرد که: تحقیر انبیا، سبب تحقیر خود انسان در روز قیامت می گردد. طوری که در آیه مبارکه می فرماید: که گروه کفار به روی در افتاده به سوی جهنم حشر میشوند، آنان نزد الله بدترین خلق، دورترین آنها از نظر رشد و پستترین آنها در امر گمراهی و انحراف اند.

در حدیث شریف آمده است: «مردم در روز قیامت در سه گروه حشر میشوند: گروهی پیاده، گروهی سواره و گروهی به روی افتاده. سؤال شد: یا رسول الله! چگونه به روی افتاده محشر می شوند؟ فرمودند: همان ذاتی که آنان را بر پاهایشان روان میگرداند، بر این امر نیز تواناست که آنانرا بر چهره هایشان (رویها) روان گرداند...». (اخراج از - اصحاب السنن).

هكذا در حدیثی دیگری آمده است:
1758- أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ يُحْشَرُ الْكَافِرُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «الْيَسَّ الَّذِي أَمْشَاهُ عَلَى الرَّجُلَيْنِ فِي الدُّنْيَا قَادِرًا عَلَى أَنْ يُمْتَنِيَهُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [رواه البخاري: 4760].

1758- از انس بن مالک (رض) روایت است که کسی از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسید: کافر در روز قیامت چگونه بر رویش حشر میشود؟ فرمودند: «مگر آن ذاتی که او را در دنیا بر دو پایش روان ساخت، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد.»

از احکام و مسائل متعلق به این حدیث:

از این حدیث نبوی شریف این طور دانسته می‌شود که کفار در روز قیامت بر روی خود انداخته شده و به همان طریق به سوی دوزخ روان می‌گردند، و این به سبب آن است که آن‌ها در دنیا از سجده کردن به خدا ابا ورزیده بودند، و اکنون برخلاف عمل خود مجازات می‌گردند، و دیگر اینکه رفتن بر روی یک نوع عذاب است، و عذاب کفار پیش از رسیدن به دوزخ شروع می‌شود.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (35 الی 40) داستانشان و قصه های برخی از پیامبران و کفر تکذیب کنندگان را مورد بحث قرار داده می‌فرماید:

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا ﴿٣٥﴾

و به یقین [ما] به موسی کتاب [آسمانی] عطا کردیم و برادرش هارون را همراه او دستیار [ش] گردانیدیم (۳۵)

تفسیر:

جانشین انبیاء را هم باید الله متعال تعیین کند.

فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاَهُمْ تَدْمِيرًا ﴿٣٦﴾

پس گفتیم هر دو به سوی قومی که نشانه های ما را به دروغ گرفتند بروید پس [ما] آنان را به سختی هلاک نمودیم (۳۶).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَذَبُوا بِآيَاتِنَا...»: مراد از (آیات) نشانه‌های خداشناسی موجود در گستره هستی، یا آیات کتاب‌های آسمانی پیشین، و یا معجزات نهگانه‌ای است که بر دست موسی علیه السلام انجام گرفته است.

«فَدَمَّرْنَاَهُمْ تَدْمِيرًا»: ایشان را سخت هلاک ساختیم. این جمله جواب جمله مقدر محذوفی بوده و در اصل چنین است: «فَدَهَبَا إِلَيْهِمْ بِالرَّسَالَةِ فَكَذَّبُوهُمَا فَدَمَّرْنَاَهُمْ تَدْمِيرًا...». در اینجا علت استحقاق عذاب فرعون و فرعونیان مورد نظر است، و خلاصه از داستان ایشان بدون در نظر گرفتن تقدم و تأخر زمانی مطالب حادثه، برای پیغمبر نقل میشود. (تفسیر نور: مصطفی خرمدل).

تفسیر:

الله تعالی در این آیه مبارکه به موسی و هارون دستور دادتا هر دو با دلایل روشن و معجزات قاطع نزد فرعون و قومش بروید که آیات ما را تکذیب کرده‌اند. و به حق کفر ورزیده اند. «فَدَمَّرْنَاَهُمْ تَدْمِيرًا (36)» به سبب این که پیامبران ما را تکذیب کردند، آنها را به هلاکت رساندیم و به کلی از بین بردیم. پس باید این گروهی که پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم را تکذیب میکنند، نیز به هوش باشند. و عبرتی برای عبرت اندوزان گردانید.

کلمه‌ی «تدمیر» از «دمار»، به معنای هلاکت اعجاب‌انگیز است. (کتاب التحقیق فی کلمات القرآن).

وَقَوْمٍ نُوْحٍ لَمَّا كَذَبُوا الرُّسُلَ أَغْرَفْنَاَهُمْ وَجَعَلْنَاَهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا

أَيِّمًا ﴿٣٧﴾

و قوم نوح را آنگاه که پیامبران [خدا] را تکذیب کردند غرقشان ساختیم و آنان را برای [همه] مردم عبرتی گردانیدیم و برای ستمکاران عذابی پر درد آماده کرده ایم. (۳۷)

تفسیر:

الله متعال قوم نوح علیه السلام را بعد از اینکه کفر ورزیدند و نوح علیه السلام و پیامبران قبل از وی را تکذیب کردند. آنها را در طوفان غرق ساخت، تا برای دیگران درس عبرت، پند و اندرز باشند. درس باشد برای ستمکاران: قوم نوح علیه السلام و هرکسی که در تکذیب پیامبران علیهم السلام رهرو راه آنان شده است؛ و عذابی دردناک در دوزخ برای شان تدارک دیده شده.

ابو سعود می فرماید: علت اینکه چرادر آیه مبارکه کلمه «الرُّسُلُ»، آمده در صورتی که آنها تنها نوح را تکذیب کردند، علت آن این است که: تکذیب او تکذیب جمیع است؛ زیرا عموماً بر توحید و اسلام توافق دارند. (ابو سعود ۹/۴).

قابل یاد آوری است که تکذیب انبیاء، هم قهر دنیوی دربر دارد، طوری که در جمله «أَغْرَفْنَا» آمده است و هم عذاب اخروی. که در جمله «عَذَابًا أَلِيمًا» بیان شده است. سنت الهی فرستادن رسولان برای هدایت مردم و هلاکت تکذیب کنندگان آنان می باشد.

وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا ﴿٣٨﴾

و عاد و ثمود و اصحاب الرس (گروهی که درخت صنوبر را میپرسنیدند) و نسلهایی فراوان را در میان اینان [هلاک و نبود کردیم] (۳۸)

تفسیر:

«أَصْحَابَ الرَّسِّ»: اصحاب الاخدود که ذکر آن در سوره بروج آیه چهار است. چرا که (اخدود) به معنی شکاف و گودال مستطیل شکل در زمین است، و از جمله معانی (رَسِّ) هم معنی چاه و حفره است. هدف از آن کافرانی است که در یمن زندگی میکردند و خواستند مسیحیان موحد و راستین نجران را که در همسایگی آنان زندگی بسر میبردند به کفر برگردانند.

مسیحیان خداشناس نپذیرفتند و بر دین آسمانی ماندگار شدند. رؤسای کفار برای وا داشتن ایشان گودالی را کردند و در آن آتش برافروختند و هر که دین مسیحیت را ترک نمی کرد، در همین گودال می انداختند.

«قُرُونًا»: بمعنی ملت ها و اقوام (ملاحظه شود سوره های: انعام آیه 6، یونس آیه 13، مؤمنون آیه 42).

در قرآن عظیم الشان از اصحاب راس در دو سوره قرآن عظیم الشان بحثی از اصحاب رس مطرح گردیده است؛ یکبار در (آیه 12 / سوره ق)، که از تکذیب آنها از پیامبرشان، بحث بعمل آمده است و یکبار در (آیه 37 سوره فرقان) که مبین عذاب اصحاب رس در ردیف قوم عاد و ثمود (حضرت هود و حضرت صالح) است.

الله متعال در آیه مبارکه میفرماید که قوم عاد و ثمود و اصحاب رس (چاه) را نیز نابود ساختیم.

رس در کلام عرب: چاهی است که دیواره آن را با سنگ برنیاورده باشند. به قولی: رس چاهی در «انطاکیه» بود که در آن حبیب نجار را کشتند، از این جهت به آن چاه نسبت داده شدند پس در حالی که گداگرد آن چاه نشسته بودند، خداوند متعال آنان را با منازلشان در زمین فرو برد. «تفسیر انوار القرآن».

امام بیضاوی در تفسیر خویش میفرماید: اصحاب الرس قومی بتپرست بودند و خدا شعیب را به میان آنان مبعوث نمود. اما آنها شعیب را تکذیب کردند، و در حالی که در اطراف چاهی جمع شده بودند، ناگهان چاه فرو ریخت و آنها را نابود کرد و سرزمینشان نیز دچار رانش شد. (تفسیر بیضاوی ۶۸/۲).

«و قُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا» ملت ها و خلائق زیادی را میان آنها نابود کردیم، که فقط الله

متعال تعداد آنها را می‌داند.

وَكَلَّا ضَرْبًا لَهُ الْأَمْثَالُ وَكَلَّا تَبَرْنَا تَبِيرًا ﴿٣٩﴾

و ما برای هر یک از این طوایف مثلها (و پندها برای هدایت و اتمام حجت) زدیم و همه را در هم شکستیم و هلاک کردیم. (۳۹)

تفسیر:

«وَكَلَّا ضَرْبًا لَهُ الْأَمْثَالُ» الله متعال با همه‌ی امت‌ها اتمام حجت کرده است، ادله حق را برای همه امت‌های پیشین و پسین روشن ساخته، برهان‌ها را اقامه کرد و طوریکه یاد آور شدیم، حجت‌ها را برپا داشت تا برای هیچ کسی عذر آوری بهانه‌ای باقی نیاید. «وَكَلَّا تَبَرْنَا تَبِيرًا» و هر یک از آنان را به سختی هلاک ساختیم، و زیر و زبر کردیم؛ زیرا پند و اندرز در آنان اثر نکرد. و باید گفت: قهر و غضب خداوند بر کفار، یکی از سنت‌های الهی است.

وَلَقَدْ آتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا مَطْرَ السَّوِّءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا ﴿٤٠﴾

و قطعاً بر شهری که باران بلا (بارانی از سنگ‌های آسمانی) بر آن بارانده شد (دیار قوم لوط) گذشته اند مگر آن را ندیده اند [چرا] ولی امید به زنده شدن ندارند (۴۰)

تفسیر:

محمد علی صابونی مفسر صفوة التفاسیر در تفسیر این آیه مبارکه می‌فرماید: و قریش در سفر تجارتشان به سوی شام بارها از کنار قریه «سدوم»، بزرگترین قریه قوم لوط گذشته اند، همان قریه که سبب نزول سنگ از آسمان بر آن، ویران و نابود شد.

«أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا» به سبب آن‌که پند و اندرز نمی‌گیرند آنها را توبیخ کرده است. یعنی آیا در سفرهایشان آن را با چشم خود نمی‌بینند، تا از سرنوشت ساکنان آن و عذاب و دردی که به سبب تکذیب پیامبر خود و مخالفتشان با فرمان خدا آنها را فراگرفت، عبرت بگیرند؟ ابن عباس (رض) در این مورد در تفسیر خویش می‌نویسد: قریش در سفرهای تجارتی که به سوی شام می‌رفتند از کنار ویرانه‌های مداین و شهرهای قوم لوط می‌گذشتند، همان‌گونه که در جای دیگری نیز می‌فرماید: «وَإِنكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ ﴿١٣٧﴾ وَ بِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٣٨﴾» (و همانا شما صبحگاهان بر آثار آنان می‌گذرید. (و نیز) شامگاهان؛ پس آیا عقل خود را بکار نمی‌گیرید. آنها از این جهت عبرت نمی‌گیرند که به معاد، روز رستاخیز امیدوار نیستند.

خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه (41 الی 44) موضوعاتی در باره استهزای مشرکان به پیامبر و نامگذاری دعوت حق به گمراهی، مورد بحث قرار گرفته است.

وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَخَدُّونَكَ إِلَّا هُزُوعًا هَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ﴿٤١﴾

و چون تو را ببینند جز به ریشخندت نگیرند [که] آیا این همان کسی است که الله او را به حیث پیغمبر فرستاده است؟! (۴۱)

باید یاد آور شد که: تمسخر و تحقیر انبیاء، یکی از شیوه‌ی دائمی کفار بوده است، کفار با انکار شخص پیامبر صلی الله علیه وسلم، میکوشیدند که: رسالت او را زیر سؤال ببرند. در بیان شأن نزول روایت شده است: که این آیه در باره ابو جهل نازل شد زیرا چون رسول الله صلی الله علیه وسلم با یاران خویش از برابر وی می‌گذشتند، با تمسخر و ریشخندی میگفتند: (آیا این همان کسی است که خدا او را به رسالت برانگیخته است؟).

إِن كَادَ لَيُضِلَّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلَّ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾

چیزی نمانده بود که ما را از خدایانمان اگر بر آن ایستادگی نمی‌کردیم منحرف کند و هنگامی

که عذاب را می بینند به زودی خواهند دانست چه کسی گمراه تر است. (۴۲).

تفسیر:

از فحواي جمله «أَلْيَضَلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا» آیه مبارکه معلوم می شود که: مشرکان به تأثیر سخنان پیامبر صلی الله علیه وسلم اعتراف دارند. ولی با تأسف باید گفت که در برخی از موارد انسانها چنان سرچپه فکر میکند که هدایت را گمراهی می پندارند. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: چیزی نمانده بود که این مدعی رسالت، ما را با نیروی برهان و انوار بیانش از پرستش بتان بازگرداند؛ لیکن ما بر پرستش آن ها ثابت قدم باقی ماندیم.

ولی پروردگار با عظمت در جواب آنها میفرماید: «وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا» یعنی در آخرت به هنگام مشاهدهی عذاب خواهند فهمید که چه کسی رهرو راه رشد و هدایت بوده و چه کسی گمراه است؟ و از دین منحرف گشته است؟

أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا ﴿۴۳﴾

آیا دیدی کسی را که هوای نفس خویش را معبود خود برگزیده است؟ آیا تو می توانی او را هدایت کنی؟ یا به دفاع از او برخیزی؟ (۴۳)

تفسیر:

«مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»: کسی که هوا و هوس را معبود و خدای خود ساخته است. هدف از آن آرزوپرستی، به فرمان دل گوش کردن، و فرمان خدا و رسول و رهنمود عقل را رها کردن است (ملاحظه شود سوره های: کهف / 28، طه / 16، قصص / 50). در مورد اصطلاح «هَوَاهُ» امام قرطبی می فرماید که به هر معبودی غیر از حق، هوی گفته می شود.

قرآن عظیم الشان با تمام شدت هواپرستی را رد نموده و هواپرستی، را سرچشمه غفلت دانسته است، طوریکه در (سوره کهف، آیه 28) میفرماید: «وَلَا تَطْعَمُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» و از آن کس که ما دلش را از یاد خود غافل ساخته ایم و از پی هوای خویش رفته و کارش نادیده گرفتن حق بوده است پیروی مکن.

همچنان می فرماید: «فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى» (آیه 16 سوره طه) پس مبدا کسی که به قیامت ایمان ندارد و پیروی هوای نفس خویش است، تو را از توجه به قیامت باز دارد که سقوط می کنی.

هواپرستی، بدترین انحراف است. طوریکه در (آیه 50/سوره قصص) میفرماید: «فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿50﴾ (پس اگر (خواسته و پیشنهاد) تو را نپذیرفتند، بدان که آنان پیروی هوس های نفسانی خویش اند و کیست گمراه تر از آن کس که بدون (پذیرش حق و توجه به) هدایت و رهنمود الهی، از هوس خود پیروی نماید؟ همانا خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی کند.

همچنان باید گفت که همین خصوصیت هواپرستی است که مانع قضاوت عادلانه می گردد. طوریکه میفرماید: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴿26﴾ (آیه 26 سوره ص) (ای داود! همانا ما تو را در زمین جانشین قرار دادیم، پس میان مردم به حق داوری کن و از هواها و هوس ها پیروی نکن که تو را از راه خدا منحرف می کند. البته کسانی که از راه خدا منحرف می شوند برایشان عذاب سختی است به خاطر آن که روز قیامت را فراموش کردند).

و در نهایت باید گفت که: هواپرستی، سرچشمه ی فساد است. طوریکه که میفرماید: «وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿71﴾ (آیه 71 / سوره مؤمنون) (و اگر حق، از هوس های آنان

پیروی میکرد، قطعاً آسمان ها و زمین و کسانی که در آنها هستند تباه می‌شدند، ولی ما قرآنی به آنها دادیم که مایه‌ی یاد (وشرف و حیثیت) آنهاست، اما آنان از این یاد رویگردانند).

ابن عباس (رض) در مورد هوا و هوس مشرکین می‌نویسد: یکی از مشرکین سنگی را پرستش می‌کرد، وقتی بهتر از آن را می‌دید، آن را برمی‌گرفت و قبلی را دور می‌انداخت. «أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا (43)» آیا میتوانی ضامن آن باشی که او را از هوی حفظ کنی؟ این کار تو نیست. ابو حیان گفته است: این بیان نومی‌دی از ایمان آنان را می‌رساند و به پیامبر اشاره می‌کند که بر آنان افسوس نخورد و نشان می‌دهد که آنها در عدم شناخت منافع خود و عدم تأمل در اندیشه در عواقب امور مانند حیواناتند. (البحر ۱/۶۰۵).

أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا (۴۴)
یا گمان داری که بیشترشان می‌شنوند یا می‌فهمند؟ آنان جز مانند چهارپایان (بی‌خرد)، بکله ایشان گمراه‌ترند. (۴۴)

تفسیر:

«أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ» آیا گمان می‌بری که مشرکان برای شنیدن گوش شنوا دارند، آیا آیات قرآن را به سمع قبول و بهره‌گیری می‌شنوند، یا عبرت‌ها و اندرزهایی را که در آن است می‌فهمند؟

«إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» چنین نیست «آنان جز همانند چهارپایان» بی‌عقل و فکر «نیستند بلکه آنان گمراه‌ترند» از چهارپایان زیرا چهارپایان پروردگارش را میشناسند، برای او تسبیح می‌گویند، به سویی چراگاه‌های خویش راه می‌روند، برای صاحب خود منقاد و رام می‌شوند، آنچه را که به سودشان است عمل می‌کنند و از چیزهای زیانبار و خطرناک می‌پرهیزند در حالی‌که این گروه نه برای آفریدگار خود منقاد می‌شوند و نه پروردگاری که آنان را روزی داده است می‌شناسند. همچنین اینان از چهارپایان به این دلیل گمراه‌ترند که اگر چهارپایان پیام توحید و نبوت را درک نمی‌کنند، علیه آن هم قیام نمی‌کنند، برخلاف این گروه که از روی عناد، مکاره، تعصب و خرد شمردن حق، در برابر آن به ستیز برمی‌خیزند پس هرگز به آنان امیدوار نباش. «تفسیر انوار القرآن»

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (45 الی 54) دلایل چند بر وجود و یکتایی آفریدگار، بحث مینماید:

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَائِمًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا (۴۵)

آیا ندیده‌ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است و اگر می‌خواست آن را ساکن قرار می‌داد آنگاه آفتاب را بر آن دلیل گردانیدیم (۴۵)

تفسیر:

«مَدَّ الظِّلَّ...»: سایه را همه جا گستر کرده است. اشاره به این است که سایه گاهی بر قسمت شرقی و گاهی بر قسمت جنوبی کره زمین می‌افتد، و بر اثر گردش زمین به دور خود، شب و روز تولید می‌گردد و سایه و روشنی همه جا را به نوبه فرا می‌گیرند، و بر اثر گردش زمین به دور آفتاب، فصول چهارگانه تشکیل، و قطب شمال و قطب جنوب هم مانند سایر نقاط زمین به طور متناوب از نور و سایه برخوردار می‌شوند.

«عَلَيْهِ دَلِيلًا»: رهنمون به آن. بیان‌گر آن. اشاره به این است که آفتاب شناساننده تاریکی است، چرا که ضدّ به ضدّ شناخته می‌شود.

باید یادآور شد که: بهترین راه خداشناسی برای همگان، تفکر در پدیده‌های هستی است که بر اساس حکمت الهی آفریده شده‌اند. گردش زمین به دور خود و آفتاب چیزی تصادفی نیست، بلکه همه آن حکیمانه و مدبرانه است.

واقعیت امر اینست که: گستردگی و طولانی شدن مدت سایه به خاطر پرورش و رشد و شکوفایی است. «رَبِّكَ... مَدَّ الظِّلَّ» (اگر نور، مستقیم و یا سایه دائمی بود، یا همگی می سوختند و یا منجمد می شدند).

پروردگار با عظمت با زیبایی خاصی در آیه مبارکه میفرماید: آیا ندیدی که الله تعالی با عظمت چطور سایه هر چیز را از طلوع بامداد تا طلوع آفتاب گسترانده است؟ اگر او میخواست آن سایه را چنان ثابت و ساکن میگردانید که طلوع آفتاب نتواند آن را تغییر دهد اما او آفتاب را نشانه‌ای گردانید که بدان بر احوال سایه راه برده می‌شود. همان گونه که آفرینش جهان به تدریج و آرامی و در شش مرحله صورت گرفته است، تغییر آن نیز به تدریج خواهد بود.

در تفسیر انوار القرآن آمده است: از فواید این سایه متحرک، بهره‌گیری از آن به عنوان مقیاسی برای اندازه‌گیری زمان است چنان‌که فقها آن را نشانه و مقیاسی برای شناخت اوقات بعضی از نمازها گردانیده‌اند، مانند نماز ظهر که شروع آن در هنگام زوال آفتاب است و نماز عصر که وقت آن در هنگام برابر شدن سایه هر چیز با سایه اصلی آن در نزد جمهور و دو برابر شدن سایه اصلی آن در نزد امام ابوحنیفه است «آنگاه آفتاب بر آن دلیلی گردانیدیم» یعنی: آفتاب را برای سایه نشانه‌ای رهنما گردانیدیم که احوال آفتاب، بازتابگر احوال آن است بدان جهت که سایه با آفتاب زیاد و کم شده و گستردگی یا کوتاهی پیدا میکند. آری! سایه برای جانداران و عاقلان در هر مکانی نعمت عظمایی است، بخصوص در سر زمین‌های گرم سیر که راحت بخش و خنک کننده تن جانداران است.

ثُمَّ قَبْضَنَا إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ﴿٤٦﴾

سپس آن [سایه] را اندک اندک به سوی خود بازمی‌گیریم (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَبْضَنَا»: آن را جمع می‌گردانیم. مراد محو تدریجی سایه بر حسب موقعیت آفتاب است. «إِلَيْنَا»: به سوی خود. این تعبیر بیان‌گر این است که تابش نور و گسترش سایه بر اثر طلوع و غروب آفتاب هر دو در دست الله و ناشی از قدرت «لایزال الله» در نظام کائنات است. (تفسیر «ترجمه معانی قرآن».)

تفسیر:

«ثُمَّ قَبْضَنَا إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا»: یعنی سپس از آن سایه اندک اندک می‌کاهیم. نه یکباره، تا منافع بندگان مختل نشود. ابن عباس (رض) گفته است: سایه از وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب است. (طبری ۱۲/۱۹)، این نظر مجاهد است و بسی از مفسران آن را پذیرفته و گفته‌اند: سایه بهترین حالت است و بهشت به آن موصوف گشته است: وَظِلِّ مَمْدُودٍ، و ما این را که راحج است برگرفته‌ایم؛ چون. سایه‌ی معروف همان است و لفظ «شمس» بر آن دلیل است. علامه ابو سعود این نظر را ترجیح می‌دهد).

مفسران می‌نویسند: سایه عبارت است از امر متوسط در بین نور خالص و تاریکی مطلق که در فاصله‌ی بین فجر و طلوع آفتاب بر سطح زمین گسترش پیدا می‌کند. پس از آن آفتاب اندک‌اندک آن را محو و زایل می‌کند. سپس نور آفتاب سایه را به تدریج از میان می‌برد تا آفتاب از خط استوا عبور کند. و از وقت زوال نیز آفتاب همچنان از سایه می‌کاهد تا آفتاب غروب کند. سایه در این موقعیت به «فیء» موسوم است. استدلال به وسیله‌ی آن بر وجود صانع دانا چنین است: پیدایش آن بعد از عدم و از میان رفتن آن بعد از پیدایش و تغییر و تحولاتی که بر آن عارض می‌شود از قبیل کم و زیاد شدن و گسترش یافتن و جمع شدن به صورتی که منافع بندگان را در تضمین می‌کند، مستلزم وجود صانعی توانا و مدبّر و داناست که میتواند اجرام آسمانی را به حرکت درآورد و اجسام فلکی را به شیوه‌ای بسیار نیکو ترتیب دهد. و این تدبیر و توانایی جز از جانب خدای عالمیان صورت‌پذیر

نیست. (تفسیر رازی ۸۸/۲۴).

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا ﴿٤٧﴾

و اوست ذاتی که شب را برای تان لباس و خواب را مایه آرامش گردانید. و روز را (وقت) برخاستن شما (در زمین) قرار داد. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لِبَاسًا»: مراد این است که تاریکی شب همچون جامه شما را در خود میپوشاند. «سُبَاتًا»: تعطیل کار به منظور استراحت و تجدید قوا است. ضمناً اشاره لطیفی به تعطیل فعالیت های برخی از اندام های بدن به هنگام خواب دارد.

«نُشُورًا»: بیداری. هدف از آن وقت بیداری و تلاش و کوشش و حرکت و جنبش است که به زنده شدن دوباره رستاخیز می ماند (ملاحظه شود سوره های: فرقان/3 و 40، فاطر/9، ملک/15). (تفسیر نور مصطفی خرمدل).

تفسیر:

در این آیه مبارکه به نشانه های قدرت پروردگار با عظمت و نعمت های ارزشمندی که آن را به بندگان خویش ارزانی داشته اشاره نموده میفرماید: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا» الله متعال ذاتی یگانه است که شب را برای شما آفرید که خود را به تاریکی آن میپوشانید. چگونه که خود را به لباس میپوشانید.

«لِبَاسًا»: لباس، زمانی نعمت الهی است که بدن را بپوشاند. در قرآن کریم در چند مواردی ذکر از لباس بعمل آمده است: بطور مثال از شب: طوری که در (آیه 47 / سوره فرقان) میفرماید: «جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا» (آیه 47 سوره فرقان) که در فوق تذکر یافت.

مورد دیگری «لباس» همانا همسر است؛ طوری که در (آیه: 187 / سوره بقره میفرماید: «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ» و مورد دیگری «لباس» همانا تقوا است، طوری که در (آیه 26 / سوره اعراف) آمده است: «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكُ خَيْرٌ ذَلِكُ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ»

(ای فرزندان آدم! همانا بر شما لباسی فرو فرستادیم تا هم زشتی (برهنگی) شما را بپوشاند و هم زیوری باشد، (ولی) لباس تقوا همانا بهتر است. آن، از نشانه های خداست، باشد که آنان پند گیرند (و متذکر شوند).

«وَالنَّوْمَ سُبَاتًا» و خواب را مایه آرامش بدن شما قرار داده است؛ یعنی خواب را راحت بخش بدن های تان و انقطاعی دوره ای برای کسب و کارتان گردانید چون در شب دست از کار و تلاش می کشید.

«سُبَاتًا»: راحتی قطع کننده حرکت برای آرامش دادن به جسم و روح است. «وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا» و روز را زمان بدین منظور آفرید تا در آن برای کار و کسب روزی، گشت و گذار کنید.

«نُشُورًا»: از «نشر» آمده است، و به معنای پخش شدن مردم در روز برای کار و تلاش است.

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ﴿٤٨﴾

و او کسی است که بادهای را بشارتگرانی پیش از رحمتش فرستاد و از آسمان آبی پاک کننده نازل کردیم. (۴۸).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرِّيحَ»: جمع ریح، بادهای، ذکر آن به صورت جمع، اشاره به انواع مختلف بادهای است که ابرها را به مناطق مختلفی از روی زمین می رانند.

«رَحْمَتِهِ»: رحمت او. مراد باران است که رحمت الله در حق بندگان است.

اشاره به وزش بادهای در پیشاپیش توده های ابر است که آمیخته با رطوبت ملایمی بوده و نسیم دل انگیزی ایجاد می کند که از آن بوی باران به مشام میرسد و به مزه رسان هائی

میمانند که خبر از خوشی‌ها و شادی‌ها میدهند.

«السَّمَاءُ»: مراد ابر آسمان است (سوره: واقعه آیه 69).
«طُهُوراً»: پاک. پاک کننده (سوره: انفال / 11). (تفسیر نور مصطفی خرمدل)

تفسیر:

«وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ» الله متعال ذاتی است که: باده‌ها را فرستاده تا مزدهی باران رحمت را بدهد.

«وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طُهُوراً»: الله متعال ذاتی است که: از ابر، آبی فرو فرستاد که مردم از آن می نوشند و در غسل و وضوء، خود را بدان پاک می‌سازند.

«طُهُوراً»: پاک پاک‌کننده است زیرا آب آسمان بر هیچ چیز نجس یا پلیدی فرود نمی‌آید مگر این‌که آن را پاک می‌گرداند.

امام قرطبی در تفسیر خویش مینویسد: صیغهی (طهورا) برای مبالغه در «پاکی» آمده است، پس مقتضی است که پاک و پاک کننده باشد. (تفسیر قرطبی ۳۹/۱۳).

در حدیث شریف به روایت ابو سعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی اله علیه وسلم فرمودند: «إن الماء طهور لا ینجسه شیء». «آب پاک کننده است و هیچ چیز آن را نجس نمی‌گرداند».

آب مایه حیات و نعمتی است که خداوند متعال آن را به شکل وافر و رایگان در اختیار بندگان و سایر موجودات روی زمین اعطا نموده است و در این مورد الله متعال میفرماید: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ؟» و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم آیا [باز هم] ایمان نمی‌آورند؟ (آیه ۳۰ / سوره انبیاء).

خداوند متعال به آب ارزش و اهمیت زیادی داده است که در بیش از صد آیه قرآن کریم در مورد آن بحث نموده و انسان از گذشته های دور از بدو پیدایش حیات با آب رابطه مستحکم داشته است آب نقش اساسی و حیاتی در ادامه زندگی انسان ایفا کرده است و منابع آبی در ایجاد و شکل گیری اکثر تمدنها دارای نقش مهم و حیاتی است. در سوره ی مبارکه ی کهف آیه ۴۵ خداوند متعال حیات و زندگی انسان را به آبی تشبیه نموده است که از آسمان فرو می‌آید و موجب نمو و رشد نباتات میشود و پس از دوران کوتاه حیات نباتاتی آن پایان می‌یابد، نکته بسیار مهم و زیبا در همان اصل تشبیه است که حیات، آب است و آب، حیات است و نمو و رشد نیز از برکات همین آب حیات است.

لُنْحِي بِه بَلْدَةً مَيِّتًا وَنُسْقِيه مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِي كَثِيرًا ﴿٤٩﴾

تا به وسیله آن (آب) سرزمین مرده را زنده کنیم و آن را به آنچه از چهارپایان و انسان‌های بسیاری که آفریده‌ایم، بنوشانیم. (۴۹).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَلْدَةً»: سرزمین. «مَيِّتًا»: مرده. هدف از آن سرزمین خشک و بی‌آب و علف است.

(مَيِّتًا) صفت (بَلْدَةً) است و میبایست به صورت مؤنث، یعنی (مَيِّتَةً) ذکر شود، مادر اینجا

توجه به معنی است که (بَلْدًا) است؛ نه به لفظ (ملاحظه شود سوره: فاطر/آیه 9).

«نُسْقِيه»: آن را برای نوشیدن در اختیار قرار دهیم. برخی (إِسْقَاء) و (سَقْي) را به یک

معنی دانسته‌اند. «أَنْعَام»: چهارپایان. «أَنَاسِي»: جمع انسان یا انسی، مردمان. (تفسیر

نور خرمدل).

تفسیر:

«لُنْحِي بِه بَلْدَةً مَيِّتًا»: الله متعال بعد از اینکه زمین مرده بود، به وسیلهی این باران سرزمینی مرده را که در آن زراعتی وجود نداشت رویاندن گیاه سبز را به وسیله آب، برای استفاده هر بخش انسان و حیوان قرار دهد.

و انسان برای مصرف خود و امور زراعتی خویش و حیواناتش سخت به آب نیازمند است.

امام فخر رازی میفرماید: نکره آوردن «انعام» و «اناسی» به این دلیل است که زندگی انسان به زندگی زمین و حیواناتش بستگی دارد و بیشتر مردم در زمین‌های نزدیک جویبارها و رودخانه‌ها جمع میشوند. بنابراین آنان از نوشیدن آب باران بی‌نیازند، ولی بیشتر انسان‌ها در بیابان‌ها و صحراها ساکن هستند و جز در مواقع نزول باران آبی برای شرب نمی‌یابند. از این رو گفته است: «أَنْعَامًا وَ أَنْاسِي كَثِيرًا»؛ یعنی افرادی زیاد؛ چون از وزن «فَعِيل» قصد فزونی میشود. (تفسیر کبیر ۹۱/۲۴).

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا هَٰؤُلَاءِ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿٥٠﴾

ما این آیات را به صورتهای گوناگون در میان بیان کردیم تا پند گیرند ولی بیشتر مردم جز انکار و کفر کاری نکردند. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صَرَّفْنَا هَٰؤُلَاءِ بَيْنَهُمْ»: ما باران را در میان انسان‌ها تقسیم می‌کنیم و گاهی باران را در این ناحیه و گاهی در آن ناحیه می‌بارانیم و از نعمت آب بهره‌مند می‌گردانیم (سوره: نور/ 43). در این صورت مرجع ضمیر (ه) باران است. اما با توجه به آیه 52 و موارد استعمال (صرف) به صورت فعل‌های ماضی و مضارع در قرآن و ذکر (لِيَذَّكَّرُوا) یا همانند آن پشت سر آن، مرجع ضمیر (قرآن) است (مراجعه شود به: اسرا / 41 و 89، کهف / 54، طه / 113، احقاف / 27، انعام/ 46 و 65).

تفسیر:

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا هَٰؤُلَاءِ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا» برای این که خرد و اندیشه‌ی خود را به کار گیرند، در این قرآن برای انسان‌ها مثال‌های فراوانی آورده‌ایم و دلایل و براهین فراوانی را بیان کرده‌ایم. «فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿50﴾» بسی از انسان‌ها جز انکار و تکذیب راهی را در پیش نگرفتند.

این کثیر از ابن‌عباس و ابن مسعود (رضی الله عنهما) نقل می‌کند که در تفسیر این آیه گفتند: «هیچ سالی از سال دیگر در بارندگی بیش نیست ولی الله متعال باران را آن گونه که خواهد در نقاط مختلف زمین به گردش می‌آورد».

یعنی الله متعال باران را از سرزمینی به سرزمینی دیگر متحول گردانیده، برخی را از آن آب رسانیده و برخی دیگر را از آب باز داشته است تا بندگان نعمتش بر خود را یاد کرده و در نتیجه وی را شکر گزارند و چنانچه باران را از آنان بازداشت، وی را به توبه و استغفار یاد کنند.

«فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا» ولی بیشتر مردم راهی جز انکار و ناسپاسی به نشانه‌ها و نعمت‌های الله متعال را نپذیرفتند؛ چنان‌که نزول باران را به فلان و فلان ستاره نسبت دادند.

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا ﴿٥١﴾

و اگر میخواستیم در هر شهر و دیاری پیامبری میفرستادیم. (۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَرْيَةٍ»: شهر. روستا. وهدف از آن ناحیه و دیار است. «نَذِيرًا»: بیم دهنده. منظور پیغمبری است که مردمان را از سرکشی و عذاب خدا ترساند.

تفسیر:

یعنی اگر الله متعال میخواست قطعاً در هر شهر پیامبری میفرستاد که مردم را به سوی توحید فراخوانده و از عذاب الهی بیم دهد. ولیکن چنین نکردیم بلکه (ای محمد) شما را به سوی تمام بشریت مبعوث کردیم و این از خصوصیت‌های توست. و بدین وسیله بزرگی مقام تو را نشان دادیم ای محمد.

فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ﴿٥٢﴾

بنابر این از کافران اطاعت مکن و به وسیله قرآن با آنها جهاد بزرگی بپرداز. (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«جَاهِدُهُمْ بِهِ»: با حجت و برهان و درس‌ها و عبرت‌های قرآن، جهاد فکری و فرهنگی و تبلیغاتی را با کافران به راه انداز.
جهاد علمی و منطقی علیه کفر و شرک، بزرگ‌ترین جهاد بشمار می‌رود و به اصطلاح بنام: «جِهَاداً كَبِيراً» مسمی می‌باشد.

تفسیر:

قرآن عظیم الشان بهترین ابزار جهاد علمی و فرهنگی و نیرومندترین وسیله‌ی بحث و محاجه با دشمنان اسلام است.

دکتر عایض بن عبدالله القرنی مفسیر تفسیر المیسر می‌نویسد: پس ای پیامبر! از کافران در ترک چیزی از امر تبلیغ که حق تعالی تو را بدان دستور داده است، اطاعت نکن و چیزی از پیام الله متعال را پنهان نساز بلکه در دعوت و نصیحت سخت بکوشی و به وسیله این قرآن با کافران به جهادی بزرگ که هیچ گسست و سستی‌ای در آن نباشد، بپرداز.

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا ﴿٥٣﴾

و او ذاتی است که دو دریا را موج‌زنان به سوی هم روان کرد این یکی شیرین [و] گوارا و آن یکی شور [و] تلخ است و میان آن دو مانع و حریمی استوار قرار داد (۵۳)

تفسیر:

الله متعال که اجازه نمی‌دهد آب شیرین و آب شور و تلخ که در کنار یکدیگرند باهم مخلوط شوند، چگونه اجازه می‌دهد حق و باطل و کفر و ایمان، آمیخته شوند؟ و با اراده پروردگار با عظمت خداوند متعال، حتی اگر مایعات در کنار هم باشند با یکدیگر مخلوط نمی‌شوند.

ابن کثیر در معنی این آیه مبارکه می‌نویسد: الله متعال آب را دو نوع خلق کرده است: یکی آب شیرین و دیگری آب شور، آب شیرین مانند آب دریاها و چشمه و چاه‌ها، و آب شور مانند آب در ابحار بزرگ که جریان ندارد، و در بین آب شیرین و شور مانعی قرار داده است که مانع درهم آمیختن این دو نوع آن است و آن عبارت است از خشکی. ابن جریر این را پذیرفته است. (تفسیر ابن کثیر ۲/۶۳۵).

و امام فخر رازی در این مورد می‌فرماید: وجه استدلال در اینجا آشکار است؛ زیرا شیرینی و شوری اگر از طبیعت زمین یا آب ناشی باشد، باید آب‌ها مساوی باشند، اما می‌بینیم که این‌طور نیست، پس قادری دانا باید هر یک را به صفتی اختصاص دهد. (تفسیر کبیر ۱۰۱/۲۴).

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴿٥٤﴾

و او ذاتی است که از آب (نطفه) بشری آفرید و او را [دارای خویشاوندی] نسبی و دامادی قرار داد و پروردگار تو همواره تواناست (۵۴)

تفسیر:

هدف از آب در این آیه مبارکه، نطفه‌ی انسان است، طوری‌که خداوند متعال در (آیه ۲۰ /سورهٔ مرسلات) می‌فرماید: «أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» (آیا ما شما را از آبی پست خلق نکردیم.) و باز در (آیه ۶ /سورهٔ طارق) می‌فرماید: «خَلَقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ».

«نسب» پیوندی است که از طریق زاد و ولد به وجود می‌آید، مانند پیوند پدر و فرزند و برادران با یکدیگر.

کلمه‌ی «صهر» به معنای داماد است و دامادی پیوندی است که بین يك مرد و يك خانوده‌ی دیگر به وجود می‌آید، مانند پیوند داماد با وابستگان همسرش که در اصطلاح به آن خویشاوندی سببی می‌گویند.

در آیه مبارکه آمده است که: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا» الله متعال یگانه ذاتی است که؛ از آب منی مرد و زن، (آب نطفه) انسان‌هایی تمام اندام از مردان و زنان را آفرید. در فحوای آیه متبرکه با وضاحت این فهم حاصل می‌شود که: انسان مخلوق با عظمتی است. «بَشَرًا» (تنوین نشانه عظمت است).

«فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا» زندگی انسان بر اساس پیوندهای سببی و نسبی شکل می‌گیرد. در آیه مبارکه می‌فرماید که: از یک نطفه دو نوع انسان را به وجود آورده است: نوعی که مذکر است و منشاء نسب است؛ زیرا نسب از آن پدران است. و نوعی هم مؤنث است که به وسیله‌ی آنها وصلت و خویشاوندی فراهم می‌شود. پس به سبب نسب تعارف و تواصل حاصل می‌شود و به وسیله‌ی مصاهره محبت و مودت حاصل شده و بیگانه و نزدیک در کنار هم جمع می‌شوند. (تفسیر صفوة التفاسیر صابونی).

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌فرماید که: «از مرد نسب پدید می‌آید و از زن خویشاوندی و تفسیر (نسبا و صهرا) این است».

زندگی انسان بر اساس پیوندهای سببی و نسبی شکل می‌گیرد، «وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا» و خدا در خلق و ایجاد بسیار توانا می‌باشد، به طوری که از یک نطفه مذکر و مؤنث خلق می‌کند. **خوانندگان گرامی!**

در آیات متبرکه (55 الی 62) در باره نادانی مشرکان و پرستش بتان، دلیل بندگی در برابر خدای رحمان، بحث بعمل آمده است.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا ﴿٥٥﴾
آنها غیر از الله چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنها فایده می‌رساند و نه زیانی، و کافران در برابر پروردگارش (در طریق کفر) کمک کار یکدیگرند. (۵۵).
تفسیر:

هدف از «الْكَافِرُ»: جنس کفار. «عَلَىٰ رَبِّهِ»: بر ضد پروردگارش. هدف این است که کافران در مسیر انحراف از راه خدا تنها نیستند و بر ضد آئین خدا یکدیگر را تقویت و نیروهایی را بسیج می‌نمایند (سوره: اعراف / 202).

کفار با وجود روشنی و کثرت این برهان‌ها و همچنان دلالت آن‌ها بر قدرت حق تعالی، باز هم جز خدای یگانه قهار هر چه را از درختان و سنگ‌ها که خواستند به پرستش گرفتند؛ بتانی را که نه جلب کننده نفعی برای شان هستند و نه دفع کننده زیانی. و این امر نشانه و گویایی جهل مشرکان است.

«وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا» و کافر همواره در برابر پروردگارش پشتیبان (گمراهان و خطوط انحرافی) است. در واقع انسان کافر، شیطان را بر دشمنی با الله متعال و پرستش غیروی یاری و پشتیبانی میکند و دیگر شیاطین انسی و جنی را نیز بر نافرمانی حق تعالی مدد می‌رساند.

در این هیچ جای شکی نیست که: مشرکان، کافران و در کفر پشتیبان یکدیگرند. مجاهد فرموده است: در معصیت و نافرمانی خدا، پشت شیطان را گرفته و آن را یاری می‌دهد. (تفسیر طبری ۱۷/۱۹).

ابن عباس (رض) در شأن نزول این آیه مبارکه می‌فرماید که این آیه کریمه؛ «در باره ابوجهل نازل شد ولی عام بودن لفظ معتبر است، نه خاص بودن سبب».

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٥٦﴾

و ما تو را جز مژده رسان و هشداردهنده نفرستاده‌ایم. (۵۶)

تفسیر:

الله متعال پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم را جز بشارتگر بندگان صالحش به بهشت‌های پر ناز و نعمت و بیم دهنده دشمنان کافرش به عذاب جحیم، نفرستاده است.

خوانندگان گرامی!

در می یابیم که در این آیه ی مبارکه کوتاه، هم به مبحث توحید اشاره بعمل آمده؛ چون کلمه، «ارسلنا»، هم به نبوت، «ك» و هم به معاد، «مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا» همچنان از محتوای این آیه مبارکه معلوم میشود که: انسان، به هشدار بیشتر نیاز دارد تا بشارت. (کلمه ی «نذیر» صیغه ی مبالغه و نشانه ی تأکید است).
در آیه فوق موضوع بصورت کل بیان گردیده است ولی تفصیل این موضوع را میتوان در سوره ی مبارکه ی «بقره آیه 119» و در سوره ی «فاطراه: 24» و در سوره ی «احزاب آیات 45 تا 47» مورد مطالعه قرار دهید.

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿٥٧﴾

بگو: من از شما [در برابر تبلیغ دین هیچ] مزدی نمی خواهم، جز اینکه هر که بخواهد [میتواند از برکت هدایت من] راهی به سوی پروردگارش بگیرد. (۵۷)
تفسیر:

ای پیامبر! به مردم بگو: من از شما در قبال دعوت خود مزدی نمی طلبم و برای دریافت چیزی چنین کاری را نمی کنم زیرا پاداشم بر خداوند متعال است.
«إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» جز این که هر کس بخواهد به وسیله ی ایمان و عمل صالح راهی به سوی الله در پیش گیرد. من مال و پاداشی از شما نمی خواهم، فقط ایمان به الله متعال و طاعتش را از شما می طلبم، و پاداش من نزد الله می باشد.
وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا ﴿٥٨﴾
و بر آن زنده که نمی میرد توکل کن و به ستایش او تسبیح گوی و همین بس که او به گناهان بندگان آگاه است (۵۸)

تفسیر:

«وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ» در تمام امور خود به خداوند یگانه و یکتا تکیه کن که همیشه باقی و پابرجاست و هرگز او را مرگ نیست. که همین تو را بس است و تو را یاری می دهد و دینت را بر ادیان دیگر پیروز می گرداند.
«وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ» از اوصافی که مشرکان به او نسبت می دهند، او را منزله بدار، اوصافی که شایسته ی شأن او نیست؛ از قبیل نسبت دادن شریک و اولاد به او.
«وَكَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا» و همین بس که خدا از اعمال بندگان آگاه است، و چیزی از او مخفی نیست.

امام فخر رازی میفرماید: از این گفته مبالغه منظور است، همان گونه که میگویند: «کفی بالعلم جمالا و کفی بالأدب مالا». و به معنی «حسبک» یعنی تو را بس است، می باشد؛ یعنی تو به دیگری احتیاج نداری؛ چون الله متعال به احوال آنان آگاه است و قدرت مجازات آنان را دارد. و این وعیدی است بس شدید. (تفسیر کبیر ۱۰۳/۲۴).

الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا ﴿٥٩﴾

همان ذاتی که آسمانها و زمین و مابین آنها را در شش روز آفرید باز بر عرش مستقر گردید (طوری که شایسته شکوه و جلال اوست). اوست خداوند رحمان، و درباره اش از [فردی] آگاه بپرس. (۵۹)

تفسیر:

ابن جبیر گفته است: خدا میتواند آسمانها و زمین را در یک لحظه خلق کند، اما در اینجا میخواهد صبر و تأنی و پایداری را به بندگان بیاموزد. (تفسیر کبیر ۱۰۴/۲۴).
درباره خلقت جهان در شش روز، در قرآن عظیم الشأن شش بار بحث بعمل آمده است. هدف از شش روز، یا شش دوره و مرحله و یا مدتی برابر شش روز طبیعی میباشد.

کلمه‌ی «عرش» در فرهنگ اسلام، مرکز فرماندهی و تدبیر آفرینش است و هدف از «اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» همان تسلط و تدبیر الهی است، به دلیل آیه‌ی 3 سوره یونس که میفرماید: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ» (همانا پروردگارتان، خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز و دوران آفرید، سپس بر عرش استیلاء یافت (زمام امور را به دست گرفت). کار جهان را تدبیر و سامان دهی میکند. هیچ شفاعت کننده‌ای جز با اذن او نیست. آن خداوند است که پروردگار شماست، پس او را بپرستید. آیا پند نمی‌گیرید؟).

«عرش»: عرش در اصل به معنی رفع و بالا بردن است. تخت حکومت را عرش گویند. به علت بالا رفتن در آن. مثل: «وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ» (سوره نمل/ 23). همچنان «عرش» در قرآن کریم گاهی، به معنی تخت حکومت و کنایه از تدبیر جهان است. مانند: «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» و گاهی، يك موجود به خصوصی است. مثل: «وَوَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ زَمْر/ 75» (رجوع شود به قاموس قرآن- عرش) **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا ﴿٦٠﴾**

و چون به آنان گفته شود به خداوند رحمان سجده برید، میگویند پروردگار بخشنده چیست؟ آیا به چیزی که تو میفرمایی سجده بریم؟ و این امر بر نفرت و گریزشان افزود. (۶۰) **تفسیر:**

«مَا الرَّحْمَانُ؟»: رحمان چیست؟ هدف این است که تمسخر و تفرعنمی‌کردند و همچون فرعون رفتار مینمودند که جاهلکنان به موسی می‌گفت: «وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ؟! (برای تفصیل مراجعه شود به سوره: شعراء آیه: 23).

باید گفت که: سجده، مظهر یکتاپرستی و روح ادیان توحیدی است. «اسْجُدُوا» (از میان همه‌ی تکالیف، تنها سخن از سجده به میان آمده است). مفسران در شأن نزول این آیه مبارکه میفرمایند: مشرکان مکه گفتند؛ ما رحمان دیگری را بجز رحمان «یمامه» نمی‌شناسیم. مراد آنها مسیلمه کذاب بود که خود را رحمان نامیده بود پس این آیه نازل شد: «و چون به آنان گفته شود: برای رحمان سجده کنید، میگویند: رحمان چیست؟» یعنی: چون این صفت از صفات خدای سبحان را شنیدند، آن را با انکار تلقی کرده و نسبت به آن اظهار ناآشنایی کردند «آیا برای چیزی سجده بریم که تو به ما فرمان میدهی» یعنی: برای رحمانی سجده بریم که تو ما را به سجده کردن برای او فرمان میدهی؟ «و بر رمیدن شان می‌افزاید» یعنی: فرمان دادن به سجده بر نفرت و شرمندگی‌شان از دین و دوری شان از آن می‌افزاید. (تفسیر انوار القرآن) **یادداشت اولی:**

در این آیه دو بار کلمه‌ی «ما» مطرح شده است که برای جمادات به کار میرود. هدف کفار از این تعبیر، تحقیر ذات مقدس الهی بود. لذا به جای «و من الرحمن» گفتند: «مَا الرَّحْمَنُ» و به جای «لمن تأمرنا» گفتند: «لِمَا تَأْمُرُنَا».

کلمه‌ی «رحمن» رمز رحمت دائمی و بی‌پایان و از صفات اختصاصی پروردگار است. **یادداشت دومی:**

علماء بر این امر که این آیه از آیات سجده تلاوت است، اتفاق نظر دارند. **تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا ﴿٦١﴾** خجسته و بسیار بابرکت است ذاتی که در آسمان برج‌ها آفرید و در میان آن چراغ روشن و ماه نور بخشی آفرید. (۶۱) **تفسیر:**

«تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا» مجد و عظمت از آن خداست که آن ستارگان عظیم

و درخشنده را در آسمان قرار داده است. «وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجاً وَقَمَراً مُنِيراً ﴿٦١﴾» آفتاب درخشان و ماه تابان را در آن قرار داده است.

مراد از بروج: برجهای ستارگان، یعنی منازل دوازدهگانه آن است که عبارتند از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. آنها را «برج» یعنی قصر بلند نامیدند زیرا ستارگان برای ساکنان خود همچون کاخ‌های بلندی هستند «و در آن چراغی قرار داد» یعنی: در آسمان خورشید فروزانی قرار داد «و ماه تابانی» که با طلوع خود زمین را روشن میکند ولی نور آن مانند نور آفتاب، فروزان و گرما بخش نیست.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» می‌نویسد: «در یک قرائت دیگر (سرجا) آمده است، سرج جمع سراج است و سراج همان خورشید است پس آیه کریمه بنابراین قرائت به وجود خورشیدهایی متعدد اشاره می‌کند نه به یک خورشید و این همان معنایی است که مردم آن را فقط در این عصر شناخته و دریافته‌اند! بلی! دریافته‌اند که ستارگان همه خورشیدهایی مانند آفتاب ما هستند ولی از آنجا که این ستارگان از ما دورند، کوچک به نظر می‌رسند». (تفسیر انوار القرآن).

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُوراً ﴿٦٢﴾

و اوست ذاتی که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد، برای کسی که خواهان پند گرفتن یا خواهان شکرگزاری است. (۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خِلْفَةً»: چیزی که به دنبال چیز دیگری می‌آید. «أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ»: بخواهد به یاد خدا باشد. بخواهد به حکمت خدا و قدرت مطلقه او از روی مشاهده نظام بدیع آفتاب و ماه و ابراج آسمانی و ستارگان کیهانی پی ببرد.

تفسیر:

ابن کثیر در تفسیر آیه می‌فرماید: «یعنی حق تعالی شب و روز را برای تعیین اوقات عبادت، پی‌آمد یک دیگر قرار داده است پس کسی که در شب عملی از او فوت شود، آن را در روز جبران می‌کند و کسی که در روز عملی از او فوت شود، آن را در شب جبران می‌کند».

همچنان امام طبری می‌فرماید که: الله متعال شب و روز را جانشین هم قرار داده، پس هر کس کاری را در شب از دست بدهد، آن را در روز در می‌یابد و اگر کاری را در روز از دست بدهد، آن را در شب در می‌یابد. (طبری ۲۰/۱۹).

واقعاً هم یاد الله متعال زمانی ارزش دارد که بر اساس آگاهی و بصیرت باشد، شب و روز، نعمتی شایسته‌ی شکر و سپاسگزاری است. و از اینکه در آیه مبارکه «أَرَادَ» دوبار تکرار شده این فهم را برای ما می‌رساند که: هم شناخت، اراده می‌خواهد و هم عمل و شکر.

صفات ممیزه بندگان رحمان:

بالاترین مدال برای انسان، مدال بندگی الله متعال است. و انتساب به «و عِبَادُ الرَّحْمَنِ» مقام و منزلت انسان را بی‌نهایت، بالا می‌برد.

امام قرطبی فرموده است: خدای سبحان بندگان رحمان را به یازده صفت پسندیده متصف کرده است که عبارتند از: فروتنی، شکیبایی، شب‌زنده‌داری، بیم و هراس، ترک اسراف و خسیسی، دوری جستن از شرک، پاکی از زنا و قتل، توبه، دوری از دروغ، پذیرفتن نصیحت و اندرز، ورو آوردن و التماس به الله. پس از آن پاداش نیکوی آنها را بیان کرده است که عبارت است از نایل آمدن به غرفه یعنی بالاترین منزل‌های بهشت و باشکوه‌ترین آن.

خوانندگان گرامی!

میخواهم مبحث «صفات ممیزه بندگان الرحمن» مطابق فحوای (آیات 63 الی 76) که در آن صفات، علامت و ممیزه برای بندگان مقبول و مخصوص خداوند بزرگ ذکر گردیده، بشرح ذیل در روشنی آیات متبرکه و احادیث نبوی به معرفی گیرم:

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴿٦٣﴾

و بندگان پروردگار رحمان کسانی اند که بر روی زمین متواضع راه می‌روند و چون نادانان ایشان را مخاطب قرار دهند گویند: سلام بر شما. (۶۳).

تواضع و فروتنی:

در آیه مبارکه اولین صفت از صفات شایسته عباد الرحمن و بندگان خاص خداوند، تواضع و فروتنی شمرده شده است. خداوند متعال در اولین توصیف، خلق و خوی تکبر و خود برتر بینی را از این دسته از بندگان خاص خود نفی کرده است. در آیه مبارکه از کلمه «يَمْشُونَ» یعنی «مشی» استفاده بعمل آمده است، که بارزترین و آشکارترین تفسیر آن عدم تکبر در هنگام راه رفتن به تفسیر گرفته شده است. یعنی این بدین معنی است که: بندگانی که الله آنان را دوست می‌دارد و شایسته‌ی آنند که به خدا منتسب شوند، بندگان با تقوا و نیک اند که چون بر زمین راه می‌روند؛ با تواضع، آرامش و نرمی و بدون تکبر گام برمی‌دارند. و از روی فخر و تکبر یا بر زمین نمی‌کوبند و سرمست نیستند و در راه رفتن هم فخر فروشی نمی‌کنند.

قابل تذکر است که فهم کلمه «يَمْشُونَ» یعنی «مشی» را نباید تنها و تنها در راه رفتن عادی خلاصه نمود، بلکه در فهم کلمه «يَمْشُونَ» خط و مشی زندگی و برنامه‌های اجتماعی را نیز باید شامل ساخت. که در این صورت آیه شریفه؛ معنای همه جانبه ای را بخود می‌گیرد، و گفته میشود که: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ»؛ عباد الرحمن کسانی هستند که در تمام پروگرام های زندگی خویش چه شخصی باید و یا هم اجتماعی، توأم با تواضع و فروتنی باید قدم بگذارند، و این بندگان خاص خداوند همواره از تکبر و خود برتر بینی به دورند. حضرت حسن بصری در تفسیر آیه: «يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» میفرماید که تمام اعشا و جوارح مؤمنین مخلصین از چشم گرفته تا گوش دست و پا در برابر خدا ذلیل و عاجز شوند، مردم نا آگاه با مشاهده ی آن می‌پندارند که او عاجز و معذور است، در صورتی که نه او مریض است و نه معذور، بلکه تندرست و سالم است، ولی خوف از الله چنان بر او مسلط است که بر دیگران مسلط نیست، فکر آخرت او را از مشاغل دنیا باز داشته است، و کسی بر خدا اعتماد نمی‌کند و تمام فکر و اندیشه‌ی او در امور دنیا است، پس او همیشه در تحشر و تأسف می‌باشد (که دنیا کاملاً میسر نمیشود و او از آخرت سهمی بر نداشت) و کسی که نعمت خدا را تنها، خورد و نوش تصور کرد و سویی عالی ترین اخلاق متوجه نمی‌شود، علم او بسیار اندک است، و عذاب برای او آماده است. (تفسیر ابن کثیر).

«هَوْنًا»: آهسته و آرام. هدف با وقار، سکینه، تواضع و فروتنانه راه رفتن، و ترک خود خواهی کردن است. مصدر است و در معنی اسم فاعل برای تأکید به کار رفته است. باید یاد آور شد که رفتار هر کس، نشان دهنده‌ی شخصیت اوست. «عِبَادُ الرَّحْمَنِ... يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» (بندگان خاص خداوند، مظهر تواضع هستند.) می‌بینیم که: اسلام، دین جامعی است که حتی برای چگونه راه رفتن انسان به روی زمین نصایح و رهنمود های مفید و سودمندی را مطرح می‌کند.

طوری‌که گفته شد: از خصوصیات «عباد الرحمن» این است که ایشان به آرامی، وقار و متانت خاصی بر روی زمین سیر می‌کنند.

«عباد الرحمن» در مقابل پروردگار خویش فروتن و نرمخو هستند و هرگز خصلت غرور

در آنها نفوذ کرده نمی تواند، الله عز و جل انسان مؤمن را از این که متکبرانه بر روی زمین راه برود نهی فرموده است.

طوری که در (آیه 37 سوره اسراء) میفرماید: «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَأَنْ تَخْرُقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا» و در روی زمین متکبرانه و مغرورانه راه مرو. چراکه تو (با پای کوبیدن متکبرانه ات بر زمین) نمیتوانی زمین را بشکافی و (با گردن کشیدن جبارانه ات بر آسمان، نمی توانی) به بلندای کوه ها برسی. (آخر ذره ناچیزی انسان نام، در برابر کره زمین و در برابر مجموعه هستی، چه چیزی بشمار می آید؟!)

این گروه از مؤمنان عباد الرحمن وصیت لقمان علیه السلام را که به فرزندش را، که (آیه 19 / سوره مبارکه لقمان) تذکر یافته است با تمام دقت عملی مینماید: «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنْ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ: و در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن و (در سخن گفتنت) از صدای خود بکاه (و فریاد مزین) چراکه زشت ترین صداها، صدای خران است».

خوانندگان گرامی!

البته هدف اینست که بندگان رحمان کسانی اند که آنان با عزت و گردن فرازی گام برمی دارند که نشانه مؤمن متواضع برای الله متعال است طوری که رسول الله صلی الله علیه وسلم در راه رفتن چنان حرکت می کردند که گویی از مکان بلند و مرتفعی فرود می آیند. در شمایل رسول الله صلی الله علیه سلم آمده است که راه رفتن رسول الله صلی اله علیه وسلم خیلی اهسته نبود، بلکه قدر تیز بود طوری که در حدیث میفرماید: «وَكَاثِمًا الْأَرْضُ تُطَوَّى لَهُ» یعنی آن حضرت صلی الله علیه وسلم طوری راه میرفت که گویا زمین برای او پیچیده میشد. (تفسیر ابن کثیر)

سیرت نویسان می نویسند که برخی از سلف صالح نیز راه رفتن به پژمردگی و تصنع را مکروه می دانستند تا بدانجا که روایت شده است: که امیر المؤمنین حضرت عمر (رض) جوانی را دید که سست و پژمرده راه می رود، فرمود: تو را چه شده است، آیا مریض هستی؟ گفت: نه ای امیر المؤمنین! آن گاه عمر (رضی الله عنه) شمشیر خویش را بر سرش بلند کرد و به او فرمان داد تا با نیرومندی و چابکی راه برود.

صبر، بردباری و تحمل:

همچنان در آیه مبارکه آمده است که: «إِنَّهُمْ وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (63: فرقان) «الْجَاهِلُونَ»: لوده، ونادان. ولی باید گفت که در ترجمه «الْجَاهِلُونَ»: به جهالت این امر روشن گردید که هدف از آن شخص بی علم نیست، بلکه کسی است که کار جهالت و کلام جاهلانه بعمل آرد، اگرچه در نفس الامر عالم هم باشد.

«سَلَامًا»: درود. هدف از سلام متارکه و دوری گزیدن و رویگردانی است؛ نه سلام احوال پرسی کردن (مراجعه شود به سوره: قصص آیه: 55).

«إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (چون جاهلان آنان را طرف خطاب قرار دهند، باسلام جواب میفرمایند) یعنی: بر آزارهایی که از سوی اهل جهالت و نادانی می بینند، روش تحمل و بردباری را در پیش گرفته و مانند آنان جهالت نمی کنند بلکه میگویند: سلام! که این سلام، البته سلام درود و تحیت نیست بلکه سلام متارکه است که نه در آن خیری است و نه شری. یا مراد از «سلام» این است: در برابر جاهل سخنی ملایم و حکیمانه میگویند که از آزار او به سلامت مانند.

حسن بصری فرموده است: یعنی زمانیکه اگر با انسان نادانی روبه رو شوند آنها از خود نادانی نشان نمی دهند و شکیبایی را پیشه می کنند.

امام قرطبی از نحاس نقل کرده است که سلام در اینجا مشتق از تسلیم نیست، بلکه مشتق از تسلّم است، به معنی سلامت ماندن، منظور این که در جواب به جاهلان، آنها سخن سلامتی می گویند که به دیگران اذیت نرسد، و آنها هم گناهکار نباشند، همین تفسیر از

حضرت مجاهد، مقاتل و غیره منقول است.

(تفسیر مظهری) نتیجه اینکه با کسی که صحبت احمقانه و جاهلانه می گوید: انتقام نمی گیرند، بلکه از آنها در می گذرند.

هرگاه نادانان، «عبادالرحمن» را مورد خطاب قرار دهند اینان با درود و سلام جواب شان را می گویند، یعنی هر زمان که انسان های نادان از روی جهالت منجر به برافروختن خشم و غضب آنان شوند «عبادالرحمن» در جواب به آنان می گویند: سلام و درود بر شما باد و از جانب ما در امنیت هستید؛ و با این کار خود را از همنشینی با جاهلان دور می سازند و به مانند گفتار مردم دوران جاهلیت جواب نمی دهند.

با توجه به تعلیمات اسلامی، مسلمانان هرگاه همدیگر را می بینند به یکدیگر سلام و درود می فرستند و همدیگر را گرامی میدارند و به این وسیله پیام جامعه اسلامی را که همان امنیت و آرامش است در میان خود اعلام می دارند و نسبت به هم یادآور می شوند. کلمه سلام، در امان ماندن آبرو و مال و سلامتی جسم و تمام آنچه که انسان خواهان در امان ماندن آن است را شامل می شود.

بنابر این، مسلمانان زمانیکه به انسان جاهل، لوده و نادانان روبرو می شود، در مقابل آن با صبر و بردباری برخورد نموده و از آنان دوری می جویند؛ حتی از همنشینی با آنان خودداری مینمایند. این است همان آرامش و امنیتی که مسلمانان هنگام ملاقات یکدیگر آنرا باید رعایت کند.

رسول الله صلی الله علیه السلام با چه زیبایی مهم ترین خصوصیت یک شخص مسلمان را چنین بیان فرموده است: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ، وَ الْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ: مسلمان واقعی کسی است که برادرش از زبان و دست او در امان باشد».

امام بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر و بن العاص که آنان نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند، نقل می کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: مسلمان واقعی کسی است که مسلمانان دیگر از زبان و دست او در امان باشند و هجرت کننده (ترک کننده) حقیقتی کسی است که از آنچه که خداوند او را از انجام آن نهی فرموده دوری نماید. پس کسانی که این صفات را نداشته باشند، در حقیقت جزء «عبادالرحمن» به شمار نمی آیند و هیچ رابطه و پیوندی با اسلام ندارند.

خوانندگان گرامی!

طوری که یاد آور شدیم از خصوصیت «عبادالرحمن» صفاتی ظاهری در رفتار و منششان است و آن صفاتی است که بر اخلاقی بردبارانه که ریشه در درون آنان دارد و نیز به برتری عقل و دانش نزد آنان دلالت می کند.

با جاهلان نباید مقابله بالمثل صورت گیرد:

و نباید فراموش کرد که: مدارا و حلم و حوصله، از صفات بارز مؤمنان است. زمانیکه با جهل جاهلان، و عمل جاهلانه وی مواجه و روبرو میشوید نباید تحت تأثیر قرار دهید، کوشش باید صورت گیرد که؛ آنان در مقابل عمل شما عکس العمل جاهلانه و احمقانه را در پیش نگیرند، عباد الرحمن همیشه بر زبان های خود مسلط هستند و به مانند آنان کلامی ناروا بر زبان جاری نمی سازند و هرگز حرکت های نا مناسب و ناشایسته ای را از خود بروز نمیدهند.

بندگان خدا، همیشه سعی و کوشش بخرچ میدهند تا راه فتنه و شر را بر جاهلان بندند و شراره های آتشی شعله ور و سوزان که قطعاً منجر به کشتاری بزرگ و فتنه ای دامن گیر می شود را خاموش می کنند.

باید گفت که: تواضع، ثمره ی بندگی و اولین نشانه ی عباد الرحمن است. سرچشمه ی مدارا و نرمخویی بندگان خدا، ایمان است، نه ترس و ضعف آنان. وقار و نرمی از بارزترین صفات عباد مؤمن بشمار می رود.

طوری که گفتیم: تواضع باید هم در عمل باشد، «يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» هم در کلام، «قَالُوا سَلَامًا» و هم در عبادت. «سُجَّدًا وَ قِيَامًا» با اشخاص نادان، جاهل و فرومایه نباید مجادله کرد «قَالُوا سَلَامًا» (آنان سخنی در شأن خود میگویند، ولی شما در مقابل سخنی عالمانه و کریمانه بزبان آرید).

وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا ﴿٦٤﴾

و آنان که شب را برای پروردگارشان با سجده و قیام به صبح می رسانند. (۶۴)
تفسیر:

قیام اللیل و شب زنده داری:

امام فخر رازی گفته است: بعد از این که سیرت و رفتار عباد الرحمن را در روز به دو صورت یعنی ترک اذیت و آزار و پیشه کردن صبر و شکیبایی بیان کرد، در اینجا رفتار «عبادالرحمن» را یادآور شده است که عبارت است از اشتغال به خدمت خالق. (تفسیر کبیر ۱۰۸/۲۴).

همچنان که خداوند متعال در جای دیگری از قرآن نیز در وصف آنان میفرماید: «قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ». یعنی: آنان تمام شب یا بیشتر قسمتهای از شب را سجدهکنان بر روی های شان و قیامکنان بر پاهایشان در حال نماز و تهجد به روز می آورند. «يَبِيتُونَ»: اهل لغت می فرمایند که بیتوته آنست که شب انسان را درک کند خواه بخوابد یا نخوابد «بات بیتوته... ادرکه اللیل نام أ و لم ینم» علی هذا معنی آیه آن میشود: شب آنها را درک می کند در حال سجده و قیام.

«سجدا» جمع ساجد. چنان که قیام جمع قائم است. در این آیه مبارکه به معرفی یکی دیگر از صفات «عبادالرحمن» به معرفی گرفته میفرماید: که عباد الرحمن آنان اند که؛ شب را در قیام و سجده به صبح می رسانند. و طوری که یاد آور شدیم از خصوصیات عالی «عبادالرحمن» این است که آنان شبانه نیز به عبادت خداوند مشغولند و تنها در برابر خداوند بزرگ سجده و قیام میکنند. اینان شب زنده داری میکنند و با تمام وجود خود الله را یاد میکنند و او را به بزرگی و عظمت می ستایند و تسبیح گوی او هستند و تنها از او طلب می کنند و از عذابش می ترسند و به پاداش او امیدوار هستند.

«عبادالرحمن» ساعت های خلوت تاریکی شب خود را همراه با خداوند پشت سر می گذارند و به سوی الله متعال روی می آورند و او را عبادت می کنند.

«عبادالرحمن» کسانی هستند که به نشان بندگی حقیقی و عبودیت خالصانه دست یافته اند و به دنبال پناهی هستند که سایه خداوند رحمان بالای سرشان باشد.

«عبادالرحمن» خداوند را اطاعت می کنند و در دل شب هم مشغول عبادتند و با خدای مهربان خود خلوت کرده اند. لازمه متصف بودن آنان به «عبادالرحمن» این نیست که کل شب را برای عبادت خداوند بیدار بمانند بلکه عبادت در پاسی از شب کفایت میکند چرا که الله متعال رسول الله صلی الله علیه وسلم را که سرور «عبادالرحمن» است به شب زنده داری در تمام شب مکلف نساخت طوری که پروردگار با عظمت ما در ابتدای سوره «مزل» آیات 1 تا 6 در این زمینه میفرماید: «يا أَيُّهَا الْمُزْمَلُ فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا نِّصْفَهُ أَوْ انْقُصَ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَ أَقْوَمُ قِيلاً» (ای جامه بخود پیچیده!) (2) شب برخیز مگر اندکی (از آن را). (3) (بر خیز) نیمی از شب یا اندکی از آن کم کن. (4) یا اندکی بر آن بیافزای و قرآن را با تدبر و تأمل و شمرده بخوان. (5) (چون) ما کلام نهایت گران (و موجب مسئولیت را) بر تو القا خواهیم کرد. (6) به یقین شب زنده داری در تزکیه و اصلاح نفس مؤثرتر و در سخن استوارتر است).

حضرت ابن عباس (رضی الله عنه) فرموده است: کسی که بعد از نماز عشاء دو رکعت یا بیش از دو رکعت نماز بخواند، او در این حکم «بات لله ساجد وقائماً» قرار میگیرد. (مظهری و بغوی) همچنان حضرت عثمان (رضی الله عنه) میفرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: کسی که نماز عشاء را با جماعت اداء کند او در حکم کسی است که نصف شب را به عبادت گذارنده است. (رواه احمد و مسلم فی صحیحہ از مظهری). بنابراین کسی که برای پرورش نفس خود در پاسی از شب به عبادت مشغول باشد و در مقابل ذات احدیت عالم به دور از ریا، تشویش، هوای نفس، دنیا خواهی سجده و قیام نماید قطعاً استوارترین سخنان را بر زبان جاری میسازد. یعنی در مناجات با الله متعال برای صفای ذهن و آرامش روح و روان و محیطش صادقترین کلام را به کار میگیرد و پس از این بیشتر با خداوند خلوت میکند و دعا و قرآن میخواند.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿٦٥﴾
و آنان که می گویند: پروردگارا! عذاب [دوزخ] را از ما برطرف گردان که مسلماً عذاب آن پایدار و همیشگی است. (۶۵)

دعا و مناجات:

بندگان رحمان «کسانی اند که میگویند: پروردگارا! عذاب جهنم را از ما بگردان، بی گمان عذاب آن پایدار است» غرام: لازم و دائمی است. کلمه «غرام» در اصل به معنای مصیبتی است که انسان در برابر آن راه فرار ندارد و نوعی التزام و تعهد بر دوش او قرار میدهد.

«عباد الرحمن» از خداوند باری تعالی میخواهند که تمام عذاب جهنم را از آنان دور بدارد، چه عذابی که بر اثر استقرار یا بر اثر اقامت برای آنان مقدر شود. هدف از این دعا، این است که «عباد الرحمن» از خداوند میخواهند که به وسیله «دعا»، عذاب را از آنان دور گرداند. در نتیجه دعا کردن یکی از نشانه های ایمان راستین و درست و عمل صالح است که قطعاً ثمربخش می شود.

«عباد الرحمن» توسط ایمان حقیقی در مقابل کفر از خود محافظت می کنند و از این که در عذاب جهنم مستقر شوند، رهایی مییابند و همچنین به وسیله اعمال صالح، خویشتن را از عصیان و سرکشی در امان نگاه می دارند و این که در عذاب جهنم هر چند به مدت کوتاهی اقامت داشته باشند خود رانجات میدهند.

إِنَّهَا سَاعَةٌ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٦٦﴾

یقیناً دوزخ بدترین جایگاه و بد محل اقامتی است. (۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُسْتَقَرًّا»: مکان ماندن موقت را میگویند. و «مُقَامًا»: محل اقامت دائم. «مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا»: عطف این دو کلمه بر یکدیگر، بیانگر افزایش کمیت و کیفیت عذاب و رو به فزونی نهادن آن در طول مدت است (مراجعه شود به سوره: فاطر / 36). (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل)

تفسیر:

امام قرطبی در تفسیر این آیه میفرماید: یعنی دوزخ بد جایگاه و بد قرارگاهی می باشد! این بندگان مطیع با وجود طاعت خود از عذاب خدا بیمناک و در حذرند. (تفسیر قرطبی ۷۲/۱۳).

وحسن بصری گفته است: برای دوری جستن از عذاب جهنم در روز بیمناکند و در شب خسته.

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ﴿٦٧﴾

آنها کسانی هستند که هر گاه انفاق کنند نه اسراف می کنند و نه بخل می ورزند، بلکه در

میان این (دوره) حد وسط را برمی گزینند (۶۷)

تفسیر:

انفاق و دوری از تبذیر و اسراف:

«أَنْفَقُوا»: خرج کردند. برای خود و خانواده خرید کردند. «لَمْ يَقْتُرُوا»: سختگیری نمی کنند و بخل نشان نمی دهند. «قَوَامًا»: حد وسط. میانه روی.

یعنی نه آن چنان سختگیری و تنگ چشمی میکنند که زن و فرزندان شان گرسنه بمانند، و نه آن چنان در مخارج و نفقه زیاده روی و باد دستی می کنند که تبذیر و اسراف بشمار آید. واقعیت امر همین است که: امت میانه و وسط، باید برنامه های معتدل و وسط را داشته باشد. و از افراط و تفریط در زندگی خویش بپرهیزد. حتی میانه روی در عبادت و انفاق، دارای ارزش و از جمله خواست دین مقدس اسلام می باشد.

در آیه مبارکه در باره پنجمین صفت از صفات بندگان رحمان آمده است: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يَسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا» یعنی درخوراک و نوشیدن و پوشاک زیاده روی و یاکوتاهی و قصور نمیکنند و مانند خسیسان دست خشک نیستند.

اسراف: در لغت به معنی تجاوز از حد است، و در اصطلاح شرع در نزد حضرت ابن عباس (رض)، مجاهد، قتاده و ابن جریح اسراف از انفاق فی معصیه الله است، اگر چه پیشیزی (سکه) باشد، و بعضی فرموده که خرج کردن بدون ضرورت در کار های جایز که در حدود تبذیر (فضول خرجی) میباشد آن هم در حکم اسراف است؛ زیرا تبذیر یعنی زیاده خرجی به نص قرآن کریم حرام و معصیت است، حق تعالی میفرماید: «إِنَّ الْمُبْدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» (همانا اسرافکاران برادران شیطان هایند).

و «اقتار» به معنی تنگی در خرج و بخیلی است، و در اصطلاح شرع این است که در کارهایی که الله و رسول به انفاق در آنها دستور داده است، تنگی به کار برده شود، (عدم انفاق به درجه اولی در آن داخل است) این تفسیر از حضرت ابن عباس (رض)، قتاده و غیره منقول است. (مظهري).

مفهوم آیه این است که صفت بندگان مقبول خدا این است که در انفاق مال در میان اسراف و اقتار بر اعتدال و میانه روی عمل میکنند، رسول الله صلی علیه وسلم فرموده است. «من فقه الرجل قصده فی معیشتة» یعنی علامت دانشمندی انسان این است که در انفاق میانه روی اختیار کند، (نه در اسراف مبتلا باشد و نه در بخیلی) (رواه احمد عن أبي الدرداء، ابن كثير)

«عبدالرحمن» به این سفارش الهی عمل می کنند تا آن هنگام که انفاق میکنند جزء اسرافکاران نباشند چرا که اسراف کنندگان یاران شیطان به حساب می آیند و شیطان انسان را به کارهای زشت و ناروا هدایت می کند و از او می خواهد که در گناهان اسراف و زیاده روی نماید و کسانی که در این راه کج قدم برمی دارند دچار هلاکت و نابودی خواهند شد و جزء یاران بد و شیاطین انسی و جنی که آنها را همراهی می کنند چیز دیگری نمی یابند تا جایی که در گناه و ذلت و خواری می افتند و خداوند بر آنان خشمگین شده سپس به سوی جهنم رهسپار می شوند و چه بد سرنوشتی را خواهند داشت.

«وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (67)» مفسران در فهم این آیه مبارکه می نویسند که: مؤمنان با تقوای کسانی هستند زمانیکه از اموال خویش انفاق می کنند، حد وسط، راهی میانه و معتدل را در پیش می گیرند؛ نه در انفاق اسراف و ولخرجی می کنند و نه در بخشش، بخل و تنگ چشمی می ورزند طوریکه در فوق هم یاد آوری شدیم حد وسط و روش میانه و وسط را در پی می گیرند.

مجاهد در این مورد با زیبایی می فرماید: اگر به اندازه ی کوه ابو قبیس طلا را در راه الله خرج کنی اسراف و زیاده روی نیست و اگر مثنی را در نافرمانی خدا خرج کنی، اسراف است. (طبری ۲۳/۱۹). این بر مبنای قولی است که اسراف را به «انفاق در معصیت تفسیر

کرده است»، و بعضی از مفسران این قول را پذیرفته‌اند و همین قول از ابن عباس (رض) نیز نقل شده است، اما قول اول «اظهر» است.

امام احمد از عبدالله بن مسعود (رض) روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) فرمودند: «مَاعَالٍ مِّنْ اِقْتَصَادٍ». یعنی کسیکه در زندگی خود میانه‌روی و اعتدال نماید هرگز فقیر نمی‌شود و منظور از میانه‌روی همان اعتدالی است که خالی از افراط و تفریط باشد. همچنین در حدیث شریف آمده است: «ما أحسن القصد في الغني وما أحسن القصد في الفقر وما أحسن القصد في العبادة». «چقدر نیکوست میانه‌روی در توانگری، چقدر نیکوست میانه‌روی در حال فقر و چقدر نیکوست میانه‌روی در عبادت».

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾

و کسانی که با الله معبود دیگری را نمی‌پرستند، و نفسی را که الله (خونش را) حرام کرده است جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند. و هرکس که چنین اعمال را مرتکب شود، مجازات سختی آن را می‌بیند. (۶۸)

تفسیر:

به خدای یگانه شرک نمی‌ورزند:

قبل از همه باید یاد آور شد که: هدایت و دستور قرآن عظیم الشان در مورد دوری از شرک، زنا و قتل، تنها يك موعظه نیست، بلکه قانونی است که تخلف از آن جزای سنگین و شدیدی را درپیش دارد. همچنان باید گفت: که جزا های الهی استثنابردار نیست، هر کس تخلف کند سزا می‌بیند.

ششمین صفت عباد الرحمن آنست که؛ در عبادت، با الله کسی دیگری را شریک نمی‌گردانند.

طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» ایشان کسانی اند که به الله متعال شریک نیاورده، بلکه او را یگانه دانسته و مخلصانه او را پرستش می‌کنند. فقط او را در عبودیت یگانه و یکتا قرار می‌دهند.

«عبادالرحمن» به یقین دریافته‌اند که جز الله خدایی نیست و تنها او روزی دهنده و زنده کننده و میراننده و شفا دهنده است و به جز او کس دیگری نمیتواند در عالم هستی دخل و تصرف نماید. پس به او ایمان راستین و خالصانه آورده و قلب هایشان را فقط در گرو او قرار داده‌اند.

«عبادالرحمن» یقین دارند که اگر انسان و جنیان دور هم جمع گردند تا به کسی فایده‌ای رسانند قادر به انجام آن نخواهند بود مگر آنچه که خداوند مهربان برای آن شخص مقرر کرده باشد و اگر تمام این گروه جمع شوند تا به کسی ضرر رسانند هرگز نمیتوانند مگر آنچه که خداوند برای او مقدر ساخته باشد.

این‌ها صفاتی بودند که «عبادالرحمن» به آن آراسته‌اند و این صفات را نیز حضرت ابراهیم علیه السلام هم بیان داشته‌اند. طوریکه در سوره «شعرا» آیات 69 تا 86 از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام آمده است:

«وَأَنْتَ عَلَيْنُمْ نَبَأُ اِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَّلَ لَهَا عَاكِفِينَ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يُضُرُّونَ قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ قَالَ أَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَ الَّذِي هُوَ يَطْعَمُنِي وَ يَسْقِينِي وَ إِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي وَ الَّذِي يَمِيتُنِي ثُمَّ يَحْيِيَنِي وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَعْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْجَنَّةَ بِالصَّالِحِينَ وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ وَ اجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ وَ اغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ» (ای پیغمبر!) سرگذشت ابراهیم را برای کافران بیان دار. (و خبر ابراهیم را برای شان بخوان. (70) وقتی که به پدر و قوم خود گفت: شما چه می‌پرستید؟ (71) گفتند: بت‌ها را

می‌پرستیم، و همیشه بر عبادت‌شان معتکف می‌باشیم. (72) ابراهیم گفت: آیا وقتی که آنها را می‌خوانید سخن شما را می‌شنوند؟ (73) یا به شما فائده یا ضرری میرسانند؟ (74) گفتند: نه، بلکه پدران خود را دیدیم که چنین می‌کردند. (75) ابراهیم گفت: آیا آنچه را که شما می‌پرستید، دیده‌اید (تأمل کرده‌اید). (76) و (آنچه را) پدران پیشین‌تان می‌پرستیدند؟ (77) پس بدانید که همه آنها دشمن من‌اند، غیر از پروردگار جهانیان. (78) آن ذاتی که مرا آفریده است، پس او مرا هدایت می‌کند. (79) آن ذاتی که مرا (غذا) می‌خوراند و (آشامیدنی) می‌نوشاند. (80) و چون بیمار شوم، پس وی مرا شفا می‌دهد. (81) و آن ذاتی که مرا می‌میراند، باز زنده‌ام می‌گرداند. (82) و آن ذاتی که امیدوارم در روز جزا خطایم را ببامرزد. (83) ای پروردگارم! به من حکم (علم و نبوت) ببخش و مرا با صالحان ملحق بگردان. (84) و برای من در میان آیندگان نام نیک بگذار. (85) و مرا از جمله وارثان جنت پرناز و نعمت بگردان. (86) و پدرم را بیمارم، زیرا او از گمراهان بود.

پرهیز از قتل نفس:

«وَلَا يَفْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ»: «و هیچ نفسی را که خداوند حرام کرده است»
یعنی: کشتنش را «جز به حق نمی‌کشند» کشتن به حق در سه مورد است:

- 1- کفر بعد از ایمان (کشتن مرتد).
- 2- یا زنا بعد از احسان (همسر داری) یعنی: زناي مرد محصن و زن محصنه (مرد و زن دارای همسر).
- 3- یا کشتن نفس به تجاوز و عدوان. یعنی قصاص.

آنان هرگز کسی را به قتل نمی‌رسانند حتی اگر به حق باشد. آنچه که در قتل نفس اصل است این است که قتل نفس در دین الهی حرام است هر چند که شایسته کشتن باشد زیرا خداوند آفریننده نفس است و با حیات بخشیدن به آن، زیستن طولانی را به آن ارزانی بخشیده تا در گرفتاری‌ها و دشواری‌ها نقشش را به‌خوبی ایفا کند و باید مسیری که خداوند آن را برای امتحان پیش روی انسان قرار داده، آن‌گونه که شایسته است آن را ببیماید و در نهایت پاداش آن نزد خداوند است؛ اما منافع جامعه بشری قتل را قصاص برخی از انسان‌ها میداند. خداوند نیز قتل را در برخی شرایط که مجازات در آن واجب میشود جایز می‌داند و این نوع قتل، قتل به حق است.

«عبادالرحمان» به این صفت متصفند که مرتکب قتلی نمی‌شوند مگر آن که خداوند آن را جایز دانسته باشد و آنان سفارش خداوند را برای مؤمنان عملی می‌سازند همان طور که خداوند عز و جل در سوره «اسراء» آیه 33 میفرماید:

«وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَفَدِّ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطٰنًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» و کسی را نکشید که خداوند کشتن او را -جز به حق- حرام کرده است. هر کس که مظلومانه کشته شود، به صاحب خون او (که نزدیکترین خویشاوند به او است، این) قدرت را داده‌ایم (که با مراجعه به قاضی، قصاص خود را درخواست و قاتل را به مجازات برساند) ولی نباید او هم در کشتن اسراف کند (و به‌جای یک نفر، دو نفر و بیشتر را بکشد، یا این که به عوض قاتل، دیگری را هلاک سازد) بی‌گمان صاحب خون، یاری شونده (از سوی خدا) است (چراکه حق قصاص را بدو داده است).»

«عبادالرحمن» از آنچه که الله سبحان و تعالی آن را حرام دانسته دوری می‌کنند. خداوند در سوره «انعام» آیه 151 میفرماید:

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطْنٌ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذٰلِكُمْ وَ صَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» بگو: بیائید چیزهایی را برایتان بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام نموده است. این که هیچ چیزی را شریک خدا نکنید و به پدر و مادر (بدی نکنید و بلکه تا آنجا که ممکن است بدیشان) نیکی کنید و فرزندان‌تان

را از ترس فقر و تنگدستی (کنونی یا آینده) مکشید (چراکه) ما به شما و ایشان روزی می‌دهیم (و روزی‌رسان همگان ماییم؛ نه شما) و به گناهان کبیره (از جمله زنا) نزدیک نشوید، خواه (آن‌ها در وقت انجام برای مردم) آشکار باشد و خواه پنهان و کسی را بدون حق (قصاص و اجرای فرمان الهی) مکشید که خداوند آن را حرام کرده است. این‌ها اموری هستند که خدا به گونه مؤکد شما را بدان‌ها توصیه می‌کند تا آن‌ها را بفهمید و خردمندانه عمل کنید».

«عبدالرحمن» هرگز چنین کاری نخواهند کرد مگر زمانی که انجام آن به اذن الهی باشد. چطور ممکن است که «عبدالرحمن» دچار چنین گناهی گردند در حالی که اینان کلام خداوند را شنیده‌اند که در سوره «نساء» آیه 93 می‌فرماید: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا: و کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد (و از ایمان او باخبر بوده و تجاوزکارانه او را به قتل برساند و چنین قتلی را حلال بداند، کافر به شمار می‌آید و) کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می‌ماند و خداوند بر او خشم می‌گیرد و او را از رحمت خود محروم می‌سازد و عذاب عظیمی برای وی تهیه می‌بیند».

حکم قصاص، عاملی بازدارنده برای تقوا پیشه‌کنندگان و غیر متقین است و علت آن این است: کسانی که ترس از خداوند آنان را از قتل باز ندارد، هرگاه آنچه که در پس مرگ است یعنی همان قصاص عادلانه‌ای که دولت اسلامی عهده‌دار آن است را یادآور میشوند، پس به این وسیله از قصاص می‌ترسند.

در کلام خداوند بزرگ در سوره «بقره» آیه 179 چنین آمده است: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ: ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص، حیات و زندگی است (بنا بر مصلحت و حکمتی که در آن و دقائق و نکاتی که در همه احکام است. این است که قانون قصاص را برای شما وضع کردیم تا از تجاوز و خونریزی بپرهیزید) باشد که تقوا پیشه کنید».

دوری و جلوگیری از زنا:

از جمله صفات «عبدالرحمن» این است که آنان هرگز زنا نمی‌کنند. چراکه از خداوند بلند مرتبه اطاعت میکنند و آیات الله عز و جل را که بر آنان تلاوت شده را شنیده‌اند و در آن آیه‌ها دوری از زنا و نهي و بر حذر ماندن از آن و از سرانجام بد آن آمده است و در سخنان ارزشمند رسول اکرم صلی الله علیه وسلم عاقبت اهل زنا به وضوح بیان شده است. قطعاً «عبدالرحمن» کلام الله عز و جل را شنیده‌اند که در سوره «اسراء» آیه 32 به مؤمنان فرموده است: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا: و (با انجام عوامل و انگیزه‌های زنا) به زنا نزدیک نشوید که زنا گناه بسیار زشت و بدترین راه و شیوه است».

بنابر این مؤمنان تمام آنچه که خداوند آنان را از آن نهي فرموده است به پایان رسانیدند و از آن اطاعت کردند تا بدان وسیله به نشان تقرب به خداوند دست یابند. نشانی که «عبدالرحمان» حاملان آن هستند و به دوستی که آنان گروهی برتر از مؤمنانند و به بندگی حقیقی الهی آراسته‌اند.

«عبدالرحمن» دریافته‌اند که دوری از زنا، دور شدن از اسباب و مقدمات و انگیزه‌های آن را نیز تضمین می‌کند بنابر این آنان تمام جوارح و اعضای بدن خود را از گناهانی که آنان را به سمت زنا سوق می‌دهد، باز می‌دارند.

خداوند باری تعالی زنا را به عنوان یک عمل زشت و ناپسند وصف کرده است (یعنی گناهی بزرگ) و آن را به عنوان راهی بس ناپسند توصیف کرده یعنی عملی که برای رسیدن به شهوت و تمایل به جماع صورت می‌گیرد. از آنجایی که این عمل نامشروع است، پس گناهی بسیار بزرگ به شمار می‌آید و به همین دلیل الله تعالی به دوری از آن و سرانجام ناپسند آن، تأکید می‌کند و در تمام آنچه که بر بندگان خود نازل کرده، اعم از

شریعت و قوانین اسلام از عهد حضرت آدم(ع) تا عهد پیامبر خاتم حضرت محمد مصطفی(ص) آن را حرام دانسته است.

در مورد مجازات مرد یا زن زناکار و ناپاک خداوند عز و جل در سوره «نور» آیه 24، چنین میفرماید: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: (آنان عذاب عظیمی دارند) در آن روزی که علیه آنان زبان و دست و پای ایشان بر کارهایی که کرده‌اند گواهی می‌دهند».

و از آنجایی که «عبادالرحمن» بندگان برگزیده الهی هستند و از نظر مقام، بالاتر از مؤمنانند پس آنان هرگز به سمت زنا نمی‌روند، یعنی عمل قبیح زنا هرگز جزء عادت‌های آنان محسوب نمی‌شود.

شان نزول آیات 68 – 70:

798- بخاری و مسلم از ابن مسعود (روایت کرده اند: از رسول خدا (پرسیدم بزرگترین گناه کدام است، گفت: برای خالق جهان همتا و مانند قایل شوی، گفتیم: پس از آن کدام گناه است؟ گفت: فرزندی را از ترس این که طعامت را می‌خورد بکشی، گفتیم: پس از این کدام گناه است، گفت: زنا با زن همسایه. پس خدا برای تصدیق سخنان پیامبر خود آیه «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ...» را نازل کرد. (صحیح است، بخاری 7520، مسلم 1 / 90، ح 86، ترمذی 3182، نسائی 7 / 90، احمد 1 / 380 و 431 و 434 از روایت کرده اند. «زاد المسیر» 1054 و «تفسیر شوکانی» 4720).

799- بخاری و مسلم از ابن عباس(رض) روایت کرده اند: عده‌ای از اهل شرک مرتکب قتل شدند و در این کار زیاده‌روی کردند، زنا کردند و در این عمل افراط نمودند، سپس خدمت رسول الله آمدند و گفتند: آنچه می‌گویی و ما را به آن راه دعوت می‌کنی بسیار خوب است کاش ما را آگاه کنی، آیا برای اعمالی که انجام داده ایم باید کفاره بپردازیم؟ پس خداوند متعال آیه (وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿68﴾ يَضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا ﴿69﴾ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿70﴾ و قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا... (زمر: 53) را نازل کرد. (صحیح است، بخاری 4810 مسلم 122، ابوداود 4274، نسائی در «تفسیر» 469، بیهقی 9 / 98 و حاکم 2 / 403 همه از ابن عباس(رض) روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی» 1913)

يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا ﴿٦٩﴾

برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می‌شود و خوار و زار و جاویدان در آن می‌ماند. (٦٩)

تفسیر:

«يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» الله تعالی برای انجام دهنده این گناهان کبیره، عذاب روز قیامت را چند برابر و تشدید می‌سازد «وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا» و وی را در ذلت و حقارت، و تا ابد در آن عذاب و کیفر ذلیل و خوار می‌ماند.

جزای روز قیامت هم کمی است، و هم کیفی:

چند برابر شدن عذاب مجرمین که در جمله‌ی «يُضَاعَفْ» آمده است، با عدل الهی مخالفتی ندارد، زیرا عذاب مضاعف در شرایطی است که گناه، آثار شوم و چند برابر داشته باشد. مثلاً زناکار هم گناه می‌کند و هم دیگری را به گناه وادار می‌سازد و هم چه بسا از این گناه، فرزند حرام‌زاده‌ای به دنیا می‌آورد که گرایش‌های منفی دارد. در قتل نفس نیز قاتل، شخصی را میکشد، ولی اشخاصی را داغدار، بی‌سرپرست و یتیم و جامعه را ناامن می‌کند. هر يك از این عناوین به تنهایی قابل کیفر است، همان‌گونه که اگر کسی سنت بدی را در جامعه بنا نهد در طول تاریخ هر کس به آن سنت عمل کند، برای مؤسس آن نیز گناهی ثبت می‌شود.

از آنجا که به اتفاق همه‌ی علما و مفسران، زنا به تنهایی سبب جاودانگی در دوزخ نمی‌شود، بنابر این مسئله‌ی خلود و جاودانگی در دوزخ تنها برای مشرکانی است که زناکار باشند. بلی، عقیده‌ی حق و باطل و جهان بینی کفر و شرک، در کیفرها تأثیرگذار است.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٠﴾

مگر آنان که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، پس ایشان‌اند که الله بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل میکند و الله آمرزنده‌ی مهربان است. (۷۰)

تفسیر:

«يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»: الله متعال بدی‌های ایشان را به نیکی‌ها، و گناهانشان را به طاعات و عبادات تبدیل مینماید! کرم بین و لطف خداوندگار، گذشت او با گذشت انسان‌ها، و مهر او با مهر انسان‌ها تفاوت از زمین تا آسمان دارد.

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا»: مگر کسانی که در دنیا از خطاها و گناهان خود به درگاه الله متعال توبه‌ی نصوح و واقعی کند، یعنی ایمانی راسخ آورد و سپس آن توبه و ایمان را با اعمال صالح دنبال کند.

«فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» پس الله سبحان و تعالی آنان را مورد لطف و کرم قرار میدهد از خطاهایش در گذشته، بدی‌هایش را می‌بخشاید و آن را به حسنات تبدیل می‌کند. بدان شرط که از گناهانش کاملاً دست شسته و بر آنچه از وی گذشته است پشیمان باشد. و خدا بر توبه‌کاران بسیار آمرزگار و رحمتش بر بازآمدگان بسی وسیع است.

در دین مقدس اسلام، بن بست وجود ندارد. برای گنهکاران هر لحظه راه بازگشت باز است. از جانب دیگر، در هنگام ارتکاب گناه، ایمان از کف می‌رود، ولی هنگام توبه باز می‌گردد. و نباید فراموش کنیم که: توبه، يك انقلاب همه‌جانبه و كلي است، نه يك حرکت سطحی و لفظی، عمل صالح. نشانه‌ی توبه واقعی است.

در حدیث آمده است: «من آخرین فردی که وارد جنت می‌شود و آخرین فردی را که از دوزخ و آتش خارج میشود، می‌دانم چه کسی است. در روز قیامت یک نفر را می‌آورند، گفته میشود: گناهان کوچکش را بر او عرضه کنند و گناهان بزرگش را از او برطرف کنند. گناهان کوچکش بر او عرضه می‌شود، به او می‌گویند: در فلان و فلان روز چنان و چنین کردی. می‌گوید: بله، نمی‌تواند بگوید نه و از در انکار درآید. درحالی‌که از گناهان بزرگ خود در هراس است. آنگاه به او گفته میشود: به جای هر گناه و بدی یک حسنه و نیکی داری. آنگاه می‌گوید: خداوندا! اعمالی را مرتکب شده‌ام که آنها را در اینجا نمی‌بینم! در این موقع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خندید تا جایی که دندان‌های پیشین او نمایان شد.» (اخراج از مسلم).

این کثیر این معنی را ترجیح داده و می‌گوید: «بدان‌که سیئات با توبه نصوح به حسنات تبدیل می‌شود و این نیست مگر بدین جهت که چون او گذشته‌اش را به یاد می‌آورد، پشیمان شده و استرجاع و استغفار می‌گوید پس به این اعتبار گناه وی به طاعت تبدیل میشود و بدی‌ها در نامه اعمال وی به حسنات تبدیل میشوند چنان‌که در این باره احادیث صحیحی آمده است.»

شان نزول آیه 70:

800- بخاری و غیره از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند: وقتی که آیه «وَالَّذِينَ لَا يُدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ...» (فرقان: 68) نازل شد. مشرکان مکه گفتند: خون‌ها را به ناحق ریختیم، برای خدای یکتا بت‌ها را شریک و هم‌تأ قرار دادیم و دست به فواحش و زنا زدیم. پس ذاتی که جز در بارگاهش پناهی نیست آیه «إِلَّا مَنْ تَابَ...» را نازل کرد.

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ﴿٧١﴾

وهرکس توبه کند و کار نیک انجام دهد حقا که او به سوی الله باز می‌گردد. (۷۱)

تفسیر:

«وَمَنْ تَابَ...»: این آیه پاسخی است برای تعجّبی که چه بسا آیه پیشین در برخی از اذهان بر می‌انگیزد، و آن این که چگونه ممکن است خداوند سیئات را به حسنات تبدیل فرماید؟ «مَتَابًا»: بازگشتن. دست کشیدن از معاصی. مفعول مطلق تأکیدی است و بیان‌گر اهمّیت و عظمت توبه است. معنی آیه چنین هم می‌تواند باشد: کسی که از معاصی دست بکشد و علاوه از آن کارهای شایسته انجام دهد، این چنین کسی به سوی خدا بر می‌گردد و توبه میکند. (تفسیر نور خرمدل).

عبدالرؤف مخلص هروی مفسر تفسیر انوار القرآن در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: هر کس به زبان خویش توبه کند اما آن توبه را با عمل خویش ثابت نگرداند پس آن توبه وی به هیچ وجه سودمند نیست بلکه فقط کسی به‌سوی الله متعال توبه راستین (نصوح) کرده است که توبه خویش را با اعمال شایسته، ثابت و محقق گردانیده باشد. دکتر عایض بن عبدالله القرنی مفسر تفسیر المیسر می‌نویسد: و هر کس از ارتکاب گناهان توبه کرده و با انابت به سوی پروردگارش باز گردد و از اعمال شایسته بسیار انجام دهد بی‌گمان بازگشتش به سوی الله ا‌صحیح و توبه‌اش صادقانه است؛ بنابراین این یقیناً او توبه‌اش را پذیرفته و گناهانش را به آب رحمت خود شستشو می‌دهد.

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ﴿٧٢﴾

آنها کسانی هستند که شهادت به دروغ نمی‌دهند (و در مجالس باطل شرکت نمیکنند) و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند بزرگوارانه و شرافتمندانه می‌گذرند. (۷۲) تفسیر:

اجتناب از شهادت دروغین:

«الزُّور»: باطل. «لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ»: در مجالس دروغگوئی و معاصی شرکت نمی‌کنند. شهادت باطل و دروغ نمی‌دهند.

گروه مؤمن عبادالرحمن از پرهیزگار کسانی اند که بر دروغ که موجب تضییع حقوق انسان شود، شهادت نمیدهند. باید گفت که: نه تنها انجام گناه حرام است، بلکه شرکت در مجالس گناه و شاهد بودن بر گناه نیز در شرع ممنوع است.

حاضر نشدن در مجالس گناه و بی‌اعتنایی به گناهکاران، در ذات خویش نوعی نهی از منکر بشمار میرود. اشتراک در مجالس فاسد، حتی در بندگان واقعی خدا اثر می‌کند.

امام طبری می‌فرماید: لغو عبارت است از هرگفته یا عملی باطل و هر چیزی که کسب آن برای انسان ناپسند باشد. و مراسم نکاح و عروسی در بعضی اماکن، و گوش فرادادن به آوازهای ناپسند، تمام اینها داخل معنی لغو می‌باشند که احتراز و دوری جستن از آن بر مؤمن واجب است. (تفسیر طبری ۳۲/۱۹).

(زور): دروغ و باطل است و بالاتر از شرک به خدای متعال دروغی نیست زیرا شرک به الله متعال بزرگتر از (زور) است. بلی! حضور در مجالس و محافل بدعت از (زور) است زیرا این محافل دروغ، باطل و علیه دین الله متعال است.

خواننده محترم!

چطور ممکن است که «عبادالرحمن» به دروغ شهادت دهند در صورتی است که آنان چهره واقعی حقیقت را تغییر می‌دهند و آن را کتمان می‌کنند؟ و این در حالی است که آنان کلام خداوند بلند مرتبه را شنیدند که آنان را از گفتن سخن دروغ بر حذر داشته است. فرقی ندارد که سخن دروغ در شهادت دادن باشد و یا در غیرشهادت دادن؛ و این کلام الله سبحانه تعالی در سوره مبارکه «حج» آیه ۳۰ بیان شده که می‌فرماید: «ذَلِكَ وَ مَنْ يَعْظَمُ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ أَجَلْتُ لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يَتْلِي عَلَيْكُمْ فَأَجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»: آن (چیزی که گذشت، برنامه و مناسک حج بود) و هر کس اوامر و نواهی خدا را (به ویژه در مراسم و امور مربوط به حج) بزرگ و محترم دارد، از نظر

خدا چنین کاری (در دنیا و آخرت) برای او بهتر است. (خوردن گوشت) چهارپایان (همچون شتر، گاو، بز و گوسفند) برای شما حلال گشته است، مگر (گوشت) آن چهارپایانی که (در قرآن) برایتان بیان میشود (همچون مردار و غیره) و از (پرستش) پلیده‌ها، یعنی بت‌ها دوری کنید و از گفتن افتراء (بر مردم و بر خدا) پرهیزید».

قطعاً «عباد الرحمن» دچار چنین عمل ناشایستی نمی‌شوند چرا که آنان در زمره مؤمنان و متقین می‌باشند. «الزور» در لغت، سخن دروغ و باطل است و اصل ماده این کلمه بر تمایل داشتن دلالت دارد. سخن دروغ و باطل نیز به مانند رویگرداندن از راه درست و حق است.

چطور ممکن است «عباد الرحمن» به دروغ شهادت دهند در حالی که شهادت به دروغ خود یکی از انواع دروغ‌ها و زشت‌ترین آن‌هاست و بدترین تأثیر را در زندگی مردم دارد؟ خداوند عز و جل بیان کرده که دروغ گفتن در نظر من کار آسانی نیست مگر برای کسانی که بی‌ایمانند. در سوره مبارکه «نحل» آیه 105 آمده است: «أَمَّا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ»: تنها و تنها کسانی (بر زبان خدا) دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان نداشته باشند؛ و در حقیقت آنان دروغ‌گویان واقعی هستند (نه محمد امین، چرا که چنین کسانی از خدا و مجازات او باکی ندارند و هر وقت مصلحت بدانند، بر زبان دروغ می‌رانند)».

این آیه در باره محصور شدن دروغ در وجود کسانی صحبت می‌کند که ایمان ندارند. زشت‌ترین دروغ‌ها، دروغ بستن به ذات مقدس الهی و به دروغ شهادت دادن است. رسول الله صلی اله علیه وسلم بیان کرده‌اند که، مؤمن هرگز دروغ نمی‌گوید و نیز امام مالک در کتاب «موطا» از صفوان بن سلیم روایت کرده‌اند که صفوان از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیده است که آیا مؤمن می‌تواند ترسو باشد؟ رسول الله صلی علیه وسلم فرموده‌اند: بله! وی مجدداً پرسیده است. ای نبی خدا! آیا انسان مؤمن می‌تواند بخیل باشد؟ ایشان پاسخ داده‌اند: بله! و در نهایت وی پرسیده است آیا مؤمن می‌تواند دروغ‌گو باشد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم جواب داده‌اند: نه (هرگز).

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آیا شما را از بزرگترین کبایر آگاه نگردانم؟ و سه بار این سخن را تکرار کردند. اصحاب گفتند: چرا، یا رسول الله! ما را آگاه کنید. فرمودند: شرک به خداوند، نافرمانی والدین و درحالی‌که تکیه داده بودند، نشستند و آن‌گاه فرمودند: هان آگاه باشید: و گفتن دروغ، آگاه باشید: و گواهی دروغ». پس پیوسته آن را تکرار می‌کردند تا بدانجا که اصحاب با خود گفتند: ای کاش رسول الله صلی الله علیه وسلم سکوت کنند.

حضرت عمر (رض) فرموده کسی که در حق او ثابت باشد که به دروغ شهادت داده است، او به چهل ضربه شلاق سزا داده خواهد شد، و روی او سیاه گردانیده در بازار گردانیده و رسوا کرده می‌شود، باز تا مدت طولانی حبس می‌شود. (رواه ابن ابی شیبیه، عبد الرراق ومظهری).

عدم حضور در مجالس لغو و بیهوده:

دهمین صفت از بندگان رحمان با زیبایی خاصی در آیه مبارکه توضیح یافته طوریکه می‌فرماید: «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» (آیه 72: فرقان) عباد الرحمن کسانی‌اند که در مجالس لغو باطل و بیهوده حضور نمی‌یابند و آن را مشاهده هم نمی‌کنند. و از همچو مجالس دوری می‌جویند.

«إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ»: هر گاه سخنان یاوه را بشنوند. هر گاه لغزشی و گناهی از کسی مشاهده کنند (مؤمنون آیه 3).

«مَرُّوا كِرَامًا»: بزرگوارانه می‌گذرند و همچون بزرگان خویشتن را از شرکت در بدگوییها و بدکرداری‌ها کنار میکشند و بزرگوارانه می‌گذرند و همچون بزرگان لغزش و گناه دیگران

را نادیده می‌گیرند و به پخش آن نمی‌پردازند.
یا این که اگر دشنام و حرفهای زشتی از کسی شنیدند، به بزرگی خود آنرا می‌بخشند.
خوانندگان گرامی!

«عبدالرحمن» هرگاه با مسئله بی‌فایده‌ای روبه‌رو میشوند بزرگ منشانه از آن میگذرند و خود را بزرگتر از آن می‌دانند که وقت‌شان را صرف امور پوچ و بیهوده نمایند و فرقی ندارد که آن امر بیهوده، گلام و یا عمل باشد.

«عبدالرحمن» ارزش و قیمت وقت خود را میدانند و دریافته‌اند زمانی که بر آنان میگذرد ثروتی است که در این دنیا مالک آنند و این ثروت در کنار نعمت‌هایی از جمله، نیروی جسمی، فکری، درونی است که خداوند به آنان عطا نموده است و اگر آنان به زمان اجازه دهند که در مسائل بیهوده و باطلی که برای دنیا و آخرت آنان هیچ فایده‌ای ندارد، تلف شود. در حقیقت آنان مهم‌ترین دارایی خود را به اندازه زمانی که صرف مسائل بیهوده ساخته‌اند، تباه نموده‌اند و میدانند که خسارت وارده بر آنان جبران ناپذیر است و اگر اهل بصیرت و دانایی باشند تلاش میکنند که گرفتار خسارتی که جبران ناپذیر است نشوند و اگر کسی خسران زده شد از آنجایی که عمر انسان محدود است و انسان هر چقدر تلاش نماید تا آن ناراحتی به اندازه یک ساعت به تأخیر اندازد و درصدد جبران آن برآید، امکان‌پذیر نخواهد بود؛ و اگر بعد از مرگ بخواهد به این دنیا بازگردد تا عمل نیک و صالح انجام دهد خواسته‌اش با توبیخ و ملامت رد میشود.

به‌همین دلیل است که الله سبحانه تعالی به عصر و زمان سوگند میخورد چراکه انسان را همیشه و در تمام اوقاتی که بر او سپری می‌شود در زیان می‌بیند زیرا که با سپری شدن و گذر هر لحظه بر او ثروتش تباه می‌شود و آن ثروت همان عمر با ارزش اوست که تلف می‌شود در حالی که او در خسران به‌سر میبرد و چاره‌ای هم ندارد، چراکه در لغزشگاه خسران است اما خداوند بزرگ از میان تمام انسان‌هایی که دچار خسران شده‌اند، کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک انجام داده‌اند، استثناء قرار داده و به‌سوی صبر و حق رهنمون شده است، دلیلش این است که مؤمنان لحظه به لحظه عمرشان را در تجارتي سودمند با خداوند سپری کرده‌اند و این سود حاصل برای آنان بس بزرگ است و بالاتر از آن چیزی است که بتوان تصور کرد.

از میان این گروه از مؤمنان «عبدالرحمن» مستثنی هستند. چون هرگاه با امور بیهوده مواجه میشوند سخاوتمندانه و گذرا برآن عبور میکنند. آنان می‌توانند که دارایی‌شان دچار خسران شود، که هیچ سود و عمل نیک و صالحی در آن نباشد.

همت بلند از خصوصیت‌های «عبدالرحمن» است که به‌واسطه این همت خود را از مسائل ناچیز و پست دور می‌کنند و خود را بالا می‌کشند و به دنبال کارهای ارجمند و کمالات هستند.

پرداختن به امور باطل باعث سرگرم شدن به امور پست می‌شود، در حالی که «عبدالرحمن» خود را به آنچه که به آنان ربطی ندارد مشغول نمی‌سازند و به سفارش رسول خدا (ص) عمل می‌کنند که فرموده است: از جمله اسلام نیکو آوردن انسان این است که آنچه را که به او ارتباطی ندارد ترک نماید.

خداوند عز و جل در سوره مبارکه «مؤمنون» آیات 1 تا 3، میفرماید: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَائِعُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ: مسلماً مؤمنان پیروز و رستگارند. کسانی که در نمازشان خشوع و خضوع دارند و از (کردار) بیهوده و (گفتار) یابو رویگردانند (و زندگی را جدی می‌گیرند؛ نه شوخی)».

«أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ: آنان کسانی‌اند که دو بار اجر و پاداششان داده میشود، به سبب این که (در راه ایمان اذیت

و آزارها دیده‌اند و) شکیبائی کرده‌اند و بدی‌ها را با نیکی‌ها از میان برمی‌دارند (و نه تنها بدی‌ها را با بدی‌ها پاسخ نمی‌گویند، بلکه در مقابل کردار و گفتار بد مردم، رفتار بایسته می‌کنند و سخن شایسته می‌گویند) و از آنچه بدیشان عطاء کرده‌ایم (در راه خیر و صلاح) خرج می‌کنند و می‌بخشند و هنگامی که یاهو بشنوند از آن روی میگردانند (و دشنام را با دشنام پاسخ نمی‌گویند و بلکه) می‌گویند: اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شما است (و هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت) وداع و بدرودتان باد! ما خواهان (همنشینی با) نادانان نیستیم». (قصص: 54-55)

این توصیف حقیقی «عبادالرحمن» و تمامی مؤمنانی است که در کتاب آسمانی پیش از قرآن نیز آمده است و به درستی و راستین بودن ایمانشان و نیز توصیف عقلانی از بین مردم اشاره دارد.

حضرت عبد الله بن مسعود اتفاقاً روزی بر مجلس لغو و بیهوده ای گذشت، در آنجا نایستاد و رفت، آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر این عمل وی اطلاع یافته فرمود این مسعود کریم شد، و این آیه را تلاوت فرمود که در آن مانند کیمان و شرافتمندان بر مجالس بیهوده دستور به گذشتن است. (ابن کثیر).

وَالَّذِينَ إِذَا دُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ﴿٧٣﴾
و آنان که وقتی به آیات پروردگارش پندشان دهند، در برابر آن باحالت کوری و کوری نمی‌افتند، [بلکه با گوش شنوا و چشم بصیرت به آن دل می‌دهند.] (٧٣)
تفسیر:

آگاهانه باید به سراغ دین رفت:

در این آیه مبارکه برای ما می آموزاند که: تعبّد و بصیرت، از اوصاف عباد الرحمن است. و واقعیت امر هم همین است که؛ بندگان رحمن، باید آگاهانه به سراغ دین روند ایمان باید بر اساس آگاهی و بصیرت استوار باشد، آنرا قبول و عملی سازند.
طوریکه در قرآن عظیم الشان میخوانیم: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (آیه 191 سوره آل عمران). (خردمندان) کسانی هستند که الله را (به حالت) ایستاده، و نشسته، و بر پهلو آرامیده یاد می‌کنند، و در (حکمت از) آفریدن آسمان‌ها و زمین تفکر می‌کنند (و در دعای خود می‌گویند): ای پروردگار ما! این عالم و موجودات را بی‌فائده نه آفریده ای، پاکي تو (از آنچه لایق شأن تو نیست) پس ما را از عذاب دوزخ نگاه دار. .
از جمله خصلت‌های دائمی «عبادالرحمن» این است که هرگاه آیات الهی را یادآور می‌شوند در آن تفکر و تدبیر می‌کنند، سپس در برابر پروردگارشان به سجده می‌افتند و ذات بی‌مانند او را تسبیح می‌گویند و کبر نمی‌ورزند و به مانند جاهلان و انسان‌های ریاکار در ظاهر به سجده نمی‌افتند.

«عبادالرحمن» ایمان آورندگان حقیقی هستند چه در مقابل آیاتی که شاهد آنند و چه در برابر آیاتی که بر آنان تلاوت میشود و به اینکه این دلالت بر ذات مقدس الله دارند و جامع تمام صفات الهی است باور قلبی دارند و هرگاه آیات الهی را یادآور شوند جایگاه حقیقی‌شان را مقابلشان متصور می‌شوند. همان طور که خداوند عز و جل نیز در سوره مبارکه «سجده» آیات 15 و 16 میفرماید: «إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا دُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»: تنها کسانی به آیات ما ایمان دارند که هر وقت بدان‌ها پند داده شوند، (برای خدا) به سجده می‌افتند و ستایشگرانه به تسبیح پروردگارشان می‌پردازند و تکبر نمی‌ورزند. پهلوهایش از بسترها به دور میشود (و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان می‌پردازند و) پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد می‌خوانند و از چیزهایی که بدیشان داده‌ایم می‌بخشند».

«وَالَّذِينَ إِذَا دُكِرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُوا عَلَيْهَا صُمًّا وَ عُْمِيَانًا: و کسانی‌اند که هنگامی که به‌وسیله آیات پروردگارشان پند داده شدند، همسان کران و نابینایان بر آن فرو نمیافتند (و غافل‌وار بدان گوش فرامی‌دهند. بلکه با گوش دل می‌شنوند و با چشم عقل بدان می‌نگرند و درس‌ها و اندرز‌های قرآنی را آویزه گوش جان می‌کنند و نیروی ایمان خود را بدان تقویت می‌سازند)».

«عبدالرحمن» در این گروه هستند و به دلیل بصیرت و عبادات واقعی جزء و الامقامان به شمار می‌آیند.

«لَمْ يَخِرُوا عَلَيْهَا صُمًّا وَ عُْمِيَانًا: ۷۳ فرقان» طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم که: بندگان رحمان «کسانی‌اند که چون به کلام پروردگارشان و به کلام پیامبرش پند و اندرز داده شوند و یا آنان را بر حذر دارند، نه از آن روی میگردانند و نه خود را چنان به تغافل میزنند که گویی گوش‌های شان از شنیدن، کر و چشم‌های شان از دیدن، کور است بلکه قلب شان هوشیار و پذیرا، گوش‌های شان شنوا، دیده‌های شان پویا و بینا و حواس شان جوینده و بیدار است. ایشان با فروتنی و نرمی، مطیعانه و خاشعانه برای پروردگار خود سجده می‌کنند.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ

إِمَامًا ﴿۷۴﴾

و آنان که می‌گویند: ای پروردگار ما! به ما از همسران و فرزندان ما آن را عنایت کن که مایه‌ی روشنی چشمان باشد. و ما را پیشوای پرهیزگاران بگردان. (۷۴)

تفسیر:

باید گفت که: انسان در برابر همسر و فرزند و نسل خود متعهد است و باید برای عاقبت نیکوی آنها تلاش و دعا کند. بندگان رحمان «کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگار! به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه‌ی روشنی چشمان ما باشند، طاعت و عبادت شما را به جای آورند و رضایت و خشنودی تو را بجویند.

«قره‌العین» یعنی: خنکی اشک چشم زیرا خنکی اشک چشم دلیل شادمانی و مسرت است چنان‌که گرمی اشک دلیل بر غم و اندوه می‌باشد.

«وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿۷۴﴾» و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان، به گونه‌ای که اهل تقوی از ما پیروی کنند. دعوت‌گران به سوی خیر باشیم. هم هدایت یافته باشیم و هم هدایت‌گر. ابن عباس (رض) می‌گوید: یعنی پیشوایانی که در امر خیر به ما اقتدا شود. (مختصر ابن کثیر ۶۴۲/۲).

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ﴿۷۵﴾

آنها هستند که به خاطر آن که صبر کردند، مقام بلند را می‌یابند و در آن جا به سلام و درود روبرو می‌شوند. (۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْغُرْفَةُ»: قسمت‌های فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل. ساختمان بلند. در اینجا مراد منازل و درجات عالی بهشت است (سوره‌های: عنکبوت/58، زمر/20)

تفسیر:

«این گروه» از بندگان صالح را که به اوصاف زیبایی صفات پسندیده و خوی رفیع یادشده، به سبب صبر و شکیبایشان بر انجام اوامر خدا به درجات بسیار رفیع و عالی نایل خواهند آمد. درجه رفیع، عبارت از بلندترین و بهترین منازل جنت می‌باشد.

«وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا» و در آنجا با سلام و درود فرشتگان مواجه خواهند شد.

طوری که پروردگار با عظمت ما در (آیه 23 سوره رعد) «و الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ (23)» (و فرشتگان از هر دری (برای تبریک و تهنیت) بر آنان وارد می شوند).

خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٧٦﴾

در آن جا همیشه میمانند، چه قرارگاه خوب و چه محل اقامت جالبی! (۷۶)
تفسیر:

آن گروه اولیای ابرار برای همیشه ابد در بهشت رضوان ماندگار اند بی آنکه بمیرند و از آن خارج شوند. «حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا» چه خوش قرارگاه و چه خوب منزلی و اقامتگاهی است برای اهل تقوی!

جایگاهی که از بس زیبا و دلکش است، از آن خواهان انتقال نمی شوند؛ و از بس معطر و پاکیزه است، که هرگز طالب کوچیدن از آن نمی گردند.

قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ﴿٧٧﴾

بگو: اگر دعای تان نباشد، پروردگار من به شما هیچ اعتنایی به شما نمی کند، در حقیقت شما به تکذیب پرداخته اید و به زودی [عذاب بر شما] لازم خواهد شد (۷۷)

تفسیر:

باید گفت که: تکذیب دین، باعث سقوط ارزش انسان است. دعا وسیله‌ی تحصیل ارزش هاست.

محمد علی صابونی مفسر تفسیر صفوة التفسیر در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: ای محمد! به آنان بگو: اگر دعای شما به هنگام حلول حوادث و مشکلات نباشد، پروردگار هیچ اعتنایی به شما نمی کند. این تضرع و زاری شما است که سبب جلب توجه خدا به سوی شما می شود.

«فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا» ای کافران! در حقیقت شما پیامبر و قرآن را تکذیب کرده اید و به زودی در آخرت عذاب بر شما لازم خواهد شد.

خوانندگان گرامی!

با این بیم دهی و هشدار است که پایان سوره به آغاز آن، یعنی آیه اول: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَلَمِينَ نَذِيرًا ﴿١﴾» [الفرقان: 1]. «بزرگ و خجسته است کسیکه بر بنده خود فرقان را نازل کرد تا برای عالمیان هشدار دهنده‌ای باشد» پیوند می خورد.

بیشتر مضامین این سوره شامل اثبات نبوت و رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم و جواب به اعتراضات کفار و مشرکین و چگونگی کیفر و عذاب کفار و مشرکین و اعراض کنندگان از احکام الهی میباشد، و سرانجام خداوند در قسمت پایانی سوره ویژگی‌های بندگان واقعی و پذیرفته خویش را که ایمان کامل به رسالت داشته و در حرف و عمل اخلاق و عادات، خشنودی الله و رسول را مدنظر دارند و مطابق احکام شریعت اسلام، عمل میکنند را به بیان گرفت.

قرآن کتاب هدایت و باران رحمتی است که تمامی ندارد دریای عمیقی است که یافتن عمقش امکان پذیر نیست و نمی توان بدان دست یافت ولی هر پژوهشگر اندیشمندی به اندازه حجم و ظرفیتش از آن بهره مند می شود و از آن تبعیت میکند کسانی که از آن سود می جویند استخراج کنندگان گنجینه‌های با ارزش آن هستند و تا امتداد زمان مخزن‌های فکری، حقایق علمی و راهنمایی و ارشاد برای طالبان و پژوهشگران در آن وجود دارد، قرآن یک حقیقت است همان طور که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز در وصفش فرموده است: «شگفتی‌هایش پایان ناپذیر است و به دلیل بازتاب‌های زیادش هرگز کهنه نمی شود».

خدایا ما را از چشمه علم و دانش خویش سیراب گردان، همان علمی که آن را در کتاب عظیم خودت برای ما ودیعه نهاده‌ای و به ما نیک اندیشی و نیک کرداری و نیت راستین و

خالص و پاكي كه از آن توست و عملي كه با انجام دادنش تو را خشنود ميسازد، عطا فرمودي.

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الشعراء

جزء 19

سورة شعراء در مکه نازل شده و دارای دوصدوبیست هفت آیه و یازده رکوع می باشد.

وجه تسمیه :

علت تسمیه این سوره به «شعراء» این است که حق تعالی در آیات (224 - 226) این سوره، میان شعرائی گمراه شعرائی بی هدف و شعرائی مؤمن مقارنه و مقایسه نموده است تا ادعای مشرکانی را که می پنداشتند رسول الله صلی الله علیه وسلم شاعر آند و آنچه که با خود آورده اند از باب شعر است، رد نماید.

طوری که میفرماید: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» (224) أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ (225) وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ (226)

(پیامبر اسلام شاعر نیست، زیرا) شاعران را گمراهان پیروی می کنند. آیا ندیدی که آنان در هر وادی سرگشته می روند؟ و مطالبی می گویند که به آن عمل نمی کنند؟ قابل تذکر است که نام دیگر این سوره «طسم» است.

یادداشت:

در این سوره مبارکه؛ داستان ذی عبرتی پیامبرانی؛ اول داستان موسی و هارون علیهم السلام، دوم داستان و قصه ابراهیم علیه سلام، سوم قصه و داستان نوح علیه السلام، چهارم قصه ی هود علیه السلام، پنجم داستان صالح علیه السلام، ششم قصه ی لوط علیه السلام، و هفتم قصه ی شعیب علیه السلام. و برخورد های لجوجانه ی قوم با ایشان به بیان گرفته شده است و در پایان هر داستان پروردگار با عظمت ما میفرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» (121) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (122)» لذا این آیه هشت بار در این سوره تکرار شده تا مایه ی دلداری و آرامش خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد و به او بگوید از لجابت مشرکین مگه متاثر و جگر خون مشو، زیرا همه ی انبیاء گرفتار چنین مردمی بوده اند.

در ضمن قابل یاد دهانی است که: تاریخ، بهترین وسیله برای تقویت روحیه مؤمنین، بالا رفتن بصیرت و سعه ی صدر و آینده نگری در برابر تهدید دشمنان است. لذا رهبران وز عمای جامعه باید از تاریخ جامعه آگاه باشند، و از حوادث تأریخی آن پند لازم بگیرند. شعراء: شعراء جمع شاعر، به معنای گوینده شعر.

مفهوم کلی سوره شعراء:

یادآوری توحید؛

فرازهایی از زندگی پیامبران الهی؛

ستایش و سرزنش برخی شاعران؛

عظمت قرآن

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف این سوره:

طوری که گفته آمدیم سوره شعراء در مکه پس از سوره ی واقعه، شرف نزول یافته است این سوره دارای دوصدوبیست و هفت آیه بوده، و تعداد کلمات آن به؛ هزار و دوصد و نود و هفت کلمه می رسد. همچنان تعداد حروف این سوره به؛ پنج هزار و پانصد و چهل و دو حرف می رسد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را

می توانید در سوره «طور» تفسیر احمد مطالعه فرمود.)

ارتباط و مناسبات سوره الشعراء با سوره فرقان :

در سوره فرقان، خلاصه ای از قصه ی پیامبران را بیان کرد، این سوره نیز به صورت تفصیل و به همان ترتیبی که در آن جا نامشان آمده است، سرگذشت آنان را دنبال میکند.

سر آغاز هر دو سوره، تمجید و ستایش قرآن و پایان آنها هم هشدار به دروغ پردازان و وصف مؤمنان است.

محتوای و موضوعات :

همانطوریکه که گفته شد سوره شعراء در مکه معظمه نازل شده و مانند سایر سوره های مکی موضوع اصول دین یعنی توحید و رسالت و حشر را مورد بررسی قرار داده و مانند دیگر سوره های مکی جنبه ی عقیده و اصول ایمان را مورد توجه قرار می دهد. بخش اول سوره طلعه سوره است که با حروف مقطعه شروع میشود سپس بحث در باره موضوع قرآن عظیم آغاز شده است که خدای سبحان آن را به منظور هدایت و راهنمایی خلق و داروی شفا بخش امراض انسانی نازل کرده، سپس موضع گیری مشرکین را در مقابل آن یادآور شده است که با وجود روشنی آیات و با وجود درخشش و فروغ براهین قرآن، مشرکین آن را تکذیب کردند. و از طریق دشمنی و لجبازی و تکبر، معجزه های دیگر غیر از قرآن را درخواست کردند.

بخش دوم فرازهایی از سرگذشت هفت پیامبر بزرگ و مبارزات آنها را با قوم شان، ولجابت ها و خیره سري های آنان را در برابر این پیامبران بازگو میکند، که بعضی مانند داستان موسی علیه السلام و فرعون مشروحتر، و بعضی دیگر مانند سرگذشت ابراهیم و نوح و هود و صالح و لوط و شعیب علیهم السلام کوتاه تر است. مخصوصاً در این بخش، اشاره به منطق ضعیف و تعصب آمیز مشرکان در هر عصر و زمان در برابر پیامبران الهی شده است که شباهت زیادی با منطق مشرکان عصر پیامبر اسلام صلي الله عليه وسلم داشته و این مایه تسلی خاطر برای پیامبر و مؤمنان اندک نخستین بود که بدانند تاریخ از این گونه افراد و منطقها بسیار به خاطر دارد وضع و فتوری به خود راه ندهند. و نیز مخصوصاً روی عذاب دردناك این اقوام و بلاهای وحشتناکی که بر آنها فرود آمد تکیه شده است که خود تهدید مؤثری برای مخالفان پیامبر اسلام در آن شرائط است.

در داستان موسی علیه السلام نکات جدید ذکر شده و با بیان پند و اندرز نیز بیان تفاوت فاحشی که بین ایمان و طغیان وجود دارد، داستان خاتمه می یابد.

- پس از آن قصه ی ابراهیم خلیل الله را مورد بحث قرار داده و موضع گیری او را در مقابل قوم و پدرش در مورد پرستش بت ها بازگو کرده، و به قدرت دلیل و رسایی بیانش، نشان داده است که پرستش چیزی که نه میشوند و نه سودی میرساند، باطل و نارواست. و در اثبات یگانگی پروردگار عالمیان که نفع و ضرر و مرگ و زندگی را در اختیار دارد برای آنان دلیل قاطع اقامه کرده است.

- سپس سوره در مورد پرهیزگاران و گمراهان و نیکبختان و بدبختان به بحث پرداخته، و مسیر و عاقبت هر یک از دو گروه را در روز قیامت مورد بررسی قرار داده است.
- و بعد از اینکه سوره قصه های پیامبران: «نوح، و هود، و صالح، و لوط و شعیب

عليهم السلام را بيان كرد و سنت خدا را در مورد تكذيب كنندگان بيان نمود، در شأن رفيع و مقام شامخ قرآن كريم بحث نموده و براي بيان عظمت و شكوه آن ميفرمايد: «وَ إِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلسانِ عَرَبِي مُبِينٍ.»

بخش سوم و اخيري كه در حقيقت جنبه نتيجه گيري از بخشهاي گذشته دارد پيرامون پيامبر اسلام صلي الله عليه وسلم و عظمت قرآن و تكذيب مشركان و دستوراتي به آن حضرت در زمينه روش دعوت، و چگونگي برخورد با مؤمنان سخن ميگويد، و سوره را با بشارت به مؤمنان صالح و تهديد شديد ستمگران پايان مي دهد.

ترجمه و تفسیر سوره «الشُّعْرَاءِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

طسم (۱)

خوانده می شود: «ط، سین، میم» البته با ادغام سین در میم. الله عزوجل به مراد خویش از آوردن این حروف مقطعه در آغاز سوره ها، داناتر است. (۱)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

(این است آیات قرآن مبین) آشکار کننده حق از باطل. (۲)

تفسیر :

این کتابی است مبین، یعنی مطالبش شفاف و روشن است، و پیچیده و مبهم نیست، و استنادش به مبدأ و ارتباطش با معاد نیز شفاف و روشن است، پس کتابی است که صدر و وسط و پایان او مبین است و منزلت والایی دارد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 9) در مورد؛ موضع گیری مشرکان در برابر دعوت قرآن بحث بعمل می آید.

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳)

شاید تومی خواهی برای اینکه آنان ایمان نمی آورند، خود را از شدت اندوه هلاک کنی! (۳)

تفسیر :

الله متعال در این آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم تسلی داده میفرماید: ای پیامبر! شاید تو از دلسوزی بسیار بر هدایت قومت و از شدت حرص و اشتیاق بر ایمان امتت که چرابه پیامت ایمان نیاورده و به دعوتت لبیک نگفته اند، جانت را هلاک گردانی. پس خود را هلاک نکن و کار را به پروردگارت بسپار. و به سبب عدم ایمان آنها غمگین و متأثر نشود.

إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (۴)

اگر ما اراده کنیم از آسمان بر آنها آیه ای نازل می کنیم که گردنهایشان در برابر آن خاضع گردد! (۴)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت: هدف از «آیه» معجزه ای که مردم را وادار به ایمان گرداند. مفسر مشهور جهان اسلام شیخ صاوی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: یعنی به خاطر ایمان نیاوردن آنها افسوس مخور؛ چون اگر می خواستیم معجزه ای بر آنان نازل می کردیم که قلب شان را بگیرد و آنان را به ایمان آوردن ناچار کند، اما شقاوت آنها در علم ما قبلاً ثبت شده است. پس آرام باش و خود را خسته مساز. (حاشیه صاوی بر جلالین ۱۶۷/۳).

در آیه شریف به یک اصل مهم اشاره می کند، که اگر پروردگار با عظمت بخواهد، این قدرت را دارد که بر کافران معجزه نازل کند، و یاهم عذاب شدید و وحشتناکی بر آنها فرو بفرستد که همگی بی اختیار سر تعظیم در برابر آن فرو آورند و تسلیم شوند، ولی این ایمان اجباری ارزشی ندارد، مهم آن است که آنها از روی اراده و تصمیم و درک و

اندیشه در برابر حق خاضع و مطیع گردند. تا تصدیق به علم غیب، امری اختیاری باشد نه اجباری. و از جانب دیگر سنت و قانون الهی، اختیار و مهلت دادن به مردم است. همان طوریکه یاد آور شدیم: ایمان باید اختیاری و انتخابی باشد نه اجباری.

معنی و مفهوم ایمان :

معنی و مفهوم ایمان این نیست که فقط به زبان بگوییم: مؤمن هستیم. چه تعداد کثیری از منافقانی اندکه به زبان گفتند: ایمان آورده‌ایم. «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۸﴾» [البقرة: ۸]. «و از مردمند کسانی که می‌گویند به خدا و روز آخرت ایمان آورده‌ایم، در حالیکه به هیچ وجه ایمان نیآورده‌اند».

معنی و مفهوم ایمان، تنها این نیست که اعمال و مراسمی را که مسلمانان از روی عادت انجام می‌دهند، ما نیز انجام بدهیم. چه بسیارند شیادانی که به نیکوکاری و کارهای خیر و شعارهای بندگی و دینداری تظاهر می‌کنند، حال آنکه در قلب هایشان اثری از آبادی خیر و صلاح و اخلاص برای خدا نیست: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالًا يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۱۴۲﴾ [النساء: ۱۴۲].

«منافقان خدا را (به زعم خود) فریب می‌دهند، و در حالیکه خدا فریب دهنده‌ی آنان است. و هرگاه برای نماز برخیزند بیمارگونه برخیزند، برای مردم نمایش می‌دهند و یاد خدا نمی‌کنند، مگر اندکی».

معنا و مفهوم ایمان فقط این نیست که ما شناخت ذهنی از حقایق ایمان پیدا کنیم. چه بسا مردمانی که حقایق ایمان را شناختند، اما هرگز ایمان نیآوردند. «وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» [النمل: ۱۴]. «با آن که به جان، آن‌ها را دریافته و شناخت پیدا کرده بودند، از روی ستم و برتری جویی! با سماجت انکار کردند».

حقیقت ایمان تنها یک کار زبانی یا یک کار بدنی یا یک کار ذهنی نیست. ایمان در حقیقت، یک عملکرد روانی است که در اعماق روان انسان نفوذ می‌کند، و تمام زوایای وجود انسان یعنی ادراکات و اراده و وجدان او را در بر می‌گیرد و تحت فرمانروایی خود قرار می‌دهد. بنابر این، ایمان حقیقی قطعاً احتیاج به آنچنان ادراک ذهنی و فکری دارد که نقاب از چهره حقایق هستی برگیرد و آن حقایق را به همان صورت و وضعیتی که در واقع هستند به نمایش درآورد. و این کشف و شهود نیز جز از طریق معصوم و انحراف ناپذیر وحی الهی انجام نخواهد پذیرفت.

و باید این ادراک عقلی و ذهنی به سرحد جزم و یقین برسد، و انسان را به آنچنان یقین قاطعی برساند که هیچ شک و شبهه‌ای آن را متزلزل نگرداند.

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا» [الحجرات: ۱۵].

«مؤمنان همانا آن کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و سپس شک نیآوردند». این شناخت جزمی و قطعی نیز باید همراه با پذیرش قلبی و دل‌بستگی ارادی و اختیاری باشد، به طوری که در پیکر فرمانبراری و اطاعت و سرسپردگی از روی رضایت و تسلیم همه جانبه نسبت به فرمان کسی که به او ایمان آورده است، تجسم پیدا می‌کند.

قرآن کریم همواره ایمان را در لباس اخلاقیات زنده و عملکردهای درخشنده‌ای به نمایش می‌گذارد که آن ویژگی‌ها باعث متمایز گردیدن مؤمنان از کافران منافق است.

خداوند متعال در مقام توصیف مؤمنان راستین میفرماید «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» (15) [الحجرات: 51].

«مؤمنان همانا کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورند و سپس دچار شک نشدند و با دارائی‌ها و جان هایشان در راه خدا جهاد کردند. آنانند که راستگویند» شهید اسلام استاد سید قطب علیه الرحمه، در تفسیر این آیه در کتاب «فی ظلال القرآن» میگوید: پس ایمان عبارت است از باور و تصدیق قلب به خدا و رسولش. آنچنان تصدیق و باوری که هیچ گونه شک و تردیدی بر آن وارد نشود تصدیق مطمئن و ثابت و یقینی که دچار لرزش و پریشانی نشود، و خیالات و وسوسه‌ها در آن تأثیر نگذارد و قلب و احساس در رابطه با آن گرفتار تردد نباشد. آنچنان باور و تصدیقی که جهاد و فداکاری مالی و جانی در راه خدا از آن سرچشمه می‌گیرد. دل و قلب انسان، وقتی شیرینی چنین ایمانی را چشید و از چشمه گوارای آن نوشید و در کنار آن آرامش یافت و بر آن استوار ماند بی‌شک و تردید، تلاش می‌کند تا حقیقت آن ایمان را در دنیای خارج از قلب خود، در واقعیت‌های زندگی، و در زندگی روزمره با مردم تحقق بخشد. می‌خواهد که بین حقیقت ایمان که در درونش احساس می‌کند، از یک سو، و واقعیت زندگی و ظواهر آن و جریانات موجود در جامعه یک پارچگی و هماهنگی برقرار سازد، و در برابر جدایی تصور ایمانی که در حسش است با آنچه در واقعیت‌های اطرافش مشاهده می‌کند تاب و تحمل نمی‌آورد؛ زیرا این دوگانگی لحظه به لحظه او را می‌آزارد و بر او ضربات پی در پی وارد می‌سازد! و از اینجاست که به سوی میدان جهاد در راه خدا با مال و جان می‌شتابد و بسیج می‌شود و این یک بسیج طوفنده درونی و خودجوش است که از جان و روان انسان با ایمان نشأت می‌گیرد، و انسان مؤمن اراده می‌کند که آن چهره نورانی و زیبای نقش بسته در دلش را در بیرون تحقق بخشد، و بنگرد که آن نور ایمانی در واقعیت زندگی و محیط زیست مردم تابیدن گرفته است. خصومت و ناسازگاری انسان مؤمن با زندگی جاهلی اطرافیانش نیز یک خصومت ذاتی و درونی است و از آنجا نشأت می‌گیرد که انسان با ایمان نمیتواند یک زندگی دوگانه را در گیر و دار فیما بین تصور ایمانی و واقعیت زندگانی‌اش تحمل کند و نیز نمیتواند به خاطر واقعیت‌های عملی و ناقص و زشت و منحرف جامعه‌اش از آن ایده‌های تکاملی و زیبا و مستقیم ایمانی‌اش دست بردارد. و مبارزه و نبرد همچنان باید بین او و جامعه‌اش ادامه یابد تا وقتی که این جاهلیت حاکم بر جامعه بشری به آن ایده‌ها و زندگی ایمانی منتهی شود. این عناصر و شرایطی که برشمرديم «ایمان راستین» یا اگر خواستید بگوئید «عقیده راستین» را پایه ریزی می‌کنند.

و هرگاه یکی از این عناصر در کار نباشد هرگز نمی‌توان مابقی آن را «ایمان» یا «عقیده» نام نهاد! آری، ممکن است «فکر» یا «نظریه» یا «رای» یا هر عنوان دیگری از این قبیل را به آن اختصاص داد. اما، ایمان حقیقی آن است که خورشیدش بر سراسر منظومه جان و روان انسان بتابد، و اشعه تابناکش با روشنائی و گرما و زندگی که حامل آن است در تمام رگ و پی‌های او نفوذ کند! آری، چنین عقیده‌ای به عقل انسان نفوذ میکند و آن را قانع و مطمئن میگرداند. در اعماق قلب انسان نفوذ میکند و آنرا به جنب و جوش و حرکت درمی‌آورد. اراده انسان را تحت تأثیر قرار میدهد و آن را به فعالیت و می‌دارد

و جهت می بخشد. و آنگاه که عقل قانع شد، و قلب به حرکت در آمد، و اراده جهت گرفت، همه اعضا و جوارح انسان به ندای عقل و قلب و اراده پاسخ می دهند، و برای اجرای دستورات مقام فرماندهی وجود انسان می شتابند، آنچنانکه گوسفندان سر در اطاعت و فرمان چوپان خودشان دارند! (برای تفصیل مراجعه شود به کتاب نقش ایمان در زندگی دکتر یوسف قرضاوی)

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ ﴿٥﴾

و به آن ها هیچ موعظه و اندرز تازه از سوی پروردگار بخشنده نمی آید، مگر این که از آن روی گردان هستند. (۵)

تفسیر :

یعنی هیچ چیز نو از قرآن از سوی الله متعال بر کافران فرود نیامد تا به تدریج پند و تذکر شان داده و حقایق و اخبار را برای شان روشن و مبرهن گرداند، جز اینکه همواره از آن روی گشتانده و فقط از سر عناد و استکبار، آن را نپذیرفتند. دیده میشود که: هیچ تذکری در اشخاص سنگدل، کارساز نیست.

تعداد از انسانها به جای پذیرش حق، از قبل راه لجابت را در پیش گرفته اند. و یقیناً اعراضی که برخاسته از استکبار و تکذیب باشد، خطرناک است. ولی مطمئن باید بود: آنده از انسانهایی که؛ حق و پیروان آن را مسخره می کنند، این عمل شان لاجواب نخواهد ماند.

فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦﴾

آنها تکذیب کردند، پس به زودی اخبار آنچه مسخره اش می کردند بدیشان خواهد رسید. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«**أَنْبَاءٌ**»: اخبار. هدف از آن جزا های سنگین است که در این جهان و آن جهان دامن گیر آنان می شود (ملاحظه شود سوره: انعام آیات 5 و 6).

تفسیر :

در آیه مبارکه ملاحظه میشود که: عناد، اعراض و دشمنی کفار، به درجه آخر رسیده است، آنان قرآن عظیم الشان را تکذیب نمودند و آنرا به باد مسخره گرفتند. در آیه مبارکه تأکید بعمل آمده است که: در آینده قریب عاقبت و فرجام تکذیب و استهزای خود را خواهند یافت. یعنی: به زودی اخبار مجازات عاجل یا آجلی که به عنوان جزای استهزاء و ریشخند شان سزاوار آن هستند، به آنان خواهد رسید، اخباری که تاکنون از آنان پنهان بوده است.

خصلت های سه گانه کفار :

در آیات پنجم و ششم سوره شعراء سه خصلت معروف و مشهوری برای کفار به بیان گرفته شده که عبارتند از: اعراض، تکذیب، استهزاء. و دیده میشود که؛ چطور انسان به تدریج و گام به گام به سقوط کشانیده می شود، در ابتدا به حق بی اعتنایی و اعراض می کند، سپس آن را تکذیب و آن گاه حق را به مسخره می گیرد. ولی بدترین حالت و صفت انسان، در این خصلت همانا مسخره کردن حق است، لذا در آیه مبارکه میفرماید: در آینده، خبرهای مسخره کردن آنان به آنها خواهد رسید. و نمیفرماید: کیفر اعراض و تکذیب به

آنان خواهد رسید. یعنی آنان که حق و پیروان آن را به مسخره می گیرند، این عمل شان لاجواب نخواهد ماند حتماً جزای این عمل خویش را:

«ما کأثوا به یسْتَهْزِؤْنَ» (یا در دنیا، یا در هنگام مرگ، یا در برزخ، و یا در قیامت خواهد چشید). الله تعالی ما را از چنین خصلت نگاه دارد.

استهزای انبیاء، شیوه دائمی کفار در طول تاریخ بوده است:

کافران برای تحقیر و زیر سؤال بردن شخصیت پیامبران، آنان را به باد تمسخر می گرفتند.

قرآن عظیم الشان در (سوره هود آیه 38) در مورد قوم نوح علیه اسلام که مؤمنین را به مسخره می گرفتند، میفرماید: «وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ» (و نوح علیه السلام کشتی را میساخت) (یعنی: شروع به ساختن آن کرد) «و هر بار که اشرافی از قوم او بر آن کشتی میگذشتند، او را مسخره میکردند» (و میگفتند: ای نوح! بعد از نبوت، اکنون نجار شده ای! یا می گفتند: شگفتا! در خشکی کشتی میسازي، آخر کشتی در خشکی چگونه شناور میشود؟) «می گفت: اگر ما را مسخره میکنید» (امروز به سبب ساختن کشتی) «ما نیز شما را همان گونه که مسخره میکنید، مسخره خواهیم کرد» (در فردای عذاب، به هنگام غرق شدنشان در توفان).

همچنان قرآن عظیم الشان در چندین آیات متبرکه اشاره بعمل آورده طوریکه در (آیه 30 سوره یس) میفرماید: «ما یأتیهم مِنْ رَسُولٍ إِلَّا کَأْثُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤْنَ» (که هیچ پیامبری بر آنان نیامد مگر آنکه او را به استهزا گرفتند).

وباز میفرماید: «وَ إِذَا رَأَى الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ یَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أ هَذَا الَّذِی یَذْکُرُ آلِهَتَکُمْ وَ هُمْ یَذْکُرُ الرَّحْمٰنِ هُمْ کَافِرُونَ» (آیه 36 سوره انبیاء) (و هرگاه کفار تو را ببینند، کاری غیر از به استهزاء گرفتن تو ندارند، (با همدیگر میگویند): آیا این است آنکه خدایان شمارا (به بدی) یاد میکنند؟ درحالیکه (این کافران) خودشان، یاد خدای رحمان را منکرند (و به او کفر می ورزند).

باید گفت که: استهزا، نشانه ی ناتوانی از استدلال است. و کفار جز مسخره و تحقیر کردن حربه و وسیله علمی و منطقی ندارند. بناءً کفار عواطف مردم را علیه پیامبر صلی الله علیه وسلم تحریک می کردند.

و در واقع کفار از تمام پیامبران مسخره میکردند: قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَلَقَدْ اسْتَهْزَیْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِکَ فَحَاقَ بِالَّذِینَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا کَأْثُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤْنَ» (الانبیاء: 41) (و مسلماً پیامبران پیش از تو نیز مورد استهزا قرار گرفتند پس کسانی که آنانرا مسخره کردند، اما سرانجام آنچه را استهزا میکردند دامان مسخره کنندگان را گرفت (مجازات الهی آنان ها در هم کوبید).

أَوَلَمْ یَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ کَمْ أَنْبَتْنَا فِیْهَا مِنْ کُلِّ زَوْجٍ کَرِیمٍ ﴿٧﴾

آیا آنها به زمین نگاه نکردند، چه اندازه در آن از انواع گیاهان آفریدیم. (٧)

تفسیر :

چگونه به پروردگار با عظمت خویش کفر می ورزند، و به سوی زمین که آفریده وی است توجه نه می کنند، آیا توجه ندارند که چه عجایب در زمین از هر صنف یک جفت نیکو و پسندیده در آن رویانده و قرار داده ایم؟ یعنی: از اجناس سودمندی که انسان ها و

حیوانات از آنها بهره می‌گیرند و کسی جز پروردگار عالمیان بر رویاندن آنها قادر و توانا نمی‌باشد.

استفهام برای توبیخ است و آنها را به خاطر عبرت نگرفتن سرزنش می‌کند. قرآن عظیم الشان کسانی را که با دید عمیق به جهان نگاه نمی‌کنند، توبیخ میکند. مطالعه در باره‌ی موجودات هستی و زیبایی‌های آن، بهترین راه خدا شناسی است.

«زُوجِ كَرِيمٍ»:

معنی لفظی زوج جفت است، به زن و مرد، نر و ماده جفت گفته می‌شود، در بسیاری درخت‌ها هم نر و ماده وجود دارد، و به آنها از این جهت میتوان زوج گفت و گاهی لفظ زوج به معنای یک نوع و صنف خاصی آید، و با توجه به این معنی، به هر نوع درختی، میتوان زوج گفت، و معنای کریم چیز پسندیده و عمده است.

یادداشت: جمع میان کلمه «کم» و «کل» در آیه مبارکه: گل بر انواع و اقسام گیاهان به طور تفصیل دلالت می‌کند و کم بر کثرت و فراوانی این محیط گل و گیاه. پس، این دو کلمه فراوانی و احاطه را کنار هم قرار داده است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾

یقیناً در این کار نشانه‌ای است، ولی بیشترشان ایمان‌آورنده نیستند. (8)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آیة»: نشانه و دلیل. عبرت و پند.

تفسیر:

بادر نظر داشت دلیلی واضح و آشکار و قاطع بر یگانگی و قدرت با عظمت الهی با آنهام بیشتر آنان به الله ایمان نداشتند؛ و اکثر شان به کفر خود ادامه میدهند. انتظار نمی‌رود که ایمان بیاورند، و اکثر آنها هم هرگز ایمان نخواهند آورد.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٩﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست‌ناپذیر مهربان است. (9)

تفسیر:

باید متذکر شد که: رحم پروردگار با عظمت بر اساس عجز نیست، او در حالیکه شکست‌ناپذیر است مهربان است و به مخالفان مهلت می‌دهد تا شاید از راه خطا خویش برگردند و توبه نمایند.

در حقیقت الله متعال مسلط و غالب است و قدرت انتقام گرفتن از نافرمان را دارد ولی با آنها نسبت به مخلوق خود مهربان است، به آنها فرصت و مجال می‌دهد و با وجود قدرت فراوانی که دارد در کیفر و عقوبت آنها از شتاب و عجله کار نمی‌گیرد.

ابو العالیه می‌فرماید: «عزیز» یعنی مقتدر است و از مخالفین امر و فرمانش، آنهایی که به جز «الله» خدایان دیگری را می‌پرستند انتقام می‌گیرد. و نسبت به آنکه در پیشگاهش توبه کرده و به درگاهش رو آورده مهربان است. (تفسیر صفوة التفسیر).

و امام فخر رازی می‌فرماید: به این علت در آیه متبرکه «العزیز» را قبل از «الرحیم» آورده است که ممکن بود گفته شود، به سبب ناتوانیش به آنها رحم کرده و قدرت عقوبت آنها را نداشته است. پس با آوردن لفظ «عزیز» این توهم را برطرف کرده و نشان داده است که مسلط و مقتدر است. اما با این وجود نسبت به بندگانش مهربان است؛ چون رحم

و مهربانی با وجود داشتن قدرت انتقام گیری، بیشتر جلب توجه می‌کند. (تفسیر کبیر ۱۳/۲۴).

خوانندگان گرامی!

از این آیه به بعد یعنی از آیات متبرکه (10 الی 68) به داستان هفت پیامبر هر یک (موسی و هارون علیهم السلام و فرعون، داستان ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام)، مجادله فرعون با موسی علیه السلام در باره‌ی وجود آفریدگار، معجزه‌ی موسی علیه السلام، ایمان آوردن ساحران، نجات موسی علیه السلام و قومش و غرق شدن فرعون و فرعونیان، بحث بعمل آمده است.

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ أَنْتِ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١٠﴾

و یاد بیاور هنگامی که پروردگارت موسی را ندا داد (امر کرد) که به نزد آن قوم ظالم برو. (۱۰)

تفسیر :

در آیه مبارکه فوق بیان یافت که: ای پیامبر! روزی را برای مردم یاد کن که الله متعال حضرت موسی علیه السلام را ندا داد و برایش (امر کرد) که: به سوی جماعت که به سبب کفر و ارتکاب معاصی به خود ستم کرده و ضعیفان و بینوایان بنی اسرائیل را به صورت بنده‌ی خود درآورده‌اند، برو.

یادداشت :

قصه و داستان موسی علیه السلام در یازده سوره از قرآن عظیم الشان بصورت کل و جز به بیان گرفته شده است که از آنجمله این قصه‌ها را در سوره‌های: (بقره، اعراف، یونس، هود، طه، شعراء، نحل، قصص، غافر، سجده و نازعات) مطالعه نمود.

باید متذکر شد که: ذکر و بیان داستان‌های پیامبران تسلی‌خاطری است به پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد، تا اطلاع حاصل فرماید که: تکذیب قوم موضوع نو ظهور و تازه نیست، بلکه هم‌هی اقوام گذشته در مقابل انبیای خویش از همین شیوه استفاده بعمل آورده‌اند.

فلسفه داستان انبیاء در قرآن :

تاریخ انبیاء، تاریخ با شکوه و عظمت و جلال، و زندگی آن‌ها زندگی جهاد و مبارزه است و انسان‌ها، هر چه قوی و توانمند باشند، باز هم از پی بردن به شأن و منزلت رفیع آنان عاجز و ناتوان هستند و نمی‌توانند به رفعت شأن و کمال اخلاق و بی‌توجهی و پارسایی در دنیا و فداکاری در راه خدا و در جهت اعتلای کلمه الله و تبلیغ دعوت و نشر رسالت حق و... ایشان برسند.

سراسر تاریخ ایشان، سلسله‌ای از زندگی سخت، مبارزه خستگی‌ناپذیر علیه دشمنان خدا و حق و دشمنان انسانیت در هر زمان است!

به راستی تاریخ ایشان سراسر شرافت و مملو از انواع جانبازی و قهرمانی‌ها است سراسر زندگی آنان نشان از صبر و شجاعت بی‌نظیر است و بندرت میتوان نمونه آن را در زندگی رهبر یا فرمانده یا مصلحی جستجو کرد، چون ایشان پرورش یافته خدا بودند زیر نظر و حمایت او پرورش یافتند، سراسر زندگی‌شان پر از جهاد علیه باطل و مقاومت در و رای حق، صبر در هنگام شداید و تحمل اذیت در راه خدا بود.

خداوند عظیم الشان عزم و اراده آن چنان پولادین به ایشان ارزانی داشته بود که قوی ترین مردان حتی کوه های سر به فلک کشیده در مقابل آن ناتوان جلوه میکردند. به راستی در هر زمانی مایه افتخار و شایسته رهبری ملتها بودند.

خوانندگان گرامی !

هدف اساسی از بازگویی و بررسی داستان انبیاء جز این نیست که، مصلحان و دعوتگران مسلمان از سیره مطهره ایشان به مثابه‌ی چراغی روشن استفاده کرده و در روشنایی آن و جاده هدایت خدایی به حرکت درآیند و راهی را که ایشان پیموده‌اند بیمایند و آن‌ها را در تمامی اعمال و کردار خویش رهنمایی خود قرار دهند و سرمشق زندگی شان این پیغمبران بزرگوار باشند.

طوری‌که خداوند متعال در آیه (101 سوره یوسف) میفرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ» (به حقیقت در سرگذشت آنان، عبرت برای هم‌همی اندیشمندان است).

فواید داستان های قرآنی :

فواید داستان های قرآنی را میتوان بطور مؤجز در نقاط ذیل جمع‌بندی نمود:

اثبات رسالت و وحی :

یعنی دینی که پیغمبران آورده‌اند و مبلغ آن بوده‌اند صرفاً از وحی الهی مایه گرفته است و آن‌ها فرستاده الله متعال هستند. به ویژه نسبت به امر حضرت محمد(ص) قرآن کریم بیان کرده که این داستان‌ها به وحی الله متعال بوده و حضرت محمد هیچ نقشی در ایجاد و خلق آنها ندارد زیرا او اومی(ناخوان) بود خداوند میفرماید: «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّونَ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأْرْتَابَ الْمُبْتَلُونَ» (48) [العنکبوت: 48]. (توپیش از قرآن، کتاب نمیخواندی و با دست راست خود چیزی نمی نوشتی که اگر چنین میشد باطل‌گویان به شک و تردید می افتادند) و به هیچ وجه از رسول الله نقل نشده که در کنار راهبان مسیحی یا احبار یهود نشسته و این داستان‌ها را از ایشان اقتباس کرده باشد.

اشاره به وحدت ادیان :

یکی دیگر از اهداف داستان های قرآنی بیان اتحاد و یگانگی هم‌همی ادیان آسمانی است، دین تمامی انبیاء از نوح تا محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) یکی بوده و مؤمنان همگی امت واحده هستند و خداوند واحد پروردگار همه است.

بیان هدف از دعوت پیغمبران :

یکی دیگر از اهداف داستان انبیاء بیان این مطلب است که تمامی ادیان آسمانی دارای یک هدف بوده و به تبع این امر همگی پیغمبران بر یک مطلب و هدف تأکید کرده‌اند و همگی مردم را به سوی توحید و یگانگی خدا فراخوانده‌اند از اینجا است که در داستان آنها بر یگانگی خدا تأکید فراوان میشود و این مطلب بعنوان هدف اساسی دعوت ایشان تلقی می‌گردد.

دیدگاه امت در قبال انبیای گرام :

یکی دیگر از اهداف داستان‌های قرآنی اشاره به موضع اقوام و امت‌ها در قبال دعوت آن‌ها می باشد. تاریخ نشان می دهد که موضوع همه آنها تقریباً مشابه بوده است. زیرا هر پیغمبری که به فراخوانی قومش بسوی توحید پرداخته گروه گناهکاران و مستکبران در مقابل آنها موضع عناد و استکبار اتخاذ کرده و به تکذیب آنها پرداخته اند. «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا» (31) [الفرقان: 31].

(اینگونه برای هر پیغمبری گروهی از مجرمان را دشمن ساخته‌ایم، و همین بس که خدای تو راهنما و یاور تو باشد.) باری، در داستان پیامبران صیغهی «نبوت» یک بود چنانکه صیغه تکذیب از طرف همه اقوام تقریباً یکی بوده است.

ارتباط وثیق ما بین تمامی شرایع و ادیان :

یکی دیگر از اهداف داستان قرآنی بیان ارتباط محکم بین ادیان و شرایع آسمانی است بین آن‌ها هیچ تصادم و اختلافی وجود ندارد و همگی از یک منبع سرچشمه گرفته‌اند، هر پیغمبری مکمل شریعت و قانون پیغمبر قبل از خود بوده و به ایمان به رسالت او دعوت کرده‌است و این دلیل بر یگانگی مصدر تشریح (که همانا خداوند سبحان است) میباشد، لذا جایی برای اختلاف و نزاع بین پیروان ادیان وجود ندارد. خداوند فرموده: «شَرَخَ لَكُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ» [الشوری: 13]. (خداوند آئینی را برای شما بیان داشتند و روشن نموده است که آن بوسیله نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم دین را پا برجا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نوزید. این چیزی که شما مشرکان را بدان می‌خوانید بر مشرکان سخت گران می‌آید، خداوند هر که را بخواهد برای این دین بر می‌گزیند و هر که بسوی آن برگردد، بدان رهنمودش می‌گرداند.)

پیروزی پیغمبران و هلاک مکذبین :

یکی دیگر از اهداف داستان انبیاء بیان پیروزی نهایی برای پیغمبران و هلاک مخالفان است و این دلیل تأیید دعوت ایشان از جانب خدا میباشد. بوسیله هلاکت مخالفین به آنها تسلی خاطر میدهد و آنها را بر مخالفان برتری میدهد.

بیان قدرت خداوند متعال بر اعمال خارق العاده :

یکی دیگر از اهداف داستان های قرآنی، بیان قدرت خداوند بر خوارق میباشد خداوند از چگونگی آفرینش حضرت آدم و حضرت عیسی سخن به میان آورده که بر قدرت خارق‌العاده او دلالت میکند. چون آدم بدون پدر و مادر و عیسی بدون پدر آفریده شده و حوا از پهلوئی آدم آفریده شده و تمامی این‌ها بر قدرت خارق‌العاده و قدرت بی‌نظیر او دلالت می‌نماید.

عاقبت خیر و نیکی و شر و فساد :

یکی دیگر از اهداف مورد نظر در داستان‌های قرآنی بیان سرانجام خوبی و بدی است همانند داستان فرزندان آدم (قابیل و هابیل) که در سوره مائده آمده «وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» [المائدة: 27]. (داستان دو پسر آدم را چنانکه هست برای یهودیان و دیگر مردمان بخوان زمانی که هر کدام عملی را برای تقرب انجام دادند. اما از یکی پذیرفته نشد.

بیگمان تو را خواهم کشت! گفت: خدا تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد!)

در این داستان آمده که قابیل چگونه به حقوق برادر خود تجاوز نمود و اقدام به کشتن او نمود تا آخر داستان که عدل الهی را بیان می‌دارد و همانند داستان سد مأرب و اصحاب الجنتین و اصحاب الأخدود و داستان اهل آن قریه که در امنیت و آسایش می‌زیستند اما

سر از نافرمانی در آوردند؛ تمامی این داستان‌ها برای بیان سرانجام و عاقبت خیر و شر نیکی و بدی آمده است.

علت تکرار داستان های قرآنی :

بصورت کل باید گفت: خداوند متعال از داستان انبیاء و پیغمبران بزرگوار به کرات سخن گفته و موعظه‌های فراوان و درس عبرت‌های زیاد را (که در سیره مطهر و زندگی شرافتمندانه آنها نهفته بوده) یادآور شده است. تا ما انسانها به ایشان تأسی بجوییم و سیره معطر و اخلاق حسنه‌ی ایشان را سرمشق قرار دهیم و آنها همانند شمعی فروزان خود بسوزند و به دیگران تا ابد روشنایی ببخشند. (بنقل از کتاب پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته مرحوم شیخ علی صابونی).

قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ ﴿١١﴾

قوم فرعون، آیا آنها (از شرک و آمدن عذاب) نمی‌پرهیزند؟ (۱۱)

تفسیر :

باید یادآور شد که در سوره الشعراء، بصورت کل جمله؛ «أَلَا تَتَّقُونَ»، هفت بار تکرار شده است. واقعیت بزرگی که در این جمله معجزه اساء نهفته است همین است: در صورتیکه تقوا نباشد، سخن پیامبران مؤثر نیست.

در ضمن قابل تذکر است که این آیه دلالت بر یک اصل بی نهایت عالی دارد و آن اینکه اولین مأموریت یک پیامبر، پروراندن روح تقوی و خدا ترسی در قلوب انسانها است.

تَقْوِيَةٌ تَقْوَا :

جامعه شناسان بدین امر معتقدند که: انسانها به طور طبیعی یا اضطراری، نیازمند و محتاج تعاون اجتماعی است، یعنی بدون یاری جستن از هموعان خود نمیتواند به زندگی اجتماعی خویش ادامه بدهد. از سوی دیگر سعادت شخصی به سعادت و خوشبختی جامعه او بستگی دارد. از جمله عواملی که می تواند سعادت جامعه را تضمین کند تقوای الهی است.

تقوای الهی یعنی اینکه انسان خود را از آنچه از نظر دین خطاء، گناه و پلیدی شناخته شده، حفظ و صیانت کند و مرتکب آنها نشود. تقوا این نیست که انسان خود را از محیط و عوامل گناه دور نگاه دارد، بلکه انسان باید در روح خود حالت و قوتی را ایجاد کند که به او مصونیت اخلاقی بدهد و در هر شرایطی او را از انجام گناه باز دارد. تقوا در بینش اسلامی، باید همراه با بصیریت و آگاهی باشد و الا ضرر آن کمتر از فایده آن نمی باشد.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿١٢﴾

(موسی) عرض کرد: ای پروردگارا! من می ترسم از اینکه مرا تکذیب کنند. (۱۲)

تفسیر :

(موسی) گفت: پروردگارا! می ترسم در اینکه مرا در امر رسالت فرعون و قومش تکذیب کنند و دعوتم را نپذیرند. (و از روی تکبر و تفرعن رسالتم را قبول نکنند به رد دعوتم قبل از اینکه سخن مرا کامل بشنوند به تکذیب آغاز نمایند و هیچکس در آن مجلس مؤیدمن نباشد ممکن است در آن وقت اندوهگین و دل‌تنگ گردم.

وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ ﴿١٣﴾

و سینه ام تنگ می شود و زبانه روان نیست. پس به سوی هارون فرست (۱۳)

تفسیر :

«**يُضِيقُ صَدْرِي**»: اگر تکذیب کنند، از غم و غصه، سینه‌ام تنگ می‌شود، و (بدین هنگام چنان که باید در مجادله با آنان) زبانم نمی‌گردد، یعنی بطور روان و گویا صحبت کرده نمی‌توانم. پس (جبرئیل را) به پیش (برادرم) هارون بفرست (و پیغمبرش گردان، تا یاری و کمک کند). موسی علیه السلام از پروردگار با عظمت می‌خواهد که: هارون را پیغمبر فرماید (برای تفصیل مراجعه فرماید به سوره های: قصص آیه 34، مریم آیه 53، انبیاء آیه 48).

موسی علیه السلام میگوید: پروردگار! جبرئیل علیه السلام را با وحی به‌سوی او (هارون) که بیشتر زبان فصیح دارد بفرست و او را نیز با من پیامبری گردان که یاور و پشتیبان من باشد. و مرا در این وظیفه سنگین و در ادای رسالت و تبلیغ دعوت، یاور و پشتیبان من باشد. در این هنگام هارون علیه السلام در مصر زندگی بسر می‌برد. همچنان موسی علیه السلام از پروردگار خویش می‌خواهد که پروردگار! به شرح صدر نصیب فرما، من با تمام وجود ماموریتت خویش را می‌پذیرم، اما وقتی که من آنجا بروم زبانم بند می‌آید، چون فرعون «ذی الاوتاد» است، یعنی مخالفانش را می‌خکوب میکرد، پس به فرشته وحی امر کنید که به سراغ برادرم برود، و او را وزیر من قرار دهد، برای این که بهترین ابزار یک پیامبر برای نشر دین، تبلیغ است و برادرم از من شیرین‌تر حرف می‌زند، او را وزیر من قرار بده، و من در اثر این که قبل از نبوتم از یک مظلوم و مستضعفی حمایت کردم، وظالمی را از پای درآوردم، آنها کینه مرا دارند و ممکن است مرا بکشند، و پیام شماناکام بماند، اگر مرا کشتند، برادرم پیام شمارا به مردم برساند. مفسران در این مورد می‌نویسند: موسی علیه السلام در مورد درخواست یاور به سه عذر متوسل شده است که عبارتند از: ترس، تکذیب و ضیق قلب و نارسایی زبان. تکذیب سبب دل‌تنگی است و دل‌تنگی سبب بروز اشکال در سخن گفتن میشود، مخصوصاً برای آن که لکنت زبان دارد که گفته است:

«**وَ أُحِلُّ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي**».

بر انسانها است که در هنگام پذیرش و قبولیت یک مسئولیت و وظیفوی نقاط ضعف خود را نیز به بیان گیرد. و واضح است که: صراحت و صداقت، از جمله صفات بارز انبیا بشمار میرود.

رهبری که: مسئولیت هدایت، تبلیغ و ارشاد، را به دوش می‌گردد، باید دارای وسعت صدر باشد. در این هیچ جایی شکی نیست که نقاط ضعف را باید جبران کنیم، ولی از زیر بار مسئولیت، نباید شانه خالی کنیم. پذیرش یا اعطای مسئولیت‌های بزرگ با وجود ضعف‌ها و کمبودهای قابل جبران، مانعی ندارد.

در بیان و رساندن حق، نباید از کمی طرفداران حق بترسیم و نه از زیادی مخالفان حق. و نباید فراموش کنیم که: پیشنهاد مفید و مناسب را الله متعال هم می‌پذیرد. دل‌داری و کمک به کسانی که نگرانی دارند، کاری الهی است.

خداوند پشتیبان انبیا است. و از الله متعال می‌خواهم که ما را هم در رساندن حق کمک و مساعدت فرماید.

«**وَلَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ**» (۱۴)

و آنها (به اعتقاد خودشان) بر [گردن] من خونی دارند و می‌ترسم مرا بکشند (و این

رسالت به پایان نرسد). (۱۴).

تفسیر :

«ذنب» : هدف از آن قصاص شخصی ظالم است که با یک مرد مظلوم بنی اسرائیلی جنگ داشت، و به هنگام میانجیگری موسی، اشتهاً توسط موسی علیه السلام به قتل رسید (مراجعه شود به سوره: قصص آیه: 15).

«و» از طرفی «برای آنان بر ذمه من گناهی است لذا می ترسم که مرا بکشند» زیرا من قبلاً شخصی از آنان را کشته‌ام و از من طالب خون وی اند. بناءً من نزد آنها گنهکارم و می ترسم که مرا در برابرش، به قتل رسانند.

باید یادآور شد که: ترس - بجز فضلا و علما - گاهی بر انبیا علیه السلام نیز دست میدهد و این ترسی است طبیعی. به این ترتیب، موسی علیه السلام تمام احتمالات دشوار و چالش‌های مهمی را که انتظار می رفت با آنها مواجه شود، نزد پروردگارش مطرح کرد. الله تعالی برایش فرمود:

قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ﴿١٥﴾

گفت: نه چنین نیست، شما دو نفر آیات ما را ببرید، البته ما با شما (هستیم و) شنونده ایم. (۱۵)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که الله سبحان و تعالی پشتیبان انبیا است. و آگاهی دقیق و لحظه به لحظه در مأموریت‌های مهم، يك ضرورت حتمی و واجبی می باشد.

«قَالَ كَلَّا» الله میفرماید: نه، هرگز تو را به قتل نمی رسانند. امام قرطبی گفته است: این عبارت موسی را از این منع میکند که شک و تردید را به دل راه ندهد، و او را تشویق می‌کند که به الله سبحان و تعالی اعتماد و اطمینان داشته باشد؛ یعنی به الله اعتماد کن و ظن و گمان را کنار بگذار و مطمئن باش که قدرت کشتن تو را ندارند (تفسیر قرطبی ۹۲/۱۳).

«فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا»: تو و هارون با دلایل و معجزات درخشان بروید.

«إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ»: من با شما هستم و شما را یاری می دهم و گفته‌ی شما و جواب آنها را می شنوم. به خاطر احترام و شرمی که در پیشگاه الله متعال دارند صیغه‌ی جمع «مَعَكُمْ» را آورده و از آن قصد تثبیه را کرده است و در خطاب به صورت جمع با آنها برخورد کرده است. (البحر المحیط ۸/۷)

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم، ماجرای داستان قتل قبطی در مصر توسط حضرت موسی علیه السلام در (آیه 15 سوره قصص) با تمام تفصیل بیان یافته که اگرخواستار معلومات مزید در زمینه باشید، میتوانید بدان مراجعه بفرمایید.

این داستان در منطقه موحی ایجاد کرد که به اثر آن حضرت موسی مجبور به فرار از سرزمین شد و این عمل موسی طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم؛ گرچه به قصد کشتن آن شخص نبود، بلکه برای حمایت از مظلومی بود، ولی باعث شد که موسی علیه السلام در نزد فرعونیان چهره‌ای قاتل پیدا نماید، و هنگامی که موسی به مقام نبوت رسید به خداوند گفت: می‌ترسم ماجرای کشته شدن آن مرد قبطی مانع کارم شود. (از کلمه‌ی «کَلَّا» استفاده میشود که عمل موسی قتل عمد نبوده است.

فَاتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾

پس به سوی فرعون بروید و بگویید: همانا ما فرستاده: پروردگار جهانیان هستیم. (۱۶)

تفسیر :

الله تعالی به حضرت موسی علیه السلام دستور داد: تا همراه با معجزات به سوی فرعون ستمکار و قومش بروند و به او بگویند: ما از جانب پروردگار عالمیان آمده‌ایم تا تو را به راه راست هدایت کنیم و متیقن باشند که او خود - به علم و نصرت و تایید و نگهداشتش - با ایشان است؛ سخنان شان را می‌شنود و احوالشان را می‌داند.

«رَسُولٌ» (رَسُول: رُسُل و رُسُل و اُرْسُل و رُسُلَاء: فرستاده شده) عِلَّت این کلمه به صورت مفرد آمده است نه به صورت مثنی؛ یعنی (رَسُولًا)، این است (رَسُول) مصدر و به معنی (رِسَالَةٌ) است. کلمه رسول بر مفرد و تثنیه و جمع - هر سه - اطلاق می‌شود پس یکتا هم رسول است، دو تن هم رسول است و سه تن نیز بنا بر این، خطاب در آیه متبرکه شامل موسی و هارون می‌شود، گویی اتحاد و اتفاق آنها بر یک شریعت، آن دو را چون یک رسول واحد قرار داده است. به قولی معنای آن این است: بگویید؛ هر یک از ما رسول رب العالمین هستیم.

أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٧﴾

با این وصف، بنی اسرائیل را [آزاد کن و] با ما بفرست. (۱۷)

تفسیر :

حضرت موسی علیه السلام و هارون به فرعون گفت: مضمون رسالت ما «این» است «که بنی اسرائیل را با ما بفرست» یعنی ای فرعون! آنان را از یوغ بردگی و بندگی رها کن تا با ما از مصر بیرون روند.

و بدین ترتیب موسی علیه السلام و هارون علیهم السلام میخواستند تا بنی اسرائیل را از چنگال بردگی و استبدادش فرعونیان آزاد و رها گردانند و آنان را از مصر بیرون ببرند.

قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلَيْدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ﴿١٨﴾

(فرعون) گفت: آیا ما تو را در طفولیت در میان خود پرورش ندادیم؟ و سالهائی از عمرت را در میان ما به سر نبردی؟ (۱۸)

تفسیر :

بعد از اینکه موسی و هارون علیهم السلام نزد فرعون آمدند و هدف و مضمون رسالت خویش را به فرعون بیان نمودند.

اولین حرفی که موسی علیه السلام به نزد فرعون بیان داشت، این بود که ما فرستاده رب العالمین هستیم، یعنی توحید حق است و نبوت نیز حق است، حضرت موسی علیه السلام قبل از طرح همه ای موضوعات به ذکر این دو اصل از اصول اساسی اسلام پرداخت. بعد از ذکر این دو اصل گرانبها: فرعون با کبر و نخوت و منت گذاری به موسی علیه السلام گفت:

زمانیکه تو طفلی خرد سال بودی؛ آیا این ما نبودیم که تو را در کودکی در خانه خود پرورش دادیم در حالیکه سایر اطفالی ذکوری که از بنی اسرائیل در همان سال به دنیا می‌آمد آنرا می‌کشتم، ولی تو را استثنا قرار دادیم و به قتل نرساندیم؟ و آیا تو نبودی که: سال هائی از عمرت را در ناز و نعمت ما به سر بردی؟

«وَأَلْبَسْتَنِي فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ»: و سال های مدید در میان ما نبودی و با تو نیکی نکردیم و حفظ و سرپرستی تو را به عهده نگرفتیم؟ مقاتل گفته است: آنها طی سی سال از موسی مراقبت کردند.

مفسران می نویسند: حتی موسی علیه السلام از لباسهای فرعون می پوشید، از مرکب های سواری وی استفاده می کرد و به نام فرزند وی نامیده می شد سپس بعد از گریختن از مصر ده سال در مدین ماند آنگاه مجدداً به میان فرعونیان بازگشت و به مدت سی سال دیگر آنان را به سوی الله دعوت می کرد سپس بعد از غرق شدن فرعون و قومش نیز پنجاه سال دیگر زندگی کرد. «تفسیر انوار القرآن»

خواننده گان گرامی!

توجه باید کرد که: منت گذاشتن و به رخ کشیدن، از خصوصیات خاصی مستکبران است. فرعون در این سخنان می خواهد بر موسی منت نهد و او را خوار و تحقیر کند. و در نهایت میگوید: که تو را پرورش دادیم و با تو نیکی کردیم؟ پس تو کجا و این مسأله که ادعا می کنی کجا؟

ولی نباید فراموش کنیم اگر کسی را بزرگ کردیم، یا هم در امور تربیتی اش کمک کردیم، یا هم در امر ازدواج و مسکن و امثال آن به او کمکی کردیم، نباید با این دلیل و بهانه، سخن حقّ او را نپذیریم.

موسی علیه السلام که سال های طویلی بر دسترخوان فرعون نان خورده بود، قرار نه بود که تسلیم او شود و در ابلاغ رسالت آسمانی خویش کوتاهی کند و به اصطلاح در مقابل گفتار فرعون سکوت اختیار نماید. حقّ نان و نمک آن نیست که صاحب حقّ را به حال خود رها کنیم و اشتباهات او را هم بپذیریم. (حضرت موسی علیه السلام نان و نمک فرعون را خورده بود، ولی او را به حال خود رها نکرد.)

وَفَعَلْتَ فَعَلْتَكِ الْتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۱۹)

و (سرانجام) آن کاری را (که با قبطنی نه باید انجام میدادی) انجام دادی (و یک نفر از ما را کشتی) از ناسپاسان هستی. (۱۹)

تفسیر :

فرعون در ادامه صحبت های خویش به موسی علیه السلام گفت: «وَفَعَلْتَ فَعَلْتَكِ الْتِي فَعَلْتَ» و پاداش مراقبت و تربیت ما را این چنین دادی که نعمت ما را ناسپاس شدی، در ضمن نباید فراموش کنی که: تو جرم بزرگی را نیز مرتکب شده ای؛ آن روز که مرد قبطنی را کشته و پا به فرار نهادی. استفاده از عبارت (فعله) برای نشان دادن خوف و هیبت و هراس و بزرگی موضوع است و منظور قتل قبطنی است.

«وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ»: پس تو از ناسپاسان نعمتم و منکران ربوبیتم هستی و احسانم را قدر و ارج نگذاشته ای.

ابن عباس رضي الله عنه گفته است: یعنی تو نسبت به احسان و نعمت ما ناسپاسی؛ زیرا فرعون از معنی کفر سر در نمی آورد. (حسن گفته است: یعنی تو به خدایی من کافری. ولی طبری نظر ابن عباس رضي الله عنه را ترجیح داده است که روشن تر است).

فرعون با دو جمله، نبوت موسی علیه السلام را زیر سؤال برد: الف: تو نزد ما قاتل هستی و قاتل که پیامبر نمی شود.

ب: ما تو را بزرگ کردیم، چگونه الطاف ما را کفران و ناسپاسی میکنی، ناسپاس که پیامبر نمی شود.

آیات بعدی جواب منطقی حضرت موسی علیه السلام با این زیبایی چنین بیان می دارد:

قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿٢٠﴾

(موسی علیه السلام) گفت: من آن کار را انجام دادم که (به علم و دانایی نبوت) از بی‌خبران بودم. (۲۰)

تفسیر:

موسی علیه السلام گفت: بلی! من آن شخص را قبل از نبوتم و پیش از آنکه پروردگارم بر من وحی بفرستد و مرا با رسالت گرامی بدارد، کشتم؛ در ضمن من قصد کشتن او را نداشتم بلکه می‌خواستم او را ادب کنم و در کشتن او تعمدی نداشتم. منظور موسی علیه السلام گمراهی از راه هدایت نیست؛ زیرا از همان طفولیت معصوم بود. ابن عباس (رض) گفته است: وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ یعنی من الجاهلین. (تفسیر صفوات التفسیر).

فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢١﴾

و چون از شما ترسیدم از شما گریختم، پس پروردگارم به من علم و فهم بخشید و مرا از پیغمبران گردانید. (۲۱)

تفسیر:

باید گفت که در برخی از اوقات اقرار، يك ارزش است. طوری که در سوره قصص داستان حضرت موسی را به تفصیل بیان داشتیم و در آن آمده است: آنگاه از سرزمین شما به سرزمین مدین گریختم؛ زیرا از آسیب شما بر جان خود بیمناک بودم. فرار از طاغوت، مقدمه‌ی دریافت الطاف الهی است، پس الله متعال مرا با نبوت و دانش گرامی داشت و به رسالت مشرفم گردانید.

«وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ»: و مرا به پیامبری برگزیده و نزد توفرساده است، اگر ایمان بیاوری در امان می‌مانی و اگر انکار کنی نابود می‌شوی.

وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٢٢﴾

و آیا این نعمتی است که (آن را) بر من منت می‌نهی؟ در حالیکه بنی اسرائیل را به بردگی گرفته‌ای. (۲۲)

تفسیر:

اما تو ای فرعون! چگونه بر من منت می‌نهی که با من نیکی کرده‌ای در حالیکه قوم مرا به بردگی کشیده‌ای؟ (معنی گفته‌ی مقاتل همین است)

موسی علیه السلام به جواب فرعون می‌گوید: من باید در خانه‌ی پدرم بزرگ می‌شدم، چرا پدرم را به بردگی کشاندی که من به اجبار در خانه‌ی تو بزرگ شوم، آیا این، نعمت است که آن را سپاس گزارم و یا اسارت است؟! آیا این هم نعمتی است که بر من منت می‌نهی که مرا در کودکی پرورش داده‌ای، در همان حالیکه قوم و قبیله من بنی اسرائیل را برده ساخته و آنان را کشتی؟ اگر تو پسران نوزاد بنی اسرائیل را نمی‌کشتی، قطعاً مادرم مجبور نمی‌شد که مرا در دریا بیندازد پس آنچه را که سببش شکنجه و عذابت بود، به‌عنوان منت و احسان به رخ من نکش.

ابن کثیر می‌فرماید: در مقابل بدی‌هایی که نسبت به بنی اسرائیل کرده‌ای و آنها را به صورت برده و خدمتکار درآورده‌ای، نیکی و احسانی که با من کرده‌ای به چشم نمی‌

خورد. آیا نیکی تو با یک نفر از آنها بدی تو را با مجموع آنان جبران میکند! (ابن کثیر ۶۴۵/۲)

وامام طبری میفرماید: یعنی آیا بر من منت می نهی که بنی اسرائیل را به بردگی کشیده‌ای؟!

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (23 الي 31) بخش دوم، مناظره میان موسی علیه السلام و فرعون پیرامون «إله»: بحث ادامه می یابد طوری که میفرماید:

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٣﴾

فرعون گفت: و پروردگار عالمیان چیست؟ (۲۳)

تفسیر:

«مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ»: گمان می رود فرعون این سخن را برای تجاها و تحقیر مطرح کرده باشد.

فرعون از موسی علیه السلام درباره پروردگار جهانیان پرسید؛ از همان کسی که او به سوی توحیدش در عبادت میخواند. پرسید که: صفت پروردگار جهانیان چیست؟ فرعون با کمال نخوت و خود خواهی گفت: این که گمان می کنی پروردگار عالمیان است کیست؟ یعنی: او دیگر چه کسی است که می پندارد بجز من پروردگار جهانیان است؟ آیا غیر از من خدایی هست؟ زیرا من جز خود، دیگر پروردگاری را برای جهانیان نمی شناسم؟ چون منکر وجود صانع بود و همواره به قومش می گفت: «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» (و فرعون گفت: ای بزرگان قوم! (اگر چه) من جز خودم معبودی برای شما نمی شناسم).. (آیه 38 سوره قصص)

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه متبرکه (102 سوره اسراء) آمده است: «قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُ مَا أُنزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا» (موسی علیه السلام گفت: قطعاً می دانی که این (معجزات) را جز پروردگار آسمانها و زمین برای بصیرت شما نفرستاده است و من تو را ای فرعون! هلاک شده می پندارم.)

از فحواي آیه مبارکه معلوم است که: فرعون در درون خود، الله تعالی را می شناخت. ولی به ظاهر خود را رب اعلاي مردم می دانست.

در این هیچ جای شکی نیست که: در بسیاری از اوقات مستکبران به خاطر حفظ تاج و تخت، خود را به نادانی و به اصطلاح به غفلت می زنند.

قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ﴿٢٤﴾

(موسی علیه السلام) جواب داد: خدای آسمانها و زمین است و آنچه ما بین آنهاست، اگر اهل یقین هستید. (۲۴)

تفسیر:

پروردگار همان ذاتی است که مالک و متصرف خلق، کار پرداز و مدبّر امور هستی و فرمانروای آسمانها و زمین و هر چیزی است که در مابین آنهاست. دریاها و بیابانها و کوه و درختان و گیاه و میوه و دیگر مخلوقات عجیب را خلق کرده است.

«إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ»: اگر دارای قلبی مطمئن و بصیرتی نافذ هستید، و اگر به این حقیقت

یقین دارید، به وی ایمان آورید.

علما میگویند؛ ذات پروردگار قابل شناسایی نیست، بلکه ذات پروردگار با عظمت را از راه آفریده‌هایش باید شناخت و معرفی کرد. «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (طوریکه فرعون از چیستی و چگونگی الله تعالی سؤال کرد، ولی موسی علیه السلام از آفریده‌های او جواب داد چون ذات قابل شناخت نیست).

قرآن میگوید: دعوی انبیاء با مخالفانشان بر سر ربوبیت خداوند یعنی مدیریت و قانون گذاری خداوند و لزوم اطاعت از دستورات اوست وگرنه مخالفان آنان، الله را به عنوان خالق جهان قبول داشتند. سخن کسانی که امروز میگویند: دین از سیاست جداست، همانند سخن کسانی است که میگویند: حساب آفریدن جهان به اراده خداوند از حساب اداره کردن آن جداست.

(خداوند خلق کند، ولی ماحکومت کنیم) قرآن و عقل، حق ربوبیت و تکلیف کردن و اطاعت شدن را تنها از کسی میداند که خالق است، نه دیگران. کسی که آفرید می داند چه قانونی وضع کند. «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (آیه 14 سوره ملک) (آیا کسی که آفرید، (از حالات آفریده خود) آگاه نیست؟ در حالیکه او باریک بین و آگاه است). برخی از مفسران جمله: «إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ» را در آیه مبارکه این گونه معنا کرده‌اند که موسی علیه السلام گفت: من می دانم که سؤال شما برای فهمیدن نیست، بلکه برای طفره رفتن است، ولی اگر شما در جستجوی حقیقت باشید، در نظم و نظام هستی فکر کنید، ربوبیت ویکتایی او را خواهید فهمید.

قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ﴿٢٥﴾

[فرعون از روی مسخره] به اطرافیانش گفت: آیا نمی شنوید؟ (که موسی چه میگوید؟) (۲۵)

تفسیر:

«أَلَا تَسْتَمِعُونَ»: آیا گوش فرا میدهید؟! آیا میشنوید؟! این سخن جنبه تعجب و در ضمن معنی و مفهوم ریشخند زدن را میرساند.

فرعون ملعون به اطرافیانش می افزاید که از کار موسی تعجب نمی کنید؟ من از حقیقت الله از او می پرسم، اما او به صفات خدا مرا جواب میدهد. آنگاه موسی جواب داد و به دلیل و بیان خود افزود و گفت:

قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٦﴾

(موسی) گفت: پروردگار شما و پروردگار نیاکان پیشین شماست. (26)

«رَبُّكُمْ وَرَبُّ...»: اشاره به دو نکته است:

- 1- متوجه ساختن فرعون و فرعونیان به نشانه‌های موجود در انفس، یا تذکر خودشناسی
- 2- قلم بطلان کشیدن بر ادعای ربوبیت فرعون زمان و فرعونهای دوران. (تفسیر «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل).

همچنان عبدالرؤف مخلص هروی در «تفسیر انوار القرآن» در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: پس موسی علیه السلام برای شان روشن کرد که فرعون - چنانکه ادعا میکند - پروردگار نیست بلکه پرورش یافته است. یعنی: چگونه کسی را پرستش میکنید که او یکی از خود شماست، او نیز چنانکه شما آفریده شده‌اید، آفریده شده و برایش آبا و اجدادی بوده است که چون آبا و اجداد شما فنا شده‌اند.

قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ﴿٢٧﴾

[فرعون] گفت به یقین پیامبرتان که به سوی شما فرستاده شده است، دیوانه است. (27)

تفسیر :

«أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ»: فرعون خواست با تعبیر «به سوی شما فرستاده شده است» خشم مردم را برانگیزد، و ایشان را به تکذیب موسی وادارد. خوانندگان گرامی!

فرعون در این مباحثه بالای موسی عصبانی میشود خطاب به حاضرین و اطرافیان خود نموده میگوید: حقیقتاً موسی که مدعی رسالت است دیوانه شده و عقل خود را از دست داده است؛ زیرا او سخن دیوانگان را میگوید.

توجه باید کرد: خصوصیات؛ طاغوت ها همین است، زمانیکه مواجه با منطق حق و حقیقت میشوند، از اصل بحث به طفره می روند. خصوصیت مستکبر همین است که هرگز حق را نمی پذیرند و شخصیت خود را از مردم جدا میداند. و از تواریخ انبیا بر می آید که از قوی ترین حربه های مخالفان انبیا، همانا تهمت زدن ناروای اصطلاح جنون است. «لَمَجْنُونٌ» واقعاً کسی که از استدلال عاجز باشد، دست به تهمت و ناسزاگویی میزند.

بر دعوت گران و مبلغین است که در راه روشنگرین باید از استدلال ها و دلایل غیر منطقی و غیر مواجه جانب مقابل خسته و درمانده شوند، بلکه باید با استدلال اهداف خود را تکرار کند، و در ضمن درکار و فعالیت روشنگری خویش سعی صدر داشته باشد. موسی علیه السلام به تمسخر فرعون اهمیتی نداد و به توضیح منطق خویش و ارایه کردن دلیلی محکمتر از دلیل دوم ارائه داد و گفت:

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾

(موسی) گفت او پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان این دو است میباشد اگر عقلمند هستید. (28)

تفسیر :

موسی علیه السلام به استدلال و بیان دلایل و براهین را به فرعون ادامه داد و گفت: بیگمان پروردگارم که مرا فرستاده است، آفریدگار مشرق و مغرب و مابین آنها، آفریدگار نور و ظلمت در آنها و مدبر و کارگردان آنهاست.

این منظری است که هر عاقل و جاهلی همه روزه آن را مشاهده میکند؛ از این رو گفت: «إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ»: پس اگر از عقلي پویا بر خوردار باشید، به یقین میدانید که این حق اوست تا به یگانگی مورد پرستش قرار گرفته و چیزی با وی شریک آورده نشود. یعنی: ای فرعون! اگر تو و همراهانت از اهل خرد و تعقل هستید، حقیقت همین است که گفتم. از فحواي آیه مبارکه هذا معلوم میشود که: انبیاء مؤدب سخن میگویند.

(فرعون به موسی علیه السلام گفت: «لَمَجْنُونٌ»، اما موسی علیه السلام در جواب گفت: «إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ» اگر بیاندیشید سخن مرا میفهمید). واقعاً هم رسیدن به توحید، به تعقل ضرورت است (کفر و شرك، محصول بی عقلی است).

محمد علي صابوني در تفسیر خویش صفوة التفسیر مینویسد: این بلیغ ترین دلیلی است که پشت باطل را دو نیم میکند. همان طور که ابراهیم علیه السلام خطاب به نمرود گفت: «قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ»

وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (آیه 258 سوره بقره) (ابراهیم علیه السلام گفت: خداوند آفتابرا از مشرق می‌آورد، پس تو (که می‌گویی حاکم بر جهان هستی)، خورشید را از مغرب بیاور. (در اینجا بود که) آن مرد کافر مبهوت و وامانده شد. و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.)

همچنان در این آیه مبارکه: زمانیکه فرعون در مانده شد و دیگر استدلالی نیافت موسی علیه السلام را تهدید به تهدید کرد و گفت:

قَالَ لئن اتَّخَذتِ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿٢٩﴾

[فرعون] گفت: اگر غیر از من معبودی اختیار کنی، حتماً تو را از زندانیان قرار خواهم داد. (۲۹)

تفسیر:

«الْمَسْجُونِينَ»: زندانیان یکی از خصوصیت طاغوت‌ها و مستکبرین همانا تهدید است، زمانیکه از ارایه منطق باز می‌مانند آغاز به تهدید و تخویف میکنند. در این آیه مبارکه ملاحظه میشود که فرعون از شیوه تهدید استفاده میکند و به موسی علیه السلام می‌گوید: «لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ» اگر خدایی جز من را بپرستی یقیناً تو را به سزای مخالفت با فرمان خود زندانی خواهم کرد. دیده شد که فرعون برای مجبور کردن موسی به ترک رسالتش و فریب قوم خود، شیوه تهدید و اعمال زور و زنجیر را در پیش گرفت.

مفسران گفته‌اند: زندان فرعون زندان عادی مثل سایر زندان‌ها نبود، زندان فرعون زندان وحشتناکی بود، زندانی در زندان فرعون را کوته‌قلبی زیر زمینی می‌بردند، که زندانیان، نه جایی را میدید و نه صدایی را می‌شنیدند، و تا زمان مرگ در آنجا زندانی می‌بودند. زیرا فرعون به موسی علیه السلام نه گفت که: «لَأَسْجِنَنَّكَ» بلکه گفته است: «لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ»؛ زیرا زندانش از قتل سختتر بود.

در التسهیل در تفسیر (آیه 29) «قَالَ لئن اتَّخَذتِ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ» مینویسد: بعد از اینکه فرعون خدا را انکار کرد، گفت: «قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ» موسی در جواب گفت: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» پس فرعون با ابراز تعجب از سخن موسی گفت: «أَلَا تَسْمَعُونَ»، آنگاه موسی دلیل محکم تری ارائه داد و گفت: «قَالَ رَبُّكُمْ

وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ»؛ زیرا در نزد خردمندان وجود انسان و پدران‌ش روشن‌ترین دلایل و براهین بر وجود خالق دانا می‌باشد؛ چون نزدیکترین چیز به انسان همانا خود اوست، و به وسیله‌ی آن بر وجود خالق استدلال میکنند. پس وقتی این حجت نمایان شد فرعون از جواب دادن خود را تیر کرد و به اصطلاح آنرا نادیده گرفت و به طریق مغالطه موسی را متهم به دیوانگی کرد، و نظر خود را با تحقیر و استهزاء تقویت کرد و گفت:

«إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ.» آنگاه موسی در استدلال افزود: «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»؛ چون طلوع و غروب آفتاب دلیلی است آشکار و هیچ کس نمی‌تواند آن را انکار کند و آن را به غیر خدا نسبت بدهد.

وقتی فرعون در استدلال در مانده شد، به سلطه و زور بازگشت و موسی علیه السلام را به زندان تهدید کرد. آنگاه موسی علیه السلام با ارائه‌ی معجزه به استدلال پرداخت و چون هنوز امیدوار بود ایمان بیاورد، به آرامی گفت: (تفسیر صفاة التفاسیر).

قَالَ أَوْلُو جِنَّتِكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ ﴿٣٠﴾

[موسی علیه السلام] گفت ولو معجزه‌های آشکار برایت بیاورم؟ (۳۰)

تفسیر :

«شئیء»: چیز. مراد معجزه دالّ بر وجود خدا و درستی پیغمبری موسی علیه السلام است. (تفسیر نور مصطفی خرمدل) دیده میشود در آن جا که منطق تأثیر نکند، نشان دادن معجزه لازم می افتد، موسی علیه السلام به جواب فرعون گفت: چگونه؛ آیا درحالیکه من بر صحت رسالت و درستی دعوتم دلایلی قاطع و برهان‌هایی درخشان بیاورم باز هم مرا زندانی می کنی؟!

آمادگی قبلی، در مبارزه شرط موفقیت و پیروزی بر دشمن است. موسی علیه السلام می دانست که عصا را اژدها میکند و کف دستش نورانی میشود، لذا با قدرت تمام گفت: «جِنَّتِكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ» (ولو معجزه‌های آشکار برایت بیاورم)

قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ ﴿٣١﴾

(فرعون) گفت: ای موسی! اگر (در ادعایت) از راستگویان هستی، پس آن (چیز آشکار) را بیاور. (۳۱)

تفسیر :

«فَأْتِ بِهِ»: یعنی آن‌را نشان بده و آنرا بیاور که این چگونه معجزه که تو در اختیار داری.

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿٣٢﴾

در این هنگام موسی علیه السلام عصای خود را انداخت و ناگهان اژدهای نمایان شد. (۳۲)

تفسیر :

واقعا عصا به اذن الله متعال به اژدهای بزرگی مبدل شد که: حقیقتاً و نه از روی تخیل آنگونه که ساحران می‌کنند - بر روی زمین به راه رفتن آغاز کرد.

معجزات انبیاء روشن و روشنگر است، نه وهم و خیال:

دیده می شود که: معجزات انبیا چون وابسته به قدرت الهی است، نیاز به تمرین ندارد و لازم نیست که تدریجی باشد. بلکه «فَأِذَا هِيَ» (یعنی عصا به یک بارگی و ناگهانی به مار بزرگ مبدل شد).

اژدها موسی علیه السلام در کمال روشنی نمایان شد و دارای پاها و دهانی بس بزرگ و شکل و جسمی هول‌انگیز و مخوف بود. واقعیت هم اینست که: در مقابل اشخاصی یاغی و سرکش و متمرّد باید کاری چشمگیر و کوبنده انجام داد.

امام رازی صاحب تفسیر کبیر میفرماید: «چون عصا به اژدها تبدیل شد، به اندازه یک مایل به آسمان جهید، سپس رو به سوی فرعون فرود آمد درحالیکه به موسی علیه السلام میگفت: ای موسی! هر چه میخواهی به من فرمان بده! و فرعون التماس کنان میگفت: ای موسی! به نام کسی که تو را به رسالت فرستاده است از تو میخواهم که او را باز داری و اجازه ندهی که به من حمله کند. سپس موسی علیه السلام آن را گرفت و مجدداً به عصا تبدیل شد». (تفسیر انوار القرآن).

قابل یاد آوری است که معجزه تبدیل شدن عصای موسی علیه السلام به اژدها که به اذن و اجازه پروردگار صورت گرفت ده بار و معجزه نورانی شدن دست موسی علیه السلام، پنج مرتبه در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است.

مفسران می نویسند که: در اولین مرحله‌ای که موسی علیه السلام عصا را رها کرد به صورت مار کوچکی در آمد، چنانکه در سوره نمل آیه‌ی 10 آمده: «جَانٌّ وَلِي مُدْبِرًا»، ولی در برابر طاغوت گردنکش، به صورت اژدها در آمد و این شاید به خاطر آن باشد که برای هر مخاطبی باید حرفی زد و عملی مقابل آن را انجام داد.

وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ ﴿٣٣﴾

و دست خود را از گریبانش بیرون آورد، که ناگاه سپید و درخشان به چشم بینندگان آشکار گردید. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نَزَعَ»: بیرون آورد. یعنی دست خود را از گریبان بیرون آورد (سوره: نمل آیه 12). «بَيْضَاءُ»: سفید. که می درخشید.

قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾

(فرعون) رو به در باریانش کرد و گفت: این مرد جادوگر بسیار ماهر و داناست. (۳۴)
تفسیر :

بدین ترتیب فرعون میخواست قوم خود را از پذیرش معجزه‌ی موسی علیه السلام منصرف کند، خوف و هراس داشت که مبادا قوم از موسی علیه السلام پیروی کنند، بناءً وی را متهم به جادو و سحر کرد و گفت: «لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ»، در حالیکه همین فرعونیان بودند که به حضرت موسی علیه السلام لقب جنون «لَمَجْنُونٌ» داده بودند، و حالا از اتهام جنون گذشتند و اتهام بستند که او ساحر می باشد.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿٣٥﴾

میخواهد با جادوی خود شما را از سر زمین تان بیرون کند، اکنون شما چه رأی می دهید؟ (۳۵)

تفسیر :

مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور: در باره جمله: «مَاذَا تَأْمُرُونَ؟» مینویسد: فرمان شما چیست؟ این سخن بیانگر سقوط فرعون از ادعای خدایی و دل جوئی او از سران به هنگام ضعف خود و غلبه موسی علیه السلام است.

معجزه عصا حضرت موسی علیه السلام و بخصوص معجزه ید بیضا فرعون را چنان تحت تأثیر خویش قرار داد که ادعای پروردگاری خویش را فراموش کرد، بناءً دست به کمک و مساعدت قوم خویش پیش کرد تا نظر آنان را جلب و دوستی و پشتیبانی آنان را به سوی خود بکشاند زیرا با درخشش معجزه موسی علیه السلام، ربوبیت ادعایی وی در شرف زوال و اضمحلال قرار گرفته بود.

فرعون کوشش میکند تا از طریق تحریک قوم به هدف خود نایل شود، او محتاج کمک و مساعدت قوم بود، از آنها راه و چاره میخواد و میگوید: «فَمَاذَا تَأْمُرُونَ» فرعونی که به موسی علیه السلام میگوید: اگر معبودی غیر از من بگیری تورا زندانی میکنم، امروز محتاج اطرافیان و در باریان خوداست.

فرعون به اطرافیان خود میگوید: هدف موسی این است که با این سحر خود، شما را از سرزمین تان بیرون کرده و خودش بر آن مسلط شود. پس اینک به من در مورد وی چه مشوره می دهید تا به رأی و نظر شما عمل کنم.

دیده میشود که: دروغ، تزویر و عوام فریبی، شیوهی همیشگی طاغوتهاست. اطرافیان بی اراده و متملق، که در چهار و اطراف فرعون نشسته بودند حتی در ادای کلمات از فرعون تقلید به عمل می آوردند و همان جملات فرعون را: «لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ» و «يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ» را تکرار میکردند. قابل تذکر است که این جمله، در این دو آیه مبارکه از زبان فرعون است، ولی در سورهی اعراف آیات 109 و 110، همین کلمات از زبان اطرافیان اوست و حتی حرفی کم و زیاد نکردهاند.

برخورد چندگانه فرعون با موسی علیه السلام:

از آیات متذکره معلوم میشود که: در اولین برخورد فرعون به اهانت حضرت موسی علیه السلام می پردازد و میگوید: «أَلَمْ تُرَبِّكْ فِينَا وَلِيداً» آیا ما تو را بزرگ نکردیم. و در برخورد دوم؛ همین فرعون است که: حضرت موسی علیه السلام را مورد تمسخر قرار میدهد و او را: «لَمَجْنُونٌ» تو دیوانه هستی. خطاب می نماید. در قدم سوم؛ او را تهدید میکند و برایش میگوید: «مِنَ الْمَسْجُونِينَ» تو را زندانی خواهیم کرد.

و در قدم چهارم: او را به تهمت جادوگر و ماهر متهم نموده میگوید: «لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ» تو ساحر ماهر هستی.

و در نهایت: موسی علیه السلام را متهم کرد که وی میخواهد «يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ» که با این سحر خود شما را از سر زمین تان بیرون کرده و خودش بر آن مسلط شود. خوانندگان محترم!

در آیات متذکره که موضوع گفتگوی موسی علیه السلام با فرعون، جریان داشت، هیچ نامی از هارون علیه السلام در میان نیامد، علت آن اینست که در موضع رسمی باید جوابات از طرف رهبر تعیین میشود. و همانا صرفاً به نام موسی علیه السلام اکتفا شده است.

إفترأت و نسبتهای ناروا به پیامبران :

در طول تاریخ دشمنان دین در قدم اول با پیامبران مواجهه و مقابله فرهنگی پرداخته اند، و به اصطلاح در برابر استدلال پیامبران در حد وسعشان استدلال بعمل آورده اند، اما واضح است که در این بخش حریف مناسبی نبودهاند، و پیامبران با منطقی قویتر و معقولتر سستی مدعیات دین ستیزان را بر ملا ساخته اند.

دشمنان دین پس از شکست در مباحثات علمی و منطقی و ارایه دلیل مقنع به شیوه های ضد فرهنگی تکذیب، استهزاء و ترور شخصیت پیامبران پرداختند، و به آنان نسبتهای ناروا زده و آنان را به مجنون، شاعر، کاهن و ساحر متهم ساخته و آنان را دروغگو خطاب کردهاند.

و در برابر پیام صریح و روشن و دل نشین پیامبران مانع تراشیدهاند تا آن پیام به گوش مردم نرسد، مردم را تشویق کردهاند که دست در گوش شان فرو نهند تا پیام پیامبران را نشنوند، چراکه نیک دریافته اند، هرکس که آن پیام ها را بشنود و به مریضی قلبی یعنی عناد و دشمنی مبتلا نباشد، این منطبق را میپذیرند و در نهایت ایمان می آورند، پس کاری می کردند که مردم پیام برحق انبیا را نه شنوند، و طوریکه در فوق یاد آور شدیم؛ با ترور شخصیت و بدنام کردن پیامبران مردم را از قضاوت صحیح منحرف می ساختند. دین ستیزان با افترا و دادن نسبتهای ناروا می کوشند افکار عمومی را نسبت به پیامبران

بدبین سازند.

عمده ترین تهمت ها و افتراءت که با پیامبران می بستند عبارت بودند:

اتهام نسبت سحر و جادو:

اتهام اولی و همیشگی مخالفین و دشمنان پیامبران همین است که آنان را جادوگر و ساحر برای مردم معرفی داشته اند. طوری که در (سوره 52: ذاریات) آمده است: «كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» (52) (ای پیامبر!) بدین گونه (که تو را تکذیب کردند) پیشینیان اینان نیز هیچ پیامبری برایشان نیامد مگر آنکه گفتند: جادوگر یا دیوانه است.)

دشمنان دین در همه ادوار در مواجهه با پیامبران نفوذ کلام آنها را به سحر یا جنون نسبت داده اند.

طوری که در (109 سوره اعراف) «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ» (109) (اشراف و اطرافیان قوم فرعون گفتند: همانا موسی ساحری بسیار ماهر و داناست.) و باز در (110 سوره اعراف) میفرماید: «يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ» (110) (آنان گفتند: موسی) میخواهد شما را از سرزمینتان آواره و بیرون کند (و سرزمین شما را اشغال نماید)، پس (در این مورد) چه دستور می دهید).

اتهام بستن سحر به حضرت عیسی علیه السلام: طوری که در (110 سوره مائده) «مِيفِرْمَايِد: «فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ» (110) «کافران از ایشان (بنی اسرائیل با دیدن معجزات عیسی) گفتند: اینها جز جادویی آشکار نیست.»

ویا هم طوری که در (آیه 2 سوره یونس) میفرماید: «أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ» (2) آیا برای مردم شگفت آور است که به مردی از خود آنان وحی

کردیم که مردم را بیم و هشدار بده و به مؤمنان بشارت بده که برای آنان نزد پروردگارشان جایگاه نیکویی است؟ کافران گفتند: همانا این مرد جادوگری آشکار است! سه آیه اخیر نمونه‌ای از نسبت جادوگری به آخرین پیامبران الهی یعنی حضرت موسی علیه السلام، حضرت عیسی علیه السلام، و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است.

اتهام مسحور شدن :

مسحور شدن یعنی نسبت جادو شدن به پیامبران و یا اینکه پیامبر از حالت طبیعی خارج شده و گویا این شخص را کسی سحر و جادو نموده است که از اشخاص جادو شده و متأثر از جادو نمی توان تبعیت کرد.

طوری که قرآن عظیم الشأن این اتهام را در (آیه 8 سوره فرقان) چنین بیان نموده است: «وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا» (8) (و ستمگران (به مؤمنان) گفتند: شما جز مرد سحر شده‌ای را پیروی نمی‌کنید.)

«وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا» (8) (و ستمگران (به مؤمنان) گفتند: شما جز مرد سحر شده‌ای را پیروی نمی‌کنید.)

همچنان در (آیه 101 سوره اسراء) آمده است: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسَأَلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا» (101) (همانا به موسی نه معجزه‌ی روشن دادیم. پس، از بنی اسرائیل آنگاه که (موسی) به

سراغشان آمد سؤال کن. پس فرعون (با دیدن آن همه معجزه) به او گفت: ای موسی! من تو را قطعاً افسون شده می‌پندارم.)

اتهام نسبت کهانت :

دشمنان دین پیامبران را به کهانت متهم ساخته اند طوری که در (آیات 29 الي 30 سوره طور) میفرماید: «فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ ﴿29﴾ «أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبِّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ ﴿30﴾».

پس (به مردم) تذکر بده که به لطف پروردگارت تو نه کاهن و پیشگویی و نه دیوانه و جن زده. بلکه می‌گویند: او شاعری است که ما انتظار فرا رسیدن مرگ ناخوش او را داریم.

قرآن از سه نسبت ناروای کهانت، جنون و خیال پردازی به پیامبرش پرده بر می‌دارد و از او دفاع می‌کند.

اتهام شاعری و خیال پردازی :

دشمنان دین بجای اینکه فصاحت و بلاغت کلام الهی به خداوند متعال نسبت دهند، آن را ناشی از ذهن خیال پرداز و شاعرانه پیامبر دانسته، پیامبر الهی را شاعر خیال پرداز معرفی کردند.

طوری که قرآن عظیم الشأن در (آیه 5: سوره انبیاء) میفرماید: «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَخْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ ﴿5﴾ (کفار) گفتند: (آنچه محمد آورده، وحی نیست) بلکه خواب‌های آشفته است، بلکه آنها را به دروغ به خدا نسبت داده، بلکه او يك شاعر است، پس (اگر راست می‌گوید) باید همان گونه که (پیامبران) پیشین (با معجزه) فرستاده شده بودند، او برای ما معجزه‌ای بیاورد.)

و یا طوری که در (آیه: 40 الي 43) میفرماید: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿40﴾ «وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ» ﴿41﴾، «وَلَا يَقُولُ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴿42﴾»، «تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿43﴾» (پس امروز در این جا دوستی صمیمی ندارد. و نه غذایی جز خونابه. که جز خطا کاران آنرا نخورند.

پس سوگند به آنچه می‌بینید. و آنچه نمی‌بینید. همانا آن (قرآن) کلام رسول گرامی است. و سخن يك شاعر نیست چه کم ایمان می‌آورید. و (همچنین) سخن کاهن و پیشگو نیست، چه کم متذکر می‌شوید. (همانا قرآن) فرستاده‌ای از جانب پروردگار جهانیان است.

اتهام جنون و دیوانگی :

یکی دیگر از اتهامات که دشمنان دین به پیامبران نسبت می‌دهند همانا متهم ساختن پیامبران به جنون و دیوانگی است. چرا که پیامبران در مقابل سعادت اخروی، منافع دنیوی را به چیزی نمی‌گرفتند و مردم را به دل نبستن به اینگونه امور حقیر دعوت می‌کردند، دشمنان دین هر که دنیا را چنین بی ارزش میدانند دیوانه و مجنون است. پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم مطابق روایات قرآنی، بیش از دیگر پیامبران از سوی دشمنان دین با چنین اتهام ناروایی مورد افترا واقع شده است. طوری که در (آیات 35 الي 37 سوره صافات) آمده است: «إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿35﴾ وَ يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ ﴿36﴾ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ ﴿37﴾» (آنان که هرگاه برایشان «لا اله الا الله» گفته می‌شد، تکبر می‌ورزیدند، و می‌گفتند: آیا

ما به خاطر شاعری دیوانه خدایانمان را رها کنیم؟ (هرگز چنین نیست) بلکه او حق آورده و انبیا (پیشین) را تصدیق نموده است.)
و یا هم طوریکه در (آیه 14 سوره دخان) آمده است: «ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ ﴿14﴾» (سپس از او روی گرداندند و گفتند: او جن زده‌ای است که تعلیمش داده‌اند.)

و یا هم طوریکه در (آیه 6 سوره حجر) «وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ﴿6﴾» «(کافران) گفتند، ای کسی که (مدعی هستی) قرآن بر تو (از جانب خداوند) نازل شده است، تو دیوانه‌ای.»

قَالُوا أَرْجَاهُ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٣٦﴾

(اشراف قوم) گفتند: او و برادرش را متوقف ساز و افراد را به تمام شهرها بفرست تا جادوگران را جمع کنند. (۳۶)

تفسیر:

طوریکه یاد آور شدیم سران قوم به فرعون گفتند: تصمیم نهایی در مورد موسی و هارون را به تأخیر انداز و سپاه‌یانی را در تمام شهرها بفرست تا هر ساحر ماهری را نزد تو بیاورند.

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ ﴿٣٧﴾

تا هر جادوگر ماهر و دانا را نزد تو بیاورند. (۳۷)

تفسیر:

سران قوم به فرعون گفتند «او و برادرش را باز دار» یعنی: کارشان را به تأخیر انداز و آنانرا بی درنگ به قتل نرسان، در مقابل هر چه عاجل تر و بدون معطلی مامورین و مسولین امور را به اطراف و اکناف بفرست تا ساحران و جادوگران ماهر و مشهور را از اطرف قلم رو حاکمیت تو، به حضور شما غرض مقابله باسحر موسی حاضر نمایند. باید گفت دوران فرعون، دوران رواج سحر و جادو بوده است. دیده می شود که فرعون تمام توان خود را بکار انداخت تا ساحران مجرب را از سرزمین حاکمیت خود برای مقابله با موسی علیه السلام جمع کند.

فَجُمِعَ السَّحْرَةُ لِمِيقَاتٍ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٣٨﴾

سرانجام همه جادوگران را در وعده گاه روزی معین گرد آوردند. (38)

تفسیر:

حضرت موسی علیه السلام و فرعون درمورد زمان و مکان مراسم مقابله‌ی ساحران با موسی، با یکدیگر به توافق رسیدند. «لِمِيقَاتٍ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» از مردم خواسته شد تا در مکان و زمان موعود حاضر شوند، زیرا این حضور و اجتماع باعث میشد تا موسی و هارون علیهم السلام احساس تنهایی کنند و ساحران فرعون نیروی معنوی بگیرند و غوغا سالاری تبلیغاتی به راه اندازند. آن روز، روز «زینت»، یعنی روز عیدشان بود. میقات: بر میعاد زمانی و موعد مکانی هر دو اطلاق می شود.

پس فرعون ساحران را گرد آورد و برای شان روز معلومی را که چاشتگاه روز جشن شان بود تعیین نمود. آن روز که مردم به خاطر آن جشن از همه جا گرد آمده، به شادی خوشحالی، جشن و سرور می پرداختند و خود را در آن روز زینت می دادند. لباس های

جشني خود را به تن داشتند، دیده میشود که: براي طاغوت ها جلب افکار عمومی و حضور مردم در صحنه بي نهايت مهم بود.

وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ ﴿٣٩﴾

و مردم شهر را گفتند: چه بهتر که همه در آن روز جمع باشید (تا واقعه را مشاهده کنید). (٣٩).

تفسیر :

«هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ؟»: آیا اجتماع میکنید؟ آیا جمع میشوید؟ مراد از سؤال، تحریک و تشویق مردم به گرد همائی با شتاب هر چه بیشتر است.

دعوت مردم براي این مقابله، نشان از اطمینان فرعون بر غلبه علیه موسی علیه السلام داشت زیرا او می خواست موسی علیه السلام در محضر اجتماع مردم مغلوب گردد تا احدي از آنان درخفا به او ایمان نیاورد. از سویی این رویداد، سخت مورد علاقه موسی علیه السلام نیز بود زیرا او می دانست که حجت الله متعال قطعاً غالب و حجت کافران محکوم و مغلوب است. پس این خود از عنایات الله تعالی بود که خواست تا به دست خود دشمن، دعوت موسی علیه السلام را در میان توده های مردم نمایان و آن را در انظار همگان غالب و مسلط گردانیده و مردم مصر و بني اسرائیل را همگی به آن آشنا سازد و حقانیت آن را در میدان برهان به رأیالعین برآنان هویدا گرداند. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی)

لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحْرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ ﴿٤٠﴾

بدین امید که اگر جادوگران غالب شدند از آنان پیروی کنیم. (٤٠).

تفسیر :

«نَتَّبِعُ»: پیروی کنیم. دنباله روی کنیم. مراد پیروی و دنباله روی از آئین جادوگران و طرفداری از مکتب خدایان دروغین ایشان است.

فرعونیان و مسئولین امر دربار فرعون به مردم گفتند: به طرف اجتماع بشتابید، تا در صورتی که ساحران بر موسی پیروز شدند از دین آنها پیروی کنیم.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةَ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَيْنَ لَنَا لِأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿٤١﴾

پس هنگامی که جادوگران آمدند، به فرعون گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم، حتماً براي ما پاداشی شایسته خواهد بود؟ (٤١)

تفسیر :

فرعون به ساحران خود وعده سپرد که اگر، شما بر موسی به پیروزی دست یافتید ووي را سرکوب نمودید، در این صورت علاوه بر پاداش و بخشش مال و دارایی حتماً شما را از مقربان خود در بار مقرر خواهیم نمود.

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٢﴾

(فرعون) گفت: بلی! البته علاوه بر اجر خدمت از مقربان (دربار) نیز خواهید شد. (٤٢)

قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ﴿٤٣﴾

موسی به جادوگران گفت: بیفکنید آنچه را قصد دارید، بیفکنید. (٤٣)

تفسیر :

روز موعود که قبلاً تعیین شده بود فرا رسید: موسی و هارون علیهم السلام چون ایمان داشتند در يك طرف ایستادند و آرامش خاطر داشتند، اما فرعون و همه ی اشراف و

ساحران در طرف دیگر قرار گرفتند و در ترس و هراس بودند، و این جاست که نقش وقوت ایمان و عقیده روشن میشود. ساحران قبل از آغاز مقابله سحری به فرعون گفتند که: «أَإِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ» آیا اگر ما پیروز شویم، حتماً برای ما پاداشی شایسته خواهد بود؟ از تردید ساحران که در صورت پیروزی خواستار انعام بزرگی بودند، و همچنان از تشویق و تعیین جایزه بزرگ فرعون؛ «قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُفْرَبِينَ» و در ضمن فرعون با دیدن معجزه‌ی موسی، چنین فهمیده و استفاده میشود که: فرعون به پیروزی ساحران خویش اطمینان کامل نداشت. طوری که در جمله: «إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ» از جمله حرف «ان» از جمله حرف شرط و نشانه‌ی شك را می‌رساند. توجه باید کرد که: شخصیت های مادی پرست حتی در مسایل عقیدتی هم در مورد مال و مقام صحبت می‌نمایند. طوری که ساحران فرعون به فرعون گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم، حتماً برای ما پاداشی شایسته خواهد بود.

«قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ» مفسر تفسیر صفوة التفسیر شیخ محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: «کلام متضمن ایجاز است و سیاق جمله بر آن دلالت دارد و تقدیر آن چنین است: «در آن موقع به موسی گفتند: یا تو اول بپرداز یا ما اول می‌اندازیم»، همچنان که در سوره‌ی اعراف چنین آمده است. آنگاه موسی در جواب آنان گفت: «أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ» شروع کنید. هر چه را که می‌خواهید بپردازید. من از شما بیم و هراسی ندارم، از بس که به یاری و نصرت خدا و پیروزی حق مطمئن بود» در این هیچ جای شکی نیست که: مردان الهی به غلبه‌ی حق و پوچی سحر ایمان داشته و از موضع قدرت و با آرامش سخن می‌گویند، نه از روی ضعف و ترس. گفتند: «أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ» شروع کنید. هر چه را که می‌خواهید بپردازید فرعون که ادعای خدایی داشت، اما با معجزه‌ی حضرت موسی کار او به جایی رسید که همه تابع ساحران شدند و حرف اول و آخر را حرف ساحران غالب دانستند.

فَالْقُوا حِبَالَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ﴿٢٤﴾

پس آنان ریسمان‌ها و عصاهای شان را افکندند، و گفتند: به عزت فرعون قسم! که به راستی ما به طور مسلم پیروزیم. (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حبال»: جمع حبل، طنابها. ریسمانها. «عصی»: جمع عصاء، چوبه دستی.

تفسیر :

ساحران فرعون زمانی که ریسمان‌ها و عصا دست خویش را به زمین انداختند در همین اثنا گفتند: «به عزت فرعون که ما حتماً پیروزیم» یعنی ما به سبب عزت فرعون پیروز می‌شویم. یا سوگند به عزت فرعون که ما پیروز میشویم. مراد از عزت: جاه و جلال و عظمت است.

فَالْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿٢٥﴾

پس موسی عصایش را افکند، ناگاه آنچه را جادوگران با نیرنگ [و به صورت غیر واقعی] ساخته بودند، بلعید. (۲۵)

تفسیر :

معروف است که: معجزه امری سریع و برق‌آسا است، نه تدریجی و تدریجی بعد از اینکه موسی علیه السلام عصایش را انداخت، الله متعال آن را فوراً به اژدهار بزرگ تبدیل

نمود، و ناگهان تمام ریسمان و عصاهایی را که در قالب سحر به صورت مار خزنده درآورده بودند، فرو بلعید. دیده شد که: باطل، در برابر حقّ تاب مقاومت نکرد.

فَالْقِي السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ ﴿٤٦﴾

پس جادوگران [از هیبت و عظمت این معجزه که یافتند کاری خدایی است نه جادویی] فوراً به سجده افتادند. (٤٦)

تفسیر :

یکی از امتیازات انسان، قدرت تغییر موضع فکری در يك لحظه است. واقعیت اینست که: قدر زر را زرگر می شناسد، و قدر گوهر را گوهری. بعد از اینکه ساحران عصای موسی علیه السلام و آنچه را عصا با سحرشان کرد دیدند، دانستند که موسی علیه السلام راستگوست و آنان خود دروغگویند. (ساحرانی ماهر زمانیکه معجزه را از سحر باز شناختند، چنان تحت تأثیر قرار گرفتند که بی اراده به سجده افتادند، و دعوت موسی علیه السلام را اجابت گفته و نبوت او را پذیرفتند. و سرعت سجده آنان چنان بود که گویی بناگاه فروافکنده شدند.

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾

گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم. (٤٧)

تفسیر :

ساحران، به اصول دین اقرار کردند: «آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» و به زبان بیان داشتند: به پروردگار جهانیان که ما را آفریده است ایمان آوردیم؛ زیرا فقط او سزاوار پرستش می باشد و معبودی جز او نیست. از آنجا که فرعون نیز مدعی این پروردگاری بود، برای دفع هرگونه شبهه‌ای افزودند: «پروردگار موسی و هارون» اعلام این امر که فرعون پروردگار نیست بلکه پروردگار حقیقی همانا پروردگار موسی و هارون علیه السلام است که پروردگار همه عالمیان و از جمله پروردگار خود فرعون نیز هست. و بدین ترتیب ضربه محکمی از جانب جادوگران به فرعون وارد شد.

رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ﴿٤٨﴾

پروردگار موسی و هارون. (٤٨)

تفسیر :

امام طبری فرموده است: وقتی برای ساحران معلوم شد که عمل موسی علیه السلام سحر نیست و جز خداوندی که پدید آورنده‌ی آسمان ها و زمین است هیچ کس قدرت آن را ندارد، تسلیم شدند و سر سجده را در پیشگاه الله متعال به زمین نهاده و گفتند: به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم که موسی علیه السلام ما را به عبادتش فرامی خواند، و از فرعون و بزرگان قومش بیزاریم. (تفسیر طبری ٤٦/١٩).

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأَقْطِعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٩﴾

(فرعون) گفت: آیا پیش از اینکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ البته او بزرگترتان است که به شما جادو آموخته است. پس به زودی خواهید دانست، حتما دست ها و پاهای شما را یکی از راست و یکی از چپ قطع خواهم کرد، و یقیناً همه شما را به دار خواهم کشید. (٤٩)

تفسیر :

فرعون از آنچه روی داده بود متعجب شد و از این ماجرا بر آشفته به ساحران گفت: چگونه نبوت موسی را تصدیق کردید درحالیکه من به شما چنین اجازه‌ای نداده بودم؟ سپس ستیزه جویانه و مغرورانه گفت: بی گمان موسی همان بزرگ و پیشوای شما در آموزش سحر است و اوست که به شما سحر را تعلیم داده است. فرعون میخواست با این گفته قومش را در اشتباه بیندازد و وانمود کند که ساحران از روی بصیرت و آگاهی ایمان نیآورده‌اند.

ابن کثیر میفرماید: انکار حقی است که همه باطل بودن آن را می دانند؛ زیرا هرگز موسی را ندیده بودند، پس چگونه بزرگ آنان میشود و فن سحر را به آنها می آموزد؟ هیچ عاقلی چنین سخنی نمی گوید. (ابن کثیر ۶۴۷/۲) سپس آنها را تهدید کرد و گفت: «فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» به زودی وقتی که شما را عذاب و شکنجه دادم پاداش ایمان آوردنتان را می یابید.

«لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ» به ساحران قسم یاد کرد که: یقیناً دست‌ها و پاهای شان را از چپ و راست خواهد برید. یعنی دست راست و پای چپ یا عکس آن را «وَأَلْصَقْنَاكُمْ أَجْمَعِينَ» و همه‌ی شما را بر شاخه‌ی درخت آویزان میکنم تا بمیرید. و به سزای پیروی و تصدیق موسی، کیفری عبرتبار برای شان باشد! دیده میشود که: بدترین شکنجه‌ای و جزا که قدرت، کارایی و توازن انسان را میگیرد، قطع دست و پا از چپ و راست است. که فرعونیان ساحران خویش را بدان محکوم کرد. در ضمن فرعون خواست تا ساحران را بر شاخه‌های درختان خرما به دار بکشد تا این عمل، شکنجه شدیدتری برای شان باشد و در انظار مردم بیشتر خوار و ذلیل نشان داده شوند.

قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿٥٠﴾

[جادوگران] گفتند: باکی نیست، (هر کار از دستت ساخته است بکن) ما به پروردگاران روی آورده‌ایم. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ضَيْرٌ»: زیان و ضرر. «لَا ضَيْرَ»: مانعی ندارد.

تفسیر :

دیده میشود که یکی از آثار ایمان به معاد، شجاعت در برابر طاغوت‌هاست. ایمان به معاد، افق روشن برای آینده است، شهادت در راه خدا، ضرر و هلاکت نیست. کسی که ایمانش بر اساس شناخت باشد، متزلزل نمی شود. «لَا ضَيْرَ إِنَّا» (ساحران که معجزه را شناختند، در برابر تهدیدات فرعون استقامت کردند). و از جانب دیگر این مصیبت در جنب آن همه نعمت‌های ابدی و جاودانه‌ای که نزد الله متعال انتظار ما را می کشد، سهل و ساده است. و در ضمن ما به آن اهمیت نمی دهیم؛ چون نزد الله برمی‌گردیم و امید عفو و بخشودگی او را داریم. (در برخی از تفاسیر آمده است که: فرعون در نهایت دست و پای ساحران را قطع کرد و آنان را به درختان خرما می بلند آویختند، که: حضرت موسی بر آنان گریه می کرد).

إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥١﴾

ما امید داریم که پروردگاران گناهان ما را ببخشد چرا که نخستین ایمان آورندگان

بوده‌ایم. (۵۱)

تفسیر :

هم سحر گناه است و هم در استخدام فرعونی‌ها درآمدن گناه. آرزوی عفو باید با بازگشت واقعی همراه باشد. حسن عاقبت، بزرگترین سعادت است. کسانی که تمام عمرشان در انحراف بودند، با جرّقه‌ای در يك لحظه دگرگون شده «إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ» و از اولین مؤمنان شدند. در داستان متذکره دیده می‌شود که: فرعون ساحران و جادوگران را دعوت کرد تا توسط سحر و جادو شان موسی علیه السلام را رسوا کنند، ولی با ایمان آوردن ساحران، فرعون خود به رسوایی شدید و ابدی مواجه شد. مفسران مینویسند: در نهایت امر فرعون ساحران و جادوگران که به موسی علیه السلام ایمان آورده بودند به قتل میرساند و آنان را از قهر و غضب تکه تکه می‌کند. حضرت ابن عباس (رض) میفرماید: «آنها در آغاز روز ساحرانی فریبگر و در آخر آن، شهدایی پاکیزه روح پاک‌پیکر بودند».

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ ﴿٥٢﴾

و به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه از مصر کوچ ده، و آنها شما را تعقیب خواهند کرد. (۵۲)

تفسیر :

أَسْر از اسراء به معنی شب روی آمده است، زیرا برای کسانی که در روز می‌رود کلمه «أسری» به کار نمی‌رود.

حضرت موسی علیه السلام سالها در مصر باقی ماند و دعوت وی جز بر عناد و استکبار فرعونیان نیفزود، خداوند متعال به طریق وحی به حضرت موسی علیه السلام دستور فرمود که بنی اسرائیل را از طرف شب به سوی دریا ببرد. امام قرطبی میفرماید: الله متعال به موسی علیه السلام امر کرد که بنی اسرائیل را شبانه ببرد، و چون به موسی علیه السلام ایمان آورده بودند آنها را بندگان خودنامید. (تفسیر قرطبی ۱۰۰/۱۳)

«إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ»: چرا که فرعون و لشکریانش قبل از آنکه به دریا برسید، شما را تعقیب خواهند کرد. و شما را به سرزمین مصر بازگردانند و به قتل برسانند.

فعالیت های حضرت موسی علیه السلام در مصر:

کار و فعالیت حضرت موسی علیه السلام را میتوان در مصر به سه بخش ذیل تقسیم نمود:

اول: دعوت فرعون و اظهار معجزه بود.

دوم: گرویدن ساحران به او و فراز و نشیب های گوناگون بود.

سوم: حرکت دادن طرفداران و مؤمنین و تعقیب آنها از سوی فرعون و کفار بود که به عبور مؤمنین از دریا و غرق شدن کفار انجامید.

یکی از مراحل نهی از منکر، هجرت از دیار فاسد است:

یا جامعه فاسد را باید اصلاح کنیم و یا هم باید از آن فاصله گرفته و هجرت کنیم.

قبل از هم باید گفت که: اقامت بنی اسرائیل برای فرعونیان در مصر منافی بسیار بزرگی داشتند، و فرعونیان نمی‌خواستند که به کوچیدن بنی اسرائیل از مصر دل خوش کنند، بناءً آنان به تمام توان سعی می‌ورزیدند تا از مهاجرت آنان جلوگیری کنند ولی در مقابل

حضرت موسی علیه السلام توسط وحی مأموریت یافت شد تا شبانه آنها را از مصر کوچ دهد.

ملاحظه میشود که: بعد از نپذیرفتن استدلال، نوبت قهر الهی فرا میرسد و آن اینکه بافرمان کوچ دادن به موسی علیه السلام شروع و پس از تعقیب فرعونیان، با غرق و هلاکت آنان خاتمه می‌یابد.

براساس قول جمعی از مفسران، موسی علیه السلام شبانگاه در هنگام طلوع ماه حرکت کرد. نقل است که موسی علیه السلام تابوت حضرت یوسف علیه السلام را نیز از قبر وی بیرون آورد و با خود برد زیرا یوسف علیه السلام خود وصیت کرده بود که چون بنی اسرائیل از مصر می‌رفتند، نعش او را نیز با خود به فلسطین ببرند. نقل است که مدت اقامت بنی اسرائیل در مصر، (430) سال بود و شب بیرون شدنشان از مصر، برای همیشه نزد آنان شب عید است که آن را «عیدفصح» می‌نامند. (مراجعه شود به: تفسیر انوار القرآن)

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٥٣﴾

پس فرعون (از این ماجرا آگاه شد و) ماموران به شهرها فرستاد تا نیرو جمع کند. (۵۳) تفسیر:

بعد از اینکه فرعون از خروج موسی علیه السلام و قومش بنی اسرائیل اطلاع حاصل کرد، دست به شایعه پراگنی و تبلیغات منفی در شهرها و قریجات علیه بنی اسرائیل و حضرت موسی علیه السلام می‌زنند و بدین ترتیب، امر و دستور بسیج عمومی را صادر نمود و سربازان خویش به شهرها و قریجات که در تحت سطیره فرمانروایی فرعون بود، اعزام داشتند، تا لشکر را از تمام شهرهای مصر گرد آورند و در نتیجه او بر موسی علیه السلام و قومش دست یابد.

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ﴿٥٤﴾

[آنان درباره یاران موسی علیه السلام می‌گفتند] البته اینها گروه اندک و ناچیز هستند. (۵۴) تفسیر:

کلمه «شرذمة» به معنای گروهی محدود است و جمع آن «شرادم» که از اصل جدا شده باشد، آمده است. جوهری گفته است: اصطلاح «شرذمة» برگروهی از انسان و دسته‌ای از هر چیز دیگری اطلاق میشود، «شرذم» یعنی پاره. (تفسیر قرطبی ۱۰۱/۱۳) فرعون در تبلیغات پروپاگاندی خویش مخالفان خویش را (بنی اسرائیل یاران موسی علیه السلام) را گروه کوچکی و صغیری معرفی می‌کرد. اما در تفاسیر از ابن عباس روایت به عمل آمده است که: تعدادی بنی اسرائیل در آن زمان که با موسی علیه السلام در آن شب حرکت کردند تعداد آن تقریباً در حدود 600000 نفر میرسیدند.

ولی فرعون در تبلیغات خویش آنرا گروه محدود بحساب می‌آوردند و آنرا گروه «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ» بحساب می‌کردند. خصوصیات طاغوتی در طول تاریخ همین است که: غرض منحرف کردن و مغشوش کردن افکار مردم، حرکت های مردمی را ناچیز و قلیل می‌شمارند.

وَإِنَّهُمْ لَنَا لِعَائِنُونَ ﴿٥٥﴾

و به یقین که آنها ما را به خشم آورده‌اند. (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« غَاظُونَ » : خشمگین کنندگان. بر سر خشم آورندگان.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: بغض و خشم نسبت به طاغوت ها و تیری از آنان، لازمی ایمان به الله متعال است و طاغوت ها باید بدانند که مورد تنقیرند. در آیه مبارکه آمده است که: فرعون نیان می گفتند که: موسی و قومش ما را تا منتهای درجه بر سر خشم آورده و دل هایمان را از کینه و غیظ بر ضد خود انباشته اند؛ زیرا آنها از فرمان ما سر پیچیده و غیر ما را به پرستش گرفته اند.

وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ ﴿٥٦﴾

و در حالیکه ما گروهی هوشیار و آماده باش و مہیای دفاعیم. (۵۶)

تفسیر :

فرعون به تمام پیروان خویش هدایت داد تا با حرکت بنی اسرائیل به حال آماده باش قرار گیرند و برای ناکام کردن این حرکت، همه بسیج شوند. زمخشری گفته است: اینها بهانه و معذرت هایی بودند که در مقابل قومش ارائه می داد تا گمان نرود که از قدرت و تسلطش کاسته شده است.

فرعونیان در تبلیغات، خود را گروهی متحد میدانستند، «إِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ» ولی بنی اسرائیل را «قَالِيلُونَ» بشمار می آوردند، نه «قلیله»، یعنی آنان گروه گروه بوده و با هم متحد و منسجم نیستند و ما خیلی زود آنها را قلع و قمع میکنیم. غافل از آنکه انسجام آنان به قدری قوی و منسجم بود که با یک اشاره و یک هدایت حضرت موسی علیه السلام همه آنان برای مهاجرت شبانه با مال و خانواده خویش به هجرت شبانه آماده شدند.

فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٥٧﴾

پس ما آنان را از میان باغها و چشمه ها بیرون کردیم. (۵۷)

تفسیر :

باید گفت در این آیه مبارکه درس و عبرت عظیم و قوی نهفته است، در این آیه برای ما می آموزاند که: کاخ ها و قصر های سر به فلک و مجلل ابدی نیست، به یاد باید داشته باشند که قدرت ظالمین روزی به زوال مواجه میشود.

همچنان در این آیه نشان میدهد که در خروج فرعونیان به خاطر تعقیب بنی اسرائیل، یک تدبیر الهی نهفته است و آن اینکه در نتیجه به غرق شدن فرعون و فرعونیان می انجامد.

وَكَنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٥٨﴾

و (ایشان را) از گنج ها و منزلگاه های پرناز و نعمت بیرون کردیم. (۵۸)

تفسیر :

و فرعون و قومش پشت سر خود گنجینه های طلا و نقره، اموال و کالاهای انباشته ذخیره شده و خانه های مجلل و زیبا را جا گذاشتند.

كَذَلِكَ وَأُورَثْنَاهَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٥٩﴾

این چنین (آنها را به عذاب خود گرفتار کردیم) و آنها را به بنی اسرائیل به میراث دادیم. (۵۹)

تفسیر :

یکی از سنت های الهی، جایگزین کردن مستضعفان به جای مستبکران است. ثروت ها، کاخ ها و باغ های فرعونیان، به بنی اسرائیل رسید.

فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ ﴿٦٠﴾

پس (فرعونیان) به تعقیب بنی اسرائیل پرداختند و به هنگام طلوع آفتاب به آنها رسیدند.
(٦٠)

تفسیر :

فرعون و سپاهش، موسی علیه السلام و مؤمنان همراهش را در وقت بر آمدن آفتاب تعقیب نمودند. و این همان صبحگاه مبارکی بود که حق تعالی موسی علیه السلام را در آن نجات داده و فرعون را هلاک گردانید. و آن روز، روز عاشورا بود.

فَلَمَّا تَرَأَى الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ﴿٦١﴾

چون آن دو گروه یکدیگر را دیدند، اصحاب موسی گفتند: حتماً ما به جنگ آنان خواهیم افتاد. (٦١)

تفسیر :

بعد از اینکه هر دو گروه قوم موسی علیه السلام و قوم فرعون - همدیگر را دیدند، یاران موسی علیه السلام گفتند، بی گمان ما گیر افتادیم یعنی: به زودی سپاه فرعون به ما می رسند و ما تاب و توان رویا رویی با آنها را نداریم، آنها پشت سر ما هستند و دریا هم پیش روی ما.

قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾

(موسی) گفت: این چنین نیست، بی تردید پروردگارم با من است، و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد. (٦٢)

تفسیر :

دیده می شود که: رهبران آسمانی، در بحران ها دلی آرام دارند و مایهی آرامش دیگران نیز هستند. موسی علیه السلام گفت: نه، هرگز دستشان به شما نمیرسد و این بدگمانی ها را از سر خود بیرون کنید و ادای این جمله: «إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» خدا با من است، مرا یاری میدهد و مصون میدارد و به راه رستگاری راهنمایی میکند. امام فخر رازی میفرماید: با دو چیز روحیهی آنها را قوی کرد: اول، اینکه گفت: خدا با او می باشد، که این به معنی نصرت و تضمین یآوری است. دوم، این که گفت: مرا به راه نجات و رستگاری راهنمایی می کند. وقتی خدا راه رستگاری او و نابودی دشمنانش را به او نشان داده باشد، آنها به آخرین نقطهی پیروزی می رسند. (کشاف ٢٤٨/٣).
طوری که مطالعه نمودیم پروردگار با عظمت در (آیه 15 این سوره) به حضرت موسی علیه السلام فرمود: «إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ»، (البته ما با شما هستیم و) در این آیه موسی علیه السلام به مردم میگوید: «كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي» (این چنین نیست، بی تردید پروردگارم با من است). انسان باید همیشه در زندگی خویش به الله متعال توکل داشته باشد، پیامبران واسطه فیض و رحمت الله متعال اند. و انبیا تحت حمایت خاصی پروردگار قرار دارند.

فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿٦٣﴾

پس به موسی وحی کردیم که عصایت را به این بحر بزن. [موسی عصایش را به بحر زد] پس [بحر] از هم شکافت و هرپاره اش چون کوهی بزرگ بود. (۶۳)

تفسیر :

«فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ»: الله متعال به حضرت موسی علیه السلام هدایت فرمود که با عصایش به بحر ضربه‌ای بزند. «فَأَنفَلَقَ» حضرت موسی هم در بحر ضربه زد و بر اثر این ضربه بحر، به شمار قبایل بنی اسرائیل به دوازده راه منقسم شد.

«فَأَنفَلَقَ» کلمه «انفلاق» به معنای شکافته شدن، «فرق» به معنای قطعه و «طود» به معنای کوه می باشد. گویا در اثر شکافته شدن رود بزرگ نیل که همچون دریاست، آب در دو طرف خشکی ایجاد شده چنان روی هم انباشته شد که همانند دو کوه بلند گردید. «فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ»: هر قسمت از آن به صورت کوهی بلند و استوار درآمد.

ابن عباس (رض) میفرماید: در آن دوازده راه و گذرگاه باز شد و برای هر نسل و طایفه یک گذرگاه پیدا شد. (تفسیر کبیر ۱۳۸/۲۴).

(شاید در عدد دوازده، راز و رمزی نهفته است. زیرا عدد ماه‌های سال، عدد نقبای بنی اسرائیل و تعداد حواریون حضرت عیسی علیه السلام) اما آن بنا بر قول راجح، بحر سرخ (بحر احمر) بود. و طوری که یاد آور شدیم بحر - به تعداد قبایل (اسباط) قوم موسی علیه السلام دوازده پاره شد. که از جانب راست و چپ راه‌ها، به سوی بالا قرار گرفته بود.

خوانندگان گرامی !

ملاحظه نماید پروردگار جهانیان را که هم سبب ساز و هم سبب سوز است. با يك عصا و از دست يك نفر، يك بار آب را می خشکاند و يك بار آب را جاری می سازد. با اراده خالق جهنیان، عصا یک روز به اژدها تبدیل میشود، و به اثر آن در روح و روان دشمن ترس و خوف ایجاد می نماید، و یک روز همین عصا کلید رحمت و باز شدن راه برای مؤمنان می شود.

به آذن پروردگار همین عصا، گاهی سبب جوشیدن آب از سنگ میشود «اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ» (بقره، ۶۰) و گاهی هم سبب خشک شدن بحر. «اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ»

وَأَرْزُقْنَا ثُمَّ الْآخِرِينَ ﴿٦٤﴾

و دیگران را (نیز) در آنجا نزدیک کردیم. (۶۴)

تفسیر :

خداوند متعال در آنجا فرعون و لشکریانش را بدانجا نزدیک گردانید، تا به قصد عبور از بحر، به تعقیب بنی اسرائیل وارد بحر شدند. و در نتیجه همه‌گی غرق شوند.

وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿٦٥﴾

و موسی و هر که با او بود، همه را نجات دادیم. (۶۵)

تفسیر :

یعنی اینکه الله متعال حضرت موسی علیه السلام و قومش را از غرق شدن نجات داد و هیچ کدام از افراد قبیله نابود نشد و همه از بحر به سلامت عبور کردند. و باید گفت که

در این هیچ جای شکی نیست که الله متعال یاران خود را در سخت‌ترین شرایط از بن بست نجات می‌دهد. شکافته شدن دریا و غرق شدن فرعونیان، نشانه‌ی قدرت و قهر الهی و مایه‌ی پند و عبرت برای عالم بشریت است.

ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِينَ ﴿٦٦﴾

آن گاه آن گروه دیگر را غرق کردیم. (۶۶)

تفسیر :

سنت الهی در طول تاریخ، یاری حق و سرکوب باطل است. الله متعال فرعون و قومش را - بعد از آنکه دخول شان در بحر کامل شد، همه ای آنان را غرق گردانید. مفسران می نویسند: وقتی بحر شکافته شد خدا آن را برای موسی علیه السلام و قومش به صورت خشکی درآورد و دوازده گذرگاه در آن باز شد و در اطراف آنها آب بسان کوهی عظیم متوقف شد. و هنگامی که یاران موسی علیه السلام از آن گذشتند، و بعد از اینکه تمام یاران فرعون وارد بحر شدند، الله تعالی به بحر هدایت فرمود که به هم آید، و در نتیجه همهای آنان در بحر غرق شدند. ولی با آنهام برخی از همراهان موسی علیه السلام از روی خوف و ترس و یا هم از ضعف ایمان گفتند: فرعون غرق نشده است. آنگاه جنازه اش به ساحل افتاد تا او را دیدند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٦٧﴾

بی تردید در این سرگذشت عبرتی بزرگ وجود دارد، و [قوم قبطی] بیشترشان مؤمن نبودند. (۶۷)

تفسیر :

خداوند متعال با بیان تاریخ گذشتگان، به پیامبر اسلام دل‌داری و درس صبر می‌دهد. در غرق کردن فرعون و قومش واقعاً اندرزی بس بزرگ نهفته است و آن این که الله متعال دوستانش را نجات می‌دهد و دشمنانش را غرق و از بین می‌برد. و در ضمن نباید فراموش کنیم: مهلتی که الله متعال به کفار می‌دهد از ضعف و ناتوانی ذات پروردگار نیست، بلکه ناشی از مهر و رحمت است تا شاید توبه کنند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٦٨﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر و مهربان است. (۶۸)

تفسیر :

یعنی اینکه از دشمنان خویش انتقام‌گیرنده و به دوستان خویش مهربان است. همان ذات غالب و شکست ناپذیر است که به عزت خود فرعون و همراهانش را هلاک گردانید و به رحمت خویش موسی علیه السلام و همراهانش را نجات بخشید.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (69 الی 89) بخش سوم قصه یعنی دعای ابراهیم، دعای مخلصان به بیان گرفته میشود:

وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾

و سرگذشت مهم ابراهیم را بر آنان بخوان. (۶۹)

تفسیر :

و ای پیامبر! داستان مهم و باشکوه حضرت ابراهیم را بر آنان بخوان. (امام فخر رازی گفته است: در آغاز سوره خداوند اندوه محمد(ص) را به سبب کفر قومش یادآور شد، پس

قصه‌ی موسی علیه السلام را بازگفت تا پیامبر دریابد که چنان سختی برای موسی علیه السلام هم پیش آمده بود. پس از آن قصه‌ی ابراهیم را بازگفته است، تا محمد صلی الله علیه و آله و سلم دریابد که در این راستا اندوه ابراهیم علیه السلام از اندوه او شدیدتر است؛ زیرا بسی سخت و دردناک است که ابراهیم علیه السلام پدران و قوم خود را در آتش بیابد و او جز دعا و یادآوری کاری از دستش برنیاید).

خوانندگان گرامی!

همانطوریکه نام حضرت موسی علیه السلام بیش از 130 بار در قرآن عظیم الشان ذکر یافته است که در آیات متذکره ببرخی از این داستان ذی عبرت اشارات به عمل آمد. همچنان داستان حضرت ابراهیم علیه السلام داستان عبرتناکی است که در آیات ذیل بدان اشاره شده است.

نام حضرت ابراهیم علیه السلام، به تناسب همه‌ی پیامبران زیاد ذکر یافته است، و قصه حضرت ابراهیم علیه السلام و مبارزه و کوشش‌های او در تاریخ اسلامی بی‌نهایت مهم و از اهمیت خاصی برخوردار است.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٧٠﴾

هنگامی که به پدرش و قومش گفت: چه چیز را می‌پرستید؟ (۷۰)

تفسیر:

روزی که ابراهیم علیه السلام اعتراض‌کنان از کفر قومش به الله متعال به پدر و قوم خویش گفت: چه چیزی را پرستش میکنید؟ با این که می‌دانست که آنها بتان را می‌پرستند ولی خواست تا آنان را با حجت ملزم گرداند. بناءً همچو سوال را بعمل آورد. فهم آیه مبارکه در اینست که در مبارزه نهی از منکر؛ اول باید از خود شروع نمایم، هکذا قابل تذکر است که در نهی از منکر در نظر گرفتن سن و سال شرط و مهم نمی‌باشد و در این راه نباید بخود حراس را راه دهیم.

قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُّ لَهَا عَاكِفِينَ ﴿٧١﴾

گفتند: بت‌هایی را می‌پرستیم و همواره ملازم پرستش آنها هستیم. (۷۱)

«فَنَنْظِلُّ لَهَا عَاكِفِينَ» «نظّل» یعنی همیشه بت می‌پرستیم و «عَاكِفِينَ» یعنی بر پرستش آن ملازم هستیم.

تفسیر:

عشیرت (قوم ابراهیم) به وی گفتند: ما این بتان را می‌پرستیم و بر پرستش آنها پایدار خواهیم ماند و آن را ترک نه خواهیم نمود، یعنی همواره نه فقط در وقت و میعاد معین معتکف پرستش آنها هستیم؛ بلکه ما با این عمل خویش به آن مباحثات و افتخار هم میکنیم در ضمن آنان بدین عقیده بودند که پرستش بت‌ها برایی شان سود و زیان هم بیار می‌آورد.

الله متعال با بیان قصه قوم حضرت ابراهیم علیه السلام و اینکه نزدیک‌ترین افراد خانواده آنحضرت بت پرست بودند و از او اطاعت نکردند، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم دلداری می‌دهد.

قرآن عظیم الشان در نقل حوادث تاریخی و داستان‌های پیامبران، به نقاط حساس و سازنده اشاره دارد و آنرا مطرح می‌کند.

در ضمن قابل یادآوری می‌دانیم که: پرستش، يك خواست لحظه‌ای نیست، بلکه در عمق

جان انسان ریشه دارد.

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ ﴿٧٢﴾

ابراهیم گفت: آیا هنگامی که آنها را پرستش میخوانید، سخن شما را میشنوند؟ (۷۲)

تفسیر :

حضرت ابراهیم علیه السلام غرض توبیخ و سرزنش به بت پرستان خطابه نموده میفرماید: «هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ؟»: آیا وقتی به آنها التماس میکنید اصلاً آنها دعای شما را میشنوند؟ حال آنکه اینها جمادات پیش نیستند، آنان نه فهمی دارند، و نه هم امکانات شنوایی و نه هم دارای شعوری هستند.

أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ ﴿٧٣﴾

یا به حال شما فائده یا ضرری می رسانند؟ (۷۳)

تفسیر :

باید گفت که: عامل و انگیزه‌ی پرستش، دو چیزی است، یا خیر رسانی است، یا دفع شرک؛ بت‌ها هیچ کدام از این دو را دارا نیستند، نه سودی دارد و نه هم ضرری را از انسان دفع میکند. پس اگر چنین نیست و آنها نه میشنوند و نه سود و زیانی می رسانند، دیگر برای عبادت آنها چه دلیل و توجیهی وجود دارد. در ضمن باید گفت که: انسانها، مخلوقی است پرستش‌گر، اگر حق را پرستش نکند به باطل رو می آورد.

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٧٤﴾

گفتند: نه، بلکه پدرانمان را دیدیم که به این صورت عبادت می کردند! (۷۴)

تفسیر :

ابو سعود میفرماید: اقرار کردند که به طور کلی نفع و ضرری از آنها بر نمیخیزد، و ناچار شدند حقیقت را بروز بدهند، و برای توجیه عمل خود، جز تقلید از نیاکان مدرکی نداشتند. (ابو سعود ۱۰۹/۴). و این هم نشانه‌ی درماندگی در استدلال است. قبل از همه باید گفت که: در عقاید، تقلید ممنوع است. به تأسف باید گفت که در برخی از اوقات همین آداب و رسوم غیر منطقی نیاکان، مانعی بر راه عقل و منطق است. و باید فراموش نه کنیم که سابقه و استدلال به تاریخی بودن دلیل حقایق شده نمی تواند، دیده میشود که بت پرستان می دانستند که این پرستش برای شان اصلاً فایده نمی رساند ولی بخاطر حفظ عقاید نیاکان خویش بدان ادامه می دادند. و در مقابل استدلال می آوردند که: در پرستش آنها از پدرانمان تقلید کرده و عمل آنها را انجام می‌دهیم.

قوم حضرت ابراهیم علیه السلام در مقابل سوال که به کدام دلیل این جمادات را پرستش می کنید، هیچ جوابی منطقی و قناعت بخش دیگری نیافتند، جز این که تقلید محض را انگیزه کار خود معرفی کرده و بدان اقرار کنند.

قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٧٥﴾

ابراهیم گفت: آیا آنچه را که شما می پرستید، دیده‌اید (تأمل کرده‌اید). (۷۵)

تفسیر :

در طول تاریخ دیده می شود که: جهل و ساده‌اندیشی، بستر و زمینه‌ی سازی بسیاری از

انحرافات انسانها گردیده است، ابراهیم علیه السلام به قومش گفت: آیا در امر پرستش این بتان ناشنوا و بی‌سود و زیان هیچ تأمل و تدبیر کرده اید؟

أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ ﴿٧٦﴾

و (آنچه را) پدران پیشین‌تان می‌پرستیدند؟ (۷۶)

فَانَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٧٧﴾

[بدانید که] که همه آنها دشمن من‌اند، غیر از پروردگار جهانیان. (۷۷)

تفسیر :

آنچه را جز الله تعالی می‌پرستید دشمنان من‌اند و من با آنها مبارزه خواهم کرد. تا پرستش آنها را از روی زمین ریشه‌کن کنم، لیکن پروردگار عالمیان دشمن من نیست بلکه او در دنیا و آخرت دوست و سرور من است.

واقعیّت امر هم همین است که: معبودهای خیالی و دروغین، دشمنان اندیشه، سعادت و تکامل بشریّت هستند.

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ﴿٧٨﴾

آن ذاتی که مرا آفرید و هم او مرا هدایت می‌کند. (۷۸)

تفسیر :

قبل از همه باید یاد آوری شد که: آفرینش انسان از بزرگ‌ترین الطاف الهی است. همان ذاتی که تنها ما را در نیکوترین چهره آفریده همان ذاتی است که: در دنیا و آخرت ما را به راه خیر راهنمایی و هدایت می‌کند.

باید یاد آور شد که: آفریدن يك بار است، ولی هدایت در هر لحظه و همیشه است. بنابراین همین اصل است که: («خَلَقَنِي» به صورت ماضی و «يَهْدِينِ» به صورت مضارع و استمرار آمده است).

وَالَّذِي هُوَ يُطْعَمُنِي وَيَسْقِينِ ﴿٧٩﴾

آن ذاتی که مرا (غذا) می‌خوراند و (آشامیدنی) می‌نوشاند. (۷۹)

تفسیر :

سیر شدن و سیراب شدن انسان، کار الله تعالی است. آب و نان صرف وسیله است. خدای متعال خوراک و نوشیدنی و روزی مرا میدهد، پس ذات پروردگار است که ابر را سوق داده و باران را نازل کرده و به وسیله‌ی آن انواع ثمرات را برای روزی بندگان مهیا می‌سازد.

وَإِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿٨٠﴾

و چون مریض می‌شوم، پس وی مرا شفا می‌دهد. (۸۰)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: مرض و شفا هر دو از جانب خدای عز و جل میباشد ولی در کلام الهی حسن ادب به کار برده شده میفرماید: «يَشْفِينِ»: مراد این است که شافی تنها الله است و کسی دیگری ما را شفا داده نمی‌تواند.

و دکتر و دوا وسیله است. انسان مؤمن به طبیب مراجعه میکند و دارو می‌خورد، ولی هیچ کدام را شفا دهنده نمی‌داند و بلکه معتقد است که اگر الله خواست دوا و درمان مؤثر واقع می‌شوند.

وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ﴿٨١﴾

و آن ذاتیکه مرا می میراند و سپس [از نو] زنده‌ام می سازد. (۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُحْيِينِ» : مرا زنده می‌کند.

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست که: مرگ و زندگی فقط و فقط در قبضه‌ی قدرت الله متعال قرار دارد و آن ذاتی که اجل مخلوقات اش فرا رسد، جان اش را می‌گیرد. سپس ما را از قبرم زنده بر می‌انگیزد. هیچ کس جز او زنده کننده و میراننده نیست.

وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ﴿٨٢﴾

و آن ذاتی که امیدوارم در روز جزا خطایم را ببخشد. (۸۲)

تفسیر :

الله تعالی تنها ذاتی است که از او امیدوارم تا بدی هایم را ببخشد و از گناهان مان در روز حساب و جزا درگذرد. روزی که در آن روز بندگان نیکی و جزای اعمال خود را می‌یابند.

مجاهد می گوید: «هدف حضرت ابراهیم علیه السلام از خطایش، سه مورد ذیل بود: اول اینکه: او در جواب این سؤال بت پرستان که بتان را چه کسی تخریب کرده است؟ گفته بود: «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» [الأنبياء: 63]. «بلکه این کار بت بزرگ است» در حالیکه بت شکن خود او بود.

دوم اینکه: او به قومش در توجیه عدم بیرون رفتن با آنان به مراسم عیدشان و دنبال کشیدن خود برای شکستن بتان گفته بود: «إِنِّي سَقِيمٌ» [الصافات: 89]. «من مریضم» در حالیکه مریض نبود.

سوم اینکه: او به حاکم ستمگر که قصد تجاوز به ساره همسرش را داشت، گفته بود: (ساره خواهر من است).

حسن افزوده است: و این سخن وی در باره ستاره که گفته بود: «هَذَا رَبِّي» [الأنعام: 76]. «این پروردگار من است» نیز از آن جمله است.

زجاج می‌گوید: «پیامبران علیه السلام بشرند و جایز است که از آنان گناه سرزند، مگر از آنان گناه کبیره سر نمی‌زند زیرا آنان از ارتکاب گناه کبیره معصوم اند». هرچند که سخنان ابراهیم علیه السلام از «معارضه» بود، یا در مقام محاجه گفته شده بود لذا هدف وی دروغ گویی نبود.

در آیه مبارکه به؛ امت یاد می‌دهد که از گناهان خود طلب بخشودگی کنند و به گناهان خود معترف شوند. (تفسیر انوار القرآن).

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴿٨٣﴾

ای پروردگارم! به من حکم (علم و نبوت) ببخش و مرا با صالحان ملحق بگردان. (۸۳)

تفسیر :

سپس حضرت ابراهیم خلیل الله به درگاه پروردگار با عظمت دعا نموده و گفت: پروردگار!

فهم و دانش به من عطا فرما به قولی: نبوت و رسالت است. به قولی دیگر: شناخت حدود الله تعالی، احکام و غیر این از معارف است.

و مرا از جمله‌ی بندگان صالح با تقوا پیشه گان در بهشت های پرناز و نعمت یکجا گردان. و چنین بود که ابراهیم علیه السلام خیر دنیا و آخرت را درخواست کرد. فحوای آیه مبارکه به ما می آموزاند که: انسان برای رسیدن به کمالات باید از الله متعال خود استمداد کند.

در حدیث شریف آمده است: «اللهم أحینا مسلمین وأمتنا مسلمین وألحقنا بالصالحین، غیر خزایا ولا مبذلین». «بارالها! ما را مسلمان زنده بدار و مسلمان بمیران و ما را به شایستگان ملحق گردان، بی آن که خوارمان کرده باشی یا از کسانی که دین خود را دگرگون کرده اند».

سعادت انسان در دعای حضرت ابراهیم علیه السلام:

سعادت انسان را می توان در چند جمله که از دعای حضرت ابراهیم استنباط شده به شرح ذیل خلاصه نمود:

- شناخت الله متعال و معرفت درونی نسبت به او. «هَبْ لِي حُكْمًا»
 - حضور در جامعه‌ی صالح. «الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ»
 - نام نیک در تاریخ. «لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»
 - رسیدن به بهشت ابدی. «وَرَثَةَ جَنَّةِ النَّعِيمِ»
- علما میفرمایند که: استمداد از نام «رب»، در استجاب دعا مؤثر است. قبل از درخواست جدید از خداوند، از نعمت های قبلی او باید نام ببریم و ابراز تشکر بعمل آریم.
- بهترین دعا را باید از بهترین انسانها بیاموزیم. (بهترین افراد، همانا انبیا اند و یکی از بزرگترین انبیا حضرت ابراهیم علیه السلام است که در دعا از خداوند مغفرت، حکمت، نام نیک و حسن عاقبت میخواهد و در آیات دیگر از خداوند، فرزندان خوب و پیروان مسلمان درخواست می کند).

وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ ﴿٨٤﴾

و برای من در آیندگان نامی نیک و ستایشی والا مرتبه قرار ده (۸۴)
تفسیر:

پروردگارا! برایم در میان آیندگان آوازه‌ی نیکو قرار بده، به گونه‌ای هر عصر و نسلی که بعد از من تا روز قیامت می‌آید، نام و یاد نیکو و ستایش زیبا باقی گذار. و با آن یاد شوم و به من اقتدا نمایند.

تعدادی از علما گفته اند: آیه نشان می دهد که کسب نام نیک مستحب است؛ زیرا زندگی دوباره به شمار می آید همچنان که سروده‌اند: «قد مات قوم و هم فی الناس أحياء»:

«افرادی مرده‌اند در حالیکه در دل مردم زنده هستند» (تفسیر صفوة التفاسیر)

ابن عباس (رض) گفته است: اقتدا و ذکر خیری که ابراهیم علیه السلام آن را طلبیده است تحقق یافته است؛ چرا که همه‌ی ملت ها و قشرها او را با دیده‌ی احترام می نگرند و به گرد یادگار او، «کعبه» جمع میشوند به طوری که هر ملت آن را دست آویز قرار داده و از آن تعظیم به عمل می‌آورد.

و حقا که او تعالی درخواست حضرت ابراهیم استجابت و برآورده ساخت؛ از این رو درود و سلام همیشه در هر عصر و نسل بر او جاری است. و تمام امتهای و همه اهل ادیان در همه نسلها و عصرها به او افتخار می‌کنند و او را گرامی و بزرگ می دارند.

- درس آموزنده از این آیه مبارکه همین است که: انسان های بزرگ، هم محبوبیت دنیوی

میخواهند و هم سعادت اخروی. و مهم‌ترین عامل سعادت دنیوی و اخروی انسان را همانا سازندگی اخلاق است و اخلاق حسنه می‌تواند سعادت دنیا و آخرت انسان را تضمین کند.

وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ ﴿٨٥﴾

و مرا از جمله وارثان جنت پرنواز و نعمت بگردان. (۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«**وَرَثَةِ جَنَّةٍ**»: وارثان بهشت. مراد کسانی است که در پرتو ایمان به الله و پرستش خدا بهشت را به دست می‌آورند (سوره: اعراف / 43). «**جَنَّةِ النَّعِيمِ**» (سوره های مائده آیه 65، یونس آیه 9، حج آیه 56). (تفسیر نور دکتور مصطفی خرمدل)

تفسیر :

پروردگارا! و مرا جزو نیکبختان و از جمله بندگان با تقوایی قرار دهی که؛ استحقاق نایل آمدن به جنت ابدی را دارند. یعنی: از جمله کسانی که جاودانه به آن وارد می‌شوند.

وَاعْفُرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ ﴿٨٦﴾

و پدرم را ببامرز، زیرا او از گمراهان بود. (۸۶)

تفسیر :

پروردگارا! پدرم را ببامرز زیرا او از گمراهان بود. در مورد این دعای حضرت ابراهیم مفسران نظریات مختلفی دارد؛ برخی از مفسران می‌نویسند که: این دعای ابراهیم قبل از آن بود که دشمنی پدرش با الله متعال بر وی آشکار شود و چون این واقعیت برایش روشن شد، از پدرش بیزاری جست.

مفسر تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل مینویسد:

«**إِعْفُرْ...**»: طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش آزر، پیش از فوت آزر است، و حضرت ابراهیم علیه السلام وقت جدا شدن از او به وی وعده کرده بود که؛ برای وی طلب آمرزش کند. اما چون دید که او با کفر از جهان رفت، از او بیزاری جست و طلب آمرزش را قطع کرد (سوره توبه: آیه 114).

مفسر صاوی میفرماید: الله متعال تمام درخواست های حضرت ابراهیم را اجابت و قبول کرد، بجز دعای بخشودگی پدرش را. (صاوی ۱۷۵/۳)

وامام قرطبی فرموده است: پدرش وعده داده بود به او ایمان بیاورد. از این رو طلب بخشودگی را از الله کرد. و وقتی مشخص شد که به وعده خود وفا نمی‌کند ابراهیم هم از او تبرا نمود. (تفسیر قرطبی ۱۱۴/۱۳)

آزر پدر حقیقی حضرت ابراهیم «علیه السلام» نبوده است و کلمه ی «اب: پدر»، که در قرآن کریم درباره آزر اطلاق شده «و اذ قال ابراهیم لابیة آزر» دلالت ندارد که آزر پدر حقیقی و نسبی حضرت ابراهیم (علیه السلام) بوده است! زیرا در زبان عرب با آنکه کلمه «اب» به معنای پدر و جدّ است، گاه با قرینه به معنای «کاکا» است. از همین رو، در قرآن کریم آمده است: هنگامی که یعقوب در حال احتضار بود از فرزندانش پرسید: شما بعد از من چه می‌پرستید؟ گفتند: «نعبد إلهک و إله آبائک ابراهیم و اسمعیل و اسحق؛ خدای تو را می‌پرستیم که همان خدای پدران تو ابراهیم و اسمعیل و اسحق است».

در این آیه، کلمه «آباء» که جمع «اب» است، هم بر «جدّ» ایشان (حضرت ابراهیم) و هم بر کاکاش ان که حضرت اسمعیل بوده اطلاق شده است، زیرا یعقوب فرزند اسحق و

برادر زاده اسماعیل است. بنابر این در ترجمه قرآنها به این مسأله توجه شده و آزر و آب را در مورد حضرت ابراهیم به کاکا ترجمه کرده اند.

برای آگاهی بیشتر در این باره رجوع کنید تفسیر آیات: (سوره بقره، آیه ۱۲۳؛ سوره توبه، آیه ۱۱۴؛ سوره ابراهیم، آیه ۴۱؛ سوره انعام، آیه ۷۴؛ سوره ممتحنه، آیه ۴؛ از تفسیر المیزان و نمونه.)

مؤجزي در مورد حضرت ابراهیم :

سیرت نویسان می نویسند: حضرت ابراهیم علیه السلام در منطقه در غوطه‌ی دمشق (ساحه‌ای سرسبز و حاصلخیز جنوبی دمشق) قریه بنام برزه، واقع در کوه قاسیون چشم به جهان گشوده است، اما قول مشهور نزد اهل سیر و تاریخ این است که در بابل (سرزمین کلدانیان) در عراق چشم به جهان گشود. ابن کثیر بعد از نقل قول اول میگوید: صحیح این است که در بابل چشم به جهان گشوده و انتساب او به منطقه غوطه شام از این جهت برده که وقتی به منظور کمک به برادرزاده‌اش (لوط) به آنجا آمد در آنجا به اقامه‌ی نماز برخاسته است.

ابراهیم در زمانی به دنیا آمد که 75 سال از عمر پدرش گذشته بود. او فرزند بزرگ آزر بود و بعد از او ناحور و هاران به دنیا آمدند، هاران پدر لوط علیه السلام است با این حساب، لوط برادرزاده‌ی ابراهیم است. اما مؤرخان اهل کتاب عقیده دارند ابراهیم فرزند وسط آزر است و هاران در زمان حیات پدرش در سرزمین مادریش که همان سرزمین کلدانین (سرزمین بابل) است، از دنیا رفته است. اما قول اصح، قول اول است. حضرت ابراهیم در جوانی با زنی به نام «سارا» ازدواج کرد. سارا عقیم بود ابراهیم با همسر و پدرش از سرزمین عراق به سرزمین فلسطین هجرت کرد و در منطقه حران (شهری در شام) اقامت گزید. مردم آنجا ستاره پرست بودند و به وقت عبادت رو به قطب شمال می‌ایستادند و به پرستش هفت ستاره همت می‌گماشتند و بر هر دری از درهای هفتگانه‌ی دمشق هیئتی از یکی از این ستاره‌ها را نصب کرده بودند و برای ستارگان جشن و قربانی برپا می‌کردند.

در آن زمان جز ابراهیم و همسر و برادر زاده‌اش لوط تمامی مردم جهان بت پرست بودند. ابراهیم خلیل با این شرارت به مبارزه برخاست و این گمراهی را باطل اعلام کرد خداوند از بچه‌گی حجت بالغه و قاطع به او ارزانی داشته بود، دارای اراده قوی و دید بصیر و روشن بود با قومش به مناظره برمی‌خاست و با آنها به مجادله و مناظره می‌کرد و با برهان قاطع به رد نظریات ایشان می‌پرداخت کسی را یارای مقاومت با او (در مقام احتجاج) نبود.

دعوت ابراهیم از آزر :

قرآن کریم نحوه‌ی دعوت ابراهیم علیه السلام از پدرش را برای ما بازگو می‌کند چرا اینطور نباشد و حال آنکه پدرش مشرک و بت پرست بود و از هرکس شایسته‌تر به نصیحت مخلصانه و دعوت به حق بود به همین خاطر ابراهیم در این راه کمترین تأخیر و سستی به دل راه نداد، ابراهیم در دعوت پدرش نمونه یک فرزند نیکو بود جز خیر و نیکی پدرش چیزی نمی‌خواست با او به تندی سخن بر زبان نیاورد بلکه در انتهای ادب و احترام با عبارات زیبا و پسندیده او را دعوت نمود در یک گفتگو برای او توضیح داد که پرستش بت‌ها هیچ سود و زیبایی به او نمی‌بخشد، زیرا بت‌ها قدرت دیدن و شنیدن را

ندارند به او تذکر داد، بت‌ها نمی‌توانند حتی زبانی از خود رفع کنند تا چه رسد به دیگران زیان برسانند یا از آن‌ها دفع کنند؟ حضرت ابراهیم علیه السلام در دعوت خویش برای پدرش روش حکمت و موعظه حسنه و ادب و وقار در پیش گرفت. اما پدرش بر راه شرک و گمراهی اصرار بیشتری می‌ورزید و نصیحت او را نمی‌پذیرفت و ابراهیم را به قتل و ضرب تهدید کرد: «وَأَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» (41) اِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا (42) يَا أَبَتِ إِنَّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (43) يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (44) يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا (45) قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ ءَالِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِأَرْجُمْتُكَ وَأَهْرَجَنِي مَلِيًّا (46) قَالَ سَلِّمْ عَلَيَّ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (47)» [مریم: 41-47]. (در کتاب گوشه‌ای از سرگذشت ابراهیم) ابراهیم را بیان کن، او بسیار راست کردار و راست گفتار و پیغمبر بود، هنگامی که به پدرش گفت: ای پدر چرا چیزی را پرستش می‌کنی که نمی‌شنوند و نمی‌بینند و اصلاً شر و بلائی از تو به دور نمی‌دارد، ای پدر دانشی نصیب من شده است که بهره تو نگشته است بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه راست رهنمون کنم، ای پدر من از این می‌ترسم که عذاب سختی از سوی خداوند مهربان گریبانگیر تو شود و آنگاه همدم شیطان شوی، (پدر ابراهیم برآشفت) گفت: آیا تو ای ابراهیم از خدایان من رویگردانی اگر دست نکشی حتماً تو را سنگسار می‌کنم برو، برای مدت مدیدی از من دور شو (ابراهیم) گفت: خدا حافظ من از پروردگارم برای تو آمرزش خواهم خواست چرا که او نسبت به من بسیار عنایت و محبت دارد. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری) **وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ (۸۷)**

و مرا در روزی که [مردم] برانگیخته شوند رسوا مساز. (۸۷)

تفسیر:

خواری و رسوایی، از سخت‌ترین حالات در قیامت بحساب می‌رود، حضرت ابراهیم علیه السلام از میان همه‌ی مشکلات روز قیامت، رسوا نشدن را مطرح می‌کند. و می‌فرماید: مرا در ملا عام و در برابر محضر عمومی مردم در روز محشر، روزی که مردم از قبرهای شان برای رستاخیز بیرون می‌آیند. روزی که خلائق برای محاسبه حشر می‌شوند، مرا خوار و رسوا نگردان. واقعاً در روز قیامت، تحقیر و خواری و خزیان، بدتر از عذاب دوزخ می‌باشد.

در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر آن از ابی هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «روایت شده است که در روز قیامت ابراهیم علیه السلام پدر خود، «آزر» را می‌بیند که اندوه و گرد و خاک بر چهره دارد. ابراهیم علیه السلام می‌گوید: مگر نگفتم از من نافرمانی مکن.

پدرش می‌گوید: امروز دیگر نافرمانی نمی‌کنم. ابراهیم علیه السلام می‌گوید: خدایا! تو به من وعده دادی که روز حشر مرا سرافکنده و خوار نکنی. پس چه خفتی بالاتر از این که پدرم از من دور است؟ خدا می‌فرماید: من بهشت را بر کافران حرام کرده‌ام. آنگاه می‌گوید: ابراهیم علیه السلام جلو پایت را نگاه کن. ابراهیم علیه السلام در پیش پای خود گفتاری خونین را می‌بیند. پای آن را می‌گیرد و آن را به آتش می‌اندازد.» (روایت از

بخاری).

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿٨٨﴾

آن روزی که مال و اولاد (هیچ به حال انسان) سودی نبخشند. (۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَوْمٌ»: ظرف و مراد قیامت است.

تفسیر :

یعنی مال و فرزندان شخص نمی‌توانند وی را در روز قیامت از عذاب الله متعال نجات دهد.

دیده میشود آنچه که در دنیا صاحب ارزش است، در آخرت بی ارزش میشود. طوری که قرآن عظیم الشان در آیه متبرکه بدان اشاره فرموده: «لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ» در واقعیت «مال» جلوه‌ی مسائل مادی و «بَنُونَ» (فرزندان) جلوه‌ی مسائل عاطفی است، و آیه متبرکه میفرماید که در قیامت مال و فرزند و مقام و شهرت و مدرک نجاتبخش نیست.

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٩﴾

و تنها آن کسی (نجات می‌یابد و سود می‌بیند) با دل با اخلاص پاک (از شرک و ریب و ریا) به درگاه الله آید. (۸۹)

تفسیر :

مال و نزدیکان شخص نزد الله تعالی به انسان سودی نمی‌رسانند بلکه آنچه که به وی سود میرساند، سلامت قلب وی دلی پاک از کفر و نفاق و پاک از هر آنچه که منفور حق تعالی است، به بارگاه وی بیاورد. قلب سلیم: یعنی قلب صحیح و سالم، همانا قلب مؤمن است زیرا قلب کافر و منافق مریض است.

و با ذکر این دعای بی‌نهایت قیمتی، دعاهای حضرت ابراهیم علیه السلام هم به پایان میرسد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (90 الي 104) مبحثی در باره اوصاف روز قیامت، مکافات و مجازات ، پشیمانی مشرکان در آن روز، به بحث گرفته می‌شود.

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٩٠﴾

و آن روز جنت را برای پرهیزکاران نزدیک آورند. (۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أُزْلِفَتْ»: نزدیک گردانده شد.

تفسیر :

و آن روز خداوند متعال بهشت برای پرهیزکاران نزدیک آورده می‌شود، اشخاصیکه از الله تعالی اطاعت کرده و از معصیتش پرهیز نموده باشند. امام طبری گفته است: یعنی آنها اشخاصی هستند که در دنیا به اطاعت خدا روی آورده و از کیفر خدا پرهیز کرده‌اند. (تفسیر طبری ۵۵/۱۹). از فحوای آیه مبارکه برمیآید که: مقام مؤمن پرهیزکار، از جنت هم بالاتر است. زیرا در آیه مبارکه میفرماید که جنت را برای او حاضر می‌کنند.

«أَزَلَفَتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ» بلي واقعاً هم؛ شخصیکه در دنیا از گناه فاصله گرفت، در قیامت بهشت با آن عظمت را به استقبالش می‌آورند.

وَبَرَزَتِ الْجَحِيمِ لِلْغَاوِينَ ﴿٩١﴾

و دوزخ برای گمراهان آشکار گردانیده شود. (۹۱)

تفسیر :

همچنان برای گمراهان، کسانی که راه هدایت را گم کرده و راه ضلالت را در پیش گرفته اند، آتش دوزخ در مقابل چشم آنها نمایان شده و آن را عیناً می‌بینند. و مؤمنان جنت را می‌بینند و قبل از آن که به آن داخل شوند، برای شان شادی و سرور دست میدهد و بالعکس گمراهان که آتش دوزخ را می‌بینند، بدبختی و اندوه به آنها دست میدهد. واقعاً هم دیدن دوزخ و وسیله های عذاب، به ذات خود نوعی از شکنجه برای دوزخیان بحساب می‌آید.

وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٩٢﴾

و به آنها گفته میشود کجا هستند معبودانی که آنها را عبادت می‌کردید؟ (۹۲)

تفسیر :

به اهل دوزخ، از باب سرزنش و سرکوب گفته میشود: آنچه جز خدا را می‌پرستیدید کجایند؟ آیا می‌توانند برای شما یاری رسانند، و یا هم خودشان برای خود یاری رسانده می‌توانند، جواب منفي است قطعاً. ناگفته نباید گذاشت که: سرزنش هم در ذات خود، یکی از عذاب های روحی قیامت است. دیده می‌شود که در روز قیامت از اعتقادات انسانها سؤال به عمل می‌آید و در سرنوشت او نقش مهمی دارند. در این شکی نیست که: روحیه‌ی پرستش، در همه‌ی انسان‌ها وجود دارد، ولی با تاسف باید گفت که این روحیه در برخی از انسانها به انحراف کشیده می‌شود.

مَنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْصُرُونَ ﴿٩٣﴾

آن بتهایی که به جای الله پرستش می‌کردید آیا می‌توانند به شما اینک یاری کرده یا از جانب خود دفاع کنند؟ (۹۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَنْصُرُونَ»: باز می‌دارند. خویشتن را به دور می‌دارند. انتصار به معنی یاری دادن خود یا کمک خواستن و یا دفع بلا از خود است (مراجعه شود به سوره: کهف آیه 43، قصص آیه 81، قمر آیه 10، رحمن آیه 35).

تفسیر :

به یاد باید داشته باشیم هم معبودان خیالی به دوزخ می‌روند یکجا با عابدان گمراه. طوریکه در آیه ملاحظه فرمودید که میفرماید: آن بتان و معبودانی که در دنیا می‌پرستیدید کجایند؟! و شما بدین باور بودید که: به شما سود رسانده و دفع زیان میکنند آیا عذاب را از شما دور می‌کنند؟ یا حد اقل آنها خودشان را یاری داده و عذاب را از خود دور ساخته می‌توانند؟ نه! قطعاً آنان نه یاری دهنده‌اند و نه یاری شونده.

فَكُبِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ ﴿٩٤﴾

در این هنگام همه آن معبودان با عابدان (گمراه) به دوزخ انداخته میشوند. (۹۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَكُبْكِبُوا»: کب: انداختن بر رو را میگویند، «کبه فانکب: القاه علی وجهه» «کبکبه: القاه علی وجهه».

تفسیر :

الله متعال پرستش‌گران بتان را با بتان شان یکجا ساخته و همه را بر روی یک دیگر با سر در دوزخ افکنده می‌شوند. مجاهد میفرماید که به: جهنم پرت می‌شوند. امام طبری میفرماید: روی هم انداخته می‌شوند و بر روی شان کشیده شده و بر یکدیگر پرت می‌شوند. (طبری ۱۹/۵۵).

وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ﴿٩٥﴾

و (نیز) لشکریان ابلیس همه (در دوزخ انداخته می‌شوند). (۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«جُنُودُ إِبْلِيسَ»: لشکریان و یاوران ابلیس. هدف از پیروان ابلیس، یعنی جنایتکاران و معصیت پیشگان سراسر تاریخ است (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیه 18، حجر آیه: 43) بامراجعه به تفسیرنور: «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل.

تفسیر :

یاران و پیروان شیطان همراه با پرستش‌گران بتان اعم از انس و جن (هر کسی که به سوی پرستش بتان دعوت می‌کنند یعنی (معبودان و عابدان گمراه)، همگی آنان نیز به آتش دوزخ انداخته می‌شوند و هیچ‌کس از آنها، نجاتی یافته نمی‌توانند.

قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ﴿٩٦﴾

آنان در آنجا (با معبودان خود) به مخاصمه می‌پردازند و می‌گویند. (۹۶)

تفسیر :

بر خلاف فضای آرام جنت که تمام جنتیان در فضای سلیم و سلامت خوش و خوشحالی زندگی بسر می‌برند، فضای دوزخ همیشه پر از ملامت، خصومت و لعنت است: در قیامت، عشق‌های نامقدس و غیر الهی، به کینه عداوت و دشمنی تبدیل میشود. طوریکه در (آیه 67 سوره زخرف) میخوانیم: «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» (دوستان (امروز)، در آن روز با یکدیگر دشمن اند، جز اهل تقوا). مطابق روایات قرآنی؛ حال و احوال کسانی که بر اساس غیر تقوا، دوستانی برای خود در زندگی دنیوی انتخاب کرده‌اند، در قیامت چنین است:

- پشیمانی و حسرت که چرا با او دوست شدم. «يَا وَيْلَتَى لَأِنتِنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا

خَلِيلًا» (فرقان آیه 28) (وای بر من! ای کاش فلانی را دوست خود بر نمی‌گزیدم.) و همچنان (آیه: 27 سوره فرقان) میفرماید: «وَوَيْلٌ لِلْيَوْمِ يَعْبُثُ الظَّالِمِ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَأِنتِنِي أَتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿27﴾» (و روزی که ستمکار (مشرك) دو دست خود را (از روی حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با پیامبر همراه می‌شدم.)

- در آن روز دوستان هیچ نقشی برای کمک به یکدیگر ندارند. «وَوَيْلٌ لِلْيَوْمِ يَعْبُثُ حَمِيمًا» (معارج، 10). (و هیچ دوستی از دوستش احوالی نپرسد.)

- دوستان صمیمی، بحیث دشمنان یکدیگر مبدل میشوند. «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ

عَدُوٌّ» (آیه: 96 شعرا)

- به یکدیگر لعنت میفرستند. «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا» «اعراف، 38».
- در نهایت از یکدیگر فرار میکنند. «يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ» طوری که در (آیات: 34 الی 37 سوره عبس) میخوانیم: «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ» (34) وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ» (35) وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ» (36) لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُعْنِيهِ» (37) (روزی که انسان از برادرش بگریزد و از مادر و پدرش و همسر و فرزندان. در آن روز برای هر يك از آنان كار و گرفتاری است که او را (از پرداختن به کار دیگران) بازدارد.)
همچنان در روز قیامت کفار فجّار در مورد حال و وضع خویش با یکدیگر به نزاع بر می خیزند. و می گویند:

تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٩٧﴾

قسم به الله ما در گمراهی آشکاری بودیم. (۹۷)

تفسیر :

در قیامت، وجدان ها بیدار میشوند، سوگند به الله که ما در دنیا در گمراهی آشکاری به سر میبردیم؛ از آنجا که غیر خدا را پرستیده و به او تعالی کفر ورزیدیم. آشکارا راه را گم کرده و از حق به دور بودیم. در قیامت درحالی که مشرکان از رهبران خویش شکایت دارند، ملامتی خویش را به گردن یک دیگر می اندازند.

اِذْ نَسَوَیْكُمْ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ ﴿٩٨﴾

آن وقت که شما را با پروردگار جهانیان برابر و مساوی قرار می دادیم. (۹۸)

تفسیر :

یعنی آخر چگونه ما بتان را با الله متعال که تنها او سزاوار پرستش است و تنها اوست که آفریننده و روزی بخش است برابر ساخته و آنها را در طاعت و عبادت باو شریک می گردانیدیم؟

وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ ﴿٩٩﴾

و ما را گمراه نساخت مگر مجرمان. (۹۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمُجْرِمُونَ»: مراد شیطان و یاوران او، یا رؤساء و کبراء ایشان است (سوره: احزاب آیه: 67).

تفسیر :

و جز سران و بزرگان که کفر از شیطانهای انسی و جنی ای نافرمانی را برای ما می آراستند، هیچ کس ما را از راه به در نبرد.

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِیْنَ ﴿١٠٠﴾

(افسوس که امروز) شفاعت کننده گانی برای ما وجود ندارد. (۱۰۰)

تفسیر :

که برای ما شفاعت کند و ما را از عذاب نجات دهد؛ زیرا شفاعت به حال مشرک سودی دربر ندارد.

وَلَا صَدِيقَ حَمِيمٍ ﴿١٠١﴾

و هیچ دوست صمیمی و دلسوزی (نداریم). (۱۰۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَمِيمٌ»: گرم، و هدف از آن صمیمی و دلسوز. یعنی «حَمِيمٌ» عبارت؛ از دوست نزدیکی و صمیمی است که تو او و او تو را به شدت هر چه تمامتر دوست داشته باشید.

تفسیر :

در آیه مبارکه میفرماید: یعنی اینکه در این روز هیچ دوست صمیمی و دلسوزی (نداریم). (که ما را از عذاب خدا نجات دهد و یا اینکه ما را در این مصیبت وارده دلجویی نماید).

طوری که از فحوائی آیه مبارکه فهمیده میشود: انسان حتی در قیامت هم به دوست خوب نیازمند میباشد، و از نتیجه دوستی با گنهکاران چنین نتیجه بدست می آید که دوستی با همچو اشخاص در دنیا، در قیامت حاصلی را ببار نمی آورد. پس قبل از اینکه ناوخت شده از تحکیم همچو دوستی با اشخاص گنهکار و منحرف باید جلوگیری نمایم. در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «همانا شخص جنتی در جنت میپرسد: فلان کس و دوست وی در دوزخ چه کار کردند؟ سپس پیوسته [دنبال قضیه را می گیرد و] برای او شفاعت میکند تا سر انجام خداوند متعال شفاعتش را در باره وی می پذیرد پس چون از دوزخ نجات می یابد، مشرکان میگویند: ما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم: اینک نه ما هیچ شفیع داریم و نه هیچ دوست نزدیکی». بطور خلاصه باید بعرض برسانیم که: شرط دریافت شفاعت، در قیامت همانا ایمان است و بس.

فَلَوْ أَن لَنَا كَرَّةٌ فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٢﴾

پس ای کاش برای ما یکبار برگشت (به دنیا) بود تا از جمله مؤمنان میشدیم. (۱۰۲)

تفسیر :

ای کاش باری دیگری به دنیا بر می گشتیم، تا از جمله مؤمنان می شدیم و آنچه را کتاب های آسمانی آورده و پیامبران بدان بر آنگیخته شده بودند تصدیق می کردیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

بی گمان در این (داستان ابراهیم)، عبرتی بزرگ وجود دارد، و [قوم ابراهیم] بیشترشان مؤمن نبودند. (۱۰۳).

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٠٤﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانایی شکست ناپذیر و مهربان است. (۱۰۴)

تفسیر :

مفسر تفسیر نور داکتر مصطفی خرمدل در پاره جمله «وَ إِنَّ رَبَّكَ...» آیه مبارکه مینویسد: تکرار این نوع جمله ها دلداری مؤثری است برای پیغمبر و مؤمنان اندک صدر اسلام، و برای اقلیت مؤمنان در برابر اکثریت گمراهان در هر عصر و زمان.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (105 الي 122) قصه نوح و قومش به بیان گرفته شده است.

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٠٥﴾

قوم نوح پیغمبران را تکذیب کردند. (۱۰۵)

تفسیر:

«كَذَّبَتْ...»: قوم نوح با تکذیب نوح، همه پیغمبران را نیز تکذیب کرده‌اند، چرا که تکذیب پیغمبری، بمثابة تکذیب همه پیغمبران بشمار می‌رود؛ شاید هم قوم نوح، منکر همه پیغمبران و به طور کلی همه ادیان آسمانی بوده‌اند (سوره: فرقان / 37). تأنیث فعل (كَذَّبَتْ) به خاطر این است که کلمه (قوم) به صورت مذکر و مؤنث به کار می‌رود، و به طور کلی هر اسم جمعی فعل آن میتواند به صورت مذکر و مؤنث ذکر شود. (تفسیر نور). نام حضرت نوح علیه السلام 43 بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده است. و سوره‌ای هم به نام نوح در قرآن آمده است. قابل یاد آوری است که: همه‌ی انبیا دارای هدفی واحد هستند، طوری‌که در فوق یاد آور شدیم؛ تکذیب يك پیامبر به منزله تکذیب همه‌ی پیامبران است.

رسالت و پیامبری، به نفع بشریت و برای نجات انسان‌هاست، قوم نوح دعوت پیامبرشان حضرت نوح علیه السلام را تکذیب نمودند و با آن ایمان نیاوردند.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٠٦﴾

چنین بود که برادر شان نوح به ایشان گفت آیا [از شرك] نمی ترسید؟ (۱۰۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَخُوهُمْ»: برادرشان. مرادهم نژادشان است، همانگونه‌که می‌گویند: أَخُو الْعَرَبِ.

أَخْوَتِيمِ. «أَلَا تَتَّقُونَ»: آیا پرهیزگاری نمی کنید؟ هان! پرهیزگاری کنید.

تفسیر:

نوح برادرشان در قبیله و نسب بود نه برادرشان در دین زیرا آنان و نوح علیه السلام از نظر دینی در دو جهت مخالف با هم قرار داشتند. وقتی برادر نسبی‌شان به آنان گفت: شما را چه شده است که از الله متعال نمی‌ترسید تا فقط وی را به یگانگی خوانده و پرستش غیر وی را رها کنید.

در آیه مبارکه ملاحظه می‌کنیم که در داستانهای نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام ندای پیامبران به اقوام و امت‌هایشان همه این بود: (أَلَا تَتَّقُونَ: آیا تقوی پیشه نمی‌کنید و ترس ندارید). البته این امر دلیل بر آن است که هدف اساسی دعوت تمام پیامبران علیهم السلام همانا رسانیدن مردم به سر منزل تقوا بوده است.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٠٧﴾

یقیناً من برایتان پیغمبر امین هستم. (۱۰۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَمِينٌ»: یعنی امین در ادای رسالت آسمانی، و شخصی که به امانت داری در میان مردم شهرت داشته باشد.

تفسیر:

نوح علیه السلام می‌فرماید: آنچه را که به شما از جانب حق تعالی ابلاغ می‌کنم «امین» و مورد اعتماد هستم، در آن خیانت نمی‌کنم و دروغ هم نمی‌گویم. شرط اصلی در فرستاده و حامل پیام، همانا امین بودن است. قابل تذکر است که قوم نوح علیه السلام به امانتداری

و راستگویی وی واقف بودند. واقعیت هم اینست که امین بودن و حسن سابقه و دلسوزی، شرط نفوذ کلام است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۰۸)

تقوای الهی پیشه کنید، و مرا اطاعت نمائید. (۱۰۸)

تفسیر :

پس با پیروی از اوامر و اجتناب از نواهی پروردگار متعال از وی بترسید و از من اطاعت و پیروی کنید. دینداری، از اطاعت از رهبری الهی جدا نیست. طاعت الله متعال را سپری در برابر عذاب وی قرار دهید و از من در اوامری که از سوی الله متعال شما را بدان امر میکنم فرمان برید؛ مانند ایمان آوردن به وی، ترک شرک، انجام دادن فرایض و برنامه های دینی. «أَطِيعُوا» دعوت به خود، برای احیای فرمان الهی مانعی ندارد. چه زیبا است که در آیه متبرکه با زیبایی خاصی کلمه «أَطِيعُوا» در کنار «فَاتَّقُوا اللَّهَ» تذکر یافته است.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰۹)

و من از شما بر ابلاغ رسالتم هیچ مزدی نمی خواهم، مزد من فقط بر عهده پروردگار جهانیان است. (۱۰۹)

تفسیر :

مبلغ دینی باید هم از مردم توقع مادی نداشته باشد و نباید هم در رساندن فرمان الهی از مردم چیزی را مطالبه نماید. (اخلاص، شرط نفوذ کلام است). کسی که بر الله توکل کند، می تواند از مردم بی نیاز باشد. در آیه مبارکه میفرماید: من از شما در مقابل تکالیف دعوت و رنج ها و زحمات رسالتم طالب اجرتی نیستم؛ و در این مزد طمع نمی بندم زیرا اجر و پاداشم بر پروردگار متعال، صاحب اختیار کار من است. پس من پاداش و اجر دعوت خویش را از الله متعال می خواهم، زیرا ذات پروردگار مرا به ابلاغ رسالت، توظیف و مکلف گردانیده است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۱۰)

پس از الله بترسید و راه طاعت من پیش گیرید. (۱۱۰).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَطِيعُوا»: پس از من اطاعت کنید.

تفسیر :

باید گفت که: ایمان به الله متعال و در پیش گرفتن تقوای الهی، زمینه‌ی ایمان به رسول و اطاعت از اوست. پس با انجام دستورات و پرهیز از نواهی از الله بترسید و مرا با پیروی و تصدیق در آنچه بدان فرستاده شده‌ام - اطاعت کنید.

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا» به منظور تأکید بر اهمیت امری که آنها را بدان میخواند آن را تکرار کرده است.

مفسر تفسیر انوار القرآن: در تفسیر خویش می نویسد: «ملاحظه می کنیم که نوح علیه السلام برای هر یک از دو درخواست خود به سوی تقوا، علتی ذکر کرد؛ چنانکه در اول گفت: چون بر امانت داری‌ام آگاهید پس تقوا پیشه کنید و در دومین درخواست خود گفت: چون دانستید که از شما مزدی نمیطلبم پس تقوا پیشه کنید.»

قَالُوا أَنْوْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ ﴿١١١﴾

گفتند: آیا ما به تو ایمان بیاوریم در حالیکه فرومایگان از تو پیروی کرده اند؟ (۱۱۱)

تفسیر :

قوم نوح علیه السلام خطاب به نوح نموده؛ گفتند: چگونه از تو پیروی کنیم و به تو ایمان بیاوریم، در حالیکه اشخاص پست و بینوا و ضعیف از تو پیروی میکنند؟ امام بیضاوی میفرماید: و این هم از آثار سبک مغزی و خیره سری و کوتاه نظری آنان است که موضوع را در حطام دنیا منحصر می دانند، تا جایی که پیروی بینوایان از نوح را مانع ایمان آوردن و پیروی کردن از دعوت نوح قرار دادند. (بیضاوی ۷۶/۲).
قوم نوح علیه السلام از آن روی پیروانش را پست و فرومایه شمردند که ایشان سرمایه و مقام و شرف ظاهری کمتری داشتند. یابدان جهت که ایشان نسب عالی نداشتند. به قولی: پیروان نوح علیه السلام متشکل از صاحبان حرفه‌ها و مشاغل پایین و فرومایه بودند.

اشرافی‌گری می تواند مانع ایمان آوردن باشد. زیرا مؤمنین در نظر مستکبران، ارادل و فرومایگان هستند. پس حاصل معنی این آیه مبارکه اینست که: نه به تو ایمان می آوریم، نه از تو پیروی می‌کنیم و نه در کار ایمان به فرومایگان اقتدا می نماییم. قابل یاد آوری است که بیشتر یاران انبیا، فقرا و گمنامان بودند.

حرف حق و مکتب حق را نباید به خاطر طرفداران گمنام آن تحقیر و توهین نمایم.

قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٢﴾

(نوح) گفت، من چه می دانم آنها چه کاری داشته اند. (۱۱۲)

تفسیر :

نوح علیه السلام در جواب شان گفت: من مسئول نسبت مردم و مسئول مشاغلی که دارند نیستم، لازم نیست که من درباره‌ی مکنونات ضمیر آنها تحقیق کنم و در مورد اعمال آنها کنجکاوی نمایم که آیا مخلصانه از من پیروی کرده‌اند یا طمع دارند؟ بلکه فقط مکلفم که آنان را به سوی ایمان فراخوانم و به ایمانشان بها دهم و آن را معتبر بشناسم، پس اعتبار به عمل است نه به حسب و نسبت و شغل و حرفه.
امام قرطبی گفته است: گویا اینکه آنها گفته بودند: این بینوایان به امید رسیدن به عزت و نان و نوایی از تو پیروی میکنند. لذا نوح در جواب آنها گفت: من از باطن و نهاد آنها خبری ندارم. من فقط به ظاهر آنها توجه دارم. (قرطبی ۱۲۰/۱۳)

خوانندگان گرامی !

طوری‌که در (آیه 94 سوره نساء) «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» (و به کسی که نزد شما (با کلامی یا عملی یا سلامی یا پیشنهادی) اظهار اسلام و صلح می‌کند، نگوئید: تو مؤمن نیستی) بنده‌شناس الله متعال است و حسابگر اوست، ما را چه که کار کسی را قبول و یا هم رد نمایم. از جانب دیگر؛ برای قضاوت درباره‌ی دیگران، ایمان صادقانه و عمل صالح امروزی آنان را دید و بر اساس آن باید قضاوت کنیم، و نباید سابقه مردم را به رخ شان بکشیم. قابل دقت و توجه است که: سوابق بد، مانع تغییر و تحول و توبه در انسانها نمی‌گردد، وظیفه انبیا، اصلاح مردم و دعوت به توحید است.
آنان متولّی و مسؤل حساب و کتاب اشخاص نمی باشند.

إِنْ حَسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ ﴿١١٣﴾

حسابشان اگر واقعاً درک می کنید، جز بر عهده پروردگارم نیست. (۱۱۳).

تفسیر :

جزای هر عمل کننده‌ای بر الله متعال است؛ اگر عمل، خیر باشد جزای خیر و اگر شر باشد، جزای شر میدهد، ذات پروردگار به آشکار و نهان انسانها آگاه و دانا است و اگر شما به درستی این امر پی می‌برید اصلاً سخن باطلی بر زبان نمی‌آوردید. قابل یاد آوری است که: وظیفه‌ی انبیاء، اصلاح مردم و دعوت مردم به توحید و یکتا پرستی است. انبیاء متولی حساب و کتاب و سوابق تاریخی انسانها نیستند. در ضمن در دین مقدس اسلام تجسس و عیب جویی از زندگی خصوصی انسانها، ممنوع می‌باشد. امام نسفی می‌فرماید: «آن متکبران، پیروان نوح علیه السلام را متهم کردند که در عین فرومایگی، به ایمان هم تظاهر می‌کنند و در واقع به نوح ایمان ندارند». که نوح پاسخ‌شان را به نحو فوق داد.

وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٤﴾

و من هرگز مؤمنان را طرد نخواهم کرد. (۱۱۴).

تفسیر :

و من به خاطر درخواست شما آن مؤمنان بینوا را از خود دور نمی‌کنم که رسالتم را تصدیق نموده اند، و آنها را از علت فقر شان یا به علت شغلی که بدان شاغل اند، از مجلس خود بیرون نمی‌کشم. ملاک ارزش، ایمان است، نه مقام اجتماعی و اقتصادی. بایشنهادات و توقعات نابجای متکبران، باید قاطعانه برخورد کنید. (طرد فقرای با ایمان جایز نیست، حتی اگر به قیمت ایمان آوردن گروهی دیگر باشد). ابو حیان گفته است: این بیان نشان می‌دهد که سران قریش از حضرت محمد صلی الله علیه و سلم خواسته بودند که مؤمنان بینوا را از خود براند. (البحر ۳۲/۷). طوری که دیده می‌شود در طول تاریخ مستکبران حتی از انبیاء نیز توقع طرد فقرای گمنام با ایمان را داشتند ولی دیده شده که: همه انبیاء همچو پیشنهادات را به شدت رد نموده اند. طوری که الله تعالی در (آیه ۲۸ /سوره کهف) به پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم هدایت می‌فرماید: «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا» (و با آنانی که پروردگار خود را صبح و شام یاد میکنند صبر پیشه کن، در حالیکه خشنودی او را میخواهند. و نباید در طلب زینت زندگانی دنیا چشمانت از هوای نفس خود پیروی کرده و کارش از حد گذشتن و کوتاهی است).

إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿١١٥﴾

من جز بیم‌دهنده آشکار نیستم. (۱۱۵)

تفسیر :

من فقط هشدار دهنده‌ای هستم که آنچه را خدای سبحان مرا به ابلاغ آن به‌سوی شما فرمان داده است، شما را از کین و قهرش برحذر می‌دارم و به طور واضح و آشکار برای شما میرسانم. یعنی: این مستضعفان نیز از جمله کسانی هستند که من به هشدار دادنشان مأمور شده‌ام پس چگونه آنان را از خود طرد کنم.

و هر کسی که از من اطاعت کند فرق نمی کند شریف باشد یا به قول شما پست، محترم و ثروتمند باشد یا بینوا، نجات می یابد.

قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ ﴿١١٦﴾

گفتند: ای نوح! اگر [از ابلاغ دین] دست برنداری، یقیناً از جمله سنگسار شدگان خواهی بود! (۱۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمَرْجُومِينَ»: افراد سنگباران شده. سنگساران.

تفسیر :

سنگسار کردن، یکی از قدیمی ترین انواع شکنجه هاست. و یکی از مهم ترین حربه های مخالفان است که انبیا بدان تهدید شده اند.

همچنان قوم در خطاب به نوح گفتند: ای نوح! اگر از ادعای رسالت و تقبیح معتقدات ما دست برداری، تو را سنگسار میکنیم به قولی معنای «مِنَ الْمَرْجُومِينَ» [الشعراء:

116] این است: اگر از سرزنش دین و دشنام دادن خدایان مان و دعوت خویش دست برداری، از جمله سنگسار شدگان خواهی بود. بدین ترتیب قوم نوح علیه السلام را از کشتن به روش سنگباران کردن ترساندند. البته این عادت و شیوه دشمنان الله متعال است که در نهایت امر، به تهدید پناه می برند تا دعوتگران را از راه الله متعال منصرف سازند.

در این موقع نوح علیه السلام از رستگاری آنها نا امید شد و آنان را دعا و نفرین کرد و گفت:

قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ ﴿١١٧﴾

گفت: پروردگارا! همانا قوم من مرا تکذیب کردند. (۱۱۷)

تفسیر :

بعد از اینکه نوح علیه السلام تهدید قوم خویش را شنید علیه قومش دعا کرد و گفت: پروردگارا! قوم من دعوت مرا تکذیب و رسالت مرا رد کردند. یعنی بر تکذیب من پافشاری کرده، سختم را نشنیده و دعوت مرا اجابت نکردند. ناله ای حضرت نوح به خاطر تکذیب مکتب بود، نه تهدید و سنگسار. طوری که فرمود: «رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ» و فرمود:

«پرجمون»

فَأَفْتَحَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجَّيْنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾

پس میان من و آنان چنانکه سزاوار است فیصله کن و من و کسانی که از مؤمنان با من هستند از چنگ آنان نجات ده. (۱۸)

تفسیر :

فتح: حکم قاضی در میان دو طرف دعوا است یعنی: میان من و قوم من به حکمی که محق را از مبطل نمایان و متمایز گرداند، حکم کن. «و من و هرکس از مؤمنان را که با من است نجات بخش» از عذاب عمل آنان آن گاه که بخواهی مجازاتشان کنی. آری!

چون نوح علیه السلام بعد از نهصد و پنجاه سال دعوت، از ایمان قوم خویش مأیوس شد، با این دعا پروردگارش را بهیاری فراخواند و خداوند دعایش را اجابت کرد (تفسیر انوار القرآن).

فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ ﴿١١٩﴾

پس او و کسانی را که با او در آن کشتی مملو [از سرنشینان، انسان و انواع حیوانات] بود نجات دادیم. (۱۱۹)

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست که: دعای انبیا و مظلومین مستجاب است. و مؤمنین در پرتو انبیا علیه السلام بیمه هستند.

ثُمَّ أَعْرَفْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ ﴿١٢٠﴾

آن گاه بعد از آن، همه باقی ماندگان را غرق کردیم. (۱۲۰)

تفسیر :

دیده میشود که: عامل جدایی از انبیا چطور انسانها را به چه مصایب مبتلا و سبب هلاکت میشود. آنده از کسانی که به نوح علیه السلام کفر ورزیده بودند و با وی در کشتی سوار نشده بودند غرق و به هلاکت رسیدند، و در مقابل مؤمنان و همراهانش از غرق شدن نجات یافتند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٢١﴾

بی تردید در این داستان، عبرتی بزرگ وجود دارد، و [قوم نوح] بیشترشان مؤمن نبودند. (۱۲۱)

تفسیر :

داستان نجات کشتی نوح علیه السلام و یارانش و غرق کفار و مخالفان، نمودی از سنت خداوند در یاری حق و سرکوبی باطل است.

بصورت قطع در داستان نوح علیه السلام و نجات وی و مؤمنان همراهانش و هلاک کردن کافران، دروغ انگاران قومش نشانه‌ای واضح و عبرتی بزرگ برای مردم است اما با این وجود کسانی که این داستان را شنیدند به الله متعال ایمان نیاورده و از پیامبرانش پیروی نکردند بلکه اکثریت قوم نوح با وجود برپایی دلیل و حجت، از مشرکان بودند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٢٢﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانایی شکست ناپذیر و مهربان است. (۱۲۲).

تفسیر :

ای محمد! بدان که پروردگارت مقتدر و غالب است و مغلوب نمی شود، نسبت به بندگان مهربان است و در عقوبت آنان عجله به خرج نمی دهد. یعنی پروردگارت همان مالک متصرف و مدبری است که در انتقامش از کافران شکست ناپذیر و به مؤمنان و شکر گزارانش مهربان است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (123 الي 140) داستان و قصه هود علیه السلام و قومش به بیان گرفته شده است.

كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٣﴾

(قوم) عاد پیامبران را تکذیب کردند. (۱۲۳).

تفسیر :

«عاد»: نام جد بزرگ قوم حضرت هود است و آن قوم به نام جدشان مشهور شده‌اند. قوم

عاد طایفه‌ای از عرب بودند که در سرزمین خوش آب و هوای «یمن» در منطقه‌ای به نام «احقاف» در نزدیکی بحر زندگی بسر میبردند.

کشورشان آباد بود، مردم شهر نشین بودند و پیامبرشان حضرت هود علیه السلام بود. نامشان در قرآن عظیم الشان 24 بار تکرار شده است. همچنین در قرآن عظیم الشان، سوره‌ای به نام احقاف و سوره‌ای به نام هود وجود دارد.

از اینکه هدف و محتوای دعوت تمام انبیاء یکی است، تکذیب يك پیامبر، به منزله‌ی تکذیب همه‌ی پیامبران بشمار می‌رود، قوم عاد مانده قوم نوح علیه السلام از جمله اقوامی است که انبیاء را تکذیب کردند.

قوم عاد دو گروه بودند؛ عاد قدیم و عادجدید به دلیل آیه «عاد الاولی»، که بعد از حضرت نوح در منطقه احقاف زندگی می‌کردند و دارای هیکل‌هایی بزرگ و قدرتی عظیم و شهرهایی آباد بودند.

«إِرم» یا نام دیگر قبیله عاد است یا نام شاخه‌ای از قوم عاد و یا نام منطقه‌ای که قوم عاد در آن زندگی می‌کردند که ساختمان‌هایشان دارای ستون‌هایی بزرگ و بلند بوده است.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾

هنگامی که برادرشان هود به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرک و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی‌ترسید؟ (۱۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَلَا تَتَّقُونَ»: هان! پرهیزگار باشید. آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟

تفسیر :

دعوت پیامبران، برادرانه بود.

«أَخُوهُمْ» (حتی کلمه‌ی «ابوهم» نیاورده تا عمق صفا و تواضع و صداقت را بیان کند) در ضمن باید گفت که: تقوا، سرلوحه‌ی دعوت همه انبیاء را تشکیل می‌داد. بناً دعوت به تقوا، لازمه‌ی اخوت و برادری می‌باشد.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٢٥﴾

البته من برای شما پیغمبری بسیار (خیر خواه و) امینم. (۱۲۵)

تفسیر :

ملاحظه می‌داریم که پیامبران، از خود حرفی نداشتند، هر چه می‌گفتند پیام الهی بود.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٢٦﴾

تقوی الهی را پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید. (۱۲۶)

تفسیر :

از عذاب الله بترسید و از من پیروی نمایید تا شما را به راه هدایت رهنمای نمایم.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٢٧﴾

و من از شما اجری برای رسالت نمی‌خواهم و مزد من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۲۷)

أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ ﴿١٢٨﴾

آیا شما بر روی هر مکان بلندی به بیهوده کاری و بدون نیاز، برجی عظیم و برافراشته بنا می‌کنید؟ (۱۲۸)

تفسیر :

اگر به تاریخ پیامبران توجه نمایم در خواهیم یافت که: شروع و آغاز کار انبیاء با انتقاد از وضع نابسامان موجود و بیدار کردن وجدان‌ها از طریق سؤال بعمل آمده است. مفسر تفسیر «المیسر» دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: «شما را چه شده است که در هر جایگاه بلند و مرتفعی منزلی بنا میکنید تا از بلندای آن بر مردم تکبر و نخوت و اسراف و تجمل را به نمایش گذارید حال آنکه نه در این کار سودی در دنیا متصور است و نه در آخرت».

«ربع»: به معنای دامنه‌ی کوه و تپه آمده است. این کثیر گفته است: قوم عاد در سر راه‌های مشهور و در جاهای مرتفع بنای بزرگ و محکم و نمایانی را فقط برای لهو و لعب و برای قدرت نمایی می‌ساختند. پیامبرشان از این رو آن را منکر می‌شد که اتلاف مال و وقت و خستگی بدن و مشغول شدن به چیزی بی فایده برای دنیا و دین آنان بود. (مختصر ابن کثیر ۶۵۳/۲).

وَتَخْدُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْدُونَ (۱۲۹)

و قلعه‌ها و قصرهای محکم و مجلل میسازید، به امید آنکه همیشه بمانید؟ (۱۲۹)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَصَانِعَ»: سنگر ها و قصر ها، کارخانه ها و کارگاه ها.

تفسیر :

«لَعَلَّكُمْ تَخْدُونَ»: به امید آنکه جاودانه می‌مانید. معنی آیه می‌تواند چنین هم باشد: کارخانه‌ها و کارگاه‌ها را برای کندن کوه‌ها و ساختن کاخ‌ها و برجها به کار می‌برید، تصور می‌کنید که: جاودانه می‌مانید؟ «مصانع»: همانطوریکه بیان شد: عبارت از قصرها و منازل است که مردم برای سکونت اعمار می‌نمایند.

در ضمن باید گفت که: قصرها، کاخ‌ها، بلند منزل و مجلل زندگی را نمیتواند جاودانه، سعادتمند و برای زندگی ابدی ودایمی نماید. طوریکه در آیه مبارکه آمده است که: قصر و سنگرهای محکم و استوار که مصروف ساختن آن هستید، فکر می‌کنید که؛ گویی هرگز نمیمیرید و ابداً از این دنیا انتقال نمیکنید؛ حال آنکه کاخ‌های بلند و برج‌های آسمان خراش هرگز نمی‌توانند راه نابودی و فنا را بر شما ببندند.

وَإِذَا بَطِشْتُمْ بَطِشْتُمْ جَبَّارِينَ (۱۳۰)

و هنگامی که کسی را مجازات می‌کنید همچون جباران مؤاخذه میکنید. (۱۳۰)

تفسیر :

بطش: حمله ور شدن به شدت و خشونت، همراه باخشم و سرکوب را میگویند. و چون کسی را مجازات نموده و با کشتن یا زدن بر وی حمله‌ور شوید، این کار را با سنگدلی و ظلم و شدت تمام، مانند ظالمان گردنکش و بدون هیچ رحم و مروت و مهربانی انجام می‌دهید.

امام فخر رازی فرموده است: آنها را به سه چیز وصف کرده است: درست کردن و ساختن بناهای بلند که نشانه‌ی اسراف و جاه‌پرستی است، ساختن برج و بارو و سنگر و قصر های بلند و باشکوه که نشانه‌ی حب بقا و زندگی جاودانه است، و جباریت و تکبر که نشانه‌ی انحصار طلبی است. تمام اینها نشان می‌دهد که دنیا پرستی بر آنان چیره

گشته و در آن فرورفته بودند تا جایی که پرده‌ی بندگی خدا را پاره کرده و از آن روی گردانیدند، و محبت و عشق به دنیا منشأ و سرچشمه‌ی هر گناهی است. (تفسیر کبیر با اختصار ۱۵۷/۲۴).

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ۱۳۱

بنابراین از الله بترسید و از من اطاعت کنید. (۱۳۱)

تفسیر :

و با عبادتش و عمل به موجبات رضایش - و از من - با تصدیق دعوت و پیروی از رسالتم - پیروی نمایید. واقعیت امر اینست که: دینداری، هم پروای قلبی است و هم اطاعت عملی. و بی تقوایی عامل همه‌ی مفاسد است.

وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ ۱۳۲

و از آن ذاتی بترسید که شما را به آنچه خود می‌دانید، مدد کرده است. (۱۳۲)

تفسیر :

باید گفت که: تقوا بهترین راه تشکر از الله متعال است. و هر کس خودش میداند که چقدر مورد لطف الله متعال قرار گرفته است. تا زمانیکه آمادگی و قابلیت در یک جامعه ایجاد نشود، موعظه‌ی انبیاء هم اثری نخواهد داشت.

أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ ۱۳۳

به وسیله چهارپایان و فرزندان، به شما یاری داده است. (۱۳۳)

تفسیر :

یعنی برای شما چهار پایانی مانند؛ شتر، گاو، گوسفند - بخشیده است که از آنها استفاده می‌نمایید، نه تنها در امور ترانسپورتی از آنها کار می‌گیرید، بلکه سایر منافع و فواید دیگری را از آنها بدست می‌آورید. همچنان برای شما فرزندان پسر بخشیده است که هم برای تان آرایشی اند، هم نیرویی و هم روشنی چشمانی.

وَجَنَّاتٍ وَعَيُْونٍ ۱۳۴

و (نیز به دادن) باغ‌ها و چشمه‌ها (شما را مدد کرد). (۱۳۴)

تفسیر :

و به شما باغ‌ها، بوستان‌های بزرگ و پرثمر بخشیده و به شما چشمه‌های شیرین و روان بر جوشانیده که از آنها در نوشیدن و شستشو و آبیاری استفاده می‌برید. پس آن ذات با عظمت که عبادتش واجب است، عبادت کنید، و باید از او سپاسگزار باشید.

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۱۳۵

بی تردید من بر شما از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم. (۱۳۵)

تفسیر :

حضرت هود مردم را هم به الله متعال متوجه ساخت و گفت: «فَاتَّقُوا اللَّهَ» و هم مردم را به نبوت: هم متوجه ساخت و گفت «وَأَطِيعُوا» همچنان هود علیه السلام مردم را به روز آخرت متوجه ساخت و گفت: «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» که هدف از روز بزرگ در اینجا همانا روز قیامت است.

حضرت هود علیه السلام به قوم خود گفت که: اگر کفر ورزیده و بر شیوه پرستش غیر الله که هم اکنون بر آن قرار دارید، اصرار و پافشاری نمایید و شکر این نعمت‌ها را به‌جا

نیاورید. میترسم به عذاب روزی گرفتار شوید که از خوف و ترس اش موی طفل خورد سال سفید می شود و پیر گردد.

ولی جواب قوم عاد در مقابل این گفتار و پند های حکیمانه هود علیه السلام چنین بود:

قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ ﴿١٣٦﴾

آنها (قوم عاد) گفتند برای ما یکسان است چه پند دهی، چه از پنددهندگان نباشی. (بیهوده خود را خسته مکن!) (۱۳۶)

تفسیر :

قوم در جواب هود علیه السلام گفتند: همه ای این نصایح را که بیان فرمودی، این نصایح شما برای ما اهمیتی ندارد، ما حاضر نیستیم که این پند های تورا گوش دهیم به قولت باور نداریم و هرگز به رسالتت ایمان نمی آوریم، بیان و خاموشی ات هر دو نزد ما یکسان است، ما از عمل خود باز نمی گردیم. و از آن راهی که انتخاب نمودیم و بر آن راهی که همین حالا هستیم، هرگز دست بردار نیستیم.

باید گفت که مقابله و تمرد در مورد پند های حکیمانه هود، منتهای عناد و استکبار قوم رانشان میدهد که: در مقابل هود علیه السلام بیان داشته و نشان دادند.

ابوحیان مفسر مشهور جهان اسلام مینویسد: برای تمسخر و تحقیر و بی مبالاتی به تهدیدش، گفته اش را وعظ و اندرز خواندند؛ زیرا به درستی کلام او اعتقاد نداشتند و او را در ادعایش دروغگو می دانستند. (البحر ۳۳/۷).

إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣٧﴾

این (تکذیب و طغیانگری) همان روش و اخلاق پیشینیان است. (۱۳۷)

تفسیر :

می بینیم تازمانیکه آمادگی و قابلیت در یک جامعه ایجاد نشود، پند و موعظه ای انبیاء هم اثری بجا نمی گزارد. در ضمن قابل یاد آوری می دانم که سابقه و رفتار نیاکان، دلیل حقانیت راه یک قوم هم شده نمی تواند.

قوم هود در مقابل همه دساتیر حیاتی آسمانی گفتند: عقیده ما همان عقیده نیاکان و اجداد ما است؛ بناءً ما مقلد و دنباله رو آنها هستیم و هرگز دین شان را فرو نمی گذاریم. دیده می شود که همین عامل تقلید ها نابجا و تعصب، مانع پندپذیری در یک مجتمع می گردد. قوم هود گفتند: آنچه که ما بر آن از شرک و کفر قرار داریم، جز عادت و عمل پیشینیان نیست، آخر پدران و نیاکان پیشین ما نیز بر این دین بوده اند که هم اکنون ما بر آن هستیم، با این وجود کار آنها به سامان و امور آنها به طور دلخواه بود و ما هم پیرو آنان هستیم بنابراین، بر این شیوه استمرار خواهیم بود و نمی خواهیم تا آن رابا راه و روش دیگری جایگزین و تبدیل نمایم. دیده میشود که: انحراف نیاکان، چگونه زمینه انحراف نسل های بعدی را تسهیل می سازد، همچنان دیده میشود که چطور بت پرستان، انحراف خود را با شیوهی نیاکان توجیه و از خود در مقابل پند هود علیه السلام سلب مسئولیت می کند و می گویند:

وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ ﴿١٣٨﴾

و ما گرفتار عذابی [که تو ما را از آن بیم می دهی] نخواهیم شد. (۱۳۸)

تفسیر :

یعنی مادر برابر آنچه که انجام می دهیم؛ عذاب شونده نیستیم. و حشر و نشر و حساب و

کتاب و عذابی در کار نیست. الله متعال هیچ وخت وابدأ ما را بر عمل ما عذاب نخواهد کرد و آن سزای که ما را از آن می ترسانی، هرگز واقع هم نخواهد شد.

فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾

پس (قوم عاد)، هود را تکذیب کردند، در نتیجه آنها را هلاک کردیم. بدون شک در این نشانه است، و بیشترشان مؤمن نبودند. (۱۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«آیة»: درس عبرت. نشانه قدرت. «مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ»: بیشتر قوم عاد ایمان نداشتند، بیشتر مردم به این روایت ایمان ندارند. (تفسیر نور): «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر :

باید یاد آور شد که: سرنوشت انسان همیشه به دست خودش ورق می خورد، بناءً انسان باید از سرگذشت تاریخ و بخصوص از تکذیب و هلاکت دیگران، اقوام و نسل های گذشته باید عبرت گرفت. در ضمن نباید حق را همه وقته در اکثریت جستجو کنیم، قاعده اصولی همین است که: ملاک شناخت حق و باطل، کمیت نمی باشد.

طوری که در فوق متذکر شدیم؛ قوم عاد در تکذیب هود علیه السلام اصرار ورزیدند؛ که در نهایت پروردگار با عظمت آنها را به سزای اعمال شان رسانید، آنان را نابود ساخت. و بالایی شان باد و طوفان تند، سرکش و ویرانگر را فرستاد.

طوری که قرآن عظیم الشان در آیات (6-8 سوره حاقه) میفرماید: «وَأَمَّا عَادُ فَأَهْلِكُوهَا أَصْحَابَهَا كَانَ ثَمَرًا يَأْكُلُونَ فِيهَا صِرْحَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٌ ﴿٧﴾ فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِّنْ بَاقِيَةٍ ﴿٨﴾» [الحاقه: 6-8]. (و اما عاد به (وسیله) تندبادی سرد و سوزنده هلاک شدند. (7) که الله آن را هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنان مسلط کرد آنگاه مردمان را می دیدی که روی زمین افتاده اند و گویی تنه های پوک درختان خرمانند. (8) پس آیا می بینی که اثری از آنها باقی مانده باشد؟).

ابن کثیر گفته است: نابودی آنها به وسیله ی بادی تند و بسیار سرد، یعنی باد صرصر صورت گرفت. و عامل و سبب نابودی آنها از جنس خود آنان بود؛ زیرا آنان سرسخت ترین و ستمکارترین موجودات بودند، لذا خدا عذابی سخت تر و شدیدتر از خودشان را بر آنان مسلط کرد. باد همه چیز را از جا کنده و پرتاب می کرد، افراد آنان را از جا کنده و به هوا می برد و آنگاه آنها را بر زمین می کوبید و کله و مغز آنان متلاشی می شد. (مختصر ۶۵۴/۲).

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً» «بی گمان در این» نابود ساختن شان «نشانه ای است» بر راستگویی پیامبران علیهم السلام و درس عبرتی است برای تکذیب پیشه گان. با در نظر داشت بسیاری معجزات و دلایل روشن بودن بینات «وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» و بیشترشان ایمان نیاوردند.

دیده میشود که: دست الله متعال در نوع عذاب باز است. قوم ثمود را با آتش صاعقه و قوم عاد را با باد سرد هلاک می کند.

واقعاً آثار پدیده های هستی به دست الله متعال است. باد، يك بار سبب حرکت کشتی ها و ابرها و نزول باران میشود و يك بار همین باد «بَرِيحٍ صَرْصَرٍ» بحیث وسیله هلاکت.

همچنان در طول تاریخ دیده میشود که: تنومندی و نیرومندی مانع هلاکت شده نمی تواند، اگر قامت و بلندی انسان مثل درخت خرما باشد، در برابر قهر الهی به زمین می افتد. سزای الهی همیشه یکسان نیست، گاهی چنان به کلی محو کامل میانجامد که نمونه آن در «فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ» آمده است. در ضمن باید گفت که: عذاب های الهی گاهی دفعی است و گاهی تدریجی. الله متعال ما را از آن نگاه دارد. امین یا رب العالمین

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٤٠﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانایی شکست ناپذیر و مهربان است. (۱۴۰)

خواننده محترم!

پس از اینکه قصه و داستان هود علیه السلام و قوم عاد بیان یافت، اکنون در آیات متبرکه (141 الی 159) به بیان داستان صالح علیه السلام، و قومش ثمود می پردازد.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٤١﴾

قوم ثمود رسولان (صالح علیه السلام) را تکذیب کردند. (۱۴۱)

تفسیر:

قوم ثمود از جمله اعراب بودند و از قوم صالح علیه السلام بشمار می رفتند، و در وادی ای میان مدینه و شام به نام «حجر» سکونت و زندگی بسر می بردند، و پیامبرشان حضرت صالح علیه السلام بود. و مردم قریش در کوچ تابستانی که به شام می رفتند، از آن جا می گذشتند. پیامبر صلی الله علیه وسلم وقتی به غزوه ی تبوک رفت از همان جا عبور کرد.

قوم ثمود صالح علیه السلام را که دعوت گرشان به سوی خالص سازی عبادت برای خدای متعال بود، همچنان تکذیب کردند. پس گویی آنان تمام پیامبران را تکذیب نمودند؛ چرا که دعوت همه پیامبران یک دعوت است که همان دعوت به سوی توحید می باشد.

قوم ثمود دارای چه عبادت بودند؟

کلمه «ثمود» بصورت کل بیست و شش بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است، آنها از عرب ما قبل تاریخ هستند که ذکرشان حتی در تورات فعلی نیز نیامده است.

قوم ثمود اصلاً بت پرست بودند و به خدای یکتا و واحدی ایمان نداشتند. الله متعال حضرت صالح را در میان ایشان مبعوث کرد تا نعمت های خدا را به یاد آنها آورد راه سعادت و هدایت را به آنها نشان داد. به ایشان گوشزد کرد که خلفاء و جانشینان قوم عاد در روی زمین هستند. آنها را به تقوا امر فرمود و از عبادت بتان باز داشت، اما آنها به دعوت او کمترین اعتنایی نکردند و در گمراهی و بت پرستی بیشتر غرق شدند. سرزمین آنها حاصل خیز و منبع خیرات و برکات بود باغ ها و بستان های زیبا، رود بارها و چشمه سارهای جاری و... خداوند این نعمتها را به یاد ایشان آورد: «أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هُنَّآءَ أَمْنِينَ ﴿١٤٦﴾ فِي جَنَّتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٤٧﴾ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلَعَهَا هَضِيمٌ ﴿١٤٨﴾ وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فُرُهِينَ ﴿١٤٩﴾» [الشعراء: 146-149]. (آیا شما در نهایت امن و امان در ناز و نعمت جهان رها می شوید، در میان باغ ها و چشمه سارها، و در میان کشتزار ها، و نخلستان هایی که میوه های نرم و شاداب و رسیده دارند، و ماهرانه در دل کوه ها خانه هایی را بتراشید.)

تعداد قلیلی از قوم بر حضرت صالح ایمان آوردند و سایرین راه عصیان و سرکشی در پیش گرفتند و به رسالت او کافر شدند. از او خواستند معجزه های بیابورد که مؤید رسالتش

باشد. او معجزه‌ی شتر برای آنها آورد که نشانه‌ی بزرگی بود و بر نبوت او دلالت میکرد، زیرا شتر از تخته سنگ سختی بیرون آمد و با چشم سر خود شاهد شکافته شدن سنگ و بیرون آمدن شتری در آستانه‌ی وضع حمل از آن بودند، مع هذا باز هم از ایمان سر باز زدند.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٤٢﴾

هنگامی که برادرشان صالح به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرک و طغیان که خشم و عذاب الله است] نمی ترسید؟ (۱۴۲)

تفسیر :

اگر روش دعوت تمام انبیاء را در طول تاریخ بشری از جمله (نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام) را مطالعه نمایم با تمام وضاحت در خواهیم یافت که همه ای آنان دارای شعار واحدی بودند: بطور مثال در داستان نوح علیه السلام آیه 105؛ داستان عاد علیه السلام، آیه 123؛ داستان صالح علیه السلام، آیه 141؛ داستان لوط علیه السلام، آیه 160 و داستان شعیب علیه السلام، آیه 176. همه آنان میگفتند: «أَلَا تَتَّقُونَ»، همه میگفتند: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ»، همه می گفتند: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»، همه میگفتند: «مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ»، خلاصه‌ی پیام همه‌ی آنان چند چیز بود: برادری، تقوا، پیروی از رهبر، بی توقعی، توکل بر خدا و اطمینان دادن به مردم که ما به نفع شما و امین شما هستیم. (پیام های این چند آیه نیز مانند پیام های آیات قبل است که در باره‌ی پیامبران دیگر در همین سوره بیان یافت).

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٤٣﴾

من برای شما پیغمبری بسیار امین (و خیر خواه) هستم. (۱۴۳)

تفسیر :

یعنی صالح علیه السلام به آنان خبر داد که الله متعال وی را با پیام توحید فرستاده است و او در برداشت این رسالت و تبلیغ آن امانتدار و معتمد است؛ پس نه در آن می افزاید، نه از آن می‌کاهد و نه آن را پنهان می‌دارد.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونَ ﴿١٤٤﴾

تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید. (۱۴۴)

تفسیر :

از الله تعالی بترسید؛ با انجام آنچه دوست دارد و ترک آنچه از آن کراهت دارد. بناءً از من در دعوتم پیروی نموده و به دینی که بر آن مبعوث شده‌ام، راه یابید.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٤٥﴾

و بر تبلیغ این رسالت از شما مزد و پاداشی نمی‌خواهم، مزد و پاداش من جز بر عهده‌ی پروردگار جهانیان نیست. (۱۴۵)

تفسیر :

و من در قبال دعوتم نه از شما طالب اجرتی شده‌ام و نه بر رسالتم پاداشی از شما خواسته‌ام؛ زیرا اجر و جزایم همه بر عهده آن ذاتی است که فرمان هر چیز در اختیار اوست؛ خجسته و مبارک است نامش.

أَنْتَرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ ﴿١٤٦﴾

آیا (تصور می‌کنید که تا ابد) ایمن از مرگ و اسوده در این ناز و نعمت دنیا خواهید

مانند؟ (۱۴۶)

تفسیر :

آیا گمان میکنید که الله تعالی از شما غافل خواهد شد و شما را در برابر کارهای شما بی انتقام رها خواهد کرد و بر این بدکاری های شما هیچ جزایی مترتب نخواهد شد و شما همیشه در ناز و نعمت جاودانه خواهید بودو در این دنیا بدون مرگ باقی می مانید؟ ابن عباس(رض) گفته است: آنها عمرشان طولانی بود و ساختمان هایشان تا آخر عمر آنان دوام نمی آورد.

امام قرطبی میفرماید: آیهی «وَأَسْتَعْمَرَ كُمْ فِيهَا» بر این موضوع دلالت میکند، لذا صالح علیه السلام زنگ خطر را برایشان به صدا درآورد و آنان را توبیخ کرده و گفت: آیا گمان می برید شما در این دنیا باقی خواهید ماند و هرگز نخواهید مرد؟ (تفسیر قرطبی ۱۲۷/۱۳).

قابل یاد آوری است که انسان نباید؛ به زندگی مرفه چند روزه خویش مغرور شود، رفاه امروز نشانهی رضای الله متعال از انسان نمی باشد. درضمن نعمتهای مادی همیشه و پایدار نمی باشد. و چه زیبا است که فرموده اند که: توجه به ناپایداری دنیا، وسیلهی تقو در انسان می گردد.

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۱۴۷)

(گمان دارید) در این باغ های باصفا و (در کنار) چشمه های آب گوارا. (۱۴۷)

وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ (۱۴۸)

و کشتزارها و درختان خرمایی که شکوفه هایشان انبوه و باطراوت و لطیف است؟ (۱۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«طَلْعُ»: چوبهای شکوفه خرما که خوشه خرما در درون آن قرار دارد. هدف در این جا اولین میوه خرما است (ملاحظه شود: سوره: (انعام / 99، 10 /).

تفسیر :

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: سرزمین قوم ثمود دارای باغ و بستان و آب و نخل فراوان بود. صالح علیه السلام نعمت های با ارج و والای الله متعال را از قبیل باغ های میوه دار ابشاران و چشمه ساران و بارآمدن و پرورش کشت و زرع و ثمرات را به آنها یادآور شد.

«هَضِيمٌ»: بنا به قول عکرمه یعنی لطیف و نازک، همچنین محتمل است که معنای

هضم این باشد: خوشه های خرما از بس که پر و پخته شده اند، فرو افتاده اند. و ابن عباس(رض) گفته است: به معنی رسیده و تروتازه می باشد.

وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ (۱۴۹)

و ماهرانه و هنرمندانه از کوه ها خانه هایی می تراشید؟ [به امید آنکه از هر آسیبی حتی مرگ در امان بمانید!](۱۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَتَنْحِتُونَ»: نحت: تراشیدن «تَنْحِتُونَ»: می تراشید. «فَارِهِينَ»: فراهه: ماهر بودن، علی هذا فارهین به معنی ماهران است و نیز فره (بفتح اول و کسر دوم) به معنی متکبر آید «فارهین» یعنی متکبران.

تفسیر :

مفسران می نویسند که: قوم ثمود با مهارت و هنرمندی از صخره سنگ‌ها در دل کوه‌ها بدون نیاز و احتیاج و فقط از روی اسراف و تبذیر و اضافه مصرفی خانه‌هایی بدون قصد سکونت می‌ساختند.

امام فخر رازی فرموده است: ظاهر این آیات چنان نشان میدهد که آنچه بر قوم «هود علیه السلام» غالب و مسلط بود، عبارت بود از لذات خیالی؛ یعنی طلب جاه و مقام و حب بقا و تکبر و جبروت. و آنچه بر قوم «صالح علیه السلام» حکم فرما بود، همانا لذات حسی از قبیل خوردن و نوشیدن و مسکن زیبا و باشکوه بود. (تفسیر کبیر ۵۹/۲۴). مفسر صاوی فرموده است: عمرشان طولانی بود به گونه‌ای که خانه و مسکن و سقف و دیوار آن قبل از سرآمدن عمر آنان فرو می‌ریخت؛ چون افراد آنها از سی صد سال تا هزار سال عمر میکردند. (صاوی بر جلالین ۱۷۹/۳).

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۵۰)

پس از الله بترسید و راه اطاعت من پیش گیرید. (۱۵۰)

تفسیر :

انسان نباید به زندگی مرفه دنیا چند روزه و گزرا مغرور شد، در ضمن قابل یاد آوری است که: توجه به ناپایداری دنیا، وسیله‌ی تقوا است.

وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ (۱۵۱)

و از فرمان اسراف کاران اطاعت مکنید. (۱۵۱)

تفسیر :

یعنی: از فرمان مشرکانی که شمارا به سوی پرستش غیر الله متعال دعوت مینمایند، و علیه من و علیه دعوت الله متعال توطئه می‌چینند و شما را به تکذیب رسالت من فرمان میدهند، اطاعت نکنید. به قولی برخی از مفسران: هدف از (اسراف‌کاران) کسانی هستند که شتر را بقتل رسانیدند. (تفسیر انوار القرآن: مخلص هروی).

الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (۱۵۲)

همانان که در زمین فساد می‌کنند و به اصلاح گری نمی‌پردازند. (۱۵۲)

تفسیر :

کسانی که در زمین فساد میکنند و در صلاح نمی‌کوشند، و به اصلاح و بازسازی روی نمی‌آورند.

امام طبری گفته است: آنها همان نه طایفه‌ای بودند که وصف آنها در قرآن آمده است: «وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ (48)» (و در آن شهر نه دسته (و گروه) بودند که در آن سر زمین فساد می‌کردند و اهل اصلاح نبودند. (تفسیر طبری ۶۳/۱۹).

و نباید فراموش کرد فهم (آیات 150 و 151 شعرا) «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۵۰) وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ (۱۵۱)» میرساند که: لازمه‌ی تقوا، پیروی از انبیا و دوری از اطاعت مسرفان می‌باشد.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ (۱۵۳)

قوم صالح گفتند: جز این نیست که تو از جمله جادوشده‌گانی. (۱۵۳)

تفسیر :

قوم ثمود به جای ایمان آوردن به صالح علیه السلام گفتند: قطعاً تو افسون شده‌ای و عقلت از بین رفته است، همانا تو از سحر شدگانی. مفسران گفته‌اند: «مسحر» مبالغه‌ی مسحور است.

یعنی: تو از جمله آنانی هستی که جادو شده‌ای، تو به صرف وهم و خیال، اموری از باطل را حق پنداشته و شیوه استوار زندگانی مان را به نقد کشیده و آن را ناهنجار و نابکار می‌پنداری، شیوه‌ای که پدران و نیاکان ما بر آن قرار داشته‌اند.

به قولی: مسحر کسی است که به غذا و آب خوردن مشغول میشود. گویی چنین گفتند: ای صالح! تو نیز بشری مانند ما هستی که میخوری و می‌آشامی. (تفسیر انوار القرآن) در طول تاریخ اگر ملاحظه شود: به انبیاء دو تهمت همیشگی زده شده: سحر کننده، «ساجر»* و سحر شده.

«الْمُسْحَرِينَ» بدتر از عصیان، توجیه کردن آن است. در برابر فرمان «أَطِيعُونَ» عصیان خود را توجیه کرده و می‌گفتند: تو سحر شده‌ای و قابل پیروی نیستی.

مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بَيِّنَاتٍ بِنُورٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٥٤﴾

تو فقط بشری همچون ما هستی اگر راست می‌گویی معجزه‌ای بیاور. (۱۵۴) تفسیر :

ای صالح! جز توبشری مانند ما بیش نیستی؛ در ضمن تو فرشته‌ای از آسمان نیستی که بر ما امتیازی داشته باشی پس چگونه گمان می‌بری که پیامبر خدا هستی؟ «فَأْتِ بَيِّنَاتٍ بِنُورٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» از این روی ما و تو همه در بشریت یکسانیم. بنابر این بیا و دلیلی آشکار و برهانی تابان بیاور که صدق و راستگویی‌ات در آوردن رسالت از بارگاه الله متعال را برای ما ثابت کند.

قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ ﴿١٥٥﴾

صالح گفت: این ماده شتر است که یک نوبت آب خوردن برای اوست و روزی معین نوبت آب شماست. (۱۵۵)

تفسیر :

«قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ» باید گفت: معجزه باید به قدری روشن و محسوس باشد که همه‌ی مردم در هر سطحی که قرار داشته باشند، اعجاز و خارق‌العادگی معجزه را درک کنند. بناءً صالح علیه السلام (در جواب معجزه خواهی مردم) گفت: این ماده شتری است (که با اراده‌ی خداوند، از درون کوه خارج شد)

مفسران گفته‌اند: آنها درخواست کردند که از قعر سنگی معین شتری حامله بیرون بیاید و در پیشروی چشم آنها طفل بزاید، صالح علیه السلام نشست و به فکر فرو رفت، که جبرئیل آمد و گفت: نماز بخوان و آنگاه شتر را از خدا مسألت کن. صالح هم چنان کرد و شتر از سنگ بیرون آمد و در جلو چشم آنها زانو زد و طفل زایید. در این وخت صالح علیه السلام به آنها گفت: ای قوم! این هم شتر. (به حاشیه‌ی شیخ زاده نگاه کنید. ۴۷۷/۳)

«لَهَا شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ»: برای آن سهمیه آب در روزی معین و برای شما نوبتی دیگر از آب در روز معین دیگری است؛ پس نه این ماده شتر در روز نوبت شما از آب می‌نوشد و نه شما در نوبت آن از آب بهره می‌برید.

در ضمن گفت: و به آن آسیبی نرسانید که عذاب روز سهمگین، شما را فرا میگیرد. قتاده گفته است: در روزی که نوبت نوشیدن شتر بود تمام آن را می نوشید و آنها در روزی آب می نوشیدند که شتر نمی نوشید.

وَلَا تَمْسُوْهَا بِسُوْءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ ﴿١٥٦﴾

و هرگز سوء قصدي بر ناچه مکنید که به عذاب روزي بزرگ و سخت گرفتار خواهید شد. (۱۵۶)

تفسیر :

«يَوْمٍ عَظِيمٍ»: روز بزرگ. مراد عذاب بزرگ است که در روز معین و مقدر رخ میدهد. نسبت دادن عظیم به روز، به جاي نسبت آن به عذاب براي مبالغه است. چراکه عظمت روز، به علت عظمت بلا و مصیبت وارده است. (تفسیر نور).
«وَلَا تَمْسُوْهَا بِسُوْءٍ»: به آن هیچ صدمه و آسیبی نرسانید و او را ذبح نکنید.
«فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»: که در آن صورت الله متعال شما را به مجازات رسانده و با عذابي که از منتهاي سختي غير قابل تحمل و بس هولناک است نابود خواهد ساخت. توجه باید نمود که: توهین به مقدسات الهی به حدی مهم است که گروهی به خاطر کشتن يك حيوان، نابود می شوند.

ابن کثیر گفته است: صالح علیه السلام آنها را برحذر داشت که در صورت صدمه رساندن به شتر، مورد انتقام الهی قرار خواهند گرفت. لذا شتر مدت ها در بین آنان ماند، به آبخور می آمد و برگ درختان و گیاه را می خورد و آنها از شیرش استفاده میکردند و کفاف مصرف خود را از آن می نوشیدند. اما وقتی زمان به درازا کشید و افراد شقی پیدا شدند در کشتن شتر توافق و همیاری کردند. (مختصر ابن کثیر ۶۵۶/۲).

فَعَقَرُوْهَا فَاصْبَحُوا نَادِمِيْنَ ﴿١٥٧﴾

سرانجام بر آن (ناقه) حمله نموده او را از پاي درآوردند، سپس از کرده خود پشیمان شدند. (۱۵۷)

تفسیر :

«فَعَقَرُوْهَا فَاصْبَحُوا نَادِمِيْنَ»: نگون بخت و هرزه اي از میان شان برخاست و ماده شتر با تیر حمله نمود و آن را کشتند. تیره بخت ترین آنها، «قدار بن سالف» با توافق و رضایت آنها به شتر تیراندازی کرد و آن را کشت اما از بیم گرفتار شدن در دام عذاب، از کشتن آن پشیمان شدند. هشدارهای انبیا را باید جدی بگیریم. زیرا پشیمان شدند، و ندامت پس از لغزش به حال شان هیچ سودي بيار نياورد. در ضمن باید گفت که: هر ندامت و توبه ای مقبول نیست. (مطمین باشید که توبه و ندامت هنگام دیدن عذاب کارساز هم نمیباشد).

در تاریخ دیده میشود که: انسان طاغی، حتی به حیوان بی آزار شیرده هم رحم نمی کند. امام فخر رازی فرموده است: آنان بدان سبب از عمل خود پشیمان نشدند که واقعاً توبه کنند، بلکه پشیمانی آنان به سبب ترس از عذاب عاجل خدا بود. (تفسیر رازی ۶۰/۲۴).
ماجرا چنین بود که صالح علیه السلام به آنان سه روز مهلت داد و در هر روز نشانه اي از آن عذاب بر آنان پدیدار می شد و وقتی پشیمان شدند که دیگر پشیمانی به حالشان سودي نداشت زیرا پشیمانی و ندامت در هنگام دیدن عذاب و ظهور آثار و علایم آن هیچ فایده اي ندارد.

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٥٨﴾

در نتیجه عذاب آنان را فرا گرفت. البته در این نشانه است، ولی [قوم صالح] بیشترشان ایمان آورده نبودند. (١٥٨)

تفسیر :

هم الطاف او نشانه‌های عبرت هستند و هم قهر و عذابش. الله متعال با عذاب سخت هلاک‌شان ساخت. همان عذابی که به آن وعده داده شده بودند عذاب عبارت بود از فریاد و صدای هولناک که بدنشان از آن سرد شد و قلوبشان شکافت و زمین زیر پایشان به شدت به لرزه افتاد، و سنگ از آسمان بر آنان فرو ریخت و تا آخرین نفر جان دادند. (تفسیر صفوات التفسیر شیخ علی صابونی).

مفسر تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی در تفسیر خویش مینویسد که: شایان ذکر است که عذاب قوم صالح علیه السلام زلزله شدید و سپس بانگ مرگبار مهیبي بود که دل‌هایشان را از جا بر کند (و در خانه و کاشانه‌شان از پا درآمدند) با تاسف باید گفت که هستند انسانهایی که با دیدن بزرگترین نشانه‌های الهی، در برابر حق باز هم عناد و لجابت می‌ورزند و ایمان نمی‌آورند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٥٩﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانایی شکست ناپذیر و مهربان است. (١٥٩)

خواننده محترم!

اینک در آیات متبرکه (160 الي 175) داستان لوط علیه السلام و قومش به بیان گرفته میشود:

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٦٠﴾

قوم لوط نیز پیغمبران خدا را تکذیب کردند. (١٦٠)

تفسیر :

قوم «لوط» پیامبر خود، لوط علیه السلام را نیز تکذیب کردند. و به دعوتش کفر ورزیدند. در طول تاریخ بشری دیده می‌شود که انبیاء علیه السلام توسط انسانهایی لجوج مورد تکذیب قرار گرفته‌اند، طوری که در فوق هم یادآور شدیم که: تکذیب یک پیامبر بمثابة تکذیب همه‌ی پیامبران می‌باشد. زیرا انبیاء دارای اهداف و برنامه‌های واحدی می‌باشند.

خوانندگان گرامی!

حضرت لوط علیه السلام با حضرت ابراهیم علیه السلام همزمان بودند، ولی در این سوره فاصله‌ی ذکر قصه حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت لوط علیه السلام در حدود یکصد آیات است و این، به خاطر آن است که در نقل‌های قرآن عبرت‌ها مهم است، نه تنظیم و سیر تاریخی.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٦١﴾

هنگامی که برادرشان لوط به آنان گفت: آیا [از سر انجام شرک و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی‌ترسید؟ (١٦١)

تفسیر :

رابطه‌ی رهبر آسمانی با مردم، رابطه‌ی برادری است، آنگاه که برادر نسبتی‌شان

لوط عليه السلام به آنان گفت: آیا از عذاب و انتقام خدا نمی‌ترسید که غیر او را می‌پرستید؟! **تفسیر:**

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٦٢﴾

من برای شما پیغمبری بسیار امین (و خیر خواه) هستم. (١٦٢)

تفسیر:

مرا الله متعال به سوي شما فرستاده است و من بر برداشت و تبلیغ رسالت امانت دارم؛ نه در آن چیزی می‌افزایم، نه از آن چیزی می‌کاهم و نه هم چیزی از آن را پنهان می‌دارم.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٦٣﴾

تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید. (١٦٣)

تفسیر:

باید گفت که تقوا، بستر و زمینه‌ی حق‌پذیری و اطاعت از انبیا است. و با تمام قوت باید گفت که: دینداری، بدون اطاعت از رهبری الهی کامل نمی‌شود.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٤﴾

و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی‌کنم اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. (١٦٤)

تفسیر:

سخنان رهبران در بین مردم اثر به سزای بجای می‌گذارد، که رهبران چشم طمع و امید به مال مردم نه دوخته باشند، و کسی می‌تواند از مردم بی‌نیاز باشد که توکلش را بر الله متعال زیاد سازد.

لوط عليه السلام خطاب به قوم خویش نموده گفت: و من در قبال دعوتم نه از شما اجرتی می‌طلبم و نه بر تبلیغ رسالت از شما امیدوار جزایی هستم؛ زیرا جزا و پاداشم بر عهده خداوند متعال است، و گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین به دست اوست.

این کلمات، عین همان کلمات و عباراتی است که قبل از لوط عليه السلام، آنرا صالح و هود و نوح بر زبان آورده بودند، تکرار این جملات توسط لوط عليه السلام که دعوت و هدف دعوت پیامبران یکی بوده و منشأ عموم آنها همانا وحی آسمانی است.

أَتَاتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٥﴾

آیا از (فطرت پاک) مردم جهان (مخالفت می‌کنید و زنان را گذاشته) به سراغ مردان می‌روید. (این زشت و ننگین نیست؟). (١٦٥)

تفسیر:

همجنس‌گرایی، عمل فجیع است که تنها و تنها در میان انسان‌ها دیده می‌شود. در عالم هستی، در هیچ یک از مخلوقات عمل همجنس‌گرا مروج نمی‌باشد. همچنان باید یاد آور شود که در مبارزه در نهی از منکر، باید منکرات رایج در هر گروه و زمان را شناخت و در بازداشتن مردم از آن اصرار و مبارزه نمود.

مفسر تفسیر صفوة التفاسیر: محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد:

آغاز آیه مبارکه با استفهام انکاری شروع شده و این برای سرزنش و توبیخ آمده است.

یعنی آیا با مذکر از راه عقب نزدیکی می‌کنید و در بین مخلوقات الهی تنها با مردها

درمی‌آمیزید؟

یعنی اینکه: آیا شما از میان مردم با مردها مرتکب فحشا می‌شوید و لذا با فطرت و عقل

و نقل، مخالفت می‌ورزید؟!

وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿١٦٦﴾

و همسرانی که پروردگارتان برای شما آفریده است، می‌گزارید؟ بلکه شما مردم تجاوزکارید. (۱۶۶)

تفسیر :

یعنی ازدواج با زنان را که الله تعالی آنان را برای بهره‌گیری حلال، آفرینش نسلی پاکیزه و کسب آرامش خلق کرده است فرو می‌گذارید؟

واقعاً ترك کردن همسر و نادیده گرفتن نیازهای او ممنوع و اصلاً عمل غیر انسانی است. بنابر همین منطق است که ادیان آسمانی، انسان را به ازدواج ترغیب می‌کنند.

طوری‌که در آیه مبارکه خواندیم: «خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ» الله متعال برای اشباع غرائز بشر، مسیر فطری و طبیعی قرار داده است.

«که همانا در فهم جمله «خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ» آیه مبارکه بیان گردید. باید گفت که: ازدواج، جلوه‌ای از ربوبیت الهی و به نفع انسان است.

در آیه مبارکه قوم لوط را قوم تجاوزگر معرفی داشته است، طوری‌که می‌فرماید: «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ» بلکه شما قومی هستید که در گناه و فساد از حد گذشته‌اید و در نافرمانی حق تعالی از حد گذشته و حلال را به سوی حرام ترک کرده‌اید. یعنی: شما در ارتکاب گناهان و از جمله این معصیت بزرگ، از حد تجاوز می‌کنید. بناءً مستوجب قهر الله تعالی شده‌اید.

مجاهد فرموده است: یعنی فرج زنان را رها کرده و به دبر و عقب مردان رو آورده‌اید. (زاد المسیر ۱۴۰/۶)

قوم لوط را از نزدیکی با مذکر توبیخ کرده، و سپس به چیزی رو آورده است که در توبیخ شدیدتر و بلیغ‌تر است. گو این که می‌گوید: شما از حد انسانیت گذشته‌اید و با ارتکاب این گناه زشت به درجه‌ی حیوانیت رسیده‌اید. و بدانید حیوان از نزدیکی با نر متنفر است و از این عمل گریزان است، اما شما عملی را مرتکب می‌شوید که حیوان از آن امتناع می‌ورزد.

خوانندگان گرامی !

در این آیات متبرکه، قوم لوط به عنوان قوم تجاوزگر به معرفی گرفته شده؛ طوری‌که خواندیم: «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ» (بلکه شما مردم تجاوز کارید) همچنان در آیات دیگر،

تعبیرات دیگری نیز در باره‌ی این قوم به کار گرفته شده است، بطور مثال در (آیه: 81 /

سوره اعراف) درباره‌ی آنها آمده است: «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ

أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ﴿81﴾» (همانا شما به جای زنان، برای شهوت سراغ مردان می‌روید،

بلکه شما قومی اسراف‌کارید.) واقعاً کسی که راه طبیعی و فطری را کنار بگذارد، مسرف است. «مسرفون» ارضای شهوت از غیر راه طبیعی، اسراف است.

همچنان در (آیه 74 / سوره انبیاء) آمده است: «وَلَوْ طَأَّ آتِنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجِّنَاهُ مِنْ

الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوَاءً فَاسِقِينَ ﴿74﴾» (و به لوط، حکمت

و دانش عطا کردیم و او را از قریه‌ای که کارهای زشت انجام می‌دادند رهانیدیم،

براستی آنان مردمی بد و منحرف بودند.)

و در (آیه 55 / سوره نمل) آمده است: «أَإِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ

أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿٥٥﴾» (آیا شما با بودن زنان، برای غریزه‌ی شهوت به سراغ مردان می‌روید؟ بلکه شما مردمی (نادان و) جهالت پیشه‌اید).

قَالُوا لَئِنْ لَمْ نَنْتَهَ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ ﴿١٦٧﴾

قوم در جواب گفتند: ای لوط، اگر از این پس دست از این نهی و منع بر نداری از شهر رانده خواهی شد. (۱۶۷).

تفسیر :

بایدگفت که: برای از بین بردن منکر، تکرار نهی از منکر واستقامت لازم است. و درضمن درنهی از منکر، خود را باید برای تهدیدهای دیگران آماده ساخت.

در آیه مبارکه با وضاحت در یافتیم که: قوم دعوت لوط علیه السلام را رد نموده وگفتند: ای لوط! اگر از هشدار واعتراض سرزنش وعیب جویی وتقبیح علیه ما در عمل لواط با مردان دست بر نداری، به زودی تو را از دیار خویش طرد نموده و از میان خود تبعید تان خواهیم نمود.

قوم لوط را به تبعید از سرزمین خویش تهدید نمودند وگفتند: تو را از بین خود بیرون می‌کنیم، همانطور که این عمل را با اشخاص قبل از تو انجام دادیم.

قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ ﴿١٦٨﴾

[لوط] گفت: بی تردید من از دشمنان (این) کارتان هستم. (۱۶۸)

تفسیر :

ولی لوط علیه السلام در جواب قوم میفرماید: عمل مقاربت با مردان و همچنین سایر عمل زشتی را که انجام می‌دهید، از آن سخت نفرت و بغض دارم، و از این عمل سخت متنفر و منزجر و از جمله دشمنان این عمل شما هستم.

کلمه‌ی «قالین» در آیه مبارکه به معنای اظهار نگرانی و مخالفت شدیدی است که از عمق جان بیرون می‌آید. باید گفت: انبیاء، علیه السلام از تهدیدها حراسی نداشتن و از آن نمی‌ترسیدند و همیشه حرف حق خود را می‌گفتند.

لوط علیه السلام در برابر تهدید اخراج و تبعید، که جانب قوم مطرح شد فرمود: من دشمن کار شما هستم. دیده می‌شود که مخالفت با کار بد صورت گرفت نه به شخص خلاف کار.

رَبِّ نَجْنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٩﴾

پروردگارا! مرا و خانواده ام را [از آثار، و زر و وبال] آنچه انجام می‌دهند، نجات بده. (۱۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَهْلِي»: مراد از اهل، افراد مؤمن خانواده و همه پیروان است.
«مِمَّا يَعْمَلُونَ»: از آنچه که انجام می‌دهند.

تفسیر :

بعد از اینکه لوط علیه السلام قوم خویش را بر اصرار و رزیدن عمل شان یافت و دید که از این عمل قبیح دست بردار نیستند، دست به دعا برده وگفت: «پروردگارا! مرا و خانواده‌ام را از شر آنچه انجام می‌دهند، رهایی بخش» دیده می‌شود که: محیط آلوده برای مردان خدا پرست قابل تحمل نیست؛ اگر از اصلاح محیط مأیوس شدید، کوشش بعمل آرید حداقل خود را از آنجا نجات دهید.

تتفر از کار بد، هم باید هم زبانی باشد و هم باید عملی باشد. در ضمن فکر رهایی و نجات از لانه فساد صرف در حد نکرانی باقی نماند، بلکه باید به فکر رهایی و نجات از مرکز فساد نه تنها برای خود باشد باید در فکر رهایی خانواده و یاران خود هم باید باشد.

فَنَجِّنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿١٧٠﴾

پس ما او و خانواده اش همگی را نجات دادیم. (۱۷۰)

تفسیر :

بدین ترتیب پروردگار با عظمت لوط علیه السلام و آن‌ده از کسانیکه به وی ایمان آورده و از وی پیروی نموده بودند نجات داد و از عذاب به سلامت داشت. آنگاه که ایشان را در آن شبی که عذاب در صبحگاه آن بر قومش پیوستنی بود، به بیرون آمدن از میانشان فرمان دادیم.

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ﴿١٧١﴾

به جز پیرزنی که در جمله باقی ماندگان (در عذاب) بود. (۱۷۱)

تفسیر :

او و تمام افراد خانواده اش را عموماً نجات دادیم، جز زنش که جزو نابود شدگان و ماندگاران در عذاب بود.

ابن کثیر میفرماید: منظور از پیرزن، زن لوط علیه السلام بود. واقعاً او پیر زنی بدی بود، وقتی الله به او فرمان داد که شبانه با خانواده اش، جز زنش برود، همسرش میان قوم باقی ماند و با آنها نابود شد. (ابن کثیر ۶۵۷/۲).

دیده میشود که در ادیان آسمانی، همه‌ی قوانین و ارزش‌ها بر اساس ضوابط است نه روابط. زن پیامبر نیز اگر منحرف شد، هلاک می شود، زیرا ملاک و میزان، کفر و ایمان است نه رابطه ها و نسبت ها.

کیفر گناه برای همه یکسان است، زن لوط در میان نابودشدگان است و امتیاز بخصوصی ندارد. الله متعال به لوط علیه السلام و کسانش فرمان داده بود که در هنگام نزول عذاب بر ستمگران، به سوی شان ننگرند پس هیچکس از ایشان به ستمگران التفاتی نکرد، جز زن لوط و در نتیجه او را همان عذابی فراگرفت که سایر ستمگران را فراگرفته بود پس در آن سرزمین با ستمگران میخکوب شد و باقی ماند.

ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ ﴿١٧٢﴾

باز دیگران را هلاک کردیم. (۱۷۲)

تفسیر :

«الْأَخْرِينَ»: دیگران. مراد ساکنان شهر است که لوط و مؤمنان از میانشان

گریخته و به بیرون شهر رفته بودند.

پروردگار با عظمت سایر افراد از قوم لوط علیه السلام را هلاک ساخت و آنها را با فرو بردن در زمین و سنگباران کردن از آسمان به شدیدترین و سخت‌ترین وجه نابود ساخت. دیده شده است: هر زمانیکه جوامع از افراد صالح خالی شود، زمین‌های قهر الهی هم فراهم می شود.

دیده می شود سزای آن‌ده از کسانیکه مسیر ازدواج را به لواط کشانید، باران رحمت، به باران عذاب مبدل شد و در نهایت نابود شان ساخت.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ﴿١٧٣﴾

و بارانی از سنگ گِل بر سر آنان بارانیدیم؛ پس بد بود باران بیم داده شدگان. (۱۷۳)
تفسیر :

واقعیت امر اینست که: طبیعت، در اختیار قدرت الهی قرار دارد. همان قدرتی که از آسمان باران رحمت نازل می‌کند، می‌تواند سنگ هم نازل کند. «فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ» واقعاً بارانی بس زشت بود! باران نازل شده بر قومی که پیامبرشان آنان را بر حذر داشت اما آنها او را تکذیب کردند. دیده می‌شود که الله سبحان و تعالی قبل از نزول عذاب، هشدار می‌دهد و اتمام حُجَّت به عمل می‌آورد. (خداوند قبل از عذاب، حجت را بر بندگان تمام می‌کند، منظور از اتمام حجت، پایان مرحله تبلیغ و احتجاج در روند هدایت و بیان تکلیف الهی است. در قرآن کریم کلمه هایی مانند: «بینه»، «بلاغ مبین»، «قرآن مبین»، «حجة»، «سلطان مبین»، «تبین»، «مبصرة»، «نذیر مبین»، «فصلنا»، «حقت»، «صرفنا» به نحوی بیانگر اتمام حجت هستند.) سزای کسانی که مسیر ازدواج را به لواط میکشانند، آن است که باران رحمت، باران عذاب شود و آنان را از پای در آورد.

مفسران می‌نویسند که: بر این قوم چنان سنگ هایی از آسمان نازل شد که: در بسیاری و پیای آمدنش مانند باران بود. وه! چه بد است بارانی که حامل عذاب و فرود آورنده ویرانی است بر سر قومی کفر ورز که یگانه قهار را نافرمانی کرده‌اند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧٤﴾

بی تردید در این سرگذشت عبرتی بزرگ وجود دارد و قوم لوط بیشترشان مؤمن نبودند. (۱۷۴)

تفسیر :

بی‌گمان در این عذاب قوم لوط پندی برای آیندگان و عبرتی است برای همه کسانی که اخبار شان به آنان رسیده است. ولی بیشتر کسانی که این داستان به آنان رسیده است نه تصدیق کننده‌اند و نه راه یافته.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٧٥﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانایی شکست ناپذیر و مهربان است. (۱۷۵)
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (176 الی 191) داستان شعیب علیه السلام و قومش به بحث گرفته میشود:

كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧٦﴾

اصحاب ایکه (یعنی امت شعیب علیه السلام) هم پیغمبران خدا را تکذیب کردند. (۱۷۶)
تفسیر :

امام طبری در مورد «ایکه» میفرماید که: «ایکه» درختان به هم چسبیده را میگویند. و یاران «ایکه» عبارت بودند از مردم مدین. (تفسیر طبری ۶۵/۱۹). نام «اصحاب ایکه» بصورت کل چهار بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است، که عبارت از همان اصحاب مدین میباشند. ولی برخی از مفسران بدین عقیده اند که «اصحاب ایکه» عبارت از قومی بود که در منطقه‌ای نزدیک مدین زندگی میکردند و هر دو قوم، مخاطب حضرت شعیب علیه السلام بوده‌اند.

ابن عباس (رض) در مورد یاران «اَیْکَه» میفرماید که: «آنان در بیشه زاری از ساحل دریا تا مدین مسکن داشتند». یک تعداد علما میفرماید: «اَیْکَه، بیشه و جنگلی است که درخت سدر (کنار) و اراک (درخت مسواک) و مانند آنها از درختان نرم و نازک در آن می روید».

داستان «اصحاب ایکه» هفتمین داستان پیامبری است که در این سوره بیان مییابد و چه زیبا که در هفت داستان جمله: «قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ»، آمده است و تنها در قصه حضرت شعیب علیه السلام کلمه «أَخُوهُمْ»، بکار نه رفته است. مفسران می نویسند که شاید دلیلش این باشد که شعیب علیه السلام با مردم «اصحاب ایکه» بیگانه بود.

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه آمده است که: مردم مدین هم پیامبر خویش حضرت شعیب را تکذیب کردند و دعوتش را رد و نه پذیرفتند.

سلسله نسب حضرت شعیب علیه السلام :

شعیب پسر میکیل پسر یشجر پسر مدین یکی از فرزندان حضرت ابراهیم خلیل الله است. مادرش دختر لوط بود. بعد از لوط علیه السلام مبعوث گردید.

در قرآن عظیم الشان ده بار نکری از حضرت شعیب علیه السلام بعمل آمده است. (البته در سوره های مختلفی از جمله در سوره های اعراف، هود، شعراء و عنکبوت...) خداوند متعال حضرت شعیب علیه السلام را به سوی مردم مدین مبعوث فرمود. همین مردم مدین اند که به «اصحاب الأیکة» شهرت داشتند.

ولی برخی از مفسران بدین عقیده اند که: «اصحاب الأیکة» قوم دیگری غیر از مردم مدین بوده اند، که خداوند متعال بعد از هلاک شدن مردم مدین شعیب علیه السلام را به سوی آنها فرستاد آن ها نیز او را تکذیب کردند در نتیجه خداوند متعال آنها را به عذاب موسوم به «یوم الظلة» گرفتار کرد.

اما قول صحیح همین است که؛ اهل مدین همان قوم موسوم به «اصحاب الأیکة» هستند. چون خداوند در تبیین صفات آنها در سوره ی شعراء میفرماید آنها در پیمانها و سنجش خیانت می ورزیدند و این صفت اهل مدین بود از این رو آنها را «اصحاب الأیکة» می نامند چون «اَیْکَه» یعنی کشتزار و مزرعه ای که مملو از درخت و میوه های گوناگون است، آنها دارای باغها و بستان های فراوان بودند از این رو «اصحاب الأیکة» نامیده میشوند. (تفصیل در رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم تألیف شیخ علی صابونی).

إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٧٧﴾

هنگامی که شعیب به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرک و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی ترسید؟ (۱۷۷)

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٧٨﴾

من برای شما رسولی بسیار امین (و خیر خواه) هستم. (۱۷۸)

تفسیر :

مفسر تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: خداوند متعال مرا با پیام توحید به سوی شما فرستاده است، بناءً من امانتدار این پیام هستم

و آن را همانگونه که شنیده‌ام ابلاغ نموده و همانسان که دستور یافته‌ام، به انجامش میرسانم؛ نه بر آن می‌افزایم و نه از آن می‌کاهم.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۷۹)

تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید. (۱۷۹)

تفسیر :

از الله تعالی به ترسید؛ با انجام آنچه دوست دارد و ترک آنچه از آن کراهت دارد. بناءً از من در دعوت پیروی نموده و به دینی که بر آن مبعوث شده‌ام، راه یابید.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرْتُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۸۰)

و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی‌کنم اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۸۰)

أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ (۱۸۱)

(شعیب علیه السلام گفت:) حق پیمانانه را اداء کنید (و کم فروشی نکنید) و مردم را به خسارت نیفکنید. (۱۸۱)

تفسیر :

ای قوم! وقتی با مردم در معامله داد و ستد می‌باشید، در پیمانانه و وزن حقوق مردم را ادا نمائید «وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ» در پیمانانه و میزان، حقوق مردم را ادا کنید و آن را کم نکنید و از جمله‌ی کم فروشان نباشید.

وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ (۱۸۲)

و [متاع و کالا را] با ترازوی درست وزن کنید. (۱۸۲)

تفسیر :

یعنی زمانی که با مردم در حال معامله داد و ستد هستید با وزن عادلانه بسنجید و از حقوق آنان در ترازو و وزن نگاهید یعنی با میزان و ترازوی درست و عادلانه وزن کنید.

دعوت شعیب علیه السلام از قومش :

مردم مدین اهل تجارت و کشاورزی بودند، در رفاهیت و نعمت بسر می‌بردند و پیروی دینی بودند که از ابراهیم علیه السلام به ارث گرفته بودند. اما دیری نپایید که عهد شکنی کردند، دین را تغییر دادند و به کفر روی آوردند و از صراط مستقیم منحرف شدند و منکرات عیدیه از جمله «تطفیف» در توزین و پیمانانه میان آنها رواج پیدا کرد. کالای خود را گران به مردم می‌فروختند و کالای آنها به قیمت ناچیز از آنان می‌گرفتند و فساد در روی زمین بر راه می‌انداختند.

خداوند متعال حضرت شعیب را در میان آنها مبعوث کرد. آن‌ها را به توحید فراخواند و از عذاب خدا بیم داد و از تطفیف در پیمانانه و توزین باز داشت و آنها را به صلاح و عدم فساد امر نمود. قسمت کمی از مردم به او ایمان آوردند و بقیه او را تکذیب کردند.

تکذیب کنندگان در نهایت گمراهی و انکار بسر می‌بردند. سر راه مردم را می‌گرفتند و آنها را از رفتن به نزد شعیب و ایمان آوردن باز می‌داشتند و کسانی را که ایمان می‌آوردند به شدت تهدید می‌کردند. چنانکه قرآن کریم در این باره میفرماید: «وَلَا تَقْعُدُوا

بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا» [الأعراف: 86]. (شما بر سر راه ها منشینید تا مؤمنان به خدا را بترسانید و از راه الله باز دارید و آن را کج بنمایید.)

و چون شعيب عليه السلام بر دعوت و موعظه‌ي آنها اصرار مي‌ورزند دشمني خود را با وي آشكار کردند و ادعا کردند که کلام وي را نمي‌فهمند و هدف وي را نمي‌دانند و او را تهديد کردند، اگر از اين دعوت دست نکشد او را مي‌کشند. «قَالُوا يُشْعِبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ» (91) [هود: 91]. (گفتند: اي شعيب بسياري از چيزهايي را که مي‌گويي نمي‌فهميم و ما شما را در ميان خود ضعيف مي‌بينيم اگر قبيله‌ي اندک تو نبود ما تو را سنگباران مي‌کرديم و تو در پيش ما قدر و ارزش نداري.) بعد او را به اخراج از قريه و شهر خویش تهديد کردند و گفتند: اگر او و پيروانش از دين جديد دست برندارند و به ملت آنها برنگردند، اخراج شان نمايند. «قَالَ أَمَلَا الَّذِينَ أَسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ أَنْخُرَجَكَ يُشْعِبُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرِيْنَتِنَا أَوْ لِنَعُوْدَنَّ فِي مَلْتِنَا قَالَ أَوْلَوْ كُنَّا كَرِهِيْنَ» (88) [الأعراف: 88]. (اشراف و سران متکبر قوم شعيب گفتند: اي شعيب حتماً تو و کسانی را که با تو ايمان آورده‌اند از شهر و آبادي خود بيرون مي‌کنيم مگر اينکه به دين ما داخل شوي. شعيب گفت: آيا ما به دين شما در حالیکه دوست نمي‌داريم و نمي‌پسنديم.) (رساله: پيغمبري و پيغمبران در قرآن کریم، شيخ علي صابوني).

وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿١٨٣﴾

و از قيمت اشيا و اجناس مردم به هنگام خريد کم ندهيد، و در زمين تباهاکارانه فتنه و آشوب برپا نکنيد. (۱۸۳)

تفسير :

و حق مردم را در پيمانه، يا وزن، يا شمار، يا پول نقد و غيره حيف و ميل نکنيد و آنها را فريب ندهيد و به هيچ وجه به آنها زيان نرسانيد و حق آنان را نخوريد. «وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» با راه زنی، چپاول و تاراج، ستم، فحشا، منکر، نافرمانی و الدين، بریدن پیوند رحم و ديگر گناهان در زمين فساد نيفروزيد.

وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبْلَةَ الْأُولَىٰ ﴿١٨٤﴾

از کسی که شما و اقوام پيشين را آفريد بترسيد. (۱۸۴)

تفسير :

کسی که انسان را آفريد، شايسته‌ی احترام است و بايد از او بترسيم. در آیه مبارکه مي‌فرمايد: يعني از عذاب الله متعال بترسيد که شما و ملت های قبل از شما را خلعت هستی بخشیده است. مجاهد گفته است: «الجبله» يعنی مخلوق که مقصود از آن ملت های پيشين است. (تفسير طبری ۶۶/۱۹).

کلمه «جبل» به معنای امت و جماعت است، طوريکه در (آیه 62/سوره يس) آمده است: «وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا» شيطان گروه زيادی از شما را گمراه کرد. چون کلمه‌ی «جبل» به معنای کوه و «جبلی» به معنای فطری و داراي فطرت کوهي است، به اقوام و نسل هایي که قدیمی هستند يا خلق و خوی فطری دارند و مثل کوه استوارند، «جبلی» گفته می‌شود. معادل پشتوي آن روهي است.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ﴿١٨٥﴾

قوم شعيب در جواب او گفتند: جز اين نيست که تو از جادوشدگاني. (۱۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مسحرین»: مسحر کسی را گویند که در اثر پی در پی جادو شدن عقل خود را از دست داده است.

تفسیر :

قوم شعیب علیه السلام این اتهام را به وی بستند و در جواب دعوت وی گفتند: یعنی تو زیاد جادو شده‌ای و عقلت را از دست داده‌ای. در نتیجه سخنانی نا استوار و بی ربط می‌گویی که از عقلانیت و رشد به دور است. و این امر بر گمان ما غلبه میکند که تو در ادعای رسالتت از سوی الله متعال، دروغگو هستی.

وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿١٨٦﴾

و توجز بشری مانند مانستی، و بی تردید ماتورا از دروغگویان میپنداریم. (۱۸۶)

تفسیر :

قومش به حضرت شعیب علیه السلام گفتند: تو فرشته‌ای از فرشتگان آسمان نمی‌باشی پس امتیاز تو بر ما چیست؟ و ما تو را از کسانی می‌پنداریم که بر الله متعال دروغ می‌بندند لذا الله تو را به رسالت به سوی ما نفرستاده است بلکه تو از پیش خود چنین ادعایی را مطرح به پیش ما مطرح می‌کنی.

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٨٧﴾

پس اگر راست می‌گویی پس قطعه‌ای از آسمان را بر ما فرو ریز. (۱۸۷)

تفسیر :

در طول تاریخ دیده میشود که طرحها و تقاضاهای سنگدلان همیشه خشن میباشد. همچنان از روایات قرآنی بر می‌آید که دربرخی از موارد با مقاومت رهبران حق، مخالفان از شعارهای تند و تیز خود عقب نشینی هم نموده اند. بطور مثال قوم شعیب اول او را سحر شده و دروغگو مسمی نمودند، و بعد از آن گفتند: اگر از جمله راستگویانی. «إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ» بعد جمله گفتارشان به «إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»، تبدیل می‌شود.

یعنی ای شعیب! «إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» اگر در ادعای رسالت خویش از جانب پروردگار راست گویی میباید پس قطعه از آسمان را بر ما بیفکن. این بیانگر مبالغه در تکذیب است. و این سخن را از روی دشمنی، سر عناد و استبعاد گفتند.

کسف: پاره‌هایی از آتش یا غیر آن به عنوان عذاب است. مفسر فخر رازی میفرماید: از این جهت چنان امری را درخواست کردند که تحقیق آن را آنان بعید می‌دانستند و گمان می‌بردند اگر صورت نپذیرد، دروغش آشکار می‌گردد. (تفسیر کبیر ۱۶۴/۲۴)

در این موقع حضرت شعیب در جواب آنان چنین گفت:

قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨٨﴾

[شعیب] گفت: پروردگارم به آنچه انجام می‌دهید، داناتر است. (۱۸۸)

تفسیر :

«رَبِّي أَعْلَمُ...»: این سخن بر نهایت تفویض و توکل شعیب، و غایت تهدید ایشان دلالت دارد.

شعیب علیه السلام در جواب شان گفت: الله متعال به اعمال شما عالمتر است. و کفر و تکذیب‌تان را می‌داند. اگر مستحق چنان سزای باشید، حتماً شما را به آن مجازات می‌کند،

همچنان او میداند که چه وقت عذاب را بر شما نازل کند. و اگر مستحق سزای دیگر باشید حکم و مشیت با اوست. و من بیش از پیام‌رسانی برای پیامش نیستم.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٨٩﴾

پس او را تکذیب کردند و عذاب روز ابر (آتش بار) آنان را فرو گرفت، البته آن عذاب روزی سخت و بزرگ بود. (۱۸۹)

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست که الله متعال، انبیاء را حمایت و مخالفان شان را نابود می‌کند.

قوم شعیب علیه السلام را تکذیب کردند. دیده شد که همین قوم با عذاب هولناک آن روز یعنی روز «الظُّلَّةِ»: (سایه) گرفتار شدند.

واقعه «عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ» عبارت از ابری بود که بر سر آنها سایه انداخت. مفسران در مورد توضیح این حادثه عبرت‌انگیزی نویسند: الله متعال گرمی سختی را بر آنان نازل کرد که نفس شان گرفته می‌شود. لذا از خانه‌های خویش برآمدند و به صحرا و بیابان دویدند. در این وقت الله متعال بر سر آنان ابرسایه را قرار داد و آنها را از آفتاب مصون داشتند. دیدند هوای خنکی است از سایرین هم دعوت بعمل آوردند، تا همه‌ی آنان در زیر این سایه جمع شدند.

در همین اثنا است که الله متعال آتشی را بر آنها نازل کرد و عموماً سوختند. و بدین ترتیب «اصحاب الأيكة» بزرگترین و سخت‌ترین عذاب را چشیدند. (تفسیر صفوات التفسیر صابونی).

هلاکت قوم مدین:

قبل از همه باید گفت که: داستان به هلاکت رسیدن قوم شعیب علیه السلام در سه سوره مختلفی از قرآن عظیم الشان هر یک (سوره‌های اعراف، هود و الشعرا) به تعبیر مختلف که مناسب باسباق هر سوره است، بیان گردیده است.

همان طوری که در فوق بیان داشتیم: قوم شعیب از فرط حماقت از شعیب علیه السلام خواستند قطعه‌ای از آسمان بر آنها بباراند اگر در دعوتش صادق است، که در نتیجه عذاب روز ابری (الظلة) بر آنها فرود آمد، الله متعال به هفت شبانه روز گرمی شدیدی را بر آنها مسلط کرد طوری که آب‌هایشان به غلیان درآمد بعد ابری به سوی منطقه‌ی آنها آمد جهت فرار از گرما زیر سایه‌ی آن جمع شدند چون همگی زیر سایه جمع شدند؛ زمین زیر پاهایشان به لرزه درآمد صدای شدیدی آن‌ها را فرا گرفت و آتشی از آسمان فرود آمد و آنها را در کام خود فرو برد. (تفصیل را میتوان در رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته: شیخ علی صابونی) مطالعه فرماید.

همچنان ابن عباس (رض) در روایتی می‌فرماید: «خدای سبحان بر آنان باد سمومی از جهنم را فرستاد پس آن باد سموم و سوزان، هفت روز بر آنان گشت تا گرما و داغی آن بدن‌هایشان را پخته و بریان کرد، خانه‌هایشان داغ شد و آب‌هایشان در چاه‌ها و چشمه‌سارها به جوش و غلیان آمد پس از خانه‌ها و محلات خویش گریزان بیرون رفتند

درحالی‌که باد سموم همراهشان بود آنگاه الله متعال آفتاب را از بالای سرشان بر آنان مسلط گردانید که کاملاً آنان را زیر شعاع ذوب‌کننده خویش گرفت و ریگ‌ها و گرد‌های سوزان را نیز از زیر پاهایشان برگمارد تا بدانجا که گوشت پاهایشان بریان شد و از پاهای شان افتاد سپس بر فراز سرهایشان سایه‌ای مانند ابری سیاه را پدید آورد پس چون این ابر را دیدند، شتابان به‌سوی آن دویدند، تا به گمان خود در سایه آن اندکی از عذاب خویش بکاهند ولی هنگامی که همگی در زیر آن قرار گرفتند، الله متعال از آن ابر بر آنان آتشی بارانید که همه سوختند و هلاک شدند. بدین‌ترتیب، الله متعال شعیب‌علیه‌السلام و مؤمنان همراه وی را نجات داد. (تفسیر انوار القرآن).

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٩٠﴾

بی‌تردید در این سرگذشت، عبرتی بزرگ وجود دارد؛ و قوم شعیب بیشترشان مؤمن نبودند. (۱۹۰)

تفسیر :

هدف قرآن عظیم‌الشان از نقل حوادثی تاریخی، برای عبرت‌آموزی است، نه داستان‌سرایی. واقعیت امر اینست که: در عذابی که بر قوم شعیب فرود آمد برای اهل بصیرت پند و عبرتی است، ولی بیشتر کسانی که این واقعه را شنیدند نه ایمان آور بودند و نه باور دارنده.

حضرت شعیب علیه‌السلام و تهدید رجم :

در (آیه: 91 / سوره هود) آمده است: «قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَا رَهْطًا لَرَجْمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ» (کفار) گفتند: ای شعیب! ما بسیاری از سخنان تو را درک نمی‌کنیم و ما تو را در میان خود شخص ضعیفی می‌بینیم و اگر بستگان تو نبودند، هر آینه تو را سنگسار می‌کردیم و تو بر ما (هیچ) برتری، قدرت و عزتی نداری. در طول تاریخ دیده شده که: انبیاء و مبلغان الهی، در راه دعوت مردم به صراط مستقیم، بیشترین اهانت‌ها، توهین‌ها و تکالیف و مشقت‌های را متحمل شده‌اند. که از جمله حضرت شعیب علیه‌السلام است. دیده می‌شود که مخالفان انبیاء، که دلیل و منطق واضح ندارند. منطق همیشگی آنان توهین، شکنجه و کشتار است. و همانا که می‌گفتند: «لَرَجْمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ»

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٩١﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست‌ناپذیر و مهربان است. (۱۹۱)

تفسیر :

در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت ما به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم دلدادی و تسلی داده می‌فرماید: همان الله متعال که: شعیب علیه‌السلام را حمایت و مخالفان او را هلاک کرد، پروردگار تو نیز هست. «إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ» (بیان تاریخ امثال حضرت شعیب، هم‌مایه‌ی دلداری و تسلی پیامبر است و هم تهدیدی برای کفار و دشمنان). و درحقیقت پروردگار مالک، توانگر و نیرومند توهمان ذاتی است که در انتقام از دشمنان و شدت گرفتار ساختن ستیزه‌جویانش، غالب و شکست‌ناپذیر است. درحالی‌که به مطیعانش مهرورز و به تقرب‌جویان کویش صاحب لطف می‌باشد.

خوانندگان گرامی !

باید متذکر شد که داستان‌های پندآموز و ارزنده‌ی تعدادی از پیامبران - سلام الله علیهم -

به منظور دلداري خاتم پیامبران محمد صلي الله عليه وسلم، پايان يافت.
اينکه در آیات متبرکه (192 الي 212) مبحثي در باره قرآن و نزول آن بر قلب و روح
محمد صلي الله عليه وسلم که بر رسالتش دلالت ميکند و موضع گيري مشرکان در برابر
آن به بحث گرفته ميشود و بدین ترتيب پايان سوره با سرآغاز آن مرتبط میگردد. طوریکه
در آیات (5 و 6) همین سوره بدان اشاره بعمل آمده بود.

وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٩٢﴾

و بي تردید اين (قرآن)، از سوي پروردگار جهانيان نازل شده است. (١٩٢)

تفسير :

و به راستي که قرآن عظيم - اين کتابي که حق تعالي آن را بر نبي کریم خود نازل کرده -
وحي است که پروردگار رحمان و رحيم - آفریدگار هستي و ايجادگر آسمان ها و زمين،
بدان سخن گفته است.

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿١٩٣﴾

(جبرئيل) روح الامين (فرشته بزرگ الله) آن را نازل گردانیده. (١٩٣)

تفسير :

روح القدس - جبرئيل امين - قرآن عظيم الشأن از نزد الله متعال در قالب وحي فرود
آورده و به پیامبر اکرم صلي الله عليه وسلم رسانده است.
«الرُّوحُ الْأَمِينُ»: لقب جبرئيل عليه السلام است.

روح الامين به اتفاق همه اي علماء جبرئيل عليه السلام است چنانکه در سوره بقره آمده
است: «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ» [البقرة: 97].

«تا از هشدار دهندگان باشي» يعني: جبرئيل آن را بر تو فرود آورده تا مردم را با
هشدارها و اعلاميه ها و مجازات هايي که قرآن متضمن آن است، هشدار و انذار کني.
قرآن کتاب رحمت و معجزه آسا است:

- سرچشمه‌ی آن، «رَبِّ الْعَالَمِينَ» است.

- واسطه‌ی آن، «الرُّوحُ الْأَمِينُ» است. جبرئيل عليه السلام است.

- ظرف آن، قلب پاک پیامبر صلی الله عليه وسلم «قَلْبِكَ» است.

- هدف آن، بيداری مردم «الْمُنذِرِينَ» است.

- زبان آن، فصیح و بلیغ «عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» است.

- بشارت آن، در کتاب های پیشینیان، «رُبُّ الْأَوَّلِينَ» است.

عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿١٩٤﴾

و آن را بر قلب تو فرود آورده تا از بیم دهندگان باشي. (١٩٤)

تفسير :

جبرئيل قرآن عظيم الشأن را بر قلب پیامبر صلي الله عليه وسلم وحي کرده تا آن را حفظ
کرده و به وسيله‌ی آیاتش تکذيب کنندگان را بر حذر بداريد.

طوریکه آن حضرت نیز آن را حفظ نموده، فهمیده، به محکمي و استواري دریافته و به
امت رسانده است تا به وسيله آن از عذاب الهي هشدار داده و انس و جن را بدان بیم داده
باشد.

بَلِسَانَ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿١٩٥﴾

(آن قرآن) به زبان عربی واضح و روشن. (١٩٥)

تفسیر :

«به زبان عربی مبین» یعنی فصیح و روشن و صحیح. یعنی قرآن به زبان قریش نازل شده است. الله متعال قرآن عظیم الشان را به زبان عربی روشن نازل کرد تا مشرکان عرب نگویند: آنچه را تو به غیر زبان ما می‌گویی، درک و فهم نمی‌کنیم. بدین ترتیب است که حق تعالی حجت شان را قطع و معذرت شان را دفع کرد.

جبرئیل علیه السلام قرآن را به زبان عربی فصیح و روشن و صحیح که الفاظی زیبا، معانی رسا، واضح و کلماتی نورانی و روشن‌گر دارد به پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده است.

طوری‌که ابن کثیر می‌فرماید: یعنی به زبان کامل و شامل و فصیح آن را نازل کرده است. تاروشن و معلوم باشد و هر عذر و بهانه‌ای را برطرف کند و دلایل قطعی را اقامه نماید و بر صدق مدعا دلیل باشد. (مختصر ابن کثیر ٦/٤٥٩).

وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ ﴿١٩٦﴾

و بی تردید [خبر] این [قرآن] در کتاب های پیشینیان مسطور است. (١٩٦)

تفسیر :

«زُبُرُ»: کتابهای. مفرد آن زبور است، رجوع شود به (سوره آل عمران/ 148)

و بی‌گمان که ذکر و وصف این قرآن عظیم در کتاب پیامبران پیشین علیهم السلام آمده است. یعنی: وصف این قرآن در تورات و انجیل ذکر شده و بشارت آن در آنها آمده است. یا معانی آن در کتب پیشینیان موجود است.

أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٩٧﴾

آیا این خود نشانه و برهان روشنی (بر کافران) نیست که علماء بنی اسرائیل (از کتب انبیاء سلف) بر این قرآن آگاهند؟ (١٩٧)

تفسیر :

علمای بنی اسرائیل از حَقَانِیَّتِ قرآن آگاه بودند. در این آیه مبارکه می‌فرماید: آیا این امر برای شان برهان روشن و حجتی قاطع نیست که علمای یهود از راستی و ثبوت قرآن آگاهی و بدان عمل دارند یعنی: مؤمنانشان، چون عبدالله بن سلام می‌دانند و گواهی می‌دهند که بشارت به نزول قرآن و نیز معانی قرآن در تورات و زبور و انجیل موجود است پس گواهی اهل کتاب حجتی علیه مشرکان. یقیناً همین برهان بر اینکه قرآن حقی از جانب الله متعال است و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرستاده‌ای از نزد وی می‌باشد، کافی و بسنده است.

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ ﴿١٩٨﴾

و اگر آن را بر برخی از عجم غیر عرب ها نازل کرده بودیم. (١٩٨)

تفسیر :

اگر الله متعال قرآن را بر این وصف و کیفیت بر شخصی از عجمیانی که قادر به تکلم به زبان عربی نیستند، نازل می‌کرد.

فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿١٩٩﴾

و او آن را بر عرب ها می‌خواند، باز هم به آن ایمان نمی‌آوردند!! (١٩٩)

تفسیر :

«مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ»: مراد این است که قرآن چه رسد به این که توسط پیغمبری از خودشان آمده است، اگر توسط شخصی غیر عرب هم به دستشان میرسید و اعجاز آن را بیش از پیش هم میدیدند و به فرض می‌دانستند که چنین کلامی ساخته چنین فردی نمی‌تواند باشد، باز هم ایمان نمی‌آوردند. و باز هم و حجتی دیگر را برای تکذیب آن جستجو می‌کردند.

لذا این واقعیت دلالت بر آن دارد که ایمان نیاوردنشان به دلیل نبودن حجت و برهانی روشن نیست بلکه به دلیل مریضی است که در عقل و قلب و روح آنان وجود دارد. از فرط دشمنی و تکبرشان، به قرآن ایمان نمی‌آوردند.

در التسهیل آمده است: معنی آیه چنین است: اگر قرآن بر یک لال و بی‌زبان نازل میشد و به زبان می‌آمد و آن را برآنان میخواند حتی در آن حالت از فرط لجبازی باز ایمان نمی‌آوردند. و بدین ترتیب خاطر پیامبر را تسلی داده است که با وجود روشنی دلایل آنها بر کفر خود اصرار می‌ورزند. التسهیل (۹۰/۳).

كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ﴿٢٠٠﴾

این گونه [که آن را به زبان عربی روشن و گویا نازل کردیم] در دل های مجرمان درآوردیم [که آن را بفهمند و به آن ایمان آورند،] (۲۰۰)

تفسیر :

در آیه مبارکه میخوانیم که الله متعال حتی با کفار اتمام حجت میکند و قرآن را بر آنان عرضه میکند و بر دلشان عبور میدهد. زمانیکه قابلیت وجود نداشته باشد، قرآن هم کارساز نیست. جرم و گناه، زمینه‌ی هدایت را در انسان محو میکند. در آیه مبارکه آمده است که بدینترتیب آن را در قلوب تبهکاران جا دادیم، آن را شنیدند و فهمیدند و فصاحت و بلاغت آن را شناختند و از اعجاز آن یقین حاصل کردند، باز هم به آن ایمان نیاوردند و آن را انکار نمودند.

آیه کریمه دلیل بر آن است که اگر وصف (اجرام - تبه‌کاری) دامنگیر کسی شد، میان او و میان پذیرش حق مانع ایجاد می‌کند. طوریکه در حدیث شریف آمده است: «الا وان في الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد كله، الا وهي القلب». «آگاه باشید که در جسم پاره گوشتی است که اگر آن اصلاح شد، تمام بدن اصلاح شده است و اگر آن فاسد شد، تمام بدن فاسد شده است، آگاه باشید که آن گوشت‌پاره قلب است».

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٢٠١﴾

آنها به آن ایمان نمی‌آورند تا عذاب دردناک را با چشم خود به بینند. (۲۰۱)

تفسیر :

«الْعَذَابُ»: مراد عقاب و عذابی است که از آن بیم داده شده‌اند. همان گونه که اگر قرآن به زبان اعجمی نازل میگردید، عرب های مشرک مگه ایمان نمی‌آوردند، اکنون هم که به زبان عربی روشن نازل و مطالب آن بر دل آنان وارد میشود، باز هم ایمان نمی‌آورند. یعنی آنان هرگز به قرآن ایمان نمی‌دارند تا عذاب پردردی را که پیامبر صلی الله علیه وسلم به آنان وعده داده است به چشم سر خود نبینند. مطمئن باشید کسانی که در دیدن عذاب الهی عجله دارند، روزی برای در امان بودن از عذاب، مهلت خواهند خواست.

فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٠٢﴾

پس عذاب به طور ناگهانی بر سر آنان می‌آید، در حالیکه بی‌خبرند. (۲۰۲)

تفسیر :

به مهلت دادن الله متعال نباید مغرور شویم، زیرا مرگ و عذاب الهی به صورت ناگهانی و غافلگیرانه به انسان می‌آید. و مطمئن هستیم که: روزی آمدنی است که وجدان‌های خفته حتماً بیدار خواهد شد.

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ ﴿٢٠٣﴾

پس [در آن موقعیت بسیار سخت] گویند: آیا به ما مهلت داده میشود؟ (۲۰۳)
«مُنْظَرُونَ»: مهلت داده شدگان.

تفسیر :

«هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ»: این جمله میتواند بیانگر قطع امید و اظهار تأسف ایشان باشد، و یا این که بیانگر درخواست بی‌پاسخ آنان بشمار آید. زمانیکه کافران عذاب را ببینند و به طور ناگهانی با عذاب رو به رو میشوند با ابراز افسوس و حسرت بر ایمان از دست رفته و به امید یافتن مهلت و فرصت می‌گویند: آیا میشود عذاب ما را به تأخیر بیندازند تا ایمان بیاوریم و پیامبر را تصدیق کنیم؟ مطمئن هستیم که مهلت دادن هم سودی برای سیه دلان ندارد.

أَفِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿٢٠٤﴾

پس آیا عذاب ما را به شتاب می‌طلبند؟ (۲۰۴)

تفسیر :

«يَسْتَعْجِلُونَ»: درخواست جلو انداختن دارند. درخواست می‌نمایند عذاب پیش از زمان خود فرا رسد. اشاره به این است که کافران بارها تمسخرکنان به پیغمبران می‌گفتند: هر چه زودتر عذابی خدا را که ما را از آن می‌ترسانید به ما برسانید. (مراجعه شود به سوره‌های: اعراف آیات 70 و 77، سوره انفال آیه 32، سوره هود، آیه 32، سوره عنکبوت، آیه 29، سوره احقاف، آیه 22).

أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ﴿٢٠٥﴾

مگر نمی‌دانی که اگر سال‌ها آنها را (مهلت دهیم و از نعمت‌ها) برخوردار سازیم. (۲۰۵)

شأن نزول آیات 205 – 207:

801- ابن ابو حاتم از ابو جهضم روایت کرده است: گویی سرور کائنات متحیر به نظر میرسید. پرسیدند چرا متحیر هستی؟ فرمود: چرا متحیر نباشم؟ دیدم بعد از من دشمنم از امتم میشود. پس «ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿206﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَمْتَنُّونَ ﴿207﴾»، نازل گردید. و پیامبر خوشحال شد.

ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٢٠٦﴾

سپس آن عذابی که به آن تهدید می‌شدند، به سراغشان آید. (۲۰۶)

مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَمْتَنُّونَ ﴿٢٠٧﴾

آنچه از آن برخوردار می‌شدند به کارشان نمی‌آید [و عذاب را از آنان دفع نمی‌کند] (۲۰۷)

تفسیر :

در چنین وضعیتی طول عمر سرزمین‌های آباد و عیش و عشرت و رفاه هیچ به درد شان نمی‌خورد در تخفیف اندوه آنان تأثیری دارد یا عذاب را از آنان دفع می‌کند؟! والله متعال بصورت قطع آنان را در کوتاه مدّت یا دراز مدّت عذاب خواهد کرد؟

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ ﴿٢٠٨﴾

و [مردم] هیچ شهری را نابود نکردیم مگر آنکه بیم دهندگانی برای آنان بود. (۲۰۸)
تفسیر :

قهر الهی، بعد از اتمام حجّت است. تنبیه باید بعد از تذکّر باشد. الله متعال هر شخص و یا هر قومی گمراهی را زمانی به هلاکت می‌رساند، که از قبل به آنان هشدار داده باشد؛ با فرستادن پیامبران علیه السلام و فرود آوردن کتب، به سویی‌شان که آنانرا در صورت کفرورزی از عذابش هشدار دهد. وگرنه عقوبت بدون هشدار ظلم است و ظلم در شأن پروردگار با عظمت اصلاً نیست.

طوری‌که قرآن عظیم الشان بارها، این حقیقت را در آیات مختلفی با زیبایی خاصی بیان فرموده است. از جمله: (در آیه 118 / سوره نحل) می‌فرماید: «وَمَا ظَلَمْنَا هُمْ» (ما به آنان ظلم نکردیم). و یا در (آیه 31 / سوره غافر) می‌فرماید: «مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا» (خداوند اراده‌ی ظلم نمی‌کند). و یا در (آیه 40 / سوره عنکبوت) می‌فرماید: «فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ» (شأن خداوند ظلم کردن نیست). و باز در (آیه 124 / سوره نساء) می‌فرماید: «لَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا» و باز می‌فرماید: «لَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا» کمترین ستمی و ظلمی به آنها نخواهد شد. (سوره مریم/ آیه 60) و همچنان در (آیه 49/ سوره نساء) می‌فرماید: «لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» (خداوند به اندازه نخ درون هسته خرما و کمتر از آن ظلم نمی‌کند). و یا هم در (آیه: 40 / سوره نساء) می‌فرماید: «لَا يُظْلَمُ مِثْقَالَ دَرَّةٍ» (خداوند به اندازه‌ی سنگینی ذره‌ای ستم نمی‌کند).

ذِكْرِي وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٢٠٩﴾

برای اندرز دادن و اتمام حجّت؛ و ما هرگز ستمکار نبوده ایم [که مردمی را بدون فرستادن پیامبر نابود کنیم]. [۲۰۹].

تفسیر :

طوری‌که در آیه فوق الله متعال فرمود که: قهر الهی، بعد از اتمام حجّت است. تنبیه باید بعد از تذکّر باشد. و در این آیه می‌فرماید: یعنی در تعذیب و آزار آنها ما ستمکار نبودیم؛ زیرا ما بر آنان دلیل اقامه کردیم و بهانه‌ی آنها را از بین بردیم و به اصطلاح جایی پای برای بهانه‌شان باقی نماند.

بعد از اینکه الله متعال اعجاز قرآن و صدق محمد صلی الله علیه و سلم را یادآور شد، گمان و وهم کفار را رد کرد که می‌پنداشتند قرآن مانند سایر گفته‌های کاهنان از جانب شیاطین القا شده است و فرمود:

وَمَا نَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ ﴿٢١٠﴾

و این قرآن را شیاطین فرود نیاوردند (بلکه جبرئیل امین، نازل ساخته). (۲۱۰)

تفسیر :

«مَا تَنْزَلَتْ...»: مشرکان ادعا داشتند و میگفتند: این قرآن را جنیان و شیاطین به محمد میرسانند، و او همچون کاهنان الهامات و اطلاعات خود را از ایشان دریافت می دارد. باید گفت که: قرآن از استحکام و مقامی والا و از قداست و حفاظتی خاص برخوردار است، زیرا آورنده آن روح الامین است، و از هرگونه دستبردی محفوظ است. در آیه مبارکه با تمام قاطعیت به رد تهمت های مشرکین که تصور می کردند که: مشرکان القای آیات را کار شیاطین می پنداشتند. پرداخته است. و فرموده است که: شیاطین این قرآن را نازل و القا نکرده اند، بلکه روح الامین آن را آورده است.

وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٢١١﴾

و [نزول قرآن] سزاوار آنان نیست، و قدرت [وحي کردن چنین کتابی را] ندارند. (٢١١)

تفسیر :

وحي، از خبائث شیاطین دور است. قدرت جن و شیاطین محدود است. و آنان را نسزد و نمیتوانند که چنین قرآنی را بیاورند، و اصلاً قدرت آن را هم ندارند.

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْرُؤُونَ ﴿٢١٢﴾

بی تردید آنان از شنیدن [وحي الهی و اخبار ملکوتی] محروم و برکنارند. (٢١٢)

تفسیر :

ورود بیگانگان به مراکز قدسی ممنوع است. زیرا از وقتی که محمد صلی الله علیه وسلم مبعوث شده است آنها از استراق سمع منع شده اند. و به وسیله ی ملائک و شهاب های آسمانی از سمع و گوش فرا دادن آنها جلوگیری بعمل آمده است. پس چگونه می توانند آن را بیاورند؟

ابن کثیر مفسر مشهور جهان اسلام در این مورد در تفسیر خویش مینویسد: الله متعال یادآور شده است که این امر از سه جهت بر آنان منع است: اول، اینکه چنین کاری از آنان نمی خیزد؛ زیرا ذات و خلقت و منش آنها بر فساد و از راه به در بردن بندگان قرار دارد. در صورتی که این قرآن نور و هدایت را دربر دارد. دوم، حتی در صورتی که چنان کاری از آنها بخیزد، باز هم نمی توانند؛ زیرا الله متعال حفظ کتاب و تأیید شریعت خود را به عهده دارد، سوم، حتی اگر آن کار از آنان بیاید و بتوانند آن را انجام دهند، باز هم به آن نمی رسند؛ زیرا شنیدن قرآن از آنها منع شده است؛ چون آسمان از نگهبانان قاطع و سنگ های شهاب پر است و هیچ یک از شیاطین راه شنیدن حتی یک حرف از قرآن را نمی یابند، تا کار مشتبه و درهم نشود. (ابن کثیر ٢/٤٦٠).

خلاصه تفسیر آیات (208 الي 212):

پروردگار با عظمت از انسان، پیمان ازلی- فطری گرفته است که او را پرستش کنند و راه کج نپویند و دري دیگر را جستجو نکنند، حال اگر ملتی از این فرمان بسیار روشن سرپیچی کنند، و دو گانه پرست و بیگانه دوست و گناه کار شد، از راه پیام آوران راستین خود، به آنان هشدار میدهد، اگر به راه راست باز نگشتند، نابودشان خواهد کرد و در آخرت مجازات شان خواهد کرد، وای ظلمي است که خودشان بر خود روا داشته اند و از ساحت پاک آفریدگار دانا دور است. (سوره اسراء آیه 5)، (سوره قصص آیه 59)

مشرکان، پیامبر را ساحر و کاهن می پنداشتند و می گفتند: قرآن به وسیله ی شیاطین برای او آمده است، همان گونه که کاهنان را از خبرهای غیبی آگاه میکنند. خداوند در رد این سخن گزاف و یاهه گویی میفرماید: هرگز شیاطین شایسته ی آن نیستند و نمی توانند قرآن را برای محمد بیاورند، شیاطین از گوش فرادادن به وحی الهی محروم و معزولند و این هم، به سه دلیل غیر ممکن است: (تفسیر ابن کثیر).

الف: قطعاً شیاطین، خواهان کار نیک نیستند و در نهاد و طبیعت آنها جز تباهکاری و گمراهی بندگان خدا نیست، حال آنکه آیات قرآن، امر به معروف و نهی از منکر و نور و رحمت و هدایت است. پس میان شیاطین و این حکم ارزنده منافات و ناهمگونی بس بزرگی مشهود است.

ب: به فرض اگر قرآن در اختیار آنها قرار داده شود تا برای پیامبر بیاورند، توان تحمل و برداشتن آن را ندارند (سوره حشر آیه 21) و متلاشی می شوند.

ج: اگر قرآن به آنان داده شود که به پیامبر برسانند و بتوانند حملش کنند، هرگز نمی تواند آن را به مقصد برسانند، چون هنگام نزول آیات قرآن، آنها در گوشه ای قرار دارند و از استماع آن محرومند و آسمان از نگهبانان توانا و تیرهای کوبنده ی شهاب علیه آنها پر است. (سوره جن آیات متبرکه 8 و 9).

در این صورت شیاطین به هیچ وجه گوش فرادادن حرفی از قرآن را ندارند، تا کارها از هم مشتبه نگردد و قطعاً خدا نگهبان و نگهدار قرآن است. (سوره حجر آیه: 9).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (213 الی 220) پنندهای ربانی توضیح مییابد.

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ ﴿٢١٣﴾

پس با الله یکتا احدی را معبود مخوان و گرنه از اهل عذاب خواهی شد. (۲۱۳)

تفسیر:

«مَا تَنَزَّلَتْ...» مشرکان میگفتند: جنیان و شیاطین قرآن را به محمد میرسانند، و او همچون کاهنان الهامات و اطلاعات خود را از ایشان دریافت می دارد.

ابن عباس (رض) گفته است: به وسیله ی او دیگری را برحذر میدارد و میگوید: تو که نزد من عزیزترین مخلوقی، اگر مرتکب گناه بشوی عذابت میدهم. (زاد المسیر ۱۴۷/۶)

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴿٢١٤﴾

و خویشاوندان نزدیکت را (از عذاب) بترسان. (۲۱۴)

تفسیر:

یکی از اصولی که در مکتب وحی، بطور واضح و آشکارا ملاحظه می شود اینست که: همه ی مردم در برابر قانون الله متعال یکسان و برابراند و نزدیکان پیامبر نیز مورد هشدار قرار میگیرند. در ضمن پیوند خویشاوندی سبب مسئولیت بیشتری میشود. طوری که امر شده است که: در تبلیغ و نهی از منکر، اول از خود باید آغاز کنید، ارشاد و تبلیغ باید با صراحت باشد. روابط فامیلی نباید مانع نهی از منکر باشد. هشدار به نزدیکان، زمینه ی پذیرش حق را در دیگران تقویت می کند. (مردم همیشه می پرسند که آیا: این نصیحت ها را به اقارب خویش بعمل می آورید). و بعضی در بین اقارب از هم اولویت مطرح است. در بین بستگان به خاطر شناخت عمیق و اعتماد، زمینه ی پذیرش حق بیشتر است.

در آیه مبارکه آمده است: ای پیامبر قوم و خویشان نزدیک و نزدیکتر را از عذاب الله

متعال برحذر مدار و از نزدیکترین ها آغاز کن؛ زیرا ایشان نسبت به دیگران به خیر خواهی و دلسوزی ات سزاوارتر اند. و اگر ایمان نیاورند به عذاب خدا گرفتار می شوند. در حدیث شریف آمده است: وقتی آیهی «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و سلم برخاست و گفت: «ای جماعت قریش! خود را از خدا خریداری کنید. من چیزی از عذاب خدا را نمی توانم از شما دفع کنم. ای بنی عبد مناف! من چیزی از عذاب خدا را نمی توانم از شما دفع کنم.»

ای عباس بن عبد المطلب! من چیزی را از شما دفع نمی کنم. ای عمه‌ی پیامبر! چیزی از عذاب خدا را از شما دفع نمی کنم. ای فاطمه، دختر محمد! هر چه می خواهی از من بپرس. من نمی توانم عذاب خدا را از تو دفع کنم». (اخراج از شیخان)
مفسران گفته‌اند: از این رو اول برحذر داشتن نزدیکانش به او امر شده است تا تصور نشود که نسبت به آنها مهر و محبت به کار می برد، پس وقتی که بر خویشتن و خانواده اش سخت بگیرد، سخنش مفیدتر و گفتارش موفق‌تر خواهد بود.

وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢١٥﴾

و در برابر مؤمنانی که از تو پیروی می کنند مهربان و فروتن باش. (۲۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إخْفِضْ جَنَاحَكَ»: بگستران بال خود را. مراد نرمخویی و فروتنی و مهربانی است (ملاحظه شود سوره: حجر / 88).

تفسیر :

یعنی برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند اعم از قوم و قبیله‌ات و غیر آنان بال عنایتت را بر ایشان فروگستر و به ایشان سخن خوش بگو؛ با آنان اظهار محبت کن گرامی‌شان مدار با مهر و ملایمت به دست خواهی آورد. در صورت کل باید گفت: که ملاک برخوردها، ایمان و کفر است، نه فامیل بودن. (بستگان را انذار ده ولی نسبت به مؤمنین تواضع کن). تواضع، تنها با زبان نیست، بلکه فروتنی در عمل نیز لازم است.

شأن نزول آیه 215:

802- ابن جریر از ابن جریج روایت کرده است: وقتی که خدا (این کلام آسمانی: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴿214﴾ «و خاندان خویشاوندت را هشدار ده» (شعراء: 214) را نازل گردانید. پیامبر از خانواده و قوم و خویش خود آغاز کرد. این کار بر دیگر مسلمانان سخت و دشوار آمد. پس خدا آیه «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿215﴾» را نازل کرد.

فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢١٦﴾

پس اگر تو را نافرمانی کردند بگو: من از آنچه انجام می دهید، بیزارم؛ (۲۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَصَوْكَ»: از تو سرپیچی و سرکشی کردند و نافرمانی نمودند. مرجع ضمیر (و) خویشان نزدیک است یا مرجع آن مؤمنین است که اگر در احکام و فروع اسلام از محمد (ص) (پیروی نکنند، از ایشان و معاصی ایشان بیزار می‌جوید. مصطفی خرمدل (تفسیر نور).

تفسیر :

ابو حیان گفته است: از آنجایی که اطاعت و نافرمانی برانذار مترتب است تقسیم بر آن

دو بر اساس انذار مبتنی است. پس معنی آیه چنین می شود: هر کس که ایمان آورد و از تو پیروی کرد، نسبت به او فروتن باش و هر کدام از آنها از تو نافرمانی کرد از او و عملش تبری کن. (البحر ۴۶/۷)

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٢١٧﴾

و بر توانای شکست ناپذیر مهربان توکل کن. (217)

تفسیر :

و در همه امور خویش به حق تعالی تکیه کن و کار خویش را همه به او بسپار؛ که بر دشمنان چیره و از روی رحمت خود تو را بر آنان غالب و پیروز می کند. باید به کسی تکیه کنیم که قدرتمند و دوستدار ما باشد. دوستانش را خوار نمی سازد و بلند و پر فروغ شان می دارد.

الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٢١٨﴾

همان کسی که تو را به هنگامی که (برای عبادت) بر می خیزی می بیند. (۲۱۸)

تفسیر :

«تَقُومُ»: بر می خیزی. هدف از آن قیام برای تهجد، یعنی نماز شب یا سایر نماز های دیگر است.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی وقتی به نماز ایستاده می شوی تو را می بیند. و قابل یاد آوری است که انسان در حال نماز مورد توجه خاص پروردگار با عظمت قرار می گیرد.

وَتَقَلَّبْ فِي السَّاجِدِينَ ﴿٢١٩﴾

و (همچنین می بیند) حرکت (قیام و رکوع و نشست و برخاست) تو را در میان سجده کنندگان. (۲۱۹)

تفسیر :

«تَقَلَّبْ»: انتقال ازحالی به حالی. مراد اوضاع و احوال قیام و رکوع و سجده، و بالاخره حرکات و سکنات نمازگزار است. «السَّاجِدِينَ»: سجده برندگان. مراد مؤمنانی است که به نماز جماعت مشغولند، و در ضمن بنده ساجد، در نزدیکترین حالات خود به پروردگار متعال قرار دارد. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل)

و حرکات رکوع و سجود و قیام تو را در بین نمازگزاران می بیند. (این قول را ابن جریر طبری اختیار کرده است. و عده ای نیز میگویند: مراد تقلب در اصلاب پیامبران است.) یعنی در تنهایی و در بین جمع تو را می بیند.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٢٢٠﴾

یقیناً او شنوای داناست. (۲۲۰)

تفسیر :

باید بر الله با عظمت خود همیشه توکل داشته باشیم زیرا بر علاوه بر داشتن عزت و رحمت، شنوا و آگاه است و حرکات و عبادت های ما را می بیند. یقیناً خدای متعال سخنت را می شنود و از نهان تو با خبر است، هیچ امر پنهانی بر وی نهان نیست بناءً رازها نزد وی آشکار است. امام نسفی میفرماید: «الله متعال دشواری های طاعات را بر پیامبرش صلی الله علیه وسلم

آسان گردانید زیرا به او خبر داد که در معرض رؤیت وی قرار دارد پس کسی که در زیر نگاه و رعایت مولایش قرار داشته باشد، اصلاً سختی را احساس نمی‌کند». خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (221 الی 227) در مورد رد دروغگویی های مشرکان که: محمد کاهن یا شاعر است. بحث می‌نماید.

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ﴿٢٢١﴾

آیا شما را خبر دهم که شیطان ها بر چه کسانی نازل می‌شوند؟ (۲۲۱)

تفسیر :

ای محمد! به کفار مکه بگو: آیا می‌خواهید به شما بگویم که شیاطین بر چه کسی «فرود می‌آیند؟» بدین ترتیب گفته‌ی آنها را رد می‌کند که می‌گفتند: شیاطین قرآن را به محمد صلی الله علیه وسلم القاء می‌کنند.

تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٢٢٢﴾

بر هر دروغگویی گناهکار نازل می‌شوند. (۲۲۲)

تفسیر :

«أَفَّاكٍ»: بسیار دروغگو. افك: ساخته و بر گرداندن چیزی از حقیقت خود.

«أَثِيمٍ»: صیغه مبالغه است بسیار گناهکار و با صفت مشابه است یعنی همیشه گناهکار.

زیرا شیاطین: «بر هر دروغگویی گنهکاری فرود می‌آیند» مراد از آنان در اینجا کاهنانند زیرا قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم شیاطین از آسمان استراق سمع کرده سپس به سوی کاهنان می‌آمدند و آنچه را استراق کرده بودند، بر آنان القاء می‌کردند. ابن‌کثیر در شأن نزول این آیات متبرکه می‌نویسد: این آیات ناظر بر پندار مشرکانی است که گمان می‌کردند آنچه که رسول الله صلی الله علیه وسلم به همراه آورده‌اند، حق نیست و او آنها را از نزد خود برباخته است، یا شیاطین آن را بر وی القاء کرده‌اند لذا خدای سبحان پیامبر خویش را از این افترای‌شان تنزیه و تبرئه کرد.

يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ ﴿٢٢٣﴾

گوش می‌دهند (به سخن فرشتگان) و بیشترشان دروغ‌گو اند. (۲۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُلْقُونَ السَّمْعَ»: گوش فرا می‌دهند. شنیده های خود را به دیگران القاء می‌کنند و

میرسانند. «وَ أَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ»: بیشترشان دروغ‌گویند. مراد این است که کاهنان و غیبگویان مطلقاً دروغ گویند، ولی سخنان دروغ خود را در لابلاي سخنان و واژه های صحیح پنهان و بیان می‌دارند. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل).

تفسیر :

علامه و نشانه انسان گناهکار آنست که گوش های خود را در اختیار هر سخنی قرار می‌دهد:

طوری که یاد آور شدیم خصوصیت شیطان همین است که بطور دزدانه به صحبت ها گوش فرا می‌دهد و همین که یک کلمه را از ملاً اعلی می‌شنوند همان یک کلمه را به کاهنان و فال بینان و عرفان که غالب شان کذاب اند خیر میرسانند. آنها هم بر آن یک کلمه صد دروغ افزوده و تحویل فریب خوردگان می‌دهند!

در حدیث آمده است: «آن کلمه‌ی حق که جن آن را می‌رباید سپس مانند قدقد مرغ آن را

در گوش دوستش میخواند، صد کلمه‌ی دروغ با آن مخلوط می‌گردد». (روایت از بخاری).

مفسر زمخشری در رابطه با معنی «يَلْقُونَ السَّمْعَ» گفته است: شیاطین قبل از این که به وسیله‌ی رجم و نفرین از دید نهان شوند به عالم بالا گوش فرا می‌دادند و از بعضی از کلمات غیب اطلاع پیدا می‌کردند. سپس آن را به دوستان کاهن و مدعیان نبوت تلقین می‌کردند. و اکثر آنها در تلقین خود دروغگو بودند؛ زیرا چیزی را در گوش آنها می‌خواندند که نشنیده بودند. (تفسیر کشاف ۲/۲۶۹).

در حدیث شریف به روایت بخاری از عروه بن زبیر از عائشه (رض) آمده است که فرمود: گروهی از رسول الله صلی الله علیه وسلم راجع به کاهنان سؤال کردند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آنها چیزی نیستند». یعنی کارشان هیچ قدر و بها و اهمیتی ندارد. گفتند: یا رسول الله! آخر آنان از کاری که در آینده روی می‌دهد، خبر می‌دهند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «این چیزی که از آن خبر می‌دهند، کلمه حقی است که جنی آن را از ملا اعلی می‌رباید و آن را چون کتکت ماکیان در گوش دوست انسی خویش می‌افکند، سپس آنها با آن راست، بیشتر از صد دروغ را می‌افزایند».

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ﴿٢٢٤﴾

(پیامبر شاعر نیست) شعرا کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی میکنند! (۲۲۴)

تفسیر :

مفسر تفسیر نور دکتر مصطفی خرمدل مینویسد: «الشُّعْرَاءُ...»: کافران میگفتند قرآن شعر است و محمد صلی الله علیه وسلم از جمله شاعران میباشد. خدا میفرماید اغلب شعراء سخنان شان مبتنی بر باطل و دروغ است و به دنبال خیال روان می‌گردند. ولی محمد از الله متعال سخنان خود را دریافت می‌دارد و کلامش احکام و حکمت و دستور زندگی است.

مفسر تفسیر صفة التفاسیر: محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: یعنی و [پیامبر، شاعر و خیال پرداز نیست، چون] شاعران [خیال پرداز] را [که حقایق را هجو میکنند، و با مطالب بی اساس به واقعیات میتازند] گمراهان، پیروی می‌کنند. «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» شعراء را اشخاص گمراه پیروی می‌کنند نه اهل خرد و بصیرت و هدایت. (صفة التفاسیر: محمد علی صابونی).

شعر در اصل به معنی دانستن و توجه خاص است و در اصطلاح به کلام موزون و قافیه دار اطلاق میشود که در آن دقت و ذوق به کار رفته، شاعر گوینده این کلام است. و چون شعر در اکثر توأم با خیال باقی است و تخیلاتی است که اغلب مصداق خارجی ندارد لذا شعر را خیال باقی و شاعر را خیال باف گفته‌اند، اهل مکه که رسول الله صلی الله علیه وسلم را شاعر میگفتند، هدف شان همان خیالباف بود.

«الْغَاوُونَ»: گمراهان انس و جن اند. غی: ضلالت و گمراهی و منحرف رفتن.

مفسر تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر آیه مبارکه «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» می‌نویسد: و شاعران نیز غالباً اشعار خود را بر بنیاد باطل و دروغ، مبالغه، گزافه و تخیلات دور از حقیقت و واقعیت تنظیم می‌کنند و هر گمراه کج روی از همانندان شان از ایشان پیروی می‌نماید.

در حدیث شریف به روایت ابو سعید (رض) آمده است که فرمود: در اثنايي که ما با رسول الله صلي الله عليه وسلم در وادي (عرج) راه مي پيموديم، بناگاه شاعري جلو آمد و به شعر خواندن مشغول شد، رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «جلوي اين شيطان را بگيريد، به راستي اگر درون يکي از شما از چرک و زرداب پر شود، برايش بهتر از آن است که از شعر پر شود». امام شافعي(رح) اين حدیث را بر شعر فحش آمیز (هجو و هزل) حمل کرده است.

شأن نزول آیات 224 - 226:

803- ابن جرير و ابن ابوحاتم از طريق عوفي از ابن عباس(رض) روایت کرده اند: در زمان رسول الله صلي الله عليه وسلم دو نفر يکي از انصار و ديگري از دسته مقابل يکديگر را هجو مي کردند و هر کدام از قوم خود پيرواني از احمق ها و گمراهان نيز داشتند. در اين خصوص الله متعال «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ الي (226)» را نازل کرد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿٢٢٥﴾

آيا نديدي که آنان در هر واديي حيران و سرگردانند؟ (٢٢٥)

تشریح لغات واصطلاحات :

«يَهِيمُونَ»: هيم و هيام آنست که انسان در اثر عشق بيخودانه راه برود، «هام يهيم: خرج علی وجهه لا يدری اين يتوجه» پس «يهيمون» يعنی بيخودانه راه می روند. و هر چيز به نظر آمد می گویند.

تفسیر :

مفسر تفسیر صفة التفاسير: محمد علي صابوني در تفسیر اين آیه مبارکه مینويسد: مگر نمی بینی ای انسان شنوا و خردمند! که شعرا در مدح و ثناگویی و ذم، به هر راهی می روند و به هر دری می زنند، از چیزی تمجید می کنند که قبلاً از آن ذم و بدگویی کرده بودند. و بعد از اين که شخص را تحقیر کرده اند، او را تمجید و تعظيم می کنند. مفسر عبدالرؤف مخلص هروي در تفسیر انوار القرآن مي نويسد: «آيا نديده اي که آنان» يعنی شعرا «در هر واديي سرگردانند» يعنی: در هر فني از فنون لغو و دروغ فرو مي روند و در هر شاخه و واديي از وادي هاي تهمت و گزافه سخن مي گویند، گاهي با هجو پرده آبروها را میدرنند و گاهي رهرو راه بوالهوسي و لودگی و دلک مآبي هستند چنان که در اشعارشان، مدح و ستایش شراب و زنا و لواط و مانند اين از مفاسد و ردایل را بسيار مي شنويم در حالیکه محمد ص نه در اخلاق، نه در رفتار و نه در سخنانش شاعر نيست پس اي مشرکان! چگونه قرآن را شعر و محمد صلي الله عليه وسلم را شاعر مي ناميد؟ مفسر مشهور جهان اسلام امام طبری میفرماید: اين مثلی است که الله متعال در مورد طريق فتنه جویی آنان آورده است؛ چرا که جمعی را به ناروا مدح و ستایش می کنند و جمعی ديگر را مورد هجو و ذم قرار مي دهند. (تفسیر طبری ١٩/٧٨).

در تفسیر امام بیضاوی آمده است: چون اشعار جاهلیت بیشتر پيرامون خيالات، توصيف زنان زيبا، معاشقه و افتخارات بيهوده يا بدگویی و تعرض به ناموس ديگران بوده اين آیات نازل شده است. «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» تفاوت میان حکيم وشاعر آن است که حکيم ابتدا معانی را در نظر می گیرد وبعد الفاظ را به کار می برد، ولی شاعر ابتدا قالب و الفاظ را در نظر می گیرد، سپس معانی را بيان می کند. «لغت نامه دهخدا» جذب مردم مهم نيست، مهم اين است که چه اشخاصي و به چه هدفی جذب شوند. «يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ»

باید یاد آور شد که دین مقدس اسلام با هنر مخالف نیست، ولی با شعر بی هدف مخالف است. «فِي كُلِّ وَاِدٍ يَهِيْمُوْنَ» همچنان باید گفت که: اگر شعر همراه با ایمان و تقوا نباشد، خیالات و احساسات شخصی شاعر و تمایلات مردم، هر روز شاعر را به يك وادی میکشاند. «فِي كُلِّ وَاِدٍ يَهِيْمُوْنَ»، آنچه مورد انتقاد است، گمراه کردن مردم و سرگرم نمودن آنان به امور مختلف است.

«يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ- فِي كُلِّ وَاِدٍ يَهِيْمُوْنَ» خواه در زمینه‌ی شعر باشد یا قصه، یا فیلم یا عکس یا تئاتر یا طنز و یا سخنرانی، لکن شعر به خاطر زیبایی و ویژگی‌های خاصش نافذتر است.

آفت‌های شعر چند چیز است: پیروی ناهلان، «يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ»، بی‌هدفی «فِي كُلِّ وَاِدٍ يَهِيْمُوْنَ» و بی‌عملی. «يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ» مفسر تفسیر في ظلال القرآن سید قطب می‌نویسد: «أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَاِدٍ يَهِيْمُوْنَ» مگر نمی‌بینی که آنان به هر راهی بی‌هدف پا می‌گذارند (و غرق تخیلات و تشبیهات شاعرانه خویش بوده و در بند منطق و استدلال نمی‌باشند؟) و این که ایشان چیزهایی می‌گویند که خودشان انجام نمیدهند و بدانها عمل نمی‌کنند.

شعراء از مزاج و از خواست دل پیروی می‌کنند، بدین خاطر گمراهان و سرگشتگان و شیفتگان خواستهای دل از ایشان پیروی می‌نمایند، آن کسانی نه برنامه‌ای دارند و نه هدفی.

شعراء به هر راهی از راه‌های احساس و تصور و گفتار پای می‌گذارند، برابر انفعالی که در لحظه‌ای از لحظات بر اثر فشار مؤثری از مؤثرها بر آنان چیره می‌شود و غلبه پیدا می‌کند.

شعراء چیزهایی می‌گویند که خودشان بدانها عمل نمی‌کنند. زیرا آنان در جهانهای زندگی می‌کنند که آفریده و پرورده خیال بافی‌ها و احساس‌های خودشان است، و آن جهان‌ها را بر واقعیت زندگی ترجیح می‌دهند، واقعیتی که از آن خوششان نمی‌آید! بدین جهت چیزهای زیادی را می‌گویند و بدانها عمل نمی‌کنند، چون با آنها در آن جهانهای انگاره‌ای زیسته‌اند، و آن جهانها نه واقعیتهای و نه حقیقتی در دنیای دیدنی مردمان دارد! سرشت اسلام - اسلامی که برنامه کامل زندگی است و آماده اجراء در واقعیت حیات است، و حرکت سترگی در دلها و درونهای نهان و پنهان، و در اوضاع و احوال آشکار و پیدا است - با سرشت شعراء بدان گونه که انسانها آن را شناخته‌اند، اغلب سر

سازگاری ندارد. زیرا شاعر خوابهای شیرینی را در ذهن خود ترتیب میدهد و بدانها بسنده میکند. ولی اسلام میخواهد خواب‌های شیرین را پیاده کند و تحقق بخشد و در راه پیاده کردن و تحقق بخشیدن آنها به کار و تلاش می‌ایستد، و احساسات و عواطف را جملگی تغییر می‌دهد، تا در جهان واقع، آن نمونه‌ی والا را تحقق بخشند و پیاده کنند.

اسلام از مردمان می‌خواهد با حقائق واقعیت رویاروی شوند، و از آن حقائق نگریزند و به جهان خیالبافیهای سرگردان کننده پناه نبرند. اگر حقائق واقعیت مورد پسند ایشان نبود و با مذاق ایشان نساخت، و با برنامه‌ای که اسلام آنانرا بدان و ادار میکند سرسازگاری نداشت، اسلام ایشان را به تغییر آن حقائق، و پیاده کردن برنامه‌ای تشویق و ترغیب می‌کند که می‌خواهد و اراده می‌نماید.

بدین خاطر دیگر اثری از خوابها و رویاهای شیرین خیال انگیزی نیست که بال و پر گیرند

و نیروی انسانها را هرز می‌برند و هدر می‌دهند. چه اسلام نیروی انسانها را در راه پیاده کردن خوابها و رویاهای والا، برابر برنامه بزرگ و سترگی که دارد، به کار می‌گیرد. باوجود همه این چیزها، اسلام با شعر و هنر به خاطر شعر و هنر بودن نمی‌رزد و سر ستیز ندارد، همان گونه که از ظاهر و اثرها درک و فهم میشود. بلکه با برنامه‌ای می‌رزد و بر ستیز دارد که شعر و هنر بر آن بوده است و بر آن رفته است. یعنی برنامه هواها و انفعالهائی که هیچ گونه قانون و ضابطه‌ای برای خود ندارد، و برنامه خوابها و رویاهای خیال بافانه سرگردان کننده‌ای که صاحبان خود را از پیاده نمودن و تحقق بخشیدن آنها باز می‌دارد. ولی زمانی که روح بر برنامه اسلامی مستقر شود، و با تأثیرها و انگیزه‌های اسلامی در قالب شعر و هنر پخته و رسیده شود، و در همان وقت برای پیاده کردن و تحقق بخشیدن این احساسها و عاطفه‌های والا و گرانبها در دنیای واقعیت به کار و تلاش پردازد، و روح تنها به آفرینش جهانهای خیالی بسنده نکند و در آن نزید، و به ترک واقعیت زندگی نگوید تا زندگی به صورت زشت و پلید و آلوده و عقب مانده خود بماند و مردمان را در گنداب خود مستغرق گردند...

زمانی که روح برنامه ثابتی داشته باشد و به سوی هدف اسلامی رهسپار شود... زمانی که روح به دنیا بنگرد و آن را از دیدگاه اسلام ببیند، و در پرتو اسلام به زندگی بنگرد، و آنگاه از اینها به صورت شعر و هنر تعبیر کند... زمانی که روح این چنین باشد و بشود، اسلام شعر را دشمن نمی‌دارد، و با هنر نمی‌جنگد و سر مبارزه ندارد، چنان که از ظاهر و اثرگان برمی‌آید. قرآن دلها و خردها را متوجه زیباییهای این جهان کرده است، و دلها و خردها را به پژوهش و نگرش زوایا و خفایای درون نفس بشری ترغیب و تشویق نموده است. هم این و هم آن، ماده شعر و خمیر مایه هنر است. در توفقهائی که هرگز شعر در شفافیت و توجه خود گذرش بدان زیباییها و بدان دلربائیها نیفتاده است و لحظه‌هائی در کنار آنها نیارمیده است.

وَأَنَّهُمْ يَفْعَلُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿٢٢٦﴾

و آنها کسانی‌اند که چیزهایی می‌گویند که خود انجام نمی‌دهند. (۲۲۶)

تفسیر :

همچنان این گروه از شعر اکسانی‌اند که چیزهایی می‌گویند که خود انجام نمی‌دهند. از این روی به اعمالی خودستایند که عمل نکرده‌اند و به اوصافی فخر ورزند که در آنان وجود ندارد. آنان گزیدگان را به باد ناسزا گرفته و بدکاران را مدح و ثنا می‌خوانند. در حالیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم به گواهی همگان فقط چیزی را می‌گوید که آن را انجام میدهد و هیچ گزافه‌ای در کار وی نیست.

ابو حیان گفته است: خدا درباره‌ی شعرا چیزی را بیان کرده است که با حال و وضع نبوت مخالف است؛ زیرا همان طور که گفته شد پیروی گمراهان از آنان، و به کار گرفتن فنون کلام در راه مدح و ذم، و نسبت دادن چیز غیر واقعی به خود، همه‌ی اینها با وضع نبوت مخالفت دارد؛ زیرا نبوت طریقی است که فقط اهل رشد و اندیشه از آن پیروی می‌کنند. (البحر ۴۹/۷).

ابن عباس (رض) می‌گوید: «شعرا در اکثر سخنان شان دروغ گویند، یعنی می‌گویند: چنین و چنان کردیم در حالیکه نکرده‌اند. گاهی اشعارشان مملو از مرواریدهای کرم و خیر و جود و سخا و احسان است با آن‌که خود دورترین مردم از این ارزش‌ها و معانی میباشند

و گاهی به خود ادعاهای کاملاً دروغین نسبت میدهند، ادعاهایی که متضمن اتهام بستن به زنان و دختران پاکدامن است و اینکه آنها با آن زنان و دختران چه و چه کرده‌اند درحالی‌که این اشعارشان دروغ و افترای محض است. خلاصه؛ شاعران سرگردان در وادی‌های خیال و کذب و بهتان و فروافتاده در باتلاق تغزل و تشبیب و چرند، دورترین مردم از حقایق اند.» (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

**إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا
وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴿٢٢٧﴾**

مگر آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک انجام داده‌اند و الله را بسیار یاد کرده‌اند و پس از آنکه مورد ظلم قرار گرفته‌اند، انتقام گرفته‌اند. و زود است که ظالمان بدانند که به کدام بازگشتگاه باز می‌گردند. (۲۲۷).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«**انْتَصَرُوا**»: کمک کردند و یاری دادند. مراد دفاع از اسلام و مؤمنان و جواب به هجاء

باطل کافران با هجاء حق است. «**مُنْقَلَبٍ**»: مرجع، بازگشت (سوره کهف / 36)

«**يَنْقَلِبُونَ**»: بر می‌گردند. بازگشت میکنند (شعراء / 50).

تفسیر :

پس خدای متعال استثناء آورده و می‌فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی جز آنان که در ایمان صادق و در عمل مخلص میباشند. «وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا» و شعر آنان را از یاد خدا باز نداشته و شعر عادت و روش آنها نشده است. «وَوَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا» و در دفاع از حق و یاری نمودن اسلام به ذم مشرکین می پردازند. «وَوَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا» تهدیدی است کلی برای هر ستمگر که قلب از خوف و ترس آن شکافته می‌گردد یعنی ستمکاران مخالف دعوت خدا و شاعرانی که گمراهان از آنان پیروی میکنند خواهند دانست، «أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» چه سرنوشت و سرانجامی خواهند داشت؟ سرانجامشان کیفر شدید و عذاب دوزخ است و بدترین عاقبت و سرنوشت همان است.

البته باید یاد آور شد که: الله متعال از آن شاعران مورد نکوهش و زیر رگبار سرزنش، شعرای دعوت و رسالت - از اهل ایمان و عمل صالح و جهاد در راه الله متعال و دفاع از حریم دین الله تعالی را استثناء می‌کند؛ همانان که سخن به حکمت گفته، اندرز نیکو بر زبان دارند، بر فضیلت‌ها انگیخته، از رذیلت‌ها منع می‌کنند. طوری‌که در روایت ابی بن کعب آمده است که: «ان من الشعر حکمة» یعنی بعضی از شعرها حکمت می‌باشند. (کما فی الفتح الباری).

حافظ ابن حجر فرموده است: مراد از حکمت سخن راست است که مطابق واقع باشد، این بطل فرموده است: شعری که در آن وحدانیت الله ذکر و الفتن با اسلام بیان گردد آن شعر که آرایه‌های اخلاق را با کلمات زیبا مزین ساخته و بیان میدارد، به ارزش‌های نیک و والا و معانی بلند و روح افزا فرا میخوانند، همانانند که خدا را بسیار یاد می‌کنند، کتابش را می‌خوانند و دانش سودمند می‌اندوزند. و کسانی که با کفر و گناه، ستیز علیه دین، ستم بر مردم، تجاوز به آبروها و نوامیس و اتهام زدن به بهتان و ناروا بر خویشتن ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست که به چه بازگشتگاه پر از ذلت، هلاکت و زیانباری بر

خواهند گشت؛ آنگاه که آنچه در قبرهاست زیر و زبر شود، آنچه در سینه‌هاست بیرون ریختانده شود و پرده‌ها نزد آن ذاتی که به راز سینه‌ها داناست کنار زده شود. پس از الله متعال می‌طلبیم که ما را به رحمتش در پوشانده و بر ما از جام عافیت خویش بریزاند و پرده عفاف و عنایت خویش را بر سر ما بپوشاند. آمین یا رب العالمین.

شیخ سید قطب در تفسیر این آیه مبارکه می‌فرماید: **(إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا).**

مگر شاعرانی که مؤمن هستند و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند و بسیار الله را یاد مینمایند (و اشعارشان مردم را به یاد الله می‌اندازد) و هنگامی که مورد ستم قرار می‌گیرند (با این ذوق خویش خود را و سائر مؤمنان را) یاری میدهند.

اینان در دائره آن وصف عام قرار نمی‌گیرند. همچون کسانی، ایمان آورده‌اند و دل‌های شان از عقیده لبریز و مالا مال شده است، و زندگانی‌شان بر برنامه اسلامی ثابت و استوار گردیده است. و کارهای شایسته و بایسته کرده‌اند و نیروها و توان‌هایشان به خط سیر کارهای خوب و زیبا افتاده است و جهت پیدا کرده است، و به تصورها و رویاها بسنده ننموده‌اند، و هنگامی که مورد ستم قرار گرفته‌اند خود را و مؤمنان را یاری داده‌اند و به مبارزه سرپا شوری پرداخته‌اند و تمام تاب و توان خویش را به کار برده‌اند تا حق را یاری دهند، حقی که بدان گردن نهاده‌اند.

از جمله این شعراء کسانی بوده‌اند که از عقیده و از صاحب عقیده در گریو دار پیکار با شرک و مشرکین در خود روزگار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفاع کرده‌اند و به مبارزه پرداخته‌اند. از قبیل: حسان پسر ثابت، کعب پسر مالک، عبدالله پسر رواحه - رضي الله عنهم - که از شعراء انصار بودند. کسان دیگری هم بودند، مثل عبدالله پسر زبیری، و ابوسفیان پسر حارث پسر عبدالمطلب که در زمان جاهلیت خود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را هجو می‌کردند. ولی زمانی که اسلام را پذیرفتند، اسلام را به گونه زیبایی به راه بردند، و پیغمبر خدا را مدح کردند و از اسلام دفاع نمودند. در حدیث صحیح آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حسان فرمود: **(اهجهم - أو قال هاجهم - وجبریل معک).**

هجویشان کن - یا فرمود: به هجویشان جواب بده جبرئیل با تو است.

عبدالرحمن پسر کعب از پدرش روایت کرده است که او به پیغمبر صلی الله علیه و سلم عرض کرد: خداوند بزرگوار درباره شعراء نازل فرموده است آنچه را که نازل فرموده است. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **«إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَجَاهِدُ بِسَيْفِهِ وَلِسَانِهِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَكُنْ مَا تَرْمُونَهُمْ بِهِ نَضْحَ النَّبْلِ»**. مؤمن با شمشیرش و با زبانش جهاد می‌کند. سوگند به خدائی که جان من در دست قدرت او است، انکار واژه‌هایی که با آنها مشرکان را هجو می‌کنید، تیرهایی است که به سوی دشمنان پرتاب می‌کنید. (امام احمد آن را روایت کرده است).

گونه‌هایی که شعر اسلامی و فن اسلامی در قالب آنها تحقق می‌پذیرد و پیاده می‌گردد فراوان است، گذشته از این شکلی که طبق مقتضیات خود به وجود آمده است. شعر یا هنر را این بس که از جهان بینی اسلامی درباره زندگی در زاویه‌ای از زوایای آن باشد، تا شعر یا هنری باشد که اسلام آن را می‌پسندد.

لازم نیست که شعر یا هنر برای دفاع یا تشویق و ترغیب باشد، یا برای دعوت مستقیم به

اسلام، یا تمجید و تعریف اسلام، یا مدح و ثنای روزهای پیروزی و روزهای خوب اسلام، و یا تعریف و تمجید مردان و زنان مسلمان باشد، تا در راستای این موضوعات شعر یا هنر اسلامی شود. نگاهی به گذشت شب و دمیدن بامدادان وقتی که آمیزه احساس مسلمانان می‌گردد که این صحنه‌ها را در آئینه ذهن خود به خدا مرتبط می‌سازد، شعر اسلامی صرف می‌شود.

لحظه‌ای که دل پرتو انداز می‌شود و نور الهی بدان می‌تابد، و لحظه‌ای که دل با خدا ارتباط پیدا می‌کند، یا دل با این جهانی که یزدان آن را از نیستی به هستی آورده است و آن را آراسته و پیراسته کرده است تماس می‌گیرد، کافی است که شعر یا هنری را بیافریند که مورد پسند اسلام باشد. دو راهه جدائی شعر و هنر اسلامی از شعر و هنر غیر اسلامی این است که اسلام جهان بینی ویژه‌ای برای زندگی، و برای ارتباطها و پیوندهای زندگی دارد. هر شعر یا هنری که از این جهان بینی خیزد، شعر یا هنری است، که اسلام آن را می‌پسندد.

شان نزول آیه 227:

محمد بن اسحاق در بیان سبب نزول می‌فرماید: چون آیه «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» [الشعراء: 224] نازل شد، حسان بن ثابت، عبدالله بن رواحه و کعب بن مالک رضی الله عنهما گریه‌کنان نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: وقتی الله متعال این آیه را نازل کرد، می‌دانست که ما نیز شاعر هستیم پس وای به حال ما! در این جا بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم تلاوت کردند: «إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» [الشعراء: 227] آن‌گاه فرمودند: «این مؤمنان شایسته‌کار [مورد نظر آیه] شما هستید». سپس تلاوت کردند: «وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا» [الشعراء: 227]. «و خدا را بسیار یاد کرده‌اند». فرمودند: «اینان نیز شما هستید». سپس تلاوت کردند: «وَأَنْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا» آن‌گاه فرمودند: «اینان نیز شما هستید». یعنی شما و امثال شما هستید که در این آیه مورد استثناء قرار گرفته‌اید.

خوانندگان گرامی!

در حدیث شریف آمده است: «الشعر بمنزله الكلام، حسنه كحسن الكلام، وقبيحه كقبيح الكلام». «شعر به منزله سخن است پس شعر خوب مانند سخن خوب است و شعر قبیح مانند سخن زشت و قبیح».

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به حسان (رض) گفتند: «دشمنان اسلام را هجو کن و جبرئیل با توست».

در حدیث شریف دیگری آمده است: «مؤمن با شمشیر و زبان خود - هر دو - جهاد می‌کند و سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست گویی آنچه شما از شعر به‌سوی مشرکان می‌زنید، مانند باران تیر است».

از عمر بن الشرید از پدرش روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم صد شعر از اشعار امیه بن ابی‌الصلت را که من می‌خواندم، گوش داد.

- امام طبری در خصوص کبار صحابه و تابعین فرموده است: که شعر می‌گفتند، و می‌شنیدند و به گوش دیگران می‌خواندند.

- امام بخاری فرموده است که: حضرت عایشه شعر می‌گفت.

- ابو یعلی از عبد الله بن عمر مرفوعاً روایت کرده است که شعر کلامی است که مضمون آن مفید و خوب باشد پس آن خوب است، و اگر مضمون آن بد یا گناه باشد آن بد است. (فتح الباری)

- ابو عمر پسر عبدالبر (رحمه الله) می فرماید: هیچ کس از اهل دانش و خرد و بزرگان صحابه و اهل فضل و پیشوایان، شعر پاک را ناپسند ندانسته اند، حتی برخی شعر سروده و یا به آن مثال آورده و یا از آن گوش فراداده اند، مگر این که در هجو و بدگویی مؤمنان و آزار این و آن سروده شود، که در این صورت گوش فرادادن و خواندنش حرام است.

- پیامبر صلی الله علیه وسلم شعر حسان بن ثابت را می شنید و تحسین میکرد. امام شافعی (رح) در عصر عباسی، بسیاری پیامهای انقلابی و نکات بزرگی اخلاقی و عقیدتی و عرفانی را در قالب شعر به مخاطبان خود می رسانید. و پیروانش اشعار ایشان را تحت عنوان «دیوان امام شافعی» جمع آوری و تدوین کرده اند.

- در تفسیر قرطبی آمده است که یکی از فقهای عشره مدینه منوره که در علم و فضل مشهور بودند به عبید الله بن عتبّه بن مسعود شاعری مشور و قادر الکلام بود، و اشعار قاضی زبیر بن به کار در کتاب مستقلی جمع شده است، نیز قرطبی نوشته است که ابو عمرو فرموده است: هیچ یکی از اهل علم و عقل نمی تواند اشعار مشتمل بر مضامین خوب را بد بداند؛ زیرا هیچ یک از صحابه که مقتدای دینی اند، چنین نبوده که شعر نگفته باشد یا اشعار دیگران را نخوانده و نشینده و پسند نکرده باشد.

در مجموع باید گفت آنچه از روایاتی که در آنها مذمت شعر و شاعری آمده است، این است آن قدر در شعر مصروف و فرو رفته باشد که از ذکر الله و عبادت و قرآن غافل گردد، امام بخاری آن را در بابی مستقل ذکر نموده از حضرت ابی هریره این روایت را نقل کرده است: «لَأَنْ يَمْتَلِي جَوْفُ رَجُلٍ قَيْحًا يَرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَمْتَلِي شِعْرًا». (متفق علیه مأخذ مشکوٰۃ ص ۴۰۹).

یعنی: کسی شکم خود را از ریم پر کند بهتر است از این که شکمش از اشعار پر باشد. امام بخاری گفته است: معنی آن نزد من این است که شعر بر ذکر الله و علم و قرآن غالب آید. و اگر شعر مغلوب است، پس مذموم نیست. هم چنین آن اشعاری که بر مضامین فاحشه یا طعنه و تشنیع مردم یا خلاف شرع مشتمل باشند آنها به اجماع امت حرام و ناجایز اند، و این مختص به شعر بلکه هر کلام نثر چنین باشد آن هم مشمول این حکم است. (تفسیر قرطبی)

حضرت عمر بن خطاب والی خود عدی بن نضله را از این جهت معزول نمود که اشعار فاحشه می گفت، و حضرت عمر بن عبد العزیز به علت این جرم به تبعید کردن عمرو بن ربیع و ابوالاحوص دستور داد، که عمرو بن ربیع توبه کرد و توبه اش پذیرفته شد. (تفسیر قرطبی)

ابن ابی جمره فرموده است: که بسیار قیافه بازی و هر علم و فن که سبب اعراض و انحراف از یاد الله شده دلها را سخت کند و در عقاید شکوک و شبهات پدید آورده امراض روحانی ایجاد نماید، آن هم مشمول حکم اشعار مذموم است.

بصورت کل باید گفت که: حکم شرعی در مورد شعر و شاعری همین است که: اگر شعر مشتمل بر دروغ یا شرک یا لهو یا فساد و یا تشویق به شرارت باشد، ممنوع و

ناجایز است، و اگر مشتمل بر دعوت به خیر و حکمت های شرعی و یاری کردن حق و امثال آن باشد جایز است. خلاصه این که حکم شعر، حکم مفهوم و مضمون آن است، اما استفاده از دف در مراسم عروسی برای زنان جایز است.

شعر و شاعر در قرآن کریم:

مبحث شعر و شاعری در قرآن عظیم الشان بصورت عموم در شش آیات مورد بحث قرار گرفته است، که در برخی از این آیات که از زبان کفار نقل شده است، پیامبر صلی الله علیه وسلم را متهم به شاعری نموده است. بطور مثال در (آیه 5 / سوره انبیاء) آمده است: «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ» ((کفار) گفتند: (آنچه محمد آورده، وحی نیست) بلکه خواب های آشفته است، بلکه آنها را به دروغ به الله نسبت داده، بلکه او يك شاعر است، پس (اگر راست میگوید) باید همان گونه که (پیامبران) پیشین (با معجزه) فرستاده شده بودند، او برای ما معجزه ای بیاورد. و یا اینکه در (آیه 36 / صافات) میفرماید: «وَيَقُولُونَ أَإِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ» «36» «بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَقَ الْمُرْسَلِينَ» (و می گفتند: آیا ما به خاطر شاعری دیوانه خدایانمان را رها کنیم؟ (هرگز چنین نیست) بلکه او حق آورده و انبیا (پیشین) را تصدیق نموده است.)

و در آیه (30 سوره طور) میفرماید: «أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ» (30) (بلکه میگویند: او شاعری است که ما انتظار فرا رسیدن مرگ ناخوش او را داریم.) و در دیگر به طور صریح، و صریحاً موضع قرآن را در باره شعر و شاعری بیان میدارد. در آیه 69 سوره یس میفرماید: «وَمَا عَلَّمَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ» (69) (و ما به او (پیامبر) شعر نیاموختیم و سزاوار او نیز نیست، آن (چه به او آموختیم) جز مایه‌ی ذکر و قرآن روشن نیست.) و در آیه 70 سوره یس میفرماید: «لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ» (70) (این قرآن برای آن است که) تا هر کس زنده (دل) است، هشدارش دهد و (حجت را بر کافران تمام کند) و گفتار الله در باره آنان محقق گردد.) در آیه فوق ابتدا، شاعر بودن حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را و تهمت مشرکان را به آن حضرت که شاعر است مردود می داند، جهت اصلی این تهمت آن بود که جلوی جاذبه و نفوذ قرآن را بگیرند. در جمله ی بعدی میگوید: شعر شایسته آن حضرت صلی الله علیه وسلم نیست چرا؟ به خاطر این که خط «وحي» از خط «شعر» کاملاً جدا است. زیرا

اولاً: سرچشمه شعر به طور معمول تخیل و پندار است، در حالی که وحی از مبدأ هستی سرچشمه می گیرد و بر محور واقعیت ها می گردد
ثانیاً: شعر از عواطف متغیر انسانی می جوشد و قرآن کریم بیانگر حقایق ثابت آسمانی می باشد.

ثالثاً: لطف شعر در بسیاری از موارد در اغراق گوئی ها و مبالغه های آن است در حالیکه در وحی جز صداقت چیزی نیست.

رابعاً: شعر مجموعه ای از شوق هایی است که از زمین به آسمان پرواز میکند، اما «وحي» مجموعه ی حقایق است که از آسمان به زمین نازل میگردد، و این در حظ متفاوت است.

از آیهی فوق، استفاده میشود که شعر و شاعری لایق شأن یک شخصیت والایی چون پیامبر اعظم محمد صلی الله علیه وسلم نیست.

شعر مردود، و شعر مقبول:

مبحث شعر های مردود و شعر مقبول در آیات (از 224 الی 227 سوره شعراء) با زیبایی خاصی در فوق تذکر یافت.

در آیات متذکره، به خوبی اوصاف شعر و شاعر مقبول و شعر و شاعر غیر مقبول و مردود، به بیان گرفته شد. که در ذیل توجه شما را به نتیجه گیری آن جلب می دارم:

اوصاف شعرو شاعران مردود:

اولاً: شعر و شاعران مردود؛ بیشتر، طالب عیش و نوشند، و خود و شعرشان در صدق بیان زلف و خال یارهای مجازی میباشند (چنان که اشعار دوران جاهلیت از این مفاهیم زیاد برخوردار بودند) لذا گمراهان از آن ها پیروی میکنند.

ثانیاً: اشعار شان غرق پندارها و تشبیهات شاعرانهی خویش هستند، حتی هنگامی که قافیه ها آنها را به این سمت و آن سمت بکشاند، در هر وادی سرگردان میشوند، بطور مثال اگر از کسی راضی باشند و یا از آن خوش شان بیاید آنان را به اوج آسمان ها می برند، با در نظر داشت اینکه آنان مستحق قعر زمین باشند، و از کسی که دل خوش نداشته باشد، آنان برنجند به هجو او می پردازند خلاصه آن هایی که خود و شعرشان بی هدف، و خط فکری آن ها تحت تأثیر هیجان ها، و حبّ و بعض ها تغییر می پذیرند، و دگرگون میشوند.

ثالثاً: این که آن ها سخنانی که می گویند به آن عمل نمی کنند، حتی در آنجا که واقعیتی را بیان می دارند، خود مرد عمل نیستند، اهل سخند، نه عمل.

اوصاف شعر و شاعران مقبول :

بصورت کل سه صفت را میتوان به اوصاف شعر و شاعران مقبول بیان داشت:

اول: شعر آن ها با هدف و خود آن ها دارای «ایمان صالح» می باشند.

دوم: شاعرانی که غرق در اشعار نمی شوند، و غافل از خدا، بلکه «خدا را بسیار یاد می کنند».

سوم: آنانی که در برابر ستمها پیا خواسته، با شعر و ذوق شعری خود از خود و مؤمنان دفاع نمودند در نتیجه از دید قرآن کریم شعر و شاعران به دو گروه مؤمن، و گمراه تقسیم میشوند، اولی مقبول، و دومی مردود و مطرود میباشند.

بصورت اشعار حکیمانه مورد تأیید است دین مقدس اسلام می باشد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة النمل
جزء 19، 20

سورة نمل در مکه مکرمه نازل شده و دارای نود سه آیه و هفت رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

وجه تسمیه این سوره به سوره‌ی «نمل» این است که در «وادی نمل» مورچه‌ای به سایر مورچه‌ها گفت: به لانه‌هایتان بروید، تا در زیرسُم اَسبان لشکر سلیمان علیه السلام لگدمال نشوید. سلیمان علیه السلام که این را شنید، خندید و از پروردگارش اِلتماس کرد تا در برابر این نعمت که زبان جانداران را می فهمد، توفیق سپاسگزاری اش را نیز به او عطا فرماید.

محور اصلی این سوره، بیان علم مطلق الله متعال به ظاهر و باطن و غیب و شهود است. همچنان علماء میفرمایند که نام گذاری این سوره به «سورة نمل»؛ (مورچه) بدان سبب است که در آیه هجده این سوره از برخورد و گفت و گوی سلیمان پیامبر با مورچگان سخن گفته شده است.

نام دیگر این سوره «سلیمان» (الدر المنثور) و «هدهد» است. (احکام القرآن ابن عربی)
نمل: بمعنی مورچه

مفهوم کلی سوره نمل: یادآوری مبدأ و معاد؛ داستانهای پیامبران؛ داستان ملکه‌ی سبا؛ سخن گفتن پرندگان و مورچگان.

تعداد آیات، تعداد کلمات و تعداد حروف:

سوره نمل در مکه پس از سوره‌ی شعراء شرف نزول یافته است، طوری که قبلاً یاد آور شدیم سوره نمل دارای نود و سه آیه بوده و تعداد کلمات آن به هزار و صد و چهل و نه کلمه میرسد. تعداد حروف سوره نمل چهار هزار و هفتصد و نه حرف میباشد.
(تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره «طور» تفسیر احمد مطالعه فرمود.

نامگذاری سوره:

این سوره به نام «سوره‌ی نمل» موسوم است؛ چون الله متعال در آن داستان مورچه را آورده است که هموعان خود را پند و اندرز داده و به آنها تذکر میدهد، و سپس از سلیمان علیه السلام و سربازانش معذرت خواهی نمود. پیامبر الله گفته‌ی مورچه را فهمید و لبخند زد و در مقابل نعمت های گران قدر و فضل و کرم خدا او را سپاسگزار شد. این قصه بزرگترین دلیل بر شناخت و آگاهی حیوانات است که از جانب خدای یگانه به آنها الهام می‌گردد.

موضوع اصلی این سوره - همانند سایر سوره‌های مکی - عقیده است: ایمان به الله، و الله را به یگانگی پرستیدن، و ایمان به آخرت، و ایمان به پاداش مجازات و مکافات در روز آخرت است، و ایمان به وحی و به این که علم به غیب مربوط به خداوند متعال است و بس و کسی جز خداوند متعال علم غیب نمی داند، و ایمان به این که الله آفریدگار و روزی رسان و بخشنده نعمتها است، و قلب را متوجه شکر نعمت هائی که پروردگار با عظمت به مردمان عطاء فرموده است، و ایمان به این که جنبش و حرکت و قدرت و قوت همه در دست الله، و هیچ گونه جنبش و حرکتی و هیچ گونه قدرت و قوتی دست نمی دهد و صورت نمی پذیرد مگر با اجازه الله و استمداد از او.

داستانهایی برای اثبات این معانی و مفاهیم، و برای به تصویر کشیدن فرجام تکذیب کنندگان آنها، و فرجام مؤمنان بدانها، ذکر می‌شود.

همچنان در سوره اشاره به داستان موسی علیه السلام، دیدن آتش و رفتن موسی به سوی آن، موظف شدن موسی به رسالت و ارسال او به سوی فرعون و درباریانش. آیات الهی

را فرعون و فرعونیان تکذیب کردند، هر چند به صدق آنها یقین داشتند، و فرجام تکذیب را کاملاً می‌دانستند.

یادداشت:

آیات (25 و 26) «سوره النمل» دارای سجده تلاوت میباشد. و شما میتواند معلومات تفصیلی در مورد حکم سجده تلاوت را در سوره «النجم» تفسیر احمد مطالعه فرماید.

پیوند و مناسبت سوره نمل به سوره قبلی:

- 1- نظر به اینکه سوره شعراء را به ذکر قرآن خاتمه داد، سوره نمل را نیز به ذکر قرآن آغاز کرده است.
- 2- این سوره به دلیل ادامه‌ی قصه‌ی داوود و سلیمان علیهم السلام بمتابۀ تتمه و متممه و مُکَمِّل سوره‌ی شعراء است.
- 3- سوره‌ی پیشین، مجملی از قصه‌ی موسی، صالح و لوط علیهم السلام را بیان کرد، این سوره تفصیلی از آن مجمل است که - به ترتیب - در آیه‌های [۷ تا ۱۴]، [۴۵ تا ۵۳] و [۵۴ تا ۵۸] به آن اشاره شده است.
- 4- سه سوره‌ی شعراء، نمل و قصص پشت سر هم نازل شده‌اند.
- 5- همانندی موضوعی میان این دو سوره در وصف و نزول قرآن، مشهود است. در آغاز سوره شعراء میفرماید: «تلك آيات الكتاب المبين»، در این سوره میفرماید: «تلك آيات القرآن و کتاب مبين».
- 6- هر دو سوره در مورد دلداري پیامبر و اندرزهاي ارزنده به مسلمانان، هدف مشترکی دارند.

محتوای سوره:

این سوره هم چون سایر سوره‌های مکی، از توحید، نبوت و معاد سخن می‌گوید. در پایان نیز مردم را به دو دسته‌ی سعادت‌مند و نیکوکار و سیاه بخت و بدکار تقسیم میکند و درباره‌ی پاداش و کیفر هر کدام سخن می‌گوید و به مشرکان اعلام می‌دارد که به سوی بندگی خدای یگانه باز گردند، از بت پرستی دست بکشند و راه و روش قرآن را در پیش گیرند، تا نور و هدایت یابند و در هر دو سرا سرافراز و شادمان باشند سوره‌ی نمل یکی از سه سوره‌ای است که آیات آن پشت سر هم نازل شده و در مصحف به صورت متوالی قرار گرفته‌اند. این سه سوره عبارتند از: سوره‌های «شعراء، نمل و قصص». و برنامه و روش هر سه تقریباً یکی است. که از طریق مطرح کردن داستان اقوام گذشته پند و عبرت‌های فراوانی را عرضه می‌دارند.

سوره نمل، از قرآن، آن معجزه‌ی کبرای حضرت محمد(ص) و دلیل رسای او سخن به میان آورده و روشن کرده است که از جانب خدای حکیم و آگاه نازل شده است. سپس داستان بعضی از پیامبران را به اختصار و داستان بعضی دیگر را به تفصیل بازگفته است.

مثلاً قصه‌ی حضرت «موسی» و «صالح» و «لوط» علیهم السلام و عذاب و آزاری را که به سبب اعراض و روگردانی از دعوت خدا و تکذیب پیامبران با آن روبرو می‌شوند، به ایجاز بازگو کرده است.

و داستان حضرت «داوود علیه السلام» و فرزندش، حضرت «سلیمان علیه السلام» را به تفصیل مورد بحث قرار داده است، و از نعمت‌هایی گران قدر یاد کرده که خدا منت آن را بر آن دو نهاد. و از نعمت مخصوص آن دو یعنی اعطای ملک وسیع و پیامبری به تفصیل سخن رانده، سپس قصه‌ی «سلیمان و بلقیس»، ملکه‌ی سبا را بازگفته است.

همین داستان برای صاحبان جاه و مقام و بزرگان و پادشاهان، پیام‌رسانی را دربر دارد؛ زیرا سلیمان ملک و سلطنت را وسیله‌ی دعوت به سوی خدا قرار داده و در این راستا هر حاکم ستم‌پیشه و هر پادشاه کافر را به دین خدا فراخواند و با بلقیس نیز چنین وضعی

داشت تا این که پرستش بت ها را رها کرد و با لشکریان و سربازانش سر تسلیم فرود آوردند و مسلمان شده و دعوت رحمان را پذیرفتند.

سوره نمل دلایل و براهین قاطع و روشن را بر وجود و یگانگی خدا ارائه داده و در این راستا به آثار قدرت خدا و آفریده ها و پدیده های شگفت انگیز وی در جهان هستی استدلال کرده است. و بعضی از خوف و ترس و مناظر رعب انگیز را یادآور شده است که در روز رستاخیز مردم آن را مشاهده می کنند، به طوری که آشفته و بی تاب و هراسان گشته و به دو دسته تقسیم می شوند.

خوشبختان نیکوکار و بدبختانی که روی شکم به سوی آتش کشیده میشوند. (بنقل از تفسیر صفاة التفاسیر).

محتوای و موضوعات :

محتوای سوره نمل از نظر کلی همان محتوای سوره های مکی است، و از نظر اعتقادی بیشتر روی مبداء و معاد (روز بازگشت - قیامت) تکیه میکند، و از قرآن، وحی و نشانه های خدا در عالم آفرینش و چگونگی معاد و رستاخیز، سخن میگوید و از نظر مسائل عملی و اخلاقی، بخش قابل ملاحظه ای از سرگذشت پنج پیامبر بزرگ الهی، و مبارزات آنها با اقوام منحرف بحث میکند، تا هم دلداری و تسلی خاطر برای مؤمنانی باشد که مخصوصاً در آن روز در مکه در اقلیت شدید قرار داشتند، و هم هشدار باشد برای مشرکان لجوج و بیدادگر که سرانجام کار خویش را در صفحه تاریخ طاغیان گذشته ببینند، شاید بیدار شوند و به خود آیند.

یکی از امتیازات این سوره بیان بخش مهمی از داستان سلیمان علیه السلام و ملکه سبا و چگونگی ایمان آوردن او به توحید، و سخن گفتن پرندگان همچون هدهد، و حشراتی همچون مورچه، با سلیمان علیه السلام است.

این سوره در بعضی از روایات به نام سوره سلیمان آمده است، این نامگذاریها که از تعلیمات پیامبر صلی الله علیه وسلم سرچشمه می گرفته، گاهی بیانگر واقعیات مهمی است که در شرایط عادی، مردم از آن غافلند.

ضمناً این سوره از علم بی پایان پروردگار، و نظارت او بر همه چیز در عالم هستی، و حاکمیت او در میان بندگان که توجه به آن، اثر تربیتی فوق العاده ای در انسان دارد سخن میگوید. این سوره با بشارت شروع میشود، و با تهدید پایان می یابد، بشارتی که قرآن برای مؤمنان آورده، و تهدید به اینکه خداوند از اعمال شما بندگان غافل نیست. [12]

ترجمه و تفسیر سوره النمل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ ﴿١﴾

طس (طا. سین) خوانده میشود. (معنای این حروف به الله تعالی معلوم است.) این آیه های قرآن و کتاب روشنگر است. (۱)

تفسیر :

«طس» حروف مقطعه ی اوایل سوره ها یادآور اعجاز اند. این آیات قرآن، آیاتی است که معانی واضح و مبانی روشن دارند. این کتاب، در دلالت خود روشنگر و در صحت خود قاطع است؛ آیاتش دربر گیرنده اصول همه علوم، احکام، شرایع، اخلاق، و آداب می باشد. از امتیازات قرآن، مکتوب بودن: «کتاب» روشن و روشنگر بودن: «مُبِين» هدایت کردن: «هُدَى» و بشارت دادن است. قرآن، کتابی بس بزرگ است. («کتاب»، بدون «الف و لام» و همراه با تنوین نشانه‌ی عظمت است).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 6) موضوعاتی قرآن و اثر و رسالت آن، مورد بحث قرار میگیرد.

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

وسیله هدایت و بشارت برای مؤمنان است. (۲)

تفسیر :

واقعیت امر اینست که: رسالت اصلی قرآن عظیم الشان، هدایت و بشارت دادن است و توجه قرآن به علوم و مسائل دیگر جنبی است. در این آیه مبارکه مؤمنان نیکوکار کسانی که به قرآن ایمان آورده و به آن عمل می‌کنند را به راه راست هدایت کرده و به آنها بشارت رسیدن به سعادت دنیا و نعمت‌های پایدار در بهشت‌های برین بشارت می‌دهد. سید قطب مفسر بزرگی اسلامی در تفسیر خویش «فی ظلال قرآن» می‌نویسد: قرآن یک کتاب دانش نظری و تئوری، یا یک کتاب تطبیقی و تحقیقی نیست که هر کس آن را بخواند و مطالب آن را حفظ کند از آن سود ببرد و بهره‌مند شود. بلکه قرآن کتابی است که قلب را پیش از هر چیز دیگری مخاطب قرار میدهد، و نور خود را بر قلب باز می‌تاباند، و عطر خود را بر قلب باز می‌پاشد، دلی که قرآن را با ایمان و با یقین دریافت می‌دارد. و هر اندازه که قلب با ایمان، تز و شاداب گردد، مزه شیرینی قرآن برایش بیشتر می‌شود، و معانی و مفاهیم و راهنمایی‌ها و رهنمود‌هایی از قرآن را درک و فهم می‌کند که قلب سخت و خشکیده آنها را درک و فهم نمی‌کند، و با نور قرآن به چیزهایی راهیاب میگردد که قلب منکر و کجرو بدانها راهیاب نمی‌گردد، و از همدمی باقرآن بهره‌ و سودی میبرد که خواننده کوردل قرآن از آن بهره‌ و سود را نمیبرد.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٣﴾

کسانی که نماز را برپا میدارند و زکات را میپردازند و به آخرت یقین دارند. (۳)

تفسیر :

ایمان، کلید هدایت و نجات است. حتی مؤمنان اهل نماز و زکات برای تداوم کار خود به هدایت الهی نیاز دارند. حتی در قیامت نیز انسان به مرحله‌ای از هدایت محتاج است. چه زیبا است که قرآن عظیم الشان در (آیه 9 / سوره یونس) میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ» (به یقین آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، پروردگارشان آنان را به خاطر ایمانشان هدایت میکند. و درباغ‌های پر نعمت که نهرها از زیر پایشان جاری است اقامت

دارند).

«الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ»: (کسانی که نماز را برپا می‌دارند) باید گفت: برپای نمازی ارزش دارد که با شرایط صحت و کمال ادا و انجام گیرد. معنای «يُقِيمُونَ»: (اقامه‌ی نماز، و انجام دادن آن با شرایط واقعی است) در آن باید شروط و ارکان رعایت و به شیوه‌ای کامل و با خشوع و رعایت آداب و ارکان آن اقامه گردد.

در وقت اقامه نماز دل‌هایشان بیدار است و میدانند که در پیشگاه خالق لایزال ایستاده‌اند. ارواحشان آگاه است در پیشگاه الله بزرگوار جهان قرار دارد. عقل و شعورشان بدان افق والای تابناک اوج می‌گیرد. دل‌ها و درون‌هایشان به مناجات خدا و تمنا و دعا و توجه بدو در محضر بزرگوارش سرگرم و مستغرق است.

باید یاد آور شد که: نماز و زکاتی ارزش دارد که با ایمان به روز قیامت همراه باشد. مؤمنین برنده هستند؛ که با نماز خود سازی میکنند و با زکات مشکلات جامعه را حل و با یقین به قیامت، آینده‌ی خود را تأمین می‌کنند. علم، به فراموشی تبدیل میشود ولی یقین، با توجه دائمی همراه است. گمان و دانستن کافی نیست، باور قلبی و یقین لازم است. اهل یقین، تنها گروه خاصی هستند. «هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» تکرار کلمه‌ی «هُمْ» نشانه‌ی این است که این گروه، گروه خاصی هستند. در فهم عالی آیه متبرکه که در میابیم که؛ رابطه با الله تعالی بر رابطه با مردم مقدم است. طوریکه میفرماید: «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» یکی از امتیازات اسلام این است که مسایل الهی و مردمی، معنوی و مادی، این جهانی و آن جهانی را در کنار هم قرار داده است

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ ﴿٤﴾

کسانی که ایمان به آخرت ندارند اعمال (سوء) آنها را برای آنان زینت میدهیم، پس آنان (در گمراهی خود) متردد و جیران‌اند. (۴)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ ﴿٥﴾

اینان کسانی هستند که عذاب سختی برای آنان است و بی تردید آنان در آخرت زیانکارترین [مردم] اند. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سُوءُ الْعَذَابِ»: عذاب بد. هدف از آن سرگردانی و پریشانی و یأس و ناامیدی و چه بسا زندانی و گرفتاری این جهان است. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

یعنی برای آن گروه ناباور به آخرت در دنیا شدیدترین وسخت‌ترین عذاب از قبیل قتل و اسارت و دربه‌دری خفت، عار و نفرت و مبتلا شدن به امراض روانی، انقباض روح و قلب، یأس و سرخوردگی و بدبینی و نگرانی؛ دارند. «وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ» زیان آخرتشان از خسران و زیان دنیا بدتر و شدیدتر است؛ زیرا سرانجام به سوی آتش ابدی و دوزخ و زنجیر الله جبار در انتظارشان می‌باشد.

سیمای و چهره زیانکاران:

خاسرین و یا زیانکاران به چند نوع هستند:

الف: خاسر،

ب: لفی‌خسر،

ج: خسران مبین

د: اخسرون.

الف: کسی که عمرش تباه شده است. طوریکه در (آیه 15 سوره زمر) بازیبای خاصی میفرماید: «فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ إِلَّا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (پس شما جز او هر چه را می خواهید بپرستید). بگو: «همانا زیانکاران (واقعی) کسانی هستند که سرمایه‌ی وجودی خویش و بستگان‌شان را در قیامت از کف داده باشند، آگاه باش، این همان زیان آشکار است). کلمه‌ی «خسارت»، سه بار در این آیه مبارکه تکرار شده، این بدین فهم است، تا انسان را نسبت به خسارتِ نفس در قیامت آگاه و بیدار سازد.

به سراغ غیر الله رفتن، هر چه باشد و هر که باشد خودفروشی و خسارت است. انسان باید در معامله یا فایده کند یا ضرر نکند و یا لااقل ضرر کمی را متقبل شود، ولی مشرکان، آخرت را می‌بازند و لذا خسران آنان مبین و آشکار است، به علاوه خسارتِ نفس، در آخرت قابل جبران نیست.

انسان زمانیکه با خالق خود ببرد، دیگر فرقی ندارد که، به هر چه وصل شود، فایده‌ای به حالش میسر نمی‌شود. در یک کلمه باید گفت که: خود باختگی، از جمله بزرگترین خسارتی در دنیا و آخرت بشمار می‌رود.

ب: شخصیکه اهل ایمان و عمل صالح نباشد. «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا» (سوره عصر آیه 2). همانا انسان در خسارت است. مگر آنان که ایمان آورده) ج: شخصیکه با تزلزل بندگی الله تعالی را میکند. «فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (سوره حج، 11) (و از میان مردم کسی هست که الله را با دو دلی میپرستد، پس اگر خیر به او برسد به آن مطمئن میشود، و اگر رنج و پریشانی به او برسد، بر روی خود بر می‌گردد (مرتد می‌شود)، (چنین شخص) در دنیا و آخرت زیانکار شده، و این همان زیان آشکار است). د: اشخاصیکه منحرف اند، و با خود طوری فکر می‌کند که به راه درست راه میروند: طوری که قرآن عظیم الشان در (104 سوره کهف) درباره آنان میفرماید: «الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (آنانی اند که کوشش آنها در زندگی دنیا گم شده است و گمان می‌کنند که کار نیک می‌کنند).

وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ﴿٤﴾

و بطور مسلم قرآن را از سوی پروردگار حکیم و دانا دریافت می‌کنی. (٤)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَلْقَى»: به تو القاء و عطاء می‌گردد. به تو رسانده و آموخته می‌شود.

«حَكِيمٍ»: خدائی که کارهایش از روی حکمت است و حساب و هدفی در آفرینش جهان و نازل کردن قرآن دارد.

«عَلِيمٍ»: خدائی که دارای آگاهی بی پایان و فرزانه مطلق جهان است. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

الله متعال در این آیه مبارکه میفرماید: ای پیامبر! حقا که تو قرآن را از سوی حکیم دانا دریافت می‌داری، و در نزول و دریافت قرآن عظیم الشان، هیچ واسطه‌ی غیر مطمئنی وجود ندارد.

مفسر زمخشری در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: این آیه مقدمه‌ای است برای بیان قصه‌ها و حکمت‌های لطیف و ریزه‌کاری‌های جالبی که قرآن قصد مطرح کردن آنها را دارد. (تفسیر کشاف ۲۷۵/۳).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (7 الي 17) مبحث قصه و داستان موسی علیه السلام در وادی مقدس به بحث گرفته میشود.

أَذَقَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاتِيكُمْ مِنْهَا بَخْبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٧﴾

[یاد کن] هنگامی را که موسی به خانواده اش گفت: به راستی من آتشی را از دور دیدم، به زودی خبری از آن برای شما می آورم، یا از آن شعله‌ای برگرفته به شما می رسانم تا خود را گرم کنید. (۷).

داستان ازدواج حضرت موسی علیه السلام در مداین:

قبل از همه باید گفت که: در قرآن عظیم الشان بصورت کل (136) بار نام حضرت موسی علیه السلام و در (34 سوره) داستان او ذکر شده و حدود 900 آیه درباره‌ی داستان بنی اسرائیل بصورت کل به این مبحث پرداخته است. ابن کثیر در البداية والنهاية می نویسد: بعد از اینکه حضرت موسی علیه السلام سنگ بزرگی که بر دهانه‌ی چاه نهاده شده شد به تنهایی برداشت، وگوسفندان آن دو دختر را سیر آب کرد، سنگ چاه را به تنهایی دوباره بر دهن چاه دوباره بست، درحالیکه بطور نورمال ده نفر برای برداشتن و سر جایی خود گذاشتن سنگ تشریک مساعی می کردند. بعد از اینکه این دو دختر به نزد پدر خود برگشتند از موسی و قدرت بدنی او تعریف کردند و از او خواستند در مقابل این نیکی انعامیبه او بدهد یکی از دختران را نزد او فرستاد او در کمال حشمت و ادب به نزد او آمد و گفت: پدرم تو را میخواند و میخواهد انعام بیرون کشیدن آب از چاه را به تو بدهد و بدین سبب مسئله را به صراحت در میان نهاد تا باعث مشکوک گشتن او نشود. و این نشانه‌ی کمال حیا و ادب او می باشد، بعد از اینکه حضرت موسی علیه السلام به منزل تشریف آورد، داستان خویش را به حضرت شعیب علیه السلام به تفصیل بیان داشت: شعیب علیه السلام بعد از استماع داستان در خطاب به موسی علیه السلام گفت: نترس از دست ظالمان نجات پیدا کرده‌ای. سپس یکی از دختران خود را (در مقابل چوپانی به مدت هشت سال و در روایتی ده سال) به عقد او درآورد.

ابن کثیر میفرماید: در مورد این پیر مرد اختلاف رای وجود دارد و قول مشهور این است که او شعیب بوده است. حسن بصری (رض) بر این قول تصریح کرده، مالک بن انس نیز این عقیده را دارد. شعیب بعد از نابودی قومش زمان زیادی زندگی بسربرد تا حضرت موسی او را دید و با دخترش ازدواج کرد. اما برخی عقیده دارند که این پیر مرد برادر زاده‌ی شعیب علیه السلام بوده است. اما رأی اول ارجح و اکثر مفسرین بر آن رای هستند.

حضرت موسی بعد از ازدواج با دختر شعیب در مدین اقامت گزید و به مدت 10 سال هم مطابق قرار داد مصروف چوپانی شد. روایت شده از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال شد حضرت موسی علیه السلام کدام مهلت را به سر رساند؟ فرمود: «کاملترین و بهترین آن دو» از این حدیث فهم می شود که حضرت موسی ده سال چوپانی کرده، و این چوپانی در مقابل مهریه‌ی همسرش (دختر شعیب) بوده است و این امر هم که موسی چوپانی کرد عجیب به نظر نمیرسد، چون سید مخلوقات حضرت محمد صلی الله علیه وسلم نیز چوپانی کرده است.

در حدیث صحیح آمده: «هیچ پیغمبری نبوده که چوپانی نکند. گفتند: تو هم؟ گفت: بلی من در مقابل چند غراط گله گوسفندان قریش را می چرانیم» فلسفه چوپانی پیغمبران عادت کردن بر تواضع و آرامش است و این کار مقدمه‌ی سیاست و اداره‌ی امور مردم نیز می باشد چنانچه چوپان به چرانیدن و رعایت گله همت می‌گمارد و آنها نیز به امور مردم همت گمارند و این چنین از توجه و رعایت گوسفندان به رعایت انسان‌ها و تعهد ایشان همت گماشته‌اند.

بازگشت موسی علیه السلام به مصر و تکلم خداوند متعال با او در کوه طور:

طوری که گفته شد: حضرت موسی علیه السلام بعد از سپری کردن ده سال عمر در مدین، هوای وطن اش بر سر اش آمد و تصمیم گرفت با خانواده‌ی خویش دوباره به مصر بازگردد.

حضرت موسی علیه السلام با همسر حامله اش از مدین به سوی مصر در حرکت بود. شب و سرما و طوفان بیابان از يك سو و وضع حمل همسرش از سوی دیگر موسی علیه السلام را به جستجو واداشت؛ آیات مورد بحث به این ماجرا نظر دارد. به هنگام بازگشت در یک شب تاریک و سرد راه را گم کرد هر چند سنگ آتش افروز را بر چوب می زد اثری نمی‌کرد. تاریکی و سرما هر لحظه فشار می‌آورد، و طوری که گفتیم همسرش حامله و ایام وضع حملش نزدیک بود، لذا موسی علیه السلام متحیر و سرگردان می‌ایستاد و می‌نشست و به آسمان نگاه میکرد شاید چیزی ببیند که او را از سرگردانی نجات دهد، می‌ایستاد و گوش فرا می‌داد بلکه صدایی یا حرکتی بشنود. در این شرایط بحرانی نوری از سوی کوه طور مشاهده کرد. به ظن و گمان خود پنداشت که آتش است «إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى (10)» [طه: 10]. (وقتی آتش را دید به خانواده‌ی خود گفت: اندکی توقف کنید که آتشی دیده‌ام امیدوارم از آن آتش شعله‌ای برایتان بیاورم یا اینکه در دور و بر آتش راهنمایی را بیابم.)

چون به نزدیکی کوه طور رسید نور عظیمی (که از آسمان تا درخت بزرگی که آنجا بود امتداد پیدا کرده بود) مشاهده کرد. موسی علیه السلام در تحیر و دهشت فرو رفت خطاب الله متعال را شنید مبني بر اینکه بوت های خود را درآورد و به این دره‌ی مقدس وارد شود تا به کوه طور نزدیک می‌گردد و خداوند در آینده با او سخن خواهد گفت و او را به پیغمبری بر می‌گزیند و به سوی فرعون روانه میکند تا رسالت خدا را به گوش او برساند. «وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (9) إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى (10) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ بِمُوسَى (11) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (12) وَأَنَا أَخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (13) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (14)» [طه: 9-14]. (و آیا خبر موسی به تو رسیده است.

(10) هنگامی که آتشی دید، پس به خانواده‌اش گفت: توقف کنید، زیرا من آتشی دیدم، امیدوارم از آن آتش شعله‌ای برای شما بیاورم یا بر آن آتش راهنمایی بیابم. (11) پس چون به آن آتش نزدیک شد، صدا کرده شد که ای موسی! (12) یقیناً من پروردگار توام، پس نعل‌هایت را از پا بیرون آر، زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی. (13) و من تو را (به رسالت) برگزیده‌ام، پس به آنچه که وحی می‌شود، گوش کن. (14) البته من «الله» هستم، و معبودی بر حق جز من نیست، پس مرا عبادت کن و نماز را بر ایفاء کردن من برپا کن.)

بلی این چنین خداوند به موسی علیه السلام رسالت بخشید و با او سخن راند و آیتی دال بر صدق نبوت به او ارزانی داشت معجزه‌ی او عصا و ید بیضا بود سپس به او دستور داد نزد فرعون رود.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: چون موسی قصد این آتش کرد آن را شعله‌ور در یک درخت عوسج یافت. از تعجب بایستاد، خداوند بر او صدا برآورد که در خاک مقدس جلویی قرار دارد، لذا باید (بوت‌هی تمشک) کفش‌ها را بخاطر احترام این مکان مقدس از پا درآورد، سپس دستور داد عصای دست راست خود را بیاندازد فوراً تبدیل به اژدها شد. بعد دستور داد دست خود را در بغل کند و آن را بیرون آورد که همانند آفتاب می‌درخشید. (برای مطالعه بیشتر این داستان آموزنده مراجعه فرماید به کتاب: «پیغمبری و

پیغمبران در قرآن کریم» تألیف شیخ علی صابونی(عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

اما آتش در قرآن :

آتش در بسیاری از آیات قرآن عظیم الشان به عنوان سمبول مجازات بدکاران بیان شده است. ولی علاوه بر این، به آتش در موضوعات دیگری مورد اشاره قرار گرفته است که از آن جمله میتوان؛ نقش آتش را در چهار موضوع متفاوت را ملاحظه نمایم: ابلیس به آن افتخار میکرد. «قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (آیه 12 سوره اعراف). (خداوند به ابلیس) فرمود: وقتی که من (به سجده) فرمانت دادم، چه چیز تورا از سجده کردن منع داشت؟ (شیطان) گفت: من از او بهترم، مرا از آتش و او را از گِل آفریدی.»

مجازات بدکاران طوریکه میفرماید: «تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً» (سوره غاشیه آیه 2) ((اما) به آتشی سوزان درآیند)

سرد شدن آتش بر ابراهیم علیه السلام وسالم ماندن از آن حضرت در آتش: طوریکه میفرماید: «فَلَمَّا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ» (سوره انبیاء آیه 69) (و سرانجام آتشی فراهم آورده و ابراهیم را به درون آن انداختند، اما ما) گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش).

موسی و آتش در سرزمین مقدس طوی، موسی علیه السلام به سراغ آن رفت، ولی پیامبر شد. «إِذْ قَالَ مُوسَى لَأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاءَتِ كَيْفَ مِنْهَا بَخَبْرٌ أَوْ آتَيْكُمْ بِشَهَابٍ مِّنْ سَمَوَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ» [یاد کن] هنگامی را که موسی به خانواده اش گفت: به راستی من آتشی را از دور دیدم، به زودی خبری از آن برای شما می آورم، یا از آن شعله ای برگرفته به شما می رسانم تا خود را گرم کنید. (آیه 7 / سوره نمل).

داستان نوالقرنین که به وسیله آن فلزات را ذوب و سدسازی کرد. «آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ أَنْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قَطْرًا» (آیه 96 سوره كهف) (وقتی به کار آغاز کرد) گفت: قطعه‌های آهن را برای من بیاورید، تا آنکه ببند و کوه را برابر کرد، گفت: در آن بدمید، تا آنکه (آهن) را آتش گردانید، گفت: مس گداخته شده برایم میاورید تا بر آن بریزیم).

فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨﴾

و چون به نزدیک آن آمد، صدا کرده شد: با برکت و خجسته گردید آن که در آتش است، و (نیز) آن که اطراف آن است، و الله پاک و منزّه است، پروردگار جهانیان. (۸)

تفسیر :

ابن کثیر میفرماید: «چون حضرت موسی علیه السلام به نزدیک آتش آمد، منظره تکان دهنده عظیمی را دید چرا که آن آتش را در درخت سبزی شعله ور یافت که با وجود فروزش آتش همچنان سبز و تازه و خرم است. در این اثناء موسی علیه السلام سرش را بهسوی آسمان بالا کرد، دید که نور آن آتش به اوج آسمان رسیده است. پس در واقع «نار» در آنجا نور مجرد بود ولی موسی علیه السلام طوری فکر کرد که: آن نور، آتش است.»

از حسن و سعید بن جبیر نقل شده است که مراد از: «مَنْ فِي النَّارِ» [الزمر: 19]. «کسی که در آتش است»، نور الله سبحان می‌باشد.

ابن جریر طبری و ابن ابی حاتم از ابن عباس(رض) روایت کرده‌اند که فرمود: «منظور الله متعال از «بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ» [النمل: 8]. «مبارک است کسی که در آتش است» خود وی است، یعنی ذات متعال من با برکت است. زیرا در آن درخت نور رب العالمین متجلی بود،

نه آتش». «و کسی که پیرامون آن» آتش «است» که مراد: موسی علیه السلام است «نیز برکت یافته است» و این برکت به سبب رخداد عظیم دینی‌ای است که موسی علیه السلام بدان مبارک و مفتخر شد، که همانا تفویض رسالت و دادن معجزه به وی می‌باشد. به قولی معنی این است: مبارک اند فرشتگانی که پیرامون آن آتش اند «و منزله است خدا پروردگار عالمیان» این عبارت متضمن به شگفت آوردن موسی علیه السلام از مشاهده آن صحنه و منظره است. در حدیث شریف آمده است: «...حجاب پروردگار نور، یا نار است که اگر آن حجاب برداشته شود، انوار جلال رویش همه چیز را که در منظر دید وی است می‌سوزاند». (تفسیر انوار القرآن).

ابن عباس (رض) می‌فرماید: آتش نبود بلکه نوری فروزان و پرفروغ بود. (تفسیر ابن کثیر ۶۶۶/۲). موسی علیه السلام از شگفتی منظره در مانده بود که صدای او را ندا داد. «نُودِي أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا» از جانب طور ندایی آمد و گفت: ای موسی! برکت و خیر از آن افرادی است که در کنار این آتش و آن که پیرامون آن قرار دارند، که عبارت بودند از فرشتگان. ابن عباس (رض) می‌نویسد: «بُورِكَ» یعنی مقدس است. «وَمَنْ حَوْلَهَا» عبارتند از ملائک.

ابو حیان می‌فرماید: برای موسی مژده است و سبب مأنوس کردن او به شمار می‌آید و پیش درآمدی است برای مناجاتش، و شایسته است به آنان که در کنار آتش و نیز آنانکه در اطرافش قرار دارند تبریک گفته شود؛ زیرا امری بس عظیم اتفاق افتاده است، و آن عبارت است از صحبت کردن خدا با موسی و بیدار کردن او. (البحر المحیط ۵۶/۷).

يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٩﴾

ای موسی! یقیناً منم خدای توانای شکست ناپذیر و حکیم. (۹)

وَأَلْقَ عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِيَّيْ لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ ﴿١٠﴾

و عصایت را بینداز و چون آن را دید که گویی ماری است که حرکت می‌کند، به عقب بازگشت و پشت خود را نظر نکرد. (فرمودیم) ای موسی مترس که پیغمبران در حضور من هرگز نمی‌ترسند. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَهْتَزُّ»: حرکت می‌کند. می‌جنبد. **«جَانٌّ»:** مار تندرو و سریع السیر سفید یا زرد رنگ. **«لَمْ يُعَقِّبْ»:** به پشت سر نگاه نکرد، یعنی برنگشت. (ترجمه معانی قرآن).
تفسیر :

واقعیت امر اینست کسی که الله را حاضر و شاهد بداند و خود را در محضر او ببیند، از غیر الله از کسی نمی‌ترسد. بعد از اینکه حضرت موسی علیه السلام به دستور پروردگار با عظمت عصا ای خویش را انداخت و عصای اش به اذن پروردگار به مار تبدیل شد. جان: مار سفید است و عصا در چالاکي و سبکی حرکت خود به مار سفید تشبیه شده است. و حضرت موسی دید که عصا تبدیل به ماری شده است که پیش رویش می‌جنبد، خوفناک شد و پا به فرار نهاد و عصا را گذاشته به سوی آن باز نگشت. مجاهد فرموده است: **«لَمْ يُعَقِّبْ»** یعنی برنگشت. و قتاده گفته است: یعنی پشت سر را نگاه نکرد؛ چون کاری بس هولناک را دید. یعنی دید عصا به ماری جنبان تبدیل شده است، پس آنچه که مقتضای طبیعت انسان است به او دست داد و شدیداً ترسید. در این وقت است که الله متعال به وی ندا در داد و فرمود: **«يَا مُوسَى لَا تَخَفْ»** «ای

موسی! نترس» از مار و آسیب آن؛ زیرا بر پیامبران ترسی نیست تو پیامبر ما هستی و پیامبران من که آن ها را برای نبوت برگزیده‌ام از غیر من نمی ترسند. این جوزی گفته است: او را آگاه کرده است که خدا هر کس را به سبب نبوت از عذاب ایمن بدارد نباید از مار بترسد. (زاد المسیر ۱۵۶/۶).

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١﴾
مگر کسی که ستم کند [که او باید بترسد]؛ ولی زمانی که پس از بدی نیکی را [که ایمان و کار شایسته است] جایگزین آن نماید [از عذاب من در امان است و نباید بترسد]؛ پس (بداند که) یقیناً من غفور و رحیمم. (۱۱)

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست که: الخائن خائف. کسی که ظلم کند باید بترسد، مگر آن که گناهش را جبران کند سپس به سوی پروردگار با عظمت خویش بازگشته و به بارگاه وی توبه کار شده است، بی گمان حق تعالی گناهان و خطاهای گذشته اش را می بخشد، زیرا الله متعال ذات بخشنده است.

ابن کثیر میفرماید: این آیه متضمن مژده‌ی بس عظیم برای بشر است؛ زیرا انسانی که مرتکب عمل زشت و ناپسند بشود، سپس برگردد و کاملاً از بدی دوری جوید و توبه کند و پشیمان شود، حتماً الله متعال او را میبخشد و توبه‌اش را می پذیرد، که فرموده است: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» (مختصر ابن کثیر ۶۶۷/۲).
مفسر شیخ نسفی میفرماید: «گویی این سخن اشاره‌ای کنایی به کار موسی علیه السلام در کشتن آن قبطی است چنانکه موسی علیه السلام خود گفت: (پروردگارا! من بر خود ستم کردم پس بر من بیامرز و خدا هم بر وی آمرزید) «قصص/۱۶».

وَأَدْخَلَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتِ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿١٢﴾

و دستت را در گریبان کن تا بدون هیچ عیبی، سفید و درخشان بیرون آید، [با این دو معجزه که در ضمن] نه معجزه است به سوی فرعون و قومش [برو] زیرا آنان قوم فاسق اند. (۱۲)

تفسیر :

یکی از معجزات دیگری که به قدرت الله تعالی به موسی علیه السلام اعطا گردید، همانا معجزه ید بیضا می باشد: طوری که به حضرت موسی علیه السلام گفته شد: ای موسی دستت را در گریبان خود کن، هنگامی که خارج میشود درخشان است بی آنکه زیانبار باشد، یعنی اینکه بدون این که مبتلا به مرض یا برص و پیسی باشد مانند برق، روشن و سفید و درخشان و پرفروغ میگردد.

باید یاد آور شد که: موسی علیهم السلام یکی از پر معجزه ترین پیامبران الله تعالی در بین پیامبران الهی می باشد، قوم بنی اسرائیل نیز از نظر تفکر و رفتار مغلق و پیچیده ترین اقوام و به عبارتی از نظر انجماد فکری و لجاجت بر تفکرات خود، یکی از اقوام استثنایی در تاریخ بشری می باشد. این قوم با کج اندیشی های خود عملاً حاضر به پذیرش حق نبودند و کراراً از پیامبران درخواست معجزات گوناگون برابر سلیقه شخصی و اراده هوس آلود و بی هدف خویش می کردند. حتی برخی خواستار عملیاتی می شدند که عقلاً تحقق آن ناممکن بود. در حالیکه صدور معجزات هم به اراده خداوند و بر حسب ضرورت و مقتضیات وضع موجود تحقق می یابد و نه وسیله سرگرمی و هوسرانی افراد بی منطق.

عصا و ید بیضا، دو معجزه از نه معجزه‌ای است که به حضرت موسی علیه السلام اعطا شده بود. در ضمن قابل یاد دهانی است که اولین معجزه حضرت موسی علیه السلام است که، به اراده‌ی خداوند متعال عصای بی جان را، جان بخشید. دوم، به فرمان الله متعال

دستش به یک پارچه نور تابناک تبدیل گردید. موسی علیه السلام با این دو نشانه و نشانه های متعدد و فراوان دیگر نزد فرعون و فرعونیان رفت. [اسراء/ 101]

بقیه معجزات حضرت موسی عبارتند از: شکافته شدن دریا، فرستادن طوفان، ملخ، شپش، بقه، خون، قحطي و کاستي در کشتزارهاي فرعونيان.

هدف از معجزات نه گانه، معجزاتی است که موسی علیه السلام در برابر فرعون آورده و گرنه حضرت موسی معجزات بیشتری داشته است؛ ضمناً هر معجزه ای را می توان دو معجزه به حساب آورد، بطور مثال ازدها شدن عصا يك معجزه است و برگشتن ازدهار به عصا، معجزه ای دیگر، لکن قرآن پاک آنرا یک معجزه بشمار آورده؛ بصورت کلمه معجزات نه گانه موسی علیه السلام عبارت اند از:

- 1- يد بيضاء» (درخشیدن دست).
 - 2- ازدهار شدن عصا.
 - 3- طوفان کوبنده برای دشمنان.
 - 4- «جَرَادٌ» (تسلط ملخ بر زراعت ها و درختان).
 - 5- «قَمَلٌ» (نوعی آفت نباتی که غلات را نابود می کرد).
 - 6- «ضفادع» (هجوم بقه ها از رود نیل به زندگی مردم).
 - 7- «دم» (ابتلاي عمومی به خون دماغ؛ یابه رنگ خون درآمدن آب رود نیل).
- «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ» (آیه 133 سوره اعراف) (پس ما بر آنها طوفان و (هجوم) ملخ و شپش و کوربقه ها و خون (روان) را بصورت آیات (وعلامات) جدا جدا، فرستادیم. اما باز تکبر ورزیدند و قوم مجرم بودند).
- 8- قحطي و خشکسالی. «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ» (130)
- (و ما فرعونيان را با قحط سالي و کمبود میوه ها گرفتار کردیم تا پند گیرند. (و شاید به سوي الله برگردند). (سوره اعراف: 130)
- 9 شکافته شدن دریا. «وَوَ إِذْ فَارَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» (سوره بقره، 50) (و یادآور شوید وقتی که دریا را برایتان شکافتیم و آل فرعون را غرق کردیم و شما نظر می کردید).

همچنان سایر معجزات موسی علیه السلام عبارتند از: فوران دوازده چشمه از سنگ:

«وَ إِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كَلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (60)

«بقره، 60» (و چون موسی برای قومش آب خواست، پس ما گفتیم: با عصایت به آن سنگ بزن، پس از آن دوازده چشمه روان شد که هر قبیله جایی آب خود را می دانست. بخورید و بنوشید از روزی الله، و همچون تباهاکاران در زمین فساد و تباهی نکنید.)

نزول من وسلوی:

«وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (57) «سوره بقره، 57.» (و ابر را بر شما سایه بان کردیم و برایتان «من» و «سلوا» نازل کردیم، از نعمت های پاکیزه که به شما روزی داده ایم، بخورید، و بر ما ظلم نکردند بلکه آنها بر خود ظلم می کردند).

قابل تذکر است که: فرعون و پیروانش، مردمی تباه کار، بدبخت و گمراه بودند، وقتی این آیات روشن را دیدند، نه تنها نگریدند و تسلیم نشدند؛ بلکه آن را سحر و افسون مسمی نموده و آنرا تکذیب کردند؛ اما در واقع به حق بودن آن یقین داشتند و بر خود ظلم کردند و از پیروی حق تکبر ورزیدند. [مؤمنون آیه 46]، همان گونه که شیوه ی سران کفر پیشه ی فریش و دیگر مستکبران است.

پند که در این آیه مبارکه که: ای پیامبر خاتم و ای مردم! ببینید که فرجام فرعون و اطرافیانش چه شد؟

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١٣﴾

هنگامی که معجزات روشن ما به سویشان آمد، گفتند: این سحری است آشکار! (۱۳)
تفسیر:

زمانیکه حضرت موسی علیه السلام، معجزاتی که دلالتی روشن و حجتی آشکار به همراه داشتند به طوری که هر کس آنها را میدید، حق را آفتابی مشاهده میکرد فرعون و قومش آنها را انکار نموده و گفتند: این معجزات جادواست آشکار که هیچکس در ماهیت آنها شک و تردیدی به خود راه نمیدهد. و البته این سخنشان دروغ و بهتانیه بیش نبود.

وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَفْتَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٤﴾

و آنها را درحالیکه باطنشان به الهی بودن آن معجزات یقین داشت، از روی ظلم و تکبر انکار کردند. پس بنگر که عاقبت فسادکاران چطور شد؟ (۱۴)
تفسیر:

و چه ظلمی بدتر از ظلم انسانی است. فرعون و قوم ظالم اش به طور قطع میدانستند که آن معجزات که توسط موسی علیه السلام ارایه و پیشکش شد از جانب الله تعالی است ولی با آن هم آنها سحر نامیده و بدان انکار ورزیدند.

«فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ»: «پس بنگر» ای شنونده! یعنی: در این فرجام شوم شان بیندیش زیرا این فرجام، عبرتگاهی برای پندآموزان و عبرت گیرندگان است.

ابن کثیر گفته است: مفهوم خطاب چنین است: ای تکذیب کنندگان محمد و ای منکران دین او! پر حذر باشید، همان بلا که به سر آنها آمد، قطعاً به سر شما نیز می آید؛ چون محمد صلی الله علیه و سلم شریفتر و بزرگتر از موسی میباشد.

و دلیلش قویتر از دلیل موسی علیه السلام میباشد. (مختصر ابن کثیر ۶۶۷/۲).

خوانندگان گرامی!

در آیات (15 الی 19) درباره داستان و قصه‌ی داود و سلیمان و نعمتهای بزرگ الله متعال، بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٥﴾

و به راستی به داوود و سلیمان علم و دانش عطا کردیم و آن دو گفتند ستایش خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داده است. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عِلْمًا»: دانش عظیم و فراوان. تنکیر برای تعظیم است. «فَضَّلْنَا...»: در این آیه، یکی از نعمت های مهم الهی که دانش است، معیار برتری دانسته شده است. چرا که هر قدرتی و هر ارزشی از علم سرچشمه میگردد. در آیات بالا می بینیم که نعمت مایه غرور فرعون و فرعونیان و قوم عاد گشته است، ولی این آیه میرساند که مؤمنان چون سلیمان و داود، نعمت بر شکر و طاعتشان افزوده است. «ترجمه معانی قرآن»
تفسیر:

در بدایت باید گفت که: این آیه برهانی است آشکار بر فضل و شرف علم و علو مقام و منزلت حاملان و سرسپرده گان آن.

علم، زمانی دارای ارزش می باشد که: در تصرف و اختیار اشخاص صالح قرار گیرد. و ما نباید در هیچ مقامی خود را برتر از همگان بحساب آریم.

امام طبری گفته است: آن دانش عبارت بود از دانستن زبان حیوانات و پرندگان و غیره که دانستن آن مخصوص خدا می باشد. (طبری ۸۷/۱۹).

علوم اعطا شده الهی به پیامبران:

الله تعالی علوم خاصی را به اشخاص خاصی عنایت فرموده است: که بیرخی آن قرآن عظیم الشان چنین اشاره بعمل آورده است:

1- آدم علیه السلام: علوم همه‌ی اشیاء. «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (و الله به آدم همه نامها را آموخت، باز آن را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت: نام های این اشیا را به من خبر دهید اگر صادق اید. (سوره بقره، آیه 31).

ملاحظه می‌داریم که: فرشتگان عبادت بیشتری داشتند و آدم، علم بیشتری داشت. و چه زیبا است که؛ رابطه مقام خلافت با علم، بیشتر از عبادت است.

2- خضر علیه السلام، علوم باطنی و تأویل. (تا موسی شاگردش شود) قرآن عظیم الشان در (کهف، 66) می‌فرماید: «قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا» (موسی به او (خضر) گفت: آیا از تو پیروی کنم به این شرط که از رشد و هدایتی که به تو آموخته شده به من بیاموزی؟).

3- یوسف علیه السلام، علم تعبیر خواب. «عَلَّمَنِي رَبِّي» «قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» (یوسف، 37) (یوسف گفت: پیش از آنکه غذایی تان به شما برسد، شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت، این (تعبیر خواب) که به شما می‌گویم از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است. همانا من آیین قومی را که به الله ایمان نمی‌آورند و منکر آخرت نیز هستند، ترک کرده‌ام).

4- داوود علیه السلام، علم زره سازی. طوریکه در (سوره انبیاء آیه 80) می‌فرماید: «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ» (و به داود ساختن زره را آموختیم تا شما را از (آسیب) جنگتان حفظ کند. پس آیا شکر گزار هستید؟)

5- سلیمان علیه السلام، علم زبان پرندگان. طوریکه می‌فرماید: «عَلَّمَنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ» (سوره نمل 16) (به ما زبان پرندگان آموخته شده است، و از همه چیزها به ما داده شده است. یقیناً این فضیلت آشکار است)

6- معاون سلیمان، علمی که با آن تخت سلطنتی را از کشوری به کشور دیگر می‌آورد. «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» (نمل، 40).

7- طالوت، علوم نظامی. «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (247) (بقره، 247). (و پیغمبرشان به آنها گفت که البته الله طالوت را پادشاه شما فرستاده است، گفتند:

چگونه او پادشاه ما باشد در حالیکه ما نسبت به او سزاوار فرمانروایی هستیم و به او مال فراوان داده نشده است؟ (پیغمبرشان) گفت: همانا الله او را بر شما برگزیده و در جسم و دانش بر شما برتری بخشیده است و الله ملک سلطنت خود را به هر کسی بخواهد می‌دهد، و الله گشایشگر داناست).

وَوَرَّثَ سُلَيْمَانَ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (۱۶)

و سلیمان (در علم و نبوت) وارث داود گردید، و گفت: ای مردم! به ما زبان پرندگان آموخته شده است، و از همه چیزها به ما داده شده است. یقیناً این فضیلت آشکار است. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَنطِقُ»: سخن. گفتار. مصدر میمی و به معنی نطق است. این آیه مبارکه اشاره به نطق پرندگان دارد و آیات دیگر نیز مؤید این مطلب است که حیوانات و از جمله پرندگان

با یکدیگر سخن میگویند (ملاحظه شود سوره های: انعام / 38، نمل / 18 و 22).
«ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل

تفسیر :

«وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ»: و سلیمان (در علم و نبوت) وارث داود گردید، نه مال و سرمایه را زیرا چنانکه در حدیث شریف آمده است: «انبیاء مالی را به ارث نمی‌گذارند و مالی که بعد از ایشان به جا ماند، صدقه است». امام قرطبی میفرماید که: داوود علیه السلام نوزده پسر داشت، در بین آنها سلیمان وارث نبوت و پادشاهی او شد. و اگر وراثت مال می بود، تمام فرزندان در آن برابر می‌شدند. (تفسیر قرطبی ۱۳/۱۶۴).

در مورد اینکه چرا نعمت منطق الطیر: (سخن‌گفتن پرندگان است) در نعمت های اعطا شده به سلیمان علیه السلام نسبت به سایر نعمت ها در اول تذکر داد. باید گفت که: این نعمت مخصوص حضرت سلیمان علیه السلام که الله تعالی موهبت نموده که: غیر آنرا در آن مشارکتی نیست. البته این مطلب را به طریق سپاسگزاری و ستایش به زبان آورد؛ نه به طریق خود بزرگ بینی و نخوت و مباحات. قابل یاد آوری است که: سخن‌گفتن پرندگان را سلیمان علیه السلام طوری میفهمید، مثل اینکه نطق یک دیگر را می دانستند. مفسران میفرمایند که: داوود علیه السلام نسبت به سلیمان عابدتر و سلیمان علیه السلام از او شکرگزارتر بود به همین جهت، ملک و دولت سلیمان علیه السلام از پدرش بیشتر وسیع تر شد، زیرا افزون بر آنچه که به پدرش داوود علیه السلام داده شده بود، باد و شیاطین هم به تسخیر وی درآورده شدند و فهم زبان پرندگان نیز به وی ارزانی شد. (تفسیر انوار القرآن).

مطالعه کنندگان گرامی!

نعمت علم [همراه عمل] از بزرگترین، ارزنده ترین و بلند مرتبه ترین نعمت هاست واقعیت ایست: هر کسیکه از علم و دانش بیشتری برخوردار گشت، فضیلت فراوانی کسب کرده است. [مجادله/ ۱۱].
طوریکه به سلیمان علیه السلام پس از مرگ پدرش نبوت و فرمانروایی مردم رسید، نه اموال و دارایی؛ چون اگر اموال و دارایی میبود، میان پسرانش به طور مساوی تقسیم میشد و همه‌ی اموالش به یک پسر نمی رسید.
نعمت علم بابرکت و امثال آن، موجب سپاسگزاری از مقام منعم است؛ آن گونه که داود و سلیمان خدای بزرگوار را سپاس و ثنا می گفتند.
برخی از نعمت هایی که الله متعال به سلیمان علیه السلام عطا کرده بود:
همانا آموختن زبان پرندگان، برخورداري از خیر و برکت فراوان، مسخر کردن جن و انس و پرندگان، فهمیدن زبان آن مورچه در وادی نمل و هم چنین پرندگان و حیوانات دیگر.

وقتی پروردگار با عظمت، این نعمتها را به سلیمان داد، او به خطاب «یا ایها الناس!» این نعمتهای بارزش و والا را به مردم اعلام نمود، تا دعوتش توأم با معجزه باشد و پیامبری او را بدون شک و دودلی تصدیق کنند.

سلیمان علیه السلام از بارگاه الله خواست تا در شکرگزاری و ثناگویی او یار و مددکارش باشد و بتواند راه نیکوکاری و پرهیزگاری را در پیش گیرد و پیروز شود.

وَحَشْرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿١٧﴾
لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند، پس (در صف های منظم) توقف داده شدند. (۱۷)

تفسیر :

بعد از اینکه رژه بسیار بزرگ، لشکریان و سربازان سلیمان علیه السلام اعم از جن و انس و پرنندگان در حالیکه هر صنف و دسته‌ای جای و مأموریت خود را می شناخت، در روز جشنی که داشتند جمع آوری شدند. این تعبیر دلالت میکند بر اینکه سپاه سلیمان علیه السلام بسیار عظیم و منظم بود و درپیشاپیش این لشکر بزرگ، شخصاً خود حضرت سلیمان علیه السلام با ابهت و عظمتی فراوان حرکت می کرد.

ابن عباس(رض) فرموده است: همچون رژه‌ی شاهان بر هر دسته‌ای مأموری قرار داشت که آنها را نظم دهد و اجازه ندهد در مسیر جلو بزنند. (طبری ۸۸/۱۹).

باید گفت: در جمله‌ی «فَهُمْ يُوزَعُونَ» دلیل بر این است که باید در میان لشکر مسلمانان، فرماندهان متعدد با تجربه و کاردان و مخلص وجود داشته باشند، تا هیچ گونه ستم و بی‌داده‌ی نه در میان خود لشکر و نه در خارج از آن - رخ ندهد.

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٨﴾

[پس حرکت کردند] تا به وادی مورچگان رسیدند. مورچه‌ای گفت: ای مورچگان! به لانه‌های خود در آید تا سلیمان و لشکریانش نادیده و نادانسته شما را پایمال نکنند. (۱۸)

تفسیر :

از فحواي آیه مبارکه به یک واقعیت پی می بریم که: در میان مورچگان، سیستم رهبری منظمی از جمله قوماندانی، گروه اطلاع رسانی یا کشف وجود داشته و همه‌ای اوامر رهبری با دقت و نظم خاصی صادر و مجری اجراء می‌باشد.

قابل تذکر که در این آیه مبارکه در میابیم که: حیوانات هم دارای شعور بوده، مصالح و مفاسد و ضررهای زندگی خویش را می شناسند، و در وخت خطر سیستم اطلاع رسانی و هشدار و اُنظار به یک دیگر صادر می نمایند، و بصورت کل گفته می‌توانیم که: غریزه دفع ضرر احتمالی، در حیوانات نیز وجود دارد.

زمانیکه سلیمان علیه السلام با لشکر و سپاهیانش خویش به وادی مورچگان رسیدند،

مورچه‌ها به رفقای خویش مانند عقلا مورد خطاب قرار داد؛ گفتند به خانه‌های خود

برگردید و داخل خانه‌هایتان شوید. تا «لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ» تا سلیمان

و لشکریانش شما را زیر پایمال نکنند. «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» در حالیکه وجود شما را حس

نمی‌کنند. البته آنها قصد نابودی شما را ندارند ولی ممکن است نادیده و ندانسته از اینکه

شما در اینجا وجود دارید، چنان کنند.

ولی اگر لشکر سلیمان از وجود شما باخبر باشند، شما را در هم نمی‌کوبند چرا که سلیمان

پیامبری است مهربان و به معیارهای حق و عدل پایبندند. سلیمان گفته‌ی آن را شنید و به

مقصدش پی‌برد.

همچنان مفسران می نویسند که: جمله‌ی «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» از زبان مورچه، نشان لحن

اعتدال (پوزش خواهی به شیوه‌ی نیکو)، بیان عدالت و رأفت، دینداری و فضل سلیمان و

فضل سپاه اوست که هیچ گاه از روی قصد و عمد به مورچه‌ای یا امثال آن آزار نرسانیده

اند.

قابل یاد آوری است که: بعضی از علماء گفته‌اند: آیه‌ی «قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا

مَسَاكِنَكُمْ...» از جمله عجایب قرآن است؛ چون به لفظ «یا» نداء داد و با «ایها» آگاه

نمود. و با «النمل» معین کرد. و با «ادخلوا» دستور داد. و با «مساکنکم» تعیین کرد. و

با «لا يحطمنکم» بر حذر داشت. و با «سلیمان» تخصیص کرد. و با «جنوده» عام آورد.

و با «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» معذرت آورد. پس چه مورچه‌ی باهوشی بود! (تفصیل موضوع

را میتوان در (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی) مطالعه فرماید.

فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴿١٩﴾

(سلیمان) از گفته مورچه تبسمی کرد و خندید و گفت: ای پروردگارا! شکر نعمتهایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به من الهام فرما و توفیق مرحمت کن تا عمل صالحی که موجب رضای تو گردد انجام دهم و مرا در زمره بندگان صالحت داخل نما. (۱۹)

تفسیر :

«فَتَبَسَّمَ»: تبسم: لبخند. خنده خفیف را میگویند. «ضاحکاً»: ضاحکاً: در اقرب الموارد آمده: ضحك انبساط وجه است به طوری که دندانها از سرور ظاهر شود، اگر بی صدا باشد تبسم است و اگر صدایش از دور شنیده شود قه قه است و گر نه ضحك گویند. البته هدف از آن در آیه مبارکه ظاهراً تعجب است.

سلیمان علیه السلام سخنان مورچه را شنید و فهمید و به لشکریان خویش هدایت به توجه به حال مورچگان صادر فرمود و سلیمان علیه السلام از اینکه مورچه از او و سربازانش تمجید کرد، خنده‌ی سرور و شادی را سرداد؛ زیرا گفته‌ی مورچه: «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» بیانگر آن است که سلیمان و لشکریانش اهل تقوا و پرهیزگاری و صدمه نرساندن به حیوانات هستند. خنده‌ی انبیاء، تبسم است نه قهقهه. سلیمان در حالیکه خنده‌اش گرفته بود، تبسم کرد.

زمانی باید شاد و خندان باشیم که حتی مورچه‌ها به عدالت ما امیدوار باشند.

مطالعه کنندگان گرامی!

خداوند، بدین سان به مورچه ای زبان داد، تا برای سلیمان معجزه‌ای به شمار آید. همچنان الله متعال در نهاد هر جان داری غریزه‌ی مخصوصی به ودیعه گذاشته تا او را به سوی چیزهای سودمند هدایت کند و از چیزهای زیانبار باز دارد. به راستی در نهاد و غرایز حیوانات، شگفتیها و الهامات غریبی مستور است که اگر انسان آنها را با دیده‌ی دل بنگرد، او را به سوی ایمان به آفریدگار - که همه‌ی نیکیها از اوست - هدایت می کند.

وقتی فرعون به موسی و هارون برادرش گفت: پروردگار شما کیست؟ در جواب گفتند: پروردگار ما کسی است که هر چیزی را آفرینشی شایسته و در خور او عطا کرد و سپس هدایتش فرمود. [طه/۴۹ و ۵۰].

همچنان باید یادآور شود که از فحوائی آیات متذکره چنان استفاده بعمل می‌آید که مورچه‌ها زندگی دست جمعی و گروهی داشتند، و از جمله خصوصیت خاص این مخلوق الهی اینست که این مخلوق بینهایت بیدار و برحذر و محتاط در برابر حوادث و رویدادها هستند. از نظم دقیق، زیرکی و هوشیاری، حافظه‌ی قوی و توانا، عشق و علاقه به کار، دوری از کاستی و کاهلی، پایداری، تلاش و کوشش خستگی ناپذیر و امیدواری و نستوهی برخوردارند.

همچنان قابل دقت و توجه است که مورچه‌ها در میان سایر مخلوقات بعد از انسان، مخلوقات هستند که مرده‌های خویش را مدفون و به خاک می سپارند.

چرا زمین دانه‌های را که مورچه‌ها جمع می‌کنند، سبز نمی‌کند؟

دانشمندان، طی تحقیقاتی به این نتیجه رسیده‌اند: زمانی که مورچه‌ها دانه‌ها و یا تخم‌های گندم و جو برنج و برخی دیگر را که برای تغذیه‌ی خود به آن نیاز دارند و آن را گرد آورده، در زیر زمین نگهداری میکنند؛ اما قبل از اینکه آن‌ها را گدام کنند، ابتدا هر کدام آن دانه‌ها را دو توت می‌کنند. زیرا اگر دانه‌های حیوانات از میان دو نیم شوند، در هر قدر زمین خوب و حاصل خیز هم که بذر گردند، سبز نمی‌شوند. اما تعجب آور این است، که چرا مورچه‌ها تخم‌گشنیز را با آنکه خیلی کوچک هم است،

چهار تقسیم میکنند، و بعد ذخیره مینمایند؛ این رمز را بعد از تحقیقات دریافتند، که تخم گشنیز، اگر دوتوته هم شود، باز هم سبز میشود، اما اگر چهار توته گردند؛ دیگر هرگز امکان روییدن و سبز شدنش نیست.

خداوند به مورچه ها که فهماند که دانه ها را باید این گونه جمع و پروسس و نگهداری کنند؟ آیا همین برای شناخت پروردگار کافی نیست؟

با وجود عمل صالح دخول جنت بدون فضل الهی ممکن نیست:

«وَأَدْخَلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ» (19 نمل) در آیه مبارکه خواندیم که حضرت سلیمان علیه السلام از حق تعالی خواست تا وی را به انجام اعمال شایسته‌ای که موجب رضایش گردد توفیقش بخشد و به رحمتی از جانب خود او را همراه ابرار درسرای قرار به جوار خود که عزیز و غفار است داخل گرداند.

با وجود عمل صالح و مقبول، دخول جنت با فضل و کرم الله متعال می باشد، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود هیچ کس با اتکالی عمل خویش وارد بهشت نمی شود، صحابه عرض کردند: یا رسول الله شما هم؟! بلی من هم، ولی رحمت و فضل الله تعالی مرا احاطه کرده است. (تفسیر روح المعانی).

حضرت سلیمان علیه السلام، در این کلمات برای دخول جنت به فضل رب، دعا می کنند یعنی که خدایا به من هم آن فضیلت را اعطا کن تا مستحق جنت بشوم.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (20 الی 28) مبحث داستان هُدهد به بیان گرفته شده است.

وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهَدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ﴿٢٠﴾

و [سلیمان] جویای پرنندگان شد [و هدهد را در میان پرنندگان بارگاهش نیافت] پس گفت: چرا هدهد را نمی بینم، یا اینکه اواز غایبان است؟ (۲۰)

تفسیر:

در آیه 16 ذکر شد که حضرت سلیمان علیه السلام گفت: زبان پرنندگان را میدانیم، از این آیه معلوم میشود که دانستن زبان پرنندگان از باب نمونه بوده است. زیرا آن حضرت کلام و گفتگوی مورچه را هم می دانست.

مفسران در تفسیر خویش مینویسند: زمانیکه سلیمان علیه السلام بالشکر خویش عازم سفر میشد، پرنندگان در بالای سرش با بال های خود سایه فراهم میکردند.

تخصص هدهد درچه بود؟

هم بودن و تخصص هدهد درچه بود که حضرت سلیمان متوجه می شود که او غایب است و در این لحظه از سفر خویش از موجودیت هدهد سوال به عمل می آورد.

از حضرت عبد الله بن عباس (رض) سوال شد که چرا حضرت سلیمان علیه السلام در جمله همه پرنندگان تنها تفتیش از هدهد را به عمل آورد، علت آن چه بود.

حضرت ابن عباس فرمود: بعد از اینکه لشکر سلیمان علیه السلام در سفر خویش از دره ی مورچگان گذشتند و لشکرشان به سرزمین دشت و بیابانی رسیدند، تشنگی بر لشکریانش مستولی شد و درخواست آب کردند. ضمناً قرار بر این بود هدهد آنها را به سوی آب راهنمایی کند.

خداوند متعال به هدهد این تخصص را عنایت نموده است، که امور درون زمین و چشمه

های جاری داخل زمین را می بیند، و هدف حضرت سلیمان علیه السلام، این بود که از

هدهد سوال کند که در این میدان، آب در چه عمقی وجود دارد، و از کندن کدام قسمت

زمین آب بیرون می آید، و پس از نشان دادن هدهد به جن ها دستور می داد زمین را بکنند

و آب بیرون بیاورند، آنها فوراً زمین را می کنند و آب بیرون می آوردند، هدهد با وجودی

که نظر تیز و بصیرت دارد در دام صیاد می افتد و شکار می شود حضرت ابن عباس در

خصوص میفرماید: «قف یا وقاف کیف یری الهدهدباطن الارض وهو لا یری الفتح حین

یقع فیه» (تفسیر قرطبی) یعنی ای هوشیاران بدانید که هدهد امور داخل زمین را می بیند

ولی دام پهن و هموار شده روی زمین، به نظرش نمی رسد و در آن گرفتار می شود.

با مقصد که، آنچه خداوند متعال مصیبت یا راحتی برای کسی مقدر نموده تقدیر الهی نافذ شده آن خواهد رسید، و هیچ کسی به فهم و بصیرت یازور و زر خویش نمیتواند از آن رهایی یابد. (تفسیر معارف القرآن مفتی شفیع عثمانی)

وقتی میگفت: اینجا آب است شیاطین پراکنده گشته و چشمه می جوشید. در آن روز حضرت سلیمان علیه السلام هدهد را خواست ولی هدهد حضور نداشت. لذا گفت: چرا هدهد را نمی بینم؟ «أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ» (ام) منقطعه به معنی (بل) است. یعنی: بلکه غایب است و بدون اجازه‌ی من رفته است. (تفسیر صفة التفسیر: محمد علی صابونی).
لَا عَذِيبَةَ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذِيبَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِيَنَّيَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٢١﴾

حتماً او را به عذاب سخت سزا خواهم داد، یا [برای عبرت دیگر پندگان] او را سر می برم، یا (باید) دلیل روشنی (برای غیبتش) برای من بیاورد. (که چرا غایب بود). (۲۱)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُلْطَانٍ»: دلیل و حجت. «مُبِينٍ»: روشن. بیانگر حقایق و عذر تقصیر.
تفسیر:

بعد از اینکه حضرت سلیمان از غیاب هدهد متیقن شد، او را به عذاب سخت و یا هم زندانی شدن و یا اینکه پرش را می‌کنم و یا سرش را می‌برم و یا این که باید برایم دلیل واضح و روشن بیاورد و عذرش را بیان کند. و به قولی دیگر: هدف وی این بود که او را از خدمت خویش باز می‌دارد. اقوال دیگری نیز در این باره نقل شده است که به نظر میرسد، ریشه همه آنها روایات اهل کتاب است. به هر حال، قرآن کریم نوع این عذاب را مشخص نکرده است.

فَمَكَتْ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ ﴿٢٢﴾

چندان طول نکشید (که هدهد برگشت) و گفت: [ای سلیمان!] من به چیزی آگاهی یافته‌ام که تو به آن آگاهی نیافته‌ای، و [من] از [سرزمین] سبا خبری مهم و یقینی برایت آورده‌ام. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سبأ»: نام شهری در یمن است که بلقیس ملکه آن بود.

«نبأ»: خبری مهم و درخور اهمیت است.

تفسیر:

در آیه مبارکه ملاحظه میشود که: در حکومت انبیاء، تملق چاپلوسی و ترس و خوف وجود ندارد، در ضمن ملاحظه شد که با موجودیت منطق و استدلال، حتی سلیمان علیه السلام در برابر هدهد تسلیم می‌شود.

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾

به راستی من زنی را یافتم که بر آنان حکومت میکند، و از هر چیزی [که از وسایل و لوازم حکومت و قدرت است] به او داده‌اند و تختی بزرگ دارد. (۲۳)

بعد از اینکه هدهد به حضور سلیمان علیه السلام حاضر شد؛ گفت: «إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ» «من زنی را یافتم که بر مردم «سبأ» حکومت می‌کند، او بلقیس دختر شریل بود که پدرش جز وی فرزندی نداشت و بعد از پدر پادشاهی به وی رسید. قابل تذکر است که پادشاهی زنان در میان قدام عرف معمولی بوده است و همچنین است در نزد برخی از مسلمین معاصر.

خوانندگان محترم! در حدیث حضرت ابن عباس روایت است، بعد از اینکه خبری مردم فارس به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم بیان کردند و گفتند: که مردم فارس زنی را از دختر کسرا را بحیث پادشاه خویش تعیین نموده‌اند فرمود: «لن یفلح قوم ولوا امرهم امرأة». «هرگز قومی که تولیت امر (فرمانروایی) خویش را به زنی سپرده‌اند، رستگار نمی‌شوند».

در این هج جای شکی نیست که: زن میتواند حکومت کند؛ «تَمْلِكُهُمْ» ولی می بینیم که در حکومت زن بر جامعه، حتی برای يك پرنده هم عجیب بنظر میرسد طوریکه میگوید: کوید فراست. «وَجَدْتُ امْرَأَةً- وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا» به راستی من زنی را یافتم که بر آنان حکومت میکند. قابل تذکر است که آغاز حکومت حضرت سلیمان، یک حکومت جهان شمول نبود.

هدهد به حضور سلیمان علیه السلام به صحبت خویش ادامه داد گفت: «وَأَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ» تختی پادشاهی بسیار بزرگ دارد که برخی مفسران میگویند تخت اش از مروارید و یاقوت تزئین شده است. ولی قتاده میفرماید که: تخت بلقیس از طلا بود. پایه های آن از گوهر، و با مروارید تزئین شده بود.

از ابن عباس(رض) در یک روایت آمده است که عرش بلقیس به طول چهل در هشتاد دست بود، و ارتفاعش هم سی دست (دست: معیار متری و اندازه در آن زمان بود) و در ساختن و تزئین آن آن مروارید و یاقوت احمر و زبرجد سبز به کار برده بودند، و پایه هایش از مروارید و جواهرات بودند، و در پرده های ابریشم و حریر در هفت اتاق قفل شده در داخل محفوظ بود. (تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی). امام طبری در تفسیر خویش مینویسد: منظور از عظیم در اینجا عظمت قدر و منزلت است نه بزرگی حجم و وسعت، بر این مبنا ابن عباس(رض) گفته است: «عَرْشٌ عَظِيمٌ» یعنی تختی زیبا که از طلا ساخته شده و پایه هایش از مروارید و گوهر بود. (طبری ۹۲/۱۹).

ابن کثیر از علمای تاریخ نقل می کند: «آن تخت بزرگ در قصری عظیم، استوار و بلند قرار داده شده بود که سیصدوشصت طاق در طرف شرقی و سیصدوشصت طاق در طرف غربی خود داشت و ساختمان آن طوری بنا شده بود که آفتاب هر روز از یک طاق بر آن طلوع و از طاق مقابل آن غروب میکرد و آنها صبح و شام برای آفتاب سجده می کردند». (تفسیر انوار القرآن). هدهد در ادامه گزارش خویش می افزاید:

وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَرَبِّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٢٤﴾

او و قومش را چنین یافتم که به جای الله به آفتاب سجده می کنند، و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داده، و آنان را از راه (حق) بازداشته است. لذا آنها هدایت نخواهند شد. (۲۴)

تفسیر :

هدهد حضور سلیمان علیه السلام در ادامه صحبت خویش، بعرض میرساند: من ملکه «سبأ» و رعیتش را چنان یافتم که آفتاب پرست هستند، آفتاب را پرستش کرده و عبادت الله یگانه و یکتا را رها کرده اند.

در ضمن هدهد بحضور سلیمان میرساند که: شیطان اعمال شان را؛ یعنی: پرستش آفتاب و سایر اعمال کفری را «برای شان آراسته است و آنان را از راه بازداشته است» یعنی: شیطان آنان را به سبب این آراستن ها، از راه روشن حق که همانا ایمان به یگانگی الله متعال است، باز داشته است.

لذا توفیق آن نیافته اند تا به وی ایمان آورده، طاعت را برایش خالص ساخته و وی را به عبودیت یگانه قرار دهند و پس گویی هدهد از دو چیز بر مردم سبأ معترض بود: یکی شرک به خدای متعال، و دیگری حکومت زنی برای شان. سپس هدهد با تعجب گفت:

أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿٢٥﴾

[و شیطان آنان را این گونه فریب داده] تا برای خدا سجده نکنند، برای پروردگاری که نهان را در آسمان‌ها و زمین آشکار می‌کند و آنچه را پنهان می‌دارید و آنچه را آشکار می‌کنید، می‌داند. (۲۵)

تفسیر :

میبینم که پروگرام و نقشه اساسی و کاری شیطان بطور دائمی از تزیین بدی‌های مردم این است که آنان برای خدا سجده نکنند. و به یاد داشته باشید کسیکه در برابر خدا سجده نکند، حیوان هم از او انتقاد میکند. زیرا سجده، مظهر خداپرستی است.

نوت:

باید دانست که این آیه، محل سجده تلاوت است و سجده تلاوت در آن واجب می‌باشد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٢٦﴾

الله آن ذاتی است که هیچ معبود بر حق به جز او نیست و او پروردگار عرش بزرگ است. (۲۶)

تفسیر :

از آیه مبارکه معلوم میشود که: هدهد، دعوتگر خیر و عبادت به وحدانیت الله یگانه و اینکه هیچ الهی که شایسته عبودیت باشد غیر از او موجود نیست.

بدین جهت رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث که آنرا ابن عباس (رض) روایت فرموده است: از کشتن هدهد نهی فرموده است: «نهی النبی (ص) عن قتل أربع من الدواب: النملة والنحلة والهدد والصرد». رواه احمد، ابو داود وابن حبان «رسول الله صلی الله علیه وسلم از کشتن چهار چیز از جانداران نهی کردند: مورچه، زنبور عسل، هدهد و شیر گنجشک» (کله خورک).

با ذکر همین آیه مبارکه: سخنان هدهد به حضور حضرت سلیمان هم به پایان میرسد.

قَالَ سَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٢٧﴾

(سلیمان به هدهد) گفت: به زودی [درباره ادعایت] خواهیم دید که آیا راست گفته‌ای یا از دروغ‌گویان بوده‌ای. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سَنْظُرُ»: خواهیم دید. مراد از دیدن در اینجا بررسی و تحقیق است.

تفسیر :

حضرت سلیمان بعد از اینکه گزارش تفصیلی هدهد را استماع نمود، هدهد ادعا کرد خبر را که حضور شما بعرض رسانیم یقینی است ولی سلیمان علیه السلام برای هدهد گفت: در باره‌ی سخنان تحقیق میکنیم تا به زودی خواهیم دید که آیا (در گزارشات) خویش راست گفتی یا از دروغ‌گویانی؟ سلیمان از روی تفاؤل، راستگویی را مقدم ساخت.

چه زیبا است که گفته اند: با يك راستگویی در جمله صادقین قرار نمیگیریم، ولی با يك دروغ جزو دروغ‌گویان بحساب خواهیم آمد. در ایه هیچ جای شکی نیست که: در قضایای اساسی و عمده زود باوری ممنوع است؛ ولی رد کردن حرف دیگران نیز بدون دلیل نیز ممنوع می‌باشد.

فحوائی این آیه مبارکه به ما می‌آموزاند که: در مورد مسایل مهم، نباید به يك گزارش اعتماد و اکتفاء کنیم، تحقیق کردن، در امور حیاتی بخصوص هنگام شك ضرورت به تحقیق و بررسی لازم دیده میشود. همچنین در این آیه دلیل بر آن است که بر زمامدار و مسؤول و رهبر یک جامعه واجب است تا عذر رعیت خویش را هم در نظر داشته باشند. در حدیث شریف آمده است: «لیس أحد أحب إليه العذر من الله، من أجل ذلك أنزل الكتب وأرسل الرسل».

«عذر نزد هیچ کس مانند الله متعال دوست داشته تر نیست به همین جهت بود که او کتاب ها را نازل کرد و پیامبران را فرستاد».

ابن جوزی میفرماید: حضرت سلیمان از خبر که از هدهد پرسید مشکوک بود که گمان نمی‌کرد غیر از خودش سلطانی وجود داشته باشد، بناءً نامه‌ای نوشت و آن را مهر و امضاء کرد و به هدهد داد و گفت:

أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلَقَهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾

این نامه مرا ببر و به سوی آنان بینداز، سپس به دور از دیدگان آنان خود را کناری بگیر و بنگر چه عکس العملی نشان می‌دهند؟ (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

قبل از همه باید گفت که؛ برای رسیدن به اهداف الهی، نامه نوشتن مرد به زن مانعی شرعی ندارد. شرط توفیق در ارشاد و امر به معروف، شناسایی حالت‌ها و روحیه‌ی دیگران است. در ضمن قابل یاد آوری است که: در زمینه مسایل عقیدتی، بعد از شنیدن گزارش های تلخ، باید عکس العمل فوری جدی و غیرت دینی از خود نشان داد.

حضرت سلیمان علیه السلام بعد از استماع گزارش هدهد، نامه‌ای نوشت نامه خویش را مهر و مزین به امضا نمود و تسلیم هدهد نموده گفت: «أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلَقَهُ إِلَيْهِمْ» این نامه را بگیر و آن را به ملکه‌ی سبا و لشکریانش برسان. و منتظر باش که چه عکس العمل نشان می‌دهد.

مفسران می‌نویسند: هدهد نامه را برداشت و نزد بلقیس و قومش رفت. بالای سر بلقیس به پرواز درآمد، آنگاه نامه را به دامنش انداخت. (تفسیر صفوات التفسیر علی صابونی)

خوانندگان گرامی!

در آیات (29 الی 37) موضوع مشاوره‌ی بلقیس با سران و مسئولین مملکت و تصمیم در باره جواب نامه سلیمان، مورد بحث قرار گرفته است.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَإِئِنِّي أَلْقِي إِلَيْكِ كِتَابَ كَرِيمٍ ﴿٢٩﴾

[ملکه سبا پس از آگاهی از مضمون نامه] گفت: ای سران و اشراف! همانا نامه ای نیکو و با ارزشی به سوی من انداخته شده است. (۲۹)

در این هیچ جای شکی نیست که داشتن سواد برای یک زن یک ارزش است.

ملکه بلقیس زن، تیزهوش و دارای قدرت شناخت عالی و زن با سوادی بود.

بعد از اینکه از محتوای نامه مطلع شد، آنرا «كِتَابٌ كَرِيمٌ» مسمی نموده و سران دولت و اشراف قومش را گرد آورد و درحالیکه آن‌ها به وی گوش فرا دادند چنین گفت: ای سران کشور! نامه‌ای ارجمند که مضمونی گرانبها دارد از سوی پادشاهی بزرگ و مقتدر برای من موصلت نموده است.

چرا ملکه بلقیس نامه سلیمان را «كِتَابٌ كَرِيمٌ» خواند؟

در مورد اینکه ملکه سبا نامه حضرت سلیمان را «كِتَابٌ كَرِيمٌ» خواند میتوان دلایل ذیل را در مورد ارایه داشت:

1- به خاطر که آغاز نامه به جمله‌ی مبارکه‌ی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بود
2- نامه مزین به مهر حضرت سلیمان بود. طوریکه در حدیث شریف آمده است: «کرامه‌ الکتاب ختمه». «کرامت و بزرگی نامه، درمهر کردن آن است». از این جهت رسول الله صلی الله علیه وسلم برای خود مهر (ختم) ساخته و بر نگین آن چنین نقش کرده بودند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ».

3- نامه حضرت سلیمان علیه السلام دربرگیرنده پیام و کلامی نیکو بود.

4- به دلیل مقام حضرت سلیمان علیه السلام؛ و یا هم شاید هم به خاطر همه‌ی این موارد فوق الذکر باشد.

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٣٠﴾

یقیناً این نامه از سوی سلیمان است و سرآغازش به نام خدای رحمان و رحیم است. (۳۰)

تفسیر :

طوری که یاد آور شدیم: ملکه بلقیس نامه را باز کرد و گفت که: این نامه از جانب سلیمان آمده است. و (محتوای آن) این است: سر آغاز نامه به «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شروع شده سرآغازی شریف و درخشان و جالب است و در آن پروردگاری با عظمت و سپس دعوت به توحید و یگانگی خدا و تسلیم به امر و فرمانش آمده است.

أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣١﴾

(مضمون نامه این است که ای اهل سبا!) توصیه من این است برتری جوئی نسبت به من نکنید و به سوی من آئید در حالی که تسلیم حق هستید. (۳۱)

تفسیر :

متن و محتوای نامه همین بود که: بر من تکبر و برتری نوریذ و فروتنی به عبادت برای الله متعال و در حالیکه به یگانگی وی مقرر هستید، نزد من آید. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی موحد و یکتا پرست باشید. سفیان ثوری فرموده است: یعنی مطیعانه بیایید. (تفسیر صفة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی) مفسران در تفاسیر خویش مینویسند: هیچ کس قبل از حضرت سلیمان علیه السلام (بسم الله الرحمن الرحيم) را ننوشته است. یادآور میشویم که (بسم الله الرحمن الرحيم) که در ابتدای همه سوره ها بجز سوره «برائة» آمده است، همین یک بار در میان سوره های از قرآن نازل شده است.

از شناخت مضمون نامه سلیمان علیه السلام، ادبی از آداب حکومت را در می یابیم و آن رعایت اختصار در مراسلات خارجی نامه همراه با توضیح مطلب است.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ ﴿٣٢﴾

(بلقیس) گفت: ای سران و اشراف قوم! در کارم به من نظر دهید، من هیچ کاری مهمی را بدون حضور شما انجام نداده ام. (۳۲)

قَالُوا نَحْنُ أَوْلُو قُوَّةٍ وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ ﴿٣٣﴾

گفتند: ما دارای قوت و شوکت هستیم و ما صاحبان کار زار سختیم. ولی تصمیم نهایی با تو است بین چه فرمان می دهی؟ (۳۳)

تفسیر :

سران، بزرگان و نمایندگان قوم در جواب ملکه بلقیس گفتند: تو میدانی که ما در قوت جنگی و تجهیزات نظامی، دارای نیرومندی و در نبردها و پایداری در معرکه ها، دلاور و استوار هستیم ولی با این حال اختیار کار با تو و تصمیم نهایی از آن تو است. «وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ» (رهبران و سران قوم) گفتند: با در نظر داشت اینکه ما نیرومند هستیم، بناءً نباید در برابر یک نامه از موضع ضعیف برخورد کنیم. ولی با آنهم تصمیم نهایی موکول به رأی و نظر خود شما است. از دادن این جواب توسط سران و مسولین حکومت و قوم به بلقیس اطاعت کامل آنان را نسبت به ملکه بلقیس نشان می دهد. همچنان از ظاهر امر این مباحثات میتوان چنین نتیجه گیری را بدست آورد که: بلقیس به امر و فهم مشوره باور و اهتمام خاص داشت و از استبداد و تصمیم انفرادی بیزار بوده، بنابر همین اصل بود که با سران و مسولین ملکی و نظامی خویش به مشوره می پردازد و در ضمن به لشکریان کشور مشوره میکند که جواب نامه را چگونه تهیه و تحریر کند. همان است که سران و مستشاران و بزرگان قوم نیز گفتند: ما ملتی توانا و نیرومند و دلیریم و در رزم آوری و جنگجویی مهارت تمام و خاصی داریم؛ اما اختیار با دست توست و همگی پیرو دستور و هدایت شما هستیم.

امام قرطبی در تفسیر خویش در این مورد مینویسد: در مورد مشوره با قوم خود در هر مورد، حسن ادب و نزاکت را اتخاذ کرده است. پس اشراف قوم طوری با او برخورد کرده اند که او را خوشنود گردانند و نیرو و قدرت خود را اعلام و در اختیار او قرار دهند، سپس

تصمیم‌گیری را به خود او واگذار کرده‌اند. و این گفت و شنودی نیکو از جانب همه‌ی آنها بود. (تفسیر قرطبی ۱۳/۱۹۴).

حسن بصری در این مورد مینویسد: امور خود را به زنی کافر واگذار کرده بودند، وقتی آنها نظر خود را به او گفتند: معلوم شد که او در نظر ورای از همه هوشیار تر و آگاهتر است. (تفسیر ابن کثیر ۲/۶۷۱).

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرََّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٣٤﴾

بلقیس گفت: چون پادشاهان (فاتحان) در شهری داخل شوند (پس) آن را ویران و بریاد میکنند، و عزیزترین مردمانش را خوارترین میگردانند، و اینگونه عمل می‌کنند. (۳۴) تفسیر:

ملکه بلقیس از یک طرف که از شکست اقتدارش توسط سپاه سلیمان در تشویش بود در جانب دیگر؛ علاقه جدی داشت که دست به عمل نزند که کشور خویش را به ویرانی به کشاند، با در نظر داشت همین عوامل بود که در خطاب به سران و زعمای اقوام گفت: «قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا» عادت پادشاهان بر این است، زمانی که با زور و غلبه «به شهری داخل، آن را ویران و خراب می‌سازند» اموال آن رابه تباهی میکشند و جمع اهالی آن را پراکنده می‌سازند «و عزیزترین های مردمانش را خوارترین ها میگردانند» یعنی: اشراف آن را به حقارت و دونی میکشاند و این کار را بدان جهت میکنند تا فرمانروایی برای آنها پایدار و مسلم شود، جای پای آنها در آن سرزمین محکم و هیبت آنها در دل‌های مردم پابرجا گردد.

ملکه، زنی با تجربه و اهل اندیشه بود، بعد از اینکه تمایل سران قوم و روحیه سران را به صلح و آشتی احساس نمود گفت:

وَإِنِّي مُرْسَلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَظَرَنَّهُ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ﴿٣٥﴾
و من فرستنده هدیه‌ای به سوی آنان هستم و چشم به راه اینکه فرستادگان با چه جواب باز میگردند. (۳۵)

تفسیر:

ملکه بلقیس در خطاب به سران قوم اضافه کرد: من به سلیمان و قومش هدیه‌ای گرانبها و بسیار با ارزش میفرستم تا این هدیه دوستی ایشان را جلب و آزارشان را از ما دفع نماید.

مفسر أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابه الدوسی بصری میفرماید: هم در اسلام وهم در کفر و شرک بسیار عاقل بود و میدانست هدیه دل مردم را راضی میسازد. (تفسیر صفة التفاسیر).

و ابن عباس (رض) گفته است: بلقیس به اطرافیان‌ش گفت: اگر هدیه را قبول کرد معلوم میشود پادشاه است و دنیا را میجوید پس با او بجنگید، و اگر هدیه را قبول نکرد، پیامبر است و راستگو و از او پیروی کنید. (مختصر ۲/۶۷۱).

عطاء و بخشش الهی ما فوق همه ارزش های مادی است:

ملاحظه میکنیم که: فرستادن این هدیه (گران بها) بر سلیمان علیه السلام چه تأثیری گذاشت؟ اگر سلیمان علیه السلام همانند یکی از پادشاهان و حاکمان دنیا پادشاهی طمع‌کار و مال اندوز و دوست دار قدرت بود، بدون شک از دیدن این هدایا گران بها بی نهایت شادمان و خوشحال میگشت. اما او از شخصیت های دیگری بود. نزد او مادیات هیچ ارزشی نداشت بنابر همین منطق بود که: به طلا و جواهرات ملکه سبأ بی توجه بود. او حامل ارسال پیام عدل و حق و نیکی و ایمان بود. به محض اینکه فرستادگان ملکه‌ی سبأ با هدایای ایشان به بیت المقدس رسیدند، با خوشحالی و غرور به نزد سلیمان علیه السلام آمدند تا آن را به او تقدیم نمایند.

ابن کثیر در این مورد مینویسد: «صحيح آن است که بلقیس ظرفی از طلا را به سلیمان

علیه السلام هدیه فرستاد». شکی نیست که فکر ارسال هدیه، فکر سیاسی ممتازی است زیرا از خلال آن میتوان موقعیت جانب مقابل را به درستی ارزیابی و اندازه نمود، همان گونه که در زیاتر از موارد؛ هدیه در تعدیل تصمیم های جانب مقابل مفید و مؤثر واقع میگردد، بخصوص اگر جانب مقابل خصوصیات دنیا پرستی و مادی پرستی را داشته باشد. اما شخصیت حضرت سلیمان از این علاقمندی مادی بی نهایت بالا بود. (برای تفصیل موضوع میتوان به رساله: قصه های قرآنی، استاد محمد علی قطب، مراجعه فرماید.)

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ ﴿٣٦﴾

هنگامی که [فرستاده ملکه سبا] نزد سلیمان آمد، (سلیمان به او) گفت: آیا مرا با مالی [اندک و ناچیز] مدد میکنید؟ پس بدانید آنچه الله به من عطا کرده است، بهتر است از آنچه به شما داده است، [هدیه شما برای من شادی آور نیست]، بلکه شما هستید که به هدایایتان خوشحال و خورسند می شوید. (۳۶)

تفسیر :

قابل یادآوری است که: هدیه بلقیس در واقع- رشوه ای بیش نبود، معامله ای باطل با حق بود که شاید سلیمان سکوت کند و از حق و دعوت به سوی اسلام صرف نظر کند و از موضعگیری که در نامه عنوان کرده بود، تجدید نظر نماید. یا این که میتوانیم بگوییم: هدیه ی ملکه ی سبا دو منظور در بر داشته است: آلف: اگر سلیمان پادشاه باشد، آنرا به عنوان رشوه از او می پذیرد و از موضع گیری خود کنار می رود.

ب: خیر! چون سلیمان پیامبر خداست و می داند منظور ملکه در ارسال هدیه رشوه بوده است، بنابر این بر سر دعوت خود پایدار می ماند و سرانجام این آزمون به سود دعوت سلیمان تمام شد و ملکه و پیروانش اسلام را پذیرفتند.

مسترد کردن هدیه بلقیس از جانب حضرت سلیمان :

زمانیکه (رئیس و گوینده ی هیئت ملکه بلقیس) به پیش سلیمان علیه السلام رسید (و هدیه را حضور سلیمان تقدیم داشت، سلیمان شاکرانه گفت: میخواهید مرا از لحاظ دارایی و اموال کمک کنید (و با آن فریب دهید؟!)) چیزهایی را که خدا به من عطا فرموده است، بسی ارزشمند و بهتر از چیزهایی است که شما برایم آورده اید. (و من ضرورتی به این اموال ندارم) بلکه این شما هستید که (نیازمند دارایی و اموال هستید و) به هدیه ی خود شادمان و خوشحال هستید (زیرا شما تنها به بودن این دنیا معتقد هستید و سخت به وسایل زندگی و رفاه آن دل بسته اید ولی ما بدین جهان و آن جهان باور داریم و این جا را پس برای رسیدن به سعادت آنجا می دانیم)» (مراجعه شود به: رساله قصه های قرآنی، استاد محمد علی قطب، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

دلیل این که حضرت سلیمان علیه السلام هدیه را نپذیرفت این بود که آن هدیه، در واقع رشوه بود. در سیرت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که ایشان هدیه را می پذیرفتند اما صدقه را نمی پذیرفتند. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی) واقعیت امر اینست: کسی که از مادیات بگذرد، میتواند با قدرت سخن بگوید و از حق دفاع کند. حضرت سلیمان علیه السلام هدایای ملکه سبا را نپذیرفت و به رئیس هئت ارسالی ملکه سبا گفت:

ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَنَخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَدْلَىٰ وَهْمٍ صَاعِرُونَ ﴿٣٧﴾

(سلیمان به فرستاده گفت:) به سوی آنان باز گرد، ما حتماً با لشکری به سوی شان خواهیم

آمد که آنان قدرت رویارویی با آن را ندارند، و ایشان را از آنجا با حالت خوار و زبون بیرون خواهیم کرد. (۳۷)

تفسیر :

از آیه مبارکه به زیبایی خاصی معلوم میگردد که: شخصیت الهی هیچ وقت اهداف مقدس خویش را با پول و مادی معوضه و معامله نمی‌کنند، آنان، تیزبین و هوشیار و قاطع اند. حضرت سلیمان طوریکه یاد آور شدیم انگیزه‌های فاسد را در پشت هدایا می‌بینند. بناءً سلیمان به هیئات اعزامی ملکه سبأ میفرماید: نزد ملکه و قومش بازگرد. قسم به الله متعال که با چنان لشکری بر آنان حمله ور خواهم شد که توان مقاومت و رویارویی با آن را ندارند. «وَأُخْرِجْتَهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ» اگر مسلمان نشوند خدای سبحان را به یگانگی نپرستند و شرک به وی را فرو نگذارند. آنها را خوار و خفیف از آن (شهر و دیار سبأ) بیرون خواهیم کرد. ابن عباس (رض) میفرماید: بعد از اینکه هیئت اعزامی بلقیس بعد از ملاقات با حضرت سلیمان دوباره به کشور خویش مراجعت نمودند، و جریان سفر و بخصوص ملاقات خویش را به ملکه بلقیس به گزارش گرفتند، ملکه بلقیس گفت: درست فهمیدم که این مرد پادشاه نیست، و ما قدرت مقابله با او را نداریم. باز هیئت دیگر را نزد سلیمان فرستاد و گفت: ما با بزرگان قوم خود نزد تو می‌آییم تا ببینیم قدرت و نظر تو چیست و دینی که مردم را به سوی میخوانی چیست؟ و در نتیجه با دوازده هزار لشکر خویش به نزد سلیمان حرکت کرد. (حاشیه‌ی شیخ زاده ۴۹۳/۳).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (38 الی 44) موضوع دیدار ملکه بلقیس با سلیمان و مسلمان شدن او و سران مملکت سبأ مورد بحث قرار گرفته است.

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣٨﴾

(سلیمان) گفت: ای بزرگان! کدام یک از شما تخت او را پیش از آنکه همگی به حالت تسلیم نزد من آیند، برایم می‌آورد؟ (۳۸)

تخت ملکه بلقیس:

سلیمان علیه السلام خواست که بزرگان مملکت سبأ و بلقیس و مشاورانش را خوار گرداند و بادلایل حسی آنان را قانع کند که نیرویی که از جانب خداوند متعال باشد، بسیار بزرگتر و بالاتر از قدرتی است که آنان بیهوده به آن مغرور گشته‌اند. پس به عده‌ای از اطرافیان گفت: ای بزرگان! کدام یک از شما میتواند تخت او را پیش من حاضر آورد، قبل از آنکه نزد من بیایند و تسلیم شوند (تابدین وسیله باقدرت شگرفی رویاروی کردند و دعوت ما را بپذیرند).»

برخی از مفسران می‌نویسند: سلیمان علیه السلام می‌خواست تا تخت بلقیس را بدون فرستادن لشکر و سپاهی بیاورد تا به وی قدرت خویش را که از نزد الله متعال است بنمایاند و آن را برهانی بر نبوت خویش قرار دهد.

امام بیضاوی در این مورد مینویسد: سلیمان علیه السلام میخواست بعضی از عجایب را به او نشان بدهد که خدا اختصاصاً به او عطا کرده و بر قدرت فراوان و صدق نبوتش دلالت داشت. و نیز با ناشناخته کردن تخت او ذهن وزکاوت او را آزمایش کند و بداند آیا آنرا باز میشناسد یا خیر؟ (تفسیر بیضاوی ۸۳/۲).

قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ﴿٣٩﴾

عفریتی (تنومندی) از جن گفت: من آن را پیش از آنکه از مجلس خود برخیزی برای تو می‌آورم و بر این [کار] سخت توانا و مورد اعتمادم. (۳۹)

یادداشت :

«عَفْرَيْتُ»: از جمله نیرومندترین و قوی‌هیکل‌ترین جنیان بشمار می‌رود.

(ملاحظه شود سوره‌ای سبأ / 12، و سوره ص / 35).

تفسیر :

طوری‌که در فوق یاد آور شدیم؛ «عفریتی از جنیان بسیار نیرومند سرکش و زور آور به حضرت سلیمان علیه السلام گفت: من آن را برای تو حاضر می‌آورم پیش از اینکه (مجلس به پایان برسد و) تو از جای برخیزی و من بر آن توانا و امین هستم».

سدی مفسر و تاریخ نویس مشهور جهان اسلام می‌نویسد: «سلیمان علیه السلام از آغاز روز تا هنگام زوال خورشید برای قضاوت و حکومت میان مردم مینشست». «و من بر این کار توانا و امین هستم» (تفسیر انوار القرآن).

من میتوانم با سرعتی زیاد بدون اینکه آسیبی به آن (او) برسانم، آن (او) را نزد تو بیاورم. ولی سلیمان علیه السلام میخواست این کار خیلی سریع‌تر انجام گیرد.

ابن عباس (رض) در تفسیر خویش می‌نویسد: «یعنی من بر حمل کردن و برداشتن تخت بلقیس، توانا و بر آنچه که در آن از جواهر و غیره وجود دارد، امین و مورد اعتماد هستم».

(در این هنگام) یکی دیگر که علم و قدرتش بیش‌تر بود برخاست و گفت:

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ ﴿٤٠﴾

(اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: من آن را پیش از چشم بر هم زدن نزد تو می‌آورم. و هنگامی که (سلیمان) آنرا نزد خود مستقر دید گفت این از فضل پروردگار من است تا مرا آزمایش کند، که آیا شکر می‌گزارم یا ناشکری می‌کنم؟ و هر کس شکر گزارد تنها به سود خود شکر می‌ورزد، و هر کس کفران (نعمت) کند، پس بدون شک پروردگارم بی‌نیاز کریم است. (۴۰)

تفسیر :

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ»: مراد کسی است که مرد خدا بوده و دانش فراوان و عمیقی از کتاب الله را نصیب بود. برخی از مفسران نام این شخص محترم را اصف ابن برخیا معرفی می‌دارند.

اصف بن برخیا از بنی اسرائیل بود، که در حکومت سلیمان علیه السلام بحیث وزیر ایفای وظیفه می‌کرد. و اسم اعظم الهی را می‌دانست، اسم اعظمی که هرگاه حق تعالی به آن مورد درخواست قرار گیرد، اجابت می‌کند.

ابن‌کثیر از زهری نقل میکند که اصف بن برخیا گفت: «یا إلهنا وإله كل شيء إلهاً واحداً لا إله إلا أنت انتني بعرشها». «ای خدای ما و خدای همه چیز، خدای یگانه‌ای که هیچ معبودی جز تو نیست، تخت او را نزد من بیاور».

پس در دم تخت بلقیس رو به روی وی حاضر آورده شد.

به قولی: مراد از «کسی که نزدش از کتاب الهی دانشی بود» خود سلیمان علیه السلام است. به هر حال، این عالم به کتاب الهی گفت: «من آن را پیش از آنکه چشم خود را برهم زنی نزدت می‌آورم» گویی سلیمان علیه السلام سخن عفریت را در آوردن تخت بلقیس قبل از برخاستن از جایش، دیر شمرد و خواستار آوردن آن در زمانی سریع‌تر از آن شد لذا اصف، یا خود سلیمان علیه السلام برای کوچک شمردن و تحقیر توانایی عفریت گفت: من قبل از آنکه چشمت را برهم زنی، آن را به‌نزدت می‌آورم. معنای «طرف» گشودن پلک‌ها برای نگرستن و مراد از «پرتد»، به‌هم‌آوردن دوباره پلگهاست چنانکه به دوست خود می‌گویی: این کار را باید در یک چشم به هم زدن انجام دهی.

سلیمان علیه السلام به اصف اجازه داد که تخت را حاضر گرداند آن‌گاه اصف دعا کرد و تخت حاضر آورده شد و چون سلیمان علیه السلام تخت را نزد خویش حاضر دید «گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر می‌گزارم یا

اینکه کفران می‌کنم» آیا حق تعالی را در برابر این نعمت‌ها شکر می‌گذارم و به فضل و نعمت وی اعتراف می‌نمایم، یا این که او را ناسپاسی می‌کنم و شکر نعمت وی را فرو می‌گذارم «و هرکس شکر ورزد، جز این نیست که به سود خویش شکر می‌ورزد» زیرا شکر، سبب حفظ نعمت موجود و صید نعمت مفقود است «و هرکس کفران کند، بداند که پروردگارش بی‌نیاز» است از شکرگزاری وی «کریم است» و بخشنده؛ با نعمت دادن به ناسپاسان. (تفسیر انوار القرآن).

تخت پادشاهی بلقیس در نزد سلیمان:

بعد از اینکه هدایای ملکه بلقیس به سویش بازگردانده شد، ملکه بلقیس به همراه کاروانی تشریفاتی متشکل از بزرگان و سرداران مملکت سبأ را ترک کرده و به راه افتادند. به راستی (بلقیس) صلح و سلامت را برای سرزمین و ملتش می‌خواست و به سوی مملکت سلیمان علیه السلام در بیت المقدس رفت و دوستی خود را نسبت به حضرت سلیمان اعلام کرد. (این در حالی بود که) نمی‌دانست بر سر تخت پادشاهی‌اش چه آمده است. هنگامی که آنان هنوز در راه بودند و خبر آمدن آنها به حضرت سلیمان علیه السلام رسید، سلیمان علیه السلام هدایت فرمود که قبل از رسیدن کاروان تشریفاتی آنان و ورودشان به نزد حضرت سلیمان علیه السلام تخت اش آورده شود، تخت ملکه بلقیس بنا بر هدایت حضرت سلیمان آورده شد.

تخت ملکه بلقیس را کی آورد؟

چون نص صریحی در این باره وارد نشده است، لذا مفسرین در مورد آن شخص و مراد از «علم کتاب» اختلاف نظر دارند، حتی برخی از مفسرین به روایات بنی اسرائیلی (روایات منقول از علمای اهل کتاب) استناد جسته‌اند.

سید قطب مفسر تفسیر «فی ظلال القرآن» مینویسد: «نام این شخص و اسم کتابی که علم و دانشی از آن فرا گرفته است، گفته نمیشود. تنها چنین می‌فهمیم که همچون کسی مرد مؤمنی است و با خدا در تماس و پیوند است. برخی از مفسران دنباله این فرموده به این فرموده الله «عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» (آیه 40: نمل) استناد فرموده می‌فرمایند: کسی که علم و دانشی از کتاب داشت.

یکی می‌گوید: این کتاب تورات است. دیگری می‌گوید: آن شخص از اسم اعظم خدا آگاه بوده است. و آن دیگر چیزی جدایی از این و از آن می‌گوید، و آن را که خبر شد خبری باز نیامد! اما در آنچه‌هایی که گفته‌اند تفسیری و تعلیلی نیست که دل از آن بیاساید و یقین بخشد و یقین نماید. برخی از مفسران گفته‌اند که این شخص خود سلیمان علیه السلام بوده است. ولی ما معتقدیم که شخص دیگری بوده است. چون اگر آن شخص خود سلیمان بود روند قرآنی نام او رامی‌برد، و آنرا پنهان نمی‌کرد، در حالی که داستان درباره او است. اصلاً علتی برای پنهان کردن نام او در این موقعیت شگفت و زیبا در میان نیست. برخی دیگر از مفسران گفته‌اند، نام این شخص آصف ابن برخیا بوده است... اینان نیز بر این گفته دلیلی (صریح از کتاب و سنت) در دست ندارند.

به همه حال طوریکه گفته شد: آن شخص در یک چشم به هم زدن تخت بلقیس را نزد سرای سلیمان علیه السلام آورد نه خود بلقیس بلکه او خود همراهانش بعدها نزد سلیمان علیه السلام می‌روند؛ اما باید متوجه این قضیه بود که لفظ "آصف بن برخیا" در احادیث صحیح نبوی هم وارد نشده و معلومات بیشتر بر اساس روایات اسرائیلیات است و لذا نمی‌توان زیاد به این گونه روایات استدلال نمود. بنا بر این حتی در کتب اسلامی نیز نمی‌توان بصورت قطع و یقین در مورد این شخص و احوال او مطالب را بدست آورد. علامه عبدالرحمن سعیدی در مورد آن شخص می‌گوید: «او مرد عالم و صالحی نزد سلیمان بود، که وی [اسم اعظم] خداوند را می‌دانست؛ همان اسم که هرگاه خداوند با آن

خوانده شود، جواب میدهد، و هرگاه با آن از او چیزی خواسته شود، می دهد.»
بهرحال هدف از این آیه مبارکه دانستن نام آن شخص و اینکه بر چه کتابی علم داشته،
نبوده، بلکه یکی از اهداف آیه نتیجه ماجرا است که در انتهای آیه ذکر شده است. بنابراین
بر ما لازم نیست که بدنال اسم ها بگردیم، بلکه باید از داستان عبرت بگیریم و این همان
تکلیفی است که بر دوش ما نهاده شده..

ولی اگر با زهم قصد دارید معلومات بیشتری در این زمینه بدست آورید لطفاً به کتابهای
تفسیر قرآن مراجعه کنید.

قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٤١﴾

(سلیمان) گفت: تختش را [با تغییر دادن در زینت و آرایش] برایش ناشناس و دگرگون
سازید، تا ببینیم که آیا [به شناخت آن] پی می برد یا از آنانی میشود که راهیاب نمی
گردند؟ (۴۱)

تفسیر :

بدین ترتیب حضرت سلیمان علیه السلام می خواست با ایجاد تغییرات در تخت اش
برایش ناشناس گردانید تا با این کار، بلقیس را از نظر فراست عقلی بیازماید در میزان
هوش و ذکاوتش بنگرد که آیا به شناخت آن پی میبرد یا از کسانی است که پی نمی برند؟
ملکه بلقیس وارد بارگاه و دربار حضرت سلیمان شد و بعد از این که در مجلس همچون
پادشاهان نشست به او گفتند:

**فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا
مُسْلِمِينَ ﴿٤٢﴾**

پس زمانی که [ملکه سبا] آمد، گفتند: آیا تخت تو این چنین است؟ گفت: گویا این همان است.
وما پیش از این هم آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم. (۴۲)

تفسیر :

عکرمه می گوید: «بلقیس زنی حکیم و فرزانه بود پس با خود گفت: اگر بگویم؛ این همان
تخت من است، میترسم که دروغگو شوم و اگر بگویم نه! این تخت من نیست، باز هم بیم آن
است که دروغگو شوم لذا راهی میانه را که برای هر دو معنی محمل داشت، در پیش گرفت
و گفت: «قالت كَأَنَّهُ هُوَ» بسیار شبیه آن است و به آن نزدیک است. نگفت: خود آن است.
ابن کثیر گفته است: این نشان دهندهی ضریب هوشی بالای او است. (ابن کثیر ۶۷۳/۲).

وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿٤٣﴾

چیزی را که [ملکه سبا] به غیر از الله پرستش میکرد، او را (از عبادت الله) باز داشته
بود، چون او از جمله قوم کافر بود. (۴۳)

تفسیر :

سلیمان از جایگاهش برخاست و به تعقیب او بلقیس نیز جای خویش برخاست، سپس
حاضران در مجلس نیز به دنبال آنان برخاسته و مهمانان به سوی سالن های داخلی قصر
که از شیشه صاف ساخته شده بود به راه افتادند.

آنجا مکانی بسیار وسیع بود که سقف آن به وسیلهی ورق و با تکیه بر ستون های زیبا
پوشیده شده بود.

سلیمان علیه السلام کمی درنگ کرد، تا بلقیس را جلو بیندازد. در این هنگام که بلقیس
خواست بر روی صفحه بلور قدم بگذارد، ساق پاهای خود را برهنه کرد. چون او
تصویر پای کاروانیان و همراهان خود و همچنین تصویر ستون های قصر را بر سطح
بلور قصر مشاهده کرد و فکر کرد که آنجا روی زمین حوضی پر از آب صاف و گوارا
است. سلیمان علیه السلام در همین اثنا تبسمی کرد و گفت:

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٤﴾

به او (بلقیس) گفته شد: به حیاط قصر داخل شو، هنگامی که آن را دید گمان کرد که حوض است، و دامن را از ساق هایش برکشید. (سلیمان) گفت: این قصری صاف و ساده از آبگینه هاست. [ملکه سبا] گفت: پروردگارا! من به خود ظلم کردم و اکنون همراهی سلیمان تسلیم پروردگار جهانیان شدم. (۴۴)

تفسیر :

دیدن تخت دگرگون شده بلقیس فقط برای ایمان آوردن وی کافی نبود زیرا او به پرستش آفتاب سخت تعلق خاطر داشت بدین جهت سلیمان علیه السلام او را در وضعیت روانی دیگری قرار داد: «به آن زن گفته شد: به صرح وارد شو» صرح: کاخ پادشاهی است. ابن قتیبه میگوید: صرح تخته‌هایی بود که برای بلقیس از آبگینه سپید ساختند و در زیر آن آب و ماهی را روان کردند «و چون آن را دید، پنداشت که برکه‌ای است» لجه: آب بسیار است «و» بدین جهت «از ساق هایش لباس را بالا زد» تا به پندار خود به آب فرو رود و وقتی او چنین کرد: «گفت» سلیمان «این قصری صاف و صیقلی از آبگینه هاست» و آب نیست. ممرد: تراشیده، صیقل داده شده و بالا بلند. در اینجا بود که بلقیس به حق اذعان کرد و تسلیم شد: «گفت: پروردگارا! من بر خود ستم کردم» با پرستش غیر تو «و اینک با سلیمان» در گردن نهادن به دین حق «در برابر خدا پروردگار عالمیان، تسلیم شدم». (تفسیر انوار القرآن).

خوانندگان گرامی!

بلقیس از دم و دستگاه حضرت سلیمان علیه السلام شگفت‌زده شد و سلطنت و قدرت مادی و معنوی خود را در برابر فرمان‌روایی و توانایی و دارایی سلیمان، ناچیز دید و گفت: (هم اینک پشیمانم) و با سلیمان خویشتن را تسلیم پروردگار جهانیان می‌دارم (و به پیغمبری او اقرار مینمایم و تو را به یگانگی میستایم).

ابن کثیر گفته است: خلاصه‌ی مطلب اینکه سلیمان برای ملکه کاخی باشکوه و بزرگ از شیشه ساخت تا عظمت سلطنت و قدرت اش را نشان دهد، وقتی بلقیس عظمت و شکوهی که خدا به سلیمان داده بود، مشاهده کرد و در باره‌ی آن به دقت فکر کرد، تسلیم فرمان خدا شد و دریافت که سلیمان پیامبری است بزرگ، و پادشاهی است مقتدر، و خود را تسلیم امر خدای عزوجل کرد. (مختصر ابن کثیر ۶۷۴/۲).

این صحنه از صحنه‌های جدال میان ایمان و کفر، عبرتی است برای کسانی که بر خود ستم کرده‌اند، تا بدانند که در نهایت پیروزی از آن افراد با ایمانی است که تسلیم فرمان‌های پروردگار جهانیان می‌باشند. (تفصیل موضوع را میتوان در رساله: قصه‌های قرآنی، استاد محمد علی قطب، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری) مطالعه فرماید. از داستان بلقیس چنین بر می‌آید که او در میان ملتی فرمانروایی میکرد که دارای مدنیتی ریشه‌دار و بزرگ بودند پس سلیمان علیه السلام با نشان دادن مدنیتی ریشه‌دارتر و بزرگ‌تر به وی، او را متحیر و حیران کرد، هم از این روی بود که بلقیس گردن نهاد و تسلیم شد. البته این امر به ما می‌آموزد که مدنیت راستین اسلامی آنچنان مدنیت پرهیمنه و با ابهتی است که تمدن‌های دیگر را از نظر روانی منفعل و فرومانده گرداند.

ابن ابی شیبه و ابن ابی حاتم از ابن عباس (رض) در روایتی طولانی نقل کرده‌اند که فرمود: «سلیمان علیه السلام بعد از آن با بلقیس ازدواج کرد». اما ابن کثیر این روایت را جدا منکر دانسته و استناد آن را به ابن عباس (رض) رد کرده است. قول راجح نیز این است که ازدواج سلیمان علیه السلام با بلقیس، از اخبار اهل کتاب می‌باشد که نه تصدیق میشود و نه تکذیب.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه قصه ی موسی و داود و سلیمان علیهم السلام از پیامبران بنی اسرائیل بیان یافت، اکنون بحث از قوم ثمود عرب تبار است، تا مردم قریش دریابند که پیشینیان مشرک و بت پرست بپرايه رفتند و زیانبار شدند و دیگر این که میان پیامبران عرب و غیر عرب در پیام رسانی آسمانی و دعوت به توحید و دوری از شرک فرقی نیست.

بناءً در آیات (45 آلی 53) قصه ی صالح علیه السلام و قومش مورد بحث قرار میگیرد.
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٥﴾

و همانا ما به قوم ثمود برادرشان صالح را به رسالت فرستادیم که الله یکتا را پرستید، پس قوم بر دو فرقه شدند (یک فرقه مؤمن و دیگر کافر) و با هم به مخاصمه و جدال می پرداختند. (۴۵)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: هدف از داستان های قرآنی عبارت است از :

- 1- تفکر
- 2- عبرت گرفتن
- 3- جلوگیری از انحراف قصه ها
- 4- بر طرف کردن اختلافات
- 5- آگاه کردن مردم از سنت های الهی در مقابل کارهای نیک و بد. بعد از اینکه در این سوره مبارکه الله داستان موسی علیه السلام را بیان داشت به تعقیب داستان و قصه داود و سلیمان علیهم السلام را به بیان گرفت و اینک در این آیات به داستان «صالح» و «لوط» علیهم السلام را بیان می دارد.

ثمود: نام قوم صالح علیه السلام است که قصه آن در سوره شعراء و سوره های دیگر بیان یافت. قوم ثمود بت پرست بودند و به خدای یکتا ایمان نداشتند. خداوند حضرت صالح را در میان ایشان مبعوث کرد، نعمت های خدا را به یاد آنها آورد راه سعادت و هدایت را به آنها نشان داد. به ایشان گوشزد کرد که خلفاء و جانشینان قوم عاد در روی زمین هستند. آنها را به تقوا امر فرمود و از عبادت بتان باز داشت، اما آنها به دعوت او کمترین اعتنایی نکردند و در گمراهی و بت پرستی بیشتر غرق شدند. از آنجائیکه سرلوحه دعوت انبیاء را توحید تشکیل میدهد. حضرت صالح علیه السلام پیام توحید را بر ایشان آورد، قومش به دو دسته تقسیم شدند؛ دسته ای مؤمن و دسته دیگر کافر. و هر یک هم با دسته دیگر بر سر دین و آیین خویش به مخاصمه و مبارزه پرداختند. نزاع میان حق و باطل دائمی است. انتظار نداشته باشید همه ی مردم منطق شما را بپذیرند.

برخی از مفسران می نویسند که: دشمنی، خصومت و ستیزه میان دو گروه، در باره صالح علیه السلام بود که آیا او پیامبر مرسل است یا خیر؟ مجاهد میفرماید: دو گروه مؤمن و کافر نزاعشان عبارت است از: اختلافشان در دین. و با حمل بر معنی، یَخْتَصِمُونَ به صورت جمع آمده است. (تفسیر صفوات التفسیر صابونی).

قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٦﴾

(صالح) گفت: ای قوم من! چرا بدی (عذاب) را پیش از نیکی (رحمت) به شتاب می طلبید؟ چرا از الله درخواست آمرزش نمی کنید تا مورد رحمت قرار گیرید؟ (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«السَّيِّئَةُ»: بدی. مراد عذاب خدا است. چرا که قوم صالح میگفتند: ای صالح! اگر راست

میگوئی که تو پیغمبری و عذاب خدا در کمین گنهکاران است، آنچه را که ما را از آن بیم می دهی بر سر ما بیاور (اعراف / 77). «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر :

مفسران می نویسند: کافران از بس که منکر بودند به صالح علیه السلام می گفتند: عذاب خدا را بر ما بیاور، صالح در مقابل گفت: چرا قبل از نزول عذاب از خدا طلب بخشودگی نمی کنید؟ چرا که درخواست تعجیل خیر از درخواست تعجیل شر بهتر است! (تفسیر صفة التفاسیر).

حضرت صالح علیه السلام، مردم را از عذاب الهی میترسانید و به آنان هشدار میداد، ولی آنان می گفتند: «وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿77﴾» (سوره اعراف)

(وگفتند: ای صالح! اگر از فرستادگان خدایی، پس عذابی را که وعده میدهی برای ما بیاور.) در این آیه، صالح علیه السلام میگوید: چرا شما به جای خیر، سراغ شر را می گیرید؟ همان گونه که کفار از حضرت هود علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز تعجیل در عقوبت را می خواستند.

قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ﴿٤٧﴾

گفتند: ما به تو و به کسانی که با تو هستند، فال بد گرفته ایم. (صالح) گفت: فال بد (و نیک) نزد الله است (و همه مقدراتتان به قدرت او تعیین می گردد) شما گروهی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته اید. (٤٧)

متمم ساختن انبیاء عليهم السلام به فال بد:

کلمه «تطیر» از «طیر» به معنای پرنده است. «تطیر» یعنی فال نیک و یا بدگرفتن از حرکات پرندگان زیرا که این کار منافعی با توحید بوده و شرک است. یا اصلاً پرنده ای در کار نباشد بلکه از بعضی حوادث و حرکات، استدلال بکند که فلان کارم در آینده موفقیت آمیز و یا خلاف آن خواهد بود.

تطیر یکی از صفات مشرکین و دشمنان رسول الله صلی الله علیه وسلم بوده. از اینرو عملی زشت و قبیح است. پیروان راستین پیامبران، هر خیر و شر را از جانب خدا و برحسب قضا و قدر، و گاهی هم آنرا نتیجه اعمال نیک و بد خود میدانند.

مردم عرب هنگام سفر، پرنده ای را رها میکردند که اگر به سمت راست میپرید (این کار را به فال نیک میگرفتند و) سفر میکردند و اگر آن پرنده به سمت چپ میپرید (فال آنرا بد می گذرفتند و) حتی در زیارت موارد سفر خویش را کنسل هم می کردند. (تفسیر کشاف). قابل یاد آوری است که: مبحث فال بد بستن به انبیاء، سابقه طولانی دارد، در قرآن عظیم الشان این مبحث مکرر تذکر رفته است از جمله: فرعونیان بدبختی ها که بدان مواجه شدند آنرا به موسی علیه السلام نسبت می دادند: طوری که در (آیه 131 سوره اعراف) آمده است: «فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿131﴾» (پس وقتی نیکی به آنها دست می داد میگفتند: سزاوار ماست و چون بدی به آنها می رسید، به موسی و همراهانش بد فالی می گرفتند. آگاه باشید که بدفالی (خوشبختی و بدبختی) آنها نزد الله است، لیکن بیشترین شان نمی دانند.)

دیده می شود که: ر فاه و کامیابی برای فرعونیان امری شناخته شده و عادی بود، ولی زمانیکه به تلخی و سختی مواجه می شدند این امر برای آنان ناشناخته و نا باورکننده بود. اکثر فرعونیان به جای آنکه به اثر قحطی و هشدارهای الهی بیدار شوند و به خود آیند و توبه نمایند، به تحلیل غلط پرداختند و آن را به حضرت موسی علیه السلام نسبت میدادند.

همچنان به حضرت عیسی علیه السلام می‌گفتند: «قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجِمَنَّكُمْ وَنَحْمِلَنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (18) «(آیه 18 سوره یس) (کفار به انبیاء) گفتند: ما (حضور) شما را به فال بد گرفته‌ایم (وجود شما شوم است و مایه‌ی بدبختی ما) و اگر از حرفتان دست بر ندارید قطعاً شما را طرد خواهیم کرد و از طرف ما عذاب دردناکی به شما خواهد رسید.»

همچنان به حضرت صالح علیه السلام گفتند: «قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ» (48) «(مردم به صالح) گفتند: ما تو و همراهانت را به فال بد گرفته (وقحطی موجود به خاطر وجود شماست.»

صالح) گفت: فال (وسر نوشت نیک و بد) شما نزد خداست، بلکه شما گروهی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته‌اید.)

خوانندگان گرامی!

بنابر این قاعده کلی نقض نشده است و آن اینست که؛ هیچ چیز دارای خیر و شر نیست جز به اذن الله تعالی، و هرگونه طیره یا بدشگونی، بدقدمی شرک است و حرام میباشد و زن یا اسب یا منزل در ذات خود شوم نیستند بلکه همانطور که گفته شد منظور از بدشگونی، در آنها به سبب زیانی بود که الله تعالی در بعضی از آنها نهاده بطوری که منفعت زیادی به غیر خود نمیرسانند. والله اعلم

و بر همین اساس امام ابن قیم رحمه الله میفرماید: «هرکسی که معتقد باشد به اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم شوم و طیره را به شیئی از اشیاء نسبت داده اند بگونه ای که آن شیء در ذات خود (در ضرر رساندن یا نفع رساندن) مؤثر است، پس برآستی که بزرگترین افتراء را بر الله و رسولش بسته است و در گمراهی بسیار دوری بسر می برد» (مفتاح دار السعادة 258/2).

برخورد با انبیاء، يك آزمایش الهی است:

از آیه مبارکه بر میآید که: فال گرفتن خوب و بد، در طول تاریخ بشری وجود داشته و به اصطلاح فال گرفتن سابقه طولانی دارد.

فال گرفتن و اعتقاد به آن از جمله مسائل خرافی و باطلی است که دین مقدس اسلام آنرا تایید نمی کند بلکه با آن مبارزه میکند و اعتقاد به فال یا فال گرفتن منافی با توحید است. مسلم در صحیح خود از یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت میکند که فرمود: «مَنْ أَنَّى عَرَّافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»: (هرکس نزد فال گیری برود و از او درباره‌ی چیزی سوال کند، نماز چهل شب او قبول نمی شود). (مسلم ش/2230 و در آن به جای چهل روز، چهل شب آمده است.)

عمران بن حصین رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَطَيَّرَ أَوْ تَطَيَّرَ لَهُ أَوْ تَكَهَّنَ، أَوْ تَكِهَّنَ لَهُ، أَوْ سَحَرَ أَوْ سُحِرَ لَهُ. وَمَنْ أَتَى غَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ»: (هر کس فال بگیرد و یا برایش فال گرفته شود، یا افسونگری کند و یا برایش افسونگری شود یا جادو کند یا برایش جادوگری شود. و هرکس به نزد کاهنی برود و او را در آنچه میگوید: و به یقین به آن چه بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده کافر شده است). بزار 9/52 به روایت عمران بن حصین.

پناه بردن به فال سحر و جادو توسط کسانی به عمل می آید که: به الله متعال و حکمت الهی ایمان نداشته باشد، دست به خرافات زده و به خرافات پناه میبرد.

واقعاً هم در یک نظامی که علم و ادب و منطق و وحی الهی، حاکم نباشد، چهره هایی که مایه‌ی برکت هستند مایه‌ی بدبختی معرفی میشوند. تلخی‌ها و ناگواری‌ها، هر يك دلایل حکیمانه‌ای دارد که خداوند قرار داده است. و باید بدانیم که: حضور انبیاء، به معنای محو مشکلات طبیعی و روزمره نیست. و نباید فراموش کنیم که: برخورد با انبیاء، يك آزمایش

الهی است.

وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿٤٨﴾
و در آن شهر نه گروه بودند که در زمین فساد میکردند و اصلاح گر نبودند. (۴۸)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«رَهْطٌ» به دسته‌ای گفته می شود که میانشان رابطه‌ی گرمی باشد. (التحقیق فی کلمات القرآن).
تفسیر :

صالح علیه السلام در شهر بنام «حجر» که در شمال غرب جزیره العرب موقعیت دارد زندگی بسر می برد. در این شهر نه گروه هم زندگی می کردند.
مفسر مشهور جهان اسلام ضحاک میفرماید که: آن نه نفر بزرگان شهر بودند.
این نه نفر از جمله انسان های بی نهایت شریر به شمار میرفتند، که با ظلم و ستم و ارتکاب بدی ها و جرایم، و فساد در زمین مشغول بودند، این نه نفر مطابق تعریف قرآن «يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ» کارشان فساد بود و به هر وسیله‌ای مردم را آزار می دادند.

ابن عباس (رض) گفته است: همین افرادی بودند که شتر را بقتل رسانیدند.

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٤٩﴾

آنها گفتند: بیائید قسم بخورید (عهد ببندید) که بر صالح و خانواده‌اش شبخون میزنیم و آنها را به قتل میرسانیم، باز به ولی دم او میگوییم: ما هرگز از هلاکت خانواده او خبر نداشتیم و در این گفتار خود صادق هستیم. (۴۹)

تفسیر :

طوری که یاد آور شدیم: این نه نفر در بین خود به مشوره پرداختند، و در ضمن به همدیگر قسم هم یاد کردند که: حتماً به صالح علیه السلام و خانواده‌اش شبخون می زنیم و همه را میکشیم، «ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ» سپس به ولی او میگوییم: ما در قتل آن هیچ نقشی نداشتیم و در آن دخیل نبودیم و قاتل صالح و خانواده‌اش را نمی شناسیم.
ابن عباس (رض) در این مورد میفرماید که آنان در نهایت به منزل صالح علیه السلام هجوم آوردند، و شمشیر ها را کشیدند، اما فرشتگان آنها را سنگباران کرده و به قتل رساندند. (زاد المسیر ۱۸۲/۶).

در این آیه مبارکه درس مهمی برای ما مسلمانان نهفته است؛ و آن اینکه: چگونه اشخاص و یا هم گروه های باطل برای تحقق اهداف خویش متحد میشوند، و برای انجام عمل جرمانه خویش قسم هم یاد می کنند.

وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٠﴾

آنها نقشه مهمی کشیدند و ما هم (برای هلاکت آنها و نجات صالح) تدبیر نمودیم، در حالیکه آنها خبر نداشتند. (۵۰)

تفسیر :

مجازات الهی، با جرم انسان متناسب است:

«مَكْرُوا» : نقشه کشیدند. توطئه کردند. به چاره‌جویی پرداختند (ملاحظه شود سوره های: آل عمران / 54، انفال / 30).

به یاد داشته باشید که پروردگار با عظمت ما تدبیر مردم را می داند، ولی با تأسف مردم از تدبیر الله متعالی نا خبر هستند. یکی از نمونه‌های مکر الهی، همان مهلت و نعمت دادن به گناهکاران است، تا آنان سرگرم آن شوند و همین که پیمانهای آنان پر شد، ناگهان به قهر الهی گرفتار میشوند.

برای کشتن صالح علیه السلام و خانواده‌اش در تاریکی های شب نیرنگی زدند، ولی حق تعالی پیامبرش صالح علیه السلام و یاران شان را حمایت کرد و آن گروه اشرار را با عذابی علیم و ناگهانی غافلگیر ساخت، در حالیکه آنان توقع نزول عذاب الهی را بر خود نداشتند.

ابو حیان گفته است: نیرنگ و حیل‌های آنها همانا مخفی نگه داشتن قتل صالح علیه السلام بود و مکر خداوند متعال عبارت بود از این که آنها را به شیوه‌ای نابود کرد که خود از آن سر در نیاوردند. (البحر ۸۵/۷).

محمد بن اسحاق در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: «آن نه نفر بعد از آن که شتر را کشتند، به یک دیگر گفتند: بیایید صالح علیه السلام را نیز به قتل برسانیم زیرا اگر او در دعوتش راستگو باشد، قبل از خود به هلاکتش رسانیده‌ایم و اگر هم در دعوتش دروغگو باشد، او را به شترش ملحق کرده‌ایم. پس شب هنگام آمدند تا بر او و خانواده‌اش شبخون زدند اما فرشتگان آنها را سنگباران کردند. آنگاه اولیای‌شان به صالح علیه السلام گفتند: تو آنان را به قتل رسانیده‌ای! لذا قصد جان وی کردند ولی نزدیکان و خویشان صالح علیه السلام در دفاع از او سلاح گرفتند و به آنان گفتند: به خدا قسم که هرگز اجازه نمی‌دهیم او را در حالی به قتل برسانید که به شما وعده داده است ظرف مدت سه روز بر شما عذاب فرود می‌آید پس اگر در سخنش صادق باشد، شما دیگر بر قهر پروردگارتان علیه خود نیفزایید و اگر دروغگو باشد، بعد از سه روز شما دانید و او همان بود که مهاجمان در آن شب دست از صالح علیه السلام برداشتند و به خانه های خود بازگشتند.»

قوم ثمود چگونه به هلاکت رسیدند؟

قرآن عظیم الشان در مورد هلاکت قوم ثمود تعبیر مختلفی را بیان گرفته است، از آن جمله میفرماید:

هلاکت این قوم توسط زلزله صورت گرفته است: «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ ﴿٦٧﴾» (اعراف، 78). (ناگهان زمین لرزه شدید آنان را فراگرفت، پس شب را به صبح آوردند، در حالیکه در خانه هایشان به رو افتادند (و مردند)).

این آیه، هلاکت قوم ثمود را توسط رجفه و زلزله بیان کرده؛ اما سوره‌ی فصلت آیه 17 و سوره‌ی ذاریات آیه‌ی 44، آن را توسط صاعقه دانسته است.

«فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ»: بنابر این شاید دو جزا (صاعقه و زلزله) در یک لحظه و توأم بوده است. و شاید مراد از رجفه، لرزش بر اندام باشد که برخاسته از ترس و وحشت است، نه از تاثیر زلزله).

هلاکت این قوم توسط صاعقه طوریکه فوق یاد آور شدیم. «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ» (ذاریات، 44).

هلاکت این قوم توسط صیحه: «وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَائِمِينَ ﴿٦٧﴾» (هود، 67). (و ستمگران را صیحه‌ای (آسمانی) فرا گرفت، پس در خانه‌هایشان به روی در افتادند (و مردند)).

صیاح (مصدر صَيَحَ) یعنی صدا، صدای شدید. صیحه در اصل به معنای صدایی است که از شکستن چوب یا پاره شدن پارچه حاصل شود. این کلمه به عذاب نیز معنا شده است. (لسان عرب، و مفردات راغب اصفهانی)

در ضمن قابل یاد آوری است که: هیچ مانعی وجود ندارد که هر سه عذاب، در یک زمان بالای قوم ثمود واقع شده باشد.

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمُ أَجْمَعِينَ ﴿٥١﴾

پس بنگر سرانجام توطئه آنها چه شد؟ که ما آنان و قومشان را همگی در هم کوبیدیم و هلاک کردیم. (۵۱).

تفسیر :

پیروی از مفسدان، عقوبت و باز پرس دارد:

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: آماده باش دشمنان برای ارتکاب جنایت، سبب قهر الهی است، گرچه آنان به اهداف پلید خود نرسیدند. (دشمنان، هم قسم شدند تا پیامبر را بکشند و برای قتلش درکمین هم نشستند، ولی موافق به قتل آن نشدند، لکن نتیجه خودشان به هلاکت رسیدند). «در این هیچ جای شکی نیست که: سنت الهی بر پیروزی حق بر باطل بنا نهاده شده است.

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: برسر این گروه چه آمد و به چه سر نوشتی گرفتار شدند، و این خود درس عبرت ناکی است، که نتیجه و ثمره عمل بد انسان را به کجا می کشاند، و چگونه الله متعال همگی آنان را نابود و ریشه کن ساخت و حتی یک تن از آنان را نیز باقی نگذاشت.

فَتِلْكَ بَيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٥٢﴾

پس این خانه‌های آنان است که به سبب ظلم‌شان به زمین افتیده است. بی‌گمان در این (ماجرا) برای مردمی که می دانند، دلیل و نشانه‌ای است (۵۲).

تفسیر :

سرنوشت انسان، در گرو اعمال اوست:

عبرت‌ها و نشانه‌ها، به تنهایی کافی نیست؛ بلکه انگیزه‌ی عبرت آموزی در انسان‌ها لازم است. زمانیکه قهر الهی نازل شود، دیگر تر و خشک را نمی‌بیند، بلکه همه را با هم می سوزاند، بناءً در این حالت حتی اشخاص متقی از عذاب مستثنی شده نمی‌تواند و از آن نجات یافته نمی‌تواند. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» و قطعاً در این (سزا، عبرت و) نشانه روشنی است برای اهل علم، عبرتی بزرگ است برای کسانی که از قدرت الهی اطلاعی دارند و از آن پند و عبرت هم نمی‌گیرند.

وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٥٣﴾

ما کسانی را که ایمان آوردند و همواره پرهیزکاری میکردند، نجات دادیم. (۵۳)

تفسیر :

- آثار ایمان و تقوا، مخصوص آخرت نیست؛ اهل تقوا، در دنیا نیز نتیجه‌ی کار خود را می‌بینند. دیده شد که الله متعال پیامبر اش صالح علیه السلام و مؤمنان پرهیزگار را که با صالح علیه السلام بودند و به طاعت اش گرویده و نافرمانی هایش را فرو می‌گذاشتند از عذابی که بر قوم ثمود نازل شد نجات پیدا کردند.

به گفته‌ی آلوسی: 120 نفر از ایمان آورندگان که با صالح علیه السلام بودند از عذاب الهی نجات یافتند و باقی 5 هزار خانه وار، گرفتار عذاب هلاکت بار شدند. مفسران مینویسند: حضرت صالح علیه السلام بعد از این واقعه مدتی زندگی بسر برد، و در نهایت در منطقه الرمله در سرزمین فلسطین (بنا به مشهورترین اقوال) دار فانی را وداع گفت.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (54 الی 55) قصه‌ی لوط علیه السلام و قومش مورد روشنی قرار گرفته است.

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٥٤﴾

و لوط را (به یادآور) هنگامی که به قومش گفت: آیا عمل فاحشه را انجام میدهید در حالیکه (قباحت آنرا) می‌دانید؟ (۵۴)

تفسیر :

قصه و داستان قوم لوط علیه السلام و گناه شنیع و قبیح آنها بصورت کل در قرآن عظیم الشان در سوره‌های اعراف، هود، حجر، انبیاء، نمل، عنکبوت، صافات، ذاریات و قمر بیان گردیده است.

در این سوره‌ها در یافتیم که: چگونه پیامبران و رهبران مصلح جامعه با گناهان شایع زمان خود به شدت مبارزه می‌کنند. قباحات لواط برای همه روشن است، و حرمت لواط تنها در شریعت اسلامی نه بلکه در همه ادیان ممنوع اعلام گردیده بود. در این آیه مبارکه خواندیم که قوم لوط علیه السلام مرتکب چي عمل شنیع لوطات نبود که نشدند، آنان در تجمعات علنی ارتکاب عمل لواط را در برابر چشم یکدیگر انجام می‌دادند.

أَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿٥٥﴾
 آیا شما برای شهوت رانی، به جای زنان به سراغ مردان می‌آئید؟ بلکه شما قومی هستید که (عقوبت این جریمه را) نمی‌دانید. (۵۵).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَأْتُونَ»: از مصدر آتیان، به معنی جماع و نزدیکی است. «شَهْوَةٌ»: آرزومند گشتن. تمایل به جماع. مفعول له، یا حال است. «ترجمه معانی قرآن»

پایان جزء نوزدهم قرآن کریم

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (56 الی 58) ادامه قصه ی لوط به بیان گرفته میشود:
فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَبْطِئُونَ ﴿٥٦﴾

آنها جواب جز این نداشتند که به یکدیگر گفتند: خاندان لوط را از شهر و دیار خود بیرون کنید که اینها مردم پاکدامن (و بیزار از ناپاکی‌ها) هستند. (۵۶)

تفسیر :

خصوصیت همیشگی جنایتکاران و گنهکاران در طول تاریخ بشری همین است که فاقد منطق اند، و همیشه در برابر انبیاء متوسل به زور شده اند. در ضمن نباید فراموش کرد که: در شرع اسمانی سکوت و چشم پوشی در برابر گناه، ممنوع میباشد، لاقلاً اگر کاری دیگری که کرده نمی‌توانیم، این قدر باید کنیم که فضا را بر گناه کارتنگ سازیم. در آیه هیچ جای شکی نیست که مبارزه در نهی از منکر، در بسیاری اوقات توان تبعید شدند را نیز هم دربر دارد. قتاده رضی الله تعالی عنه میفرماید: به خدا قسم آنها عیبی نداشتند که از آنها عیب و ایراد بگیرند جز اینکه میگفتند: آنان از اعمال زشت و قبیح خود را پاک نگه می‌دارند. ابن عباس (رض) گفته است: آنها را به مسخره و استهزاء می‌گرفتند و میگفتند: خود را از لواط با مردان پاکیزه نگاه می‌دارند. (تفسیر قرطبی ۲۱۹/۱۳).

یعنی: آنها از مقاربت با مردان طلب پاکیزگی می‌کنند. و در زیاتر از موارد این سخن را از روی استهزاء و تمسخر بیان می‌داشتند.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا مِنْ الْغَابِرِينَ ﴿٥٧﴾

ما او و خانواده‌اش را نجات دادیم، به جز همسرش که او را از جمله باقیمانندگان (در عذاب) مقدر کردیم. (۵۷)

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست که: رهبران الهی، تحت حمایت پروردگار با عظمت هستند، نجات الهی از طریق اسباب طبیعی است. لوط علیه السلام به امر الله متعال از منطقه خارج شد تا نجات پیدا کند جز زنش «قَدَّرْنَا مِنْ الْغَابِرِينَ» به مقتضای قضا و

تقدیر خود او را جزو نابودشدگان و ماندگاران در عذاب قرار دادیم. از جمله زن کافرش با هلاک شدگان باقی ماند؛ زیرا او قومش را بر انجام فحشا یاری می‌کرد. ابن‌کثیر می‌نگارد: «زیرا زن وی به افعال قومش راضی بود و آنان را از وجود میهمانان لوط علیه السلام آگاه می‌کرد».

طوری‌که دیده شود که: وابستگی، عامل نجات انسان از غضب الهی‌شده نمی‌تواند، بلکه نجات از غضب الهی همانا شایستگی لازم است.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطْرًا فَسَاءً مَطْرُ الْمُنذِرِينَ ﴿٥٨﴾

و بر سر آنها بارانی [از سجیل] بارانندیم، پس چه بد است باران بیم داده شدگان. (۵۸).
تفسیر:

واضح است که: مقدرات الهی، به عملکرد خود انسان بستگی دارد. آن‌ده از اشخاصیکه با لواط تولید نسل را قطع میکنند، با سنگباران شدن، نسل خودشان قطع و از دست می‌دهند. تغییر مسیر ازدواج، به هم جنس بازی، و تغییر قانون خلقت، سبب تغییر باران رحمت به باران عذاب میشود. واقعاً آن باران چه بد بارانی بود؛ زیرا الله متعال قومی را که پیامبرش از عذاب هشدارشان داده بود، بدان نابود گردانید.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (59 الی 64) بحثی در مورد: شواهدی بر یکتایی و قدرت آفریدگار بعمل آمده است:

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾

بگو: حمد مخصوص ستایش برای الله است. و سلام بر آن بندگانش که (آنان را) برگزیده است. آیا خداوند بهتر است یا بت‌هایی را که شریک او قرار می‌دهند؟ (۵۹)

تفسیر:

زمخشری می‌فرماید: الله متعال به پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم هدایت فرموده است، تا این آیات را بخواند که بر یگانگی او دلالت دارند و دلایل و براهین گویای قدرت و حکمت او می‌باشند، و دستور داده است که کلام را با سپاسگزاری از خدا و درود بر پیامبران آغاز کند. در این دستور، آموزشی نیکو مکنون است و آن عبارت است از سپاس خدا و درود بر پیامبران.

دانشمندان و سخن‌سرایان و اندرزگویان، این ادب را نسل به نسل به ارث برده و در آغاز هر جلسه‌ی علمی و قبل از هر اندرز و تذکری، خدا را سپاس گفته و بر پیامبرش درود فرستاده‌اند. (تفسیرکشاف ۲۹۵/۳).

همچنان در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چون این آیه را می‌خواندند، می‌فرمودند: «بل الله خیر و أبقى وأجل وأکرم». «بلکه خداوند بهتر، پاینده‌تر، بزرگتر و ارجمندتر است».

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَمْ يَلَّ اللَّهُ بِلَهُمْ قَوْمٌ يَعِدُونَ ﴿٦٠﴾

یا کیست که آسمانها و زمین را آفریده است و از آسمان برای شما آبی فرو فرستاده است و بدان باغهای خرم رویانده‌ایم در حالی که شما نمی‌توانستید درختانش را برویاند، آیا در جنب خداوند خدایی هست؟ نه، بلکه در حقیقت آنها گروه کجرو هستند. (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَدَائِقُ»: جمع حدیقه، باغ‌هایی که دارای آب کافی بوده و اطراف آن را دیوار کشیده باشند. «ذَاتَ بَهْجَةٍ»: زیبا و شادافزا. «بَهْجَةٍ»: زیبایی رنگ و حسن ظاهر. «ترجمه معانی قرآن»

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خَلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بِلَا أَكْثَرُ لَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾

یا کسی که زمین را مستقر و آرام قرار داد، و در میان آن نهرهائی روان ساخت، و برای زمین کوه های ثابت و پیا پیا ایجاد کرد، و میان دو دریا مانعی قرار داد (تا با هم مخلوط نشوند، با این حال) آیا معبودی با الله است؟، نه بلکه اکثر آنها نمی دانند (و جاهلند). (٦١).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«رَوَاسِيَ»: جمع راسیة، کوه های محکم و پابرجا (رعد آیه: 3، حجر آیه: 19). «الْبَحْرَيْنِ»: دریای شور و دریای شیرین (فرقان آیه: 53، فاطر آیه: 12). «ترجمه معانی قرآن»

أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَدْكُرُونَ ﴿٦٢﴾

یا کیست که دعای درمانده را چون بخواندش، اجابت می کند، و سختی را دور می کند، و شما را جانشین زمین می سازد. آیا معبودی با الله هست؟! شما بسیار کم پند می گیرید. (٦٢).

تفسیر :

«الْمُضْطَرَّ»: درمانده. ناچار کسی که اضطراری و ناچاری او را گرفته است. این شخصی در صورتیکه آمرزش بخواند، یا مظلوم است چون به بارگاه پروردگار با عظمت دعا کند، همان خدای منان و مهربانی که دعای درمانده را چون به اخلاص تمام صورت گیرد و دین خویش را برایش خالص گرداند اجابت می کند.

شرط استجاب دعا، قطع امید از دیگران و اخلاص در دعاست. باید گفت که: آنده اشخاصیکه با سکوت، از الله تعالی حاجتی می خواهند، خداوند از حالشان با خبر است ولی دوست دارد بندگانش حاجت خود را به زبان هم آورند.

دعاء در لغت و اصطلاح:

دعاء در لغت: به معنای خواندن و حاجت خواستن و استمداد است، و گاهی مطلق خواندن از آن منظور است.

در اصطلاح: دعا عبارت است از: خواستن حاجت از الله متعال. یا صدا زدن و مدد خواستن در حل مشکلات خود از الله متعال.

فضیلت دعا:

دعا کردن یکی از بهترین اعمالی است که هم الله متعال در قرآن کریم و هم پیامبر صلی الله علیه و سلم در احادیث شریف تاکید بسیار نموده اند. بنابراین دعا بهترین توشه ی روز آخرت و بزرگترین مراد و مقصود مؤمنان و نیکوکاران به شمار می رود، و در عین وقت عبادت مهمی است.

در اجابت دعا عجله بکار نیست:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرمودند: «يَسْتَجَابُ لِأَحَدِكُمْ مَا لَمْ يَعْجَلْ، يَقُولُ: دَعَوْتُ فَلَمْ يُسْتَجَبْ لِي» (دعاییکی از شما قبول می شود تا وقتی که عجله نکند و نگوید: دعا کردم ولی مستجاب نشد). (متفق علیه.).

در حدیث شریف آمده است: «سه دعا مستجاب است که هیچ شکی در آن نیست: دعای مظلوم، دعای مسافر و دعای پدر در حق فرزندش».

دعای مظلوم:

رسول اکرم صلی الله علیه و سلم وقتی معاذ (رض) را به یمن فرستاد به او فرمود: «... وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ» (از دعای مظلوم پرهیز؛ زیرا که بین دعای او و الله حجاب و پرده ای نیست). (متفق علیه.).

دعای پدر بر فرزند و دعای مسافر:

به دلیل فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم: «ثَلَاثُ دَعَوَاتٍ مُسْتَجَابَاتٌ لَا تَشْكُ فِيهِنَّ: دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ، وَدَعْوَةُ الْمُسَافِرِ، وَدَعْوَةُ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ» (سه دعا بدون شک مورد قبول است: دعای مظلوم دعای مسافر و دعای پدر بر فرزند خود). (سنن امام ابو داود حدیث شماره (1538) و صحیح الجامع از علامه البانی حدیث شماره (3029).

دعای پدر به فرزند و دعای روزه دار:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم میفرماید: «ثَلَاثُ دَعَوَاتٍ لَا تُرَدُّ: دَعْوَةُ الْوَالِدِ لَوْلَدِهِ، وَدَعْوَةُ الصَّائِمِ وَدَعْوَةُ الْمُسَافِرِ» (دعای سه نفر رد نمی‌شود: دعای پدر به فرزندش، دعای روزه دار، و دعای مسافر) (الجامع الصغیر از علامه البانی شماره (5343) و فرمود این حدیث حسن است. صحیح الجامع شماره (3032).

دعای حاکم عادل:

از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم روایت است که فرمودند: «الإِمَامُ الْعَادِلُ لَا تُرَدُّ دَعْوَتُهُ» (دعای حاکم عادل رد نمی‌شود). (مسند امام احمد حدیث شماره (9723) تعلیق شعیب الأرئووط: حسن).

همچنین در حدیث شریف به روایت جابر بن سلیم هجیمی (رض) آمده است که فرمود: گفتیم؛ یا رسول الله! شما به سویی چه چیز دعوت میکنید؟ فرمودند: «به سویی خدای یگانه دعوت میکنم، ذاتی که اگر بلاپی به تو برسد و او را بخوانی، آنرا از تو دور میکند و ذاتی که اگر در بیابانی چیزی را گم کنی و او را بخوانی، آنرا به تو برمیگرداند و ذاتی که اگر به تو قحطی و خشکسالی ای برسد و او را بخوانی، برای تو می‌رویند...».

**أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلِ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ
أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٣﴾**

یا کسی که شما را در تاریکی های صحراء و دریا هدایت میکند، و کسی که بادهای را بشارت دهندگان پیش از نزول رحمتش میفرستد، آیا معبودی دیگر با الله هست؟ الله برتر است از آنچه شریک وی می‌سازند. (۶۳)

**أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا
بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٦٤﴾**

یا کسی که آفرینش را آغاز کرد، و سپس آنرا تجدید می‌کند، و چه کسی از آسمان و زمین به شما روزی میدهد؟ آیا معبودی با الله هست؟ بگو: دلیل و برهان خود را بیاورید، اگر راست می‌گویید. (۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَبْدَأُ»: می‌آغازد. «الْخَلْقَ»: آفرینش. «بَيْدَأُ الْخَلْقَ»: اشاره به سرآغاز جهان و آفرینش آن از عدم است. شاید هم هدف آفرینش مستمرّ اشیاء و انسان‌ها در همه ازمانه و ادوار جهان باشد (سوره های: قصص / 68، رحمن / 29).

«يُعِيدُهُ»: آفرینش را بار دیگر برگشت میدهد. هدف از آن روز قیامت است. شاید هم هدف اعاده مستمرّ حیات و ممات برخی از موجودات و گردش چرخه زندگی در همین جهان با دست قدرت خدای سبحان باشد. از قبیل تبدیل لاشه و گیاه به خاک، و خاک به لاشه و گیاه. (سوره: روم / 19). «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

مفسر مخشری می‌نویسد: چگونه چنین چیزی را به آنها گفته است در حالی که آنها منکر قیامت اند؟ در جواب گفته می‌شود: با فراهم کردن زمینه‌ی شناخت برای آنان و نیز اقراری که از آنها صادر شد، در واقع عذر و بهانه‌ای برای آنان باقی نمانده است. (تفسیر کشاف ۲۹۷/۳).

«وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ»: «و چه کسی به شما از آسمان و زمین روزی میدهد» با فرود آوردن باران، رویندن سبزیجات ثمر و برکت زمین را برایتان می‌رویند؟

ابو حیان گفته است: از آنجایی که آفرینش فرزندان آدم، احسان و نیکی است بر آنان و نعمت بدون روزی کامل نمیشود، خداوند متعال فرموده است: **وَمَنْ يَرْزُقْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ -** یعنی چه کسی رزق شما را از آسمان به وسیله باران میدهد؟ **وَالْأَرْضِ -** یعنی چه کسی رزق شما را در زمین میدهد و نباتات فراوانی را برای شما می‌رویانند؟ (البحر ۹۰/۷).

«أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ» آیا در کنار خدا معبودی دیگر قرار دارد که چنان کند؟
 «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» در مورد اینکه گمان مبرید معبود و خدایی دیگر با «الله» هست، اگر راست می‌گویید دلایل و برهان خود را ارائه دهید.

در البحر آمده است: ختم هر استفهام با ماقبلش تناسب دارد. بعد از اینکه خلق عالم علوی و سفلی و نزول نعمت باران را یادآور شد، آن را به «بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ» ختم کرد؛ یعنی مخلوق را همتای خدا قرار میدهند. و بعد از اینکه زمین را به عنوان قرارگاه و محل جوشش رودخانه‌ها ذکر کرد و در آن بر کفر و تعقل آنان سخن رفته بود، به وسیله «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» آن را ختم کرد. و بعد از اینکه جواب دادن به در مانده را یادآور شد، آن را به (قلیلا ما تذکرون) ختم کرد؛ زیرا وقتی در ماندگی از انسان برطرف گردد، چه بسا فراموش می‌کند که در مانده بوده است. و بعد از آنکه هدایت را در تاریکی و ارسال باد مژده‌آور را ذکر کرد و یادآور شد که معبودهای آنان نمی‌توانند راهنمایی کنند و سودی بدهند، آن را به تعالی الله عما یشرکون - ختم کرده است. البحر (۹۱/۷).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (65 الی 66) در مورد اینکه: علم غیب را فقط الله متعال میداند، بحث بعمل آمده است.

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٦٥﴾

در آسمان‌ها و زمین هیچ کس جز خدا غیب نمی‌داند، و آنان آگاهی ندارند چه زمانی برانگیخته می‌شوند؟ (۶۵)

تفسیر:

تنها کسی که از غیب خبر دارد و از آینده خبر میدهد خداوند متعال است.
 «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» (انعام ۵۹). «کلیدهای غیب تنها نزد او است جز او کسی آن را نمی‌داند».

شیخ عبدالرحمن بن سعدي در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «این آیه یکی از بزرگترین آیاتی است که علم فراگیر الهی را به طور مشروح بیان داشته، و تصریح می‌کند که علم او همه خفایا و نهانها و امور غیبی را دربرمی‌گیرد، و هرکس از آفریدگانش را که بخواهد از آن امور غیبی آگاه می‌سازد. و بسیاری از امور غیب را از فرشتگان مقرب و پیامبران پنهان داشته، و آنان را بدان آگاه نکرده است، تا چه رسد به اینکه کس دیگری از جهانیان را از آن با خبر نماید. و او به حیوانات و درختان و ریگها و سنگریزه‌ها و خاکهایی که در بیابانها و صحراها می‌باشد آگاه است. از آنچه که در دریاها وجود دارد از قبیل حیوانات، معادن، و سایر موجودات زنده ای که آب آنها فرا گرفته، آگاه است.» (وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (نحل 77) یعنی: و نهان و غیب آسمانها و زمین از آن خداست.

یک نکته مهم و آن اینکه اگر پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد مسئله ای خبر داده است به سبب وحی بوده است و او خود نمی‌دانسته است و آنرا از نزد الله تعالی به واسطه برقراری وحی بدست آورده و آن هم مواردی که الله تعالی اراده نموده و به ایشان خبر داده اند و با قطع وحی دیگر هیچکس نمیتواند چنین ارتباطی را داشته باشد. و با تاکید قرآن پیامبر صلی الله علیه وسلم غیب را نمی‌دانسته است: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا

إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (اعراف 188) یعنی: بگو جز آنچه خدا بخواهد برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم و اگر غیب می دانستم قطعاً خیر بیشتری می اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی رسید من جز بیم دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان می آورند نیستم.

علامه عبدالرحمن سعدي در تفسیر این آیه می نویسد: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا» بگو: من مالک سود و زیانی برای خود نیستم، بلکه فقیر و نیازمند و تحت تدبیر خدا هستم، هیچ خوبی و خیری به من نمی رسد مگر از جانب خدا، و شر را جز او از من دور نمی کند و من هیچ علم و آگاهی ندارم جز آنچه خدا به من آموخته است. «وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ» و اگر غیب می دانستم اسبابی را فراهم می آوردم که برای من منافع و مصالحی فراوان به بار آورد، و از هر آنچه که به بدی و ناگواری منجر میشود پرهیز میکردم، چون در آن حالت به عواقب و سرانجام امور آگاه میگشتم، ولی چون اطلاعی از غیب ندارم، بدی و بلا به من میرسد، و بسیاری از منافع دنیا را از دست می دهم. پس این بیانگر آن است که من غیب نمی دانم. «إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ»: من فقط بیم دهنده ای هستم که مردم را از عقوبت های دینی و دنیوی و اخروی می ترسانم، و کارهایی را که منجر به عقوبت های دنیوی و اخروی می شود بیان می کنم و مردم را از آن برحذر می دارم.

«وَبَشِيرٌ» و فقط مژده دهنده به پاداش دنیا و قیامت هستم، و آن با بیان کارهایی است که انسان را به پاداش دنیا و آخرت میرساند، نیز با ترغیب و تشویق مردمان به انجام آن کارها. اما همه مردم این هشدار و مژده رسانی را نمی پذیرند، بلکه تنها مومنان از آن استفاده می برند، و آن را می پذیرند.

بَلْ أَدَارِكْ عَلَيْهِمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ ﴿٦٦﴾
بلکه علم ایشان درباره آخرت نارسا است (و در آخرت تکامل خواهد یافت)، بلکه آنان در (وقوع) آن در شک هستند، بلکه آنان در مورد آن کورند. (۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِدَارِكٌ»: به پایان آمده است. عاجز و ناتوان گشته است (تفسیر ابن کثیر، تفسیر کبیر).
پیاپی آمده است. اصل این فعل (تَدَارِكٌ) و ماضی باب تفاعل است. «إِدَارِكٌ عَلَيْهِمْ فِي الْآخِرَةِ»: آگاهی ایشان در باره قیامت به پایان آمده و به آخر رسیده است. دلائل و براهین متعدد و فراوانی بر وجود قیامت بدی شان نموده شده و به دست شان رسیده است، ولی آنان از آنها رویگردان هستند. «بنقل از ترجمه معانی قرآن» تألیف: مصطفی خرمدل.
تفسیر :

قابل تذکر است که اگر برخی از انسانها حاضر نیستند که حقیقتی را قبول نمایند، این بدین معنی شده نمیتواند و یا هم این عدم قبول شان دلیل شده نمیتواند که آن امر اصلاً واقع نمی شود و یا هم اصلاً وجود ندارد.

مفسیر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: توسن عقل شان درین میدان ازپا مانده و به حقیقت آخرت نرسیدند - گاهی شک میکنند و گاهی از آن منکر میشوند (موضع) و بعضی مفسرین چنین تقریر کرده اند که علم آنها بدرک آخرت نرسید و این نه از آن سبب بود که بنابر عدم علم محض خالی الذهن ماندند بلکه راجع بان در شك و تذبذب افتادند و نه فقط شك و تردد کردند بلکه چشم خود را از آن دلائل و شواهدی پوشیدند که اگر در آن غور و تامل میکردند تمام شبهه شان رفع می شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات (67 الي 75) در مورد اعتقاد و باور مشرکان در مورد زنده شدن بعد از مرگ و یرانگیختن آنان بحث بعمل آمده است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَنبَاءَ مُخْرَجُونَ ﴿٦٧﴾

و کافران گفتند: آیا زمانی که ما و پدران ما خاک گردیم به راستی ما را از آن [زنده]

بیرون می آورند؟ (۶۷).

انکار از قیامت، کفر است:

مشرکین مکه که منکرین بعث بعد الموت و بر پاي قیامت بودند می گفتند: زمانیکه ما و پدران ما میمیرند و اجساد ما پوسیده و متلاشی میشود، آیا دوباره زنده از قبر بیرون خواهیم آمد و آیا واقعاً باری دیگر زنده می شویم این جز خرافات و اباطیل پیشینیان چیزی نیست. آنها زنده شدن بعد از مرگ را انکار میکنند، در حالیکه فراموش می کنند که خود از عدم خلق شده اند. و در این هیچ جای شکی نیست که: هر آنکه بار اول آنان را خلق کرده است می تواند بار دوم آنها را زنده بدارند.

چرا زمان وقوع قیامت نامشخص است؟

در برخی از اوقات انسان به خود می اندیشد و می پرسد، چه حکمت و فلسفه ای در پنهان نگاه داشتن تاریخ دقیق قیامت نهفته است؟

جواب واضح همین است که: پنهان ماندن تاریخ دقیق فرا رسیدن قیامت تعلق اساسی به اصلاح نفوس انسان ها دارد.

تاریخ دقیق وقوع قیامت پنهان است، معامله ی بسیار مهمی که انسان از وقوع آن مطمئن باشد اما نمی داند که چه لحظه ای به سراغ او می آید و او را احاطه می کند، انسان را همواره در انتظار خود نگاه می دارد.

نویسنده تفسیر «فی ظلال القرآن» در این باره می فرماید: مجهول در زندگی بشر در ساختار روانی او یک عنصر و عامل اساسی است، لذا لازم است که انسان ها در زندگی خود مجهولی که در انتظار آن بنشینند، داشته باشند و اگر هر چیز برای بشر معلوم و هویدا می بود و حال آنکه او دارای چنین فطرتی است.

نشاط، شادابی و سعی و تلاش اش متوقف میشد و زندگی وی دچار رکود و انجماد میگردید. بلی انسان ها در یس یرده مجهولات حرکت میکنند، در یرتو مجهولات بر حذر بوده و از هوشیاری لازم استفاده میکنند، امید را می بینند، در بوته تجربه قرار می گیرند، می آموزند، پنهانیهای توان و استعداد خود و جهان گرداگرد را کشف میکنند. گره دادن دلها و احساسات به قیامت مجهول و وعده داده شده، آنها را از سرکشی و طغیان محافظت میکند. آنها نمی دانند که قیامت در چه روزی و در چه تاریخی به وقوع می پیوندد و لذا آنها همواره در انتظار وقوع آن می نشینند، همواره برای آن آماده می شوند، البته مجهول بودن قیامت این گونه ثمرات مثبت را در حق کسانی به ارمغان می آورد که دارای فطرت سالم و مستقیم باشند، اما کسانی که فطرتشان فاسد شده و از هوا و نفس تبعیت می کنند، موجب غفلت و نادانی می شوند و در نهایت به اقیانوس نابودی سقوط می کنند. (روز قیامت در تفسیر فی ظلال القرآن جمع و اعداد احمد فائز: صفحه 98).

لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾

این وعده ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده اینها همان افسانه های خرافی پیشینیان است. (۶۸)

تفسیر:

افسانه شمردن سخنان انبیاء، از جمله حربه های خطرناک کافران است. کافران میگویند این وعده ای زنده شده بعد از مرگ؛ که توسط محمد(ص) به ما و پدران ما داده شده، اگر حق می بود تا به حال وخت واقع میشد، این وعده به جازاز افسانه های پیشینیان و خرافات گذشتگان چیزی دیگری نمی باشد.

فَلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٦٩﴾

بگو: در زمین سیر کنید تا بنگرید عاقبت کار بدکاران به کجا کشید(و چگونه همه هلاک شدند). (۶۹)

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ ﴿٧٠﴾

از تکذیب و انکار آنها غمگین مباش. و از آنچه مکر می ورزند، دل تنگ مباش. (۷۰)

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٧١﴾

و میگویند: اگر راست گویند این وعده [عذاب] کی خواهد بود؟ (۷۱)
قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٧٢﴾
بگو: شاید بعضی از آنچه را که به شتاب میطلبید، به شما نزدیک شده باشد. (۷۲)
تفسیر:

مفسران مینویسند: آن عذاب عبارت بود از قتل و اسارتی که روز بدر نصیب آنها شد. باید متذکر شد که: کلمات: «عسی»، «لعل» و «سوف» در کلام پروردگار، دلیل بر توقع احتمالی امر مورد نظر نبوده بلکه بر حتمیت وقوع آن دلالت میکند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾
و یقیناً پروردگارت بر مردم دارای فضلی بزرگ است، ولی بیشترشان سپاس نمی گزارند. (۷۳).

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْتَنُونَ ﴿٧٤﴾
و به راستی پروردگارت آنچه را سینه هایشان پنهان میدارد و آنچه را آشکار میکند، می داند. (۷۴).

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٧٥﴾
هیچ پوشیده و پنهانی در آسمان و زمین وجود ندارد مگر آنکه در کتابی روشن [چون لوح محفوظ] است. (۷۵).

تفسیر:
ابن عباس (رض) در این مورد میفرماید: یعنی به تمام اسرار نهفته و رازهای مکنون در آسمانها و زمین و تمام موارد آشکار و نمایان آگاه است.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات قبلی مبحث در باره اثبات مبدأ و معاد از روی دلایل هستی حسی و عقلی، به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (76 الی 81) مطالبی در مورد قرآن و پیامبر صلی الله علیه وسلم مورد بحث قرار میگیرد.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَفُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٧٦﴾
همانا این قرآن برای بنی اسرائیل بیشتر آنچه را که در آن اختلاف می کنند، بیان میکند. (۷۶)

تفسیر:

از فحوی آیه مبارکه معلوم میشود که تورات و انجیل در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم قادر به حل اختلافات اهل کتاب نبوده و تنها قرآن، که حاکم بر کتب آسمانی پیشین است، قدرت حل اختلافات را دارد.

بناءً آیه مبارکه بیان می دارد که: پس اگر بنی اسرائیل به قرآن تمسک جویند، بی گمان راه حل اختلافها و پایان دادن به تفرقه هایشان را در قرآن میابند، قرآن که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است کتابی است حق که مطالب و امور دینی مورد اختلاف بنی اسرائیل را بیان می کند، و اختلاف آنها را در مورد حضرت مسیح توضیح می دهد، که آنها در این مورد به گروه های بی شماری تقسیم شده بودند، تا جایی که یکدیگر را لعن کردند، و این خود دلیل بر آن است که قرآن از نزد الله متعال است. همچنان باید گفت که: اختلاف از مردم است، وگرنه مکاتب الهی در اساس و بنیاد خویش دارای اختلاف در بنیاد نیستند. در نهایت با تمام قوم قوت گفت که: یکی از برکات قرآن عظیم الشان، حل اختلافات است.

وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾

و یقیناً قرآن برای مؤمنان، سراسر هدایت و رحمت است. (۷۷).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لِلْمُؤْمِنِينَ»: هر چند قرآن مایه هدایت و رحمت و سعادت همگان است، اما ذکر مؤمنان بدان خاطر است که به خصوص ایشان از قرآن منتفع و بهره‌مند میگردند. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

واقعاً قرآن رحمتی است از جانب الله متعال برای پیروان بیروانش که آنها را به رضوان الهی رسانده و آنها را به راه فلاح و کامیابی رهنمود مینماید. امام قرطبی میفرماید: از این جهت مؤمنان را مخصوصاً آورده است که آنها از آن سود می‌برند (قرطبی ۲۳۱/۱۳).

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿٧٨﴾

بی‌گمان پروردگارت با حکم خویش در میان آنان فیصله خواهد کرد. و او غالب دانا است. (۷۸).

تفسیر :

یعنی تنها ذات پروردگار است که میان اختلاف کنندگان در باره هر چه که پیرامون آن اختلاف دارند به طور قطع قضاوت و فیصله مینماید؛ یعنی برای نیکوکار پاداش داده و گنهکار را به سزای اعمال اش میرساند. ذات پروردگار عزیز و علیم است؛ عزیز است زیرا مغلوب نمیگردد و قضایش برگردانده نمیشود و علیم و داناست بر آنچه که بدان حکم می‌کند. بر اعمال بندگان آگاه است و هیچ چیز آنها از او مخفی نیست.

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ﴿٧٩﴾

پس بر الله توکل کن، زیرا تو بر حق آشکار هستی. (۷۹).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمُبِينِ»: روشن و آشکار. روشن‌گر درست از نادرست و جدا سازنده محق از مبطل. «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر :

پس ای پیامبر مهربان! کار خود و پیروانت را به الله متعال بسپار، بر او اعتماد کن و تمام امور رابه او واگذار؛ توکل بر الله متعال یکی از شرایط موفقیت انسان در حیات دنیوی است. توکل بر الله تعالی تنها در مسیر حق معنا و ثمر دارد، نه در مسیر باطل. بناءً به الله باید توکل کرد و در تمام امورت به او متکی باشیم.

إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ﴿٨٠﴾

البته تو نمی‌توانی به مردگان بشنوانی، و نمی‌توانی به کران آواز بشنوانی هنگامی که پشت‌کرده روی بگردانند. (۸۰).

«لَا تَسْمِعُ»: نمی‌شنوانی. شنوا نمی‌گردانی. پذیرا نمی‌گردانی. (سوره های: انفال / 23، فاطر / 22).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمَوْتَىٰ»: مردگان. هدف از آن کافران و مشرکانی است که تعصب و لجابت و استمرار بر گناه، فکر و اندیشه آنان را به خود مشغول داشته است و گوش ایشان را از شنیدن ادله و پذیرش حق انداخته است و آن را به مرده دلانی تبدیل ساخته است (انعام / 122). «الصَّمَّ»: کران. مراد اشخاصی اند که پنبه غفلت گوش ایشان را آکنده است، و باطیل ایشان را از حقائق گریزان کرده است. «وَلَّوْا مُدْبِرِينَ»: کسانی که بسیار رویگردان و گریزانند. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

باید یاد آور شد که: مرگ و حیات در فرهنگ قرآن، هم به مرگ و حیات طبیعی و مادی گفته می‌شود و هم به مرگ و حیات معنوی.

قرآن، کسانی را که تحت تأثیر کلام حق قرار نمی گیرند، مرده می شمارند. «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى»: چنانکه مکرر میفرماید: شهدا را مرده ندانید، آنان زنده و شاد مانند و به یکدیگر نوید می دهند و از رزق الهی مستفید اند. بنابراین، زنده‌های سنگدل و لجوج، مرده‌اند، و شهیدان که از دنیا رفته‌اند، به نزد الله متعال زنده اند که کیفیت زندگی شان را تنها الله میداند. مفسر تفسیر المیسر تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: ای پیامبر! بی‌گمان تو نمی توانی به کسیکه الله قلبش را با کفر و گناه می رانده است سر و صدایت را بشنوانی و تو نمی توانی به کسیکه الله متعال گوش‌هایش را از شنیدن آوای هدایت ناشنوا ساخته، ندای حَقِّت را برسانی؛ آنگاه که او نفرت کنان از راه هدایت و روی گردان از صراط حق، بدان پشت می کند. در این آیه الله تعالی کفار را به مردگانی بی احساس و فاقد عقل و شعور و شنوایی تشبیه کرده است زیرا آنان اندر زها را نمی شنوند و دعوت به سوی الله تعالی را اجابت نمی کنند.

از جانب دیگر باید گفت: بی اثر بودن تبلیغ پیامبران، به خاطر ابهام در کار نیست، بلکه به خاطر کوردلی منکران است. ایمان به منزله‌ی روح درکالبد است. کسانی که بادیدن معجزه و شنیدن منطق، ایمان نمی آورند، لاشه‌ای بی روح و مرده هستند. طوریکه: حق شنوی و حق پذیری، نشانه‌ی سلامت روح است.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمِّيِّ عَن ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨١﴾

و نیز نمی توانی نابینایان (حق) را از گمراهی شان (به سوی حق) هدایت کنی، تو تنها کسی را می توانی بشنوانی که به آیات ما ایمان می آورد، پس آنها منقاد و فرمانبردارند. (۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْعُمِّيِّ»: جمع أعمي، کوران. مراد کوردلان و دل مردگان است (سوره: بقره آیات 18 و 171). «مُسْلِمُونَ»: مطیعان. مخلصان. تسلیم شوندگان. «ترجمه معانی قرآن»
وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴿٨٢﴾

و هنگامی که [در اوقات پایانی دنیا] وعده عذاب ما بر آنان حتمی و لازم شود، جانوری را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با آنان سخن میگوید [تا به آیات ما و آخرت و اصول آن یقین کنند]؛ زیرا مردم پیش از این به آیات ما یقین نداشتند. (۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«دَابَّةً»: جنبنده. حیوان. هدف حیوانی است که دارای مشخصات و صفات خاص خود بوده و ظهور آن یکی از علائم فرا رسیدن قیامت و بسته شدن درگاه توبه است. قرآن عظیم الشان به اجمال از آن گذشته است و این مقدار ذکر برای ما بس است. ولی احادیث متعددی را در باره نوع و شکل و محل خروج و کارهای وی، این حیوان به پیغمبر صلی الله علیه وسلم (نسبت داده‌اند که علماء و فقهاء، اغلب آنها را مردود و نامقبول دانسته‌اند (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به: تفسیر روح المعانی، قاسمی، کبیر، الواضح، المراغی).

حتی برخی (دَابَّةً) را مفرد و برخی جمع، و گروهی آن را حیوان یا حیوان‌ها، و برخی از مفسران آن را انسان یا انسان‌های مصلح دانسته‌اند. (ملاحظه شود تفسیر الواضح، تفسیر عبدالکریم خطیب) «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل. خوانندگان گرامی!

این آیه ظاهراً به حوادثی قبل از قیامت بحث به عمل می آورد، که هرگاه قهر الله متعال

بر مردم حتمی شد، خدای متعال، با قدرت خود موجود زنده‌ای را از زمین بیرون می‌آورد، تا با مردم سخن گوید، و سخنش این است که: مردم ایمان نمی‌آورند.

آمدن «دابة الارض» از علایم آخر زمان است:

قبل از همه باید یاد آور شد که؛ نشانه های بزرگ و کوچک نزدیک بودن قیامت کدام اند؟ باید گفت: این امر را کسی بجز الله تعالی نمی داند طوری که در قرآن عظیم الشأن آمده است: «وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ» (سوره زخرف 85). یعنی: «و علم قیامت نزد اوست» ولی الله تعالی توسط پیامبرش به انسانها نشانه هایی را از وقوع قیامت بیان نموده است که به آنها نشانه های صغری و کبری گفته میشوند. نشانه هایی کوچک قیامت تا حدودی یکی پس از دیگری به وقوع پیوستند و می پیوندند. در صحیح مسلم از حذیفه بن اسید العفاری رضی الله عنه روایت شده، میگوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم به مجلسی که ما در آن مشغول گفتگو بودیم، تشریف آوردند و فرمود: پیرامون چه مطلبی مشغول گفتگو هستید؟ عرض کردیم: درباره قیامت. فرمودند:

«إِنَّهَا لَنْ تَقُومَ حَتَّى تَرُونَ قَبْلَهَا عَشْرَ آيَاتٍ فَذَكَرَ الدُّخَانَ وَالْجَالَ وَالِدَابَّةَ وَطُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَنُزُولَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ وَثَلَاثَةَ خُسُوفٍ خَسَفٌ بِالشَّرْقِ وَخَسَفٌ بِالمَغْرِبِ وَخَسَفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَآخِرُ ذَلِكَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنَ الْيَمَنِ تَطْرُقُ النَّاسَ إِلَى مَحْشَرِهِمْ» (تا زمانی که ده علامت را مشاهده نکنید قیامت برپا نمی شود. آنگاه علامات ده گانه را بدین شرح بر شمرد: دخان (دود)، دجال، دابة الارض، طلوع کردن آفتاب از مغرب، نزول عیسی بن مریم، یاجوج و ماجوج و سه خسوف (فرو رفتن در زمین): یکی در مشرق، یکی در مغرب و دیگری در جزیره العرب و آخرین علامت قیامت آتشی است که از یمن ظاهر میشود و مردم را بسوی میدان حشر سوق میدهد). مسلم در کتاب «الفتن» باب «في الايات التي تكون قبل الساعة» (2225/4) شماره (2901) نویسنده جامع الاصول حدیث را به ابی داود و ترمذی نسبت داده است.

خروج دابه :

دابه عبارت از آن مخلوق بزرگی است. گفته شده طول آن شصت ذراع است و دارای دست و پا و پشم دار میباشد و گفته شده خلقت او شبیه تعدادی از حیوانات است. قرآن و سنت بر خروج آن قبل از برپایی قیامت دلالت دارند.

از جمله طوری که در (آیه: 82 سوره نمل) در فوق بیان شد.

مفسران در تفاسیر خویش در باره جمله «وقع القول علیهم» در آیه 82 سوره نمل می نویسند: به خاطر اغراق مردم در عصیان، فسق و طغیان، اعراض از آیات خداوند متعال، عدم تدبیر در آنها و عدم اجرای حکم آنها، کوتاه نیامدن از معصیت تا آنجاکه موعظه در آنها مؤثر واقع نمیشود و تذکر آنها را از گمراهی باز نمی دارد به خاطر همه اینها تحقق وعید خدا بر آنان واجب میگردد.

پس آیه میفرماید: هر گاه این حالت در مردم استقرار و شیوع یافت جانداري را از زمین برایشان خارج میکنیم که با آنان سخن میگوید یعنی در عین حال که حیوانات عاقل و ناطق نیستند این جاندار هم عاقل و هم ناطق است تا مردم بدانند این حیوان نشانه ای خاص از طرف الله متعال است.

عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) میفرماید: «وقع القول» یعنی مرگ علماء، نماندن علم و برداشته شدن قرآن از میان مردم.

سپس میفرماید: «قرآن را تلاوت کنید قبل از اینکه برداشته شود». گفتند اگر این مصاحف برداشته میشوند پس قرآنی که درحافظه مردم است چه میشود. گفت: «شبی بر آن میگذرد و حافظه آنها از آن پاک می شود و حتی «لا اله الا الله» را نیز فراموش میکند و به فراموشی می سپارند، در مقابل در میان اشعار و اقوال جاهلی قرار میگیرند در چنین روزی قول بر آنان واقع می شود».

دلایل از احادیث نبوی در مورد خروج دابه :

1- در حدیثی که؛ ابو هریره (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت نموده، آمده است: «ثَلَاثٌ إِذَا خَرَجْنَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمْنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَالدَّجَالُ وَدَابَّةُ الْأَرْضِ» (مسلم (158)). «هنگام وقوع سه حادثه، انسانی که قبلاً ایمان نداشته یا از ایمان خودخیری کسب نکرده است اگر ایمان بیاورد برای او سودی نخواهد داشت:

1- طلوع نمودن آفتاب از مغرب

2 - ظهور دجال

3- خروج دابه الارض».

2- امام مسلم از عبدالله بن عمرو (رضی الله عنهما) روایت می کند. او میگوید از پیامبر صلی الله علیه وسلم حدیثی به یاد دارم که هرگز آن را فراموش نمیکنم من از ایشان شنیدم فرمودند: «إِنْ أُولَ الْأَيَاتِ خُرُوجاً طُلُوعِ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَخُرُوجِ الدَّابَّةِ عَلَى النَّاسِ ضَحَى، وَأَيُّهُمَا مَا كَانَتْ قَبْلَ صَاحِبَتِهَا، فَالْآخِرَى عَلَى إِثْرِهَا قَرِيبًا». «اولین نشانه های بزرگی قیامت که ظاهر میشوند طلوع آفتاب از مغرب و خروج دابه الارض در هنگام چاشت بر مردم است و هر کدام قبلاً ظاهر شد بعدی بزودی به دنبال آن می آید».

3- امام احمد از ابو امامه رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «تَخْرُجُ الدَّابَّةُ فَتَسِمُ النَّاسَ عَلَى خَرَاطِيمِهِمْ ثُمَّ يَغْمُرُونَ فِيكُمْ حَنَيْشَتَرِي الرَّجُلُ الْبَعِيرَ فَيَقُولُ مِمَّنْ اشْتَرَيْتَهُ فَيَقُولُ اشْتَرَيْتَهُ مِنْ أَحَدِ الْمُخَطَمِينَ» (المسند: 5 / 268). «دابه الارض خارج میشود و بر بینی مردم نشانه میگذارد تا اینکه آنقدر تعدادشان زیاد میشود. که یک نفر شتری را میخرد به او میگویند این شتر را از چه کسی خریده ای او در جواب میگوید: از یکی از نشانه دارها (کسانی که دابه الارض روی بینی آنها نشانه گذاشته است)».

4- امام احمد و ترمذی از ابو هریره (رضی الله عنه) روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «تَخْرُجُ الدَّابَّةُ وَمَعَهَا عَصَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَاتَمُ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَخَطُمُ الْكَافِرَ - قَالَ عَفَانُ (أَحَدُ رَوَاهُ الْحَدِيثُ): اتَفَ الْكَافِرَ - بِالْخَاتَمِ، وَتَجْلُو وَجْهَ الْمُؤْمِنِ بِالْعَصَا، حَتَّى إِنْ أَهْلَ الْخَوَانِ لِيَجْتَمِعُونَ عَلَى خَوَانِهِمْ فَيَقُولُ هَذَا: يَا مُؤْمِنُ! وَيَقُولُ هَذَا: يَا كَافِرُ». «دابه الارض خارج میشود در حالیکه عصای موسی و خاتم سلیمان را به همراه دارد و کافر را مهر میزند، عفان (یکی از راویان حدیث) می گوید: روی بینی کافر، با مهر علامت میگذارد و با عصا صورت مؤمن را جلا می بخشد طوری که اگر جماعتی روی یک دسترخوان جمع یکی به دیگری خطاب خواهد کرد ای مؤمن و دیگری به جانب دیگری خواهد گفت ای کافر».

مشخصات حیوان دابه الارض:

در مورد اینکه حیوانی دابه الارض دارای چه مشخصاتی است، علما و مفسران در این باب نظریات مختلف ینگاشته اند که: برخی از این نظریات توجه شما جلب میدارم:

1- امام قرطبی میفرماید: اولین و صحیح ترین قول این است که این حیوان همانا چوچه شتر حضرت صالح است و الله أعلم.

در این رابطه به حدیثی که ابو داود طیالسی از حذیفه بن اسید غفاری روایت کرده است استناد میکنند. حذیفه میگوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم، بحث دابه الارض را میکرد... (در ادامه حدیث آمده است) «لَمْ يَرِعْهُمْ إِلَّا وَهِيَ تَرِغُو بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ.» (در حالیکه مردم متوجه نیستند ناگهان در بین رکن کعبه و مقام (ابراهیم) (بیرون می آید) و از خود صدا در می آورد. (ترغو یعنی آن شتر صدا در می آورد).

منظور از استشهاد به این حدیث لفظ «ترغو» است چون (رغاء) به صدای شتر گفته می شود و اینگونه نقل میکنند که بعد از اینکه شتر حضرت صالح را کشتند چوچه اش از

شکمش بیرون آمد و فرار کرد تا به سنگی رسید و سنگ باز شد و شتر به داخل آن رفت و سپس سنگ بسته شد پس شتر در همانجا است تا وقتی که به اجازه خدا خارج شود. حدیثی که قرطبی در ترجیح این قول به آن استناد کرده است در سندش مردی متروک وجود دارد.

و همچنین در برخی روایات در کتب احادیث مانند «مستدرک» حاکم به جای لفظ «ترغو» الفاظ «ترنو و تربو» آمده است.

2- دابه الارض همان جسسه مذکور در حدیث تمیم داری (رضی الله عنه) بیان شده در قصه دجال است.

این قول به عبدالله بن عمرو بن العاص (رضی الله عنهما) نسبت داده شده است. و در حدیث تمیم چیزی دال بر اینکه «جسسه» دابه الارض است و در آخر الازمان خارج میشود وجود ندارد. و تنها در آن آمده است که او (تمیم) به حیوانی پرمو رسید و از او سوال کرد تو کی هستی؟ او گفت: من جسسه هستم.

او جسسه نامیده شده است چون درباره اخبار دجال تجسس می کند و دلیل دیگر اینکه در بحث دابه الارض که مردم را به سبب کفرشان به خدا، عذاب میدهد و توبیخ مینماید. تصریح نشده است که جسسه ناقل اخبار دجال نیست. والله أعلم.

3- دابه الارض همان ماری است که در زمان قدیم وقتی که قریش خواستند کعبه را از نو بسازند بر دیوار کعبه مشرف بود و عقابی آمد و آن را برد.

قرطبی این قول را به نقل از کتاب نقاش به عبدالله بن عباس نسبت می دهد اما سندی برای آن نیآورده است و همچنین شوکانی در تفسیرش آن را ذکر کرده است.

4- برخی را عقیده بر این است که: دابه الارض انسانی سخن ران است که با مبتدعین و کافرین مناظره و مجادله میکند تا به کارشان خاتمه بدهد و بوسیله بینه و حجت او برخی هلاک گردند و طالبان هدایت راه یابند. این قول را قرطبی ذکر کرده و در رد آن میگوید: اگر دابه انسانی باشد که با مبتدعین مناظره کند آن حیوان، نشانه ای خارق العاده از نشانه های ده گانه قیامت به شمار نخواهد آمد. بعلاوه عدول از تسمیه چنین انسان مناظر، فاضل و عالم که ساکنین زمین باید او را به اسم انسان یا عالم یا امام بنامند، نامیدن او به دابه خلاف عادت فصحا و تعظیم علماء است.

5- دابه اسم جنس برای هر جنبنده روی زمین است، و خاص جاندار عجیب و غریبی نیست و یا شاید منظور از آن جانداران یک سلولی باشد که جسم انسان را مریض می کنند و یا او را مجروح و مقتول می گردانند و در همین تجریح و آزار رساندن به او پند و اندرزی برای مردم است تا قلب هایشان را به تعقل وادارند و بسوی دین الله بر گردند. چه بسا زبان حال بلیغتر از زبان قال است و البته واضح است یکی از معانی تکلم تجریح است. این قول را ابو عبیده در تعلیقش بر «النهایه / الفتن و الملاحم» ابن کثیر بیان کرده است.

محل خارج شدن دابه الارض :

در مورد اینکه مکان بیرون آمدن دابه الارض در کجا است، در این مورد نظریات علماء هم اختلافی است:

1- میگویند: دابه الارض از مکه مکرمه و بزرگترین مسجد روی زمین بیرون می آید طبرانی در «الاوسط» حدیثی از حذیفه بن اسید نقل میکند (او این حدیث را مرفوع میداند) که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «تخرج الدابه من أعظم المساجد فینا هم إذ رنت الأرض، فینا هم كذلك إذ تصدعت». «دابه الارض از بزرگترین مسجدها خارج میشود. و ناگهان در حالت عادی در زمین به حرکت در می آید و همچنین، در حالت معمولی مردم ناگهان از بین می رود.»

ابن عیینہ میگوید: «دابه الارض زمانی خارج می شود که امام نماز جمع تقدیم را تمام کرده است او بدین دلیل جمع تقدیم خواند تا به مردم خبر دهد که هنوز دابه الارض ظاهر نشده است.

2- میگویند دابه الارض سه بار خارج میشود. بار اول در برخی از روستاها بیرون می آید و مخفی میگردد بار دوم در برخی شهرها بیرون می آید و دوباره پنهان می شود و بار سوم در مسجد الحرام ظاهر می گردد.

در این مورد غیر از اقوال ذکر شده آراء دیگری وجود دارند که غالباً میگویند خروج آن در حرم مکه است و الله أعلم.

وقتی دابه الارض خارج میشود مؤمن و کافر را نشانه گذاری می کند صورت مؤمن را روشن و براق میسازد تا علامت ایمان او باشد و بر بینی کافر مهر میزند تا علامت کفر او باشد.

اقوال علماء در مورد چگونگی صحبت دابه الارض با مردم:

طوریکه در (آیه 82 سوره نمل) خواندیم: «و هرگاه سخن (و وعدهی عذاب الهی) بر مردم حتمی شود، جنبندهای را برای آنان از زمین بیرون آوریم تا با مردم سخن گوید، که همانا مردم آیات ما را باور نمی کردند.»

ابن کثیر گفته است: در آخر زمان وقتی که مردم فاسد می شوند و فرمان الله متعال را نادیده میگیرند و دین حق را تغییر می دهند، جنبندهای ظاهر می شود و با مردم به روشنی صحبت می کند.

منظور این است که آنها را مخاطب قرار می دهد و با آنان سخن میگوید و دلیل این رأی قرائت ابی بن کعب است که به جای تکلمهم، تنبئهم قرائت کرده است.

ابن عباس (رض) و عطا میفرمایند که: یعنی مردم را مجروح می کند بر اساس قرائت «تکلمهم» که از ابن عباس روایت شده است. لغت الکلم یعنی جرح لذا دابه الارض مردم را مجروح میکند و بر آنها نشانه ای خاص قرار میدهد. (اخراج از امام احمد، و در صحیح مسلم آمده است).

حدیث ابو امام شاهد بر این قول است که در آن آمده است پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: دابه الارض خارج میشود و بر بینی آنها علامت میگذارد.

موضوعات که با مردم مطرح می دارد:

اما سخنی که با مردم میگوید این است؟ «أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يوقِنُونَ» «مردم به آیات ما ایمان ندارند.

این تعبیر بنا بر قرائتی است که (آن) را با همزه مفتوح میخواند یعنی دابه به آنها خبر می دهد که مردم به آیات خداوند ایمان ندارند این قرائت عامه اهل کوفه و برخی از اهل بصره است.

اما قرائت عامه اهل حجاز و بصره و شام (إن) را با همزه مکسوره قرائت کرده اند و جمله را مستأنفه قرار داده اند یعنی معنی آیه چنین می شود با مردم سخنانی میگوید که برایشان خوشایند نیست یا بطلان سایر ادیان (جز دین اسلام) را ابلاغ مینماید.

ابن جریر میگوید: رای صواب این است که معنی هر دو قرائت به هم نزدیک است و در شهرهای میان مسلمانان هر دو قرائت منتشر شده اند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (83 الی 90) مناظری از روز قیامت و مقدمات آن، دمیدن در صور (شیپور) و به حرکت در آوردن کوه ها، مورد بحث قرار گرفته است.

وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿٨٣﴾

و [یاد کن] روزی را که از هر امتی گروهی از آنان را که آیات ما را تکذیب می‌کردند، محشور کنیم. پس آنان توقف داده می‌شوند تا با همدیگر یکجا شوند. (۸۳)

حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمْ آذًا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾

تا وقتی که [به محل حساب] آیند، [الله] می‌فرماید: آیا آیات مرا تکذیب کردید در حالیکه هیچ احاطه علمی به آنها نداشتید؟ یا شما [غیر از تکذیب آیات] چه کارها [ی دیگری] انجام میدادید؟ (۸۴)

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ ﴿٨٥﴾

و به خاطر ظلمی که کرده بودند، فرمان (عذاب الهی) بر آنان واقع شد، پس آنان (نمی‌توانند) سخن بگویند. (۸۵)

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٨٦﴾

آیا آنها ندیدند که ما شب را آفریدیم تا در آن آرام گیرند، و روز را روشن ساختیم؟ البته در این کار برای قومی که ایمان می‌آوردند، علامات (قدرت الهی) است. (۸۶)

تفسیر :

تنها اهل ایمان از آیات الهی عبرت می‌گیرند:

در این هیچ جای شکی نیست که: نظام آفرینش با نیازهای بشر هماهنگ است و این هماهنگی نشانه‌ی وجود مدبری حکیم و یکتاست. کسانی که از آمد و رفت شب و روز درس عبرت نگیرند، مورد انتقادند. بیشترین انتقادهای قرآن از کسانی است که از فهم، حقیقت و تعریف زندگی غفلت دارند.

پس همان‌گونه که شب و روز عبث و بیهوده آفریده نشده‌اند، باید بدانیم که: آفرینش شما نیز عبث و بیهوده نیست و لابد ثواب و عقابی در کار است و اگر این ثواب و عقاب در دنیا کامل نیست، ناگزیر سرای آخرت در راه است و در آن همه آنچه را که سزاوار شماست، به تمام و کمال دریافت می‌کنید.

نقش ایمان و تفکر دینی آن است که هستی را معنادار و هدفدار و نشانه‌ی قدرت و حکمت مورد بررسی قرار می‌دهد.

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فُزْرَعٌ مِّنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ ﴿٨٧﴾

به خاطر بیاورید روزی را که در صور دمیده می‌شود و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند هراسان شوند، به جز کسی که الله (امن‌شان را) بخواهد. با خضوع در پیشگاه او حاضر میشوند. (۸۷)

تفسیر :

مفسران گفته‌اند: این، دمیدنی است که خوف و ترسی بزرگی و قوی ایجاد میکند و پشت سر آن نفخه‌ی مرگ را میدمد، و بعد از آن نفخه‌ی بیرون آمدن از قبر که عبارت است از نفخه‌ی رستاخیز روز قیامت و ایستادن در محضر پروردگار جهانیان.

ابو هریره (رض) گفته است: فرشته سه نفخه (دم) دارد. دم اضطراب یعنی آشفتگی دنیا که فزع اکبر نیست و بعد از آن دم مرگ و در آخر دم قیامت و بیرون آمدن از قبر است: «وَكُلُّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ» تمام مردگانی که زنده شده‌اند مطیع و سریزیر به محضر الله متعال می‌آیند و احدی تخلف نمی‌کند. (تفسیر صفوات التفسیر صابونی).

وَيَتْرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَمَادَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَّ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ ﴿٨٨﴾

و کوهها را بینی و آنها را ساکن می‌پنداری، و حال آنکه همانند حرکت ابر، حرکت

دارد، [این] آفرینش الهی است که هر چه را در کمال استواری پدید آورده است، او به آنچه می‌کنید باخبر است. (۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«**جَامِدَةٌ**»: ساکن و ثابت. آرام و بی‌حرکت. «**وَهِيَ تَمْرٌ...**»: از آنجا که حرکت کوهها به ناچار باید همراه حرکت همه زمین‌های متصل بدان‌ها باشد، لذا حرکت کوهها اشاره به حرکت زمین است. زمین هر شبانه روز یک بار به دور خود می‌گردد، آن را حرکت وضعی مینامند، و هر سال یک بار به دور خورشید می‌گردد و آن را حرکت انتقالی می‌گویند. «ترجمه معانی قرآن». تفسیر :

تفسیر :

امام فخر رازی مینویسد: علت این که آنها گمان می‌برند ثابت و ایستاده میباشند این است که اجسام بزرگ اگر بریک نهج به سرعت حرکت کنند انسان گمان میبرد که ایستاده‌اند، در صورتیکه حرکت میکنند. (تفسیر کبیر ۲۴/۲۳۴).

«**مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ**» (۸۹)

کسانی که (در قیامت) کار نیکو آورند پاداش بهتر از آن خواهد داشت. و آنان از وحشت آن روز در امان اند. (۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«**فَرْعٌ**»: خوف و ترس. «**آمِنُونَ**»: جمع آمن، در امن و امان. دور از بلا و مصیبت و خوف و ترس.

«**وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**» (۹۰)

و آنها که اعمال بدی انجام دهند، پس چهره‌هایشان در آتش نگونسار میشود. (وبه ایشان گفته میشود) آیا جزائی جز آنچه عمل میکردید خواهید داشت. (۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«**كَبَتْ**»: به رو افکنده شد. به صورت بر زمین انداخته شد. از ماده (كَبَّ) به معنی افکندن چیزی به صورت بر زمین است. ذکر (وُجُوهُ) برای تأکید است، و مراد از (وُجُوهُ) هم همه اندام‌ها است. «ترجمه معانی قرآن». تفسیر :

ابن عباس میفرماید: «سَيِّئَةٌ» یعنی شریک قرار دادن برای الله متعال، یعنی آن‌که روز قیامت گناهکار و بدون عمل نیک و به صورت مشرک در محضر الله حاضر شود، بر روی صورت در آتش جهنم انداخته میشود. «**هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**» به عنوان توبیخ به آنها گفته میشود: آیا جز به میزان کیفر عمل زشت خود در دنیا کیفر می‌بینید؟

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (91 الی 93) مطالبی در مورد بندگی و سپاس الله متعال و تلاوت قرآن به بحث گرفته شده است.

«**إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ**» (۹۱)

جز این نیست که به من فرمان داده شده است که پروردگار این شهر (مکه) را بپرستم، پروردگاری که آن را حرام قرار داده است و همه چیز از اوست. و به من فرمان داده شده که از جمله تسلیم شدگان باشم. (۹۱)

تفسیر :

از فحواي آیه مبارکه است که: در مکه خون حرامی ریخته نمیشود، شکاری صید نمی‌شود، یا در ختی بریده نمی‌شود... والله تعالی مالک هر چیزی است پس در ملکش چگونه که بخواهد تصرف می‌کند. همچنان او به من دستور داده است تا او را به یگانگی

پرستش کنم نه دیگران را و اینکه از خاضعان حکم و فرمانش، از منقادان شریعتش و از پیشاهنگان طاعتش باشم. (تفسیر المیسر: تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني).
 در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز فتح مکه فرمودند: «إِنَّ هَذَا الْبَلَدَ حَرَمُ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، فَهُوَ حَرَامٌ بِحَرَمَةِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لَا يَعْضُدُ شَوْكَةً وَلَا يَنْفِرُ صَيْدَةً وَلَا يَلْتَقِطُ لِقْطَةً إِلَّا مِنْ عَرَفْهَا وَلَا يَخْتَلِي خَلَاهَا». «بی‌گمان این شهری است که خداوند متعال آن را در روزی که آسمانها و زمین را آفرید، حرام گردانید پس این شهر به فرمان الله متعال تا روز قیامت حرام است، خار آن بریده نمی‌شود، شکار آن رمانده نمی‌شود و گم شده آن برداشته نمی‌شود مگر کسی گم شده آن را برداشته می‌تواند که آن را معرفی نماید (بگوید که من این چیز را یافته‌ام، این از آن کیست؟) و گیاهان تازه آن قطع نمی‌شود».

وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿٩٢﴾

و (به من فرمان داده شده است) اینکه قرآن را بخوانم، پس هرکس راه یابد، جز این نیست که به نفع خود راه می‌یابد. و هر کس گمراه شود، (گناهِش به گردن خود اوست) بگو من فقطاز بیم دهندگان می‌باشم. (۹۲)
 خوانندگان گرامی!

بدو و شروع سوره نمل درباره اهمیت قرآن عظیم الشأن آغاز یافت، و اینک خاتمه آن نیز از قرآن عظیم الشأن بحث بعمل می‌آورد. مهم‌ترین مأموریت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم بعد از توحید، تلاوت آیات الهی بر مردم است. تلاوت قرآن، مقدمه‌ی هدایت است. محور تبلیغ ما باید قرآن باشد.

وظیفه‌ی مبلغ، رساندن حقایق به مردم است، پذیرش یا عدم پذیرش، مربوط به خود آنهاست.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سِيرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾

و بگو: حمد و ستایش مخصوص برای الله است، به زودی آیاتش را به شما نشان خواهد داد، پس آنها را خواهید شناخت. و پروردگارت از آنچه می‌کنید غافل نیست. (۹۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سیرِیْكُمْ آيَاتِهِ»: مراد از آیات، آثار قدرت الله متعال در دنیا و اسرار عالم هستی است که در پرتو پیشرفت علم، مردمان با خدانشناسی آشنا تر می‌شوند.
 یا این که مراد از آیات، فرموده‌های قرآن است که با گذشت زمان و ترقی دانش و معرفت، اعجاز آن نمایانتر میگردد (ملاحظه شود سوره: فصلت/53). «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرم‌دل.

تفسیر :

انسان در برابر اعمال خویش مسئول است. رسالت الهی، لطفی است که باید برای آن شکر کرد.

در حدیث شریف آمده است: «یا أيها الناس، لا یغترن أحدکم بالله فإن الله لو کان غافلاً شیئاً لا غفل البعوضة والخرذلة والذرة». «هان ای مردم! کسی از شما در باره خدا افریفته نشود زیرا اگر الله متعال از چیزی غافل بود، باید یک پشه، یک دانه ارزن و یک ذره غبار را به غفلت وامی‌گذاشت».

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة قصص

جزء 20

سورة قصص مكي است، و داراي هشتاد و هشت آيه و نه ركوع مي باشد.

وجه تسميه :

اين سوره به نام سوره ي «قصص» مسمي بوده؛ چون الله تعالي قصه ي موسي را در آن به طور مفصل از تولد تا زمان بعثتش توضيح و بيان فرموده است. قابل تذكر است كه داستان موسي عليه السلام در سوره هاي «مائده»، «مريم»، «كهف»، «طه»، «قصص»، «نساء»، «بقره»، «اعراف»، «يونس»، «هود»، «اسراء»، «مؤمنون»، «شعراء»، «نمل»، «صافات»، «مؤمن»، «زخرف»، «ذاريات»، «دخان» و «نازعات» نيز توضيح نموده است.

همچنان علت نامگذاري اين سوره بنام «سورة قصص»؛ آن است كه كلمه ي «قصص» در آيه بيست و پنجم اين سوره آورده شده است، و مربوط به بازگو كردن داستان زندگي و مبارزات موسي عليه السلام براي شعيب پيامبر است.

در سوره قصص بيشتر از همه داستان حضرت موسي عليه السلام كه البته در ابتدا بصورت اجمال و سپس با تفصيل بيان گرديده است، تا نصف سوره داستان حضرت موسي با فرعون و در آخر با قارون ذكر شده است.

قابل تذكر است كه داستان حضرت موسي عليه السلام در قرآن چند بار در بعضي جا مجمل و در بعضي موارد به مفصل آمده است، در سوره كهف داستان مفصل او كه با حضرت خضر اتفاق افتاده آمده است و در سوره طه داستان او كاملاً ذكر شده و قدری از تفصيل آن در سوره نمل و سپس در سوره قصص اعاده گرديده است. قابل تذكر است كه: اين سوره بنام «سورة فرعون»؛ نيز شهرت دارد، زيرا الله تعالي در آيه سوم اين سوره مي فرمايد كه: خبر موسي و فرعون را در اين سوره نقل مي كنيم و جريان ظلم و ستم و ادعاي خدائي فرعون و مبارزه حضرت موسي عليه السلام با او را تا موقع هلاكتش نقل مي كند.

ارتباط اين سوره به سوره قبلي :

نظر به اينكه در خاتمه سوره نمل در باره تلاوت قرآن سخن گفت، در سوره قصص بيان مي كند كه از داستان موسي و فرعون براي مردم مي خواند.

سوره قصص پس از سوره ي نمل، در شهر امن مکه مكرمه فرود آمده و طوريكه در فوق هم يادآور شدیم، چون از داستان به دنيا آمدن موسي عليه السلام تا زمان رسالتش و نيز از رويدادهاي شگفت انگيز آن زمان سخن مي گويد، به سوره ي قصص مشهور گشته. درين سوره الطاف خدا نسبت به دوستانش و رسوايي دشمنانش در آن آشكار است. [التحرير و التلوين: ابن عاشور]. و اين سوره، پس از سوره ي نمل و پيش از سوره ي اسراء آمده است.

ارتباط و پيوند اين سوره با دو سوره ي قبل از خود:

ارتباط اين سوره با سوره هاي شعراء و نمل اين است كه: قصه ي موجز و کوتاه موسي عليه السلام را كه در آن دو سوره آمده به طور تفصيل بيان مي كند و نخست از استكبار و سربرافراشتن و ستم فرعون و كشتن پسران بني اسرائيل به دست او (سوره بقره آيه 49)، (اعراف آيات 127 و 141) و به دريا انداختن موسي، شروع، سپس به پرورش موسي عليه السلام در قصر فرعون در دوران كودكي تا سن جواني و روي دادن قتل قبضي قوم فرعون اشاره مي كند كه به فرار موسي از مصر به سرزمين مدين مي انجامد و با دختر

شیخ کبیر مدین (شعیب علیه السلام) ازدواج می کند. سرانجام پروردگارش به کوه طور فرایش می خواند و با او هم سخن می شود و او را به پیامبری برمی گزیند. هم چنین این سوره به تهدید و نابودی مشرکان منکر قیامت، سؤال و جواب میان مشرکان دوزخی که برای خدا شریک می ساختند و بیزاری آنان که معبودشان ساخته بودند، و نیز به قارون و سرنوشت وی و به نیکوکاری و بدکاری می پردازد.

تعداد آیات کلمات و تعداد حروف سوره قصص :

این سوره پس از سوره ی نمل، و پیش از سوره ی اسرا ، در مکه مکرمه شرف نزول یافته است. قابل یاددهانی میدانیم که : سوره قصص دارای هشتادوهشت آیه می باشد. تعداد کلمات آن به: هزار و چهار صد و چهل و یک کلمه میرسد، تعداد حروف این سوره به: پنج هزار و هشتصد حرف بالغ میگردد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره «طور» تفسیر احمد مطالعه فرمود).

اهداف و تعلیمات اساسی این سوره :

بصورت کل در سوره قصص اهداف ذیل به چشم می خورد:
نهی شرک و مبارزه با مشرکان،
اثبات قدرت پروردگار با عظمت در نگهبانی و پشتیبانی از مؤمنان.

فحوائی سوره قصص :

قابل یاد آوری است که سوره قصص از جمله سوره های مکی است، و البته آخرین سوره ای است که به هنگام هجرت در میان مکه مکرمه و جحفه (رابغ) نازل گردیده است. در بعضی روایات آمده است که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم در سفر هجرت به قرب جحفه یعنی «رابغ» رسید، جبرئیل آمین تشریف آورد و به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: ای محمد! آیا شما به یاد وطن خود که در آن متولد شده اید، هستید؟ آن جناب فرمود: بلی، به یاد آن سر زمین هستم، آنگاه جبرئیل آمین علیه السلام، این سوره قرآن را خواند، که در آخر به آنحضرت صلی الله علیه وسلم مژده داده شد که سر انجام مکه ی مکرمه فتح شده، به تصرف شما در خواهد آمد. و آن آیه این است: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨٥﴾» (در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند بگو پروردگارم بهتر میداند چه کس هدایت آورده و چه کس در گمراهی آشکاری است.) سوره ی قصص از جمله سوره های مکی است که مسائل عقیدتی از قبیل «توحید» و «نبوت» و «معاد» را مورد بررسی قرار می دهد و در خط مشی و اهداف با سوره ی «نمل» و «شعرا» همسو است و فضای حاکم بر آن سوره ها بر سوره ی قصص نیز حکم فرماست و آنچه را که در آن دو سوره به صورت مجمل و خلاصه آمده است تفصیل میدهد و آن را تکمیل می کند.

محور سوره ی شریف پیرامون اندیشه ی حق و باطل و منطق اذعان و طغیان دور می زند، و نزاع و کشمکش بین سربازان رحمان و سربازان شیطان را ترسیم می کند. در این راستا دو داستان را آورده است؛ داستان اول عبارت است از قصه ی گردنکشی و طغیانی که به سبب بر خورداری از حکومت و تسلط حاصل میشود و در قصه ی فرعون گردنکش و ستمگر نمود پیدا میکند، فرعونی که بدترین عذاب را به بنی اسرائیل چشاند،

مردان را گردن می‌زد و زنان را زنده نگه‌میداشت، و در مقابل خدای متعال بزرگی نشان می‌داد، تا جایی که به خود اجازه داد ادعای خدایی بکند: **مَا عَلَّمْتُ لَكُمْ مِنْ آلِهِ غَيْرِي**. دوم، قصه‌ی گردنکشی و طغیان به سبب مال و ثروت است که در قصه‌ی «قارون با قومش» نمایان و منعکس می‌شود. هر دو قصه رمز طغیان و گردنکشی انسان در این جهان است، اعم از این که به سبب مال و ثروت باشد، یا جاه و سلطنت. سوره سخن را با بازگفتن طغیان و گردنکشی و فساد فرعون در روی زمین آغاز کرده و منطق طغیان را در هر زمان و مکانی توضیح داده است. سپس موضوع و بحث را به ولادت موسی علیه السلام و ترس و هراس مادرش از ستم فرعون، انتقال داده که خداوند متعال به او الهام کرد موسی را به دریا بیندازد تا در کنار فرعون و در کمال عزت و آسودگی به زندگی ادامه بدهد و بسان گلی پاک و خوشبو در میان خار و لجن رشد کند. سپس در مورد رسیدن موسی به سن بلوغ و کشتن یک نفر قبطی، و مهاجرتش به سرزمین مدین و ازدواج با دختر شعیب و این که خدای متعال به او دستور داد که به مصر بازگردد و فرعون ستمکار را به سوی خدا بخواند، سخن به میان می‌آورد و داستان موسی و فرعون را تا زمان غرق شدن فرعون به تفصیل بیان میکند، و درباره‌ی کفار مکه و ایستادن آنها در مقابل رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم صحبت نموده و توضیح می‌دهد که مسلک اهل ضلال یکی است. سپس بحث را به قصه‌ی قارون کشانده، و تفاوت عظیم منطق ایمان را با منطق طغیان بیان کرده است. و سوره با ارائه‌ی طریق نیکبختی یعنی طریق ایمان، همان چیزی که تمامی پیامبران علیه السلام مردم را به سوی آن فرا خوانده اند، خاتمه می‌یابد.

ترجمه و تفسیر سوره قصص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

طسم (۱)

«ط سین میم» (شاید اشاره به اسماء الله تعالی باشد یا نام سوره است و قسم به آن یاد شده).

تفسیر :

حروف مقطعه یادآور اعجاز قرآن پاک است، و نشان می دهد که کتاب اعجاز انگیز قرآن که دارای فصاحت و بلاغت بینظیری است از امثال این حروف هجایی ترکیب نیز یافته است. (۱)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۱ الی ۶) داستان و قصه‌ی موسی علیه السلام به بیان گرفته میشود.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

این است آیات کتاب روشنگر که در اعجاز، تشریح و احکامش روشن و نمایان است. و یا: این است آیات کتاب الله که روشن کننده (راه حق از باطل و هدایت از گمراهی) است. (۲)

تفسیر :

باید با تمام صراحت بیان داشت که: قرآن عظیم الشان، معجزه‌ی علمی و ابدی اسلام، است. قرآن عظیم الشان با محتوای روشنش، حق را از باطل و راست را از بیراهه روشن می سازد و روشنگر راه سعادت انسان‌ها می باشد. قرآن عظیم الشان از حروف الفبای عربی تشکیل شده است، و به صراحت اعلام میداریم که: اگر آنرا کلام بشر می دانید، شما نیز مثل آن را بیاورید. قرآن، کتاب روشن، شفاف و همه فهم می باشد.

عظمت قرآن :

قرآن کریم چون مؤنس و همدمی است که انسان را در زندگی دنیا که میدان رنج است و زحمت و سراسر سختی و مشقت است، همراهی میکند. قرآن نوریست که راه درست و حقیقت را روشن می نماید، و معلمی است که به انسان اخلاق و آداب زندگی می آموزد. قرآن راهنمایی است که دست انسان را گرفته او را از میان تاریکی‌ها و ضلالت و گمراهی به راه راست و هدایت راهنمایی میکند. لذت و زیبایی قرآن را تنها کسانی درک میکنند که با چشم بینا و قلب عجیب و خمیر شده با ایمان با قرآن زندگی کرده، آنرا درک نموده‌اند.

قرآن کریم وحی الله تبارک و تعالی و کلام مجید او می باشد. کتاب جاویدانی است که در آن اسماء و صفات باری تعالی، عقیده و ایمان، معجزات قدرت و رحمت واسع خالق یکتا بیان می گردد، وقتی انسان با قرآن زندگی می کند، چه شرفی بالاتر ازین برای اوست که الله خالق و توانا از میان تمامی موجودات او را برگزیده با او سخن میگوید!

نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳)

بخشی از حکایت موسی و فرعون را برای قومی که ایمان دارند، به راستی و درستی بر تو می خوانیم. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بِالْحَقِّ»: راست و درست. عین واقعیت. یعنی آنچه در اینجا آمده است، نه تنها خالی از هرگونه خرافات است، بلکه بیان واقعی مطالب حقیقی است.
«لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»: تأکیدی است بر این حقیقت که مؤمنان هدف اصلی این آیات بوده و ذکر

داستان به خاطر آنان و جهت استفاده ایشان است.

تفسیر :

ای پیامبر! در این سوره مبارکه قسمت از زندگی نامه حضرت موسی علیه السلام و فرعون را در حالی بر تو بیان میدارم. که این داستان وقصه، مشحون از وصف راستی و درستی است، و شک و دروغی در آن موجود نمی باشد، و این داستان برای قومی که به قرآن ایمان دارد و آنرا تصدیق میدارد، و از آن سود می برند، می باشد. باید گفت که: داستان های قرآنی، خرافه، خیالی و گزافه گویی نیست، و طوریکه گفتیم هدف قرآن از بیان داستان، هدایت مؤمنان است. مبارزه و مجاهدت پیامبران با طاغوت ها و ستمگران، سر مشق مثالی مؤمنان است.

هدف کلی قرآن عظیم الشان از بیان داستان، هدایت مؤمنان و بشریت است.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٤﴾

همانا فرعون [در سرزمین مصر] برتری جویی و سرکشی کرد و مردمش را گروه گروه ساخت، در حالی که گروهی از آنان را ناتوان و ضعیف می کرد، پسرانشان را سر می برید، و زنان آنها را (برای کنیزی) زنده نگه میداشت، او مسلماً از مفسدان بود. (۴)

تفسیر :

پلان برتری طلبی و تسلط فرعون بر همه انسانها:

فرعون از جمله کسانی بود که هدفش علو بود؛ (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ) و پلان و نقشه عملی اش هم افساد بود؛ «وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ.» فرعون هدف خودش را رسیدن به مقام برتر دنیوی قرار داد. میگفت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى.»

این شعار وی مبین این امر است که وی میخواهد شخصیتی و موجود بشود که در عالم بینظیر باشد، همه در مقابل او نه تنها خاضع و برمانبردار باشند بلکه برای او به سجده افتند. این انتخاب هدف است. برای رسیدن به این هدف، یک راه کلی را ترسیم کرد و گفت: باید آن چه را با رسیدن من به این مقام منافات دارد بر هم بزنم.

مثال های از فعالیت های اش این بود که؛ «جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا؛» بین مردم اختلاف ایجاد کرد و آنها را دسته بندی مختلفی تقسیم کرد. او از این طریق میخواست تا جامعه و مردم آنرا تجزیه و تقسیم نماید، تا بتواند هر گروهی را با وسیله ساده تری شکل آن مخدول و منکوب کند. ولی اگر مردم متحد باشند، نمیتوانست در مقابل آنها پلان های شوم خویش را تطبیق بدارد.

بناءً «يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ؛» برای اینکار می بایست کسانی را که از ناحیه آنها احتمال خطر میرود همیشه در ضعف و ناتوانی نگهدارد و مانع رشد آنها شود. حق و حقوق شان را نمی داد و در زندگی محروم شان میگذاشت.

و نهایتاً برای اینکه در جامعه دوام نیابند، به نسل کشی آنها پرداخت. مردان آنها را میکشت و زنان را زنده نگه میداشت؛ «يُدَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ.» آن روزها از زنان برای کنیزی، خدمه و یا هم استفاده های جنسی استفاده میکردند و زنان قدرت مقابله با حکومت را نداشتند. هیچ سابقه ای نداشت که زن ها در مقابل او قیامی کرده باشند. از این روی در این خطری را احساس نمی کرد. این نقشه کلی فرعون بود. نام این نقشه در فرهنگ اسلامی بنام افساد در جامعه می باشد.

نکته هایی که از این آیه استفاده می شود این است که مشکل اصلی فرعون که او را به یکی از شقی ترین انسان ها تبدیل کرد، همان چیزی بود که او را وادار به برتری طلبی و تسلط بر همه انسان های دیگر کرد. فرعون فقط به ریاست و سلطنت ملک مصر و تسلط

بر یک قوم قانع نبود. او میدید مردمی هستند که مجسمه‌ها و بعضی حیوانات را می‌پرستند، و به این فکر افتاد که چرا ما کاری نکنیم که ما را بپرستند؛ و درصدد برآمد به مقامی برسد که بگوید: «**انا ربکم الاعلی**»؛ من از همه شما برترم. زجاج میگوید: «حماقت فرعون درخور تعجب است زیرا کاهنی که این خبر را به او داده بود، اگر در خبرش صادق بود، لابد آن خبر تحقق می‌یافت و کشتن فرزندان ذکور بنی اسرائیل، به حال وی سودی نداشت و اگر آن کاهن کاذب بود، باز هم کشتن آنها هیچ معنایی نداشت». البته تصدیق این روایت جای تأمل دارد زیرا منجمان چیزی از علم غیب را نمیدانند پس شاید او فرزندان بنی اسرائیل را فقط بدین انگیزه میکشت که ایشان را به بردگی و استضعاف بکشاند. یا انگیزه فرعون از این عمل، اخباری بود که بنی اسرائیل آن را از پیامبران خویش در باره ظهور موسی علیه السلام نقل میکردند. و الله اعلم.

چرا فرعون به قتل فرزندان ذکور اقدام کرد؟

نام فرعون مصر «ولید» پسر «مصعب» بود نام همسرش «آسیه» دختر «مزاحم» بود. فرعون دریکی از شب‌ها در خواب دید که آتشی از طرف «بیت المقدس» آمد و خانمان و گروه قطبی‌ها را سوزاند ولی گروه سبطی‌ها «بنی اسرائیلی‌ها» از این آتش محفوظ ماندند. بعد از اینکه فرعون از خواب بیدار شد بسیار از دیدن خوب خویش بی‌نهایت ترسیده بود. جادوگران و کاهنان و منجمان را جهت تفسیر و تعبیر این خواب به حضور خود فرا خواند. آنها چنین نتیجه‌گیری کردند که از طایفه بنی اسرائیل پسری به دنیا می‌آید و هنگامی که بزرگ شد مدعی نبوت می‌شود و با تو به مبارزه می‌پردازد و در نهایت ترا نابود می‌کند.

بدین سبب فرعون دستور داد که هر زن حامله‌ای که حملش پسر باشد باید بعد از وضع حمل بچه‌اش بقتل برسد. مدتی این عمل زشت و حیوانی و درنده خوئی را انجام دادند. روزی همنشینان فرعون گفتند: اگر این کار ادامه یابد فقط اشخاص پیر و از کار افتاده باقی می‌مانند و کسی از پسران جوان برای کار کردن و خدمت به این پیران پیدا نمی‌شود. فرعون گفت: پس یک سال در میان این کار را انجام دهید. در همان سال اول که فرزند پسر کشته نمی‌شد هارون برادر موسی به دنیا آمد. چنانکه روایت شده است بصورت کل در حدود دوازده هزار پسر بچه بنی اسرائیل کشته شد. ابن کثیر میگوید: «چون فرعون به کشتار فرزندان پسر بنی اسرائیل ادامه داد، قبطی‌ها از آن ترسیدند که نسل بنی اسرائیل منقرض شود زیرا پیر مردان بنی اسرائیل هم در شرف نابودی بودند و این خود سبب میشد تا اعمال شاقه‌ای را که بنی اسرائیل انجام می‌دادند، بر دوش قبطیان بیفتد. پس آنها از این بیم به فرعون گفتند: نزدیک است که جز زنان بنی اسرائیل کسی دیگر از آنان باقی نماند و ما نمیتوانیم کارهای شاقه‌ای را که مردان آنها انجام میدهند، بر عهده بگیریم! لذا فرعون دستور داد که پسران آنها را در یک سال زنده نگه‌دارند و در سال دیگر بکشند.

نقل است که هارون علیه السلام در سالی تولد شد که پسران را در آن زنده باقی میگذاشتند اما موسی علیه السلام در سالی از سال‌های قتل پسران متولد شد. فرعون مأمورانی داشت که عهده دار بازرسی، نظارت و اجرای این برنامه بودند و پرستاران زنی را نیز بر گماشته بود که بر زنان بنی اسرائیل مراقبت داشتند و چون یکی از آنان حامله میشد، نامش را در جدول آماری که به همین منظور تهیه میشد، ثبت میکردند لذا مأموران در هنگام زایمان وی سر میرسیدند و اگر نوزاد دختر می‌بود، آن را به حال خود وا میگذاشتند اما اگر پسر می‌بود، او را سر بریده و راه خود را در پیش میگرفتند و میرفتند. چون مادر موسی علیه السلام به وی حامله شد، نشانه‌ها و مظاهر بارداری به حکم الله متعال

بسان دیگر زنان حامله بر وی نمایان نگردید و دایه‌های مأمور فرعون به بارداری وی پی نبردند»

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿٥﴾

و ما می‌خواهیم که بر کسانی که در روی زمین به زبونی کشیده شده‌اند، منت نهیم [و نعمت دهیم] و ایشان را پیشوایان و وارثان (سلطنت) گردانیم. (۵)

تفسیر :

الله تعالی می‌خواهد تا بر کسانی از بنی اسرائیل که فرعون آنان را در مصر به بردگی و ذلت کشانده است منت گذاشته و آنان را از ستم و طغیان فرعون نجات دهد. و پس از نابود سازی فرعون و سپاهش «و نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً»: ایشان را رهبران نیکوکاری و صلاح، دعوت‌گران هدایت و فلاح و وارثان زمین قرار دهد؛ تا فرجام از آن تقوا پیشگان باشد. ابن عباس (رض) گفته است: «أئمة»: یعنی پیشوا و فرمانده در امور نیکو و خیر. و قتاده گفته است: یعنی فرمانروایان و شاهان. «و نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»: و آنان را وارث ملک فرعون گردانیم، سرزمین آنان را وارث شده و بعد از اینکه قبطی‌ها سروران و بزرگان مصر بودند، در جای آنان مسکن گزینند.

وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿٦﴾

و برای آنان در آن سرزمین، زمینه قدرت و حکومت آماده کنیم، و به فرعون و هامان و لشکریان آن دو؛ آنچه را که از آن می‌ترسیدند، نشان دهیم. (۶)

تفسیر :

«و نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»: خداوند با عظمت می‌فرماید: یعنی: مستضعفان را در روی زمین صاحب اقتدار می‌گردانیم سرزمین مصر و شام را ملک آنان قرار می‌دهیم، تا هر طوریکه می‌خواهند در آن تصرف نمایند.

مفسر بیضاوی در تفسیر خویش می‌فرماید: «نُمَكِّنَ» در اصل یعنی این‌که برای چیزی مکانی تهیه شود که در آن قرار گیرد، و سپس در معنی تسلط و فرمانروایی مطلق استفاده شده است. (تفسیر بیضاوی ۸۸/۲).

الله تعالی در ادامه آیه مبارکه می‌فرماید: به فرعون یاغی و وزیرش، «هامان» و قبطی‌ها چیزی را نشان دهیم که از آن می‌ترسیدند، یعنی نشان دهیم که قدرت پادشاهی اش توسط همان مستضعفان از میان می‌رود و به وسیله‌ی نوزاد بنی‌اسرائیل نابود خواهند شد.

خواندگان گرامی!

در آیات متبرکه (7 الی 14) درباره ولادت موسی علیه السلام و به دریا افکندنش و بشارت به پیامبری او، بحث بعمل آورده است.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧﴾

و به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر بده، پس هنگامی که [از سوی فرعونیان] بر او بترسی او را (در صندوق گذاشته و) به دریا بینداز، و مترس و غمگین مباش که ما حتماً او را به تو باز می‌گردانیم، و او را از جمله پیغمبران می‌گردانیم. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَوْحَيْنَا» الهام کردیم، پیام دادیم، وحی الهام کردیم، مانند: و أوحى ربك إلى النحل (ملاحظه شود سوره های: نحل آیه 68، مائده آیه 111، طه آیه 38، انفال آیه 12، زلزله آیه 5). «أَرْضِعِيهِ»: شیرش بده، او را شیر بده. «خَفَتْ عَلَيْهِ»: بر او بیمناک شدی. «الْيَمِّ»: دریا، رودخانه ی نیل. «وَلَا تَخَافِي»: مترس. «وَلَا تَحْزَنِي»: غم مخور، اندوه مدار.

تفسیر:

به اراده الله تعالی نطفه مبارک حضرت موسی در رحم مادرش قرار گرفت و بعد از گذشت مدت معمولی، مادرش وضع حمل کرد ولی می‌ترسید که اگر فرعونیان از این حملش اطلاع حاصل نمایند، طفلش را خواهند کشت. الله تعالی به مادر موسی با الهام قلبی راهنمایی می‌کند: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ»: به قلب مادر موسی علیه السلام الهام کردیم که وی را به دنیا آورد و هیچ ترسی را به خود راه ندهد، موسی را شیر ده و به وعده الله تعالی سخت مطمئن باش.

ملاحظه میشود که امر پروردگار به مادران همین است که: در هیچ شرایطی نباید شیر خویش را به فرزندان خویش قطع و از آنان دریغ نمایند. ابن عباس (رض) گفته است: این القاء به مادر موسی عبارت است از الهام است. و مقاتل گفته است: که جبرئیل خبر آن را به او داد. و قرطبی گفته است: بنا به قول مقاتل وحی به معنی «اعلام» است نه الهام. و همه بر این اجماع دارند که مادر موسی پیامبر نبود و فرستادن فرشته به نزدش مانند سخن گفتن فرشته با آن شخصی «أقرع» و «ابرص» و «نابینا» بود، همان‌گونه که در حدیث چنان مشهور است. و نیز فرشته با غیر پیامبران صحبت کرده است، از جمله به «عمر بن حصین» سلام کرد در حالیکه پیامبر هم نبود. (تفسیر قرطبی ۲۵۰/۱۳).

الله تعالی به مادر موسی طی الهامی گفت: «فَإِذَا خَفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ»: پس اگر بیم داشتی از جانب فرعون به او صدمه‌ای برسد، او را در صندوقی بگذار و آن را به دریای نیل بینداز و از این امر که فرعون و سپاهش موسی را سر بُرند نترس. «وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي» و از نابود شدنش مترس و از فراقش هم غمگین مباش؛ زیرا این وعده‌ای از سوی ما است که پسرت را سالم و غانم به تو بر گردانیده و به علاوه وی را به رسالت برانگیزیم. و او را برای نجات بنی اسرائیل نزد فرعون میفرستیم، تا به وسیله‌ی او بنی اسرائیل را نجات بدهیم.

مادر حضرت موسی علیه السلام دو تشویش و دو نگرانی داشت: یکی ترس از کشته شدن طفلش و دیگری غم فراق او، که خداوند متعال به زیبایی فرمود: «لَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي» هر دو تشویش را رفع کرد و فرمود: از نابود شدنش مترس و از فراقش هم غمگین مباش. در این هیچ جای شکی نیست که: در اضطراب‌ها و بن بست‌ها، خداوند بهترین هادی و حامی مؤمنان است. و تمام وضاحت در یافتیم که در دساتیر الهی اسراری نهفته است که شاید در نظر ابتدایی، معقول نیاید. بناءً ما نباید از در تطبیق فرامین الهی، نه از چیزی بترسیم و نه نسبت به مسئله‌ای نگران باشیم.

فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ ﴿۸﴾

(هنگامی که مادر از سوی کودک خود سخت در وحشت فرو رفت او را به فرمان خدا به دریا افکند) خاندان فرعون او را از آب گرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد، مسلماً فرعون و هامان و لشکریان آن دو خطاکار بودند. (۸)

تفسیر:

خواست انسان در مقابل اراده‌ی الهی بی اثر است فرعون واسطه نجات موسی از رود نیل شد، و در نهایت به دست موسی علیه السلام در همان دریا غرق گردید. فرعون گمان کرد که هدیه‌ای برای او رسیده است؛ اما خداوند اراده فرموده بود که دشمنش را در دامان او بپروراند. واقعاً خدا میتواند نوزاد بی‌دست و پا را در دریا حفظ کند، ولی انسان صاحب دست و پا را غرق سازد.

فرعون و وزیر و لشکریانش طرح دادند و عمل کردند، ولی تدبیر خداوند همه‌ی این تدابیر ابلسی شانرا خنثی کرداند.

در نهایت کار به جایی رسید که مادر موسی مجبور شده تا طفل خود را در یک صندوقی گذاشته و آنرا به آب انداخت. خاندان فرعون موسی را از روی امواج نیل برگرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد. طوری که گفته شد سپاهیان فرعون صندوق را یافته و موسی را گرفتند تا یار و یآوری برای شان باشد و وی را به این منظور که به فرزندی اش برگیرند، پرورش دهند. ولی او دشمن جان‌شان، سبب اندوه‌شان و عامل از بین رفتن سیطره و ملک شان گردید. بی گمان فرعون، هامان و افراد ایشان ستمگر، سرکش و مجرم بودند. فرعون و وزیر و لشکریانش طرح دادند و عمل کردند، ولی تدبیر خداوند همه‌ی آنها را خنثی کرد.

مفسر قرطبی گفته است: لام در «لِیْکُون» لام عاقبت و صیورت است؛ چون آنها موسی را به این منظور نگهداشتند که نور چشم آنان باشد، اما سرانجام دشمن و سبب اندوه آنها شد. بدین وسیله حال را به مال ذکر کرده است. (تفسیر قرطبی ۲۵۲/۱۳). دانشمندان گفته‌اند: خاطی آن است که به عمد مرتکب گناه بشود، و مخطی آن است که غیر عمد گناه از او سرزند.

خوانندگان گرامی!

در این تدبیر به حکمت الله متعال توجه بفرمایید! از یک سو موسی علیه السلام را در آغوش فرعون پرورش میدهد و از سوی دیگر هلاکتش را سرانجام بر دست وی مقدر میکند. زیرا فرعون و هامان و لشکریان آنها خطاکار بودند یعنی: در رفتار، کردار و گفتار خویش نافرمان و مجرم بودند لذا الله تعالی آنان را به این شیوه عجیب، که دشمن‌شان را به دست خودشان پرورش داد، مجازات کرد.

وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنٌ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾

و همسر فرعون گفت هم برای من و هم برای تو نورروشنی است، او را نکشید، امید است ما را سود دهد، یا وی را به فرزندی خود بگیریم. ولی آنان آگاه نبودند [که دشمنشان را به دست خود می‌پرورند]. (۹)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: هدف از «امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ»: در ایه مبارکه زن فرعون. آسیه، است که قرآن او را زن با ایمانی معرفی می‌کند (ملاحظه شود سوره: تحریم ایه ۱۱). و (چون) همسر فرعون (احساس کرد که آنان قصد کشتن این طفل را دارند خطاب به فرعون) گفت: او را نکشید (که او) روشنی چشم من و توست. قابل تذکر است که در زندگی حضرت موسی، چند زن، نقش محوری و اساسی داشته‌اند: مادر موسی، خواهر موسی، زن فرعون و همسر موسی، در این ایه نقش زن فرعون در جلوگیری از قتل او بیان شده است.

در نهایت از قتل طفل صرف نظر می‌کنند. فرعون و همراهانش ندانستند که پایان کارشان بر دست این کودک چه خواهد بود.

ملاحظه نمودیم که: زن فرعون، رأی فرعون را تغییر داد و شوکت، سلطنت و ثروت فرعون هیچ یک مانع او نشد.

مفسر طبری می‌فرماید: آورده‌اند که وقتی همسر فرعون چنان گفت، فرعون گفت: برای تو آری، اما برای من نور چشم نمی‌شود. (تفسیر طبری ۲۲/۲).

و ابن عباس (رض) گفته است: اگر فرعون می‌گفت: برای من نور چشم است، خدا او را به وسیله‌ی موسی هدایت می‌کرد، اما امتناع ورزید. (تفسیر صفة التفسیر صابونی)

مفسران گفته‌اند: همسر فرعون عقیم و بی‌اولاد بود، از فرعون خواست موسی را به او ببخشد و فرعون هم موسی را به او بخشید.
در آیه مبارکه در میابیم که مالک دلها الله تعالی است، او میتواند سخت‌ترین دل‌ها همچون دل فرعون را نیز نرم سازد.

طوری‌که خداوند متعال در جمله اخیر این آیه مبارکه میفرماید: «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» در حالیکه آنها متوجه نبودند و نمی‌دانستند که فرعون و اطرافیان ستمکارش به وسیله‌ی موسی نابود می‌شوند.

درس بزرگی که از فهم این آیه مبارکه بدست می‌آید اینست که ما باید فعالیت خویش در نهی از منکر زبانی، در هیچ وخت غفلت نورزیم دیدیم که همین نهی از منکر زبانی چطور کار ساز واقع شد، مثالهایی در تاریخ وجود دارد از جمله دیدیم که: زن فرعون با گفتن «لَا تَقْتُلُوهُ» از کشته شدن موسی جلوگیری کرد، چنانکه یکی از برادران یوسف با گفتن «لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ» (آیه 10: یوسف) از کشته شدن یوسف جلوگیری کرد. دیدیم که: در برخی از اوقات حالات طوری پیش می‌آید که در نهی از منکر يك شخص، چنان قوت نهفته می‌باشد که؛ نظر جمع را عوض میکند و بر آن تأثیر بگذارد. (یکی گفت: نکشید، توسط نظر جمع را تغییر داد).

همچنان باید گفت: برخی انسان‌ها در ظاهر بسیار بلند پروازند، ولی در باطن اسیر نیازهای درونی خویش هستند. دیدیم فرعون که ادعا می‌کرد: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» سرانجام می‌پذیرد که ممکن است يك نوزاد آب آورده برای او سودمند واقع شود.

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِعًا ۚ إِنَّ كَادَتْ لِتُنْبِئِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِئَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠﴾

و قلب مادر موسی [از هر چیز جز یاد فرزندش] خالی شد [و در اضطراب و نگرانی فرو رفت]. اگر قلبش را [با لطف خود] محکم و استوار نکرده بودیم تا از باورکنندگان وعده ما باشد، به درستی که نزدیک بود آن [حادثه پنهانی] را فاش کند. (۱۰)

تفسیر :

مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند: به محض اینکه مادر موسی شنید که موسی به دست فرعون افتاده است از شدت و فرط غم و اندوه عقل از سرش رفت. وسخت دست و پاچه شد.

«إِنَّ كَادَتْ لِتُنْبِئِي»: اگر خداوند متعال او را پایدار و شکیبنا ساخته بود نزدیک بود برای مردم افشا کند که موسی فرزند وی است.

ابن عباس (رض) میفرماید: وقتی شنید طفالش به دست فرعون افتاده است نزدیک بود چیغ بزند و بگوید: وای بر پسر من!

از بس که غم و اندوه بر او هجوم آورده بود، بگوید: طفلی را که از رودخانه گرفته‌اند، پسر من است.

«لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا»: «اگر دلش را استوار نمی‌ساختیم» اگر صبر و ثبات را به او الهام نمی‌کردیم، چنین بود که به وعده الهی و نگهداشت و کارسازی وی، دلش آرام گرفت؛ زیرا مادر موسی به وحی و الهامی که خداوند متعال به وی کرده بود، باورمند و متیقن بود.

آرامش دل‌ها به دست الله تعالی است. و از نشانه‌های ایمان، آرامش خاطر و دل آرام است.

وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهٖ فَبَصَّرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١١﴾

و (آن گاه مادر موسی) به خواهر او گفت که از پی طفلم رو. خواهر رفت و موسی را از دور دید (و شناخت) ولی آل فرعون بی‌خبر بودند. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فُصِّيهِ»: او را دنبال کن. حال و وضع او را تعقیب کن. «عَنْ جُنُبٍ»: از جانبی. از گوشه‌ای. مراد دورادور است. «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»: در حالی که فرعون و فرعونیان نمی‌دانستند که او خواهر موسی است و مشغول تعقیب این طفل است.

تفسیر :

درس که میتوان از این آیه مبارکه گرفت یکی هم همین است که در امور که حساسیت برانگیز باشد، مصلحت همین است که، کارها را به دیگران واگذار کنیم. در داستان و قصه حضرت موسی علیه السلام حساسیت بر روی مادر بیشتر بود و امکان داشت که موضوع افشا گردد. توکل به الله به معنای بی‌تفاوتی در مسائل نیست. با اینکه مادر موسی زن بالیمانی بود، ولی باز هم دخترش را برای تعقیب برادر خود فرستاد. مادر موسی در لحظه که طفل خویش را (موسی) در آب می‌گذاشت به خواهر وی گفت: حرکت صندوق را تعقیب کن، و ببین که؛ سر انجام با وی چه می‌شود؟ پس خواهرش پشت صندوق را گرفت و از فاصله‌ای دور به تعقیب آن پرداخت. سربازان و محافظان قوم فرعون از این نکته که او خواهر وی است و می‌خواهد تا از اخبارش مطلع شود، غافل بودند. نهایت صندوق موسی به قصر فرعون رسید و خواهرش هم آنجا را زیر نظر گرفت.

دیده میشود که: مؤمن، مأموریت خود را به دور از توجه دشمن با دقت و هوشیاری انجام وظیفه می‌کند و از وظایف داده شده با دقت و ارسپی می‌کند.

وَحَرِّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ ﴿١٢﴾

و از پیش شیر دایگان را بر او حرام گردانیده بودیم (تا تنها به آغوش مادر برگردد) پس [خواهرش آمد و] گفت: آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که میتوانند این نوزاد را کفالت کنند و خیرخواه او باشند. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَرِّمْنَا»: تحریم کردیم. مراد از تحریم، منع کردن و بازداشتن است.
«الْمَرَاضِعَ»: جمع مَرَضِع، زنان شیرده. دایگان. یا جمع مَرَضِع است و اسم مکان و مراد پستان است. یا این که مصدر میمی و به معنی رضاع و شیر دادن است.
«نَاصِحُونَ»: دلسوزان. خیرخواهان.

تفسیر :

در آیه مبارکه به یک حکمت بزرگی متوجه شدیم که: ابتدایی‌ترین کارها مثل مکیدن پستان مادر توسط طفل شیر خور هم به اراده الهی صورت می‌گیرد و اگر الله تعالی نخواهد، آنها اتفاق نخواهد افتاد.
همچنان در آیه مبارکه به یک واقعیت رسیدیم که الله متعال خواهد، تشکیلات عریض و طولی همچون دستگاه فرعون نیز از تأمین غذای يك كودك عاجز میماند. و از جانب دیگر الله متعال از روی لطفی که به موسی و مادرش داشت از قبل، شیر خوردن موسی از هر زنی جز مادرش را بر وی حرام گردانیده بود.
مفسران گفته‌اند: موسی چند روز بر این حال باقی ماند و هر زنی را که می‌آوردند تا او را شیر بدهد پستانش را نمی‌گرفت. این امر بر آنان مهم شد و کار بر آنان دشوار گشت. او را برداشتند و در خارج از قصر به دنبال زنی شیرده می‌گشتند. در این اثنا به خواهرش رسیدند.

«فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ»: گفت: آیا میخواهید زنی شیرده را به شما نشان دهم که: کفالت و رعایت او را به عهده بگیرد؟ «وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ» و بصورت کل

در تربیت و شیر دادنش کوتاهی نکند.

ابو محمد اسماعیل بن عبد الرحمن کوفی معروف به «سدی» (متوفی 127) میفرماید: آنها را به مادر موسی راهنمایی کرد. مادر موسی به دستور آنها برفت و وقتی به آنجا رسید، دید که طفل در بغل فرعون است و او را ناز میدهد، و طفل هم گیران می کند، و شیر میخواید. فرعون طفل را به مادرش داد، و به محض این که بوی مادر خود را احساس کرد، پستانش را گرفت.

فرعون گفت: تو با آن چه نسبتی داری که پستان همه را نگرفت، و پستان تو را گرفت؟ گفت من زنی خوشبو هستم و شیرم هم نیکو است. طفلی یافت نمی شود که پستان مرا نگیرد. پس همان روز به منزل برگشت و تمام اهل بیت فرعون برایش ارمغان و هدایا و جواهر آوردند. (تفسیر صفة التفاسیر).

فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾

پس او را به مادرش برگردانیم تا خوشحال و شادمان شود و غمگین نگردد و بداند که حتماً وعده خدا حق است، ولی بیشتر مردم [که محروم از بصیرت اند این حقایق را] نمی دانند. (۱۳)

تفسیر:

سبحان الله، پروردگار با عظمت ما از وعده های خویش تخلف نمی ورزد، هانطوریکه در آیه هفتم خواندیم که الله متعال به مادر موسی وعده داده بود که طفلش را دوباره به اغوشش بر می گرداند و در این آیه مبارکه دریافتیم که حق تعالی موسی را به مادرش برگردانید تا شادمانیش کامل شود و خاطرش اسوده و آرام گیرد.

در این هیچ جای شکی نیست که: برای اهل حق، اهداف مهم است، نه عناوین. در جمله «فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ»: دریافتیم که در نهایت امر، طفل دوباره به اغوش مادر برگشت اگرچه این بار، مادر به عنوان دایه استخدام شد؛ ولی عنوان والقباب مهم نیست، برگشتن طفل به مادر مهم است. موسی علیه السلام سالم و محفوظ به بغل مادر برگشت و بیم و هراس مادرش بر وی و اندوهش از فراق وی از بین رفت. و تا مادر موسی بداند که وعده پروردگار متعال به وی حق است و در آن تردیدی نیست و او وعده اش را خلاف نمی کند. ولی بیشتر کافران نمی دانند که وعده الله متعال خواه ناخواه انجام شدنی است. از ابن عباس (رض) نقل شده است که فرمود: «هنگامی که خواهر موسی علیه السلام به آنان گفت: (آیا شما را به خانواده ای راهنمایی کنم که برای شما سرپرستی او را برعهده گیرند در حالی که خیرخواه او باشند)، عداه ای در باریان فرعون به وی شک کردند و گفتند: تو از کجا می دانی که آن خانواده خیرخواه این طفل هستند و بر او شفقت دارند؟ گفت: از آنجا که آن ها به خوشحال کردن پادشاه رغبت دارند! آن گاه از او دست برداشتند».

نقل است که چون موسی علیه السلام پستان مادرش را پذیرفت، زن فرعون شادمان شده مادرش را مورد نوازش قرار داد و نفقه و پوشاک و احتیاجات وی را برایش مقرر داشت. یعنی: مادر موسی علیه السلام هم فرزند خود را شیر میداد و هم در قبال آن از دشمنش مزد و پاداش می گرفت. توجه نماید، در این تدبیر خدای حکیم و علیم.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نُجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾

و چون [موسی] به کمال بلوغ رسید و اندام او کامل شد، به او حکمت [نبوت] و مقام علم عطا کردیم و چنین پاداش به مردم نیکوکار می دهیم. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَشُدُّ»: قدرت و قوت. هدف از آن رشد و نمو جسمانی است. «إِسْتَوَىٰ»: تکامل و تعادل پیدا کرد و از نظر خرد و اندیشه کامل گردید. «حُكْمًا»: حکمت. فرزنانگی.

روشن بینی (سوره: انعام/89). «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

«أَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا»: بعد از اینکه حضرت موسی علیه السلام به کمال نیرومندی و به تمام رشد عقلی اش رسید الله تعالی به او حکمت و دانش عطا کرد و او را در دین خویش فقیه و فرزانه گردانید.

اصطلاح «حُكْمًا وَ عِلْمًا»: بصورت کل سه بار در قرآن عظیم الشان بکار رفته است که؛ در همه موارد، حُکْم بر علم مقدم شده است.

«حکم» به معنای فهم درست و قدرت بر قضاوت صحیح و «علم» به معنای داشتن آگاهی و اطلاعات است.

در آیه مبارکه دریافتیم همانطوریکه حق تعالی موسی را بر عبادت و تقوای خود پاداش داد، به همین ترتیب هرکس را که اطاعت و دوستی اش را بر گزیند، پاداش می دهد. از فحوائی آیه مبارکه بر می آید که: اولین شرط پذیرش مسئولیت، بلوغ جسمانی است. بلوغ واقعی، تنها به رشد جسمی و نیروی جنسی نیست، بلکه به کمال فکر و عقل نیز وابسته است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (15 الی 21) به موضوع کشتن مرد قبطی توسط حضرت موسی علیه السلام از روی خطا، بحث بعمل آمده است.

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُفْتِنَانِ هَذَا مِنْ شَيْعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شَيْعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ (١٥)

و موسی (روزی) بی خبر اهل مصر به شهر در آمد، آنجا دید که دو مرد با هم به قتال مشغولند، یکی از قوم او، و آن دیگری از دشمنانش بود. آن که از قومش بود، از موسی علیه آنکه از دشمنش بود کمک خواست، و (موسی) سیلی به او زد و او را کشت. گفت این از کار شیطان است، چون او دشمن گمراه کننده آشکار است. (١٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمَدِينَةُ»: مراد پایتخت مملکت فرعون است که گویا «منف» یا «مصر» و یا این که «مصرایم» نام داشته است. «مُنْف» حومه ی مصر یا شهرکی بود به نام «حایین» تا مصر دو فرسخ (حدود دوازده کیلومتر راه فاصله داشت. برخی میگویند: «عین شمس» نام داشت که موسی در وقت خواب نیمروزی داخل آن منطقه شد. «شایعه»: قوم و قبیله. «اسْتَعَاثَ»: یاری و کمک خواست. فریادرس طلبید. «وَكَّرَ»: مشت زد. «قَضَى عَلَيْهِ»: او را کشت. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

قتل شخص قبطی از روی خطاء و سفر موسی علیه السلام به مدین:

در یکی از روزها موسی علیه السلام بطور پنهانی از قصر فرعون رهسپار کوچه و بازار پایتخت مملکت شد، در شهر دید که دو شخص مصروف بگو و مکو و جنگ هستند. یکی آنان از قبیله او یعنی از بنی اسرائیل و دیگری از آنان دشمنان او یعنی از طائفه قبطی های طرفداران فرعون است. شخصیکه از قبیله او بود علیه کسی که از دشمنانش بود، از موسی درخواست کمک می کند، و موسی هم به کمک اش می شتابد، و مشتتی به جانب مقابل یعنی قبطی می زند، و او و در نتیجه می میرد.

موسی علیه السلام گفت: این از عمل شیطان بود واقعاً شیطان دشمن گمراه کننده آشکاری است. البته این کار موسی قبل از بعثتش به نبوت بود. موسی از کرده خود پشیمان شد و رو به درگاه خداوند متعال کرد و گفت: پروردگارا! من بر خویشتن با کشتن یک نفر ظلم کردم پس به فریادم رس و مرا ببخش.

خداوند متعال دعایش را اجابت کرد و او را بخشید، چرا که الله متعال بس آمرزنده و مهربان درباره بندگان پشیمان و توبه‌کار است. حضرت موسی گفت: پروردگارا به پاس نعمت هائی که به من عطا فرموده‌ای هرگز پشیمان بدکاران و گنهکاران نخواهم شد. شیخ قرطبی میفرماید: موسی این کار را به قصد کشتن او انجام نداد. بلکه میخواست او را دور کند، اما سبب مرگ او شد. (تفسیر قرطبی ۲۶۱/۱۳).

صاوی گفته است: از این جهت آن را به شیطان نسبت داده است که به او امر نشده بود قبلی را به قتل برساند، و برایش معلوم شد کشتن او خلاف اولی میبانشد؛ چون فتنه و آشوب از آن ناشی میشود و شیطان از فتنه شاد و مسرور میشود. از این رو از آن پشیمان شد. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۱۱۲/۳).

قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٦﴾

(آنگاه موسی) گفت: ای پروردگارم! من به خود ظلم کردم، پس مرا ببامرز. و الله او را بخشید، که او غفور و رحیم است. (۱۶)

قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ ﴿١٧﴾

موسی باز گفت: ای پروردگارم! به سبب نعمت‌هایی که به من داده‌ای، من هرگز مددگار مجرمان نخواهم بود. (۱۷)

تفسیر :

در حدیث شریف آمده است: «من مشی مع مظلوم فیعینه علی مظلومه، ثبت الله قدمیه علی الصراط یوم تدحض فیه الاقدام... هرکس با مظلومی همراه شود تا او را بر مظلومه و یاری کند، خداوند قدم‌هایش را بر صراط پابرجا و استوار نگه‌میدارد در روزی که گامها در آن می لغزد و هرکس با ظالمی همراه شود تا او را بر ظلمش یاری کند، الله تعالی در روزی که گامها در آن می لغزد، قدم‌هایش را بر صراط می لغزاند».

علامه آلوسی در تفسیر «روح المعانی» می نویسد: «نقل است که خیاطی از یکی از بزرگان پرسید: من از کسانی هستم که برای ستمگران خیاطی می‌کنم، آیا از اعوان‌شان به شمار می‌روم؟ آن بزرگ به وی گفت: نه! تو از خود آن ظالمان هستی ولی کسی که سوزن را به تو می‌فروشد، از اعوان آن‌هاست». لاجول ولا قوه الا بالله العظیم.

فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُبِينٌ ﴿١٨﴾

موسی در شهر بيمناک بود و هر لحظه در انتظار حادثه‌ای (و در جستجوی اخبار) ناگهان دید همان کسی که دیروز از او یاری طلبیده بود فریاد میزند و از او کمک می‌خواهد، موسی به او گفت تو آشکارا انسان گمراهی هستی! (۱۸)

تفسیر :

باید یاد آور شد که: هر ترسی مذموم نیست، ترس از نرسیدن به اهداف خود و یا دستیابی دشمن به آرزوهایش، ترس پسندیده است.

فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ ﴿١٩﴾

و چون خواست به کسی که دشمن هر دویشان بود حمله برد، گفت ای موسی میخواهی مرا بکشی همانطور که دیروز کسی را کشتی، نمیخواهی مگر اینکه زورگوی ستمگری در این سرزمین باشی، و نمیخواهی از نیکوکاران باشی. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَبْطِشُ»: حمله‌ور شود. یورش برد. «جَبَّارًا»: زورگو. قدرتمند و قدرت نما. نیرومندی که هر چه بخواهد بکند و از فرمان خدا نافرمانی نماید.

تفسیر :

چون موسی بر کشتن فرد قبطی مصمم شد، آن شخص اسرائیلی پنداشت که او میخواید به وی حمله ور شود. پس خطاب به موسی گفت: آیا کنون میخواهی مرا به قتل رسانی چنانکه دیروز آن فرد قبطی را کشتی؟ (پس شخص قبطی سخن اسرائیلی را شنید و خبر را به فرعون برد) تو فقط میخواهی شخصی باشی ستمگر و مستبد و سر آن نداری که از اهل صلاح و خیر و استقامت باشی.

وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيُقْتَلُوكَ فَاخْرُجْ إِنْ لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ ﴿٢٠﴾

و مردی از دورترین نقطه شهر شتابان آمد [و] گفت ای موسی بدان که بزرگان درباره‌ت همرای شده‌اند که تو را بکشند [از این شهر] بیرون برو که من از خیرخواهان توام. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَقْصَى الْمَدِينَةِ»: دورترین نقطه شهر. «يَسْعَى»: مراد از سعی، سرعت در رفتن است. «الْمَلَأَ»: بزرگان دولت. دولت‌مردان.

تفسیر :

وقتی که خبر کشته شدن قبطی پخش شد شخصی که از خانواده فرعون بود و ایمان آورده بود از نقطه دور دست شهر به عجله آمد و گفت: ای موسی، درباریان و بزرگان قوم برای کشتن تو به جرگه نشسته‌اند، یعنی: باهم درباره کشتنت مشاوره می‌کنند، یا یکدیگر را به کشتنت امر می‌کنند «پس از شهر خارج شو، که من از خیر خواهان توام» زیرا فرعون از شنیدن خبر قتل قبطی، سخت سراسیمه شده و عزم کشتن موسی علیه السلام را کرده بود.

موسی علیه السلام، الله تعالی را به کمک خود خواست و گفت: پروردگارا مرا از مردمان ظالمان رهائی بخش و هنگامی که رو به جانب مدین «شهر شعیب» کرد گفت: امید است که پروردگارم مرا به راستای راه رهنمود فرماید. (زندگانی پیامبران نوشته: استاد محمد شلماشی).

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢١﴾

پس موسی ترسان و نگران درحالی که [حوادث تلخی را] انتظار میکشید از شهر بیرون رفت، [در آن حال] گفت: پروردگارا! مرا از قوم ظالم نجات ده. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«خَائِفًا»: ترسان. «يَتَرَقَّبُ»: انتظار میکشید. چشم به راه دستگیری و وقوع پی آمدها و حوادث بود.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (22 الی 28) در مورد رفتن موسی علیهم السلام به مدین و ازدواجش با دختر شیخ کبیر، بحث بعمل آمده است.

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿٢٢﴾

هنگامی که به سوی مدین روی آورد، گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست [که] انسان را به نتیجه مطلوب می‌رساند [راهنمایی کند]. (۲۲)

تفسیر :

حضرت موسی علیه السلام به طرف مدین مسافرت کرد. مدین شهری یا محلی بود که: شعیب علیه السلام بر اهل آنجا مبعوث گردید (برخی نوشته‌اند که: سرزمین مدیان از خلیج عقبه تا به موآب و کوه سینا امتداد داشت). همچنان در فرهنگ قصص قرآن آمده: محل این شهر در شرق عقبه است، مردم آن عرب و از اولاد اسماعیل علیه السلام بودند، نام آن شهر اکنون معان است. و معان در حال حاضر یکی از ایالات کشور پادشاهی کشور اردن میباشد، گویند: فاصله آنجا تا مصر هشت شبانه روز راه بود. بصورت کل

گفته میتوانیم که: «مَدِين» شهری در جنوب شام و شمال حجاز، و نزدیک تبوك است که در آن زمان از قلمرو حکومت فرعون، بیرون بوده است.

مفسران مینویسند که حضرت موسی علیه السلام بدون توشه و وسیله‌ی سواری بیرون آمد و فاصله‌ی بین مصر و مدین که هشت روز راه بود، و راه را بلد هم نبود. اما به خدایش حسن ظن داشت. خدا فرشته‌ای را فرستاد و او را راهنمایی کرد. روایت است که وقتی به مدین رسید از فرط لاغری شکمش به پشتش چسبیده بود؛ چون در راه از برگ درختان تغذیه می‌کرد. (تفسیر رازی ۲۴/۲۴۰).

وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدِرَ الرِّعَاءَ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ﴿٢٣﴾

هنگامی که به آب مدین رسید، گروهی از مردم را بر آن یافت که (مواشی شان) را آب می‌دادند، و غیر آنان دو دختر را دید که [مواشی شان را از رفتن به سوی آب] بازمی‌دارند؛ گفت: چه چیزی شما را بر بازداشتن [گوسفندان] وامی‌دارد؟ گفتند: ما [این دام‌هایمان را] آب نمی‌دهیم تا [این] شبانان [دام‌هایشان را] برگردانند و پدر ما پیری کهنسال است [به این علت از انجام این کار معذور است]. [۲۳]

تفسیر:

هنگامیکه موسی علیه السلام به منطقه چاه آب مدین رسید دید که مردمان زیادی بر دور و به آن چاه گرد آمده‌اند و می‌خواهند مواشی خویش را سیراب کنند در یک طرف چاه دو نفر دختر را دید که منتظر اند که گوسفندان خویش را هم آب دهند. موسی علیه السلام به آنان گفت: شما دو نفر چه کار میکنید، گفتند: پدر ما پیرمرد پیر و کهنسالی است و ما گوسفندان خویش را هم آب می‌دهیم، ولی منتظر هستیم تا سایرین از آب دادن گوسفندان خویش خلاص شوند و چاه برای آب دادن گوسفندان ما خلوت شود. زیرا عادت ما اینست تا زمانی که سایرین از سر چاه نه روند ما به گوسفندان خویش آب نمی‌دهیم. عادت ما این است تا مردم حیوانات خود را آب ندهند و نروند ما گوسفندان را آب نمی‌دهیم. و نمی‌خواهیم با مردان اختلاط داشته باشیم.

ابو حیان گفته است: بدین وسیله عذر و دلیل این که خود گوسفندان را آب می‌دهند، برای موسی گفتند و یادآور شدند که پدرشان به سبب پیری و ضعف نمی‌تواند گوسفندان را آب بدهد، بدین وسیله مهر و عطوفت موسی را خواستار شدند که آنها را یاری دهد. (البحر ۱۱۴/۷).

فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ﴿٢٤﴾

پس موسی به (مواشی) آن دو آب داد، سپس به سایه بازگشت و گفت: ای پروردگارم! من به آنچه از خیر که به بسویم فرود آوردی، محتاجم. (۲۴)

تفسیر:

«تَوَلَّى»: پشت کرد و رفت. «خَيْرٌ»: رزق و روزی. خوبی و نیکی. «إِنِّي... فَقِيرٌ»: هر رزقی که برای من فرستی نیازمند آنم، و هر گونه نیکوئی که در حق من کنی محتاج بدانم.

پس موسی گوسفندان آن دو دختر را آب داد و سپس به سوی سایه درختی رفته در زیر آن نشست و گفت: پروردگار! من به روزی و فضلت از قبیل غذا و مانند آن فقیر و نیازمندم. حضرت موسی علیه السلام سخت گرسنه بود، از خدا طلب روزی می‌کرد. ضحاک گفته است: هفت روز جز سبزیجات زمین چیزی نخورده بود. (ابن کثیر ۱۰/۳). ابن عباس (رض) گفته است: حضرت موسی از مصر به «مدین» رفت، و جز سبزیجات و برگ درختان خوراکی نداشت و پایش برهنه بود، همین که به مدین رسید کفش‌هایش از پاهایش کنده شدند. در سایه‌ی درختی نشست، او که برگزیده‌ی خلق خدا بود شکمش به

پشتش چسبیده بود و سبزه‌ی سبزیجات از داخل شکمش دیده میشد، حتی به نصف خرما محتاج بود. (طبری ۳۹/۲۰).

از عمر بن خطاب (رض) روایت شده است که فرمود: موسی علیه السلام چهارپایان آنان را از چاهی آب داد که با سنگی بزرگ که جز ده مرد توان برداشتن آن را نداشتند، پوشیده شده بود، سپس مجدداً آن سنگ را بر سر آن چاه برگردانید. «آن‌گاه» که موسی علیه السلام از آب دادن برای آن‌دو فارغ شد؛ «به‌سوی سایه برگشت» و مجدداً در آن نشست «و گفت: پروردگارا! من به هر خیري که بر من بفرستی» اندک باشد یا بسیار «فقیرم» یعنی: نیازمندم. مراد وی از خیر، غذا برای رفع گرسنگی بود چراکه او بی‌توشه از مصر به راه زده بود و توشه وی هر خوراکی‌ای بود که در راه می‌یافت.

فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٥﴾

پس یکی از آن دو [دختر] در حالی که با حالت شرم و حیا گام بر می‌داشت، نزد او آمد [و] گفت: پدرم تو را می‌طلبد تا مزدآب دادن (مواشی ما) را به تو دهد. چون نزد او آمد و داستانش را بیان کرد، گفت: دیگر نترس که از آن گروه ستمکار نجات یافتی. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَلَى اسْتِحْيَاءٍ»: با حیا و شرم.

تفسیر :

روایت است که چون آن دختران در آن روز زودتر از همیشه نزد پدر رفتند، پدر از آمدن زود هنگام دختران خویش تعجب کرد و از علت آن پرسید، آنها داستان مردی را که مواشی را برایشان آب داده بود به وی گفتند. سپس او به یکی از آن دو دخترش دستور داد تا نزد آن مرد رفته و او را به خانه وی دعوت نماید و آن دختر طبق دستور پدر نزد موسی آمد. اکثر مفسران برآنند که آن دو دختر، دختران شعیب علیه السلام بودند اما در قرآن عظیم الشان و سنت چیزی که بر این امر دلالت کند، وجود ندارد.

حضرت عمر رضی الله عنه گفته است: یعنی از جمله زنان جسور و بی‌بندوبار نبود. در این اثنا یکی از آن دو دختر که با ارمش و وقار گام برمی‌داشت باز آمد و به موسی گفت: پدرم تو را به خانه ما خواسته تا اجرت آب دادن حیوان‌های ما را به تو بدهد. ابن کثیر در مورد می‌فرماید: در عبارت، رعایت ادب شده است؛ چرا که او را به طور مطلق نخواند تا موجب شک و تردید نشود. (ابن کثیر ۱۱/۳)

پس موسی همراه دختر به راه افتاد و وقتی که با پدرش شعیب ملاقات کرد «فَلَمَّا جَاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» داستان و سبب فرارش را از مصر برایش به تفصیل به قصه گرفت. شعیب گفت: نترس؛ زیرا الله متعال تو را از چنگ ستمگران نجات داده است چرا که آنان را بر ما سلطه‌ای نیست و هرگز آزارشان به ما نخواهد رسید.

مفسر امام نسفی در تفسیر خویش «التیسیر فی التفسیر» مینویسد: «این آیه دلیل بر جایز بودن عمل به خبر واحد، رفتن با زن بیگانه همراه با احتیاط و پرهیزکاری و گرفتن مزد در قبال کار معروف، به هنگام نیازمندی است».

از جمله «تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ»: آیه مبارکه معلوم میشود که: رفت و آمد زن در بیرون خانه باید براساس حیا و عفت باشد. (حیا، از برجسته‌ترین کمالات زن در قرآن می‌باشد).

قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ ﴿٢٦﴾

یکی از آن دو دختر: ای پدر من! او را استخدام کن؛ زیرا بهترین کسی که استخدام می‌کنی آن کسی است که نیرومند و امین باشد [و او دارای این صفات است]. (۲۶)

تفسیر :

در این میان یکی از آن دو دختر به پدرش گفت: ای پدر! موسی را برای چراندن و آب دادن گوسفندان استخدام کن. وی در حقیقت بهترین کسی که استخدامش می‌کني همان کسی است که بر نگهداشت گوسفندان نیرومند و در کار خویش امانتدار بوده و امانت را خیانت نکند. ابو حیان گفته است: سخنانش حکیمانه است و جامع؛ زیرا وقتی کفایت و امانت در مجری امری جمع شده باشد مقصود حاصل میشود. (البحر ۱۱۴/۷).

ابن‌کثیر نقل میکند: «پدر آن دختر به وی گفت؛ از کجا دانستی که این مرد توانا و امانتدار است؟ گفت: توانایی او را از آن دانستم که صخره‌ای را از جا برداشت که جز ده مرد به برداشتن آن توانا نبودند. و امانتداری و درستکاری او را از این امر دانستم که چون در راه با او می‌آمدم، از او جلوتر رفتم تا پیشاپیش وی حرکت کنم اما او به من گفت: تو از پشت سرم بیا و اگر راه را اشتباه کردم، سنگ‌ریزه‌ای به‌سوی من بینداز، آن وقت میدانم که راه را اشتباه رفته‌ام».

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَيَّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّجَ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ الصَّالِحِينَ ﴿٢٧﴾

(آن مرد کهن سال) گفت: میخواهم یکی از این دو دخترم را به نکاح تو درآورم به شرط آنکه هشت سال اجیر من باشی، و اگر ده سال را تمام کردی، اختیارش باخود توست [وربטי به اصل قرارداد ندارد]، و من نمیخواهم بر تو سخت گیرم، اگر الله بخواهد مرا از نیکان خواهی یافت. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَأْجُرَنِي»: برای من کار کنی. خویشتن را کارگر من گردانی.

تفسیر :

«گفت» پدر آن دو دختر به موسی علیه السلام «من میخواهم یکی از این دو دختر خود را به نکاح تو درآورم در قبال این که هشت سال برای من کار کنی» یعنی: دخترم که گویند نامش صفورا بود را به این شرط به ازدواج تو در می‌آورم که مهر وی هشت سال کار تو نزد من باشد و این کار، عبارت است از چوپانی گوسفندانم «و اگر آن را در ده سال به پایان رساندی، این از نزد توست» یعنی: اگر به جای هشت سال، چوپانی را به ده سال رسانیدی و دو سال را در خدمت به من افزودی، این بخشش و فضلی از نزد توست، نه الزام و اجباری از جانب من.

بدین ترتیب، او این قضیه را به مردانگی و همت خود موسی علیه السلام موکول کرد «و نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم» با الزام و اجبارت به تمام کردن ده سال «و مرا انشاءالله از صالحان خواهی یافت» در حسن صحبت، معامله نیک و وفای به عهد است. در حدیث شریف آمده است: «موسی علیه السلام خود را در برابر عفت فرج (شرمگاه) و غذای شکمش اجیر گردانید».

این آیه کریمه دلیل مشروعیت خواستگاری ولی برای دخترش از مردی است که کفو و شایسته باشد و این امر در اسلام سنتی پایدار است چنان‌که معروف است عمر دخترش حفصه را به ابوبکر و عثمان پیشنهاد کرد. و موارد بسیار دیگری از این دست نیز در ایام نبوت و عصر صحابه کرام روی داده است.

همچنین این آیه دلیل جمهور فقهاء است بر این که نکاح دادن دختر حق ولی است نه حق خود دختر، بجز امام ابو حنیفه (رح) که این امر را در حوزه اختیار خود دختر می‌داند. (تفسیر انوار القرآن).

قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلِينَ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٢٨﴾

[موسی] گفت: این قرارداد میان من و تو باشد، هر یک از این دو مدت را به پایان برم هیچ تعدی و ستمی بر من نیست، و الله بر آنچه میگوییم وکیل و گواه است. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الأجلین»: دو مدت. دو سرانجام. قضیت: به پایان بردم، به انجام رسانیدم، به سر بردم، طی کردم «لا عُدْوَانَ عَلَيَّ»: نباید به من ستم شود و بر مدت افزوده گردد. گناهی بر من نیست، چرا که زمان کار خود را به پایان برده‌ام. «وکیل»: شاهد و گواه. کسی که کار بدو واگذار میشود و حافظ مردمان و مسؤول کار آنان است.

تفسیر :

در مقابل حضرت موسی علیه السلام در جواب «گفت» «این» قرارداد و عهده که آن را بازگو کردی و بر من و خود در آن شرط نهادی «میان من و تو باشد» و هیچ یک از ما دو طرف نباید از مفاد آن تخلف کنیم «هریک از این دو مدت را به انجام رسانیدم» هشت یا ده سال را «نبايد بر من عدواني باشد» «و خدا بر آنچه میگوییم» از این شرط هایی که در میان ما منعقد شد؛ «وکیل است» یعنی: گواه و نگهبان است لذا هیچ یک از ما راهی به سوی تجاوز از این شروط نداریم.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (29 الي 37) در باره بازگشت موسی علیه السلام به مصر پس از ده سال در مدین، رسیدن به پیامبری، پیامبری هارون، تکذیب فرعون، بحث بعمل می آید. **فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٢٩﴾** چون موسی آن مدت را به پایان برد و با خانواده اش رهسپار [مصر] شد، از جانب طور آتشی دید، به خانواده اش گفت: معطل کنید که من آتشی دیدم، [می روم] شاید خبری از آن برای شما بیاورم یا پاره ای از آتش را می آورم تا گرم شوید. (۲۹)

تفسیر :

بعد از اینکه مدت تعیین شده بین شعیب علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام به پایان رسید و آن کاملترین دو مدت، یعنی مدت ده سال بود.

ابن عباس (رض) گفته است: مدت «اتم» و «اکمل» یعنی ده سال را به پایان رساند. حضرت موسی علیه السلام با همسر خویش راهی سفر مصر شد.

حضرت موسی از فاصله دور آتشی فروزان را از طرف کوه طور به همسر اش گفت: «قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا» در اینجا بمان من از دور آتشی را دیدم.

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: شبی که حضرت موسی با همسر اش عزم سفر مصر را بنا گذاشت، شبی سرد و تاریکی بود و آنها راه را گم کرده بودند، بادی تند می وزید که رفتن را مشکل می ساخت همسرش از درد زایمان به خود می پیچید در چنین موقعی آتشی را از دور دید، به طرف آتش به راه افتاد که شاید در آن اطراف انسانی را بیابد و راه را به او نشان دهد.

همانگونه که خداوند میفرماید: «لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ» شاید خبری از راه به دست آورم و کسی را ببینم که راه را به من نشان دهد. «أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ» یا شعله‌ای از آتش بیاورم، باشد که خود را گرم کنید.

فَلَمَّا آتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٠﴾

چون نزد آن آمد، از جانب راست آن وادی در آن جایگاه مبارک از آن درخت ندا رسید که ای موسی! یقیناً منم خدا پروردگار جهانیانم. (۳۰)

تفسیر :

زمانیکه حضرت موسی به آن آتش رسید، آتشی را نیافت بلکه نوری را یافت، و از طرف راست دره در آن مکان مبارک و از سمت درخت ندایی آمد. «أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» ندا آمد که ای موسی! منم، الله بزرگ و با عظمت که با شما صحبت می‌کنم و از اوصاف نقص منزله ام، پروردگار انس و جن و تمام خلایق هستم. عبد بن حمید و ابن جریر از عبدالله بن مسعود (رض) روایت فرموده اند که: «به یاد درختی افتادم که موسی علیه السلام به سوی آن مأوی گرفت (و از آنجا تاج و لقد کلم الله... بر تارک عز و ی نهاده شد) پس به شوق دیدار آن درخت یک شبانه روز راه پیمودم تا صبحگاهان بر سر آن درخت رسیدم، بناگاه دیدم که آن درخت، سبز و خرم و پر جنب و جوش است آنگاه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم درود و سلام فرستادم. در این اثنا شترم که گرسنه بود، قصد آن درخت کرد و از آن یک دهن برگ برکند و جوید اما نتوانست آن را فرو برد، بار دیگر بر رسول الله صلی الله علیه وسلم درود و سلام فرستادم و باز گشتم»

قابل تذکر است که در سالهای 2008 میلادی من با خانم خویش عزم سفر به کوه طور و یا هم جبل موسی در مصر نمودیم، بعد از اینکه به وادی مقدس «طوی» رفتیم، از نزدیک این درخت را مشاهده کردیم درخت تاهنوز سبزوار ای برگ های کوچک کوچک است، این درخت فعلاً در محوطه کلیسایی به نام «سانتی‌کاترین» قرار داشته و با یک دیوال سنگی احاطه شده است. (در مورد اینکه این همان درخت زمان موسی است و یا خیر الله تعالی خودش بهتر میداند)

وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ ﴿٣١﴾

و عصایت را بینداز چون [انداخت و] آن را دید که حرکت می‌کند گویی مار است، موسی پشت گردانید و بازنگشت. (گفتیم) برگردد و نترس، یقیناً تو از جمله کسانی هستی که در امانند. (۳۱)

تفسیر :

و (از تو می‌خواهم) این عصایی را که در دست داری بینداز. پس چون (موسی عصا را انداخت ناگهان) مشاهده کرد که آن (عصا) چنان جست و خیز میکند که گویا ماری چالاک و کوچک است، وقتی دید مانند اژدهای چابک به سرعت می‌جنبد، برگشت و پا به فرار نهاد و سرش را به سوی آن بر نگرداند.

ابن کثیر گفته است: عصا به ماری عظیم الجثه و بزرگ تبدیل شد، ماری که دهانی بسیار بزرگ داشت و دندان هایش را به هم می‌سایید و از کنار هر صخره‌ای می‌گذشت آن را می‌بلعید و در دهانش صدای تلو خوردنش به گوش می‌رسید و طوریکه از کوه به پایین می‌غلتد. در این موقع موسی پابه‌فرار گذاشت و پشت سرش را نگاه نکرد؛ زیرا طبیعت انسان از چنان وضعیتی گریزان است. (سید قطب رحمه الله علیه، می‌فرماید:

«موسی به عنوان اطاعت از فرمان مولایش عصا را انداخت، اما چه چیزی رخ داد؟ عصایی بود که مدت‌ها آن را در دست داشت و آن را نیک و به یقین میشناخت، اما ماری شد که به سرعت می‌خزید و چابک می‌جنبید و با این که ماری بزرگ بود به سان مارهای کوچک به دور خود می‌پیچید. امری ناگهانی بود که آمادگی آن را نداشت از این رو پا به فرار گذاشت و پشت سرش را نگاه نکرد تا برایش معلوم شود که چیست؟ و در مورد این شگفتی بزرگ بیندیشد. آنگاه فرمان خدا را شنید که می‌فرمود: «یا مُوسَى أَقْبِلْ وَ لَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ»، آنکه در رعایت خدا باشد چگونه در امان نیست؟ سپس باری دیگر ندا می‌آید: «أَسْأَلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ»، موسی فرمان را

اطاعت کرد و دستش را در یخن آستین خودش برد، آن را بیرون می‌آورد باز ناگهان برای بار دوم در یک لحظه دستش سفید و با فروغ و درخشان میشود و بدون این که دچار مریضی شده باشد، تابان است.

مدتها پوست آنرا گندم‌گون دیده بود. این نشان دهنده‌ی فروغ و پرتوافشانی حق و استحکام و روشنی دلیل است. از «تفسیر فی ظلال القرآن» یکی از حکمت‌های الهی همین است که: برای انجام مأموریت‌های بزرگ، باید قبلاً تمرینات دید، «أَلْقِ عَصَاكَ»: (حضرت موسی علیه السلام باید ابتدا خودش معجزه میدید، تا بتواند آن را در برابر دیگران تکرار و استعمال نماید).

اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَإِضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ انَّهُمْ كَانُوا فَاسِقِينَ ﴿٣٢﴾

دستت را در گریبان‌ت ببر تا بدون هیچ عیبی سفید و درخشان بیرون آید، و برای [از بین رفتن] ترسی که دچارش شده‌ای دو دستت را بر سینه بگذار، پس این دو معجزه از ناحیه پروردگارت برای فرعون و اشراف (قوم) اوست. چون آنان قوم نافرمان بدکار بودند (۳۲) **تفسیر:**

به همین ترتیب به حضرت موسی علیه السلام گفته شد که؛ ای موسی! دستت را در یخن پیراهنت داخل کن تا بدون مریضی و برص، سفید بیرون آید. همچنان دستت را به سینه‌ات بچسبان تا روانت آرام گیرد و قلبت مطمئن شود. پس این دو نشانه است برایت از بارگاه پروردگارت که یکی: تبدیل شدن عصا به اژدها و دیگری یدببضا بدون آفت و مریضی است. و این دو دلیل بزرگ به سوی فرعون و سران قومش بر قدرت و یگانگی حق تعالی و راستگویی موسی است. در حقیقت فرعون و سران قومش از طاعت الله متعال خارج و از حدودش تجاوزگر بودند. ابن کثیر میگوید: «خداوند متعال به موسی علیه السلام امر کرد که وقتی از چیزی میترسد، دست خود را به سینه‌اش بچسباند و در این صورت، آن ترس و بیم وی از بین می‌رود.

ابن کثیر اضافه میکند: چه بسا اگر کسی بر سبیل اقتدا به موسی علیه السلام این کار را بکند و دست خود را بر روی سینه‌اش بگذارد، بیم و ترس وی از بین برود چنان‌که ابن عباس (رض) گفته است.»

قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿٣٣﴾

موسی گفت: پروردگارا، من از فرعونیان یک نفر را کشته‌ام و میترسم که مرا به قتل رسانند. (۳۳)

تفسیر:

موسی علیه السلام گفت: خدایا! من یک نفر قبطی از آل فرعون را کشته‌ام، در حالیکه به قتلش مأمور نبوده‌ام. و می‌ترسم وقتی نزد آنها بروم در مقابل آن مرا بکشند. مفسران گفته‌اند: منظور همان قبطی است که او را با مشت زد و مرد، آنگاه از خدایش درخواست کرد که در دیدارش با فرعون او را تقویت کند و برادرش، هارون را با او بفرستد.

وَإِخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْتُهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿٣٤﴾

و برادرم هارون زبانش از من گویاتر است، پس او را همراه من بفرست که یاور و دستیارم باشد تا [در همه امور] مرا تصدیق کند؛ زیرا می‌ترسم [فرعون و فرعونیان] تکذیب کنند. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«رذءاً»: یاور و مددکار. «يُصَدِّقُنِي»: هدف این است که با توضیح گفتارم و ردّ شبهات دیگران، راستی و درستی من روشن شود.

تفسیر :

قرآن عظیم الشان در (آیه 24 سوره طه) میفرماید: به موسی علیه السلام الله تعالی هدایت میفرماید که: «أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ» (24) «به سوی فرعون برو؛ زیرا او [در برابر الله] سرکش شده است».

حضرت موسی علیه السلام خاشعانه به دعا پرداخت و گفت: پروردگارا سینه‌ام را فراغ و گشاده دار تا در پرتو شرح و سعه صدر، خشم و کین از دل برخیزد و با آرامش تمام رسالت آسمانی را به جای آورم و کار رسالت مرا بر من آسان گردان و گره از زبانه بگشا، تا این که سخن مرا بفهمند و یآوری از خاندانم برای من قرار بده برادرم هارون را. «قَالَ فِدَاؤُنِي سَأَلْتُكَ يَا مُوسَىٰ» (36) «[طه: 36]. خداوند موسی را ندا داد و فرمود: «ای موسی خواسته تو به تو داده میشود». «قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ» (33) [القصص: 33]. «گفت: پروردگارا! من یک نفر از آنان را کشته‌ام، میترسم مرا بکشند».

خداوند متعال فرمود: ای موسی مترس چند بار شما را از ترس و ناراحتی نجات دادیم مثلاً شما یادت نیست که به منظور حفظ شما از فرعونیان به مادرت گفتیم ترا در تابوت و صندوقی اندازد و آن را به دریا بسپارد و به دریا نیز فرمان دادیم او را به کنار منزل فرعون ببر و محبت ترا نیز در دل فرعون و همسرش انداختیم، تا ترا به منزل خود ببرند و مادر خودت را برای تو به عنوان پرستار و شیرده انتخاب کنند و موقعی که یک نفر قبضی را کشتی باز ترا نجات دادیم و به تو الهام کردیم که به طرف مدین حرکت کنی و چند سال در آنجا ماندی، درحالی که مجرد بودی و در آنجا متأهل شدی و ثروت و مال زیادی را در آنجا به دست آوردی و از همه مهم‌تر به رتبه پیامبری رسیدی و در نتیجه به زادگاه خود مصر برگشتی الان هنگام انجام مأموریت است تو و برادرت همراه با آیات من که در اختیارتان قرار داده‌ام، بروید و در ذکر و یاد و اجرای فرمان من سستی نکنید به سوی فرعون بروید که سرکشی کرده است و در کفر و طغیان از حد گذشته است. (ملاحظه شود کتاب زندگانی پیامبران نوشته: استاد محمد شلماشی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری، 1437 قمری)

امام فخر رازی در تفسیر خویش مینویسد: یعنی شما برادرم، هارون را با من بفرست تا در ارائه و بیان دلیل مرا یاری دهد. مقصود این نیست که هارون بگوید: درست گفتم، یا به مردم بگوید: موسی راست میگوید، بلکه منظور این است که هارون با بیان فصیح خود دلایل را توضیح دهد و در مورد شبهات جوابگو باشد و با کفار به جدل بپردازد. (تفسیر کبیر ۲۴/۲۴۹).

اقرار به کمالات دیگران، خود يك کمال و ارزش است. «هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي» حضرت موسی با این که پیامبر اولوالعزم بود، به کمال برادرش اقرار کرد. به این ترتیب بود که موسی علیه السلام به بارگاه پروردگار متعال در حق برادرش شفاعت کرد تا او را مانند وی به رسالت برگزیند و بدین جهت برخی از سلف گفته‌اند: هیچ برادری بر برادرش منتی بزرگتر از منت موسی بر هارون ندارد زیرا موسی علیه السلام میانجی و واسطه برادرش در امر گزینش وی به نبوت و رسالت گردید. همچنان هر نیرویی را در جای خود بکار بگیریم. «هُوَ أَفْصَحُ» (هارون دارای بیانی شیوا بود و در این مأموریت تبلیغی، سخن رسا نقش اساسی داشت، لذا حضرت موسی از خداوند همراهی او را درخواست کرد).

قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْعَالِيُونَ ﴿٣٥﴾

(الله) به او فرمود که ما به همدستی برادرت (هارون) بسیار بازویت را قوی میگردانیم و به شما در عالم، قدرت و حکومتی می‌دهیم که هرگز دشمنان به شما دست نیابند، به سبب معجزات ما، شما و کسانی که از شما پیروی میکنند غالب خواهید شد. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سَنَشُدُّ»: محکم و استوار خواهیم کرد. قوّت و قدرت خواهیم داد.

«عَضُدٌ»: بازو. تقویت بازو، کنایه از تقویت و پشتیبانی شخص است.

«سُلْطَانًا»: سلطه و شوکت. تسلّط و قدرت.

تفسیر :

الله سبحان و تعالی در اجابت درخواست موسی گفت: به وسیله‌ی برادرت تو را تقویت کرده و یاری می‌دهیم، و غلبه و تسلّط شما را بر فرعون و قومش مقرر می‌داریم. بنابر این آن‌ها به شما آزاری رسانده نمی‌توانند. بدان ای موسی! که تو و هارون و پیروان مؤمن تان همگی، با ادله‌ی راستین ما بر فرعون پیروز و غالب خواهید بود.

واقعا بهترین نوع برادری، در تأیید حق و بازوی یکدیگر بودن در مسیر خداوند است.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَى وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ ﴿٣٦﴾

پس هنگامی که موسی معجزات روشن ما را برای آنان آورد، گفتند: این جز جادویی ساختگی و دروغین نیست، و ما این [ادعای نبوت و دعوت به توحید] را از پدران پیشین خود نشنیده ایم [که به ما گفته باشند کسی در میانشان به عنوان پیامبر و دعوت کننده به توحید آمده باشد!!] (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَيِّنَاتٍ»: آیات ما. معجزات ما. دلائل و حجّت‌های ما. «بَيِّنَاتٍ»: روشن. حال است. «مُفْتَرَى»: سر هم کرده و به هم بافته. مرادشان این بود که موسی در ادعای خود دروغ می‌گوید و سخنان و معجزه‌های او، جادویی خود او است؛ نه فرموده و معجزه‌هایی که خدا فرو فرستاده باشد و بدی‌شان نموده باشد. («ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرم‌دل).

تفسیر :

تهمت، بزرگترین حربه‌ی مستکبران علیه مصلحان است. با تأسف باید گفت: هستند برخی از انسانها که، منطق روشن را فدای گذشته تاریک میکنند. بطور مثال زمانیکه موسی علیه السلام، با برهان‌های منزله از جانب پروردگار با عظمت و حجّت‌های راستینی که روشنگر حق از باطل بود نزد فرعون و همراهانش آمد آنان به موسی گفتند: یعنی: آنچه‌ی که با خود از ادعای نبوت آورده‌ای، در دوران اجداد ما روی نداده است. یا ما چنین سحر و جادویی را نشنیده‌ایم، پدرانمان را جز بر رسم و راه شرک ندیده‌ایم و از آنان دین توحید را سراغ نداریم، با آن‌که اجداد ما اهل تمدن هم بوده‌اند. پس این دین که تو ادعای آنرا داری دروغی بیش نیست.

وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٣٧﴾

و موسی گفت: پروردگارم به کسی که از نزد او هدایت آورده و به کسی که سرانجام نیک برای اوست داناتر است؛ بی‌گمان ظالمان کامیاب نمی‌شوند. (۳۷)

تفسیر :

در آیه قبل ملاحظه نمودیم که: فرعونیان با گستاخی و با بی ادبی کامل، معجزات الهی را سحر معرفی کرده و اظهار داشتند که ما گویا در تاریخ اجداد خویش چنین حرفی را نه

شنیده ایم. ولی در این آیه مبارکه حضرت موسی به کنایه به آنان میفرماید: شما دروغ میگویید، زیرا قبل از من، کسانی چون حضرت یوسف چراغ هدایت نیاکان شما را در دست داشته و دین ابراهیم را ترویج می کرده اند.

و موسی علیه السلام به فرعون گفت: بی گمان پروردگارم انسان راستگویی درستکار را که پیام آور حق است از دروغگویی که به ناروا جدال می کند، باز می شناسد و او به کسی که فرجام نیکو و پایان خوش سرای آخرت برای وی است دانتر می باشد. ملاحظه مینمایم که موسی علیه السلام در برابر تکذیب کفار که معجزات را سحر می خوانند، به خداوند متعال توکل کرد. به یاد داشته باشید: کسانی که انبیا را ساحر می نامند، ظالمین و ستمگرانی بیش نیستند. و یقین داشته باشید کسی که ظالم و ستمکار و ناپاک باشد و به خدا دروغ ببندد، ابداً خوشبخت، رستگار و کامیاب نمی شود.

مطالعه کنندگان گرامی!

اگر به فحوائی آیات متبرکه (29 الی 37) نظر به اندازیم با تمام وضاحت در خواهیم یافت؛ دشمن که تاب مقاومت را در برابر معجزات الهی نداشته و از پدرانشان چنین چیزی خارق العاده را نشنیده باشند، مطمئناً آن را سحر و شعبده بازی بشمار می آورد. در این هیچ جای شکی نیست که دشمنان دین خدا و معجزه ی الهی، در هر زمان و مکانی سخشان و اتهامات شان یکی است، همان طور که مشرکان مکه به محمد صلی الله علیه و سلم می بستند.

توجه باید داشت که جواب واضح، روشن و گویای موسی علیه السلام به فرعون این است که گفت: پروردگارم آفریدگار همه چیز و همه کس است و از آشکار و نهان هستی خبر دارد و می داند که حق کیست و باطل چیست.

در آیات متذکره در میبایم که:

انسان باید در برابر، تزویر، حيله، دروغ، شعبده بازی، مکر و فریب، و استدلال های بیهوده و غیر منطقی، دشمن به انواع نیروی مادی و معنوی مجهز و مسلح باشد، همان طور که موسی علیه السلام از پروردگارش خواست، هارون را وزیر و مشیر و مدافع او بگرداند.

در آیات متذکره دریافتیم که درخواست و دعای منطقی و التماس مناسب حال، مستجاب و قطعی است.

فرعون و پیروانش در ادراک حق کور بودند، ناچار به مکر و فریب، عناد و ستیزه جویی برخاستند و به پیروی از شیوهی نادرست و بدون دلیل گذشتگان شان پناه جستند. قطعاً این تقلید بدون برهان و دلیل عقلا و عادت ناپسند و باطل است. باید در جواب و مناظره کردن با فرمانروایان و زورگویانی چون فرعون و امثالش در هر عصر و دورانی، حکمت و منطق را به کار گرفت، تا بر قدرت استدلال بیفزاید، این است که شیوهی مناظره ی موسی علیه السلام با فرعون فقط از روی حکمت و استدلال بود.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (38 الی 43) در باره مجادله ی فرعون در مورد ربوبیت خدای متعال، فرجام دشمنی او و قومش، بحث بعمل می آید.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ آلِهِ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى آلِهِ مُوسَى وَإِنِّي لأظنه من الكاذبين (۳۸)

و فرعون گفت: ای سران و بزرگان قوم! من جز خودم معبودی را برای شما نمی شناسم! پس ای هامان! برای من برج آتش بافروز (و آنرا پخته کن) و برای من برج بلندی بساز، تا از خدای موسی اطلاع حاصل نمایم. هر چند من گمان می کنم او از دروغگویان است! (۳۸)

تفسیر :

از فهم آیه متبرکه معلوم میشود که: روحیه استکباری، مانع پذیرش حق میشود. فرعون گفت: جز خودم هیچ خدایی برای شما نمی شناسم. و همچنان ملاحظه میشود که چگونه مستکبران، عقاید و افکار خود را به دیگران تحمیل میکنند. شعار مستکبران همیشه همین است: هر چه را که من نمیشناسم، وجود ندارد. بناءً فرعون به اعیان و اشراف و بزرگان قوم خود گفت: غیر از خودم برای شما خدایی دیگری را نمی شناسم. بین این سخن پوچ فرعون و بین گفته‌ی «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» چهل سال بود. این دشمن خدا دروغ می‌گفت؛ چرا که می دانست خدایی دارد که او و قومش را خلق کرده است. (تفسیر قرطبی ۲۸۸/۱۳).

همچنان فرعون در خطاب به هامان مشاور ارشدش کرد! برایم بر گل آتشی بیفروز تا آن گل پخته و مستحکم شود، یعنی: گل را برای من پخته کن تا به اجر تبدیل شود، آنگاه برجی برای من بساز. شاید من از خدای موسی اطلاع یابم یعنی: بر آن برج بلند فراز شوم و خدای موسی را ببینم این را به عنوان ریشخند و تمسخر می گفت. و تکرار میکرد از اینکه موسی می گوید: خدایی دار آسمان دارد، او را دروغگو می‌دانم.

وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودَهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُوا أَنَّهُم إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ ﴿٣٩﴾

و خلاصه فرعون و سپاهیان‌ش به ناحق در زمین سرکشی و تکبر کردند و چنین پنداشتند که به سوی ما بازگردانده نخواهند شد. (۳۹)

تفسیر :

در طول تاریخ، دیده شده که اشخاصی مغرور و متکبری خود را محور و مرکز همه چیز می‌پنداشتند. طوریکه دیده شد که فرعون و لشکریان‌ش در مصر؛ ظلم و دست به فساد زدند. فرعون و قومش به ناروا در سرزمین مصر تکبر کرده و خود را بزرگتر از آن دانستند که به موسی ایمان بیاورند. و معتقد بودند که حشر و نشری در کار نیست و حساب و کتاب و پاداش و کیفری وجود ندارد.

واقعاً فرعون مستکبر و ظالم بود زیرا نه حجت و دلیلی در اختیار داشت که پیام موسی علیه السلام را با آن دفع کند و نه هم خودش کدام دلیل داشت که آن را در مقابل معجزات موسی علیه السلام قرار دهد. فرعون فقط یک استدلال داشت که: حشر و نشری در کار نیست و اساساً حساب و کتاب مجازات و مکافات وجود ندارد.

فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَأَنْظُرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿٤٠﴾

پس او و سپاهیان‌ش را گرفتیم و در دریا افکندیم؛ پس با تأمل بنگر که سرانجام ظالمان چگونه بود؟ (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَنَبَذْنَاهُمْ»: ایشان را پرت کردیم و انداختیم. «الْيَمِّ»: دریا. «أَنْظُرُ»: بنگر. مراد نگاه کردن با چشم ظاهر نیست، بلکه با چشم دل است.

تفسیر :

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: نهایت و انجام مستکبران، ذلت و قهر است. دیده شد و هست مواردی که سزاهای الهی صرف و صرف به آخرت اختصاص ندارد. طوریکه خداوند متعال فرعون و لشکریان‌ش را در همین دنیا نابود، ریشه کن و به سزای اعمال خویش رسانید، و در دریا غرق شان ساخت.

«فَأَنْظُرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ» «پس بنگر که نهایت کار ستمکاران چگونه بود» یعنی: ای محمد صلی الله علیه وسلم! بنگر که سرانجام آن ستمکاران که به اوج سرکشی و کفر رسیده بودند، در دنیا قبل از آخرت، چگونه بود آنگاه که به دریای هلاک در افکنده شدند.

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ ﴿٤١﴾

و ما آنها را پیشوایانی که دعوت به آتش (دوزخ) می‌کنند قرار دادیم، و روز قیامت یاری نمی‌شوند. (۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أئمة»: جمع امام، پیشوایان، مراد سردستگان کفر و ضلال و پیشاهنگان کاروان گمراهان است که در دنیا به آنان خط و نشان میدهند و در دنیا پیشاپیش ایشان به‌سوی بدبختی حرکت، و در قیامت نیز در جلو پیروانشان به جانب جهنم راه می‌افتند و آنان را به دوزخ می‌کشانند و بدانجا وارد می‌گردانند (سوره: هود / 98). «ترجمه معانی قرآن» تفسیر :

آنان نه در روز قیامت خود را یاری می‌توانند کرد و نه هم یاورانی دارند که عذاب دامنگیر به سبب کفر و تکذیب را از آنان دفع کند. بدین ترتیب است که خواری دنیا در پیوند با خواری آخرت، جمع او بال گردنشان می‌شود.

وَأَنْبَعَا هُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ﴿٤٢﴾

و در این دنیا لعنت را از عقب‌شان فرستادیم و روز قیامت هم از جمله طرد شدگان هستند. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مقبوح»: کسی است که در خلقت مسخ، مشوه و زشت شده است.

تفسیر :

نفرین کردن بر ظالم و ستمگران حتی بعد از نابودی او هم لازم و ضروری است. و در این هیچ جای شکی نیست که عمل شنیع و بد دنیوی، به عمل شنیع اخروی می‌انجامد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى

وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٣﴾

ما به موسی کتاب آسمانی دادیم بعد از آن که اقوام نخستین را هلاک کردیم، کتابی که برای مردم بصیرت آفرین بود و مایه هدایت و رحمت باشد و تا ایشان یادآور شوند و عبرت گیرند. (۴۳)

تفسیر :

یعنی: پس از آنکه اقوام نوح، عاد، ثمود، قوم لوط و اصحاب مدین را نابود ساخت و بعد از اینکه فرعون و قومش را هلاک کرده و قارون را در زمین فروبردیم؛ «به موسی کتاب» تورات را «دادیم که به عنوان روشنگری‌هایی برای مردم بود». پایان کار مستکبران، هلاکت و نابودی است، با شکست طاغوت، زمینه برای صالحان فراهم می‌گردد. و واقعیت امر اینست که: ارسال کُتُب و رُسُل، بر اساس رحمت الهی است. تا انسان بصیرت پیدا نکند، هدایت نمی‌شود و تا هدایت نشود، لطف و رحمت الهی را دریافت نمی‌کند. با تأسف باید گفت: با وجود کتب آسمانی و پیامبران، باز هم گروهی از انسانها هدایت را نمی‌پذیرند.

خوانندگان گرامی!

پس از پایان قصه‌ی موسی و هارون علیهما السلام، با فرعون و قومش و رویدادهای شگفت‌انگیز و اندرزهای گوناگون را به بیان گرفت خداوند متعال، هم‌همی این رویدادها را ضمن بیان رازهای غیبی و نهانی-که جز پروردگار با عظمت کسی از آن باخبر نیست. برای پیامبر صلی الله علیه السلام، بیان تا اینکه وی مردم از آن مطلع گردانند. بناءً در آیات متبرکه (44 الی 51) در باره موضوعاتی از قبیلی: ضرورت ارسال پیامبران، برخی از دلایل، نشان درستی رسالت پیامبرخاتم الانبیا، هکذا درباره مشرکان مکه، که قرآن و پیامبر را باور نداشتند، بحث بعمل می‌آورد.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٤٤﴾

و (ای محمد) تو در جانب عربی (کوه طور) نبودی، آن دم که امر نبوت را به موسی

ابلاغ کردیم. و تو از شاهدان این ماجرا نبودی (در آن هنگام که معجزات را در اختیار موسی نهادیم). (۴۴)

تفسیر :

ابن کثیر فرموده است: الله در اینجا دلیل نبوت پیامبر صلی الله علیه و سلم را یادآور میشود؛ چرا که از اخبار گذشته طوری خبر میدهد که گویا شنونده آن را مشاهده می‌کند و گذشته را می‌بیند، در صورتی که او مردی بی‌سواد بود و خواندن و نوشتن را نمی‌دانست و هیچ کتابی را نخوانده و در میان قومی بزرگ شده بود که چیزی از این قبیل مطالب را نمی‌دانستند، پس معنی آیه چنین است: تو در آنجا حضور نداشتی، اما خدا آن را به تو وحی کرده است تا آنها را از این نهران‌ها باخبر سازی. (ابن کثیر ۱۵/۳).

وَلَكِنَّا أَنشَأْنَا فُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٤٥﴾

ولی ما اقوامی را در اعصار مختلف خلق کردیم، پس عمرشان طولانی شد. و تو در میان اهل مدین مقیم نبودی تا آیات ما را بر آنان بخوانی، لیکن ما فرستنده بودیم. (۴۵)

تفسیر :

در تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی می‌نویسد: اما بعد از موسی ملت‌ها و نسل‌ها را خلق کردیم. و زمانی طولانی بر آنها گذشت و فاصله طولانی شد، در نتیجه آنها یاد الله تعالی را فراموش کردند و شریعت‌ها و مقررات را تغییر داده و تحریف کردند. پس ای محمد! تو را فرستادیم تا امر دین را تجدید کنی و از نو آن را بنیان نهی.

ابو سعود فرموده است: یعنی اما در فاصله‌ی زمان تو و زمان موسی، ملت‌های زیادی را خلق کردیم، و امر بر آنان طولانی شد و شرایع و احکام تغییر یافت و اخبار بر آنان مبهم شد، پس به تو وحی کردیم. پس با اکتفا به ذکر «موجب»، این تفصیل حذف شده است. (ابو سعود ۱۵۵/۴).

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٦﴾

و زمانی که ما موسی را ندا دادیم، تو در ناحیه طور نبودی ولی به سبب رحمتی از پروردگارت [سرگذشت موسی را به تو وحی کردیم] تا به مردمی که پیش از تو [تا زمان عیسی] بیم دهنده‌ای برای آنان نیامده بود، بیم دهی تا متذکر و هوشیار شوند. (۴۶)

تفسیر :

مفسران گفته‌اند: منظور از «قوم» مردم مکه‌اند که قبل از رسول الله صلی الله علیه و سلم در زمان فترت یعنی دوران انقطاع رسالت و در فاصله‌ی بین عیسی و محمد صلی الله علیه و سلم به سر می‌بردند. این فاصله‌ی زمانی حدود شش صد سال می‌باشد.

وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾

هرگاه ما پیش از فرستادن پیامبری آنها را به خاطر اعمالشان مجازات می‌کردیم میگفتند پروردگارا چرا رسولی برای ما نفرستادی تا آیات ترا پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟ اگر به خاطر این امر نبود مجازات آنها به جهت اعمالشان نیاز به ارسال پیامبر هم نداشت! (۴۷)

تفسیر :

در آیه قبل هدف آمدن انبیاء را انذار و هشدار دانست، این آیه هدف دیگر بعثت را که اتمام حجت و بستن راه بهانه و عذر است با زیبایی خاصی بیان میدارد. مفهوم کلی این آیه مبارکه این است که: کفار می‌گویند: بدبختی و مصیبت ما به خاطر عمل فاسدی است که به سبب نداشتن پیامبر مرتکب شده‌ایم، اگر پیامبر می‌داشتیم گرفتار چنین انحرافی

نمی شدیم، الله متعال در جواب میفرماید: ما برای ا اتمام حُجَّت بر آنها پیامبرانی فرستادیم.

قرطبی فرموده است: جواب «لولا» محذوف است و تقدیر آن چنین است: (لما بعثنا الرسل) پیامبران را مبعوث نمی کردیم. (تفسیر قرطبی ۲۹۳/۱۳).

و در التسهیل آمده است: «لولا» ی اول حرف امتناع است و «لولا» ی دوم برای تخصیص است و معنی آیه چنین است: چنانچه به سبب کفرشان مصیبتی به آنها نمی رسید، پیامبران را نمی فرستادیم. اما به منظور قطع عذر و بهانه‌ی آنها و اقامه‌ی حُجَّت بر آنان، پیامبران را فرستادیم تا نگویند: چرا پیامبری را نفرستادی تا ما از آیات تو پیروی کنیم و از جمله‌ی مؤمنان باشیم. (التسهیل ۱۰۷/۳).

باید گفت که: بسیاری از مصائب و حوادث تلخ، مولود عملکرد خودماست. «تُصِيبُهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» بلی اعمال نیک و بد، در همین دنیا نیز اثر خود را می‌گذارند. ولی ایمان به الله تعالی و پیروی از انبیاء، رمز نجات از مصیبت‌هاست.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مَثَلٌ مَّا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْلَمَ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ ﴿٤٨﴾

پس هنگامی که حق [چون قرآن و پیامبر] از سوی ما برای آنان آمد [به جای آنکه بپذیرند] گفتند: چرا مانند آنچه به موسی دادند به او نداده‌اند؟ آیا پیش از این به آنچه به موسی داده شد، کفر نورزیدند؟! گفتند: [این تورات و قرآن] دو جادویند که پشتیبان یکدیگرند!! و گفتند: ما منکر هر دو هستیم!! (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْحَقُّ»: قرآن. «سِحْرَانِ»: دو تا فسون و جادو. مراد تورات و قرآن است. «تَظَاهَرَا»: پشت یکدیگر را گرفته‌اند. همدیگر را پشتیبانی و تأکید نموده‌اند.

تفسیر:

از خصوصیات منکرین حق، همین است که همیشه: بجای توجه به حَقَانِیت، تنها به مقایسه‌های بی اساس و باطل ذهنی خویش نظر می‌اندازند. و اشخاص متحجر، حاضر به پذیرش حرف جدید و منطقی نیستند. دشمنان، منطق و کلام حق را خدشه دار می‌کنند تا راه را برای انکار خود باز کنند.

وقتی آیات حق یعنی «محمد و قرآن» از جانب ما برای اهل مکه آمد، به طریق انکار و لجابت گفتند: مگر نمی شد آیات درخشان و دلایل کوبنده‌ای مانند آنچه به موسی عطا شد

از قبیل عصا و دست بیضا (یدیبیضاء)، به محمد هم می‌شد؟! خدا در رد سخن آنان فرمود: «أَوْلَمَ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ»: آیا انسان‌های کوردل به آیات و دلایل درخشان‌ی که به موسی عطا شد، کافر نشدند؟

امام مجاهد فرموده است: یهود به قریش دستور میدادند که به محمد بگویند: معجزاتی مانند معجزات موسی را برای ما بیاور. الله تعالی در جواب آنها فرمود: آنها به آیات موسی کافر شدند. (مختصر ابن کثیر ۱۷/۳).

بنابراین ضمیر در «أَوْلَمَ يَكْفُرُوا» عبارت است از یهود. نظر ابن جریر چنین است. و ابو حیان گفته است: به نظر من ظاهر ضمیر به قریش برمیگردد که گفتند: چرا معجزاتی مانند معجزات موسی به محمد عطا نشد؛ چون تکذیب محمد از جانب آنها به منزله‌ی

تکذیب موسی، و نسبت دادن سحر به محمد در واقع نسبت دادن سحر به موسی است؛ زیرا پیامبران از یک جا سرچشمه گرفته‌اند. پس هر کس چیزی ناشایست را به یکی از آنها نسبت بدهد، آن را به جمیع نسبت داده است. در این صورت ضمیر با یکدیگر هماهنگ و همسو میشوند. (البحر ۱۲۳/۷).

«قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا»: مشرکین میگفتند: تورات و قرآن هر دو جز سحر چیزی نیستند، پس هر دو سحرند و در تصدیق یکدیگر همیاری و همکاری کرده‌اند.

سدی گفته است: یعنی هر دو یکدیگر را تصدیق می‌کنند. «وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ» وگفتند: ما به هر دو کتاب کافریم. ابو سعود گفته است: بدین ترتیب آنها به صراحت انکار کردن هر دو کتاب را اقرار میکنند. و این هم نشان میدهد که آنها بی‌اندازه در انکار و گردنکشی فرورفته‌اند. (ابو سعود ۴/۱۵۶).

قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٩﴾
بگو پس اگر راست می‌گویید کتابی از جانب خدا بیاورید که از این دو هدایت کننده تر باشد تا از آن پیروی کنم. (۴۹)

تفسیر:

یعنی ای محمد! به آنان بگو: اگر در ادعای خود راستگو هستید، کتابی را بیاورید که از جانب خداوند نازل شده باشد و در هدایت و رشد خود از تورات و قرآن بزرگتر و راهنمون‌تر باشد؛ «إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اگر راست می‌گویید در این که هر دوی آنها سحرند. خردمندان به طور یقین می‌دانند که خدا کتابی آسمانی کامل‌تر و فراگیرتر و فصیح‌تر و بزرگتر از کتاب نازل شده بر محمد صلی الله علیه و سلم یعنی قرآن را نازل نکرده است. و بعد از قرآن تورات در جایگاه دوم قرار می‌گیرد، همان‌گونه که خداوند متعال درباره‌ی آن گفته است: (ابن کثیر ۳/۱۷).

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ»، و انجیل را به عنوان متمم و مکمل تورات نازل کرده و بعضی مواد که در تورات بر بنی اسرائیل حرام بود در انجیل حلال شده است. (زاد المسیر ۶/۲۸۸).

فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٠﴾

هر گاه این پیشنهاد تو را نپذیرند، (و ایمان نیاوردند)، بدان آنها از خواهشات خود پیروی میکنند و کیست گمراه‌تر از آنکس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته است کسی پیدا میشود؟ مسلماً خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند. (۵۰)

تفسیر:

باید گفت که: منکران حق و هوا پرستان، از جمله گمراه‌ترین مردمان بشمار می‌روند.

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥١﴾

مآیات قرآن را یکی بعد از دیگری برای آنها آوردیم شاید متذکر شوند. (۵۱)
واقعاً هم انسان، مخلوقی است فراموشکار، و ضرورت همیشگی به تذکر دارد. «لَقَدْ وَصَّلْنَا»: ارتباط دادیم و متصل کردیم. یکی بعد از دیگری را فرو فرستادیم. اندک اندک و پیاپی نازل نمودیم و به هم پیوند دادیم (سوره: فرقان / 32).

تفسیر:

«الْقَوْلَ»: مراد آیات قرآن است.

این جوری گفته است: یعنی قرآن را در بخش‌هایی متفاوت به دنبال هم نازل کردیم و کیفیت عذاب ملت‌های پیشین را گزارش دادیم تا که شاید پند بگیرند. (طبری ۲۰/۵۶).

شان نزول آیه 51:

807- ابن جریر و طبرانی از رفاعه قرظی (روایت کرده اند: خدا «آیه و لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» را در باره ده نفری نازل کرده است که من یکی از آنها هستم) طبرانی 4563 و 4564 و طبری 27504 و 27505 از یحیی بن جعد از رفاعه بن قرظه روایت کرده اند. هیشمی در «مجمع الزوائد» 11244 می‌گوید: این را طبرانی به دو اسناد روایت کرده یکی متصل است و دیگری منقطع).

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه دلیل بر این مبحث که قرآن از سوی الله سبحان و تعالی شرف نزول یافته است اقامه یافت: اینک در آیات متبرکه (52 الی 55)، در تأییدش می‌گوید: تعدادی از

اهل کتاب که پیش از نزول قرآن مؤمن بودند، وقتی به راستی و درستی آن یقین کردند، به پیامبر ایمان آوردند.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾

کسانی که قبل از آن کتاب [آسمانی] به ایشان داده ایم آنان به [قرآن] ایمان می‌آورند. (۵۲)
تفسیر :

یعنی: آنان که قبل از قرآن تورات و انجیل را به آنها دادیم (یعنی مسلمانان اهل کتاب) این قرآن را تصدیق میکنند و می‌پذیرند. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی آنان که از اهل کتاب به محمد صلی الله علیه و سلم ایمان آوردند. ولی باید گفت که اهل کتاب واقعی، کسانی هستند که با دیدن اسلام، ایمان می‌آورند.

شأن نزول آیه 52 :

808- ابن جریر از علی بن رفاعه روایت کرده است: ده گروه از اهل کتاب به اتفاق پدرم خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم (آمدند و اسلام را پذیرفتند و مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. پس آیه «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ...» نازل شد.

809- و از قتاده روایت کرده که فرموده است: برای ما گفته میشد: گروهی از اهل کتاب به اتفاق سلمان و عبدالله بن سلام همواره پیرو حق بودند و پس از بعثت محمد (قرآن و اسلام را پذیرفتند. این آیه در شأن آنها نازل شده است (طبري 27509 مرسل است).
وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ ﴿٥٣﴾
و چون [قرآن] بر آنان خوانده شود گویند به آن ایمان داریم آن حق و از جانب پروردگار ماست، ما پیش از (نزول) آن نیز مسلمان (منقاد و فرمانبردار) بودیم. (۵۳)

تفسیر :

یعنی: پیش از نزول قرآن نیز «مسلمان بوده‌ایم» یعنی: برای الله متعال مخلص و به یگانگی او مقرر و معترف بوده‌ایم. یا به محمد صلی الله علیه وسلم و به آنچه که با خود از کتاب و رسالت آورده است، مؤمن بوده‌ایم؛ بدان جهت که شمایل، اوصاف و بشارت به بعثت وی در تورات و انجیل را خوانده و به این حقایق باور داشتیم و میدانستیم که او به زودی در آخر الزمان مبعوث میشود و قرآن بر او نازل میگردد. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).

أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٥٤﴾

آنها کسانی هستند که اجر و پاداششان را به خاطر شکیباییشان دو بار دریافت می‌دارند آنها به وسیله نیکبها بدیها را دفع می‌کنند، و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می‌نمایند. (۵۴)

تفسیر :

الله تعالی در آیه متذکره در باره اشخاصی صابر با زیبایی میفرماید: «أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا» به سبب صبرشان در پیروی از حق، و به سبب اینکه در راه خدا اذیت و آزار فراوان را تحمل کردند.

قتاده گفته است: آیه در مورد جمعی از اهل کتاب نازل شده است که بر دین و شریعت حق بودند و تا بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم از آن پیروی نموده و به آن عمل کردند، و بعد از این که محمد (ص) مبعوث شد به او ایمان آوردند و او را تصدیق

نمودند، لذا الله تعالی در مقابل صبرشان پاداش آنها را دو برابر عطا کرد. گفته‌اند: از آن جمله سلمان فارسی و عبد الله بن سلام می‌باشند. (طبری ۵۶/۲۰).
 «و يَذْرُؤَنَّ بِالْحَسَنَةِ أَلْسِيَّةً»: و سخنان زشت و ناپسند از قبیل بد ورد و فحش را با سخنان نیکو و پسندیده و زیبا دفع می‌کنند.
 ابن کثیر فرموده است: با بدی به مانندش مقابله نمی‌کنند، بلکه از آن چشم می‌پوشند و آن را می‌بخشند. (مختصر ۱۸/۳).
 «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يَنْفِقُونَ»: و از حلالی که روزی آنها کرده‌ایم، در راه خیر صرف میکنند.
 همچنان در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و غیر آنان از ابو موسی اشعری (رض) آمده است که رسول الله صلی اله علیه وسلم فرمودند: «سه کس اند که پاداششان دوبار داده می‌شود:

- 1 مردی از اهل کتاب که به کتاب اول و آخر ایمان آورده است.
- 2 مردی که دارای کنیزی است و آن را ادب آموخته و نیکو ادبش داده، سپس آزادش کرده و با آن ازدواج نموده است.
- 3 غلام مملوکی که عبادت پروردگارش را به نیکویی انجام داده و خیرخواه مولایش باشد».

قبل از همه باید گفت که: ایمانی دارای ارزش می‌باشد، که بر اساس معرفت و شناخت حق باشد. و در ضمن باید گفت که: شرایط و زمینه‌های اشخاص، در دریافت الطاف الهی متفاوت اند.

همچنان باید گفت: که مورد انفاق تنها مال نیست، از علم، توان و آبرو نیز میتوان انفاق کرد. در حدیث آمده است: «سه نفر دوبار پاداش عمل خود را میگیرند؛ شخصی از اهل کتاب که به پیامبر خود و به من ایمان داشته باشد.» (اخراج از مسلم).

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ (۵۵)

و هنگامی که سخن بیهوده‌ای بشنوند، از آن روی بر می‌گردانند و میگویند: اعمال ما برای ما و اعمال شما برای شما، سلام بر شما [سلام متارکه]، ما خواستار [همنشینی و معاشرت با] نادانان نیستیم. (۵۵)

تفسیر :

«اللَّغْوُ»: سخنان پوچ. یاوه سرائی. بیهوده‌گویی چه زیبا است که قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ»: مؤمن واقعی کسی است که نه تنها به مجلس لغو نمی‌رود و به سخن لغو گوش فرا نمی‌دهد، بلکه اگر کلام بیهوده‌ای را هم میشنوند، در مقابلش عکس العمل نشان میدهد. و یکی از نمونه‌های صبر، بی‌اعتنایی به لغو و اعراض از آن است. البته اعراض و روگردانی و عدم از لغو در گفتن، شنیدن، دیدن و معاشرت، کمالی است که در همه‌ی ادیان الهی از آن ستایش بعمل آمده است.
 ابن کثیر در شأن نزول این آیه مبارکه از محمد بن اسحاق نقل می‌کند: در مکه بیست تن یا نزدیک به آن از نصارا نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند... رسول الله برایشان قرآن تلاوت کردند و ایشان مسلمان شدند. پس چون از محضر رسول الله صلی الله علیه السلام بیرون رفتند، ابو جهل بن هشام با جمعی از قریش بر سر راهشان قرار گرفتند و به ایشان گفتند: خدا کاروانیانی مانند شما را ناکام گرداند، چه بد کاروانیانی بودید! مردم و اهل دینتان شما را به اینجا فرستادند تا اوضاع را بررسی کنید و خبر این مرد را برای آنان ببرید اما هنوز در نشستهای خود نزد وی آرام نگرفتید که از دین خویش جدا گشته و او را در ادعایش تصدیق کردید! ماهیچ قافله‌ای را احمق‌تر از شما نمیشناسیم! آن گروه نو

مسلمان از اهل کتاب در پاسخ آنان گفتند: «سلام بر شما! ما را با شما جاهلان چه کار، ما با شما در این بگومگو همراهی نمی‌کنیم...». (انوار القرآن هروی مخلص) انسان در برابر آنچه می‌شنود، مسئول است. وقاطعیّت، صلابت و عدم سازش، نشان ایمان راسخ است. سود و زیان عمل هر کس به خود او بر می‌گردد.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی از ایمان آوردن عده ای از اهل کتاب بحث بعمل آمد؛ اینک در آیات متبرکه (56 الي 61) در باره رد شبهات مشرکان، که از ایمان آوردن امتناع می‌ورزیدند - خبر می‌دهد و آن را مردود می‌شمرد.

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾
 قطعاً تو نمی‌توانی هر که را خود دوست داری هدایت کنی، بلکه الله هر که را بخواهد هدایت میکند؛ و او به هدایت پذیران داناتر است. (٥٦)

تفسیر:

«إِنَّكَ لَا تَهْدِي...»: مراد این است که پیغمبر، تبلیغ و ارائه طریق مینماید و بس. توفیق هدایت و ایصال به مطلوب در دست خداوند است (سوره های: بقره آیه 272، یونس آیه 43، ابراهیم آیه 4).

شان نزول آیه 56:

810- مسلم و دیگران از ابو هریره (رض) روایت کرده اند: پیامبر اکرم (به کاکای خود گفت: «لا إله إلا الله» را به زبان بی‌اور تا من در روز قیامت برای تو شهادت بدهم. گفت: اگر سرزنش زنان قریش نمی‌بود که می‌گویند: او را ترس بر این کار مجبور ساخت، با گفتن این سخن خوشنودت می‌کردم.

آنگاه خدای بزرگ آیه «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» را نازل کرد. (صحیح است، مسلم 41 و 42، ترمذی 3188، احمد 2 / 434، واحدی در «اسباب نزول» 662 از ابو هریره (رض) بدون ذکر کلمه «زنان» روایت کرده اند. تنها مسلم این حدیث را به طور اختصار روایت و این کلمه را آورده است.)

811- نسائی و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» به سند محکم و دقیق از ابوسعید بن رافع روایت کرده اند: از ابن عمر سؤال کردم آیا این آیه «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ» در باره ابوجهل و ابوطالب نازل گردیده است؟ گفت: بلی.

وَقَالُوا إِن نَتَّبِعِ الْهَدَىٰ مَعَكَ نَتَّخِطُّفَ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لِمَ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾

و گفتند: اگر همراه تو از هدایت پیروی کنیم، از سرزمین خود ربهوده می‌شویم. آیا آنان را در حرم امن جایی ندادیم، که ثمرات هر چیزی به عنوان روزی از جانب ما به‌سوی آن رسانده می‌شود؟ لیکن بیشترشان نمی‌دانند. (٥٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الهدى»: هدایت و رهنمود. مراد دین اسلام است. «نَتَّخِطُّفَ»: ربهوده می‌گردیم. از میان برداشته می‌شویم. «أَوْ لِمَ نُمَكِّنْ»: آیا برای ایشان قرار ندادیم و نساخته‌ایم؟ «ءآمینا»: دارای امن و امان. دارای امنیت. «يُجْبَى»: جمع‌آوری و حمل می‌شود.

شان نزول آیه 57:

812- ابن جریر از قول عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عده‌ای از قریش به نبی کریم صلی الله علیه وسلم گفتند: اگر از تو پیروی کنیم مردم ما را از سرزمین خودمان بیرون میکنند، آنگاه این آیه نازل شد (طبری 27532).

813- نسائی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این سخنان را حارث بن عامر بن نوفل گفته است (نسائی در «الکبری» 11385 و «تفسیر» 405 از ابن ابوملیکه از عمرو بن شعیب از ابن عباس روایت کرده، نسائی میگوید: عمرو بن شعیب از ابن عباس شنیده است. طبري 27531 از ابن ابوملیکه روایت و عمرو بن شعیب را نام نبرده است. این منقطع است).

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فِتْنًا مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ ﴿٥٨﴾

وجه بسیار قریه ها را که هلاکش کردیم [زیرا] زندگی خوش آنها را سرمست و مغرور کرده بود. پس این خانه‌های ایشان است که بعد از آنان جز اندکی (در آن) سکونت نشده بود و ما خود ما وارث (دیار آنان) شدیم. (۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَطَرَتْ»: سرمست و مغرور شده است. طغیان و سرکشی کرده است. کفران کرده و ناسپاس گذاشته است (سوره: انفال / 47).

تفسیر :

در آیهی قبل خواندیم که گروهی به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم گفتند: اگر ما به تو ایمان بیاوریم، کفار مکه ما را آواره خواهند کرد، و خداوند فرمود: همان قدرتی که مکه را محل امن و رزق فراوان برای شما قرار داد، بعد از ایمان نیز میتواند نعمت‌هایش را برای شما حفظ نماید. در این آیه خداوند متعال میفرماید: فراموش نکنید که ما بسیاری از شهرها را که سرمست از نعمت‌ها و غرق در رفاه بودند نابود کردیم، شما نیز که به خاطر حفظ رفاه و اموال خود ایمان نمی‌آوردید، با قهر الهی چه می‌کنید؟! منظور از «فِتْنًا مَسَاكِنُهُمْ»، مسکن مخروبه‌ی قوم عاد در منطقه احقاف (میان یمن و شام)، یا قوم ثمود در منطقه سدوم است که مردم حجاز در مسافرت‌های تجاری از کنار آنها عبور می‌کردند و با چشم خود می‌دیدند.

در البحر آمده است: این آیه مبارکه اهل مکه را از دچار شدن به عواقب بد قومی می‌ترساند که خدا نعمتش را به آنها ارزانی داد و آسایش آنها را فراهم کرد و معیشت آنها را آسان بساخت، اما آنها ناسپاس بودند و در مقابل آن به سرمستی برخاستند و افراط کردند. در نتیجه خداوند متعال آنان را نابود کرد و دیار آنها را ویران ساخت. (البحر المحيط ۱۲۶/۷).

بنابراین، عذرآوران اهل مکه که از بیم از دست رفتن نعمت‌هایشان خود را در ایمان نیاوردن بهانه می‌آوردند و معذور می‌پندارند، باید بدانند که این عدم ایمان است که سبب زوال نعمت‌ها می‌گردد، نه ایمان آوردن به حق صرف داشتن پول و سرمایه و یا هم داشتن رفاه نه تنها مایه‌ی سعادت نیست که باعث غرور، طغیان و هلاکت است. و نباید فراموش کرد که: سرنوشت افراد و جوامع چه در دنیا و یا هم در آخرت، در گرو اعمال خود آنهاست.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ ﴿٥٩﴾

و پروردگارت بر آن نبوده است که شهرها را نابود کند، تا آنکه [پیش از نابودی] در مرکز آنها پیامبری برانگیزد که آیات ما را بر آنان بخواند، و ما [در هیچ حالی از احوال] نابودکننده قریه ها نبوده ایم مگر در حالیکه اهلس ستمکار بوده اند. (۵۹)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: این بخش، از آیه مبارکه می‌فرماید: «حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا»: اشاره به این واقعیت است که لزومی ندارد در هر شهر و هر قریه پیغمبری مبعوث گردد. همین که در یک کانون بزرگ که مرکز اخبار و محل اندیشمندان و

پایتخت بزرگان یک قوم است پیغمبری ارسال شود، کافی و بسنده است. «وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ»: این بخش، بیانگر این مطلب است که ظلم سبب ویرانی است، و ظالمان بدون کیفر و مجازات نمی مانند.

«وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى»: یعنی نابود کردن مردم کافر یک شهر عادت و روش الله سبحان و تعالی نمی باشد. به قولی: مراد از ام القری در اینجا مکه است «و ما هرگز نابودکننده شهرها نبوده ایم» بعد از آن که به سوی مرکز آنها پیامبری را فرستاده ایم «مگر این که اهالی آنها ستمگر باشند» و با ظلم و کفرشان به الله تعالی و رسولش، سزاوار نابودی گردند.

امام قرطبی میفرماید: الله تعالی اعلام کرده است که آنها را نابود نمی کند مگر این که به سبب ظلم و ستم خود مستحق نابودی بشوند، بدین ترتیب عدالت خود را بیان کرده است؛ زیرا با وجود این که ظالمند اما تا زمانی که بر آنان اتمام حجت نکند و پیامبرانی را برای آنان نفرستد، آنها را نابود نمی کند. و علم خود به احوال آنها را دلیل بر آنان قرار نمی دهد. (تفسیر قرطبی ۳۰۲/۱۳)

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٠﴾
آنچه به شما داده شده متاع زندگی دنیا و زینت آن است و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است، پس آیا از عقلتان کار نمی گیرید؟ (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: کالای زندگی دنیوی است و تنها در مدت عمر کوتاهتان از آن استفاده می کنید و بس. «خَيْرٌ وَ أَبْقَى»: خوبتر و پایدارتر. مراد خوب و سرمدی است.

تفسیر :

این آیه مبارکه در حقیقت سوّمین جوابی است که خداوند متعال در جواب بهانه جویی کفار مکه (که اگر ما ایمان بیاوریم، زندگانی ما مختل میشود)، میدهد، که آنچه به گمان خام خود از رهگذر عدم ایمان به دست می آورید، متاع و کالای بی ارزش و فانی زندگی محدود دنیاست، در حالیکه آنچه نزد خداست، بهتر و ماندگارتر است.

در آیه مبارکه میفرماید: ای مردم! مال و خیری که به شما عطا شده، متاعی است ناچیز که در زندگی این دنیا از آن بهره می گیرید، و پس از آن منقضی و نابود می شود. این کثیر فرموده است: الله تعالی در باره ی حقارت دنیا و آراستگی های ناچیز و نعمت های ناپایدارش خبر میدهد، که در مقابل نعمت های آماده شده و پایدار از جانب خدا برای بندگان صالح در آخرت، ناچیز و ناپایدار است. (مختصر ابن کثیر ۲۰/۳).

«وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى»: و اجر و پاداش و نعمت های ابدی و پایدار که از جانب خدا به بندگان مؤمن عطا میشود از این نعمت های ناپایدار بهتر است. أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٠﴾ آنان را توبیخ کرده است. مگر نمی دانید که پایدار از ناپایدار بهتر است؟

امام فخر رازی گفته است: الله تعالی یادآور شده است که منافع دنیوی با مضراتی در می آمیزد، بلکه زیان های آن بیشتر است، و منافع آخرت تمام نشدنی است، در حالیکه منافع دنیوی پایان پذیر و تمام شدنی است. و سهم هر انسان از دنیا به اندازه ی یک قطره از دریا می باشد. و هر کس منافع آخرت را بر منافع دنیا ترجیح ندهند، در واقع عقل و خردش دچار اختلال شده است. (تفسیر کبیر ۲۶/۲۵).

دنیا از فهم قرآن عظیم الشان:

در قرآن عظیم الشان، از دنیا و زندگانی دنیا با تعبیرات مختلفی ذکر کرده عمل آمده است، و انسان ها را از اقبال به آن و اغفال در برابر آن برحذر داشته است، از جمله: دنیا، عارضی است. «عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (نساء، ۹۴).

دنیا، بازیچه پیش نیست. «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ» (انعام، ۳۲).
دنیا، اندک و ناچیز است. «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» (توبه، ۳۸).

زندگی دنیا، مایه‌ی غرور و اغفال است. «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» (آل عمران، 185).

زندگی دنیا، برای کفار جلوه دارد. «رُزِقَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» (بقره، 212). مال و فرزندی، جلوه‌های دنیا هستند. «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (کهف، 46). البته این همه هشدارها به خاطر کنترل مردم دنیاگراست و آنچه در آیات و روایات انتقاد شده، از دنیاپرستی، آخرت فروشی، غافل شدن، سرمست شدن و حق فقرا را ندادن است، ولی اگر افرادی در چهارچوب عدل و انصاف سراغ دنیا بروند و از کمالات دیگر و آخرت غافل نشوند و حق محرومان را ادا کنند و در تحصیل دنیا یا مصرف آن ظلم نکنند، این گونه مال و دنیا فضل و رحمت الهی است.

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدًّا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿٦١﴾

پس آیا کسی که وعده نیک به او داده ایم و حتماً به آن خواهد رسید، مانند کسی است که متاع زندگی این جهان را به او داده‌ایم، باز او روز قیامت از احضار شدگان (در عذاب) باشد؟ (۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَاقِيهِ»: رسنده بدان است. «الْمُحْضَرِينَ»: احضار شدگان. گرد آورده شدگان. مراد کسانی است که فرشتگان آنان را به پای حساب و کتاب می‌آورند و برای عذاب حاضرشان میگردانند (سوره های: روم آیه 16، صافات آیه 57).

تفسیر :

قبل از همه باید گفته شود که: وعده‌های الهی، قطعی و مسلم است و وعده‌های الهی و پاداش‌های آخری، هم بزرگ است و هم نیکو و اقعیت اینست که: مثل آن شخصی است که الله تعالی وی را در دنیای کوتاه از شهوت های گذرا و لذت های ناپایا بهره‌مند گردانیده است و او دنیا را بر آخرت ترجیح داده، دیدار الله تعالی را فراموش کرده و سپس در روز قیامت نزد حق تعالی حاضر ساخته می‌شود تا وی را در برابر کردارهایش مجازات نماید؟ پس آیا این شخص با آن شخص برابر است؟ هرگز! بنابراین باید انسان ببیندیشد که کدام انتخاب برایش بهتر است و بر همین اساس او باید گزینه برارنده‌تر و ارزنده‌تر را برای خویشتن اختیار کند. در همه حال توفیق بهره‌گیری از متاع دنیا نیز به دست الله تعالی است. و در ضمن باید به عرض برسائیم که: کامیابی دنیوی، به هیچ صورت نشانه‌ی آسودگی آخری شمرده نمی‌شود.

شأن نزول آیه 61:

814- ابن جریر از مجاهد روایت کرده است: خدای بی همتا آیه «أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ...» را در باره سرور کائنات و ابو جهل بن هشام نازل کرده است.

815- از وجه دیگر روایت کرده: این آیه در مورد حمزه و ابو جهل نازل گشته است. **خوانندگان گرامی!**

بعد از اینکه در آیات قبلی برخورداری مشرکان و کافران از نعمتهای دنیا و ناسپاسی آنان، به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (62 الی 70) درباره درهم کوبیدن با نکوهش و تحقیر، مشرکان در روز قیامت با سه سؤال، که از آنها می‌پرسد و اعلام می‌دارد که صاحب مطلق و اختیاردار همه الله سبحان و تعالی است و همگی برای رسیدن به

مجازات و مکافات به سوی او باز می گردند بحث بعمل آمده است .
وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٦٢﴾
 روزی را به خاطر بیاورید که خداوند آنها را ندا می دهد، و می گوید: کجا هستند
 شریکانی که برای من می پنداشتید؟! (٦٢)

تفسیر :

عزیزان صحنه های قیامت را به فراموش نه سپارید. در این دنیا مرتکب عمل نشویم که؛
 در قیامت، از جواب آن، در مانده و عاجز بمانیم باشیم. معبودهای دوست داشتنی دنیوی،
 ذلیلان و محکومان اخروی اند. هر کس دیگران را به جای خداوند به سوی خویش بخواند،
 عذاب الهی برایش حتمی است.

انسان ها در انتخاب راه آزادند و مختار اند ولی نباید فراموش کنند که در آخرت جوابگو
 همه اعمال خویش در دربار عدل الهی می باشد.
**قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا
 إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ﴿٦٣﴾**

کسانی که حکم [عذاب] بر آنان تعلق گرفته میگویند پروردگارا اینان کسانی هستند که ما
 گمراهشان کردیم، ما همچنان که خود گمراه بودیم آنان را گمراه کردیم، [اینک] در نزد تو
 بیزار می جویم، ما را عبادت نمی کردند (بلکه خواهشات خود را عبادت می کردند).
 (٦٣)

تفسیر :

«أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا»: ایشان را گمراه ساخته ایم، چرا که خودمان گمراه بوده ایم. مراد این
 است که اغواگران میگویند: پیروان ما به میل خود به دنبال ما آمده اند و به محض این که
 وسوسه ما با شهوات ایشان موافقت داشته است، از ما اطاعت نموده اند. لذا هر دو گروه
 یکسان و برابریم (سوره: مائده / 77).
 «مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ»: عبادت، در اینجا علاوه از پرستش، معنی اطاعت را نیز دارد.
 «ترجمه معانی قرآن».

بعد از اینکه قیامت بر پا میشود در آنروز صحنه های عجیب و گوناگونی اتفاق می افتد که
 این آیات به برخی از صحنه ها و اتفاقات اشاره بعمل می آورد.
 یکی از این صحنه ها، سوالات توبیخ آمیز پروردگار با عظمت از کافران است: صحنه ی
 دیگر، اظهار تنفر و بیزاری معبودها از کسانی است که آنها را می پرستیدند و صحنه ی
 سوم، ملامت منحرفان از شیطان است که شیطان هم در جواب میگوید: مرا سرزنش
 نکنید، بلکه خودتان را ملامت نمایید؛ «فَلَا تَلْمُزُونِي وَ لَوْ مَوَّأْنُفُسِكُمْ» (آیه 22 سوره
 ابراهیم) در قیامت، هر کس گناه خود را به گردن دیگری می اندازد، ولی از طرف مقابل
 هم جواب می شنود که: «بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَآغِينَ» (آیه 30 صافات) گناه را به گردن ما
 نیاندازید، بلکه شما خودتان اهل طغیان بودید.

وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأُوا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ ﴿٦٤﴾
 و [به آنان] گفته می شود: شریکانتان را (برای نجات) بخوانید، پس آنها را میخوانند، ولی
 (ندای)شان را جواب نمی دهند. و عذاب را می بینند، (و آرزو میکنند) ای کاش راه یافته
 می بودند. (٦٤)

تفسیر :

یکی واقعیت را همیشه در ذهن خود داشته باشید که: معبودهای دروغین، به ناله های شما
 در وقت ضرورت جواب نخواهد داد.

طبری میفرماید: آنها وقتی عذاب را مشاهده کنند آرزو میکنند ای کاش! در دنیا هدایت
 یافته و از حق پیروی کرده بودند. (طبری ٦٣/٢٠) این بر اساس آن است که «لو» برای
 تمنی باشد، همان چیزی که ما آن را اثبات کرده و طبری نیز آن را اختیار کرده است. و

ز جاج گفته است: جواب «لو» محذوف و تقدیر آن چنین است. لو كانوا يهتدون لما اتبعوهم و لما رأوا العذاب).

«فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا»: دلستن به غیر خدا در دنیا، مایه‌ی محروم شدن از یاری او در قیامت است. طوری که در روز جزا به کافران گفته میشود. خدایان پنداری‌تان را که به جایی الله متعال می‌پرستیدید فراخوانید. پس آنان را ندا میکنند ولی از آنها جوابی نمی‌شنوند. آنان و عذابی را با چشم سر می‌بینند.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦٥﴾

به خاطر بیاورید روزی را که خداوند آنها را ندا می‌دهد و می‌گوید: به پیامبران چه پاسخی گفتید؟ (۶۵)

تفسیر:

ابن‌کثیر می‌گوید: «سؤال اول درباره توحید بود و این سؤال درباره رسالت است».

فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿٦٦﴾

در این هنگام همه اخبار بر آنها پوشیده میماند (حتی نمی‌توانند) از یکدیگر سؤالی کنند! (۶۶)

تفسیر:

«عَمِيَتْ»: کور می‌گردد. مراد مخفی شدن و از یاد رفتن است. این فراموشی از شدت حیرت بدی‌شان دست می‌دهد. «لَا يَتَسَاءَلُونَ»: نمی‌پرسند. مراد این است که نمی‌توانند بر اثر هول و هراس از یکدیگر هم سؤال بکنند.

در روز قیامت، که محکمه عدل الهی بر پا می‌شود، مطمئن باشید که فرصت آنرا نخواهید داشت که به توانید با همفکران دنیوی خویش مصلحت و به مشوره بپردازید و به اصطلاح با سؤال از یکدیگر، جوابی برای محکمه عدل الهی آماده سازید.

فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ ﴿٦٧﴾

اما کسیکه توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد امید است از رستگاران باشد. (۶۷)

تفسیر:

«عَسَىٰ»: امید است. این اصطلاح نسبت به الله به معنی محقق و مسلم و حتمی است. مفسر صاوی فرموده است: صیغه‌ی ترجی در قرآن معنی تحقق و ثبوت میدهد؛ زیرا وعده‌ی باکرامت از جانب پروردگار مهربان است و خدا خلاف وعده نمی‌کند (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۳).

مطالعه کنندگان گرامی!

این آیات، بسیار زیبا و گویا، دروازه‌های امید و رستگاری و سعادت را به وسیله‌ی توبه و بازگشت واقعی به سوی الله متعال گشوده است، که اگر انسان توبه کند، و شرایط آن را به جایی آورند، به قرآن متوسل شوند، و پیروی از آن را شافع خود گردانند، در واقعیت امر از جمله رستگاران خواهند بود.

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٨﴾

و پروردگارت آنچه را بخواهد می‌آفریند و [آنچه را بخواهد] اختیار می‌کند، برای آنان اختیاری نیست؛ پاک است الله و بالاتر از آن است که برایش شریک قرار می‌دهند (۶۸)

تفسیر:

«الْخِيَرَةُ»: حق انتخاب. گزینش. مراد این است که انسان در برابر حکم الله، صاحب اختیار نبوده و حق چانه زدن ندارد (سوره: احزاب / 36).

«يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ»: قدرت مطلقه، از آن پروردگار با عظمت است. تکوین (آفرینش هستی) و تشریح (قانون زندگی) به دست الله تعالی است. الله خالق و صاحب

تصرف است، هر چه را بخواهد خلق می‌کند و هر کاری را که بخواهد انجام می‌دهد. هیچ کس حق اعتراض از فرمانش را ندارد.

مقاتل گفته است: آیه در مورد «ولید بن مغیره» نازل شده است، زمانی که گفته بود: «لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرِيبِينَ عَظِيمٍ. مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ» هیچ یک از بندگان در این زمینه دارای اختیار نیست، بلکه اختیار و اراده فقط از آن خدای یگانه می‌باشد و پس.

«سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»: الله تعالی پاک و منزّه است و والاتر از آن است که احدی در ملکش دخالتی داشته باشد و در ملک و سلطنتش با او شریک شود.

شیخ قرطبی فرموده است: یعنی خدا هر چه را بخواهد خلق می‌کند و هر کس را که بخواهد برای پیامبری بر می‌گزیند و اختیار تام از آن اوست. در تمام امور حکمت به خرج می‌دهد و هیچ یک از بندگان بر او اختیار ندارد (قرطبی ۳۰۵/۱۳ با کمی اختصار).

انتخاب رهبر آسمانی به دست الله تعالی است، نه مردم. و چه زیبا فرموده است: «مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» کسی حق قانون گذاری دارد که آفریدگار هستی باشد. و کسی که در برابر قانون خدا، قانون بشری را بپذیرد، در حقیقت برای خدا شریک پذیرفته است.

وَرَبِّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٦٩﴾

و پروردگارت آنچه را سینه هایشان پنهان مینماید و آنچه را آشکار میکند، میداند. (۶۹)
وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٧٠﴾

او خدائی است که معبودی جز او نیست، ستایشش برای اوست. در این جهان و در جهان دیگر، حاکمیت (نیز) از آن اوست، و همه شما به سوی او باز میگردید. (۷۰)

تفسیر :

چون معبودی جز او نیست، پس ستایشها مخصوص اوست.
«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ»: و اوست خدایی که غیر وی سزاوار پرستش نیست و ماسوایش شایستگی الوهیت را ندارد، همه ستایشها او را است و جمله مدح و ثناها به او اختصاص دارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی با زیبایی خاصی توضیح و بیان یافت که: آفریدگار مختار، فقط الله سبحان و تعالی است و نظریات مشرکان در بندگی غیر الله ابلهانه و احمقانه است و سپاس و نعمت از جانب الله سبحان و تعالی است.

اینک در آیات متبرکه (71 الی 75) یکبار دیگر به برخی از دلایل و براهین که بر عظمت و قدرت آفریدگار دلالت کند، اشاره بعمل آورده، و هشدار دادن دوباره به مشرکان که خدایان دروغین آنان کجا هستند، نشان ابلاغ و تأکید است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ ﴿٧١﴾

بگو: به من خیر دهید اگر خداوند شب را برای شما تا روز قیامت، پیوسته و همیشه بگرداند، کیست معبودی غیر از الله که برایتان روشنی بیاورد؟ آیا (حق را) نمی شنوید؟ (۷۱).

تفسیر :

یکی از اصلوب ها قرآن عظیم الشان، مطرح کردن سوالات بیدار کننده است، طوری که

در این آیه مبارکه میفرماید: ای محمد! به کفار منکرین در مکه بگو: اگر خدا تا روز قیامت شب را بر شما جاوید بدارد، آیا غیر از او دیگر خدایی وجود دارد که برای شما روشنی بیافریند تا در آن تاریکی انبوه و پیوسته، بدان روشنی گیرید؟ «أَفَلَا تَسْمَعُونَ»: آیا گوش شنوا و درک و پذیرش ندارید که به وسیله‌ی آن بر یگانگی خدا استدلال کنید؟

فَلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٧٢﴾

باز بگو: چه تصور می‌کنید اگر خدا برای شما روز را تا قیامت پاینده و ابدی قرار دهد جز خدا کیست خدایی که برای آرامش و استراحت شما شب را پدید گرداند؟ آیا چشم بصیرت (به حکمت گردش روز و شب) نمی‌کشایید؟ (۷۲)

تفسیر :

در این آیه مبارکه ملاحظه می‌شود که الله تعالی جمله «افلا تسمعون» را به سبب مناسبتی که باشد دارد، به آن پیوسته ساخت زیرا در آرامش و تاریکی شب، به‌کار گرفتن شنوایی کارا تر و مفیدتر است و جمله «افلا تبصرون» را به‌سبب مناسبتی که با روز دارد، به آن پیوسته ساخت زیرا در روشنایی روز به‌کار گرفتن بینایی مؤثرتر و کارا تر است.

وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

و از رحمت خود شب و روز را برای شما قرار داد، تا در آن آرام گیرید و تا از فضل او روزی بجوئید و تا باشد که شکر بگذارید. (۷۳)

تفسیر :

امام فخر رازی میفرماید: الله تعالی به وسیله‌ی این آیه یادآور شده است که شب و روز دو نعمت اند و به دنبال هم می‌آیند؛ زیرا انسان در دنیا ناچار است برای به دست آوردن مایحتاج زندگی خود در روز به تلاش و زحمت پردازد و این امر بدون نور و روشنایی روز و بدون استراحت و آرامش در شب میسر نیست، پس هر دو لازمند.

اما در بهشت تلاش و خستگی نیست و احتیاجی به وجود تاریکی شب نیست از این‌رو نور و لذت برای آنان همواره موجود است. (تفسیر کبیر ۱۱/۲۵).

باید گفت طوری که دیده می‌شود در آیات قرآنی، همیشه شب بر روز مقدم آمده است، شاید از آن جهت باشد که تاریکی شب، ذاتی زمین و از خود آن است، ولی روشنی روز، از آفتاب است که بر زمین عارض می‌شود. یاد آور باید شود که: منشأ خلقت و اعطای نعمت، نیاز او، یا طلب ما نیست، بلکه بخشندگی و رحمانیت الله تعالی می‌باشد.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٧٤﴾
به خاطر بیاورید روزی را که آنها را ندا می‌دهد و میگوید کجایند شریکانی که برای من می‌پنداشتید؟ (۷۴)

تفسیر :

ابن کثیر گفته است: برای بار دوم توبیخ و سرزنش آنان را که خدای دیگر را با الله پرستش کرده‌اند متذکر می‌شود. پروردگار در ملاء عام به آنها می‌گوید: شریکانیکه در دنیا می‌پنداشتید کجا هستند؟ (مختصر ابن کثیر ۲۲/۳)

روز قیامت الله تعالی کافران را ندا کرده و به آنان می‌گوید: خدایان‌تان که مدعی الوهیت آن‌ها همراه من بودید کجایند؟ یعنی آیا آنها برای شما نفعی رسانده توانسته یا زیانی را از شما دفع می‌کند.

وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٧٥﴾

و از میان هر امتی گواهی بیرون میکشیم و می گوئیم دلیل خود را بیاورید پس بدانند که حق از آن الله است و آنچه که (به وحدانیت الله) افترا می کردند، از ایشان گم و ناپدید می شود. (۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نَزَّ عَنَّا»: نزع به معنی بیرون کشیدن است. ولی در اینجا هدف برگزیدن و احضار کردن است. «شَهِدَا»: گواه. هدف از آن پیغمبر هر قومی است (سوره های: بقره آیه 143، نساء آیات 41 و 42). «أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ»: حق با الله است. آنچه خدا فرموده است، حق و حقیقت است. الوهیت حق خدا است و بس.

تفسیر :

الله تعالی از میان هر امت از امت های کافر، گواهی بر ضدشان بیرون می کشد تا به آنچه در دنیا از کفر و تکذیب کرده اند گواهی دهد و الله متعال به امت های کافر دستور میدهد تا دلایل و برهان های خود بر صحت آنچه را از شرک ادعا کرده اند بیاورند؛ آن هنگام است که کافران می دانند حجت بالغه و منطق رسا از آن یگانه قهار است و در واقع این اوست که به یگانگی سزاوار عبودیت بوده و شریکی برایش وجود ندارد. و همه ادعاهای باطل و حجت های دروغین از پیش کافران می رود و کسی را نمی یابند که برای شان شفاعت کند یا عذاب را از آنان دفع کند. پس در آن روز نه عذری پذیرفته می شود، نه دوستی سودی می رساند، نه یآوری است که شفاعت کند و نه یاریگری که دفاع نماید.

خوانندگان گرامی !

پس از نکوهش و توبیخ مشرکان، الله سبحان و تعالی داستان وقصه ی قارون را در میان میگذارد، تا فرجام کفر پیشگان، ظالمان و مال اندوزان در دنیا و آخرت روشن گردد. زلزله، قارون و اندوخته های مادی اش را نابود کرد و فرو برد و به جز عبرت - اثری از او و سرای زرنگارش را باقی نگذاشت.

اینک در آیات متبرکه (76 الی 84) در باره موضوعاتی: ثروت و علم و تأثیر آنها بر نفس انسانی، غرور قارون و پند گرفتن از فرجام و نهایت بد او، مورد بحث قرار میگیرد.

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ وَأَتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ ﴿٧٦﴾

همانا قارون از قوم موسی بود که بر آنان تعدی و تجاوز کرد، و از گنجینه های مال و ثروت آن اندازه به او دادیم که حمل کلیدهایش بر گروهی نیرومند گران و دشوار می آمد. [یاد کن] هنگامی که قومش به او گفتند: [متکبران و مغروران] شادی مکن، زیرا الله شاد شوندهگان (به مال دنیا) را دوست نمی دارد. (۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَغَى»: سرکشی کرد. تکبر ورزید. خود را بزرگتر از دیگران شمارید و دیگران را پائین تر از خویش. «الْكُنُوز»: جمع کَنْز، گنجینه. دَفِينَه. «الْفَرِحِينَ»: افراد شادمان. مراد کسانی است که بر اثر دست آوردن اموال و داشتن مادیات فراوان مغرور و متکبر میشوند و از باده پیروزی سرمست گردند و از خوشحالی در پوست نمیگنجند.

ثروت و دارایی قارون :

آشنایی با تاریخ، بهترین درس عبرت برای انسانها می باشد. آشنایی با سرگذشت فرعون، قارون و هامان و مبارزات حضرت موسی علیه السلام درس بزرگی و آموزنده ای برای عالم بشریت و بخصوص ما مسلمانان می باشد.

باید گفت که قارون از جمله اقوام حضرت موسی علیه السلام و از قوم بنی اسرائیل بود. ابن عباس (رض) میفرماید که؛ قارون پسرکاکای موسی علیه السلام بود. و امام طبری گفته است: در تکبر و ستم بر آنان از حد تجاوز کرد. (تفسیر طبری ۲۰/۶۸).

طوری که که گفته شد قارون در مصر و در زیر ظلم و ستم حکومت فرعون زندگی می کردند و تمامی وجودشان را در خدمت فرعون قرار داده بود. الله تعالی موسی علیه السلام را فرستاد تا بنی اسرائیل را از ذلت و خواری نجات داده و غلّ و زنجیرهای ستم فرعون را از دست و پای ایشان باز کند و آنان را در ایمان و عزّت و سرافرازی به سرزمین موعود خویش بر گرداند. ثروت و داری قارون در طول تاریخ و برای نسل های متعدد و حتی تا زمان ما ضرب المثل و زبان زد شده است و هر گاه بخواهند فراوانی ثروت و مال کسی را توصیف کنند، می گویند گنج قارون را داراست. اموال قارون طلا و نقره و زیورآلات و در نهایت اشیای ذی قیمتی بود که در صندوق های آهنی و در اطاق های مخصوص در قصر های مجلل شیشه‌ای اش نگاهداری می شود. ثروت و داری قارون به حدی رسیده بود که؛ کلیدهای این صندوق ها، با زنجیر های طولانی به هم وصل بودند که و این کلید ها توسط اشخاصی قوی و نیرومندی و قوی هیکل حمل می شد که اشخاص ضعیف و لاغری از حمل این کلید ها عاجز و ناتوان بودند.

خوانندگان گرامی!

از آیات (23 و 24) سوره «مؤمن»، به خوبی معلوم می شود که رسالت موسی علیه السلام از آغاز هم برای مبارزه و مقابله با سه تن ظالمین و ستمگران بود: «فرعون»، وزیرش «هامان»، و «قارون»، ثروتمند مغرور: طوری که میفرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ * إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ»؛ (ما موسی را با آیات خود و دلایل و معجزات روشنی فرستادیم، به سوی فرعون و هامان و قارون و همگی گفتند: موسی ساحر دروغگوئی است).

از این آیه مبارکه معلوم میشود که؛ قارون همکار فرعونیان بود و در خط آنها، و در تواریخ نیز می خوانیم که او از یکسو، نماینده فرعون در بنی اسرائیل بود از سوی دیگر، وظیفه خزانه داری گنج های و ثروت های فرعون را بدوش داشت. و از همینجا است که نقش ظالمانه «قارون» بخوبی معلوم می شود:

فرعون برای این که بنی اسرائیل را به زنجیر کشد، و تمام هستی آنها را غارت کند، یک مرد منافق حيله باز و به اندازه کافی بی رحم را، از میان بنی اسرائیل برگزید، و زمام اختیار آنها را به دست او سپرد، تا به نفع دستگاه جبارش آنها را استثمار کند. او بر اثر ظلم و تعدی ثروتی بزرگی برای خود نیز کمایی کرد.

قرائن، نشان میدهد که بعد از نابودی فرعونیان، مقدار عظیمی از ثروت و گنجهای آنها در دست «قارون» ماند، و موسی علیه السلام تا آن زمان مجال این را پیدا نکرده بود که این ثروت بادآورده فرعون را به نفع مستضعفان از او بگیرد.

به هر حال، خواه او این ثروت را در عصر فرعون پیدا کرده باشد، و یا از طریق غارت گنج های او، و یا به گفته بعضی از طریق «علم کیمیا»، و آگاهی بر شئون تجارت سالم، یا آشنائی به اصول استثمار مستضعفان، هر چه بود «قارون» بعد از پیروزی موسی علیه السلام بر فرعونیان، ایمان اختیار کرد، و به سرعت تغییر چهره داد و با زیر دستی خاصی که خصوصیت این گروه است، خود را در صف قاریان «تورات» و آگاهان بنی اسرائیل، جا زد، در حالی که بعید است ذره ای ایمان در چنین قلبی نفوذ کند.

در نهایت، هنگامی که موسی علیه السلام تصمیم گرفت «زکات» از او بگیرد، پرده از چهره اش کنار رفت، و قیافه زشت و منحوسی که در پشت ماسک فریبنده ایمان داشت، بر همگان ظاهر شد، و دیدیم که این مرد منافق، عاقبت کارش به کجا منتهی گشت. ثروت و قدرت را احسان الهی بدانیم، نه محصول علم و تلاش خود. (مردم می گفتند: این

خداوند است که به تو ثروت داده است، قارون می‌گفت: خودم بر اساس علم، آن را پیدا نموده‌ام.)

«فرعون»:

فرعون، اسم جنس و لقب پادشاهان قدیم مصر است. سلاطین قدیم مصر فرعون نام داشتند. فراعنه مصر از بیست و شش سلسله بوده و تاریخ شان تقریباً سه هزار سال را شامل میشود. پایتخت مصر گاهی منفیس و زمانی تب بوده است. قدرت و عمران این مملکت در عهد سلطنت توتمس سوم و رامسس دوم که از فراعنه تب بودند، به بالاترین درجه رسید.

راجع به اصل کلمه‌ی فرعون، چهار نظر اظهار شده است:

1- فرعون مرکب از دو کلمه باشد، یکی «فاه» که به منزله‌ی حرف تعریف است، و دیگر «راء» که به معنی خورشید می‌باشد. بنابر این فرعون، نخست نام خورشید، بزرگترین معبود ملل شرق بوده، سپس پادشاهان که خود را مظهر او می‌پنداشتند این نام را به خود داده‌اند.

2- فرعون از لفظ «ادرو» که در زبان قبلی به معنای پادشاه است، اشتقاق یافته است، ولی این نظر بر حسب قواعد اشتقاق بعید می‌نماید.

3- فرعون، مرکب از دو کلمه است: «فارا» به معنای «قصر» و «آوه» به معنای «عالی» است، و «قصر عالی» یا «دربار» مجازاً بر خود پادشاهان اطلاق شده و با تعریب به صورت فرعون درآمده و در زبان اروپایی به صورت «فاراوه» تلفظ میشود.

4- فرعون، مرکب از دو لفظ است، «فارع» و «اون». لفظ اول به معنای «حاکم» یا «کاهن» است، چنان‌که پدرزن یوسف که «کاهن اون» بوده «فوتی فارع» نام داشته است. و لفظ دوم «اون» نام شهری از شهرهای مصر است.

صاحبان نظر چهارم می‌گویند: کاهن و حاکم شهر «اون» وقتی بر تمام مصر حکومت یافت به آن مناسبت او و فرزندان او را فرعون نامیدند و به تدریج عنوان «فرعون» بر تمام پادشاهان قدیم مصر اطلاق گردید.

در تاریخ مذاهب، دو تن از فراعنه مشهور اند: اول: فرعون زمان حضرت یوسف که در تواریخ و تفاسیر اسلامی «ریان بن ولید» نامیده شده است.

دوم: فرعونی که در زمان ولادت حضرت موسی بر مصر حکومت می‌کرده و در تواریخ اسلامی «قابوس بن مصعب» نامیده شده و عبرانیان او را «فرعون تسخیر» می‌نامند. و برخی او را «ولید بن مصعب» می‌نامند. [ر.ک: اعلام قرآن ص 481-482].

روابط فامیلی قارون با موسی علیه السلام:

«قارون از قوم موسی بود» نخعی و قتاده و غیره مؤرخین این روابط را بشرح ذیل بیان داشته اند:

قارون فرزند یصهر فرزند قاهت فرزند لاوی فرزند یعقوب است. و موسی علیه السلام فرزند عمران فرزند قاهت فرزند لاوی فرزند یعقوب علیه السلام پس آن دو، پسر کاکای همدیگر بودند.

مؤرخان می‌افزایند که: قارون تورات را به صدایی خوش می‌خواند، از این جهت منور نامیده شد ولی پس از آن نفاق پیشه کرد چنان‌که سامری به نفاق گرایید «پس بر آنان بغاوت کرد» یعنی: قارون در گردنکشی و تکبر بر قوم خود از حد گذشت، از فرمان موسی علیه السلام بغاوت کرد و به الله تعالی واحدی کافر شد.

ابن عباس (رض) می‌فرماید: «کلیدهای گنج‌های او را چهل مرد نیرومند حمل میکردند» «آن‌گاه که قومش به او گفتند: شادی نکن» یعنی: به سبب بسیاری مال دنیا؛ سرمستی، سبکسری، تکبر و گردنکشی نکن «بی‌گمان خداوند شادی زدگان را دوست ندارد» یعنی: متکبران مغرور و گردنکش و ناسپاسی را دوست ندارد که او را در برابر نعمت‌هایش شکر نمی‌گزارند و سپاس نمی‌گویند. پس فقط کسی به دنیا شادمان است که بدان قرار و آرام یابد اما کسی که قلبش به سوی آخرت و رویکردش به سوی نعمت‌های پایدار آن

است، به دنیا شادمان نمی‌شود زیرا می‌داند که به زودی دنیا را ترک خواهد کرد. برخی از دانشمندان گفته‌اند: هرکس قناعت او را سیر نکند، گنج قارون هم او را سیر نخواهد کرد.

«توبه‌ی فرعون»:

چون فرعون و لشکریانش برای سرکوب کردن بنی اسرائیل و ظلم و ستم بر آنان به تعقیب آنها پرداختند. با دریای نیل مواجه شدند، اما بنی اسرائیل از دریا گذشتند، ولی فرعون و لشکریانش در امواج خروشان نیل گرفتار شدند و غرقاب دامن فرعون را فرو گرفت و او همچون پَر گاهی بر روی امواج عظیم و خورشان نیل می‌غلطید، در این هنگام پرده‌های غرور و بی‌خبری از مقابل چشمان او کنار رفت و چیغ زد: «من به معبودی ایمان آورده‌ام که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند.» ولی بدیهی است که توبه کردن و ایمان آوردن هنگام مرگ، بی‌اثر و بی‌فایده است، چنان‌که خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ آلَنَ﴾ [النساء: 18]

پس توبه‌ی خلافکارانی که در آستانه‌ی مرگ توبه و اظهار پشیمانی می‌کنند، پذیرفته نیست و ایمان آوردن در لحظه‌ی نزول عذاب الهی اثری ندارد. و چنین ایمانی که به هنگام نزول بلا و گرفتار شدن در چنگال مرگ اظهار میشود، در واقع یکنوع ایمان اضطراری است که هرجانی و مجرم و گنهکاری دم از آن می‌زند، بی‌آنکه ارزش و اعتباری داشته باشد و یا دلیل بر تکامل و حسن نیت و صدق گفتار او گردد. به همین جهت بسیار مشاهده شده که اگر امواج بلا فرونشیند و از چنگال مرگ رهایی یابند، باز به برنامه‌های خلاف و ناهنجار و بدسابق بر می‌گردند. الفهرس الموضوعی لآیات القرآن الکریم فهرست موضوعی آیات قرآن دکتر محمد مصطفی محمد **هامان:**

هامان وزیر مشاور ارشد و اعظم فرعون بشمار میرفت. نام هامان بصورت کل شش بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته (سه بار در سوره قصص البته آیات: 6، 8، و 38 و یکبار هم در سوره عنکبوت آیه 39 و دو بار در سوره غافر آیه 24 و 36) مطابق روایات قرآنی هامان از شخصیت‌های کلیدی و بلند مرتبه و ذی نفوذی و صاحب صلاحیت و مغز اقتصادی حکومت فرعون بشمار میرفت. و در قرآن عظیم الشان از سپاه مصر با نام لشکریان فرعون و هامان ذکر می‌شود.

وَأَبْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿٧٧﴾

در آنچه خدا به تو عطا کرده است سرای آخرت را بجوی، و نصیب خود را از دنیا فراموش مکن، و نیکی کن همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده است، و در زمین در تلاش فساد مباش، بی‌تردید خدا مفسدان را دوست ندارد. (۷۷)

تفسیر:

«ابْتَغِ»: بطلب. بجوی.

«وَأَبْتَغِ فِيمَا»: مراد این است که نعمت دنیا باید وسیله باشد؛ نه هدف. به عبارت دیگر ثروت دنیا را باید در راه فراچنگ آوردن بهشت خدا به کار انداخت.

دکتر صابونی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «وَأَبْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ» از مالی که خدا به تو عطا کرده است، رضایت او را بجوی و احسان و صدقه و انفاق در راه خدا را پیشه کن.

«وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا»: و سهم خود را از دنیا ضایع مکن، از حلال استفاده کن و در پی آن باش. (عده‌ای می‌گویند: یعنی عمر خود را با ترک نمودن اعمال نیکو ضایع مکن. از ابن عباس (رض) و مجاهد چنین نقل شده است. اما گفته‌ی قتاده و حسن روشن‌تر است و این کثیر آن را پذیرفته است.)

«وَأَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ»: حسن گفته است: یعنی همان طور که خدا به تو نیکی کرده است تو هم به بندگان خدا نیکی کن.
«وَلَا تَتَّبِعِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ»: به وسیله‌ی این ثروت بر مردم گردنکشی و دست درازی مکن، و با نافرمانی در زمین فساد راه میانداز.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»: خدا تبه‌کار و نافرمان و مفسد در سرزمین را دوست ندارد.
قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوْلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرَ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ ﴿٧٨﴾
قارون گفت: البته این (مال و ثروت) به خاطر علم و دانشی که دارم به من داده شده است. آیا او نمیدانست خداوند اقوامی را قبل از او هلاک کرد که از او نیرومندتر و ثروتمندتر بودند؟! (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد) مجرمان از گناهانشان سؤال نمیشوند (و مجالی برای عذر خواهی آنان نیست). (٧٨)
تفسیر:

مفسر بیضاوی فرموده است: آیه معنی شگفتی و تویخ را میرساند؛ زیرا با وجود این که در تورات خوانده و آن را از مؤرخین نیز شنیده است، باز به نیرو و ثروت خود مغرور شده است. (تفسیر بیضاوی ٩٥/٢).

فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٧٩﴾
پس (قارون) با کوبه و زینت خود بر قومش بیرون شد، کسانی که زندگانی دنیا را میخواستند گفتند: ای کاش! ما نیز مانند آنچه به قارون داده شده است میداشتیم، بدون شک او از نصیب بزرگ (از نعمت های دنیا) برخوردار است. (٧٩)
تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که قدرت و ثروت در دست انسان‌های غافل، سبب فخر فروشی، خودنمایی و تجمل‌گرایی است. و به رخ کشیدن ثروت، صفتی قارونی است. آرزوی قارون شدن، آرزوی دنیا پرستان و در نهایت آرزوی انسان‌های جاهل است. قارون به پند و نصیحت قومش اهمیت و توجه بعمل نیآورد و به تکبر و ستم خود ادامه داد.

مفسران میفرمایند: قارون در یکی از روزها با زینت و زیوری بس چشمگیر از قصر خویش بیرون آمد، در حالیکه تعداد کثیری از انسانها و محافظین اش او را همراهی میکردند که همگی سوار بودند و لباس‌هایی فاخری از طلا و حریر بر تن داشتند و زین برگ آنها زرکوب شده بود. در کنارش کنیزان و غلامان در کاروانی عظیم حرکت می‌کردند.

قرآن عظیم الشأن میفرماید: «قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ»: وقتی اشخاص سست عنصر و انسانهای ضعیف‌الایمان، که با مشاهده‌ی زرق و برق و زیور دنیا فریب میخوردند، قارون را دیدند، گفتند: ای کاش! ما هم چنین ثروت و مکنتی داشتیم. واقعا هم ظواهر زیبای دنیا، دامی برای جذب و انحراف کوتاه فکران است.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ تَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُقَاها إِلَّا الصَّابِرُونَ ﴿٨٠﴾

و کسانی که معرفت و دانش به آنان عطا شده بود، گفتند: وای بر شما پاداش خدا برای کسانی که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده اند بهتر است. و [این حقیقت الهیه را] جز شکیبایان در نمیابند. (٨٠)

تفسیر :

قارون، در حالی که خود را عالم و کسب ثروت رابه واسطه‌ی علم خود میدانست؛ ولی الله تعالی در این آیه مبارکه با زیبایی خاصی میفرماید: علم حقیقی با مال اندوزی سازگار نیست. در حالیکه علم واقعی، انسان را به سوی آخرت و تقوی و عمل صالح سوق می‌دهد.

زمخشری گفته است: «وَيْلَكَ» در اصل دعای نابودی است. سپس در منع و بازداشتن و تحریک بر ترک امور غیر مطلوب به کار رفته است. (تفسیر کشاف ۳/۳۴۱).

عالم آگاه کسی است که زرق و برق دنیا او را مجذوب نسازد و دنیاگرایان را تحقیر کند. ایمان و عمل صالح، زمانی سعادت آفرین است که انسان بر آن پایدار باشد.

فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ ﴿٨١﴾

پس او و خانه اش را در زمین فرو بردیم، و هیچ گروهی غیر از خدا برای او نبود که وی را [برای رهایی از عذاب] یاری دهد، و خود نیز نتوانست از خود دفاع کند. (۸۱)

تفسیر :

انسان میتواند در دو قوس حرکت کند: قوس صعودی که به معراج رسد و قوس نزولی که به زمین فرو رود. سرانجام ثروت اندوزی، بخل، غرور و هلاکت است. و باید گفت که به هیچ صورت ثروت، وسیله‌ی نجات شده نمیتواند.

وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَانَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَانَهُ لَا يَفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٢﴾

آنها که دیروز آرزو میکردند بجای او باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند: وای بر ما گوئی الله روزی را بر هر کس از بندگانش بخواهد فراخ و تنگ میگرداند، اگر خدا بر ما منت نهاده بود ما را نیز به قعر زمین فرو می برد! ای وای گوئی کافران هرگز رستگار نمی‌شوند! (۸۲)

تفسیر :

باید گفت که در برخورد با مسائل، زود قضاوت نکنیم. آنان که دیروز حسرت میخوردند ای کاش مثل قارون می بودیم، امروز میگویند: چه خوب شد که ما مثل او نبودیم.

ماباید به جای تمنای ثروت دیگران، به داده‌های الهی قانع باشیم.

زمخشری میفرماید: «وَيْكَانَ» مرکب از دو کلمه‌ی «وی» و «کان» آمده و برای یادآوری و تذکر اشتباه و خطا و ابراز پشیمانی به کار می‌رود؛ یعنی آن گروه از این که آرزوی مقام و منزلت قارون را کرده بودند، به خطای خود پی بردند و پشیمان شده (کشاف

۳/۳۴۲). آنچه که زمخشری ابراز داشته است نظر خلیل و سیبویه و جمهور نیز است.

در جلالین آمده است: «وی» اسم فعل است به معنی و «أعجب أنا» است و کاف به معنی لام است، پس معنی آن چنین است: «آیا عجیب است خدا روزی را به وفور میدهد؟»

و شیخ طبری از قتاده نقل کرده است: «و یکان» به معنی «ألم تر أن» میباشد و یک کلمه است نه مرکب، نظر طبری نیز چنین است.

واقعات حوادث، و روزگار دنیا سبب بیداری فطرت ها و تغییر پندارها و خواسته های غلط است. ثروتی که انسان، آن را از جانب خدا و برای او نداند، او را به کفر می‌رساند.

در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ قَسَمَ بَيْنَكُمْ أَخْلَاقَكُمْ كَمَا قَسَمَ أَرْزَاقَكُمْ، وَأَنَّ اللَّهَ يُعْطِي الْمَالَ مَنْ يَحِبُّ وَمَنْ لَا يَحِبُّ وَلَا يُعْطِي الْإِيمَانَ إِلَّا لِمَنْ يَحِبُّ». «خدای متعال اخلاق شما را

در میان شما تقسیم کرده است چنان‌که ارزاق شما را تقسیم کرده است و بی‌گمان خداوند مال را به کسانی که دوستشان می‌دارد و دوستشان نمی‌دارد می‌دهد اما ایمان را جز به

کسانی که دوستشان می‌دارد نمی‌دهد».

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٨٣﴾

(بلي) اين سراي آخرت را تنها براي كساني قرار مي دهيم كه اراده برتري جوئي در زمين و فساد را ندارند، و عاقبت نيك براي پرهيزكاران است. (۸۳)

تفسير :

اين آيه مباركه بمتابه فيصله نامه و در سنامه عبرت ناكي آزداستان قارون است كه هر گونه ثروت اندوزي و برتري جويي، مايه هلاكت در دنيا و شقاوت در آخرت مي شود. همچنان از وعيد حرمان در آخرت از علو و فساد، معلوم شد كه اراده اي جزم به گناه وقتي در حد عزم مصمم باشد، آن هم معصيت است. (كما في الرواح) تفسير معارف القرآن تاليف علامه مفتي محمد شفيع عثمانى ديوبندي) البته اگر او باز از ترس الله از اين اراده باز آيد پس به جاي گناه در نامه ي اعمال او ثواب نوشته مي شود و اگر كسي به سببي غير اختياري براي انجام آن گناه دست نيافت، و آن را انجام نداد، ولي تا حد توان خود بر انجام آن كوشش كرد آن هم معصيت و گناه نوشته مي شود. كما ذكره امام الغزالي. و پرهيزكار كسي است كه اراده ي تفاخر و برتري بر ديگران را در سر خود نه بروراند. در حديث شريف آمده است: «كسي كه در قلبش به مقداري ذره اي از كبر باشد، به بهشت وارد نميشود. شخصي كه گفت: يا رسول الله! شخصي دوست دارد كه جامه و بوت هاي خوب و زيبا داشته باشد، آيا اين از كبر و برتري جويي است؟ فرمودند: نه! اين از كبر نيست، خداوند زيباست و زيبايي را دوست دارد، كبر عبارت است از: سركشي عليه حق و كوچك شمردن مردم».

همچنين در حديث شريف آمده است: «همانا به من وحي شده است كه: فروتنی اختيار كنيد تا كسي بر كسي فخر نورزد و كسي بر كسي برنشورد».

مطالعه كندگيان گرامي!

قابل يادآوري است كه: مالكيت شخصي و فردي مورد پذيرش و تأييد دين مقدس اسلام است و انسان مي تواند از راههاي مشروع از آن استفاده كند؛ اما وقتي كار به عياشي و خوشگذراني و بخل و تنگ چشمي ختم شود و انسان از دادن حق ديگران امتناع ورزد و اموالش را به حرام آلوده كند و حق اين و آن را پايمال نمايد، بايد او را از دخل و تصرف در اموالش باز داشت تا آنان كه ستم ديده اند، به حق خود برسند.

از فحواي آيات متذكره بر مي آيد: پايگاه ظلم نهايت و فرجام بدني دارد و نهايت اش نابودي و ويراني را براي انسان ببار مي آورد.

به ياد داشته باشيد كه: مال و مكنت فراوان، موجب محنت، رنج و بلا و فساد و طغيان است.

انساني كه به مال و ثروت زياد، مغرور شود و خوشگذران و سرمست باشد، نادان و احمق است و الله متعال مغروران مال دوست و ناسپاس رامجازات ميكند.

وبايده گفت كه: اصول تمدن اسلامي در چهار چيز خلاصه ميشود كه عبارتند از:

الف: كردار نيكو براي رسيدن به پاداش آخرت،

ب: تلاش براي عمران و آباداني سرزمين با اطمينان كامل، بي آن كه اين كار بر احساس و خرد انسان چيره گردد.

ج: با مردم به نيكويي رفتار كردن؛ نيكويي مادي و مالي، معنوي و اخلاقي،

د: و، ريشه كن كردن فساد و تباهي و گناه و ويراني در سرزمين از هر جهت.

پس انسان مؤمن بايد اموال دنيا را به خاطر برخورداري از نعمات آخرت انفاق و هزينه كند، آن را در راه خود خواهي و خود نمائي و ستم ورزي - هم بر خود و هم بر ديگران به كار نبندد و عمر گرانقدرش را در مسير كردار نادرست و پليد، نگذراند؛ زيرا نصيب انسان، همان عمر و كردار نيكوست.

**مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا
السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾**

هر کس کار نیکی [به پیشگاه خدا] بیاورد، برای او پاداشی بهتر از آن است، و هر کس کار بدی بیاورد [پس بداند آنان که کارهای ناشایسته انجام داده اند] جزا سزای آنچه کرده اند، (افزون بر آن) سزا داده نمی‌شوند. (۸۴)

تفسیر :

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ»: مراد از حَسَنَة، هر گونه کار نیک است که پاداش مضاعف دارد (سوره های: انعام/160، بقره/261). یا این که مراد ایمان و عمل صالح است که جزای آن بهتر از خود آن است که رضا و خوشنودی الله تعالی است که همه خوشیها را به همراه دارد (سوره های: توبه/72، مائده/16). «لَا يَجْزِي... إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»: در برابر سیئات و معاصی، کیفری جز کیفر همان عملی را که انجام داده‌اند دامنگیرشان نمی‌گردد (سوره های: انعام/160، یونس/27). («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

پروردگار با عظمت: پاداش نیکی ها را با فضل خود می دهد، ولی در کیفر بدکاران با عدل خویش رفتار می‌کند.

خوانندگان گرامی !

در آیات (85 الی 88) در باره بشارت بازگشت به شهر مکه، بحث می آید.
إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨٥﴾

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به جایگاهت (زادگاهت) باز میگرداند بگو پروردگار من از همه بهتر می داند چه کسی (برنامه) هدایت آورده، و چه کسی در گمراهی آشکار قرار دارد؟ (۸۵)

تفسیر :

طوری که در آیه هفتم این سوره مبارکه خواندیم پروردگار با عظمت به مادر موسی الهام فرمود که فرزندان را به دریا بینداز و نگران مباش که ما او را به تو باز خواهیم گرداند، «فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ- إِنَّا رَاثُوهُ إِلَيْكَ» در این آیه مبارکه خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم وعده میدهد که او را به زادگاهش بازگرداند. «لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ»: آری، همان قدرتی که موسی را به مادر برگرداند، تو را نیز (بعد از هجرت) به مکه برخواهد گرداند. چه زیبا است که: ابلاغ قرآن سبب تمرد کفار و هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم شد؛ اما الله متعال پیغمبر (ص) دوباره به وطن اش مکه مکرمه برخواهد گرداند. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی تو را به مکه باز می‌گرداند.

شان نزول آیه 85 :

816- ابن ابوحاتم از ضحاک روایت کرده است: بعد از این که پیامبر صلی الله علیه و سلم از مکه مهاجرت کرد و به «جحفه» رسید، به مکه اشتیاق پیدا کرد. آنگاه الله تعالی «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ» را نازل کرد. (ابن جوزی ۶/۲۴۹).

وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ ﴿٨٦﴾

و تو امید و انتظار نداشتی که این کتاب بر تو نازل شود، لکن رحمتی از سوی پروردگارت بود [که بر تو نازل شد]؛ پس هرگز مددگار کافران مباش. (۸۶)

تفسیر :

مفسران گفته‌اند: مشرکان پیامبر را به دین پدران خود می‌خواندند، اما خدا به او امر کرد که از آنها دوری گزیند و حق را ابلاغ کند. در این‌گونه جاها خطاب برای پیامبر صلی الله علیه و سلم است و منظور امتش می‌باشد، تا پشت کافران را نگیرند و با آنان موافق و همراه نشوند.

وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ وَأَدْعُ إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٨٧﴾

و البته نباید تو را از آیات خدا بعد از آنکه بر تو نازل شده است باز دارند و به سوی پروردگارت دعوت کن و هرگز از مشرکان مباش. (۸۷)

تفسیر :

دعوت باید خالصانه باشد و هیچ مسئله‌ای را جز رضای خداوند در نظر نگیرد. «ادْعُ إِلَى رَبِّكَ وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» آری کسی که به خاطر ملاحظه دیگران دعوت به خدا نکند، در مدار شریک قرار گرفته است. «وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ» به آن مشرکین توجه مکن، و زیر بار سخنان آنها نرو تا شما را از پیروی از آیات درخشانی که از جانب خدا بر تو نازل شده‌اند باز دارند. «وَأَدْعُ إِلَى رَبِّكَ» مردم را به یگانگی و عبادت خدا بخوان. «وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۸۷): و با سازش و هماهنگی با هوی و هوس کفار به جرگه‌ی مشرکین درنیا؛ زیرا هر کس به طریقه و روش آنها راضی باشد، از زمره‌ی آنان به حساب می‌آید.

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٨﴾

و معبود دیگری را با الله مخوان که هیچ معبودی جز او نیست، همه چیز جز ذات پاک او فانی میشود، حاکمیت از آن اوست و همه به سوی او باز میگردید. (۸۸)

تفسیر :

«وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ»: جز الله کسی را پرستش مکن. «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»: جز او معبودی به حق موجود نیست. امام بیضاوی فرموده است: این آیه و ماقبلش برای قطع امید کافران از همیاری پیامبر با آنان نازل شده است. (تفسیر بیضاوی ۹۶/۲).

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»: همه چیز نابود می‌شود، ولی ذات مقدس «الله» باقی می‌ماند. از کلمه‌ی «وجه» ذات خدا مقصود است.

ابن کثیر می‌فرماید: بدین ترتیب خبر میدهد که خدا همیشه باقی و زنده و پا برجا می‌باشد. خلائق عموماً مرگ را می‌چشند جز او. با (وجه) از ذات تعبیر کرده است، همان‌گونه که در جای دیگری نیز می‌فرماید: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَ بَاقِيَ وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ».

لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» فرمان و حکم از آن او میباشد و عموم خلائق در روز قیامت نزد او برمیگردند.

باید گفت موحد واقعی کسی است که از همه‌ی معبودها، ابر قدرت‌ها، ایسم‌ها و طاغوت‌ها آزاد باشد. حاکمیت، مخصوص الله تعالی است.

پروردگارا!

مزه‌ی تلاوت، تدبّر و پندگیری از قرآن عظیم الشان را به ما بچشان.

پروردگارا! چراغ دل ما را به نور قرآن روشن و وجود ما را روشنی بخش قرار ده.

پروردگارا! رفتار و گفتار ما را برخاسته از قرآن و سیره رسول الله صلي الله عليه وسلم
قرارده. آمين يارب العالمين

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة العنكبوت
جزء 20، 21

سورة عنكبوت در مکه نازل شده و دارای شصت و نه آیه و هفت رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت بنام «عنكبوت» نامیده شد؛ زیرا الله متعال بت پرستان و خدایان مزعوم را در آن به حشره بنام عنكبوتي تشبیه نموده، ایمانشان چون تار عنكبوت سست و ضعیف و بی حاصل است. حشره که برای خود خانه سست و بی بنیاد می سازد. طوری که در (آیه 42 سوره عنكبوت) میفرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (41: عنكبوت)

در مورد اینکه خانه عنكبوت از نظر مادی و معنوی سست ترین خانه هاست؛ مطالعات اخیر حیوان شناسی در روی زمین به اثبات رسانده است. مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: منکرانی که ولایت غیر الله متعال را پذیرفته اند در سستی و ضعف اعتقاد، همانند عنكبوت هستند که برای خود خانه ای ساخته تا در پناه آن آرام گیرد؛ در حالی که خانه آنان سست ترین خانه ها به شمار رفته، برای پناه جستن، شایستگی ندارد و اگر این منکران می دانستند چنین کاری را انجام نمی دادند. قابل یادآوری است که: در قرآن عظیم الشان برخی از سوره ها؛ سوره های (بقره، فیل، نمل و نحل و عنكبوت) از نام حیوانات و یا هم حشرات گرفته شده است.

عنكبوت:

حشره کوچکی است که؛ از لعاب خود تار می تند. کلمه «عنكبوت» فقط دو بار در قرآن عظیم الشان ذکر یافته است. (قاموس قرآن، جلد 5، صفحه 58) از افلاطون نقل شده که مگس حریص ترین حشره است که برای امرار حیات خویش معمولاً روی شیرینی و ترشی، شیرینی، روی چتلی ها و کثافات و زخم ها می نشیند؛ ولی عنكبوت در گوشه ایثار میزند و به آن قناعت دارد، جالب این است که خداوند فعال ترین و حریص ترین حیوان را طعمه گوشه گیرترین حیوان قرار میدهد، مگس با پای خود به سراغ عنكبوت می رود و او با تارهای خود مگس را شکار و خوراک خود می کند. محور اساسی سوره عنكبوت، همانا بیان تکالیف ایمان راستین است و ذکر دستان های نوح، ابراهیم، لوط و شعیب علیهم السلام می باشد.

باید یاد آور شد؛ همان طوری که سوره بقره با «الم» آغاز شده است و در مقدمه آن از متقیان، کافران و منافقان بحث بعمل می آید، سوره عنكبوت هم با «الم» آغاز شده و از مؤمنان، کافران و منافقان بحث به عمل می آورد، و برای خواننده طوری تصور بعمل می آورد که: سوره عنكبوت تفصیل مقدمه سوره «بقره» باشد.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف آن:

این سوره پس از سوره ی روم در مکه نازل شده، طوری که در فوق هم یاد آور شدیم سوره «عنكبوت» دارای شصت و نه آیه می باشد. این سوره دارای؛ هزار و نهصد و هشتاد و یک کلمه است. و تعداد حروف سوره «عنكبوت» به؛ چهار هزار و صد و نود و پنج حرف میرسد. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره عنكبوت مختلف بوده که شما میتوانید تفصیل این مبحث را در سوره طور تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید.)

ارتباط و پیوند سوره عنکبوت با سوره قبلي:

در پایان سوره «قصص» الله تعالی بشارت و انذار فرموده و اینک در آغاز سوره عنکبوت به ذکر تکالیف بندگان می پردازد.

همچنان باید گفت که: پیوند سوره «عنکبوت» با سوره ي قبلي اش، مبارزه و پیکار میان حق و باطل، ناتوان و توانا، اثر پایداری و بردباري در برابر ایمان و گریز از آن است. الله متعال در سوره ي قصص از برتري طلبي و قدرت جويي و دسته دسته گردانیدن مردم بني اسرائيل، به ضعف کشانیدن آنان، کشتن پسرانشان و رهایی و یاري دادن موسي عليه السلام و قومش و نابودي و غرق گردانیدن فرعون و فرعونیان سخن گفت. در این سوره، سخن از مسلمانان مکه است که مشرکان آزارشان مي دادند و آنان نیز با صبر و بردباري آن رنج و مشقت را مي پذیرفتند و بر سر دین، پایداری مي کردند. سپس به رستگاري نوح و مؤمنان همراهش در کشتي و نابودي قومش اشاره مي کند. همچنان در سوره ي قصص آیه ي ۸۵ به هجرت پیامبر صلي الله عليه وسلم و در آیه ي 56 سوره ي عنکبوت به هجرت مؤمنان مي پردازد. در آیه ي ۸۳ قصص به سرانجام نیکو و ستوده ي مؤمنان پارسا و فروتن و در آیه ي ۵۸ این سوره به اثبات فرجام خوب مؤمنان شایسته اشاره میفرماید.

خصوصیات خاصی سوره عنکبوت :

- اعلان آزمایش مؤمنان در برابر سختیها و محنتهای دنیوي و بیان فایده ي جهاد نفس و شناخت استواری ایمان هنگام سختي. بنابر این مؤمن، مجاهدي بردبار است که در برابر رویدادهای بزرگ و ناجور و شنیع تسلیم نخواهد شد و هم چون کوه بلند و بدون تزلزل در ایمان و اعتقاد سرافراز و پایدار خواهد ماند و آن کس که ایماني ست و لرزان دارد، منافق است که گاهی ایمان را از خود بروز میدهد؛ اما در برابر مصایب و آزار و شکنجه ي دشمنان تحمل ندارد. (آیه 10 عنکبوت)

- محنت و رنج دیدنهای پیامبران، از رنج و آزار مؤمنان سنگین تر بود؛ اما دشمنان مجازات دیدند. (آیه 40 عنکبوت).

- مناظره با مشرکان و آوردن ضرب المثل برای کوبیدن و سرزنش کردن آنان و مناظره با اهل کتاب به نرمي و حکمت.

- اثبات پیامبري محمد صلي الله عليه وسلم به وسیله ي قرآن، پیامبري درس خوانده و خط نوشته و رد شبهه های مشرکان در این باب.

- مؤمنان به فرمان پروردگار با عظمت از وطن و دیار خود هجرت مي کنند و از مرگ خوف ندارند و بشارت دادن به آنان که آخرت پایدار و ارزنده است.

- اعتراف مشرکان که: تنها خداوند، آفریدگار آسمانها و زمین و روزي رسان و برطرف کننده ي زیانها و نجات دهنده از مشکلات و پرابلم ها است.

- دلگرمي به اهل مکه که در حرم امن قرار دارند؛ اما شکر این نعمت را به جاي نیاوردند و پیامبر صلي الله عليه وسلم را تکذیب کردند و ستمي بزرگ به زیان خود نشان دادند.

- پاداش مؤمنان بردبار و مجاهدان درستکار به امن و امان و سلامت غیر از سوره های مریم، عنکبوت، روم و قلم، سایر سوره هایی که آغازشان حروف مقطع باشد، مطلع آنها با کتاب یا تنزیل یا قرآن شروع میشود، مانند: بقره «الم ذلك الكتاب»، آل عمران «الم. نزل عليك الكتاب بالحق»، اعراف «المص. کتاب أنزل إليك» یس «یس، و القرآن الحکیم»، ص «ص، و القرآن..» ق «ق. و القرآن المجید» و سوره های حوامیم (غافر یا مؤمن، سجده، فصلت و شوري).

محتوای کلی سوره عنکبوت :

این سوره مانند سایر سوره های مکی برای تثبیت اصول عقیده؛ یعنی، یکتایی هستی

بخش، پیامبری، معاد، پاداش و کيفر و ايمان پاک در دل ها در همهي احوال و زمان بخصوص هنگام گرفتاري ورنج و محنت است. سرآغاز و شروع اين سوره از آزمون انسان خبر ميدهد و پايانش از هدايت و راهيابي مجاهدان فداکار سخن ميگويد که به سوي پايدار ترين راه ها و مدد الهي در حرکتن. طوريکه يادآور شديد محور سوره «عنکبوت»، ايمان و «سنت ابتلا و آزمائش» در اين زندگي است؛ چون مسلمانان در مکه در اوج محنت و سختي قرار داشتند، از اين جهت موضوع «آزمائش و فتنه» در اين سوره به صورت طولاني و مفصل مورد بحث قرار گرفته است، بخصوص در موقع بازگويي داستان پيامبران.

سوره عنکبوت با اين سرآغاز صريح و روشن شروع شده است: «الم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؟» و سپس سوره در مورد اشخاصي سخن به ميان مي آورد که گمان ميکنند ايمان عبارت است از کلمه اي که به زبان گفته ميشود، و چنانچه با در دسر و محنت مواجه شوند، به گمراهي و ضلال قبلي بر ميگردند و به خاطر رهايي از عذاب دنيا از اسلام بر ميگردند و گمان ميکنند که عذاب آخرت از عذاب دنيا آسان تر است:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ...»

- اين سوره به بحث پيرامون «محنت و آزار و آزمائش پيامبران» ادامه ميدهد و سختيها خوف و ترس هاي را که آن بزرگواران در راه تبليغ رسالت متحمل شدند يادآور مي شود. با قصه ي نوح شروع کرده و بعد از آن داستان ابراهيم و لوط و سپس داستان شعيب عليه السلام را آورده است. و درباره ي بعضي از اقوام ستمگر مانند قوم عاد و ثمود و قارون و هامان و ديگران داد بحث مينمايد.

و در ضمن از نابودي و تباهي را يادآور مي شود که اين اقوام بدان گرفتار و ريشه کن شدند: «فَكَلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا.»

- در اين قصه ها که از پيامبران بعمل آمده است، درس هاي آموزنده اي از آزمائش و امتحان نهفته است، درس هايي که در تلاش مستمر و شبانه روزي و ناچيزي محصول تبلور پيدا ميکند؛ مثلاً نوح عليه السلام مدت نه صد و پنجاه سال قوم خود را به سوي الله تعالي دعوت مي کند، در حالي که جز تعدادي قليل به آن ايمان مي آورند. «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا حَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ» و اينک پدر پيامبران، «ابراهيم خليل» تلاش ميکند هر طور که شده قوم خود را هدايت نمايد. و با دليل و برهان با آنها به مجادله ميپردازد، اما جز خودستمگري و بغاوت قومش نتيجه اي عايد او نمي شود: «قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ...»

- در قصه ي لوط با اين نکته بر ميخوريم که چگونه اين قوم به غضب پروردگار با عظمت مبتلا شدند.

- بعد از ذکر سريع محنت پيامبران، سوره ي شريفه صدق و درستي رسالت حضرت محمد صلي الله عليه و سلم را بيان ميکند. محمد صلي الله عليه و سلم مردی امي (ناخوان) بود، خواندن و نوشتن را نمي دانست، چنين کتاب معجزه گري را آورده است و اين امر بزرگترين دليل است بر اين که اين کتاب گفته ي پروردگار عالميان است: «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذْ لَأْتَبَابُ الْمُبْطَلُونَ.»

- سوره بحث را به ارائه ي دليل و براهين دال بر قدرت و يگانگي خدا که در اين عالم وسيع و بزرگي پراکنده اند انتقال داده است، سپس با بيان پاداش اشخاصيکه در مقابل سختي ها و شدايد شكيبائي نشان داده و به انواع جهاد جاني و مالي ميپردازند و در امتحان و آزمائش ايستادگي نشان داده اند، سوره خاتمه مي يابد: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ.» (بنقل از تفسير صفة التفاسير)

ترجمه و تفسیر سوره عنکبوت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الم ﴿۱﴾

الف لام میم (این حرف اشاره به اسماء الهی یا اسراری بین الله و رسول اوست). (۱)
شان نزول آیات 1 - 2 :

817- ابن ابوحاتم از شعبی روایت کرده است: عده‌ای در مکه زندگی میکردند و اسلام را پذیرا شده بودند. اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم از مدینه به آنان نوشتند، اگر رهسپار دیار هجرت نشوید [اقرارتان به اسلام] پذیرفته نمی‌شود. آنان عازم مدینه شدند، اما مشرکان دنبال‌شان کردند و آنها را دوباره به مکه بازگرداندند. پس این آیه نازل شد. پس مسلمانان از مدینه برای آنها نوشتند که در باره شما این کلام الهی نازل گردیده است. مسلمانانی که در مکه می‌زیستند به یکدیگر گفتند: به سوی مدینه حرکت میکنیم و هر که دنبال ما بیاید دست به شمشیر برده با او می‌جنگیم، آنگاه عازم مدینه شدند. مشرکان دنبال آنها آمدند و در میان راه به آنها رسیدند.

مسلمانان دست به جنگ زدند طوری که بعضی از آنها به درجه رفیع شهادت هم نایل شدند و گروهی نجات یافتند. پس الله این آیه مبارکه «تَمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا» «آن گاه پروردگارت برای کسانی که پس از آنکه شکنجه دیدند، هجرت کردند» (نحل: 110) را نازل کرد. (طبری 27693 و واحدی در «اسباب نزول» 666 از شعبی روایت کرده اند).

- و از قتاده روایت کرده است: جماعتی از مسلمانان مکه به قصد دیدار رسول الله صلی الله علیه وسلم (به سوی مدینه رهسپار شدند، مشرکان مانع هجرت آنها گردیدند و آنها دوباره به مکه مراجعت کردند. در باره آنها الم (1) أَحْسِبَ النَّاسُ... نازل شد. پس برادران شان [از مدینه] این کلام الهی را برای آنها نوشتند. آنها دوباره از مکه خارج شدند، عده‌ای در راه شهید شدند و عده‌ای نجات یافتند. بر همین اساس الله (آیه وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا... «عنکبوت: 69) را نازل کرد.

819- ابن سعد از عبدالله بن عبید بن عمیر روایت کرده است: آیه «أَحْسِبَ النَّاسُ» در باره عمار بن یاسر که در راه الله شکنجه و عذاب می‌شد، نازل گردیده است (طبری 27692. «زاد المسیر» 1083).

خوانندگان گرامی!

از آیات متبرکه (1 الی 7) در مورد موضوعاتی آزمون و شناخت مردم و مکافات آنها، بحث بعمل آمده است.

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿۲﴾

آیا مردم گمان کرده اند، همین که بگویند: ایمان آوردیم، رها می‌شوند و آنان [به وسیله جان، مال، اولاد و حوادث] مورد آزمایش داده نمی‌شوند؟ (۲)

تفسیر:

در آیه مبارکه به یک اصلی عالی اشاره به عمل آمده است، طوری که میفرماید که: ایمان، تنها و تنها به گفتن در زبان و یا هم با ادای شعارها خلاصه و منحصر نمیشود، بلکه ایمان همراه با آزمایش است. صرف ادعا کردن کافی نمیباشد، بلکه باید عملکرد هم در بر داشته باشد. که بعد از اقرار و تصدیق به قلب و اجرای عمل میتوان قضاوت کرد. باید یادآور شد که: دعوی ایمان کار آسان نیست مدعیان آن باید هر لحظه و هر آن آماده امتحان و ابتلاء باشند این محکمی است که خالص و مخصوص که به ذریعه آن میتواند مؤمن امتیاز بزرگی را بدست آورد. طوری که در حدیث شریف آمده که: شدیدترین امتحان

از انبیاء گرفته میشود، بعد از آنها صالحین مورد آزمایش قرار داده میشوند، سپس درجه بدرجه امتحان آن مردمی که به آنها مشابهت دارند گرفته میشود نیز امتحان انسان بر وفق حیثیت و قوت دینی آن به عمل می آید یعنی هر قدر که شخص در دین مضبوط و استوار باشد همان قدر امتحانش سخت و دشوار می باشد.

«لَا يُفْتَنُونَ»: آزمایش نمی گردند. مورد امتحان واقع نمی شوند (سوره: بقره آیات 155 و 214).

راغب در مورد کلمه «یفتنون» می نویسد: یعنی آن در اصل گذاشتن طلا در آتش است تا خوبی و بدی آن معلوم شود.

کلمه «فتنه» به معنای گداختن طلا برای جدا کردن ناخالصی های آن است و چون در حوادث و سختی ها، جوهره ی واقعی انسانها از شعارهای دروغین جدا میشود، حوادث و آزمایش ها را «فتنه» میگویند.

امام ابن جوزی میفرماید: این آیه در مورد جمعی از مؤمنان مستضعف مکه نازل شده است از جمله «عمار بن یاسر» و دیگران. کفار قریش به خاطر اسلام آوردنشان آنها را آزار و شکنجه می دادند، بر اثر آزار و فشار دلشان تنگ شده بود. الله متعال به وسیله ی این آیه به آنها انس و آرامش بخشید و آنها را اندرز داد و به آنها یادآور شد که این یک آزمایش است، تا در مقابل آزار صبر داشته و در ایمان ثابت قدم و پایدار بمانند و مؤمن راستین از منافق و دروغگو مشخص شود. (التسهیل ۱۱۳/۳).

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ﴿۳﴾

ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می کنیم) باید علم الله در مورد کسانی که راست میگویند و کسانی که دروغ میگویند تحقق یابد. (۳)

تفسیر:

در این هیچگونه جایی شک نیست که: آزمایش، يك سنت الهی در طول تاریخ بشری وجود داشت؛ نه مدعیان ایمان، از امتحان الهی نجات می یابند، و نه خلاف کاران، از انتقام الهی. طوریکه امام بیضاوی در این مورد در تفسیر خویش مینویسد: یعنی این امر یک سنتی است که در مورد ملت های پیشین نیز جاری بوده است و نباید خلاف آنرا انتظار داشت. (تفسیر بیضاوی ۹۷/۲).

مفسران در تفسیر آیه مبارکه «وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (و هر آینه امتحان کردیم آنان را که پیش از ایشان بودند) می نویسند که: پیروان انبیای سابق مورد امتحانات بینهایت شدید واقع شده اند در بخاری آمده است که صحابه رضی الله عنهم يك مرتبه به خدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم فریاد کردند که یا رسول الله برای ما دعا کنید و از الله متعال مدد بخواهید این وقتی بود که مشرکین مکه منتها درجه ظلم و ستم بر مسلمانان روا داشته بودند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: که پیش از شما زمین را حفر نموده انسانها را زنده در آن ایستاده میکردند، سپس بر سر آن اره کشیده او را دو پاره می نمودند و گوشت و پوست بعض انسانها را به واسطه شانه های آهنی از بدنش جدا میکردند اما با این همه سختی ها نتوانستند آنها را از دین شان دوباره بگردانند.

«فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»: تا الله مؤمنان راستین را از مدعیان دروغین ایمان جدا سازد.

الله تعالی امت های پیشین را نیز با فرستادن پیامبران به سويشان مورد امتحان قرار داده است.

حق تعالی می خواهد تا به وسیله آزمایش، آنچه را که در علم و اشکار و از علم بشر غایب است، در عالم واقع نیز نمایان سازد تا مردم را در برابر عمل شان و نه فقط به مجرد علم خویش - مورد محاسبه قرار دهد و این آزمایش اگر از یک جهت فضلی از جانب حق تعالی است، از جهتی دیگر نمایانگر عدل اوست و از جهت سوم، تربیت

برای آنان است. بنابراین همین عوامل است که: ابن عباس (رض) و سایر مفسران سلف، در تفسیر این فرموده خداوند متعال: «الآنعلم» و نظایر آن میفرماید: این جمله و نظایر آن در قرآن کریم به این معنی است: (مگر برای این که ببینیم). زیرا رؤیت به موجود تعلق میگیرد در حالی که علم از رؤیت عامتر بوده به موجود و معدوم هر دو تعلق میگیرد. (بنقل از تفسیر انوار القرآن)

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤﴾

آیا کسانی که کارهای بد می کنند، گمان می کنند که از ما پیشی میگیرند؟ چه بد قضاوت می کنند! (۴)

تفسیر:

نباید فراموش کنند که الله متعال، هم گفتار ما در اظهار ایمان را می شنود و هم پندار و روحيات ما را بطور دقیق میداند. «وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» پس اگر همچو انسانها با خود طوری فکرمی کنند که: حق تعالی از مجازات شان بر اعمال شان عاجز است، بسیار بد فیصله پیش خود می نمایند، و تصور شان قابل اشتباه است. مفسر صاوی در مورد این آیه مبارکه می نویسد: این آیه توبیخی شدیدتر از توبیخ اول را نشان میدهد. توبیخ اول عبارت است از توبیخ انسان در مقابل این گمان که آنها با وجود استمرار بر کفرشان از عذاب خدا می رهند و فرار میکنند. («حاشیة الصاوي علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی ۲۳۰/۳). ابن عباس (رض) در شأن نزول این آیه مبارکه میفرماید: هدف الله متعال از مرتکبان بدی ها در این آیه؛ ولید بن مغیره، ابوجهل، أسود، عاصی بن هشام، شیبه، عقبه، ولید بن عقبه، عقبه بن ابی معیط، حنظله بن وائل و همانندانشان از سردمداران قریش اند ولی آیه کریمه عام است و هرکسی را که به این وصف باشد - اعم از مسلمان و کافر - دربر میگیرد.

مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٥﴾

هرکس که به لقای الهی امید داشته باشد [بداند که] اجل مقرر الهی فرارسنده است و او شنوای داناست. (۵)

تفسیر:

از فحوای آیه مبارکه معلوم میشود که: هر کس به آخرت معترف باشد و برای آن تلاش کند، عملش ضایع نشده و نا امید و مأیوس نخواهد شد. یعنی هر کس امیدوار دیدار آخرت با پروردگارش بوده و به پاداشی که نزد وی است طمع می ورزد، پس یقیناً میعاد میعاد که وی به بندگانش از رستخیز و ثواب و عقاب داده است خواه ناخواه تحقق یافتنی است. «وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»: الله متعال گفتار بندگان را میشنود و به احوال ظاهری و باطنی آنان آگاه است. یعنی آنچه را که در پنهان و آشکار به عمل می آورد، هرگز چیزی از اعمال نیک و شایسته آنان ضایع نمی گرداند.

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾

و هرکس جهاد و تلاش کنند جز این نیست که تنها برای خودش جهاد میکند. البته الله از جهانیان بی نیاز است. (۶)

تفسیر:

«جَاهِدُ»: با دشمنان خدا جهاد کرد. با دشمن نفس اماره به مبارزه برخاست. در راه دین مصائب و مشکلاتی تحمل کرد. و هرکس در اطاعت الله تعالی و دوری جستن از هوسها با نفس خود جهاد نماید و صبر را پیشه کند، یقین باید داشته باشد که: ثواب نفع و ثواب جهادش به خودش بر میگردد.

یعنی پاداش و مکافات جهاد وی به خودش تعلق میگیرد نه به دیگران و چیزی از منافع جهاد وی به خدای سبحان بر نمیگردد.

هدف از جهاد در این آیه، تنها جهاد با شمشیر و با دشمنان نیست، بلکه هدف از آن هرگونه تلاش و کوشش است؛ خواه این تلاش در راه خود سازی و به اصطلاح جهادبأنفس باشد یا مبارزه با سوسه‌های شیطان و یا بادشمنان خارجی. «إِنَّ اللَّهَ لَعَنِي عَنِ الْعَالَمِينَ» «بی‌گمان خداوند از عالمیان بی‌نیاز است» پس به طاعات و عبادات‌شان هیچ نیازی ندارد، همان طوری که گناهان و نافرمانی‌هایشان نیز هیچ زیانی به او وارد نمی‌سازد. از این روی، نفع و ضرر طاعات و معاصی، به خود انسان بر می‌گردد.

و باید یاد آور شد که: نه طاعت مطیعان برای او نفعی دارد و نه معصیت گناهکاران ضرری به او میرساند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

و آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، گناهانشان را قطعاً از آنان محو می‌سازیم و بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می‌دهند، پاداششان می‌دهیم. (۷) تفسیر:

در آیه قبلی بحث از جهاد به عمل آمد، ولی در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت میفرماید که: بهترین جهاد، ایمان و عمل صالح می‌باشد. بناً شخصی که به الله تعالی ایمان داشته باشد، و از پیامبرش اطاعت و پیروی نماید، و اعمال صالح مشروع را انجام دهند، حق تعالی گناهان‌شان را خواهد آمرزید و خطاهای‌شان را خواهد زدود و ایشان را بر معیار نیکوترین آنچه عمل می‌کرده اند پاداش خواهد داد.

یعنی: پاداش‌شان را به حسب نیکوترین اعمال‌شان در اسلام مقرر می‌داریم. به قولی معنی این است: به آنان بیشتر و بهتر از آنچه که عمل کرده‌اند پاداش می‌دهیم، طوری که در (آیه: 160 سوره انعام) میفرماید: (هر کس نیکی‌ای پیش آورد، برای او ده برابر همانند آن پاداش است).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (8 الی 13) موضوعاتی را در باره: صلابت و پایداری و آزمون مؤمنان مکلف، تهدید کافران و منافقان مطالعه خواهند فرمود.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند. و اگر آن دو (مشرك باشد) و بکوشند تا چیزی را که به حقیقت آن علم نداری با من شریک گردانی، پس از آن دو اطاعت مکن، بازگشت تان به‌سوی من است، پس شما را به (حقیقت) آنچه می‌کردید، آگاه می‌سازم. (۸)

تفسیر:

«وَوَصَّيْنَا» سفارش کردیم، دستور دادیم. «حُسْنًا»: نیکی. «جَاهَدَا»: کوشیدند. این جاها: اگر بکوشند. ما لیس لك به علم: آن چه را که بدان علم نداری.

نیکی به والدین:

قبل از همه باید گفت که نیکی به والدین قبل از اینکه یک حکم ایمانی باشد، بلکه یک امر انسانی می‌باشد.

طوری که یاد آور شدیم؛ نیکی با پدر و مادر نه تنها یک عمل ایمانی بوده بلکه ادای این نیکی امر الهی و یک عمل انسانی است، در احسان و نیکی به والدین، بحث هیچ گونه قید

و شرط وجود ندارد. در کلمه «حُسْنًا» مفهوم بزرگی که نهفته است اینست که: در ادای این نیکی؛ شرط نژادی، سنی، منطقه‌ای، علمی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ایمانی وجود ندارد، حتی اگر والدین کافر و مشرک باشند، باید به آنان احسان و نیکی صورت گیرد.

«و وَصِيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا»

«وصینا:» وصی: به معنای متصل کردن و متصل شدن. توصیه: سفارش و دستور. «وصینا»: سفارش کردیم و دستور دادیم. و برخی از مفسران محترم کلمه «وصینا» را به امر و عهد هم ترجمه و تفسیر نموده اند. یعنی ما به انسان امر مؤکد میداریم که با پدر و مادرش نیکی کند؛ زیرا آن دو سبب پیدایش انسان می‌باشند و فضل و نیکی فراوانی در حق او روا داشته‌اند، پدر هزینه‌ی زندگی و مادر محبت و فداکاری را به عهده دارد. شیخ القاضی محمد ثنا الله عثمانی در تفسیر خویش «التفسیر المظهری» در تفسیر آیه «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ» مینویسد: «وصیت» عبارت از دعوت کردن کسی به کاری از روی نصیحت و خیر خواهی است. (تفسیر مظهری)

«بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا» «حسن» مصدر و به معنای خوبی است، در این جا روش کار خوب را به صورت مبالغه به حسن تعبیر کرد، و هدف آن واضح است که الله متعال به انسان وصیت نموده است که با والدین خویش از روی حسن سلوک رفتار نماید. امام صاوی میفرماید: از این رو خداوند متعال اولادها را به نیکی با پدر و مادر امر کرده است که اولاد بر شدت و قسوت و نافرمانی از پدر و مادر ساخته شده‌اند، پس خدا آنها را به ایفای عکس طبیعت خود مکلف کرده است. و ساختمان وجود والدین بر مهربانی و شفقت نسبت به فرزندان قرار دارد، لذا به فطرت و طبیعت خلقت خود واگذارده شده‌اند. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲۳۱/۳). طوریکه یاد آور شدیم که: حق تعالی انسان را به احسان با پدر و مادرش از راه اجرای عمل نیک یعنی نیکی، لطف و مهربانی به آنان در آنچه که مقتضای طاعت او تعالی است سفارش کرده است. با در نظر داشت اینکه احسان و نیکی به والدین، مطلق و همیشگی است؛ اما اطاعت از والدین، مشروط به آن است که انسان را از الله دور نکنند. فرزندان، باید قدرت انتخاب تفکر صحیح را داشته باشند. حکم الهی همین است که فرزندان نباید در مسأله توحید و شرک، با هیچ کس کنار آید و به اصطلاح راه سازش را در پیش گیرد یعنی اینکه اگر خدا ناخواسته پدر و مادر بکوشند تا فرزندان به خدای متعال شریک آورد، یا وی را به کفر امر و دستور فرمایند، فرزندان طوریکه در فوق یاد آور شدیم اطاعت از پدر و مادر در این امور حرام است.

در معصیت خدا اطاعت از مخلوق درست نیست.

آیه برای آن کسی که نسبت به والدین نیک رفتار است و راه هدایت را پیش گرفته است متضمن وعده‌ی نیکوست. و برای آن کسی که والدین خود را می‌آزارد و به بیراهه رفته است، متضمن وعید است. ولی اطاعت از مخلوق در نافرمانی الله جواز ندارد نظر به حدیث شریف که از النواس بن سمعان الانصاری روایت شده که پیغمبر (ص) میفرماید: لا طاعة للمخلوق في معصية الخالق المصدر: تخریج مشکاة المصابیح الصفحة أرقم 3624 صحیح التخریج: اخرج البغوي في (شرح السنة) 2455. و همچنان حدیث شریف (لا طاعة للمخلوق) از صحابی جلیل القدر دیگر عمران بن الحصین و الحکم بن عمرو النصاری نیز روایت شده است (المحدث: المصدر: صحیح الجامع الصفحة او رقم 7520).

و همچنین در حدیث دیگر از حضرت علی (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: لا طاعة لاحد في معصية الله انما الطاعة في المعروف: (المحدث البانی) مصدر صحیح الجامع صفحه او رقم 7519.

شان نزول آیه 8:

ابن کثیر در بیان شأن نزول آیه کریمه از سعد بن ابی وقاص (رض) روایت میکند که فرمود: «مادرم به من گفت: مگر نه این است که خدا تو را به نیکی با والدین فرمان داده است؟ به خدا سوگند که نه غذایی میخورم و نه نوشابه‌ای مینوشم تا بمیرم یا کافر شوی! سپس یک شبانه روز هیچ چیز نخورد و نیاشامید و نه از آفتاب به سایه رفت آنگاه در شب و روز بعد نیز چنین کرد تا بدانجا که از حال رفت و سخت بی رمق شد. در این هنگام، سعد به نزد وی آمد و گفت: مادر جان! اگر تو صد جان داشته باشی و آن جان‌ها یکایک از تنت بیرون روند، من کسی نیستم که دینم را فروگذارم، حال اگر میخواهی بخور و اگر میخواهی نخور. پس چون مادر سعد از کفر وی مأیوس شد، اعتصاب غذایی خویش را شکست و خورد و نوش را از سر گرفت. سعد میگوید: این آیه «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ...» نازل شد (صحیح است، مسلم ص 1877 ح 1748 و ترمذی 3189، مسلم مفصل بیان داشته است. «تفسیر شوکانی» 1996)

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ ﴿٩﴾

و کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، حتماً در زمره شایستگان درمی‌آوریم. (۹)

ایمان از عمل جدا نیست:

صرف کار نیک، انسان را در زمره‌ی نیکوکاران قرار نمی‌دهد. کار نیکی که از ایمان به خدا برخیزد ارزشمند است.

خوانندگان گرامی!

در دو آیه‌ی قبل بیان شد که پاداش ایمان و عمل صالح، پوشیده شدن گناهان و دریافت جزای نیکوست. در این آیه میفرماید: کسانی که اهل ایمان و عمل صالح باشند، در زمره‌ی افراد صالح نیز قرار می‌گیرند.

در آیه مبارکه با زیبایی خاصی میفرماید: کسانی که به الله تعالی ایمان آورده، از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی نموده و کارهای نیک مشروع را انجام داده‌اند آنان را در زمره صالحان در می‌آوریم. یعنی: در زمره کسانی که در صلاح و شایستگی راسخ قدم‌گرفته‌اند.

امام قرطبی فرموده است که: الله متعال به منظور تحریک و تشویق نفوس برای رسیدن به منزلت و مقام واقعی خویش دوباره از مؤمنانی که عمل شایسته انجام میدهند. سخن به میان آورده است، **الصَّالِحِينَ** متضمن مفهوم مبالغه میباشد؛ یعنی آنان که در نهایت صلاح قرار دارند. (تفسیر قرطبی ۳۲۹/۱۳).

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنًا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْلَىٰ أَلَمْ يَأْتِ الْفِتْنَةَ كَعَذَابِ اللَّهِ الْعَالَمِينَ ﴿١٠﴾

در میان مردم کسانی هستند که میگویند به الله ایمان آورده ایم اما هنگامی که به خاطر الله (از سوی دشمنان) مورد آزار قرار میگیرند فتنه دشمنان را همچون عذاب الهی می‌شمارند (و از آن سخت وحشت میکنند) اما هنگامی که پیروزی از سوی پروردگارت بیاید میگویند ما هم با شما بودیم (و در این پیروزی شریکیم!) آیا خداوند به آنچه در سینه‌های جهانیان است داناتر نیست؟ (۱۰)

تفسیر:

به تأسف باید گفت که؛ اظهار ایمان برخی از انسانها، صرف زبانی بوده، و اثری ایمان شان در قلب دیده نمی‌شود. در ضمن قابل یاد آوری است که: جوهر واقعی انسان را میتوان در فراز و نشیب‌ها و حالات گوناگون، زندگی بخوبی درک نمود. طوریکه ایمان

واقعی انسان در وقت مشقت و سختی ها بخوبی روشن می شود. و شخصی ایماندار با شخص غیر ایماندار به خوبی تشخیص شده می تواند. مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: تشبیه در «كَعْذَابِ اللَّهِ» از این جهت است که عذاب خدا انسان را از کفر باز میدارد، و منافقان نیز آزار مردم را مانع ایمان قرار میدهند. و ایمان مؤمنان چنان اقتضا میکند که شکبیا و دلیر باشند و عذاب را شیرین تلقی کنند و محنت و سختی را آسایش پندارند، که سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است. گاهی ایمان، اندیت و آزار مردم را بدنبال دارد که باید تحمّل کرد. (صفوة التفسیر: تألیف محمد علی صابونی)

اشخاص منافق، دارای خصوصیات فرصت طلبی بوده، به هنگام پیروزی خود را در جمله مؤمن جا زده، و در گرفتن مزایا، اصرار می ورزد. ولی به یاد باید داشته باشند که: تظاهر و و پنهان کاری شان برای آنها سودی رسانده نمیتواند و اساساً برای انسان سودی هم ندارد، زیرا ذات پروردگار از درون انسانها بخوبی آگاهی دارد. امام فخر رازی میفرماید: مکلفان به سه دسته تقسیم می شوند: مؤمن که حسن اعتقادش را نشان میدهد، و کافر که کفر و انکار خود را علنی میکند، و مذبذب که در بین آن دو قرار دارد، ایمان را به زبان ابراز می دارد و کفر را در نهان پنهان می کند. بعد از این که خدا در آیهی **فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ** دو گروه را یادآور شد، در اینجا گروه سوم را یاد آور شده و میفرماید: **وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا**. نکتهی ظریفی که در این آیه نهفته است که خداوند متعال خواسته است شرف مؤمن صبور و پستی منافق کافر را بیان کند. در آیات قبلی فرمود: مؤمن در راه خدا شکنجه شد تا راهش را رها کند، اما او آن را رها نکرد، و منافق کافر شکنجه شد و دین را رها کرد. او می توانست در ظاهر با آنها کنار بیاید و قلبش به ایمان مطمئن باشد. اما چنین نکرد بلکه دین خدا را به کلی رها کرد. (تفسیر کبیر ۳۷/۲۵).

این آیه ناظر بر گروهی است که در ایمان شان ضعف بود، به طوری که چون از کفار آزار می دیدند، با آنان همراهی و موافقت می کردند و چون قوت اسلام نمایان می شد و الله متعال مؤمنان را در موضعی از مواضع و در سنگری از سنگرها نصرت می داد، می گفتند: ما با شما همراه بودیم.

وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ ﴿۱۱﴾

و یقیناً خدا کسانی را که ایمان آورده اند، می شناسد و بی تردید منافقان را نیز می شناسد. (۱۱)

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست که الله تعالی از درون انسانها آگاهی مطلق داشت مؤمن و منافقان را خوب می شناسد.

در آیه مبارکه قبلی؛ که منافقان با تأکید، همگامی خود را با مؤمنان و تودهی مردم بیان میکردند، **«إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ»**، در این آیه، الله تعالی نیز با تأکید میفرماید: من همه را می شناسم.

الله تعالی حال مؤمنان و حال منافقان را برای بندگان خود به توضیح میگیرد: یعنی: الله متعال دو گروه مؤمن و منافق را به وسیله آزمایش در سختی ها از یک دیگر جدا و متمایز گردانیده و اخلاص مخلصان و نفاق منافقان را آشکار میگرداند پس مخلص کسی است که از آزارهایی که می بیند، متزلزل نمی شود و در راه الله چنانکه باید صبر و ثبات می ورزد و منافق کسی است که به چپ و راست متمایل میشود پس اگر به او از جانب کافران آزاری رسید، با آنان موافقت و همراهی و تبعیت کرده و به الله متعال کافر میشود و اگر پرچم اسلام و قوت آن بر فراز شده آفتاب پیروزی آن بدرخشد و نشانه های فتح و نصرت نمایان گردد، به سوی اسلام باز میگردد و میپندارد که از مسلمانان است.

مفسران گفته‌اند: منظور از «وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ» این است که علم و آگاهی خود را برای انسان ابراز دارد تا برای آنان معلوم شود، وگرنه خدا از گذشته و آینده و حال آگاه است و هیچ چیز بر او پوشیده نیست. بنابر این، علم به معنی ابراز داشتن و نشان دادن است؛ نه این که چیزی از خدا مخفی و پوشیده باشد سپس برایش روشن شود. ابن عباس «علم» را به دیدن تفسیر کرده است. (به آنچه که علامه ابن‌کثیر در این رابطه نوشته است مراجعه کنید. مختصر ۲۸/۳).

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٢﴾

و کافران به مؤمنان گفتند: از راه ما پیروی کنید (اگر گناهی داشته باشد) ما گناهانتان را به گردن می‌گیریم، ولی در حقیقت هیچ باری از گناهان ایشان را به گردن نگیرند، که ایشان دروغگو هستند. (۱۲)

تفسیر:

«اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا»: از راه و روش ما پیروی کنید. از دین و مکتب ما پیروی کنید. اگر توجه فرموده باشید، انسانهای کافر و منحرف، برای دعوت و تشویق دیگران به کارهای خلاف شرعی می‌گویند: اگر این کار گناهی داشته باشد، گناه آنرا ما به گردن خود می‌گیریم، چه فرق میکند، آنرا انجام دهید. در حالیکه در شرع اسلامی هیچ کس نمیتواند گناه شخصی دیگری را به دوش گیرد. مفسران کثیر در این مورد فرموده است: مانند این است یک نفر بگوید چنان کن گناهش به گردن من. (ابن کثیر ۳۰/۳).

کافران در سخن و گفتار خویش دروغگو هستند، در جهان بینی اسلام، هیچ کس بار کسی را به دوش نمی‌کشد. «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (164 سوره انعام) و هیچ کس بار (گناه) دیگری را بر دوش نمی‌کشد، بنابر این وعده‌های کفار و شیطان کاملاً باطل و بی اساس است.

مفسر مجاهد بن جبر در شأن نزول این آیه مبارکه مینویسد که: این آیه کریمه در باره کفار قریش نازل شده است.

وَلْيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيَسْأَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿١٣﴾

و مسلماً بارهای [گناهان] خود را با بارهای دیگری [از گناهان کسانی که گمراهشان کردند] همراه با بارهای خود حمل خواهند کرد، و روز قیامت از آنچه [به خدا و پیامبر و قرآن] افترا می‌بستند، حتماً بازخواست خواهند شد. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَثْقَالٌ»: جمع ثقل، بارهای سنگین. هدف از آنبار گناهان است. «أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ»: بارهای گناهان گمراه سازي دیگران به همراه بارهای گناهان گمراهي خود (سوره: نحل آیه: 25).

تفسیر:

باید گفت که: منحرف کنندگان، بار منحرف شدگان را نیز بر دوش میکشند. از این آیه مبارکه معلوم میشود اگر کسی دیگری را به انجام گناهی تحریک کند یا در گناه کردن به او کمک کند او همچون مجرم اصلی گناهکار است. طوری که در حدیث آمده است: «هر کس دیگری را به گمراهی بخواند، گناه خود و گناه پیروی کننده را بدون این که از گناه پیروی کننده کم شود به دوش خواهد کشید». (صحیحین). همچنان در حدیث دیگری آمده است: «هر کس به سوي هدایت فراخواند، برایش از مزد و پاداش همانند اجري کسانی است که از وي تا روز قیامت پیروي کرده‌اند، بي آنکه از پاداش هاي خودشان چیزی کاسته شود. و هر کس به سوي گمراهي‌اي فراخواند، بر او از گناه همانند گناهان کسانی است که از وي تا روز قیامت پیروي کرده‌اند، بي آنکه چیزی از گناهان خود آنان کاسته شود». (مسلم، عن أبي هريرة وابن ماجه، عن أنس، قرطبی)

مطالعه کننده گرامی !

از این آیه به بعد به داستان و قصه های حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت لوط، حضرت شعیب، حضرت هود، و حضرت صالح و موسی علیهم السلام به بیان گرفته میشود و خوانندگان گرامی را مختصراً با نمونه‌هایی از آزمایش امت های پیشین آشنا می‌سازد.

قابل تذکر که از آن جمله: در آیات (14 الي 15) در مورد قصه و داستان نوح علیه السلام و قومش: معلومات ارایه میگردد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿١٤﴾

ما نوح را به سوي قومش فرستادیم پس نهصد و پنجاه سال در میان آنان باقی ماند، پس طوفان آنان را در حالیکه ظالم بودند، فرو گرفت. (۱۴)

تفسیر :

«أَلْبِثَ»: ماند. ماندگار شد، درنگ کرد، به سر برد. «أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا»: هزار سال، بجز پنجاه سال. یعنی نهصد و پنجاه سال. عاماً: سال. أَخَذَهُمُ: آنان را فراگرفت، در گرفت.

طوریکه می دانید؛ یگانه پیامبری که مدّت رسالتش در قرآن بیان شده، مدت رسالت نوح علیه السلام است، طوریکه مدّت رسالت اش نهصد و پنجاه سال گفته شده است، البته تا طوفان نوح. ولي مدّت زندگی آن حضرت و پیامبری آن حضرت پس از طوفان، بیان نشده است.

از ابن عباس(رض) منقول است که حضرت نوح(ع) در سن چهل سالگی مبعوث شد، تا نه صد و پنجاه سال در دعوت تبلیغ و سعی و اصلاح مصروف بود سپس طوفان آمد و شصت سال بعد از طوفان زنده ماند، باین حساب عمر او یکهزار و پنجاه سال شد.(تفسیر کابلی)

باید یادآور شد که: هر یکی از پیامبران به سوي ملت خاصی مبعوث شده‌اند، از جمله: حضرت موسی علیه السلام برای هدایت قوم بني اسرائیل و حضرت صالح علیه السلام برای هدایت قوم ثمود و حضرت هود علیه السلام به منظور راهنمایی قوم عاد و محمد صلي الله عليه وسلم جهت رهنمایی قریش و سایر عالم بشریت مبعوث گردیده است. مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: نوح علیه السلام پیامبر نسل قابیل پسر آدم و ذریه‌ی شیبث علیه السلام بوده است. (عرائس، ثعلبی، صفحه 46).

مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) در تفسیر خویش «تفسیر إرشاد العقل السليم إلی مزايا الكتاب الکریم» می نویسد: طوفان به هر پدیده‌ای گفته میشود که به شدت چیزی را در برگیرد از قبیل سیل و باد و تاریکی. اما غالباً برای آب استعمال می شود. (ابو سعود ۱۶۶/۴).

شیخ الإسلام فخرالدین رازی(544 هـ 606 هـ) در تفسیر خویش میفرماید: جمله در آیه متبرکه «وَهُمْ ظَالِمُونَ» متضمن اشاره‌ای لطیف است که عبارت است از این که الله متعال به مجرد وجود ظلم عذاب نمیدهد، بلکه در صورت اصرار برظلم عذاب میدهد. به همین سبب گفته است: «وَهُمْ ظَالِمُونَ» یعنی در حین ظلم آنها را نابود کرد. (تفسیر کبیر ۴۲/۲۵)

در این آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلي الله عليه وسلم پایداري و صبر و مقاوت وي در راه دعوت است، و برای شان خطر نشان مي سازد که نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال قومش را به سوي حق فراخواند و از آنان جز تعدادي اندک ایمان نیاوردند پس اي محمد صلي الله عليه وسلم! تو سزاوارتر به آن هستي که بر این راه صبر و ثبات ورزي

زیرا اندک مدتی است که در میان قوم خویش مانده‌ای و در همین اندک زمان، شمار امت و پیروانت بسیار بیشتر از شمار پیروان نوح علیه السلام است.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿١٥﴾

پس او و اهل کشتی را نجات بخشیدیم و آن [حادثه] را عبرتی بسیار مهم برای جهانیان قرار دادیم. (۱۵)

تفسیر :

أصحاب السفينة: سرنشینان کشتی، کشتی نشستگان، مسافران کشتی. یعنی: نوح و همراهانش در کشتی راکه شامل فرزندان و پیروانش بودند، نجات دادیم. در باره شمار سرنشینان کشتی نوح، اختلاف نظر وجود دارد «و آن را» یعنی: کشتی را «آیتی برای عالمیان گردانیدیم» یعنی: عبرتی بزرگ برای آنان گردانیدیم زیرا این کشتی مدتی مدید برکوه «جودی» باقی بود. به قولی معنی این است: این واقعه را عبرتی برای نسل های آینده و اندرزی برای تمام جهانیان گردانید. (تفسیر انوار القرآن).

در این داستان درس بزرگی است که میتوان مثالی برای نسل های مبارزه را حق باشد همین است که: اگر قابلیت و آمادگی پذیرش نباشد، هزار سال تبلیغ هم اثری ندارد. ولی باید گفت که در تربیت و تبلیغ، صبر و پایداری لازم است. طوریکه در این آیه مبارکه پایداری نوح علیه السلام و سرسختی مردم را نشان دهد. واقعیت امر اینست که: بی توجهی به پیام انبیا، ظلم است و ظلم، کلید قهر الهی است. آشنایی با تاریخ اقوام گذشته، مورد توجه قرآن است. «و لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا» (بیان تاریخ انبیای پیشین، تسلی بخش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.) سیرت نویسان مینویسند: وقتی ملک الموت، میخواست نفس نوح علیه السلام را قبض کند از وی پرسید که: دنیا را چگونه یافتی؟ جواب فرمود: مثل اینست که یک شخص خانه ای داشت و خانه اش دارای دو دروازه باشد که از یک دروازه داخل میشود و از دروازه دیگری بیرون میشود.

عالم دانشمند مرحوم عبدالوهاب نجار، مینویسد: سوره هایی را که سرگذشت نوح علیه السلام در آنها آمده، چهل و سه سوره برشمرده است؛ آن سرگذشت ها در سوره های اعراف، هود، شعراء، قمر و نوح از بقیه مفصل تر است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (16 الی 23) داستان و قصه‌ی ابراهیم علیه السلام و قومش دلایلی بر اصول سه گانه‌ی: توحید، نبوت و معاد، مورد بحث قرار می‌گیرد.

وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَانْقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٦﴾

و [یاد کن] ابراهیم را چون به قوم خویش گفت: الله را بپرستید و از او بترسید، این برای شما بهتر است اگر می دانید. (۱۶)

تفسیر :

حضرت ابراهیم علیه السلام، دومین پیامبر اولوالعزم است که پس از نوح علیه السلام مبعوث شده است.

اگر سر لوحه دعوت پیامبرانی الهی را دقیق مطالعه نمایم در خواهیم یافت که: توحید و تقوا، سرلوحه همه ای انبیا را تشکیل می داد.

ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد: خدای متعال خبر بنده و پیامبر و خلیل و دوست خود، «ابراهیم» یعنی پیشوای راستان را یادآور میشود که قوم خود را به عبادت و پرستش خدای یگانه فراخواند. از آنان خواست در پرهیزگاری اخلاص داشته باشند و فقط از الله روزی بجویند و در مقابل نعمت هایش او را سپاسگزار باشند؛ چون سپاس نعمت از آن اوست و به جز او هیچ کس نعمت را عطا نمی‌کند. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۲). دستیابی به خیر، در گرو خداپرستی و تقواست. دستیابی بهشت جایزه کسانی است که بین خیر و شر تمیز کرده و راه خیر را بر گزیده‌اند.

کسانی که به جای توحید و تقوا به سراغ غیر الله و فساد می روند، در حقیقت جاهل اند.
(عالم بی تقوا، جاهل است.)

إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١٧﴾

شما فقط بتهایی را به جای الله می پرستید و بهتانی بر ساخته اید، بی گمان کسانی که به جای الله می پرستید اختیار روزی شما را ندارند، پس روزی را نزد خداوند بجوید و او را (به یگانگی) پرستید و او را شکر گزارید که به سوي او باز گردانیده می شوید. (۱۷)
تفسیر :

در آیه قبل حضرت ابراهیم علیه السلام به مردم توضیح داد که: بتان و معبودانی را که غیر از الله بزرگوار می پرستی چیزی جز دروغ، افترا و ساخته پرداخته های خوش شما است، این خدایان را که مورد پرستش قرار می دهید توانمندی دادن روزی را به شما ندارد.

بناءً در می یابیم که: تمرکز دعوت ابراهیم علیه السلام را عبادت و اطاعت به وحدانیت الله تعالی تشکیل میداد، وی عبادت غیر الله را مردود و بی نتیجه اعلام داشت.
در پایان آیه مبارکه یک بار دیگر بر عبادت خدا تأکید بعمل آمده و میفرماید: باید طاعت خویش را برای الله تعالی خالص گردانید، و روز قیامت بازگشت فقط به سوي اوست و هر کس را در برابر اعمال شان مورد حساب قرار می دهد.

وَإِنْ تَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿١٨﴾
و اگر (رسالت مرا) تکذیب کنید، پس امت های پیش از شما نیز (پیامبران شان را) تکذیب کردند. و بر عهده پیغمبر ما (وظیفه ای) جز ابلاغ آشکار نیست. (۱۸)

تفسیر :
در این آیه مبارکه با تمام صراحت اعلام می دارد که: اگر محمد صلی الله علیه وسلم را تکذیب کنید، عجیب نیست زیرا شیوه کفار با پیامبران پیشین نیز این چنین بوده است.
رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: اگر مرا تکذیب کنید این انکار شما به من زیان و ضرری نمی رساند، بلکه فقط به خودتان ضرر می رسانید؛ چرا که قبل از شما ملت های بودند که پیامبران خود را تکذیب کردند و بر اثر آن به عذاب بزرگی الهی گرفتار شدند، و عذابی که دامن آنها را گرفت، دامن شما را هم خواهد گرفت. (ابن کثیر گفته است: ظاهراً تمام این سخن جزو گفته های ابراهیم خلیل است که به منظور اثبات معاد با آنان به مجادله و محاجه پرداخته است؛ چرا که به دنبال آن میگوید: فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ، و امام طبری بر این است که کلام خداوند متعال است که خطاب به مردم مکه ایراد کرده و مرادش تسلیت پیامبر صلی الله علیه وسلم است، و کلام ابراهیم نیست. و نظر ابن کثیر روشن تر است.)
رسالت پیامبران «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» جز تبلیغ اوامر خدا چیزی نیست، و هدایت مردم بر عهده او نمی باشد.

طبری گفته است: معنی «الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» این است که مبلغ قصد خود را به سمع مخاطب برساند و مقصود را به او تفهیم کند. (تفسیر طبری ۲۰/۸۹.)

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿١٩﴾
آیا آنها ندیدند چگونه خداوند خلقت را آغاز میکند و سپس بازش میگرداند، بی گمان این (اعاده خلقت) بر الله آسان است. (۱۹)

تفسیر :
دین مقدس اسلام دین اندیشه و تفکر است و از همه ی انسانها برای اندیشیدن و تفکر

دعوت به عمل می‌آورد. اعتقاد به مبدأ، سبب اعتقاد به معاد و بی‌خبری از قدرت خداوند، مایه‌ی انکار از معاد است.

در آیه مبارکه آمده است که: آیا آن گروه تکذیبگر ندانسته‌اند که الله متعال چگونه آفرینش را بدون نمونه پیشینی ایجاد و ابداع کرده و سپس آن را بعد از فانی ساختنش مجدداً همچون مثل اول باز می‌گرداند؟

قتاده گفته است: یعنی آیا با مشاهده‌ی دلایل و به کار بردن فکرو اندیشه در نمی‌یابند که چگونه خدا اجسام را بعد از مرگ اعاده می‌کند؟

«إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» در حقیقت چنین امری برای الله امر سهل و آسان است. پس چگونه حشر و نشر را انکار می‌کنند؟ چون آنکه قدرت شروع و آغاز را دارد، توانایی اعاده را نیز دارد.

امام قرطبی می‌فرماید: معنی آیه همان است که بعضی از مفسرین گفته‌اند: آیا نمی‌بینند خدا چگونه میوه‌ها را می‌آفریند و مدتی دوام می‌آورد و سپس از بین می‌رود و باز آنها را اعاده می‌کند و این چرخه تا ابد تکرار می‌شود؟ بدین منوال اول انسان را خلق می‌کند، سپس بعد از این‌که از او فرزند و از فرزند او فرزند به وجود آورد، او را به دیار نیستی می‌فرستد و سایر جانداران نیز چنین می‌باشند. پس وقتی قدرت او را در زمینه‌ی خلق و ایجاد دیدید، بدانید که قدرت اعاده را نیز دارد؛ زیرا وقتی قصد ایجاد چیزی را بکند

می‌گوید: بشو، آن هم بلافاصله لباس هستی را به تن می‌کند. (تفسیر قرطبی ۳۳۶/۱۳).

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾

بگو: در زمین بگردید پس با تأمل بنگرید که چگونه خلقت را آغاز کرد، باز پیدایش آخرت (بار دوم) را ایجاد می‌کند، یقیناً الله بر هر کاری تواناست. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سیرُوا»: بگردید. یعنی سیر و سیاحت کنید. «انظُرُوا»: بنگرید. دقت، مطالعه و بررسی نمایند.

تفسیر :

شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» مینویسد: «این فرموده خداوند متعال معجزه‌ای از معجزات قرآن کریم می‌باشد و دلیل بر آن است که این قرآن همه زمانها و مکان‌ها را می‌گنجد. چنانکه دستور سیر و سفر در زمین و نگرش در کیفیت آغاز آفرینش، به ضرورت تحقیق و مطالعه در علم زیست‌شناسی و تحقیق در طبقات زمین و علم باستان‌شناسی اشاره دارد و خود این مستلزم ایجاد مراکز تحقیق در این رابطه است تا کسی که در زمین به قصد عبرت گرفتن گردش می‌کند، از دیدن آنها درس و اندرز بگیرد». (تفسیر انوار القرآن)

يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ﴿٢١﴾

هر کس را بخواهد عذاب می‌کند، و هر کس را بخواهد مورد رحمت قرار میدهد، و فقط به سویی او بازگردانده می‌شوید. (۲۱)

تفسیر :

یعنی اینکه الله متعال هر کس از بندگان را که بخواهد در برابر آنچه از اعمال خلاف شرع مرتکب شده عذاب می‌کند و هر کس از بندگان را که بخواهد در صورتی که توبه کند، به طاعتش عمل نماید و از نافرمانی‌هایش اجتناب ورزد، مورد مرحمت خویش قرار میدهد. و بازگشت تنها به سویی او تعالی است تا فرمانبرداران را پاداش و نافرمانان را مجازات کند.

شیوهی تربیتی قرآن چنان است که هرگاه مهر و قهر خداوند را بیان می کند، ابتدا از مهر و رحمت و سپس از قهر و عذاب سخن میگوید، ولی چون این آیه، دنباله‌ی تکذیب کفار است، ابتدا در باره‌ی عذاب و سپس در باره‌ی رحمت بحث نموده است.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٢٢﴾

و شما نه در زمین و نه در آسمان نمیتوانید خدا را عاجز کنید [تا از دسترس قدرت او بیرون روید]، و شما را به جای خدا هیچ سرپرست و یآوری نیست. (۲۲)
امام قرطبی گفته است: یعنی اگر در آسمان هم باشید، خدا را در مانده نمیکنید: **وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ**. (تفسیر قرطبی ۳۳۷/۱۳)

تفسیر :

یعنی ای بندگان! شما نه در زمین و نه در آسمان عاجزکننده پروردگارتان نیستید تا در صورت عصیان از قبضه قدرتش بیرون شده یا از عذابش پیشی گیرید.
«وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» «و جز الله برای شما ولی نیست» که با شما دوستی و همیاری نموده و متولی امور شما گردد و شما را از درگرفت الله متعال بازدارد «و نه شما را نصرت دهنده‌ای است» که یاریتان داده و عذاب الله تعالی را از شما دفع کند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَسْأَلُونَ مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٣﴾

و کسانی که آیات الهی و لقای او را منکر شدند اینانند که از رحمت من ناامید شدند، و اینانند که عذابی دردناک [در پیش] دارند. (۲۳)

تفسیر :

آن عده از کسانی که برهان‌هایی را که الله متعال بر پیامبرش در کتابش نازل کرده تکذیب کند و بدان کفر ورزیده ادله‌ی یگانگی و الوهیت را منکر شود، و آن عده کسانی که منکر زنده شدن پس از مرگ و ما بعد آن شدند و به آنچه که پیامبران صلی الله علیه وسلم به آنان خبر داده‌اند عمل نکردند؛ این عده از اشخاص در روز قیامت نیز از رحمت الهی که بهشت است محروم می شوند.
«و آن گروه را عذابی دردناک است» در دنیا و آخرت.

ابن جریر میفرماید: این ناامیدی زمانی است که در آخرت عذاب را میبینند. (تفسیر طبری ۹۰/۲۰)

باید متذکر شد که: تکرار کلمه «اولئک» در آیه ی 23 به این دلیل است که ناامیدی از رحمت پروردگار و چشیدن عذاب پردرد به کفر پیشگان بی باور باز می گردد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (24 الی 35) موضوعاتی: جواب قوم ابراهیم علیه السلام به او، ایمان آوردن لوط علیه السلام، نعمت های الهی، قصه ی لوط علیه السلام و قومش، مورد بحث قرار میگیرد:

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٤﴾

اما جواب قوم او (ابراهیم علیه السلام) چیزی جز این نبود که گفتند، او را به قتل برسانید یا بسوزانید، ولی خداوند او را از آتش نجات داد. بی گمان در این (ماجرا) برای قومی که ایمان می آورند، نشانه‌هایی (قدرت الله) است. (۲۴)

تفسیر :

ابن کثیر میگوید: «ابراهیم علیه السلام روحش را برای خدای رحمان و جسمش را برای

آتش سوزان بذل کرد و از این روی است که همه اهل ادیان بر محبت وی اجتماع کرده اند».

مطالعه کنندگان گرامی! یکی از شیوه‌های دعوت مردم به دین، مطلع ساختن جامعه به اضرار بی‌دینی است. در ضمن باید گفت که: محبان الهی در دفاع از اهداف مقدس خویش در هر شرایطی که قرار داشته باشد، یک لحظه هم در رساندن حق آرام نمی‌نیشند.

طوری‌که حضرت ابراهیم علیه السلام در مسیر رسالت الهی خویش ابتدا به سراغ پدر یا کاکا و قوم خویش می‌رود و آنانرا به سوی توحید و یکتا پرستی دعوت میکند و چون نتیجه‌ای حاصل نمیشود در دومین مرحله به سراغ بت‌ها می‌شتابد و همه آنها را درهم می‌شکند، آنگاه فطرتشان را مخاطب قرار داده و به بیدار کردن قوم خویش می‌پردازد و سر انجام پس از اندرز و توبیخ، آنها را به تعمق و اندیشه وامی‌دارد.

نتیجه فعالیت های توحیدی حضرت ابراهیم علیه السلام این می‌شود که بعد از شکستاندن بتها خواستار محکمه او میشوند، محکمه بر سوختناندن حضرت ابراهیم علیه السلام حکم صادر می‌کند. تا بدین وسیله به آلام خویش تسکین دهند. بناءً همه افراد قوم به جمع

آوری هیزم آغاز می‌کنند. تا حضرت ابراهیم را فدای خدایان خویش نماید. مفسران می‌نویسند که در جمع آوری هیزم حتی زنان مریضی نیز نذر میکردند اگر شفا یابند به جمع

آوری هیزم پردازند. بعد از جمع‌آوری هیزم های زیاد آنها را آتش زدند چون آتش مشتعل گردید، حضرت ابراهیم علیه السلام را در آن انداختند لیکن خداوند بلافاصله

دستور داد «يُنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿69﴾» [الأنبياء: 69] (ما به آتش دستور دادیم که ای آتش سرد و سالم باش بر ابراهیم. بدین وسیله معجزه‌ی بزرگ خدایی به

وقوع پیوست و آتش سوزان (به امر الله تعالی) آن چنان سرد گردید که ابراهیم در بحبوحه‌های آن احساس سرما می‌کرد و کید دشمنان خدا به سوی خودشان برگشت.

قرآن عظیم الشان در (آیه 66 سوره انبیا) می‌فرماید: «قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿66﴾» (ابراهیم) گفت: پس آیا شما بجای خداوند چیزی را می

پرستید که هیچ سودی برای شما ندارد و هیچ زیانی به شما نمیرساند؟! «أَفِ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿67﴾» (اف بر شما و بر هر چه که غیر

از خدا پرستش می‌کنید، آیا نمی‌اندیشید!؟)

«قَالُوا حَرِّفُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿68﴾» (اما مشرکان لجوج و متعصب) گفتند: اگر میخواهید کاری انجام دهید! او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید.

«قُلْنَا يَا كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿69﴾» (و سرانجام آتشی فراهم آورده و ابراهیم را به درون آن انداختند، اما ما گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت

باش.

«وَ ارَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ﴿70﴾» و (اگر چه) آنان برای او (تدبیر بد و) کیدی را اراده کردند، ولی ما آنها را از زیانکارترین (مردم) قرار دادیم.

وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ ﴿٢٥﴾

و (ابراهیم) گفت: جز این نیست که غیر از الله بتانی را معبود قرار داده‌اید که برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست، باز در روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار می‌کند و بعضی از شما به بعضی دیگر لعنت می‌فرستد و جایگاهتان آتش دوزخ است و برای شما مددگاری نیست. (۲۵)

تفسیر :

«مَوَدَّةً بَيْنَكُمْ»: به خاطر محبت میان خود. مراد این است که بتهائی که میپرستید، مجسمه افراد صالح یا بزرگان قوم است، یا این که پدران خود را بر پرستش چنین بت‌هایی دیده‌اید و محض تقلید از ایشان و چشم هم چشمی یکدیگر، شما هم آنها را می‌پرستید. و یا این که پرستش بت‌های مخصوص رمز وحدت هر قوم و قبیله‌ای بشمار می‌آمد و بت پرستی تنها به خاطر دوست داشتن و جانبداری از قوم و قبیله بود و بس. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

فَأَمِّنْ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٦﴾

پس لوط علیه السلام به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد، و [ابراهیم علیه السلام] تفسیر : گفت: به درستی که من به سوی پروردگارم مهاجرت می‌کنم، که فقط او توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۲۶)

لوط علیه السلام:

شخصیت و الای معاصر ابراهیم علیه السلام و از پیغمبران بزرگ الله بود (سوره: شعراء 160-175). لوط علیه السلام؛ از جمله یکی از پیامبران مشهور است، که نام مبارکش بیست هفت بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده است، داستان لوط علیه السلام بطوری تفصیلی در سوره هود و سایر سوره‌های بیان یافته است. اکثریت مفسران از جمله ابن عباس (رض) در تفاسیر خویش لوط علیه السلام را خواهر زاده حضرت ابراهیم علیه السلام معرفی داشته‌اند. همچنان، در تورات سفر پیدایش باب 14 آمده که لوط برادر زاده ابراهیم بود.

طوری که در آیه فوق خواندیم: «فَأَمِّنْ لَهُ لُوطٌ» حضرت لوط علیه السلام که برادر زاده‌اش بود وقتی دلایل روشن را دید، اولین شخصی بود که به حضرت ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و او را تصدیق کرد. ایمان آوردن حضرت لوط علیه السلام، نوعی اعلام حمایت و تقویت حضرت ابراهیم علیه السلام بود. ایمان آوردن او را در تمام آنچه که با خود از پیام‌های حق آورده بود، تصدیق کرد.

«وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي»: «و گفت» ابراهیم علیه السلام «من به سوی پروردگار خود هجرت می‌کنم» یعنی: من از دیار قومم به جایی هجرت می‌کنم که بتوانم در آن پروردگارم را پرستش کنم.

مفسران در تفاسیر خویش مینویسند: همان بود که از «کوئی» که قریه‌ای در سواد کوفه در عراق است به سوی «حران» و سپس از آنجا به شام هجرت کرد در حالیکه برادر زاده اش لوط علیه السلام و همسرش ساره نیز با وی همراه بودند.

قابل یاد آوری است که حضرت ابراهیم علیهم السلام، اولین پیامبری است که به خاطر دین بر هجرت و ترک وطن مجبور شد، و این مهاجرت در سن هفتاد و پنج سالگی اتفاق صورت گرفت. (تفسیر قرطبی)

خوانندگان گرامی !

لوط علیه السلام به هدایت کاکایش ابراهیم خلیل الله در شهر سدوم واقع در اطراف شرق کشور فعلی اردن مستقر گردید. قوم آن شهر کافرترین و فاجرترین اقوام در آن منطقه بودند. در خبث طینت و قبح سیرت قوم نمونه عصر خود به شمار می‌رفتند. این قوم از جمله مردمان قطع الطریق بودند، مجالس و شب نشینی‌های مجللی را غرض بر پا کردن منکرات (همجنس‌بازی) بر می‌داشتند. همدیگر را از انجام منکرات منع نمی‌کردند. چه بد اعمالی بدی نه بود که این قوم بدان دست نمی‌زدند. آنها مرتکب گناهی شدند که در واقع شنیع‌ترین جرم‌ها بود و کسی قبل از ایشان مرتکب آن نشده بود.

در مورد عمل شنیع «همجنس‌بازی» این قوم، قرآن عظیم الشان میفرماید: «أَتَأْتُونَ الذَّكَرَانَ مِنَ الْعُلَمِينَ ﴿165﴾ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ

عَادُونَ ﴿١٦٦﴾» (الشعراء: 165-166) (آیا از (فطرت پاک) مردم جهان (مخالفت میکنند و زنان را گذاشته) به سراغ مردان میروید. (166) و همسران را که پروردگارتان برای شما آفریده است، میگزارید؟ بلکه شما مردم تجاوزکارید.)

این قوم هیچ عمل منکر و قبیحی را منکر نمی پنداشتند. در قساوت قلب و فساد اخلاق آن چنان غرق شده بودند که بی شرمانه در مجالس به انجام عمل لواط برمی خاستند. خداوند حضرت لوط را در میان آنها مبعوث فرمود، ایشان را به خدا پرستی و ترک قبايح دعوت نمود بلکه هیچ اهمامي به او نکردند و اعتنایی به نصایح او ندادند، بلعکس گفتند: اگر از این تبلیغات دست نکشی تو را از دیار خود بیرون خواهیم کرد. «قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَه يَلُوطَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ ﴿١٦٧﴾» [الشعراء: 167] (گفتند: ای لوط! اگر (از عیجویی ما) دست برنداری، حتما از بیرون رانده شدگان خواهی بود.)

جز چند تن از خوبان آن دیار که از منکرات آن ها بیزار می کردند، کسی به او ایمان نیاورد و قوم فاجر تصمیم به اخراج او و مؤمنان گرفتند. سبب این اخراج چه بوده؟ بی شرمانه و وحشیانه می گویند: «إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ﴿٨٢﴾» [الأعراف: 82]. (آخر اینان مردمان پاک و پرهیزگاری هستند.) آنها انسان هایی هستند که می خواهند خود را پاک نگهدارند!

عفت و پاکدانی و دوری از کثافت کاری بخصوص همجنس بازی از نظر این بدبخت های ستمگر جرم تلقی می شود و باید انسان به خاطر آن مجازات شود و این امر به هیچ وجه جای تعجب نیست چون منطق و طبیعت طغیان صفتان و سرکشان در طول تاریخ این چنین بوده و هست. ولا حول ولا قوة إلا بالله. (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم: شیخ علی صابونی، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٢٧﴾

و به (ابراهیم) اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و پیامبری و کتاب را در نسلش قرار دادیم و پاداشش را در دنیا به او دادیم، و بی تردید او در آخرت از جمله صالحان است. (٢٧)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْكِتَابُ»: مراد جنس کتاب است و شامل زبور و تورات و انجیل و قرآن میگردد. «الصَّالِحِينَ»: (بقره/130). صالح بودن، عالی ترین درجه کمال انسانی در اعتقاد و ایمان و قول و عمل و اخلاق است، و بسیاری از پیغمبران از خدا تقاضا کرده اند تا ایشان را جزو صالحان قلمداد فرماید (سوره های: نمل/19، قصص/27، شعراء/83، صافات/100). «أَجْرُهُ»: مراد مجموعه افتخارات دنیوی است. از قبیل: مدح او، درود فرستادن بر او تا دنیا دنیا است، بخشیدن فرزندان بایسته، ادامه خط نبوت در دودمان او. (ترجمه معانی قرآن).

تفسیر :

خداوند متعال به حضرت ابراهیم اسحاق را به عنوان فرزندی پیامبر عنایت کرد و بعد از اسحاق نواسه اش یعقوب پیامبر را به وی بخشید و در نسل ابراهیم پیامبران گرامی قرار داد که از بارگاه خداوند متعال کتابهای نازل شده را آوردند. هیچ پیامبری را نفرستاد جز از پشت وی، این کثیر گفته است: علاوه بر این که خدا او را به عنوان «خلیل» برگزید که این خصلتی پسندیده و بزرگ بود، او را پیشوای بشر قرار داد و نبوت را در نسل او قرار داد. ابراهیم پیامبری نبود که ذریت و نسلی نداشته باشد، تمام پیامبران بنی اسرائیل از نسل فرزند او یعنی «یعقوب» بودند. و از نسل اسماعیل جز پیامبر عربی صلی الله علیه و سلم پیامبری بر نخاست.

همچنان باری تعالی به ابراهیم علیه السلام پاداش عملش را در دنیا عنایت کرد؛ با نام و آوازه نیک، ثنا و ستایش خلق و نسل پاک و صالح و او در آخرت نیز از رستگاران به رضوان الله و نجات یافتگان از عذابش می باشد.

اسحاق علیه السلام :

اسحاق علیه السلام پسر حضرت ابراهیم علیه السلام و مادرش سارا است. او دومین فرزند حضرت ابراهیم علیه السلام است. ملائکه‌ی اطهار تولد او را مژده دادند. انبیای بنی اسرائیل از نسل او بوجود آمده‌اند و نبوت در ذریه‌ی ابراهیم (اسحاق و اسماعیل) متمرکز گشته است.

«وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ» (العنکبوت: 27) (پیغمبری را در نسل و ذریه‌ی ابراهیم قرار دادیم).

رسالت اسحاق علیه السلام :

قول راجح اینکه اسحاق علیه السلام به سوی کنعانی‌ها (در سرزمینی که آن‌ها سکونت داشتند) (شام و فلسطین) و در محیطی که ابوالانبیاء ابراهیم علیه السلام می‌زیست، مبعوث گردید. رسالت او به سوی قومی بود که در میان آنها زندگی میکرد. حضرت اسحاق علیه السلام 180 سال زندگی بسر برد، و در سرزمین کنعانیان وفات کرد و در الخلیل (حبرون) نزدیک پدرش ابراهیم علیه السلام در آن دفن گردیده بود، دفن گردید. علیهم أفضل الصلاة والسلام.

یعقوب علیه السلام :

یعقوب علیه السلام پسر اسحاق علیه السلام پسر ابراهیم علیه السلام، مادرش رفقه‌ی دختر بتوئیل پسر ناحور پسر آزر است که مؤرخان او را (تارح) می‌گفتند. ناحور برادر ابراهیم علیه السلام بود یعقوب پدر اسباط دوازدهگانه‌ی بنی اسرائیل است. نسب بنی اسرائیلیان به او میرسد.

یعقوب علیه السلام به (اسرائیل) موسوم بود. خداوند میفرماید: «كُلُّ الْأَطْعَامِ كَانَ جَلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأَتُوا بِالتَّوْرَةِ» [آل عمران: 93]. (همه‌ی غذاها بر بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه اسرائیل پیش از نزول تورات بر خود حرام کرده بود).

نزد اهل تورات معروف است که خداوند او را اسرائیل نام نهاد و در زبان عبری به معنای روح الله است. مقصود این است که بدانیم اسرائیل نام یعقوب است. چنانکه توضیح دادیم و قوم یهود به او نسبت داده می‌شوند.

وفات یعقوب علیه السلام :

حضرت یعقوب علیه السلام در غم دوری فرزندش یوسف علیه السلام که مورد حسادت و مکر برادران قرار گرفت، بینایی خود را از دست داد بعد الله سبحانه و تعالی روشنایی دیده را به او بازگردانید. «فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقِيَهُ عَلَى وَجْهِهِ فَأَرْتَدَّ بُصِيرًا» [یوسف: 96]. (هنگامی که مژده رسان بیامد و پیراهن را بر چهره‌اش افکند بینا گردید).

حضرت یوسف علیه السلام و یعقوب علیه السلام در مصر دوباره همدیگر را دیدند و با هم جمع شدند. یعقوب علیه السلام در سن 147 سالگی بعد از گذشت هفده سال از ملاقات دوباره‌ی او با یوسف علیه السلام، فرزند دلیندش، دارفانی را وداع گفت. یعقوب علیه السلام به پسرش یوسف وصیت کرد که، نزد پدرش اسحاق علیه السلام دفن شود. یوسف علیه السلام وصیت او را عملی نمود و او را در جوار قبر حضرت اسحاق علیه السلام در شهر حبرون در شهر الخلیل دفن نمود. صلوات الله علیهم أجمعین. (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم: تألیف: شیخ علی صابونی، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾

ولو ط را [نیز فرستادیم]، آن گاه به قومش گفت: شما کار بسیار زشتی مرتکب میشوید که پیش از شما هیچ یک از جهانیان آن را انجام نداده اند. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**الْفَاحِشَةُ**»: عمل بی نهایت زشت و ناپسند. اهل لغت میگویند: «قبیح» عملی است که زشتی آن آشکار باشد، و هر فعلی که زشتی آن بیش از اندازه و خارج از حد باشد، «فاحشه» نام دارد. **نَادِيكُمْ** «نادی» یعنی مجلس شور و شب نشینی.

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است که: پیامبر خدا لوط را یادکن؛ روزیکه به قومش گفت: «**إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ**»: ای جماعت! شما مرتکب زشت ترین و ناپسندترین عملی که همانا مقاربت جنسی با مردان به جای زنان بود بر آنان انکار کرد و به آنها خبر داد که «**مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ**» هیچکس از امتهای پیشین و هیچ مخلوقی مرتکب این عمل زشت نشده است و بر این کار زشت بر آنها پیشی نگرفته است؛ زیرا این عمل خلاف فطرت، خلاف عقل و خلاف شریعت‌های آسمانی است.

مفسران گفته اند: از بس که این عمل، یکی از اعمال قبیح. تنفرانگیز است که قبل از آنها هیچ کس مرتکب آن نشده است؛ زیرا بی‌اندازه زشت و قبیح است. اما قوم لوط مرتکب آن شدند. قبل از قوم لوط، هیچ مذکری بر مذکری دیگر این کار را نکرده است. (به نقل از البحر المحیط ۱۴۹/۷).

خداوند متعال از داستان انبیاء و پیغمبران بزرگوار به کرات سخن رانده و موعظه‌های فراوان و درس عبرت‌های زیاد را (که در سیره مطهر و زندگی شرافتمندانه آن‌ها نهفته بوده) یادآور شده است. تا ما انسان‌ها از این نصایح پیروی نمایم، و سیره معطر و اخلاق حسنه‌ی ایشان را سرمشق زندگی خویش قرار دهیم، و روشنی هدایت‌شان را به نسل دیگری انتقال دهیم. طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه ۱۱۱ سوره یوسف) میفرماید: «**لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصَدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ**». (به حقیقت در سرگذشت آنان عبرت برای همه‌ی اندیشمندان است یک افسانه‌ی ساختگی نبوده بلکه کتاب‌های پیشین را تصدیق و پیغمبران را تأیید می‌کند).

لوط علیه السلام:

لوط علیه السلام یکی از پیغمبران بزرگوار است. خداوند در سوره‌های الأعراف، هود، الحجر، الشعراء و النمل و غیره از او سخن به میان آورده است در برخی داستان او را به صورت مفصل بیان کرده است و در بعضی دیگر به طور مجمل و کوتاه.

سلسله نسب لوط علیه السلام:

لوط علیه السلام پسر هاران پسر تارح یعنی آذر است. بدین وسیله نسبت او به ابراهیم علیه السلام میرسد. لوط برادر زاده‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام بود و خداوند او را در زمان ابراهیم علیه السلام مبعوث فرمود، حضرت ابراهیم علیه السلام و هاران و ناحور برادر و همگی از آذر بودند.

لوط علیه السلام پسر هاران بود، لوط به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد. روش هدایت او را در پیش گرفت.

بعد همراه او از عراق هجرت کرد و در همه‌ی سفرها همراه او بود. خداوند او را به سوی اهل سدوم که در حوزة‌ی اردن است، مبعوث کرد و بین او و قومی که در میان آنها مبعوث گردیده بود هیچ رابطه‌ی نسبی وجود نداشت چون عضو قبیله نبود. بر خلاف صالح علیه السلام و هود علیه السلام و شعیب علیه السلام که از میان قبایل خود مبعوث گردیده بودند. (برای تفصیل مراجعه شود به رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم: تألیف: شیخ علی صابونی، (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری)

أَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّنَا بَعْدَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٩﴾

آیا شما با مردان آمیزش می‌کنید و راه (فطری و شرعی تناسل) را قطع مینمایید و در

محفل عمومی خود [در انظار یکدیگر] این کار بسیار زشت را مرتکب میشوید. پس جواب قوم او جز این نبود که گفتند: اگر راست میگوئی عذاب الهی را برای ما بیاور! (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَقَطَّعُونَ السَّبِيلَ»: راه زنی می‌کنید و مردمان را میکشید و اموال شان را به سرقت می‌برید. با عدم زناشوئی با زنان، و انجام عمل لواط، راه تولید نسل را تعطیل می‌کنید. «ترجمه معانی قرآن» «نَادِيكُمْ» کلمه «نادی» یعنی مجلس شور و شب نشینی. و یا هم مجلس عمومی.

تفسیر :

مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند: قوم لوط از نظر ادب و اخلاق کاملاً سقوط کرده، در فساد و تباهی غرق بودند؛ طوریکه در مجالس عمومی، به یکدیگر کلمات و مزاق‌های قبیح استعمال می‌نمودند، مصروف، قمار بازی بودند، در این مجالس مردان خود را برهنه مینمودند، به مسافران و رهگذران به سنگ و چوب میزدند. و در حضور مردم، از خود باد معده خارج می‌کردند، با مسافران لواط نموده و اموالشان را به غارت می‌بردند. با تأسف باید گفت که با در نظر داشت موجودیت راه طبیعی و شرعی ازدواج برای ارضای غریزه شهوت، قوم لواط مصروف همجنس بازی، بودند. عمل قبیح وزشت و تنفر انگیزی که در این قوم رایج شده بود، در تاریخ بشری هیچ قومی دست به چنین عمل قبیح نزده بود. (به نقل از البحر المحیط ۱۴۹/۷).
قوم لوط در جنب عمل همجنس بازی از جمله قوم‌های رهن و قطع الطریق بودند: «و تَقَطَّعُونَ السَّبِيلَ» طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، راه مسافرین را گرفته و اموال شان را به غارت می‌بردند. قوم لوط در رهن خود شهرت داشتند: طوریکه مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر مینویسد: در راه مردم کمین می‌گرفتند، آنها را می‌کشند و اموالشان را می‌بردند. (مختصر ابن کثیر ۳۵/۳).
«و تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُنْكَرَ» و در مجالس و نشست‌هایتان آشکارا اعمال ناشایست را انجام می‌دهید.

مجاهد در مورد قوم لوط می‌نویسد: آنان در ملاً عام و در حضور یکدیگر نزدیکی با مذکر را انجام می‌دادند. ابن عباس (رض) گفته است: هر کس از کنار آنها عبور می‌کرد، بند تنبان را باز می‌کردند و با سنگ و فحش و سوت زدن و با سایر اعمال زشت او را میراندند. «فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ» وقتی قوم خود را اندرز میداد و آنها را بر حذر می‌داشت، جوابی نمی‌دادند جز اینکه: «إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّنَا بِعَذَابِ اللَّهِ» به طریق تمسخر و استهزا می‌گفتند: ای لوط! عذابی را که ما را به آن تهدید می‌کنی بیاور. «إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» اگر در مورد نزول عذابی که ما را به آن تهدید می‌کنی، راست می‌گویی.

امام فخر رازی گفته است: اگر گفته شود: در اینجا «إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّنَا» آمده و در جای دیگر «إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرَجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ»، پس وجه جمع و توافق این دو چگونه می‌باشد؟ در جواب می‌گوییم: لوط در ارشاد و نصیحت قومش ثابت و پایدار بود، و همیشه نهی و تهدید را بر آنان تکرار می‌کرد، بار اول آنها گفتند: عذاب را بیاور. سپس از بس زیاد تکرار کرد و ساکت ننشست، گفتند: لوط را اخراج کنید. (تفسیر کبیر ۵۹/۲۵)
سپس وقتی از آنان ناامید شد، از خدا درخواست یاری کرد: درخواست عذاب، از زبان اقوام سایر انبیا نیز بیان شده است؛ قوم نوح و عاد گفتند: «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا» «هود، ۳۲»، قوم ثمود از حضرت صالح خواستند: «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا» «اعراف، ۷۰»، همچنین در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم گروهی گفتند: «إِنْتِنَا بِعَذَابِ» (انفال، ۳۲)

اشاعه فساد اخلاقی، مجتمع انسانی را به فساد عقیدتی سوق می دهد. ولی شیوع فساد، نباید مانع نهی از منکر برای صالحین شود. رسم و رواج دادن گناه علنی، از قبیح ترین گناهان بشمار می رود.

نباید فراموش کرد که: عاقبت گناه علنی، رسوایی همیشگی است. (قوم لوط مدتی کوتاه، گناه علنی داشتند؛ اما ده ها قرن بدنام شدند.)

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ ﴿٣٠﴾

[لوط] گفت پروردگارا مرا بر قوم فسادکار غالب گردان. (۳۰)

تفسیر:

امام فخر رازی میفرماید: بدانید که هیچ یک از پیامبران نابودی قوم خود را خواستار نشده است، مگر این که یقین پیدا کرده باشد که در وجودشان خیر و صلاحی نیست. نوح علیه السلام گفته است: «إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ»، و همچنین وقتی لوط علیه السلام دید آنها در حال حاضر مفسدند و در آینده هم امید صلاحشان نمی رود، برای آنها خواستار عذاب شد. (تفسیر کبیر ۵۹/۲۵).

بنابر همین فهم بود که لوط علیه السلام علیه قومش دست به دعا برداشت و گفت:

پروردگارا! از تو درخواست میکنم که مرا بر قوم (فاسد و) تبهکار پیروز گردان.

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿٣١﴾

و زمانی که فرستادگان ما با بشارت [ولادت اسحاق] نزد ابراهیم آمدند، گفتند: ما هلاک کننده این شهریم، چرا که اهل آن ظالمان اند. (۳۱)

تفسیر:

«رُسُلُنَا»: فرستادگان ما هدف از آن فرشتگان مأمور نابودی قوم لوط علیه السلام است. زمانیکه ملائک الهی نزد ابراهیم علیه السلام آمدند و وی را به تولد اسحاق به عنوان فرزندی پیامبر و بعد از اسحاق به تولد یعقوب که او نیز پیامبر خواهد بود، مژده دادند. در ضمن «گفتند: ما اهل این قریه را هلاک کننده هستیم» یعنی: هلاکت قوم لوط را به حضرت ابراهیم علیه السلام در میان گذاشتند.

هدف از قریه: شهر سدوم است که قوم لوط در آن زندگی بسر می بردند، «زیرا اهل آن ظالم بودند» و در ستم و فساد غرق شده اند، طبیعت آنان گمراهی و انکار است.

مفسران گفته اند: بعد از این که لوط علیه السلام قوم خود را دعا کرد، خدا دعایش را مستجاب نمود و برای نابود کردن آنها ملائک خود را فرستاد. این ملائک در اوی سری زدند نزد ابراهیم علیه السلام، در قدم اول آنحضرت را مژده تولد فرزند صالح به

حضرت ابراهیم علیه السلام شدند، سپس موضوع مأموریت خود را به او در جریان قرار دادند، ابراهیم در مورد برادر زاده اش، لوط با آنها مجادله کرد و گفت:

قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٣٢﴾

ابراهیم گفت: لوط در آنجاست. گفتند: ما به کسانی که در آنجا هستند، داناتریم، حتماً او و خانواده اش را نجات میدهیم، به جز همسرش که از باقی ماندگان (در عذاب) خواهد بود. (۳۲)

تفسیر:

ابراهیم علیه السلام به فرشتگان گفت: آخر لوط نیز در آنجاست، پس با وجود آن بی گناه، و او سزاوار عذاب نیست؟ چگونه آن شهر را نابود میکنید؟

فرشتگان جواب دادند: «قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا» فرشتگان در جواب گفتند: ما به لوط و ساکنان قریه آگاه تریم.

مفسر صاوی فرموده است: این بحث بعد از مجادله ی سوره ی هود اتفاق افتاده است:

«يَجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ»، که به آنها گفته بود: آیا قریه را نابود می‌کنید که در آن سی صد نفر مؤمن موجود است؟ گفتند: نه. آنگاه گفت: آیا تنها اگر یک نفر مؤمن را در آن باشد آن را ویران می‌کنید؟ گفتند: نه. آنگاه گفت: «إِنَّ فِيهَا لُوطًا»، در جوابش گفتند: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا» (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲۳۶/۳).

گفتند: ما به کسانی که در آنجا هستند از خوبان و بدان «داناتریم» نسبت به تو پس میدانیم که لوط هم در آنجاست «بی‌گمان او و خانواده‌اش را نجات می‌دهیم» از عذاب «جز زنش را که از باقی ماندگان است» در عذاب پس با عذاب شوندگان باقی میماند و جزء نجات یافتگان نیست.

همسر لوط علیه السلام در هلاک شدگان است :

همسر لوط علیه السلام نیز به دلیل اینکه به خداوند ایمان نداشت، با هلاک شدگان به هلاکت رسید و عذابی که بر قوم فرود آمد دامنگیر او نیز شد، و اینکه او همسر یک پیامبر است، سودی به حال او نبخشید. زیرا خداوند وعده‌ی هلاکت همه کافران را داده بود و او هم از جمله‌ی آنها بود: «فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ» (83) [الأعراف: 83]. (پس لوط و مؤمنان بر او و خانواده‌ی را نجات دادیم مگر همسرش را که او از جمله‌ی نابود شوندگان گردید.)
خواننده محترم! دیده شد که: وابستگی رمز نجات نیست؛ بلکه فروتنی رمز نجات است. «لَأَنْجَيْنَهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ» (همسر لوط، به او وابسته بود؛ اما خود فروتن نبود.)
هكذا دیده می‌شود که داشتن القاب و عنوان اجتماعی مهم نیست؛ ایمان و عملکرد معیار است. «إِلَّا امْرَأَتَهُ» (همسر پیامبر بودن به تنهایی ارزش نیست، بلکه همراهی و تبعیت از او ارزش است)

سهیلی گوید: نام همسر لوط «والهه» بود و لوط با دو دخترش از هلاکت نجات پیدا کرد. (برای تفصیل مراجعه شود به رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

**وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ
إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٣٣﴾**

و هنگامیکه فرستادگان مابه سوی لوط آمدند به علت [حضور] ایشان غمگین و خفه شد، (فرشتگان) گفتند: مترس و غمگین مباش که ما نجات دهنده‌ تو و خانواده‌ات هستیم، مگر همسرت که از باقی ماندگان (در عذاب) خواهد بود. (۳۳)

تفسیر :

بعد از این که فرشتگان ما نزد لوط آمدند، لوط علیه السلام؛ از آمدن‌شان غمگین و ناراحت شد؛ زیرا او ایشان را بشر پنداشت و چون به پلیدی قومش خوب آشنا بود، می‌دانست که قصد انجام چه فعل زشتی را دارند. در جامعه‌ی فاسد، اشخاص مؤمن در تنگنا و حالت دشوار و سختی قرار می‌گیرند و حتی در مورد حفظ مهمان و ذریه‌ی خود نیز نگرانند.

از جانب دیگر: نگرانی درونی، در چهره اثر انسان تاثیر عمده و اساسی، می‌گذارد. فرشتگان با دیدن آثار نگرانی در چهره حضرت لوط، فهماندند که: از جانب الله تعالی مأمورند. و برای‌شان گفت: «وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ» به خاطر ما ترس و نگرانی را به خود راه نده و غصه‌ی ما را هم مخور، آن گناهکاران دستشان به ما نمی‌رسد. «إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ» زیرا خداوند متعال تو و خانواده‌ات را از عذاب نجات خواهد داد به جز زنت را که همراه با قومت از هلاک شدگان می‌باشد. ملاحظه مینمایم که: پیوند خانوادگی، انسان را از عذاب نجات داده نمیتواند، بلکه عامل که نجات دهنده از عذاب آخرت است همانا، ایمان و عمل صالح است که بمثابة کلید

نجات می باشد. و از جانب دیگر ملاحظه نمودیم که: مؤمنان با شنیدن وعده‌های حق و آرام بخش، غصه و اضطراب نجات می یابند.

إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٣٤﴾

ما بر اهل این شهر، به سبب آن فسق که مرتکب می شوند، عذاب سخت را از آسمان فرود آورنده هستیم. (۳۴)

تفسیر:

هدف از «قریه»، در آیه مبارکه همان «سَدوم» است که قوم لوط در آن زندگی بسر می بردند و نفوس زیادی داشتند. «فسق» به معنای خروج از طاعت است که روشن‌ترین نمونه آن شرک و کفر می باشد.

در آیه مبارکه آمده است: ای لوط! بی‌تردید خداوند متعال بر شهر قوم لوط عذابی سخت از آسمان فرود خواهد آورد چرا که آنان با سنگ‌هایی سنگباران خواهند شد. به قولی: مراد سوزاندنشان با آتشی است که از آسمان فرود به قولی دیگر: زلزله و سنگباران است؛ چنان‌که در غیر این آیه، آمده است. «به سبب آن‌که فسق می کردند» یعنی: به سبب فسق و نافرمانی‌شان. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی)

ابن کثیر میفرماید: جبرئیل دهات آنها را از اعماق زمین برکند و آنها را تا نزدیک آسمان بلند کرد و آنگاه آنان را زیرورو (سرچپه) کرد و سنگ‌های «سَجِیل» را بر آنان فرو ریخت، و خدا در آن دیار دریاچه‌ای ناپاک و بدبو به وجود آورد و تا روز رستاخیز آن را مایه‌ی عبرت قرار داد، و تا روز معاد در عذابی شدید خواهند ماند. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۶).

واقعیت امر اینست که: عملکرد انسانها، در طبیعت تأثیرگذار می باشد. بطور مثال همانطوریکه عمل خیر و عمل نیک، باعث نزول نعمت و رحمت الهی می‌گردد، طوریکه قرآن عظیم الشان در (سوره اعراف آیه 96) میفرماید:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» به عکس، گناهان، نعمت‌ها را تبدیل به عذاب می‌کند.

تکرار گناه و اصرار بر گناه سبب نزول قهر الهی است. بناءً باید گفت که: از آسمان، هم رحمت الهی (مانند باران و وحی) نازل میشود و هم قهر و عذاب الهی.

وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٣٥﴾

و البته از آن (قریه) برای قومی که تعقل می کنند، نشانه روشن باقی گذاشتیم. (۳۵)

تفسیر:

باید گفت که عبرت گرفتن، هم به دقت و تعقل نیاز دارد. اشخاص غافل با دید سطحی نمی توانند حقایق را درک کرده و عبرت بگیرند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (36 الی 40) مطالبی را در مورد داستان وقصه‌ی شعیب علیه السلام، هود علیه السلام، صالح علیه السلام و موسی علیه السلام واقوام شان، مطالعه میفرماید.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٣٦﴾

و نیز به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم؛ پس گفت: ای قوم من! الله را بپرستید و روز قیامت را انتظار برید و در زمین تبهکارانه فتنه و آشوب برپا نکنید. (۳۶)

تفسیر:

تَعْتُوا «عثوا» و «عثی» به معنی فساد شدید است. عثا یعثو، و عثا یعثی به یک معنی می باشند. (تفسیر قرطبی ۱۳/۳۴۳).

زیرا آنان علاوه بر این که به الله متعال و پیامبرش کافر بودند، در معاملات از وزن و پیمانه می‌کاستند و راه را بر مردم می زدند.

«مَدِين» از جمله شهری های است که در جنوب غربی کشور اردن موقعیت دارد، و اکنون به شهر «معان» مشهور است.

حضرت شعيب عليه السلام :

نام حضرت شعيب عليه السلام بصورت كل ده بار در قرآن عظيم الشأن تذکر یافته است از جمله در سوره های: (اعراف، هود، شعراء و عنكبوت...) الله تعالی او را به سوي مردم مدین مبعوث فرمود. مردم مدین به «اصحاب الأيكة» نیز شهرت دارند. «كَدَّبْ أَصْحَابُ لَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ» (176) إِذْ قَالَ لَهُمُ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ (177) «الشعراء: 176-177» (ساکنان آيکه پیغمبران را دروغگو نامیدند* هنگامی که شعيب بدیشان گفت: هان پر هیزگاری کنید.)

بعضی از مفسران عقیده دارند «اصحاب الأيكة» قوم دیگری غیر از مردم مدین بوده اند خداوند بعد از هلاک مردم مدین شعيب را به سوي آنها فرستاد آنها نیز او را تکذيب کردند در نتیجه خداوند آنها را به عذاب موسوم به «يوم الظلة» روز سایه (روز ابری) گرفتار کرد. اما قول صحیح این است که اهل مدین همان قوم موسوم به «اصحاب الأيكة» هستند.

شعيب پسر میکیل پسر یشجر پسر مدین یکی از فرزندان ابراهیم خلیل الله است. مادرش دختر لوط عليه السلام بود. بعد از لوط عليه السلام مبعوث گردید. خداوند در داستان قومش میفرماید: «وَمَا قَوْمٌ لُوطٍ مِّنْكُمْ بِبَعِيدٍ» (89) [هود: 89] (قوم لوط عليه السلام از شما چندان دور نیست.) رسالت شعيب عليه السلام قبل از رسالت موسی عليه السلام بوده است. چون خداوند بعد از ذکر نوح عليه السلام و هود عليه السلام و صالح عليه السلام و لوط عليه السلام و شعيب عليه السلام بحث از موسی عليه السلام به میان می آورد. «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَىٰ بَايِنَاتًا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ» [الأعراف 103]. (سپس به دنبال آنان موسی عليه السلام را همراه با دلایل روشن و معجزات متقن خود به سوي فرعون و اطرافیان او فرستادیم.)

این آیه دلالت دارد بر اینکه شعيب عليه السلام قبل از موسی عليه السلام و هارون عليه السلام زندگی کرده است. اما بعضی از تاریخ نویسان به خطا رفته اند و گفته اند: شعيب عليه السلام چند قرن بعد از موسی عليه السلام مبعوث شده است. اما این سخن با نص سابق منافات دارد. این عده به اشتباه (شعیا) را که یکی از انبیای غیر مذکور در قرآن است شعيب عليه السلام گرفته اند و خطا از اینجا ناشی شده است، برخی از محققین روی این مسئله تحقیق کرده و بیان کافی نموده اند. (برای تفصیل بحث میتوانید به رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری) مراجعه فرمایید.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿٣٧﴾

پس او را تکذيب کردند؛ در نتیجه زلزله سختی آنان را فرا گرفت، پس در خانه های خود از پای درآمدند. (37)

تفسیر :

جَاثِمِينَ دست به زانو نشستند.

درس عبرت از داستان شعيب عليه السلام:

عملکرد این قوم جای تعجب است! پیغمبر خدا آنها را به سوي دعوتی انسانی کریم و واضح همچو آفتاب در وسط آسمان فرا می خواند ولی در جواب او میگویند: «مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا» [هود: 91]. (بسیاری از چیزهایی را که می گویی نمی فهمیم و ما شما را در میان خود ضعیف می بینیم.)

با اینکه دعوت شعيب عليه السلام برای قوم مثل آفتاب واضح بود، زیرا آنها را به ترک عبادت غیر خدا دعوت می کرد، ولی آنها او را به اخراج از شهر تهدید می کردند او آنها

را به ترک منکر قبیح (تطیف در پیمانہ و میزان) دعوت میکرد ولی مسخره‌کنان او را به سخیف ترین کلمات جواب میدادند و نماز و عبادت او را مسخره می نمودند. «قَالُوا يُشْعِبُ أَسْلُوكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْخَلِيمُ الرَّشِيدُ» [87] [هود: 87]. (گفتند: ای شعیب آیا نماز هایت به تو دستور میدهد که ما چیزهایی را ترک کنیم که پدرانمان آنها را پرستیده‌اند و ما نمیتوانیم به دلخواه خود در اصول خویش تصرف کنیم تو که مرد شکیبیا و خردمندی هستی.)

به راستی جای تعجب است که عالم و دانشمند از سوی جاهل نادان مورد تمسخر واقع شود و دیوانه‌ی عاقل را به مسخره بگیرد و فرد سفیه و احمق خود را صاحب حجت و برهان عنوان کند و بخواهد با استفاده از حجت واهی و خیالی و بیبنیادش، بر خصمی که به سوی طهارت و عفت و پاکی فرا میخواند اقامه‌ی حجت نماید، چه زمانی استقامت و پاکدامنی و فضیلت نقص و عیب تلقی شده اما منطق بعی و عدوان فضیلت و شرافت میباشد؟! چنانکه قوم لوط به پیغمبر و پیروان مؤمنش می‌گفتند: «أَخْرَجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَبْطِغُونَ» [82] «موقف قوم شعیب نیز با پیغمبرشان چنین بود و می‌گفتند: «وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذَا لَخَسِرُونَ» [90] [الأعراف: 90]. (اشراف و سران کافر قوم او گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید در این صورت شما زیانکار می‌گردید.

هلاکت قوم مدین :

آنها از فرط حماقت از شعیب علیه السلام خواستند قطعه‌ای از آسمان بر آنها بباراند اگر در دعوتش صادق است، عذاب روز ابری (الظلة) بر آنها فرود آمد خداوند به مدت 7 روز سرمای شدیدی بر آنها مسلط کرد طوری که آب هایشان به غلیان درآمد بعد ابری به سوی منطقه‌ی آن‌ها جهت فرار از گرما زیر سایه‌ی آن جمع شدند چون همگی زیر سایه جمع شدند؛ زمین زیر پاهایشان به لرزه درآمد صدای شدیدی آنها را فرا گرفت و آتشی از آسمان فرود آمد و آن‌ها را در کام خود فرو برد. «فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» [189] [الشعراء: 189]. سر انجام او را تکذیب کردند، و عذاب روز سایبان (سایبان از ابری صاعقه خیز) آنها را فرا گرفت، یقیناً آن عذاب روزی بزرگی بود.

شعیب علیه السلام بعد از نابودی قومش مدتی زندگی کرد بعد در مقطعی از زمان (فاصله‌ی میان وفات یوسف علیه السلام و تولد و نشأت موسی علیه السلام) از دنیا رفت. ظن غالب بر این است که حوادث نابودی قومش بعد از انتقال بنی اسرائیل به سوی مصر بوده است. والله أعلم (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

**وَعَادًا وَثَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ
عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ» (۳۸)**

ما طایفه عاد و ثمود را نیز هلاک کردیم، و مساکن (ویران شده) آنها برای شما آشکار است، و شیطان کارهایشان را برایشان آراسته نمود و آنان را از راه (راست) بازداشت در حالیکه صاحبان بصیرت و عقل بودند. (۳۸)

تفسیر :

قوم عاد :

قوم عاد در سرزمین احقاف به طرف یمن در جنوب شبه جزیره عربستان زندگی می‌کردند. سرزمین احقاف از نظر موقعیت جغرافیایی در شمال حضرموت قرار دارد. در شمال آن، ربع الخالی و در شرق آن، عمان قرار دارد. مکانی که شهر و دیار آنها در آن واقع شده بود امروزه صحرا و شن زار است و هیچ کس در آن زندگی نمیکند. این در حالی است که قبلاً آباد و پر از نعمت بود.

قوم عاد، همان «عاد ارم» هستند که به «عاد اول» نامگذاری میشوند. اما عاد دوم، متأخرتر هستند.

این قوم بسیار قوی و تنومند بوده‌اند. خداوند هیکلی درشت به آنها بخشیده بود. دارای زندگی مرفه بودند ساختمان‌ها و قصرهای بزرگ و بلند بنا مینهادند در قلعه‌های محکم و استوار زندگی میکردند اطراف آنها را باغها و چشمه سارها احاطه کرده بود. در ناز و نعمت و رفاهیت و خوش گذرانی غرق شده بودند.

عادیان چنان قوی هیکل دار اینبیهی جسمی قوی بودند وقتی راه می‌رفتند زمین زیر پای آنها به لرزه در می‌آمد، مغرور و سرمست از قوت و توان خود بودند و در روی زمین تکبر ورزیدند و از امر رسول خدا نافرمانی کردند و برای مدت‌ها راه سرکشی و طغیان را در برگرفتند؛ تا سرانجام به عذاب الهی گرفتار شدند و خداوند آنها را بوسیله باد شدید به هلاکت انداخت.

عبادت قوم عاد :

قوم هود علیه السلام بت‌هایی داشتند که به جای خدا آنها را پرستش میکردند، آنها اولین گروهی بودند که بعد از طوفان راه بت پرستی در پیش گرفتند. این کثیر میفرماید: آنها دارای سه بت به نام صدا، صمودا و هرا بودند. (البدایة والنهاية ج 1 ص 121). آنها اعرابی جفا پیشه، کافر، سرکش و متمرّد بودند.

حضرت هود آنها را از عذاب خدا بیم می‌داد، سرنوشت قوم نوح را برای آنها مثال می‌زد. نعمت‌های خدا را به یاد آنها می‌آورد و برای آنها توضیح می‌داد که در مقابل نصیحت اجری از آنها نمی‌طلبد. تصمیم گرفتند از او انتقام بگیرند او را متهم به دیوانگی و سفاهت نمودند، به اینکه خدای آنها از او انتقام گرفته و صدمه‌ای بر او وارد کرده و استهزایی که از ناحیه‌ی آنها به او میشود بخشی از عذاب خدای آنها است که بر او فرود آمده است.

هلاکت قوم عاد :

زمانی که طغیان و سرکشی قوم عاد در مقابل پیغمبر خدا، هود به اوج رسید و نصیحت او برای آنها مؤثر واقع نشد و راه نافرمانی و طغیان را هر چه بیشتر در پیش گرفتند، خداوند متعال سه سال تمام بارش باران را بر منطقه آنها حبس کرد، تا اینکه پلا و سختی بر آنها شدت گرفت به فریادرسی و رهایی طلبی برخاستند. خداوند ابری بر آنها فرستاد آنگاه خوشحال شدند، گمان بردند نشانه و مژده‌ی بارش باران است و دعای آنها قبول شده و مشمول رحمت خدا واقع شده‌اند. چون سایه آن بر سر آنها رسید آنها بسیار سیاه یافتند ترس و خوف وجود آنها را گرفت. بعد باد بر آنها وزیدن گرفت. اما چه بادی؟ بادی عقیم و بی‌باران خداوند هفت شبانه روز متوالی این باد شدید را بر آنها مسلط کرد سرانجام همگی به واسطه آن به کام مرگ و نابودی فرو رفتند و لاشه‌ی مرده آنها همچو تنه‌ی درخت خرماي افتاده بر زمین، افتاد.

محل سکونت قوم ثمود :

مساکن ثمود از سنگ تهیه شده بود، لذا خداوند در قرآن آنها را «اصحاب الحجر» نام برده است: «وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ ﴿80﴾ وَعَآتَيْنَهُمْ ءَايَاتِنَا فَكَأْتُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿87﴾» [الحجر: 80-81]. (ساکنان سرزمین حجر فرستادگان را تکذیب کردند. ما آیات خود را بر ایشان فرستادیم ولی آنان بدان‌ها پشت کردند و روی‌گردان شدند.)

منطقه‌ی حجر میان شام و حجاز واقع شده، مسافرانی که از راه خشکی از حجاز عازم شام میشوند از آنجا عبور میکنند. هم اکنون این منطقه به «گذرگاه شتر» مشهور است و آثار ویرانه‌ی این قوم تاکنون نیز پابرجاست و به «مدائن صالح» مشهور است.

اصل قبیله ثمود :

مؤرخان در اصلیت قبیله‌ی ثمود و زمان وجود آنها اختلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند: بقیه پس مانده قوم عاد هستند، گروه دیگر گفته‌اند: پس مانده برخی از افراد تنومند هستند که از غرب فرات به این منطقه آمده بودند. برخی از خاور شناسان عقیده دارند آنها گروهی از یهودیان بوده‌اند که در این منطقه سکونت گزیدند و وارد فلسطین نشدند. اما این رأی باطل است چون یهود تنها بعد از خروج حضرت موسی با بنی اسرائیل از سرزمین مصر شناخته شده‌اند و قبل از آن اثری از آن‌ها در تاریخ وجود ندارد. لذا امکان ندارد که آنها یهودی بوده باشند.

بنابر این صحیح‌ترین قول این است که بگوییم: آنها اعراب و از بقای قوم عاد بوده‌اند. کلام خداوند متعال از زبان حضرت صالح نیز این ادعا را تأیید میکند: «وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأْنَا فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا» [الأعراف: 74]. (و یاد کنید هنگامی که شما را پس از قوم عاد جانشینان [آنان] قرار داد و به شما در آن سرزمین استقرار داد که از هامونش قصرهایی میسازید و از کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشید).

این کثیرمیرماید: آن‌ها قبیله‌ی مشهور بودند که «ثمود» نام داشتند. بنام پدر بزرگشان ثمود پسر جدین شهرت داشتند. از قبایل اعراب عربه بودند در منطقه‌ی حجر (واقع در میان حجر و تبوک) اقامت داشتند. رسول خدا هنگام خروج به سوی تبوک با اصحاب از آنجا گذر کرد چون در کنار خانه‌های حجر قرار گرفتند مردم از آب چاه‌های آن آشامیدند و با آن خمیر درست کرده و نان پختند. چون رسول خدا فهمید دستور داد منجل‌ها را بریزند و خمیرها را به شتران بدهند و دستور داد از آنجا کوچ کنند تا در کنار چاهی که شتر (صالح) از آن نوشیده بود قرار گرفتند و فرمود: بر این عذاب شدگان وارد مشوید مگر گریه کنان، اگر گریه نکنید احتمال دارد آنچه (عذابی) که بر آنها فرود آمد بر شما نیز فرود آید.

عبادت قوم ثمود :

قوم ثمود بت پرست بودند و به خدای یکتا ایمان نداشتند. خداوند حضرت صالح را در میان ایشان مبعوث کرد نعمت‌های خدا را به یاد آنها آورد راه سعادت و هدایت را به آنها نشان داد. به ایشان گوشزد کرد که خلفاء و جانشینان قوم عاد در روی زمین هستند. آنها را به تقوا امر فرمود و از عبادت بتان بازمنع نمود، اما آنها به دعوت او کمترین اعتنایی نکردند و در گمراهی و بت پرستی بیشتر غرق شدند. سرزمین آنها حاصل خیز و منبع خیرات و برکات بود باغ‌ها و بیست‌های زیبا، رودبارها و چشمه‌سارهای جاری و بسیاری از نعمات داشتند، الله متعال این نعمت‌ها را به یاد ایشان آورد: گروه ناچیزی به او ایمان آوردند و بقیه راه عصیان و سرکشی در پیش گرفتند و به رسالت او کافر شدند. از او خواستند معجزه‌های بیاورد که مؤید رسالتش باشد.

او معجزه‌ی شتر برای آنها آورد که نشانه‌ی بزرگی بود و بر نبوت او دلالت میکرد، زیرا شتر از تخته سنگ سختی بیرون آمد و با چشم سر خود شاهد شکافته شدن سنگ و بیرون آمدن شتری در آستانه‌ی وضع حمل از آن بودند، مع هذا از ایمان سر باز زدند. (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ ﴿٣٩﴾

و قارون و فرعون و هامان را [نیز نابود کردیم]. و البته موسی با دلایل و براهین روشن نزد آنان آمده بود، اما ایشان در زمین تکبر و سرکشی کردند، ولی پیشی گیرنده [براراده] و قضا و قدر ما [نبودند] تا بتوانند از عذاب ما بگریزند. [۳۹]

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست که عاقبت استکبار، و مستکبرین تباهی و نابودی است و

سرنوشت شوم آنان، درس عبرتی برای عالم بشریت است، شکل و اشکال استکبار و مستکبر این در طول تاریخ مختلف و متنوع است؛ قارون مظهر مال پرستی بود و فرعون و هامان مظهر قدرت پرستی، ولی همه‌ی آنان در طغیان، سرکشی و لجاجت با حق مشترک بودند. زر و زور، در برابر قدرت خداوند عاجز و بی اثر است. «سنت الله متعال، اتمام حجت و سپس مؤاخذة است.

در آیه فوق الله تعالی میفرماید: «وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ» موسی فرزند عمران با دلایل روشن و درخشان و آیات نمایان نزد آنان آمد. «فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ» پس در زمین استکبار ورزیدند و در زمین فساد افروختند. از عبادت خدا و اطاعت پیامبر امتناع و سر پیچی کردند. «وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ» و سبقت گیرنده نبودند» یعنی: با این استکبار و گردنکشی، از عذاب ما گریزنده نبودند. بلکه او تعالی بر آنان صاحب اقتدار بود و همه در قبضه وی قرار داشتند. امام طبری گفته است: یعنی از چنگ ما فرار نکردند. بلکه ما بر آنان تسلط یافتیم. (طبری ۹۶/۲۰).

فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَن أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَن أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَن خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَن أَعْرَفْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٠﴾

پس همه را به گناهانشان گرفتار کردیم، پس برای بعضی از ایشان طوفان همراه با سنگریزه فرستادیم، و بعضی از ایشان را بانگ مرگبار فرا گرفت، و برخی از ایشان را در زمین فرو بردیم، و برخی دیگر را غرق کردیم. و الله نبود که بر آنان ظلم کند بلکه آنان خود به خویشتن ظلم می کردند. (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حاصب»، به معنای طوفان همراه با سنگریزه ها و «خسف»، به معنای فرو رفتن در زمین است.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: سرنوشت هر کس در گرو اعمال خود اوست.

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر میفرماید: یعنی سزای شان مناسب با اعمالشان بود. (مختصر ۳۷/۳).

طوری که در آیات متذکره خواندیم که: «فَمِنْهُمْ مَن أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا»: «پس بعضی از آنان بودند که بر آنان تندبادی فرستادیم» یعنی: بادی را که با خود ریگ و سنگریزه می آورد بالای ایشان فرستادیم. مانند قوم لوط.

«وَمِنْهُمْ مَن أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ»: و بعضی از آنان بودند که با فریاد مرگبار هلاک ساختیم مانند قوم صالح و شعیب ثمودی ها و مردم مدین بودند.

«وَمِنْهُمْ مَن خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ» و بعضی را مانند «قارون» و یارانش با دارایی و املاکش در زمین فرو بردیم.

«وَمِنْهُمْ مَن أَعْرَفْنَا»: و بعضی از آنان را هم در دریا غرق کردیم، که آنان قوم نوح علیه السلام و فرعون و هامان و سر بازانش بودند.

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»: و البته چنان نبود که الله تعالی آنان را به گناهان دیگران عذاب کند بلکه به گناهی که خود مرتکب شده بودند عذاب شان کرد؛ و بر خود ظلم و ستم کردند.

سزای هر قومی متناسب باگناه آن قوم از جانب پروردگار با عظمت داده میشود. بلی سزا های الهی در برخی از موارد از مسیر همین عوامل طبیعی است.

و در این هیچ جای شکی نیست که همه جزا ها تنها به روز قیامت محول نمیگردد، بلکه برخی از اقوام در همین دنیا گرفتار جزا میگردند. بناءً از مهلت دادن الله تعالی نباید مغرور شویم، در این هیچ جای شکی نیست که: عاقبت گناه، سزا است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (41 الی 43) به مبحث؛ تشبیه و همانندی حال بت پرستان دنیا پرست به حال عنکبوت، مورد بحث قرار گرفته است.

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

داستان کسانی که به جای الله دوستان گرفته اند، مانند داستان عنکبوت است که خانه ای [بی دیوار، بی چت و بی حفاظ] برای خود بنا کرده باشد، در حالیکه سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است، اگر می‌دانستند. (۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ...»: خانه عنکبوت هر چند از عجائب آفرینش است، ولی در سستی ضرب المثل است و سست‌تر از آن تصور نمی‌شود. «أَوْهَنَ» ضعیف‌تر. و هن یعنی ضعف.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: به مناسبت این آیه، این سوره، بنام عنکبوت مسمی گردیده است. اگر توجه فرموده باشید؛ عنکبوت، در محلات متروکه برای خود خانه می‌سازد، طوریکه شرک نیز هم در روح‌های دور از الله جا گرفته و تأثیر می‌گذارد. عنکبوت، در جهان خود طوری وانمود می‌سازد که گویا صاحب خانه است، و خانه‌اش در برابر حوادث، امکان مقاومت را دارد، مشرک نیز به چنین توهمی دچار می‌باشد. در حالیکه خانه‌ی عنکبوت، تنها اسم خانه را دارد؛ و دارای هیچگونه اساس و بنیادی نمی‌باشد. بنای شرک، مانند خانه‌ی عنکبوت سست و بی اساس و متزلزل است.

الله متعال وصف کسانی که به عوض خدا بتان و معبودانی را به پرستش گرفته و از آنها نفع رسانی و دفع زیان را امید می‌دارند مانند وصف عنکبوت است که خانه سست و لرزان برای خویشتن ساخته است تا در آن سکونت گزیند، اما آن خانه در هنگام نیازش بدان، هیچ به کارش نمی‌آید.

امام قرطبی می‌فرماید: این مثلی است که خدا آن را برای اشخاصی آورده است که به غیر از او خدایانی برگرفته است که نه سودی برایش دارند و نه زیانی را از او دفع می‌کنند، همان‌طور که خانه‌ی عنکبوت آن را نه از گرما حفظ می‌کند و نه از سرما. (قرطبی ۳۴۵/۱۳)

«وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»: و بی‌گمان سست‌ترین ناچیزترین و بی‌ارزش‌ترین، خانه‌ی عنکبوت که هیچ‌خان‌هایی از خانه‌هایی که حشرات برای خود می‌سازند، از آن سست بنیادتر نیست، و اگر می‌دانستند عمل آنها هم از این قبیل است، بت‌ها را پرستش نمی‌کردند.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٤٢﴾

بی‌گمان خداوند هر چیز را که به جای او به پرستش می‌گیرند، می‌شناسد و او غالب با حکمت است. (۴۲)

تفسیر :

در حقیقت الله متعال به بتان و همتایانی که جز وی می‌پرستند دانا است و میداند که آن خدایان عاجز و ناتوانند؛ نه سودی میرسانند و نه زیانی.

تشبیه ساختن شرک به تار عنکبوت، بر خاسته از علم خداوند است. بناءً به جای تکیه بر غیر الله که مانند خانه‌ی عنکبوت سست و بی اساس است، باید به خداوند قوی و شکست ناپذیر توکل و اتکا داشته باشیم و از توسل به غیر از الله دست برداریم.

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لِّئَلَّا يَعْقِلُوا إِلَّا الْعَالَمُونَ ﴿٤٣﴾

و این مثل‌ها را برای مردم بیان می‌کنیم، ولی جز اهل معرفت و دانش در آنها تعقل نمی‌کنند. (۴۳)

تفسیر :

پس از تمثیل پروردگار با عظمت مشرکین به تار عنکبوت، فرمود: ما با این تمثیلات واضح حقیقت توحید را بیان خواهیم کرد، ولی باز هم تنها عالمان دین هستند که از تمثیلات درک و فهم حاصل میکنند، کسانی دیگر تدبیر و فکر و اندیشه نمی کنند، تا برای آنها واضح گردد.

امام بغوی با سند خود از حضرت جابر (رض) روایت نموده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم، در ضمن تلاوت این آیه مبارکه فرمود: عالم کسی است که در کلام الهی از فکر و اندیشه کار گیرد، و بر طاعت او عامل باشد، و از کار های ناخشنود کننده او تعالی، اجتناب ورزد.

از این آیه مبارکه معلوم شد که کسی تنها با فهم قرآن و حدیث به نزد الله متعال عالم نمی باشد، تا وقتی که در قرآن و به تدبیر و فکر و اندیشه عادت نداشته باشد، و تا وقتی که کردار خود را مطابق به قرآن نسازد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (44 الی 45) درباره: فایده ی آفریدن آسمانها و زمین، تلاوت قرآن و بر پاداشتن نماز (آداب اسلامی) بحث بعمل آمده است.

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٤﴾

الله آسمانها و زمین را به حق آفریده است، بی گمان در این امر مایه عبرتی برای مؤمنان است. (۴۴)

**إِنَّ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ
إِنَّ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ
وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿٤٥﴾**

آنچه از کتاب به سوی تو وحی شده است بخوان و نماز را برپا دار، چون نماز (مسلمان را) از فحشا و منکر باز می دارد و البته ذکر الله بزرگتر است. و الله آنچه را انجام می دهید، می داند. (۴۵)

تفسیر :

ادای نماز باعث زیادت تقوا، شکست شیطان و روشنی نفس انسانی می گردد: در آیه مبارکه میفرماید ای پیامبر! آنچه را الله تعالی از آیات قرآن عظیم به سوی تو وحی نمود به مردم بخوان و بدان عمل کن. زیرا قرآن حاوی محاسن آداب و مکارم اخلاق است. رابطه پیامبر صلی الله علیه وسلم با مردم از طریق تلاوت آیات قرآن و ابلاغ اوامر خداوند به آنان و رابطه او با خدا از طریق عبادت و نماز است.

همچنان طوری که مشروع ساخته با کاملترین روش به اقامه نماز پرداز؛ چون پایبندی به نماز با شرایط و آدابش، و نمازی که متضمن خشوع و فروتنی باشد و چنان که باید نماز گزار آنرا ادا نماید و در نماز فروتن باشد و عظمت خدا را به خاطر داشته باشد، و در مورد آنچه که میخواند بیندیشد، چنین نمازی او را از ارتکاب محرمات و منکرات باز می دارد.

نماز صاحب خود را از ارتکاب گناه و انجام فحشا و منکر باز می دارد. و نماز ستون دین است. بلی! کسی که نماز را به وجه احسن ادا کند، حق تعالی دلش را به ایمان آباد می سازد و ضمیرش را به یقین منور می نماید.

«وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ»: ذکر پروردگار در نماز و بیرون نماز بزرگتر و بهتر از هر چیز دیگر است، یا ذکر الله تعالی در نماز از اینکه از فحشا و منکر باز می دارد بزرگ تر است.

یاد خدا عبارت است از این که عظمت و جلالش را در نظر داشته باشی، و در نماز و خرید و فروش و امور زندگی او را مدّ نظر داشته باشی و در تمام امور از او غافل نشوی.

«وَأَللّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ»: پروردگار مّان به اعمال نیک و بد بندگان خود آگاه است و به نیکوترین وجه پاداش آن را به شما می دهد.

ابو العالیه میفرماید: در نماز سه خصلت مقرر است: اخلاص، بیم و یاد الله، پس اخلاص او را وادار به امر به معروف می کند، و بیم او را از ارتکاب منکر و ناشایست باز می دارد، و ذکر الله، قرآن-هم امر می کند و هم نهی، پس هر نمازی خالی از قسمتی از این سه باشد نماز نیست. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۸۱).

از ابن عباس (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «من لم تنهه صلاته عن الفحشاء والمنکر لم یزد بها من الله إلا بعدا». «هر کس نماز وی او را از فحشا و منکر باز نداشت، با آن نماز جز دوری از الله متعال چیز دیگری نیفزوده است».

واقعیت اینست که: در پیشگاه پروردگار با عظمت، نماز از عظمت و مقام خاصی برخوردار است. نقش اصلاحی نماز در شخص و جامعه حدسی و پیشنهادی نیست، بلکه قطعی است. اگر نماز انسان، او را از فحشا و منکر باز نداشت، باید در قبولی نماز خود شک کند.

حضرت انس (رض) صحابی جلیل القدر حکایت می کند که: جوانی از انصار با رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز جماعت می گزارد اما در عین حال دزدی و هیچ چیز از کارهای ناپسند را فرو نمی گذاشت، اصحاب چگونگی حال او را به رسول الله صلی الله علیه وسلم گزارش فرمودند، و ایشان در حدیث شریف فرمودند: «یقیناً نمازش به زودی او را باز خواهد داشت». پس دیر زمانی نگذشت که آن جوان توبه کرد و حالش به صلاح آمد آن گاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آیا به شما نگفتم که نمازش او را به صلاح خواهد آورد؟».

پایان جزء بیستم

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی از شیوه ی راهنمایی مشرکان، بت پرستان و غیره بحث بعمل آمد ، اینک در آیات متبرکه (46 الی 49) نیز از شیوه ی وسبک راهنمایی و دعوت اهل کتاب به دین اسلام بحث بعمل می آورد ، هکذا از ایمان آوردن عده ای از اهل کتاب و مشرکان مکه به قرآن عظیم الشان اشاره می کند.

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَالْهَذَا وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٤٦﴾

با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی که از آنها مرتکب ظلم و ستم شدند، و به آنها بگوئید ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان داریم، معبود ما و شما یکی است و در برابر او تسلیم هستیم. (۴۶)

تفسیر:

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»: کلمه «جَدَل»، «جَدَال» و «مجادله» از کلمه «جَدَل» گرفته شده اند که اولین معنای آن به شدت تاباندن و بافتن ریسمان و امثال آن است؛ چنانکه زمخشری میگوید: «جَدَلُ الْحَبْلِ: فَتَلَهُ». معنای دوم «جَدَل» به زمین زدن طرف مقابل است؛ چنانکه گویند: «و طعنه فجذله: ألقاه على الجدالة و هي الأرض» به او نیزه زد، پس او را بر روی جداله (زمین) انداخت (زمخشری، 1979م، صفحه 85).

سومین معنای «جَدَل» محکم و نیرومند شدن چیزی از قبیل حیوان یا دانه است؛ از این رو، هنگامی که بچه آهو قوی شود، گویند: «جَدَلٌ وَلَدُ الظَّبْيَةِ» و باز شکاری را به دلیل نیرومندیش «أَجْدَل» نامند (فیروز آبادی، 1410ق، ج3، ص474) از طرفی، ابن اثیر «جَدَل» را مقابله دلیل با دلیل (ابن اثیر، 1367ش، ج1، ص248) و ابن منظور آن را سرسختی در مخاصمه و قدرت بر آن می داند و می گوید: «رَجُلٌ جَدِلٌ» یعنی شخصی که در مخاصمه قوی است (ابن منظور، 1404ق، ج11، ص105).

جدال (مجادله) نیز در لغت به معنای گفت‌وگویی خصمانه آمده است. صاحب مفردات گوید: «جدال به معنای گفت‌وگویی همراه با نزاع و ستیزه جویی و چیرگی بر یکدیگر است» (راغب، 1412ق، ص189).

معانی اصطلاحی جَدَل و جدال:

جدال در اصطلاح دو مفهوم دارد؛ یکی مطلق و کلی که در این معنا، رویا رویی‌ها و مباحثاتی است که به قصد غلبه و اسکات خصم به‌کار می رود و در علوم مختلف چون فقه، کلام و فلسفه کاربرد دارد.

جرجانی در تعریف جدل به معنای عام می‌گوید: «جدل، رفع فساد از سخن خصم است با دلیل یا شبهه، و یا قصد تصحیح سخن وی است که در حقیقت همان خصومت است» (جرجانی، 1403ق، صفحه 74). در این معنا، از جدل به آداب مناظره و علم خلاف نیز تعبیر می شود.

وجوه جدال در قرآن :

مشتقات جدل 29 بار در قرآن عظیم الشان به‌کار رفته است. بیشتر آیات قرآن در موضوع جدال که به ابعاد جدال باطل می پردازند، دو آیه 125 نحل و 46 عنکبوت به مبحث جدال احسن اشاره کرده‌اند. پس از منظر قرآن جدال به دو دسته جدال احسن و غیر احسن - که شامل جدال حسن و جدال باطل است - تقسیم می‌شود که جدال باطل به دلیل خصوصیات، ریشه‌ها و پیامدهایش امری مذموم است؛ اما جدال احسن در همه این ابعاد با آن متفاوت است.

تأکید قرآن بر طریقه احسن:

دستور الله سبحانه و تعالی به انجام شیوه احسن، تنها در مورد جدال مطرح نیست؛ بلکه با تکیه بر نظام احسن در تکوین، نظام تشریح نیز بر تراز احسن طراحی شده و روش بهتر و طریقه احسن در همه عرصه‌های زندگی انسان ارائه شده است؛ از جمله توصیه به بهترین برخورد در آیه «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (فصلت/ 34) و بهترین گفتار در آیه «وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (اسراء/ 53) و دستور به بهترین تحیت در آیه «وَ إِذَا حُيِّنْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها» (نساء/ 86) و بهترین تبعیت در آیه «وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» (زمر/ 55).

گفتنی است تعبیر «بالتی هی احسن» در قرآن شش بار آمده است که دو مورد درباره نحوه تصرف در مال یتیم در آیات «وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ» (انعام/ 152) «وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ» (اسراء/ 34) به‌کار رفته و دو مورد درباره نحوه برخورد با بدی‌ها در آیات «وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السُّيْئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (فصلت/ 34) و «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السُّيْئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ» (مؤمنون/ 23) به‌کار رفته است.

مطالعه کنندگان گرامی!

«جدال احسن» به گفتگویی گفته می‌شود که همراه آن طعنه، استهزاء، ناسزا و اهانت نباشد، بلکه بر اساس استدلال و محبت و با انگیزه‌های اصلاحی باشد.

از کلمه‌ی «قُولُوا» بعد از سفارش به جدال احسن، استفاده می‌شود که این لحن آیه، خود نمونه‌ی جدال احسن است.

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ». (با اهل کتاب، جز به روشی که از همه بهتر است مجادله نکنید)؛ تعبیر به «الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»، تعبیر بسیار جامعی است که تمام روش‌های صحیح و مناسب مباحثه را شامل می‌شود، چه در الفاظ، چه در محتوای سخن، چه در آهنگ گفتار، و چه در حرکات دیگر همراه آن. بنابراین، مفهوم این جمله آن است که: الفاظ شما مؤدبانه، لحن سخن دوستانه، محتوای آن مستدل، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و هر گونه خشونت و هتک احترام، همچنین حرکات دست و چشم و ابرو، که معمولاً مکمل بیان انسان هستند همه باید در همین شیوه و روش، انجام گیرد.

و چه زیبا است تعبیرات قرآن، که در یک جمله کوتاه، یک دنیا معنی نهفته است! اینها همه، به خاطر آن است که هدف از بحث و مجادله، برتری جوئی و تفوق طلبی و شرم‌نده ساختن طرف مقابل نیست، بلکه هدف، تأثیر کلام و نفوذ سخن در اعماق روح طرف است، و بهترین راه برای رسیدن به این هدف همین شیوه قرآنی است که می‌فرماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (با اهل کتاب، جز به روشی که از همه بهتر است مجادله نکنید)

امام فخر رازی گفته است: وقتی مشرک به عملی ناپسند و زشت پردازد، شایسته است با شدیدترین وجه با او برخورد کرد، و در بی‌توجهی به او و زشت نشان دادن مذهبش باید کوشید و مبالغه هم کرد. ولی اهل کتاب به نزول کتب و ارسال پیامبران باور دارند، جز این که به پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مقرر و معترف نیستند، پس در قبال همان نیکی، هر چه نیکوتر با آنها بحث و جدل می‌شود جز افرادی که ستمکارند، مثلاً خدا را دارای فرزند می‌دانند یا به تثلیث اعتقاد دارند، که باید با اینها به شدیدترین وجه برخورد و مجادله کرد و گفته‌ی آنها را خیره‌سری و یاهوگویی و نادانی آنها را بیان و مشخص نمود. (تفسیر کبیر ۲۵/۷۵).

«وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ» به آنها بگویید: ما به قرآنی که بر ما نازل شده است ایمان داریم و به تورات و انجیل که بر شما نازل شده است نیز ایمان داریم.

ابو هریره گفته است: اهل کتاب تورات را با زبان عبری می‌خواندند و آن را برای مسلمانان به عربی تفسیر میکردند. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب، و بگویید: به آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر شما نازل شده است ایمان داریم. (اخراج از بخاری. در تفسیر قرطبی نیز چنین آمده است. ۳۵۱/۱۳). ای مسلمانان! برای یهود و نصارا بگویید: ما به قرآن که بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل شده، به تورات که بر موسی علیه السلام فرود آمده و به انجیل که بر عیسی علیه السلام نازل یافته ایمان آوردیم. خدایگان و یکتا معبود بر حق ما و چیزی در ذات، نام‌ها و صفاتش با پروردگار همانندی ندارد و ما با انجام طاعات، عمل به شریعت و پیروی از پیامبرش مطیع و فرمان بردار او تعالی هستیم.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ ﴿٤٧﴾

اینگونه، کتاب را بر تو نازل کردیم، کسانی که (پیش از این) کتاب آسمانی به آنها داده ایم به این کتاب ایمان می‌آورند، و از این گروه کسانی هستند که به آن ایمان می‌آورند و آیات ما را جز کافران انکار نمی‌کنند. (۴۷)

تفسیر:

ایمان داشتن به کتاب‌های آسمانی:

ما به همه‌ی کتاب‌هایی که بر پیامبران نازل شده است، کتاب‌هایی که در قرآن به آنها اشاره

شده است مانند تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی ایمان داریم، معتقدیم که همه‌ی آنها از طرف خداوند نازل شده‌اند، و همه‌ی کتابهای خدا در دعوت به توحید متفق اند، هر چند در بعضی از فروع شریعت با هم اختلافات جزئی دارند.

قرآن همه‌ی کتاب‌های گذشته را نسخ کرده است:

ایمان داریم که همه‌ی کتاب‌های آسمانی بعد از تحریف و تغییر و تمام شدن زمان آنها توسط قرآن عظیم الشان نسخ شده‌اند، و شریعت و قانون روایت شده در کتاب‌های گذشته سه نوع است:

1- قسمتی که قرآن به صحت آن گواهی داده است.

2- قسمتی که قرآن به بطلان آن شهادت داده است.

3- قسمتی که قرآن در مورد آن سکوت اختیار فرموده است.

به قسمت اول ایمان داریم و قسمت دوم را باطل و تحریف شده‌ی دست انسان می‌پنداریم و در مورد قسمت سوم سکوت اختیار می‌نماییم نه آنرا تصدیق می‌کنیم و نه تکذیب. خداوند در مورد ارتباط قرآن و کتاب‌های گذشته میفرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ» [المائدة: 48].

«و بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همه‌ی احکام و اخبار خود) ملازم حق، و موافق و مصدق کتابهای پیشین (آسمانی)، و شاهد (بر صحت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است».

نزول قرآن تصدیق‌کننده‌ی کتاب‌های گذشته است، کتاب‌هایی که در برگزیده‌ی مدح و ستایش و نزول قرآن به عنوان آخرین پیام خدایی بر خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم بودند، بنابر این نزول قرآن موجب افزایش ایمان و اعتقاد حاملان معرفت و بصیرت کتاب‌های گذشته شد، پس تسلیم امر خدا شدند و به دین او گرویدند، خداوند بیان میفرماید که قرآن بر کتاب‌های گذشته حاکم و امین و گواه است، هر آنچه موافق قرآن باشد حقیقت دارد و هر آنچه با قرآن منافات داشته باشد باطل است.

مقتضیات ایمان به کتب:

به حلال و حرام کتاب‌های خدا ایمان داریم، داستان‌ها و مثل‌های قرآنی را معتبر و واقعی می‌پنداریم، به محکاماتش عمل می‌کنیم، و در مقابل متشابهات آن سر تسلیم فرود می‌آوریم و از حدود آنها تجاوز نمی‌کنیم، حق تلاوت آن را به جای می‌آوریم و مطیع اوامر و نواهی رسول الله هستیم. (آنچه هر مسلمان باید بداند دکتر عبد الله مصلح دی (جدي)

1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری)

وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَأَرْتَابَ الْمُبِطُلُونَ ﴿٤٨﴾

تو هرگز قبل از این کتابی نمیخواندی و با دست راست خود چیزی نمی‌نوشتی، و گر نه باطل اندیشان در شک می‌افتادند. (۴۸)

یکی از دلایل حقایق قرآن، امی بودن پیامبر اسلام است:

به خواندن و نوشتن خود نباید مغرور شویم، گاهی به اراده‌ی الهی، یک شخصی امی و درس نخوانده، فرهنگ بشریت را تبدیل و تغییر می‌سازد.

همان طوری حق تعالی برای اثبات نبوت و رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسیاری معجزات واضح و روشن اظهار نموده است که یکی از آنها امی بودن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد.

ابن عباس (رض) گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (ناخوانا) بود و خواندن و نوشتن بلد نبود. (تفسیر طبری ۴/۲۱).

«إِذَا لَأَرْتَابَ الْمُبِطُلُونَ» اگر خواندن و نوشتن را می‌دانستی، کافران در مورد قرآن شک و تردید پیدا می‌کردند و می‌گفتند: شاید از کتاب‌های پیشین آن را برگرفته و آن را به خدا نسبت میدهد. آیه استدلال خدا را بر درستی قرآن نشان می‌دهد؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

و سلم شخصي درس ناخوانده بود و اين كتاب معجزه گر را آورده است که متضمن اخبار ملت های پيشين و امور غيبی می باشد. و اين بزرگترين دليل بر درستی ادعای او است. ابن کثير گفته است: یعنی ای محمد! قبل از اين که اين قرآن را بياوری مدت های مدید در بين قوم خود بی سواد زندگی کردی و بسر بردی و نوشتن هم بلد نبودی. حتی تمام افراد قومت می دانند که تو درس ناخوانده هستی، خواندن و نوشتن را نمی دانی، و اين چنین بود پیامبر صلی الله عليه و آله و سلم، و تا روز رستاخيز خواندن و نوشتن را نخواهد دانست و حتی نمیتوانست یک خط یا یک حرف را هم بنویسد، بلکه چند نفر منشی داشت که وحی را پرايش می نوشتند. (مختصر ابن کثير ۴۰/۳).

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ ﴿٤٩﴾

بلکه اين قرآن، آیات روشني است در سينه کسانی که به آنان معرفت و دانش عطا شده است؛ و آیات ما را جز ظالمان انکار نمی کنند. (۴۹)

تفسیر :

مفسران فرموده اند: از خصوصیات قرآن اين که خدا به دو طريق آن را از تحريف، تبديل و تغيير حفظ کرده است: اول، اين که به صورت مکتوب درآمده و ديگر جای هيچ تغييری نيست. دوم، در سينه حفظ شده است، به عکس ساير کتب؛ چون نوشته شده اند اما در سينه ها حفظ نشده اند، از اين رو تحريف بر آنها وارد شده است. در وصف اين امت چنین آمده است: «انجيل ها را در سينه هايشان جا داده اند».

حسن گفته است: به اين امت حفظ «كتاب» عطا شده است. و قبل از آنها کتاب ها فقط از روي تلاوت ميشد. وقتی کتاب را می بستند جز پیامبران کسی مطالب آن را حفظ نمی کرد. (تفسیر قرطبی ۳۵۴/۱۳).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (50 الي 55) به برخي از شبهات مشرکان و رد آنها، توضیحات ارايه میگردد.

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿٥٠﴾

و (مشرکان) گفتند: چرا بر او از جانب پروردگارش معجزاتی نازل نشده است؟ بگو: معجزات تنها نزد الله است و من فقط بيم دهنده آشکارم. (۵۰)

تفسیر :

مردم از پیامبر اکرم صلی الله عليه وسلم معجزات مادی می خواستند (مانند عصای موسی، يد بيضا و...) غافل از آن که معجزه هر عصری باید متناسب با همان عصر باشد، لذا معجزه ی خاتم انبياء از جنس سخن و کلام است. به راستی با وجود معجزه های همچون قرآن، تقاضای معجزه ی ديگر ناسپاسی نيست؟

طوريکه در فوق ياد آوري شدیم: کافران با اعتراض گفتند: چرا الله تعالی بر محمد صلي الله عليه وسلم معجزات محسوسي مانند معجزات عصاي، ويد بيضاي حضرت موسي عليه السلام، شتر حضرت صالح عليه السلام و معجزات حضرت مسيح عليه السلام را نازل نکرده تا قابل مشاهده باشد؟

اي پیامبر صلي الله عليه وسلم در جواب شان بگو! «معجزات فقط نزد خداوند است» و او آنها را بر هرکس از بندگانش که بخواهد و از هرگونه که بخواهد نازل میکند و کسی جز او بر اين کار توانا نيست لذا حق تعالی اگر بداند که شما با معجزات هدايت ميشويد، قطعاً درخواست شما را اجابت میکند زیرا فرود آوردن معجزات بر او سهل و آسان است ولي او می داند که شما از اين درخواست خویش، جز عناد، بغاوت و گردنکشی و آزمودن قصد ديگري نداريد، از اين روي خواسته شما را اجابت نمی کند.

براي آنان بگو: آیات و نشانه ها در تصرف و مشيت الله تعالی است که هرگاه بخواهد

فروود می‌آورد و چون نخواهد نازل نمی‌کند. من تنها و تنها بنده و فرستاده او هستم تا شما را از عذاب دشواری بيم دهم و هدايت و ضلالت را براي تان واضح سازم؛ از اين رو نمي توانم از خود نشانه‌اي بياورم. پیامبر صلي الله عليه وسلم در برابر بهانه جويان مقاومت ميکرد و به آنان جواب می داد، زیرا معجزه کاري حکيمانه و الهی است نه بازپچهی بهانه جويان.

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾

آيا برای ايشان کافی نيست که ما بر تو کتاب آسمانی را فرو فرستاديم که بر آنان خوانده می شود، بی گمان در اين امر رحمت و پند آموزی برای اهل ايمان است (٥١)

تفسیر :

در آیهی قبلي خوانديم که مشرکين از رسول الله صلي الله عليه وسلم معجزه هايی مشابه ماننده معجزات حضرت موسی عليه السلام و حضرت عیسی عليه السلام درخواست ميکردند؛ در اين آیه مبارکه براي شان جواب داده شد که: قرآن عظيم الشان، کتابی جامع و کامل است و همهی ضرورت هاي معنوی را په شکل از اشکال جواب مي فرماید. همانطوریکه پیامبر صلي الله عليه وسلم، «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» کتابش. قرآن عظيم الشان هم «رَحْمَةً» نشانه ي بزرگی و عظمت آن است.

واقعا هم نزول قرآن کریم بر آن حضرت رحمتي براي مؤمنان است؛ براي آنان که بدان ايمان آوردند، پيرو و هداياتش باشند و به احکامش عمل نمایند.

همچنان موعظه و پندي سودمند براي کسانی است که در آن تدبّر کنند و احکامش را بیاموزند.

«يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ»: برآنان تلاوت میشود. مراد اين است که قرآن معجزه جاويدان است و براي صحت و سقم آن ميتوان پيوسته آن را دید و آزمود.

ديگر همانند معجزات حسّي پيشنهادي شما گذرا و ناپايدار نيست. «فِي ذَلِكَ»: در نزول قرآن. «لِرَحْمَةٍ»: رحمت است و مردمان را از ضلالت ميرهانند و به سعادت ميرسانند.

«ذِكْرِي»: يادآوری اعجاز قرآني و درس هاي آسماني. «ترجمه معاني قرآن»

ابن کثير فرموده است: خدا خيره سري و جهالت خارج از حد آنها را يادآور شده است؛ چرا که بر صدق محمد صلي الله عليه وسلم درخواست دلایل کرده اند، در حالی که کتاب پر قدرتش بر او نازل شده است، کتابی که نه در اول و نه در آخر، باطل در آن وارد نشده و نمی شود. کتابی که از هر معجزه بزرگتر است؛ چون تمام سخنوران فصیح و بلیغ از معارضه‌ی با آن در مانده اند.

بلکه از معارضه‌ی با یک سوره از آن نیز در مانده اند. آيا آنان را بس نيست که ما اين کتاب را بر تو نازل کرده ايم؟ در حالی که تو یک نفر (ناخوان) هستی و خواندن و نوشتن را نمی دانی، و آنان را از محتويات کتب پيشين مطلع می کنی. (مختصر ابن کثير ٤١/٣).

شان نزول آیه 51:

821- ابن جرير، ابن ابوحاتم و دارمي در «مسند» خود از قول عمرو بن دينار از يحيي بن جَعَدَه روايت کرده اند: برخي از مسلمانان اوراقي را که در آن ها شنیده هاي خود از يهود را نگاشته بودند حضور پیامبر (آوردند. پیامبر اکرم گفت: براي ضلالت و گمراهي قومي همين کافي است که آن ها از آنچه پیامبرشان براي هدايت ايشان آورده است روي برتابند و به آنچه غير آن براي ديگران آورده است متمایل شوند. پس خدا آیه «أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ» را نازل کرد. (دارمي 1 / 124، طبري 27838، ابو داود در «مراسيل» 416 از يحيي بن جَعَدَه به قسم مرسل روايت کرده اند).

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٥٢﴾

بگو همین بس که خدا میان من و شما گواه است، آنچه را در آسمانها و زمین است می داند. و کسانی که به (معبودان) باطل ایمان آورده اند و به الله کفر ورزیده اند، همین گروه زیانکاران اند. (۵۲)

تفسیر:

«شَهِيدًا»: گواه. «بِالْبَاطِلِ»: مراد از باطل. همه آن چیزهائی است که به غیر از خدا پرستش شود.

در این هیچ جای شکی نیست، هر زمانیکه انسان به مرحله ای میرسد که: استدلال با مخالف سودی و فایده نمی داشته باشد، بهتر و مصلحت است که بحث با همچو انسانها قطع گردد و امور را به الله تعالی واگذارد.

او تعالی همه امور آسمانها و زمین را میداند و هیچ راز پنهانی بر او پوشیده نیست، پروردگار با عظمت، به همه امور آگاه است، لجاجت و بهانه تراشی هیچ سودی به حال شان نمیرساند. آنانیکه به آیات الهی کفر می ورزند، مطمئن باشید که در نتیجه زیانمند دنیا و آخرت میشوند؛ این عده اشخاص از پاداش الهی محروم اند و مستحق عذاب بزرگی در دنیا و آخرت می گردند.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَهُمْ بَعْتَةٌ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٣﴾

آنها با عجله از تو عذاب را می طلبند، و اگر موعد مقرری تعیین نشده بود عذاب (الهی) به سراغ آنها می آمد، سرانجام این عذاب بطور ناگهانی بر آنها نازل می شود در حالی که نمی دانند. (۵۳)

تفسیر:

در قرآن عظیم الشان چند بار آمده است: هر زمانیکه کفار تهدید به عذاب الهی می شدند، به خاطر ناباوری، استبعاد با استهزاء، پیوسته از پیامبرشان نزول عذاب فوری را خواستار و تقاضا می نمایند، آنان نمی دانند، که امور این عالم، دارای زمان بندی های حساب شده و معین است. و هیچ قدرت در جهان وجود ندارد که قهر الهی را پیش بینی نماید.

در ضمن باید گفت که: این عجله ای جاهلانه کفار در چندین آیات قرآنی ذکر از آن بعمل آمده است، موارد انتقاد شدید الله تعالی قرار گرفته است. و الله تعالی برای مجازات آنان زمان مشخص و تغییر ناپذیری را مقدر نمیکرد، «و البته بی آن که خبردار شوند غافلگیرشان می کرد» یعنی: آن عذاب در حالی به سوی شان در میعاد مقرر روی می آورد که از آمدن آن غافلند. به یاد داشته باشید که: لطف یا قهر الهی، حکیمانه، حساب شده و دارای پروگرام معینی است و این پروگرام با عجله ای این و آن تغییر نمی کند. در ضمن در میابیم که: سقوط فکری انسان ها در حالتی به قدری میرسد که حاضر است هلاک شود، ولی نمی خواهد حق را بپذیرد.

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿٥٤﴾

آنها با عجله از تو تقاضای عذاب می کنند، در حالی که جهنم به کافران احاطه دارد! (۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَمُحِيطَةٌ»: احاطه خواهد کرد. در بر خواهد گرفت. اسم فاعل معنی استقبال دارد. یا این که بر اثر کفر و معاصی که موجب دخول دوزخ بوده، انگار دوزخ هم اینک ایشان را در بر گرفته است. («ترجمه معانی قرآن».)

تفسیر :

می بینیم که: کفار به خاطر ناباوری یا استهزاء، عذاب فوری را از پیامبر توقع دارند، ولی باید بدانند که احاطه‌ی عذاب دوزخ بر کافران حکم قطعی و برگشت ناپذیر است.

دکتر محمد علی صابونی مفسر تفسیر «تفسیر صفة التفاسیر» می نویسد: تقاضای عجله در عذاب اخرات ناشی: از کودنی و شعور پایین و سرسختی و لجاجت آنها می باشد. یعنی: چگونه تعجیل عذاب را می خواهند در حالی که در روز قیامت جهنم آنها را احاطه کرده و مانند بازو بند آنها را در میان میگیرد و راه گریزی از آن ندارند؟ ای پیامبر! به کافران بگو عذاب اخروی خواه ناخواه آمدنی است و شما را از آن گریزی نیست پس به زودی شما را در زمانی نزدیک فرا می گیرد زیرا هر آنچه که آمدنی باشد نزدیک است.

يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٥﴾

روزی که عذاب از بالای سر آنها و از زیر پاهایشان آنها را احاطه می کند و (الله) می گوید: بچشید آنچه را عمل می کردید (روز سخت و دردناکی است). (۵۵)

تفسیر :

عذاب دوزخ، تجسم عملکرد و نتیجه اعمال ناروایی خود ماست. در همه ای احوال انسان مسئول سرنوشت خود است.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی به مشرکان و اهل کتاب هشدار داد که اگر بر سر افکار و عقاید باطل خویش پای فشاری نمایند از جمله دوزخی اند. آنان بر عناد و فسادشان افزودند و مؤمنان را بیشتر آزار دادند و از عبادت و مراسم دینی در سرزمین خود، منع شان داشتند.

از این رو، الله سبحان و تعالی در آیات متبرکه (56 الی 63) فرمان مهاجرت در صورتی که انجام وبر پایی شعایر دینی برایشان دشوار و سخت میباشد واجب گردانید ، وگفته شد که :در این صورت مانند در مکه حرام است و دیگر این که : نباید رنج و فشار، انسان را از هجرت باز دارد .

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةً فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾

ای بندگان من که ایمان آورده اید! یقیناً زمین من وسیع است، پس تنها مرا عبادت کنید. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَرْضِي وَاسِعَةً»: اشاره به این است که مسلمانان از سرزمین کفر - اگر قادر به عبادت نبودند - به سرزمینی مهاجرت کنند که در آن بتوانند به عبادت و طاعت بپردازند (سوره: نساء / 97 - 100). («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

تفسیر :

برای حفظ دین و نجات از طاغوت ها اجازه هجرت است. هجرتی ارزش دارد که در سایه‌ی ایمان باشد.

در حدیث شریف به روایت زبیر بن عوام (رض) آمده است: «البلاد بلاد الله، والعباد عباد

الله، فحیثما أصبت خیراً فأقم». «سرزمین‌ها، سرزمین‌های خداوند است و بندگان هم بندگان خداوند پس در هر جایی که به خیری رسیدی، در آنجا اقامت گزین». طوری که یاد آور شدیم: این آیه مبارکه مسلمانان را بر مهاجرت از سرزمین کفر به سوی سرزمین اسلام تشویق میکند. یعنی از جمله شرف بندگی شما برای خدا این است که اگر در مکه از ابراز اسلام و ایمان در تنگنا و تحت فشار هستید، از آنجا مهاجرت و کوچ کنید و در کنار ستمگران نمانید؛ چون سرزمین خدا وسیع و فراخ است. مقاتل در شأن نزول این آیه مبارکه فرموده است که این آیه: در مورد مسلمانان ضعیف مکه نازل شده است. (تفسیر صفة التفسیر).

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٥٧﴾
هر نفسی چشنده مرگ است آنگاه به سوی ما بازگردانیده خواهید شد. (۵۷)

تفسیر :

مرگ، استثنا ندارد و برای همه است. و باید گفت که: مرگ، پایان کار نیست، بلکه بازگشت به مبدأ است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿٥٨﴾

کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آنها را در غرفه‌هایی از بهشت جای میدهیم که در زیر آنها نهرها روان است و در آنجا همیشه خواهند ماند، چه خوبست پاداش عمل کنندگان! (۵۸)

تفسیر :

کارهای شایسته، در کنار ایمان ارزشمند است. شرط دستیابی به بهشت، ایمان و عمل صالح است. خداوند، بهشت را برای مؤمنان ضمانت کرده است. اساس دستیابی به بهشت و نعمت‌های بهشتی، عمل است.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٥٩﴾
همانها که (در برابر مشکلات) صبر (و استقامت) می‌کنند و بر پروردگارشان توکل می‌نمایند. (۵۹)

تفسیر :

در البحر آمده است: این دو صفت در برگیرنده‌ی تمام نیکی‌ها و محاسن است و آن عبارتند از: صبر و شکیبایی و محول کردن امور به خدای متعال. (البحر ۱۵۷/۷).
و صبر و توکل، دو نمونه‌ی روشن از عمل صالح است.

وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦٠﴾
و چه بسیار است جاندارانی که (به سبب ناتوانی) نمی‌توانند روزی خود را بردارند، (بلکه) الله به آنها و به شما روزی می‌دهد، و او شنوای داناست. (۶۰)

تفسیر :

در التسهیل آمده است: منظور از آیه متبرکه تقویت روحیه‌ی مؤمنان است که در صورت مهاجرت از فقر و گرسنگی نترسند؛ چرا که خدا همان طور که حیوانات ناتوان را روزی می‌دهد، شما را نیز در صورت هجرت از سرزمین خود روزی میدهد. (التسهیل ۱۱۹/۳)

شان نزول آیه 60:

822- عبد بن حمید، ابن ابوحاتم، بیهقی و ابن عساکر با سند ضعیف از ابن عمر روایت کرده‌اند: با رسول خدا (بیرون رفتن و آن بزرگوار در یکی از بوستان‌های مدینه داخل شد و خرما می‌چید و می‌خورد و برای من گفت: ای ابن عمر، چرا خرما نمی‌خوری؟ گفتم: میل به خرما ندارم. گفت: لیکن من به خرما میل دارم، این صبح چهارم است که نه غذا را چشیده‌ام و نه غذایی پیدا کرده‌ام، اگر از خدای خود بخواهم همتای سلطنت کسری

و قیصر برایم عطا می‌کند. حال تو چگونه خواهد بود، ای پسر عمر وقتی با کسانی روبرو شوی که یقین‌شان ضعیف و سست بوده و روزی یک سالة خویش را پنهان میکنند. به خدا قسم! هنوز در آنجا قرار داشتیم و دور نشده بودیم که آیه «وَكَايِنٍ مِّن دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (60) نازل شد. پس پیامبر (گفت: خدا مرا به ذخیره‌کردن دارایی و ثروت دنیا و پیروی از خواهش‌های غریزه شهوانی دستور نداده است. آگاه باش که من یک درهم و یک دینار افزون از ضرورت خود را نگاه نمی‌دارم و غذای فردای خویش را ذخیره نمی‌کنم (واحدی در وسیط 3 / 425 و در «اسباب نزول» 673 و بغوی 163 به شماره‌گذاری محقق از جراح بن منهال از زهری از عطاء از ابن عمر روایت کرده اند.) («تفسیر بغوی» 1653).

وَلَيْنٍ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ فَنَأْيُ يُؤْفَكُونَ ﴿٦١﴾

و اگر از ایشان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است و آفتاب و ماه را مسخر کرده است؟ حتماً می‌گویند: الله. پس چگونه به پیراهه برده میشوند؟ (٦١)
اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٢﴾
 الله روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد وسعت می‌دهد و یا تنگ می‌گیرد؛ یقیناً خدا بر هر کاری تواناست، (٦٢)

تفسیر:

«إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» علم و آگاهی خدا وسیع و بی‌پایان است و به مقتضای حکمت و مصلحت عمل می‌کند.

یعنی تنگ گردانیدن و کم یا زیاد شدن رزق و روزی، تصادفی نیست. همانا از سوی خدای گشایشگر و تنگ سازنده روزی است پس آن را بر هر کس که بخواهد گشاده و بر هر کس که بخواهد تنگ می‌گرداند؛ برحسب آنچه که حکمتش اقتضا نماید وظیفه‌ی ما کار و تلاش است؛ اما میزان در آمد و رزق در اختیار ما نیست. لذا آنچه را که صلاح یا فساد بندگانش در آن است، میدانند پس به مقتضای حکمت و مصلحت خویش میدهد و باز می‌دارد بنابر این، باید بندگان حق تعالی بر او توکل کنند و امر او را فرمان برند.

وَلَيْنٍ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لِيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٣﴾

و اگر از آنان بپرسی که چه کسی از آسمان آب را نازل کرد پس با آن زمین را بعد از مردنش زنده گردانید؟ حتماً می‌گویند: الله، بگو: ستایش مخصوص خداست، اما اکثر آنها نمی‌دانند. (٦٣)

تفسیر:

«أَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»: هدف از آن رویاندن گیاهان از خاک خشک به وسیله باریدن برف و باران است.

«قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» ای محمد! بگو: «الحمد لله» یعنی: ستایش می‌گویم خدا را سپاسگزارم که حجت‌م را بر آنان غالب و آنان را به این حقایق معترف گردانید، بلکه اکثر آنها عقل و وتعقل ندارند، به طوری که اقرار می‌کنند که خدا خالق و رازق است و انگهی دیگری را پرستش می‌کنند.

پس بدین جهت، به مقتضای آنچه که بدان اعتراف کرده‌اند، عمل نمی‌کنند.

باید منحرفان را به حال خود رها نکنیم، بلکه سعی و کوشش بعمل آریم تا با استفاده از شیوه‌های مختلف آنان را به اقرار حقایق آشنا سازیم.

خداشناسی فطری است و اگر غبارهای گناه و انحراف، از روی فطرت منحرفان زدوده شود، اعترافات روشن آنها را خواهید یافت. نور فطرت، زمانی انسان را نجات می‌دهد

که با تعقل رشد کند. و در ضمن قابل یاد آوری می دانم که: در قضاوت ها، نظر به اقلیت و اکثریت نداشته باشیم، چه بسا اقلیت بر حق و اکثریت بر باطل باشند.
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (64 الی 69) به موضوع: دنیا و بیان حال کفر پیشگان در وقت سختی و آسایش اشاره بعمل آمده میفرماید:

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٦٤﴾

این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است ای کاش می دانستند. (۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَهُوٌّ»: به مصروفیت های گفته می شود که انسان را از هدف اصلی و مسائل اساسی باز می دارد؛ «لَعِبٌ»: انجام کاری مثل بازی است که قصدی در آن نیست. (مفردات راغب)

تفسیر :

افرینش دنیا، هدفدار و حکیمانه است، لیکن غفلت از آخرت، دنیا پرستی و غرق شدن در آن، سفیهانه و جاهلانه است. با تأسف باید گفت که انسانها، حقیقت آخرت را نمی دانند و گرنه به دنیا دل نمی بستند. حیات واقعی، حیات آخرت است. به راستی که زندگانی حقیقی و جاودانی زیرا سرای آخرت، سرای زندگی پاینده و فنا ناپذیری است که هرگز زوال نمی پذیرد و مرگ، یا مریضی، یا هم و غمی آن را منغص و تلخ نمی گرداند.

دار آخرت برای کسانی میسر است که به پروردگار خویش ایمان آورده از پیامبرش پیروی میکنند و در آن زندگی مرگ و فنا شدن، دشواری و خستگی و ترس و اندوهی وجود ندارد. اگر مردم این خصوصیات ها را به گونه واقعی می دانستند، کوشش برای دنیا را بر سعی و تلاش برای آخرت مقدم نمیداشتند و دنیای فانی را بر آخرت جاودانی ترجیح نمی دادند.

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَاؤُ اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿٦٥﴾

هنگامی که سوار بر کشتی شوند، الله را خالصانه و مخلصانه به دعا میخوانند، (و غیر او را فراموش میکنند) اما هنگامی که خدا آنها را به خشکی رسانید و نجات داد باز مشرک میشوند! (۶۵)

تفسیر :

دعای خالصانه، مستجاب است. «دَعَاؤُ اللَّهِ مُخْلِصِينَ... فَلَمَّا نَجَّاهُمْ» (پس از دعا، حرف «فاء» در «فَلَمَّا»، نشانهی استجاب دعا می باشد) باید گفت که: نجات از مشکلات و حوادث، راهی است برای شکر نه شرك. در ضمن باید ایمان داشتن نباید موسمی و مقطعی باشد. در آیه متذکره می بینم که چگونه انسانها در سختی ها حق تعالی را عبادت می کنند و در حال راحت و آسایش به او شریک می آورند. چه اندازه تناقض عمل آنان زشت و ناپسند است!

قابل یاد آوری است که: این شیوه کفار برخلاف شیوه مؤمنان با اخلاص است که پس از نجات از مهالک و سختی ها نعمت الله تعالی بر خویشان را شکر گزارده و نعمت ها را وسیله ای برای افزونی طاعات شان می گردانند.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾

(بگذار) آیاتی را که به آنها داده ایم انکار کنند و از لذات زودگذر زندگی بهره گیرند اما به زودی خواهند فهمید! (66)

تشریح لغات و اصطلاحات :

هدف از «لَيَكْفُرُوا» کفران نعمت است، زیرا در کنار «آتَيْنَاهُمْ» یعنی نعمت دادن، آمده است.

تفسیر :

مرحوم شیخ محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: «امری است برای تهدید. یعنی بگذار کافر شوند و در مقابل نعمت های ما و نجات دادن آنان از دریا، ناسپاس باشند. و در این دنیا از باقیمانده‌ی عمر خود بهره گیرند که در آینده عاقبت کار خود را خواهند دید.» (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)
باید گفت که در دنیا راه کامیابی به روی اشخاص صالح و ناصالح باز است. به کامیابی‌های همراه با کفر و کفران خوشحال نشوید که پایان شو می دارد. شرک، نوعی ناسپاسی و کفران نعمت است.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ ﴿٦٧﴾

آیا ندیدند که ما حرم امنی برای آنها قرار دادیم در حالیکه مردم را در اطراف آنها (در بیرون این حرم) می ربایند؟ آیا به باطل ایمان می آورند و به نعمت الله کفر می‌ورزند. (۶۷)

تفسیر :

آیا کافران مکه نه اندیشیدند که الله تعالی آن شهر را برای آنان حرم امنی قرار داده چنانکه خون‌ها و مال‌ها در آنجا محفوظ و مصون است و همه با نفس و مال خویش در امنیت به سر می‌برند؟ یعنی: ساکنان حرم از آفات و بلیات زمینی‌ای که دیگر اعراب مبتلای آن هستند، در سلامت و عافیت قرار دارند در حالیکه مردم اطراف در خارج حرم با قتل، اسارت، غارت و اخذ اموال مورد دستبرد و یورش مهاجمان قرار گرفته ترسناک‌اند و احساس امنیت نمی‌کنند.

آیا به شایستگی امور باطلی چون شرک به الله متعال و کفران نعمت هایش باور دارند؟ از نعمت هایش در حرم امن چشم پوشی میکنند و انکار می‌ورزند؟ و در نهایت جز پروردگار یگانه خدایان دیگری را پرستش می‌کنند؟
یکی از راه‌های دعوت مردم به الله تعالی، توجه دادن آنان به نعمت‌های الهی است. یادآوری ناامنی‌های پیرامون انسان، امنیت را در نزد او ارزشمند امنیّت، زمینه و بستر عبادت است؛ ولی گروهی قدر آن را نمی‌دانند و به سوی کفر می‌روند.

شان نزول آیه 67:

823- جویری از ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: [اهل مکه] گفتند: ای محمد! هیچ چیز مانع مسلمان شدن ما نمیشود به جز اینکه می‌ترسیم مردم ما را بر بایند و به سرعت نابود کنند چون مشرکان عرب تعدادشان از ما به مراتب بیشتر است به محض اینکه آگاه شوند ما دین تو را پذیرفته‌ایم ما را میربایند، همه ما ناشتایی یک نفر آنها هستیم. پس خدای عزوجل «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا» را نازل کرد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾

و کیست ظالم‌تر از کسی که بر الله دروغ ببندد یا چون حق نزد او آید آنرا تکذیب کند؟ آیا در جهنم جایگاهی برای کافران نیست؟ (۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْحَقِّ»: دین حق اسلام. قرآن که کتاب راستین است.

تفسیر :

وحی را باید بدون کم و زیاد پذیرفت. اضافه کردن هر چیزی به دین، افترا و بدترین ظلم است. واقعیت امر اینست کسیکه دین حق و رسالت محمدی را تکذیب کند هیچکس ظالم تر از آن نمی باشد. یقیناً برای کسی که به حق تعالی کافر شود، پیامبرش را تکذیب نماید و با دین و دوستانش بستیزد، منزل و جایگاهی در آتش دوزخ مقرر داشته شده است.

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٦٩﴾

و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی تردید آنان را به راه های خود [راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمایی می کنیم؛ و یقیناً خدا با نیکوکاران است. (۶۹)

تفسیر :

«جَاهَدُوا فِينَا»: در راه ما جهاد کردند هدف از آن هر گونه جهاد و تلاشی است که در راه الله متعال و برای رضایت او و به منظور خدمت به دین مقدس اسلام انجام پذیرد. «لَنَهْدِيَنَّهُمْ»: قطعاً ایشان را هدایت می دهیم و رهنمود می گردانیم و به خیر و حق می رسانیم. «سُبُلَنَا»: راه های منتهی به خودمان.

راه های حرکت و سیر به سوی الله و وصول به رضایت الله. مراد افزایش هدایت و توفیق در خیرات و حسنات است (سوره های: محمد / 17، مریم / 76).

«وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (69)» (و هر آئینه خدا با نیکوکاران است، یعنی حمایت و

نصرت خدای تعالی با نیکوکاران می باشد. («ترجمه معانی قرآن»

بلی! الله سبحان و تعالی با آن بندگانی است که به درجه احسان رسیده باشند؛ یعنی ایشان را حفظ میکند، مورد تأیید و عنایتش قرار می دهد، به دوستی بر میگزیند و این همراهی بخصوص ای است که برای اولیای ابرارش میسر است.

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: کسانی که در راه الله متعال محنت و زحمت میکشند و به مجاهدات متنوعه سرگرم و مصروف می باشند الله تعالی به آنها نور بصیرت خاصی عطا میفرماید و راه های قرب و رضای خود و یا جنت را می فهماند پس هر قدر که در ریاضیات و مجاهدات ترقی میکنند همانقدر درجه معرفت و انکشاف آنها بلند شده می رود و سخنانی را می فهمند که دیگران آنرا احساس نتوانند کرد.

در حدیث شریف آمده است: «من عمل بما علم، ورثه الله علم ما لم يعلم».

«هر کس به آنچه که میداند عمل کند، خداوند متعال علم آنچه را که نمیداند به وی می بخشاید».

ابوسلیمان دارانی یا ابو سلیمان دمشقی یکی از مشایخ بزرگ عرفان در اواخر سده دوم و اوایل سده سوم هجری مینویسد: «مراد از جهاد در آیه کریمه، فقط جنگیدن با کفار نیست بلکه یاری دادن دین الله متعال، مبارزه با باطل اندیشان، سرکوب ستمگران و در رأس همه، امر به معروف و نهی از منکر و مجاهده با نفس در طاعت حق تعالی است».

برای رسیدن به هدایت مخصوص الهی، تلاش لازم است و باید گام اول را خود انسان بردارد.

در بسیاری اوقات، يك گام و يك لحظه تلاش خالصانه، هدایت و نجات ابدی را به دنبال دارد. آنچه به تلاش ها ارزش می دهد، خلوص نیت است. به یاد داشته باشید: راه های وصول به قرب الهی، محدودیتی ندارد. و ما باید به وعده های الله متعال اطمینان داشته باشیم. همراه بودن خدای بزرگ با بنده ای ضعیف، یعنی رسیدن انسان به همه چیز خداوند، هم راه قرب را به ما نشان می دهد و هم تا رسیدن به مقصد، دست ما را می گیرد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة روم

جزء 21

سورة روم در مکه نازل شده و دارای شصت آیه و شش رکوع می باشد.

وجه تسمیه :

این سوره به سبب افتتاح با بیان شکست رومیان بدست فارسیان و سپس خبر دادن از پیروزی آنان بعد از گذشت چند سال، «روم» نامیده شد. طوری که خداوند متعال میفرماید: «الم (1) غَلَبَتِ الرُّومُ (2) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (3)» و آن هم بعضی از معجزات قرآن می باشد. البته این یکی از معجزات قرآن کریم است که از وقوع رخداد های غیبی آینده ای خبر می دهد که به واقعیت می پیوندند.

روم:

روم نام اقوامی از انسانهاست که در ساحل مدیترانه در غرب آسیا زندگی میکنند، در آن ایام این اقوام امپراطوری بزرگ و وسیعی را تشکیل داده بودند، به طوری که دامنه آن تا حدود شامات (سوریه، فلسطین، اردن، لبنان...) توسعه یافته بود.

ارتباط سوره روم با سوره قبله:

در پایان سوره عنکبوت، الله تعالی از اشخاصی که در راه او جهاد نموده اند تقدیر نموده و به اجمال و اختصار از آن بحث بعمل آورده بود و اینک در آغاز سوره روم به تفصیلش می پردازد. هر دو سوره با حروف مقطع «الم» شروع می شوند. سوره ی روم به اثبات و خبر از پیروزی رومیان بر فارس در جنگ در مدت 3 تا 9 سال و دلایل یکتایی و قدرت الهی در هستی، اندیشیدن در آفرینش آسمانها و زمین، پند گیری از فرجام بی باوران و منکران عصر های گوناگون می پردازد؛ و این که: مشرکان ناتوانند و برای روز قیامت نه سودی کسب کرده اند و نه می توانند ضرری از خود دفع نمایند. سپس راه نیکان و بدان را با هم می سنجند و فایده ی ایمان و زیان شرک و کفر روشن تر می گردد.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره روم:

قبل از همه باید گفت که : این سوره پس از سوره ی انشقاق، نازل شده ، و طوری که در فوق هم یاد آور شدیم که سوره روم دارای شصت آیه بوده و تعداد کلمات آن به هشتصد و نوزده کلمه میرسد، و تعداد حروف سوره روم به هزار و پانصد و سی و چهار حرف میرسد. (ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفصیل آنرا میتوان در سوره فاطر مطالعه فرماید.) همچنان سوره روم با حروف مقطعه آغاز شده و از سور مثنایی می باشد مثنایی سوره هایی هستند که بعد از سور مثنی قرار گرفته اند و زیر صد آیه دارند مانند اینکه سور مثنی مبادی باشند و توالی آن مثنایی آن فرض شده اند سوره های مثنایی عبارتند از: احزاب و حج و قصص و نمل و نور و انفال و مریم و عنکبوت و روم و یس و فرقان و حجر و رعد و سبأ و فاطر و ابراهیم و ص و محمد و لقمان و زمر. (التمهید فی علوم القرآن، ج 1، ص 313).

محتوای و موضوعات سوره روم :

- سوره ی روم در مکه معظمه نازل شده است و همان اهدافی را دارا می باشد که سایر سوره های مکی آن را دنبال میکنند؛ یعنی مسائل عقیده ی اسلامی را به طور کلی و در دایره ای وسیع یعنی ایمان به توحید و نبوت و معاد و پاداش را مورد بحث و بررسی قرار می دهد.

- سوره با پیشگویی در رابطه با حوادثی بسیار مهم آغاز شده است. که قرآن عظیم الشان قبل از وقوع این حوادث از آن خبر داده است. این خبر عبارت است از پیروزی روم بر فارس در جنگی که به زودی در بین آن دو در میگیرد. و طوریکه قرآن کریم خبر داده بود، همانطور اتفاق افتاد و بدین ترتیب پیشگویی تحقق یافت. این خبر از جمله ظاهرترین و روشن ترین دلیل بر صدق محمد صلی الله علیه و سلم است و دلیل است بر این که وحی نازل شده بر او صادق است، و از بزرگترین معجزات قرآن به شمار می آید.

- در سوره روم مبحث مقابله بین حزب رحمان و حزب شیطان به بحث گرفته شده است، طوریکه این مبارزه از قدیم الایام وجود داشت و در طول زمان ادامه داشته است، و مادامی که حق و باطل و خیر و شر موجود است این مقابله و مبارزه برقرار است، و مادام که شیطان یاران و هواداران خود را برای خاموش کردن نور الهی و ستیز با پیامبران بسیج می کند، این ستیز برقرار است. آیات، دلایل و شواهد را بر پیروزی حق بر باطل ارائه داده، پیروزی و غلبه ای که در قرون و زمان های متفاوت تحقق یافته است. و این سنت خداوند متعال می باشد و سنت خدای متعال را تبدیلی نیست.

- سوره روم همچنان به بحث در باره روز قیامت و حوادث روز رستاخیز و سرنوشت شوم اهل کفر و گمراهی در آن روز پرداخته است. که در آن روز مؤمنان در باغ ها مسرورند و مجرمان و تبهکاران در عذاب درگیرند، که سرنوشت نهایی نیکان و تبهکاران چنین است. و سرانجام نیک از آن نیکوکاران و تبهکاران نیز به آن سر انجام شوم محتوم گرفتار می آیند.

- سوره روم به منظور اقامه ای دلیل بر عظمت خدای یگانه و پایدار، بعضی از شواهد موجود در جهان هستی و دلایل غیبی که گویای قدرت و یگانگی خدا بوده و گردنکشان در مقابلش سرافکنده و بزرگان در پیشگاهش به سجده می روند، ارائه داده است. و برای جدا کردن و متمایز ساختن حزب رحمان از حزب بت پرستان مثال های درخشان آورده است.

- سوره روم با بحث درباره ی کفار قریش خاتمه یافته است، قریشی که آیات و برحذر داشتن برای آنان سودی نداشت و هر اندازه دلایل درخشان و قطعی دیدند، پند و عبرت نگرفتند؛ چون بسان مردگان نه شنیدند و نه می دیدند. تمام این مباحث به خاطر تسلی خاطر پیامبران در قبال آزار مشرکین و پیشه کردن صبر و شکیبایی به منظور رسیدن به پیروزی آمده است. (تفسیر صفوة التفاسیر).

ترجمه و تفسیر سوره «روم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الم (۱)

این کلمه «الف، لام، میم» خوانده می‌شود. (اشاره به اسماء یا اسرار کتاب الهی است). (۱)
تفسیر:

این سوره با حروف مقطعه «الف و لام و میم» آغاز گردیده است. در مورد تفسیر حروف مقطعه شیخ سید قطب در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» مینویسد که: ارجح اقوال این است که الله تعالی مردمان را توجّه میدهد به این که این قرآن - از جمله این سوره آن - از همچون حروفی فراهم آمده است، حروفی که عرب‌ها آنها را می‌شناسند، و با وجود این، قرآن معجزه‌ای برای ایشان است، و آنان نمی‌توانند به سان قرآن را بسازند، در حالیکه این حروف در دسترس آنان است و زبان ایشان از آنها ساخته و پرداخته گردیده است.

شان نزول آیات 1 - 5:

824- ترمذی از ابو سعید (روایت کرده است: همزمان با روز بدر روم بر فارس غلبه حاصل کرد و آن پیروزی مسلمانان را خوش و خوشحال ساخت. پس «الم (1)» غَلِبَتِ الرُّومُ (2) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (3) فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (4) بِنَصْرِ اللَّهِ» نازل شد.
825- ابن جریر از ابن مسعود به همین معنی روایت کرده است (طبری 27876 در این اسناد میان شعبی و ابن عباس ارسال است).

826- ابن ابوحاتم از ابن شهاب روایت میکند: در مکه قبل از هجرت رسول الله، مشرکان با مسلمانان بحث میکردند و میگفتند: رومی‌ها یقین دارند که اهل کتاب اند، مجوس بر آنها پیروز شد، شما گمان میکنید با کتابی که به پیغمبرتان نازل شده است، بر ما پیروز میشوید. پس همانگونه که مجوس روم را که اهل کتاب اند مغلوب ساخت، ما هم شما را شکست می‌دهیم. آنگاه خدای عزوجل «الم (1)» غَلِبَتِ الرُّومُ» را نازل کرد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 7) موضوع خبر دادن از غیب مورد بحث قرار گرفته است.

غَلِبَتِ الرُّومُ (۲)

رومی‌ها مغلوب شدند (شکست خوردند). (۲)

تفسیر:

«الرُّومُ»: ملّت روم اساساً به دیانت مسیحی بودند و پادشاه‌شان در عصر نبوت پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه و سلم، هر قل نام داشت. در ضمن باید گفت که: حکومت بیزانس، نام حکومتی بود که در زمان خویش بر مناطق و سیمی از سرزمین‌های اروپا، آسیا و آفریقا و قسمتی از ایتالیا مسلط بود، این امپراطوری با امپراطوری فارس در وخت خود قدرت‌های بزرگی را در جهان تشکیل میداد.
ابن کثیر در تفسیر خویش می‌نویسد که: «رومیان از نسل روم فرزند عیص فرزند اسحاق فرزند ابراهیم علیه السلام اند و بر دین نصرانیت بوده‌اند».

مفسران می‌نویسند که: «فارسیان که آتش پرست (مجوسی) بودند بر رومیان که اهل کتاب بودند، پیروز شدند و این واقعه البته چند سال قبل از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم به مدینه منوره به وقوع پیوست. بعد از پیروزی فارسان به رومیان، مشرکین طعنه آور به یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌گفتند: شما و اهل روم دارای کتاب می‌باشید و ما ناخوانده کتاب هستیم، برادران ما در فارس بر برادران شما یعنی رومیان پیروز شده‌اند. و ما بر شما غالب می‌آییم. بدین ترتیب، این پیروزی را به رخ مسلمانان

می‌کشیدند اما مسلمانان دوست داشتند که رومیان بر فارسین پیروز شوند چراکه آنان اهل کتاب آسمانی انجیل بودند.

در این مورد ابوبکر «صدیق» فرموده است: خدا چشم شما را روشن نفرماید! آنگاه آیهی «وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ» فِي بَضْعِ سِنِينَ نازل شد. حضرت ابوبکر صدیق این خوشحالی و خرسندی مشرکین مکه را در پیروزی فارس ها با رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان گذاشت. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بدان که رومیان به زودی بر فارسین پیروز می‌شوند».

آنگاه او این خبر را به مشرکان داد. مشرکان به او گفتند: میان ما و خود میعاد بگذار پس اگر سخن ما در مورد پیروزی فارسین مسلم شد، این... و این... تعداد شتر به ما بدهید و اگر سخن شما راست برآمد و رومیان پیروز شدند، این... و این... تعداد شتر به شما می‌دهیم. چنین بود که با ابوبکر صدیق، شرط بندی کردند و ابوبکر صدیق میعاد پنج سال را میان خود و آنان شرط قرار داد. سپس به دستور رسول اکرم صلی الله علیه وسلم این میعاد را تا نه سال افزایش داد و با گذشت این مدت بود که رومیان در این نوبت بر فارسین پیروز شدند.

شیخ امام نسفی مفسر مشهور جهان اسلام میفرماید: «به قول قتاده، شرط بندی ابوبکر صدیق با مشرکان قبل از تحریم قمار بود ولی مذهب امام ابو حنیفه و امام محمد رحمه الله علیهما، این است که عقدهای فاسد - مانند عقد ربا و غیر آن - در دار حرب میان مسلمانان و کفار جایز است. ایشان به همین داستان بر صحت چنین عقدهایی استدلال کرده‌اند».

(تفسیر انوار القرآن).

فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (۳)

در نزدیک ترین سرزمین [خود به حجاز که نوحی شام است]، و آنان پس از شکستشان به زودی پیروز خواهند شد. (۳)

تفسیر :

ابو سعود در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد : این آیات از جمله آیات درخشانی می‌باشند که بر صدق نبوت رسول الله صلی الله علیه وسلم و این که قرآن از جانب خدای عز و جل آمده است، گواه است؛ زیرا از غیبی خبر داده است که جز دانا و باخبر به غیب احدی از آن آگاه نیست، و جریان مطابق خبر اتفاق افتاد. (ابو سعود ۱۷۶/۴).

امام بیضاوی در این مورد میفرماید: این آیه از جمله دلایل صدق نبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم است؛ چون از غیب خبر داده است. (تفسیر بیضاوی ۱۰۳/۲).

شان نزول:

مطالعه کننده گرامی!

طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم: آیات ابتدایی سوره‌ی روم به پیروزی رومیان بر ایران اشاره دارد. در این مورد علامه عبدالرحمن سعیدی در تفسیر خود مینویسد: «فارس و روم در آن زمان قدرتمندترین دولت های روی زمین بودند و چون رقیب یکدیگر بودند و جنگ هایی میان آنها در میگرفت.

فارسی ها مشرک و آتش پرست و رومی ها اهل کتاب بودند و به تورات و انجیل نسبت داده می شدند، و آنها از فارس ها به مسلمانان نزدیکتر بودند.

بنابر این مسلمانان دوست داشتند که آنها بر فارس ها پیروز شوند، و مشرکین از آن جا که در شرک با فارس ها اشتراک داشتند دوست داشتند فارس ها رومیان را شکست دهند و بر آنها پیروز شوند. پس فارس ها بر رومی ها پیروز گردیدند اما همه ی سلطنت آنان را نتوانستند تصرف کنند، بلکه آن بخش از سرزمین آنها را تصرف کردند که به سرزمین فارس ها نزدیک تر بود. بنابر این مشرکین مکه خوشحال شدند و مسلمانان غمگین گشتند. پس الله متعال به آنها خبر داد و آنان را وعده داد که به زودی رومیان فارس ها را شکست

خواهند داد و بر آنان پیروز خواهند شد».

امام سیوطی رحمه الله در کتاب «اسباب النزول» می آورد: «ابن ابوحاتم از ابن شهاب روایت میکند: در مکه قبل از هجرت رسول الله مشرکان با مسلمانان بحث میکردند و میگفتند: رومی ها یقین دارند که اهل کتابند، مجوس بر آنها پیروز شد، شما گمان میکنید با کتابی که بر پیغمبرتان نازل شده است بر ما پیروز می شوید. پس همانگونه که مجوس روم را که اهل کتابند مغلوب ساخت، ما هم شما را شکست می دهیم. آنگاه خدای عزوجل آیات زیر را نازل فرمود:

«الم (1) غُلِبَتِ الرُّومُ (2) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (3) فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (4) بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (5) وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلَفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (6)»

(روم 1-6). یعنی: «رومیان شکست خوردند. در نزدیکترین سرزمین. و آنان پس از شکستشان پیروز خواهند شد. در عرض چند سال. پیش از این و پس از این، حکم از آن خداست و آن روز مؤمنان به یاری خدا شادمان شوند. به نصرت و یاری خداوند. این وعده ای است که خدا کرده؛ و خداوند هرگز از وعده اش تخلف نمی کند؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند».

فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (۴)

در چند سال (آینده). فرجام کار و فرمان، پیش از این و پس از این از الله است، و آن روز مؤمنان خوشحال می شوند. (۴)

تفسیر:

«بضع»: به عددی گفته می شود که در ما بین سه و نه باشد.

این پیروزی و تسلط، عنقریب در ظرف سال های اندکی بین ده سال تا سه سال، به وقوع می پیوندد. اما تدبیر همه امور، پیش از پیروزی فارس بر روم و بعد از پیروزی روم بر فارس، خصوص الله تعالی است.

در سال هفتم لشکریان دو سپاه یکبار دیگر وارد میدان جنگ شدند، اینبار رومیان بر فارس ها در جنگ غالب شدند، مسلمانان از این پیروزی بی نهایت مسرور شدند.

چه زیبا است که الله تعالی میفرماید: «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ» (4: روم)

فرمان اول و آخر، قبل از غلبه و بعد از غلبه از آن الله تعالی می باشد. پس تمام اینها به امر و اراده ای او اتفاق می افتد. و هیچ جزئی از آن دو بدون قضای او تحقق پذیر نیست. مفسر تفسیر انوار القرآن، عبدالرؤف مخلص هروی، مینویسد: این آیات در زمانی نازل شد که شاه فارس (شاپور) بر سرزمین شام، سرزمین جزیره و دور دست ترین نقاط سرزمین روم غالب شده بود به طوریکه هرقل امپراطور روم مجبور شد تا به قسطنطنیه پناه ببرد و او مدتی طولانی در آن قلعه در محاصره شاپور قرار داشت. اما هفت سال بعد از نزول سوره روم، یعنی دقیقاً در سال (627م) بود که سپاه روم بر سپاه فارس در محلی به نام «نینوا» که بر سر رودخانه دجله واقع شده است پیروز شد، فارسیان شکست سختی خوردند و پیشگویی قرآن کریم به تحقق پیوست.

ابن جوزی فرموده است: یعنی پیروزی و شکست به فرمان و قضای خدا تحقق پذیر است همچنان ابن کثیر می نویسد که: این پیروزی مصادف بود به روز غزوه بدر، طوریکه ابن عباس (رض) گفته است: روز بدر روز شکست بت پرستان و آتش پرستان بود.

بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۵)

به سبب نصرت و یاری الله (رومی ها را بر فارس). هر کس را که بخواهد نصرت می دهد و او غالب مهربان است. (۵)

تفسیر :

یکی از نشانه‌های اعجاز قرآن، پیشگویی‌های صادقانه و محقق آن است. «غَلَبَتْ - سَيَغْلِبُونَ» است، با يك شکست، نباید مأیوس شویم، باید در هر دو حالت چه در پیروزی ها و چه در شکست ها، محوریت توحید را نباید فراموش کنیم. هم پیروزی را از او بدانیم و هم ساز و برگ نظامی را.

دلایل نصرت الهی، عزت و رحمت اوست :

در این هیچ جای شکی نیست که الله تعالی هر که از بندگان را که بخواهد پیروزی می بخشد و هر که را بخواهد به حالش رها میسازد. اودات با عزتی است که با اعمال غلبه قهر میکند و با حکمش امور را مقدر ساخته است. بر مخلوقات طالب رحمت مهربان است و رحمت وی همه چیزها را فرا گرفته است.

واقعا! وعده الهی به وقوع پیوست، اهل روم بعد از چند سال بر فارس پیروزی یافتند و بندگان مؤمن حق تعالی به این امر شادمان شدند.

همچنان باید گفت که: دنیا ظاهر و باطنی دارد، ظاهر آن همان آرایش‌ها و پیرایش‌هایی است که جهال دنیا پرست آن را می‌دانند و بدان دلبسته‌اند و باطن آن این است که زندگی دنیا پل و گذرگاهی به سوی حقیقت است و زندگی حقیقی و کامل در آخرت می باشد پس نباید فراموش کنیم که در دنیا از طاعت و عمل صالح برای آخرت خویش توشه گرفت.

وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶)

این وعده الله است که خدا هرگز خلاف وعده نکند، و لیکن اکثر مردم (از این حقیقت) آگاه نیستند. (۶)

تفسیر :

باید گفت که: سرچشمه تخلف از وعده‌ها، یا عجز است یا جهل و یا پشیمانی، که خداوند از آنها منزّه است. در ضمن باید گفت که: خلاف ورزیدن از وعده بد از جمله عمل بد محسوب میشود ولی مخالفت با وعید، نوعی رحمت است. اکثریت همیشه ملاک نیست؛ دانش، ایمان و تعهد مهم است.

حق تعالی بندگان مؤمنش را طور مؤگد به پیروزی رومیان نصرانی اهل کتاب بر اهل فارس بت پرست وعده داد، اما بیشتر کافران قریش نمی دانند که وعده خداوند متعال به بندگان حق است.

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (۷)

فقط ظاهری از زندگانی دنیا را می دانند و ایشان از آخرت غافلند. (۷)

تفسیر :

هدف اساسی از جمله «ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: در آیه مبارکه این است که شناخت آنان درباره جهان بی نهایت سطحی و اندک است و برداشت ایشان از زندگی، مجموعه‌ای از خور و خواب و سرگرمی‌ها و لذات زودگذر است. خوانندگان گرامی!

کوتاه بینی، سطحی نگری و توجه نکردن به ماورای مادیات، ملاک انحراف و نوعی از جهل که در برخی از انسانها وجود دارد. در این هیچ جای شکی نیست که: انسان باید متعمق. و باریک بین باشد، نه ظاهر بین و غافل.

دنیا بد نیست، ولی باید متوجه باشیم که غفلت از آخرت بی نهایت بد و گناه است. بنابر همین منطق است که: علم به ظواهر دنیای مادی بدون توجه به آخرت، مورد انتقاد سخت شرع مقدس اسلام قرار گرفته است.

در این هیچ جای شکی نیست که: دنیا ظاهر و باطنی دارد و آخرت، باطن دنیاست. و چیزی واضح است که: توجه پیش از حد به ظواهر دنیا، سبب غفلت انسان ها از آخرت می

گردد.

لطیفه :

مفسر شهیر جهان اسلام شیخ جار الله زمخشری در تفسیر خویش در مورد جمله «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (7)» مینویسد: از فحوای آیه مبارکه فهمیده میشود که: دنیا دارای ظاهر و باطنی می باشد. ظاهر آن است که ابلهان (احمقان) به آن آشنا هستند از قبیل بهره گیری از خوبی ها و لذات آن. و باطن و حقیقتش گذرگاهی است برای آخرت، در دنیا برای آخرت توشه می گیرند و در این راستا به طاعت و اعمال نیکو می پردازند. (تفسیر - کشاف ۳/۳۶۸).

خوانندگان گرامی!

در آیات (8 الي 16) در مورد واداشتن به تفکر و اندیشیدن، اثبات زنده شدن در جهان آخرت و بازگشت به سوی الله، بحث بعمل آمده است.

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ (۸)

آیا آنها در دل خود فکر نکردند که الله آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است، جز به حق و برای زمان معینی نیافریده، ولی بسیاری از مردم (رستاخیز و) لقای پروردگارشان را منکرند. (۸)

تفسیر :

«أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ؟»: آیا با خود نمی اندیشند؟ آیا درباره خود فکر نمی کنند تا دریابند که چه کرده اند و چه می کنند و سرنوشت ایشان به کجا می انجامد؟ در باره جمله «فِي أَنفُسِهِمْ»: در آیه مبارکه برخی از مفسران میفرمایند که آنان حتی در باره اسرار وجود و خلقت انسانی خویش که بمثابة عالم صغیر میباشد حتی فکر نمی کنند. امام قرطبی میفرماید که: این بیان به فناپذیری و ناپایداری اشاره می کند. و نشان میدهد که هر مخلوقی اجلی معین دارد. و نشان می دهد که نیکوکار به پاداش نایل می آید و بدکار مجازات می بیند. (تفسیر امام قرطبی ۹/۱۴).

باید گفت که: تفکر، داروی بسیاری از امراض و از جمله دواي غفلت است. نتیجهی فکر سالم، ایمان به حَقَانِيَّت و هدف داری هستی و آخرت است و نتیجهی بی فکری، کفر و انکار روز جز است.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضِ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۹)

آیا در زمین سیر و سفر نکرده اند که بنگرند چگونه بوده است سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند آنان از ایشان نیرومندتر بودند و زمین را بهتر کاویدند و زیر و رو کردند و آن را بیشتر از آنچه (ایشان) آباد کرده اند، آباد نمودند. و پیغمبرانشان با معجزه ها به سوی آنان آمدند، پس الله بر آن نبود که بر آنان ظلم کند، بلکه آنها خود در حق خویش ظلم میکردند. (۹)

تفسیر :

امام بیضاوی رحمه الله علیه میفرماید که: در آیه مبارکه سرزنش مردم مکه درک میشود که به دنیا مغرور گشته و به آن افتخار میکردند، درحالیکه ضعیف ترین وضع را داشتند؛ زیرا محور قدرت بر وسعت و فراخی سرزمین و تسلط بر مردم و تصرف و حکمرانی و آبادانی و عمران سرزمین ها می باشد، در حالی که آنها ضعیف و درمانده بودند و در دریای بی آب و علف که هیچ اهمیتی نداشت، سکونت داشتند. (تفسیر بیضاوی ۱۰۳/۲)

«وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ»: پیامبران الهی دلایل قاطع و براهین روشنی را که به الوهیت خداوند متعال دلالت داشت با خود آوردند، اما آنان ارمغان پیامبران را رد کرده به تکذیب شان پرداختند و به ایشان مقابله کردند. خداوند آنان را هلاک نمود و در هم کوبید.

«فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ»: اما حق تعالی با این کار بر آنان ستم نکرد؛ زیرا مستحقّ عذاب بودند و خود با کفر و تکذیب بر نفس های خویش ستم روا داشتند. و در نتیجه مستحقّ هلاک و نابودی شدند.

مطالعه تاریخ بشری، سیر و سفر و استفاده از تجارب دیگران، از راه های شناخت، بسیاری از مواردی است که انسان از عمل به آنها منع شده است، آگاهی از تاریخ و فلسفه آن و آشنایی با سرنوشت اقوام پیشین، انسان را از ظاهر بینی نجات می دهد. قبل از اسلام، تمدن و قدرت های بزرگی پدیدار شده و نابود شده اند. اگر الله تعالی غضب کند، هیچ قومی با هیچ قدرتی، تاب مقاومت به آنرا ندارد. توجه به هلاکت و نابودی قدرت های بزرگ، عامل باز دارندهی غرور است. خداوند متعال ذاتی عادل و مهربان است؛ عامل اصلی هلاکت اقوام پیشین، خود آنان هستند.

عامل اصلی هلاکت آنان سرپیچی و بغاوت این اقوام از دساتیر کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم، هستند. بغاوت گران به خود ظلم نموده و متوجه خویش در واقعیت عذاب دردناکی در دنیا و آخرت مواجه میسازند.

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ (۱۰)

سپس سرانجام کسانی که بد عملی کرده بودند، بدتر شد چرا که آیات الهی را انکار و به آنها استهزاء می کردند. (۱۰)

تفسیر :

باید گفت که: تکذیب کنندگان و مسخره کنندگان، هیچ فایده ای از کارشان جز عذاب سوء ندارند. در ضمن باید یاد آور شد که سقوط انسان دارای مراحل است: در مرحله اول مطابق فحواي آیه مبارکه: گناه است به «اسأوا السُّوْأَىٰ» تعبیر گردیده است. سپس تکذیب، «كَذَّبُوا» و سپس عملی تمسخر و استهزاء. «يَسْتَهْزِئُونَ» آمده است. با قوت باید گفت که: بغاوت و فساد در روی زمین، بدترین باز گشت و زشت ترین سر انجامی است برای یک انسان؛ زیرا آنان به الله متعال کفر ورزیده پیامبر و آیات الهی را به مسخره گرفتند و در نتیجه مستحقّ عذاب شدند.

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۱)
خدا مخلوقات را می آفریند، سپس آنان را [بعد از مرگشان] باز می گرداند، آن گاه به سوی او باز گردانده می شوید. (۱۱)

تفسیر :

تنها و تنها پروردگار با عظمت همه مخلوقات را پدید آورده و هیچ قدرت دیگر در خلقت و آفرینش با او شرکت نداشته است. اوست که همگان را بعد از نابودی به حیات نخستین باز میگرداند و سپس همه مردم در روز قیامت برای محاسبه و جزای اعمال به پیشگاه او بر میگردند. که در نتیجه نیکوکاران را در قبال نیکوکاریشان و بدکاران را در برابر بدکاریشان جزایی مناسب میدهد.

نباید فراموش کرد که: بازگشت همه ما به سوی پروردگار با عظمت و حضور در قیامت، اجباری است. به یاغی گیری و به سرمستی امروز ظالمین و جنایتکاران نه بینید، مطمئن باشید که روز غم انگیزی و دشواری را در پیش رو خویش خواهد داشت ان شا الله.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ (۱۲)

آن روز که قیامت برپا میشود مجرمان در ناامیدی و غم و اندوه فرو میروند. (۱۲)

تفسیر :

در روز قیامت زمانیکه محکمه عدل الهی برپا می شود، ودوسیه اعمال باز میگردد. مطمئن باشید که: کافران از نجات مأیوس میشوند در آن روز تبهاران ساکت میمانند و دلیل و بهانهی آنها قطع میشود و زبانشان بند می آید و به هلاکت خویش یقین و اعتراف پیدا

می‌کنند. در آن وقت دیگر هیچ دلیل و عذرشان پذیرفته نمی‌شود. ابن عباس (رض) در تفسیر جمله: «يَبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ» آیه مبارکه می‌فرماید: یعنی مجرمان نا امید میشوند. و مجاهد می‌فرماید: یعنی مجرمان مفتضح و رسوا میشوند. امام قرطبی می‌گوید: «أبلس الرجل» یعنی ساکت شد و بهانه‌ای برایش نماند. (تفسیر قرطبی ۱۰/۱۴).
وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءٌ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ (۱۳)
 و برای آنان از شریکانشان هیچ شفاعت کننده‌ای نیست و نسبت به معبودهایی که آنها را شریک خدا قرار داده بودند کافر می‌شوند. (۱۳)
تفسیر :

یعنی در آن روز خدایان باطل کافران که در دنیا به عبادت آنها پرداختند و آنها را شریک حق تعالی دانستند شفیع و عذر خواه آنان نمی‌شوند یعنی شفیع ندارند که برایشان شفاعت کند. یعنی به سرنوشت مبتلا می‌شوند که: آنها از شرکاتبری کرده و شرکا نیز از آنان تبری می‌کنند.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُنْفِرُونَ (۱۴)
 و روزی که قیامت برپا شود آن روز [همه] از هم جدا می‌شوند. (۱۴)
تفسیر :

در روز قیامت، پاکان از ناپاکان جدا می‌شوند. مراد از «يُنْفِرُونَ» جدا شدن صف مؤمنان از صف کافران است که دست‌هایی به بهشت و گروهی به دوزخ می‌روند و هر یک سرنوشت ابدی خود را می‌آغازد. با در نظر داشت اینکه قیامت از يك سو «يَوْمَ الْجَمْعِ» (شوری، ۷) یعنی روز گرد همایی است ولی از سوی دیگر «يَوْمَ الْفَصْلِ» (صافات، ۲۱) روز جدایی هم بشمار می‌رود. در روز قیامت، مسلمانان باور مند و کافران تکذیبگر از هم جدا می‌شوند. روز قیامت روز پایان پیوند ها و دوستی های غیر الهی است.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ (۱۵)
 اما کسانی که ایمان آورده و کارهای نیکه انجام داده‌اند، آنان را در بوستان [سرسبز و خرم] مسرور و شادمان می‌گردند. (۱۵)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«رَوْضَةٍ»: به باغی اطلاق می‌شود که: آب و درخت فراوان داشته باشد.
 «يُحْبَرُونَ»: از «حبر»، به معنای حالت سروری است که آثار آن در چهره انسان ظاهر می‌گردد. ابن کثیر می‌فرماید: «حبره: معنایی عام دارد که شامل هر نوع فرحت و بهجت می‌شود».

تفسیر :
 از فحواي آیه مبارکه در میابیم که: یگانه راه کامیابی و راه ورود به بهشت، همانا ایمان و عمل صالح است.

بناءً کسانی که با ایمان به الله متعال و از پیامبر صلی الله علیه وسلم اطاعت و پیروی کردند و اعمال پسندیده‌ای را انجام داده‌اند، به سوی باغ‌هایی پُر از نعمت و آسایشی باز می‌گردند و با برخورداری از نعمت‌ها در آنجا مورد اکرام و مهمان نوازی قرار گرفته در شادمانی به سر می‌برند.

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۱۶)
 و اما کسانی که کفر ورزیده و آیات ما و لقای آخرت را تکذیب کرده‌اند، پس این گروه در عذاب احضار خواهند شد. (۱۶)

تفسیر :
 سر نوشت کسانی که؛ به آیات الهی و به روز قیامت کفر ورزیده‌اند و آنرا مورد تکذیب

قرار داده اند، و زنده شدن پس از مرگ و بهشت و دوزخ را انکار نموده اند، آنان در عذاب دوزخ برای همیشه ماندگار مقیم خواهند بود؛ نه از آن بیرون می شوند و نه عذاب شان تخفیف خواهد یافت.

باید گفت که: تکذیب آیات و قیامت، از کفر و عناد انسان ها سرچشمه میگیرد. سرنوشت انسان، در گرو عملکرد خود اومی باشد.

بصورت کل خدمت مطالعه کنندگان گرامی باید بعرض برسانیم: که با استناد آیات قرآنی و احادیثی نبوی مردم در قیامت به دو دسته تقسیم میشوند: الف: مؤمنان راستکردار، از نعمت های گوناگون الهی برخوردار میشوند و دل و درونشان از شادی و سرور مالا مال می گردد و برای همیشه در خلد برین و در باغ های پر از آب و درخت به سر می برند. ب: کافرانی که منکر وجود یکتایی الله متعال بوده، پیامبران را دروغگو پنداشته و به روز معاد باور نداشته اند. اینها در آتش دوزخ خواهند ماند و اگر بخواهند از آن بیرون روند و از غم و اندوه فراوان خود را برهانند؛ به آن باز گردانده می شوند، تا طعم عذاب کردارشان را بچشند. (سوره حج آیه 22)، (سوره زخرف آیات: 74 و 75) و از عذابشان کاسته نمی شود.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی از عظمت و قدرت الله سبحان و تعالی در آفریدن هستی تا پایان آن و از جنّیان و دوزخیان بحث بعمل آورد. اینک در آیات متبرکه (17 الی 27) در باره تسبیح و ستایش الله در تمام اوقات، همچنان به برخی از دلایل بر یکتایی و توانایی الله متعال و این که: مرگ و زندگی و دوباره زنده شدن برای جهان آخرت در دست اوست و خلقت انسان از عدم و اختلاف و گوناگونی رنگ و زبان و چگونگی زندگی کردن بشریت همه نشان یکتایی او و مایه ی عبرت خردمندان است، بحث بعمل می آورد.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ (۱۷)

پس هنگامی که در شام و در وقت صبح وارد می شوید خداوند را به پاکی یاد کنید. (۱۷)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«سبحان الله»: خدا پاک و منزّه و دور از عیب است. «تُمْسُونَ» (مسی): به شب می رسید، داخل شب می شوید، به شب در می آید، به عصر در می آید. «تُصْبِحُونَ»: به صبح در می رسید، به صبح در می آید. له الحمد: ستایش از آن اوست، سپاس مخصوص اوست.

تفسیر:

این بدین معنی است که: پروردگار خویش را در هنگام شب و در صبحگاهان تسبیح گوید، آنرا به پاکی یاد کنید، بزرگش بدارید و از شریک و همسر و فرزند منزّه بشمارید.

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ (۱۸)

همه ستایش ها در آسمان ها و زمین و به هنگام عصر و نیز زمانی که به وقت ظهر وارد می شوید، برای اوست. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَشِيًّا»: فاصله ی زمان عصر تا غروب آفتاب. أبو هیثم می گوید: «عشی» پس از زوال آفتاب است. از هری می گوید: «صلاتا العشی» یعنی، نماز های ظهر و عصر (لسان العرب). «تُظْهِرُونَ»: (ظهر): به نیم روز می رسید، به ظهر در می آید.

تفسیر:

حضرت ابن عباس میفرماید: ساکنان آسمان ها و زمین و او را سپاسگزارند و برایش نماز میخوانند (زاد المسیر ۶/۲۹۴).

مفسران گفته اند: «وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» جمله ایست معترضه و اصل

سخن چنین است: «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تَصْبِحُونَ وَ عَشِيَا وَ حِينَ تَطْهَرُونَ»، و نکته‌ای که در این مسأله نهفته این است که توفیق انجام دادن عبادت نعمتی است که باید در مقابل آن الله متعال راسپاسگزار بود. (تفسیر صفوة التفاسیر). همچنان محتوای این آیه مبارکه: اوقات پنجگانه نماز را در خود جمع کرده اند. طوریکه در فوق هم بیان داشتیم: بدین ترتیب: «حِينَ تُمْسُونَ»: شامل مغرب و عشاء است که خیلی به هم نزدیک هستند. «حِينَ تُصْبِحُونَ»: نماز صبح را شامل است. «عَشِيًّا»: بیان‌گر نماز عصر است.

«حِينَ تَطْهَرُونَ»: نماز ظهر. اگر معنی امری از «الْحَمْدُ» منظور نظر نباشد، مفهوم آیه چنین است: حمد و ستایش (ساکنان عالم افلاکی و بندگان کره خاکی) در آسمان‌ها و زمین (در همه وقت و حین، به ویژه) عصرگاهان و زمانی که به وقت ظهر میرسید، سزاوار و زیبنده خدا است. (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل) در حدیث شریف آمده است: «هر کس هنگام صبح «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ» [الروم: 17] را بخواند، آنچه را که از وی (از اذکار) در شبش فوت شده است، دریافته و جبران کرده است و هر کس این آیه را در شامگاه بخواند، آنچه را که از وی در روزش فوت شده، جبران کرده است». هدف از آن همان فراموش شدن اذکار و آوردن می باشد.

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ (۱۹)

زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده بیرون می آورد، و زمین را پس از مردگی اش زنده می کند؛ و این طور (در روز قیامت از قبرهای تان زنده شده) بیرون آورده می شوید. (۱۹)

تفسیر :

قبل از همه باید بگویم که؛ نباید در برپا شدن قیامت و روز رستاخیز هیچ گونه شک و شکاکیت را بخود راه دهیم، زیرا کار خداوند میراندن و برانگیختن است.

«يُخْرِجُ»: بیرون می آورد. مراد از بیرون آوردن، آفریدن است. «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنْ...»: موجودات مرده دائماً جزو اندام موجودات زنده میشوند، و چرخه حیات و ممات و تبدیل بی جان به جاندار و بر عکس ادامه دارد (ملاحظه شود: آل عمران 27 / انعام / 95).

طوری که یاد آور شدیم: الله تعالی زنده را از مرده بیرون می آورد؛ همچنان که جوجه از تخم پدید می آید، مرده را از زنده بیرون می آورد؛ چنانکه تخم را از مرغ به وجود می آورد و زمین را بعد از اینکه سر سبزی اش را با خشک سالی و قحطی از دست داده زنده میسازد. همانطوری که الله تعالی زمین مرده را حیات میبخشد شما را نیز بعد از مردن از قبرهای تان زنده می گرداند و برای حساب اعمال بیرون می آورد. امام قرطبی گفته است: خدای متعال کمال قدرت خود را بیان کرده است. پس همان طور که زمین را بعد از خشک شدن با رویاندن سبزه باز زنده میکند، همان طور هم شما را برای حشر زنده میکند. (تفسیر قرطبی ۱۴/۱۶).

برخی از مفسران در معنای این دو جمله «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» فرموده اند که: مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن بیرون می آورد. این جمله: «حی» برای مؤمن و «میت» برای کافر استعاره شده است. که استعاره ایست در اوج حسن و جمال.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ (۲۰)
از نشانه های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس انسانهایی شدید و در روی زمین منتشر یافتید. (۲۰)

تفسیر :

در قرآن عظیم الشان بصورت کل، یازده بار جمله «وَمِنْ آيَاتِهِ» تذکر رفته، که از جمله هفت مورد آن در این سوره مبارکه می باشد.

در حدیث شریف آمده است: «همانا الله متعال آدم را از مشت خاکی که آن را از تمام روی زمین برگرفت، آفرید لذا فرزندان آدم به مانند زمین (گونه‌گون) آفریده شدند و از آنان سپید، سرخ، سیاه و میان این ها از الوان؛ و نیز پلید، پاک، نرمخوی، درشت خوی و میان این ها (از طبایع) پدید آمد.»

در آیه مبارکه منشأ وجودی همه‌ی انسان ها خاك معرفي شده است، بناءً بر ما انسانها است که: تفاخرهای بی ارزش در بین خود را کنار بگذارند. در خاك، حس و حرکت نیست، ولی در انسان هسب و این، نشانه درخشان قدرت و عظمت پروردگار است.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱)

و از نشانه های قدرت الله این است که از جنس خودتان برایتان همسرانی آفرید تا در کنار آنان آرام گیرید و در میانتان دوستی و مهربانی نهاد، البته در این نشانه‌هایی است برای قومی که می اندیشند. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِتَسْكُنُوا» سکون: آرام گرفتن بعد از حرکت. به معنی آرامش باطن و الفت گرفتن نیز آمده است در لغت آمده: «سکن الیه: ارتاح» منظور از آن در آیه همین است. «لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا»: تا در کنار آنها بیارامید، تا به آنها انس و الفت گیرید و میل کنید. مودة: دوست داشتن و دوستی.

تفسیر:

«خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ»: از جنس خودتان برایتان همسرانی بیافرید. یعنی انسانها را در دو نوع زن و مرد خلق و هر یک را مکمل دیگری کرد (ملاحظه شود سوره: نحل / 72).

قرآن عظیم الشان میفرماید: «يَذَكِّرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد، 28). (یاد الله بزرگوار مایه‌ی آرامش دل و روح است. و در این آیه مبارکه فرموده است: «أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا» و همسر مایه‌ی آرامش جسم و روان. و نقش همسر، آرام بخشی است. به یاد داشته باشید که: هدف از ازدواج، تنها ارضای غریزه‌ی جنسی نیست، بلکه رسیدن به يك آرامش جسمی و روانی است. واقعاً هم همسر باید عامل آرامش باشد نه مایه‌ی تشنج و اضطراب از این رو در میان زن و مرد محبت و مهربانی را برقرار ساخت. به یقین که ایجاد این امور از جانب الله تعالی در نظر کسی که در آیات بیندیشد و در دلایل تدبیر نماید. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» در مطالب مذکور برهان روشنی است بر اینکه اوتعالی در خدایی خود یکتاست و به کمال قدرتش یگانه می باشد.

بخصوص برای کسانی که در مطالب مذکور برای افرادی که در قدرت و عظمت الله می اندیشند، پند و عبرت مکنون است، تا حکمت و الایش را دریابند.

«وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً»: و در بین زوجین محبت و شفقت قرار داده است. ابن عباس (رض) میفرماید: «مودة» یعنی این که مرد همسرش را دوست بدارد و شفقت یعنی این که از جانب او به زنش آزاری نرسد.

ابن کثیر (رح) میفرماید: اگر خدا مؤنث را از جنسی دیگر از قبیل جن یا حیوان قرار می داد این انس و الفت در بین آنان برقرار نمی شد. بلکه به جای الفت نفرت برقرار می شد، و بدین ترتیب رحمت خود را نسبت به فرزندان آدم کامل کرده است. (مختصر ابن کثیر ۵۱/۳).

رابطه‌ی بین زن و مرد، باید بر اساس مودت و رحمت باشد. زیرا حکم الهی همین است که میفرماید: «مَوَدَّةً وَرَحْمَةً» و واقعیت امر همین است که: مودت و رحمت، عامل بقا و تداوم آرامش در زندگی مشترک است.

مودت و رحمت، هر دو با هم کارساز است. مودت بدون رحمت و خدمت، به سردی کشیده میشود و رحمت بدون مودت نیز دوام ندارد. هر کس با هر عملی که آرامش و مودت و رحمت خانواده را خدشه‌دار کند، از مدار الهی خارج و در خط شیطان است.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَاللُّوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ (۲۲)

و از جمله آیات او آفرینش آسمانها و زمین است و مختلف بودن زبان‌ها و رنگ‌های شماست، البته در این (امر) برای اصحاب علم و بصیرت نشانه‌هایی عبرت‌انگیز است. (۲۲)

تفسیر :

دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر المیسر می‌نویسد: اختلاف زبان‌ها، تعدد لهجه‌ها، تنباین شکل‌ها و تنوع رنگ‌های سفید، سرخ و سیاه در نسل انسانی، همه براهین و دلایلی‌اند که به قدرت با عظمت و بی‌نهایت و کمال بزرگی الله متعال دلالت دارند. به راستی که این دلایل، کسانی را که علمی نافع دارند به فهم حقایق میرساند و به اسرار آفرینش آگاه می‌سازد.

قابل یاد آوری است که: یکسان بودن شکل و رنگ همه‌ی انسان‌ها با ابتکار و نوآوری و بدیع بودن الله تعالی سازگار نیست. در ضمن باید گفت که: انسان‌های عالم و دانشمند، از اختلاف رنگ‌ها و زبان‌ها به معرفت الهی می‌رسد ولی جاهل، رنگ و زبان را وسیله تحقیر و تفاخر قرار می‌دهد.

همین موجودیت زبان‌های مختلف در بین بشریت، و تعداد الوان در ذات خود از دلایل وجود خداوند متعال می‌باشد چنانکه هیچ دو نفری از یک صدا یا از یک رنگ برخوردار نیستند بلکه تفاوت‌هایی میان آن‌ها وجود دارد.

وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُسْمِعُونَ (۲۳)

و از جمله دلایل قدرت الله، همین است که شما در شب و روز به خواب رفته (و بیدار میشوید) و از فضل خدا (یعنی روزی) طلب میکنید. بی‌گمان در این (امر) برای قومی که (موعظه‌های ما را) میشنوند، عبرت‌ها و نشانه‌هاست. (۲۳)

تفسیر :

به نعمت‌های الهی نباید به چشم ساده ببینیم، خواب هم یکی از نعمت‌های بزرگی الهی است. پروردگار با عظمت خواب را برای بندگان راحتی از دشواری‌ها و راهی برای جدایی از مصروفیت‌ها ساخته؛ چنانکه نه زندگی است و نه مرگ به شمار میرود و روز را آفریده و تعیین کرده تا به طلب رزق و روزی و کار و کوشش پردازند. بدون شک در این امر برای گروهی که گوش شنوا دارند یعنی: برای کسانی که آیات و موعظه‌ها را اندیشمندانه می‌شنوند و با این نشانه‌ها بر عظمت الله و امکان رستخیز استدلال می‌کنند؛ «نشانه‌هایی است» عظیم بر وجود و عظمت خداوند متعال. در ضمن باید گفت: نعمت‌هایی که ما دریافت می‌کنیم، به خاطر استحقاق ما نیست، بلکه لطف و فضل الهی است. که الله تعالی بر مخلوقات خویش ارزانی فرموده است.

مطالعه کنندگان گرامی!

پدیده‌ی خواب، پدیده‌ی مهم و حیاتی آفرینش و نموداری از نظام حکیمانه‌ی الله متعال است. این موهبت ارزنده‌ی الله پس از خستگی و کار و کوشش روزانه، جسم و روح را شاداب میکند و نیرو می‌بخشد. بی‌گمان اگر خواب در زندگی انسان نمی‌بود، روح و جسم انسان بسیار زود افسرده و ناتوان و شکسته می‌شد و از کار می‌افتاد.

وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۴)

و از نشانه های قدرت الله این است که برق (صاعقه) را برای ترس و امید به شما نشان می دهد، و از آسمان آب نازل می کند، پس زمین را بوسیله آن پس از خشک شدنش زنده و سرسبز می گرداند. یقیناً در این (امر) برای مردمی که عقل و خرد می ورزند، نشانه ها (و عبرت ها) است. (۲۴)

تفسیر :

برق (صاعقه) آسمان، بارش و سبز شدن زمین کاری تصادفی نیست، بلکه بر اساس یک برنامه ی دقیق و حساب شده است. و از دلایل قاطعی که به قدرت آفریدگار سبحان، حکمتش در مخلوقات و قدرتش بر اجرای امور دلالت دارد این است که صاعقه را برای بندگان طوری نشان می دهد که از آوازش می هراسند، اما با نزول باران امیدوار می شوند. او تعالی از ابرها آب با برکتی را فرود می آورد که به وسیله آن زمین را با نباتات، کشت ها و میوه ها بعد از قحطی و خشک سالی زنده می سازد. قتاده گفته است: برای مسافر ترس را دربر دارد و برای مقیم امید و انتظار. (تفسیر طبری ۲۱/۲۲).

خوانندگان گرامی !

در این آیه و آیات قبل، توجه شما را به چهار تعبیر جلب مینمایم: این تعبیر چهارگانه عبارتند از: «يَتَفَكَّرُونَ»، «لِلْعَالَمِينَ»، «يَسْمَعُونَ» و «يَعْقِلُونَ». برای عملی شدن این چهار تعبیر، چهار مرحله ی طبیعی بیان شده است:

1- انسان در بدایت، فکر می کند. «يَتَفَكَّرُونَ»

در دین مقدس اسلام برای تفکر و تأمل و اندیشیدن اهمیتی بسزای قائل شده است. زیرا، اساس هر عملی چه نیک باشد و چه بد تفکر است. به عبارت دیگر اندیشیدن درست انسان را به سمت با الله بودن سوق می دهد و نه اندیشیدن و افکار بد او را به طرف شیطان می کشاند.

2 - سپس می فهمد و عالم می شود. «لِلْعَالَمِينَ»

عالم مقام بالایی دارد چون نه تنها حامل علم، بلکه خود نیز دارای علم است؛ علم ارزش ذاتی دارد، ارزش ذاتی یعنی این که کسی به علم ارزش نداده، بلکه همانطوری که طلا و نقره و بعضی از فلزات ذاتاً دارای ارزشند، علم نیز چنین است؛ لذا عالم نیز ارزشمند است و مقام محترم و منصب عالی دارد.

3- کسی که آگاه شد، حرف ها را با دقت گوش میکند و نکته سنجی میکند. «يَسْمَعُونَ» گفتن و شنیدن، دو خط اتصالی در بین انسانها است. به تعبیر دیگر، دو نعمت بزرگ الهی، قدرت گویایی و شنوایی است که سهم مهمی در ایجاد ارتباطهای مهم انسانی دارد و برای داشتن روابطی سالم و سودمند، نیازمند آنیم که شیوه صحیح استفاده از زبان و گوش را مورد توجه قرار دهیم.

وقتی دیگری سخن میگوید، ما باید گوش فرا میدهیم و از این رهگذر، نکاتی می آموزیم یا باخبر میشویم. خوب گوش دادن و رعایت ادب و آداب آن، مهم و حیاتی است. نحوه استفاده بهتر، بیشتر و سالمتر از این نعمت خدایی نیز بستگی به میزان درایت و آداب دانی و مراعات حقوق و حدود دارد.

4- در اثر شنیدن عمیق، انسان به تعقل و اندیشیدن میرسد. که در کلمه «يَعْقِلُونَ» آیه مبارکه به بیان گرفته شد.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (۲۵)

و از نشانه های قدرت الله این است که آسمان و زمین به فرمان او برپا و قائم است. هنگامی که شما را (در قیامت) از زمین فرا می خواند ناگهان همه خارج می شوید (و در صحنه محشر حضور می یابید). (۲۵)

تفسیر :

در این آیه متبرکه، هم آفرینش انسان از خاک، نشانه‌ی قدرت الهی شمرده شد، «خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ» هم مرگ و خروج انسان از قبر. «مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ» نشانه قدرت الهی بحساب می‌آید.

از جمله دلایل واضح و اشکاري بر عظمت، قدرت و یگانگی خداوند متعال دلالت دارد این است که آسمان‌ها را بدون ستون برپا داشته، و با تدبیرش زمین را ثابت نگهداشته چنان‌که از بین نمی‌روند و به سقوط مواجه نمی‌شوند. وقتی که از شما خواست از گورهایتان بیرون بیایید، بدون درنگ و توقف چنان‌که شخص دعوت شده، مطیع دعوتگر خویش است برای محاسبه و جزا بیرون می‌آیید، و حتی یک لحظه هم تأخیر نمی‌کنید.

مفسران می‌فرمایند: این امر زمانی است که اسرافیل برای بار دوم در صور می‌دمد و می‌گوید: ای آنان که در قبرها غنوده‌اید! یعنی در خواب خفته‌اید، برخیزید، و مردگان اولین و آخرین همه بر می‌خیزند و می‌نگرند. (البحر المحیط ۱۶۸/۷).

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ (۲۶)

و هر که در آسمان‌ها و زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست، و همه برای او فروتن و فرمانبردار او هستند. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ»: در جهان بینی الهی، همه‌ی هستی آگاهانه و خاضعانه، تسلیم و سر سپرده‌ی خداوند متعال هستند. «قَانِتُونَ»: جمع قانت، خاضع و منقاد. مطیع و فرمانبردار. مراد انقیاد و اطاعت تکوینی است که همه موجودات جهان در آن یکسانند. چرا که از نظر قوانین آفرینش، زمام امر همه در دست الله متعال است. (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرم‌دل)

تفسیر :

الله تعالی در همه چیز یکتاست: در مالکیت: «لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ» تنها خداوند یگانه، مالک و صاحب اختیار همه موجودات آسمان‌ها و زمین است؛ (فرشته و انسان و جن) زیرا اوست که آن‌ها را آفریده و روزی داده است. در عبادت: «كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ» در خالقیت: تمام آنها فروتنانه فرمانش را می‌پذیرند و در برابر آن تسلیم اند. «هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ. (27)» و در کمالات: «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى. (27)». بلی! اوست که در امور همگان تصرف می‌کند، تدبیرشان را به دست دارد و همه به پیشگاه هیبت و شکوهش فروتن و به فرمانش منقاد اند.

وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷)

و او ذاتی است که خلقت را آغاز میکند باز آن را دوباره ایجاد میکند، و این امر بر او آسان‌تر است، و او را در آسمانها و زمین برترین وصف است و او است شکست ناپذیر و حکیم. (۲۷)

تفسیر :

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی برای او آسان‌تر است. مجاهد گفته است: آفرینش دوباره از خلقت اولیه برای او آسان‌تر است و آفرینش اولیه نیز برای او آسان است. (مختصر ۵۲/۳).

مجاهد در توضیح معنی آن می‌گوید: «بازگردانیدن و تجدید حیات، بر خداوند متعال از آفرینش ابتدایی آسان‌تر است هر چند که آفرینش ابتدایی و تجدید آن، هر دو بر او آسان‌می‌باشد». (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).

در حدیث شریف قدسی آمده است: «خداوند متعال میفرماید: فرزند آدم مرا تکذیب کرد در حالیکه این شایسته شأن وی نبود و مرا دشنام داد در حالی که این شایسته شأن وی نبود؛ اما تکذیب وی مرا در این سخن وی است: خداوند آن گونه که مرا در ابتدا آفریده است، مجدداً باز نمی گرداند. در حالیکه آفرینش اول از اعاده آن بر من آسانتر نیست. و اما دشنام دادن وی مرا، در این سخن وی است: (خدا فرزند ی بر گرفته است) «بقره/116» در حالیکه من یگانه بی نیاز هستم، کسی که: (نه فرزند آورد و نه از کسی زاییده شده است و هیچ کس برای او همتا نیست) (اخلاص آیات: 3 - 4).

هر صفتی که او تعالی بدان موصوف است کامل ترین، بزرگ ترین و والاترین مرتبه اش برای او ثابت است. او تعالی ذات عزیزی است که هیچ کس بر او غلبه نمی کند، هر که با وی محاربه نماید قهرش میکند و چون با وی مقابله نماید ذلیلش میسازد. او در آفرینش و تدبیر، و در حکم و شریعتش با حکمت است.

شأن نزول آیه 27:

- ابن ابوحاتم از عکرمه روایت کرده است: مشرکان از زنده شدن مرده ها به قدرت کردگار تعجب کردند. پس الله تعالی «وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» را نازل کرد (طبری 27942 و 27943).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (28 الی 32) در باره اثبات یکتایی آفریدگار بر گرفته از احوال انسانی، دستور به پیروی از اسلام، اسلام دین فطرت و یکتاپرستی است، بحث بعمل آمده است **ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۸)**

خدا برای (هدایت) شما هم از عالم خود شما مثالی زد: آیا در آنچه به شما روزی داده ایم (می پسندید کسی) از غلامان تان شریک تان باشند که شما و ایشان هر دو در آن یکسان و برابر باشید؟ و همانطور که شما (آزادگان) از یکدیگر میترسید، از بندگان هم بیمناک باشید؟ این چنین آیات را برای قومی که خرد می ورزند به تفصیل و روشنی بیان می کنیم. (۲۸).

تفسیر:

وجدان خود را باید قاضی بسازیم:

ای انسان! شما که انسان های مشابه اما زبردست خود را شریک خود نمی دانید، چگونه غیر مشابه خدا را شریک او می دانید؟!

شما که برای یک لحظه شریک را تحمل نمی کنید، چگونه برای خداوند شریک دائمی می پذیرید؟!

شما که شریک در بهره گیری از رزق را قبول نمی کنید، چگونه شریک در آفرینش را برای او می پذیرید؟!

شما که از دخالت افراد مشابه خود بیمناکید، چگونه سنگ و چوب را در کار خدا دخالت می دهید؟!

شما که مالک حقیقی نیستید، حاضر به شریک شدن نیستید، چگونه سنگ و چوب را شریک آفریدگار و مالک حقیقی قرار می دهید؟

دکتر عایض بن عبدالله القرنی مؤلف «تفسیر المیسر» در تفسیر آیه متذکره مینویسد: ای کافران! برای تان مثالی از خودتان ارائه نموده، آیا برده گان و کنیزانی دارید که در رزق و روزی با شما شریک باشند و حقوق مساوی داشته باشند؟ و آیا شما در تقسیم مال ها در صورتی که شریکان آزادی داشته باشید هر اس دارید؟ شما به چنین معامله ای راضی نیستید. پس چگونه به چنین امری در حق خداوند راضی میشوید و برایش از بندگان شریکانی را در الوهیت و ربوبیت مقرر میدارید؟ پروردگار براهین و دلایل قاطعش را، برای صاحبان عقل های سلیم و فطرت های معتدل، به وسیله این مثل واضح و روشن بیان

می دارد. (تفسیر المیسر: تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی).
شان نزول آیه 28:

- طبرانی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: اهل شرک می گفتند: «لبيك اللهم لبيك، لبيك لا شريك لك إلا شريكا هو لك تملكه وما ملك» «خدایا تنها تو را فرمان بردارم، هیچ شریکی برای تو نیست مگر شریکی که خاص توست تو او را مالک گردانیدی او مالک هیچ چیز نبود» بنابراین خدای بزرگ آیه «هل لكم من ما ملكت أيمانكم من شركاء في ما رزقناكم» را تا آخر آیه نازل کرد (طبرانی 12348 روایت کرده اسناد این به خاطر حماد بن شعيب ضعیف است. «این کثیر» 5188).
830- جویبر نیز مانند این روایت را از داود بن ابوهند از ابوجعفر محمد بن علی از پدرش نقل کرده است (مرسل است، در این اسناد جویبر بن سعید متروک پس اسناد جداً ضعیف است).

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۹)

بلکه ظالمان از هوی و هوسهای خود بدون علم و آگاهی پیروی می کنند، پس کسی را که الله گمراه کرده است چه کسی هدایت میکند؟ و برای ایشان مددکارانی نیست. (۲۹)

تفسیر:

«بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ»: کافران در شرک و رزیدن به الله متعال از خواهش های نفسانی پیروی کردند، از پدران خود بدون دلیل تقلید نمودند و با نادانی و گمراهی کار خویش را انجام دادند.

خداوند کسانی را گمراه میکند که به جای پیروی از علم و عقل، پیرو هوس های خود باشند.

مشرکان تعقل نمیکنند و به خود ظلم می کنند مشرک، برای شرک خود برهان علمی ندارد و سرچشمه ای انحرافش هوس های درونی است. شرک، ظلم به خود است.
امام قرطبی گفته است: بعد از این که دلیل بر آنان اقامه شد، این نکته را خاطر نشان کرده است که آنها با پیروی از هوای نفس و تقلید از پیشینیان خود بت ها را پرستش میکنند.
(تفسیر قرطبی ۲۳/۱۴).

«فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ»: کسی که الله تعالی گمراهی را بر او مقدر کرده باشد، هیچ کس توان ندارد به سوي هدایتش رهنمائی کند و توفیقش بخشد «وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» برای کافران یاری کننده ای نیست که عذاب پروردگار یگانه قهار را از آنان دفع کند. به یاد داشته باشید که روزی آمدنی است که: ستمگران هوا پرست، روزی غریب و تنها خواهند ماند.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنِ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۰)

پس رویت را با پیروی از حق و بیزارى از ادیان باطل به سوي این دین راست کن، با همان فطرتی که الله مردم را بر آن آفریده است. (چون) در خلقت الله تبدیلی نیست. این است دین محکم و استوار، و لیکن بیشتر مردم نمیدانند. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَقِمْ وَجْهَكَ»: روی خود را متوجه ساز. با خلوص و اهتمام هر چه بیشتر رو کن به عبادت و پرستش الله تعالی. «حَنِيفًا»: حق گرایانه و مخلصانه (سوره: بقره / 135). حال ضمیر فاعلی مستتر در (أَقِمْ) یا حال (الدِّين) است. یعنی خالصانه و مخلصانه رو کن، یا رو به دین خالص و حقیقی کن (تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل).

تفسیر :

فطرت در لغت به معنای خلقت و شکافتن پرده‌ی عدم و آفرینش يك موجود است. گویا خداوند انسان را به طوری خلق نموده است که به جانب حق تمایل دارد و از باطل بیزار است. درست همانند علاقه‌ی مادر به فرزند که امری تعلیمی نیست، بلکه فطری و غریزی است.

در آیه متبرکه که خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم نموده میفرماید: ای پیامبر! با مؤمنانی که با تو هستند اخلاص‌مندان به جانب دین اسلام که از شرک به سوی توحید مایل است روی بیاور و خویشان را به پیروی از ملت ابراهیم علیه السلام ثابت نگه‌دار؛ یعنی: الله متعال مردم را بر فطرت اسلام آفریده است و اگر عوارضی در آنان پدید نیاید که به سبب آن به کفر گرایند، آن‌ها بر این سرشت خود پایدارند پس این فقط دین مستقیم الهی است که با فطرت بشری منسجم و هماهنگ می‌باشد.

باید یاد آور شد که: انسان ذاتاً دین‌گرا و طرفدار حق است. بر خلاف تصوّر تعدادی که می‌گویند: انسان مثل ظرفی خالی است که با آداب و رسوم و افکار حق یا باطل پر می‌شود و نظام‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی به او رنگ می‌دهند، خداوند شناخت حق و حق‌گرایی را به ودیعت نهاده است.

انحراف، يك عارضه است؛ زیرا گرایش به دین حق، در نهاد هر انسانی نهفته است. حرکت در مسیر دین، حرکت در مسیر فطرت است. طوریکه در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است: «هیچ نوزادی نیست مگر این که بر فطرت متولد می‌شود ولی پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی می‌گردانند».

همچنین در حدیث شریف قدسی به روایت عیاض آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی خطبه می‌خواندند و در خطبه خویش به نقل از الله سبحانه فرمودند: «من همه بندگانم را حنیف و حق‌گرا آفریده‌ام ولی شیاطین به سوی آنها آمده و آنان را از دین شان گمراه ساختند و آنچه را که من حلال کرده بودم، بر آنان حرام گردانیدند». این آیه کریمه و احادیث شریف یاد شده، دلیل بر فطری بودن عقیده توحیدی و سلامت آفرینش اعتقاد در نهاد انسان است پس با تأثیرات محیط، افکار و القات انحرافی و موروثی و تقلید‌های باطل دور از سلطه فکر و اندیشه است که عقیده پاک توحیدی تغییر می‌کند. با تأسف باید گفت که: بسیاری از انسانها نمی‌دانند که آنچه خداوند ترا بدان مأمور داشته فقط اسلام است نه دیگر ادیان.

مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۳۱)

رجوع‌کنان به سوی الله برگردید و از او بترسید و نماز را برپا کنید و از جمله مشرکان نباشید. (۳۱)

تفسیر :

«مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» : ای مردم! به سوی دین حق رو بیاورید با توبه از گناهان، اخلاص عمل، راستکاری و طاعت به سوی الله تعالی باز گردید؛ و در محضرش توبه کنید و اخلاص عمل را نشان دهید. با انجام اوامر الهی و پرهیز از نواهی‌اش تقوا را پیشه سازید؛ از او بترسید و در گفتار و افعال خود مراقب باشید و او را در نظر داشته باشید، اقامه‌ی نماز، تجلی روح تقوا در انسان است بناءً نمازهای مشروع را با کامل‌ترین طریق و با مراعات ارکان، و اجبات، و شرایط آن در اوقات آن و با پایبندی به فرایض، سنت‌ها و آداب آن، همان نمازی که به آن مأمور شده‌اید، ادا نمایید و نماز را به صورتی ادا نمایید که مورد رضایت الله تعالی قرار گیرد. مؤحد باشید عبادت را اخلاص‌مندان به پیشگاه او تقدیم دارید.

باید یاد آور شد که انسانها در سایه‌ی توبه و تقوا و نماز، قدرت فاصله گرفتن از شرک و تفرقه را پیدا می‌کنند.

مَنْ الذِّينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۳۲)

از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه فرقه شدند هر حزبی به آنچه که نزد خود دارند خرسنداند. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَرَّقُوا دِينَهُمْ»: دین خود را به هنگام تکدر فطرت، به تبع هوی و هوس پراکنده و جدا ساخته‌اند و آن را بخش بخش کرده‌اند و به جای خداپرستی، هواپرستی نموده‌اند. «شِيعًا»: جمع شیعه، گروه‌ها و دسته‌ها. فرقه‌ها و حزب‌ها.

تفسیر :

قابل یاد آوری است که: شرک، تنها و تنها پرستش آفتاب و مهتاب، بت و مجسمه نیست؛ بلکه هر آن کسیکه عامل تفرقه در دین الهی‌گردد مشرک است. الله متعال در آیه متذکره از عمل تفرقه منع میفرماید: از جمله کافران، هوا پرستان و اهل بدعت که دین خویش را تحریف نموده کتاب الله و سنت رسولش را تغییر دادند نباشید؛ جزو آنها نباشید که در دین اختلاف ایجاد کردند و آنرا تغییر دادند، در نتیجه به صورت گروه‌ها و احزاب مختلف درآمدند و هر گروه به دین خود تعصب پیدا کرده و هر یک هوی و هوس خود را پرستش می‌کند.

جز آنانی نباشید که مطابق خواهشات نفسانی خود به بعضی از احکام دین ایمان آوردند و به برخی دیگری کافر شدند. با تأسف: «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» به گروه‌ها و جماعت‌های مختلفی تقسیم شدند که در بین خود با هم نزاع دارند، هر جماعت و گروهی به ساخته و پرداخته‌ی خود متمسک است و به دین کج و برگرفته‌ی خود شاد و مسرور است و به دفاع از سرکرده‌های خود به دفاع از عقاید مرشد خویش اقدام میکنند، و کوشش میکنند که مسلک باطل خویش را حق معرفی بدارند.

حضرت عباس (رض) میفرماید: از جمله‌ی مشرکین نشوید که دین خود را تبدیل و تغییر دادند، به قسمتی ایمان داشتند و به قسمتی کافر شدند، مانند یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان و دیگر پیروان ادیان باطل و نادرست. (مختصر ابن کثیر ۵۵/۳). پیروان ادیان پیش از ما در بین خود اختلاف پیدا کردند و بر نظرها و مذاهب باطل قرار گرفتند، و هر گروه گمان میبرد برحق است. (مختصر ابن کثیر ۵۵/۳). در حدیث شریف آمده است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: فرقه ناجیه از این گروه‌ها کدام فرقه است؟ فرمودند: «فرقه‌ای که رهرو راه و روشی باشد که امروز من و اصحابم بر آن قرار داریم».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (33 الی 40) در بیان طبیعت برخی از مردم... تشویق به انفاق و عطایا به نزدیکان، بحث بعمل آمده است.

وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۳۳)

هنگامی که به مردم آسیب و بلایی برسد پروردگارش را رجوع کنان میخوانند، باز چون از سوی خود رحمتی به آنها بچشاند، ناگهان گروهی از آنان به پروردگارش شرک می‌آورند. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَسَّ»: لمس کرد. دست داد. «ضُرٌّ»: ضرر و زیان عظیم. مراد حوادث زیانبار و وقایع گرانبار است. «وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ...»: مراد این است که به هنگام مصائب سخت و بلایای شدید، مردم به یاد خدا می‌افتند و این یکی از نشانه‌های فطرت توحیدی است (عنکبوت / 65). «آذَقَهُمْ»: بدیشان چشاند. مراد از چشاندن، رساندن و دادن است. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر :

با تأسف باید گفت: تعدادی از انسانهای ناسپاس: همین که به رحمتی الهی دست می یابند، به جای شکر، شرک می ورزند. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ»: طبیعت مردم این است که چون به دشواری، خواری و بلائی مریضی و سایر بلاها مواجه و گرفتار شوند «دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ» با تمام، با اخلاص در دعا به پیشگاه الله تعالی زاری می کنند و بتها را رها می کند؛ چون می داند غیر الله هیچ چیز و هیچ قدرتی عذاب و سختی را از انسان برطرف کرده نمیتواند، بناً به سوی الله سبحان و تعالی دست به تضرع می زنند تا سختی و دشواری شان را مرفوع سازد. نشانهی فطری بودن گرایش به الله تعالی آن است که هرگاه سختیها و فشارها، غبار غفلت را بر طرف کند، انسان به سوی او توجّه می کند.

هدف کلی آیه مبارکه همین است که توضیح میدارد که مشرکین؛ چون آنها در تنگی خدا را می طلبند و در حال آسایش برایش شریک می آورند.

ارتباط و مناسبت آیات 33 تا 37:

این آیات متبرکه حال و وضع دو گروه از مردم را بیان گرفته است :

الف : طوریکه گفتیم برخی از مشرکان، هنگام سختی و فشار و گرفتاری، دست به زاری و فغان و گریان می زنند ، ولی در حالاتیکه برایش آسایش و راحتی ، بتان و امثالشان را با ذات پروردگار شریک می گردانند.

ب: گروهی از کافران و مشرکان، عبادتشان برای کسب دنیاست؛ اگر از دنیا برخوردار شوند، خوشحال و مسرور میگردند ولی اگر محروم گردند، ناخشنود و نا امید می شوند .

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳۴)

بگذار تا به آنچه به آنان داده ایم، ناسپاسی کنند، بنابراین [از نعمت های اندک و زودگذر] برخوردار شوید که سپس خواهید دانست [سرنوشت و کیفر ناسپاسان چیست؟] (۳۴)

تفسیر :

«لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ»: یعنی بگذار به نعمت های خدا کافرو ناسپاس باشند به آنچه به آن ها بخشیده ایم، کفران ورزند، و ناسپاسی پیشه کنند.

«زوداست که بدانید» آنچه را که این بهره مندی زوال پذیر، از عذاب دردناک در پی خواهد داشت. این تهدیدی سخت برای مشرکان است.

گروه از مشرکین؛ عاقبت بهره مندی زوال پذیر از زینت حیات دنیا و نعمت های ناپایدارش را خواهند دانست. و به زودی خواهند دانست که: نتیجهی کفر و کفران چیست؟

باید گفت که: شرک اولین قدمی است که انسان به سوی کفر و ناسپاسی بر میدارد، بازگشت به سوی شرک، در حقیقت نوعی از کفران نعمت الهی است.

باید اضافه کرد که نه شرک دلیلی دارد و نه مشرک دارای منطقی میباشد، در ضمن قابل یاد آوری است که:

توجّه به غیر خدا ممکن است برای هر کسی پیش بیاید، ولی استمرار در آن بی نهایت خطرناک است.

أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ (۳۵)

آیا ما دلیل محکمی برای آنها نازل کردیم که از شرک آنها سخن میگوید و آنرا موجه می شمارد؟ (۳۵)

تفسیر :

محمد علی صابونی مؤلف تفسیر: صفاة التفسیر می نویسد: آیا دلیلی روشن و آشکار در رابطه با صحّت شرک مشرکین نازل کرده ایم؟ یا اینکه کتابی از آسمان فرو فرستاده ایم که به صورتی گویا بر درستی روش برگرفتهی آنها گواهی بدهد؟ مسأله آن طور نیست که

آنها تصور می‌کنند.
غرض این است که آنها دلیلی ندارند. یعنی: آنان بر شرک و گمراهی‌شان هیچ برهان و حجتی ندارند پس چگونه به خداوند متعال شریک می‌آورند؟!.

وَإِذَا أَنْفَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيَهُمْ إِذَا هُمْ يَقْتُونُ (۳۶)

و هنگامیکه رحمتی به مردم بچشانیم خوشحال میشوند. و هرگاه رنج و مصیبتی به خاطر اعمالی که انجام داده اند به آنها رسد ناگهان مایوس میشوند. (۳۶)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَرِحُوا»: مغرور و سرمست می‌گردند. «بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيَهُمْ»: به سبب کارهایی که کرده‌اند. مراد مکافات عمل و بازتابهای معاصی انسان است.
«يَقْتُونُ»: ناامید و مایوس از رحمت خدا می‌گردند و یأس سراسر و جودشان را دربر می‌گیرند. این آیه بیان میدارد که هم عجب و غرور مذموم است و هم یأس و ناامیدی از رحمت خدا.

تفسیر :

ابن کثیر می‌فرماید: این بیان اعتراض است که عموم انسان‌ها را دربرمی‌گیرد، مگر اشخاصیکه در حفظ و حمایت الله قرار دارند؛ چرا که بیشتر انسان‌ها در وقت و فور نعمت سرمست شده و افراط می‌ورزند و اگر با سختی و کمبود مواجه شوند نومید می‌گردند. (مختصر ۵۵/۳)

قنوط: طوریکه در فوق متذکر شدیم؛ به معنی مایوس شدن از رحمت الهی است. ولی در آیه «هود/۱۱» خداوند متعال مؤمنان صابر را از این قاعده استثنا قرار داده است.
طوریکه در حدیث شریف به روایت صهیب (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «شگفتا بر کار مؤمن، الله تعالی در باره او هیچ حکمی نمی‌کند مگر اینکه آن حکم برایش خیر است؛ زیرا اگر به او نعمت و خوشحالی‌ای برسد، شکر می‌کند پس این، به خیر اوست و اگر به او بلا و رنجی برسد، صبر می‌کند و این نیز به خیر اوست». انسانهایی لاعقیده به خداوند پاک اکثراً کم ظرف و پوک مانند می‌باشند، با کمترین نعمت مست و متکبر می‌شوند، و با کمی سختی و غم، به بن بست مواجه می‌شود.
در کلمه «يَقْتُونُ» پروردگار با عظمت ما از مردم تحمل و ظرفیتی را می‌خواهد که از دست رفتن نعمت‌ها آنان را نگران و به دست آوردن نعمت‌ها آنان را سرعت نکند.
در این هیچ جای شکی نیست که: برخورداری از رحمت الهی، قطعی است، ولی مبتلا شدن به ناخوشایندی و تلخ قطعی نیست.

أُولَئِكَ يَرْوُونَ أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳۷)

آیا ندیدند که خداوند روزی را برای هرکس بخواهد فراخ یا تنگ می‌گرداند؟ در این نشانه‌هایی است برای قومی که ایمان می‌آورند. (۳۷)

تفسیر :

توجه داشتن به اینکه رزق و روزی به دست پروردگار با عظمت است، انسان را از یأس و ناامیدی باز می‌دارد.

انسان باید برای کسب معاش تلاش کند، ولی بداند که تقدیر معیشت به دست پروردگار با عظمت است. هر که از بندگان را که بخواهد به گونه‌ای رزق و روزی او را فراوان می‌سازد؟ تا دیده شود که آیا شکر می‌کنند یا به کفران می‌پردازند؟
تنها اهل ایمان از دقت در روزی‌رسانی خداوند، درس و عبرت می‌گیرند. ولی انسان‌های غافل همه چیز را بطور سطحی و تصادفی می‌پندارند.

به راستی در فراوانی روزی و کمبود آن بر مردم، دلیل واضحی است که حکمت، آگاهی و مهربانی پروردگار مَثان بر بندگان را در نظر اهل ایمان نمایان می‌سازد.
مطالعه کنندگان گرامی!

در این هیچ جای شکی نیست که: الله متعال روزی رسان همه ای مخلوقات است؛ خواه کم باشد و یا هم زیاد باشد. بنابر این، انسان نباید از نیکی با فقرا، مساکین و بیچارگان کوتاهی کند، چون که اگر الله روزی فراوان عطا فرماید، با انفاق و احسان کردن خالصانه تقلیل نمی‌یابد و کم نمیشود؛ بلکه افزون می‌گردد و اگر روزی کم و اندک بدهد، با امساک و خود داری از نیکوکاری، زیاد نخواهد شد. قطعاً مهر و محبت و دلسوزی به بندگان الله، بخصوص توجه به خویشاوندان و درماندگان از ایمان پسندیده و پایدار حکایت می‌کند.

فَاتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۳۸)

چون چنین است حق نزدیکان و مسکینان و ابن سبیل را ادا کن این برای آنها که رضای الله را می‌طلبند بهتر است و این گروه نجات یافتگان اند. (۳۸)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذالْقُرْبَى»: نزدیکان و خویشاوندان. «الْمِسْكِينَ»: مستمند. «ابْنَ السَّبِيلِ»: مسافر و وامانده. گدای راه نشین (سوره: بقره آیه ۱۷۷). «وَجْهَ اللَّهِ»: (ملاحظه شود سوره های: بقره آیات ۱۱۵ و ۲۷۲، رعد آیه ۲۲).

تفسیر:

در این شکی نیست که: مالک اموال پروردگار با عظمت است، بنابر همین حکمت است که: موارد مصرف آنرا هم باید خداوند مشخص کند. مفسر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی، در تفسیر آیه می‌نویسد: احناف با این آیه بر وجوب انفاق برای محارمی که محتاج و نیازمند بوده و قادر به کسب و کار نمی‌باشند، استدلال کرده‌اند «و نیز» بده «به مسکین» حق وی را. ابن عباس (رض) می‌فرماید: «مسکین گدای گشت کننده بی‌مال و مکنت است». «و نیز» بده «به ابن السبیل» حقتش را. حق مسکین این است که به وی صدقه بدهی و کمک کنی و حق ابن السبیل - یعنی شخص در راه مانده مسافری که نیاز به مال دارد - این است که او را مهمان کنی «این انفاق برای کسانی که در طلب خشنودی خدا هستند، بهتر است» یعنی: دادن حق این مستحقان، برای کسانی که قصد نزدیکی به خدای سبحان را دارند، بهتر از بخل و امساک است «و این گروه اند که رستگار اند» یعنی: به خواسته خویش در بهشت و رضای الهی دست می‌یابند، از آنجا که در جهت رضای الله تعالی و به خاطر به جا آوردن امر وی، انفاق کرده‌اند.

وَمَاءَ آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ وَمَاءَ آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ (۳۹)

و آنچه به عنوان سود می‌دهید تا (سهم شما) در اموال مردم افزایش یابد، پس (بدانید که) نزد الله افزایش نخواهد یافت، و آنچه از زکات را که در طلب خشنودی الله پرداخت می‌کنید (و عوض آن را از کسی انتظار ندارید) پس همین گروه دارای پاداش چندین برابر خواهند بود.. (۳۹)

تفسیر:

ای مردم! آنچه را به منظور به دست آوردن سود به قرض می‌دهید تا ذریعه مال مردم افزونش سازید در نزد الله تعالی فزونی نخواهد یافت، بلکه حق تعالی برگشتش را محو و نابود می‌گرداند. اما چیزی را که به طور زکات و خیرات برای مستحقان می‌دهید و با آن رضای الله متعال و پاداش اخروی را اراده دارید عملی است پذیرفته شده که در نزد او

تعالی چندین برابر ثواب دارد؛ یعنی صدقات، رشد و برکت به ارمغان می‌آورد ولی سود و ربا، نابودی و خسارت را با خود دارد. (تفسیر المیسر؛ دکتر عایض بن عبدالله القرنی) زمخشری گفته است: این آیه درست مانند آیهی «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَاَ وَيَرْبِي الصَّدَقَاتِ» می‌باشد، نه کم و نه زیاد. (تفسیر کشاف ۳/۳۷۹).

«وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ»: صدقه و احسانی که خالصانه برای الله داده‌اید، فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْغَفُونَ (39) همان افراد به چند برابر احسان و نیکی‌های خود نایل می‌آیند و احسانشان مضاعف می‌شود.

عکرمه میگوید: «ربا، بر دو گونه است، ربای حلال و ربای حرام؛ ربای حلال آن است که شخص هدیه می‌دهد و در قبال آن هدیه و عوضی افزونتر را توقع دارد - چنانکه در این آیه آمده است - اما ربای حرام، عبارت از ربای دادوستدو ربای قرض است و آن عبارت از دادن چیزی و گرفتن بدلی در قبال آن همراه با شرطی در عقد است که شرط کردن آن مشروعیت ندارد».

در حدیث شریف آمده است: «کسی از کسب و کار پاکیزه‌ای پیمانانه خرمایی را صدقه نمی‌دهد مگر این که خداوند آن را با دست راست خویش گرفته و برای صاحبش پرورش می‌دهد چنانکه یکی از شما چوچه اسب خود را پرورش می‌دهد تا بدانجا که آن پیمانانه خرما، از کوه احد بزرگتر می‌شود».

یک یادداشت: نام گذاری کلمه «هدیه» در این جا به کلمه ی «ربا»، مجاز است و چون هدیه چیزی بر اموال انسان می‌افزاید، بدین سبب ربا نام دارد، یا اینکه: مالی اضافی است و دادنش بر عطا کننده واجب نیست. ابن عباس (رض) میفرماید: مراد از ربا (در این جا) هدیه ای است که انسان به خویشاوندان نزدیک خود می‌بخشد تا اموالشان افزون گردد. (روح المعانی، جلد 11 صفحه 45 - 46، بخش اول).

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ دَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۰)

الله ذاتی است که شما را آفرید، آن گاه به شما روزی داد، سپس شما را میمیراند، و پس از آن شما را زنده می‌کند؛ آیا از معبودان شما کسی هست که چیزی از این [کارها] را انجام دهد؟ او منزّه و برتر است از اینکه به او شرک ورزند. (۴۰)

تفسیر:

در این آیه به چهار صفت الله تعالی اشاره بعمل آمده است: که هر يك از این صفات به تنهایی برای تسلیم و تعبد انسان کافی است:

- «اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ» (بقره: 21) آفرینش انسان، دلیل مستقلى بر لزوم بندگی انسان است.

- «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ. الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ» (قریش، 3-4). روزی دادن خداوند به ما، دلیل بر لزوم بندگی ماست.

- «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» (روم: 40)

میراندن و زنده کردن نیز هر يك به تنهایی، دلیل لزوم تعبد و تسلیم انسان در برابر پروردگار با عظمت است.

در این هیچ جای شکی نیست که: مرگ و زندگی، گذشته، حال و آینده و رزق و روزی ما به دست پروردگار با عظمت است.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه حال مشرکان و موضوع فساد و تباهی در جهان، به بیان گرفته شد، الله سبحان و تعالی به سیر و گردش در سرزمین فرمان می‌دهد تا مردم، حال و وضع بدکاران را دریابند، و درس بگیرند و بر سر دین حق استوار بمانند.

اینک در آیات متبرکه (41 الی 45) در باره مجازات تباهاکاران و کافران و پاداش مؤمنان، بحث بعمل می آید.

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۱)

فساد در خشکی و بحر به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده، خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمال آنها را به آنها بچشاند شاید (به سوی حق) بازگردند. (۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ظَهَرَ»: پدیدار گشته است. فراوان شده است. «الْفَسَادُ»: تباهی. مراد بلاها و مصیبت هایی چون خشکسالی و امراض و از میان رفتن خیرات و برکات است.

تفسیر :

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»: در این هیچ جایی شکی نیست که: اعمال انسان ها، در طبیعت تاثیرگذار بوده، اعمال ناروای انسان، مانع از سود بخشی حتی آب که همانا خشکی سالی و کمبود آب و سایر مصایب در خاک و زمین و عامل بروز حوادث ناگوار می ماند قحطی، بیماری، ناداری، گرسنگی و سایر مصیبت ها در طبیعت هم می گردد.

امام بیضاوی میفرماید: منظور از فساد خشک سالی و کثرت آتش سوزی و غرق شدن و رفتن خیر و برکت است، که از بدیمنی گناهان افزایش یافته است. (بیضاوی ۲/۱۰۶). ابن کثیر فرموده است: به سبب معاصی محصول زراعت و میوهجات کم گشته است؛ چون صلاح زمین و آسمان با طاعت و عبادت مقرون است. (مختصر ۳/۵۷).

«لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا»: در ضمن قابل یاد دهانی می دانم که: همه ی سزاها به روز قیامت معطل نمی شود، بلکه بعضی از جزاها در همین دنیا هم تحقق می یابد. و علت چشاندن برخی از جزا گناه در این دنیا همانا توبه و بازگشت می باشد. تا با توبه خالص به سوی پروردگار خویش برگردند و از گناهان و معاصی بپرهیزند. برای اینکه نعمت ها تداوم یافته عذاب ها برگشتانده شود، حالها صلاح یابد و آینده ها نیکوتر و بهتر شود. البته صلاح و رونق کار زمین و آسمان با طاعت حق تعالی است بدین جهت در حدیث شریف آمده است: «بی گمان برپاداشتن حدی از حدود حق تعالی در زمین، برای اهل زمین از چهل روز باران باران مفیدتر است». آری! هرگاه عدالت برپا شد، خیر و برکت بسیار میشود، از این روی در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول الله صلی علیه وسلم فرمودند: «فاجر چون بمیرد، عباد و بلاد و درختان و چهار پایان همه از شر وی احساس راحتی می کنند».

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانْ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ (۴۲)

بگو در زمین بگردید و بنگرید که عاقبت کسانی که پیشتر بوده [و] بیشترشان مشرک بودند چگونه بوده است. (۴۲)

تفسیر :

به یاد داشته باشید که : يك جامعه با اکثریت منحرف، به قهر الهی مبتلا خواهد شد، گرچه تعدادی اشخاصی صالح هم در آن مسکن گزین باشند. در آیه مبارکه پروردگار با عظمت خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: ای پیامبر! به تکذیب کنندگان رسالتت بگو: به سیر و سفر در اطراف و اکناف زمین بپردازید و با تأمل و اعتبار ببینید و بنیدیشید که بازگشت و انجام کسانی از امت های پیشین، مانند قوم نوح، عاد و ثمود که به تکذیب پیامبران پرداختند چگونه بوده است؟ منازل شان خالی

و بدون سکنه است و سرزمینهای شان به بیابان های وحشتناکی تبدیل شده است.

«كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ»: اکثر آنها به خدا کافر بودند و در نتیجه نابود شدند.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَدِيمِ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ (۴۳)

پس رویت را به سوی دین راست استوار بگردان پیش از آنکه روزی برسد که برای آن بازگشتی از (سوی) الله نیست. در آن روز (مردم) متفرق میگردند. (۴۳)
امام قرطبی گفته است: یعنی توجّهت را به پیروی از دین راست و مستقیم یعنی دین اسلام معطوف مدار. (تفسیر قرطبی ۴۲/۱۴).

تفسیر:

«مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ» یعنی قبل از فرارسیدن آن روز هولناک یعنی روز قیامت که هیچکس وقوع آن را جلوگیری کرده نمی تواند.

«يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ» یعنی: مردم در روز قیامت از یک دیگر برای دریافت نتیجه اعمال نامه خود پراکنده و متفرق اند، بهشتیان به بهشت می پیوندند و دوزخیان به دوزخ.

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسَهُ يَمْهَدُونَ (۴۴)
کسانی که کافر شوند کفرشان به زیان خود آنان است، و آنان که کار نیک انجام دهند، پس (از اکنون زمینه عاقبت نیک را) برای خودشان آماده سازی میکنند. (۴۴)

تفسیر:

طوری که در آیه قبل خواندیم که در روز قیامت، مردم پراکنده و در گروه های مختلف از هم جدا میشوند. پروردگار با عظمت در این آیه، جدایی مذکور را توضیح و بیان می دارد؛ که هر يك از اهل ایمان و کفر به پاداش و کیفر خود می رسند.
در این هیچ جای شکی نیست که: انسان، دارای اختیار است این بدین معنا است که: ایمان و کفر را به تصمیم خود انتخاب می کند.

باید گفت که؛ کفر به تنهایی سبب بدبختی است، گرچه به کاری خلافی دست نزنند، ولی ایمان به تنهایی کافی نیست، بلکه نیازمند عمل صالح است.

- برای رفتن به بهشت، تنها ایمان داشتن کافی نمی باشد، بلکه اعمال صالح نیز لازمی و ضروری میباشد. طوری که الله تعالی میفرماید: «آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی در قیامت، فضل الهی شامل حال کسانی میگردد که: اهل ایمان و عمل صالح باشند، نه دیگران.

«مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ»: هر کس به الله متعال کافر شود، زیان و عقوبت کفرش را خودش به تنهایی بر می دارد.

«وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسَهُ يَمْهَدُونَ»: اما هر که به او تعالی ایمان آورد و اعمال نیک و مشروعی را انجام دهد، مقام و جایگاه راستینی را برای خویشتن آماده می سازد.
امام قرطبی گفته است: با همان عمل صالح در آخرت برای خود فرش و مسکن و مقری فراهم میسازند. «مهد الفراض» یعنی بستر را گسترده. (تفسیر قرطبی ۴۲/۱۴).

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۴۵)

تا خدا به کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند از فضل خود پاداش دهد [و کافران را از رحمتش محروم کند]؛ زیرا خدا کافران را دوست ندارد. (۴۵)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (46 الي 51) در باره اینکه باد و باران از نشانه های قدرت و یکتایی الله است بحث بعمل آمده است.

**وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ
وَلِتُبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (٤٦)**

و از نشانه های قدرت و وحدانیت الله این است که بادهای را مژده رسان میفرستد تا از رحمت خود به شما بچشاند و کشتی ها هم با امر او به حرکت درآیند و تا از فضل او بجوید و باشد که شما سپاس گزاری کنید. (٤٦)

تفسیر :

«مُبَشِّرَاتٍ»: مژده رسان ها. مژده رسان به این که ابرها را به حرکت درآورده و آنها را متراکم و تلقیح مینمایند و از آنها باران ها میبارانند و گرده گیاهان را جابهجا و آنها را باور میکنند و باعث حرکت کشتی های بادبانی و تکان آنها در سطح ابحار و اقیانوس های فراخ، و نعمت ها و برکت های دیگری میگردند.

بلی ! بادهای هم وسیله نعمت های فراوان در زمینه کشاورزی و دامداری هستند، و هم وسیله انتقال ابرها و پخش گرده ها و هم باعث سرعت و رونق کار تجارت.

از دلایلی که بر الوهیت، قدرت و عظمت خداوند متعال دلالت دارد این است که باد را پیش از باران میفرستد تا به فرود آمدن باران مژده داده ابرها را پراکنده سازد.

زیرا بادهای رحمت در مقدمه باران رحمت قرار دارند، که این بادهای عبارتند از: بادهای شمال، صبا و جنوب اما باد دبور، باد عذاب است چنانکه در حدیث شریف آمده است:

«اللهم اجعلها رياحاً ولا تجعلها ريحاً». «خدایا! باد را بادهای (رحمت) بگردان، نه باد (عذاب)». آری! بادهای رحمت را میفرستد «و تا به شما از رحمت خود بچشاند» که همانا باران، فراوانی، سرسبزی، شادمانی روح و غیر آن از نعمت هاست.

تذکر: یاد دبور بادی است که از مغرب میوزد.

«وَأَلْعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»: این همه برای آن است که بندگان، پروردگار خود را شکر گزارى کرده یگانه اش بشمارند و تنها او را پرستش کنند.

**وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَنْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ
أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ (٤٧)**

و به راستی پیش از تو پیامبرانی را به سوی قومشان فرستادیم و آنان دلایل واضح و آشکار برای شان آوردند، پس از کسانی که نافرمانی کردند انتقام گرفتیم. و نصرت دادن مؤمنان حق است بر (عهده) ما. (٤٧)

تفسیر :

این پیامبران با دلایل قاطع و براهین روشنی به نزد اقوام خویش آمدند، اما بیشتر مردم کافر شدند و جز اندکی ایمان نیاوردند. الله متعال از تکذیب کنندگان انتقام گرفت، کافران را به هلاکت رساند و بندگان یکتا پرستش را پیروزی بخشید. آری! یاری و نصرت حق تعالی برای دوستانش حق است؛ زیرا به بارگاه او منزلت و تقرب دارند.

خواننده محترم! در این آیه مبارکه چهار اصل سنت الهی مطرح بحث قرار گرفته است:

اول: سنت فرستادن پیامبر.

دوم: سنت معجزه داشتن انبیا.

سوم: مجازات مجرمان.

چهارم: نصرت مؤمنان.

**اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا
فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ
يَسْتَبْشِرُونَ (٤٨)**

خداوند ذاتی است که بادهای را میفرستد که ابرها را بر می انگیزد، و آن را در آسمان هرگونه که بخواهد میگستراند، و آن را پاره پاره میکند، و می بینی که قطرات باران

از لابلای آن بیرون می‌آید. و هنگامی که این (باران حیاتبخش) را به هر کس از بندگان که بخواهد میرساند خوشحال میشوند. (۴۸)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَثِيرٌ»: به حرکت در می‌آورد و بر می‌انگیزد. «سَحَابًا»: ابرها. اسم جنس جمع است. «كِسْفًا»: جمع کسفة، بر وزن و معنی قِطْعَةً. تکه‌ها و توده‌های ابر بالایی یکدیگر. توده‌های متراکم و انباشته (سوره: اعراف / 57، نور / 43). «يَسْتَبْشِرُونَ»: شاد می‌گردند. خوشحال میشوند. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: مصطفی خرمدل).
وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْسِينَ (۴۹)
و همانا پیش از آنکه باران بر آنان نازل شود، سخت ناامید بودند. (۴۹)
تفسیر:

امام بیضاوی می‌فرماید: به منظور بیان آشنایی طولانی آنان با باران و نومی‌دی شدید آنان، تکرار آمده است. (تفسیر بیضاوی ۱۰۷/۲).

فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۵۰)
پس با تأمل به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مردنش زنده میکند، بی‌گمان این (الله) زنده‌کننده مردگان است و او بر هر چیز تواناست. (۵۰)
تفسیر:

واقعی‌ت امر اینست که: بارش باران و حیات مجدد زمین، نشانه‌ای از برپایی قیامت است. «يُحْيِي الْأَرْضَ - لَمْحْيِي الْمَوْتَى»: صحنه‌ی مرگ و حیات، هر لحظه در برابر چشم ما قرار دارد، «إِنَّ ذَلِكَ لَمْحْيِي الْمَوْتَى» و مشت نمونه‌ی خروار است. در واقعیت هم ذاتی که زمین را بعد از مردنش با سبز کردن زنده نماید، به زنده ساختن بعد از مرگ مردم و بیرون آوردن‌شان از قبرها نیز تواناست؛ زیرا او به هر کاری قدرت دارد، هیچ چیزی او را عاجز ساخته نمی‌تواند و هیچ کاری بر او ممتنع نمی‌باشد.
وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ (۵۱)
و اگر بادی [آفت‌زا] بفرستیم و [کشت خود را] زرد شده ببینند، حتماً پس از آن (به جای توبه) راه ناشکری پیش می‌گیرند. (۵۱)
تفسیر:

از فحواي آیه مبارکه بر می‌آید که: درحالت وفور نعمت و محصول خوب، شاد و مسرور میشوند و وقتی که کشت و زراعت‌شان دچار آفت و نارسایی شود، نعمت قدیمی و قبلی خدا را ناسپاس و منکر میشوند. پس از آن خدای متعال یادآور شده است که چنان کافرانی صورت مردگان دارند و اندرز و یادآوری آنان را سودی نمی‌دهد:
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (52 الی 60) در باره: دل‌داری پیامبر، دوران حیات انسان، احوال قیامت، وظیفه‌ی قرآن و آیه‌های پایان سوره، بحث بعمل آمده است.
فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الدَّعَاءَ إِذَا وَلُوا مُدْبِرِينَ (۵۲)
پس تو نمی‌توانی به مردگان بشنوانی، و نمی‌توانی به کران آواز بشنوانی هنگامی که پشت کرده روی بگردانند. (۵۲)
تفسیر:

مفسران گفته‌اند: این مثلی است که الله تعالی آن را در مورد کافران آورده و آنان را به مرده و ناشنوا و نابینا تشبیه کرده است. در ضمن باید گفت که: اعراض از حق، زمانی خطرناک است که پشت کردن به حق، با عنایت و لجاجت باشد و از جانب دیگر بحیث شیوه‌ی دائمی اشخاص قرار گیرد.

مفسیر تفسیر مسیر داکتر عایض در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: ای پیامبر! به راستی که تو پند و موعظه را به کسی که خداوند قلبش را بمیرانده و گوش‌هایش را از شنیدن حکمت بند کرده شنونده نمی‌توانی. بنابراین کفر کافران غمگین مشو و به خاطر عدم پذیرش دعوتت نا آرام مباش؛ زیرا آنان مانند ناشنویان و مردگانی اند که نه می‌شنوند و نه می‌دانند. حضور آنان مانند غیاب است و زندگی‌شان چون مرگ؛ بدان سبب که از پذیرش حق اعراض کردند و از هدایت رو گشتانند.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِ الْعُمِّيِّ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۵۳)

و تو هدایت کننده کوردلان از گمراهی شان نیستی. و نمی‌توانی جز به کسانی که به آیات ما ایمان می‌آورند، بشنوانی، چون آنها منقاد و فرمانبردارند. (۵۳)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْعُمِّيُّ»: کوران. مراد کوردلانی است که آماده پذیرش حق نبوده و کفر را بر ایمان ترجیح می‌دهند.

تفسیر:

قابل یاد آوری است که فهم کلی این آیه مبارکه با سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم که بر امکان شنیدن مردگان تأکید میکند، در تعارض قرار ندارد زیرا هدف از عدم شنوایی به مردگان در این آیه، شنیدن تدبیر و فهم و پندگرفتن شان است.

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم کشتگانی را که در چاه بدر افکنده بودند، مورد خطاب قرار داده و آنان را سرزنش کردند تا بدانجا که عمر (رض) گفت: یا رسول الله! از مخاطب قرار دادن قومی که اجساد شان گنبدیده است، چه سود؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شما از آنان به آنچه می‌گویم شنواتر نیستید، آنها می‌شنوند ولی جواب داده نمی‌توانند».

از ابن عباس (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «هیچ کس بر قبر برادر مسلمانش که او را در دنیا می‌شناخته است نمی‌گذرد و بر وی سلام نمیدهد، جز این که خداوند روح وی را به وی بر میگردد تا جواب سلام او را بدهد».

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در تعلیم کیفیت سلام دادن بر کسانی که در گورها اند، به امت خویش هدایت فرموده اند، تا مردگان را مانند زندگان مورد خطاب قرار داده و بگویند: «السلام علیکم أهل الدیار من المؤمنین وانا إن شاء الله بکم لاحقون، یرحم الله المستقدمین منا ومنکم والمستأخرین، نسأل الله لنا ولکم العافیة». «سلام بر شما ای اهل دیار از مؤمنان! ما نیز اگر الله بخواهد به شما خواهیم پیوست، خداوند بر جلورفتگان ما و شما و بر دنبال آیندگان ما رحم کند، از خداوند برای خود و برای شما عافیت می‌طلبیم». شایان ذکر است که سلف صالح، بر این حکم اجماع دارند.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ. (54)

الله ذاتی است که شما را آفرید در حالی که ضعیف بودید سپس بعد از این ضعیف و ناتوانی قوت بخشید، و باز بعد از قوت ضعیف و پیری قرار داد، او هر چه بخواهد می‌آفریند، و اوست عالم و قادر. (۵۴)

تفسیر:

مراحل ضعف و قدرت انسان، با یک حکمت، حکیمانه طراحی و نقشه بندی شده است. آغاز و پایان انسان ضعف است، در چند روزی که توان و قدرت داریم از آن باید قدر دانی کنیم.

(يَك قَوْتِ مِیَانِ دُو ضَعْفِ) «ضَعْفٌ - قُوَّةٌ - ضَعْفًا» ضَعْفِ دُورَانِ كُودَكِي بِه قَوْتِ تَغْيِيرِ مِیكَنْد، وَلِي ضَعْفِ دُومِ بَاقِي مِیْمَانَد، زِیْرَا كَلْمَهِي «شَيْبَةً» دَر كِنَارِ «ضَعْفٌ»، نِشَانِ اَنِ اسْتِ كِه اِیْنِ ضَعْفِ هَمْرَاهِ پِیْرِي وَ ثَابِتِ اسْتِ. بِنَاءً كَسِي كِه مِیَانِ دُو ضَعْفِ قَرَارِ گَرْفْتِه، نَبَايِدِ بِه چِنْدِ رُوزِ قَوْتِ مَغْرُورِ شُود. طُورِيكِه دَر اَیْه مَبَارَكِه بَا زِیْبَايِ خَاصِي فَرْمُودَكِه: اِي مَرْدَم! پَرُورِ دِگَارِ بَا عِظْمَتِ ذَاتِي اسْتِ كِه شَمَا رَا اَزِ اَبِي بِي اِرْزِشِ وَ نَاجِیْزِ یَعْنِي نَطْفَه، خَلْقِ نَمُود، پَسِ تَكْبَرِ نَكْنِیْد. سِیَسِ شَمَا رَا بَعْدِ اَزِ نَاتُوَانِي كُودَكِي، قَوْتِ مَرْدَانَكِي بَخْشِیْد وَ بَعْدِ اَزِ تُوَانَمَنْدِي مَرْدَانَكِي، بِه نَاتُوَانِي كِلَانَسَالِي وَ پِیْرِي رَسَانَد. اُو هَرْچِه رَا بَخُوهَدِ اَزِ نَاتُوَانِي وَ قَوْتِ، كُودَكِي وَ جُوَانِي، پِیْرِي وَ كِلَانَسَالِي پَدِيدِ مِي اُورَد، بِه مَخْلُوقَاتِشِ دَانَاَسْتِ وَ بِه هَرِ چِیْزِي تُوَانَاَسْتِ. اَفْرِیْنِشِ خُودِ رَا بَاعِلْمِشِ مَسْتَحْكَمِ سَاخْتِه وَ مَرَادِشِ رَا بَا قَدْرَتِشِ نَفَاذِ مِیْبِخْشِ. (تَفْسِیْرِ المِیْسَرِ: دَكْتَرِ عَايِضِ بِنِ عَبْدِاللهِ الْقَرْنِي)

مَطَالَعِه كَنْدِگَانِ گَرَامِي! اَزِ ضَعْفِ وَ پِیْرِي گَلَايِه نَكْنِیْد، زِیْرَا بَرْنَامَهِي حَكِیْمَانَهِي اَلْهِي اسْتِ.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ (۵۵)
 وروزي كه قيامت برپا شود گنهكاران قسم ياد ميکنند كه جز ساعتی (در عالم برزخ) درنگ نكردند! اينچنين آنها از درك حقيقت محروم ميشدند! (۵۵)
تفسير :

امام بيضاوی فرموده است: مدت ماندن خود را در دنيا در مقايسه با مدت عذابشان در آخرت کوتاه ميدانند يا اصلاً مدت توقف خود را در دنيا فراموش ميکنند. اما دنيا زمان اندكي نيست كه مانند يك لحظه باشد.
 اين چنين در سوگند خود دروغ ميگويند؛ همچنان كه در دنيا بر الله متعال دروغ مي بستند و از شرايع پيامبران انكار كردند. اشخاصي كه در دنيا به قسم دروغ عادت كرد، در قيامت نيز آن به آن ادامه مي دهند. مجرمان در قيامت عذر و بهانه مي آورند كه در دنيا فرصت براي ايمان آوردن نداشتند.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۵۶)

و کسانی كه به ايشان علم و ايمان داده شده است، ميگويند: بدون شك طبق حكم در كتاب الله تاروز قيامت درنگ کرده ايد، پس اين روز قيامت است، و ليكن شما نمي دانستيد. (۵۶)
تفسير :

اين آيه مباركه جواب اهل ايمان، در برابر آن منطق كه مجرمان در آيه قبلي مطرح نموده اند. آنان از دوران کوتاه عمر خود در دنيا و يا مدّت اندك برزخ بحث بعمل آورده اند؛ ولي در مقابل اهل ايمان به اين سوالات شان جواب داده مي فرمايند كه: شما مطابق آنچه خداوند متعال براي دوره ي دنيا و دوزخ اشخاص معين کرده، زندگي کرده ايد و بي جهت براي كفر خود، عذر تراشي نكنيد. در اين هيچ جاي شكي نيست كه: مدّت دوره ي دنيا يا برزخ، «فِي كِتَابِ اللّهِ» در كتاب الله تعالي، از پيش محاسبه و نوشته شده است.
 از تعبير به كار گرفته شده در اين آيه متبركه فهميده مي شود كه: علم و ايمان با هم، پديد آورنده كمال است پس علم بدون ايمان هيچ ارزشي نداشته و ايمان بدون علم همراه را بر گمراهي نفس نمي بندد و استادان و دانشمندان بايد اين درس مهمي را مدنظر داشته باشند. علم و ايمان، حتّي در قيامت آثار مثبت خود را نشان ميدهد. علم و ايمان، دو هديه الهی است كه به اشخاصي عطا ميشود كه علم و ايمان خود را توفيقی الهی بدانيم و مغرور نشويم.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۵۷)
 پس آن روز عذرخواهي ظالمان سودي ندارد، و توبه آنان پذيرفته نميشود. (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

استعتاب: استرضا و طلب خشنودی است. و در صورتی که علیه کسی مرتکب جنایتی شده باشی، می‌گویی: «استعتبته فاعتبني»: از او رضایت طلبیدم پس، از من راضی شد.

تفسیر :

«فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا...» سرنوشت انسان و چگونگی حضور او در قیامت، در گرو عملکرد خود اوست، دیگر در این روز معذرت کافران سود و فایده ای ندارد، که با توبه و یا اطاعت رضایت و خشنودی الله تعالی را به دست آورید؛ چون زمان توبه سپری شده است. و اکنون زمان عذاب و سرزنش آنان است. باید گفت که: توبه و عذرخواهی تنها در دنیا کارساز است و در قیامت هیچ کارایی ندارد. مطالب قرآن، سبب اتمام حجت است و کسی که حق را بفهمد و حجت بر او روشن شود، دیگر عذرش پذیرفته نیست.

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ (۵۸)

و به راستی در این قرآن برای مردم از هرگونه مثلی آوردیم. و اگر برای آنان معجزه ای [که خود درخواست دارند] بیاوری آنان که کفر ورزیده اند، قطعاً خواهند گفت: شما جز باطل گرا نیستید [و این معجزه ای که آوردید، جز باطل نیست]. (۵۸)

تفسیر :

شخصی که یکبار در دایره کفر و لجابت قرار گیرد، باطل را حق می بیند و حق را باطل، دشمنی و سرسختی کفار، باید برای ما درس عبرتناکی باشد، کافران لجوج، هیچ گونه دلیل و نشانه‌ای را نمی پذیرند.

بادر نظر داشت اینکه آوردن معجزه تنها از شان و مقام پیامبر اسلام است؛ اما کفار با بکار بردن جمع «انتم» گویا تمام انبیا و یا مؤمنان را باطل می دانند. در تاریخ ادیان دیده شده است که: کافران نه تنها با محمد صلی الله علیه وسلم، بلکه با تمام انبیا الهی، و حتی با تمام مؤمنان لجبازی نموده و همه حقایق را باطل می شمارند.

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۵۹)

بدین سان خداوند بر دلهای کسانی که [حق را] در نمی یابند مهر می زند. (۵۹)

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست آنچه از اشخاصی که خود را به جهل و نادانی می زنند، مورد قهر الهی قرار می گیرند، نه افراد ناآگاه و بی غرض. از جانب دیگر باید گفت: همان طور که خداوند متعال بر قلب کسانی که حقایق قرآن عظیم الشان و یگانگی و صفات الله تعالی را انکار میکنند و رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم را نمی دانند مهر شقاوت می زند.

خداوند متعال بر دل های شان چنان مهر زدنی است که بر اثر آن با حق معارضه کرده و با آن عناد می ورزند و در برابر آن گردن نمی نهند.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ اللَّهُ وَلَا يَسْتَعْجِلُكَ اللَّهُ وَلَا يُؤَقِّنُونَ (۶۰)

پس صبر کن که وعده خدا حق است و مباد کسانی که یقین ندارند تو را به خشم و سبکسری و اندازند. (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا يَسْتَخِفُّكَ» : تو را سبک از جای بر ندارد و مایه فزع و جزع و پریشانی و خشم تو نشود.

تفسیر :

ای پیامبر! بر تو لازم است در مقابل تکذیب و آزار آنها صبور و شکیبا باش که در حقیقت وعده‌ی پیروزی و غالب آمدن دینت از جانب خدا حق است و تحقق می‌یابد. ابن‌کثیر نقل می‌کند: «علی(رض) ابن ابی طالب در حال خواندن نماز صبح بود که شخصی از خوارج خطاب به وی این آیه را خواند: «لَنْ أَشْرَكَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَسِرِينَ» (سوره الزمر: آیه 65). «اگر شرک آوری، بی‌گمان عملت هدر می‌رود و از زیانکاران خواهی بود».

علی(رض) در حالیکه در نماز خویش بود، به او چنین پاسخ داد: «فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (۶۰)» (الروم: 60). «شکیبایی پیشه کن، بی‌گمان وعده خداوند حق است و کسانی که یقین ندارند، تو را به سبکی وا ندارند». این آیه به وجوب مواظبت و استمرار رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بر دعوت به سوی ایمان اشاره دارد. «تفسیر انوار القرآن».

صبر ابزار مؤمنان در راه دور و دراز پر از خاری است که گاه‌گاهی چه بسا بدون پایان جلوه‌گر آید. صبر و اطمینان و ثبات پیشه کردن در برابر نابسامانی دیگران، و تکذیب کردن حق و حقیقت توسط کافران، و شک و تردید ایشان در وعده الهی، اسلحه برنده و توشه راه مؤمنان است. مؤمنانی که به حق و حقیقت دست یافته‌اند و به ریسمان خدا قرآن چنگ زده‌اند، راه ایشان راه صبر و اطمینان و یقین است.

خوانندگان گرامی!

ملاحظه فرمودیم که قرآن پاک دارای چنان اعجاز با عظمت است؛ این سوره با پیش‌بینی پیروزی آغاز یافت، و با وعده الهی به نصرت جماعت حق گرا به پایان رسید. ایمان به وعده‌های الهی، عامل صبوری است. و نباید فراموش کرد که اگر لطف و مرحمت و تعلیم الهی نباشد، انبیاء نیز آسیب‌پذیرند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة لقمان

جزء 21

سورة لقمان در مکه نازل شده و دارای سی و چهار آیه و چهار رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب آنکه در برگیرنده داستان لقمان حکیم است، به نام «لقمان» نامیده شد. لقمانی که با شناخت وحدانیت خداوند جلّ جلاله، با عبادت وی، امر به فضایل و نهی از منکرات و ردایل، جوهر حکمت را دریافت.

در بیان شأن نزول سوره لقمان روایت شده است که: قریش از رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد داستان لقمان با فرزندش سؤال کردند پس این سوره نازل شد.

فحوائی سوره لقمان:

سوره «لقمان» از جمله سوره های مکی بوده، که موضوع عقیده را بررسی میکند و به مانند سایر سوره های مکی محور اصلی آن اصول سهگانه‌ی اعتقادی یعنی توحید، نبوت و معاد تشکیل می دهد.

این سوره با بحث در رابطه با قرآن، آن معجزه‌ی جاویدان و پایدار حضرت محمد صلی الله علیه وسلم که تا بقای عالم باقی است، شروع شده و بر یگانگی پروردگار عالمیان دلیل و برهان اقامه کرده و دلایل درخشان دال بر قدرت و ابداع شگفت انگیز الله متعال در این هستی بیکران را یادآور شده است. جهانی که در خلقت آسمان و زمین، آفتاب و ماه، روز و شب، کوه‌ها و دریاها (أبحار)، امواج، باران‌ها، گیاهان، درختان و دیگر اجزایش نظم و ترتیب استوار و متناسب برقرار است، و همان نظم و ترتیب در دیگر دلایل دال بر قدرت و یگانگی او مشاهده میشود و بر قلب و جان تأثیر نهاده و عقل را روشن می گرداند. و انسان در مقابل آن جز تسلیم در برابر قدرت بی پایان خالق عظیم راهی نمی یابد.

- همچنین انظار مشرکان را به دلایل قدرت و یگانگی خدا که درجهان وسیع و پراکنده شده‌اند متوجه کرده و آنان را به شدت تکان داده و به لرزه در می آورد: «هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأُرُونِي مَا دَأَّ خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (11)» سوره لقمان» (این آفرینش خداست، پس به من نشان دهید که (معبودان) غیر او چه آفریده‌اند؟ بلی، ستمگران (مشرک) در گمراهی آشکارند).

- و سوره با برحذر داشتن «انسان» از آن روز رعب انگیز و هولناک که در آن نه مال سودی دارد و نه فرزند، خاتمه یافته است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَ اخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٌ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْعُرُورُ (33) لقمان» (ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید و بترسید از روزی که هیچ پدری مسئولیت (اعمال) فرزندش را نمی‌پذیرد و هیچ فرزندى به جای پدرش قبول مسئولیت نمی‌کند، قطعاً وعده‌ی خداوند حق است، پس زندگی دنیا شما را نفریبید و (شیطان) فریبکار، شما را نسبت به خدا فریب ندهد.

لقمان:

نام لقمان بصورت کل دوبار در قرآن کریم ذکر شده است. اکثر محققان بر آنند که او حکیم بوده است و خواهر زاده یا خاله زاده ی حضرت ایوب علیه السلام می باشد. سال تولدش مصادف با سال دهم سلطنت حضرت داوود علیه السلام بوده و تا زمان حضرت یونس علیه السلام زندگی کرده است. (رساله: جرعه ای از زلال قرآن، ج 5، ص 151).

تعداد آیات، تعداد کلمات، و تعداد حروف:

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که: سوره لقمان دارای سی و چهار آیه بوده، تعداد کلمات

آن به: پانصد و چهل و دو کلمه می‌رسد. و تعداد حروف این سوره به: دو هزار و صد و ده حرف می‌رسد. (ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفصیل آنرا می توان در سوره فاطر همین تفسیر مطالعه فرمایید).

ارتباط سوره لقمان با سوره روم :

ارتباط، پیوند و مناسبت این سوره را با سوره ی روم میتوان در نقاط ذیل چنین خلاصه نمود :

- در آیه ی 58 سوره ی روم به معجزه بودن قرآن اشاره می کند و در مطلع و بدایت این سوره می فرماید: آیات پر حکمت و آموزنده ی این قرآن، یاور و راهنمای خوبان است.

ب: در آیه ی 27 سوره ی قبلی ، از قدرت خلقت الله سبحان و تعالی بحث بعمل آمده می فرماید که : ایجاد هر چیز برایش سهل و ساده است و در آیه 28 این سوره هم خلقت و برانگیختن عموم را در قیامت همانند یک تن می داند.

ج: در هر دو سوره اشاره به ایمان مؤمنان به روز قیامت است: اولی در آیه ی 56 و دومی در آیه ی 4 رقم خورده است.

د: هر دو سوره حال پریشان و آشفته و نگران و مضطرب مشرکان را بیان میدارد که در وقت سختی الله را به یاد می آورند و هنگام خوشی و شادی به او کفر می ورزند: سوره ی روم آیه ی 33 و سوره ی لقمان آیه ی 32.

هـ : در سوره ی روم می فرماید: «في روضة يحبرون» [15] که به سماع و آواز خوانی تفسیر شده و در این سوره می فرماید: «و من الناس من يشترى لهو الحديث» [6] که به آواز و آلات لهو و لعب تفسیر شده است .

محتوای و موضوعات سوره لقمان:

به طور کلی موضوعات و محتوای سوره لقمان در پنج بخش جمع بندی و خلاصه میشود: **بخش اول** بعد از ذکر حروف مقطعه اشاره به عظمت قرآن و هدایت و رحمت بودن آن برای مؤمنانی که واجد صفات بخصوص هستند می کند، و در نقطه مقابل، سخن از کسانی میگوید که در برابر این آیات آن چنان سرسختی و لجابت نشان می دهند که گویی گوشه‌ایشان کر است، علاوه بر این سعی دارند با ایجاد سرگرمی های ناسالم دیگران را نیز از قرآن منحرف نمایند.

بخش دوم از نشانه های خداوند متعال در آفرینش آسمان و بر پا داشتن آن بدون هیچگونه ستون، و آفرینش کوه‌ها در زمین، و جنبندگان مختلف، و نزول باران و پرورش گیاهان سخن میگوید.

بخش سوم قسمتی از سخنان حکمت آمیز لقمان آن مرد الهی را به هنگام اندرزوصیت به فرزندش نقل میکند که از توحید و مبارزه با شرک شروع شده، و با توصیه به نیکی کردن به پدر و مادر، نماز، و امر به معروف و نهی از منکر، و شکیبایی در برابر حوادث سخت، و خوشرویی با مردم، تواضع و فروتنی و اعتدال در امور پایان می یابد.

در **بخش چهارم** بار دیگر به دلائل توحید باز می گردد، و سخن از تسخیر آسمان و زمین و نعمتهای وافر پروردگار و نکوهش از منطبق بت پرستانی که تنها بر اساس تقلید از نیاکان در این وادی گمراهی افتادند، سخن می گوید، و از آنها بر مسأله خالقیت پروردگار که پایه عبودیت او است اقرار می گیرد. و نیز از علم گسترده و بی پایان خدا با ذکر مثال روشنی پرده بر می دارد، و در همین رابطه علاوه بر ذکر آیات آفاقی، از توحید فطری که تجلیش به هنگام گرفتار شدن در میان امواج بلا است به طرز جالبی بحث می کند.

بخش پنجم اشاره کوتاه و تکان دهنده ای به مسأله معاد و زندگی پس از مرگ دارد، به انسان هشدار می دهد که مغرور به زندگی این دنیا نشود، و به فکر آن سرای جاویدان باشد. این مطلب را با ذکر گوشه ای از علم غیب پروردگار که از همه چیز در ارتباط با انسان از جمله لحظه مرگ او و حتی جنینی (نطفه و طفل در شکم مادر) که در شکم مادر است آگاه است، تکمیل کرده و سوره را پایان می دهد.

خصوصیات خاص سوره لقمان:

از خصوصیات این سوره، شامل معجزه ی جاودانه ی قرآن و هدایت ربانی، قصه ی لقمان حکیم و وصایای او برای پسرش است، تا مردم نیز از آن درس بگیرند، از شرک دوری ورزند، با پدر و مادر نیکی کنند و از کبر و خود خواهی روی برتابند.

پایان سوره، سفارش به پارسایی و پرهیزگاری، بیم از عذاب قیامت و پنج گنج و حکمت الهی را تبیین می کند. (آیه: 34 لقمان).

شان نزول:

روایت شده است که «نضر بن حارث» زنان آوازخوان را می خرید و اگر کسی می خواست مسلمان شود او را پیش برده ی آوازخوان می برد و به او می گفت: او را غذا و شراب بده و برایش آواز بخوان، و می گفت: این از نماز و روزه و جنگیدن در راه خدا که محمد تو را بدان می خواند بهتر است.

آنگاه آیه ی: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ» نازل شد. (برای تفاسیل به اسباب نزول واحدی و تفسیر قرطبی و البحر المحیط مراجعه کرده می توانید).

ترجمه و تفسیر سوره لقمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الم (۱)

«الم الف لام میم؛ از جمله حروف مقطعات اند. هرچند می دانیم که معنای ارزنده دارند، اما خداوند متعال به مراد خویش در نزول آنها داناتر است.»

تفسیر :

برخی از مفسران گفته اند که: الم (در باره این حروف گفته شد که اسرار الهی است). (معنای این حروف به الله معلوم است و الله تعالی داناتر است به مراد خود به آن). به قولی: افتتاح کردن پاره‌ای از سوره‌ها با حروف هجاء، برای توجه دادن به اعجاز قرآن کریم است. یعنی: بدانید که این قرآن مرکب از همان حروفی است که اعراب بدان تکلم می کنند پس آیا می توانند آیاتی مانند آیات آن را بیاورند؟ «تفسیر انوار القرآن» (۱)

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 9) در باره قرآن و اثرش، رویگردانی کافران از آن و روی آوردن مؤمنان به آن، مورد بحث قرار گرفته است.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۲)

این آیات کتاب پر از حکمت است. (۲)

تفسیر :

این آیات ها کتاب بدیع محکم و با حکمت قرآن کریم اند که خداوند متعال آنها را واضح ساخته و برای مردم بیان داشته است.

حکمت: یعنی گذاشتن و نهادن یک چیز در جایگاه و محل مناسب آن است.

پروردگار با عظمت در آیات مختلف، از قرآن با صفت «حکیم» یاد میکند؛ مانند «وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ»؛ (یس، 2). «وَ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ»، (آل عمران، 58)، «الْكِتَابِ الْحَكِيمِ.» (یونس، 1). واقعاً قرآن عظیم الشان حکیم است در احکام علمی خویش، حکیم است در راه حل هایی عالمانه خویش که برای معالجه امراض انسانی عام؛ فردی و اجتماعی و بصورت کل برای اصلاح جامعه بشری ارائه داشته است، قرآن عظیم الشان است در ترتیب آیات و سوره‌های خود و حکیم است در الفاظ و معانی خود.

هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (۳)

مایه هدایت و رحمتی است برای نیکوکاران. (۳)

تفسیر :

آیات قرآن کریم هدایتی برای مؤمنان اند. تا ایشان را به سوی حق و خوبی‌ها دلالت کند و رحمتی برای نیکوکاران است تا با ترس از الله متعال و پیروی پیامبرش اخلاص مندانه بدان عمل نمایند.

محسن: عمل‌کننده به نیکی‌ها، یا کسی است که الله را چنان عبادت می‌کند که گویی او را می بیند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: جبرئیل علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کرد که: «احسان چیست؟» فرمودند: «احسان آن است که الله متعال را طوری عبادت کنی که گویی او را می بینی زیرا اگر تو او را نمی بینی، قطعاً او تو را می بیند.»

عظمت قرآن عظیم الشان:

واقعاً قرآن عظیم الشان کتاب است که یک‌هزار و چارصد سال قبل انقلاب عظیمی را در عالم بشریت پر با نمود، نور این کتاب چنان با قوت صلابت و با عظمت است که تا بشر زنده است نور آن به خاموشی نخواهد گراید. قرآن عظیم الشان مشعلی است که آن خاموش

نمی شود و چراغیست که روشنی آن فرو نمی نشیند. قرآن کریم در یایی است که عمق آن از تصور ها بیرون است، کتابیست که حق و باطل را از هم جدا می کند، شک و تردید را از اذهان دور می سازد، خواندن و شنیدن آن قلب ها بشری را صیقل و جلا می دهد، اطمینان و آرامش را به انسان به ارمغان می آورد. در فضیلت قرآن عظیم الشان پیامبر بزرگوار اسلام با زیبایی خاصی میفرماید: «خیرکم من تعلم القرآن و علمه» (صحیح البخاری) (بهترین شما کسی است که قرآن را می آموزد و بدیگران تعلیم می دهد).

همچنان در حدیث دیگری از ابن مسعود روایت است که پیامبر اسلام فرموده است «من قراء حرفاء من کتاب الله فله به حسنة والحسنة عشر امثالها لاقول ألم حرف بل حرف ولام حرف وميم حرف.» (سنن ترمذی و دارمی.) (کسی که حرفی از کتاب خدا (قرآن) را بخواند برایش به آن (یک حرف) يك حسنه است و حسنه به ده چند است، من نمی گویم که ألم يك حرف است بلکه الف يك حرف ولام يك حرف است وميم حرف دیگری است) یعنی تلاوت ألم سی حسنه دارد.

همچنان در حدیث دیگری که راوی آن حضرت عمر رضي الله عنه است آمده است که: تلاوت قرآن قلب را جلا می دهد: «ان هذه القلوب تعداً كما يعداً الحديد اذا اصابه الماء قيل يا رسول الله وما جلاءها قال كثرة ذكر الموت و تلاوت القرآن» (شعب ایمان بیهقی) قلب ها زنگ آلود میگردند مانند آنکه آهن در (اثر تماس) به آب زنگ آلود میشود. از پیامبر اسلام پرسیده شد که جلای آن به چه چیز هاست؟ فرمودند: به یاد آوری نمودن زیاد از مرگ و تلاوت قرآن پاک).

قرآن کتابی است که خالق تمام هستی آن را برای هدایت ما انسانها بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل فرموده است.

پس بدون شک کامل ترین کتاب در جهان است و چون کاملترین است حتماً در زندگی ما نقش حیاتی و اساسی دارد.

قرآن کتابی نیست که فقط برای هدایت مردمان که یکهزار چهارصد سال قبل زندگی بسر می بردند نازل گردیده باشد، بلکه قرآن کتابی است برای بشریت و در طول تاریخ بشریت تا اینکه بشریت زنده است قرآن کریم مورد رهنمایی ایشان میباشد.

الهي! قرآن را مشعل رهنمایی زندگی ما قرار ده. آمین یا رب العالمین.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾

همانان که نماز را برپا می دارند و زکات می دهند و به آخرت یقین دارند. (۴)

تفسیر :

آنانی که نماز را به کاملترین طریق و با ارکان و خشوع و آدابش بجاء می آورند، در جنب آن؛ زکات اموال خویش را به منظور پاک نمودن نهاد خود و جلب رضایت خدا به مستحقانش پرداخت میکنند. «وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» و به روز جزا و اموری مانند محاسبه و جزای اعمال به کامل ترین وجه تصدیق مینمایند.

از فحوائی این آیه مبارکه بر می آید که: بدون نماز و زکات و یقین به روز آخرت، احسانی اصلاً در کار نیست.

خوانندگان گرامی!

نماز ماشین و مُحَرَّک اصلی اعمال عبادی در دین مقدس اسلام بشمار می آید. مسلمانیکه به نماز اهمیت قایل باشد، با تمام قوت و صلابت گفته میتوانیم که او با سایر عبادات هم اهمیت قایل بوده و به ادای آن ارج و احترام خاصی قایل است.

ولی مسلمانی که نماز برایش بی اهمیت باشد، باید در مورد این انسان حکم کرد که همچو انسانها سایر عبادت را نه تنها انجام نمی دهد و یا هم اگر انجام هم می دهد، آنرا به نیت صحیح بجاء نیاورده و فایده ای چندان از آن بدست نمی آورد.

نماز از جمله عباداتی است که قرآن عظیم الشان بر آن تأکید بیشتر نموده، بنابر مهم بودن این عبادات است که کلمه نماز یعنی صلاه و مشتقات آن بیشتر از (۹۸) بار در قرآن عظیم

الشان تذکر یافته است.

نماز روح شخصی مسلمان را به مبداء هستی بخش مرتبط و متصل می کند و با این ارتباط روح و جان انسان را زنده، با نشاط و آرام نگاه داشته، و او را برای انجام سایر وظایف و رسالت های فردی و اجتماعی آماده می سازد.

خواندن و بجا آوردن نماز برای یک مسلمان علاوه بر آنکه انجام یک دستور و یک وجیبه الهی بشمار میرود، خود مانع از انجام بسیاری از اعمال زشت، ناپسند و مانع پیوستن انسان به سایر گناهان میگردد.

یکی از فواید با عظمت نماز اینست که انسان را از فحشاء و منکرات نگاه میدارد: «ان الصلاة تنهي عن الفحشاء والمنکر».

نماز (صلاه) انسان مسلمان را به وقت، زمان، مکان، افراد و جامعه مرتبط میسازد و رابطه اتصال به حق و براق شدن جوهر ایمانی انسان مسلمان مساعدت بنیادی میکند.

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾

آنانند که از جانب پروردگارشان از هدایت برخوردارند و ایشانند که رستگار اند. (۵)
نقش قرآن در یافتن راه سعادت:

بدون شک در این زمانه پیدا کردن راه درست و نادرست مشکل است. اما قرآن کریم بازبان شیرین بارها و بارها، راه سعادت و راه بدبختی را از هم جدا نموده است و به ما انسانها نشان داده است.

قرآن تلاش نموده است که به ما بگوید اگر میخواهی خوشبخت شوی و در آخرت سعادت مند باشی، از چه راهی باید حرکت کنی و چرا اگر گمراه شدی نا امید نشوی و بتوانی راه سعادت را پیدا نمایی.

زیرا قرآن راهی را پیش روی انسان می گذارد که خداوند بزرگ میخواهد ما در آن حرکت کنیم. راهی که نهایتاً به سعادت ختم میشود و انسانها میتوانند در آن راه، با خیالی آسوده حرکت نمایند.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٦﴾

و برخی از مردم کسانی اند که سخن لهو و بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی [هیچ] علمی از راه الله گمراه کنند و [راه خدا] را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی رسوا کننده خواهد بود. (۶)

تفسیر :

معنی و مفهوم کلی «لَهْوَ الْحَدِيثِ»: سخنانی که انسان را غافل از چیزهای سودمند دنیوی و اخروی کند. مانند: خرافات، افسانه های بیفایده، حرف های مضحک، و آوازهای سخیف و بی وقار.

و یا هم «لَهْوَ الْحَدِيثِ»: «الحديث» به معنای گفته های قصه ها و داستانها ست، و معنای لفظ لهو، واقع شدن در غفلت است و هر آنچه انسان را از کاری ضروری به غفلت بیندازد، لهو نامیده میشود و بسا اوقات به چنین اموری هم لهو گفته میشود که فایده معتد به نداشته باشند، تنها وسیله اشغال به گذارنیدن وقت یا تفریحی باشند.

تحریم موسیقی و آواز از دیدگاه قرآن :

در مورد اینکه موسیقی حرام است به این سه آیت از کتاب الله اکتفاء میکنیم: اولین آیه همانا سوره (اسراء آیات 64-65) می باشد، بعد از این که شیطان امرالله تعالی را مبنی بر سجده آدم نادیده گرفت و اخطار داد و قسم خورد که اگر تا روز قیامت به او فرصت داده شود فرزندان آدم را مطیع خویش خواهد ساخت و آنان را به گمراهی خواهند کشاند، مگر تعداد قلیلی که اوامر و دستور اش سرپیچی کند.

پروردگار با عظمت تا روز قیامت به شیطان فرصت دادند و به او فرمودند: تو و پیروانت هر چه می خواهید بکنید جزای اعمال شما دوزخ است.

«وَأَسْتَفْزِرُ مَنْ أَسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبَ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» (64) إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا» (65) (الاسراء: 64-65). (و هرکس از آنان را که می‌توانی با آواز خویش تحریک کن و سواران و پیادگانت را علیه آنان جلب کن و در اموال و اولاد با آنان شریک شو و به آنان وعده بده. و شیطان جز نیرنگ و فریب به آنها وعده نمی‌دهد. (65) در حقیقت تو را بر بندگان من هیچ تسلطی نیست و همین کافی است که پروردگارت حافظ و حامی (آنها) است.)

و طوری که در (آیه 64، سوره الاسراء) «وَعَدَهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» (64) زیرا فریب شیطان هیچ چیزی را از سر آنها رد و دفع نمی‌کند. اما ابلیس بندگان مخلص را نمی‌تواند به بیراهه بکشاند، زیرا کسی که به ریسمان الهی چنگ بزند خداوند او را حفظ می‌کند و پیروزی نصیب می‌فرماید و شرارت شیاطین انسی و جنی را از سر او دور می‌کند و در صدر این شیطان، ابلیس لعین قرار دارد. (تفسیر طبری: 9، 119-122) در این آیات فوق الذکر اطلاع و خبر است مبنی بر این که ابلیس با کدام طریقه و وسایل بندگان الله را از راه مستقیم منحرف می‌سازد.

و از جمله آن وسایل، آواز شیطان می‌باشد که توسط آن، شیطان، انسان‌ها را گمراه می‌کند و به دام خود می‌افکند؛ این دام موسیقی و ساز و آواز حرام می‌باشد.

از مجاهد بن جبر مکی (21-104 ق) که امام بخاری و امام شافعی به تفسیرش اعتماد داشت که در عصر و زمانش پیشوا و شیخ مفسرین بوده روایت است که: این مفسر عالی قدر آواز ابلیس را به آوازی (طوله یا شبیلی) لهو و باطل معنی و تعبیر کرده است. (تخریج حدیث توسط سعید و ابن ابو دنیا و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابو حاتم صورت گرفته است. الدر المنصور: 5، 312 و ابو نعیم: 3، 298 و ابن جوزی: 232).

و از ضحاک بن مزاحم که دارای علم و دانش زیادی بود و آن را توسط جبیر از ابن عباس (رض) آموخته بود به ثبوت پیوسته او آواز شیطان را آوازی گفته است. (سیر اعلام النبلاء: 4، 598).

ابن القیم (رح) معتقد است که: تردیدی وجود ندارد که سرود از بزرگترین آوازی شیطان به حساب می‌آید و شیطان توسط آن انسان‌ها را حقیر پنداشته و به خوف و ترس و اضطراب می‌کشاند و عملی ضد قرآن است، در حالیکه در سایه‌های قرآن دل‌ها آرام می‌گیرد و مطمئن می‌شود و به درگاه خداوند به نیایش می‌پردازند. (تفسیر قرطبی: 10، 288 و البحر المحیط: 6، 58).

دومین آیه همانا آیه 6 سوره لقمان است: «وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ...» لهو حدیثی که انسان را به خود راغب می‌گرداند تا آن را بگیرد و مالش را در راه آن به مصرف برساند و مستحق عذاب الهی پنداشته شود، عذاب رسوا کننده، آن از آواز می‌باشد!

از عبدالله بن مسعود (رض) درباره لهو حدیث پرسیده شد و ایشان در جواب فرمودند: «لهو حدیث، قسم به خداوند متعال آواز خوانی است و سه مرتبه این جواب را تکرار کردند.» (روایت ابن ابوشیبیه: 6، 309 و ابن جریر: 11، 61 و حاکم: 2، 411 حاکم حدیث را صحت دانسته و ذهبی با این صحت موافق است و بیهقی: 10، 223 و ابن جوزی: 231). از ابن عباس (رض) صحابی جلیل القدر و علم امت اسلام و مترجم قرآن مجید و شیخ مفسران بوده؛ لهو حدیث را این طور معنی کرده است: آواز و نظایر آن. (روایت ابن ابوشیبیه: 6، 309 امام بخاری در ادب: 1، 357 و ابن جریر: 11، 61 و 9، 62 بیهقی: 10، 221 و 333 و ابن جوزی: 231).

عبدالله بن عمر فقیه مردم مدینه و مفتی آن زمان گفته است. (سیر اعلام النبلاء: 3، 203). لهو حدیث در قرآن به معنای ساز و آواز است. (تفسیر قرطبی: 14، 52).

جابر ابن عبدالله (رض) بعد از این عمر فقیه و مفتی مردم مدینه به حساب می‌آید، ایشان درباره لهُو الحدیث از دیدگاه قرآن کریم می‌فرمایند که: آواز خوانی و گوش دادن به آن است. (روایت ابن جریر: 62،11).

بناءً در فوق ملاحظه نمود که: این چهار فقیه بزرگ و سرشناس صحابه به صراحت فرموده‌اند که: لهُو حدیث عبارت از آواز خوانی است و قول صحابه در تفسیر، سند و دلیل می‌باشد؛ زیرا صحابه کرامش به علم تفسیر از دیگران.

عالم‌ترند و ایشان نزول قرآن کریم را به چشم خود مشاهده و لمس کرده‌اند و آن اوضاع و احوال را بهتر می‌دانند که، این آیات به آن اختصاص یافته است و از جانب دیگر آنها از قرآن فهم کامل و علم صحیح دارند خصوصاً علما و مشایخ آنها در این راه پیش قدم اند، هم چنان وقتی اقوال تابعین بر تفسیر آیتی اجماع کنند، حجت و برهان می‌باشد.

درباره معنی و مفهوم لهُو الحدیث در قرآن کریم، صحابه و تابعین قول متفق دارند که به معنای آواز خوانی است. (مقدمه اصول تفسیر ابن تیمیه: 105،95).

چنانکه بعضی از تابعین بر این معنی تصریح کرده‌اند که عبارتند از:

1- مجاهد ابن جبر (روایت ابن ابی‌شیبیه: 309،6، طبری 62،11، ابن جوزی: 231 و الدر المنثور: 505،6).

2 - عکرمه که ایشان از امامان بزرگ و پیشوایان علم تفسیر و قرائت قرآن به حساب می‌روند و در نزد ابن عباس (رض) تعلیم یافته و از او علم آموخته است. (روایت ابن ابی‌شیبیه 309،6، ابن جوزی، 231 و ابن ابی‌الدرداء المنثور: 505،6).

شعبی/ عکرمه را این گونه معرفی می‌کند که: هیچ کسی را عالم‌تر و داناتر به کتاب الله از عکرمه ندیدم. (غایة النهایة: 515،1 و طبقات الداودی: 386،1).

3- مکحول به (روایت ابن عساکر، الدر المنثور: 505،6). ایشان یک تابعی بزرگوار می‌باشند و در عصر خود امام و پیشوای مردم شام بود و از مذهب او تقلید می‌کردند. (سیر اعلام النبلاء: 155،5).

4- ابراهیم نخعی به (روایت ابن ابی‌الدرداء، الدر المنثور: 505،6). فقیه عراق و علمبردار فتوا در آنجا. (سیر اعلام النبلاء: 520،4).

5- عطاء خراسانی: محدث و مفتی مجاهد. (به روایت ابن ابی‌حاتم و حاکم در کتاب الکنی، الدر المنثور: 505،6، 507،5).

6 - حسن بصری به (روایت ابن ابی‌حاتم، الدر المنثور: 505،6). فقیه مردم بصره و محدث، شخصیتی که حضرت عمر (رض) درباره‌اش این چنین دعا کردند: بارها حسن بصری را در علم دین دانشمند و محبوب مردم بگردان و این دعا نیز اجابت شد. و نیز ایشان کسی هستند که از سینه ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها شیر خورده اند. (سیر اعلام النبلاء: 563،4).

و همچنین هفت تابعی دیگر که به وضاحت و صراحت گفته‌اند که معنای لهُو الحدیث در این آیه آواز خوانی می‌باشد و هیچ کس هم با این رأی مخالفت نکرده است.

سومین آیه: همانا (آیات 59 - 61 سورة النجم) است: طوری که خداوند متعال می‌فرماید: «أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ (59) وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ (60) وَأَنْتُمْ سَمْدُونَ (61)» (آیا از این سخن الهی تعجب میکنید؟ (60) و میخندید و گریه نمی‌کنید. (61) در حالیکه شما غافلید و هوس رانید؟)

خداوند مشرکین را مخاطب ساخته و می‌فرماید: آیا به حیرت می‌افتید که این قرآن بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل می‌گردد و او را به استهزاء و مسخره می‌گیرید و میخندید و گریه نمی‌کنید، به خاطر آنچه از عذاب که برای گناه کاران پیش بینی شده است و سآمد (سآمدون: سمود: لهُو و سر بلند کردن از روی تکبر) که در کل مکروه و مذموم که خداوند متعال در این آیه ذکر فرموده عبارت از آواز خوانی است.

ابن عباس (رض) فرموده است: «سمود» در این آیه به معنای آواز خوانی است، طبق لغت

زبان مردم یمن، چنانکه میگویند: (اسمد لنا) یعنی: بخوان برای ما و نغمه سرایی کن. (روایت طبری: 13، 82 و ابن ابی الدنی: 13 و البزاز: 3، 72 و بیهقی: 10، 223 و ابن جوزی: 231).

شان نزول آیه 6 :

ابن جریر طبری از ابن عباس (رض) در بیان شأن نزول روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره مردی از قریش به نام نصر بن حارث نازل شد که کنیزکی آوازخوان را خریداری کرده بود و به مجرد این که می شنید کسی قصد ورود به اسلام را دارد، آن کنیزک آواز خوان را نزد او می برد و به وی می گفت: برای او غذا و آب بده و برایش آواز بخوان. و به آن مرد می گفت: این بهتر از آن چیزی است که محمد صلی الله علیه و سلم تو را به سوی آن (از نماز و روزه و جهاد) فرا می خواند.

مقاتل میگوید: «این آیه درباره نصر بن حارث نازل شد که به منظور تجارت به سرزمین فارس می رفت پس، از آنجا کتاب های اعجمیان را می خرید و آن ها را برای قریش روایت میکرد و می گفت: محمد شما را به شنیدن داستان های عاد و ثمود فرامی خواند و من شما را به شنیدن داستان های رستم و اسفندیار و اخبار امپراتوران فارس. پس مشرکان داستان های او را گرم و نمکین دانسته و گوش دادن به قرآن را فرو می گذاشتند.

تحریم موسیقی در احادیث نبوی :

1- رسول الله صلی الله علیه و سلم میفرماید: «از امت من مردمانی خواهند بود که زنا، ابریشم، شراب و آلات موسیقی را حلال می شمارند». بخاری. این حدیث از دو جهت برتحریم موسیقی و آلات آن دلالت دارد:

الف: فرموده آنحضرت صلی الله علیه و سلم «حلال می شمارند» به صراحت حرام بودن موسیقی و آلات آن را مانند اشیای دیگری که در حدیث ذکر است بیان می نماید.

ب: پیوسته بودن آلات موسیقی با آنچه که حرام بودنش هویداست (زنا، شراب، ابریشم) دلالت واضح بر تحریم آلات موسیقی دارد و اگر حرام نمی بود یکجا و پیوسته با آن ها ذکر نمی شد.

2- همچنان رسول الله صلی الله علیه و سلم میفرماید: «دو آواز نفرین شده از حق دورند و من از آنها نهی میکنم: صدای نی و صدای شیطنانی که به هنگام شادی آواز می خواند (آواز خوان)، و صدایی که در هنگام نزول مصیبت بلند می شود، و بر سر و صورت زدن و گریبان چاک کردن است» سنن ترمذی.

3- همچنان پیامبر اسلام میفرماید: «در این امت فرو بردن به زمین، باریدن سنگ و مسخ شدن رخ خواهد داد، و آن هنگامی که باده های شراب را بنوشند و کنیزک های آواز خوان را بگیرند و آلات موسیقی را بنوازند» السلسله الصحیحه.

4- آن حضرت صلی الله علیه و سلم میفرماید: «الله متعال برامتم قمار، شراب، طبل و طنبور را حرام گردانیده است، و برایم نماز وتر را افزو» صحیح الجامع.

روایت است که عبدالله بن عمر (رض) آواز نی نوازی را شنید که نی مینواخت پس انگشتان خود را بر گوش های خویش نهاد و مزگب خود را از راه به کناری کشید و به خادمش نافع فرمود: ای نافع! آیا هنوز هم آواز آنرا میشنوی؟

نافع میگوید: گفتم: آری. پس همچنان انگشتانش در گوش هایش بود تا آنکه گفتم: نه. دیگر آواز نی را نمی شنوم. آنگاه دستانش را از گوش هایش برداشت و مرکبش را به راه باز آورد و فرمود: رسول الله صلی الله علیه و سلم را دیدم که صدای نی چوپانی را شنیدند پس چنان کردند که من اکنون کردم.

بخاری از عبدالرحمن بن غنم اشعری روایت می کند که گفت: ابو عامر یا ابو مالک اشعری برای ما روایت کرده اند که از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده است که فرمود: «لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحْلُونَ الْحِرَّ وَالْحَرِيرَ وَالْحَمْرَ وَالْمَعَارِفَ وَلَيُنزِلَنَّ أَقْوَامٌ إِلَى جَنْبِ عِلْمٍ يَرُوحُ عَلَيْهِمْ بِسَارِحَةٍ لَهُمْ يَأْتِيهِمْ يَعْزِي الْفَقِيرَ لِحَاجَةٍ فَيَقُولُونَ ارْجِعْ إِلَيْنَا غَدًا فَيَبِيئُهُمُ اللَّهُ وَيَضَعُ الْعِلْمَ

وَيَمَسُّهُ آخِرِينَ قِرْدَةً وَخَنَازِيرَ إِلْيَوْمِ الْقِيَامَةِ» بخاري (5590)

«در میان امت من افرادی پیدا خواهند شد که زنا و لباس ابریشمی و شراب و آلات موسیقی را حلال می‌شمارند و اقوامی قله‌ی کوه‌ها زندگی می‌کنند و هنگام شام که چوپان، گوسفندان آنها را به خانه می‌آورد که اگر مسکینی نزد آنها بیاید و نیازش را از آنها بجوید، میگویند: فردا نزد ما باز گرد، اما شب هنگام خداوند آنها را هلاک میکند و کوه را بالای آنان می‌اندازد، و گروهی دیگر را به میمون و خوک تبدیل می‌کند که تا روز قیامت به همین صورت باقی خواهند ماند.»

دیدگاه مذاهب چهار گانه در مورد موسیقی :

امام ابو حنیفه (رح):

امام ابوحنیفه (رح) در تحریم و عدم جواز آواز خوانی بسیار تأکید می‌نمود و سخت‌گیر بود حتی که هیچ یک از سایر مذاهب به پایه او نمی‌رسید. امام ابوحنیفه شنیدن موسیقی را معصیت می‌پنداشت. (تلبیس ابلیس 229). پیروانش گفته‌اند: گوش کردن صدای موسیقی و آواز خوانی حرام است. آنها استدلال می‌کنند که، پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند: شنیدن لهُو و موسیقی گناه است و نشستن در آن مجلس فسق و لذت بردن از آن کفر است.

حدیث مذکور از زمره احادیث مرسل مکحول به شمار می‌آید. (فتاویٰ بزازیة حاشیه فتاویٰ هندی 6، 359) و حدیث مرسل استناد مکحول روایت کرده است. امام ابوبکر جزائری در رساله‌اش تحت عنوان حکم الموسیقی و الغناء می‌گوید: امام ابوحنیفه در تحریم ساز و موسیقی و سرود بسیار سخت‌گیری کرده و هر دو را موجب فسق دانسته و شهادت مرتکب را مردود شمرده است و پیروانش نیز شنیدن سرود را فسق و لذت بردن از آن را کفر تلقی کرده‌اند، و چون استنادشان را یک حدیث ضعیف تشکیل می‌دهد پس می‌توان گفت که کفر تا کفر فرق دارد و کفر معصیت، معصیت پنداشته می‌شود و انسان را از دین اسلام خارج نمی‌کند. امام ابو یوسف فرموده است: اگر مسلمانی آواز لهُو و لعب و موسیقی را از داخل خانه بشنود باید بدون اجازه داخل شود و آن منکر را تغییر بدهد زیرا تغییر منکر، بر هر فرد واجب است، و باید امام مسلمین، موسیقی نواز را به زندان بیندازد یا شلاق بزند و تبعیدش کند.)

امام مالک (رح):

از امام مالک (رح) پرسیده شد: کدام آوازه‌ها را مردم مدینه جایز می‌پندارند؟ (راوی خلال: 131 و 165) در جواب فرمودند: یک تعداد فاسقان دیار ما به آن عمل می‌کنند. گفته است: کسی که کنیزی خرید و بعد از آن ثابت شد که یک آواز خوان است، آن وقت می‌تواند او را به داشتن عیب بر فروشنده رد کند؛ زیرا آواز خوانی عیب پنداشته می‌شود.

امام شافعی (رح):

امام شافعی (رح) فرموده‌اند: شهادت آواز خوان، چه مرد باشد چه زن قابل شنیدن و گوش دادن نمی‌باشد و کسی که به این شغل اشتغال ورزد با او مثل شخص سفیه و نادان رفتار می‌گردد و یک شخص بی‌مروت می‌باشد. (راوی خلال: 191). و نیز فرموده است. آواز خوانی یک نوع دیوثی پنداشته می‌شود.

نیز فرمودند: در بغداد یک چیزی را گذاشتم که تغییر نام دارد و زندیقان آن را ایجاد کرده‌اند و مردم را با انجام آن از قرآن باز میدارند. (تغییر: ذکر خداوند به دعا و تضرع و تلحین و طرب است. بدین ترتیب که مطرب و موسیقی نواز جلوی خود یک بالشتی را می‌گذارد و با چوب بر آن می‌زند.)

(در ضمن باید گفت که این روایت را در تلبیس ابلیس: 330. می‌توانید ملاحظه فرمایید.) امام شافعی (رح) در باره کسی که قرآن کریم را به لحن و طرب و آهنگ می‌خواند این چنین حکم کرده و فتوا می‌دهد. پس اگر او امروز اوضاع و احوال سراینندگان زمان ما را می‌دید چه احساسی پیدا می‌کرد؟

دیوث کیست:

دیوث به شخصی گفته میشود که همسرش زناي محصنه کند او در این باره غیرت و حسادتي نداشته باشد. دیوث همچنین به معنی کسی که زن خود را برای رابطه جنسی بدسترس دیگران رها میکند. اصل این کلمه سریانی است و بدین تریب به زبان عربی و سایر زبانها وارد شده است).

در شریعت اسلامی اگر کسی در مسئله حرمت زنش بی غیرتی نشان دهد دیوث شناخته میشود، و مطابق حکم حدیثی شریف؛ دیوث وارد جنت نمیشود. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «ثَلَاثَةٌ قَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَنَّةَ مُدْمِنُ الْخَمْرِ وَالْعَاقُ وَالذَّيْوُتُ الَّذِي يَفْرُقُ فِي أَهْلِهِ الْخَبِيثَ» (صحیح، روایت احمد 5349)، یعنی: (سه کس هستند که خداوند بهشت را بر آنها حرام گردانیده است: شراب خوار، و کسی که نافرمانی والدینش میکند، و دیوثی که بر پلیدی زنش راضی میشود).

امام احمد ابن حنبل(رح):

امام احمد ابن حنبل(رح) میفرماید: آواز، نی، سرنا، طنبور، رباب آرمونیه و سایر آلات موسیقی حرام اند. (تلبیس ابلیس: 245 حکایت ابن عقیل).

و درباره تغییر میفرماید: تغییر بدعت نوینی است که در شرایع سابقه نداشته است. (روایت خلال: 187 تلبیس ابلیس ملاحظه شود).

به امام گفته شد که، تغییر دل را نرم می‌کند و باز ایشان تکرار کردند که، بدعت است. (روایت خلال: 187 تلبیس ابلیس ملاحظه شود).

شخصی از امام پرسید: اگر از من خواستند که مرده‌ای را غسل دهم ناگهان صدای دُهلی را شنیدم آن وقت چه کار کنم؟ فرمودند: اگر توانستی دهل را پاره کن در غیر این صورت از آنجا دور شو. (روایت خلال). (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: احکام موسیقی و سرود از دیدگاه اسلام تألیف شیخ احمد بن عبدالعزیز حمدان)

اجماع اهل علم بر تحریم موسیقی:

اجماع و اتفاق علماء مبني بر تحریم موسیقی و آلات آن را جمعی از علماء نقل کرده اند، از آن جمله امام قرطبی، ابن صلاح و ابن رجب رحمهم الله.

این عده علماء متفق اند که موسیقی به دلیل قرآن و سنت ممنوع است و آلات آن مانند نی، طنبور، طبل و غیره (آلاتی که با نام های جدید و در موسیقی از آن استفاده میشود) همه حرام بوده از هیچ عالمی اعم از سلف و خلف که سخنش معتبر باشد اختلافی وارد نشده که آن را مباح دانسته باشد. پس چگونه حرام نباشد در حالیکه موسیقی شعار باده گساران و فاسقان و در عین زمان تحریک دهنده شهوت ها، فساد و بی‌حیائی میباشد؟

سرور و شادمانی در مراسم نکاح :

مراسم عقد نکاح باید با سرور و با خواندن های مباح و زدن دف در بین مردم اعلان گردد. در حدیث متبرکه از حضرت بی بی عائشه(رضی الله عنها) از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم روایت فرموده است آمده: «اعلنوا هذا النکاح واجعلوه فی المساجد واضربوا علیه الدف» (رواه احمد و الترمذی).

همچنان در حدیث متبرکه دیگری پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «أعلنوا النکاح» (ازدواج را اعلان کنید) (صحیح سنن ابن ماجه: ۱۵۳۷)، (صحیح ابن حبان: ۱۲۸۵ / ۳۱۳).

و در حدیث دیگری از خالد بن ذکوان روایت است: ربیع بنت معوذ بن عفراء گفت: «جاء النبی صلی الله علیه وسلم یدخل حین بنی علی، فجلس علی فراش کمجاسک منی، فجعلت جویریات لنا یضربن بالدف ویندبن من قتل من آبائی یوم بدر، إذ قالت إحداهن: وفینا نبی یعلم ما فی غد. فقال: دعی هذه وقولي بالذي كنت تقولین» (وقتی که به خانه داماد برده شدم

پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد من آمد، و روی فراشی نشست همچون نشستن تراز من. دختر نیمه جوان ما دف (دایره) می زدند و خوبی های پدرانشان را که در روز بدرکشته شده بودند یادآور میشدند، در این حال یکی از آنها گفت: در میان ما پیامبری است که از آینده خبردارد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که این سخن را ترک کن و آنچه را که قبلاً می گفتی بگو. (حدیث صحیح: آداب الزفاف: ۱۰۸)، (صحیح امام بخاری: فتح الباری (۵۱۴۷ / ۲۰۲ / ۹) (سنن ابو داوود) عون المعبود: ۴۹۰۱ / ۲۶۴ / ۱۳)، (سنن الترمذی: ۱۰۹۴ / ۲۷۶ / ۲).

همچنان در حدیث دیگری میفرماید: «فصل ما بین الحلال والحرام الدف والصوت فی النکاح» (تفاوت میان حلال و حرام در ازدواج دف و آواز است) (صحیح سنن ابن ماجه: ۱۵۳۸)، (سنن نسائی: ۱۲۷ / ۶)، (سنن ابن ماجه: ۱۸۹۶ / ۶۱۱ / ۱)

سیرت نویسان مینویسند که: در یک عروسی حضرت عایشه (رضی الله عنها) فارعة دختر اسعد (رضی الله عنها) را در مراسم عروسی اش به منزل شوهر وی نبیط بن جابر انصاری برد. رسول الله صلی الله علیه وسلم به او فرمود: «یا عائشة، ما کان معکم لهو؟! فإِنَّ الْأَنْصَارَ یَعْجَبُهُمُ الْهَوُ» یعنی: «ای عایشه! آیا همراه شما سرگرمی (دف و غیره) نبود؟ زیرا انصار، سرگرمی را دوست دارند.» (بخاری)

در روایتی آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «فهل بعثتم معها جاریة تضرب بالدف، وتغنی؟» یعنی: «آیا کنیزی را با او روانه ساختید تا دف بزند و آواز بخواند؟» عایشه رضی الله عنها گفت: او چه باید می خواند یا رسول الله؟ فرمود: باید چنین میخواند: «أَتیناکم أتیناکم فحیونا نحییکم ولولا الذهب الأحمر ما حلتُ بوادیکم ولولا الحنطة السمراء ما سمت عذاریکم»

معنی شعر: «ما آمدیم، ما آمدیم، سلام و درودمان گوید تا سلام و درودتان گویم اگر طلائی سرخ نبود آراسته نمی گشت بیابان های تان و اگر گندم های طلائی نبود دوشیزگانتان فریه نمی گشتند.»

یادداشت:

طوری که یاد آور شدیم: در شرع اسلام استفاده از دف به همراه ترانه متداول و معمول در مراسم عروسی جایز است. ترانه ای که در آن به چیز حرامی دعوت داده نشود و چیز حرام در آن ستایش نگردد، و آن هم در قسمتی از شب، فقط زنان این کار را برای اعلام نکاح انجام دهند، همان طور که در سنت صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است. (ابن ابی شیبیه در مصنف خود (16406) و ترمذی (1018) روایت کرده است.) اما زدن طبل در عروسی جایز نیست بلکه فقط باید با دف بسنده کرد.

گفتنی است که از ابو حنیفه، شافعی و احمد بن حنبل (رحمه الله تعالی علیهما جمیعاً) قول به مکروه بودن غنا (آواز خوانی) نقل شده است. ولی از زدن دف (دایره) در مجالس نکاح و عروسی باکی نیست.

حکم آواز بدون موسیقی چیست؟

آواز یا ترانه ی بدون موسیقی و بدون طبل و دف و دیگر ادوات موسیقی جایز است، البته با وجود شرایط زیر:

- 1- در شعر آن کلمات منکر وجود نداشته باشد (مانند سخن گفتن از صفات زنان و مسائل مشابه همچون عشق و عاشقی بین زن و مرد و دیگر عبارات منکر دیگر).
- 2- عبارات شرک و کفر آمیز در آن وجود نداشته باشد (مانند عباراتی بر علیه توحید باری تعالی یا مدد از اولیاء الله یا بر علیه دین یا یکی از ارزشهای دینی سخن گفتن)
- 3- نباید باعث شود که این آواز فرد را از عبادات و ذکر الله تعالی باز دارد و وی را به امورات بیهوده مشغول سازد.

4- بهتر است از شعرهایی استفاده شود که در راستای نشر دین و اخلاق باشد. (اناشید اسلامی).

آنچه از موسیقی مستثنی گردیده است:

باید دانست که نزد فقهاء آواز خوانی حرام همانا ساز و سرودهایی است که نفس ها را بر حرام بجنباند و آن را بر هوا و هوس بر انگیزد مانند غزل های که در آن سخنان شرم آور مثل توصیف زنان و ذکر شراب و سایر محرّمات باشد که به اتفاق علماء حرام است، و گرفتن مزد در قبال آن جایز نیست. اما سرود و آواز خوانی مباح آنست که از آنچه ذکر شد سالم باشد، بنابر این مقدار اندک آن در اوقات شادی مانند عروسی و روز عید و نیز به خاطر ایجاد نشاط بر انجام دادن اعمال دشوار بدون آلات موسیقی جایز است، طوری که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم برای ایجاد نشاط در هنگام حفر خندق پیرامون مدینه آن را تجویز کردند.

اما بدعت هایی که امروز بعضی ها بنام ذکر و حلقه سماع سرودن موسیقی را پدید آورده اند حرام اند است و اسلام از آن مبرا و بیزار است. والله اعلم بالصواب.

حکم سرود و ترانه های اسلامی:

علمای کرام در مورد ترانه های اسلامی شروط و ضوابطی را بشرح ذیل وضع نموده اند:

- آلات موسیقی در آن استعمال نشود.
- به آواز زنان نباشد.

- سخنان بیهوده و نا مشروع در آن نباشد.

- دارای لحنی نباشد که شنونده را به مستی و طرب آورده و دچار فتنه گرداند.

- در سرودن و شنیدن آن افراط صورت نگیرد تا مبادا عادت مسلمان نگردد طوری که همه اوقات خود را در آن ضایع سازد و از خواندن و شنیدن قرآن وی دور نماید.

علاج شنیدن موسیقی:

آنچه از برادران و خواهرانی که معتاد به شنیدن موسیقی هستند و به آن علاقه خاص دارند نکات ذیل را بخاطر ترک پیشنهاد می‌داریم:

- باید بدانند که موسیقی از اعمال شیطان است و باعث خشم و غضب الله میشود.

- به ذکر الله سبحانه پردازند زیرا با ذکر الله تعالی قلب مسلمان آرام و مطمئن میگردد، چنانکه الله تعالی میفرماید: «الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» [الرعد: 28].

«همان کسانی که ایمان آورده‌اند (راه یافتگان همان کسانی هستند که) دل‌هایشان به یاد الله آرام می‌گیرد، آگاه باش که با یاد الله دل‌ها آرامش می‌یابد».

در خانه، موتر و دیگر جاهایی که به موسیقی گوش میداد کست قرآن کریم و یا ترجمه آن را بشنود تا شیطان از وی مایوس شود. پیامبر گرامی ما چنین توصیه مینمایند: «بدون شک شیطان از خانه‌ای که سوره بقره در آن خوانده میشود متنفر می‌گردد».

کتاب های سیرت نبی و قصه های یاران راد مرد پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم را به عمق مطالعه کند.

- میتوانند به بعضی ترانه‌های اسلامی گوش فرا دهند. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: احکام موسیقی و سرود از دیدگاه اسلام شیخ احمد بن عبدالعزیز حمدان).

وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَوَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنِهِ وَقْرًا فَبَسَّرَهُ بِعَذَابِ أَلِيمٍ ﴿٧﴾

چون آیات ما بر او تلاوت شود متکبرانه روی بر می گرداند، گویی آنها را نشنیده است، گویی اصلا گوشه‌هایش سنگین و پرده است، پس او را از عذاب دردناک خبرده. (۷)

تفسیر:

واقعیت اینست که: تجارب نشان داده است که: شنیدن سخنان لهو و باطل، آمادگی پذیرش

حقّ را از انسان سلب می‌کند. از جانب دیگر باید گفت که: روحیه‌ی استکباری، مانع پذیرش حقّ و حقیقت در انسان می‌گردد. در ضمن قابل یاد آوری است که: گوش ندادن به سخن حقّ، نشانه‌ی استکبار است.

وکسی که کلام حقّ را نمی‌پذیرد، مثل کسی است که هر به هر دو گوش کر باشد. قرآن عظیم الشان در آیه‌ متذکره میفرماید: زمانیکه آیات قرآن عظیم الشان بر این مجرم خوانده می‌شود با تکبر و عناد پشت میگرداند، حق را نمیپذیرد و به رهنمایی گوش نمیدهد؛ وطوری وانمود میسازد که هیچ چیزی را نشنیده و گوشش ناشنووکر است. ای پیامبر! چنین کسی را به عذاب سخت و درد آور آتش دوزخ مژده بده.

در تفسیر البحر المحیط آمده است: این آیه از چند جهت متضمن ذم است: پشت کردن به حکم و فرمان، تکبر و عدم پذیرش حق، توجه نکردن به شنیدن آیات، غلو در اعراض کردن و روی برگردانیدن که گویا آیات متذکره را نشنیده است؛ چون به آن توجه و اهمیتی نمی‌دهد، سپس با مژده دادن شدیدترین عذاب او را بیش از پیش سرزنش کرده است. (البحر المحیط ۱۸۴/۷ اثر ابو حیان اند)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ ﴿۸﴾

و یقیناً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، برای آنان باغ‌هایی پر از ناز و نعمت است. (۸)

تفسیر :

برای مؤمنان که ایمان و عمل صالح و حسن نیت و اخلاص عمل را دارند، و به اوامر خدا و رسولش عمل کنند و از نواهی الله و پیامبرش اجتناب نمایند، و بر شرعیت الله تعالی پایدار بمانند، بهشت جاویدان و پر از نعمتی را خواهند داشت و از نعمت‌ها و انواع لذایذ آن بهره میگیرند، از جمله خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و لباس‌ها و زنان و حورالعین و سایر فضل و کرم‌های خدا که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده و به ذهن هیچ کس هم خطور نکرده است.

بهشت، مخصوص اهل ایمان و عمل صالح است. از فحوای آیه مبارکه برمی‌آید که: ایمان همراه با عمل صالح، شرط بهره‌گیری از لطف بی‌ظنیر الهی است.

همچنان باید گفت که: تکبر و اعراض مخالفان، زودگذر است ولی پاداش اهل ایمان ابدی است. بناءً وعده‌ها و پاداش‌های الهی را باور کنیم و آنرا باید جدی گرفت.

خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۹﴾

که در آن همیشه خواهند ماند؛ الله وعده کرده است وعده‌ای به حقّ و درست، و او توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است. (۹)

تفسیر :

در آن نعمت‌های بهشتی برای همیشه تا دوام آسمان‌ها و زمین مستقر خواهند بود و هرگز از آن خارج نمی‌شوند، نه هرگز در آن فنا می‌گردند و نه هرگز از آن بیرون آورده می‌شوند و این وعده‌ راستین قطعی و تغییرناپذیر و تخلف از آن صورت پذیر نیست زیرا پروردگار مٔان وعده‌اش را خلاف نمی‌کند و هیچ کس از او در سخنش راستگوتر و در وعده‌اش وفا کننده تر نمی‌باشد.

حکیمی است که هیچ کاری را جز بر مبنای اقتضای مصلحت انجام نمی‌دهد. او تعالی ذاتی است که در تدبیر و افعال و در حکم و شریعتش با حکمت است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (10 الی 11) در باره مخلوقات الهی و ابطال شرک، بحث بعمل آمده است.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بَعِيرٍ عَمَدٍ تَرْوُنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿١٠﴾

آسمان ها را بدون ستون هایی که آنها را ببینند، آفریده و در زمین کوه هایی استوار افکنده است تا شما را نلرزاند و به اضطراب نیندازد، و در آن از هر زنده جان پراگنده کرده است، و از آسمان آبی نازل کردیم، و به وسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از جفتهای گیاهان پر ارزش رویاندیم. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« عَمَدٍ » جمع عمود و عماد، ستونها [رعد/۲]. « تَرْوُنَ »: می بینید. « رَوَاسِيَ »: جمع راسیه، کوهها، کوههای استوار و محکم. « أَنْ تَمِيدَ »: که بجنباند، مبادا بجنباند، مبادا تکان دهد، تا نلرزاند. « بَثَّ »: بپراکند. « أَنْبَتْنَا »: رویاندیم. « مِنْ كُلِّ زَوْجٍ »: از هر نوع، از هر صنف، از هر جنس. « كَرِيمٍ »: ارزنده، زیبا و پرمفعت.

تفسیر :

الله متعال آسمان ها را با آن همه وسعت و عظمت و استحکام، بدون ستون هایی که دیده شود بر زمین رفعت بخشید، کوه های با استحکامی را در زمین مستقر داشت تا تکان نخورد و زیرورو نشود و شما را نابود نکند و با حرکت و جنبش در توازنش خلل ایجات نشود. امام فخر رازی در تفسیر خویش مینویسد: باید بدانید که استقرار و ثبات زمین به خاطر سنگینی آن است، و گرنه به وسیله باد و آب از جای خود تکان می خورد و اگر خدا آن را مانند ریگ و غبار خلق می کرد، صلاحیت کشت و زرع را نداشت؛ چرا که زمین های ریگزار را می بینی که ریگ در آن حرکت می کند و از جایی به جایی دیگر روان است، و حکمت مستقر کردن آن به وسیله کوه ها همین است. (تفسیر کبیر ۲۵/۱۴۳).

الله تعالی انواع حیوانات و خزندگان را در زمین منتشر کرد، که جز خالق آن احدی از تعداد و اشکال و الوان (رنگها) آنها خبر ندارد.

« وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً » و از آسمان آبی نازل کردیم تا به وسیله اش زمین را بعد از خشکسالی و قحطی سرسبز کند و در آن از هر روینده ای، جفت با طراوتی را مقرر داشت که دارای منظری زیباست؛ حق تعالی گیاهان و درختان متنوع را به سبب زیبایی رنگ و بسیاری منافع آنها که مظهری از مظاهر حکمت آنهاست، به صفت « کریم » وصف کرد.

هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿١١﴾

این آفرینش الله است، پس به من نشان دهید کسانی که [مدعی و] در برابر او هستند چه چیزی آفریده اند؟ بلکه ظالمان در گمراهی آشکاراند. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« أَرُونِي »: به من بنمایانید، مرا با خبر کنید. « مِنْ دُونِهِ »: غیر از او، جز او.

تفسیر :

ای مردم! همه چیزهایی را که شما می بینید و مشاهده می کنید همه مخلوقات خدا می باشند، اکنون ای کافران! « مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ » نشان دهید که معبودان ادعا شده شما چه چیزی آفریده اند که با آفرینش الله متعال همسویه و برابر باشد، یا حداقل به آن نزدیک باشد، که به سبب آن نزد شما سزاوار پرستش گشتند؟ و شما به عبادت آنها می پردازید.

به راستی که کافران در گمراهی و بیخردی به سر می‌برند چون عبادت را در غیر محل خود قرار داده و چیزی را پرستیدند که نه می‌شود و نه می‌بیند و نه سودی دارد و نه زینتی می‌رساند. آنان از حق و راهیابی دوراند. «بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» یعنی: مشرکان «در گمراهی آشکارند» زیرا هدایت را رها کردند و در مسیر گمراهی روان شدند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (12 الی 19) مبحث قصه‌ی لقمان حکیم وصایا و اندرزهای لقمان حکیم به سرش، آغاز مییابد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿١٢﴾

و به راستی ما به لقمان حکمت عطا کردیم که نسبت به خدا سپاس گزار و شاکر باش و هر که سپاس گزارد تنها به سود خود سپاس می‌گزارد، و هر که ناسپاسی کند [به خدا زیان نمی‌زند، زیرا] خدا بی‌نیاز و ستوده است. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْحِكْمَةُ»: نبوت خردمندی. حکمت، وارد بودن و به راه درست رسیدن و رفتن در قول و عمل، و اِتقان یعنی شناخت از روی یقین در امور است. به عبارت دیگر، حکمت مجموعه فضائلی است که دارنده آن در پرتو آن هر کاری را در جای خود انجام می‌دهد و هر سخنی را در موقع مناسب اداء می‌کند. (تفسیر نور - دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر:

«الْحِكْمَةُ» درستی گفته و عمل. در اصل به معنی قرار دادن هر چیزی است در جای خود. حکیم یعنی آنکه امور را به درستی انجام می‌دهد. (لسان العرب ماده‌ی «حکم») «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» «و به راستی ما به لقمان حکمت بخشیدیم» طوری که در فوق یاد آور شدیم که: «حکمت» عبارت است از قول درست و نظر صایب و راست و گفتار موافق حق. خداوند متعال برای بنده صالح و توبه‌گارش لقمان دانش دینی، استحکام رأی حقانیت در گفتار را عطا کرد و مأمورش نمود با عمل به طاعات و پرهیز از گناهان شکر گزارش باشد.

امام مجاهد فرموده است: حکمت یعنی درک و عقل و درستی گفتار. «لقمان» پیامبر نبود، بلکه حکیم بود. (تفسیر طبری ۴۳/۲۱).

ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی مفسیر تفسیر: «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» می‌نویسد: «لقمان فرزند باعورا، خواهر زاده ایوب علیه السلام یا پسر خاله وی، از سیاهان نوبه مصر بود که مدتی طولانی زندگی کرد تا بدانجا که داوود علیه السلام را دریافت و از وی علم آموخت و اکثر اهل علم بر آنند که او پیامبر نیست.

امام قرطبی گفته است: بنا به قول جمهور صحیح آن است که «لقمان» حکیم بود نه پیامبر. همچنان در حدیث آمده است: لقمان پیامبر نبود بلکه بنده‌ای بود که زیاد می‌اندیشید و حسن یقین داشت. خدای متعال را دوست داشت و خدا هم او را دوست می‌داشت، پس منت عطا‌ی حکمت را بر او نهاد!

و حکمتی که خداوند متعال به او بخشیده بود، عبارت بود از: دانش، خرد، درست‌گویی و سخنان صواب.

«أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ» به او گفتیم: در مقابل نعمت‌ها و فضل و کرمی که خدا به تو عطا کرده است او را سپاسگزار باش؛ چرا که تو را به حکمت اختصاص داده و آن را بر زیانت قرار داده است.

«وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ» و هر کس شکر گزارد، همانا به سود خویش شکر گزارده است» زیرا فایده و حاصل این شکرگزاری به خود وی بر می‌گردد، زیرا پروردگار سبحان

از جهانیان بی نیاز است، طاعت مطیعان به وی فایده‌ای نمی‌رساند و معصیت گنهکاران ضرری را متوجه اش نمی‌سازد.

«وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» و هرکس کفران ورزد، یعنی کسی که با انکار از نعمت‌ها به ولی نعمت کفر ورزد، حق تعالی به عبادتش نیازی ندارد.

همه ستایش‌های نیکو و سپاسگزاری‌ها در همه احوال مخصوص او تعالی است، او از کافران بی نیاز است «در حقیقت خداوند بی نیاز است» از شکرگزاری وی و «حمید» است، یعنی سزاوار حمد و ستایش از سوی خلق خویش است، هرچند کسی او را سپاس و ستایش نگوید.

لقمان حکیم :

طبق روایت «وهب بن منبه» لقمان حکیم خواهر زاده ایوب علیه السلام، بود و مقاتل می‌فرماید که برادر خاله زاده اش بود، و در تفسیر بیضاوی و غیره آمده است که عمر طولانی یافت تا اینکه زمان حضرت داوود را در یافت، و این امر که لقمان حکیم، زمان حضرت داوود را در یافته است در تعداد زیادی از روایت تذکر رفته است.

و در تفسیر الدر المنثور از حضرت ابن عباس چنین روایات است که لقمان غلامی حبشی بود که حرفه و شغل نجاری اختیار کرده بود. (اخرجه ابن ابی شیبه و احمد فی الزهد و ابن جریر و ابن المنذر و غیره)

و از حضرت جابر بن عبدالله در باره وضع او پرسیده شد، فرمود: شخص حبشی کوتاه قد و پست بینی بود، و مجاهد فرموده که غلام حبشی با لب‌های بزرگ و ترکیده پا بود. (تفسیر ابن کثیر)

در روایاتی آمد است که یک نفر حبشی سیاه رنگ برای دریافت موضوع حامی بر پیش حضرت سعید بن مسیب آمد، حضرت سعید برای تسلی او فرمود: تو بر رنگ سیاه خود غصه نخور؛ زیرا که از سیاه‌رنگان سه بزرگ به گونه‌ای هستند که از همه بهتر اند، حضرت بلال حبشی، و مهجع غلامی که حضرت عمر بن خطاب آزادش نمود و حضرت لقمان علیه السلام. (مراجعه شود به تفسیر معارف القرآن، علامه مفتی محمد شفیع، عثمانی دیوبندی).

نام حضرت لقمان تنها دو بار در سراسر قرآن عظیم الشان تذکر رفته است، اما آیات متعددی صفات و مواظبت حضرت لقمان را بیان و بدان اشاره فرموده است.

همچنان در قرآن عظیم الشان سوره مستقلى بنام لقمان می‌باشد. مهمترین موضوع درباره این شخصیت این است که آیا او پیامبر بوده یا نه. در این خصوص، طوریکه در فوق هم بدان اشاره بعمل آمد، اکثریت روایات موجود نبوت وی را نفی کرده و او را عبد صالح الله تعالی معرفی داشته‌اند.

طوریکه در آیات (12 الی 19) سوره لقمان بیان شده که خداوند چگونه به او حکمت بخشیده سپس توضیح می‌دهد که لقمان در امر عقیده و ایمان و روش استوار و مقبول در زندگی به چه چیزهایی پسرش را پند می‌دهد.

به راستی لقمان کیست؟ داستان زندگی اش چگونه است؟

شمایل حضرت لقمان :

باید گفت در روایات داستانی آمده است که؛ در قلب قاره‌ی آفریقا طفلی به دنیا آمد که او را لقمان نام نهادند. این طفل در همان جا بزرگ شد.

حضرت لقمان؛ دق‌کوتاه داشت، سیاه پوست، دارای بینی پهن، لب‌های درشت و موی پیچیده و ژولیده. هر روز صبح به میان جنگل‌های پر از درخت آفریقا که دارای درختانی بلند بود، میرفت و از کوه‌های بلند و صعب‌العبور بالا میرفت. همیشه در حرکت و جنب و جوش بود، به طوری که ساق پاهایش درشت و استخوان‌هایش محکم شده بودند.

او انسان بود در جسم محکم و استوار و نیرومند بود و در مقابله با حیوانات درنده سریع و با جرأت بود و بلافاصله آنها را از پای می‌آورد. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود

به کتاب: قصص و اعلام قرآن، قصه‌های قرآنی تألیف: استاد محمد علی قطب ترجمه: ماجد احمدیانی عقرب 1394 شمسی، 1436 هجری).

لقمان حکیم و جمهور سلف :

چنانچه گفته شد لقمان حکیم، نزد جمهور سلف نبی نبود، بلکه ولی و حکیمی بود: ابن کثیر میفرماید: جمهور سلف اتفاق نظر دارند که او نبی نبود، تنها از عکرمه نبی بودن او نقل شده است، ولی سندش ضعیف است و امام بغوی فرموده است: مورد اتفاق است که او فقیه و حکیمی بود، نبی نبود. (مظهری)

ابن کثیر فرموده است که: از حضرت قتاده در باره ی او روایتی عجیب وارد شده است که حق تعالی به حضرت لقمان اختیار داد که نبوت می خواهی یا حکمت، او حکمت را اختیار نمود، و در بعضی روایات آمده است که او به اختیار پیامبر داده شده بود، او عرض کرد که اگر دستور به قبول کردن آن است که بر روی هر دو چشم، در غیر این صورت مرا مورد بخشش قرار ده.

و نیز حضرت قتاده منقول است که کسی از حضرت لقمان پرسید: که تو چرا حکمت را بر نبوت ترجیح دادی؟ وقتی بین آن دو مختار بودی؟ جواب داد: نبوت پست بسیار حساسی بود که اگر بدون اختیار به من داده میشد، حق تعالی آن را از من کفالت می نمود تا بتوانم فرایض آن را اداء کنم، و اگر من به اختیار خود آن را میخواستم، مسئولیت اش به عهده‌ی من گذاشته میشد. (تفسیر ابن کثیر).

پس وقتی عدم نبوت حضرت لقمان نزد جمهور مسلم است، پس این حکم که در قرآن ذکر شده که به او داده شد که «ان اشکر» میتواند به صورت الهام باشد که اولیا الله بدان مقام نایل میگردند. (تفسیر معارف القرآن: مولف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور نبوت و حکمت: لقمان شب و روز در فکر بود. در هنگام گردشش در مورد طبیعت و جهان هستی، آمدن شب و روز با دیدن حیوانات و پرندگان و به طور کلی در همه چیز می‌اندیشید و با دیده‌ی تأمل و تفکر به همه چیز نگاه می‌کرد.

روزی از روزها هنگامی که لقمان طبق عادت همیشگی‌اش در میان جنگل مشغول گردش بود، احساس خستگی شدیدی کرد که تمام وجودش را گرفته بود. زیر سایه‌ی درختی نشست تا خستگی از تنش دور شده و نیرو و نشاط خود را به دست آورد. اما خستگی او را رها نمی ساخت و خواب بر او چیره شد. چشم‌هایش را بست و در کمال آرامش به خواب عمیقی فرو رفت.

در خواب ملایکه‌ای از جانب خدا بر او نازل شد و به او مژده داد که خداوند او را برگزیده است و او را میان انتخاب نبوت و حکمت مختار ساخته است. او نیز از ترس این که مبادا نتواند مسئولیت و مشکلات نبوت را تحمل کند، حکمت را انتخاب کرد.

پس از آن از خواب بیدار شد و چشمانش را گشود. وقتی به اطرافش نگاه کرد، تمام چیزهایی را که می دید همان‌هایی بودند که قبلاً دیده بود، ولی بینش او نسبت به آنها تغییر کرده بود و طور دیگری در مورد آنها اندیشه می‌کرد. احساس کرد که قلب و جانش در وجودش پاک شده و مشغول تسبیح خداوند می باشند و از افق‌های مادی و دنیوی گذشته‌اند. دنیا را زیباتر میدید و احساس زیبایی می کرد و در خود احساس بزرگی و عظمت می نمود.

پس سجده‌ی شکر گذاشت و بر زمین افتاد. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: قصص و اعلام قرآن، قصه‌های قرآنی تألیف: استاد محمد علی قطب ترجمه: ماجد احمد یانی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

بندگی و اولین تجربه‌ی انسانی لقمان :

لقمان به دست عده‌ای راه زن و برده فروش اسیر شد و او را به بازار برده فروشان بردند و او را فروختند و به این ترتیب لقمان به برده‌ای اسیر تبدیل شد که هیچ گونه اراده و اختیاری از خود نداشت. این اولین تجربه‌ی انسانی بود که او در زندگی با آن برخورد کرد

و در خلال آن حکمت و دانش او افزون شد و همچون روشنایی سپیده دم تاریکی ها را می زدود و سیاهی را در نوردید. همین دانش و حکمت او بود که موجب آزادی ورهایی او از قید بردگی و بندگی شد و به مدارج بالا و مناصب والای اجتماعی نایل آمد.

ابن کثیر میگوید: «لقمان برده حبشی نجاری بود، روزی مولایش به وی گفت: این گوسفند را برای ما ذبح کن. و چون لقمان آن را ذبح کرد، مولایش گفت: اینک پاکترین دو پاره گوشتش را از تنش بیرون آور! لقمان زبان و جگر آن را بیرون آورد. مدتی گذشت و باز مولایش به وی امر کرد تا گوسفندی را برایش ذبح کند و چون آن را ذبح کرد، به وی گفت: اکنون پلیدترین دو پاره گوشت را از آن بیرون آور! لقمان باز هم زبان و جگر آن را بیرون آورد. مولایش به وی گفت: وقتی به تو دستور دادم که پاکترین دو پاره گوشت را از آن بیرون آور، تو جگر و زبان آن را بیرون آوردی و اکنون هم که تو را به بیرون آوردن پلیدترین دو پاره گوشت از بدن آن دستور دادم، باز هم جگر و زبان آن را بیرون آوردی، دلیل این کار چیست؟ لقمان گفت: زیرا اگر این دو پاک باشند، چیزی از آنها پاکتر نیست و اگر پلید گشتند، چیزی از آنها پلیدتر هم نیست».

در این هنگام مالکش با حیرت و تعجب به او نگاه کرد و از رازکاری که انجام داده از او پرسید: چگونه قلب و زبان همزمان هم تلخ ترین و هم شیرین ترین و خوشمزه ترین اعضای بدن می باشند؟

گذشته از امتحانی که آقایش میخواست از او به عمل آورد یا غیر آن، مهم حکمت و دانش لقمان در پاسخی است که به او داده و نکاتی که در آن نهفته است؛ تا ابد پند و اندرزی است برای آیندگان. پاسخ لقمان این گونه بود:

سرورم آن دو (قلب و زبان) هرگاه پاک باشند، گواراترین و پاکترین چیزها می باشند و هرگاه پلید و ناپاک و آلوده باشند، ناگوارترین و تلخ ترین چیزها می باشند. از این پس جایگاه و مقام لقمان نزد مالکش تغییر پیدا کرد و دیگر همچون برده‌ای اسیر با او رفتار نمی‌کرد. سپس لقمان بر این وضع ماند، تا این که خداوند امکان رهایی و آزادی او را از بردگی فراهم ساخت.

مفسرین مینویسند که: در یکی از روزها حضرت لقمان در مجلسی بزرگی برای مردم حکمت بیان میکرد، شخصی آمد و از او پرسید که آیا تو آن نیستی که با من در فلان جنگل گوسفندی می چرانندی؟ لقمان حکیم، فرمود بلی، من همانم او پرسید: پس چگونه به این مقام رسیدی که خلق خدا تو را بزرگ می دانند؟ و برای شنیدن سخنان تو از راه های دور می آیند؟ لقمان حکیم، فرمود: علت آن دو کاری است که انجام می دهم: یکی این که همیشه راست میگویم و دوم اینکه از گفتار بیهوده اجتناب می ورزم. و در روایت دیگر چنین آمده است که حضرت لقمان فرمود: چنین کار است که مرا بدین پایه رسانیده است، که اگر تو هم آنها را اختیار کنی تو را بدن درجه خواهند رسانید و آنها عبارتند از:

- 1- دیده به پایین دوختن، 2- کنترل کردن زبان، 3- قناعت بر رزق حلال، 4- حفظ شرمگاه، 5- استوار ماندن بر راستگویی، 6- وفا به عهد، 7- اکرام میهمانان، 8- مراعات همسایه، 9- ترک کردار و گفتار بیهوده. (تفسیر ابن کثیر، اخذ شده از تفسیر معارف القرآن تألیف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی، مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور).

قاضی در میان بنی اسرائیل:

آوازه‌ی لقمان در همه جا منتشر شد و اسم او بر سر زبان ها افتاد. بزرگان سخنان او را نقل میکردند و دریافتن راه حل مشکلات از سخنان او بهره می‌جستند. با گذشت روزگار لقمان در همه جا و نزد همه‌ی مردم مشهور شد تا اینکه در زمان حضرت داوود - سلام و درود خدا بر او باد - در این میان بنی اسرائیل به عنوان قاضی انتخاب شد. با استفاده از عقل سلیمش و صفای باطنی اش و دانش و حکمتی که داشت، در رفع منازعات و اختلافات میان

مردم میکوشید و سخنان او مورد پذیرش همهی طرف های دیگر بود و به این ترتیب جایگاه و احترام او نزد همگان بیش از پیش ارتقا یافت. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: قصص و اعلام قرآن، قصه های قرآنی تألیف: استاد محمد علی قطب ترجمه: ماجد احمدیانی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿۱۳﴾

به خاطر بیاور هنگامی راکه لقمان به پسر خویش گفت درحالیکه او را موعظه میکردیسم! چیزی را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است. (۱۳)

«یَعِظُهُ»: او را اندرز می دهد، نصیحت میکند. لقمان فرزندش را با نصایح و اندرزهایی مورد خطاب قرار می داد که او را به پایداری بر توحید، ترغیب و از شرک باز دارد، به او گفت: که ای پسر! عاقل باش و هیچ کس و هیچ چیز را اعم از اینکه انسان باشد یا بت، شریک الله تعالی قرار مده. و برای پسر خویش گفت که: شرک از بزرگ ترین گناهان، بدترین خطاها و زشت ترین اعمال ناپسند است. زیرا قرار دادن چیزی است در غیر جای خود. پس هرکس خالق و مخلوق را یکسان و مساوی دانسته و خدا و بت را برابر بداند، بدون شک ابلهترین انسان است و از همه کس از منطبق و عقل و حکمت دورتر است، باید گفت که الله تعالی به عبادت کسی نیاز ندارد بلکه او بی نیاز و ستوده می باشد.

اولین وصیت لقمان به فرزندش:

ما بر این اصل معتقدیم که توحید خالص پیام های حیات بخش آسمانی است، و همان فطرتی است که خداوند انسان را بر آن آفریده است، و در دعوت همهی پیامبران، اصلی بوده که مردم را بدان فرا می خواندند، و هر چیزی که بر آن عارض گشته مانند شرک و عبادت غیر خدا، یا نسبت دادن فرزند به خدا، یا اعتقاد به حلول او در یکی از موجودات، شرک و انحرافی است که تمام پیامبران از آن بیزاری جسته اند.

اولین وصیت حضرت لقمان به فرزندش همین بود که؛ تنها خدای یگانه را پرستش کند و کسی را شریک او نگرداند؛ چون شرک ظلمی بزرگ به فرد و اجتماع است او را از اصول و قواعد رابطه ی بین فرزند و پدر و مادرش آگاه می سازد. او به پسرش یادآور می شود، که اگر پدر یا مادر مشرک باشد یا هر دوی آنها مشرک باشند و او (فرزند) را به شرک به خدا وادار کنند، نباید از آنها پیروی کند و باید از خداوند پیروی کند، چرا که سرانجام و بازگشت به سوی اوست.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالَهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ ﴿۱۴﴾

و به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش با ضعف بر بالایی ضعف به او حمله شد. و جدا کردن او از شیر در طی دو سال است. (و به انسان سفارش کردیم) برای من و پدر و مادرش شکر گزار باش که بازگشت (همه) به سوی من است. (۱۴)

تفسیر:

الله تعالی به انسان امر فرموده است که به پدر و مادر خویش نیکی و احسان کن و این احسان و نیکی را بر او واجب گردانیده است.

«حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ» زیرا مادرش با ناتوانی مضاعفی که از اثر مشقت و دردها دچار آن شده به او باردار شده و دو سال مدت بارداری و شیر خوارگی اش را با زحمت سپری می کند.

همچنان پروردگار با عظمت ما در (آیه 36 سورة النساء) میفرماید: «وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» یعنی: «و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک نگردانید و به پدر و مادر احسان کنید.»

و باز هم میفرماید: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» (الأحقاف: 15) یعنی: «و انسان را [نسبت] به پدر و مادرش به احسان

سفارش کردیم مادرش باتحمل رنج به او باردار شد و با تحمل رنج او را به دنیا آورد و باربرداشتن و از شیرگرفتن او سی ماه است.»

وصایای رسول الله صلی الله علیه وسلم بر نیکی با والدین:

در حدیث شریف آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم به مردی که پرسید: چه کسی به نیکی بر من ذی حقتر است؟ فرمودند: «مادرت». بار دیگر آن مرد پرسید: بعد از وی چه کسی ذی حقتر است؟ فرمودند: «مادرت».

همین‌گونه آن حضرت صلی الله علیه وسلم تا بار چهارم این جمله را در پاسخ وی تکرار کردند و باز پرسید: بعد از وی چه کسی؟ این بار فرمودند: «پدرت».

همچنان در حدیثی دیگری آمده است: «من سرّه أن یمدّ له فی عمره (أی یُبارک له فیهِ) ویزاد فی رزقه؛ فلیبرّ والديه، ولیصل رحمه) [احمد] یعنی: «آنکه خوش دارد که عمرش دراز شود و روزیش بسیار؛ با والدینش نیکی کند و پیوند خویشان بدارد.»

هكذا پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «رغم أنفه (أی أصابه الذل والخزي) ثم رغم أنفه، ثم رغم أنفه). قيل: من یا رسول الله؟ قال: (من أدرك والديه عند الكبر؛ أحدهما أو كليهما، ثم لم يدخل الجنة) [مسلم] یعنی: «آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: خوار و ذلیل شود، خوار و ذلیل شود، خوار و ذلیل شود. پرسیدند چه کسی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم؟ فرمود: کسی که والدینش را در وقت پیری دریابد، یکی یا هر دو را، ولی وارد بهشت نشود.» بنابر این بر هر مسلمانی واجب است که با والدینش نیکی نموده و با آنان خوش رفتار باشد. از ابو هریره (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «رغم أنف، ثم رغم أنف، ثم رغم أنف من أدرك أبويه عند الكبر، أحدهما أو كليهما، فلم يدخل الجنة» خوار و زبون باد، خوار و زبون باد، خوار و زبون باد کسی که پدر و مادرش، هر دو یا یکی از آنها به سن پیری برسند و او (با خدمت به آنها) وارد بهشت نشود.

دساتیر اسلام در شفقت با والدین:

شخص مسلمان باید بداند که والدینش ارج و حمت بسیاری دارند، زیرا در راه آسایش او زحمت و سختی بسیاری را تحمل نموده‌اند، و او هر چند زحمت و تلاش بسیاری بکشد نمی تواند حتی جزئی از زحمات آنها را جبران کند.

شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله، من مادرم را بر روی شانه ام فرسنگ‌ها در شدت گرما حمل کردم، آیا من شکرانه‌ی زحمات او را بجا آورده‌ام؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (لعله أن يكون لطفة واحدة) (یعنی طلقه واحدة من آلام الولادة) یعنی: «شاید بتواند پاسخ یکی از دردهای زایمان او باشد.»

همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «من أرضى والديه فقد أرضى الله، ومن أسخط والديه فقد أسخط الله» [بخاری در «الأدب المفرد»] یعنی: «آنکه والدینش را راضی نماید، خداوند را راضی کرده و آنکه والدینش را ناخشنود سازد، خداوند را ناخشنود کرده است.»

سرپرستی و محافظت از والدین:

شخصی مسلمان نگهداری از والدینش را بر عهده دارد، نفقه ای آنها بر عهده او می‌باشد. به آنها غذا بدهد و لباس بپوشاند، تا از رضای خداوند بهره‌مند گردد.

اگر فرزند صاحب داری باشد و والدین به آن احتیاج داشته بر وی واجب است تا برایشان خرج کند. شخصی پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من صاحب مال و اولادی هستم و پدرم می‌خواهد مال مرا از من بگیرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم به او فرمود: (أنت ومالك لأبيك) یعنی: «تو و مالت از آن پدرت هست.» [ابن ماجه].

نیکی با والدین:

مسلمان به نیکی کردن در حق والدین مشتاق است، حتی اگر آنها کافر باشند، اَسْمَاء دختَر ابو بکر (رضی الله عنها) گفت: (در اسلام آوردن) بر مادرم پیشی گرفتم، در حالیکه او (در دوران قریش) مشرک بود. گفتم: یا رسول الله، (در اسلام) بر مادرم پیشی گرفتم، در حالیکه او همچنان بر دین خودش است، آیا با مادرم در ارتباط باشم؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (نعم، صلی اَمَّک) [مسلم] یعنی: «آری، با او پیوند نگه دار.»

هنگامی که سعد بن ابی وقاص مسلمان شد، مادرش از غذا خوردن و آشامیدن امتناع کرد تا شاید سعد از دینش بر گردد. اما او بر ایمان به خدا اصرار داشت. او از اطاعت مادرش در نافرمانی نسبت به خداوند روی گرداند، و به او گفت: ای مادر بدان که به خدا اگر هزار نفس داشته باشی و هر کدام یک یک از وجودت خارج شود از دین خود دست بر نمی دارم. اگر خواستی چیزی بخور و اگر نخواستی نخور. خداوند عزوجل در قرآن کریم در این باره فرمود: «وَإِنْ جِهْدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» [لقمان: 15] یعنی: «و اگر تو را وادارند تا در باره چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی از آنان فرمان مبر و [لی] در دنیا به خوبی به آنان معاشرت کن.»

احترام با احساسات والدین:

شخصی مسلمان از هرکاری که موجب بی احترامی به والدینش گردد، دوری میکند حتی اگر چیز جزئی و ناچیزی باشد، مثلاً گفتن کلمه‌ی «اف= وای بر شما». خداوند متعال میفرماید: «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» [الإسراء: 23] یعنی: «انها [حتی] اوف مگو و به آنان پرخاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگوی.»

والدین خویش به اسما شان صدا نکنید:

وقتی فرزندی والدینش را صدا می زند، میگوید: پدر! یا مادرم! آنها را به اسم شان صدا نمی زند. ابو هریره رضی الله عنه دو مرد را با هم دید و از آنان پرسید که با هم چه نسبتی دارند؟ یکی از آنان گفت: او پدرم است. ابو هریره رضی الله عنه گفت: او را به اسمش صدا مکن و جلوتر از او راه مرو و پیش از منشین. [بخاری در «الأدب المفرد»]

پیش از والدین باید ننشینید، و در راه رفتن از آنان پیشی نکنید:

از ادب بدور است که فرزند بنشیند و والدینش سرپا ایستاده باشند یا پایش را در حالیکه مقابل او نشسته‌اند دراز نماید و...

لازم است که در حضور آن ها ادب را مراعات نموده و در برابرشان فروتن باشد. خداوند تعالی میفرماید: «وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ أَرْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» [الإسراء: 24] یعنی: «و از سر مهربانی بال فروتنی بر آنان بگستر و بگو پروردگارا آن دو را رحمت کن چنانکه مرا در خردی پروردند.»

به خانم و اولاد های خویش نسبت به آنان برتری ندهید:

پیامبر صلی الله علیه وسلم از سه نفری که در بیابان سفری داشتند؛ برای ما حکایت میفرماید که برای سپری کردن شب وارد غاری شدند. وقتی وارد آن شدند، ناگهان صخره‌ی بزرگی از کوه سرازیر گردیده و آستانه‌ی غار بسته شد. هرچقدر سعی کردند تا تخته سنگ را جابجا نمایند نتوانستند.

مطمئن شدند که در همانجا هلاک خواهند شد. اندیشه نمودند تا هرکدام خداوند سبحان را بخواند و از خدا بخواهد که به برکت اعمال نیکش، آنان را نجات دهد.

یکی از آنان گفت: بار خدایا من پدر و مادری داشتم که پیرو فرتوت بودند و قبل از ایشان هیچیک از اعضای خانواده، و خدمتگاران را سیراب نمی‌کردم، روزی در جستجوی درخت دور رفتم و زمانی بازگشتم که آن دو بخواب رفته بودند، من سهم شیرشان را دوشیدم، چون دیدم که آنها به خواب رفته‌اند، روا ندانستم که آنها را از خواب بیدار کنم و یا یکی

از اعضاي خانواده و خدمت گزارانم را شير بنوشانم، من همچنان صبر كردم كه آنها بيدار شوند، و قدح هم در دستم بود تا لحظه‌اي كه صبح دميد، در حاليكه كودكانم در پيش پايم از گرسنگي جزع و فرع مي‌كردند. پس آنها از خواب بيدار شده و سهم شير خود را نوشيدند. خدايا اگر اين كار را براي مردم ما را از اين مشكل نجات ده.

سپس هر كدام اعمال نيك خود را بيان داشته و دعا كردند و صخره از دم غار به كنار رفت و آنها به فضل اين فرزند نيكوكار و رفتار نيكويي كه دوستانش داشته‌اند از غار بيرون آمده و نجات يافتند. « [متفق عليه]

به اين ترتيب شخصي مسلمان پدرش را بر زن و فرزندان مقدم مي‌شمارد، و با اين شيوهي رفتار به مثال و نمونه براي زن و فرزندان در نيكي در حق والدين تبديل مي‌گردد. تا اينكه وقتي او و همسرش هر دو پير شدند، فرزندانشان با آنان نيكو رفتار كنند همچنان كه پدرانشان با والدينش نيك رفتار نموده است. روايت مي‌شود كه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرموده‌اند: (بروا اباكم تبركم ابناءكم) [طبراني] يعني: «با والدينتان نيكي كنيد تا فرزندانتان با شما نيكي كنند.»

دعاء كردن بر والدين در زمان حيات و بعد از مرگ:

شخصي مسلمان در زمان حيات والدينش و پس از وفات آنان تا مي‌تواند برايشان دعا مي‌كند. در قرآن كريم درباره‌ي حضرت نوح -عليه السلام- بدينگونه بيان شده است: «رَبِّ اَغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» [النوح: 28] يعني: «پروردگارا بر من و پدر و مادرم و هر مؤمني كه در سرايم درآيد و بر مردان و زنان با ايمان ببخشاى.»

پيامبر صلي الله عليه وسلم مي‌فرمايد: (اذا مات الانسان انقطع عمله الا من ثلاثة: الا من صدقة جارية، او علم ينتفع به، او ولد صالح يدعو له) [مسلم] يعني: «چون انسان بميرد، عمل او قطع ميشود، جز در سه چيز: صدقه‌اي كه جاري باشد. يا عملي كه از آن سود برنديا فرزند صالحي كه براي او دعا كند.»

شخصي مسلمان براي والدينش طلب آمرزش نموده و بدهي و نذر هایشان را از طرف آنان به جا مي‌آورد. قرآن مي‌خواند و پاداش آن را به آنان هديه مي‌كند و به جاي آنها صدقه داده و از ديگر كارهاي نيك براي احسان با والدين فرو نمي‌گزارد.

وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾

و هرگاه آنها سعي ورزيدند كه تو را وادارند به اين كه چيزي را با من شريك قرار دهی كه به آن علم نداری، پس از آنان اطاعت مكن، و در دنيا با آنان به خوبي رفتار كن. و از راه كسي پيروي كن كه به سوي من بازگشته است، باز بازگشتتان به سوي من است، پس شما را از آنچه مي‌كرديد آگاه ميسازم. (١٥).

انواع اطاعت در اسلام:

قبل از همه بايد گفت كه در دين مقدس اسلام قرآن عظيم الشأن مجموعاً سه نوع اطاعت وجود دارد:

اول: اطاعت مطلق و بي قيد و شرط: اطاعت مطلق و بي قيد و شرط همانا اطاعت از الله تعالي، پيامبر صلي الله عليه وسلم و اولی الامر. است طوريكه مي‌فرمايد: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء، 59).

دوم: عدم اطاعت مطلق از كافران، منافقان، مفسدان، گناهكاران، ظالمان و... است طوريكه پروردگار با عظمت ما (دسوره حزاب، آيه 1) مي‌فرمايد: «وَلَا تُطِيعُوا الْكَافِرِينَ وَ الْمُنافِقِينَ»، و يا طوريكه مي‌فرمايد «لَا تُطِيعُوا مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَافُورًا» (انسان، 24)، و يا «لا

تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (ص، 26).

سوم: اطاعت مشروط نسبت به والدین؛ یعنی اگر دستورهای مفید یا مباح دادند، لازم است پیروی کنیم؛ اما اگر تلاش کردند فرزند را به غیر خدا فراخوانند نباید اطاعت کرد. طوری که یاد آور شدیم که شخصی مسلمان در همه حال مطیع اوامر والدینش می باشد، مگر اینکه او را به نافرمانی خداوند و آدار نمایند، که قطعاً در این حالت نباید از هیچ مخلوقی در انجام نافرمانی خدا اطاعت شود. حق الله، بر هر حقی از جمله حق والدین، نیر مقدم است.

عدم اطاعت از والدین در شرع :

طوری که در آیه 15 این سوره مبارکه خواندیم: ای انسان! اگر پدر و مادرت با حرص باعث شدند که به الله تعالی کافر شوی و به او چیزی را شریک آوری، یا تو را به گناه مأمور داشتند از این امر شان اطاعت مکن؛ زیرا اطاعت والدین در امور مشروع لازم است و فرمان پذیری مخلوق در کاری که نافرمانی آفریدگار باشد لزومی ندارد. ولی نباید فراموش کنی که: نافرمانی در این زمینه تو را به بی ادبی در برابرشان وا ندارد، بلکه با آنان باید صحبت نیکو و مهربانی داشته باشی.

طوری که یاد آور شدیم در موارد انحرافی، اطاعت از والدین لازم و واجبی نیست، ولی زندگی عادی را باید با آنان حفظ کرد.

«وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» بلکه با آنان صحبت نیکو و مهربانی داشته باش، هر چند که کافر هم باشند- چون کفر آنان به خدا موجب هدر رفتن زحماتی نمیشود که در تربیت فرزندان متحمل شده اند و موجب فراموش کردن و نادیده گرفتن نیکی آنها نمی شود. باید تا آخر با والدین به نیکی رفتار کرد. (حتی با والدین مشرک).

شیخ محمد علی صابونی در تفسیر صفوة التفسیر می نویسد: حکمت در ذکر سفارش نیک بودن با والدین در ضمن وصایای لقمان، تقبیح مسأله‌ی شرک است که در آیه‌ی اول بیان شد: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»، خدای متعال میگوید: با این که ما به انسان توصیه کردیم که نسبت به پدر و مادرش نیکی کند و او را ملزم کردیم که نسبت به آنها مهربان و خوش رفتار باشد؛ چرا که آن دو حق بزرگی بر او دارند، با وجود تمام اینها، در مورد شرک اطاعت از آنها را نهی و منع کرده ام و نباید در حالت شرک و نافرمانی از آنها اطاعت شود؛ زیرا شریک قرار دادن برای خدا از بزرگترین گناهان است و بسیار ناپسند و زشت است.

يَا بَنِيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿١٦﴾

فرزندم! بدان که اگر آن (عمل) به اندازه دانه خردلی باشد و در دل سنگی یا در آسمان ها و یا در زمین باشد، الله آن را می آورد (و مورد محاسبه قرار میدهد)، چون الله باریک بین (و) آگاه است. (۱۶)

تفسیر :

منظور این است که چیزی از اعمال بندگان بر خدا پوشیده نمی ماند. «إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» بی گمان خداوند متعال نسبت به بندگان لطیف و مهربان است و از نهان و باطن امور آگاه است. علم وی به هر امر نهانی ای میرسد «و خبیر» است به هر چیز لذا هیچ چیز از معرض آگاهی وی ناپدید نمی شود.

در حدیث شریف آمده است: «اگر یکی از شما در دل صخره سنگی سخت که نه آن را دری است و نه روزنه ای، عملی انجام دهد، بی گمان عمل وی - هر چه باشد - برای مردم بیرون آورده می شود».

يَا بَنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿١٧﴾

فرزند نماز را برپا دار و به کار نیک دستور بده و از کار بد منع کن و در برابر مصائبی که به تو می رسد با استقامت و شکیبا باش که این از کارهای مهم است. (۱۷)

تفسیر :

در این آیه مبارکه لقمان به فرزند خویش به اقامه نماز به کاملترین وجه اش به گونه‌ای که مشروع شده امر نمود؛ زیرا نماز ستون دین و بازدارنده از فحشا و منکر است. لقمان، پس از تبیین و تفهیم عقیده بیکتاپرستی و چگونگی معاد، به پسرش و باز داشتن او از شرک و سرگردانی، مهمترین پیوند او را با آفریدگار، که ملازم و همدم توحید باشد، به او سفارش میکند و می آموزد و میگوید: نماز، قلب را بیدار و روح را پاک و زندگی را روشنی می بخشد، پس اولین دستورش، نماز است، آن هم با رعایت شرایط و ارکان خاص خود، تا بر یقین انسان بیفزاید، او را به الله متعال نزدیک کند و از کارهای زشت و پلید و شرک بازش بدارد و دل و درونش را از آلودگی ها پاک نماید. (سوره شمس آیات متبرکه 9 الی 10).

به تمام صراحت ملاحظه میشود که یکی از وظایف و مسولیت والدین نسبت به فرزندان، همانا سفارش به نماز است. زیرا پاکسازی درونی را با دوری از شرک و بازسازی روحی را با نماز آغاز کنیم.

در آیه مبارکه در یافتیم که وجوب امر به معروف ونهی از منکر واقامه نماز، تنها مخصوص دین مقدس اسلام نیست. بلکه قبل از اسلام نیز، لقمان فرزند خویش را به نماز امر فرموده است. در ضمن سفارش کردن به نماز یگانه راه و طریقه مطمئن است که میتوانیم فرزندان خویش مؤمن و الله پرست واقعی و از طریق سفارش به امر به معروف و نهی از منکر، افرادی مسئول و اجتماعی تربیت کنیم.

همچنان در این آیه متبرکه حضرت لقمان فرزند خویش را مأمور به انجام «وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ» ساخت که امر به معروف کند؛ یعنی مردم را به خیر و صلاح و فضیلت فراخوان و از هر شر و رذالتی نهی و منع به عمل بیاور یعنی مردم را به هر خیر و راهیابی که نقل و عقل به شایستگی آن دلالت دارد فرا خواند.

طوریکه ملاحظه میشود در قرآن عظیم الشان؛ امر به معروف، همیشه و قبل از نهی از منکر آمده است. «وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ» و این فورمل علمی ما را به یک منطق میرساند که: رشد معروف ها در جامعه، مانع بروز بسیاری از منکرات می گردد. برای یک مؤمن مسلمان کافی نیست که خودش در مسیر حق قرار داشته باشد، بلکه لازم است که؛ دیگران را نیز به مسیر حق دعوت بدارد.

در ضمن قابل یاد آوری است: کسی که میخواهد در جامعه امر و نهی کند و قهراً با هوس های مردم درگیر شود، باید به وسیلهی نماز خود سازی و خود را از ایمان سیراب کند. همچنان لقمان به فرزند خویش توصیه فرمود که نهی از منکر نماید؛ یعنی آنان را از اموری که شرایع با حکمت الهی و فطرت راستین نهی کرده باز دارد.

ولی توصیه اش کرد تا با مهربانی و نرمی و با حکمت و ملایمت این کار را انجام دهد و چون امر به معروف و نهی از منکر می نماید، آزار و اذیت مردم را تحمل داشته باشد؛ زیرا روش انبیا و پیامبران همچنین است.

واقعیت هم همین است که در تبلیغ دین و اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر، باید انسان و مبلغ صبر، حوصله و سعه صدر داشته باشیم. «وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ» نهی از منکر، با تلخی ها و ضرار های شیطانی و ابلیسی گناهکاران همراه است، مبدا انسان روزی به خستگی مواجه شود و از رسالت تبلیغاتی خویش عقب نشینی کند.

ما در توصیه های لقمان حکیم، این حقیقت را دریافتیم که: او می فهمد که در این راه و در این مبارزه فرزندش به سختی ها مواجه می شود، بنابر همین در آیت است که به فرزند

خویش فرمان صبر میدهد، ولی ضربه به مکتبش را که سکوت در برابر فساد باشد، هرگز صادر نمی‌کند. بناءً باید گفت که: امر به معروف و نهی از منکر از مسایل مهم است و صبر در برابر آنچه در این راه به انسان میرسد ارزش دارد.

ابن عباس(رض) گفته است: صبر و شکیبایی در مقابل مشکلات و ناملازمات از حقیقت ایمان سرچشمه میگیرد و مفسر فخر رازی گفته است: معنی این بخش از آیه چنین است: آن مسایل از جمله امور واجب و قطعی است. پس مصدر «عزم» به معنی اسم مفعول است، پس «عزم» به معنی «معزوم» و «مقطوع» است. (تفسیر کبیر ۱۴۹/۲۵).

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿١٨﴾

(پسرم!) و با تکبر از مردم روی مگردان و در زمین خرامان راه مرو، که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد. (۱۷)

تفسیر:

«وَلَا تُصَعِّرْ»: صعر: میل به طرف راست یا چپ «صعر وجهه: مال الی احد الشقین»

راغب میل کردن گفته است تصعیر آنست که از روی تکبر گردن خویش را بگرداند و بروی شخص نگاه نکند آن فقط یکبار در قرآن آمده است.

«تُصَعِّرُ»: نوعی از مریضی است که معمولاً شتر به آن اغشته می‌شود و بر اثر آن گردنش کج می‌شود.

لقمان حکیم به فرزندش میگوید: تو بر اساس تکبر مثل شتر مریض، گردن خودت را با مردم کج نکن. روی خویش را با تکبر و به گونه توهین آمیز از مردم مگردان، بلکه با ایشان با پیشانی باز برخورد و پیش آمد کن، با مردم تبسم نما و آغوشت را برای بندگان الله تعالی باز نگهدار. و حتی اگر کمترین کس با تو سخن میگوید، به او هم گوش فراده تا سخنش را به آخر برساند.

باید با مردم، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، با خوشرویی رفتار کنیم.

امام قرطبی گفته است: یعنی به عنوان تکبر و خودخواهی و تحقیر آنان رویت را از مردم برمگیر. نظر ابن عباس(رض) نیز چنین است. (تفسیر قرطبی ۷۰/۱۴).

«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا» در روی زمین با تکبر، خرامان فخر فروشی و نخوت راه مرو یعنی: خود بینانه، فخرآبانه و گردن کشانه راه مرو، که این سبب خشم الهی بر تو می‌شود.

قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی میفرماید: و در زمین با تکبر و سرمستی راه نروید، قطعاً تو زمین را نخواهی شکافت و در بلندی به کوه ها نخواهی رسید.

«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طَوَّلًا» «اسراء، 37.» بصورت کل؛ تکبر ممنوع است، حتی در راه رفتن. باید گفت که: تواضع و فروتنی در برابر تمام انسان ها لازم است؛ اما در برابر والدین، استاد و مؤمنان لازم و لازمتر است.

تواضع در برابر مؤمنان، از نشانه‌های برجسته‌ی اهل ایمان است. «أَذَلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»

(سوره مائده 54)

هدف، نهی از تکبر و گردن کشی است. زیرا خداوند سبحان کسی را که در دلش متکبر باشد، به زبانش فخر فروشی کند، خود را بزرگ بیند و از مردم برتر بشمارد دوست ندارد، بلکه اشخاص فروتنی را دوست می‌دارد که با بندگانیش پیش آمد نیکو دارند.

در حدیث شریف به روایت صحاح شش‌گانه از ابن عمر (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من جر ثوبه خيلاء لا ينظر الله إليه يوم القيامة». «هر کس جامه‌اش را از روی خودبینی و تکبر کشال و کشیده ساخت، الله تعالی در روز قیامت

به سوي او (به نظر رحمت) نگاه نمیکند.»
«لَا يُحِبُّ كُلُّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» «بی‌گمان خداوند هیچ مختال فخوري را دوست نمیدارد»
«اختیال»: تکبر و خود بر تربینی است.

«فخور»: کسی است که بر مردم به مال، یا شرف، یا نیرویی که دارد، فخر میفروشد.
البته سخن گفتن از نعمت‌های الله تعالی بر خود، از باب فخر فروشی نیست زیرا خداوند متعال میفرماید: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» [11] [الضحی: 11] «اما از نعمت پروردگارت سخن بگوي.»

وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۱۹)
(پسر! در راه رفتن اعتدال را رعایت کن، و صدایت را آهسته بدار، همانا بدترین آوازها، آواز خران است.) (۱۹)

تفسیر:

یعنی زمانی که راه می رفتی تواضع داشته باش و با تکبر و خود پسندی راه مرو، رفتارات نه کند باشد و نه شتاب زده.

دین مقدس اسلام، دین جامعی است و حتی برای راه رفتن هم دساتیر و احکامی خاصی خود را دارد. میانه روی، دوری از افراط و تفریط، و متانت در راه رفتن، سفارش قرآن عظیم الشأن است. شخصی مسلمان نه فقط در راه رفتن، بلکه در همه کارها میانه روی را باید مراعات کند.

لقمان حکیم به فرزند خویش در جمله نصایح میفرماید: «اغضض من صوتک» وقتی سخن میزنی صدایت را پایین بیاور؛ زیرا این از حسن ادب و کمال عقل است.

به صدای بلند با مردم سخن مگوی که صدای بلند ناپسند است و برآورنده‌ی انسان عاقل نیست. «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» به یقین که نارساترین، بدترین و ناپسندترین آوازها آواز خر است. بنابراین هر کس صدایش را بلند کند شبیه خر می باشد و عملی ناپسند و زشت را انجام داده است.

قتاده گفته است: ناپسندترین صدا صدای الاغ‌ها می باشد، اولش ناله و آخرش عرعر است.

آداب راه رفتن در دین مقدس اسلام:

در یکی از روزها پیامبر صلی الله علیه وسلم به اصحابش فرمود: «إياكم والجلوس على الطرقات» فقالوا: ما لنا بد، إنما هي مجالسنا نتحدث فيها. قال صلى الله عليه وسلم: «فإذا أبيتم إلا المجالس؛ فأعطوا الطريق حقها». قالوا: وما حق الطريق؟ قال صلى الله عليه وسلم: «غض البصر، وكف الأذى، ورد السلام، وأمر بالمعروف، ونهي عن المنكر» [متفق عليه] یعنی: «از نشستن در راه‌ها بپرهیزید. گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ما چاره‌ی از این نشستن‌های مان نداریم که در آن صحبت می‌کنیم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: پس هرگاه ناگزیر از نشستن شده‌اید، حق راه را بدهید. گفتند: حق راه چیست، رسول الله (ص) فرمود: حق این است که نگاه چشمان از زنانی گرفته شود که از مسیر نشست آنها عبور میکند، و باید از آزار و اذیت قولی و عملی راه‌گذران خود داری کنند و پاسخ سلام کسانی را بدهند که به آنها سلام میکنند و امر به معروف نموده و در صورت مواجه شدن به منکر از آنها نهی نمایند.

مطالعه کنندگان گرامی محدثین می نویسند: عمر (رض) شخصی را دید که مرده‌وار راه می رود و به بی حالی و بی رمقی تظاهر میکند، گویی می‌خواهد تا بر تواضع خویش بیفزاید پس به او گفت: «لا تمت علینا دیننا اماتک الله». «دین ما را بر ما نمیران، خدا تو را بمیراند».

همچنین نقل است که: عمر (رض) شخصیرا دید که سرش را فروانداخته و خود را بی‌رمق و خاکسار نشان میدهد پس به وی گفت: «ارفع رأسک فإن الاسلام لیس بمریض». «سرت

را بردار زیرالسلام مریض نیست». یعنی: با نشاط، نیرومند، سرحال و سرزنده باش. در سنت ثابت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چون راه میرفتند، به شتاب راه میرفتند. پس معنای «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ» [لقمان: 19] این است: در راه رفتنت خرامان و متکبر مباش.

چند سفارش کوتاه منسوب به لقمان، در خطاب به فرزندش: مطالعه کنندگان گرامی!

لقمان را گفتند: ادب را از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان: هر چه از ایشان در نظرم ناپسند آمد، از فعل آن پرهیز کردم.

- لقمان، در خطاب به پسرش گفت: ای پسر! دنیا بحری عمیق است و بسیاری از مردم در آن غرق شده اند؛ پس تو تقوای الله را کشتی آن بحر بگردان که درون کشتی، ایمان و بادبانش توکل بر الله متعال باشد. آن گاه امید است، نجات یابی. در غیر این صورت تو را رستگار نمی بینم.

- بصورت کل باید بعرض برسانم که: خلاصه ای از وصایای لقمان، جامع بین فضائل دین و آخرت و مکارم اخلاق در دنیا، شامل نه امر و سه نهی و هفت علل و اسباب است نه امر عبارتند از: نیکی با پدر و مادر، شکر و سپاسگزاری از الله متعال و از پدر و مادر، همنشینی و معاشرت پسندیده در دنیا با پدر و مادر، پیروی از راه مبارک پیامبران و شایستگان، ادای نماز، دستور به نیکی، بازداشتن از بدی، اعتدال و میانه روی در راه رفتن، کاستن صدا هنگام سخن گفتن.

سه نهی عبارتند از: دوری از شرک، تحقیر نکردن مردم و روی نگردانیدن از آنها در وقت سخن گفتن. و حذر از راه رفتن متکبرانه و افتخار آمیز.

هفت تعلیل و یا اسباب تعلیل عبارتند از:

- 1-...ومن یشکر فإنما یشکر لنفسه... (آیه: 12)،
- 2-...إن الشکر لظلم عظیم. (آیه: 13)،
- 3-...إلی المصیر... بما کنتم تعملون. (آیات: 14 و 15)،
- 4-...إن الله لطیف خبیر (آیه: 16)،
- 5-...إن ذلك من عزم الأمور. (آیه: 17)،
- 6-...إن الله لا یحب کل مختال فخور (آیه: 18)،
- 7-...إن أنکر الأصوات لصوت الحمیر (آیه: 19).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (20 الی 24) موضوعاتی از قبیل: با وجود این همه نعمت و دلایل توحید، ناسپاسی آفریدگار! سلامت، راه و روش مؤمنان و طریق بد، روش کافران است، مورد بحث قرار میگیرد.

ظَاهِرَةٌ وَبَاطِنَةٌ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ﴿٢٠﴾

آیا ندیدی خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده و نعمتهای خود را (چه نعمت های ظاهر و چه نعمت های باطن) بر شما گسترده و فروان ساخته است؟ ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنی در باره الله مجادله می کنند. (۲۰) تفسیر:

امام بیضاوی فرموده است: یعنی نعمت های محسوس و معقول و نعمت هایی که آن را می دانید و یا آنهایی را که نمی دانید، همه را بر شما تمام تکمیل کرده است. (تفسیر بیضاوی ۱۰۹/۲)

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ» در بین انسان ها هستند

گروهی منکر که بدون برهان درست و دلیل واضح درباره‌ی یگانگی و صفات خدا به مخاصمه و جدل می‌پردازند؛ اما هیچ بیان و کتابی ادعا و سخن آنان را مستند نمی‌سازد و مورد تأیید قرار نمی‌دهد.

امام قرطبی می‌فرماید: این آیه در مورد یک نفر یهودی نازل شده است که نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: ای محمد! به من بگو: خدایت از چه چیزی ساخته شده است و از چه چیز می‌باشد؟ در همان اثنا صاعقه‌ای او را برگرفت. (قرطبی ۷۴/۱۴ و بنا به قولی در مورد «نضر بن حارث» و «ابی بن خلف» و امثال آنها نازل شده است که در رابطه با یگانگی و صفات خدا با پیامبر مجادله می‌کردند.)

«منیر» یعنی واضح و آشکار و نجات دهنده از تپریگی نادانی و گمراهی. باید گفت که: جدال منطقی نیکوست، «وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (و (با مخالفان) به شیوه‌ای که نیکوتر است جدال و گفتگو کن) (سوره نحل) ولی جدالی که بدون پشتوانه‌ی علمی و به دور از هدایت الهی و مخالف با کتاب خدا باشد، بی ارزش است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا آبَاءَنَا أَوْلَىٰ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿٢١﴾

هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه الله نازل کرده پیروی کنید، می‌گویند: نه، ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم! آیا حتی اگر شیطان آنها را دعوت به عذاب آتش فروزان کند (باز هم تبعیت میکنند)؟ (۲۱)

تفسیر:

برای انسان دو راه وجود دارد:

الف: راه الله تعالی غفور و رحیم که همانا راه «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ»

ب: راه شیطان. که زشتی کار و شرک آنان به پروردگار را نیکو جلوه دهد و با زینت دادنش آنان را به سوی آتش برا فروخته دوزخ فرا خواند که کافران را می‌سوزاند؟

وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٢٢﴾

و هر کسی که روح خود را تسلیم الله کند درحالی‌که نیکوکار باشد به دستگیر محکمی چنگ زده (و به تکیه گاه مطمئنی تکیه کرده است) و عاقبت همه کارها به سوی الله است. (۲۲)

تفسیر:

امام قرطبی فرموده است: زیرا عبادت بدون احسان و معرفت قلبی سودی ندارد. (تفسیر قرطبی ۷۴/۱۴).

احسان: چنانکه در حدیث شریف تعریف شده، عبارت است از اینکه: «خدا را چنان عبادت کنی که گویی او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، قطعاً او تو را می‌بیند».

این آیه حال کسی که امور خویش را به خداوند می‌سپرد، به حال شخصی تمثیل میکند که میخواهد به کوهی بلند و سر به فلک کشیده‌ای بالا رود پس در این صعود خویش، به دست آویزی محکم و ریسمانی متین که در آن کوه فروآویخته شده است چنگ می‌زند و به مدد آن دست آویز، به آن کوه بالا می‌رود تا به قله آن میرسد.

انسان برای نجات و پیروزی خود، تکیه‌گاه‌های متعددی انتخاب می‌کند و به ریسمان‌های گوناگونی چنگ می‌زند، مانند: قدرت، ثروت، مقام، فامیل، دوست، نسب و... ولی همه‌ی این طناب‌ها روزی فرسوده و در نهایت پاره میشوند و این تکیه‌گاه‌ها کارایی خود را از دست می‌دهند. تنها چیزی که پایدار، ماندگار و عامل نجات است، چنگ زدن به ریسمان محکم الهی و تسلیم بودن در برابر او و انجام اعمال صالح است.

در ضمن قابل یاد آوری میدانم که: تسلیم شدن و چنگ زدن به ریسمان الهی، يك امر اختیاری است و اکراه و اجباری در آن وجود ندارد. و باید شدن و چنگ زدن به ریسمان

الهي، باید با عمل همراه باشد. نیکوکار بودن، به تنهایی کافی نیست، اخلاص در عمل هم لازم است.

وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٢٣﴾

و کسی که کافر شود کفر او تو را غمگین نسازد؛ بازگشت آنان فقط به سوی ماست، و ما آنها را از اعمالی که انجام داده اند (و نتایج شوم آن) آگاه خواهیم ساخت، خداوند از آنچه در درون سینه ها است آگاه است. (۲۳)

تفسیر :

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: رسول الله صلی الله علیه وسلم از محزون شدن به خاطر کفر گروهی از مردم نهی شده است. طوری که میفرماید: «وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ» ای پیامبر! بر کسی که به رسالت تو کفر ورزد و دعوتت را تکذیب کند تأسف مخور و از عملکردش غمگین مباش؛ زیرا تو رسالت خویش را انجام دادی، امانت را ادا کردی و به نصیحت امت پرداختی. ما دیر یا زود از آنها انتقام می گیریم.

در ضمن به رسول الله صلی الله علیه وسلم تسلی خاطر میدهد که: به کفر کافر اهمیت مده و گمراهی او تو را افسرده خاطر و محزون و غمگینت نسازد، ما دیر یا زود از آنها انتقام می گیریم.

در ضمن به رسول الله صلی الله علیه وسلم یاد آور میشود که: اندوه برای کفر آنان، تو را نباید از کارهای دیگر باز دارد. کفر آنان به تو آسیبی نمیرساند. ای پیامبر! تو در تبلیغ و موعظه ای آنان کوتاهی نکردی که تونگران باشی.

«إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا» نزد ما بر میگردند و راهی برای فرار ندارند، جای حزن و اندوه نیست. و آنان را از اعمالی که در این دنیا انجام داده اند، با خبر می کنیم. «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» خدا از حیل و کفر و تکذیب نهفته در نهاد آنها آگاه است، الله تعالی به رازهای دلها و خاطرات ضمیرها آگاه است و هیچ چیز نهانی از او مخفی نیست.

نَمَتَّعَهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٢٤﴾

ما کمی از متاع دنیا را در اختیار آنان می گذاریم سپس آنها را مجبور به تحمل عذاب شدید می کنیم. (۲۴)

تفسیر :

باید بدانیم که در قیامت، انسان مطابق به اعمال که در دنیا انجام داده مورد مواخذه قرار میگیرد و ارزش کارها را با توجه به عاقبت آنها مورد محاسبه قرار میدهد.

از جانب دیگر ماباید فریب نعمت های کوتاه و موقت دنیوی را نه خوریم، باید بدانیم که این نعمت ها در برابر نعمت های آخروی اندک و ناچیز است.

این نعمت ها زوال پذیر بوده و با نعمت های همیشگی و جاویدانی قابل مقایسه نیست، نعمت های دنیوی کمترین از کمترین ها میباشد. در ضمن با تمام صراحت و وضاحت باید گفت که رفاه مادی، نشانهی سعادت انسان نمیگردد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (25 الي 32) در مورد اینکه تنها خدای جهان آفرین حق است و دیگر خدایان باطل اند، بحث بعمل آمده است.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٥﴾

و اگر از ایشان پرسى چه كسى آسمانها و زمين را آفریده است گویند الله، بگو: الحمد لله (که خود شما معترفید) ولی اکثر آنها نمی دانند. (۲۵)

تفسیر :

در طول تاریخ دیده شده که: انحراف مشرکان معمولاً برخاسته از جهل و نادانی آنان سر

چشمه گرفته است. طوری که در آیه متذکره آمده است: «وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» ای پیامبر! اگر از مشرکین مکه بپرسی که آفریدگار آسمانها و زمین کسیت؟ جواب خواهند داد که فقط خداوند یگانه است.

دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر المیسر در مورد این آیه می نویسد: با چنین اقراری دلیل بر آنان اقامه شد؛ زیرا کسی که این موجودات را آفریده سزاوار آن است که به یگانگی عبادت شود. اکنون برای شان بگو: «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ» بگو حمد و سپاس سزاوار پروردگاری است که از گفته های شما بر خودتان دلیلی اقامه کرد. آری! بیشتر کافران فکر نمیکنند که چه کسی در برابر نعمت ها مستحق عبادت است و چه کسی در برابر بخشش هایش با توحید و عبودیت سزاوار شکران است؛ از همین رو دیگر چیزها را به او تعالی شریک می

آورند. «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» بلکه اکثر شان نمیدانند یعنی: نمینگردند و تدبیر نمیکنند تا بدانند که فقط آفریننده این چیزهاست که سزاوار پرستش میباشد، نه غیر وی.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٦﴾
هر چه در آسمان و زمین است همه ملک، از الله است. در حقیقت الله همان ذات بی نیاز و ستوده است. (۲۶)

تفسیر:

الله تعالی معبود بر حقی است که غیر او پروردگاری دیگری وجود ندارد. او تعالی از مخلوقاتش بی نیاز است؛ نه در آفریدن و نه در اداره عالم، نیازمند کسی نیست تنها خداوند، خالق و مالک آفریده هاست، و تنها اوست که بی نیاز و سزاوار ستایش است. ستایش نیکو و شکران فراوان مخصوص او تعالی است و حمد و ثنا در اول و اخیر و در هر زمان و مکان و در همه احوال سزاوار اوست.

وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٧﴾

و اگر همه درختان روی زمین قلم شوند و ابحار (دوات گردد) و هفت بحر دیگر به آن کمک برساند سخنان الله به پایان نرسد، یقیناً الله غالب باحکمت است. (۲۷)

تفسیر:

واقعاً هم کلمات الهی، قابل شمارش نیستند، طوری که در (آیه ۱۰۹، سوره ی کهم) میخوانیم: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» (بگو: اگر بحر برای نوشتن سخنان پروردگارم رنگ (سیاهی) گردد، پیش از آنکه سخنان پروردگارم خاتمه یابد، بدون شک بحر تمام خواهد شد، هر چند مانند آن بحر را به مدد آن بیاوریم.) امام قرطبی گفته است: بعد از این که یادآور شد که آسمانها و زمین را برای انسان ها مسخر کرده و نعمتش را بر آنان تمام کرده است، یادآور می شود که اگر درختان قلم باشند و آب ابحار رنگ و جوهر گردد و با آن عجایب صنعت خدا نوشته شود که بر قدرت و یگانگیش دلیل است، این عجایب و شگفتی ها پایان نمی پذیرند. (تفسیر قرطبی ۷۶/۱۴).

این جوی مینویسد: بخشی از کلام محذوف است و تقدیر آن چنین میباشد: آنگاه با این قلمها و دریاها کلمات خدا نگاشته شوند، قلمها شکسته شده و دریاها ته میکشد و تمام میشود و هنوز کلمات خدا به آخر نمی رسد و تمام نمی گردد. (زاد المسیر ۳۲۶/۶).

«إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» الله متعال در پادشاهی اش غالب است، هر که با وی دشمنی کند خوارش میسازد، هر که با او دوستی ورزد عزیزش میدارد و در آفرینش و عملکرد، و حکم و شریعتش با حکمت است.

شان نزول آیه ۲۷:

833- ابن جریر از عکرمه روایت کرده است: اهل کتاب از رسول الله (در باره روح سؤال کردند. پس خدای پاک آیه «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ

مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» «و از تو درباره روح میپرسند. بگو: [آگاهی از] روح شأنی از [شؤون ویژه] پروردگار من است و از دانش جز اندکی به شما نداده‌اند» (اسراء: 85) را نازل کرد. یهود گفتند: تو گمان میکنی بهره ما از علم خیلی اندک است در حالیکه برای ما تورات نازل شده که سراسر حکمت است و کسی که به او حکمت داده شود صاحب خیر بی شمار است. «آیة وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ...» نازل شد. (طبری 28401 روایت کرده این مرسل است).

834- این اسحاق از عطاء بن یسار روایت کرده است: این کلام خدا «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» در مکه نازل شده بود. چون پیامبر به مدینه هجرت کرد. دانشمندان یهود آمدند و گفتند: برای ما خبر رسیده است که تو میگویی، بهره شما از دانش بسیار اندک است. منظور تو ما هستیم یا قومت؟ پیامبر گفت: مرادم همه شما هستید. دانشمندان یهود گفتند: خود به کتابت میخوانی که برای ما تورات عطا شده است که همه معلومات و دانش‌ها در آن درج شده است. پیامبر گفت: معلوماتی که در تورات آمده است نسبت به علم الله بسیار اندک است. پس الله آیة «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ» را نازل کرد (طبری 28150 مرسل است).

835- ابن ابوحاتم این حدیث را با همین عبارت از سعید یا عکرمة از ابن عباس (رض) روایت کرده است (ضعیف است، طبری 28148 از ابن اسحاق از ابن عباس (رض) روایت کرده است در این اسناد راوی است که نامش ذکر نشده و ابن کثیر 3 / 557 نام این راوی را محمد بن ابو محمد گفته که مجهول است چنانچه در «میزان اعتدال» و «تقریب التهذیب» [2 / 130 ناشر دار الکتب العلمیه بیروت] آمده است. «فتح القدیر» (2054).

836- ابوشیخ در کتاب «عظمه» و ابن جریر از قتاده روایت کرده اند: مشرکان گفتند: بدون شک سخنان محمد نزدیک به تمام شدن است. پس خدا آیة «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ» را نازل کرد. (طبری 28147 از قتاده روایت کرده است).

مَا خَلَقْتُمْ وَلَا بَعَثْتُمْ إِلَّا كُنُفُسًا وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۲۸)
آفریدن شما و برانگیختنتان [برای ما] جز مانند [آفریدن و برانگیختن] یک تن نیست؛ یقیناً خدا شنوا و بیناست. (۲۸)

تفسیر:

«خَلَقْتُمْ»: آفریدن شما در ابتداء جهان. **«بَعَثْتُمْ»:** زنده گرداندن شما پس از مرگ در انتهای جهان. **«كُنُفُسٍ وَاحِدَةً»:** آفرینش یک انسان و زنده گرداندن او، با آفرینش همه انسانها و زنده گرداندن ایشان هیچ تفاوتی ندارد، و اصلاً مفاهیمی همچون «سخت» و «آسان» و «کوچک» و «بزرگ» در برابر قدرت بی‌انتهای خدامعنی ندارد. در علم و قدرت الهی، کمیت و جمعیت، زمان و مکان، نهان و آشکار، تأثیری ندارد. ای انسان‌ها! آفرینش و زنده کردن دوباره تان در نزد الله متعال در آسانی و سهولت، فقط مانند آفرینش و برانگیختن یک نفر است. چون وقتی چیزی را اراده کند میگوید: بشو، آن هم فوراً می‌شود و لباس هستی به تن می‌کند.

صاوی گفته است: یعنی هیچ چیز برای خدا سخت و مشکل نیست، بلکه خلق و زنده کردن تمام عالم بسان خلق و زنده کردن یک نفر بر او آسان است. (حاشیه‌ی صاوی ۲۵۹/۳) **«إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»** «بی‌گمان خداوند شنواست» برای هر آنچه که شنیدنی است «بیناست» به هر آنچه که دیدنی است.

مفسران در بیان شأن نزول آیة مبارکه میفرمایند: آیة مبارکه درباره ابی بن خلف و جمعی دیگر از مشرکان نازل شد که به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: الله تعالی ما را در چندین طور و چندین مرحله آفریده است، ابتدا نطفه بوده‌ایم، سپس خون بسته گشته‌ایم، آنگاه گوشت پاره‌ای، سپس بر آن گوشت، استخوان آفریده است، آن وقت تو میگویی که ما همه در یک ساعت به آفرینش نوینی برانگیخته می‌شویم؟ پس، الله متعال این آیه را نازل فرمود.

(تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلًّا يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢٩﴾

آیا ندیده ای که خدا شب را در روز درمی آورد و روز را [نیز] در شب درمی آورد و آفتاب و ماه را تسخیر کرده است، هریک تا مدتی معین در حرکت است، و (آیا ندیدی که) الله به آنچه می کنید آگاه است. (۲۹)

خوانندگان گرامی!

از جمله راههای شناخت پروردگار با عظمت، مطالعه در طبیعت و اسرار هستی است. همچنان کم و زیاد شدن طول شب و روز را تصادفی فکر نکنید، بلکه کاری الهی مدبرانه و با طرح و برنامه بزرگی صورت می گیرد.

پروردگار با عظمت ما در آیه مبارکه میفرماید: آیا نمی بینی و نمی دانی که خدای توانا تاریکی شب را در روشنایی روز می آورد و نور و روشنی روز را بر تیرگی شب چیره میکند و بنا به حکمتش به این می افزاید و از آن میکاهد؟

«وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلًّا يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» آفتاب را برای مصلحت بندگان تحت فرمان آورده و برای این که مردمان فواید و منافع بیشتری را از آنها بگیرند، هر یک از آنها در فلک و مدار خود تا مدتی محدود معین و تغییرناپذیری و تا روز قیامت در مسیرش حرکت کند و در مدارش جریان یابد؟

«وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» حق تعالی به کارهای نیک و بد انسان ها داناست، هیچ امر پنهانی از او پوشیده نیست و هیچ چیزی از وی غایب نمی ماند. واقعاً ذاتی که بر سامان دادن و تدبیر همچون امور بزرگی توانا باشد، به طریق اولی به آگاه شدن از آنچه می کنید تواناست.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٣٠﴾
اینها همه دلیل بر آن است که خداوند حق است و آنچه غیر از او می خوانند باطل است و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است. (۳۰)

مطالعه کنندگان گرامی!

اگر ملاحظه بفرماید آغاز از (آیه ۲۴ الی آیه ۳۰) این سوره مبارکه بصورت مجموع: تقریباً ده صفت از صفات الهی مطرح گردیده است: از آنجمله: غنی، حمید، عزیز، حکیم، سمیع، بصیر، خبیر، حق، علی، کبیر و در هر آیه به یکی از این صفات الهی اشاره بعمل آمده است، بطور مثال: در آیه ۲۵، خالقیّت خداوند متعال مطرح شده، «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ...»، در آیه ۲۷، به نعمت های الهی اشاره بعمل آمده، «مَا نَفِذْتُ كَلِمَاتُ اللَّهِ» و در آیه ۲۸، «مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثْنَاكُمْ» قدرت مطلقه ی پروردگار در مبدأ (خلقت و پیدایش) و معاد (بازگشت) انسان بیان گردیده است.

تفسیر:

مرحوم عبدالرؤف مخلص هروی مفسر تفسیر انوار القرآن: در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «این» اوصافی که ذکر شد؛ از وسیع و بی کرانه بودن علم الهی، فراگیری قدرت و شگفتی های صنع وی «به سبب آن است که الله خود حق است» یعنی: حق تعالی همه این پدیده ها را آفرید تا بدانید که او حق است «و آنچه به جای او می پرستند، باطل است» این معبودهای باطل شیطان و دیگر معبودانی از بتان یا غیر آنهاست که به خدای سبحان شریک می آورند «و خدا همان بلند مرتبه» با قدرت و جلال و «بزرگ است» که در ربوبیت و سلطه مطلقش، صاحب کبریا و بزرگی می باشد. (تفسیر انوار القرآن)

تنها خداوند و آنچه از جانب او و یا وابسته به او باشد، حق است و هر چه غیر از او و یا وابسته به غیر او باشد، باطل و ناپایدار است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٣١﴾

آیا نمی‌بینی که چگونه کشتی به دریا به لطف و احسان الله سیر می‌کند تا به شما بعضی از آیات قدرتش را نشان دهد؟! یقیناً در این (کار) دلایل (وحدانیت الله) است برای هر صبر کننده شکر گزار. (۳۱)

تفسیر :

کلمات «صَبَّارٍ» و «شَكُورٍ» مبالغه‌ی در صبر و شکر را معنی می‌دهد. این کثیر گفته است: الله تعالی خبر میدهد که همین بحر را مسخر کرده است تا کشتی در آن به فرمان و لطف و تسخیر او حرکت کند؛ زیرا اگر خدا در آب نیروی حمل کشتی را قرار نمیداد، کشتی حرکت نمی‌کرد. (مختصر ۶۹/۳).

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلِّ دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ﴿٣٢﴾

و هنگامی که موجی همچو سایه بان آنها را فراگیرد، الله را خالصانه میخوانند و عبادت را خاص او میدانند، اما وقتی آنان را به سوی خشکه نجات دهد پس برخی از ایشان میانه رو هستند، و آیات ما را هیچکس جز پیمان شکنان کفران کننده انکار نمی‌کنند. (۳۲)

تفسیر :

دکتر عایض بن عبدالله القرني مؤلف تفسیر المیسر در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: زمانی که کافران به کشتی‌ها سوار میشوند و موج‌ها مانند ابر یا کوهی ارتفاع مییابد و ناشکیبایی و ترس از هلاکت بر آنان چیره میشود به الله متعال پناه میبرند و در برابر اش خالصانه دعا می‌کنند. اما آنگاه که توسط کشتی باسلامتی و آرامش به خشکی میرسند برخی در عبادت خود میانه رو اند؛ یعنی به گونه کامل شکر الله را ادا نمی‌کنند و مؤمن موحد و تقصیر کار اند، ولی برخی دیگر به نعمت‌های او تعالی کفر می‌ورزند و در عبادت اش شریک می‌آورند.

آری! تنها خیانتکاران بدکار به آیات و دین خدا کفر می‌ورزند؛ آنانیکه عقدها و پیمان‌ها را شکستند و عده‌ها را خلاف کردند، از نعمت‌ها انکار ورزیدند و احسان الهی را فراموش نمودند. (تفسیر المیسر).

مطالعه کنندگان گرامی!

باید گفت که: انسان به طور فطری خدا شناس است، لیکن وسایل و اسباب مادی همچون پرده‌ای روی فطرت را می‌پوشاند و بروز حوادث و خطرهای این پرده را کنار می‌زند. در بسیاری از موارد رفاه مادی، عامل غفلت است، ولی خطرهای و تنگناها، عامل توجه، تضرع، خلوص و غرورزدایی قطع امید از اسباب عادی، یکی از راه‌های رسیدن به اخلاص است. در ضمن نباید فراموش کرد که: پیمان شکنی‌ها و ناسپاسی‌ها، زیاتر از اوقات انسان را به کفر می‌کشاند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (33 الی 34) در باره پند و اندرز، بحث بعمل می‌آید.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَحْسُوا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْعُرُورُ ﴿٣٣﴾

ای مردم! از پروردگارتان بترسید، و (نیز) از روزی بترسید که هیچ پدری چیزی [از عذاب دوزخ را] از فرزندش دفع نمی‌کند، و نه هیچ فرزندی دفع کننده چیزی از [عذاب] پدر خویش است. بی تردید وعده الله حق است، پس زندگی دنیا شما را نفریبند، و مبادا شیطان شما را به [کرم و رحمت] خدا مغرور کند. (۳۳)

تفسیر :

ای مردم! با انجام اوامر و پرهیز از نواهی از پروردگار خویش باید بترسیم و از دشواری روزی آشکار، یعنی قیامت هراس داشته باشیم و از انواع انحرافات عقیدتی، اخلاقی و عملی باید پرهیزیم. بهترین زاد و توشه برای روزی که حتی پدر و فرزند به داد یکدیگر نمی‌رسند، تقواست.

امام طبری گفته است: یعنی شفاعت، او را بی‌نیاز نمی‌کند و چیزی را از او دفع نمی‌کند جز عملی نیکو که در دنیا قبلاً آن را انجام داده است. (تفسیر طبری ۵۵/۲۱). باید گفت که خطر قیامت جدی است، لذا هشدارهای پی‌در پی لازم است. (دو بار امر و دو بار نهی در آیه آمده است: «اتَّقُوا- اخْشَوْا- فَلَا تُعْرَثْكُمْ- لَا يَغُرَّتْكُمْ» در قیامت، هر کس گرفتار عمل خویش است و عهده دار کار دیگری نیست. آنچه انسان را از قیامت غافل می‌کند، دنیا و شیطان فریبنده است.

حَسَبَ وَ نَسَبَ، در قیامت کارایی ندارد. «لَا يَجْزِي وَالِدٌ- وَ لَا مَوْلُودٌ» (وقتی پدر و فرزند به فریاد یکدیگر نمی‌رسند، حساب دیگران روشن است) آنچه در این آیه مبارکه مورد توجه و اهتمام قرار گرفته، صحنه‌ی دلخراشی است که پدر نمی‌تواند کاری برای فرزند خود انجام دهد. در موارد دیگر قرآن، صحنه‌هایی مطرح شده که اگر آن آیات را یکجا بنگریم غربت، ذلت و وحشت انسان را درک خواهیم کرد:

در آن روز، نه مال به فریاد انسان کافر میرسد و نه فرزند. «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ» (آیه 88 سوره شعرا) (روزی که مال و فرزندان برای انسان نفعی ندارند)

در آن روز، دوستان صمیمی کفار از حال یکدیگر نمی‌پرسند. «وَ لَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا» و هیچ دوستی از دوستش احوالی نپرسد. (آیه 10 سوره معارج) در آن روز، پشیمانی و عذرخواهی برای کافر سودی ندارد. «وَ لَا يُؤَدُّنَ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ» (آیه 36 مرسلات) (وبه آنان اجازه داده نمیشود تا عذر خواهی کنند)

در آن روز، نسبت‌ها و آشنایی‌ها برای کافر سودی ندارند. «فَلَا أُنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ» (101 سوره مؤمنون).

در آن روز، وسیله‌ها و سبب‌ها برای کافر از کار می‌افتند. «تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» (166 سوره بقره) به هر حال، آن روز، روز غربت و تنهایی انسان است.

«وَ لَا يَغُرَّتْكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ» و شیطان حيله‌گر که خلق خدا را فریب میدهد و با آرزوهای باطل آنها را از آخرت مشغول و منصرف میکند، شما را فریب ندهد.

آنچه را الله متعال در باب برپاشدن قیامت به شما وعده کرده حق است و در آن شکی وجود ندارد؛ از این رو به زندگی دنیا و به آرایش ظاهری‌اش فریب نخورید؛ زیرا دنیا باطل، نابودشدنی و متاع اندکی است. همچنان شیطان‌های انسی و جنی شما را در شناخت و عبادت پروردگارتان و از هدایت به سوی گمراهی سوق ندهند.

سعید بن جبیر (رض) میگوید: «فریفته شدن به الله تعالی آن است که شخص در گناه دراز دستی نموده و در عین حال، بر الله تعالی آرزوی آمرزش را ببندد».

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿٣٤﴾

بی‌گمان آگاهی از (فرا رسیدن) قیامت فقط نزد الله است، و اوست که باران می‌باراند و آنچه در رحم مادران است می‌داند، و هیچکس نمی‌داند فردا چه می‌کند، و هیچکس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد، فقط خداوند عالم و آگاه است. (۳۴)

تفسیر :

«عِلْمُ السَّاعَةِ»: علم و آگاهی از زمان وقوع مرگ و قیامت، مخصوص الله سبحان و تعالی است. اگر انسان‌ها معلومات بدست بیاورند که: مرگ آنها دور است و قیامت به این زودی برپا نمی‌شود، مغرور می‌شوند و هرچه بیشتر به گناه دست می‌زنند.

و اگر بدانند که قیامت به زودی برپا می‌شود، وحشت کرده و دست از کار و فعالیت بر می‌دارند، بنابراین ما که زمان مرگ و قیامت را نمیدانیم باید همواره آماده باشیم.

«يُنزِلُ الْغَيْثَ»: مراد این است که تنها خدا می‌داند در چه موقع باران می‌بارد و کدام منطقه را زیر پوشش خویش قرار می‌دهد و دقیقاً چه مقدار در دشت و بیابان و کوه و دره می‌بارد.

«يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ»: مراد آگاهی از تمام خصوصیات و جزئیات نوزاد است. از قبیل پسر و دختر بودن، و استعداد های درونی و خصوصیات بیرونی جنین و به طور کلی کیفیات روحی و صفات جسمانی و اوضاع حال و آینده او است؛ نه گوشه‌ای از احوال فعلی وی.

«مَاذَا تَكْسِبُ عَدَاً»: مراد از کسب، همه چیزهایی است که برای انسان حاصل می‌شود، اعم از این که به نفع او باشد یا به زیان او. همچون: خیر، شر، صحت، مرض، و... مراد از (عَدَاً) زمان آینده است ولو این که لحظه‌ای بعد باشد (سوره: کهف/23). خلاصه مراد از عدم آگاهی مردم از امور پنج گانه مذکور در آیه، خصوصیات و جزئیات هر یک از موارد است.

در حدیث شریف به روایت ابن عمر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مفاتیح الغیب خمس لا یعلمهن الا الله، لا یعلم ما فی غدا الا الله و لا متی تقوم الساعه، الا الله، و لا ما فی الارحام، الا الله، و لا متی ینزل الغیث، الا الله». «و ما تدری نفس بای ارض تموت، الا الله: کلید های غیب پنج چیز است که آنها را هیچکس جز خداوند متعال نمی‌داند: آنچه را که فردا روی میدهد، جز خداوند هیچ کس نمیداند، جز خداوند کسی نمیداند که قیامت چه وقت برپا می‌شود، جز خداوند کسی نمی‌داند که چه چیزی در رحم هاست، جز خداوند کسی نمی‌داند که چه وقت باران فرود می‌آید و جز خداوند هیچ کس نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد».

«إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» علم الله حد و مرز ندارد و همه چیز را می‌داند و از ظاهر و باطن اشیاء باخبر است. باید گفت که: علم بشر محدود است و قابل مقایسه با علم بی نهایت الله نیست. در این هیچ جای شکی نیست که: برنامه ریزی، تدبیر و تنظیم امور لازم است؛ اما قدرتی مافوق در کار است که انسان نمیداند فردا چه می‌شود.

یقیناً الله سبحان و تعالی به هر چیزی داناست، هیچ امر نهانی از او مخفی نیست و هیچ غایبی از پوشیده نمی‌ماند.

شان نزول آیه 34:

834- ابن جریر و ابن ابو حاتم از مجاهد روایت کرده اند: مردی از اهل بادیه آمد و گفت: زن من حامله است به من بگو که اوپسر می‌زاید یا دختر؟ و در سرزمین ما خشک سالی آمده و هیچ چیز در آن جا نروییده است، آگام کن که چه وقت در آنجا باران می‌بارد؟ خودم زمان و لا اتم را می‌دانم تو برایم بگو که چه وقت مرگم فرا میرسد؟ پس الله تعالی آیه «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ» را نازل کرد (طبری 28173 از مجاهد به صورت مرسل روایت کرده است).

الهی پروردگارا!

قرآن عظیم الشان را نور ما، قانون ما، امید ما، منطق ما، مایه‌ی تعقل و تفکر ما، موعظه‌ی ما، شفای ما، آرامش ما و نجات ما و خانواده های ما و عالم اسلام و بشریت قرار بده!
آمین یا رب العالمین

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سورة السَّجْدَةِ

جزء 21

سورة سَجْدَه در مکه مکرمه نازل شده و داراي سي آيه وسه رکوع مي باشد.

وجه تسميه:

اين سوره بدان جهت به «سورة سجده» مسمي شد، زيرا الله تعالي در آن اوصاف مؤمنان را وقتي که قرآن عظيم الشان رامي شنوند، سر سجده به زمين نهاده و الله متعال خویش را سپاس گفته و از خود تکبر و نخوت نشان نميدهند.

در حديث شريف به روايت بخاري و مسلم از ابو هريره رضي الله عنه آمده است که فرمود: رسول الله صلي الله عليه وسلم در نماز صبح روز جمعه، سورة سجده (الم تنزيل) و سوره «انسان» را تلاوت ميکردند. همچنين در حديث شريف به روايت امام احمد از جابر بن عبدالله رضي الله عنه آمده است که فرمود: رسول الله صلي الله عليه وسلم تا زمانیکه سورة: سجده (الم تنزيل) و سورة: «تبارک الذي بيده الملك» را نمي خواندند، نمي خوابيدند.

ارتباط سورة سَجْدَه با سورة قبلي:

ارتباط سورة سَجْدَه با سورة لقمان اينست که: هر دوسوره دلایل توحيد را که اصل اساسي عقیده است، بيان مي کنند. از اينکه پايان سوره لقمان با دلائل ربوبيت پروردگار بوده لذا سوره سجده را نيز بدان آغاز مي فرمايد.

تفسير في ظلال القرآن و سورة سَجْدَه:

سيد قطب در تفسير خویش في ظلال القرآن در باره اين سورة مي نويسد: اين سورة مگي نمونه ديگري از نمونه هاي سخن گفتن قرآني با دل انسان است، سخن گفتن با دل انسان با عقیده بزرگي که در قرآن آمده است تا آن را در فطرتهاي انساني بيدار گرداند، و آن را در دلهاي ايشان متمرکز و استوار دارد. آن هم عقیده پرستش يزدان يگانه و يکتا، پشتيبان، آفريدگار جهان و مردمان، گرداننده و اداره کننده آسمانها و زمين و آنچه در ميان آنها و موجودات موجود در آنها است که شماره آنها را جز خدا نمي داند. و تصديق رسالت محمد صلي الله عليه وسلم است که اين قرآن بدو وحی گرديده است براي اين که در پرتو آن مردمان را به سوي الله تعالي دعوت کند و فراخواند. و اعتقاد به زنده شدن دوباره و رستاخيز و قيامت و حساب و کتاب و جزا و سزا.

اين مسأله اي است که اين سوره بدان مي پردازد. اين هم مسأله اي است که همه سوره هاي مگي بدان مي پردازند. هر یک از آن سوره ها هم با شيوه و خصوصيت، و با انگيزه هاي خاصي بدین عقیده مي پردازد. همه اين سوره ها نيز در اين به يکديگر ميرسند که دل بشري را مخاطب قرار مي دهند با خطاب خداوندي که بسي آگاه و دانا و مطلع از رازهاي اين دلها و زوايا و نهانگاهها و پيچها و خمها و راههاي دلها، و آشنا با سرشت و ترکيب بند آنها است، و ميداند چه چيزهائي از احساسها و انگيزه ها و دريافتها و پذيرشها و پاسخگوني ها در همه احوال و اوضاع و شرائط و ظروف در لابلهاي دلها است.

سورة سجده به اين مسأله با شيوه و روشي مي پردازد که جدای از شيوه و روش سورة لقمان است که پيش از اين سوره قرار گرفته است. اين سوره اين مسأله را در آيه هاي اولي خویش بيان مي دارد، سپس آيه هاي بعدي انگيزه هائي را ذکر مي کنند که دل را بيدار، و روح را روشن مي کنند، و تفکر و تدبیر را بر مي انگيزند. همچنين دليل ها و برهانهاي را بر اين مسأله ارائه مي دهند که در صفحه جهان و در صحنه هاي آن نشان داده شده است و جلوه گر آمده است، و در پيدایش انسان و در مراتب و حالات او، و در صحنه هاي آن جهان که لبريز از سرزندگي و جنبش و حرکت است، و در مهلکه ها و نقش زمين شدنهاي گذشتگان، و در آثار برجاي مانده ايشان که آشکارا در سهاي عبرت و پند کساني هستند که بدان درسها گوش

فرا میدهند و در باره گفتار و منطق آنها می اندیشند، دلیل ها و برهانها جای گرفته اند و نشان داده شده اند.

همچنین این سوره تصویرهایی را از درونهای با ایمان به هنگام تعظیم کردن و چشم امید به الطاف الهی دوختن هایشان ترسیم می کند، و تصویرهایی را از درونهای منکر خدا به هنگام سرکشیها و لجافتهایی که می ورزند ترسیم مینماید، و تصویرهایی از جزا و سزائی را به نمایش می گذارد که اینان و آنان دریافت می نمایند. به گونه ای تصویرها را نشان می دهد و در معرض دیدگان به نمایش در می آورد که انگار هم اینک حاضر و آماده اند و واقعیت و حقیقت دارند و چشم ها آنها را می پایند، و هر کس که قرآن را بخواند آنها را مشاهده می نماید!

این سوره در همه این نمایشگاهها و صحنه ها دل انسان را رویاروی میگرداند با چیزی که یک بار دل را بیدار میکند و به حرکت در می آورد و به تدبّر و تفکّر می خواند، و بار دیگر دل را به ترس و هراس می کشاند، و به چشم امید دوختن و امیدوار بودن رهنمود میگرداند. دفعه ای دل را برحذر می کند، و در باره اش تهدید و بیم روا می دارد، و دفعه ای دل را به حرص و طمع می اندازد، و گاهی دل را به قناعت داشتن میخواند. آن گاه در پایان این امور دل را زیر این انگیزه ها و رویاروی این قوانین رها می گرداند و او را به حال خود رها می سازد تا راه خویش را برگزیند، و منتظر سرنوشتی باشد که از روی علم و آگاهی و در پرتو هدایت و نور برای خویشتن می پسندد و انتخاب می کند.

سَجْدَه تَلَاوَت و حَكَم آن:

ابن حزم در کتابش «المحلی» (5/10)، (5/106) می نویسد که در قرآن عظیم الشان بصورت کل 14 آیه سجده تلاوت وجود دارد: که از جمله در این سوره مبارکه سجده: در «آیه 15» سجده تلاوت می باشد.

سَجْدَه :

سَجْدَه عملی عبادی به معنای گذاشتن پیشانی بر زمین به نشانه خضوع، خم شدن و سر فرود آوردن بر زمین است در مقابل الله تعالی برای اظهار فروتنی و تذلل. کلمه «سَجْدَه» را بصورت کل 60 بار در قرآن عظیم الشان تذکر فرموده است. سَجْدَه برای الله بمعنی ذلیل ساختن شیطان است، هر سجده را که انسان در برابر پروردگار با عظمت انجام می دهد غرور و کبرایا شیطان را به شکست مواجه می سازد. در شریعت اسلام، مسلمان مأمور است در کنار سجده های نماز، با فروتنی کامل، سجده های دیگری را هم برای الله متعال انجام دهد. که از آنجمله میتوان از سجده تلاوت و سجده شکر نام برد.

سَجْدَه تلاوت یکی از سنت های رسول الله (ص) میباشد و بخاطری به این نام یاد میشود، چون مربوط به تلاوت قرآن است. این يك فعل عبادت است، که توسط الله (ج) و رسولش (ص) مقرر شده، که در هنگام تلاوت آیاتی قرآن و یا شنیدن آیاتی قرآن، باید بمنظور نزدیک شدن به الله (ج) و برای نشان دادن تسلیمیت به او، اجرا شود.

برای هر دو تلاوت کننده و گوش دهنده قرآن سجده تلاوت يك عمل سنت تصویب شده است. علما اسلام اجماعاً بر مشروعیت این موافق هستند.

ابن عمر (رض) فرمود: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْرَأُ عَلَيْنَا السُّورَةَ فِيهَا السَّجْدَةُ، فَيَسْجُدُ وَنَسْجُدُ، حَتَّى مَا يَجِدُ أَحَدَنَا مَوْضِعَ جَبْهَتِهِ» (زمانیکه نبی(ص) يك سوره قرآن را به ما تلاوت میکرد، که محتوی از سجده تلاوت میبود، او سجده میکرد و ما هم همانطور سجده میکردیم، حتی که ما (صحابه کرام) (بخاطری عجله زیاد) برای سجده يك جای یافته نمی توانستیم.) (البخاری و مسلم).

امام ابن القیم (رح) در این مورد میفرماید: «موقعیت های سجده تلاوت آنها هستند، که به ما گزارش شده یابه ما امر گردیده که انجام بدهیم.» این یعنی؛ الله (ج) در باره سجده مخلوقات

او بصورت عام یا در حالت‌های مشخص به ما بیان میکند. پس برای کسیکه قرآن را تلاوت میکند و کسیکه به آن گوش میدهد این تصویب شده که، زمانیکه آیاتی سجده تلاوت بیابند و یا آن آیات که امر به سجده میکنند، به مانند آنها (مخلوقات) عمل نمایم. (مدارج السالکین).

ابو هریره (رض) روایت کرده، که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِذَا قَرَأَ ابْنُ آدَمَ السُّجْدَةَ فَسَجَدَ اعْتَرَلَ الشَّيْطَانُ يَبْكِي يَقُولُ يَا وَيْلَهُ أَمَرَ ابْنُ آدَمَ بِالسُّجُودِ فَسَجَدَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَأَمَرَ ابْنُ آدَمَ بِالسُّجُودِ فَأَبَى فَبُئِيَ النَّارُ» (زمانیکه فرزند آدم يك آیه سجده را تلاوت میکند، و بعد به سجده می افتد، شیطان با گریستن به خلوت میرود و میگوید، «وای بر او! به بنی آدم امر شد که سجده کند و او سجده کرد، پس، برای او جنت است، و به من امر شد که سجده کنم، مگر نپذیرفتم، پس برای من دوزخ است.» (مسلم و ابن ماجه).

شیخ صالح الفوزان (رح) فرمود: سجده تلاوت را باید هر دو تلاوت کننده و گوش دهنده قرآن اجرا کنند. آنچه که در حدیثی ابن عمر (رض) در فوق ذکر گردید، مشروعیت سجده گوش دهنده قرآن را ثبوت میکند.

و عطف به، شنونده (کسیکه با توجه گوش نمی دهد) بر او لازم نیست که سجده تلاوت را اجرا کند.

امام بخاری (رح) روایت کرده که، «عثمان (رض) از تلاوت کننده قرآنی گذشت که او يك آیه سجده تلاوت را تلاوت کرد، عثمان (رض) همراه با او سجده نمود، مگر عثمان (رض) سجده کرده، نگفت: 'سجده باید با شنونده آن، اجرا شود.» (رواه البخاری)

سجده تلاوت:

سجده تلاوت یکی از معروف ترین سجده هایی است که بر خواننده و شنونده آیه ی سجده واجب میگردد، فرق نمیکند که: خواننده و شنونده در نماز باشد و یا هم در خارج از نماز. اگر کسی يك آیه سجده را در يك مجلس چندین بار تلاوت نمود، فقط بالای اش یک سجده لازم است.

طریق اداء و خواندن سجده تلاوت عبارت است از:

گفتن الله اکبر (تکبیر) بدون اینکه دستهای خود را بالا کند، گفته و به سجده میرود، سه بار «سبحان ربی الاعلی» می گوید بعداً تکبیر می گوید و سر خود را بالا میکند. در داخل نماز اگر آیه سجده خواند، همینکه آیه ختم شد در صورتی که نماز گزار رکوع میکرد، رکوعش بجای سجده محسوب میشود، حاجت به سجده ندارد و اگر به قرائت خود دوام داد، در ختم آیه سجده «الله اکبر» گفته به سجده برود بعد از سجده بر خیزد و به قرائت خود ادامه بدهد.

سوره های که در آن ها سجده تلاوت وجود دارند:

(سوره اعراف آیه ۲۰۶)، (سوره رعد آیه ۱۵)، (سوره نحل آیه ۵۰)، (سوره اسراء آیه ۱۰۹)، (سوره مریم آیه ۵۸)، (سوره حج آیه ۱۸)، (سوره علق آیه ۱۹)، (سوره فرقان آیه ۶۰)، (سوره نمل آیه ۲۶)، (سوره سجده آیه ۱۵)، (سوره ص آیه ۲۴)، (سوره فصلت آیه ۳۸)، (سوره نجم آیه ۶۲)، (سوره انشقاق آیه ۲۱).

یادداشت: مربوط به سجده سوره ص، در بین علماء نسبت به اینکه آن يك سجده شکر است و یا سجده تلاوت، اختلاف نظر موجود است. والله أعلم

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره سجده:

این سوره پس از سوره ی مؤمنون نازل شده و طوری که در فوق هم متذکر شدیم، این سوره دارای (3) رکوع، و (30) سی آیات، و (374) سی صد و هفتاد و چهار کلمه، و (1576) یک هزار و پانچ صد و هفتاد و شش حرف، و (713) هفت صد و سیزده نقطه است. (ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفصیل آنرا میتوان در سوره فاطر تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید).

فحوای سوره سجده :

سوره‌ی سجده در مکه نازل شده و مانند دیگر سوره‌های مکی اصول باور و عقیده‌ی اسلامی یعنی: «ایمان به خداوند متعال و روز آخرت، کتاب‌ها و پیامبران، حشر (قیام و جمع شدن در روز قیامت) و نشر را مورد بحث و بررسی قرار داده است. محوری که سوره پیرامون آن می‌چرخد عبارت است از: «زنده شدن بعد از فنا و نابودی»، که مدت‌های مدید مشرکین پیرامون آن به جدل و بحث پرداخته، و آن را وسیله و انگیزه‌ی تکذیب پیامبر صلی الله علیه و سلم قرار داده بودند.

سوره با دفع شک و تردید در مورد قرآن عظیم، همان معجزه‌ی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و سلم که هیچ شبهات و اباطیلی ساحت مقدسش را نمی‌آیند، شروع شده است. با وجود روشنی اعجاز آن و تجلی آیات و فروغ بیانش، و والایی احکامش، مشرکین پیامبر صلی الله علیه و سلم را متهم میکردند که این قرآن رابه افتراء و دروغ آورده و ساخته و پرداخته‌ی خودش است، لذا این سوره‌ی مبارک این تهمت و بُهتان رابا دلیل و برهانی جالب و مُقنِع رد می‌کند.

این سوره همچنین با ارائه و بیان آثار اِقتدار و توانایی الله تعالی در آفاق و اُنفس به روش خاص به خود قرآن و جلب توجه بشر به نوآوری های خدای یگانه و قدرتمند، در مورد دلایل قدرت و یگانگی خدا داد سخن داده است.

آنگاه قرآن شبهه‌ی بی ارزش و بی مایه‌ی مشرکین را در مورد انکار حشر و نشر یادآور شده و با دلیل قاطع و کوبنده که هرگونه راه استدلال را بر دشمن منکر و سرسخت می‌بندد، به رد آن پرداخته است، به طوری که خصم در مقابل کوبندگی قرآن به ناچار به شکست خود اقرار می‌کند.

سوره سجده با بحث در باره‌ی روز حساب و نعمت های آماده شده از جانب الله متعال برای مؤمنان پرهیزگار در منزلگاه جاویدانی پر نعمت، و عذاب و آزار در منزلگاه دوزخ و آتش برای تبهاران خاتمه یافته است. (بنقل از تفسیر: صفوة التفاسیر/ مؤلف محمد علي صابوني).

ترجمه و تفسیر سوره «سَجْدَه»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الم (۱)

«الف لام میم» (مفهوم این حروف به الله معلوم است). یا «الم» (از اسرار یا متشابهات یا اشاره به اسماء الهی یا نام این سوره قرآن است). و یا هم «الم» حروف مقطعه یادآور اعجاز قرآن است. (تفسیر بیضاوی ۱۱۱/۲).

تفسیر:

ابوبکر عتیق نیشاپوری در تفسیر خویش بنام سور آبادی در تفسیر «الم» مینویسد: انا الله اعلم، گفته اند معناه الف الله لام لطیف میم مجید گفت آن خدای که الله است و لطیف است و مجید است، و گفته اند قسم اقسام الله تعالی بالائه و لطفه و مجده، و گفته اند الم نام قرآن است و گفته اند نام این سوره است. (تفسیر سور آبادی) (۱)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 9) در باره قرآن و اثر آن، و مبحث اثبات پیامبری، مورد بحث قرار میگیرد.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲)

نازل کردن این کتاب که هیچ تردیدی در [وحي بودن] آن نیست، از سوی پروردگار جهانیان است. (۲)

تفسیر:

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ»: فرو فرستادن کتاب قرآن. کتاب فرستاده شده. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

قرآن عظیم الشأن در مورد اینکه از جانب پروردگار با عظمت نازل گردیده است بارها بدان تأکید ورزیده است:

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ... مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

«إِنَّهُ لَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (شعائر، 192).

«تَنْزِيلُ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ» (یس، 5).

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» (زمر، 1)

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (غافر، 2).

«تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (فصلت، 2).

«تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (فصلت، 42).

«تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى» (طه، 4).

و واقعاً ذاتی که قرآن عظیم الشأن را نازل کرد که تمام هستی از اوست، بر همه چیز سلطه دارد، عزیز، رحیم، حکیم، علیم و حمید است. بناءً در حقانیت قرآن شکی وجود ندارد، زیرا از جانب پروردگار جهانیان است.

عظمت قرآن عظیم الشأن :

طوری که یاد آور شدیم؛ قرآن عظیم الشأن کتابی است که هیچ شکی در آن نیست که این کتاب فرو فرستاده از سوی پروردگار جهانیان است. نه جادو، نه فال بینی و نه افسانه‌های پیشینیان زیرا قرآن کتابی اعجازگر برای بشر است و کتابیکه خود عاجز کننده بشر باشد، دورترین چیز از معرض چنین شکی است.

ماهیت قرآن کریم :

برخی از زبان شناسان معتقدند که کلمه «قرآن» مصدر بر وزن فعلان مانند غفران، شکران، رجحان و گرفته شده از قرأ، قراءه و قرأنا است.

و تعداد دیگری بدین باور اند که: «قرآن» اسم علم غیر مشتق بوده و از «قرأ» گرفته نشده، اما نامی برای کتاب الله است؛ مانند سایر کتاب های آسمانی؛ همچون تورات و انجیل. تعداد از علماء میفرمایند که: «قرآن» به معنای جمع آوری بوده و علت نامگذاری قرآن این است که سوره ها را جمع نموده و باهم گرد می آورد. (لسان العرب، ابن منظور، جلد 1، صص 128-129؛ البیان فی علوم القرآن، محمد بن علی حسن و سلیمان قرعاوی، صفحه 3).

تعریف اصطلاحی قرآن :

علماء تعاریف زیادی برای قرآن آورده اند که کامل ترین و بهترین آنها، این تعریف است: «قرآن کلام معجز الهی است که بر پیامبر اسلام محمد (ص) نازل شده، به صورت تواتر نقل گشته و به قصد عبادت، تلاوت می شود.» (البیان فی علوم القرآن، صفحه 3). مراد از «کلام معجز الهی»، این است که سخن انس و جن، فرشتگان، پیامبر یار رسول نیست، بلکه کلام الله بوده و آنگونه که شایسته اوست، قطعاً سخن گفته است. با عبارت «نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و سلم»، کتاب های نازل شده بر پیامبران پیش از سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم از تعریف مذکور خارج میشود؛ مانند صُخف ابراهیم، تورات نازل شده بر موسی و انجیل نازل شده بر عیسی علیه السلام. و با قید «تواتر»، آنچه گفته می شود قرآن است و به صورت تواتر نقل نگشته، خارج می شود.

با جمله «به قصد عبادت، تلاوت می شود»، حدیث قدسی خارج می گردد، چون به منظور عبادت، خوانده نمی شود هر چند منسوب به الله تعالی است. (البیان فی علوم القرآن، صفحه 3).

اسماء قرآن عظیم الشان :

الله تعالی بیش از 50 اسم برای قرآن مجید نام می برد که مشهور ترین آن ها عبارتند از: کتاب: زیرا مشتمل بر انواعی از قصه ها، آیات، احکام و اخبار، به شیوه های مخصوصی است.

ذکر: چون شامل مواضع، تحذیر و اخبار امت های پیشین است. و نیز بدین سبب که دارای شرافت و عزت برای کسی است که به آن ایمان آورد و آیاتش را تصدیق نماید، زیرا قرآن کریم حق و باطل را از هم جدا می سازد.. (البیان فی علوم القرآن، ص 5-6).

قرآن عظیم الشان از تحریف مصون است:

قرآن کریم آخرین، طولانی ترین و کامل ترین کتاب آسمانی و حاکم بر آنهاست. طوری که الله تعالی میفرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ» [المائدة: 48] «و [این] کتاب [قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم درحالی که تصدیق کننده کتاب های پیش از خود بوده و بر آنها شاهد و نگاهبان است.» همچنان میفرماید: «وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» [یونس: 37] «و [سزاوار] نیست این قرآن، به دروغ [بدون وحی الهی] به الله نسبت داده شود؛ بلکه تصدیق کننده چیزی است که پیش از آن [نازل شده] است و بیان و تفصیل [آن] کتاب است. تردیدی در آن وجود ندارد، از [جانب] پروردگار جهانیان است.»

و میفرماید: «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» [یوسف: 111] «این [قرآن] سخنی نبود که [به دروغ] بافته شود، بلکه تصدیق کننده کتاب های پیش از خود بوده و بیان کننده [و شرح] هر چیز و هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می آورند.»

مفسران در توضیح عبارت: «وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ» می نویسند: یعنی نگاهبان و گواه بر کتاب های آسمانی پیش از خود و تصدیق کننده آنهاست؛ یعنی مطالب صحیح شان را تصدیق نموده و

تحریف و تغییر صورت گرفته در آنها را رد میکند و این موارد را منسوخ یا اثبات و تأیید می نماید.

به همین علت، تمامی پیروان کتاب‌های پیشین؛ کسانی که از دین شان برنگشته‌اند، قرآن را نیز قبول دارند، چنانکه الله تعالی میفرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا مِن قَبْلِهِ هُم بِهٖ يَوْمُنَّوْنَ (52) وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا ءَأَمَّا بِيَهٗ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ» [الفصص: 52-53] «کسانی که پیش از این [قرآن]، به آنان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، به آن ایمان می‌آورند. و وقتی [قرآن] برآنان خوانده شود، می‌گویند: به آن ایمان آوردیم، بدون تردید این حق از سوی پروردگار ماست، همانا ما پیش از [نزول] آن هم مسلمان بودیم.»

الله متعال از کسی دین و روشی غیر از آنچه در قرآن کریم آمده است را قبول نمی‌کند. (ملاحظه شود: أعلام السنّة المنشورة لاعتقاد الطائفة الناجية المنصورة، حافظ حکمی، ص 81-82، شماره سؤال: 80).

شیخ عبدالرحمان بن سعدي/ در باره «وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ» میفرماید: «یعنی شامل آنچه در کتاب‌های پیشین بوده، است و علاوه بر آن، مطالب بیشتری در حوزه الهیات و اخلاق روانی دارد. بنابراین قرآن کریم تأییدکننده تمامی حقایق موجود در کتاب‌های پیشین است و دستور و تشویق به آنها نموده و راه‌های رسیدن به این حقایق را گسترده ساخته است.

کتابی که خبر گذشتگان و آیندگان در آن وجود دارد؛ کتابی که دارای حکم و حکمت است و هر حکمی از احکام کتاب‌های پیشین را که تصدیق نموده، مقبول و هر آنچه را رد کرده، مردود و تحریف شده است، زیرا اگر از نزد الله تعالی می‌بود، قطعاً با آن مخالفت نمی‌کرد.» (تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المتان، ابن سعدي، جلد 1، صفحه 490).

قرآن کریم آخرین رسالت و پیام الهی به بشریت و بلکه برای تمامی جن و انس است، برخلاف کتاب‌های آسمانی قبلی که برای اقوامی خاص و دورانی معین و محدود فرستاده می‌شد.

علاوه بر این، قرآن عظیم الشان محفوظ از زیادت و نقصان و تحریف بوده و الله متعال ضامن حفاظتش شده است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ» [الحجر: 9] «همانا ما قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما نگهبان آن هستیم.» ذکر همان قرآن است.

مفسران در تفسیر آیه مذکور می‌نویسند: یعنی ما این قرآن را نازل کردیم، «وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ»؛ یعنی از هر آنچه شایسته قرآن نباشد؛ مانند اشتباه و تغییر، تحریف، زیادت، نقصان و امثال آن حفاظت می‌کنیم و هیچ‌کس نمی‌تواند باطلی را بر آن بیفزاید یا حقیقتی را از آن حذف کند. (زادالمسیر فی علم التفسیر، ابن جوزي، ج 4، ص 384؛ فتح القدير، شوکانی، جلد 3، صفحه 139).

قرآن مجید تأثیرات فراوانی در دل‌ها دارد. کسی که با تمام وجود به قرآن گوش دهد، قطعاً تأثیرات بزرگی را در جان‌ش خواهد یافت هرچند معانی و دلالت‌هایش را نفهمد و اگرچه آشنا به زبان عربی نباشد.

این رازی از اسرار قرآن بوده که بیانگر عظمت و شکوه آن است. قرآن کریم بیشترین تأثیر را در پیشرفت و رستگاری امت‌ها داشته و دارد. الله تعالی به وسیله این کتاب، قوم عرب را بزرگان حکمت و هدایت و بهترین امت برای راهنمایی مردم ساخت، پس از اینکه در تاریکی‌های جهالت سرگردان و گمراه بودند.

یکی از خصوصیت‌های قرآن این است که شگفتی‌هایش پایانی ندارد و با تکرار زیاد، کهنه و تکراری نمی‌شود، بلکه هر اندازه که انسان قرآن کریم را بیشتر تلاوت نماید، به همان اندازه شیرینی و جذابیتش بیشتر می‌گردد.

از دیگر خصوصیت‌های آن این است که الله فراگیری و حفظ آن را آسان نموده و به همین سبب، بسیاری از فرزندان مؤمنان قرآن کریم را حفظ می‌کنند.

همچنین این کتاب آسمانی مشتمل بر عادل‌ترین، بزرگ‌ترین، گرامی‌ترین و فراگیرترین احکام است و هیچ مسئله کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه به طور اجمال یا تفصیل، به آن پرداخته و هر انسان منصف و عاقلی این مطلب را قبول دارد هر چند که هم مسلمان نباشد. (البیان فی علوم القرآن، صص 9-26). علاوه بر مطالب فوق، در مبحث بعدی و نیز در مبحث اعجاز قرآن، سخنان بیشتری در باره جایگاه و ارزش قرآن کریم بیان خواهد شد. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: دین اسلام؛ ماهیت، شرایع، عقاید و نظام‌های آن، «الإسلام حقیقه- شرائعه- عقائده- نظمه» تألیف: دکتر محمد بن ابراهیم حمد).

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِنُنذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳)

ولی [مشرکان لجوج] میگویند (محمد) آن را از پیش خود ساخته است؟ اما (باید بدانند) که قرآن حق است و از سوی پروردگارت آمده است تا گروهی را بترسانی که قبل از تو هیچ انذار کننده ای برای آنها نیامده است، شاید (پند گیرند و) هدایت شوند. (۳)

تفسیر:

اما مشرکین میگویند: محمد صلی الله علیه وسلم قرآن را خود ساخته و وحی از جانب حق تعالی نمی باشد. و به دروغ آورده است؟ باید برای شان گفت نه خیر، قرآن وحی الهی است، ثابت و یقینی است که توسط جبرئیل علیه السلام بر پیامبر بزرگوار اسلام نازل شده است. تا با آن مردمی را بیم دهد که پیش از آنحضرت پیامبری به سوی شان فرستاده نشده بود؛ برای اینکه به سوی ایمان هدایت و به حق منقاد شوند.

مفسران گفته‌اند: آن قوم عبارت از اقوامی بود که در فاصله‌ی بین حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم زندگی میکردند. و قبل از آن پیامبرانی از قبیل حضرت ابراهیم و حضرت هود و حضرت صالح علیهم السلام آمده بودند. اما از آنجایی که فاصله‌ی آن پیامبران طولانی بود، الله تعالی حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را برای آنان مبعوث کرد تا آنها را از عذاب خدا برحذر بدارد و بر آنان اقامه‌ی حجت کند.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (۴)

الله ذاتی است که آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است، در مقدار شش روز آفرید، آن گاه بر عرش (فرمانروایی) قرار گرفت، جز او هیچ دوست و شفاعت کننده ای ندارید، آیا عبرت نمی‌گیرید؟ (۴)

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۵)

اوست که امر عالم را (به نظام احسن و اکمل) از آسمان تا زمین تدبیر می‌کند سپس در روزی که مقدارش به حساب شما بندگان هزار سال است باز (حقایق و ارواح) به سوی او بالا می‌رود. (و دنیا پایان می‌یابد). (۵)

تفسیر:

«يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ»: خداوند متعال امر کائنات را از آسمان به سوی زمین تدبیر می‌نماید، یعنی به تدبیر تمام خلایق در عالم والا و سفلی می‌پردازد و وضعیت هیچکس را نادیده نمی‌گیرد. بعد از آن این امر و تدبیر در روزی به سوی پروردگار بالا می‌رود که اندازه‌اش هزار سال از روزهای دنیاست؛ از همان روزهایی که مردم بر می‌شمارند.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی قضا و قدر را از آسمان به زمین نازل می‌کند، و آنچه را که تدبیر و قضای او بر آن رفته است بر زمین نازل می‌کند.

طول روز قیامت :

«فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» یعنی مقدار آن روز به اعتبار حساب شما هزار سال میباشد و در سوره معارج آمده است که: «فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» یعنی مقدار آن روز پنجاه هزار سال می باشد، یک جواب ساده آن همان است که در بیان القرآن انتخاب شده که به سبب هولناکی آن روز برای مردم بسیار طولانی محسوس می گردد، و این درازی به مقدار ایمان و اعمال آنها می باشد، کسانی که بزرگترین مجرمان باشند، برای آنها طولانی تر و کسانی که کمتر به جرم آلوده باشند، برای آنها کمتر محسوس می شود، به حدی که آن روز برای بعضی هزار سال می شود و برای دیگران پنجاه هزار سال می باشد. برخی از مفسران میفرماید: «كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» در روزی بس عظیم (یعنی روز قیامت) که طول آن به سبب شدت خوف و هیبت، به میزان یک هزار سال از ایام دنیا می باشد.

طوری که در حدیث شریف آمده است: بر مؤمن سبکتر از وقت یک نماز فرض در دنیا است. در (آیه 4 سوره معارج) خداوند متعال مقدار روز قیامت را پنجاه هزار سال ذکر کرده است. امام قرطبی به نقل از ابن عباس (رض) میگوید: «مراد این است که خداوند متعال روز قیامت را در دشواری آن بر کفار همچون پنجاه هزار سال قرار داده است چنانکه اعراب ایام ناخوش را به درازی و ایام خوشحالی را به کوتاهی وصف میکنند». به قولی دیگر مراد این است که: فرشتگان اخبار بندگان و اعمال شان را به سوی حق تعالی بالا می برند. این کثیر می گوید: «اعمال به سوی دیوان و دفتر خویش بر فراز آسمان دنیا بالا برده می شوند و مسافت میان آن تا زمین، فاصله پانصد سال راه است». همچنین ابن کثیر از مجاهد و ضحاک نقل می کند که گفته اند: «فرو آمدن فرشته به زمین در مسیری به فاصله پانصد سال راه و صعود وی نیز همین مقدار راه است ولی فرشته آن را در چشم به هم زدنی طی میکند» والله اعلم. یعنی به صورت کل باید گفت که: مرکز مدیریت زمین آسمان است، برنامه ها از آن جا نازل می شود و به آن جا دوباره عروج می کند. همانطوریکه در آفرینش، همه چیز از او و به سوی او است، «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» تدبیر امور نیز از او و به سوی او است.

ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶)

او ذاتی است که از پنهان و آشکار با خبر است، و شکست ناپذیر و مهربان است. (۶)

تفسیر:

این مدبّر جهان، همان پروردگار و آفرید گاری است که متصرّف کائنات است. او به همه امور پوشیده از چشم ها، به امور پنهان در ضمیرها و به رازهای قلب ها آگاه و دانا است و به چیزهایی که دیدگان می بیند علم دارد. در جهان که ما در آن زندگی بسر می بریم بر دو گونه است: پیدا و نا پیدا؛ اما نزد پروردگار با عظمت ما چیزی بنام غایب و پنهان وجود ندارد. علم الهی، نسبت به پیدا و پنهان یکسان است. او تعالی در پادشاهی و حکمش غالب است، هر که با وی زور آزمایی کند خوارش میسازد، هر که با وی مقابله کند شکستش میدهد و به بندگان مهربان است؛ از آن رو ایشان را مهلت میدهد و به سوی توبه فرا می خواند.

الله تعالی ذاتی است که: که در آفرینش، ملک، تدبیر، اداره امور، روزی دادن، زنده کردن، میراندن، نفع و ضرر رساندن و خلاصه در داشتن هر گونه قدرت و اعمال آن یکتا و تنها است و هیچ معبودی جز او وجود ندارد، هر چه بخواهد به تنهایی انجام می دهد و هر گونه بخواهد حکم می راند، هر کس را بخواهد عزت می بخشد و هر کس را بخواهد ذلیل می سازد، «قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُوتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (26)» (سوره آل عمران: 26). «بگو خداوند! ای

دارنده فرمانروایی، به هر کسی که خواهی فرمان روایی دهی و از هرکسکه خواهی، فرمانروایی باز بستانی و هر کس را خواهی گرامیداری و هرکس را خواهی خوار سازی، نیکی به دست توست. به راستی بر هر کاری توانایی.»

پروردگار با عظمت ذاتی است که: اختیار و کنترل آسمان ها و زمین فقط در دست اوست او بر هر چیزی توانا و داناست و از همه بی نیاز است و همه به او نیازمندند، هر امری از آن او، و هر خیر و سعادت در دست اوست، در افعال و کردارش شریک و همتا ندارد و امر او را غالب و بالا دستی نیست، تمامی مخلوقات به شمول فرشتگان و جنها و انسانها بندگان او هستند، که از دائرة ملك و قدرت و اراده او بیرون نیستند، افعال او را حصر و احاطه نتوان کرد و در شمارش نتوان گنجاند.

و تمام آن خصایص تنها حق اوست، که او یکتا و بدون شریک است، هیچ احدی جز او شایستگی این خصایص را ندارد، و نسبت دادن و ثابت کردن این کمالات یا بخشی از آن برای غیر خدا به هیچ عنوان درست نیست.

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (6)» [هود: 6]. «و هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آنکه روزی‌اش بر (عهده) خداوند است و (او) قرارگاه و آرامگاهش را می‌داند. هر يك (از آنها) در کتابی مبین (ثبت) است.»

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (۷)

او همان ذاتی که هر چیزی را آفریده و آن را حسن و زیبایی بخشیده است. و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد. (۷)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: آفرینش حضرت آدم علیه السلام با آفرینش بنی‌آدم متفاوت است. «بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» (آفرینش حضرت آدم از خاک بود، ولی نسل او از نطفه و آب آفریده شدند.

«**طین**»: گل. یعنی مخلوق برجسته انسان نام را از موجود ساده و کم ارزش گل آفریده است و او را گل سرسید جهان مخلوقات روی زمین کردانید.

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» همه‌ی آفریده‌ها نیکوست. (حتی زهر در بدن ما هم دارای یک ارزش پر اهمیتی است، درست مانند آب دهان که در دهان انسان نعمت است؛ اما اگر خارج شود، به هر کجا بیفتد يك اهانت است.)

ابو حیان گفته است: این تعبیر بیانگر امتنان خداوند متعال است و معنی آن چنین است: هر چیز را در جای خود قرار داده است، از این رو ابن عباس (رض) گفته است: میمون زیبا نیست، اما «خلقتش» دقیق و محکم است. (البحر ۱۹۹/۷).

برخی از دانشمندان می‌فرمایند که: اگر برای فیل بطور مثال سری مانند سر شتر، و برای خرگوش سری مانند سر شیر و برای انسان سری مانند سر الاغ تصور کنی، نقصی بزرگ در آن می‌یابی، و عدم تناسب و عدم انسجام عجیبی می‌بینی. اما اگر می‌دانستی بلندی گردن شتر و شکاف لبش برای این است که در حال حرکت به آسانی بتواند گیاه را بردارد و بخورد، و چنانچه فیل دارای خرطوم می‌بلند نمی‌بود نمی‌توانست با آن جسم سنگین که دارد خم شود تا خوراک و نوشیدنی را بردارد. اگر تمام اینها را می‌دانستی، یقین پیدا می‌کردی که خدایی آن را خلق کرده است که همه چیز را خلق کرده و با زبان دل می‌گفتی: فَنَبَأَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ. (نقل از «أوضح التفاسير».

بناءً باید گفت که الله تعالی آن ذاتی است که: هر چیز را مستحکم آفرید، صنُعش نیکوست مخلوقاتش را با استواری و استحکام تمام آفریده.

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (۸)

سپس نسل او را از عصاره‌های از آب ناچیز و بی‌قدر (منی) آفرید. (۸)

تفسیر:

یعنی: فرزندان و اخلاف او را «از سلاله آبی بی مقدار» و حقیر «پدید آورد» که آب منی است. یعنی سپس نسل آدم را از طریق تناسل و از چکیده آبی رقیق و ضعیف و ناچیز صاف و بی ارزشی یعنی منی، قرار داد. آنچه نطفه میشود، تنها یک سلول و اسپرم پیش نیست.

ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (۹)

بعد اندام او را برابر کرد و از روح (آفریده) خود در آن دمید و برای شما گوش و چشم ها و دل ها آفرید، ولی شما کمتر شکر نعمت های او را بجای می آورید. (۹)

تفسیر:

«ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ»: کلمه‌ی «سوی» از «تسواه»، به معنای ایجاد تعادل و تناسب و دوری از هرگونه افراط و تفریط است. یعنی: انسان اولیه (آدم علیه) را که آفرینش وی از گل آغاز شده بود، را کامل میکند و به او نیرو می بخشد، سیمایش را نیکو می سازد و به صورت کامل‌ترین شکل و زیباترین قامت درآمد. با فرستادن و توظیف فرشته‌ای از روحش در او میدمد.

از نشانه‌های شرافت انسان، دمیده شدن روح الهی در اوست. ابو سعود گفته است: روح را برای تشریف انسان، به خود اضافه کرده است تا نشان دهد که انسان مخلوقی عجیب و صنعی بدیع است و در محضر پروردگار دارای مقامی والا می‌باشد. (تفسیر ارشاد العقل السليم إلي مزايا الكتاب الكريم ابو سعود ۱۹۶/۴، تألیف: شیخ ابو السعود محمد بن محمد بن مصطفي عمادي).

«وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ»: برای تان ای انسان ها چشم و گوش و دل می‌آفریند و اینها نعمت های ارزشمندی‌اند که به وسیله آنها آوازه‌ها، رنگها، اشیاء، علوم و معارف را درک میکنید، امور و چیزهای فایده بخش، ضررناک و نیک و بد را باز میشناسید. در میان اعضای بدن، آنچه وسیله‌ی شناخت و معرفت است، مهم‌تر است. (لذا تنها نام گوش و چشم و دل را پروردگار با عظمت ما یاد آور شده است. الله تعالی این حواس را برای شما قرار داده است، تا اصوات را بشنوید، بینایی را داده است تا اشخاص را به وسیله‌ی آن ببینید و عقل را داده است تا حق و هدایت را دریابید.

وسعت دایره دید انسان بیش از گوش اوست. (انسان در يك لحظه نمی تواند دو صدا را مجزا از هم بشنود، ولی می تواند چند چیز را با هم تماشا کند، به علاوه انسان از راه گوش تنها صدای اشیای و اشخاص را می شنود، ولی از راه چشم، موقعیت، رنگ، حجم، حرکت و سکون را می بیند.) (به همین منطبق است که: «السَّمْعُ» مفرد و «الأبصار» جمع آورده شده است.

در ضمن قابل یادآوری است که: رعایت ترتیب کلمات سمع و ابصار و افئده در آیه مبارکه بی حکمت نیست: انسان، در قدم اول می شنود و آن آرا را درک میکند، سپس میبیند و پس از شنیدن و دیدن، ادراکی کامل و احساسی تمام به وجود می آید، آنگاه از حاصل آن چه شنیده و دیده، چیزهایی به دست می آورد.

«قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ» اما شکر گزاران تان برای پروردگار تان، در برابر این نعمت‌ها اندک است و از جمله شما بسیار کم اند کسانی که این نعمت‌ها را در طاعت الله متعال به کار برند. باید گفت که: توجه به دوران های پیدایش انسان، راهی به سوی خودشناسی و خداشناسی و شکرگزاری است. در نهایت باید گفت که: انسان باید شکرگزار باشد، وگرنه سزاوار توبیخ است.

باید این نیروهایی را که الله متعال به شما ارزانی فرموده است! شکر آنها این است که در طاعت الله متعال باید به کار گرفته شوند نه در معصیت وی ولی به تاسف باید گفت که ما انسانها بسیار اندک این گونه می‌کنیم.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات قبلی دلایل یکتایی الله سبحان و تعالی که: خالق و آفریدگار و هستی بخش است و بیان پیامبری رسول الله صلی الله علیه وسلم. اینک در آیات متبرکه (10 الی 14) در باره موضوعاتی انکار کنندگان، و موضوع زنده شدن در جهان آخرت، و شیوه اثبات آن در ردّ مشرکان و منکران ما را راهنمایی می کنند.

وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ (۱۰)

و (کافران) میگویند: آیا وقتی (ما مُردیم و) در زمین ناپدید شویم، آیا آفرینش جدیدی خواهیم یافت؟ ولی آنها لقای پروردگارشان را انکار میکنند (و میخواهند با انکار معاد آزاد باشند و به هوسرانی خویش ادامه دهند). (۱۰)

تفسیر:

«ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ»: در زمین گم شدیم. مراد از گم شدن، جزو خاک شدن و در عرض زمین پراکندن و پرتاب شدن است.

از آیه مبارکه معلوم میشود؛ آنچه مورد تردید منکران قیامت قرار می گرفت، معاد جسمانی است. کفار منکر حشر و نشراند، کافران: که از زنده شدن بعد از مرگ انکار داشتند می گفتند: آیا وقتی جسم های ما در قبرها به خاک تبدیل شود با آفرینش جدیدی برانگیخته می شویم؟! این بیان، شان بعید پنداشتن «زنده شدن» و استهزاء را در بردارد. این منکران، وقوع چنین امری را دور از تصور دانسته و برای اثبات اش دلیل هم نمی خواهند، بصورت کل آنان فقط به تکذیب می پرداختند، و دشمنی می ورزیدند.

فَلْ يَتُوفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۱)

بگو: ملک الموت (فرشته مرگ) که بر شما گمارده شده است روح شما را میگیرد، باز به سوی پروردگارتان باز گردانیده میشود. (۱۱)

تفسیر:

حقیقت انسان روح اوست، همین که روح قبض شد این بدین معنی است که گویا انسان قبض شده است. ای پیامبر! برای کافران بگو: مَلَكُ الْمَوْتِ (فرشتهی مأمور مرگ) که الله تعالی او را به قبض ارواح موظف ساخته، روح های شما را بدون تقدیم و تأخیر از موعدهش میگیرد. و فرشته ملک الموت از انجام مأموریت، داده شده خویش یک ثانیه هم غفلت و شانه خالی نمی کنند.

«ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ»: مرگ انسان و دفن او، گامی برای زنده شدن اوست، همان گونه که دفن تخم گامی برای سبز شدن است. بعد از آن در روز قیامت به سوی پروردگار خود باز میگردید و او اعمال شما را محاسبه می کند. در نتیجه برای کسانی مطیع و فرمانبردار اند پاداش نیکو میدهد و کسانی که سرکشان و باغی اند آنان را به عذاب دردناکی گرفتار می سازند. همان خدایی که جان ها را می گیرد، روزی با يك اراده، همه انسان ها را به سوی خود بر می گرداند.

امام ابن کثیر در تفسیر خویش میفرماید: ظاهر این است که فرشتهی مرگ شخصی است معین و در بعضی از آثار به نام «عزرائیل» موسوم است و مشهور نیز چنین است. همان طور که در حدیث آمده است: «دستیاری دارد که جان را از دیگر اعضای بدن میگیرند تا به حلقوم، «گلو» می رسد، آنگاه فرشتهی مرگ آن را برمیگیرد». (مختصر ۷۳/۳).
و مجاهد گفته است: زمین بسان یک سینی برایش جمع گشته و هر چه را بخواهد بر می دارد.

کلمه «توفی» به معنای باز پس گرفتن کامل چیزی است. با توجه به اینکه بدن مرده پس از مرگ در جای خود باقی می ماند، پس هدف از گرفتن به طور کامل، گرفتن روح است

که حقیقت انسان است، او اگر رفت، انسان به طور کامل رفته است. بنابر این روح دارای اصالت و استقلال بوده و باقی است و در قیامت همین روح با ملحق شدن دوباره به جسم، برانگیخته خواهد شد.

قرآن عظیم الشان در باره‌ی شیوه‌ی قبض روح، سه تعبیر را بکار برده است: الف: در یکجا میفرماید: فرشتگان، جان و روح انسان را میگیرند. «تَتَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ» (سوره نحل 28).

ب: در آیه‌ی مورد بحث، مأمور قبض روح را فرشته‌ای به نام ملك الموت معرفی داشته است.

ج: در آیه‌ی 42 سوره‌ی زمر این کار را به خداوند متعال نسبت میدهد. «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ» در جمع این سه آیه شاید بتوان گفت: فرشتگان، روح را می‌گیرند و آن را به ملك الموت تحویل می‌دهند و او به خدای متعال تحویل می‌دهد.

در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی ملك الموت را بر بالین صحابی از انصار دید، به او فرمود: «با یاران من به نرمی رفتار کن» ملك الموت در جواب گفت: شما مطمئن باشید که من با هر مؤمن به نرمی رفتار خواهم کرد و فرمود: هر تعدادی انسانی که در شهرها و یا قریه‌جات و بیابانها، کوهها و دریاها زندگی میکنند، هر یکی از آنها را روزی پنج بار میبینم، لذا من به هر یک از کوچک و بزرگ آنها بدون واسطه واقف هستم، سپس فرمود: که ای محمد! این هر چه هست بنابه دستور الله است، و اگر من بخواهم که روح پشه‌ای را قبض کنم، توانایی آن را ندارم، مگر آن که الله بدان دستور دهد. (تفسیر معارف القرآن مفتی شفیع عثمانی دیوبندی).

قبض روح حیوانات :

در مورد اینکه «ملك الموت» مؤظف است که صرف ارواح انسان را قبض نماید و یا اینکه وی مؤظف به قبض روح تمام مخلوقات، از جمله حیوانات، جنیبات، فرشته‌ها و... میباشد. بر طبق (آیه 11 / سوره سجده) در می‌یابیم که ملك الموت مأمور قبض روح انسانها است، ولی هیچ نصی از قرآن یا احادیث صحیح نبوی صلی الله علیه وسلم وارد نشده است که روح حیوانات چگونه و توسط چه کسی قبض می‌شود، ولی هستند احادیثی که اسناد آن جعلی و برخی بر آن استناد مینمایند از جمله: «أَجَالُ الْبَهَائِمِ كُلِّهَا مِنَ الْقَمَلِ وَالْبِرَاغِيثِ وَالْجِرَادِ وَالْخَيْلِ وَالْبِغَالِ كُلِّهَا وَالْبَقَرِ وَغَيْرِ ذَلِكَ، أَجَالُهَا فِي التَّسْبِيحِ، فَإِذَا انْقَضِيَ تَسْبِيحُهَا قَبِضَ اللَّهُ أَرْوَاحَهَا، وَلَيْسَ إِلَيَّ مَلِكُ الْمَوْتِ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ». یعنی: زمان مرگ تمامی حیوانات از قبیل مورچه و شپش و کیک و ملخ و اسب و قاطر و گاو و دیگر حیوانات بستگی به زمان تسبیح آنها دارد، هرگاه تسبیح گفتن آنها پایان رسید خداوند روح آنها را قبض میکند، و ملك الموت چیزی از آنرا برعهده ندارد.

ولی همانطور یکبار در فوق بیان شد سند این احادیث دقیق نبوده و علامه البانی رحمه الله آنرا در «السلسلة الضعيفة» (188/4) بیان داشته و آنرا دروغ دانسته است.

و لذا بعضی از علما گفته‌اند: ملك الموت ارواح جمیع مخلوقات (انسان و حیوانات) را قبض میکند، و بعضی دیگر از اهل علم گفته‌اند: «خدای سبحان خود ارواح حیوانات را می‌ستاند، نه فرشته مرگ». برای تفصیل موضوع مراجعه فرماید به: «التذكرة» للقرطبي صفحه (75)، «الفواکه الدوانی» (100/1).

شیخ ابن عثیمین عالم شهیر جهان اسلام: این مسئله را خارج از تکلیف انسان دانسته و

پرداختن به بحث را بی‌فایده دانسته است، چنانکه از ایشان در مورد قبض ارواح حیوانات پرسیده شد و ایشان جواب دادند: «نظر تو چیست اگر به شما گفته شود که: ملک الموت مأمور قبض ارواح حیوانات است یا مأمور نیست، فایده‌ی این چیست؟! آیا صحابه در این مورد از رسول صلی الله علیه وسلم سوال کردند، در حالیکه آنها از هرکسی بیشتر در یادگیری و کسب علم حریص بودند، و رسول خدا صلی الله علیه وسلم در پاسخ دادن به سوال آنها از هرکسی تواناتر بود، ولی با این وجود هرگز صحابه از ایشان در این مورد سوال نکردند، آنچه که خداوند متعال میفرماید اینست: «قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ»: یعنی ملک الموت مأمور قبض ارواح بنی آدم است، اما در مورد ارواح غیر انسانها چیزی ثابت نشده و خدا بدان آگاهتر است. «لقاء الباب المفتوح» (11/146).

بنابراین چون هیچ دلیلی از کتاب و سنت در این خصوص وارد نشده که چه کسی مأمور قبض ارواح حیوانات است، نمی‌توان بدون وجود دلیل حکم به چیزی داد، زیرا خداوند متعال میفرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (اسراء 36). یعنی: از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن.

همچنان‌شان یک مسلمان است که در موضعاتی به تفحص و تحقیق بپردازد که: به نفع قیامتش باشد و بتواند توسط آن از گناه دور شده و به حسنات نزدیک گردد، انسان همواره باید تلاش کند تا بار حسناتش را زیاد کند و در پی کسب علمی باشد که وی را به این هدف میرساند. هرگز در قیامت از ما پرسیده نمی‌شود که مثلاً: مأمور قبض ارواح حیوانات چه کسی بود؟ یا: تعداد پیامبران چند نفر بودند؟ و یا از این قبیل سوالات.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ (۱۲)

و اگر ببینی وقتی را که مجرمان نزد پروردگارش سرهایشان را به زیر افکنده باشند و میگویند: پروردگارا! آنچه وعده بودی دیدیم و شنیدیم، ما را باز گردان تا عمل صالح بجا آوریم، ما به قیامت ایمان داریم. (۱۲)

تفسیر:

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»: اگر حال و وضعیت و صحنه‌های دلخراشی مجرمان را در روز قیامت مشاهده کنی تعجب خواهی کرد؛ که چگونه مجرمان که باذلت و ترسناکی سر افکنده‌اند و در حالیکه خواری و محنت بر آنان سایه افکنده میگویند: «رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا»: پروردگارا! بدی اعمال خویش را دیدیم و سخن حق را که پیامبران ما را به سوی آن دعوت می‌فرمودند شنیدیم، (آنچه را وعده کرده بودی)، اکنون طور یقین به خطاکاری خود پی بردیم و ما نابینا و ناشنوا بودیم.

و اینک به سویت توبه‌گار شده‌ایم؛ «فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا»: پس ما را به زندگی دنیا بر گردان تا از اعمال نیکو توشه بگیریم. اکنون به علم یقین دانستیم که به دینت کافر بودیم، پیامبرت را تکذیب نمودیم و زنده شدن بعد از مرگ را دروغ پنداشتیم.

بدر نظر داشت اینکه آنان، خود را در چنین زمانی به بودن از اهل یقین وصف میکنند، به امید این که خواسته‌شان در بازگردانیدن به سوی دنیا برآورده شود در حالیکه این امکان هرگز به آنان داده نمیشود و اگر هم به دنیا بازگردانیده شوند، مجدداً به همان اندیشه‌ها و کارهایی خویش باز میگردند که از آن نهی شده بودند و قطعاً در این ادعا که اگر به دنیا بازگردانیده شوند خوب عمل خواهند کرد، دروغگو می‌باشند.

در این هیچ جایی شکی نیست که: سرکشی امروز مجرمان، سرافکندگی فردای قیامت را در پیش روی خود دارد، که به طور یقین این مایه‌ی تسلی پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان است.

واقعاً قیامت، روز سرافکندگی و شرمندگی مجرمان است. روز قیامت، روز اقرار است. روز قیامت، روز کشف حقایق و باز شدن چشم‌ها و گوش‌هاست. (کسانی که چشم و گوش خود را بر دیدن و شنیدن حق بسته بودند، در آن روز باز می‌گردد. مجرمان با تمام وضاحت در یافتند که دلیل جرم و گناه، باور نداشتن به روز جزا و قیامت است. با تمام وضاحت دریافتیم که: آنچه که در قیامت سبب نجات انسان می‌گردد، تنها و تنها عمل صالح است که جای آن در دنیا می‌باشد.

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۳)

و اگر ما میخواستیم حتماً به هر کس هدایتش را می‌دادیم ولی از سوی من این قول فیصله شده است که جهنم را از جن و انس یکجا پر می‌کنم. (۱۳)

تفسیر:

یعنی: حکم من بر این امر پیشی گرفته و قضا و فیصله من صادر شده و تحقق یافته است؛ «که هرآینه جهنم را از همه جن و انس پر می‌سازم» این همان قول و حکمی است که از جانب من واجب و ثابت شده و بر بندگان من محقق شده است و قضا و فیصله من بر آن نافذ می‌گردد زیرا من به علم ازلی خویش دانسته‌ام که این دوزخیان به اراده و اختیار خود، راه انکار و تکذیب را در پیش گرفته و از اهل شقاوت می‌گردند. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی).

کارهای الهی با مشیت و اراده اوست. پذیرفتن هدایت، باید اختیاری باشد نه اجباری. در ضمن باید گفت که: رحمت همه جانبه و گسترده‌ی الهی، مانع قهر او نیست.

فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۴)

پس به سبب آن که ملاقات امروزتان را فراموش کردید (عذاب دوزخ را) بچشید، ما نیز شما را فراموش کردیم، و بچشید عذاب همیشگی را بخاطر اعمالی که انجام می‌دادید. (۱۴)

تفسیر:

بعد از اینکه کافران در روز قیامت وارد دوزخ میشوند به طریق استهزا و سرزنش برای‌شان گفته می‌شود: به علت این‌که روز آخرت را به فراموشی سپرده و در هوس هایتان مستغرق بودید، این عذاب همیشگی و دردناک را بچشید، «و ذوقوا عذاب الخلد بما كنتم تعملون» و به سبب کفر و تکذیب‌تان، این عذاب دائمی و جاوید را بچشید، الله تعالی شما را در دوزخ رها گذاشته نه بیرون‌تان می‌کند و نه عذاب آن را بر شما تخفیف می‌دهد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (15 الی 22) در باره صفت مؤمنان در دنیا، مقارنه‌ی مؤمن و کافر و پاداش هر کدام، به بحث گرفته شده است.

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۱۵)

تنها کسانی به آیات ما ایمان می‌آورند که چون آن آیات به ایشان یادآوری شود، سجده‌کنان می‌افتند و پروردگارشان را با ستایش و به پاکی یاد میکنند و تکبر می‌ورزند. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذُكِّرُوا بِهَا»: بدان پند داده شدند. «سُجَّدًا»: جمع ساجد، سجده‌کنندگان. «بِحَمْدِ رَبِّهِمْ»: متلبس به حمد و ستایش پروردگارشان هستند. (تفسیر نور).

مقام و حقیقت سجده:

سجده در معنای لغوی به حالتی از حالت‌های انسانی اطلاق می‌شود که در جوارح و بدن ظاهر می‌گردد.

در کتاب لغت سجده را به معنای خم شدن، انقیاد و کرنش در برابر دیگری با مالیدن پیشانی به خاک تعبیر و تفسیر نموده‌اند.

اما در حقیقت این حالت کرنش ظاهری و پیشانی بر خاک گذاشتن در برابر کسی و یا چیزی، ظاهر معنا و نمادی از حقیقت دیگری است که در باطن سجده کننده وجود دارد.

حقیقت معنای سجده را باید در فروتنی، تواضع، تذلل و خواری نسبت به مسجود له دانست. از این رو سجده را به معنای تذلل و عبودیت و پذیرش بندگی دانسته‌اند.

در فهم قرآن عظیم الشان، از آنجائیکه تنها ذات پروردگار قابل پرستش و معبود واقعی و حقیقی، است و تنها اوست که سزاوار اطاعت بی‌چون و چرا می‌باشد، سجده معنای خاصی می‌یابد. بنابر این سجده در فرهنگ قرآنی و تعریف قرآنی، عبارت از تذلل و عبادت برای الله است. (مفردات الفاظ قرآن کریم؛ راغب اصفهانی، صفحه ۳۹۶ زیر عنوان اصطلاح سجده).

فضیلت سجده در حدیث نبوی:

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم در مورد فضیلت سجده میفرماید: من در روز قیامت، تک تک افراد امت خود را می‌شناسم، گفتند: یا رسول الله! در میان آنه مه مخلوق، چگونه آنها را می‌شناسی؟! فرمود اگر شما وارد طویل‌های شوید که پر از اسپان سیاه و خاکستری باشد و فقط یک اسپ در میان آنها وجود داشته باشد که دست و پایش سفید باشد، آیا شما آن را تشخیص خواهید داد؟ گفتند: بلی.

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: در آن روز، چهره‌های امت من در اثر سجده می‌درخشد و دست و پایشان به برکت و ضوء، سفید و درخشان خواهد بود (روایت احمد).

همچنان در حدیث دیگری آمده است: زمانی که خداوند می‌خواهد شفقتی در حق بعضی از گناهکاران مسلمان که در دوزخ به سر می‌برند، بنماید، به فرشتگانش دستور میدهد، که آنها را از دوزخ بیرون بیاورید، فرشتگان از آثار سجده، آنها را تشخیص می‌دهند، زیرا آتش دوزخ همه جسم انسان را نابود میکند جز آثار سجده را که سالم میماند (متفق علیه).

تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۱۶)

پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می‌شود، (بپا می‌خیزند و رو به درگاه خدا می‌آورند) با بیم و امید پروردگارشان را می‌خوانند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند. (۱۶)

تفسیر:

«تَتَجَافَى»: رها و به دور می‌شوند. مراد برخاستن از خواب خوش و ترک بستر نرم و گرم است. «الْمَضَاجِعِ»: جمع مَضَج، بسترها، رخت خواب‌ها. یعنی پهلوهایشان از بسترها به دور می‌شود (و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارش مشغول می‌شوند). آنان برای خواندن نماز شب بر می‌خیزند که همانا نماز عشاء و وتر است. نماز تهجد یعنی نماز شب را می‌خوانند.

برخی از مفسرین در معنای این آیه مبارکه نوشته‌اند: متقیان؛ تا نماز عشا را نخوانند، نمی‌خوابند. طوری که (در آیات 17/19 سوره ذاریات) میفرماید: «كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (17) وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (18) وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ (19)» (اندرکی از شب را می‌خوابیدند. و در سحرگاهان، استغفار میکردند. و در اموالشان، برای سائل و محروم حقی بود).

ولی برخی دیگری از مفسران (آیه 17 این سوره) را به دو معنای ذیل آورده‌اند: یکی آنکه

متقین، بیشتر شب را بیدارند و اندکی از آن را می خوابند، دیگر آنکه متقین، بیشتر شب‌ها به عبادت بر می خیزند و کم است شب‌هایی که آنها تماماً در خواب باشند و برای عبادت برنخیزند.

امام ابن کثیر در معنی آن آیه مبارکه «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ» میگوید: «مراد از آنان، تَهَجُّد گزارانی هستند که برای خواندن نماز شب از بستر خواب برمی خیزند». مجاهد گفته است: هدف آیه مبارکه همانا قیام لیل است.

دکتر عایض بن عبدالله القرنی مفسر: «تفسیر المیسر» در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: پهلوهایی گروه ابرابر از ترس پروردگار در هنگام خواب از خوابگاه شان دور است؛ یعنی خواب شان مانند خواب منافقان نیست که چون خود مرده و بیجان باشند، بلکه برای نماز شب (تَهَجُّد) برمیخیزند، خدا را بسیار یاد میکنند.

«وَمَا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» و از روزی که به آنها عطا کرده‌ایم به طریق نیکی و احسان در راه خدا صدقه می نمایند.

باید گفت که: لازمه‌ی تقوا، فقر و ناداری نیست و میتوان متقی ثروتمند هم باشد، زیرا قرآن عظیم الشان میفرماید: «فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (آیه 19 الذاریات) در اموال آنان، حقی برای محرومان است. پس آنان باید به قدری توانمندی در آمد و ثروت داشته باشند که علاوه بر تأمین نیازهای زندگی خود، به دیگران نیز کمک کنند.

در حدیث شریف به روایت معاذبن جبل (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی فرمودند: «اگر می خواهی تو را از درهای خیر آگاه گردانم؛ بدان که (درهای خیر سه چیز است):

1- روزه سپر است (از آلودگی به شهوات).

2- صدقه گناه را نابود می کند.

3- (در سوم) به‌پاخواستن شخص در دل شب برای نماز و اظهار نیاز است».

تهجد یا قیام اللیل:

از فحوای آیات قرآنی، و احادیثی نبوی به این حقیقت میرسیم که: بعد از فرایض، واجبات و سنن، مهمترین نمازی که مسلمانان به ادای آن در شریعت اسلامی مکلف گردیده اند، فضایل و فواید متعددی هم در بر دارد، نماز تهجد، «قیام اللیل» است.

این نماز در راستای خود سازی و قرب الهی، و در جهت اصلاح و اعتلای روح و روان و تندرستی ظاهری و باطنی انسان سازنده ترین و مؤثر ترین نقشی را ایفا میدارد.

نام های تهجد:

علماء نماز تهجد را با نام های متعددی یاد و مسمی نموده اند که از آن جمله میتوان: صلاة اللیل (نماز شب)، قیام اللیل (شب بیداری)، صلاة التطوع باللیل (نماز نفل شبانه)، صلاة السحر (نماز سحر)، نماز پاکان، نماز انبیا و غیره و غیره نام برد. تهجد در لغت، مصدر و از باب «تَفَعَّلَ» است و از هَجَدِي هَجْدُهُ جوداً، مأخوذ است. میگویند: هجد و أهجد، یعنی خوابید. و این کلمه در زبان عربی از اَضْدَاد است؛ یعنی دو معنای متضاد دارد، هم به معنی خوابیدن در شب است و هم به معنای از خواب بیدار شدن. (جوهری، الصحاح: ۵۵۵/۲)

تهجد در اصطلاح فقهی:

تهجد در اصطلاح فقهی همان شب زنده داری می باشد که غرض برپا کردن نماز شب، تلاوت قرآن عظیم الشان، ذکر خدواند و طلب مغفرت بعمل می‌آید، برخی از علماء در تعریف اصطلاحی تهجد فرموده اند: «هو صلاة التطوع باللیل» نماز نفلی که در شب خوانده می‌شود. هکذا تعدادی از علماء میان نماز شب (قیام اللیل) و نماز تهجد فرق گذاشته‌اند و گفته‌اند: خواندن نوافل از مغرب آغاز و تا طلوع صبح صادق، را قیام اللیل و یا هم نماز شب می نامند، ولی نماز نفلی که بعد از خواب شب اداء می‌شود، آنرا بنام نماز تهجد مسمی داشته اند.

ولي برخي از علماء هر دو را به يك معنا گرفته‌اند. البته آموزش و روش پیامبر و عمل بیشتر علماء بر همین بوده است که بعد از خوابیدن پاسي از شب بيدار مي شدند و نماز تهجد مي خوانند.

صحابي جليل القدر هر يك علقمه بن قيس و اسود بن يزيد رحمهما الله در مورد نماز تهجد مي‌فرمايند: «إنما التهجد بعد نومة» نماز تهجد در حقيقت آن است که بعد از خواب اداء شود. (المروزي، قيام الليل: ۱۹).

فضيلت تهجد در قرآن:

در قرآن عظيم الشأن بصورت كل 112 مرتبه در 45 سوره در باره مقام و منزلت نماز و امر به ادای آن آمده است و از آن جمله در 17 آیه آياتي در باره نماز شب (قيام الليل) و دعوت بندگان براي برپا داشتن آن آمده است که اين نشانه اي از اهميت فوق العاده خلوت شبانه معبود با خالق خویش است.

ولي لفظ «تهجد» صرف يكبار در قرآن عظيم الشأن و آنهم در (آيهي 79 سوره ي اسراء) بکار گرفته شده است: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (يعني اي پیامبر خدا! پاسي از شب را زنده بدار! باشد که پروردگارت تو را به مقامي محمود و نیکو برساند).

ولي قرآن عظيم الشأن در مورد ساير نوافل که در قيام ليل و شب زنده داري بعمل می‌آید در آيات متعددي بدان اشاره نموده که: اين آيات عبارتند از: (اسرا 79، فرقان 64، سجده 16 و 17، طه 30، ص 37 و 38، زمر 9، ذاريات 17 و 18، طور 48، مزمل 2 و 3 و 4 و 6، دهر 25 و 26، فجر 3).

در حديثي آمده است: «عليكم بقيام الليل فإنه دأب الصالحين قبلكم»؛ نماز شب را بر خود لازم بگيريد، زیرا مواظبت بر آن، شیوه و روش نيکان قبل از شما بوده است. (ترمذي: ۳۵۴۹).
خوانندگان گرامي!

در اين حديث نه تنها بر خواندن نماز تهجد (قيام الليل) تأکيد بعمل آمده است، بلکه نماز تهجد (قيام الليل) را از روش نيکان امت هاي گذشته محسوب نموده و به اين مطلب اشاره دارد که در ادیان گذشته پايبندي به نماز تهجد يکي از معيارهاي تقوا و صلاح بوده است و اين امت که خير الامم و پيرو افضل الرسل است، اولي‌تر و حقدارتر به خواندن نماز تهجد است. کلمه «عليکم» که جمله آغازين حديث متبرکه است، معني تأکيد و الزام دارد، که در مورد ديگر نمازهاي نفل خيلي کم آمده است.

2- طوريکه قبلاً تذکر داديم، نماز تهجد از بهترين و با فضيلت‌ترين نفل بعد از نمازهاي فرضي است «إِنَّ أَفْضَلَ الصَّلَاةِ بَعْدَ الْمَقْرُوضَةِ، الصَّلَاةُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ»؛ (بعد از نماز فرض با فضيلت ترين نماز آن است که در دل شب «جوف الليل» خوانده شود). (المعجم الكبير: ۱۶۷۴) هدف از نمازي که در دل شب بجاء آورده ميشود، بصورت قطع همان نماز تهجد مي‌باشد.

3- در روايتي آمده است که در يکي از روزها شخصي از پیامبر اکرم صلي الله عليه و سلم در مورد بهترين عمل پرسيد، آن حضرت در جواب آن شخص فرمود: بهترين عمل قيام طولاني در حضور پروردگار در نماز است (يعني تلاوت کردن طولاني در حال قيام) و همین طور بهترين نماز بعد از فرياض، نماز تهجد است. (مسلم: ۸۲۱/۲)

مسلمانیکه شب زنده‌داری خویش را با نماز تهجد، و با دعا و نیایش و تلاوت قرآن عظيم الشان، سپري مينمايد، به مهتابي مي ماند در آن خلوت و تاریکي مي درخشد و مورد الطاف و عنايات پروردگار قرار مي‌گیرد.

واقعيت همین است که: نماز و نیایش در شب و استغفار در سحر، کار دائمی متقین است. استغفار در سحر، اوج عبادت است. و در تهجد و سحرخیزی، از میان تمام اذکار و دعاها،

استغفار مقام خاصی خود را دارد.

شان نزول آیه 16:

- بزار از بلال (روایت کرده است: ما در مسجد می نشستیم و جماعتی از یاران رسول الله (بعد از ادای نماز شام تا نماز عشاء نماز میخواندند.
پس آیه «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ...» نازل شد. در اسناد این روایت عبدالله بن شیبب ضعیف است.

839- ترمذی به گونه صحیح از انس (رض) (روایت کرده است: این آیه تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ در باره انتظار به نماز عشاء نازل شده است. (ترمذی 3196، ابوداود 1322 و طبری 28222 از انس روایت کرده اند «زاد المسیر» 1109).

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۷)

پس هیچ کس نمی داند که آنچه سبب روشنی چشم ها است ، چه چیزی (از نعمت های حیرت آور) برای آنها پنهان داشته شده است به پاداش آنچه میکردند. (۱۷).

تفسیر:

«مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ»: چیزهایی که برای آنان پنهان شده است. مراد مواهب عظیم و نعمت های فراوانی است که برای مؤمنان تهیه دیده شده است.

در حدیث شریف قدسی به روایت بخاری و مسلم از ابی هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: الله متعال فرمود: «أعددت لعبادي الصالحين ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر علي قلب بشر».

«برای بندگان صالح خود چیزهایی آماده کرده ام که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است».

ابو هریره (رض) اضافه کرد: اگر خواستید آیه: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ» [السجدة: 17] را بخوانید.

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ (۱۸)

آیا کسی که مؤمن است ،مانند کسی است که فاسق است؟ هرگز برابر نیستند (۱۸)

تفسیر:

ابن کثیر در تفسیر خویش در باره این آیه مبارکه مینویسد: از عدل و کرمش خبر میدهد که در روز قیامت در حکمش بین آنکه به آیاتش ایمان داشته و از پیامبرانش پیروی کرده، و آنکه از اطاعت و فرمان خدا خارج و پیامبرانش را تکذیب کرده است، مساوات برقرار نمی کند. (مختصر ۷۶/۳).

ایمان چیست؟

ایمان عبارت از: اقرار به زبان و اعتقاد به قلب و عمل به جوارح است که با طاعت و عبادت زیاد میشود و با گناه و معصیت تقلیل می یابد. خداوند متعال میفرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ (۱) زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» (سوره الأنفال: ۲-۳).
«مؤمنان تنها آنانند که چون خداوند یاد شود، دل هایشان ترسان گردد و چون آیاتش بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگارشان توکل میکنند، کسانی که نماز میگذارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می کنند، اینان همان مؤمنان راستین هستند».

و میفرماید: «وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (136)» (سوره النساء: 136). «وهرکس به خداوند و فرشتگانش و کتابهایش و فرستادگانش و روز قیامت کافر شود (بدانکه) به گمراهی دور و درازی گرفتار آمده است».

ایمان زبان:

عبارت از ذکر و دعا و امر به معروف و نهی از منکر و تلاوت قرآن و غیره است.
ایمان قلب: مانند اعتقاد به وحدانیت خدا و ربوبیت والوهِیت و اسماء و صفات او تعالی و وجوب عبادت خدای یکتا که شریک و مانندی ندارد و آنچه که از نیات و مقاصد در ذیل آن داخل میگردد، کما اینکه اعمال قلبی نیز در مسماي ایمان داخل است. مانند محبت برای الله،

ترس از الله، توبه و انابت به بارگاه الله و توکل بر الله و غیره، و همچنین اعمال جوارح مانند نماز و روزه و بقیة ارکان اسلام و جهاد فی سبیل الله و طلب علم و غیره از همین قبیل می باشد. چنانکه خداوند متعال میفرماید: «وَإِذَا تَلَّيْتُمْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا زَادَتْهُمْ إِيمَانًا» [الأنفال: 2]. «چون آیاتش بر آنها خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید». و میفرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ» سورة الفتح: 4. «اوست کسی که در دل مؤمنان آرامش نازل کرد تا ایمانی بر ایمان (پیشین) آنان افزون شود».

بنده مؤمن هر چه طاعت و عبادت و وسائل تقربش زیاد شود، ایمانش نیز زیاد میشود، و هر چه طاعت و عبادت و اسباب تقربش کم شود، ایمانش نیز کم میشود، پس گناهان و معاصی در ایمان بنده مؤمن سلباً و ایجاباً تأثیر دارد. مثلاً: اگر گناهش شرك اکبر یا کفر اکبر باشد. اصل ایمان را باطل می کند، اما اگر پائین تر از آن باشد کمال ایمان را می شکند و پاکی آنرا مکدر کرده و ضعیفش میگرداند، خداوند متعال میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» [النساء: 48]. «به راستی خداوند (آن گناه را) که به او شرك آورده شود، نمی بخشاید و جز آنرا برای هر کس که بخواهد، می آمرزد».

رسول الله صلی الله علیه وسلم چي زیبا میفرماید: «لايزني الزني حين يزني وهو مؤمن ولا يسرق السارق حين يسرق وهو مؤمن ولا يشرب الخمر حين يشرب وهو مؤمن» فاسق:

«فَاسِقًا» فاسق یعنی از فرمان خدا خارج شده. علامه ابن عثيمين در «فتاوي نور علي الدرب (2/4)» در مورد اینکه؛ در شریعت اسلام فاسق به چه کسی اطلاق می گردد مینویسد: «فاسق یعنی کسی که از اطاعت الله و پیامبرش خارج شده باشد، و بر دو نوع است: فسق اکبر که کفر است، و فسق پایین تر از آن (که به حد کفر نمی رسد). مثال فسق اکبر همان است که در (آیات 18-20 سوره سجده) تذکر رفته است:

فسق در اینجا به معنای کفر است، فسق دیگری هست که به درجه کفر نمی رسد، مانند این آیه که میفرماید: «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ» (سورة حجرات 7). یعنی: «اما خداوند ایمان را در نظرتان گرامی داشته است و آن را در دلهایتان آراسته است، و کفر و نافرمانی و گناه را در نظرتان زشت و ناپسند جلوه داده است».

در این آیه خداوند متعال کفر را به تنهایی و فسق را نیز به تنهایی و عصیان را هم که غیر از فسق است را هر یک جداگانه ذکر کرده است. از فحواي آیه مبارکه معلوم شد که: تنها کفار، مخالف مؤمنان نیستند، افراد فاسق نیز در جبهه‌ی مخالف قرار دارند. مؤمناً... فاسقاً

شان نزول آیه 18:

840- واحدي وابن عساكر از طريق سعيد بن جبیر از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: ولید بن عقبه بن ابو معیط به علي بن ابو طالب (گفت: سلاح در نبرد و روز کار زار از سلاح تو تیزتر و برنده تر است، در سخنوری از تو بالاترم. در املاء و نویسندگی به مراتب از تو بهترم. شیر یزدان علي گفت: خاموش ای فاسد تو از راه حق و صلاح بیرون رفته ای. پس آیه «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» نازل شد.

841- ابن جریر از عطاء بن یسار همینگونه روایت کرده است. (تفسیر طبری، جلد 21، صفحه 107).

842- ابن عدي و خطیب در «تاریخ» خود از طریق کلبی از ابو صالح از ابن عباس نیز همینگونه روایت کرده اند.

843- خطیب و ابن عساكر از طریق ابن لهيعة از عمرو بن دينار از ابن عباس روایت کرده اند: این آیه در باره علي بن ابو طالب (و عقبه بن ابومعیط که یکدیگر را ناسزا گفتند، نازل

گشته است. همچنان در این روایت آمده است که این آیه در مورد عقبه بن ولید نازل گشته است نه ولید.

أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۹)
اما کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، جنه‌الماوی دارند که جاویدان از آن آنها خواهد بود، این وسیله پذیرایی (خداوند) از آنهاست در مقابل اعمالیکه انجام می دادند. (۱۹)

تفسیر:

«جَنَّاتُ الْمَأْوَى»: باغ های محلّ زندگی. یعنی دنیا جایگاه سفر است، ولی بهشت جایگاه ماندن و زندگی کردن. «نُزُلًا»: مکانی که مهمان محترم را در آنجا مینشانند. محلّ پذیرایی. چیزی که برای پذیرایی از مهمان آماده میکنند.
مراد این است که بهشت محلّ پذیرایی از مؤمنان است و دائماً همچون مهمان از ایشان پذیرایی می شود.

همچنان امام بیضاوی گفته است: بهشت جایگاه و پناهگاه حقیقی است و دنیا منزلگاه کوچ کردن حتمی است. «أنوار التنزیل وأسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی ۲/۱۱۲».
ایمان از عمل جدا نیست. مؤمن باید تمام کارهایش پسندیده باشد. باغ های بهشتی، برای پذیرایی از مؤمنان است. «نُزُلًا»

وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ دُفُّوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۰)

اما کسانی که نافرمانی کرده اند پناهگاه و منزلگاهشان آتش است، هرگاه بخواهند از آن بیرون آیند در آن بازگردانده میشوند، و به آنان گویند: عذاب آتشی را که همواره آن را تکذیب می کردید، بچشید. (۲۰)

تفسیر:

فاسق منکر قیامت یعنی: سرپیچی و تمرد کرده‌اند بر الله تعالی متعال و بر پیامبرانش علیهم السلام و از دایره طاعت بیرون رفته‌اند همیشه در دوزخ خواهد ماند. در جنب شکنجه‌ی جسمی، شکنجه، با تحقیر روحی آنان همراه است. هرباری که بخواهند از آن بیرون شوند، حق تعالی آنان را باز میگرداند و مأموران دوزخ در قالب سرزنش و توبیخ به آنها میگویند «وَقِيلَ لَهُمْ دُفُّوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ»: از عذاب دوزخ که در زندگی دنیا بدان تکذیب میکردید و آن را به باد مسخره مگرفتید، بچشید.

فضیل بن عیاض گفته است: به خدا قسم! دست‌ها بسته و پاها در زنجیرند و زبانه‌ی آتش آنها را بالا میبرد و فرشتگان آنان را سرکوب می کنند. (مختصر ۳/۷۶).

وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۱)

و بی تردید آنان را غیر از عذاب بزرگ تر [در قیامت] از عذاب نزدیک تر [در دنیا] می چشائیم، باشد که (از کفر و شرک و گناه) باز گردند. (۲۱)

تفسیر:

«الْعَذَابِ الْأَدْنَى»: عذاب نزدیکتر. عذاب کمتر. مراد مصائب و بلاها و آفات دنیوی است، همچون: زیان‌ها و ضرر‌ها، مریضی‌ها و ناخوشی‌ها، خشک سالی‌ها، دردها و رنج‌ها، که بیدارباش‌ها و هشدارهای خدائی بشمارند.

«الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ»: عذاب بزرگتر. هدف از آن عذاب اخروی جهنّم است (ملاحظه شود سوره‌های: زمر آیه ۳۴، زمر آیه ۲۶).

یکی از سنت‌های الهی، گرفتار کردن گنهکار برای توبه است. «وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى» به یقین که الله متعال پیش از عذاب اکبر در آتش دوزخ، کافران را از عذاب دنیا که نزدیکتر است می چشائیم، از قبیل کشته شدن و اسیر شدن و بلا و سختی وسایر انواع مصیبت‌ها و غم‌ها، بلاها و اضطراب‌ها، محنت‌ها و پریشانی‌ها، مریضی‌های روحی

وروانی دردها گرفتار مینماید، ملاحظه میشود که: عذاب آخرت از همه‌ی عذاب‌های دنیوی بزرگتر است.

«لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» تا «بازگردند» از شرک و تکذیب و گناهانی که در آن هستند به سوی ایمان، بسوی طاعت و عبادات در نتیجه، از آنچه که در آن قرار دارند، توبه کنند. ولی با چشیدن عذاب‌های دنیوی، باز هم بازگشت خلافکاران از گناهان خود اجباری نیست. به قولی: مراد از عذاب آدنی، کشته شدن به شمشیر در روز بدر است. امام حسن (رض) گفته است: «عذاب آدنی» یعنی مصایب و ناکامی‌ها و بیماری‌های دنیا که بندگان به آن آزمایش و مبتلا می‌شوند تا توبه کنند. و مجاهد گفته است: «عذاب آدنی» یعنی کشته شدن و گرسنگی. (مفسران گفته‌اند: مردم مکه هفت سال با خشکسالی و قحطی مواجه شدند تا جایی که مردار و استخوان سگ را می‌خوردند.) (صفوة التفسیر: تألیف محمد علی صابونی)

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ (۲۲)
و کیست ظالم‌تر از آن کس که به آیات پروردگارش پند داده شود [و] آنگاه از آن روی بگرداند قطعاً ما از مجرمان انتقام‌کشنده ایم. (۲۲)

تفسیر:
بی اعتنایی گنهکار به تذکر، بدتر از گناه میباشد، حکم آیه مبارکه همین است که: هیچکس ظالم‌تر نخواهد بود از کسی که به وسیله آیات فرود آمده از جانب حق تعالی بر پیامبرش نصیحت شود، اما آن را ترک کند و بدان ایمان نیاورد، از حق اعراض نماید و بدان عمل نکند. و آنرا به فراموشی میسپارد.

اعراض از احکام آیات الهی جرم است و مجرم در معرض انتقام الهی قرار دارد. «إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ» به یقین که الله متعال به شدیدترین وجه از دشمنان مجرم و بدکارش آنانیکه آیات الهی به تکذیب گرفته‌اند، با عذاب سختی انتقام می‌گیرد. نباید فراموش کرد که: رحمان و رحیم بودن خداوند، با قهر او منافاتی ندارد. حکم شرعی همین است که: تذکر و محبت کافی نیست، در مورد مجرمان، تنبیه و شدت عمل لازم است.

خوانندگان گرامی!
در آیات متبرکه (23 الی 30) در باره پندها و اندرزها، بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ (۲۳)

و همانا ما به موسی کتاب (تورات) را عطا کردیم. پس از اینکه موسی (تورات) را دریافت کرده است در شک مباش، و ما او را سبب هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْكِتَابَ»: مراد از آن تورات است. «مِرْيَةٍ»: شک و تردید. «لِقَائِهِ»: دریافت کردن موسی تورات را. «لَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ»: مخاطب پیغمبر صلی الله علیه وسلم است. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» .

تفسیر:

مفسر تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هر وی در تفسیر این آیه مینویسد: «پس» ای محمد صلی الله علیه وسلم! «از لقای او» یعنی: از این که موسی علیه السلام از سوی ما کتاب را دریافت «در شک و تردید نباش» پس چنانکه در نزول قرآن هیچ شکی نیست، در این حقیقت که موسی علیه السلام تورات را از پروردگارش دریافت کرده است، نیز هیچ شکی نیست.

به قولی دیگر: مراد از جمله (از لقای او در شک و تردید نباش)، این است که خداوند متعال به پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم وعده می‌دهد که قبل از رحلت، با موسی علیه السلام ملاقات خواهد کرد. چنانکه این وعده محقق نیز شد زیرا آن حضرت صلی الله

علیه وسلم بعد از نزول این آیه، با موسی علیه السلام در سفر اسراء و معراج ملاقات کردند و این ملاقات یا در آسمان و یا در بیت المقدس بود.

در حدیث شریف آمده است: «موسی علیه السلام را در شبی که مرا به سیر شبانه بردند، دیدم، او مردی بود دراز قامت با موهای مجعد، گویی از مردان قبیله شنوده است.»
به قولی دیگر معنای آیه این است: ای محمد صلی الله علیه وسلم! از لقای موسی علیه السلام در قیامت در شک نباش زیرا قطعاً او را در قیامت ملاقات خواهی کرد. ولی قول اول به سیاق سوره نزدیکتر است.

و افعال هم آگاهی از تاریخ انبیاء، مایه تسلّی و اطمینان خاطر است. آگاهی از تاریخ انبیاء، مایه تسلّی و اطمینان خاطر است. در باره رهبر آسمانی، نباید هیچ گونه شك و تردیدی وجود داشته باشد. تورات، برای هدایت بنی اسرائیل بوده است، نه جهانیان. «هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ».

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ (۲۴)

و از آنان (بعضی از بنی اسرائیل) چون صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند پیشوایانی قرار دادیم که به حکم ما راهنمایی می کردند. (۲۴)

تفسیر:

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً...» «أُمَّةً»: امامان و پیشوایان. مراد انبیاء خدا، یا پیشوایان دینی است که پس از پیغمبران کار امر به معروف و نهی از منکر را به عهده میگیرند.
الله تعالی از بنی اسرائیل هدایتگران و دعوتگرانی را موظف نمود و پیشوایان و رهبرانی را مقرر داشت که مردم در احسان و نیکوکاری به ایشان اقتدا مینمودند و دیگران رابه سوي طاعت الهی و صلاح و استقامت دعوت میکردند.

به قولی معنی این آیه مبارکه اینست که: به خاطر صبر و شکیبایی برخی از بنی اسرائیل در برابر لذایذ دنیا، آنها را ائمه و پیشوایانی قرار دادیم «که به فرمان ما هدایت می کنند» یعنی: آن پیشوایان با احکام و مواظبی که به فرمان ما از تورات بر مردم القا می کنند، آنان را به سوي هدایت فرا می خوانند. (تفسیر انوار القرآن).

«لَمَّا صَبَرُوا وَ...»: وقتی که بنی اسرائیل مشقات تکالیف و دشواری های راه خدا را تحمل و بر آن استقامت و شکیبایی کردند. دو چیز انسان ها را به پیشوایی میرساند: نخست ایمان و یقین به آیات الهی، دیگر شکیبایی و پایداری.

همچنان ابن کثیر به نقل از یکی از علما میفرماید: «از این آیه به این نتیجه می رسم که میتوان با صبر و یقین، به امامت در دین دست یافت.»

بناءً با صبر و استقامت در برابر شهوات مقاومت نمودند و با یقین و تصدیق در برابر شبهات استقامت کردند؛ زیرا امامت در دین با همین صبر و یقین به دست می آید.

ابن جوزی فرموده است: بدین وسیله به قریش تذکر میدهد که اگر شما هم ایمان بیاورید و اطاعت کنید، در بین شما نیز پیشوایانی قرار میدهیم. (زاد المسیر فی علم التفسیر: ۶/ ۳۴۴، تالیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی).

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۲۵)

بی گمان پروردگارت در میان آنان در روز قیامت در آنچه در آن اختلاف داشتند، فیصله خواهد کرد. (۲۵)

تفسیر:

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»: ای پیامبر! به راستی که پروردگار تو در میان مؤمنان و کفار در مورد اختلافاتی که داشتند قضاوت و حکم می کند، و در امور اختلافی میان اهل شرایع و ادیان به عدل حکم مینماید، و هر کس مطابق عمل خود برای فرمانبرداران پاداش میدهد و سرکشان را به عذاب گرفتار می سازد.
«يَفْصِلُ»: قضاوت می نماید. فیصله می کند.

«بَيْنَهُمْ»: میان بنی اسرائیل. میان انبیاء و بنی اسرائیل. میان کفار و مؤمنین.

شیخ طبری فرموده است: در مورد اختلاف آنها درباره‌ی امور دین وزنده شدن و پاداش و کیفر حکم میکند. (تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن طبری ۲۱/۷۱).

أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ (۲۶)

آیا برای هدایت آنها همین کافی نیست که افراد زیادی را که در قرون پیش از آنها زندگی داشتند هلاک کردیم؟ و (ایشان هم اینک) در مسکن‌هایشان راه می‌روند؟! بی‌گمان در این دلایل (بزرگ و عبرت آموز) است، آیا نمیشنوند؟ (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قرون» جمع «قرن» به معنای قوم و ملتی است که در يك زمان زندگی می‌کرده‌اند.

تفسیر:

«أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ»: «آیا برای آنان» یعنی: برای کفار مکه «روشن نشده است که پیش از آنها چه بسیار نسل‌هایی را نابود کردیم» مانند قبایل عاد، ثمود و مانند آنها را در حالیکه اینان در مساکین تکذیب گران، بعد از هلاکت آنان می‌گذرند، آثارشان را می‌بینند و خبرهای آنان را می‌شنوند؟، آنچه را که در آن‌ها از صحنه‌های عبرت‌انگیز و آثار عذاب مشهود است مینگرند اما از مشاهده این صحنه‌ها درس عبرت نمی‌گیرند.

ابن کثیر گفته است: یعنی آن تکذیب کنندگان از کنار منازل آن ستمگران عبور میکنند، و احدی را در آن دیار مشاهده نمی‌کنند، و هیچ یک از آنها را که آن را آباد کرده و در آن سکونت گزیدند، نمی‌یابند. (مختصر ۳/۷۷).

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ»: «بی‌گمان در این» امری که ذکر شد «نشانه‌هایی است» بسیار بزرگ و عبرت‌آموز «آیا نمیشنوند» این آیات را تا از آنها پند پذیرند؟.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زُرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ (۲۷)

آیا ندیده‌اند که ما آب را به سوی زمین‌های خشک و بی‌گیاه می‌رانیم و به وسیله آن کشتزار را می‌رویانشیم که هم چهارپایانشان از آن می‌خورند و هم خودشان تغذیه می‌کنند، آیا نمی‌بینند؟! (۲۷)

تفسیر:

«أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ»: آیا کافران تکذیب کننده زندگی بعد از مرگ مشاهده نکردند که الله تعالی آب باران را به زمینی خشک و بایر و بی‌گیاهی سرازیر می‌کند و به وسیله آن کشت سبزی را بیرون می‌آورد که چهارپایانشان از آن می‌خورند. یعنی: چهارپایانشان از آن کشتزار، گاه و دانه و برگ و مانند آنها از چیزهایی را که مردم نمی‌خورند، از آن می‌خورند، پس چرا و به چه دلیل در قدرت و عظمت پروردگار که این کار را انجام داده نمی‌اندیشند.

«أَفَلَا يُبْصِرُونَ» و فکر نمی‌کنند تا از روی آن بر کمال قدرت و فضل و کرم خدا استدلال کنند و دریابند خدایی که زمین مرده را دوباره جان می‌دهد، میتواند آنان را بعد از مرگ باز آورد؟

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۸)

آنها می‌گویند: اگر راست می‌گوئید این پیروزی شما کی خواهد بود؟ (۲۸)

تفسیر:

«الْفَتْحُ»: فیصله و قضاوت میان مردم. مراد دو چیز است: اول روز عذاب استیصال دنیوی، یعنی عذابی که کفار را ریشه‌کن می‌سازد و مجال و فرصت ایمان آوردن از آنان سلب می‌شود. مثل عذاب فرعون و فرعونیان، قوم هود، قوم نوح (ملاحظه شود سوره‌های: انعام / 8 و 40 - 44، فرقان / 36 - 38).

دوم روز عذاب سرمدي اخروي که روز قضاوت و فيصله اصلي است و به کسي مهلت گريز از عذاب داده نمي شود (ملاحظه شود سوره هاي: بقره / 162، نحل / 85، انبياء / 40 سبأ / 26، صافات / 21، دخان / 40).

خوانندگان گرامي!

خداوند متعال در آيات قبل فرمود: ما از مجرمان انتقام ميگيريم و آنان را به کيفر اعمال شان ميرسانيم. در اين وخت است که: کفار به عنوان استهزا و تمسخر مي پرسند: روز پيروزي شما مؤمنان و حکم فيصله بخش پروردگار ميان کافران و مؤمنان (به گمان شما) چه وقت است؟

صاوي گفته است: مسلمانان ميگفتند: خدا ما را بر مشرکين پيروز ميگرداند و در بين ما و آنها حکم خواهد کرد. وقتی مردم مکه چنين سخنانی را شنيدند به طريق استعجال و تکذيب و توبيخ و سرزنش گفتند: اين پيروزي کی تحقق پيدا می کند؟

شان نزول آیه 28:

944- اين جرير از قتاده روايت کرده است: اصحاب (مي گفتند: به زودي روزگاري خواهد رسيد که همه مادران با آسايش و نعمت هاي فراوان زندگي کنيم. مشرکان گفتند: اگر شما راست ميگويد چه وقت آن فتح و ظفر صورت خواهد گرفت. پس اين آيه نازل شد. (طبري 28313 روايت کرده اين مرسل است.)

قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا اِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۲۹)

بگو: روز پيروزي ايمان آوردن سودي به حال کافران نخواهد داشت، و به آنها هيچ مهلت داده نمي شود! (۲۹)

تفسير:

الله سبحان و تعالی به اين عمل و اين سؤال استهزاميز کافران در اين آيه مبارکه جواب فرموده که: اي پيامبر! براي شان بگو: در آن روز که حق تعالي ميان مردم حکم فيصله کننده اش را صادر کند، ايمان به الله و رسولش براي تان فايده اي نمي رساند؛ زيرا وقت آن گذشته و شما يک لحظه هم مهلت داده نمي شويد تا امور از دست رفته تان را با توبه به دست آرید و اکنون وقت حساب است نه وقت عمل.

روز قيامت که روز فتح حقيقي است و در آن روز خدا در بين ما و شما حکم خواهد کرد، ايمان آوردن و معذرت خواهی سودی ندارد، پس چرا عجله ميکنيد؟

بيضاوي گفته است: روز فتح عبارت است از روز قيامت که روز پيروزي مؤمنان بر کفار است و خدا در بين آنها حکم می کند. و بنا به قولی عبارت است از روز بدر. (أنوار التنزيل و أسرار التأويل، مشهور به «تفسير بيضاوي» ۱۱۳/۲).

فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَأَنْتَظِرُ إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ (۳۰)

پس از ايشان روي برگردان و منتظر (روز حساب) باش، چراکه ايشان هم منتظر (شکست و نابودي شما) هستند. (۳۰)

تفسير:

«فَاعْرِضْ عَنْهُمْ»: به پيامبر صلي الله عليه وسلم مي فرمايد: از کافران اعراض کن، از آنان روي برگردان. و به آنان اصلاً اهميت همقابل مه شو، و خساره کفر آنان به تو باز نمي گردد «وَأَنْتَظِرُ إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ»: منتظر باش که عذابی از جانب الله تعالي را خواهند چشيد، اموري را انتظار داشته باش که حتماً به آنان رسيدني است؛ زيرا کافران نيز گردش بد روزگار بر مؤمنان را چشم به راه اند و انتظار ميکشند.

امام قرطبي گفته است: يعنی در انتظار حوادث زمانند که چه به سر شما می آيد. (تفسير الجامع لاحكام القرآن قرطبي ۱۱۲/۱۴).

ابي هريره از پيغمبر صلي الله عليه وسلم روايت مي کند فرموده است. خداوند بزرگ در حديث قدسي مي فرمايد: براي بندگان صالحم نعمتهائي آماده کرده ام که چشمي آن را ندیده و گوشي آنرا نشنیده، و در قلب کسي خطور و گذر نکرده است تا بر ايشان ذخيره باشد، ترک

کنید آنچه در دنیا دیده اید پس چیزی نیست، سپس این آیه را خواند «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءِ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» آیه 17. شیخان و ترمذی روایت کرده اند.»

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الأحزاب

جزء 21، 22

سورة احزاب در مدینه نازل شده و دارای هفتاد و سه آیه و نه رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به جهت آنکه دربرگیرنده واقعه خندق و هجوم احزاب و طوایف مشرکان به مدینه است، به «احزاب» نامیده شد.

همچنان علماء می نویسند که: این سوره به علت به نام سوره‌ی «احزاب» مسمی شده؛ زیرا مشرکین از هر جهت بر ضد مسلمانان در جنگ خندق گرد آمده بودند. از جمله: کفار مکه و غطفان و بنی قریظه و اوباشان عرب برای نبرد با مسلمانان جمع شده بودند. ولی پروردگار با عظمت شر آنان را دفع کرد و با آن معجزه‌ی درخشان، مؤمنان را از جنگ مصون داشت.

علت مسمی شدن جنگ احزاب، به جهت بود که؛ مسلمانان برای دفاع از خود، خندق کردند، بناءً این جنگ به جنگ خندق معروف و مشهور شد. قابل تذکر است که؛ در مجموع، هفده آیه از این سوره مبارکه به جنگ احزاب اختصاص یافته است، و چون در آیات 20 و 22، سه بار کلمه احزاب به کار رفته، لذا این سوره، را به نام «احزاب» مسمی ساختند.

سوره «احزاب» تنها نام این سوره، احزاب به معنای حزب‌ها و گروه‌هاست، و سبب نام‌گذاری آن، طوری که یاد آور شدیم؛ آیات بیست و بیست و دوم این سوره است که در آن‌ها بحث از احزاب و گروه‌ها بعمل آمده است.

نامگذاری سوره:

سوره احزاب طوری که در فوق هم یادآور شدیم در مدینه پس از سوره آل عمران، نازل شده و چون از رویداد تاریخی معرکه خندق که: احزاب قریش و غطفان با دسیسه یهودیان بنی قریظه و منافقان، علیه مسلمانان، در سال پنجم هجری برای جنگ با مسلمانان متحد شدند و پیامبر صلی الله علیه وسلم و صحابه کرام در برابر هجوم آنان، در اطراف مدینه برای دفاع از مدینه و خانواده‌های خویش طرح حفر خندق را در پیش گرفتند، به سوره‌ی «احزاب» یا «فاضحه»، یعنی؛ (رسوا کننده‌ی) منافقان و یهودیان مشهور است.

احزاب:

احزاب جمع حزب به معنی دسته‌هاست... کلمه «احزاب» بصورت کل یازده مرتبه در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است و یازده بار در مقام ذم است و هدف از آنها دسته‌های اهل کتاب و مشرکین و تکذیب‌کنندگان پیامبران علیهم السلام می باشد.

ارتباط و پیوند این سوره با سوره‌ی قبلی:

سرآغاز و مطلع این سوره با پایان سوره‌ی سجده پیوند معنوی دارد: پایان سجده اعلام رویگردانی پیامبر از کافران و انتظار مجازات از سوی الله متعال برای آنان است؛ و سرآغاز این سوره در واقع امت پیامبر را به پرهیزگاری و پیروی نکردن از کافران و منافقان... دستور میدهد.

مفهوم کلی سوره:

مفهوم کلی سوره عبارتند از: برخی آداب و رسوم اجتماعی، احکام شرعی و خبرهای قرآنی - تاریخی در مورد غزوه احزاب و بنی قریظه و منافقان.

مهمترین این آداب اجتماعی مانند: بر گزار پیسنده‌ی مراسم عقد نکاح و عروسی و سایر مراسم مشابه آن، اهتمام زن به حجاب، پوشاندن زینتها و زیباییها در برابر مردان نامحرم، احترام گرفتن و بزرگ شمردن پیامبر نور و رحمت در هر زمان و مکانی و گفتن

سخن نیکو و درست.

برخی از احکام شرعی از جمله: پرواداشتن از ذات آفریدگار، دوری از حيله گریهای کافران و منافقان، پیروی از وحی آسمانی، چگونگی و حکم مسأله‌ی ظهار، ابطال راه و رسم فرزند خواندگی، شناخت اساس ارث، آشنایی با تمام محارم و همسران پیامبر، فرستادن درود و سلام بر روان محمد صلی الله علیه وسلم، رعایت الزامی حجاب، پاک گردانیدن جامعه از آثار خودنماییهای جاهلی، ملزم نبودن زن مطلقه پیش از همبستر شدن به رعایت عده، اختیار دادن به زنان پیامبر میان جدایی از حضرت و یا ماندن در پیش از او و اینکه زنان پیامبر در مقابل کارهای نیک، دو پاداش می‌گیرند، همان گونه که در مقابل هر کار بد دو سزای می‌بیند. آزار رسانیدن به الله و پیامبر و مؤمنان حرام است، اهتمام زن به مسؤولیتها و امانتها... سخن درباره‌ی غزوه‌های احزاب یا خندق و بنی قریظه و پیمان شکنیهای این قوم یهود، رسوایی و بدنمایی منافقان و دوری از تزویر، مکر و فریب آنان و سرانجام قصه‌ی زید پسر حارثه و زینب دختر جحش، همسر پیامبر صلی الله علیه وسلم.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف این سوره:

این سوره پس از سوره آل عمران شرف نزول یافته و تعداد آیات این سوره طوری که در فوق هم تذکر دادیم به هفتادوسه آیه، تعداد کلمات آن به (1210) یک هزار و دو صد و دو کلمه، و تعداد حروف آن به (4996) چهار هزار و نه صد و شش حرف، و تعداد نقطه آن به (2527) دو هزار و پنج صد و بیست و هفت نقطه میرسد. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری). (هكذا تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می‌توانید در سوره «طور» تفسیر احمد مطالعه فرمود.

اساسی ترین هدف سوره:

اساسی ترین هدف سوره احزاب را نقاط ذیل تشکیل می‌دهد:

- محور اصل و اساسی سوره «احزاب»، سازماندهی زندگی اجتماعی مسلمانان و بیان آداب و اخلاقیات جامعه اسلامی است، که در آن رهنمودهای مستقیمی به رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و رهنمودهایی نیز به مؤمنان صادر شده است. البته وارثان نبوت باید همه این توجیهاات را به‌کار بسته و آن را مدنظر داشته باشند مگر آنچه که خاص به شخص رسول اکرم صلی الله علیه و سلم است.

شیخ سعید مفسر تفسیر «الاساس فی التفسیر» می‌نویسد: «قابل ملاحظه است که در این سوره دو ندای: «یا ایها النبی» و «یا ایها الذین آمنوا» به تناوب تکرار شده است».

- هدایت مسلمانان در دوره سخت هجوم مشرکان و خیانت یهودیان طی دو جنگ احزاب و بنی‌قریظه؛

- مبارزه با رسومات خرافاتی جاهلی در میان مسلمانان.

محتوای اساسی سوره احزاب:

در بدایت می‌خواهم به عرض برسانم که؛ سوره‌ی احزاب از جمله سوره‌های مدنی است که جنبه‌ی تشریحی حیات امت اسلامی را مانند دیگر سوره‌های مدنی، مورد بررسی قرار میدهد. وجوانب خصوصی و عمومی زندگی مسلمانان را بررسی میکند علی‌الخصوص موضوع خانواده که در آن مورد احکامی را مقرر داشته است که سعادت و آسایش جامعه را تضمین میکند. و بعضی از عرف و عادت و تقالید موروثی از قبیل «پسر خواندگی» و اعتقاد به وجود دو قلب انسان را باطل و بی اساس معرفی میکند و جامعه را از بازمانده‌های جامعه‌ی جاهلی و خرافات و افسانه‌ها و اساطیر موهوم پاک مینماید.

مطالعه کنندگان گرامی!

می‌توان محتوای این سوره‌ی مبارک را در سه نکته خلاصه کرد:

اول: راهنمایی‌ها و آداب اسلامی.

دوم: احکام و تشریحات و مقررات الهی.

سوم: بحث درباره‌ی دو غزوه‌ی «احزاب».

در مورد اول، بعضی از آداب اجتماعی از قبیل آداب جشن عروسی و پوشش و حجاب و عدم آرایش در انظار بیگانه و آداب برخورد با پیامبر صلی الله علیه و سلم و رعایت احترام ایشان و سایر مراسمات اجتماعی را مورد بحث قرار داده است.

در مورد دوم، بعضی از احکام تشریحی از قبیل حکم ظهار و پسرخوانده‌گی، ارث، و ازدواج با طلاق داده شده‌ی پسرخوانده، و تعدد همسران پاک حضرت رسول و حکمت آن، و حکم فرستادن درود بر پیامبر و حکم حجاب شرعی، و احکام مربوط به دعوت برای شرکت در جشن عروسی و دیگر احکام را مورد بحث قرار داده است.

و در مورد سوم، درباره‌ی غزوه‌ی خندق که به غزوه‌ی «احزاب» موسوم است به تفصیل سخن رفته، و آنرا به صورتی دقیق ترسیم کرده که چگونه نیروهای طغیان و شر بر ضد مسلمانان بسیج شده بودند. و ماهیت و نهای منافقین را برملا می‌کند و مسلمانان را از حيله و نیرنگ و کارشکنی آنها بر حذر میدارد و در اول و آخر سوره به طور مفصل درباره‌ی آنان بحث می‌کند تا هیچ رازی پنهان و باقی نماند و حيله و نیرنگ آنها برملا شود. سپس نعمت بزرگ دفع نیرنگ دشمنان را به مسلمانان یادآور شده و اینکه خداوند متعال با ارسال پیامبران این دسیسه‌ها را از آنان دفع نموده، و نیز باد را به عنوان یکی دیگر از نعمت هایش یادآور می‌شود. و همچنین غزوه‌ی بنی قریظه و پیمان شکنی یهود را نیز یادآوری می‌کند.

- همچنان علاوه بر جنگ احزاب (خندق)، مسائلی دیگری مطرح بحث می‌باشد. ولی بیشترین موضوعات آن همانا بر محبوبیت رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد پروردگار با عظمت و مبحث حرمت آزار رسانی به آن حضرت به عناوین مختلفی بیان شده است، بقیه موضوعات سوره همه تکمله و متمم همین مطالب اند.

ترجمه و تفسیر سوره احزاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنْ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١﴾

ای پیامبر! بر تقوای الهی ثابت قدم و استوار باش، و از کافران و منافقان اطاعت بی‌گمان
الله دانای حکیم است. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اتَّقِ اللَّهَ»: هدف از آن مداومت بر تقوا و ترس از الله تعالی یعنی از الله پروا کن، بر
پرهیزگاری پایدار باش. «لَا تُطِعْ»: مراد پذیرش سخنان کافران و منافقان، و قبول
پیشنهادهای سازش کارانه‌ای است که از جانب منافقان مطرح می‌گردد. یعنی، ای محمد! با
کافران و منافقان سازش کاری مکن.

تفسیر:

ای پیامبر! «وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ» در دعوت منافقان به سوی نرمش و سازش و
عدم تعرض به خدایانی که قرن‌ها است آنها را مورد پرستش قرار می‌دهند، از آنان اطاعت
مکن و گفته‌ی آنان را قبول مکن حتی اگر به عنوان نصیحت و دلسوزی آن را برای شما
بیان می‌دارند.

مفسران می‌فرمایند که: مشرکین از پیامبر صلی الله علیه وسلم، درخواست نمودند، تا از
بدگویی نسبت به خدایان آنها دست بردارد و بگوید: آنها یعنی بت‌ها، شفاعت میکنند، اما
پیامبر صلی الله علیه وسلم از این درخواست و مطالبه آنها ناراحت شد و آیه «إِنَّ اللَّهَ كَانَ
عَلِيمًا حَكِيمًا» نازل گردید.

یعنی خدا یقیناً به اعمال بندگان عالم است و می‌داند در نهاد خود چه پنهان می‌دارند، و در
تدبیر امور آنان دارای حکمت است.

ابن کثیر در تفسیر خویش «تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر» در معنی این آیه مبارکه می
نویسد: «یعنی از آنان نشنو و با آنان مشورت نکن». «و نیز» اطاعت نکن «از منافقان»
یعنی: از کسانی که اسلام را آشکار و کفر را پنهان می‌دارند.

شان نزول آیه 1:

در بیان شأن نزول این آیه مبارکه آمده است که: بعد از غزوه احد، ابوسفیان با درخواست
امان از رسول الله صلی الله علیه وسلم و به منظور انجام مذاکره با ایشان، به مدینه منوره آمد
و در منزل عبدالله ابن ابی رفت. مشرکان از طریق وی به رسول الله صلی الله علیه وسلم
پیشنهاد دادند که از دشنام دادن بتان‌شان دست بردارند و این امر را که آنها از سوی معبودان
خود مورد شفاعت قرار می‌گیرند، بپذیرند. آنها وعده دادند که در قبال پذیرفتن این پیشنهاد،
نصف اموال خویش را به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌دهند. در ضمن منافقان مدینه نیز
رسول الله صلی الله علیه وسلم را بر قبول این پیشنهاد زیر فشار گذاشتند. اما رسول الله
صلی الله علیه وسلم این پیشنهادات شان را بطور قاطعانه و محکمی رد کردند و این آیه
کریمه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ...» نیز نازل شد و به ایشان دستور
داد که هرگز در برابر پیشنهاد مشرکان، نرمش و انعطاف نشان ندهند. آنگاه رسول الله
صلی الله علیه وسلم دستور به اخراج نمایندگان مشرکان از مدینه دادند، که بر اثر آن، آنان
از مدینه اخراج شدند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 5) در باره پرهیزگاری، پیروی از وحی، توکل بر الله، تعدد قلب،
ظهار، تبنی (فرزند خواندگی) بحث بعمل آمده است.

وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٢﴾

و آنچه را که از سوی پروردگارت به تو وحی میشود پیروی کن؛ البته الله به آنچه انجام میدهد، آگاه است. (۲)

تفسیر:

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»: ای پیامبر! از آنچه الله تعالی به سویت وحی نموده که کتاب الله و سنت بیانگر آن است؛

«إِتَّبِعْ»: پیروی کن. یعنی بجز از وحی الهی از سایر مشورت های کافران و منافقان - پیروی نکن؛ واقعیت هم همین است که: راه رسیدن به تقوا، تنها و تنها پیروی از وحی است.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»: همانا الله از اعمال شما باخبر است و هیچ چیز از امور شما بر او پوشیده و پنهان نیست و در مقابل آن به شما پاداش میدهد.

برای اعمال نیکو پاداش نیک و برای اعمال بد جزای سختی مقرر می دارد. در این هیچ جای شکی نیست که: پیروی نکردن از کافران و منافقان و پیروی از وحی، مشکلاتی خاصی و بخصوص خود را دارد که راه مبارزه و مقابله و بیرون رفتن از این مشکلات و پرابلم ها، همانا توکل به پروردگار با عظمت و متابعت از سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم است.

همچنان باید گفت که: هیچوقت در یک قلب دو دوستی متضاد با هم جمع نمی شود، و اصلاً سازگار و منطقی هم نیست. دوستی با رسول الله صلی الله علیه وسلم و دوستی با کفار و منافقان.

وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٣﴾

و توکل بر الله کن، و همین بس که الله حافظ و مدافع انسان باشد. (۳)

خوانندگان گرامی!

در (آیه 160 سوره آل عمران) آمده است: «إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذَلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (اگر الله تعالی شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد و اگر شما را خوار کند، پس چه کسی است که بعد از آن بتواند شما را یاری رساند؟ (بنابر این) مؤمنان فقط باید بر الله تعالی توکل کنند. و همه را به او بسپارند.

کسی که حق تعالی را نگهبانش بداند و از او یاری بخواهد، بسنده اوست. پس او بهترین متصرف و نیکوترین صاحب اختیاری است.

چه زیبا است که در آیه مبارکه آمده است: «ان ينصرکم الله فلا غالب لکم» (اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد). در این هیچ جای شکی نیست که: پیروزی های طبیعی تحت الشعاع عوامل دیگر واقع میشوند، ولی هیچ وخت نصرت و امداد الهی تحت هیچ شعاع قرار نمی گیرد. و به این حقیقت و واقعیت دست یافتیم که: پیروزی و شکست هر دو با اراده پروردگار با عظمت است.

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ﴿٤﴾

خداوند برای هیچ کس دو قلب در درون وجودش ننهاده است، و هرگز همسرانتان را که مورد «ظهار» قرار می دهید مادران شما قرار نداده، و (نیز) فرزند خوانده های شما را فرزند حقیقی قرار نداده است، این سخنی است که شما تنها به زبان خود میگوئید (سخنی باطل) اما الله حق میگوید، و به راه راست هدایت می کند. (۴)

تفسیر:

امام مجاهد میفرماید که: این آیه مبارکه در باره یکتن از افراد قریشی است که بی نهایت شخصی هوشیار و ذکی بود و در بین مردم با «دو قلب» شهرت داشت، نازل گردیده است. او می‌گفت: من در سینه خویش دو قلب دارم، با هر یک از آن دو بیشتر از عقل محمد درک می‌کنم. (در تفسیر قرطبی ۱۱۵/۱۴ و زاد المسیر ۳۴۷/۶ ملاحظه شود.)

همچنان سایر مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند که: این آیه کریمه در باره یکی از منافقان نازل گردیده است که همیشه ادعا داشت که من دارای دو قلب هستم؛ قلبی که مرا به کاری دستور میدهد و قلبی دیگر به کاری دیگر.

همچنان اعراب طوری تصور داشتند که آن‌عه اشخاصی که دارای ذکاوت و هوشیار خارق العاده باشد، دو قلب دارند، از این روی میانشان معروف بود که جمیل بن معمر فهری دارای دو قلب می‌باشد، زیرا او حافظه قوی داشت و می‌گفت: من دارای دو قلب هستم که با هر کدام آنها بهتر از عقل محمد می‌اندیشم. پس چون روز بدر فرارسید و مشرکان - که او نیز از شرکت کنندگان در اردوی آنان بود - شکست خوردند، او را دیدند که یک لنگه بوت در پا و لنگه دیگر در دست در حال فرار است. در این حال از او پرسیدند: چرا یک لنگ بوت در دست و یکی در پا داری؟ گفت: طوری فکر می‌کردم که هر دو لنگ بوت در پایم است! پس در آن روز مشرکان دانستند که او دو قلب ندارد. خوانندگان گرامی!

«قَلْبَيْنِ»: دو دل. «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ...»: طوری که گفته شد هدف کلی این آیه مبارکه این است که همانگونه که الله تعالی برای کسی دو پدر، و یا دو مادر قرار نداده است، به کسی هم دو دل نداده است. در این آیه مبارکه به تمام وضاحت روشن شد که انسان ها فقط دارای یک قلب است قلبی که در آن میتواند اسلام وجود داشته باشد، یا کفر، یا نفاق و این طوری نیست که همه آنرا در یک قلب جمع کرد.

واقعیت امر هم همین است که: در یک قلب دو دوستی متضاد با هم جمع نمیشود، و اصلاً و ذاتاً سازگار هم نیست. دوستی با پروردگار با عظمت و با رسول الله صلی الله علیه وسلم و دوستی با کفار و منافقان.

همچنان در آیه متذکره موضوع «ظهار» مطرح بحث قرار گرفته است طوری که میفرماید: «وَمَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ أَلَلًا يُنْظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ» همسرانتان را که آنها را مورد ظهار قرار می‌دهید، مادران شما قرار نداده است.

مفسران جوزی در فهم این آیه مبارکه میفرماید: الله تعالی اعلام فرموده است که همسر، به هیچ صورت، مادر شوهر شده نمیتواند. ولی در زمان جاهلیت چنین گفته‌ای به کار میرفت و آن اینکه نفر به زنش میگفت: تو برای من مانند پشت مادرم هستی. (زاد المسیر ۳۵۰/۶)

ظهار چیست :

«يُظَاهِرُونَ» (ظهار مشتق از ظهر به معنای پشت است). ظهار عبارت است از اینکه، شخص به همسر خویش میگوید: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» «تو برای من مانند پشت مادرم هستی». و آمیزش با تو برایم حلال نیست.

این کلمه سپس در تحریم زوجه با قرار دادن وی به عنوان پشت مادر خود استعمال شده است و در جاهلیت به گفتن این کلمه: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» زن طلاق میشد، ولی دین مقدس اسلام ظهار را باطل اعلان داشت.

قابل تذکر است که: به کار بردن چنین تعبیری در جاهلیت، صیغه‌ای از صیغه‌های طلاق بود پس الله تعالی در این آیه مبارکه واضح ساخت که: همسر انسان، مادر وی نیست و این سخن، سخنی زشت و ناپسند و دروغ و گناه است و بر گوینده آن کفار و واجب می‌شود.

مبحث «ظهار» بصورت کل در دو آیه از قرآن عظیم الشان اولاً در: (آیه 3، سوره «مجادله» و آیه 4، سوره «احزاب» مطرح بحث قرار گرفته است (خواننده محترم برای مطالعه بیشتر مبحث ظهار میتوانید به سوره مجادله تفسیر احمد مراجعه فرمایند).

همچنان در آیه متذکر مبحث فرزند خواندگی را مورد بحث قرار میدهید طوری که میفرماید: «وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ» و فرزند خوانده‌ها را پسران شما قرار نداده است؛ زیرا آنهایی که از پشت شما نیستند پسران شما نمیباشند.

منظور از آیه اثبات بطلان گمان‌های جاهلیت است. پس همان طور که یک نفر دو قلب در سینه ندارد، همان طور هم همسری که مورد ظهار واقع میشود، مادر نمیشود و پسر خوانده، فرزند نمیشود؛ چون مادر حقیقی همان است که انسان را به دنیا می‌آورد و فرزند حقیقی همان است که از پشت انسان به وجود می‌آید. پس چگونه ظهار شده را مادر قرار میدهند؟ و چگونه فرزندان دیگران را که از پشت آنها نیستند، فرزندان خود قرار میدهند؟ سپس الله تعالی هدایت فرموده است که: نسب آنها را به پدران خودشان باز گردانند.

بصورت کل باید بعرض برسانم که: معیار حق و باطل، در امور شرعی همانا وحی الهی است، نه رسم و رواج‌ها و به اصطلاح آداب و عادات که در اجتماع وجود دارد.

شان نزول آیه 4 :

846- ترمذی به نحو حسن از ابن عباس (رض) روایت کرده است: روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم (نماز میخواند چیزی را به یاد آورد که آن را فراموش کرده بود. منافقانی که با آن بزرگوار نماز میخواندند، گفتند: آیا نمیبینید که او دو دل دارد، ولی با شما و دلی با خودش. پس آیه «مَا جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ» نازل شد.

847- ک: ابن ابوحاتم از طریق خصیف از سعید بن جبیر، مجاهد و عکرمه روایت کرده است: در آن روزگار شخصی بود که همه می‌گفتند: این مرد دوتا دل دارد. پس این آیه نازل شد. (تفسیر طبری، جلد 21، صفحه 118).

848- ک: ابن جریر نیز از طریق قتاده از حسن (چنین روایتی را نقل کرده و افزوده است: آن مرد میگفت: من دونفس دارم، یکی بر من امر و دیگری نهی میکند. (تفسیر طبری 28321 و 28322 به قسم مرسل روایت کرده است).

849- و طرطق ابن ابو نجیح از مجاهد روایت کرده است: این آیه در مورد مردی از بنی فهم نازل شده است که میگفت: در سینه خود دو دل دارم با هر یکی از آنها بهتر از عقل محمد درک میکنم. (تفسیر طبری 28320 به قسم مرسل روایت کرده است).

850- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: این آیه در باره جمیل بن معمر مردی از قریش از بنی جمع نازل شده است.

ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥﴾

آنان (پسرخوانده‌ها) را به پدرانشان نسبت دهید، این کار پیش‌الله عادلانه‌تر است، و اگر پدران‌شان را نشناختید، در آن صورت برادران دینی و آزاد کردگان شما هستند، و بر شما در آنچه اشتباه کرده‌اید گناهی نیست مگر (گناه) در آنچه دل‌هایتان قصد آن را دارد، و خداوند آمرزگار مهربان است. (۵)

تفسیر:

تفسیر:

«ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ» «ادْعُوهُمْ»: صدایشان بزنید. ایشان را بخوانید و بنامید. فرزندان را به پدران‌شان نسبت دهید و نسب‌ها را به هم مخلوط نسازید، «هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ» این کار در نزد پروردگار متعال به عدل و حقانیت نزدیک‌تر است.

«أَفْسَطُ»: عادلانه تر است. استعمال اسم تفضیل عادلانه‌تر بدان معنی نیست که اگر آنان را به نام پدر خوانده‌ها صدا بزنند عادلانه است و به نام پدران واقعی عادلانه‌تر، بلکه مقایسه عادلانه و ناعادلانه، یا به عبارت دیگر خوب و بد است. وقتی که می‌گوئیم: انسان اگر خود را به کام اژدها نیندازد بهتر است. مفهوم سخن این نیست که اگر خود را به کام اژدها بیندازد به و خوب است. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل).

ابن جریر گفته است: خواندن آنها به نام پدرانشان در نزد الله عادلانه‌تر و درست‌تر و به حقیقت نزدیک‌تر است از این‌که آنها را به نام غیر پدران خودشان بخوانید. (تفسیر طبری ۷۶/۲۱).

«فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ»: اگر پدران حقیقی فرزندان را نمی‌شناختید، آنان را با ملاحظه رابطه اجتماع و محبت خویش به نام برادران دینی تان بخوانید؛ زیرا ایشان برادران و دوستان دینی شما می‌باشند.

ابن کثیر گفته است: خدا فرمان داده است در صورتی که پدر اصلی فرزند خوانده شناخته شود باید نسبت او را به پدر اصلی بازگرداند، و اگر پدرانشان شناخته نشوند در عوض نسب از دست رفته، آنها را برادر و دوست دینی به حساب آورید. از این‌رو پیامبر صلی الله علیه و سلم به زید بن حارثه می‌گفت: «تو برادر و دوست ما هستی». (مختصر ابن کثیر ۸۱/۳).

و ابن عمر رضی الله عنه گفته است: تا زمانی که آیه «أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَفْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ» نازل نشده بود، نمی‌گفتیم: «زید بن حارثه» بلکه می‌گفتیم: زید بن محمد. (بخاری آن را روایت کرده است).

ابن کثیر می‌فرماید: این دستور، ناسخ مجوز پسر خواندن فرزند دیگران است که در ابتدای اسلام جایز بود ولی خداوند متعال برگرداندن نسبت آنان را به پدران حقیقی‌شان، به قسط و عدل نزدیک‌تر خواند و فرمود: «این» نسبت دادن آنها بسوی پدران حقیقی آنها «نزد خداوند عادلانه‌تر است» از این سخن تان که فلان فرزند فلان است در حالیکه فرزند حقیقی وی نیست «و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید، در آن صورت برادران دینی و آزاد کردگان شمایند» بنابراین، به آنها بگویید: ای برادرم! ای آزاد کرده‌ام! و نگویید: ای فرزند فلان! چرا که پدران حقیقی آنان را نمی‌شناسید. موالی: یعنی بردگان آزاد شده.

مطالعه کنندگان گرامی!

«وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ»: ای مؤمنان! اگر خطایی از شما نا آگاهانه سرزند و دل‌هایی تان قصد آن را نداشته باشد، خداوند متعال شما را تنها به امور و کارهای قصدی (نه به خطاکاری‌ها) مؤاخذه می‌نماید.

«وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ»: اما گناه و تقصیر وقتی بر شما می‌باشد که به طریق عمد او را به غیر پدرش نسبت بدهید.

«وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»: و مغفرت خدا وسیع و رحمتش عظیم است، اهل اشتباه را می‌بخشد و به مؤمن توبه کننده رحم می‌کند.

الله تعالی برای شخص خطاکاری که به قصد گناه نکرده باشد می‌آمرزد و توبه‌کنندگی را که به گناه اصرار نورزد مورد رحمتش قرار می‌دهد.

در حدیث شریف آمده است: «خداوند متعال برایم از امتم خطا و فراموشی و آنچه را که به اکراه بدان واداشته شده‌اند، درگذشته است». «ولی» گناه در «آن چیزی است که دل‌هایتان قصد آن را کرده است» از نسبت دادن عمده پسران به غیر پدران حقیقی‌شان در حالیکه به این حقیقت که او در واقع پسر چه کسی است، علم هم داشته‌اید.

قتاده می‌گوید: «اگر مردی را به نام غیر پدرش بخوانی در حالیکه بر این باور هستی که او واقعا پدر وی است، بر تو باکی نیست، هر چند او در واقع پدر وی نباشد اما اگر خلاف این باشد، گنه‌کار هستی».

در حدیث شریف آمده است: «من ادعی الی غیر ابیه و هو یعلم انه غیر ابیه فالجنة علیه حرام». «کسی که خود را به نام غیر پدرش میخواند درحالیکه میداند او پدرش نیست، بهشت بر وی حرام است».

أبو حفص نجم الدین عمر بن محمد نسفی (462 - 538ق) در تفسیر خویش میگوید: «اگر کسی دیگری را فرزند خواند، ملاحظه میشود: چنانچه آن فرزند خوانده مجهول النسب و از شخصی که او را فرزند خویش خوانده است از نظر سنی کوچکتر بود، نسب وی از او ثابت میشود و اگر آن فرزند خوانده برده وی بود، آزاد میشود اما اگر از وی بزرگتر بود، نسبش از او ثابت نمی‌شود». ولی نزد امام ابو حنیفه (رح) کسی که نسب وی شناخته شده است، با فرزند خواندگی برای شخصی که او را فرزند خویش خوانده است، نسبش اثبات نمی‌شود اما اگر برده وی بود، آزاد می‌شود. «و خداوند همواره آمرزنده مهربان است» در حق کسی که خطاء می‌کند چنانکه او توبه مرتکب عمدی گناه را می‌پذیرد.

شان نزول آیه 5:

851- بخاری از ابن عمر (رض) روایت کرده است: ما همواره زید بن حارثه را زید بن محمد می‌گفتیم. تا این که آیه «ادعوهم لابائهم هو افسط عند الله» نازل شد. (صحیح است، بخاری 4782، مسلم 2425، ترمذی 3209 و 3814).

خوانندگان گرامی!

خلاصه اهداف و محتوای آیات متبرکه (1 الی 5) را چنین جمع‌بندی و خلاصه نمود: الله متعال خواست با این آیات، عزت و کرامت را در دل‌های مسلمانان بنشانند و به آنان اطمینان و اعتماد بخشد، تا به سخن دشمن التفات نکنند.

اسلام تنها مجموعه‌ای از راهنمایی‌ها، اندرزها، راه و رسم‌ها قوانین و مقررات و عادات نیست. بلکه دین مقدس اسلام؛ یعنی، تسلیم شدن در برابر فرمان الله متعال، التفات کردن به امر و نهی قرآن و رویگردانی از برنامه‌های غیر الهی. مسلمان نباید گول بیگانه را بخورد، باید در همه‌ی شؤون زندگی خویش بر الله توکل کند تا خدا یار و نگهدارش باشد. و اینک در آیات متبرکه: (6 الی 8) در باره پیامبر صلی الله علیه وسلم و منزلت او، بحث بعمل می‌آید.

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (٦)

پیامبر از خود مؤمنان به آنها نزدیکتر و سزاوارتر است و همسران او در حکم مادران ایشان هستند، و خویشاوندان (در استحقاق میراث) نسبت به همدیگر در کتاب الله از مؤمنان و مهاجران اولویت بیشتری دارند، مگر اینکه در حق دوستانان احسان بکنید. این در کتاب نوشته شده است. (٦)

تفسیر:

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»: پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در مسایل دین و دنیا برای مؤمنان از خودشان بهتر و نزدیک‌تراند. و حکم و فرمانش نافذتر و اطاعتش واجب‌تر است. بر مؤمنان واجب است تا از پیامبر خویش اطاعت کنند و طاعت وی را بر تمایلات نفسانی و خواسته‌های شخصی خود مقدم بدانند.

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ...»: همچنان هدف از این آیه مبارکه اینست که پیغمبر اسلام در جان و مال امت محمدی، حق تصرف بیشتری از خود تصرف مؤمنان در جان و مال خود دارد، و پیغمبر همیشه باید عزیزتر از جان و مال مؤمن در نزد مؤمن باشد، و فرمان و فرموده او مقدم بر اراده و خواست خود انسان (ملاحظه شود سوره: نساء آیه 65).

در آیه (64) سوره نساء آمده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...» (و ما

هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای آنکه به اذن الهی از او اطاعت کنند...).

طوری‌که میدانید هدف نهایی پیامبران الهی هدایت مردم و آزاد کردن آنها از قید و بند طاغوت‌های بیرونی و درونی است. لذا مبارزه با ظلم اجتماعی، مخالفت با هواهای نفسانی و دل‌سپردگی به آفریننده هستی در اولویت برنامه‌های آنان است.

- کسانی که به ندای پیامبران الهی پاسخ مثبت می‌دهند در حقیقت خود را در معرض فضل و رحمت خداوند قرار می‌دهند و از مغفرت و رحمت مخصوص او بهره‌مند می‌شوند.

- برای تحقق این اهداف، خداوند از مردم می‌خواهد از پیامبران اطاعت کنند تا در مسیر درست زندگی قرار گیرند.

- آیه مبارکه اطاعت از رسول خدا را مطلق ذکر کرده و بدون هیچ قید و شرطی آورده است. از این رو معلوم میشود که اولاً در تبعیت از پیامبر نباید چون و چرا کرد و همین قدر که مطمئن شدیم فرمانی از پیامبر صادر شده است باید بدون چون و چرا انجام دهیم. ثانیاً باید بدانیم که اطاعت از رسول در حقیقت همان اطاعت از خداست.

«أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»: همسران پیغمبر مادران امت محمدی هستند، و لذا مؤمنان باید برابر فرمان آسمانی حرمت مقام مادری ایشان را رعایت کنند و یکایک مادران آسمانی را گرامی دارند (ملاحظه شود سوره: احزاب آیه 53). از این رو نکاح همسر پیامبر صلی الله علیه وسلم برای شان حرام است. و نیز از این جهت که در اثر آزار آنها رسول الله صلی علیه وسلم آزار می‌بیند، که شدیدترین درجه‌ی حرمت است.

در «تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود آمده است: در قضیه‌ی تحریم ازدواج با آنها و وجوب تعظیم آنان، به مثابه‌ی مادران می‌باشند، ولی در غیر موارد مذکور همانند بیگانه هستند. (ابو سعود ۲۰۳/۴).

«وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ»: این قسمت از آیه مبارکه، بیان‌گر این واقعیت است که مؤاخات و برادری موجود میان مهاجرین و انصار مدینه در صدر اسلام، و مؤاخات و برادری منعقد در هر زمانی، موجب ارث بردن نمی‌باشد.

میراث بردن مؤمنان خویشاوند از یک دیگر، نسبت به میراث بردن به اساس ایمان و هجرت (که در نخستین دوره اسلام مشروع بود و بعد از آن منسوخ شد) اولی و بهتر است؛ زیرا نظام ارث بر اساس نسب مشروعیت یافته و بر مبنای اخوت دینی نیست؛ مگر آنگاه که مسلمانان اراده انجام کار خیری را داشته باشند و چیزی را به عنوان خیرات تحفه، نیکی، وصیت و احسان برای غیر ورثه بدهند.

مفسران گفته‌اند: بدین وسیله قاعده‌ی صدر اسلام نسخ شده است که تورات در بین آنان بر مبنای برادری ایمانی و هجرت و غیره مقرر بود. (تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر: تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری/ 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری).

«كِتَابِ اللَّهِ»: هدف از آن لوح محفوظ یا قضا و قدر الهی است و یا هدف از آن قرآن کلام آفریدگار است که قوانین ارث در آن مقرر است (ملاحظه شود سوره: بقره آیه 233، نساء آیات 11 و 12 و 19 و 176).

«إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا»: مگر اینکه نسبت به برادران مهاجر و انصارتان در حال حیات خود نیکی و احسان کنید، یا این‌که وصیت کنید که بعد از مرگ چیزی به آنها داده شود که چنین وصیتی جایز و بلا مانع است، و خدا بندگان را به دست و دل بازی به شیوه‌ای معروف تشویق کرده است.

«كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا»: این حکم که خداوند متعال آن را مشروع کرده در لوح محفوظ نوشته و ثبت است، پس با عمل به امور مشروع، تابع امر او تعالی باشید، از امام اموری که به عنوان شریعت آورده متابعت نمایید، به همسران آن حضرت احترام داشته

باشد و با اذیت و آزار بر آنان تعرّض نکنید؛ زیرا کسی که چنین کند خشم و لعنت الله تعالی بر او لازم می‌گردد.

مفسر أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابة الدوسي بصري (۶۱ - ۱۱۷ق) می‌فرماید: در نزد الله نوشته شده است که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد. (تفسیر قرطبی ۱۲۶/۱۴).

وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿۷﴾

و [یاد کن] هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و (نیز) از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم و از [همه] آنان عهد محکم گرفتیم. (۷)

تفسیر:

«مِيثَاقًا غَلِيظًا»: پیمان سخت و عهد استوار (سوره: نساء آیه 21).

بعد از اینکه پروردگار با عظمت مقام و منزلت رسول الله صلی الله علیه وسلم را در میان مؤمنان، به بیان گرفت اینک الله متعال مأموریت بزرگ و منزلت بلند ایشان را در حوزه تبلیغ شریعت و رسالت چنین بیان می‌فرماید: ای پیامبر! از روزی یاد کن که خداوند متعال از پیامبران برای تبلیغ رسالت‌شان پیمانی مستحکم گرفت و او تعالی از تو و از نوح، ابراهیم، موسی و عیسی بن مریم علیهم السلام، عهد و پیمان گرفت که پیام الهی را تبلیغ کنند، امانت‌ش را اداء نمایند، از آنچه به تبلیغش مأمور شده‌اند چیزی را نپوشند و هر کدام‌شان یک دیگر را تصدیق نمایند.

مطالعه کنندگان گرامی!

اینها پیامبران اولوالعزم و از مشاهیر پیامبرانند و به منظور بیان مزید شرف عظمت، حضرت محمد را از پیش آورده است.

مفسر بیضاوی می‌فرماید: مخصوصاً آنها را نام برده است؛ چون از مشاهیر و صاحبان شریعت اند و به عنوان تعظیم و تکریم مقام و منزلت پیامبر ما، وی را قبل از آنها آورده است. (تفسیر بیضاوی ۱۱۴/۲).

و ابن کثیر فرموده است: به خاطر شرفش اول پیامبر خاتم را آورده است و بدین وسیله منزلتش را بیان کرده است. سپس دیگر پیامبران را به ترتیب زمانی ذکر کرده است. (مختصر ۸۳/۳).

لَيْسَ السَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۸﴾

تا صادقان را از صدقشان بپرسد و (الله) برای کافران عذاب دردناک آماده کرده است. (۸)

تفسیر:

«لَيْسَ»: تا سؤال کند. هدف این است که پیغمبران باید پیام الله تعالی را به مردم ابلاغ کنند، و علماء نیز تا آنجا که در توان دارند باید در تبیین ائین الهی سعی عظیمی به عمل آرند و از کتمان بپرهیزند تا با دردست داشتن حجّت، خدا از مردم باز خواست فرماید. «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل.

«السَّادِقِينَ»: راستکاران و راستگویان. هدف از آن انبیاء است (سوره: مائده آیه 109) و یاهم هدف از آن مؤمنین است که در مقابل کافرین قرار گرفته‌اند (سوره: احزاب / 23، حجات آیه 15، حشر آیه 8).

«لَيْسَ السَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ»: الله تعالی از پیامبران میثاق و عهد و پیمان محکم گرفت، تا نحوه پاسخ دهی هر قوم در برابر دعوت را از ایشان بپرسد و در نتیجه مؤمنان را با دخول در بهشت پاداش دهد و کافران را در آتش دوزخ عذاب نماید.

صاوی گفته است: حکمت در پرسش از پیامبران، در حالی که خدا خود از صدق آنان آگاه است، عبارت است از تقبیح و سرزنش کفار در روز قیامت. (صاوی بر جلالین ۲۶۹/۳).

امام قرطبی فرموده است: آیه یادآور این است که وقتی از پیامبران در روز قیامت سؤال شود، پس دیگران چگونه باید باشند؟ و فایده‌ی پرسش از آنها توییح کفارست، همان طور که از عیسی پرسید: «أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي الْهَيْنِ؟» (تفسیر قرطبی ۱۲۸/۱۴). قابل یادآوری است که: فلسفه‌ی سؤال کردن از پیامبران صلی الله علیه وسلم، برای این است تا راست کرداری داستان روشن گردد؛ که کافران و بی باوران در روز قیامت و در حضور همه‌ی مردم (علی رؤوس الأشهاد) رسوا و سرافکنده و خوار شوند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (9 الي 27) در باره جنگ احزاب یا خندق بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهای (عظیمی) به سراغ شما آمدند، ولی ما باد و طوفان سختی بر آنها فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید (و به این وسیله آنها را در هم شکستیم) و الله به آنچه می‌کنید بیناست. (۹)

تفسیر:

در آیه مبارکه خطاب به مؤمنان آمده است که: از فضل و احسان الهی بر خویشتن در روز غزوه احزاب یاد آورید؛ «إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ» وقتی که سربازان احزاب و لشکر آنان به سوی شما آمدند یعنی در زمانی که اهل کفر اعم از یهود، مشرکان و منافقان بر شما اتفاق ورزیده و شما را از هر طرف در احاطه و محاصره خویش گرفتند.

«إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ...»: اشاره به جنگ احزاب است. جنگ احزاب، نام مبارزه همه جانبه‌ای است که از ناحیه عموم دشمنان اسلام و گروه‌های مختلفی همچون یهودیان بنی نضیر و طایفه قریش، و قبائل غطفان و بنی‌اسد و بنی‌سلیم در سال پنجم هجری به راه انداخته شده بود.

«ریحاً»: طوری که یاد آور شدیم طوفان باد سخت و سردی است که بر سپاهشان دشمن فرستاده شد که بر اثر آن خیمه‌های شان را از بیخ برکند، دیگ‌های شان را دور انداخت و خاک‌ها را بر روی شان پاشید.

«جُنُودٌ لَمْ تَرَوْهَا»: هدف فرشتگانی است که خوف و هراس را به دل سربازان دشمن انداختند. چه بسا مراد چیزهای دیگری هم باشد که جز خدا کسی از آنها آگاه نیست.

مفسران گفته‌اند: باد و طوفانی خانمان برانداز یعنی باد صبا را در شبی بسیار سرد و تاریک بر آنان نازل کردیم، شدت باد به حدی بود که منازل آنها را برکند و دیگ‌هایشان را واژگون نمود و انسان را به زمین می‌انداخت. خدا فرشتگان را اعزام داشت و آنها را به لرزه درآوردند، جنگ نکردند بلکه در دل آنها رعب و هراس انداختند. («حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است).

مفسر ابو السعود (متوفای ۹۸۲) در تفسیر خویش «ارشاد العقل السلیم الی مزایا الکتاب الکریم» می‌فرماید: منظور از جنود، احزاب یعنی قریش و غطفان و یهود بنی قریظه و بنی نضیر است. در حدود دوازده هزار نفر بودند، وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم باخبر شد که آمده‌اند، به مشوره «سلمان فارسی» در چهار اطراف مدینه خندق کند، بعد از آن خود با سه هزار نفر از مسلمانان بیرون آمد و در پشت خندق اردو زد. به طوری که خندق در بین آنها و مشرکین قرار گرفت. بیم و هراس بالا گرفت، و مؤمنان گمان‌ها بردند. و در بین منافقان، نفاق و دودلی و هراس نمایان شد تا جایی که «معتب بن قشیر» گفت: محمد وعده‌ی گنج خسروی و تزار را به ما می‌دهد در حالی که یارای رفتن به قضای حاجت را نداریم. (ابو سعود ۳۰۴/۴).

شان نزول آیه 9:

852- بیهقی در «دلائل» از حذیفه (روایت کرده است: شبی در جنگ خندق [در شوال سال پنجم هجری بنا بر قول صحیح مشهور] متوجه شدم که ما سپاهیان اسلام در نظم و ترتیب خاصی نشسته ایم. ابوسفیان با همراهانش از احزاب مختلف در بلندی‌ها بالای سر ما مستقر بودند و بنی قریظه در پایین قرار داشتند که از طرف آنها در باره فرزندان و خانواده خویش نگران بودیم، هرگز شبی تاریکتر و طوفانی‌تر از آن بر ما نگذشته است. منافقان شروع کردند به اجازه گرفتن از نبی کریم که به خانه‌هایشان برگردند آنها بهانه میکردند که خانه‌های ما عاری از پاسبان است در حالیکه امنیت خانه‌هاشان تأمین بود. هریکی از آنها که از پیامبر اجازه رفتن می‌گرفت برایش اجازه میداد باز هم پنهانی محل را ترک میگفتند. ما در حدود سه صد نفر بودیم، ناگاه رسول الله به سوی ما آمد و متوجه یکایک ما شد به من که رسید گفت: اخبار سپاه دشمن را برای من بیاور، به لشکرگاه آنها رفتم آنجا باد به شدت میوزید به خدا سوگند آواز سنگ‌هایی را که باد و طوفان بر فرش‌ها و بارهای آنها می‌زد می‌شنیدم آنها می‌گفتند: کوچ کنید کوچ کنید، نزد پیامبر اکرم (برگشتم و از احوال دشمن آگاهی ساختم. آنگاه خدای عزوجل آیه «یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ جاءکم جنودکم» را نازل کرد. (صحیح است، بیهقی در «دلائل» 3 / 454 و ابونعیم در «دلائل» 33 / 433 روایت کرده اند. حاکم 3 / 31 و بیهقی 3 / 450 از طریق بلال بن یحیی عیسی از حذیفه به همین معنی روایت کرده اند. اسناد این حسن است به خاطر بلال. و اصل این در صحیح مسلم 1788 است که آن را حاکم صحیح شمرده و ذهبی هم با او موافق است. به «ابن کثیر» 5320 به تخریج محقق نگاه کنید.)

غزوة احزاب :

اکثریت سیره نگاران معتقدند که غزوة احزاب در ماه شوال سال پنجم به وقوع پیوسته است. و اما واقدي و ابن سعد میفرمایند: که این غزوة در ماه ذی‌قعدة سال پنجم اتفاق افتاده است. از زهری، مالک بن انس و موسی بن عقبه نقل شده است که گفته‌اند: غزوة احزاب در سال چهارم اتفاق افتاده است. (السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیة، صفحه 444.)، (البداية والنهاية، ج 4، ص 105.)

ابن حزم نیز به طور قطعی تاریخ وقوع آن را سال چهارم دانسته است. دلیل این تأکید شان را چنین توضیح میدارد که ابن عمر در این غزوه که پانزده ساله بود؛ بخاطریکه ایشان در غزوة احد که به اتفاق در سال سوم اتفاق افتاد، پیامبر اکرم، صلی الله علیه وسلم ایشان را که چهارده سال سن داشت، برگردانید.

انگیزه های غزوة احزاب :

یهود بنی‌نضیر بعد از اخراج از مدینه و استقرار در مدینه، در حالیکه قلبهایشان مملو از کینه و نفرت مسلمانان بود، به فکر انتقام از مسلمانان افتادند و برای این منظور نقشه‌هایی طراحی نمودند و در نهایت به این نتیجه رسیدند که باید قبایل مختلف عرب را برای جنگ با مسلمانان برانگیخت و برای اجرای این نقشه شوم، جماعتی مرکب از سلام بن ابی الحقیق، حی بن اخطب، کنانه بن الربیع، هوده بن قیس و ابو عماره تشکیل دادند. (السیرة النبویة، ابن هشام، جلد 3، صفحه 237.)

این گروه در مأموریتی که به آنان محول گردیده بود، خویش تا حد زیادی موفق گردید و توانست قریش را که از محاصره اقتصادی تحمیلی دولت اسلامی رنج می‌برد و قبیلۀ غطفان را که چشم به مال و نعمت مدینه دوخته بود و بسیاری از قبایل دیگر را برای حمله به مدینه آماده کند.

این گروه یهودی به مشرکان مکه گفتند: دین شما از دین محمد بهتر است و شما نزدیکتر به حق هستید؛ چنانکه خداوند این مطلب را در قرآن بیان نموده و فرموده است: «ألم تر الی الذین یزکون انفسهم بل الله یرکي من یشاء ولا یظلمون قتیلاً» (49) «انظر کیف یفترون علی الله الکذب وکفی به» (50) «انما مبینا» (50) «ألم تر الی الذین اوتوا نصیباً من الکتاب یؤمنون بالحبیب

وَالطَّغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هُؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيلًا ﴿51﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ﴿52﴾» (سوره النساء: 49-52)

«مگر آگاه نیستی از کسانی که خویشان را پاک می شمارند؛ بلکه خدا است که کسانی را که بخواهد، پاک می دارد و بدیشان به اندازه نخ هسته خرما هم ظلم نمی شود. بنگر که چگونه به خدا دروغ می بندند و همین دروغ کافی است که گناه آشکاری باشد، آیا در شگفت نیستی از کسانی که بهره‌ای از دانش کتاب بدیشان رسیده است. چگونه به بتان و شیطان ایمان می‌آورد و درباره کافران میگوید: اینان از مسلمانان بر حق تر و راه یافته تراند. آنان کسانی هستند که خداوند ایشان را نفرین نموده است و هر که را که خداوند نفرین کند، کسی را نخواهد یافت که یاری‌کننده او باشد».

استاد «ولفسون» یهودی به این اشتباه بزرگ تاریخی یهودیان اشاره می نماید و میگوید: «آنچه هر انسان مؤمن به خدای یگانه، چه یهودی و چه مسلمان، را می‌آزارد، گفتگویی است که بین برخی از یهودیان با بت‌پرستان قریش اتفاق افتاد که در نتیجه این مذاکره، یهودیان، دین بت‌پرستی قریش را از دین پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم برتر دانستند».

(تاریخ اليهود في بلاد العرب، ولفسون، صفحه 142). این دیدگاه یهودیان، اسباب خوشحالی قریش را فراهم آورد و برای جنگ آمادگی بیشتری اعلام نمود و به اتفاق گروه یهودی برای یورش به مدینه موعدي مقرر کردند. (تاریخ اليهود في بلاد العرب، ولفسون، صفحه 142).

همچنین یهودیان بنی نضیر با سران اعراب غطفان، قرارداد نظامی متحدی علیه مسلمانان امضا نمودند که مهم‌ترین بندهای آن عبارت بود از:

الف: غطفان باید شش هزار جنگجو داشته باشد.

ب: بعد از پیروزی باید یهودیان محصول خرماي یک سال خیبر را به غطفان بدهند. (غزوة احزاب، محمد احمد باشمیل، ص 141).

بعد از امضای این پیمان نامه، یهودیان با ده هزار مرد جنگجو که چهار هزار آنها از قریش و هم پیمانانشان و شش هزار دیگر از غطفان و هم پیمانانشان بودند، به قصد حمله بر مدینه به راه افتادند و نزدیک مدینه اترق کردند.

غزوة احزاب و نتایج آن در قرآن:

قرآن عظیم الشان، در مورد غزوة احزاب به تفصیل سخن گفته است و این دو غزوه (احزاب و بنی قریظه) را به ثبت رسانیده است و قرآن مسائل جاودانه‌ای را که گذر زمان و مکان، آنها را فرسوده نمی نماید بیان می‌دارد و این هم از همان نوع است؛ زیرا مسلمانان دائماً از طرف دشمنان مورد تهاجم نظامی قرار خواهند گرفت؛ گاهی از بیرون بر آنان یورش خواهند برد و گاهی از داخل شهر و دیارشان مورد حمله قرار خواهند گرفت و از آنجا که در گذر تاریخ حوادثی چون حادثه احزاب و بنی قریظه تکرار خواهند شد، قرآن آنها را ثبت نموده است تا مسلمانان در صورت تکرار این جریان، از رویدادهای گذشته در رویارویی با آن استفاده نمایند.

با دقت و تدبر در قرآن کریم، مهم‌ترین مسائلی که از غزوة احزاب استنباط می‌گردد، عبارتند از:

1- یادآوری مؤمنان به نعمتهای الهی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِم رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿9﴾» [احزاب: 9].

2- ارائه تصویری شگفت‌انگیز از مصیبت و بحرانی که با آمدن نیروهای احزاب دامنگیر مسلمانان شده بود: «إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا ﴿10﴾» [الأحزاب: 10].

3- پرده برداری از نیت‌های شیوم منافقان و اخلاق زشت و بزدلی و عذر تراشی و عهدشکنی آنها: «وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ﴿12﴾» [الأحزاب: 12].

4- تشویق مؤمنان در هر زمان و مکانی به تاسی از گفتار، کردار، جهاد و اوصاف پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم تا به این گفته الهی جامه عمل ببوشانند که میفرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿21﴾» [الأحزاب: 21].

5- ستایش از مؤمنان به خاطر موضعگیری‌های کارآمد آنان که با ایمان راستین و وفای به پیمان خدا با نیروهای احزاب روبرو شدند و جنگیدند. «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا ﴿23﴾» [الأحزاب: 23]. «در میان مومنان مردانی هستند که در وعده خود با خدا راست بودند؛ پس برخی از آنان به پیمان خود وفا نمودند (و شهید شدند) و برخی نیز در انتظاراند و هیچ‌گونه تغییری در پیمان خود ندادند».

6- بیان یکی از سنت‌های تغییرناپذیر الهی که عبارت است از: اختصاص فرجام نیک برای مؤمنان و شکست برای دشمنانشان؛ همان‌گونه که میفرماید: «وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَيْثِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا ﴿25﴾» [الأحزاب: 25]. «خداوند، کافران را با دلی لبریز از خشم و غم بازگرداند و در حالیکه به هیچ‌یک از نتایجی که در نظر داشتند، نرسیده بودند. خداوند مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز ساخت و خداوند نیرومند و چیره است».

7- احسان خداوند متعال بر بندگان با ایمانش، آنجا که آنها را بر بنی قریظه در دژهای تسخیرناپذیرشان، بدون درگیری جنگی، پیروز گردانید و در دل‌هایشان رعب و وحشت انداخت به گونه‌ای که به فیصله خدا و رسولش محمد صلی الله علیه وسلم گردن نهادند. (حدیث القرآن الکریم عن غزوات الرسول، جلد 2، صفحه 490-491).؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید: «وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَبَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا ﴿26﴾ وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطُورُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿27﴾» [الأحزاب: 26-27]. «خداوند کسانی از اهل کتاب را که احزاب را پشتیبانی کرده بودند، از اژدهایشان پایین کشید و به دل‌هایشان ترس و هراس انداخت، گروهی را کشتید و گروهی را اسیر کردید و زمینها و خانه‌هایشان و دارایی آنان و همچنین زمینی را که هرگز بدان گام ننهاده بودید، به چنگ شما انداخت. بی‌گمان خداوند بر هر چیزی توانا است».

غزوه احزاب از غزوات مهمی در حیات مسلمانان بشمار می‌رود، مسلمانان، علیه دشمنانشان به نبرد پرداختند و در آن نتایج مهمی را رقم زدند. از جمله:

- پیروزی مسلمانان و شکست و پراکنده شدن و بازگشت زینبار آنان در حالی که تمام آرزوهای آنان به یأس و ناامیدی تبدیل گردید.

- تغییر موقعیت جنگی به نفع مسلمانان، آن‌گاه که حالت تهاجمی جایگزین حالت دفاعی گردید؛ چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به این مطلب اشاره کرد و فرمود: «از این پس ما به جنگ آنان خواهیم رفت و آنان به جنگ ما نخواهند آمد.» (بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة الخندق، جلد 5، صفحه 58، شماره 4109).

- کشف چهره واقعی بنی قریظه و کینه درونی آنها نسبت به مسلمانان که منتظر فرصت بودند و پیمانشان را با پیامبر صلی الله علیه وسلم در دشوارترین شرایط زیر پا گذاشتند.

- غزوه بنی قریظه یکی از نتایج غزوه احزاب بود؛ چراکه در غزوه احزاب یهودیان بنی قریظه در این شرایط دشوار عهد و پیمان خود را با پیامبر اکرم شکستند بنابر این پیامبر صلی الله علیه وسلم غزوه بنی قریظه را ترتیب داد تا آنان را به سوی این عمل زشتشان برساند. (حدیث القرآن الکریم عن غزوات الرسول، جلد 2، صفحه 442).

(مواخذ: الگویی هدایت (تحلیل وقایع زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم) تألیف: علی محمد الصلابی).

جنگ احزاب یا خندق از دیدگاه تاریخ :

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم: در ماه شوال سال پنجم هجری. ده تا دوازده و به قولی پانزده هزار مرد جنگی از مشرکان، بت پرستان و اهل کتاب، پیرامون مدینه اردو زدند، تا - به زعم خود - کار پیامبر صلی الله علیه وسلم و دین خدا را یکسره کنند. از این شمار، چهار هزار تن از مردم قریش و هم پیمانانشان به رهبری ابوسفیان از سمت جنوب و بنی اسد و گروه های دیگر از شرق مدینه به فرماندهی طلحه، غطفان با شش هزار نیرو به فرماندهی عیینه پسر حصن، بنی سلیم از مر الظهران به فرماندهی ابوالاعود، یهود بنی نضیر به ریاست حی بن اخطب و پسران ابی محقیق و یهود بنی قریظه به ریاست کعب پسر اسد؛ هرچند با پیامبر پیمان بسته بود؛ اما حیی آنقدر کوشید تا پیمانش را شکست و باورشان این بود که دین بت پرستان از دین محمد بهتر است. (سوره نساء آیات: 51 و 54 و 55).

اسباب جنگ خندق :

یهودیان، به دلیل غدر و خیانت و دسیسه های شان، زار و زبون شده و از گمراهی بیدار نگشته و هر لحظه منتظر بودند مسلمانان به فرجام بد جنگ با مشرکان، گرفتار شوند؛ اما وقتی دیدند که مسلمانان به قدرت رسیده اند، در تب و تاب خشم و کینه سوختند، به توطئه دست زدند و ساز و برگ جنگ را فراهم آوردند، تا بر پیکر این نیروی نوپا ضربه بزنند... اما چگونه؟ بیست تن از سرانشان نزد مردم مکه و غطفان و... رفتند، آنها را به جنگ با پیامبر صلی الله علیه وسلم تحریک کردند و به آنان وعده های هم پشتمی و کمک دادند و این نقشه ی ننگین را جامه ی عمل پوشانیدند.

تدبیر و کاردانی پیامبر صلی الله علیه وسلم:

هنوز نیروی دشمن از جای خود حرکت نکرده بود که خبر این توطئه خطر آفرین به پیامبر صلی الله علیه وسلم رسید، او نیز فوراً جلسه ی فوق العاده ی مشورتی تشکیل داد و نقشه ی دفاع از استقلال مدینه را مطرح نمود. سرانجام به پیشنهاد سلمان فارسی رضی الله عنه به کشیدن خندقی به دور مدینه کمر همت بر بستند.

نقشه ی خندق را طوری کشیدند که شمال، مغرب و جنوب غربی و قسمتی از جنوب شهر را در بر میگرفت. خندق از قلعه ی شیخین، واقع در شمال مدینه شروع شد و در حومه ی قبا در جنوب پایان یافت. طول آن 12 هزار ذراع؛ یعنی، شش هزار متر - 6 کیلومتر به مقیاس امروز و عمق از 5 ذراع بیشتر و عرض آن نیز زیاد و دارای دیواری عمودی بود. عمودی بودن دیوار برای این بود که: نه سواره و نه پیاده نتوانند از آن عبور کنند. ابوبکر صدیق و عمر (رض)، آن دو صحابه ی بزرگ، روزی «زنبه» (کلنگ و زنبیل) خود را به دست دیگران داده بودند و خود با جامه هایشان خاک میریختند.

شمال شرقی، شرق و جنوب شرقی مدینه را خندق نزدند؛ چون دارای موانع بسیار و باغهای فراوان و کوچه های تنگ و باریک بود.

هم زمان با کندن خندق، پیامبر دستور داد: آن چه محصول کشاورزی و باغ در خارج شهر مدینه است به داخل شهر بیاورند، تا لشکر مهاجم از آن استفاده نکند.

عمق خندق 7 تا 10 ذراع و عرض آن 9 ذراع یا بیشتر بوده است. (بنقل از روح المعانی، وصفحات 314 الی 316 کتاب «محمد، پیغمبری که از نو باید شناخت».

إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا ﴿١٠﴾

به خاطر بیاورید زمانی را که آنها از طرف بالا و پائین (شهر) شما وارد شدند (ومدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشم ها از شدت وحشت خیره شده بود، و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدي به خدا میبردید! (۱۰)

تفسیر:

«مِنْ قُوَّتِكُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ»: کنایه از محاصره از هر سو است.
«إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ قُوَّتِكُمْ»: زمانی که احزاب از بالای دره و از جانب مشرق به جنگ شما آمدند. طوایف اسد و غطفان از این سمت آمده بودند.
«وَّ مِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ»: و از پایین دره یعنی نزدیکترین نقطه از سمت مغرب.
از این طرف قریش و کنانه و اوباش عرب آمده بودند.
«رَاغَتِ الْأَبْصَارُ»: هدف این است که: اختلال پیدا کردن چشم ها از شدت خوف و هراس است.

«بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ»: دل ها به گلوگاه ها رسیده بود.
«تَنْظُرُونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَ»: درباره وعده خدا گمانها می بردید. مراد این است که برخی ها که قوی الایمان بودند به وعده خدا اطمینان کامل داشتند، و برخی ها که ضعیف الایمان بودند، چندان امیدی به وعده پیروزی الهی نداشتند.
خلاصه‌ی مطلب اینکه مشرکین از سمت مشرق و مغرب آمده بودند و مانند حلقه‌ی انگشتر مسلمانان را در میان گرفته و یهود بنی قریظه آنها را یاری میدادند. آنها پیمان را با پیامبر نقض کرده و به مشرکین پیوستند.
ترس شدت یافت و مصیبت بالا گرفت، و از این رو خداوند سبحان میفرماید: «وَ إِذْ رَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ قَتِيَ كَيْسٌ مِنْهَا وَ حِيرَتٌ كَجِجٍ شَدِيدَةٍ وَ مِنْ رِجَابِهَا وَ حَرَسَتْ عَيْنَهَا وَ حَرَسَتْ حَرَسًا شَدِيدًا» (تفسیر کشاف ۴۲۶/۳).

«وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ» و قلب ها در سینه ها از جای خود تکان خورده و حتی از شدت ترس و رعب نزدیک بود به گلو و حنجره برسد.
حسن بصری گفته است: منافقان گمان میبردند که مسلمانان ریشه‌کن میشوند و مؤمنان گمان می‌بردند که پیروز میشوند. (تفسیر کشاف ۴۲۶/۳) پس گمان مؤمنان خیر و گمان منافقان شر بود. و ابن عطیه گفته است: نزدیک بود مؤمنان آشفته شوند، و میگفتند: این خلاف وعده یعنی چه؟ این گمان همان خطوراتی است که به خاطر انسان خورده و دفع آن غیر ممکن است. ولی منافقین شتاب کرده و به حرف آمده و میگفتند: خدا و پیامبر جز فریب وعده‌ای به ما نداده‌اند. (البحر المحیط ۲۱۷/۷).

هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا ﴿١١﴾

آنجا بود که مؤمنان مورد آزمایش قرار گرفتند و به زلزله و اضطرابی سخت دچار شدند. (۱۱)

تفسیر:

امام قرطبی در تفسیر؛ آیه مبارکه «هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ» مینویسد: این آزمایش به وسیله ترس و قتال و گرسنگی و محاصره شدن و مصیبت صورت گرفت. (تفسیر قرطبی ۱۴۶/۱۴).

مؤلف تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر خویش مینویسد: «در این موقعیت دشوار، اهل ایمان مورد امتحان قرار گرفتند، مسلمانان آزموده شدند، راستگویی و دروغگویی از هم جدا شد و به مسلمانان بلائی هولناکی رسید که از اثرش دل ها به اضطراب آمد و نفس ها ترسید. این دشواری پدید آمد تا ایمان اهل ایمان زیادت یابد، یقین‌شان بزرگ شود و اعتمادشان به پروردگار بیشتر گردد.»
«وَ زُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا»: و از شدت فشاری که آنها را فرا گرفته بود سخت تکان خوردند. تا جایی که انگار زمین زیر پایشان آشفته و مضطرب گشته و انگار زمین لرزه رخ داده است.

ابن جوزی میفرماید که: زلزله در اصل به معنی تکان شدید می باشد و در اینجا عبارت است از اضطراب و آشفته‌گی قلوب. (التسهیل ۱۳۴/۳).

وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢﴾

بخاطر بیاورید زمانی را که منافقان و آنها که در دل‌هایشان مریضی (شک و نفاق) بود می گفتند: الله و پیغمبرش جز فریب و وعده های دروغ به ما نداده‌اند. (۱۲)

شان نزول آیه 12:

853- ابن ابوحاتم و بیهقی در «دلائل» از طریق کثیر بن عبدالله بن عمرو منزلی از پدرش از پدر بزرگش روایت کرده اند: در غزوه احزاب رسول الله با تدبیر درست اقدام به حفر خندق کرد. و خدای عزوجل در عمق خندق یک سنگ سفید سخت و مدور را پدیدار کرد. رسول الله کلنگ را گرفت و با شدت به آن سنگ ضربه زد سنگ شکست و از آن برقی جهید که بین سنگلاخ های مدینه را روشن کرد. رسول الله و مسلمانان تکبیر گفتند. بار دوم سنگ را با کلنگ کوبید سنگ شکافته شد و درخششی از آن پدیدار گشت که فاصله میان دو سنگلاخ مدینه را روشن کرد، پیامبر اسلام صدای تکبیر را بلند کرد و اصحاب بزرگوار نیز با او هم‌آواز شدند. بار سوم سنگ را کوبید، سنگ شکست و برقی از آن درخشید که فاصله میان سنگلاخ های مدینه را روشن کرد. پیامبر تکبیر گفت و آواز تکبیر مسلمان ها نیز در فضا طنین انداخت. از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در این باره پرسیدند، گفت: با ضربه اول قصرهای حیره و مداین و کسری برایم آشکار گردید. جبرئیل (آگاه ساخت که امت من در آن سرزمین پیروز خواهند شد. با ضربه دوم قصرهای حمر از سرزمین روم برایم نمایان شد. جبرئیل خبرم داد که امتم در آن دیار چیره خواهند شد. ضربه سوم را که وارد کردم قصرهای صنعا برایم ظاهر گردید و جبرئیل برایم بیان داشت که امت من آنجا رانیز فتح خواهند کرد.

منافقان خطاب به مسلمان ها گفتند: آیا از یاهوسرایی ها، وعده ها و امیدهای بیهوده او تعجب نمی کنید اظهار میدارد که از یثرب (نام تاریخی مدینه) قصرهای حیره و مداین کسری را تماشا میکند و شما هم آن قصرها و شهرها را فتح می کنید. در حالیکه شما از ترس به حفر خندق پرداخته اید و توان بیرون رفتن برای قضای حاجت را ندارید. پس «آیه وَاِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢﴾» نازل شد. (ابن سعد 4 / 98، بیهقی در «دلائل» 3 / 418، طبری 28370 و بغوی 1682 به شماره گذاری محقق از کثیر روایت کرده اند. اسناد این از جهت همین کثیر واهی است زیرا او ضعیف متروک است. قسمتی از این حدیث شواهد دارد و قسمتی منکر است. «تفسیر بغوی» 1682).

854- جویری از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این آیه در باره معتب بن قشیر انصاری که این سخنان را گفته بود نازل شده است. (اسناد این جداً ضعیف است به خاطر جویری که متروک متهم است و از ضحاک که ابن عباس (رض) را ندیده روایت می کند).

855- ابن اسحاق و بیهقی از عروه بن زبیر و محمد بن کعب قرظی و دیگران روایت کرده اند: معتب بن قشیر گفت: محمد به ما وعده میدهد که گنج های کسری و قیصر را تصاحب میکنیم، در حالیکه هیچ کدام از ما نمی‌تواند با آرامش خاطر به مستراح برود. و اوس بن قیظی با گروهی از قوم خود گفت: خانه‌های ما در خارج مدینه قرار دارد که بیم نفوذ دشمن در آنجا می رود به ما اجازه بده که به نزد زنان و فرزندان خود برویم. (طبری 28369).

وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا ﴿١٣﴾

و نیز به یاد آور بیاورید زمانی را که گروهی از آنها گفتند: ای اهل یثرب (مردم مدینه)! اینجا جای پایدن شما نیست، به خانه های خود باز گردید، و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت میخواستند و میگفتند خانه های ما بدون حفاظ است، در حالی که بدون حفاظ نبود، آنها فقط می‌خواستند (از جنگ) فرار کنند! (۱۳)

تفسیر:

«يَثْرِبُ»: نام شهر «مدینه» در دوره جاهلیت بود. «مُقَامٌ»: جای اقامت. اقامت. مراد ماندن در دور و بر خندق برای دفاع از خود است. «عَوْرَةٌ»: شکاف و درز دیوار و جز آن. در اینجا مراد «ذَاتُ عَوْرَةٍ»: یعنی صاحب شکاف و محلّ رخنه است که دزدان و امثال ایشان می توانند از آنجا وارد منزل گردند. (ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

خوانندگان گرامی!

در این آیه مبارکه به سخن جماعتی از اهل نفاق ذکری بعمل آمده است (طایفه: بر یک تن و بیشتر از آن اطلاق می شود) که جمعی از منافقان یعنی «اوس بن قبطی» و پیروانش، و «ابی بن سلول» و هوادارانش می گفتند: «يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ» ای اهل مدینه! در اینجا مکان و محل و مسکن و قرار گاهی ندارید. «فَارْجِعُوا» به خانه های خود برگردید، و محمد و یارانش را ترک نمایید. «وَوَيْسُؤَانُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيُّ» گروهی از منافقان از رسول الله صلی الله علیه وسلم در بازگشت به خانه های خود اجازه خواستند؛ به دلیل اینکه خانه های آنان با امنیت نیست و محلّ اعتماد نمی باشد. «يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ» خانه های ما محکم و محفوظ نیست و می ترسیم که دشمن و دزدان بدان دست بزنند و از این جهت نسبت به اهل و فرزندان خود پریشان هستند.

«وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يَرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا» اما این سخن در واقعیت و حقیقت دروغ بود، بلکه گریز از جهاد و تنها گذاشتن پیامبر صلی الله علیه وسلم و یاران شان را اراده داشتند.

وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَفْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَأْتَوْهَا وَمَا تَلَبَّتْ بِهَا إِلَّا يَسِيرًا (۱۴)

و اگر (لشکر دشمن) بر آنان از اطراف مدینه در آورده می شدند، باز از آنان طلب فتنه (خیانت به مسلمانان) می شد، حتماً این کار را انجام می دادند و مگر اندکی در آن درنگ نمی کردند. (۱۴)

تفسیر:

اگر کافران اهل احزاب که در اطراف مدینه بودند از تمام جهات و نواحی مدینه وارد می شدند «ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَأْتَوْهَا» آنگاه از آنان خواسته می شد کافر شوند و به جنگ مسلمانان بروند، آن را قلباً و به میل خود انجام می دادند. «وَمَا تَلَبَّتْ بِهَا إِلَّا يَسِيرًا» در پذیرش این خواسته شتاب می نمودند و به زودترین فرصت به آغوش کافران می شتافتند. و به دلیل شدت فساد خود و رخت بر بستن حق از نهادشان در آن تأخیر روا نمی داشتند. پس معلوم میشود که آنها بر ایمان پایدار نبوده و بدان متمسک نیستند، و با کوچکترین ترس و اضطراب آن را می کنند.

وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُولُونَ الْآدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا (۱۵)

و همینان بودند که پیشترها با الله عهد بسته بودند که پشت [به دشمن] نکنند و عهد الله بازخواست شدنی است. (۱۵)

تفسیر:

گروه منافقان قبل از جنگ خندق و بعد از بدر با الله تعالی تعهد و پیمان مؤکد بسته بودند که در جنگ فرار نکنند.

قتاده میفرماید: بعد از اینکه منافقان در بدر غایب بودند و دیدند خدا چه کرم و نصرتی را به شرکت کنندگان در آن عطا کرده است، گفتند: اگر با جنگ روبرو شویم، حتماً خواهیم جنگید. (تفسیر قرطبی ۱۴/۱۵۰). بنابراین قولی: آنان دو طایفه بنی حارثه و بنی سلمه بودند. «وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا»: و شایسته بود به این عهد و پیمان وفا کنند؛ از میدان معرکه نگریزند و جهاد و قتال در راه حق را رها نکنند، اما به این عهد خیانت کردند و پیمان را شکستند. بیان متضمن تهدید و وعید است.

قطعاً خداوند متعال از این عهد و پیمان آنان را مورد سؤال قرار می دهد؛ زیرا عهد الهی مورد محاسبه قرار می گیرد؛ یعنی کسی که به آن وفا کند پاداش می یابد و کسی که آن را

بشکند به عذاب گرفتار می شود. واقعیت هم همین است که: در سختی‌ها، و روز های دشوار جوهر واقعی انسان ها شناخته می شوند و صف ها از هم جدا می شود.

قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٦﴾
بگو اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید هرگز این گریز برای شما سود نمیبخشد و در آن صورت جز اندکی بهره مند نمی شوید. (۱۶)

تفسیر:

«قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ»: ای پیامبر! برای منافقان بگو که گریز شما از جنگ، از ترس مردن و کشته شدن سودی ندارد؛ مطمئن باشید که فرار شما موجب طول عمرتان نمی شود و این فرار هرگز اجل شما را به تأخیر نمی اندازد و هرگز مرگ را از شما دفع نمی کند.

«وَ إِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا»: اگر از مرگ بگریزید، باز هم در زندگی دنیا جز مدت اندکی نخواهید ماند و آن مدت زندگی مقدر شماست که بعد از گذشت آن چاره‌ای از مرگ نیست. اکنون بهتر است مؤمنانی شرافتمند بپذیرید؛ نه منافقانی ترسو.

باید گفت: هیچ کس از مقدرات حتمی پروردگار باعظمت، از جمله مرگ نمی توان فرار کرد. و به خاطر کامیابی زود گذر، سعادت ابدی را نباید از دست دهیم.

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧﴾

بگو: اگر الله در حق شما بلا یا رحمتی خواسته باشد، چه کسی شما را در برابر خداوند نگاه میدارد؟ و در برابر خداوند یار و یآوری برای خود نخواهند یافت. (۱۷)

تفسیر:

ای پیامبر! برای منافقان بگو: چه کسی می تواند شما را از خدا پناه بدهد؟ «إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً» اگر پروردگار به شما عذابی را اراده کند یا رحمت و آسایشی را بخواهد، کیست که شما را از آن نگهدارد؟ خداوند پاک ذاتی است که مرگ و نابودی یا بقا و پیروزی شما را مقرر و مقدر کرده است. «وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا» «و جز خدا برای خود ولی نمی یابند» که از آنان پشتیبانی و دفاع کند «و نه نصرت دهنده‌ای» که آنان را از عذاب وی برهاند و یآوری شان کند.

در این هیچ جای شکی نیست که: رحمت و عذاب، تلخی و شیرینی، در مدار اراده‌ی خداوند به انسان میرسد. او ذاتی است که: «أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا- أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً» (البته اراده‌ی سوء یا رحمت خداوند، با توجه به حکمت است).

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٨﴾

بدون شك الله کسانی از شما که مردم را (از جبهه و جهاد) باز می داشتند و کسانی را که به برادران خود میگفتند: به سوی ما بیایید (و خود را به کشتن ندهید) به خوبی میشناسد؛ (آنان ضعیف و ترسو هستند) و جز اندکی به جبهه نمی روند. (۱۸)

تفسیر:

«قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ» خداوند متعال باز دارندگان از قتال در راه خویش را «می‌شناسد»؛ یعنی: کسانی که مردم را از یاری دادن رسول الله صلی الله علیه وسلم باز می داشتند و کارشکنی می کردند آنان گروهی از منافقان بودند که یاران و حامیان رسول الله صلی الله علیه وسلم را از جنگ سست میساختند و به ایشان می‌گفتند: محمد و اصحابش مثنی اندک بیش نیستند. و در نهایت ابو سفیان و حزبش بر این جماعت اندک غالب خواهند شد.

«وَ أَقَاتِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا»: آنان که برای برادران‌شان گفتند: به ما رو آورید، با ما باشید، پیامبر و یارانش را تنها بگذارید و آنان را ترک نمایید.

بگذارید نابود شوند و در کنار آنها نجنبید.
خدای متعال فرمود: «وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا» و جز تعدادی کم از آنها در میدان نبرد حاضر نمی‌شوند آن هم به طریق ریا و سمعه و از ترس اینکه مبادا چهره‌شان افشا شود. صاوی گفته است: زیرا هر آنکه دیگران را از نبرد منع کند، جز به میزانی اندک و برمبنای قصدی پلید، به نبرد نمی‌رود. (حاشیه‌ی صاوی ۲۷۳/۳).

در البحرالمحیط آمده است: معنی آیه چنین است: جز به میزانی بسیار کم به میدان نبرد نمی‌آیند، با مسلمانان می‌روند و وانمود می‌کنند که در کنار آنها می‌باشند، اما آنان در جنگ شرکت نمی‌کنند مگر خیلی کم و از روی ناچاری. بنابراین جنگ آنها ریا و تظاهر است؛ نه جنگ حقیقی. (البحر ۲۲۰/۷).

مطالعه کنندگان گرامی!

در قرآن عظیم الشان به انواع برادری اشاره بعمل آمده است:

اول: برادری طبیعی که از طریق والدین سر رشته می‌گیرد.

دوم: برادری دینی که به واسطه‌ی هم‌کیشی حاصل می‌شود «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» سوم: برادری سیاسی و حزبی که در این آیه به آن اشاره شده است.

چهارم: برادری رفتاری که به واسطه‌ی پیروی حاصل می‌شود. چنانکه مبدّرین، برادران شیطان معرفی شده‌اند. «إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا» (آیه 27 سوره اسراء) همانا اسرافکاران برادران شیطان هایند و شیطان نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس بود. مراد از جمله «أَقَاتِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ»، دعوت منافقان از مسلمانان ضعیف‌الایمان برای ترک جبهه است.

أَشْحَةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدَوُّرًا أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَفُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشْحَةً عَلَى الْخَيْرِ أَوْلَيْكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۱۹)

آنها در همه چیز نسبت به شما بخیلند، و هنگامی که لحظات ترس و بحرانی پیش آید مشاهده می‌کنی آنچنان به تو نگاه می‌کنند و چشم‌هایشان (راست و چپ) می‌چرخد. اما هنگامی که حالت خوف و ترس برود، بر شما با زبانهای تند و تیز زبان درازی میکنند (و) بر خیر (غنیمت) بخیلانند. آنها هرگز ایمان نیاورده‌اند لذا خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد و این کار برای الله آسان است. (۱۹)

تفسیر:

«أَشْحَةً»: جمع شَحِيح، بخلاء. آزمندان. «أَشْحَةً عَلَيْكُمْ»: مراد این است که اهل ایثار و فداکاری از نظر جان و مال نبوده و برای تهیه توشه و ادوات جنگی حاضر به همکاری نیستند. برخی از مفسران فرموده‌اند: مراد این است که قبل از جنگ خویشتن را دوستان و دوستداران گرم شما نشان می‌دهند.

منافقان با فرا رسیدن وقت جهاد از اینکه کشته نشوند از جنگ سخت در حراس بودند طوری که دیده می‌شودند که از: شدت ترس و حرص، چشمان‌شان باحیرت و اضطراب دور می‌خورد حال آنکه از جنگ حراس دارند؛ مانند کسی که مرگش فرامیرسد و چشمانش از خوف و ترس آینده‌اش به دوران می‌آید.

قرطبی گفته است: آنان را به جبن و ترسویی توصیف کرده است و طریقه‌ی ترسوها این است که به چپ و راست می‌نگرند و خیره می‌شوند. و چه بسا از فرط ترس غش میکنند و بی‌هوش می‌شوند. (تفسیر قرطبی ۱۵۳/۱۴).

«فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَفُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ»: زمانی که درگیری و جنگ خاتمه یافت و ترس و شدت دور شد، با زخم زبان و کلمات تند، تیز و زننده شما را آزار می‌دهند و در دم و

طعنه زدن به شما از حد فراتر می روند.
قتاده میفرماید: ولی زمانیکه وقت غنیمت فرارسد درباره‌ی شما زبان درازی میکنند و میگویند: به ما بدهید، به ما بدهید، ما هم با شما حاضر بودیم، و شما از ما شایسته‌تر نیستید. ولی در موقع نبرد از آنها ترسو تر نمی بینی و از هر بزدلی بیشتر حق را زیر پا می نهند، ولی در موقع غنیمت خسیس‌ترین گروه و زبان دراز ترین جماعت اند. (تفسیر قرطبی ۱۵۳/۱۴).

«فَأَخْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ»: الله تعالی به سبب نفاق و کفرشان اعمال آنها را باطل کرد؛ زیرا ایمان، شرط قبول اعمال است.

«وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»: و همان باطل کردن عمل برای خدا سهل و آسان است. خصوصیات و صفات بارزه منافقان همین است که: هرگز خیرخواه مسلمانان نیستند؛ به هنگام خطر از کمک و حضور در جبهه بخل می ورزند، و در شرایط بحرانی تعادل خود را از دست میدهند. منافقان، معمولاً کم کار و زیاد پرگو هستند. هنگام جنگ و سختی ترسو ترین مردم و هنگام آرامش طلبکارترین انسانها هستند.

يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابَ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا ﴿٢٠﴾

آنها گمان می‌کنند هنوز لشکر احزاب نرفته اند، و اگر احزاب باز آیند ایشان دوست دارند در میان اعراب بادیه نشین پراکنده و پنهان شوند و از اخبار شما سوال کنند. و اگر در میان شما بودند جز اندکی پیکار نمی‌کردند. (۲۰)

تفسیر:

خود باختگی، زیاتر اوقات قدرت فهم و واقعیات راز انسان سلب می دارد، اشخاصکه ضعف عقیده و ایمان داشته باشند، زندگی در جوامع دور از فرهنگ را بر زندگی در جامعه دینی، ترجیح می‌دهند.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿٢١﴾

برای شما در (سیره) و زندگی رسول الله صلی الله علیه وسلم سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند، و خدا را بسیار یاد می‌کنند. (۲۱)

تفسیر:

ابن کثیر میفرماید که: خداوند متعال در این آیه مبارکه به مردم امر فرموده است که در صبر و بردباری و تلاش و روابطشان با دیگران، به پیامبر صلی الله علیه و سلم تاسی و از او پیروی کنند. از این رو در روز احزاب به آنهایی که به جنگ آمدند و آشفته و سست قدم و متزلزل شدند، فرمود: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» یعنی چرا به او اقتدا نکردید و به اخلاق و خوی او تاسی نجستید؟! (مختصر ۸۸/۳).

اطاعت از پیامبر اطاعت از الله است!

قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی میفرماید: سخن پیامبر وحی الهی است، و پیامبر هر آنچه میگوید برگرفته از وحی الهی است، و وحی او را زیر نظر دارد، اگر چنانچه حرفی مخالف با واقعیت شرعی از او سرزند بلا فاصله وحی او را تصحیح میکند. پس کلام پیامبر صلی الله علیه وسلم را بپذیرید و به آنچه میگوید عمل کنید که هیچ فرقی بین مصدر قرآن و سنت الهی نیست، و شرعیت اسلامی بر هر دو بنا شده است: «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿١﴾ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ﴿٢﴾ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿٤﴾» (سوره النجم: آیات ۱ الی ۴) «قسم به ستاره چون فرود آید * که صاحب شما (محمد مصطفی) هیچگاه در ضلالت و گمراهی نبوده است. * و هرگز به هوای نفس سخن نمیگوید * سخن او هیچ غیر وحی خدا نیست.»

خوانندگان گرامی!

در این آیه خداوند متعال با زیبایی خاصی فرمود که: ای مؤمنان! هر آینه در وجود این پیامبر و الا مقام برای شما الگوی نیکو مقرر است، شما در اخلاص و جهاد و تلاش و شکیبایی‌اش از او پیروی کنید؛ زیرا ایشان براساس هوی و هوس نه چیزی می‌گویند و نه کاری می‌کند. بلکه هر چه می‌گویند و هر کاری می‌کند براساس وحی نازل شده صورت می‌گیرد.

در بیش از 50 آیت قرآن کریم به صراحت مؤمنان را دستور می‌دهد تا از خداوند و از پیامبرش پیروی کنند، و طاعت و فرمانبرداری از پیامبر صلی الله علیه و سلم مرادف با طاعت و فرمانبرداری خداوند متعال شمرده می‌شود.

طوری‌که می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (80) [النساء: 80] «هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد [حسابش با ماست] ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی] نفرستادیم».

همچنان در (آیه 59 سوره النساء) می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» «ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر اطاعت کنید. و همچنین از صاحبان امر خودتان...».

امام ابن کثیر می‌فرماید: اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و سلم همان پیروی از سنت اوست. البته با دقت در این آیه مبارکه متوجه می‌شویم که فعل امر «اطاعت کنید» «أَطِيعُوا» برای خداوند متعال و پیامبر تکرار شده است. و این تکرار فعل امر از نظر بیان عرب دلالت بر استقلالیت و شمولیت آن دارد. به این معنا که اطاعت از پروردگار و اطاعت از پیامبر بصورت مطلق و همیشگی و غیر قابل بحث و بررسی و چون و چراست. در حالیکه عطف «أُولِي الْأَمْرِ» بر اطاعت پیشین به این اشاره دارد که اطاعت از سران و صاحبان امر تنها در مواردی که در آن اطاعت از خداوند و پیامبر باشد جایز است. در غیر اینصورت بر هیچ مخلوقی جایز نیست که در آنچه نافرمانی خدا و رسول در آن است از بنده‌ای دیگر فرمان ببرد!

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (31) قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ» (32) [آل عمران: 31-32] «بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد، و گناهانتان را ببامزد؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است * بگو: از خدا و پیامبر اطاعت کنید. پس اگر روی گردانیدند [بدانند که] یقیناً خدا کافران را دوست ندارد».

انکار سنت مایه قهر و غضب الهی است:

قرآن عظیم الشان سرپیچی از دستورات و فرامین و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم را موجب خشم و عقاب الهی برمی‌شمرد، از فرموده‌های قرآن: «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (63) [النور: 63] «دعوت پیامبر را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما از بعضی دیگر قرار ندهید، الله کسانی از شما را که برای [بی‌اعتنایی به دعوت پیامبر] با پنهان شدن پشت سر دیگران آهسته از نزد او بیرون می‌روند می‌شناسد. پس باید کسانی که از فرمانش سرپیچی می‌کنند، برحذر باشند از اینکه بلایی [در دنیا] یا عذابی دردناک [در آخرت] به ایشان رسد».

همچنان می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (سوره: النساء: 80) «هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر

که روی برتابد [حسابش با ماست.] ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی] نفرستادیم».

خوانندگان گرامی!

پروردگار با عظمت ما پیامبران را به نام خودشان مخاطب قرار داده است و گفته است: يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا، يَا اِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَقْتَ الرَّؤْيَا و يَا مُوسَى اِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَ بِلَاغِي، ولی محمد را جز با لفظ «نبی» و «رسول» مخاطب قرار نداده است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ و يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ.» و در تمام قرآن کریم حتی یک بار او را با نامش مخاطب قرار نداده است، بلکه ندا با لفظ «نبی» و «رسول» صورت گرفته است و این امر به بزرگی شأن و مقام و منزلتش اشاره دارد. و نیز به ما می آموزد که ادب را رعایت کنیم، و جز با احترام و اکرام و جلال نام مبارکش را به زبان نیاوریم. و جز با کاملترین صفت او را توصیف نکنیم: «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا...، إِنَّ الَّذِينَ يُعْضُونَ أَسْوَأَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلنَّفُورِ...» (به آنچه که ابو حیان در «البحرالمحیط» ۲۱۰/۷ و قاضی عیاض در کتاب «شفاء» نوشته شده است، نکات مفید و کلام مفیدی است).

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا ﴿٢٢﴾

و چون مؤمنان احزاب (لشکرهای کافران) را دیدند، گفتند: این همان چیزی است که الله و پیغمبرش به ما وعده داده بودند، و الله و پیغمبرش راست گفتند، و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنها چیزی نیفزود. (۲۲)

تفسیر:

الله تعالی در آیات قبلی حال منافقان را به بیان گرفت، حالا میخواهد، حال مؤمنان را بخصوص در هنگام رویارویی و مقابله با دشمن مورد بحث قرار دهد طوری که میفرماید: «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ» زمانیکه مؤمنان کافران به طرف آنان می آیند و از هر طرف آنان را مانند حلقه انگشت احاطه کرده اند، گفتند: این همان وعده ای است که پیشتر از طرف خداوند متعال و پیغمبرش به ما داده شده بود؛ یعنی بعد از ابتلا نجات میابیم و سپس یاری و پیروزی به ما داده میشود. اکنون پروردگار وعده اش را عملی میکند و پیامبر صلی الله علیه وسلم در خبرش راستگویی و صادق است. در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از جنگ احزاب به اصحاب شان فرمودند: «بی گمان در آخر نه یا ده شب دیگر، لشکرهای کفار به سوی شما آمدنی هستند».

همچنین فرمودند: «با گرد آمدن لشکرها، کار بر شما سخت می شود اما سرانجام، کار به سود شما و به زیان آنهاست».

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا ﴿٢٣﴾

در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده ای که با خدا بستند صادقانه وفا کردند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده اند. (۲۳)

شأن نزول آیه 23:

856- مسلم، ترمذی و دیگران از انس (روایت کرده اند: عمویم انس بن نضر در جنگ بدر حضور نداشت و این امر بر او سخت و گران تمام شد و گفت: در اولین کار زاری که رسول خدا (حضور داشت من نتوانستم شرکت نمایم، اگر خدا (کارزار و نبرد دیگری را پیش بیاورد و من بتوانم با رسول خدا در آن شرکت نمایم البته خدای دانا و توانا به بندگان

خود نشان خواهد داد چه فعالیت‌ها و جان نثاری‌ها بکنم، در غزوهٔ احد حضور یافت مردانه جنگید تا جام شهادت نوشید و در پیکرش هشتاد و چند ضربهٔ شمشیر، اثر نیزه و تیر مشاهده شد. آنگاه آیه «رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» تا آخر آیه نازل شد. (صحیح است، بخاری 2805 و 4048، مسلم 1903، ترمذی 3200، احمد 3 / 194).

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٢٤﴾

تا سرانجام خدا صادقان را به سبب صدقشان پاداش دهد، و منافقان را اگر بخواهد عذاب کند یا [اگر توبه کنند] توبه آنان را بپذیرد؛ زیرا خدا همواره غفور و رحیم است. (۲۴)

ابن کثیر میفرماید: از اینکه مهربانی و رافتش بر غضبش فزونی دارد آیه را با آن خاتمه داده است. (مختصر ابن کثیر ۸۹/۳).

وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا ﴿٢٥﴾

و الله کافران را به خشم و غضبشان بازگردانید، بی آنکه به خیری رسیده باشند و الله مؤمنان را از کار جنگ (با فرستادن طوفان) کفایت کرد و الله توانای غالب است. (۲۵)

تفسیر:

خداوند متعال کافران (احزاب) را درحالی از مدینه بیرون راند که گرد و غبار خواری و شکست را به دامن داشتند و «لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا» به خیری از پیروزی و غنیمت دنیوی، یا مزد و پاداش اخروی نایل نشده بودند.

«وَوَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ»: او تعالی با اسباب مقدر خویش چون وزش باد شدید و نزول فرشتگان از آسمان شردشمنان را از مسلمانان دفع کرد، به این معنی باد و ملائک را بر آنان بسیج کرد و پا به فرار نهاده و شکست خوردند.

«وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا» واقعاً! او تعالی نیرومند است؛ چنانکه هر که با وی محاربه کند خوارش میسازد، هر که با او زور آزمایی نماید شکستش میدهد و در پادشاهی‌اش سیطره و غلبه دارد. از این رو پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «چنانکه در حدیث شریف آمده است: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ، صَدَقَ وَعْدُهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَأَعَزَّ جُنْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ». «خدایی جز الله نیست، یگانه است، وعده خویش را راست کرد، بنده‌اش را نصرت داد، لشکرش را عزت بخشید و لشکرها را به یگانگی منهزم و تار و مار کرد پس بعد از او چیزی نیست» (شیخان این حدیث را روایت کرده‌اند) همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول الله صلی علیه وسلم احزاب (لشکریان مشرک) را چنین نفرین کردند: «اللهم منزل الكتاب، سريع الحساب، اهزم الاحزاب، اللهم اهزمهم وزلزلهم». «بارخدا! ای فرودآورنده کتاب و ای زود شمارنده حساب! احزاب را شکست بده. بارخدا! آنان را شکست ده و منززل گردان».

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی علیه وسلم فرمودند: «بعد از این (غزوه احزاب) قریش هرگز بر شما یورش نخواهند آورد بلکه این شما هستید که از این پس بر آنان هجوم میبرید». و چنان شد که رسول الله فرمودند تا آن که فتح مکه را خداوند متعال نصیب مسلمانان ساخت.

وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرَّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا ﴿٢٦﴾

و الله کسانی از اهل کتاب را که آنان را مدد کرده بودند، از قلعه‌هایشان فرود آورد و در دل‌هایشان ترس و هراس انداخت! (به طوری که) گروهی را میکشید و گروهی را اسیر میگرفتید. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ظَاهِرٌ وَهُمْ»: ایشان را پشتیبانی کرده بودند. «صَيَّاصِي»: جمع صیصَة، آنچه بدان پناهنده شوند. در اینجا مراد قلعه‌ها و سنگر های محکم است. «تَأْسِرُونَ»: اسیر می‌کردید.

تفسیر:

الله تعالی یهود بنی قریظه را از قلعه‌ها و برج های شان که در آن تحصن کرده بودند، بیرون راند، زیرا مشرکین را یاری دادند و پیمان را به هم زدند و بر ضد پیامبر صلی الله علیه و سلم و پارانیش به پا خواستند.

«وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ»: و در دل های آنان ترس و وحشت انداخت؛ تا جایی که خود سنگرو قلعه ها را گشودند و تسلیم شدند. ابن جوزی گفته است: آیه در مورد «یهود بنی قریظه» نازل شده است؛ چون آنها با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم پیمان بودند، اما پیمان را نقض کرده و در کنار قریش قرار گرفتند. وقتی مشرکین شکست خوردند و قریش از مدینه برگشت، پیامبر صلی الله علیه و سلم بنی قریظه را محاصره کرد تا این‌که به حکمیت «سعد بن معاذ» تن دادند. آنگاه سعد حکم داد مردانشان کشته و زن و اطفال شان به اسارت برده شوند. (التسهیل فی علوم التّنزیل ۱۳۶/۳).

این است که خدا فرموده است: «فَرِيقًا تَقْتُلُونَ» یعنی مردان، در آن روز تعدادی بین سی صد تا نه صد نفر از آنان کشته شد. «وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا» و گروهی را به اسارت می‌گیرید، این گروه عبارت بودند از زنان و اطفال. (صفوة التفسیر: محمد علی صابونی)

خوانندگان گرامی!

یهود بنی قریظه در غزوه احزاب پیمانی را که میان آنها و رسول الله صلی الله علیه و سلم بود، شکستند و لشکریان شرک را علیه رسول الله صلی الله علیه و سلم کمک و پشتیبانی کردند و با احزاب شرک هم پشت شدند و چون احزاب ناکام گشته و از میدان معرکه گریختند، خداوند متعال جبریل علیه السلام را نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرستاد و او وحی الهی را بدین مضمون به ایشان ابلاغ کرد: «الله متعال به تو فرمان می‌دهد که به‌سوی بنی‌قریظه به پا خیزی».

رسول الله صلی الله علیه و سلم در دم به پا خاسته و مردم را به یورش بر بنی‌قریظه فرمان دادند. بر جهای بنی قریظه در چند مایلی مدینه بود و این فرمان بعد از نماز ظهر صادر شد پس رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «هرگز کسی از شما نماز عصر را جز در بنی قریظه نخواند».

مردم حرکت کردند و رسول الله صلی الله علیه و سلم خود از پی آنان حرکت نموده و بر مدینه ابن ام مکتوم (رض) را جانشین خویش ساختند و بیرق سپاه را به علی سپردند. بنی قریظه به مدت بیست و پنج شب در محاصره آن حضرت صلی الله علیه و سلم بودند و چون این حالت دشوار بر آنان به درازا کشید، ناگزیر به میانجیگری سعد بن معاذ (رض) رئیس قبیله «اوس» که در جاهلیت هم پیمان‌شان بود، تن در دادند.

سعد (رض) آمد و رسول الله صلی الله علیه و سلم به اصحاب فرمودند: «در برابر سرورتنان به پا خیزید». مسلمانان به احترام و بزرگداشت سعد در محل ولایت وی به‌پا خاستند تا حکم وی در مورد یهود نافذتر باشد. چون سعد نشست، رسول الله به وی فرمودند: «این گروه - و به‌سوی بنی قریظه اشاره کردند - به میانگیری تو تن در داده‌اند پس به هر چه خواهی بر آنان حکم کن». سعد (رض) گفت: آیا حکم من بر آنان و بر اهل این خیمه نیز نافذ است؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «آری!» آن‌گاه سعد (رض) به جایی از خیمه اشاره کرد که رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن نشسته بودند و در حالیکه به احترام و اکرام ایشان روی خویش را از ایشان برگردانیده بود، گفت: و بر کسانی که در اینجا نیز نشسته‌اند، حکم من نافذ است؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: بلی! آن‌گاه گفت: «من درباره آنان چنین حکم می‌کنم که مردان جنگنده‌شان کشته شوند و زنان و

فرزندان‌شان به اسارت درآیند و اموال‌شان به غنیمت گرفته شود». رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «حَقًّا که به حکم خدا از فراز هفت آسمان حکم کردی».
 آنگاه فرمان دادند تا مردانشان را - که میان هفتصد تا هشتصد تن بودند - گردن زدند و کودکانی را که هنوز بالغ نشده بودند، با زنا نشان اسیر ساختند. (تفسیر انوار القرآن).
وَأُورِثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطْنُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٢٧﴾

و زمین‌شان و دیارشان و دارایی‌شان، و همچنین زمینی را که هنوز گام به آنجا ننهاده بودید به شما میراث داد، و البته الله بر هر کاری تواناست. (۲۷)
تفسیر:

ای مسلمانان! خداوند توانا شما را بر خانه‌ها و کشتزارها و بر اموار یهودیان چون اسلحه و چارپایان مسلط ساخت.
 «وَأَرْضًا لَمْ تَطْنُوهَا» و نیز شما را بر سرزمینی مسلط داشت که هنوز پایتان به آنجا نرسیده بود که عبارت از خبیر بود که بعد از قریظه فتح شد. و دیگر سرزمین‌هایی که مسلمانان بعداً آنجا را فتح کردند.
 «وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا»: پروردگار بزرگ بر هر چیزی تواناست، از انجام هر چه اراده کند ناتوان نیست و هیچ امری از تدبیرش بیرون نمی‌باشد.
 ابو حیان فرموده است: الله این آیه را با بیان اقتدارش بر همه چیز به پایان رسانده و به فتوحات فراوان مسلمانان اشاره کرده است، پس در واقع می‌خواهد بگوید همان طور که این سرزمین‌ها را به ملکیت آنها درآورده است، همچنین قادر است سرزمین‌های دیگری را نیز به آنها بدهد. (البحر المحیط ۲۲۵/۷).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (28 الی 30) در باره راه و رسم بیت نبوی؛ یعنی مخیر کردن همسران پیامبر میان دنیا و آخرت و میزان مکافات و مجازات‌شان، بحث بعمل می‌آید.
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتَّعَنَّ وَأَسْرَحَنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾

ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زیور و زینتش را می‌خواهید بیابید تا بر خوردارتان نمایم و شما را به رها کردنی نیک رها سازم. (۲۸)
تفسیر:

مفسر مشهور اسلامی دکتر عایض بن عبد الله القرنی مسیر در تفسیر خویش: «تفسیر المیسر» می‌نویسد:

ای پیامبر! برای همسرانت که از تو نفقه بیشتری طلب کردند بگو: اگر زندگی دنیا و ظاهر فریبی‌اش مقصود شماست، بیابید آنچه را از متاع دنیا در توان دارم به شما می‌دهم. آن را بپذیرید و شما را به نیکوترین وجهی که در آن ضرر و آزاری نباشد رها می‌کنم.

شان نزول آیه 28 :

امام احمد از جابر روایت کرده است که ابو بکر رضی الله عنه به منزل پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد درحالی‌که مردم دم در نشسته بودند. او از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اجازه‌ی ورود خواست، اما اجازه نیافت. بعد از آن عمر رضی الله عنه آمد و او هم اجازه‌ی ورود خواست، به او هم اجازه ندادند.

بعد از آن به هر دو اجازه دادند. ابو بکر و عمر وارد شدند، دیدند پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نشسته است و در اطرافش همسرانش حضور دارند، اما پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ساکت بود. عمر گفت: چیزی می‌گویم که شاید پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بخندد! آنگاه گفت: یا رسول الله! دختر زید-همسر عمر-چند لحظه پیش از من نفقه خواست، من هم پس‌گردنی به او زدم. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خندید تا جایی که دندان‌های پیشینش نمایان شد و گفت: زنانی که در اطرافم قرار دارند، از من نفقه می‌خواهند؟! ابو بکر به

طرف عایشه رفت که او را بزند، و عمر هم نزد حفصه رفت، هر دو گفتند: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی می‌خواهید که ندارد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مانع آن دو شد. زنان گفتند: بعد از این از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی نمی‌خواهیم که نداشته باشد. آنگاه آیه‌ی «اختیار» نازل شد: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكُمْ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأَسْرَحْكُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً**. پس از آن از عایشه رضی الله عنها شروع کرد و فرمود: من مطلبی می‌گویم، نمی‌خواهم در مورد آن شتاب به خرج بدهی، تا با پدر و مادرت مشاوره نکنی جوابی مده، حضرت عایشه رضی الله عنها گفت: آن امر چیست یا رسول الله؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آیه را بر او خواند. آنگاه حضرت عایشه رضی الله عنها گفت: آیا درباره‌ی شما با پدر و مادرم مشاوره کنم؟ نه البته، من خدا و پیامبر و منزلگاه آخرت را برگزیدم و خواهش می‌کنم به هیچ یک از همسرانت مگو که من چه چیزی را برگزیده‌ام.

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: الله مرا نفرستاده است که سختگیر باشم، بلکه مرا به عنوان معلم و آسان‌گیر فرستاده است و هر زنی از من بپرسد به او خواهم گفت. (اخراج از امام احمد و در ابن کثیر ۹۲/۳ نیز چنین آمده است.) (صحیح است، مسلم 1478، احمد 328 / 3).

مطالعه کنندگان گرامی!

بعد از اینکه پیامبر صلی الله علیه و سلم را پروردگار با عظمت در جنگ احزاب بر بنی قریظه و بنی نضیر به پیروزی رسانید، همسران رسول الله صلی الله علیه و سلم گمان بردند که گنجینه‌ی گرانبها و ذخایر یهود به او اختصاص یافته است. آنگاه در اطرافش نشسته و گفتند: یا رسول الله! دختران کسری و تزار زر و زیور دارند، در حالیکه می‌بینی ما در فقر و تنگی به سر می‌بریم و با درخواست رفاه و فراخی حال، قلب او را آزرده‌اند، و از این‌که از او خواستند مانند زنان پادشاهان و بزرگان با آنان عمل کند پیامبر آزرده خاطر شد، آنگاه خدا به او امر کرد آیه‌ای را برای آنان بخواند، که در مورد آنها نازل شده است، در آن موقع نه (9) زن در نکاح داشت. (البحر المحیط ۲۲۷/۷).

وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿۲۹﴾

و اگر الله و پیغمبرش و سرای آخرت را می‌خواهید، پس الله برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی را آماده کرده است. (۲۹) **تفسیر:**

مفسران در شأن نزول این آیه مبارکه می‌نویسند: چون رسول الله صلی الله علیه و سلم سرزمین بنی قریظه را فتح کردند و از آنان اموال نفیسی را به غنیمت گرفتند، زنان آن حضرت صلی الله علیه و سلم پیرامون ایشان نشستند و گفتند: «یا رسول الله! دختران کسری و قیصر غرق زر و زیورند و کنیزان و خدم و حشم دارند و ما در این وضعیت تنگ و دشوار از فقر و فاقه که می‌بینید به سر می‌بریم!». پس، از آن حضرت صلی الله علیه و سلم خواستند تا بر هزینه زندگی‌شان بیفزایند. همچنین آنها با همدیگر هم چشمی داشته و برخی بر برخی دیگر رشک می‌ورزیدند و بدین‌گونه رسول الله صلی الله علیه و سلم را اذیت می‌کردند. بدین جهت، رسول الله صلی الله علیه و سلم از آنان یک ماه ایلاء کردند آنگاه الله تعالی این آیه را که به نام آیه «تخیر» نامیده می‌شود، نازل کرد:

«ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگانی دنیا و زینت آنید» یعنی: اگر کشایش و خرمی و رفاهیت و تنعم دنیا را می‌خواهید «بباید تا شما را متعه دهم» و آن متعه طلاق است که عبارت از لباس، یا هدیه، یا مالی است که برای خوشحال نمودن زن - به حسب حال و توان مالی شوهر - به وی پرداخته می‌شود «و» پس از آن «به رها کردنی نیک رهایتان کنم» یعنی: بی آن‌که زبانی از سوی من ببینید - مطابق سنت - طلاقتان دهم تا

بیرون از خانه من هر چه از تجمل دنیا که خواسته باشید، به دست آورید. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).

برخی دیگری از مفسران می نویسند: بعد از نزول این دو آیه، رسول الله صلی الله علیه وسلم زنان خویش را فراخواندند و این دو آیه را بر یکایک آنان خواندند. ولی زنانشان همه - به اتفاق - ماندن در زندگی پیامبر صلی الله علیه وسلم را بر طلاق ترجیح دادند. عائشه (رض) میفرماید: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم ما را (در میان طلاق و ماندن در نکاح خود) مخیّر ساختند و ما ایشان را اختیار کردیم پس این (رخداد) را طلاق نشمردند». یادآور می شویم که در این هنگام، زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم نه تن بودند؛ پنج تن از قریش و چهار تن از غیر آنان. ولی همسران رسول الله (امهات المؤمنین) که در طول حیات آن حضرت صلی الله علیه وسلم به همسری ایشان درآمده اند، در مجموع دوازده تن بودند، که در میان همه آنها فقط یک دختر باکره - یعنی سیدتنا عائشه (رض) وجود داشت و بقیه همه زنانی بیوه بودند که از دواج پیامبر صلی الله علیه وسلم با آنان، برای الفت دادن دلها و به خاطر نشر دعوت اسلامی بود.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (31 الی 34) در باره برخی از خصوصیات اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم، بحث بعمل آمده است.

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَا تُنَّ كُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾

ای همسران پیامبر! هر کس از شما کار ناشایست آشکار را به عمل آورد، عذاب او دو چندان خواهد بود، و این برای خدا آسان است. (۳۰)

تفسیر:

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی مرتکب نشوز یا بداخلاقی بشود. (زاد المسیر ۶/۳۷۸). صاوی میفرماید: این آیه زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم را مخاطب قرار میدهد، و فضل و عظمت و قدر و منزلت آنها را نشان میدهد؛ زیرا عتاب و سرزنش و تشدید در خطاب نشان دهنده و الایی منزلت آنها می باشد؛ چون با پیامبر صلی الله علیه وسلم نزدیک اند و همسران بهشتی او می باشند. پس به همان اندازه که با پیامبر صلی الله علیه وسلم نزدیک اند به همان اندازه به خدا نیز نزدیک اند. (تفسیر الکشاف ۳/۴۲۴).

ویژگیهای همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم:

از جمله ویژگیهای ازواج رسول الله صلی الله علیه وسلم میتوان به نکات ذیل اشاره بعمل آورد:

- مزد و پاداش دو برابر کردار نیکو و مهیا کردن روزی کریمانه برای آنان در بهشت،
- ممتاز بودن آنان از جهت فضیلت، کرامت و منزلت و شرافت،
- قاطع و جدی بودن هنگام سخن گفتن و حذر از نرم و نازک و بی حال سخن گفتن،
- باوقار و سنگین بودن و خودداری از آمد و رفت بی مورد در جاهای عمومی و دوری از خودنمایی جاهلانه و آشکار کردن زینتها.
- پایداری و تداوم در برگزاری نماز و پرداخت زکات و پیروی از الله و پیامبر،
- مصون نگهداشتن خود از گناه و نافرمانی و ریاکاری، و آراستن دل و درون به تقوای آفریدگار،
- یاد دادن قرآن و حدیث به زنان مؤمن و پاسخ گویی به سؤالات سایر سؤال کنندگان از مرد و زن و به یاد آوردن نعمت های خدای مهربان.

وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُوتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾

و هرکس از شما برای خدا و پیامبرش اطاعت خاضعانه کند و کار نیک انجام دهد، پاداشش را دو بار به او میدهیم و برای او روزی نیک و ارزشمندی آماده کرده‌ایم. (۳۱)

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٣٢﴾

ای زنان پیغمبر، شما مانند دیگر زنان نیستید (بلکه مقامتان رفیع‌تر است) اگر خدا ترس و پرهیزکار باشید، پس در سخن گفتن نرمی و ملایمت نکنید تا کسی که در دلش بیماری است به طمع نیفتد، و سخن شایسته بگویید. (۳۲)

تفسیر:

ابن عباس (رض) گفته است: این آیه منزلت آنها را نشان می‌دهد و می‌گوید: قدر و منزلت شما در نزد من مانند قدر و منزلت سایر زنان صالح نیست. شما نزد من مکرم‌ترید، و اگر پرهیزگار باشید پاداشتان بزرگتر است، بدین ترتیب تقوی را برای آنان شرط قرار داده است و نشان می‌دهد که فضیلت آنها بر اساس تقوی میباشد، نه بر اساس ارتباطشان با پیامبر صلی الله علیه و سلم. (تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر: المسیر ۶/۳۷۸)

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾

و در خانه هایتان قرار و آرام گیرید، و [در میان نامحرمات و کوچه و بازار] مانند زنان دوران جاهلیت پیشین [که برای خودنمایی با زینت و آرایش و بدون پوشش در همه جا ظاهر می‌شدند] ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید و زکات بدهید، و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، جز این نیست که الله میخواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاکیزه گرداند. (۳۳).

تفسیر:

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ»: در منزل خود بمانید و جز برای رفع حاجات خارج نشوید، و مانند زنان غافل که بی‌هدف و بدون لزوم در کوچه‌ها و معابر رفت و آمد می‌کنند، عمل نکنید. «وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ»: و مانند زنان زمان جاهلیت زیور و زینت و محاسن خود را در محضر مردان بیگانه نشان ندهید. در آن زمان زن به بازار میرفت و محاسن و قسمت‌های حساس بدن خود را نشان میداد، و قسمت‌هایی از بدن را نمایان می‌کرد که نمی‌بایست و شایسته نبود نمایان شود. قتاده گفته است: با ناز و ادا و اطوار راه می‌رفتند، پس خدا از آن نهی کرد.

عصری جاهلیت :

قابل یادآوری است که: جاهلیت به عصری خاص، اختصاص ندارد، در هر عصر و دورانی، زنان، خود را نمایش دهند یعنی زینتهای خویش را آشکار نمایند و بی‌باکانه در میان مردم بگردند، آن عصر، عصر جاهلیت نام دارد، یا حداقل برای چنین زنانی جاهلیت است که سر و سینه و گردن و خود را به بسیار عادی - به مردان بیگانه و چشم‌چرانان هوس باز نشان میدهند و کمترین توجهی به حقوق اجتماعی ندارند و بدین وسیله تشنگان هوس را در دام بدنامی و وسوسه‌ی شیطانی می‌اندازند و برایشان آتش فتنه بر میافروزند.

بلی! ای زن مؤمن بیدار شو، آرزوها و هواهای جاهلی را در هم شکن، آتش خانمان بر انداز شهبوات را با عشق به کانون گرم و پر محبت خانواده ات، خاموش گردان، آن چه که الله به زنان و الامقام پیام آورش فرمان داده است، رعایت نما، تا در هر دو جهان سرافراز باشی. «وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ»: اقامه‌ی نماز و ادای زکات را ادامه بدهید و بر آن پایدار بمانید.

ابن کثیر گفته است: اول آنان را از ارتکاب شرمع کرده، سپس آنان را به انجام دادن خیر از قبیل اقامه‌ی نماز که پرستش خدای یگانه می‌باشد و ادای زکات که نیکی و احسان به مردم است، امر فرموده است. (تفسیر ابن کثیر ۹۴/۳).

«وَأَطَعَنَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ»: و در تمام امور از الله و پیامبر اطاعت کنید تا به مقام و منزلت پرهیزگاران نایل آید.

«إِنَّمَا يَرِيذُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ»: خدا در حقیقت میخواهد که شما را از شرک و آلودگی گناهان نجات دهد و پاک سازد، گناهایی که آبروی انسان را می‌آیند همان طور که ناپاکی‌ها بدنش را می‌آیند. أَهْلُ الْبَيْتِ ای خانواده‌ی نبوت! «وَيَطْهَرَكُمْ تَطْهِيراً» و تا شما را کاملاً از چرک و آلودگی گناهان و نافرمانی پاک نماید.

وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا (۳۴)
[ای همسران پیامبر!] و آنچه را که از آیات الله و حکمت در خانه‌هایتان خوانده میشود یاد کنید، بی‌گمان الله لطف کننده آگاه است. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَذْكُرَنَّ»: یاد کنید و بیان دارید. «الْحِكْمَةِ»: هدف از آن سنت نبوی است.

تفسیر:

زمخشری میفرماید: به آنها یادآور شده است که منازل آنها محل نزول وحی است. و به آنها امر کرده است که مطالبی را که در منازل خود میخوانند فراموش نکنند. قرآن را که جامع دو امر یعنی دلایل روشن و قطعی بر صدق نبوت، و حکمت علوم و شرایع آسمانی است از یاد نبرند. (تفسیر کشاف ۴۲۵/۳).

زنان و مردان در گرفتن پاداش آخرت یکسانند:

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (۳۵)

مسلماً مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان فرمانبردار فرمان الله و زنان فرمان بردار فرمان الله و مردان و زنان راستگو، و مردان و زنان بردبار، و مردان فروتن و زنان فروتن و مردان صدقه دهنده، و زنان صدقه دهنده و مردان روزه دار و زنان روزه دار، و مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، و مردان و زنانی که الله را بسیار یاد می‌کنند، الله برای آنان آمرزش و پاداش بزرگ آماده کرده است. (۳۵)

تفسیر:

در آیات قبلی از زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم و مادران مؤمنان و نمونه شخصیت بودنشان، بحث بعمل آمد، در این آیه مبارکه به مزد و مکافات مردان و زنان شایسته در جهان آخرت اشاره بعمل آورده شده است :

«الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ»: مردان و زنانی که اهل صلح و صفا و منقاد فرمانبرداران حکم الله و ارکان اسلام اند. اسلام؛ یعنی، خشوع و فروتنی در برابر دستور الله. و دارای خلق و خوی اسلامی هستند.

«وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»: و مردان و زنان تصدیق کننده‌ی خدا و آیات خدا و آنچه بر پیامبرانش نازل کرده است،

«الْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ»: مردان و زنان مطیع اراده و معترف به الوهیت الله و فرمانبر که عبادت را ادامه میدهند و بر طاعت پایدارند، (ملاحظه شود سوره: بقره آیه 238، و سوره نساء آیه 34).

«وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ»: و مردان و زنانی که در ایمان و نیت و اعمال و اقوال خود

صادق اند،

«وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ»: و مردان و زنانی که بر طاعت پایدار و در مقابل هوس‌ها و ناگواری‌ها و شادمانی‌ها صبور و شکیبا می‌باشند،

«وَالْحَاشِعِينَ وَالْحَاشِعَاتِ»: و مردان و زنان فروتن و خاشع که در ظاهر و باطن در مقابل خدا سر اطاعت خم می‌کنند،

«وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ»: و زنان و مردانی که مال خود را صدقه میدهند و احسان پیشه دارند و زکات را می‌پردازند،

«وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ»: و زنان و مردانی که به خاطر جلب رضایت خدا ماه رمضان و دیگر ایام را روزه می‌گیرند، پس روزه، زکات بدن است و آن را تزکیه و پاک می‌کند.

«وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ»: و مردان و زنانی که فرج خود را از حرام و گناه محفوظ می‌دارند و از ارتکاب ناشایست از قبیل زنا و کشف عورت خود را مصوون می‌دارند، «وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ»: و مردان و زنانی که مدام یاد خدا را بر

زبان دارند و هر وقت و هر جا خدا را یاد می‌کنند،

«أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»: الله برای چنان پرهیزگاران نیکو و پاک و متصف به این صفات ارزشمند و پسندیده، پاداشی بس بزرگ یعنی بهشت را آماده کرده است و

گناهانشان را به وسیله‌ی اعمال نیکو که انجام داده‌اند، میزداید.

شان نزول آیه 35:

858- ک: ترمذی به نحو حسن از طریق عکرمة از ام عمارة انصاری(رض) روایت کرده است: آن بزرگوار خدمت رسول الله (آمد و گفت: همه چیز را فقط برای مردان می

بینم و من هیچ ندیدم که از زنان هم یاد شده باشد. پس الله تعالی آیه: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ...» را نازل کرد. (ترمذی 3211 از ام عماره روایت کرده و گفته است: «این

حدیث حسن غریب است» و سلمان بن کثیر ضعیف است.)

859- ک: طبرانی از ابن عباس(رض) روایت میکند: زنان گفتند: ای رسول خدا! شأن و حالت قرآن چگونه است، مردان مسلمان را یادآور شده و از زنان مسلمان هیچ یاد نمی‌کند.

پس الله تعالی آیه: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ...» را نازل گردانید. (طبری 28510 و طبرانی 12 / 108 از ابن عباس(رض) روایت کرده اند. اسنادش به خاطر قابوس بن ابوظبیان ضعیف است، زیرا هیثمی 7 / 91 میگوید: «قابوس ضعیف است، اما عده‌ای او

را ثقة می‌دانند و باقی راوی‌های این ثقة اند» با این وصف به حدیث بعدی شاهد است. «زاد المسیر».)

860- ابن سعد از قتاده روایت کرده است: هنگامی که در قرآن از زنان پیامبر نام برده شد، زنان دیگر گفتند: اگر خیر و نیکی‌ی نصیب ما می‌بود ما را هم متذکر میشد. پس خدا

آیه «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ...» را نازل کرد. (طبری 28505 از قتاده روایت کرده، مرسل است.)

همچنان از؛ از ام سلمه رضی الله عنها روایت است که از پیامبر صلی الله علیه و سلم پرسید: یا رسول الله! چرا در قرآن نام مردان آمده است و نامی از زنان در آن نیست؟ آنگاه

آیه «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ...» نازل شد. (امام نسائی آنرا در سنن خود از ام سلمه روایت میکند.)

خوانندگان گرامی!

در آیات (36 الی 40) در باره قصه ی زینب دختر جحش و زید پسر حارثه، بحث بعمل می‌آید.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا ﴿٣٦﴾

و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه در کاری که الله و پیغمبرش (در آن) فیصله کرده باشند

اختیاری از خود ندارند و کسی که از الله و پیغمبرش نافرمانی کند در حقیقت به گمراهی آشکار گرفتار شده است. (۳۶)

تفسیر:

ابن کثیر می فرماید: «این آیه عام است در تمام امور». در حدیث شریف آمده است: «والذی نفسی بیده لا یؤمن أحدکم حتی یكون هواه تبعاً لما جئت به». «سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، یکی از شما ایمان ندارد تا آن گاه که خواسته وی پیرو چیزی باشد که من آن را آورده‌ام».

شان نزول آیه 36:

861- طبرانی با سند صحیح از قتاده روایت کرده است: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم (به خواستگاری زینب رفت قصد داشت که او را به زید نکاح کند، اما زینب پنداشت که رسول الله خودش قصد ازدواج با او را دارد.

هنگامی که دانست پیامبر او را به زید خواستگاری میکند خودداری کرد. پس خدا آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ...» را نازل کرد. پس از آن زینب به ازدواج با زید راضی شد. (طبری 28515 و طبرانی 45/24 به سند صحیح از وی روایت کرده اند، مرسل است).
862- ابن جریر از طریق عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم زینب دختر جحش را برای زید بن حارثه خواستگاری کرد، زینب این کار را ننگ پنداشت و گفت: من از لحاظ اصل و تبار، بزرگی و شرف بر زید برتری دارم. پس الله تعالی آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ...» را نازل کرد. (طبری 28516 روایت کرده، در این اسناد ابن لهیعه ضعیف است، دار قطنی 3 / 301 از زینب بن جحش به همین معنی روایت کرده. اسناد این هم ضعیف است).

863- ابن جریر از طریق عوفی از ابن عباس (رض) مانند این روایت کرده است. (طبری 28513 روایت کرده در این اسناد عطیه عوفی ضعیف است).

864- ابن ابو حاتم از ابن زید روایت کرده است: این آیه در باره ام کلثوم دختر عقبه بن ابومعیط نازل شده است، او اولین زنی بود که رهسپار دیار هجرت شد و خواهان رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، اما آن بزرگوار برای زید بن حارثه نکاحش کرد، برای همین خودش و برادرش از این کار ناخشنود شدند و گفتند: ما خواهان رسول خدا بودیم، اما او ما را برای برده خود نکاح کرد. پس این آیه نازل شد. (طبری 28517 از عبدالرحمن بن زید روایت کرده معضل است).

وَإِذْ نَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٣٧﴾

و [یاد کن] زمانی را که به آن شخص که خدا به او نعمت [اسلام] بخشیده بود، و تو هم [با آزاد کردنش از طوق بردگی] به او احسان کرده بودی، می‌گفتی: همسرت را برای خود نگاه دار و از الله بترس و در نفس خود آنچه را که الله ظاهر کننده‌اش است پنهان می‌ساختی و از مردم می‌ترسیدی و الله به آنکه از او بترسی سزاوارتر است. پس چون زید نیاز خود را از او برآورد، او را به ازدواج تو در آوردیم تا تنگی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خواندگانشان نباشد، وقتی که نیاز خود را از آنان به انجام رسانند، و حکم الله انجام یافتنی است. (۳۷)

تفسیر:

دکتر مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «الذی...»: کسی که هدف از آن زید پسر حارثه است که پسر خوانده پیغمبر بود. «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ»: مراد نعمت هدایت و توفیق شرفیابی به دین اسلام است. «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ»: مراد نعمت آزاد کردن زید از غلامی و حسن تربیت او است.

«مَا»: چیزی که. مراد پیام وحی است. یعنی خدا به پیغمبر خبر داده بود که زید پسر حارثه، برده آزاد شده تو، زینب دختر جحش، عمه زاده تو را طلاق خواهد داد، و تو باید (بر خلاف میل خود و علیرغم سنت جامعه جاهلیت) او را به همسری بپذیری. تا دو سنت غلط جاهلی شکسته شود: یکم حرام بودن ازدواج با همسر مطلقه پسر خوانده برابر عرف محیط، دوم کسر شأن بودن ازدواج با همسر مطلقه یک غلام و برده آزاد شده. «وَطَرًا»: نیاز و حاجت.

«قَضِيَ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا»: زید از زینب کام دل گرفت و نیاز خود را برآورده کرد. کنایه از پایان گرفتن زندگی با زینب و طلاق دادن او است.

شان نزول آیه 37:

865- بخاری از انس(رض) (روایت کرده است: این آیه «وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ» در خصوص زینب دختر جحش و زید بن حارثه نازل شده است.

(صحیح است، بخاری 4787 و 7420، ترمذی 3221، نسائی در «تفسیر» 427، ابن حبان 7045 و احمد 149 / 3 و 150 روایت کرده اند).

866- حاکم از انس(رض) روایت کرده است: زید بن حارثه می آمد و از زینب دختر جحش خدمت رسول الله (شکایت میکرد. سرور کائنات میگفت: همسرت را برای خودت نگهدار. پس این آیه نازل شد. (احمد 150 / 3 و حاکم 417 / 2 از انس(رض) روایت کرده اند. حاکم و ذهبی به شرط بخاری و مسلم این را صحیح می شمارند).

867- مسلم، احمد و نسائی [از انس بن مالک بن نضر] روایت کرده اند: چون عدت زینب سپری شد، رسول الله (به زید گفت: برو او را برای من خواستگاری کن، زید رفت و او را در جریان گذاشت. زینب گفت: من به هیچ کاری اقدام نمی کنم تا پروردگارم به من دستور بدهد. سپس به نماز ایستاد. کلام الهی که نازل گشت پیامبر آمد و بدون اجازه زینب به اطاق او داخل شد.

[انس بن مالک میفرماید] به چشم خود مشاهده کردم، هنگامی که عروسی زینب (رض) صورت می گرفت، رسول خدا در جشن عروسی وی برای مردم نان و گوشت تهیه کرد، بعد از صرف غذا همه خارج شدند، و تنها چند نفر باقی ماندند که در داخل خانه زینب باهم صحبت میکردند. رسول الله از آنجا بیرون رفت، من هم به دنبال ایشان روان شدم، آن بزرگوار از خانه های زنان خود دیدن میکرد، به ایشان خبر داده شد که آن گروه بیرون رفتند. او آمد و وارد خانه شد. من هم رفتم تا با آن بزرگوار داخل خانه شوم اما بین من و خودش پرده افکند. در اینجا خدای بزرگ آیه حجاب «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤَدِّنَ لَكُمْ...» را نازل کرد و مایه پند و هدایت مسلمانان شد. صحیح است، مسلم 1428، نسائی در تفسیر 430 و نسائی 79 / 6، احمد 195 / 3، ابویعلی 3332 و ابن سعد 82 / 8 از انس روایت کرده اند).

ازدواج رسول الله صلی الله علیه وسلم با زینب بنت جحش:

مطابق روایات تعداد کثیر از مفسرین همین است که (آیه 36 سوره الأحزاب) در باره زینب بنت جحش نازل شده هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم خواست امتیازات طبقاتی موروثی را میان جماعت مسلمانان از بین ببرد در نتیجه همه مردم یکسان و برابر باشند؛ که هیچ فضل و برتری برای کسی بر کس دیگر نباشد جز به تقوا. آن موقع بردگان آزاد شده به نسبت صاحبان برده در طبقه پائین تری بودند؛ از جمله یکی از این بردگان آزاد شده، زید بن حارثه، برده آزاد شده رسول الله صلی الله علیه وسلم بود که پیامبر او را به عنوان پسر خوانده خود اختیار کرد. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم خواست که با تزویج زنی شریف از طایفه بنی هاشم، خویشاوند خود به نام زینب بنت جحش، به زید بن حارثه این مساوات کامل را محقق سازد، تا آن امتیازات طبقاتی خود به خود در خانواده اش ساقط گرداند. این امتیازات آن چنان عمیق و ریشه دار و گسترده بود که جز فعل واقعی از طرف رسول الله صلی الله علیه وسلم که جامعه اسلامی او را به عنوان نمونه و سرمشق میگیرند،

از بین نمی‌برد. تا در نهایت تمام بشریت در این زمینه راه او تعقیب نمایند.
ابن کثیر در تفسیر خود روایت کرده که عوفی از ابن عباس (رض) نقل کرده است: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ...» سبب نزول این آیه این بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم رفت تا برای پسر خوانده جوانش، زید بن حارثه خواستگاری کند. به همین منظور نزد زینب بنت جحش اسدیہ (رض) رفت و او را برای زید خواستگاری کرد. زینب گفت: من با او ازدواج نمی‌کنم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «بَلِي فَانكحِیْهِ»: «چرا، باید با او ازدواج کنی». زینب گفت: ای رسول الله، آیا راجع به خودم به من امر می‌کنی؟ هنگامی که هر دو بحث می‌کردند، خداوند این آیه را بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل کرد: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا...» آنگاه زینب گفت: آیا تو راضی هستی که او با من ازدواج کند؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «بله». زینب گفت: در این صورت از رسول الله صلی الله علیه وسلم سرپیچی نمی‌کنم و خودم را به ازدواج او در می‌آورم. (فی ظلال القرآن، سید قطب، 2865/5).

زید بن حارثه ده دینار و شصت درهم، یک پیراهن زنانه، یک دانه چادر، یک عدد ملحفه، یک عدد پیراهن، پنجاه مُد خوراک، و ده مُد خرما را برای پسران جحش فرستاد این مواد را پیامبر صلی الله علیه وسلم به زید بن حارثه داده بود.
زندگی زناشویی میان این دو زوج نزدیک به یک سال ادامه داشت، سپس اختلافات خانوادگی میان آنان شروع شد و تا آنجا رسید که هیچ محبت و صفا و صمیمیت و دوستی‌ای میان آنان نماند.

زید شکایت زینب را نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌برد، پیامبر صلی الله علیه وسلم هم به او می‌گفت: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ» [الأحزاب: 37]. «همسرت را نگهدار و از خدا بپرهیز!». پس پیامبر صلی الله علیه وسلم زید را نصیحت و توصیه می‌کرد که زینب را نگهدارد اما خداوند خلاف آن را می‌خواهد؛ «و خداوند بر کار خود، غالب و مسلط است». پس خداوند می‌خواهد که «زینب» همسر پیامبر محبوب صلی الله علیه وسلم باشد تا عادت و رسم پسر خواندگی را ابطال کند و چون عرب‌های قبل از اسلام با همسران پسر خواندگانش بدان‌گاه که نیاز خود را بدانان به پایان بردند و طلاقشان دادند، ازدواج نمی‌کردند؛ پس باید به نحوی این عادت جاهلیت را از بین برد. شکاف و اختلاف میان زید و زینب هم روز به روز بیشتر می‌شد تا جایی که زندگی میانشان به بن‌بست رسید؛ پس به ناچار وضع چنان شد که: از هم جدا شوند. آنگاه دستور خداوند متعال مبنی بر اجازه طلاق دادن زینب و امر به رسول الله صلی الله علیه وسلم که با او ازدواج کند، آمد. خداوند متعال فرمود: «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿۳۷﴾» [الأحزاب: 37]. «(به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند (متعال) به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی (به فرزند خوانده‌ات «زید») می‌گفتی: «همسرت را نگهدار و از خدا بپرهیز!» (و پیوسته این امر را تکرار می‌کردی)؛ و در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند؛ و از مردم می‌ترسیدی در حالی‌که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی! هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سرآورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده‌هایشان - هنگامی که طلاق گیرند - نباشد؛ و فرمان الله تعالی انجام شدنی است (و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود)».

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری» می‌گوید: ابن ابی حاتم این ماجرا را از طریق سدی روایت کرده و آن را در سیاق واضح و زیبایی آورده است که لفظش چنین است: «به ما خبر رسیده که این آیه راجع به زینب بنت جحش، نازل شد. مادر زینب،

أمیمة بنت عبدالمطلب، عمه رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، و رسول الله صلی الله علیه وسلم خواست که زینب را به ازدواج زید بن حارثه برده آزاد شده خود درآورد؛ اما زینب آن را نپسندید.

سپس راضی شد به هر چه که رسول الله صلی الله علیه وسلم بکند، پس پیامبر صلی الله علیه وسلم زینب را به ازدواج زید بن حارثه درآورد. سپس الله متعالی، بعداً به پیامبرش اعلام کرد که زینب، بعداً از همسران او خواهد شد. پیامبر صلی الله علیه وسلم شرم می‌کرد از این‌که به زید امر کند که زینب را طلاق دهد. پیوسته میان زید و زینب اختلاف و نزاع روی می‌داد، آن‌گاه رسول الله صلی الله علیه وسلم به او دستور داد که همسرش را نگهدارد و از الله بترسد. و پیامبر صلی الله علیه وسلم از مردم می‌ترسید که از او عیب جویی‌کنند و بگویند محمد با زن پسرش ازدواج کرد، و پیامبر صلی الله علیه وسلم، زید را پسر خوانده خود اختیار کرده بود.»

ابن ابی حاتم از طریق علی بن زید از علی بن حسین بن علی روایتی دارد که وی گوید: خداوند پیش از آنکه پیامبر صلی الله علیه وسلم با زینب ازدواج کند، به او اعلام کرد که زینب، زن او خواهد شد. پس وقتی که زید نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و شکایت زینب را نزد او آورد و پیامبر صلی الله علیه وسلم به او گفت: همسرت را نگهدار و از الله بترس، خداوند فرمود: به تو خبر داده بودم که زینب را به ازدواج تو درمی‌آورم، و تو چیزی را در دل پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌سازد. (فتح الباری، 384/8).

و زینب این چنین مادر مؤمنان شد:

وقتی که زید، زینب (رض) را طلاق داد، و عده‌اش سپری شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم با او ازدواج کرد تا زینب به بزرگترین فضیلت و افتخار در تمام هستی برسد، و همسر محمد صلی الله علیه وسلم و مادر مؤمنان بشود.

زینب بنت جحش، مادر مؤمنان زیاد نماز می‌خواند؛ قلبی خاشع و فروتن داشت؛ و همیشه با خداوند ارتباط داشت. و رسول الله صلی الله علیه وسلم این صفات عالی در او را دوست می‌داشت و نمازش و ارتباطش با پروردگار برای پیامبر صلی الله علیه وسلم بسیار خوشایند بود. (نساء أهل البيت، احمد خلیل جمعه، ص 300-301).

از ثابت صحابی جلیل القدر روایت شده است که می‌گوید: قضیه ازدواج زینب بنت جحش نزد انس (رض) ذکر شد، انس (رض) گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم را ندیده‌ام که به اندازه زینب، برای هیچ یک از همسرانش غذای ولیمه داده باشد؛ در مهمانی عروسی زینب بنت جحش یک گوسفند را به میهمانان داد. (بخاری به شماره 5171؛ مسلم به شماره 1049؛ و ابو داود به شماره 3743 آن را روایت کرده‌اند).

از عایشه (رض) روایت شده است که می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد زینب بنت جحش غسل می‌خورد و کنار او می‌ماند. من و حفصه با هم همدستی کردیم که پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد هر کدام از ما آمد، به او بگوید: مغفیر خورده‌ای؟ همانا من بوی مغفیر را از تو احساس می‌کنم. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لا ولكني كنت أشرب عسلاً عند زینب ابنة جحش فلن أعود وقد حلفت لا تخبري بذلك أحداً» (نزد بخاری به شماره 5267 این زیادت آمده است: «يا أيها النبي لم تحرم ما أحل الله لك - تا - إن تتوبا إلى الله» به عایشه و حفصه، (وإذ أسر النبي إلى بعض أزواجه حديثاً) به خاطر گفته پیامبر صلی الله علیه وسلم: «بلکه غسل خوردم». (بخاری به شماره 4912؛ مسلم به شماره 1474؛ و ابوداود به شماره 2714 آن را روایت کرده‌اند).

«نه، ولی نزد زینب بنت جحش غسل می‌خوردم. اما از این به بعد دیگر غسل را نزد زینب نخواهم خورد. و تو را سوگند میدهم که این مطلب را به احدی خبر ندهی.»
به همین خاطر زینب (رض) جایگاه و مرتبه‌اش نزد پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم را می‌دانست، و با سه خصلت بر زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم افتخار می‌کرد.

از شعبي(رض) روایت شده است که میگوید: زینب به پیامبر صلی الله علیه وسلم میگفت: من با سه چیز به خود می‌بالم که هیچ یک از زنان آن را ندارند تا به خودشان ببالند:

- 1- پدرکلان من و پدرکلان تو، یکی است.
- 2- خداوند از آسمان مرا به ازدواج تو درآورد.
- 3- سفیر خدا، برای امر ازدواج ما، جبرئیل بود. (البداية و النهاية، 146/4؛ و «أنساب الأشراف»، 435/1).

این مادر مؤمنان، ام سلمه(رض) است که به جایگاه هویتش، زینب نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم اشاره میکند، میگوید: زینب مورد توجه رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و پیامبر صلی الله علیه وسلم از او خیلی خوشش می‌آمد، و زینب زنی نیک و صالح، بسیار روزه دار و شب زنده دار بود. (تهذیب الأسماء و اللغات، 345/2).

ابن قیم در زاد المعاد میفرماید: یکی از ویژگیهای برجسته ی زینب دختر جحش اسدی این بود که: خداوند متعال، ولی نکاح او شد.

زید پسر حارثه کیست؟

زید بن حارثه بن شراحیل بن عبدالعزی بن امرؤالقیس بن عامر بن نعمان بن عامر بن عدود بن عوف و مادرش سعدی بنت ثعلبه بن عبد عامر بن افلت بن سلسله و از قبیلہ ی (بنی معن) است. پیامبر صلی الله علیه وسلم به لحاظ سنی ده سال از ایشان بزرگتر بود. کنیه ی ایشان ابو اسامه بود.

اسارت و بردگی:

مادر ایشان سعدی به همراه زید(رض) برای دیدار اقوام خود می رفتند که گروهی از سواران قبیلہ ی بنی قین بن جسر در دوره ی جاهلی بر آنان حمله کردند و زید را که هنوز طفل پیش نبود به اسارات گرفتند و او را در بازار عکاظ به معرض فروش آوردند و حکیم بن خزام بن خویلد او را برای عمه ی خود، حضرت خدیجه(رض) در مقابل چهارصد درهم خرید و چون او با رسول الله صلی الله علیه وسلم ازدواج کرد او را به رسول الله صلی الله علیه وسلم هدیه نمود و بخشید.....

حارثه و کعب پسران شراحیل به مکه آمدند و فدیہ ی زید(رض) را همراه آوردند و به حضور پیامبر آمدند و او را به نیکی یاد نمودند و منت آزادی زید را خواستار شدند؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: اگر خودش بودن با شما را برگزیند بدون دریافت فدیہ او را به شما بر می گردانم ولی اگر بودن با من را برگزید من هرگز تقاضای شما در مورد شخصی که بخواهد بامن باشد را نمی پذیرم. گفتند چه نیک قضاوت نمودی! پیامبر صلی الله علیه وسلم زید را فراخواند و فرمود: آیا این دوشخص را می شناسی؟ گفت: بلی یکی پدرم و دیگری کاکایم است. پیامبر(ص) از او پرسید: مرا که می شناسی و معاشرت با مرا هم دیده ای، اکنون اختیار دست توست یا من را انتخاب کن یا ایشان را! زید (رض) گفت: من کسی را بر شما ترجیح نمی دهم که شما برای من هم پدر و هم مادری!

آن دو گفتند: وای بر تو! آیا بردگی را بر آزادی و بر پدر و مادر و عمو و خاندان خود ترجیح می دهی؟ گفت: آری! که من از این مرد محبتی دیده ام که هیچ کس را بر او بر نمی گزینم؛ چون رسول خدا زید را اینگونه دید، زید را با خود به (حجر اسماعیل) برد و اعلام نمود: ای کسانی که در اینجا حضور دارید! گواه باشید که زید چون پسر من است که من از او و او از من ارث میبرد! چون پدر و عموی زید او را این چنین دیدند، خوشحال شدند و باز گشتند ولی زید(رض) را پسر پیامبر صلی الله علیه وسلم صدا میزدند و زید همینگونه ماند تا اسلام در مکه و منطقه آشکار و علنی شد!

شهادت زید بن حارثه:

ایشان در ماه جمادی الاول سال هشتم هجرت زمانی که پنجاه و سه ساله بود، در جنگ موته در سال هشتم هجری قمری در منطقه موته، که بمثابة امیر و قوماندان جنگ بود، به شهادت رسید.

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا ﴿٣٨﴾

بر پیامبر در آنچه الله تعالی برای او مقدر و معین گردانیده هیچ تنگی نیست، این سنت الهی در مورد پیغمبران پیشین نیز جاری بوده و حکم الله روی حساب و برنامه دقیقی است. (۳۸)

تفسیر:

«مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ» بر پیامبر گناهی نیست اگر آنچه خداوند متعال برایش مباح ساخته استفاده کند، از ازدواج با زینب (رض) «هیچ حرجی نیست، این سنت الهی است که در میان پیشینیان نیز معمول بوده است»

ضحاک گفته است: یهود کثرت ازدواج را بر پیامبر عیب می‌گرفتند، اما خدا نظر آنان را مردود معرفی کرد و فرمود: «سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ» یعنی: قطعاً این سنت که خداوند متعال از امر نکاح و غیر آن بر پیامبران علیهم السلام و امت‌های گذشته حلال کرده بود، سنتی بسیار ریشه‌دار و قدیمی است.

امام قرطبی گفته است: در مورد توسعه‌ی ازدواج حضرت محمد صلی الله علیه و سلم سنت و روش پیامبران پیشین را مقرر نموده است، مانند حضرت داود که یک صد زن داشته و سلیمان که علاوه بر کنیزان سی صد زن داشت. (تفسیر قرطبی ۱۴/۱۹۵).

«وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا»: یعنی: امر خداوند متعال یقینی و قطعی و برگشت ناپذیر است. (قدر) بر اراده ازلی پروردگار اطلاق می‌شود و ذکر (مقدوراً) بعد از آن، برای تأکید.

الَّذِينَ يَبُلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿٣٩﴾

همان کسانی که پیام‌های الهی را ابلاغ می‌کنند و از او می‌ترسند و جز الله از کسی نمی‌ترسند. و الله از لحاظ محاسبه با بندگان خود کافی است. (۳۹)

تفسیر:

پس ای محمد ص! تو نیز به آنچه که مردم به سبب تبلیغ آیات الهی در بارهات می‌گویند، اهمیت نده و از این سخنان باکی نداشته باش. البته رسول الله صلی الله علیه و سلم به پیروی از دستور الهی، به نیکوترین وجه به این مهم پرداختند، که پس از ایشان، مقام بلاغ تا روز قیامت به امت ایشان میراث مانده است.

آیه کریمه دلیل بر آن است که فقط کسی به طور کامل تکالیف ابلاغ را به انجام رسانده می‌تواند که دلش از ترس بشر خالی باشد «و خدا حسابرسی را بس است» پس آنان را به درستی و در همه چیز مورد محاسبه قرار می‌دهد. (تفسیر انوار القرآن).

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٤٠﴾

محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست بلکه فرستاده الله و خاتم پیغمبران است و الله به همه چیز داناست. (۴۰)

تفسیر:

زمخشری فرموده است: در حقیقت محمد پدر هیچ مردی از شما نبود تا آنچه در رابطه با پدر و مادر و پسر ثابت می‌شود، در مورد او و پسر خوانده‌اش نیز ثابت شود از قبیل حرام بودن صهر و نکاح. (تفسیر کشاف ۳/۴۳۰).

«وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» اما آخرین پیامبران است و خدا به وسیله‌ی او رسالات آسمانی را خاتمه داده است، چنان‌که بعد از وی پیامبر دیگری نمی‌باشد.

ابن عباس (رض) گفته است، می‌خواهد بگوید: اگر نبوت را با او خاتمه نمیدادم، به او پسر عطا می‌کردم که بعد از او پیامبر بشود. (زاد المسیر ۶/۳۹۳).

«وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» حق تعالی به همه اعمالی که شما انجام می‌دهید داناست، هیچ چیزی از او پنهان نیست و هیچ غایبی از وی پوشیده نمی‌ماند.

شان نزول آیه 40:

868- ترمذی از عایشه (رض) روایت کرده است: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم با زینب ازدواج کرد. مردم او را سرزنش کردند و گفتند: با همسر پسر خود ازدواج کرد. پس الله تعالی آیه «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ...» را نازل کرد. (ترمذی 3207 از داود بن زریقان از داود بن ابوهند از شعبی از عایشه روایت کرده است. اسناد این حدیث به دو علت ضعیف است، داود بن زریقان متروک است، عامر بن شراحیل شعبی از عایشه منقطع است. ترمذی میگوید: «این حدیث غریب است» زاد المسیر (1148).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (41 الی 44) در باره بزرگداشت و شکوه پروردگار به وسیله‌ی او را و اذکار، بحث بعمل می‌آید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿٤١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید الله را یاد کنید یادی بسیار. (۴۱)
تفسیر:

«اذْكُرُوا»: یاد کنید، همواره الله را به یاد داشته باشید. این مؤمنان راستکار! الله متعال را با زبان، دل و همه اعضای وجودتان شب و روز و در سفر و حضر با تهلیل و سپاسگزاری و تمجید و ستایش و تقدیس، از خدا زیاد یاد بکنید.
«اذْكُرُوا»: یاد کنید، همواره الله را به یاد داشته باشید.

وَسَبِّحْهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٤٢﴾

و دایم صبح و شام به تسبیح و تنزیه ذات پاکش پردازید. (۴۲)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَبِّحْهُ» (سبح): بستاید. «بُكْرَةً» بامدادان، سحرگاهان، صبح هنگام.
«أَصِيلًا» شامگاهان، پایان روز.

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ﴿٤٣﴾

او ذاتی است که خود و فرشتگانش به شما درود میفرستند، تا سرانجام شما را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آورد، و او در حق مؤمنان بسیار مهربان است. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُصَلِّي» التفات و توجه دارد، رحمت و درود میفرستد.

شان نزول آیه 43:

869- عبد بن حمید از مجاهد روایت کرده است: چون آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» (احزاب: 56) نازل شد. ابوبکر صدیق گفت: ای منجی عالم، خدا هیچ خیر و نیکویی را بر تو نازل نمیکرد، مگر این که همه مسلمانان را نیز در آن شریک می ساخت. پس الله «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ» را نازل کرد (این مرسل و مرسل از قسم ضعیف است، تفرد عبد بن حمید به این روایت نشانه و هن این است).

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا ﴿٤٤﴾

درود [خاص] آنان در روزی که به لقای او نایل شوند، سلام است، و او برای ایشان پاداشی ارجمند آماده ساخته است. (۴۴)

تفسیر:

تحیت: درود، درود حیات بخش. کلمه‌ی ابراز محبت و احترام و اکرام. «يَلْقَوْنَهُ»: او را ملاقات میکنند، به دیدار او میرسند. «كَرِيمًا»: با ارزش، گرانبها، قیمتی، نفیس.

به قولی معنای «سلام» این است: الله متعال آنان را از آفتها سالم نگه میدارد و در روزی که با او دیدار میکنند، آنان را به ایمنی از ترس و هراسها مژده میدهد «و برای آنان پاداشی ارزشمند» و نیکو «آماده کرده است» در بهشت.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (45 الی 49) در باره برخی از آداب اسلامی، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٤٥﴾

ای پیامبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده دهنده و بیم دهنده فرستادیم. (۴۵)
تفسیر:

مفسر معروف جهان اسلام دکتر مصطفی خرمدل، در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: «شاهدًا»: گواهی دهنده به حق. یعنی وجود مبارک پیغمبر، با اوصاف و اخلاق زیبایی، و ارائه برنامه‌های سازنده مکتوب در قرآن و منظور در افعال و اقوالش، گواه بر حقایق مکتب آسمانی اسلام است. گواه بر احوال و اعمال امت اسلامی است، همان‌گونه که هر پیغمبری شاهد و گواه بر امت خویش است، و جملگی پیغمبران چنین گواهی و شهادتی را در روز قیامت اداء خواهند فرمود (ملاحظه شود سوره: نساء آیه 41). «مُبَشِّرًا»: مژده دهنده مؤمنان به بهشت و سعادت سرمدی. «نَذِيرًا»: بیم دهنده کافران به دوزخ و عذاب ابدی.

در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم به علی و معاذ (رضی الله عنهما) که قبلاً آنان را مأمور عزیمت به سوی یمن کرده بودند - چنین فرمودند: «بروید؛ بشارت دهید و نفرت نیفکنید، آسان بگیرید و سخت نگیرید زیرا بر من چنین فرمانی نازل شده است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ» [الأحزاب: 45]».

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا ﴿٤٦﴾

و تو را دعوت کننده به سوی الله به حکم او قرار دادیم، و چراغی روشنی بخش. (۴۶)
تفسیر:

باید یاد آور شد که پیامبر در جامعه، بمثابة چراغ هدایتی است که نور آن سبب رشد، حرکت و تشخیص است.

در آیه متذکره پروردگار با عظمت ما میفرماید: ای محمد! تو را به عنوان دعوتگری مبعوث نمود تا مردم را به سوی توحید، رهایی از شرک و اخلاص عبادت برای الله متعال دعوت نمایی.

ابن کثیر میفرماید: یعنی ای محمد! تو در درخشش و فروغ مانند آفتاب میباشی که جز دشمن سرسخت هیچ کس آن را انکار نمی‌کند. (تفسیر ابن کثیر ۱۰۲/۳). زمخسری میفرماید: الله تعالی او را به چراغی پرفروغ تشبیه کرده است، همان‌طور که به وسیلهی چراغ پرفروغ شب تاریک روشن میگردد و مردم به وسیلهی آن راهیاب میشوند، همان‌طور هم الله به وسیلهی او تاریکی شرک را روشن و متجلی کرده است. (تفسیر الکشاف ۴۳۲/۳).

الله تعالی او را به پنج صفت موصوف کرده است که تمام آنها کمال و جمال اند و تمجید و شکوه پیامبر را میرسانند و در آخر آنها آورده است: حضرت محمد صلی الله علیه و سلم همانند چراغی پرفروغ است که خدا به وسیلهی او تاریکی گمراهی را متلاشی کرده است. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی).

وظیفه و رسالت انبیا همانا دعوت مردم به سوی وحدانیت الهی است، و باید گفت که: موافقت دعوت انبیا به کمک و اذن الهی می‌بایند.

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا ﴿٤٧﴾

و (ای پیغمبر!) به مؤمنان بشارت ده که برای آنها از سوی الله فضل و پاداش بزرگی است. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَضْلًا كَبِيرًا»: خیر و نعمت فراوان. یعنی الله تعالی آن قدر از فضل خود به مؤمنان می‌بخشد

که موازنه میان عمل و پاداش را به کلی به هم می زند یعنی برتری است بر سایر ملت ها. (ملاحظه شود سوره های: بقره/261، انعام/160، سجده/17). (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل).

شان نزول آیه 47:

870- ابن جریر از عکرمه و حسن بصري روایت کرده است: چون خدای بزرگ آیه «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ... (فتح: 2)» را نازل کرد. گروهی از مسلمانان گفتند: مبارکت باد ای رسول الله! دانستیم که خدا با تو چه میکند. باما چه خواهد کرد؟ پس خدا آیه «لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ (فتح: 5):» و در سوره احزاب آیه «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا (47)» را نازل کرد.

871- بیهقی در «دلایل النبوة» از ربیع بن انس روایت کرده است: چون آیه «وَمَا أَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ (احقاف: 9)» نازل شد. و بعد از آن نیز آیه «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ (فتح: 2)» نازل گردید. گفتند: ای رسول خدا! به خوبی آگاه شدیم که پروردگار (باخود تو چه میکند، پس برای ما چه پاداش خواهد داد؟ در این خصوص آیه «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا (47)» نازل شد. میگوید: منظور از فضل کبیر بهشت است.

وَلَا تَطْعُ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعِ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (۴۸)
و از کافران و منافقان اطاعت مکن و اذیت و آزارشان را اعتبار مده (و استقامت داشته باش) و بر الله توکل کن و همین بس که خدا حامی و مدافع (تو) باشد. (۴۸)
تفسیر:

«لَا تَطْعُ...»: مخاطب پیغمبر و مراد پیروان او است. «دَعِ»: رها کن. مراد از رهائی در اینجا بی اعتنائی و ناچیز شمردن است.

ای پیامبر! در ترک چیزی از امور دعوت، از سخن کافران و منافقان پیروی مکن، از آزار و اذیت آنان صرف نظر نما و این اذیت و آزار، تو را به ترک امور دعوت باعث نشود. به الله متعال توکل و اعتماد داشته باش و امور را به او بسپار؛ زیرا حق تعالی ترا از امور ترس آور بسنده است و در برابر دشمنان یاور توست. بنابر این در همه امور و همه کارها به او توکل کن.

صاوی گفته است: این آیه نشان می دهد که توکل و تکیه کردن به خدا امری است بس بزرگ، پس هر کس به خدا تکیه کند در تمام خواسته های دنیا و دینش او را بس است.

«حاشیة الصاوي على تفسير الجلالين في التفسير القرآن الكريم» (صاوی ۲۸۲/۳).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عَدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسِرَّحُوهُنَّ سِرَّاحًا جَمِيلًا (۴۹)

ای کسانی که ایمان آورده اید! چون با زنان مؤمن ازدواج کردید باز پیش از آنکه با آنان آمیزش کنید طلاق شان دادید دیگر شما را بر این زنان عده ای نیست که آن را بشمارید، پس ایشان را از هدیه مناسب بهره مند سازید و به طرز شایسته ای آنها را رها کنید. (۴۹)

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ»: ای مؤمنان! آنگاه که عقد نکاح را با زنان بستید اما با هم نزدیکی نکردید هدف از آن نکاح است «الْمُؤْمِنَاتِ»: زنان مؤمنه. این تعبیر زنان کتابیه را خارج نمیسازد و تنها بیانگر اغلیبیت است.

«أَنْ تَمْسُوهُنَّ»: مراد از مس، جماع یعنی نزدیکی زناشویی است. و این یکی از کنایه های مشهور زبان عربی است، و یکی از اسالیب زیبای قرآن عظیم الشأن بشمار میرود؛ زیرا قرآن از استعمال کلمات قبیح و زشت خود داری میکند.

«تَعْتَدُونَهَا»: از مصدر اعتداد، به معنی حساب نگاه داشتن، مراد این است که اگر طلاق قبل از دخول واقع شود، نگهداشتن عده لازم نیست. از این حکم، زن که شوهرش وفات نموده مستثنی است و باید چهار ماه و ده روز عده نگهدارد (تفسیر قاسمی). «فَمَتَّعُوهُنَّ»: مراد این است که اگر مهریه ای تعیین شده، نصف آن پرداخت می شود (سوره: بقره /

237) و اگر مهریه‌ای معین نشده است، حق متاع و هدیه مناسب داده می‌شود (سوره: بقره آیه 236).

«وَسَرَ حُوهُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً» و به شیوه‌ی نیکو و بدون ضرر و آزار و پایمال کردن حقوق آنان، آنها را آزاد کنید. (طبری ۱۴/۲۲).

ابو حیان فرموده است: سراح جمیل یعنی گفته‌ی نیکو و آزاد کردن به شیوه‌ی پسندیده، بدون آزار و منع کردن حق از او. (البحر المحيط في التفسير القرآن: البحر ۲۴۰/۷). باید گفت که در این حکم همه فقها اجماع دارند: در نزد احناف و مالکی‌ها، خلوت صحیحه نیز در حکم خود مانند جماع است. نسبت دادن شمارش عده به مردان، دال بر این امر است که عده حق مردان است و آنانند که زنان مطلقه‌شان را در قبال آن محاسبه کرده و آنها را بدان ملزم می‌گردانند. آری! زنان مطلقه‌ای که هنوز مردان با آنان نزدیکی و مجامعت نکرده‌اند، از حکم عده شمرده نمی‌شوند. نسبت دادن عده به مردان، دال بر این امر است که عده حق مردان است و در این مورد مقاربتی صورت نگرفته تا استبراء رحم انجام بگیرد «پس به آنان متعه بدهید» یعنی: به زنان مطلقه‌ای که قبل از مقاربت طلاق‌شان داده‌اید، متعه بدهید.

بنابر این، زنی که قبل از جماع طلاق داده می‌شود، دارای دو حالت است: یا این است که مهری برایش مشخص شده، که در آن صورت سزاوار نصف مهر معین خویش است و در این حال، دادن متعه به او واجب نه بلکه سنت می‌باشد یا اینکه برایش مهری معین نشده است، که در این صورت، بر اساس آیه کریمه سزاوار دریافت متعه می‌باشد و دادن متعه برایش - در نزد حنبلیها و حنفی‌ها - واجب اما در نزد شافعی، دادن متعه به هر زن مطلقه‌ای واجب می‌باشد، جز برای مطلقه قبل از جماعی که برای آن مهری معین شده زیرا او سزاوار نصف مهر خویش می‌باشد و دادن متعه برایش مستحب است. اما زنی که شوهرش در گذشته است: اگر شوهر بعد از عقد و قبل از جماع مرد، مرگ وی در حکم خویش همچون جماع است و زنش - به اجماع فقها - باید چهار ماه و ده روز عده بشمارد. «و آنان را رها کنید به رها کردنی نیک» یعنی: به شیوه‌ای نیک به زنان مطلقه اجازه دهید که از منازلتان بیرون بروند - چنانچه به آن وارد شده بودند - زیرا شما بر آنان حق عده شمرده ندارید. خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی از ازدواج و احکام آن میان زنان و مردان مؤمن به بحث گرفته شد. اینک در آیات متبرکه (50 الی 52) در مورد ویژگیهای ازدواج و چگونگی رفتار پیامبر صلی الله علیه وسلم با ازواج اش اشاره بعمل می‌آورد و اگر زنی داوطلبانه و بدون گرفتن مهریه از پیامبر درخواست ازدواج کند؛ می‌دانیم که این حکم فقط به او اختصاص دارد و بس.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٠﴾

ای پیامبر! برای ت حلال کردیم آن همسرانت را که مهرشان را داده‌ای، و همچنین کنیزانی را که الله در جنگ بهره تو ساخته است، و دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران ماماهایت و دختران خاله‌هایت که با تو هجرت کرده‌اند، و زن مؤمنی که خویشتن را به پیغمبر ببخشد (و) اگر پیغمبر بخواهد که او را به زنی گیرد که مخصوص توست نه دیگر مؤمنان، به راستی دانستیم آنچه را که بر آنان درباره زنااتشان و کنیزان شان مقرر کرده‌ایم تا بر تو هیچ حرج و تنگی نباشد و الله آمرزنده مهربان است. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَحْلَلْنَا»: حلال کردیم، روا نمودیم. «أَتَيْتَ»: پرداخت کردی، دادی. اجورهن: مهریه هایشان، اجور جمع اجر (سوره نساء آیات 24 و 25)، (سوره مائده آیه 5)، (سوره ممتحنه آیه 10). «مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ» آن چه دست تو مالک آن شد از کنیزان (سوره روم 28). «أَفَاءَ اللَّهِ عَلَيْكَ»: الله به تو غنیمت داد، خدا دستاورد جنگی را نصیب تو کرد. عمت: جمع عمه، خواهران پدر. «هَاجِرُنْ»: زنان مهاجرت کردند. وهبت نفسها للنبي: مهریه ی خود را به پیامبر بخشید، خود را به پیامبر هبه کرد. «يَسْتَنْكِحَهَا»: او را به همسری خود در آورد. «خَالِصَةً لَّكَ»: مخصوص توست، ویژه ی توست. «مَنْ دُونَ الْمُؤْمِنِينَ»: نه برای سایر مؤمنان، برای دیگر مؤمنان نیست، حق مؤمنان دیگر نیست. لکی: تا این که. «لَكَيْلًا يَكُونُ»: تا این که نباشد. یادداشت: مهریه ی هر کدام از زنان پیامبر دوازده اوقیه و نیم، معادل پانصد درهم نقره بوده است. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

پروردگار با عظمت در آیین آیه مبارکه: چهار گروه از زنانی را که ازدواج پیامبرش با آنان را مباح گردانیده، به بیان گرفته است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ» ای پیامبر! به منظور گشایش و آسان کردن تبلیغ دعوت، ما انواع زنان را برایت مباح قرار داده ایم. از جمله زنانی را برایت مباح کردیم که آنها را در مقابل مهری معین به عقد خود درآورده و هم اکنون تحت نکاح تو قرار دارند. (این یکی از دو نظر مفسران است. و نظر دیگر این که منظور تمام زنان می باشد. خدای متعال برای پیامبر صلی الله علیه و سلم مباح کرده است اگر مهر هر زنی را پرداخت کند میتواند با او ازدواج کند و این نظر از اولی وسیع تر است. و قرطبی با استدلال به حدیث حضرت عائشه رضی الله عنها آن را پذیرفته است که میفرماید: «تا خدا زنان را برای پیامبر حلال نکرد، از دنیا نرفت» (تفسیر قرطبی ۲۰۷/۱۴).

اما گروه دوم از زنانی که برای رسول الله صلی الله علیه وسلم حلال ساخته شده اند: «و نیز» حلال کرده است بر تو ای پیامبر! «کسانی را که خدا از طریق فیء به تو بخشیده و ملک یمین تو هستند» و با قهر و غلبه گرفته شده اند، مانند صفیه و جویریة. البته کنیز خریداری شده یا بخشش شده و مانند آن نیز برای رسول الله صلی الله علیه وسلم حلال بود. گروه سوم از زنانی که برای رسول الله حلال ساخته شده اند: «و نیز حلال کردیم دختران عمویت و دختران عمه هایت و دختران خاله ات و دختران خاله هایت را که با تو مهاجرت کرده اند» پس برای تو حلال است که هرکس از اینان را که می خواهی، خواستگاری کنی و به نکاح خویش درآوری اما کسانی از این گروه که هجرت نکرده اند، بر تو حلال نیستند. ام هانی دختر ابو طالب که دختر کاکای رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، میگوید: «این قسمت از آیه درباره من نازل شد زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستند تا با من ازدواج نمایند ولی از ازدواج با من نهی شدند چرا که من هجرت نکرده بودم».

مراد از دختران عمو و عمه پیامبر صلی الله علیه وسلم زنان قریش هستند زیرا مردان قریشی - چه به پیامبر صلی الله علیه وسلم نزدیک باشند و چه دور - عموهای ایشان گفته میشوند. مراد از دختر خاله ها و دختر دایی های پیامبر صلی الله علیه وسلم دختران بنی زهراند. یادآور می شویم که از زنان قریشی، شش زن در نکاح پیامبر صلی الله علیه وسلم بودند اما از بنی زهره هیچ زنی در نکاح ایشان نبود.

گروه چهارم از زنانی که برای رسول الله حلال ساخته شده اند: «و» نیز حلال کردیم بر پیامبر صلی الله علیه وسلم «زن مؤمنی که خود را به پیامبر ببخشد» داوطلبانه بدون مهر «در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد» یعنی: در صورتی که پیامبر صلی الله

علیه وسلم بخواهد تا با این بخشش بدون مهر، او را منکوحه خویش گردانیده و مالک بهره برداری جنسی از وی شود. اما زنان غیر مؤمنی که خود را به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌بخشند، به صرف این که خود را به ایشان بخشیده‌اند، نکاحشان برای پیامبر صلی الله علیه وسلم حلال نیست. گفتنی است که این بخش از آیه، درباره ام شریک غزیه دختر جابر (رض) نازل شد که خود را به رسول الله صلی الله علیه وسلم پیشکش کرد.

البته این ازدواج از روی بخشش بدون مهر: «مخصوص توست نه دیگر مؤمنان» و برای دیگران جایز نیست. آری! ازدواج به لفظ «بخشش»، از خصوصیات رسول اکرم صلی الله علیه وسلم است نه سایر مؤمنان و فقط پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌توانستند بدون مهر و ولی و شاهدان، چنین زنانی را به نکاح گیرند. اما چنانچه زنی خود را بدون مهر به مردی غیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم بخشید (که آن را اصطلاحاً «مفوضه» می‌نامند) مهر مثل وی بر آن مرد با مقاربت یا مرگ مرد، واجب می‌گردد، چنان‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد بیرون دختر و اشق همین حکم را صادر کردند. البته این نظر احناف و مالکی هاست.

اما از نظر جمهور فقهاء، برای زن حلال نیست که نفس خویش را به کسی ببخشد. یادآور می‌شویم؛ زنانی که خود را به پیامبر صلی الله علیه وسلم بخشیده‌اند و زنانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم از آنان خواستگاری کرده‌اند اما نکاح آن حضرت صلی الله علیه وسلم با ایشان انجام نگرفته است، در مجموع نه زن اند. همچنین آنحضرت محمد صلی الله علیه وسلم دارای زنانی بوده‌اند که با آنها نکاح کرده ولی عروسی نکرده‌اند، که تعداد ایشان نیز مجموعاً ده تن است.

و چنان که ابن عباس (رض) گفته - هیچ زن بخشیده شده‌ای در نکاح پیامبر صلی الله علیه وسلم نبوده است و ام شریک که ذکر وی رفت، نیز در حباله نکاح آن حضرت صلی الله علیه وسلم نبود و پس از آن که او خود را به ایشان بخشید، ایشان سکوت کردند. ابن سعد روایت کرده است: «نشنیده‌ایم که رسول الله صلی الله علیه وسلم از این گروه زنان، کسی را به ازدواج خود پذیرفته باشند».

«بهر استی دانستیم آنچه را فرض کرده‌ایم» یعنی: آنچه را مقرر داشته‌ایم از احکام و حقوق «بر آنان» یعنی: بر مؤمنان «در حق زنان شان» از شرایط عقد و حقوق آن؛ مانند مهر، شهود و غیره، که اخلاص وارد کردن به این شروط بر مؤمنان روا نیست و نه بر ایشان رواست که در آنچه که خداوند متعال به عنوان گرامی‌داشت و وسیع کردن دایره انتخاب از مختصات رسول خویش صلی الله علیه وسلم گردانیده، به ایشان اقتدا کنند. لذا ای مؤمنان! جز با مهر و شهود و ولی ازدواج نکنید و بر چهار زن منکوحه نیفزایید «و» نیز دانستیم آنچه را که مقرر داشته‌ایم بر مؤمنان در مورد «آنچه که یمین هایشان مالک آن شده است» از کنیزانی که اسیر گرفتنشان جایز است، نه از کسانی که اسیرگرفتنشان جایز نیست، یا کسانی که با مسلمانان عهد و پیمانی دارند.

همچنین کنیز باید از کسانی باشد که بر مالک خویش حلال است، مانند کنیز کتابی، برخلاف کنیز مجوسی و بت‌پرست که نکاح آنان بر مالک روا نیست. چنانکه باید کنیز قبل از نکاح، با گذراندن یک حیض، استبراء رحم شود. یعنی پاکي رحم وي از نطفه دیگران مسلم گردد.

«تا بر تو هیچ حرجی نباشد» یعنی: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! دایره حلال‌ها را در مورد زنان بر تو وسیع گردانیدیم تا از این امر دل‌تنگ نشوی که در گرفتن زنان بیشتر مقصر هستی «و الله آمرزنده مهربان است» آمرزنده است بر آنچه که پرهیز از آن دشوار است، مهربان است؛ با وسیع‌ساختن دایره اباحت در اموری که در مظان حرج و محذور قرار دارند.

ابن‌العربی و قرطبی به مناسبت این خصوصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم همه چیزهایی را که مخصوص آن حضرت صلی الله علیه وسلم است و احادی با ایشان در آنها مشارکت ندارد - در میدان فرض، تحریم و اباحت - ذکر کرده‌اند زیرا چیزهایی بر رسول الله

صلي الله عليه وسلم فرض بود که بر غیر ایشان فرض نگرديد چنانکه چیزهایی بر ایشان حرام یا مباح گردانیده شد که بر غیر ایشان حرام یا مباح نیست. (تفسیر انوار القرآن)

شان نزول آيات 50 - 51:

872- ترمذی به قسم حسن و حاکم به نحو صحیح از طریق سدی از ابوصالح از ابن عباس از ام هانی (فاخته دختر ابوطالب) روایت کرده اند: رسول الله از من خواستگاری کرد، و من از آن بزرگوار معذرت خواستم، عذرم را پذیرفت. پس الله «إِنَّا أٰخَلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي أَتَيْتِ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتِ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ» را نازل کرد. چون مهاجرت نکرده بودم قرآن پاک از دواج پیامبر اکرم را با من مجاز و مشروع نشمرد.

873- ابن ابوحاتم از طریق اسماعیل بن ابوخالد از ابوصالح از ام هانی (رض) روایت کرده است: رسول الله خواست با من ازدواج کند، چون من هجرت نکرده بودم خدا آن بزرگوار را از ازدواج با من نهی کرد. و در باره «من وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ» نازل شد.

874- ابن سعد از عکرمه روایت کرده است: این گفته الله «وَأَمْرًا مُمْنَةً تَأْخِرُ آيَةً» در خصوص ام شریک دوسیه نازل گردیده است.

875- ابن سعد از منیر بن عبدالله دوسی روایت کرده است: ام شریک غزیه دختر جابر بن حکیم دوسیه از جاهت و جمال برخوردار بود و از رسول الله صلی الله علیه وسلم تقاضا کرد که با او ازدواج کند، آن بزرگوار هم پذیرفت.

عایشه گفت: در زنی که خود را به مرد ببخشد خیر نیست. ام شریک گفت: من همانم. خدا ام شریک را در کتاب عزیز مؤمنه یاد کرد و فرمود: «وَأَمْرًا مُمْنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ» چون این آیه نازل گردید، عایشه خطاب به پیامبرگرمی گفت: پروردگار همه آمال و آرزوهایت رابه سرعت برآورده میسازد.

876- بخاری و مسلم از عایشه (رض) روایت کرده اند: [خوله بنت حکیم از جمله زنانی بود که خود را به رسول الله بخشیدند پس] عایشه گفت: آیا زن شرم نمی کند که خود را به مرد می بخشد، برای همین خدای عزوجل آیه «تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ...» را نازل کرد. پس عایشه به پیامبر اکرم گفت: می بینم که خدایت به خوشنودی تو مبادرت می کند.

(صحیح است، بخاری 4788، مسلم 1464، نسائی 6 / 54، ابن حبان 6367، واحدی 704 و حاکم 2 / 436 همه از عایشه روایت کرده اند. ملاحظه شود: «تفسیر شوکانی» 2149).

877- ابن سعد از ابو رزین روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم قصد کرد برخی از زنان خود را طلاق دهد. چون آن ها خبر شدند پیامبر صلی الله علیه وسلم (را صاحب اختیار دانستند و حقوق خود را به او بخشیدند و اجازه دادند، هر که را خواسته باشد بر دیگری ترجیح بدهد. پس خدای بزرگ آیه «إِنَّا أٰخَلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي أَتَيْتِ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتِ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَأَمْرًا مُمْنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتِ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٠﴾» نازل کرد. (ابن سعد 8 / 158، طبری 28567 و 28569 و 28572 از منصور از ابو رزین روایت کرده اند.)

تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمِنْ ابْتِغَاءِ مَمْنٍ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ إِنْ أُنْقَرَّتْ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنُ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلَّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا ﴿٥١﴾

نوبت هریک از زنان را که می خواهی به تاخیر انداز و هر کدام را می خواهی نزد خود

جای ده، و اگر زنی از آنانکه (از او) کناره گرفته‌ای باز بجویی بر تو گناهی نیست، این نزدیکتر است به آنکه چشمانشان روشن گردد و اندوهگین نشوند و همگی‌شان به آنچه به ایشان می‌دهی خشنود گردند و الله آنچه را که در دل‌های شماست می‌داند و الله دانای بردبار است. (۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تُرْجِي» (رجو): به تأخیر می‌اندازی. «تُؤْوِي» (اوی): جا می‌دهی. «ابْتَعَيْتَ»: خواستی، طلب نمودی. «عَزَلْتِ»: دور کرده‌ای، به دور داشته‌ای، ترک کرده‌ای. «أَدْنَى»: نزدیک‌تر. «أَنْ تَقَرَّ»: که روشن گردد، که خوشحال شود. «لَا يَحْزَنَنَّ»: محزون نشوند، دل‌تنگ نگردند. «يَرْضَيْنَ»: خشنود شوند. [این دو فعل جمع مؤنث غایب اند.] من بعد: پس از این زنان.

تفسیر:

قبل از نزول این آیه، مراعات تقسیم و شب نوبت میان همسران بر رسول الله صلی الله علیه وسلم واجب بود تا این آیه نازل شد و این وجوب را از ذمه ایشان برداشت و اختیار در این باره به خود ایشان محول گردید. البته رسول الله صلی الله علیه وسلم میان کسانی از همسرانشان که آنان را به خود نزدیک می‌ساختند، در نوبت مساوات را رعایت میکردند و کسانی از آنان را هم که به تأخیر می‌انداختند، به هر مقدار که میخواستند، در نوبت به آنان سهم میدادند.

روایت شده است که عائشه (رض) از سر غیرت و رشک زنانه میگفت: «آیا یک زن حیا نمیکند که خود را به کسی میبخشد؟». همان بود که خداوند متعال این آیه را نازل فرمود. آنگاه حضرت بی بی عائشه (رض) به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «آری ربک یسارع فی هواک: یا رسول الله! من می‌بینم که پروردگار شما در برآوردن خواسته شما شتاب می‌کند» یعنی: این همه در حق شما لطف دارد.

«و اگر زنی از آنان را که از او کناره گرفته‌ای، باز بجویی، هیچ گناهی بر تو نیست» یعنی: چنانچه خواسته باشی تا زنی از کسانی را که از تقسیم نوبت شب کنار گذاشته‌ای، مجدداً به خود نزدیک سازی، هیچ مانعی فرا روی تو نیست و بی هیچ حرجی می‌توانی چنین کنی «این نزدیکتر است به آنکه چشمانشان روشن شود» یعنی: این اختیاری که به تو در امر صحبت و معاشرت با زنان داده‌ایم، به خشنودی و رضایشان نزدیکتر است زیرا وقتی بدانند که این اختیار از نزد ما به تو داده شده است، رشک و غیرت زنانه از آنان رخت بر بسته و دلها و دیدگان‌شان آرام می‌گیرد.

ابن کثیر در معنی آن می‌گوید: «اگر بدانند که با وجود تفویض اختیار به تو در این امر، باز هم در تقسیم و نوبت به آنان سهمی می‌دهی، به این‌کارت سخت خوشحال و شادمان شده و به عدل و انصافت یقین میکنند». «و» در این صورت «اندوهگین نشوند» از این که چرا بعضی از آنان را بر بعضی دیگر ترجیح می‌دهی «و» در آن صورت «همگی‌شان به آنچه به آنان داده‌ای» چه در نزدیک ساختن و جای دادنشان به سوی خود و چه در واپس داشتن و کنار گذاشتن‌شان «خشنود گردند. و آنچه در دل‌های شماست خدا میداند» یعنی: هر چه را که در نهاد خویش پنهان می‌دارید و از جمله، آنچه را که در مورد زنان و گرایش قلبی به سوی بعضی از آنان پنهان می‌دارید، حق تعالی میداند پس باید در نیت و عمل خویش، رضای او را مد نظر داشته باشید «و خدا دانای بردبار است» لذا سزاوار به آن است که از وی پروا شود و فرمان‌هایش عملی گردد.

در حدیث شریف به روایت عائشه (رض) آمده است که فرمود: با آن که رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان زنان خود تقسیم و عدالت می‌کردند ولی با این حال، چنین مناجات میکردند: «اللهم هذا فعلی فیما املک، فلا تلمنی فیما تملک ولا املک» «زاد ابو داوود یعنی: القلب: بارخدا! این کار من است در آنچه که مالک آن هستم پس مرا در آنچه که تو مالک آن هستی

و من مالک آن نیستم، سرزنش نکن». ابو داوود می افزاید: مراد رسول الله صلی الله علیه وسلم از آنچه که ایشان مالک آن نیستند، گرایش و محبت قلبی بیشتری بود که به بعضی از همسرانشان داشتند.

همچنین در حدیث شریف به روایت عمرو بن عاص (رض) آمده است: از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدم که چه کسی از مردم نزد شما محبوبتر است؟ فرمودند: عائشه. باز پرسیدم: از مردان؟ فرمودند: پدری. باز گفتم: بعد از وی چه کسی؟ فرمودند: عمر بن خطاب... و چند مرد دیگر را نیز برشمردند.

لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءَ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا ﴿٥٢﴾

بعد از این دیگر گرفتن زنان برای تو حلال نیست و برایت حلال نیست که زنان دیگر را جایگزین آنها کنی هر چند زیبایی آنان تو را خوش آید، به استثنای کنیزانی که در ملک تو هستند. و الله بر همه چیز مراقب است. (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ»: و نمی توانی زنان دیگری انتخاب کنی، جایز نیست زنی از همسرانت را طلاق بدهی و یکی دیگر را به جایش بگیری. «رَقِيبًا»: ناظر، مراقب، آگاه و باخبر، نگهبان.

تفسیر:

مفسران در مورد این آیه مبارکه میفرمایند که: الله تعالی به منظور گشایش و آسان کردن نشر و تبلیغ دین چهار صنف زن را برای پیامبر صلی الله علیه وسلم مباح کرده است: «زنان با مهرشیربها. زنان مملوک، زنان مهاجر، و زنانی که خود را بخشیده اند»، و بعد از نزول آیه «تخیر»: «فُلٌّ لِأَزْوَاجِكِ إِنْ كُنْتُمْ تُرَدُّنَ الْحَيَاةَ...» پیامبر صلی الله علیه وسلم آنها را مخیر کرد، و آنها خدا و پیامبر و آخرت را اختیار کردند و خدا به احترام آنها، بر پیامبر حرام کرد که با زنی دیگر ازدواج کند و همسری پیامبر را بر آنان منحصر کرد. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی).

شان نزول آیه 52:

878- ابن سعد از عکرمه روایت کرده است: پیامبر زنان خود را مخیر ساخت و آن بزرگواران خدا و رسول او را اختیار کردند. پس خداوند متعال آیه «لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءَ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ» را نازل کرد. (ابن سعد 161/8 و 62 این مرسل و از قسم ضعیف است، در این اسناد و اقادی متروک است. ترجمه آیت: «و بعد از این [موارد پیش گفته] زنان برای تو حلال نیستند.

و نه [حلال است] آنکه زنانی دیگر جایگزین آنها کنی. و هر چند زیبایی آنان تو را به شگفت آرد مگر آنچه ملک یمینت شود. و خداوند بر همه چیز نگهبان است.»

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (53 الی 55) آداب رفتن مؤمنان به بیت نبوی و آیه ی حجاب، بحث بعمل می آید.

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَظِيرِ
أَنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعَمْتُمْ فَانْسَبُوا وَلَا مُسْتَأْسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكَ
كَانَ يُؤَدَّبُ النَّبِيُّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا
فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا
رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكَحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ﴿٥٣﴾**

ای مؤمنان! وارد خانه های پیغمبر نشوید مگر آنکه برای (صرف) طعام به شما اجازه داده شود، بی آن که منتظر (پخته شدن) آماده شدنش باشید، ولی هنگامی که دعوت شدید وارد شوید و زمانی که غذا را خوردید پراکنده شوید و به گفتگو ننشینید، این کار پیغمبر را رنج

می دهد اما او شرم می کند ولی الله از بیان حق شرم نمی کند. و چون از زنان پیغمبر متاعی خواستید از پس پرده از ایشان بخواهید، این برای دلهایتان و دل های آنان پاکیزه تر است، و برای شما سزاوار نیست که پیغمبر الله را برنجانید و حق ندارید که پس از مرگ او همسرانش را به همسری خویش در آورید، البته این کار نزد الله گناهی بزرگ است. (۵۳) امام قرطبی میفرماید که: این ادبی است که خدا آن را به فرومایگان آموخته است. در کتاب ثعلبی آمده است: فرومایگان را بس است که شرع آنها را تحمل نمی کند. (تفسیر قرطبی ۲۲۴/۱۴).

شان نزول آیه 53:

879- بخاری و مسلم از انس(رض) (روایت کرده اند: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم (با زینب دختر جحش(رض) ازدواج کرد، مسلمانان را به مهمانی عروسی دعوت نمود و آنها بعد از غذا تا دیر وقت آنجا نشستند و به صحبت مشغول شدند، پیامبر چنان وانمود کرد که گویا آماده برخاستن است باز هم آنها برنخاستند. چون آن حالت را مشاهده کرد خودش برخاست و عده ای از مسلمانان نیز با او برخاستند و تنها سه نفر نشستند و سپس آنها نیز بیرون رفتند. پس من آمدم و از رفتن مهمان ها پیامبر را آگاه ساختم. پیامبر آمد تا که داخل خانه شد، من هم آمدم میخواستم داخل خانه شوم که بین من و خودش پرده را افکند. آنگاه خدا آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاطِرِينَ إِنَّهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكَ مِمَّا كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَجِيبُ مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَجِيبُ مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَرْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا» (53) را نازل کرد (صحیح است، بخاری 4721 و 6239 و 6271، مسلم 1428، ترمذی 3217 و 3219، نسائی در «الكبری» 11416 و 11420)

880- ترمذی به قسم حسن از انس (روایت کرده است: با رسول خدا یکجا بودم به در خانه زنی که تازه با او عروسی کرده بود، آمد در آنجا گروهی نشسته بودند. رفت و [ضرورت خود را انجام داد] وقتی برگشت که مهمانان رفته بودند. به خانه داخل شد و بین من و خودش پرده را انداخت. جریان را برای ابو طلحه نقل کردم. گفت: اگر جریان از این قرار باشد که گفתי یقیناً در این باره کلام آسمانی نازل خواهد شد. بنابراین آیه حجاب نازل گردید (ترمذی 3217 و طبری 28613 از انس(رض) روایت کرده اند).

881- طبرانی به سند صحیح از عایشه(رض) روایت کرده است: من با رسول خدا در یک کاسه غذا میخوردم که عمر فاروق آمد. پیامبر اکرم (او را به غذا دعوت کرد، در اثنای تناول غذا انگشتان او به انگشتان من رسید. پیامبر خدا گفت: آه، اگر در باره شما زنان حکم و فرمان می داشتیم هرگز کسی شما را به چشم نمی دید. بنابراین، آیه حجاب نازل شد(بخاری در «ادب مفرد» 1053، نسائی در «الكبری» 1053 و ابن ابوحاتم چنانچه در «تفسیر ابن کثیر» 3 / 621 آمده از طریق مجاهد از عایشه روایت کرده اند. این اسناد منقطع و ضعیف است، چون مجاهد از عایشه نشنیده. واحدی 709 از مجاهد به قسم مرسل روایت کرده. دار قطنی این را درست می شمارد چنانچه حافظ در «تخریج الکشاف» 3 / 555 نقل کرده).

882- ک: ابن مردویه از ابن عباس(رض) روایت کرده است: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم شرفیاب گردید و دیر وقت نشست. پیامبر سه بار از خانه خارج شد تا او بیرون برود، اما او برنخاست. عمر فاروق آمد و اثر ناخوشی را در چهره رسول الله صلی الله علیه وسلم مشاهده کرد و به آن شخص گفت: شاید تو باعث آزار و اذیت رسول الله (شده باشی)، رسول الله گفت: سه بار از خانه خارج شدم، تا دنبال من بیاید، اما او این کار را نکرد.

عمر فاروق گفت: ای رسول الله، چه خوب بود زنان خویش را امر به حجاب می کردی،

زیرا این‌ها با دیگر زنان قابل مقایسه نیستند و این پرده نشینی برای قلب‌های آنان پاکیزه‌تر و بهتر است. آنگاه آیه حجاب نازل شد.

حافظ ابن حجر گفته است: امکان جمع بین این روایات وجود دارد به این ترتیب که این واقعه اندکی قبل از قصه ام‌المؤمنین زینب صورت گرفته باشد، پس از جهت نزدیکی این دو باهم سبب نزول آیه حجاب رابه این واقعه مربوط دانسته‌اند. و هیچ مانعی وجود ندارد که این آیه چندین سبب نزول داشته باشد.

883- ابن سعد از محمد بن کعب (روایت کرده است: چون رسول الله به سوی خانه خود می‌رفت عده‌ای از مسلمانان با شتاب به آنجا می‌رفتند و مینشستند [این کار موجب آزار پیامبر میشد] و این حالت از سیمای مبارک هم مشخص نبود. پیامبر از آنها شرم میداشت و به غذا دست دراز نمی‌کرد.

مسلمانان به سبب ارتکاب این عمل مورد سرزنش قرار گرفتند. و آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا زُوجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ﴿53﴾...» نازل شد.

إِنْ تَبَدُّوا شَيْئًا أَوْ تَخَفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٥٤﴾

اگر چیزی را آشکار کنید یا آن را پنهان نمایید [خدا می‌داند]؛ یقیناً خدا به هر چیزی داناست. (۵۴)

تفسیر:

مفسر بیضاوی در تفسیر خویش می‌نویسد: مراد از این تعمیم، ضمن این‌که اقامه‌ی دلیل بر مقصود است، هراساندن و وعید نیز در آن مقرر است. (تفسیر بیضاوی ۱۲۰/۲).

لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴿٥٥﴾

بر آنها (همسران پیامبر) گناهی نیست که با پدران، و فرزندان، و برادران، و فرزندان برادران، و فرزندان خواهران خود، و زنان مسلمان و بردگان خویش (بدون حجاب و پرده تماس بگیرند) و تقوای الهی را پیشه کنید که خداوند بر هر چیزی آگاه است. (۵۵)

تفسیر:

امام قرطبی گفته است: وقتی آیه‌ی حجاب نازل شد پدران و فرزندان به پیامبر گفتند: ما هم از پشت پرده با آنها صحبت کنیم؟ آنگاه همین آیه نازل شد. (تفسیر قرطبی ۲۳۱/۱۴).

منظور از نِسَائِهِنَّ زنان مؤمنان است. ابن عباس (رض) گفته است: چون زنان یهود و نصاری، زنان مسلمان را برای شوهران خود تعریف میکنند، بنابراین برای زن مسلمان حلال نیست چیزی از عورت خود را نشان دهد و کشف کند، تا او برای شوهر کافر خود تعریف نکند. (صاوی ۲۸۷/۳).

«وَ اتَّقِينَ اللَّهَ»: ای جماعت زنان! در نهان و در آشکار از خدا بترسید و پرهیزگار باشید. «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا»: هیچ چیزی از امور شما بر او مخفی نیست. همانطور که از حرکات اعضا با خبر است از خطورات قلب نیز آگاه است.

امام فخر رازی گفته است: در اینجا این بیان بی‌اندازه نیکو به نظر می‌آید؛ زیرا مطالب قبلی بیانگر جواز خلوت و ترک حجاب در حضور مردان محارم را نشان می‌دهد، پس آن را چنان خاتمه داده است که در موقع خلوت کردن آنها با هم خدا شاهد است، بنابراین برای خدا نهان و عیان یکسان است پس باید پرهیز کنند. (تفسیر کبیر ۲۲۷/۲۵).

دروس حاصله:

مهمترین دروس حاصله از آیات 53 الی 55 را میتوان بشرح ذیل خلاصه و جمع بندی نمود: در این آیات، آداب و رسوم دینی و اجتماعی را به مردم تعلیم میدهند که در قبل از آن اطلاع نداشتند، چگونه وارد به خانه ها بخصوص به بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم شوند. بطور مثال برخی از صحابه بدون دعوت به منزل رسول الله صلی الله علیه وسلم می آمدند و تا وقت آماده شدن طعام، منتظر می ماندند تا غذا بخورند. سپس به داستان سرایی ها سرگرم میشدند و به موقعیت پیامبر توجه نمی کردند، تا اینکه آیه ی حجاب فرود آمد و دستورات کافی را بیان فرمود. دستوراتی که این آیه ها بر ما عرضه میکنند؛ بدین ترتیب است:

1 - نباید کسی بدون دعوت، داخل منزل پیامبر صلی الله علیه وسلم شود.
2 - پس از غذا خوردن به خانه ی خود باز گردد و سرگرم داستان نشود تا پیامبر و خانواده اش را به تنگ نیآورد و نیازارد؛ چون او شرم دارد، مهمان را از ماندن بی مورد و داستان سرایی منع کند؛ اما خداوند شرم ندارد و چنان کسانی را از این رفتار آزاردهنده باز می دارد. آری! این آداب و رسوم عام و فراگیر است و در هر خانواده ای باید رعایت شود. (سوره نور آیات: 27 الی 31) و آیه 59 سوره احزاب.

3 - نباید کسی برای گرفتن چیزی عاریه مانند: وسایل خانه که در عرف جامعه مرسوم است خودسرانه و بدون اجازه وارد منزل پیامبر صلی الله علیه وسلم گردد؛ بلکه باید در پشت پرده، امانت را بگیرد. رعایت این دستور، موجب پاکی روح و سلامت قلب انسانی و موجب حرمت بیت نبوت و دستوری واجب و قطعی است. (سوره نور آیات 30 الی 31)، (سوره غافر آیه 19). همچنان حضرت عیسی علیه السلام در این مورد چنین فرموده است: «از نگریستن به نامحرم حذر کنید؛ چون در دل انسان، شهوت می کارد که آن هم آشوب و گمراهی و غوغا برپا می کند».

4- سزاوار نیست کسانی از روی جهل و گمراهی، پیامبر را با سخنان بیهوده و بی اساس بیازارند و بگویند: پس از مرگش با زنان او ازدواج خواهیم کرد.
زنان حضرت محمد(ص)، مادران مؤمنان هستند و این سخن گناه بس بزرگی است و پرازنده ی شأن مؤمن نیست. زنان پیامبر در حضور محارم که در آیه ی 55 یاد شده اند، ملزم به رعایت حجاب نیستند و در آن موقع ترک حجاب گناه ندارد. هم چنین این حکم عام است و همه کس را شامل خواهد شد و دیگر اینکه: پدران، پسران، برادران و... چه نسبی، چه رضاعی و سبی، محارم اند.

هرچند آیه از کاکا و ماما نام نبرده است؛ اما آنها به منزله ی پدر و محرم اند. و گاهی کاکا را پدر خطاب می کنند. پسران یعقوب علیه السلام در جواب پدرشان گفتند: ما خدای تو خدای پدرانت، ابراهیم، اسماعیل و اسحاق را که خدای یکتائی است، می پرستیم. (سوره بقره آیه 133)، حال آن که اسماعیل کاکای یعقوب است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (56 الی 58) در باره منزلت و بزرگداشت مقام پیامبر و سزای آزار دهندگان او، و مکافات مؤمنان، بحث بعمل آمده است

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٥٦﴾

همانا خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود و رحمت میفرستند. (پس) ای مؤمنان! شما هم بر او درود بفرستید و چنانکه باید درود بگویید. (۵۶)
تفسیر:

امام قرطبی گفته است: «صلاة» از جانب خدا به معنی رحمت، و از جانب ملائک به معنی دعا و استغفار، و از جانب امت به معنی دعا و گرامیداشت اوامر و دستوراتش است.

و صاوی گفته است: این آیه نشان میدهد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محل نزول رحمت و به طور کلی بزرگترین اولین و آخرین است؛ زیرا «صلاة» خدا بر پیامبر به معنی رحمت همراه با تعظیم است، و از جانب خدا بر غیر پیامبر به معنی رحمت می‌باشد، همان‌گونه که میفرماید: هُوَ الَّذِي يَصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ، پس تفاوت بین دو «صلاة» را دریاب و فضل بین دو مقام را بنگر. و بدین ترتیب پیامبر آینه‌ی تمام‌نمایی است که رحمت و برکات خدا در ایشان تجلی یافته است. (تفسیر قرطبی ۲۳۲/۱۴).

از کعب بن عجره روایت شده است: گفتیم یا رسول الله! چگونه سلام فرستادن بر تو را یاد گرفتیم، پس چگونه بر تو درود بفرستیم؟ فرمود: بگوئید: «اللهم صل على محمد و على آل محمد كما صليت على إبراهيم...». (تفسیر صاوی ۲۸۷/۳).

صاوی گفته است: حکمت دعا کردن و طلب استغفار نمودن ملائک و مؤمنان برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عبارت است از مشرف شدن آنها به آن منزلت، که در این مورد به خدای عز و جل اقتدا کرده و بخشی از حقوق او را بر خلق خدا ایفا کرده‌اند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بزرگترین واسطه‌ی هر نعمتی است که به بندگان می‌رسد، و حق چنان است که پاداش فردی را باید داد که سبب نعمت است. و از آنجایی که خلق از ایفای حقش ناتوانند، از پادشاه توانا مسألت دارند که او را پاداش دهد. و راز گفتن «اللهم صل على محمد» همین است. (صاوی ۲۸۷/۳).

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿٥٧﴾

قطعاً آنان که خدا و پیامبرش را می‌آزارند، خدا در دنیا و آخرت لعنتشان می‌کند، و برای آنان عذاب‌بخوار کننده‌ای آماده کرده است. (۵۷)

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» «يُؤْذُونَ اللَّهَ»: مراد از آزار رساندن به الله، یعنی انجام کاری بر خلاف خواست و رضای او که به جای جلب رحمت الهی، غضب و لعنت خداوند را به دنبال دارد.

«يُؤْذُونَ اللَّهَ»: آنان که با کفر ورزیدن و نسبت دادن همسر و فرزند به الله او را آزار میدهند و مانند یهود او را به اوصافی ناشایست از قبیل «دست‌های خدا بسته است» متصف می‌نمایند، و یا مانند نصاری که می‌گویند: «مسیح پسر خدا می‌باشد» و با تکذیب رسالت، پیامبر را اذیت می‌کنند و به شریعتش طعنه می‌زنند و دعوتش را مسخره می‌کنند. «لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»: الله تعالی چنین کسانی را از رحمت خود بی‌نصیب کرده و در دنیا با مسلط کردن خوف و ترس و خفت و خواری بر آنان و در آخرت با عذاب جاویدان آتش، قهر و کین خود را بر آنان مستولی می‌گرداند.

«وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا»: و عذابی سخت برای آنان تدارک دیده است. چون هدف ایذا کننده اهانت است، سزای او نیز اهانت در آخرت میباشد. برخی از عذابها، توهین‌ها و تحقیر و آزار و اذیت اهل ایمان، حتی در همین دنیا ظاهر می‌شود.

شان نزول آیه 57:

889- ابن ابو حاتم از طریق عوفی از ابن عباس (رض) (روایت کرده است: چون رسول الله صلی الله علیه و سلم با صفیه دختر حی بن اخطب ازدواج کرد. عده‌ای در باره این پیوند، بدگویی و یاهه‌سرایي کردند. این آیه «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...» در باره آنها نازل شد (جدا ضعیف است، طبری 28641 از عطیة عوفی از ابن عباس (رض)، عوفی واهی است و از او راوی‌های مجهول روایت کرده اند. «زاد المسیر» 1173).

890- جوئیر از ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عبدالله بن ابی و همراهانش به عایشه (رض) بهتان زدند، رسول الله صلی الله علیه و سلم (ضمن ایراد خطبه گفت: کدام یک از شما مرا کمک و یاری میکند در برابر کسی که آزار و اذیت مینماید و

کسانی را که در صدد اذیت من هستند در خانه خود جمع میکند. این آیه نازل شد (اسناد این جداً ضعیف است از جهت جویبر، زیرا او متروک متهم است و ضحاک با ابن عباس (رض) ملاقی نشده است).

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٨﴾

و آنها که مردان و زنان با ایمان را بدون اینکه مرتکب عمل ناروا شده باشند، آزار میرسانند به راستی که (بار) بهتان و گناه آشکار بر گردن گرفته‌اند. (۵۸)

تفسیر :

امام قرطبی میفرماید: اذیت و آزار رساندن به خداوند متعال و پیامبرش صلی الله علیه وسلم، به صورت مطلق آمده است. و اذیت مؤمنان (مرد و زن) را مقید آورده است؛ چون اذیت خدا جز به ناحق صورت پذیر نیست، اما اذیت مؤمنان ممکن است به حق و ناحق باشد. (تفسیر قرطبی ۱۴/۲۳۸).

مفسران می افزایند که: در آزار رساندن به خداوند متعال و پیامبرش صلی الله علیه وسلم، حکم مطلق ذکر شد زیرا این کار ابدی و به هیچ صورتی حق نیست اما آزار رساندن به مؤمنان به قید: «بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا» (سوره الاحزاب: ۵۸). «بی آنکه مرتکب عملی ناروا شده باشند» مقید ساخته شد زیرا آزار دادن مؤمن گاهی به حق است و گاهی به ناروا؛ آنچه که به حق است، در حد و تعدیر میباشد: مثلاً اگر مؤمن کسی را دشنام دهد، یا او را بزند، یا به قتل رساند، در این صورت جایز است که با او این عمل به عنوان حد و قصاص انجام شود و اگر مالی را تلف کند، بر او غرامت مانند آن است و چه بسا که مرتکب معصیتی شود و در قبال آن تعزیر گردد.

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه (۵۹) درباره پوشش کامل برای زنان مؤمن، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٩﴾

ای پیامبر! به همسرانت و دخترانت و همسران کسانی که مؤمن هستند بگو: چادرهایشان را بر خود ببندازند، این (انداختن چادر) نزدیکتر است به آنکه (به پاکدامنی) شناخته شوند و آزار نبینند. و خداوند همواره غفور و رحیم است. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُدْنِينَ»: نزدیک کنند. مراد جمع و جور کردن لباس و بر خود افکندن است.

«جَلَابِيب»: جمع جلباب، رداء، مقنعه و روسری بزرگی، روپوش. لباس که سر و گردن را بپوشاند، و یا هم هدف از آن لباس است که: حجاب اسلامی با آن رعایت گردد. حجاب اسلامی هم با لباسی مراعات می‌گردد که:

- 1- عورت را بپوشاند 2 - به گونه‌ای چسب بدن نباشد که برجستگی‌های بدن را نشان دهد
- 3 - زنان لباس مردان، و مردان لباس زنان را نپوشند.

تفسیر :

مدلول این آیه مبارکه وجوب حجاب چهره زن مسلمان را ترجیح میدهد.

ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه مبارکه میفرماید: «خداوند متعال زنان مؤمن را هدایت فرموده است، تا چون از خانه‌های خود برای حاجتی بیرون میروند، صورت خود را از بالای سر با چادر بپوشانند و فقط یک چشم خویش را آشکار سازند». «این» فرو پوشیدن چادرها «نزدیکتر است به آنکه شناخته شوند» یعنی: نزدیکتر به آن است که بیننده آنان را بشناسد و بداند که ایشان از زنان آزاد و پاک و وارسته هستند لذا ایشان را از کنیزان تمییز دهد «و مورد آزار قرار داده نشوند» با تعرض از سوی مردم ناپاک.

ابن کثیر از محمد بن سیرین روایت کرده است که میگوید: در مورد آیهی یَذْنِبْنَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلَابِیْبِهِنَّ از عبیده‌ی سلمانی سؤال کردم، در جواب صورت و سرش را پوشاند و چشم چپش را آشکار کرد. (تفسیر ابن کثیر ۱۱۴/۳).

همچنان ابن کثیر از سدی نقل میکند: «در مدینه گروهی از فاسقان و اوباشان بودند که چون در شب هوا تاریک میشد، به کوچه‌ها بیرون آمده و به زنان تعرض می‌کردند ولی اگر میدیدند که زنی چادر دارد، میگفتند: این زن آزاد است نه کنیز لذا از او دست برمی‌داشتند و چون زنی را بدون چادر میدیدند، میگفتند: این زن کنیز است پس به او تعرض میکردند».

ام سلمه میگوید: «چون این آیه نازل شد، زنان انصار که از خانه‌های خود بیرون می‌آمدند، چنان با وقار و آرامی راه میرفتند که گویی بر سر آنان زاغی نشسته است درحالی‌که جامه‌های سیاهی پوشیده بودند».

شان نزول آیه 59:

891- بخاری از عایشه (رض) روایت کرده است: بعد از نزول آیه حجاب ام المؤمنین سوده (رض) با لباس حجاب برای رفع نیازمندی‌های خود از خانه بیرون رفت، چون قد بلند و تومند بود کسی که با او آشنایی داشت درچادر و روپوش هم او را می‌شناخت. عمر (او را دید و گفت: ای سوده! از ما پوشیده و پنهان نمی‌مانی نیک بیندیش چگونه از خانه پا بیرون می‌گذاری، سوده دیگرگون و رنگ پریده برگشت. و رسول الله (در خانه من شام میخورد یک قطعه گوشت به دست داشت. سوده داخل شد و گفت: من برای اجرای حوایج خویش بیرون می‌رفتم عمر برایم چنین و چنان گفت. عایشه (رض) میفرماید: حالت نزول وحی بر رسول الله پدیدار شد. هنوز گوشت را تمام نکرده بود که آن حالت مرتفع گردید. گفت: پروردگار جهان برای شما زن‌ها اجازه داد که برای رفع نیازمندی‌ها و ضروریات خویش از خانه بیرون بروید (صحیح است، بخاری 5237 و مسلم 1709/4 ح 2170 «تفسیر شوکانی» 2174).

892- ابن سعد در «طبقات» از ابومالک روایت کرده است: زنان پیامبر برای رفع حوایج خود شب بیرون می‌رفتند و عده‌ای از منافقان با آنها رویاروی می‌گردیدند، آنها آزرده می‌شدند و از این بابت شکایت کردند، این موضوع به منافقان گفته شد در جواب گفتند: ما با کنیزها این عمل را انجام می‌دهیم.

پس آیه «یا ایها النبی قل لأزواجک وبناتک و نساء المؤمنین یذنبن علیهن من جلابیبهن ذلک اذنی ان یعرفن فلا یؤذین» نازل شد (ابن سعد 8 / 141 روایت کرده مرسل است با این وصف در این اسناد واقدی متروک است. کلمات «همسران پیامبر» منکر است. «تفسیر شوکانی» 2175).

893- و از حسن و محمد بن کعب قرظی (به همین معنی روایت کرده است) ابن سعد 8 / 141 روایت کرده در این سند واقدی متروک است.

تعریف حجاب:

«حجاب» در یک تعریف بی‌نهایت ساده و آسان و به اصطلاح عام فهم: عبارت است از پوشاندن زن، بدنش را از مردانی که محرم وی نیستند.

ولی معنی لغوی «حجاب» در اصطلاحات امروزی زیاتر برای پوشاندن زن مورد استفاده قرار گرفته است.

همچنان برخی از علماء «حجاب» را به معنی پرده و حاجب هم مورد استعمال قرار میدهد. پرده از آن جهت که مفهوم پوشش را میدهد، و قابل تذکر است که پرده وسیله پوشش هم است.

ولی نقطه قابل تذکر آن است که برای هر پوشش نمیتوان «حجاب» گفت، بلکه، آن پوشش مفهوم «حجاب» را میرساند که: از طریق پشت پرده واقع شدن صورت گیرد. همچنان

پرده بی را که صندوق سینه را از بطن جدا میکند و حاجز میان قلب و شکم را «حجاب حاجز» می نامند.

قابل تذکر است که حجاب، به معنای اصطلاحی و شرعی پوشش اسلامی زنان، دارای دو بُعد ایجابی و سلبی است. بُعد ایجابی آن، وجوب پوشش بدن و بُعد سلبی آن، حرام بودن خودنمایی به نامحرم است، و این دو بُعد باید در کنار یکدیگر قرار داشته باشد تا حجاب کامل اسلامی تحقق یابد.

برخی از اوقات طوری واقع میگردد که بُعد اول وجود میداشته باشد، ولی از بُعد دوم خبری نمی باشد، در این صورت گفته میتوانیم که حجاب اسلامی و شرعی تحقق نیافته است.

علت منع مردان و زنان از نگاه ناروا چیست؟

مفسران در توضیح مفهوم متذکره فرموده اند: نگاه کننده بزرگترین خائن روانی است که روان انسان را می ازارد چون وقتی ببیند محبت طرف مقابل در دل او جای میگیرد و همیشه در فکر و خیال او به سر می برد، لذت طاعت و عبادت را نمی بیند، در صدد و فکر رسیدن به مطلوب خود خواهد بود، که در این مورد تمام مرزها را رعایت نه نموده، و آنرا بر هم میزند.

قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی چنین میفرماید: «بگو به مردن مسلمان که چشم های خود را فرو پوشند و عورت (شرمگاه) های خود را نگاه دارند و این برای شان بهتر است. پروردگار خبر دار تر است با آنچه می کنند.»

و بگو زنان مسلمان را پوشیده نگاه دارند چشم های خود را و نگاه دارند شرمگاه خود را و آشکار نه کنند آرایش و زینت خود را مگر، جز آن مقداریکه ظاهر است. و فرو گذارند چادر های خود را بر سینه های خود افکنند و زینت های خود را آشکار ن سازند.

«مگر برای شوهران خود؛ برای پدران خود، برای خسر خویش، پسران خود، پسران همسر شان، برادران شان؛ پسر برادران شان پسر خواهرانشان، زنان هم کیش شان، کنیزان شان و مردان سفیهی که تمایل به زنان ندارند و کودکانی که از امور جنسی بی خبر اند و پاهای خود را بر زمین نکوبند تا زینت های پنهان شان آشکار شود و همگی به سوی خداوند توبه کنید و مؤمنان باشید که مؤفق و راستگار گردید.»

در سنن ابوداود (جلد ۲ صفحه ۳۸۳) پوشیدن لباس نازک نزد نامحرم، آرایش و استعمال عطر در خارج خانه اختلاط فساد آمیز زن و مرد، دست دادن و مصافحه با نامحرم، تشابه به جنس مخالف و غیره منع گردیده است.

نظریات و آرا مفسران در وجوب پوشاندن صورت زن:

1- ابن کثیر گفته است: خدا به زنان مؤمن دستور داده است که وقتی برای نیازی از منزل خارج می شوند صورت خود را با جلباب از بالای سر بپوشانند.

2- ابن جوزی در مورد فرموده «يَذْنِبْنَ عَلَيْهِنَ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ» گفته است: یعنی سر و صورت خود را میپوشانند، تا معلوم شود آنها زنان آزاد اند نه کنیز.

3- ابو سعود گفته است: معنی آیه این است: وقتی برای رفع نیازی بیرون رفتند به وسیلهی آن (جلابیب) صورت و بدن خود را بپوشانند.

4- طبری گفته است: وقتی برای برآوردن حاجتی بیرون رفتند، خود را به مانند کنیزان در نیارند و موی و صورت خود را نشان ندهند، تا افراد هرزه متعرض آنان نشوند.

5- در البحر آمده است: منظور از (علیهن) صورت آنها می باشد؛ زیرا در زمان جاهلیت صورت زن ظاهر و نمایان بود.

6- جصاص گفته است: آیه نشان می دهد که زن باید صورت خود را بپوشاند تا افراد هرزه به طمع نیافتند. این بود بعضی از اقوال مفسران در مورد پوشاندن صورت زن.

اضرار و آفات بی‌حجابی:

علماء بعد از تدقیق و مطالعه؛ اضرار و آفات بی‌حجابی را بشرح ذیل معرفی داشته اند:

- 1- رونق گرفتن چشم چرانی و هوسبازی،
- 2- توسعه‌ی فساد و فحشا،
- 3- سوء قصد و تجاوز به عفت،
- 4- حمل‌های نامشروع و سقط جنین،
- 5- پیدایش امراض روانی و مقاربتی،
- 6- خودکشی و فرار از خانه در اثر آبروریزی،
- 7- بی‌مهری مردان چشم‌چران نسبت به همسران خود،
- 8- بالا رفتن آمار طلاق و تضعیف روابط خانوادگی،
- 9- رقابت در تجملات،
- 10- ایجاد اضطراب، بیقراری، وتشویش دلهره برای خانواده‌های پاکدامن.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (60 الی 62) در باره منافقان و مجازات‌شان بحث بعمل می‌آید.
لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦٠﴾

اگر منافقان و کسانی که در قلب‌های‌شان مریضی است و شایعه‌سازان در مدینه (که باعث اضطراب می‌گردند) از کار خود دست‌نکشند به یقین تو را بر آنان مسلط می‌گردانیم باز جز اندک مدتی در آن شهر با تو مجاور نخواهند بود. (۶۰)

تفسیر:

«مَرَضٌ»: هدف از آن هوس‌بازی و شهوت‌رانی و فسق و فجور (ملاحظه شود سوره: احزاب/32) یا نفاق (ملاحظه شود سوره: بقره / 10) و یا اینکه ضعف ایمان آمده است (ملاحظه شود تفسیر مراغی تألیف احمد مصطفی مرغی رئیس اسبق جامع الازهر یکی از شاگردان محمد عبده تفسیر قاسمی: تفسیر محاسن التأویل، تألیف محمد جمال الدین قاسمی (متوفی 1332ق/ 1914م)، معروف به علامه شام)

«الْمُرْجِفُونَ»: کسانی که خبرهای ناگوار و نادرست اراجیف و اکاذیب در میان جامعه بنشر می‌رساند، تا جامعه را دچار اضطراب، تزلزل افکار و در نهایت ایجاد رعب و وحشت گردانند. هدف از پخش‌کنندگان همچو خبرهای ناروا و وحشت‌انگیز. همان یهودیان مدینه است.

«لَنُغْرِيَنَّكَ»: تو را بر می‌شورانیم و تشویق و تحریک مینمائیم. مراد وعده سلطه و غلبه بر آنان است.

امام رازی می‌فرماید که: پروردگار با عظمت به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم وعده داده است که به دست او دشمنانش از مدینه بیرون رانده شده و تبعید میشوند. و بدین وسیله شوکت او را نشان می‌دهد. (تفسیر کبیر ۲۵/۲۳۱) (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا تَفْقُوا أَخْذُوا وَ قَاتِلُوا تَقْتِيلًا ﴿٦١﴾

اینان ملعونند و هر جا که یافتن شوند، باید بی‌محابا به اسارت گرفته شده و به سختی کشته شوند. (۶۱)

تفسیر:

«مَلْعُونِينَ»: نفرین‌شدگان. رانده‌شدگان یعنی از رحمت‌الهی دور و بی‌نصیبند. «تَفْقُوا»: هر جا پیدا شوند و گیر افتند (سوره: آل‌عمران / 112). بر آنان دست‌یافته شود (سوره‌های: انفال / 57، ممتحنه / 2).

«فَتَلُوا تَقْتِيلًا»: بدون هیچ‌گونه رحم و شفقتی زار زار کشته شوند. پیاپی کشته شوند. ذکر قتل در باب تفعیل، برای مبالغه یا تکرار است. آنان که امنیت مردم را برهم می‌زنند، حکم شرعی همین است که؛ آنان نباید امنیت جانی داشته باشند.

مقام و منزلت والای انسانیت و ارزش امنیت انسانها در همه‌ی ادیان الهی به قدری ذی اهمیت است که سخت‌ترین مجازات‌ها در مورد کسانی که از این راه به جامعه ضربه می‌زنند اعمال می‌شود.

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿٦٢﴾
این سنت الهی است که در مورد کسانی که پیش از این جاری بوده است، و هرگز در سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت. (۶۲)
تفسیر:

اجرای حکم الهی در مورد فتنه‌انگیزان حق ستیز، به زمان و مکان و مرز محدود معینی و محدود نمی‌باشد.

امام قرطبی می‌فرماید: الله تعالی در مورد آن‌که درباره‌ی پیامبران به پخش اکاذیب می‌پردازد و نفاق خود را ابراز می‌دارد، چنین مقرر داشته است که دستگیر و کشته شود. (تفسیر قرطبی ۲۴۷/۱۴)

«وَأَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»: سنت الهی قابل تبدیل و تعدیل به مکان و زمان و شرایط خاص نبوده و قابل، تبدیل و تغییر نمی‌باشد. زیرا بر اساسی استوار مقرر است.

صاوی گفته است: آیه متضمن تسلی خاطر پیامبر است یعنی از وجود منافقین غصه مخور؛ چون این سنت دیرین خداست و روزگار هرگز از وجود آنها خالی نبوده است. (صاوی ۲۸۸/۳)

دیده میشود که: شعار قرآنی «مرگ بر منافق»، در همه ادیان ابراهیمی جای خاصی خود را داشت.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی از مشرکانی که الله، پیامبر و مؤمنان را با کردار و رفتارشان آزار می‌دادند و نیز از منافقانی که نهادشان مملو از باطل بود، بحث بعمل آمد اینک در این آیات متبرکه: (63 الي 68) در باره مجازات و سزای کافران، در روز قیامت بحث بعمل می‌آورد.

يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ﴿٦٣﴾

مردم درباره [وقت] قیامت از تو می‌پرسند، بگو: دانش و آگاهی آن فقط نزد خداست. و تو چه می‌دانی؟ شاید قیامت نزدیک باشد. (۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«السَّاعَةُ»: رستاخیز، قیامت. ما يدريك (دري): تو چه می‌دانی؟ چه کسی تو را آگاه می‌کند؟

تفسیر:

ابو سعود گفته است: این بیان متضمن تهدید آنهایی است که در فرارسیدن روز قیامت خواهان تعجیل می‌باشند، و متضمن سرزنش فتنه‌گران است.

آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر برای نشان دادن هول و اثبات آن است. («تفسیر ارشاد العقل السليم إلي مزایا الكتاب الکریم» مشهور به ابو سعود ۲۲۰/۴). تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982)

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا ﴿٦٤﴾

همانا الله کافران را لعنت کرده، و آتشی سوزان برای آنان آماده کرده است. (۶۴)

تفسیر :

سعیر: آتش بسیار فروزان و سهمگین است. الله تعالی کافران را از رحمت و بهشتش مطرود ساخته و خشم و عذابش به آنان میرسد. برای شان آتش برافروخته‌ای را مهیا کرده که بدن های شان را میسوزاند و چهره های شان را بریان مینماید.

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٦٥﴾

آنان جاودانه در آن خواهند ماند، و ولی و یآوری نخواهند یافت. (۶۵)

تفسیر :

کافران در آتش دوزخ همیشه ماندگاراند، نه در آنجا می میرند و نه از آن بیرون میشوند. کافران نه مولایی دارند که آنان را از ورود به دوزخ حفظ کند و نه یآوری که آنان را از آتش سوزان نجات و بیرون آورند.

يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ ﴿٦٦﴾

روزی که چهره هایشان در آتش [دوزخ] گردانده شود، گویند کاش از خداوند اطاعت می‌کردیم و از پیامبر اطاعت می‌کردیم. (۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تُقَلَّبُ»: زیر و رو می‌شود. یعنی گاه این سمت صورت و گاه آن سمت بر آتش نهاده می‌شود و همچون سیخ کباب غلط داده می‌شود. دگرگون و حال به حال می‌گردد. یعنی رنگهای مختلفی به خود می‌گیرد. گاه زرد و گاه سرخ و گاه سیاه می‌گردد. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

تفسیر :

یعنی: کافران آرزو میکنند که ای کاش در دنیا الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه وسلم را اطاعت میکردیم، و به آنچه پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده بود، ایمان می‌آوردیم تا از این عذابی که در آن در افتاده‌ایم، نجات می‌یافتیم طوری که مؤمنان نجات یافته‌اند.

وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا ﴿٦٧﴾

و گویند پروردگارا ما از پیشوایان و بزرگترانمان اطاعت کردیم، آنگاه ما را به گمراهی کشاندند. (۶۷)

تفسیر :

کافران در روز قیامت در لحظه که به پیشگاه پروردگار با عظمت عرضه شدند می گویند: پروردگارا! ما از رهبران بدکار، از پیشوایان سرکش و از بزرگان کافر خویش پیروی کردیم. در نتیجه ما را از راه هدایت و از دینی که بر پیامبر فرود آمده منحرف ساختند. «سَادَةٌ»: جمع سید، سران. رؤسا. مراد ملوک و امراء است. «كُبْرَاءٌ»: جمع کبیر، بزرگان. مراد راهنمایان مکتبی و مذهبی است.

رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَاهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا ﴿٦٨﴾

پروردگارا! آنان را دوچندان عذاب ده و آنان را لعنت کن لعنتی بزرگ. (۶۸)

تفسیر :

هرکس خلاف شریعت اطاعت نماید، خشم و لعنت خداوند و عذاب و قهرش را بر خویشتن واجب می‌آورد.

«ضِعْفَيْنِ»: دو چندان. چرا که گمراه بوده‌اند و گمراه کرده‌اند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (69 الي 73) در باره راهنمایی ها و اندرزهای مشفقانه، بار امانت و مسؤولیت انسانی بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا ﴿٦٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، مانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند پس الله او را از آنچه میگفتند پاک و مبرا ساخت، و موسی نزد الله أبرومند بود. (٦٩)

تفسیر :

مؤلف تفسیر صفوة التفاسیر: محمد علي صابوني در تفسیر این آیه کریمه مینویسد: ای مؤمنان! پیامبر خویش را با گفتار یا کردار اذیت نکنید، و مانند بنی اسرائیل نباشید که پیامبر خود، موسی را اذیت کردند. موسی از بس که با حیا و آزر بود کمتر خود را نشان میداد و بدنش همیشه پوشیده بود، یهود می گفتند: موسی مرض «پیسی» یا «فتق» دارد. لذا خدا او را تبرئه نمود و تهمت آنها را در مورد موسی تکذیب کرد. بخاری از ابو هریره روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «موسی مردی باحیا و آزر بود، از فرط شرم و حیا چیزی از پوست بدنش دیده نمی شد، افراد بنی اسرائیل او را اذیت کرده و میگفتند: جز انسانی که پوست بدنش دارای عیبی باشد، هیچکس اینگونه خود را نمی پوشاند. پس یا مرض برص (پیسی) در بدن دارد یا بیضه هایش ورم کرده است و یا آفتی دارد. و خدا خواست او را از تهمت یهود تبرئه کند. روزی تنها شد و خلوت کرد، لباس هایش را درآورد و آن را روی سنگی گذاشت و خود را شست، وقتی آمد که آن را به تن کند، دید سنگ با لباسش میبود، موسی عصایش را برداشت و به دنبال سنگ راه افتاد و بانگ بر می داشت: ای سنگ! لباسم را بگذار، ای سنگ لباسم را بگذار، تا از کنار جمعی از بزرگان بنی اسرائیل گذشت در حالی که لخت بود و او را زیباترین خلق خدا دیدند و خدا او را از تهمت و گفتهی آنها تبرئه کرد» (بخاری ٣١٢/٦ و به این کثیر نگاه کن ١١٦/٣).

«وَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا»: موسی در نزد خدا دارای سیمای برازنده و مقام و منزلتی رفیع بود. این عباس (رض) گفته است: یعنی جاه و منزلتی در نزد خدایش داشت که هر چه را طلب میکرد خدایه او عطا میکرد. (مختصر این کثیر ١١٦/٣).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، از الله بترسید و سخن حق و راست بگویید. (٧٠)

تفسیر :

«قَوْلًا سَدِيدًا- قول سدید» عبارت از کلام است که در آن سستی و لغو و دروغ و نفاق وجود نداشته باشد، سخنی که همچون سدی محکم، در مقابل شك و شبهه و فساد قرار بگیرد. سخن سدید تنها به الفاظ آن نیست، بلکه به محتوای آن است، در واقع این فکر و اندیشه است که باید محکم و استوار باشد، انسان مؤمن شایستگی تقوا و قول سدید را باید داشته باشد.

لازمه ایمان، داشتن تقواست، طوریکه در آیه مبارکه بیان شد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ» و لازمه تقوا گفتن کلام حق و راست است.

امام طبری گفته است: یعنی گفته حق بگویید نه ناروا، در گفتار میانرو باشید نه تجاوزگر و ستمکار. (طبری ٣٨/٢٢).

يُصَلِّحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾

تا خدا اعمال شما را (به لطف خود) اصلاح فرماید و از گناهان شما درگذرد. و هر که خدا و رسول را اطاعت کند البته به سعادت و کامیابی بزرگ نائل گردیده است. (٧١)

تفسیر :

واقعیت امر این است که اگر انسان در اعمال و کردار خویش تقوا را مراعات کند، باقی مسائل را خداوند متعال به عظمت خود حل می کند. طوریکه در (آیه 31 سوره نساء)

میفرماید: «إِنْ تَجَنَّبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»، اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید دوری کنید، گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم).

کلید کامیابی و رستگاری، پیروی از پروردگار با عظمت و رسول الله صلی الله علیه وسلم است. و کسی که از پروردگار با عظمت با عمل به شریعتش و از پیامبر صلی الله علیه وسلم با متابعت از سنت اش اطاعت نماید، به یقین که به عزت واقعی نایل می‌گردد، و به رستگاری بزرگ و واقعی دست می‌یابد، بصورت کل رضای الهی را به دست آورده و نعمت اوتعالی را دریافته می‌دارد.

این آیه مبارکه، بزرگی اثرمندی گفتار بر کردار و وجوب نگهداری زبان را می‌رساند. در حدیث شریف به روایت ابو موسی اشعری (رض) آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم با ما نماز ظهر را ادا کردند و چون از نماز فارغ شدند، با دست خویش به سوی ما اشاره کردند که بنشینید. پس نشستیم.

آنگاه فرمودند: «خداوند متعال به من فرمان داده است تا شما را دستور دهم به این‌که: از او پروا دارید و سخنی استوار و درست بگویید». سپس به سوی زنان رفتند و خطاب به آنان فرمودند: «خداوند متعال به من فرمان داده است که شما را امر کنم به این‌که: از او پروا دارید و سخنی درست و استوار بگویید».

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿۷۲﴾

البته ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم ولی از برداشتن آن ابا و ورزیدند و از آن ترسیدند و انسان آن را برداشت، یقیناً او ظالم نادان است. (۷۲) تفسیر:

در آیه مبارکه: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ» منظور به تصویر کشیدن عظمت امانت و سنگینی آن است. این امانت همه اوامر، نواهی، حلال‌ها و حرام‌هایی بود که الله پاک بر بندگانش واجب آورده و همه احکام شریعتی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم به تبلیغ آن فرستاده شدند، اما انسان با وجود ناتوانی‌اش این امانت را پذیرفت. به راستی که انسان موجود ستمگری دور از عدالت و نادانی دور از دانش بود.

ابو سعود گفته است: یعنی آن امانت به حدی عظیم است که اگر آن اجسام بزرگ که نمونه‌ی نیرو و عظمت اند، دارای شعور بودند و آنرا درک می‌کردند و بدان مکلف میشدند، از پذیرفتن آن امتناع نموده و از تحمل آن شانه خالی می‌کردند. (ابو سعود ۲۲۱/۴).

این جوری فرموده است: امانت عبارت است از تکالیف شرعی از قبیل انجام طاعات و ترک گناهان و نافرمانی. وعده‌ای نیز می‌گویند: عبارت است از امانت اموال، اما صحیح آن است که به معنی عموم تکالیف است. و عرضه کردن آن احتمالاً به یکی از دو صورت بوده است: اول، اینکه خدا در وجود آنها ادراک خلق کرده آنگاه حقیقت امانت را بر آنها عرضه کرده و آنها از پذیرفتن آن برحذر شده و از تحمل آن امتناع ورزیده‌اند. دوم، اینکه منظور نشان دادن عظمت و اهمیت امانت است که به حدی سنگین است اگر آن را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه می‌کرد، از پذیرفتن آن امتناع می‌کردند، که نوعی مجاز است، مانند اینکه گفته می‌شود: بار سنگین را به الاغ عرضه کردم ولی قبول نکرد؛ یعنی قدرت حمل آن را نداشت. (التسهیل ۱۴۵/۳).

این جوری گفته است: منظور از (أبین) در آیه مبارکه مخالفت نیست، بلکه منظور امتناع ناشی از ترس است؛ زیرا پیشنهاد اختیاری بود نه اجباری. (زاد المسیر ۴۲۸/۶).

برخی از علما می‌فرمایند که: امانت، مصادیق گسترده‌ای دارد... گوش امانت است، چشم امانت است، زبان امانت است، شکم امانت است، دست امانت است، پا امانت است، عقل و آگاهی و اختیار امانت است، غسل جنابت امانت است و شرمگاه امانت است.

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمرو (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أربع إذا كن فيك فلا عليك ما فاتك من الدنيا؛ حفظ أمانة وصدق حدیث

وحسن خلیفة و عفة طعمه». «چهار چیزند که اگر در تو باشند، باکی بر تو نیست در آنچه که از دنیا از دست داده باشی: حفظ و نگهداری امانت، راستی در سخن، حسن خلق و عفت طعمه» یعنی: پاکي و بي‌آيشي رزق و روزي. آري! ما امانت را بر آسمان‌ها و زمين و کوه‌ها عرضه داشتیم؛ «پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند» یعنی: آسمان‌ها و زمين و کوه‌ها به رغم بزرگي اجرام خود، بر حالي قرار دارند که اگر گذاردن تکلیف بر دوش آنها جایز بود، یقیناً بر دوش گرفتن تکالیف الهی‌ای که به انسان موکول شده‌است، بر آنها سنگینی میکرد زیرا بر این تکالیف، ثواب و عقاب مترتب می‌شود اما همان تکلیفی که بزرگترین کهکشان‌ها و اجرام از پذیرفتن آن ترسیدند و خود را از برابر آن کنار کشیدند، هنگامی که بر انسان عرضه شد، او آن را پذیرفت: «و انسان آن را برداشت، بی‌گمان او ستمگری نادان بود» یعنی: انسان به برداشتن آن امانت و پرداختن به حق آن گردن نهاد و قطعاً او در این گردن نهادن، برخود ستمکار و از سنجش، محاسبه و ارزیابی آنچه که به آن در افتاده است، نادان بود.

به‌قولی: معنای (حملها) این است: انسان به‌طور فطری آماده پذیرش امانت شد. یا هنگامی که خداوند متعال در عالم «ذر» امانت را بروی عرضه کرد، او آنرا برداشت. عبدالله ابن عباس (رض) می‌گوید: «الله متعال پیش از آن که طاعت و فرایض را بر آدم عرضه دارد، آنها را بر آسمانها و زمين و کوهها عرضه کرد پس تاب برداشتن آنها را نیاوردند آن‌گاه به آدم گفت: من امانت را بر آسمان‌ها و زمين و کوهها عرضه داشتم اما آنها تاب تحمل آن را نیاوردند، آیا تو پذیرنده آنچه در آن است هستی؟ آدم گفت: پروردگار! مگر در آن امانت چه چیزی است؟ فرمود: این که اگر کار نیکو کردی، پاداش داده می‌شوی و اگر کار بد کردی، مجازات می‌شوی. پس آدم آن را گرفت و برداشت».

مفاهیم این آیه می‌رساند که بنده با علم و عدل می‌تواند کمال ولایت رابه دست آورد.

لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٣﴾

تا سرانجام خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند، و بر مردان و زنان مؤمن به رحمت باز گردد و الله آمرزنده مهربان است. (۷۳)

تفسیر:

ابن کثیر گفته است: از این جهت بنی آدم امانت، یعنی تکالیف را تقبل کرد، تا الله تعالی منافقین را که به ظاهر ایمان دارند اما کفر را در باطن پنهان کرده‌اند عذاب دهد، و مشرکین را که هم در ظاهر و هم در باطن کافرند، عذاب دهد.

حق تعالی برای توبه گاران بسیار آمرزنده و به کسی که به او رجوع نماید مهربان است، به سویی توبه فرا می‌خواند و در عقوبت و عذاب بندگان شتاب نمی‌نماید.

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة سبأ

جزء 22

سورة سبأ در مکه نازل شده و دارای پنجاه و چهار آیه و شش رکوع هست.

وجه تسمیه:

این سوره به نام «سوره ی سبأ» موسوم است؛ چون قصه و داستان سبأ (در آیه: 15) در آن آمده است. «سبأ» لقب پادشاهان یمن بود. مردم یمن در ناز، نعمت، رفاه، شادی و آسایش بسر می بردند. منازل شان عبارت بود از باغ ها و بستان ها، اما چون راه کفر و ناسپاسی را پیش گرفتند، خداوند متعال آنها را به وسیله سیل بنیان بر انداز، نابود کرد و آنها را مایه ی عبرت گیران قرار داد.

سورة سبأ یکی از پنج سوره ای است که با عبارت «الحمد لله» آغاز شده است. این سوره ها عبارتند از فاتحه، انعام، کهف، سبأ، فاطر که همه آنها از جزو سوره های مکی هستند.

سبأ:

سبأ نام قومی بود که حضرت سلیمان به دیارشان لشکر فرستاد، و در اثر نافرمانی از دستور پیامبران سدشان شکست و خانه هایشان ویران شد. کلمه سبأ بطور کل دوبار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است. (قاموس قرآن، جلد 3، صفحه 203).

قابل تذکر است که در سوره سبأ ذکر دو معجزه از دو پیامبر که پدر و پسر هستند بیان یافته است. یکی نرم شدن آهن به دست حضرت داؤود علیه السلام و دیگری تسخیر باد به دست حضرت سلیمان علیه السلام به إذن الهی.

ارتباط سوره سبأ با سوره احزاب :

این سوره از چند جهت با سوره ی قبلی پیوند و مناسبت دارد:

- 1- چون الله تعالی سوره احزاب را به بیان غرض در تکلیف پایان داد و اینکه خدای سبحان نیکوکاران را به نیکویی مکافات و بدکاران را به بدی عمل شان جزا خواهد داد، سوره سبأ را به سپاس و شکر برای او بر نعمت و کمال قدرتش آغاز نمود.
- 2- طوری که یادآور شدیم، آغاز این سوره در بیان صفات و قدرت مطلق آفریدگار است و پایان سوره ی احزاب به کیفر و عذاب منافقان و مشرکان اشاره می کند.
- 3- آخرین جمله ی سوره ی احزاب میفرماید: «وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً» و آیه ی دوم این سوره «وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ» است.
- 4- در سوره ی احزاب، کافران و منکران با تمسخر از چگونگی قیامت میپرسیدند و در این سوره از انکار صریح آنان سخن می گوید.

تعداد آیات، کلمات و حروف این سوره:

سوره سبأ پس از سوره ی لقمان نازل شده، تعداد آیات این سوره طوری که در فوق هم تذکر یافت به پنجاه و چهار آیه میرسد، این سوره دارای (6) شش رکوع بوده، و (896) هشت صد و نود و شش کلمه، و تعداد حروف آن به: 3596 میرسد. (لازم به تذکر است

که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره سبأ مختلف بوده که شما میتوانید تفصیل این مبحث را در سوره طور تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید.

محتوای سوره :

سوره سبأ از جمله سوره های نازل شده در مکه می باشد، که به موضوع عقیده‌ی اسلامی می پردازد و یگانگی خداوند متعال، نبوت، حشر و نشر را مورد بحث و بررسی قرار میدهد.

آغاز این سوره مبارکه با تمجید از خدای عز و جلّ که عالم هستی را ابداع و امور و احوال و احکام عالم را استوار قرار داده و با حکمت خود هستی را تدبیر می‌کند، پس خالق و نوآور دانا هموست و یک ذره در آسمان و زمین از علم او نهان نیست، و این امر یکی از بزرگترین دلایل بر یگانگی پروردگار عالمیان است.

سوره قضیه‌ی بسیار مهمی را مورد بررسی قرار می دهد که عبارت است از انکار آخرت و زنده شدن بعد از مرگ از سوی مشرکان، لذا به پیامبر صلی الله علیه و سلم امر می شود که بر تحقق معاد بعد از نابودی اجساد، به خدای بزرگ قسم بخورد: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ».

سوره داستان بعضی از پیامبران را از جمله «داؤود» و پسرش، «سلیمان» پیش کشیده است، و نیز نعمت های فراوانی را که به آنان ارزانی داشته بود، یادآور میشود، از قبیل تسخیر باد برای سلیمان، و تسخیر پرنده و کوه ها برای «داؤود» که همراه با او به ذکر و تسبیح می‌پرداختند.

سوره سبأ بعضی از شبهات مشرکین را پیرامون رسالت خاتم پیامبران بررسی و آنها را با دلایل قاطع و برهان کوبنده رد و تکذیب کرده است، همان طور که بر وجود و یگانگی خدا دلایل و براهین کافی آورده است.

همچنان سوره سبأ با دعوت مشرکین به ایمان به خدای یگانه که تدبیر امور تمام خلایق را در دست دارد خاتمه یافته است.

ترجمه و تفسیر سوره «سبا»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

**الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ
الْخَبِيرُ ﴿١﴾**

ستایش و سپاس مخصوص خداست که هر آنچه در آسمانها و زمین است همه ملک اوست و در عالم آخرت نیز شکر و سپاس مخصوص خداست (زیرا نعمت های دنیا و آخرت همه عطای اوست) و او حکیم و آگاه است. (۱)

تفسیر :

«وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ»: و هم اوست که در کارش حکیم و به خلش آگاه است و در هیچ یک از اعمالش ایراد و اعتراضی بر او وارد نمی شود. او در گفتار و کردارش با حکمت و به امر و آفرینش خود آگاه است.

باید گفت که این آیه متبرکه مالکیت مطلق و بی قید و شرط پروردگار با عظمت را بیان میکند. قابل یا دهانی است که: مالکیت الهی، هم گسترده است، هم حکیمانه و هم آگاهانه. «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ» و آیه بعد علم مطلق الهی را «يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ»، تا در آیه سوم به منکران معاد (روز بازگشت - قیامت) بگوید: ما می توانیم قیامت را برای کیفر و پاداش بر قرار کنیم.

امام فخر رازی میفرماید: علمی که به عمل متصل باشد حکمت است و به کسی که عواقب و اسرار امور را بداند، خبیر گویند. «تفسیر کبیر فخر رازی».

«وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ»: باید گفت که: هستند در دنیا اشخاص و افرادی که: غیر از الله تعالی مورد تقدیر و ستایش قرار می گیرند ولی به یاد داشته باشند که در آخرت تمام تمجید و ستایش مخصوصاً الله تعالی با عظمت است و جز او هیچ کس آن را شایسته نیست؛ زیرا فقط الله تعالی است که به اهل دنیا و آخرت نعمت و فضل عطا می کند.

«لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ»: اشاره به این است که بندگان در برابر تفضل و الطافی که در آخرت بدی شان خواهد فرمود، او را خواهند ستود (ملاحظه شود سوره های: یونس:

10، فاطر: 34، زمر: 74). (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن، دکتر مصطفی خرمدل).

«الْحَكِيمُ»: کلمه حکیم دو معنی دارد: یکی اینکه: دارای حکمت، که نتیجه به هیچ مسئله ای امر نداده و شیء را خلق نمی کند، و مسئله ای را نهی نمی کند، مگر از روی حکمت، و دیگر آنکه به معنای حاکم است، که به هر امری که اراده کند حکم می دهد و کسی را یارای باز جویی و مواخذه او نیست.

و حکمت خداوند بر دو نوع است: حکمت شرعی و حکمت کونیه. محل و مکان حکمت شرعی، همان شرع است که عبارت از اموری هستند که پیامبران توسط وحی خداوند متعال دریافت داشته و ابلاغ نموده اند که در نهایت دقت و ظرافت آمده اند. و حکمت کونیه محلش کون (هستی) و یامخلوقات خداوند متعال می باشند. در نتیجه هر آن چیزی را که خداوند متعال خلق نموده است از روی نهایت دقت و مصلحت بوده است.

حکمت عبارت است از قرار دادن اشیاء در موضع شایسته اش، که از روی دقت و ظرافت صورت می گیرد، و الله متعال متصف به کمال حکمت است، و دلیل متصف

بودن خداوند متعال به حکمت، این قول او است: «وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (سوره تحریم 2). یعنی: و او دارای علم و دارای حکمت است.

به بیانی دیگر حکمت خداوند، بر دو نوع است:

نوع اول: حکمت در آفرینش؛ خداوند، آفریدگان را به حق آفریده و منظورش، از آفرینش مخلوقات حق بوده است؛ بدین ترتیب تمام آفریده ها را به بهترین نظم آفریده و ترتیبی کامل به آنها داده است و هر مخلوقی را بگونه ای که شایسته آن میباشد، آفریده و بلکه به هر جزئی از اجزای مخلوقات و به هر عضوی از اعضای حیوانات خلقت و شکل مناسب آن را داده است. بگونه ای که هیچ کمبود و نقصی، در آفرینش او مشاهده نمیشود.

چنانچه اگر همه مخلوقات از اول تا آخر جمع شوند و عقل های خود را بکار بندند تا آفرینشی همانند آفرینش خدا پیشنهاد کنند، نخواهند توانست؛ آنان، به هیچ عنوان توانایی چنین کاری را ندارند. چراکه اگر عقلا و فرزندان، بتوانند بسیاری از حکمت های او را دریابند و به بخشی از استواری و نظم هستی پی ببرند، همین، برای آنها کمال است. کافی است انسان به چهره و جابجا شدن اعضای بدن انسان در جای های موجود آن، وجود بینی بالای دهن و چشم بالای بینی و دهن و دریک استقامت و جهت. وجود استقامت و جایگاه دست و پاء و روی دریک استقامت و در محل معقول مناسب و... همه و همه کمال خلقت و قدرت الهی را نشان میدهد.

نوع دوم: حکمت خداوند متعال در شرع و فرمان او؛ خداوند، قوانین را وضع نموده و کتابها را نازل فرموده و پیامبران را فرستاده تا بندگان، خدا را بشناسند و او را بپرستند. پرستش و ستایش خداوند متعال، بزرگترین سعادت و مایه آرامش و سرور دلها و ارواح است؛ همانطور که تنها عامل دستیابی انسان به سعادت ابدی و نعمت پایدار میباشد. از سوی دیگر دین و شریعت، هر خوبی و خیری را در بردارد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 9) درمورد موضوعاتی از جمله در باره قدرت و علم الله متعال، انکار روز قیامت و سزای انکار کنندگان، اثبات دوباره زنده شدن بعد از مرگ، به بحث گرفته میشود.

يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ ﴿٢﴾

می داند که چه چیزی در زمین فرو میرود، و چه چیزی از آن برون می آید، و چه چیزی از آسمان فرود می آید، و چه چیزی به آن فرا می رود، و او مهربان آمرزگار است. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَلْجُ»: از مصدر ولوج به معنی ورود. (سوره: أعراف / 40). «يَعْرُجُ»: صعود می کند. «فِيهَا»: به سوی آن.

تفسیر:

در آیه مبارکه با زیبایی خاصی بیان شده که الله تعالی به احوال مخلوقاتی چون آب و خزندگان که در زمین داخل میشوند و به احوال موجوداتی مانند آب، معدنیات و نباتات که از آن بیرون میشوند داناست. به آنچه از آسمان فرود می آید (مانند فرشتگان، کتاب ها، و باران ها) و به چیزهایی که به آسمان ها بالا میرود (مانند فرشتگان و اعمال بندگان

آگاه است.)

«وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ»: نسبت به بندگانش مهربان است و از گناه توبه‌کاران صرف نظر می‌کند با گناهکاران در مجازات شتاب نمی‌کند و به گناهان کسی که به سویش باز گردد و عفویش را خواستار شود بسیار آمرزنده است.

یادداشت:

در قرآن عظیم الشان بصورت کل، چهل و نه بار کلمه‌ی «غفور» و «رحیم» با هم بیان شده که در تمام موارد اول کلمه «غفور» آمده سپس کلمه «رحیم» مگر در این آیه مبارکه؛ شاید به خاطر آن که در همه‌ی موارد نظر به عملکرد انسان‌هاست که باید اول بخشیده شوند و سپس رحمت الهی را دریافت کنند، ولی در این آیه، اصل توجه به علم و لطف و رحمت الهی است و مغفرت نسبت به عملکرد انسان به طور ضمنی در کلمه «يَعْرِجُ» مطرح گردیده است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿٣﴾

و کافران گفتند: قیامت بر ما نخواهد آمد. بگو: آری، سوگند به پروردگارم که دانای غیب است، به یقین به سراغتان خواهد آمد؛ در آسمان‌ها و زمین هم و زن از او پنهان نمی‌ماند، و نه کوچک‌تر از آن و نه بزرگتر از آن هست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است. (3)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كِتَابٍ مُّبِينٍ»: لوح محفوظ. علم الله. جهان پهناور هستی.

تفسیر:

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ»: مشرکین همیشه استدلال می‌آوردند که: قیامت و حشر و نشری در کار نیست. طوری که شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی: در تفسیر بیضاوی مینویسد که: آنان (مشرکان و کفار) از آمدن قیامت انکار داشتند، و دیر آمدن آن را مورد استهزاء قرار داده‌اند. (تفسیر بیضاوی ۱۲۲/۲).

«قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ»: ای محمد(ص)! به آنها بگو: قسم به خدای بزرگ، قیامت می‌آید و شما زنده می‌شوید و حتماً تحقق می‌یابد.

ابن کثیر می‌گوید: «این آیه یکی از سه آیه‌ای است که چهار می‌ندارند و خداوند متعال در همه آن‌ها به پیامبرش دستور داده است تا به پروردگار عظیم خود بر وقوع معاد قسم بخورد. آیه‌ی دوم در سوره یونس است: «قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ» و آیه‌ی سوم در سوره‌ی تغابن است: «قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُنْبِئَنَّ» (مختصر ابن کثیر ۱۲۱/۳).

مفسران می‌گویند: «تأکید قسم بر این وصف، از قوت حال مقسم علیه که همانا وقوع قیامت است خبر می‌دهد».

«عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ»: به آنچه از دید نهان و از انظار ناپدید است آگاه می‌باشد و هیچ چیزی هر چند که به اندازه‌ی و زن یک ذره باشد، در عالم اعلی و سفلی از او پنهان نمی‌شود.

عالم الغیب (دانا بر غیب)، صفت پروردگار است که به او قسم خورده شد، و از تمام صفات خداوند متعال در اینجا صفت عالم بودن به غیب و عالم محیط را شاید به خاطر

اختصاص داده است که بحث در باره منکرین قیامت است و بزرگترین انکار قیامت برای منکرین، این بود که هر گاه مردمان بمیرند و خاک بشوند ذرات آن خاک هم در جهان بخش گردد، پس جمع آوری همه ذرات پراکنده در کل جهان سپس تفکیک آن ذرات هر انسانی از انسان دیگر، و الحاق آنها بوجود خود او، چگونه ممکن است و ناممکن قرار دادن آن مبنی بر این بود که آنها علم و قدرت خدا را بر علم و قدرت خویش مقایسه کرده بودند. حق تعالی فرمود: علم خداوندی بر کل جهان چنان محیط که هر آنچه را که در آسمان ها و زمین باشد، همه را می داند، و نیز می داند که آنها کجا و در چه وضعی هستند، کوچکترین ذره ای از مخلوقات، خارج از علم حضرتش نیست، و این علم محیط مخصوص حق تعالی است، و هیچ مخلوقی چه فرشته باشد یا پیغمبر، امکان ندارد چنین محیطی داشته باشد که از آن ذره ای خارج نگردد، پس آن ذاتی که دارای چنین علم محیطی باشد تفکیک ذرات انسان از کل جهان و جمع کردن آنها و ترکیب دوباره ی جسم آنها چه مشکلی دارد!

«وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرُ»: نه از ذره کوچکتر و نه از آن بزرگتر موجودی نیست، «إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»: مگر این که خدا از آن آگاه است و در لوح محفوظ ثبت است. منظور این است وقتی یک ذره در عالم از نظر خدا مخفی نمی ماند، پس چگونه انسان و احوال انسان از او پنهان می ماند؟ بنابر این هر چند استخوان ها پوسیده و متلاشی شوند، الله می داند به کجا رفته و پراکنده گشته اند، سپس در روز قیامت آنها را اعاده کرده و باز می آورد.

«كِتَابٍ مُبِينٍ»: لوح محفوظ. علم خدا که هر چیز در آن مطابق علم خدا (ج) ثبت است. **لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾** تا بدین سان کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، پاداش دهد، اینانند که بر ایشان آمرزش و روزی گرامی مقرر است. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«رزق کریم» عبارت از رزقی است که با وسعت و کرامت و عزت همراه باشد، نه با منت و ترحم.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که :جز ایمان و عمل صالح، راهی برای دریافت پاداش نیست. «آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ».

باید گفت: آمدن قیامت از آن سبب ضرور است که پاداش نیکی و بدی مردم داده شود و جمیع صفات حق تعالی کاملاً به ظوهر برسد.

ایمان و عمل صالح :

سعادت، مفهومی است با درجات و مراتب مختلف. ایمان و عمل صالح، اولین مرتبه سعادت است. آخرین درجه سعادت، رسیدن به الله متعال و ملاقات با اوست: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» (پس، هر که امید به لقای پروردگارش دارد، باید که کار شایسته انجام دهد.) (سوره کهف، آیه 110): «هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد.»

سعادت :

«سعادت» از ریشه «سعد» و در لغت به معنای «خوشبختی»، «موفقیت» و «بهروزی

و خوشحالی»ست؛ اما در اصطلاح، خیر اضافی ست و به نسبت افراد، مختلف می‌گردد که کمال هر فردیست؛ بنابر این سعادت هر موجودی، در تمامیت و کمال ویژه اوست و خیریست که برای فرد انسان هاست. پس سعادت درحقیقت، رسیدن هر شخصیت به کمال خویش با حرکت ارادی نفسانی.

ایمان :

«ایمان» از ریشه «أمن» و به معنای «آرامش جان» و «رهایی از هرگونه ترس و اندوه» گرفته شده است. خداوند می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبَسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ» (آنان که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به ستم نیالوده‌اند، آرامش و امنیت برای شان است و آنان هدایت یافتگان‌اند.) (سوره انعام، آیه 82)
در تعریف اصطلاحی ایمان چنین آمده است: ایمان، باور یقینی و قطعیست که با اعتراف و پذیرش دل همراه بوده و عمل، انسان را به آن رهنمون می‌سازد (یعنی عمل، باور قلبی و ایمان را افزایش می‌دهد)

عمل صالح :

«عمل»، کاریست که با آگاهی، اندیشه و با قصد و نیت انجام شود و در معنی، خاص‌تر از فعل است. «صالح» از ریشه «صلح» و نقطه مقابل «فساد و تباهی» ست که بیشترین کاربرد آن، در بیان ارزش افعال و اعمال است. این واژه در قرآن، گاهی در مقابل فساد و گاهی در برابر زشتی و بدی آمده است. عمل صالح از نظر اصطلاحی، کاریست شایسته که با آگاهی، قصد و از روی ایمان انجام شود.

رابطه ایمان و عمل صالح :

هنگامی که اصطلاح «عمل صالح» در قرآن برای توصیف فعلی استفاده میشود، اغلب کنار ایمان به کار میرود و نشانگر این است که ارتباط تنگاتنگی بین آن‌ها وجود دارد؛ طوری که هر جا ایمان باشد، در پی آن عمل صالح نیز خواهد بود. این وابستگی، به اندازه‌ایست که ما ایمان را با عمل صالح یا عمل صالح را با ایمان می‌شناسیم.

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رَجْزِ أَلِيمٍ ﴿٥﴾

و کسانی که در [انکار و تکذیب] آیات ما کوشیدند، به گمان اینکه [میتوانند] ما را عاجز کنند [تا از دسترس قدرت ما بیرون روند] برای آنان عذابی دردناک از سخت‌ترین عذاب هاست. (۵)

تشریح لغات واصطلاحات :

دشمنانی که مقدّسات الهی را هدف قرار می‌دهند، «آیاتنا» و هدفشان به عجز کشاندن و شکست اهداف الهی است؛ الله سبحان و تعالی نیز آنان را عذاب می‌دهد، عذابش از رجز است و عذابی دردناک است.

تفسیر :

باتأسف باید گفت که : بغاوت و شرارت انسان در بسیاری از حالات به مرحله ای میرسد که : می‌خواهد آیات الهی را خنثی و مانع کارائی و تأثیر آن در جوامع گردد.
در آیه مبارکه خطاب به آن‌عه اشخاصی که در محاربه با پروردگار با عظمت و رسوایش سعی و کوشش را پی ریزی میکنند، و در کوشش دارند تا مردم را از راه الله باز دارند، و در این اهداف خویش پلان های را طرح ریزی میکنند، و هدف ستیزه با حق تعالی و

غلبه بر شریعتش را دارند، مطمئن باشند که چنین اشخاصی به دشوارترین عذاب و هولناکترین مجازات در روز قیامت گرفتار می شوند. اینان فراموش کرده اند: که نزول وحی، از شئون ربوبیت الله سبحان و تعالی است. و میزان حق، وحی و قرآن است و راه انبیا راه عزت و شرف است و راه الهی شکست ناپذیر و سعی مخالفان بیهوده است. وان شا الله به رسوای و خزلان در نیا و آخرت مواجه می شوند.

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿٦﴾

و کسانی که معرفت و دانش به آنان عطا شده، می دانند که آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق است، و این که به سوی راه ذات غالب و دارای صفات کمال و ستوده راهنمایی می کند. (6)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الَّذِي»: آنچه. مراد قرآن است. «هُوَ الْحَقُّ»: مراد این است که قرآن عین حقیقت است و هماهنگ با قوانین آفرینش و واقعیت های عالم هستی و جهان انسانیت است. «الْحَقُّ»: مفعول دوم فعل (یري) است و مفعول اول آن (الَّذِي) است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر :

ابن کثیر در معنای آیه مبارکه مینویسد: «چون مؤمنان صحنه رستاخیز را مشاهده میکنند، آن رابه عین الیقین می بینند، بعد از آن که در دنیا به علم الیقین راجع به آن علم حاصل کرده اند و این یکی دیگر از حکمت های وقوع قیامت است».

همچنان مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: قیامت از آن رو برپا شدنی است که یقین کنندگان را عین الیقین حاصل گردد و به چشم خود ببینند که همه خبرهای قرآن صحیح و درست است و بدون شک و شبهه تنها قرآن کریم کتابی است که برای رسیدن انسان به خدای غالب و حمید راه صحیح می نماید - بعضی مفسرین از «وَيَرَى الَّذِينَ» این مطب گرفته اند که اهل علمی که بر خلاف «والذین سعوا فی آیاتنا عاجزین» می باشند (خواه مسلمان باشند خواه اهل کتاب) آنها میدانند و به چشم سر می بینند که بیان قرآن کریم در باره قیامت و غیره به کلی صحیح است و انسان را براه درستی می برد که منظور از آن رسیدن به حضرت الهی (ج) است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿٧﴾

و کافران گفتند: [ای مردم!] آیا شما را بر مردی راهنمایی کنیم که به شما خبر میدهد: چون کاملاً پراکنده شدید (پس از آن) به آفرینش جدید آفریده میشوید؟ (7)

تفسیر :

کافران که از وقوع قیامت انکار داشتند و وقوع انرا دور می شمردند، به منظور استهزا و تمسخر به پیامبر صلی الله علیه وسلم، برای در بین خود به همدیگر گفتند: آیا شما را به مردی دلالت نکنیم که خبر میدهد و میگوید: آنگاه که بمیرید و زمین بدن های شما را بخورد، باز دوباره به زندگی تازه ای بر میگرددید و از قبرهای خود برانگیخته می شوید؟

«إِذَا مَرَّ قَتْمٌ كُلُّ مُمَرَّقٍ» که چون در قبر پوسیده و کاملاً متلاشی شدید و اجسادتان در زمین پراکنده شد و به هر طرف پخش گشتید، به طوری که به صورت خاک در آمدید. «إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» بعد از فرسوده و پراکنده شدن به صورت مخلوقی جدید خلق خواهید شد؟

مفسر ابو حیان میفرماید: گویندگان این سخن کفار قریش بودند و آن را به طریق تعجب و ریشخند میگفتند، مانند این که یک نفر میخواهد در دیگری شگفتی ایجاد کند و میگوید: میخواهی داستانی عجیب برایت بگویم؟ و چون زنده شدن در نظر آنها محال بود، هر کس که از وقوع آن صحبت میکرد از او تعجب میکردند و او را آدمی ناشناخته و بی نام و نشان میدانستند: «هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ» با اینکه نامش از هر نامی دیگر در قریش مشهورتر بود، به منظور استهزاء او را «مردی» خوانده‌اند. (البحر المحيط ۷/۲۵۰). باید گفت که: کفار، بر ضدّ دین و مقدّسات و مقدّسات دینی تبلیغ سوء میکنند. ولی جز تحقیر و تمسخر، هیچ برهانی برای ارایه منطق و گفتار خویش ندارد، آنان شخصیت ها و مقدّسات دینی را تحقیر می کنند، و بدین وسیله میخواهند، زمینه دور شدن مردم از دین را فراهم نمایند.

**أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ
الْبَعِيدِ ﴿٨﴾**

آیا بر الله دروغ بسته است، یا [به خیال آنان] جنونی دارد؟ [هیچ کدام] بلکه کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند در عذاب و گمراهی دور از حق هستند. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَفْتَرَى»: در اصل چنین است: «أَفْتَرَى»؟ همزه وصل حذف شده و همزه استفهام به حال خود مانده است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن).

تفسیر :

در این آیه مبارکه ملاحظه میشود که: مشرکان ادّعا کردند: پیامبر صلی الله علیه وسلم بر خداوند متعال دروغ بر بسته و ادعا کرده که او تعالی وی را فرستاده است. از این رو به گمان آنان ادعایش امری دور از حقیقت است، بلکه او دیوانه‌ای است که نمیداند چه میگوید. حقیقت این است که کافران در سخن خویش دروغ گفته‌اند و پیامبر صلی الله علیه وسلم از جانب پروردگارش فرستاده شده است. اینان با چنین حرفی به زنده شدن بعد از مرگ تکذیب می‌کنند، از آخرت انکار می‌ورزند، از راهیابی به دورانند و به راه هدایت و صواب توفیق نمی‌یابند. در نتیجه به عذاب دایمی و جاودانی در آتش دوزخ گرفتار خواهند شد.

با تمام صراحت باید گفت که: بی‌ایمانی به روز آخرت، نوعی از عذاب است، هم در دنیا و هم در آخرت. و شخصیکه بر پایی قیامت را نپذیرد، هیچ راهی برای نجاتش وجود ندارد.

**أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَشَأَ نُخَسِفَ
بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ﴿٩﴾**

آیا آسمان و زمینی را که پیش روی و پشت ایشان است ندیدند؟، اگر بخواهیم آنان را در زمین فرو می‌بریم یا پاره‌هایی از آسمان را بر آنان بیندازیم، بی‌گمان در این امر دلیل و نشانه‌ای است برای هر بنده‌ای که بخواهد خالصانه به سوی الله رجوع کند. (9)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»: هدف از آنهمه چیزهائی است که پیش روی انسان است و رو بدان‌ها دارد. یا مراد زمین است که در زیر پای انسان است.
«مَا خَلْفَهُمْ»: هدف از آنهمه چیزهائی است که پشت سر انسان است و رو بدان‌ها ندارد. یا مراد آسمان است که بالای سر او قرار دارد. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن).

تفسیر :

«مُنِيبٌ»: کسی که با توبه خالصانه به درگاه الله تعالی بر می‌گردد. بازگردنده.
آیه کریمه دلیل بر آن است که فقط کسی نشانه‌های قدرت الهی را در آفرینش و اعاده آن می‌بیند که به وصف انابت، یعنی بازگشت دایمی فروتنانه مطیعانه به سوی الله تعالی، موصوف باشد.

یادداشت :

در آیه متبرکه که فرموده است که: «اگر بخواهیم در زمین فرویشان می‌بریم» اشاره به داستان و قصه ی قارون و جمله ی «یا پاره سنگهایی از آسمان بر سرشان می‌افکنیم» اشاره به قصه ی اصحاب ایکه را میکند.

خوانندگان گرامی !

در آیات قبلی مطالبی را درباره بندگان پاکدل و توبه کار مطالعه نمودیم اینک در آیات متبرکه (10 الی 14) درباره از بندگان پاکدل و توبه کار بحث بعمل آمده است. بطور مثال در این آیات متبرکه از توبه کاران مانند: دَاوُدَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بحث میکند، و با زیبایی خاصی توضیح و بیان میدارد که ؛ دَاوُدَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ پادشاهی ، لشکر و سپاه، کتاب زبور و صدای خوش و نیکو داشت. کوهها ، پرندگان هکذا هم در باد و تسبیح الله با او همنوا و هم آواز بودند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوْبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ ﴿١٠﴾

همانا به داود از جانب خود فضیلت بزرگی عطا کردیم، ای کوهها! و ای پرندگان! با او هم‌آواز شوید. (۱۰)

تفسیر :

«دَاوُدَ»: (داوود، داؤد، داود) یکی از پیغمبران بنی‌اسرائیل است که در فاصله سالهای 970 - 1033 قبل از میلاد زندگی میکرد. نام داوود علیه السلام در شانزده جای قرآن عظیم الشان تذکر رفته است که از آن جمله: در سوره‌های بقره، نساء، مائده، انعام، اسراء، انبیاء، نمل، سبأ و ص. نام برد.

«فَضْلًا»: فضیلت و نعمت بزرگ. مراد مواهبی همچون نبوت، زبور، تسخیر کوه‌ها و پرنده‌ها، نرم کردن آهن، و تعلیم زره سازی است. برتری (ملاحظه شود سوره: نمل آیات 15 و 16).

«دَاوُدَ»: علیه السلام از سبط (سلسله خانواده و آل) یهودای پسر یعقوب میباشد. خداوند متعال پیغمبری و پادشاهی را به وی بخشید و از خیر دنیا و آخرت بهره‌مند گردانید. هم پیغمبر بود، هم پادشاه. چنانکه حضرت سلیمان را نیز به وی ارزانی داشت.
قَتَادَةَ بنِ دِعَامَةَ سَدُوسِي بَصْرِي، از جمله تابعین و مفسر مشهور اسلام در تفسیر خویش میفرماید: آهن را برایش مسخر کرد، به طوری که احتیاج نداشت آن را در آتش گرم کند و با پتک آن را بکوبد، و در دستش مانند موم و خمیر بود.

رسالت و دعوت داوود علیه السلام :

زمانیکه داود علیه السلام به عمر چهل سالگی رسید الله تعالی همگام با امارت و پادشاهی نبوت را نیز به وی بخشید و او را بحیث پیغمبر بر بنی اسرائیل فرستاد. زبور را بر وی نازل نمود که حاوی عبرتها و مواظظ و رقائق و اذکار بود. خداوند حکمت و فصل الخطاب را نیز به وی ارزانی داشت.

داوود علیه السلام در شاعری تلاوت و قرائت آواز بی نهایت زیبایی داشت که در وقت خود سر زبانها بود. کسی که دارای صوت حسن بود می گفتند: گویی یکی از مزامیر داوود به وی ارزانی شده است.

روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم به صدای ابو موسی اشعری گوش فرا داد که قرآن می خواند (او دارای صدای بسیار زیبا بود). رسول الله توقف کرد و به قرائت زیبایی او گوش می داد تحت تاثیر جاذبه های صدای دلنشین و تلاوت زیبایش واقع شد و خطاب به او فرمود: یکی از مزامیرهای آل داوود به تو ارزانی شده است. فرمود: ای رسول الله به تلاوت من گوش می دادی؟ اگر می دانستم تو بدان گوش فرا داده ای آن را زیباتر تلاوت می کردم.

مزامیر آل داوود :

مزامیر یعنی (زبور داوود) یکی از بخش های تنخ (مجموعه کتاب مقدس یهودیان است که به زبان عبری تحریر گردیده است که به عنوان عهد عتیق در کتاب مقدس مسیحیان جای گرفته است تنخ یا تناخ شامل سه بخش میباشد) مزامیر به صورت شعر بی وزن به زبان عبری نگاشته شده است.

قسمت هایی از مزامیر به همراه برخی از متون دیگر نماز های سه گانه یهودیان را تشکیل میدهند. همچنین خواندن تهلیلیم (مزامیر داود علیه سلام) را به مناسبت های گوناگون نیز انجام می دهند. در این کتاب نام بسیاری از آلات موسیقی قدیمی مانند دف، کینور و غیره ذکر شده است و در بخش هایی از آن بر اهمیت موسیقی و رقص برای ستایش پروردگار تأکید شده است. سرایش تعدادی زیادی از این اشعار به داوود، پادشاه اسرائیل، منسوب است اما محققان این ادعا رد می کنند. از 150 مزمور فقط سی و چهارتای آن عنوان ندارند که به آن ها مزامیر یتیم گفته می شود.

زمانی که داوود علیه السلام زبور را تلاوت میکرد پرندگان از پرواز می ایستادند و همگام با او بر شاخه های درختان به تسبیح و ترجیع می پرداختند و کوه ها نیز در شامگاهان و بامدادان با وی تردد اذکار می کردند.

زبور را بالحن و صدایی تلاوت میکرد که جن و انسان ها و پرندگان بر صدایش اعتکاف می کردند، تا جایی که یکی از آن ها بر اثر گرسنگی هلاک می شد. او همواره به تسبیح و تحمید خداوند متعال می پرداخت و کوه ها و پرندگان نیز با وی هم آواز می شدند.

همزمان با این صدای دلنشین زبور را با سرعت و تدبیر و ترنم و تفنن همگام با خشوع قرائت می کرد. در حدیث شریف آمده است: «تلاوت زبور بر داود سهل و آسان گشته بود به اسب هایش دستور می داد بی حرکت و تکان می ایستادند تا زین را بر پشت آن ها سوار کند و قبل از اینکه اسبان را زین کند به قرائت قرآن (زبور) می پرداخت و روزی خود را تنها از دست رنج خود می خورد. (رواه البخاری و أحمد).

داوود همزمان با این عظمت و ملک و جاه، بسیار به عبادت خداوند متعال می پرداخت.

شبها شب زنده داری می کرد و روزها را روزه داری و بسیاری از اوقات خود را در سجده و مصلا بسر می برد در انجام عبادت و طاعت و اعمال صالحه سرآمد و کم نظیر بود. چنانکه خداوند متعال میفرماید: «وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِي إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿١٧﴾» (سوره ص آیه: 17) و بنده ما، داوود توانمند را یاد کن. بی گمان او رو به [سوی الله] داشت.

ابن عباس (رض) میفرماید: «الأيدي»: یعنی توان و قوت در طاعت و عبادت. در حدیث آمده است: محبوبترین نوع نماز نزد خداوند نماز داوود است و محبوبترین نوع روزهها روزهی داوود بود. بعضی اوقات نصف شب می خوابید و ثلث آن بیدار میماند و سومی آن می خوابید و یک روز در میان روزه می گرفت.

أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرَ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١﴾

[و به او گفتیم] که زره های کامل و پهن بساز، و در بافتن حلقه های {آن} را متناسب و هماهنگ اندازه گیری کن. و کار شایسته کنی که البته من به آنچه می کنید بینا هستم.

(۱۱)

تفسیر:

پروردگار با عظمت به حضرت داود علیه السلام هدایت فرمود که: پیراهن های جنگی فراخ و محکمی بسازد و میخ هایش را متناسب با شکاف های آن آماده نماید؛ یعنی حلقه هایش تنگ و میخ هایش ضعیف نباشد که صاحبش را نگهداری نکند و نیز حلقه ها را نسازد که شخص را گرانبار سازد.

«أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ» از آن زره کامل و فراخ بساز که انسان را از شر و گزند جنگ مصون بدارد.

مفسران گفته اند: داوود علیه السلام آهن را در دست می گرفت و به مانند خمیر هر کاری را که میخواست با آن می کرد و در کمتر از یک روز زرهی به ارزش هزار درهم میساخت و هزینهی خوراک را از آن تأمین می کرد و بقیه را صدقه می داد. (تفسیر قرطبی ۲۶۶/۱۴).

«سابغات» صفت موصوفی محذوف است؛ یعنی «دروعا سابغات»، که عبارت است از زره کاملی که تمام بدن را می پوشاند و حتی اضافه می آید و بر زمین کشیده می شود. باید یاد آور شد که: داوود علیه السلام اولین سازنده زره در دنیا است.

«وَقَدِّرَ فِي السَّرْدِ» در بافتن زره اندازه را در نظر بگیر طوری که حلقه های آن با هم متناسب باشند.

«سَرْدٍ»: بافته های زره است. گفته می شود: السرد و الزرد: و هر دو به معنای بافتن حلقه های زره است. یعنی: زره را نه آنچنان کوچک و نازک بساز که سست و شکننده بوده و در برابر ضربات دشمن استحکام دفاعی نداشته باشد و نه آنها را چنان بزرگ و ضخیم بساز که بر پوشنده خود سنگینی کند.

مفسر صاوی در «حاشیة الصاوي علی تفسیر الجلالین» مینویسد: یعنی هر حلقه را با حلقه های کنارش مساوی قرار بده و آن را تنگ گردان تا طوری محکم شود که تیر از لابلای آن نفوذ نکند و در ضمن گرانگ هم نشود، و همه را یکسان بساز. (صاوی ۲۹۴/۳).

وفات حضرت داوود علیه السلام :

اهل کتاب گویند: داود 77 سال زندگی بسر برد بعد وفات کرد. اما ابن جریر طبری این قول را رد کرده و غلط پنداشته است. گفته است: صد سال زندگی بسر برده است، به دلیل مفاد این فرموده که امام احمد روایتش کرده است: «چون ذریه‌ی آدم از پشتش خارج گشتند، آدم در میان آن‌ها پیغمبرانی مشاهده کرد و در میان آن‌ها مردی چون گل زیبا بدید. فرمود: خداوند این مرد کیست؟ خداوند فرمود: فرزند تو داوود است. آدم گفت: عمرش چقدر است؟ فرمود: شصت سال. گفت: پروردگارا بر عمر او بیفزای. فرمود: نمی‌شود.

مگر به شرط اینکه از عمر تو بردارم و بر عمر او بیفزایم. (آدم هزار سال عمر داشت) گفت: چهل سال از عمر من بردار و بر او بیفزای، چون عمر آدم تمام شد و اجلس به سر رسید ملک الموت به نزد او آمد که روحش را قبض کند. آدم گفت: چهل سال از عمر من مانده است. آدم فراموش کرده بود که چهل سال آن را به داود بخشیده است. خداوند آن را برای آدم هزار سال و برای داود صد سال تکمیل کرد. داود چهل سال پادشاهی کرد. خداوند رحمت خود را به او ارزانی بدار. (کتاب پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم تألیف: شیخ علی صابونی).

وَلَسَلِيمَانَ الرِّيحِ غُدُوها شَهْرٌ وَرَوَاحُها شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَظْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَل بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَزِغ مِّنْهُم عَن أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿١٢﴾

و برای سلیمان باد را [مسخرگردانیدیم]، که سیر صبحگاهان آن یکماهه راه و سیر شام گاهیش یکماهه راه بود، و برای او چشمه مس [گداخته و جوشان] را روان ساختیم، و از جنیان گروهی در نزد او و به اذن پروردگارش کار می‌کردند، و هر کدام از آنان که از فرمان ما سرپیچید، به او از عذاب آتش [دوزخ] می‌چشانیم. (12)

تفسیر :

خداوند متعال باد را تحت فرمان سلیمان علیهم السلام مسخر داشت، چنان‌که از اول روز تا نیمه‌اش مسافت یک ماه راه و از نیمه دوم روز تا هنگام شب، مسافت یک ماه راه دیگر را به اندازه‌ی مسافتی بود که یک عابر چابک در طول یک ماه آن را طی می‌کرد. مفسران گفته‌اند: الله تعالی باد را برای او مسخر کرد که در چند ساعت معدود مسافتی وسیع را طی می‌کرد، و او را از شهری به شهری دیگر منتقل می‌نمود، در نیمروز مسیر یک ماه را با او طی می‌کرد و تا آخر روز مسیر یک ماه او را باز می‌آورد. پس در یک روز مسیر دو ماه را طی می‌کرد.

یعنی از صبح تا ظهر مسیر یک ماه و از ظهر تا عصر مسیر یک ماه دیگر را، در یک روز مسیر دو ماه راه می‌پیمود.

حسن بصری (رح) می‌فرماید: سلیمان صبح هنگام از دمشق حرکت می‌کرد در اصطخر نهار می‌کرد و از آنجا راهی کابل پایتخت امروزی افغانستان می‌شد. فاصله‌ی میان دمشق تا اصطخر یک ماه و میان اصطخر و کابل یک ماه راه بود.

ابن کثیر (رح) فرموده است: سلیمان علیهم السلام گلیم یا قالیچه‌ای داشت که ساختمان خیمه وسایل و اسبها و شترها و مردان و غیر این‌ها از حیوانات در آن قرار می‌گرفتند. چون قصد سفر می‌نمود باد آنرا حمل می‌کرد.

بصورت کل باید گفت : این امر اصلاً جای تعجب نیست و از قدرت خداوند بعید نمی باشد.

چون انسان که هم اکنون بوسیله‌ی طیارات دورترین مسافت ها را در کمترین وقت طی می نماید و در فاصله چند ساعت از کشوری به کشوری دیگری می‌رود. خداوند متعال باد را برای سلیمان علیه سلام رام و مسخر کرده بود و او را به این سو و آن سو می برد و این یکی از معجزاتی است که به سلیمان اختصاص داشت.

شیخ عبدالوهاب نجار در کتاب قصص الأنبياء مسئله‌ی قالینچه را انکار کرده است. اما جایی برای این انکار وجود ندارد چون قدرت خداوند امور عجایب می‌سازد. ما به آنچه که قرآن اثبات کرده، باد او را تا مسافت‌های بعید به این سو و آن سو می‌برده ایمان داریم. اما اینکه او را چگونه حمل می‌کرد، قصر او را حمل می‌کرد یا سوار بر اسب حمل می‌کرد، یا نشسته روی گلیم، علم این‌ها را حواله‌ی خداوند می‌نماییم و به مفاد آیه ایمان و اطمینان داریم که «وَلَسَلِيمُنَ الرِّيحِ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ ﴿81﴾» (الأنبياء: آیه 81). (ما باد تند و سریع را فرمانبردار سلیمان کرده بودیم تا به فرمان او به سوی سرزمینی حرکت کند که پر خیر و برکتش شناخته بودیم و ما بر هر چیزی آگاه و دانا بوده و هستیم).

ما هم مثل شیخ معجزات و عجایب را اقرار می‌نماییم اما از اسراف و تبذیر در چگونگی آن‌ها خود داری می‌ورزیم، شاید آنچه باعث انکار شیخ شده صورت عجیب و غریبی باشد که اهل داستان سرایی آن را آفریده‌اند و بعضی از اهل تفسیر نیز در ذکر اوصاف قالینچه بر آن تکیه و اعتماد نموده‌اند. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم تألیف: شیخ علی صابونی).

«وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ»: همچنان پروردگار با عظمت مس را در دست وی نوب نمود، طوریکه مانند آب سیلان می‌کرد و هرگونه که میخواست در آن تصرف مینمود و از آن هر چه دوست داشت می‌ساخت.

مفسران گفته‌اند: جاری کردن مس برای سلیمان همان طور که آهن را برای داوود نرم کرد، دلیلی جلی و معجزه‌ای آشکار بود.

به همین ترتیب الله تعالی جنیان را تحت تسخیر سلیمان علیه السلام در آورد، تعدادی از آنان در پیشگاهش به اذن و اراده او تعالی رام و فرمانبردار کار میکردند و هر کدام که از امر خدا سرپیچی می‌کرد و از امر سلیمان اطاعت نمیکرد، پروردگار سبحان او را به عذاب آتش برافروخته دوزخ وصل می‌گردانید.

مزایا و امتیازات داوود علیه السلام :

- 1- تسخیر کوه‌ها با او که صبحگاهان و شامگاهان با او به تسبیح برمی‌خاستند. «إِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ ﴿18﴾ [ص: 18]. (ما کوه‌ها را با او هم‌آوا کردیم شامگاهان و بامدادان به تسبیح و تقدیس می‌پرداختند).
- 2- هم آواز شدن پرندگان با او زمانی که زبور را تلاوت مینمود. «وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلُّ لَهَا أَوْابٌ ﴿19﴾ [ص: 19].
- 3- یادگیری زبان پرندگان. «عَلِمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ» [النمل: 16].
- 4- نرم شدن آهن در دستان او چون خمیر. «وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ ﴿10﴾ [سبأ: 10].
- 5- یاد دادن ساختن ادوات زرهی به او از سوی خداوند جهت رفع خطر جنگ. «وَعَلَّمْنَاهُ

صَنْعَةَ لُبُوسٍ لَكُمْ لِتُحَصِّنَكُمْ مِّنْ بَأْسِكُمْ» [الأنبياء: 80]. (و بدو ساختن زره را آموختیم تا شما را در جنگ ها حفظ کند.)

6- خداوند پادشاهی او را قوت بخشید تا آنجا که بر دشمنان غالب گشت و در میان قومش از هیبت خاصی برخوردار بود. «وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ» [ص: 20].

7- خداوند حکمت (نبوت) و فصل الخطاب (یعنی تمییز حق از باطل) را به وی بخشید «وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَلَ الْخِطَابِ» (20) [ص: 20]. (و قدرت داوری قاطعانه و عادلانه اش ارزانی داشتیم.) (غرض مزید معلومات مراجعه شود به کتاب پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم تألیف: شیخ علی صابونی).

خواننده محترم!

حضرت داؤود علیه السلام قبل از اینکه وفات نماید، وصیت کرد پادشاهی پس از مرگ او به پسرش سلیمان واگذار شود. چون داؤود وفات کرد، سلیمان که 12 سال عمر داشت بجای پدر جانشین وی شد.

ابن اثیر در الکامل روایت می کند: سلیمان به هنگام جانشینی پدر تنها 13 سال عمر داشت. اما با اینکه کم سن و سال بود از استعداد و ذکاوت سرشار بهره مند بود و خداوند متعال در دوران بچگی حسن تدبیر و شمه‌ی سیاسی و حکمت و حسن قضا را به وی داده بود.

**يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَاثِيلٍ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ
اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ﴿١٣﴾**

[گروه جن] هرچه سلیمان می خواست برایش می ساختند از قبیل قلعه ها و مجسمه ها و کاسه های بزرگی چون حوض ها و دیگ های ثابت (که از بزرگی قابل حمل و نقل نبود، و به آنها گفتیم:) ای آل داود شکر (این همه نعمت را) بجا آورید، اما عده کمی از بندگان من شکرگذارند! (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَحَارِبٍ»: جمع مِحْرَاب، معبد ها و پرستشگاه ها. قصر ها و کاخ ها. «تَمَاثِيلٍ»: جمع تِمثال، مجسمه ها و تندیس ها. «جِفَانٍ»: جمع جَفَنَة، ظرف های غذا خوری. «الْجَوَابِ»: اصل آن (الْجَوَابِي) است و جمع جَابِيَّة، حوض ها.

«جِفَانٍ كَالْجَوَابِ»: مراد ظرف های غذا خوری همچون حوض است. از قبیل: مجمعه ها و سینی های بزرگ. «قُدُورٍ»: جمع قُدْر، دیگ ها. «رَاسِيَاتٍ»: جمع رَاسِيَّة، ثابت و پا برجا. مراد از (قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ) دیگ هائی است که به سبب بزرگی و سنگینی آنها را از جا شور داده نتواند و بالا و پائین نبرند. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن).

سلسله نسب سلیمان علیه السلام:

سلیمان علیه السلام پسر داؤود پسر ایشا بن عوید... از سبط (یهودا بن یعقوب) است. نسبش به ابراهیم خلیل علیه السلام منتهی می شود. اهل کتاب نسب عظیمی برای وی نقل می کنند و میگویند: او دارای حکمتی عظیم بوده است. لذا او را سلیمان حکیم مینامند و هرگز او را ملقب به لقب نبوت نمی گردانند. (ملاحظه شود: قصص الأنبياء للنجار صفحه 318).

چرا سلیمان علیه السلام از جنیان میخواست برای او مجسمه بسازند؟

قبل از همه باید یاد آور شد که: ساخت مجسمه و نقاشی در شرع اسلام حرام است و این

بدین معنا نیست که در تمامی شریعت های قبل از اسلام نیز حرام بوده باشد. این مقوله مربوط است به حجیت «شرع من قبلنا» که ما بین علما اختلاف است که آیا شرع قبل اسلام حجت است یا خیر؟

اما برای اینکه موضوع را بهتر بررسی کنیم بهتر است تفسیر آیهی مذکور را در کتب تفاسیر جستجو نماییم:

الله تعالی میفرماید: «يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَائِيلَ وَجَفَانَ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ» (سوره سبا 13) یعنی: «میساختند» آن جنیان «برای او (سلیمان) هر چه میخواست: از قلعه‌ها» محاریب: ساختمانهای بلند و قصرهای رفیع است. به قولی: مراد از محاریب در اینجا، مساجد است. «و تمثال‌ها» تمائیل: هر چیزی است که به صورت مجسم نقش و نگار شده باشد، چه از مس باشد، چه از شیشه، چه از سنگ رخام و غیره. به قولی: این تمائیلها و تصاویر عبارت از تصاویر پیامبران، فرشتگان، علما و صالحان بود. گفته شده که: صورت نگاری در شریعت سلیمان علیه السلام مباح بود ولی طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، در شریعت پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه وسلم منسوخ گردید.

در حدیث شریف آمده است: «أشد الناس عذاباً يوم القيامة المصرون: سخت ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت، صورت نگاران اند».

ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» شرح «بخاری»، آرای علما در برداشتن تصاویر دارای جسم، یا دارای سایه را از موجودات ذی روح مانند انسان و حیوان نقل کرده آنگاه در جمع بندی این آراء میگوید: «ساختن مجسمه بجز اسباب بازی کودکان به اجماع علما حرام است. اما در تصویر نگاری بر روی پارچه، چهار قول است و صحیح ترین آنها این است که: اگر تصویر تمام اندام بود، حرام است ولی اگر سر آن قطع شده بود، یا اجزا و اعضای آن به طور پراکنده به تصویر کشیده شده بود، جایز است». جمهور علما از صحابه تابعین و ائمه مذاهب به‌کارگرفتن تصاویر را چنانچه در زیر پا قرار داشت و بر آن پا نهاده می شد، یا به خواری و اهانت استعمال میشد مانند تصاویر پشتی ها و بالشت ها جایز شمرده‌اند...

«و» نیز جنیان برای سلیمان علیه السلام «کاسه های بزرگ حوض مانند» میساختند که در بزرگی خود به مانند آب شخور شتران بود به طوری که جمعی بزرگ بر یک کاسه گرد آمده و همه از آن می خوردند.

جوابی: حوض هایی است که شتران را در آنها آب می دهند. «و» نیز جنیان برای سلیمان علیه السلام «دیگ های ثابت در جاهای خود» می ساختند که از بس بزرگ بود، نه به نیروی انسانی حمل می شد و نه حرکت داده می شد.

حال با توجه به آیه ی فوق متوجه می شویم که قطعاً درست کردن مجسمه در شریعت سلیمان علیه السلام جایز بوده و اگر در ساخت آن مجسمه ها برای سلیمان علیه السلام شری می بود قطعاً الله تعالی چنین اراده نمی کند که شر از جانب پیامبرش منتشر گردد. والله أعلم.

حقیقت شکر :

اعتراف به نعمت منعم و به‌کارگیری نعمت در طاعت حق تعالی است، چنان که کفران و ناسپاسی: عبارت از به‌کارگیری نعمت در معصیت می باشد.

ظاهر قرآن و سنت گویای آنند که شکر، محدود به سپاس و ثنای زبانی نیست بلکه عمل بدن نیز از مقتضیات شکر است لذا شکر با فعل؛ عمل اعضاء است و شکر با سخن؛ کار زبان.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «در حقیقت دوست داشته ترین نماز نزد خداوند متعال، نماز داوود است؛ او نصف شب را می خوابد و یک سوم آن را زنده دار بود» و به نماز و راز و نیاز میپرداخت» و باز یک ششم آن را میخوابید.

و دوست داشته ترین روزه نزد الله متعال، روزه داوود است، او یک روز را روزه میگرفت و روز دیگر را می خورد. و چون او با دشمن روبه رو می شد، از میدان معرکه فرار نمی کرد».

در حدیث شریف دیگری به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر منبر رفته و این آیه را تلاوت کردند آنگاه فرمودند: «سه خصلت است که به هر کس داده شد، قطعاً به او مانند آنچه که به خاندان داوود داده شده، عطا گردیده است. از آن حضرت صلی الله علیه وسلم پرسیدیم که این سه خصلت چیست؟ فرمودند: «العدل في الرضا والغضب، والقصد في الفقر والغني، وخشية الله في السر والعلانية».

«در پیش گرفتن عدالت در حال رضا و خشم، میانه روی در حال فقر و توانگری و ترس از خدا در نهان و آشکار».

آگاهی جنیان از کار بنائی و صنعت :

در قرآن عظیم الشأن آمده است که: پروردگار با عظمت ما جنیانی را برای حضرت سلیمان مسخر گردانیده بود، لذا جن ها کارهای زیادی را برای حضرت سلیمان انجام داده اند که به نیروی عظیم و تیز هوشی و مهارت نیاز داشته اند: طوری که (در آیات 12 و 13) خواندیم: (و پروردگارش گروهی از جنیان را رام او کرده و در پیش او کار میکردند و اگر یکی از آنها از فرمان ما سرپیچی میکرد (و به دستایر حضرت سلیمان علیه السلام گوش فرا میدادند، و در صورت سرپیچی مجازت می شدند) از آتش سوزان بدو می چشانندیم.

آنان هر چه سلیمان می خواست برایش درست می کردند، از قبیل: معابد بزرگی، مجسمه ها، ظرف های بزرگ غذا خوری همانند حوض ها، و دیگ های ثابت (که از بزرگی قابل جابه جایی نبود)

فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿١٤﴾

پس هنگامی که مرگ را بر او مقرر کردیم، چیزی جز موربانه که عصایش را میخورد آنان را از مرگ او مطلع نساخت، پس چون جسد سلیمان (به زمین) افتاد، جنیان فهمیدند که اگر غیب را می دانستند، در عذاب خوار کننده باقی نمی ماندند. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَضَيْنَا»: مقرر داشتیم. واجب گرداندیم. فرمان صادر کردیم. «دَابَّةُ الْأَرْضِ»: موربانه. چوبخواره. چوب خوارک. کلمه (أَرْض) به معنی (أَكْل) یعنی خوردن است. یا این که جمع (أَرْضَات) به معنی موربانه بوده و در نتیجه (دَابَّةُ الْأَرْضِ) معنی موربانه ها و چوب خواره ها و چوب خوارک ها دارد. «مِنْسَأَةٌ»: عَصَا.

تفسیر :

داستان مرگ حضرت سلیمان علیه السلام :

پروردگار با عظمت ما به رحلت حضرت سلیمان علیه السلام (که سبب قدرت و عظمت بود)، حکم کرد و چون وقت و زمان مقدر آن نزدیک شد و مدت عمرش تمام شد، درحالی فوت نمود که ایستاده بود و بر عصایش تکیه داشت.

حضرت سلیمان چنان حکومت و سلطنتی داشت که تنها بر کل جهان نبود، بلکه طوریکه یادآور شدیم برجن ها و طیور و باد هم حکومت می نمود، اما با وجود تمام این انتظامات او هم از مرگ نجات نیافت.

تعمیر بیت المقدس که آن را حضرت داؤود علیه السلام آغاز نموده و حضرت سلیمان علیه السلام تکمیل کرده بود، هنوز برخی از کار اعماراتی آن لا تکمیل بود که به عهده جن ها کار تر میم آن گذاشته بود. حضرت سلیمان علیه السلام به محرب خویش داخل شد که از شیشه شفاف همه امور ساختمانی را زیر کنترل خویش داشت. حضرت سلیمان حسب معمول در عبادت همیشه بر عصا خویش تکیه میداد، پروردگار روح او را در حالیکه بر عصا تکیه داشت قبض کرد، او بر عصا ایستاده از خارج دیده می شد که به عبادت مشغول است، جن ها نمی توانستند که نزدیک آمده نگاه کنند، آنها حضرت سلیمان را زنده تصور کرده به کار مشغول گشتند، تا اینکه یک سال تمام شد و بقیه کارهای تعمیر بیت المقدس به پایه کمال رسیدند، انگاه خداوند موریانه (کرم چوب خور) که در قرآن عظیم الشان به دابة الارض یاد گردیده است بر عصای سلیمان مسلط کرد، عصا چوب را از داخل خورده ضعیف کرد، اتکا به عصا تمام شد و حضرت سلیمان بر زمین افتاد انگاه جن ها از مرگ او آگاه شدند.

ولی قبل از افتادن حضرت سلیمان بر زمین جنیان چیزی نمیدانستند که او فوت کرده آنان طوریکه یادآور شدیم سرگرم کار اعماراتی بیت المقدس بودند.

بعد از افتادن سلیمان علیه السلام به روی زمین جنیان یقین حاصل کردند که غیب را نمی دانند؛ زیرا اگر غیب را می دانستند در این شغل دشوار ذلت بار و کار مربوط به سلیمان علیه السلام ادامه نمی دادند. آنان گمان می کردند که سلیمان علیه السلام زنده است و به سوی آنان نظر می کند، ولی در حالیکه او فوت کرده بود.

ابن کثیر نقل می کند که: «سلیمان علیه السلام بعد از مرگ به مدت یک سال بر آن عصا تکیه داده بود و موریانه در این مدت از آن عصا می خورد تا این که سر انجام بر زمین افتاد.»

در جمله آخر این آیه مبارکه آمده است: «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ» مراد از عذاب مهین در اینجا همان کار های مشکل و مشقت آوراند که حضرت سلیمان علیه السلام برای تکمیل بیت المقدس به آنها محول کرده بود.

بازسازی بیت المقدس توسط سلیمان علیه السلام :

حضرت سلیمان علیه السلام بنابر وصیت پدر خویش داؤود علیه السلام اقدام به تعمیر و بازسازی بیت المقدس نمود. این عمل را در راستای تنفیذ وصیت پدرش چهار سال بعد از تولی امر شاهی انجام داد و در این زمینه اموال فراوانی صرف کرد. بعد از هفت سال از بازسازی آن فراغت پیدا کرد و حصارى بر اطراف شهر بیت المقدس کشید.

روایت شده که چون سلیمان به انتهای باز سازی بیت المقدس رسید سه چیز از خداوند متعال خواست. خداوند دو خواسته‌ی او را برآورد کرد. از خدا درخواست کرد حکمی به او عطا نماید که مصادف حکم خدا باشد خداوند آن را به او بخشید. ملکی از او درخواست کرد که بعد از او برای هیچ احدی ممکن نشود. خداوند آن را نیز به وی بخشید. از خدا خواست هر مردی از خانه‌ی وی به قصد اقامه‌ی نماز در بیت المقدس داخل شود، طوری از آن خارج گردد که گرد و غبار هیچ گناهی بر وی نماند و مانند روزی که از مادر متولد شده برگردد. (احمد نسائی).

ابن کثیر فرموده است: امیدوارم مورد سوم مخصوص ما مسلمانان باشد و خداوند امت اسلامی را بدان اختصاص داده باشد.

چون از بازسازی مسجد فارغ شد هیکل (قصر پادشاهی) را ساخت. تاریخ نویسان گویند: آن را در مدت 13 سال ساخت و جای مخصوص تحت عنوان کشتارگاه قربانی بنا نهاد. سلیمان اهتمام فراوانی به عمران و اصلاح داد او دارای یک ناوگان دریایی بود. کشتی‌ها، طلا و نقره و کالا را از هند برای او می‌آوردند. او علاقه‌ی فراوان به اسب و تمرین و آماده‌سازی آن‌ها برای جهاد داشت. او مجموعه‌ی فراوانی از زنان در اختیار داشت. بعضی آزاده و برخی کنیز بودند. زیرا در شریعت وی محدودیتی در زمینه‌ی ازدواج وجود نداشت.

از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده که (سلمیان پسر داؤود) گفت: امشب نزد صد زن می‌روم تا هر کدام از آن‌ها بچه‌ای بیاورد که در راه خدا به جهاد برخیزد (ان شاء الله را بر زبان نراند) هیچ کدام چیزی به دنیا نیاوردند جز یکی که او هم نیم انسانی به دنیا آورد. رسول خدا فرمود: اگر سلیمان انشاالله می‌گفت همگی پسر بچه‌ی مجاهدی بدنیا می‌آوردند. (بخاری، احمد آن را به لفظ متفاوت نقل و روایت کرده‌اند). در روایت سدی این نیز آمده است که حضرت سلیمان علیه السلام پس از تکمیل تعمیر بیت المقدس برای سپاس، دوازده هزار گاو و بیست هزار گوسفند قربانی کرده مردم را دعوت عمومی داد، و آن روز را جشن گرفت، و بر صخره ای بیت المقدس ایستاده به بارگاه خداوند متعال چنین دعا کرد: پروردگارا! تو به من قوت و وسایل عنایت فرمودی که آنها تعمیر بیت المقدس تکمیل گشت، پس خدایا، مرا موافق گردان تا که سپاس این نعمت تو را بجا آورم و مرا بر دین خودت بمیران، و پس از هدایت، در قلب من کجی وزیغ نینداز و عرض کرد: پروردگارا! من از تو برای کسی که در این مسجد داخل بشود، پنج چیز می‌خواهم:

- یکی اینکه هر گناهکاری که برای توبه وارد این مسجد شود، توبه‌ی او را بپذیر و گناهان او را عفو نما. دوم اینکه انسانی که برای نجات از خوف خطر وارد این مسجد گردد او را امان بده و از خطراتش نجات بخش. سوم اینکه هر مریضی که وارد آن بشود او را شفا عنایت بفرما. چهارم اینکه هر فقیری که وارد آن شود او را غنی بگردان. پنجم اینکه هر کسی که وارد آن شود تا مدتی که در آن هست، او را زیر نظر عنایت و رحمت خود قرار بده، مگر اینکه او به ظلم یا بی دینی مشغول باشد.

از این حدیث معلوم می‌شود که کار تعمیراتی بیت المقدس در زمان حیات حضرت سلیمان علیه السلام تکمیل شده بود.

امام بغوی به حواله علمای تاریخ می‌نویسد که کل عمر حضرت سلیمان علیه السلام

پنجاه و سه سال بود و سلطنت و حکومت او تا چهل سال ادامه یافت و در سیزده سالگی مسئولیت سلطنتی را به عهده گرفت و کار ساختمانی بیت المقدس را در چهارمین سال سلطنتی خویش آغاز کرده بود. (تفسیر مظهری و تفسیر قرطبی).

آیا اجنه علم غیب دارند؟

بسیاری از مردم بر این عقیده اند که جن ها علم غیب را می دانند و جن های سرکش در صدد اند که این عقیده غلط و حاکم بر اذهان مردم را، مورد تاکید قرار داده و آن را رواج دهند. طوریکه در یافتیم که خداوند متعال، موقع قبض روح حضرت سلیمان علیه السلام دروغ و بی اساس بودن این ادعا را کاملاً برای مردم روشن ساخت. خداوند جن ها را مطیع حضرت سلیمان علیه السلام قرار داده بود. جن ها در حضور حضرت سلیمان و به دستور او کار میکردند. خداوند جسد بی روح حضرت سلیمان را در حالت ایستاده در معرض دید جن ها باقی گذاشت، جن ها همواره کار میکردند و از مرده بودن حضرت سلیمان خبر نداشتند، تا اینکه عصائی را که حضرت سلیمان بدان تکیه زده بود، مورد طعنه موربانه قرار گرفت، آنگاه حضرت سلیمان بر زمین افتاد و دروغ کسانی که مدعی «علم غیب» برای جن ها بودند، آشکار گردید.

مطابق حکم قرآن عظیم الشان و احادیثی نبوی باید گفت که: جن غیب را نمیداند و علم غیب ندارد طوریکه الله تعالی میفرماید: «لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (سوره نمل 65) (به جز الله هیچ کس در آسمان ها و زمین غیب نمی داند).

و هرکس که مدعی علم غیب باشد کافر میشود و هرکس نیز که تصدیق کننده کسی باشد که غیبگویی را تصدیق میکند او نیز کافر می شود، طوریکه خداوند متعال میفرماید: «لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (سوره نمل 65) «به جز الله هیچ کس در آسمانها و زمین غیب نمیداند.» در زمین و آسمان هیچکس عالم به غیب نیست و هرکس مدعی دانستن غیب در آینده است جملگی کهانت محسوب می شود. از رسول الله صلی الله علیه و سلم ثابت است که فرمود: «أَنْ مِنْ أَتَى عِرَافًا فَسَأَلَهُ لَمْ تَقْبَلْ لَهُ صَلَاةَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا» (هرکس پیش غیبگویی برود و از او درخواست کند نماز چهل روزش قبول نمی شود.) و در صورتی که آن را تصدیق کند به واسطه آن کافر می شود چون اگر او را در غیبگویی تصدیق کند خداوند متعال را تکذیب کرده است که می فرماید: «لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (سوره نمل 65) «به جز الله هیچ کس در آسمانها و زمین غیب نمیداند.»

خوانندگان محترم!

بعد از این که پروردگار با عظمت با آوردن نام «داوود» و «سلیمان»، سپاسگزاران نعمت هایش را یادآور شد، با آوردن داستان «سبأ» حال و ناسپاسی کافران را در مقابل نعمت هایش بیان نمود تا برای قریش پند و عبرت و برحذر داشتن بوده و یادآور جریان مصایب و بدبختی هایی باشد که نصیب ناسپاسان نعمت الله سبحان و تعالی شد. بعد از این نعمت هایش را به کفار یادآور شده است، تا به عبادت و سپاسگزاری او روی آورند. اینک در آیات متبرکه (15 الی 21) در باره قصه و داستان سبأ و سیل ویرانگر (سیل العرم)؛ بحث بعمل می آورد.

لَقَدْ كَانَ لِسَبَآ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةً جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ
وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ ﴿15﴾

برای قوم سبا در مسکن هایشان نشانه ای بود [از جمله] دو باغ در جانب راست و چپ، [که به ایشان گفتیم] از روزی پروردگارتان بخورید، و او را سپاس بگزارید، شهری است پاکیزه و پروردگاری است آمرزنده. (۱۵)

تفسیر :

باید گفت که: «سبأ» قبیله‌ای از عرب است که در یمن سکونت داشتند. به نام جدشان «سبأ بن یشجب بن قحطان» موسوم شده‌اند. محلّ سکونت سبأ مأرب است و در 100 کیلو متری شهر صنعاء پایتخت کشور یمن امروزی قرار دارد. «جَنَّتَان»: دو باغ. هدف از آن باغ‌های فراوان و متصل به هم است. قرآن کریم دوبار از قبیله سبأ نام می‌برد، یکی در داستان بلقیس ملکه سبأ و دیگری در این داستان.

ابن عباس (رض) می‌فرماید: «مردی از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید که سبأ چیست؟ آیا مردی است یا زنی یا سر زمینی؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بلکه سبأ نام مردی است که برایش ده فرزند پسر به دنیا آمد، شش تن آنان ساکن یمن شدند و چهار تن ساکن شام، یمنی‌ها عبارتند از: مذحج، کنده، ازد، اشعری‌ها، انمار و حمیر. اما شامی‌ها عبارتند از: لخم، جذام، عامله و غسان». علمای انساب (نسب شناس) می‌گویند: «نام سبأ، عبد شمس و او فرزند یشجب فرزند یعرب فرزند قحطان بود. سد مأرب، سدی بود که شاهان قدیمی این سر زمین، آن را بنا کرده بودند و سیل و آب وادی هایشان در پشت آن جمع می‌شد و مردم در پایین آن سد در طرف وادی به نهال‌شانی درختان و آباد کردن باغها و منازل پرداخته بودند». واقعیت امر نیست که: سرگذشت قبیله سبأ یکی از عبرت‌انگیزترین داستان‌های است که در قرآن عظیم‌الشان بدان اشاره بعمل آمده است، سرسبزی باغ‌های این منطقه، استثنایی بوده است. منطقه سبأ از هر گونه کمبود، آفات، نا امنی، فحشا و قحطی پاک بود.

از فحواي داستان قوم سبأ باید آموخت که در برابر نعمت‌های الهی باید شاکر بود، ولی انسان هرگز حق شکر را ادا نمی‌کند و خداوند او را می‌بخشد. و قابل یاد آوری است که: روزی دادن و آمرزیدن از شئون ربوبیت است.

شان نزول آیه 15:

894- ابن ابوحاتم از علی بن رباح روایت کرده است: یکی برایم گفت که: فروه بن مسیک غطفانی خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای نبی خدا! اهل سبأ مردمی اند که در جاهلیت عزیز و سرافراز بودند، من بیم دارم که آنان از اسلام برگردند، آیا در آن حال من با آن‌ها بجنگم؟ پیامبر فرمود: در باره آنها تاکنون به من هیچ دستوری داده نشده است. پس آیه «لَقَدْ كَانَ لِسَبَأٍ فِي مَسْكَانِهِمْ...» نازل شد.

فَاعْرَضُوا فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِيْ اَكْلِ خَمَطٍ وَاَثْلٍ وَشَيْءٍ مِّنْ سِدْرٍ قَلِيْلٍ ﴿١٦﴾

ولی [آنان از سپاس‌گزاری در برابر نعمت، و از فرمان‌ها او و دعوت پیامبرشان] روی گرداندند، در نتیجه سیل [ویران‌گر] «عرم» را بر ضد آنان جاری کردیم [که دو باغ آباد راست و چپ منطقه را نابود کرد]، و ما آن دو باغ پر حاصلش‌شان را به دو باغستانی تبدیل کردیم که دارای میوه‌هایی تلخ و درخت گز و اندک از درخت سدر

جانشین کردیم. (16)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْعَرَم»: (عرم) یا به معنای خشونت است و «سَيْلَ الْعَرَمِ»: به معنای سیل بنیان کن، یا به معنای «سَدِّ» است یعنی سیلی (آب بزرگ غیر کنترل خراب کن) که از شکسته شدن سَدِّ (بند آب) به راه افتاد.

تفسیر:

عالم دانشمند علوم اسلامی و نحوی معروف عصر خویش أبو جعفر النحاس فرموده است : آبی که در بین دو کوه جمع می شود و در برابر اش مانع ، سدّی و بندی وجود داشته باشد ، بنام «عَرَم» مسمی می باشد . (تفسیر قرطبی ۲۸۶/۱۴).

«فَاعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرَمِ»: یعنی آنها از فرمانبری الله سبحانه و تعالی و پیروی از اوامر پیامبرانش سرپیچی کردند و لذا سیل ویرانگر و سخت بر آنان فرستادیم که بر اثر شدت و ویرانگریش قابل تحمل نبود که باغ ها و منازل آنان را با خاک یکسان نمود.

امام طبری در تفسیر خویش مینویسد: زمانیکه این قوم از پذیرفتن پیام خدا و تصدیق پیامبران سرپیچی کردند، سد سورخی برداشت، آنگاه سطح سیل بالا شد و باغ های آنان را فرو برد و سر زمین و منازل آنان را ویران ساخت. و «وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلِ خَمْطٍ» آن دو باغ پرثمر را به دو باغ خشک و خاره زار مبدل کردیم که دارای میوه ای تلخ و بد بودند.

«خَمْطٍ»: گیاه تلخ و زشت و بدقیافه. یعنی هر گیاه تلخی که قابل خوردن نباشد، خمط است. شیر ترشیده نیز خمط است.

«أَثَلٍ» درخت گز، خاردار و بی ثمر فراء گفته است: شبیه گز است اما از آن بلندتر است. طوری که منبر رسول الله صلی اله علیه وسلم در مسجد نبوی از چوب این درخت ساخته شده است.

«سِدْرٍ» یعنی سرو. از هری گفته است: سدر دو نوع است: سدری که هیچ نفع و فایده ای ندارد و از برگ هایش برای غسل استفاده نمیشود و میوه ای سخت، بدبوی و بی مزه دارد که قابل خوردن نیست. نوع دیگر آن سدری است که بر روی آب میروید و میوه ای آن «نَبَق» نامیده میشود که شیرین و خوشمزه است و از برگ آن برای غسل استفاده میشود. (البحر المحیط ۲۵۶/۷).

خوانندگان محترم !

در روزگاران قدیم؛ قوم «سبأ» در سر زمین یمن زندگی می کردند. آنها شهر و دیار بسیار زیبایی داشتند.

سرزمین یمن مانند سایر نقاط عربستان فاقد نهر است و در موسم باران سیل های فراوان به راه می افتند و پس از خرابی بسیار، در ریگزارها فرو می روند و چون فصل باران تمام میشود مردم دچار خشکی و بی آبی می گردند.

از این رو مردم سبأ به فکر ساختن سدّی افتادند تا سیلاب های کوهستان را در مخزن های بزرگ و محکم ذخیره کنند و از آن همه خسارت و ویرانی جلوگیری کنند. قوم سبأ، سد بزرگ و تاریخی معروف به سدّ مازب یا سدّ عرم ساختند.

مردم این دیار در کشاورزی مهارت فوق العاده ای داشتند و با ساختن این سد، آب ها را ذخیره نموده و باغ ها و بوستان ها و زمین های سرسبزی را به وجود آوردند. «سدّ مآرب مشتمل بر دقایق فنی مهم و شاهکارهای مهندسی بسیار است. باستان شناسان دو نقش کشف کرده اند که در یکی، نام یک پدر و پسر از پادشاهان سبأ را ذکر کرده که در قرن هشتم قبل از میلاد می زیسته اند، و بنای سدّ مآرب نسبت داده شده است». (باستان شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن عبدالکریم بی آزار). برخی از مؤرخین اسلامی مانند: اصفهانی؛ تأریخ انهدام سدّ را 400 سال قبل از اسلام و برخی مانند یاقوت آن را در حدود قرن ششم میلادی، کمی قبل از ظهور اسلام و از نظر برخی مانند: ابن خلدون در قرن پنجم میلادی ذکر کرده اند». (تفسیر الجواهر طنطاوی، جلد 16، صص: 176، 177).

سیل مآرب یا سیل عرم !

سیل ناشی از شکستن سدّ مآرب که به سیل عرم مشهور است، و ذکر آن در آیه فوق بعمل آمد، مفسران، در تفاسیر خویش، عرم را به معنی موش هایی که سد را سوراخ کرده اند، ذکر نموده اند.

به موجب روایات تفاسیر، این سدّ را بلقیس، ملکه سبأ، در میان دو کوه از سنگ و قیر ساخته بود، و در آن شکاف هایی تعبیه کرده بود که آب به مقدار احتیاج مردم از آن بیرون می ریخت، از این رو بلاد سبأ از حاصل خیزترین و با صفاترین بلاد عربستان شد، ولی چون مردم ناسپاسی کردند، و سخنان پیامبران خود را نشنیدند، خداوند موش هایی بفرستاد که آن سدّ را سوراخ کردند و در نتیجه سدّ، در هم ریخت، و سیل همه باغ ها و زراعت ها را از میان برد و مردم سبأ در نتیجه خشکی به جاهای دیگر مهاجرت کردند.

دهستان مآرب، امروزه در شمال شرقی شهر صنعا، پایتخت کشور یمن واقع شده است.

کفران، خصلت ناپسند انسان :

یکی از خصلت های انسان که در قرآن عظیم الشان به نقد و ارزیابی آن پرداخته شده، صفت کفران و ناسپاسی است. این اصطلاح بیشتر با نعمت بیان می شود و در زبان مردم، با عنوان کفران نعمت مورد نقد و سرزنش قرار گرفته است. ریشه این اصطلاح را می توان در کلمه کفر دانست؛ هر چند که در ادبیات عربی برای بیان همین اصطلاح کفران نعمت، کلمه کنود نیز به کار می رود.

در قرآن عظیم الشان مشتقات هر دو کلمه برای بیان همین مقصود به کار رفته است. کفر به معنای پوشاندن است و کافر را از آن رو کافر گفته اند که روی حقیقت را می پوشاند و به جای حق، باطل را می جوید و آن را اصالت میبخشد. بنابر این کفران به معنای کفران نعمت، پوشاندن آن با ترک سپاس و شکر گزاری از آن است. (مفردات الفاظ قرآن کریم، راغب اصفهانی، ص ۷۱۴)

آیاتی از قرآن عظیم الشان از جمله آیه ۷ سوره ابراهیم و آیه ۴۰ سوره نمل و آیه ۱۵۲ سوره بقره بر همین معنا دلالت می کند.

خداوند متعال در آیات متعددی هنگام بیان خصلت های انسانی، یکی از خصلت های ناپسند وی را کفران نعمت بر می شمارد. از جمله این آیات میتوان به آیه ۱۴۷ سوره نساء، ۳۸ سوره یوسف و ۷ و ۳۴ سوره ابراهیم اشاره کرد.

از این آیات و مانند آن به دست می‌آید که این خصلت ناپسند که گاه از اهل ایمان نیز صادر می‌شود، نوعی کفر و پوشاندن حق است. اینکه برخی از پیامبران از جمله حضرت سلیمان(ع) وقتی تخت بلقیس را نزد خود دید، گفت: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ»؛ این از فضل پروردگار من است تا آزمایشم کند که آیا شاکرم یا ناسپاس؛ و کسی که شاکر باشد به نفع خودش است و کسی که ناسپاس باشد، پس پروردگار من بی نیاز است و با ناسپاسی‌اش، به خودش ضرر می‌زند (نمل، آیه ۴۰) بیانگر این معناست که همه ممکن است گرفتار این نوع کفران و ناسپاسی شوند؛ هر چندکه اهل ایمان باشند. از این رو در آیه از ابتلا و آزمون سخن به میان می‌آید که اهل ایمان در هر مرتبه‌ای ممکن است به آن دچار شوند. خواننده گان محترم!

در جمله زیبای «فَاعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ..» خواندیم که بجای ادای شکر از پروردگار با عظمت روی گردنی بعمل آمد، و همین روی گردانی، اعراض و ناسپاسی، قهر الهی را دنبال داشت.

باید گفت که به وقوع پیوستن سیلاب ها، زلزله، طوفان و رعد و برق، تصادفی نیست. بلکه طبیعت، مأمور قهر الهی می‌شود.

در طول تاریخ ملاحظه نموده ایم که: نعمت ها، گاهی اضافه میشود، «فِي كُلِّ سُؤْلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ» (آیه 261 سوره بقره) و گاهی هم کم میشود، «نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ» (آیه 155 سوره بقره).

ذَلِكَ جَزَائِهِمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ ﴿١٧﴾

به خاطر کفرانی که ورزیده بودند این گونه جزأ ایشان دادیم، و آیا جز ناسپاس را مجازات میکنیم؟ (۱۷)

تفسیر :

یعنی تبدیل شدن از حال بهتر به حال بدتر، به سبب اعراض و روی گشتاندن آنان از طاعت الهی، عدم شکران نعمت ها و کفر ورزیدن آن مردم بود؛ زیرا خداوند متعال عذاب و مجازات نمی‌کند، مگر کسی را که به نعمت هایش کفران کند و از حق رو گرداند که این جزای فعل بد اوست. یعنی اینکه سرچشمه‌ی همه بدبختی ها، که انسان بدان مواجه می‌شود عملکرد منفی که از شخص سر می‌زند. باید یاد آور شد که جزا و غضب الهی، يك سنت و قانون الهی برای تبه‌کاران است و تنها به قوم سبأ اختصاص ندارد. و آن چه قهر الهی را به دنبال دارد، اصرار در کفر و استمرار آن است.

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قَرَىٰ ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّامًا آمِنِينَ ﴿١٨﴾

و میان آنها و میان آبادی‌هایی که در آنها برکت نهاده بودیم آبادی‌هایی به هم پیوسته قرار داده بودیم و در میان آنها مسافت را به اندازه مقرر داشته بودیم، (و گفتیم) شب‌ها و روزها را با کمال امن و امان در آنها سیر و سفر کنید. (18)

خداوند متعال میان اهل سبأ که در یمن بودند و قریه‌های شام که برکت‌شان داده بود، شهرهای به هم پیوسته‌ای را پدید آورد و مسافت در این قریه‌ها را به منازلی اندازه شده مقرر ساخت؛ طوری‌که در سفر به آن مواضع مشقتی نبود. گفته شد: «سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ»

أَيَّاماً آمِنِينَ» به آنان گفتیم: هر وقت خواستید در بین این اماکن به سیروسفر بپردازید، در خلال شب و طول روز بی باک باشید و نترسید و آسوده خاطر باشید.

زمخسری فرموده است: مسافر از یک دهکده حرکت می‌کرد و شب را در دهکده‌ای دیگر به سر می‌برد، تا به سرزمین شام میرسید، نه بیمی داشت و نه گرسنه میماند و نه تشنه میشد و نه از دشمنی خبری بود. نیاز به حمل توشه و آب نبود و درکمال امنیت و بدون هیچ‌گونه ترسی میرفتند. (تفسیر کشاف ۴۵۵/۳).

فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَا لَهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿١٩﴾

پس گفتند پروردگارا بین سفرهای ما فاصله انداز، و بدین‌سان بر خویشتن ظلم کردند، پس آنان را افسانه‌ها (بر سر زبان‌ها) گردانیدیم و آنان را سخت متلاشی و پاره پاره ساختیم، بی‌گمان در این ماجرا صابر سپاسگزار نشانه‌های (عبرت انگیزی) است. (19)

تفسیر :

ولی این قوم از حد گذشتند، بنا سرکشی و بغاوت را گذاشتند، نعمت‌های اعطا شده و بینظیر الهی را بی‌ارزش و بی‌اهمیت شمردند، از فراوانی زندگی و راحت و امنیت سیر شدند و با تکبر و عناد گفتند: پروردگارا! میان ما و قریه‌های ما مسافه‌های دوری را مقرر دار تا نیازمندان از اهل آن فایده نیابند و فقیران بهره‌مند نشوند. آنان با شرک، کفران نعمت و اعتدا در دعا بر خود ظلم کردند. خداوند متعال هم آنان را هلاک نمود و تباه ساخت، سرسبزی و آبادانی آنان را به بادیه و بیابان تبدیل کرد، جمع آنان را به هم زد و در مواضع متعدّد پراکنده‌شان ساخت. یقیناً در آنچه به اهل سبأ واقع شد پند آموزی بزرگی است؛ برای کسی که بر تقدیرات ناخوشایند خداوند بزرگ صبر نماید، در ادای طاعات و اجتناب از گناهان استقامت ورزد پروردگارش را با ادای طاعات و انجام اوامرش همیشه شکرگزار باشد. (تفسیر المیسر: تألیف دکتر عایض بن عبدالله القرني)

خوانند گان محترم !

در داستان قوم سبأ برای هر بنده‌ای عاقل پند گرانهای نهفته است که: در موقع بلا و مصیبت شکیب و صبور و در مقابل نعمت سپاسگزار باید باشد. ناسپاسی، ظلم به خویش است.

اشخاص و ملّت‌هایی می‌توانند از تاریخ عبرت بگیرند و پایدار بمانند که بسیار بردبار و سپاسگزار باشند.

هدف ذکر داستان قوم سبأ، برحذر داشتن انسان از کفر و ناسپاسی در مقابل نعمت است، تا بلایی که بر سر پیشینیان آمد، بر سر آنها نیاید. و بدین ترتیب؛ متلاشی و تار و مار شدن قوم سبأ قصه مجالس و ضرب المثل میان مردم و جای عبرت خوبی برای ما است.

وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٠﴾

و به راستی شیطان ظن خود را در باره ایشان راست یافت، آنگاه [همگی] جز گروهی از مؤمنان از او پیروی کردند. (۲۰)

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست که: کفران نعمت، راه نفوذ و موفقیت برای ابلیس بشمار می‌رود، در ضمن قابل یاد آوری است که ابلیس هم به موفقیت خود در انحراف کشاندن مردم یقین کامل ندارد.

وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ
وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴿٢١﴾

و او [شیطان] را بر آنان سلطه‌ای نبود، مگر آنکه سرانجام کسی را که به آخرت ایمان دارد، از کسی که از آن شك دارد، معلوم بداریم، و پروردگار تو حافظ و نگاهبان همه چیز است. (21)

تفسیر :

«وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ»: شیطان به وسیلهٔ وسوسه و فریب بر آنان تسلطی نداشت.

باید گفت که: شیطان نمی تواند انسان را مجبور و مطیع تطبیق اوامر خویش کند، «وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ»، بلکه این خود انسان است که بطور داوطلبانه از نقشه ها و اوامر ابلیس اختیاری، داوطلبانه و بر اساس اختیار و تصمیم خود ابلیس را مطابعت می کند.

«إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ»: جز به خاطر حکمتی والا، و آن عبارت است از اینکه علم خود را در مورد آن که مؤمن است و آخرت را تصدیق می کند و آنکه در مورد آن مشکوک است، برای بندگان ابراز داریم. پس هر یک را مطابق عملش پاداش یا کیفر می دهیم.

ملاحظه میشود که: ایمان به قیامت، سدی و مانع قوی و اهنین است که در برابر و سواس شیطان قرار دارد.

و دیده می شود که انسان با تردید و تزلزل، راه سلطه‌ی شیطان را بر روی خود باز می کند.

امام قرطبی فرموده است: یعنی شیطان آنها را با زور وارد کفر نمی کند، بلکه فقط می تواند در خواست کند و کفر را آراسته جلوه دهد. (تفسیر قرطبی ۲۹۳/۱۴).
و حسن گفته است: به خدا شیطان آنها را نمی زند و آنان را وادار به انجام کاری نمی کند، و جز فریب و آرزو و درخواست، کاری نمی کند که آنها درخواستش را اجابت کردند. (تفسیر ابن کثیر ۱۲۸/۳)

«وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ» ای محمد! خدایت همه چیز را زیر نظر دارد، و هیچ چیز از اعمال انسان از او پوشیده نمی ماند. اعمال آنان را ثبت و ضبط می کند و از قصد و احوال آنها باخبر است.

مفسر صاوی در «حاشیة الصاوي علی تفسیر الجلالین» مینویسد: شیطان سبب اغوا و فریب است نه خالق آن. پس خدا هر کس را که بخواهد از شیطان محفوظ می دارد، و هر کس را که بخواهد شیطان او را اغوا کند، شیطان را بر او مسلط می کند، و هر دو عمل خدا می باشند. (حاشیه‌ی صاوی ۲۹۸/۳).

مفسرین حکمت در تسلط شیطان بر بندگان می نویسند که این یک نوع؛ امتحان و آزمایش الهی است تا انسان های پاک از ناپاک تشخیص داده شود و از هم جدا شوند.
و معنی «لِنَعْلَمَ» در آیه مبارکه این است که علم خود را به انسان ارائه دهیم، وگرنه خدا به همه چیز چه در گذشته و چه در آینده آگاه است. و در علم خداوند متعال، نسیان و سهو جای ندارد.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات قبلی حال شکرگزاران، مانند داوود و سلیمان علیهم السلام به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (22 الی 30) از حال و اوضاع کافران سرمست نعمت و فریفته به مال دنیا و تکذیب کنندگان پیامبران، بحث بعمل آمده و به صورت مناقشه و مطالبه از روی تمسخر به آنان اعلام می کند که از خدایان دروغین خود کمک بگیرید تا ضرر و زیان را از شما دفع و بردارند؛ اما آن خدایان ساختگی بی خبر از همه جا اختیاری ندارند. ضمناً در این آیات، مشرکان اعتراف می کنند که نزول آسمانی و روییدن گل و گیاه و وجود معادن و منابع، همه و همه فقط از آن الله است.

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ﴿٢٢﴾

بگو کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می پندارید، بخوانید (آنها هرگز گرهی از کار شما نمی گشایند، چرا که) آنها به اندازه ذره ای در آسمانها و زمین مالک نیستند و نه در (خلقت و مالکیت) آنها شریکند، و نه یاور او (در آفرینش) بوده اند. (22)

تفسیر:

ای پیامبر! برای کافران بگو: برای برآورده شدن خواهشات خود کسانی را بخوانید که گمان می کنید در آفرینش و عبادت شریک الله تعالی هستند و برخی عبادت ها را برای آن ها تقدیم مینمایید. اما پذیرش و اجابت خواسته تان را در نزدشان نمی یابید؛ زیرا آن ها از انجام کدام کاری ناتوان اند؛

شیخ ابو حیان الأندلسی: در «البحر المحيط في التفسير القرآن» در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: این که الله سبحان و تعالی از آنها خواسته است خدایان را بخوانند، برای نشان دادن ناتوانی و درماندگی آنها میباشد تا بدین وسیله برآنان حجت اقامه کند. (البحر المحيط ۲۷۵/۷)

«لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ»: آنها دارای یک ذره خیر و شر و زیانی نیستند.
«فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ»: حتی به اندازه وزن یک مور کوچکی مالک چیزی در آسمانها و زمین نیستند و هیچ حصه و نصیبی ندارند یعنی در عالم بالا و پایین قدرت انجام دادن هیچ کاری را ندارند. «وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَرِكٍ»: آن خدایان، در خلق و تصرف و مالکیت آن دو در کنار الله شرکت و دخالتی ندارند. «وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ»: و در تدبیر امور آسمان و زمین آنها الله را یاور و مددکار نیستند. بلکه فقط خود خالق همه چیز است. و امر نابود کردن تنها در قبضه قدرت او می باشد. از این رو تنها او سزاوار عبادت است، باید یگانه دانسته شود و از الوهیتش انکار صورت نگیرد. بعد از این که خلق و ملک را از آنها نفی کرد، شفاعت را نیز از آنها نفی کرده و میفرماید:

وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٢٣﴾

هیچ شفاعتی در نزد او سود نمی بخشد مگر برای آن کس که الله به او اجازه دهد، تا چون که اضطراب و هراس از دل هایشان بر طرف گردد می گویند: پروردگارتان چه گفت؟ می گویند: و او است بلند مقام و بزرگ مرتبه. (۲۳)

تفسیر :

مراد این است که هرگاه فرشتگان از امر خداوند متعال این چنین در اضطراب و بیقراری باشند، چگونه می توانند نزد وی برای کسانی شفاعت کنند که او بدان راضی نیست؟ در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِذَا قَضَى اللَّهُ الْأَمْرَ فِي السَّمَاءِ ضَرَبَتْ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ كَأَنَّهُ سِلْسَلَةٌ عَلَيَّ صَفْوَانٌ يَنْفِذُهُمْ ذَلِكَ فَإِذَا فَرَعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ، قَالُوا: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟ قَالُوا لِلَّذِي قَالَ: الْحَقُّ؛ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ.»

«چون خداوند متعال به امری در آسمان فرمان دهد، فرشتگان از روی فروتنی در برابر سخن وی، بال های خود را به هم میزنند، گویی این (بانگ) زنجیری است بر روی سنگی صاف، که این حالت همه را از اول و آخرشان در بر می گیرد و چون اضطراب از دل های شان برطرف میشود، از یک دیگر می پرسند: پروردگار شما چه فرمود؟ دیگران در جواب کسی که پرسیده است، میگویند: او حق و راست فرمود و هموست بلند مرتبه بزرگ.»

باید یادآور شد که: معبود های خیالی، اجازه ی شفاعت پیروان خود را ندارند. در ضمن باید گفت که: شفاعت به این معنا نیست که شفاعت کنندگان از خداوند مهربان ترند، زیرا خداوند است که به شفاعت کنندگان اجازه ی شفاعت می دهد. شفاعت، کاری مستقل در برابر اراده ی حتمی او نیست، بلکه در راستای اراده ی خداست.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢٤﴾

بگو: چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می دهد؟ بگو الله، و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم. (۲۴)

تفسیر :

یعنی به آنها بگو: چه کسی با نزول باران از آسمان و با فراهم کردن ثمر و رویاندن نباتات در زمین شما را روزی میدهد؟ قُلِ اللَّهُ به آنها بگو: خدا روزی رسان است نه خدایان دروغین شما.

ابن جوزی فرموده است: به منظور اقامه ی دلیل بر این که هر آن کس روزی میدهد همو شایسته ی پرستش است، خدا به پیامبر دستور داد که از کفار بپرسد درحالی که خود آنها جز خدا روزی رسانی را نمیشناختند. به همین دلیل قُلِ اللَّهُ در جواب آمده است؛ چون جز همین جوابی نداشتند. (تفسیر ابن جوزی ۴۵۴/۶).

«وَأِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»: در حقیقت یا ما یا شما بر هدایت یا گمراهی آشکاریم. این طرز بیان نهایت انصاف با خصم را نشان میدهد. ابو حیان گفته است: با این که معلوم و مشخص است آن که خدا را به تنهایی پرستش می کند هدایت شده است، اما با این وجود کلام را به صورت شک و تردید آورده است. در صورتی که آنکه غیر از خدا را پرستش می کند گمراه است. در این بیان انصاف و نرمش و لطف در دعوی مقرر است و به صورت «تعریض» به گمراهی آنان اشاره می کند که از تصریح رساتر و بلیغ تر است. عرب می گویند: از من و تو، خدا دروغگو را خوار کند، در صورتی که یقین دارد که طرف دروغگو میباشد. (البحر المحیط ۲۷۹/۷).

خوانندگان محترم!

یکی از عوامل پرستش، توجه به روزی دهنده است، فکر کنید چه کسی به شما روزی میدهد؟ طوریکه در آیه مبارکه خواندیم «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ» روزی همانا توجه کردن به عظمت آسمان، نور و حرارت و باران و باد و ابر است و روزی زمین، همه‌ی میوه‌ها و برکات که در زمین می‌روید: «يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» در واقعیت امر باید که: هدایت یافتگان، مانند کسانی که بر بالای مرکب و کوه قرار گرفته‌اند، دید و بینش وسیعی دارند، که در جمله «لَعَلَىٰ هُدًى» بیان شد. ولی گمراهان، مانند کسانی هستند که در پایان درّه یا در عمق بحر گرفتار شده و مورد احاطه‌ی عوامل انحراف هستند.

قُلْ لَا تَسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢٥﴾

بگو: شما از گناه ما بازخواست نخواهید شد، و ما هم از آنچه شما انجام دهید، بازخواست نخواهیم شد. (25)

تفسیر:

ای پیامبر! برای کافران بگو: شما از خطا کاری‌های ما مورد باز پرس قرار نمی‌گیرید و ما از اعمال شما سؤال نمی‌شویم؛ زیرا ما از شما و شرک شما به سوی خداوند متعال برائت می‌جوییم.

قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبَّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَاتِحُ الْعَلِيمُ ﴿٢٦﴾

بگو: پروردگاران میان ما و شما را [روز قیامت] جمع می‌کند، سپس میان ما و شما به حق حکم می‌کند، و او فیصله‌کننده داناست. (26)

تفسیر:

برای کافران بگو: پروردگار با عظمت گشایشگر امور است که در میان مردم به عدل و قاطعیت حکم می‌کند. به واقعیت که حکمش از عدل صدور مییابد؛ زیرا اعمال مخلوقات را می‌داند و هیچ چیز نزد خالق لایزال پوشیده‌ای و در نهان باقی نمی‌ماند. باید گفت که: اصرار و تاکید انبیاء بر هدایت مردم، از روی دلسوزی است نه به خاطر آن که جبران گناه مردم بر عهده‌ی انبیا باشد.

همچنان در آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب نموده میفرماید که: اگر ارشاد شما در دنیا مؤثر واقع نشد، از این بابت نگران نباشید زیرا در قیامت به حساب همه رسیدگی خواهد شد. و فیصله در روز قیامت بر اساس حق صورت خواهد گرفت.

قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٧﴾

بگو: کسانی را که به عنوان شریکان به او ملحق کرده اید به من نشان دهید [تا بنگرم آیا صفاتی که واجب است در یک معبود باشد در آنها هست؟ یقیناً این چنین [صفاتی در آنها] نیست، بلکه فقط خدا توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است. (27)

خوانندگان محترم!

در این آیه مبارکه و آیات قبلی که مطالعه فرمودید: الله تعالی شیوه‌ی تدریجی و گام به گام و مدارا در گفتگو را با مخالفان به شیوه عالی چنین بیان و فورمولبندی نموده است: اولاً: در آیه 24 این سوره مبارکه در این اولین اقدام، منکرین، را دعوت به تفکر میدهد و میفرماید: «مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» «چه کسی از آسمان و زمین به شما رزق میدهد؟»، پس فکر کنید.

ثانیاً: در قدم بعدی میفرماید با انصاف باید برخورد کنیم و بگوییم: «إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ» «یا ما یا شما یکی بر حق است»، ملاحظه می شود که در بحث، جانب مقابل خود را فوراً و با قاطعیت محکوم نمی کند.

ثالثاً: در آیه 25 میفرماید: هر کس جوابگو فکر و عملکرد خویش است. اصرار ما باید از روی دلسوزی باشد.

رابعاً: در آیه 26 میفرماید: «يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ...» در بحث‌ها، به روز قیامت اشاره میفرماید و می گوید قایم شدن روز قیامت حق است.

خامساً: در بحث و گفتگو، از طرف مقابل دلیل و سند میخواهد و میفرماید: «به من نشان دهید بت هایی را بحیث شریک خویش قلمداد می کردید، چه کرده اند!». «قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ...».

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾

ما تو را نفرستادیم مگر برای همه مردم که مژده‌رسان و بیم دهنده باشی، و لیکن اکثر مردم نمی دانند. (28)

تفسیر :

ابن کثیر در تفسیر این آیه میفرماید: خداوند در این آیه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم نموده میفرماید: ما تو را برای تمام مکلفین فرستاده‌ایم.

محمد بن کعب گفته است: یعنی خداوند پیامبر را برای تمام مردم فرستاده است.

به گفته قتاده: خداوند حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را برای عرب و غیر عرب و به گفته ابن عباس برای انسان و جن ارسال کرده است. (تفسیر ابن کثیر: ج 3، ص 438-

439. ودر تفسیر قرطبی: ج 14، ص 300 نیز چنین آمده است.)

شیخ ابن عطیه در تفسیر خویش «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز» مینویسد:

خداوند متعال در این آیه اعلام کرده است که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را برای تمام جهانیان مبعوث کرده است، و این یکی از امتیازات بخصوصی است که الله تعالی از

میان پیامبران به محمد صلی الله علیه وسلم اختصاص داده است. (تفسیر ابن عطیه: ج

12، ص 187-188.) در «تفسیر فتح البیان فی مقاصد القرآن تألیف صدیق حسن خان

القنوجی» مینویسد: این آیه دلالت می کند بر اینکه رسالت عامی که برای تمام مخلوقات

اعم از انسان و جن آمده است به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم اختصاص دارد و

این امتیازات است که تنها به آن حضرت داده شده است.

در حدیث شریف آمده است: «بعثت الی الاسود و الاحمر: بهسوی سیاه و سرخ برانگیخته

شده‌ام». مجاهد میگوید: «یعنی: بهسوی جن و انس». دیگران میگویند: «یعنی: برای عرب

و عجم». ابن کثیر می گوید: «هر دو قول صحیح است».

«بَشِيرًا وَنَذِيرًا»: یعنی مژده‌ی بهشت یا رحمت را به کسانی که به رسالت پیامبر صلی

الله علیه وسلم معترفند، میدهد. و کسانی که بر تکذیب وی اصرار می ورزند از آتش

جهنم بیم می دهد.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» ولی بسیاری از مردم از آنچه که نزد خداوند دارند و از

منافی که در ارسال پیامبران نهفته است آگاهی ندارند و از روی نادانی دست به مخالفت

می زنند. تفسیر فتح البیان: جلد 11، صفحه 194).

اسلام دین همه انسان ها است :

طوری که در فوق هم متذکر شدیم، یکی از امتیازات که خداوند متعال به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نصیب فرموده است، این است که دین اسلام، دین تمام عالم بشریت و محمد صلی الله علیه وسلم را هم برای تمام انسان ها مبعوث فرموده است. پروردگار با عظمت در این مورد میفرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» [الأعراف: 158]. «(ای پیامبر!) بگو: من فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی شما هستم».

همچنان میفرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا» (سوره سبأ: آیه 28). «ما تو را نفرستاده‌ایم مگر برای همه‌ی مردم تامزده دهنده و بیم دهنده باشی». عمومیتی که از این آیات متبرکه فهمیده می شود، عمومیت مکانی است، یعنی رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم برای تمام افراد عالم بشریت عمومیت دارد در هر نقطه‌ای از زمین که باشند.

ولی اسلام علاوه بر عمومیت مکانی، عمومیت زمانی نیز دارد، یعنی دین اسلام علاوه بر اینکه برای تمام افراد جامعه‌ی بشری در هر نقطه‌ای که باشند عمومیت دارد، این عمومیت آن در هر زمانی و تا روز قیامت باقی خواهد ماند، چرا که اسلام با احکام جاودانه‌اش در معرض هیچ‌گونه نسخ و تغییری قرار نخواهد گرفت، چون ناسخ باید در حد منسوخ و یا قوی‌تر از آن باشد.

بنابراین دین مقدس اسلام و احکام آن که از جانب خداوند متعال نازل شده است تنها با دین جدید دیگری از جانب خدا قابل نسخ خواهد بود و دین جدید هم باید بر پیامبری که خدا او را برگزیده است نازل شود ولی چون حضرت محمد صلی الله علیه وسلم خاتم پیامبران است و خداوند فرموده است: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» [الأحزاب: 40]. «محمد پدر هیچ‌کدام از مردان شما نبوده بلکه فرستاده‌ی خدا و خاتم پیامبران است».

بنابراین هیچ پیامبر دیگری بعد از محمد صلی الله علیه وسلم مبعوث نخواهد شد و در نتیجه نه دین جدیدی از جانب خدا خواهد آمد و نه آئین اسلام نسخ خواهد شد و بدین ترتیب اسلام (تا قیامت) باقی خواهد ماند. و این همان عمومیت زمانی و مکانی اسلام است. یعنی اسلام دین تمام افراد بشری است تا روز قیامت در هر زمان و مکانی که باشند.

پذیرش اسلام بر همه انسان ها واجب است :

بر کافه انسانها اعم از اهل کتاب و غیر اهل کتاب واجب است که اسلام را بپذیرند و به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم بعنوان فرستاده‌ی الله به سوی آن‌ها، و به اسلام بعنوان دینی که از جانب خداوند متعال بر او نازل شده و باید بدان عمل کنند، ایمان بیاورند، چرا که خداوند متعال پیامبر را برای همه مردم فرستاده و به آنان دستور داده است که به او و به دین اسلامی که از جانب پروردگارش آورده است، ایمان بیاورند.

خداوند متعال در (سوره الأعراف: آیه: 158) میفرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَتِهِ وَأَتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (158) «(ای پیامبر) بگو: ای مردم! من فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی شما هستم، خدائی که ملک آسمان‌ها و زمین

متعلق به اوست. جز او معبود (راستینی) نیست. اوست که زنده می گرداند و می میراند. پس ایمان بیایورید به خدا و فرستاده اش، پیامبر درس ناخوانده ای که به خدا و سخنانش ایمان دارد. از او پیروی کنید باشد که هدایت یابید».

ابن عطیه در تفسیر خود می نویسد: در این آیه الله متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت فرموده است که؛ دعوت خود را اعلام کند و مردم را به پذیرش شریعت اسلامی تشویق نماید. (حکم) این آیه از میان پیامبران تنها به محمد صلی الله علیه وسلم اختصاص دارد، چون تنها اوست که برای همه مردم و نیز برای جنیان مبعوث شده است، در حالیکه دیگر پیامبران تنها برای گروهی از مردم مبعوث شده اند نه برای همه ی آن ها. الله تعالی بعد از آنکه اعلام کرده است که رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم از جانب خدا بوده است، خود را نیز طوری توصیف کرده است که مقتضی اعتراف به (الوهیت و ربوبیت) اوست، چرا که خود را فرمانروای آسمان ها و زمین و آفریننده و پدیدآورنده ی آن ها و زنده کننده و میراننده ای معرفی کرده است که هیچ معبود (راستینی) جز او وجود ندارد. «فَأْمُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ» این قسمت آیه مردم را به پیروی از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم تشویق میکند. منظور از «وَكَلِمَاتِهِ» آیاتی است که از جانب خداوند نازل شده است همچون تورات و انجیل. «وَأَتَّبِعُوهُ» لفظ عامی است که تمام الزامات شرعی را دربرمیگیرد. (تفسیر ابن عطیه: جلد 6، صفحه 108-198).

همچنان در تفسیر ابن کثیر آمده است: در این آیه خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم گفته است که مردمان را با لفظ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» که مردمان سرخ پوست و سیاه پوست و عرب و غیر عرب را در بر می گیرد، مورد خطاب قرار دهد. «إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» یعنی: «من فرستاده ی خدا به سوی همه ی شما هستم» و اینکه محمد صلی الله علیه وسلم بعنوان خاتم پیامبران برای همه ی انسان ها مبعوث شده است، بیانگر شرافت و عظمت اوست.

همانطور که خداوند متعال فرموده است: «قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» [الأنعام: 19]. «بگو: خدا میان من و شما گواه است و این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی که این قرآن بدانها می رسد به آن بیم دهم».

و نیز فرموده است: «وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمْتُمْ فَقَدْ أَهْتَدُوا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ» [آل عمران: 20]. «و بگو به کسانی که بدان ها کتاب داده شده است (یعنی یهودیان و مسیحیان) و به درس ناخواندگان (یعنی مشرکان عرب) آیا تسلیم شده اید؟ اگر تسلیم شوند، بی گمان هدایت یافته اند و اگر سرپیچی کنند (نگران نباش، چرا که) بر تو تنها ابلاغ (رسالت) است».

همچنان در صحیح مسلم به نقل از ابو هریره آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَسْمَعُ بِي رَجُلٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٌّ وَلَا نَصْرَانِيٌّ ثُمَّ لَا يُؤْمِنُ بِي إِلَّا دَخَلَ النَّارَ» «قسم به کسی که جان محمد در دست اوست هر شخص یهودی و مسیحی که دعوت مرا بشنود و به آن ایمان نیاورد، وارد جهنم میشود».

(تفسیر ابن کثیر: جلد 2، صفحه 254-255).

در «تفسیر المنار» هم آمده است: این آیه خطاب عامی است برای تمام جامعه ی بشری اعم از عرب و غیر عرب که حضرت محمد پسر عبدالله عربی هاشمی با دستور خداوند

آنان را با آن مورد خطاب قرار داده و به آنان خبر داده‌است که وی فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی مردم است نه ملت عرب به تنهایی آنطور که یهودیان تصور کرده‌اند. خداوند متعال فرموده است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا» [سبأ: 28]. «ما تو را نفرستادیم مگر برای تمام مردم که مژده‌رسان و بیم‌دهنده باشی».

«وَأَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» [الأنعام: 19]. «و این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی که این قرآن بدانها میرسد (اعم از جن و انس) بدان بیم دهم».

پس اگر کسانی از اهل کتاب و غیر اهل کتاب بگویند: ما ایمان داریم به اینکه حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده‌ی خدا تنها به سوی ملت عرب است، ایمان آنان اعتباری نخواهد داشت، چرا که با این سخن خود تمام آیاتی را که بر عمومیت رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و شمول آن بر اهل کتاب و غیر اهل کتاب دلالت میکنند، تکذیب مینمایند. در این مورد آیات دیگری هم نازل شده‌اند از جمله: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ۝۱» [الفرقان: 1]. «پاک و منزّه است کسی که قرآن را بر بنده‌ی خود نازل کرده است، تا اینکه برای جهانیان بیم دهنده باشد».

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (107) [الأنبياء: 107]. واژه‌ی «العالمین» انسان و جن را شامل می‌شود.

در این مورد احادیث صحیحی هم وارد شده‌اند از جمله حدیثی که مسلم و بخاری و غیر آنها از جابر روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَعْطَيْتُ خُمْسًا لِمِ يَعْطُهُنَّ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي: نَصْرَتٌ بِالرَّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ، وَجَعَلْتُ لِي الْأَرْضَ مَسْجِدًا وَطَهْرًا، فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَدْرَكَتَهُ الصَّلَاةُ فَلْيَصِلْ، وَأَحَلَّتْ لِي الْغَنَائِمَ وَلَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي، وَ أَعْطَيْتُ الشَّفَاعَةَ وَكَانَ النَّبِيُّ يَبْعَثُ إِلَىٰ قَوْمِهِ خَاصَّةً وَبَعَثْتُ إِلَى النَّاسِ عَامَةً». در روایتی هم بجای «عامه»، «كافّة» آمده است. (تفسیر المنار: ج 9، ص 283-284).

«به من پنج چیز داده شده که به پیامبران قبل از من داده نشده است، از مسیر یک ماهه رعب و وحشت من در دل دشمن ایجاد شده و در نتیجه پیروز شده‌ام، تمام زمین برای من پاک و مسجد قرار داده شده است، پس هر کس از امت من وقت نمازش فرا رسد (هر جا که باشد) باید نماز بخواند، غنائم جنگی برای من حلال شده در حالیکه برای پیامبران قبل از من حلال نبوده است، به من (اجازه‌ی) شفاعت داده شده است، و بالآخره اینکه پیامبران پیشین تنها برای اقوام خود مبعوث شده‌اند ولی من برای تمام مردم فرستاده شده‌ام».

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٩﴾

و می‌گویند اگر راست می‌گویید این وعده [قیامت و عذاب] چه وقت است؟ (29)

تفسیر:

در آیات متعددی می‌خوانیم: که زمان قیامت را جز پروردگار با عظمت کسی دیگری نمیداند، و این هم از حکمت‌های الهی است تا انسان همیشه در حال آماده باش به سر برد، و از جانب دیگر این، ندانستن جزئیات، مانع ایمان به کلیات نیست. طوری که در آیه 15 سوره‌ی طه می‌آمده است: «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا» قیامت، قطعاً آمدنی است ولی من زمانش را بر شما مخفی کرده‌ام.

«متی هذا الوعد؟»: مراد وعده وقوع قیامت و داخل شدن نیکان به بهشت و ورود بدان

به دوزخ است. البته پرسش کافران جنبه استهزاء داشت.
خواننده گان محترم!

در آیه فوق خواندیم که: کافران با استبعاد و انکار از قیامت میگویند: اگر شما راست میگویید که قیامت خواهی نخواهی آمدنی است، پس وقت برپایی این وعده چه هنگامی است و روزی که در آن بین مخلوقات حکم نهایی صورت می‌گیرد چه وقت است؟ باید گفت که: در این شکی نیست که زمان وقوع و بر پای قیامت بصورت حتمی و قابل تغییر نیست. «لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ» و از جانب دیگر لازم و ضروری نیست که ما انسانها جوابی هر سوالی را بدون مراجعه دقیق به کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بدانیم، طوریکه کفار سوال کردند که قیامت چه زمانی خواهد بود؟ «مَتَى هَذَا الْوَعْدُ» الله تعالی برای پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: بگو: زمانش را نمی‌دانم.

قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٠﴾

بگو: وعده گاه شما روزی است که نه ساعتی از آن تأخیر می‌کنید و نه بر آن پیشی می‌گیرید. (۳۰)

تفسیر:

ای پیامبر! برای کافران بگو: برای شما وقت محدود و معینی مقرر داشته شده که روز قیامت و حسابدهی است و خواهی نخواهی آمدنی است. نه از آن وعده یک لحظه به تأخیر انداخته میشوید تا توبه نمایید و نه هم یک لحظه پیشتر واقع میشود تا قبل از موعدش عذاب شوید، بلکه موعد آن معلوم و تغییر ناپذیر است. پس از آن روز بترسید و با طاعت الله تعالی از آن حذر داشته باشید.

خوانند گان محترم!

بعد از اینکه از بیان توحید، رسالت و رستاخیز که کفر پیشگان به آنها باور و اعتقاد ندارند، اینک در آیات متبرکه (31 الی 33) یکبار دیگر از انکار مشرکان نسبت به قرآن و سایر کتابهای آسمانی و گفتگو و مجادله میان مستضعفان و مستکبران بحث بعمل آورده است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلِ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ﴿٣١﴾

و کافران گفتند: ما به این قرآن و کتاب هایی که پیش از آن بوده است، هرگز ایمان نمی‌آوریم و اگر ببینی ظالمان را وقتی که نزد پروردگارشان نگاه داشته می‌شوند که چگونه بعضی از آنها سخن بعضی دیگر را باز میگرداند، مستضعفان به مستکبران می‌گویند: اگر شما سر راه ما نبودید یقیناً ما مؤمن بودیم. (۳۱)

تفسیر:

«مستضعفان» یعنی: پیروان و زیردستان «به کسانی که استکبار ورزیده‌اند» یعنی: به رؤسای فرمانروای ایشان «می‌گویند: اگر شما نبودید» که ما را از ایمان به خداوند لایزال و پیروی از رسول وی صلی الله علیه وسلم باز میداشتید «یقیناً ما مؤمن بودیم» به الله متعال و پیامبر و کتاب وی و در چنین روزی بیچاره نمی‌شدیم. از فحواى آیه مبارکه معلوم می‌شود که: کفار به خاطر لجاجت که داشتند، هرگز حاضر

به ایمان آوردن نیستند. در واقع هیچ يك از کتب آسمانی را قبول نداشتند. در حالیکه ایمان به کتب آسمانی قبل از قرآن نیز مورد سفارش پیامبر صلی الله علیه وسلم بود و کفار این سفارش آن حضرت صلی الله علیه وسلم را نادیده می‌گرفتند. محکمه الهی بی نهایت سخت است، و دیده میشود که: در روز قیامت، مجرمان در پی توجیه گناه خود، به بزرگان خود میگویند: اگر شما نبودید ما این همه گناه نمی‌کردیم. واقعاً هم در قیامت، ایمان عامل نجات است و بس.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ﴿٣٢﴾

(باز) مستکبران (در جواب) به مستضعفان می‌گویند: آیا ما شما را از هدایت الهی بعد از آنکه به شما رسید باز داشتیم؟ [نه، باور نداریم] بلکه شما خودتان مجرم بودید. (32)
تفسیر:

واقعیت اینست که: در روز قیامت، مستکبران نیز می‌فهمند که راه انبیاء حق بوده است. و بالاترین رسوایی در روز قیامت آن است که مجرمان بزرگ به انسان‌های زیر دست لقب مجرم میدهند، ولی در آن روز حق به حقدار میرسد و هر کس گناه خود را باید بپذیرد.

وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكَرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَندَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٣٣﴾

و (بار دیگر) مستضعفان به مستکبران می‌گویند: نه، بلکه نیرنگ‌های [پی‌گیر شما در] شب و روز که به ما فرمان می‌دادید به خدا کافر شویم و همتیانی برای او قرار دهیم [ما را گمراه کرد]. و هنگامی که عذاب را ببینند، اظهار پشیمانی کنند [شاید نجات یابند]. و زنجیرها را به گردن‌های کافران می‌اندازیم. آیا جز در برابر کارهایی که می‌کردند، جزا داده میشوند؟ (۳۳)

تفسیر:

«مَكَرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»: نیرنگ شب و روز، یعنی حيله‌گری‌ها و توطئه‌های مستمر شما در باره ما را از هدایت بازداشت. «أَسْرُوا»: پنهان داشتند. مراد بند آمدن زبان از گفتار به خاطر شدت وحشتی است که از مشاهده عذاب بدی‌شان دست میدهد. یا اینکه (أَسْرُوا) از اضداد است و به معنی: اظهار پشیمانی کردند. «هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا...»: مراد تجسم اعمال است. یعنی این اعمال و کردار کفار و مجرمین است که به صورت زنجیرهای اسارت برگردن و دست و پای آنان گذارده میشود.

خواننده گان محترم!

بعد از اینکه الله تعالی داستان سبأ و کفر آنان در برابر نعمت خداوند لایزال و عواقب چنین موقف و کار آن را از قبیل تبدیل نعمت به نعمت خاطر نشان ساخت، اینک در آیات متبرکه (34 الی 39) در باره مغرور شدن مشرکین را به مال و تکذیب پیامبر صلی الله علیه و سلم از جانب آنها را یادآور شده و به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم و ترساندن و برحذر داشتن مشرکین، سوره شریف را با ذکر سرنوشت گذشتگان، خاتمه داده است.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٣٤﴾

و ما در هیچ قریه ای بیم دهندهای نفرستادیم مگر آنکه سرکشان نازپرور آنجا گفتند: ما به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید، کافریم. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَرِيَّةٌ»: شهر و دیار. «نَذِيرٌ»: بیم دهنده. مراد پیغمبر الهی است. «مُتْرَفُوها»: (ترف) ← مترفون، جمع مترف: خوش گذرانهای آنجا، سردمداران مرفه آن شهر و دیار، زور مداران سرمست از ناز و نعمت. [إسراء/۱۶]. [مؤمنون/۶۴].

تفسیر :

الله تعالی در هیچ قریه‌ای پیامبری را نفرستاد که به سوی ایمان به خدا و ترک شرک به او تعالی فرا خواند، مگر اهل غرور و تکبر که در آسایش و خود بینی غوطه ور بودند گفتند: ای پیامبران! ما به آنچه شما از نزد خداوند آورده‌اید منکریم و آن را نمی پذیریم. (تفسیر المیسر: تألیف دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

باید یاد آور شد که: مخالفت با پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم چیزی نو در تاریخ انبیاء نبود، بلکه سایر پیامبران در طول تاریخ با مخالفت های مواجه شده اند. در ضمن قابل یاد آوری می دانم که: مخالفت با پیامبران، مخالفت به شخص پیامبر نه بود، بلکه مخالفت به پروگرام و با پیام آنها بود.

همچنان مفسران در تفسیر این آیه مبارکه مینویسند: این آیه مبارکه يك تسلی است به آن حضرت صلی الله علیه وسلم که تو از انحراف و سرکشی رؤسایم که اندوهگین و دلگیر باش! در هر عصر چنین سرداران بدبخت با پیغمبران مقابله کرده اند - نشه دولت و ثروت و احساسات جاه طلبی و خود خواهی انسان را کور می سازد به حدی که نمیخواهد پیش کسی گردن خود را خم نماید و با آدم های خورد و ناتوان برابر بنشینند - ازینجاست که تابعین نخستین انبیاء عموماً مردمان ضعیف و مسکین میباشند. (تفسیر کابلی).

شأن نزول آیه 34 :

895- ابن منذر و ابن ابوحاتم از طریق سفیان از عاصم از ابو (در نسخه ها به «ابن» تصحیف شده.) رزین روایت کرده اند: دو نفر باهم شریک بودند، یکی از آن ها به سوی شام سفر کرد و دیگری ماند، چون نبی اکرم (مبعوث شد، آن شخص به رفیق خود نامه نوشت و از او راجع به اسلام و ارشادات پیامبر سؤال کرد. دوستش در جواب او نوشت: هیچکس از او پیروی نکرده است، مگر مشتکی از فرومایگان و تنگدستان قریش. آن مرد تجارت خود را ترک کرد و به نزد دوست خود آمد و گفت: مرا به نزد او راهنمایی کن، و بعضی کتابها را هم خوانده بود پس نزد پیامبر آمد و پرسید: به چه چیز دعوت می کنی؟ پیامبر هدایت نوربخش اسلام را برایشان بیان کرد. گفت: شهادت میدهم که فرستاده خدا هستی، پیامبر گفت: چه چیز سبب هدایتت گردید؟ گفت: هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مگر این که پیروانش ضعفا و تهی دستان بوده اند. پس آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرِيَّةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوها إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» نازل شد. رسول الله صلی الله علیه وسلم به دنبال او فرستاد که کردگار عالم به تصدیق گفتارت وحی نازل کرد. (اسناد مرسل و ضعیف است چون ابورزین تابعی است از وی عاصم بن بهدله روایت کرده که صدوق است اما خطا می کند «مراجعه شود به تفسیر شوکانی» 2185).

وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿٣٥﴾

وگفتند ما دارایی و فرزندانمان از همه بیشتر است و ما عذاب نخواهیم شد. (35)

تفسیر :

اشخاص متکبر و ثروتمند گفتند: ای مؤمنان! ما از شما مال و فرزندان بیشتر داریم. پس الله از ما راضی است که ما را با این نعمتها بر شما امتیاز بخشیده و به زودی از عذاب دنیوی و اخروی نجات می یابیم.

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾

بگو بی گمان پروردگار من روزی را برای هر کس که بخواهد فراخ یا تنگ می دارد، ولی بیشتر مردم نمی دانند. (36)

تفسیر :

ای پیامبر! برای این متکبران ثروتمند بگو: الله متعال به هر که از بندگانش که خواسته باشد دنیا را عطا می کند و روزی اش را فراخ می سازد و به همین گونه بر هر که بخواهد روزی را تنگ می سازد. این کار از روی محبت و خشم نیست و به هدایت و گمراهی ارتباطی ندارد، بلکه آن را از روی آزمایش و ابتلا انجام می دهد. پس شخص فراخ روزی طوری گمان نکند که او محبوب پروردگار است و تنگ روزی هم طوری فکر نکند که گویا مورد قهر و غضب الهی واقع شده است. بیشتر مردم به مراد الله تعالی واقف نیستند، به اسرار الهی در مخلوقاتش نمی دانند و به حکمت او تعالی در اختیار و ابتلایش دانایی ندارد.

واقعیت اینست که: دادن و گرفتن نعمت، نشانه‌ی مهر یا قهر الهی نیست. (ممکن است از مؤمن بگیرد و به کافر بدهد.) در ضمن قابل یاد آوری است که: دادن و گرفتن روزی، از شئون ربوبیت است.

راه های افزایش رزق و روزی :

اسباب زیاد شدن رزق که از طریق شرع (متمسک شدن به احکام دین) حاصل می گردد:

استغفار و توبه :

طوری که الله تعالی در (سوره نوح آیات 10 - 12) میفرماید: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا». یعنی: و گفتم از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است [تا] بر شما از آسمان باران پی در پی فرستد و شما را به اموال و پسران یاری کند و برایتان باغها قرار دهد و نهرها برای شما پدید آورد. علما در تفسیر این آیه می گویند: هرگاه توبه و استغفار و طاعت الله تعالی نمودید خداوند رزق را بر شما زیاد می کند.

به تأسف باید گفت که: انسانهای زیادی دائماً در حال استغفاری هستند که قلب با زبان همراه نیست و یا اگر توبه می کنند توبه شان ناقص است چرا که از گناه پشیمان نمی شوند و اگر هم نادم شدند به آن دوباره روی می آورند.

در این مورد شاعر خوش کلام قدسی مشهدهی چنین زیبا میفرماید:

سبحه بر کف توبه بر لب دل پر از ذوق گناه

معصیت را خنده می آید ز استغفار ما

خوف و ترس از الله متعال :

تقوای الهی عامل دیگری است برای زیاد شدن شرعی رزقی که علما از آن به معنی دست گرفتن به اوامر الهی و دور شدن از منهیات وی معنی نموده اند، هرکس طاعات الله تعالی را بجای آورد و از منهیات پرهیز نماید، خداوند این عبادات را باعث (جلب) رزق وی می کند: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (سوره الطلاق آیات 2-3) یعنی: و هر کس از خدا پروا کند [الله] برای او راه بیرون شدنی قرار میدهد و از جایی که حسابش را نمی کند به او روزی میرساند.

تَوَكَّلْ:

توکل، یعنی امورات خود را به الله تعالی واگذار نماییم و تعلق خاطر خود را نسبت به باقی خلائق قطع کنیم. طوری که قرآن عظیم الشان میفرماید: «فَايْتُوا عِنْدَ اللَّهِ الرَّزْقَ (سوره العنکبوت: 17) یعنی: پس روزی را پیش خدا بجوئید. یعنی باید در کسب رزق بر الله توکل نمود و رزق را از کسی یا چیزی طلب نکنیم غیر از الله و فقط امید داشته باشیم که خداوند روزیمان را عطا می کند. همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «لو أنکم تتوکلون علی الله حق توکلہ؛ لرزقکم کما یرزق الطیر..» اگر شما آنچنانکه شایسته الله است بر وی توکل کنید براستی که خداوند رزقتان را می دهد چنانکه پرنده را رزق میدهد.

رفتن به حج و عمره :

بدنبال هم حج و عمره رفتن، یعنی هرگاه حج تمتع بجای آورده شد عمره، و هرگاه عمره انجام شد تمتع بجای آورده شود، و دلیل آن این فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم است که: «تابعوا بین الحج والعمرة، فإنهما ينفيان الفقر والذنوب...» یعنی: تبعیت کنید بین حج و عمره (بدنبال هم تمتع و عمره را انجام دهید) چرا که آن دو فقر و گناه را از بین می برند.

انفاق :

انفاق (به کسر الف) در راه خدا، خداوند میفرماید: «قُلْ إِنْ رَّبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» [سبأ: 39] یعنی: بگو در حقیقت پروردگار من است که روزی را برای هر کس از بندگانش که خواهد گشاده یا برای او تنگ می گرداند و هر چه را انفاق کردید عوضش را او می دهد و او بهترین روزی دهندگان است.

صله رحمی :

صله رحم (سرزدن به نزدیکان) باعث زیادت در روزی است: «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ، أَوْ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ» (بخاری: 2067) یعنی: انس بن مالک رضی الله عنه میگوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هرکس که میخواهد روزی اش زیاد گردد و عمرش طولانی شود، باید که صله رحم داشته باشد.

اذکار و دعا وارده برای نجات از فقر و تنگ دستی:

از پیامبر صلی الله علیه وسلم برای نجات از فقر و تنگدستی دعا ذیل ثابت گردیده است: «اللَّهُمَّ اغْدُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ، وَالْفَقْرِ» (أبو داود 324 / 4، وأحمد 42 / 5) «بار الها! از کفر به تو پناه می برم، از فقر به تو پناه می برم».

شما میتوانید این دعا در انتهای تشهد بخوانید.

همچنان پیامبر صلی الله علیه وسلم این دعا را بعنوان دعای صبحگاه و شامگاه میخواند: «اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي بَدَنِي اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي سَمْعِي اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي بَصَرِي، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ!» «خدایا مرا عافیت ده در بدنم، خدایا مرا عافیت بده در شوایی ام، خدایا مرا عافیت ده در بینایی ام، خدایا پناه می برم به تو از کفر و فقر، خدایا پناه می برم به تو از عذاب قبر، نیست معبودی بحق مگر تو».

و هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم به رخت خواب می رفتند، چنین دعا میفرمودند: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ وَرَبَّ الْأَرْضِ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ، فَالِقِ الْحَبِّ وَالنَّوَى وَمُنْزِلِ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْفُرْقَانِ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهِ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ، اقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ وَأَغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ.» «خدایا! ای پروردگار آسمان ها و زمین، و ای پروردگار عرش عظیم، ای پروردگار ما و پروردگار همه چیز، شکافندهی دانه و هسته و فرو فرستندهی تورات و انجیل و قرآن! از شر هر شروری که پیشانیش به دست توست، به تو پناه می برم، خدایا! تو نخستینی، پیش از تو چیزی نیست، تو واپسینی، پس از تو چیزی نیست، تو آشکاری، فراتر از تو چیزی نیست و تو پنهانی فروتر از تو چیزی نیست، وام های ما را بپرداز و ما را از فقر دور بگردان».

و در حدیث شریف به روایت ابن ابی شیبیه، مسلم و ترمذی از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: فاطمه رضی الله عنها نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و از ایشان برای خود خدمتکاری می طلبید پس به او فرمودند: «قولی: اللهم ربنا ورب كل شيء، منزل التوراة والإنجيل والفرقان فالق الحب والنوى، أعوذ بك من كل شيء أنت آخذ بناصيته، أنت الأول فليس قبلك شيء وأنت الآخر فليس بعدك شيء وأنت الظاهر فليس فوقك شيء، وأنت الباطن فليس دونك شيء، اقض عنا الدين، واغننا من الفقر» یعنی: ای فاطمه! بگو: بار خدایا! ای پروردگار ما و پروردگار همه چیز! ای فرودآورنده تورات و انجیل و فرقان! ای شکافنده دانه ها و هسته ها! پناه می برم به تو از شر همه چیزی که تو گیرنده موی پیشانی آن هستی (یعنی تحت قبضه و تصرف توست) تویی اول؛ پس قبل از تو چیزی نیست و تویی آخر؛ پس بعد از تو چیزی نیست و تویی ظاهر؛ پس فوق تو چیزی نیست و تویی باطن؛ پس وراى تو چیزی نیست، بپرداز از ما وام را و ما را از فقر بی نیاز کن.

یادداشت:

در روایتی از ابن مسعود رضی الله عنه است که گفت: «از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که میفرمود: «کسی که سورهی واقعه را در هر شب بخواند دچار فقر و تنگدستی نمیشود.» (الاذکار نووی).

وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِآلَتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْعُرْفَاتِ آمِنُونَ ﴿٣٧﴾

و اموال و فرزندانان چیزهایی نیستند که شما را نزد ما مقرب کنند مگر آنان که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده اند. پس برای آنان در برابر اعمالی که انجام داده اند پاداش

دوچندان است و ایشان در غرفه های (بلند) ایمن اند. (۳۷)

تفسیر :

«وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ»: اموال و اولادتان که مایه‌ی افتخار و مباحات و خودبزرگبینی شما می باشد، چیزی نیست که شما را به خدا نزدیک نماید، بلکه فقط ایمان و عمل صالح مایه‌ی تقرب به پیشگاه خدا می باشد. امام طبری میفرماید: «زلفی» یعنی «قربی» و کثرت مال و اولاد اعتباری ندارد. (تفسیر طبری ۶۸/۲۲). از این رو بعد از آن فرموده است: «إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا» یعنی جز انسانی با ایمان که مال خود را در راه خدا هزینه می‌کند و به فرزند خود نیکی می آموزد و او را بر خیر و صلاح تربیت می‌کند، این است که انسان را به خدا نزدیک می‌کند. (تفسیر بیضاوی ۱۲۶/۲).

«فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الْوَعْدِ بِمَا عَمِلُوا»: پاداش نیکی‌های آنان در مقابل هر نیکی ده برابر و تا بیش از هفت صد برابر افزایش می یابد. «وَهُمْ فِي الْعُرْفَاتِ آمِنُونَ»: و آنان در منازل عالی بهشت از هر آزار و گزند در امان می باشند.

خوانندگان محترم!

خداوند متعال، ایمان و عمل صالح، انفاق و اخلاص را وسیله‌ی قرب به خود قرار داده است، ولی هستند تعدادی که: مال و فرزند را عامل قرب و سعادت می پندارند. در آیه 15 سوره‌ی تغابن میخوانیم: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» همانا اموال و فرزندان، وسیله‌ی آزمایش شما هستند و خداست که نزد او پاداش بزرگ است. البته ذکر مال و فرزند، از باب مثال است و گرنه جز ایمان و عمل صالح هر چه باشد وسیله‌ی قرب نخواهد بود.

کسانی که به مال و فرزند زیاد افتخار می‌کنند بدانند که کثرت مال و فرزند همیشه نشانه‌ی گشایش رزق نیست، بلکه گاهی خداوند اشخاصی را با سرمایه عذاب میدهد. «فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا» (سوره توبه، 55).

قرب به الله، همیشه برای انسان يك هدف بوده اما گاهی هستند انسان های که برای رسیدن به آن راه ها و وسایل نادرستی را انتخاب کرده است، از جمله بت پرستی. «ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ ﴿37﴾». (آیه 3 سوره زمر) (ما آنان را عبادت نمی‌کنیم مگر برای آنکه ما را به الله نزدیک کنند. البته الله میان آنها درباره‌ی چیزی که در آن اختلاف می ورزند، فیصله خواهد کرد، یقیناً الله دروغگوی ناشکر را هدایت نمی‌کند).

باید گفت که: فقط داشتن و مالکیت مال و فرزند و سایر امکانات، نشانه‌ی رشد و کمال نمی باشد، بلکه بهره‌گیری صحیح از آنها بمثابة کمال بشمار میرود. طوریکه در آیه مبارکه خواندیم: «وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ﴿37﴾» (واقعاً هم؛ اگر مال و فرزند در راستای ایمان و عمل صالح باشد، وسیله‌ی قرب الهی است).

وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿38﴾

و آنها که برای انکار و ابطال آیات ما تلاش می‌کنند به این گمان که (پیغمبر ما را) عاجز می سازند، ایشان اند که در عذاب احضار خواهند شد. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« مُحْضَرُونَ » : احضار شدگان . یعنی فرشتگان به زور آنان را در دوزخ حاضر می‌آورند (ملاحظه شود: قصص / 61) .

تفسیر :

یعنی کسانی که برای بطلان دلایل پروردگار و رد براهینی که بر پیامبرانش نازل کرده می‌کوشند، با دوستان الله به جنگ می‌پردازند، با الله و رسولش ستیزه می‌کنند و با حق دشمنی می‌ورزند، این گروه در آتش دوزخ اند و «زبانیه» آنان را حاضر آورده بر روی شان به سوی دوزخ می‌کشاند.

قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿٣٩﴾

بگو: پروردگارم روزی را برای هر کس بخواهد توسعه میدهد و برای هر کس بخواهد تنگ (و محدود) می‌سازد، و هر چه را (در راه او) انفاق میکنید [چه کم و چه زیاد] خدا عوضی را جایگزین آن می‌کند؛ و او بهترین روزی دهندگان است. (۳۹)

تفسیر :

مفسر عایض بن عبد الله مفسر تفسیر مسیر در ذیل آیه مبارکه می‌نویسد : ای پیامبر! برای متکبران ثروتمند که به دنیا مغرور اند بگو: الله سبحان و تعالی روزی هر که از بندگانش را که بخواهد فراخ و روزی هر که را که بخواهد تنگ می‌سازد. این کار بر اساس راز و حکمتی است که خودش بدان آگاه بوده و بر مبنای اراده او انجام می‌یابد و به این طریق مخلوقاتش را آزمایش می‌نماید. مال و منافعی را که در راه الله به مصرف می‌رسانید، او تعالی به زودی عوضش را در دنیا با زیادت رزق و روزی و در آخرت با پاداش بزرگ اخروی برای تان عطا می‌نماید. بلی ! او بهترین روزی دهندگان است، بخشش او همگانی است؛ چنانچه برای نیکوکار و بدکار عطا می‌نماید و با اعطای نعمتش از بنده نفعی را توقع ندارد. پس از الله سبحان و تعالی روزی بخواهید و اسباب مشروع را در کسب روزی به کار گیرید.

امام فخر رازی می‌فرماید : «بهتر بودن روزی در چهار چیز است:

اول اینکه: آن روزی از وقت نیاز به تأخیر نیفتد.

دوم اینکه: از مقدار نیاز کمتر نباشد.

سوم اینکه: به حساب و شمار، آن را سخت نگرداند.

چهارم اینکه: آن را با طلب پاداش، مکرر نکند».

در حدیث شریف آمده است: «کل معروف صدقة وما أنفق الرجل علي نفسه وأهله كتب له صدقة وما وقى الرجل به عرضه فهو صدقة وما أنفق الرجل من نفقة فعلي الله خلفها إلا ما كان من نفقة في بنیان أو معصية». «هر کار پسندیده‌ای صدقه‌ای است و آنچه که مرد بر خود و خانواده‌اش انفاق کرده است، برای او صدقه‌ای نوشته میشود و آنچه که شخص به وسیله آن آبرویش را حفظ کرده باشد، صدقه است و هر نفقه‌ای را که شخص انفاق کرده است، دادن عوضش بر خداوند متعال است مگر نفقه‌ای که در بنای ساختمان یا معصیتی هزینه شود».

هدف از بنای ساختمان در این حدیث شریف، اعمار ساختمانی است که از حد نیاز انسان فراتر باشد زیرا تأمین مسکن در حد نیاز ضروری، از سوی الله متعال عوض دارد

چنان‌که در حدیث شریف دیگری بر ضرورت تهیه مسکن تصریح شده است: «لیس لبني آدم حق في سوي هذه الخصال: بيت يسكنه، وثوب يوارى عورته، وجلف الخبز والماء». «فرزند آدم را در غیر این امور حقی نیست: خانه‌ای که در آن سکونت گزیند، جامه‌ای که عورتش را بپوشاند و ظرف نان و آب».

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسند: در این آیه تبلیغ برای مسلمانان است که از انفاق در راه خیر از تنگی و افلاس نباید تشویش بخود راه دهند، خرج کرد ناز رزق نمی‌کاهد روزی مقدر به هر صورت به شما میرسد در مقدار چیزی که الله متعال به حکمت خود بخواد به کسی بدهد خرج کند یا نکند هیچ کمی و یا زایدی در آن واقع نمیشود بلکه اگر در راه خیر صرف کنید برکت عائد میشود و حقت عالی معاوضه آنرا بشما میدهد خواه آن عوض به صورت مال ظهور کند یا بشکل قناعت و غنای قلبی - و حصول معاوضه در آخرت هم یقینی است. خلاصه نزد او تعالی هیچ چیز کمین دارد مسلمان را باید که نسبت به حضرت ایزد متعال همیشه خوشبین باشد و در مقابل خوشنود یا و اندیشه فقر و فاقه را در دل راه ندهد.

انفاق چیست؟

معنای لغوی انفاق، «بخشیدن و بخشش کردن» یا «نفقة دادن و هزینه کردن» است. و معنای لغوی صدقه، «چیزی در راه رضای خدا دادن» است. بنابر این دو کلمه در معنای لغوی باهم تفاوت و شباهتی دارند:

- شباهت آنها این است که در هر دو بخشیدن به غیر و دیگران موجود است.
- ولی تفاوت آنها در این است که بخشیدن، در «صدقه» همیشه همراه با نیت اجر و ثواب است، عبارتی ممکن است فرد گاهی مال خود را انفاق (بخشش) کند ولی نیت او رضای خدا نباشد، ولی وقتی فرد مالی را بعنوان صدقه بخشش کرد، همیشه کسب رضای خدا را در نظر داشته است. (بعبارتی ساده‌تر: هر صدقه ای انفاق است، ولی هر انفاقی صدقه نیست.)

اما از لحاظ اصطلاحی و معنای شرعی، انفاق نمودن با صدقه کردن تفاوتی ندارد، هر دو به معنای بخشیدن تمام یا قسمتی از مال و دارائی خود به مردم نیازمند است، و اگر هدف فرد از بخشش مال خود، رسیدن به اجر و ثواب باشد، ان شاء الله مأجور خواهد بود زیرا اعمال انسانها به نیتشان بستگی دارد.

باید یاد آور شد که: انفاق، تنها دارای اجر اخروی نمی‌باشد، بلکه سبب رشد و تکامل شخصیت شخص انسان هم می‌گردد.

و انفاق، زمانی دارای ارزش است که در راه الله باشد. در اسلام اقتصاد از اخلاق جدا نیست.

همچنان باید گفت که: ستایش قرآن عظیم الشان از کسانی است که انفاق سیره‌ی همیشگی آنان باشد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (40 الی 54) درباره نکوهش و عذاب کافران در برابر خدایان دروغین شان در قیامت، دعوت آنان به اندیشیدن در مورد حق پیش از فرارسیدن عذاب، ایمان آوردن هنگام مشاهده ی عذاب آخرت، به بحث گرفته شده است.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهُولَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٤٠﴾

به خاطر بیاور روزی را که الله همه آنها را محشور می‌کند، باز به فرشتگان می‌گوید: آیا اینها بودند که شما را پرستش می‌کردند؟ (۴۰)

تفسیر:

«وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا»: ای پیامبر! از روزی یادآور خداوند متعال تمام مشرکین و هم فرشتگانی را که مشرکان به عبادت شان می‌پرداختند برای محاسبه و جزا حشر و زنده می‌کند.

«ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهُولَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ»: استفهام برای توییح و سرزنش مشرکین آمده است. یعنی آیا آنها شما را پرستش می‌کردند، و شما به آنها دستور داده بودید که چنان عملی را انجام بدهند؟

زمخشری مؤلف: تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل مشهور به تفسیر کشاف) میفرماید: این سرزنش خطاب به فرشتگان است و به روال مثل جاری آمده است که می‌گوید: «با تو هستم همسایه! بشنو» و مانند گفته‌ی خدا است که میفرماید: «أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ»، خدا به یقین می‌دانست که حضرت عیسی و ملائک از آنچه به آنها نسبت داده‌اند پاک و دورند، اما منظور از سؤال و جواب این است که شدت سرزنش و بزرگی شرمساری کافران نشان داده شود. (تفسیر کشاف ۳/۴۶۳).

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: اکثر مشرکان فرشتگان را دختران الله بشمار می‌آوردند؛ برخی مجسمه آنها را ساخته پرستش میکردند - بلکه بعضی نوشته اند که بت پرستی از همین ملائکه پرستی شروع شده است و این رسم قبیح را عمرو بن لحي از شام به حجاز آورده بود بهر حال به روز قیامت رو بروی کفار از فرشتگان سوال کرده میشود که آیا همین مردم شما را می‌پرستیدند؟ شاید مطلب این باشد که آیا شما آنها را به عبادت خود امر کرده بودید و آیا شما از فعل آنها خوش بودید چنانکه از حضرت عیسی علیه السلام سوال میشود «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿١١٦﴾» (سوره مائده) (و زمانی که الله متعال گفت: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفتی: به غیر از خدا، من و مادرم را به عنوان دو معبود بگیری؟ (عیسی) گفت: (خدایا!) تو پاک و منزهی، مرا نشاید که حرف ناروایی که سزاوار من نیست بگویم، اگر چنین گفته بودم، تو آن را می‌دانستی (زیرا) تو آنچه را در دل و جان من است می‌دانی، اما من از آنچه در ذات توست بیخبرم، همانا، دانای تمام غیب‌ها تویی تو.)

و همچنان در سوره فرقان آیه 17 آمده است: «وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلُّتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿١٧﴾» (و یاد کن) روزی که خداوند مشرکان و آنچه را به جای خدا می‌پرستیدند (در يك جا) محشور کند، پس (به معبودهای آنان) گوید: آیا شما بندگان مرا گمراه کردید، یا خودشان راه را گم کردند؟

قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ

مُؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾

فرشتگان گویند: بار الها، تو پاک و منزهی! و تنها تو باور و کارساز ما هستی! نه، بلکه

آنها جنیان را پرستش میکردند؟ و اکثرشان به آنها ایمان داشتند! (۴۱)
**فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ
 النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿٤٢﴾**

و امروز هیچ يك از آنان در حق دیگری اختیار سود و زیانی ندارد، و به ظالمان میگوییم: بچشید عذاب آتشی را که آن را تکذیب می‌کردید. (۴۲)

تفسیر :

«فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا»: در قیامت، حکومت و مالکیت تنها مخصوص پروردگار با عظمت است. (هیچ يك از معبودها (جنّ و فرشته و دیگران) هیچ قدرتی ندارند؛ نه معبود میتواند برای عابد کاری کند و نه عابد میتواند برای معبود خود کاری کند). و طوری که یاد آور شدیم در چنین روزی (روز حساب) نه پرستشگر سودی می دهد و نه معبود، نه شفاعتی مقرر است و نه راه نجاتی، نه عذابی بر طرف میشود و نه هلاکتی.

واقعیّت امر اینست که به سراغ غیر الله رفتن، و به غیر از الله وابسته شدن در حقیقت ظلم به خویش است. و آن چه قهر بزرگ خداوند متعال را به دنبال دارد، تکذیب دایمی و مغرضانه است.

شیخ ابو سعود در تفسیر خویش «تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» میفرماید: در ملاء عام اینچنین مورد خطاب قرار میگیرند، تا ناتوانی و قصورشان از دفع عذاب از عبادت کنندگان بر ملا شود و تا ناامیدی کامل شان معلوم گردد. در نسبت دادن عدم نفع و ضرر به بعضی مبالغه مورد نظر است، گویا اینکه محال بودن سودرسانی فرشتگان برای عبادت کنندگان شان همانند نفع رسانی عبادت کنندگان است برای آنان (تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم ابو سعود ۲۳۴/۴).

**وَإِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانُ يَعْبُدُونَ
 آيَاتُكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرَىٰ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا
 إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٣﴾**

و هنگامی که آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، می گویند: این نیست مگر مردی که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان می پرستیدند، باز دارد. و میگویند: این قرآن جز دروغی ساختگی نیست. (که به الله نسبت داده شده است) و کافران در باره حق، هنگامی که به سوی شان آمد گفتند: این جز جادویی آشکار نیست! (۴۳)

تفسیر :

زمانیکه آیات واضح قرآن عظیم الشان را با معانی و إعجاز آشکارش بر آن مشرکان خوانده شد و آن را با طراوت و شادابی از زبان پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدند، «قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانُ يَعْبُدُونَ» گفتند: این یکی که ادعای پیامبری می‌کند، جز یک نفر مانند شما نیست، می‌خواهد شما را از عبادت بت‌ها و تمثال‌های ما که پدران و اجداد ما سالها به عبادت آنها مصروف بودند باز دارد و میگفتند: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» قرآنی را که ای محمد آورده‌ای، جز دروغ و بهتان چیزی دیگری نیست. همچنان کافران گفتند: قرآن سحری آشکار و واضح است که در سحر بودنش کسی شک نمی‌کند.

«بَيِّنَاتٍ»: جمع «بَيِّنَةٌ» به دلیلی گفته می شود که حق بودن آن واضح و روشن است، بناءً

آیات الهی، روشن است و ملاحظه می شود که انکار کفار به خاطر لجاجت و سر تمبگی آنان می باشد. و انکار آنان شیوه کار دایمی بوده، آنان مثل همیشه به استفاده از روش ابا و اجداد خویش دست به تحقیر، توهین و تکذیب انبیاء و رسول و سایر رهبران مصلح جوامع خود زده است.

کفار، در طول تاریخ با طرح خط فکری و عملی نیاکان گمراه، دیگران را تحریک می کردند تا در برابر اوامر و هدایت اسمانی انبیاء علیهم الصلوة مقاومت، بغاوت و سر پیچی کنند. در مجموع دیده شده که کفار، هم با پیام مخالف بودند و هم با پیام آور. و غرض تحقق اهداف خویش از هر نوع تبلیغ و تأکید منفی استفاده می کنند.

زمخشری فرموده است: این بیان به طور بلیغ شگفتی از امر آنها را نشان میدهد؛ چرا که آنها به طور قطعی حکم به سحر بودن قرآن کرده و سپس گفته اند: قطعیت سحر بودن آن روشن و آشکار است به طوری که هر عاقلی که به دقت در آن توجه به عمل آرد آن را سحر می نامد. گفته «لَمَّا جَاءَهُمْ» بیانگر آن است که آنها بدون تأمل و اندیشه نمودن در آن به آن کافر شده اند. (تفسیر کشاف ۳/۴۶۴).

آنگاه الله سبحان و تعالی یادآور شده است که آنها این گفته را بر مبنای دلیل و سند نمیگویند، و حضرت محمد را به استناد به حقیقت و یقین تکذیب نکرده اند، بلکه بر مبنای ظن و تخمین او را تکذیب نموده اند و فرمود:

وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ ﴿٤٤﴾

و ما هیچ کتابی برای ایشان نداده بودیم که آن را بخوانند، و پیش از تو هشداردهنده ای به سویشان نفرستاده بودیم. (۴۴)

تفسیر :

مفهوم کلی آیه مبارکه این است که: ما قبل از تو کتاب و پیامبری به مشرکان مکه نداده ایم که آنان با استناد به آن، حق یا باطل بودن تو را تشخیص دهند.

تکذیب آنان تنها بر اساس جهل و لجاجت و پیروی از هوس های خود، ابا و اجداد خویش است. در ضمن قابل یاد آوری است که: اثبات یا نفی هر مطلبی باید مستند به علم و وحی باشد و موضع گیری بدون آن هوسی بیش و بی منطقی مطلق است.

«وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ»: و قبل از تو پیامبری را پیش آنان نفرستاده ایم که آنها را از عذاب الله بترساند. پس چگونه تو را تکذیب کردند؟

امام طبری گفته است: یعنی قبل از قرآن خدا کتابی را بر عرب نازل نکرده و قبل از محمد صلی الله علیه و سلم پیامبری نزد آنان نفرستاده بود. (طبری ۲۲/۷۰، و این روایت قناده است).

وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَّغُوا مَعْشَرَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٥﴾

و کسانی که پیش از اینان بودند [نیز وحی ما را] تکذیب کردند، حال آنکه آنان به یک دهم آنچه به پیشینیان داده بودیم نرسیده اند، پس پیغمبران ما را تکذیب کردند، پس ببین مجازات من (نسبت به آنها) چگونه بود؟! (۴۵)

تفسیر :

مفهوم این آیه مبارکه در چندین آیات از قرآن عظیم الشان تذکر رفته است طوری که در (آیه 21 سوره غافر) خواندیم: «أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ

كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَاراً» (آیا در زمین نگشتند و سیر نکردند تا ببینند عاقبت پیشینیانی که قدرت و آثارشان بیشتر بود چه شد؟)

همچنان در (آیه 9 سوره‌ی روم) می‌آید: «...كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا»: (قدرت آباد کردن پیشینیان بیشتر بود، ولی به خاطر تکذیب پیامبران الهی نابود شدند.) واقعاً هم تمدن و قدرت‌ها و ثروت‌ها و تحولات همیشه در حال پیشرفت و به اصطلاح بینظر و نمونه نمیباشد، بلکه گاهی امکانات و قدرت گذشتگان بیشتر از قدرتمندان بر حال میباشد.

در آیه مبارکه آمده است: «وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ»: قبل از آنان اقوامی به تکذیب برخاسته‌اند که یکدهم نیرو و ثروت و طول عمر آنان را به کفار مکه نداده‌ایم.

ابن عباس (رض) فرموده است: «مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ» یعنی یک دهم نیروی آنان را در دنیا نداشته‌اند. (مختصر ابن کثیر ۱۳۵/۳).

«فَكَذَّبُوا رَسُولِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ»: وقتی پیامبران مرا تکذیب کردند، من هم با نابود کردن و ریشه‌کن نمودن آنها، از آنان انتقام گرفتم، و نیرو و قدرتی که داشتند برایشان سودمند واقع نشد و آنان را بی‌نیاز نکرد، پس حال و وضع آنان وقتی که عذاب و نابودیشان فرا رسد چگونه باید باشد؟ این بیان به صورت ضمنی قریش را تهدید میکند. (تفسیر صفة التفسیر تألیف محمد علی صابونی).

قُلْ إِنَّمَا أَعْطَاكُمْ بَوَاحِدَةً أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿٤٦﴾

بگو: من شما را فقط به یک حقیقت نصیحت می‌کنم و آن این است که خالصانه برای الله دونفر دونفر، و یا یک نفر یک نفر، برخیزید، باز اندیشه کنید که این همنشین شما هیچ دیوانگی ندارد، او فقط جز بیم دهنده شما در برابر عذاب شدید (الهی) است. (۴۶)

تفسیر :

امام فخر رازی می‌فرماید: «بعد از آنکه اصول سه‌گانه توحید، نبوت و معاد (بازگشت) با دلایل آن در این سوره مطرح شد، اینک حق تعالی هر سه اصل را در یک آیه ذکر می‌کند چرا که فرموده‌ی: «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ» به توحید اشاره دارد و فرموده‌ی: «مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ» به رسالت اشاره دارد و فرموده‌ی: «بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» به روز آخرت و به نزدیکی زمان آن اشاره دارد.»

چنانکه در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است که: رسول اکرم صلی الله علیه وسلم روزی بر فراز کوه صفا برآمدند آن‌گاه فریاد کشیدند: «یا صباحا» قریش با شنیدن این نداء به سویشان گرد آمده و گفتند: چه شده است، چه خبر است؟ تو را چه شده است؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «به نظر شما اگر به شما خیر دهم که دشمن صبح یا شامگاه بر شما یورش می‌آورد، آیا مرا تصدیق میکنید؟» گفتند: چرا تصدیق ات نکنیم؟ قطعاً تصدیقات میکنیم! فرمودند: «اینک من شما را در پیشاپیش عذابی سخت بیم میدهم». در این هنگام ابو لهب گفت: مرگ بر تو، آیاما را برای این گردآورده‌ای؟ در این اثنا خداوند نازل فرمود: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ﴿١﴾».

«أَعْطَاكُمْ» ملاحظه می‌شود که یکی از وظایف اساسی انبیاء، همانا موعظه، پند و نصیحت است، ولی تنها به شعارها نباید اکتفاء کنیم، در ضمن قیام را هم نباید فراموش

کرد. پیامبر مردم را هشدار فرموده اند که: عذاب، پیش روی شماست، اگر در راه الله قیام نکنید، هم در دنیا گرفتار عذاب می شویم و هم در آخرت. در ضمن تأکید داشته اند که اگر؛ قیام که برای رضا الله تعالی نباشد، و برخاسته از عقده ها و هوس ها و برای کسب مقام و ثروت باشد، مطمئن باشید، به جایی نمی رسد.

در آیه مبارکه به وضاحت در می یابیم که: در هر قیام داشتن سه عنصر لازم و ضروری میباشد. و آن سه عنصر همانا: خلوص، «بِالله» رهبر، «بِصَاحِبِكُمْ» فکر و برنامه. «تَتَفَكَّرُوا» حرکت ها و انقلاب هاییکه برای الله تعالی نباشد و برخاسته از عقده ها و هوس ها و برای کسب ثروت باشد مطمئن باشید به جایی نمی رسد.

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٤٧﴾

بگو هر مُزدی که از شما طلبیده باشم متعلق به خودتان، مُزد من جز با خداوند نیست، و او بر هر چیزی گواه است. (47)

تفسیر :

مفسر دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر این آیه مبارکه در تفسیر خویش مینویسد: ای پیامبر! برای کافران بگو: آنچه به عنوان مزد تبلیغ رسالت و دعوت من از شما خواسته ام از خود شما باشد و من از شما چیزی نمی خواهم و مزد من در بدل تبلیغ رسالت و دعوت فقط بر خداست. او به عمل من و عمل شما آگاه است، هیچ چیز پنهانی از او پوشیده نیست و به زودی از اعمال همه حساب خواهد گرفت؛ یعنی برای عمل خیر پاداش نیکو و برای عمل شرّ جزای سخت خواهد داد. (تفسیر المیسر تألیف دکتر عایض بن عبدالله القرني).

قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَآمَ الْغُيُوبِ ﴿٤٨﴾

بگو: پروردگار من حق را (در قلب هر که بخواهد) می اندازد او علام الغیوب (و از تمام اسرار نهان آگاه) است. (48)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَقْذِفُ بِالْحَقِّ»: حق را به جان باطل می اندازد. (سوره: انبیاء / 18). هدف از آن بیان أدله حق به صورت قاطع و واضح است. یا اینکه منظور از افکندن حق، ارسال کتب آسمانی برای انبیاء، و إلقاء وحی الهی به قلوب پیغمبران: است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر :

«عَلَامَ الْغُيُوبِ»: یعنی خدای متعال به تمام امور نهان از خلق آگاه است.

یعنی پروردگار باطل را با پرتاب کردن حق به سوی آن مورد هدف قرار داده و آن را به وسیله حق می کوبد و نگونسار میکند «و او دانای غیب هاست» غیب: هر چیزی است که از چشم انسان ها و از میدان دریافتها و ادراکاتشان پنهان باشد.

«قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ»: بگو: خدایم دلیل رابیان و نمایان میکند. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی با حق باطل را می کوبد. همان گونه که در جای دیگری از قرآن میفرماید: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ».

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ ﴿٤٩﴾

بگو: حق آمد و دیگر باطل از سر نمی گیرد (سر از نو ایجاد نمیشود) و دوباره بر نمی

گرد. (۴۹)

تشریح لغات واصطلاحات :

«الْحَقُّ»: هدف از آن اسلام است. «الْبَاطِلُ»: هدف از آن کفر است. «مَا يُبْدِي»: شروع نمی‌کند. نقش جدیدی ایفاء نمی‌کند. «مَا يُعِيدُ»: از سر نمی‌گیرد. دوباره انجام نمی‌دهد. نقش قدیم بازی نمی‌کند.

تفسیر :

«مَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ»: مراد نقش بر آب بودن همه نقش های باطل است. طوریکه باطل به شخص مُرده می ماند که نه کارهای گذشته را میتواند بکند و نه کارهای تازه‌ای از او ساخته است.

زمخشری فرموده است: وقتی انسان نابود شد آغاز و برگشتی ندارد که فرموده است: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ» (تفسیر کشاف ۴۶۷/۳).

دکتر مصطفی خرمدل در تفسیر خویش «تفسیر نور ترجمه معانی قرآن» مینویسد: ذکر این نکته ضروری است که نور اسلام فاعلیت زدودن کفر و شرک و نفاق را دارد، همان‌گونه که نور، ظلمت را می زداید. اما انسان ها هم باید از نور آن استفاده کنند و قابلیت را بهم برسانند، تا در پرتو فاعلیتِ فاعل و قابلیتِ قابل، پیروزی ظاهر و حاصل شود.

در این هیچ جای شکی نیست که: حق بر باطل پیروز شدنی است.

قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ﴿٥٠﴾

بگو: اگر گمراه شوم تنها به زبان خود گمراه می شوم و اگر راه یاب شوم پس این به سبب آن است که پروردگارم به من وحی می‌کند، بی‌گمان او شنوای نزدیک است. (۵۰)

تفسیر :

در آیه مبارکه آمده است: «قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي»: ای پیامبر! به آن مشرکان بگو اگر آنطور که شما تصور میکنید، من از راه هدایت منحرف شوم گناه و زیان انحرافم را خودم بر می دارم، و به دیگری زبانی نمیرسد. «وَ إِنْ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي» اما اگر به راه مستقیم استوار باشم، به سبب هدایاتی است که خداوند متعال از کتاب و سنت بر من نازل کرده است. «إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ»: اوست که دعای هر جوینده‌ای را می شنود و دعای هر امیدواری را اجابت می‌کند.

مفسر ابو سعود فرموده است: یعنی گفته و عمل هر راهیاب و گمراهی را می شنود و می بیند هر چند که در نهان کردن آن مبالغه کند. (ابو سعود ۲۳۵/۴).

از فهم آیه مبارکه دانسته میشود که: بدون وحی الهی، حتی پیامبر نیز در معرض انحراف است. و باید گفته شود که الله تعالی هم وحی میفرستد و هم بر ابلاغ آن نظارت دارد، خطرات و آثار شوم انحراف، به خود انسان باز می‌گردد.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فِرَعْوَا فُلًا فُوتَ وَأَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٥١﴾

و ای کاش می دیدی هنگامی را که [کافران] وحشت‌زده اند [آنجا که راه] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار شوند. (۵۱)

تفسیر :

ای پیامبر! اگر ببینی که ترس شدیدی در هنگام دیدن عذاب بر کافران مستولی شده، امر

هول انگیزی را مشاهده خواهی کرد. آنگاه از عذاب نجات نیافته راه گریزی برای شان وجود ندارد و از جای نزدیکی گرفته می‌شوند تا به سوی دوزخ برده شوند. (تفسیر المیسر تألیف دکتر عایض بن عبدالله القرني).

وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٥٢﴾

و (وقتی عذاب را مشاهده کنند) می‌گویند: اکنون به او ایمان آوردیم، حال آنکه دسترسی به ایمان از راه دور چگونه ممکن است. (۵۲)

تفسیر :

«تناوش» از «نوش» به معنای گرفتن چیزی به آسانی را می‌گویند «وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ» وقتی عذاب را مشاهده کردند می‌گویند: به قرآن و پیامبران ایمان داریم. «وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» حالا از کجا ایمان برایشان فراهم و محقق میشود در حالی که در آخرت قرار دارند و محل ایمان آوردن دنیا میباشد. و چگونه از جایی چنین دور، دست یافتن به ایمان برای آنان میسر است؟

هدف از «مَكَانٍ قَرِيبٍ» دنیا است و هدف از «مَكَانٍ بَعِيدٍ» آخرت است.

ابو حیان گفته است: حال آنها را به حال کسی تشبیه کرده است که بخواهد چیزی را از محلی دور بردارد، همان طور که یک نفر نزدیک آن را بر میدارد. (البحر المحيط ۲۹۳/۷). باید گفت که: جزع و فزع و استمداد مشرکان، مشکلی از آنان راحل نمی‌کند. «فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ» مشرکان پناهگاهی ندارند. عقوبت مشرکان از همین دنیا آغاز میشود. و برگشت به دنیا و جبران گذشته‌ها راهی دور و ناممکن است.

وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾

در صورتی که آنها پیش از این به آن کفر ورزیدند. و از مکان دور به امور غیب (نسبت های باطل شان را) می‌افکنند. (۵۳)

تفسیر :

«وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ»: کافران به رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم قبل از این تکذیب کردند و به الله متعال کافر شدند، پس چگونه در آخرت ایمان برای آنان فراهم میگردد؟! «وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ»: و از جایی دور تیر تهمت می‌افکنند و امور غیبی را انکار کرده و می‌گفتند: حشر و حساب و بهشت و دوزخی در کار نیست.

مفسر قرطبی فرموده است: در میان عرب در رابطه با کسی که چیزی را می‌گوید که به آن علم و آگاهی ندارد، ضرب‌المثلی رایج است که می‌گوید: «هو يقذف و يرجم بالغيب» او تیر را در سیاهی شب رها می‌کند. و مسلم است که تیر چنین کسی به هدف اصابت نمی‌کند. (البحر المحيط ۳۱۵/۱۴).

کسانی که دیروز به پیامبر صلی الله علیه وسلم و قرآن عظیم الشان تهمت میزدند، امروز که در تنگنا قرار گرفته‌اند ایمان می‌آورند، این ایمان آوردن شان به حال آنها فایده ای ندارد. در این هیچ جای شکی نیست که: کفار از پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و قرآن عظیم الشان، شناخت کامل و روشنی نداشتند؛ طوری که در فوق یاد آوری شد؛ تهمت های آنان مانند تیر انداختن در تاریکی و پرتاب از راه دور بود. که به هدف نمی‌رسد.

وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ ﴿٥٤﴾

(سرانجام) میان آنها و آنچه مورد علاقه شان بود جدائی افکنده شد، همانگونه که به پیروان (و هم مسلکان) آنها از قبل عمل گردید چرا که آنها در شك و تردید بودند. (۵۴)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«حیل»: حائل و مانع انداخته شده است. فاصله و جدائی افکنده شده است.
«ما»: آنچه. مراد پذیرش ایمان اخروی و رهائی از دوزخ است یا بازگشت به جهان و انجام کارهای شایسته در آن است (سوره: سجده آیه: 12). یا رهائی از بلاهای بزرگ آسمانی و عذاب استیصال جهانی است (سوره: غافر آیات 83 - 85).
«أشیاع»: جمع شیعة، مراد امثال و اقران است (ملاحظه شود سوره: انعام آیه 65). «مُریب»: شک انداز. به دودلی افکنده. این کلمه صفت و برای مبالغه و تأکید است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر:

«وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ»: بین آنها و ایمان و بهشت حایل ایجاد میشود. «كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ»: انطوریکه با کافران ملت‌های پیشین که شبیه آنها بودند، عمل شد. «إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ» (54): آنها در دنیا در مورد حساب و عذاب روز قیامت در شك و تردید بودند. (و زندگی را پیوسته با ظن و گمان به سر برده‌اند و اینک چنین سرنوشتی باید داشته باشند).
کلمه «مُریب» برای تأکید است.

بدین منوال و بر این روال این سوره با این آهنگ تند و شدید با صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت خاتمه می‌یابد، و مسأله‌ای را بیان می‌دارد که در این سوره بر آن تکیه و تأکید گردد. همان که در پایان هر مرحله‌ای و در لابلای هر مرحله‌ای گذشت. این سوره با همین مسأله آغاز گردیده است و با همین پایان تند و شدید پایان می‌گیرد.

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سوره فاطر
جزء 22

سوره فاطر در مکه نازل شده و دارای چهل و پنج آیه و پنج رکوع است.

وجه تسمیه:

این سوره به «سوره‌ی فاطر» مسمی و مشهور میباشد؛ زیرا این اسم گرانقدر و صفت زیبا در سرآغاز آن آمده است و به معنی ابداع و ایجاد بدون مثال و نمونه قبلی است. این افاده نشان دهنده‌ی عظمت خدای ذوالجلال، قدرت آشکار و آفرینش شگفت انگیز اوست. خدای ایکه فرشتگانی را با آن ساختمان شگفت انگیز خلق و ابداع کرده است. نام دیگر این سوره به دلیل این که از همان آغاز از فرشتگان، که پیام میان الله متعال و پیامبران اند، نام می برد، سوره‌ی «ملائکه» نام دارد.

محتوای سوره:

سوره فاطر قبل از هجرت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم «به مدینه» نازل شد و همان هدف کلی را دنبال میکند که آیات مکی به آن می‌پرداختند که غالباً اولین هدف از بعثت پیامبران را بررسی می‌کنند و آن عبارت است از مسایل عقیدتی یعنی «دعوت به سوی یگانگی الله، و اقامه دلیل بر وجود خداوند متعال و از میان برداشتن بنیان شرک و پاکیزه کردن قلوب از پستی‌ها و آراستن آن به مکارم اخلاق».

- در آغاز سوره درباره‌ی خالق مُبدع سخن به میان آمده است که کائنات را هستی داده و فرشتگان و انسان و جن را خلق کرده است. و برای اثبات زنده شدن و وقوع حشر و نشر، دلیل اقامه کرده و این دلایل را از صفحات کتاب هستی برگرفته است، از زنده شدن زمین به سبب نزول باران، بعد از اینکه خشک و مرده شده بود، و به بیرون آمدن میوه‌ها و پشت سرهم آمدن شب و روز، مراحل خلق انسان، فرورفتن شب در روز و سایر دلایل دال بر قدرت و یگانگی خداوند متعال.

- و تفاوت فراوان مؤمن و کافر را یادآور شده و برای آن دو به نابینا و بینا و تاریکی و نور و سایه مثال زده است.

- و برای اثبات قدرت خداوند متعال به گوناگونی میوه‌جات و دیگر مخلوقات از قبیل انسان و حیوان و اختلاف اشکال کوه‌ها، سنگ‌ها، و گونه‌های آن از قبیل سفید و سیاه و سرخ، استدلال کرده است که تمام آنها گویای عظمت خدای یگانه و مقتدر آند.

- بعد از آن اعلام کرده است با نزول این کتاب وزین که فضایل دیگر کتب خداوند لایزال را در بردارد، امت محمدی وارث شریف‌ترین رسالات آسمانی شده است. پس از آن ملت را به سه گروه تقسیم کرده است: «مُقَصِّر، مُحْسِن و پیشتاز در خیرات».

- و سوره با سرزنش مشرکین در مورد پرستش بت‌ها و سنگ‌ها خاتمه یافته است.

تعداد آیات، کلمات و حروف:

تعداد آیات سوره طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم به چهل و پنج آیه و تعداد کلمات آن به هفت صد و هفتاد میرسد. تعداد حروف این سوره به سه هزار و صد و سی حرف

میرسد. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره فاطر مختلف بوده که شما میتوانید تفصیل این مبحث را در سوره طور بطور مفصل مطالعه فرمایید.)

ارتباط این سوره به سوره قبلی:

چون خداوند سبحان سوره سبأ را به ردّ اهل شرک، اهل شک و اهل عناد پایان داد، سوره فاطر را به ذکر کمال قدرت، وحدانیت و دلایل توحیدی افتتاح نمود. یعنی اینکه؛ هر دو سوره با حمد پروردگار شروع میشود. و طوریکه در فوق متذکر

شدیم: چون پایان سوره ی سبأ اشاره به نابودی دشمنان دین الله دارد، پس مناسب است، حمد الله متعال را به دنبال آن به جای آورد.

سایر خصوصیات این سوره :

سوره فاطر یکی از پنج سوره ای است که با عبارت «الحمد لله» آغاز شده است. این سوره ها عبارت اند از: فاتحه، انعام، کهف، سبأ، فاطر که همه ای آنها جزء سُورِ مکی هستند.

همچنین سوره فاطر از سُورِ مثنائی می باشد. مثنائی سوره هایی هستند که بعد از سور مئین قرار گرفته اند و زیر صد آیه دارند مانند اینکه سور مئین مبادی باشند و توالی آن مثنائی آن فرض شده اند. (زاد المسیر فی علم التفسیر، جلد 4، صفحه 141)
سوره های مثنائی عبارتند از: سوره احزاب، حج، قصص، نمل، نور، انفال، مریم، عنکبوت، روم، یس، فرقان، حجر، رعد، سبأ، فاطر، ابراهیم، ص، محمد، لقمان و زمر.
{التمهید فی علوم القرآن، جلد 1، صفحه 313}

ترجمه و تفسیر سوره «فاطر»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

همه ستایش‌ها سزاوار پروردگاری است که آفریننده آسمان‌ها و زمین است (ذاتی که) فرشتگان را پیام‌آوران قرار داده است که دارای بال‌های دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه اند. هر چه بخواهد در آفرینش می‌افزاید، چون الله بر هر چیز قادر است. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَاطِرٌ» خالق و ایجادکننده. مُخْتَرَع. مُبْدِع. آفریننده بدون مُدَل و اَلْكَو به معنای آفریدن ابتکاری است (ملاحظه شود سوره‌های: انعام‌آیه 14، یوسف‌آیه 101، ابراهیم‌آیه 10). «جَاعِلٌ»: قرار دهنده، سازنده. «أُولَىٰ»: جمع معنوی ذی، ذا، ذو، صاحبان، دارندگان. «أَجْنِحَةٌ» (جَنَح): جمع جناح، بالها. «مَّثْنَىٰ»: دوتا دوتا، دو دو، دوتایی. «ثُلَاثٌ»: سه تا سه تا سه تا سه، سه‌گانه، سه‌تایی. «رُبَاعٌ»: چهارتا چهارتا، چهار چهار، چهارتایی [نساء/۳]. «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ»: بر آفرینش می‌افزاید.

تفسیر :

اصل کلمه فاطر از «ف ط ر» در لغت به معنای شکاف طولی است؛ یعنی چیزی را از درازا بریدن، (المفردات فی غریب القرآن) با این معنا، می‌توان دقت ظریفی را از تعبیر قرآن به دست آورد و آن اینکه آفرینش موجودات به مانند این بوده که نور هستی و وجود؛ ظلمت و عدم را شکافته و از درون آن به بیرون آمده است. «جَاعِلٌ»: سازنده، قرار دهنده. (ملاحظه شود سوره‌های: بقره‌آیات 30 و 124، آل‌عمران‌آیه 55، قصص‌آیه 7). «مَلَائِكَةٌ» ملائکه: موجودات با شعور غیر مادی که الله تعالی آفریده و پیوسته در فرمان الله اند: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿26﴾ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿27﴾». (و (کفار) گفتند: خداوند رحمان (فرشتگان را برای خود) فرزند گرفته است! منزّه است او، بلکه (فرشتگان) بندگانی گرامی هستند. (فرشتگان) در کلام بر او سبقت نمی‌گیرند و (تنها) به فرمان او عمل می‌کنند.) اکثریت مفسران بدین باور اند که ملك (بر وزن شرف) از الوك مشتق است که به معنی رسالت می‌باشد.

«جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا»: خداوندی که فرشتگان را به عنوان فرستادگانش موظف داشت تا وحی‌اش را به انسان‌های برگزیده‌اش برسانند و امر و نهی‌اش را فرود آورند، این جوزی می‌فرماید: آنان را برای هر کاری که بخواهد نزد پیامبران می‌فرستد. (زاد المسیر ۴۷۳/۶)

«أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ»: از جمله قدرت بی‌نهایت الله تعالی این است که برای فرشتگان بال‌های متعددی: دو بال، سه بال، چار بال یا بال‌های بیشتر از این بخشیده تا به وسیله آن‌ها در آسمان پرواز کنند و رسالت الهی را به بندگانش برسانند. (تفصیل موضوع را میتوان در تفسیر قرطبی ۳۱۹/۱۴ مطالعه فرماید.)

حکمت اینکه فرشتگان دارای بال‌های متعددی است، روشن است زیرا آنها مسافت آسمان تا زمین را بارها طی می‌کنند، و آن، زمانی انجام می‌گیرد که به آنها نیروی سرعت سپر عنایت گردد و آن، در صورت پرواز کردن میباشد. پیامبر صلی الله علیه و سلم در شب اسراء دید جبرئیل دارای شش صد بال است که

فاصله بین هر دو بال آن از مشرق تا مغرب بود. (قرطبی ۳۱۹/۱۴). امام مسلم این حدیث را از ابن مسعود روایت کرده است.) و قتاده گفته است: «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» به معنی برآزندگی و زیبایی چشمان، و بینی قشنگ و شیرینی دهان می‌باشد.

(امام قرطبی در تفسیر خویش (۳۲۰/۱۴) می‌نویسد این آیه عام است و هر افزایشی را شامل میشود از قبیل: طول قد، رخسار معتدل، عقل ژرف، شیرینی سخن و کلام و دیگر ویژگی‌هایی که غیرقابل حصراند.)

«إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»: اوتعالی به هر کاری تواناست، هیچ امری بر او دشوار نیست و هیچ چیزی از فرمان گونی‌اش سرپیچی نمی‌کند.

مفهوم داشتن ایمان به فرشتگان :

ایمان داشتن به فرشتگان، اعتقاد محکم به این امر است که خداوند فرشتگان را از نور آفریده که فطرتاً برای طاعت و پرستش آفریده شده‌اند.

طوری‌که در فوق هم متذکر شدیم: «ملائکه هر چه خداوند متعال به آنها امر میکند نافرمانی نمی‌کنند و هر چه امر میشوند انجام میدهند».

شب و روز به ذکر و تسبیح خداوند متعال عز و جل، مشغولند و هیچگاه خسته و ملول نمی‌شوند. تعدادشان را جز پروردگار کسی نمی‌داند، و خداوند متعال آنانرا به اعمال و وظایف مختلفی مکلف فرموده است.

ایمان به فرشتگان :

قابل یاد آوری است که: ایمان به فرشتگان دومین رکن از ارکان ششگانه ایمان است که به غیر آن نه ایمان کسی کامل، و نه قبول می‌گردد. مسلمانان در وجوب ایمان به فرشتگان اجماع کرده‌اند. پس اگر کسی از وجود آنان یا وجود بعضی از آنان که خداوند متعال آنها را ذکر فرموده، منکر شود، بدون شك کافر گردیده و با قرآن، سنت و اجماع امت مخالفت کرده است.

چگونگی ایمان به فرشتگان ایمان به فرشتگان هم مجمل و هم مفصل است.

ایمان مجمل: چند چیز را در بر می‌گیرد از جمله:

اول: اقرار به وجود آنان، و اینکه آنان مخلوقی از مخلوقات خداوند هستند که آنان را برای پرستش خود آفریده و اینکه وجود آنان حقیقی است، و اینکه ما آنانرا نمی‌بینیم دلیل نیست که آنها وجود نداشته باشند، چقدر بسیارند مخلوقات کوچکی که حقیقتاً در جهان وجود دارند ولی ما آنها را به چشم انسانی نمی‌بینیم.

ماده آفرینش فرشتگان:

خداوند متعال چنانکه جنیان را از آتش و آدم را از خاک آفریده، فرشتگان را از نور آفریده است و آفرینش فرشتگان قبل از آفرینش آدم بوده است. در حدیث آمده است که: «خُلِقَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورٍ وَخُلِقَ الْجَانُّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ وَخُلِقَ آدَمُ مِمَّا وُصِفَ لَكُمْ». یعنی «فرشتگان از نور و جنیان از آتش شعله ور و آدم از آنچه برایتان توصیف گردید آفریده شده‌اند». (صحیح مسلم.)

صفات فرشتگان :

فرشتگان مخلوقاتی واقعی هستند که اجسام حقیقی دارند و صفات خلقی و خلقی خاص به خود را دارند. از جمله:

الف: جثه و توانایی:

از نظر آفرینش بسیار بزرگ و از نظر ضخامت بسیار تنومندند، خداوند متعال فرشتگان را به اشکال بزرگ و نیرومندی آفریده است که با مسئولیت‌های مهمی که خداوند آنان را بدان مکلف نموده سازگاری دارد.

ب: شکل و قیافه:

فرشتگان بال دارند. خداوند متعال برای فرشتگان از يك تا صدها بال آفریده که جز خداوند متعال کسی تعداد دقیق آنها را نمیداند، چنانکه رسول الله صلی الله علیه و سلم، جبریل علیه السلام را با چهره حقیقی آن دیدند که ششصد بال داشت و تمام آفاق را پوشیده بود.

در این خصوص خداوند متعال میفرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَكِةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلُثَ وَرُبْعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» [فاطر: 1]. «ستایش خدای را است، پدید آورنده آسمان ها و زمین، (کسی که) فرشتگان را پیام آوران دارای بال های دوگانه و سه گانه و چهارگانه گرداند، هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید».

ج: نیازها:

فرشتگان به آب و غذا نیاز ندارند. خداوند متعال فرشتگان را طوری آفریده که به آب و غذا محتاج نیستند، و نه از دواج می کنند و نه فرزند می آورند.

د: درك و شعور:

فرشتگان عاقل و دارای قلب هستند، با خداوند سخن گفته اند و خداوند نیز با آنها سخن گفته است، و با حضرت آدم و دیگر پیامبران علیه السلام نیز سخن گفته اند.

ه: قدرت هنر نمایی:

فرشتگان توانائی دارند که جز شکل اصلی، خود را به هر شکل دیگری در آورند، خداوند به فرشتگان قدرت داده که خود را به شکل مرد در آورند، در این امر رِبِّ بَرِّت پرستان است که مدعی بودند که فرشتگان دختران خدایند. ما نمی دانیم که آنان چگونه نقش انسان را بازی می کنند اما بقدری دقیق عمل می کنند که مشکل است فرق آنان با انسان تشخیص داده شود.

و: سر انجام، مرگ:

همه فرشتگان از جمله ملك الموت در روز قیامت می میرند، سپس برانگیخته میشوند تا اعمالی که خداوند آنان را بدان مأمور ساخته انجام دهند.

ز: عبادت و پرستش:

فرشتگان نیز خداوند را می پرستند و پرستش آنان عبارت است از: نماز، دعا، ذکر، رکوع، سجده، ترس، محبت و غیره.

از چگونگی عبادت فرشتگان می توان حالات ذیل را نام برد:

1- دوام و استمرار و عدم خستگی.

2- اخلاص و یکسویی برای خداوند متعال.

3- طاعت مستمر و پاکی از گناه، زیرا از گناه و نافرمانی معصوم اند.

4- کثرت عبادت همراه با تواضع و شکستگی در برابر خدا. چنانکه خداوند متعال

میفرماید: «يَسْبُحُونَ لَيْلًا وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ» (20) [الأنبياء: 20]. «شب و روز تسبیح

میگویند، سستی نمی ورزند».

5- مسئولیت فرشتگان:

خداوند مسئولیت های فراوانی به دوش آنان گذاشته است، از جمله به بعضی از این مسئولیت ها اشاره می کنیم:

1- حاملان عرش.

2- مأمور به انزال وحی بر پیامبران علیهم السلام

3- نگهبانان بهشت و دوزخ.

4- مأمور بر ابر، باران و گیاه.

5- مأمور بر کنترل کوهها.

6- مأمور بر دمیدن در صور.

- 7- مأمور نوشتن اعمال انسان ها.
- 8- مأمور حفاظت انسان ها، ولی هر گاه خداوند امری را در باره کسی مُقَدَّر کرده باشد آنها رهایش می‌کنند و آن امر واقع می‌شود.
- 9- مأمور به همراهی انسان و دعوت وی به کار های خیر.
- 10- مأمور به نطفه در رحم مادر، و دمیدن روح در انسان، و نوشتن روزی و عمل، و اینکه فلان انسان بدبخت است یا خوشبخت.
- 11- مأمور به قبض روح انسان در هنگام مردن.
- 12- امور بازجویی در قبر و آنچه که از نعیم یا عذاب بر آن مرتب می‌شود.
- 13- فرشتگانی که مأمور رساندن سلام امت به رسول الله صلی الله علیه و سلم هستند. لذا بنده مسلمان برای سلام کردن خدمت رسول گرامی صلی الله علیه و سلم لازم نیست که حتماً سفر کند و خدمت ایشان برسد، بلکه از هر جایی که درود و سلام بفرستد فرشتگان سلام او را به پیامبر صلی الله علیه و سلم میرسانند.
- و سفر به مدینه منوره اساساً به نیت نماز در مسجد حضرت اش صلی الله علیه و سلم است.

فرشتگان مسؤلیت های بسیار دیگری نیز دارند که آنچه ذکر کردیم مشهورترین آنها است. دلیل آنچه عرض کردیم این آیات کریمه است که خداوند متعال میفرماید: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا» (غافر: 7). «کسانی که عرش را حمل می‌کنند و آنان که پیرامون آن (عرش) هستند با ستایش پروردگارش تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می‌خواهند».

6- حق فرشتگان بر انسان ها :

- الف: ایمان آوردن به آنان.
- ب: محبت و تعظیم و ذکر فضائل آنان.
- ج: دوری از آنچه که فرشتگان ناپسند می‌دارند، چون از هر چه که انسان ها ناراحت می‌شوند آنها نیز ناراحت می‌شوند.

ثمره ایمان به فرشتگان :

- الف: تحقق ایمان، زیرا ایمان جز با، باور داشتن به فرشتگان کامل نمی‌شود.
- ب: با قدرت و عظمت پروردگار متعال آشنا شدن، زیرا عظمت مخلوق دلیل بر عظمت خالق است.
- ج: رشد و تقویت ایمان در قلب بنده مسلمان، زیرا آشنایی با حالات و صفات و مسؤلیت آنان ایمان را زیاد می‌کند.
- د: احساس اطمینان و آرامش، زیرا که مؤمن وقتی بداند که خداوند فرشتگانی را برای حفاظت او مکلف فرموده، احساس آرامش می‌کند.
- ه: محبت با فرشتگان، چون وقتی انسان مؤمن بفهمد که فرشتگان به کامل ترین وجه پروردگار متعال را می‌پرستند و برای مؤمنین طلب آمرزش میکنند، طبیعی است با آنها محبت پیدا می‌کنند.
- و: ناپسند داشتن کارهای زشت و ناپسند، و گناهان.
- ز: و شکر خداوند سبحان بر این همه لطف و عنایتی که به بندگانش فرموده، که این همه فرشته را مأمور کرده که از او حفاظت کنند، اعمالش را بنویسند و مشکلات عدیده دیگر او را برطرف کنند.

(برای تفصیل مراجعه فرماید به کتاب: ارکان ایمان، مرکز تحقیقات علوم اسلامی، پوهنتون اسلامی، مدینه منوره، (جدی) 1394 شمسی، مطابق ربیع الأول، 1437 هجری).

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (1 الی 4) در مورد قدرت و بی همتایی پروردگار و یادآوری برخی از نعمت هایش، بحث بعمل آمده است.

مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يَمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢﴾

چون الله رحمتی را برای مردم بگشاید، باز دارنده ای برای آن نیست، و چون باز دارد، بعد از او فرستنده ای برایش وجود ندارد، و او توانای شکست ناپذیر و با حکمت است. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« مَا يَفْتَحُ »: آن چه را بگشاید، هر چه را بیفزاید. « لا ممسك لها »: آن را بازدارنده ای نیست. « ما يمسك »: آن چه را باز دارد، آن چه را منع کند. « مُرْسِلَ »: روانه کننده، فرستنده. « مِنْ بَعْدِهِ »: پس از آن؛ یعنی، جز الله.

تفسیر :

آنچه را پروردگار با عظمت از نعمت های ظاهری و باطنی مانند اموال و فرزندان، باران، سلامتی و تندرستی، علم و دانش، هدایت و فهم امور، قبول حق و سایر چیزها برای بندگانش عطا کرده کسی توان منع آنها را ندارد و هیچکس قادر به بازداشتن رحمت او تعالی نیست.

به قولی معنی آیه این مبارکه اینست که: پیامبران علیهم السلام رحمتی برای مردم فرستاده شده‌اند و جز الله تعالی کسی بر فرستادن شان قادر نیست.

در حدیث شریف به روایت مُعْبِرِه بن شُعْبِه (رض) آمده است: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از نماز خویش فارغ می شدند، می گفتند: « لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير » نگاه میگفتند: « اللهم لا مانع لما أعطيت ولا معطى لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد ». « بار خدایا! آنچه که تو بدهی، هیچ بازدارنده ای برای آن نیست و آنچه که تو باز داری، هیچ دهنده ای برای آن نیست و صاحب تلاش و کوشش را در برابر تو، کوشش و تلاش وی هیچ سودی نمی بخشد ». « و اوست غالب با حکمت » پس در ملک خویش هرگونه که خواهد تصرف می کند، می دهد و باز می دارد، خرد و حقیر ساخته و بلند و برتر می گرداند، گرامی می دارد و ذلیل می سازد لذا هیچکس بر حکم وی پی جویی و چون و چرایی نمی تواند بکند و هر کاری که انجام میدهد، آن کار مبتنی بر حکمت بالغه ای است.

« وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ »: والله بزرگوار بر هر چیز مقتدر و در صنع خود حکیم است و بر مقتضای حکمت و مصلحت هر کاری را که خواهد انجام میدهد. مفسران گفته اند: فتح و اِمساك عبارت است از منع و عطا، پس نفع و ضرر در قبضه ای قدرت اوست، عطا می کند و منع می کند.

در حدیث آمده است: « درست ترین و شایسته ترین چیزی که بنده گفته است و انگهی همگی ما بنده ای تو هستیم - این است: بار خدایا! آنچه را که عطا کرده ای هیچکس آن را مانع نمی شود و آنچه را که منع کرده ای هیچکس نمی تواند آن را بدهد، مال و ثروت دنیا انسان را نجات نمی دهد بلکه عمل صالح او را نجات می دهد. (بخشی از حدیثی است که امام مسلم در « صحیح » خود آن را روایت کرده است).

خوانندگان محترم !

در آیه مبارکه در یافتیم که رحمت الهی قبل از قهر اوست. زیرا (کلمه « يَفْتَحُ » قبل از « يُمْسِكُ » آمده است). دادن ها و گرفتن های الله تعالی، همراه با حکمت است. و نعمت های الهی، دارای خزاینی است که گوشه ای از آن به روی انسان باز می شود. باید گفت

که: چشم دوختن و انتظار کمک و مساعدت به غیر الله تعالی بیهوده است، اگر او نخواهد هیچ قدرتی کارائی ندارد. باید متیقن باشیم که: اراده‌ی الله تعالی خلل ناپذیر است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (۳)

ای مردم! نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید. آیا جز خدا آفریننده‌ی ای هست که از آسمان و زمین شما را روزی دهد؟ هیچ معبودی جز او نیست، پس با این حال چگونه (از حق) برگردانیده می‌شوید. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنَّى»: چگونه؟ کجا؟ «تؤفکون» (افک): منحرف می‌شود، برگردانده می‌شوید.

تفسیر:

یعنی اینکه ای انسان‌ها! خدا را در مقابل نعمت‌های بی‌حد و حصری که به شما عطا کرده است، با شکر گزاری قلب و زبان و خدمت‌گزاری اعضای وجود برای طلب استمرار و دوام و افزایش، نعمت‌هایی چون آفرینش آسمان‌ها و زمین، فرستادن پیامبران علیهم‌السلام، افزودن در خلق و گشادن درهای رزق و روزی از نعمت خداوند متعال بر خویشتن یاد آورید.

مفسر زمخشری می‌فرماید: منظور از ذکر نعمت، ذکر آن با زبان نیست بلکه منظور آن است که کفران نعمت نشود و با شناسایی حقیقت، شکر آن را به جا آورده شود، و بدان مقرومعترف بود، و از صاحبش اطاعت گردد. همان‌گونه که کسی به دیگری که امکانات فراوانی را برای او فراهم کرده است، می‌گوید: «نیکی‌های مرا به یاد بیاور» (تفسیر کشاف ۴۷۱/۳).

«يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»: حال اینکه فقط او به بندگانش نعمت عطا می‌کند، پس آیا غیر از خدا خالق هست که از آسمان و زمین به شما روزی بدهد؟ همو به آنان روزی عطا می‌کند، فقط اوست که از آسمان باران نازل می‌کند، و نبات را در زمین می‌رویاند. پس چگونه بت‌هایی را شریک او قرار می‌دهید که نه چیزی را خلق می‌کنند و نه جاندار را روزی می‌دهند؟ از این‌رو بعد از آن گفته است: لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ جز خدای یگانه و یکتا معبود و پروردگاری نیست.

«فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ»: پس بعد از این بیان و دلیل روشن چگونه به سوی پرستش بت‌ها منحرف می‌شوید؟ منظور یادآوری نعمت‌های خدا به انسان و اقامه‌ی حجت بر مشرکین است.

ابن کثیر گفته است: خدا بندگان را متذکر شده و آنان را به استدلال بر یگانگیش راهنمایی کرده است؛ یعنی استدلال می‌کند و می‌گوید: چون خدای یگانه من هستم پس فقط باید مرا پرستید. و همان‌طور که در خلق و ایجاد و اعطای روزی مستقل و منفرد است، همان‌طور هم باید در پرستش منفرد باشد و هیچ چیز را اعم از بت و غیره شریک او قرار ندهید. (مختصر ۱۳۹/۳).

وَإِنْ يَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَّبَتْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۴)

اگر تو را تکذیب می‌کنند [اندوه‌گین مباش] یقیناً پیش از تو هم پیامبرانی تکذیب شده‌اند. و همه امور به خدا بازگردانده می‌شود. (۴).

تفسیر:

در این آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم تسلی داده می‌شود که: ای پیامبر! اگر این مشرکان تو را تکذیب می‌کنند، افسرده خاطر مباش، این روش و قاعده‌ی پیامبران پیشین است که تا فرارسیدن یاری ما تکذیب شده‌اند و آزار دیده‌اند، پس آنها را الگوی خود قرار بده، پس تو هم مانند آن پیامبران صبر و استقامت را پیشه کن. و حتماً خدا تو را بر آنان پیروز و غالب می‌کند.

«وَأَلِيَّ اللَّهُ تَرْجَعُ الْأُمُورُ» و سرانجام کار تو و کار آنها نزد خدا می باشد همه امور به او تعالی باز می گردد تا از اعمال همه مردم حساب گرفته برای مؤمنان پاداش نیکو دهد و کافران را به عذاب گرفتار سازد.

در این آیات مبارکه خداوند متعال برای کافران که آیات الهی را مسخره کرده و قرآن عظیم الشان را سحر نامیدند، وعید شدیدی می دهد و به آنها روزی سخت و مصیبت بار را وعده می دهد.

وعد و وعید :

«وعد» در لغت به معنی عهد می باشد. و در اصطلاح عبارتست از تعهد کردن به انجام امری، خواه آن امر خیر باشد یا شرّ و اختصاص پیدا کردن به یکی از آنها بواسطه قرینه، معین می شود.

«ووعید» که از وعد گرفته شده خبری است که فقط در وعده شرّ و تهدید استعمال می گردد.

تفاوت وعد با وعید :

مهمترین تفاوتی که بین این دو کلمه وجود دارد تفاوت از ناحیه استعمال است و آن این است که: «وعد» هم در وعده خیر و هم در وعده شرّ بکار می رود ولی «ووعید» و «ایعاد» فقط در وعده شرّ استعمال می شود.

فرق دیگری که بین «وعد» و «ووعید» وجود دارد در تخلف پذیری آنهاست چرا که: خُلف وعده قبیح است زیرا مستلزم وقوع کذب از طرف خداوند است و صدور آن از خداوند محال است، ولی خُلف وعید در مواردی، نه تنها قبیح نیست بلکه حُسن هم دارد چون این کار نوعی اظهار کرم است.

وعده از راه تفضل خداوند متعال بر بندگان است نه استحقاق بندگان زیرا مؤمن هر چه ایمانش کاملتر باشد و اعمال صالحه او زیادتر باشد، نمی تواند شکر کوچکترین نعمت الهی را اداء نماید تا مستحق دریافت آن وعده ها گردد ولی وعید از راه استحقاق عباد است و خداوند زائد بر استحقاق، کسی را عذاب نمی کند بلکه چه بسا عفو نموده و گذشت می کند.

خوانندگان محترم !

همه انبیاء الهی در طول تاریخ، مخالف و دشمنان بخود داشته اند و تکذیب حق، شیوهی دائمی کفار که در مقابل پیامبران بکار می برند. واضح است که در طول تاریخ این حوادث و شیوه کاری کفار تکرار شده و میشود. کفار با شخص کاری ندارند، آنان در مخالفت با راه و هدف میباشند، هرکس ندای حق را بلند کند مورد تکذیب قرار میگیرد. ولی باید با تمام صراحت گفت که: تکذیب مردم، ضربه و ضرری به حقایق وحی رسانده نمیتواند، تکذیب شدگان پیش از تو همان فرستادگان ما بودند. الله تعالی با زیبای میفرماید: مخالفان حق بدانند که لجاجت های آنان فراموش و رها نمیشود.

خوانندگان محترم !

بعد از اینکه در آیات متذکره موضوعات توحید و رسالت که اصل اول و دوم در دین مقدس اسلام هستند، به بیان گرفته شد ، اینک در آیات متبرکه (5 الی 8) به اصل سوم؛ یعنی، زنده شدن و حساب و کتاب و مکافات و مجازات اشاره بعمل می آورد . در این آیات ؛ آمدن روز قیامت را امری قطعی و غیر قابل انکار بحساب می آورد . هکذا در این آیات هشدار داده میشود ، تا شخص مسلمان از وسوسه های شیطانی و تردید در ایمان آوردن به آفریننده، حذر کند و آن کس که خواهان زندگی سعادت‌مندانه است، از پیروی شیطان روی گرداند و به الله واحد اعتقاد و باور پیدا نماید .

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿٥﴾

ای مردم! بی تردید وعده الله [درباره قیامت] حق است، پس این زندگی دنیا [زودگذر، شما را نفریبید و شیطان فریبکار شما را در باره الله نفریبید. (5).

تفسیر:

«وَعَدَ اللَّهُ»: وعده‌هایی همچون: قیامت، حساب و کتاب، بهشت و دوزخ. ای مردم! آنچه را خداوند متعال از زنده شدن بعد از مرگ و برپایی قیامت حساب و کتاب، بهشت و دوزخ برای شما وعده داده شده است همه آنان حق و ثابت و بدون تخلف است و حتماً تحقق می‌پذیرد. یعنی اینکه: قیامت آمدنی است و یقیناً همه مخلوقات بدربار عظیم عدالت و انصاف کردگار متعال حاضر شدنی هستند. وجه زیبا می‌فرماید: «فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا»: زندگی دنیا با زرق و برق و لذت‌های شهوانی‌اش شما را از یاد آخرت مشغول و منحرف نکند. بر این جاه و جلا و عیش و نشاط فانی غره مشوید! و فریب شیطان دغا باز مشهور را مخورید! چون او دشمن ازلی شماست گاهی مشوره خوب بشما نمیدهد بلکه همیشه کوشش دارد تا همراه خود شما را هم بدوزخ ببرد حیل‌های گوناگون به کار برده شما را از طرف خدا (ج) و آخرت دائماً غافل خواهد ساخت بنابر آن بر شما لازم است که هوشیار باید بود که: شیطان رانده شده شما را از طاعت پروردگار باز ندارد؛ زیرا شیطان بسیار فریب دهنده است، گناهان را محبوب تان می‌سازد و طاعات را در نظر شما بد نمایش می‌دهد. سعیدبن جبیر می‌فرماید: «فریفته شدن به زندگی دنیا این است که مشغولیت به نعمت‌ها و لذت‌های آن، انسان را از عمل آخرت به خود گرفتار سازد». این کثیر گفته است: یعنی به وسیله‌ی این گل‌ناپایدار از آن حیات جاویدان غافل نشوید. (مختصر ۱۳۹/۳).

«وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ»: وشیطان بامبالغه در حیل و نیرنگ شما را فریب ندهد. به این که به شما بگوید: بی‌پروا باشید! زیرا قطعاً خداوند به سبب فضلی که دارید، یا به سبب این که رحمت وی بر شما وسیع و گسترده است، از شما درمی‌گذرد و بر شما می‌آمرزد پس به سوی گناهان شتاب کنید. هستند انسان‌های که با زرق و برق مادی دنیا فریب می‌خورند، ولی هستند گروهی زرق و برق دنیا آنان را فریب داده نمی‌تواند، بلکه شیطان فریبکار منحرفشان می‌نماید. یگانه و بهترین راه و وسیله همانا ایمان داشتن به معاد، است که بازدارنده از فریب دنیا است. و در این هیچ جای شکی نیست که: وعده‌های الهی حق است، ولی وعده‌های شیطان پوچ و فریبنده.

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿٦﴾

در حقیقت شیطان دشمن شماست [نیز] او را دشمن بگیرید. جز این نیست که او پیروان خود را دعوت می‌دهد تا از دوزخیان باشند. (6)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَدْعُو»: فرا می‌خواند. به دور خود می‌خواند. «سعییر» به معنای آتش برافروخته، آتش سوزان، یکی از نام‌های دوزخ است. «حِزْب»: هر کس از برنامه و هدف شیطان پیروی کند.

تفسیر:

ای مردم! به راستی که شیطان دشمنان سر سخت شما بشمار می‌رود، از یاد نباید برد که دشمنی شیطان با شما، دشمنی قدیمی است، دشمنی یک روزه نیست، بناءً شما هم برای

دشمنی با او آمادگی لازم اتخاذ نماید و از فتنه هایش باید جداً در حذر باشید، و از او اطاعت نکنید.

در حدیثی شریفی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «برای شیطان خطرهای است که آن را در قلب فرزند آدم می افکند و برای فرشته نیز خطرهای است؛ خطر شیطان عبارت است از: وعده دادن به شر و تکذیب حق و خطر فرشته عبارت است از: وعده دادن به خیر و تصدیق به حق».

«إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنَ أَصْحَابِ السَّعِيرِ»: هدف و پروگرام شیطان اینست که: پیروانش را به آتش مشتعل و سوزان و کباب کننده‌ی صورت و پوست دراندازد، و جز این هدفی دیگری ندارد، پس آیا شایسته است انسان عاقل از شیطان لعین پیروی نماید و خواستش را برآورده کند؟

امام طبری میفرماید: فقط پیروانش را فرا میخواند تا در آتش سوزان و زبانه‌کش جهنم، برای همیشه بمانند. (تفسیر طبری ۷۸/۲۲).

الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿٧﴾
کسانی که (با پیروی از شیطان) کفر ورزیدند، عذاب سختی برای آنان خواهد بود، و کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ است. (7)

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست: آن‌ده از کسانی که الله تعالی و پیامبرانش را انکار کرده اند عذابی دائمی و سختی در آتش دوزخ برای شان آماده شده است.
ولی آن‌ده از کسانی که ایمان و عمل صالح را با هم دارند، «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ» در نزد الله بخشودگی و پاداشی بزرگ یعنی بهشت دارند. علت این‌که ایمان را با عمل صالح قرین کرده و آورده، این است که نشان دهد آن دو از هم جدا شدنی نیستند؛ زیرا ایمان یعنی تصدیق با قول و عمل.

و آنچه که انسان را از قیامت غافل می سازد، دنیا و شیطان مکار و فریبنده است. نباید فراموش کنیم که: داشتن تزکیه به نفع خود انسان، که با آن ادای نماز و تقوا حاصل می شود. احتمالاً فایده تزکیه را انسان بدست آورده نتواند، ولی به صورت قطع و به صورت حتمی سود و فایده، آنرا ان شا الله در آخرت دریافت خواهند فرمود.

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿٨﴾

آیا کسی که بدی عملش در نظرش آراسته جلوه داده شده است، و لذا آن را نیک می بیند [مانند کسی است که خداوند هدایتش کرده باشد] بی‌گمان خداوند هر کس را که خواهد گمراه میکند، و هر کس را که خواهد هدایت کند پس نباید خود را به سبب حسرت خوردن بر آنان هلاک سازی، البته الله به آنچه میکنند داناست. (۸)

تفسیر :

یعنی: ای پیامبر! غم مخور و خود را از اندوه و حسرت خوردن بر استمرارشان به گمراهی و گناه، هلاک نساز زیرا این خود حق تعالی است که خواسته است تا آنان به سبب بد عملی خود گمراه شوند.

«إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» خدای عز و جل به عمل زشت و ناپسند آنها عالم است و آنان را در مقابل عملشان سزا می دهد. هرچند عمل درخفا انجام گیرد بر او پنهان نمی ماند.

هدایت و ضلالت :

قرآن عظیم الشان در آیات متعددی مبحث هدایت و گمراهی را با تعابیر مختلف مورد

بحث قرار داده است که البته ذکر همه ای در این بابت به ما کمک خواهد کرد تا به مفهوم کلی این موضوع بطور دقیق مطلع شویم:

1- الله تعالی در سوره نحل آیه 93 میفرماید: «و اگر الله می خواست به مشیت ازلی همه بشر را یک امت قرار می داد، و لیکن هر کس را بخواهد گمراه می کند و هر کس را بخواهد هدایت، و البته آنچه از نیک و بد کرده‌اید از همه سؤال خواهید شد.» «ولو شاء الله لجعلکم امة واحدة و لکن یضل من یشاء و یتسئلن عما کنتم تعملون».

2- در سوره کهف آیه 17 میفرماید: «هر کس را الله هدایت کند او هدایت شده است، و هر کس را گمراه کند، پس هرگز برای او یاور و راهنما کننده نخواهی یافت.» «من یتسئلن من یضل فلن تجد له ولیاً مرشداً».

3- در سوره اعراف آیه 186: میفرماید: «هر کس را خدا گمراه کند هیچ کس راهنمای او نباشد و چنین گمراه را خدا واگذارند تا در طغیان و ضلالت بماند.» «من یضل الله فلا هادی له و یتسئلن من یضل فلن تجد له ولیاً مرشداً».

4- در سوره (زمر آیه 36-37) میفرماید: «هر کس را الله گمراه کند دیگر او را هیچ راهنمایی نخواهد بود و هر کس را خدا هدایت کند، دیگر احدی نمی‌تواند او را گمراه کند.» «و من یضل الله فما له من هاد و من یتسئلن من یضل فلن تجد له ولیاً مرشداً»
برخی از مفسران در تفسیر آیه 93 سوره نحل میگویند: «هدف این آیه مبارکه این است که خداوند متعال می‌تواند همه ایشان را از نظر هدایت و سعادت یک رقم خلق کند. و مقصود از اضلال بعضی و هدایت بعضی، اضلال و هدایت ابتدایی نیست، بلکه مجازاتی است؛ زیرا همه آنان چه گمراهشان و چه در راهشان همه هدایت ابتدایی دارند و آن کسی که خدا می‌خواهد گمراهش کند، کسی است که خودش راه ضلالت؛ یعنی معصیت را پیمود و پشیمان هم نمی‌شود و آن کس که خدا هدایتش کرده کسی است که هدایت فطری خود را از دست نداده، و بر آن اساس زندگی می‌کند؛ یا همواره در طاعت است و یا اگر گناهی از وی سر زد توبه می‌کند و از راه گناه به صراط مستقیم و سنت الهی اش که تبدیل پذیر نیست بر می‌گردد.

در علم تفسیر آیات قرآن متمم یکدیگرند و بعضی از آیات بعض دیگر را تفسیر میکند. همان خدایی که فرمود: «یضل من یشاء»؛ هر کس را بخواهد گمراه میکند، همان خدا هم فرمود: «و یضل الله الظالمین»؛ (ابراهیم، 27) خدا ظالمان را گمراه میکند. یا «کذلک یضل الله من هو مسرف مرتاب»؛ خدا گمراه میکند کسی را که اسراف می‌کند. (غافر آیه 34) و یا «کذلک یضل الله الکافرین»؛ (غافر آیه 74) خدا کافران، را گمراه میکند.

بنابر این درست است که به اصطلاح هر کس را خدا بخواهد گمراه می‌کند، ولی باید دانست چه گروه از بندگان در معرض گمراهی قرار می‌گیرند، خدا ظالمان و دروغ‌گویان، فاسقان، مسرفان و کافران و آنهایی را که در حالت اختیار نافرمانی می‌کنند گمراه می‌کند. پس مقدمه اضلال حق به دست بنده جاری می‌گردد. نیز در مقام هدایت هم شرایطی وجود دارد، اگر میفرماید: «یهدی من یشاء»؛ یعنی هر کس را بخواهد هدایت میکند، آیاتی هم در مقام بیان شرایط هدایت وارد شده است که میفرماید: «و الذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا»؛ (عنکبوت، 69). و آنان که در راه ما مجاهده کردند، آنان را هدایت میکنیم. و در آیات دیگر میفرماید: «ان الله لا یهدی القوم الفاسقین»، «لایهدی القوم الکافرین»، «لایهدی کید الخائنین»، «لایهدی من هو کاذب کفار»؛ و... یعنی خداوند از آنهایی که در مقام هدایت نیستند. هدایت را نفی میکند.
پس معلوم شد که برای صالحان و متقین هیچگاه گمراهی روا نیست و معاندان لجوج را هدایت شایسته نباشد.

گفتنی است که ارائه طریق از خالق است، و وظیفه مخلوق است راهی را که به او نشان داده می‌شود، در پیش گیرد تا به مقصود اصلی برسد، و اگر خود از جاده منحرف شد و بی راهه را در پیش گرفت، مسئولیت آن تنها بر خود او است. خداوند در قرآن میفرماید: «و الله يدعوا الی دارالسلام»؛ (یونس آیه 25). یعنی الله همه خلق را به سر منزل سعادت و سلامت می خواند.

اگر به این آیات متبرکه که با دقت توجه نمایم، کوچک‌ترین تردیدی باقی نمی‌ماند که الله متعال حالت اختیار و استقلال را به همه داده است که میفرماید: «انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً»؛ (سوره انسان آیه: 3) یعنی ما به حقیقت راه (حق و باطل) را به انسان نشان دادیم، حال خواهد هدایت پذیرد و شکر این نعمت گوید و خواه آن نعمت را کفران کند.

نتیجه اینکه الله متعال ظالمان، ستم‌گران، مجرمان و... را هدایت نمی‌کند. و اساساً این گروه خود در یک گمراهی آشکار هستند. که میفرماید: «من یعص الله و رسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً»؛ (انفال، 29). یعنی کسی که از دستورات خدا و رسولش سرپیچی کند، آشکارا در گمراهی است. پس هر کس مستحق هدایت باشد خدای تعالی او را به بهشت هدایت می‌کند و کسی نیست که بتواند او را برگرداند و آن‌کس را که مستوجب عذاب باشد و به سوی دوزخ کشاند کسی او را از شر عذاب نگاه ندارد. اما اهل و مستحق عذاب شدن و یا مستحق ثواب شدن مقدماتاً به دست انسان سپرده شده است.

شان نزول آیه 8:

896- جویبر از ضحاک از ابن عباس(رض) روایت کرده است: زمانی نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «اللهم أعز دینک بعمر بن الخطاب أو بأبی جهل بن هشام». پروردگار! دین خود را به عمر بن خطاب و یا ابو جهل بن هشام عزیز و نیرومند گردان، پس خدا (عمر) را هدایت کرد و ابو جهل به گمراهی و جهالت باقی ماند. سپس در باره آن دو آیه «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ...» نازل شد. (اسناد این جداً ضعیف است به خاطر جویبر زیرا او متروک است و ضحاک با ابن عباس ملاقات نکرده صحیح عموم آیه است اما از چند وجه آمده که پیامبر خدا به این چیز دعا کرد، این‌ها به مجموع قوی هستند. «کشف الخفا» 1 / 183 و 184 و 546).

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه که (9 الی 14) در مورد و حدانیت پروردگار با عظمت در جهت اثبات زنده گردانیدن دوباره، بحث بعمل آمده است.

وَاللّٰهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتَثِيرُ سَاحِبًا فَسُقْتَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذٰلِكَ النُّشُورُ ﴿٩﴾

و خداوند کسی است که بادهای را می فرستد که ابری را بر می‌انگیزد، آنگاه آن را به سوی سرزمینی مرده رانندیم، و بدان زمین را بعد از مردنش زنده ساختیم، زنده شدن مردگان هم این گونه است. (9)

تفسیر:

الله تعالی ذاتی است که با قدرت خود بادها را می فرستد تا ابرها را به حرکت آورد و به وسیله باد، ابرها را به شهرهایی رساند که قحطی و خشک سالی اهل آن را فرا گرفته است.

«فَسُقْتَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ»: ابر را که بار باران با خود دارد به طرف محلی خشک و بی‌باران و تشنه لب حرکت دادیم.

«فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»: همراه با باد آب نازل کردیم، آنگاه به وسیله‌ی آن زمین را بعد از این‌که خشک شده بود احیا کردیم.

«كَذٰلِكَ النُّشُورُ» همان طور که زمین خشک و مرده را با آب زنده کرده، خدا مردگان را نیز از قبر زنده میکند. (تفسیر صفة النفاسیر محمد علی صابونی).

امام احمد از ابی رزین عقیلی روایت کرده که گفته است: گفتیم: یا رسول الله! خدا چگونه مرده‌ها را زنده میکند؟ و دلیل آن درجهان هستی کدام است؟ فرمود: «آیا از محلی خشک و بی علف عبور نکرده‌ای که بعداً سبز و خرم گشته باشد؟ گفتیم: بله، یا رسول الله! فرمود: خدا مردگان را آنچنان زنده می‌کند و این دلیل زنده شدن در جهان هستی است» (احمد و ابو داوود و ابن ماجه آن را روایت کرده‌اند).

ابن کثیر فرموده است: در بسی موارد الله سبحان و تعالی با اشاره به زنده کردن زمین بعد از خشک شدن آن بر اثبات معاد استدلال کرده است. زمین مرده و بی‌نفس و بدون گیاه می‌میرد، آنگاه وقتی خدا ابر باران را به آنجا فرستاد و باران را بر آن نازل کرد زمین «تکان خورده و بالا می‌آید و از هر نوع زوجی خرم می‌رویاند». وقتی خدا بخواهد اجساد مردگان را نیز آنچنان زنده و پخش میکند. (مختصر ابن کثیر ۳/۱۴۰).

مَنْ كَانَ يَرِيْدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيْعًا اِلَيْهِ يَصْنَعُ الْكَلِمَ الطَّيْبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِيْنَ يَمْكُرُوْنَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ وَمَكْرُ اَوْلِيْكَ هُوَ يَبُوْرٌ ﴿١٠﴾

کسی که عزت می‌خواهد، پس [باید آن را از خدا بخواهد، زیرا] هر چه عزت است، نزد خداوند است، سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود، و کار نیک آن را بالا می‌برد و کسانی که با مکر و حيله بدی‌ها را می‌اندیشند برای آنها عذاب سخت است و مکر و حيله سنجی شان خود برباد و تباه می‌گردد. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَصْنَعُ»: بالا می‌رود و پذیرفته می‌شود. «يَبُوْرٌ»: تباه می‌گردد و نابود میشود (ملاحظه شود: فرقان / 18، ابراهیم / 28).

تفسیر :

بعد از اینکه الله تعالی راه نیل به عزت را به بندگان یادآور شده و می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يَرِيْدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيْعًا» هر کس عزت، قدرت و سر بلندی کامل می‌خواهد، (آن را از خدا بخواهد چرا که) هر چه عزت و قدرت است در دست الله است. (راه وصول به عزت و قدرت هم گفتار و کردار نیک است).

و قعاً همه عزت برای حق تعالی است، مطیعان را عزت می‌بخشد و عصیانگران را دلیل می‌سازد؛ یعنی هر که از او عزت بخواهد عزیزش داشته یاری اش می‌کند و هر که از غیرش عزت بخواهد خوار و ذلیلش ساخته توفیقش نمی‌دهد.

امام طبری فرموده است: ذکر الله و تمجید و ستایش بنده نزد خدا بالا می‌رود. «وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»: الله متعال عمل صالح را از بنده پذیرفته و در مقابل آن او را پاداش می‌دهد. «وَ الَّذِيْنَ يَمْكُرُوْنَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ»: بعد از بیان گفته‌ی پاک، اینک گفته‌ی ناپاک را بیان میکند. یعنی آنان که به منظور خاموش کردن نور خدا به حيله و نیرنگ متوسل میشوند و در مقابل اسلام و مسلمانان فریبکاری و حيله به کار می‌برند، در آخرت عذابی شدید در آتش دوزخ خواهند داشت.

«وَ مَكْرُ اَوْلِيْكَ هُوَ يَبُوْرٌ»: و حيله آن مجرمان نابود می‌شود؛ زیرا هر کس بدی را در نهان داشته باشد یا بدی را تدبیر کند، خدا آن را علنی و ظاهر میکند: «وَ لَا يَحِيْقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ اِلَّا بِاَهْلِهِ». کسانی که مرتکب گناهان میشوند عذاب شدیدی در نزد آفریدگار سبحان برای آنان آماده شده، آنگاه مکر و تدبیرشان محو و بی‌اثر می‌شود و فایده‌ای به آنان نمی‌رساند؛ زیرا حق تعالی بهترین تدبیر کننده‌ای است و مکر و تدبیر مکاران را باطل می‌سازد.

در حدیث شریف آمده است: «لَا يَقْبَلُ اللهُ قَوْلًا اِلَّا بِعَمَلٍ وَ لَا يَقْبَلُ قَوْلًا اِلَّا بِبَنِيَّةٍ وَ لَا يَقْبَلُ قَوْلًا وَ عَمَلًا وَ نِيَّةً اِلَّا بِاِصَابَةِ السَّنَةِ». «خدای متعال هیچ سخنی را نمی‌پذیرد جز با عملی و هیچ سخن و عملی را نمی‌پذیرد جز با نیت (درستی) و هیچ سخن و عمل و نیتی

را نمی پذیرد مگر آن که با سنت مطابقت داشته باشد». امام قرطبی میگوید: «حق این است که اگر گنهگار تارک فرایض، الله تعالی را یاد کند و سخنی پاکیزه بگوید، این در زمره حسنات وی نوشته می شود و او در عین حال، بار گناه خویش را نیز بر دوش می کشد. پس الله متعال از هر کس که از شرک بپرهیزد، عمل صالح را می پذیرد و خود سخن پاکیزه یک نوع عمل صالح است. لذا تأویل آیه این است که: حق تعالی باعمل صالح، بر رفعت سخنان پاکیزه و حسن جایگاه آن می افزاید».

مفسران می نویسند: در اینجا به حيله و نیرنگ قریش در مورد پیامبر صلی الله علیه و سلم اشاره شده است و همان طور که قرآن می گوید آنها وقتی در «دارالندوه» گرد آمدند، خواستند او را به قتل برسانند، یا او را زندانی یا او را اخراج کنند: «وَ إِذِ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ» (تفسیر کشاف ۴۷۶/۳). «و کسانی که با مکر و حيله بدیها را می اندیشند» یعنی: در دنیا به شیوه مکر و فریب، مرتکب بدیها می شوند تا به عزت ناروای جاهلیت برسند، همانند نیرنگهای بدی که مشرکان قریش در دارالندوه در حق رسول الله صلی الله علیه و سلم اندیشیدند تا ایشان را زندانی کرده، یا به قتل رسانده، یا از مکه اخراج کنند «آنان را عذابی سخت است» در نهایت شدت «و نیرنگشان خود تباه می گردد» و بی اثر میشود. مکر در اصل: عبارت از نیرنگ و حيله گری است.

وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِنْ نُّرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ اَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ اُنْثٰى وَلَا تَضَعُ اِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمْرِهِ اِلَّا فِي كِتَابٍ اِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرٌ ﴿۱۱﴾

والله شما را از خاک، سپس از نطفه آفریده است، سپس شما را بصورت زوج [نر و ماده] در آورد، و هیچ زنی باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند مگر با علم او، و هیچ سالخورده ای عمر دراز نمی یابد و از عمرش کاسته نمی شود مگر اینکه در کتابی [چون لوح محفوظ] ثبت شده است. به یقین این (کارها) برای الله آسان است. (11)

تفسیر:

ای مردم! الله تعالی شما یعنی آدم علیه السلام را از خاک خلق کرد. «ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ»: بعد از آن فرزندان را از سلاله ای از منی که آب بی ارزشی است خلق نمود، «ثُمَّ جَعَلَكُمْ اَزْوَاجًا»: باز شما را به گونه مردان و زنانی پدید آورد. طبری گفته است: مؤنث را به ازدواج مذکر در آورد. (تفسیر طبری ۸۱/۲۲). از فحوای آیه مبارکه واضح میشود که: خلقت اولیه آدم علیه السلام از خاک است و پس از خلقت آدم علیه السلام فرزندان او از نطفه او شکل میگیرند که نطفه یا منی هم از آب است و بعد از مرگ هم بدن آنها تجزیه میشود و به اجزا و عناصر خاک تبدیل میشود، پس میتوان گفت که: ماده و عنصر اصلی خلقت بشر، عناصر خاک است و لذا به خاک باز می گردد، هر چند که انسانها از نطفه والدین خود شکل میگیرند که نطفه هم از آب و عناصر آن شکل گرفته است.

«وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ اُنْثٰى وَ لَا تَضَعُ اِلَّا بِعِلْمِهِ»: هیچ زنی باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند، مگر اینکه الله تعالی بدان داناست.

و جز بر مبنای علم او به دنیا نمی آید، و می داند مذکر است یا مؤنث، و از مراحل جنینی در شکم مادر اطلاع دارد. «وَ مَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لَا يُنْقَصُ مِنْ عُمْرِهِ اِلَّا فِي كِتَابٍ»: اندازه حیات هر صابح عمر، دراز باشد یا کوتاه همه در نزد او تعالی در لوح محفوظ ثبت و نوشته است. پروردگار سبحان همه این امور را می داند و بر می شمارد، به همه آگاه است و زیادت و نقصان همه چیزها را پیش از آفرینش مخلوقات مقدر کرده است.

آری! آفرینش شما، شناخت مدت های عمر شما، اندازه اعمال و تمام احوال تان بر پروردگار سهل و آسان است.

«مُعَمَّرٌ»: سالخورده. پیر «مَا يَعْمَرُ... وَلَا يَنْقُصُ...»: دو معنی دارد:

یکی اینکه: خداوند مقدر فرموده است که برخی ها در پیری بمیرند و گروهی در کودکی و جوانی. دوم اینکه: روزی یا شبی از عمر شخص سال خورده نمی گذرد، مگر اینکه در لوح محفوظ ثبت و ضبط است. به عبارت دیگر: مدت عمر شخص در لوح محفوظ تعیین شده است، و پیوسته شب ها و روز ها از آن کاسته می شود، تا همه دقائق پایان می پذیرد. «بِيسِيرٌ»: ساده و آسان (سوره: نساء آیات 30 و 169، حج آیه: 70).

سعیدبن جبیر میگوید: «پس آنچه از مدت عمر انسان می گذرد، همان کاستن از عمر وی است و آنچه که از عمر وی در آینده می آید، همان عمری است که به وی داده می شود». به قولی معنی این است: «هیچ کهنسالی تا دوران پیری عمر داده نمی شود و عمر هیچ کس دیگر از سن کهنسالی کاسته نمی شود مگر اینکه این امر در لوح محفوظ ثبت است، یعنی وابسته به قضای خداوند است».

لذا دراز یا کوتاه کردن عمر، هر دو به قضا و قدر حق تعالی و مربوط به اسبابی است که مقتضی دراز ساختن یا کوتاه کردن عمر است.

باید دانست که از اسباب طولانی ساختن عمر: صله رحم و از اسباب کوتاه کردن آن: بسیار نافرمانی کردن پروردگار با عظمت است.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر کس دوست دارد که رزقش گشاده ساخته شده و اجلس به تأخیر افکنده شود، باید صله رحم خویش را برقرار کند».

اما باید گفت: دراز شدن عمر با اسبابی مانند صله رحم، در قضا و قدری داخل است که علم الله تعالی بر آن پیشی گرفته است زیرا در لوح محفوظ نوشته شده که عمر فلان کس - مثلاً - این مقدار از سال است و اگر صله رحم را برقرار کرد، در عمر وی این مقدار افزوده می شود. باز در جایی دیگر از لوح محفوظ بیان شده است که آن شخص صله رحم خویش را به جا می آورد، همین طور از عمر هر کس که کاسته شود، به دلیل آن است که او عملی انجام داده که مقتضی کوتاه سازی عمر وی است، چون انجام دادن بسیار معاصی و نافرمانی ها «بی گمان این کار» یعنی: افزودن و کاستن در عمر «بر خداوند آسان است» زیرا هیچ چیزی بر وی دشوار نیست و هیچ چیز - چه اندک و چه بسیار، چه بزرگ و چه کوچک - از علم و شمار پروردگار پنهان نمیباشد.

خَلَقْتَ انْسَانَ از خَاكِ یا نُطْفَةٍ:

قبل از همه باید گفت که همه انسانها از نسل آدم علیه السلام هستند، و طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، پروردگار با عظمت آدم علیه السلام را از خاک آفرید طوریکه در (آیه 59، سوره آل عمران) آمده است: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ» یعنی: (مثل عیسی در نزد خدا، چون مثل آدم است که او را از خاک بیافرید).

و میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» (سوره حج، 5) یعنی: ای مردم! اگر در رستاخیز «زنده شدن بعد از مرگ» شك دارید (به این نکته توجه کنید که ما شما را از خاک آفریده ایم سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده شده) که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل، تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم) و جنین های را که بخواهیم تا مدت معینی در رحیم مادران قرار می دهیم، «و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم» بعداً شما را

بصورت طفل بیرون می آوریم، سپس هدف این است که به صد رشد و بلوغ خویش برسید. در این میان بعضی از شما میمیرند و بعضی آنقدر عمر می کنند که به بدترین مرحله زندگی (پیری) میرسند آنچنانکه بعد میبینی، اما هنگامیکه آب باران بر آن فرو می فرستیم به حرکت در می آید و میروید، و از هر نوع گیاهان زیبا می رویاند.

برای تشریح بیشتر میتوان موضوع فوق را چنین واضح نمود.
«ای مردم! اگر از رستاخیز در شک آید؟» یعنی: اگر درباره امکان برانگیخته شدن مجدد و داخل بودن این موضوع در حوزه قدرت ما، شک و شبهه‌ای دارید، در این صورت در اصل و آغاز آفرینش خود بنگرید؛ «پس بدانید که ما شما را از خاک آفریده‌ایم» در ضمن آفرینش پدرتان آدم علیه السلام. همچنین آفرینش خودتان از نطفه است، و نطفه از غذاست و غذا از خاک و آب و هوا «سپس» شما را آفریدیم «از نطفه» یعنی: از آب منی «سپس از علقه» علقه: قطعه‌ای از خون بسته است زیرا نطفه پس از چهل روز به اذن خداوند به قطعه‌ای از خون غلیظ یا جامد متحول می‌شود «سپس از مضغه». مضغه: قطعه‌ای از گوشت است که خون جامد به آن متحول شده است «شکل داده شده» مخلق: یعنی پاره‌ای از گوشت دارای صورت واضح، شفاف، هیأت روشن و خلقت کامل؛ از چشم و دهان و دست و پا و غیره «و شکل داده نشده» غیر مخلق: مرحله‌ای است از تطور، انکشاف و نمو همان پاره گوشت قبل از شکل‌گیری خلقت در آن، که هنوز صورت و هیأت واضحی به خود نگرفته و تصویر آن کامل نشده است «تا بر شما روشن گردانیم» کمال قدرت خویش را؛ با متحول ساختن اطوار و مراحل آفرینش‌تان تا در نتیجه، از آن برامکان رستاخیز راه برید زیرا کسیکه بر آفرینش اولیه بشر از خاک و سپس خلقت ثانویه وی از نطفه قادر باشد در حالیکه میان آب و خاک تناسبی وجود ندارد - و باز بر متطورساختن آن نطفه به علقه - با آن همه تباینی که میان آنها وجود دارد - قادر باشد و همینطور بر دیگر مظاهر قدرت در این عرصه، حتماً باز گرداندن آن آفرینش بر وی آسان‌تر است «و آنچه را که بخواهیم در رحما قرار می‌دهیم» و در نتیجه، جنین (طفل در رحم مادر جنین خوانده میشود.) سقط (افتاده طفل و ضایع شدن.) نمی‌شود «تا میعاد معین» و مشخص که آن را مقدر و مشخص نموده‌ایم. یعنی: بعضی از جنین‌ها را هم سقط می‌گردانیم که دوره تطور و نمو آن به‌اتمام نمی‌رسد. شایان ذکر است که میعاد استقرار جنین در رحم مادر برای بشر غالبانه ماه است و هر جنسی از حیوانات، دوره معینی از بارداری را دارد «آنگاه شمارا به صورت کودکی بیرون می‌آوریم» از شکم‌های مادرانتان «باز» قوای بدنی و عقلی شما تکامل می‌یابد «تا به حد نهایی رشد خود برسید» اشد: کمال عقل، کمال نیرومندی و رشد و تمییز است. به قولی: سن رشد، از سی تا چهل‌سالگی است «و بعضی از شما کسی است که جانش گرفته می‌شود» یعنی: قبل از رسیدن به سن رشد به طور زودرس جانش گرفته میشود و از دنیا درمیگذرد «و بعضی از شما به حد غایت فرتوتی عمر بازبرده میشود» یعنی: به بدترین و پست‌ترین مرحله عمر که همانا مرحله خرفتی است میرسد تا بدانجا که عقل و حافظه از سرش رخت بر بسته و حالش از حال یک کودک غیر ممیز هم بدتر میشود «چندان که پس از دانستن، چیزی نمیداند» یعنی: به حالتی از پیری و خرفتی میرسد که پس از دانستن و شناختن بسیاری از چیزها، دیگر نه آنها را میداند و نه میشناسد.

پس خلقت اولیه ی آدم خاک است و پس از خلقت آدم علیه السلام فرزندان او از نطفه ی او شکل می‌گیرند که نطفه یا منی هم از آب است و بعد از مرگ هم بدن آنها تجزیه میشود و به اجزا و عناصر خاک تبدیل میشود، پس میتوان گفت که: ماده و عنصر اصلی

خلقت بشر، عناصر خاک است و لذا به خاک بازمی گردد، هر چند که انسانها از نطفه ی والدین خود شکل میگیرند که نطفه هم از آب و عناصر آن شکل گرفته است.

وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فَرَاتٌ سَائِعٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أجاجٌ وَمِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرَ لِنَبْتَعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢﴾

دو دریا مساوی نیستند، این یکی شیرین تشنگی بر است که نوشیدنش خوشگوار می باشد و آن دیگر شور (و) تلخ مزه است. و از هر یک گوشت تازه می خورید و از هر دوی آنها وسائل زینت بیرون می آورید که آن را میبوشید. و کشتی ها را در آن می بینی که آب را پاره کننده می بینی (که امواج دریا را شکافته می آیند) تا از فضل او روزی خود را طلب کنید و باشد که شکر گزارید. (۱۲)

تفسیر:

مفسر ابو سعود در ذیل آیه مبارکه می نویسد: که این مثال هم برای مؤمن و هم برای کافر است، و «فرات» همان است که تشنگی را برطرف می کند. و «سائع» آن است که به سبب گوارایش به آسانی از گلو پایین می رود. و «أجاج» آن است که به سبب شوری زیادش گلو را می سوزاند. (تفسیر ابو سعود ۲۴۱/۴).

در آیه مبارکه بر عدم مساوی و یکسان بودن آب دو رود خانه که آن یکی آب شور دارد و آن دیگری که آب شیرین دارد با هم برابر نیستند، یکی آب بسیار گوارا دارد که به آسانی در حلق فرو رفته تشنگی را مرفوع ساخته سیرابی را به ارمغان می آورد. اما یکی دیگر بحری است که سخت نمکین است. شما از ماهی های لذتبخش و تازه هردو دریا استفاده می کنید و از هردو بحر مروارید و مرجان به دست می آورید که به گونه زینت و وسایل تجملی مورد استفاده قرار می گیرند. آری! مشاهده می کنی که کشتی های بزرگ آب دریا را می شکافت تا با مسافرت و تجارت به وسلیه اش روزی و دیگر چیزها را به دست آورید. همه این امور دلایلی است که به قدرت، عظمت و یگانگی خداوند متعال دلالت می کند و برای این است که با لزوم طاعت و اخلاص عبادت الله تعالی را در برابر نعمت هایش شکر گزاری نمایید.

يُولِجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلَّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿١٣﴾

شب را در روز فرو می برد و روز را در شب فرو می برد، و آفتاب و ماه را مسخر و رام کرده است که هر کدام (از آنها) تا مدت معین روان است. این است الله پروردگار شما، این است خدا پروردگار شما، فرمانروایی، ویژه اوست و کسانی را که به جای او می پرستیدید، حتی مالک پوست دانه خرمایی هم نیستند. (۱۳)

تفسیر:

«قطمیر» عبارت است از پوست نازک روی هسته ی خرما. مفسران گفته اند: مثلی است که در مورد اندکی و ناچیزی گفته میشود. بت ها به علت ضعف و خفت و خواری و ناتوانی شان در دخل و تصرف در جهان، این گونه برای آنان مثل زده شده است؛ یعنی قدرت هیچ چیز را ندارند. آنگاه بر ناتوانی و عجز آنان بیشتر تأکید کرده و می فرماید:

إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿١٤﴾

اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی شنوند و اگر [فرضا] بشنوند اجابتان نمیکنند و روز قیامت شرك شما را انکار میکنند و [هیچ کس] چون [خدای] چون ذات آگاه تو را با خبر نمی سازد. (14)

تفسیر :

ای بندگان! اگر به پیشگاه معبودان خویش به منظور درخواست منفعت یا دفع ضرری دعا کنید، دعای شما را نمی شنوند و اگر فرضاً بشنوند، خواسته شما را برآورده ساخته نمی توانند.

«وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ»: و در روز قیامت وقتی خدا آنها را به سخن وامی دارد از این که شما آنها را پرستش کرده اید، تبرا می کنند.
«وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ»: «و هیچ کس چون خدای آگاه تو را خبردار نمیکند» یعنی: هیچ کس مانند ذاتی که به همه چیزها آگاه و داناست، تو را آگاه نمی کند قتاده گفته است: یعنی الله.

«خَبِيرٍ»: مراد ذات پاک الله است که از تمام عالم هستی و ذره ذره آن آگاه است و دنیا و آخرت و گذشته و حال و آینده در پیشگاه علم او روشن و آشکار و یکسان است.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (15 الی 26) موضوعاتی در باره بندگی الله متعال، مسؤولیت شخصی، مثال مؤمن و کافر، و ارسال رسل، مورد بحث قرار می گیرد.

يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿١٥﴾

وای مردم! شما به الله محتاجید و الله است که (مطلقاً) بی نیاز ستوده است. (15)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْحَمِيدُ»: شایسته سپاس و ستایش در همه حال. ذاتاً ستوده.

تفسیر :

در این آیه مبارکه تمام بشریت مورد خطاب قرار گرفته است و الله تعالی نعمت های گرانقدر خود را به آنها یادآور میشود. یعنی شما در بقای خود و تمام احوالتان و در جنب و جوش و نشست و برخاستان به خدا نیازمند میباشید.
شما را روزی می دهد و تدبیر امور و تصرف در شؤون زندگی شما تنها به دست اوست؛ نه به دست دیگری. خداوند پاک از شما و از هر کس دیگر بی نیاز است و به هیچ مخلوقی محتاج نیست، طاعت افراد مطیع برایش نفعی ندارد و گناه گنهکاران به او ضرری نمی رساند، کمال مطلق برای اوست و از عیب و نقص منزّه است.
ابو حیان گفته است: این آیه پند و یادآوری است؛ چرا که تمام بشریت در تمام احوال به احسان و نعمت های او محتاجند، هیچ کس حتی یک لحظه از او بی نیاز نیست. و او به طور کلی از تمام عالم بی نیاز است و در مقابل عطای نعمت هایی که به بندگان داده است مستوجب تمجید و سپاسگزاری است و ستوده می باشد. (تفسیر البحر المحیط ۳۰۷/۷).
بعد از آن بی نیازی خود را از خلق ابراز داشته و میفرماید:

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٦﴾

اگر بخواهد شما را از بین می برد و خلق نو به میان می آورد. (۱۶)

تفسیر :

یعنی ای بندگان! اگر از او نافرمانی کنید شما را هلاک و نابود می کند. آنگاه قوم دیگری را به جای شما می آورد که از او امرش اطاعت و از نواهی اش اجتناب نمایند. که این خود مظهري از مظاهر فقر شما و غنای مطلق اوست. این بیان متضمن تهدید است.

وَمَا ذَلِكْ عَلَى اللَّهِ بَعِزٌّ ﴿١٧﴾

و این کار بر خدا دشوار نیست (۱۷)

تفسیر :

در آیه مبارکه آمده است که : ای مردم! چنین کاری یعنی هلاک ساختن شما و آفریدن قومی دیگر که فرمانبردارتر از شما باشند بر او تعالی کار سخت، دشواری و غیر ممکن

نیست، بلکه برای او امری است سهل و آسان؛ زیرا حق تعالی قدرت کامل دارد. و به هر چیز بگوید «بشو» فوراً می شود.

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿١٨﴾

و هیچ شخصی بار گناه دیگری را بر نمی دارد، و اگر گرانباری (کسی را) برای برداشتن بار (گناه) خود طلب کند، چیزی از آن برداشته نمی شود اگر چه (آن کس) خویشاوند باشد. جز این نیست که تو تنها کسانی را بیم میدهی که از پروردگارشان درنهان میترسند و نماز را بر پا داشته اند. و هر کس پاکیزگی جوید، تنها به نفع خویش پاکیزگی میجوید و بازگشت به سوی الله است. (۱۸)

تفسیر :

هیچ کس مسؤولیت گناه دیگری را بر عهده نمی گیرد:

یکی از اصول مهم شریعت اسلامی این است که هر کس مسؤول اعمال خود است و هیچ کس مسؤولیت گناه دیگری را بر عهده نمی گیرد. مثلاً اگر کسی مرتکب قتل عمد عدوانی شود، تنها وی مسؤول جرم خود خواهد بود و پدر و برادر و خویشاوندانش مورد بازخواست قرار نمی گیرند. و یا اگر کسی مرتد شود تنها او مسؤول کار خود خواهد بود و کس دیگری در مورد آن مؤاخذه نمی شود. خداوند متعال در این باره فرموده است: «وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴿١٦٤﴾ [الأنعام: 164].» «و هر کس هر گناهی که بکند خود بار گناه خود را بر دوش می گیرد و هیچ کس بار گناه دیگری را بر عهده نمی گیرد.»

این اصل در واقع تطبیق عملی اصل عدالت است، چرا که عادلانه نیست که انسان در برابر اعمال دیگران مورد بازخواست قرار گیرد. این اصل بزرگ اگرچه یک اصل مفهوم و مشهور و مسلم است ولی وجود آن در شریعت اسلامی یکی از دلایل اثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم به حساب می آید، چون اگر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده‌ی خدا و مأمور تبلیغ این اصل نبود امکان نداشت که همچون اصلی در جامعه‌ی جاهلی مطرح گردد، جامعه‌ای که مبتنی بر نظام قبیله‌ای بود و قبیله مسؤولیت تمام جرم و جنایت‌های افراد قبیله را تحمل می کرد.

«وزر» در لغت به معنی بار سنگین است. ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه گفته است: یعنی هیچ کس گناه دیگری را بر عهده نمی گیرد. (تفسیر المنار: ج 8، ص 426). در تفسیر شوکانی چنین آمده است: «وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا» یعنی هیچ کس در برابر گناهی که انسان انجام میدهد، بغیر خودش کسی دیگری مورد مؤاخذه قرار نمی گیرد.

در این مورد همچنین خداوند متعال فرموده است: «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» [البقرة: 286]. «هر کار (نیکی که انسان) انجام دهد به نفع اوست و هر کار (بدی که) انجام دهد به زیان خود او است.» و نیز فرموده است: «لَتَجْزِيٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ» [طه: 15]. «تا هر کس در برابر تلاش و کوشش خود جزا و سزا داده شود.»

«وزر» در آیه‌ی مورد بحث به معنی بار سنگین است و در آیه زیر نیز به همین معنی بکار رفته است: «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ ﴿٢﴾ [الانشراح: 2].» «و (آیا) بار سنگین را از تو بر نداشتیم» البته منظور از بار سنگین در اینجا گناه است.

آیه‌ی مورد بحث ردی است بر نظام جاهلی که خویشاوند را به گناه خویشاوند مؤاخذه می کردند و یکی از افراد قبیله را به گناه دیگری مورد بازخواست قرار می دادند. حکم آیه عام است و شامل احکام دنیا و آخرت میشود و دلیلی بر اختصاص آن به آخرت وجود ندارد. و اما اینکه پرداخت دیه‌ی قتل غیر عمد بر گردن عاقله (ی شخص قاتل)

انداخته می‌شود، این مسأله در واقع مخصّصی است برای این حکم عام و در جای خود بدان عمل می‌شود. مضمون این آیه با این فرموده‌ی خداوند هم تعارضی ندارد که می‌فرماید: «وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَانْقَالَا مَعْ أَثْقَالِهِمْ» [العنكبوت: 13]. «آنان بارهای سنگین خود را بر دوش می‌کشند و به همراه بارهای سنگین خود، بارهای سنگین دیگر را نیز حمل می‌کنند».

چون منظور از بار سنگینی که انسان به همراه بار سنگین خود حمل می‌کند، بار سنگین کسانی است که انسان باعث گمراهی آنان شده است، همانطور که در این آیه به آن تصریح شده است که خداوند می‌فرماید: «لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ» (25) [النحل: 25]. «آنان باید در روز قیامت بار گناهان خود را بطور کامل بر دوش بگیرند و نیز باید بار گناهان کسانی که بدون آگاهی آنان را گمراه ساخته‌اند حمل کنند». (تفسیر شوکانی: ج 2، ص 186).

خواننده گان محترم !

باید یاد آور شد یک اصل کلی که در جهان بینی دین مقدس وجود دارد اینست که: در روز قیامت هیچ‌کس بارگناه کسی دیگر را به دوش نمی‌کشد. «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» و هر کس جواب دهنده گناه است که آنرا مرتکب شده است. ولی این برداشت و تفکر در آدیان دیگر بشکل دیگری است و آنان فومول: «وَوَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ» (هنوز کلیسا، گناهان دیگران را می‌خرد!) و به اصطلاح مسولیت آنرا کلیسا بدوش می‌گیرد.

در ضمن باید گفت که در (آیه 13، سوره عنكبوت) آمده است که: «وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَانْقَالَا مَعْ أَثْقَالِهِمْ وَ لَيْسَتُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ» (13) یعنی (مردمان گمراه کننده بارگمراهی خود را هم بر میدارند، و همانقدر بار دیگر هم بر می‌دارند، که آنان دیگران را گمراه کرده بودند) و مطلب آن اینست که:

که گمراه کننده بار کسانی را سبک کرده نمی‌تواند که آنان را گمراه کرده بودند، بلکه بارگناه را مرتکب شده بر دوش خودش باقی می‌ماند، در مقابل جرم گمراه کنندگان دوبرابر می‌شود، یکی اینکه خودش گمراه شده، و جرم دوم اش اینست که در گمراه کردن سایرین نقش و رول را بازی نموده، بناءً بصورت کل باید گفت که؛ در بین این دو آیه هیچ نوع تعارضی وجود ندارد. (روح المعانی).

«وَأِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَ لَوْ كَانَتْ ذَا قُرْبَىٰ»: اگر نفسی که بار گناهش سنگین است از یک نفر بخواهد بارگناهش را به گردن بگیرد، آن را از او نمی‌گیرد هر چند که از بستگان و اقارب نزدیک مانند پدر و فرزند هم باشد. پس در چنین روزی برای شخصی که چاره می‌جوید و دادرس می‌خواهد، برای آنان در آن روز دستگیری وجود ندارد.

این بیان فهم آیه قبلی را مؤکد میکند که انسان گناه دیگری را متحمل نمیشود.

مفسرزمخشری در مورد می‌فرماید: اگر گفته شود پس فرق دو آیه چیست؟ در جواب می‌گویم: آیه اول بر عدالت خدا در حکم دلالت دارد که هیچ‌کس را بدون گناه سزا نمی‌دهد. و آیه دوم نشان میدهد که برای دادرس، کمک کننده و کسیکه از وی دستگیری کند، پیدا نمی‌شود. (تفسیر کشاف ۳/۴۷۹).

«إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ»: (ای محمد! فقط اشخاصی را به وسیله این قرآن بر حذر میداری که از عقاب خدا در روز قیامت می‌ترسند. یعنی: هیچ شخصی بارگناه شخص دیگری را برنمیدارد بلکه هر شخص بار گناه خودش را به‌دوش میکشد بلکه هر که از عمل خویش مورد بازپرس قرار می‌گیرد.

«وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ»: و نماز را به شیوه‌ی کامل اقامه می‌کنند و با ادای نماز فرض، پاکی بدن را در کنار پاکی نفس قرار می‌دهند.

«وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ»: و هر کس نفس خود را از چرک و آلودگی گناهان پاک بدارد ثمره و فایده‌ی آن عاید حال خودش می‌شود. بنابراین این صلاح و پرهیزگاریش به خودش اختصاص دارد. یعنی کسی را نمی‌یابد که چیزی از بارگناهان شخصی دیگر ولو که از جمله اقارب و خویشاوندان شان هم باشد، گفته نمی‌تواند. و یگانه چیزی که برای انسان مفید واقع می‌گردد، همانا اعمال نیکو است که عامل نجات انسان از عذاب است نه روابط خویشاوندی و اقارب. «وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (18): و مرجع خلاق در روز قیامت نزد خدای عز و جل است. در آن هنگام هرکس را مطابق عملش مجازات میکند و سزا میدهد. ابن کثیر به نقل از عکرمه در تفسیر آیه: «وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جَمِلِهَا» (سوره فاطر: 18) می‌گوید: «مراد از آن: همسایه‌ای است که در روز قیامت به همسایه خویش درآویخته و می‌گوید: پروردگارا! از این شخص بپرس که چرا دروازه خود را به روی من می‌بست؟».

طوری‌که پدر در روز قیامت به فرزند خویش به بحث جدالی پرداخته و می‌گوید: فرزند عزیزم! اینک من به مقدار ذره‌ای از حسنات تو محتاج شده‌ام تا به وسیله آن از این وضعی که میبینی نجات یابم! ولی فرزندش می‌گوید: پدرجان! آنچه از من خواسته‌ای، بسیار ناچیز است ولی من نیز از همان چیزی می‌ترسم که تو از آن بیم داری بنابراین، نمیتوانم چیزی از حسناتم را به تو بدهم. سپس به همسر خویش به بحث جدالی پرداخته می‌گوید: ای فلان! ای همسر عزیزم! من چگونه شوهری برایت بودم؟ زن می‌گوید: تو نیکو شوهری برایم بودی... و از او ستایش می‌کند. آن‌گاه می‌گوید: اینک من از تو میخواهم تا فقط یک حسنه را به من ببخشی، شاید با آن یک حسنه از این وضعی که می‌بینی نجات پیدا کنم! اما زنت می‌گوید: آنچه از من خواسته‌ای بسیار ناچیز است ولی با تأسف که من نمیتوانم به تو چیزی بدهم زیرا من نیز از همان چیزی می‌ترسم که تو از آن بیم داری».

حضرت عکرمه فرموده است که مفهوم آیه «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» در آیاتی متعددی از قرآن عظیم الشان توضیح گردیده است از جمله: در (آیه 33، سوره لقمان) می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَ اخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْعُرُورُ» (33) (ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید و بترسید از روزی که هیچ پدری مسئولیت (اعمال) فرزندش را نمی‌پذیرد و هیچ فرزندی به جای پدرش قبول مسئولیت نمی‌کند، قطعاً وعده‌ی خداوند حق است، پس زندگی دنیا شما را نفریبد و (شیطان) فریبکار، شما را نسبت به خدا فریب ندهد.) با این مطلب که هیچ کسی گناه دیگری را بر نمی‌دارد، تا که او را نجات دهد، البته بحث شفاعت از مبحث جدا است.

همچنین در (آیات 34 تا 36 سوره عبس) فرموده است: «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ» (33) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (34) وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ (35) وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ (36) (پس زمانی که آن صدای هولناک در آید. روزی که انسان از برادرش بگریزد و از مادر و پدرش و همسر و فرزندان. در آن روز برای هر يك از آنان کار و گرفتاری است که او را (از پرداختن به کار دیگران) بازدارد.

حاصل اینکه: قیامت، روز فرار است. فرار برادر از برادر، فرزند از پدر و مادر، مرد از همسر، پدراز پسر. روابط خویشاوندی، در قیامت گسسته می‌شود. در قیامت، هرکس به فکر نجات خویش است، در قیامت، فرصت برای پرداختن به کار دیگران نیست. در قیامت حَسَب و نَسَب، بدرد نمی‌خورد، آن روز، روز غربت و تنهایی انسان است هرکس مسؤل اعمال خود می‌باشد. بناءً خطر قیامت جدی و حتمی است، هشدار های قرآنی و سنت نبوی را در این بابت باید جدی گرفت.

بر اساس عدالت، هر کس باید بار گناه خودش را خود بر دوش گیرد، و گناه خود را به گردن نیاکان، دوستان و محیط نیااندازیم حساب و کتاب هر کس در قیامت، جداگانه است. بهترین هدیه برای روزی که حتی پدر و فرزند به داد یکدیگر نمی رسند، همانا تقوا و پرهیزگاری است.

مفهوم ذنوب و گناه چیست :

ذنوب جمع «ذنوب» به معنای گناه و جرم و معصیت بوده که جمعش، ذنوب و جمع الجمع آن، ذنوبات میشود. (لسان العرب، ج 1، ص 389).

ذنوب در اصل به معنای گرفتن دُم یک چیز است، چنانکه گفته میشود: «ذَنْبُهُ أَصَبْتُ ذَنْبَهُ» و این عبارت در هر کاری که پیامد بدی داشته باشد، کاربرد دارد و به همین علت، گناه، تبعه؛ یعنی عاقبت و پیامد بد نامیده میشود، چون نتیجه ناخوشایندی دارد.

الله تعالی در (11 سوره آل عمران) میفرماید: «فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ» (سپس الله آنان را به [سزای] گناهانشان گرفت.) «فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِمْ» [العنکبوت: 40] «سپس هریک از آنان را به [کیفر] گناهایش گرفتیم.» «وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ» [آل عمران: 135] «و چه کسی جز الله گناهان را می آمرزد؟!» بنابر این ذنوب یعنی گناهان و مخالفت هایی که بنده برخلاف فرمان پروردگارش انجام می دهد.

اصول گناهان :

تقسیمات مفیدی وجود دارد که از طریق آنها، اصول و فروع گناهان دانسته میشود. ابن قیم میگوید: «از آنجا که گناهان از لحاظ درجه و مفاصد متفاوتند، عقوبت و پیامدشان نیز در دنیا و آخرت متفاوت است.

اصل گناهان بر دو قسم است: ترک دستور و انجام عمل ممنوع. الله متعال والدین جن و انس را با همین دو، مورد آزمایش قرار داد.

هر دو نوع فوق از لحاظ محلّ خود، به گناه ظاهر و آشکار بر اعضا و گناه باطن و پنهان در دل تقسیم می شود.

و از نظر متعلق تقسیم به حقّ الله و حقّ مخلوق می گردد. اگرچه حقّ مخلوق مشتمل بر حقّ الله است، اما از این جهت حقّ مخلوق نامیده شده که به درخواست آنان لازم می‌گردد و با گذشت شان ساقط می شود. (الجواب الکافی، ابن قیم، ص 303). وی گناهان را به صورتی دیگر هم تقسیم‌بندی نموده و میگوید: «این گناهان بر 4 نوع ملکی، شیطانی، سبعی [درندگی] و بهیمی [حیوانی] بوده و خارج از این 4 قسم نیست..» (الجواب الکافی، ابن قیم، ص 303). در ادامه، توضیح مختصری درباره اصول گناهان داده می شود.

1- گناهان ملکی یا ربوبی :

یعنی اینکه انسان صفاتی از پروردگار؛ مانند عظمت، کبریا، فخر، جبروت، برتری در زمین، علاقه به بندگی گرفتن مردم و امثال آن را به خود نسبت دهد.

بسیاری از گناهان کبیره از همین موارد سرچشمه می‌گیرد و بیشتر مردم از این مطلب غافلند و آن‌ها را گناه به حساب نمی آورند درحالیکه از جرائم مهلک و بزرگ و اصل و ریشه بیشتر گناهان هستند.

شرک به الله تعالی و سخن گفتن بدون علم درباره پروردگار، از این قبیل است.

2- گناهان شیطانی :

جرائمی که صاحب آن‌ها تشابهی با شیطان دارد؛ همچون حسادت، ستم، خیانت، کینه، نیرنگ، مکر، امر به فساد، تحسین گناهان، نهی از عبادات و زشت شمردن آنها، نوآوری و بدعت در دین، دعوت به سوی بدعت و گمراهی.

این نوع از لحاظ فساد متصل به نوع اولی بوده هر چند فسادش از آن کمتر است.

3- گناهان سبعی (درندگی) :

خشم، ریختن خون بی‌گناهان، کینه، ستم بر ضعیفان و ناتوانان و کشتار از این مورد بر می‌خیزد.

4- گناهان بهیمی (حیوانی) :

آزمندی، شرارت، حرص بر برآورده ساختن تمایل فرج و شکم از این قبیل بوده وزنا، لواط، دزدی، خوردن اموال یتیمان، بخل، ترس، حرص، ناشکیبایی و جمع‌نمودن اموال برای برآورده‌ساختن تمایلات و... از این مورد سرچشمه می‌گیرد.

بیشتر گناهان مردم از این نوع است، چون آنان از انجام گناهان سبعی و ملکی ناتوانند. و از این طریق، مرتکب سایر گناهان می‌شوند؛ آنان ابتدا به سمت گناهان حیوانی کشانده میشوند و پس از آن، مرتکب گناهان سبعی شده، سپس جرائم شیطانی را انجام داده و در پایان، ادعای ربوبیت نموده و مرتکب شرک در یگانگی الله تعالی میشوند. (احیاء علوم الدین، ج 4، ص 16؛ مختصر منهاج القاصدین، ابن قدامه، صفحه 276-280؛ الجواب الکافی، صفحه 304-305).

گناهان صغیره و کبیره :

باید گفت که گناهان به صغیره و کبیره تقسیم میشوند. غزالی (رح) میگوید: «بدان که برخی از گناهان صغیره و برخی دیگر کبیره هستند و اختلاف فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ گروهی صغیره و کبیره را قبول نداشته و میگویند که هر مخالفتی با الله تعالی، کبیره است.

این دیدگاه ضعیف است، زیرا الله تعالی میفرماید: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلَكُمْ مُدْخَلَ كَرِيمًا» [النساء: 31] «اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی شده‌اید؛ دوری کنید، گناهان [صغیره] شما را از شما می‌زداییم، و شما را در جایگاه خوبی [بهشت] وارد می‌کنیم.»

«الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ» [النجم: 32] «[همان] کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت - غیر از گناهان صغیره - دوری می‌کنند.»

همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ، وَالْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ، مُكْفَرَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ مَا اجْتَنِبْتَ الْكَبَائِرَ»؛ «نمازهای پنجگانه و [نماز] جمعه تا جمعه دیگر باعث بخشش [گناهانی که در فاصله زمانی] میان آنها انجام شود، می‌گردند تا زمانی که از گناهان کبیره دوری شود.» و با لفظی دیگر چنین آمده است: «كَفَّارَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ إِلَّا الْكَبَائِرُ» «[این نمازها] از بین برنده گناهان [انجام شده در فاصله زمانی] میان خود مگر گناهان کبیره هستند.» (صحیح مسلم، شماره حدیث: 233).

عبدالله بن عمرو بن عاص (رض) روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «الْكَبَائِرُ: الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ، وَقَتْلُ النَّفْسِ، وَالْيَمِينُ الْعَمُوسُ» «گناهان کبیره عبارتند از: شرک به الله تعالی، نافرمانی پدر و مادر، کشتن نفس [به ناحق] و سوگند غموس [که فرد دانسته دروغ می‌گوید و قسم می‌خورد].» (صحیح بخاری، شماره حدیث: 6656؛ احیاء علوم الدین، ج 4، ص 17).

شیخ ابن قیم الجوزی در کتاب خویش الجواب الکافی فرموده است: «قرآن، سنت، اجماع صحابه و تابعان و امامان بر این است که برخی از گناهان، صغیره و تعدادی دیگر کبیره هستند.» (الجواب الکافی، ص 306).

همچنین می‌آورد: «کسانی که آنها را تقسیم به صغیره و کبیره نکرده‌اند، معتقدند تمامی گناهان، از این لحاظ که جسارت و نافرمانی و مخالفت فرمان الهی هستند- کبیره به شمار می‌روند.

بنابراین با توجه به ذاتی که فرمانش اجرا نگشته و محارمش شکسته شده، باید گفت که همه گناهان کبیره‌اند و در این جرم و فساد باهم برابرند.» (الجواب الکافی، ص 309).
 الجواب الکافی: اثر ابن قیم الجوزی، النوع الأدبی: کتاب اهل سنة و الجماعة.
 وی (پس از بیان برخی سخنان از افرادی که می‌گویند تمامی گناهان کبیره هستند) چنین می‌آورد: «شوک بدترین ظلم و توحید بهترین عدالت است و از این رو، هر عملی که منافات بیشتری با این هدف داشته باشد، بزرگ‌ترین گناه کبیره به شمار می‌رود و تفاوت در درجات، براساس منافات با این مقصد و هدف است. عملی که بیشترین موافقت را با این هدف داشته باشد، برترین واجب و بهترین عبادت به شمار می‌رود. پس به اصل و معیار مذکور خوب دقت کن و جزئیاتش را بشناس تا حکمت بهترین حاکمان و پادشاهان و داناترین آگاهان را در آنچه بر بندگان واجب یا حرام گردانیده و نیز تفاوت مراتب عبادات و گناهان را بفهمی.» (الجواب الکافی، ص 312)
 بدون تردید توضیح ماهیت کبائر و صغائر به درازا می‌کشد، اما به طور خلاصه باید گفت: هر گناهی که مستحق مجازات در دنیا یا عید در آخرت باشد، کبیره است. و گناهی که این‌گونه نباشد، صغیره به شمار می‌رود. (شیخ الإسلام ابن تیمیه / این دیدگاه را در مجموع الفتاوی، ج 11، ص 650 ترجیح داده و می‌گوید: «بهترین سخن در این مسأله، همین است.» همچنین در ج 11، ص 654 می‌گوید: «بنا بر چند دلیل گفتیم که این معیار بر سایر قوانین مذکور برتری دارد.».

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ ﴿١٩﴾
 نابینا و بینا هرگز مساوی نیستند. (١٩)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ»: مراد جاهل و عالم، و گمراه و راهیاب است.

تفسیر :

قابل دقت است که خداوند متعال در این آیه مبارکه: کافر را به شخص نابینا و مؤمن را به شخص بینا تشبیه کرده است یعنی همانطوریکه نابینا و بینا برابر نیستند، همانطور هم مؤمن که به نور قرآن می‌بیند با کافر که در تاریکی دست و پا می‌زند یکسان و برابر نیست یعنی کسی که از دیدن حق نابینا باشد و راه هدایت را نبیند، برابر با کسی نیست که بیناست و حق را می‌بیند، راه هدایت را در پیش گرفته و از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی می‌کند.

«و نابینا» یعنی: کسی که حس بینایی‌اش از بین رفته است «و بینا» یعنی: کسی که دارای نیروی بینایی است «برابر نیستند».

وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ ﴿٢٠﴾

و هیچ ظلمت با نور مساوی نخواهد بود. (٢٠)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الظُّلُمَاتُ»: تاریکی‌های کفر مراد است. «النُّورُ»: نور ایمان مراد است.

تفسیر :

کفر و ایمان هم مانند تاریکی و روشنی بوده که به هیچ صورت نمیتوان آنرا برابر دانست. در این آیه مبارکه باطل به تاریکی‌ها و حق، به نور تشبیه شده است. در ضمن با بسیار زیبای کلمه «النُّورُ» رابطه مفرد استعمال نموده که همانا راه حق یکی بیش نیست، ولی کلمه «الظُّلُمَاتُ» را بطور جمع آورده، و توضیح میدارد که راه‌های انحرافی بی نهایت زیاد است.

همچنان در آیه مبارکه فورمول عالی برای ما انسانها آموزش میدهد که: مقایسه خوبی‌ها و بدی‌ها و کمالات و کمبودها، یکی از بهترین راه‌های آموزش و تعلیم برای انسان دانا می‌باشد.

وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ ﴿٢١﴾

و نه سایه و نه باد گرم سوزان. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الظِّلُّ»: مراد جنت است. «الْحَرُورُ»: باد داغ و سوزان. گرمای سوزان. مراد دوزخ است.

تفسیر :

مفسر تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر خویش در مورد آیه مبارکه می نویسد: همچنان سایه ایمان که فراخ و سرد است، با بوی کفر که گرم و سوزان است برابر نیستند.

مفسران فرموده اند: خدا سایه را برای بهشتی که دارای سایه خنک درختان سبز و خرم با جویباران و نهرهایش مثال زده است، همانطور که گرما را به عنوان مثال برای آتش زبانه کش و شدت گرمایش آورده است. و جنت را مقرنیکان و دوزخ را قرارگاه تنه کاران قرار داده است. طوری که فرموده است: «لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ».

وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ ﴿٢٢﴾

و زندگان و مردگان برابر نیستند الله است که هر که را بخواهد شنوا میگرداند و تو کسانی را که در گورها اند نمی توانی شنوا سازی. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْأَحْيَاءُ وَالْأَمْوَاتُ»: مراد مؤمنان و کافران است (سوره: انعام / 122).

تفسیر :

شخصی که الله تعالی قلبش را زنده کرده و بینش او را با تقوا روشن ساخته باشد، با کسی که دلش را با کفر بمیرانده و چشم هایش را از درک هدایت نابینا ساخته است برابر نیست. مؤمنان به زندگان و کافران به مردگان تشبیه شده اند. به قولی: این تمثیلی برای عالمان و جاهلان است.

مفسر ابو حیان فرموده است: ترتیب این اشیاء در بیان عدم مساوات آنها در غایت فصاحت آمده است. مثلاً نابینا و بینا را برای مؤمن و کافر مثال زده است. آنگاه ظلمت کفر را که کافر بر آن قرار دارد و نور ایمان را یادآور شده است که بر سیمای مؤمن قرار دارد. آنگاه عاقبت آن دو را آورده که عبارت است از سایه و شدت گرما، یعنی مؤمن به سبب ایمانش در سایه و آسودگی است، و کافر به سبب کفرش در گرما و سختی قرار دارد. بعد از آن مثلی دیگر را به بلیغ ترین وجه آورده که عبارت است از مرده و زنده. نابینا شاید فایده ای ببرد، اما مرده به عکس آن است. و ظلمات را به جمع آورده است؛ چون طریق کفر متعدد است. و نور را مفرد آورده است؛ زیرا توحید و حق یکی است و تعداد پذیر نیست. و دو مثال آخر، شریفتر را مقدم داشته است که عبارتند از «الظل» و «الحی»، و در دو مثال اولی واضحتر را یعنی «الأعمی» و «الظلمات» را مقدم داشته است، تا تفاوت را به طور روشن و متجلی نشان دهد. نباید گفته شود: چنین عملی به خاطر رعایت سجع صورت گرفته است؛ چون معجزه در لفظ محض نیست. بلکه در معنی نیز مقرر است، و راز قرآن از آن الله است. (البحر ۳۰۹/۷). بعد از آن در این زمینه توضیح و بیان بیشتری ارائه داده و میفرماید: إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ ﴿٢٢﴾ خدا دعوت حق را به گوش هر کس که بخواهد می رساند، او هم دعوت ایمان آوردن را اجابت می کند و سینه اش را به نور اسلام میگذشاید، و تو نمی توانی دعوت را در گوش آن کافران فرو کنی؛ زیرا قلب آنها مرده است و درک و فهم ندارند. ابن جوزی گفته است: منظورش از (بمن فی

القبور) کفار است؛ زیرا آنها را به مرده تشبیه کرده است. (تفسیر ابن جوزی ۴۸۴/۶). یعنی همانطور که مرده‌ی قبرستان نمیتواند کتاب خدا را بشنود و از اندرزهایش سود ببرد، دل مرده هم نمی‌تواند از آنچه که می‌شنود سود ببرد.

بصورت کل باید گفت که: مؤمنان، انسان‌های زنده دل و برخوردار از حیات حقیقی هستند. در ضمن قابل یاد آوری است که ایمان به فرد و جامعه حیات می‌بخشد و کفر عامل مرگ فرد و جامعه است. «ما یستوی الأحياء و لا الأموات». بصورت کل مفسران در تفاسیر خویش در ذیل این آیات مبارکه نوشته اند که: مؤمن و کافر به چهار چیز تشبیه شده‌اند که نتیجه این چهار مقایسه و تشبیه آن است که مؤمن از نظر شخصیت و سرنوشت با کافر برابر و یکسان نیست.

- مؤمن به بینا و کافر به نابینا.

- مؤمن به نور و کافر به تاریکی.

- مؤمن به سایه آرام بخش و کافر به باد سوزان و داغ.

- مؤمن به زنده و کافر به مرده.

- مؤمن، رو به رشد و حرکت است، زیرا هم چشم حقیقت‌بین، هم نور دارد، هم نفس پاک و هم دل زنده. اما کافر حاضر نیست حقیقت را ببیند و به خاطر سنگدلی، آن را نمی‌پذیرد و به دلیل ظلمات جهل و تعصب و تحجر در راه حق حرکت نمی‌کند.

زیارت قبور :

قبلاً از همه باید گفت که زیارت قبرستان و رفتن به آنجا در اسلام ممنوع نیست، البته به شرطیکه در آنجا مرتکب اعمال شرک آمیز و غلو نشوند و همچنین جهت زیارت قبور بار سفر بسته نشود.

حکم آیه 22، سوره ی فاطر که میفرماید: «یعنی: «و زندگان و مردگان برابر نیستند» مؤمنان به زندگان و کافران به مردگان تشبیه شده‌اند. «همانا خدا هر که را بخواهد» از اولیای خویش، که ایشان را برای بهشت خویش آفریده و به طاعت خویش توفیق داده است «شنوای می‌گرداند» و یزد و پیام خویش را به آنان می‌شنواید «و تو شنواننده کسانی که در گور هایند نیستی» این آیه در نفی شنیدن مردگان است، اما باید توجه داشت که هدف از زیارت قبور گفتگو با مردگان و یا رساندن سخن خود به آنها نیست، که برای رد زیارت به این آیه استناد کنیم. بلکه هدف از استحباب زیارت قبور یادآوری مرگ و قیامت است، چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «زُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تُذَكِّرُكُمْ الْآخِرَةَ» مسلم (976).

«قبرها را زیارت کنید، چون آنها شما را به یاد آخرت می‌اندزاند».

بنابر این با توجه به این توصیه ی پیامبر صلی الله علیه وسلم زیارت قبر مردگان جهت یادآوری آخرت (با رعایت شروط آن) مستحب است.

إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ ﴿٢٣﴾

تو جز هشداردهنده ای [بیش] نیستی. (۲۳)

تفسیر :

ای پیامبر! تو تنها بیم دهنده‌ای هستی که کافران را از خشم و عذاب خداوند متعال بیم می‌دهی.

یعنی بر عهده تو جز بیم دهی و تبلیغ چیز دیگری نیست اما شنواندن همراه با پذیرش، کار تو نیست و تو قدرت و توانی نیز بر آن نداری زیرا هدایت و گمراهی فقط در اختیار الله تعالی است.

در آیه فوق با زیبایی بیان شده که: رسالت پیامبر هشدار است نه اجبار، در ضمن شرط اثرگذاری در تبلیغ همانا آمادگی مردم شنیدن، قبول کردن است وگرنه تبلیغ پیامبر نیز بی اثر خواهد بود.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ﴿٢٤﴾

ما تو را به حق و راستی به سوی خلق فرستادیم تا (خوبان را به بهشت باد) بشارت دهی و (بدان را از قهر حق) بترسانی، و هیچ امتی نبوده جز آنکه در میانشان ترساننده‌ای (و رهنمایی) بوده است. (۲۴)

ای پیامبر! ما تو را با هدایت و دین حق فرستاده‌ایم تا مردم را به سوی آن فرا خوانی و بدان عمل کنی، به مؤمنان مژده‌ی بهشت‌های پر از نعمت بدهی و کافران را از دوزخ بیم دهی.

«وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»: در زمان‌ها و عصور گذشته برای هر قومی پیامبری را فرستاده‌ایم.

«وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: منظور از این بخش از آیه تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم و تاسی کردن ایشان به پیامبران در صبر و تحمل اذیت و مصیبت است.

یعنی: هیچ امتی از امت‌های پیشین نبوده است مگر اینکه حق تعالی در آن هشدار دهنده‌ای از پیامبران علیهم السلام برانگیخته که آنان را از فرجام شوم طغیان و کفران بیم می‌داده است.

امام طبری گفته است: یعنی اگر مشرکان قومت ای محمد! تو را تکذیب میکنند، غصه مخور؛ چون اقوام و ملت‌های پیشین نیز پیامبران خود را تکذیب کرده‌اند. «جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ»: پیامبرانشان با معجزات روشن و درخشان و دلایل واضح نزد آنان آمدند، اما آنها را تکذیب کرده و پیامی را که از جانب خدا آورده بودند، انکار کردند. (تفسیر طبری ۸۶/۲۲)

«وَوَالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ» و با «زبر» یعنی صحف نازل شده بر پیامبران و یا کتاب‌های مقدس و واضح و درخشان آسمانی «یعنی چهار کتاب تورات و انجیل و زبور و فرقان» نزد آنها آمدند. و با وجود این، آنان را تکذیب کرده و رسالت آنها را به خود آنان برگشت دادند، پس تو هم مانند آنان صبر و شکیبایی را پیشه کن.

وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ﴿٢٥﴾

و اگر تو را تکذیب کنند قطعاً کسانی که پیش از آنها بودند [نیز] به تکذیب پرداختند پیامبرانشان دلایل آشکار و نوشته‌ها و کتاب روشن برای آنان آوردند. (۲۵)

ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٢٦﴾

سپس کافران را [به سبب کفرشان به عذابی سخت] گرفتیم؛ پس عقوبت من چگونه بود! (۲۶)

تفسیر:

یعنی خوب ببینید آن‌های که از تکذیب دست بردار نشدند انجام آنها چه شد؟ و بدین ترتیب انجام شما نیز چنان خواهد شد.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (27 الی 35) در مورد اینکه: آنان که دانائتراند، با پرواتراند و دانشهای طبیعی، دلیل قدرت آفریدگار است. قرآن، مؤمنان راستین و پاداش آنان، رامورد بحث قرار گرفته است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَعَرَايِبٌ سُوْدٌ ﴿٢٧﴾

آیا ندیده‌ای که خدا از آسمان آبی فرود آورد و به [وسیله] آن میوه‌هایی که رنگ‌های آنها مختلف است بیرون آوردیم و از برخی کوه‌ها راه‌ها [و رگه‌های] سپید و برخی سرخ و

بعضی سیاهند در نهایت سیاهی. [آفریدیم] (۲۷)

تفسیر:

مگر نمی‌بینی که خدای بزرگ و عز و جل با قدرت خود باران را از ابر نازل کرده است؟ و زمین را به وسیله‌اش آب داد، (آیه به منظور تشویق تعمق در عجایب صنع خدا و آثار قدرتش آمده است تا منجر به شناخت عظمت خدا شود. و شناخت نیز به خشیت از او بیانجامد. از این‌رو در آخر آیه آورده است: **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ**. در راز قرآن ببندیش.)

«فَأَخْرَجْنَا بِهِنَّ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا»: به وسیله آن آب انواع گیاهان و میوه‌ها را بیرون آورده است. آورد که رنگ‌ها، مزه‌ها و شکل‌های مختلف دارد و در شکل و رنگ و طعم و مزه مختلف اند.

زمخسری گفته است: یا جنس آنها متفاوت است؛ مانند انار و سیب و انجیر و انگور و غیره که به حساب نمی‌آیند، یا در شکل مختلف اند؛ از قبیل قرمزی و زردی و سبزی و غیره. (تفسیر کشاف ۴۸۱/۳)

«وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا»: و همچنین کوه‌ها را با گونه‌های مختلف در رنگ خلق کرده است، سفیدند اما سفیدی آنها متفاوت است و برخی سرخ رنگ اند ولی سرخ رنگی آنها نیز مختلف است.

همچنان که برخی کوه‌ها را سیا و تیره رنگ آفرید: «وَعَرَابِيْبُ سُودٌ» و کوه‌های بسیار سیاه رنگ خلق کرده‌ایم.

پاک است ذاتی که رنگ‌ها را متنوع ساخت و با قدرتش بین صنف‌های متعدد تنوع را مقرر داشت.

ابن جوزی می‌فرماید: به منظور تأکید، وصف بلیغ‌تر را اول آورده است، در صورتی که حق بود آن را مؤخر بیاورد. و این‌گونه تعبیر در زبان عرب بسیار می‌آید. (التسهیل ۵۸/۳). منظور بیان قدرت خدای متعال است. اختلاف رنگ‌ها و گوناگونی میوه‌ها منحصر نمی‌شود، بلکه در طبقات زمین و کوه‌های سخت هم نیز اختلاف رنگ موجود است.

حتی می‌بینی در یک کوه رنگ‌های مختلف و عجیب موجود است. در کوه رگه‌های شبیه مرجان وجود دارد، مخصوصاً در صخره‌های مرمری. پس پاک و منزّه خدایی است که بر همه چیز قادر است.

سید قطب در تفسیر فی ظلال القرآن مینویسد: «این یکی از موارد شگفت‌انگیز عالم هستی است که جلب نظر می‌کند و بر منبع و منشأ این کتاب دلالت دارد و نازل کردن آب از آسمان و بیرون آوردن میوه‌های گوناگون و همه رنگ آغاز شده، آنگاه به کوه‌های رنگارنگ منتقل می‌شود. در رنگ‌های صخره‌ها شباهت عجیبی به رنگ‌ها میوه‌ها و تنوع و تعدد آنها مقرر است. نگاه به رنگ‌های داخل صخره و تنوع آن قلب را به تپش می‌آورد و حس و ذوق زیبایی را در آن بیدار می‌کند، ذوق و علاقه به چیزی که شایسته‌ی دقت و توجه است. بعد از آن رنگ‌های انسان و همچنین رنگ چهارپایان و انعام که به معنی بز و گوسفند و شتر و گاو می‌باشد، تمام جانوران و جنبندگان دارای رنگ‌های عجیب هستند که همگی در این کتاب زیبا و عجیب به نمایش گذاشته شده‌اند.»

وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿٢٨﴾

و از مردمان و جانوران و چهارپایان نیز رنگ‌های آنها مختلف و گوناگون است. جز این نیست که ازبندگان الله تنها علماء‌اند که از او می‌ترسند. البته الله عزیز و غفور است. (۲۸)

تفسیر :

الله تعالی انسان ها، حیوانات و چهارپایان به انواع والوان مختلفی مانند اختلاف و گوناگونی میوه جات و کوهها خلق کرده است. از جمله شتر، گاو و گوسفند را به رنگ های مختلفی چون سفید، سیاه سرخ آفرید؛ همچنان که نباتات، میوهها و کوهها را با چنین اختلافی در رنگ ها آفریده است. پاک است خداوند ابداعگر بزرگی که این همه را به وجود آورده است.

دلیل این که خدای سبحان به اختلاف رنگها در این اشیا توجه داد، این است که این اختلاف، از بزرگترین ادله بر قدرت و صنع بدیع وی می باشد بدین جهت، حق تعالی اولاً اختلاف رنگ ها در میوه های رویدنی، سپس در جمادات و بعد از آن در انسان ها و حیوانات دیگر را ذکر کرد.

بعد از اینکه آیات خدا را برشمرده، و آثار قدرت خویش را متذکر شد و علایم و نشانه‌هایی از صنعت و آفرینش شگفت‌انگیز خود را بیان کرد، به دنبال آن فرمود: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» یعنی از میان بندگان، دانشمندان به طور حقیقی و شایسته از خدا می‌ترسند و بیم او را در دل دارند؛ چون آنها خدا را به درستی می‌شناسند؛ زیرا هر اندازه شناخت از خدای بزرگ و مقتدر کامل‌تر باشد، بیم از او بزرگتر و بیشتر می‌شود. (مختصر ابن کثیر ۱۴۶/۳)

الله ذاتی با عزّتی است که دوستانش را عزّت می‌بخشد و دشمنانش را خوار می‌سازد، هر که با وی زور آزمایی کند شکستش میدهد و هر که با وی ستیزه کند قهرش می‌نماید. او به بندگان بسیار آمرزنده است؛ یعنی از گناهان شان گذشت می‌کند و خطاهایشان را می‌بخشد.

یاد آوری دانشمندان بعد از مخلوقاتی که در اول یادآوری شد بدین سبب است که ایشان بیشتر از دیگران در مظاهر قدرت و عجایب مخلوقات تفکر و تأمل مینمایند؛ یعنی که به نشانه‌های گونی و تشریحی خداوند متعال می‌اندیشند و دانایی دارند.

طوری‌که در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من ترسانترین شما از خدا و پرهیزگارترین شما برای او هستم». «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ» خدا با عظمتی که دارد بر هر چیز چیره می‌باشد و هر کس توبه کند و پشیمان شود او را می‌بخشد.

ابن عباس (رض) می‌گوید: «عالم به خدای رحمان کسی است که چیزی را با او شریک نیاورده، حلال او را حلال و حرام او را حرام بشناسد، سفارش‌های وی را رعایت کند و یقین داشته باشد که با پروردگار خود دیدار خواهد کرد و در قبال عمل خویش مورد محاسبه قرار خواهد گرفت».

حسن بصری (رح) گفته است: «عالم کسی است که از پروردگار رحمان غایبانه بترسد و به اموری راغب و مایل باشد که خداوند متعال در آن رغبت دارد و از اموری که خدای سبحان از آنها ناراضی است، اعراض کند. آنگاه این آیه را تلاوت کرد». سعیدبن جبیر (رض) می‌گوید: «ترس از الله متعال عبارت است از آن چیزی که میان تو و نافرمانی وی حایل گردد».

امام مالک (رح) می‌گوید: «علم، به بسیاری روایت نیست بلکه علم نوری است که خداوند متعال آن را در قلب قرار میدهد». سفیان ثوری (رح) می‌گوید: «نیکان می‌گفتند: علما سه دسته‌اند؛ عالمی است که خداوند متعال که به امر وی داناست، عالمی است که به امر وی دانای نیست و عالمی است که به امر وی دانای نیست و عالمی است که از خدای لایزال می‌ترسد و حدود و فرایض وی را می‌داند. و عالم به الله تعالی که به امر وی دانای نیست، عالمی است که از خدای بزرگ می‌ترسد ولی حدود و فرایض وی را نمی‌داند. و عالم به امر خداوند متعال که به خود خداوند دانای نیست، کسی است که حدود و فرایض را می‌داند اما از الله متعال نمی‌ترسد».

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورًا ﴿٢٩﴾

در حقیقت کسانی که کتاب خدا را می خوانند و نماز برپا می دارند و از آنچه بدیشان روزی داده ایم پنهان و آشکارا انفاق می کنند، (ایشان) امید به تجارتی بسته اند که هرگز زوال نمی پذیرد. (29)

تفسیر :

به راستی کسانی که در خلال شب و روز به تلاوت قرآن عظیم الشان و تفکر در معانی اش عمل و ادامه می دهند، و کسانی که «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ»، به ادای نماز با کاملترین وجه و با بهترین روش مشروع و در اوقات خود با خشوع و خضوع و رعایت شروط و ارکان اقامه می کنند.

و کسانی که «وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً»: و از نعمت هایی که الله تعالی برای شان نصیب گردانیده آنرا در راه الله به گونه پوشیده تا مردم نبینند و به گونه آشکار تا به ایشان اقتدا شود به مصرف میرسانند، و جز رضایت الله تعالی هدفی دیگری ندارند. «يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورًا»: واقعاً با این عمل خود امید به معامله ای دارند که سودآور است و هرگز به کساد و نابودی و زیان نمی انجامد. این تجارت، همانا دریافت ثواب و پاداش طاعتشان است، طوری که یاد آور شدیم تجارتی که هرگز به خساره مواجه نمی شود و از بین نمی رود.

شان نزول آیه 29 :

897- عبدالغنی بن سعید ثقفی در «تفسیر» خود از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این گفته الله «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ» در باره حصین بن حرت بن عبدالمطلب بن عبدالمناف قریشی نازل شده است. (متن باطل است و سندش تباه. در این سند عبدالغنی ضعیف و تفسیر را از موسی بن عبدالرحمن ثقفی روایت می کند او دروغگوست و حدیث وضع می کند. ابن حبان (2 / 242 تحقیق محمود ابراهیم زاید) در خصوص موسی می گوید: دجال است کتابی را در تفسیر جمع و به این جریح از عطا از ابن عباس نسبت میدهد. به «میزان الاعتدال» 2 / 642 و 4 / 211 و 212 و «لسان المیزان» 4 / 45 نگاه کنید. و متن را نشانه های وضع تهدید می کند. و این که تنها ثقفی این را روایت کرده دلیل و هن این است.)

لِيُوفِّيَهُمْ أَجْرَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٠﴾

تا الله ثواب آنان را به تمام و کمال بپردازد، و از فضل خویش به سهمشان بیفزاید، بی گمان او آمرزگار سپاسگزار است. (30)

تفسیر :

تا الله سبحان و تعالی در برابر اعمال نیکی که پیش فرستاده اند، نیکوترین و بزرگترین پاداش برای شان عطا کند و با چند برابر ساختن اعمال حسنه برای شان احسان نماید و علاوه بر پاداش، از فضل و احسان خود نعمت آنان را افزون کند.

در التسهیل آمده است: دریافت پاداش و اجر همان چیزی است که مطیع انتظارش را دارد. و زیاده به معنی اجر بیشتر یا نگاه کردن به ذات خدا میباشد. (التسهیل 3 / 158). «إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ»: «چراکه او آمرزگار» گناهانشان «و قدردان» اعمال اندک ایشان «است».

ابن کثیر گفته است: هر وقت مطرف این آیه را می خواند می گفت: این آیه ی قاریان قرآن است. (المختصر 3 / 146).

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴿٣١﴾

و آنچه از کتاب [آسمانی] به تو وحی کرده ایم حق و تصدیق کننده کتاب های (آسمانی) پیش

از خود است، یقیناً الله از (احوال) بندگان خود باخبر (و) بیناست. (۳۱)

تفسیر :

ای پیامبر! آنچه از کتاب به تو وحی کرده‌ایم (یعنی قرآن کریم) حقیقتی است که در درستی و صدق آن شک و شبهه‌ای موجود نیست. «مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» در حالیکه کتاب های الهی نازل شده قبلی را از قبیل تورات و انجیل و زبور، تصدیق می‌کند. یعنی اینکه خود حق و تصدیق‌کننده کتاب‌های پیش از آن است» یعنی: قرآن با کتاب‌های پیشین آسمانی همخوان و موافق است مفسر ابو حیان فرموده است: آیه نشان می‌دهد که وحی است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و سلم خواندن و نوشتن بلد نبود، در صورتیکه مطالب کتاب‌های خدا را بیان کرده است، و چنین امری جز از جانب خدا مقدور نیست. (البحر المحیط ۳۱۳/۷). «إِنَّ اللَّهَ بَعْدَهُ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ» محققاً خدای عز و جل به احوال بندگان خود با خبر و آگاه است، به گفته‌ها و کارکرد های شان بیناست، و به ظاهر و باطن امور آنها محیط است و آنها را می‌بیند و هیچ امر پوشیده‌ای از او پنهان نیست و همه اعمال پوشیده و آشکار را می‌داند.

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكُتَّابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذِنَ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۳۲)

سپس این کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیدیم به میراث دادیم؛ پس بعضی از آنها به خویشتن ظالم و بعضی از ایشان میانه رو و بعضی از آنان به حکم الله به‌سوی نیکی‌ها پیشگامند. این است آن فضل بزرگ. (۳۲)

تفسیر :

زمخسری در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: آنانیکه از جانب خدا برگزیده شدند عبارتند از: امت محمد صلی الله علیه و سلم و یاران و تابعین و پیروان آنها تا روز رستاخیز. (تفسیر کشاف ۴۸۴/۳).

آنگاه آنان را به سه گروه تقسیم کرده و می‌فرماید: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذِنَ اللَّهُ».

مفسر تفسیر انوار القرآن: مینویسد: آنگاه حق تعالی این امت را به سه دسته تقسیم کرده و می‌فرماید: «پس برخی از آنان بر نفس خود ستمکار و برخی از آنان میانه رو و برخی از آنان به اذن الله به‌سوی نیکی‌ها پیشگامند» مقاتل می‌گوید: «ستمگران بر نفس خود: مرتکبان گناهان کبیره از اهل توحیداند.

میانه روان: کسانی هستند که مرتکب گناه کبیره‌ای نگردیده‌اند و سبقت کنندگان و پیشتازان: کسانی هستند که به سوی اعمال شایسته پیشی گرفته‌اند.

شکی نیست که ستمکار بر نفس خود، از ادای واجبات و تکالیف خویش کوتاهی می‌کند، یا مرتکب محرمات می‌گردد. میانه‌رو، در کار دین میانه‌روی اختیار کرده و به جانب افراط و تفریط میل نمی‌کند و او از اهل بهشت است.

اما پیشتاز و پیشی‌گیرنده کسی است که از دیگران در امور دین سبقت گرفته و او بهترین این سه گروه می‌باشد».

ابن کثیر می‌گوید: «ستمگر بر نفس خویش: کسی است که برخی از واجبات را فرو گذاشته و برخی از محرمات را مرتکب می‌گردد. میانه رو: کسی است که واجبات را انجام داده و محرمات را ترک می‌کند و گاهی برخی از مستحبات را ترک کرده و برخی از مکروهات را انجام می‌دهد. سابق الی الخیرات: کسی است که واجبات و مستحبات را به جا آورده و محرمات و مکروهات و حتی بعضی از مباحات را نیز ترک می‌کند».

امام نسفی می‌فرماید: «ظالمان را در اول ذکر کرد زیرا آنان اکثریت هستند، بعد از آنان میانه‌روان از نظر تعداد بیشترند اما پیشگامان از هر دو گروه فوق کمترند و در اقلیت

قرار دارند لذا در آخر ذکر شده‌اند».

«این» گزینش و میراث دادن کتاب، یا این سبقت گرفتن و پیشتازی به‌سوی اعمال خیر «همانا فضل بزرگ است» در حدیث شریف به روایت ابودرداء (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداونداً فرموده است: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكُتُبَ الَّذِينَ أَصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» (فاطر: 32) اما کسانی که سبقت گرفته‌اند، ایشان بدون حساب به بهشت در می‌آیند.

کسانی که میانه روی پیشه کرده‌اند، به حسابی آسان مورد محاسبه قرار می‌گیرند و کسانی که بر نفس‌های خود ستم کرده‌اند، در درازای محشر بازداشته می‌شوند و همانانند که خدای متعال کوتاهی و قصور آنان را با رحمت خویش تلافی می‌نماید و همانانند که می‌گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ» (فاطر: 34) (تفسیر انوار القرآن) حسن بصری فرموده است: «السابق» آن است که حسناتش بر گناهانش فزونی دارد، و «الظالم لنفسه» آن است که گناهانش بر حسناتش فزونی دارد، و «المقتصد» آن است که حسنات و گناهانش برابر است. و عموم آنها وارد بهشت می‌شوند (زاد المسیر ۶/۴۹۰) این نظریه که معتقد به وجود این سه گروه در میان امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد، راجح است و ابن جریر آن را اختیار کرده و علامه ابن کثیر احادیثی را دال بر این مطلب آورده است.

جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُحَلُّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (۳۳)

(پاداش آنها) باغ‌های همیشگی بهشت است که در آنها داخل می‌شوند، در آنجا با دستبند های از طلا و مروارید آراسته می‌گردند و لباس‌شان در آنجا ابریشم است. (۳۳).
تفسیر:

الله تعالی بعد از آنکه نعمت‌های تدارک دیده شده برای مؤمنان را در جنات نعیم خاطر نشان ساخته می‌فرماید: «جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا» باغ‌های همیشگی که به آن درخواهند آمد و از نعمت‌های آن استفاده می‌کنند.

«عَدْنٌ»: اقامت گزیدن، ماندن و استقرار. «عدن فی المکان: استقرار» به معنی بهشتهای استقرار و خلود. این کلمه بصورت کل یازده بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته، و همه در وصف بهشت آخرت است. (ملاحظه شود سوره‌های: توبه آیه 72، رعد آیه 23).

«أَسَاوِرَ»: دستبندها. مفرد آن سوار (بکسر سین) و جمع آن اسوره و اساور است.

«لُؤْلُؤٌ»: مروارید درشت و سخت «اللؤلؤ: الدر» در قاموس «در» به ضمّ اول «لؤلؤ» عظیم است یعنی مروارید سخت، هدف از آن همان مروارید است که از بحر بدست می‌آید (مراجعه شود به سوره رحمن: 22). از آن دو دریا مروارید و مرجان به دست می‌آید. و

سوره: واقعه: 22-23) و (سوره حج: 23) و (سوره فاطر: 33). در باره آیه «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» روایتی هست که در «برزخ» دیده شود.

کلمه «لؤلؤ» مجموعاً شش بار در قرآن عظیم الشان بکار رفته، یکی در باره مروارید دنیا دوبار در وصف خدمه بهشت، یکبار در وصف زنان بهشتی و دوبار در زینت اهل جنت.

«حَرِيرٌ»: راغب آن را لباس نازک، ابریشم خالص فرموده است، و این کلمه سه بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است. (سوره‌های: حج / 23، فاطر / 33، انسان / 12).

خواننده گان محترم!

خداوند متعال صنف‌های سه‌گانه مذکور را به بهشت‌های پر از نعمتش، با اقامتی جاودانه و نعمت‌های همیشگی داخل می‌سازد، این باغ‌ها با توجه به اعمال افراد مراتب و درجات متفاوتی دارد و علت این‌که «جنات» را به جمع آورده است که در بهشت باغ‌های متعدد وجود دارد، در بهشت باغ فردوس، و باغ عدن و باغ نعیم و باغ الماوی و باغ خلد و باغ سلام، و باغ علیین قرار دارند.

و هر باغ دارای مراتب و منزلت هایی است که با عمل عاملین متناسب است.

لباس جنتیان :

قرآن عظیم الشان در مورد لباس جنتیان در (آیه: 21 سورة الإنسان) میفرماید: «عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا (21)» (بر تن ایشان لباس های ابریشم نازک سبز و دیبای ضخیم است و دستبند ها و انگو های سیمین، زیب و زینت شده اند و پروردگارشان بدیشان شراب پاک می نوشاند). در صحیحین از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده است که فرمودند: «زینت و زیور آلات مؤمن تا جاییکه خواهد رسید که آب وضو میرسد».

امام احمد از ابوهریره (رض) روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کسی که وارد بهشت شود، در نعمت به سر خواهد بود و اندوهگین نخواهد شد و لباسش کهنه نشده و جوانیش از بین نمی رود، در بهشت چیزهایی است که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده و بر قلب هیچ کسی خطور نکرده است». (مسلم تا جمله «جوانیش از بین نمی رود»، را روایت نموده است).

پوشیدن لباس ابریشم برای مردان:

قبل از همه باید گفت: پوشیدن لباس ابریشمی برای مردان حرام است، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم هشدار داده که هر کس در دنیا لباس ابریشمی بپوشد در آخرت آن را نخواهد پوشید. و میفرماید: «أَجَلُ الذَّهَبِ وَالْحَرِيرِ لِأَنَّا أُمَّتِي وَحَرَّمَ عَلَيَّ ذُكُورَهَا» (البانی در صحیح نسائی آن را صحیح قرار داده (4754)). «طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال قرار داده شده اند و برای مردان امت من حرام هستند»

حکم پوشیدن لباسی که آمیخته با ابریشم باشد:

حکم شرع پوشیدن لباسی که در ترکیب آن مقدار اندکی از ابریشم با پارچه غیر ابریشمی باشد در حکم لباس ابریشم نیست، در کتاب «الحجة البالغة» دهلوی آمده است که در آن صورت اسم لباس (ابریشم) بر آن اطلاق نمیشود و شاید برای نیازی باشد. و حتی در صحیح بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای عبدالرحمن بن عوف و زبیر اجازه داد که حریر بپوشند، زیرا مبتلا به خارش بدن (بعلت حشره کنه) بودند.

و یا با وجود آنکه در حدیث صحیح وارد شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أَجَلُ الذَّهَبِ وَالْحَرِيرِ لِأَنَّا أُمَّتِي وَحَرَّمَ عَلَيَّ ذُكُورَهَا» صحیح نسائی (4754). یعنی: «طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال قرار داده شده اند و برای مردان امت من حرام هستند»

با این وجود در شرایط ضروری استفاده از طلا برای مردان جایز می باشد، چنانکه عرفجة پسر اسعد روز جنگ «گلاب» بینی اش قطع شد و یک بینی نقره ای بجای آن ساخت ولی این بینی نقره گنبد و بو گرفت، پس پیامبر صلی الله علیه وسلم او را امر فرمود که یک بینی طلایی را بجای آن بسازد (روایت ابو داؤود (4232)).

بنابر این نتیجه می گیریم استعمال طلا یا پوشیدن ابریشم در حالت ضرورت (مانند مرضی پوستی) و یا استفاده از تکه ای از آن برای پوشاندن قسمت های سوراخ لباس جایز است، در کتاب «فقه السنة». سید سابق آمده است: «... آنچه که تا بحال در باره حریر و دیبا گفته شد، مربوط بحریر خالص بود و اما حریر مخلوط اگر بیشترش حریر باشد بنزد شافعیه، لباس آن حرام است، و اگر نیمه یا کمتر از آن، حریر بود، حرام نیست. چون اکثریت حکم کل را دارد.

امام نووی گفته است: لباس مختلط از حریر و غیر آن، حرام نیست مگر اینکه وزن حریر بیشتر باشد».

و در کتاب «الحجة البالغة» دهلوی آمده است: چون در هنگام عذر مقصود از آن رفاه و

اشراف‌گیری نیست، بلکه برای مداوا و شفا است. و ما این احکام را از روی مجموع احادیث وارده درباره تحریم طلا و ابریشم برای مردان و نیز احادیث وارده درباره جواز استفاده آن دو در هنگام ضرورت درمی‌یابیم. بصورت کل گفته می‌توانیم که: به اندازه چهار انگشت و یا اگر آنچه با ابریشم آمیخته شده از ابریشم بیشتر باشد جایز است چون در این مورد حدیث آمده است. مسلم (12-15)،

(2069)

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٤﴾

و می‌گویند سپاس خدایی را است که اندوه (بدی‌ها و گناهان) را از ما دور کرد، بی‌گمان پروردگار ما آمرزگار سپاسگزار است. (34)

تفسیر :

این گروه از بهترین‌ها هنگامی که به بهشت داخل میشوند می‌گویند: سپاس و ستایش شایسته ذات خداست که تمام اندوه‌ها و افسردگی‌ها و کدورت‌ها را از ما دور و برطرف کرد. این بدان سبب است که شادمانی و شادکامی، با سرور و شادابی ایشان را پوشانیده است.

زجاج مؤلف: تفسیر معانی القرآن فی التفسیر می‌فرماید: «خداوند متعال همه اندوه‌ها و نگرانی‌ها را از بهشتیان دور می‌کند، چه نگرانی‌ها و اندوه‌هایی که به امر معاششان ارتباط داشته باشد و چه نگرانی‌ها و اندوه‌هایی که به امر معادشان مربوط باشد. مفسران گفته‌اند: از بس که تحقق آن قطعی است آن را به ماضی و قالوا بیان کرده است. و حزن شامل تمام کدورت‌ها و هر چیزی است که صفای زندگی را از بین ببرد؛ از قبیل ترس و مریضی و فقر و مرگ و هراس‌های قیامت و عذاب آتش و غیره. (ابو سعید ۲۴۵/۴ و طبری ۹۱/۲۲).

«إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ» یقیناً پروردگار ما بسیار آمرزنده است؛ چنانچه گناهان ما را عفو می‌کند و اطاعت مطیعان را پاس می‌دارد، گناهان ما را آمرزیده و خطاهای ما را بخشیده است. او شکور است؛ چنانچه حسنات ما را پذیرفته و مزد آن را چندین برابر کرده است.

هر دو لفظ «غفور و شکور» معنی مبالغه می‌دهند؛ یعنی دایره‌ی بخشودگیش بس وسیع است و احسانش فراوان است.

در حدیث شریف آمده است: «بِرِ اهل لاله‌الاله هیچ وحشتی نیست: نه در مرگ، نه در قبر و نه در رستاخیز، گویی من به سویشان در هنگام بانگ (رستاخیز) - در آن حال که از سرهای خود خاک قبرها را می‌افشانند - مینگریم که می‌گویند: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ﴿34﴾» (سوره فاطر: 34).

الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمَقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نُصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ ﴿٣٥﴾

همان ذاتی که از فضل خویش ما را در اقامتگاه ابدی فرود آورد، در آنجا به ما هیچ رنجی نمی‌رسد و در آنجا ما هیچ خستگی نبینیم. (۳۵)

تفسیر :

الله تعالی ذاتی است که ما را به فضل و کرم خود وارد بهشت در سرای اقامت جاودان و همیشگی داخل کرده و ما را در آنجا داده و آن را قرارگاه آسایش و سکونت ابدی و دایمی ما قرار داده و هرگز از آن بیرون نمی‌رویم.

با دخول در بهشت جاودان هیچ خستگی و مشقتی نمی‌بینیم و کدام دشواری و ناآرامی یا درد و آزاری به ما نمی‌رسد.

و تمام اینها از بخشش و فضل و کرم اوست. در آنجا خستگی و سستی به ما دست نمی‌دهد.

در حدیث شریف آمده است که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هرگز کسی از

شما را عملش به بهشت وارد نمی‌کند». اصحاب گفتند: حتی شما را نیز یا رسول الله؟ فرمودند: «حتی مرا نیز مگر این که خداوند متعال مرا به رحمت و فضلی از جانب خویش درپوشاند». «در اینجا هیچ رنجی» و خستگی و مشقتی «به ما نمیرسد و در اینجا به ما هیچ درماندگی‌ای نمیرسد» درماندگی‌ای که حاصل خستگی و سختی و رنج و زحمت باشد. آری! در بهشت همه رنجها و خستگی‌ها از تن و روح بهشتیان زدوده می‌شود.

ابن جوزی گفته است: از این رو بهشت «دار المقامة» است، و «لُغُوبٌ» عبارت است از خستگی روانی و ناشی از خستگی بدن. (التسهیل ۱۵۹/۳). «نَصَبٌ»: رنج و مشقت. خستگی.

«لُغُوبٌ»: طوریکه در فوق تذکر دادیم؛ درماندگی ناشی از خستگی، و ناتوانی حاصل از رنج و مشقت. برخی (نَصَبٌ) را خستگی جسمی، و (لُغُوبٌ) را خستگی روحی دانسته‌اند. **شان نزول آیه 35 :**

898- بیهقی در «البعث» و ابن ابوحاتم از طریق نفع بن حرث از عبدالله بن ابی اوفی روایت کرده اند: شخصی به نبی (گفت: ای رسول الله! خواب چیزی است که ایزد تعالی در دنیا ما را با آن خرسند و شاد می‌کند آیا در جنت هم خواب است؟ گفت: نه، زیرا خواب قرین مرگ است و در جنت مرگ نیست. گفت: پس نشاط و آرامش آنها در چیست؟ پیامبر (این سخن را بس بزرگ شمرد و گفت: در بهشت سستی و رنج روانی نیست در همه احوال آنها شاد و راحتند. پس خدا «لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ» را نازل کرد.

خواننده گان محترم !

تا آیه هذا وضعیت نیکان سعادت‌مند به بیان گرفته شد، و در آیات ذیل (36 الی 41) به ذکر مجازات کافران و ناپوران، احوالشان در دوزخ، و مناظره با مشرکان، مورد بحث قرار گرفته می‌فرماید:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ (۳۶)

و برای کافران آتش دوزخ است، نه فرمان مرگشان صادر می‌شود که بمیرند، و نه (چیزی) از عذاب دوزخ از آنان کاسته می‌شود. و اینچنین هر ناسپاسی را سزا می‌دهیم. (۳۶)

تفسیر :

یعنی برای کافران آنان که به تکذیب و انکار آیات الهی پرداختند، و پیامبران علیهم السلام را تکذیب کردند، سزای کفرشان آتش شعله‌ور جهنم که در آخرت آماده است که چهره‌ها و بدن‌های آنان را بریان می‌کند و می‌سوزاند.

«لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا» نه بر آنان «به مرگ» حکم شود تا بمیرند» به مرگی دیگر جز مرگ دنیا تا از عذاب راحت گردند.

«وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا» و عذاب آن از آنان کاسته نمی‌شود. بلکه در عذاب دایمی و بدون انقطاع و دایمی خواهند بود.

و هرگاه که پوست بدنشان در آتش سوخته شود، خداوند متعال پوست‌های دیگری را بر تن‌شان می‌پوشاند تا عذاب را بچشند چنان‌که در آیه دیگری آمده است. «هر کفوری را چنین کیفر می‌دهیم» یعنی: هر کسی را که در کفر و ناسپاسی و انکار حق زیاده روی کند، همانند این جزای بسیار زشت، سخت و وحشتناک، کیفر می‌دهیم.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أما أهل النار الذين هم أهلها فلا يموتون فيها ولا يحيون». «اما همان دوزخیانی که اهالی آن هستند و در آن جاودانند» پس نه در آن میمیرند و نه زنده میشوند».

وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرَجْنَا نَعْمَلٍ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ ﴿٣٧﴾

و آنان در دوزخ فریاد می‌کنند: ای پروردگار ما! ما را بیرون کن تا کارهای شایسته انجام دهیم، غیر از کارهایی که قبلاً میکردیم، (میگوییم): آیا آنقدر به شما عمر ندادیم که پند پذیر در آن پند و عبرت گیرد؟ و بیم دهنده (هم) نزد شما آمد، پس عذاب را بچشید که برای ظالمان هیچ مددگاری نیست. (۳۷)

تفسیر:

«يَصْطَرِحُونَ»: نعره‌زنان کمک می‌طلبند. فریاد برمی‌آورند کافران یعنی دوزخیان در دوزخ با صدای بلند فریاد و استغاثه می‌کنند که: «پروردگارا! ما را از این آتش بیرون بیاور و ما را به دنیا برگردان» تا غیر از آنچه می‌کردیم از شرک و معاصی «کار شایسته کنیم» پس ایمان را به جای کفری که بر آن بوده‌ایم و طاعت را به جای معصیت قرار دهیم!

امام قرطبی فرموده است: یعنی به عوض کفر ایمان بیاوریم، و به عوض معصیت مطیع شویم و امر پیامبران را امتثال کنیم. (تفسیر قرطبی ۳۵۲/۱۴) و با گفته «غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ بِهِ»: عمل زشت خود اعتراف کرده و از آن پشیمان و غمگین می‌باشند. (تسهیل ۱۵۹/۳)

الله تعالی در رد درخواست و توبیخ آنها میفرماید: «أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ» مگر در دنیا عمر طولانی و کافی به شما ندادیم و به شما مهلت و فرصت کافی ندادیم، که هر کس می‌خواست می‌توانست در آن فرصت مناسب متذکر شود و نصیحت پذیر شود و فکر کند. آری! برای شما پیامبر بزرگوار محمد صلی الله علیه وسلم همراه با دلایل واضحی از جانب پروردگار آمد، اما نپذیرفتید و ایمان نیاوردید. آن مدت که زندگی کردید چه کار کردید؟ و چه شده که عمری دیگر می‌طلبید؟

در حدیث آمده است: «أعذر الله إلى امرئ آخر أجله حتى بلغ ستين سنة» خدا انسانی را معذور داشت و اجلس را تا سن شصت سالگی به تأخیر انداخت. (اخراج از بخاری). و «اعذر» یعنی بهانه‌ی او برید.

«وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ»: و پیامبر بر حذر دارنده یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم قبل از فرارسیدن قیامت نزد شما آمد. و عده‌ای می‌گویند:

«النَّذِيرُ» یعنی پیری، اما قول اول روشن‌تر است. (امام بخاری و جاءكم النذير را به پیری ترجمه کرده است. این قول از ابن عباس (رض) و عکرمه نیز روایت شده است و ابن کثیر گفته است: قتاده می‌گوید: النذير به معنی پیامبر صلی الله علیه و سلم است و ابن جریر نیز آن را پذیرفته است.)

«فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ»: ای گروه کافران! عذاب را بچشید، امروز یاور و معینی ندارید جز حق تعالی یاری دهنده‌ای دیگری نیست که عذابش را از شما دفع کند. امام فخر رازی گفته است: امر در فذوقوا به معنی توهین است و متضمن معنی دوام نیز هست. و به منظور ثبت و ضبط ظلم بر آنان اسم ظاهر (تفسیر کبیر ۳۰/۲۶). لِلظَّالِمِينَ را به جای ضمیر «لکم» آورده است. و به سبب کفر و ظلم ایشان اصلاً یاور و ناصری ندارند، نه از جانب خدا و نه از جانب بندگان. بعد از آن میفرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٣٨﴾

بی‌گمان الله دانای (امور) پنهان آسمان‌ها و زمین است و البته او به افکار و اندیشه دلها

هم کاملاً آگاه است. (۳۸)

تفسیر :

همانا خدای متعال علمش به تمام چیزهای نهان در این عالم هستی و نهانی‌های آسمان و زمین احاطه دارد و هیچ چیز از احوال آنها بر او پوشیده نیست. یعنی: او هر امر نهانی‌ای را در آسمان‌ها و زمین میدانند و از جمله این اعمال شما را و هیچ کار پنهانی‌ای بر وی مخفی نمی‌ماند پس می‌داند که اگر شما را به‌سوی دنیا هم برگرداند، شما کار شایسته نمی‌کنید. طوریکه در (آیه ۲۸، سوره الانعام) میفرماید: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ» (الأنعام: ۲۸). «اگر آنها به دنیا هم برگردانیده شوند، یقیناً به آنچه که از آن نهی شده بودند، بر می‌گردند».

«إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» به مکنونات و وسوسه‌ها و خطورات قلوب آگاه است، یعنی: او هر امر نهانی‌ای را در آسمان‌ها و «هرآینه او به راز سینه‌ها داناست» پس وقتی حق تعالی راز سینه‌ها را بداند، قطعاً و به طریق اولی رازهای دیگر را که فروتر از آن هستند، می‌داند.

مفسران گفته‌اند: جمله دوام عذاب کفار را در آتش که ذکر آن برفت مؤکد می‌سازد؛ زیرا خدا آگاه است که کفر در نهاد کافر مستقر است و اگر حیاتش در دنیا تا ابد پایدار می‌ماند به خدا ایمان نمی‌آورد و او را پرستش نمی‌کرد، پس عذاب ابدی آنها با کفر ابدیشان برابر است. و ظلم و ستمی در کار نیست: «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا». قرطبی گفته است: یعنی خدا می‌داند اگر آنها را به دنیا برگرداند به انجام دادن عمل صالح نمی‌پردازند. همانطور که گفته است: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ» (تفسیر قرطبی ۳۵۵/۲۲).

پس با انجام طاعات از عذابش بترسید؛ زیرا هیچ امر غایبی از اعمال شما از او پنهان نیست؛ اگر چه آن را در دل‌های خود پوشیده نگه دارید.

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا ﴿۳۹﴾

او ذاتی است که شما را در زمین جانشین گردانید، پس هرکس کفر ورزد، پس کسی که کافر شود کفرش به زیان خود اوست. و کفر کافران در پیشگاه الله جز بر خشم (پروردگار) نمی‌افزاید. و کفر کافران جز زیان چیزی نصیب کافران نمی‌گرداند. (39)

تفسیر :

در آیه مبارکه میفرماید: ای انسان‌ها! خداوند ذاتی است که شما را در روی زمین خلیفه ساخت، همان ذاتی است که شما را بعد از عاد و ثمود و ملت‌های پیشین وارث و جانشین زمین قرار داده است و نسل بعد از نسل و قرن بعد از قرن شما را در جاهای آنان سکنی داد.

«فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ»: پس هر که به الله متعال کافر شود زیان کفرش به خودش بر می‌گردد و کفر کافران جز کینه و خشم خدا چیزی را برای آنان نمی‌افزاید.

«وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا»: قتاده در معنی آن می‌گوید: «شما را امتی پس از امتی و نسلی پس از نسلی جانشین قرار داد». «پس هرکس کفر ورزد» از شما و این نعمت‌ها را ناسپاسی کند «کفرش به زیان اوست» و این زیان از خود وی به دیگران تجاوز نمی‌کند «وکافران را کفرشان نزد پروردگارشان جز مقت نمی‌افزاید».

«مقت» یعنی تحقیر و کینه‌ی شدید، و «خسار» یعنی از دست دادن عمر، که عمر صورت سرمایه‌ی انسان را دارد، هرکس آن را در غیر عبادت خدا سپری کند آن را از دست داده است و به عوض سود، قهر خدا را به دست آورده است، به طوری که به سوی آتش ابدی می‌رود. (البحر المحيط ۳۱۷/۷).

پس از آن مشرکین را به خاطر این که چیزی را پرستش می‌کنند که نه میشوند و نه سود میدهد، توبیخ کرده و «وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا» و کفر کافران چیزی به آنها

نمی افزاید جز نابودی و گمراهی و از دست دادن عمر که شر و زیان فراوانی به دنبال دارد.

ابو حیان فرموده است: آیه یادآور این است که خدا آنان را به جای ملت‌های پیشین جانشین کرده است، اما آنها متذکر نشده و از حال و وضع پیشینیان تکذیب‌کننده پند و عبرت نگرفتند که چگونه نابود شدند، و حال کافران مایه‌ی عبرت آنها نشد و از گذشتگان پند نگرفتند.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنَّ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا ﴿٤٠﴾

بگو: از [قدرت و تدبیر] معبودانتان که به جای خدا می پرستید؟ به من نشان دهید که آنان چه چیزی از زمین آفریده‌اند؟ و یا آنها در آفرینش آسمان ها شرکت داشته‌اند؟ یا به آنها کتابی داده‌ایم پس آنها برحجتی از آن قرار دارند؟ بلکه حق این است که ظالمان جز فریب به همدیگر وعده نمیدهند. (41)

تفسیر :

ای پیامبر! برای کافران بگو: شریکان شما که به عبادت آن ها می پردازید، چه چیزی را در زمین آفریده‌اند؟ آیا آن ها در آفرینش آسمان ها نصیب و حصه‌ای با الله تعالی دارند؟ «أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ» به من نشان دهید که در این جهان چه چیزی را خلق کرده‌اند که شایسته‌ی این پرستش شده‌اند. و شما آنها را میپرستید؟ «أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ»: یا این‌که در خلق آسمان شرکت داشته‌اند و به سبب آن شایستگی آن را پیدا کرده‌اند که در عبادت شریک خدا شوند؟ «أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ»: و آیا خداوند متعال به سوی آنان کتابی نازل کرده و با اتکا به دلیلی از جانب او سخن می‌زنند؟ در نتیجه آنها عبادت بت‌ها را با بصیرت و بر مبنای دلیل و برهان انجام می دهند؟

«بَلْ إِنَّ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا»: چنین نیست، بلکه کافران برای یکدیگر جز غروری عاری از حقیقت و فریبی دور از صداقت نوید نمیدهند.

هیچ یک از موارد یادشده واقعیت ندارد بلکه زعما و رهبران گمراه، فقط به اتباع و پیروان خویش، وعده‌های فریبنده‌ای داده و آن‌ها را با آن وعده‌ها گول می‌زنند و آن وعده‌ها را برایشان می آریند در حالیکه آن وعده ها همه دروغ های بی اساسی است که هیچ حقیقتی ندارد. آن وعده ها عبارت از این سخن‌شان به پیروان شان است که: خدایان به شما نفع رسانده، شما را به خدا نزدیک می سازند و برای شما نزد او شفاعت می‌کنند.

إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿٤١﴾

بی‌گمان الله متعال آسمانها و زمین را از زوال نگه می‌دارد، و اگر بخواهند زوال یابند هیچ کس جز او نگاهشان نمی‌دارد، او حلیم و غفور است. (41)
خواننده گان محترم !

در آیات قبلی ملاحظه نمودیم که مشرکان از وحدانیت الله متعال انکار ورزیدند و وجود رسول الله صلی الله علیه وسلم رانیز انکار می کردند، الله متعال ملامتشان کرد و به آنان یادآور شد که به سرزمین نابودشده ی آنان در شام و عراق و یمن سفر کنند و آن جاها را از نزدیک مشاهده نمایند.

اینک در آیات متبرکه (42 الی 44) که از جمله آیات پایانی سوره مبارکه می باشد ؛ می

فرماید: الله نخواست مردم را به محض نافرمانی از پای در آورد، بلکه مهلتشان داد و سپس مجازات شانرا به روز قیامت وا گذاشت.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا ﴿٤٢﴾

و با سختترین قسم‌های خود به الله قسم خوردند که اگر پیامبری انذار کننده به نزد آنها بیاید، حتما نسبت به هر امتی راه یافته‌تر خواهند بود. اما هنگامیکه پیامبری برای آنها آمد جز فرار و فاصله گرفتن (از حق) چیزی بر آنها نیفزود! (۴۲)

تفسیر :

یعنی کفار مکه مؤکدانه به خدا قسم می خوردند که اگر پیغمبری به میان ایشان بیاید، راهیاب‌ترین ملت‌ها خواهند بود (و در پذیرش دین او، بر همگان پیشی خواهند گرفت). اما هنگامی که پیغمبری (از خودشان برانگیخته شد و) به میان شان آمد، (بعثت او) جز گریز و بیزاری (از حق) چیزی بر آنان نیفزود.

شان نزول آیه 42:

899- ابن ابو حاتم از ابن ابو هلال روایت کرده است: قریش همواره می‌گفتند: اگر پروردگار از بین ما پیامبری مبعوث کند. در میان همه امم از ما فرمان بردارتر و منقادتر به دستورات الهی و همچنان هدایت پذیرتر و استوارتر به تمسک و پیروی از کتاب او خواهد بود. پس خداوند متعال «وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُنَّ ﴿١٦٧﴾ لَوْ أَنْ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٦٨﴾» (صافات: 167-168) و [عربهای ناگرویده] می‌گفتند: اگر در نزد ما خبری از پیشینیان بود، «و لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ (انعام: 157)» (اگر کتاب بر ما فرو فرستاده می‌شد، از آنان راه یافته‌تر بودیم) و «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ» را نازل کرد. یهود همواره به واسطه بعثت نبی کریم بر نصاری نصرت و پیروزی می‌جستند و می‌گفتند: ما دریافته ایم که پیامبری برانگیخته می‌شود.

اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا ﴿٤٣﴾

این نفرت به سبب گردن کشی و تکبر آنان در زمین و نیرنگ زشتشان بود که انجام می‌دادند. و حيله گری‌های زشت جز به اهلس بر نمی‌گردد. پس آیا جز سنت پیشینیان را انتظار دارند؟ پس هرگز برای سنت الهی تبدیلی نخواهی یافت. و هرگز برای سنت الهی تغییری نخواهی یافت. (۴۳)

تفسیر :

«اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ»: سوگند کافران با حسن نیت و از روی حرص و علاقه به دریافت هدایت صورت نپذیرفته بود، بلکه از ستیزه جویی و استکبار بود. آنان با سوگند خویش تدبیر زشتی را سنجیده بودند و فریب مردم را قصد داشتند؛ زیرا ظاهر امر چنین می‌نمود که به قبول حق حریص‌اند.

اما در حقیقت اهل باطل دروغ بودند؛ از این رو عواقب این تدبیر زشت به خود آنان برگشت و به دیگران ضرری نرساند.

مفسر ابو حیان در تفسیر خویش می‌فرماید: سبب نفرت آنها عبارت است از خود بزرگ‌بینی و نیرنگ زشت؛ یعنی خودبزرگ‌بینی و نیرنگ زشت، آنان را وادار کرد از حق دوری جویند. و «مکرسىء» عبارت است از تهمت‌هایی که به پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌بستند و توطئه‌چینی بر ضد او (البحر المحيط ۳۱۹/۷). الله تعالی در رد آنها گفته است: «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ وَبِالْوَيْفِ وَالْكَافِرِ مَكْرٌ وَتَوَطَّئُهُ فَقَطْ دَامِنٌ أَنْجَامٌ دَهْنَةٌ وَتَرْتِيبٌ دَهْنَةٌ أَنْ رَأَىٰ مَكْرًا». (مکر مکرسیء را فقط دامن انجام دهنده و ترتیب‌دهنده‌ی آن را می‌گیرد).

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا ﴿٤٤﴾

آیا در زمین سیر و سفر نکرده‌اند که بنگرند سرانجام کسانی که پیش از ایشان بودند و از ایشان نیرومندتر بودند، چگونه بوده است؟ و هیچ چیز در آسمانها و زمین از [حیطه قدرت] خداوند نتواند گریخت، چرا که او دانای تواناست. (۴۴)

وَلَوْ يَوَازِدُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا ﴿٤٥﴾

و اگر خداوند مردمان را به خاطر کار و کردار [ناروای] گرفتار می‌کرد، هیچ جانوری را نمی‌گذاشت، ولی ایشان را تا وقت معینیبه تأخیر می‌اندازد (و مهلت می‌دهد)، و چون اجلسان فرارسد، آنگاه خداوند در حق بندگانش بیناست. (۴۵)

تفسیر:

«أَجَلٍ مُّسَمًّى»: مدت معین. هدف از آنروز قیامت است.
«فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ»: وقتی که قیامت ایشان فرا رسید. برخی گفته‌اند: مراد از «أَجَلٍ مُّسَمًّى» و «أَجْلُهُمْ» زمان محدود عمر و سررسید معلوم مدت زندگانی هر کسی است که با مرگ او فرا می‌رسد (سوره: انعام آیه : 93).

در آیه مبارکه میفرماید که الله تعالی انسان را به سبب گناهان و خطاهایی که انجام می‌دهند مجازات کند، از عذابش هیچ خزنده روی زمین نجات نمییابد.
اما حق تعالی عذابش را از کافران به تأخیر می‌اندازد و اهل گناه را تا زمانی که در علمش معین و محدود است مهلت می‌دهد. آنگاه که زمان عذاب مجرمان فرا رسید آنان را در حالیکه مستحق مجازات‌اند به عذاب گرفتار می‌کند. او فرمانبرداران و سرکشان را می‌داند و می‌شناسد و هر کدام را بر مبنای اعمالش جزا می‌دهد. این در حال است که الله تعالی به بندگانش بیناست، کارکردها و اعمال آنان را می‌داند و می‌شمارد و هیچ چیزی از اعمال آنان بر او پوشیده نیست.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره یس

جزء 22، 23

سوره یس در مکه نازل شده و دارای هشتاد و سه آیه و پنج رکوع است.

وجه تسمیه:

این سوره به «سوره یس» موسوم است؛ کلمه «یس» از (آیه اول این سوره) گرفته شده چون خداوند متعال سوره شریف را با آن افتتاح کرده است و افتتاح سوره با آن نشان دهنده اعجاز قرآن است. و همچنان از حروف مقطعه قرآن است و معانی مختلفی برای آن ذکر شده است.

ارتباط و مناسبت این سوره با سوره فاطر:

ارتباط و مناسبت هر دو سوره را میتوان در نکات ذیل خلاصه و جمع بندی نمود.
الف: در آیه 13 سوره فاطر آمده است «و سخر الشمس و القمر.» و در آیه های 37 و 38 سوره یس میخوانیم: «و آیه لهم الیل...»، هر دو برخی از دلایل قدرت الهی را در هستی اثبات می کنند.

ب: در سوره ی فاطر میفرماید: «...کشتی ها را در آن می بینی که موج دریا را می شکافند...» (آیه 12) و در سوره یس میفرماید: «آیتی دیگر برای آنها این است که ذریه ی آنان را در کشتی گرانبار سوار می کنیم» (آیه 41).

فضیلت سوره یس:

در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لوددت أنها فی قلب کل إنسان من أمتی: همانا دوست داشتم که سوره یس در قلب هر انسان از امت من می بود». یعنی: هر یک از افراد امت من آن را حفظ می داشت.

همچنین در حدیث شریف آمده است: «یس را بر مُردگانتان بخوانید». بدین جهت، ابن کثیر به نقل از برخی علماء فرموده است: «از ویژگی های این سوره یکی این است که در هیچ کار دشواری خوانده نمی شود، جز این که خداوند جلّ جلاله آن کار را آسان می کند، لذا قرائت آن در نزد فرد محتضر (شخص درحالت نزع و جان کندن) نیز سبب نزول رحمت و برکت گردیده و بیرون آمدن روح را بروی آسان می کند. والله أعلم». همچنین در حدیث شریف آمده است: «من قرأ یس فی لیلة ابتغاء وجه الله عزوجل غفر له: هر کس یس را در شبی به طلب رضای خدای عزوجل بخواند، بر وی آمرزیده شده است».

همچنان پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «هر چیزی قلبی دارد و قلب قرآن عبارت است از سوره یس، آرزو میکنم در قلب یکایک امتم جا بگیرد.» (بزار آن را روایت کرده است).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره یس:

طوری که یاد آور شدیم سوره یس پس از سوره ی جن در مکه شرف نزول یافته است و چون با حروف هجائی «ی» و «س» شروع می شود، به سوره ی یس (انسان) در زبان طایفه ی «طی»، مشهور گشته است.

این سوره دارای (83) آیات، و به تعداد (733) کلمات و به تعداد (3086) حروف می باشد. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره یس مختلف بوده که شما می توانید تفصیل این مبحث را در سوره طور تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید.) همچنان سوره یس از جمله سوره های است که با حروف مقطعه آغاز میشود، هکذا اولین سوره ای است که با قسم شروع شده است.

محتوای سوره «یس»

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم؛ سوره «یس» از جمله سوره های مکی است که به صورت کل سه موضوع اساسی را در بردارد، که عبارتند از: «ایمان به زنده شدن و حشر، داستان اهل قریه، دلایل و براهین بر یگانگی پروردگار عالمیان».

سوره با قسم به قرآن در مورد درستی وحی و صدق رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم آغاز یافته است. بعد از آن بحث کفار قریش را پیش کشیده است که در گردنکشی و گمراهی غرق شده بودند و سرور پیامبران، محمد بن عبد الله را تکذیب می کردند. لذا عذاب و انتقام خداوند متعال آنان را فرا گرفت. بعد از آن طبق روش قرآن در به کارگیری قصه ها برای پند و عبرت، داستان اهل قریه «انطاکیه» را مطرح می کند که پیامبران را تکذیب کردند، تا قریش از عاقبت تکذیب وحی و رسالت بر حذر باشند.

وضع دعوتگر با ایمان، «حبیب نجار» را بازگو می کند که قوم خود را اندرز داد، اما او را به قتل رساندند و خداوند متعال او را در بهشت جای داد، ولی الله تعالی به مجرمین فرصت نداد، بلکه فریاد و صدایی شدید و بنیان بر انداز آنها را در ربود و هلاک نمود. همچنان سوره «یس» دلایل قدرت و یگانگی «خدا» را در این گیتی پر از شگفتی مورد بحث قرار داده، از منظره ی سرزمین خشکی که حیات در آن می دمد شروع کرده، آنگاه از منظره شب که روز از آن جدا می شود و به صورت بسیار تاریک درمی آید سخن گفته است. سپس منظره آفتاب را مطرح کرده است که به قدرت خداوند متعال در فلک و مدار خود در حرکت است و هرگز از آن تخطی نمی کند. بعد از آن وضع ماه را پیش کشیده است که در منازل خود درجات را می پیماید. بعد از آن کشتی بارگیری شده را مورد بحث قرار داده است که نسل های اولیه ی بشر را دربر دارد. تمام اینها دلایل روشن بر قدرت خدای عز و جل می باشند.

بعد از آن سوره به بحث در باره قیامت و خوف و ترس این روز پرداخته و موضوع دمیدن نفخ را پیش کشیده و از نفخه حشر و نشر سخن به میان آورده است که در خلال آن انسان ها از قبر بر می خیزند، و درباره اهل بهشت و اهل دوزخ بحث نموده، تفاوت مؤمنان و تبهکاران را در آن روز پرهراس یادآور شده است که نیکبختان در باغ های پر نعمت مستقر میشوند و شقاوتمندان در درک دوزخ جا می گیرند.

سوره «یس» همچنان با بحث در مورد یک موضوع اساسی، یعنی موضوع «بعث و جزا» و اقامه دلایل و برهان پیرامون تحقق آن خاتمه می یابد.

خواندن سوره «یس» بر مرده (متوفی):

در نزد برخی از مسلمانان یاد آوری چنان است که: (سوره یاسین را بر مرده هایتان بخوانید) و این روایت را از جمله احادیث رسول الله صلی علیه و سلم می شمارد: از جمله

میگویند: «إقرأوا علی موتاکم یس» باید گفت این حدیث ضعیف می باشد، و اگر چنانچه حدیث صحیح هم باشد محل و وقت قرائت آن هنگام احتضار و از دنیا رفتن محتضر می باشد، در این هنگام سوره یاسین بر وی خوانده می شود، و اهل علم گویند در آن فائده ای است و آن هم آسان خارج شدن روح از کالبد فرد محتضر می باشد، زیرا در این سوره آیه: «قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ» (26 27) (به او گفته شد وارد بهشت شو، گفت: ای کاش قوم من می دانستند که پروردگارم مرا مشمول آمرزش و عفو خویش قرار داد و در صف گرامیان جای داد).

ترجمه و تفسیر سوره یس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

یس (۱)

یس [یاسین] (مفهوم این حروف به الله معلوم است).

تفسیر:

از حضرت ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «یس: یعنی ای انسان!».

«یس» از جمله حروف مقطعه و طوریکه یاد آور شدیم که: (مفهوم این حروف به الله معلوم است).

همچنان باید گفت که: حروف مقطعه برای معنی وضع نشده بلکه برای ترکیب کلمه می باشد و در عین حال مفسران از این مطلب صرف نظر کرده برای یاسین معانی فرضی نوشته اند از آن جمله یاسین یعنی؛ ای سید، و یا؛ ای سید المرسلین و مانند اینها. نکته دیگر آنکه کفار به قرآن و خود محمد صلی الله علیه وسلم ایمان نداشتند پس چگونه اینجا در مقام اثبات نبوت او به قرآنی قسم خورده که ایشان قبول نداشتند؟ جواب این است که این قسمی است که به صورت ظاهر قسم است ولی در حقیقت دلیلی بر نبوت است زیرا قرآن معجزه و دلیل نبوت است، حق تعالی خواسته بفرماید قسم به این کتابی که روشنگر مطلب نبوت است که تو از مرسلین می باشی، و به اضافه کفار می دانستند که قرآن نزد محمد صلی الله علیه وسلم و مؤمنین بسیار عظمت دارد و به دروغ به آن قسم نمی خورند و لذا اینجا به قرآن قسم یاد کرده. و ذکر صفت حکیم برای قرآن دلالت دارد که سراسر قرآن و همه آیات آن حکمت است (تفسیر تابشی از قرآن).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 12) موضوعاتی در باره قرآن کریم، پیامبر و رسالتش، مورد بحث قرار میگیرد.

وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ (۲)

قسم به قرآن پر از حکمت. (۲)

تفسیر:

«الْحَکِیمِ»: دارای حکمت و دانش سودمند.

واو در: (والقرآن...) واو قسم است. یعنی: خداوند متعال برای محمد صلی الله علیه وسلم به قرآن حکمت آموز که مملو از حکمت است، قرآنی که الفاظ و معنای آن را محکم ساخته و با موجودات حکمت ها، احکام شرعی و براهین، آن را مشرف و بلند مرتبه ساخته است. هدف کلی از این قسم این است تا کسی در این حقیقت که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرستاده الله است شک و تردید نکند.

امام قرطبی میفرماید: قسم به قرآن که: در نظم و معانی استوار است و خللی در آن رخ نمی دهد. (تفسیر قرطبی ۴/۱۵).

ابو سعود فرموده است: یعنی متضمن حکمت است و یا از لحاظ نظم اعجاز انگیزش گویای حکمت است و شگفتی های حکمت را در بردارد. (تفسیر ابو سعود ۴/۲۴۷).

بطور خلاصه باید گفت: که الله تعالی قسم به کتابی یاد نموده است که: نظم و معانی بدیع

و محکم و اعجاز انگیز در بردارد و شرایع و احکامش به آخرین درجه بلاغت و رسایی رسیده، و از جانب پروردگار با عظمت به پیامبر صلیالله علیه وسلم وحی شده است.

شان نزول آیات آیه 1 - 10:

- ابونعیم در «دلایل» از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم (در مسجد الحرام قرآنکریم را به صدای بلند قرائت می کرد. مشرکان قریش از این امر رنجیدند و به دستگیری آن بزرگوار اقدام نمودند. ناگاه دست های آن ها به گردن شان پیچید و بینایی خود را از دست دادند. خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و عرض داشتند، ای محمد! تو را به الله و پیوند خویشاوندی سوگند می دهیم. پیامبر دعا کرد و آن حالت از آن ها دور شد. پس: «یس (1) وَالْقُرْآنَ الْحَکِیمَ (2) إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ (3) عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ (4) تَنْزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ (5) لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (6) لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَکْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ (7) نازل شد. ابن عباس (رض) میگوید: از آن گروه یک نفر هم مسلمان نشد. (ابو نعیم «دلایل» 153 روایت کرده است، در این اسناد نصر بن عبدالرحمن متروک و اسناد جداً ضعیف است.)

- ابن جریر از عکرمه روایت کرده است: ابو جهل گفت: اگر محمد را دیدم چنین و چنان می کنم. پس آیه «إِنَّا جَعَلْنَا فِیْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ (8) وَجَعَلْنَا مِنْ بَیْنِ أَیْدِهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشِنَاهُمْ فَهُمْ لَا یُبْصِرُونَ (9) نازل شد. مشرکان می گفتند: محمد اینجاست اما ابو جهل نمی دید و می گفت: کجاست؟ کجاست؟ (طبری 29064).

إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ (۳)

به تحقیق که تو از جمله پیغمبران هستی. (۳)

تفسیر :

یعنی: سوگند به قرآن حکیم که در رسالت تو هیچ گونه شکی نیست. که تو از فرستاده شدگان الله تعالی هستی که باوحی اوتعالی به سوی بندگان آمده ای. جمله: «إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ» جواب قسم است یعنی ای محمد! به طور یقین تو از جانب پروردگار جهانیان برای هدایت خلق آمده ای و جزو پیامبران هستی. و این آیه ردی قاطع بر پندار کفاری است که منکر رسالت آن حضرت صلی الله علیه وسلم است. ابن عباس (رض) گفته است: کفار قریش می گفتند: تو پیامبر نیستی و خدا تو را نزد ما نفرستاده است. لذا خدا به قرآن عظیم قسم یاد کرده است که محمد از جمله پیامبران است (مراجعه شود: تفسیر قرطبی ۵/۱۵، طبری این مطلب را از قشیری نقل کرده است.)

عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ (۴)

بر راه راست قرار داری. (۴)

تفسیر :

ای پیامبر! تو بر راه راستینی «بر صراطی مستقیم» تو بر طریقه و منهجی راست و درست قرار داری، یعنی تو بر راه و روشی مستقیم، محکم و استوار یعنی بر راه و روش همان پیامبرانی هستی که قبل از تو در گذشته اند. صراط مستقیم: راه راستی است که در آن هیچ گونه کجی و پیچیدگی ای وجود ندارد، بلکه مستقیماً مسافراً به مطلوب وی برساند.

امام طبری گفته است: یعنی همان طور که قتاده گفته است؛ بر مسلکی از هدایت قرار دارد که کجی در آن موجود نیست و عبارت است از دین اسلام، همچنان که قتاده میگوید (تفسیر طبری ۹۷/۲۲) و نکره آوردن آن برای تفضیم و تعظیم است. (الانتصاف علی الکشاف ۲/۴).

تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٥﴾

[این کتاب] فرو فرستاده [خداوند] پیروزمند مهربان است. (۵)

تفسیر :

این قرآن هدایت دهنده از جانب پروردگار باعزت نازل شده است که در ملک خود مقتدر است و نسبت به مخلوق خود مهربان است.

هر که با وی زور آزمایی کند قهرش میکند و هر که با وی بستیزد شکستش میدهد. او که از دشمنانش انتقام میگیرد و به کسی که با توبه به سویش باز گردد رحمت می‌نماید. در واقعیت باید گفت: سرچشمه نزول قرآن، قدرت و رحمت است و شخصیکه به رهنمود های آن چنگ بزند، بطور یقین به عزت و رحمت نایل میگردد.

لِنُنْذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ﴿٦﴾

تا قومی را بیم دهی که پدرانشان بیم داده نشده‌اند پس آنان خود غافل و بی‌خبرند. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَوْمًا»: مراد کفار مکه در آغاز نبوت پیغمبر اسلام است. «مَّا أُنذِرَ»: بیم داده نشده است (سوره: سجده آیه: ۳). «آبَاؤُهُمْ»: مراد پدران و نیاکان قریب قریش هم عصر پیغمبر صلی الله علیه وسلم است، و الا پدران و نیاکان بعید ایشان توسط انبیاء، از جمله ابراهیم و اسماعیل بیم داده شده است (سوره: فاطر آیات: ۲۴ و ۲۵). (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن مصطفی خرمدل).

تفسیر :

ای پیامبر! پروردگار سبحان قرآن را بر تو نازل کرده تا به وسیله آن کافران را بیم بدهی منظور از انذار این است که آنها را از عذاب خدا بترساند.

«فَهُمْ غَافِلُونَ»: زیرا آنان از هدایت و ایمان غافلند و در تاریکی شرک و بت‌پرستی دست و پا می‌زنند.

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٧﴾

یقیناً فرمان عذاب بر بیشترشان محقق و ثابت شده است، به این سبب ایمان نمی‌آورند.

(۷)

تفسیر :

به یقین که الله تعالی بر بیشتر کافران عذاب را واجب نمود؛ البته بعد از اینکه حجّت را بر آنان اقامه داشت و مطلوب آن را واضح ساخت. اما آنان به حق یقین نکردند و راستی را نپذیرفتند، بلکه به او تعالی کافر شدند و رسولش را تکذیب نمودند.

«لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۷﴾» لام پیش در آمد قسم است. یعنی به خدا قسم به سبب اصرار آنان بر کفر و انکار، عذاب دوزخ بر اکثر آن جماعت مشرک مقرر شده است؛ زیرا تحت تأثیر یادآوری و برحذر داشتن قرار نگرفتند، پس به همین سبب به آنچه آورده‌ای ایمان نمی‌آورند. بعد از آن خدا سبب ترک ایمان آنها را بیان کرده و میفرماید:

إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ﴿٨﴾

مسلماً ماطوق‌هایی را بر گردنشان نهاده ایم پس در نتیجه سرهایشان رو به بالا است (و زمین را دیده نمی‌توانند). (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أغلال»: غل: طوقی که بر گردن نهند «الغلّ: طوق یدخل فی العنق للذلّ و الالم» جمع آن اغلال است.

«أذقان»: زنج‌ها. مفرد آن ذقن است.

«مُقْمَحُونَ»: قمح: سر بلند کردن. «قمح البعير: رفع رأسه»، «مقمح» به صیغه مفعول:

سر بالا گرفته شده، این کلمه فقط يك بار در قرآن کریم آمده است.

باید یاد آور شد که: الله تعالی بر گردن کافران غل و زنجیر می‌نهد، ولی زمينه نهادن

غل و زنجیر (بند کشیدن‌ها و دست بستن‌ها) را کفار شخصاً زمينه سازي مي کنند و

شرایط آنرا فراهم می‌نمایند.

تفسیر :

در آیه مبارکه وضعیت یک نفر مشرک را در گمراهی به حال انسانی تشبیه کرده است که زنجیر و غل‌ها در دست دارد و دستش را به گردن آویخته و در همان حال سر را به طرف آسمان گرفته و آن را پایین کرده نمی‌تواند. (تفسیر صفة التفسیر).

این بدین معنی است که: در گردن‌هایشان غل‌هایی را قرار داده‌ایم که دست‌هایشان به

آن غل‌ها بسته شده است و چون این غل‌ها بین دست‌ها و گردن‌هایشان قرار دارد و

محکم بسته شده است لذا آن‌ها به حرکت دادن گردن‌هایشان قادر نیستند. و یا اینکه

دست‌های این کافران را نیز از هر خیري به زنجیر بسته و دیدگان آنان را از دیدن

هدایت نابینا کرده است؛ از این رو کار خیري را انجام نمی‌دهند و حق را نمی‌بینند. آنان

در چنین حالتی توان این راهم ندارند که گردن‌هایشان را به سوی چپ و راست

بگردانند، یا آن‌ها را خم کنند.

در تفسیر جلالین شریف آمده است: این تمثیل است. منظور این است که آنها ایمان را

نمی‌پذیرند و در مقابلش سر خم نمی‌کنند (تفسیر جلالین ۳/۳۱۸).

ابن کثیر گفته است: معنی آیه چنین است: ما این جماعت محکوم به شقاوت را مانند

شخصی قرار داده‌ایم که زنجیری در گردن دارد و دستش در زیر زنج به گردن بسته شده

است و (ذقن مفرد «أذقان» و محل تلاقی دو فک است).

زنج (به ناچار سر را بالا گرفته و به صورت «مقمح» درآمده است. «مقمح» یعنی آنکه

سرش را بالا گرفته است و با ذکر زنجیری که در گردن نهاده می‌شود از ذکر زنجیری

که در دست نهاده می‌شود بسنده کرده است؛ چون غل به زنجیری که در دست و گردن

نهاده می‌شود معروف است. (تفسیر ابن کثیر ۳/۱۵۵).

ابو سعود در تفسیر خویش: حال آنها را به حال انسانی تشبیه کرده است که زنجیر در

گردن دارد.

«فهي إلى الأذقان» زنجیر‌ها به زنج منتهی می‌شوند، پس فرصت نمی‌دهند به حق

بنگرند و نمی‌توانند گردن به طرف حق بگردانند. سر را خم نمی‌کنند، چشم‌ها را می

بندند به طوری که تقریباً حق را نمی‌توانند ببینند و یا به طرف سیل کنند. (تفسیر ابو

سعود ۲۴۸/۴). دکتر مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» مینویسد:
«بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»: پیشروی شان. «مَا خَلْفَهُمْ»: پشت سر آنان.

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿٩﴾

و در پیش روی آنها سدی قرار دادیم، و در پشت سرشان سدی، قرار داده‌ایم پس بر چشمان آنان پرده‌ای انداخته‌ایم، در نتیجه آنان هیچ نمی‌بینند. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سَدًّا...»: خداوند کسانی را که به آینده ننگرند و مستقبل را فراموش سازند، و به گذشته توجه نکنند و احوال ملت‌های پیشین را پیش چشم خود مجسم نکنند، به اشخاصی تشبیه شده اند که: میان دو سدّ عظیم گیر کرده باشند و روبرو و پشت سر خود را نبینند، و همگون و همسان کوران، راه پیشروی و راه پسروی خود را پیدا نکنند.
«فَأَغْشَيْنَاهُمْ»: برچشمان شان پرده‌ای کشیده‌ایم (سوره: بقره: آیه 7).

تفسیر :

خداوند پرده‌ی از تاریکی را در پیش رو و پشت سر آنان ایجاد کرده است؛ یعنی صفت آنان مانند کسی است که با حایلی از پیش رو و از پشت سر در حجاب شده باشد و از اثرش چیزی را نبیند و به راهی هدایت نشود. حق تعالی چشم‌های شان را نابینا ساخته و بینش آنان را محو نموده است. هریک از دشمنان اسلام بدون شک به چنین عذابی گرفتار است؛ از همین جا است که حیرت زده، متردد و راه گم کرده‌اند.

این آیه نیز تمثیلی است بر مسدود بودن راه ایمان به روی آنان؛ زیرا خدای سبحان به علم ازلی خویش دانسته است که آنان تا دم مرگ شان بر کفر اصرار و پافشاری می‌کنند. البته این علم ازلی الهی: مجرد شناخت قبلی وی است که عقلاً و در واقعیت امر، اجباری در کار انسان به وجود نمی‌آورد و بنابر این، او را از ایمان آوردن باز نمی‌دارد. (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

با اینکه قرآن عظیم الشان استوار و حکمت‌آموز است و رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم قطعی است و راه دین مستقیم است و خداوند قوی و مهربان است، لیکن چون اکثر مردم، غافل، بی‌ایمان و گرفتار خرافات اند، از هر سو بروند به سدی محکم و بن بست برخورد می‌کنند.

خواننده گان محترم !

اگر به فحوای آیه مبارکه دقیق شویم، در خواهیم یافت که؛ جوهر انسانهای لجوج بینهایت دقیق و جالب به بیان و ترسیم گرفته شده است. و در مییابیم که: اکثریت مردم غافل، به حق گرایش ندارند.

وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾

برای ایشان برابر است چه بترسانی، و چه آنها را نترسانی، ایشان ایمان نمی‌آورند. (۱۰)
تفسیر :

ای پیامبر! اگر اهل کفر و سرکشان را چه بیم دهی و چه بیم ندهی برای آنان یکسان است؛ زیرا یادآوری و زنگ خطر و باز دارنده‌ها برای افرادی که گمراهی، پرده‌ای تیره بر عقلشان کشیده، و سرکشی و عصیان در قلب شان لانه کرده است، سودی ندارد.
«لَا يُؤْمِنُونَ»: آنها به همین سبب ایمان نمی‌آورند؛ زیرا برحذر داشتن، قلب مرده را زنده نمی‌کند، بلکه فقط قلب زنده آمادگی پذیرفتن ایمان را دارد.

بدین خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم را تسلی داده، و حقیقت سرکش و طغیان نهفته در نهاد آنان را برملا و کشف می سازد.

وجه زیبا است که فرموده اندکه: قرآن عظیم الشان مایه ذکر است، اطاعت و پیروی از آن، وسیله یادآوری فراموش شده ها و بیدارگری فطرت خفته انسان است.

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ﴿١١﴾
بیم دادن ات فقط برای کسی ثمربخش است که از قرآن پیروی کند و غائبانه از پروردگار بترسد، پس او را به آمرزش و پاداشی نیکو و بارزش مژده ده. (۱۱)

تفسیر :

ای پیامبر! ترساندن و بیم دادن ات تنها به انسانی فایده میرساند که به کتاب الله ایمان آورد و از آن پیروی کند، به قرآن عظیم الشان عمل نماید و از خداوند رحمان بدون اینکه او را دیده باشد ترس و خوف داشته باشد، و نیز در غیاب مردم، حق تعالی را مراقب خویش بداند. کسی که عملکردش چنین است، او را به آمرزشی که گناهان را محو می کند و به پاداش بزرگ حسناتش که بهره مندی از رضای خداوند و داخل شدن به بهشت است مژده بده.

باید یاد آور شد که: رحمت وسیع و همه جانبه پروردگار با عظمت، نباید موجب بی پروایی و بی تفاوتی ما انسان ها شود. باید گفت که: نشانه ایمان و خشیت واقعی، پروا داشتن در نهان است.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿١٢﴾

بی تردید ما مردگان را زنده می کنیم و آنچه را پیش فرستاده اند و [خوبی ها و بدی های] بر جا مانده از ایشان را ثبت می کنیم و همه چیز را در کتابی روشن [که اصل همه کتاب هاست و آن لوح محفوظ است] ضبط کرده ایم. (۱۲)

قبل از همه باید گفت که: بعد از مرگ زندگی دوم یقینی است و در آن تمام مردم معاوضه اعمال خود را مییابند. همچنان فهم شرعی همین است که: انسان، تنها مسؤل اعمال خود نیست، بلکه مسؤل پیامدهای اعمال خویش نیز مییابد.

در این شکی نیست که؛ همه مردگان در روز قیامت دوباره زنده میشوند. باید فراموش نکنند که دوسیه عمل انسان، حتی پس از مرگ تا روز قیامت باز مییابد. و در روز قیامت سروکار ما با الله تعالی است، همچنان نباید فراموش کنیم که: دستگاه محاسباتی پروردگار با عظمت بی نهایت دقیق و همه جانبه است.

امام طبری در تفسیر خویش می نویسد: یعنی آنچه را در دنیا اعم از اعمال صالح و ناصالح از پیش فرستاده اند، می نویسیم. و «أَثَارَهُمْ» حتی هر قدم که غرض عبادت بسوی مسجد بر داشتیم در این محسابات مورد بررسی قرار میگیرد. (تفسیر طبری ۹۹/۲۲).

ابن کثیر در فهم این آیه مبارکه حدیثی را از جابر بن عبدالله (رض) به شرح ذیل روایت فرموده است: اماکن پیرامون مسجد النبی خالی شد و طایفه بنی سلمه که منازلشان از مسجد دور بود، با استفاد از این موقعیت خواستند تا به نزدیک مسجد نقل مکان کنند.

پس این خبر به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید، آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطاب به آن ها فرمودند: «إِنَّهُ بَلَّغْنِي أَنْكُمْ تَرِيدُونَ أَنْ تَنْتَقِلُوا قَرَبَ الْمَسْجِدِ». «به من خبر رسیده است که شما می خواهید به نزدیک مسجد نقل مکان کنید». گفتند: بلی! این خبر

درست است یا رسول الله! فرمودند: «یا بنی سلمه! دیارکم تکتب آثارکم، دیارکم تکتب آثارکم». «ای بنی سلمه! در دیار خود باقی بمانید زیرا نقش قدم هایتان (به سوی مسجد، در زمره حسنات شما) نوشته می شود، در دیار خود باقی بمانید، زیرا نقش قدم هایتان (به سوی مسجد در زمره حسناتان) نوشته می شود».

پس آن ها بعد از این توصیه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، منازل خود را ترک نکردند.

«وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ (12)»

و هر چیز و هر امری از امور را در کتابی نوشته یعنی در صحیفه و نامه‌ی اعمال ثبت کرده‌ایم. مانند «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» یعنی نامه‌ی اعمالشان که بر اعمال خیر یا شر آنها گواهی می‌دهد.

مجاهد و قتاده گفته‌اند: محل ثبت عبارت است از لوح المحفوظ. (راجح همان است که ما آورده‌ایم که به معنی نامه‌ی اعمال است، و ابن کثیر نیز آن را پسندیده است.)

و ابو حیان گفته است: «وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا» یعنی آمار آن را بر می‌داریم و می‌گیریم. از این رو احاطه‌ی علم خود بر اعمال آنان را به کتابت تعبیر کرده است که وسیله‌ی ضبط اشیاء می‌باشد (البحر ۳۲۵/۷).

بعد از آن خدا داستان اهل قریه را که پیامبران را تکذیب کردند و در نتیجه خداوند متعال به وسیله صدایی گوش خراش آنان را به دیار نیستی فرستاده، آورده است و میفرماید:

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی حال و برخورد مشرکان عرب که بر سر کفر و دشمنی با دین پای می‌فشاری می‌گردند به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه: (13 الی 27) قصه و داستان أصحاب قریه را مثال می‌آورد و حال آنان را در افراط و فرورفتن در کفر و باور نکردن به پیام الهی، همانند مردم شهر انطاکیه که فرستادگان الله متعال را تکذیب کردند و خداوند نیز با صیحه و نعره ای تند نابودشان کرد، به بیان می‌گیرد.

در این آیات متبرکه به بیان گرفته می‌شود که: اگر مردم عرب نیز از در اطاعت در نیایند، و الله متعال اگر بخواهد، هلاک کردنشان بسیار آسانتر از آن ملت خواهد بود. یادداشت:

شهریا قریه انطاکیه در شمال سوریه فعلی، در کنار رود اورونتس (نهر العاصی) در فاصله ی 14 مایلی ساحل مدیترانه موقعیت دارد.

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ (۱۳)

برای آنها «اصحاب قریه» را مثال بزن، هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنها آمدند. (۱۳)

تفسیر:

ای پیامبر! برای کافران که تو را تکذیب کردند، قصه و حوادث اصحاب قریه «انطاکیه» را که در غرابت و شگفتی بمثابه مثال بر سر زبان های مردم است، برای قومت که تو را تکذیب می‌کنند، مثال بیاور.

بصورت کل در آیه مبارکه آمده است که ای محمد! به مشرکان بگو: من در سلسله پیامبران الهی پدیده نو ظهوری نیستم که برای شما فرستاده شده ایم، بلکه قبل از من نیز فرستادگان الهی به سوی مردم شهرها آمده و آنان را از همان چیزهایی که من شما را از

آن بيم مي‌دهم، بيم داده‌اند، آن پيامبران عليهم السلام نيز، اصل توحيد و يکتا پرستي را تبليغ کرده‌اند، از حساب روز قيامت بيم داده و به نعمت هاي بهشت جاودان مژده داده اند.

امام قرطبي مي‌فرمايد: هدف از قريه که در آيه مبارکه بدان اشاره شده قريه؛ همانا «انطاقيه» بود. و بنا به قول عموم مفسران خدا سه پيامبر را به نام هاي «صادق»، «مصدق» و «شمعون» نزد آنها فرستاد، و به پيامبران عليهم السلام دستور داد آنها را از گرفتار شدن به سرنوشت اهل قريه که سه پيامبر از جانب خدا براي آنان مبعوث شد، برحذر بدارد. و بنا به قولي آنها قاصدان و پيامبران عيسي عليه السلام بودند. (تفسير قرطبي ۱۴/۱۵ به استناد جمله «**مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا**» گفته ميتوانيم که آنان فرستادگان عيسي بودند، زيرا چنين گفته در مقابل کسی گفته ميشود که خود را پيامبر خدا معرفی کند. در التسهيل نيز چنين آمده است.)

همچنان برخي از مفسران بدین باور اند که: مراد از قريه، همانا قريه است در منطقه «انطاقيه» که در شهرهاي قديم روم موقعيت دارد، و هم اکنون جزو خاک ترکيه و از جمله شهرهاي تجاري آن کشور بشمار ميرود.

از مجموع آيات متبرکه بر مي آيد که مردم اين شهر بت پرست بودند و پيامبران براي دعوت آنها به توحيد و مبارزه با شرک آمده بودند.

بايد ياد آور شود که: تاريخ گذشتگان، بهترين درس عبرت براي ايندگان بشمار ميرود، و بهترين مثال ها همانا، مثال هاي واقعي و عيني است نه تخيلي، در اين شک نيست که: در بيان داستان، عبرت ها مهم است، نه نام قريه، قوم وقبيله، زبان و تعداد افراد آن. در داستان و سرگذشت کاري انبياء ديده شده است که: انبياء به سراغ مردم ميرفتند و منتظر نبودند تا مردم به سراغ آنان بيابند.

إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ ﴿١٤﴾
زمانی که دو پيامبر را به سوي آنان فرستاديم، پس آن دو را انکار کردند و با پيامبر سومي آنان را تقويت کرديم، پس گفتند: بدون شک ما به سوي شما فرستاده شده‌ايم. (۱۴) «**فَعَزَّزْنَا**»: تقويت کرديم. تأييد کرديم.

آنگاه که الله تعالي دونفر از پيامبران را فرستاد تا آنان را به عبادت خداوند يگانه و به ترک شرک دعوت و رهنمايي نمايند، ولي اهل قريه بدون منطق و استدلال هر دو پيامبر را تکذيب کردند، «**فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ**» آنها را به پيامبر سوم تقويت کرديم هر سه نفر اهل قريه را خبر دادند که خداوند سبحان ايشان را براي دعوت به سوي توحيد فرستاده است. «**فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ**» گفتند: ما از جانب الله براي هدايت شما اعزام شده‌ايم.

ولي به تأسف گفتند: «**قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا**»: شما بر ما برتري نداريد، و جز افرادی مانند ما چيزی نيستيد، پس چگونه خدا به شما وحی کرده است نه به ما؟ «**وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّنْ شَيْءٍ**» خدا وحی و رسالتي را نازل نکرده است.

«**إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ﴿١٥﴾**» شما در مورد ادعای رسالت جز جمعی دروغگو، چيزی نيستيد.

قابل يادآوري مي دانم که در تاريخ بشریت ديده ميشود که: برخي از انسان ها با در نظر داشت اينکه بر وحدانيت الله متعالي معتقد اند ولي با تأسف از نقش انبياء و نبوت و رسالات انبياء انکار مي ورزند، و استدلال مي آورند که الله تعالي براي ما عقل داده

است، و ما ضرورتی به وحی و بصورت کل به انبیا و رسول نداریم. داشتن این عقیده ناشی از عدم شناخت صحیح الله تعالی سرچشمه می گیرد. طوریکه خداوند متعال در آیه (91 سوره انعام) میفرماید: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» (91) و (مشركان) الله را آن چنان که لایق اوست، نشناختند.

چون گفتند: الله بر هیچ انسانی چیزی نازل نکرده است، بگو: کتابی را که موسی برای نور و هدایت مردم آورد، چه کسی بر او نازل کرده بود؟ (لیکن) آن را بر ورق ها نوشتید، بخشی از آن را آشکار می سازید ولی اکثر آن را پنهان می دارید. و به شما چیز های آموخته شد که از این پیش نه شما میدانستید و نه پدرانتان میدانستند، بگو: آن الله است که آن را بر من نازل کرده است باز ایشان را بگذار تا در انکار و باطل گویی خود غوطه ور باشند.

باید یاد آور شد که: فرستادن پیامبران و کتب آسمانی، لطفی از سوی الله به بندگان است. کسانی که آنان را انکار می کنند، در واقع منکر لطف، رحمت و حکمت الهی اند. تفسیر انوار القرآن در مورد فرستاده که بسوی قریه انطاکیه توسط عیسی علیه السلام فرستاده شده است مینویسد: «دو فرستاده اول، یوحنا و بولص بودند و سومین فرستاده شمعون بود. یا سومین فرستاده بولص و دو تن اول یوحنا و شمعون بودند.» (تفسیر انوار القرآن).

قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلَنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ﴿١٥﴾
گفتند شما جز بشری همانند ما نیستید، و [خدای] رحمان هیچ چیزی نازل نکرده است، شما فقط دروغ میگویید. (۱۵)

تفسیر :

اهل قریه سخن پیامبران را رد کردند و برای شان گفتند: شما فقط کسانی مانند ما می باشید و بر ما برتری ندارید پس چگونه خدا به شما وحی کرده است نه به ما؟ و «مَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ» خدا وحی و رسالتی را نازل نکرده است. «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ»: شما در مورد ادعای رسالت جز جمعی دروغگو، چیزی پیش نیستید.

واقعیت اینست که: لجاجت، درد بی درمان است. دیده میشود که برای انبیاء علیهم السلام هم اطلاق کذاب و دروغگو میشود و در خطاب به آنها گفته میشود شما در ادعای رسالت خویش دروغ میگویید. این است منطق بی اساس و واهی کفار در هر زمان و هر مکان آنرا در برابر پیامبران الهی در پیش گرفتند.

قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ ﴿١٦﴾

گفتند: پروردگاران ما می داند که یقیناً ما به سوی شما فرستاده شده ایم. (۱۶)
تفسیر :

مهم نیست شما بپذیرید یا شما نپذیرید. ما که به وظیفه خود عمل کرده ایم.

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿١٧﴾

و بر عهده ما جز پیام رسانی آشکار (پیغام الهی، وظیفه دیگری) نیست. (17)
یعنی اینکه وظیفه و رسالت انبیا، روشنگری، تبلیغ و رساندن پیام آشکاری الهی است و

ضامن نتیجه نیستند.

هدایت شما در توان ما نیست، بلکه اگر خداوند متعال بخواهد کار اوست. مطمئناً اگر ایمان آوردید نیکبختی از آن شماست و اگر تکذیب کردید شقاوت و بدبختی نصیب شما می شود.

مفسر ابو حیان در تفسیر البحر المحيط مینویسد: این بیان متضمن وعید است. و بلاغ را به (المبین) توصیف کرده است؛ چرا که «تبلیغ» را با آیات دال بر درستی اعزام و ارسال تبیین کردند. و معجزاتی که در این داستان از آنها استفاده شده است از قبیل بینا کردن کور مادرزاد و شفا دادن ابرص (مریضی جلدي است که بر جسم پوسته ی سفید رنگی پدید می آید، و باعث خارش سخت و دردناک میشود. که بنام پیسی مشهور است.

و زنده کردن مرده، نیز بیشتر «تبلیغ» را واضح تر و روشن تر کرده است. (تفسیر البحر المحيط ۳۲۷/۷).

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨﴾

مردم گفتند: البته ما شما را به فال بد گرفته ایم، اگر دست بر ندارید، شما را سنگسار می کنیم، و از ما عذابی دردناک به شما میرسد. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَطَيَّرْنَا»: یعنی: شما را فال بد گرفتیم، «طیره»: فال بد. اصل تطیر، فال بد زدن به وسیله پرندگان است، سپس در هر فال بد به کار میرود، لذا است که از «طیر» مشتق شده است «طائر»: فال بد. (ملاحظه شود سوره های: نمل/47، اعراف/131). «لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا»: اگر پایان ندهید. اگر دست نکشید (ملاحظه شود: بقره آیات 192 و 193 و 275، مریم آیه 46). «نَرْجُمَنَّكُمْ»: رجم: سنگسار و سنگباران کردن.

تفسیر :

ملاحظه میکنیم که اتهامات چون: تکذیب «فَكَذَّبُوهُمَا»، تحقیر «تَطَيَّرْنَا بِكُمْ» و تهدید «لَنَرْجُمَنَّكُمْ» و سنگسار از حربه های کاری و دایمی کفار است که در مقابل تمام پیامبران الهی بکار برده شده است.

در این آیه مبارکه، اهل قریه سخن پیامبران صلی الله علیهم السلام را رد کردند و گفتند: ما شما و دعوت ناپسندتان به ایمان و ترک پرستش بت ها را به فال بد می گیریم، اگر از دعوت و بیم دادن ما دست بر دار نشوید، ما شما را سنگباران می کنیم و حتی به قتل می رسانیم و حتی از جانب ماعذاب سختی به شما خواهد رسید. به قولی: هدف شان از سنگسار کردن، کشتن، به قولی: دشنام دادن و به قولی: شکنجه نمودن و عذاب دردناک بود. مفسران گفته اند: علت شگوم گرفتن و نا مبارک پنداشتن پیامبران از جانب آنها این بود که پیامبران آنان را به دینی غیر از دین مرسوم وجود دعوت مینمودند بدین اساس آنرا بیگانه و غریب می پنداشتند، و از دیدگاه منحرفانه ی آنان زشت و نفرت انگیز می آمد، از این رو هر کس دعوت به چنین دینی میکرد او را شگوم بد و نا مبارک بحساب می آورند.

و گفتند: «لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا» اگر از گفته خود و دعوت ما به دین یکتاپرستی و رها کردن دین خود، دست بر ندارید، «لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿18﴾» شما را تا سرحد مرگ سنگسار میکنیم و به بدترین وجه شما و شکل شما را به قتل میرسانیم.

در آیه مبارکه، ملاحظه میشود که فالگیری و فال زدن، از آداب و رسوم دوران جاهلی است.

و ملاحظه میشود که در طول تاریخ: کسی که فاقد استدلال و منطق میشود به خرافات متوسل می شدند.

قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ إِنَّ دُكْرُكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿١٩﴾

(پیغمبران) گفتند: شومی و فال بد تان همراي خودتان است. آیا چون اندرز داده شوید (آن را فال بد می شمارید) نه، بلکه شما قوم اسراف کار هستید. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«طَائِرُكُمْ»: شوم و نحوست شما. بدبختی و تیره روزی تان (نمل آیه: 47، اعراف آیه: 131). «مُسْرِفُونَ»: اسراف پیشگان، متجاوزین از حد در طغیان و کفر و معاصی.

تفسیر :

پیامبران گفتند: بد فالی شما در خود شما و نتیجه از اعمال بد شما مانند شرک و گناهان تان خلاصه شده و شما را فرا گرفته است.

و این که ما شما را نصیحت می کنیم و شما را به توحید خدا دعوت کنیم، ما را به فال بد و شگوم بد می نگیرید و ما را به سنگباران کردن و عذاب تهدید می کنید؟ در مقابل این تکذیب شماست که سبب شومی و شگوم بد برای شما شده است، نه وجود ما: آیا اگر شما را ما به یاد خدای تعالی انداخته و از او بیمتان می دهیم، چنین می پندارید که ما بر شما شوم و ناخجسته ایم؟ «نه! بلکه حق این است که شما قومی اسرافکارید یعنی: شما قومی هستید که در مخالفت حق از حد در گذشته اید، از آنجا که اسباب برکت را که عبارت از فرستادگان الهی اند، شوم و ناخجسته می پندارید.

در آیه مبارکه ملاحظه میشود که: انحراف فکری مقدمه انحراف عملی است.

ریشه همه بدبختی ها در جوامع بشری طغیان و اسراف است، نه ایمان به الله و پیامبران.

وَجَاءَ مِنْ أَفْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٠﴾

مردی (با ایمان) از نقطه دور دست شهر با شتاب فرا رسید، گفت: ای قوم من! از فرستادگان خدا پیروی کنید. (۲۰)

تفسیر :

«أَفْصَى»: دورترین نقطه. «الْمَدِينَةِ»: شهر. مراد همان (الْقُرْيَةِ) در آیه سیزده است که انطاکیه نام دارد. «رَجُلٌ»: مردی که مؤمن بود و ایمان خود را پنهان می کرد، و در این لحظه حساس به یاری پیغمبران شتافت. گویا نام او (حبیب نجار) بوده است. از دورترین ناحیه شهر مردی که به او خبر رسیده بود که اصحاب قریه به کشتن و مجازات پیامبران اقدام کردند به عجله آمد و قومش را بر حذر ساخت و گفت: ای قوم! به پیامبران تصدیق کنید و از ایشان پیروی کنید؛ زیرا با شواهدی از جانب پروردگارشان آمدند.

ابن کثیر فرموده است: مردم قصد کشتن پیامبران را کردند. آنگاه یک نفر از دورترین نقطه شهر به عجله آمد، تا آنها را از تصمیم خود منصرف نماید. این مرد «حبیب نجار» بود و شغلش ابریشم بافی بود. وی از جمله اهل احسان و صدقه بود و نصف درآمدش را همیشه صدقه میداد. (مختصر ابن کثیر ۱۵۹/۳)

از ابن عباس (رض) روایت است که نام آن مرد «حبیب نجار» بود. (مختصر ابن کثیر

شیخ قرطبی فرموده است: حبیب مردی جذامی بود. در دورترین نقطه‌ی شهر منزل داشت، و مدت هفتاد سال بود که به عبادت بت‌ها می‌پرداخت و از آنها التماس می‌کرد، شاید به او رحم کنند و مصیبتش را بر طرف نمایند. اما التماس را اجابت نکردند. پس وقتی پیامبران را دید و او را به سوی خدا خواندند، گفت: دلیلی دارید؟ گفتند: بله، ما از خدای توانای خود مسألت مینماییم که سلامتی را به شما باز دهد. گفت: این امری است عجیب، من هفتاد سال است از این خدایان التماس میکنم که مرا شفا بدهند، اما نتوانسته‌اند، پس چگونه خدای شما آن را در یک روز شفا میدهد؟ گفتند: آری! خدای ما بر همه چیز قادرست. و این خدایان نه سودی می‌دهند و نه زیانی می‌رسانند. او ایمان آورد و آنها از خدا التماس کردند، و خداوند متعال او را شفا داد. پس وقتی قومش قصد کشتن پیامبران را کردند، با عجله خود را رساند و چیزی را بر زبان آورد که قرآن آن را بازگفته است. (تفسیر قرطبی ۱۵/۱۸، این روایت و هب است که قرطبی آن را ذکر کرده است).

«قَالَ يَا قَوْمِ ائْتِبُوا الْمُرْسَلِينَ» (20) گفت: ای قوم! از پیامبران گرامی پیروی کنید که شما را به یگانگی خدا می‌خوانند. از این جهت گفته است: يَا قَوْمِ که قلب آنها را به دست آورد و آنها را به قبول نصیحت متمایل کند. سپس به عنوان تأکید و بیان سبب، سخن را تکرار کرده و می‌گوید.

داستان حبیب نجار :

در ترجمه: (آیات 13 الی 17) آمده است: و برای ایشان بزن مثل اصحاب آن قریه را که پیامبرانی برایشان آمدند (13) هنگامی که به سوی ایشان دو رسول فرستادیم پس آن دو را تکذیب کردند پس ایشان را به فرستادن سومی عزیز نمودیم پس گفتند: محققاً ما فرستادگان به سوی شما ایمیم (14) اهل قریه گفتند: نیستید شما مگر بشری مانند ما و خدای رحمن چیزی نازل نکرده، نیستید شما مگر دروغگویان (15) رسولان گفتند: پروردگار ما میداند که به راستی ما فرستاده شده به سوی شما ایمیم (16) و نیست بر عهده ما مگر رسانیدن آشکار (17).

مفسران مینویسند که از فحوائی آیات (13 - 17) این سوره طوری معلوم میشود که: این آیات راجع به فرستادن عیسی علیه السلام می‌باشد که دو رسول فرستاد به شهر انطاکیه، و چون اهل آن ایمان به خدا نداشتند، خدای تعالی آنجا را قریه شمرد و از تمدن دور دانسته، چون آن دو رسول نزدیک به شهر رسیدند مرد پیری را دیدند که گوسفندانی می‌چراند و نام او حبیب است، بر او سلام کردند، پیر مرد گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما دو فرستاده حضرت عیسی می‌باشیم، او گفت: آیا شما نشانه صدقی همراه دارید؟ گفتند: آری، ما مریض را شفا میدهیم و به اراده خدا کور و برص را خلاص میکنیم، پیر مرد گفت: من طفل مریضی دارم که سال‌ها در بستر مریضی افتاده، گفتند: ما را به سوی منزل خود ببر تا از حال فرزندت مطلع شویم، ایشان را به منزل خود برد و ایشان بدن فرزند او را لمس کردند و همان وقت از جا برخاست، این خبر منتشر شد و بسیاری از مریضان را آوردند و به دست ایشان شفا حاصل گردید، تا خبر به پادشاه بت پرست ایشان رسید، پس آن دو رسول را پیش خود خواست و گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما فرستاده عیسی علیه السلام می‌باشیم، آمدیم تو را دعوت کنیم از عبادت بتها به عبادت

خدای بینا و شنوا.

شاه گفت: برای ما آیا الهی جز الهی های خودمان هست؟ گفتند: آری آنکه تو و خدایانت را ایجاد کرده. شاه گفت: شما برخیزید تا فکر کنم در این امر شما پس مردم، آن دو رسول را در میان بازار شلاق زدند. روزی شاه عبور می کرد ایشان الله اکبر گفتند، شاه

غضبناک شد و امر کرد ایشان را حبس کنند و به هر یک صد تازیانه بزنند، پس چون ایشان را شلاق زدند و تکذیب کردند، حضرت عیسی علیه السلام «شمعون الصفا» بزرگ حواریون را فرستاد و او آمد با درباریان شاه انس گرفت و معاشرت کرد تا خبر او به شاه رسید و او را خواست و مورد اکرام و انس شاه شد. سپس روزی به شاه گفت: به من خبر رسیده که دو نفر مردی را در زندان کرده و ایشان را زده ای، چون تو را به غیر دین خودت دعوت کردند، آیا شنیدی ایشان چه می گویند؟ شاه گفت: غضب من مانع شد، گفت: اگر صلاح بدانید ایشان را بخوانیم و مطلع شویم چه می گویند؟ پس شاه ایشان را خواست و گفت: چه کس شما را فرستاده؟ گفتند: خدایی که هر چیزی را خلق کرده بدون شریک. شمعون گفت: دلیل شما چیست؟ گفتند: هرچه خواهی، شاه امر کرد یک غلام بی چشم مادر زادی را آوردند، ایشان دعا کردند تا خدا برای او محل چشمی شکافت و ایشان دو بوندق گل را گذاشتند و بقدرت خدا دو چشمی شد که بدیدند.

ملک تعجب کرد، شمعون به شاه گفت: آیا ممکن است شما نیز از خدایان خود چنین کاری را بخواهید؟ شاه گفت: الهی ما نفع و ضرری ندارد، سپس شاه به آن دو رسول گفت: آیا خدای شما قادر است مرده ای را زنده کند تا ما به او و شما ایمان آوریم؟ گفتند: الهی ما قادر بر هر چیزی است. شاه گفت: مرده ای هفت روز است مرده و متعفن شده و برای اینکه پدرش غایب بوده تا حاضر شود او را دفن نکرده اند، آن را بیاورید، پس آن دو رسول آشکارا خدا را خواندند و شمعون در سر خدا را خواند تا مرده برخاست و گفت: هفت روزه مرده ام و در گودال های آتش وارد شدم و من شما را برحذر می دارم از این باطل، پس ایمان به خدا بیاورید، چون شمعون دید قول او به شاه اثر کرده شاه را به خدا پرستی دعوت کرد و او با عده ای از اهل مملکت ایمان آوردند و عده دیگر به همان کفر و شرک خود ماندند. و در روایتی آمده که آن مرده فرزند شاه بوده و گفت: من در عالم برزخ دیدم دو مردی را که سجده کردند و از خدای تعالی خواستند که من زنده شوم. شاه گفت: ای پسر آیا آن دو نفر را چون ببینی می شناسی؟ گفت: آری، پس شاه مردم را به صحرا برد و دستور داد همه از جلو فرزند او بگذرند، پس از عده ای یکی از آن دو رسول را دید و گفت: این یکی از آن دو نفر است، سپس دیگری را دید و گفت این مرد دومی است. ولی در بعضی از روایات آمده که ایشان ایمان نیاوردند و خواستند پیامبران را به قتل برسانند، چون حبیب نجار مطلع شد از پایین شهر آمد و ایشان را به ایمان دعوت کرد. (مراجعه شود به: بخاری (1788) و مسلم (665)).

مفسر أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابة الدوسی بصری میفرماید: حبیب نجار در غاری در دور دست ترین نقطه آن شهر، الله تعالی را عبادت می کرد پس چون خبر آمدن پیامبران علیهم السلام را شنید، شتابان آمد تا از دعوت آنها پشتیبانی کند و بنابراین، «گفت: ای قوم من! از این فرستادگان پیروی کنید» بدین گونه، آن ها را به پیروی از آن پیامبران علیهم السلام تشویق کرد.

مفسران می افزایند: حبیب نجار در غار، خدا را پرستش می کرد، شنید افرادی از سوی

حضرت عیسی به منطقه انطاکیه وارد شدند نزدشان رفت و پرسید: «آیا در بدل این دعوت خواستار مزدی هستید؟» گفتند: خیر. پس رو به قومش نمود و گفت: «ای قوم من! از فرستادگان [خدا] پیروی کنید! از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند! من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده، و همگی به سوی او بازگشت داده می‌شوید؟! آیا غیر از او معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زبانی به من برساند، شفاعت آنها کمترین فایده‌ای برای من ندارد و مرا [از مجازات او] نجات نخواهند داد! اگر چنین کنم، من در گمراهی آشکاری خواهم بود! [به همین دلیل] من به پروردگارتان ایمان آوردم پس به سخنان من گوش فرا دهید!»، اما قومش او را با سنگ مورد حمله قرار دادند، سرانجام او را شهید کردند و به او گفته شد: «وارد بهشت شو!» گفت: «ای کاش قوم من می‌دانستند. که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است!» و ما بعد از او بر قومش هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم، و هرگز سنت ما بر این نبود، آنان بعد از کشتن حبیب نجار چندان عمری نکردند تا این‌که یک صیحه آسمانی آنان را گرفت ناگهان همگی خاموش شدند. (سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی).

خواننده گان محترم !

در این آیات متبرکه درسی عبارت ناکمی که در برابر ما قرار دارد همانا حمایت از حق است، حکم شرع اسلام همین است که حمایت از حق، باید با شدت، سرعت، منطق و عاطفه همراه باشد.

اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٢١﴾

از کسانی پیروی کنید که پاداشی از شما نمی‌خواهند و آنان راه یافته‌اند. (۲۱).

تفسیر :

از آن پیامبران صادق و مخلص پیروی کنید که در برابر رسالت و دعوت خویش از شما اجرتی و مزدی نمی‌خواهند. و آنان بر راه هدایت قرار دارند و در مورد آنچه شما را به سوی می‌خوانند که عبارت است از یگانگی خدا، دارای بصیرتند.

وَمَا لِي لَا أَعْبُدَ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٢﴾

آخر چرا کسی را نپرستم که مرا آفریده است و [همه] شما به سوی او بازگشت می‌یابید. (۲۲).

أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ ﴿٢٣﴾

آیا به جای او خدایانی را به پرستش گیرم که اگر خدای رحمان بلایی در حق من اراده کند، شفاعت آنان چیزی را از من دفع نمیکند و نه آنان میتوانند مرا نجات دهند؟ (۲۳)

تفسیر :

مفسر تفسیر انوار القرآن در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: در این هنگام قومش از وی پرسیدند: آیا تو هم بر دین ایشان هستی؟ گفت: «و مرا چه شده است که معبودی را نپرستم که مرا آفریده است؟» یعنی: کدام مانع و کدام عامل بازدارنده، جلو رویم وجود دارد تا مرا از پرستش ذاتی که آفریننده من است باز دارد؟ یعنی: همین طور، کدامین مانع شما را از پرستش خدایی که شما را آفریده است، باز می‌دارد؟ «و همه به سوی او بازگردانده می‌شوید؟» پس شما را چه شده است که خدای خویش را نمی‌پرستید درحالی‌که

بازگشت شما در روز قیامت به سوی اوست و در پیشگاه او مورد محاسبه قرار میگیرید؟ از جمله در قبال این پاسخی که به ما دادید؛ آن‌گاه که شما را به سوی حق فراخواندیم؟ (تفسیر انوار القرآن: مؤلف عبدالرؤف مخلص هروی).

إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢٤﴾

اگر چنین کنم، بی تردید در گمراهی آشکار خواهم بود. (۲۴)

تفسیر :

من اگر غیر خداوند یگانه خدایان دیگری را پرستش کنم و بت‌ها را به عنوان خدایان برگیرم، در گمراهی واضح، خطای آشکار و دوری از حق به سر خواهم برد. و بعد از اندرز و تذکر دادن، اسلام خود را اعلام و ایمان خود را علنی کرده و گفت:

إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ ﴿٢٥﴾

(به همین دلیل) من به پروردگارتان ایمان آوردم، به سخنان من گوش فرا دهید. (25)

تفسیر :

«فَاسْمَعُونِ»: پس از من بشنوید. اگر مخاطب فرستادگان خدا باشد، مراد این است که فردای قیامت شاهد ایمان آوردن وی باشند. و اگر مخاطب سائر مردم باشد، مراد این است که بشنوند و گواه جرأت او باشند، و یا این که سخن وی را بپذیرند و همچون او از پیغمبران پیروی کنند که به سود ایشان است. مرد مؤمن ایمانش را با تمام صراحتی به آنان اعلام می‌کند که بعد از آن، دیگر جای هیچ گونه شکی در ایمان وی باقی نمی‌ماند.

مفسران گفته‌اند: بعد از اینکه به آنها چنان گفت و ایمان خود را علنی کرد، همگی بلافاصله به سوی او هجوم آوردند و او را کشتند، و هیچ‌کس نبود آزار آنها را از او دفع کند (مختصر ۱۵۹/۳).

امام طبری: در این مورد میفرماید: به روی او پریدند و او را زیر لگد گرفتند تا جان سپرد. و عده‌ای نیز میگویند: او را تا مرگ سنگ باران کردند. (مختصر ۱۵۹/۳) برخی از مفسران می‌نویسند که: آنان او را در زیر لگد های خود خرد کردند. به قولی: هم حتی او را سوزاندند. و برخی می‌نویسند: او را با اره سر بریدند.

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾

(پس از آنکه او را به شهادت رساندند) به او گفته شد: وارد بهشت شو، گفت: ای کاش قوم من این امر را میدانستند! (۲۶)

تفسیر :

بعد از اینکه در راه الله و برای بلند بردن دین او تعالی به شهادت رسید، خدا به او گفت: در مقابل صدق ایمان و نائل آمدن به شهادت با شهیدان با عزت و سرافرازی و با شادمانی و سرور به بهشت داخل شو.

ابن مسعود گفته است: آنها او را زیر پا گرفتند تا روده هایش از عقب بیرون ریخت. و خدا به او گفت: داخل بهشت شو. آنگاه وارد بهشت شد و از روزی‌های آن برخوردار شد و خدا ناخوشی و سختی و خستگی و اندوه دنیا را از او دور کرد. (مختصر ۱۶۰/۳) رسم شهادت در راه دفاع و حمایت از رهبر آسمانی و امر به معروف در تاریخ ادیان ابرهیمی سابقه بس طولانی دارد. و دیده می‌شود که: میان شهادت و بهشت فاصله‌ای وجود ندارد.

«قِيلَ»: این سخن، از طرف فرشتگان یا مستقیماً از سوی الله متعال است. «أَدْخُلِ الْجَنَّةَ»: بیشتر آیات قرآن بیانگر این واقعیت است، شهادت و مرگ مؤمن همان است و داخل شدن به بهشت همان. انگار فاصله‌ای میان بدرود زندگی دنیوی و دخول به بهشت اخروی نیست (سوره‌های: آل عمران / 169، واقعه / 89).

بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٧﴾

که پروردگارم چگونه مرا آمرزید و مرا از جمله گرامیان قرار داده است. (27)

تفسیر:

مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور می نویسد: «بِمَا غَفَرَ لِي»: به چه سبب و در برابر چه کاری مرا بخشیده است؟ مراد تحقیر عمل خود و تعظیم مغفرت الله است. چه غفرانی نصیب کرده است.

مراد اظهار تعجب از الطاف بی حد پروردگاری است. بدانچه خدا مرا بخشیده است. خلاصه «مَا» می تواند موصوله و استفهامیه و مصدریه باشد.

بعد از اینکه وارد بهشت شد و لذت‌ها و نعمت‌های آن را مشاهده کرد «گفت: ای کاش قوم من این امر را می دانستند که پروردگارم مرا آمرزیده و در زمره گرامیانم قرار داده است».

ابن عباس (رض) میفرماید: «پس او در زندگی و مرگ برای قومش خیرخواهی کرد و بر هدایت آنان حریص بود». (این نظر ابن عباس (رض) است و صاحب کشاف گفته است: در حدیث مرفوع آمده است «نصح قومه حیا و میتا» میگویم: مشهور آن است که این گفته‌ی ابن عباس (رض) می باشد).

ابو سعود گفته است: از این رو آرزو کرد قومش از حال او باخبر شوند که بر مینای روش اولیا با دشمنان شان آنان را به توبه از کفر و ورود به ایمان و کسب ثواب و اदार کرده باشد (ابو سعود ۲۵۲/۴).

پایان جزء بیست و دوم

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (28 الی 32) دنباله‌ی قصه‌ی اصحاب قریه، مجازات تکذیب کنندگان پیامبران مورد بحث قرار داده شده است.

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ ﴿٢٨﴾

و ما بر سر قوم او، پس از او، سپاهی از آسمان فرو نفرستادیم، (و پیش از این نیز نازل کننده نبودیم. (28)

تفسیر:

«وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ»: ما فرو نفرستادیم. مراد این است که حکمت مالاقتضاء نمی‌کرد، یا ایشان در خور این نبودند که فرشتگانی برای نابودیشان نازل کنیم.

این آیه مبارکه، تعبیری از تحقیر و کوچک شمردن شأن آنان و ساده شمردن کار تعدییشان است. یعنی: آنان در جایگاهی و مقام قرار نداشتند که ما برای هلاک ساختن شان سپاهی از آسمان نازل کنیم بلکه آنان را با یک بانگ تند و مرگبار نابود ساختیم.

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ ﴿٢٩﴾

(سزای آنان) تنها یک بانگ مرگبار بود، پس به ناگهان خاموش شدند. (29)

تفسیر :

مؤاخذه و هلاک ساختن کافران جز یک آواز بیش نبود جبرئیل بر آنان برکشید فوراً عموم آنها مردند و بدون حرکت گشتند و نفس های شان سرد شد و مانند آتش خاموش گشتند.

مفسران گفته‌اند: این آیه متضمن تحقیر نابودی آنها می باشد؛ چون آنها حقیرتر و ناچیزتر از آنند که خدا برای نابودیشان فرشتگان را مأمور کند. روایت است: بعد از قتل «حبيب نجار» الله متعال بالای آنها غضب نازل نموده و انتقام آنها را تعجیل کرد. به جبرئیل فرمان داد بر آنان فریاد بکشد، او هم بانگ برآورد و همه از دم مردند. پس وسیله نابودی آنها را نعره قرار داد. **«إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً»:** درس است بر اهمیت اینکه قهر و غضب الهی ناگهانی است، نباید در زندگی خویش غافل شویم.

همچنان در آیه مبارکه درس بزرگی دیگری را ملاحظه فرمودید که: بخاطر ریختن خون يك مؤمن بی گناه و يك مجاهد و مبلغ دینی، مردم يك منطقه نابود و تباہ شدند. و ما امروز در جهان که زندگی می کنیم با تمام وضاحت میبینیم که: حکومت های طاغوتی و ابر قدرت هایی که دیروز می گفتند: **«لَنُرْجِمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (18)** (سوره یس) امروز با يك صیحه نابود و بر باد شدند.

يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٣٠﴾

افسوس بر این بندگان هیچ فرستاده ای بر آنان نیامد مگر آنکه او را استهزاء می کردند. (30)

تفسیر :

«يَا حَسْرَةً»: دردا و افسوس! این عبارت بیانگر تعجب از کار بندگان است. آن بندگان تیره روزی که نه تنها گوش هوش به ندای پیغمبران و رهبران آسمانی نمی دهند، بلکه ایشان را به تمسخر می گیرند.

افسوس بر حال آنان که پیامبران خدا را تکذیب می کنند و منکر دلایل خدا میشوند. و حسرت به حال آنان، زیرا هیچ پیامبری از نزد پروردگار به منظور فراخوانی آنان به سوی توحید نیامد، مگر اینکه او را به مسخره گرفتند و استهزاء کردند، -استهزای انبیا، شیوه دائمی کفار در طول تاریخ بوده است.

تمام انبیا از جانب کفار و مشرکین مورد استهزاء قرار گرفتند.

حسره: غم و اندوه و پشیمانی بر یک چیز از دست رفته است. به قولی: این حسرت و دریغی است که فرشتگان بر حال کفار خوردند، هنگامی که آنان پیامبران علیه السلام را تکذیب کردند «هیچ پیامبری بدیشان نمی آمد مگر آنکه او را ریشخند میکردند» این است سبب دریغ و افسوس خوردن بر آنان. (تفسیر انوار القرآن).

در حاشیه بیضاوی گفته است: آنها مستحق اند که بر خود افسوس بخورند یا بر حالشان افسوس خورده شود؛ چون بزرگی و شدت امر به حدی رسیده است که هر کس حال آنها را بنگرد که پیامبران را مسخره می کنند، به حالشان تأسف می خورد و میگوید: افسوس بر حال آن محرومان که ایمان را به کفر و سعادت را به شقاوت عوض کرده اند.

(حاشیهی شیخ زاده ۱۲۸/۳). واقعاً باید هم افسوس بر حال آنده از انسانها و افسوس بر حال آنده از اقوام و جوامع خورد که از حال امثال خویش از امتهای گذشته، عبرت

نگرفتند.

انسان ها مي تواند با اتخاذ موضع گيري حقّ و سالم ، بحيث فریاد رسان حق مبدل شود، و به پیروي از ارشادت نبوي سعادت مند شود. در ضمن نباید فراموش کرد که: آگاهی و خصوص معلومات از حوادث تلخ تاریخ، انسان را از بسیاری از خطرات بیمه و مصون می کند.

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٣١﴾

آیا ندیدند چه بسیار از اقوام را پیش از اینها (به خاطر گناهانشان) هلاک کردیم که دیگر ابدأ به (دیار) اینان باز نگردند؟ (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَلَمْ يَرَوْا»: آیا ندیده اند؟ مراد از دیدن در اینجا دانستن است (ملاحظه شود سوره های: انعام آیه: 6، اعراف آیه: 148). «الْقُرُون»: ملّت ها و قبایل (ملاحظه شود: انعام آیه: 6، یونس آیه: 13، اسراء آیه: 17).

تفسیر :

در آیه مبارکه آمده است! آیا کافران به منظور پندگرفتن مشاهده نکردند که خداوند متعال به چه تعداد اهل قرن های گذشته را هلاک و نابود ساخته است، و آیا میدانند که آن نابود شدگان، بعد از نابودی به این دنیا باز نمیگردند. نمی آیند؟ (مختصر ۱۶۱/۳).

این بدین معنی است که از تاریخ گذشتگان باید عبرت گرفت، سنّت های الهی در تاریخ ثابت است و سرنوشت ها به یکدیگر شباهت دارد و دیدن يك صحنه می تواند نمونه و عبرت برای صحنه های دیگر برای بشریت باشد. در ضمن قابل یاد آوری است که؛ نقل حوادث تاریخ، سبب تهدید مجرمان و تسلی پویندگان راه حقّ است.

درس ذي عبرت در حوادثي که قرآن عظیم الشان بدان اشاره نموده است همین است که نتیجه: استهزا و تمسخر به انبیا هلاکت است. و بعد از قهر الهی برای برگشت و جبران نیست، برای انسان های دانشمند و فهمیده است که فرصت ها را از دست ندهد.

وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٣٢﴾

و قطعاً همه آنان در پیشگاه ما احضار خواهند شد. (۳۲)

تفسیر :

همه اهل قرن هایی که خداوند متعال آنان را هلاک و نابود کرد تمام ملت های پیشین و آینده بطور قطعی در روز رستاخیز برای حساب و جزا در پیشگاه «احکم الحاکمین» حاضر می شوند، و در مقابل اعمال نیک و بدشان به آنان سزا و پاداش داده می شود. ابو حیان میفرماید: این جمله بعد از ذکر نابودی آمده است، تا معلوم کند که خدا هلاک شدگان را رها نمی کند، بلکه بعد از نابود کردن، گردآوری و حساب و کتاب، سزا و پاداش مقرر است. (البحر المحيط ۳۳۵/۷).

باید گفت که: هلاکت کفار پایان کارشان سزای شان نیست، بلکه آغاز عذاب آنهاست.

خواننده گان محترم !

در آیات متبرکه (33 الي 44) برخي از آثار قدرت الهي توضیحات بعمل می آید:

وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿٣٣﴾

و این زمین مرده برای آنان نشانه ای [آشکار بر اینکه ما مردگان را در قیامت زنده می کنیم] می باشد که آن را زنده کردیم و از آن دانه بیرون می آوریم که از آن می خورند. (۳۳)

تفسیر :

مفسر تفسیر نور در تفسیر آیه مبارکه می نویسد که هدف از: «الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ»: زمین خشک کره زمین، پیش از پیدایش حیات، و اشاره به معمّای فوق العاده مرموز و پیچیده و شگفت انگیز شروع حیات است که کسی به درستی نمی داند تحت تأثیر چه عواملی در روز نخست موجودات بیجان تبدیل به سلول های زنده شده است. یا اینکه اشاره به زمین های خشک کنونی و مسأله حیات در جهان گیاهان و حیوانات و زنده شدن زمین های مرده است که از یک سو دلیل روشنی است بر اینکه علم و دانش عظیمی در آفرینش این جهان به کار رفته است، و از سوی دیگر نشانه آشکاری از رستاخیز است. (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» مؤلف: دکتر مصطفی خرمدل). مفهوم زنده کردن این زمین خشک و بی آب و علف که سرسبزی در آن نیست دلیلی برای گروه کافران است که بر قدرت الله تعالی دلالت می کند و قدرت کامل وی بر زنده کردن مردگان.

خداوند متعال این زمین خشک و به اصطلاح مرده را بعد از فرود آوردن باران از آسمان، با رویاندن سبزیجات زنده می سازد و به وسیله آب، انواع میوه ها و دانه ها از زمین بیرون می شود و انسان و حیوانات از آن ها مستفید می شوند. بناءً ذاتی که زمین را با چنین رویاندنی حیات بخشد، مخلوقات را نیز بعد از مردن آنان زنده می گرداند.

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: مرگ زمین یعنی خشکیدگی آن، و احیا و زنده کردن آن به وسیله باران صورت می گیرد، پس وقتی خدا آب را بر آن نازل کند، تکان می خورد و بالا می آید.

امام قرطبی در تفسیر خویش مینویسد: بدین ترتیب خدا زنده کردن مرده ها را به آنان یادآور شده است و به وسیله زمین و احیای آن و رویاندن نباتات و بار آوردن حبوباتی که از آن تغذیه میکنند و به حیات خود ادامه میدهند، توحید و کمال قدرت خود را به آنان یادآور شده است. (تفسیر قرطبی ۲۵/۱۵).

خواننده گان محترم !

در آیه قبل خواندیم که همه انسانها در روز قیامت زنده میشوند، و نزد خداوند متعال حاضر خواهند شد؛ و این آیه دلیل واضح بر معاد و زنده شدن بعد از مرگ را به بیان می گیرد. یعنی در آیه میفرماید: هر دانه و گیاهی که از زمین می روید، همچون مرده ای است که در قیامت از گور بر می خیزد.

همچنان بخش عمده ای از غذای انسان را دانه های حبوبات گیاهی تشکیل میدهد که دقت در آنها راهی برای خدا شناسی است.

وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ (۳۴)

و در آن باغهایی از درختان خرما و انگور قرار دادیم، و در آن از چشمه های گوناگون روان ساختیم. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْعُيُونُ»: چشمه‌ها.

تفسیر :

پروردگار با عظمت ما در روی زمین دو نوع باغ سر سبز: نخلستان های خرما و باغ های انگوری را به وجود آورد. و «وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ﴿٣٧﴾» و در آن چشمه سارهایی با آب شیرین و رود خانه های جاری در سر زمین های متعدد قرار دادیم. در قرآن عظیم الشان از جمله همه ای میوه فقط ازدو میوه هر یک انگور و خرما بیش‌تر نام گرفته شده است، این یا به خاطر نقش غذایی این دو میوه است و یا به خاطر در دسترس بودن آنها یا تنوع گونه های آنها یا بهره‌گیری از خشک و تر آن دو و یا هم فواید دیگری غذایی که در آن وجود دارد.

لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٥﴾

تا از میوه آن و آنچه دست هایشان به عمل می آورد (از این میوه ها و نباتات) بخورند، آیا باز هم شکر نمی‌گذارند؟ (۳۵)

تفسیر :

الله تعالی همه این نعمت ها را آفرید تا مردم از میوه های آن بخورند و با استفاده از این نعمت‌ها به شکرانش بپردازند.

ابن کثیر میفرماید: بعد از اینکه خدا با ایجاد کشت و زراعت بر بندگان منت نهاد، با یادآوری میوه‌ها و انواع و اقسام آن خاطر نشان ساخته است که تمام این نعمات از مهر و رحمت خدا سر چشمه می‌گیرد، نه از زحمت و تلاش و قدرت و توان آنها، لذا میفرماید: «أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٥﴾» یعنی آیا در مقابل نعمت هایی که به آنها ارزانی داده است، او را سپاسگزار نمی‌شوند؟

و ابن جریر فرموده است «ما» به معنی «الذی» است؛ یعنی تا از ثمر آن و نتیجه‌ی زحمت خودشان بخورند؛ یعنی از آنچه کاشته و بر پا داشته اند. (مختصر ۱۶۲/۳). باید یاد آور شد که ذکر نعمت و بیان نعمت‌ها، سبب ایجاد روح شکرگزاری در انسان می‌شود.

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾

پاک و منزّه است ذاتی که همه نر و ماده‌ها را آفریده است، از (قبیل) آنچه زمین می‌رویاند و از خود آنان و از چیزهایی که ایشان نمی‌دانند. (۳۶)

تفسیر :

الله تعالی بزرگ و با عظمت، ذات پاک و مقدّس است و نام‌های با برکت دارد. او پروردگاری است که انواع گوناگونی از درخت‌ها، میوه‌ها و حبوبات را آفریده است، از جنس انسان مرد و زن را خلق کرده و از سایر مخلوقات و کائناتی که مردم بدان علم ندارند اصناف متعدّدی را پدید آورده است.

واقعاً! پروردگاری که در آفرینش یگانه است، سزاوار است که تنها او عبادت شود و هیچ چیزی به او شریک آورده نشود.

باید گفت: ادای تشکر نشانه رشد انسان می‌باشد، در غیر آن الله تعالی نیازی به شکر و سپاس ما هم ندارد.

قانون زوجیت در مخلوقات را به ذات الهی سرایت ندهید، او یکتا و بی نظیر است. آفریدن ها و آفریده ها، نشانه‌ی قدرت، اراده و حکمت اوست، نه نشانه‌ی نیاز و وابستگی او تعالی.

وَأَيَّةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسَلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلَمُونَ ﴿٣٧﴾

و نشانه ای [از نشانه های قدرت و حکمت ما] برای آنها شب است که روز را از آن برمی‌کنیم، ناگهان تاریکی آنان را فرا می‌گیرد. (۳۷)

تفسیر:

همچنان در این آیه مبارکه به تعریف یکی دیگر از دلایل کمال قدرت الله تعالی به معرفی گرفته که همانا آفرینش و وجود شب به گونه‌ای روشنایی را از آن می‌گیریم و آن را از روز جدا می‌سازیم و مردم در تاریکی و سیاهی تیره‌ای قرار می‌گیرند، «نَسَلَخُ»: سلخ: بردن روشنی و آوردن تاریکی به جای آن است. و پیدایش شب و روز کار تصادفی نیست، در همه آن حکمت الهی وجود دارد.

«نَسَلَخُ»: بیرون می‌کشیم. بر می‌گیریم. سلخ در اصل به معنی کندن پوست حیوان است. در اینجا به معنی اینکه روشنایی روز را از پیکر سیاه شب می‌کنند، و ظلمت موجود در جو زمین، هویدا می‌گردد.

علامه شاه ولی‌الله دهلوی در ترجمه این آیه مبارکه فرموده است: «و روز را از شب مانند پوست می‌کشیم». «و بناگاه آنان در تاریکی فرو می‌روند» یعنی: آنان به طور ناگهانی در تاریکی‌ای فرو می‌روند که با خیمه زدن آن، چیزی از روشنی روز باقی نمی‌ماند. (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾

و آفتاب [نیز برای آنان نشانه‌ای از قدرت ماست] که همواره به سوی قرار گاهش حرکت می‌کند. این اندازه گیری توانایی شکست ناپذیر و داناست. (۳۸)

تفسیر:

آفتاب در مداری که خالق لایزال برایش مقدر کرده به حرکت خویش ادامه می‌دهد از آن تجاوز نمی‌کند و در طول زمان تا آخرین لحظه آن یعنی روز قیامت از آن تجاوز و تخطی نمی‌کند. و متوقف نمی‌شود.

ابن کثیر فرموده است: در مورد گفته: «لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا» دو نظر موجود است:

اول: این‌که منظور از قرارگاه، قرارگاه مکانی است که زیر عرش و بعد از زمین قرار دارد؛ چون در حدیث آمده است که: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «ای ابوذر! آیا میدانی آفتاب کجا غروب میکند؟ می‌گوید: گفتم: خدا و پیامبر میدانند. فرمود: میرود تا در زیر عرش در مقابل خدا سجده کند...».

دوم: این‌که منظور از قرارگاه آن عبارت است از خاتمه حرکت و دوران آن در روز قیامت که حرکتش باطل شده و ساکن می‌ماند و نورش به خاموشی می‌گراید و دنیا به آخر می‌رسد.

و (لا مستقر لها) نیز خوانده شده است؛ یعنی قرار و آرام ندارد، بلکه شب و روز در حرکت است و سستی و توقفی ندارد. (مختصر ۱۶۲/۳)

«ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾»: یعنی این حرکت و جریان یافتن و دوران منظم و حساب

شده و دقیق، تقدیر خدایی می باشد که در ملک خود مقتدر است و به وضع مخلوقات خود آگاه.

حرکت مقدر و موقت آفتاب از حکمت پروردگار عزیزی صدور یافته که دوستانش را عزت می بخشد و دشمنانش را ذلیل می سازد. او ذات غالبی است که مغلوب نمی شود و خدای دانایی است که همه چیزها را با علم و حکمتش مقدر کرده است.

وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مِنْ مَنَازِلٍ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴿٣٩﴾

و برای ماه نیز منزل هایی تعیین کرده ایم که (پس از طی کردن آنها) چون شاخه خشکیده کهنه خرما باز گردد. (۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَنَازِلَ»: ماه در فاصله گردش به دور زمین، و گردش زمین به دور آفتاب، از کنار مجموعه هائی از ستارگان می گذرد که منزلگاه های ماه نامیده می شود.

«عَادَ»: در می آید. این فعل به معنی (صَارَ) است، بر می گردد. «الْعُرْجُونِ»: پایه خوشه خرما که پس از چیدن خوشه بر درخت می ماند و زرد رنگ و قوسی شکل است.

«عَادَ كَالْعُرْجُونِ...»: به شکل عرجون در می آید. دوباره همچون عرجون بر می گردد. مراد هلال آخر ماه است که در جانب مشرق نزدیک صبح گاهان ظاهر می شود، خمیده و پژمرده و زرد رنگ و نوک های آن رو به پائین. هلال در ربع اول و ربع آخر ماه به همین شکل است. (تفسیر نور: تألیف مصطفی خرم دل).

تفسیر :

یکی از دلایل و براهین که بر قدرت خداوند یگانه قهار دلالت دارد همانا موجودیت ماه است؛ ماهی که خداوند بزرگ برای سیر و حرکتش منازل را مقدر داشته که هر شب به یکی از این منازل جایگزین می شود. که عبارتند از بیست و هشت منزل و آنها را در خلال بیست و هشت شب می پیماید، هر شب در یکی از آنها نزول می کند و از آن تجاوز نمی کند. و وقتی به آخرین منزل می رسد نازک و کمائی می شود.

شهید سید قطب در تفسیر فی ظلال القرآن مینویسد: «آفتاب به دور خود میچرخد، قبلاً گمان می رفت که ثابت است و در جای خود در دوران است.

اما اخیراً معلوم شده است که ساکن نیست بلکه عملاً در جهتی معین در فضای لایتناهی با سرعت دوازده مایل در ساعت حرکت دارد. خدا از جریان و مصیرش باخبر است که میگوید: «تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا»، این استقرار نهایی را جز خدا کسی نمی داند... وقتی که حجم آن را یک میلیون برابر زمین تصور کنیم و آن توده ی عظیم را در فضا بدون تکیه گاه تصور کنیم، قسمتی از قدرت الله را در می یابیم که در این عالم هستی با نیروی علم تصرف می کند، و درست گفته است: «ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ». (حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴿39﴾) تا به صورت شاخه ی خشک نخل، یعنی خوشه ی خرما که در موقع خشک شدن کوچک و کمائی میشود، در آید.

ابن کثیر گفته است: خدا همان طور که آفتاب را وسیله ی شناسایی شب و روز قرار داده است، ماه را نیز وسیله ی شناسایی ماهها قرار داده است، و مسیر و حرکت خورشید و ماه را متفاوت قرار داده است. آفتاب هر روز طلوع و در آخر روز غروب می کند. و در خلال فصول سال و در تابستان و زمستان مطلع و مغرب های متفاوتی دارد که به سبب آن روز دراز و شب کوتاه می شود، و بعد از آن، شب دراز و روز کوتاه می شود. آفتاب

ستاره‌ی نهاری است. ولی خدا ماه را به صورت منازلی مقرر فرموده است که در اولین شب، ماه به شکلی نازک و کوچک و کم‌نور طلوع می‌کند. آنگاه در شب دوم نورش افزوده شده و درجه‌ای بالا می‌آید، پس از آن هر شب نورش افزایش می‌یابد تا شب چهارده که نورش به صورت قرص کامل در می‌آید، بعد از شب چهارده تا آخر ماه کم‌کم نورش کم می‌شود تا به صورت عرجون قدیم در می‌آید. مجاهد گفته است: یعنی خوشه‌ی خرما آنگاه که کهنه و خشک و خمیده شود. بعد از آن در اول ماه دیگر دو باره نمایان می‌شود. (مختصر ۱۶۳/۳).

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٤٠﴾

نه برای آفتاب این توان هست که به ماه برسد، و نه شب از روز پیشی می‌گیرد، و هر کدام در مداری شناورند. (۴۰)

تفسیر :

در این آیه مبارکه به معجزه اشاره نموده می‌فرماید که: ممکن نیست به ماه یکجا شود و نورش را نابود کند؛ زیرا برای آن مجرای غیر از مجرای ماه و منازلی غیر از منازل ماه مقدر شده است؛ یعنی هرکدام از آفتاب و ماه به وقت معین و محدودی حرکت می‌کنند.

امام طبری فرموده است: امکان ندارد آفتاب، ماه را دریابد و نورش را زایل کند و در نتیجه تمام اوقات به صورت شب در آید. (تفسیر طبری ۶/۲۳).
«وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٤٠﴾» آفتاب و ماه و ستارگان عموماً در فلک آسمان می‌گردند.

حسن گفته است: آفتاب و ماه و ستارگان در فلکی در بین آسمان و زمین قرار دارند و به چیزی نچسبیده‌اند، و اگر به چیزی چسبیده بودند حرکت نمی‌کردند. (تفسیر طبری ۶/۲۳).
منظور آیه عبارت است از بیان قدرت خدا در حرکت دادن و به گردش در آوردن این عالم با نظمی دقیق. مثلاً آفتاب مدار خود را دارد و ماه و هر یک از سیارات مدار خود را دارند و در حرکت و دوران از آن عدول نمی‌کنند و هیچ یک وارد مدار دیگری نمی‌شود.

همان‌طور که قتاده گفته است: «هر یک دارای مرزی معلوم و مقرر است و از آن تجاوز نمی‌کند و کوتاه نمی‌آید». تا زمان خراب شدن عالم فرا میرسد، آنگاه خدا آفتاب و ماه را در کنار هم قرار می‌دهد، همان‌گونه که در (آیه ۹، سوره قیامه) فرموده است: «وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»، در آن هنگام نظم به هم می‌خورد و قیامت برپا می‌شود، و زندگی انسان بر این کره‌ی خاکی خاتمه می‌یابد.

سید قطب رحمه الله می‌گوید: فاصله‌ی بین ستارگان و سیارات بسیار وسیع است. خدای خالق این عالم مقرر داشته است که این فاصله‌ها در بین ستارگان موجود باشد تا از تصادم و برخورد مصون بمانند. حرکت این کرات در فضای بی‌کران مانند حرکت کشتی‌ها در اقیانوس وسیع است. این کشتی‌ها با وجود بزرگی‌شان بیش از نقطه‌های شناور در فضای رعب‌انگیز نیستند.

وَأَيَّةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفَلَكِ الْمَشْحُونِ ﴿٤١﴾

و برای آنان نشانه‌ای دیگر [از قدرت و رحمت ما] این [است] که فرزندان‌شان را در

کشتی‌هایی پر [از اجناس و وسایل] حمل کردیم. (۴۱)

تفسیر :

مفسران می‌نویسند که: این نیز برای کافران برهان و دلیلی بر ربوبیت، الوهیت و استحقاق عبودیت خداوند متعال است که او تعالی کسانی از فرزندان آدم علیه السلام را به وسیله کشتی نوح علیه السلام که اصناف مخلوقات در آن جای گرفته بود از غرق شدن نجات داد تا حیات نوع مخلوقات بعد از طوفان ادامه یابد. از این رو نگهداری شان از غرق شدن و هدایت آنان به سوی ایمان، احسان الهی برای شان است. (تفسیر المیسر نوشته دکتر عایض بن عبدالله القرنی). در التسهیل آمده است: از این رو ذریت آنها را مخصوصاً ذکر کرده است که امتنان بر آنان را رساتر میرساند و حمل نسل‌های بعد از آنان را تا روز قیامت نیز در ضمن دارد. (التسهیل ۱۶۴/۳).

پروردگار با عظمت آب را طوری در خدمت انسان قرار داده است، که آنان می‌توانند با ساخت کشتی بر روی آن حرکت کنند و این هم از نشانه‌های قدرت الهی است. همچنان استفاده و استعمال و به کارگیری کشتی‌ها و حیوانات، در آیات متعددی از قرآن عظیم الشان به عنوان نعمت‌های الهی مطرح شده است، ولی در این آیه مبارکه به عنوان وسیله برای حمل فرزندان آمده تا انسان با عقل و عاطفه نعمت الهی را درک کند.

وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ﴿٤٢﴾

و برای ایشان مانند کشتی‌های را آفریده‌ایم که سوار (آن) میشوند. (۴۲)

تفسیر :

خداوند متعال برای آنان مانند کشتی نوح کشتی‌های بزرگ دیگری ساختیم که به وسیله‌ی آنها به دورترین نقطه جهان مسافرت نمایند. ابن عباس (رض) گفته است: «ما» عبارت است از شتر و سایر سواری دهندگان که در خشکی، صورت کشتی در بحر دارند. (تفسیر قرطبی ۳۵/۱۵)، در اینجا نظری دیگر از ابن عباس (رض) آمده است که منظور از «مِنْ مِثْلِهِ» کشتی‌های شبیه کشتی نوح است، یعنی کشتی‌های دیگر را مانند کشتی نوح خلق کرده‌ایم که بر آن سوار میشوند. این نظر روشن‌تر است که بعد از آن گفته است:

وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنقَدُونَ ﴿٤٣﴾

و اگر بخواهیم آنان را غرق می‌کنیم در این صورت هیچ فریادرسی برای آنان نخواهد بود، و نجات هم نیابند. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صَرِيخٌ»: فریادرس. فریاد خواه. در این صورت مصدر به معنی اسم فاعل یعنی صاریخ است. صدا و فریاد. در این صورت معنی «فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ»: چنین است: اصلاً صدا و فریادی نخواهند داشت تا کمک و یاری طلب کنند. یعنی فوراً غرق و در همین لحظه می‌میرند. (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرم‌دل).

تفسیر :

یعنی هر گاه خداوند متعال بخواهد، کشتی‌ها را یک جا با سر نشینان شان غرق می‌کند. در آن وقت راه نجات از غرق و پناهگاهی از هلاکت ندارند و خود آنان نیز خویشتن را نجات داده نمی‌توانند.

إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٤٤﴾

جز (به جهت) رحمتی از جانب ما و تا زمانی معین بهره‌مند شوند. (44) مگر آنکه الله تعالی بر آنان رحمت کند، از غرق و هلاکت نجات شان دهد، کشتی های که ابچار در خطر باد قرار گیرند اگر رحمت خدا به دانش نرسد، هر آن در معرض نابودی قرار می گیرد.

انسانها نباید بر قوت خویش بیبالد و به قوت انسانی خویش مغرور شود، باید از یاد نه برد که؛ دست خدا در قهر و غضب باز است. اگر قهر خدا سرا زیر شود احدی نجات دهنده و داد رس برای شان وجود نخواهد داشت. پس انسان نباید نجات خود را صرف و صرف در سایه‌ی عوامل مادی جستجو نماید.

خواننده گان محترم !

در آیات متبرکه (45 الی 54) بحث در مورد برخی از خصوصیات کافران بعمل می آید:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٥﴾

و چون به ایشان گفته شود از آنچه پیش روی شما و از آنچه پشت سرتان است، بترسید، باشد که مشمول رحمت شوید. (45)

تفسیر :

«مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ»: آنچه در پیش رو دارید. مراد کیفر و مجازات دنیوی است.
«مَا خَلْفَكُمْ»: آنچه در پشت سر دارید. مراد عذاب و عقاب اخروی است.
یعنی وقتی به مشرکین گفته شود از قهر و غضب خدا برحذر باشید، و از سرنوشت و مصیبت هایی که به سبب تکذیب پیامبران بر ملت های پیشین آمده عبرت بگیرید و از عذاب آخرت که پشت سر شما قرار دارد، برحذر باشید تا مورد رحمت خدا قرار گیرید. واقعا هم که برانان چنین گفته می‌شود، ولی متاسفانه، روی می گردانند و از رحمت خداوند متعال اعراض می‌کنند.

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤٦﴾

و هیچ آیتی از آیات پروردگارشان برای آنان نیامده است مگر آنکه از آن رویگردان بوده‌اند. (46)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«آيَاتِ»: آیه‌های کتاب‌های آسمانی و تعلیمات پیغمبران. دلایل و براهین توحید خدا و صدق پیامبران. «مُعْرِضِينَ»: روی‌گردانان.

تفسیر :

طوری‌که گفته آمدیم؛ از عادت دائمی کفار همین است که هر زمانیکه آیه از قرآن عظیم الشان که برهان حقانیت توحید و حجت روشن راست گویی پیامبران علیهم السلام است. آنرا رد و در مقابل آن غفلت ورزیده اند و آنرا به باد مسخره گرفته اند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٤٧﴾

و چون به آنان گفته شود: از آنچه که الله به شما روزی داده است انفاق کنید، کافران به مؤمنان می گویند: آیا به کسی طعام بدهیم که اگر الله می خواست به او طعام میداد، شما جز در گمراهی آشکار نیستید. (47)

تفسیر :

زمانیکه به کافران گفته شود از آنچه الله سبحان و تعالی برای شما از نعمت‌ها احسان کرده نفقه کنید، کفار در مقابل به ریشخند و تمسخر جواب دادند، مانه تنها انفاق نمی‌کنیم، بلکه طعام هم نمی‌دهیم:

«قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَلْنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ» : آیا اموال خود را بر آن بینوایان خرج کنیم که خدا آنان را بینوا کرده است؟

مفسر تفسیر نور داکتر مصطفی خرمدل مینویسد: «أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ» :

کافران از راه تمسخر به مؤمنان می‌گفتند: اگر رازق خداوند است، پس چرا از ما می‌خواهید که به فقیران خوراک دهیم؟ و اگر خدا خواسته است که آنان محروم بمانند، پس چرا ما کسانی را از دارائی خود بهره‌مند سازیم که خداوند ایشان را محروم ساخته است؟ این منطق جاهلانه، علاوه از تمسخر مؤمنان، به آن می‌ماند که افرادی بگویند: چه ضرورتی دارد که ما درس بخوانیم، و یا به دیگری درس بدهیم؟ اگر خدا می‌خواست همه را عالم و با سواد می‌کرد. (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن»).

ابن عباس (رض) در این مورد میفرماید: در مکه جماعتی بی‌دین و زندق بودند که اگر به آنها می‌گفتند: به بینوایان کمی بکنید و به آنها چیزی بدهید، می‌گفتند: ما چنین کاری را نمی‌کنیم، خدا آنها را بینوا کرده و ما روزی آنها را بدهیم؟ (تفسیر قرطبی ۳۷/۱۵، قرطبی میگوید: این جواب را به عنوان استهزا به مؤمنان داده‌اند.)

منظور آنان رد درخواست مؤمنان بود. استدلال آنان چنین بود که: همان طور که شما می‌پندارید خدا بر همه چیز قادر است و رازق همه چیز است و فقیران را غذا میدهد، پس چرا از ما می‌خواهید آنها را غذا بدهیم؟ وطوری تصور داشتند که خزینه و گنجینه‌های روزی در دست الله تعالی می‌باشد، و خدای متعال بعضی را غنی و بی‌نیاز و بعضی را فقیر و بینوا کرده و بدین وسیله از مخلوق امتحان به عمل آورده است تا معلوم شود توانگر چگونه به بینوا توجه دارد و بینوا چگونه صبور و شکیبایی پیشه می‌کند.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾

و میگویند اگر راست می‌گویید پس این وعده [عذاب] کی خواهد بود (48)

تفسیر :

کفار، اساساً دلیلی بر انکار قیامت با خود نداشتند، بلکه طرح این سؤالات را که: قیامت چه زمانی است، آن را به طور استهزا مطرح می‌کردند.

آنان برای مؤمنان می‌گفتند: ای مؤمنان! اگر در سخن‌تان مبنی بر این‌که حشر و نشر و بازخواست و عذاب راستگویی هستید، به طور تمسخر آمیز می‌گفتند:

«مَتَى هَذَا الْوَعْدُ؟» : این وعده کی خواهد بود؟! چرا تاریخی برای روز قیامت تعیین

نمی‌کنند؟ پس قیامت چه وقت می‌آید؟ ما را از وقت و زمان بر پای قیام آن مطلع سازید. دیده می‌شود که: کفار برای مشاهده، دیدن و بر پای عذاب، شتابی همراه با تمسخر دارند.

ولی قرآن عظیم الشان با اطمینان میفرماید که: این ناسپاسی‌ها، مسیر لطف الله تعالی را تغییر داده نمی‌تواند.

مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ﴿٤٩﴾

(اما) جز این انتظار نمی‌کشند که يك صيحه عظيم (آسمانی) آنها را فرو گیرد در حالیکه

مشغول جدال (در امور دنیا) هستند! (۴۹)

تفسیر :

(جواب استهزاء ایشان، این است که آنان، چندان) انتظار نمی کشند مگر صدائی را که (ناگهان طنین انداز می گردد و موج آن) ایشان را در بر می گیرد (و نابودشان می گرداند). کفار باید بدانند زمانیکه قیامت بر پا شود، نه زبان تاب سخن زدن را دارد و نه شما امکان فرار خواهید داشت، برپایی قیامت پس از يك صیحه مرگبار است. به یاد تان باشد که: پایان دنیا و آغاز قیامت در حالی خواهد بود، که با یکدیگر (به معامله و کار و بار روزمره زندگی، سرگرم و) درگیر می باشد.

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴿٥٠﴾

و در آن هنگام نه وصیتی توانند کرد و نه به سوی خانواده شان باز میگردند. (۵۰)

تفسیر :

کلمه «تَوْصِيَةً»: (سفارش). نکره است. نکره آمدن آن، کلمه «تَوْصِيَةً» بیانگر این واقعیت است که حتی فرصت یک سفارش یا کمترین وصیتی در میان نخواهد بود. ای کافران زمانیکه صور دمیده شود: (این حادثه به قدری سریع و برق آسا و غافلگیرانه است که) حتی توانائی وصیت نمودن و سفارش کردن نخواهند داشت، و حتی فرصت مراجعت به سوی خانواده و فرزندان شان را پیدا نخواهند کرد.

در حدیث آمده است: «قیامت به سرعتی برپا می شود که اگر دو نفر تکه (پارچه) را باز کرده باشند فرصت جمع کردن یا فروش آن را نمی یابند، قیامت به سرعتی می آید که اگر یک نفر سوراخ های حوض خود را با گل بمالد فرصت نمی کند که آب را در آن بریزد، قیامت به سرعتی برپا می شود که اگر یک نفر لقمه ای را به دهان ببرد فرصت خوردن آن را نمی یابد». (اخراج از بخاری).

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ﴿٥١﴾

و در صور دمیده شود، ناگاه همه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان میشتابند. (۵۱)

تفسیر :

«نُفِخَ»: دمیده شد. هدف از آن نفخه ثانی است که دیگر باره صور برای زنده شدن مردگان زده میشود. (برای بار دوم) در صور دمیده میشود و به ناگاه همه آنان از گورها بیرون آمده و به سوی (دادگاه حساب و کتاب) پروردگارشان شتابان رهسپار می گردند. امام طبری گفته است: «يَنْسِلُونَ» یعنی به سرعت بیرون می آیند. «نسلان» یعنی به شتاب در راه رفتن. (تفسیر طبری ۱۱/۲۳).

دمیدن در صور :

ابن حجر عسقلانی میفرماید: دیدگاه معروف و مشهور این است که، صاحب صور اسرافیل علیه السلام است. حلیمی در این باره، اجماع را نقل کرده و در حدیث وهب من منبه، بدان تصریح شده است، در روایت بیهقی از ابو سعید و مردویه از ابو هریره و در حدیث طولانی صور، نیز به نام اسرافیل علیه السلام تصریح شده است. (فتح الباری (368/11)).

رسول الله صلی الله علیه وسلم بیان می دارد که اسرافیل علیه السلام از روزی که آفریده شد، برای دمیدن در صور آماده گشته و همیشه منتظر ابلاغ دستور از سوی الله مَنَّان است. در مستدرک حاکم، از ابو هریره (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه

وسلم فرمودند: «إِنَّ طَرَفَ صَاحِبِ الصُّورِ مُنْذُ وُكِّلَ بِهِ مُسْتَعِدُّ يَنْظُرُ نَحْوَ الْعَرْشِ مَخَافَةَ أَنْ يُؤَمَّرَ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ طَرَفُهُ كَأَنَّ عَيْنَيْهِ كَوْكَبَانِ دُرِّيَّانِ» «از روزی که مسئولیت دمیدن صور به صاحب صور داده شد، نگاهش را به سوی عرش دوخته است، تا اندکی در دمیدن صور، از فرمان الله تأخیر نشود و او چنان به سوی عرش نگاه می‌کند، که گویی دو چشمش دو ستاره‌ی نورانی هستند». (سلسله الاحادیث الصحیحه (66/3) شماره (1079).

در این دوران، که رستاخیز نزدیک‌تر شده است، اسرافیل بیش از پیش خود را برای دمیدن صور آماده کرده است. ابن مبارک در زهد، ترمذی در سنن، ابو نعیم در حلیه، ابو یعلی در مسند و حاکم در مستدرک، از ابو سعید حذری (رض) نقل کرده‌اند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «كَيْفَ أَنْعَمُ وَقَدْ أَنْعَمَ صَاحِبُ الْقُرْنِ الْقُرْنِ وَحَنَى جِبْهَتَهُ وَأَصْغَى سَمْعَهُ يَنْتَظِرُ أَنْ يُؤَمَّرَ أَنْ يَنْفُخَ فَيَنْفُخَ قَالَ الْمُسْلِمُونَ: فَكَيْفَ نَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: فُولُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ تَوَكَّلْنَا عَلَى اللَّهِ رَبِّنَا» حاکم و ذهبی. سلسله الاحادیث الصحیحه (65/3) شماره (1078) «چگونه خوشحال شوم، حال آن‌که صاحب شاخ، آن را در دهان گرفته و سرش را پایین آورده و گوش‌هایش را متوجه ساخته و منتظر آن است که فرمان دمیدن صادر شود، تا بدمد مسلمانان عرض کردند: ای پیامبر خدا، چه بگوییم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: این دعاء را بخوانید: الله ما را بس است و او بهترین حامی و سرپرست می‌باشد و بر پروردگار خویش توکل کرده‌ایم» (ترمذی این حدیث را حسن گفته و شیخ آل‌بانی صحت آن را تایید کرده است).

زمان دمیدن در صور:

معروف همین است که: رستاخیز، در روز جمعه برپا می‌شود. در صحیح مسلم، از ابو هریره (رض) روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خَيْرُ يَوْمٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِيهِ خُلِقَ آدَمُ وَفِيهِ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ وَفِيهِ أُخْرِجَ مِنْهَا وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ إِلَّا فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ». «بهترین روزی که آفتاب در آن طلوع میکند، روز جمعه است، در روز جمعه آدم آفریده شد و در روز جمعه وارد بهشت شد و در روز جمعه از بهشت بیرون رفت و رستاخیز نیز روز جمعه برپا میشود». (مشکاهة المصابیح (427/1) شماره (1356)

چند بار در صور دمیده می‌شود؟

بنابر نوشتار های وارد شده در مورد رستاخیز، اسرافیل علیه السلام دو بار در شیپور می‌دمد؛ پس از دمیدن نخست، تمام موجودات زنده بیهوش می‌شوند و پس از دمیدن دوم، همه موجودات زنده می‌گردند. الله می‌فرماید: «وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِّخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» (68) [الزمر: 68]. «در صور دمیده می‌شود و تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، می‌میرند، مگر کسانی که الله بخواهد (آنان را تا زمان دیگری زنده بدارد). سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود، به ناگاه همگی بپا می‌خیزند و می‌نگرند».

قرآن، دمیدن نخست را «راجفه» و دمیدن دوم را «رادفه» می‌نامد؛ الله منان می‌فرماید: «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ (6) تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ (7) [النازعات: 6-7]. «در آن روزی که (برای بار نخست در صور دمیده می‌شود و) زلزله‌ای در می‌گیرد (و همگان می‌میرند) سپس (بار دوم در صور دمیده می‌شود و زلزله نخستین) زلزله دیگری به دنبال خواهد

داشت».

و در سوره یس، صور اول را «صیحه» نامیده و به وقوع صور دوم، نیز تصریح فرموده است. میفرماید: «مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ» (49) فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ» (50) وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» (51) [یس: 49-51]. «این ها تنها منتظر فریادی مرگ بارند که آنان را به یک باره و در حالیکه در غفلت و کشمکش به سر میبرند، در بر میگیرد. پس آن گاه نه توان وصیت کردن دارند و نه نزد خانواده‌ی خویش باز می‌گردند. و در صور دمیده میشود و آن گاه از قبرها به سوی پروردگارشان می‌شتابند.».

علاوه بر آیه‌ی یاد شده، طرفداران این دیدگاه به برخی از روایات، که سه بار دمیدن را می‌رسانند، استناد می‌کنند؛ مانند حدیث صور، که حدیثی است طولانی و طبری آن را تخریج کرده و در آن چنین آمده است: «يُنْفَخُ فِيهِ ثَلَاثُ نَفَخَاتٍ: الْأُولَىٰ نَفْخَةُ الْفَرْعِ، وَالثَّانِيَةُ نَفْخَةُ الصَّعِقِ، وَالثَّلَاثَةُ نَفْخَةُ الْقِيَامِ لِزَبِّ الْعَالَمِينَ». «پس از آن، سه بار در صور دمیده میشود. نخست نفخه‌ی فزع (هراس)، دوم نفخه‌ی صعق (بیهوشی) و سوم نفخه‌ی بعث (زنده شدن) است، که مردم برای حضور در بارگاه الله، از قبرها برمی‌خیزند.» آیه‌ی یاد شده (سوره نمل: 87) تصریح نمی‌فرماید که «فزع» دمیدن سوم است. همچنین، از بیان ترس و هراسی که دامن‌گیر مردم میشود، مستقل بودن دمیدن فزع، برداشت نمیشود. دمیدن نخست، مردم را هنگام مردن دچار هراس و وحشت میکند و دمیدن دوم، پس از زنده شدن و بیرون آمدن از قبرها، موجب ترس و هراس انسان‌ها می‌گردد.

ابن حجر می‌فرماید: تفاوت میان صعق و فزع، بدین معنا نیست که آن دو از دمیدن نخست، به طور همزمان، به وجود نیامده باشند. (فتح الباری (369/11)) در تذکره‌ی قرطبی آمده است: دمیدن فزع، همان دمیدن صعق است؛ چراکه این دو همیشه همراه هم هستند. در آغاز مردم دچار ترس و هراس صدای رستاخیز میشوند، سپس جان به جان آفرین تسلیم میکنند. (التذكرة قرطبي (184)) اما استدلال به حدیث یاد شده، نیز محل اشکال است؛ چون سند حدیث ضعیف و مضطرب است. ابن حجر عسقلانی آن را ضعیف می‌داند و ضعیف بودنش را از بیهقی نقل می‌کند. (فتح الباری (369/11))

ابن حزم می‌گوید: نفخه‌های روز رستاخیز چهار بار هستند:

1- نفخه‌ی مردن 2- نفخه‌ی زنده شدن. با نفخه‌ی دوم همه مردگان زنده میشوند و از قبرها بیرون شده و برای حساب گرد هم می‌آیند 3- نفخه‌ی فزع و صعق، که با شنیدنش، مردم بیهوش می‌شوند، ولی کسی نمی‌میرد

4- نفخه‌ی به هوش آمدن و بیرون آمدن از این بیهوشی است. (فتح الباری (446/6))

«ابن حجر، پس از نقل دیدگاه ابن حزم می‌گوید: این که دو نفخه را چهار تا تلقی کرده است، روشن و واضح نیست؛ بلکه ارجح همان دو نفخه است. اما تفاوت گذاشتن میان دو نفخه، برگرفته از حال شنوندگان است؛ با شنیدن نفخه‌ی نخست، همه‌ی زندگان می‌میرند، مگر آنان که به خواست الله استثناء شوند. آن‌ها با شنیدن نفخه، سرگردان می‌شوند و با دمیدن نفخه‌ی دوم، همه‌ی مرده‌ها زنده شده و بی‌هوش‌ها از غفلت و سرگردانی نجات می‌یابند.»

«حقیقت را الله بهتر میداند» (فتح الباری (446/6)).

قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ﴿٥٢﴾

گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاه ما برانگیخت؟ این واقعیتی است که [خدای] رحمان وعده داده بود و پیامبران راست گفته بودند!! (۵۲)

کافران با حسرت و ندامتی که بر آنان مستولی شده می‌گویند: وای بر ما باد! چه کسی ما را از قبرهای ما بیرون آورد؟ (بیدار کرد و) برانگیخت؟! برای آنان گفته میشود. این همان چیزی است که خداوند بزرگ مهربان وعده داده بود، و فرستادگان (خدا در سخن ها و پیام های خود) راست گفته بودند.

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فِإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٥٣﴾

این جز یک بانگ مرگبار نیست، پس ناگهان همگی آنان نزد ما احضار کرده شوند. (53) **تفسیر :**

زنده شدن آنها جز یک صدای واحدی بیش نخواهد بود که اسرافیل از جانب خدا بر آنان بانگ برمی‌دارد (که ایشان را دعوت به خروج از گورها میکند) و ناگهان ایشان در پیشگاه مان (برای محکمه) گرد آورده میشوند و حاضر میگردند.

مفسر صاوی گفته است: این صیحه عبارت است از گفته اسرافیل که میگوید: ای استخوان های پوسیده! و ای اندام های از هم گسیخته و اجزای پراکنده و موهای پاره گشته! خدا به شما امر میکند برای محاکمه و حساب و کتاب گرد هم آید، آنگاه در صور میدمد، آنگاه بلافاصله تمام آنها برای محاسبه در قرارگاه جمع میشوند. (حاشیه صاوی ۳/۳۲۸).

فَالْيَوْمَ لَا تَظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٤﴾

در این روز به هیچ کس کمترین ظمی نمیگردد، و جز آنچه را انجام میدادید جزا داده نمی شوید. (۵۴)

تفسیر :

در این روز، جزا دادن مردم بر مبنای عدل است و بر هیچ کسی با کم شدن حسنات، یا با زیاد شدن گناهان ستم روا داشته نمی شود. همچنان در آن روز، جزا و پاداشی برای بندگان مقرر داشته نمی شود؛ مگر در برابر عمل خیر یا کار بدی که شخصی آن را انجام دهد یا سبب انجام آن شده باشد.

ابو سعود گفته است: این مطلبی است که در آخرت به آنها گفته می شود، آنگاه که عذاب آماده شده برای خود را می بینند، پس به منظور سرزنش به آنها چنین گفته می شود. (ابو سعود ۴/۲۵۷).

خواننده گان محترم !

بعد از اینکه در آیات متبرکه سر انجام مشرکین را یادآور شد، حالا در آیات (55) الی (68) سر نوشت و وضع نیکوکاران و پرهیزگار را نیز به بیان میگیرد و میفرماید:

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهِونَ ﴿٥٥﴾

یقیناً اهل بهشت امروز سخت سرگرم خوشی و شادمانی (در نعمت ها) هستند. (55)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«شُغْلٍ»: سرگرمی عظیم. هر چیز که انسان را به خود مشغول سازد و بی خبر از دیگران کند و موجب فراموشی غم و اندوه انسان شود. تکرار آن برای تعظیم است.

«فِي شُغْلٍ»: سرگرم سرور و شادمانی، و بهره‌مند از نعمت های الهی هستند.
«فَاكْهُونَ»: جمع فَاكْهٌ، خوشحال و خندان. بهره‌مند از نعمت و سرگرم لذت.
سرگرم شوخی و مزاح.

تفسیر :

یعنی اینکه اهل بهشت با لذیذترین عیش، بزرگترین نعمت ها و کامل‌ترین سعادت در تنعم مصروف اند؛ در بهشت، زندگی بدون مرگ، سلامتی بی مریضی، جوانی بی پیری، عزت بی ذلت، نعمت بی محنت، بقا بی فنا، خشنودی بی خشم و انس بی وحشت است. در بهشت از میوه‌ها استفاده میکنند و از حوریان بهشتی و از خوردن و آشامیدن و شنیدن نغمه ها لذت می‌برند.

ابوحیان گفته است: ظاهر این است که شغل عبارت است از نعمت هایی که آنان را به خود مشغول و از همه چیز غافل می‌کند.

ابن عباس (رض) فرموده است: کام‌گیری از دختران جوان و شنیدن نغمه‌ها آنان را به خود مشغول کرده و نزدیکان و اقوام دوزخی خود را از یاد می‌برند. از آنان نام نمی‌برند تا عیش خود را خراب نکنند. (البحر ۳۴۲/۷).

هُمَّ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكُونُونَ ﴿٥٦﴾

آنان و همسرانشان در زیر سایه هایی [آرام بخش] بر تخت هایی [آراسته چون حجله عروس] تکیه می زنند. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ظِلَالٍ»: جمع ظِلٍّ، سایه. تکثیر آن برای تعظیم است. «الْأَرَائِكِ»: جمع آریکه، تخت. اورنگ (سوره کهف آیه 31، انسان آیه 13، مطففین آیات 23 و 35). «مُتَكُونُونَ»: تکیه‌کنندگان. لم دهندگان (سوره کهف آیه 31، زخرف آیه 34).

تفسیر :

اهل بهشت و همسرانشان در زیر سایه‌های پروفراخ و پر برکت بهشت، بر تخت‌های زیبا و راحت بخش تکیه زده‌اند در بهشت دیگر در تنهایی نیست. مسکن بهشتی آرامش بخش است. نشستن بر تخت و چوکی‌ها، به نشستن روی زمین برتری دارد.

لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مِمَّا يَدْعُونَ ﴿٥٧﴾

در آنجا برای آنان میوه هاست، و برای آنان هر چه طلب کنند، در اختیارشان خواهد بود. (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَاكِهَةٌ»: میوه. مراد انواع میوه‌ها است. تکثیر آن برای تفخیم است که بیان‌گر مرغوبیت و کثرت میوه‌ها است.

تفسیر :

درجنت و برای اهل جنت میوه‌های متنوعی، لذت بخش در آنجا آماده شده درجنت بهترین تغذیه است در بهشت دیگر محدودیت نیست. همچنان از سایر چیزهای پاکیزه، هرچه بخواهند و اشتها داشته باشند برای‌شان حاضر است. باید یاد آور شود که از فحوائی آیه مبارکه بر می آید که: معاد جسمانی است. (کلمات میوه و همسر و تخت نشانه آن است که در قیامت با همین جسم زندگی خواهیم کرد).

سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ ﴿٥٨﴾

سلام [بر شما]، این سخنی است از پروردگار مهربان (۵۸)

تفسیر :

بزرگترین بهره و بالاترین کرامت برای اهل بهشت وقتی میسر است که خداوند رحمان و رحیم با ایشان سخن و تهنیت میگوید و برای شان با سلام تحیه میفرستد. این سلام از جانب پروردگاری مهربان است که برای شان نعمت ارزانی نموده، رحمت شان کرده و عذاب را از ایشان دفع کرده است، واقعاً در بهشت رضا و سلامی با عظمت از خدا دریافت می شود. که در یافت سلام الهی، از جمله آرزو و خواسته های جنتیان می باشد. پیامبر صلی الله علیه و سلم میفرماید: خدا آنها را نظاره می کند و آنها او را تماشا می کنند، تا خدا از دید آنها نهان میشود به نعمت های بهشت توجه نمی کند. و نور برکت خدا در دیار آنها می ماند». (اخراج از ابن ابی حاتم).
ابن کثیر گفته است: در اسنادش ایرادی است، در مختصر ابن کثیر نیز چنین آمده است. ۱۶۷/۳، و ابن ماجه نیز آن را در سنن خود روایت کرده است).

وَأَمَّا زُورًا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ﴿٥٩﴾

و (فرمان می دهیم) ای مجرمان! امروز (از مؤمنان) جدا شوید. (۵۹)

تفسیر :

قیامت روز فیصله و جدایی است. در این روز برای کافران گفته میشود: از مؤمنان جدا شوید و همراه شان نباشید؛ چون شما حال دیگر و ایشان حال دیگر دارند.
جدایی گناهکاران از نیکوکاران طبق قانون عدل الهی است، که فرمود: مؤمن و کافر یکسان نیستند: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» (پس آیا کسی که مؤمن است مثل کسی است که فاسق است؟ (هرگز چنین نیست، این دو گروه) مساوی نیستند.) (آیه: 18 سوره سجده).

شاید هم مراد از جدا شدن، جدایی مجرمین از یکدیگر و تنها شدن و به درد فراق گرفتار شدن باشد، همچون زندان انفرادی در دنیا که مجرمان را از یکدیگر جدا میکند.
قرطبی میفرماید که: درموقع ایستادن برای حساب و هنگامی که دستور میدهند اهل بهشت وارد بهشت شوند، به مجرمان چنین گفته میشود. (تفسیر قرطبی ۴۶/۱۵).
«إِمْتَارُوا»: جدا گردید. به کنار روید.

شان نزول :

روایت شده است که «ابی بن خلف» از بزرگان کفار قریش استخوانی پوسیده را پیش پیامبر صلی الله علیه و سلم آورد و با دست خود آن را خرد کرد و آنگاه گفت: ای محمد! تو گمان می کنی این استخوان بعد از متلاشی شدن خدا آن را زنده میکند؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: بله! آن را زنده میکند. و بعد از آن تو را هم زنده می کند و به آتش می فرستد.

بدین مناسبت آیه «أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ، وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ» نازل شد. (تفسیر قرطبی ۵۸/۱۵ و البحر المحيط ۳۴۸/۷).

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٦٠﴾

ای فرزندان آدم! آیا به شما عهد (توصیه) نکردم که شیطان را میپرستید که او بی تردید

دشمن آشکاري براي شماست؟ (۶۰)

تفسیر :

در آیه مبارکه استفهام معنی توبیخ و سرزنش میدهد و کفار مجرم را توبیخ میکند. یعنی ای بنی آدم! مگر از طریق پیامبران به شما دستور ندادم و توصیه نکردم؟ «أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ»: که از شیطان فرمان نبرید و در معصیت و نافرمانی من از او پیروی نکنید.

«إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»: علت نهی را بیان میکند. یعنی شیطان دشمن شما میباشد، در دشمنی شیطان باید هیچ گونه شک و شکاکیت نداشته باشید، او پدر شما را فریب داد و شما فرزندان کسی هستید که اطاعت شیطان کرد. باید که انسان، از دو حال نباید خارج باشد، یا بنده الله تعالی است و یا بندگی و اطاعت از شیطان را میکند بر شما واجب نکردم که شیطان را عبادت نکنید و از او فرمان برداری ننمایید؟ زیرا او دشمن آشکار شماست که با شما سخت بغض و کینه دارد. باید یاد آور شد که: چنین عهد و پیمان و توصیه و دستوری، از طرق مختلف با انسان بسته شده و بدو فرمان داده شده است. اولاً: توسط پیامبران (ملاحظه شود سوره های: بقره آیه: 168، اعراف آیه: 27، یونس آیه: 2، زخرف آیه: 62).

دوم: توسط عقل. چرا که دلائل و براهین عقلی با زبان گویائی به انسان ها میفهمانند که نباید جز خدا را پرستید و اطاعت کرد. سوم: از راه فطرت. چرا که انسان ذاتاً یکتا پرست بوده و فطرت سالم، طاعت و عبادت را منحصر به ذات پاک پروردگار می داند. «لَا تَعْبُدُوا»: مراد از عبادت در اینجا، اطاعت است. چرا که یکی از صورت های عبادت اطاعت میباشد (ملاحظه شود سوره های: توبه آیه: 31، مؤمنون آیه: 47). (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن»).

وَأَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾

و اینکه مرا عبادت کنید، که این راهی راست است. (۶۱)

تفسیر :

در آیه مبارکه علت و هدف نهایی عدم اطاعت از شیطان به بیان گرفته شده و میفرماید که: همانا شیطان دشمنی آشکاري با شما دارد، پس ای انسان چگونه از همچو دشمن اطاعت می کند؟ «وَأَنْ اَعْبُدُونِي» و به شما فرمان دادم که فقط من را بپرستید و مرا به یگانگی عبادت کنید و امرم را به جا بیاورید. این طریقی استوار و راه مستقیمی است که شما را به رضای خدا و بهشت الهی پیوست میسازد.

«هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾» این همان دین درست و طریق مستقیم من است. باید از سرنوشت فریب خوردگان عبرت بگیرید.

وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿٦٢﴾

و به راستی او (شیطان) گروهی بسیار از شما را گمراه کرد، پس آیا نمی فهمیدید. (۶۲)

تفسیر :

هر آینه شیطان انسان های زیادی از شما را گمراه کرده است. و آنها را از برگرفتن راه

حق مانع شده است. آیا (تاریخ جباران گمراه پیشین را خواندید، و آثار سرنوشت گول خوردگان ابلیس را دیدید و) نیندیشیدید؟
امام طبری در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: یعنی شیطان جمع کثیری را از اطاعت من بازداشته تا جایی که او را پرستیدند. (تفسیر طبری ۱۶/۲۳).

در حدیث شریف آمده است: «چون روز قیامت در رسد، انس و جن و اولین و آخرین در یک مکان فراخ گرد هم آورده میشوند آنگاه گردنی از آتش (قسمتی از آن) بر خلائق نمایان میشود و به آنان احاطه میکند، سپس منادی ای چنین ندا در میدهد: «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (۶۳) «أَصَلُّوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» (۶۴)» (یس: 63-64).

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۶۳)

این همان جهنمی است که به شما وعده داده شده بود. (۶۳)

تفسیر :

این آتش افروخته که اکنون در پیش روی شما قرار دارد، همان آتشی است که در دنیا برای تان وعده داده شد. و شما آنها را تکذیب کردید.
امام صاوی گفته است: در حالیکه بر لبه دوزخ قرار دارند، اینچنین مورد خطاب قرار میگیرند و منظور از آن تحقیر و سرزنش بیشتر است. (تفسیر صاوی ۳/۳۲۹).
پروردگار با عظمت ما بارها وعده جهنم را برای کفار داد و آنان بدین هوشدارها اصلاً توجه و باور نکردند. الله تعالی برای دوزخیان اتمام حجت نموده و پیوسته خطر دوزخ را به آنان ابلاغ کرده است.

أَصَلُّوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۶۴)

امروز به خاطر کفری که می ورزیدید، به آن درآیید. (۶۴)

تفسیر :

«إِصْلُوْهَا»: با دوزخ بسوزید و سوزش آنرا بچشید. بدان وارد شوید (المختصر فی تفسیر القرآن، تفسیر صفوة البیان).

کفار و دوزخیان هرگز از آتش جدا نخواهند شد. آنان در دنیا راه کفر را در پیش گرفته بودند، امروز برای شان امر میشود که در آتش درآیید، در قعر آن داخل شوید و از حرارت آن بچشید که این جزای تکذیب و کفر شماست.

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۶۵)

امروز بردهای هایشان مهر خاموشی نهیم و دست هایشان با ما سخن میگویند و پاهای شان به اعمالی که همواره مرتکب می شدند، گواهی میدهند! (۶۵)
در روز قیامت اعضای بدن دارای نوعی درک و شعوراند که می توانند بر اعمال که انسان در دنیا مرتکب شده است شهادت دهند، باید گفت که در قیامت اعضای بدن، تابع اراده انسان نمی باشد، طوری که یاد آور شدیم: الله تعالی در روز قیامت بر دهن های کافران مهر می نهد؛ چنانکه از سخن زدن باز می ماند، قوی ترین شاهد در محکمه عدل الهی در آن روز، اقرار و اعتراف عامل جرم است، و طوری که در فوق گفتیم؛ دست ها و پاهای مجرمین بر اعمال ناپسند و مجرمانه انسانها شهادت می دهند.

ابن جریر طبری از ابو موسی اشعری روایت کرده است: که در روز قیامت کافر و منافق به پای میز محاسبه حاضر می شود و اعمالشان بر آنان عرضه میگردد، اما آنها از در انکار در می آیند و میگویند: بار خدایا! قسم به عزتت! فرشته این را بر ضد ما

نوشته و ما مرتکب آن نشده‌ایم.

فرشته میگوید: در فلان روز و فلان جا فلان عمل را انجام ندادید؟ میگویند: نه نکردیم، به خدا قسم! در این موقع مهر سکوت بر دهانشان زده میشود و اعضایشان به سخن می‌آیند، آنگاه آیه «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ» را خواند. (تفسیر طبری ۱۷/۲۳).
در حدیث آمده است: «بنده به خدا می‌گوید: آیا مرا از ستم امان نمی‌دهی و مانع نمی‌شوی؟ خدا میفرماید: بله! بنده می‌گوید: غیر از خودم هیچ گواهی بر خود قبول ندارم. الله میفرماید: امروز کافی است خودت و «کرام الکاتبین» بر تو شهادت دهند. آنگاه مهر سکوت بر دهانش می‌زند، و به اعضایش گفته میشود به زبان بیایند. اعضا اعمال او را باز میگویند، آنگاه خدا زبان او را باز میکند، و خطاب به اعضایش میگوید: وای بر شما! نابد شدید من برای شما مبارزه می‌کردم!» (این بخشی است از حدیثی که امام مسلم آن را روایت کرده است).

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ ﴿٦٦﴾

و اگر بخواهیم [در همین دنیا] چشم‌های شان را محو می‌کنیم، پس به [سوی همان] راه [گمراهی] بر یکدیگر پیشی می‌گیرند اما چگونه میتوانند ببینند؟ (۶۶).
«طَمَسَ»: به معنی از بین بردن اثر چیزی است به طور کامل، طوریکه اصلاً وجود نداشته باشد.

«لَطَمَسْنَا»: محو می‌کردیم. از بین می‌بردیم (نساء آیه: 47، یونس آیه: 88، مرسلات آیه: 8). در اینجا مراد کور کردن و از میان بردن بینائی دیدگان است.
«فَأَنَّىٰ»: چگونه؟ «فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ»: چگونه میتوانند ببینند؟ یعنی به هیچ وجه نمی‌توانند مسیر خود را ببینند.

در آیه مبارکه آمده است: اگر ما بخواهیم ایشان را (در دنیا مجازات کنیم، می‌توانیم. از جمله) کورشان می‌نمائیم، به گونه‌ای که اگر آنان بخواهند در راه بر یکدیگر پیشی گیرند، به هیچ وجه نتوانند راه را ببینند.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی اگر بخواهیم آنها را از درک حق نابینا می‌کنیم و هرگز به راه حق هدایت نمی‌شوند. (تفسیر قرطبی ۴۹/۱۵). این بیان برای قریش تهدید است.

وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ ﴿٦٧﴾

و اگر بخواهیم هر آینه آنان را در جای خود مسخ می‌کنیم [به گونه‌ای] که نه پیش بروند و نه برگردند. (۶۷)

تفسیر:

«لَمَسَخْنَاهُمْ»: ایشان را مسخ می‌کردیم. مراد از مسخ، یعنی تغییر دادن از شکلی به شکلی نامناسب و قبیح است، اگر الله تعالی بخواهد خلقت و آفرینش کافران را مسخ و تغییر دگرگون می‌سازد، به طوری که آنها را در جای خود می‌خکوب می‌شوند. در اینجا بیشتر مراد تغییر و تبدیل انسان زیبا و توانا، به انسان درمانده و بیچاره است. اما مراد از مسخ می‌تواند تبدیل به حیوانات و مجسمه‌های بی روح نیز باشد.
به قولی دیگر معنی این آیه اینست: اگر بخواهیم، آنان را در همان مکانی که در آن مرتکب معصیت شده‌اند، مسخ می‌کنیم. ولی حق تعالی به سبب رحمت گسترده‌ای که بر خلقش دارد، چنین نکرد.

وَمَنْ نَعَمَّرَهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٨﴾

هرکس را که طول عمر دهیم او را در خلقت دگرگون می‌سازیم، آیا درک نمی‌کنید؟ (۶۸)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«نَعَمَّرَهُ»: تعمیر یعنی طول دادن به عمر تا پیری می‌رسد. «نُنَكِّسْهُ»: واژگون میکنیم. «تنکیس» یعنی زیور و کردن چیزی. مراد عقبگرد قوای جسمانی و روحانی انسان است، تا بدانجا که بازگشت کامل انسان به حالات طفولیت انجام میپذیرد، و حرکات و روحيات کودکان در پیران پدیدار میگردد. به عبارت دیگر: پیران، کودکان می‌شوند (ملاحظه شود سوره های: حج آیه: 5، روم آیه: 54). «الْخَلْق»: خلقت. آفرینش. مراد وضع جسمی و روحی است.

تفسیر :

در تفسیر انوار القرآن: آمده است. یعنی: به هرکس عمر طولانی‌ای بدهیم، خلقت و رفتارش را دگرگون کرده و او را به حالی معکوس نسبت به حال اولش که نیرومندی و طراوت بود قرار میدهیم، به طوری که به جای قوت، ضعف و به جای جوانی و خرمی، پیری و فرتوتی بر وی مستولی شود. این جریر گفته است: منظور استدلال بر این واقعیت است که خدا قادر است کافران را مسخ کند، همان طور که میتواند انسان را پیر و دچار افت کند. (التسهیل ۱۶۶/۳).

خواننده گان محترم !

در آیات متبرکه (69 الي 76) موضوعاتی از نشانه های قدرت پروردگار یکتا و بیان ویژگی های پیامبر صلی الله علیه وسلم مورد بحث قرار میگیرد:

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ ﴿٦٩﴾

و ما به او [پیامبر] شعر نیاموخته‌ایم، و سزاوار او [هم] نیست، این جز اندرز و قرآن مبین نیست. (۶۹)

تفسیر :

در آیه مبارکه پروردگار با عظمت ما میفرماید که: ما به محمد شعر نیاموخته‌ایم و شایسته نیست که شاعر باشد؛ زیرا شاعر در وادی‌های باطل فرو میرود، مبالغه میکند، به خیال پردازی دست می‌زند و گاهی دروغ میگوید.

و حیکه بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم نازل شده، جز تذکری برای صاحبان عقل‌های سلیم و فطرت‌های مستقیم چیز دیگری نمیباشد و آیات قرآنی که برای‌شان نازل شده بیانگر احکام، آداب و اخلاق شریعت اسلامی است.

امام قرطبی میفرماید: این رد ادعای است که کافران بر پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد مینمودند که: محمد شاعر است و آنچه را که آورده است، شعر است و پیامبر نباید شاعر باشد. و قرآن شعر نیست؛ زیرا شعر گفتاری آراسته و موزون و بر خیالات و اوهام مبتنی است، حتی گفته‌اند: «با مزه‌ترین شعر دروغ‌ترین آن است» پس این کجا

و قرآن‌کریم کجاکه از همگونی کلام و گفته انسان منزّه و مبری است! مردم در مورد مدح و ذم شعر زیاد گفته‌اند: ولی انصاف همان است که شافعی رضی الله عنه گفته است: «شعر گفتار است، گفتار هم نیکو دارد و هم بد و زشت» (تفسیر صفوة التفسیر محمد علی صابونی).

پیامبر شاعر نیست :

خواننده گان محترم !

یکی از تهمت هایی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم از جانب مشرکین و کفار وارد میشد، علاوه بر ساحر و مجنون و کاهن بودن، تهمت شاعر بودن بود، در حالیکه:

شعر بر خاسته از تخیل است، بر خلاف وحی.

شعر بر خاسته از عواطف و احساسات است، بر خلاف وحی.

شعر آمیخته با اغراق است، بر خلاف وحی.

گرچه قرآن دارای جملات موزون و مقطّع همچون شعر است، اما عنصر اصلی شعر که تخیل است، در قرآن راهی ندارد.

قرآن، جز ذکر نیست. «إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذْرٌ» ذکر قدرت و قهر خدا، یاد الطاف و نعمت های

او، یاد عفو و مغفرت او، یاد سنت ها و قوانین او، یاد انبیا و اوصیا و اولیای او، یاد از

تاریخ های پر عبرت، یاد از عوامل عزت و سقوط امت ها، یاد از نیکوکاران و

هدایت شدگان، یاد از تبهکاران و کافران و فاسقان و مجرمان و ستمگران و عاقبت

آنان، یاد از اخلاص ها، ایثارها، شجاعت ها، انفاق ها، صبر ها و پایان نیک آن، یاد از

قتل ها، شکنجه ها، اذیت ها، تهمت ها، تحقیر ها، حق کشی ها و به استضعاف کشیدن ها

و عاقبت شوم مستکبران، یاد از اوامر و نواهی و مواظ و حکمت ها، یاد از

آفریده های آسمانی و زمینی و دریایی، یاد از آینده تاریخ و پیروزی حکومت حق و پر

شدن جهان از عدل و داد و محکومیت ظلم و ستم، یاد از برزخ (مدت بین فوت و روز

آخرت) و معاد (روز رستاخیز و از مرده واپس زنده شدن) و حوادث قبل از قیامت و

چگونگی صحنه های قیامت و خطرات دوزخ و نعمت های بهشتی.

باید گفت در قرآن عظیم الشان، سخن از نفی ارزش شعر نیست، بلکه سخن از نفی شعر

از پیامبر صلی الله علیه وسلم است. و در این هیچ جای شکی نیست که الله تعالی از تهمت

به انبیاء علیهم السلام دفاع می کند.

همانطوریکه در آیه مبارکه آمده است: قرآن، مایه‌ی تذکر و یادآوری است. و قرآن،

کلامی روشن و قابل فهم و استدلال است.

لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٧٠﴾

تا کسانی را که [به عقل و هوش و استعداد] زنده اند هشدار دهد، و فرمان عذاب بر

کافران محقق و ثابت شود. (۷۰)

تفسیر :

«لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا»: تا به وسیله این قرآن انسانی را بر حذر بدارد که دارای قلبی زنده و

بصیرت و دیدی بینا می باشد؛ و آن عبارتند از مؤمنانی که از آن سود می برند.

«وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ»: و تا گفته و کلمه‌ی عذاب بر کافران واجب و مقرر شود؛

(تفسیر ابو سعود ۲۶۱/۴). زیرا آنها همچون مردگان هستند و مطالب مورد خطاب را

درک نمی کنند.

امام بیضاوی در تفسیر خویش بیضاوی میفرماید: قرار دادن آنها در مقابل افراد زنده

نشان میدهد که آنها به سبب کفر و انحطاط فکری و عدم تأملشان همانند مردگان حقیقی

هستند. (تفسیر انوار التنزیل و اسرار التأویل ۱۳۶/۲).

بعد از آن خدا نعمت های خود را به آنها یادآور شده و دلایل قدرت و یگانگی خود را باز

گفته است تا از طریق آثارش به شناخت خدای عز و جل راهیاب شوند:
 باید گفت که: هشدار های قرآن، مایه تذکر و تنبّه است. و نشانه زنده دلی، پذیرش هشدار های قرآن عظیم الشأن است. همچنان قابل یاد آوری است که: هدایت پذیری از قرآن، در انحصار قوم و نژاد خاصی قرار ندارد. و هدف نهایی و کلی از وحی و بعثت انبیاء بیداری و هوشیاری زنده دلان و اتمام حجت با مرده دلان است.
 معروف است که: در انسان های قسی القلب و سنگدل حتی کلام الهی هم اثر نمی گذارد. حقیقت هم همین است که کفار و کسانی که حق را نپذیرند مردگانی بیش نیستند. وعده قهر الهی برای کافران، کلام قطعی خداست.

«حیاً»: هدف از آنزنده معنوی است که شخص عاقل و اندیشمند و بیدار دل است (ملاحظه شود سوره های: انعام / 122، فاطر / 22).

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ ﴿٧١﴾

آیا ندیده اند که ما از آنچه به قدرت خود انجام داده ایم برای آنان چهار پایانی آفریده ایم که آنان مالکشان هستند. (٧١)

تفسیر :

آیا انسان ها ندیدند یعنی: آیا با دیدهی عبرت نمی نگرند و در بارهی آنچه دست های ما آن را بدون واسطه و بدون داشتن شریک و یاور برای آنها و به خاطر آنها خلق کرده است از قبیل شتر، گاو، بز و گوسفند نمی اندیشند تا به وسیله آن به یگانگی و کمال قدرت ما راه یاب و هدایت شوند؟ چنانکه مالک و متصرف آنها هستند و این فضل و احسانی از جانب پروردگار سبحان است؟

و افعلاً از نشانه های لطف پروردگار بر ما انسانها است: در حالیکه انسان در پیدایش حیوانات نقشی ندارد، ولی به اسانی میتوانند مالک آنها می شود.

وَدَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ﴿٧٢﴾

و چهارپایان را برای آنان رام کردیم که برخی از آنها مرکب سواری آنان هستند و از [گوشت] برخی از آنها تغذیه می کنند. (٧٢)

تفسیر :

الله تعالی این چار پایان را برای بندگان رام ساخته است؛ چنانکه از گوشت برخی می خورند، از شیر بعضی استفاده می کنند، برخی از آنها را مرکب خود می سازند و بر بعضی دیگر مال و متاع شان را بار می کنند. پس پاک است خداوندی که این ها را برای بندگانش عطا کرده و رام ساخته است.

وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

و برای آنان در چهار پایان منفعت ها و نوشیدنی هاست، پس آیا شکر نمی گزارند؟ (٧٣)

تفسیر :

یعنی اینکه در آفرینش چهارپایان (حیوانات) برای مردم منفعت های زیادی است، چنان چه از گوشت، شیر پشم، استخوان و موی آن ها فایده می برند.

«مَشَارِبُ»: جمع مَشْرَب به معنی مشروب؛ مانند مَأْكُل به معنی مَأْكُول؛ نوشیدنی ها. مراد شیرها است.

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ ﴿٧٤﴾

و به جای خدا معبودانی انتخاب کرده اند به امید آنکه [به وسیله آنها] ایشان مدد کرده

شوند. (۷۴)

تفسیر :

مشرکین غیر از خداوند متعال خدایانی را از سنگ و چوپ مانند مجسمه ها ساختند آنرا پرستش و عبادت میکردند، به امید اینکه آنان را یاری دهند در حالیکه این مجسمه ها ناشنوا و بی زبان بودند؛ فریاد را نمیشنوند و درخواست را اجابت کرده نمی توانستند. واقعیت هم همین است که: شرک و بت پرستی، کفران نعمت های الهی است. و جزای کسیکه به جای مطالعه در نعمت ها و شکر الهی به سراغ بت ها برود، احضار برای ورود به دوزخ است.

لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحْضَرُونَ ﴿٧٥﴾

[ولی بتان] نمی توانند آنان را یاری کنند و آنانند که برای [بتان] چون لشکری احضار شده هستند. (۷۵)

تفسیر :

این خدایان مزعوم به هیچ وجه قدرت نصرت و یاری مشرکین را ندارند. نه به طریق شفاعت و نه به طریق یاری رساندن. کافران با بت هایی که به عبادت آن ها می پرداختند در روز قیامت به حضور الله تعالی برای عذاب شدن حاضر آورده می شوند و در این هنگام بعضی از بعضی دیگر برائت می جویند. قتاده میفرماید: در دنیا مشرکین به خاطر بت ها قهر و کین دیگران را در دل میگیرند، و انگهی بت ها برای آنان سودی نمی آورند و شری را از آنان دفع نمیکنند، بلکه فقط بت هستند و بس، و مشرکین انگار خدمتگزار آنها میباشند. (این نظری است که طبری آن را ترجیح داده است. تفسیر طبری ۲۰/۲۳).

و قرطبی گفته است: آنها این همه آیات قدرت ما را مشاهده می کنند، آنگاه به غیر از ما خدایانی اتخاذ می کنند که توانایی انجام دادن چیزی را ندارند و کافران از آنها حمایت و محافظت میکنند. بدین ترتیب همچون سربازان آنها هستند در صورتی که بت ها نمی توانند آنان را یاری دهند. (تفسیر قرطبی با کمی اختصار ۵۶/۱۵).

فَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٦﴾

پس گفتار آنان تو را غمگین نگرداند که ما آنچه را پنهان و آنچه را آشکار می کنند می دانیم. (۷۶)

تفسیر :

«فَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ»: از این که تو را تکذیب می کنند افسرده خاطر مشو، و از اینکه تو را به شاعری و سحر متهم می کنند، غمگین مباش. بدین وسیله خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم را تسلی داده است.

در این جای شکی نیست که دشمنان در پنهان و آشکار مصروف دسیسه و توطئه ها هستند ولی الله تعالی میفرماید: «إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ» از پنهان و نهاد آنها آگاه است، و از گفتار و اعمال ظاهری آنها اطلاع دارد و به خاطر آن، آنها را مجازات می دهد. در این هیچ جای شکی نیست که الله بر همه چیز آگاه است.

«قَوْلُهُمْ»: مراد سخنان مبني بر الحاد و انکار خدا، و تکذیب و تقبیح پیغمبر است.

خواننده گان محترم !

بعد از اینکه در آیات متذکره دلایل قدرت الله سبحان و تعالی و وجوب بندگی و اطاعت

مخلصانه و ابطال شرک در آیه های قبلی، به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (77 الی 83)، شبهه ی انکار کنندگان را در مورد رستاخیز، دلایل اثبات زنده شدن دوباره را به بیان میگیرد.

در این آیات متبرکه آمده است:

- دوباره آفریدن و خلق کردن هر چیز نسبت به بار اول آسان تر است.
- الله سبحان و تعالی، در وجود درخت سبز تر و تازه، قوغ (شعله) آتش نهاده است.
- آفرینش و خلق آسمان و زمین از خلقت انسان بزرگتر است. خلاصه، فرمان آفرینش به امر «کن: باش» انجام می پذیرد و قطعاً کار الله سبحان و تعالی به زمان نیاز و ضرورت ندارد.

أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ﴿٧٧﴾

آیا انسان ندید (نمیداند) که ما او را از نطفه ای بی ارزش آفریدیم، و او (چنان صاحب قدرت و شعور و نطق شد که) به مخاصمه آشکار برخاست! (77)
تفسیر:

در آیه مبارکه میفرماید که: آیا انسان منکر روز قیامت و منکر زنده شدن بعد از مرگ، (با چشم عقل و دیده بینش ننگریسته است و) ندیده است که ما او را از نطفه ناچیزی یعنی نطفه خلق کرده ایم که از مجرای ناپاکی بیرون میآید؟ بعد از آن احوالش ترقی یافت تا انسانی گردید، سپس به شخص منکر و ستیزه جویی تبدیل شد از در دشمنی در می آید و به انکار و تکذیب حشر و نشر میپردازد. به تکذیب و انکار الله تعالی می پردازد که: قادر است انسان را از نطفه خلق کند آیا قادر نیست باری دیگر به هنگام حشر او را زنده کند؟

همچنان در جمله: «أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ...» بیان نموده پستترین مقام بشر و بالاترین مقامی که بشر برای خود قائل است، یعنی این بشری را که ما از نطفه پستی که اجزاء مشابه آن را به جوارح و اعضاء مختلفه در آوریم چون به مقام نطق و اراده رسید به خصومت با ما پرداخت و انکار قدرت ما در معاد می کند و برای ما و قدرت ما مثلی می زند، در حالیکه مثل او دانی و ادنی می باشد و برای خدا مثل اعلی است، زیرا قدرت خدا را نباید با قدرت خود قیاس کند، قدرت خدا از نیستی به اراده «کن» ایجاد می کند.

شأن نزول آیه 77:

904- حاکم به قسم صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عاصی بن وائل حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم (استخوان پوسیده ای را آورد و ریزریز کرد و گفت: ای محمد! آیا این زنده می شود؟ رسول الله گفت: آری، خدا این را زنده می کند، و تو را هم می میراند و دوباره زنده می کند و هم به آتش سوزان جهنم واردت می کند. پس آیه «أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ» تا آخر سوره نازل شد (حاکم 2 / 429 روایت کرده، حاکم و ذهبی به شرط بخاری و مسلم این را صحیح میدانند. طبری 20243 از سعید بن جبیر به قسم مرسل روایت کرده است. «احکام القرآن» 1882 و «زاد المسیر» 1204).

905- ابن ابوحاتم از چند طریق از مجاهد، عکرمه، عروه بن زبیر و سدی به همین معنی روایت کرده است که آن شخص را ابي بن خلف گفته اند.
(طبری 29240 از مجاهد به قسم مختصر روایت کرده است و این مرسل است و طبری

29242 از قتاده و واحدي در «اسباب نزول» 721 از ابو مالك به قسم مرسل روايت کرده اند. خلاصه: از چند وجه آمده که اين آيه به شان عاصي و ابن خلف است. بناءً اصل محفوظ است، اگر چه مفسرين در تعيين يکي از اين دو مضطر بند - والله اعلم - به «الجامع لأحكام القرآن» 5181 / 0، «فتح القدير» 2103 و «زاد المسير» 1208).

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾

و (اين انسان منکر قيامت) براي ما مثالي آورد و آفرينش خود را فراموش کرد. گفت: چه کسي اين استخوان ها را در حالیکه پوسيده اند، دوباره زنده ميکند؟ (٧٨)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْعِظَامُ»: جمع عَظْم، استخوانها. «رَمِيمٌ»: پوسيده و فرسوده. «نَسِيَ خَلْقَهُ»: جمله کوتاهي است که پاسخ کلامي براي پرسش هر فرد بيخبري است که قدرت الله را با قدرت مردم همسان بداند و درباره آفرينش خود از خاک نينديشد.

تفسير :

در آيه مبارکه آمده است که: شخص منکر، از روز حشر براي الله تعالي و رسولش مثلي را ارئه نمايد. و به فکر خویش بعيد ميداند که خدا بعد از مرگ دوباره انسان را خلق کند، او قدرت الله تعالي آن را مانند قدرت انسان تشبه نموده، از اصل نشأتش غفلت ورزيده و با انکار از زنده شدن بعد از مرگ گفته است: کي استخوان ها را آنگاه که بپوسد و پارچه پارچه شود زنده مينمايد؟ انسان خلقت خود را فراموش کرده است که ما او را از نطفه‌ای ناچيز خلق کرده و روح را در آن دميديم.

مفسر صاوی فرموده است: يعني سخنانی آورده است که در غرايت و شگفتی صورت مثل را دارد؛ چون قدرت ما را با قدرت خلق مقايسه کرده است. (تفسير صاوی ۳/۳۳۱).
«قُلْ يَحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ»: ای محمد! به عنوان سرزنش و ساکت کردن به آن کافر بگو: هرآنکه آن را از نيستی ايجاد کرده است باز او را خلق و زنده می‌کند، و شخصي که بار اول آن را ابداع کرده است، آن را زنده می‌کند. پس آنکه قدرت آغاز را دارد، قدرت اعاده را نیز دارد.

«وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (79)»: و او می‌داند چگونه خلق و ابداع کند، پس زنده کردن اجساد بعد از فنا و نابودی بر او مشکل نيست.

خواننده گان محترم !

بايد ياد آور شد که: ريشه‌ی بسياری از اشکالات در مورد قدرت خداوند رحمان، توجه نکردن به نمونه های مشابه و فراموش کردن سوابق است. طوريکه ياد آور شدیم انسان حتي خلقت خود را که از نطفه به وجود آمده به باد فراموشي مي سپارد.

منکران روز قيامت هيچگونه برهان منطق براي ادعا خویش ندارند، هر چه را مطرح مي کنند بي اساس و بي بنياد است.

ديده مي شود که دين مقدس اسلام به چه حد و اندازه به انسانها آزادي قايل است: اين آزادي تا سرحدي است که: منکران الله و روز قيامت با کمال شهامت در برابر رهبر مسلمانان با صراحت حرف مي زند و استدلال خویش که بنياد هم ندارد مطرح مي کند. البته بايد گفت که سؤال کردن هيچگونه ممانعتي ندارد، ولي بدني در اين است که برخي سوالات داراي انگيزه های لجوجانه و مغرورانه است.

مشکل اساسی در برخی از سوالات عقیدتی اینست که ما انسان ها قدرت انسانی خویش را با قدرت الهی مقایسه میکنیم که به تأسف غیر عادلانه و غیر انصافانه میباشد.

قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾

بگو: همان ذاتی که بار اول آنها را آفریده است دوباره زنده می‌گرداند و او به هر آفرینشی داناست. (۷۹)

تفسیر :

ای پیامبر! به عنوان سرزنش و ساکت کردن به آن کافر بگو: این استخوان‌های پوسیده و پارچه پارچه را کسی زنده می‌کند که بار اول به وجود آورده است و زنده کردن بعد از مرگ، از پدید آوردن چیزی از عدم آسان‌تر است.

او تعالی به همه مخلوقاتش داناست و از گفتار و کردار آنان چیزی بر او پوشیده نیست. با تمام قوت باید گفت: آنقدرت آغاز را دارد، قدرت اعاده را نیز دارد.

«وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»: و او می‌داند چگونه خلق و ابداع کند، پس زنده کردن اجساد بعد از فنا و نابودی بر او مشکل نیست.

ابن کثیر می‌فرماید: «یعنی او می‌داند که استخوان‌ها در کجای زمین پاشان و پراکنده شده‌اند».

معاد به دو چیز نیاز دارد: یکی قدرت خدا در آفریدن دوباره انسان‌ها و دیگری علم او به عملکرد مردم. این آیه به هر دو اشاره میکند؛ «أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» نشانه‌ی قدرت او و «هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» نشانه‌ی علم اوست.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ ﴿٨٠﴾

همان ذاتیکه برای شما از درخت سبز آتش آفرید، و شما به وسیله آن آتش می‌افروزید. (۸۰)

تفسیر :

الله ذاتی است که با قدرت خود از درخت سرسبز، آتش سوزنده را خلق کرده است، انجام دادن مقصود بر او مشکل و ممتنع نیست و زنده کردن استخوان‌های پوسیده و خلقت دوباره آنها او را ناتوان و درمانده نمی‌کند. (تفسیر طبری ۲۱/۲۳).

ابو حیان گفته است: خدای متعال مطلبی جالب‌تر و عجیب‌تر از خلق انسان از نطفه را به آنها یادآور شده است که عبارت است از به وجود آوردن چیزی از ضد آن، و آن عبارت است از روشن کردن آتش از درخت سبز.

آب آتش را خاموش می‌کند اما با وجود این آتش از چیزی بیرون می‌آید که شامل آب است. عرب‌ها آتش را از شاخه‌ی گیاهان روشن می‌کنند. و در مثل آنها آمده است «در هر چیز آتش هست، و شاخه‌ی گیاهان با عظمت و ممتازند». (البحر ۳۴۸/۷).

مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می‌نویسد: «الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ»: درخت سبز. این تعبیر بیان‌گر این واقعیت است که تنها درختان سبز و زنده می‌توانند عمل کربن‌گیری و ذخیره‌کردن نور آفتاب را انجام دهند.

«نَارًا»: مراد انرژی ذخیره شده آفتاب بر اثر فتوسنتز در چوب‌های درختان است که بر اثر اصطکاک و مالش، به صورت جرقه الکتریسیته ظاهر می‌شود و باعث روشن شدن آتش می‌گردد، یا با سوزاندن چوب‌ها، انرژی نهان در آنها آزاد می‌شود، و نور و حرارت اندوخته و پنهان در ذرات پیکره درختان، دیگر بار به صورت روشنایی و گرما

جلوگر می آید. (تفسیر نور).

أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ﴿٨١﴾

آیا کسی که آسمانها و زمین را آفرید قدرت ندارد همانند آنها (انسانهای خاك شده) را بیافریند؟ آری! (قادر است) و اوست آفریننده دانا. (۸۱)
تفسیر :

آن ذاتی که آسمان و زمین را با آن حجم بزرگ و عظمت خلق کرده است قادر نیست اجساد انسان را بعد از نابودی دوباره خلق کند؟ بدون شک تواناست. الله تعالی به حکمتش همه مخلوقات را آفریده است، به آفریده هایش داناست، به امور پوشیده و آشکارشان آگاه است و هیچ امر پوشیده‌ای از او مخفی نیست. کار او خلق کردن است، چه در دنیا و چه در قیامت.

«أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ»: این که به گونه سابق و به شکل پیشین بسازد و بیافریند.

«الْخَلَّاقُ»: صیغه مبالغه خالق است. آفریدگار.

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾

هرگاه الله آفریدن چیزی را بخواهد کار او تنها این است که به او می‌گوید: موجود شو، پس بی درنگ موجود می‌شود. (۸۲)

تفسیر :

هیچ چیز برای خدای عز وجل مشکل و سخت نیست؛ هر لحظه که انجام کاری، انفاذ امری، یا آفرینش چیزی را اراده کند، برایش می‌گوید: (کُن پیدا شو) پدید می‌آید. همه امور آفرینش و تقدیر، زندگی و مرگ، زنده کردن و برانگیختن به همین طریق تحقق می‌یابد. هر وقت چیزی را اراده کند، بدون هیچ‌گونه تلاش و خستگی به وجود می‌آید، و مستلزم هیچ‌گونه تکلیف و تلاشی نمی‌باشند.

مفسران می‌افزاید؛ الله متعال حتی نیاز و ضرورتی به گفتن کلمه «كُنْ» هم ندارد، زیرا این خود نیاز است و در شأن او نیست، بنابر این مراد از کلمه «كُنْ» همان اراده و حکم اوست.

تحقق فرمان و اراده‌ی الهی زمان نمی‌خواهد، به اصطلاح مثل يك چشم به هم زدن است. «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ»: (و فرمان ما جز يك فرمان نیست) (آن هم بسیار سریع) مانند يك چشم بر هم زدن. (سوره قمر آیه: 50).

برای خداوند متعال، آفرینش همه اشیا یکسان است. خداوند در آفرینش هستی، نه وسیله می‌خواهد نه کمک و نه کسی که موانع را بر طرف کند. و میان اراده‌ی خدا و انجام کار فاصله‌ای نیست. «كُنْ فَيَكُونُ».

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

پس منزّه و پاک است خدایی که (ملک و) ملکوت هر موجود به دست (قدرت) او و بازگشت شما همه خلائق به سوی اوست. (۸۳)

«مَلَكُوتُ»: مالکیت و حاکمیت. کشور عظیم. قدرت تصرف فراوان.

تفسیر :

همه سرچشمه‌ی هستی به دست اوست و هم بازگشت همه چیز به سوی اوست. خداوند بزرگ از گفته‌های مشرکان منزّه است، از عیب و ناتوانی پاک است و از شرک

و شریکان بالاتر است. او مالک همه کائنات، تصرف کننده در همه مخلوقات و تقدیر کننده حادثات است.

هیچ کسی در آفرینش با او منازعه نمی کند و هیچ انسانی در حکم با او شریک نیست. معجزه های او شگفت آور، نشانه هایش آشکار، قدرتش بی نهایت و نعمت هایش کامل است.

و سرانجام تمام خلائق برای حساب و جزاء در روز قیامت به سوی او بر میگردند. تا اعمال خوب و بدشان را جزا و پاداش دهد.

در خاتمه از الله متعال مسألت داریم که ما را از شر بدکاران، مصون بدارد و به نور معرفت خود دل های مان را تابناک فرماید.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة صافات

جزء 23

سورة صافات در مکه نازل شده و داراي یکصد و هشتاد و دو آیه و پنج رکوع میباشد.

وجه تسمیه :

این سوره به جهت افتتاح با سوگند الهی به فرشتگانیکه به همانند صفوف نماز گزاران در آسمان به صف ایستاده اند، به «صافات» (به صف ایستادگان) مسمی گردیده است. موضوع آن همچون سایر سوره های مکی، عنایت به ساختن عقیده در نهاد انسانها و پاکسازی آنان از شائبه های شرک در همه صور و اشکال آن است.

یادداشت:

وقتی آیهی «والصافات صفا» نازل شد و مسلمانان دیدند که خداوند به صفهای به هم پیوسته و منظم فرشتگان در وقت عبادت و بندگی، سوگند میخورد، به اشاره ی پیامبر صلی الله علیه وسلم صفهای منظم و مرتبی را در وقت نماز هم چون دانه های مروارید در رشته کشیده شده، تشکیل می دادند و با تمام وجود خود بر بندگی خالق هستی می پرداختند.

نامگذاری سوره :

این سوره به نام «سوره ی صافات» موسوم است تا بندگان را با حال و هوای ملکوت اعلی و فرشتگان پاک آشنا سازد که هیچگاه از عبادت خدا فرو گزار نیستند: «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ»، و وظایف محول به آنها را بیان میکند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره :

طوری که گفتیم تعداد آیات این سوره به: (182) صد و هشتاد و دو آیه میرسد، تعداد کلمات آن به: (867) کلمه میرسد، و تعداد حروف آن به: (3903) سه هزار و نه صد و سه حرف میرسد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور تفسیر احمد مطالعه فرمایید.

ارتباطات سوره صافات با سوره قبلی :

- 1- خداوند متعال سوره یس را به ذکر قیامت و روز بعث پایان داده و سوره صافات را مانند آن به ذکر بعث شروع نموده است.
- 2- سرآغاز این سوره و پایان سوره ی قبلی، هر دو به قدرتمندی مطلق هستی بخش اشاره می کنند.
- 3- ترتیب این سوره پس از سوره ی پیشین، همانند اعراف پس از انعام و شعراء پس از فرقان، در بیان احوال گذشتگان است.
- 4- این سوره، بیان مجمل احوال مؤمنان و کافران را در سوره ی پیشین، تفسیر میکند.

سایر خصوصیات خاصه این سوره :

سوره صافات اولین سوره از قرآن عظیم الشان است که اولین آیات آن با سوگندها شروع می شود، سوگندهایی پر معنا و اندیشه انگیز، سوگندهایی که فکر انسان را همراه خود به جوانب مختلف این جهان می کشاند، و آمادگی برای پذیرش حقایق می دهد.

محتوای سوره صافات :

طوری که یاد آور شدیم؛ سوره صافات از جمله سوره های مکی است که به اصول عقیده اسلامی یعنی «توحید، وحی، و بعث و جزا» میپردازد و مانند دیگر سوره های مکی استحکام و تثبیت ستون های ایمان را محور خود قرار داده است. و به ساختن زیربنای عقیده و زدودن درون ها از شرک و آلودگیها میپردازد.

- سورة صافات با بحث در مورد فرشتگان نیکوسرشت آغاز شده است که در نماز راست می ایستند، یا بال هایشان را در انتظار فرمان الله تعالی راست میگیرند، و ابر به هر جا که خدا بخواهد سوق میدهند. آنگاه در باره «أجنه» به بحث پرداخته و آنها را به وسیلهی شهاب ثاقب در معرض رجم قرار میدهد، و بدین ترتیب اساطیر و افسانه های جاهلیت را رد میکند که معتقد بودند در بین خدا و اجنه قرابت برقرار است.

همچنان در سورة صافات در باره زنده شدن و جزا داد سخن بحث بعمل آمده و موضوع را که: مشرکین منکر آن بودند و آنرا بعید می دانستند.

- در سورة صافات داستان «مؤمن و کافر» را یادآور شده و گفتگوی دایر در بین آنها را در دنیا متذکر شده است، آنگاه نتیجه و سرانجام هر یک از آن دو را خاطر نشان ساخته که عبارت است از استقرار دائمی مؤمن در بهشت، و اقامت ابدی کافر در دوزخ و آتش.

- در سورة داستان بعضی از پیامبران را پیش کشیده و از قصه ی نوح علیه السلام شروع کرده و بعد از آن قصه حضرت ابراهیم و سپس داستان حضرت اسماعیل و بعد از آن قصه حضرت موسی علیه السلام و هارون و بعد از آن داستان الیاس و لوط را مطرح کرده است. و داستان ایمان و امتحان را در حادثه ذبح اسماعیل و ماجرای رؤیای ابراهیم خلیل، به تفصیل بیان کرده است که به ذبح فرزندش مأمور شد و از جانب خدا قربانی آمد. و بدین وسیله کیفیت اجرا و تسلیم در برابر احکم الحاکمین را به مؤمنان یاد داده است.

سورة صافات با بیان نصرت و یاری پیامبران و اولیاء در دنیا و آخرت از جانب خدا خاتمه یافته و نشان داده است که سرانجام نیکو از آن پرهیزگاران است.

ترجمه و تفسیر سوره صافات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا ﴿١﴾

قسم به آن گروهی از فرشتگان که (هنگام عبادت خدا یا شنیدن فرمان او) صف بسته می ایستند. (۱)

تفسیر:

پروردگار با عظمت این سوره را با یادکردن قسم به بعضی از مخلوقات خود افتتاح کرده و بدین ترتیب عظمت قدرت و منزلت آنها را ابراز داشته، و بندگان را به بزرگی قدر و مقام آنها متوجه گردانیده است.

الصافات: جمع صافه، به صف ایستادگان، صف بستگان. «وَالصَّافَّاتِ صَفًّا» معنی آن چنین است: به گروه های از فرشتگان قسم می خورم که در نماز راست قامت ایستاده یا در انتظار دریافت فرمان الله، بالها را راست گرفته اند.

ابن مسعود (رض) فرموده است: آنها عبارتند از فرشتگانی که در آسمان برای عبادت و ذکر صف می بندند.

در حدیث شریف آمده است: «مگر مانند فرشتگان در مقابل پروردگار خود صف نمی بندید؟ گفتیم: چگونه یا رسول الله؟ فرمود صف های اول را تکمیل می کنند و در صف به هم چسبیده می ایستند» (امام مسلم آن را در صحیح خود روایت کرده است، ملاحظه شود مختصر ابن کثیر ۱۷۴/۳).

به منظور نشان دادن مقام والایی و کثرت و فراوانی عبادت فرشتگان به آنها قسم یاد کرده است. آنها با وجود عظمت خلقت و بلندی مقام شان هیچگاه از عبادت الله فروگذار نیستند، و همان طور که مؤمنان در نماز صف می بندند، آنها برای عبادت، با خشوع و فروتنی صف میگیرند و خدای مقتدر را پرستش میکنند، خدای ذوالجلالی که تمام خلائق در مقابلش سر تعظیم فرو می بندند، و گردن فرازان در هیبت و جبروتش خم میگردند. از جمله ای آنان حاملان عرش با عظمت و فرشتگان پاک هستند.

توجه:

قسم در محاورات برای تاکید است که اکثر در مقابل کفار استعمال میشود ولیکن در بسا اوقات محض برای اینکه مضمونی را مهم بال شان ظاهر کنند نیز استعمال میکنند - و از تتبعو تفکر در قسم های قرآن حکیم، ظاهر میشود که مقسم به عموماً به طور شاهد و یا دلیل مقسم علیه میباشد. (تفسیر کابلی)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 21) در باره موضوعاتی: صافات خدای جهانیان یکی بیش نیست، آراستن آسمان به زیور ستارگان، اثبات روز قیامت مورد بحث قرار گرفته است.

فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا ﴿٢﴾

قسم به آن فرشته هایی که (شیاطین را) سخت می رانند. (۲)
و نیز قسم به فرشتگانی که ابرها را به اذن و اراده پروردگار هر سو که خدا بخواهد می رانند و سوق می دهند.

«الزَّاجِرَاتِ»: باز دارندگان. منع کنندگان. هدف از آنفرشتگان است که شیاطین را از استراق سمع باز می دارند و ابرها را بدینجا و آنجا می رانند. و یا اینکه مراد رزمندگان است که دشمنان را از تجاوز به حریم اسلام باز می دارند، و یا اینکه مراد داعیان و عالمانی است که بی دینان را از تجاوز به قرآن و قوانین اسلام به دور می دارند و مردمان را از منکرات نهی می کنند. (تفسیر انوار القرآن).

«زجر» به معنی سوق دادن و تشویق کردن است. باید گفت که بر علماء، دانشمندان و صالحین است که عوامل که موجب، فساد، گناه و شرارت در جامعه می گردد، نقش خویش در مورد اداء نمایند. در ضمن باید یاد آور شد که: انرژی گرفتن از یاد الله تعالی یا از طریق تلاوت قرآن «فَالْتَالِيَاتِ ذِكْرًا» و دفاع از حریم حق «فَالزَّاجِرَاتِ» همراه با نظم و آماده باش، «و الصَّافَاتِ صَفًا» ضرورت يك نظام الهی است. انجام هر کاری باید با کیفیتی عالی همراه باشد. بهترین نظم، «صَفًا» بهترین قدرت، «زَجْرًا» و بهترین یاد خدا. «ذِكْرًا» است.

فَالْتَالِيَاتِ ذِكْرًا ﴿٣﴾

قسم به تلاوت کنندگان ذکر (همه کتب آسمانی یا آیات قرآن). (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذِكْرًا»: هدف کتاب های آسمانی و از جمله قرآن است (ملاحظه شود سوره های: نحل آیات 43 و 44، انبیاء آیات 48 و 105). «التَّالِيَاتِ»: تلاوت کنندگان. هدف از آن فرشتگانی است که کتاب های آسمانی را بر پیغمبران خدا تلاوت می نموده اند.

تفسیر :

یعنی قسم به فرشتگانی که آیات الله تعالی را بر پیامبران می خوانند، و خود به ثناخوانی و ستایش و سپاسگزاری و تقدیس ذات خدا می پردازند.

إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ ﴿٤﴾

که بی تردید معبود شما یگانه است. (4)

تفسیر :

یعنی قسم به فرشتگانی که دارای چنین صفاتی هستند، خدایی را که انسان! می پرستید یگانه و تنها می باشد و شریک، مانند و همتا ندارد. مفسر کبیر جهان اسلام مقاتل بن سلیمان (150 هـ) میفرماید: کافران مکه می گفتند: آیا محمد خدایان را یکی قرار داده است؟ یک خدا چگونه به این همه مخلوق میرسد؟ آنگاه الله تعالی به عنوان تشریف و احترام به ملائک سوگند یاد کرد. (تفسیر قرطبی ۶۲/۱۵). بعد از آن خدای متعال معنی یگانگی و الوهیت را بیان کرده و میفرماید: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا» (آیه: 5 صافات) (همان خدای یکتا که آفریننده آسمان ها و زمین است و هر چه بین آنهاست و آفریننده). زیرا وجود آنها با این شیوه و نظم شگفت انگیز، از واضح ترین و روشن ترین دلایل بر وجود و یگانگی خدا می باشد.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ ﴿٥﴾

پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آنهاست، و پروردگار مشرق ها. (5)

تفسیر :

او خداوندی است که فقط وی آفریدگار آسمان ها و زمین، آفریدگار موجودات زمین و آسمان، آفریدگار مواضع طلوع آفتاب و آفریدگار ماه و ستارگان ثابت و سیار است. در این هیچ جای شکی نیست که؛ همه هستی تحت تربیت و رشد الهی میباشد، ما نباید برای هر چیزی ربی به تراشیم، زیرا که پروردگار همه هستی یکی بیش نیست.

إِنَّا زِينَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ ﴿٦﴾

ما آسمان این دنیا را به زیور ستارگان آراسته ایم. (۶)

تفسیر :

«زِينَا»: آراستیم، زینت بخشیدیم. به یقین که خداوند آسمان دنیا را با ستارگان پرفروغ و روشن زینت داده و آراسته ایم، که به صورت دانه های جواهر درخشان به نظر می آیند.

باید گفت که: آفتاب، و نور آن، نقش مؤثری در زندگی انسان و سایر مخلوقات الهی دارد. و تزئین آسمان ها، پرتوی از ربوبیت الهی است.

در این هیچ شکی نیست، زینت و زیبایی يك اصل است. آفریده های الهی همه زیباست گرایش به زینت و زیبایی، از تمایلات فطری انسان است و قرآن آن را مورد تأیید قرار داده است.

وَحَفِظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ ﴿٧﴾

و آن را از هر شیطان خبیثی حفظ کردیم. (٧)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَارِدٍ» نافرمان، سرکش، نافرمان و متمرّد.

و نیز آن را از نفوذ هر شیطانی نافرمان و متمرّد و از اطاعت خدا بیرون رفته، محفوظ نگاه داشته ایم.

تفسیر :

مفسر قتادة بن دعامة سدوسي بصري، در تفسیر آیه مبارکه میفرماید: ستارگان به سه هدف خلق شده اند: رجم شیطان، و ایجاد روشنایی برای راهیابی، و زینت آسمان دنیا. (تفسیر قرطبی ۶۴/۱۵).

همچنان و ابو حیان (محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حیان الأندلسی) فرموده است: آسمان دنیا را مخصوصاً ذکر کرده است؛ چون با چشم مشاهده میشود و تنها به وسیله ستارگان از نفوذ شیاطین به آسمان ها جلوگیری میشود. (البحر ۳۵۲/۷). از فحواي آیه مبارکه معلوم میشود که: در عالم بالا اسراری است که شیاطین به فکر دستبرد زدن به آن ها هستند، ولی قادر به انجام آن نیستند. در ضمن باید گفت که: جنّ و شیاطین جنّی قدرت دستیابی به غیب را دارند، اما از آن منع شده اند.

لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَدُّونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ﴿٨﴾

به [اسرار] ملاً اعلی گوش نتوانند داد و از هر سو به آنان (شهاب) پرتاب میشود. (٨)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا يَسْمَعُونَ»: در اصل (لَا يَسْمَعُونَ) است. نمیتوانند دزدکی گوش فرا دهند. «الْمَلَأِ الْأَعْلَى»: گروه برتر. مراد ملائکه کرام و فرشتگان والا مقام عالم بالا است. «يُقَدُّونَ»: رانده می شوند به سوی شان تیراندازی می شود. رجم می گردند.

تفسیر :

طوریکه در فوق متذکر شدیم که: در عالم بالا اسراری است که شیاطین به فکر دستبرد زدن به آنها میباشد، ولی قادر به انجام و دسترسی به آن نمیباشد، یعنی شیاطین نمی توانند به فرشتگان مستقر در عالم بالا گوش فرا دهند و استراق سمع کنند. و اگر قصد نفوذ و قصد گوش دادن در «الْمَلَأِ الْأَعْلَى» در آسمان را بکنند، فرق نمیکند از هر جهت که؛ صورت گیرد، «وَّ يُقَدُّونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ» با شهاب و سنگ های آسمانی رجم و رانده می شوند.

تابدین ترتیب شیاطین نتواند به هیچ ازوحي و سخنان فرشتگان عالم دسترسی یابد. خواننده گان محترم !

طوریکه یاد آور شدیم که: شیاطین نمی توانند به ملاً اعلی گوش فرادهند.

مفسرین در باره موضوع در تفاسیر خویش مینویسند که:

«الْمَلَأِ الْأَعْلَى»: عالم بالا، ساکنان آسمان، جمع برتر، فرشتگان والامرته، بزرگان والامقام. فرشتگان را به سبب آن ملا اعلی نامیدند که ایشان ساکنان آسمان ها هستند و اما انس و جن، ملاً اسفل اند چراکه ساکنان زمین می باشند.

بنابراین، در آیه مبارکه بیان شد که: شیاطین این قدرت و توانمندی را ندارند که به سخنان اهلی ملاً اعلي گوش فرا دهند، و اگر احیاناً قصد نفوذ را بکنند، با شهاب ها مورد هدف قرار میگیرند و رجم می شوند.

در مورد «شهاب ها» ابن کثیر می نویسد که: شهاب ها؛ اجزایی جدا شده از پیکره های ستارگانند، نه همه ستارگان است.

برای دقت بیشتر الله تعالی در تمام موارد از اشیاء به خاطر نام میبرد تا فهم این مفاهیم را برای ذهنیت محدود بشری آسان سازد ورنه از کیف و کان و جزییات و نوع بکار گیری وسایل برای ان پروردگار به صورت لایتناهی و با انواع مختلف وجود دارد که ذهن انسان در درک همه جزییات شان به یقین مقصر است.

قابل تذکر است: که ذکر جزء و اراده کل، و ذکر کل و اراده جزء، در کلام عرب شیوه شناخته شده ای است. «و از هر سو به راندن سخت پرتاب میشوند» یعنی: شیاطین - چنانچه بخواهند به منظور استراق سمع به آسمان ها صعود کنند - از هر جانی از جوانب آسمان به وسیله شهاب ها مورد هدف قرار می گیرند و با این هدف قرار گرفتن است که از مقصود خود دور ساخته شده و طرد و دفع می گردند.

دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ﴿٩﴾

آنها به شدت به عقب رانده می شوند، و برای آنان عذابی همیشگی است. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«دُحُورًا» (دحر): راندن، تار و مار کردن، دور انداختن، طرد کردن.

تفسیر :

«يُدْحَرُونَ دُحُورًا»: یعنی اینکه شیاطین توانمندی آنها بیابند که: وحی را بشنوند، طرد و رانده می شوند و عذاب درد آور، همیشگی و سختی برای شان در آتش دوزخ آماده است. (سوره: نحل آیه: 52).

امام طبری میفرماید: یعنی طرد و رانده می شوند. از «دحر» به معنی دفع و دور کردن است. (تفسیر طبری ۲۳/۲۷).

«وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ»: و در آخرت عذابی مستمر و دایمی که هیچ انقطاعی ندارد، خواهند داشت.

«وَاصِبٌ»: یعنی عبارت از عذاب همیشگی، پیوسته، سخت دردناک است که در آخرت می باشد، غیر از آن عذابی که در دنیا از هدف قرار گرفتن با شهاب ها دارند. (تفسیر صفاة التفاسیر محمد علی صابونی).

إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ﴿١٠﴾

مگر آنکه شیاطینی خبری را [دزدانه و] با سرعت برباید [و فرار کند] که در این صورت گلوله ای آتشین و شکافنده او را دنبال می کند. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«خَطِفَ»: ربود. با سرعت بر گرفت. دزدکی گوش فرا داد معنی مجازی خَطِفَ، استماع خبر و استراق سمع است.

«الخطفة»: به سرعت و پنهانی ربودن، به سرعت قاپیدن

«أَتْبَعَ»: به معنی (تبع)، یعنی دنبال کرد. تعقیب کرد.

«شِهَابٌ» شهاب ها و سنگ های آسمانی مأموران الهی هستند که با هدف پرتاب می شوند نه تصادفی و بی هدف.

«ثَاقِبٌ»: سوراخ کننده. مراد سوزاننده است. یعنی شهابی که دل فضایی ظلمانی و بدن شیطان متمرّد را سوراخ سوراخ می کند. یا اینکه جوّ (هوا و فضاء) را می سوزاند و شیطان متمرّد را آتش می زند. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل)

تفسیر :

مفسر دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر خویش «تفسیر المیسر» در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: مگر شیطانی که کلمه‌ای از وحی را به سرعت دزدی کند و آن را به دیگری خبر دهد. باز نفر دوم به سوم خبر دهد و همچنین به دیگران انتقال یابد. گاهی پیش از اینکه خبر را به دیگری برساند، شهاب او را میسوزاند، اما برخی اوقات پیش از اینکه او را شهاب بسوزاند خبر را انتقال می‌دهد و به تدریج این امر را به کاهنان می‌رسانند و کاهنان با آن صدها دروغ را علاوه مینمایند. (تفسیر المیسر، نوشته دکتر عایض بن عبدالله القرني).

همچنان سایر مفسران در مورد می‌نویسند: شیطان خبیث از آنچه که در عالم بالا جریان دارد شمه‌ای می‌رباید، اما در موقع فرود آمدن به زمین شهابی آن را دنبال کرده و می‌سوزاند. امام قرطبی فرموده است: شهابی که برای رجم شیطان به کار می‌رود، از جمله ستارگان ثابت نیست؛ چون ستاره‌ی ثابت حرکت می‌کند اما حرکتش قابل رؤیت نیست، در صورتی که حرکت این شهاب‌ها دیده می‌شود (تفسیر قرطبی ۶۸/۱۵)

در حدیث متبرکه هم به این موضوع اشاره شده که مضمون احادیث صحیح عبارت است از: قبل از اسلام، شیاطین به منظور استراق سمع به سوی آسمان بالا می‌رفتند و چون خداوند متعال به امری از امور زمین حکم میراند، اهالی آسمان راجع به آن گفت و گو میکردند و شیطانی که تا نزدیک شان آمده بود، آن سخن را می‌شنید و سپس آن را به شیطانی که پایین‌تر از وی بود القا می‌کرد و چه بسا که شهاب او را بعد از آنکه سخن را القا کرده بود، می‌سوزانید و چه بسا هم نمی‌سوزانید. آنگاه شیاطین این سخن را به سوی کاهنان القا می‌کردند پس آن‌ها با آن سخن صد دروغ را در آمیخته و به خورد مردم می‌دادند و جاهلان تمام آن سخنان را باور می‌کردند. اما آنگاه که خداوند متعال آیین اسلام را نازل کرد، آسمان به شدت مورد حراست قرار گرفت به طوری که هیچ شیطانی دیگر نمی‌تواند از تیررس شهاب‌ها بگریزد. آری! خداوند متعال بدین گونه وحی خویش را از دستبرد شیاطین حفظ نمود.

باید گفت: برای شیاطین مطلع شدن از اسرار بالا به قدری مهم است که با آنکه از هر سو مورد هدف قرار می‌گیرند باز هم به صورت دزدانه به استراق سمع دست می‌زنند. همان طوری که قرآن عظیم الشان میفرماید: «فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ ثَاقِبٌ» - 10 شیاطین موجوداتی قابل رؤیت و هدف‌گیری هستند. مبارزه با شیاطین فرضیه الهی بوده، باید با شیاطین جامعه برخورد قوی و شکست‌ناپذیری داشته باشیم. و اضافه باید کرد که: شیاطین موجوداتی مکلف و مورد کفر و یاز خواست خداوند هستند.

فَاسْتَفْتِهِمْ أَهَمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ ﴿۱۱﴾

پس از منکران معاد بپرس آیا آفرینش آنان دشوارتر است یا آفرینش چیزهایی که (در کائنات) آفریده ایم؟ بدون شک ما ایشان را از گلی چسبنده آفریده‌ایم. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَاسْتَفْتِهِمْ»: از منکران حشر بپرس. یعنی از ایشان نظر بخواه. مراد از استفتاء در اینجا تنها اطلاع از دیدگاه ایشان است و بس. و الا رأی آن انفاقد ارزش است. «خَلْقًا»: نیرومندتر در آفرینش، در آفرینش سخت‌تر و دشوارتر. «لَازِبٍ»: چیز لزج و چسبنده‌ای است که به دست می‌چسبد.

تفسیر :

در این آیه مبارکه میفرماید: از کفار منکر رستاخیز «بپرس: آیا آنان در آفرینش سخت‌ترند یا کسانی که آفریده‌ایم». یعنی کدام یک از لحاظ ساختمان و بنیه قوی‌تر است؟ آیا آنها قوی‌ترند یا آسمان‌ها و زمین و موجودات مابین آنها، از قبیل فرشتگان و مخلوقات عظیم و شگفت‌انگیز؟ مفسر و مؤرخ مشهور اسلام ابن جریر طبری میفرماید: از این رو آن را به چسبندگی

توصیف کرده است که خاک مخلوط با آب است. و نیز فرزند آدم از خاک و آب و آتش و هوا ساخته شده است. و وقتی خاک با آب مخلوط شود به صورت گلی چسبناک در می آید. (تفسیر طبری ۲۸/۲۳).

شان نزول آیه :

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره اشدین کلدیه (که او را به سبب شدت و نیرومندی بدنش «اشد» نامیدند) و امثال وی نازل شد که به تنومندی پیکر و نیرومندی اعضای خویش سخت مغرور بودند.

بَلْ عَجَبْتَ وَيَسْخَرُونَ ﴿١٢﴾

بلکه تو (از انکار منکران) تعجب کردی و آنها هم به تمسخر پرداختند. (12)

تفسیر:
ای پیامبر! با آنچه که درباره حقیقت معاد می گویی، تو را به ریشخند و تمسخر میگیرند. درحالیکه آنان همه آثار و قدرت روشن را هم مشاهده میکنند، تعجب میکنی، و در همان حال آنها تو و سخنان تو را در این مورد مسخره می کنند.

مفسر شیخ ابوسعود (محمد بن محمد بن مصطفی عمادی متوفای 982) میفرماید: یعنی از قدرت الله در خلقت این خلائق عظیم، و اینکه آنها زنده شدن را انکار میکنند، تعجب میکنی، و آنها از تعجب تو و اینکه زنده شدن را مقرر میداری، تو را مسخره کرده و از عملکرد تو تعجب می کنند. (ابو سعود ۲۶۶/۴).

«یستسخرون»: دیگران را به مسخره کردن فرا می خوانند، یکدیگر را به ریشخند کردن می خوانند

«عَجَبْتَ وَيَسْخَرُونَ»: تو در پرتو دلائل متعددی، بر قدرت خدای متعال برای ایجاد معاد، در شگفتی، و ایشان معاد را مسخره می دانند و صحبت تو درباره معاد و شگفت تو از کارشان را به تمسخر می گیرند. در این هیچ جای شکی نیست که: گاهی دشمن به جای قبول حق، حقیقت و منطق، دست به تمسخر زده، و منطق رسا را هم مسخره میکنند. و با تمام صراحت باید گفت که: تمسخر و به بازی گرفتن مقدسات، مقدمه کفر و انکار حقایق است.

وَإِذَا دُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ ﴿١٣﴾

و چون پند داده شوند عبرت نمی گیرند. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«دُكِّرُوا»: پند داده شدند (سوره های: 57، مائده / 13، فرقان / 73).

«لَا يَذْكُرُونَ»: یادآور نمی گردند. متذکر و منتفع نمی شوند.

تفسیر :

و آنگاه که کافران به وحی الهی (قرآن عظیم الشان) نصیحت می شوند، از و از آنچه که در آن است فایده نمی گیرند و در معنای آن نمی اندیشند؛ زیرا در غفلت به سر می برند و از حق روگردان اند.

وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ ﴿١٤﴾

چون معجزه ای را ببینند به ریشخند می پردازند. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«آيَةً»: دلیل و برهان. معجزه. «يَسْتَسْخِرُونَ»: دیگران را به مسخره کردن دعوت می کنند. و به اصطلاح در سخریه مبالغه و زیاده روی می کنند.

تفسیر :

زمانیکه معجزات رسول الله صلی الله علیه وسلم را مشاهده کنند، از جمله «شَقُّ الْقَمَرِ» و به زبان آمدن درخت و سنگ، به تمسخر می پردازند و به قولی معنی (یستسخرون) این است: که نه تنها خودشان به تمسخر دست میزنند، بلکه از دیگران نیز درخواست می کنند تا پیامبر صلی الله علیه وسلم را مورد تمسخر قرار دهند.

وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾

و می گویند: این جز جادویی آشکار نیست. (۱۵)

تفسیر:

کفار میگویند آن چیزی را که برای ما آورده‌ای جز سحری آشکار چیزی دیگری نیست. مفسر الإمام أبو حیان در البحر مینویسد: (هذا) اشاره است به خوارق اعجاز انگیزی که توسط حضرت محمد صلی الله علیه و سلم آورده شد. (البحر ۳۵۵/۷).

أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿١٦﴾

آنها می‌گویند آیا هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان شدیم بار دیگر برانگیخته خواهیم شد! (۱۶)

تفسیر:

کافران می‌گویند: زمانیکه ما بمیریم، جسدهای ما خاک شود، استخوان های ما بپوسد و پارچه پارچه شود، دوباره زنده می‌گردیم و از قبر های خویش برانگیخته می‌شویم؟ در اینجا ملاحظه می‌شود که:

استفهام برای انکار و استهزا آمده که از عادت همیشگی کافران در طرح سؤالات و نشر عقاید فاسد خویش از آن استفاده می‌کردند.

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: مشرکان، بصورت مطلق دست به انکار قیامت می‌زنند و حتی زنده شدن نیاکان خویش را ویا اینکه خودشان بعد از مرگ دوباره زنده میشوند هم بعید می‌شمارند، به تمام وضاحت باید گفت: که به هیچ صورت: خاک شدن انسان، مانعی برای زنده شدن دوباره‌ی او نیست، درضمن باید گفت: که ایجاد قیامت برای خداوند آسان است، مشرکان در مورد انکار از روز قیامت وحشر منطبق و استدلال صحیحی به همراهی خود ندارند، همیشه به جای استدلال فقط استبعاد استفاده می‌کنند.

أَوَابَاؤُنَا الْأَوْلُونَ ﴿١٧﴾

و آیا پدران پیشین ما [هم برانگیخته میشوند؟] (۱۷)

تفسیر:

مفسر جباري الله زمخشری در مورد این آیه مبارکه می‌نویسند: یعنی آیا پدران ما نیز زنده می‌شوند؟ شگفتی و تعجب بیشتری را در بردارد. منظور آنها این است که پدران قدیمی‌ترند، بنابر این زنده شدنشان بیشتر بعید به نظر می‌آید. (تفسیر کشاف ۳۰/۴)

قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ ﴿١٨﴾

بگو آری، همه شما زنده می‌شوید، در حالیکه شما ذلیل خواهید بود. (۱۸)

تفسیر:

«دَاخِرُونَ» جمع داخل، انسان های زار و زبون و خوار و پست، فروتنان. یعنی به آنها بگو: بله، بعد از آن که خاک شدید شما هم زنده می‌شوید در حالیکه خوار و ذلیل می‌باشید. انکار لجوجانه مشرکین از قیامت سبب خواری و ذلت شان در روز قیامت است. باید متذکر شد که: بر پا شدن قیامت دفعی است نه تدریجی، و حالت مشرکین در این روز طوریکه گفته آمدیم؛ حیران و پریشان به حال زار خود نظاره‌گرند.

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ ﴿١٩﴾

همانا (قیامت) یک صدای مرگبار است، پس ناگهان آنان صحنه قیامت را مینگرند. (۱۹)

تفسیر:

یعنی: زنده شدن پس از مرگ با یک نعره تندي از اسرافیل علیه السلام است که در صور با نفخه‌ای می‌دمد و یکباره مرده‌ها از قبر شان بر خواسته و در میدان محشر می‌ایستند و به یکدیگر نگاه می‌کنند. و به نظاره صحنه‌های هولناک قیامت و عذابی می‌پردازند که خدای متعال بر کفار مقرر داشته است.

شیخ قرطبی در مورد می نویسد: الزجرة یعنی بانگ، و آن، دمیدن دوم است. از این رو به «زَجْرَةَ» موسوم گشته است که صورت هی کردن و راندن شتر و فیل و گله را دارد. (تفسیر قرطبی ۷۲/۱۵).

وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ ﴿٢٠﴾

و می گویند: ای وای بر ما! این روز جزاست! (۲۰)

تفسیر :

و کافران در آن هنگام میگویند: یاویلنا: ای وای بر ما، هلاکت و زیان بر ما باد! این همان روز حساب است که در دنیا به ما وعده داده شد، اما به آن تکذیب کرد. آنگاه ملائک بر سبیل توییح و سرزنش به آنها میگویند:

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكذِّبُونَ ﴿٢١﴾

(بلی) این همان روز جدایی (حق از باطل) است که آن رادروغ میپنداشتید. (21)

تفسیر :

فرشتگان آنان را با این سخن پاسخ می دهند؛ این همان روزی است که میان خلیق حکم و فیصله الهی صادر می شود و روزی است که شما در دنیا بدان تکذیب کرده و از آن انکار می نمودید.

«الفصل»: روز جدایی، روز حکم، قضا و فیصله است زیرا در آن، میان نیکوکار و بدکار جدایی و فاصله افکنده می شود.

مفسر شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی میفرماید: «فصل» یعنی قضاوت و جدا کردن نیکوکار از بدکار. (تفسیر بیضاوی ۱۳۸/۲).

«الفصل»: قضاوت و حکم، سخن قاطعانه و نهائی در حل و فصل کشمکش بین دو طرف دعوا است. و جدائی میان حق و باطل. «يَوْمُ الْفَصْلِ»: مراد روز قیامت است.

خواننده گان محترم !

در آیات متبرکه (22 الی 61) بحث در باره اینکه مشرکان در روز قیامت مورد سؤال و پرسش قرار میگیرند، سزای آنان و مکافات مؤمنان مخلص، توضیح و بیان گردیده است.

احْشُرُوا الدِّينَ ظَلْمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٢٢﴾

[آن گاه ندا رسد: ظالمان و هم ردیفان آنان و معبودهایی را که همواره به جای الله می پرستیدند، گرد آورید. (۲۲)]

تفسیر :

الله تعالی به فرشتگان هدایت میدهد که: کافران را با شریکان باطل و خدایان ساختگی که به عبادتشان می پرداختند فراهم آورید. و هر شخص را فرد را با هم نوع و همکیش خود در کنار هم قرار دهید.

مفسر قرطبی میفرماید: زناکار با زناکار، و شراب خوار با شراب خوار، و دزد با دزد کنار هم قرار میگیرند. (تفسیر قرطبی ۷۳/۱۵) وی این قول را به حضرت عمر خطاب رضی الله عنه نسبت داده است.

ضحاک میگوید: «ازواج آنان؛ همراهان و هم پیوندان آنان از شیاطین پس هر کافری با شیطان خود محشور می شود. همچنین گنهکاران با یکدیگر محشور میگردند لذا زناکاران با هم سلکان شان، رباخواران با همدیگر، شرابخواران با همدیگر و همین گونه هر گروهی با همجنسان خود گرد آورده می شوند...».

همچنان ابن عباس (رض) در این مورد فرموده است: ستمکاران را با همسران کافرشان فراهم آورید. و نیز از او نقل است که منظور افراد نافرمان مانند آنها می باشد. (این دو قول را صاحب «بحر المحيط» از ابن عباس (رض) نقل کرده است، ۳۵۶/۷).

معبودهای باطل نه تنها گرهگشا نیستند بلکه خود نیز گرفتارند. انسان ها بدبخت که در روز

قیامت با بت‌های بی جان محشور شود. همچنان باید گفت: کسی که هدایت الهی را در دنیا نپذیرد، در قیامت به دوزخ هدایت میشود. در نهایت امر همانا؛ پایان شرک و کفر دوزخ است.

مَنْ دُونَ اللَّهِ فَأَهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ ﴿٢٣﴾

که به جز خدا می پرستیدند، و همه را به راه دوزخ راهنمایی کنید. (۲۳)

تفسیر:

ای فرشتگان! کافران را با شریکان باطل و خدایان ساختگی آنان به شدت و با توبیخ به سوی آتش سوق دهید. یعنی راه دوزخ را به آنها نشان بدهید و آنها را به سویش روانه کنید.

وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْنُونُونَ ﴿٢٤﴾

و آنان را متوقف کنید که ایشان بازخواست کردنی هستند. (۲۴)

تفسیر:

ای فرشتگان! کافران را با خدایان باطل آنان پیش از وارد شدن به بهشت در راه متوقف کنید و نگه دارید؛ زیرا خداوند متعال با توبیخ و تهدید از اعمالی که در دنیا انجام دادند و از سخنانی که گفتند از آنان سؤال می‌کند. یعنی آنان را برای حساب متوقف سازید، و سپس بعد از حساب، به سوی دوزخ برانید.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا تزول قدما ابن آدم يوم القيامة من عند ربه حتي يسأل عن خمس: عن عمره فيم أفناه، وعن شبابه فيم أبلاه، وعن ماله من أين اكتسبه وفيم أنفقه، وماذا عمل فيم علم». قدمهای فرزندان آدم در روز قیامت از نزد پروردگارش دور ساخته نمی‌شود تا از پنج چیز مورد سؤال قرار نگیرد:

1- از عمر خویش که در چه چیزی آن را فنا کرده است.

2- از جوانی‌اش که در چه راهی آن را کهنه و فرسوده کرده است.

3- از مال خویش که از کجا آن را به‌دست آورده است.

4- از این‌که مال خویش را در چه راهی خرج کرده است.

5- و از علم خویش که در آن چه عملی کرده است.»

مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ ﴿٢٥﴾

[به آنان گویند:] شما را چه شده که یکدیگر را [برای رهایی از عذاب] یاری نمی‌دهید؟ (۲۵)

تفسیر:

«لا تَنَاصَرُونَ»: همدیگر را یاری نمی‌دهید. قابل تذکر است که: اصل آن (لا تَنَاصَرُونَ) است.

در حین گرفتاری به عذاب برای آنان گفته می‌شود که شما را چه شده است با وجود اینکه همه در اینجا حاضرید به یکدیگر کمک نمی‌رسانید؟ در حالیکه در دنیا یار و یاور همدیگر بودید؟

مفسران می‌فرمایند: این بیان به سخنان ابو جهل در روز بدر اشاره دارد که گفته بود: «ما همه به یاری یکدیگر می‌پردازیم». (تفسیر قرطبی ۷۴/۱۵).

خوانندگان محترم!

از فحوای آیه مبارکه معلوم میشود که: در قیامت، مجرمان نمی‌توانند هیچ یاری و کمکی به یکدیگر برسانند، در این هیچ جایی شکی نیست که: مجرمین در قیامت خود را تبرئه می‌کنند و گناه خود را به گردن دیگران می‌اندازند.

باید یاد آور شد که در روز قیامت، هیچ کس حاضر نیست گناه و جرم دیگران را به عهده خود گیرد.

بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ ﴿٢٦﴾
[نه] بلکه امروز آنان امروز تسلیم‌اند. (٢٦)

تفسیر :

واقعاً هم کافران در روز قیامت ذلیل و سر به زیر و تسلیم شدگانند و از غلبه و یاری رساندن ناتوانند و مالک رساندن نفع و ضرری برای خویشان نیستند.

«مُسْتَسْلِمُونَ»: افراد منقاد و مطیع.

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٢٧﴾

و بعضی از آنان به بعضی دیگر روی کرده و از هم سؤال می‌کنند. (27)

تفسیر :

بعضی از کافران به برخی دیگر در روز قیامت رو می‌آورند و یک دیگر را لومه و سرزنش و ملامت می‌سازند و حتی با یکدیگر به مخاصمه می‌پردازند. مفسر شیخ ابو سعود در تفسیر خویش: (ارشاد العقل السليم الي مزاي الكتَاب الكريم) مینویسد: به طریق توبیخ و خصومت از هم می‌پرسند و جدل میکنند. (تفسیر ابو سعود ٢٦٨/٤)

«يَتَسَاءَلُونَ»: از همدیگر بازخواست می‌کنند. به گونه کشمکش و سرزنش از یکدیگر سؤالاتی می‌کنند و همدیگر را مقصّر وضع موجود قلمداد می‌نمایند.

قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ ﴿٢٨﴾

[پس پیروان گمراه به رهبران گمراه کننده] می‌گویند: همانا شما از راه خیرخواهی به سوی ما می‌آمدید، [ولی کارتان جز فریب و نیرنگ نبود!] (٢٨)

تفسیر :

یعنی شما از هر جهت می‌آمدید و باطل را برای ما آراسته و مزین می‌کردید و با قوی‌ترین دلایل ما را از تبعیت از راه حق باز می‌داشتید (ابن کثیر این قول را از سدی نقل کرده است و اظهر نیز همان است)

برخی از مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می‌فرمایند: از چپ و راست به نزد ما آمده و ما را و سوسه می‌کردید و بر در پیش گرفتن راه انحراف تشویق می‌نمودید. (در فی ضلال این معنی آورده شده است. و با این‌که از جهت لغت سند و مدرکی ندارد اما لطیف است.) «عَنِ الْيَمِينِ»: از طریق خیرخواهی و دلسوزی. از راه دین. از راه قدرت. هدف این است که شما گفتید: ما خیرخواه شما هستیم، و دینی که دارید حق است، و با زور و ادار به گمراهی مان کردید. (تفسیر نور.)

قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٢٩﴾

(آنها در جواب) می‌گویند: [ما را تقصیری نیست] بلکه خود شما اهل ایمان نبودید. (29)

تفسیر :

سرکردگان کفر برای ناتوانان می‌گویند: آن طوری که شما می‌گوئید نیست؛ ما شما را به گمراهی و ادار نکردیم، و شما را از ایمان مانع نشدیم، بلکه خود کافر شدید و به میل و اختیار خودتان ایمان نیاوردید.

ابن کثیر گفته است: یعنی موضوع آن طور که شما گمان می‌برید نیست، بلکه قلب و نهاد خودتان منکر ایمان و پذیرای کفر و نافرمانی بود. (مختصر ابن کثیر ١٧٧/٣).

وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَٰغِينَ ﴿٣٠﴾

و ما را بر شما هیچ تسلطی نبود، بلکه شما خود قوم طغیان‌گر و سرکش بودید. (٣٠)

تفسیر :

یعنی ما هیچ زور و قدرتی نداشتیم که شما را از هدایت باز داریم، بلکه شما خودتان از حد تجاوز کردید و با قبول کفر بر خویشان اسراف ورزیدید. باید گفت که: زمینه و عامل انحراف، از درون منحرفان است نه بر اثر فشار که از بیرون

آورده شده باشد.

«سُلْطَانٌ»: سلطه و قدرت. مراد زور و اجبار است.

فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ ﴿٣١﴾

و حکم پروردگار ما در حق ما تحقق یافت، بی‌گمان ماچشنده (طعم عذاب) خواهیم بود. (۳۱)

تفسیر:

«فَحَقَّ عَلَيْنَا...»: فرمان الله تعالی در باره ما محقق گشت که ما گمراها نباید روز قیامت عذاب را بچشیم. «إِنَّا لَذَائِقُونَ»: ما بدون تردید این عذاب را می‌چشیم.

فَأَعْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ﴿٣٢﴾

و ما شما را بدین سبب گمراه کردیم همانگونه که خود گمراه بودیم. (۳۲)

تفسیر:

و سبب گمراهی و کفرتان به خداوند شدیم. از آن رو که پیش از شما گمراه بودیم، شما هم با پذیرش کفر از ما پیروی کردید و همه ما زیانمند شدیم.

«غَاوِينَ»: گمراهان (سوره‌های: اعراف‌آیه: 175، حجر آیه: 42، شعراء آیات 91 و 94).

فَانَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٣﴾

پس در حقیقت آنان در آن روز در عذاب شریک یکدیگرند. (۳۳)

تفسیر:

آنها در روز قیامت در عذاب شریکند، همان طور که در گمراهی شریک بودند. اما همان طوریکه فرموده است: «وَأَنْ يَنْفَعَكُمْ أَلْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُم فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ»، امروز هیچ چیزی سودی به حالشان ندارد. و به هر گروهی بخشی از جزا داده میشود؛ همچنان که در کفر و گمراهی در دنیا شریک و سهیم بودند.

إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿٣٤﴾

ما این چنین با مجرمان می‌کنیم. (۳۴)

تفسیر:

سنت الهی درباره کافران و بدکاران این است که کارهای بدشان را جزا میدهد و از آنان انتقام می‌گیرد. «كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ»: اینگونه با مجرمان رفتار میکنیم. واقعاً هم سنت عدل الهی نسبت به مجازات مجرمان یکسان است. ریشه عذاب، جرم انسان هاست.

إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٣٥﴾

زیرا آنان چنین بودند که هر زمان به آنان میگفتند: معبودی بر حق جز الله (یگانه)، تکبر می‌کردند. (35)

تفسیر:

بلی! زمانیکه کافران به سوی کلمه لا اله الا الله و به سوی پذیرش و تحقیق معنی این کلمه و عمل به مقتضایش فرا خوانده می‌شدند نافرمانی می‌کردند، و تکبر می‌کردند و خود را بزرگ می‌دانستند.

وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَرَكُوْا أَلِهَتَنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ ﴿٣٦﴾

و میگفتند: آیا معبود های خود را به خاطر (سخن) شاعری دیوانه ترک گوئیم؟ (۳۶)

تفسیر:

وقتی کافران به سوی توحید فرا خوانده می‌شدند، می‌گفتند: «آیا ما به خاطر گفته شاعری دیوانه» که در خیال خویش سیر می‌کند و سخنان درهم و برهمی می‌گوید «ترک‌کننده معبودان خود باشیم؟» منظور شان از شاعر دیوانه، پیامبر است. الله تعالی در جواب آنها فرمود:

بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَقَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٧﴾

(چنین نیست که آنها پنداشتند) بلکه (محمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر بزرگی است که برای تعلیم و هدایت خلق عالم) با برهان روشن حق آمد و (حجت و معجزاتش) صدق پیغمبران پیشین را نیز اثبات کرد. (37)

تفسیر :

یعنی موضوع برطبق افترای آنها نیست، «بلکه او حق را آورده» یعنی: پیامبر صلی الله علیه وسلم، قرآنی را که مشتمل بر توحید، وعده و وعید و دیگر امور حق است، آورده، «و پیامبران را تصدیق کرده است» همچنان محمد صلی الله علیه وسلم توحید و اسلام و حق درخشان و مطالبی همانند مطالب پیامبران پیشین را آورده است. الإمام أبو حیان میفرماید: مشرکان یگانگی و رسالت را با هم انکار نموده و سخن خود را با گفته‌ی «شاعر مجنون» مخلوط کردند؛ زیرا شاعر فهم و درایتی دارا می باشد که به وسیله‌ی آن معانی شگفت انگیز را به نظم می‌کشد و آن را در قالب کلمات زیبا و بدیع شکل می دهد، ولی دیوانه چنین قدرتی را ندارد، از این رو گفته‌ی آنها خلط و هزیان است (تفسیر البحر ۳۵۷/۷).

باید گفت از فحوائی آیات متبرکه معلوم میشود که: تعالیم همه انبیا یکی است و تمام انبیا مردم را به توحید و حق دعوت می کردند و پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نیز آنان را تصدیق می کرد. و در این هیچ جای شکی نیست که سزای کسانی که از روی علم و آگاهی، قرآن عظیم الشان را شعر و پیامبر را مجنون بحساب می آورد، به عذاب دردناک مبتلا میشود.

یادداشت:

در آیه مبارکه (36) خواندیم: «و می‌گفتند: آیا معبود های خود را به خاطر (سخن) شاعری دیوانه ترک گوئیم؟» در این مورد باید گفت که: آوردن «شاعر و مجنون» با هم ضد و نقیض هستند: شاعر از روی درک و اندیشه - که زاده یعقل است- شعر می سراید؛ در صورتی که دیوانه از این خصوصیت محروم است.

چرا پیامبر بزرگوار اسلام را شاعر خطاب می کردند؟

چون سخنانش آن به قدری در قلب و روان انسان اثر گذار بود و عواطف و احساسات انسان را به خود جذب می کرد و می ربود، که گویا آهنگین ترین شعر را زمزمه می کند، حال آنکه گفتارش هرگز شعر نبود؛ بلکه سخنی والاتر و بالاتر از شعر؛ یعنی، کلام دلنشین و شیوای آفریدگار بود.

و نیز بدین سبب او را دیوانه می نامیدند؛ چون رنگی محیط شرک آلود را به خود نمی گرفت و در برابر عقاید خرافی جامعه، قاطعانه ایستاده بود که گمراهان، این ویژگی و خصوصیت را جنون و دیوانگی بحساب می آوردند، در صورتی که مهمترین ارزش کار پیامبر صلی الله علیه وسلم، همین ایستادگی در برابر کفر و شرک و خرافات بود. پیامبر صلی الله علیه وسلم بمتابه خاتم الانبیا با توحیدی دور از آلودگی و خالص و نور درخشان و روشن، که همان حق است و سایر پیامبران بر آن اجماع کرده بودند، نزد مردم آمد و ابداً نه نامه اش شعر بود و نه در وجود مبارکش دیوانگی احساس می شد. این سخنان یاره ی دشمنان، تقلیدی از پیشینیان مشرک بود که پیامبران خود را به شیوه های گوناگون، متهم میکردند و می آزرندند. [فصلت/۴۳].

پس ای کافران و ای بی باوران و مشرکان به دلیل سرپیچی از حق و بی باوری به پیامبر و کتابهای آسمانی، باید کیفر سخت را - که موافق کردار زشت شماست - بچشید و بدانید که خدا به کسی ستم روا نمی دارد. [کهف/۱۹، فصلت/۴۶].

إِنَّكُمْ لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ ﴿٣٨﴾

شما حتماً عذاب دردناک را خواهید چشید. (38)

تفسیر :

ای کافران! به یقین که شما به سبب کفر، تکذیب و ستیزه جویی خود با الله و رسولش طور قطعی از عذاب بردآور و الیم دوزخ را خواهید چشید.

وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٣٩﴾

و جز آنچه که همواره انجام می دادید، سزا داده نمی شوید. (39)

تفسیر :

عذابی را که اکنون می چشید، به سبب اعمال بدی است که در دنیا انجام داده‌اید و الله تعالی بر شما هیچ ظلم روا نداشته است.

مفسر صاوی فرموده است: چون سزای بد با بدی همسان است، به عکس مکافات نیک که چند برابر است (تفسیر صاوی ۳/۳۳۷).

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿٤٠﴾

به جز بندگان مخلص الله. (۴۰)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت: در قیامت سزای متناسب و برابر برای خلاف کاران در نظر گرفته میشود، ولی برای بندگان برگزیده خدا فراتر از عملکردشان، اجر و ثواب و بخشش در نظر گرفته و اعطا می گردد.

«مُخْلِصِينَ»: باید یاد آور شد که: آنچه سبب برگزیدگی انسان نزد پروردگار متعال می

گردد، همانا بندگی است. اشخاصیکه بی‌آلایش باشند، کسانی که خداوند ایشان را از

نقائص پاکیزه و و منزله کرده است و تمام هم و غم (غم و اندوه) خویش را صرف طاعت الله تعالی نموده اند. (ملاحظه شود سوره های: یوسف آیه 24، صفحه 46).

اما بندگان راستکار و مخلص و موحد الله، که در عبادت شان اخلاص مند اند، عذابی نمی بینند و در محاسبه و بازخواست جدلی ندارند، بلکه خدا از گناهان آنان در می‌گذرد و در مقابل عمل نیکی که انجام داده‌اند ده برابر تا هفت صد برابر پاداش دارند. آنگاه پاداش

آنها را یادآور شده و میفرماید:

أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ ﴿٤١﴾

برای آنها (بندگان مخلص) روزی معین و خاص است. (۴۱)

تفسیر :

یعنی: برای این گروه مخلص، برای آن راد مردان نیکو سرشت بامدادان و شامگاهان در

بهشت روزی دارند. همان گونه که در جای دیگری از قرآن عظیم الشان میفرماید: «و

لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» (آیه 62 سوره مریم) و این روزی در نیکویی، پاکیزگی و عدم انقطاع خود، معلوم و مقرر است و آن‌ها صبح و شام از آن برخوردار می‌شوند.

مفسر ابو سعود گفته است: رزق و روزی بهشتیان خصوصیت های معلوم و مشخصی

دارد از قبیل شکل و صورت زیبا، طعم لذیذ و دلچسب و رایحه‌ی دل انگیز. (ابو سعود

۲۶۸/۴) و در ذیل به تعریف و تفسیر رزق اهل جنت پرداخته میفرماید:

فَوَاكِهَ وَهُمْ مُكْرَمُونَ ﴿٤٢﴾

(برایشان انواع) میوه هایی [گوناگون] درحالیکه مورد اکرام خواهند بود. (42)

تفسیر :

فواکه: یعنی اینکه در جنت انواع مختلف میوه بوده و خوردن همه انواع میوه‌ها برای

جنتیان میسر می باشد، در ضمن خصوصیت و مزه این میوه‌ها گوارتر این و پاکیزه‌ترین

چیزی است که ایشان می خورند و لذیذترین چیزی است که نفس هایشان بدان میل و

رغبت دارد. دیده می شود که برای اهل جنت هم، کامیابی مادی و هم امتیازات معنوی به

وفرت و در کنار هم قرار دارد. الله تعالی نصیب ما بگرداند.

فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٤٣﴾

در باغ‌های پر نعمت (بهشت). (٤٣)

تفسیر :

این گروه که ابرارند، در بهشت‌های پر از نعمت جاودان و دایمی، در نشست گاهی با کرامت و به جوار خداوند رحمان و رحیم همیشه جایگزین می‌باشند.

عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿٤٤﴾

در حالیکه بر تخت‌هایی روبه روی یکدیگر [تکیه زده اند]، (44)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سُرُرٍ»: جمع سُریر، تخت‌ها. «مُتَقَابِلِينَ»: رو به روی همدیگر.

تفسیر :

ایشان به منظور انس و اُلفت با یک دیگر و زیادت لذتیابی از نعمت‌ها، بر تخت‌های بهشت روبروی یک دیگر قرار می‌گیرند.

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ﴿٤٥﴾

با جامی از باده ناب پیرامونشان به گردش درمی‌آیند. (45)

تفسیر :

بعد از ذکر خوردنی‌های اهل جنت، اشاره‌ای به نوشیدنی جنتیان نموده می‌فرماید: برای گروه ابرار در مجالس انس و خوشنودی، جام‌هایی از شراب طهور از جویبارهای جوشیده از چشمه‌ساران بهشت، از آنها پذیرایی می‌کنند. این نعمت ماندگار نه تمام می‌شود و نه قطع می‌گردد. باید گفت: کامیابی در بهشت محدود به جهت خاصی نیست، بلکه نعمت‌ها از هر سو گرد جنتیان چرخانده می‌شود. «قَدَح» ظرف خالی است که هرگاه پر شود به آن «کأس» گویند و گاهی کلمه كأس گفته می‌شود ولی مراد از آن شراب است نه ظرف آن.

«مَعِينٍ»: جاری. یعنی رود خانه روان. هدف چشمه‌سار جاری شراب است که بیان‌گر فراوانی و بی‌درد سوری‌نگهداری در خمره‌ها و بی‌زحمت‌تهیه و خرید و فروش، و مصون از کهنگی و تباهی است (ملاحظه نماید سوره: واقعه/18).

امام صاوی فرموده است: شراب بهشت این چنین توصیف شده است؛ زیرا مانند آب جوشیده از چشمه جاری است. (تفسیر صاوی ۳/۳۳۷).

ابن عباس (رض) گفته است: در قرآن هر جا «کأس» به کار رفته است منظور شراب است، و معین یعنی جاری (تفسیر طبری ۲۳/۳۴).

حسن بصری (رح) گفته است: «شراب بهشتی سپیدتر از شیر است و لذتی عجیب و بی‌مانند دارد».

بَيضَاءَ لَدَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ ﴿٤٦﴾

شرابی که سفید و درخشنده و لذتبخش برای نوشندگان است. (46)

تفسیر :

این شراب، سفید رنگ و برای مصرف‌کنندگان لذت بخش است و هر کس آن را بنوشد از آن لذت فراوانی می‌برد.

«بَيضَاءُ»: سفید رنگ. صفت (کأس) است. و علما می‌افزایند که رنگ سفید از رنگ‌های بهشتی است که نشانه‌ی روشنی، زیبایی، صحت و خوشایندی و دلنوازی است. «لَدَّةٌ»: لذیذ. خوشگوار. این کلمه مؤنث (لَد) به معنی (لذیذ) و یا اینکه مصدر است و برای مبالغه به عنوان وصف به کار رفته است.

صفت دوم (کأس) است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن) در این هیچ جای شکی نیست که

در جنت هم نعمت؛ معنوي وهم نعمت ها ولذت‌های جسمی مربوط به شکم و شهوت، وجود دارد.

لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ ﴿٤٧﴾

شرابی که نه در آن مایه فساد عقل است نه موجب مستی میگردد. (٤٧)

تفسیر :

در تعریف شراب میفرماید که خصوصیات این شراب اینست که: چیزی که عقل آنان را ببرد و مختل کند در آن نیست و مانند شراب دنیا آنها رامست نمیکند.

«نه در آن غولی است» یعنی: نه آن شراب عقل هایشان را از بین برده و تباه میگرداند و نه از آن تکلیف و دردسری به سراغ شان می‌آید.

ابن کثیر میگوید: «قول صحیح از مجاهد است که مراد از (غول)، درد شکم میباشد». «و نه ایشان از آن به بد مستی می‌افتند» زیرا الله تعالی آفات و مضراتی (چون دردسر، مستی و دیگر آفات و امراض) را که در شراب دنیا متصور است، از شراب بهشت نفی کرده است.

ابن کثیر می‌افزاید: الله شراب جنتی را از آفاتی که در شراب دنیا است از قبیل سردرد و شکم درد و زوال عقل، پاک و منزّه کرده است. شراب بهشت طعمش مانند رنگش

نیکو می‌باشد. منظور از «غَوْلٌ» گفته ابن عباس (رض) سردرد است. و قتاده گفته است: سردرد و شکم درد است. (مختصر ۱۷۹/۳).

وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ ﴿٤٨﴾

در نزدشان زنان بزرگ چشم است که (جز به شوهر خود) به هیچ کس ننگرند. (48)

تفسیر :

یعنی: در نزد گروه ابرار در باغ‌هایی پر نعمت بهشت زن‌های زیبا روی هستند که فقط بر همسران خویش چشم دارند و غیر آنان را نمی‌خواهند.

«عَيْنٌ» جمع عیناً: زنی است که چشمانی درشت و زیبا داشته باشد، نه چشمان درشت بی‌قواره و ناموزون.

علاوه بر عفت دارای چشمانی درشت و زیبا می‌باشند. طبری می‌فرماید: یعنی چشمانی درشت و زیبا دارند. جمع «عیناء» یعنی زن درشت چشم و زیبا و باجمال. «عین» یعنی

زیباترین نوع چشم. (تفسیر طبری ۳۶/۲۳)

کلمه «بَيْضٌ» جمع «بَيْضَه» به معنای تخم شتر مرغ است که رنگ آن سفید و درخشنده و کمی متمایل به زردی است که حیوان آن را زیر پر خود میپوشاند تا غبار آلود نشود.

عرب، زنان زیبا را به آن تشبیه می‌کند.

«وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ»: در کنار آنها حورالعین قرار دارند، که از روی عفت و پاکدامنی نظر خود را فقط به شوهران خود اختصاص می‌دهند، و از بس که با حیا و

آزرم اند دیگری را نگاه نمی‌کنند. ابن عباس (رض) گفته است: «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ»: یعنی عیفانی که به غیر از شوهران خود کسی را نگاه نمی‌کنند. (مختصر ۱۷۹/۳).

كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ ﴿٤٩﴾

(از شدت سفیدی) گویا آنان تخم‌های (شتر مرغ) هستند که (در زیر پروبال آن) پنهان شده‌اند. (٤٩)

تفسیر :

طوری که یاد آور شدیم الله تعالی زنان رعنا و دلربای بهشتی را به تخم شتر مرغ تشبیه میکند که شتر مرغ آن را به وسیله پر خویش از باد و غبار محفوظ میدارد، زنان بهشتی

مانند شتر مرغ هستند که نه دست و نه چشمی بدان افتاده است.

رنگ چهره حوران بهشتی، سپید متمایل به زردی است و این زیباترین رنگ در میان زنان است. اعراب، زنان سپید زیبا روی را به تخم‌های شتر مرغ تشبیه میکنند.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٥٠﴾

پس برخی از آنان به برخی دیگر رو کرده از [حال] یکدیگر می پرسند. (50)

تفسیر :

یعنی: اهل بهشت به یک دیگر رو می آورند و از روزهای گذشته شان در دنیا می پرسند که چگونه خداوند متعال آنان را از عذاب نجات داد و با بهره بزرگی کرامت بخشید. همچنان آنان دور هم نشسته و در مورد وقایع دنیا به بحث می پردازند، نعمت های خود را یادآور می شوند، و وضع و حال دنیا و ثمر و نتیجه ایمان را به یاد می آورند، و این نمایانگر عیش و عشرت کامل آن ها در بهشت است که فارغبال در سایه ساران نعمت و لذت، به گفت و گوی هم می نشینند.

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ ﴿٥١﴾

گوینده ای از آنان می گوید: همانا من [در دنیا] هم نشینی داشتم. (51)

تفسیر :

یکی از جمع گروه ابرار نیکوکار که در بهشت قرار دارد می گوید: به راستی من در دنیا دوست و رفیقی داشتم که منکر زنده شدن بعد از مرگ بود.

«قَرِينٌ»: همنشین. دوست.

يَقُولُ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ ﴿٥٢﴾

که می گفت: آیا تو (به روز آخرت) از باور کنندگان هستی؟ (52)

تفسیر :

رفیقی که خودش از روز قیامت و زنده شدن بعد از مرگ انکار می کرد؛ در ضمن از من سؤال می کرد آیا شما به زنده شدن و جزاء ایمان داری؟

أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَأَنَّا لَمَدِينُونَ ﴿٥٣﴾

آیا زمانی که ما مردیم و به خاک و استخوان ها تبدیل شویم (دو باره زنده شده) سزا و جزا می بینیم؟ (53)

تفسیر :

«لَمَدِينُونَ»: جمع مدین، بازخواست و بازجویی شدگان.

کفار همیشه مصروف طرح همچو سؤالات بودند و می گفتند! آیا بعد از اینکه بمیریم و استخوان های ما پوسیده و به خاک تبدیل شود، دو باره زنده خواهیم شد، و آیا در برابر اعمال که در این دنیا انجام داده ایم، مورد محاسبه و محاکمه قرار خواهیم گرفت؟ طرح این نظریات و سؤالات را آنان بر سبیل تعجب و تکذیب و دور دانستن مطرح می ساختند.

قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ ﴿٥٤﴾

(سپس) می گوید: آیا شما (جنتیان) می توانید (از حال او) خبری بگیرید؟ (54)

تفسیر :

آن شخص مؤمن به برادران بهشتی خود می گوید: «آیا شما اطلاع دارید» که آن کافر هم اکنون کجاست؟ بیایید به اهل دوزخ سری بزنیم تا آن همنشین خود را که این سخن را به من میگفت، به شما نشان دهم که در دوزخ چه جایگاهی دارد؟.

از فحواي آیه مبارکه معلوم می شود که جنتیان می توانند از وضع و حالات که دوزخیان در آن موقعیت دارد، اطلاع حاصل نمایند، دیده می شود که منکرین در قعر دوزخ قرار دارند. خداوند متعال میفرماید:

فَاطَّلَعَ فَرَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿٥٥﴾

پس خود او به دوزخ سر می کشد و هم نشینش را وسط دوزخ می بیند. (55)

تفسیر :

اینجاست که جنتیان به جستجو رفیق کافرش می شود، رفیق منکر دیروز دنیوی خویش را که به عذاب دردناک و آتش سوزان گرفتار است ناگهان او را در وسط جهنم می بیند! «سَوَاءٌ»: وسط. (ملاحظه شود سوره: دخان آیه 47). این آیه و آیات دیگری در قرآن عظیم الشان بیانگر این واقعیت است که در قیامت قدرت دید فوق العاده‌ای به جنتیان عطاء می شود که فاصله مکانی برای ایشان چندان مطرح نیست (سوره: اعراف آیه 44) و مطالب و مقاصد هم بدون ثغور و حدود است (سوره: انبیاء آیه 102، فصلت آیه 31، زخرف آیه 71، واقعه آیه 21، مرسلات آیه 42). (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن).

قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتُ لِتُرْدِينَ ﴿٥٦﴾

به او گوید: قسم به الله که نزدیک بود مرا (همچون خود) هلاک گردانی. (56)

تفسیر :

او برای رفیق کافر اش می گوید: سوگند به الله که نزدیک بود با زینت دهی باطل، مرا هم گمراه سازی و با خود به آتش دوزخ داخل نمایی.

وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿٥٧﴾

و هرگاه نعمت پروردگارم نبود من هم به دوزخ (نزد تو) از حاضر شدگان بودم. (57)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمُحْضَرِينَ»: کسانی که فرشتگان ایشان را در میان دوزخ گرد آورده‌اند (ملاحظه شود سوره: روم آیه 16، سبأ آیه 38، یس آیات 32 و 53 و 75، قصص آیه 61).

تفسیر :

در این آیه مبارکه می فرماید: اگر فضل و کرم الله تعالی مرا بر ایمانم ثابت نگاه نمی داشت، اگر پروردگار با عظمت هدایت و ایمان به من رحمت و احسان نمی کرد، و یا اگر رحمت الهی بر من نمی بود و بر دین مقدس اسلام مفتخر نمی شدم، و یا هم اگر قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم را رهنمایی عمل خویش قرار نمی دادم، اکنون در آتش در کنار تو بوده و در عذاب دوزخ مثل تو می سوختم.
خواننده گان محترم !

در این هیچ جای شکی نیست که اشخاص فاسد و گمراه همیشه تلاش و سعی خویش را برای فاسد کردن سایر انسان ها به خرچ می دهند، واقعاً فضل و مرحمت الهی است که انسان را از شر این مفسدین نجات می دهد. اگر يك لحظه لطف الهی بر انسان قطع شود، سقوط انسان در همچو منجلاب های مفسده حتمی است.

شاید هم برخی از انسانها مخلص بنابر اشتباهات انسانی تا لب سقوط در منجلاب با مفسدین ندانسته و یا هم خطاء، آنان را همراهی کند، ولی مطمئن هستیم که لطف الهی آنان را از شر آنان نجات می دهد.

در ضمن باید یاد آور شد که: همینکه انسان از اسباب پذیري مفسدین نجات یابد، این هم در ذات خویش يك نعمت بزرگی الهی به شمار می رود.

أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ ﴿٥٨﴾

(و از خوشحالی گوید) آیا دیگر ما را مرگی نخواهد بود؟ (58)

تفسیر :

یعنی اینکه آن شخص مؤمن به گفت و گو با همنشینان بهشتی خود بازگشته و از روی شوق می گوید: «آیا ما دیگر نمی میریم» و جاودانه در ناز و نعمت و نوازش بهشت قرار داریم؟ و سیاستگزاری از نعمت ها و کرم خدا را نیز در ضمن دارد.

إِلَّا مَوْتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿٥٩﴾

جز همان مرگ اول (که در دنیا مریدیم) و دیگر هیچ رنج و عذابی بر ما نخواهد

بود؟ (۵۹)

تفسیر :

البته این کلام و استدلال شخصی مؤمن است که روی خوشحالی و شادمانی و نعمت بزرگی بهشت برین الله تعالی نصیب شان فرموده است می گویند. البته او این سخن را چنان می گوید تا آن همنشین کافرش در دوزخ بشنود و روحاً بر عذابش افزوده شود. «مَوْتِنَا الْأُولَى»: مرگ پیشین ما. از فحوای جمله «إِلَّا مَوْتِنَا الْأُولَى» معلوم میشود، که در جنت دیگر مرگ و نیستی در میان نیست، بر خلاف جهنم، که مجرمان در اثر عذاب می میرند و دوباره زنده می شوند.

جمله «وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ» می‌رساند که: مؤمنان گنهار، ابتدا به جهنم می‌روند و سپس به بهشت. زیرا عذاب پس از بهشت معنا ندارد.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۶۰﴾

یقیناً این کامیابی بزرگی است (که نصیب ما شده است). (۶۰)

تفسیر :

«الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»: پیروزی بزرگ. رستگاری سترگ. باید گفت که: سالم ماندن انسان در محیط های فاسد، کاری ممکن ولی مشکل است.

«لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» همانا نجات از دوستان بد در دنیا و عذاب دوزخ در آخرت، رستگاری بزرگ است.

بناءً کوشش و سعی به عمل اریم تا کارهای انسان در دنیا باید برای رسیدن به هدفی عالی و رستگاری بزرگ باشد و گرنه حسرت و خسارت است.

با تمام صراحت باید گفت: که ایمان به تنهایی کافی نیست، عمل لازم است.

لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ﴿۶۱﴾

برای چنین (نعمتی) عمل کنندگان باید کار کنند. (۶۱)

تفسیر :

برای اینکه مؤمن مسلمان برای نعمت کریمانه، نایل شود، باید همه تلاش، سعی و کوشش خویش را بخرچ دهد. و برای به دست آوردن چنین کامیابی بزرگ، باید عمل کنندگان عمل کنند زیرا تجارت سودآور این است، نه عمل برای دنیای زوال پذیر و ناپایدار. باید در زندگی دنیا به انجام عبادات بپردازند و کوشش نمایند تا این مراتب بلند را حاصل کنند.

مفسران می نویسند که: آیات شریف به داستان دو شریک اشاره می کند که هشت هزار درهم داشتند، یکی از آنان خداپرست بود و در تجارت و امور دنیوی کوتاه می آمد، و آن یکی در اندیشه ی افزودن مال و ثروت بود، و از شریکش جدا شد. و هر وقت خانه یا کنیز یا باغ و عقاری می خرید، آن را به رخ رفیق با ایمانش می کشید. و به وسیله کثرت مال بر او فخر فروشی میکرد، و شخص با ایمان هر وقت چنین می شنید به میزان آن صدقه می داد، تا در بهشت قصری خریداری کند. (شما می توانید این داستان را در تفسیر طبری ۳۸/۲۸ و مختصر ابن کثیر ۱۸۱/۳ به تفصیل ذکر شده است). خواننده گان محترم!

بعد از ذکر حال و احوال نیکان و نعمت های که برای شان داده می شود، در آیات (62 الي 74) به داستان اشرار و عذاب و آتش تهیه شده برای آنان پرداخته، تا تفاوت بین دو گروه مشخص گردد. پس از آن قصه «نوح» علیه السلام و قصه «ابراهیم» علیه السلام و پند و اندرز مکنون در آن دو را برای اهل عبرت باز می نماید:

أَذَلِكْ خَيْرٌ نَزْلًا أَمْ شَجَرَةَ الزَّقْوَمِ ﴿۶۲﴾

آیا این [بهشت جاودان پُر نعمت] برای پذیرایی بهتر است یا درخت زقوم؟ (۶۲)

تفسیر :

در این آیه مبارکه میفرماید: آیا پذیرایی و مهمان‌داری با نعمت‌های بهشت بهتر است یا با ثمر درخت زقوم که در جهنم قرار دارد؟ کدام یک بهتر و برتر است؟ میوه‌ها و ثمر لذیذ، خوراک بهشتیان، و زقوم، غذای اهل آتش است. منظور از آن توبیخ کفار است.

«الزقوم»: نام درختچه بدبو و تلخ مزه‌ای است که در سر زمین تهامه می‌روید و شیرهای دارد که اگر به بدن انسان بخورد، ورم می‌کند. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن) همان طوری که گفتیم: اهل دوزخ به تناول درخت بد مزه زقوم مجبور ساخته میشوند، که آنان آنرا به سختی می‌خورند، که این همان میهمانی و ضیافت آنان می‌باشد.

«نزل»: آماده کردن غذا و نوشیدنی برای پذیرایی از کسی است که از مسافرت به خانه کسی می‌آید، فرق نمی‌کند مهمان باشد و یا غیر مهمان.

إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ ﴿٦٣﴾

بدون شک ما آن را مایه درد و رنج ظالمان قرار دادیم. (۶۳)

تفسیر :

ما درخت زقوم را برای گمراهان و ستمکاران عقوبتی و مایه بلا و عذاب قرار داده‌ایم. با اجبارشان بر خوردن آن در دوزخ یا ما آن را مایه آزمون ستمکاران قرار داده‌ایم که وجود آن را در دنیا انکار می‌کنند.

«فِتْنَةً»: زحمت و محنت. رنج و عذاب. مراد این است که دوزخیان و ادار به خوردن چنین درخت بدبو و تلخی می‌شوند به جای اینکه وسیله راحت باشد، باعث عذاب و رنج بیشتر می‌گردد. ممکن است (فِتْنَةً) را به معنی آزمایش دانست. در این صورت اشاره به این است که زقوم در دنیا وسیله آزمایش است، چرا که کافران گفته و می‌گویند: مگر درخت در آتش می‌روید؟! (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرم‌دل). مفسران در تفاسیر خویش نگاشته‌اند: وقتی کفار نام زقوم را شنیدند، گفتند: درخت چگونه در آتش می‌روید در صورتی که آتش درخت را می‌سوزاند؟ ابو جهل به یارانش می‌گفت: آیا می‌دانید زقوم چیست؟ زقوم یعنی بادام زمین و خرما، آنگاه برای آنان بادام زمین و خرما آورد و می‌گفت: بیایید زقوم بخورید، این همان زقومی است که محمد(ص) ما را از آن می‌ترساند. (تفسیر طبری ۴۱/۲۳).

إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ﴿٦٤﴾

آن درختی است که در قعر دوزخ می‌روید (64)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَخْرُجُ»: بیرون می‌دمد. می‌روید. «أَصْلُ»: قعر، ته.

تفسیر :

طوری‌که یاد آور شدیم پروردگار با عظمت در باره درخت زقوم، میفرماید که این درخت در قعر دوزخ می‌رویند؛ رویندن درخت زقوم در قعر دوزخ برای بی باوران آزمونی است. آنان می‌گویند: چگونه درخت در میان آتش به بار می‌آید، حال آن که درخت در آتش می‌سوزد؟! اما اکنون چیزهایی می‌بینیم که در آتش نمی‌سوزد. پس برای خداوند بسیار آسان است که در درون آتش درخت برویند. پروردگار با عظمت ما قدرت آنرا دارد که: دو چیز ضد یک دیگر، یعنی سر سبزی و آتش را با هم جمع گرداند.

قابل یادآوری است: شجره ی ملعونه که در سوره ی [إسراء/۶۰]. تذکر یافته همان درخت زقوم است.

اسباب نزول آیه 64:

- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: ابو جهل می‌گفت: این رفیق شما گمان می‌کند که در بین آتش دوزخ درخت است. در حالیکه آتش درخت را می‌سوزاند. به خدا سوگند ما

ز قوم را به جز خرما و مسکه نمی‌دانیم. چون آن‌ها از وجود درخت در قعر جهنم تعجب کردند. خدای عزوجل آیه «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ» (64) را نازل کرد (طبري 29398 روایت کرده مرسل و ضعیف است).
907- و از سدی به همین معنی روایت کرده است (تفسیر طبري، جلد 23، صفحه 63).

طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ ﴿٦٥﴾

خوشه‌ها و شکوفه آن مانند سر های های شیاطین است. (٦٥)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«طَلْعُهَا»: طلع، شکوفه. نخستین میوه‌ای که بر درخت ظاهر می‌شود (سوره های: أنعام آیه 99، شعراء آیه 148). «رُءُوسُ شَّيَاطِينِ»: نماد نهایت زشتی قیافه است که بر اساس انعکاسات ذهنی انسان‌ها ترسیم می‌گردد. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن).

تفسیر :

یعنی: بار و بر آن درخت، از نهایت زشتی و قباحت، به منظرکله های شیاطین میماند. زمانیکه شکل میوه چنین باشد، مطمئناً مزه و طعمش چه قدر بد خواهد بود. این کثیر در این مورد میفرماید: از این جهت آن را به سرهای شیاطین تشبیه کرده است (هر چند که آن میوه برای مخاطبان آشنا و شناخته شده نیست) که زشتی منظر شیاطین در نهاد انسان مستقر است. (مختصر ابن کثیر ۱۸۲/۳).

برخی از مفسرین میفرمایند که: مراد از «شیاطین» در اینجا، مارهایی هستند که بر سر خود تاجی دارند و از جمله بدشکل‌ترین مارها می‌باشند.

فَاتَهُمْ لَأْكُلُونَ مِنْهَا فَأَمَّا لَيْتُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٦٦﴾

اهل دوزخ از آن درخت (خبثت) آن‌طور می‌خورند که شکم‌ها پر میسازند. (66)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَالِئُونَ»: پُر کنندگان.

تفسیر :

کافران که در جهنم بسر می‌برند، به سبب شدت گرسنگی مجبور آند از آن تناول کنند و از آن بخورند تا شکمشان پُر می‌شود، و یا به خوردن از آن مجبور ساخته می‌شوند تا شکم‌هایشان از آن پر می‌شود پس غذا و میوه آنان (به‌جای روزی بهشت) این هست. و در ضمن این مجازاتی برای بحساب میاید.

در حدیث شریف آمده است: «اگر تنها یک قطره از زقوم در دریاهاى دنیا ریخته شود، زندگی تمام انسان‌ها خراب و مختل می‌شود، پس حال آنکه آن را می‌خورد باید چگونه باشد». (ترمذی آن را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح است).

همچنان در روایتی دیگری آمده است: «از خداوند متعال پروا کنید به حق پروا داشتن از وی زیرا اگر قطره‌ای از زقوم به دریاهاى دنیا بچکد، قطعاً زندگی را بر اهل زمین تباه میگرداند پس چگونه است حال کسیکه زقوم غذای وی باشد؟».

این همه مثال‌های و کیفیت برای نزدیک ساختن به فکر، فهم انسانی است که مسلم به جزییات کیف و کان آن خود الله تعالی میداند.

بلی خداوند متعال کیفیت نوشیدنی و خوردنی اهل دوزخ را به نحوی نزدیک به فهم بشری بیان ساخت و در آیه بعدی ذکری از نوشیدنی‌های بعمل آورده میفرماید:

ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ ﴿٦٧﴾

سپس روی آن آب داغ متعفی می‌نوشند. (٦٧)

تفسیر :

بعد از اینکه دوزخیان از خوردن درخت زقوم سیر می‌شوند، تشنگی بر آنان غلبه

می‌کند، مخلوطی از آب بی‌نهایت داغ را سر می‌کشند و با خوراک مخلوط می‌گردند، و بدین ترتیب و به منظور شدت بخشیدن به عذاب آنها تلخی زقوم و حمیم جمع می‌شود. «لَشَوْبًا»: شوب، آلوده. آمیخته. مراد آلوده به زردابه و خونابه است. (غرض مزید معلومات مراجعه شود به سوره های: ص آیه 57، نبا آیه 25، حاقه آیه 36).

«حمیم»: آب داغ و جوشان. (نگاه: انعام آیه 70، یونس آیه 4، حج آیه 19). در ضمن باید یاد آور شد که برای اجتناب از غذاهای دوزخی برای دوخیان نه راه فراری است و نه راه طفره رفتن. دوزخیان به حدی گرسنه هستند که از بدترین غذا شکم های خود را پر می‌کند.

ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لِإِلَى الْجَحِيمِ ﴿٦٨﴾
سپس بازگشت شان حتماً به سوی دوزخ است. (68)

تفسیر :

باید گفت که دوزخیان مانند جنتیان دارای، خوردنی ها و آشامیدنی های میباشند، که این نوشیدنی ها و خوردنی ها، نه تنها لذیذ و خوش مزه نیستند، بلکه بد شکل و بد مزه و آزار دهنده نیز می باشد.

بعد از اینکه دوزخیان آب جوش را نوشیدن، از نوشیدن آب جوش و خوردن درخت زقوم آنان را دوباره به قعر دوزخ بر می گردانند، این بدین معنی است که دوزخیان پس از خوردن زقوم، آنان را برای نوشیدن آب جوش به محل آن وارد می سازند، و بعد از نوشیدن دوباره به دوزخ بر می گردانند.

مقاتل گفته است: حمیم در خارج از دوزخ قرار دارد، آنها را برای نوشیدن آن بیرون می برند و سپس آنها را به دوزخ بر می گردانند. و ابو سعود گفته است: زقوم و حمیم وسیله‌ی پذیرایی بوده که قبل از ورود به آتش به آنان داده میشود (ابو سعود ۲۷۱/۴). مصطفی خرم‌دل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می نویسد: «مَرْجِعُهُمْ»: رجوع و برگشت ایشان. مراد این است که دوزخیان برای خوردن زقوم به قعر دوزخ برده می شوند (سوره: صافات آیه 64) و برای نوشاندن آب داغ و سوزان به مکان دیگری که قرآن روشن فرموده است (رحمن آیه 44)، سپس هر کسی را به جایگاه عذابش بر می گردانند.

از فحوای مجموع آیات مبارکه معلوم می شود که: آب جوش (حمیم) در موضعی خارج از دوزخ (جحیم) قرار دارد. قابل یاد دهانی می داند که:

- دوزخیان نیز همچون بهشتیان، خوردنی و آشامیدنی دارند، اما نه تنها لذیذ و دلپسند نیست بلکه بد شکل و بد مزه و آزار دهنده است.
- برای فرار و عدم تناول از غذاهای دوزخی نه راه فراری است و نه راه عدم تناول.
- دوزخیان به قدری گرسنه هستند که از بدترین غذا شکم خود را پر می‌کند.
- فکر نه کنید که: عذاب های قیامت برای کفار مقطعی باشد، بلکه دوزخ قرارگاه ابدی کفار است.

از فحوای آیه مبارکه بر می آید طوریکه برخی از مفسران نوشته اند: «ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لِإِلَى الْجَحِيمِ» (شاید دوزخیان را برای خوردن و نوشاندن زقوم و حمیم به جایی می برند و دوباره آنها را به محل اول بر می گردانند).

إِنَّهُمْ أَلْفَاؤًا أَبَاءَهُمْ ضَالِّينَ ﴿٦٩﴾
چرا که آنها پدرانشان را گمراه یافتند. (69)

تفسیر :

در مورد اینکه آنان چرا سزاور سزای سخت گردیدند، همین است که آنان در حالیکه

پدران خویش را گمراه یافتند، با آنهم از روی تقلید - و نه از روی هیچ‌گونه حجتی - به آنان اقتداء و از آنها پیروی نمودند.

فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ ﴿٧٠﴾

پس با اینحال با سرعت به دنبال پدرانشان شتابان می‌روند. (70)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَلَىٰ آثَارِهِمْ»: در راه ایشان. به دنبال آنان (سوره های: مائده آیه 46، کهف آیه 6). «يُهْرَعُونَ»: به شتاب رانده میشوند. به سرعت روانه می‌گردند. (سوره: هود آیه 78).

تفسیر :

یعنی طوریکه در آیه فوق متذکر شدیم آنها از پدران خویش با تمام شتاب پیروی کردند، مجاهد میفرماید: پیروی کردن آنها را به دویدن تشبیه کرده است، مانند آن‌که به سرعت به سوی چیزی می‌شتابند.

وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٧١﴾

البته پیش از آنان اکثر پیشینیان (نیز) گمراه شدند. (71)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْأَوَّلِينَ»: پیشینیان، گذشتگان.

تفسیر :

در آیه مبارکه پروردگار با عظمت به بیان این واقعیت می‌پردازد یعنی: پیش از کفار این امت «بیشتر پیشینیان» از امت‌های گذشته «گمراه شدند» بر اثر همان تقلید کورکورانه و عدم نگرش و اندیشه درست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ ﴿٧٢﴾

و به راستی ما در میان آنان هشدار دهندگانی فرستاده بودیم. (72)

تفسیر :

یعنی در میان این اقوام پیامبرانی زیادی اعزام داشتیم که آنها را از عذاب برحذر می‌داشتند و می‌ترساندند، و حق را برای شان بیان می‌داشتند، اما این امر در آنان هیچ تأثیری بجای نگذاشت و هیچ سودی به حال شان بوجو نیامد، و به گمراهی و کج روی خویش ادامه دادند و در آن فرورفتند.

«مُنْذِرِينَ»: بیم دهندگان. مراد پیغمبرانی است که آنان را به مسؤولیت‌هایشان آشنا می‌کردند و ایشان را از فرجام شرک و کفر و بدکرداری و بیدادگری و تقلید کورکورانه از دیگران بیم می‌دادند. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن).

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذِرِينَ ﴿٧٣﴾

پس با تأمل بنگر سرانجام بیم داده شدگان چگونه بود؟ (73)

تفسیر :

یعنی ای محمد! بنگر، بیندیش و تفکر کن که انجام سرنوشت کافران، و تکذیب کنندگان چگونه بود. آیا آنها را نابود نکردیم سرانجام شان چیزی جز آتش دوزخ نبوده و نیست. و آنها را مایه‌ی پند و عبرت و ضرب المثلی برای جهانیان شدند؟!!

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمَخْلُصِينَ ﴿٧٤﴾

به استثنای بندگان مخلص ما. (74)

تفسیر :

اما نه آن بندگان که در عبادت خویش اخلاص ورزیدند و تنها از خداوند متعالی اطاعت نمودند، حق تعالی ایشان را به فضل و رحمتش مخصوص ساخت و به بهشتش کرامت بخشید.

خواننده گان محترم !

در آیات متبرکه (75 الي 82) به داستان و قصه «نوح عليه السلام» پرداخته میشود، طوريکه مي فرمايد:

وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلْنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ﴿٧٥﴾

و به راستی نوح ما را به فریاد خواند (و ما دعای او را اجابت کردیم)، و چه خوب اجابت کننده ای هستیم. (75)

تفسیر :

«لام» در آیه مبارکه «وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلْنِعْمَ الْمُجِيبُونَ» مقدمه قسم است. یعنی قسم به خدا نوح به ما پناه آورد و بعد از این که قومش او را تکذیب کردند از قومش مأیوس شد از ما یاری خواست، «أَتِي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرَ» [قمر: 10]. «پروردگارا! من مغلوب هستم پس یاریم کن». یعنی: دعای او را به نیکوترین وجه اجابت کردیم و قومش را به وسیله طوفان هلاک گردانیدیم و ما چه نیک اجابت کننده بودیم. در این هیچ جای شکی نیست که الله تعالی؛ بهترین پذیرنده دعاست؛ زیرا او بهترین دوست و نیکوترین یاری کننده ای است.

واقعیت امر اینست که مردان الهی هیچ وخت به بن بست نمی رسند و هنگامی که کار بر آنان سخت شود و به مشکل مواجه شوند، با دعا و استمداد از پروردگار با عظمت استمداد حل مشکل می نمایند.

مفسر بزرگ جهان اسلام صاوي در تفسیر خویش می نویسد: خدای متعال در این سوره هفت قصه را آورده است: قصه نوح، قصه، ابراهیم، قصه اسماعیل ذبیح، قصه موسی و هارون، قصه الیاس، قصه لوط و قصه یونس. تمام این داستان ها و قصه ها رابه منظور تسلی خاطر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و برحذر داشتن افراد کافر آورده است. (تفسیر صاوي ۳/۳۴۰).

وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾

و او و خانواده اش را از اندوه بزرگ رهائی بخشیدیم. (76)
«الْكَرْبِ»: غم و اندوه (سوره های: أنعام آیه: 64، أنبياء آیه: 76).

تفسیر :

الله تعالی هم نوح عليه السلام، و خانواده اش را، یعنی هم کسانی را که از اهلش مؤمن بودند همه را از آذیت کافران و از هلاکت و تباهی (همانا غرق) شدن نجات داد. در تفسیر انوار القرآن آمده است: تعداد آنان به هشتاد نفر زن و مرد می رسید و در نتیجه به فوز و فلاح دنیا و آخرت نایل آمدند. (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروي).

وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ ﴿٧٧﴾

و [تنها] نسل او را (روي زمین) باقی گذاشتیم. (77)

تفسیر :

الله تعالی به نوح عليه السلام احسان کرد و کرامت بخشید. طوريکه بعد از نابود شدن قوم نوح ذریت و نسل نوح در سرزمین باقی ماندند.

ابن عباس (رض) گفته است: تمام ساکنان کره ی زمین از ذریت و نسل نوح میباشند. (البحر المحیط ۷/۳۶۴).

در التسهیل آمده است: چون بعد از این که مردم در طوفان غرق شدند و نوح و همراهانش در کشتی نجات یافتند، انسان ها از نسل سه فرزند او یعنی سام و حام و یافت متولد شدند. (التسهیل ۳/۱۷۲).

1- سام: که پدر اعراب و فارس و روم است.

2- حام: که پدر سیاهپوستان است.

3- یافت: که پدر ترکان، اهالی خزر و یاجوج و ماجوج از اقوام چین و ژاپن و مانند آن هاست. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی).
 دکتر مصطفی مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می نویسد:
«ذُرِّيَّتُهُ...»: بر خي، از این آیه چنین برداشت کرده‌اند که تمام نسل بشر بعد از نوح، از دودمان او به وجود آمده و تمام نژادهای روی زمین به فرزندان وی منتهی می شوند. اما مؤمنان دیگری در خدمت نوح بودند، و قاعدتاً از ایشان هم فرزندان باقی مانده است (سوره: هود آیه: 40). همچنین چه بسا طوفان نوح بخش بزرگی از معموره زمین را فرا گرفته باشد (التفسیر القرآنی للقرآن) مگر در بخش‌های دیگر مردمانی نبوده‌اند و زاد و ولد نداشته‌اند؟ به هر حال، چه این باشد و چه آن، مسأله مهمی نیست.

وَتَرْكُنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿٧٨﴾

و برای او در میان ملت‌های آینده یادگار و نام نیک به جا گذاشتیم. (78)
تفسیر:

پروردگار سبحان و تعالی برای نوح علیه السلام در دنیا ذکر خیر و ستایش نیکویی را ماندگار ساخت؛ ذکر و یاد خیر او را تا روز قیامت پایدار کردیم یعنی: جهانیان پیوسته بر او ثنای نیک می‌گویند و برای او دعا کرده و درود و رحمت می‌فرستند و چون از او یاد کنند، می‌گویند: «سلام بر نوح» به قولی: این سلامی است از سوی خداوند متعال بر نوح. یعنی: سلام از جانب ما بر نوح در میان جهانیان باد!

«الْآخِرِينَ»: آیندگان. مراد ذکر جمیل و نام نیکو دعای خیر برای او است که بر زبان همه پیروان ادیان آسمانی جاری می‌گردد (ملاحظه شود سوره‌های: مریم آیه: 50، شعراء آیه: 84).

سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ ﴿٧٩﴾

سلام و تحیت بر نوح (خدا پرست) در میان عالمیان باد. (79)
تفسیر:

از جانب الله تعالی رحیم و رحمان امن و سلامتی برای نوح علیه السلام میسر است و از اینکه توسط آیندگان به بدی یاد شود محفوظ است؛ بلکه همه جهانیان او را به خوبی ستایش می‌نمایند.

«سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ...»: اگر کلمه (سَلَامٌ) خبر مبتدای محذوف (هُوَ) باشد، جمله اخباری است و معنی آن در بالا گذشت.

و اگر (سَلَامٌ) مبتدا بشمار آید، جمله انشائی و برای دعا است و معنی چنین است: درود خدا تا قیامت بر نوح باد.

«فِي الْعَالَمِينَ»: در میان همه جهانیان. مراد تا پایان عمر انسان‌ها و نهایت دنیا است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن).

خواننده گان محترم!

در قرآن عظیم الشان در آیات متعددی حضرت نوح علیه السلام بمتابه پیامبر که فضیلت‌های خاصی خود را داشت و اینکه نمونه مقاومت بود، و زندگی آن برای پیامبر صلی الله علیه وسلم سبب دل‌گرمی و آرامش بوده، مطرح شده است. واقعاً هم حضرت ابراهیم علیه السلام دارای خصوصیات خاص خود که از جمله میتوان گفت:

- حضرت نوح علیه السلام اولین پیامبر اولوالعزم است که به عنوان شیخ الأنبياء نامیده شده است.

- نوح (ع) تنها پیامبری است که مدّت رسالتش در قرآن مطرح شده است.

- سلام الله سبحان و تعالی به نوح علیه السلام دارای خصوصیت خاصی بوده و عبارت **«فِي الْعَالَمِينَ»** به آن اضافه شده است.

- نوح علیه السلام پیامبری است که حتی یکی از فرزندان او همسرش با او مخالف بودند و به او ایمان نیاوردند.

إِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٠﴾

به راستی ما نیکوکاران را این گونه ثواب می دهیم. (۸۰)

تفسیر :

یعنی: ما کسی را که در سخن و عملش نیکوکار، به احسان و نیکوکاری معروف و بر آن پایدار و ثابت قدم باشد، و در عبادت پروردگارشان راستکار باشند کرامت می بخشیم.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨١﴾

به راستی او از بندگان مؤمن ما بود. (۸۱)

تفسیر :

درواقعیت نوح علیه السلام از بندگان راستکار و اخلاصمند خداوند بزرگ بود. نوح علیه السلام در بندگی الله تعالی مخلص بود، و ایمان و یقینش کامل بود.

در حاشیه‌ی بیضاوی گفته است: به منظور نشان دادن والایی قدر و منزلت ایمان و اصالت امرش، این اکرام و فضل را مبتنی بر احسان قرار داده و سپس احسان را مبتنی بر ایمان قرار داده است تا شکوه و اصالت امر ایمان را نمایان سازد. و دنیا را از نسل او پر کرده است، تا یادش بر سر زبان جهانیان جاویدان بماند. (شیخ زاده ۱۵۷/۳)

ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْأَخْرِينَ ﴿٨٢﴾

سپس دیگران را غرق کردیم. (82)

در آیه مبارکه آمده است، آن‌عه از کافران که به نوح علیه السلام ایمان نیاوردند، تا آخرین نفر غرق کردیم. به طوری که آثار و نام و نشانی از آنان باقی نماند.

خوانندگان محترم!

بعد از ختم داستان وقصه نوح علیه السلام اینک در آیات (83 الی 113) داستان حضرت ابراهیم علیه السلام و شکستادن بتها و بحث ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام مورد بیان قرار میگیرد. طوری که میفرماید:

وَإِن مِّن شَيْعَةٍ لِأِبْرَاهِيمَ ﴿٨٣﴾

و به راستی ابراهیم از پیروان نوح بود. (83)

تفسیر :

در آیه مبارکه میفرماید: همانا ابراهیم خلیل از جمله افرادی است که بر سنت و روش نوح علیه السلام بودند، و طریقه، روش و آیین او را در پیش گرفت. وی از جمله و از کسانی بود که با نوح علیه السلام در دعوت به سوی الله تعالی و یگانگی وی موافقت کرد، و بصورت کل وی از جمله یاران و هواداران با وفا او به به شمار می رفت.

شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی مفسر تفسیر بیضاوی میفرماید: «بعید نیست که شریعت این دو پیامبر اولوالعزم الهی در همه فروع دین، یا در غالب آن ها، نیز یکی بوده باشد». وی میافزاید: فاصله بین نوح و ابراهیم علیهم السلام دوهزار و ششصد و چهل سال بود. در این فاصله دو پیامبر از جانب الله تعالی مبعوث شدند، که عبارت بودند از «هود» و «صالح» علیهما السلام. (تفسیر بیضاوی ۱۴۱/۲)

«شِيعَةٌ»:

اصل کلمه «شِيعَةٌ» به معنی پیروان و یاران است و هر گروهی که بر امری گرد آمده و بر آن متفق شوند، آن ها برای آن امر «متشيع» هستند.

دکتر مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» در مورد «شِيعَةٌ»:

مینویسد: «شِيعَةٌ»: یعنی پیرو، دنباله رو. وهدف از آن پیرویی و دنباله روی، تداوم خط فکری و مکتبی است. به عبارت دیگر: انبیاء، همه مبلغان یک مکتب و استادان یک دانشگاه هستند، و توحید و عدل و تقوا و اخلاص و بسیاری دیگر از کردارهای پسندیده

و خصال حمیده، تغییر ناپذیر و شیوه متّبع همه فرستادگان خدا بوده است.

إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٤﴾

هنگامی که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد. (۸۴)

تفسیر:

بعد از اینکه ابراهیم علیه السلام با (قلب سلیم) یعنی دلی پاک از هر اعتقاد باطل و اخلاق بد، با قلبی پاک و مصفا و خالص و خالی از شک و تردید به سوی الله رو آورد.

قلب سلیم:

«سَلِيمٌ»: سالم. پاک از شرک. «قَلْبٍ سَلِيمٍ»: (سوره: شعراء آیه 89).

طوری که در فوق تذکر دادیم «قلب سلیم» عبارت از قلب است که از شک و شرک پاک و منزّه بوده، و به منظور کسب رضای پروردگار با عظمت، برای خلقت خیر خواه باشد. ابن عباس (رض) میفرماید: «قلب سلیم قلبی است که به لا اله الا الله گواهی دهد».

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ ﴿٨٥﴾

وقتی که به پدر و قوم خود گفت: چه چیزی را می پرستید؟ (۸۵)

تفسیر:

«مَاذَا»: این ها چه چیزند؟ سؤال، جنبه تحقیر بت ها و ناپسند شمردن کار پدر را دارد. یعنی بعد از اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام با انکار و به عنوان توبیخ و سرزنش به پدرش، آزر و قومش گفت: چه مفهومی دارد که شما این بت ها را عبادت می کنید در حالیکه به شما نفع ضرری رسانده نمی توانند؟! بدین ترتیب ابراهیم علیه السلام انکار و سرزنش خود را اعلام داشته است.

أَفْكَاً آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ ﴿٨٦﴾

آیا به جای خدا معبودان دروغین را می خواهید. (۸۶)

تفسیر:

حضرت ابراهیم علیه السلام «به پدر و قومش» سرزنش کنان و معترض گفت: آیا شما خدایان ساختگی و موهومی را عبادت می کنید و از عبادت پروردگاری که جز او معبود بر حقی وجود ندارد و تنها او مستحق عبادت است رو می گردانید؟

شیخ قرطبی در معنی «أَفْكَ» میفرماید که: «افک یعنی بدترین دروغ که هرگز پایدار نیست و همیشه آشفته می باشد. (قرطبی ۹۲/۱۵).

همچنان دکتر مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» مینویسد:

«أَفْكَاً»: دروغ محض. کتیف ترین دروغ (ملاحظه شود سوره های: نور آیات 11 و

12، فرقان آیه 4، سبأ آیه 43، احقاف آیه 11، عنکبوت آیه 17).

«أَفْكَاً ءَالِهَةً»: همزه برای استفهام توبیخی است. کلمه «أَفْكَاً» می تواند مفعول به و کلمه «ءَالِهَةً» بدل، و یا این که (أَفْكَاً) مفعول له و (ءَالِهَةً) مفعول به باشد. در صورت اخیر،

معنی آیه چنین میشود: آیا محض دروغ، معبودهایی جز خدا را خواستارید؟

فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨٧﴾

پس گمانتان در باره پروردگار جهانیان چیست؟ (87)

تفسیر:

یعنی درباره پروردگار جهانیان چه گمانی دارید؟ آیا گمان می برید وقتی غیر او را پرستش کنید، شما را بدون عذاب و کیفر رها می کند؟

طبری گفته است: یعنی ای قوم! اگر غیر خدا را پرستش کنید و در محضر او حاضر شوید، خداوند با شما چه کار می کند؟ (تفسیر طبری ۴۵/۲۳).

فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ ﴿٨٨﴾

سپس نگاهی به ستارگان انداخت. (۸۸)

تفسیر :

حضرت ابرهیم علیه السلام بعد از اینکه به خاطر پرستش غیر خدا آنان را توبیخ و سرزنش کرد، خواست به آنها نشان دهد که بت های را که آنان مصروف عبادت شان است سود و زیانی رسانده نمی تواند! و خواست در خلوت آنها را بشکند. تلاش کرد و در فکر حیلۀ شد، که برای شرکت در مراسم جشن با آنها همراهی نکند. لذا مانند عادت آنها که ستاره شناس بودند به آسمان نگاه کرد، و به آنها وانمود کرد که ستاره نشان می دهد فردا مریض خواهد شد. آنگاه گفت: اگر با شما بیرون بیایم مریض خواهیم شد. این حیلۀ دروغ به شمار نمی رود، بلکه از جمله حیلۀ هایی است که برای نیل به مقصود شرعی جایز است.

طوری که میگویند: «مصلحت دروغ را جایز میدارد»، پس دروغی مصلحت آمیز به از راستی فتنه انگیز. یا منظورش این بود از این که آنها بت را پرستش میکنند قلبش مریض است. (تفسیر قرطبی ۹۳/۱۵).

مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می نویسد «نَظَرَ نَظْرَةً...»: نگاه ابراهیم به ستارگان آسمانی، جنبه مطالعه در اسرار آفرینش بود، هر چند ایشان آن را نگاه «منجمانه» می پنداشتند.

مفسران در باره نگرستن ابراهیم علیه السلام به ستارگان گفته اند: نگاه ابراهیم علیه السلام به ستارگان، به منظور تعظیم و تقدیس آن ها نبود چنان که قومش این کار را می کردند بلکه هدف او این بود تا با این نگاه، در آن ها این ذهنیت را إلقاء کند که او هم آنچه را که آن ها در باره ستارگان می دانند، میداند و در امور خود بر ستارگان تکیه می کند. پس این نگاه وی صرفاً حیلۀ ای بود که او اندیشید. یا قصد وی از این کار، تأمل در کائنات و آسمان بود. چنان که قتاده میگوید: «اعراب برای شخصی که در حال تفکر است و زمانی دراز در فکر و اندیشه فرو رفته، می گویند: نظر فی النجوم: در ستارگان نگرست»، یعنی: بسیار در فکر فرو رفت.

خلاصه اینکه: نگرستن ابراهیم علیه السلام به ستارگان و این سخن وی که: «من مریضم»، از باب «توریه» بود. یعنی: او از این سخن هدفی مخصوص به خود داشت ولی در عین حال خواست که آن ها از آن چیز دیگری غیر از آنچه او اراده داشت، برداشت کنند تا بدین وسیله بتواند نقشه خود را در مورد بتانشان به اجرا گذارد. شایان ذکر است که دروغ گفتن به منظور «توریه» و «تعریض» مباح است چنانکه در حدیث شریف آمده است: «إن فی المعاریض لمنوحة عن الکذب». «بی گمان در سخن های سربسته، گریزگاهی از دروغ است». (تفسیر انوار القرآن).

توریه چیست؟

«توریه» یعنی: این که انسان از سخن خود منظوری داشته باشد که با ظاهر کلام مخالف است. توریه به دو شرط جایز است:
اول: این که کلمه، احتمال آن را داشته باشد.

دوم: این که ظلمی در آن صورت نگیرد. پس اگر شخصی بگوید: [لا أنام إلا علی وتد] من نمی خوابم مگر بر روی میخی. [وتد] چوبی است که به دیوار زده میشود و وسایل به آن آویزان می کنند. شخص بگوید منظورم از میخ، کوه است، این توریه درست است؛ چون کلمه احتمال آن را دارد و در آن بر کسی ظلم هم نشده است.

اگر کسی بگوید: [والله لا أنام إلا تحت السقف] سوگند به خدا که بجز زیر سقف در جایی دیگر نمی خوابم، سپس بالای سقف بخوابد و بگوید منظورم از سقف آسمان بوده است، این درست است، چون آسمان هم سقف نامیده میشود. چنان که خداوند متعال میفرماید: «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا [32: انبیاء]» [و آسمان را سقفی حفاظت شده قرار داده ایم].

اگر توریه برای ستم کردن بر کسی به کار رود جایز نیست؛ مانند کسی که حقی از انسانی را بگیرد و سپس پیش قاضی برود و مظلوم گواه نداشته باشد؛ آنگاه قاضی از گیرنده حق بخواهد که سوگند بخورد که چیزی با تو نیست، و او سوگند بخورد و الله او نزد من چیزی ندارد، آن وقت قاضی به نفع او حکم کند. سپس وقتی مردم در این مورد با او حرف بزنند و بگویند که به دروغ قسم خورده ای و قسم دروغ انسان را به دوزخ می برد، چنان که پیامبر میفرماید: [مَنْ حَلَفَ عَلَیْمِینِ صَبْرٍ لِيَقْتَطِعَ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانٌ].

حیله و فریب یا کید در اسلام:

قبل از همه باید گفت که: حیله و فریب و نیرنگ و پیمان شکنی در شریعت اسلام حرام است، چنانکه الله متعال انسان فریبکار را مورد سرزنش قرار داده میفرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ* الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْفُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ» (سوره انفال 56).

یعنی: به یقین، بدترین جنبندها نزد خدا، کسانی هستند که کافر شدند و ایمان نمی آورند، همان کسانی که با آنها پیمان بستنی؛ سپس هر بار عهد و پیمان خود را می شکنند؛ و (از پیمان شکنی و خیانت) پرهیز ندارند.

و در حدیث صحیحی از ابو هریره رضی الله عنه آمده که گفت: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ عَلَى صَبْرَةَ مِنْ طَعَامٍ فَأَدْخَلَ يَدَهُ فِيهَا، فَنَالَتْ أَصَابِعَهُ بِلَالٍ. فَقَالَ: يَا صَاحِبَ الطَّعَامِ مَا هَذَا؟ قَالَ: أَصَابَتَهُ السَّمَاءُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: أَفَلَا جَعَلْتَهُ فَوْقَ الطَّعَامِ حَتَّى يَرَاهُ النَّاسُ؟ ثُمَّ قَالَ: مَنْ غَشَّ فَلَيْسَ مِنَّا» صحیح الترمذی (1315). یعنی: رسول خدا صلی الله علیه وسلم از کنار کویچه گندم (انباشته برای فروش) گذشت، دستش را در گندم ها فرو برد، انگشتانش خیس شد، خطاب به فروشنده فرمود: «این (تری) چیست؟» (او) گفت: ای رسول خدا! باران باریده و تر شده است، فرمود: «پس چرا آن (گندمهای خیس) را ظاهر نکردی تا مردم ببینند؟ سپس فرمود: «هر کس اهل تقلب و فریب باشد از ما مسلمانان نیست.»

همچنان درباره خیانت و عهد شکنی فرمودند: «إِنَّ الْعَادِرَ يَنْصَبُ لَهُ لُؤَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَقَالُ: هَذِهِ غَدْرَةُ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ». متفق علیه (یعنی: «در روز قیامت برای هر خیانت کار و پیمان شکنی پرچم و علامت مشخصی تعیین می گردد (و برای مردم معلوم و مشخص می شوند) و اعلام می شود که این پیمان شکن، فلان پسر فلان است.» و عبدالله پسر عمرو گوید: پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَرْبَعٌ مَنْ كَنَّ فِيهِ كَانَتْ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّى يَدَعَهَا: إِذَا أُوْتِمِنَ حَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ». متفق علیه یعنی: «چهار صفت هستند که اگر همه آن در کسی موجود باشند آن شخص منافق کامل است، و کسی که یکی از این خصلتها را داشته باشد تا وقتی که آن را ترک می نماید یک صفت منافق در او موجود است، این چهار صفت عبارتند از:

- 1- هرگاه به عنوان ایمن قرار داده شود، خیانت کند.
- 2- به هنگام سخن گفتن دروغ بگوید.
- 3- هر وقت عهد و پیمانی ببندد، آن را نقض کند.
- 4- به هنگام عداوت و دشمنی از حق تجاوز کند و به دروغ و دسیسه و نسبتهای نادرست متوسل شود.

با وجود حرام بودن مکر و خیانت و غدر در اسلام، اما فریب دادن کافر در حال جنگ جایز است، چنانکه جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «الْحَرْبُ خُدْعَةٌ». یعنی: «جنگ با کافران مشتمل بر فریب و تاکتیک می باشد (و با فریب و تاکتیک باید آنان را شکست داد)». بخاری (3029) و مسلم (58).

امام نووي رحمه الله گفته: «علمای اسلاف اتفاق نظر دارند که فریب کفار در جنگ هرگونه که امکان داشته باشد جایز است، مگر آنکه فریب موجب نفع پیمان یا امان شود که در اینحالت جایز نیست».

پس اسلام غدر و پیمان شکنی و خیانت را حرام گردانیده و پیمان شکستن از جمله خدعه و فریب جایز در جنگ محسوب نمیشود، چراکه نقض عهد و خیانت از صفات مسلمین نیست، حتی اگر پیمان را با کفار بسته باشند خود را ملتزم به اجرای عهدنامه میکنند مگر آنکه طرف مقابل غدر و پیمان شکنی کند.

ولی علمای اسلام فرمودند: بکار بستن حیله برای دفع ظلم و یا استیفا یا ستیلا بلندی و برتری حق، مباح است، یعنی اگر ستاندن حق جز به کمک حیله ممکن نباشد و در آن حیله ضرری متوجه دیگران نگردد، استفاده از آن مباح است. مثلاً کارمندی که در یک شرکت اشتغال داشته و اکنون صاحبان شرکت حقوق و دستمزد او را نمیدهند و حتی در فکر آن هستند که دستمزد ماهیانه اش را الغاء کنند، اگر این کارمند از طریق های مشروع دیگر نتواند حق خود را بستاند، برایش جایز است که از حیله برای گرفتن حقش استفاده کند بشرطیکه دیگران از حیله او متضرر نگردند.

امام ابن قیم رحمه الله در «زادالمعاد» می گوید: «اگر قرار باشد کسی با دروغ گفتن به حق (پای مال شده اش) دست یابد، برای او جایز است که با نفس خود و دیگری دروغ گوید، بشرطی که آن دروغ موجب ضرر به دیگران نشود».

البته استفاده از توریه بجای دروغ بهتر است، و توریه یعنی گفتن کلامی که دو معنی داشته باشد، مخاطب از ظاهر کلام معنایی برداشت کند اما گوینده معنای دیگری در باطن آن سخن در نظر دارد.

امام نووي در «ریاض الصالحین» باب (آنچه از دروغ رواست) میگوید: «بدانکه اگر چه اصل دروغ حرام است، ولی در بعضی حالات و روی شرط هایی رواست که در کتاب «انکار» ذکر نمودم که فشرده آن این است که سخن وسیله ایست برای بیان مقاصد و هر مقصد نیکی که رسیدن به آن بدون گفتن دروغ ممکن باشد، دروغ گفتن در آن حرام است و اگر رسیدن به آن بدون دروغ گفتن، ممکن نباشد، دروغ جائز و رواست».

پس اگر مقصود او مباح باشد، دروغ گفتن، هم مباح است و اگر واجب باشد، دروغ گفتن، واجب است.

هرگاه مسلمانی از ظالم و ستمگری که می خواهد او را بکشد، یا مالش را بگیرد، پنهان شد، یا مالش را پنهان نمود و از شخصی در باره وی سؤال شد، واجب است که دروغ بگوید و آنرا مخفی بدارد.

همانطور هرگاه نزد او مالی به و دیعت نهاده شده باشد و ظالمی بخواهد که آن را بگیرد، واجب است که دروغ گفته آن را پنهان بدارد.

و محتاط تر در این موارد این است که توریه کند، و معنای توریه این است که از عبارتش مقصد صحیحی را در نظر داشته باشد که نسبت به آن دروغگو نیست، هر چند در ظاهر لفظ و نسبت به آنچه که مخاطب آن را می فهمد، دروغگو است. و هرگاه توریه را گذاشته و عبارت دروغی را ذکر نمود، در این حال حرام نمی باشد. و علماء برای روا بودن دروغ گفتن در این حال به حدیث ام کلثوم استدلال جسته اند، که گفت: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که میفرمود: کذاب کسی نیست که در میان مردم اصلاح می آورد، پس خبری را می رساند، یا خبری را می گوید.

و مسلم رحمه الله در روایتش افزوده که ام کلثوم رضی الله عنها گفت: و نشنیدم در چیزی از آنچه مردم می گویند، رخصت داده باشد، مگر در سه چیز: جنگ، و آشتی در میان مردم، و سخن مرد به همسرش و سخن همسر به شوهرش». پایان نقل قول از کتاب

ریاض الصالحین.

در اینجا برای فهم بیشتر موضوع یک ماجرای قرآنی را ذکر می کنیم؛ وقتی که یوسف علیه السلام در مصر به مقام و فرمانروایی رسید، و هنگامی که یعقوب علیه السلام فرزندانش را برای آوردن آذوقه به مصر روانه کرد، یعقوب علیه السلام فرزند محبوبش بنیامین را به دیگر فرزندانش توصیه نمود که از او مراقبت کنند، فرزندان یعقوب هم به او قول دادند که از او حفاظت نمایند، وقتی که به مصر رسیدند و یوسف علیه السلام خواست که بنیامین را از چنگ بردارانش درآورد و نزد خود نگهدارد، مجبور شد که از حيله اي براي رسیدن به مقصودش استفاده کند، برای این کار او چون می دانست در شریعت یعقوب علیه السلام جریمه دزدی اینست که دزد را یکسال به بردگی بگیرند، لذا حيله اي بکار بست تا بنیامین دزد تلقی شود و بدین طریق بنیامین را از چنگ برادرانش خلاص کند و یکسال نزد خودش نگهدارد، (داستان به تفصیل اش در سوره یوسف آیات: 76-56). تذکر رفته است.

لذا یوسف علیه السلام با بکار بستن یک حيله کاري کرد که بنیامین بعنوان جریمه و سزای دزدی اسیر شود و او با اینکار برادرش بنیامین را نزد خود نگهداشت و از دست برادران حسودش نجات داد.

فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ ﴿٨٩﴾

و با قوش گفت که من مریضم (و نتوانم به جشن عید بتان آیم). (۸۹)

تفسیر :

قابل تذکر است که گفتن این بهانه که حضرت ابراهیم علیه السلام برای قوش پیش کرد که: من مریضم هستم از جمله عذری است که؛ در آن تعریضی وجود دارد. دکتر مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» مینویسد: «سَقِيمٌ»: مریض «إِنِّي سَقِيمٌ»: هدف ابراهیم، مریضی روح و آزار دل از پندارگرائی و اوام پرستی مردم، و برداشت ایشان از سخن او بیماری ظاهری بود. به این ترتیب عذر خود را از عدم شرکت در جشن سالیانه ایشان خواست. گویا سحرگاهان غذاهائی در کنار بتها می نهادند تا متبرک شود، و خودشان از شهر بیرون می رفتند. شامگاهان از مراسم صحرا بر می گشتند و از آن خوراکی ها می خوردند.

فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ ﴿٩٠﴾

قوم از او دست کشیده برگشتند. (۹۰)
قوم ابراهیم علیه السلام او را تنها گذاشته و همه باهم به مراسم عید خود رفتند.

فَرَاغَ إِلَى إِلِهِتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٩١﴾

پس شتابان و نهان به سوی معبود هایشان رفت و (مسخره کنان) گفت: آیا نمیخورید؟ (۹۱)

تفسیر :

«رَاغٌ»: مخفیانه و شتابان رفت. ابراهیم علیه السلام در غیاب قوم خود به سرعت و شتاب به سوی بت های قوش رفت و به گونه استهزا و تمسخر برای آن ها گفت: و به طور نهانی به سوی معبودانشان رفت «و گفت» خطاب به آن بتان از روی استهزا و تمسخر: «آیا چیزی نمی خورید؟» چرا از این غذایی که مشرکان برای شما گذاشته اند، و خود به جشن خویش رفته اند؟ نمی خورید. این کثیر فرموده است: بعد از این که آنها بیرون رفتند، ابراهیم به نهانی و سرعت خود را به آنها رساند. (تفسیر ابن کثیر ۱۸۵/۳).

مَا لَكُمْ لَا تَنْطِفُونَ ﴿٩٢﴾

شما را چه شده است که حرف نمی زنید؟ (۹۲)

تفسیر :

در آیه مبارکه آمده است که ابراهیم علیه السلام می‌دانست که آن‌ها جماداتی بیش نیستند و به سخن گفتن قادر نمی‌باشند.

گفت: «مَا لَكُمْ»: شما را چه شده است؟ که گپ نمیزند، و چرا به سؤالات من جواب نمی‌دهید، اگر توان سخن گفتن را دارید؟

الإمام أبو حیان میفرماید: پیشنهاد خوردن و در خواست سخن گفتن را ابراهیم علیه السلام به عنوان تمسخر و استهزا مطرح کرده است؛ زیرا آنها از پرستندگان پست تر بودند؛ چون آنان به عکس بت‌ها هم خوراک می‌خوردند و هم سخن می‌گفتند. (البحر المحيط ۳۶۶/۷).

فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ ﴿٩٣﴾

پس با دست راست بر آنها ضربه محکم وارد کرد. (۹۳)

تفسیر :

ابراهیم علیه السلام بعد از اینکه به سوی بت‌ها رفت، وبه تمام قوت و شدت بر سر آنان می‌کوفت. در مورد اینکه آنان را چر با دست راست خویش میزد، اینست که قوت و نیروی انسان در دست راست وی بیشتر و زدن با آن شدیدتر است.

امام بیضاوی میفرماید: مقید کردن آن به «يَمِينِ» برای نشان دادن زور و قدرت ابراهیم علیه السلام است؛ چون نیرومندی ابزار کار نشان دهنده‌ی عکس العمل تند و شدید است. (تفسیر بیضاوی ۱۴۲/۲).

قرطبی میفرماید: حضرت ابراهیم علیه السلام زدن را به «يَمِينِ» اختصاص داده است؛ چون دست راست قوی‌تر است و با آن می‌توان بشدت ضربه خویش را بر بت‌ها وارد نماید. (تفسیر قرطبی ۹۴/۱۵).

سپس ضربه ای محکم با دست راست و با توجه بر پیکر آنها فرود آورد (و همه را جز بت بزرگ در هم شکست) جز بت بزرگ را که تفصیل داستان آن در سوره «أَنْبِيَاء» آمده است.

مصطفی خرمدل در تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می‌نویسد:

«رَاغَ عَلَيْهِمْ»: از بالا بر آنها فرو کوفت. «بِالْيَمِينِ»: با دست راست. با قدرت و قوت (سوره: زمر / 67). «رَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا»: کلمه (ضَرْبًا) می‌تواند مفعول مطلق (رَاغَ) به اعتبار معنی باشد. چرا که معنی چنین است: «ضَرْبَهُمْ ضَرْبًا». یا اینکه مصدر است و در معنی اسم فاعل است: «رَاغَ عَلَيْهِمْ ضَارِبًا». و یا این که مفعول له و معنی آن چنین است: برای زدن به سراغ شان رفت.

فَأَقْبِلُوا إِلَيْهِ يَرْفُونَ ﴿٩٤﴾

پس مردم شتابان به سوی او روی آوردند. (۹۴)

تفسیر :

بعد از اینکه قوم اطلاع حاصل نمودند با عجله و شتاب و قهر و غضب، غرض گرفتن انتقام در حالیکه یک دیگر را می‌زدند به سوی او آمدند، زیرا دانستند که او این کار را بر سر آن‌ها آورده است! وگفتند:

وای بر تو! ما آنها را می‌پرستیم و تو آنها را می‌شکنی؟ توبیخ کنان در جواب آنها گفت:

محاکمه حضرت ابراهیم علیه السلام:

بعد از حضور ابراهیم علیه السلام در جمع مردم اولین سوالی که برایش مطرح کردند «أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْئَةِ يَا بَرِّهِمْ» (62) (سوره الأنبياء: 62) (گفتند: آیا تو ای ابراهیم این کار را بر سر خدایان ما آورده‌ای؟).

ابراهیم علیه السلام از حکمت کار گرفت، و جواب حکیمانه برای شان ارابه داشت وگفت: «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» (63) (الأنبياء: 63) (بلکه این [بت] بزرگشان آن [کار] را کرده است، که اگر سخن می‌گویند از آنان بپرسید.) با پیش کردن

جواب منطقی توانست که غفلت شان را بیدار کند. در این وخت آنان در، خطاب به یک دیگر گفتند: «إِنَّكُمْ أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ» (64) (الأنبياء: 64) (انان به خود آمدند) و به خویشتن گفتند: شما حقیقتاً ستمگرید. زیرا بت‌ها را بدون حافظ و نگهبان رها کرده‌اید تا به این درد مبتلا شوند و کسی که به آن‌ها ایمان ندارد آنان را از بین ببرد. بعد از چند لحظه فکر شان به هوش آمد و گفتند: «لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ» (65) (الأنبياء: 65) (تو می دانستی این‌ها سخن نمی‌گویند). تو که می‌دانی این‌ها چیزی نمی‌گویند چگونه ما را به سؤال از آن‌ها فرا می‌خوانی درحالی‌که خود می‌دانی جامد و کر هستی و توان شناخت پیرامون خود را ندارند اینجا بود که حضرت ابراهیم علیه السلام از فرصت استفاده کرده گفت: «قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ» (66) (الأنبياء: 66) (تو می‌دانستی که کمترین سود و زیانی به شما نمی‌رسانند وای بر شما و وای بر چیزهایی که به جای خداوند می‌پرستید آیا نمی‌فهمید؟) چون مفتضح شدند و راه علاجی فرا رویشان نماند گفتند: «قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَعِلِينَ» (68) (الأنبياء: 68) (گفتند: اگر می‌خواهید کاری کنید ابراهیم را سخت بسوزانید و خدایان خویش را مدد و یاری دهید.) (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی).

قَالَ اتَّعِبُونَ مَا تَحْتُونَ (۹۵)

ابراهیم گفت: آیا رواست که شما چیزی به دست خود بتراشید و آن را پرستش کنید؟ (۹۵)

تفسیر:

ابراهیم علیه السلام با تمام شجاعت قوت از آنان پرسید: آیا بت‌هایی را عبادت می‌کنید که به دست خود آنها را تراشیده و خود آنها را ساخته‌اید؟ و چگونه چیز خود ساخته می‌تواند معبود باشد؟

«تَنْحِتُونَ»: می‌تراشید (سوره: اعراف / 74، شعراء / 149).

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ (۹۶)

و حال آنکه خداوند شما را و چیزهایی را که بر سر آنها کار میکنید، آفریده است. (۹۶)

تفسیر:

شما چگونه عبادت خالق لایزال را ترک میکنید و مخلوق را پرستش میکنید؛ در حالی‌که که خداوند عز و جل خود شما و عمل شما و تمام موجودات و همه چیز را هستی بخشیده است.

ابن جوزی گفته است: به نظر بعضی از مفسران (ما) مصدری است، پس یعنی خدا شما و اعمال شما را خلق کرده است و به نظر آنها این‌آیه در مورد خلق اعمال انسان اساس و قاعده به شمار می‌آید. و به نظر بعضی (ما) موصول است و به معنی «الذی» است، پس یعنی شما و بت‌هایی را که ساخته‌اید خلق کرده است. و این دیدگاه به سیاق کلام مناسب‌تر و در اتمام حجت بر بت پرستان قوی‌تر است. (التسهیل ۱۷۳/۳).

قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا فَأَلْفُوهُ فِي الْجَحِيمِ (۹۷)

گفتند: برای او چهار دیوار بزرگی (مانند کوره) بسازید و او را در جهنمی از آتش بیفکنید! (۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بُيُوتًا»: ساختمان (ملاحظه شود سوره‌های: توبه / 109 و 110، نحل / 26، کهف / 21). در اینجا مراد چهار دیواری است. «الْجَحِيمِ»: آتش عظیم و سوزان و وشعله‌گر، در ضمن «الْجَحِيمِ»: یکی از نام‌های دوزخ است.

تفسیر:

بعد از اینکه ابراهیم علیه السلام آنان را با دلیل و منطق قوی مغلوب ساخت، قوم ابراهیم علیه السلام غرض مجازات وی به مشوره پرداختند، در نتیجه به این فیصله رسیدند که

او را در آتش به سوزاند، بناءً آتش داني از سنگ ساختند و آن را از هیزم پرکردند آنگاه هیزم را آتش زدند، و حضرت ابراهیم را در آتش انداختند.

ابراهیم علیه السلام به آتش انداخته می‌شود:

طوری‌که در فوق یادآور شدیم بعد از پایان محاکمه، خواستند بعنوان عتاب و جزا او را بسوزانند. اما درین فکر میکردند که چگونه؟ ایشان مقرر کردند و لازم دانستند که در آتش شعله ور سوزان انداخته شود تا باعث تسکین آلام ایشان گردد. از اینجا و آنجا شروع به جمع آوری هیزم نمودند تا آن‌ها را آتش زده، ابراهیم علیه السلام را فدای خدایان خود نمایند تا آنجا که عده از زنان مریض نیز نذر می‌کردند اگر شفا یابند به جمع آوری هیزم بپردازند. بعد از جمع‌آوری هیزم‌های زیاد آن‌ها را آتش زدند، چون آتش برافروخت ابراهیم (علیه السلام) را در آن انداختند لیکن خداوند بلافاصله دستور داد «يُنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ» (69) [الأنبياء: 69] (ما به آتش دستور دادیم که ای آتش سرد و سالم باش بر ابراهیم). بدین وسیله معجزه‌ی بزرگ خدایی به وقوع پیوست و آتش سوزان (به امر الله متعال) آن چنان سرد گردید که ابراهیم علیه السلام در بحبوحه‌های آن احساس سرما می‌کرد و کید دشمنان خدا به سوی خودشان برگشت. (ملاحظه شود رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم، از: شیخ علی صابونی).

فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ (۹۸)

نمروییان قصد مکر و ستمش کردند ما هم آنان را خوار و نابود ساختیم (و آتش را بر او گلستان کردیم). (۹۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كَيْدًا»: «کید»: نیرنگ. چاره اندیشی. در اینجا طرح نابودی ابراهیم علیه السلام و نقشه برچیدن اثرات تبلیغ قولی و عملی او مراد است.
«الْأَسْفَلِينَ»: پستان و خواران. به زیر افتادگان و شکست خوردگان.

تفسیر :

طوری‌که در آیه فوق تذکر یافت: قوم ابراهیم علیه السلام برای کشتن ابراهیم علیه السلام حيله و نیرنگ به کار برند، ولی ما او را از آتش نجات دادیم، آتش به فرمان ما بر او سرد و سلامتی بخش شد و کمترین تأثیر سوئی هم در او نکرد. و آن را به صورت مرد سالم درآوردیم اما خداوند متعال آنان را خوار و زیانمند ساخت؛ چون نیرنگشان در مورد ابراهیم علیه السلام اجراکارگر نشد.

مناظره حضرت ابراهیم علیه السلام و نمرود:

ابراهیم علیه السلام در زمانی زندگی میکرد که: مردم در اوج گمراهی و شرک اعتقادی بسر می‌بردند. در زمان او پادشاهی جبار و متمرّد، که ادعای ربوبیت را داشت ظهور کرده و یکی از چهار پادشاه مشهور جهان آن وقت بود. زیرا گفته‌اند: چهار نفر (دو مسلمان و دو کافر) همه‌ی دنیا را در تسخیر خویش داشتند، مسلمانان ذوالقرنین و حضرت سلیمان علیه السلام پسر داؤود و از کافران نمرود و بختصر بوده اند، غیر از این چهار نفر کسی همه دنیا را فتح نکرده است، بلکه کشوری یا چند کشور را در اختیار داشته‌اند مانند فرعون که فرمانروای سرزمین مصر بود.

مؤرخین می‌نویسند: نمرود 400 سال حکمرانی کرد طی این مدت اهل طغیان و جبروت تکبر و سرکشی بود ادعای خدایی داشت با حضرت ابراهیم علیه السلام به مناظره پرداخت چون ابراهیم علیه السلام بر او وارد شد پرسید:
خدای تو کیست؟

آیا غیر از من خدایی داری؟

حضرت ابراهیم خلیل الله در کلامی برگرفته از ایمان و منطق به او جواب داد و گفت:

«رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» (البقرة: 258) (پروردگار من کسی است که زنده می گرداند و می میراند.) او پروردگار قادری است که می تواند انسان را از عدم به وجود آورد او را می میراند بعد او را زنده می کند پس زنده کردن و میراندن، از مظاهر قدرت الله تعالی است. نمرود به شنیدن این سخن بعد از تمسخر بر او خندید و گفت: «أَنَا أَحْيَاءُ وَأَمِيتُ» (البقرة: 258) (او گفت: منم زنده می گردانم و می میرانم.) یعنی آنچه را خدای تو میتواند انجام دهد منم قادر بر انجام آن می باشم. ابراهیم علیه السلام گفت: چطور؟ فوراً به نگهبان امر داد دو زندانی بیاوردند که هر دو محکوم به اعدام بودند دستور داد سر یکی را از تن جدا کردند و دیگری را آزاد کرد، او به این عمل حماقت خویش میخواست در مقابل خدا و قدرت او ابراهیم علیه السلام قدرت نمایی کند و احیاء و اماتة را که هر دو جزو صفات ویژه خالق اند به خود نسبت دهد.

چون ابراهیم علیه اسلام بیعقلی و حقارت او را دید متوجه امر دیگری شد که اصلاً نمرود را توان احتجاج و لجابت در آن نبود گفت: «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ» (البقرة: 258) (الله تعالی آفتاب را از مشرق بر می آورد تو آن را از مغرب در آور.) با این حجت و دلیل او را مبهوت کرد، زیرا اگر خدا است باید توان ایجاد تغییر در نظام آفرینش را داشته باشد و مسیر طلوع و غروب آفتاب را بتواند تغییر دهد. و این چنین حق پیروز و باطل شکست خورد.

سدی «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر، میفرماید: این مناظره بین ابراهیم و نمرود در روز خروجش از آتش بوده است. (ملاحظه شود رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم، از: شیخ علی صابونی.)

وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٩٩﴾

و [ابراهیم] گفت من رونده به سوی پروردگارم هستم، او مرا راهنمایی خواهد کرد. (۹۹) تفسیر:

ابراهیم علیه السلام، بعد از اینکه الله تعالی او را از آتش و نیرنگ آنها نجات داد، از میان قوم خود هجرت کرد قوم که کفر به خدای سبحان و تکذیب پیامبرانش علیه السلام، کردند، یعنی گفت: من از شهر خود کوچ و هجرت از وطن کافران به وطنی که به عبادت و طاعت او تعالی پرداخته بتوانم یعنی به جایی هجرت می کنم که خدای من مرا به هجرت به سوی آن فرمان داده و آن سرزمین شام، وی آنها را (کافران) را به حال خود رها کرد.

مقاتل گفته است: ابراهیم علیه السلام اولین انسانی بود که با سارا به سرزمین شام کوچ کرد. (تفسیر قرطبی ۹۷/۱۵)

این آیه دلیل بر وجوب هجرت از جایی است که انسان مؤمن به برپا داشتن شعار دین خود در آنجا قادر نیست.

این آیه به مشروعیت هجرت از دار کفر به سوی دار اسلام دلالت دارد؛ البته آنگاه که شخص مؤمن توان انجام عبادت الله تعالی را نداشته باشد.

داستان مهاجرت ابراهیم علیه السلام به مصر:

بعد از اینکه قحطی و خشک سالی سراسر شام و فلسطین را فرا گرفت. ابراهیم علیه السلام با همسرش سارا که زنی بسیار صاحب حسن و جمال بود به مصر هجرت کرد، یکی از جاسوسان بدسرشت به پادشاه ستمگر مصر خبر داد که مردی آمده و زنی آن چنانی همراه دارد، این پادشاه یکی از امرای عرب به نام سنان پسر علوان بود عادتش بر این بود هرگاه می شنید که مردی زنی زیبا همراه دارد آن را از او غصب میکرد چون ابراهیم علیه السلام وارد مصر گردید، این ستمگر خواست سارا را از او بدست آورده و مورد تجاوز قرار دهد این بود که ابراهیم علیه السلام را به نزد خود فراخواند و پرسید: این زن چه نسبتی با تو دارد؟ ابراهیم علیه السلام گفت: خواهرم است و منظورش خواهر

دینی بود «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» [الحجرات: 10]. (فقط مؤمنان برادران همدیگرند). ابراهیم را از نزد خود بیرون کرد چون به نزد سارا برگشت گفت: اگر این ستمگر بفهمد تو همسر من هستی تو را از من می‌گیرد لذا اگر از تو سؤال کرد تو خواهر دینی من هستی چون در روی زمین غیر از من و شما مسلمانی وجود ندارد، پادشاه ستمگر دنبال او شخصی فرستاد چون او را نزد پادشاه بردند و بر او وارد گردید مفتون زیبایی او شد در مورد ابراهیم علیه السلام از او سؤال کرد گفت: من خواهر او هستم پادشاه ستمگر نسبت به او قصد بدی داشت به سویی او دست دراز کرد که او را به طرف خود جذب کند دستش از حرکت بایستاد و دچار اضطراب چنانی شد که نزدیک بود از شدت ترس بمیرد. گفت: از خدا بخواه مرا شفا دهد کاری به شما ندارم و زیبایی به تو نمی‌رسانم. سارا دعا کرد شفا یافت چون به حالت قبلی برگشت دوباره قصد تجاوز و تعدی نمود، برای بار دوم دستش خشک و بی حرکت شد دوباره از او خواست از خدا دعا کند خوب شود برایش دعا کرد شفا یافت، پادشاه به سویی نگهبانان در بانگ برآورد که این شیطان است که به نزد من آورده‌اید نه انسان. دستور داد او را آزاد کنند و کنیزی به او بخشید. که نامش هاجر بود. وقتی سارا را نزد پادشاه بردند ابراهیم به اقامه نماز و راز و نیاز با خدا مشغول گردید و از خدا خواست شر ستمگری از همسرش دفع کند چون برگشت ابراهیم علیه السلام با اشاره‌ی دست پرسید چه بر سرش آمده؟ گفت: خداوند شر و فتنه ستمگر را از من دفع کرد و هاجر را به کنیزی من در آورد. (داستان را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.) حضرت ابو هریره گوید: این است مادر شما ای فرزندان آب آسمان (ملت عرب)، که خداوند به عنوان احترام خلیش (ابراهیم علیه السلام) او را از شر پادشاه ستمگر حفظ نمود. (ملاحظه شود رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی.)

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۰۰﴾

پروردگارا! مرا (فرزندی) که از صالحان باشد عطا کن. (۱۰۰)

تفسیر:

«الصَّالِحِينَ»: شایستگان (ملاحظه شود سوره‌های: انبیاء / 72 و 86). «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ»: بعد از آن ابراهیم علیه السلام به حضور پروردگارش دعا کرد پروردگارا! فرزندى از صالحان به من عطا فرما که در غربت انیس و همدم باشد. که مرا بر انجام طاعتت یاری کند و به جای قوم، در غربت مونس باشد. پروردگارا! فرزند صالحی عطا فرما تا علم و دعوت را از وی به ارث برد. ابن کثیر گفته است: منظورش فرزندانى مطیع بود که جانشین قوم و عشیرتش بشوند که آنها را ترک گفته بود (ابن کثیر ۱۸۶/۳).

فَبَشِّرْهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ ﴿۱۰۱﴾

پس او را به پسری بردبار مژده دادیم. (۱۰۱)

تفسیر:

خداوند متعال دعای ابراهیم علیه السلام را قبول و استجابت کرد. او را به پسری بردبار مژده داد، فرزندى که بزرگ می‌شود و در بزرگی حلیم و بردبار می‌گردد. طوریکه یاد آور شدیم حضرت ابراهیم علیه السلام به فرزند پسری مژده داده شد که در خورد سالی هوشیار و در همه امورش با برکت بود.

مفسر ابو سعود فرموده است: بدین وسیله خدا سه مژده را به او داده است: مژده داد که پسر است و به سن رشد میرسد و با حلم و حوصله خواهد بود؛ چون صغیر به «حلم» متصف نمیشود. چه حلمی با حلم او برابری میکند که وقتی پدرش به او پیشنهاد ذبح و قربانی شدن کرد، گفت: «پدر جان! آنچه را به تو امر می‌شود انجام بده، به خواست خدا مرا از شکیبایان خواهی یافت» (تفسیر ابو سعود ۲۷۳/۴) و جمهور مفسران بر این

نظرند پسری که مژده‌ی تولدش داده شد عبارت بود از «اسماعیل»؛ چون خدا بعد از خاتمه‌ی قصه‌ی ذبیح فرموده است: «وَبَشِّرْنَا هُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ» و مژده‌ی تولد اسحاق را به او دادیم که پیامبری از صالحان خواهد بود. پس این بیان نشان می‌دهد که ذبیح، اسماعیل است. (در کتاب «النبوة و الأنبياء» از مؤلف تفصیل و دلیل موضوع را در صفحه‌ی ۷۳ بخوانید و به این کثیر ۱۸۶/۳ مراجعه کنید که حاوی بحثی لطیف است). ابن کثیر می‌فرماید: «این فرزند، اسماعیل علیه السلام است زیرا او اولین پسری است که ابراهیم علیه السلام به آن مژده داده شد و او (به اتفاق مسلمین و اهل کتاب) از اسحاق بزرگتر است بلکه در نص کتاب شان است که ابراهیم علیه السلام در زمان تولد اسماعیل علیه السلام، هشتادوشش سال و در زمان تولد اسحاق نودونه سال داشت». (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

اسماعیل علیه السلام :

بعد از اینکه ابراهیم علیه السلام همراه همسرش سارا و کنیزش هاجر از مصر به فلسطین مهاجرت کرد. چون سارا عقیم بود و از تنهایی و بی‌فرزندگی شوهرش ابراهیم علیه السلام رنج می‌برد و خود نیز به عمری رسیده بود که انتظار حاملگی نداشت زیرا عمرش از هفتاد تجاوز کرده بود. سارا کنیز خود را به ابراهیم علیه السلام بخشید و از او خواست بر او وارد شود شاید خداوند فرزندگی به او عنایت کند که در دوران پیری کمک و معین پدر باشد، ابراهیم علیه السلام تسلیم نظر او شد و چون با هاجر ازدواج کرد، فرزند زیبایی برای او به دنیا آورد که همان اسماعیل علیه السلام است و رسول الله صلی الله علیه و سلم از سلاله پاک او می‌باشد. بعد از پیدا شدن این فرزند درون و روان ابراهیم آسوده گشت زیرا به عمر 86 سالگی رسیده بود.

**فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى
قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿۱۰۲﴾**

تفسیر :

هنگامی که (فرزندش) در کار و کوشش به سنی رسید که می‌توانست با او بایستد، (پدر) گفت: فرزندم! من در خواب دیده‌ام که من تو را ذبح می‌کنم، پس بنگر که چه می‌بینی و نظرت چیست [اسماعیل علیه السلام] گفت پدر جان آنچه فرمانت داده‌اند، انجام بده، که به زودی مرا به خواست خداوند، از شکیبایان خواهی یافت. (۱۰۲)

بعد از اینکه اسماعیل علیه السلام به سن و سالی رسید که توانمندی کار و بار را با پدر خویش دارد، یعنی اینکه اسماعیل جوان شد، و کمک رسان پدر خویش گردید، مفسران گفته‌اند: یعنی به سن سیزده سالگی رسید پدرش برای او گفت: «قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ»: از جانب پروردگاره خواب دیدم و مرا به ذبح تو مأمور ساخته است.

ابن عباس (رض) می‌فرماید: رؤیای پیامبران وحی است و این ایه را خواند. و محمد بن کعب گفته است: در حال خواب و بیداری از جانب خدا به پیامبران وحی می‌آید؛ زیرا چشمان پیامبران به خواب می‌رود اما قلوب آنها به خواب نمی‌رود. (تفسیر قرطبی ۱۵/۱۰۲).

«فَانظُرْ مَاذَا تَرَى»: رأی تو در این باره چیست؟ ابن کثیر می‌فرماید: از این جهت پسرش را با خبر کرد که کار بر او آسان تر باشد و صبر و حوصله و عزم و اراده‌اش را در مورد اطاعت از فرمان الله بیازماید. (مختصر ۱۸۶/۳).

اگر سؤال بعمل آید: که چرا در مورد امری که از جانب الله تعالی قطعی است، با او مشاوره کرد؟ در جواب باید گفت: حضرت ابراهیم علیه السلام با اسماعیل علیه السلام مشاوره نکرد که به نظر او عمل کند، بلکه به این منظور با او مشاوره کرد که او را از

خواب خود مطلع بسازد، و به او ثبات قلب بدهد و او را بر صبر و شکیبایی استوار کند و به او قوت قلب بدهد. از این رو به نیکوترین وجه به او جواب داد:

«قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ»: اسماعیل گفت: پدر جان! فرمان الله را در مورد ذبح عملی کن، «ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت» بر ذبح، یا بر قضای پروردگار متعال. و این جواب انسانی است که تحمل و صبر و امتثال امر و رضایت به قضای خدا به او عطا شده است.

مفسرین میفرمایند که ابراهیم علیه السلام در شب «ترویبه» در خواب دید که گوینده‌ای به وی میگوید: «الله تعالی تو را به ذبح فرزندت فرمان می‌دهد».

زمانی که صبح شد، در این فکر فرو رفت که آیا این خواب از جانب الله تعالی است، یا از سوی شیطان؟

باز چون شب فرا رسید، بار دیگر خوابی مانند آن دید، در این هنگام متیقن شد که آن خواب از جانب خدای سبحان و تعالی است. سپس در شب سوم نیز خوابی مانند آن دید پس در این هنگام بر ذبح فرزندش مصمم گشت. بدین جهت، این ایام سه‌گانه را ایام «ترویبه»، «عرفه» و «نحر» یعنی: «تفکر»، «شناخت» و «قربانی» نامیدند. البته فرزندی که ابراهیم علیه السلام به ذبح آن مأمور شد، اسماعیل علیه السلام است زیرا بشارت به پسری حلیم، مربوط به وی می‌باشد و بیان ذبح وی نیز به دنبال این بشارت آمده است، سپس بعد از بیان اینهاست که در آیه (112) بشارت به تولد اسحاق مطرح می‌شود. همچنین از دلایلی که اثبات می‌کند، ذبیح اسماعیل علیه السلام است نه اسحاق، این است که در تورات آمده است: «ای ابراهیم! فرزند آغازین یکدانه خود اسحاق را ذبح کن». در حالی که اسحاق فرزند آغازین ابراهیم علیه السلام و فرزند یکدانه وی نیز نبود بلکه فرزند آغازین و یکدانه وی اسماعیل بود پس ملاحظه میشود که کلمه «اسحاق» از افزوده‌های اهل کتاب و تحریف‌های آنان است. و چون ابراهیم علیه السلام فرزندش را برای ذبح آماده کرد و از خدای خویش اطاعت نمود، حق تعالی به وی فرزند دیگری نیز ارزانی کرد که همان اسحاق علیه السلام است. (تفسیر انوار القرآن). ابن کثیر میفرماید: «گروهی از اهل علم برآنند که ذبیح اسحاق علیه السلام است... اما من گمان نمی‌کنم که این برداشت، جز از منابع علمای اهل کتاب، از جای دیگری نشأت گرفته باشد... زیرا یهودیان با اعراب بر سر این فضل که پدرشان اسماعیل علیه السلام ذبیح خدا باشد، حسد ورزیدند لذا در تورات دست برده و کلمه اسحاق را بدان افزودند، همان گونه که در روایات تاریخی و حتی در بعضی از احادیث رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز دست بردند تا بدانجا که این‌گونه برداشت میان بعضی از صحابه نیز سرایت کرد.

همچنین از دلایلی که اثبات می‌کند: ذبیح، اسماعیل است، این فرموده رسول اکرم صلی الله علیه وسلم است: «انا ابن الذبیحین: من فرزند دو ذبیح هستم». که یکی از آن‌ها جدشان اسماعیل علیه السلام و دیگری پدرشان عبدالله است؛ زیرا عبدالمطلب نذر کرده بود که چنانچه خداوند متعال برایش حفر چاه زمزم را آسان سازد، یا فرزندان او را به ده تن برساند، یکی از فرزندان را قربانی نماید. پس چون خداوند کار حفر زمزم را بر وی آسان ساخت، میان فرزندانش فرعه انداخت که یکی از آن‌ها را ذبح کند و فرعه به نام عبدالله برآمد. سر انجام به جای ذبح عبدالله، صد شتر فدیة داد.

فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ﴿١٠٣﴾

پس چون (پدر و پسر) هردو (به امر الله) گردن نهادند و (ابراهیم) فرزندش را به پیشانی بر زمین خواباند. (۱۰۳)

تفسیر:

زمانیکه ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام هردو «أَسْلَمَا»: تسلیم قضا و قدر الهی شدند و فرمان الله را پذیرفتند، و ابراهیم فرزند خود اسماعیل را بر جبینش بر زمین خواباند تا

ذبح کند؛ «و تَلَّهُ لِلْجَبِينِ» یعنی او را روی شکم خواباند. یعنی: ابراهیم، اسماعیل علیهم السلام را بر پیشانی اش به خاک خواباند تا در هنگام ذبح چهره اش را نبیند که مبادا قلبش بر فرزند دلبندهش به رقت آید. یادآور میشویم؛ محلی که ابراهیم علیه السلام خواست تا فرزندش را در آن ذبح کند، قربانگاه منی در محل رمی جمرات بود. به قولی: این محل در شام بود. (تفسیر انوار القرآن).

وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿١٠٤﴾

و او را نداء کردیم که ای ابراهیم! (۱۰۴)

تفسیر:

خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را در آن حالت هولناک و بزرگ مخاطب قرار داد و ندایش کرد: ای ابراهیم! مأموریت خود را انجام دادی و با خواباندن فرزندت برای ذبح مقصود رؤیایت حاصل شد.

روایت شده است که چندین بار کارد را به تندی بر گلویش کشید اما آن را نبرید. امام صاوی میفرماید: حکمت این امر عبارت است از این که الله تعالی ابراهیم علیه السلام را به عنوان دوست برگرفت، پس وقتی از خدا تمنای فرزند کرد و خدا فرزند را به او عطا کرد، فرزند مورد علاقه و محبت ابراهیم علیه السلام قرار گرفت، آنگاه الله فرمان ذبح فرزند محبوبش را داد، تا پاکی و صفای دوستیش نمایان شود. لذا ابراهیم علیه السلام فرمان خدا را به جا آورد و محبت خدا را بر محبت فرزند ترجیح داد.

ابن عباس (رض) گفته است: وقتی ابراهیم علیه السلام قصد ذبح پسرش را کرد و او را خواباند، پسر گفت: پدر جان! دست و پایم را ببند تا مضطرب نشوم و دست و پا نزنم، و لباس هایت را جمع کن تا به خون من آغشته نشوند و مادرم آن را نبیند و افسرده خاطر شود. و تیغ را تیز کن و به سرعت آن را بر گلویم بکش تا مرگ بر من آسان شود، و وقتی نزد مادرم بازگشتی سلام من را به او برسان، و اگر خواستی می توانی لباس مرا به او بدهی که شاید مایهی تسلی خاطرش شود. ابراهیم علیه السلام گفت: فرزند دلبندم! در مورد اجرای فرمان خدا چه نیکو پآوری می باشی! (تفسیر صاوی ۳/۳۴۳).

قَدْ صَدَقْتَ الرَّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٠٥﴾

خوابت را تحقق دادی [و فرمان پروردگارت را اجرا کردی]، به راستی ما نیکوکاران را این گونه پاداش می دهیم [که نیت پاک و خالص شان را به جایی عمل می پذیریم]. (۱۰۵)

تفسیر:

ای ابراهیم! به راستی که آنچه را پروردگار متعال به تو در خواب فرمان داده بود انجام دادی.

ای ابراهیم! رؤیای خود را راست ساختی و آن را به حقیقت و راستی پیوستی. خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را به صرف عزمش بر ذبح فرزندش هر چند که او را ذبح نکرد راست کننده رؤیایش معرفی کرد زیرا او تمام مقدمات کار ذبح را فراهم کرد و عملاً هم آنچه را که در امکان وی بود، در این راستا انجام داد. (تفسیر انوار القرآن).

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ﴿١٠٦﴾

به یقین این همان آزمایش روشن بود. (۱۰۶)

تفسیر:

در حقیقت چنین امری فرمان الهی بر ابراهیم علیه السلام به ذبح فرزندش امتحان و آزمایشی سخت و آشکار بود، چنان که جز صاحبان عزم به انجام چنین کاری استقامت نمی کنند.

وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ ﴿١٠٧﴾

و ما اسماعیل را در برابر قربانی بزرگی [از ذبح شدن] رهانیدیم (۱۰۷)

تفسیر :

خداوند متعال به عوض اسماعیل علیه السلام گوسفند قوچ بزرگی را فدیة داد تا ابراهیم علیه السلام آن را به جایی فرزندش ذبح کند و در نتیجه این امر از جمله سنت های مؤکد در عید قربان شد.

ابن عباس (رض) میفرماید: قوچی بزرگ که چهل سال در بهشت چریده بود. (تفسیر ابن کثیر ۱۸۷/۳).

قابل یاد آوری است: که نزد جمهور علماء قربانی برای واجد شرایط آن سنت است اما ابو حنیفه (رح) میگوید: «قربانی بر اشخاص مقیم متمکن از اهالی شهرها واجب است و بر مسافر واجب نیست». همچنین احناف با این آیه بر اثبات این حکم استدلال کرده اند که: اگر کسی نذر کرد که فرزندش را ذبح کند، بر وی ذبح گوسفندی لازم می شود.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿١٠٨﴾

و در میان آیندگان برای او [نام نیک] به جا گذاشتیم. (۱۰۸)

تفسیر :

یعنی: برای ابراهیم علیه السلام در میان اُمتهایی که پس از وی می آیند، نام و آوازه نیک باقی گذاشتیم.

سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿١٠٩﴾

درود و سلام بر ابراهیم باد! (۱۰۹)

تفسیر :

تحفه مبارک، سلامتی از همه آفات و امان از هر ترسناکی نثار ابراهیم علیه السلام باد که خلیل خداوند رحمان بود.

كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١١٠﴾

ما نیکوان را این چنین پاداش نیکو می دهیم. (۱۱۰)

تفسیر :

همانطوریکه خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را به خاطر حسن پذیرش فرمانش پاداش عطا کرد، به همه بندگان که دستورش را به وجه نیکو بپذیرند پاداش نیکو عطا می نماید.

اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١١﴾

بی تردید او (ابراهیم) از بندگان مؤمن ما بود (۱۱۱)

تفسیر :

واقعاً هم ابراهیم علیه السلام از بندگان راستکار و اخلاصمند خداوند متعال؛ از بندگان که به گونه شایسته از او تعالی اطاعت کردند.

سلسله نسب حضرت ابراهیم علیه السلام:

ابراهیم پسر تارح، پسر ناحور، پسر ساروغ... نسبتش به سام پسر نوح می رسد. فاصله بین او و نوح بیشتر از هزار سال است، این نسب را مؤرخان به نقل از تورات ذکر کرده اند، اما در قرآن کریم آمده که اسم پدرش آزر بوده که این یکی، قول صحیح و معتمد می باشد، زیرا به عقیده مسلمانان تحریف به تورات و انجیل راه یافته و نمی توان بر تمامی منقولات آن ها اعتماد کرد.

لیکن جایی تعجب است که بعضی از مفسرین به اعتماد بر منقولات این مؤرخین نام پدر ابراهیم را تارح ذکر کرده و گفته اند: آزر کاکای او بوده است آنچه ایشان را وادار به این سخن کرده اینکه: حضرت ابراهیم ابو الأنبیاء بوده و پسندیده نیست فردی همچو او از پدری مشرک بدنیا آمده باشد، اما این مسئله هیچ خللی در قدر و منزلت او ایجاد نمی کند، چون هدایت بدست خداست هر که را بخواهد هدایت و هرکس را بخواهد گمراه می کند. همسر فرعون مؤمن بود اما پسر نوح کافر از دنیا رفت و این امر منجر به تنقیص قدر انبیاء نشد.

رسول الله صلي الله عليه وسلم تصريح فرموده که: پدر ابراهیم علیه السلام آزر بوده است.

در حدیث بخاری منقول از رسول الله صلي الله عليه وسلم آمده است: «حضرت ابراهیم علیه السلام در روز قیامت پدر خود (آزر) را ملاقات میکند در حالیکه غبار و سیاهی صورت او را پوشانیده، ابراهیم به او میگوید: نگفتم: مرا نافرمانی نکن؟ میگوید که: امروز تو را نافرمانی نمیکنم. ابراهیم گوید: خدایا تو وعده داده بودی در روز قیامت مرا شرمنده نکنی و چه شرمندگی از این شرم‌آورتر است که پدرم دور از رحمت تو باشد؟ خداوند گوید: من بهشت را بر کافرین حرام کرده‌ام. سپس به ابراهیم گوید: به زیر پاهایت بنگر.

نگاه می‌کند جنازه خون آلودی مشاهده میکند که در آتش انداخته میشود» (رجوع کنید به صحیح البخاری). این حدیث صریح است در اینکه اسم پدر ابراهیم آزر بوده است و این مطلبی صحیح است که باید آن را بپذیریم.

مفسران کثیر (رح) میفرمایند: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ ءَأَزَّرَ اتَّخَذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً» [الأنعام: 74]. (و بدانگاه که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بت‌هایی را به خدایی می‌گیری.)

این آیه به صراحت نام پدر ابراهیم را آزر دانسته، جمهور نسب شناسان از جمله ابن عباس (رض) بر این هستند که نام پدرش تارح و به گفته تورات تاریخ بوده، و گفته‌اند: لقب بتی که آزر پرستش می‌کرد تارح بوده است. ابن جریر طبری گوید: قول اصح اینکه اسم پدرش آزر بوده و احتمال دارد دو اسم بنام آزر و تارح یا یک نام و یک لقب داشته است و الله اعلم. (البدایة والنهاية جلد 1 صفحه 142).

کنیه ابراهیم علیه السلام:

ابن عساکر به نقل از عکرمه گوید: ابراهیم مکنی به (ابوالضیفان) یعنی پدر مهمانان بود. گویم: این کنیه را از آنجا به او داده‌اند که مهمانان بسیار به خانه او می‌آمدند و هرکس به خانه او می‌آمد مورد احترام و تکریم فراوان واقع می‌شد، بسیار سخی بود برای مهمانان گوسفند و گاو و شتر سر می‌برید. ابن جریر به نقل از سدی گوید: «ابراهیم طعام فراوانی به مردم و مهمانان می‌داد...» قرآن داستان مهمانان ملائک را که برای هلاک قوم لوط آمده بودند بازگو میکند. در راه خود به سوی قوم لوط بر ابراهیم گذر کردند تا مزدهی عطای یک پسر از سوی خداوند به او بدهند چون ایشان را بدید گمان کرد انسان هستند گوساله‌ای برای آنان سر برید چون غذا، پیش آن‌ها آورد از آن نخوردند. از آنها در ترس و شک افتاد و با حذر و خوف به آن‌ها مینگریست. بدو خبر دادند که نترسد ملائکه هستند. (آیات 24 - 28 سورة الذاریات).

تولد حضرت ابراهیم علیه السلام:

بعضی از مؤرخین میگویند: ابراهیم علیه السلام در غوطه‌ی دمشق (ساحه‌ای سرسبز و حاصل خیز جنوبی دمشق) منطقه غوطه‌ی دمشق در دهی بنام برزه، واقع در کوه قاسیون به دنیا آمده اما قول مشهور نزد اهل سیر و تاریخ این است که در بابل (سرزمین کلدانیان) در عراق چشم به جهان گشود. ابن کثیر بعد از نقل قول اول می‌گوید: صحیح این است که در بابل چشم به جهان گشوده و انتساب او به منطقه غوطه شام از این جهت برده که وقتی به منظور کمک به برادر زاده‌اش (لوط علیه السلام) به آنجا آمد در آنجا به اقامه‌ی نماز برخاسته است.

ابراهیم علیه السلام در زمانی به دنیا آمد که 75 سال از عمر پدرش گذشته بود. او فرزند بزرگ آزر بود و بعد از او ناحور و هاران به دنیا آمدند، هاران پدر لوط علیه السلام است با این حساب، لوط علیه السلام برادر زاده‌ی ابراهیم علیه السلام است. اما مؤرخان اهل کتاب عقیده دارند ابراهیم علیه السلام فرزند وسط آزر است و هاران در زمان حیات

پدرش در سرزمین مادریش که همان سرزمین کلدانین (سر زمین بابل) است، از دنیا رفته است. اما قول اصح، قول اول است.

ابراهیم علیه السلام در جوانی با زنی به نام «سارا» ازدواج کرد. سارا عقیم بود ابراهیم علیه السلام با همسر و پدرش از سرزمین عراق به سر زمین فلسطین هجرت کرد و در منطقه حران (شهری در شام) اقامت گزید. مردم آنجا ستاره پرست بودند و به وقت عبادت رو به قطب شمال می ایستادند و به پرستش هفت ستاره همت می گماشتند و بر هر دری از درهای هفتگانه‌ی دمشق هیئتی از یکی از این ستاره ها را نصب کرده بودند و برای ستارگان جشن و قربانی بر پا می کردند.

در آن زمان جز ابراهیم و همسر و برادر زاده‌اش لوط تمامی مردم جهان بت پرست بودند. ابراهیم خلیل با این شرارت به مبارزه برخاست و این گمراهی را باطل اعلام کرد خداوند از بچه‌گی حجت بالغه و قاطع به او ارزانی داشته بود، دارای اراده قوی و دید بصیر و روشن بود با قومش به مناظره بر می خاست و با آنها مجادله و مناظره میکرد و با برهان قاطع به رد نظریات ایشان می پرداخت کسی را یارای مقاومت با او (در مقام احتجاج) نبود.

موضوع دروغ‌های سه گانه:

اما موضوعی که در سنت رسول الله آمده و ظاهر آن اشاره به معصوم نبودن حضرت ابراهیم، علی نبینا دارد. رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «حضرت ابراهیم جز در سه مورد مرتکب دروغ‌گویی نشده. دو مورد آن درباره‌ی ذات خدا بود (یعنی در قرآن ذکر شده است). اول آنگاه که فرمود: «من مریض هستم» و دوم وقتی فرمود: «بلکه بت بزرگتر آن ها این کار را با آن‌ها کرده» و سومی وقتی همراه با همسرش حضرت سارا خاتون بر طاغوتی گذر کرد. بدو گفتند: مردی به اینجا آمده و زن بسیار زیبایی همراه دارد.

پادشاه ستمگر شخصی را بدنبال ابراهیم علیه السلام فرستاد و پرسید این زن با توجه نسبتی دارد؟ فرمود: خواهرم است.

پس به سوی خانواده‌اش برگشت و گفت: اگر این ظالم بداند تو همسر من هستی بر من غلبه کرده و تو را از من خواهد گرفت اگر از تو پرسید: بگو: خواهر من هستی. در واقع تو خواهر دینی منی چون بر این کره خاکی جز من و شما موحد دیگری وجود ندارد. طاغوت بدنبال سارا فرستاد او را به نزدش آوردند حضرت ابراهیم به اقامه نماز مشغول گردید. چون سارا به نزد طاغوت درآمد خواست به او نزدیک شود، زمین او را تا زانو بگیرفت. گفت: از خدا طلب کن رهایی کند خطری از جانب من تو را تهدید نخواهد کرد... حضرت سارا برایش دعا کرد و آزاد گردید... دوباره قصد تعرض نمود... زمین شدیدتر از دفعه قبل او را بگیرفت... گفت: برایم دعا کن آزاد شوم... زبانی از طرف من به تو نخواهد رسید. برایش دعا کرد، آزاد گردید، سپس بر دربان خود بانگ برآورد و گفت: این چیست که به نزد من آورده‌اید او انسان نیست بلکه شیطان است. بعد هاجره را به عنوان خادم بدو بخشید و رهایش کرد. به نزد حضرت ابراهیم برگشت او هنوز در نماز ایستاده بود. با دست اشاره کرد کیست؟ گفت: منم سارا خداوند کید آن کافر را به سینه‌ی خود او کوبید و هاجر را به عنوان خادم به من بخشید... ابو هریره گوید: این است مادر شما ای فرزندان آب آسمان (ای ملت عرب)» (روایت از بخاری و مسلم). در این حدیث مطلبی که دال بر عدم عصمت باشد وجود ندارد. چون رسول الله صلی الله علیه وسلم حقیقت معنای دروغ را از این سه کذب اراده نکرده بلکه مقصود این است که ابراهیم در این سه مورد خبرهایی داده، که ظاهر آن‌ها دروغ می نمود اما در حقیقت و نفس الامر چیزی دیگری منظور داشت وقتی فرمود: «إِنِّي سَقِيمٌ» (89) [الصافات: 89] و «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» [الأنبياء: 63] در واقع قصد نوعی استهزاء و تمسخر به آن ها و خدایان ایشان داشت زیرا از جمله‌ی «من مریض هستم» معنای مجازی را قصد

کرد که من از پرستش خدایان دروغین شما که نمی بینند و نمی شنوند مریض هستم... زیرا چنانچه انسان از نظر جسمی مریض می شود از نظر روحی نیز مریض می شود. مخصوصاً وقتی ببیند که قومش در جهالت و گمراهی سرگردان گشته اند آن ها را به هدایت فراخواند اما به فراخوانی او گوش ندادند و بر گمراهی خویش بیشتر پافشاری کردند.

جمله «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» نیز در واقع دروغ نبود بلکه برهان قاطع و حجت دافعه ای بود که بر قومش اقامه نمود. وقتی از او پرسیدند: چه کسی این بت ها را شکستاده؟ از باب تمسخر و استهزاء به ایشان و بت هایشان به سوی بت بزرگ اشاره کرد. و چون دید ایشان از جواب او در تعجب فرو رفته اند.

جواب ساکت کننده ای به آنها داده گفت: «فَسَلُّوْهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ﴿63﴾» از آنها (بت ها) سؤال کنید اگر سخن میگویند؟

اما خطاب او به همسرش سارا، (تو خواهر منی) منظورش خواهر ایمانی و اعتقادی بود چنانچه خداوند میفرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» [الحجرات: 10].

«منحصراً مؤمنان با هم برادرند» و مقصودش برادری نسبی نبود چون همسرش بود نه خواهر... و تمامی این ها را از باب تعریض بگفت نه دروغ شایسته توبیخ، و رسول خدا فرموده: «دهان گشودن به دروغ در مقام تعریض هیچ اشکالی ندارد». یعنی «در تعریض چیزی وجود دارد که مانع افتادن مسلمان در دام دروغ حرام می شود. با توجه به این تفسیر میتوان گفت: سخن ابراهیم در هیچیک از موارد سه گانه فوق الذکر دروغ عمدی تلقی نمیشود تا در عصمت او اخلال وارد کند بلکه نوعی تعریض مباح بوده است. «وَأَلَّهٖ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ﴿4﴾ (الأحزاب: 4). (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی).

وَبَشِّرْنَا هٗ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿١١٢﴾

و ما او را به اسحاق که پیامبر و از شایستگان بود مژده دادیم (۱۱۲) تفسیر:

پروردگار با عظمت به ابراهیم علیه السلام را به فرزند دیگری اسحق بشارت داد، فرزندی که هم پیامبر و هم از شایستگان است، به عنوان پاداشی بر طاعت وی برای خداوند متعال که برای ابراهیم علیه السلام که در برابر پایداری، انجام اوامر پروردگار و تسلیم به حکم مولایش که همانا ذبیح اسماعیل بود، به وی عطا شده. ابن عباس میفرماید: در موقع ولادتش مژده پیامبری او را داد و نیز وقتی پیامبر شد، مژده را دریافت کرد. (تفسیر ابن کثیر ۱۸۹/۳).

نسب حضرت اسحاق علیه السلام:

او اسحاق پسر ابراهیم علیه السلام و مادرش سارا است. او دومین فرزند ابراهیم است. ملائکه ای اطهار تولد او را مژده دادند. انبیای بنی اسرائیل از نسل او بوجود آمده اند و نبوت در ذریه ای ابراهیم (اسحاق و اسماعیل) متمرکز گشته است. «وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النَّبُوَّةَ» [العنکبوت: 27]. (پیغمبری را در نسل و ذریه ای ابراهیم قرار دادیم).

رسالت حضرت اسحاق علیه السلام:

قول راجح اینکه اسحاق به سوی کنعانی ها (در سرزمینی که آنها سکونت داشتند) (شام و فلسطین) و در محیطی که ابوالانبیاء ابراهیم علیه السلام میزیست، مبعوث گردید. رسالت او به سوی قومی بود که در میان آنها زندگی می کرد.

وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ ﴿١١٣﴾

و به او و به اسحاق برکت بخشیدیم، و از نسل آن دو (بعضی) نیکو کار و (بعضی) آشکارا بر خود ظالم بودند. (۱۱۳)

«وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ إِسْحَاقَ» الله تعالی برکت و شاستگی را بر ابراهیم و اسحق علیهما السلام فرود آورد

«وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ» در بین نسل آنها افراد نیکوکار و افراد تبه‌کار قرار دارد. گروهی نیکوکار که از پروردگارشان می‌ترسند و گروهی دیگر که با شرک و گناهان بر خویشان ستم روا می‌دارند.

برخی در تفسیر این آیه می‌نویسند که هدف اینست که: فرزندان آن دو تن را بسیار گردانیدیم، به طوری که بیشتر انبیا علیهم السلام از نسل اسحاق هستند، همچون ایوب و شعیب علیهما السلام «و از زاد و ولد آن دو، برخی نیکوکار و برخی آشکارا به خود ستمکار بودند»

خداوند متعال با این جمله، به بیان این حقیقت می‌پردازد که بودن نسل انسان‌ها از این عنصر و نژاد شریف و از این دودمان مبارک، هیچ سود و نفعی به حالشان ندارد بلکه آنچه برایشان سودمند است، اعمال خودشان می‌باشد، نه نسب و نژاد پدرانشان چنان‌که یهود و نصاری نیز - با وجود آنکه از تبار اسحاق هستند - لیکن به این ورطه آشکار از گمراهی و فساد در افتاده‌اند. (تفسیر انوار القرآن (جلد سوم) عبدالرؤف مخلص هروی) امام طبری می‌فرماید: «محسن» یعنی مؤمن، و «ظالم لنفسه» یعنی کافر (تفسیر طبری ۵۷/۲۳).

و ابو حیان گفته است: آیه متضمن وعید برای یهود و ذریت ابراهیم و اسحاق است که به محمد ایمان نیاوردند و نیز نشان می‌دهد که از انسان نیکو، ناپاک متولد می‌شود. و این امر برای نیکوکار عیب و نقص به شمار نمی‌آید. (البحر ۳۷۲/۷).

خواننده گان محترم!

بعد از اینکه داستان ابراهیم خلیل الله و قصه ذی‌عبرت و تاریخی ذبح به بیان گرفته شد، اینک به تعقیب آن در آیات (114 الی 148) داستان و قصه‌های بعضی از پیامبران از جمله داستان حضرت موسی و هارون، الیاس و یونس و لوط مطرح می‌یابد که در این قصه‌ها بند و عبرت بزرگی نهفته است.

وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ ﴿١١٤﴾

و بتحقیق احسان کردیم بر موسی و هارون.

وَ نَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ ﴿١١٥﴾

و هر دو را با قومشان از بلاي بزرگ (فرعونیان) نجات دادیم. (۱۱۵)

تفسیر:

خداوند متعال حضرت موسی و هارون علیهما السلام و قوم همراه شان را از شرّ بنی اسرائیل، یعنی از غرق شدن، از برده‌گی، شکنجه و آزار و از اینکه فرزندان شان رابه قتل میرسانند، و زنان شان را زنده نگه می‌داشتند، نجات داد.

وَ نَصَرْنَاهُمْ فَاَنصَرُوا هُمُ الْغَالِبِينَ ﴿١١٦﴾

و آنان را یاری دادیم تا ایشان غالب آمدند (۱۱۶)

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است که: پروردگار با عظمت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام و قوم شان رایاری کرد، یعنی آنان را بر دشمنانشان-یعنی قبطی‌ها- غالب و چیره کردیم، و بعد از این‌که مدت‌ها زیر دست و محکوم آنها بودند، آنان را بر قبطی‌ها و فرعونیان غالب و چیره کردیم. و دین‌شان تعالی حاصل کرد.

وَ آتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ ﴿١١٧﴾

و هر دو را کتاب بسیار روشن‌گر عطا کردیم (۱۱۷)

تفسیر:

«الْمُسْتَبِينَ» یعنی: روشن و آشکار و رسا و بلیغ در بیان خویش. الله تعالی برای موسی و

هارون علیهما السلام تورات را عطاء کرد که در بیان، عقاید و احکام بلیغ و رسا و حدود و احکامش کامل در آن بیان شده بود. یعنی تورات را به آنها دادیم.

وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١١٨﴾

و هر دو را به راه راست (خدا پرستی) هدایت کردیم. (۱۱۸)

تفسیر :

الله تعالی موسی و هارون علیهما السلام را به سوی راه راست، راهی که هیچ کجی و انحرافی نداشت هدایت و رهنمایی کرد. طبری گفته است: آن راه عبارت است از اسلام که بر مبنای آن پیامبران مبعوث شده اند. (تفسیر طبری ۵۸/۲۳).

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ ﴿١١٩﴾

برای آن دو در ملت های آینده نام نیک باقی گذاشتیم. (۱۱۹) خداوند بزرگ برای موسی و هارون علیهما السلام در قرن های آینده برای همیشه نام نیک و تمجید و تعریف آنان را جاودانه و پایدار کرد.

سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿١٢٠﴾

سلام بر موسی و هارون. (۱۲۰)

تفسیر :

سلام از سوی ما و از سوی فرشتگان و انس و جن تا همیشه ایام، نثار بر موسی و هارون علیهما السلام باد. یعنی در میان امت های واپسین «نام نیک» و ثنا و صفت ستوده «به جای گذاشتیم» که تا جهان باقی است، از ایشان به نیکی یاد میشود.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢١﴾

ما نیکوکاران را این گونه ثواب می دهیم. (۱۲۱)

تفسیر :

همانطوریکه خداوند متعال برای موسی و هارون علیهما السلام پاداش اعمال نیکوی شان را عطا کرد، به همانگونه همه بندگان را که در طاعت شان اخلاص داشته باشند پاداش می دهد.

إِنَّهُمْ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢٢﴾

زیرا هر دو از بندگان خاص با ایمان ما بودند. (۱۲۲)

به راستی که موسی و هارون علیهما السلام از بندگان صاحب یقین پروردگار و راسخ در ایمان شان بودند.

وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٣﴾

و بی تردید الیاس از پیامبران بود. (۱۲۳)

«الْيَاس» :

حضرت الیاس علیه السلام یکی از پیامبران بنی اسرائیل، پسر یاسین، نواسه هارون علیهم السلام که در سر زمین بعلبک و غیره تبلیغ می کرد. و الله تعالی به وسیله رسالت و نبوت برایش شرف و کرامت بخشید.

مفسر شیخ ابو سعود (محمد بن محمد بن مصطفی عمادی متوفای 982) (در تفسیر خویش به نام ارشاد العقل السليم الي مزایا الكتاب الکریم) میفرماید: الیاس بن یاسین از جمله نواسه دخترهای هارون، برادر حضرت موسی بود. (تفسیر ابو سعود ۲۷۶/۴). ابن کثیر درباره وی دو رأی را نقل می کند: «اول اینکه او همان ادریس علیه السلام است. دوم اینکه او الیاس فرزند نسی فرزند فنحاص است که خداوند متعال او را بعد از حزقیل نبی در میان بنی اسرائیل به نبوت برانگیخت آن گاه که آنان بتی به نام «بعل» را به پرستش

گرفته بودند و الیاس آنان را به سوی توحید حق تعالی دعوت و از پرستش ماسوای آن نهی کرد.

در تفسیر نور آمده است: «إِلْ یَاسِینَ»: تَلَفُّظٌ دِیْکَرِ إِبْرَاهِیمَ است. همچون سِیناء و سِینین که هر دو نام سرزمین معینی است. یا اِبْرَاهِیمَ و اِبْرَاهِیمَ، میکال و میکائیل و... دیگر اینکه در آیه 132 میفرماید: إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِینَ.

ضمیر مفرد به کار رفته است که مرجع آن اِلْ یَاسِینَ است. از سوی دیگر، در همین سوره، در آیات: سَلَامٌ عَلَیْ نُوحٍ (79) سَلَامٌ عَلَیْ اِبْرَاهِیمَ (109) سَلَامٌ عَلَیْ مُوسٰی وَ هَارُونَ (120) سلام صدر سخن آیه‌ها به همان پیغمبری برمی‌گردد که مذکور است. بنابراین این در اینجا هم سلام بر الیاس است و بس نه پیروان الیاس، یعنی الیاسیها. به عبارت دیگر ال یاسین، جمع الیاسی نبوده تا بعد از تخفیف «الیاسین» شده باشد، همان گونه که برخی معتقدند.

آیا حضرت الیاس علیه السلام زنده هست؟

مورّخین و مفسّرین این مسئله را که حضرت الیاس علیه السلام زنده است یا وفات نموده اند، اختلاف رای دارند. در تفسیر مظهری (جلد 8 صفحه 141) به حواله علامه بغوی روایتی طولانی بیان شده است و در آن آمده است که حضرت الیاس علیه السلام را بر اسب طلایی رنگی سوار کرده بر آسمان برده اند، و اوهم مانند حضرت عیسی علیه السلام در آسمانها زنده است. (تفسیر مظهری).

همچنان علامه سیوطی از ابن عساکر و غیره چندین روایت نقل کرده است که از آنها هم معلوم می‌شود که حضرت الیاس علیه السلام زنده است، از کعب احبار منقول است که چهار پیغمبر تا هنوز زنده هستند. دوفرد در زمین به نامهای حضرت خضر و حضرت الیاس و دو نفر در آسمانها به نامهای حضرت عیسی و حضرت آدریس علیهم السلام (در منثور صفحه 282 - 285 جلد 5).

تاجایی که بعضی چنین مدعی هستند که حضرت خضر و حضرت الیاس در هر سال در ماه رمضان در مقام بیت المقدس جمع می‌شوند و روزه می‌گیرند. (تفسیر قرطبی جلد 15 صفحه 116).

و در باره ی آنها می‌نویسد: «وهومن الاسرائیلات التي لاتصدق ولا تکذب بل الظاهران صحتها بعیده» (البدایه و النهایه جلد 1 صفحه 338) و نیز فرموده است که چندین روایات از آنها نقل کرده که با حضرت الیاس ملاقات به عمل آمده است اما همه آنها قابل اطمینان نیستند، یا از این جهت که سند آنها ضعیف است و یا از این جهت که افرادی که این روایت به آنان منسوب شده است مجهول می‌باشد. (البدایه و النهایه جلد 1 صفحه 239).

در ظاهر چنین معلوم میشود که نظریه رفع الیاس به آسمانها ما خود از اسرائیلات است، چنانکه در بانیل آمده است، که او جلو می‌رفت و صحبت میکرد تا ببیند، گاریها و اسبهای طلایی آنها را از هم جدا کردند و «ایلیاه» در اثر گرد و بادی به آسمانها رفت. (سلاطین 2- 11).

بنابر این، این عقیده در یهود انتشار یافته بود که حضرت الیاس بار دوم به زمین می‌آیند، چنانکه وقتی که حضرت یحیی علیه السلام مبعوث شد آنها در این اشتباه قرار گرفتند که او حضرت الیاس است، در انجیل یوحنا آمده است که آنها از او پرسیدند که تو کیستی؟ آیا تو «ایلیاه» نیستی؟ (واضح باد که در بانیل نام حضرت الیاس، ایلیاه آمده است) او گفت نه خیر. (یوحنا 21001).

چنین معلوم می‌شود که این قبیل روایات از کعب احبار و وهب بن منبه که از علمای ماهر علوم اهل کتب بودند، در میان مسلمانان انتشار یافته است و گرنه در قرآن و حدیث هیچ دلیلی در این مورد وجود ندارد، که از آن زنده ماندن یا رفتن الیاس به آسمانها ثابت

شود، فقط روایتی در مستدرک حاکم آمده است که آن حضرت علیه السلام در راه تبوک با حضرت الیاس ملاقات کرده است، اما این روایت به تصریح محدثین موضوع است، و علامه ذهبی فرموده است که «بَلْ هُوَ مَوْضُوعٌ قَبِحٌ لِلَّهِ مِنْ وَضْعِهِ وَمَا كُنْتَ أَحِبُّ وَلَا اجُوزُ أَنْ الْجَهْلُ يَبْلُغَ بِالْحَاكِمِ إِلَيَّ أَنْ يَصْحَحَ هَذَا» (در منثور جلد 5 صفحه 286) بلکه این حدیث موضوع است، نفرین خداوند بر کسی باد که این حدیث را جعل کرده است، من فکر نمی‌کردم که شخصی مانند حاکم نسبت به این مورد تا این حد نا آگاه باشد، که این حدیث را صحیح قرار بدهد.

خواننده گان محترم!

در یکی از روزها؛ از امام بخاری در مورد اینکه آیا خضر و الیاس زنده هستند؟ سوالی بعمل آمده: امام بخاری در جواب فرمودند که چطور میشود آنها زنده باشند در صورتیکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «هیچ کس از آنهايي که الآن بر روی زمین زنده هستند بعد از صد سال آینده زنده خواهد بود».

خداوند متعال در قرآن میفرماید: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ» (سوره الأنبياء: 34)،

یعنی (و ما برای هیچکس قبل از تو زندگی جاویدان را قرار ندادیم، مگر اگر تو بمیری ایشان جاویدان خواهند ماند؟).

پیامبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی فرموده است که «والذي نفسي بيده لو كان موسي حيا ما وسعه إلا أن يتبعني "يعني"» (قسم به کسی که جان من در دست اوست اگر موسی زنده بود او چاره ای جز پیروی از من را نداشت) پس اگر خضر زنده بود و نبی بود بهتر از موسی نمی بود و اگر زنده بود و ولی بود بهتر از ابوبکر نمی بود پس بهر صورت چاره ای جز پیروی از پیامبر صلی الله علیه و سلم را نداشت. اگر از آنهايي که اعتقاد به زنده بودن خضر هستند بررسی که زنده بودن و پنهان بودن او در دشت ها و کوه ها چه منفعتی برای مسلمین دارد جواب شان چه خواهد بود؟ پس حکمت زنده بودن او چیست؟

پس با ادله شرعی و نقلی و عقلي فوق الذکر معلوم میشود که خضر علیه و الیاس علیه السلام فوت کرده است. لذا بر مسلمانان است تا در بابت سکوت اختیار نمایند و در باره اسرائیلات به تعلیم آن حضرت صلی الله علیه و سلم عمل نمایند. یعنی اینکه نه آنها را تکذیب نمایند و نه آنرا تصدیق. والله سبحانه و تعالی اعلم.

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾

وقتی که به قومش گفت: آیا (از الله) نمی ترسید؟ (۱۲۴)

تفسیر:

زمانیکه الیاس علیه السلام به قوم خود (بنی اسرائیل) گفت: آیا از پرستش غیر خدا نمیترسید؟ تا فقط او را مورد پرستش قرار دهید، و با اخلاص عبادت، ترک شرک و معاصی و یگانه شناختن الله تعالی تقوای الهی را در پیش گیرید.

أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ﴿١٢٥﴾

آیا بت «بعل» را می پرستید و بهترین آفرینندگان را رها می کنید؟! (۱۲۵)

تفسیر:

در این آیه مبارکه به قوم میفرماید: شما چگونه آیا این بت بنام «بعل» را پرستش می کنید، و عبادت و پرستش پروردگار خود یعنی نیکوترین خالقان را رها می نمایید؟! در حالیکه او احسن الخالقین است، موجودات را از عدم آفریده و بعد از مردن زنده می گرداند، در آفرینش استحکام بخشیده و صنْع نیکو دارد؟

«بعل» نام آن بتی است که مردم شام در عصر الیاس آن را می پرستیدند و سپس پرستش آن میان بنی اسرائیل نیز معمول شد. قرطبی میفرماید: «بعل» به معنای پروردگار است. و شهر آنها به نام «بعلبک» در لبنان منسوب به این بت می باشد. (تفسیر قرطبی ۱۱۶/۱۵).

اللّٰهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۲۶﴾

الله را، که پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شماست. (۱۲۶)
تفسیر :

عبادت و پرستش بهترین خالق را که آفریدگار و روزی دهنده شماست آنرا رها می کنید.

فَكَذَّبُوهُ فَأْتَهُمْ لَمَحْضَرُونَ ﴿۱۲۷﴾

پس او را تکذیب کردند. پس بدون شک آنان (در دوزخ) احضار خواهند شد. (۱۲۷)

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمَخْلُصِينَ ﴿۱۲۸﴾

مگر آن بندگان خداوند که اخلاص یافته اند. (۱۲۸)

تفسیر :

به جز آنده از بندگان از قوم الیاس که ایمان به الله داشته باشند، آنده از بندگان که عبودیت و پرستش را تنها برای او خالص ساخته باشند. و در طاعتش صداقت داشتند به یقین که خداوند متعال با فضل و کرمش چنین اشخاصی را قطعاً از عذاب نجات می دهد.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿۱۲۹﴾

و برای او در ملت های آینده نام نیک باقی گذاشتیم. (۱۲۹)
تفسیر: و تا روز قیامت نام نیک و تمجید از الیاس علیه السلام را بر قرار داشتیم. (تفسیر جلالین ۳۴۶/۳).

سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ ﴿۱۳۰﴾

سلام بر آل یاسین. (۱۳۰)

تفسیر :

هدف از «الیاسین» الیاس است و «یا» و «نون» به آن اضافه شده است، چراکه اسمی اعجمی است. و نظیر آن است: طور «سینا» و طور «سینین».

همچنان مفسران میفرمایند هدف از «الْیَاسِیْنَ الِیَاس» مؤمنان همراهش میباشند. و به عنوان تغلیب با او جمع شده اند.

طبری میفرماید: آل یاسین نام الیاس می باشد؛ چون گفته می شود: الیاس و آل یاسین، مانند میکال و میکائیل، و الیاس دو نام دارد، پس به «الیاس» و «إل یاسین» موسوم است. (تفسیر طبری ۶۱/۲۳).

«سلام علی آل یاسین» یعنی: سلام بر او و بر اهل دینش که به پیام حقش ایمان آوردند.

إِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۳۱﴾

ما نیکوکاران را این گونه ثواب می دهیم. (۱۳۱)

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۲﴾

بی تردید او از بندگان مؤمن ما بود. (۱۳۲)

وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۳۳﴾

و بی تردید لوط از پیامبران بود. (۱۳۳)

لُوطٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

لوط علیه السلام از جمله پیامبران می باشد که الله تعالی وی را به هدایت قوم خود به اهالی شهر «سدوم» به پیامبری فرستاد.

بصورت کل ذکر لوط در سوره های الأعراف، هود، الحجر، الشعراء و النمل و غیره به میان آورده شده است.

لوط پسر هاران پسر تارح یعنی آذر است. بدین وسیله نسبت او به ابراهیم علیه السلام میرسد. لوط علیه السلام برادر زاده‌ی ابراهیم علیه السلام بود و خداوند او را در زمان ابراهیم علیه السلام مبعوث فرمود، در داستان ابراهیم علیه السلام بیان کردیم که ابراهیم(ع) و هاران و ناحور برادر و همگی از آذر بودند.

لوط علیه السلام به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد. روش هدایت او را در پیش گرفت. «فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (26) [العنكبوت: 26]. (لوط به ابراهیم ایمان آورد (ابراهیم) گفت: من به سوی پروردگارم هجرت می‌کنم چرا که او مقتدر و حکیم است.

بعد همراه او از عراق هجرت کرد و در همهی سفرها همراه او بود. وطوریکه در فوق هم یاد آور شدیم خداوند او را به سوی اهل سدوم که در منطقه کشور فعلی اردن است، مبعوث کرد و بین او و قومی که در میان آن‌ها مبعوث گردیده بود هیچ رابطه‌ی نسبی وجود نداشت چون عضو قبیله نبود. بر خلاف صالح و هود و شعیب که از میان قبایل خود مبعوث گردیده بودند.

شاید عبارت قرآنی: «وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ» [الأعراف: 80]. (لوط را فرستادیم و او به قوم خود گفت:...) اشاره به این واقعیت باشد، زیرا نگفته از میان خود آن‌ها مبعوث گشته است. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی تاریخ طبع (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿١٣٤﴾

به خاطر بیاور زمانی را که او و خانواده‌اش، همگی را، نجات دادیم. (۱۳۴) تفسیر:

خداوند متعال لوط علیه السلام مؤمنان همراه و اهل و اولادش را از عذاب سخت و از مجازاتش سالم نگهداشت.

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ﴿١٣٥﴾

مگر پیر زنی که در میان آن قوم باقی ماند (و به سرنوشت آن‌ها گرفتار شد). (135) یعنی اینکه همسر لوط کافر بود، و ایمان نیاورد و از زمره ماندگاران در عذاب و نابودشدگان درآمد.

همسر لوط علیه السلام:

همسر لوط علیه السلام به دلیل اینکه به الله واحد ایمان نداشت، با هلاک شدگان به هلاکت رسید و عذابی که بر قوم فرود آمد دامنگیر او نیز شد، و ملاحظه می‌داریم بادر نظر داشت اینکه او همسر یک پیامبر است، سودی و فایده‌ای به حال او نبخشید. زیرا الله تعالی وعده‌ی هلاکت همه کافران را داده بود و او هم از جمله آن‌ها بود: «فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ» (83) [الأعراف: 83]. (پس لوط و مؤمنان بر او و خانواده‌ی را نجات دادیم مگر همسرش را که او از جمله‌ی نابود شونده‌گان گردید).

علامه مفسر عبدالرحمن بن احمد سهیلی اندلسی (508-581ق)، مینویسد: نام همسر لوط «والهه» بود و لوط با دو دخترش از هلاکت نجات پیدا کرد.

برخی از تاریخ نویسان مینویسند: بحر میت که اکنون به بحر لوط معروف است و قبل از حادثه نابودی قوم لوط وجود نداشته است و بر اثر زلزله‌هایی که آنرا سرنگون و زیرو رو کرد به طرزی که عمق آن چهارصد متر از سطح بحر بیشتر گردید، به وجود آمده است. کاوش گران آثار شهرها و روستاهای قوم لوط را در اطراف بحر یافته‌اند.

ابن کثیر میفرماید: خداوند سرزمین این ملت را به بحرگندیده و بدبو تبدیل کرد نه آبش قابل استفاده است و نه سرزمین اطراف آن و این درس عبرتی برای همه آیندگان است و نشان‌هایی از قدرت و عظمت الله سبحان و تعالی به شمار میرود که این چنین از ستم کاران و وناسپاس انتقام می‌گیرد (برای معلومات مزید مراجعه شود به تفسیر ابن کثیر).

ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ ﴿١٣٦﴾

سپس دیگران را هلاک کردیم. (۱۳۶)

تفسیر :

بعد از اینکه پروردگار با عظمت تکذیب کنندگان قوم لوط را به شدیدترین و فجیعترین وجه هلاک و نابود ساخت. دهات و قریجات آن زیر و گردید، سنگ هایی از نوع سجیل بر آنان بارانیدیم، از این رو قرآن عظیم الشان آن را به (دمرنا) بیان ساخت، همه این سزا برای آنان واقع شد، و در ضمن مایه عبرت جهانیان گردانید.

وَأَنْكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ ﴿١٣٧﴾

و البته شما صبحگاهان بر سرزمین ایشان عبور می کنید. (۱۳۷)

تفسیر :

ابن کثیر میفرماید: «خداوند متعال شهرشان را به دریاچه گندیده و متعفن تبدیل کرد که منظری بس زشت و آبی بس بد بو و بد مزه دارد، که این دریاچه، به نام «بحیره لوط» مشهور است و نزدیک شرق اردن قرار دارد». (تفسیر ابن کثیر).

وَبِاللَّيْلِ أَفْلا تَعْقِلُونَ ﴿١٣٨﴾

و نیز گاهی در شب عبور می کنید، آیا تعقل نمی کنید؟ (۱۳۸)

وَإِنْ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٣٩﴾

و البته یونس از پیغمبران بود. (۱۳۹)

یونس علیه السلام:

داستان یونس علیه السلام، ششمین و آخرین داستان است که در آیات (139 - 148) این سوره تذکر یافته است:

مبحث یونس علیه اسلام بصورت کل در چهار سوره (سوره های نساء، انعام، یونس و صافات) با ذکر نام و در سوره های انبیاء با لقب ذی النون و در سوره های قلم با لقب صاحب الحوت آمده تذکر یافته است.

سلسله نسب حضرت یونس علیه السلام :

مؤرخین در سلسله نسب تنها بر این متفق اند که نام او یونس بن متی است و گفته اند: متی مادر یونس بوده و در میان انبیاء جز او و حضرت عیسی کسی به مادرشان نسبت داده نشده است. اهل کتاب او را (یونان بن امتی) نام می برند. یونس علیه السلام از بنی اسرائیل است و نسبش به بنیامین یکی از اولاد یعقوب علیه السلام می رسد و بنیامین برادر شفیق یوسف علیه السلام بود.

دعوت حضرت یونس علیه السلام :

خداوند متعال او را به سوی مردم نینوا در منطقه موصل عراق فرستاد زیرا مردم آن دیار گرفتار بت پرستی شده و عبادت بتان در میان آن ها رواج پیدا کرده بود. بت پرستش میکردند که «عشتار» نام داشت.

حضرت یونس از شام به منطقه موصل مهاجرت کرد مردم آن دیار را به خدا پرستی دعوت نمود ولی چون بیشتر ملت ها و اقوام به دعوت وی پاسخ مثبت ندادند. (ملاحظه شود سوره سبأ آیه 34)

حضرت یونس مرتب مشغول دعوت و تبلیغ آن ها بود آن ها را به یکتا پرستی و عبادت خداوند دعوت می کرد ولی جز گوش های ناشنوا و دل های به غلاف پوشیده شده پاسخی از ایشان دریافت نکرد سرانجام از دست ایشان به تنگ آمد و آن ها را در صورت ایمان نیاوردن به عذاب تهدید کرد. چون نافرمانی و سرکشی آن ها به درازا کشید خشمگینانه از میان آن ها خارج شد و آن ها را به عذاب خدا بعد از سه روز تهدید کرد، چنین پیدا است که آن ها نیز در مقابل وی را تهدید به کشتن کردند و او را تعقیب نمودند. سرانجام از میان آن ها خارج شد و قبل از اینکه خداوند به او دستور هجرت بدهد فرار کرد و از میان آن ها رفت و گمان برد که خداوند او را به خاطر این خروج عجولانه مؤاخذه

نخواهد کرد و در تنگنا قرار نخواهد داد.

سرنوشت یونس علیه السلام در درون شکم ماهی :

سرنوشت یونس بعد از خروج از شهر، چون از میان قومش خارج شد به ساحل بحر رفت، به امر خدا یک ماهی عظیم الجثه او را بلعید. ماهی وی را به قعر دریا فرو برد تا به امر خداوند هم او را تأدیب کند هم از وی نگهداری و حفاظت به عمل آورد. او در قعر بحر و در بطن ماهی مشغول تسبیح و استغفار و راز و نیاز با خداوند خود بود و می‌گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾ [الأنبياء: ۸۷]. (خدایی جز او نیست پاکي و بي عیبی سزاوار توست و من از جمله‌ی ستمگران بودم.)

خداوند دعای او را استجابت فرمود و از غم و نگرانی‌ش برهانید، سپس به ماهی دستور داد او را به کنار دریا (به هوای آزاد) بیاندازد و در حالیکه علیل و مریض و ناتوان بود از شکم ماهی به خارج پرتاب شد. او سه شبانه روز در شکم ماهی بماند.

بعد از اینکه حضرت یونس علیه السلام توان راه رفتن را در خود یافت به میان قومش بازگشت و آن‌ها را مؤمن به خدا و توبه‌کننده یافت منتظر بازگشت او بودند تا دستورات وی را پیروی کنند و امر او را عملی نمایند. تا زمانیکه خدا میخواست در میان آن‌ها ماند و به تعلیم و تربیت آنها پرداخت آنها را به راه راست و هدایت خداوند ارشاد میفرمود: خداوند در زمان اقامت یونس و بعد از وی نیز (برای زمانی) امنیت و اطمینان به قوم نینوا (موصل) بخشید. بعد چون به فساد و گمراهی روی آوردند خداوند کسانی بر آن‌ها مسلط کرد که تمدن آن‌ها را به نابودی گشایند، چنانکه احادیث و روایات تاریخی آن را نقل می‌کنند تا عبرت گیرندگان از آن درس عبرت بگیرند.

بناءً به روایت منقول از ابن عباس (رض) تعداد نفرات قوم یونس 120 هزار بوده است. ابن عباس (رض) در این روایت از این آیه استفاده کرده که: «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ﴿۱۴۷﴾ [الصافات: ۱۴۷]. (یونس کم کم بهبودی یافت) و او را به سوی جمعیت یک صد هزار نفری یا بیشتر فرستادیم. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی تاریخ طبع (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ﴿۱۴۰﴾

وقتی که به‌سوی کشتی پر از مردم پناه برد. (۱۴۰)

تفسیر :

«أَبَقَ»: گریخت. این کلمه بیشتر برای گریختن بندگان از پیش صاحبانشان به کار می‌رود. اینجا مراد ترک کردن قوم و قبیله بدون اجازه پروردگار است.

فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ﴿۱۴۱﴾

پس در قرعه‌کشی شرکت کرد و از بازندگان شد. (۱۴۱)

تشریح لغات. اصطلاحات :

«سَاهَمَ»: در قرعه‌کشی شرکت کرد.

«الْمُدْحَضِينَ»: مغلوبان. قرعه به نام ایشان درآمدگان. فرو انداختگان.

تفسیر :

بعد از اینکه کشتی به اثر طوفان و امواج بحر به خطر غرق شدن مواجه شد، ملوانان برای نجات کشتی در میان مسافران سوار بر کشتی قرعه انداختند تا به منظور سبک ساختن کشتی و قرار گذاشتند؛ هر که قرعه به نامش آمد به بحر انداخته شود، در این حین قرعه به نام یونس علیه السلام بر آمد، و او را به بحر پرتاب کردند.

فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿۱۴۲﴾

پس آن ماهی بزرگ او را بلعید، و او در خور ملامت بود. (۱۴۲)

«الْحُوتُ»: نوعی ماهی بزرگ. «مُلِيمٌ»: گناهکار. مستحق سرزنش. کسی که کاری کند یا حرفی بزند که سزاوار سرزنش و درخور لومه شود.

فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿١٤٣﴾

و اگر او از زمره تسبیح‌کنندگان نبود. (۱۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمُسَبِّحِينَ»: عبادت‌کنندگان (ملاحظه شود سوره های: صافات / 166). دعا‌کنندگان (نگاه: انبیاء / 79، نور / 41، سجده / 15).

تفسیر :

اگر یونس علیه اسلام در طول زندگی خویش از جمله تسبیح‌گویان و ثنا خوانان نبود، و بسیار عبادت نمی‌کرد و نیز با تسبیحش به دوام ذکر در شکم ماهی ادامه نمی‌داد و نمی‌گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»، در شکم ماهی تا زمانی که قیامت به وقوع پیوستی و مریم زنده می‌شدند ماندگار می‌شد.

لَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٤٤﴾

در شکم آن تا روزی که مردمان برانگیخته شوند به سر می‌برد. (۱۴۴)

تفسیر :

«لَبِثَ»: ماند. «إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»: تا روزی که برانگیخته شوند. مراد مدفون شدن برای همیشه است. چرا که او در دل ماهی و ماهی در دل زمین تا روز رستاخیز دفن می‌شوند.

عطاء گفته است: خدای متعال به ماهی الهام کرده بود که شکم تو را برای یونس زندان قرار داده‌ایم، اما او را خوراک تو قرار نداده‌ایم. از این رو سالم مانده بود، و هیچ تغییری بر او عارض نشده بود. (تفسیر ابو سعود ۲۷۷/۴).

در حدیث شریف آمده است: «دعای ذوالنون در شکم ماهی «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» بود، هرگز هیچ مسلمانی به آن در امری دعا نمی‌کند، جز این‌که دعایش مورد اجابت قرار می‌گیرد».

فَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ﴿١٤٥﴾

باز او را (پس از چندین روز) از بطن ماهی به صحرائی خشکی افکندیم در حالی که مریض و ناتوان بود. (۱۴۵)

تفسیر :

«فَبَدَّنَاهُ»: او را انداختیم. او را افکندیم. مراد این است که کاری کردیم که ماهی او را از دهان خود پرت کند. «الْعَرَاءِ»: سرزمین برهوت و خالی از درخت و گیاه و ساختمان. «سَقِيمٌ»: مریض.

وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّنْ يَقْطِينٍ ﴿١٤٦﴾

و بر بالای [سر] او درختی از [نوع] کدو رویانیدیم. (۱۴۶)

تفسیر :

خداوند متعال می‌فرماید، برای یونس علیه السلام در حالیکه در صحرا بود، بر سر او بوته کدو رویانیدیم تا بر او سایه افکند و او را از حرارت آفتاب مصون بدارد. وحتی از میوه اش بخورد.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم کدو را دوست داشتند و می‌فرمودند: «این درخت برادرم، یونس است».

«يَقْطِينٍ» درخت کدو است که دارای برگ‌های پهن است. ابن جوزی گفته است: از این جهت بوته‌ی کدو را یادآور شده است که برگ‌هایش انبوه و خنک و پر سایه می‌باشند و مگس بدان نزدیک نمی‌شود؛ زیرا وقتی یونس از بحر بیرون آمد، پوست بدنش مگس را تحمل نمی‌کرد. (التسهیل ۱۷۶/۳). و این امر ناشی از تدبیر و حکمت و لطف خدا بود. و

بعد از اینکه حالش بهبود یافت طوری که در فوق هم یاد آور شدیم الله تعالی او را نزد قومش بازگرداند.

ابن کثیر میفرماید: «فوائد کدو بی نهایت زیاد است که از آن جمله میتوان:

- سرعت رویدن اش (به سرعت سبز و می دود).
- سایه افگندن برگ های آن به سبب بزرگی و طراوت و نرمی ای که دارد.
- اینکه مگس به آن نزدیک نمیشود.
- اینکه میوه آن تغذیه نیکو دارد.
- اینکه خام و پخته با مغز و پوست خورده می شود.»

وَأَرْسَلْنَا إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ﴿١٤٧﴾

و او را به سوی یکصد هزار [نفر از ساکنان نینوا] یا بیشتر روانه کردیم. (۱۴۷)

فَأَمَّنُوا فَمَرَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ ﴿١٤٨﴾

آنگاه ایمان آوردند و ما نیز آنان را تا مدتی بهره مند ساختیم. (148)

تفسیر :

زمانیکه یونس علیه السلام به پیش قوم خویش رسید، قوم هم بعد از آنکه نشانه های نبوت وی را مشاهده کردند، به او ایمان آوردند، و قومش او را تصدیق کردند و متابعتش نمودند. در نتیجه خداوند متعال ایشان را تا آخر مدّت عمرهای شان از نعمت هایش بهره مند ساخت. و الله تعالی عذاب را از آنان برداشت (التسهیل ۱۷۶/۳).

خواننده گان محترم!

بعد از اینکه در این سوره مبارکه مبحث در باره پیامبران به آخر رسید، در (آیات 149 الی 170) درباره تکذیب کنندگان کفار مکه و برجیده شدن عقاید مشرکان، بحث بعمل می آید طوری که میفرماید:

فَأَسْتَفْتِيَهُمُ الرِّبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبُنُونَ ﴿١٤٩﴾

پس از مشرکان پیرس آیا پروردگارت را دختران و آنان را پسران است. (۱۴۹)

تفسیر :

ای پیامبر! از قومت پیرس: که چگونه دختران را که از آنها بد می برند به خداوند متعال و پسران را که دوست دارند به خود نسبت می دهند، این تحکم باطل و بی عدالتی در حکم چیست؟

یعنی این چگونه حکمی است! که آنان جنس ادنی را - که به پندارشان دخترانند - به الله تعالی و جنس اعلی و اولی را - که به پندارشان پسرانند - به خود نسبت میدهند؟ آیا این منتهای جهل و حماقت نیست؟

«الْبَنَاتُ»: مراد فرشتگان است که بنا به عقیده تباه خود میگفتند: فرشتگان دختران خداوند (سوره های: بقره آیه 116، نحل آیه 57، نجم آیه 27). البتّه پسر و دختر در پیشگاه الله متعال ارزش یکسان دارند و معیار شخصیت هر دو پاکی و تقوا است. ولی استدلال قرآن در اینجا به اصطلاح از باب «ذکر مسلمات خصم» است که مطالب طرف را بگیرند و به خود او باز گردانند. نظیر این معنی (سوره: نجم آیه 22).

أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ ﴿١٥٠﴾

یا آنکه ما فرشتگان را اناث آفریده ایم و ایشان شاهد بوده اند؟ (۱۵۰)

تفسیر :

ای پیامبر! از کافران پیرس: آیا در روزی که خداوند متعال فرشتگان را (به گمان آنان) دختر آفرید حضور داشتند و اکنون بر مبنای معرفتی شهادت میدهند؟ یعنی آیا وقتی فرشتگان پاک سرشت را خلق کردیم، آنها شاهد بودند که مافرشته ها را مؤنث قرار دادیم تاچنین دروغ و بهتانی را سر کرده اند.

أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ أَفْكَهْمَ لَيَقُولُونَ ﴿١٥١﴾

آگاه باشید! که آنان (از جهل خود) بر خدا دروغی بسته و میگویند. (۱۵۱)

تفسیر:

«مِنْ أَفْكَهْمَ»: بنا به دروغ های زشت خود. تنها از روی خیال پردازیهایی خود.

در این آیه مبارکه اعلام میدارد که ای مردم!

آگاه باشید این مشرکان به دروغ و افتراء به خداوند فرزند و ذریت نسبت میدهند. افترای بزرگ و خیال‌های ناپسندی استوار است.

وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٥٢﴾

الله فرزندی آورده! ولی آنها قطعاً دروغ می‌گویند! (۱۵۲)

تفسیر:

ابو سعود فرموده است: آیه استتفاف است و به منظور ابطال نظر و مذهب فاسد آنان آمده است، به این معنی که اساس آن جز بر دروغ روشن و افترای ناپسند مبتنی نیست و در این مورد اصلاً دلیلی ندارند. (ابو سعود ۲۷۸/۴).

أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ ﴿١٥٣﴾

آیا [الله] دختران را بر پسران ترجیح داده است؟

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿١٥٤﴾

شما را چه شده است، چگونه حکم و فیصله می‌کنید؟ (۱۵۴)

تفسیر:

این حکم و این پندار شما نادرست است و الله تعالی از آنچه می‌گویید، پاک و منزه می‌باشد. زیرا دختران را که خود دوست ندارید به خداوند پاک نسبت داده‌اید و پسران را که مورد پسندتان است به خویشتن نسبت می‌دهید.

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٥﴾

آیا عبرت نمی‌گردید؟ (۱۵۵)

تفسیر:

آیا نمی‌دانید که روا نیست برای الله تعالی فرزندی باشد؛ آیا فاقد تمییز و درک هستید که خطاء بودن این گفتار را نمی‌فهمید؟ زیرا او بی‌نیاز است، کسی را نزاده، از کسی زاده نشده و برایش همتایی وجود ندارد. ابو سعود گفته است: آیا به بدهانت عقل متوجه بطلان این گفتار نمی‌شوید که در عقل هر انسان با خرد و ابلهی نقش بسته است؟ (ابو سعود ۲۷۸/۴).

أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ ﴿١٥٦﴾

آیا شما دلیل روشنی در این باره دارید؟ (۱۵۶)

تفسیر:

در این آیه مبارکه توبیخی دیگر است که میفرماید: آیا برهان و دلیلی روشن و برهانی واضحی برای درستی ادعای خویش در دست دارید که دختران را به خداوند بزرگ نسبت می‌دهید؟

فَاتُوا بِكُتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٥٧﴾

پس اگر راست می‌گویید کتابتان را بیاورید. (۱۵۷)

تفسیر:

یعنی اگر شما در گفتار خویش صادق هستید و راست می‌گویید، کتابتان را، کتابی نازل شده آسمانی خویش را که بر درستی ادعا و گمان شما گواهی میدهد، ارائه بدهید. و این حجت را برای شما ثابت گرداند زیرا آنچه می‌گویید، نمیتواند تکیه‌گاه عقلی داشته باشد بلکه عقل به طور کلی آنرا جایز نمی‌داند.

در آیه مبارکه منظور بیان ناتوانی آنها می باشد و نشان می دهد که در گفتار غلط خود سندی شرعی و منطقی و عقلی در دست ندارند.

وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿١٥٨﴾
میان الله و جن، نسبتی قایل شدند، در صورتی که جنیان به خوبی می دانند که [روز قیامت برای محاسبه] احضار خواهند شد. (۱۵۸)

تفسیر :

در آیه فوق قرآن عظیم الشان افسانه دیگر مشرکین مورد بحث قرار میدهد و آن اینکه آنها گمان میکردند که خدای سبحان با آنچه رابطه دارد و از ازدواج خدا با آنچه، فرشتگان متولد شده اند.

«وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا» مشرکان در بین الله تعالی و آنچه خویشاوندی و نسب قرار داده اند. آنها میگویند: خدا آنچه را نکاح کرده و از این ازدواج فرشتگان متولد شدند. (سبحانه و تعالی عن ما يقول الظالمون علواً کبیراً) خدا کاملاً از آنچه ستمکاران میگویند پاک و مبرا میباشد. بعد از آن گمان کردند فرشتگان مؤنث می باشند و دختران خدا هستند.

شان نزول آیه 158:

908- جویری از ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: آیه «وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا...» در باره سه قبیله از قریش: سلیم، خزاعه و جهینه نازل شده است.
909- بیهقی در «شعب الایمان» از مجاهد روایت کرده است: بزرگان قریش می گفتند: فرشتگان دختران خدا هستند. ابوبکر صدیق گفت: پس مادرشان کیست؟ گفتند: آنها دختران بزرگان جن هستند. پس الله: وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿158﴾ را نازل کرد.

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿١٥٩﴾

خدا ذات پاکش از این اوصاف که (از جهل) به او نسبت میدهند منزّه است. (۱۵۹).

تفسیر :

خداوند بزرگ از اوصافی که دشمنان کافرش او را بدان وصف می کنند منزّه و مقدّس است، بلکه او تعالی تنها و تنها به اوصافی موصوف است که خویشتن را بدان وصف کرده یا پیامبرش او را بدان توصیف نموده است.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿١٦٠﴾

به جز بندگان مخلص الله (که او را به شایستگی توصیف می کنند). (۱۶۰)

فَاتَّكُم مَّا تَعْبُدُونَ ﴿١٦١﴾

و بی تردید شما و آنچه را می پرستید. (۱۶۱)

تفسیر :

«در حقیقت شما» ای کافران، آنچه که می پرستید به عبادت و پرستش آن بت ها و تماثل ها مصروف هستید. هیچ کس را گمراه گر نیستید مگر کسی را که به دوزخ در آمدنی است یعنی: جز کسی را که در علم الهی رفته و او برای وی مقدر کرده است که به جهنم واردش کند و آنان کسانی اند که بر کفر خود پای فشارند. (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ ﴿١٦٢﴾

هرگز نمی توانید کسی را با فتنه و فساد از راه الله منحرف سازید. (۱۶۲)

إِلَّا مَنْ هُوَ صَالٍ الْجَحِيمِ ﴿١٦٣﴾

جز آن کس را که (خودش) مایل باشد که وارد دوزخ گردد. (۱۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صَالٍ»: مخفف صالی، کسی که با آتش بسوزد. از ماده (صلي) که سوختن با آتش است (سورهٔ مریم/70، انشقاق/12). (تفسیر نور).

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ ﴿١٦٤﴾

و هیچ یک از ما فرشتگان نیست مگر اینکه برای او مقامي معين است. (١٦٤)

تفسیر :

يعني: فرشتگان مي گويند: هيچ فرشته‌اي از ما نيست جز اينکه در آسمان ها براي پرستش خدای سبحان جايي معلوم و معين دارد. اين اعتراف فرشتگان به عبوديت در پيشگاه خدای سبحان، براي رد پندارهاي پرستشگران خویش است. در حدیث شریف آمده است: «هیچ جايي در آسمان دنيا نيست جز اينکه بر آن فرشته‌اي در حال سجده، يا قيام قرار دارد». (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروي)

وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ ﴿١٦٥﴾

و در حقيقت مايميم که [برای انجام فرمان خدا] صف بسته ايم. (١٦٥)

شان نزول آیه 165:

910- ابن ابوحاتم از يزيد بن ابومالك (روایت کرده است: مردم در ابتدا پراکنده نماز مي خواندند. پس آیه «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ» (165) نازل شد و به مسلمانان دستور داد به صفوف منظم نماز بخوانند.

وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ ﴿١٦٦﴾

و البته اين مايميم که تسبیح گويانيم. (١٦٦)

تفسیر :

فرشتگان در ادامه ميگویند: مايميم که خدای سبحان را از هر وصف ناشايست منزّه و مبرا می دانيم و به عظمت و کبريا می ستايميم، و در هر وقت و زمان او را تسبیح گو و ثناخوانيم.

در التسهيل آمده است: گفته‌ی فرشتگان متضمن جواب افرادی است که آنها را دختران و شرکای خدا می دانستند؛ زیرا خود فرشتگان به بندگی و فرمانبری خود اعتراف کرده و خدای عز و جل را تنزیه نموده‌اند. (التسهيل ١٧٧/٣).

وَإِن كَانُوا لَيَقُولُونَ ﴿١٦٧﴾

و هرچند مشرکان مي گفتند. (١٦٧)

لَوْ أَن عِدْنَا ذِكْرًا مِنَ الْأُولِينَ ﴿١٦٨﴾

اگر نزد ما کتابي چون کتاب هاي آسماني پيامبران پيشين بود. (١٦٨)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذِكْرًا»: مراد کتابي، همچون کتاب هاي آسماني انبياء است (ملاحظه شود سوره هاي: اعراف آیات 63 و 69، حجر آیات 6 و 9، انبياء آیات 2 و 24 و 50). «الْأُولِينَ»: (حجر آیات 10 و 13، فاطر آیه 43، شعراء آیات 26 و 137 و 184 و 196).

تفسیر :

يعني: اگر کتابي از کتاب هاي پيشينيان چون تورات و انجيل بر ما نازل ميشد «بي شک از بندگان اخلاص يافته خداوند ميشديم» يعني: بي گمان پرستشمان را براي او خالص ساخته و به او کفر نمی ورزیديم.

لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿١٦٩﴾

بي تردید از بندگان خالص شده خدا مي شديم. (١٦٩)

يعني ما به پروردگار خویش ايمان مي آوردیم و در عبادت و طاعت مولاي خویش اخلاص مي ورزیديم.

فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿١٧٠﴾

ولی [وقتی قرآن آمد] به آن کافر شدند وزودی (نتیجه کفر خود را) خواهند دانست. (۱۷۰)

خواننده گان محترم!
در آیات (171 الی 181) به بحث در باره تأیید پیامبران و وعده ی پیروزی به آنان پرداخته میشود طوری که میفرماید:

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧١﴾

و البته وعده نصرت ما در باره بندگان فرستاده ما قبلاً ثبت و صادر شده است. (۱۷۱) «سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا»: فرمان ما از پیش صادر شده است. فرمان ما از پیش این گونه رفته است، وعده ی ما پیشی گرفته است. کلمتنا: سخن ما، فرمان ما.

إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ﴿١٧٢﴾

آلته ایشانند که نصرت یافتگانند. (۱۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمَنْصُورُونَ»: یاری شدگان، پیروز شوندگان.

وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿١٧٣﴾

و همیشه لشکر ما (بر دشمن) غالبند. (۱۷۳)

تفسیر:

«الْغَالِبُونَ»: ظفرمندان. پیروزمندان. (سوره: مجادله آیه 21). یادآوری: وعده خداوند مبنی بر پیروزی لشکر اسلام و غلبه مؤمنان، یک وعده مشروط است؛ نه مطلق. مشروط به بندگان حقیقی و لشکریان راستین خدا بودن و تلاش در مسیر الهی با افکار و برنامه های آسمانی.

مفسران گفته اند: نصرت و پیروزی خدا برای مؤمنان محقق است، اما اینکه در بعضی از معارک شکست خورده اند به این قاعده خللی وارد نمی کند؛ زیرا اساس و قاعده بر پیروزی و نصرت است، و در بعضی موارد یا به سبب تقصیر خود مغلوب می شوند و یا اینکه صورت آزمایش و امتحان را دارد. (صفوة التفسیر محمد علی صابونی)

فَقَوْلٌ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿١٧٤﴾

پس تا مدتی از آنان روی بگردان. (۱۷۴)

تفسیر:

«فَقَوْلٌ عَنْهُمْ»: ایشان را به حال خود بگذار. از آنان روی بگردان و صبر داشته باش (سوره های: نساء / 81، انعام / 91). «حَتَّىٰ حِينٍ»: تا زمانی. مراد تا زمانیکه به تو اجازه جنگ بدهیم و تو را بر آنان چیره و پیروز می گردانیم و ننگ شکست و رسوائی بدی شان می چشانیم.

وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿١٧٥﴾

و (عناد و سرکشی) آنان را بنگر، پس به زودی خودشان هم خواهند دید. (۱۷۵)

تفسیر:

انتظار بکش و مراقب باش که به زودی خداوند متعال با آنان چه می کند. خود آنان نیز حتماً انجام اعمال و جزای کفر خویش را خواهند دید.

أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٧٦﴾

آیا آنها برای عذاب ما عجله می کنند؟! (۱۷۶)

تفسیر:

«يَسْتَعْجِلُونَ»: شتابزده خواستارند. زود فرا رسیدن را میخواهند مراد از عذاب مذکور در آیه، عذاب دنیوی (سوره: سجده / 28) و عذاب اخروی است (سوره: یونس آیه 48، انبیاء آیه 38، نمل آیه 71، سبأ آیه 29، یس آیه 48).

شان نزول آیه 176:

912- جویبر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: مشرکان گفتند: ای محمد! عذابی که همواره ما را از آن می ترسانی به ما نشان بده و به شتاب بیاور، پس خدای بزرگ آیه «أَفِعْذَابِنَا يُسْتَعْجَلُونَ» (176) را نازل کرد. این روایت به شرط بخاری و مسلم صحیح است.

فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ ﴿١٧٧﴾

تفسیر:

پس چون (عذاب ما) به ساحت آنان نازل شود، پس بیم داده شدگان چه بامداد بدی خواهند داشت! (۱۷۷)

در آیه مبارکه آمده است: یعنی آن را بعید ندانند؛ چون وقتی عذاب گریبان تکذیب کنندگان را گرفت، چه بد روزی را شروع می کنند و چه بامدادان بدی را خواهند داشت. عذاب را به لشکری تشبیه کرده است که در بامدادان به آنها حمله ور شده و ریشه‌ی آنها را بر می کند.

نزل بساحتهم: به خانه ی آنان فرود آمد، به در آنان آمد. ساء: بدشد، بد است. «صَبَاحُ»: در نزد اعراب، عبارت است از هجومی که در هنگام صبح زود، انجام می گیرد.

مؤرخان می نویسند: مسلمانان وقتی به جنگ خیبر رفتند؛ شب، در اطراف قلعه های آن جا به استراحت پرداختند و سحرگاهان خود را برای جنگ آماده کردند و پس از ادای نماز صبح، سوار شدند و به طرف قلعه ها به راه افتادند.

مردم خیبر تا آن لحظه از نزدیک شدن مسلمانان، بی خبر بودند و با بیل و داس و سبد و سایر وسایل زراعتی به سوی کشتزارها می رفتند. ناگهان لشکر مسلمانان را دیدند و به خانه هایشان بازگشتند و گفتند: «محمد. سوگند به خدا، محمد و سپاهش آمدند.» پیامبر فرمود: «الله اکبر، خیبر سقوط میکند. ما هرگاه بر ملتی وارد شویم و از هشدارها پند نگیرند؛ بد سحرگاهی دارند.» «فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ». (تفسیر فرقان، شیخ بها الدین حسینی)

وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿١٧٨﴾

و تا مدتی از آنان روی بگردان. (۱۷۸)

تفسیر:

ای پیامبر! از کافران صرف نظر کن تا مهلتی که برای آنان داده شده بگذرد و هنگام عذاب شان فرا رسد.

وَأَبْصُرٌ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿١٧٩﴾

و وضع کارشان را ببین، آنها نیز به زودی (محصول اعمال خود را) می بینند. (۱۷۹)

تفسیر:

انتظار بکش و مراقب باش که خداوند بزرگ به زودی با آنان چه می کند، خود آنان نیز عاقبت کارها و نتیجه اعمال خویش را خواهند دید.

همان طوریکه در آیات (174 و 175) خواندیم، اشاره به شکست و رسوائی حتمی دنیوی کافران، و پیروزی و والائی قطعی دنیوی مؤمنان دارد، و آیه های 178 و 179 بیانگر مجازات و کیفر سخت الهی و ناکامی و بدبختی قطعی اخروی افراد بی دین و ایمان است.

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٨٠﴾

پروردگارت که دارای عزت است از آنچه او را به آن توصیف میکنند، منزّه است. (۱۸۰)

وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ﴿١٨١﴾
و سلام و تحیت الهی بر رسولان گرامی او باد. (۱۸۱)

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٨٢﴾
و حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار عالمیان است. (۱۸۲)

تفسیر :

و در خاتمه سپاس و ستایش الله را لایق است که پروردگار تمام خلایق است و از توصیف ناپسند کفار پاک و منزّه است، که در این سوره اقوال ناپسند فراوانی را از آنها نقل کرده است.

بدین ترتیب سوره با تنزیه و تقدیس الله پاک (آیات ۱۸۰ تا ۱۸۲) پایان مییابد: از احادیث متبرکه فضیلت خواندن این آیات بعد از نماز و ختم مجلس ثابت است بناءً علیه فواید این سوره را بر همین آیات متبرکه ختم میکنیم الهی ! جمیع مؤمنان مخلص را تا آخر بر همین عقیده محکم دار «سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين والحمد لله رب العلمين»

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة ص

جزء 23

سورة «ص» در مکه نازل شده و دارای هشتاد و هشت آیه و پنج رکوع میباشد.
وجه تسمیه:

سورة «ص» سی و هشتمین سورة قرآن عظیم الشان و از جمله سورة های مکی که در جزء بیست و سوم جای گرفته است.

تلفظ نام این سورة:

«صاد» به سکون دال «صاَدُ» و فتح «صاَدَ» یا کسره آن «صاِدِ»، بدون تنوین یا با تنوین. و قرائت آن به کسر بدون تنوین ضعیف است. این حرف از حروف مقطعات است و این حرف و امثال آن از حروف مقطعه ابتدای سورة ها، از رموزی است که خداوند متعال علم آنها را به خودش اختصاص داده است.

نامگذاری سورة:

نامگذاری این سورة به نام «صاد» به دلیل وجود حرف مقطعه «ص» در ابتدای آن است.

این سورة به علتی به سوره ی «ص» موسوم است زیرا یکی از حروف هجا میباشد تا به اعجاز قرآن اشاره کند، و آن اینکه این کتاب اعجاز آمیز از این حروف ترکیب یافته است که خداوند متعال به وسیله ی آن، اولین و آخرین را به مبارزه طلبیده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سورة:

سورة «ص» پس از سوره ی قمر شرف نزول یافته و طوریکه گفتیم دارای 88 آیه، 735 کلمه و 3061 حرف می باشد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سورة طور تفسیر احمد مطالعه فرمایید).

ارتباط سورة «ص» با سورة صافات:

آخر سورة ی صافات از زبان کافران می گوید: «اگر پندنامه و کتابی همانند کتابهای پیشینیان برای ما می آمد، بی شک از بندگان مخلص پاکدل الله می شدیم.» حال آن که آرزویشان تحقق یافت؛ اما نگریدند. سرآغاز سورة «صاد» هم تفصیل، این مجمل است. یعنی بصورت کل گفته میتوانیم که: سورة «ص» در حقیقت مکملی برای سورة صافات است، همانند طس در اول سورة ی نمل پس از شعراء، طه و انبیا پس از مریم و یوسف پس از هود. و همچنان قابل تذکر است که: طبقه بندی مطالب سورة «صاد» شباهت زیادی با سورة صافات دارد، و از این نظر که سورة مکی است تمام خصوصیات این سورة ها را در زمینه بحث از مبداء و معاد و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم در بر دارد. این مبادی را با مطالب حساس دیگری آمیخته، و در مجموع معجون شفاء بخش برای همه جویندگان راه حق فراهم ساخته است.

یادداشت:

آیات (24 و 25) «سورة ص» دارای سجده تلاوت میباشد. شما میتوانید معلومات تفصیلی در مورد حکم سجده تلاوت را در سورة النجم تفسیر احمد مطالعه فرمایید.

محتوای سورة «ص»:

طوریکه قبلاً هم یاد آور شدیم سورة ص در مکه نازل شده است و محور آن همان محور سوره های مکی است که عبارت است از پرداختن به اصول عقاید اسلامی میباشد. - سورة با قسم یاد کردن به قرآن معجزه گر و مُنزل بر پیامبر «امی» آغاز مییابد. قرآن عظیم الشان شامل اندرزهای رسا و اخبار شگفت انگیز است، و خداوند متعال به

قرآن قسم یاد کرده است که قرآن حق است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر است.

- موضوع و محور اصلی این سوره درباره پیامبر صلی الله علیه و سلم و دعوت شان به توحید و اخلاص با کتابی است که الله تعالی بر او نازل کرده است و توسط مشرکین مورد انکار قرار گرفته است، به بحث می پردازد.

طوری که مشرکین از دعوت حق پیامبر صلی الله علیه و سلم به توحید و یگانگی خدا، شگفت زده میشوند. «أَجْعَلُ الْأَلْهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ؟»

- بعداً از آن سرنوشت و عاقبت ستمکاران و تبهکاران پیشین را برای کفار مکه مثال زده که در تکذیب و گمراهی راه افراط را پیش گرفتند، و عذاب و آزاری را یادآور میشود که به سبب فساد و تبهکاریشان آن را دیدند و چشیدند.

- در این سوره به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم در برابر استهزاء و تکذیب کفار مکه و برای تخفیف آلام و اندوهش، به نقل داستان ۹ نفر از پیامبران گرامی از جمله داستان حضرت داوود علیه السلام و فرزندش، حضرت سلیمان علیه السلام، پرداخته است که خدای متعال پیامبری و پادشاهی را با هم به او عطا کرد. الله تعالی و امتحان و آزمایش آنان را مطرح میکند. بعد از آن به یادآوری آزمایش حضرت ایوب، حضرت اسحاق، حضرت یعقوب، حضرت اسماعیل و حضرت ذالکفل می پردازد. بدین ترتیب سنت خدا را در زمینه‌ی آزمایش پیامبران و برگزیدگان به صورتی سریع و مختصر بیان کرده است.

- سوره «ص» به دلایل قدرت و یگانگی خداوند متعال در این گیتی و به آفرینش شگفت انگیز او در این جهان اشاره کرده است، و بدین ترتیب خاطر نشان می‌کند که این عالم هستی بیهوده خلق نشده است، و منزلگاهی دیگر لازم است تا نیکوکار و تبهکار پاداش خود را بگیرند.

- همچنان در این سوره در مورد خلقت انسان و مقام والای او و سجده کردن فرشتگان برای آدم؛ داستان شیطان و آدم علیه السلام، قسم شیطان براغواي بشر؛ و در نهایت تهدید همه دشمنان لجاج و تسلی پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم است.

- همچنان این سوره با بیان وظیفه اساسی پیامبر که وظیفه‌ی تمام پیامبران نیز هست، خاتمه یافته است.

ترجمه و تفسیر سوره «ص»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ ﴿١﴾

تفسیر :

ص. (مفهوم این حرف به الله تعالی معلوم است) قسم به قرآنی که صاحب مقام ذکر (و عزت و شرافت و پند آموز عالمیان، قسم به قرآن که پر از نصیحت است) که آنچه کفار در مورد انکار رسالت شما می گویند درست نیست، و یا هم قسم به قرآنی که دارای شرف و مکانت بلند پایه می باشد).

ابن عباس (رض) گفته است: «ذِي الذِّكْرِ» یعنی دارای شرف است (مختصر ۱۹۶/۳).
صاد؛ از جمله حروف مقطعات است و طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم خداوند متعال به معنایش داناتر می باشد؛ هر چند می دانیم که معناهای ارزنده دارد. الله پاک به کتاب بزرگش که در آن موضوعاتی چون موعظه بندگان، یادآوری از روز بازگشت، نصیحت و تشویق به توشه گیری و آمادگی برای روز رستاخیز آمده سوگند یاد کرده است.

شأن نزول آیات 1 - 8 :

913- احمد، ترمذی، نسائی و حاکم به قسم صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: ابوطالب مریض شد بزرگان قریش به عیادتش رفتند و نبی کریم صلی الله علیه وسلم نیز در آن وقت به عیادت او رفت. آن ها از پیامبر به نزد ابو طالب شکوه و شکایت کردند. گفت: ای برادر زاده! از قومت چه می خواهی؟

آن حضرت فرمودند: از آن ها می خواهم که یک کلمه را به زبان بیاورند تا در پرتو آن تمام عرب از آن ها فرمان برداری کند و عجم خراجگزارشان گردد فقط یک کلمه. ابو طالب گفت: آن کلمه کدام است؟

پیامبر فرمود: لا إله إلا الله: خدایی نیست جز خدای یکتا.

آن ها گفتند: تنها یک خدا، این یک امر شگفت انگیز و عجیب است. آنگاه آیه «ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ ﴿١﴾ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ﴿٢﴾ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادُوا وَاِلٰهَاتِ حِينَ مَنَاصٍ ﴿٣﴾ وَعَجَبُوا اَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكٰفِرُونَ هٰذَا سَاحِرٌ كَذٰبٌ ﴿٤﴾ اَجْعَلِ الْاِلٰهَةَ اِلٰهًا وَاِحْدًا اِنْ هٰذَا اِلٰهٌ اِلَّا نَشِيءٌ عَجَابٌ ﴿٥﴾ وَاَنْطَلِقَ الْمَلَا مِنْهُمْ اَنْ اَمْشُوا وَاَصْبِرُوا عَلٰى اِلْهٰتِكُمْ اِنْ هٰذَا اِلٰهٌ اِلَّا نَشِيءٌ بَرٰءٌ ﴿٦﴾ مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِي الْمِلَّةِ الْاٰخِرَةِ اِنْ هٰذَا اِلَّا اِخْتِلَاقٌ ﴿٧﴾ اَنْزَلَ عَلٰى الذِّكْرِ مِنْ بَيْنِنَا بَلٌ لَهُمْ فِي شَكِّ مَنْ ذِكْرِي بَلٌ لِّمَا يَدُوْقُوا عَدَابٌ ﴿٨﴾» در باره آنها نازل شد.

2- احمد 1 / 227، ابویعلی 2583، ترمذی 3232، نسائی در «تفسیر» 456، حاکم 2 / 432، بیهقی 9 / 188، واحدی در «شأن نزول» 722 از ابن عباس (رض) روایت کرده اند. حاکم و ذهبی این را صحیح می دانند. این حدیث دارای متابع است که نسائی 457 و احمد 2 / 362 آورده اند. حاکم 2 / 432 روایت کرده و به شرط مسلم صحیح می شمارد و ذهبی هم با او موافق است. «زاد المسیر» 1212).

خواننده گان محترم !

در آیات متبرکه (1 الی 16) گفتگویی در مورد عقاید مشرکان و اشاره ای به احوال ملل دروغ پرداز پیشین، بحث بعمل می آورد.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ﴿٢﴾

بلکه کافران (که منکر اویند) در مقام غرور و سرکشی و عداوت حق هستند. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عزة»: تکبر. «شفاق»: مخالفت با حق و حقیقت.

تفسیر :

یعنی اینکه کافران در نخوت و تکبر فرو رفته‌اند و با پیامبر صلی الله علیه وسلم سر دشمنی و مخالفت را در پیش گرفته‌اند.

مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی میفرماید که: کافران به سبب یافتن خللی در قرآن راه کفر را پیش نگرفته‌اند، بلکه به سبب تکبر و خود بزرگ بینی در مقابل حق، به قرآن کافرند و به دلیل مخالفت با الله و پیامبر به آن کافرند (تفسیر بیضاوی ۱۴۶/۲).

مفسر تفسیر کابلی میفرماید: این قرآن عظیم الشان (صاحب عظمت و بزرگی و خطب) عالی مرتبه (که مملو از نصائح است و بطریق نهایت موثر مردم را براه هدایت و معرفت رهنمونی میکند) به آواز بلند شهادت میدهد که انکار بعض مردم از صداقت قرآنی و انحراف آنها از رسالت محمد صلی الله علیه وسلم رسول ربانی چنین معین دارد که در تعلیم و تفهیم قرآن قصوری موجود است و یا آن حضرت صلی الله علیه وسلم در تبلیغ و تبیین آن (معاذالله) مقصر است بلکه سبب اصلی انکار و انحراف آنها این است که این مردم به غرور و نحو تجاهلانه و مخالفت معاندانه گرفتار اند اگر ازین گرداب بر آیند میتوانند جاده روشن حق و صداقت را ببینند.

كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادُوا وَاِلَاتٍ حِينَ مَنَاصٍ ﴿٣﴾

چه بسیار اقوامی را که پیش از آنها هلاک کردیم و به هنگام نزول عذاب فریاد می زدند، ولیکن وقت نجات گذشته بود! (۳)

تشریح لغات واصطلاحات :

«لاحین مناص»: اینک وقت گریز نیست. اکنون زمان نجات نمی باشد.
«مناص»: فرار، نجات.

تفسیر :

مفسر شیخ ابو سعود (محمد بن محمد بن مصطفی عمادی متوفای 982) در تفسیر خویش میفرماید: آیه مبارکه مردم مکه را به سبب کفر و تکبرشان تهدید می‌کند و مصیبت وارده بر اقوام قبل از آنها را به آنان یاد آور میشود (تفسیر ابو السعود بانام ارشاد العقل السلیم الی مزایا الكتاب الکریم صفحه: ۲۸۱/۴)

وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ﴿٤﴾

آنها تعجب کردند از اینکه بیم دهنده ای از خودشان به سویشان آمده است. و کافران گفتند: او ساحری دروغگوست. (۴)

تفسیر :

کفار مکه می‌گفتند: معجزاتی را که محمد صلی الله علیه وسلم آورده است سحر است.

تشریح لغات واصطلاحات :

«کذاب»: یعنی در ادعای پیامبری بسیار دروغ میگوید (العیاذ بالله).

أَجْعَلِ الْاِلٰهَةَ اِلٰهًا وَاِحْدًا اِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ﴿٥﴾

آیا خدایان [متعدد] را خدای واحدی قرار داده این واقعاً چیز عجیبی است. (۵)

تشریح لغات واصطلاحات :

«عُجَابٌ»: به چیز بسیار عجیب گویند. «انطلاق»: به معنای رفتنی است که با جدایی از فردی همراه باشد. «اِحْتِلَاقٌ»: به معنای ساختگی بودن چیزی است که سابقه نداشته باشد، یعنی اینها را از خود بافته و پرداخته و خلق کرده است.

تفسیر :

اولین اقدام پیامبر صلی الله علیه وسلم این بود که نفی معبودهای دروغین و اثبات خدای

یکتاست آغاز کرد محمد صلی الله علیه وسلم اعلام داشت: خدا فقط یکی است، و شریک ندارد. و اعلام این شعار برای مردم بسیار عجیب و شگفت‌انگیز بود، و برای اکثر مردم، دست برداشتن از عقاید دیرینه و توجه به افکار جدید سخت و دشوار و غیر باور کننده بود. با تأسف باید گفت: گاهی باطل چنان به اوج و قدرت خود می‌رسد که؛ سخن حق سخنی عجیب و در زیاتر از موارد، غیر قابل قبول واقع می‌گردد.

این کثیر گفته است: مشرکین یگانگی الله را انکار کرده و از رها کردن شرک و شریک قرار ندادن برای خدا در شگفت می‌شدند. آنها پرستش بت‌ها را از پدران خود یاد گرفته بودند و پرستش بت‌ها در دل آنها جا گرفته بود، لذا وقتی پیامبر صلی الله علیه و سلم آنها را به ترک کردن بت‌ها و یگانگی خدا فرا خواند، این کار را بسی بزرگ دانسته و از آن در شگفت شدند و گفتند: آیا خدایان را فقط در یکی منحصر می‌داند، این امر بسیار عجیب است. (مختصر ۱۹۷/۳).

طوریکه ملاحظه میشود در بسیاری از حالات؛ عقاید باطل چنان اوج و قدرت می‌گیرد که سخن حق سخنی عجیب و غیر قابل قبول برای شان معلوم میشود.

ملاحظه نمودیم که رهبران کفار، برای نفوذ کلام خود، اول خودشان به انحراف می‌روند و بعد به دیگران سفارش رفتن می‌کنند.

وَأَنْطَلِقَ الْمَلَائِكَةُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ﴿٦﴾

سران و اشراف شان به راه خود رفتند و گفتند که بروید و بر [عبادت] خدایان خود شکیبایی را پیشه کنید، بی‌گمان این (مقاومت) همان چیزی است که از شما خواسته می‌شود. (۶)

تفسیر:

«إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ»: این دسیسه، توطیه و امری است تدبیر شده، محمد می‌خواهد در پناه آن شما را از دین پدران تان منصرف و خود بر شما آقایی و باداری کند.

در دستور و پرنسیب سران و اشراف کار همین است که: برای نفوذ کلام خود، اول خودشان دست به انحراف می‌زنند، و بعداً به دیگران دستور به رفتن به آن می‌کردند. در مقابل دسیاس و توطیه کفار هوشیار باشیم و کفار را باید از گفتار و رفتارشان بشناسیم: - اولین پلان و دسیسه کفار همانا شبهه افگنی و فتنه جویی در بین انسان‌ها و مجتمعات اسلامی است.

- کفار با تمام توان و نیروی خویش کوشش بعمل می‌آورند، تا مردم را از شنیدن حق دور نگاه دارند.

- کوشش بعمل می‌آورند تا به جای دعوت به تفکر، دعوت به تعصب و مقابله در مورد حق را در جامعه زنده قوت بخشیده و عام سازند.

- کفار همه سعی و تلاش خویش را به خرچ می‌دهند تا بر آیین نیاکان خود و یا طرح آیین دیگران در برابر اسلام زنده نگهدارد.

- کفار برای دعوت دیگران از گرایش‌های آنان سوء استفاده می‌کنند.

مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ ﴿٧﴾

ما چنین چیزی در آیین اخیر (دین قریش یا دین نصرانیت) نشنیده‌ایم این آیین جز آیین دروغ و ساختگی نیست. (۷)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: آنان گفتند ما چنین چیزی را از نصرانیان که دین آنان آخرین دین است، شنیده‌ایم، آنها به تثلیث و سه‌گانگی اعتقاد دارند، نه به یگانگی. پس محمد

چگونه گمان می‌برد که خدا یکی است؟

«الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ»: ادیان دیگری. هدف از آن ادیان اهل کتاب، از جمله دین مسیحیت است

که معتقد به تثلیث می باشند. و یا هم هدف از آن دین پدری شان که همانا بت پرست قریشیان است که ایشان را دیده و زمان ایشان نسبت به زمان نیاکانشان، واپسین بشمار است.

همچنان حضرت ابن عباس (رض) میفرماید: منظور آنها از «الْمَلَّةِ الْآخِرَةِ» دین نصرانی است.

و مجاهد و قتاده میفرماید: منظور شان از دین قریش است. یعنی در دینی که از پدران خود دریافت کرده ایم چنین چیزی نیست. بناءً از در انکار و اعتراض با محمد صلی الله علیه و سلم پیش رفتند، در آمدند و گفتند: «إِنْ هَذَا إِلَّا إِخْتِلَاقٌ» چیزی که محمد آن را ادعا می کند جز دروغ و افترا چیزی پیش نیست. پس از این که در بین آنان حضرت محمد صلی الله علیه و سلم به وحی اختصاص یافته است، از در انکار و اعتراض درآمدند و گفتند:

أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِ ﴿٨﴾

آیا از میان همه ما قرآن بر او نازل شده است؟ بلکه ایشان از یاد من در شك و شبهه اند، یا هنوز عذاب مرا نچشیده اند (که این چنین گستاخانه سخن میگویند). (۸)

تفسیر :

کافران از فرود آمدن وحی از جانب الله تعالی بر پیامبر صلی الله علیه و سلم در شك و تردید قرار داشتند. و بین خود می گفتند: چرا قرآن بر محمد نازل میشود نه بر ما، در صورتی که در بین ما هستند اشخاصی که نسبت به او ثروتمندترند و ریاست شان از او بالاتر است؟!!

مفسر زمخشری در تفسیر خویش می نویسد: آنها اختصاص یافتن شرف نبوت را به محمد صلی الله علیه و سلم انکار کرده و این انکار بیانگر حسد و کینه ای بود که در سینه ی آنان، در مورد اعطای شرف نبوت به حضرت میجوشید. (تفسیر کشاف ۵۶/۴). «بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي»: انکار ذکر از طرف آنها از علم و آگاهی ناشی نیست، بلکه آنها در مورد آن شك دارند، از این رو کافر شده اند. و در ضمن شك برخی کفار در رسالت پیامبر اسلام، برخاسته از شك در اصل امکان نزول وحی هم است که نزد شان وجود داشت. و از جانب دیگر اینان که روی احکام دین بهانه می گرفتند، در حقیقت اصل دین را قبول نداشتند.

و طوری که در فوق هم یاد آور شدیم: ریشه ی برخی از انکارها، همانا مریضی حسد شان بود، که می گفتند؛ (چرا او پیامبر شد و ما پیامبر نشویم). «بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِ»: یعنی سبب شك و تردید شان این است که تاکنون عذاب الهی را نچشیده اند،

«لَمَّا يَدُوقُوا»: از این رو رسالتش را حقیر شمردند، و اگر به عذاب الهی گرفتار می شدند به هیچ وجه به کتاب الهی تکذیب نمی کردند، به قرآن یقین حاصل می کردند و ایمان می آوردند.

از جانب دیگر باید گفت که: برای اکثر مردم، دست برداشتن از عقاید دیرینه و توجه به افکار جدید سخت و شگفت آور هم باشد.

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ ﴿٩﴾

مگر خزانه های رحمت پروردگار توانای شکست ناپذیر و بخشنده ات نزد آنان است [که منصب نبوت را به هر کس که دلشان خواست ببخشند؟] (۹)

تفسیر :

در این آیه مبارکه؛ انکار مشرکین را در مورد اختصاص یافتن حضرت محمد صلی الله علیه و سلم به نبوت را و انکار مینمایند، ولی سخت در اشتباه اند، با خود طوری فکر می کنند که: کلید و گنجینه های رحمت و عطایای الله تعالی آنان در اختیار دارند و به

اصطلاح خود را صاحب صلاحیت آن می دانند و به هرکي بخواند آنرا عطا بدارند. و یا اینکه از هر که بخواهند آنرا دوباره بگیرند.

عبد الله بن عمر بیضاوی (م 691ق)، در تفسیر خویش: «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» مینویسد: منظور این است که نبوت عطیه‌ای است از جانب خدا و آن را به هر کسی از بندگان که بخواهد عطا میکند؛ زیرا او العزیز است؛ قدرتمندی است که مغلوب نمیشود، و «الْوَهَّابِ» است؛ یعنی آن که به هر کس هر چه بخواهد می بخشد. (بیضاوی ۱۴۶/۲).

أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ ﴿١٠﴾

آیا فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن ایشان است؟ پس اگر چنین است با وسایل و اسباب بالا روند. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَلْيَرْتَقُوا»: پس بالا بروند و صعود کنند. «الْأَسْبَابِ»: جمع سَبَب، ریسمان. وسیله. مراد ابزار و ابواب و طرق صعود است (ملاحظه شود سوره های: حج آیه 15، انعام آیه 35، اسراء آیه 42).

تفسیر :

آیا کافران به امور آسمان ها و زمین سیطره دارند و در رحمت و روزی دادن، صاحب حکم اند؛ یعنی به هر که اراده کنند می بخشند و از هر که بخواهند باز می دارند؟ اگر چنین است پس به راه هایی که به آسمان منتهی می شود بالا روند و فرشتگان را از فرود آوردن قرآن بر پیامبر صلی الله علیه وسلم بازدارند.

در این آیه مبارکه کفار را به باد سرزنش و توبیخ شدید می گیرند. طوری که زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ) در تفسیر کشاف مینویسد: اگر صلاحیت تدبیر امور خلاق را دارند و اگر حق تصرف در تقسیم و بخشش رحمت را دارند، و اگر حکمت و درایت را به میزانی دارند که فرد شایسته‌ی نبوت را از فرد ناشایست تشخیص دهند، از زینی بالا بروند که آنان را به عرش می رساند، تا بر آن مستقر شوند، و به تدبیر امور عالم بپردازند، و وحی را بر برگزیده‌ی خود نازل کنند. که البته این یک سرزنش بی نهایت شدید می باشد. (این نظر زمخشری و اختیار ابن عطیه است.) (تفسیر کشاف ۵۷/۴).

جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْرُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ ﴿١١﴾

اینان لشکری ناچیز و اندک از گروه های شکست خورده هستند. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«جُنْدٌ»: سپاه ناچیز. گروهک. تنوین آن برای تحقیر است. «هُنَالِكَ»: آنجا. مراد مکه است. «مَهْرُومٌ»: شکست خورده.

تفسیر :

یعنی کافران، لشکری هستند که به تکذیب رسالت می پردازند، و بر ضد محمد صلی الله علیه و سلم گرد آمده‌اند، طولی نمی‌کشند که شکست خورده و پا به فرار می نهند بنابراین این به گفته‌ی ها و تبلیغات اهمیت ندهید و بخصوص به هذیان های آنان اصلاً توجه هم نکنید. همان طوری که؛ امت های تکذیب کننده پیشین شکست خوردند و مغلوب شدند. اینها هم شکست می خورند.

در ضمن باید گفت: که شك دونوع است یکی هم شك: طبیعی و دیگری هم شك تعمّدی. در شك طبیعی انسان به دنبال فهم یک حقیقت است، ولی تا هنوز علم اش به آن نرسیده است. این شك، امری مثبت و از امور طبیعی فکر بشری است.

ولی با تأسف باید گفت که در برخی از موارد انسان چیزی را خوب می داند، ولی خود را عمداً به شك متوصل نموده و جاهل میکند و دیگران را نیز به شك می اندازد تا حقیقت آشکار نگردد. که بدترین مواردی از شك است، که در طول تاریخ بشری بسیاری از انسانها بدان آغشته اند.

خواننده گان محترم !

باید یاد آور شد؛ با در نظر داشت اینکه دشمنان، دارای قوت و تشکیلاتی منظمی باشند ولی در مقابل حق، نه عددی هستند، «جُنْدُ مَا» نه قدرتی بزرگی هستند، و بطور یقین مهزم به شکست اند، در طول تاریخ تجربه شده است که: احزاب غیر الهی محکوم به شکست و انقراض اند.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ ﴿١٢﴾

پیش از این مشرکان هم قوم نوح و طایفه عاد (قوم هود) و فرعون (و فرعونیان) صاحب لشکر و قدرت (پیغمبران ما را) نیز تکذیب کردند. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَبْلَهُمْ»: پیش از قوم قریش. «ذُو الْأَوْتَادِ»: دارای میخ ها. مراد از اوتاد، بناهایی بلند و کوه مانند است که همچون میخ بر دل زمین نشسته است. (سوره: نباء آیه 7).

وَتَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ ﴿١٣﴾

و نیز قوم تمود و قوم لوط و اصحاب ایکه همان احزاب کفر و شرک اند، (که پیغمبران را تکذیب کردند). (۱۳)

إِنْ كُلِّ إِلَّا كَذَبَ الرَّسُلَ فَحَقَّ عِقَابُ ﴿١٤﴾

که هر یک از اینان پیامبران را تکذیب کردند، پس عقوبت [من بر آنان] محقق و ثابت شد. (۱۴)

تفسیر :

ملاحظه می نمایم: تکذیب يك پیامبر به منزله تکذیب همه پیامبران است. یعنی تمام آن احزاب و ملت هایی که هر یک پیامبران خود را تکذیب کرد. «فَحَقَّ عِقَابُ» در نتیجه کفر من بر آنان ثابت و مقرر شد.

وَمَا يَنْظُرُ هُوَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مِمَّا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ ﴿١٥﴾

اینها (با این اعمالشان) انتظاری نمی کشند مگر صدای مَرگبار را که پس از آن هیچ مهلتی به اندازه دوشیدن شتر نباشد. (۱۵)

تفسیر :

مشرکان و کفار مکه جز یک صدای سخت و شدید انتظار نمی کشند که اسرافیل در صور میدمد و آنها بی هوش می شوند.

«مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ»: آن صدای سخت و شدید توقف و تکراری ندارد.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی برگشتی ندارد. (تفسیر طبری ۸۴/۲۳).

و مفسران می فرمایند: یعنی وقتی این صدای شدید بیاید، حتی یک لحظه و به اندازه ی یک «فواق» تأخیر ندارد.

فواق عبارت است از فاصله بین دو نوبت دوشیدن شتر، پس صیحه و فریاد شدید در وقت مقرر و بدون تقدیم و تأخیر فرا می رسد.

زمخشری گفته است: منظور این است که فقط یک نفخه می باشد، نه دوباره میشود و نه تکرار میگردد. (کشاف ۵۹/۴).

«صَيْحَةً وَاحِدَةً»: یکی از عذاب های دنیوی الله سبحان و تعالی است. برای تفصیل مفهوم

«صَيْحَةً»: (مراجعه شود سوره های: هود آیات 67 و 94، حجر / 73 و 83، مؤمنون / 41، یس آیات 29 و 49 و 53). یعنی صیحه یکباره همه جا و همگان را فرا میگیرد و

درها به روی انسان ها بسته میشود. نه رهایی از آن ممکن است و نه پشیمانی سودی دارد و نه فریادها به جایی می رسد.

وَقَالُوا رَبَّنَا عَجَلْنَا لَنَا قِطْنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ﴿١٦﴾

و کافران (به تمسخر و غرور) گفتند: ای خدا، حساب نامه اعمال ما را تعجیل کن و پیش از روز حساب انداز. (۱۶)

تفسیر :

در این آیه مبارکه کفار مکه به طریق مسخره آمیز و ریشخند می گفتند: خدایا! اگر قضیه چنان است که محمد میگوید، سهم و نصیب ما را از عذابی که وعده داده ای قبل از فرا رسیدن روز قیامت تعجیل نما.

مفسران گفته اند: همان گونه که در جایی دیگر از قرآن، الله متعال در رابطه با آنان میگوید: «وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ»، این را نیز به صورت استهزا گفته اند.

«قِطْنَا»: بهره و نصیب ما را. سهمیه و قسمت ما را. نامه نوشته ما را با توجه به اینکه

معنی «قِطٌ» صحیفه مکتوبه، یعنی کاغذی که چیزی بر آن نگارند، مفهوم آیه چنین

میشود: پروردگارا نامه اعمال ما را پیش از روز جزا به دست ما برسان، تا آن را

بخوانیم و ببینیم که ما چه کاره ایم (ملاحظه شود: المختصر فی تفسیر القرآن، روح

المعانی).

خواننده گان محترم !

تکذیب پیامبران، سنت همیشگی معاندان و دشمنان در طول تاریخ بوده است در آیه متذکره به سرنوشت شوم امت های شش تن از انبیای قبل از اسلام اشاره بعمل آمده است، تا باشد که کفار زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم از این حوادث عبرت بگیرند و هم پیامبر و مؤمنان به این حقیقت پی ببرند که: تکذیب انبیاء سابقه دیرینه در تاریخ بشریت دارد و چیز جدیدی نیست.

از جمله قوم نوح در آب غرق شدند، «فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ» (عنکبوت، 14). خداوند آنان را با طوفانی موج ساز در بحر گرفتار کرد.

قوم عاد که حضرت هود را تکذیب کردند به وسیله ی طوفان شدید و سخت از پای درآمدند، «فَأَهْلَكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ» (حاقه، 6). با بادی پر صدا، سرد و طغیانگر هلاک شدند.

قوم فرعون در امواج نیل هلاک شدند، «أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ» (بقره، 50). ما آل فرعون را غرق کردیم.

قوم ثمود که حضرت صالح را تکذیب کردند با صیحه ای آسمانی نابود شدند، «إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ» (قمر، 31). با صیحه ای آنگونه نابودشان کردیم که به صورتی که مانند خار و خاشاک خرد شده در آغل چهار پایان است در آمدند. قوم لوط با زلزله و سنگ های آسمانی، «إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا» (قمر، 54). ما با فرستادن سنگ هلاکشان کردیم.

اصحاب ایکه که حضرت شعیب را تکذیب کردند باصاعقه به هلاکت رسیدند.

«فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ» (حجر، 79). ما از آنان انتقام گرفتیم.

باید متذکر شد که: بیان تاریخ پر عبرت گذشتگان، نمونه ای روشن از ذکر بودن قرآن

است که در آیه ی اول خواندیم: در این هیچ جای شکی نیست که: تکذیب یک پیامبر به

منزله تکذیب همه پیامبران است. روز قیامت، روز حساب و محاسبه است. کافران، تهدید

های الهی رابه تمسخر و استهزا می گرفتند و به اثر این غرور و لجاجت، انسان ها است

که به استقبال خطر بروند.

خواننده گان محترم !

بعد از اینکه در آیات قبلی، مشرکان قریش را به سرنوشت پلید پیشینیان بی ایمان

نابودشده هشدار داد و به پیامبر امر کرد تا آزار مشرکان را تحمل نماید و شرح حال نه نفر از پیامبران بزرگوار را - که در راه الله سبحان و تعالی آزار فروان دیده بودند - به یاد آورد و بدان خود را دلداری دهد. اینک در آیات متبرکه (17 الی 26) مبحث داستان و قصه حضرت داوود علیه السلام به بیان گرفته میشود.

اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَادْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿١٧﴾

بر آنچه می گویند صبر کن و داوود بنده ما را که دارای امکانات [متعدد] بود به یاد آور، بنده ما داود صاحب قدرت و توبه کار [به سوی خدا] بود. (17)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْأَيْدِ»: قدرت و قوت. «ذَا الْأَيْدِ»: دارای سلطه و قدرت. مراد قدرت جسمانی، و توانایی انجام طاعت و عبادت، و سلطه کامل در سیاستمداری و مملکت داری است. «أَوَّابٌ»: کسی که بسیار به الله پناه ببرد و برگردد. کسی که از آنچه خدا از آن خوشش نمی آید دست بکشد و به سوی آنچه خدا از آن خوشش می آید برگردد (ملاحظه شود سوره: اسراء 25 /).

تفسیر :

«اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ»: ای محمد! در مقابل تکذیب آنان شکیبیا باش که به طور یقین الله تو را بر آنان کامیاب و پیروز می گرداند.
مفسر صاوی در «حاشیه الصاوی علی تفسیر الجلالین» میفرماید: این آیه متضمن تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم و تهدید کفار است. (صاوی 3/353).
«وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ»: بنده ما داوود، همان پیامبر شاکر و شکیبیا را یادآور باش که در دین و بدن توانا بود.

در حدیث شریف آمده است که داوود علیه السلام یک روز را روزه می گرفت و روز دیگر را می خورد، نصف شب را می خوابید و یک سوم آن را به قیام می گذراند و باز یک ششم آن را می خوابید و چون با دشمن روبرو می شد، هرگز پا به فرار نمی گذاشت.

همچنین در حدیث شریف آمده است: «داوود علیه السلام عابدترین بشر بود». «إِنَّهُ أَوَّابٌ»: «هر آینه او آواب بود» آواب: کسی است که از هر چه خداوند متعال آن را ناپسند می دارد، بازگشته و به سوی آنچه که دوست دارد، باز میگردد. به پیشگاه خدا رو می آورد و توبه میکند البته فقط کسی این توان را دارد که در دین نیرومند باشد.

الإمام أبو حیان، محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حیان الأندلسی میفرماید: از آنجایی که گفته مشرکین استهزا به دین بود، خدا به پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور داد که در مقابل آزار آنها صبور باشد. و داستان و قصه «داوود، سلیمان و ایوب» و غیره را بازگفته است که در مقابل مشکلاتی که با آن روبرو شدند شکیبیا بودند تا اینکه الله تعالی فراخی و آسانی را در کارشان فراهم کرد و بهترین سر انجام یافتند، پس تو نیز آنچنان صبور باش، و سرانجام کارت بهترین سرانجام می شود. (البحر 7/390).
در این سوره مبارکه به تاریخ و سرگذشت نه نفر از انبیاء علیهم السلام اشاره به عمل آمده است که از جمله داستان سه نفر از این انبیا نسبتاً به تفصیل و شش نفر آن به طور اجمال مطرح و بیان گردیده است.

اولین شخصیت از این انبیاء حضرت داود علیه السلام است که با ده کمال ستایش گردیده است.

- نمونه صبر برای پیامبر اسلام صلی الله محمد صلی الله علیه و سلم است:

«اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ (17)».

- بندگی خداوند. «عَبْدَنَا»

- بازگشت به الله و انابه های پی در پی. «إِنَّهُ أَوَّابٌ»

- قدرت داشتن. «إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ».

- تسخیر کوه‌ها و هم نوایی آنها با او. «يُسَيِّحْنَ مَعَهُ».
 - عرضی پرندگان بر او. «وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً».
 - هم نوایی آنها در انابه با او. «كُلُّ لَهٗ اَوَّابٌ».
 - حاکمیت و حکومت. «شَدَدْنَا مُلْكَهُ».
 - حکمت الهی. «اَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ».
 - داوری حق و فیصله دادن به اختلافات. «فَصَلَ الْخَطَابُ».
 قابل تذکر است که: در قرآن عظیم الشان، در چندین آیه از پرندگان سخن به میان آمده است، از جمله:

اول: در داستان: حضرت ابراهیم و زنده شدن چهار پرنده. «فَخُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ»
 «بقره، 260.» که پرندگان وسیله آشنایی با توحید و معادشناسی قرار میگیرند.
 دوم: یکی از معجزات حضرت عیسی ساختن مجسمه‌ای از يك پرنده بود که با دمیده شدن
 نَفْسِ حضرت حیات گرفت. «اَنِّي اَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَاَنْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا»
 (مائده، 110).

سوم: در این آیه پرندگان هم نوا با داوود میشوند. «وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً»
 چهارم: همد که برای سلیمان خبر آورد و نامه رسانی کرد. «اَذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَاَلْقِهَا
 اِلَيْهِمْ» (سوره نمل آیه 28).

پنجم: پرندگان منطبق دارند و انبیا آنرا میدانند. «عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ» (نمل، 16).
 ششم: پرندگانی که وسیله‌ی نابودی دشمنان میشوند. «وَ اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ طَيْرًا اَبَابِيلَ»
 (سوره: فیل آیه 3).

ششم: پرندگان، تسبیح و نماز آگاهانه دارند. «كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ» (نور، آیه 41).

زندگی نامه داوود علیه السلام :

بعد از وفات حضرت موسی علیه السلام «یوشع» پسر «نون» جانشین او گردید.
 «یوشع» بنی اسرائیلی ها را روانه خاک فلسطین کرد. اولین شهری را که تصرف کردند
 «اریحا» یا اورشلیم بود.

بعد از وفات حضرت «یوشع» مدت 356 سال قوم بنی اسرائیل پادشاهی نداشتند ولی چند
 نفر از خودشان را به عنوان سرپرست انتخاب کردند. ولی فلسطینی ها، عمالقه و آرامی
 ها آنها را مورد ستم قرار می دادند، حتی در یک جنگ بنی اسرائیلی ها شکست خوردند
 و دارایی و فرزندانشان اسیر شدند.

تابوتی که تورات در آن بود نام آن تابوت عهد بود بنی اسرائیلی ها طبق معمول آن را به
 جهت تیمن و برکت آن، در هر جنگی آن را با خود حمل میکردند. اتفاقاً در جنگی آن را
 از دست دادند و به دست دشمن افتاد و یهودی ها در این مورد بسیار ناراحت شدند.
 در سال 1040 قبل از میلاد عیسی، معتمدان بنی اسرائیلی ها پیش «صموئیل» که یک
 پیغمبر بود رفتند و گفتند: پادشاهی را برای ما انتخاب کن تا اینکه از او اطاعت کنیم و
 در زمان جنگ از فرمان او پیروی کنیم. طوریکه (درایه 246 سوره بقره) داستان آن
 تذکر رفته است:

«داوود علیه السلام» یکی از پیغمبران بنی اسرائیل است که در فاصله سال های 970-
 1033 قبل از میلاد مسیح می زیسته است. نام پدر حضرت داوود «یسی» بوده است.
 پدرش یهودی بوده است و در شهر بیت اللحم زندگی کرده و هم در آنجا وفات فرموده
 است و عمر او در حدود صد سال بوده است سی و سه پسر داشته است که یکی از آنها
 حضرت داوود بوده است و هر سه پسرش در جنگ طالوت با جالوت شرکت داشته‌اند،
 چنانکه جالوت به وسیله حضرت داوود به هلاکت رسید و در نهایت بعد از مرگ طالوت
 مردم حضرت داود را به جای طالوت انتخاب کردند.
 حضرت داوود علیه السلام غیر از این که سلطان وقت بود، دارای مقام نبوت بود و کتاب

آسمانی او «زبور» نام دارد.

روزی حضرت داوود علیه السلام سوابق بزرگوار و صف ناپذیر حضرت ابراهیم علیه السلام، حضرت اسحاق علیه السلام و حضرت یعقوب علیه السلام را مطالعه می‌کرد در دل خود گفت: خدایا این بزرگواران به وسیله چه طاعت و عبادتی بدین درجه ممتاز رسیده‌اند؟ خداوند حضرت داوود را مورد عتاب قرار داد و بر او وحی کرد و فرمود: ای داود من این شخصیت‌ها را به چنان درد و ابتلائی گرفتار کردم که قابل تحمل برای هر کس نیست ولی ایشان بر این مصیبت‌ها صبر جمیل را نشان دادند تا به این درجه عظیمی رسیدند.

حضرت داوود علیه السلام گفت: من هم می‌توانم چنین صبوری را بر ابتلا داشته باشم. بعداً حضرت جبرئیل نازل شد و گفت: ای داوود بسیار آسوده بودی ولی خودت را به مصیبت گرفتار کردی پس خودت را برای صبر کردن بر مصیبت آماده کن. گویا حضرت داوود علیه السلام در حدود 99 همسر داشته است یک پسر به نام «اوریا» پسر حنان به دختری به نام سابع دختر شائع علاقه داشت و می‌خواست با او ازدواج کند تقدیر الهی حضرت داوود علیه السلام لشکری را برای جهاد آماده کرد و با توجه به اینکه این پسر علاقه به جهاد داشت شرکت کرد ولی مدت زیادی گذشت آن جوان پیدا نشد و هیچ کس او را ندید و از طرفی حضرت داوود علیه السلام هنگامی که آن دختر را می‌بیند و گویا این زن مادر حضرت سلیمان است. (تفصیل در: زندگانی پیامبران، استاد محمد شلماشی مترجم احمد نور بخش، طبع (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری، 1437 قمری).

عبادت حضرت داوود علیه السلام :

مفسرین در باره عبادت و انا به حضرت داوود علیه السلام می‌نویسند: داوود علیه السلام بسیار انابه می‌کرد و در همه امور زندگی به خداوند روی می‌آورد و این توجه دائمی سبب قدرت او بود. و در این هیچ جای شکی نیست که: انسان در اثر تکامل معنوی می‌تواند طبیعت را با خود همراه کند. «سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ» همچنان یکی از عمل انقلابی داوود علیه السلام که: در آیه 251 سوره بقره بدان اشاره شده آمده است «وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ...» آن همه الطاف الهی را به دنبال داشت. «سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ... شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ»

- در ضمن قابل تذکر است که: حضرت داوود، از جمله پیامبرانی است که نبوت و سلطنت را با یکدیگر داشته است. «شَدَدْنَا مُلْكَهُ- وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ»

داستان طالوت :

بعد از وفات موسی و هارون علیهما السلام، یکی از پیغمبران بنی اسرائیل (یوشع بن نون) سرپرستی بنی اسرائیل را بعهده گرفت. یوشع آنها را وارد فلسطین (سرزمین مقدس) نمود زیرا قبلاً در زمان موسی بدان وعده داده شده بودند. اوسرزمین رامیان آنها تقسیم نمود و تا وفات کرد مسئولیت رهبری آنها بعهده داشت. بعد از وفات یوشع مسئولیت رهبری آنها به مدت 356 سال به قضاتی از آنها واگذار گردید. این مقطع زمانی را دوران حکومت قضات مینامند.

در این مقطع ضعف و سستی به بنی اسرائیل روی آورد و معاصی و منکرات در میان شان رواج پیدا کرد. از شریعت روگردان شدند. بت‌پرستی وارد صفوف ایشان گردید. در نتیجه خداوند اقوام و ملت‌های پیرامون را بر آنها مسلط گردانید. عمالقه و آرامیون و فلسطینی‌ها بر آنها تاختند و در هر جنگی که میان آنها و دشمنانشان در می‌گرفت بیشتر گرفتار شکست میشدند تا پیروزی.

مورخین می‌نویسند که: طالوت، نه از نسل نبوت بود و نه از نسل پادشاهی، بلکه چوپان یا دباغی بود فقیر، و در بنی اسرائیل سنت بر آن بود که پیامبران از سبط «لاوی» و پادشاهان از سبط «یهودا» بر می‌خاستند و چون طالوت از تبار هیچ یک از این دو سبط

نبود - انوار القرآن [بنی اسرائیل از پذیرش تولیت و امارت وی سر باز زدند. (مراجعه شود سوره بقره آیه 247)

طالوت به عنوان پادشاه بنی اسرائیل تعیین گردید، خداوند او را تایید کرد و تابوتی را که از آنها ستانده بودند به وی بازگردانید. لشکریانی قوی و شدید برگزید و آنها را جهت جنگ با دشمن از شهر خارج کرد. در میان راه زمانی که مسیر فراوانی طی کرده و به شدت تشنه بودند. گذرشان بر رودخانه‌ای افتاد. طالوت آنها را امتحان کرد و گفت: کسی حق ندارد از این آب بنوشد مگر به مقدار یک مشت. این عمل امتحانی بود تا اندازه‌ی اراده و توان آنها را دریابد. (مراجعه شود به سوره بقره آیه 249)

جز تعداد قلیلی از این لشکر عظیم (که بنا به قولی که سدی نقل کرده 8 هزار نفر بودند) با او ماندند، همگی از آب مذکور نوشیدند. 319 نفر با او باقی ماندند و بقیه را که فاقد اراده‌ی قوی بودند با خود نبرد و از لشکر اخراج کرد. با این عده‌ی قلیل به جنگ با بت‌پرستان فلسطینی رفت. فرمانده لشکر دشمن، شخصی بنام جالوت بود که بسیار خشن و شدید به نظر می‌آمد و مردم از او می‌ترسیدند بنی اسرائیل ترسیدند و گفتند: توان رو یا رویی با جالوت را نداریم. (سوره بقره آیه 249)

طالوت مبارزه طلبی کرد. جوان کوچکی بنام داود به جنگ او رفت. داود از سبط یهودا بود و چون کم سن بود، اصلاً به نظر نمی‌رسید که فرد کم سن و سالی همچو او در میان جنگجویان وجود داشته باشد. چون رو در روی جالوت قرار گرفت، او را مورد تمسخر قرار داد و گفت: بر گرد من نمی‌خواهم تو را بکشم، داود در جواب گفت: ولی من قصد دارم تو را بکشم. بعد مبارزه میان آنها شروع شد و داود جالوت را کشت. بدنبال آن لشکریانش شدیدترین شکست را خوردند و داود پیروز گشت. «فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ» (بقره: 251).

یعنی: سپس به فرمان خدا ایشان را شکست دادند و داود جالوت را کشت و خداوند حکومت و حکمت بدو بخشید و از آنچه می‌خواست بدو یاد داد. بعد از این روی داد، نام داود در میان بنی اسرائیل درخشیدن گرفت و پیروزی‌های پی در پی توسط وی نصیب بنی اسرائیلیان گشت و خداوند بنی اسرائیل را بعد از دلت و پستی دوباره عزت بخشید.

بعد از وفات طالوت بنی اسرائیل بر بیعت با این جوان (داود) اتفاق حاصل کردند و او را بعنوان پادشاه خود برگزیدند. در آن هنگام عمرش از 30 سال تجاوز نمی‌کرد با عدل و دادگری بر قوم خود حکمرانی می‌کرد و سیاست اعمال مساوات را میان ایشان در پیش گرفت و احکام تورات را بر آنها تطبیق فرمود. تا اینکه خداوند زبور را بر وی فرستاد که یکی از کتب چهارگانه‌ی آسمانی است. (منبع: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم؛ مؤلف: شیخ علی صابونی، مترجم: محمد ملازاده).

و خداوند متعال در انتهای این داستان چنین پیامبر صلی الله علیه وسلم را خطاب قرار میدهد: «وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ * تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ». (سوره بقره: 252).

«و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را فساد فرامی‌گرفت، ولی خداوند نسبت به جهانیان، لطف و احسان دارد. اینها، آیات خداست که به حق، بر تو می‌خوانیم؛ و تو از رسولان (ما) هستی».

قابل تذکر است که طالوت پیامبر برگزیده خداوند نبود، بلکه فرد صالحی بود که خداوند متعال بواسطه‌ی پیامبرش به مردم خیر داد که طالوت را بعنوان فرمانده لشکر خود پذیرا شوند، یعنی خداوند متعال او را بعنوان فرمانده برگزید ولی وی را پیامبر نکرده بودند. و پیامبرشان، طالوت را از طرف خداوند به عنوان فرمانروای آنها تعیین کرد تا در این کار آنها را فرماندهی نماید، کسی که فرماندهی و رهبری را خوب انجام می‌دهد.

إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ ﴿١٨﴾

همانا ما کوه ها را مسخرورام کردیم تا شبان گاه و هنگام بر آمدن آفتاب تسبیح گویند. (۱۸) **تفسیر :**

در این آیه مبارکه مبحث مسخر گردیدن کوه ها برای داوود علیه السلام و اینکه از صبح تا شام با او تسبیح گویند آمده است. تسبیح کوه ها امری است حقیقی و برای حضرت داوود علیه السلام از جمله معجزه وی به شمار می رفت. طوریکه الله تعالی در (آیه ۱۰) سورة سبأ میفرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ...». (و همانا داوود را از سوی خود فضیلتی دادیم (و گفتیم): ای کوهها! با او (در تسبیح خدا) هم نوا شوید و (ای) پرندگان! (همراهی کنید).

وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ ﴿١٩﴾

پرندگان را نیز دستجمعی مسخر او کردیم (تا همراه او تسبیح خدا گویند) و همه اینها بازگشت کننده به سوی او بودند. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَحْشُورَةً»: گرد آمده و جمع آوری شده. «كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ»: همگی فرمانبردار داود بودند و به سوی او برمی گشتند. جملگی فرمانبردار الله و خاضع در برابر مشیت الله بودند و هستند (ملاحظه شود: سورة: انبیاء آیه: 79).

تفسیر :

در آیه متبرکه بر مطیع کردن پرندگان به حضرت داوود علیه السلام ذکر بعمل آمده است که: در اطراف آن جمع می شدند، و مصروف تسبیح خوانی میشدند و به امرش منقاد بودند. طوریکه کوه ها و پرندگان به عبادت خدا می پرداختند و او را تقدیس کرده و تسبیح خوان بودند.

ابن کثیر گفته است: پرندگان همزمان با تسبیح داود، تسبیح نموده و کلمات او را تکرار میکردند. در هوا توقف نموده و با او تسبیحات را زمزمه میکردند. و همچنین کوه های سر به فلک کشیده ذکر و تسبیحات او را باز می گفتند و با پیروی از او تسبیح خوان بودند. قناده گفته است: «أَوَّابٌ» یعنی مطیع و فرمانبردار. (مختصر ۱۹۹/۳).

وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ ﴿٢٠﴾

و فرمانروایی و سلطنت او را استوار داشتیم و به او حکمت و قدرت قضاوت عادلانه دادیم. (۲۰)

تفسیر :

پروردگار با عظمت برای داوود علیه السلام پادشاهی با هیبت و شکوه و با وسایل و لشکر، نیرومند اعطا ساخت، و او را با نبوت و علم و با سخن فیصل که حسن خطابه و عدالت در حکم را شامل بود کرامت بخشید.

«شَدَدْنَا»: تقویت کردیم و استحکام بخشیدیم. یا برجای و استوار نمودیم.

«مُلْكَهُ»: شاهی و حکومت او را. مملکت و کشور او را.

«الْحِكْمَةَ»: شناخت اسرار اشیا و اصابت در گفتار و کردار (ملاحظه شود سورة:

آل عمران آیه: 48).

«وَفَصَّلَ الْخِطَابِ»: و گفتاری روشن و واضح به او دادیم که هر شنونده ای آن را می فهمید. (طبری گفته است: «فَصَّلَ الْخِطَابِ» یعنی گفتار و حکم و خطبه ای فیصله دهنده).

مجاهد میگوید: «فصل الخطاب» عبارت از نفوذ فیصله بخش در کلام و حاکمیت و داوری است، که این تمام سخنان وی را شامل می شود.

شیخ قرطبی در باره «فصل الخطاب» فرموده است: یعنی تعبیری که حق و باطل را از هم جدا می سازد. (تفسیر قرطبی ۱۶۲/۱۵).

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: پادشاهی و سلطنت داود استوار بود و مملکت

را با عزم و اراده و حکمت اداره می‌کرد. و در کنار حکمت و نیرومندی، رأیش قاطع و بدون شک و تردید بود. و چنین سیاستی نهایت کمال حکمت را نشان می‌دهد.

وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ﴿٢١﴾

و آیا ماجرای داد خواهان به تو رسیده است، و قتیکه بر دیوار عبادتگاه (داود) بالا شدند (و بر او فرود آمدند). (۲۱)

تفسیر :

معنی و مفهوم آیه مبارکه که بطور استفهام برای ایجاد شگفتی و تشویق شنونده به شنیدن مطالبی است که به او گفته می‌شود همین است که: ای محمد! آیا خبر آن جماعت به شما رسیده است که با هم در نزاع بودند و در موقع اشتغال داود به طاعت و عبادت، مسجد او را در بر گرفتند؟

«الْخَصْمِ»: دشمن. مفرد و مثنی و جمع و مذکر و مؤنث در آن مساوی است و در اینجا مراد طرفین دعوی است.

«تَسَوَّرُوا»: از دیوار بلند بالا رفتند.

میگویند که الله تعالی؛ دو فرشته را به هیأت دو خصم به سوی داوود علیه السلام فرستاد که او را متوجه و متنبه به خطایی گردانند که از وی سر زده بود تا توبه کند. آن دو فرشته از بالای دیوار محراب عبادت و نمازش نزد وی فرود آمدند. از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «داوود علیه السلام زن اوریا - یکی از فرماندهانش - را در حال غسل دید و دل بسته و شیدای وی شد پس شوهرش را در جنگ پیش افگند تا به قتل رسید آن گاه چون عده وی سپری شد، از وی خواستگاری کرد و او را به عقد خویش درآورد. بعداً آن دو فرشته، از دیوار محل عبادت وی بالا آمده و قضیه‌ای را پیش وی افگندند که در کتاب الله حکایت آن را میخوانیم. و داوود علیه السلام سجدکنان بر زمین افتاد پس خداوند متعال بر او امرزید و توبه‌اش را پذیرفت». اما ابن کثیر میگوید: «مفسران در اینجا داستانی (نظیر روایت یاد شده ابن عباس (رض) را نقل کرده‌اند که بیشتر آن برگرفته از اسرائیلیات است و حدیثی در این مورد به ثبوت نرسیده است و هر چند ابن ابی حاتم در این باب حدیثی را روایت کرده است، اما سند آن حدیث صحیح نیست پس بهتر آن است که به صرف خواندن این داستان بسنده کنیم و حقیقت آن را به خداوند متعال موکول نماییم زیرا قرآن حق است و آنچه که قرآن متضمن آن می‌باشد، نیز حق است. بعضی دیگر از علمای اسلام نیز - همانند ابن کثیر - منکر صحت این داستان شده و گفته‌اند: «آن دو تن که از دیوار محراب بر داوود علیه السلام بالا آمدند، دو فرشته نه بلکه دو بشر بودند که حقیقتاً درباره گوسفندان خویش باهم دعوی و مرافعه داشتند. (حق نیز همان است که ابن کثیر فرموده است: زیرا چنین عملی از پیامبر خدا داوود علیه السلام بسیار بعید است و چنین روایتی از رسول الله ص به ثبوت نرسیده و به احتمال بسیار از اسرائیلیات و منابع اهل کتاب است.)»

إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ ﴿٢٢﴾

چون بر داود (ناگهانی) وارد شدند پس او از آنان ترسید، گفتند: مترس! ما دو مدعی هستیم که یکی از ما بر دیگری ظلم کرده است، پس در میان ما به حق و عدل فیصله و داوری کن، و ظلم روا مدار و ما را به راه راست راهنمایی فرما. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَلَا تُشْطِطْ»: از حق دور مشو. دور از حقیقت مگو.

تفسیر :

مفسران میفرمایند بعد از اینکه از بالای حصار و دیوار نزد او رفتند، در نتیجه داود از آنها بیمناک و در هراس شد.

داوود گفت: که چرا بدون اجازه داخل عبادتگاه شده اید و چرا از دروازه وارد نشدند، و در زمانی وارد شدند که داود آن را به عبادت اختصاص داده بود. «قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ» گفتند: از ما نترس، ما دو نفر متخاصم هستیم که بعضی به دیگری ظلم روا داشته است.

«فَأَحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ لَا تُشْطِطْ»: در بین ما به عدالت قضاوت کن، و در صدور حکم جور و ستم روا مدار. «وَ إِهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ» و ما را به راه راست و حق هدایت نما. این کثیر میفرماید: «داوود علیه السلام هدایت فرموده بود که؛ در آن روز کسی نزد وی نیاید و او را در خلوت عبادتش تنها بگذارند پس بناگاه با دو تن که به شکلی غیر عادی از دیوار بالا آمدند روبرو شد و از این حالت غیر عادی هراسید. «گفتند: نترس، ما دو طرف دعوا هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده است پس میان ما به حق داوری کن و جور نکن» یعنی: در حکم و فیصله خویش، از حق دور نشو «و ما را به راه راست راهنمایی کن» یعنی: در این قضیه ما را به سویی حق راهنمایی کرده و بر حق و ادارمان کن. (تفسیر انوار).

إِنْ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفُلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ ﴿٢٣﴾

این برادر من است، نود و نه میش دارد و من یک میش دارم، گفته است: این یکی را هم به من واگذار. و در گفتگو مرا مغلوب ساخت. (۲۳)

تفسیر :

برخی از مفسران بدین عقیده اند که: منظور از گوسفند، زن است. پس معنی آن چنین می شود؛ او نود و نه زن دارد و من فقط یک زن دارم. «فَقَالَ أَكْفُلْنِيهَا» گفت: آن را به من بده و آن را تحت تکفل من قرار بده. «وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ» و در خصومت بر من غلبه یافته و چیره شده است و در سخنوری بر من فشار آورده و سخت گرفته و بر من چیره شده است. یعنی: برادرم بر من در دعوی غالب آمده زیرا در طرح حجت از من تواناتر است. «قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ» داوود گفت: قطعاً او را در مطالبه می میش برای اینکه میش های خودش یک صد میش بشوند به تو ظلم کرده است. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی).

«نَعْجَةٌ»: گوسفند. میش.

«أَكْفُلْنِيهَا»: یعنی کفالت و سرپرستی آن را به من واگذار. آن را بهره من گردان. مراد به تملک او در آوردن آن گوسفند و دادن آن بدو است و از ماده (کفل) به معنی سرپرستی، یانصیب (ملاحظه شود: نساء: آیه: 85، حدید: آیه: 28).

«عَزَّنِي»: از عزت به معنای غلبه است. یعنی مرا مغلوب کرده است و بر من چیره شده است.

جمله «أَكْفُلْنِيهَا»: یعنی کفالت آن را به من واگذار و این کنایه از بخشش و هدیه است و «عَزَّنِي» از عزت به معنای غلبه است.

قابل یاد آوری است که: انسان ذاتاً، جریص و زیاده طلب است و هیچ وخت از مال دنیا سیر نمی شود. در مفهوم کلمه «أَكْفُلْنِيهَا» (بر خلاف نظریه برخی از علماء است که معتقدند که؛ آزادی در رسیدن به شهوات و غرایز را وسیله آرامش می دانند و می گویند: انسان همین که سیر شد آرام می شود).

در ضمن باید گفت: آنده اشخاصیکه قصد ونیت تصاحب حق دیگران را در سر میرورانند، مقدمات حقوقی و استدلالی کار خود را هم برای محکمه از قبل آماده میسازند. طوریکه این فهم را در داستان داوود علیه السلام مطالعه نمودیم.

قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لِيَبْغِي بَعْضُهُمْ

عَلَى بَعْضِ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتْنَاهُ فَاستَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ﴿٢٤﴾

(داوود) گفت: بی‌شک او با درخواست اینکه می‌بشت (را به او بدهی تا آن را) با می‌بش‌های خود اضافه کند به تو ظلم و ستم کرده است. و حقا که بسیاری از شریکان به همدیگر ظلم می‌کنند، مگر آنانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند ولی چنین کسانی بسیار اندک و کم هستند. پس داود دانست که ما او را آزموده‌ایم، بنابراین این، از پروردگار خویش آمرزش خواست و به سجده افتاد و توبه و انابه کرد (۲۴)

تفسیر:

ابو حیان گفته است: مفسران در مورد این قصه چیزهایی را یادآور شده‌اند که با مقام و منزلت پیامبران تناسب ندارد و آن را به طور کلی کنار نهادیم. و آنچه از ظاهر آیه درک می‌شود این است: آنانکه محراب را محاصره کرده بودند، انسان بوده و از غیر راه معمولی نزد او رفته بودند. و در غیر وقت نشستن به قضاوت وارد شده بودند. و چون تک و تنها برای عبادت در محراب بود، ترسید او را ترور کنند، پس وقتی معلوم شد برای فیصله آمده‌اند و دو نفر آنها برای عدالت خواهی نمایان شدند- همان طور که در قرآن آمده است- از آن گمان از خدا طلب بخشودگی کرد. و در مقابل خدای عز و جل سر سجده را بر زمین نهاد. و ما به طور یقین می‌دانیم و ایمان داریم که پیامبران از خطا و تبهکاری معصوم و دورند؛ زیرا اگرچنین امری را جایز بدانیم، دیگر شرایع باطل گشته و به گفته آنان اطمینان نخواهیم داشت.

«الْخَطَاءُ»: جمع خَلِيط. آمیزشکاران. آمیزگاران. شرکاء. مراد آشنایان و شریکانی است که با هم سر و کار دارند و اغلب اموال یا احشام خود را با هم می‌آمیزند.
«رَاكِعًا»: کرنش کنان. سجده‌کنان. خاشعانه (سوره: بقره آیه 43، آل عمران آیه 43، مائده آیه 55). تعبیر «رَاكِعًا»: یا به خاطر آن است که رکوع مقدمه سجده بوده و یا اینکه به معنی خود سجده است، چرا که رکوع و سجود هر دو به معنی انحاء و خمیدن است، و گاهی هم به معنی مطلق خشوع و خضوع می‌باشد.

«أَنَابَ»: از کرده خویش پشیمان شد و برگشت. توبه کرد. کرده داود، شتاب در صدور حکم قضاء بر اثر وضوح موضوع، و یا گمان بردن کشتن خود توسط طرفین دعای، و خوف بیجا از بندگان با وجود حضور یزدان بود. (تفسیر نور: خرمدل)
درس و عبرت قرآنی همین است که انسان و بخصوص حکام نباید در اصدار حکم و فیصله عجولانه و بر اساس شنیدن سخن یکی از طرفین حکم نماید.
طوری‌که ملاحظه شد؛ حضرت داوود علیه السلام با شنیدن نظر یک طرف دعوا قضاوت کرد و فرمود:

«لَقَدْ ظَلَمَكَ» و به همین دلیل بود که از پروردگار خویش عذر خواست.

خوانندگان محترم!

برخی از مفسران در ذکر داستان حضرت داوود علیه السلام مرتکب اشتباهی بزرگ شده‌اند و در تفسیرهای خود بدون تحقیق و بررسی دقیق، اقوالی را از اهل کتاب آورده‌اند که سند و بنیان ندارد و نباید به آن اعتماد کرد؛ زیرا جزو قصه و اخبار اسرائیلیان می‌باشند که با روح و مبنای عقیده اسلامی در مورد «عصمت پیامبران» منافات دارند. از جمله این اخبار پرحیله و نیرنگ روایتی است در مورد عشق حضرت داوود به زن یکی از فرماندهان سپاه خود که خلاصه آن چنین است: «روزی داوود در پشت بام منزل خود گردش می‌کند.

زنی را در حالت حمام گرفتن می‌بیند، و عاشق آن می‌شود، این زن همسر یکی از فرماندهان سپاه او به نام «اوریا» بود. داوود می‌خواهد آن زن آزاد شود و با او ازدواج

کند. پس شوهری را به جنگ می فرستد و بیرق قوماندانی سپاه را به او می دهد و فرمان پیشروی به وی صادر می کند، و پیروز می شود. چندین بار او را به میدان جنگ می فرستد تا سرانجام کشته می شود و داوود با زنش ازدواج می کند. تا آخر دروغ ها و افترا ها از این قبیل می نویسند. ابن کثیر گفته است: بسی از مفسران اخبار و قصه هایی را نقل کرده اند که جز و اسرائیلیات می باشند. و بعضی آنها بدون شک، کذب و دروغ محض اند. امام بیضاوی گفته است: این که گفته اند: حضرت داود چندین بار «اوریا» را به میدان فرستاد و به او دستور پیشروی داد تا کشته شد و با زنش ازدواج کرد، دروغ و افترا و ناروا می باشد، از این رو حضرت علی رضی الله عنه گفت: هر کس داستان حضرت داود را مانند قصه گویان بازگوید، او را یکصد و شصت تازیانه می زنم که حد دروغ بستن به پیامبران همان است. و درست این قصه آن است که محققان و پیشوایان و دانشمندان تفسیر آورده اند که عبارت است از: حضرت داود علیه السلام قسمتی از وقت را به امور ملک و مملکت اختصاص داده بود. و قسمتی را به قضاوت و رسیدگی به اختلافات مردم، و بخش آخر آنرا در خلوت و با خواندن ذکر و تسبیح و ثنا در محراب و عبادت سپری می کرد. در موقع خلوت هیچکس نزد او نمی رفت. تا از محراب خارج می شد. اما روزی با دو نفر که محراب را محصور کرده بودند روبرو شد. داود از آنها بیمناک شد و در دل خود قرار گذاشت تا آنها را بزند، اما آن دو او را مطمئن و آرام کردند و گفتند: ما دو نفریم که با هم اختلاف داریم. و یکی از آنها مشکل و خواست خود را آن طور که در قرآن است، بیان کرد و مسأله، نشان دهنده ی ظلم علنی، و غیر قابل تحمل و تأویل بود. از این رو داود به محض شنیدن این ظلم آشکار، بدون توجه به گفته طرف دیگر، حکم او را صادر کرد. و از طرف دیگر درخواست بیان نکرد و به دلیل او گوش نداد. و گفت: «با درخواست گوسفندت به تو ظلم کرده است... تا آخر، آنگاه خدا او را مورد عتاب قرار داد و به او تذکر داد که قاضی باید بعد از شنیدن اظهارات طرف دیگر حکم صادر کند. در تفسیر البحر ۳۹۳/۷، به اختصار. حقیقت بر ملا و درخشان همین است و دین خدا بر آن قرار دارد. در مورد می توانید به: تفسیر کبیر امام فخر رازی مراجعه کنید و دلایل دقیق در مورد مطالعه فرمایید. (تفسیر کبیر ۱۸۹/۲۶).

قابل یاد آوری است: اعراب از زن نیز کنایتاً به «نعجه» تعبیر کرده و زنان را به گاوهای ماده تشبیه میکنند. از این روی کسانی که داستان زن «اوریا» را مطرح میکنند، میگویند: آن دو فرشته این داستان را به منظور تنبیه داوود علیه السلام و متوجه ساختن وی به اشتباهش مطرح کردند زیرا او در عین حالیکه خودش دهها زن آزاد داشت، به زن اوریا نیز چشم دوخته بود. پس مرادشان از «نعجه»، زن اوریا بود. و چنانکه گفتیم، مفسران این داستان را رد کرده و آن را از داستان های اسرائیلی شناخته اند.

امام شوکانی میگوید: «گناه داوود علیه السلام این بود که آن فرماندهش را در جنگها پیش فرستاد تا کشته شود و بعداً زنش را به نکاح گیرد. پس او کشته شد و داوود علیه السلام زنش را به نکاح گرفت. پس خدای متعال او را متوجه این گناهش گردانید و با فرستادن فرشتگانش به سوی وی، تلویحاً این معنی را به وی رساند تا آمرزش خواهی کند و از این خطایش توبه کند پس داوود علیه السلام آمرزش خواست و توبه وی پذیرفته شد.» البته رأی ابن کثیر در مورد اسرائیلی بودن این داستان قبلاً بیان شد. علما درباره اینکه آیا سجده در این آیه، سجده تلاوت است یا خیر؟ اختلاف نظر دارند. علمای احناف و مالکی ها بر آنند که اینجا، جای سجده تلاوت است ولی شافعی ها و حنبلی ها بر آنند که اینجا جای سجده شکر است، نه سجده تلاوتی که به آن در قرآن امر شده است. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به تفسیر انوار القرآن)

یادداشت:

آیات متبرکه (24 و 25): چنانکه از حدیث بر می آید، از جمله آیات سجده تلاوت است.

فَعَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ ﴿٢٥﴾

(پس ما این قضاوت عجلانه) را بر او بخشیدیم و او نزد ما دارای مقام والا و آینده نیک است. (۲۵)

تفسیر:

«وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ»: خداوند متعال برای داود علیه السلام گنااهش را آمرزید و توبه‌اش را پذیرفت او را برگزید و مقربش ساخت و برایش نیکوترین جایگاه را در بهشت هائی پر از نعمت مهیا نمود.

«زُلْفَىٰ»: قربت و کرامت است، که بعد از بخشیدن گناه داوود علیه السلام به وی ارزانی شد. حسن ماب: حسن بازگشت و سر انجام نیک، یعنی رسیدن به بهشت است.

«وَ حُسْنَ مَآبٍ» و در آخرت سرانجامی نیکو، یعنی رسیدن به بهشت است.

يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴿٢٦﴾

ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه ساخته ایم، پس به حق در میان مردم حکم کن، و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه الله منحرف می سازد، بی گمان آنانکه از راه الله منحرف می شوند، برای شان عذاب سخت است به خاطر آنکه روز حساب را فراموش کردند. (۲۶)

تفسیر:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»: «ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه گردانیدیم»

یعنی به داوود علیه السلام گفتیم: ما تو را بر روی زمین خلیفه خویش گردانیدیم، یا تو را خلیفه و جانشین پیامبران پیش از تو گردانیدیم تا به معروف امر و از منکر نهی کنی «پس میان مردم به حق» یعنی: به عدالت «حکم کن» که این عدالت، عبارت از تعميل حکم الله تعالی در میان بندگان می باشد.

ابو حیان گفته است: اینکه خدای متعال داود را در سرزمین جانشین کرده است بر مکانت و قرب و برگزیدن او علیه السلام دلالت دارد. و گفته‌ی آنهايي را رد می کند که مطلب و امری نالایق به مقام نبوت او نسبت داده اند.

در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَقْرَبَهُمْ مِنْهُ مَجْلِسًا إِمَامًا عَادِلًا، وَإِنْ أَبْغَضَ النَّاسَ إِلَيَّ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَشَدَّهُمْ عَذَابًا إِمَامًا جَائِرًا». «بی گمان محبوبترین مردم نزد خداوند متعال در روز قیامت و نزدیکترین آنان به وی از روی مقام و منزلت، فرمانروای عادل است و بی گمان منفورترین مردم در نزد خداوند در روز قیامت و سختترین آنها از روی عذاب، فرمانروای ستمگر است».

این آیه زمامدار را از داور و قضاوت در حوادث و رویدادها، با اتکا به علم شخصی اش نهی میکند.

ابوبکر صدیق (رض) میفرماید: «اگر مردی را در حال ارتکاب حدی از حدود خدای متعال ببینم، او را بدان مورد مؤاخذه قرار نمی دهم تا دیگری غیر از من بر آن امر شهادت دهد».

در حدیث شریف به روایت ابوداود و دیگران آمده است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم اسبی خریدند اما فروشنده منکر فروش آن به ایشان شد ولی رسول الله صلی الله علیه وسلم در این رابطه فقط با تکیه بر علم خویش به نفع خود حکم نکردند بلکه فرمودند: «چه کسی برای من شهادت میدهد؟ خزیمه برخاست و گواهی داد آن گاه به آن قضیه حکم کردند».

ابن عباس (رض) نیز روایت کرده است که: «رسول الله صلی الله علیه وسلم (در قضایا و دعاوی) با سوگند منکر، یا آوردن یک شاهد از سوی مدعی، حکم صادر میکردند».

ابن کثیر روایت کرده است که ابو زرعه وارد مجلس ولید بن عبد الملک شد. ولید به او گفت: تو که قرآن را خوانده و آن را فهمیده به من بگو: آیا خلیفه مورد بازخواست قرار می‌گیرد؟ گفت: یا امیر المؤمنین! جوابت را بگویم؟ گفت: بگو، در امان الله هستی. ابو زرعه گفت: ای امیر مؤمنان! آیا تو در نزد الله گرامی‌تر هستی یا داوود علیه السلام، به خدا خلافت و نبوت را با هم به او عطا کرده بود، سپس در کتابش او را تهدید کرده و فرمود: «بِأُذٍ دَاوُدَ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»، پس اندرز نیکویی شد.. (تفسیر صفة التفاسیر محمد علی صابونی).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (27 الي 29) موضوعاتی در باره اثبات قیامت، مکافات و مجازات را مورد بحث قرار میدهد.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ ﴿٢٧﴾

و ما آسمان و زمین و آنچه را که میان آنهاست، بیهوده نیافریده ایم، این گمان کافران است، پس وای بر آنان که کافرند از آتش (دوزخ). (۲۷)

تفسیر:

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا» در این آیه مبارکه بیان شد که: این عالم هستی و مخلوقات شگفت انگیزش را بیهوده خلق نکرده‌ایم. بلکه آنرا بر اساس حکمت بزرگی آفریده است. و در این هیچ جای شکی نیست که: در جهان بینی الهی، آفرینش هدفدار است اما در بینش غیر الهی، آفرینش بی هدف است. «ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا»: این خلقت بیهوده‌ی جهان هستی و طبق پندار کافران بازي و بیهوده نیست. زیرا آنان گمان های بدی به حق تعالی دارند، به آیات الهی کافر شدند و پیامبرش را تکذیب کردند و به زنده شدن و نشر باور ندارند. «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ»: وای به حال کافران از عذاب آتش! بعد از آن به خاطر این گمان بد آنها را توبیخ کرده و میفرماید:

أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ ﴿٢٨﴾

آیا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند مانند مفسدان در زمین قرار میدهیم؟ یا پرهیزگاران را مانند بدکاران قرار میدهیم؟ (۲۸)

تفسیر:

منظور این است که در حکمت خدا نیک و بد و نیکمرد و گنهگار و پاک و ناپاک یکسان نیستند. پس آیه متضمن استدلال بر تحقق وقوع حشر و جزا و پاداش و کیفر است، و نیز متضمن وعد و وعید است. ابن کثیر گفته است: خدای متعال اعلام داشته است که یکسان قرار دادن مؤمنان و کفار از عدالت و حکمت خدا دور است.

وقتی موضوع چنین باشد، پاداشی لازم است که مطیع و فرمانبر از آن بهره‌مند گردد و نافرمان و تبه‌کار به کیفر عملش نایل آید. و عقل سلیم حکم می‌کند که پاداش و معاد لازم است؛ زیرا ستمگر گردنکش را می‌بینم که ثروت و فرزندان و نعمت هایش در افزایش است و بدون این‌که کیفری ببیند مرگش فرا می‌رسد، و از طرفی دیگر انسان مطیع و

مظلوم را می بینیم که از زحمت و تلاش خود نان می خورد و ثمر رنجش را ستمگر می برد و می میرد. پس باید عدل و حکمتی از جانب خدای حکیم مقرر باشد که انتقام این را از آن بگیرد. وقتی این امر (به هر علت) در دنیا مقدور نشود، باید برای رسیدگی به این ستم و شکیبایی، قرارگاهی باشد، و آن عبارت است از منزلگاه آخرت. (مختصر ۲۰۲/۳). پس از آن هدف از نزول قرآن را بیان کرده است که عبارت است از عمل کردن به دستورات آن و اندیشیدن در آن:

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٢٩﴾

این کتابی است پر برکت که بر تو نازل کرده ایم تا در آیات آن تدبیر کنند و خردمندان عبرت گیرند. (۲۹).

تفسیر:

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ»: یعنی قرآن عظیم الشان که آن را بر تو نازل کرده ایم کتابی است با عظمت و گرانقدر که در امور دینی و دنیوی حاوی خیرات و منافی فراوان است.

«لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ»: آن را بر تو نازل کردیم تا بندگان در آیاتش بیندیشند و درباره محتوایش فکر و عقل خود را به کار اندازد، و اسرار و حکمت های والایش را دریابند. «وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ»: و تا دارندگان عقل سالم از این قرآن پند و اندرز بگیرند. واقعیت امر همین است: کسانی که از قرآن متذکر نمی شوند، بی عقل اند. در این هیچ جای شک نیست که: قرآن، مطابق عقل و منطق است، لذا اهل عقل با تدبیر در آن به احکام و رموزش پی می برند. با تمام وضاحت باید بیان داشت که در قرآن، امری مخالف عقل را نمیتوان یافت.

معارف قرآن عظیم الشان پایان ناپذیر است. این که به همه دستور تدبیر میدهد نشان آن است که هر کس تدبیر کند به فهم جدید علمی دست مییابد.

حسن بصری فرموده است: قسم به خدا هیچ کس با حفظ و از بر کردن حروف و ضایع کردن و زیر پا نهادن حدودش، آن را نفهمیده و درک نکرده است. تا جاییکه یک نفر که گفته بود: به خدا قرآن را تمام خوانده ام و حتی یک حرف آن را نینداخته ام، گفته است: خدا می داند تمامش را انداخته و احکامش را زیر پا نهاده است و قرآن هیچ تأثیری بر اخلاق و رفتار وی ننهاده است. (تفسیر کشاف ۷۰/۴).

الهی پروردگارا! ما را از زمره اشخاصی قرار بده که قرآن را خوانده و آن را فهمیده و بدان عمل می کنند.

«الْأَلْبَابِ» یعنی عقل ها، مفرد آن لب است و لب یعنی هسته و پالفته و خلاصه ی هر چیزی. از این رو عقل به لب موسوم گشته است. الصَّافِنَاتُ اسب هایی که روی سه پا و گوشه سم پای چهارم ایستاده اند. جمع صافن است.

فراء گفته است: صافن در زبان عرب به معنی اسب ایستاده و غیره می باشد. الْجِيَادُ تندرو در دویدن، پیشتاز. مبرد گفته است: جیاد جمع جواد به معنی سریع و تندرو می باشد. «انسان جواد» یعنی آدمی که دست و دل باز و سخی است.

«تَوَارَتْ»: نهان شد.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (30 الی 40) درباره سلیمان علیه السلام بحث بعمل آمده است.

وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿٣٠﴾

و سلیمان را به داود بخشیدیم، چه نیکو بنده ای بود به راستی او بسیار رجوع کننده [به خدا] بود. (۳۰).

تفسیر :

الله سبحانه و تعالی فرزندى صالح را به نام سلیمان به داود عطا کردیم، و به او نبوت دادیم. تا با آن خوشحال شود. اما ابن کثیر میفرماید: «خداوند متعال داود علیه السلام را به عنوان پیامبر به سلیمان علیه السلام عطا کرد، وگرنه داود جز سلیمان فرزندان دیگری نیز داشت زیرا او دارای صد زن آزاد بود».

مفسران مینویسند که: منظور از «هبه» در اینجا اعطای نبوت است که فرموده است: «و وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» یعنی در نبوت وارث او شد، وگرنه داود غیر از سلیمان فرزندان بسیار داشت.

سپس حق تعالی سلیمان علیه السلام را ستوده و می فرماید: «نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» نیکو بنده بود سلیمان و بسیار توبه کار و ستایشگر بود.

حضرت سلیمان علیه السلام :

حضرت سلیمان علیه السلام فرزند حضرت داود علیه السلام است. زمانی که حضرت داود علیه السلام وفات فرمود حضرت سلیمان جانشین او گردید.

خداوند متعال (در آیه: 36 سوره ص) میفرماید: «فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُحَاءً حَيْثُ أَصَابَ» (36) (پس باد را برای او مسخر و رام کردیم که به فرمان او هر جا که می خواست نرم و آرام روان می شد).

باد برابر فرمانش به هر کجا که می خواست آرام حرکت می کرد و همچنین خداوند میفرماید: به زیر فرمان سلیمان در آوردیم همه بناها و غواصان دیو را و همچنین گروه جن در اختیار حضرت سلیمان بوده اند چنان که خداوند میفرماید: «وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ» [سبأ: 12]. «و گروهی از جن به اذن پروردگارش نزد او کار می کردند».

و در ادامه آیه قرآن میفرماید: جنیان هر چه سلیمان می خواست برایش درست می کردند از قبیل پرستشگاه های عظیم، مجسمه ها، ظرف های بزرگ غذا خوری همانند حوض ها و دیگ های ثابت که از بزرگی قابل جابه جایی نبود.

لشکریان سلیمان از جن و انس و پرنده برای او گردآور گشتند و همه آنان به یکدیگر ملحق و در نزد هم نگاشته شدند. آنگاه حرکت کردند تا رسیدند به دره مورچگان، مورچه ای گفت: ای مورچگان به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکریانشان بدون این که متوجه باشند شما را پایمال نکنند. حضرت سلیمان از سخن آن مورچه تبسم کرد و خندید و گفت: پروردگارا چنانکه که پیوسته سپاسگزار نعمت هایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای و مرا توفیق عطا فرما تا کارهای نیکی را انجام دهم که تو از آنها راضی باشی و مرا در پرتو مرحمت خود از زمره بندگان شایسته ات گردان. زمانی که بر سلیمان علیه که سمبول قدرت و عظمت بود مرگ را مقرر داشتیم، جنیان را از مرگ نیاگاهانید مگر موریانه و چوب خواره هایی که مدت ها بود به عصای سلیمان رخنه کرده بودند و عصا او را می خوردند.

هنگامی که سلیمان در میان جنیان بر عصای خود تکیه زده بود و کارهای ایشان را می پایید فرو افتاد، فهمیدند که اگر آنان از غیب مطلع می بودند و در عذاب خوارکننده بیگاری و اسارت باقی نمی ماندند و راه خود را در پیش می گرفتند. مسجد بیت المقدس به فرمان حضرت سلیمان و به وسیله جنیان ساخته شد.

إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِبَادُ (۳۱)

به خاطر بیاور هنگامی راکه عصرگاهان اسبان چابک تندرو را بر او عرضه داشتند. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :
«بِالْعَشِيِّ» عشی: از وقت ظهر یا عصر تا آخر روز است.
«الْجِيَادُ»: جمع جواد، به اسبی گفته می شود که بسیار دهنده و تیزرو باشد.

تفسیر :

امام فخر رازی میفرماید: اسبها به دو وصف توصیف شده اند: اول، صفت «صفون» که بیانگر برتری و خوبی اسب است.

دوم، «جیاد» یعنی بسی تندرو و چابک. منظور این است که در حالت ایستادن و حرکت به خوبی و کمال موصوفند. در وقت ایستادن آرام و ساکن در جای خود توقف می کنند و در موقع حرکت سریع و تندرو میباشند. (تفسیر کبیر ۲۰۴/۲۶) اسب صافن، اسبی است که بر یکی از دو دست خود می ایستد و دست دیگرش را بالا نگهداشته و گوشه سم آن را بر زمین می گذارد و بدین گونه است که این اسب بر یک دست و دو پای خود ایستاده است، که این امر، نشانه نشاط و چابکی آن می باشد.

فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ (۳۲)

پس گفت: واقعا من این اسبان را به خاطر پروردگارم دوست دارم (من میخواهم از آنها در جهاد استفاده کنم و همچنان به آنها نگاه می کرد) تا آنکه اسپان از دیده های او پنهان شدند. (۳۲)

تفسیر :

مفسران گفته اند: هزاران اسب را که از پدرش برایش به میراث مانده بود به او نشان دادند. در موقع عصر در مقابل او به رژه درآورده شدند، زیبایی و تندروی و محبت آنها او را از ذکر خدا غافل کرد، تا آفتاب غروب کرد.

«حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ» تا آفتاب غروب کرد و از دید ناپدید شد. یعنی چنان غرق این تماشا گردید که نماز عصر وی فوت شد، بناگاه به خود آمد و گفت: من دوستی و محبت اسبان را بر ذکر پروردگارم - یعنی بر نماز عصر - ترجیح دادم!

«حُبُّ الْخَيْرِ»: اصل خیر به معنی مال بسیار است.

در حدیث شریف به روایت عائشه (رض) آمده است: «سَلِيمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَارِي اسْبِ هَائِي بِالْدَارِي بُوَد».

ابن کثیر نقل می کند: «اسبهایی که سلیمان علیه السلام را از نماز عصر باز داشتند، بیست هزار رأس بودند. او می افزاید: ولی قطعاً مسلم است که سلیمان علیه السلام نماز عصر را به قصد ترک نکرد بلکه آن را به فراموشی ترک کرد چنان که در غزوه خندق رسول الله صلی الله علیه وسلم چنان گرفتار مبارزه با دشمن بودند که نماز عصر ایشان فوت شد و آن را بعد از غروب قضا آوردند».

رُدُّوَهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ (۳۳)

[سپس گفت] آنها را به نزد من باز گردانید آنگاه به دست کشیدن بر ساقها و گردنهای آنها پرداخت. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«رُدُّوَهَا»: اسبها را برگردانید. «طَفِقَ مَسْحًا»: شروع به دست کشیدن و مالش دادن کرد. «السُّوقُ»: جمع ساق، ساق های پا. «الْأَعْنَاقُ»: جمع عنق، گردن ها.

تفسیر :

سلیمان امر کرد: اسپان یادشده ای که بر او عرضه شده بود، دوباره عرضه شوند و بگذرند «فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَ الْأَعْنَاقِ» به منظور تقرب به الله متعال شروع کرد به ذبح و قطع کردن پای آنها و چون آنها او را از یاد خدا غافل کرده بودند، باید گوشت آنها خوراک بینوایان بشود.

حسن گفته است: وقتی اسب ها برگشت داده شدند، گفت: نه، به خدا مرا از یاد خدا غافل

نخواهید کرد، آنگاه دستور ذبح آنها را داد.

و سدی نیز چنین گفته است: (از ابن کثیر روایت است که سلیمان به عنوان محبت و نوازش به یال و کفل آنها دست کشید. ابن جریر این قول را پذیرفته است. و نظر حسن بصری و سدی ظاهرتر و روشن تر است که با شمشیر گردن و پی آنها را زد؛ چون او را از اطاعت خدا غافل کرده بودند. از این رو خدا باد را که سریعتر از اسب است و از آن بهتر است به عوض اسب‌ها به او داد. (تفسیر صفة النفاسیر).

برخی از مفسران میگویند: سلیمان علیه السلام برای نوازش و ارجحاری به اسب‌ها و اطمینان یافتن از احوال آن‌ها بر ساق و پیشانی آن‌ها دست می‌کشید؛ زیرا آن اسب‌ها وسیله جهاد در راه الله تعالی بودند.

صاحب تفسیر «المنیر» میفرماید: «معنی این نیست که سلیمان علیه السلام اسب‌ها را به قصد قربت نزد الله، پی کرده و سربریده باشد زیرا این امر که اسب‌های بی‌گناه مورد مجازات قرار گیرند، لایق مقام نبوت نیست». این قول از ابن عباس (رض) نیز نقل شده است.

ولی ابن کثیر قول به ذبح اسب‌ها را ترجیح می‌دهد و این نظر بیشتر مفسران است. بعضی از قائلان به ذبح میگویند: ذبح آن اسب‌ها اشکال شرعی‌ای به همراه نداشت زیرا - چنانکه روایت شده - در شریعت سلیمان ذبح آن‌ها به قصد قربت مباح بود و او گوشت آن اسب‌ها را نیز صدقه کرد، که خداوند متعال در عوض، باد را به تسخیر وی درآورد.

وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ﴿٣٤﴾

و قطعاً ما سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی بیفکندیم، باز به سوی (الله) روی آورد و توبه کرد. (۳۴)

تفسیر:

در آیه مبارکه از امتحانی دیگری یاد آوری به عمل آمده است که از حضرت سلیمان علیه السلام به عمل آمد و سپس از آن لغزش توبه کرد و برگشت. شاید این امتحان همان باشد که در صحیح از ابو هریره روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «سلیمان گفت: امشب با هفتاد زن نزدیکی میکنم. هر یک از آنها اسب سواری مجاهد در راه الله می‌آورد، و نه گفت: این شاء الله، آنگاه با آنها نزدیکی کرد، اما هیچ یک از آنها فرزندی نه زایید جز یکی آن هم انسانی ناقص زایید. قسم به ذاتی که جانم در قبضه قدرت او قرار دارد، اگر می‌گفت: به خواست الله، تمام آنها جهادگر می‌زاییدند و سواره در راه خدا جهاد می‌کردند» (بخاری این حدیث را آورده اما نگفته است تفسیر آیه می‌باشد. پس ممکن است تفسیر آن باشد و ممکن است نباشد). ابن کثیر گفته است: «بعضی از مفسران آثار و اخبار زیادی را از سلف آورده‌اند که اکثر یا تمام آنها از اسرائیلیات دریافت شده‌اند و بیسی از آنها به شدت نامأنوس و نفرت‌انگیزند» (ابن کثیر آورده است: آنچه بعضی از علاقمندان به روایات ضعیف و حکایات اسرائیلی پیرامون فتنه و آزمایش سلیمان آورده‌اند که قرآن به اختصار بدان اشاره کرده است، تماماً خرافات و اباطیل است و دانشمندان محقق آن را مردود دانسته‌اند. از جمله عجیب‌ترین روایات اینکه ابن ابی حاتم آورده است: سلیمان می‌خواست به قضای حاجت بنشیند، انگشترش را به «جراده»، محبوب‌ترین زنش داد، شیطان به صورت سلیمان نزد جراده رفت و انگشتر را خواست. جراده گمان برد که سلیمان است، انگشتر را به او داد، همین که شیطان انگشتر را در انگشت کرد انس و جن و شیاطین مطیع او شدند. چنین روایات و حکایاتی اساسی ندارند و مردودند و ابن کثیر و فخر رازی و بیضاوی و نسفی آن را رد کرده‌اند).

امام فخر رازی گفته است: منظور از فتنه و آزمایش مذکور در آیه شریف ناراحتی و

آزمایش جسمی بود؛ زیرا سلیمان علیه السلام به مرضی سخت مبتلا شد که بر اثر آن ناتوان و ضعیف شد، حتی بر اثر شدت بیماری به صورت جسدی در بستر درآمد. وی میگوید: عرب درباره‌ی انسان ضعیف و رنجور میگویند: «إِنَّهُ لَحَمٌ عَلَى وَضْمٍ وَجَسْمٌ بِلَا رُوحٍ». بعد از آن به حالت تندرستی برگشت (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به تفسیر کبیر ۲۰۸/۲۶)

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿٣٥﴾
 پروردگارا! مرا بیامرز و حکومتی به من ببخش که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد؛ یقیناً تو بسیار بخشنده‌ای. (۳۵)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُلْكًا»: حکومت. سلطنت. «لَا يَنْبَغِي»: نسزد. سزاوار و درخور نباشد.
تفسیر:

حضرت سلیمان علیه السلام دست به در بار الله تعالی بلند نمود و دعا کر که: پروردگارا! خطای صادر شده از من را ببخشای و ملکی گسترده و فراخ و پادشاهی بزرگی عطا به من عطا فرما که بعد از من هیچ کس آن را نداشته باشد، و هیچ کس با من شریک نباشد تا به سبب این فرمانروایی خارق العاده، دارای معجزه‌ای بزرگ شوم «إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» «بی‌گمان تو وهاب هستی»، تو عطای فراگیر و احسان بزرگ داری و بسیار بخشنده‌ای. و در این هیچ جای شکی نیست که: بخشش گسترده و پی در پی مخصوص ذات پروردگار با عظمت است.

فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ ﴿٣٦﴾

پس باد را برای او مسخر و رام کردیم که به فرمان او هر جا که می خواست به آرامی سیر می‌کرد. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رُخَاءً»: نرم و آرام. «أَصَابَ»: قصد کرد، اراده کرد.

تفسیر:

الله تعالی میفرماید: دعای سلیمان علیه السلام را پذیرفتیم و برایش پادشاهی را که خواسته بود عطا کردم «فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ» و باد را برایش رام ساختیم. «تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ» چنانکه با شدت و سرعت موافق امرش به هر جایی که اراده می‌کرد به آرامی و پاکی جریان پیدا می‌کرد. یعنی: آن باد، چنان بادی نرم و ملایم بود که نه اشیا را به جنبش و تکان و می‌داشت و نه توفانی می‌شد بلکه در عین نیروی بزرگ و زش و سرعت حرکت خود، نرم و ملایم و راحت بخش بود و روان می‌شد: «هرجا که تصمیم می‌گرفت» یعنی: هرجا و در هر کشور و سرزمینی که سلیمان علیه السلام قصد سفر می‌کرد، باد او را به سوی آن سرزمین حمل می‌نمود. (شما توانید آیه 12 سوره سبا را در این مورد مطالعه فرمایید).

وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بِنَاءٍ وَغَوَاصٍ ﴿٣٧﴾

و شیاطین را مسخر او ساختیم، هر معمار و غوطه خور از آنها را. (۳۷)

تفسیر:

همچنان شیاطین را پروردگار با عظمت در خدمت حضرت سلیمان علیه السلام تحت فرمان و اطاعت اش قرار داد که از آنان در کاری ساختمانی تعمیرات بزرگ و شگفت انگیز مورد استفاده قرار می‌گرفت و بعضی را برای آوردن در و مرجان دریاها، در غواصی به کار می‌گماشت. باید یاد آور شد که: انسان علاوه بر قدرت تسلط بر انسان های دیگر و طبیعت، قدرت تسلط بر جن و شیاطین را نیز دارا می‌باشد.

وَأَخْرَيْنَ مُقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿٣٨﴾

و دیگر شیاطین را که با غل و زنجیر به هم بسته بودند [در سلطه او درآوردیم تا نتوانند

در حکومت او فتنه و آشوب برپا کنند. [۳۸]

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الأصفاة»: جمع صفا، غل و زنجیر.

تفسیر :

و برخی دیگری از این شیاطین را که (نافرمان متمرّد بودند و از کار سر باز میزدند، یا در کار خود خلاف، سرکشی و تجاوز میکردند) در غل و زنجیر بسته بود و به سبب کفر و تمردشان از فرمان سلیمان به زنجیر کشیده شده بودند.

«مقربین»: بسته شده به همدیگر.

هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٩﴾

(و به سلیمان گفتیم:) این بخشش بی حساب ماست، به هر کس میخواهی (و صلاح می بینی) ببخش و از هر کس میخواهی امساک کن و حسابی بر تو نیست. (۳۹)

تفسیر :

به حضرت سلیمان علیه السلام گفتیم: از ملک و فرمانروایی عظیمی که خواستار آن شدی، فرمانروایی به وسعت تسلط بر باد و دیوان؛ دو پدیده شگفت آسای که عقلها را خیره می کند «آن را ببخش یا برای خود نگهدار» یعنی: ما این ملک و مکنّت را به تو عطا کردیم پس به هر که می خواهی ببخش و از هر که می خواهی بازدار «بی حساب» بی آن که در این بخشش یا باز داشتن، با تو حساب به عمل آید. یعنی: به تو گفته نمی شود که: چه مقدار داده ای و چرا داده ای، یا چرا باز داشته و چرا نگهداشته ای؟ در حدیث شریف آمده است که: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم مخیر ساخته شدند میان اینکه «بنده ای فرستاده» باشند یا «پیامبری فرمانروا» که به هر کس بخواهند بی حساب و گناهی بدهند و از هر که بخواهند بی حساب و گناهی بازدارند؛ آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از مشورت با جبرئیل علیه السلام منزلت اول را انتخاب کردند زیرا چنانکه ابن کثیر نقل کرده - این منزلت نزد خداوند متعال برتر و والاتر است. (تفسیر انوار القرآن، جلد سوم) عبدالرؤف مخلص هروی

وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ ﴿٤٠﴾

بی تردید او (سلیمان) نزد ما تقرب و منزلتی بلند و سرانجامی نیکو دارد. (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«زُلْفَى»: قُرْبَت، مقام و منزلت، پایه و درجه (سوره های: سبأ: آیه 37، سوره ص، آیه 25). «حُسْنَ مَّآبٍ»: (سوره های: آل عمران آیه 14، رعد آیه 29، ص آیه 25).

خواننده گان محترم !

ذکری از سر گذشت و داستان داوود و سلیمان علیهم السلام برای این است که هر انسان در مقابل نعمتهای اعطا شده الهی، شکر و سپاس به جای آورد و آن را بر خود واجب گرداند و از سرنوشت ایوب علیه السلام درس بردباری و صبوری بیاموزد و با مشکلات و مصایب مقابله کند و توانا و شکیب باشد.

طوری که الله سبحان و تعالی در این درس به پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: در برابر سفاقت و حماقت قومت بردبار باش، هیچ سرمایه و قدرت مادی و معنوی در دنیا، به مال و جاه داوود و سلیمان علیه السلام نخواهد رسید و کسی بیشتر از ایوب علیه السلام رنج و محنت را تحمل نخواهد کرد. پس، اگر انسان بطور دقیق به زندگی و سرگذشت آنان توجه و اهتمام نماید، در خواهد یافت که: دنیا برای کسی وفا ندارد و سرانجام در برابر سختیها شکیب خواهد بود.

اینک در آیات متبرکه که (41 الی 44) از قصه حضرت ایوب علیهم السلام ذکری بعمل می آورد.

وَإِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ﴿٤١﴾

و بنده ما ایوب را یاد کن، هنگامی که پروردگارش را فریاد داد که شیطان [به سبب رنج و شکنجه ای که دچارش هستم] مرا سرزنش و شماتت می کند [تا از رحمت تو دلسردم کند]. (۴۱)

تفسیر :

داستان ایوب علیه السلام سومین داستان این سوره مبارکه است که در آن میفرماید: ای محمد! پیامبر بزرگوار حضرت ایوب یاد آور و بنده‌ی صالح ما، ایوب علیه السلام را یاد آور باش که به انواع بلا یا مبتلا شد اما در برابر بلا صبر نمود و با اخلاص مندی به پروردگارش دعا، و صبر را پیشه کرد. «إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ» آنگاه که با تضرع و التماس و زاری خدایش را خواند و گفت: شیطان مرا به رنج و عذاب و دردی شدید مبتلا کرده است.

مفسران میفرمایند که: به عنوان ادب مصیبت را به شیطان نسبت داده است. وگرنه تمام امور خیر و شر در قبضه قدرت و اختیار الله تعالی بزرگ قرار دارد. ایوب به مصیبت مالی و خانوادگی و بدنی مبتلا بود و مدت هژده سال را در بلا به سر برد.

در جمله «أَرْكُضْ بِرَجْلِكَ» به حضرت ایوب علیه السلام گفتیم: با پایت زمین را بزن، آن را زد، چشمه آبی گوارا و زلال جوشید.

«هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ» به او گفتیم: این آبی است که با آن شستشو میشود، و از آن میشود نوشید. آنگاه خود را به آن بشست و مصیبت ظاهری بدنش برطرف شد، و از آن نوشید و تمام مریضی های داخل بدنش بهبود یافت.

ابو حیان گفته است: «هَذَا مُغْتَسَلٌ» یعنی این آبی است که با آن میشود شستشو کرد. «وَ شَرَابٌ»: یعنی آبی قابل شرب است. پس با شستن ظاهر بدنش بهبود می یابد و با نوشیدن باطنش بهبود پیدا می کند. اما جمهور بر آنند که دو چشمه جوشید. از یکی نوشید و با دیگری خود را شست و شفا یافت. (البحر ۴۰۱/۷).

داستان زندگی حضرت ایوب علیه السلام :

حضرت ایوب علیه السلام یکی از پیامبرانی است که خداوند چهار بار در قرآن عظیم الشان از وی نام برده است. حضرت ایوب علیه السلام پسر «عیص» پسر حضرت «اسحاق» پسر حضرت «ابراهیم س» است. محل تولدش ولایت شام بوده است. خداوند بزرگ مال و ثروت و دارایی زیادی را به او عطا فرموده بود. همسرش دختر حضرت یوسف علیه السلام به نام «رحمه» بوده است.

حضرت ایوب علیه السلام به اندازه‌ای دارای زهد و تقوا و بخشش و سخاوت بود که حتی مورد حسادت فرشتگان قرار گرفت و از طرفی هم به سبب چنین فضایی که حضرت ایوب داشت شیطان به اندازه‌ای ناراحت و غمگین بود که همیشه در صدد انحراف او بود چنانکه خداوند میفرماید: «وَأَذْكُرُ عَبْدًا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ» (۴۱) [ص: 41]. «و بنده ما ایوب را یاد کن، هنگامیکه پروردگارش را ندا داد که شیطان [به سبب رنج و شکنجه‌ای که دچارش هستم] مرا سرزنش و شماتت می کند [تا از رحمت تو دلسردم کند].»

با اراده الهی در حدود هفت سال به مرض جذام مبتلا گردید. شیطان فرصت را غنیمت شمرد و وسوسه را در دل همسرش رحمه انداخت و به حضرت ایوب علیه السلام گفت چرا در این حال و وضعیتی که داری از خدا نمی خواهی که ترا شفا دهد. حضرت ایوب علیه السلام از این سخن ناراحت شد و قسم یاد کرد و فرمود: اگر شفا یافتم صد دره به تو می زنم. و بعداً فرمود: دیگر من از تو انجام هیچ کاری را برای خودم نمی خواهم. حضرت ایوب علیه السلام تنها ماند و چون خود را تنها دید کسالتش هم شدیدتر می شد، در حال گریه و زاری از خدا خواست که به او شفا بدهد. چنانکه خداوند میفرماید: «وَأَيُّوبَ إِذْ

نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّحِمِينَ ﴿٨٣﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ ﴿الأنبياء: 83-84﴾. (و ایوب را [یاد کن] هنگامی که پروردگارش را ندا داد که مرا آسیب و سختی رسیده و تو مهربان‌ترین مهربانانی. (۸۳) پس ندایش را اجابت کردیم و آنچه از آسیب و سختی به او بود برطرف نمودیم).

به وسیله حضرت جبرئیل راه بهبودی و دواي شفادهنده را به او یاد دادیم و گفتیم پای خود را به زمین بکوب هنگامی که چنین کرد چشمه آبی بر جوشید. بدو پیام دادیم این آبی است که هم برای شست و شوی تنت مفید است و هم برای نوشیدن گوارا و سودمند است هنگامی که با آب چشمه خود را شست از این مرض نجات یافت و بهبودی حاصل کرد و بعداً حضرت ایوب علیه السلام از کلبه ویرانه‌اش بیرون آمد و شروع به گردش کرد ناگاه زنی را روی پلی یافت که گریه و فریاد و ناله و زاری سر می‌داد از او پرسید چه چیزی برای شما رخ داده است؟ آن زن گفت شوهرم در حدود هفت سال است که به مرض جذام گرفتار شده است و نام او ایوب است. حضرت ایوب گفت هنگامی که سالم بود و به این مرض مبتلا نشده بود شبیه چه کسی بود، آن زن گفت: شبیه تو بود. حضرت ایوب گفت: من ایوب هستم و خدا مرا از این مرض نجات داده است و به من شفا بخشیده است. آن زن هم گفت: من رحمه همسر تو هستم بالاخره به دیدار یکدیگر شاد شدند خدا را شکر کردند و به کلبه خود برگشتند. «وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لَأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿٤٣﴾ [ص: 43]. «و خانواده‌اش را [که در حادثه‌ها از دستش رفته بودند] و مانندشان را همراه با آنان به او بخشیدیم تا رحمتی از سوی ما و تذکری برای خردمندان باش.»

مريضی و تکلیف ایوب علیه السلام بهبود و به جاي اولاد و اموالي که از دست داده بود دو چندان بدو عطا کردیم، محض مرحمتان در حق ایوب علیه السلام و تذکری است از صبر و شکیبایی برای خردمندان، تا همچون ایوب شکیبا و امیدوار به لطف و فضل خدا باشند و در حوادث و مشکلات رشته صبر جمیل را از دست ندهند.

حضرت ایوب علیه السلام چون قبلاً قسم یاد کرده بود که: زنش را تازیانه بزند و می‌خواست صد تازیانه به او بزند خداوند بزرگ حضرت جبرئیل را پیش ایوب فرستاد و فرمود به او بگو، «وَأَخَذَ بِيَدِكَ ضِغْتًا فَأَضْرَبَ بِهِ - وَلَا تَحْنُتْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿٤٤﴾» [ص: 44]. بسته‌ای از چوب‌های «و [به او گفتیم: چون سوگند خورده‌ای که همسرت را برای اینکه تو را در امور معنوی ناراحت کرده بود، صد دره بزنی] با دستت بسته‌ای ترکه خشک بگیر و همسرت را با آن بزنی، و قسمت را مشکن. بی تردید ما او را شکیبا یافتیم. چه نیکو بنده‌ای! یقیناً بسیار رجوع کننده به سوی ما بود.»

ارْكَضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ ﴿٤٢﴾

[به او گفتیم: با پایت به زمین بکوب، (تا از زیر پایت چشمه‌ای جاری کنیم)، این چشمه آبی است برای شستشو، آبی سرد و نوشیدن است. (۴۲)]

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ارْكَضْ»: بکوب. «ارْكَضْ بِرِجْلِكَ»: پای خود را به زمین بکوب. «مُغْتَسَلٌ»: آبی که در آن خود را بشویند. «شَرَابٌ»: نوشیدنی. «بَارِدٌ»: سرد، خنک.

تفسیر:

خداوند متعال ایوب علیه السلام را دستور داد که پای خویش را بر زمین بزنی و از اثر آن آب سرد و زلالی فواره کرد تا ایوب علیه السلام از آن بخورد و خود را شستشو دهد. خداوند متعالی در نتیجه درد وجودش را دور ساخت و از مریضی نجات یافت و غم و غصه‌اش را به شادمانی مبدل ساخت.

خوانندگان محترم!

اگر به عمق داستان عبرت‌انگیز حضرت ایوب علیه السلام نظر به اندازیم، با تمام

وضاحت در می یابیم که صبر بر مشکلات و سختی ها و شکر گذاری درگاه الهی در بدترین شرایط سختی و مصیبت، راهی برای گشایش درهای رحمت خداوند است و این ماجرا فقط مختص زمان حضرت ایوب علیه السلام نیست، زیرا خداوند در قرآن کریم مقصود از بازگشت این مواهب را رحمت الهی بر او و یادآوری به عابدان می داند.

ایوب علیه السلام همانند سایر پیامبران به هنگام دعا برای رفع مشکلات طاقت فرسا نهایت ادب را در پیشگاه الله تعالی به کار می برد، حتی تعبیری که بوی شکایت بدهد نمی کند، تنها می گوید: من گرفتار مشکلاتی شده ام و تو «ارحم الراحمین» هستی، حتی نمی گوید: مشکلم را برطرف کن زیرا می داند او بزرگ است و رسم بزرگی را می داند.

«وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (انبیاء ۸۳)
 فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذَكَرَى لِلْعَالَمِينَ (سوره انبیاء ۸۴) (و ایوب را (یاد کن) هنگامی که پروردگارش را ندا داد که: مرا آسیب و سختی رسیده و تو مهربان ترین مهربانانی. (سوره انبیاء ۸۳).

پس ندایش را اجابت کردیم و آنچه از آسیب و سختی به او بود برطرف و خانواده اش را (که در حادثه ها از دستش رفته بودند) و مانندشان را همراه با آنان به او عطا کردیم که رحمتی از سوی ما و مایه پند و تذکری برای عبادت کنندگان بود. (سوره انبیاء ۸۴)

اگر به محتوای این آیات متبرکه توجه نمایید: در می یابیم که انسان هیچگاه نباید از رحمت خداوند متعال نا امید باشد و در سخت ترین و بدترین شرایط هم خداوند میتواند با گوشه چشمی همه مشکلات و مصیبت ها را به راحتی و رحمت تبدیل کند. همان گونه که برای حضرت ایوب علیه السلام این اتفاق رخ داد.

وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذَكَرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۴۳﴾

و ما از رحمت خویش خانواده اش را به او بخشیدیم و مانند آنها را به ایشان افزودیم تا پندی برای خردمندان باشد. (۴۳)

تفسیر :

قرآن عظیم الشان در این آیه مبارکه میفرماید: «وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ» الله تعالی بدن ایوب علیه السلام را شفا داد و مریضی اش را شفا داد، به او کرامت عطا کرد و خانواده، همسران و فرزندان را بدو باز بخشید.

امام رازی گفته است: نزدیکترین تعبیر این است که خداوند متعال با اعاده تندرستی و مال و نیرویش، او را از ازدیاد نسل و چند برابر شدن خانواده بهره مند کرد. و از حسن نقل است که بعد از مردن، خدا آنان را زنده کرد. (تفسیر کبیر ۲۱۵/۲۶).

و ابو حیان فرموده است: جمهور برآنند که خدا مردگان خانواده ای او را زنده کرد و مریضان را بهبود داد و پراکندگان او را جمع کرد. (البحر ۴۰۱/۷).

خوانندگان محترم !

در مورد اینکه در مقابل آزمایش ایوب علیه السلام در مورد آزمایش الله تعالی صبر زیادی کرد و در آخر همه چیزهایی که از دست رفته اش دوباره اعاده شد، (آن سه چیز را که از دست داده بود یکی هم ثروت، و دیگری صحت و سلامتی که هر دو به او پس داده شد ولی فرزندان او که به وسیله ی زلزله مردند به او پس داده شد یا نه؟) نظر شرعی و قرآنی در مورد چه است؟

قرآن عظیم الشان در مورد ایوب علیه السلام میفرماید: «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذَكَرَى لِلْعَالَمِينَ» (الانبیاء: ۸۵) (پس دعای او را اجابت نمودیم و رنجی را که به او رسیده بود، برطرف کردیم و خانواده اش و همانندشان را همراه با آنان به او عطا کردیم تا رحمتی از جانب ما و تا پندی برای عبادت پیشگان باشد).

همچنان در آیه (43 ص) خواندیم: «وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرًا لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» (ص: 43) (و خانواده‌اش را به او بخشیدیم و مانند آنان را همراه آنها از سر رحمتی از نزد خویش و تا پندی برای خردمندان باشد).

اما در مورد برگرداندن اهل و فرزندان، مفسرین چند نظر دارند که مختصراً بدین نظریات اکتفا می‌کنیم:

- برخی از مفسرین می‌فرمایند: خدای عزوجل بعد از آنکه آنها را میرانده بود، مجدداً زنده‌شان گردانید.

- برخی می‌فرمایند: خدای عزوجل آنها را پس از پراکنده ساختن شان، دوباره جمع کرد.

- و برخی دیگری بدین عقیده اند که: مراد این است که دو برابر کسانی که خدای عزوجل آنان را میرانده بود، از نو برای وی متولد شدند پس بنابر این تفسیر، خداوند آن مردگان را زنده نساخت.

«رَحْمَةً مِنَّا» به خاطر صبر و اخلاصش به او رحم کردیم.

«وَوَذِكْرًا لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» و تا برای دارندگان عقل و خرد، و روشن اندیشان پند و عبرت گردد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی تا برای خردمندان یادآوری باشد، و بدانند که سر انجام

صبر و شکیبایی فرج و گشایش است. (مختصر ۲۰۵/۳).

«وَوَذِكْرًا لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» و تا برای دارندگان عقل و خرد، و روشن اندیشان پند و عبرت گردد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی تا برای خردمندان یادآوری باشد، و بدانند که سر انجام صبر و شکیبایی فرج و گشایش است. (مختصر ۲۰۵/۳).

«وَوَذِكْرًا لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» و تا برای دارندگان عقل و خرد، و روشن اندیشان پند و عبرت گردد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی تا برای خردمندان یادآوری باشد، و بدانند که سر انجام صبر و شکیبایی فرج و گشایش است. (مختصر ۲۰۵/۳).

«وَوَذِكْرًا لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» و تا برای دارندگان عقل و خرد، و روشن اندیشان پند و عبرت گردد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی تا برای خردمندان یادآوری باشد، و بدانند که سر انجام صبر و شکیبایی فرج و گشایش است. (مختصر ۲۰۵/۳).

«وَوَذِكْرًا لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» و تا برای دارندگان عقل و خرد، و روشن اندیشان پند و عبرت گردد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی تا برای خردمندان یادآوری باشد، و بدانند که سر انجام صبر و شکیبایی فرج و گشایش است. (مختصر ۲۰۵/۳).

«وَوَذِكْرًا لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» و تا برای دارندگان عقل و خرد، و روشن اندیشان پند و عبرت گردد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی تا برای خردمندان یادآوری باشد، و بدانند که سر انجام صبر و شکیبایی فرج و گشایش است. (مختصر ۲۰۵/۳).

«وَوَذِكْرًا لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» و تا برای دارندگان عقل و خرد، و روشن اندیشان پند و عبرت گردد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی تا برای خردمندان یادآوری باشد، و بدانند که سر انجام صبر و شکیبایی فرج و گشایش است. (مختصر ۲۰۵/۳).

«وَوَذِكْرًا لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» و تا برای دارندگان عقل و خرد، و روشن اندیشان پند و عبرت گردد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی تا برای خردمندان یادآوری باشد، و بدانند که سر انجام صبر و شکیبایی فرج و گشایش است. (مختصر ۲۰۵/۳).

«وَوَذِكْرًا لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» و تا برای دارندگان عقل و خرد، و روشن اندیشان پند و عبرت گردد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی تا برای خردمندان یادآوری باشد، و بدانند که سر انجام صبر و شکیبایی فرج و گشایش است. (مختصر ۲۰۵/۳).

«وَوَذِكْرًا لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» و تا برای دارندگان عقل و خرد، و روشن اندیشان پند و عبرت گردد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی تا برای خردمندان یادآوری باشد، و بدانند که سر انجام صبر و شکیبایی فرج و گشایش است. (مختصر ۲۰۵/۳).

«وَوَذِكْرًا لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» و تا برای دارندگان عقل و خرد، و روشن اندیشان پند و عبرت گردد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی تا برای خردمندان یادآوری باشد، و بدانند که سر انجام صبر و شکیبایی فرج و گشایش است. (مختصر ۲۰۵/۳).

«وَوَذِكْرًا لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» و تا برای دارندگان عقل و خرد، و روشن اندیشان پند و عبرت گردد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی تا برای خردمندان یادآوری باشد، و بدانند که سر انجام صبر و شکیبایی فرج و گشایش است. (مختصر ۲۰۵/۳).

«وَوَذِكْرًا لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» و تا برای دارندگان عقل و خرد، و روشن اندیشان پند و عبرت گردد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی تا برای خردمندان یادآوری باشد، و بدانند که سر انجام صبر و شکیبایی فرج و گشایش است. (مختصر ۲۰۵/۳).

«وَوَذِكْرًا لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» و تا برای دارندگان عقل و خرد، و روشن اندیشان پند و عبرت گردد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی تا برای خردمندان یادآوری باشد، و بدانند که سر انجام صبر و شکیبایی فرج و گشایش است. (مختصر ۲۰۵/۳).

«وَوَذِكْرًا لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» و تا برای دارندگان عقل و خرد، و روشن اندیشان پند و عبرت گردد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی تا برای خردمندان یادآوری باشد، و بدانند که سر انجام صبر و شکیبایی فرج و گشایش است. (مختصر ۲۰۵/۳).

«وَوَذِكْرًا لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» و تا برای دارندگان عقل و خرد، و روشن اندیشان پند و عبرت گردد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی تا برای خردمندان یادآوری باشد، و بدانند که سر انجام صبر و شکیبایی فرج و گشایش است. (مختصر ۲۰۵/۳).

«وَوَذِكْرًا لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» و تا برای دارندگان عقل و خرد، و روشن اندیشان پند و عبرت گردد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی تا برای خردمندان یادآوری باشد، و بدانند که سر انجام صبر و شکیبایی فرج و گشایش است. (مختصر ۲۰۵/۳).

رفت و چون از قضای حاجت فارغ می‌گشت، زنش دست وی را گرفته او را به خانه می‌آورد. روزی ایوب علیه السلام در حاجت خویش دیر ماند و زنش را فرخواند که وی را برگرداند زیرا در این هنگام بود که خداوند متعال بر او وحی فرستاد که: (پایت را به زمین بزن، اینک این شستن گاهی است سرد و نوشیدنی) «آیه بعد». و چون زنش از دیرکرد وی نگران شد و رفت تا بنگرد که چرا دیر کرده است، بناگاه دید که ایوب علیه السلام در حالی به‌سوی او می‌آید که الله تعالی رنج و درد و علت همه را از تن وی برطرف ساخته و او بر نیکوترین صورت خویش است. پس چون زنش او را دید [نشناختش] و گفت: هان! الله تعالی به تو برکت دهد، آیا نبی خدا - این رنجو رمبتلا - را دیده‌ای، سوگند به خدای توانا که من مردی را مانند تو شبیه‌تر به وی ندیده‌ام، هنگامی که سالم بود! ایوب علیه السلام گفت: بدان که من خود، همان ایوب هستم. ایوب علیه السلام دو ظرف داشت: ظرفی برای گندم و ظرفی برای جو. پس الله تعالی دو ابر را فرستاد، یکی از آنها بر سر ظرف گندم آمد و در آن طلا ریخت و از آن لبریزش کرد و ابر دیگر در ظرف جو طلا ریخت و آن را از طلا لبریز ساخت».

در حدیث شریف آمده است: «أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الصالحون ثم الأمثل فالأمثل، يبئلي الرجل علي حسب دينه، فإن كان في دينه صلبا اشتد بلاءه». «سخت‌ترین مردم در ابتلا انبیا علیه السلام اند، سپس صالحان و سپس شخص بر حسب دین خویش مرتبه به مرتبه مورد ابتلا قرار می‌گیرد پس اگر در دین وی استواری و صلابتی بود، ابتلایش سخت‌تر است».

واقعاً دقیق فرموده اند که: صبر تلخ است ولیکن عاقبت و میوه شیرین دارد. واز یاد نباید برد که پناه و تضرع به درگاه الهی سرچشمه صبر است.

صابرین قبل از حساب و کتاب وارد جنت میشوند:

روایت شده است که در روز قیامت زمانی که مردم همه را برای محاسبه و تصفیه حساب جمع می‌کند، منادی ندا می‌زند: صابران کجایند تا بی حساب وارد جنت شوند؟ گروهی از مردم بر می‌خیزند. فرشتگان که آنان را می‌بینند می‌گویند: به کجا می‌روید ای فرزندان آدم؟

می‌گویند: به بهشت.

فرشتگان می‌گویند: قبل از حساب؟

می‌گویند: بله.

فرشتگان از آنان می‌پرسند: شما کی هستید؟

می‌گویند: صابران.

فرشتگان می‌پرسند: صبر شما چه بود؟

می‌گویند: بر طاعت خدا صبر کردیم و در برابر معصیت و گناه الله صبر کردیم تا این که خداوند جان ما را گرفت.

فرشتگان می‌گویند: شما چنان هستید که گفتید. وارد بهشت شوید که چه زیباست پاداش عمل کنندگان.

خداوند متعال در این باره با زیبایی خاصی می‌فرماید: «إِنَّمَا يَوْفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (سوره الزمر: 10) (جز این نیست که صابران اجرشان را بدون حساب کاملاً).

وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿٤٤﴾

و [به او گفتیم: چون قسم خورده‌ای که همسرت را برای اینکه تو را در امور معنوی ناراحت کرده بود، صد تازیانه بزنی] (دستور دادیم) که دسته‌ای از شاخه‌های باریک را بگیر و (او را) با آن بزن (تا بدن همسرت آزرده نشود) و سوگند خود را مشکن، ما ایوب را صابر یافتیم، چه بنده خوبی بود بی‌گمان او بسیار تو به کار بود. (۴۴)

تفسیر :

«وَحْدُ بِيَدِكَ ضِعْفًا فَأَضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ» و به او گفتیم: یک دسته سبزه (از ساقه های چوبهای نازک، یا ساقه خرما، و یا ساقه های گندم و یا ساقه گیاهان و همانند آن) را بگیر و (او را) با آن بزن، و سوگند خود را مشکن. (و با کمترین اذیت و آزاری قسم خویش را به مرحله اجرا در آور).

تا از یک طرف به قسمت وفا کرده باشی و از جانب دیگر قسمت شکسته نشود. مفسران گفته اند: ایوب علیه السلام قسم خورده بود که وقتی از مریضی صحت یاب شود، یکصد تازیانه به زنش بزند. علت آن این بود که در زمان مریضی ایوب علیه السلام را خدمت و پرستاری می کرد. اما بعد از اینکه مصیبت شدت یافت و زمان آن طولانی شد، شیطان او را وسوسه کرد که تا کی صبر می کنی؟ آنگاه در حالی که قلباً نگران بود نزد ایوب آمد و گفت: تا کی این بلا و مصیبت را تحمل کنم؟ ایوب علیه السلام از این سخن بر آشفت و قسم خورد اگر خدا به او شفا عطا کند یکصد تازیانه به او بزند. از این رو خدا به او دستور داد یک دسته سبزه نازک را بردارد که شامل یکصد شاخه سبز باشد، و با آن یک ضربه به او بزند و به سوگندش وفا کند. و بدین ترتیب رحم و لطف خدا شامل حال او و همسرش که از او پرستاری کرده و در مقابل مصیبت او شکریا بود، شد. و این امر برای پرهیزگاران و مطیعان فرمان خدا، گشایش و راه خروج است. از این جهت خداوند میفرماید: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا» همانا او را آزمایش کردیم و او را در مقابل مشکلات و ناگواری ها صبور یافتیم. «نَعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» چه نیکو بنده ایست ایوب! به راستی او توبه کار بود.

نظریات فقها در 100 تازیانه حضرت ایوب علیه السلام :

در مورد اجراء حدود اسلامی به گونه ای که در آیه است، یا باید آن را خاص شریعت ایوب علیه السلام و مرحمتی در حق او دانست، و یا این که چنین حکمی را در مورد افراد سفید ریشان و یاه هم در مورد مریضان در حالات که در مریضی سخت قرار داشته باشند، مختص ساخت. در غیر آن اجراء حدّ زنا و تهمت و قسم و غیره با بسته ای از ساقه ها و رشته ها و دست های از چوبهای نازک، یعنی تعطیل حدود الهی، و چنین کاری مجاز نیست (ملاحظه شود: تفسیر قاسمی).

احناف می گویند: اگر کسی قسم یاد کرد که فلان کس را صد تازیانه می زند آن گاه دسته ای از شاخک های چوب را که تعداد آن ها صد عدد بود گرفت و با آن، فرد مورد نظرش را زد، قسم خویش را راست ساخته و کفاره ای بر وی نیست زیرا خداوند متعال این کار را برای ایوب علیه السلام رخصت داد. البته این حکم در حق کسی است که مریض و علیل است و توان تحمل ضربات تازیانه را ندارد.

همچنین شافعی ها و حنبلی ها گفته اند: اقامه حد بر مریضیکه شفای وی امید نمی رود، با زدن صد شاخک بر وی در یکبار، جایز است.

احناف و حنبلی ها در این باره به این امر استناد کرده اند که شریعت انبیای پیشین علیه السلام شریعت ما نیز هست. شافعی ها که به این قاعده قایل نیستند، در این حکم به حدیثی که در سنت نبوی ثابت شده، استناد کرده اند. اما مالکی ها گفته اند: این حکم فقط رخصتی مخصوص به پیامبر خدا ایوب علیه السلام بود.

خوانده گان محترم!

در آیات متبرکه (45الی 54) در رابطه به حضرت ابراهیم علیه السلام و سلاله اش بحث بعمل می آید.

وَأَذْكُرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ ﴿٢٥﴾

و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را یاد کن که همه (در انجام رسالت) صاحب اقتدار و بصیرت بودند. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَالْأَبْصَارِ»: بینش‌ها در علم و دین است.

تفسیر :

ای پیامبر و ای فرستاده من! آن پیامبران گرامی و نیک سیرت را به یاد بیاور و به آنها متابعت کن، آنها که در عبادت و بصیرت در دین نیرومند بودند. یعنی: آنها در طاعت حق صاحب نیرو و توان و در شناخت اسرار دین و غیر آن، صاحب بصیرت بودند. یا آنها ولی نعمت مردم بودند با احسانی که به آنها می‌کردند زیرا آنها به مردم مصدر خیر شده و بس نیکی می‌کردند.

و بصورت کل آنان با نیرومندی در منع منکرات می‌کوشیدند و در انجام امور معروف بینایی داشتند.

طوری‌که امام طبری می‌فرماید: که آنان در عبادت دارای نیرو و دارای خرد و بصیرت بودند. (تفسیر طبری ۱۰۹/۲۳)

إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ ﴿٤٦﴾

البته ما آنان را با خلوصی خاصی که یاد آور سرای آخرت بود خالص کردیم. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَخْلَصْنَاهُمْ»: ایشان را برگزیدیم. آنان را اختصاص دادیم. بدي شان ویژگی بخشیدیم. «الدَّارِ»: سرا. به طور مطلق مراد سرای آخرت است. گویی غیر از آن، سرائی وجود ندارد و دنیا جز گذرگاهی به سوی آن نیست.

تفسیر :

یعنی خصلتی بزرگ و خالص را به آنها اختصاص دادیم که عبارت است از عدم توجه شان به دنیا، و در مقابل به منزل گاه پایدار آخرت توجه داشتند.

مُجَاهِدُ بْنُ جَبْرِ (104 - 21 هـ) (722 - 642 م) مفسر کبیر جهان اسلام می‌فرماید: آنان را طوری بار آورده‌ایم که برای آخرت تلاش کنند و جز آن هدفی نداشته باشد. (تفسیر ابن کثیر ۲۰۶/۳)

وَأَنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ ﴿٤٧﴾

به یقین آنان در پیشگاه ما از برگزیدگان و نیکان اند. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمُصْطَفَيْنَ»: جمع مُصْطَفِي، نخبگان و برگزیدگان. «الْأَخْيَارِ»: جمع خَير، خوبان و نیکان. (تفسیر نور خرم‌دل).

تفسیر :

در آیه مبارکه گفته شده است که: بطور یقین این تعداد از پیامبران نیکوکار در نزد خداوند متعال اند و از بهترین و محترم‌ترین مردم اند، که حق تعالی ایشان را به نبوت برگزید و به رسالت اختیار نمود.

وَأَذْكُرُ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ ﴿٤٨﴾

و اسماعیل و الیسع و ذوالکفل را یاد کن و همه از نیکان اند. (۴۸)

تفسیر :

الله تعالی به پیامبر صلی الله علیه وسلم در آیه متذکر می‌فرماید که: ای محمد! همان پیامبران گرامی را نیز یادآور باش که عموماً از نیک مردان بارگاه خدا بودند. و سیرت‌شان زیباترین سیرت هاست، هر یک خیر اندیش، نیکوکار و هدایتگر بودند، الله تعالی ایشان را به تبلیغ رسالتش برگزیده بود و بهترین صفات را برای شان عطا کرده

بود. پس از آنها پیروی کن و در صبر و تحمل در راه خدا به آنان اقتدا کن.

زندگی حضرت اسماعیل علیه السلام :

حضرت ابراهیم علیه السلام هیچ فرزندی از سارا خاتون نداشت و تمایل داشت که از او فرزند صالحی داشته باشد. آیه «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿100﴾» [الصافات: 100] یعنی حضرت ابراهیم فرمود: خدایا فرزند صالحی را به من بده.

حضرت ابراهیم علیه السلام و هاجر خاتون با هم ازدواج کردند و هاجر خاتون حامله گردید بعد از گذشت زمان معمول وضع حمل کرد و پسری زائید و او را به نام اسماعیل نامگذاری کردند.

در این هنگام حضرت جبرئیل آمد و برای حضرت ابراهیم علیه السلام وحی آورد که هاجر خاتون و پسرش را اسماعیل به ولایت حجاز ببرد و حضرت ابراهیم علیه السلام به فرمان خداوند آنها را به محل بیت الله الحرام در حجاز برد.

وحی آمد که ای ابراهیم علیه السلام آنها را در اینجا بگذار و حضرت ابراهیم علیه السلام آنها را در آنجا گذاشت و خودش به طرف فلسطین برگشت. «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ﴿37﴾» [سوره ابراهیم: 37].

«حضرت ابراهیم هنگام مفارقت و جدانشدن از هاجر خاتون همسرش و اسماعیل پسرش فرمود: پروردگارا من بعضی از فرزندانم را به فرمان تو در یک سرزمین بدون کشت و زرع در کنار خانه تو که تجاوز و بی‌توجهی نسبت به آن حرام ساخته‌ای سکونت داده‌ام، خداوند تا اینکه نماز را بر پای دارند پس چنان کن که دل‌های گروهی از مردمان برای زیارت خانه‌ات متوجه آنان گردد و ایشان را از میوه‌ها و محصولات سایر کشورها بهره‌مند فرما شاید که از الطاف و عنایات تو با نماز و دعا سپاسگزاری کنند.»

بعداً حضرت اسماعیل به عنوان پیامبر مبعوث گردید. حضرت ابراهیم علیه السلام و پسرش به دستور خداوند ساختمان کعبه الله را بنا کردند و به صورت زیارتگاه حجاج در آمد.

«الْيَسَعُ»:

«الْيَسَعُ»: نام یکی از انبیاء بنی اسرائیل است و بعضی معتقدند که او همان یوشع بن نون است. برخی هم او را همان ایلیاسین که ایلیاس باشد میدانند. ذکر نام آن در قرآن فقط در دو جا آمده است، یکی در سوره انعام، و دیگری در همین سوره، ولی در هیچ از این سوره احوال و زندگی نامه او به تفصیل بیان نشده، فقط اسم آن در فهرست انبیا علیهم السلام ذکر یافته است.

برخی بدین باور اند که: «یسع، خضر است. و برخی دیگر بدین باور اند که او از اصحاب ایلیاس است و آن دو، قبل از یحیی و عیسی - علیهما السلام زندگی میکردند.

ذَالْكَفْلِ:

«ذَوَالْكَفْلِ» پیامبر نبود بلکه مردی از بنی اسرائیل بود که از هیچ معصیتی پرهیز نمی‌کرد پس توبه کرد و خدای متعال بر او آمرزید.

تعداد از مفسران بدین باور اند که: «ذَالْكَفْلِ»: نام یکی از انبیاء بنی اسرائیل است که سرپرستی مریم را به عهده گرفت و زکریا نام دارد.

ابن‌کثیر میگوید: «از سیاق آیات که پیرامون داستان‌های انبیا علیه السلام است، چنین بر می‌آید که ذوالکفل هم پیامبر بوده است. والله اعلم.

مجاهد میگوید: «ذوالکفل متکفل آن شد که به امور قومش قیام نموده و در میان‌شان به عدالت حکم کند، از این جهت او را ذوالکفل نامیدند.»

هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ ﴿٤٩﴾

این يك یادآوری است، و برای پرهیزگاران بازگشت نیکویی است. (۴۹)

تفسیر :

«هَذَا ذِكْرٌ»: سیره پیامبران گرامی که آن را برای شما بازگفتیم یاد نیک آنها در دنیا می باشد و شرف و ابرویی است که همیشه در کنار آنها قرار دارد. وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ ﴿49﴾ و هر یک از پرهیزگاران از خدا ترس و مطیعان فرمان پیامبران، عاقبت و سرانجامی نیکو دارد. سپس آن را تفسیر کرده و میفرماید:

جَنَاتٍ عَدْنٍ مُّفْتَحَةٍ لَهُمْ الْأَبْوَابُ ﴿٥٠﴾

باغهای جاودان (در بهشت) در حالیکه در هایش به روی آنان گشوده است. (۵۰)

تفسیر :

باغ هایی برای اقامت در منزلگاه ابدی دارند که دروازه های آنها در انتظار ورود آنان باز است.

امام فخر رازی فرموده است: فرشتگان مأمور باغ ها وقتی مؤمنان را می بینند، دروازه ها را به رویشان می گشایند و به آنها سلام می دهند. پس آنها در حالی وارد میشوند که فرشتگان به نیکوترین حال و زیباترین وضع آنها را در بر میگیرند. (تفسیر کبیر 221/۲۶)

مُتَكِينٍ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ ﴿٥١﴾

در حالیکه در آنجا بر تخت ها تکیه می زنند و میوه های فراوان و نوشیدنی مورد دل خواهشان را در آنجا می طلبند. (۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُتَكِينٍ»: تکیه زنندگان. «يَدْعُونَ»: می طلبند. «كَثِيرَةٍ»: فراوان. مراد انواع میوه های فراوان و نوشیدنی های گوناگون است.

تفسیر :

جنتیان در حالیکه بر کرسی های نرم تکیه زده اند، انواع میوه ها و بسان پادشاهان دنیا و از آنچه اشتهای دارند از خوشمزه ترین غذاها، نیکوترین نوشیدنی ها و گواراترین میوه ها و نوشابه های رنگارنگ می طلبند.

ابن کثیر گفته است: هر وقت بخواهند می یابند و هر نوعی را آرزو کنند، خدمتکاران آن را بر ایشان می آورند. (مختصر ۲۰۷/۳)

مفسر صاوی احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) میفرماید: بسنده کردن به درخواست میوه نشان می دهد که هدف آنها در بهشت فقط عبارت است از تفکه و لذت بردن نه تغذیه و شکم پر کردن؛ زیرا در بهشت گرسنگی وجود ندارد. (حاشیه الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم ۳۶۱/۳)

وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٍ ﴿٥٢﴾

و نزد آنان زنانی است که فقط به شوهرانشان عشق می ورزند، و با شوهرانشان هم سن و سال اند. (۵۲)

تفسیر :

در کنار جنتیان، زن های زیباروی و بسیار پسندیده قرار دارند که جز به شوهران خود به کسی دیگری نگاه نمی کنند، در سن و سال با هم برابرند و عفت و زیبایی را در خود جمع کرده اند.

«اتراب»: یعنی همسن و سال، یا برابر در حسن و زیبایی. مفسر مجاهد فرموده است: «اتراب، همسالانی هستند که با همدیگر دوست و صمیمی میباشند، نه نسبت به یک دیگر نفرتی دارند و نه میان خود رشک و هم چشمی ای زیرا محبت و دوستی میان هم سن و سالان پایدارتر است».

«قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ»: (ملاحظه شود سوره: صافات/48). همسرانی که به خاطر جمال شوهران خود و عشق بدانان تنها به آنها چشم دوخته اند. همسرانی که با جمال و زیبایی

خود چشم شوهران شان را به خود جلب و ایشان را دل باخته خویش نموده‌اند. «أَنْتَرَابٌ»: جمع تَرَب، افراد همسن و سال (سوره های: واقعه آیه 37، نبأ آیه 33) یعنی همه همسران همسن و سال بوده گوئی جملگی در یک زمان آفریده شده اند. همگی همسران و جملگی شوهران، جوان و هم سن و سال اند. (تفسیر نور).

هَذَا مَا تُوَعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ ﴿٥٣﴾

این همان ثوابی است که برای روز حساب به شما وعده داده می‌شد. (۵۳)

تفسیر:

این نعمت و پاداش ابرار است که همین اکنون در دنیا برای شان وعده شده و خداوند متعال و عده‌اش را عملی میکند. این وعده، پرهیزگاران را به دریافت نعمت‌های پروردگار در روز قیامت منتظر می‌سازد.

إِنَّ هَذَا لِرِزْقِنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَائِدٍ ﴿٥٤﴾

این همان رزق معین از جانب ماست که تمامی ندارد. (۵۴)

تفسیر:

نعمت‌های اعطا شده برای اهل جنت دارای خصوصیتی است که؛ به نهایت نمی‌رسد، قطع نمی‌شود و کم نمی‌گردد.

در تفسیر فی الضلال آمده است: این دیدگاه با دو چشم انداز شروع می‌شود که در اجزا و نشان و شکل کاملاً متفاوت و در نقطه مقابل هم قرار دارند؛ چشم انداز پرهیزگاران که سرانجام نیکو دارند، و چشم انداز نافرمانان سرکش که بدترین عاقبت را دارند. اما گروه اول باغ‌های بهشتی دارند که دروازه‌هایشان به روی آنان باز است. و تکیه‌گاه راحت و لذت خوردن و نوشیدن دارند، و همچنین لذت داشتن حوریان جوان را دارند، که با وجود «جوانی قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» نیز هستند؛ یعنی کنج‌کاو نیستند و نگاه نمی‌کنند. تمام آنها جوان و در یک سن قرار دارند. و این متاعی است پایدار و روزی پایان‌ناپذیر از جانب خداوند متعال.

خوآننده گان محترم!

در آیات قبلی مطالعه نمودیم که الله سبحان و تعالی مکافات پرهیزگاران و فرجام سعادت‌مندان را به بیان گرفت. اینک در آیات متبرکه (55 الی 64) جدال و مجازات طغیانگران سیاه بخت مورد بحث قرار میدهد.

هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَأَبٍ ﴿٥٥﴾

این (پاداش پرهیزگاران است) و البته برای سرکشان سرانجام بدی است. (۵۵)

تفسیر:

آیه مبارکه در سزای اهل دوزخ و کافران میفرماید: «وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَأَبٍ» برای کافران که؛ از اوامر الله تعالی طغیان، تمرد و سرپیچی کردند و با انجام کفر و گناه از حد می‌گذرند، و به تکذیب پیامبران پرداختند سرانجام و عاقبتی بسیار بدی برای شان در پیش گرفته می‌شود، طوریکه میفرماید:

جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبئسَ الْمِهَادِءُ ﴿٥٦﴾

دوزخ که در آن وارد می‌شوند و چه بد آرامگاهی است. (۵۶)

برای دوزخیان واقعاً آرامگاهی بدی است.

هَذَا فَلْيَنْوِقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ ﴿٥٧﴾

این آب داغ و زرداب دوزخیان است که آن را باید بچشند. (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَمِيمٌ»: آب جوشی است که در نهایت غلیان و جوشش قرار دارد. «غَسَّاقٌ»: چرکاب و زردابی است که از پوست‌های دوزخیان سیلان می‌کند و سرازیر می‌شود. به قولی: غساق آبی است که سردی‌کننده‌ای دارد، در مقابل حمیم که داغی آن‌کننده است.

تفسیر :

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: بعضی گفته اند که مراد از «غساق» ریم زخم های دوزخیان و آرایش آنهاست که در آن زهر مارها و کژدم ها ممزوج میباشد، و در نزد بعضی «غساق» به معنی آبی است که بی انتها سرد باشد و از نوشیدن آن بینهایت اذیت برسد گویا کاملاً ضد «حمیم» میباشد و الله اعلم. در حدیث شریف آمده است: «اگر دلوی از غساق در دنیا ریخته شود، تمام اهالی دنیا را گندیده و متعفن می سازد».

وَأَخْرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ ﴿٥٨﴾

و عذاب های دیگری از همان نوع برای آنان است. (۵۸)

تفسیر :

همچنان برای دوزخیان در جنب آب جوشان، زرد آب خوردن زقوم انواع دیگری از عذاب ها در انتظار شان است. حسن بصری (رح) گفته است: «برای دوزخیان انواع و اقسامی از عذاب؛ همانند زمهریر، سموم، نوشیدن آب جوش و خوردن زقوم تا غیر این ها از اشیای مختلف و متضاد است».

هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحَمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ ﴿٥٩﴾

(به سران کفر گویند:) این گروهی (از پیروان شما) اند که همراهی شما وارد (دوزخ) می شوند، خوش آمدید برای آنان نیست؛ چون آنان وارد دوزخ شدند. (۵۹)

تفسیر :

به این ترتیب، خدای سبحان از انقطاع مودت و محبت میان کفار در آخرت خبر داده و روشن می سازد؛ هر گروه دیگر را دشنام می دهد، مودتی که در دنیا میان آن ها بوده است، در آخرت به عداوت تبدیل می گردد. سپس رؤسایشان در ادامه می گویند: «زیرا آنان» یعنی: پیروان ما «داخل آتش می شوند» چنانکه ما به آن وارد شده ایم و مستحق آنند؛ چنانکه ما سزاوار آن گردیده ایم.

قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ ﴿٦٠﴾

[پیروان به پیشوایان] گویند: بلکه بر شما خوش آمدید مباد چون شما عذاب را بر ما پیش کردید، پس بد جای قرار است دوزخ. (۶۰)

تفسیر :

مفسران در تفسیر این آیه مبارکه میفرمایند: وقتی پیروان وارد جهنم میشوند، با جمله «لَا مَرْحَبًا بِكُمْ» با آنها روبرو میشوند؛ یعنی در اینجا گشایش و خیری نبینید! همان طور که خدا فرموده است: «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا». سلام دوزخیان همین است. در چنین موقعیتی و بر مبنای گفته ای که می گوید: «سلام دوزخیان عبارت است از زدن دردناک»، وارد شدگان جهنم به آنها میگویند: «بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ». بدین ترتیب به جای سلام و درود، دوزخیان با لعنت و نفرین و ناسزا گفتن یکدیگر روبرو می شوند.

قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَرَدَهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ ﴿٦١﴾

گویند پروردگارا! هر کس ما را دچار این سرنوشت ساخته است، عذابش را در آتش دوزخ دو چندان بیفزای. (۶۱)

تفسیر :

«قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَرَدَهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ» این نیز از گفته پیروان است. جهنمیان از پروردگار خویش می طلبند که: الهی! عذاب سران مارچند برابر کند که باعث این عذاب برای ما شده اند. «رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَرَدَهُ عَذَابًا ضِعْفًا» امام بیضاوی در تفسیر این آیه میفرماید: یعنی دو برابر این به عذابش بیفزای و آن را دو برابر کن. (تفسیر بیضاوی ۱۵۱/۲).

وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رَجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ ﴿٦٢﴾

و (اهل دوزخ با یکدیگر) گویند: چرا مردانی را که ما آنان را اشرار می‌شمردیم (در اینجا، در آتش دوزخ) نمی‌بینیم. (٦٢)

تفسیر :

سرکردگان و رهبران کفار گمراه می‌گویند: چرا ما آن‌ده از افراد را در آتش جهنم نمی‌بینیم که؛ در دنیا ما آنها را اشرار خطاب می‌کردیم. منظور شان مؤمنان است. ابن عباس (رض) می‌فرماید: منظور آنها یاران محمد صلی الله علیه وسلم است. ابو جهل می‌گوید: بلال کجاست؟ صهیب کجا و عمار کجاست؟ آنها در بهشت جا دارند. وای به حال ابو جهل که پسرش عکرمه ایمان آورد و مادرش مسلمان شد و برادرش مسلمان شد و خود او کافر مرد. (قرطبی ٢٢٤/١٥).

ابن کثیر می‌فرماید: این اخبار کفار است که در آتش قرار دارند. آنها در جستجوی اشخاصی اند که؛ گمان می‌کردند گمراه اند، و منظور آنان مؤمنان است. ابو جهل می‌گوید: چه شده بلال و صهیب و عمار و فلان و فلان را نمی‌بینیم؟ این برای نمونه است و گرنه تمام کفار همین حال را دارند و معتقدند که مؤمنان داخل آتش می‌شوند. پس وقتی کفار وارد آتش میشوند سراغ مؤمنان را می‌گیرند، اما آنها را نمی‌یابند. (مختصر ٢٠٧/٣).

أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ ﴿٦٣﴾

آیا ما آنان را به ناحق به ریشخند گرفته‌ایم [و اکنون اهل بهشت اند]؟ و یا [در دوزخ اند و] دیدگان ما به آنان نمی‌افتد؟! (٦٣)

تفسیر :

امام بیضاوی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: بدین وسیله خود را سرزنش کرده و به خود اعتراض می‌کنند که مؤمنان را به تمسخر گرفته بودند. انگار می‌گویند: مگر آنها در اینجا در آتش نیستند؟ یا اینکه چشمان ما از دیدن آنها ناتوان است و ما آنها را نمی‌بینیم؟ (تفسیر بیضاوی ١٥١/٢).

ابن کثیر در تفسیر خویش مینویسد: «دوزخیان خود را به امر محالی تسلی کرده و می‌گویند: شاید مؤمنان نیز بامادر دوزخ هستند، لیکن چشمان ما بر آنها نیفتاده است».

إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ ﴿٦٤﴾

این گفتگو و مجادله اهل دوزخ حتمی و واقع شدنی است. (٦٤)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَحَقٌّ»: مراد از حقیقت داشتن، وقوع و تحقق این خصومت و جدال است.

«تَخَاصُمٌ»: ستیزه و پرخاش. خبر مبتدای محذوف و تقدیر چنین است:

«هُوَ تَخَاصُمٌ». و جمله (تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ) بیان (ذَلِكَ) است.

تفسیر :

امام فخر رازی می‌فرماید: از این جهت الله تعالی این سخنان را تخاصم نامیده است که گفته رؤسا: «لَا مَرْحَبًا بِهِمْ» و سخنان پیروان: «بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ» مخاصمه و نزاع است. (تفسیر کبیر ٢٢٣/٢٦).

خواننده گان محترم !

در آیات متبرکه (65 الي 70) به برخی از دلایل صداقت و راستی پیامبر صلی الله علیه وسلم اشاراتی بعمل آورده میشود :

نظر کوتاه به ارتباط این آیات با آیه های سر آغاز سوره :

باید متذکر شد که : این آیات همانند آیه های بدایت سوره از وحدانیت الله متعال و وعده و هشدار هایش بحث بعمل آورده و توضیح میدارد که : بدو سوره تا پایان آن از بهترین شیوه ی نظم و ترتیب برخوردار است. (تفسیر فرقان)

قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِنِّي إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٦٥﴾

بگو: من فقط بیم دهنده ام، و هیچ معبودی جز خدای یگانه قهار نیست. (۶۵)

تفسیر :

در این آیه مبارکه میفرماید: ای محمد! به آن مشرکان بگو: من فقط از جانب خدای پروردگار جهانیان پیامبری هستم که اگر ایمان نیاورید شما را از عذاب برحذر می دارم و می ترسانم. نه ساحرم و نه شاعرم و نه کاهن.

«وَمَا مِنِّي إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» پروردگار و معبودی جز خدای یگانه و یکتا و مقتدر ندارید. پروردگار که خداوند غالب «قهار» و قوی‌ای که بر همه چیز مسلط و بر همه خلقت قاهر و غالب است. بنابر این بندگی برای کسی جز او سزاوار نمی باشد. «مُنذِرٌ»: بیم دهنده. «الْقَهَّارُ»: غالب بر هر کس، و چیره بر هر چیز.

یعنی هر چیز به حضور او مغلوب و مرغوب است آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست در حیطه تصرف و اقتدار اوست تا هر زمانی که بخواهد آنها را قایم میدارد و هر وقتیکه بخواهد تخریب و فنا میکند کسرا توان آن نیست که ید قدرت او را از تصرف در امور کائنات کوتاه سازد و هیچکس را مجال نیست که از مؤاخذها و جانب در برد و نیز کسی را چنین قدرت نیست که بخش ایشلام حد و داورام حدود سازد.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ ﴿٦٦﴾

پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است (ذات) شکست ناپذیر و بسیار آمرزنده است. (۶۶)

تفسیر :

پروردگار ذاتی است که در پادشاهی اش عزیز و غالب است؛ یعنی هر که از او بترسد عزتتش می دهد و هر که با او دشمنی ورزد خوارش می سازد، گناه توبه کنندگان را می آمرزد و خطاهای رجوع کنندگان را می پوشاند.

امام رازی در تفسیر کبیر میفرماید: وقتی یادآور شد که (قهار) است بیم و هراس ایجاد می شود، پس به دنبال آن چیزی را آورده است که بر امید و ترغیب دلالت دارد. و سه صفت دال بر رحمت و کرم را ذکر کرده است که عبارتند از: رب، عزیز و غفار. رب نشان دهنده تربیت و احسان است. عزیز نشان می دهد که بر همه چیز تواناست و هیچ چیز او را در مانده نمی کند. و غفار انسان را ترغیب و تشویق می کند که به فضل و کرم و ثوابش امیدوار باشد. پس اگر انسان هفتاد سال بر کفر بماند و سپس توبه کند، خدا به رحمت خود تمام گناهان او را می بخشاید، و نامش را از دفتر گناهکاران پاک می کند، و او را به مقام نیک مردان میرساند. (تفسیر کبیر ۲۶/۲۲۴).

قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ ﴿٦٧﴾

بگو: این یک خبر بزرگ است. (۶۷)

«نَبَأٌ»: خبر مهم و سرگذشت قابل توجه (ملا حظه شود سوره های: انعام/34 و 67، اعراف / 175).

تفسیر :

ای پیامبر! برای کافران بگو: این کتاب بزرگ، یعنی قرآن کریم خبر عظیم الشان و بزرگ مقداری را با خود آورده است. خبر بزرگی است درباره سرنوشت مؤمنان و کافران و سعادت و شقاوت دنیوی و اخروی ایشان.

أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ﴿٦٨﴾

که شما از آن روی میگردانید. (۶۸)
ای کافران! شما از قرآن غافل هستید؛ از ایمان به این کتاب دوری جستید و از عمل به احکامش رو میگردانید.

مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٦٩﴾

من از ملا اعلی هنگامی که [درباره آفرینش آدم] با همدیگر گفتگو می‌کنند، هیچ خبری ندارم. (۶۹)

تفسیر :

اگر وحی بر من نازل نمی‌شد، من از کجا از اختلاف ملائک در مورد خلق آدم خبر داشتم؟

ابن جوزی گفته است: منظور استدلال بر نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است؛ چون اموری را اعلام کرد که قبلاً آن را نمی‌دانست. اشاره به خصومت ملائک بر اساس مطالبی است که در داستان آدم علیه السلام آمده است، آنگاه که خدا به آنها گفت: «من در زمین جانشین قرار میدهم». (التسهیل ۱۸۹/۳).

إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٧٠﴾

به من وحی نمی‌شود جز برای اینکه بیم دهنده ای آشکارم. (۷۰)

تفسیر :

یعنی: من پیش از آنکه به سویم وحی شود، در مورد آنچه که فرشتگان درباره آن باهم گفتگو می‌کردند، علم و آگاهی‌ای نداشتم.

یادآور می‌شویم؛ جدالی که میان فرشتگان روی داد، در باره آدم علیه السلام بود - چنانکه آیات بعدی مفید این معنی است «به من جز در این باب که هشدار دهنده‌ای آشکار هستم، وحی فرستاده نمی‌شود» و من هیچ سلطه‌ای و رای آنچه حق تعالی به من عنایت کرده است و هیچ فرشته‌ای در اختیار ندارم و مأموریت من اعمال سلطه و استبداد، یا تحکیم نفوذ خویش با زور و اجبار نیست.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (71 الی 85) نگاهی به آفرینش آدم علیهم السلام، دشمنی ابلیس با نوع بشر و گمراه کردنشان اشاراتی بعمل آمده است.

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ ﴿٧١﴾

[یاد کن] هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من آفریننده بشری از گل هستم. (۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ...»: بیان گفتگویی است که در ملا اعلی و عالم بالا صورت گرفته است. «بَشَرًا»: هدف از آن آدم است. «طِينٍ»: گل.

تفسیر :

بغاوت ابلیس:

قبل از همه باید گفت که: ابلیس با اختیار خود به عبادت خداوند می پرداخت تا جایی که خداوند او را در میان فرشتگان خود قرار داد با وجود اینکه ابلیس از جنس ملائکه نبود و بلکه او جن بود.

اما شیطان هنگامی که الله تعالی آدم را خلق نمود و دستور داد تا همه برای آدم سجده ی اکرام ببرند، همه جز او سجده بردند و شیطان دلیل کار خود را بر مبنای قیاسی باطل که خداوند او را از آتش آفریده و انسان را از گل و آتش برتر از گل است و من برتر از اویم، تکبر ورزید و از فرمان خدا برای سجده بر آدم، سرپیچی کرد که این فرمان، خود

نوعی امتحان برای این موجود مختار بود و با اختیار مسیر شر و عواقب خشم و غضب
الله تعالی بر اطاعت نکردنش، خود را به ورطه سقوط کشانید:

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ * فَاذًا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَفَعُوا
لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ * قَالَ يَا
إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ
خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ * قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَاجِمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِيَّايَوْمِ
الدِّينِ» (سوره ص آیات 71-78)

یعنی: به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از
گل می آفرینم! هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به
سجده افتید!»

در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند، جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران
بود! گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم
سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترین ها بودی؟! (برتر از اینکه فرمان سجود به تو
داده شود!)» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!» فرمود: «از
آسمان ها (و صفوف ملائکه) خارج شو، که تو رانده درگاه منی! و مسلماً لعنت من بر تو
تا روز قیامت خواهد بود!

بنابراین ابلیس از روی استکباری که کرد مورد غضب الهی قرار گرفت و این تکبر
کردن او با میل و اختیارش بود و قطعاً عواقب سرپیچی از فرمان الهی جز غضب او را
در پی نخواهد داشت ولی باز ابلیس بدلیل تکبری که داشت حاضر نگردید تا فرمان الهی
را اجرا نماید و در عوض غضب الهی را انتخاب کرد.

و لذا ابلیس از میان مقربین و همراهی با فرشتگان به پایین رانده شد تا به همگان نشان
داده شود که لازمه اختیار آن است که مختار همیشه در حالت بیم و امید به سر برد و
هیچ گاه از خود مطمئن نباشد و همیشه از ذات الهی استمداد کند.

فَاذًا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَفَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿٧٢﴾

پس زمانی که اندامش را درست و نیکو نمودم و از روح خود در او دمیدم، پس (همه)
سجده کنان به او بیفتید. (۷۲)

تفسیر :

و ای فرشتگان! چون آدم را به صورت بشری مصور ساختم و اجزای وی را برابر و
استوار گردانیدم؛ بدنش را قوام بخشیدم، و خلقتش را کامل نمودم، «و در آن از روح
خود دمیدم» یعنی: از روحی که مالک آن هستم و غیر من مالک آن نیست و به این
ترتیب، او را بعد از آن که حیاتی در وی نبود و جماد بی‌جانی بود، زنده گردانیدم.

«سجده کنان برای او درافتید» این دستور به فرشتگان، سجده تحیه و شادباش آن ها برای
آدم است، نه سجده عبادت. به فرشتگان گفته که برایش به گونه احترام و اکرام سجده
کنید، نه برای عبادت و تعظیم؛ زیرا عبادت جز برای خداوند رحمان و رحیم سزاوار
نیست و شریعت اسلام سجده به پیشگاه غیر پروردگار یگانه را حرام داشته است.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٧٣﴾

پس فرشتگان جملگی به آدم سجده کردند. (۷۳)

تفسیر :

یعنی فرشتگان با اطاعت از الله تعالی، به منظور بزرگداشت آدم، همه برایش سجده
کردند و هیچ‌کس از فرشتگان از این فرمان تخلف نورزید.

إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿٧٤﴾

مگر ابلیس که تکبر ورزید و از کافران شد. (۷۴)

تفسیر :

در آیه مبارکه آمده است که ابلیس از فرمان الله تعالی امتناع ورزید و از سجده بردن برای
آدم ابا نمود و به زمره‌ی کافران درآمد.

ابن کثیر فرموده است: فرشتگان کلاً فرمان الله را به جا آوردند، جز ابلیس، و جنس آن از جنس ملائک نبود، بلکه از جنس جن بود.

این نظر صحیح است که جنس شیطان از جن بود نه از فرشته. نظر حسن بصری نیز همین است که: حتی یک لحظه از ملائک نبود، و این چیزی است که نفس و نهاد به آن قانع و آسوده می شود، و نصوص نیز بر آن دلالت دارد. که فرموده است: «كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» پس طبیعت و سرشتش به او خیانت کرد و از سجده بردن برای آدم امتناع ورزید و با خدای عز و جل به مخاصمه برخاست و ادعا کرد که از آدم بهتر است. در نتیجه کافر شد و خدا او را از رحمت و مکان انس و محضر مقدس خود محروم کرد و بیرون راند.

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِيْنَ ﴿٧٥﴾

[خدا] فرمود: ای ابلیس! تو را چه چیزی از سجده کردن بر آنچه که با دستان قدرت خود آفریدم، باز داشت؟ آیا تکبر کردی یا از بلند مرتبه گان هستی؟ (۷۵)

تفسیر :

طوری که در فوق یادآور شدیم : الله تعالی برای ابلیس گفت: ای ابلیس! چه امری تو را از سجده بردن برای آنکه من خودم او را بدون واسطه پدر و مادر خلق کردم مانع شد؟ آیا بر آدم کبر ورزیدی، یا در برابر امر خداوند تکبر نمودی؟

شیخ قرطبی میفرماید: هر چند خدا خالق همه چیز است، اما خلق آدم را به عنوان احترام به خود نسبت داده است. همان طور که روح و بیت و ناقه و مسجد را به خود نسبت داده است و مردم را به چیزی مخاطب قرار داده که آن را می شناسند.

«أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِيْنَ»: آیا همین حالا متکبر شده ای و از سجده امتناع می ورزی یا قبلاً هم در مقابل خدا گردنکش بودی؟ از این جهت که از سجده بردن سر باز زد او را توبیخ کرده است.

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴿٧٦﴾

(ابلیس) گفت: من از او بهترم مرا از آتش آفریده ای و او را از گل آفریده ای. (۷۶)

تفسیر :

ابلیس با سرکشی از امر پروردگارش چنین جوابی را ارایه داشت: آنچه مرا از سجده کردن برای آدم باز داشت آن بود که من از او بهتر و برتر هستم؛ یعنی اصل من از اصل او کرامت بیشتر دارد، از آن رو که مرا از آتش و او را از گل آفریدی و آتش از گل بهتر است.

به هر حال، آنچه مسلم است، الله تعالی آدم را به شرفی مشرف و به کرامتی مکرم ساخت که شرف و برتری عناصر به هیچ وجه با آن برابری نمی تواند کرد؛ این شرف آن است که خداوند متعال آدم علیه السلام را به دست بلاکیف خویش آفرید و در وی از روحی که آفریده بود، دمید و به او علم و حکمت عنایت کرد.

ماجرای داستان سجده به آدم علیه السلام :

بهرتر است داستان سجده به آدم علیه السلام از آیه (72 این سوره) مورد بحث قرار دهیم طوری که قرآن عظیم الشان میفرماید: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ * فَاذْأَسْوَيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوْحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَعْجَمُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ * قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِيْنَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»

در تفسیر انوار القرآن آمده: «آن گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من آفریننده بشری از گل هستم» مراد از «بشر» در آیه کریمه، آدم علیه السلام و نسل وی اند. البته مجادله

فرشتگان در این باره بود که چه کسی در زمین خلیفه ساخته می شود. «پس» ای فرشتگان! «چون او را استوار بپردازم» یعنی: چون آدم را به صورت بشری مصور ساختم و اجزای وی را برابر و استوار گردانیدم؛ «و در آن از روح خود دمیدم» یعنی: از روحی که مالک آن هستم و غیر من مالک آن نیست و به این ترتیب، او را بعد از آن که حیاتی در وی نبود و جماد بی جانی بود، زنده گردانیدم «سجده‌کنان برای او درافتید» این دستور به فرشتگان، سجده تحیه و شادباش آنها برای آدم است، نه سجده عبادت.

«پس فرشتگان سجده کردند» یعنی: پروردگار متعال آدم علیه السلام را آفرید و در او از روح خویش دمید آنگاه فرشتگان برای او سجده کردند «تمامشان همه یکسره» و یکپارچه سجده کردند و هیچ فرشته‌ای از آنان باقی نماند، جز این که سجده کرد. در (کلهم اجمعون) دو تأکید است؛ تأکید اول: (کلهم) برای افاده عمومیت و تأکید دوم: (اجمعون) برای افاده اجتماع و یکجا بودن آنها در سجده در یک وقت و یک زمان می باشد.

«جز ابلیس» که متصف به اوصاف فرشتگان و در عداد ایشان بود «که استکبار ورزید» یعنی: از روی جهل به این حقیقت که این سجده در واقع فرمان بردن و طاعت از حق تعالی است، از سجده کردن برای آدم سرکشی کرد و سر باز زد «و» استکبار وی، استکبار کفر بود، بدین جهت بود که: «از کافران شد» با مخالفت و سرپیچی از امر الله تعالی و سرکشی از طاعت وی.

الله متعال فرمود «ای ابلیس! چه چیز تو را باز داشت از این که برای چیزی که با دستان خود آفریدم سجده کنی؟» یعنی: چه چیز تو را از سجده کردن برای آدم برگرداند و باز داشت در حالیکه این خود من بودم که با دستان بلاکیف خود بی هیچ واسطه‌ای - چون پدر و مادر - عهده دار آفرینش وی شدم؟ به کار بردن این تعبیر، تشریف و گرامیداشتی برای آدم است، و گرنه خداوند عهده دار و متولی امر آفرینش هر مخلوقی است. «آیا استکبار ورزیدی یا از جمله بلند مرتبگان بودی؟» یعنی: ای ابلیس! آیا هم اکنون از سجده کردن استکبار ورزیدی، یا پیوسته از گروهی بوده‌ای که از این کار تکبر می‌ورزند؟ یا معنی این است: آیا هم اکنون - بی آنکه سزاوار آن باشی - از سجده کردن ابا ورزیدی، یا اینکه تو به راستی از متکبران بلند مرتبه و مستحق برتری جویی از طاعت خدا هستی و از این رو، از سجده کردن ابا ورزیدی؟ این استفهام مفید توبیخ است «گفت: من از او بهترم» ابلیس لعین در حق خود چنین ادعا کرد که از آدم بهتر است و این سخن وی متضمن این معنی است که: سجده فاضل برای مفضل نیکی نیست. «مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل» و به پندار وی، عنصر آتش از عنصر گل برتر بود. البته این پندارش از جهاتی مردود است که بیان این جهات، در همین تفسیر شریف گذشت. به هر حال، آنچه مسلم است، خداوند آدم علیه السلام را به شرفی مشرف و به کرامتی مکرم ساخت که شرف و برتری عناصر به هیچ وجه با آن برابری نمی‌تواند کرد؛ این شرف آن است که خداوند آدم علیه السلام را به دست بلاکیف خویش آفرید و در وی از روحی که آفریده بود، دمید و به او علم و حکمت عنایت کرد.

حال بنا به تفسیر آیات متوجه خواهیم شد که سجده برای الله تعالی نبوده است بلکه برای آدم بوده و همچنین دریافتیم که سجده از باب عبادت نبوده بلکه از جهت تکریم آدم علیه السلام بوده است.

و نیز اگر به آیه ی آخر توجه کنید یعنی: «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (الله تعالی گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترین ها بودی؟!» ابلیس گفت: «من از او (آدم) بهترم؛ چرا که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!») این امر به روشنی آشکار میشود

که ملائکه بر آدم سجده بردند نه الله تعالی، زیرا در این آیه شیطان یا ابلیس علت سجده نبردن را برتری خود نسبت به آدم می داند یعنی اشاره دارد به اینکه ابلیس برای آدم سجده نبرد چون خود را از او برتر می دانست و از این نکته برای ما واضحتر می شود که سجده برای آدم بوده نه الله تعالی.

قَالَ فَأَخْرَجَ مِنْهَا فَايَكُ رَجِيمًا ﴿٧٧﴾

(الله تعالی) فرمود از آنجا بیرون شو که تو رانده شده ای. (۷۷)

تفسیر :

پروردگار با عظمت برای ابلیس گفت: از بهشت بیرون شو؛ زیرا تو از رحمت دور گشتی و از بهشت محروم شده ای. یعنی ابلیس که در بهشت با فرشتگان مصاحبت و مجالست داشت اکنون را نده شد. «مِنْهَا»: از جنت. از آسمان. از جماعت فرشتگان. «رَجِيمًا»: مطرود از درگاه رحمت و کرامت خدا. رانده شده از میان صفوف فرشتگان (ملاحظه شود سوره های: آل عمران آیه 36، حجر آیات: 17 و 34، نحل آیه 98).

آیا شیطان معلم ملائکه بود؟

در مورد اینکه شیطان معلم ملائکه باشد هیچ گونه دلیلی از کتاب الله و سنت صحیح رسول الله صلی الله علیه وسلم وجود ندارد. همانطوریکه در آیات 71 - 77 این سوره تذکر یافت: «و به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل می آفرینم! هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید!» در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند، جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود! گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترینها بودی؟! (برتر از اینکه فرمان سجود به تو داده شود!)» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده ای و او را از گل!» فرمود: «از آسمان ها (و صفوف ملائکه) خارج شو، که تو رانده درگاه منی!

بنابر این بر اساس قولی، ابلیس از میان ملائک مقرب رانده شد و بعد ها نیز از بهشت خارج شد. چنانکه علامه سعدی در تفسیر خود نوشته: «قَالَ فَأَخْرَجَ مِنْهَا» خداوند متعال به ابلیس گفت: از آسمان و جایگاه ارزشمند بیرون برو، «فَايَكُ رَجِيمًا» چراکه تو مطرود و رانده شده از رحمت الهی هستی.

و میفرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» (کهف 50) یعنی: به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید» آنها همگی سجده کردند جز ابلیس که از جن بود.

و از این آیه می توان به این مطلب پی برد که ابلیس در میان ملائک بوده است ولی هیچیک از نصوص قرآنی به این امر اشاره نکرده اند که ابلیس معلم ملائک بوده باشد. بنابر این ما نیز این ادعای باطل را مردود می دانیم و به همه ی مسلمانان تابع کتاب و سنت می گوئیم که از باورها و اعتقادات بدون دلیل دوری و حذر نمایید.

وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ﴿٧٨﴾

و حتماً لعنت من تا روز قیامت بر خواهد بود. (۷۸)

تفسیر :

ای ابلیس! لعنت های پی در پی الله تعالی بر تو تا روز قیامت ادامه دارد و تو مطرود و سنگسار شده باقی خواهی ماند.

یعنی در پاداش اعمال تو تا روز قیامت به تو لعنت افزوده شده می رود چون روز قیامت بر پا گردد عذاب آنروز غیر ازین خواهد بود طوریکه الله متعال میفرماید: «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبَعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿85﴾» لعنت های اینجا مقابل لعنت آنجا هیچ است.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٧٩﴾

(ابلیس) گفت: پروردگارا! مرا تا روزیکه مردم برانگیخته میشوند، مهلت ده. (۷۹)

تفسیر:

ابلیس به الله تعالی عرض می‌دارد ای پروردگارم! مرا نمیران و وفاتم را تا مردم از قبر های شان بیرون می‌شوند به تأخیر انداز تا آنان را به فتنه اندازم.

و باید دانست که خداوند عادل است و ذره ای ظلم روا نمی‌دارد و هیچکس را بدون آگاهی و دلیل مورد عذاب و عقاب قرار نمی‌دهد. ابلیس نافرمانی کرد و از در مقابله با خداوند در آمد و واضح است که چنین موجودی نمیتواند در بهشت جای گیرد؛ و با اجابت خواسته های شیطان از سوی خداوند بود که او تهدید های خود را بیان کرد و سخن از فریب نوع آدم و نشستن بر سر راه مستقیم خداوندی و کشاندن انسان ها به بیراهه از راه وعده و فریب و آرزوهای طولانی و... را داد؛ و خداوند در مقابل وعده کرد که جهنم را از پیروان او پر خواهد کرد:

«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * أَلِي يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ * قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا غَوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ * قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ * لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَتَّبَعُ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (سوره ص آیات متبرکه 79-85). یعنی: گفت: «پروردگارا! مرا تا روزی که انسانها برانگیخته می‌شوند مهلت ده!» فرمود: «تو از مهلت داده‌شدگانی، ولی تا روز و زمان معین!» گفت: «به عزتت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد، مگر بندگان خالص تو، از میان آنها!» فرمود: «به حق سوگند، و حق می‌گویم، که جهنم را از تو و هر کدام از آنان که از تو پیروی کند، پر خواهم کرد!» پس اگر دقت نمائیم عواقب اعمال شیطان معلوم بود، یعنی مورد لعنت قرار گرفتن ابلیس که این آیه قبل از سوگند شیطان به اغوای بشر بود (سوره ص آیه: 78) و در انتها هشدار الله تعالی به جهنمی ساختن پیروان شیطان.

خلاصه اینکه؛ عناد و خود خواهی شیطان او را از توبه باز داشت، به دلیل این که وقتی خدا به فرشتگان فرمان داد تا برای آدم سجده کنند، او به جای فرمان برداری نافرمانی کرده و برای توجیه نافرمانیش متکبرانانه دست به بهانه جوئی زد در حالیکه عواقب نافرمانی الله تعالی چیزی جز بدست آوردن غضب الهی بر خود نخواهد بود، و لذا وقتی خود خواهی، عناد، نافرمانی و اصرار شیطان بر عصیان صورت گرفت و او با وجود اینکه می‌دانست چه عواقبی در انتظارش است، حاضر به توبه نبود، و خدا به او فرمود: «تو رانده شده ای» یعنی از رحمت من رانده شدی «و لعنت من تا روز قیامت بر تو خواهد بود.

آیا روزی خواهد آمد که شیطان توبه کند؟

این یک فرض محال است، که روزی بیاید که شیطان توبه کند: زیرا ابلیس دیگر مورد لعن الله متعال قرار گرفته است، چنانکه میفرماید: «وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ أَلِي يَوْمِ الدِّينِ» (حجر 35). یعنی: و لعنت (و دوری از رحمت حق) تا روز قیامت بر تو خواهد بود!». و کسی که مورد لعن قرار گرفته یعنی آنکه از رحمت دائمی و ابدی الله متعال محروم خواهد شد، لذا شیطان هرگز توفیق توبه را پیدا نمی‌کند، زیرا توبه خود نعمت و رحمتی از جانب خداوند متعال است که به بندگان داده میشود، ولی الله متعال شیطان را از رحمت ابدی خود محروم ساخته است، وعده داده که او را عذاب خواهد داد: طوری که در آیات: 70-85 (این سوره) با تمام دقت و وضاحت بیان شده است: «قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ * لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَتَّبَعُ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (ص 79-85) یعنی: خداوند فرمود: «به حق سوگند، و حق می‌گویم، که جهنم را از تو و هر کدام از آنانکه از تو پیروی کند، پر خواهم کرد.»

و خداوند متعال برخلاف وعده اش عمل نمی کند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ» (آل عمران 9). یعنی: همانا خداوند، از وعده خود، تخلف نمی کند.

و لذا شیطان هرگز موفق به توبه نمی شود و خداوند درباره آن خبر داده است که او بر کفر باقی خواهد ماند، بنابراین نباید بر اساس تحلیل های ذهنی نادرست خود یک فرضیه را پیش پای خود بگذارید و بعد بخواهید بر طبق فرض محال خود، نتیجه گیری نمایید و بعد سوالی در ذهنتان ایجاد کنید که از اساس اشتباه است.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿٨٠﴾

(الله) فرمود: همانا تو از مهلت داده شد گانی. (۸۰)

تفسیر:

الله تعالی برای ابلیس گفت: من مدت عمر تو را به تأخیر انداختم. تأخیر عمر ابلیس، ابتلا و امتحانی برای بندگان است تا راستگویی و دروغگویی از هم باز شناخته شوند.

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿٨١﴾

تا زمانی معین و معلوم (قیامت). (۸۱)

تفسیر:

به قولی: دلیل اینکه ابلیس تا روز رستاخیز مهلت خواست، این بود که از مرگ نجات یابد زیرا اگر او تا روز رستاخیز مهلت می یافت، نمی مرد پس خداوند متعال او را مهلت داد اما نه تا روز رستاخیز بلکه تا روز «صعق» که روز مرگ همه مخلوقات است.

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٢﴾

(ابلیس) گفت: به عزت و جلال تو قسم که همگی آنان را گمراه می کنم. (۸۲)

تفسیر:

در آیه مبارکه در میابیم که در بسیاری اوقات يك گناه، مقدمه‌ی مرتکب شدن گناهان بزرگتری میشود. (بطور مثال ملاحظه نمودیم که شیطان به ارتکاب یک گناه سجده نکردن بر آدم، مقدمه‌ای برای گناه اغفال مردم میشود). با تمام وضاحت باید که: خطر وسوسه های ابلیس باید جدی بگیریم زیرا او قسم یاد کرده است که: همه را به نحوی از انجا گمراه کند).

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿٨٣﴾

مگر از میان آنان، آن بندگان را که اخلاص یافته اند. (گمراه ساخته نمیتوانم). (۸۳)

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقْوَلُ ﴿٨٤﴾

(الله) فرمود: به حق سوگند و کلام من حق و حقیقت است. (۸۴)

خداوند جز حق نمی گوید. (مقدم شدن کلمه «حق» بر «اقول» نشانه‌ی آن است که او جز حق نمی گوید). «وَالْحَقُّ أَقْوَلُ».

لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٥﴾

که بی تردید دوزخ را از تو و آنان که از تو پیروی کنند، از همگی پر خواهم کرد. (۸۵)

تفسیر:

یعنی: دوزخ را از کسانی از نسل آدم نیز که از تو - هنگامی که به سوی گمراهی و ضلالت فریشان میخوانی - اطاعت کنند، پر می کنم. بدین گونه، خداوند متعال سوگند یاد می کند که ابلیس و پیروانش را به دوزخ وارد خواهد کرد تا بدانجا که دوزخ از آنان پر و انباشته شود.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (86 الی 88) به داعی، دعوت، معجزه‌ی قرآن عظیم الشان اشاره بعمل آمده می فرماید:

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ﴿٨٦﴾

بگو مزدی بر این [رسالت] از شما طلب نمی‌کنم و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم و به خدا نسبت دهم. (۸۶)

تفسیر:

تکلف: تصنع و خود سازی است. یعنی من از متکلفان نیستم تا چیزی بگویم که به آن علم ندارم و در نتیجه، بدون حق و از سر ساخته کاری و دروغ پردازی، دعوی وحي و رسالت کنم، یا شما را به سوی چیز دیگری که خداوند متعال مرا به دعوت به سوی آن فرمان نداده است، دعوت نمایم.

در حدیث شریف آمده است: «آیا شما را از اهل بهشت آگاه نکنم؟ اصحاب گفتند: چرا، ما را آگاه کنید یا رسول الله! فرمودند: آنان رحم‌کنندگان در میان خویش هستند. باز فرمودند: آیا شما را از اهل دوزخ آگاه نکنم؟ اصحاب گفتند: چرا، ما را آگاه گردانید یا رسول الله! فرمودند: آنان نا امیدان دل مرده روغویی متکلف هستند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «أنا وصالحو أمتي برأء من التكلف». «من وشایستگان امت من از تکلف بیزاریم».

إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٨٧﴾

این (قرآن) جز پندی برای جهانیان نیست. (۸۷)

وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ﴿٨٨﴾

و حتماً خبر (حق بودن) آن را بعد از مدتی خواهید دانست. (۸۸)

خواننده گان محترم!

از آیات متبرکه (86 الی 88) حال داعی را که پیامبر گرامی است، به تصویر میکشد که چگونه پاک دلانه و از روی اخلاص و نیت بی غلوغ شد اندیشه‌ی رهایی انسان‌ها از نابسامانی‌هاست. از این رو، به تمام صراحت اعلام میدارد که مندر برابر تبلیغ دین الله متعال از هیچکس مزد و مکافات نمیخواهم، کسی را فریب نمی‌دهم، بر خدا دروغ نمی‌بندم، این قرآن، پند و اندرز و راهنمای همگان است و انسان خردمند، درستی آنرا شهادت و گواهی میدهد.

ای کافران! به زودی آنگاه که اسلام نصرت یابد و بت‌ها نابود شود، و نیز در آن هنگام که مجازات روز قیامت فرا رسد و عذاب شما را فراگیرد، مرتبه بلند، راستی و درستی پیام قرآن را در خواهید یافت.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الزمر

جزء 23

سورة زمر در مکه نازل شده، و داراي هفتادو پنج آیه و هشت رکوع مي باشد.

وجه تسميه :

این سوره به دليلي به نام سورة «زمر» مسمي گرديده، چون الله تعالي در (آيات 71 - 72)، از گروه كفار گمراه و نابكار را به خواري، حقارت و زيوني و گروه مؤمنان و در آيه هاي 73 تا 75 پايان سوره از دسته ها و گروه هاي مؤمنان سعادتمند، با احترام، إجلال و اكرام ياد کرده. و در آيه مبارکه «71 - 73» نام كلمه «زمر»: يعني گروه ها. تذكر يافته است.

همچنان تعداد از مفسران ميگويند نام ديگر اين سوره «عُرْف» (عُرْف جمع عُرْفَه و غربه بمعنای اتاق) و منظور از آن اتاق هاي بهشتي است که در آيه بيستم «...لَهُمْ عُرْفٌ مِنْ فَوْقِهَا عُرْفٌ مَبْنِيَةٌ..» اين سوره بدان ذکر بعمل آمده است.

در حديث شريف به روايت عائشه (رض) آمده است: «رسول الله صلي الله عليه وسلم پشت سر هم روزه مي گرفتند تا بدانجا که مي گفتيم: ديگر نميخواهند که بخورند. و پشت سر هم مي خوردند تا بدانجا که مي گفتيم: ديگر نمي خواهند که روزه بگيرند. و ايشان در هر شب، سوره هاي «اسراء» و «زمر» را تلاوت مي کردند».

تعداد آيات، كلمات و حروف سوره :

طوريکه در فوق هم متذکر شدیم که: سورة (زمر) از جمله سوره هاي مکي بوده بجز دو آيه آن هريک: «قُلْ يُعْبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ»، و ديگري هم: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»، امام سخاوي طي روايتي مي فرمايد که: اين سوره بعد از سورة (سبأ) و پيش از سورة (مؤمن) نازل شده است.

این سوره داراي (8) هشت رکوع، و (75) هفتاد و پنج آیت، و (1184) یک هزار و یک صد و هشتاد و چهار کلمه، و (4965) چهار هزار و نه صد و شصت و پنج حرف، و (2289) دو هزار و دو صد و هشتاد و نه نقطه مي باشد. (تفصيل معلومات در مورد تعداد (آيات، كلمات و حروف قرآن عظيم الشأن) را مي توانيد در سورة طور تفسير احمد مطالعه فرمايد).

این سوره از نظر حجمي جزو سوره هاي مثاني و در حدود نيم جزء قرآن عظيم الشأن مي باشد.

سوره هاي مثاني: عبارت از آن سوره هايي است که عدد آيات آنها زير صد قرار دارد و نزديک بيست سوره اند. از اين جهت مثاني گفته ميشوند که قابل تکرارند و به جهت کوتاه بودن بيش از یک مرتبه تلاوت مي شوند.

ارتباط و مناسبت سوره زمر با سورة قبلي :

این سوره با سوره ي ص از دو جهت با هم ارتباط و پيوند دارند:

1- پايان سوره ي ص در توصيف قرآن ميگويد: «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (78)» و سر آغاز اين سوره «تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (1)» ميباشد. که امر نشان ميدهد که گویا، هر دو آيه، يکي ميباشد.

2- پایان سوره ی ص، سخن از پیدایش آدم علیه السلام و نیمه ی نخست این سوره نیز از احوال آفرینش از مبدأ تا معاد است و با آفرینش آدم در سوره ی پیشین پیوند می خورد.

موضوع و محتوای سوره زمر:

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم سوره «زمر» در مکه نازل شده؛ محتوای اصلی این سوره را «عقیده ی توحید» تشکیل می دهد. دل ها را از هر گونه شک و شبهه های، خالی می گرداند، میدان یگانه پرستی را فراهم می آورد و به پیامبر دستور می دهد که در دین با اخلاص باشد. شبهه و بت پرستی آن سیاه بختان مشرک و توسل و شفاعت جویی به بتها و امثال آنها را در هم میکوبد. به دلایل توحید مانند: آفرینش آسمان ها و زمین، شب و روز، رام کردن ماه و آفتاب و... اشاره می کند. در سوره مبارکه از پیامبر صلی الله علیه وسلم می خواهد که دین خود را خالص کرده و اعتنایی به خدایان مشرکان نکند و به آنان اعلام کند که مأمور به توحید و اخلاص در دین است.

برشمردن عبادت های خالصانه و این نکته که انسان معمولاً در مواقع نیاز، اضطرار و درماندگی به الله سبحان و تعالی روی می آورد؛ ولی متأسفانه حالتی در زندگی انسان می آید و رخ میدهد، که همین انسان دچار غفلت می شود.

در این سوره مبارکه با بحث درباره ی قرآن عظیم الشان یعنی «معجزه ی کبری»، و دائمی و ابدی محمد صلی الله علیه و سلم، شروع شده و به پیامبر صلی الله علیه و سلم هدایت فرموده است که در دین الله تعالی اخلاص داشته باشد. والله عز و جل را از تشابه با مخلوقات منزله بدارد. و یادآور شبهه مشرکان در پرستش و شفیع قرار دادن بتها شده است. و با دلیل قاطع آن را رد کرده است.

همچنان در این سوره، دلایل و براهینی را بر یگانگی الله تعالی، پروردگار جهانیان اقامه کرده است، دلایل مکنون و مضمحل در خلق آسمان ها و در تاریکی ارحام را یادآور شده است که عموماً دلایلی قاطع بر قدرت و یگانگی خدا میباشند.

همچنان در این سوره موضوع عقیده را به روشنی مورد بحث قرار داده و از منظره زیانمندی کفار تبهکار در منزلگاه آخرت پرده برداشته است، که در آنجا انواع عذاب می چشند و زبانه های آتش از بالا و پایین آنها را فرا میگیرد.

سوره «زمر» با آوردن مثالی تفاوت بزرگ بین آنانکه یک خدا را می پرستند و آنانکه خدایان متعدد را پرستش می کنند، خدایانی که نه می شنوند و نه جوابی میدهند، توضیح می دهد. آن مثال عبارت است از مثال برده ای که افراد متخاصم مالک او می باشند، و برده ای که مالک او فقط یکی است.

سپس حال مشرکین را بیان کرده که وقتی توحید خدا را می شنوند، قلبشان منقبض می گردد و وقتی یادی از طاغوت ها را میشوند شاد و خندان میشوند.

طاغوت:

به معنی هر آن چیز یا کسی است که به جای الله متعال در مقام پرستش قرار گیرد. طبق این تعریف، جز الله واحد هر موجودی همچون شیطان، بتها، یا هر مصداق دیگری که به عنوان معبود واقع شوند طاغوت محسوب می شود.

در سوره مبارکه بخصوص در آیه مشهور این سوره (آیه ۵۳) به بندگان توصیه میکند هرگز از رحمت خداوند متعال ناامید نشوند. آیات باطراوت و شیرین و خوش بیان، بندگان

را به توبه و رجوع به پیشگاه پروردگار متعال خود فرا میخواند تا قبل از اینکه ناگهان مرگشان فرارسد و یا از خود غافل شده و ناگهان به عذاب گرفتار آیند، در پیشگاه پروردگار خود به توبه بپردازند، که اگر در آن موقع توبه کنند و پشیمان شوند، توبه و پشیمانی بر ایشان سودی ندارد.

هكذا درین سوره با یادآوری نفخه مرگ و بعد از آن نفخه حشر و نشر و پیامد های هول انگیز آخرت و شداید آن، سوره خاتمه می یابد، و در باره حشر اکبر سخن گفته است که در آن پرهیزگاران به صورت دست جمعی به سوی بهشت روانه میشوند. و مجرمان و اشرار دست جمعی در مقابل چشمان پیامبران و صدیقین و شهدای نیکو سرشت به سوی دوزخ روانه می شوند، و تمام هستی رو به سوی خداوند متعال دارد و سپاس و ستایش او را به جا می آورد و در مقابل امر و فرمانش فروتن و فرمانبردار است. (بنقل از: تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی).

ترجمه و تفسیر سورة الزمر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱)

کتابی است که از طرف الله عزیز و حکیم نازل شده است. (۱)

تفسیر :

این کتاب (عظیم الشان قرآن) از جانب خدای مقتدر حکیم نازل گردیده است. احکام این کتاب یقیناً انتشار و نفاذ مییابد و حکیم است بنا بران هیچ کتاب دنیا باخوبی ها و حکمت های آن مقابله کرده نمیتواند. کتاب: قرآن.

خواننده گان محترم !

در آیات متبرکه (1الی4) موضوعاتی در مورد عظمت قرآن عظیم الشان، عبادت خالص و بدون ریا برای پروردگار با عظمت به بحث قرار داده شده است:

ایمان داشتن به کتب آسمانی :

ایمان عبارت است از: اقرار به زبان و اعتقاد به قلب و عمل به جوارح است که با طاعت و عبادت نور ایمان از لحاظ کیفیت زیاد و با گناه و معصیت از لحاظ کیفیت کاهش مییابد. خداوند متعال در سورة (الأنفال، آیات: 2 - 4) میفرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (2) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (3) أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» (مؤمنان تنها آنانند که چون خداوند یاد شود، دل هایشان ترسان گردد و چون آیاتش بر آنان خوانده شود بر ایمان شان بیفزاید و بر پروردگارشان توکل میکنند، کسانی که نماز می گذارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می کنند، اینان همان مؤمنان راستین هستند).

ایمان زبان:

عبارت از ذکر و دعا و امر به معروف و نهی از منکر و تلاوت قرآن و غیره است.

ایمان قلب :

مانند اعتقاد به وحدانیت خداوند متعال، و ربوبیت، و الوهیت، و أسماء و صفات او تعالی و وجوب عبادت خدای یکتا که شریک و مانندی ندارد و آنچه که از نیات و مقاصد در ذیل آن داخل می گردد، کما اینکه اعمال قلبی نیز در مسامی ایمان داخل اند. مانند محبت برای خدا، ترس از خدا، توبه و انابت به بارگاه خدا و توکل بر خدا و غیره، و همچنین اعمال جوارح مانند نماز و روزه و بقیة ارکان اسلام و جهاد فی سبیل الله و طلب علم و غیره از همین قبیل می باشد.

ایمان به کتب آسمانی :

در ارکان ایمان آمده است که: ایمان به خدا، ایمان به فرشتگان خدا، ایمان به کتب آسمانی، ایمان به پیامبران علیهم السلام ایمان به روز رستاخیز و ایمان به تقدیر اعم از خیر و شر آن. چنانکه خداوند متعال میفرماید: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّ» (سورة البقرة: 177). «نیکی آن نیست که رویتان را به سوی مشرق و مغرب آورید، بلکه نیوکار آن کسی است

که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورد». بناً ایمان داشتن بر کتب آسمانی از جمله ارکان پنجگانه دین مقدس اسلام است، بر مسلمانان است که بر همه کتب آسمانی که از جانب الله تعالی بر پیامبرانش (علیهم الصلاة والسلام) نازل گردیده ایمان بیاورند. (تورات و انجیل و زبور و قرآن) علاوه از این ها صحائف دیگری نیز از جانب پروردگار نازل شده که ما تفصیل آن را نمی دانیم، هر چه از سوی الله تعالی نازل شده ما به آن ایمان داریم و هر چه در آنها درج بوده حق میدانیم. طوری که پروردگار با عظمت ما میفرماید: «وَقُلْ ءَامَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ» (سوره الشوری: 15). (و بگو ای پیامبر به همه کتاب هایی که خدا نازل کرده ایمان آورده ام).

«نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (3) مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ» (سوره العمران: 3-4). «خدا آن ذاتی است که کتاب را بر تو به حق نازل کرد که تصدیق کننده کتاب های پیش از خود است و تورات و انجیل را نیز قبل از این برای هدایت مردم نازل کرده است همچنین فرود ورده قرآن را». و میفرماید: «وَأَتَيْنَا دَاوُدَ رَبُّورًا (163)» (سوره النساء: 163). «و به داود زبور را عطا کردیم». مصون بودن قرآن از هرگونه تحریف و تبدیل:

در این شک نیست که قرآن عظیم الشأن وحی از جانب خداوند متعال بوده، الله که در پادشاهی اش عزیز و غالب است، هر کس که از وی اطاعت کند عزتزش می دهد و هر که از او نافرمانی کند خوار و ذلیل اش می سازد.

قرآن عظیم الشأن که از هرگونه تحریف و تبدیل مصون و محفوظ می باشد، تا به روز قیامت به همان صورتی که نازل شده دست نخورده باقی خواهد ماند.

خداوند متعال دیگر کتب آسمانی را حفاظت نکرده بدین جهت میبینیم که دچار کمی و بیشی و تحریف و تبدیل شده است. عوامل مختلف و نزد الله تعالی است اما یک علت همان است که این کتب و صحف در زمان و وقت خود ادای رسالت کردند و آخرین کتاب آسمانی قرآن کریم است که خود الله تعالی به حفاظت آن تعهد کرد. اینکه این کتب و صحف در وقت شان از حمایت الله تعالی و حفاظت آن برخوردار بوده اند بحث است مستقل که درین جاء موضوع بحث مانیت.

در قرآن کریم تصریح حق و باطل موجود است و تشخیص این دو از یکدیگر بطور کلی بدون هدایت الله تعالی با حواس محدود انسانی نا ممکن است.

خداوند حکیم و توانا میفرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ (9)» (الحجر: 9) «همانا قرآن را ما نازل کرده ایم و البته ما خود آن را حفاظت کننده ایم». و میفرماید «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ» [المائدة: 48]. «ما کتاب را بر تو فرود آوردیم تصدیق کننده کتاب هایی که پیش از وی بودند و نگهبان بر آنان».

تعریف قرآن کریم :

قرآن عبارت است از کلام الله تعالی که آن را با الفاظ و معانی آن به وسیله وحی بصورت تدریجی به زبان عربی بر خاتم پیامبران محمد صلی الله علیه وسلم نازل کرده است که انس و جن از آوردن آن عاجز اند. این کتاب با عظمت در صحیفه ها نوشته شده و با تواتر به ما نقل شده و تلاوت آن عبادت می باشد.

الله متعال وحی را که بر پیامبر گرامی اش محمد صلی الله علیه وسلم فرو فرستاده؛ قرآن

نامیده است، طوریکه میفرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ﴿23﴾» [الإنسان: 23]. «(ای پیامبر!) یقیناً ما قرآن را بر تو تدریجاً نازل کردیم». ویژه گی قرآن کریم این است که همیشه خوانده و تلاوت می شود و هیچگاه ترک نمی شود.

همچنان الله متعال قرآن را کتاب نامیده است، چنانکه میفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» [النساء: 105]. (یقیناً (این) کتاب را بحق بر تو نازل کردیم). زیرا از شأن قرآن کریم این است که نوشته شود و رها نشود.

همچنان الله تعالی قرآن کریم را با اسما و صفات دیگری نیز وصف نموده از جمله «فرقان» «ذکر» «هدی» «نور» «شفاء» «حکیم» «موعظه» و غیره صفاتی که دلالت بر عظمت قرآن کریم و کمال رسالت آن دارد.

و کلمه «مصحف» از «صحف» یعنی صحیفه ها گرفته شده که بر روی آن قرآن کریم نگاشته شده است و این نام را اصحاب کرام بر قرآن کریم گذاشته اند چون این واژه دلالت بر کتابی دارد که قرآن کریم در صفحات آن نگاشته شده است.

قرآن کریم وحی الهی است که جبریل علیه السلام آن را بر قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرود آورده چنانکه الله متعال میفرماید: «وَإِنَّهُ لَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿192﴾ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿193﴾ عَلَيَّ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿194﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿195﴾» [الشعراء: 192-195]. (و یقیناً این (قرآن) نازل شده (از جانب) پروردگار جهانیان است. (192) روح الامین (جبرئیل) آن را فرود آورده است. (193) بر قلب تو، تا از بیم دهندگان باشی. و (194) (آن را) به زبان عربی روشن (نازل کرد) (195).

قرآن عظیم الشان یگانه وسیله هدایت برای تمامی بشریت است:

ما به این امر ایمان داریم که خداوند قرآن کریم را برای هدایت تمامی افراد بشر نازل فرموده تا بوسیله آن به سعادت دنیا و آخرت نایل آیند. قرآن کتابی است که عقل ها را شستشو می کند، دل ها را صیقل می دهد، اعمال و احوال را اصلاح می کند و اجتماع بشری را با کامل ترین نظام، و به بهترین وجه ممکن منظم می کند. و لاجرم هر کس با آن مخالفت کند در بدترین گمراهی بپوش خواهد برد.

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ» [المائدة: 48]. «ما کتاب را بر تو فرود آوردیم تصدیق کننده کتاب هایی که پیش از وی بودند و نگهبان بر آنان».

«الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» [إبراهيم: 1]. «این کتابی است که ما آن را بر تو نازل کرده ایم تا مردم را از تاریکی ها برهانی و بسوی نور رهبری کنی».

«فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿157﴾» [الأعراف: 157]. «پس آنانی که به پیامبر ایمان آورند و از او حمایت کردند و او را یاری نمودند و از نوری که با او نازل شده پیروی کردند همین هایند رستگاران».

- رسول الله صلی الله علیه وسلم، در خطبه معروف شان - در حجة الوداع فرمودند: (من در میان شما چیزی را گذاشتم که اگر به آن چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد کتاب الله). (صحیح مسلم: این حدیث با الفاظ دیگری نیز روایت شده است، در بعض روایت آمده

است که دو چیز در میان شما گذاشتیم که اگر به آن دو چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد کتاب خدا و سنت خودم، و در بعضی روایات نیز بجای سنت عترت ذکر شده است).

ایمان به سنت رسول الله، ایمان به قرآن کریم است!

اصولاً سنت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم بیان و توضیح برای قرآن کریم است، و از لوازمات ایمان به قرآن ایمان داشتن به این امر است که هر آنچه از پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ثابت شده حق است، و از جانب خداوند متعال آمده است، و اینکه عمل کردن به سنت عمل کردن به قرآن است، و ترک سنت ترک قرآن، لذا ارشاد خداوندی است که:

«وَمَا أَتَكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» [الحشر: 7]. «آنچه پیامبر به شما می دهد بپذیرید و از آنچه شما را باز می دارد باز بایستید».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» [النساء: 59].

«ای اهل ایمان، از خدا و پیامبر و اولیای امورتان اطاعت کنید و چنانچه در امری نزاع و اختلاف کردید اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید آن را به خدا و پیامبر راجع کنید زیرا که این بهتر است از نگاه عاقبت نیکوتر».

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلًّا مُّبِينًا» [الأحزاب: 36]. «و هیچ مرد مسلمان و زن مسلمان در کاری که خدا و رسولش حکم کنند، اختیاری از خویش ندارند، و کسی که از خدا و پیامبر نافرمانی کند برآستی که به گمراهی آشکاری گرفتار شده است».

پروردگار ما عزیز است، کلام مبارک اش نیز عزیز و نفوذ ناپذیر است و هیچ منطقی توان مقابله و نفی آنرا ندارد.

قرآن کریم، وسیله عزت مسلمانان و آگاهی آنان است. نزول کتاب و بیان مغفرت و هشدار الهی، همه در مسیر کمال انسان و رسیدن به خداست.

قرآن هم کتاب است و هم قانون، برخورداري از إطفاف الهی، در سایه‌ی کتاب آسمانی میسر می شود.

انکار از سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم، مایه قهر الهی است!

قرآن عظیم الشأن سرپیچی از دستورات و فرامین و سنت رسول اکرم صلی علیه وسلم را موجب قهر، خشم و عقاب الهی بر می شمرد، طوریکه قرآن عظیم الشأن در این مورد میفرماید:

- «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» [النور: 63] «دعوت پیامبر را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما از بعضی دیگر قرار ندهید، خدا کسانی از شما را که برای [بی‌اعتنایی به دعوت پیامبر] با پنهان شدن پشت سر دیگران آهسته از نزد او بیرون میروند میشناسد. پس باید کسانی که از فرمانش سرپیچی میکنند، برحذر باشند از اینکه بلایی [در دنیا] یا عذابی دردناک [در آخرت] به ایشان رسد».

- «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا (80)» [النساء: 80] «هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد [حسابش با ماست.] ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظ شان کنی] نفرستادیم».

أمت و پیروی از سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم!

نباید فراموش کرد که؛ امت اسلامی بعد از نزول وحی قرآنی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم عمل بدان را واجب دانسته و تا به امروز بر اهمیت سنت و پیروی از آن اتفاق نظر دارند، و هیچ مسلمانی در مقام غیر قابل تعویض سنت شکی نداشته و نباید هم شک داشته باشند. طوری که قرآن عظیم الشان میفرماید:

- «... وَمَا أَتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (7)» (سوره الحشر: 7) (... و آنچه که پیغمبر به شما بدهد آن را بپذیرید و از آنچه که شما را از آن

منع می کند اجتناب ورزید. و از الله بترسید چون الله سخت عقوبت دهنده است.)

- «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا أَلْبَلُغُ أَلْمُبِينِ (54)» [النور: 54] «بگو: خدا را [در همه امور] اطاعت کنید و این پیامبر را نیز اطاعت کنید؛ پس اگر روی بگردانید [زیانی متوجه پیامبر نمی شود، زیرا] بر او فقط آن [مسئولیتی] است که بر عهده اش نهاده شده و بر شما هم آن [مسئولیتی] است که بر عهده شما نهاده شده است. و اگر او را اطاعت کنید هدایت می یابید. و بر عهده این پیامبر جز رساندن آشکار [پیام وحی] نیست».

- «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (21)» (الأحزاب: 21) «یقیناً برای شما در [روش و رفتار] رسول الله صلی الله علیه وسلم الگویی نیکویی است، برای کسی که همواره به الله و روز قیامت امید دارد؛ و الله را بسیار یاد می کند».

حدیث و قرآن همگام و همراه یکدیگر!

حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم همانطور که اشاره شد، در ترتیب قانون گذاری همراه و همگام با قرآن کریم است. برای درک حکم شریعت مفتی و مجتهد اول در قرآن جستجو می کند، اگر حکم ثابت و واضحی در آن نه یافت فوراً و متصلاً به سنت رجوع می کند. مجمل حکم در قرآن کریم و تفصیلی عملی آن در سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم جستجو میشود. دقیقاً همان چیزیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم، یاران و شاگردانش را بر آن تربیت می کردند.

آن حضرت محمد صلی الله علیه وسلم چون معاذ بن جبل (رض) را بحیث قاضی به سوی یمن گسیل داشتند، از او پرسیدند چگونه حکم می کند؟ ایشان گفتند: بر اساس آنچه در کتاب الله است قضاوت می کنم. پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسیدند: اگر در کتاب الله نبود؟ ایشان گفتند: به سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم رجوع می کنم. پیامبر پرسیدند: اگر در سنت رسول الله نیافتی؟ ایشان گفتند: با دقت و تیزبینی اجتهاد می کنم! پیامبر خوشحال شده.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ (2)

بی تردید ما این کتاب را به حق و درستی به سوی تو نازل کردیم، پس خدا را در حالیکه اعتقاد و ایمان را برای او [از هرگونه شرکی] خالص می کنی، عبادت کن. (۲)

تفسیر :

«بِالْحَقِّ»: در برگزیده حق. فرمان دهنده به حق (ملاحظه شود سوره های: آل عمران آیه 3، نساء / 105، مائده / 48). الله تعالی در این آیه مبارکه؛ همه آنچه در قرآن عظیم الشان است (از اثبات توحید، نبوت و معاد گرفته تا انواع احکام و تکالیف) را حق و حقیقت معرفی داشته است، می فرماید: «پس الله را در حالیکه دین خود را برای او پاک و خالص می داری - عبادت کن» پروردگارت رایگانه بشناس، عبادت را برای او خالص گردان و دیگری رابه او شریک نساز.

مفهوم دین چیست؟

«الدِّينَ»: معنای لفظی دین در این اینجا به معنای طاعت و عبادت است که شامل پای بندگی به تمام احکام دینی است. (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیه 29، یونس آیه 22، عنکبوت آیه 65، لقمان آیه 32، بینه آیه 5).

با در نظر داشت اینکه، تعریف دقیق و همه جانبه دین خیلی مشکل است ولی با آنهم علماء دین را در چوکات ادیان ابراهیمی بشرح ذیل تعریف و معرفی داشته اند. دین: عبارت از عبادت و طاعت است و رأس و اساس دین، عقیده به توحید خداوند متعال و نفي شرک از وي مي باشد.

طوریکه یاد آور شدیم: دین عبارتست از مجموعه تعالیم و دستورالعمل هایی که الله تعالی به وسیله وحی و با واسطه پیامبران برای تأمین سعادت همه جانبه انسان ها فرستاده است و معمولاً این ادیان با یک دسته اعمال سمبلیک و رمزی همراه است که بعضی از اعمال و احکام آن، اگر چه در بدن صورت میگیرند (مانند غسل، وضوء، سجده و...) اما لزوماً معطوف به احکام بدن نیستند، بلکه منظور از آنان امور فوق ماده و بدن اند. دین کلمه است عربی که در لغت به معنای اطاعت و جزا و... آمده، و اصطلاحاً به معنای اعتقاد به آفریننده ای برای جهان و انسان، و دستورات عملی متناسب با این عقاید می باشد. از اینرو، کسانی که مطلقاً معتقد به آفریننده ای نیستند و پیدایش پدیده های جهان را تصادفی، و یا صرفاً معلول فعل و انفعالات مادی و طبیعی می دانند «بی دین» نامیده می شوند.

اما کسانی که معتقد به آفریننده ای برای جهان هستند هر چند عقاید و مراسم دینی ایشان، توأم با انحرافات و خرافات باشد «با دین» شمرده می شوند. وبر این اساس، ادیان موجود در میان انسانها به حق و باطل، تقسیم می شوند، و دین حق عبارتست از: آئینی که دارای عقاید درست و مطابق با واقع بوده، رفتارهایی را مورد توصیه و تأکید قرار دهد که از ضمانت کافی برای صحت و اعتبار برخوردار باشند.

اصول و فروع دین:

با توجه به توضیحي که درباره مفهوم اصطلاحی دین، داده شد روشن گردید که هر دینی دست کم از دو بخش تشکیل می گردد:

اول: عقیده یا عقایدی که حکم پایه و اساس و ریشه ی آن را دارد.

دوم: دستورات عملی که متناسب با آن پایه یا پایه های عقیدتی و برخاسته از آنها باشد. بنابر این، کاملاً بجاست که بخش عقاید در هر دینی «اصول» و بخش احکام عملی «فروع» آن دین نامیده شود چنانکه دانشمندان اسلامی، این دو اصطلاح را در مورد عقاید و احکام اسلامی بکار برده اند.

«مُخْلِصًا»:

از نظر معنای لغوی، کلمه «مُخْلِصٌ»، اسم فاعل از باب افعال، از مصدر اخلاص، و به معنی - خالص کننده - است. و کلمه «مُخْلِصٌ»، اسم مفعول از باب افعال، از همان مصدر به معنای - خالص شده - می باشد.

اخلاص: آن است که بنده با عملش تنها رضای خدای سبحان را مدنظر داشته و هیچ چیز دیگری از آن، مقصود وی نباشد.

شأن نزول آیه مبارکه 2 :

جویر از ابن عباس (رض) در شأن نزول این آیه کریمه روایت کرده است که فرمود: این آیه در باره سه قبیله عامر، کنانه و بنی سلمه نازل شد که بتان را پرستش کرده و فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند و می گفتند: ما این بتان را جز برای این نمی پرستیم که ما را با قربی مخصوص، به خدا نزدیک کنند.

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ (3)

آگاه باشید دین خالص مخصوص الله است و کسانی که به جای او دوستانی گرفته اند (می گویند): ما آنان را عبادت نمی کنیم مگر برای آنکه ما را به الله نزدیک کنند. البته الله روز قیامت میان آنها در آنچه اختلاف داشتند فیصله خواهد کرد. یقیناً الله آن کس را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی کند. (۳)

تفسیر :

«لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ»: تنها عبادت بی شائبه از کفر و شرک، خدا پسند و مقبول الله است. تنها خدا، طاعت و عبادت خالصانه می گردد و بس.

«زُلْفَى» نزدیک شدن و در «أَزْلَفَتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ» یعنی بهشت برای پرهیزگاران نزدیک شد، نیز به همین معنی است.

عبادت چیست؟

کلمه عبادت در قرآن عظیم الشأن بصورت کل (275) بار ذکر گردیده است. عبادت از ریشه «عَبَدَ» و به معنای پرستش و اطاعت خاشعانه و نهایت خضوع است. از ریشه عبد دومصدر عبودیت و عبادت مشتق شده است.

این دو اصطلاح در عبری و عربی مورد استفاده قرار گرفته، و دارای یک معنی میباشد. عبادت و پرستش در سه دین ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) بعنوان یک اصل جدایی ناپذیر برشمرده می شود که در هر سه دین به عنوان یکی از اولویت ها بر آن تأکید شده است.

عبادت را علماء به حبل متین محکمی و مستحکم در حیات فردی و اجتماعی و حتی سیاسی انسان معرفی داشته است.

انسان از طریق عبادت با پروردگار خویش مرتبط میشود.

انسان با عبادت صادق در رحمت پروردگار قرار میگیرد، و از یاد نه برید که با انجام و ادا عبادت به عزت کامل میرسد. و جان و روحش را در معرض رحمت پروردگار قرار میدهد.

«وما خلقت الجن و الإنس إلا ليعبدون» (سوره الذاریات: آیه 56) جن و انس را نیافریدیم مگر برای اینکه مرا پرستش کنند» یعنی هدف از خلقت که رسیدن انسان به کمال مطلق باشد، تنها از راه عبادت میسر می‌گردد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «این دین محکم و متین است. پس با ملایمت در آن در آید و عبادت خدا را بر بندگان خدا با کراهت تحمیل نکنید که در این صورت مانند سوار در مانده‌ای هستید که نه مسافت را پیموده و نه مرکبی به جا گذاشته است). افراط و زیاده روی در عبادت موجب خستگی روح و بی رغبتی و من نسبت به عبادت و گریز از آن می‌شود.

عبادت :

عبادت اسم جامعی است که تمام آنچه را که پروردگار با عظمت ما دوست می‌دارد و به آن خوشنود می‌گردد، در بر می‌گیرد اعم از عقاید و اعمال قلوب و اعمال جوارح و همه اعمالی که بنده را به الله نزدیک میسازد.

بنابر این همه آنچه که خداوند در کتابش و سنت رسولش حضرت محمد صلی الله علیه وسلم مشروع قرار داده در تعریف عبادت داخل است.

عبادت انواع مختلفی دارد، بعضی عبادات قلبی‌اند، مانند ارکان ششگانه ایمان، ترس، رجاء، توکل، رغبت، رهبت و غیره، و بعضی عبادات ظاهری است، مانند: نماز و زکات، روزه، حج.

عبادت صحیح نمی‌شود مگر اینکه بر دو اصل مبتنی باشد:

اول: اینکه عبادت خالص برای الله تعالی انجام گیرد و به او شریک آورده نشود. این معنای گواهی دادن لا اله الا الله است.

چنانکه الله تعالی میفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ، أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ.» (2-3 سوره الزمر) (ما این کتاب را که در برگزیده حق و حقیقت است، بر تو فرو فرستادیم. خدا را پرستش کن و پرستش خود را خاص برای او گردان. هان! تنها طاعت و عبادت خالصانه برای الله است و بس. کسانی که جز خدا سرپرستان و یاوران دیگری را بر میگیرند، گویند ما آنان را پرستش نمیکنیم مگر بدان خاطر که ما رابه خداوند نزدیک گردانند، بی گمان خداوند بین آنان در (بارة) آنچه که در آن اختلاف می‌ورزند داوری می‌کند، خداوند کسی را که دروغگویی ناسپاس است هدایت نمی‌کند.)

و میفرماید: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ.» آیه 5 سوره البینه». (درحالیکه به ایشان دستور داده نشده بود مگر اینکه مخلصانه و حقگرایانه خدا را پرستند و نماز بر پا دارند و زکات بپردازند و این است آیین راستین).

دوم: پیروی از رسول الله صلی الله علیه وسلم به این شکل که بنده مثل پیامبر صلی الله علیه وسلم عمل کند بدون اینکه چیزی از آن کم کند یا به آن بیفزاید، و این به اساس و معنای گواهی محمد رسول الله است. لذا میفرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ آيَةٌ 31 سوره- سوره آل عمران» (بگو اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد و گناهان شما را برایتان ببامرز).

و میفرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا آيَةٌ 7 سُورَةُ الْحَشْرِ» (و آنچه رسول (خدا) به شما بدهد، آن را بگیرید. و از آنچه که شما را از آن باز دارد اجتناب کنید). و میفرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُوا لَكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا - آیه 65 سوره سُورَةُ النَّسَاءِ». (سوگند به پروردگارت، (در حقیقت) ایمان نیاورند، مگر آنکه در اختلافی که بین آنان در گرفت، تو را داور کنند. آنگاه از آنچه حکم کردی، در خود هیچ دلتنگی نیابند و کاملاً گردن نهند).

فطری بودن عبادت :

مفسران و علماء در تحقیقات خویش میگویند که: عبادت، نوعی رابطه است که بین انسان و معبود او تحقق پیدا می کند. یکی از اصیل ترین تجلیات روح و مهم ترین ابعاد وجود انسان، حسّ پرستش و نیاز به عبادت است.

پرستش و عبادت، در وجود انسان ریشه عمیقی دارد و همه پیامبران در رسالت خویش به انسان تعلیم میدهند که باید عبادت الله را بکنند. بدین اساس عبادت به مفهوم و طریق واقعی کلمه آمده است و قرآن عظیم الشان با صراحت تام میفرماید: «ای انسان، ربّ خود و پروردگارت را پرست که او تو و جهانیان را آفریده است و زمام امور شان را به دست دارد.».

تشویق به عبادت :

سراسر آیات قرآنی، تشویق و ترغیب به عبادت است و گاه در ضمن این کار، به حکمتی از حکمت های عبادت هم اشاره می شود. بطور مثال، در آیه ای می خوانیم: «ای مردم، پروردگارتان را که شما و مردمان پیش از شما را آفریده است، عبادت کنید.»

اثرات عبادت و بندگی الله (ج)

برای پی بردن به تأثیر عبادت و نیایش در تهذیب نفس و پرورش فضایل اخلاقی، قبل از هر چیز باید با مفهوم و حقیقت عبادت آشنا شد.

گرچه بحث در باره حقیقت عبادت گسترده است و علمای جلیل القدر در تفسیر، احادیثی، اخلاق و فقه مباحث متعددی علمی، انجام داده اند، اما در يك اشاره کوتاه چنین میتوان گفت: برای یافتن حقیقت عبادت باید به کلمه «عبد» و مفهوم آن که ریشه اصلی عبادت است، توجه نمود.

«عبد» از نظر لغت به انسانی گفته می شود که سر تا پا تعلق به مولا و صاحب خود دارد؛ اراده اش تابع اراده او، و خواستش تابع خواست اوست؛ در برابر او خود را مالک چیزی نمی داند و در اطاعت او سستی به خود راه نمی دهد.

بنابراین، عبودیت اظهار آخرین درجه خضوع در برابر کسی است که همه چیز از ناحیه اوست و به خوبی میتوان نتیجه گرفت که تنها کسی میتواند «معبود» باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز الله (ج) نیست!

به عبارۀ دیگر، و از بعد دیگر «عبودیت» نهایت اوج تکامل روح يك انسان و قُرب او به الله تعالی است، و عبودیت تسلیم مطلق در برابر ذات پاک اوست؛ عبادت تنها رکوع و سجود و قیام و قعود نیست، بلکه روح عبادت تسلیم بی قید و شرط در برابر کمال مطلق و ذات بی مثالی است که از هر عیب و نقص مبرا است.

بدیهی است چنین عملی بهترین انگیزه توجه به کمال مطلق و پرهیز از هرگونه آلودگی و ناپاکی است؛ چرا که انسان سعی می کند خود را به معبود خویش نزدیک و نزدیکتر سازد

تا پرتوي از جلال و جمال او در وجودش ظاهر شود که گاه از آن تعبیر به «مظهر صفات خدا شدن» می‌کنند.

شان نزول آیه 3:

914- جویبر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: سه قبیله، عامر، کنانه و بین سلمه بت پرست بودند و فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند و میگفتند: ما این بت‌ها را جز برای این که هر چه بیشتر ما را به خدا نزدیکتر نمایند پرستش نمی‌کنیم. پس این آیه در باره آن‌ها نازل شد. (مواخذ: اسباب نزول قرآن کریم، لباب المنقول فی اسباب النزول: تألیف جلال الدین سیوطی)

لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفِي مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿4﴾

اگر [بر فرض محال] خدا می‌خواست برای خود فرزندی بگیرد، حتماً از آنچه که می‌آفریند، چیزی را که می‌خواست، اختیار می‌کرد. او پاک و منزّه است (از این که فرزندی داشته باشد) او خداوند واحد قهار است. (۴)

تفسیر :

در التسهیل آمده است: خدا خود را از اتخاذ فرزند تنزیه کرده آنگاه خود را به یگانگی توصیف کرده است؛ چون وحدانیت با اتخاذ فرزند منافات دارد؛ زیرا اگر دارای فرزند باشد باید از جنس خود او باشد، در صورتی که خدای متعال جنس ندارد؛ زیرا یگانه می‌باشد. و خود را به قهار توصیف کرده است، تا دلیلی باشد بر نفی شریک او انباز؛ چون همه چیز زیر سلطه‌ی خدا قرار دارد، پس چگونه جایز است مخلوق شریک او بشود؟! (التسهیل ۱۹۱/۳).

قاهر و قهار :

چنانچه بارها ذکر شده و آمده است الله تعالی در پهلوی رحمن و رحیم که هر آغاز را به بسم الله الرحمن الرحیم می‌کنیم، الله تعالی جبار و قهار هم است.

نام «قهار» بصورت کل در 6 آیه از قرآن عظیم الشان ذکر یافته است، ولی لفظ «قاهر» در دو آیه از قرآن عظیم الشان آورده شده است:

اولاً در (آیه 18 سورة الأنعام) که می‌فرماید: «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ ۗ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ». (و اوست که بر بندگان خود مسلط و چیره بوده و او حکیم آگاه است.) و باز در (آیه 61 سورة الأنعام) می‌فرماید: «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ ۗ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً» (و او بر بندگان چیره است و نگهبانانی (از فرشتگان) بر شما می‌فرستد.)

«قهار» صیغه مبالغه «قاهر» است، به معنای ذاتی که بر تمامی موجودات غلبه دارد و همه مخلوقات تحت تسلط و فرمان او هستند و مواد و عناصر عالم بالا و پایین در برابر قدرت و اراده او، سر فرود آورده اند، هر اتفاقی به اجازه او واقع می‌شود، آنچه الله بخواهد می‌شود و آنچه نخواهد صورت نمی‌پذیرد، تمامی مخلوقات ناتوان و محتاج به الله هستند و مالک هیچ منفعت و ضرر و هیچ خیر و شرّی برای خودشان نیستند. اینکه الله قهار است، مقتضی کمال حیات و کمال عزت و کمال قدرت اوست.

ثبوت این صفت برای الله، دلیلی از دلایل وحدانیت و یگانگی او در الوهیت، و بطلان شرک و انتخاب شریک برای الله است.

خواننده گان محترم !

طوری که قبلاً بیان شد که نام مبارک «قَهَّار» در 6 آیه از قرآن کریم بیان شده و در تمامی موارد، با نام «الله» و «واحد» آمده است:

مورد اول: الله میفرماید که یوسف علیه السلام در ابطال شرک و بیان فساد آن و گمراهی مشرکان، به دو ریفش که با او در زندان بودند، چنین گفت: «يُصْحَبِي السِّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَحْدُ الْقَهَّارُ (39) مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَنٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» [یوسف: 39-40]

«ای رفیقان زندانی من! آیا معبودان پراکنده (متعدد) بهترند یا الله یکتای قَهَّار؟ شما به جایی که خدا را (چیزی را) نمی پرستید مگر نام هایی را که خود و نیاکانتان به آن ها داده اید. الله هیچ دلیلی بر (اثبات) آن ها نازل نکرده است، فرمانروایی تنها از آن الله است. فرمان داده که جز او را نپرستید؛ این است دین راست و استوار، ولی بیشتر مردم نمی دانند.»

سیدنا یوسف با گفتن عبارت: «ءَأَرْبَابٌ»، بطلان شرک را برایشان آشکار و روشن ساخت؛ یعنی خدایان ناتوان و ضعیفی که مالک هیچ ضرر و نفعی نیستند و نمی توانند چیزی ببخشند یا منع کنند - که شامل درختان، سنگ ها، فرشتگان، مردگان و... می شود- بهترند یا ذاتی که دارای صفات کمال و ویژگی های جلال است؟! پروردگاری که در ذات، صفات و افعالش یگانه و بی همتا است، قَهَّارِ که تمامی اشیا و موجودات تحت قدرت و پادشاهی او قرار دارند.

مورد دوم: در سیاق بطلان کار مشرکان، که بت ها و خدایانی را شریک الله متعال می دانند، با وجود اینکه آن ها مالک هیچ نفع و ضرری حتی برای خود نیستند، و این مشرکان عبادت پروردگار یگانه و قَهَّار و خالص گردانیدن دین برای او را ترک می کنند، چنانکه الله - میفرماید:

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَبَّهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَحْدُ الْقَهَّارُ» [الرعد: 16] «(ای پیامبر! به مشرکان) بگو: پروردگار آسمان ها و زمین کیست؟ بگو: الله. (سپس به آن ها) بگو: آیا به جایی او، اولیا (و معبودانی) برگزیده اید که مالک سود و زیان خود نیستند؟! بگو: آیا نابینا و بینا برابرند؟! یا تاریکی ها و نور یکسان است؟! آیا آنان شریکانی برای الله قرار داده اند که همچون آفرینش او آفریده اند، پس (این) آفرینش (ها) بر آنها مشابه شده است؟! بگو: الله آفریننده هر چیزی بوده و او یگانه پیروز است.»

ابن سعدی در تفسیر آیه فوق، درحالی که شیوه دلالت نام «قاهر» بر بطلان شرک را توضیح می دهد، چنین می آورد: «بدون تردید یگانگی و قهر و غلبه فقط از آن الله است، زیرا هر مخلوقی تحت تسلط و قدرت مخلوقی بالاتر از خود قرار دارد و آن مخلوق غالب نیز تحت قدرت مخلوق دیگری است و این زنجیره ادامه دارد تا اینکه به بالاترین مخلوق و سپس به الله یگانه و قَهَّار می رسد. بنابر این قهر و غلبه و توحید متلازم یکدیگر و از آن الله هستند. پس با دلیل عقلی و با توجه به مفهوم قاهر، مشخص گردید که آنچه مشرکان غیر از الله می خوانند، هیچ قدرت و تصرّفی در آفرینش مخلوقات ندارند و از این رو عبادت آن ها باطل است.» (تیسیر الکریم الرحمن، ص 415).

مورد سوم: در جاییکه الله تعالی کافران مشرک را تهدید به هلاکت و عذاب در روزی که در برابر پروردگار یگانه و قهار حاضر شوند، می‌کند، که با زنجیر هایی از آتش بسته شده‌اند و لباسی از قیر بر تن دارند و آتش چهره هایشان را می‌پوشاند. در قرآن کریم آمده است: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (48) وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (49) سَرَّابِلُهُمْ مِّنْ قَطْرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوهُهُمُ النَّارُ (50) لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» [ابراهیم: 48-51]

«روزی که (این) زمین به زمین دیگر و آسمان ها (به گونه‌ای دیگر) مبدل میشود و آنان (همگی) به پیشگاه الله یکتای قهار، ظاهر و آشکار) میشوند. و در آن روز مجرمان را (دست و پا) به هم بسته در غل ها میبینی. جام هایشان از قطران است و چهره هایشان را آتش (جهنم) می‌پوشاند. تا الله هر کس را به (سزای) آنچه کرده‌است، کیفر دهد. همانا الله سریع‌الحساب (زودشمار) است.»

مورد چهارم: در سیاق اثبات اینکه الوهیت فقط مخصوص و شایسته الله است: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِن إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (65) رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفُورُ» [ص: 65-66] «(ای پیامبر!) بگو: به درستی که من فقط یک هشدار دهنده‌ام و هیچ معبودی (به حق) جز الله یکتای قهار نیست. پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است؛ (آن) پیروزمند آمرزنده.»

ابن سعدی در تفسیر آیه مذکور می‌گوید: «این اثبات و تأییدی بر الوهیت الله است با این برهان و دلیل قاطع؛ یعنی یگانگی الله و قهر و غلبه او بر هر چیز، زیرا قهر و غلبه ملازم یگانگی است و امکان ندارد که دو قهار وجود داشته باشد و از لحاظ غلبه یکسان باشند. بنابر این ذاتی که بر تمامی اشیا غلبه دارد، همان پروردگار یگانه‌ای است که همتا و همانندی ندارد و شایسته است که به تنهایی عبادت شود، همان گونه که به تنهایی قاهر و قهار است.» (تیسیر الکریم الرحمن، صفحه 716).

مورد پنجم: اسم مورد بحث، در سیاق تنزیه و پاکی پروردگار از داشتن شریک، آمده است: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَذِبٌ كَفَّارٌ (3) لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحٰنَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» [سوره الزمر آیات: 3-4]

«و کسانی که به جای او معبودان (و اولیایی) گرفتند (و گفتند: این‌ها را نمی‌پرستیم جز برای اینکه ما را به الله نزدیک کنند، بی گمان الله متعال (روز قیامت) میان آنان در آنچه اختلاف داشتند، داوری میکند. الله آن کسی را که دروغگویی ناسپاس است، هدایت نمیکند. اگر (به فرض محال) الله میخواست فرزندی بگیرد، قطعاً از میان آنچه می‌آفریند، چیزی را که میخواست بر می‌گزید. او پاک و منزّه است. او الله یکتای قهار است.»

مورد ششم: در سیاق تهدید مشرکان در روزی که برای حضور در برابر پروردگار یگانه و قهار آماده میشوند، که هیچ یک از اعمال و امور شان بر الله پوشیده و پنهان نمی‌ماند. الله متعال میفرماید: «يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيَّ اللَّهُ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنَ الْمَلَكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (16) الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظَلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (سوره غافر آیات: 16-17)

«روزی که (همه) آنان آشکار شوند، چیزی از آنها بر الله پوشیده نخواهد ماند، (الله میفرماید:) امروز فرمانروایی از آن کیست؟ (آنگاه خودش میفرماید:) از آن الله یگانه قهار

است. امروز هرکس به (موجب) آنچه کرده است، پاداش داده میشود. امروز هیچ ستمی نیست، بیگمان الله زود شمار است.»

«الْقَهَّارُ» یعنی پروردگاری که بر تمامی موجودات مسلط و غالب است، مخلوقات در برابر او خاضع و فرمانبردارند؛ بویژه در آن روزی که چهره‌ها در برابر ذات زنده و باقی پروردگار، متواضع و فروتن گردند.

همه موارد ششگانه‌ای که بیان شد، به روشنی بیانگر تلازم و وابستگی میان دو اسم «واحد» و «قَهَّار» است و بنابر این آفریدگار واحد و یگانه، قطعاً قَهَّار، و پروردگار قَهَّار، قطعاً و حتماً واحد و یکتاست و این مطلب، بدون تردید شرک و انتخاب خدایان را باطل و رد می‌کند.

ابن قیم (رح) در اثبات این معنا می‌گوید: «قَهَّار قطعاً واحد است، زیرا اگر همتایی داشته باشد و بر آن غالب نباشد، که به طور کلی قاهر نمی‌شود. و اگر بر آن چیره شود، که همتایش نیست و از این رو، قَهَّار واحد و یگانه است.» (الصَّوَاعِقُ الْمُرْسَلَةُ، ج 3، ص 1032).

با این توضیح، تلازم میان توحید و ایمان به نام مبارک «قَهَّار» روشن می‌گردد و کسی که اقرار به یگانگی الله در قهر و غلبه کند، باید در عبادت نیز او تعالی را یگانه بداند و فقط او را عبادت کند و بر این اساس، فساد شرک اثبات می‌گردد، زیرا چگونه امکان دارد که مخلوق آفریده شده از خاک، هم‌تا و همانند پروردگار جهانیان باشد؟! و چگونه امکان دارد که مخلوقات مغلوب و مقهور، با پروردگار یگانه و قَهَّار یکسان باشند؟! الله - از آنچه آنان شرک می‌ورزند و توصیف می‌کنند، مبراً و برتر است. (مواخذ: رساله شناخت و شرح معانی اسماء الله؛ تألیف: عبدالرزاق بن عبد المحسن البدر)

ابن قیم (رح) می‌گوید: «هرکس الله تعالی را با اسماء و صفات و افعالش بشناسد، قطعاً او را دوست خواهد داشت.» (الجواب الکافی، صفحه 99).

«الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» ظاهراً وقتی کلمه «واحد» وصف خدا آید نظر به عدد است یعنی یکی است و دو تا یا بیشتر نیست.

بصورت کل باید گفت که: خداوند نه فرزند واقعی دارد «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُوَلَدْ»، نه فرزند خوانده.

و طوری که در آیه مبارکه خواندیم: «لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وُلْدًا» اگر قرار باشد که خداوند متعال برای خود فرزندی را العیاذ بالله انتخاب نماید، بناءً از میان بهترین‌ها انتخاب می‌کند نه از سنگ و چوب و کلوخ و سایر جمادات.

در ضمن داشتن و خواستن فرزند نشانه نیاز است و الله تعالی منزّه از آن میباشد.

مفسرین مینویسند که: اگر فرزند حقیقی باشد نشانه جسم بودن، تجزیه پذیری، شبیه داشتن و همسر داشتن خداست، درحالی‌که او واحد است. او تجزیه پذیر نیست و همسر و شبیه ندارد. «وَ هُوَ الْوَاحِدُ».

و اگر فرزند انتخابی باشد، فرزندگیری نشانه نیاز جسمی یا انس روحی است، در حالی که او قَهَّار است. «هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ».

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (5 الی 7) به دلایل عظمت و کمال قدرت و بی نیازی، نشان یکتایی پروردگار با عظمت اشاره بعمل آمده است.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْعَفَّارُ ﴿5﴾

آسمانها و زمین را به حق آفریده است، شب را بر روز و روز را بر شب می‌پیچد و آفتاب و ماه را مسخر کرده است و هر یک تا مدتی معین در حرکتند. آگاه باشید او قادر بخشنده است. (۵)

تفسیر :

«بِالْحَقِّ»: به حق نه به مزاق و عبث. یعنی آفرینش دارای نظم و نظام شگرف و مقصد و هدف بزرگی است، و زندگی بازیچه نیست.

«يُكَوِّرُ» می‌پیچد، روی هم قرار میدهد. یکور لیل. «يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ» کنایه از پشت سر هم و بی‌پایی آمدن شب و روز است. (سوره تکویر آیه 1).

یعنی شب را پرده و پوشش روز و روز را پرده و پوشش شب قرار می‌دهد. بسان لباس شب را بر روز و روز را بر شب می‌پیچاند.

شیخ قرطبی در تفسیر این آیه مبارکه میفرماید: تکویر شب و روز یعنی شب را روپوش روز قرار می‌دهد تا روشنایش برود، و روز را پرده‌ی شب قرار میدهد تا تاریکی آن برود. این نظر از قتاده نقل شده است. (تفسیر صفة التفسیر مؤلف محمد علی صابونی).

شیخ قرطبی در فهم جمله «وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ» آیه مبارکه مینویسد که: به خاطر منافع بندگان آنها را مطیع و رام کرده است. (تفسیر قرطبی ۲۳۵/۵).

«كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى» هر یک از آنها تا مدتی که برای خدا معلوم است، حرکت و جریانش ادامه دارد، پس روز قیامت هنگام در هم پیچیده شدن آفتاب و تیره گشتن ستارگان، آن زمان منقضی می‌شود.

«يُكَوِّرُ»:

«يُكَوِّرُ» (تکویر) طوری که در فوق هم متذکر شدیم؛ «يُكَوِّرُ» یعنی پیچاندن و لوله کردن. «كُورُ الْعِمَامَةِ» یعنی عمامه را پیچید.

همچنان «يُكَوِّرُ» به معنی این آمده است که: یعنی خداوند زمین را کروی آفریده است و به دور خود به گردش انداخته است، و بر اثر این گردش، قسمتی از کره زمین روز و قسمتی شب است، و گوئی از یک سو نوار سفید بر سیاه، و از سوی دیگر نوار سیاه بر سفید پیچیده میشود. و طوری که در فوق یاد آور شدیم که چرا که مصدر «يُكَوِّرُ» (تکویر) است که به معنی پیچیدن عمامه و دستار به دور سر است.

«أَجَلٍ مُّسَمًّى»: اجل، در لغت دو معنا دارد: یکی مدت معین و دیگری آخر مدت، در مفردات راغب (ملاحظه شود سوره های: رعد آیه 2، لقمان آیه 29، فاطر آیه 13).

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ
يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ
الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ ﴿6﴾

او شما را از نفس واحدی آفرید، سپس همسرش را از همان نفس آفرید و (از خزانه قدرت خود) از چهار پایان هشت نوع برای شما آفرید. او شما را در شکم های مادرانتان در میان تاریکی های سه گانه آفرینشی پس از آفرینش دیگر می‌آفریند. این است خداوند پروردگار

شما، که حکومت (در عالم هستی) از آن او است هیچ معبودی جز او وجود ندارد با اینحال چگونه از راه حق منحرف می شوید؟! (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نَفْسٍ وَاجِدَةٍ»: شخص واحدی. یک تن. مراد ابو البشر، آدم علیه السلام است. (ملاحظه شود سوره های: نساء آیه 1، انعام آیه 98، اعراف آیه 189). «ثُمَّ»: برای تأخیر زمانی نیست بلکه برای تأخیر بیان است. (تفسیر نور: خرمدل) «جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا»: همسر او را از جنس او آفرید. (ملاحظه شود سوره های: نساء آیه 1، اعراف / 189). «أَنْزَلَ»: خلقت بخشید. بیافرید. (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیه 26، حدید آیه 25).

«ثَمَانِيَةَ أَرْوَاحٍ»: (ملاحظه شود سوره: انعام آیه: 143). «خُلِقَ مِنْ بَعْدِ خَلْقِ»: مراد تطورات جنین و تحولات عجیب آن در مراحل مختلف است. «ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ»: چه بسا مراد ظلمت شکم مادر، و ظلمت رحم، باشد. یا مراد لایه های جنینی (اِكْتُوْدِرْم و مِرُوْدِرْم و اِنْدُوْدِرْم) باشد. (تفسیر نور).

خلقت از نفس واحد :

خلقت از نفس واحد مختصراً قرار ذیل است:

- 1- اولین آفرینش آدم علیه السلام بدون وجود پدر و مادر.
 - 2- سپس آفرینش حوا از تن آدم.
 - 3- سپس آفرینش سایر بشر از آن دو.
- «وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَرْوَاحٍ»: «و برای شما از چهار پایان هشت قسم» نر و ماده از شتر و گاو و گوسفند و بز «فرو فرستاد» که در این فرموده حق تعالی: «وَمِنَ الْأَيْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ»: [الأنعام: 144] و در فرموده وی: «مِنَ الْأَصْنَانِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعَزِ اثْنَيْنِ» [الأنعام: 143] بیان شده است. (ملاحظه شود سوره «انعام/143».
- «يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ»: «شما را در شکم های مادرانتان می آفریند؛ آفرینشی پس از آفرینشی دیگر» اولاً آن را به شکل نطفه، سپس به خون بسته نگاه به گوشت پاره ای متطور میسازد، سپس در او استخوان می آفریند و آن گاه بر استخوان ها گوشت می پوشاند و طی نمودن مراحل این آفرینش شما: «در تاریکی های سه گانه» یعنی: در تاریکی شکم، تاریکی رحم و تاریکی تخم دان است لذا حق تعالی آفرینش شما را در تاریکی میان سه پرده، سامان میدهد.

پرده های سه گانه - چنانکه اطبا می گویند - عبارت است از: غشای منباری، خربون و غشای لفافی. پس ای انسان ها! بدانید که تاریک ساختن جایگاه آفرینش شما، ما را از آن باز نداشت که آفرینشتان را به نیکویی و زیبایی انجام دهیم «این است الله پروردگار شما، فرمانروایی» حقیقی در دنیا و آخرت «از آن اوست» و دیگران را هیچ مشارکتی در این فرمانروایی نیست.

إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿7﴾

اگر کفران کنید خداوند از شما بینياز است، لیکن کفر را برای بندگانش نمی

پسندد؛ و اگر سپاس گزارى كنيد، آن را براي شما مي پسندد. و هيچ كس بار گناه ديگري را بر نمي دارد، باز بازگشت همه شما به سوي پروردگارتان است، پس شما را به آنچه مي كرديد خبر مي دهد. چون او به راز دلها داناست. (۷)

تفسير :

از فحواي آيه مباركه بر مي ايد كه: هيچ كسي گناه كسي ديگر را بردوش گرفته نمي تواند، و اين بدين معني است كه: نتيجه نيكي و بدني هر شخصي به خودش ميرسد، بعد از آن به سوي حق تعالي باز مي گرديد تا در روز قيامت از شما حساب بگيرد، از اعمال تان خير دهد و مطابق آن براي شما جزا و سزاي را مقرر دارد. او تعالي به اسرار نهاني، به امور مخفي در ضمائر و پنهان در سینه ها بصورت مطلق باخير است. «إِنْ تَكْفُرُوا»: اگر كافر شويد. اگر ناشكري و كفران نعمت كنيد «الْكَفْرَ»: الحاد و بي ديني. ناشكري و كفران نعمت. «إِنْ تَشْكُرُوا»: اگر شكر نعمت به جاي آوريد و سپاسگزار الطاف خداوندي باشيد. شكر، علاوه از شكر نعمت اصطلاحي، كنايه از ايمان و فرمانبرداري از دستورات خدا هم مي باشد.

خوانندگان محترم!

در آيات متبركه (8 الي 9) موضوعاتي؛ ناسازگاري كافرين و بي باوران و پايداري اهل ايمان مورد بحث قرار ميگيرد.

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا حَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ (8)

هنگامي كه انسان را زياني رسد پروردگارش را مي خواند، در حاليكه با توبه روي به درگاه او آورده است، باز چون نعمتي از سوي خود به او ببخشد آن (مصیبتی) را كه به خاطر رفع آن به درگاه او دعا مي كرد، فراموش مي كند و براي الله شريكاني قرار مي دهد تا (خود و ديگران را) از راه او گمراه سازد. بگو چند روزي از كفرت بهره گير، البته تو از دوزخيان هستي. (۸)

تفسير :

«الْإِنْسَانَ»: مراد از ذكر جنس، بعضي از افراد است. مانند: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» (ابراهيم آيه 34). «ضُرٌّ»: گزند. زيان و ضرر مالي و بدني. (ملاحظه شود: سوره هاي: يونس آيه 12، نحل آيات 53 و 54، مؤنون آيه 75، روم آيه 33). «مُنِيبًا»: توبه كنان. برگردنده با تضرع و زاري. حال است.

«نَسِيَ مَا»: خدا را فراموش مي كند. در اين صورت (مَا) به معني (مَنْ) و براي تفخيم و تعظيم است. گزند و بلا را فراموش مي كند. دعا كردن و به فرياد خواستن را از ياد ميبرد. در اين صورت (مَا) مصدریه است (ملاحظه شود: تفسير آلوسي).

أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (9)

آيا (مشركي كه اوصافش را بيان كرديم بهتر است يا) كسي كه در اوقات شب سجده كنان و ايستاده به عبادت مشغول است در حاليكه از آخرت ميترسد و به رحمت پروردگارش اميد دارد؟ بگو: آيا آنانيكه مي دانند و آنانيكه نمي دانند برابرند؟ تنها صاحبان عقل و خرد

پند می‌گیرند. (۹)

تفسیر :

در آیه قبلی از اشخاصی یادآوری به عمل آمد که اصحاب آتش بودند، ولی در این آیه مبارکه به توضیح مؤمنان می‌پردازد.

در آیه قبلی اشاره به آن‌ده از اشخاصی می‌نماید که: تنها به هنگام مصیبت الله تعالی به یادشان می‌آید، ولی زمانیکه مصیبت از پیش‌شان دفع می‌شود و به رفاه و آسایش دست می‌یابند، باز الله را فراموش می‌کنند. ولی تعلیمات الهی و قرآنی همین است که مؤمن باید همواره دریاد الله باشد، فرق نمی‌کند که در حالت رفاه قرار دارد و یا هم در حالت سختی. همچنان در این آیه مبارکه: منظور از علم، مکتب، پوهنتون، مراکز تعلیمی و اکادمیک نیست، بلکه هدف از علم در این آیه کسانی اند که: مصروف قیام لیل و عبادت شبانه می‌باشند.

طوری‌که با زیبایی خاصی می‌فرماید: «رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (بگو: آیا کسانی که میدانند با کسانی که نمی‌دانند، برابرند؟) یعنی همان‌طوریکه عالمان و جاهلان برابر نیستند همچنین عابدان و عاصیان برابر نیستند.

مفسر ابوحنیفان می‌فرماید: «در آیه مبارکه دلالتی است بر فضیلت قیام شب و این‌که قیام شب از قیام روز برتر است». و هم می‌گوید: «آیه کریمه دلالت می‌کند بر این‌که کمال انسان در این دو مقصود محصور است: علم و عمل».

«قانت»: کسی است که بر طاعت مداومت ورزد و شخص مطیعی که با خشوع و خضوع نماز و دعای خود را طول می‌دهد (ملاحظه شود سوره های: بقره آیه 116 و 238، آل عمران آیه 17، نساء آیه 34، نحل آیه 120). «آناء»: (ملاحظه شود سوره های: آل عمران آیه 113، طه آیه 130).

شان نزول آیه 9:

915- ابن ابی حاتم به نقل از ابن عمر و ابن سعد و جوبیر از ابن عباس روایت کرده است: آیه «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ...» در باره عثمان بن عفان، عمار بن یاسر، ابن مسعود و سالم دوست ابو حذیفه (رض)، نازل شده است. (اسباب نزول قرآن کریم، لباب المنقول فی أسباب النزول: تألیف جلال الدین سیوطی مراجعه شود).

خوانندگان محترم!

بصورت کل باید گفت آن عبادتی دارای ارزش و اهمیت است که تداوم داشته باشد. همچنان در جمله «يَحْذَرُ، يَرْجُوا» آیه مبارکه این فهم عالی را میرساند، که اشخاص خدا پرست، هم از آخرت ترس و خوف دارد و هم به رحمت الهی امیدوار می‌باشند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (10الی 20) موضوعاتی؛ از قبیل اندرز دادن به مؤمنان، اشاره به شرک، پرهیزگاری و اخلاص، دوری از آلودگی و خبایث آنها، مورد بحث قرار می‌گیرد.

قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿10﴾

بگو: ای بندگان مؤمن! از پروردگارتان بترسید. برای کسانی که در این دنیا اعمال شایسته انجام داده اند، پاداش نیکی است و زمین الله فراخ است، البته به صابران پاداششان به طور کامل و بی حساب داده می شود. (۱۰)

تفسیر:

«لَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً»: کسانی که نیکی کنند، علاوه از آخرت در همین جهان نیکی عظیمی می بینند (ملاحظه شود سوره های: نحل آیات 30 و 122، غافر آیه 51). برای کسانی که در این جهان نیکی کنند، در آخرت نیکی عظیمی است. تفسیر اول درست تر به نظر می رسد. چرا که نقطه مقابل نیکوکاران، بدکارانند که در هر دو جهان بدی می بینند (ملاحظه شود سوره های: بقره آیات 85 و 114، آل عمران آیه 56، رعد آیه 34). پس باید که نیکوکاران نیز در هر دو جهان نیکی ببینند.

«بِغَيْرِ حِسَابٍ»: (ملاحظه شود سوره های: بقره آیه 212، آل عمران آیات 27 و 37، نور آیه 38، ص / 39).

در حدیث شریف به روایت حسین (رض) آمده است که فرمود: از جدم رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمودند: «أد الفرائض تكن من أعبد الناس، وعلیک بالقنوع تكن من أغني الناس، یا بني، إن في الجنة شجرة يقال لها: شجرة البلوي، يؤتي بأهل البلاء فلا ينصب لهم ميزان ولا ينشر لهم ديوان، يصب عليهم الأجر صبا».

«فرزند عزیزم! فرایض را ادا کن تا از عابدترین مردم باشی و قناعت پیشه کن تا از توانگرترین مردم باشی. فرزند عزیزم! همانا در بهشت درختی است که آن را درخت بلوی می نامند: اهل بلا [در روز قیامت] احضار می شوند پس نه میزان (ترازویی) برایشان برپا می شود و نه دفتر و دیوان (حسابی) برایشان نشر و پخش می گردد. بلکه مزد و پاداش بر آنان به ریختنی (بی حساب) ریخته می شود. سپس آن حضرت صلی الله علیه وسلم این آیه مبارکه را تلاوت فرمودند: «إِنَّمَا يُؤْفَى الْأَصْبِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (الزمر: 10).

حضرت امام مالک فرموده است که مراد از «صابرین» در این آیه مبارکه کسانی هستند که بر مصائب، رنج و غم دنیا صبر کننده هستند، و بعضی فرموده اند که مراد از «صابران» کسانی هستند که جلو نفس خود را از معاصی گرفته صبر کنند.

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ﴿11﴾

بگو: به من حکم شده که الله را پرستش کنم در حالیکه دینم را برای او خالص نمایم. (۱۱)

تفسیر:

«مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ»: (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیه 29، یونس آیه 22، عنکبوت آیه 65، لقمان آیه 32، زمر آیه 2). از نظر معنای لغوی، کلمه «مخلص» اسم فاعل از باب افعال، از مصدر اخلاص، و به معنی خالص کننده- است. و کلمه «مخلص» اسم مفعول از باب افعال، از همان مصدر به معنای - خالص شده - می باشد. دقت و بررسی در آیات قرآن نشان می دهد که کلمه مخلص، بیشتر در مواردی به کار رفته است، که انسان در مراحل نخستین تکامل، و در حال خود سازی بوده است؛ و هنوز به تکامل لازم نرسیده است. چنان که قرآن عظیم الشأن میفرماید: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَاؤًا... مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» هنگامی که بر کشتی سوار می شوند الله را با اخلاص میخوانند. (عنکبوت آیه ۶۵). «فَاعْبُدَا... مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ» (پس الله را پرستش کن و دین خود را برای او خالص گردان. (زمر ۲)).

در قرآن کریم «مخلص» به کسی گفته میشود، که بعد از مدتی جهاد با نفس، و طی مراحل معرفت و ایمان، به تعالی میرسد و از نفوذ و سوسه های شیاطین، مصونیت پیدا می کند. و این مقامی است با عظمت، که توأم با بیمه الهی از لغزشها و انحراف هاست. بندگان مخلص، به حکم مقام بندگی و عبودیت خود در برابر ذات اقدس الهی، خود را مالک چیزی نمی دانند، جز آنچه خدای رحمان می خواهد، اراده نمی کنند. و جز آنچه او می طلبد، انجام نمیدهند. به حکم مخلص بودن، خداوند آنان را برای خویش برگزید. و آنان نیز تعلق خاطری به غیر ذات پاک خداوند، ندارند. زرق و برق دنیا و پاداش های اخروی، دل آنها را مشغول نمی کند، و در دل آنها چیزی جز خدا نیست.

وَأْمُرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ ﴿12﴾

و مامورم که اولین (کس از) مسلمانان باشم. (۱۲)

تفسیر :

«أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ»: این جمله از آیه مبارکه به دو معنی عمده توضیح گردیده است: الف: اولین مسلمانان و پیروان دین اسلام باشم. یعنی در آنچه مردم را بدان می خوانم، خودم پیشوا، و پیش قدم و نمونه بوده و در طاعت و عبادت و تلاش در راه پیش برد مقاصد دین اسلام، بهترین دیگران باشم.

ب: من اولین شخص از تسلیم شوندگان اوامر خالق لایزال در حرکت با کاروان ایمان به قافله سالاری پیغمبران باشم (ملاحظه شود سوره های: انعام آیه 163، نمل آیه 91).

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿13﴾

بگو: من اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب روز بزرگ قیامت (او) می ترسم. (۱۳)
خواننده گان محترم!

در آیه «قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» (11 سوره زمر) خواندیم (بگو: به من حکم شده که الله را پرستش کنم در حالیکه دینم را برای او خالص نمایم). این بدین معنا است که: در محکمه عدل الهی، انبیاء علیهم السلام با سایرین هیچگونه فرقی و تفاوتی ندارند.

قُلْ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي ﴿14﴾

بگو: من تنها الله را میپرستم، در حالیکه دینم را برای او خالص می کنم. (۱۴)

فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴿15﴾

پس (شما مشرکان) هر چه را که می خواهید به جای او پرستش کنید. بگو: زیانکاران حقیقی کسانی هستند که خود و خانواده خود را در روز قیامت خساره مند سازند. آگاه باش، این است همان زیان آشکار. (۱۵)

تفسیر :

«خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ»: هدف از خسارت نفس همان از دست دادن سرمایه های وجودی و استعداد هایی است که با آنها می توان به سعادت ابدی رسید.

در قرآن عظیم الشان آیات متعددی در باره «خسارت خود» وجود دارد. تعبیر «خسروا انفسهم»: در قرآن عظیم الشان هشت بار تکرار شده است. از جمله دو بار در سوره انعام طوری که میفرماید: «الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (خود باختگان کسانی اند که ایمان نمی آورند). و یا میفرماید: «وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي

جَهَنَّمَ خَالِدُونَ» (مومنون ۱۰۳) (و کسانی که پله میزان (اعمال) شان سبک باشد، آنان به خویشتن زیان زده و همیشه در جهنم می مانند).

باید متذکر شد که در فهم قرآن عظیم الشان؛ خسارت واقعی و اصلی، خسارت مالی نیست بلکه ضرر زدن به خود است. در قرآن عظیم الشان دو بار آمده که: «إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (زمر ۱۵ و شوری ۴۵) (زیان کاران در حقیقت کسانی اند که به خود و خانواده و بسته گان شان در روز قیامت زیان رسانده اند. (یا می رسانند). نباید فراموش کرد: که سود و زیان واقعی در قیامت است. که الله تعالی ما را از خسران آن نگاه دارد.

خسارت نفس چیست؟

مهمترین سرمایه ما روح ما است که باید در این دنیا و به وسیله بدن به کسب معارف و فضایل مشغول باشد و اگر این طور نکرد و به جای خیر به شر رو آورد از دیدگاه قرآن کریم خود را تباه کرده و در برابر چیزی به دست نیاورده است.

تعدادی از اشخاص در روز قیامت در مورد خودشان، حقیقت انسانی خود دچار خسارت می شوند و به اصطلاح خود را خواهند باخت.

مسلماً معنای خود باختگی، این نیست که انسان کشته شود و جانش از بین برود و یا آسیب ببیند چرا که قرآن بحث خود باختگی را در روز قیامت مطرح می کند و نیک می دانیم که در آن روز بحث مرگ وجود ندارد.

«وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» (سوره عنکبوت ۶۴) (و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است).

همچنین روشن است که مراد از خسارت نفس، آسیب هایی که مربوط به بدن و جسم انسان میشود، نمیباشد چرا که قرآن این موضوع را با ایمان نیاوردن مرتبط میکند «الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ».

هدف از این تعبیر بلند قرآنی این است که گروهی از انسان ها در طول زندگی نه تنها سودی به دست نمی آورند بلکه به سرمایه اصلی که همان جان خویشتن باشد آسیب می رسانند.

قرآن مجید در جریان معامله با خداوند متعال «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ» (توبه ۱۱۱)

- مسأله خریدن جان انسان مؤمن را مطرح می کند و خدا را خریدار خود انسان که عبارت از همان روح اوست معرفی می کند.

اگر پذیرفتیم که همه در جریان یک تجارت بزرگ جهانی قرار دادیم که «هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ» (سوره صف ۱۰) آیا شما را بر تجارتي راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می رهاوند؟

و راه موفقیت و کسب سود در این تجارت ایمان و عمل صالح است که «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ» (عصر ۲ و ۳) واقعاً انسان دست خوش زیان است، مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده؛ روشن می شود که کسانی که متاعی غیر از ایمان و عمل شایسته آورده اند در این تجارت ورشکست شده اند.

لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ ﴿16﴾

برای آنان از بالای سرشان و از زیر پایشان سایبان هایی از آتش است، این عذابی است که خدا بندگان را به آن بیم می دهد ای بندگان! از من بترسید. (۱۶)

تفسیر :

«ظُلَلٌ»: جمع ظُلَّة، سایبان ها. مراد طبقات و چین ها و لایه های متراکم آتش است (ملاحظه شود سوره های: بقره آیه 210، لقمان آیه 32، اعراف آیه 171، شعراء آیه 189).

یعنی: طبقات و چترهایی از آتش است. طبقات زیرین شان را نیز «ظلل: سایبان» نامید زیرا طبقات زیرین هم بر دوزخیان سایه می افکند، چه در هر طبقه از طبقات دوزخ گروهی از گروه های کفار قرار دارند و هیچ طبقه‌ای از وجودشان خالی نیست.

درکات دوزخ :

درکات دوزخ از نظر شدت گرما و نوع عذابی که الله متعال برای اهل آن در نظر گرفته است، متفاوت میباشد. الله متعال میفرماید: «إِنَّ الْمُنْفِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ﴿145﴾» (النساء: 145). «بی‌گمان منافقان در پایین ترین درکه‌ی دوزخ هستند و هرگز یآوری برای آنان نخواهی یافت».

اصطلاح «الدرك» در زبان عربی به هر چیز رد پایین و «الدرج» به هر چیز رده بالا گفته می‌شود. بنابراین برای بهشت و دوزخ و درجات و برای دوزخ، واژه‌ی درک و درکات به‌کار می‌رود. دوزخ به هر اندازه که پایین‌تر باشد، به همان میزان حرارت و عذابش شدیدتر است. منافقان بهره‌ی بیشتری از آتش دوزخ دارند؛ به همین خاطر در درک اسفل دوزخ قرار می‌گیرند. (التذكرة، قرطبی: ص 382) و التخويف من النار، ابن رجب: صفحه 50)

گاهی به مراتب دوزخ «درجات» نیز اطلاق می‌گردد. الله متعال در سوره‌ی انعام، پس از ذکر بهشتیان و دوزخیان میفرماید: «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا» [الأنعام: 132]. «و هر یک از نیکوکاران و بدکاران- به اندازه‌ی کارهایشان درجاتی دارند».

«أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿162﴾ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿163﴾» [آل عمران: 162-163]. «آیا کسی که جویای رضای الله باشد، مانند کسی است که سزاوار خشم الله میگردد و جایگاهش دوزخ است؟ و چه بد فرجامی است! آنان نزد الله درجات متفاوتی دارند. و الله به کردارشان بیناست».

عبدالرحمن بن زید بن مسلم میگوید: درجات بهشت به بلندی و درکات دوزخ به پستی میروند.

از برخی سلف نقل شده است که: مؤحدین گناهکار که وارد دوزخ میشوند، در درک نخست، یهود در درک دوم، نصارا در درک سوم، صابئین در درک چهارم، مجوس در درک پنجم، مشرکان در درک ششم و منافقان در درک هفتم قرار دارند.

در برخی کتاب‌ها نام آن درکات نیز وارد شده است: درک اول: جهنم، درک دوم: لظی، درک سوم: حطمه، درک چهارم: سعیر، درک پنجم: سقر، درک ششم: جحیم و درک هفتم: هالویه نام دارد.

این گونه تقسیم بندی و نام‌گذاری صحت ندارد و ثابت نیست. دیدگاه راجح و صحیح آن است که نام های یاد شده مانند: جهنم، لظی، حطمه... نام هایی برای دوزخ هستند، نه این که هر کدام نام بخشی از دوزخ باشند. البته این مطلب که مردم به لحاظ کفر و گناهان خود، مراتب گوناگونی دارند، درست است.

البته خبر دادن از این عذاب سختی که خواه ناخواه بر دوزخیان آمدنی است، برای آن است که بندگان از نافرمانی او امر حق تعالی امتناع ورزند.

و ذکر «این» طبقات و لایه های چندگانه دوزخ «همان سزای است که الله تعالی می خواهد بندگان خویش را به آن بیم می دهد» تا به او ایمان آورده و از او پروا بدارند:

و این همه تنبهاات و هشدار ها هم از جمله نعمت الهی است تا مردم به عذاب وی غافلگیر نشوند. (مواخذ: بهشت و دوزخ: تألیف: دکتر عمر سلیمان اشقر).

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿۱۷﴾
کسانی که از عبادت طاغوت اجتناب کردند و به سوی خداوند روی آوردند برای شان مژده است، پس بندگان را مژده ده. (۱۷)

تفسیر :

«الطَّاغُوتَ»: از طغیان است به معنی تجاوز از حد. منظور از طاغوت بتان و شیاطین و هر معبودی جز خدا گفته می شود، از قبیل بت و انسان و سنگ می باشد (ملاحظه شود در سوره های: بقره آیات 256 و 257، نساء آیات 51 و 60 و 76، مائده آیه 60، نحل آیه 36).

«طَّاغُوتَ» بر واحد و جمع اطلاق شده و طوریکه یاد آور شدیم به پرستش بتان و شیطان ها را در بر می گیرد.

از فهم کلی این آیه مبارکه با وضاحت معلوم می گردد که: از اوصاف مؤمنان و بندگان خالص الهی همانا پرهیز از طاغوت هاست. و در ضمن باید یاد آور شد که: اجتناب از طاغوت، مقدمه توجّه به الله است. و باید گفت که: شرط توبه، دوری از طاغوت است و اطاعت از طاغوت مانع انابه و توبه است.

«أَنَابُوا»: با توبه و استغفار به سوی خدا برگشتند.

«الْبُشْرَى»: مژده. بشارت (ملاحظه شود سوره های: بقره آیه 97، آل عمران آیه 126، یونس آیه 64). «عِبَادِ»: بندگان من در اصل (عبادی) بوده و یاء حذف شده و کسره به جای آن است.

مبحث کوتاه در باره طاغوت :

طوریکه در فوق هم تذکر دادیم که «طاغوت»: هر آنچه که به غیر از الله تعالی عبادت شود، او طاغوت است، چه بوسیله نماز، یا روزه، یا نذر، یا ذبح، یا پناه بردن به او در اموری که به الله تعالی اختصاص دارد مانند: دفع ضرر یا جلب منفعت یا بجای قرآن و سنت در اختلافات او را حکم و داور قرار دهند و مانند این ها... (همه طاغوت هستند).

منظور از طاغوت در آیه ی فوق به هر چیزی جز قرآن و سنت گفته می شود که برای داور و قضاوت به آن مراجعه کنند، (که شامل) قوانین و برنامه های ساخته و پرداخته بشر است یا رسم و رسوم ارثی و یا سران قبایل است (که طبق رای و نظر خود) بین مردم داور می کنند. یا هر چه رهبر یک حزب و گروه تشخیص دهد و اعلام بدارد و یا یکی از کاهنان و فالگیران اظهار کند.

به این ترتیب روشن می شود که: قوانین و برنامه هایی که بشر از خود ساخته است تا مردم برای دآوری به آن مراجعه کنند در واقع شبیه شریعت الهی در پذیرفتن است و در معنای طاغوت داخل است. البته هر کس بجز الله مورد عبادت مردم قرار گیرد و راضی نباشد مانند: پیامبران و صالحان، به این ها طاغوت گفته نمی شود. بلکه طاغوت همان شیطان جنی و انسانی است که آنان را به این عمل دعوت داده و آن را برایشان زیبا جلوه داده است.

دوم: منظور از اراده در آیهی: «بِرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ» «نساء/60» همان است که با عمل، قرائن و نشانه هایی که بیانگر قصد و اراده ی فرد است، همراه باشد، به دلیل این آیهی بعدی که میفرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا» (61) (و هنگامی که به آن ها گفته شود: «به سوی آنچه الله نازل کرده و به سوی پیامبر صلی الله علیه وسلم بیایید منافقان را می بینی که از تو اعراض و رویگردانی می کنند). «نساء آیه 61»

و نیز شأن نزول این آیه را که ابن کثیر و دیگر مفسران ذکر کرده اند، (ابن کثیر 520/1) بیانگر همین معناست. پیروی کردن از حکم صادره دلیل رضایت فرد است و به این ترتیب اشکال فردی که می گوید: اراده، امری باطنی است و نمی تواند بر فرد حکمی صادر کرد مگر زمانی که از باطن فرد اطلاع داشته باشیم و این امری غیر ممکن است؛ بر طرف می شود.

شأن نزول آیات 17 - 18:

919- جویبر به سند خود از جابر بن عبدالله روایت کرده است: چون خدای متعال آیه «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ» (44) «دوزخی که دارای هفت در است و بر هر دری تعدادی از آن ها تقسیم شده اند» (سوره حجر: 44) را نازل کرد. مردی از انصار حضور نبی کریم (آمد و گفت: ای رسول خدا! من هفت برده دارم و در برابر هر در آن یکی از بردگان خود را آزاد کردم. پس در باره او «فَبَشِّرْ عِبَادِ» (17) «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ» نازل شد.

920- ابن ابی حاتم در باب شأن نزول این آیه از زید بن اسلم (رض) روایت کرده است که فرمود: این آیه در باره سه تنی نازل شد که در جاهلیت نیز (لاله الا الله) می گفتند و به توحید خداوند متعال معترف و مقرر بودند، آن ها عبارت بودند از: عمرو بن نفیل، ابوذر غفاری و سلمان فارسی. (جداً ضعیف است، طبری 30108 از ابن وهب روایت کرده این مرسل است. عبدالرحمن بن زید بن اسلم متروک و متن جداً منکر است. واحدی در «اسباب نزول» 724 ذکر کرده و ابن کثیر در «تفسیر» 4 / 95 بدون سند آورده و می گوید: این آیه همه کسانی را که از عبادت بت ها اجتناب کردند و خاص خدا را پرستیدند شامل و به دنیا و آخرت به آن ها بشارت است. «زاد المسیر» 1224). (مأخذ: اسباب نزول قرآن کریم، لباب المنقول فی اسباب النزول: تألیف جلال الدین سیوطی).

همچنان از جابر بن عبدالله در باب شأن نزول این آیه روایت شده است که فرمود: چون آیه «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ» در وصف بهشت نازل شد، مردی از انصار نزد رسول الله (ص) آمد و گفت: یا رسول الله! من هفت تن برده دارم و اینک برای هر دری از درهای بهشت، برده ای را آزاد کردم. پس آیه: «فَبَشِّرْ عِبَادِ» (17) «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ» (سوره الزمر آیه 17: درباره وی نازل شد.

ابواب دوزخ :

پروردگار با عظمت ما برای دوزخ هفت دروازه آفرید. «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿43﴾ لها سبعة أبواب لكل باب منهم جزء مقسوم ﴿44﴾» (الحجر آیات : 43-44). «بی‌گمان دوزخ می‌عادگاه همه‌ی آنان است. دوزخ، هفت دروازه دارد و هر دروازه، سهم مشخصی از پیروان ابلیس دارد.»

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر در تفسیر آیه فوق می‌فرماید: روی هر یک از دروازه های دوزخ، نام برخی از پیروان شیطان نوشته شده است. آنان باید از همان دروازه وارد شوند. - الله متعال ما را از عذاب آن پناه دهد- هر یک از دوزخیان بر حسب اعمال خود، از یک دروازه وارد می‌شود و در جایگاه ویژه‌ی خود قرار می‌گیرد.

همچنان در تفسیر (ابن کثیر: (164/4) آمده است: که از علی(رض) روایت شده است: دروازه های دوزخ طبقه های مختلفی دارند که روی همدیگر قرار گرفته‌اند. و نیز از ایشان روایت شده است که: دوزخ هفت دروازه دارد که بر روی یکدیگر قرار گرفته‌اند. ابتدا دروازه‌ی نخست پُر میشود، سپس دروازه‌ی دوم، سپس سوم، تا این‌که همگی پُر می‌شود. ابتدا دروازه های جهنم باز میشود و سپس کافران وارد آن میشوند. در قرآن کریم چنین آمده است: «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا ۚ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَىٰ الْكَافِرِينَ ﴿71﴾» (سوره الزمر آیه: 71). «و کافران گروه‌گروه به سوی دوزخ رانده می‌شوند و چون به دوزخ می‌رسند، درهایش گشوده می‌شود و نگهبانانش به آن‌ها می‌گویند: آیا پیامبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند که آیات پروردگارتان را بر شما می‌خواندند و شما را برای دیدار امروزتان هشدار می‌دادند؟ می‌گویند: آری. ولی فرمان عذاب، بر کافران قطعی و ثابت گشت.» پس از این اعتراف، به آنان گفته می‌شود: «قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿72﴾» (سوره الزمر: 72). «بدیشان گفته می‌شود: از دروازه های دوزخ وارد شوید و جاودانه در آن بمانید؛ پس جایگاه متکبران چه بد است!» سپس تمامی دروازه های دوزخ بسته میشود و گناهکاران هیچ‌گونه امیدی به بیرون رفتن از آن ندارند. الله متعال می‌فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ﴿19﴾ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ ﴿20﴾» (سوره البلد آیات : 19-20). «و کسانی که به آیات ما کفر ورزیدند، تیره‌روز و بدبخت اند. حلقه‌ای از آتشی فراگیر بر آنان گماشته شده است.»

ابن عباس(رض) «مؤصدة» را به دروازه های بسته تفسیر کرده است. مجاهد می‌گوید: «اصد الباب» در لهجه‌ی قریش به معنای «در را بست» میباشد. (تفسیر ابن کثیر: (7/ 298).

الله متعال در سوره‌ی همزه می‌فرماید: «وَيَلِكُلِّ هُمَزَةٌ لُّمَزَةٌ ﴿١﴾ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ ﴿٢﴾ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ﴿٣﴾ كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ﴿٤﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ ﴿٥﴾ نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ ﴿٦﴾ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأِذَّةِ ﴿٧﴾ إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ ﴿٨﴾ فِي عَمَدٍ مُّمدَّدةٍ ﴿٩﴾» [الهمزة: 1-9]. «وای بر هر عیب جوی مسخره‌گری! همان کسی که مالی فراهم آورد و - همواره- آن را شمرد. می‌پندارد که ثروتش، او را جاودانه می‌سازد. هرگز! بی‌گمان در عذاب شکننده‌ی دوزخ افکنده خواهد شد. و تو چه می‌دانی که عذاب شکننده‌ی دوزخ چیست؟

آتش بر افروخته‌ی الهی است. آتشی که به دل‌ها میرسد. بی‌گمان این آتش حلقه‌ای و فراگیر بر آنان گماشته شده است. در ستون‌هایی بلند و کشیده».

ابن عباس (رض) می‌گوید: «فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ (9)»: به معنای دروازه‌هایی بسته شده است. قتاده می‌گوید: در قرائت ابن مسعود (رض) چنین آمده است: «إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤَصَّدَةٌ بَعْدَ مَمْدَدَةٍ»: «آن آتشی ایشان را در بر می‌گیرد، که سر پوشیده و در بسته است در حالیکه آنان به ستون‌هایی بلند و کشیده بسته میشوند.» (تفسیر ابن کثیر: (368/7)

عطیه می‌فرماید: آن ستون‌ها از آهن هستند. مقاتل می‌گوید: «دروازه‌ها بر روی آنان به هم می‌چسبند، سپس با میخ‌هایی آهنین محکم می‌شوند.

«ممدده» صفت برای «عمد» است. یعنی ستون‌هایی که دروازه‌ها به وسیله آن بسته شده‌اند، بلند و کشیده هستند و این‌گونه ستون‌ها از ستون‌های کوتاه محکم‌تر می‌باشند. (التخويف من النار، ابن رجب، صفحه: (61)

دروازه‌های دوزخ، پیش از وقوع قیامت، گاهی باز و گاهی بسته می‌شوند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که دروازه‌های دوزخ در ماه رمضان بسته می‌شوند. از ابوهریره (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِذَا جَاءَ رَمَضَانَ فَتُحْتِ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَغُلِقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ وَصُفِّدَتِ الشَّيَاطِينُ وَمَرَدَةُ الْجِنِّ» «با فرا رسیدن رمضان، دروازه‌های بهشت باز و دروازه‌های دوزخ بسته میشوند. شیاطین و جن‌های سرکش نیز به زندان انداخته میشوند.» (صحیح بخاری: (1899، 1898) و صحیح مسلم: (1079).

امام ترمذی حدیثی را از ابوهریره (رض) به شرح زیر آورده است: «إِذَا كَانَ أَوَّلُ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ صُفِّدَتِ الشَّيَاطِينُ وَمَرَدَةُ الْجِنِّ، وَغُلِقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ فَلَمْ يُفْتَحْ مِنْهَا بَابٌ، وَفُتِحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ فَلَمْ يُغْلَقْ مِنْهَا بَابٌ» «در شب اول رمضان، شیاطین و جن‌های سرکش در زنجیر بسته می‌شوند و دروازه‌های دوزخ بسته خواهند شد و حتی یک دروازه هم باز نمی‌شود و دروازه‌های بهشت باز می‌شوند و حتی یک دروازه هم بسته نمی‌شود.» (سنن ترمذی: (682) البانی آن را در صحیح سنن ترمذی: (549)، آورده است.) (مأخذ: بهشت و دوزخ: تألیف: دکتر عمر سلیمان اشقر).

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ (18)

کسانی که سخن را (به دقت) می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند، ایشانند که الله هدایت‌شان کرده و ایشانند همان خردمندان. (۱۸)

تفسیر:

«الْقَوْلَ»: مراد هر گونه سخن و گفتاری است. چرا که این آیه بیان‌گر آزاد اندیشی مسلمانان و انتخاب‌گری ایشان در مسائل مختلف است. به مؤمنان اجازه می‌دهد سخنان دیگران را مطالعه و بررسی کنند و اهل تحقیق باشند.

«يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» به فهم کلی باید گفت: کلام و سخن که فاقد حُسن و جمال باشد، شایسته استماع و شنیدن را هم ندارد.

جذابیت کلام تنها در صلابت و استحکام آن نیست، بلکه باید کلام از عمق جان برخاستن و به گونه لطیف و دلنشین بر زبان جاری کردن نیز شرط دیگر جذابیت کلام است. این خصوصیت به خصوص برای کسانی است که در وقت سخن گفتن با مردم سخن دلنشین

بیان نمایند که تسخیر کنند قلوب باید و به اعماق جان و قلب مردم نفوذ کنند. در ضمن باید یاد آور شد که نه باید تنها به خوب بودن قانع شویم، بلکه باید در جستجوی، بهتر بودن باشیم. و قابل تذکر است که: هدایت الهی را تنها کسانی دریافت می‌کنند که برای دست یابی به حقیقت وقت بگذارند و به سخنان حق هم گوش فرا دهند.

أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ ﴿19﴾

آیا کسی که فرمان عذاب بر او محقق و ثابت شده [راه گریزی از آن دارد؟] آیا کسی را که در آتش است، تو نجات میدهی؟ (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَقَّ»: ثابت و واجب شده است. (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیه 30، حج آیه 18، ص آیه 14). «كَلِمَةُ الْعَذَابِ»: فرمان عذاب (ملاحظه شود سوره های: یونس آیه 33 و 96، نحل آیه 36). «أَفَمَنْ... أَفَأَنْتَ...»: تکرار استفهام برای تأکید انکار و نفي است. یعنی اصلاً نمی توانی. «تُنْقِذُ»: نجات می دهی و می رهانی. «تُنْقِذُ» انقاذ: نجات دادن و خلاص کردن.

تفسیر :

باید گفت: برخی انسان ها با عناد و لجابت خود، روزنه های عفو الهی را به روی خویش می بندند. و باید با تمام قوت درک نمایند که همین انحراف، در حقیقت آتش است. مفسرین می نویسند که: هدف این آیه را: همانا تسلیت گفتن و دلجویی از رسول الله صلی الله علیه وسلم است زیرا رسول الله صلی اله علیه وسلم به ایمان آوردن قوم خود سخت مشتاق بودند پس الله تعالی با این آیه به ایشان فهماند که: هرکس قضای الهی بر وی سبقت گرفته و وعده عذاب بر وی ثابت و لازم شود، ایشان نمی توانند وی را از عذاب برهانند؛ به این که وی را در دنیا مؤمن گردانیده، یا در روز قیامت از دوزخ بیرونش آورند. یعنی: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! پس هیچ علت و انگیزه ای برای این امر وجود ندارد که تو خود را از اندوه ایمان نیاوردنشان هلاک گردانی.

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّخَفُوا رَبَّهُمْ لَّهُمْ عَرْفٌ مِّنْ فَوْقِهَا عَرْفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يَخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ ﴿20﴾

ولی کسانی که از پروردگارشان پروا داشتند، برای آنان قصر های است که بالای یکدیگر ساخته شده اند و از زیر آنها نهر ها روان است. خدا این وعده را داده است؛ و الله وعده اش را خلاف نمی کند. (۲۰)

تفسیر :

یعنی این وعده پروردگار برای دوستان اوست که حتماً واقع شدنی است؛ زیرا الله به وعده خویش وفا می کند.

«عَرْفٌ»: منازل برافراشته و خانه های سر به فلک کشیده. بالاخانه ها و کاخ ها (سوره: فرقان / 75). «مَّبْنِيَّةٌ»: ساخته شده.

طوری که در آیه قبلی خواندیم برای دوزخیان در دوزخ درکاتی است که مطابق به سزای شان در آن جابجا می شوند، در این آیه مبارکه برای معیشت جنتیان قصر های است، که یکی بالای دیگری ساخته شده اند و در زیر این قصر های جنتی جوی های است که جریان دارد، که جاری بودن این جوی بار ها، در زیر این قصر ها نشانه کمال به جت و خرمی و فزونی صفا و رونق آن هاست.

باید گفت: که در بشارت و وعده های الهی هیچگونه خلافي نیست، ولی در هشدار و وعید های خدا شاید عفو و لطفی پیش آید و به آنها عمل نشود.

دگرگونی های این دنیا، مایه ی عبرت خردمند است :

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فِتْرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿21﴾

آیا ندانسته ای که خدا از آسمان آبی فرود می آورد، پس آن را به صورت چشمه ها در زمین راه داد، باز به وسیله آن انواع سبزه زار ها و کشت زار ها را با رنگ های گوناگون می رویاند، باز خشک می شود و آن را زرد رنگ میبینی، باز آنها را کاه و خاشاک می گرداند. البته در این امر برای خردمندان پند و عبرت است. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سَلَكَهُ»: آن را داخل و مستقر می گرداند (ملاحظه شود سوره های: مدثر آیه 42، شعراء آیه 200، مؤمنون آیه 27). «يَنَابِيعَ»: جمع ينبوع، چشمه ها. هدف از آن منبع ها و ذخایر آب زیر زمینی است. منصوب به نزع خافض است و در اصل چنین است: «فِي يَنَابِيعَ». یا این که حال است و به معنی آبهای جَهَنده و جوشنده از زمین است (روح المعانی). «مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ»: در رنگ های گوناگون. دارای انواع جوراجور. «يَهِيجُ»: از اضداد است و به دو معنی آمده است: خشک می گردد. می بالدو جوش و خروش بر میدارد (ملاحظه شود تفسیر صفة البیان. التفسیر القرآنی للقرآن). «مُصْفَرًّا»: زرد رنگ (ملاحظه شود سوره: روم آیه 51). «حُطَامًا»: گیاه خشکیده و خرد و پرپر شده. «ذِكْرِي»: تذکر و بیدار باش. درس عبرت (ملاحظه شود سوره های: انعام آیات 68 و 69 و 90، اعراف آیه 2، هود آیات 114 و 120).

دین اسلام و آینده نگری :

برنامه ریزی، محاسبه، آینده نگری و سنجش عواقب و پیامد ها، از عوامل موفقیت انسان است. هر کاری بازتابی دارد و هر عملی عکس العملی. تدبیر آن است که پیش از هر اقدام، نسبت به ضرورت آن، شیوه عمل، آثار و نتایجش فکر شود.

خیلی از ندامت ها، محصول نسنجیده کارکردن است. در انتخاب شغل، در گزینش دوست و شریک و همسر، در سرمایه گذاری در یک طرح اقتصادی، آنچه از حسرت و پشیمانی جلوگیری می کند، محاسبه همه جوانب و تصمیم درست و سنجیده و عاقلانه است. اگر سخن گفتن را نیز یک عمل به شمار آوریم (که چنین است) فکر پیش از سخن و تأمل قبل از گفتار و اندیشیدن در عواقب حرفی که می زنیم نیز نوعی تدبیر در کلام است و از ندامت های بسیاری جلوگیری می کند.

تنظیم دخل و خرج و ایجاد موازنه بین درآمد و مخارج نیز، نمونه ای از تدبیر در معیشت است.

کارهای بی حساب و نقشه و اقدام های عجولانه و بدون عاقبت اندیشی به ندامت می انجامد. آنچه جلوی ای کاشهای بعدی را می گیرد و مانع شکل گیری نطفه حسرت و افسوس می شود، مال اندیشی و دورنگری و غلبه بر شتابزدگی و عجله است.

انسان ها و حوادثي که در اطراف آنها رخ مي دهد، با زمان معنا و مفهوم پيدا ميکند. بر اين اساس، انسان ها و رخداد هاي اطراف آن ها به ابعاد گذشته، حال و آينده قابل انجام هستند. آينده انسان قابل دسترسي نيست؛ اما مي توان با بررسي گذشته و تلفيق آن با زمان حال، نمای کوچکی از آينده را پيش خود ترسيم کرد. بر همين اساس اديان آسماني با دست مایه قرار دادن توان انسان ها، اولاً؛ آن ها را به آينده خوش بين کرده يعني آينده تاريخ بشر را مثبت و آفتابي ارزيايي نموده اند. ثانياً؛ با تعليمات و حياتي به کيفيت رخداد آينده و ظهور منجي و تشکيل حکومت جهاني توسط او و همچنين به گسترش رفاه، آسایش، معنويات و در یک کلام گسترش عدالت به معنای واقعي در همه ابعاد زندگي انسان ها اعم از فردي و اجتماعي، پرداخته اند.

آينده نگري در تعاليم با عظمت اسلام از جایگاه بلندي برخوردار است. قرآن عظيم الشان به پيروان خود توصيه اکيد مي کند که عاقبت انديش باشند و مغرور منافع زود گذر دنيا نشوند، بلکه آخرت را در نظر داشته باشند، و طوري عمل کنند که در آخرت سعادت مند گردند.

خواننده گان محترم !

در آیات متبرکه (22 الي 26) موضوعي در باره اينکه: قرآن، دريچه ي دلها را به سوي نور و رحمت سوق ميدهد، مورد بحث قرار گرفته است.

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿22﴾

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَلَى نُورٍ»: داراي نور هدايت است (ملاحظه شود سوره هاي: مائده آیات 44 و 46، نور آيه 40، حديد آيه 28) «الْقَاسِيَةِ»: سخت و سنگين (ملاحظه شود سوره هاي: مائده آيه 13، حج آيه 53).

تفسیر :

آيا کسي که الله سينه اش را براي (پذيرش) اسلام گشوده است و او از سوي پروردگارش از نوري برخوردار است (چون سنگدلان است؟) پس واي بر آنها که قلبهائي سخت در برابر ذکر خدا دارند، آنها درگمراهي آشکارند. (۲۲)

«شَرَحَ صَدْرَهُ»: توضيح و تفصيل شرح صدر را در: سوره هاي: انعام آيه 125، طه آيه 25). مطالعه فرمايد.

خوانند گان محترم !

در آيه مبارکه اشاره به یک اصلي علمي بعمل آمده است، و آن عدم برابري بين شخصيکه از سوي الله از نوري برخوردار باشد و بين کسانيکه که گمراه شده باشند. اين بدین معني کسيکه هدايت شده، قلب اش گشايش يافته و آباد از طاعت است و با يقين و هدايت همراه است. اما شخص که گمراه و منحرف، از حق روگردان است و در گمراهي و حيرت به سر مي برد. پس هلاکت به تمام و کمال بر سنگ دلاني باد که هم خود از ياد الله تعالي رو گردان اند و هم ديگران را از راه اوتعالي باز مي دارند، آري! اين گروه از راه هدايت دور افتاده اند، به حق توفيق نمي يابند و در امور خير استقامت ندارند.

در حديث شريف به روايت ابن مسعود(رض) آمده است: ما اصحاب از رسول الله صلي الله عليه وسلم پرسيديم که خداوند متعال فرموده است: «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»،

پس ای رسول الله! سینه انسان مؤمن چگونه انشراح می یابد و گشاده می گردد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «چون نور به قلب وارد شد، قلب باز می شود و انشراح می یابد». گفتیم یا رسول الله! نشانه این انشراح چیست؟ فرمودند: «الإنبابة إلی دارالخلود والتجافی عن دارالغرور والإستعداد للموت قبل نزوله». (رواه الحاکم فی المستدرک والبیهقی فی شعب الایمان، روح المعانی)

«نشانه این انشراح: رجوع و انابت به سوی سرای جاودانگی، آرامش یافتن و جا خالی کردن از سرای فریب و غرور و آمادگی برای مرگ قبل از فرود آمدن آن است». «و در نتیجه او» به سبب این گشادگی و انشراح صدر «برخوردار از نوری از جانب پروردگارش می باشد؟» که آن نور، عبارت از نور معرفت و راهیابی به سوی حق است که بر وجود وی فیضان می کند.

آری! آیا این انسانی که سینه اش سینای معرفت شده و قلبش برای حق باز و گشاده گشته، مانند کسی است که دلش - به سبب گزینش و انتخاب بد وی - سخت گردیده و در تاریکی های گمراهی و بلیات جهالت فرورفته و در آن دست و پا می زند؟ هرگز نه! پس در این آیه، صنعت ایجاز به کار رفته و در آن یک جمله محذوف است زیرا سیاق آیه بر جمله محذوف دلالت می کند. آیه (24) نیز همانند آن است.

«پس وای بر کسانی که دل هایشان از یاد کردن الله سخت است» آن ها همه کسانی اند که قلب شان سخت و خشن شده و پذیرش ذکر الله تعالی را نه پذیرفته و قساوت یافته است؛ ذکری که شایسته است تا سینه ها برای آن باز گردند و انشراح یابند.

در حدیث شریف به روایت ابن عمر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا تکثروا الکلام بغیر ذکر الله، فان کثرة الکلام بغیر ذکر الله قسوة للقلب وإن أبعده الناس من الله القلب القاسی». «به غیر ذکر الله تعالی بسیار سخن نگوئید زیرا سخن گفتن بسیار در غیر ذکر الله تعالی، قسوت و سختی ای برای قلب است و قطعاً دورترین مردم از الله کسی است که قلبی سخت داشته باشد».

همچنین در حدیث شریف قدسی به روایت ابی سعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قال الله تعالی: اطلبوا الحوائج من السمحاء فإني جعلت فيهم رحمتي ولا تطلبوها من القاسية قلوبهم فإني جعلت فيهم سخطي». «خداوند متعال فرمود: حوائج و نیازمندیهای خود را از اشخاص نرمدل و بخشاینده طلب کنید زیرا من رحمت خویش را در ایشان قرار داده ام و آن را از افراد سنگدل نخواهید زیرا من خشم خویش را در ایشان قرار داده ام». «اینانند که در گمراهی آشکار هستند».

در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که فرمود: به آن حضرت گفتیم یا رسول الله! ما چون شما را می بینیم دل هایمان نرم می شود و از اهل آخرت می گردیم اما وقتی از شما جدا می شویم، دنیا ما را خوش می آید و زنان و فرزندانمان را می بوییم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اگر شما در همه احوال بر همان حالی قرار داشته باشید که نزد من بر آن قرار دارید، قطعاً فرشتگان با دست های شان با شما مصاحفه می کنند و در خانه هایتان به دیدارتان می آیند و اگر شما گناه نکنید، قطعاً خدای متعال مردمی را می آورد که گناه کنند تا بر آنان بیامرزد». گفتیم: یا رسول الله! به ما از بهشت بگوئید که ساختمان آن چیست؟ فرمودند: «خشتی از طلا و خشتی از نقره است، سنگ فرش آن مشک تیزبوی، سنگریزه آن مروارید و یاقوت و خاک آن زعفران است، هرکس به آن در آید متنعّم

می شود و در رنج نمی افتد، جاودانه می شود و نمی میرد، نه جامه وی کهنه می شود و نه جوانی وی از بین می رود. سه کس اند که دعای آنها رد نمی شود: امام (زامدار) عادل، روزه دار تا آن گاه که افطار کند و دعای مظلوم...».

اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿23﴾

خداوند بهترین سخن را نازل کرده، کتابی که آیاتش (از نظر لطف و زیبایی و عمق محتوا) همانند یکدیگر است، (از شنیدن آن) پوست های آنانکه از پروردگارشان می ترسند به لرزه می افتد، باز پوست ها و دل هایشان با یاد الله نرم می شود. این هدایت الهی است که هر کس را بخواهد با آن راهنمایی میکند، و هر کس را خداوند گمراه سازد راهنمایی برای او نخواهد بود! (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَقْشَعِرُّ»: بر خود می لرزد. «تَلِينُ»: نرم می گردد. هدف از آن پذیرای قوانین و احکام قرآن و تسلیم حقائق و معانی آن گشتن است.

تفسیر :

«أَحْسَنَ الْحَدِيثِ»: زیباترین کلام و بهترین سخن، که همانا قرآن عظیم الشأن است. «مُتَشَابِهًا»: همگون و همسان. مراد این است که جملگی قرآن از لحاظ لفظی و معنوی همگون در اعجاز است. در سراسر قرآن، الفاظ به نهایت اعلی زیبا و بجا به کار رفته اند، و معانی بدون کمترین تناقض و تضاد استعمال شده اند. «مَثَانِي»: جمع مثنی، مکرر. هدف این است که: احکام و مواظب و قصص و غیره در موارد متعدّد به شکل های متفاوت و صورت های مختلف در قرآن عظیم الشأن تکرار شده اند تا خوب فهم و در مغزها جایگزین شوند. یا این که مثنی به معنی دو تا وجفت یکدیگر است. یعنی مسائل و مطالب مقابل یکدیگر در قرآن آمده است که در هر دو بخش اعجاز قرآن پیدا و هویدا است. از قبیل: ایمان و کفر. حق و باطل، هدایت و ضلالت، خیر و شرّ، حسنات و سیئات، بیم و امید.

شأن نزول آیه 23:

616- حاکم و دیگران از سعد بن ابی وقاص روایت کرده اند: چون قرآن کریم بر نبی اکرم صلی الله علیه وسلم (نازل گردید، مدتی آیات آن را برای مسلمانان تلاوت کرد. پس جماعتی از مسلمانان گفتند: ای رسول خدا کاش برای ما داستانی بیان می کردی، در آن هنگام آیه «اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ...» (زمر: 23) نازل گردید. (اسباب نزول قرآن کریم، لباب المنقول فی اسباب النزول: تألیف جلال الدین سیوطی).

أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿24﴾

آیا کسی که با صورت خود عذاب دردناک (الهی) را دور می سازد (همانند کسی است که هرگز آتش دوزخ به او نمی رسد؟) و به ظالمان گفته می شود بچشید (سزای) آنچه را آنچه را کسب کردید. (۲۴)

تفسیر :

«أَفَمَنْ يَتَّقِي...»: طبیعت فطرتی انسان طوری است، زمانی که خطری متوجه صورت و روی انسان شود، انسان آن خطر را بطور معمول با دست، بازو و سایر اعضای جسم خویش به دفع آن پرداخته، و آنرا سپر خویش قرار می دهد، تا چهره انسان از خطر مصون بماند، ولی این حالت در دوزخ برای دوزخیان به ترتیب است که؛ باید با صورت از خود دفاع کنند. چرا که دست و پای دوزخیان در غل و زنجیر است (ملاحظه شود سوره: یس آیه : 8، و سوره انسان آیه: 4).

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿25﴾

کسانی که قبل از آنها بودند نیز آیات ما را تکذیب نمودند، پس (در نتیجه) عذاب از جایی که نمی دانستند به سراغ شان آمد. (۲۵)

تفسیر :

قرآن عظیم الشان در آیات 7 و 8 سوره «طور» میفرماید که: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ * مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ: (عذاب پروردگارت واقع شدنی است * و هیچ چیز نمی تواند مانع آن شود).

فَأَدَّاهُمْ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿26﴾

پس خدا در زندگی دنیا خواری و رسوایی را به آنان چشاند؛ و اگر معرفت و آگاهی داشتند [توجه می کردند که] عذاب آخرت بزرگ تر است. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْخِزْيَ»: خواری و پستی. رسوایی و بدنامی (ملاحظه شود سوره های: بقره آیات 85 و 114، مائده آیات 33 و 41). «أَكْبَرُ»: بزرگتر. مراد سخت تر و شدیدتر و دردناکتر است.

تفسیر :

توجه باید کرد که: همه جزا ها و سزا ها به روز قیامت موکول نمی گردد، بلکه زیاتر از سزاها و عذاب ها در همین دنیا هم مورد اجرا قرار میگیرد. ولی در ضمن نباید فراموش کرد که: عذاب قیامت، سخت تر و مداوم تر است.

بسیاری از اقوام از سبب تکذیب انبیاء در دنیا مورد هلاکت و رسوایی قرار داده شده اند ولی نباید فراموش کنند که اشد عذاب آخرت هنوز باقی است – آیا این مکذبین موجوده مطمئن اند که با آنها اینگونه معامله به عمل آورده نمیشود؟ بلی اگر عقل و دانش می داشتند کمی می اندیشیدند.

در جمله «لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ» اشاره به این اصل دارد، که کفار و گنهکاران دست به چنین اعمال می زند این واقعیت را میسرساند که: با تأسف آنان با تمام این تذکرات قرآنی و احادیثی نبوی از سختی روز قیامت نمی خواهند خود را مطلع سازند.

باید با صراحت اعلام داشت که: اتخاذ تقوای الهی در این دنیا، مانع مبتلا شدن به قهر الهی در قیامت نمی گردد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (27 الی 31) برخی از ضرب المثل های قرآنی مورد بحث قرار داده میشود. طوری که میفرماید:

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿27﴾

و ما براي مردم در اين قرآن از هر گونه مثل و سرگذشت عبرت آموزي بيان کرده ايم، باشد که متذکر شوند. (۲۷)

تفسیر :

«مِنْ كُلِّ مَثَلٍ»: علما بدین عقیده اند که: هر نوع مثلي که براي بيداري، عبرت و هدايت عوام الناس مفيد بوده باشد، تأثير آن نسبت به استدلال بيش تر است. در ضمن قابل تذکر است که: آن چه مهم است راهنمايي و تذکر دادن به انسان هاست، خواه با استدلال باشد يا با آوردن مَثَل ها.

از جمله «مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» اين فهم را ميرساند؛ هر نوع مثالي که در رابطه با تذکر به انسان و غفلت زدائي از اوست، در قرآن عظيم الشان تذکر رفته است.

از فهم عبارت «كُلِّ مَثَلٍ - يَتَذَكَّرُونَ» برميآيد که: انسان داراي فطرت پاک و باورهاي دروني است، ولي از آنها غافل ميشود و غفلت زدائي، ضروري است.

بناءً بايد گفت که: نفهميدن انسان ها از مفاهيم عالي قرآن عظيم الشان همانا غفلت و بيدانوشي ايشان است. با تمام صراحت بايد بيان داشت که در تفهيم قرآن هيچ کوتاهي و نقصان وجود ندارد، قرآن هر چيز را به مثال ها و دليل ها مي فهماند تا مردم در آن تفکر و دقت نموده به اصلاح خود پردازند.

فُرْأْنَا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿28﴾

قرآني است فصيح و خالي از هر گونه كجي و نادرستي تا آنان (به وسيله آن) پرهيزگار شوند. (۲۸)

تفسیر :

«فُرْأْنَا عَرَبِيًّا»: قرآني که به زبان عربي است. قرآني که فصيح و رسا است.
«فُرْأْنَا عَرَبِيًّا» حال مؤکده «الْفُرْأْنَا» است. کلمه «عَرَبِيًّا» به معني عربي يا فصيح است.

«عِوَجٍ»: كجي و نادرستي. مراد اين است که قرآن هم از لحاظ قوانين دستوري، و هم از نظر محتوا و معاني، نقص و عيبي ندارد (ملاحظه شود سورة: كهف آيه 1).

در دو آيه فوق الذكر ملاحظه نموديم که: کلمه قرآن دوبار تکر يافته است، و ذکر قرآن در دو آيات و آن هم پي پي ميرساند که: قرآن عظيم الشان کتابي خواندني، پندآموز و نجات بخش است، که در دسترس بشر قرار گرفته است.

قرآن عظيم الشان کتابيست در زبان عربي واضح و سليس که زبان مادري مخاطبين اولي آن بود از سخنان كج و پيچ مبراست و خود صاف و راست ميباشد که عقل سليم آنرا قبول ميكند مضامين يا عبارت آن هيچ اختلال و كجي ندارد. موضوعاتي را که ميخواهد بقبولاند پذيرفتن آن مشكل نيست و نيز به چيزهائي که ميخواهد مردم بدان عمل کنند عمل کردن بر آن محال نيست. هدف اينست که مردم به آساني از آن مستفيد شوند، از غلطي هاي اعتقادي و عملي، احتراز کرده رفتار نمايند و به شنيدن نصائح صاف و روشن از الله تعالي ترسان باشند.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَابِهُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿29﴾

خدا [براي فهماندن حقيقت توحيد و شرک] مثال را بيان کرده است: مردی را که برده شريکان متعدد است که درباره (مالکيت) او ناسازند و مردی را که مطيع یک شخص است،

آیا این دو برده از جهت فرمان گرفتن و فرمان بردن باهم برابرند؟ حمدوستایش مخصوص الله است، بلکه بیشتر آنان نمیدانند. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُتَشَاكِسُونَ»: افراد درگیر جنگ و نزاع. کشمکش کنندگان.
«سَلَمًا»: خالص. درست. مراد این است که چنین برده‌ای بر کنار از دعوا و گیسو دار اربابان متفرق است و درست متعلق به کسی است. «مَثَلًا رَجُلًا»: کنایه از مشرک است. یعنی شخص مشرک با پرستش معبود های متعدّد، سرگردان و ویلان و بی‌پناه و بی‌نوا است. «رَجُلًا سَلَمًا»: کنایه از موحد و یکتا پرست است. یعنی مؤمن یکتا پرست دارای پناهگاه معین و راه و مقصد روشن است. «أَكْثَرُهُمْ»: بیشتر آنان. مراد همه آنان، یعنی مشرکان است.

إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ﴿30﴾

(ای پیغمبر) بدون شک تو خواهی مرد و آنان (نیز) مردنی هستند. (۳۰)
تفسیر :

«إِنَّكَ مَيِّتٌ»: تو خواهی مرد. ضمیر (ک) به پیغمبر خدا، محمد مصطفی، بر میگردد، و عمومیت قانون مرگ را نسبت به همه انسان ها روشن می سازد.
لفظ میت به تشدید یا، به کسی گفته میشود که در زمان مستقل بمیرد، و میت به سکون یا، به کسی می گویند که فی الحال مرده باشد، طوری که در فوق تذکر دادیم که: در این آیه به آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطاب شده که شما خواهید مرد، و دشمنان و دوستان شما همه خواهند مرد، هدف از آن متوجه کردن همه انسانها است که در فکر آخرت باشند، در این آیه ترغیب و تشویق جدی است برای انسانهایی که به عمل آخرت مشغول شوند، و نیز در ضمن نشان داد که رسول الله صلی الله علیه وسلم با وجود اینکه افضل الخلائق و سید الرسل است او هم از مرگ مستثنی نیست، تا که پس از وفات او مردم در این باره اختلاف نکنند. (تفسیر قرطبی).

خوانندگان محترم !

از فهم کلی این جمله «إِنَّكَ مَيِّتٌ» آیه مبارکه بر می آید که: محبوبیت افراد، مانع اجرای سنت‌های الهی که یکی از آنها مرگ است نمی شود.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴿31﴾

سپس شما در روز قیامت در برابر پروردگارتان مجادله و مخاصمه میکنید. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَخْتَصِمُونَ»: منازعه و مجادله می‌کنید. هدف از آن محکمه همه انسان ها در قیامت است. انبیاء بیان میفرمایند که رسالت خود را به جای آورده و تبلیغ خود را کرده اند. برخی از مردم این کار را انکار می‌کنند. مظلوم ظالم را، و زیردست بالادست را به قضاوت می‌کشاند (ملاحظه شود سوره های: بقره آیات 166 و 167، احزاب آیات 967 و 68، صافات آیات 27-33 و 50-61).

تفسیر :

ابن کثیر میفرماید: «هر چند سیاق این آیه درباره مؤمنان و کافران است اما اطراف نزاع ها در دنیا را نیز شامل می شود زیرا در آخرت صورت نزاع و مرافعه دنیایی آنها از نو بر آنها بازگردانیده میشود تا باهم مرافعه نمایند و در آنجا داور احکم

الحاکمین است».

در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، زبیر (رض) گفت: یا رسول الله! آیا در آخرت خصومت و دعوی بر ما تکرار می شود؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بلی! به خاطر اینکه حق هر صاحب حقی به وی داده شود». در این هنگام زبیر (رض) گفت: پس در این صورت، کار بسیار دشوار است! همچنین در حدیث شریف آمده است: «در روز قیامت نخستین دو خصم، دو همسایه هستند».

پایان جزء بیست و سوم

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (32 الی 37) موضوعات هشدار به تکذیب کنندگان، مژده به راستگویان مورد بحث قرار گرفته است.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴿32﴾

پس چه کسی ظالم تر است از آنکه بر خدا دروغ بندد و سخن راست و درست را چون به سوی او آمد، تکذیب کند؟ آیا دوزخ جایگاهی برای کافران نیست؟ (۳۲)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«الصِّدْقِ»: حقیقت و صداقت. «مَثْوًى»: جایگاه. اقامتگاه (ملاحظه شود سوره های: آل عمران آیه 151، نحل آیه 29، عنکبوت آیه 68).

وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿33﴾
و آن کس که سخن راست را با خود آورد و آن را تصدیق کرد، ایشانند همان پرهیزگاران. (۳۳)

تفسیر:

«الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ»: مراد پیغمبران به طور عام، و پیغمبر اسلام به طور خاص است. «صَدَّقَ بِهِ»: مراد مؤمنان و پیروان جملگی پیغمبران به طور عام، و مؤمنان و پیروان پیغمبر اسلام به طور خاص است.

به قولی: مراد از کسی که سخن راست و درست را آورد، رسول الله صلی الله علیه وسلم و مراد از کسی که رسول الله صلی الله علیه وسلم را باور داشت و تصدیق کرد، ابوبکر صدیق (رض) است. به قولی دیگر: مراد از «کسی که سخن راست و درست را آورد»، هر کسی است که به سوی یگانگی خداوند متعال دعوت کرده و مردم را به سوی شریعت الله تعالی ارشاد کند. ابن کثیر نیز همین معنی را بیان کرده است. (انوار القرآن هروی).

صدق و راستی دارای ابعاد گوناگون است:

صدق در گفتار: «جَاءَ بِالصِّدْقِ» (آیه: 33 زمر)
صدق در وعده: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا» (و در این کتاب از اسماعیل یاد کن که او همواره در وعده هایش صادق و فرستاده ای پیامبر بود). (آیه: 54 سوره مریم) در این هیچ جای شکی نیست که همه پیامبران، صادق الوعد بوده اند، اما بروز این خصلت در اسماعیل علیه السلام بیشتر بوده است.
صدق در عهد: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ

و مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» (از میان مؤمنان مردانی هستند که آنچه را با خداوند پیمان بسته بودند صادقانه وفا کردند (و خود را آماده‌ی جهاد نمودند)، برخی از آنان پیمان‌شان را عمل کردند (و به شهادت رسیدند) و بعضی دیگر در انتظار (شهادت) هستند، و هرگز (عقیده و پیمان خود را) تغییر ندادند. (آیه: 23، سوره احزاب).
 و در جمله: «صَدَّقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ» چه زیبا فرموده است که: دفاع از حق تا سرحد شهادت، نشانه‌ی صداقت در ایمان است.
 صدق در عمل: «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَّقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (اینها کسانی هستند که راست گفتند (و گفتار و رفتار و اعتقادشان هماهنگ است) و اینان همان پرهیزکارانند.) (آیه: 177 سوره بقره).

و قابل تذکر است شخصیکه در همه مراحل، صداقت لازم را داشته باشد «صِدِّيق» نامیده می‌شود.

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿34﴾

آنان هر آنچه را بخواهند نزد پروردگارشان برای آنها موجود است، و این است جزای نیکوکاران. (۳۴)

تفسیر :

در حدیث شریف آمده است: «الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك». «احسان آن است که الله متعال را چنان پرستش کنی که گویی او را می‌بینی، اگر تو او را نمی‌بینی، بی‌گمان او تو را می‌بیند».

«مَا يَشَاءُونَ»: هر چه بخواهند و آنچه طلب کنند (سوره: فرقان آیه 16).

لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿35﴾
 تا خداوند بدترین کاری را که کرده‌اند از (عملنامه) آنان بپوشاند، و آنان را به بهترین اعمالی که انجام داده بودند، اجر می‌دهد. (۳۵).

تفسیر :

شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه، مفسر تفسیر کابلی می‌نویسد که: کلمات: «اسوأ» و «احسن» (صیغه‌های تفضیل) را شاید از آن سبب در آیه مبارکه استعمال فرمود که نیکی ادنای اشخاص بلند مرتبت نسبت به نیکی‌های دیگران و بدی ادنای آنها نسبت به بدی‌های دیگران بلندتر یا سنگین‌تر دانسته می‌شود (و الله اعلم).
أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿36﴾

آیا الله برای بنده‌اش کافی نیست؟ آنان تو را از غیر الله می‌ترسانند. و هرکس را الله گمراه کند، پس هیچ راهنمایی برای او نخواهد بود. (۳۶)

تفسیر :

«أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ» اگر انسان بنده الله شد، بطور یقین بیمه می‌شود و الله تعالی امور او را کفایت و کفالت می‌کند.
 بر مؤمنان است که: در برابر تهدیدهای دشمن، با یاد امداد و تکفل الهی، خود را آرام سازد.

شأن نزول آیه 36:

921- عبدالرزاق از معمر روایت کرده که بیان داشته است مردی برایم گفت: مشرکان به

رسول الله صلي الله عليه وسلم (گفتند: خدایان ما را ناسزا نگو و گرنه دستور میدهیم تو را نابود سازند. پس «وَيَحْوِفُوكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ...» تا آخر آیه نازل شد. (مواخذ: اسباب نزول قرآن کریم، لباب المنقول في اسباب النزول: تأليف جلال الدين سيوطي). همچنان در روایتی آمده است که: زمانیکه رسول الله صلي الله عليه وسلم خالد بن ولید را برای شکستن بت «عزیز» فرستادند، متولی آن بت به وی گفت: ای خالد! من بر تو از آسیب وی بیمناکم زیرا او نیرویی دارد که هیچ چیز بر وی پنجه افکنده نمی تواند. اما خالد بی اعتنا به این سخن، تبر را گرفت و آنرا بر چهره آن بت چنان کوبید که خرد و ویرانش کرد. آن گاه بازگشت.

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ ﴿37﴾

و هر که را خدا هدایت کند، او را هیچ گمراه کننده ای نخواهد بود. آیا الله غالب انتقام گیر نیست؟ (۳۷)

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست که: هدایت و ضلالت به دست الله است، «يُضِلُّ اللَّهُ- يَهْدِي اللَّهُ» لیکن مقدمات دریافت هدایت یا محروم شدن از آن، به دست انسان است. در ضمن قابل یاد آوری است که: انسان مخلوقی است که در سنگ دلی و شقاوت به مرحله می رسد که هیچ راهنمایی در او مؤثر نمی باشد. ولی هستند برخی از مؤمنین که در ایمانداري خویش به مرحله میرسد که هیچ حادثه او را منحرف کرده نمیتواند. وگمراه شدن انسان از سوی خداوند بی مقدمه نیست، جزای عملکرد خود انسان است.

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی از وعده و وعید خبر داد. اینک در آیات متبرکه (38 الی 40) به دو دلیل ، از نادرستی راه و رسم مشرکان خبر می دهد:

الف : مشرکان، به وجود الله متعال اقرار می کنند.

ب : بتها هرگز از عالم نیکی و بدی خبر ندارند.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿38﴾

اگر از آنان بپرسی: چه کسی آسمان ها و زمین را آفرید؟ بی تردید میگویند: الله. بگو: پس آیا در آنچه که به جز الله را می خوانید اندیشه کرده اید؟ اگر الله بخواهد زیانی به من برساند، آنها می توانند آن زیان الهی را برطرف سازند؟ یا اگر رحمتی را برای من بخواهد، آیا میتوانند مانع رحمتش شوند؟ بگو: خدا مرا کافی است، و همه متوکلان باید بر او توکل کنند. (۳۸)

شان نزول :

مقاتل در شأن نزول آیه کریمه روایت میکند که رسول الله صلي الله عليه وسلم از مشرکان در این باره سؤال کردند اما آنان سکوت نمودند. پس آیه کریمه نازل شد. «بگو: خدا مرا بس است» در تمام امورم؛ اعم از جلب منفعت و دفع زیان و مشقت «اهل توکل تنها بر او توکل می کنند» نه بر غیر وی.

در حدیث شریف آمده است: «احفظ الله يحفظك، احفظ الله تجده تجاهك، تعرف إلى الله في الرخاء يعرفك في الشدة». «حق وحرمت الله تعالی را نگهدار؛ او تو را حفظ میکند و نگاهت میدارد، حق و حرمت الله را نگهدار؛ او را در برابر خود می یابی، الله تعالی را در رفاه و نعمت بشناس (و یادش کن)، او تو را در سختی و بلا می شناسد (و از تو آن بلا را دفع می کند)».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «من أحب أن يكون أقوى الناس فليتوكل على الله تعالی، ومن أحب أن يكون أغنى الناس، فليكن بما في يد الله لا أوثق منه مما في يديه، ومن أحب أن يكون أكرم الناس فليثق الله لا». «هر کس دوست دارد که قوی ترین مردم باشد، باید بر الله تعالی توکل کند و هر کس دوست دارد توانگرترین مردم باشد، باید اعتماد او به آنچه در دست الله تعالی است بیشتر از آن چیزی باشد که در دست خودش قرار دارد و هر کس دوست دارد که گرامی ترین مردم باشد، باید از خدای پروا دارد».

قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَي مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿39﴾

بگو: ای قوم من! شما هر چه در توان دارید انجام دهید، من نیز به وظیفه خود عمل می کنم، اما به زودی خواهید دانست. (۳۹)

مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿40﴾

چه کسی عذاب خوارکننده دنیا بر وی خواهد آمد و عذاب پاینده بر او نازل خواهد شد. (۴۰)
تفسیر:

«يُخْزِيهِ»: خوار و رسوایش میکند. حقیر و درمانده اش می سازد.
قابل یادآوری است که: تنبیه: از «عذاب یخزیه» عذاب دنیا و از «عذاب مقیم» عذاب آخرت مراد است والله اعلم. «يَحِلُّ»: در می رسد. وارد می گردد.
«مُقِيمٌ»: ماندگار، جاویدان.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (41 الی 48) موضوعات ظاهر قدرت کامل و دانش بی پایان پروردگار با عظمت مورد بحث قرار گرفته است.

إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّٰ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ بِوَكِيلٍ ﴿41﴾

ما این کتاب را برای [هدایت] مردم به حق و راستی بر تو نازل کرده ایم؛ پس هر که هدایت یافت، به نفع خود اوست و هر که گمراه شد، فقط به زیان خود گمراه می شود؛ و تو بر آنان وکیل و نگهبان نیستی. (۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِلنَّاسِ»: برای مردم. برای ابلاغ به مردم. «بِالْحَقِّ»: مشتمل بر حق و حقیقت است و باطل بدان راه ندارد. «يَضِلُّ عَلَيْهَا»: به زیان خود گمراه می گردد.

تفسیر:

مفسرین می نویسند که: این آیه به آیه شمشیر «سيف» (آیه سیف یا آیه قتال پنجمین آیه سوره توبه) منسوخ است زیرا خداوند متعال بعداً به رسول خویش فرمان داد که با اعراب تا آنگاه بجنگد که: (لااله الاالله) بگویند و به احکام اسلام عمل کنند. (تفسیر انوار القرآن).

تعريف اصطلاحی قرآن :

قبل از همه باید گفت که: قرآن جامع ترین و کامل ترین کتاب الله متعال برای انسان می باشد.

«قرآن» اسم علم غیر مشتق بوده و از «قرأ» گرفته نشده، اما نامی برای کتاب الله است؛ مانند سایر کتاب های آسمانی؛ همچون تورات و انجیل.

برخی از علماء میفرمایند که: «قرآن» به معنای جمع آوری بوده و علت نامگذاری قرآن این است که سوره ها را جمع نموده و با هم گردمی آورد. (لسان العرب، ابن منظور، جلد 1، صص 128-129؛ البیان فی علوم القرآن، محمد بن علی حسن و سلیمان قرعای، صفحه 3).

اماتعریف اصطلاحی قرآن:

علماء تعریفات متعددی برای قرآن به عمل آورده اند که: کامل ترین و بهترین آنها، این تعریف است: «قرآن کلام معجز الهی است که بر پیامبر ج نازل شده و به صورت تواتر نقل گشته و به قصد عبادت، تلاوت میشود.» (البیان فی علوم القرآن، صفحه 3).

مراد از «کلام معجز الهی»، این است که سخن انس و جن، فرشتگان، پیامبر یا رسول نیست، بلکه کلام الله تعالی بوده و آنگونه که شایسته اوست، قطعاً سخن گفته است.

با عبارت «نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه وسلم»، کتاب های نازل شده بر پیامبران پیش از سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم از تعریف مذکور خارج میشود؛ مانند صُحُف ابراهیم، تورات نازل شده بر موسی و انجیل نازل شده بر عیسی علیه السلام.

و با قید «تواتر»، آنچه گفته می شود قرآن است و به صورت تواتر نقل نگشته، خارج می شود. با جمله «به قصد عبادت، تلاوت میشود»، اما با در نظر داشت اینکه حدیث قدسی منسوب به الله متعال میباشد ولی به منظور عبادت خوانده نمیشود. حدیث قدسی از این امر خارج می گردد، چون به منظور عبادت، خوانده نمی شود هر چند منسوب به الله تعالی است. (البیان فی علوم القرآن، صفحه 3).

همچنان برخی از مفسرین تعریف علمی قرآن را چنین بیان فرموده اند: قرآن وحی نامی اعجاز آمیز الهی است که به زبان عربی، به عین الفاظ توسط فرشته امین وحی، جبرئیل، از جانب خداوند و از لوح محفوظ، بر قلب و زبان پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم هم اجمالاً یکباره و هم تفصیلاً در مدت بیست و سه سال نازل شده و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم آن را بر تعداد از اصحاب کرام خویش تلاوت نموده، و کاتبان وحی، از میان اصحاب، آن را با نظارت مستقیم و مستمر محمد صلی الله علیه وسلم نوشته اند و تعداد کثیر از حافظان کرام از میان اصحاب آن را حفظ و به تواتر نقل کرده اند. خواننده گان محترم!

نزول کتاب برای همه مردم است. و همه مطالب و موضوعات قرآن سرپا حق است و هیچ گونه تحریف و باطلی در آن راه نیافته است و هم نزول چنین کتابی، لازم و سزاوار و حق است.

در ضمن باید یاد آور شد طوریکه از فحوائی آیه مبارکه معلوم می شود: انسان در انتخاب راه آزاد است. و از این آیه مبارکه این اصل زیبایی بدست می آید که الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه وسلم به ایمان ما نیازی و ضرورتی ندارند.

رسالت و وظیفه پیامبران ابلاغ است، نه اجبار. (حتی انبیا حقّ تحمیل عقیده خود را هم

ندارند). هدایت واقعی و کامل تنها در سایه کتاب آسمانی میسر است.

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٢﴾

و خداست که جانها [مردم] را هنگام مرگشان به طور کامل قبض می‌کند، و نیز آن (جانی) که نمرده است (آنرا) وقت خوابش (می‌گیرد)، و (جانی را) که به مرگ آن حکم قطعی کرده است نگاه می‌دارد، و آن دیگر را تا زمان معنی باقی می‌گذارد، یقیناً در این امر نشانه‌های روشن (و بزرگ الهی) برای کسانی است که (در قدرت الله) فکر می‌کنند. (۴۲)

تفسیر :

«يَتَوَفَّى»: کاملاً دریافت می‌دارد. به تمام و کمال قبض می‌کند و برمی‌گیرد.

«الْأَنْفُسَ»: ارواح. «مَوْتِهَا»: مراد مرگ اجسام است. «يُمْسِكُ الَّتِي...»: اشاره به حالت مرگ است که موت کبری است و در آن روح‌ها با بدن‌ها به طور کامل قطع رابطه می‌کنند و برای همیشه به عالم ارواح می‌روند.

«يُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ»: اشاره به حالت خواب یا موت صغری است که چهره ضعیفی از مرگ است و روح‌ها با بدن‌ها به طور ناقص قطع ارتباط می‌کنند یا میتوان گفت: ارواح میان عالم روحانی و دنیای جسمانی در جولان و نوسانند.

«أَجَلٍ مُّسَمًّى»: مراد پایان عمر انسان‌ها است.

یادآوری: از این آیه استفاده می‌شود که:

1- انسان ترکیبی از روح و جسم است.

2- روح موجودی جدا از جسم است و هنگامی که با آن رابطه پیدا کند نشانه حیات پدیدار می‌گردد.

3- انسان به هنگام خواب در آستانه مرگ قرار می‌گیرد (ملاحظه شود: سوره: انعام آیه 60).

عبدالکریم خطیب معتقد است که (نفس) در قرآن، نه روح است و نه جسم، بلکه انسانیت انسان، یا انسان معنوی است (ملاحظه شود: التفسیر القرآنی للقرآن مولف عبدالکریم خطیب).

علماء درباره «نفس» و «روح» اختلاف نظر دارند که: آیا این دو، یک چیز هستند یا دو چیز مختلف؟ ولی این رأی که این دو، یک چیز هستند، قوی‌تر است، به دلیل احادیثی که بر این امر دلالت می‌کند زیرا در این احادیث گاهی از «روح» به لفظ روح و گاهی به لفظ «نفس» تعبیر شده است. امام فخرالدین رازی می‌گوید: «نفس انسانی، عبارت از جوهر رخشان روحانی‌ای است که چون به بدن تعلق گیرد، پرتو و روشنی آن در تمام اعضا تجلی می‌کند - که این همان پدیده حیات است - و در هنگام مرگ، تعلق روح از ظاهر و باطن بدن قطع می‌شود - که این همان مرگ است - ولی در هنگام خواب، پرتو روح از ظاهر بدن قطع می‌شود نه از باطن آن. پس ثابت شد که مرگ و خواب هر دو از یک جنس‌اند مگر فرق آن‌ها در این است که مرگ، انقطاع روحی تام و کاملی است درحالی‌که خواب انقطاع ناقصی است از برخی وجوه نه از کل آن».

«قطعاً در این امر» یعنی: در گرفتن ارواح و نگاهداشتن یا پس فرستادن آن‌ها «برای مردمی که» در این امر «اندیشه» و تدبیر و تأمل «می‌کنند» و به وسیله آن بر یگانگی خداوند او کمال قدرت وی بر زنده کردن پس از مرگ و بر همه چیز استدلال می‌نمایند

«نشانه هایی است» عجیب و بدیع که بر یگانگی و قدرت عظیم پروردگار متعال، دلالت می‌کند زیرا گرفتن ارواح و نگاهداشتن یا پس فرستادن آن‌ها، برای پند پذیران، پند آموز و برای متذکران و اندیشه‌وران، یادآور خوبی است.

بدین‌گونه، خداوند متعال از هر دو وفات یاد کرد؛ وفات کبری که همان مرگ است و وفات صغری که خواب میباشد. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «لتموتن کما تنامون ولتبعثن کما تصحون». «قطعاً چنانکه به خواب می‌روید، می‌میرید و قطعاً چنانکه از خواب بیدار می‌شوید، برانگیخته می‌شوید».

همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «چون یکی از شما بر بالین خواب خود جایی می‌گیرد، باید آن را بیفشاند زیرا او نمی‌داند که چه چیز بر آن ملافه و بالین، جانشین وی شده است (یعنی از حشرات). سپس باید بگوید: «باسمک ربی وضعت جنبی وباسمک أرفعه، إن أمسکت نفسي فارحمها وإن أرسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادک الصالحین».

«پروردگارا! به نام تو پهلویم را نهادم و به نام تو آن را بر می‌دارم، اگر روح را نگاه داشتی، بر آن رحم کن و اگر آن را به تنم باز پس فرستادی، آن را به آنچه که بدان بندگان شایسته‌ات را حفظ می‌کنی، حفظ بفرما». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری از حذیفه (رض) آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم چون شبانگاه در خوابگاه خویش قرار می‌گرفتند، دست مبارک خود را در زیر رخسار خود نهاده و آن‌گاه می‌گفتند: «اللهم باسمک أموت و أحیا».

«بارها! به نام تو می‌میرم و زنده می‌شوم». و چون بیدار میشدند، می‌گفتند: «الحمد لله الذي أحیانا بعد ما أماتنا وإليه النشور». «سپاس خدایی را که ما را بعد از آنکه می‌میراند، زنده گردانید و به سوی اوست حشر و نشر ما».

ابن عباس (رض) و غیر وی از مفسران در معنی آیه می‌گویند: «ارواح زندگان و مردگان در خواب باهم ملاقات می‌کنند و آن ارواحی که الله متعال بخواهد، همدیگر را شناخته و تعارف حاصل می‌کنند پس چون تمام آن‌ها بخواهند که به سوی اجساد خویش باز گردند، خداوند متعال ارواح مردگان را نزد خود نگاه میدارد و ارواح زندگان را به سوی اجساد آنها باز پس می‌فرستد».

جسم و روح، دو حقیقت مستقل هستند و به هنگام مرگ یا خواب از هم جدا میشوند و روح پس از مرگ باقی می‌ماند.

مرگ و خواب، برادر یکدیگر اند، اگر بدانیم که هر شب جان می‌دهیم، مطمئناً از غرور و غفلت و گناه فاصله می‌گیریم.

مرگ و زندگی به دست پروردگار با عظمت است، نباید فراموش کرد، هیچ کس تا ابد زنده نمی‌ماند.

خواب و بیداری برای همه انسان هاست، ولی تنها اهل فکر از آن درس عبرت می‌گیرند.

ملاقات ارواح مردگان در عالم برزخ :

در مورد اینکه بعد از مرگ وقتی به برزخ می‌رویم در آنجا دوستان و اقارب خود را می‌بینیم یا تا قیامت منتظر می‌مانیم.

از مجموع نصوص قرآن عظیم الشأن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت شده اینست که در عالم برزخ هر کس که اهل نجات باشد، در قبرش خوشبخت می‌شود و جایی

خویش را در بهشت مشاهده می کند و هفتاد زراع قبرش گشاده میشود و بوی ریاحین و نسیم بهشت را استشمام میکند، اما شخص کافر و بدکردار جایش را در دوزخ به وی نشان میدهند و قبر بر او فشار می آورد تا اینکه تمام استخوان هایش در هم پیچیده میشود، و قبرش گودالی از گودال های آتش مبدل میگردد و حرارت و گرمی آتش دوزخ به وی می رسد. پس دانستیم که قبر یا باغی از باغ های بهشت است و یا گودالی از گودال های دوزخ، چنانکه در حدیث آمده است. طبرانی در معجم الاوسط (8613).

و ثابت شده که در قیامت اهل جنت می توانند اقوام و آشنایان خود را ملاقات کنند.

و اما در مورد ملاقات ارواح مردگان در دنیای برزخ :

در چند حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه وسلم ثابت شده است که ارواح مومنان در دنیای برزخ باهم ملاقات کرده و همدیگر را می بینند. مثلاً از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِذَا حُضِرَ الْمُؤْمِنُ أَتَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ بِحَرِيرَةٍ بَيْضَاءَ فَيَقُولُونَ أَخْرَجِي رَاضِيَةً مَرْضِيًّا عَنْكَ إِلَيَّ رَوْحُ اللَّهِ وَرَبِّحَانَ وَرَبِّ غَيْرِ غَضَبَانَ فَتَخْرُجُ كَأَطْيَبِ رِيحِ الْمَسْكِ حَتَّى أَنَّهُ لَيَنَاولُهُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا حَتَّى يَأْتُونَ بِهِ بَابَ السَّمَاءِ فَيَقُولُونَ مَا أَطْيَبَ هَذِهِ الرِّيحَ الَّتِي جَاءَتْكُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَيَأْتُونَ بِهِ أَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَهُمْ أَشَدُّ فَرَحًا بِهِ مِنْ أَحَدِكُمْ بِغَائِبِهِ يَقْدَمُ عَلَيْهِ فَيَسْأَلُونَهُ مَاذَا فَعَلَ فُلَانٌ مَادَا فَعَلَ فُلَانٌ فَيَقُولُونَ: دَعُوهُ فَإِنَّهُ كَانَ فِي غَمِّ الدُّنْيَا. فَإِذَا قَالَ: أَمَا أَتَاكُمْ؟ قَالُوا: ذُهِبَ بِهِ إِلَيَّ أُمِّهِ الْهَآوِيَةِ..». نسائی (1833) و صححه الألبانی فی (السلسلة الصحيحة) (2758). یعنی:

«هرگاه اجل مومنی فرا رسد، ملائکه رحمت با ابریشمی سفید نزد او می آیند (تا روح وی را با آن بپیچند) و (به روحش) می گویند: خارج شو ای روح خشنود و آرام! به سوی خدا و ریحان، و پروردگاری که او نیز از تو خشنود است و خشمگین نیست، پس روح او مانند بوی پاک مسک خارج می گردد تا جائیکه او را دست به دست به هم می سپارند تا به درب آسمان می برند، و می گویند: چه روح پاک و خوش بویی از زمین به سوی شما می آید، و سپس روح او را نزد ارواح مومنان می برند، که آنها هم از ورود او بسیار خوشحال تر از کسانی میشوند که یک مسافر به اهلس برگردد هستند، و از او (درباره احوال زنده گان در دنیا) می پرسند: فلانی (در دنیا) چکار کرد؟ و فلانی چکار کرد؟ (بعضی از مؤمنان) به (سؤال کننده ها) می گویند: وی را رها کنید (تا استراحت کند) چرا که او (بخاطر اهل و عیالش) در غم دنیا است. او نیز (در پاسخ سؤالشان) به آنها می گوید: (او فوت کرد) آیا نزد شما نیامد؟ (او کجاست؟ احوال او اکنون چگونه است؟)، (آنها هم بیاد می آورند و) به او میگویند: (خیر، او را نزد ما نیاوردند) او را به دوزخ بردند».

همچنین در حدیث دیگری از ابو هریره رضی الله عنه آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَصْعَدُ بِرُوحِهِ إِلَى السَّمَاءِ فَتَأْتِيهِ أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ فَتَسْتَخْبِرُهُ عَنْ مَعَارِفِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ، إِذَا قَالَ: تَرَكْتُ فَلَانًا فِي الْأَرْضِ، أَعْجَبَهُمْ ذَلِكَ وَإِذَا قَالَ: إِنَّ فَلَانًا قَدْ مَاتَ، قَالُوا: مَا جِيءَ بِهِ إِلَيْنَا أَيْنَ؟ إِلَيَّ أُمِّهِ الْهَآوِيَةِ» حدیث حسن.

یعنی: «روح مومن را به سوی آسمان بالا میبرند و ارواح مومنان نزد او می آیند و از او درباره زندگان کسب خبر میکنند، و هرگاه او (به ارواح مومنان) گفت: فلانی را در زمین ترک کردم، آنها تعجب می کنند، و هنگامی که به آنها میگوید: فلانی فوت کرد، میگویند: او را نزد ما نیاوردند، او کجاست؟ (وی را) به سوی دوزخ بردند».

بنابراین ارواح مؤمنان در عالم برزخ همدیگر را ملاقات می کنند و از همدیگر سوال می

کنند و از دنیا و اهل آن یادآوری می‌کنند.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله میگوید: «..و اما مستقر شدن (مومنان در عالم برزخ) بر حسب رتبه و مقام آنها نزد خداوند است، یعنی کسی که جزو مقربین است، پس جایگاه او از جایگاه کسی که جزو اصحاب اهل یمین است بالاتر است، اما کسانی که جایگاه بالاتری دارند به مکان کسانی که در جایگاه پایین تر هستند سر می‌زنند ولی کسانی که در مکان پایین قرار دارند نمی‌توانند بالا بروند (و به نزد کسانی که در جایگاه بالاتر قرار دارند بروند)، و هرگاه خداوند متعال اراده کند و بخواهد، آنها را با هم جمع می‌کند (تا با هم ملاقات کنند) همانگونه که در دنیا با هم ملاقات می‌کردند، با وجود آنکه رتبه آنها متفاوت بود و همدیگر را زیارت می‌کردند.

و فرقی ندارد که در مکان دوری از هم دفن شده باشند یا نزدیک، چه گاهی (خداوند متعال) ارواح را با وجود دوری محل قبرشان با هم جمع می‌کند، و گاهی با وجود نزدیکی محل قبرشان آنها را از هم دور و جدا می‌کند، مومنی نزد قبر کافر مدفون است ولی روح او در بهشت، و روح کافر در جهنم است..». (مجموع الفتاوی (24 / 368)).

یادداشت :

علما فرموده اند که گاهی ارواح زندگان با مردگان در خواب (رویای صادق) با هم ملاقات میکنند و آن ارواحی که خدا بخواهد، همدیگر را شناخته و تعارف حاصل میکنند پس چون تمام آنها بخواهند که به سوی اجساد خویش بازگردند، خداوند ارواح مردگان را نزد خود نگاه می‌دارد و ارواح زندگان را به سوی بدن آنها باز پس می‌فرستد.

و به آیه زیر استناد کرده اند: طوریکه در آیه (42 سوره زمر) بیان شده است: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» یعنی: خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند، و ارواحی را که نمرده‌اند نیز به هنگام خواب می‌گیرد؛ سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده نگه‌می‌دارد و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) باز میگرداند تا سرآمدی معین؛ در این امر نشانه‌های روشنی است برای کسانی که اندیشه می‌کنند!

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أُولَٰئِكَ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ ﴿43﴾

آیا آنان غیر از خدا شفیعانی گرفته اند؟! بگو: اگر مالک هیچ چیزی نباشند و توان فهمیدن و خرد نداشته باشند (باز هم آنان را شفیعان خود می‌گیرید)؟ (۴۳)

تفسیر :

«شفعاء»: واسطه‌ها. شفیع: واسطه، در اصل به معنی جفت کردن است. در مورد شفیع مفسران مطابق نص قرآنی می‌فرمایند که: شفیع باید برای شفاعت، از جانب الله تعالی اجازه داشته باشد، «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ». اما بت‌ها چه اجازه دارند؟ شفیع باید محبوب و مورد رضای الله تعالی باشد و بت‌ها نه محبوبند و نه مورد رضایت الهی.

«مِنْ دُونِ اللَّهِ»: بدون رضایت الله. (ملاحظه شود تفسیر: روح المعانی). قابل تذکر است که: برخی از مشرکان، بت‌ها را الله نمی‌دانستند، بلکه شفیع و واسطه درگاه الله می‌شمردند. طوری که در جمله «اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ» آیه مبارکه آمده است.

در ضمن قابل توجه است که: واسطه‌ی میان انسان و الله تعالی باید نیاز را بفهمد و قدرت کمک کردن را داشته باشد که بت‌ها هیچ کدام را ندارد. طوری‌که می‌فرماید «لَا يَمْلِكُونَ - لَا يَعْقِلُونَ» بناءً بصورت کل باید گفت که: بتان نه اختیار دارند و نه عقل بنابراین آن‌ها را شفیع دانستن خیلی عجیب بلکه خارج از عقل است.

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿44﴾

بگو شفاعت یکسره از آن خداست فرمانروایی آسمانها و زمین خاص اوست سپس به سوی او باز گردانیده می‌شوید. (۴۴)

تفسیر:

«بِاللَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا»: هر چه شفاعت است از آن الله است. شفاعت وقتی میسر است که خدا به شفاعت کننده اجازه دهد (ملاحظه شود سوره: بقره آیه 255، یونس آیه 3، طه آیه 109) و از شفاعت شده خوشنود گردد (ملاحظه شود سوره: انبیاء آیه 28) و خود شفاعت، پسندیده و درست باشد (ملاحظه شود سوره: نساء آیه 85، زخرف آیه 86).

وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿45﴾

و چون خدا به تنهایی یاد شود دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند متنفر می‌گردد و چون کسانی غیر از او یاد شوند ناگهان شاد و خورسند می‌شوند. (۴۵)

تفسیر:

«اشْمَأَزَّتْ»: شماز: تنفر گرفته «اشمازت»: متنفر شد و بیزار گردید. به هم آمد. این کلمه فقط يك بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است. «يَسْتَبْشِرُونَ»: شاد و مسرور می‌گردند.

«استبشار»: طلب شادی و نیز یافتن یادانستن چیزی است که انسان را شاد میکند. قابل یاد آوری است که: ذکر خدا برای برخی از انسان‌ها مایه آرامش قلب شان تمام می‌گردد، ولی هستند گروه از انسان‌ها ذکر الله مایه آزار و اذیت شان می‌باشد. ولی زمانیکه از معبودان باطل آنان ذکر به عمل آید نوعی از فرح و خوشحالی در وجود شان دیده می‌شود، زیرا شیطان، شرک را در نظر آنان مزین ساخته و توحید را در نظر شان بد جلوه می‌دارد، این بدین معنی است که: حق به گونه باطل، و باطل به گونه حق در نگاه آنان جلوه‌گر می‌شود.

مفسرین می‌فرمایند: بادر نظر داشت اینکه مخاطبان این آیه کسانی هستند که به آخرت ایمان ندارند، ولی به تأسف باید گفت که در میان مسلمین نیز افرادی یافت می‌شود از ذکر اسلام اصل و ناب نگران و در بسیاری از موارد از خود تنفر نیز نشان می‌دهد.

در (آیه 46 سوره اسراء) این فهم را با زیبایی خاصی چنین مورد تشریح قرار داده است: «وَ إِذَا ذُكِّرَتْ رَبِّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوْ أَعْلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا» هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می‌کنی، آنها پشت می‌کنند و از تو روی بر می‌گردانند.

در این جای شکی نیست که: روح بسته و دل مرده، معارف ناب قرآن عظیم الشان را نمی‌پذیرد. و شنیدن و فهمیدن ساده قرآن، غیر از فهم عمیق و لذت بردن از مفاهیم اعجاز آن می‌باشد. و زمانیکه انسان از درک معنویات و لذاذذ اعجاز آمیز قرآن محروم بماند این بدین معنی است که به نوعی از قهر الهی مبتلا شده است. و نباید فراموش کرد که: توحید در ربوبیت، سخت‌ترین چیز برای مشرکان است.

توحید ربوبیت بیان می‌کند که «رب» و پروردگار و مدیر و مدبر فقط خداوند می‌باشد. توحید ربوبیت یعنی: یگانه دانستن الله در افعال او مانند خلقت و ملک و تدبیر و روزی دهی و زنده گرداندن و میراندن و فرستادن باران و دیگر کارها، زیرا توحید بنده کامل نمی‌شود مگر آنکه اقرار نماید الله متعال پروردگار همه چیز و مالک و خالق و رازق همه چیز است، و اوست که زنده می‌کند و می‌میراند و سود و زیان می‌رساند و تنها اوست که دعا را اجابت می‌کند و همه کارها به دست اوست و همه‌ی خیر در دست اوست و بر هر کاری تواناست. ایمان به قدر خیر و شر نیز جزو این توحید است.

شأن نزول آیه 45 :

922- این منذر از مجاهد روایت کرده است: نبی کریم صلی الله علیه وسلم (کنار کعبه سوره نجم را قرائت کرد، وقتی که از بت های مشرکان یاد کرد به مشرکان خرسندی و شادمانی دست داد. آنگاه آیه «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ...» نازل شد. (مأخذ: اسباب نزول قرآن کریم، لباب المنقول في اسباب النزول: تأليف جلال الدين سيوطي).

قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿46﴾

پروردگارا، ای خالق آسمانها و زمین، ای دانای عالم پیدا و پنهان، تو خود میان بندگان در آنچه همیشه اختلاف می‌کردند، فیصله خواهی کرد. (۴۶)
بر مبلغان و علمای دین است زمانیکه در مقابل سر سخت کفار قرار می‌گیرند، باید همواره با یاد الله از او استمداد بگیرند.

کسی از حضرت ربیع بن خثیم در باره شهادت امام حسین (رض) پرسید، او آه سردی کشید و این آیه راتلاوت فرمود: «قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» فرمود که: هرگاه راجع به اختلافات صحابه در قلب شما اضطرابی پیش آید این آیه را تلاوت فرمایید. روح المعانی بعد از نقل آن فرموده است که این یک تعلیم عظیم الشأن آدبی است، که همیشه باید آن را یاد کرد.

وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ﴿47﴾

اگر هر آنچه در زمین است و همانند آن، از آن ظالمان [مشرک] باشد، آن را در برابر سهم گینی عذاب در روز قیامت، فدیة بدهند (ولی سودی نخواهد داشت) و از جانب الله چیزی برایشان آشکار شود که گمانش را نمی‌کردند. (۴۷)

تفسیر :

در قیامت هیچ کس صاحب مال و ثروتی برای نجات خود نمی‌باشد و در محکمه عدل الهی، هیچ چیز مانع محکومیت مجرمان شده نمی‌تواند. با تمام وضاحت باید بیان داشت که محاسبات انسان، همیشه بصورت جامع، و واقع بینانه نمی‌باشد.
حضرت سفیان ثوری این آیه را خواند ه فرمود که: هلاکت است برای ریاکاران هلاکت است برای ریاکاران! این آیه در ارتباط با کسانی است که در دنیا کار نیک به خاطر نشان دادن مردم انجام می‌دهند، و مردم همه آنها را نیک تصور می‌کنند و خود آنها در این فریب قرار می‌گیرند که این اعمال موجب نجات اخروی آنان خواهند شد.
اما چون در آنها اخلاص وجود نداشت اعمال نیک آنها نزد خداوند متعال اجر و ثوابی

نخواهد داشت، لذا در آنجا بر خلاف وهم و پندار خود، با عذاب و عتاب مواجه خواهند شد. (تفسیر قرطبی)
خوانندگان محترم!

اگر ما امروز برای يك درهم و دینار در بین خود به اختلاف می پردازیم، باید فراموش نه کنیم که: فردا دو برابر تمام سرمایه های زمین هم برای نجات ما کارساز نخواهد بود. در روز محشر هیچ کس صاحب مال و ثروتی برای نجات خود نمی باشد، و در دادگاه الهی، هیچ چیز مانع محکومیت مجرمان شده نمی تواند.

وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿48﴾

در آن روز اعمال بدی را که انجام داده اند برایشان آشکار می شود و آنچه را مسخره می کردند بر آنها واقع می گردد. (۴۸)

«حَاقَ بِهِمْ»: ایشان را احاطه می کند. آنان را در بر می گیرد.

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی برخی از بدی ها و بدرفتاریهای مشرکان به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (49 الی 52) نوعی دیگر از پستی صفاتان را به بیان میگیرد آن اینکه: هرگاه به مصیبت و مشکلات مبتلا و گرفتار می شدند، متواضعانه، ناله و فریاد سر می دادند؛ ولی همینکه به حالت آرامش و رفاه و نعمت دست می یافتند، در همان لحظه الله را به فراموشی می سپردند، و چنان می پنداشتند، آن چه دارند، و یا آنچه را که بدست آورده اند؛ نتیجه ی تلاش خودشان است، حال آن که قبض و بسط روزی با دست الله سبحان و تعالی است.

فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَيَّ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِن أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿49﴾

پس چون انسان را آسیبی رسد، ما را [برای برطرف کردنش] می خواند. باز وقتی از سوی خود به او نعمتی عطا کنیم گوید: جز این نیست که آن نعمت بر اساس دانش و تدبیری که دارم به من داده شده! نه، چنین نیست. بلکه این نعمت وسیله آزمایش است ولی بیشتر مردم نمی دانند. (۴۹).

تفسیر:

«إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَيَّ عِلْمٍ»: این نعمت را بر اثر فرزاندگی و در پرتو دانش و کاردانی به دست آورده ام. «فِتْنَةٌ»: امتحان. آزمایش.

فَدَقَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿50﴾

همین [سخن بیهوده و باطل] را کسانی که پیش از آنان بودند، گفتند، ولی آنچه را [از مقام و ثروت همواره] به دست می آوردند، عذاب و هلاکت را از آنان برطرف نکرد. (۵۰)
تفسیر:

در آیه فوق به یک اصلی عالی تربیتی اشاره به عمل آمده و آن اینست که: آنچه را که مجرمان در دنیا بدست آورده اند، در قیامت به دردشان نمی خورد، طوری که همین فهم در آیات از جمله در (آیه: 10 سوره آل عمران) ذکر گردیده، میفرماید: «لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ» (هرگز اموالشان کارساز نیست). و یا هم در آیه (48 سوره اعراف) میفرماید: «مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ» (هرگز جمعیتشان کارساز نیست). و یا هم در آیه (46 سوره طور)

میفرماید: «لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ» (هرگز تدبیرشان کارساز نیست).
تاریخ بشری شاهد است که: مال و ثروت به هنگام قهر الهی، نه در دنیا انسان را نجات داده
می تواند و نه در آخرت. «فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (وقتی قارون به زمین فرو رفت،
هیچ گروهی انسانی نتوانست او را نجات دهد). (سوره قصص آیه 81).

**فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا
وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿51﴾**

پس (سزای) بدی‌هایی را مرتکب شدند به آنان رسید، و کسانی از این [مردم مکه] که [به
آیات ما] ظلم ورزیدند، به زودی عذاب‌های آنچه را که مرتکب شدند به آنان خواهد رسید؛
و هرگز نمی‌توانند (از عذاب الهی بگریزند و الله را) ناتوان کنند. (۵۱)

**أُولَئِكَ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ ﴿52﴾**

آیا ندانسته اند که خدا رزق و روزی را برای هر که بخواهد وسعت می‌دهد یا تنگ
می‌گیرد؟ بی‌تردید در این [اندازه‌گیری] برای مردمی که ایمان دارند، نشانه‌هایی [از
حکمت و مصلحت خدا] ست. (۵۲)

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی دریافتیم که الله سبحان و تعالی، کافران را به شیوه‌های گوناگون هشدار
داد، اکنون در آیات متبرکه (53 الی 59) این آیات، کمال رحمت، فضل و احسان الله
متعال را نسبت به بندگان مخلص توبه‌کار را به بیان می‌گیرد.

**قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ
جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿53﴾**

بگو: ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید! از رحمت الله ناامید
نشوید، یقیناً الله همه گناهان را می‌آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزگار و بسیار و مهربان
است. (۵۳)

تفسیر:

مفسرین در تفسیر جمله «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» آیه فوق مینویسند که: هدف اینست
که دروازه‌های غفران به روی همه بندگان بدون استثناء باز می‌باشد، مشروط به اینکه
دساتیر آیات مبارکه ذیل را در نظر داشته باشند:

الف - دست کشیدن از گناه و برگشتن به سوی درگاه الهی: «وَأَنِيبُوا إِلَيَّ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ
مِن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ﴿54﴾».

ب - تسلیم شدن بدون چون و چرا به فرمان الهی: «وَأَسْلِمُوا لَهُ... ﴿54﴾»

ج - پیروی درگفتار و کردار از احکام و قوانین الهی. «وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ
رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿55﴾».

کسانی که وعده غفران را در آیه فوق مشروط به شرائطی نمی‌دانند، و کسانی که آن را
مقید به اموری می‌دانند، فقط گرفتار نزاع لفظی هستند. چرا که توبه و برگشت به سوی
خدا تنها با کلمات نیست و بلکه نشانه توبه، یعنی تغییر مسیر، ترک سیئات و انجام حسنات
است.

خوانندگان محترم!

این آیه امیدبخش‌ترین آیه در کتاب الله تعالی است زیرا مشتمل بر بزرگترین بشارت حق

تعالی برای بندگانش میباشد، چه همان‌گونه که ملاحظه میکنیم؛ حق تعالی در این آیه، اولاً - با هدف گرامیداشت و فزون ساختن بشارت به بندگان - ایشان را به خودش منسوب کرد، سپس ایشان را به زیاده روی در نافرمانی‌ها و ارتکاب بسیار گناهان موصوف ساخت آن‌گاه به دنبال آن، این زیاده‌روان افراطگر در معاصی را از نومیدی از رحمت خویش نهی کرد. و این خود دلالت می‌کند بر این امر که نهی از نومیدی، برای گناهکاران غیر مسرفی که در این عرصه زیاده روی نمی‌کنند، از باب اولی مورد نظر حق تعالی می‌باشد.

سپس حق تعالی عبارتی بیان می‌دارد که بعد از آن در این حقیقت جای هیچ‌گونه شک و تردیدی باقی نمی‌ماند: «در حقیقت خدا همه گناهان را می‌آمرزد» یعنی: اگر بخواهد، هرگونه گناهی را از هر نوعی که باشد، برای توبه‌کاران می‌آمرزد؛ جز شرکی که صاحبش از آن توبه نکرده باشد، به‌دلیل این فرموده حق تعالی: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» [نساء: 48]. «در حقیقت خداوند نمی‌آمرزد اینکه به او شریک آورده شود ولی مادون یعنی غیر از شرک آنرا برای هر کس که بخواهد می‌آمرزد». سپس این آمرزش خویش برای گناهان را با این عبارت مؤکد می‌گرداند: می‌آمرزد گناهان را «همه یکجا» و! چه عظیم است این بشارت، بشارتی که دل‌های مؤمنان نیکوکار به آن آرام می‌گیرد و از بهجت و فرحت لبریز میشود «بی‌گمان او آمرزگار مهربان است» یعنی: حق تعالی بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است و در هر دو وصف آمرزندگی و مهربانی، عنایت وی بی‌نهایت وسیع می‌باشد پس کسی که می‌پندارد نومید کردن بندگان خداوند متعال و دلسرد کردن‌شان از رحمت وی، برایشان بهتر از آن چیزی است که خداوند متعال خود آنان را بدان بشارت داده است، چنین‌کسی بی‌تردید مرتکب بزرگترین ستم شده و اشتباهی بس نادرست از وی سر زده است.

از ابن‌مسعود (رض) روایت شده است که فرمود: «بزرگترین آیه در کتاب الله» «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿2﴾» [آل عمران: 2]. در سوره «بقره/255» و در سوره «آل عمران/2» است، جامع‌ترین آیه در کتاب الله در باره خیر و شر، در سوره «نحل/90» یعنی آیه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» است، امید بارتترین و گشایش آورترین آیه در قرآن کریم، در سوره «زمر» یعنی همین آیه است و استوارترین آیه در کتاب الله تعالی در مورد تفویض و توکل، در سوره «طلاق/3 - 2»، یعنی این آیه است: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿2﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ».

ابن ابی حاتم از ابی‌الکنود روایت می‌کند: عبدالله بن مسعود (رض) بر قاضی‌ای گذشت که در حال موعظه گفتن برای مردم بود پس درنگی کرد و آن‌گاه خطاب به وی گفت: ای واعظ! چرا مردم را از رحمت الله متعال ناامید می‌کنی؟ سپس این آیه را تلاوت کرد: «قُلْ يُعْبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ» [الزمر: 53].

در حدیث شریف آمده است که چون ابو ایوب انصاری (رض) در آستانه وفات قرار گرفت، به اطرافیانش فرمود: تا هم‌اکنون چیزی را از شما پنهان می‌کردم که آن را از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده‌ام؛ اکنون آن را به شما اعلام می‌کنم: آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لو لا أنکم تذنبون، لخلق الله لأقوما یذنبون فیغفر لهم»: اگر شما کسانی نبودید که مرتکب گناه می‌شدید، قطعاً خدای متعال گروهی را می‌آفرید که مرتکب گناه شوند تا بر آنان بیامرزد».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است: «كفارة الذنب الندامة». «کفاره گناه، پشیمانی است».

همچنین در حدیث شریف به روایت ثوبان - برده آزاد شده رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «دوست ندارم که دنیا و آنچه در آن است را در برابر این آیه: «قُلْ يُعْبَادِي الَّذِينَ أُسْرِفُوا»: [الزمر: 53] به من بدهند. مردی گفت: یا رسول الله! پس کسی که شرک ورزیده است چه؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم لحظه‌ای سکوت کرده و آن‌گاه فرمودند: «ألا و من أشرك، ثلاث مرات». «آگاه باشید، حتی آمرزیده می‌شود بر کسی که شرک ورزیده است. و سه بار این جمله را تکرار کردند». یعنی: کسی که شرک ورزیده و سپس از شرک خویش توبه کرده است، نیز مورد آمرزش قرار می‌گیرد.

شأن نزول آیه 53:

بخاری و مسلم از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: عده‌ای از اهل شرک مرتکب قتل شدند و در این کار زیاده‌روی کردند، زنا کردند و در این عمل افراط نمودند، سپس خدمت رسول الله (آمدند و گفتند: آنچه می‌گویی و ما را به آن راه دعوت می‌کنی بسیار خوب است کاش ما را آگاه کنی، آیا برای اعمالی که انجام داده ایم باید کفاره بپردازیم؟ پس خداوند متعال (آیه 68 الی 70 سورة الفرقان) را نازل کرد. «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا (68) يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا (69) إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (70)» و همچنان آیه (53 سورة زمر) «و قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أُسْرِفُوا...» را نازل کرد.

923- ابن ابوحاتم به سند صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این آیه در مورد مشرکان مکه نازل گردیده است. (طبری 26512 با سند صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است. اما آنچه بخاری و مسلم می‌گویند بهتر است در نزد آن دو مشرکین مکه تخصیص نشده بلکه در باره همه مشرکین است.)

924- حاکم و طبرانی از ابن عمر روایت می‌کنند: ما همیشه می‌گفتیم: کسی که بعد از شناخت حقایق و پذیرش اسلام از دین حق برگردد و توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود. وقتی که رسول الله به مدینه آمد. در باره آن‌ها آیه: (قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أُسْرِفُوا...) نازل شد. (طبری 30182، حاکم 2 / 435 و واحدی 730 از دو طریق از ابن اسحاق از نافع از ابن عمر از عمر روایت کرده اند: راوی‌های آن ثقة اند در روایت حاکم ابن اسحاق به اخبار تصریح کرده است، پس شبهت تدلیس منتفی میشود. طبری 30183 و طبرانی چنانچه در «مجمع الزوائد» 11315 آمده از طریق ابن اسحاق از نافع از ابن عمر روایت کرده اند. در این ذکری از عمر نیست، همین صحیح تر است.)

925- طبرانی به سند ضعیف از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم (به نزد وحشی قاتل حمزه (کسی را فرستاد و او را به اسلام دعوت کرد. وحشی به حضور مبارک پیامبر فرستاد: چگونه مرا به اسلام دعوت می‌کنی؟ در حالیکه می‌گویی کسی که قتل کند و یا زنا نماید و یا برای خدا شریک قرار بدهد گناهکار و در روز قیامت به عذاب سخت گرفتار می‌شود و همیشه در آن خواری و رنج می‌ماند. من همه این اعمال را انجام داده‌ام، آیا برای من راه آسان و سبکتر سراغ نداری؟ آنگاه آیه (إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ

وَعَمَلٍ عَمَلًا صَالِحًا- فرقان: 70) نازل شد. پس وحشی گفت: این شرایط، مگر برای کسی که توبه کند و ایمان بیاورد و اعمال نیکو انجام بدهد بسیار دشوار است ممکن من توان انجام این اعمال را نداشته باشم. پس خدا (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ- نساء: 116) «خداوند نمی بخشد که به او شرک آورده شود و جز آن را برای هر کس که بخواهد، می‌آمرزد» را نازل کرد. باز هم وحشی گفت: هنوز می‌بینم که مغفرت و آمرزش به مشیت و اراده الهی واگذار شده است و من نمی‌دانم که مورد عفو و بخشش قرار می‌گیرم یا نه، آنگاه خدا عزوجل آیه (يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ...) را نازل کرد. وحشی گفت: این نیکوست و اسلام را پذیرفت. (طبرانی 11480 روایت کرده در این اسناد ابین بن سفیان را ابن عدی و ابن حبان ضعیف می‌شمارند.) (مأخذ: اسباب نزول قرآن کریم، لباب المنقول في اسباب النزول: تألیف جلال الدین سیوطی).

وَأَنْبِئُوا آلِي رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ ﴿54﴾

و به سوی پروردگارتان بازگردید و تسلیم [فرمان‌ها و احکام] او شوید، پیش از اینکه عذاب به شما برسد باز مدد کرده نشوید. (۵۴)

تفسیر :

«أَنْبِئُوا»: برگردید و توبه کنید. «أَسْلِمُوا»: خالصانه و خاشعانه تسلیم فرمان الله تعالی شوید. (سوره‌های: بقره آیه 131، حج آیه 34).

وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَعْتَهُ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿55﴾

و از نیکوترین چیزی که از طرف پروردگارتان به سوی شما نازل شده است پیروی کنید، پیش از آنکه ناگهان و در حالیکه بی‌خبرید، عذاب به شما رسد. (۵۵)

تفسیر :

شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه، مفسر تفسیر کابلی در ذیل تفسیر آیه مبارکه می‌نویسد: از بهترین سخن قرآن کریم مراد است یعنی هدایات کلام الله (ج) را پیروی کنید و پیش از آنکه عذاب خداوند شما را فراگیرد خویشتان را باین وسیله حفاظت نمائید زیرا پس از آنکه عذاب نازل شود هیچ چاره در مقابل آن کارگر نمیشود و نه کسی را توان آنست که در آن حال اضطراب بتواند چاره بیندیشد. عذاب الهی طوری به سرعت مستولی میشود که هیچ نمیدانید از کجا در رسید و چسان پدید آمد.

أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَيَّ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ ﴿56﴾

تا مبادا کسی بگوید: وای بر من به خاطر تقصیری که در حق الله کردم و بی‌گمان از مسخره کنندگان بودم. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَرَّطْتُ»: کوتاهی کردم. «جَنْبِ اللَّهِ»: منظور تمام کارهایی که فرمان انجام و یا ترک آنها از طرف خدا صادر میشود. «لَمِنَ السَّخِرِينَ»: ترسانندگان.

تفسیر :

بعد از اینکه گنهکاران در روز قیامت وضع اصف بار خویش را ملاحظه مینمایند یگانه ارزوی شان اینست نا بار دیگر به دنیا برای احسان (به خود و دیگران) برگشت نمایند.

أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿57﴾

یا بگوید اگر خدایم هدایت میکرد مسلماً از پرهیزگاران می‌بودم. (۵۷)

تفسیر :

«لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي»: بیان چنین عباراتی به خاطر تحیر و تحسّر است و اظهار ندامت بر گذشته است (ملاحظه شود سوره: ابراهیم / 21).

أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿58﴾

یا چون عذاب را ببیند، بگوید: ای کاش مرا [به دنیا] بازگشتی بود تا از نیکوکاران می شدم. (۵۸)

تشریح لغات واصطلاحات :

«مِنَ الْمُحْسِنِينَ»: هدایت‌شدگان. «كَرَّةً»: رجعت و بازگشت به دنیا (سوره: شعراء آیه 102).

بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿59﴾

[به او گویند] بلی، بی‌گمان آیات من به تو رسید، ولی آنرا تکذیب کردی و تکبر ورزیدی و از [جمله] کافران شدی. (۵۹)

تفسیر :

اگر منطق و استدلال گنهکاران در روز قیامت دیده شود، استدلال شان مبتنی به چند نقطه استوار است:

اول: می گویند: «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَيَّ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ ﴿56﴾» (سوره زمر) (تا مبدا کسی بگوید: وای بر من به خاطر تقصیری که در حق الله کردم و بی‌گمان از مسخره‌کنندگان بودم)

و در ضمن گنهکاران در روز قیامت؛ ارزوی هدایت را می‌کنند و خواهش «لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي» را پیش می‌کشد. و ارزوی بازگشت به دنیا را «لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً» مطرح میدانند. ولی پروردگار با عظمت اقرار های آنان را قبول می‌کند ولی در مورد اینکه آنان که ارزوی هدایت را می‌کنند؛ در مقابل شان جواب داده شده و میفرماید که ما شما را؛ هدایت کردیم ولی هدایت ما را شما مورد قبول قرار ندادید.

همچنان الله تعالی در مورد مطالبه چهارم آنان که خواستار برگشت به دنیا میباشند برای شان گفته میشود که: اگر شما باز هم به دنیا گردانیده شوید باز هم به خلاف کاری دست خواهید زد.

قرآن عظیم الشان در (آیه 28 سوره انعام) با زیبایی خاصی میفرماید: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿28﴾» (و اگر آنان (طبق خواسته و آرزویشان) به دنیا بازگردانده شوند، بی‌گمان باز هم به آنچه از آن نهی شده‌اند بازمی‌گردند و آنان قطعاً دروغ‌گویانند). در این هیچ جای شکی نیست که در روز قیامت، همه‌ی اسرار و رازهای انسان‌ها چپ‌کشف و نهان و درون انسان‌ها آشکار میگردد. «بَلْ بَدَأَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ» در ضمن باید گفت که در منطق قرآن: برگشتن از آخرت به دنیا، خواب است و محال است. «وَلَوْ رُدُّوا».

همچنان قابل یاد آوری می‌دانیم که اگر یکبار دروغ‌گویی بحیث خصلت و عادت انسان مبدل شود، از دروغ گفتن در روز قیامت هم دریغ نمی‌ورزد.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه: (60 الی 67) موضوعاتی در باره مشرکان و بی‌باوران دروغ پرداز، پرهیزکاران، دلایل الوهیت و توحید، مورد بحث قرار داده می‌شود.

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿60﴾

و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بستند می بینی که چهره هایشان سیاه شده است ؛ آیا در دوزخ جایگاهی برای متکبران نیست؟ (۶۰)

تفسیر :
آیه متبرکه قبله «فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ ﴿59﴾» دو صفت کافر به بیان گرفته شده است، ولی در این آیه مبارکه سزای تکذیب و استکبار را وانمود فرمود که در اثر دروغگویی رویهای آنها سیاه میشود و جای بود و باش آنانیکه غرور و تکبر کردند تنها دوزخ است.

نمونه های دروغ بستن به الله متعال:

برخی از نمونه های دروغ بستن به الله متعال را میتوان مختصراً بشرح ذیل بیان داشت:
اول: شریک قرار دادن به الله.

دوم: الله تعالی را به چیزی شبیه کردن.

سوم: فرشتگان را فرزند الله تعالی دانستن.

چهارم: نسبت دادن کاری بد خود به الله تعالی.

پنجم: ادعای خدایی یا پیامبری کردن.

ششم: تحریف و بدعت در قوانین الهی.

وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿61﴾

و خدا کسانی را که تقوا پیشه کرده اند به سبب کامیابی شان نجات میدهد، در حالیکه هیچ رنج و عذاب به ایشان نمی رسد و هرگز غمگین نخواهند شد. (۶۱)

تفسیر :

«بِمَفَازَتِهِمْ»: مفازه، مصدر میمی و به معنی رستگاری و کامیاب شدن و به آرزو رسیدن است (سوره های: آل عمران آیه 188، نبا آیه 31).

در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه را چنین تفسیر کردند: «خداوند متعال به همراه هر شخص، عمل وی را حشر می کند و گرد می آورد پس عمل مؤمن در نیکوترین صورت و پاکیزه ترین و معطرترین بوی، همراه وی است و هر گاه موقف رعب یا هراسی در پیش باشد، آن عملش برایش میگوید: تنرس زیرا تو در معرض این موقف نیستی و تو را به آن مد نظر ندارند. پس چون آن عمل مجسم از این اطمینان بخشی ها به وی بسیار انجام می دهد، آن شخص میگوید: وه! چه نیکوکسی هستی! آخر بگو که تو کیستی؟ عملش میگوید: آیا مرا نمی شناسی؟! من عمل صالح تو هستم؛ مرا با سنگینی و گرانباری ام برداشتی و سوگند به الله متعال که اکنون تو را برمی دارم و از تو دفاع می کنم! پس همین کس است که الله متعال درباره وی میفرماید: «وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿61﴾» (سوره الزمر: 61).

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿62﴾

الله آفریننده هر چیزی است و او بر هر چیزی نگهبان و کارساز است. (۶۲)

«وَكَيْلٌ»: عهده دار و نگاهدار. ناظر و مراقب (مراجعه شود سوره های: آل عمران آیه 173، انعام آیه 66 و 102 و 107).

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿63﴾

کلیدهای آسمان ها و زمین در مالکیت اوست، و کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند، ایشان زیان کارانند. (۶۳)

تفسیر :

«مَقَالِيدُ» جمع «مقلید» به معنی کلید است و «لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» به معنی مالکیت خداوند توحید تدبیر و ربوبیت و حاکمیت او بر عالم هستی است. در حدیث شریف آمده است که عثمان بن عفان (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد تفسیر این آیه مبارکه سؤال به عمل آورد:

در جواب پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «ای عثمان! کسی قبل از تو راجع به آن از من سؤال نکرده است. تفسیر آن گفتن این کلمات است: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ يَحْيِي وَ يَمِيتُ وَ هُوَ عَلِيٌّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

یعنی: گنجینه های آسمان ها و زمین برای گوینده این ها باز ساخته می شود و به او خیری بسیار و پاداشی بزرگ می رسد.

فَلْ أَفْعَيْرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ ﴿64﴾

ای نادانان! آیا به من دستور می دهید که غیر خدا را بپرستم؟! (۶۴)

تفسیر :

«أَفْعَيْرَ اللَّهُ...»: مشرکان با لحنی آمرانه و بدون ذکر دلیل و منطق از پیغمبر صلی الله علیه وسلم می خواستند بت های ایشان را پرستش نماید تا بدو ایمان بیاورند و از او پیروی کنند.

باید گفت که: حماقت و جهالتی بلندتر ازین یافت نمی شود که: انسان الله خویش را گذاشته و به پرستش دیگران پردازد و چنان توقع کند (معادالله) پیغمبر خدا پیروی او را نماید.

شأن نزول آیات 64 - 66:

1221- طبرانی و ابن ابو حاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: قریش به رسول الله (گفت: به تو مال و ثروت فراوان می دهیم تا ثروتمندترین فرد مکه گردی، و هر زن و یا دختری را بخواهی به ازدواج تو در می آوریم. به شرطی که به خدایان ما ناسزا نگوئی و آن ها را به بدی یاد نکنی اگر این کار را نمی کنی، یک سال بت های ما را پرستش کن، پیامبر گفت: انتظار می کشم تا از پروردگارم چه دستور و هدایت میرسد. پس این سوره (و) آیه فُلْ أَفْعَيْرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ- (64) (زمر: 64) «بگو: ای نادانان، آیا به من فرمان می دهید که غیر خدا را بندگی کنم» نازل شد. (طبری 38225 [طبرانی در «معجم صغیر» 2 / 44)

وَلَقَدْ أَوْحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿65﴾

بی تردید به تو و به کسانی که پیش از تو بوده اند، وحی شده است که اگر مشرک شوی، همه اعمالت تباه و بی اثر میشود و از زیانکاران خواهی بود. (۶۵)

بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿66﴾

بلکه تنها خداوند را عبادت کن، و از شکرگزاران باش. (۶۶)

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿67﴾

و خدا را آن گونه که سزاوار بزرگی اوست قدردانی نکردند، در حالیکه زمین در روز قیامت یکسره در قبضه قدرت اوست، و آسمان ها هم در هم پیچیده به دست اوست؛ او پاک و منزّه است و برتر است از آنچه شریک (وی) می‌گردانند. (۶۷)

تفسیر :

«قَبْضَتُهُ»: قبض به معنی در مشت گرفتن است و اینجا به معنی (مقبوض) یعنی (در مشت) است. مراد این است که همه زمین در قبضه قدرت و تحت تصرف او است. «مَطْوِيَّاتٌ»: در پیچیده‌ها. در هم نور دیده‌ها. (سوره: انبیاء آیه 104). «بِيَمِينِهِ»: با دست راست او. انتخاب دست راست بدان خاطر است که اغلب مردم کارهای مهم را با دست راست انجام می‌دهند و قوت و قدرت بیشتری در آن احساس می‌کنند. همه این تشبیهات و تعبیرات، کنایه از سلطه مطلق پروردگار بر عالم هستی است و این سلطه در جهان دیگر برای انسان ها محسوستر و آشکارتر است.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره (رض) آمده است: «خداوند متعال در روز قیامت زمین را قبضه می‌کند و آسمان ها را با دست راست خود در هم می‌پیچد، سپس می‌گوید: «انا الملك أين ملوك الارض؟». (منم فرمانروا پس کجایند فرمانروایان زمین؟). همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری از عبدالله بن مسعود (رض) آمده است که فرمود: دانشمندی از دانشمندان یهود نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای محمد! ما در تورات می‌یابیم که خدای متعال آسمان ها را بر سر یک انگشت خود قرار می‌دهد و زمین ها را بر سر یک انگشت خود و درختان را بر سر یک انگشت خود و آب و خاک مرطوب را بر سر یک انگشت خود و سایر خلق را بر سر یک انگشت خود نگاه می‌گوید: منم فرمانروا! رسول الله صلی الله علیه وسلم از سر تصدیق سخن آن دانشمند - چنان خندیدند که دندان های آسیاب شان نمایان شد، سپس این آیه را تلاوت کردند».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عمر (رض) آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی این آیه: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» (سوره الزمر: 67) را بر منبر خواندند و در حالیکه دست خویش را در هنگام سخنرانی حرکت داده و آن را پشت و رو می‌کردند، فرمودند: «یَمَجِدُ الرَّبُّ نَفْسَهُ، أَنَا الْجَبَّارُ، أَنَا الْمَتَكَبِّرُ، أَنَا الْمَلِكُ، أَنَا الْعَزِيزُ أَنَا الْكَرِيمُ، فَرَجَفَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص الْمَنْبِرُ، حَتَّى قَلْنَا لِيُخْرَنَ بِهِ». «پروردگار خود را تمجید کرده و می‌گوید: منم جبار، منم متکبر، منم فرمانروا، منم غالب، منم کریم. در این هنگام منبر در زیر پای رسول خدا ص به لرزه درآمد تا بدانجا که با خود گفتیم: قطعاً منبر با رسول الله صلی الله علیه وسلم فرو می‌افتد».

ابن کثیر این احادیث را در تفسیرش نقل کرده و به دنبال آن می‌گوید: «احادیث بسیاری روایت شده که به این آیه کریمه متعلق است و باید گفت: روش صواب در آن ها و امثال آن ها همانا پیروی از مذهب سلف، یعنی بیان آن ها و اعتقاد به آن ها به همان صورتی است که آمده است، بدون قائل شدن به کیفیت، یا دست بردن به تحریف آن ها».

شأن نزول آیه 67 :

927- ترمذی به قسم صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: یهودی نزد نبی کریم آمد و گفت: ای ابوالقاسم، در باره روزی که خدا عزوجل آسمان ها را بر این [به انگشت

سبابه‌اش اشاره کرد] زمین را بر این آب را بر این و کوه‌ها را بر این [هر بار بر انگشتان خویش اشاره می‌کرد] قرار بدهد چه می‌گویی؟ پس الله آیه «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ...» را نازل کرد. (احمد 251/1 و ترمذی 3240 روایت کرده اند).

- ابن ابوحاتم از حسن روایت کرده است: زمانی یهود در آفرینش آسمان زمین و فرشتگان اندیشید و بعد در شناخت پروردگار چیزهای گفت که شایسته عظمت و جلال الله متعال نبود پس «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» نازل شد.

- از سعید بن جبیر روایت کرده است: یهود در باره صفات پروردگار ناآگاهانه و نابخردانه چیزهایی را بیان داشتند. پس الله این آیه را نازل کرد.

930- ک: ابن منذر از ربیع بن انس روایت می‌کند: هنگامی که وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ (بقره: 255) نازل شد. گفتند: ای رسول الله! این کرسی که چنین است پس عرش چگونه است؟ پس آیه «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ...» نازل شد. (اسباب نزول قرآن کریم، لباب المنقول فی اسباب النزول: تألیف جلال الدین سیوطی).

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات قبلی دلایل عظمت، کمال قدرت و خلق و تدبیر پروردگار با عظمت در هستی، به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه

(68 الی 75) به مقدمات روز قیامت؛ یعنی، دو شیپور مرگ و دوباره زنده شدن،

محکمه همگانی، دسته دسته راندن کافران به سوی دوزخ و گروه گروه راهنمایی کردن مؤمنان به جنت و استقبال فرشتگان از آنان با درود و سلام، را مورد بحث قرار میدهد.

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ﴿68﴾

و در صور دمیده میشود، پس هر که در آسمان ها و زمین است می میرد، مگر کسی را که خدا بخواهد، آن گاه بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگهان همگی بپا می‌خیزند، و در انتظار (حساب و جزا) هستند. (۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قِيَامٌ»: جمع قائم، ایستادگان. «يَنْظُرُونَ»: چشم به راه حساب و کتاب و سزا و جزا و شقاوت و سعادت ابدی خویش هستند.

تفسیر:

«صَعِقَ»: بی هوش شدن است، و مراد از آن این است که اول بی هوش میشوند، سپس می میرند، و کسانی که قبلاً مرده اند ارواح آنها بی هوش میگردند. (معارف القرآن علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).

«إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ» مراد از آن طبق روایات در منثور چهار فرشته جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و ملک الموت می باشد، و در بعضی روایات آمده است که حاملین عرش را هم شامل میشود، و مراد از استثنای آنها این است که حاملین عرش را هم شامل می شود، و مراد آنها این است که آنها در اثر نفخ صور نمی‌میرند، ولی سپس از آنها هم می میرند، و غی از ذات یگانه حق سبحانه و تعالی کسی در آن وقت باقی نمی‌ماند، اختیار ابن کثیر هم همین است و فرموده است: که در تمام اینها بر ملک الموت در آخر موت واقع می‌گردد.

روز رستاخیز و دمیدن صور:

طوری‌که در آیه فوق گذشت زمانیکه اسرافیل شیپور را برای اولین بار به صدا در می

آورد تمام موجودات زنده ای که بر روی زمین هستند بیهوش شده، و میمیرند. در (آیات 13 تا 16 سوره الحاقة) وضع وحشتناک که به وقوع می پیوندد چنین توصیف گرفته شده است: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْحَةٌ وَاحِدَةٌ ﴿13﴾ وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً ﴿14﴾ فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿15﴾ وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ﴿16﴾» (هنگامیکه دمیده شد در صور (بوق) یک دمیدن، و برداشته شدند زمین و کوهها و هر دو به یک بار در هم کوبیده شدند، و در آن روز واقعه قیامت به وجود آید، و آسمان از هم شکافته، و با آن استحکام و نظم و در آن روز سست و بی پایه است و از هم پاشیده شده است). همچنان در (آیه 48 سوره ابراهیم) میفرماید: «يَوْمَ نُبَدِّلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ» («روزیکه زمین را به زمین دیگر و آسمان به آسمان دیگر تبدیل شود...»). و در این وخت است که برای بار دوم صور دمیده می شود و این بار برای زنده شدن بعد از مرگ می باشد. «ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» [الزمر: 68].

در این وخت که مردم سراسیمه و برهنه، بدون بوت و لباس، ختنه نشده، (مانند روزی که از مادر زائیده شده‌اند) از قبرهایشان بر می خیزند، و از شدت وسختی وضع موجود هیچ یک به دیگری نگاه نمی‌کند، و هر کس به خویش مشغول می‌باشد و آن روزی است که کفار می‌گویند: «يُؤْيَلْنَا مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا» و مؤمن می‌گوید: «هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ» [یس: 52].

ابو هریره (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند که فرمود: «يَقْبِضُ اللَّهُ الْأَرْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَيَطْوِي السَّمَاءَ بِيَمِينِهِ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ أَيْنَ مُلُوكُ الْأَرْضِ». «خداوند زمین و آسمان را قبضه می‌نماید و در هم می‌پیچاند سپس می‌فرماید: من پادشاه، هستم پادشاهان زمین کجا هستند؟». (این حدیث امام بخاری در صحیح، کتاب الرقائق (6519)، روایت کرده است).

در حدیثی که از حضرت أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت شده است آمده است: «عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «بَيْنَ النَّفْحَتَيْنِ أَرْبَعُونَ» قَالُوا: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا، قَالَ: أْبَيْتُ، قَالَ: أَرْبَعُونَ سَنَةً، قَالَ: أْبَيْتُ، قَالَ: أَرْبَعُونَ شَهْرًا، قَالَ: «أْبَيْتُ وَيَبْلِي كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْإِنْسَانِ، إِلَّا عَجَبَ دَنْبِهِ، فِيهِ يُرَكَّبُ الْخَلْقُ» (رواه البخاري: 4814).

«بین دو نفخ صور چهل (تا) است». گفتند: ای ابا هریره! یعنی چهل روز است؟ گفت: [از تعیین آن] ابا دارم. گفت: مگر چهل سال است؟ گفت: [از تعیین آن] ابا دارم. گفت: چهل ماه است؟ گفت: [از تعیین آن] ابا دارم. «و تمام اجزای بدن انسان فرسوده میشود، مگر پائین‌ترین مهره کمر [یعنی: عجب الذنب] که به حال خود باقی می‌ماند، و خلایق از همان مهره اخیر ترکیب میشوند».

در روایات دیگری آمده است که بین دو نفخ صور چهل سال است، ابن مبارک از حسن روایت می‌کند که پیامبر (ص) فرمودند: «بین دو نفخ صور چهل سال است، در نفخ اول خداوند هر زنده جانی را می‌میراند، و در نفخ دوم هر مرده را زنده می‌کند»، و حلیمی می‌گوید: روایات بر این متفق است که بین دو صور چهل سال است، و اینکه ابو هریره (رض) گفت که از تعیین آن ابا دارم، شاید سببش این باشد، که وی تعیین چهل سال را از پیامبر خدا (ج) نشنیده بود، از این جهت نمی‌خواست، که در چنین موردی از پیش خود چیزی بگوید.

- ابو داود و حاکم از ابوسعید خدری (رضی الله عنهما) روایت می‌کنند که پیامبر صلی الله

علیه وسلم فرمودند: «عجب الذنب به اندازه یک دانه خردل است»، و در صحیح مسلم از ابوهریره روایت است که پیامبر(ص) فرمودند: «در انسان استخوانی است که خاک آنرا نمیخورد، و انسان در روز قیامت از آن استخوان ترکیب میشود»، پرسید: این کدام استخوان است؟ فرمودند: «عجب الذنب».

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿69﴾

و زمین به نور پروردگارش روشن می شود، و کتاب [اعمال] را می نهند، و پیامبران و گواهان آورده می شوند و میانشان به حق و راستی فیصله می شود، و به کسی ستم نخواهد شد. (۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَشْرَقَتْ»: روشن شد. تابان گردید. «الْأَرْضُ»: مراد زمین محشر و گستره قیامت است. «بِنُورِ رَبِّهَا»: با نور خداوندگارش. مراد از نور خدا، پرتو تجلی است (سوره: اعراف / 143). برخی از مفسران نور را کنایه از عدل و داد الهی گرفته اند که محشر را نورانی می کند. «وُضِعَ الْكِتَابُ»: نامه اعمال به دست صاحبان آن داده می شود (سوره: اسراء آیات 13 و 14، کهف آیه 49). «الشُّهَدَاءِ»: جمع شهید، گواهان. مراد انبیاء (سوره: نساء آیه 41، قصص آیه 75) و علماء و راهنمایان امت محمدی (سوره: بقره آیه 143) و فرشتگان است (سوره: نساء آیه 166، ق آیه 21، انفطار آیات 10 - 12).

در صورت اول، عطف (الشُّهَدَاءِ) بر (النَّبِيِّينَ) از قبیل عطف عام بر خاص است. تفسیر :

«وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ» از فحوائی این آیه مبارکه معلوم میشود که در میدان حشر به هنگام حساب و کتاب همه ای پیغمبران حاضر می شوند، و شاهدان دیگر هم حاضر می گردند و خود انبیا علیه السلام، هم از جمع شاهدان میشوند، طوری که قرآن عظم الشان در (آیه 41 سوره نساء) فرموده است: «وَجِئْنَا بِكَ عَلِي هُوَ لَاءِ شَهِيداً» (و بیآوریم و تو را نیز بر آنان گواه آوریم!) و فرشتگان هم از جمله شاهدان می باشند. طوری که در آیه (21 سوره ق) آمده است: «وَجَاءَتْ كُل نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ» که در اینجا مراد از سائق و شهید فرشتگانند (کما ذکر فی الدار المنثور من سوره ق) امت محمدی هم جمع آن شاهدان می باشد. طوری که در (آیه: 76 سوره حج) آمده است: «وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلِي النَّاسِ» و در جمع این شاهدان اعضا و جوارح خود انسان هم شامل هستند. طوری که در (آیه 65 سوره یس آمده است: «وَتَكَلَّمْنَا أَيُّدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ»).

وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿70﴾

و به هر کسی آنچه را انجام داده است، به طور کامل داده می شود. و او (الله) به آنچه می کنند دانایتر است. (۷۰)

تفسیر :

«وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ» در پاداش نیکی نقصانی و در جزای بدی هیچگونه زیادتی بعمل نمی آید هر کس هر آن قدر که نیکی و بدی دارد در علم محیط خدا موجود است بر طبق آن مکافات و مجازات مییابد تفصیل آن تا یک اندازه در آینده داده میشود.

«وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ (70)»: هدف از این جمله این است، که احضار شاهدان نه بدان خاطر است که اعمال مردم را برای الله متعال معلوم سازند. بلکه بدان خاطر است تا خود مردم کردارشان را به یاد آورند و با چشم خویش اعمال ارتکاب شده خویش را مشاهده کنند، و شاهدان بر آن شهادت دهند.

وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابَهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَىٰ الْكَافِرِينَ (71)

و کافران گروه گروه به دوزخ رانده می شوند، چون به دوزخ رسند در هایش گشوده شود و نگهبانانش به آنان گویند: آیا پیغمبرانی از خودتان به نزدتان نیامدند تا آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند و شما را از ملاقات چنین روزی بترسانند؟ می گویند: بلی! ولی فرمان عذاب بر کافران ثابت و حتمی گردید. (۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سِيقٌ»: سوق داده شد. رانده شد. «زُمَرًا»: جمع زُمَرَة، گروه گروه. فوج فوج. دسته دسته. «خَزَنَتُهَا»: خَزَنَة جمع خازن، محافظان، نگهبانان. «رُسُلٌ مِّنْكُمْ»: پیغمبرانی از جنس و نوع خودتان. مراد این است که پیغمبران به زبان خودتان شریعت را به شما تفهیم کرده اند. «أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ»: این پرسش جنبه توبيخ و تهدید دارد. «حَقَّتْ كَلِمَةٌ...»: (ملاحظه شود: یونس آیات 33 و 96، نحل آیه 36).

راندن کافران به دوزخ :

در مورد نحوه راندن کافران به دوزخ همین است که: «کافران تهدید شده و بسوی دوزخ رانده می شوند همانگونه که چوپان گله اش را می راند آنان نیز رانده شده، به دوزخ وارد می شوند. طوری که در آیه (71 سوره الزمر) بیان شکل و شیوه راندن آن بیان یافت. همچنان وضعیت راندن دوزخیان به دوزخ در (آیه 13 سوره الطور) بیان شده است: «يَوْمَ يَدْعُونَ إِلَيَّ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاءً (13)» (روزی که آنان را با زور به میان آتش دوزخ می اندازند).

همچنان در (آیه: 19 فصلت) شیوه آن بیان شده است: «وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَيَّ النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (19)». «و روزی که دشمنان الله به سوی آتش رانده و سپس (همان جا) نگهداشته می شوند (تا دیگران به آنان بپیوندند)».

همچنان در مورد دوزخیان و محافظت آن آمده است:

اول: نگهبان دوزخ آنان را جمع می کند، همان طور که انسان حیوانات را در یک محل جمع می کند.

دوم: همچنان از آیات و روایات اسلامی چنین بر می آید که کافران بر روی چهره هایشان به دوزخ برده میشوند و از راه رفتن بر روی پاهایشان منع میشوند. طوری که الله متعال میفرماید: «الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَيَّ وَجُوهَهُمْ إِلَيَّ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا (34)» (سوره الفرقان: 34). «کسانی که کشان کشان بر چهره هایشان به سوی دوزخ برده می شوند و در آن گرد آورده می شوند، آنان بدترین جایگاه و منحرف ترین راه را دارند».

بخاری و مسلم از انس ابن مالک (رض) روایت کرده اند که، مردی از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسید: ای رسول الله! در روز رستاخیز چگونه مردم بر صورت شان حشر و

راه می روند؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم در جواب فرمود: «أَلَيْسَ الَّذِي أَمْشَاهُ عَلَي رَجُلِيهِ فِي الدُّنْيَا قَادِرًا عَلَي أَنْ يُمْشِيَهُ عَلَي وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» «آیا آن کسی که در دنیا کافر را روی پاهایش راه می برد، توان آن را ندارد که در روز رستاخیز او را روی چهره اش راه ببرد؟». (بخاری کتاب الرقاق، فتح الباری (377) و مسلم (21674) و شماره آن (2806) کافران، علاوه بر این که بر چهره هایشان حشر می شوند، در آن هنگام، نه چیزی می بینند و نه توان حرف زدن دارند.

«وَوَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَي وَجُوهِهِمْ عُمِيَا وَبُكْمَا وَصُمًّا مَّاؤُهُمْ جَهَنَّمَ كُلَّمَا حَبَّتْ زِدْنُهُمْ سَعِيرًا» (سوره الإسراء: 97). «و ما در روز رستاخیز ایشان را بر روی رخسارشان (کشانده و) کور و لال و کر گرد می آوریم. جایگاهشان دوزخ خواهد بود. هر زمان که زبانه آتش (به سبب سوختن گوشت و استخوان ایشان) فروکش کند، بر زبانه ی آتش می افزاییم».

سوم: حشر کافران همراه با معبودان دروغین و پیروان شان، بر دشواری مصیبت آن ها میافزاید. «أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ» (22) «من دُونَ اللَّهِ فَأَهْدُوهُمْ إِلَي صِرَاطِ الْجَحِيمِ» (23) (سوره الصافات: 22-23).

(کسانی را که (با کفر و شرک) به خود ستم کردند، همراه با همسران شان و آنچه را که غیر از الله می پرستیدند، گرد آورید. سپس آنان را به راه دوزخ راهنمایی کنید).
چهارم: در آن روز کافران شکست خورده و خوار خواهند بود. «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعِيرُونَ وَتَحْشَرُونَ إِلَي جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ» (12) (سوره آل عمران: 12). (به کافران بگو: (در دنیا) شکست می خورید و (در آخرت) گردآورده و به دوزخ افکنده می شوید و چه جایگاه بدی است!).

پنجم: پیش از افتادن در دوزخ، صدای دوزخ که تمام وجود کافران را مملو از ترس و وحشت کرده است، گوش هایشان را تکان می دهد. «إِذَا رَأَتْهُمْ مِّن مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا وَزَفِيرًا» (12) [الفرقان: 12]. (هنگامی که (این آتش افروزان دوزخ) ایشان را از دور می بیند، صدای خشم آلود و جوش و خروش آن را می شنوند).

ششم: وقتی کافران به دوزخ می رسند و اوضاع خطرناک دوزخ را می بینند، پشیمان می شوند و برای ایمان آوردن آرزوی برگشتن به دنیا را میکنند. «وَلَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا عَلَي النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (27) (سوره الأنعام: 27). (اگر تو آنان را ببینی آن گاه که ایشان را (در کنار) آتش دوزخ نگاه می دارند، آنان می گویند: ای کاش! به دنیا بر میگشتیم و آیات پروردگاران را انکار نمی کردیم و از زمره ی مؤمنان میشدیم».

اما برای فرار و گریز از دوزخ هیچ مکانی را نمی یابند: «وَرَاءَ الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُّوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرَفًا» (53) [الكهف: 53]. (و گناهکاران آتش دوزخ را می بینند و می دانند که در آن می افتند و جای فراری از آن نمی یابند).

هفتم: در آن هنگام، دستور رفتن به دوزخ صادر می شود و در حالیکه آنان خوار و ذلیل هستند، الله خشم خود را نسبت به آن ها نمایان می کند.

«فَادْخَلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْسَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ» (29) [النحل: 29]. (به آنها گفته میشود) اکنون از درهای جهنم وارد شوید در حالیکه جاویدانه در آن خواهید بود چه جای بدی است جایگاهی متکبران).

جن و انس از آتش دوزخ نجات پیدا نمی کنند، مگر آنان که پرهیزگارند، آنان که به الله

ایمان آوردند و پیامبران را تصدیق کردند و از آن چه که از جانب پروردگار به ایشان رسید، پیروی کردند.

«فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا» (68) «ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا» (69) «ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا» (70) «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» (71) «ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا» (72) [مریم: 68-72]. (سوگند به پروردگارت که آنان را با شیطان ها حشر میکنیم و آنگاه همه ی آنان را در حالی که به زانو در آمده اند، پیرامون دوزخ حاضر میسازیم. آنگاه از هر گروهی، کسانی را که بر پروردگار رحمان سرکش تر بوده اند، بیرون می کشیم و ما بهتر می دانیم چه کسانی بیشتر سزاوار ورود به دوزخند و هیچ کس از شما نیست مگر آنکه بر دوزخ گذر خواهد کرد. این وعده ی قطعی و مقدری است که انجامش با پروردگار توست. آنگاه پرهیزگاران را نجات می دهیم و ستمگران را که به زانو در آمده اند، در دوزخ رها می کنیم).

استاد سید قطب رحمه الله در تفسیر آیه ی بالا میفرماید: «الله به ذات یگانه ی خود سوگند یاد می کند (و این بزرگترین سوگند است) که کافران پس از مردن زنده و حشر خواهند شد و این قطعی است «فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ». و کافران به تنهایی حشر نخواهند شد: «لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ». منظور از شیاطین، کسانی هستند که با وسوسه در دل دیگران، سبب انکار شدند و میان کافران و این شیاطین، پیوند پیرو و پیشرو و راهبر و راهرو وجود دارد. در آیه، تصویری اهانت آمیز از آنان در کنار دوزخ ترسیم شده است: «ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا». «و سپس ایشان را گرداگرد دوزخ به زانو در افتاده حاضر می سازیم». (تفسیر ابن کثیر (476/4))

قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿72﴾

[به آنان] گویند: از درهای دوزخ درآید در حالیکه در آن جاودانه خواهید بود؛ پس جایگاه متکبران چه بد جایگاهی است. (72)

وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ﴿73﴾

و کسانی که از پروردگارشان می ترسیدند گروه گروه به سوی بهشت سوق داده می شوند و تا چون به نزدیک آن رسند (مسرور می شوند) و در هایش گشوده شود و نگهبانانش به آنان می گویند: سلام بر شما باد! خوش آمدید به آن وارد شوید و جاودانه بمانید. (73)

تفسیر:

«وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا»: در حالیکه دروازه های آن به روی شان باز است. حرف واو، حالیه است (ملاحظه شود سوره: ص آیه 50). عین عبارت در آیه 71 بدون و او است، چرا که جهنم به منزله زندان است و در زندان هنگامی گشوده می شود که زندانی یا زندانیانی را بدانجا برسانند. ولی در این آیه حرف و او بیانگر جای خوب و باصفائی است که چون بزرگانی را بدانجا می برند که در پیش الله تعالی محترم می باشند، به احترام ایشان درها قبلاً باز شده و آماده تشریف فرمائی و ورود ایشان است.

«سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»: درودتان باد! در امن و امان هستید.

«طِبْتُمْ»: در دنیا خوب بوده اید و به نیکی زندگی نموده اید، خوش باشید و به خوشی

زندگی کنید! تلاشتان نیکو بوده است و پاداشتان نیکو خواهد بود (تفسیر: المراغي). جاه و مکان خوب و خوشی دارید. (تفسیر خرمدل)
خواننده گان محترم !

در مورد باز شدن دروازه جنت به استقبال جنتیان حدیثی است که از عمر بن خطاب (رض) روایت گردیده که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «از شما هیچ کسی نیست که وضو گرفته و وضوی خویش را کامل می گرداند، سپس می گوید: «أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا عبده ورسوله»؛ جز اینکه هر هشت در بهشت به روی او باز ساخته می شود تا از هر دروازه که می خواهد، به آن داخل شود».

قابل یاد آوری است مطابق روایات اسلامی و فحوائی جمله: «إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا» چنین معلوم میشود که دروازه های دوزخ اساساً مسدود است ولی همینکه دوزخیان به آن می رسند بطور ناگهان باز می شود که این خود وحشت آور است.

همچنان طوریکه در (آیه: 44 سوره حجر) «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ» گذشت دوزخ دارای دروازه های متعددی می باشد.

همچنان از جمله «قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا» دو فهم بدست می آید اول اینکه دوزخ دارای مأمورین مخصوص بود، و دوم اینکه فرشتگان با دوزخیان گفتگوی مستقیم دارند.

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿74﴾

آنها می گویند: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به وعده خویش درباره ما وفا کرد و زمین (بهشت) را میراث ما قرار داد که هر جا را بخواهیم منزلگاه خود قرار دهیم، پس چه نیکوست پاداش عمل کنندگان. (۷۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَوْرَثْنَا»: به ما داده است. از آن ما کرده است (سوره های: اعراف آیات 128 و 137، شعراء آیه 59). «نَتَبَوَّأُ»: جایگاه خود می کنیم. جایگزین می شویم و بسر می بریم (سوره های: یوسف آیه 56، یونس آیات 87 و 93).

وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿75﴾

(در آن روز) فرشتگان را می بینی که گرد عرش حلقه زده اند و به تسبیح و ثنای پروردگار خود مشغولند و در میان آنان به حق فیصله شده و گفته میشود: ستایش ذاتی راست که پروردگار جهانیان است. (۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَافِينَ»: طواف کنندگان و گردندگان. حلقه زندگان. فراگیرندگان.
«قُضِيَ بَيْنَهُمْ»: (به حق فیصله شده) (ملاحظه شود سوره های: یونس آیات 19 و 47 و 54، هود آیه 110، زمر آیه 69).

تفسیر :

مفسر مشهور جهان اسلام فخر الدین امام رازی در ذیل آیه مبارکه می نویسد :
«یعنی میان فرشتگان به حق حکم میشود». «و گفته میشود: ستایش خدایی را که پروردگار عالمیان است» گویندگان: مؤمنان بهشتی ای هستند که الله متعال را در برابر فیصله به حقی که میان ایشان و اهل دوزخ کرده است، ستایش میگویند. به قولی:

گویندگان فرشتگانند که خداوند متعال را بر عدالت وی در حکمش و فیصله حق وی در میان بندگان و بر به پایان رساندن وی کار را - با درآوردن اهل بهشت به منازلشان و اهل دوزخ به منازلشان - ستایش می‌گویند.

حسبنا الله نعم المولي و نعم الوكيل

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة غافر
جزء 24

سورة غافر در مکه نازل شده و داراي هشتادو پنج آیه و نه رکوع مي باشد.
وجه تسميه :

این سوره به سبب آن که آیه: «غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ» [سورة غافر: 3] در آغازین آیات آن قرار دارد، به سوره‌ی «غافر» مشهور است. «غافر» از اوصاف والا و آسمانی حسنی الله تعالی است. غافر: بمعنی آمرزگار، آمرزنده. قابل التوب: پذیرنده ی توبه، توبه پذیر.

قابل یاد آوری است که: این سوره به سبب آن که مشتمل بر داستان «مؤمن آل فرعون» است، به آن سوره ی «مؤمن» هم گفته میشود و برخی نیز آن را سوره ی «طول» می نامند. «ذی الطول» (آیه 3: سوره غافر).
سوره غافر اولین سوره از سوره های هفت گانه پیاپی ای است که با «حم» آغاز میشوند. جلال الدین سیوطی از ابن عباس (رض) و جابر بن زید درباره ترتیب این سوره ها روایت کرده است: سوره های «حوامیم» به همین ترتیبی که در مصحف دارند، به دنبال سوره «زمر» پشت سر هم نازل شده اند. یعنی: اول سوره «مؤمن» نازل شد، سپس سوره «سجده»، بعد از آن سوره «شوری» و همین طور به ترتیب سوره های: «زخرف»، «دخان»، «جاثیه» و «احقاف» و در میان آنها هیچ سوره دیگری نازل نگردید.

تعداد آیات، کلمات، و حروف سوره غافر:

طوری که در فوق هم تذکر دادیم تعداد آیات این سوره به (85)، تعداد کلمات آن به (1228)، و تعداد حروف آن به (5109) حروف میرسند. (البته با در نظر داشت اختلاف نظریات علماء در باره این اعداد). تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را میتوانید در سوره طور تفسیر احمد مطالعه فرماید.
معانی نام سوره غافر:

طوری که در فوق هم یادآور شدیم، به لحاظ دارا بودن داستان بسیار جالب و آموزنده مؤمن آل فرعون به این نام گذاری شده است. و از نام های دیگری این سوره میتوان از مؤمن، الطول، حم اولی نام برد.

ارتباط سوره غافر با سوره قبلی:

مناسبت سوره غافر با آخر سوره زمر در این است که چون در آنجا حال کافران و حال مؤمنان را ذکر کرد در اینجا ذکر فرمود که او «غافر الذنب و قابل التوب» است تا دعوتی از کافر به ایمان و کنده شدن او از آنچه که در آن بوده است باشد، و اینکه باب توبه باز است. (البحر المحیط فی التفسیر، جلد 9، صفحه 232).

سایر خصوصیات این سوره:

در قرآن عظیم الشان از اینجا تا سوره احقاف هفت سوره، پشت سر هم که با حروف رمز (حم) آغاز میشوند به نام (حوامیم) و یا (حامیمات) نامیده میشوند که همه آنها از وحی قرآن و کتاب خدا سخن می گویند و ارتباط معنوی حروف رمزی (حم) با مساله وحی و نزول قرآن و کتاب روشن میسازد.
حضرت ابن مسعود فرموده است که «آل حم دیباج القرآن» دیباج به لباس ابریشم گفته میشود که هدف از آن آرایش و زینت است، و مسعر بن کدام فرموده است به آنها عرایس

گفته میشود، یعنی: عروس ها، و حضرت ابن عباس فرموده است که هر چیز مغز و خلاصه دارد، و خلاصه قرآن حم یا حوامیم است، تمام این روایات را امام عالم ابو عبید قاسم بن سلام در کتاب «فضایل القرآن» خود آورده است، و حضرت عبد الله فرموده است که: قرآن به آن می ماند که کسی برای آسایش زن و اطفال خود در جستجوی مکانی برآید، و جای سر سبز و شاداب را دیده خوشحال باشد که ناگهان وقتی پیش برود و باغ های را بباید که ماده نبات در زمین آنها، بیشتر باشد، و به مشاهده آنجا بگوید که من سرسبزی بارندگی را قبلاً دیده خوشحال بودم، اما اینجا از آنجا شگفت آور تر است، پس به او گفته می شود که سر سبزی قبلی مانند عموم قرآن است و این روضات مانند «آل حم» در قرآن است، بنابر این حضرت عبد الله بن مسعود فرموده است که: وقتی من قرآن را تلاوت کرده بر آل حم میرسم گویا به من در آن تفریح بزرگی دست میدهد.

محتوای سوره غافر :

سوره «غافر» طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم از جمله سوره های مکی بوده و مانند سایر سوره های مکی عمدتاً به امور عقیده توجه و تمرکز دارند، و تقریباً موضوع عمده و برجسته‌ی سوره عبارت است: رویارویی و صف آرایی دائم میان حق و باطل، مطالبی در رابطه با توحید و خدا شناسی، تدبیر خداوند در جهان خلقت، مطالبی در باره معاد و رستاخیز، مسائل جهان گردی و سیر در عالم تکوین، داستان های به هم پیوسته پیامبران، ماجرای مؤمن آل فرعون.

همچنان در این سوره با یادآوری صفات نیکو و آیات با عظمت خدا شروع شده، بعد از آن به موضوع جدال کافران در باره آیات خداوند متعال اشاره کرده است با اینکه آیات کاملاً آشکار و متجلی است، مجادله‌گران و دشمنان در مقابل آن از در جدال و دشمنی و مخالفت درآمده‌اند.

در سوره غافر به سرنوشت گذشتگان اشاره کرده است که خداوند متعال همچون توانمندی مقتدر آنها را به شدت گرفت و احدی از آنان در نرفت.

هکذا در لابلای این فضای خوفناک، منظره و دیدگاه حاملان عرش ترسیم می شود که خاشعانه و فروتنانه به راز و نیاز و توبه و استغفار می پردازند.

سوره غافر در باره‌ی بعضی از مناظر و احوال آخرت به بحث پرداخته است، که ناگهان بندگان برای محاسبه و بازخواست ایستاده و در پیشگاه پادشاه عادل ظاهر می شوند، در حالیکه بیم و هراس آنان را فراگرفته است. در آن هنگام بر اثر شدت اضطراب و آشفتگی، نزدیک است دل‌ها از جاء کننده شوند، در چنان روزی پراضطراب و هولناک، انسان به پاداش و کیفر عمل خود می رسد، نیکان به نیکی و تبهکاران به عذاب می‌رسند.

سوره غافر بعد از آن بحث درباره‌ی ایمان و طغیان به میان می‌آید و در دعوت از فرعون گردنکش و ستمکار توسط حضرت موسی علیه السلام نمایان میشود که فرعون ، با کبریا و جبروتش میخواهد، حضرت موسی و پیروانش را نابود کند. در خلال این داستان سناریوی تازه‌ای بر ملا می شود که در داستان قبلی موسی مطرح نشده و آن عبارت است از پیدا شدن یک نفر مؤمن از خانواده‌ی فرعون که ایمان خود را پنهان کرده است. و با لطف و احتیاط کلمه‌ی حق را ابراز می‌دارد و بعد از آن ایمانش را به صراحت و روشنی اعلام می‌کند، و داستان با هلاکت و غرق شدن فرعون گردنکش و ستمکار و یاران و هوادارانش و رستگاری دعوتگر مؤمن و سایر مؤمنان به آخر میرسد.

همچنان سوره به ذکر بعضی از آیات مکنون در عالم هستی پرداخته است که گواه عظمت الله تعالی و گویای یگانگی و جلالش میباشد، خدایی که برایش شریک قرار

میدهند و به آياتش کافرند. و مثال بينا و نابينا را برای مؤمن و کافر زده است که مؤمن از جانب خدا روشنايي و بصيرت دارد، و کافر در تاریکی دست و پا می زند. سوره غافر با بيان سرانجام تکذيبکنندگان و گردنکشان ستمکار و منظره‌ی عذابی که در حين غفلت و از خود بی خبری آنان را فرا می گیرد، سوره خاتمه می یابد.

فضیلت سوره غافر:

در فضیلت این هفت سوره يعني حواميم رسول الله صلي الله عليه وسلم در حديث شريف ذيل فرمودند: «لكل شيء ثمرة وإن ثمرة القرآن ذوات حم، هن روضات حسنات مخصبات متجاورات، فمن أحب أن يرتع في رياض الجنة فليقرأ الحواميم». (برای هر چیز ثمره‌ای است و ثمره قرآن همانا سوره‌های دارای حم است.) این سوره‌ها بوستان‌های زیبای خرم، سرسبز و پر محصولی هستند که پهلو به پهلو هم قرار دارند پس کسی که می‌خواهد در بوستان‌های بهشت بخرامد، باید حواميم را بخواند.

همچنین در حديث شريف راجع به فضیلت سوره «حم المؤمن» آمده است: «هر کس آیه الكرسي و اول حم المؤمن را «حم» الیه مصر» (در اول روز) بخواند، در آن روز از هرگونه بدی‌ای محفوظ و در امان می‌ماند». و این را امام ترمذی روایت کرده که در سندش یک راوی «متکلم فيه» است. (ابن کثیر جلد 4 صفحه 69)

همین طور در باره فضیلت خواندن این دو سوره در شب، نیز حدیثی نقل شده است.

حفظ از دشمن:

در سنن ابی داؤود ترمذی با سند صحیح از حضرت مهلب بن ابي صفره روایت است که فرمود: چنین شخصی به من گفته است که شخصاً از رسول الله صلي الله عليه وسلم شنیده که او به هنگام جهاد شبی برای حراست فرمود: اگر بر شما در شب شبی خون زده شود «حم لا یصرون» را بخوانید با این مطلب که با «حم» این دعا را بخوانید که دشمن شما پیروز نگردد و در بعضی روایات «حم لا یصروا» بدون نون آمده است پس با این مطلب که وقتی شما «حم» می‌گویند دشمن پیروز نمی‌شود از این معلوم شد «حم» قلعه‌ی مستحکم از دشمن است. (بنقل از تفسیر ابن کثیر).

ترجمه و تفسیر سوره غافر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

حم (۱)

خوانده میشود: «ح.ا. میم»؛ به سکون میم آخر یا به فتح آن که از جمله حروف مقطعات است، که در آغاز برخی از سوره ها آمده است و فهم کلی همین است که (مفهوم این حروف به الله تعالی معلوم است). و خداوند متعال به مراد خویش در فرود آوردن آنها دانایتر میباشد. (۱)

تفسیر:

«حم» حروف مقطعه به اعجاز قرآن اشاره دارد و انسان را راهنمایی می کند که این قرآن اعجازگر از امثال این حروف هجایی نظم یافته است. در ضمن قابل یاد آوری است که: این سوره یکی از هفت سوره ای است که همگی آنها با دو حرف «ح.ا - میم» شروع شده که «حوامیم هفتگانه» یا «آل حامیم» نامیده می شوند. «حم» برخی از مفسرین فرموده اند که آن خداوند است، اما به نزد ائمه متقدمین همه ی حروف مقطعات از متشبهاتند که معنی آنها را طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم الله عزوجل می داند یا رمزی میان خدا متعال و رسولش می باشد. الله متعال این سوره را با ذکر اوصاف پرهیزگاران شروع کرده و آن را با حروف «مقطعه» آغاز فرموده است.

خوانندگان محترم!

سوره غافر طوریکه یاد آور شدیم از جمله سوره های است که: آغاز آن با «حم» حروف مقطعه می باشد. آوردن این حروف هجائی، توجه منکرین و مخالفین قرآن را بخود جلب می کند؛ زیرا برای اولین بار، الفاظی به سمع آنان می رسد که در محاوره و گفتگوی آنان غیر معمول و غیر متداول است. پس آنان را به آیات متوجه می کند. این حروف و امثال آن به اعجاز قرآن اشاره دارند؛ زیرا این کتاب از همان حروف و کلماتی ترکیب و تنظیم شده است که کلام و گفتار آنها از آن ترکیب و تنظیم می شود، و وقتی که از آوردن مانند آن عاجز و ناتوان باشند، این خود برهان و دلیلی قاطع و مهم بر اعجاز قرآن است.

علامه ابن کثیر رحمه الله می گوید: «افتتاح برخی از سوره های قرآن با این حروف به منظور بیان اعجاز قرآن است، و مسلم است انسان از آوردن شبیه و مبارزه با آن ناتوان است، در حالیکه می بینیم قرآن از همین حروفی که مورد استفاده ی آنان در محاوره و مکالمه می باشد، نظم و ترکیب یافته است.

جمعی از محققان نیز همین نظر را دارند و زمخشری در تفسیر کشاف، به شدت از آن دفاع کرده و آن را مورد تأیید قرار داده است. امام ابن تیمیه نیز همین رأی را داشته و گفته است: تمام سوره هایی که با حروف «مقطعه» افتتاح شده اند، به طور حتم تفوق و برتری قرآن در آن ذکر شده و اعجاز و عظمت آن را بیان می کنند؛ مانند «الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ الْمَصْدُوقُ أَنْزَلَ إِلَيْكَ الْم * تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ حم * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ وَ دیگر آیات دال بر اعجاز قرآن. (مختصر تفسیر ابن کثیر 27/1. «تفسیر صفاة التفاسیر علی صابونی سوره بقره).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 6) مطالبی در باره: سرچشمه ی نزول قرآن، جدال بی باوران در برابر آیات آن، مورد بحث قرار گرفته است.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٢﴾

فرو فرستادن این کتاب از جانب خداوند قادر و دانا است. (۲)
تفسیر:

یعنی او دانا است؛ چنان‌که هیچ امر پنهانی بر او پوشیده نیست، با عزت‌ش بر دیگران قهر و غلبه دارد و با علمش بهترین حکم را صادر می‌کند.
«عزیز»: یعنی حق تعالی غالب، قاهر و برتر از آن است که کسی بر وی دروغی بریندد. «علیم»: بسیار داناست به خلقتش و به آنچه که می‌گویند و می‌کنند.

غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهِي الْمَصِيرُ ﴿٣﴾

(پروردگاری که) آمرزنده گناه (و) قبول کننده توبه (است). سخت سزادهنده و صاحب نعمت فراوان (می باشد). هیچ معبودی به حق جز او نیست، بازگشت (همه) به سوی اوست. (۳)

تفسیر:

«غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ» معنی لفظی غافر الذنب آمرزنده گناه و معنی قابل التوب قبول کننده توبه است. این دو لفظ از هم جدا آورده شوند اگرچه مفهوم هر دو تقریباً یکی است معلوم میشود، و جهش در غافر الذنب» اشاره به این است که خدا بر این توانا است که گناه کسی را جز توبه هم بیامرزد، و آمرزیدن توبه کنندگان صفت دیگری است. (مظهري معارف القرآن محمد شفیع عثمانی دیوبندی)
«قَابِلِ»: قبول کننده. پذیرنده. «التَّوْبِ»: جمع تَوْبَةٍ، بازگشت ها. یا این که مصدر است و به معنی بازگشتن.

«الطُّوْلِ»: معنی لفظی طول وسعت و غناست، و به معنی قدرت، احسان و انعام، هم آمده است. (ملاحظه شود سوره های: نساء: 25، توبه: 86).

«ذِي الطُّوْلِ»: دو معنا دارد که 1: صاحب فضل و عطا که رمز مهر الهی است و 2: صاحب قدرت که رمز قهر الهی است.

لطف، محبت، قهر و غضب الهی را باید در کنار هم دید، تا نه یأس بوجود آید و نه هم غرور.

ابن ابی حاتم و حافظ ابو نعیم از یزید بن اصم (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: مردی دلیر، شجاع و نیرومند از اهالی شام همیشه به دیدار عمر بن خطاب (رض) می‌آمد. عمر (رض) مدتی او را ندید. بعد از چند روزی از اصحاب کرام پرسید: فلان بن فلان چه شد؟ او کجاست که نمی بینمش؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین! آخر او گرفتار می‌گساری شده است.

عمر (رض) کاتبش را خواست و به او گفت؛ بنویس: از عمر بن خطاب به سوی فلان بن فلان، سلام بر تو! من نزد تو خدایی را ستایش می‌گویم که معبودی جز او نیست.

«آمرزنده گناه است و پذیرنده توبه، سخت‌کیفر است و صاحب توانگری، خدایی جز او نیست، بازگشت به سوی اوست».

سپس به اصحاب (رض) گفت: به بارگاه خداوند لایزال در حق برادران دعا کنید که با قلب خویش به سوی او رو آورد و خداوند متعال بر او توبه پذیر گردد. پس چون شخص توظیف شده نامه حضرت عمر (رض) را به وی رساند، او شروع به خواندن آن نمود و مسلسل نامه به تکرار مطالعه مینمود، بخصوص این آیه مبارکه: «غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ» [غافر: 3].

و با خود چنین زمزمه مینمود: آری! الله متعال مرا از کیفر خویش بیم داده و وعده کرده که بر من بیامرزد! و پیوسته این سخن را با خود تکرار می‌کرد آنگاه به شدت گریان کرد و از نوشیدن شراب بطور کامل دست برداشت و خالصانه توبه کرد. پس چون خبر توبه اش به حضرت عمر (رض) رسید، فرمود: وقتی دیدید که برادری از برادران شما لغزیده است، این چنین عمل کنید؛ او را در راه حق استوار و پایدار گردانید و از خدای سبحان و

تعالی بخواهید که بر او توبه پذیر گردد. هان! مبادا بر زیان وی معاون شیطان باشید» یعنی: مبادا به جای تلاش در جهت اصلاح وی، او را به باد دشنام و سرزنش بگیرید تا بر لجاجت آید و بر گناه خود پای فشارد. در این هیچ جای شک نیست که: عذاب الهی ناشی از عمل خود ما است، در غیر آن الله تعالی همیشه دارای لطف و مهربانی است.

«توب»: توب و توبه و متاب: رجوع، یعنی رجوع از معصیت گفته است ولی رجوع مطلق صحیح است.

توبه در پیری :

دروازه توبه و راه بازگشت به سوی پروردگار را هیچ کس نمیتواند مسدود و بند سازد، و در همه وقت و انسان که در همه ای ادوار زندگی باشد، دروازه توبه برایش باز هست ولی در وقت سكرات موت نه. و همچنین هنگامی که آفتاب از مغرب طلوع میکند که یکی از علائم بزرگ قیامت می باشد و علت عدم پذیرفته شدن توبه در این دو وقت این هست که در این لحظات همه کس به الله متعال ایمان خواهند آورد، ولی این ایمان، ایمان بعد از معاینه و آشکار شدن حقیقت هست، لذا از هیچکس پذیرفته نمیشود، ولی تا زمانی که سكرات نیامده و آفتاب از مغرب طلوع نکرده، هر شخصی میتواند توبه کند و به خداوند بزرگوار برگردد و خداوند متعال توبه کنندگان را دوست میدارد.

در روایتی پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند که: «قَالَ رَجُلٌ: وَاللَّهِ لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لِفُلَانٍ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: مَنْ ذَا الَّذِي يَتَأَلَّى عَلِيَّ أَنْ لَا أَغْفِرَ لِفُلَانٍ إِنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُ، وَأَحْبَبْتُ عَمَلَكَ» (روایت مسلم)، یعنی: «مردی گفت: سوگند به خدا که خداوند فلانی را نمی آمرزد. خداوند فرمود: کیست که بر من سوگند میخورد که فلانی را نمی آمرزم همانامن او را آمرزیدم و عملت راضی نمودم».

بنابراین کسی نمیتواند بگوید که خداوند فلان را نمیبخشد و یا جلو توبه او را بگیرد، پس این شخص باید هر چه زودتر به خداوند متعال برگردد و فریب شیطان را نخورد و از رحمت خداوند مایوس نشود زیرا یأس از رحمت خداوند گناه کبیره هست و یعقوب علیه السلام به فرزندانش گفت: «إِنَّهُ لَا يِيَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (سوره یوسف 87)، یعنی: (بدرستی که از رحمت خدا جز گروه کافران نا امید نمیشوند.)

و خداوند متعال میفرماید: «...إِنَّ اللَّهَ يَجِبُ التَّوَابِينَ وَيَجِبُ الْمُتَطَهِّرِينَ» (سوره البقرة: 222)، یعنی: (بدرستی که خداوند آنانیکه زیاد توبه نموده و بسیار پاکیزه کاری می نمایند را دوست میدارد).

و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: (انما الاعمال بالخواتيم)، یعنی: (بدرستی که اعتبار اعمال به پایانش هست)، پس اگر کسی یک عمر عبادت خداوند کند ولی نهایتاً مرتد و کافر شود و بمیرد اعمالش به هدر خواهد رفت، و اگر کسی گناهکار باشد و سپس توبه کند و روی توبه بمیرد ان شاء الله گناهانش آمرزیده و رستگار خواهد شد.

مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُوكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ ﴿٤﴾

و جز کافران کسی در آیات الهی مجادله نمی کنند، پس گشت و گذار آنان در شهرها نباید تو را فریفته سازد. (۴)

تفسیر :

«جدال»: راغب اصفهانی در معنای لغوی جدال میگوید: جدال عبارت است از بحث و گفتگویی که به منظور کوبیدن طرف مقابل و غالب شدن بر او صورت میگیرد و علت اینکه به این گونه مباحث را مجادله میگویند این است که دو نفر در برابر یکدیگر به بحث و مشاجره می پردازند تا هر کدام فکر خود را بر دیگری تحمیل کند.

جدال در اصطلاح علم منطق عبارت است از آن که انسان از مسلمات طرف مقابل، علیه او بهره برداری کند؛ در مقام استدلال از مقدماتی که طرف قبول دارد استفاده کند که این روش برای قانع کردن یا خاموش کردن طرف مقابل بسیار مؤثر است و چنانچه کیفیت بر خورد در این گونه استدلال، متین و خوب باشد همان جدال احسن است که در قرآن آن را تحسین کرده است.

جدال احسن و جدال مذموم :

جدال اگر بحق باشد (یعنی برای اثبات یکی از عقاید حقّه باشد) و قصد و غرض از آن ارشاد و هدایت باشد و طرف مجادله دشمنی و عناد نداشته باشد، این «جدال احسن» است و «جدال مذموم» نیست، بلکه پسندیده است و از ثبات در ایمان حکایت می کند و یکی از نتایج نیرومندی معرفت و بزرگی نفس شمرده می شود و اگر جدال به حق نباشد، مذموم است و از رذائل قوه غضب یا شهوت به حساب می آید که همراه با عصبیت یا غلبه جوئی یا طمع مالی می باشد.

علامت جدال احسن، آن است که اگر مطلب حق از جانب طرف مقابل بیان شود هیچ ناراحتی در خود احساس نکند؛ چرا که هر دو به دنبال حق و حقیقت بودند اما علامت مجادله باطل آن است که اگر سخن حق بر زبان شخص مقابل جاری شود، جدال کننده ناراحت و نارام شود و بخواهد که آنچه او می گوید صحیح باشد و آن را به طریق جدال بر طرف مقابل تحمیل کند و در ضمن آن نقص و عیب و ایراد کلام او را ظاهر سازد.

نمونه‌هایی از جدال نیکو :

حضرت ابراهیم علیه السلام نمرود را به خداپرستی دعوت کرد و فرمود: خدایی را پرستش کن که مرگ و حیات به دست اوست. نمرود گفت: مرگ و حیات در دست من نیز هست. می توانم دستور اعدام دهم یا یک اعدامی را آزاد کنم.

هدف کلی آیه مبارکه همانا:

مجادله به ناروا و قصد دفع کردن حق است و همین نوع از مجادله است که در این حدیث شریف به آن اشاره شده است: «**لَا تَمَارُوا فِي الْقُرْآنِ فَإِنَّ الْمِرَاءَ فِيهِ كُفْرٌ**». «در قرآن مجادله نکنید زیرا جدال در قرآن عظیم الشان (یعنی خصومت به ناروا در انکار و تکذیب آن) کفر است».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس باطلی را یاری دهد تا حقی را به وسیله آن دفع کند، در حقیقت ذمه خدا و ذمه رسولش از وی بیزار شده است». اما جدال برای روشن کردن حقیقت، رفع ابهام و التباس از قرآن و بازگرداندن منکران و شکاکان به راه راست، از بزرگترین اعمالی است که تقرب جویان به آن تقرب می جویند چنانکه خداوند متعال فرموده است: «**وَلَا تُجَدِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ حَسَنٌ**» (سوره العنکبوت: 46). «و با اهل کتاب جز به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نکنید» و در حدیثی آمده که روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم، صدای شخصی را شنید که در باره ی آیه از قرآن با هم جدال می کردند، آن حضرت چنان خشمگین رفته و بیرون آمد که آثار خشم در صورت مبارکش نمایان بود و فرمود: که امت های گذشته از آنجا هلاک شدند که در باره کتاب الله جدال می کردند. (رواه مسلم عن عبد الله بن عمر و بن شعب مظهري).

قابل تذکر است آن جدال که قرآن و حدیث را آن را کفر قرار داده است، مراد از آن طعنه بر آیات قرآن و ایراد شبهات بیجا و جدال انداختن در آنهاست، یا معنای آیه ای از قرآن را چنان بیان کردند که مخالف به آیات دیگری قرآن و نصوص سنت باشد، که در حد تحریف است، اگر نه بحث تحقیق کلامی «مبهم و مجمل» تلاش مشکل و استنباط احکام و مسایل از آیه ایرا شامل نمیشود، بلکه آن موجب ثواب بزرگی است. (تفاسیر: بیضاوی، قرطبی، و مظهري).

شان نزول آیه 4:

931- ابن ابوحاتم از سدي از ابو مالک روايت کرده است: این قول خدا «مَا يَجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا» در باره حرث بن قيس سهمي نازل شده است.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (۵)

پیش از آنان قوم نوح و اقوامی که بعد از آنان بودند [پیامبرانشان را] تکذیب کردند، و هر امتی تصمیم گرفتند تا پیغمبر خود را به عقوبت بگیرند، و به وسیله باطل مجادله کردند تا حق را نابود کنند، اما من آنها را گرفتم (و سخت مجازات کردم) پس ببین عذاب الهی چگونه بود! (۵)

تفسیر:

در آیات 12 و 13 سوره صاد نامی برخی از گروه ها و اقوام پس از حضرت نوح علیه السلام بشرح ذیل بیان گردیده است: «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ وَ ثَمُودٌ وَ قَوْمُ لوطٍ وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ» (پیش از آنان قوم نوح و عاد و فرعون صاحب لشکر و قدرت (پیغمبران ما را) تکذیب کردند.

در این آیه مبارکه اشاره به یک واقعت دارد که در بدو دشمنی با پیامبران مبارزه و جدال شکل قومی را بخود داشت، ولی بعد ها این مخالفت ها به شکل احزاب تغییر شکل میدهد. در مجموع نشان میدهد که: مخالفان انبیاء گاهی طاغوت ها بوده اند، مانند

«فرعون» گاهی قبایل بودند، «قومهم» و گاهی به شکل تشکیلات سیاسی احزابی «احزاب» ولی در مجموع همه مخالفان، در مبارزه با رهبران آسمانی يك هدف مشترك را دنبال می نمودند که ایجاد موانع در تبلیغ و دعوت آسمانی آنان؛ ازار جسمی پیامبران و در نهایت قتل رهبران آسمانی و نابود کردن حق.

«وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ (5)»: و هر یک از ملت های تکذیب کننده قصد کشتن و صدمه زدن به پیامبر خود را کردند. ابن کثیر میفرماید: با به کار بردن تمام وسایل ممکن تصمیم قطعی بر کشتن پیامبر خود گرفتند. و بعضی هم پیامبر خود را به قتل رساندند (مختصر ۲۳۵/۳).

آنان به حکم خواهش های نفسانی خود در مقابل صدای حق به مقابله و معرزه بر خستند، کوشش بعمل آوردند تا براهین الهی را با تکذیب و انکار نمایند؛ هدف نهایی آنان را خاموش ساختن نور خدا و طوریکه یاد آور شدیم جلوگیری از حق بود، از این رو الله تعالی آنان را مجازات نمود و تباه شان ساخت. ببین که انتقام پروردگار از دشمنان و عذاب او بر آنان چگونه بود؟

در طول تاریخ دیده شده است که؛ جزای الهی، گاهی برای برخی از انسان ها و اقوام در همین دنیا هم صورت می گیرد. و انتظار روز جزا را نمی کشد.

«وَهَمَّتْ»: قصد کرده است. توطئه چیده است (ملاحظه شود سوره های: مائده آیه 11، یوسف آیه 24، توبه آیات 13 و 74).

«يُدْحِضُوا»: دحض: سقوط و لغزیدن. ادحاض: ساقط کردن، «لِيُدْحِضُوا» تا باطل گردانند. «فَأَخَذْتَهُمْ»: من ایشان را گرفتار کردم. من آنان را هلاک ساختم.

وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (٦)
و بدین سان حکم پروردگارت بر کافران تحقق یافت که ایشان دوزخی اند (٦)

تفسیر :

امام طبری در ذیل تفسیر آیه مبارکه میفرماید: همان طور که عذاب برای اقوام تکذیب‌کننده‌ی پیامبران واجب آمد و عذاب من آنها را در برگرفت، همان طور هم عذاب بر افراد کافر قوم تو واجب و مقرر است؛ چون آنها اهل دوزخ و آتش هستند. (تفسیر طبری ٤٣/٢٤).
در این هیچ جای شکی نیست که؛ قهر خداوند بر کفار یکی از سنت های الهی است. و در این جزا الهی گزاف نیست بلکه بر اساس عدل و حق است.
مجازات و کیفر مجرمان از شئون ربوبیت است. عامل نابودی گذشتگان کفر بوده است. مؤمنان باید به خود بنازند که مقربان درگاه الهی است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (7 الی 9) موضوعاتی: حمله ی عرش (بردارندگان عرش)، مؤمنان را یار و یاورند. به بحث گرفته میشود.

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبِعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (٧)

کسانی که عرش را حمل می‌کنند و آنان که در اطراف (عرش) هستند به ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان طلب آمرزش می‌کنند (و می‌گویند): ای پروردگار ما! مهربانی و علم تو همه چیز را فرا گرفته است، پس آنان را که توبه کرده و از راه تو پیروی کرده‌اند، بیامرز و آنان را از عذاب دوزخ حفظ کن. (٧)

تفسیر :

مفسران در تفاسیر خویش در ذیل آیه مبارکه می نویسند که: این آیه به فضیلت توبه و اکرام بندگان مؤمن دلالت می‌کند؛ چنانچه فرشتگان را مقرر داشته شدند تا برای شان آمرزش بخواهند. همچنان دلالت دارد که راه خداوند حق است که او تعالی بدان راضی می شود.

«وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ» وجودش را تصدیق می‌کنند، و قبول دارند که جز او معبودی به حق موجود نیست. و از عبادت او سرپیچی نمی‌کنند. زمخشری گفته است: اگر گفته شود فایده‌ی فرموده‌ی «وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ» چیست؟ در حالیکه معلوم است حاملان عرش و عموم فرشتگان اند که به الله ایمان دارند؟ در جواب گفته میشود: این بیان فضیلت و شرف ایمان و ترغیب به پذیرش آن آمده است. (تفسیر الکشاف ١١٨/٤).

عرش چیست؟

در مورد اینکه عرش چیست؟ در جواب باید گفت که عرش: از جمله مسائلی هستند که ما از آنها اطلاعی نداریم زیرا الله تعالی آنها را به ما نیاموخته. آنچه که بر ما واجب است ایمان به آن می باشد، ما در مورد وظیفه دیگری نداریم و کنجاوی هم در این موارد بی فایده و در نهایت بلکه مضر خواهد بود. ولی در قرآن عظیم الشان بیست بار به مبحث عرش الله اشاراتی بعمل آمده است.

«عَرَشٌ»، در لغت تخت پایه بلند و «کرسی» تخت پایه کوتاه است. وقتی میخوانیم: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» کرسی او هستی را در بر گرفته، پس عرش او چگونه است؟

عرش یا کنایه از مرکز قدرت الهی است و یا مرکز صدور احکام الهی و مراد از «حاملان عرش» فرشتگانی هستند که تعداد شان هشت نفر معرفی شده است.

«وَأَمَّا عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ» (سوره حاقه آیه 17)
 طوریکه گفته شد: حقیقت عرش برای ما روشن نیست ولی از مجموع آیات شاید بتوان
 این مسأله را دریافت که جهان هستی دارای یک مرکز است و الله متعال بر آن مرکز
 احاطه‌ی کامل دارد. «استوی علی العرش» و اجرای اراده‌ی الهی از طریق فرشتگانی
 است که در اطراف این مرکز فرماندهی هستند.

تعداد حمل‌کنندگان عرش :

حمل‌کنندگان عرش چهار فرشته‌اند و روز قیامت تعداد آنان زیاد شده به هشت فرشته
 میرسند.

و عرش خداوند از بزرگترین مخلوقات خداست که روز قیامت هشت فرشته آنرا حمل
 می‌کنند.

و این بر قدرت و توانایی فرشتگان دلالت دارد، زیرا آنان این عرش بزرگ را که از
 بزرگترین مخلوقات خدا است بر دوش خود حمل می‌کنند.

بزرگی عرش خداوند متعال چقدر است؟

عرش از تمام آفریده‌های خداوند بزرگتر است و خداوند عرش را به بزرگی و عظمت
 توصیف نموده است: «وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» (المؤمنون: 86) (و صاحب عرش عظیم
 است؟).

پیامبر صلی الله علیه وسلم بزرگی و عظمت عرش را به دو صورت بیان کرده است:
 اول: در قالب بزرگی و عظمت فرشتگانی که حامل عرش الهی هستند، چنانکه در سنن
 ابی داود به سند صحیح از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل شده است: «أذن لي أن أحدث
 عن ملك من ملائكة الله، من حملة العرش: ما بين شحمة أذنيه إلى عاتقه مسيرة سبعمائة
 عام» صحیح سنن ابی داود: 895/3، حدیث شماره 3953. (خداوند به من اجازه داده
 است تا درباره فرشته‌ای از فرشتگان خداوند که حامل عرش خداوند است حرف بزنم. آن
 فرشته بقدری بزرگ است که از شانۀ تا نرمة دو گوشش مسافت هفتصد سال است.
 دوم: در قالب ترسیم عظمت و بزرگی عرش در برابر آسمان‌ها و زمین و کوچکی آنها
 در برابر عرش، چنانکه میفرماید: «ما السموات السبع في الكرسي الا كحلقة ملقاة بأرض
 فلاة وفضل العرش علي الكرسي، كفضل تلك الفلاة علي تلك الحلقة» حدیث شماره
 109 در سلسله احادیث الصحیحة (هفت آسمان و زمین در برابر کرسی مانند یک حلقه‌ای
 هستند که در یک بیابان بزرگ افتاده باشد و بزرگی عرش در برابر کرسی، مانند
 بزرگی همان بیابان در برابر آن حلقه است).

آیا کرسی همان عرش است؟

کرسی همان عرش نیست ولی از ابن عباس (رض) روایت شده که کرسی محل قرار
 گرفتن دو پای الله تعالی است. و ابو منصور از هری این روایت را از ابن عباس (رض)
 ترجیح داده و گفته است که " و هذه رواية اتفق أهل العلم على صحتها ومن روي عنه في
 الكرسي أنه العلم فقد أبطل «و این روایت، اهل علم بر صحت و درستی آن اتفاق کرده
 اند و کسی که از او روایت کرده باشد که منظور از کرسی علم است به خطا و اشتباه
 رفته است». (کتاب (مختصر الأسئلة والأجوبة علي العقيدة الواسطية)، ضبط
 شرحیالهراس و ابن عثیمین للعقيدة الواسطية بالسؤال والجواب، تهیه و تنظیم: مضمی بن
 عبید معین شمري.)

رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٨﴾

پروردگارا! آنان را به باغ‌های دائمی بهشت داخل گردان که به ایشان وعده داده‌ای (و
 نیز) هرکس از پدران و همسران و فرزندان ایشان را که صالح و نیکوکار بودند (به همان
 بهشت داخل کن) بی‌گمان تو توانا و حکیمی. (۸)

تفسیر :

امام ابن کثیر میفرماید: یعنی اینها و آنها را با هم جمع فرما تا با ملاقات هم در بهشت و در منازل همجوار یکدیگر چشمانشان روشن گردد. (مختصر ۲۳۶/۳).
«جَنَاتِ عَدْنٍ»: (ملاحظه شود سوره های: توبه آیه 72، رعد آیه 23، نحل آیه 31، کهف آیه 31).

«صَلَحَ»: شایسته شد، بایسته گردید و کار نیک کرد. (رعد آیه 23).
سعید بن جبیر (رضی الله عنه) میفرماید: «مؤمن چون به بهشت وارد شود، میپرسد که پدر و پسر و برادرم کجایند؟ به وی گفته میشود: آنها در عمل خود به پایه و اندازه تو نرسیده‌اند. ولی او میگوید: من هم برای خود عمل کرده‌ام و هم برای ایشان. در آن هنگام است که آن‌ها در درجه به وی ملحق ساخته میشوند». سپس سعید بن جبیر (رض) این آیه را تلاوت کرد. (تفسیر ابن کثیر).

وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٩﴾
و آنان را از عقوبت‌ها نگهدار، و هر که را در آن روز از (سزای) بدی‌ها نگهداری بی‌تردید او را مورد رحمت قرار داده‌ای؛ و این همان کامیابی بزرگ است. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَقِ» نگهداری. به دور داری. «يَوْمَئِذٍ»: آن روز که قیامت است. «السَّيِّئَاتِ»: بدی‌ها. مراد عقوبت‌های دنیوی و کیفرهای اخروی است. ذکر آن بعد از (عَذَابَ الْجَحِيمِ) از قبیل ذکر عام بعد از خاص است. «الْفَوْزُ»: رستگاری. نیل به مقصود و رسیدن به مراد.

تفسیر :

سلیم بن عیسی میگوید: «بندگان مؤمن چه قدر نزد خداوند گرامی‌اند! آن‌ها بر بالین خویش خوابیده‌اند اما فرشتگان برای آن‌ها آمرزش می‌خواهند».
مطرف بن عبدالله میگوید: «خیر خواه‌ترین بندگان خدا برای مؤمنان، فرشتگان هستند»، سپس این آیه را تلاوت کرد و افزود: «اما بد خواه‌ترین و خائن‌ترین بندگان برای مؤمنان، شیاطین‌اند».
خوانندگان محترم!

در آیات قبلی از کافران ستیزه‌گر بحث بعمل آمد، اینک در آیات متبرکه (10 الی 17) موضوع اعتراف کافران به گناهان خود و در مورد اینکه آنان سزاوار چشیدن سزای اخروی‌اند بحث بعمل می‌آید، طوریکه آنها آرزو می‌برند تا الله سبحانه و تعالی به آنها فرصت دهند تا بار دیگر به دنیا بازگردند، تا بدین ترتیب توانسته باشند گذشته خویش را جبران کنند و از مجازات اخروی نجات یابند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ ﴿١٠﴾

کافران را [پس از ورود به دوزخ] صدا زده می‌شوند: مسلماً دشمنی و خشم خدا نسبت به شما از دشمنی و خشم خودتان در باره خودتان بیشتر است؛ زیرا دعوت به ایمان می‌شدید پس کفر می‌ورزیدید. (۱۰)

تفسیر :

قتاده فرموده است: کینه‌ی خدا نسبت به گمراهان آنگاه که در دنیا ایمان به آنها پیشنهاد شد و از پذیرفتن آن امتناع ورزیدند، از کینه‌ی آنها نسبت به خودشان در موقع مشاهده‌ی عذاب خدا شدیدتر و بزرگتر بود. (مختصر ابن کثیر ۲۳۶/۳).

«يُنَادُونَ»: فریاد زده می‌شوند. صدا زده می‌شوند. «مَقْتُ اللَّهِ»: خشم خدا. اضافه (مَقْتُ) به (الله) اضافه مصدر به فاعل خود است.

«مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ»: خشمگین شدن خودتان بر خویشان. اضافه (مقت) به (کم) نیز از قبیل

اضافه مصدر به فاعل خود است. علت خشم کافران بر نفس خود از این لحاظ است که خودشان سبب مصائب و بلايای خویشتن شده‌اند (ملاحظه شود سوره: ابراهیم / 22).

«اد»: چرا که

قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا اِثْنَيْنِ وَاٰحْيَيْنَا اِثْنَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ اِلَىٰ خُرُوجٍ مِّنْ

سَبِيلٍ ﴿١١﴾

(کفار) می‌گویند: پروردگارا! دوبار ما را میراندی و دوبار زنده کردی، اکنون به گناهان خود اعتراف کردیم، پس آیا راهی برای بیرون آمدن [از دوزخ] وجود دارد؟ (۱۱)

تفسیر:

«أَمَّنَّا اِثْنَيْنِ»: دو بار ما را میرانده‌ای. مراد از میراندن اول، آفرینش خاک بی جان انسان از عدم محض است (سوره: بقره، آیه 28)، و مراد از میراندن دوم، مرگ بعد از پایان عمر است.

«أَحْيَيْنَا اِثْنَيْنِ»: دو بار ما را زندگی بخشیده‌ای. مراد از حیات دوم، زنده گرداندن اموات پس از پایان جهان و سر بر آوردن از گورها به هنگام رستاخیز است. اشاره دوزخیان به دو بار میراندن و زنده گرداندن شاید بدین خاطر باشد که می‌خواهند بگویند، ای خداوندی که مالک مرگ و حیاتی! توانایی این را داری که دو ممات و دو حیات را برای ما تبدیل به سه ممات و سه حیات کنی و ما را بازگردانی تا در مقام جبران برآئیم. مفسران گفته‌اند: مرگ اول زمانی بود که در پشت پرده‌ی عدم قرار داشتند. و مرگ دوم عبارت است از مرگ این دنیا، و حیات اول عبارت است از حیات دنیا، و حیات دوم عبارت است از زنده شدن روز رستاخیز. پس بدین ترتیب دو مرگ و دو حیات مقرر است. (این نظر ابن مسعود(رض) و ابن عباس(رض) و قتاده(رض) میباشد و گفته‌اند: مانند آیه‌ی كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ اَمْوَاتًا فَاَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَحْيِيكُمْ مِيبِاشِد).

ذَلِكُمْ بِاَنَّهُ اِذَا دُعِيَ اللّٰهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَاِنْ يُشْرِكْ بِهِ تُوْمِنُوْا فَاَلْحَكُمُ لِلّٰهِ الْعَلِيِّ

الْكَبِيْرِ ﴿١٢﴾

و (در جواب گفته شود: نه) این [سختی عذاب] به سبب این است که چون خدابه یگانگی [و بدون معبودانتان] خوانده میشد [یگانگی اش] را انکار میکردید، و اگر برای او شریک و همتایی قرار داده می‌شد، باور میکردید؛ پس (امروز) حکم و فیصله با پروردگار والا و بزرگ است. (۱۲)

تفسیر:

او در مقدراتش با حکمت و در کارهایش صاحب احسان است، در ذات و قدرت و قهرش بلند مرتبه است و کبریا و جلال و عظمت سزاوار اوست. یعنی: بزرگتر از آن است که برایش همتا، یا همسر، یا فرزند، یا شریکی باشد.

هُوَ الَّذِي يَرْيِكُمْ اٰيَاتِهِ وَيَنْزِلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَّمَا يَتَذَكَّرُ اِلَّا مَنْ يُّنِيبُ ﴿١٣﴾

او ذاتی است که نشانه خود را به شما نشان می‌دهد و از آسمان برای شما روزی نازل می‌کند، ولی پند و عبرت نمی‌گیرد مگر آن کسی که به درگاه او روی می‌آورد. (۱۳)

تفسیر:

«ءَايَاتِهِ»: دلایل قدرت و عظمت، و نشانه‌های آفاق و انفسی که تمام جهان هستی را پر کرده است. «رِزْقًا»: روزی. مراد وسیله تولید روزی است، همچون باران و برف و هوا و نور آفتاب و اشعه‌های دیگر که برای زندگی موجودات زنده از جمله انسان ضروری هستند. «يُنِيبُ»: بر میگردد. مراد ترک عناد و رجوع به خدا است در پرتو اندیشه و شناخت امور.

فَادْعُوا اللّٰهَ مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿١٤﴾

(تنها) الله را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید، هر چند کافران دوست نداشته باشند. (۱۴)

تفسیر :

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن زبیر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از نماز های فرضی این ذکر را میخواندند: «لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملك وله الحمد وهو علی کل شیء قدير، لا حول ولا قوة إلا بالله، لا إله إلا الله ولا نعبد إلا إياه، له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن، لا إله إلا الله مخلصین له الدين، ولو كره الكافرون».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «به بارگاه خدای تبارک و تعالی در حالی دعا کنید که به اجابت دعای خویش یقین داشته باشید و بدانید که خداوند دعا را از دل غافل و سرگرم هوس، اجابت نمی‌کند».

رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ ﴿١٥﴾

الله بالا برنده درجات رفیع و صاحب عرش است، او وحی را به حکم خود بر هر کس از بندگانش که بخواهد نازل می‌کند تا بندگان را از روز ملاقات [که روز رستاخیز است] بیم دهد. (۱۵)

تفسیر :

«رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ»: دارای شأن و منزلت و مقامی والا و عظیم است، صاحب مقامات بالا و مراتب والا. یعنی خدا درجات کمال و اوصاف جلال او آن قدر بالا است که کمال و جلالی در مقابلش کمال و جلال نیست، و همای بلند پرواز عقل و علم بشری هرگز به ذیل آن هم نمیرسد، چه رسد به اوج آن.

برخی رفیع الدَّرَجَاتِ را به معنی برافرازنده آسمان ها گفته اند (ملاحظه شود: تفسیر زادالمسیر) و بالا برنده درجات بندگان (تفسیر: نمونه) دانسته‌اند. بعضی هم گفته‌اند: درجات و مقامات در دست خدا است و به هر کس که بخواهد میدهد (تفسیر: کشاف). «ذُو الْعَرْشِ»: صاحب عرش عظیم است که بزرگترین مخلوقات است و هیچ یک از مخلوقات شبیه آن نیست.

«ذُو الْعَرْشِ»: خالق و مالک عرش. دارای تخت و سریر سلطنت جهان هستی. مفسر این کثیر میفرماید: الله متعال عظمت و کبریایی خود را بیان کرده و رفعت و بلندی عرش خود را یادآور شده است، که مانند سقف بر سر تمام مخلوقات قرار دارد. گفته‌اند: عرش از یاقوت سرخ ساخته شده است و فقط خدا گنجایش و وسعت آن را میداند. (مختصر ابن کثیر ۲۳۸/۳).

و ابو سعود فرموده است: این‌که عرش عظیم بر اکناف عالم اعلی و سفلی احاطه دارد و در قبضه قدرت او قرار دارد، رفعت منزلت و عظمت بیکران سلطنت او را می‌رساند. (ابو سعود ۵/۵).

«يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» بر هر کس از خلقتش که بخواهد وحی نازل می‌کند. و هر کدام از بندگانش را که بخواهد به نبوت اختصاص می‌دهد. از این جهت وحی به روح موسوم است که مانند روح در بدن جریان دارد. امام قرطبی فرموده است: آن را روح نامید؛ چون انسان‌ها به وسیله‌ی آن از مردن در کفر نجات یافته و زنده می‌مانند، همان طور که بدن به روح زنده میماند. (تفسیر قرطبی ۲۹۹/۱۵).

«لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ ﴿١٥﴾» تا پیامبری که وحی بر او نازل شده است مردم را از روز رستاخیز برحذر بدارد و بترساند، که در آن روز تمام بندگان جمع میشوند تا درباره‌ی اعمالشان مورد بازخواست قرار گیرند. و در ساعت محاسبه تمام مردم با خالق خود ملاقات می‌کنند.

قتاده گفته است: ساکنان آسمان ها با ساکنان زمین و خالق و مخلوق به هم میرسند.
(مختصر این کثیر ۲۳۸/۳).

«يَوْمَ التَّلَاقِ»:

روز قیامت است که در آن پیشینیان و پسینیان و زمینیان و آسمانیان به همدیگر میرسند و یکدیگر را ملاقات می کنند، و هر کسی با اعمالی که کرده است رو به رو میشود و سزا و جزای آن را می بیند. یاء تلاقی در رسم الخط قرآنی حذف شده است.
از لطف الهی به مخلوقاتش این است که پیامبران را به سوی بندگان مبعوث نموده حکمت، علم نافع و هدایت را به سوی شان وحی می فرستد و به منزله روحی انسان ها را زندگی میبخشد، بلکه حیات انسان با وحی و هدایت الهی بزرگتر از حیاتش به وسیله روح است. با این وحی است که پیامبران الهی مردم را از روز رستاخیز بزرگ می ترسانند و از همه اعمالی که موجب عذاب روز قامت میشود برحذر میدارند؛ روزی که با همگان ملاقات می کنند.

يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿١٦﴾

روز تلاقی روزی است که همه آنها آشکار می شوند و چیزی از آنها بر خدا مخفی نخواهد ماند (ندا آید): امروز فرمانروایی از چه کسی است؟ (جواب آید) از الله یکتای غالب تواناست. (۱۶)

تفسیر:

«يَوْمَ»: بدل از (يَوْمَ) قبلی است که مفعول به (لِيُنذِرَ) بود. «بَارِزُونَ»: جمع بارز، نمایان و آشکار. مراد این است که مردمان از گور ها خارج می گردند و ظاهر و نمایان می شوند و چیزی ایشان را از دید ها پنهان نمیدارد (ملاحظه شود سوره های: طه/آیه 106، ابراهیم/ آیات 21 و 48).

هستی و هویت و اسرار و کردار انسان ها روشن و ظاهر می شود و هیچ چیزی مکتوم نمی ماند (ملاحظه شود سوره های کهف/ آیه 47، طارق/ آیه 9).

«لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ» چیزی از احوال و اعمال و اسرار و باطن آنها بر الله متعال مخفی نخواهد ماند.

مفسر احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) در تفسیر خویش «حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مینویسد: حکمت در این که میفرماید در آن روز چیزی از خدا پنهان نمی ماند، در صورتی که در سایر اوقات نیز چیزی از خدا پوشیده نیست، این است که آنها در دنیا گمان میکردند وقتی مثلاً در پشت دیواری خود را پنهان کنند، الله آنها را نخواهد دید، تا در چنین روزی چنان گمانی نبرند. (تفسیر صاوی ۵/۴).

«لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» در حالیکه انسان ها در میدان حشر نمایان گشته اند، خدای متعال ندا میدهد: امروز ملک از آن کیست؟ خلیق از هیبت خدا و آشفتگی خود سکوت می کنند. آنگاه خدای توانا خود جواب میدهد و میگوید: «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿16﴾» ملک فقط از آن خدا می باشد، که بر هر چیز پیروز و غالب است.

مفسر حسن میگوید: «سؤال کننده حق تعالی و جواب دهنده هم خود اوست و آن گاه که کسی جوابش را نمی دهد، خود جواب خویش را میدهد». (تفسیر قرطبی ۳۰۰/۱۵).

الْيَوْمَ تَجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظَلَمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٧﴾

امروز هر کس را در برابر آنچه انجام داده است، پاداش میدهند. امروز هیچ ستمی وجود ندارد؛ یقیناً الله سریع الحساب است. (۱۷)

تفسیر :

در آیه مبارکه به حقیقتی اشاره بعمل آمده است که: در قیامت هیچ کس از حساب و کتاب مستثنی نیست. سزا و پاداش بر اساس عملکرد هر شخص صورت می گیرد.

«إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» همانا الله متعال حسابش سریع است، و امری او را از پرداختن به امری دیگر غافل نمی کند، پس در یک زمان به حساب تمام خلائق رسیدگی می کند قرطبی فرموده است: همان طور که روزی آنها را در آن واحد می دهد، همچنین در آن واحد به حساب آنها میرسد. و در خبر است: «هنوز روز به نیمه نمیرسد که بهشتیان در بهشت مستقر گشته و دوزخیان در دوزخ جا میگیرند» (قرطبی ۳۰۱/۱۵). و کلمه «یقیل» که در حدیث آمده است به معنی «قیلوله» و استراحت به هنگام ظهر است.

همچنان مفسرین در فهم کلی جمله: «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» مینویسند: الله تعالی حساب همه مردم را در قیامت در مدتی کوتاه بررسی مینماید، بدون این که حساب یکی از مردم مزاحم حساب دیگری گردد؛ و رسیدگی به یک کار مانع از رسیدگی به کار دیگر در آن نخواهد بود؛ زیرا که خداوند جسم نیست تا رسیدگی به حساب یک نفر مانع از رسیدگی به حساب دیگری باشد. و این به دلیل آن است که علم خداوند مانند مخلوقات نیست، که محدودیت آن سبب شود، مطلبی او را از مطلبی دیگر غافل سازد.

سریع الحساب یکی از اسمای حسناى خدای تعالی است، و از آن جا که هیچ قیدی ندارد، به اطلاقش هم شامل دنیا میشود و هم شامل آخرت؛ یعنی حساب خدایی همیشه حاصل است، و جریان دارد؛ هر عملی که بنده اش انجام دهد، چه از حسنات باشد و چه غیر آن، خدای متعال جزایش را مو به مو و درست بر طبق عملش اعطا می کند.

البته برخی معتقدند که چگونگی حسابرسی خداوند مسئله ای است که عقل بشر از طریق فکر و استدلال راهی به آن ندارد؛ لذا باید فقط به این مسئله ایمان داشت و چگونگی و تفصیل آن را به عالم غیب و شهادت؛ یعنی خدای متعال واگذار نمود.

فهم در سریع الحساب بودن (و امثال این اوصاف که از اسماء حسنا الله متعال به شمار می روند) لازم است به يك نکته اساسی و زیربنایی دقت شود، نکته ای که بارها و بارها، آیات و روایات و دعا های اسلامی، روی آن تکیه کرده اند و آن بی مثل و مانند بودن خداوند در تمام ابعاد وجودی است، (لیس کمته شیء، هیچ چیز مثل و شبیه خداوند نیست) (سوره شوری آیه 11)

این جمله در حقیقت پایه اصلی شناخت تمام صفات الله تعالی است که بدون توجه به آن به هیچیک از اوصاف پروردگار نمیتوان پی برد، زیرا خطرناکترین پرتگاهی که بر سر راه جستجوگران طریق «معرفه الله» قرار دارد، همان پرتگاه تشبیه است و خداوند را در وصفی از اوصاف، شبیه مخلوقات دانستن است.

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی ملاحظه داشتیم که: پیامبران، به مردم هشدار دادند که روز دیدار پروردگار در پیش دارند و بیم هراس آن روز بسیار سخت است. اینک در آیات متبرکه (18 الی 22) یکبار دیگر ظالمان و بی باورانرا به مجازات و عذابی که گریبان گیر پیشینیان بی باور شده بود، هشدار می دهد.

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَازْمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ﴿١٨﴾

و ایشان را از روز نزدیک (قیامت) بیم ده، و قتیکه [از شدت ترس] جان ها به گلوگاه رسد، در حالیکه همه وجودشان پر از غم و اندوه است. برای ظالمان هیچ دوست مهربانی و شفيعی که شفاعتش پذیرفته شود، وجود ندارد! (۱۸)

تفسیر :

«يَوْمَ الْأَرْفَةِ»: روز نزدیک شونده است و طوری که یادآور شدیم؛ مراد از روز نزدیک، یا روز قریب الوقوع همانا روز قیامت است چنانکه در جای دیگر نیز میفرماید: «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً» (6) «و نَرَاهُ قَرِيباً» (7) (سوره معارج آیات: 6 الی 7) (همانا آنان آن روز را دور می بینند. و ما آن را نزدیک می بینیم. همچنان ملاحظه شود. (سوره نجم آیه 57). «الْحَنَاجِرُ»: جمع حَنْجَرَةٌ، حلقوم، گلوگاه. «الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ»: این سخن کنایه از شدت خوف و مضیقت است (ملاحظه شود: سوره احزاب آیه 10). «كَاطْمِينَ» از «كظم» به معنای بستن در مشك است و «كاظم» به کسی گویند که از درون ناراحت است ولی لب فرو می بندد و خشم و ناراحتی خود در سینه ها حبس می کنند.

«حَمِيمٍ»: دوست صمیمی و دلسوز (ملاحظه شود: سوره: شعراء آیه 101). در این آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: ای پیامبر! بندگان را از روز بازگشت که و قوعش قریب است بترسان، روزی که از هولناکی آن دل ها از جایگاهش فراز آمده به سینه ها می رسد و به گلوها نزدیک می شود. مردم در غم عمیق و اندوه سختی گرفتار اند و در آن هنگام برای کافران، خویشاوندی که نفع شان رساند، دوستی که شفاعت شان کند و یاری دهنده ای که عذاب را از آنان دفع کند وجود ندارد. «يَوْمَ الْأَرْفَةِ»: مرگ و قیامت نزدیک است، خود را آماده کنیم. این کثیر گفته است: «أَرْفَةُ» یکی از اسامی قیامت است، و به سبب نزدیکی وقوع آن به آن موسوم شده است، که فرموده است: «أَرْفَةُ الْأَرْفَةُ». (مختصر این کثیر ۲۳۹/۳) «كَاطْمِينَ»: در قیامت، وجود مجرمان مملو از حسرت و اندوه است ولی نمیتوانند اظهار کنند. در حالیکه اندوه خود را فرو می خورند قلب شان از حسرت و اندوه لبریز است. در التسهیل آمده است: معنی آیه چنین است: از شدت ترس قلب ها از سینه بالا آمده تا به گلو می رسد. امکان دارد این تعبیر حقیقت یا مجاز باشد که بیانگر شدت ترس است. و حنجره په معنی گلو است. (التسهیل ۴/۴).

«مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لَا شَفِيعٍ»: این فهم را میرساند که مجرم در قیامت تنها و تنها است. (نه دوست صمیمی دارد و نه واسطه ای صاحب نفوذ).

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ (۱۹)

(الله) چشم هایی را که به خیانت [به نامحرمان] می نگرد و آنچه را سینه ها پنهان میدارند با خبر است. (۱۹)

تفسیر :

خداوند متعال نگاه ناگهانی چشم ها را می داند و به امور مخفی آگاه است؛ یعنی که حرکات چشم و راز های دل ها برای او تعالی معلوم است. «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ» از چشم ناپاک خبر دارد که دزدانه به نامحرم نظر میکند. ابن عباس (رض) گفته است: عبارت است از مردی که با مردم می نشیند، و قتیکه زنی از کنارشان می گذرد دزدانه او را نگاه می کند. خواننده گان محترم!

گناه چشم را باید تحت کنترل بیاوریم، و تقوا را باید از همین چشم آغاز کنیم. چشم چرانی و بی عفتی، مانع رشد معنوی انسان می گردد.

خیانت چشم :

ناگفته نباید گذاشت که خیانت چشم در مصادیق مختلف و در ضمن در موارد متعددی

اتفاق می افتد. از جمله یکی از این موارد همین چشم چرانی است و یا به اصطلاح نگاه کردن دزدانه است که در جمله خیانت چشم به شمار می رود. قابل تذکر است که در بسیاری از موارد اتفاق می افتاد که مرد طوری وانمود می سازد که گویا به زن نامحرم سیل نمی کند، در حالیکه در زیر چشم دزدانه به او نگاه میکند. این گونه نگاه ها را قرآن عظیم الشان به عنوان خیانت به خود قلم داد کرده و مسلمانان خواسته شده است تا از آن پرهیز کنند.

تفصیل این حکم الهی در (آیات 31 سوره نور) به تفصیل بیان گردیده است: طوری که میفرماید: «و به زنان مؤمن بگو: چشمان خود را (از نامحرمان) بپوشند و شرمگاه خود را حفظ کنند و پاکدامنی ورزند. و زینت خود را ظاهر نسازند مگر آنچه از آن که آشکار است. و باید که چادرهای خود را بر گریبانهای خود بیندازند، و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهران خود، یا پدران خود یا پدران شوهران خود، یا پسران خود یا پسران شوهران خود، یا برادران خود یا پسران برادران خود، یا پسران خواهران خود، یا زنان مسلمان (هم جنس) خودشان، یا کنیزان خود، یا مردان بی رغبت (به زنان) که تابع خانواده شمایند. و کودکانی که بر شرمگاه زنان اطلاع نیافته اند. و نباید زمین را با پاهای خود بکوبند تا آنچه از زینتشان را که پنهان می دارند، معلوم گردد. و ای مومنان! همگی به دربار الله توبه کنید تا رستگار شوید.»

در ضمن قابل یاد آوری می دانم که: چشم پاک، مقدمه پاکدامنی است. ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه مبارکه میفرماید: «مراد از آن: مردی است که بر اهل یک خانواده وارد می شود و در میانشان زنی زیبا است، یا از برابر آن خانه می گذرد و در میانشان زنی زیبا است پس چون غافل می شوند، نگاهی دزدانه به سوی آن زن می افکند اما وقتی که متوجه شوند، چشمش را از آن فرو می بندد و باز چون غافل شوند، به او چشم می دوزد و چون متوجه شوند، چشم فرو می پوشد در حالیکه خداوند متعال از قلب وی آگاه است و می داند که او حتی دوست دارد که کاش بر فرج آن زن بالا می رفت.» «و» می داند «آنچه سینه ها» و آندرون ها «پنهان می دارند» از معاصی و نافرمانی های وی و از امانت و خیانت.

وَاللّٰهُ يَفْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ اِنَّ اللّٰهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿٢٠﴾

و خدا به حق حکم می کند و کسانی را که به جای او می خوانند، به هیچ چیزی حکم کرده نمی توانند، یقیناً خداوند شنوا و بینا است. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«من دونه»: به جای او، بغیر از او. «لا یقضون بشیء»: اصلاً قضاوت نمی کنند. یعنی فرماندار و قاضی القضاة فقط الله است و بس و دیگران جملگی ضعیف و در مانده اند. **تفسیر :**

مفسر ابو سعود فرموده است: بدین ترتیب آنان را سرزنش می کند؛ زیرا در مورد جماد نمیتوان گفت حکم می کند یا حکم نمی کند. (ابو سعود ۷/۵). در آیه مبارکه با تمام صراحت میفرماید که در آن روز معبودان باطل کافران، نفع و ضرری برای شما رسانده نمی تواند، و حکمی از آن ها صادر نمی شود؛ زیرا از این امور ناتوان اند. جز خدای سبحان دست های خود را به سوی آن ها به دعا بالا می کند «به چیزی حکم نمی کنند» زیرا آن ها نه چیزی می دانند و نه بر کاری قادرند، بدون شک حق تعالی به همه آوزاها شنوا و به همه اعمال و نیت ها بیناست، همه سخن ها را می شنود و همه اعمال را می بیند.

حکم کردن به حق در این روز از شئون الهی است. باید گفت که معبودهای غیر الله متعال هیچ نوع قدرت قضاوت را ندارد، شنوا و بینا و داور مطلق الله متعال است.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (٢١)

آیا در زمین گردش نکردند تا با تأمل ببینند که سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند، چگونه بود؟ آنان از ایشان نیرومندتر بودند، و در زمین آثاری پایدارتر [چون قلعه ها، خانه های استوار و کاخ های بسیار محکم] داشتند، پس الله آنان را به سبب گناهانشان گرفتار ساخت و آنان از عذاب الله هیچ مدافع و حمایت گری نداشتند. (٢١)

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدٌ الْعِقَابِ (٢٢)

این (غضب الهی) به این خاطر بوده است که پیامبرانشان همواره دلایل روشن برای آنان می آوردند و آنان [از روی تکبر و عناد] کفر می ورزیدند، پس خدا هم همه آنان را [به عذابی سخت] گرفتار ساخت، یقیناً او قوی و سخت عذاب دهنده است. (٢٢)

تفسیر :

«تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ»: پیغمبران شان دلائل و براهین را برای ایشان می آوردند و همراه با دلائل و براهین به سوی شان می رفتند.

بلی ! پروردگار سبحان نیرومند است، سرکوبی و نابود کردن کفار برای خداوند آسان است و در این هیچ جای شک نیست که: کفر و سرکشی زمینه سقوط و فروپاشی تمدن هاست.

هر که با او بستیزد قهرش می کند و هر که با وی زور آزمایی کند خوارش میسازد. او سرکشان را به سختی عذاب می کند و دشمنانش را به شدت مؤاخذه می نماید.

از فحوائی جمله. «فَكْفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ»: آیه مبارکه بر میاید که: کفر و سرکشی زمینه سقوط و فروپاشی تمدن هاست خواننده گان محترم!

در آیات قبلی پیامبر را به وسیله ی مشاهده ی آثار گذشتگان که پیامبران خود را باور نداشتند، دلدار ی داد، اینک در آیات متبرکه (23 الی 37) قصه وداستان موسی علیه السلام - که فرعون، هامان و قارون، دروغگویش می دانستند ، دلدار ی می دهد. اینها موسی را افسونگر و شیاد قلم داد میگیرند ؛ اما سرانجام بر آنان پیروز شد و تصمیمی که فرعون بر قتل موسی گرفته بود به وسیله ی مرد مؤمن از خاندان خود فرعون عقیق وخنثی ماند و آن مرد، کشتن موسی را محکوم کرد، قومش را به عذاب هردو سرا هم چون پیشینیان منکر حق هشدار داد و کردار بد وزشت گذشتگان را یاد آور شد. سرانجام فرعون سرکش به هامان دستور داد تا قلعه و برج بلند اعمار کند و بر بالایش به جستجوی خدای موسی بپردازد و بدین وسیله او را مورد تمسخر قرار دهد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (٢٣)

و البته ما موسی را با معجزات خود و برهانی آشکار فرستادیم. (٢٣)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«آیات»: معجزات. «سُلْطَانٍ»: دلیل و حجت (ملاحظه شود سوره: هود آیه 96).

علت و ضرورت پیامبران به معجزات چه بود؟

خدای حکیم، می‌داند که رسالت خود را کجا قرار دهد و چه کسی را به عنوان جانشین خود بر روی زمین برگزیند، تا عهده دار هدایت مردم و نجات آن‌ها از گمراهی شده و وظیفه‌ی سنگین پیامبری را به طور شایسته اداء کند.

قرآن عظیم الشان در (آیه 124 سوره انعام) می‌فرماید: «وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ» (و چون آیه و نشانه‌ای (از سوی خدا برای هدایت آنان) نازل شد گفتند: ما هرگز ایمان نمی‌آوریم تا آنکه به ما هم مثل آنچه به فرستادگان خدا داده شد، داده شود، (بگو): خداوند بهتر می‌داند که رسالت خود را کجا (و نزد چه کسی) قرار دهد. به زودی به آنها که گناه کردند، به سزای آن مکر و نیرنگ‌ها که می‌کردند، خواری و عذاب سخت از نزد خداوند خواهد رسید).

خصوصیت پیامبران، تلقی و دریافت وحی و نبوغ و رمز و رازی است که در این امر نهفته است و به واسطه آن، پیامبران از قدرتی شگرف برخوردار میشوند و کاری خارق عادت انجام می‌دهند.

پس منصب پیامبری بزرگترین منصبی است که به عده‌ای از افراد خاص و پاک داده شده؛ زیرا منصب‌های دیگر، معمولاً حاکم بر جسم افراد است، ولی این منصب بر دل و جان جامعه حکومت میکند و به همان نسبت که ارج بیشتری دارد، مدعیان دروغین و افراد شیاد بیشتری، خود را صاحب این منصب دانسته و از آن سوء استفاده می‌کنند؛ در مقابل مردم یا ادعای هر مدعی را باید بپذیرند، یا دعوت همه را رد کنند؛ اگر همه را بپذیرند، هرج و مرج به وجود می‌آید و اگر هیچ کدام را نپذیرند، آن هم نتیجه‌اش گمراهی و عقب ماندگی است؛ بنابر این همان دلیلی که اصل بعثت پیامبران را لازم می‌داند، می‌گوید پیامبران واقعی میبایست نشانه‌ای همراه داشته باشند که علامت امتیاز آنان از مدعیان دروغین و سند حقانیت آن‌ها باشد؛ روی این اصل، لازم است هر پیامبری، معجزه‌ای بیاورد که گواه صدق رسالتش باشد. (تفسیر نمونه).

شرایط و زمان معجزه :

معجزات پیامبران بر اساس زمان خود و مناسب با پیشرفت‌های عصر خود بوده که خداوند به هر پیامبری، معجزه‌ای بر طبق علم و دانشی که بر آن واقف بودند، عطا می‌کرد تا مردم بدانند این کار بشری نیست؛ اما اگر معجزه، بر اساس علمی باشد که برای آن‌ها ناشناخته بوده، موجب ادعای توان آن‌ها خواهد داشت، با علم به اینکه فعلاً بدان راه ندارند؛ پس علت اینکه خدای متعال حضرت عیسی (ع) را به معجزاتی از قبیل شفا دادن کور مادرزاد مخصوص گردانیده، این است که در زمان او علم طب و طبابت، پیشرفت کرده و به اوج خود رسیده بود؛ خداوند نیز معجزه‌ی او را از جنس دانش زمان خود قرار داد تا بر دانشمندان غالب آید و نبوتش ثابت گردد و اگر دانشمندان ایمان آورند، عوام مردم نیز از آن‌ها پیروی کرده و دشمنان نیز غیر بشری بودن معجزه را درک می‌کنند؛ چنان‌که در زمان حضرت موسی (ع)، سحر بسیار گسترش یافته و اوج گرفته بود؛ خداوند نیز معجزه‌ی عصای موسی را به وی داد تا سحر آن‌ها را باطل کند و ساحران را از آوردن مثل آن، عاجز گرداند؛ همچنین در ظهور دین اسلام هنر مردم، بلاغت و فصاحت بود، به همین دلیل خداوند معجزه‌ی قرآن را به پیامبر اسلام داد که عجایب نظم و شگفتی‌های بیان و اسلوب آن، دیگران را عاجز گرداند.

معجزات نه‌گانه‌ی حضرت موسی در قرآن :

خداوند متعال در سوره‌ی مبارکه‌ی اسراء، آیات و معجزات حضرت موسی (ع) را نه تا معرفی می‌کند: «وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» (ما به موسی نه معجزه روشن دادیم (سوره اسراء آیه 101)).

طبق آیات قرآن، معجزات حضرت موسی علیه السلام، بیش از نه تاست؛ اما مراد در این بیان، معجزاتی است که حضرت موسی برای فرعون و قبطیان آورد و غیر از این معجزاتی دیگر نیز برای قوم بنی اسرائیل داشت. این نه معجزه، همان معجزاتی است که در آیات 103 تا 133 سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف بیان شده است.

1(و) 2. معجزه عصا و يد بيضاء :

از جمله معجزات بارز حضرت موسی علیه السلام، تبدیل شدن عصای او به اژدها (مار بزرگ) و یدبیضا (دست درخشان) است که الله متعال در قرآن عظیم الشان به آن‌ها اشاره کرده است. بر اساس آیات سوره طه، هنگامی که الله متعال در سر زمین مقدس طوی، موسی را به پیامبری برگزید، دو معجزه‌ی آشکار نیز به او عطا کرد:

اول: عصای حضرت موسی :

خداوند متعال به موسی علیه السلام فرمود: «چه چیزی در دست راست تو است، موسی علیه السلام در جواب عرض کرد: این عصای من است، بر آن تکیه می‌زنم، با آن برگ درختان را برای گوسفندانم می‌ریزم و نیازهای دیگری را نیز با آن بر طرف می‌کنم. (سوره طه آیات 17 و 18).

سؤال خداوند مطلق و مبهم است، اما از جواب آن که ناظر به ماهیت عصا بود، فهمیده می‌شود که مراد خدای متعال اسم آن جسم نبوده؛ بلکه سؤال از پیرامون عصا و کارایی آن بوده است؛ یعنی آن چوب دستی موسی که به عنوان عصا در دست گرفته، دارای این خصوصیات و این منافع است و از این جواب توضیحی موسی علیه السلام به دست می‌آید که خداوند متعال همین عصا را که یک تکه چوب بوده و دارای این ماهیت است، به اژدهای واقعی تبدیل می‌کند؛ و این اعجاز بزرگی است.

پس از این سؤال و جواب، خدای متعال به موسی دستور داد که عصایش را به زمین بیندازد: «الْقَهَا يَا مُوسَى! فَالْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى» (طه آیات 19 و 20). «ای موسی! آن را بیفکن؛ پس موسی آن (عصا) را افکند، که ناگهان اژدهایی شد که به هر سو می‌شتافت».

حضرت موسی این دستور الهی را سریعاً انجام داد و عصایش به صورت مار عظیمی در آمد؛ سپس به موسی دستور داده شد که آن را بگیرد، بدون اینکه ترسی در دل داشته باشد؛ تا به صورت اولیه (چوب دستی) در بیاورد. (سوره طه آیه 21).

دوهم: یدبیضاء:

بعد از معجزه عصا، خداوند جهت عطا معجزه دیگر، به موسی فرمان دیگری می‌دهد: «وَإِذْ نُنَمِّتُكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيِّضًا مِّنْ غَيْرِ سَوْءٍ آيَةٍ أُخْرَىٰ» (سوره طه/22). (دستت را در گریبان ببرد، تا سفید و بی عیب بیرون آید؛ این نشانه‌ی دیگری (از سوی خداوند) است).

این سفیدی و درخشانی دست، به خاطر درد و مرض، مثل پیسی و مشکلات پوستی نیست؛ بلکه نشانه‌ای از اعجاز و قدرت الهی است.

الله متعال بعد از اینکه این دو معجزه بزرگ را در اختیار موسی قرار می‌دهد، می‌فرماید: ما این معجزات را در اختیار تو قرار دادیم تا آیات بزرگ خود را به تو نشان دهیم (سوره طه آیه 23).

استفاده از این دو معجزه (عصا و يد بيضاء):

حضرت موسی علیه السلام طبق مأموریت الهی، به سوی فرعون رفت؛ فرعون شخصی طغیان‌گر و سرکشی بود که در رأس گروهی به نام قبطیان که فامیل‌ها و اطرافیان فرعون بودند، صاحب قدرت و شوکت بود.

لازم به ذکر است که لفظ «فرعون» از القاب سلاطین مصر بوده، چنانچه «قیصر» از القاب سلاطین روم و «نمرود» لقب سلطان بابل بوده است. (تفسیر المیزان)

حضرت موسی وقتی نزد فرعون رفت، به او گفت: من رسول خدا هستم و دلیلی روشن برای رسالت خود دارم، بنی اسرائیل را با من بفرست و آن‌ها را رها کن؛ ولی جواب فرعون به موسی این بود که اگر راست می‌گویی، دلیل و نشانه‌ات را بیاور؟ (اعراف/104 و 106). موسی علیه السلام بدون معطلی آن دو معجزه را که خدای متعال در وادی طور به او داده بود، ارائه داد:

«فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظِيرِينَ» (سوره اعراف آیات 107 و 108). (موسی) عصای خود را افکند؛ ناگهان ازدهای آشکاری شد؛ و دست خود را (از گریبان) بیرون آورد؛ سفید (و درخشان) برای بینندگان بود.

کاربرد اصلی معجزه‌ی عصا در مجلس ساحران فرعون بود؛ وقتی ساحران زبردست فرعون، طبق برنامه‌ی از پیش تعیین شده، با سحر و جادوی خود در مجلس بزرگ با نظاره‌گری انبوهی از جمعیت، برای شکست موسی حاضر شدند و ریسمان‌ها و طناب‌های خود را به صورت شیء متحرک و مارهای خیالی درآوردند، این کار ساحران در چشم مردم، عجیب و بزرگ به نظر آمد، در همان لحظه حضرت موسی علیه السلام، طبق وحی الهی عصای خود را به زمین افکند و به صورت ازدهایی بزرگ و واقعی در آمد که تمام جادوی ساحران را بلعید و عظمت و حقانیت پروردگار عالمیان و رسالت خود را اثبات کرد. (سوره اعراف آیات 116 - 118).

«وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ» (سوره اعراف 117) (ما) به موسی وحی کردیم که: عصای خود را بیفکن؛ ناگهان (به صورت مار عظیمی درآمد که) وسائل دروغین آنها را به سرعت برمی‌گرفت.

بعد از اعجاز موسی علیه السلام که حق از باطل روشن شد، فرعون و ساحران او شکست خورده و احساس شرم و حقارت نمودند. ساحران که آشنایی کامل به فنون سحر و جادوگری داشتند، هیبت و عظمت این اعجاز واقعی را دیدند، و فهمیدند که این کار موسی از جنس سحر آن‌ها نبود؛ در نتیجه به خدای موسی ایمان آوردند و حتی تهدید فرعون تأثیری در وجود آن‌ها نگذاشت و با اخلاص تمام در راه خدا ایستادگی کردند؛ چرا که واقعیت را دریافته بودند؛ ولی فرعون نه تنها ایمان نیآورد، بلکه موسی را نیز ساحر خواند و ساحران را در تسلط به منطقه، هم دست موسی خواند؛ زیرا بزرگترین شکست فرعون، ایمان ساحران در انظار آن جمعیت بزرگی بود.

معجزات پنجگانه‌ی موسی علیه السلام :

در سوره مبارکه اعراف، در یک آیه به پنج معجزه از معجزات حضرت موسی علیه السلام اشاره شده است. قبل از بیان این معجزات، بیان این نکته لازم است که علت نزول و وقوع این معجزات متعدد، سرکشی، لجابت، ایمان نیآوردن و عدم وفای به عهد فرعون و طرفدارانش نسبت به حضرت موسی علیه السلام و بنی اسرائیل بود که حتی بعد از این همه اعجاز، استکبار ورزیدند و بر کفر خود اصرار داشتند.

بعد از اینکه فرعون خواسته موسی مبنی بر رها کردن بنی اسرائیل را نپذیرفت، وعده‌ی موسی که نزول عذاب بود، محقق شد و اولین عذاب (طوفان) بر سر آنان فرود آمد؛ چون بنی اسرائیل در اسارت فرعون بودند و فرعون مثل بردگان از آن‌ها کار می‌کشید؛ لذا در رنج و سختی شدیدی بودند؛ بعد از مدت کوتاهی، آن‌ها به حضرت قول دادند و درخواست کردند که عذاب را رفع کند تا ایمان بیاورند و بنی اسرائیل را آزاد کنند؛ اما وقتی به عنایت موسی، خدا عذاب را از آن‌ها برداشت، ایمان نیآوردند و دوباره به آزار و اذیت بنی اسرائیل ادامه دادند، تا جایی که این ماجرا پنج مرتبه با پنج اعجاز و بلا‌ی گوناگون تکرار شد.

«فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجَرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفَادِعَ وَ الدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ» (اعراف آیه: 133). (سپس) بلاها را پشت سر هم بر آنها نازل

کردیم) طوفان و ملخ و آفت گیاهی و قورباغه‌ها و خون را که نشانه‌هایی از هم جدا بودند، بر آنها فرستادیم (ولی باز بیدار نشدند) و تکبر ورزیدند و جمعیت گنهکاری بودند.

الف: طوفان :

باریدن باران و طغیان رود نیل بود که ناگهان به صورت سیلاب از هر سو شهر را تهدید نمود، خانه‌ها را فرا گرفته و فرو ریخت و کشت زارها را گل و لجن دریا فرا گرفته، زراعت‌ها را به کلی خراب و فاسد نمود.

ب: جَراد :

همان ملخ است و به آن جراد می‌گویند چون زمین را از گیاه، زرع و درختان خالی می‌کند. وجود ملخ‌ها در شهر آنقدر کثرت پیدا کرد که حتی چوب، آهن، درب منازل، درختان و سقف عمارات را از بین بردند و تمام لباس‌های آن‌ها را جویدند و بر سر و صورت آن‌ها می‌نشستند.

ج: قَمَل :

یک نوع آفت نباتی بوده که به غلات قبطیان (قوم فرعون) افتاد، و همه را فاسد کرد.

د: ضفادع :

ضفادع، همان وزغ و بقه است که در غذاها و در زیر لباس‌های قبطیان و جایگاه خواب آن‌ها می‌رفتند.

و: خون :

آب رود نیل به خون تبدیل شد و قبطیان آب را، خون میدیدند (اما اسرائیلیان بنی اسرائیل که در اسارت و بردگی فرعون بودند) آن را آب میدیدند. وقتی اسرائیلی می‌نوشید، آب بود و وقتی قبطی از آن آب می‌نوشیدند، خون بود؛ تا آنجاکه افراد قبطی به افراد بنی اسرائیلی می‌گفتند: آب را در دهانت بگذار و بعد آن را در دهان من بریز؛ اما وقتی آب را در دهان قبطی می‌ریخت، باز تبدیل به خون می‌شد. یکی از خارق‌العاده بودن این معجزات این بود که این عقوبت‌ها اختصاص به قبطیان داشته و طوفان و حشرات نامبرده، نسبت به پیروان موسی علیه السلام، وسیله‌ی تهدید نبود؛ بلکه نشانه‌ی رحمت و مسرت آنان بود؛ زیرا میدانستند که پروردگار عالم به منظور پشتیبانی از دعوت موسی علیه السلام، قبطیان را که در مقام مبارزه با دعوت به توحید بر آمده‌اند، عقوبت و تهدید میکند.

8 (و) 9. دو معجزه‌ی دیگر حضرت موسی :

در سوره‌ی مبارکه اعراف به این دو معجزه که خشک سالی (قحطی) و کمبود انواع میوه‌ها بود، اشاره کرده و میفرماید: «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (اعراف آیه: 130). (ما آل فرعون را به قحطی و خشک سالی و کمبود میوه‌ها گرفتار ساختیم، شاید متذکر گردند و بیدار شوند!).

و خدای سبحان و تعالی آل فرعون را که قبطی‌ها و فامیل‌های فرعون بودند، به قحطی‌های و کمبود‌های متعدد دچار کرد، تا شاید با این وسیله متذکر شوند. چون قوم فرعون پیش از عذاب الهی، به رودخانه‌های خود و به رود نیل که هم‌همی خیرات سرزمین‌شان از ناحیه‌ی آن بود، می‌بالیدند؛ باران مراتعشان را سرسبز کرده بود و آب نیل باغ‌هایشان را پر از درختان میوه ساخته بود؛ تا اینکه باران رو به نقصان نهاد و هم‌همی باغ و بستانشان خشک شد. این عذاب برای آن بود که بدانند این شکوه نعمت و آبادانی از خدای تعالی است، نه از ناحیه‌ی دیگر.

نکته‌ی قابل توجه این است که این خشک سالی، چند سال ادامه یافت و برای مصر بلای بزرگی محسوب میشد؛ زیرا مصر یک کشور کاملاً کشاورزی بود و خشکسالی هم‌همی طبقات آن را تحت فشار شدید قرار میداد، ولی آل فرعون که صاحبان اصلی زمین‌ها و منافع آن بودند، بیش از همه زیان میدیدند.

إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ﴿٢٤﴾

به سوی فرعون و هامان و قارون، آنگاه گفتند او جادوگری دروغگویی است. (۲۴)

تفسیر :

«فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ»: فرعون، سمبل حاکم ظالم، هامان، مظهر درباری حيله‌گر و طراح طرح‌ها و نقشه‌های شیطانی، و قارون، نمونه ثروتمند مستکبر و بی باور. خداوند متعال موسی علیه السلام را با راهنمایی به سوی فرعون پادشاه طغیانگر مصر، وزیرش هامان و قارون که صاحب گنج‌ها بود فرستاد. آنان به رسالت آن حضرت کافر شدند و گفتند: او ساحری است که عقلش زایل شده، در گفتارش دروغ‌گوست و چنین کسی نمی‌تواند پیامبر باشد.

در البحر آمده است: هامان و قارون را از این جهت مخصوصاً نام برده است که در کفر جایگاهی داشتند و از مشهورترین پیروان فرعون بودند. (البحر ۷/۴۵۹).

خواننده گان محترم!

فرعون در حدود بیش از 400 سال بر بنی اسرائیل حکومت کرد، در طی این مدت آن‌ها را تحت عذاب‌ها و تجاوزات گوناگون خویش قرار داد، آنان را به خدمت و تمسخر و تحقیر شان می‌گرفت. آن‌ها را غرض استفاده بهتری به گروه‌های مختلفی منقسم ساخته بودند؛ تعداد ایشان را در گروه‌های کارگر، تعدادشان را در گروه دهقانان، و جماعت آنان را برای پیشبرد سایر کارهای شاقه مصروف ساخته و آن‌ها را از اشخاصیکه که توانمندی کار را از لحاظ جسمی از دست داده بودند مجبور به پرداخت جزیه ساخته بودند: قرآن عظیم الشان در (آیه 49 / سوره بقره) می‌فرماید: «وَإِذْ نَجَّيْنَاكَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكَمْ عَظِيمٍ» (49) و یادآور شوید هنگامی را که شما را از آل فرعون نجات دادیم که می‌چشانند به شما عذابی سخت را، پسرانتان را می‌کشتند و زنانتان را زنده می‌گذاشتند و در این آزمایش بزرگ از جانب پروردگارتان بود.

ولی اراده پروردگار با عظمت بر این قرار گرفت که: آن‌ها را از این بدبختی و مصیبت نجات دهد، بنام موسی علیه السلام را به سوی آن‌ها فرستاد، تا آن‌ها را از شر فرعون و قبطی‌ها خلاص کند. بنابر این بعثت موسی به مثابه رحمتی برای بنی اسرائیل و فرشته نجاتی از دست فرعون ظالم بود.

از تاریخ بنی اسرائیل باید عبرت گرفت:

قرآن عظیم الشان از بنی اسرائیل به بسیار زیاد ذکری بعمل آورده است، و حوادث وقایع آن‌ها را به تفصیل مورد بحث قرار داده تا انسان‌ها و نسل‌های بعدی از زندگی این امت سرکش و متجاوز درس بگیرند. امتی که نعمت‌های خدا را انکار، و احسان را باعصیان پاسخ داد. خداوند نعمتهای خود را بر آنها ارزانی داشت و از کید دشمنشان برهانید و فرعون و لشکریان او را نابود کرد.

اما بعد از همه‌ی این انعام و احسان به پرستش گوساله روی آوردند و دعوت موسی را انکار کردند و اقدام به کشتن انبیاء نمودند و در نهایت خداوند آن‌ها را مسخ کرد و به شکل میمون و خوک درآورد و آن‌ها را مورد خشم و نفرین خود قرار داد و تا ابد مهر ذلت و بیچارگی را بر پیشانی آنها نهاد. «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ» (آیه 61 سوره بقره) «و چون گفتید: هرگز ما بریک طعام صبر کرده نمی‌توانیم، پس از پروردگارت درخواست کن تا از آنچه زمین می‌رویاند از سبزیجات و بادرنگ و سیر و عدس و پیاز برای ما بیرون بیاورد. گفت:

آیا چیزی را که پست‌تر است جانشین چیزی می‌کنید که بهتر است؟! به قریه وارد شوید که آنچه می‌خواهید در آنجا برایتان است. و مهر خواری و فقر بر آنها زده شد و سزاوار خشم

الله گردیدند.

این به آن سبب بود که آنها به آیات الله کفر می‌ورزیدند، و پیغمبران را به ناحق می‌کشتند، این به آن خاطر بود که آنها نافرمان و متجاوز بودند. (سوره البقره 61)
اگر بخواهیم از نافرمانی بنی اسرائیل ذکری بعمل آریم در این مختصر نمی‌گنجد و نیاز به چندین جلد کتاب دارد.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿٢٥﴾

هنگامی که حق را از سوی ما برای آنان آورد، گفتند: پسران کسانی را که با موسی ایمان آورده اند، بکشید، و زنان شان را [برای اسارت و خدمت] زنده بگذارید. ولی نیرنگ و نقشه کافران جز در گمراهی و تباهی نیست. (۲۵)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«استحیوا» دختران آنها را زنده نگه می‌داشتند. «ضلال» خرابی و بطلان.
گفتند: پسران مؤمنان آنها را به قتل برسانید تا نسل شان زیاد نشود و دختران آنها را برای خدمتکاری زنده نگهدارید.

تفسیر :

مفسر صاوی در تفسیر خویش می‌نویسد: این قتل غیر از قتل اول است؛ زیرا بعد از تولد حضرت موسی فرعون قتل اولاد را متوقف کرد، و زمانی که حضرت موسی مبعوث شد و فرعون از مخالفت با او ناتوان ماند، قتل اولاد را از سر گرفت تا از ایمان آوردن مردم جلوگیری کند و جمعیت آنها افزایش نیابد و موجب درد سر نشوند. آنگاه تا زمانی که از مصر خارج شدند و خدا آنها را غرق کرد، انواع عذاب را از قبیل قورباغه و شپش و خون و طوفان بر آنان نازل کرد و حيله‌ی آنان را به خود شان بازگرداند (تفسیر صاوی ۶/۴).

«وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿٢٥﴾» و تدبیر و نیرنگ و حيله‌ی آنان جز زیان و نابودی ثمری نداشت؛ در این شکی نیست که؛ کافران کید می‌کنند اما به هدف و مقصد خود نمی‌رسند و نقشه‌ی آنان نقش بر آب می‌شود.
«جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ»: حق را برای ایشان آورد که مراد قوانین آسمانی و معجزات دالّ بر نبوت است. «اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ...»: کشتار دوم بنی اسرائیل توسط فرعون و فرعونیان مراد است (ملاحظه شود: تفسیر قاسمی). «فِي ضَلَالٍ»: سردرگمی است. هدر رفتن و بی نتیجه شدن است.

رؤیای فرعون :

ثعلبی در کتاب قصص الانبیاء به نقل از سدی می‌فرماید: فرعون رؤیای عجیب و ترس آور، دید. در خواب دید که آتشی از سوی بیت المقدس به مصر هجوم آورد و خانه‌های مصر را محاصره کرده و تمامی منازل قبطیان را به کام خود فرو برد و سوزانید اما خانه‌های بنی اسرائیلی‌ها از آن در امان ماند. فرعون کاهنان و ساحران و منجمان را جمع‌آوری کرد تا خواب او را تعبیر کنند.

آن خواب را برای او تعبیر کرده، گفتند: به زودی در بنی اسرائیل پسری به دنیا خواهد آمد که با داستان خود، اهل مصر را به هلاکت میرساند، همچنین زوال پادشاهی تو، بدست وی خواهد بود و تو و قوم تو را از شهر و دیارت خارج خواهد کرد و دین تو را تغییر خواهد داد و هم اکنون زمان ظهور آن نزدیک شده است.

فرعون دستور داد تمامی نوزادان پسر بنی اسرائیلی را بکشند، زنان قابله را جمع کرد و خطاب به آنها گفت: هر نوزاد پسری که متعلق به بنی اسرائیل باشد فوراً بکشید و کسانی را بعنوان وکیل و مأمور انجام قتل آنها بگماشت. بدین ترتیب آن زنان قابله، از ترس

جان خود، هر فرزند پسری از بنی اسرائیل که به دنیا می آمد می کشند، اما دختران به منظور به خدمت گرفته شدن زنده نگهداشته می شد. «يَذْبَحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ» (سوره: بقره: 49).

فرعون دستور داد پسرهای موجود و آنهایی که به دنیا می آمدند سربریده شوند. لشکریان او زنان حامله را مورد تعذیب قرار می دادند تا حملشان سقط شود پیران نیز به سرعت می مردند این امر باعث شد گروهی از قبیلی ها به نزد فرعون رفتند گفتند: تو دستور کشتن اولاد ما را داده ای و پیران نیز به سرعت می میرند با این وضع احتمال دارد خود مجبور به کار شویم و کسی بعنوان خادم ما باقی نماند، به همین خاطر فرعون دستور داد که، بچه های ذکور را یک سال بکشند و یک سال نگاه دارند تا تمامی فرزندان ذکور بنی اسرائیل هلاک نشوند.

گفتگوی موسی و هارون با فرعون :

حضرت موسی بعد از کسب مقام نبوت همراه با خانواده ی خود شب هنگام وارد مصر گردید. خداوند به برادرش (هارون) وحی کرد و او را به بازگشت موسی مزده داد و به اطلاع او رساند که در مقام نبوت و تبلیغ معاون و وزیر موسی می باشد. موسی و هارون هر دو به مصر رفتند، و بعد از وصول به مصر روانه قصر فرعون شدند. موسی علیه السلام از محافظین قصر اجازه دخول به قصر و حضور به ملاقات فرعون اجازه می خواهد، محافظین گفتند: به فرعون چه بگویم؟ موسی گفت: بگو فرستاده ی پروردگار جهانیان آمده.

محافظین دربار فرعون از این سخن ترسید و به نزد فرعون رفت و آنچه را شنیده بود به سمع فرعون رساند و گفت: دیوانه بر در ایستاده و فکر می کند که فرستاده ای پروردگار جهانیان است. فرعون گفت: او را اجازه ورد دهید.

موسی و هارون وارد شدند. موسی او را به پذیرش توحید دعوت کرد و رسالت خویش را به گوش او رساند.

فرعون از باب تمسخر و استهزاء گفت: مگر خدای جز من وجود دارد؟ بعد فهمید این مرد موسی است که در خانه او پرورش یافته و مرتکب آن جرم شده بود. لذا گفت: «قَالَ أَلَمْ نَرْبِكَ فِينَا وَوَلَدًا وَوَلَدًا فِينَا مِنْ عُمَرِكَ سِنِينَ» (18) «وَفَعَلْتَ فَعَلْتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (19) «قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ» (20) «فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خَفَّكُمْ فَوَهَّبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (21) «وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (22) «قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ» (23) «قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ» (24)». ((فرعون گفت: (ای موسی!) آیا ما تو را در طفولیت میان خود پرورش ندادیم؟ و سال ها از عمرت را در بین ما به سر نبردی؟ (19) و آن کاری که (با قبیلی) انجام دادی از تو سر زد و تو از ناسپاسان هستی. (20) (موسی) گفت: آن را وقتی مرتکب شدم که (به علم و دانایی نبوت) از بی خبران بودم.

(21) پس وقتی از شما ترسیدم، از شما گریختم، پس پروردگارم به من علم و فهم بخشید و مرا از پیغمبران گردانید. (22) و آیا این نعمتی است که (آن را) بر من منت می نهد؟ در حالیکه بنی اسرائیل را به بردگی گرفته ای. (23) فرعون گفت: و پروردگار عالمیان چیست؟ (24) (موسی) گفت: پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان هر دو است، اگر یقین کنندگانید.)

بعد از اینکه موسی علیه السلام و برادرش هارون از فرعون خواستند که به خدا و آنچه که از جانب خدا آورده اند، ایمان بیاورد و تنها او را عبادت کند، در جواب آنان گفت:

«فَمَنْ رَبُّكُمْ يُمُوسَى» (سوره طه: 49). یعنی: «پروردگار شما کیست ای موسی؟!». موسی در جواب گفت رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» [طه: 50]. «پروردگار ما خداوندی است که همه ی موجودات را به شکل مناسب آن ها آفریده و سپس آنان را هدایت کرده است». یعنی وسایل رسیدن به منافع و مصالح را در اختیار آنان قرار داده

است. (تفسیر ابن عطیه: ج 10، ص 36).

فرعون و تمسخر کردن دعوت موسی و ادعای ربوبیت و الوهیت:

بعد از آنکه فرعون دعوت موسی به حق و ایمان به خدای یگانه را شنید و معجزه‌ی عساوید (بیضا) را مشاهده کرد و آن‌ها را دلیلی بر صدق موسی یافت، با عناد و تکذیب و به سخره گرفتن به مقابله با موسی علیه السلام پرداخت و او را به سحر متهم کرد. خداوند متعال به نقل از آنچه فرعون گفته و برای خود ادعا کرده است، میفرماید: «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ آلِهِ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَهُمَّنْ عَلَيَّ الطِّينَ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى آلِهِ مُوسَى وَإِنِّي لأُظَنُّهُ مِنَ الْكٰذِبِينَ ﴿38﴾» [القصص: 83]. «فرعون گفت: ای بزرگان قوم! من جز خود، خدایی برای شما سراغ ندارم. ای هامان آتشی بر کِل برایم بیفروز و برای من کاخ بزرگی بساز، شاید من خدای موسی را از بالا بنگرم و من یقین دارم که موسی از زمره‌ی دروغگویان است.»

سپس فرعون موسی علیه السلام را تهدید کرد که اگر او را به خدائی نگیرد یا غیر او را به خدائی برگزیند، او را زندانی خواهد کرد.

قرآن عظیم الشان به نقل از فرعون میفرماید: «قَالَ لئن اِتَّخَذتِ الْهٰٓءَا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿29﴾ قَالَ اَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ ﴿30﴾ قَالَ فَاَتَ بِهٖٓ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ﴿31﴾ فَاَلْقٰٓى عَصَاهُ فَاِذَا هِيَ ثَعْبٰنٌ مُّبِينٌ ﴿32﴾ وَنَزَعَ يَدَهُ فَاِذَا هِيَ بَيْضَاۗءُ لِلنّٰظِرِيْنَ ﴿33﴾ قَالَ لِّلْمَلٰٓءِ حَوْلَهٗ اِنْ هٰذَا لَسِحْرٌ عَلِيمٌ ﴿34﴾» [الشعراء: 29-34]. «(فرعون) گفت: اگر جز مرا به پروردگاری برگزینی، تو را از زمره‌ی زندانیان قرار خواهم داد. (موسی) گفت: آیا اگر چیز روشنی به شما نشان دهم (باز هم مرا زندانی می‌کنی؟). (فرعون) گفت: اگر از راستگویانی آن را بیار. (در این هنگام) موسی عصای خود را انداخت و ناگهان از دهای آشکاری گردید. و دست خود را بیرون آورد، ناگهان بینندگان آن را سفید و روشن دیدند. (فرعون) به بزرگان دور و بر خود گفت: بدرستی که این جادوگری بسیار آگاه است.» خداوند همچنین فرموده است: «وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسٰٓىٓ بِآيٰتِنَا اِلٰى فِرْعَوْنَ وَمَلٰٓئِهٖٓ فَقَالَ اِنِّىٓ رَسُوْلٌ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ ﴿46﴾ فَلَمَّا جَاۗءَهُمْ بِآيٰتِنَا اِذَا هُمْ مِّنْهَا يَضْحَكُوْنَ ﴿47﴾» [الزخرف: 46-47]. «ما موسی علیه السلام را به همراه معجزات خود به سوی فرعون و درباریانش فرستادیم، پس (موسی) گفت: من فرستاده‌ی پروردگار جهانیانم. هنگامی که موسی با معجزات ما به سوی آن‌ها آمد، ناگهان همگی بدان‌ها خندیدند.»

خداوند متعال در مورد ادعای ربوبیت از جانب فرعون میفرماید [النازعات: 15-24]: «أَيَا خَبْر دَاسْتَانَ مُوسَىٰ بِهٖ تُو رَسِيْدَهٗ اَسْت؟ اَنۡگَآه كَه: «هَل اَتَكَ حَدِيْثٌ مُّوسٰٓىٓ ﴿15﴾ اِذۡ نَادَهٗ رَبُّهٗ بِالۡوَاۗءِ الْمَقْدَسِ طُوًى ﴿16﴾ اَذۡهَبۡ اِلٰى فِرْعَوْنَ اِنَّهٗ طَعٰى ﴿17﴾ فَقُلۡ هَلۡ لَّكَ اِلٰى اَنْ تَزَكٰى ﴿18﴾ وَاَهْدِيْكَ اِلٰى رَبِّكَ فَتَخۡشٰى ﴿19﴾ فَاَرَهٗ الْاٰيَةَ الْكُبْرٰى ﴿20﴾ فَكَذَّبَ وَعَصٰى ﴿21﴾ ثُمَّ اَدۡبَرَ يَسْعٰى ﴿22﴾ فَحَشَرَ فَنَادٰى ﴿23﴾ فَقَالَ اَنَا رَبُّكُمْ اَلَا عَلٰى ﴿24﴾» پروردگارش او را در سرزمین مقدس طوی صدا زد. (به او گفت:) برو به سوی فرعون که طغیان و سرکشی کرده است. بگو: آیا میل داری که پاک شوی؟ و تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا بیمناک گردی؟ پس موسی معجزه‌ی بزرگ را به او نشان داد. اما فرعون موسی را تکذیب کرد و نافرمانی کرد. سپس پشت کرد و به سعی و تلاش پرداخت. آنگاه (جادوگران را) گرد آورد و دعوت کرد و گفت: من پروردگار و الای شما هستم.»

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُوْنِي اَقْتُلْ مُوسٰٓىٓ وَلْيَدْعُ رَبِّهٗ اِنِّىٓ اَخَافُ اَنْ يُبَدِّلَ دِيْنَكُمْ اَوْ اَنْ يُظْهِرَ فِى الْاَرْضِ الْفَسَادَ ﴿٢٦﴾

فرعون گفت: مرا بگذارید تا موسی را بکشم و او پروردگار خود را [برای نجات خود] به کمک طلبد، چون من می‌ترسم دین شما را دگرگون سازد، یا در این سرزمین فساد بر پا کند! (۲۶)

تفسیر :

«بَرُونِي»: مرا رها کنید. فرعون میخواهد بگوید مرا از قتل موسی منع نه کنید.
«أَنْ يُّظْهَرَ»: این که توسعه دهد و پخش و پراکنده سازد. «الْفَسَادُ»: مرادشان آئین توحیدی یا یک انقلاب ضد استکباری است.

مشورت فرعون با سران قوم در مورد موسی:

طوری که یاد آور شدیم؛ وقتی که فرعون دریافت که دعوت موسی علیه السلام بزرگتر از آن است که بتواند با ادعای باطل ربوبیت و الوهیت به مقابله با آن برخیزد، دچار ضعف و زبونی گردید و گفت همانطور که خداوند خبر داده است: «قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ﴿34﴾ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿35﴾» [الشعراء: 34-35]. «(فرعون) به بزرگان دور و بر خود گفت: این، ساحری بسیار آگاه است، می خواهد با جادوی خود شما را از سر زمینتان بیرون کند، پس شما چه دستوری میدهید». (در اینجا) فرعون با سران قوم و درباریان خود در مورد اینکه در مورد موسی علیه السلام چه کاری را انجام دهد، مشورت می کند و با این سخن که موسی علیه السلام می خواهد با جادوی خود شما را از سر زمین تان بیرون کند، آنان را تحریک می کند و به آنها می گوید: موسی می خواهد با جادوی خود قلوب مردم را بدست آورد و اعوان و اتباع و نزدیکان خود را زیاد کند، تا بر شما پیروز شود و حکومت و کشور را از شما بگیرد. پس به من بگوئید که با او چه کار کنم؟ (تفسیر ابن عطیه: ج 11، ص 105 و تفسیر ابن کثیر: جلد 3، صفحه 333).

شیخ زمخشری در تفسیر خود مینویسد: در واقع هنگامیکه فرعون معجزات موسی را دید و ترس او را فرا گرفت، ادعای باطل ربوبیت و الوهیت او نتوانست در مقابل حقی که موسی علیه السلام آورده بود دوام بیاورد. و در نتیجه تکبر و ادعای ربوبیت و الوهیت خود را کنار زد و در مقابل درباریان خود که آنان را برده می آورد، چنان دلیل و زبون گشت که در مورد موسی علیه السلام با آنان مشورت میکرد و از آنان دستور می گرفت که با موسی چه کار کند. بدین ترتیب فرعون بخاطر شدت تحیر و ترس از آنچه مشاهده کرده بود، بردهگان را فرمانروا و خود را که پروردگار آنان می دانست، مأمور اجرای دستورات آنان قرار داده است. (تفسیر زمخشری: جلد 3، صفحه 310). ماهیت طاغوت های مستکبر در برابر براهین حق و پایداری حق گرایان این چنین نمایان میشود. پس عبرت بگیرید ای کسانی که دارای بصیرت هستید!

پیشنهاد درباریان به فرعون در مورد موسی علیه السلام:

درباریان به فرعون پیشنهاد کردند که: «قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿36﴾ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَابٍ عَلِيمٍ ﴿37﴾» [الشعراء: 36-37]. «گفتند: به موسی و برادرش مهلت بده و به تمام شهرهای (مصر مأمورانی را) اعزام کن که (جادوگران را) جمع آوری کنند. تا همهی جادوگران ماهر و بسیار آگاه را پیش تو بیاورند».

وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ ﴿٢٧﴾

موسی گفت: البته من به پروردگار خود و پروردگار شما از (شر) هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد، پناه می برم. (۲۷)

تفسیر :

«عُدْتُ»: پناهنده می شوم. خود را در پناه می دارم. «مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ» از شر هر ستمکار سرسخت و گردنکش، و سرکش از ایمان به آخرت مصون بدارد.

در التسهیل آمده است: از این رو گفته است: «مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ» و نامش را نیاورده است، تا شامل فرعون و غیر فرعون شود؛ چرا که غیر فرعون نیز به چنان وصفی زشت و قبیح موصوف می شود. (التسهیل ۵/۴).

دعوت ساحران خبیر توسط فرعون :

فرعون دستور داد که ساحران تمام شهرهای مصر را جمع کنند. ساحران هم با طمع و وعده‌ی فرعون که به آنان گفته بود اگر بر موسی و دعوت وی چیره شوند، مکافات بزرگ و جایگاه والایی را به آنها خواهد داد، نزد فرعون آمدند. خداوند متعال میفرماید: «وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿113﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنِّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿114﴾» [الأعراف: 113-114]. «ساحران نزد فرعون آمدند و گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم، اجر و پاداشی خواهیم داشت؟ (فرعون) گفت: بله! و بی‌گمان شما از مقربان خواهید بود.»

مقابله ساحران فرعون و موسی در روز زینت:

قبل از همه باید گفت که؛ روز زینت از جمله روز های است که در آن یکی از اعیاد مصریان برپا میگردد، در این روز همه مردم خود را زینت می دادند، و به سرور و شادی می پرداختند.

قرآن عظیم الشان در مورد تعیین این روز توسط فرعون غرض مقابله ساحران شان به حضرت موسی علیه السلام میفرماید: «قَالَ أَجِئْتَنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَمْوَسَىٰ ﴿57﴾ فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ ۖ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلَفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى ﴿58﴾ قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضَحَىٰ ﴿59﴾» [طه: 57-59]. «(فرعون) گفت: ای موسی! آیا پیش ما آمده‌ای تا ما را با این جادوی خود از سر زمین خودمان بیرون کنی؟ یقیناً ما هم جادویی مثل جادوی تو را برایت می آوریم. پس موعدی را میان ما و خودت معین کن که نه ما و نه تو از آن تخلف نکنیم، و وعده‌گاه ما مکانی صاف و مسطح باشد. (موسی) گفت: موعد (ما و) شما روز زینت است و باید مردم در چاشتگاه گردآورده شوند (تا نظاره‌گر مبارزه‌ی ما و شما باشند).»

ظهور حق و بطلان سحر ساحران :

در روز موعود یعنی روز زینت مردم و اهالی شهر جمع شدند و فرعون به همراه دستیاران و سربازان خود آمد و ساحران هم با ریسمان ها و عصاهای خود در صحنه حاضر شدند و موسی هم به همراه برادرش هارون و با عصایش که بر آن تکیه می داد وارد صحنه شد و ساحران در برابر فرعون صف کشیدند و فرعون آنان را به پیروزی در این روز مهم تشویق می کرد و به آنان وعده میداد. سپس ساحران رو به موسی علیه السلام کردند و گفتند: «يَمْوَسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَىٰ ﴿65﴾» (سوره طه: آیه: 65) «ای موسی! آیا تو اول (عصای خود را) می اندازی یا ما اول بیاندازیم». موسی در جواب آنان گفت همانطور که خداوند فرموده است: «قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ﴿43﴾ فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ﴿44﴾ فَأَلْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿45﴾» [الشعراء: 43-44]. «موسی به ساحران گفت: آنچه را می‌خواهید بیفکنید، بیاندازید. پس ساحران ریسمان ها و عصاهای خود را انداختند و گفتند: به عزت فرعون قسم که ما قطعاً چیره و پیروز هستیم. موسی هم عصای خود را انداخت و ناگهان شروع کرد به بلعیدن آنچه که با دروغ سر هم میکردند.» خداوند در سوره اعراف در مورد ساحران فرموده است: «سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرَهُبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ» [الأعراف: 116]. «چشمان مردم را جادو کردند و آنان را به هراس انداختند و جادوی بزرگی از خود نشان دادند.» و در سوره طه در مورد سحر ساحران فرموده است: «فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيَّهُمْ تُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ ﴿66﴾ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ مِخِيفَةً مُوسَىٰ ﴿67﴾ فَلَمَّا لَا تَخَفَ بَلَغْتَ الْأَعْلَىٰ ﴿68﴾ وَالْقَىٰ فِي يَمِينِكَ تَلْقَفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاجِدٌ وَلَا يَفْلِحُ السَّاجِدُ حَيْثُ أَتَىٰ ﴿69﴾» [طه: 66-69]. «(موسی) چنان به نظرش رسید که بر اثر جادوی آنان ریسمان ها و عصاهایشان تند راه می روند. موسی در درون خود احساس هراس کرد.»

گفتیم: نترس! حتماً تو برتر هستی! و آنچه را که در دست راست داری بیانداز تا همه‌ی آنچه که آنان تزویری (مزورانه) ساخته‌اند، به سرعت ببلعد. چراکه کارهایی که کرده‌اند، نیرنگ جادوگر است، و جادوگر هر کجا برود پیروز نمی‌شود».

نتیجه‌ی مبارزه بین ساحران و موسی این شد که حق نمایان شد و سحر ساحران باطل گردید. (تفسیر قرطبی: ج 7، ص 260). همانطور که خداوند میفرماید: «فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿118﴾» [الأعراف: 118]. «پس حق ثابت و ظاهر گردید و آنچه آنان می‌کردند باطل شد».

ایمان آوردن ساحران :

ساحران وقتی که عصای موسی را دیدند که به اژدهای آشکاری تبدیل شد و تمام عصاها و ریسمان‌هایی را که آنان انداخته بودند، بلعید. فهمیدند که این کار سحر نیست بلکه معجزه و دلیلی است بر اینکه موسی علیه السلام فرستاده‌ی پروردگار جهانیان است، پس همه سجده‌کنان برای الله متعال بر زمین افتادند و ایمان خود را به پروردگاری با عظمت و پیامبری موسی علیه السلام اعلام کردند.

خداوند متعال در مورد ایمان آوردن ساحران میفرماید: «فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سُدُجِينَ ﴿46﴾ قَالُوا ءَامَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿47﴾ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ﴿48﴾» (سوره الشعراء: 46-48). «ساحران سجده‌کنان بر زمین فرو افتادند. گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان داریم، به پروردگار موسی و هارون».

ایمان آوردن ساحران حادثه‌ای بسیار بزرگ و دلیلی قاطع و دندان‌شکن بود بر اینکه موسی علیه السلام فرستاده‌ی پروردگار جهانیان است. چون کسانی که فرعون از آن‌ها کمک طلبیده بود و از آن‌ها خواسته بود که پیروز شوند، شکست خوردند و تسلیم شدند و در همانجا به حضرت موسی علیه السلام ایمان آوردند و برای پروردگار جهانیان به سجده افتادند. بدین ترتیب فرعون با چنان شکستی مواجه شد که تاکنون جهان مثل آن را به خود ندیده است و در نتیجه به دشمنی و عناد و ادعای باطل روی آورد و شروع کرد به تهدید کردن ساحران. (تفسیر ابن کثیر: جلد 3، صفحه 334).

فرعون و تهدید به کشتن ساحران :

فرعون بعد از اینکه ایمان آوردن ساحران را به موسی علیه السلام دید تصمیم به قتل و کشتن ساحران اتخاذ کرد طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 49 سوره الشعراء) به نقل از فرعون میفرماید: «قَالَ ءَامَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَادِنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأَقْطِعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِمِّنْ خَلْفٍ وَلَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿49﴾» [الشعراء: 49]. «(فرعون ساحران را تهدید کرد و) گفت: آیا به او ایمان آوردید پیش از آنکه من به شما اجازه بدهم؟ بی‌گمان او بزرگ و استاد شما است که جادوگری را به شما آموخته است».

پس خواهید دانست. بی شک دستها و پاهای شما را عکس یکدیگر قطع میکنم و همگی شما را به دار می‌آویزم».

عکس العمل ساحران به تهدید فرعون :

بعد از اینکه ساحران از جانب فرعون تهدید به قتل شدند، قرآن عظیم الشان، جواب ساحران در مقابل تهدید فرعون چنین بود: «قَالُوا لَا ضَيْرٌ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿50﴾ إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطِيئَاتِنَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿51﴾» [الشعراء: 50-51]. «(ساحران) گفتند: هیچ زبانی نیست. ما به سویی پروردگاران باز می‌گردیم. ما امیدواریم که پروردگاران گناهان ما را ببخشاید، چون ما اولین ایمان‌آوردگان بوده‌ایم».

یعنی در آنچه که ما را به آن تهدید می‌کنید، زبانی ما را نیست و اهمیتی بدان نمی‌دهیم، چراکه ما به سویی الله باز می‌گردیم و خدا پاداش هیچ نیکوکاری را ضایع نمی‌گرداند. وقتی که فرعون جواب آنان را شنید، تهدید خود را عملی کرد و آنان را کشت و در کنار

رود نیل به دار آویخت.

ابن عباس (رض) در مورد آنان گفته است: صبحگاهان ساحر بودند و شامگاهان شهید شدند. (تفسیر ابن عطیه: ج 11، صفحه 110.)

در حدیث شریف به روایت ابو موسی (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چون از قومی می‌هراسیدند، می‌گفتند: «اللهم انا نعوذ بك من شرورهم، و ندرأ بك في نحورهم». «بارخدا یا! ما به تو از شرارت های آنان پناه برده و به وسیله تو، گردن هایشان را از خود دفع می‌کنیم».

وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ﴿٢٨﴾

و مردی مؤمن از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می‌داشت گفت آیا میخواهید مردی را بکشید به خاطر اینکه می‌گوید پروردگار من الله است؟ و برای شما معجزاتی از سوی پروردگارتان آورده است، و اگر دروغگو باشد زیان دروغش بر عهده اوست، و اگر راستگو باشد بخشی از آنچه به شما وعده می‌دهد به شما خواهد رسید، بی‌گمان خداوند کسی را که اسرافکار و دروغگو باشد، هدایت نمی‌کند. (۲۸)

تفسیر:

«وَ إِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ» اگر در ادعای رسالت دروغگو باشد، ضرر دروغش فقط به خودش میرسد. قرطبی گفته است: بر مبنای تردید در صدق رسالتش چنین نگفته، بلکه می‌خواست محبت آنها را نسبت به او معطوف داشته و از آزارش دست بردارند. (تفسیر قرطبی ۳۰۷/۱۵)

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ﴿٢٨﴾ همانا خدا توفیق هدایت و ایمان را به شخصی نخواهد داد که در گمراهی افراط کرده و در دروغ بستن به خدا مبالغه می‌کند.

امام فخر رازی در تفسیر آیه مبارکه می‌نویسد: این بیان نشان دهنده‌ی رفعت منزلت و شأن حضرت موسی می‌باشد؛ چون خدا او را هدایت و به وسیله‌ی معجزات او را تأیید کرده است، و نیز تعریض است به این‌که فرعون با قصد کشتن موسی تجاوز و ستم پیشه کرده است و در ادعای خدا بودنش دروغگو می‌باشد، و خدا انسانی را با این شان و وصف هدایت نمی‌دهد. بلکه او را ناموفق و کارش را خراب و خنثی می‌کند. (تفسیر کبیر ۵۹/۲۷)

در البحر آمده است: این یکی از فنون علم بیان است که دانشمندان آن را «استدراج مخاطب» نامیده‌اند، و آن این‌که وقتی دید فرعون قصد قتل موسی را کرده و قومش نیز موسی را تکذیب کرده‌اند، خواست به شیوه و طریقی نهانی که گمان نبرند نسبت به موسی تعصبی دارد، و ندانند که از پیروان موسی می‌باشد، او را یاری و بر آنان پیروز گرداند، لذا از در نصیحت و اندرز در آمد و گفت:

«أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا»، اسم او را نیاورد بلکه فقط گفت: مردی، تا وانمود کند که او را نمی‌شناسد. بعد از آن گفت: «أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ» نگفت مردی با ایمان یا پیامبر خدا؛ چون اگر چنان می‌گفت، می‌دانستند که نسبت به او تعصب دارد، و سخنش را قبول نمی‌کردند.

پس از آن، گفتارش را چنین دنبال کرد و گفت: «وَ إِنْ يَكُ كَاذِبًا» به منظور توافق با نظر آنها، کذب را قیل از صدق آورده است. آنگاه آن را دنبال کرده و گفت: «وَ إِنْ يَكُ صَادِقًا» و نگفت: او صادق است. و همچنین گفت: «يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ» و نگفت تمام آنچه وعده‌اش را به شما داده است؛ زیرا اگر چنان می‌گفت می‌فهمیدند که نسبت به او تعصب دارد و پیامبری او را تصدیق می‌کند. سپس گفتاری را به دنبال آن آورد که بیانگر عدم تصدیق می‌باشد و گفت: إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ، که متضمن تعریض به فرعون است؛ زیرا او در زمینه‌ی دروغ بستن به خدا بی‌اندازه افراط کرده

بود؛ چون خود ادعای خدایی و پروردگاری می کرد. (البحر المحيط ۷/۴۶۱).
داستان مؤمن آل فرعون :

مؤمن آل فرعون شخصیت بود از جمله فرعونیان، که به موسی علیه السلام ایمان آورده بود ولی این شخص ایمان خود را مکتوم و مخفی نگاه داشته بود، ولی در قلب به موسی علیه السلام عشق و محبت بی الایش داشت، و خود را مؤظف به دفاع از او می دید. این داستان آموزنده و تاریخی؛ در آیات 28 الی 45 سوره مبارکه غافر با زیبایی خاصی تذکر یافته است، این شخص بعد از اینکه فرعون تصمیم به قتل حضرت موسی میگیرد، و جان حضرت موسی علیه السلام را در خطر جدی می بیند، در همین لحظه خطرناک، حساس و سر نوشت ساز خود را به یاری و مدد حضرت موسی علیه السلام می رساند و اطلاع از دسیسه فرعون او را از قتل نجات میدهد.

مفسرین مینویسند که: مؤمن آل فرعون شخصی هوشیار، دقیق و وقت شناس و از نظر منطق بسیار نیرومند و قوی بود.

برخی از مفسرین در تفاسیر خویش در مورد مؤمن آل فرعون می نویسند که وی: اصلاً از جمله قبیطان و نزدیکان فرعون بود، برخی حتی او را پسر کاکای فرعون و ولیعهد فرعون معرفی می دارد. برخی از مؤرخین در تواریخ خویش؛ اسم او احبروک، شمعون، حزقیل، حزیبیل، حبیب و یا سمعان ذکر نموده اند.

همچنان برخی از مفسرین مینویسند که: حزیبیل، همان نجاری بود که صندوق را برای حضرت موسی ساخت تا مادرش او را در میان رود نیل بیاندازد.

داستان مؤمن آل فرعون تنها در همین سوره مطرح شده است. و بصورت خلاصه این داستان همین است که: این شخص بعد از اینکه از تصمیم فرعون در به قتل رساندن موسی علیه السلام اطلاع حاصل می کند خود را با سرعت خاص به حضرت موسی علیه السلام می رساند، و او را از دستگیری و قتل توسط فرعون مطلع می سازد. امام فخر رازی و مراغی در تفاسیر خود در این باب می نویسند: او از درباریان و رئیس پلیس فرعون بود.

برخی از مفسران نوشته اند که او خازن و مسئولیت خزاین فرعون بود. از ابن عباس (رض) نقل شده که در میان فرعونیان تنها سه کس به موسی ایمان آوردند: مؤمن آل فرعون، همسر فرعون، و آن مردی که قبل از نبوت موسی به او خبر داد که فرعونیان تصمیم دارند تو را به خاطر قتل یکی از اتباعشان به قتل برسانند و هر چه زودتر از مصر خارج شو. (سوره قصص آیه 20).

حسن مفسر شهیر جهان اسلام در مورد آل فرعون می نویسد: «آن مرد از قبطیان و پسر کاکای فرعون بود که ایمانش را نهان می داشت و آن را قبل از این روز آشکار نساخته بود و سبب آشکار کردن ایمانش در این روز، این بود که چون فرعون گفت: (مرا بگذارید تا موسی را بکشم)، آن مرد مؤمن را خشمی برای خداوند متعال فراگرفت و گفت: «آیا مردی را می کشید که میگوید: پروردگار من الله است و مسلماً برای شما از سوی پروردگارتان معجزاتی هم آورده است؟» یعنی: حال آنکه او برای شما معجزات آشکاری که بر نبوت و صحت رسالت وی دلالت های روشنی دارند، نیز آورده است؟

در حدیث شریف آمده است: «بهترین جهاد، گفتن سخنی حقی است در نزد سلطانی ستمگر». ابن عباس (رض) میگوید: «از خانواده فرعون، جز همین مرد و نیز زن فرعون، کس دیگری ایمان نیاوردند».

سپس آن مرد مؤمن در دفاع از موسی علیه السلام، با آنان قدری نرم تر برخورد کرد و گفت: «و اگر بر فرض دروغگو باشد، دروغش به زیان خود اوست و اگر راستگو باشد، البته برخی از آنچه به شما وعده می دهد به شما خواهد رسید» این سخن آن

شخص مؤمن، ناشی از شک وی در صحت رسالت موسی علیه السلام نبود زیرا او چنانکه خداوند از وی توصیف کرده است به راستی مؤمن بود. معنای: «يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ» [غافر: 28] این است: اگر تمام چیزهایی که موسی علیه السلام به شما وعده می دهد، به شما نرسد، حداقل بعضی از آن ها به شما می رسد و در همان بعض هم هلاکت شما حتمی است» چرا که خدا کسی را که افراطکار دروغگو باشد، هدایت نمی کند» این ادامه سخن آن مرد مؤمن است. یعنی: اگر موسی علیه السلام گزاف کار و دروغگو باشد، هرگز خداوند متعال او را به سوی حجت های روشن خود راهنمایی نمی کند و نه او را به معجزات خود مؤید می گرداند و اگر بر خداوند ا دروغ بسته باشد، قطعاً حق تعالی او را خوار ساخته و هلاک می گرداند پس شما نیازی به این ندارید که او را بکشید. این سومین احتجاجی است که آن شخص مؤمن در اعتراض به طرح موضوع قتل موسی علیه السلام کرد و در این اعتراض نیز نوعی مجامله و نرمش برای واداشتن آنها به تسلیم است. (تفسیر انوار القرآن (جلد سوم) نوشته: عبدالرؤف مخلص).

يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ ﴿٢٩﴾

ای قوم من امروز حکومت در دست شماست و در این سر زمین غلبه دارید، اما اگر عذاب سخت الله بر ما بیاید، چه کسی ما را یاری خواهد کرد؟ فرعون گفت: به شما نشان نمیدهم جز آنچه را من در میابم و شما را جز به راه رشد راهنمایی نمیکنم. (دستور همان قتل موسی و تقویت حکومت من است). (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمُلْكُ»: حکومت و سلطنت. شاهی. «ظَاهِرِينَ»: غالبین. چیرگان و پیروزمندان. «بَأْسِ اللَّهِ»: یعنی عذاب و انتقام خدا. «الرَّشَادِ»: هدایت، صواب و صلاح. تفسیر :

امام رازی میفرماید: از این جهت گفته است: «يَنْصُرُنَا وَ جَاءَنَا»؛ چون وانمود می کرد او از آنان می باشد و در خیر و منفعت اندرزی که به آنان میدهد، با آنها شریک است. (تفسیر کبیر ۵۹/۲۷).

وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ (۳۰)

و آن مرد مؤمن گفت: ای قوم من! بی تردید من بر شما از روزی مانند روز [عذاب] گروه ها [ی] که پیامبران را تکذیب کردند] می ترسم. (۳۰) «مِثْلَ»: همانند. مراد همانند حادثه و بلا است. یعنی مضایفی قبل از (یَوْم) محذوف است.

تفسیر :

«يَوْمِ الْأَحْزَابِ»: هدف از (يَوْم) ایام و روزگاران است، نه روز یازمان واحدی. همچنین ایام به معنی وقائع نیز آمده است (ملاحظه شود: تفسیر روح المعانی).

مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ (۳۱)

چون سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان بودند؛ و الله بر بندگان اراده ظلم نمی کند. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«دَابِ»: عادت و رسم.

تفسیر :

مفسرزمخشری در ذیل تفسیر این آیه مبارکه فرموده است: یعنی نابودی آنها عدالت و روا بود؛ چون به سبب عمل خود مستحق آن شدند. و متضمن مبالغه می باشد؛ چون «اراده کردن ستم» را نفی کرده است و هر کس از اراده کردن ستم دور باشد، از ستم دورتر است. (تفسیر کشاف ۱۲۸/۴).

وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ ﴿٣٢﴾

(و نیز گفت) ای قوم! من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را صدا می زنند (و از هم یاری می طلبند و صدایشان به جایی نمی رسد) بیمناکم! (۳۲)

تفسیر :

«يَوْمَ التَّنَادِ»: اصل آن تنادی است به معنی صدا زدن.

«التَّنَادِ» روز قیامت که انسان به محشر خوانده می شود، یا مردم یکدیگر را صدا می کنند. در آن روز: هر ملّتی را به نام پیغمبرش فریاد می دارند؛ مردمان همدیگر را صدا می زنند و به کمک می طلبند؛ مردمان را برای گردهمایی در محشر صدا میزنند؛ مردمان کافر و اوایلا سر می دهند و نابودی را فریاد میدارند.

شیوه کاری آل مؤمن فرعون :

همان گونه که در سیره برخی از انبیا دیدیم، مؤمن آل فرعون نیز گاهی با یادآوری و انذار توأمان، آهنگ تحریک و اقتناع مخاطبان را می نماید، دو شیوه ای که به خوبی یکدیگر را تکمیل میکنند: «وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ» (غافر، آیات 30 - 31) و کسی که ایمان آورده بود گفت: ای قوم من، من از روزی مثل روز دسته های مخالف خدا بر شما می ترسم. در این آیات، انذار و یادآوری سرگذشت اقوام پیشین به همراه یکدیگر، یک روند تبلیغی مؤثر را به وجود آورده است که می تواند هر مخاطب حق پذیری را به تأثر وادارد. «وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ يَوْمَ تَوَلَّوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ» (غافر، آیات 32 - 33) (و ای قوم من، من شما را از روزی که مردم یکدیگر را ندا در می دهند، بیم دارم. و در پایان یادآوری ها، استدلال ها و نصیحت ها، برای اتمام حجت، انذاری صریح و تکان دهنده را ارائه می کند که حاوی نوعی پرائنت نیز هست: «الَّذِينَ يَجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبِيرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُنْكَرٍ جَبَّارٍ» (غافر، آیه 35) کسانی که در باره آیات خدا - بدون حجتی که برای آنان آمده باشد - مجادله می کنند، این ستیزه در نزد خدا و کسانی که ایمان آورده اند عداوت بزرگی است. این گونه خدا بر دل هر متکبر زورگویی مهر می نهد.

آیه 34 سوره مؤمن نیز بر یادآوری ماجرای دعوت پر از اعجاز و عبرت یوسف آغاز میشود و با انذار گمراهی دائم مشرکان پایان مییابد: «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ» (غافر، آیه 34) و به یقین، یوسف پیش از این، دلایل آشکار برای شما آورده، و از آنچه برایتان آورد همواره در تردید بودید.

خیر خواهی و دلسوزی بسیار از شیوه های مشترک انبیاء و اولیاء در تبلیغ دین این است که سرنوشت خودشان و مخاطبان را یکسان به حساب آورند و برای آن ناصحانه دلسوزی کنند. از این رو مؤمن آل فرعون، این گونه به مردم هشدار می دهد: «فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا» (غافر، آیه 29) پس چه کسی ما را از بلای خدا - اگر به ما رسد - حمایت خواهد کرد؟ «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ» (غافر، آیه 30) من بر شما از مثل روز عذاب دسته های مخالف خدا می ترسم. «يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ» (همان، آیه 39) ای قوم من، این زندگی دنیا تنها کالایی ناچیز است، و در حقیقت، آن آخرت است که سرای پایدار است.

«وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ» (غافر آیه 41) و ای قوم من، چه شده است که من شما را به نجات می خوانم و شما مرا به آتش می خوانید؟ بیش از هر چیز باید به لحن و سیاق آیات فوق دقت کرد تا عمق دلسوزی و خیرخواهی مؤمن برای مردم روشن گردد.

تبلیغ در مراحل متعدد از ظاهر آیات بر می آید که تبلیغ مؤمن دارای مراحل متعدد بوده است و با طی یک مرحله، در صدد یافتن فرصت دیگر بوده و پیام‌های خود را در فراگرد تبلیغی جدید عرضه می‌کرده است. آیات 28 تا 35 سوره مؤمن را می‌توان حکایت‌کننده مرحله اول دعوت وی دانست و آیات 38 تا 46 بازگو کننده مرحله دوم می‌باشند. گفتنی آن که به نظر می‌رسد با مرد شدن فرعونیان در مورد قتل موسی مرحله اول دعوت او به توفیق نایل شد، و در مرحله دوم وقت آن رسیده که مبلغ ضمن تقویت این نتیجه، در پی تثبیت عقاید و پیام‌های دیگر خویش باشد. جالب است که ترتیب شیوه‌های اتخاذ شده در دو مرحله متفاوت است؛ طور مثال در مرحله دوم شیوه ترغیب و تشویق بسیار بیشتر از مرحله اول به کار رفته و در عوض انذار در مرحله اول بیشتر به چشم می‌خورد.

شیوه همراهی و مدارا با مخاطبان :

از آن جا که یکباره نمی‌توان تمامیت عقل و دل مخاطبان را در اختیار گرفت، در مراحل اولیه دعوت، نوعی همراهی و امید هدایت تدریجی ضرورت می‌یابد. مؤمن از ابتدا سخن نهایی و اعتقاد کامل را بازگو نکرد، چه، مخاطبان از تلقی و تحمل آن عاجز بودند. پس نوعی همراهی و تسهیل امر موجب تمایل آنان به پیام او گردید، به این ترتیب که، هر چند می‌داند تمام گفتار موسی راست و صحیح است با ظاهر شک و دو دلی می‌گوید: "و این یک کاذبا فعلیه کذبه"، و اگر دروغگو باشد، دروغش به زیان اوست. و نیز به جای آن که به تمام آنچه موسی وعده داده اشاره کند، بعضی از آن را متعرض شده است: «وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ» غافر، آیه 28 (و اگر راستگو باشد، بعضی از آنچه شما را وعده داده به شما می‌رسد).

اگر پرسیده شود چرا گفت: بعضی از آنچه وعده تان داده به شما می‌رسد، در حالیکه او نبی راستگویی است و هر چه وعده داده بدون استثنا باید عملی شود، پاسخ این است که چون او در مقابل دشمنان موسی و منکران دعوتش نیاز داشت تا قدری با آنان مدارا و ملایمت کند و راه میانه را ببیماید و از در خیرخواهی درآید، طوری که زمینه برای قبول آنها فراهم تر شود و چون از او شنیدند پیامش را رد نکنند. کسانی که در باره آیات خدا - بدون حجتی که برای آنان آمده باشد - مجادله می‌کنند، این ستیزه در نزد خدا و کسانی که ایمان آورده اند عداوت بزرگی است. این گونه خدا بر دل هر متکبر زورگویی مهر می‌نهد.

تشویق و ترغیب :

بخش قابل توجهی از آیات دعوت مؤمن آل فرعون را تشویق‌ها و امید بخشی‌های او به مخاطبان تشکیل می‌دهد. وی آن گاه که شیوه‌های استدلال و انذار و یادآوری را بی اثر یا کم اثر می‌بیند، در دومین فرآیند تبلیغی خود، بیش از هر روش، به تشویق و اظهار خیرخواهی می‌پردازد و با بیان نعمت‌ها و پاداش‌های الهی، آنان را به پذیرش و التزام به پیام‌ها سوق می‌دهد؛ تشویق به یافتن راه رشد: «وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ» (مؤمن، آیه 38) و آن کس که ایمان آورده بود گفت: ای قوم من، مرا پیروی کنید تا شما را به راه درست هدایت کنم.

تشویق به ورود به بهشت: «مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يَرْزُقُونَ فِيهَا بَعْغِيرِ حِسَابٍ» (غافر آیه 40) و هر کس که کار شایسته‌ای کند، چه مرد باشد یا زن، در حالیکه ایمان داشته باشد، در نتیجه، آنان داخل بهشت می‌شوند و در آن جا بی حساب روزی می‌یابند.

ترغیب به آرامش سرای دیگر: «یا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ» (غافر، آیه 39) ای قوم من، این زندگی دنیا تنها کالایی ناچیز است و درحقیقت، آن سرای آخرت است که سرای پایدار است.

يَوْمَ تُولَوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٣٣﴾

آن روزی که [به علت شدت عذاب] پشت می‌گردانید و شما در برابر عذاب الله هیچ حمایتگری ندارید، و هر کس را خداوند (بخاطر اعمالش گمراه سازد، هدایت کننده ای برای او نیست). (۳۳)

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ ﴿٣٤﴾

پیش از این یوسف با دلایل روشن به نزد شما آمد، ولی شما همیشه نسبت به آنچه که آورده بود در شک بودید، تا زمانی که از دنیا رفت، [پس از مرگ او] گفتید: خدا هرگز بعد از او پیامبری مبعوث نخواهد کرد، این گونه خدا هر اسراف کار متردد را گمراه می‌کند. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْبَيِّنَاتِ»: آیه های کتاب آسمانی. دلایل و براهین و معجزات. «فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ»: پیوسته در شک و تردید بسر می‌بردید. «هَلَكَ»: فوت کرد. «مُرْتَابٌ»: متشکک و متردد در دین.

تفسیر :

در دلایل که مؤمن آل فرعون به مصریان بیان داشت یکی این بود که آنان به علت تردید در رسالت یوسف علیه السلام داشتند.

مفسران در تفاسیر خویش نوشته اند: یعنی پدران و نیاکانتان. «حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا» بعد از اینکه درگذشت، از روی میل و هوس و تمنی وبدون دلیل و برهان گفتید: بعد از یوسف هیچکس ادعای پیامبری را نخواهد کرد.

ابو حیان فرموده است: این بیان به معنی تصدیق رسالت حضرت یوسف علیه السلام نیست. چگونه او را تصدیق می‌کنند در حالی که هنوز در مورد او مشکوک اند، بلکه به این معنی است که پیامبری از جانب خدا برای هدایت خلق نمی‌آید. بنابراین این نفی یک پیامبر و انکار بعثت او می‌باشد. (البحر ۴۶۴/۷).

الَّذِينَ يَجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٌ ﴿٣٥﴾

کسانیکه درباره آيات الله مجادله می‌کنند، بدون آنکه دلیلی برای آنان آمده باشد، (مجادله آنان) نزد الله و نزد مؤمنان خشم بزرگی را در پی دارد؛ اینگونه خداوند بر قلب هر متکبر جباری مهر می‌نهد. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سُلْطَانٌ»: حجت و برهان.

تفسیر :

در البحر آمده است: اندرزگو، به منظور حسن گفتگو با آنها و جلب قلوب و نهاد آنها، لحن را از خطاب به غایب تغییر داده است، تا به طور ناگهانی آنها را مخاطب قرار ندهد. و در گفته‌ی كَبْرَ مَقْتًا نوعی شگفتی و مهم جلوه دادن جدال آنها نهفته و پنداری از دیگر گناهان کبیره بزرگتر است. (البحر ۴۶۴/۷).

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ ﴿٣٦﴾

فرعون گفت: ای هامان! برای من بنایی بسیار بلند بساز شاید به راه ها دست یابم. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صَرْحًا»: قصر عظیم. و یا تعمیر مرتفع (ملاحظه شود سوره: نمل آیه 44، قصص آیه

(38).

تفسیر :

امام قرطبی گفته است: بعد از اینکه مؤمن خانواده‌ی فرعون سخنان خود را گفت و فرعون ترسید گفته‌ی او در دل قوم مؤثر واقع شود، چنان وانمود کرد که می‌خواهد توحیدی را آزمایش کند که موسی آورده است. از این رو دستور ساختن قصری عظیم را به وزیرش داد. (تفسیر قرطبی ۳۱۴/۱۵).

«لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ» اسباب السَّمَاوَاتِ شاید به راه‌های رسیدن به آسمان‌ها برسم و از آن سر درآورم. به منظور تفخیم و توضیح، آن را تکرار کرده است. (صاحب کشف گفته است: وقتی چیزی به ابهام بیاید و بعداً توضیح داده شود، بزرگی و تفخیم حال آن را می‌رساند، وقتی خدا تفخیم اسباب سموات را خواست، اول آن را مبهم آورد و بعداً آن را توضیح داد. کشف ۴/۶۶).

«الْأَسْبَابُ»: وسائل (ملاحظه شود سوره بقره آیه ۱۶۶، ص آیه ۱۰). راه‌های شناخت و دستیابی به چیزی.

در موعظه‌های که مؤمن آل فرعون از ایه داشت دارای مفیدت خاصی واقع شد، از جمله: فرعونی که شعار «أَقْتُلُ مُوسَى» را سر می‌داد و می‌گفت من موسی را می‌کشم و هیچ کس جز نظر من نباید نظری دهد، «مَا أَرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى» در اینجا است که سعی و تلاش مؤمن آل فرعون به جای کشتن موسی به فکر ساختن برج برای یافتن خدای موسی افتاد. **أَسْبَابُ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصَدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ ﴿۳۷﴾**

راه‌های (صعود به) آسمان‌ها، تا از خدای موسی اطلاع یابم (و بنگرم)، چون من او را دروغگو می‌پندارم. اینچنین برای فرعون بدی کردارش زیبا جلوه داده شد و از راه (حق) باز داشته شد. وحیله و توطئه فرعون (و فرعون صفتان) جز به تباهی نمی‌انجامد. (۳۷)

تفسیر :

«أَطَّلِعَ»: بنگرم، با خیر شوم. «فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى» تا آشکارا خدای موسی را با چشم خود ببینم. «وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا» من واقعاً فکر می‌کنم موسی در این که ادعا می‌کند غیر از من خدایی دارد، دروغ می‌گوید.

مفسر محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفري غرناطي (654 - 745ق) می‌فرماید: رسیدن به «اسباب سموات» غیر ممکن است. اما فرعون به شنوندگان وانمود کرد که صورت ممکن را دارد آنگاه که گفت: «فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى»، این خود اقرار به وجود الله متعال می‌باشد. از این رو اقرار را جبران کرد و گفت: «وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا» (تفسیر البحر ۴۶۵/۷).

«تَبَابٌ»: خسران و زیان. هلاک و نابودی.

«أَسْبَابُ»:

- مفسر قتاده در مورد «أَسْبَابُ»: می‌فرماید: «مراد از اسباب، درها است». «راه‌های دستیابی به آسمان‌ها» یعنی: تا بر آن برج بالا رفته به آسمان برسم و چون به آسمان رسیدم، خدایی را که موسی علیه السلام ادعا می‌کند او آنجاست، جست و جو کنم «تا به سوی خدای موسی بنگرم»

- امام شوکانی در تفسیر خود می‌گوید: «موسی علیه السلام قبلاً به فرعون خبر داده بود که الله متعال در آسمان است». «و من او را سخت دروغگو می‌پندارم» در این ادعای وی که خدایی دارد. یا در آنچه که از رسالت ادعا می‌کند. بدین‌گونه بود که آن ملعون چنین وانمود ساخت که به وجود الله متعال متیقن نیست و به پندار خود در پی جست و جو و کاوش در مورد این امر است که آیا در واقع خدای مورد ادعای موسی وجود دارد یا خیر؟ ولی هدف او القای این پندار بود که چنین خدایی اصلاً وجود ندارد و به زودی خواهد دید که حقیقت امر چیست؟

خواننده گان محترم !

در آیات (38الی46) ادامه ی اندرزهای آن مرد مؤمن، به بیان گرفته شده است.

وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ ﴿٣٨﴾

و کسی که (از قوم فرعون به موسی) ایمان آورده بود گفت: ای قوم من! از من پیروی کنید تا شما را به راه صحیح هدایت کنم. (۳۸)

يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ﴿٣٩﴾

ای قوم من! این زندگی دنیا متاع زودگذری است، و البته آخرت سرای دائمی (و جاودانه) است. (۳۹)

تفسیر :

تفسیر امام قرطبی فرموده است: منظور از منزلگاه آخرت، بهشت و دوزخ است که فناپذیر نیستند. (تفسیر قرطبی ۳۱۷/۱۵).

«مَتَاعٌ»: توشه‌ای که سواری برای مسافرت با خود بر می دارد (ملاحظه شود: المنتخب). کالای اندک. لذت گذرا. بهره‌ای ناچیز.

«دَارُ الْقَرَارِ»: سرای همیشگی و ماندگاری. خانه استقرار و جاودانگی.

مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْتَى وَهُوَ

مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٤٠﴾

هر کس عمل بدی انجام دهد جز به همان اندازه جزا داده نمی‌شود، ولی هر کس کار نیک انجام دهد، خواه مرد یا زن، در حالی که مؤمن باشد وارد بهشت می‌شود و در آنجا روزی بی حسابی به او داده خواهد شد. (۴۰)

تفسیر :

فضل الله چنان مقتضی است که پاداش حسنات چند برابر شود، اما کیفر گناهان نه. ابن کثیر فرموده است: بغير حساب یعنی به میزان پاداش ارزیابی نمی‌شود، بلکه خدا ثواب زیاد و عظیم را طوری به او می‌دهد که نه به آخر می‌رسد و نه تمام می‌شود. (مختصر ابن کثیر ۲۴۵/۳).

وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ ﴿٤١﴾

ای قوم! چرا من شما را به سوی نجات دعوت می‌کنم، اما شما مرا به سوی آتش فرا می‌خوانید؟ (۴۱)

تفسیر :

این بدین معنی است که: معامله ما و شما يك امر عجیب است. من می‌خواهم که شما را براه ایمان دعوت نموده و از عذاب الله متعال نجات بخشم و کوشش شما این است که مرا نیز همراه خویش در آتش دوزخ بیفکنید - از یکطرف چنان خیر خواهی و دلسوزی از جانب دیگر چنین کینه و دشمنی؟.

«مَا لِي»: چه چیز می‌بینم؟ چه خبر است؟ چه شده است؟ به من بگوئید که.

تَدْعُونَنِي لِأَكْفَرَ بِاللَّهِ وَأَشْرِكُ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ ﴿٤٢﴾

شما مرا دعوت می‌کنید که به خدا کافر شوم و چیزی را که من به (حقیقت) آن علم ندارم شریک او گردانم در حالیکه که من شما را به سوی خداوند عزیز غفار دعوت می‌کنم. (۴۲)

لَا جْرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنْ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ﴿٤٣﴾

قطعاً آنچه شما مرا به سوی او می‌خوانید (از بتها و فراعنه و معبودان باطل) آن هیچ

دعوتی (و اثر سودمندی) در دنیا و آخرت ندارد و محققاً (بدانید که در قیامت) بازگشت ما به سوی خداست و البته اسرافکاران، دوزخی و همدم آتش اند. (۴۳)

تفسیر :

باید گفت: بجزذات پروردگار، قدرتی دیگری نه در دنیا و نه هم در آخرت موجود می باشد که: ادناترین نفع و ضرر را مالک باشد پس مردم را به بندگی و غلامی آن چیز حقیر دعوت دادند نتهای جهل و حماقت است. طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه 5 سوره احقاف) میفرماید: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ﴿5﴾» (و کیست گمراه تر از کسی که به جای خداوند، کسانی را می خواند که تا روز قیامت پاسخش را نمیدهند و حتی از خوانده شدن خود بی خبرند.)

فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفَوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿۴۴﴾

به زودی آنچه را من به شما می گویم به خاطر خواهید آورد، و من کار خود را به الله می سپارم، چون الله نسبت به بندگان [خود] بیناست. (۴۴)

تفسیر :

مفسر تفسیر صفاة النفاسیر در تفسیر آیه مبارکه «فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ» می نویسد: وقتی با عذاب روبرو شدید، درستی گفتار مرا به یاد خواهید آورد. گفته متضمن تهدید و وعید است. «وَأَفَوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ» من به خدا توکل می کنم و کارم را به او واگذار می نمایم.

امام قرطبی فرموده است: این جمله نشان می دهد که او را تهدید کرده و قصد قتلش را داشته اند. (تفسیر قرطبی ۳۱۸/۱۵)

«أَفَوضُ»: واگذار می کنم. می سپارم.

فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَّا مَكْرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ ﴿۴۵﴾

و خداوند او را از عواقب سوء توطئه ها و حيله هاي ايشان که می ورزیدند، در امان داشت، و عذاب شدید آل فرعون را فرو گرفت. (۴۵)

تشریح لغات واصطلاحات :

«سَيِّئَاتٍ»: بدیها. مراد شکنجه ها و کیفرها و بلاها است. «حَاقَ»: در بر گرفت.

گریبانگیر گردید (ملاحظه شود سوره های: انعام آیه 10، هود آیه 8، نحل آیه 34).

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ﴿۴۶﴾

عذاب آنها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند، و روزی که قیامت بر پا می شود (الله دستور می دهد) آل فرعون را در سخت ترین عذاب ها در آورید. (۴۶)

تفسیر :

«النَّارُ»: بدل از (سوء العذاب) است. «يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا»: به آتش نموده می شوند. مراد این است که در صبح و شام منزل و مأوای آینده آنان در دوزخ را بدانان نشان می دهند. همان گونه که رسول اکرم خبر داده است: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَيُقَالُ هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «أَشَدَّ الْعَذَابِ»: اضافه صفت به موصوف خود است.

بخاری و مسلم و دیگران در حدیث شریف از ابن عمر (رض) روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، يُقَالُ لَهُ: هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «قطعاً یکی از شما چون بمیرد، جایگاهش صبح و شام بر وی عرضه میشود؛ اگر از بهشتیان باشد، جایگاهش از اهل بهشت به او نشان داده میشود و اگر از دوزخیان باشد، جایگاهش از اهل دوزخ به وی نشان داده میشود. به

او گفته میشود: این است جایگاه تو تا خداوند در روز قیامت تو را به سوی آن برانگیزد».

این آیه کریمه و احادیث وارده در این باب، اصلی اساسی در اثبات عذاب برزخ است و اینکه عذاب برزخ حق است و هیچ شکی در آن نیست. در حدیث شریف به روایت بخاری از عائشه (رض) آمده است که او از رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره عذاب قبر پرسید، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آری! عذاب قبر حق است».

البته دلالت آیه کریمه، به عذاب کفار در برزخ محدود بوده و عذاب مؤمن در قبر به سبب گناهانش، از آن استنباط نمی شود بلکه این امر از احادیث نبوی متقدم بر می آید. باید دانست که عذاب قبر متفاوت است، به دلیل حدیث شریف وارده در این باره از ابن مسعود (رض) که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ما أحسن محسن من مسلم أو كافر إلا أثابه الله تعالى. قلنا: يا رسول الله! ما إثابة الله الكافر؟ فقال: إن كان قد وصل رحماً أو تصدق بصدقة أو عمل حسنة، أثابه الله تبارك وتعالى المال و الولد و الصحة و أشباه ذلك. قلنا: فما إثابته في الآخرة؟ قال: عذاباً دون العذاب. قرأ «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» [غافر: 46]. هیچ نیکوکاری اعم از اینکه مسلمان باشد یا کافر کار نیکی انجام نمیدهد، جز اینکه خداوند متعال او را پاداش می دهد. گفتیم: یا رسول الله! پاداش دادن کافر چیست؟ فرمودند: اگر صله رحمی را برقرار ساخته باشد، یا صدقه ای داده باشد، یا کار نیکی کرده باشد، خدای تبارک و تعالی او را به دادن مال و فرزند و سلامتی و امثال آن در دنیا پاداش می دهد. گفتیم: پاداش دادن وی در آخرت چیست؟ فرمودند: عذابی است پایین تر از عذابی. آن گاه تلاوت کردند: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» [غافر: 46] آل فرعون را در سخت ترین عذاب در آورید».

«و روزی که قیامت بر پا شود، می گوئیم: آل فرعون را در سخت ترین عذاب در آورید» یعنی: به فرشتگان می گوئیم: آل فرعون را در جهنم به جایگاهی در آورید که عذاب آن از غیر آن سهمگین تر و شدیدتر است.

خواننده گان محترم!

در آیات (47 الی 56) موضوعاتی مجادله سران و رهبران کفر و استکبار و پیروانشان در دوزخ، و پیروزی پیامبران بر دشمنان در دنیا و آخرت، به بحث گرفته شده است.

وَإِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ (۴۷)

و یادآور شو وقتی را که در آتش دوزخ با همدیگر به مجادله می پردازند وضعفا به مستکبران میگویند: البته ما پیرو شما بودیم، پس آیا می توانید بخشی از (عذاب) آتش (دوزخ) را از ما دفع کنید؟ (۴۷)

تفسیر:

«يَتَحَاوُونَ»: به خصومت و نزاع می پردازند، کشمکش می کنند، سخنان پرخاشگرانه می گویند. بگو مگو می کنند. «الضُّعَفَاءُ»: مراد پیروان و مقلدان دنیوی است. «الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا»: مراد رؤساء و سردمداران دنیوی است.

«فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيباً مِنَ النَّارِ» پس آیا قسمتی از این عذاب را از ما دفع می کنید که در آن گرفتار شده ایم؟

امام فخر رازی فرموده است: می دانستند که آن رؤسا قدرت تخفیف آن را ندارند، بلکه منظور آنها این بود که در شرمنده نمودن رؤسا مبالغه و قلب آنها را جریحه دار کنند؛ چون این رؤسا و سرکردگان تلاش کرده بودند که آنها را در انواع گمراهی ها در اندازند. (تفسیر کبیر ۲۷/۷۴).

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ ﴿٤٨﴾

مستکبران می گویند: هم اکنون همه ما در آتش هستیم، یقیناً که الله میان بندگان (به عدالت) حکم کرده است. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَكَمَ»: داوری کرده است و دادگاهی و داد رسی نموده است.

وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ ﴿٤٩﴾

و آنانکه در آتش اند به نگهبانان دوزخ می گویند: از پروردگارتان بخواهید که یک روز (فقط یک روز) بخشی از عذاب را از ما بر دارد. (۴۹)

تفسیر :

امام بیضاوی فرموده است: به منظور نشان دادن خوف و ترس، جهنم را در جای ضمیر قرار داده و به جای «لخزنتها» گفته است: لِحَزْنَةِ جَهَنَّمَ. (تفسیر بیضاوی ۱۵۴/۳).

قَالُوا أَوْلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ

إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿٥٠﴾

(نگهبانان دوزخ) میگویند: آیا پیغمبران تان نبود که با معجزه های روشن نزدتان می آمدند؟ میگویند: آری. (نگهبانان دوزخ) میگویند: پس (خودتان) دعا کنید، ولی دعای کافران جز سردرگمی نتیجه ای ندارد. (۵۰)

تفسیر :

مفسر امام فخر رازی فرموده است: منظور از «فَادْعُوا» امیدوار بودن به سود و منفعت نیست، بلکه برای نشان دادن نومییدی است؛ چون در صورتی که درخواست فرشتگان مقرب درگاه پذیرفته نشود، دعا و درخواست کفار چگونه شنیده و پذیرفته می شود. (تفسیر کبیر ۷۴/۲۷).

خواننده گان محترم !

بعد از اینکه محافظان دوزخ، هنگام ورود کافران به دوزخ از آن ها میپرسند: «أَو لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ» [غافر: 50]. «آیا فرستادگان شما آیه های روشن و دلایل آشکاری را برای شما نمی آوردند؟».

در جواب میگویند: ما به دلیل انکار فرستادگان و پیام آن ها، سزاوار دوزخ شده ایم. «قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ» [المک: 9]. «میگویند: بلی! پیغمبران بیم دهنده ای به میان ما آمدند و ما آنان را دروغ گو نامیدیم و گفتیم: خدا به هیچ وجه چیزی نفرستاده است و شما در گمراهی بزرگی هستید».

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ ﴿٥١﴾

ما به طور مسلم رسولان خود، و کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان (برای گواهی دادن) به پا میخیزند، یاری میدهیم. (۵۱)

تفسیر :

امام فخر رازی فرموده است: در این آیه الله متعال به پیامبرش وعده داده است که در این دنیا و در آخرت او را بر دشمنان غالب کند. (تفسیر کبیر ۷۵/۲۷).

«الْأَشْهَادُ»: جمع شهید، گواهان. از جمله گواهان، فرشتگان و انبیاء و شهداء هستند (ملاحظه شود سوره: هود آیه ۱۸، زمر آیه ۶۹).

پیامبران و نصرت الهی :

در قرآن عظیم الشأن مطالب و تذکراتی بی شماری در باره نصرت الهی درباره انبیا و مؤمنان به عمل آمده است، ما در اینجا مثالی را از آن تذکر میدهیم که تا مصداقی باشد بر این آیه کریمه که میفرماید: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» و آیه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» (۷۱) (ای کسانی که ایمان آورده اید!

اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گام هایتان را استوار می‌سازد. (آیه 7
سوره محمد)

دریافت الطاف الهی، به سعی و تلاش انسان بستگی دارد. طوریکه در (آیه 7 سوره
محمد خواندیم) «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» (انتظار نصرت الهی بدون تلاش و کوشش،
توقعی نابجاست.) و دیده میشود که: پاداش های الهی بیش از عملکرد ما است. «إِنْ
تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ».

همچنان قرآن عظیم الشان در (آیه: 73 سوره یونس) در مورد کسانی که با نوح علیه
السلام نصرت نمودند میفرماید: «...فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَ
أَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا...» (...ما هم او و پیروانش را که با او در کشتی بودند نجات
داده و خلفای روی زمین قرار دادیم و آنان که آیات ما را تکذیب کردند همه را غرق
کردیم...).

نصرت ابراهیم علیه السلام: «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا» «آیه 69/ سوره انبیاء»
ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش.

نصرت لوط علیه السلام: «إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ» «صافات/ 134» ما او و
بستگانش (جز همسرش) را نجات دادیم.

نصرت یوسف علیه السلام: «وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ»
«یوسف آیه 56.» و ما این گونه برای یوسف در زمین مکنت قرار دادیم که هر جای
آن را که می خواهد برگزیند.

نصرت شعیب علیه السلام: «نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» «هود آیه 94.» ما شعیب و
مؤمنان همراه او را نجات دادیم.

نصرت صالح علیه السلام: «نَجَّيْنَا صَالِحًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» «هود آیه 66.» ما صالح
و مؤمنان همراه او را نجات دادیم.

نصرت هود علیه السلام: «نَجَّيْنَا هُودًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» «هود آیه 58.» ما هود و
مؤمنان همراه او را نجات دادیم.

نصرت یونس علیه السلام: «وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ» «انبیاء آیه 88.» ما یونس را از غم نجات
دادیم.

نصرت موسی علیه السلام: «وَ أَنْجَيْنَا مُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ» «شعراء آیه 65.» ما
موسی و کسانی را که با او بودند نجات دادیم.

نصرت عیسی علیه السلام: «إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ» «آل عمران آیه 55.» من تو را
می گیرم و به سوی خود بالا می برم.

نصرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» «فتح آیه 1.» همانا
ما برای تو پیروزی آشکاری گشودیم.

نصرت مؤمنان: «وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ» «آل عمران آیه 123.» همانا
خداوند شما را در جنگ بدر در حالیکه ذلیل بودید یاری کرد.

«ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» «توبه آیه 26.» خداوند آرامش خود
را بر پیامبرش و مؤمنین نازل کرد.

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُزِدُوا إِيمَانًا» «فتح آیه 4.» اوست که
آرامش را در دل های مؤمنان نازل کرد تا ایمانشان زیاد شود.

در سوره ی انبیا در باره ی دعای حضرت نوح و یونس و زکریا و ایوب میخوانیم: همین
که خدا را نداء کردند، دعایشان مستجاب شد: «فَاسْتَجَبْنَا» «انبیاء، آیات 76، 84، 88 و

90.» و در سوره ی شوری آیه 26 میخوانیم: «وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ» خداوند دعای کسانی را که اهل ایمان و عمل صالح اند مستجاب میفرماید.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللِّغَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (۵۲)

همان روزی که عذرخواهی ظالمان سودشان ندهد و نفرین برای آنان خواهد بود و سرای

بد جایگاهشان خواهد شد. (۵۲)

تفسیر :

ابن جریر فرموده است: یعنی معذرت مشرکان فایده‌ای ندارد؛ چون معذرت شان باطل و پوچ است. (تفسیر طبری: ۵۲/۲۴).

«وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ»: و محروم شدن از رحمت خدا و طرد از لطف الله است. ابن عباس (رض) فرموده است: «وَلَهُمُ سُوءُ الدَّارِ» یعنی عاقبت بد و شر.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ ﴿۵۳﴾

محققاً ما به موسی هدایت بخشیدیم و بنی اسرائیل (قوم او) را وارث کتاب (بزرگ تورات) گردانیدیم. (۵۳)

تفسیر :

«الْهُدَى»: مصدر است و به معنی: هدایت و رهنمود، یا هدایت‌ها و رهنمودها. مراد از آن، نبوت و معجزات و دستور العمل‌های زندگی خدا پسندانه، و بالاخره هر چیزی است که با آن، می‌توان مردمان را به راه الله متعال هدایت و راهنمایی کرد و مهم‌ترین آنها تورات است.

«الْكِتَابَ»: هدف از آن تورات، و یا همه کتاب‌هایی است که بر پیغمبران بنی اسرائیل نازل شده است. از قبیل: زبور و صحف و تورات و انجیل.

اگر به حوادث تاریخی نظر به اندازیم با وضاحت در خواهیم یافت که: فرعون و لشکریانی فرعون با آن همه قوت و جبر و تیکه داشتند چگونه مورد هلاکت و بربادی قرار گرفتند، و بالمقابل الله متعال از برکت و رهنمایی موسی علیه السلام و قوم مظلوم و کمزور بنی اسرائیل را چسان بلند برد و آن‌ها را وارث آن کتاب عظیم‌الشان (یعنی تورات) ساخت که برای دانشمندان جهان کار شمع هدایت را می‌داد.

هُدًى وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۵۴﴾

(کتابی که (مایه هدایت و تذکر برای صاحبان عقل بود. (۵۴)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: ارسال کتب و رسل، بر اساس رحمت الهی است، و کتب آسمانی، عامل بصیرت و هدایت است. تا زمانی که انسان بصیرت پیدا نکند، هدایت نمی‌شود و تا هدایت نشود، لطف و رحمت الهی را دریافت نمی‌کند. در ضمن باید گفت که: دین، جز و فطرت انسان هاست و کتب آسمانی آن فطرت را غبارزدایی می‌کنند. در آیه فوق گفته شده است که کتاب تورات یا کتاب‌های آسمانی دیگر را برای راهنمایی و اندرزگویی در اختیار بنی اسرائیل قرار دادیم. ولی متأسفانه در بسیاری از موارد در مخالفت حضرت موسی علیه السلام پرداختند.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ﴿۵۵﴾

صبر و شکیبایی پیشه کن، چون وعده الله حق است. و برای گناهت آمرزش بخواه و شام و صبح با سپاس و ستایش پروردگارت را به پاکی یاد کن. (۵۵)

تفسیر :

«اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ...»: این‌گونه تعبیرات قرآنی در مورد پیغمبر اسلام و سایر پیغمبران، اشاره به: (حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ، سَيِّئَاتُ الْمُفْرَبِينَ) است.

مفسر صاوی در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: منظور از این کار آموزش بندگان است، و گرنه پیامبر صلی الله علیه و سلم به طور تحقیق از هر گناهی معصوم است، اعم از گناهان کوچک و بزرگ، چه قبل از نبوت و چه بعد از آن. (تفسیر صاوی ۱۱/۴).

و ابن کثیر گفته است: بدین‌ترتیب امت را به استغفار تشویق می‌کند. (مختصر ابن کثیر ۲۴۸/۳).

«وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ»: و در صبح و شام بر ثناگویی و تسبیح خدایت پایدار باش.

امام رازی فرموده است: منظور مداومت و استمرار بر یاد خدا میباشد، به گونه‌ای که زبان از آن کوتاهی نکند تا آدمی بسان فرشتگان شود: يَسْبَحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ. منظور از تسبیح این است که خدا را از هر ناپسندی تنزیه کرد. (تفسیر کبیر ۷۸/۲۷).
إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿٥٦﴾

کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که از سوی خدا برای آنها آمده باشد به مجادله می پردازند، در سینه هایشان جز برتری جویی نیست که هرگز به آن نخواهند رسید، پس به الله پناه ببر، که بیشک او شنوای بیناست. (۵۶)

تشریح لغات واصطلاحات :

«آیات»: آیه های کتاب آسمانی. دلائل و براهین الهی. «کِبْرٌ»: تکبر. برتری و ریاست مراد است.

شان نزول آیه 56 :

932- از ابو عالیه روایت کرده است: عده‌ای از یهودیان نزد نبی کریم (آمدند و از دجال سخن به میان آوردند و گفتند: در آخر زمان دجال از میان ما بر میخیزد. او را ستودند و شان و شوکت و امورات او را بس مهم و بزرگ جلوه دادند و گفتند: چنین و چنان کارها را انجام میدهد. پس خدای عزوجل: (إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ) را نازل کرد و به فرستاده خود دستور داد که از فتنه دجال به کردگار جهان پناه ببرد. و گفت: بدون شک آفرینش آسمان و زمین از آفرینش انسان ها بزرگتر است. یعنی از خلقت دجال (مرسل و ضعیف است. «تفسیر شوکانی» 2335).

933- و از کعب الاحبار روایت کرده است این سخن خدا در مورد یهود که انتظار ظهور دجال را داشتند نازل گردیده است.

خواننده گان محترم !

در آیات قبلی در یافتیم که : مجادله ی بدون سند و خصمانه ی مشرکان مردود است . اینک در آیات متبرکه (57 الی 65) و هکذا آیات مابعدی آن ، وجود آفریدگار ، قدرت و حکمت و روز قیامت را مورد تائید قرار میدهد .

لَخَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾

البته خلقت آسمان ها و زمین بسیار بزرگتر و مهمتر از خلقت بشر است و لیکن اکثر مردم این معنا را درک نمی‌کنند. (۵۷)

تفسیر :

«لَخَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ»: لام (لخلق)، لام ابتدایی است. یعنی در حقیقت خلق و آفرینش اولیه‌ی آسمان ها و زمین امری است بزرگتر از خلق انسان، پس آن‌که بر خلق آن دو با این همه عظمتی که دارند، قادر است، چگونه از خلق و ایجاد ناچیزتر و آسان تر از آنها ناتوان است؟

در التسهیل آمده است: منظور استدلال بر تحقق بعث و حشر است؛ زیرا خدایی که بر آفرینش آسمان و زمین با آن بزرگی قادر است، می‌تواند اجسام را بعد از نابودی اعاده

کند. (التسهیل ۸/۴).

**وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا
مَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٥٨﴾**

هرگز نابینا و بینا برابر نیستند، همچنین کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک کرده‌اند، با کسانی که بدکارند، برابر نیستند. اما بسیار کم پند می‌گیرید. (۵۸)

تفسیر :

ابن کثیر در تفسیر آیه مبارکه می نویسد : منظور این است همان طور که نابینا چیزی را نمی بیند، با بینا که با چشمش اشیا را می بیند، برابر نیست، مؤمنان نیک نیز با کفار تبه‌کار برابر نیستند، و افرادی اندک متذکر می شوند و پند می‌گیرند. (مختصر ابن کثیر ۲۴۹/۳).

إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٩﴾

یقیناً قیامت آمدنی است، هیچ تردیدی در آن نیست، ولی بیشتر مردم [به سبب تکبر و غرور] ایمان نمی آورند. (۵۹)

تفسیر :

امام رازی فرموده است: منظور از «اکثر الناس» کافرانی است که منکر بعث و قیامت اند. (تفسیر کبیر ۸۰/۲۷).

**وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ
دَاخِرِينَ ﴿٦٠﴾**

و پروردگارتان می‌فرماید: مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم، بی‌گمان آنانکه از عبادت من تکبر می ورزند، به زودی با خواری و ذلت وارد دوزخ میشوند. (۶۰)

تفسیر :

ابن کثیر در ذیل آیه مبارکه می نویسد :الله سبحانه و تعالی بندگان را فراخوانده است تا نیازهایشان را از وی طلب کنند، و از فضل و کرم خود اجابت آن را تقبل و تضمین کرده است. (اکثر مفسران گفته اند: منظور از دعا عبادت است. و قرطبی گفته است: یعنی مرا یکتا و یگانه بخوانید تا عبادت شما را قبول کنم و گناهان شما را بیامرزم. آنچه را که آورده این نظر ابن کثیر است و اظهر هم همان هست و شهاب نیز چنین گفته و رازی آن را ترجیح داده است)

«ادْعُونِي»: مرا به فریاد خوانید. مرا به کمک بطلبید. رفع نیازمندی‌ها و حل مشکلات خود را از من بخواهید.

«عِبَادَتِي»: عبادت من. عبادت در اینجا به معنی دعاء است، چرا که دعاء مغز عبادت است همان‌گونه که رسول اکرم فرموده است: «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ».

«دَاخِرِينَ»: خوار و خفیفان. (ملاحظه شود سوره‌های: نحل آیه: 48، صافات آیه: 18، نمل آیه: 87).

**اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لَتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَدُوٌّ فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦١﴾**

الله ذاتی است که شب را برای شما آفرید تا در آن آرام گیرید و روز را روشنی بخش گرداند، البته الله نسبت به مردم لطف و مرحمت دارد، هر چند اکثر مردم شکر گزار نمی‌کنند. (۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَتَسْكُنُوا فِيهِ»: (سوره‌های: یونس آیه 67، قصص آیه 73). «مُبْصِرًا»: روشن. تابان (سوره‌های: یونس آیه 67 نمل آیه 86).

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ﴿٦٢﴾

این است الله پروردگار شما که آفریننده هر چیزی است، هیچ معبودی جز او نیست، پس چگونه [از حق] منصرفتان می کنند؟ (۶۲)

تفسیر :

«تُؤْفَكُونَ»: از ایمان به سوی کفر منحرف می شوید.

كَذَلِكَ يُؤْفِكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٦٣﴾

و این چنین کسانی که آیات الله را انکار می کردند، به بیراهه گردانیده میشوند. (۶۳)
اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمُ وَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُمُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٤﴾

الله ذاتی است که زمین را برای شما جایگاه امن و مطمئن قرار داد، و آسمان را سقف ساخت و شما را شکل و صورت بخشید و شکل هایتان را زیبا و نیکو نمود و از پاکیزه ها به شما روزی داد. این است الله پروردگارتان، پس با برکت و خجسته است ذاتی که پروردگار عالمیان است. (۶۴)

تفسیر :

مفسر صاوی فرموده است: بدین وسیله خاطر پیامبر را تسلی داده است. یعنی: ای محمد! در مقابل انکار قومت افسرده خاطر مباش؛ چون اقوام قبل از آنها نیز چنان کردند.

(تفسیر صاوی ۱۳/۴)

«اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا»: الله تعالی همان ذاتی است که: زمین را در حال حیات و بعد از مرگ، منزل و مقر زندگی شما قرار داده است. ابن عباس (رض) گفته است یعنی در حال حیات و بعد از مرگ زمین را منزل شما قرار داده است. (تفسیر کبیر ۸۴/۲۷)

«وَالسَّمَاءَ بِنَاءً»: و آسمان را برایتان سقفی محفوظ و مانند گنبد در بالای سرتان قرار داده است.

«وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ»: و شما را صورتگری کرد و بهترین شکل و صورت را به شما بخشیده است، اندام های شما را متناسب خلق کرده و مانند بهایم شما را نیافریده است که بر چهار پا راه بروید.

زمخشری گفته است: خدای متعال هیچ جاندار را از انسان زیباتر خلق نکرده است.

(تفسیر کشاف ۱۳۷/۴)

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٥﴾

اوست زنده ابدی که هیچ معبودی به حق جز او نیست، پس او را بخوانید در حالیکه دین را برای او خالص نموده اید، سپاس و ستایش برای پروردگاری است که پروردگار جهانیان می باشد. (۶۵)

تفسیر :

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: کمالات و خوبی ها همه متعلق به حیات است - کسیکه حی علی الاطلاق است خاص او مستحق عبادت و مالک تمام کمالات و خوبی ها می باشد. از همین سبب «الحمد لله رب العلمین» را بعد از «هو الحی» فرمود چنانکه در آیت ما قبل بعد از ذکر نعمت ها «فتبارک الله رب العلمین» فرموده بود آنکه از بعض سلف منقول است که وقتیکه «لا اله الا الله» گفته شود باید «الحمد لله رب العلمین» را به آن مقرون ساخت مأخذ آن همین آیت است.

خواننده گان محترم !

در آیات متبرکه (66 الی 76) در مورد موضوعاتی: اینکه بندگی غیر از الله روا و جایز

نیست، همچنان در مورد سزای باطل گرایان بحث بعمل آمده است.
قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٦﴾

بگو: من نهی شده ام از اینکه کسانی را که شما به جای خدا می پرستید، بپرستم؛ زیرا از جانب پروردگارم برای من دلایل روشن [بر حقانیت توحید] آمده است و مأمورم که فقط تسلیم [فرمان ها و احکام] پروردگار جهانیان باشم. (۶۶)
تفسیر :

مفسر صاوی فرموده است: برای این که پیامبر صلی الله علیه و سلم، قوم خود را باز دارد، خدا به پیامبرش چنین دستور داده است؛ زیرا آنان بعد از نمایان شدن دلایل عقلی و نقلی، باز به پرستش غیر خدا ادامه میدادند. (تفسیر صاوی ۱۳/۴)
 امام رازی فرموده است: «بینات» یعنی اینکه ثابت شده است که پروردگار جهان متصف به صفات والایی و عظمت است، و عقل به صراحت ثابت می کند که فقط او شایسته ی پرستش است، و قرار دادن سنگ ها و چوب های تراشیده شده و شریک قرار دادن آنها برای خدا به طور یقین با عقل و خرد در تضاد است. (تفسیر کبیر ۸۵/۲۷).

شان نزول آیه 66:

934- جویبر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: ولید بن مغیره و شیبیه بن ربیعہ گفتند: ای محمد! از گفتار خود برگرد و به دین پدران و نیاکان خود متوسل شو آنگاه آیه **قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ...** نازل شد (اسناد این جداً ضعیف است، زیرا جوی بر متروک است و از ضحاک روایت می کند که با ابن عباس (رض) ملاقی نشده).

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِيَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَلِيَتَّبِعُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾
 الله ذاتی است که شما را از خاک باز از نطفه باز از خون بسته آفرید، باز شما را به شکل طفلی (از رحم ها) بیرون آورد. باز (شما را پروراند) تا به کمال قوت خود برسید، باز تا پیر میشوید. و بعضی از شما پیش از رسیدن به مرحله پیری می میرد و (بعضی از شما زنده می ماند) تا به مدتی که معین است برسید. و شاید تعقل کنید. (۶۷)
تفسیر :

«خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ»: مراد آفرینش ابو البشر آدم است، و یا مراد آفرینش یکایک مردمان از خاک از راه تغذیه اشیائی است که در اصل از خاک هستند.
 «عَلَقَةٍ»: (ملاحظه شود سوره های: حج آیه 5، المؤمنون آیه 14).
 «أَجْلاً مُّسَمًّى»: مرگ طبیعی هر شخصی. قیامت اوست.
 «وَلِيَتَّبِعُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»: اگر مراد از (أَجْلاً مُّسَمًّى) قیامت باشد، معنی این جمله عبارت است از: تا به مدت معین قیامت می رسید و حق و حقیقت را چنان که هست فهم می کنید.

هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٦٨﴾

او ذاتی است که زندگی می بخشد و می میراند و هنگامی که چیزی را اراده کند تنها به آن می گوید: موجود باش! او نیز بلا فاصله موجود می شود. (۶۸)
تفسیر :

مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) میفرماید: این بیانگر کمال قدرت و سرعت عمل الله متعال است، بدون اینکه در این مورد، امر و مأموری در کار باشد. («تفسیر إرشاد العقل السليم إلی مزايا الكتاب الکریم ۱۴/۵»).
 مفسر تفسیر کابلی مینویسد: نزد قدرت کامله و شان «کن فیکون» چه شکلی است که شما را بعد از مردن باز زنده کند (یعنی بمجرد اراده خداوندی به ایجاد چیزی آن چیز فوراً موجود میشود خواه امرکن باشد چنانکه رأی متقدمین است خواه نباشد چنان که

ویمت آخرین است).

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنِّي يُصِرُّونَ ﴿٦٩﴾

آیا ندیدی کسانی را که درباره آیات الله مجادله و ستیز می‌کنند، چگونه از راه حق منحرف می‌شوند؟ (٦٩)

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٧٠﴾

کسانی که کتاب (آسمانی) و آنچه را که پیغمبران خود را به آن فرستادیم تکذیب کردند، پس به زودی (نتیجه کار خود را) می‌فهمند. (٧٠)

انتقام الهی :

یکی از اوصاف الهی در قرآن «ذوانتقام» یعنی صاحب انتقام است. انتقام الله تعالی به معنای جزا دادن گناهکاران براساس حق و عدالت است. مطابق با نص قرآن انکار و تکذیب آیات خداوند و ظلم انتقام الهی را در پی دارد و هدف خداوند از انتقام، اصلاح زمین از فساد و یاری مؤمنان است.

الله تعالی صاحب انتقام است :

کلمه «نقم» در قرآن عظیم الشان سیزده بار بصورت کل در رابطه با انتقام خداوند از گناهکاران ذکر شده است، الله تعالی چهار بار خود را با وصف «ذو انتقام» معرفی داشته است. همراه شدن «ذو» که به معنای مالکیت است، با انتقام (ذوانتقام) به این مطلب اشاره دارد که انتقام گرفتن خداوند از روی اختیار بوده و هدفمند است، نه اینکه غیر اختیاری و ناشی از عصبانیت باشد. «... وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ» (آیه 74 سوره ابراهیم) (... و خداوند، توانا و صاحب انتقام است).

«ذوانتقام» از اسمای حسنی خداوند است که در همه موارد در کنار اسم «عزیز» آمده است. علت همراه بودن این دو اسم در قرآن کریم این است که «عزت» به معنای غالب شدن و برتری یافتن است و کسی می‌تواند انتقام بگیرد که بر دیگران برتری و تسلط داشته باشد.

هدف الله تعالی از انتقام گرفتن چیست؟

در میان ما انسان‌ها رایج است که وقتی عمل بد یک فرد موجب نقص و ضررمان شود، با مجازات وی می‌خواهیم قلب خود را التیام دهیم و در صورت توان ضرر خود را جبران نموده، یا به وسیله انتقام حداقل عصبانیت خود را تسلی دهیم؛ اما خدای عزوجل ساحتش مقدس‌تر از آن است که از اعمال بندگان بدکارش متضرر شود و یا نقصی بر او وارد آید.

انتقام خداوند، انتقام مظلوم از ظالم نیست که جنبه‌ی تلافی در آوردن داشته باشد؛ همچنین انتقام قاضی از گناهکار نیست که جنبه تأدیبی و تأمینی داشته باشد؛ بلکه انتقام خداوند که مجازات گناهکاران است بنا به مقتضای عدل الهی است؛ خدا زمانی از یک گروه انتقام می‌گیرد که اجرای عدالت و اصلاح امور، مقتضای آن را داشته باشد و بر وفق نظام کامل خلقت، انتقام لازم باشد و این زمانی رخ میدهد که برنامه‌ی انسان و جریان امور او برخلاف نظم الهی و در مقابل کتاب، احکام و تکالیف الهی و در مقابل رسولان او باشد؛ در این صورت بر خداوند واجب می‌شود که او را مؤاخذه و عقاب کند تا رسول خدا و دین خدا را یاری کند و از سویی کفر و مکر شیاطین و دشمنان را نابود ساخته و نور خود را کامل نماید.

بنابر این هدف خداوند از انتقام، اصلاح زمین از فساد است؛ یعنی مفسدانی را که امید هیچ‌گونه خیریی از آن‌ها نیست و همه منافذ نور و هدایت را بر خودشان بسته‌اند، از بین برده و ریشه‌کن می‌کند. پس خداوند انتقام‌گیرنده از ظالمین به خاطر حق مظلومان است طوری که قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «... فَأَنْتَقِمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» (آیه 47 سوره روم) (... ولی (هنگامی که اندرزها سودی نداد) از مجرمان

انتقام گرفتیم (و مؤمنان را یاری کردیم) و یاری مؤمنان، همواره حقی است بر عهده‌ی ما!

می‌توان گفت: هر کجا در قرآن و سنت، انتقام به خدا نسبت داده شده، به دلیل تزییع حقی از حقوق دین الهی و شریعت آسمانی است. خداوند از گروهی نیز در قیامت انتقام خواهد گرفت که هدف از این انتقام انجام وعده‌ی الهی است؛ چرا که خداوند وعده داده است که بزودی در میان بندگان به حق قضاوت می‌کند و اعمال آن‌ها را جزا می‌دهد؛ اگر خیر است جزای خیر و اگر شر است جزای شر می‌دهد. «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِيْنَ اَسٰوْا بِمَا عَمِلُوْا وَيَجْزِيَ الَّذِيْنَ اَحْسَنُوْا بِالْحَسَنٰى» (و آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است، فقط در سیطره‌ی مالکیت و فرمانروایی خداست، تا کسانی را که مرتکب گناه شده‌اند، همان گناهانشان را به آنان کیفر دهد، و کسانی را که کار نیک کرده‌اند، همان کار نیکشان را به آنان پاداش دهد) (31 النجم).

زمان انتقام:

انتقام الهی را از حیث زمان می‌توان به دو بخش (اخروی و دنیوی) تقسیم کرد:

اول: انتقام اخروی:

در برخی از آیات قرآنی، زمان انتقام گرفتن خداوند روز قیامت است: «يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطِشَةَ الْكُبْرٰى اِنَّا مُنْتَقِمُوْنَ» (آیه 16 سوره دخان) (ما از آنها انتقام می‌گیریم) در آن روز که آنها را با قدرت خواهیم گرفت؛ آری ما انتقام گیرنده‌ایم! در آیه دیگر میفرماید: «...يَوْمَ تُبَدَّلُ الْاَرْضُ غَيْرَ الْاَرْضِ وَالسَّمٰوٰتُ وَ بَرَزُوْا لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (آیه 48 سوره ابراهیم) (...در آن روز که این زمین به زمین دیگر و آسمان‌ها (به آسمان‌های دیگری) مبدل می‌شود و آنان در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می‌گردند).

در حقیقت انتقام الهی در عالم آخرت همان عذاب‌های گوناگون خداوند است که هر فرد به اندازه‌ای که استحقاق عذاب دارد، گرفتار آن خواهد شد.

دوهم: انتقام دنیوی:

اگر در آیات فوق انتقام خدای تعالی را به روز قیامت اختصاص داده با این که خدای تعالی همیشه دارای انتقام است، بدین جهت بوده که انتقام آن روز، عالی‌ترین جلوه‌های انتقام را دارد. لیکن الله سبحان و تعالی از برخی در دنیا انتقام می‌گیرد؛ مانند عذاب‌هایی که به عنوان انتقام بر قوم فرعون و قوم شعیب علیهم السلام نازل شد یا اینکه برخی اقوام را به انتقام دنیوی تهدید کرده است که خطاب به پیامبر اسلام میفرماید: «فَاِمَّا نَدْهَبَنَّ بِكَ فَاِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُوْنَ» (آیه 41 سوره زخرف) و هرگاه تو را از میان آنها ببریم، حتماً از آنان انتقام خواهیم گرفت!

علل انتقام گرفتن خداوند:

اول: انکار و تکذیب آیات الهی:

کسانیکه آیات و نشانه‌های خداوند را انکار کنند با عذاب شدید خداوند و انتقام او روبرو خواهند شد: «اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِآيٰتِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ ذُوْا اِنْتِقَامٍ» (آیه 4 سوره آل عمران) کسانیکه به آیات خدا کافر شدند، کیفر شدیدی دارند و خداوند (برای کیفر بدکاران و کافران لجوج)، توانا و صاحب انتقام است. مجازات کردن این گروه با قیدهای "شدید" و «ذوانتقام» تأکید شده؛ چرا که کفر به آیات خداوند از کفر به خود خداوند بالاتر است؛ زیرا آیات الهی محسوس و ملموس است و کفر به آن اثرش بدتر و بیشتر است؛ لذا کسی که به خدا کافر باشد با مشاهده‌ی آیات خارجی ممکن است ایمان بیاورد؛ ولی کسی که به آیات و نشانه‌های خداوند کافر باشد، حرکت فکری به سوی خداوند نخواهد داشت.

تکذیب آیات الهی نیز همانند کفر به آیات الهی از موجبات انتقام الهی است: «فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرَفْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» (آیه 136 سوره اعراف) سرانجام از آنها انتقام گرفتیم و آنان را در دریا غرق کردیم؛ زیرا آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند.

انتقام گرفتن خداوند از فرعونیان و غرق کردن آنها جزای عمل آنان بود که در آیه 25 سوره زحرف نیز به آن اشاره شده است؛ چرا که آنها آیات الهی و دلایل و برهان هایی را که بر صدق موسی(ع) و صحت نبوت او دلالت داشت تکذیب کردند. تکذیب و روی-گردانی آنان تا آن حد ادامه یافت که موجب غضب الهی شد: «فَلَمَّا أَسْفُونَا أَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرَفْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ» (آیه 55 سوره زحرف) اما هنگامی که ما را به خشم آوردند، از آنها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم.

همچنان قرآن عظیم الشان در آیات دیگر این گروه را که آیات الهی و رسولان او را تکذیب می کنند و از آن روی می گردانند، مجرم نامیده و آنان را مشمول انتقام الهی دانسته است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَنْتَقِمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا» (247 سوره روم) و پیش از تو پیامبرانی را بسوی قومشان فرستادیم؛ آنها با دلایل روشن به سراغ قوم خود رفتند ولی (هنگامی که اندرزها سودی نداد) از مجرمان انتقام گرفتیم.

مراد این است که ما رسولان را با نشانه های روشن فرستادیم، لیکن آن مجرمان آیات و نشانه ها را تکذیب کردند و مستحق عذاب و انتقام الهی شدند. در آیه ی دیگر میفرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ»؛ چه کسی ستمکارتر است از آن کس که آیات پروردگارش به او یادآوری شده و او از آن اعراض کرده است؟! مسلماً ما از مجرمان انتقام خواهیم گرفت! (آیه 22 سوره سجده).

اینکه مجرم نامیده شده اند، چراکه بزرگترین ظلم همان روی گردانی از آیات الهی بعد از یادآوری است؛ بنابر این مستحق انتقام خداوند هستند. پس توجه به تذکرات الهی و به عبارتی دین داری، متضمن یک نیروی معنوی است که فرد را از ظلم دور می کند؛ حال ظلم به خود باشد یا ظلم به دیگران.

سوم: ظلم :

یکی از اقوامی که خداوند از آنان انتقام گرفت، قوم حضرت شعیب علیه السلام بود که در قرآن به عنوان "اصحاب ایکه" معرفی شده اند. قرآن علت انتقام را ظلم آنان بیان کرده که کفر و نافرمانی آنان از حق بود. «وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أَظَالِمِينَ فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ...» (آیات 78 و 79 سوره حجر) اصحاب ایکه [صاحبان سر زمین های پر درخت قوم شعیب] مسلماً قوم ستمگری بودند! ما از آنها انتقام گرفتیم. اصحاب ایکه در سر زمینی زندگی می کردند که با درختان بسیاری پوشیده شده بود. آنان ظلم های گوناگونی مانند شرک به خداوند، راه زنی و کم فروشی انجام می دادند. خداوند حضرت شعیب علیه السلام را به سوی آنان مبعوث کرد؛ ولی آنان وی را تکذیب کردند و مستحق انتقام الهی شدند.

چهارم: عصیان در مقابل احکام الهی:

خداوند از کسانی که از اوامر او نافرمانی کنند و کارهای تحریم شده ی او را مرتکب شوند، انتقام می گیرد: «...وَ مَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ»؛ ...ولی هر کس تکرار کند، خدا از او انتقام می گیرد و خداوند، توانا و صاحب انتقام است. (آیه 95 سوره مائده).

إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ ﴿٧١﴾

زمانی که غل ها و زنجیرهای [آتشین] در گردن هایشان باشد (و به طرف دوزخ کشیده

شوند. (۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْأَغْلَالُ»: جمع «غل»؛ به معنای زنجیر و طوقی است که به نشانه‌ی ذلت بر دست و گردن کسی می‌بندند. «سَلْسِلٌ»: جمع «سلسله» به معنای زنجیر و «يُسْحَبُونَ»: به معنای کشیده شدن روی زمین است. «يُسْجَرُونَ»: به معنای برافروخته کردن آتش است. «يُسْحَبُونَ»: روی زمین کشیده می‌شوند.

تفسیر :

از فحواي این آیات مبارکه طوری که در فوق هم تذکر دادیم معلوم می‌شود؛ کسانی که به تکذیب کتب آسمانی و پیامبران الهی می‌پرداختند، در روز قیامت در حالیکه غلها و زنجیرها در دست و گردن هایشان است؛ «در آب جوشان کشیده می‌شوند» یعنی: در حالیکه گردن هایشان در غلها و زنجیرهاست، به سوی آب جوشان کشیده می‌شوند. در این آیه مبارکه انواع عذابی که برای کافران مطرح می‌باشد همانا: از شکنجه جسمی که غل و زنجیر است آغاز می‌یابد، کش کردن آنان به سوی دوزخ با حقارت و تحقیر صورت گرفته اول در آب داغ، سپس در آتش دوزخ، آتش برافروخته دوزخ که هرگز سردی و تخفیف ندارد. و در نهایت همان شرمندگی‌شان است. در این آیه مبارکه درس است به شخص لجوج و کسانی که به تکذیب حق می‌پرداختند، باید درک نمایند که تکبر و غرور نهایت اش همانا ذلت و شرم ساری است.

غل و زنجیر :

الله متعال برای اهل دوزخ زنجیر، شلاق و ابزار کوبیدن را تدارک دیده است: «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلْسِلًا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا ﴿٤﴾» [الإنسان: 4]. «ما، زنجیرها، بندها و آتشی سوزان برای کافران آماده کردیم». «إِن لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا ﴿١٢﴾ وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٣﴾» (سوره المزل: آیات 12-13). «همانا در نزد ما، زنجیرها و آتشی برافروخته و غذایی گلوگیر و عذابی دردناک آماده است».

حلقه‌ها بر گردن دوزخیان انداخته می‌شود:

«وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْرُونَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٣٣﴾» (سوره سبأ: آیه 33). «و در گردن کافران، زنجیر می‌گذاریم. آیا جز در برابر کردارشان مجازات میشوند؟»

«انکال» یعنی بندها.

«سلاسل» نوع دیگری از عذاب است که گناهکاران را بدان در بند می‌کشند. به این صحنه که الله متعال آن را برای ما ترسیم نموده است، بنگریم: «حُدُوهُ فَعَلُوهُ ﴿٣٠﴾ ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلْوُهُ ﴿٣١﴾ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ﴿٣٢﴾ [الحاقة: 30-32]. «فرمان میرسد: - او را بگیرید و در بند و زنجیرش کنید. سپس او را به دوزخ بیفکنید. آن‌گاه او را در زنجیری که طولش هفتاد گز است، به بند بکشید». الله متعال، برای دوزخیان گرزهای آهنینی تدارک دیده است. چکش‌هایی که وقتی گناه کاران قصد خروج از دوزخ را دارند، بر سرشان فرو کوفته میشود: «وَلَهُمْ مَقْمِعٌ مِنْ حَدِيدٍ ﴿٢١﴾ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٢٢﴾ [الحج: 21-22]. «و گرزهای آهنینی بر ایشان مهیاست که هرگاه بخواهند - برای رهایی - از غم و اندوه از دوزخ بیرون بروند؛ دوباره به دوزخ بازگردانده میشوند - و به آنان گفته میشود: - عذاب آتش را بچشید».

فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ ﴿٧٢﴾

در میان آب جوشان وارد می کنند، سپس آنان را در آتش افروخته دوزخ میسوزانند. (٧٢)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُسْجَرُونَ»: به وسیلهی آنها آتش روشن میشود. سجر یعنی روشن کرد. تمام وجودشان پر از آتش می گردد. برافروخته و تافته می شوند.
«حمیم»: آب داغ در نهایت حرارت است، یعنی: آتش بر آنان افروخته میشود و آنان آتش افروز و هیمة دوزخ می شوند.

تفسیر :

ابن کثیر در تفسیر آیه مبارکه می فرماید : معنی آیه چنین است: زنجیرها و غلها به هم پیوسته و در دست فرشتهی عذاب قرار دارند. آنها را باز می کنند و گاهی به سوی آب جوشان و گاهی به سوی آتش دوزخ می روند. همانگونه که خدا فرموده است: يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ اِنِ (مختصر ٢٥١/٣).

گداختن:

گداختن یکی از انواع عذابی است که همانا؛ ریختن حمیم بر سر دوزخیان است. حمیم به آبی گفته می شود که به آخرین درجهی حرارتش رسیده است و بر اثر شدت حرارت، روده های آن ها و آن چه در شکم دارند، گداخته میشود: «هُدَانَ حَصْمَانَ اَخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّنْ نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ﴿١٩﴾ يُصْهِرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ ﴿٢٠﴾» [الحج: 19-20].
«این دو گروه، دشمن یکدیگرند و در بارهی پروردگارشان با هم ستیز و دشمنی کردند؛ پس برای کافران لباس های آتشی بریده اند و آب داغ و سوزان بر سرشان می ریزند. اندام های درونی و پوستشان با آن گداخته میشود».

ترمذی از ابو هریره (رض) نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «اِنَّ الْحَمِيمَ لَيُصَبُّ عَلَى رُءُوسِهِمْ فَيَنْفُذُ الْجُمُومَةَ حَتَّى يَخْلَصَ اِلَى جَوْفِهِ فَيَسَلَّتْ مَا فِي جَوْفِهِ حَتَّى يَمْرُقَ مِنْ قَدَمَيْهِ، وَ هُوَ الصَّهْرُ، ثُمَّ يَعُودُ كَمَا كَانَ».

«آب داغی بر سرشان ریخته می شود. به کاسه‌ی سرشان نفوذ می کند تا این که به شکم می رسد. سپس آن چه در شکم دارد را بیرون می آورد و در پایان به پاها می رسد و همچنان که گداخته است، از دو پایش بیرون می ریزد. و دوباره این کار تکرار می شود». (التخويف من النار: ابن رجب (145) جامع الاصول (540/10) ترمذی گفته است: حدیثی حسن، غریب و صحیح است.)

ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ اَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ ﴿٧٣﴾

سپس به آنها گفته میشود: کجا هستند آنچه را شریک خدا قرار میدادید؟ (٧٣)
«كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ»: انباز خدا میدانستید. مراد از انباز قرار دادن، پرستیدن است.

کش کردن به روی :

یکی دیگر از انواع عذاب در روز جزا اخروی همانان کش کردن کافران بر روی شان در زمین میباشد. «اِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسَعُرٍ ﴿٤٧﴾ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ دُوفُوا مَسَّ سَقَرَ ﴿٤٨﴾» (سوره القمر: آیات 47-48). بی گمان مجرمان در شعله های آتش اند. 47

در آن روزیکه در آتش دوزخ به صورت شان کشیده میشوند(و به آنها گفته میشود) بچشید آتش دوزخ را. 48

آنچه که به عذاب و ناراحتی آنها می افزاید، بسته شدن با زنجیرهای محکم است: «الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٧٠﴾ اِذِ الْأَغْلُلُ فِيهِمْ اَعْتَقَهُمْ وَالسَّلْسِلُ يُسْحَبُونَ ﴿٧١﴾ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ ﴿٧٢﴾» (سوره غافر: آیات 70-71)

72). «آنان که کتاب آسمانی و آنچه که پیامبران را با آن فرستادیم، تکذیب کردند؛ پس به زودی -نتیجه‌ی کارشان را- خواهند دانست. آنگاه که زنجیرها در گردن‌هایشان باشد و با آن، در میان آب سوزان برافروخته و سپس در آتش، تافته می‌شوند». قناده میگوید: یکبار در آتش و یک بار دیگر در حمیم «آب داغ» کشانده میشوند.

سیاه کردن روی :

الله متعال در روز رستاخیز، چهره‌های دوزخیان را سیاه می‌کند: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ وَتَسْوَدُّ وُجُوهُ فَأَمَّا الَّذِينَ أَسْوَدَتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ آيْمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» (سوره آل عمران: 106). «روزی که برخی چهره‌ها سفید و برخی چهره‌ها سیاه میشود. به سیه رویان گفته می‌شود: آیا پس از ایمان آوردن، کافر شدید؟ پس به سزای کفرتان عذاب الهی را بچشید!»

آن رنگ سیاهی که بر چهره‌ی آن‌ها کشیده میشود، چنان سیاه است که گویا تاریکی شب بر چهره‌هایشان نقش بسته است: «وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرَهُم مُّسْمَرِينَ مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (یونس: 27).

«و بدکاران سزای هر بدی‌شان، همانند آن است و خواری و ذلت، آنان را میپوشاند و هیچ محافظ و پناه دهنده‌ای در برابر الله ندارند؛ چنانکه گویا چهره‌هایشان با پاره‌هایی از شب تاریک پوشیده شده است. آنان دوزخی‌اند و جاودانه در دوزخ میمانند».

مَنْ دُونَ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُو مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يَضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ ﴿٧٤﴾

[همان معبودانی که] به جای الله [می‌پرستیدید]، می‌گویند: از نظر ما گم و ناپدید شدند، بلکه ما پیش از این چیزی را (غیر از الله) نمی‌پرستیدیم، الله این طور کافران را گمراه می‌کند. (۷۴)

تفسیر :

«ضلُّوا»: گم شده‌اند. نهان و پنهان گشته‌اند. «لَمْ نَكُنْ نَدْعُو مِنْ قَبْلُ شَيْئًا»: قبلاً چیزی را نمی‌پرستیده‌ایم. مراد کفار از این گفتار، این است که جز خدا هر چه را پرستیده‌اند حقیقت و اصلی نداشته و پنداری بیش نبوده است.

ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ ﴿٧٥﴾

این [عذاب‌ها] برای آن است که به ناحق در زمین شادی و سرمستی میکردید و به سبب آن است که مغرورانه به پایکوبی و خوشحالی می‌پرداختید. (۷۵) مفسر صاوی گفته است: این بیان اگر چه در ذم کفار آمده است، اما متضمن این است که هر کس در گناه و نافرمانی افراط کند، سهمی از این وعید و کیفر را دارد. (تفسیر صاوی ۱۴/۴)

تفسیر :

«بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ...»: مراد فرح و شادی مذموم است، مثل شادمانی مغرورانه‌ای که در برابر به دست آوردن اموال و امتعه دنیا برای بعضی‌ها حاصل می‌شود تا بدانجا که آخرت را از یادشان می‌برد و کارشان را به انجام گناهان می‌کشاند (ملاحظه شود سوره‌های: آل عمران آیه 188، انعام آیه 44، هود آیه 10، قصص آیه 76) یا شادی حاصل از مصیبت و رنج دیگران (ملاحظه شود سوره‌های: آل عمران آیه 120، توبه آیات 50 و 81).

ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٦﴾

از دروازه‌های جهنم وارد شوید، که و در آن جاودانه [بمانید]، پس چه بد است اقامت‌گاه متکبران. (۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَثْوًى»: مکان و محل اقامت.

خواننده گان محترم !

در آیات متبرکه (77 الی 81) شکیبایی، پیروزی، نشان یکتایی آفریدگار، رامورد بحث قرار گرفته است.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَمَا نُرِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّا يُرْجِعُونَ ﴿٧٧﴾

پس صبر پیشه کن، که وعده الهی حق است، اگر بخشی از آنچه به ایشان وعده داده ایم به تو نشان دهیم، یا قبل از آن تو را بمیرانیم (در هر دو صورت) در هر صورت به سوی ما بازگردانده می شوند. (۷۷)

تفسیر :

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» ای محمد! در مقابل تکذیب قوم خود شکیبیا باش؛ چون وعدهی خدا در مورد تعذیب آنان به طور حتم محقق میشود. صاوی گفته است: بدین ترتیب خاطر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را تسلی داده و وعدهی نیکو داده است که او را بر دشمنانش غالب میکند. (تفسیر صاوی ۱۵/۴).

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمَنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ ﴿٧٨﴾

و به راستی پیش از تو پیامبرانی را فرستادیم. سرگذشت بعضی از آنها را برای تو بیان کردیم و سرگذشت بعضی دیگر را برای تو بازگو نکردیم. و هیچ پیغمبری نمی تواند که معجزه ای جز به اذن خدا بیاورد، پس چون فرمان الله [به عذاب دشمنان لجوج] برسد، به حق حکم و فیصله خواهد شد و آنجاست که اهل باطل زیان خواهند کرد. (۷۸)

تفسیر :

امام قرطبی در تفسیر خویش در ذیل این آیه مبارکه می نویسد : خدا با ذکر مشکلاتی که پیامبران پیشین با آن روبرو شدند، پیامبر صلی الله علیه وسلم را دلداری داده است. (تفسیر قرطبی ۳۳۴/۱۵).

«قَصَصْنَا»: بازگو کرده ایم.

«ءآيَةٍ»: مراد معجزه پیشنهادی دیگران است.

«فُضِيَ بِالْحَقِّ»: عادلانه فیصله شده است. یعنی الله سبحان و تعالی پیغمبران و ایمانداران را از مهلکه نجات داده است و کفار و معاندان را نابود نموده است (ملاحظه شود سوره های: هود آیات 43 و 76 و 101).

«وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» یعنی بحضور الله متعال همه پیغمبران عاجزند ایشان اینقدر هم اختیار ندارند که معجزه حسب خواهش خود نشان بدهند فقط همان معجزاتی را میتوانند نشان دهند که اجازه آن از جانب پروردگار با عظمت عطا گردد.

«فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ»: معنی دیگر این بخش از آیه چنین است: هنگامی که فرمان خدا صادر شد و قیامت برپا شد، عادلانه فیصله بعمل می آید و آنجا باطل گرایان زیانمند می گردند.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٩﴾

الله همان ذاتی است که چهار پایان را برای شما پدید آورد تا از برخی از آنها سواری گیرید و از برخی از آنها تغذیه کنید. (۷۹)

تفسیر :

«جَعَلَ»: آفریده است (ملاحظه شود سوره: نحل آیه 5). در این آیه مبارکه الله متعال بر بندگان خویش منت می نهد که برای آنها چهار پایانی سودمند و مفید آفریده است. از جمله فواید آنها یکی سوار شدن و حمل بار با آنهاست، و اینکه از گوشت آنها استفاده شده و

شیرشان نوشیده می شود. و از فواید شان گرمزایی و تهیه وسایلی از مواد پشم هایشان می باشد، و فواید دیگری هم دارند.

وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبَلَّغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُكِّ تَحْمُلُونَ ﴿٨٠﴾

و برای شما در آنها منافع (دیگری هم) است، منظور این است، که به وسیله آنها به مقصدی که در دل دارید برسید، و بر آنها و بر کشتی ها سوار میشوید. (۸۰)

وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَآيٍ آيَاتِ اللَّهِ تَتَكْرَرُونَ ﴿٨١﴾

و (الله) علامات قدرت خود را به شما نشان می دهد، پس کدام یک از علامات قدرت الله را انکار می کنید؟ (۸۱)

تفسیر :

«آیاتیه»: نشانه های قدرت و دلایل عظمت او. از قبیل: آفرینش انسان از خاک، مسأله حیات و ممات، خلقت آسمان ها و زمین، آفرینش شب و روز، و چهارپایان و کشتیها. در جمله «ویریکم آیاتیه» و خداوند متعال آیات و نشانه هایش را که بر یگانگی و اسما و صفاتش دلالت میکنند به شما نشان می دهد. و این از بزرگ ترین نعمت های خداست که آیات آفاقی و انفسی و نعمت های آشکارش را به آنها نشان داده و برایشان برشمرده است تا آن را بشناسند و شکر آن را به جای آورند و خداوند را یاد نمایند. «فای آیات الله تکررون» پس کدام یک از آیات خدا را انکار می کنید و به آن اقرار نمی نمائید؟! چرا که برایتان ثابت شده که همه نشانه ها و نعمت ها از جانب خداوند متعال هستند. پس نه تنها جایی برای انکار و روی گرداندن از آن باقی نمانده است، بلکه خردمندان باید تلاش خود را در راستای اطاعت از او، و بریدن از همه چیز و خدمت کردن به او مبذول دارند.

خواننده گان محترم !

قابل دقت و تذکر است که : این سوره از دو بخش ترکیب شده است: بخش اول ،همانا دلایل الوهیت و کمال قدرت و رحمت و حکمت الله سبحان و تعالی است و بخش دوم، تهدید و هشدار و وعید است. اینک در آیات متبرکه (82 الی 85) که از جمله آیات پایانی سوره بحساب می آید از بخش دوم که همانا تکذیب کنندگان مورد تهدید پروردگار با عظمت قرار گرفته است ، بحث بعمل می آورد .

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَعْنَى عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٢﴾

آیا در زمین گردش نکردند تا با تأمل بنگرند که سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند [و سرکشی و تکبر می کردند] چگونه بود؟ آنان نسبت به ایشان نیرومندتر و دارای آثار بیشتری در زمین بوده اند، هرگز آنچه را به دست می آوردند نتوانست آنها را (در برابر عذاب الهی) ببنیاز سازد. (۸۲)

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُم مِّنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٨٣﴾

هنگامی که پیغمبران شان با معجزه ها به سوی آنان آمدند، به آن مقدار علمی که داشتند خورسند و شادمان شدند (و حاضر نشدند سخنان انبیاء را بپذیرند) ولی عذابی که همواره آن را به مسخره می گرفتند، آنان را احاطه کرد. (۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَاقَ بِهِمْ»: ایشان را در بر گرفت. ایشان را فرا گرفت (ملاحظه شود سوره: انعام آیه 10، هود آیه 8، نحل آیه 34).

تفسیر :

مفسران در تفسیر آیه مبارکه می نویسند: کافران بعلمی که راجع بحصول اسباب معاش

وتر قیات مادی داشتند، به عقائد غلطی که در دل آنها جا گزیده بود تفاخر و شادمانی میکردند و علوم و هدایات انبیاء علیهم السلام را حقیر دانسته بران تمسخر مینمودند - بالاخره وقتی رسید که حقیقت استهزاء و تمسخر بر آنها منکشف شد و این مزاح بازی آنها بر خودشان راجع و مسترد گشت.

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ (۸۴)

پس هنگامی که شدت عذاب سخت ما را دیدند، گفتند: هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوریم و به معبودهائی که شریک او می‌شمردیم کافر شدیم. (۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَأْسَنَا»: عذاب شدید و ریشه‌کن کننده ما (ملاحظه شود سوره: انعام آیات 43 و 148، اعراف آیات 4 و 5 و 97 و 98). «بِهِ»: به سبب آن. به علت پرستش آنها.

تفسیر:

«فَلَمَّا يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ» اما بدان هنگام که عذاب ما را دیدند دیگر ایمانشان برایشان سودی نبخشید این سنت خداست در رفتار با بندگان و کافران در آن روز زیان کردند.

خداوند متعال کسانی را که پیامبران را تکذیب می‌کنند تشویق می‌نماید تا با دل و جان در زمین به سیر و سیاحت پردازند و از دانشمندان سوال کنند.

«فَيَنْظُرُوا» و با فکر اندیشه و استدلال بنگرند، نه اینکه از روی غفلت و بی توجهی از کنار حقایق رد شوند. «كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» پس بنگرند که سر انجام امت‌های گذشته همچون عاد و ثمود و غیره که قبل از ایشان بوده اند چگونه بوده است،

کسانی که «كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ» از اینها نیرومندتر و دارای اموال و آثار بیشتری از قبیل ساختمان‌ها و دژهای محکم و در شکوفا و کشت زار‌های فراوان در زمین بودند. «فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» ولی چیزهایی که به دست آورده بودند ایشان را از عذاب خدا و قتیکه فرمان الهی آنها را فرا گرفت نجات نداد. پس توانایی‌شان چیزی از عذاب را از آنها دور نکرد و نتوانستند مال هایشان را به عنوان بلاگردان خود بدهند و از عذاب نجات یابند، و نتوانستند در قلعه‌های خود پناه بگیرند.

سپس جنایت و جرم بزرگ آنها را بیان کرد و فرمود: «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ» وقتی پیامبران‌شان با دلایل آشکار از قبیل کتاب‌های الهی و معجزات خارق‌العاده و علم مفید و روشنگر و هدایت‌دهنده از گمراهی و رهنمود کننده به سوی حق به نزد آنها آمدند، «فَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» با دانشی که داشتند و مخالف دین پیامبران بود خوشحال شدند. و معلوم است که شاد شدن آنها بر شدت خشنودی از آن و تمسک آنها به آن دانش، و دشمنی ورزیدنشان با حقی که پیامبران آورده بودند دلالت می‌نماید. نیز نشانگر آن است که آنها باطل خود را حق قرار داده بودند. و این عام است و شامل همه علوم می‌باشد که به وسیله آن با آنچه پیامبران آورده اند مخالفت ورزیده شود. و آنچه که سزاوار است بیش از دیگر علوم جزو این دانش‌ها شمرده شود فلسفه و منطق یونانی است که به وسیله آن به مقابله با بسیاری از آیات قرآنی پرداخته شده و از جایگاه آن در دلها کاشته شده است. و دلایل یقینی و قاطع قرآن به صورت دلایلی لفظی که مفید یقین نیست و عقل بی‌خردان و اهل باطل بر آن مقدم داشته شده نشان داده شده است. این بزرگ‌ترین الحاد در آیات خدا و مخالفت با آن است. «وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»

و عذابی که آنها آن را به باد تمسخر می‌گرفتند آنان را فرو گرفت.

«فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ»: پس وقتی که عذاب ما را دیدند اعتراف کردند، اما اقرارشان به آنها سودی نرساند و گفتند: «به خدایگانه ایمان آورده ایم و به بت‌ها و انبازهایی که به سبب آن مشرک به شمار می‌آمده ایم کفر ورزیده ایم و از هر علم و عملی که با پیامبران مخالف است بیزاری می‌جوئیم.

و عذابی که آنها آن را به باد تمسخر می‌گرفتند آنان را فرو گرفت.

«فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ»: پس وقتی که عذاب ما را دیدند اعتراف کردند، اما اقرارشان به آنها سودی نرساند و گفتند: «به خدایگانه ایمان آورده ایم و به بت‌ها و انبازهایی که به سبب آن مشرک به شمار می‌آمده ایم کفر ورزیده ایم و از هر علم و عملی که با پیامبران مخالف است بیزاری می‌جوئیم.

و عذابی که آنها آن را به باد تمسخر می‌گرفتند آنان را فرو گرفت.

«فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ»: پس وقتی که عذاب ما را دیدند اعتراف کردند، اما اقرارشان به آنها سودی نرساند و گفتند: «به خدایگانه ایمان آورده ایم و به بت‌ها و انبازهایی که به سبب آن مشرک به شمار می‌آمده ایم کفر ورزیده ایم و از هر علم و عملی که با پیامبران مخالف است بیزاری می‌جوئیم.

«فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا»: اما ایمانشان به هنگام مشاهده عذاب سخت ما بدیشان سودی نرساند. «سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ فِي عِبَادِهِ» این شیوه الهی است که درباره بندگان جاری است مبنی بر اینکه وقتی عذاب و کیفر خدا بر تکذیب کنندگان فرود آید و آنان در این هنگام ایمان بیاورند ایمانشان اعتباری ندارد و آنها را از عذاب نجات نمی دهد. چون ایمانشان ایمان اضطراری است و مجبور شده اند، و ایمانی است که بر اثر مشاهده انجام گرفته است، و تنها ایمانی صاحب خود را نجات می دهد که ایمان اختیاری به غیب و قبل از مشاهده قرائت عذاب باشد. «وَحَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ» و به هنگام نابود شدن و چشاندن عذاب، کافران هنگام نابود شدن و چشاندن عذاب، کافران در دنیا و آخرتشان زیان بار می گردند، و زیانمند شدن تنها در این دنیا کافی نیست بلکه باید به عذاب سخت و ابدی گرفتار آیند.

فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ فِي عِبَادِهِ وَحَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ ﴿٨٥﴾

ولی پس از آنکه عذاب ما را دیدند، دیگر ایمان شان برایشان سودی نرساند. این سنت همیشگی الله در مورد بندگان جاری است. و کافران آنجا زیان می بینند. (۸۵) **تشریح لغات و اصطلاحات:**

«سُنَّةُ اللَّهِ»: شیوه و کارکرد الله تعالی. مراد عدم نفع ایمان به هنگام رؤیت عذاب استیصال است. مفعول مطلق برای عامل محذوف است. یا اینکه تحذیر است و مفعول به بشمار است یعنی: «إِحْذَرُوا سُنَّةَ اللَّهِ فِي أَعْدَاءِ الرُّسُلِ». در رسم الخط قرآنی باتاء کشیده نوشته شده است. «هُنَالِكَ»: (سوره: غافر آیه 78).

تفسیر:

«فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا»: اما ایمانشان به هنگام مشاهده عذاب سخت ما بدیشان سودی نرساند. «سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ فِي عِبَادِهِ» این شیوه الهی است که درباره بندگان جاری است مبنی بر اینکه وقتی عذاب و کیفر خدا بر تکذیب کنندگان فرود آید و آنان در این هنگام ایمان بیاورند ایمانشان اعتباری ندارد و آنها را از عذاب نجات نمی دهد. چون ایمانشان ایمان اضطراری است و مجبور شده اند، و ایمانی است که بر اثر مشاهده انجام گرفته است، و تنها ایمانی صاحب خود را نجات می دهد که ایمان اختیاری به غیب و قبل از مشاهده قرائت عذاب باشد. «وَحَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ»: و به هنگام نابود شدن و چشاندن عذاب، کافران هنگام نابود شدن و چشاندن عذاب، کافران در دنیا و آخرتشان زیانبار میگردند، و زیانمند شدن تنها در این دنیا کافی نیست بلکه باید به عذاب سخت و ابدی گرفتار آیند.

چنانکه در حدیث شریف آمده است توبه بنده تا هنگامی پذیرفته می شود که روح به گلوگاه وی نرسیده و او در حال غرغره مرگ نباشد و چون در تلاطم جان کندن افتاد و ملک الموت را مشاهده کرد، در آن هنگام، دیگر توبه ای از وی پذیرفته نیست.

توبه فرعون چرا قبول نشد؟

با تأسف باید گفت که عادت بسیاری از انسانها همین است که در قدم اول سعی و کوشش میکنند که از: راه انکار و استهزاء پیش روند، لحظاتی که احساس کردند که: گرفتار عذاب میشوند به چیغ و وایلا و تظلم پرداخته و به غلطی های خود اعتراف میکنند - لیکن عادت الله این است که آن توبه بی موقع را قبول نمی فرماید. در مورد اینکه توبه فرعون چرا مورد قبولی واقع نشد باید گفت که: ایمان آوردن فرعون در وضع اضطراری و از سر ناچاری صورت گرفته بود، یعنی زمانی که فرعون به حالت رسید که چاره فرار از حالات که در آن قرار داشت برایش غیر ممکن بود و از طرف دیگر راه نجات از آن نداشت مرگ اش حتمی بود، بناءً توبه و پشیمانی اش برایش هیچ فایده ای نرساند، این است حالات و سرنوشت تمام مجرمین و گناهکاران و گمراهان که در حالات اضطرار توبه هیچ فایده برایشان رسانده نمیتواند.

قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی بیان می‌دارد: «حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ هنگامی که غرقاب دامن فرعون را گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسی که بنی‌اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، وجود ندارد و من از تسلیم شدگان هستم». (سوره یونس آیه ۹۰).
به همین دلیل پروردگار او را مخاطب ساخت و فرمود: «الآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلَ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ۹۱ یونس» خداوند متعال در جواب می‌فرماید؛ اکنون ایمان می‌آوری، در حالیکه پیش از این طغیان و عصیان کردی و در صف مفسدان قرار داشتی؟!».
خواننده گان محترم !

باید یادآور شد که: این حکم مختص فرعون نیست یکی از شرایط پذیرش توبه، آن است که قبل از فرا رسیدن مرگ، توبه صورت گیرد، همان طوری که قرآن کریم می‌فرماید: «وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدُهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ؛ برای کسانی که کارهای سو انجام دهند و به هنگام فرارسیدن مرگ توبه کنند، توبه‌ای نیست». (سوره نسا: آیه ۱۸)

البته این آیه با مفاهیم آیات که می‌گوید: توبه تا آخرین نفس پذیرفته می‌شود، منافاتی ندارد، زیرا منظور از آن، لحظاتی است که هنوز نشانه‌های قطعی مرگ را مشاهده نکرده و به اصطلاح دید برزخی پیدا نکرده‌است.

پروردگار! ما را از توبه گذاران واقعی قرار ده و ما را از گمراهی نجات ده.
آن‌هایی که در همه حالات الله تعالی را حاضر و ناظر میدانند هیچگاه نباید مرتکب کفر شده و به تبلیغ شر و فساد بپردازد ذات الهی مبری از تمام این فتنه و فساد است که بروی می‌بینند و متخلفین درین راستا قبل از همه و قبل از اینکه به دیگران ضرر متوجه شود به خودشان ضرر بر می‌گردد.

بهترین را به مراجعه به خود اعمال و کردار خود و مصداق این آیه قرآنی عمل کردن امکان دیگری برای ما انسان‌ها وجود ندارد. باید با تمام صداقت بیان بداریم: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَ أَنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ خدایا، به خود ظلم کردیم و اگر ما را نیامرزی و رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود» (سوره اعراف آیه ۲۳).

انسان قبل و بعد از توبه :

کسیکه از گناه توبه کند مانند شخصی است که اصلاً گناه نکرده است. بلکه حتی ممکن است انسان بعد از گناه (با توبه) در وضعیت قبل از گناه بهتر باشد.
مطابق شهادت و تعریف قرآن عظیم الشان عین همین حالت برای ادا و حوا رخ داد: ابن قیم رحمه الله در تفسیر این واقعه مینویسد:

«تا چه اندازه تفاوت است بین حال آدم علیه السلام قبل از گناه و توبه که خداوند به او فرمود: (برای توست که در آن (جنت) گرسنه نشوی و عریان نشوی، و تو در آن تشنه نخواهی شد و (گرمای) آفتاب را نبینی» (سوره طه آیات ۱۱۹-۱۱۸)
و در وضعیت بعد از توبه قرآن عظیم الشان می‌فرماید: (پس از آن پروردگارش او را باز برگزیده نمود و توبه اش را پذیرفت و او را هدایت کرد) (سوره طه آیه ۱۲۲)
توجه بفرماید: حالت اول آدم حالت خوردن و نوشیدن و لذت بردن بود، اما حالت دوم حالت برگزیدگی و هدایت است. و چه تفاوت است بین این دو منزلت.»

همچنان از برخی از سلف نقل شده که داود علیه السلام پس از توبه بهتر از قبل آن بود. بناءً هرکس بطوری صادقانه و اخلاص‌مندانه توبه کند، و توبه اش توبه نصح باشد و از اعمال گناه بطور صادقانه دست بردارد، به طور یقین در زندگی و کارهایش برکت حاصل خواهد شد و هر کس توبه کند برای گناهی که قبل از توبه انجام داده است مؤاخذ نخواهد شد. و این از فضل گسترده الله سبحانه و تعالی است. بلکه حتی بزرگواری و کرم خداوند تا آنجاست که گناهان را (با توبه صادقانه) تبدیل به نیکی‌ها می‌کند:

الله سبحانه و تعالی پس از نام بردن گناهان بزرگ در سوره فرقان میفرماید: «مگر آنکه توبه کند و ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد پس خداوند بدی های آنان را به نیکی ها مبدل می سازد و الله غفور و رحیم است» (سوره فرقان آیه 70).

نگاهی موجز به این سوره :

- 1- آثار ویرانه ی بی باوران و ظالمان، عبرت هر اندیشمندی است و سرانجام هر متکبر نافرمانی چنین است.
- 2- سبب نابودی و سرافکندگی اقوام پیشین و هر قومی دیگر نشان تکذیب پیامبران و پشت کردن از فرمان الهی است.
- 3 مشرکانی که پس از دیدن عذاب الله متعال ایمان می آورند؛ آن ایمان به حال شان هیچ سودمند و فایده ای نمی رساند و کارشان بیهوده است.
- 4 - سنت همیشگی الله متعال بر این است که ایمان آوردن در واپسین لحظه های زندگی در لحضاتی که انسان از همه چیز نا امید و بریده میشود پذیرفته نمیشود. والله اعلم.

رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة فُصِّلَتْ

جزء 24 و 25

سورة فصلت درمکه نازل شده و دارای پنجاوچهار (۵۴) آیه و شش رکوع است.

وجه تسمیه :

قبل از همه باید گفت که هفت سوره که با لفظ «حم» شروع شدند به «آل حم» یا حوامیم گفته می شود، و برای امتیاز در نام الفاظ دیگری بر آنها اطلاق می گردد، مانده سوره مؤمن که «حم» را «حم المؤمن» و «حم» این سوره «حم السجدة» یا «حم فصلت» گفته می شود، و برای این سوره آیه هر دو نام «حم السجدة» و «حم فصلت» معروف و مشهور اند.

همچنان برخی از مفسران در وجه تسمیه این سوره مبارکه گفته اند که: این سوره را به سبب اینکه با فرموده حق تعالی: «كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ» افتتاح شده است، سوره «فُصِّلَتْ» نامیندند. خداوند جلّ جلاله در این سوره - به مصداق معنی آن - آیات خود را به تفصیل بیان کرده، أدله و براهین آشکاری را بر وجود، قدرت و وحدانیت خویش اقامه کرده است. همچنان طوریکه در فوق یاد آور شدیم برخی از مفسران در تفاسیر خویش نام این سوره را، «حم السجدة» آورده اند، زیرا رسول الله صلی الله علیه و سلم آن را از ابتدایش بر زعمای قریش خواندند و چون به موضع سجده رسیدند، سجده کردند.

ارتباط سوره فُصِّلَتْ با سوره قبلی :

طوریکه گفتیم این سوره از جمله سوره های مکی است، که پس از سوره ی غافر نازل شده و به سوره ی فصلت یا سجده و به قولی سوره ی «مصاییح» مشهور گشته و مناسبت آن با سوره ی پیش از خود از دو جهت است:

- 1- مطلع هر دو سوره در وصف قرآن عظیم الشان است.

- 2- هر دو سوره در هشدار و نکوهش مشرکان و ستیزه گران هر زمان در آیات الهی مشترکند؛ مثلاً: در (آیه ی 82 سوره یغافر) میفرماید: «أفلم یسیروا فی الأرض...» و در این سوره می فرماید: «فإن أعرضوا فقل: أنذرتکم صاعقة...» (آیه 13 سوره فصلت).

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره فُصِّلَتْ:

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، سوره فصلت پنجاه و چهار آیه دارد، و تعداد کلمات آن به؛ هفتصدونودوشش کلمه میرسد. (لازم به تذکر است که اقوال در تعداد کلمات سوره های قرآن مختلف است) تعداد حروف این سوره به؛ سه هزار و سیصد و پنجاه حرف میرسد.)

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور تفسیر احمد مطالعه فرمایید.

فضیلت سوره فُصِّلَتْ :

ابن کثیر در باره فضیلت این سوره از اصحاب رضی الله عنهم نقل می کند که فرمودند: قریش روزی گرد هم آمدند و به یک دیگر گفتند: «بنگرید که چه کسی از شما به سحر، شعر و فال بینی داناتر است پس او را نزد این مردی بفرستید که جمع ما را متفرق و کار ما را پراکنده و پریشان ساخته و دین ما را مورد نکوهش قرار میدهد؛ تا با وی سخن بگوید سپس بنگریم که او چه پاسخی به وی می دهد! گفتند: ما کسی جز «عنه بن ربیع»

را که به این امور آگاهی تامی داشته باشد، نمی شناسیم. پس روی به او کردند و گفتند: ای ابوالولید! این کار، کار توست. پس عتبه بنا به مشورت آنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رفت و به ایشان گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم! تو بهتر هستی یا عبدالله پدرت؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سکوت کردند و پاسخی ندادند. باز گفت: تو بهتر هستی یا عبدالمطلب؟ باز هم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سکوت کردند. بار دیگر گفت: تو بهتر هستی یا عبدالمطلب؟ باز هم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سکوت کردند. گفت: اگر می پنداری که این گروهی که نام بردم، از تو بهترند پس اینان همین خدایانی را که تو به باد حمله شان گرفته‌ای، پرستیده‌اند و اگر می پنداری که تو بهتر از آنان هستی پس سخن بگو تا سخنت را بشنویم زیرا سوگند به خدا که ما هرگز انسان رانده شده‌ای را شوم‌تر و نامیمون‌تر از تو بر قومت ندیده‌ایم! تو جمع ما را پراکنده و کار ما را آشفته و پریشان ساخته‌ای، دینمان را به باد حمله و سرزنش گرفته و ما را در میان اعراب رسوا ساخته‌ای؛ تا بدانجا که این خبر در میانشان شیوع یافته که: در میان قریش جادوگری است! و در میان قریش کاهنی است! به خدا سوگند که ما فریادی مانند فریاد زن باردار در حال درد زایمان را انتظار می کشیم که (بر اثر دعوتت) برخی از ما به سوی برخی دیگر با شمشیرها حمله بریم تا همه پاک نابود شویم! هان ای مرد! اگر هدفت از این دعوت نیازمندیت به مال و سرمایه است، برایت مالی بسیار گرد می آوریم تا سرمایه دارترین مرد قریش باشی و اگر شهوت بر تو غلبه کرده، اینک هر یک از زنان قریش را که می خواهی انتخاب کن پس ما به تو ده زن زیباروی می دهیم. و اگر هدفت سیادت و سروری است، تو را سرور و سالار خویش می گردانیم. و اگر هدفت از این دعوت پادشاهی است، تو را بر خود پادشاه می گردانیم!

چون عتبه از سخن گفتن فارغ شد - و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از او شنیدند - فرمودند: «آیا سخنت تمام شد؟» گفت: آری! فرمودند: پس اینک از من بشنو. گفت: می شنوم! پس خواندند:

اهداف و تعلیمات اساسی سوره:

- اهداف و تعلیمات اساسی این سوره را نکات ذیل تشکیل می دهد.
- یادآوری توحید و ایمان به الله متعال؛
- یادآوری روز قیامت و دلایل آن؛
- مبحث وحی و رسالت.

یادداشت:

آیات (37 و 38) «سوره فُصِّلَتْ» دارای سجده تلاوت می باشد. شما می توانید معلومات تفصیلی در حکم سجده تلاوت را در سوره النجم تفسیر احمد مطالعه فرمایید.

محتوای سوره فُصِّلَتْ:

طوری که متذکر شدیم؛ این سوره در مکه مکرمه نازل شده و مانند سایر سوره های مکی در اثبات اصول عقیده (توحید، وحی و پیامبری و معاد و جزا) است و پایان سوره به وعده ی الهی اشاره میکند که مردم هر عصر و زمانی به برخی از راز های هستی در آفاق و انفس- که بر وحدانیت و قدرت آفریدگار دلالت می کند - آشنا می شوند.

- با ارائه دلایل واضح و براهین یقینی و قطعی و دال بر صدق حضرت محمد صلی الله علیه و سلم، این سوره به بحث درباره‌ی قرآن کریم آغاز میشود، قرآنی که معجزه‌ی دائمی و پایدار پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم است.

این قرآن به طور کافی و شافی و با معانی روشن بیان شده و اهدافش با همه‌ی سرشته‌ها و عقل سالم، منطبق و با زمان و محیط و اوضاع و احوال گوناگون سازگار و از سوی دانای فرزانه است. [هود آیه ۱] الفاظ و معانی آن سهل و گیراست. [یوسف آیه ۲]، [ابراهیم آیه ۴] و به مؤمنان و دوستان خدا و پیروانشان بشارت بهشت می‌دهد و کافران و دشمنان خدا را از آتش دوزخ بر حذر میدارد؛ هر چند بیشتر ناباوران گوش شنوا نخواهند داشت و با صراحت و کینه‌توزانه میگویند: دل‌هایی ما زیر پرده‌ی ضخیم پنهان و گوش‌هایمان سنگین و ناشنواست و سخن محمد و قرآن را نه، می‌پذیریم و نه، می‌شنویم و فاصله‌ی زیادی میان ما و او وجود دارد، پس باید محمد راه خود را در پیش گیرد و ما را رها کند و ما هم دنبال کار و بار و بینش خویشیم. پیامبر صلی الله علیه و سلم راه خویش را در پیش می‌گرفت و پیوسته مردم را به سوی حق و حقیقت دعوت میکرد و هرگز از انجام دستور الله متعال لحظه‌ای هم غفلت نداشت و باز نمی‌ایستاد و ناامید نمی‌شد.

خداوند به پیامبر گرامی امر می‌کند تا به مشرکان و مخالفان اعلان نماید که کار و بار او پیام‌رسانی است و هرگز کسی را به زور و اجبار به ایمان آوردن وادار نمی‌کند و او نیز انسانی هم‌چون آنان است، جز اینکه وحی و رسالت از ویژگی‌های اوست. پس ای مردم به سوی خدا روی آورید و از او فرمان ببرید و آمرزش بجویید؛ اما آنانی که بر سر کفر و شرک و بی‌باوری پای می‌فروشند، نابود می‌شوند و از سزای الهی نجات ورهایی ندارند؛ آنان کسانی‌اند که: محبت و شفقت انسانیت را در دل ندارند و از دادن زکات مال و نیکویی با مردم و تهذیب و پاکسازی دل و درون خود روی برمیگردانند و منکر روز قیامت‌اند. اما مؤمنان نیک‌کردار و جامع صفات برجسته‌ی پسندیده، از پاداشی همیشگی و بدون منت برخوردار خواهند شد. (هود آیه: 108 و انشقاق آیه 25).

- بعد از آن موضوع آفرینش اولیه را مورد بحث قرار داده و خلق آسمان‌ها و زمین را بدان شکل دقیق و محکم یادآور شده است که حتی توجه مخالفین آیات خدا را به اندیشه و نظر و تأمل در آن بر می‌انگیزد، اما تاریکی کفر مانع ایمان آنان می‌شود، بنابر این عالم هستی به طور کلی گویای عظمت خدا و گواه یگانگی می‌باشد.

- سوره به طور کنایه‌سرنوشت تکذیب‌کنندگان را مطرح کرده و در این راستا نیرومندترین ملت‌ها را مثال زده است؛ از قبیل قوم عاد که در جبروت و نیرو به حدی رسیده بودند که میگفتند: «کیست از ما نیرومندتر؟»، نابودی و ریشه‌کن شدن قوم ثمود را مثال زده است که وقتی به گردنکشی، نافرمانی و تکذیب پیامبران خداوند متعال ادامه دادند، به طور کلی نابود شدند.

- بعد از بحث درباره‌ی مجرمان، بحث پرهیزگاران مؤمن را می‌آورد، که بر شریعت و دین خدا پایدار ماندند، و به پاس آن خدا در کنار پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحان، امنیت و آسایش را به آنان ارزانی می‌دهد.

- بعد از آن سوره درباره‌ی دلایل واضح و آشکاری که در این هستی پنهان به چشم می‌خورند و بر وجود خالق توانا دلالت می‌کنند، سخن به میان آورده است و موضع‌گیری بی

دینان را در مقابل آیات خدا خاطر نشان ساخته، که چگونه در مقابل چنان آیاتی آشکار و درخشان، خود را به کوری زده‌اند.

- و در نهایت، سوره با وعده‌ی خداوند متعال راجع به این که در آخر زمان بشریت را از بعضی از اسرار آگاه می‌کند، تا در مورد درستی مطالب و گزارش های قرآن به آن استدلال کنند پایان می‌یابد. (آیه: 53 فصلت) (به زودی نشانه های قدرت خود را در اطراف عالم و (هم) در نفس خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن و ثابت شود که یقیناً او حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت بر هر چیزی گواه باشد؟).

اولین مخاطبین این سوره :

اولین مخاطبین این سوره قریش عرب هستند، که این قرآن در پیشروی آنها و به زبان آنها نازل گردید، و آنها اعجاز آن را مشاهده کردند، سپس معجزات بی شمار آن حضرت صلی الله علیه وسلم را دیدند، و با وجود آن از قبول کردن قرآن سر باز زدند، و فهم آن به جای خود، حاضر به استماع آن نشدند، و سر انجام در جواب نصایح مشفقانه‌ی به محمد صلی الله علیه وسلم، گفتند: کلام تو نه در فهم ما می‌گنجد و نه دل های ما آن را می‌پذیرد، و نه گوش های ما برای شنیدن آن آمادگی دارند، در میان ما و شما پرده ضخیمی قرار گرفته است، پس شما به کار خود مشغول باشید و ما را به حال خود واگذارید.

ترجمه و تفسیر سوره فُصِّلَتْ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

حم (۱)

«حم» به طور «حاء - میم» خوانده می شود. از جمله حروف مقطعات اند و یادآور از اعجاز قرآن کریم می باشند و مفهوم این حروف به الله متعال معلوم است. به روایت اغلب و به مراد آن در ارائه آن ها در کلامش داناتر است. (۱)

خواننده گان محترم !

در آیات متبرکه (1 الی 12) موضوعاتی در باره قرآن عظیم الشان، موقف مشرکان، پیامبر صلی الله علیه وسلم که از جمله بشر است، همچنان موضوعاتی وجود ذات باری تعالی و کمال قدرت و حکمت او مورد بحث قرار گرفته است.

تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۲)

این کتابی است نازل شده از سوی الله که رحمتش بی اندازه و مهربانی اش همیشگی است. (۲)

تفسیر :

کلمه «انزلنا» به معنای نزول دفعی و کلمه «تَنْزِيلٌ» به معنای نزول تدریجی آمده است و شاید برای جمع میان دو تعبیر «انزلنا» و «تَنْزِيلٌ» بتوان گفت که مفاهیم و محتوای قرآن یکدفعه در شب لیلة قدر بر قلب پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده، ولی الفاظ و قالبها به تدریج نازل شده است.

این قرآن با برکت و با حکمت از جانب الله رحمان رحیم، بخشنده و مهربان نازل شده است. و علت اینکه این دو اسم: «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را مخصوصاً ذکر کرده است، و شکی نیست که قرآن نعمتی است پایدار و تا روز قیامت برقرار است. الله تعالی ذات رحیمی که هر یک از بندگانش را که خواسته به رحمتش مخصوص ساخته است.

كِتَابٌ فَصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳)

کتابی است که آیاتش در نهایت روشنی بیان شده است، [به زبانی] فصیح و گویا برای مردمی که اهل معرفت و آگاهی اند. (۳)

تفسیر :

تفصیل و شیوایی قرآن را کسانی درک می کنند که به زبان عربی آشنا و بلدیت داشته باشند. «قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»: با در نظر داشت اینکه قرآن عظیم الشان بزبان عربی که به منتها درجه فصیح و بلیغ است نازل کرده شده که این زبان مادری مخاطبین اولین آن بود تا آن مردم بفهمند آن که دچار مشکلات نشوند اول خودشان بفهمند و باز دیگران را کماحقه فهمانده بتوانند مگر با وجود آن ظاهر است که صرف آن مردم از آن مستفید می شوند که: عقل و دانش داشته باشند واضح است که جاهل قدر و منزلت این نعمت عظمی را شناخته و درک کرده نمیتوانند.

دلیل إعراض عدۀ از مردم از قرآن، عمدتاً نشانه جهل آنان است:

قرآن کتابی است که آیات آن به روشنی بیان یافته احکامش واضح گردیده و معجزاتش آشکار شده است، قرآن عظیم الشان برای همه انسانها نازل شده زیرا میفرماید: «هُدًى

لِلنَّاسِ» مگر تنها و تنها اهل علم و تقوا از آن بهره‌مند و مستفید میشوند. زیرا قرآن عظیم الشان میفرماید: «لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ- هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» «برای مردمی که می‌دانند». قرآن کتابی است که الله متعال آنرا به فصیح‌ترین زبان نازل فرموده، تا در هنگام تلاوت به آسانی و وضاحت فهمیده شود.

«لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»: «برای مردمی که می‌دانند» و یقین دارند به این که قرآن از نزد الله متعال فرستاده شده، قرآن عظیم الشان برای قومی نازل شده است که آیات مفصل و دلایل و نشانه‌های اعجاز‌انگیزش را می‌فهمند، که در اوج بلاغت قرار دارد. ولی اشخاصیکه بر قرآن اعتقاد و باور ندارد، قرآن‌کریم برای شان نعمتی نه بلکه مایه سر درگمی آن هاست.

بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۴)

قرآنی که بشارت دهنده و بیم‌دهنده است، (لیکن) بیشترشان روی گردانند و آنان (ندای آن را) نمی‌شنوند. (۴)

تفسیر :

«بَشِيرًا وَنَذِيرًا» قرآن انسان را به پاداش دنیا و آخرت مژده می‌دهد و او را از عذاب دنیا و آخرت می‌ترساند و تفصیل هریک را بیان کرده است و اسباب و اوصافی را که موجب برخورداری انسان از مژده خدا و یا گرفتار شدن وی به عذاب او می‌شوند ذکر کرده است. بنابر این کتابی را که دارای چنین صفاتی است باید پذیرفت و به آن یقین نمود و به آن ایمان آورد و بدان عمل کرد. ولی بیشتر مردم همانند مستکبران روی گردانند. «فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ» پس آنها به قرآن گوش فرا نمی‌دهند؛ گوش فرا دادن قبول و استجاب، گرچه آن را با گوش‌ها می‌شنوند؛ شنیدنی که به وسیله‌ی آن حجت شرعی بر آنها اقامه می‌گردد.

مفسر ابو حیان میفرماید: یعنی با این که آن قوم اهل علم و دانش می‌باشند اما اکثر آن‌ها از گوش فرادادن به آن امتناع ورزیدند و به صورتی کامل عقل خویش را به کار نبردند، بلکه روی گردانیدند، لذا به سبب روی گردانیدند و اعراض‌شان دلایل و براهین مندرج در قرآن را نشنیدند. (البحر ۴۸۳/۷).

و امام قرطبی میفرماید: سوره به منظور سرزنش و توبیخ قریش در مورد اعجاز قرآن نازل شده است؛ زیرا آنان طوری به آن گوش نمی‌دادند که برای شان سودی دربر داشته باشد. (تفسیر قرطبی ۳۳۸/۱۵)

وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنَكَ حِجَابٌ فَاَعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ (۵)

و گفتند: دل‌های ما از [درک] حقایقی که ما را به آن دعوت می‌دهی در پرده است، و در گوش‌های ما سنگینی است، و میان ما و تو حجاب است، پس تو عمل کن (و) البته ما نیز عمل می‌کنیم. (۵)

تفسیر :

«فَاَعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ»: تو برابر دین خود عمل کن و ما هم برابر آئین خود و هرگز از تو پیروی نمی‌کنیم. تو برای نابودی ما دست به کار شو و ما هم برای نابودی تو به کار می‌پردازیم. و مبارزه ما با تو ادامه دارد. (ترجمه معانی قرآن، دکتر مصطفی خرم‌دل).

تو به دین خود باش و ما به دین خود میباشیم:

زمانیکه پیامبر صلی الله علیه و سلم کافران را دعوت به ایمان آوردن کرد، به او گفتند: قلوب ما در پوشش های ضخیم قرار دارد و یک ذره از توحید و ایمانی که ما را بدان می خوانی به آن نمی رسد. واقعاً قلب که مبتلا به تعصب ها و لجاجت ها باشد هیچ وخت حاضر نیست که کلمه حق را بشنود.

کلمه «أَكِنَّةٌ» به صورت جمع در آیه مبارکه استعمال گردیده است، و این فهم جمع کلمه می رساند که اگر: قلب داراي یک پوشش باشد، قابل هشدار است، اما چند پوشش قلب کار روشنگرایی را غیر ممکن و محال می سازد. از جانب دیگر به استناد آیه قبلی باید گفت: در صورتیکه مخاطب آماده نباشد وحی و رحمت الهی و کتاب آسمانی و بشیر و نذیر بودن سودی به حال اش هم نخواهند رسانید.

«وَفِي آذَانِنَا وَقُورٌ» «و در گوش هایمان سنگینی ای است» یعنی: کری و ناشنوایی ای است که ما را از درک گفته های تو باز می دارد.

مفسر صاوی گفته است: از این جهت شنوایی خود را به گوش های کر و سنگین تشبیه کرده اند که حق را نمی پذیرد و تمایل به شنیدن آن ندارد. (تفسیر صاوی ۱۷/۴).

«وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنَكَ حِجَابٌ» «و میان ما و تو حجابی است» یعنی: پرده ای است که ما را از رؤیت تو باز می دارد، یا صدای تو را از ما می پوشاند لذا آنچه را که تو می گویی، نمی دانیم. پس ما از اینکه از تو پیروی نمی کنیم معذوریم؛ زیرا در بین ما و تو مانعی قرار دارد.

«فَاعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ» تو به روش و طریقه ای خود عمل کن و ما نیز روش خود را دنبال می کنیم، تو به دین خود ادامه بده و ما هم بر دین خود پایدار می مانیم. تو برای آخرت عمل کن و ما برای دنیایمان عمل می کنیم.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ (۶)

بگو: من بشری مانند شما هستم، به من وحی می شود که البته معبودتان معبود یگانه است، پس راست (و بدون انحراف) به سوی او روی بیاورید و از او آمرزش بخواهید، و وای به حال مشرکان. (۶)

تفسیر:

ای پیامبر! برای کافران بگو: من مانند شما انسانی هستم و از جنسی مغایر با جنس شما نیستم، نه فرشته هستم، نه جن و نه از جنس دیگری جز جنس بشر.

الله متعال وحی را به من اختصاص داده و من شما را به یگانه دانستن خالق دعوت می کنم، من شما را به توحید که، سرلوحه ای دعوت انبیاست، دعوت می کنم، من شما را به سوی چیزی که با عقل مخالف باشد دعوت نکرده ام بلکه شما را به سوی توحید و

یکتاپرستی فراخوانده ام. تنها فرقی که میان من و شما هست در این است که به من وحی فرستاده می شود نه به شما لذا من با وحی الهی پیامبر شده ام و پیروی من بر شما واجب گردیده است.

«فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ» پس راه مستقیم را در پیش گیرید که شما را به او تعالی وصل می گرداند، یعنی راه توحید را که همه پیامبران به سویش فرا خواندند و برای گناهان خویش از خدا آمرزش بخواهید. «وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ» وای باد بر کافران که به حق تعالی

چیزهای دیگر را شریک می‌آورند پس آینده را با پایداری در راه توحید، و گذشته را با استغفار و عذرخواهی از درگاه حق جبران کنید.

الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۷)

همان کسانی که زکات نمی‌دهند و آنها همان کسانی هستند که به آخرت کافراند. (۷)

تفسیر :

از فحوائی آیه مبارکه بر می‌آید که نپرداختن زکات و بی‌اعتنایی به فقرا، بین شریک و کفر قرار گرفته و پُر خطر است و سبب انکار از قیامت و روز جزا، همین نپرداختن زکات است. و طوری که یاد آور شدیم، سرچشمه‌ی نپرداختن زکات یا دنیا پرستی است که نوعی شرک است و یا باور نداشتن به قیامت، که کفر است.

مفسر امام نسفی (رح) می‌فرماید: «خداوند متعال ندادن زکات از سوی آنها را به انکار آخرت پیوست کرد، زیرا دوست داشته‌ترین چیز در پیش انسان مال اوست و سخن معروفی است که مال به جان راه دارد، پس اگر شخص مالش را در راه الله متعال به مصرف رسانید، این دلیلی است نیرومند بر صلاح و استقامت وی.»

امام قرطبی می‌فرماید: آنان را به خاطر پستی و رذالت سرزنش کرده است که بزرگان و اهل فضل از آن متنفرند. آیه دال بر این است که کافر علاوه بر عذاب کفرش در مقابل عدم پرداخت زکات نیز عذاب می‌بیند. (ابن کثیر این نظر را آورده و آن را به ابن عباس نسبت داده است. که منظور پاکیزگی نفس از شرک است. اما این قول مرجوح است. و صحیح آن است که مفسران گفته‌اند که منظور زکات مال است و ابن جریر آن را اختیار کرده است.)

ابن عباس (رض) گفته است: منظور از زکات، زکات نفس است. پس یعنی با اقرار به توحید و گفتن «لا اله الا الله» خود را پاک نمی‌کنند. و «هُم بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» یعنی و آنان به حشر و نشر (معنی حشر و نشر درین قوس جای داده شود) کافرند و محاسبه و کیفر را تکذیب می‌کنند.

مفسر صاوی گفته است: از این رو زکات را مخصوصاً با کفر قرین کرده است که مال، برادر جان است، پس وقتی انسان آن را در راه خدا بذل کند، نشان می‌دهد که در دین قوت و پایداری دارد. (تفسیر صاوی ۱۷/۴).

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۸)

بی‌تردید کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، برای آنان ثواب بی‌پایان (و بی‌منت) است. (۸)

تفسیر :

در آیه مبارکه در می‌یابیم که ایمان و عمل نیکو از هم جدا نیست. ایمان قبل از عمل است. طوری که «آمَنُوا» قبل از «عَمِلُوا» تذکر یافته است.

به یاد داشته باشید؛ کسانی که در دنیا عمل بی‌منت انجام می‌دهند، در بهشت پاداش بی‌منت دریافت می‌دارند. یعنی آنانکه به الله متعال ایمان آورده‌اند و پیامبرش را تصدیق کردند، و ایمان و عمل نیکو را با هم داشتند، پاداشی ناکاسته و غیر مقطوع را در آخرت در نزد پروردگارشان نصیب می‌کردند.

این پاداشی که تا بهشت برقرار باشد، ادامه دارد. نه قطع می‌شود نه از آن باز پس گرفته می‌شوند.

قُلْ أَنْتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ (٩)

بگو: آیا شما به کسی که زمین را در دو روز آفرید، کفر می ورزید، و برای او همتیانی قرار می دهید؟ حال آنکه او پروردگار جهانیان است. (٩)

تفسیر :

مفسر صاوی در ذیل این آیه مبارکه می نویسد : استفهام در «أَإِنَّكُمْ» برای انکار کردن و زشت نشان دادن کار آنها می باشد؛ یعنی در حالیکه می دانید خدا در عالم بالا و پایین شریکی ندارد، چگونه برایش همتایی و شرکایی قرار می دهید و آنها را پرستش می کنید؟ (صاوی ١٨/٤)

به قولی هدف اینست که الله تعالی زمین را در مدتی به مقدار دو روز آفرید، یا آن را در دو نوبت و در دو مرحله آفرید زیرا روز حقیقی فقط بعد از وجود زمین و آسمان قابل تصور می باشد و قبل از آن قابل تصور نیست.

وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيًّ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَفْوَاجَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ (١٠)

او در زمین کوه هائی قرار داد، و در آن خیر و برکت نهاد و روزی (اهل) آن را در چهار روز به اندازه معین مقدر کرد، (بنابر این) برای سؤال کنندگان (واضح و) روشن گردید. (١٠)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«رَوَاسِيًّ» جمع «راسية» به معنای کوه های استوار است. «سَوَاءً» به معنای برابر است و «سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ» به معنای آن است که قوتها برابر نیازهاست.

تفسیر :

آماده کردن این زاد و برگ و ارزاق زمین؛ «در چهار روز» بود. یعنی در دو روز دیگر به علاوه دو روز قبلی بود که مجموعاً چهار روز می شود. پس آفرینش زمین و قرار دادن ارزاق آن، جمعاً در چهار روز انجام گرفت. نقل است که این دو روز اخیر، روز های سه شنبه و چهارشنبه بود. «برای سؤال کنندگان بیان واضح ارائه شد» یعنی: جمع کل روزهای آفرینش و آماده سازی زمین برای زندگی، چهار روز تمام بی کم و زیاد است. گویی گفته شد: این بیان محدد و روشن، پاسخ کسانی است که سؤال می کنند: زمین و آنچه در آن است، در چه مدتی آفریده شده است؟ (تفسیر انوار القرآن).

«وَبَارَكَ فِيهَا» «و در آن برکت نهاد» یعنی انواع و اقسام خوردنی ها، درختان میوه ها - غله جات حبوبات و حیوانات از زمین می برآید و مقدر گردانید در آن خوراک های آنها، - یعنی خوراک های باشندگان زمین را بیک اندازه و حکمت خاص در زمین بیافرید چنانچه در هر اقلیم و هر ملک برطبق طبائع و ضروریات خوراک ها مهیا کرده شده.

«فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ» مفسر تفسیر کابلی می نویسد: درین موقع مراد از «روزها» ظاهر است که روزهای معروف و متبادر نیست زیرا که پیش از پیدایش زمین و آفتاب و غیره وجود اینها متصور نیست - لامحاله ازین روزها مقدار مخصوص روزها مراد خواهد بود و یا روزی مراد باشد که به نسبت آن فرموده است «و ان یوماً عند ربك کالف سنة مما تعدون» (حج رکوع 6).

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿١١﴾

سپس اراده آفرینش آسمان فرمود در حالیکه به صورت دود بود، و به آسمان زمین دستور داد بار غبت یا کراهت (شکل گرفته) بیاید. گفتند: فرمانبردار آمدیم. (۱۱)

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا وَزَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿١٢﴾

آنگاه آنها را به صورت آسمان های هفت‌گانه در دو روز استوار کرد و در هر آسمانی امرش را وحی کرد، و ما آسمان دنیا را با چراغ هایی (ستارگان) زینت دادیم، و (آن را از دخالت شیاطین) محافظت نمودیم، این است تقدیر ذات غالب دانا. (۱۲)

تفسیر :

خلقت آسمانها وزمین :

پروردگار با عظمت ما در مورد اینکه آسمانها و زمین مجموعاً در شش روز خلق شده است در (آیه 4 سوره سجده) میفرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ.» (الله تعالی ذاتی است که آسمانها و زمین و آنچه را میان این دو است در شش روز [= شش دوران] آفرید، سپس بر عرش (قدرت) قرار گرفت؛ هیچ سرپرست و شفاعت کننده‌ای برای شما جز او نیست؛ آیا متذکر نمی شوید؟!)

و باز در (آیه: 38: سوره ق) میفرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ» (ما آسمانها و زمین و آنچه را در میان آنهاست در شش روز [= شش دوران] آفریدیم، و هیچ گونه رنج و سختی به ما نرسید! (با این حال چگونه زنده کردن مُردگان برای ما مشکل است؟!)).

همچنان در (آیه 54: سوره الأعراف) میفرماید: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (پروردگار شما، خداوندی است که آسمان ها و زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید؛ سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت؛ با (پرده تاریک) شب، روز را می پوشاند؛ و شب به دنبال روز، به سرعت در حرکت است؛ و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید، که مسخر فرمان او هستند.

آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او) است! پر برکت (و زوال ناپذیر) است خداوندی که پروردگار جهانیان است!) و باز هم در (آیه 4 سوره الحديد) میفرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (او ذاتی است که آسمانها و زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید؛ سپس بر تخت قدرت قرار گرفت (و به تدبیر جهان پرداخت)؛ آنچه را در زمین فرو می رود می داند، و آنچه را از آن خارج می شود و آنچه از آسمان نازل می گردد و آنچه به آسمان بالا می رود؛ و هر جا باشید او با شما است، و خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید بیناست!«.

هكذا در آیه (59: سوره الفرقان) میفرماید: «الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا» (همان (خدایی) که آسمانها و

اما در آیه ای که برخی شبهه وارد ساخته اند که مجموع آن می شود، 8 روز از لفظ خلق استفاده نشد بلکه از ماده قضي استفاده شده.

اگر در آیه 9 سوره فُصِّلَتْ چنین آمده بود «فَفَخَّلَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ» میتوانستیم با آیات دیگر مقایسه کنیم و چنین بگویم که در این آیات: (آیه 9: فُصِّلَتْ) «خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ» «خلق کرد زمین را در دو روز» در (آیه 10: فُصِّلَتْ) «وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِي مِنَ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ» در (آیه 11: فُصِّلَتْ) «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ» ودر (آیه 12: فُصِّلَتْ) میخوانیم: «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ» مجموعاً هشت روز میشود. همین طور که می بینید در هیچ یک از آیات بالایی نگفته آسمان ها در دو روز خلق شده!

تنها چیزی که گفته در روز اتفاق افتاده و مربوط به آسمان ها هم هست «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» هست که ماده قضي با خلق تفاوت دارد و معنی تحکیم کردن و محکم کردن آسمان ها را دارد.

بله اگر گفته بود فخلق سبع سماوات في يومين اشکال وارد بود.

پس نمی توان از آیات استفاده کرد که درشش روز زمین و تقدیرات خلق شده ودر دو روز آسمانها که بگویم مجموع آن میشود 8 روز که با دیگر آیات تناقض داشته باشد.

از طرف دیگر آیه دهم هم در مورد خلقت زمین نیست بلکه در مورد استوار کردن کوه ها و تقدیر کردن اوقات هست که این مرحله بعد از خلقت صورت گرفته.

تنها چیزی که می توان گفت در آیات شریفه سوره فصلت تصریح به آن شده در دو روز خلق شدن زمین هست. اما در مورد اینکه آسمانها در چند روز خلق شده اند هیچ بیانی در این آیات نیامده.

اما دو روزی که در این آیه آمده: «وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِي مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ» (در مورد تقدیر اوقات و برافراشتن کوه هاست نه در مورد خلقت زمین و همچنین دو روزی که در مورد آسمان ها آمده: «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ» در مورد خلقت آسمان ها نیست بلکه در مورد محکم کردن آسمان هاست، پس تنها می توان می توان گفت خلقت زمین در روز بوده اما اینکه آسمان ها در چند روز بوده را دلیلی از قرآن نداریم که چند روز بوده.

پس قرآن دو چیز را تصریح نموده: زمین به تنهایی در دو روز خلق شده و مجموع زمین و آسمان ها در شش روز. که این دو باهم هیچ تناقض و تضادی ندارند.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه ذیل آغاز از آیه (13 الی 18) هشدار به مشرکان است تا به سرنوشت صاعقه ی عاد و ثمود گرفتار نشوند. طوری که میفرماید:

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ (۱۳)

اگر روی گردانند، بگو: من شما را از صاعقه ای [مرگبار] چون صاعقه عاد و ثمود بیم می دهم. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَاعِقَةٌ»: جرقه عظیم الکتریسیته (جرقه برقی) است که در میان قطعه ابری که بار مثبت دارد با زمین که بار منفی دارد ایجاد می شود. صدای مهیب و زمین لرزه شدیدی را به همراه دارد. (ترجمه معانی قرآن، تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر :

ای پیامبر! اگر کافران بعد از ارائه این بیان حق باز هم از ایمان آوردن روی گردانیدن به آنها بگو: شما را از عذاب هولناک و شدیدی مانند عذاب قوم عاد و ثمود برحذر میدارم. (در کشف گفته است: یعنی عذابی دردآور بسان صاعقه).

یعنی شما را از صاعقه‌ای چون صاعقه عاد و ثمود هشدار دادم» مراد از صاعقه: عذابی است که مانند صاعقه در دم کشنده است، گویی صاعقه‌ای است. صاعقه در اصل: بانگ مرگبار یا قطعه‌ای از آتش مذاب است که همراه با رعدی شدید از آسمان فرود می‌آید.

إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۱۴)

هنگامی که پیامبران از پیش رو و پشت سرشان به سوی آنان آمدند [و گفتند:] که جز الله را عبادت نکنید، گفتند: اگر پروردگار ما می‌خواست [که ما مؤمن شویم و او را بپرستیم] فرشتگانی را می‌فرستاد، پس ما به آن چه شما به (تبلیغ) آن فرستاده شده اید، کافریم. (۱۴)

تفسیر :

قابل تذکر است که در طول تاریخ بشریت؛ هرگاه پیامبران برای هدایت آنان آمدند، و از هر جهت برای راهنمایی آنها تلاش میکردند، کفار از هر تدبیر استفاده میکردند و دست دشمنی، امتناع و بغاوت میزدند. یکی از بهانه‌های همیشگی کفار و مشرکان در برابر پیامبران این بوده که می‌گفتند: اگر خداوند متعال می‌خواست ما را هدایت کند، باید یکی از فرشتگان را به عنوان پیامبر برای ما می‌فرستاد، نه آن که انسانی همانند خود مان را برای ما بحیث پیامبر قرار دهد. بنابر این به چیزی که ما را بدان فرا می‌خوانید تکذیب می‌کنیم و سخنان تانرا تصدیق نمی‌نماییم. در حالیکه پیامبر باید از جنس خودمان باشد تا بتواند الگوی زندگی ما باشد و نیازهای ما را درک کند.

یعنی: چون شما پیامبران، بشر هستید و فرشته نیستید لذا ما به شما آنچه که با خود به همراه آورده‌اید، ایمان نمی‌آوریم. یعنی: ما کافر و منکر این امر هستیم که الله متعال شما را به سوی ما فرستاده باشد.

و جمله «بِمَا أُرْسِلْتُمْ» در آیه مبارکه متضمن نوعی سرزنش و تمسخر به آنها است. در این هیچ جای شکی نیست که هر مستکبری برای انحراف خود، بهانه تراشی و توجیهی غیر منطقی می‌تراشد. طوریکه دیده می‌شود دشمنی و مخالفت با انبیا بی‌نهایت سرسختانه بوده است. البته مخالفت کفار، با مکتب الهی است نه با شخص پیامبر صلی الله علیه و سلم.

فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۱۵)

اما قوم عاد به ناحق در زمین تکبر ورزیدند، و گفتند چه کسی از ما نیرومندتر است؟ آیا آنها نمی‌دانستند خداوندی که آنها را آفریده از آنها قویتر است، آنها (به خاطر این پندار) پیوسته آیات ما را انکار می‌کردند. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ حَقٍّ»: به ناحق در زمین بزرگی فروختند و خویشان را بالاتر از آن دانستند که حقیقت را بپذیرند و ایمان بیاورند. «بِغَيْرِ حَقٍّ»: بدون استحقاق. به ناحق

(سوره های: اعراف/146، یونس/23، قصص آیه 39). (تفصیل در تفسیر «ترجمه معانی قرآن»)

تفسیر:

استکبار، مایه‌ی هلاکت است:

مطابق روایات تاریخی قوم عاد که در جنوب جزیره العرب زندگی بسر میبردند، دارای نیروی قوی و دارای افراد جنگجو بودند و در ضمن قلعه‌ها و سنگرهای مستحکم و دارای ساختمان‌های بلندی بود، ابو سعود گفته است: آنها دارای قامت‌های بلند و بدنی زمخت و عظیم بودند و به حدی نیرومند بودند که هر فرد از آنها می‌توانست با دست خود صخره‌ای بزرگ را از کوه برکند. (تفسیر ابو سعود ۲۱/۵).

همین عوامل بود که سبب غرور و استکبار آنان شد. آنان خود را در روی زمین برتر می‌دانستند و با تکبر و عناد می‌گفتند: کسی از ما نیرومندتر نیست.

ولی این گروه نادان نمی‌دانستند قدرت، نشانه‌ی حقانیت نیست تکبر انسان ضعیف در برابر خالق قهار کاملاً نابجا و جاهلانه است. و در این هیچ جای شکی نیست آنچه کفار را به هلاکت میرساند، استمرار در کفر و لجاجت است.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْرَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٦﴾

سر انجام تندبادی سخت و سرد در روزهایی شوم بر آنان فرستادیم تا در زندگی دنیا عذاب خواری و رسوایی را به آنان بچشانیم، و بی‌تردید عذاب آخرت رسوا کننده‌تر است و آنان [در آن روز] یاری نخواهند شد. (۱۶)

تفسیر:

عزت عذاب الهی، عملکرد خود انسانها است:

خداوند متعال باد نیرومند و تندی را که آوازی بی‌نهایت قوی تند و مهیب و پر سر و صدا داشت بر قوم عاد فرستاد، دیده می‌شود که با اراده‌ی پروردگار با عظمت نقش سازنده‌ی باد، به نقش سوزنده تبدیل می‌شود.

«صرصر»: باد بسیار سردی است که کشت زارها و درختان را میسوزاند چنان که آتش آن‌ها را می‌سوزاند صرصر باد است که صدای مهیب آن گوش کرکن آن نابود کننده بود. این باد در «فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ» در ایامی نامبارک، بد شگون و نامیم و نوزید نگرفت. قوم با عذاب خواری و ذلت را در دنیا جشید، و عذاب و آتش دوزخ روزهای شوم و بد، آخرت در نزد پروردگار با عظمت خواری، ذلت و زیان بیشتری را به همراه دارد و در آن روز کسی نیست که عذاب الهی را از آنان دفع کند.

«أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ»: روزهای شوم و بد. این تند باد هفت شب و هشت روز پیایی وزیدن گرفت. (سوره: حاقه آیه: 7) و همچون تنه‌های درختان خرما که از ریشه‌کننده شده باشند، انسان‌ها را بلند می‌کرد و به زمین می‌کوبید (سوره قمر آیه: 20). «وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْرَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ - 16»: رسوایی آخرت نهایت وخیم و مدهش است و هیچکس آنرا باز داشته نمیتواند و نه کسی به کمک دیگری رسیده میتواند هر کس به غم خود گرفتار میباشد، حتی مدعیان بزرگ محبت و دلسوزی نیز از یاری همدیگر می‌گریزند. از الله متعال میخواهم که ما را از عذاب روز جزا نجات دهد.

وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (١٧)

و اما ثمودیان، پس آنان را هدایت کردیم، ولی آنها نابینائی را بر هدایت ترجیح دادند. بنابراین این، به سبب کارهایی که می کردند، صاعقه عذاب رسوا کننده آنان را گرفت. (١٧)

تفسیر :

کفر سریع، قهر سریع را به دنبال دارد:

پیامبر قوم ثمود حضرت صالح علیه السلام بود. آنان در میان مدینه و شام (وادی القری) زندگی می کردند و امکانات خوبی زراعتی و قوت کافی دهقانی و بشری در اختیار داشتند.

طوری که گفته آمدیم الله متعال برای قبیله «ثمود» که قبیله معروفی و مشهوری بود، حضرت صالح علیه السلام را به سوی ایشان فرستاد که آنها را به یگانه پرستی و توحید دعوت نمود، و از شرک و رزق نهمی کرد. و خداوند متعال شتر ماده را به عنوان معجزه و نشانه بزرگی به آنها ارائه داد که یک روز آب سهمیه آنها بود و یک روز سهمیه شتر. آنها یک روز شیر شتر را می نوشیدند و یک روز آب را. آنها چیزی خرج شتر نمی کردند بلکه شتر از زمین الله می خورد. بنابراین این در اینجا فرمود: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ» و ثمود را راهنمایی کردیم. یعنی با روشنگری راه را به آنها نشان دادیم. در مورد ثمود تصریح کرد که برایشان اتمام حجت و راهنمایی شده اند با این که همه امت هایی که هلاک شده اند حجت بر آنها اقامه گردیده و برایشان روشنگری شده است، اما ثمود را به صورت خاص بیان کرد چون معجزه و نشانه ای که برای آنها آمده بود آشکار و ظاهر بود و بزرگ و کوچک و زن و مردشان آن را دیدند، بنابراین این آنها را به طور اختصاصی بیان کرد که برایشان روشنگری شده و راهنمایی گردیده اند و اما آنها به سبب ستمگری و بدکاری شان نابینایی را که کفر و گمراهی است بر هدایت که علم و بیان است ترجیح دادند. «فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» ولی؛ ثمودیان نابینائی را بر هدایت ترجیح دادند. بنابراین این، به سبب کارهایی که می کردند، صاعقه عذاب رسوا کننده آنان را گرفت. این عذاب به خاطر اعمال شان بود نه این که الله متعال بر آنها ستم کرده باشد.

پروردگار با عظمت برای ثمودی ها یعنی قوم صالح راه راست، راه نیکبختی، مستقیم و واضح را بیان و به روش میانه و راست رهنمایی شان نمود. ولی با تأسف گمراهی و سرکشی را بر هدایت و کفر را بر ایمان و معصیت ترجیح دادند. الله متعال قبل از عذاب، اتمام حجت کرد.

در نتیجه «فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ» صاعقه عذاب خوار کننده و زیان آوری به سبب اعمال بد کفر و گناه هلاک شان ساخت. نباید فراموش کرد که: خوار کردن انبیاء خواری قیامت را به دنبال دارد. قهر یا لطف خداوند، نتیجه عملکرد خود انسان ها است. «صاعقه»: آتشی است که بر هر کس اصابت کند، بی درنگ او را از پامی اندازد. «عذاب هون»: عذاب خوار کننده را می گویند.

ابن کثیر میفرماید: الله متعال به سبب اینکه آن قوم صالح علیه السلام را تکذیب کردند و شتر را بقتل رسانیدند صاعقه و زلزله سختی، ذلت، خواری و عذاب و آزار را بر آنان روانه کرد. (مختصر ٢٥٩/٣).

علت عقوبت و مجازات :

عقوبت و مجازات بدین معنای است که اگر شخصی عمل خلاف اخلاق عمومی یا عرف و عادت آن جامعه یا خلاف قانون را انجام دهد، چون آن عمل بد است پس باید عقوبت و مجازات شود و به اصطلاح سزای عمل را که مرتکب شده ببیند یعنی تنبیه شود و یا مجازات شود تا هم خود و هم دیگران از آن عبرت گیرند، و دیگر آن عمل را انجام ندهند یعنی باید مشقت آن عمل را بچشد تا متوجه شود که نتیجه ارتکاب آن عمل بد چیست. پروردگار با عظمت دو نوع مجازات برای بنده خود در این دنیا وضع نموده است: یکی «مجازات های تربیتی» و دیگری «مجازات های پاک سازی و استیصال» (استیصال). [۱] [ع مص] به معنای از بیخ کندن. (غیاث). ریشه کن کردن آمده است) هدف در عقوبت و مجازات های قسم اول یعنی «مجازات های تربیتی» آن است که انسان ها در سختی، مشقت و رنج قرار پوخته شود، و بصورت کل ضعف و ناتوانی خود را درک و از مرکب غرور و تکبر پیاده شوند.

ولی هدف در عقوبت و مجازات های قسم دوم «مجازات های پاک سازی و استیصال» که برای برخی از انسان ها، و احياناً در مورد یک گروه و جماعت و یا هم در مورد یک قوم در طول تاریخ وضع گردیده است، به علت بوده است که دیگر همچو انسانها از احياناً همچو اقوام از دایره اصلاح خارج شده است، و به اصطلاح دیگر قابل اصلاح نمی باشند. بناً حکم پروردگار در این بابت همین است که این گروهی از انسان ها باید از جامعه ریشه کن و از بین برده شوند، زیرا برای همچو انسان ها در این نظام حق حیات باقی نمانده و باید از بین برده شوند.

وَنَجِّينَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۱۸)

و کسانی را که ایمان آورده و همواره پرهیزگاری میکردند، نجات دادیم. (۱۸)

تفسیر :

واقعاً رمز نجات، ایمان و تقوا است، الله تعالی از عذابی که به قوم عاد و ثمود رسید، مؤمنان و پرهیزگاران و کسانی که ترس از الله داشتند و از حضرت صالح اطاعت می نمودند، نجات داد.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (19 الی 29) مجازات اخروی کفر پیشگان بد اندیش و بدخواه، باز داشتن از گوش فرا دادن به قرآن، مورد بحث قرار گرفته است.

وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۹)

و [یاد کن] روزی را که دشمنان خدا به سوی آتش گرد آورده میشوند، پس آنان را از حرکت باز می دارند [تا گروه های دیگر به آنان ملحق شوند]. [۱۹]

تفسیر :

«يُوزَعُونَ» به معنای حبس شدن است. یعنی اولین نفر را حبس و نگاهداری می کنند تا آخرین نفر برسد، سپس به سوی دوزخ روانه و تقسیم می شوند.

در این هیچ جای شکی نیست که بازگویی صحنه های قیامت، عامل انذار و تربیت برای انسانها است. قرآن عظیم الشان به پیامبر می گوید: «وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ» ای پیامبر! چنین روزی را به مشرکان یادآوری کن، روزی را که دشمنان تباه کار خدا در سرزمین محشر برای رانده شدن به سوی آتش گردهم می آیند.

«فَهُمْ يَوزَعُونَ» برای این که به هم برسند و گرد هم بیایند و همگی حاضر شوند، متوقف می گردند. دوزخیان از پراکنده شدن و فرار در مسیر حرکت به طرف دوزخ باز داشته می شوند.

ابن کثیر فرموده است: نگهبانان دوزخ آنها را متوقف می سازند تا اول و آخرشان گرد هم آیند و جمع شوند. (مختصر ابن کثیر ۳/۲۶۰).

حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۰)

وقتی به آتش می رسند، گوش و چشم و پوستشان به اعمالی که همواره انجام می دادند، گواهی می دهند. (۲۰)

تفسیر :

«شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ...»: شهادت اعضاء در آیات متعدّد قرآن عظیم الشان تذکر رفته است که از جمله در سوره های (نور آیه 24، یس آیه 65، فصلّت آیات 21 و 22) ولی نحوه شهادت بر ما مجهول است. آیا الله متعال درک و شعور و قدرت سخن گفتن را بدان ها می دهد، آثار گناهان بر آنها نقش بسته است، در آنها ایجاد صوت می گردد، و در جمله «سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ» در مورد اینکه چرا کلمه «سَمْعُهُمْ» مفرد و بقیه اعضاء بدن بطور جمع ذکر یافته است مراجعه شود به: (سوره های: بقره آیات 7 و 20، انعام آیه 46، نحل آیه 108).

«جُلُودُهُمْ»: پوست ها. مراد همه اعضاء است، و عطف عام بر خاص است. («ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل).

در حدیث شریف آمده است: «بر دهانش مهر زده می شود، آنگاه به اعضایی شان گفته میشود: به زبان بیا، پس اعضای بدن اعمال او را به زبان می آورند.

پس از آن اقرار می کند و می گوید: نابود شوید، من برای شما تلاش می کردم». (قسمتی از یک حدیث طولانی است که مسلم آورده است و نشان می دهد در روز قیامت اعضای بدن بر انسان گواهی می دهند و خدا بر هر چیزی قادر است.)

واقعیت امر همین است که اعضای بدن از عملکرد انسان ها آگاهی مطلق دارد، زیرا تا زمانیکه اطلاع نداشته باشند نمی توانند در قیامت علیه او شهادت ارایه دهند.

وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۱)

و آنان به پوستشان می گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید؟ گویند: الله همان ذاتی که همه چیز را به نطق آورده ما را نیز به نطق آورده است. و او بار اولش ما را آفریده است و به سوی او بازگردانیده می شوید. (۲۱)

تفسیر :

«أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ»: خدا همه چیز را به گفتار انداخته است. یعنی امروز همه موجودات عالم سخن می گویند و اسرار را بازگو می کنند. چرا که پرده ها از رازها به کنار رفته است. نه تنها در قیامت در دنیا هم همه ذرات عالم به تسبیح و تقدیس خدا مشغول و مأموران راز بگویی خدایند، و هر ذره ای صفحه ای گویا از تاریخ هستی است. اما هر یک دارای قلمی دیگر و زبانی دیگرند. اما چگونه؟ شما انسانید و نمی دانید. («ترجمه معانی قرآن»، از: دکتر مصطفی خرمدل).

کافران خطاب به پوست های وجود خود، هنگامی که بر عملکرد آنان شهادت میدهند میگویند: برای چه به گناه انی که ما انجام دادیم شهادت دادید؟ به پاسخ میگویند: الله متعال ما را به سخن در آورده است؛ ما اختیار نداریم، همان خدایی که هر چیزی را به زبان در آورده ما را نیز گویا گردانیده است یعنی: همان کسی که همه مخلوقات ناطق خویش را گویا کرده، ما را نیز گویا نموده است.

مفسر ابو سعود گفته است: یعنی سخن گفتن ما ناشی از قدرت خدا است، و این، امر عجیبی نیست؛ چرا که هر زنده‌ای را به سخن آورده است؛ چون هر آنکه بر خلق و ایجاد اولیه‌ی شما قادر است، می تواند برای کيفر و يا پاداش، دو باره شما را برگرداند و می تواند اعضای شما را به زبان آورد. (ابو سعود ۲۲/۵)

در حدیث شریف به روایت مسلم و دیگران از انس بن مالک (رض) آمده است که فرمود: «نزد رسول الله صلي الله عليه وسلم بودیم که خندیدند آن گاه فرمودند: آیا می دانید که به خاطر چه چیزی می خندم؟ گفتیم: الله تعالی و رسولش داناترند. فرمودند: از گفت و گوی بنده با پروردگارش به خنده در افتادم؛ میگوید (بنده به پروردگارش) آیا مرا از ستم پناه نداده‌ای؟ پروردگار متعال میفرماید: چرا، پناهت داده‌ام. میگوید: پس در این صورت من علیه خود هیچ گواه دیگری جز خودم را نمی پسندم.

خداوند متعال میفرماید: امروز نفست به عنوان گواه بر خودت بسنده است و امروز نویسندگان گرامی (فرشتگان نویسنده اعمال) به عنوان گواهان بر تو بسنده‌اند. سپس آن حضرت صلي الله عليه وسلم افزودند: در این هنگام بر دهانش مهر نهاده شده و به اندامهایش گفته می شود: به سخن در آید و گویا شوید. پس اندام ها به اعمال وي گویا می شوند. فرمودند: سپس مهر از دهان وي برداشته شده و به او اجازه داده می شود که سخن بگوید. پس خطاب به اندام های خویش می‌گوید: دوری باد شما را (گم و گور شوید) آخر من از جای شما دفاع می‌کردم».

و در روایت حضرت ابو هریره آمده است که بر دهن او مهر زده میشود، و به ران گفته میشود که تو بگو و اعمال او را توضیح بده، پس ران انسان و گوشت و استخوان همه، به اعمال شهادت می دهند. (رواه مسلم ومظهري).

و از حضرت مَعْقَل بن یسار روایت است که رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: که هر روز آینده به انسان نداء می دهد که من روز جدید هستم و آنچه تو در من عمل می کنی من در قیامت بر آن شهادت می دهم، لذا بر تو لازم است که قبل از اختتام من یک نیکی انجام بده، تا من به آن شهادت دهم و اگر رفتم تو مرا آینده نخواهی یافت، هم چنین هر شب به انسان چنین ندا میدهد. (ذکره ابو نعیم، کذا فی القرطبي).

قیامت صحنه‌ی جدال و ستیز انسان با خود است:

کفّار اصل و واقعیت گناه را در روز عدل الهی در روز محشر می پذیرند ولی از اینکه اعضای بدن خودشان آغاز به شهادت بر آنها می کنند سخت ناخوشنود و ناراحت می شوند. باید متذکر شد که روز قیامت، شاهدان متعدّدی در برابر انسان حضور داشته می باشند که بر اعمال انسان حاضر اند که ادای شهادت دهند از جمله: خداوند متعال، انبیاء، زمین، زمان، فرشتگان، اعضای بدن و غیره و غیره.

اعتراض کفار به اجرای شهادت پوست بدن:

از فحواي آیات متبرکه (20 الي 22 سورة فُصِّلَتْ) اجرای شهادت پوست به طور مطلق

بر اعمال انجام شده انسان است، در نتیجه همه کارهایی را که انسان با اعضای بدن خویش؛ مانند دست و پا انجام داده است شامل میشود، و مدلول آن از آیه‌هایی که بر شهادت دست و پا دلالت داشت گسترده تر خواهد بود، ولی برخی از مفسران گفته‌اند کلمه «جلود» در آیه کنایه از «فروج» است و نه مطلق پوست بدن، که قرآن به خاطر رعایت ادب در گفتار از آن به کنایه تعبیر کرده است، ولی این تفسیر شاهد و دلیل استواری ندارد، و کلمه «فروج» نیز در آیات دیگر قرآن به کار رفته است. چنانکه در ستایش مؤمنان راستین میفرماید «و الذین هم لفروجهم حافظون» (آیه 5 سوره مؤمنون).

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که چرا این گروه فقط به شهادت دادن پوست هایشان اعتراض می‌کنند، و شهادت که توسط گوش‌ها و چشم هایشان اجرا می‌شود، اعتراض نمی‌ورزند؟ گفته شده است این بدین خاطر است که پوست تنها به کارهایی که به واسطه آن انجام گرفته است شهادت می‌دهد.

ولی گوش و چشم به کارهایی هم که دیگر اعضاء انجام داده‌اند برای شهادت حاضر میشوند، گویا وجه اعتراض گنهکاران به پوست هایشان این است که شما خود واسطه انجام این گناه بوده‌اید حال چرا علیه ما شهادت می‌دهید؟ همچنان احتمال دارد که: شاید رسوایی گناهانی که انسان با پوست بدن انجام داده بیشتر از آن است که ما انسان‌ها تصور آنرا داریم. پروردگارا! ما را از آن محفوظ داری.

نمونه از تحقیق با مجرمین در روز رستاخیز :

در صحیح مسلم از آن حضرت صلی الله علیه وسلم روایتی نقل شده که میفرماید: روز رستاخیز، خداوند یکی از بندگان مجرم را بدین صورت بازخواست می‌کند: فلانی! مگر تو را در دنیا عزیز نکردم؟ مگر به تو سروری ندادم؟ و برایت همسری مهیا نساختم و در اختیارات نگذاشتم؟ اسب، شتر و..

(امکانات رفاهی) به تو ندادم؟ بنده در پاسخ می‌گوید: بلی. قبول دارم. آنگاه الله متعال میفرماید: یقین داشتی که روزی با من ملاقات خواهی کرد؟ می‌گوید: بارالها! من به تو و پیامبران و به کتاب‌های آسمانی‌ات ایمان داشتم و پایبند نماز و روزه بودم، و از آنچه که به من عطا نموده بودی به مستضعفان انفاق می‌کردم و.. چندین عمل دیگر را که انجام نداده، بر می‌شمارد. الله متعال میفرماید: اینجا در حضور من نیز! (دست از دروغ‌گویی بر نمیداری) اکنون از وجود خودت گواه می‌آوریم. مرد با خود می‌گوید یعنی چه! مگر کسی جرأت می‌کند علیه من شهادت اداء کند؟!

در این وخت است که: مهر سکوت بر دهانش زده میشود و بجای زبان، پوست، دست و پا و دیگر اعضای بدنش آغاز به سخن زدن می‌کند. (روایت مسلم).
جای تعجب است!

این انسان گنهکار در تلاش آن است که با دروغ هایش همان طوری که در دنیا بندگان خدا را فریب می‌داد، اکنون در میدان محشر، الله متعال را بفریبید! غافل از اینکه خداوند، عالم به اسرار و درون انسان‌هاست.

حاکمیت خداوند متعال بر اعضای جسم انسان:

علامه سید قطب در تفسیر خویش در آیه (19 سوره فُصِّلَتْ) مینویسد: «وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (19)» «روزی که دشمنان خدا به سوی آتش رانده می‌شوند و بر لبه آن گرد آورده می‌شوند».

«اینجا در حالیکه قبلاً در طول تاریخ، برای انسان ها قدرت و حکومت خداوند بر جهان هستی منکشف شده و به آن پی برده بودند، اکنون پرده از حاکمیت جدیدی برداشته می شود که بدان فکر نکرده بودند، حاکمیت خداوند بر اعضا و اجسام آنان». میبینند که چگونه اعضاي بدنشان در تصرف الله متعال در آمده و از او فرمان میبرند و بدستور خدا عليه آنها اعتراف می کنند.

تسلط و حکومتی که حتی خود آنان نظیر آن را بر اعضاي خویش نداشته و ندارند. صحنه عجیب و تعجب انگیزی است که در آن، قدرت و تسلط خداوند بر اعضا و جوارح بشر به نمایش گذاشته می شود. مجرمان از علایم خاصی که در چهره دارند شناخته می شوند که اینان اند دشمنان الله! همه با هم و در کنار هم گردآوری شده و بسان گله های گوسفند بسوی آتش دوزخ سوق داده می شوند و در فاصله چند متری آتش، متوقف شده، محاسبه می گردند. شاهدان که قبلاً کسی آن ها را به حساب نمی آورد برای شهادت بر می خیزند. قدرت تکلم از زبان ها سلب می گردد. دیگر به سخن گفتن آن ها نیازی و ضرورت نیست. در دنیا دروغ فراوان گفتند، استهزا کردند و.. اینک وقت آن فرا رسیده که گوش ها، چشم ها و پوست بدن و پا به اطاعت پروردگار خویش لب به سخن بکشایند و پرده از کردار زشت صاحبان خود بردارند. آنان به گمان خود، گناهان را دور از چشم خدا و بندگان خدا انجام می دادند، و خیال می کردند که خداوند از نیت های پلید و اعمال زشت شان اطلاعی ندارد، ولی نمی توانستند گناه خود را از دید چشم، گوش و پوست و سایر اعضاي خود، بپوشانند، زیرا چنین چیزی ممکن نبود، چراکه این ها، اجزای غیر قابل انفکاک بدن می باشند. چه نیروی شگفتی و چه تصرف عجیبی! که انسان را، حتی در مقابل اعضاي بدن خودش ناتوان و زبون می گرداند. (تفسیر فی ظلال القرآن).

معنای شهادت اعضاء :

گواهی و یا شهادت اعضاء یا قوای انسانی در روز قیامت عبارت است از گزارش و بازگو کردن گناهانی که این اعضاء در دنیا شاهد و ناظر بوده اند. بر این اساس، این شهادت، در واقع اداء همان چیزی است که عهده دار شده و حامل آن گشته اند، و اگر این عهده داری و تحمل و نظارت از همان دنیا و هنگام عمل نبود و تنها به این جهت باشد که خداوند آنها را در قیامت دارای شعور و قدرت نطق می کند، و آنها تازه در آنجاست که نسبت به اعمال و صحنه های گذشته آگاه می شوند، و یا اینکه خداوند صدایی را در آنها ایجاد می کند، بدون اینکه خود ادراک و شعوری داشته باشند، دیگر شهادت دادن صدق نمی کرد، و نسبت به فرد مجرمی که گناه را انکار می کرد، اتمام حجت از این راه، معنا نداشت.

شهادت یعنی چه؟

ظاهر آیات مورد بحث نشان دهنده این امر است که شهادت «گوش» و «چشم» عبارت از اداء و ارائه چیزی است که شنیده و دیده اند، حتی نسبت به آن دسته از گناهانی که به وسیله این دو صورت نگرفته است. مانند اینکه گوش شهادت دهد که آیات الهی را که بر او خوانده می شد شنید، ولی صاحبش از آنها روی گرداند، و یا اینکه شنید که صاحب گوش، سخن کفرآمیز بر زبان می راند، و نیز مانند شهادت چشم به اینکه نشانه های یگانگی الله متعال را دید ولی صاحب چشم به آنها توجهی نکرد، و یا ناظر گوش کردن صاحب چشم به غیبت و یا سایر محرمات بوده است. چنانکه در این آیه اشاره شده است:

«و لا تقف ما ليس لك به علمٌ إنّ السمعَ و البصرَ و الفؤادَ كلّ اولئك كان عنه مسؤولاً». بنابراین این، می توان گفت: گوش و چشم از این نظر با سایر اعضا تفاوت دارند و گواهی آنها شامل سایر گناهان شخص نیز می شود؛ گناهایی که توسط سایر اعضا و قوای انسانی انجام شده است، ولی سایر اعضا، چون دست و پا و پوست، بر گناهایی شهادت خواهند داد که خود وسیله انجام آنها بوده اند. و علت اینکه مجرمین، تنها خطاب به پوست هایشان می گویند: «چرا علیه ما شهادت دادید؟» را می توان در همین تفاوت دانست.

خواننده گان محترم !

شهادت اعضا و جوارح انسان به گناهان و جرمهای خود در واقع به معنایی پذیرش کامل و اعتراف به اعمال ناپسند خود است و اتمام حجتی است بر آنها. گویی در آنجا اعضایی که به کمک ایشان گناهی را مرتکب شده ایم، داغی بر چهره دارند و شرمی آنان را فراگرفته که با دیدن عظمت او و جنایت خود ناخواسته لب به سخن می کشایند و طلب عفو می کنند اما فراموش کرده اند که فرصت ها به پایان رسیده است.

از سویی دیگر، خدایی که عادل و حکیم است هیچ گاه بر خود روا نمی شمارد حتی با وجود آنکه جرمی در برابر دیدگانش روی می دهد و شاهدانی چون پیامبر صلی الله علیه وسلم و فرشتگانش نظاره گر آن اند را بدون محاکمه مجازات نماید. بلکه او فاعلان و کنندگان را به سخن می آورد تا آنان خود از کرده هایشان سخن گویند و عذری دیگر برایشان نباشد.

وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۲)

شما اگر گناهانتان را پنهان می کردید نه بخاطر این بود که از شهادت گوش و چشم ها و پوستهایتان بیم داشتید، بلکه شما گمان می کردید که خداوند بسیاری از اعمالی را که انجام می دهید نمی داند! (۲۲)

تفسیر :

مجرمان از شهادت اعضای بدن خویش غافلند بناءً در ارتکاب بر گناه جرأت میورزند، در آیه مبارکه آمده است که: شما در وقت ارتکاب گناهان، از ترس اینکه مبدا گوش ها، چشم ها و پوست های شما در روز قیامت بر شما شهادت دهند پنهان کاری نمی کردید، بلکه گمان می کردید که بسیاری از اعمال بد شما بر الله متعال پوشیده خواهد ماند. همچنان در حین ارتکاب اعمال ناشایسته از بیم اینکه اندام هایتان علیه شما گواهی دهند، پرده پوشی نمی کردید و از این امر غافل بودید که اگر هیچ شاهد دیگری از بشر در هنگام ارتکاب اعمال بد شما نیز حاضر نباشد، خود اندام های شما بر شما گواهی میدهد!

مفسر جلیل القدر بیضاوی میفرماید: یعنی در موقع اقدام به اعمال زشت از ترس آب روریزی، خود را از مردم مخفی می کردید، اما گمان نمی کردید که اعضایتان در مورد آنچه پنهان داشته اید بر شما شهادت بدهند، پس خود را از آنان مخفی نمی کردید و اعمالتان را از آنها مستور نمی داشتید. این یادآور آن است که مؤمن باید بداند در هر حال مراقب دارد. (تفسیر بیضاوی ۱۵۶/۲).

«و لکن ظننتم أنّ الله لا یعلم کثیراً ممّا تعملون» و شما گمان می کردید که خداوند بسیاری از اعمالی را که انجام می دهید نمی داند! از این رو جرأت پیدا کرده و مرتکب نافرمانی و گناهان می شدید.

با در نظر داشت اینکه مجرمان از این مسئله غافل اند ولی شاهد بودن اعضای بدن در دنیا و و شهادت آنها در قیامت، قابل کتمان و تردید نیست. و به یاد داشته باشید که؛ بینش غلط در مورد الله متعال، سرچشمه خسارت و سقوط انسان است. در دنیا و آخرت است.

شان نزول آیه 22 :

935- بخاری، مسلم، ترمذی، احمد و دیگران از ابن مسعود (روایت کرده اند: در نزدیک کعبه سه نفر باهم نماز عه کردند، یکی ثقی و دو دیگر قرشی و یا یک قرشی و دو نفر ثقی بودند، یکی از آن ها گفت: آیا فکر می کنید خدای عزوجل هرچه ما انسان ها می گوئیم می شنود، دیگری گفت: اگر آشکارا سخن بگوئیم می شنود و گفتار پنهان ما را نمی شنود. دیگری گفت: اگر گفتار آشکارا ما را بشنود سخنان پنهان ما را نیز می شنود. آنگاه الله متعال آیه: «وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ» را نازل کرد. صحیح است، بخاری 4816 و 4817 و 7521، مسلم 2775، ترمذی 3248، نسائی در «تفسیر» 488، احمد 1 / 444 از ابن مسعود روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی» (2348).

وَدَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳)

و این گمان بدی بود که در باره پروردگارتان داشتید، و همان موجب هلاکت شما گردید و سرانجام از زیانکاران شدید. (۲۳)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که داشتن: بینش غلط در مورد الله متعال، سرچشمه خسارت انسان و در نهایت سقوط انسان در کودال هلاکت در دنیا و عذاب سخت در آخرت می گردد. ایمان به اینکه ما روزی در محضر پروردگار با عظمت حضور پیدا می کنیم، مهم ترین عامل هدایت و رشد در انسان می گردد، و کسیکه نسبت به پروردگار سوء ظن و گمان بد داشته باشد و طوری فکر می کند الله متعال از بسیاری از اعمال ما آگاه و دانا نیست، طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، داشتن همین فکر موجب هلاکت انسان و خساره جبران ناپذیر انسان در روز قیامت می گردد. و چه زیبا است که میفرماید: «فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ» و از زیانکاران شدید در دنیا و آخرت می باشد.

در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا يموتن أحد منكم إلا و هو يحسن بالله الظن فإن قوما قد أراهم سوء ظنهم بالله، فقال الله تعالی: وَدَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي» «هرگز یکی از شما نمیرد، جز این که به الله متعال گمان و اندیشه نیک می پروراند زیرا سوء ظن گروهی به الله تعالی، آنان را هلاک گردانید پس الله متعال فرمود: و این گمانتان که به غلط در حق پروردگار خویش اندیشیدید، شما را هلاک گردانید، در نتیجه از زیانکاران شدید». با استدلال و استمداد از خداوند، باید عقاید خود را محکم و شفاف کنیم و از هر گونه سوء ظن نسبت به الله متعال دوری جویم.

فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ (۲۴)

اگر آنها صبر کنند (یا نکنند) به هر حال دوزخ جایگاه آنهاست، و اگر تقاضای عفو نمایند مورد عفو قرار نمی گیرند! (۲۴)

تفسیر :

«مَثْوًى»: به معنای قرارگاه دائمی است و «يَسْتَعْتِبُوا» از «استیعاب» به معنای درخواست رضایت و عذر خواهی است.

اکنون اگر کافران بر عذاب شکیبایی ورزند، این صبر و شکیبایی هیچ فایده ای به حال شان ندارد و به دردشان نمی خورد مسلم است آتش منزل و مکان آنها می باشد. و پناه و راه فرار و چاره‌ای از آن ندارد.

«وَإِنْ يَسْتَعْجِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ»: و اگر در صدد جلب رضایت خدا برآیند، رضایت خدا شامل حال آنها نمی شود. اگر رجعت به سوی دنیا را به منظور توبه بخواهند، باز هم هرگز پذیرفتنی نیست و توبه و عذر آنان قبول نمی شود. توبه و طلب عفو، تنها در دنیا کارساز است.

عبدالرؤف مخلص هروی، مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: یعنی: اگر درخواست کنند که به سوی آنچه که در دنیا دوست دارند برگردانیده شوند، برگردانیده نمی شوند زیرا سزاوار این بازگشت نیستند و اگر طالب رضا و عفو الهی بشوند، نیز این عفو برای شان صادر نمی شود بلکه آن ها ناگزیر باید دوزخ را تحمل کنند.

امام قرطبی میفرماید: العتبی یعنی بازگشت فردی که مورد عتاب قرار گرفته است به امری که عتاب کننده را راضی می کند. می گوئی: «استعتبته فأعتبني» یعنی رضایتش را خواستم پس از من راضی شد. (تفسیر قرطبی ۱۵/۳۵۴).

وَقِيضْنَا لَهُمْ قُرْنَاءَ فَرِيئُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (۲۵)

و ما برای آنان همنشینانی گماشتیم که از پیش و پشت سرشان (کارهای ناشایست شان) را در نظرشان زیبا جلوه دادند، و فرمان عذاب الهی که قبل از آنان در باره اقوام (گمراه) از جن و انس ثابت و صادر شده بود، بر آنان نیز ثابت شد. البته آنها زیانکار بودند. (۲۵)

تفسیر :

مفسران کثیر می نویسند: یعنی اعمال آنها را برایشان نیکو جلوه دادند طوری که خود را جز نیکو کار نمی دیدند. (مختصر ۳/۲۶۱).

«قِيضْنَا» به معنای احاطه و پوشش است. به پوسته‌ی بالای تخم مرغ قیض گفته می شود. «قُرْنَاءَ» جمع قرین به معنای همنشین است.

دوست و همنشین بد، مایه‌ی زیان انسان می‌گردد:

واقعیت امر اینست که: دوستان فاسد، فکر و شخصیت انسان را لگدار، مغشوش و در نهایت مریض می سازد، و همین انتخاب و یا گرفتن دوست و همنشین بد، در ذات خویش از جمله یکی از عذاب های الهی است، که انسان آگاهانه و یا ناگاهانه بدان مبتلا می گردد. همنشینی بد، مصاحبت و همجنسی با افرادی است که در انسان گناه و آلودگی ایجاد، تشویق و ترغیب می کند.

دوست بد، همچون شیطان، بدی ها، را برای انسان زیبا جلوه میدهد. انسان بد و منحرف از خواسته های طبیعی و غریزی انسان سوء استفاده می کنند. (انسان فطرتاً زیبایی و خوبی را دوست دارد، اغفالگران از این امر سوء استفاده کرده و کارهای بد را زیبا و خوب جلوه می دهند تا انسان به اسانی وادار به قبولی آن شود. اثر و تاثیرات دوست بد مثل شمشیر برهنه ای است که ظاهرش زیبا ولی زخمش، زخم ناسور بوده که در نهایت موجب قتل انسان می گردد.

نباید فراموش کرد که: انسان گام به گام سقوط می کند: طوریکه یاد آور شدیم؛ ابتدا دوستان فاسد خرابی ها را برایش زیبا جلوه می دهند، سپس مستحق قهر الهی می شود.

و چه عبرتناک است آیات متبرکه (27 و 28 سوره فرقان) که میفرماید: «و یَوْمَ یَعْصُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ یَقُولُ یَا لَیْتَنِي اَتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً» (27) یا ویلایتی لایتنی لَمْ اَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلاً» (28) (و یادآور شو) روزی را که ظالم دست های خود را با دندان می گزد؛ می گوید: ای کاش من هم همراهی پیغمبر، راهی (ایمان و نجات را) در پیش می گرفتم. (28) و ای بر من! ای کاش فلان شخص (گمراه) را دوست خود نمی گرفتم.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾

کافران گفتند: به این قرآن گوش فرا ندهید و [هنگام قرائتش] سخنان لهُو و بیهوده [و سر و صداهای بی معنا] در آن افکنید [تا کسی نشنود!] شاید که پیروز شوید. (۲۶)

تفسیر :

«وَالْغَوْا فِيهِ»: این جمله بدین فهم است که: یعنی با هر کلام یا عمل لغوی مانند آواز کشیدن، چک چک کردن، جار و جنجال مبحثی براه انداختن، بیان کردن قصه های خیالی، گفتن فکاهی، ایجاد کردن هر نوع تشویش و تردید و در نهایت مطرح کردن سؤالات نابجا و غیر منطقی که بصورت کل بتواند ایجاد تشویش کند و در نهایت مسیر حق را منحرف سازد.

ابن عباس (رض) فرموده است: ابو جهل می گفت: وقتی محمد قرآن میخواند بر او چیغ بزنی، تا نداند چه می گوید. (تفسیر قرطبی ۳۵۶/۱۵).

ایجاد مزاحمت در حین قرائت قرآن:

«لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ»: زمانی که کفار از مقابله کردن با قرآن عاجز ماندند و تمام تدابیر آنها علیه آن مات ماند، آنگاه حرکت دیگری را شروع کردند، حضرت ابن عباس در این مورد فرموده است که ابو جهل مردم را بر این واداشت که وقتی محمد صلی الله علیه و سلم به خواندن قرآن مشغول میشوند، شما در پیشروی او چیغ و فریاد بکشید و سر و صدا راه بیندازید، تا مردم متوجه نشوند که او چه می گوید، بعضی گفتند: که صوت کشیدن و کف زده در میان سر و صدا راه انداخته، مردم را از شنیدن قرآن باز داشته اند. (تفسیر قرطبی)

خواننده گان محترم !

در این هیچ جای شکی نیست که در طول تاریخ بشریت؛ تبلیغات سوء علیه تعلیمات همه ادیان ابراهیمی و بخصوص دین مقدس اسلام وجود داشته، و دیده شده کسانی که برای افکار و نظریات عقیدوی خویش دلیل، مسند و استدلال منطقی نداشته باشد، سعی کوشش و نیرنگ را به راه می اندازد که سایر انسان ها را حتی از شنیدن حرف منطقی منع و به شکلی از اشکالی مانعی سر راه شان ایجاد نماید.

پیامبر اسلام بطور متداوم به تبلیغ وحي الهي مشغول بود و کفار از این صحنه ها و روشنگری های شان رنج می بردند. و از جانب دیگر باید گفت که تجربه نشان داده است که: شنیدن قرآن، دارای جاذبه و اثر بخشی خاص و معجزه اسای است که دشمنان از آن جداً در خوف و هراس اند بناءً دشمنان دین مقدس اسلام همه ای تلاش و سعی خویش را بکار می اندازند تا مانع شنیدن آواز حق قرآنی در گوش مردم شوند و در این راه همه امکانات خویش را از طریق ممکن بکار بسته است. واضح است که: و سایل و ابزار کاری کفار، و معاندین اسلام در قدم نخست همانا یاهه سرایی است. دشمن برای تقویه مورال دوستان خویش همیشه به یاران خود نوید پیروزی می دهد. دشمن قرآن، دشمن

خداست. و طوری که یاد آور شدیم: سزای انکار آگاهانه و دائمی، همانا دوزخ ابدی است.
فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۷)
 به یقین کافران را عذابی سخت می چشائیم، و بی تردید آنان را بر پایه بدترین اعمالی که همواره مرتکب می شدند، سزا خواهیم داد. (۲۷)

تفسیر :

«لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي...»: مراد دو چیز می تواند باشد:
 الف: - مبارزه کافران با قرآن بدترین کار است و در برابر آن کیفر شدید داده می شوند.
 ب: - همه کارهای کافران همسان بدترین کارشان محسوب می گردد و بدترین مجازات ها بدان ها تعلق می گیرد، همان گونه که همه کارهای مؤمنان همسان بهترین کارشان محسوب میشود و بهترین پاداش ها بدان ها تعلق میگیرد. (تفصیل در سوره های: توبه آیه 121، نحل آیات 96 و 97، نور آیه 38، عنکبوت آیه 7، زمر آیه 35). «ترجمه معانی قرآن»

ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءَ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۲۸)

این است جزای دشمنان الله که آتش است، برای آنان در آتش دوزخ سرایی جاودانه و همیشگی است. این سزا به آن سبب است که آیات ما را انکار می کردند. (۲۸)

تفسیر :

دشمن قرآن، دشمن الله است:
 در آیه متبرکه آمده است: «جَزَاءَ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» «این جزا به کیفر آن است که آیات ما را انکار می کردند. و آنرا به باد مسخره می گرفتند، یعنی: آنها به سبب انکار این حقیقت که قرآن از جانب خداوند متعال است، به کیفری سخت، مجازات می شوند.
 امام رازی رحمه الله میفرماید: لغو و استهزای آنان به قرآن، به «جحد و انکار» موسوم شده است؛ چون وقتی آنها دریافتند که قرآن «معجزه» است، ترسیدند اگر مردم به آن گوش فرادهند، به آن ایمان بیاورند، بنابر این آن روش ناپسند و فاسد را اختراع کردند، و آن هم نشان میدهد که آنها میدانستند قرآن دارای اعجاز بیان است، اما از طریق حسادت آنرا انکار کردند. (تفسیر کبیر ۲۷/۱۲۰).

قبل از همه باید گفت که، دشمن قرآن، دشمن خداست، و سزای انکار آگاهانه و دائمی قرآن، همانا دوزخ ابدی است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا اللَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ (۲۹)

و کافران میگویند: پروردگارا! آنان که از گروه جنّ و انس ما را گمراه ساختند تا ایشان را زیر پاهای خود بگذاریم (و لگدمالشان کنیم) تا از پستترین اشخاص باشند! (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْأَسْفَلِينَ»: پائین ترین افراد و پست ترین مردم از لحاظ مکانیت و منزلت و مقام و مکان.
 این سخن بیانگر شدت خشم کافران بر سردستگان و رهبران کفر و معصیت است (سوره های: بقره آیات 166 و 167، سبأ آیه 31 - 33). «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

مفسیر ابو حیاندر تفسیر آیه مبارکه می نویسد :: ظاهراً منظور از «الَّذِينَ» جنس است؛ یعنی هر گمراه کننده‌ای از جنّ و انس. (البحر ۴۹۵/۷).

در آیه مبارکه در می یابیم کفّار در روز قیامت در حالیکه در آتش دوزخ قرار دارند می‌گویند: پروردگارا! ما خواهان شناسایی عاملان گمراهی خویش برای انتقام از آنان هستیم. شیطان های انسی و جنّی را که باعث گمراهی ما شدند به ما نشان بده تا آنان را در درک اسفل در طبقه پایانی دوزخ در زیر پای خویش در اندازیم. ول گد کوب شان کرده از آنان انتقام بگیریم، و قدری از خشمی را که بر آنان داریم، فروبشنانیم. دیده می شود که کفّار در روز قیامت، جرم و گناه خویش را به گردن دیگران می اندازند. رهبران گمراه کننده‌ای که در دنیا روی دست و چشم دیگران قرار داشتند، پیروان شان در قیامت، آرزوی زیر پا گذاشتن آنان را می کنند.

خواننده گان محترم !

آیات متبرکه (30 الي 36) در مورد اینکه وعده ي الله متعال به بندگان پایدار بوده، و همچنان بحث درباره دعوت به سوي الله و راه و رسم آن، صورت گرفته است.
إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (30)

بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ماالله است؛ سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند [و می گویند:] که نترسید و غمگین نباشید و بشارت باد بر شما به بهشتی که وعده داده میشدید. (۳۰)

تفسیر :

نمونه های روشن نزول فرشتگان بر مؤمنان را می توان در سوره های (آل عمران آیه 125) ملاحظه نمایم طوری که میفرماید: «بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ» (آری، اگر شما رزمندگان جنگ بدر استقامت و تقوا پیشه کنید و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید، خداوند شما را به پنج هزار نفر از فرشتگان نشاندار یاری می‌کند).

همچنان مشابه این آیه را نیز در سوره ی (احقاف، آیات 13 و 14) ملاحظه نمایم که میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» کسانی که گفتند: «پروردگار ما «الله» است» و سپس استقامت کردند پس نه خوفی بر آنهاست و نه اندوهی، آنان اصحاب بهشت هستند که به پاداش عملکردشان برای همیشه در آن جا هستند.

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» به راستی کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است یعنی: او یگانه است و شریکی ندارد. بدین‌گونه به پروردگاری و یکتایی حق تعالی و به عبودیت خود برای او اقرار کردند؛ به او چیزی را شریک نمی‌آورند و بعد از آن با انجام اوامر، پرهیز از نواهی و متابعت شایسته از پیامبر صلی الله علیه وسلم در دین خدا استقامت می ورزند. و استقامتی با ارزش استقامتی است که طولانی باشد.

«ثُمَّ اسْتَقَامُوا» (کلمه «ثُمَّ» برای زمان و فاصله های دور آمده است. در ضمن قابل یاد آوری است: استقامت، در کنار ایمان ارزش است و گر نه کفّار نیز بر باطل خویش استقامت دارند.

باید گفت که خالق بودن خدا را بسیاری قبول دارند ولی در تدبیر امور پای دیگران را به میان می آورند؛ مهم آن است که انسان در ربوبیت خداوند مقاومت کند یعنی هیچ قانون و پروگرامی را از غیر الله متعال نپذیرد.

ابوبکر صدیق (رض) در تفسیر استقامت‌کنندگان مورد نظر در این آیه، فرمود: «ایشان کسانی هستند که در عمل استقامت ورزیدند چنان که در سخن استقامت ورزیدند... و گفتند؛ پروردگار ما الله است، سپس چیزی را به وی شریک نیاوردند».

از عمر رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم بعد از قرائت آیه بر منبر گفت: یعنی راه مستقیم توحید و طاعت خدا را ادامه دادند، و بعد از آن مانند روباه به حيله و نیرنگ پرداختند. (تفسیر قرطبی ۳۵۸/۱۵).

منظور این است که آنها در تمام سلوک و اخلاق و اقوال و اعمالشان بر شریعت خدا پایدار ماندند و مؤمنان حقیقی و مسلمانان صادق بودند. از بعضی از عارفان در مورد تعریف کرامت سؤال شد، گفتند: استقامت و پایداری عین کرامت است. از حسن روایت شده است که می‌گفت: بار خدایا! تو پروردگار ما هستی، استقامت را به ما عطا فرما. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی).

«تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا»: فرشتگان رحمت در هنگام سختی مرگ، بر چنین اشخاص نیکوکار فرود می آیند و برای شان می‌گویند: به آسایشی که پروردگار برای تان آماده ساخته شادمان باشید؛ از مرگ و هولناکی بعد از آن نترسید، به دارایی و فرزندان‌هایی که در دنیا از خود باقی گذاشتید غمگین نباشید چون در مورد آن ما جانشین شما می‌شویم.

انسان در اثر ایمان و مقاومت، فرشتگان را به خود جلب می‌کند، و از جمله؛ «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» ملاحظه می‌نمایم که: فرشتگان بر غیر پیامبران نیز نازل می‌شوند. مطابق هدایت قرآن که می‌فرماید: «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ»: بر مؤمنان مقاوم فرشتگان نازل می‌شوند. و در حالیکه بر گناهکاران، شیاطین نازل می‌گردند.

ایستادگی و مقاومت در راه حق، هم خوف از آینده را بر طرف می‌کند. «أَلَّا تَخَافُوا» و هم حزن و اندوه نسبت به گذشته را. «لَا تَحْزَنُوا» بالاترین هدیه‌ی آسمانی که فرشتگان برای مؤمنان مقاوم می‌آورند، همانا آرامش روحی و روانی است.

مجاهد می‌فرماید: «هدف از، فرود آمدن فرشتگان بر ایشان در هنگام مرگشان است». قتاده می‌گوید: «هدف از؛ فرود آمدن شان در هنگامی است که ایشان از قبرهایشان برای بعث و حشر بر می‌خیزند».

زیدبن اسلم می‌گوید: «هدف اینست که؛ فرشتگان در هنگام مرگشان، در قبرهایشان و در هنگامی که برای حساب برانگیخته می‌شوند، به ایشان مژده می‌دهند».

ابن کثیر می‌فرماید: «قول زیدبن اسلم در این باره، قولی بس نیکو و جمع‌کننده همه اقوال در این مورد است».

در حدیث شریف به روایت براء (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَقُولُ لِرُوحِ الْمُؤْمِنِ: أَخْرَجِي أَيْتَهَا الرُّوحَ الطَّيِّبَةَ فِي الْجَسَدِ الطَّيِّبِ كُنْتَ تَعْمُرِينَهُ، أَخْرَجِي إِلَيَّ رُوحَ وَرِيحَانٍ وَرَبِّ غَيْرِ غَضْبَانٍ». «فرشتگان به روح مؤمن می‌گویند: ای روح پاکیزه که در جسم پاکیزه‌ای بوده‌ای که آن را (با طاعت حق تعالی) آباد میداشتی! بیرون آئی به سوی راحتی و آسایش و گشایشی و به سوی رزق و روزی

وخوشي اي و بيرون آي به سوي پروردگاري كه بر تو خشمگين نيست». گفتني است كه درباره اهميت استقامت و پايداري، احاديث و روايات بسياري آمده است؛ از آنجمله حديث شريف ذيل به روايت سفیان بن عبدالله ثقفی (رض) است كه فرمود: گفتم، يا رسول الله! مرا به كاري دستور دهيد تا به آن چنگ زنم! فرمودند: «قل: ربي الله، ثم استقم». «بگو: پروردگار من الله اُ است آن گاه بر آن استقامت كن». گفتم: يا رسول الله! از چه چيزي بيشتر بر من بيمناك هستيد؟ رسول الله صلي الله عليه وسلم، گوشه زبان خویش را گرفتند و فرمودند: «از اين!».

«وَأَبَشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» و موافق وعده پروردگار صاحب عزت و جلال، به دخول در بهشت جاوداني كه زوال نمي پذيرد و از آن انتقال نمي يابيد شادمان باشيد. شيخ زاده گفته است: در موقع احتضار، فرشتگان با اين مژده بر مؤمنان نازل مي شوند و مي گویند: از هئيبت خوف و ترس، مرگ نترسيد و از وحشت قبر نهراسيد و از شدايد روز رستاخيز بيمناك نباشيد. و انسان مؤمن به دو محافظ خود مي نگرَد كه بر بالاي سرش ايستاده و مي گویند: امروز نترس و غمگين مباش، به تو مژده ي بهشتي مي دهيم كه وعده ي آن را به تو داده بودند. و امروز اموري را مي بيني كه مانندش را نديده اي. پس تو را هراسان و ترسان نكند؛ چون هدف آن ديگري است نه تو. (حاشيه ي شيخ زاده ۲۶۱/۳).

نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ (۳۱)

ما ياران و مددكاران شما در زندگي دنيا و در آخرت هستيم و براي شما هر چه خواهيد در بهشت فراهم است و هر چه طلب كنيد به شما داده ميشود. (۳۱)

تفسير :

در اين هيچ جاي شكي نيست كه: مؤمن مقاوم، داراي دوستان آسماني ميباشد. طوريكه مي فرمايد: «نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا». همچنان فرشتگان در هنگام احتضار مؤمنان به ايشان مي گویند: ما در زندگي دنيا ياوران و دوستان شما بوديم و شما را به امر الله متعال از هر امر ناخوشايندي نگاه مي داشتيم. در آخرت نيز با شما هستيم و شما را از هر امر ترسناكي مطمئن ميسازيم. «وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ»: و هر چه نفس هاي شما اشتها و خواهش داشته باشد، در آنجا براي شما فراهم است. و هر چه را خواهيد و آرزو كنيد براي تان تهيه مي شود. از انواع لذتها و نعمت ها. يعني هر خواسته شما پذيرفته مي شود و هر چيزي را كه دوست داشته باشيد در پيش روي خویش بدون رنج بلکه بطور خوش گوار و شفا بخش حاضر مي يابيد، تمام خواسته هاي انسان در بهشت قابل دسترسي و تأمين است. در بهشت، هم لذت هاي مادي تأمين ميشود «تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ» و هم در خواست هاي معنوي. «ما تَدْعُونَ».

نَزَّلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ (۳۲)

اينها به عنوان پذيرائي از سوي خداوند غفور و رحيم است. (۳۲)

تفسير :

از فحواي آيه مباركه در مي يابيم كه الطاف الهی برخاسته از بخشش و لطف اوست. (نه طلب انسان).

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۳۳)

و کیست خوش سخن تر از کسی که به سوی خداوند دعوت کند، و کاری شایسته در پیش گیرد و بگوید که من از مسلمانانم. (۳۳)

تفسیر :

پروردگار با عظمت ما در (آیه ۱۸ سوره زمر) میفرماید: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (آنانی که سخن را (به دقت) میشنوند باز بهترین آنرا پیروی می‌کنند، ایشانند که الله هدایت شان کرده و ایشانند همان خردمندان.) بنابر این وظیفه‌ی مردم آن است که از میان گویندگان از کسانی پیروی کنند که روحش تسلیم الله متعال و عملش صالح و دعوتش به راه خدا باشد. هدایت الهی را تنها کسانی دریافت میکنند که برای دست یابی به حقیقت وقت بگذارند و سخنان را گوش دهند. ابن کثیر میفرماید: این آیه عام است، و شامل تمام اشخاصی می‌شود که خود هدایت یافته‌اند و مردم را به خیر و نیکی فرامی‌خوانند. (تفسیر مختصر ۲۶۴/۳).

و مفسر زمخشری میفرماید: آیه عام است و تمام اشخاصی را زیر پوشش قرار میدهد که دارای این سه خصلت باشند: مؤمن و معتقد به دین اسلام باشند، عمل خیر را انجام دهند، و مردم را به سوی آن بخوانند، و چنان افرادی فقط گروه علمای عامل هستند. (تفسیر کشف ۱۵۶/۴).

دکتر عایض بن عبدالله القرني مؤلف تفسیر المیسر در تفسیر خویش مینویسد: این آیه به فضیلت دعوت به سوی خداوند متعال دلالت دارد و میرساند که اینکار از والاترین مقام بندگی است و دانشمندانی که با حکمت و موعظه حسنه به سوی دین حق دعوت می‌کنند، بهترین افراد جامعه انسانی، برترین افراد امت و محبوب ترین بندگان الله متعال می‌باشند. آری! چنین تزکیه و ستایشی از طرف پروردگار آسمان و زمین برای دعوت گران بسنده است.

در بیان شأن نزول این آیه آمده است که: این آیه کریمه در شأن مؤذنان نازل شده است. در حدیث شریف به روایت عمر (رض) نیز آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خدایا! بر مؤذنان بیامرز» و این دعا را سه بار تکرار کردند. به قولی دیگر: این آیه کریمه درباره خود پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نازل شد؛ چنانکه نقل شده است که: «هر وقت حسن بصری این آیه کریمه را می‌خواند، می‌گفت: او رسول الله صلی الله علیه وسلم است، او حبیب الله است، او ولی الله است، او برگزیده الله متعال است، او بهترین خلق خداوند است، به الله قسم که او دوست داشته ترین اهل زمین در نزد حق تعالی است که به دعوتش لبیک گفت و مردم را نیز به سوی آنچه که خودش اجابت کرده بود، دعوت کرد».

اما حق این است که این آیه کریمه، عام است و هر دعوت گری به سوی خداوند متعال را شامل میشود. (تفسیر انوار القرآن).

وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (۳۴)

و نیکی و بدی برابر نیست بدی را به نیکی دفع کن (همواره به شیوای که آن نیکوتر است مجادله کن) (اگر چنین کنی) ناگاه کسی که میان تو و او دشمنی است، چون دوست گرم و صمیمی گردد. (۳۴)

تفسیر :

یکی از راههای دعوت الی الله آن است که تنش زدایی نماییم و بدی دیگران را با نیکی دفع کنیم. و باید گفت که: برخورد های مثبت و منفی هرگز یکسان نیست، و آثار آن در عمق روح انسان ها باقی می ماند. طوریکه؛ گذشت و بردباری با اذیت و آزار رساندن به مردم برابر نمی باشند. پس ای مؤمن! کار بد مردم را با بردباری از خود دفع نما، عمل زشت و بدی را با کار نیکو، و بدی را با احسان پاسخ بده. عصبانیتت را با صبر، و نادانی را با حلم و حوصله، و بدی را با چشم پوشی دفع کن.

ابن عباس(رض) میفرماید: با شکیبایی و تحمل، نادانی انسان نادان را نسبت به خود برطرف نما. (امام قرطبی ۱۵/۳۶۱).

«فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»: اگر چنین عمل کنی، دشمنانت به رفیقان و دوستانی صمیمی تبدیل می شوند که با تو محبت صادقانه داشته باشند. مطمئن هستیم که نتیجه رفتار های شایسته، اگر دشمن دوست نشود لاقلاً حیا و شرمندگی در او به وجود می آید و او را به رفتار دوستانه وادار می کند.

مقاتل در بیان شأن نزول این آیه کریمه می گوید: «این آیه کریمه درباره ابوسفیان بن حرب نازل شد که دشمن رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بود ولی با خویشاوندی ای که میان او و ایشان صورت گرفت، دوست ایشان گردید و سپس مسلمان شد و در اسلام یار و یاور ایشان گردید و به وسیله خویشاوندی نیز با ایشان پیوند مهربانی و صمیمیت برقرار کرد». این آیه کریمه ادب آموز دعوتگران راه الله تعالی است که باید در دعوتشان به سویی و یی، به این اخلاق متعالی آراسته باشند و نیز این آیه کریمه ناظر بر همه مردم است که باید این روش پسندیده اخلاقی را سرلوحه تعامل اجتماعی خویش قرار دهند. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).

وَمَا يُقَاها إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُقَاها إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (۳۵)

اما به این مرحله جز کسانی که دارای صبر و استقامتند نمی رسند، و جز کسانی که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند به آن نائل نمی گردند. (۳۵)

تفسیر :

نباید فراموش کرد که: رسیدن به قلّه صبر، کار ساده و آسانی نیست. انتقام و مقابله به مثل در برخورد های اخلاقی، نشانه ی کم صبری است، چنین اخلاقی را کسی نمی تواند لازم بگیرد و عفو و احسان و بردباری بابد کاران را در پیشگیرد؛ مگر شخصی که در برابر ناخوشایند ها صبر نماید و خود را از انتقام گرفتن باز دارد، با شریعت الهی برابر سازد و موافق با کتاب الهی و سنت رسول الله عمل نماید. با این روش ها کسی توفیق می یابد و خود را بدان برابر می سازد که نصیب بزرگی از سعادت و نیک بختی و استقامت و پایداری را به او بخشیده باشند.

ابن عباس(رض) در تفسیر این آیه کریمه میگوید: «خداوند متعال مؤمنان را به شکیبایی و صبر در هنگام خشم، به بردباری در هنگام روبرو شدن با جهل و به گذشت در هنگام روبرو شدن بادی دستور داد پس اگر چنین کنند، او آنان را از آسیب شیطان حفظ می کند و دشمنان در برابرشان به گونه ای فروتن می گردد که گویی دوستی مهربان است».

وَأَمَّا يَنْزِعُ عَنْكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعًا فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۶)

و اگر وسوسه ای از سوی شیطان تو را تحریک کند [که از این بهترین شیوه دست

برداري] به خدا پناه ببر؛ بي تردید او شنوا و داناست. (۳۶)

تفسیر :

ترغیب به حسّ انتقام جویی در انسان، از جمله وسوسه های شیطانی است، ولي مقابله و خنثی نموده و بي ثمر ساختن وسوسه های شیطانی همان جواب دادن بدی ها با نیکی، از سفارشات الهی است. صبر و معطلی نکنید که شیطان مسلط شود. اگر شیطان تو را با دعوت به کارهای بد به وسوسه انداخت و به اعمال ناشایست، آزار مردم و مجازات کار بد با جزای تشویق نمود، به الله متعال پناه بجوي. تنها خداوند شنوا و دانای مطلق است طوری که یاد آور شدیم؛ با پیدا شدن کوچکترین وسوسه به الله پنا ببرید یگانه راه علاج از وسوسه های شیطان همانا پناه بردن به ذات پروردگار با عظمت و توبه است. پناه خواستن از خداوند بی پاسخ نمی ماند تنها خداوند شنوا و دانای مطلق است. وسوسه های شیطانی دائمی بوده و طوری که می دانید از وسوسه‌ی شیطان، هیچ بني آدم بشمول پیامبران هم در امان نمی باشند.

در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چون به سوي نماز بر مي خاستند، میفرمودند: «أعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، من همزه و نفخه و نفثه». «پناه می برم به خدای شنوا و دانا از شر شیطان رانده شده، از وسوسه و دمیدن و افسون وي».

خوانندگان محترم !

بعد از اینکه در آیات فوق الذکر، بهترین کردار، گفتار و رفتار که دعوت به سوی یکتاپرستی و حق دوستی است، به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (37 الی 39) یکبار دیگر ؛ دلایلی بر وجود قدرت و حکمت کارهای الله سبحان و تعالی به بحث گرفته میشود :

آن دلایل عبارتند از : وجود شب و روز، ماه و آفتاب و دوباره زنده شدن انسان و سایر موضوعات در این بابت مورد بیان قرار داده میشود . طوری که میفرماید :

وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿٣٧﴾

از نشانه های او شب و روز و آفتاب و ماه است، پس برای آفتاب و ماه سجده نکنید، برای پروردگاری که آفریننده آنهاست سجده کنید، اگر واقعاً تنها او را عبادت می کنید. (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«آیاتِهِ»: نشانه های قدرت و ادله عظمت او. «إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ»: اگر واقعاً او را می پرستید. اگر می خواهید او را عبادت و پرستش کنید. («ترجمه معانی قرآن»).

یادداشت :

این آیه، در نزد جمهور علما، محل سجده تلاوت است از آن روی که امر به سجده، بدان پیوست ساخته شده است. ولي در نزد امام ابو حنیفه (رح)، موضع سجده آخر آیه دیگر، یعنی: «وَهُمْ لَا يَسْتَمُونَ» میباشد زیرا معنی با آن تمام میشود.

فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٣٨﴾

پس اگر (کافران) تکبر ورزیدند (با کینه ستزی را) آنان که نزد پروردگارات هستند شب و روز او را به پاکی یاد می کنند و آنان خسته نمی شوند. (۳۸)

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست که: سرپیچی از سجده و عبادت، نمونه بارز استکبار است. و همین تکبر است که؛ مانع بندگی است. البته اگر انسان های متکبر سجده نمی کنند مهم نیست، زیرا فرشتگان بدون خستگی سجده می کنند. تسبیح، کار فرشتگان است و تسبیح گویان زمینی، شبیه فرشتگان هستند. از جمله «يُسَبِّحُونَ لَهُ» معلوم میشود که فرشتگان در تسبیح پروردگار با عظمت اخلاص دارند، چرا که فرشتگان از عبادت باری تعالی تکبر نمیورزند بلکه دائماً و در طول شب و روز برای وی تسبیح می گویند و از تسبیح گفتن سست و ملول و دلنگ نمی شوند. پس ما نیز باید اخلاص «يُسَبِّحُونَهُ» داشته باشیم. در ضمن قابل یاد آوری است طوری که از فحواي جمله «بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» و ذکر نام شب قبل از روز معلوم می شود که: عبادت در شب، مورد تأکید بیشتری دین مقدس اسلام است.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْتَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۹)

و از [دیگر] نشانه های او این است که تو زمین را خشک و بی گیاه می بینی، اما چون آب را بر آن فرود آوریم به حرکت آید و سبز شده و نمو کند. بی تردید کسی که زمین مرده را زنده کرد، یقیناً مردگان را زنده می کند؛ زیرا او بر هر کاری تواناست. (۳۹)

تفسیر :

در فهم آیه مبارکه در می یابیم که دلیل انکار از معاد، همانا غفلت از قدرت الهی است. در ضمن قابل دقت و تذکر است که: زمین نرم با نزول باران رشد می کند ولی دل های سنگ مانند برخی از انسان ها ظالم و متکبر با نزول آیات قرآنی تغییر ناپذیر است.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (40 الی 46) مبحثی در باره هشدار به بی باوران ملحد، پاک بودن قرآن از باطل و عربی بودن آن، به بحث ادامه داده میفرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفُونَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴۰)

تفسیر :

مسئلاً کسانی که معانی و مفاهیم آیات ما را از جایگاه واقعی اش تغییر میدهند [و به تفسیر و تأویلی نادرست متوسل می شوند] بر ما پوشیده نیستند. آیا کسی را که در آتش می افکنند، بهتر است یا کسی که در آرامش و آسایش در روز قیامت (به سوی حشر و حساب) می آید؟ شما هر چه می خواهید انجام دهید یقیناً او به آنچه می کنید بیناست. (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا يَخْفُونَ» مخفی نمی مانند، پوشیده نمی مانند. «آيَاتِنَا»: مراد آیات تکوینی کتاب منظور جهان، یا آیات تشریحی مذکور در کتاب های آسمانی بخصوص قرآن است. «يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا»: آیات ما را تحریف می کنند. آیات ما را مورد طعن قرار میدهند. مراد منحرف ساختن مردم با مغالطه و سفسطه از دلائل خدا شناسی و نشانه های قدرت الهی، و یا تحریف حقائق و معانی و تغییر عبارات و الفاظ کتاب های آسمانی است. «آمِنًا»: در امن و امان. مطمئن و بی دغدغه، حال است. («ترجمه معانی قرآن»).

تفسیر :

کلمه «الحاد» از «لحد» گرفته شده به معنای حفره‌ای است که به يك سو انحراف داشته باشد. و «ملحد» به معنای منحرف از حق و گمراه است. قتاده گفته است: «الحاد» یعنی کفر و دشمنی و انکار کردن. و ابن عباس (رض) گفته است: یعنی تبدیل و تغییر سخن و گفتار. (تفسیر قرطبی ۱۵/۳۶۶). زجاج می فرماید: لفظ «اعملوا» هر چه می خواهید، بکنید» لفظ امر و مفید تهدیدی سخت می باشد».

سنت الهی مهلت دادن است :

آنچه از کسانی که از آیات الهی انکار و آنرا تکذیب می دارند، و از ایمان به پروردگار باعظمت اعراض می ورزند، و قرآن کریم و وحی آسمانی را تکذیب میکند، نیت اعمال و کردار این منحرفان از الله متعال پوشیده نیست. او به کارهای آنان دانا و بر اعمال شان آگاه است. در این هیچ جای شکی نیست که: نظارت الله متعال، بزرگ ترین تهدید برای منحرفان و مایه‌ی دلداری برای اهل ایمان است. در این آیه دوبار به نظارت الله متعال «لا یخفون علینا... إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»، اشاره بعمل آمده است، ولی آنانرا به حال خود رها نموده تا به انحراف خود ادامه دهند.

شان نزول آیه 40:

936- ابن منذر از بشر بن تمیم روایت کرده است: این کلام عزیز «أَفَمَنْ يَلْقَى فِي النَّارِ خَيْرًا أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» در باره ابوجهل و عمار بن یسار نازل شده است. (عبدالرزاق در «تفسیر قرآن» 2717 از بشر بن تمیم روایت کرده است).

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّ لَهُمْ لَكِتَابًا عَزِيزًا (۴۱)

کسانی که به این قرآن هنگامی که به سویشان آمد کافر شدند [به عذابی سخت دچار میشوند] بی تردید قرآن کتابی است شکست ناپذیر. (۴۱)

تفسیر :

واقعاً هم قرآن عظیم الشان کتابی که برای انسان عزتی را ببار می آورد و عمل به هدایات قرآنی انسان را از مقام و منزلت عالی و بلندی در جامعه برخوردار میسازد، قرآن کتابی است، که از زیادت و نقصان محفوظ بوده و از تحریف و تبدیل مصون می باشد؛ زیرا الله متعال ضمانت حفظ آنرا نموده است. قرآن از آینده خود خبر می دهد. عزت قرآن و تحریف نشدن آن در طول تاریخ با وجود آن همه دشمنی ها، يك خبر غیبی است. قرآن که از طرف خداوند حکیم است، حکیمانه و استوار است. محتوی، الفاظ، شیوه‌ی نزول و نیز تأثیر آن محکم و استوار می باشد. الهی قرآن ما را از همه ای دسایس و توطیه ها در آمان داشته باشی و ما را عمل به قرآن نصیب فرماید. آمین

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (۴۲)

که هیچگونه باطلی، نه از پیش او و نه از پشت سر به سراغ آن نمی آید، چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْبَاطِلُ»: نقطه مقابل حق است. هدف این است: نسخ، کم و زیاد شدن، غلط از آب در آمدن، تناقض مطالب و مفاهیم، و بالاخره همه چیزهای نادرست و خلاف حقیقت و واقعیت است.

«مَنْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ»: کنایه از همه جانبه بودن است. یعنی از همه جهات خدا قرآن را حفظ میکند (سوره: حجر آیه 9) و از هیچ سو و هیچ طرف و ناحیه، بطلان و فساد متوجه آن نگشته و نمی گردد. («ترجمه معانی قرآن»، از: مصطفی خرمدل).
تفسیر :

یعنی: اینکه چگونه باطل را بر آن راهی خواهد بود در حالیکه خدای ذوالجلال فرود آورنده آن، از کمال حکمت و برترین و والاترین اوصاف برخوردار است به طوری که از حکمت و فرزاندگی خویش، امور را در نصاب و جایگاه درست آن ها قرار می دهد، همچنان او ستوده است؛ به طوری که تمام خلقتش او را در برابر نعمت های بسیاری که بر آنان فیضان نموده است، می ستایند. (تفسیر انوار القرآن).
قرآن که از جانب خداوند حکیم است، «تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» حکیمانه و استوار است. محتوی، الفاظ، شیوهی نزول و نیز تأثیر آن محکم و استوار است. هیچ قدرت توان تغییر و تحریف آنرا ندارد.

مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرَّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَدُوٌّ مَغْفِرَةٌ وَدُوٌّ عِقَابٍ أَلِيمٌ (۴۳)
نسبتهای ناروائی که به تو می دهند همان است که به پیامبران قبل از تو نیز داده شده، پروردگار تو دارای مغفرت و مجازات دردناکی است. (۴۳)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا...»: مراد نسبت های ناروائی همچون: ساحر، شاعر، مجنون، کاهن، مفتري، و دشنام ها و سخنان زشت دیگر است (ملاحظه شود: سور های مائده آیه 70، یس آیه 30، ذاریات آیات 39 و 52، نحل آیه 101). («ترجمه معانی قرآن».)
تفسیر :

در آیه مبارکه مطالعه نمودیم که: حتی انبیاء به دلداری نیاز و ضرورت دارند، و این آیه مبارکه نوعی دلداری به پیامبر صلی الله علیه وسلم است که میفرماید: ای پیامبر محمد صلی الله علیه وسلم؛ عکس العمل مخالفان در برابر انبیاء یکسان است. کافران برای تو چیز تازه ای نمی گویند، بلکه سخنانی همانند کافران گذشته برای پیامبران پیشین را ارائه می دهند؛ آنانیکه به تکذیب و استهزای پیامبران خویش می پرداختند. پس در برابر اذیت آنان صبر کن و بر مشکلات تبلیغ رسالت خویش استقامت داشته باش؛ زیرا پروردگار تو برای کسی که از سرکشی توبه کند، بسیار آمرزنده است و کسی را که به کفر و تکذیب اصرار ورزد، سخت مجازات می کند. (تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرنی).
وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آدَانِهِمْ وَقُرْ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۴۴)

و اگر آن را قرآن عجمی قرار می دادیم حتماً می گفتند: چرا آیت هایش به تفصیل (و نهایت روشن) بیان نشده؟ آیا (قرآن) به زبان غیر عربی (نازل میشود) و (پیغمبر مرد) عربی (باشد)؟ بگو: قرآن برای مؤمنان سبب هدایت و شفا است و کسانی که ایمان نمی آورند در گوش هایشان گرانی است و آن (قرآن) بر آنان سبب کوری است. (گویي) ایشان از دور ندا می شوند (ولي صدا را نمی شنوند). (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

کلمه «أَعْجَمِيَّ» از «عجمه» به معنای نارسا و نامفهوم است. از آنجا که زبان های غیر عربی برای عرب ها نامفهوم بوده است، لذا به زبان های غیر عربی، اَعْجَمِيَّ می گفتند.

تفسیر :

از فحواي آیه مبارکه بر مي آيد که دشمن هيچ وخت و هيچ لحظه اي ودر هيچ شرايطي دست از توطيه و بهانه جويي بر نمي دارد؛ اگر قرآن عربي باشد ميگويد: گوش ما سنگين است «فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ» و اگر عجمي باشد ميگويد: چرا روشن نيست. امام رازي مي فرمايد: آورده اند که کفار در ايراد هاي و انتقادات خود ميگفتند: مگر نميشد قرآن به زبان عجم نازل شود؟ در جواب آنها گفته شد: اگر چنان ميشد که ميخواهيد، باز اعتراض را کنار نمي گذاشتيد. سپس مي گويد: در حقيقت به نظر من اين سوره از اول تا آخر يک گفتارست و تمام قسمت هائيش به هم مربوطند. خدا در مورد آنها در اول سوره فرمود: آنها گفتند: قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ، از اين رو الله در اینجا در رد آنها فرموده است: اگر اين قرآن را به زبان عجم نازل مي کرديم، حق داشتند بگويند: کلامی عجمی را برای قومی عرب فرستادی، و حق داشتند و درست بود بگويند: «قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ»؛ چون آن را نمی فهميم و از معانیش سر در نمی آوريم! ولی وقتی به زبان عربی نازل شد و زبان آنها هم همین بود، ديگر چگونه می توانند چنان بگويند؟ پس معلوم است که آیه نيکوترين وجوه نظم را دربر دارد. (تفسیر کبير ۱۳۳/۲۷). امام فخر رازی اين را آورده که اظهر نیز است؛ زیرا آنان درخواست نکردند که به زبان عجم نازل شود بلکه به طريق فرض آمده است؛ زیرا گفته است: «لو أنزلناه قرآنا أعجميا لقالوا»، و ما نظر علامه قرطبی را ترجیح داديم که در تفسیر آیه گفته است: اگر اين قرآن را به زبان غير عرب می آوردیم، می گفتند: چرا به زبان ما نیامده است؟ ما عربيم و عجمی را نمی دانيم، پس خدا بيان کرد که قرآن به زبان آنها نازل شده تا معنی اعجاز ثابت شود؛ زیرا آنان عالم ترين افراد به انواع کلام بودند اعم از نظم و نثر. پس وقتی از معارضه‌ی با آن ناتوان شدند، معلوم می شود از جانب خدا آمده است.)

«قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً»: ای محمد! به آنها بگو: «قرآن برای مؤمنان هدايت و شفایي است» که ایشان به وسيله آن، به حق راه می یابند و از هر شک و شبهه‌اي شفا حاصل می کنند. باید گفت که: شرط بهره‌مندی از هدايت و شفای قرآن ايمان است. «وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ»: و کسانی که ايمان ندارند، در گوش هائیشان سنگيني اي است» در مورد شنیدن قرآن و فهمیدن معاني آن، بدین جهت است که یک ديگر را در هنگام قرائت قرآن، به بيهوده‌کاري و غوغا آفريني سفارش می کنند.

«وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى» کسی که در برابر نور قرآن، چشم خود را ببندد گویا کور است «و قرآن بر آنان کوري اي است» يعني: قرآن دیدگانشان را خيره می کند پس نمی توانند حق را ببينند بنابر اين، آن ها از دیدن قرآن کور و از شنیدن آن کردند. در حاشیه‌ی بیضاوی آمده است که: قرآن به سبب روشنی و قاطعیت دلایلیش راهنمای حق و بر طرف‌کننده‌ی شک و تردید و شفابخش مریضی نادانی و شک است، و هر کس در آن شک نماید و به آن ايمان نیاورد، شکش ناشی از افراط در پیروی از هوس ها می باشد، و نشانه‌ی جستجو نکردن سعادت و رستگاری است. (شيخ زاده ۲۶۵/۳).

«أُولَئِكَ يَنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» «اینان» به مثل چنانند که «گویی از جایی دور ندا می

شوند» یعنی: حال آنان همانند حال کسی است که او را از مسافتی دور ندا می دهند به طوری که صدای نداکننده خود را می شنود اما سخنی را که برایش گفته می شود، نمی فهمد.

ابن عباس (رض) گفته است: صورت حیوانی را دارد که جز صدای نامفهوم چیزی را نمی شنود. (تفسیر کبیر ۲۷/۱۳۴).

اسباب نزول آیه 44 :

937- ابن جریر از سعید بن جبیر روایت کرده است: قریش می گفت: چرا قرآن هم به زبان عربی و هم به زبان های دیگری نازل نشد، به همین سبب الله متعال «لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ» (کافران عرب می گفتند: چرا آیات قرآن واضح و روشن بیان نشد) را تا آخر آیه نازل کرد. بعد از این آیه خدای متعال به هر زبان نازل کرد. (طبری 30581) در «تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ (4)» (سوره فیل: 4) سنگ و گل فارسی است که معرب شده سجل]. ابن جریر میفرماید: بنا بر این سبب نزول آیه «اعجمی» بدون همزه استفهام است. در نزد ابن جریر «اعجمی» است چنانچه می گوید: در این کلمه قراءت درست در نزد ما قراءت قاریان شهرهاست، به ثبوت همزه استفهام به خاطر اجماع حجت بر آن. (تفسیر طبری، ج 24 ص 127 تفسیر همین آیه).

یادداشت:

وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم به مردم بشارت می دهد که آیات قرآن شیوا و به زبان عربی بیان شده است؛ مشرکان در جواب پیامبر اسلام می گویند: دلہای ما از آن چه ما را بدان فرامی خوانی، سخت در پرده و حجاب است و گوشہای ما سنگین و میان ما و تو پرده ای ضخیم است. ظاهر آیه چنان است که: آن مردم هر چند عرب تبار بودند؛ ولی به دلیل درک نکردن حقایق قرآن عظیم الشان، طوری شماریده می شدند که گویا زبانشان غیر عربی و ناشیوا و غیر فصیح بوده است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (٤٥)

ما به موسی کتاب آسمانی دادیم، سپس در آن اختلاف شد، و اگر فرمانی از ناحیه پروردگار تو در این زمینه صادر نشده بود (که باید به آنها مهلت داد تا اتمام حجت شود) حتماً در میان آنها فیصله می شد (و مشمول عذاب الهی می گشتند) ولی آنها هنوز در کتاب تو شک و تردید دارند. (۴۵)

تفسیر :

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى...»: این بخش جنبه دلداری پیغمبر را در بر دارد. و آن اینکه همه اقوام به گروه های مؤمن و غیرمؤمن تقسیم شده اند، و مؤمنان نیز فرقه فرقه و دسته دسته گشته اند و مذاهب مختلفی پیدا کرده اند. از جمله پیروان موسی که بعضی از ایشان در مدینه بوده مثال محسوس از این واقعیت بشمار آمده اند و به 73 فرقه تقسیم گشته اند (ملاحظه شود: التفسیر القرآنی للقرآن).

«لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ...»: هدف و عده ای است که الله متعال به پیغمبر داده بود.

مبنی بر اینکه مادام او در میان قوم خود است ایشان را نابود نکند (سوره انفال آیه : 33).

«سَبَقَتْ». سخنی که از پیش گذشت؛ یعنی، حساب و کیفر تا روز قیامت به تأخیر افتاد.

«لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ»: کار ایشان به پایان میرسد و در میان شان قضاوت می گردید.

مراد نابودی مشرکان و منکران قرآن است. «منه»: درباره قرآن. یادآوری: برخی تمام آیه را راجع به قوم موسی و شک ایشان در باره تورات می دانند. چرا که این آیه درست با همین عبارت در سوره هود آیه: 110 مذکور است و مربوط به موسی و تورات و قوم بنی اسرائیل می باشد. («ترجمه معانی قرآن»، تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

امام قرطبی میفرماید: این برای تسلی و دلداری پیامبر است؛ یعنی از اختلاف قومت در باره قرآن افسرده مشو؛ چون قبل از اینها ملت های پیشین نیز در مورد کتاب شان اختلاف داشتند، جمعی به آن ایمان آوردند و گروهی آن را تکذیب کردند. (تفسیر قرطبی ۳۷۰/۱۵).

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۴۶)

هرکسی که کار نیک انجام دهد، به سودخود اوست، و کسیکه مرتکب کاری بدی شود به زیان خود اوست، و پروردگارت ستمکار به بندگان نیست. (۴۶)

تفسیر:

باید گفت که همیشه: ریشه‌ی حوادث تلخ و شیرین را در عملکرد خود جستجو کنید. «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا»: و به دیگران نسبت ندهید. «وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» ظلم و ستم به خدا نسبت داده نمیشود تا بدون گناه کسی را عذاب دهد. پس هیچکس را جز در برابر گناهش عذاب نمی‌کند و احادی را جز بعد از بر پا داشتن حجت و فرستادن پیامبران علیهم السلام مؤاخذه نمی‌نماید. مفسران گفته‌اند: در اینجا صیغهی (ظلام) معنی مبالغه نمی‌دهد، بلکه مانند عطار و نجار و تمار صیغهی نسبت است، و اگر معنی مبالغه از آن متصور باشد، چنان می‌رساند که خدا زیاد ظلم نمی‌کند، ولی گاهی مرتکب ظلم می‌شود، و چنین مفهومی باطل است و فاسد؛ زیرا صدور ستم از جانب خدای عز و جل محال است. (تفسیر صفوة التفسیر).

پایان جزء بیست و چهارم

خواننده گان گرامی!

در آیات متبرکه (47 الی 51) در مورد اینکه زمان سر رسیدن دنیا و آمدن روز قیامت را الله سبحانه و تعالی میداند، همچنان در باره اینکه مشرکان زیان بارند، و در باره احوال انسان ها، بحث بعمل می‌آورد.

إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِيَ قَالُوا أَدْنَاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ (۴۷)

اسرار قیامت (و لحظه وقوع آن) را تنها الله می‌داند، هیچ میوه‌ای از غلاف خود بیرون نمی‌شود و هیچ مؤنثی باردار نمی‌گردد و وضع حمل نمی‌کند مگر به علم و اطلاع او، و آن روز که آنها را ندا میدهد کجا هستند شریکانی که برای من می‌پنداشتید؟ آنها می‌گویند: پروردگارا! ما عرضه داشتیم که هیچ گواهی بر گفته خود نداریم! (۴۷)

تفسیر:

امام فخر رازی در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: جز الله هیچ کس به طور یقین از زمان قیامت خبر ندارد. و مناسبت آیه با ماقبلش این است: وقتی خدا فرمود: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا

فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلِيَهَا، کفار را تهدید کرد؛ یعنی در روز قیامت هر فرد جزای عمل خود را می یابد، گو این که سؤال می شود: روز قیامت چه وقت فرا می رسد؟ آنگاه الله اعلام کرده است که جز خدا هیچ کس زمان آن روز را نمی داند. (تفسیر کبیر ۱۳۶/۲۷).

«وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا»: «و انواع میوه ها از غلاف هایشان بیرون نمی آیند» اکمام: پوشش هایی است که میوه ها در درون آن ها رشد می کنند تا به وسیله آن ها از آفات نگهبانی شوند و وقتی که به شکوفایی و پختگی میرسند، یا از درون غلاف خود بیرون می آیند و یا همچنان در غلاف خود باقی می مانند «و هیچ مادینه ای در شکم باربر نمی گیرد و بار شکم خود را نمی گذارد مگر آن که او به آن علم دارد» یعنی: هیچ چیز اعم از بیرون آمدن میوه ای، یا باردار شدن و بار نهادن حامله ای تحقق نمی یابد، جز اینکه علم الله متعال به این همه امور، محیط است، بصور کل باید گفت الله تعالی به مسایل جزئی هستی آگاه است. و علم خداوند تنها مربوط به جنسیت جنین نیست، بلکه به تمام خصوصیات جنین آگاهی دارد. پس چنانکه علم این امور به حق تعالی بر می گردد، علم قیامت نیز به او بر می گردد

«وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِي»: روزی که حق تعالی به گونه توبیخ به کافران اند در می دهد و می پرسد: کجا هستند شریکانی که آن ها را در عبادت به من شریک می ساختید؟ کافران جواب داده می گویند: امروز برای ما اعلان میداریم که هیچ یک از ما به وجود خدای دیگری که با تو شریک باشد گواهی نمی دهد، پس تنها تو معبودی بر حق هستی و برایت شریکی وجود ندارد، اما این شهادتی است که بعد از گذشت و قتلش صورت می گیرد.

مفسران گفته اند: همین که با خوف و ترس قیامت روبرو شدند، آنها از بت ها بیزاری نموده و بت ها نیز از آنان بیزار می کنند و ایمان و توحید خود را هنگامی اعلام می دارند که دیگر سودی ندارد.

وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَظَنُوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ (۴۸)

و آنچه را از پیش [به عنوان شریکان الله] می پرستیدند از نظرشان گم و ناپدید می شود و یقین می کنند که آنان را هیچ راه گریزی [از عذاب] نیست. (۴۸)

تفسیر :

در بر پای قیامت معبودان باطل کافران نابود شده، از آنان جدا گردیده، و معبودهای باطل رنگ می بازند و محو می گردند و پوچی آنها برای مشرکان نیز روشن می شود. مشرک در قیامت، گذشته ای خود را باطل و آینده ای خود را در بن بست می بیند. یعنی: یقین کردند و دریافتند که هیچ گریزگاه و راه نجاتی از عذاب الهی ندارند. واقعیت امر اینست که نجات از عذاب پروردگار جز در پناه او تعالی در پناه بردن به سایرین میسر نیست.

لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانَ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَنْوَسُ قَنْوُطًا (۴۹)

انسان از درخواست خوشی و رفاه خسته نمی شود، و اگر آسیبی به او رسد به شدت مأیوس [و] ناامید می شود. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«خیر» هدف از آن کلمه در آیه مبارکه ثروت دنیا باشد.

کلمات «یؤس» و «قنوط» را برخی از لغویون مرادف هم گرفته اند، ولی امام فخر رازی میفرماید که: «یأس» ناامیدی در درون است و «قنوط»، اظهار ناامیدی به دیگران است.

تفسیر :

فحواي آية مبارکه مي رساند که: انسان از درخواست و طلبیدن خیر از قبیل ثروت و سلامت و قدرت، از بارگاه حق تعالی برای خویش، ملول و خسته نمی شود؛ زیرا زندگی را دوست می دارد و بر خوبی ها حریص است.

«وَ إِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُؤْسُ قَنُوطٌ»: اما آنگاه که برایش ضرر و مصیبتی برسد، ویا وقتی که برایش فقر و مریضی پیش آید، از مهربانی و رحمت پروردگار با عظمت خویش مأیوس و ناامید و در نهایت از رحمت الهی دلسرد می شود، و با خود طوری تصور می کند که این مشکلات، دیگر هرگز از وی برطرف نمیشود. واقعاً انسانهایی منحرف، کم ظرفیت اند و در اولین برخورد با سختی ها خود را در بن بست می بینند.

قابل تذکر است که: مطابق تعریف علمی که در آیه مبارکه به عمل آمده است: «لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ»: انسان از طلب خیر، سیر و خسته نمی شود و به خاطر حرص و آز افزون خواهی که جزو سرشت اوست، همه چیز های خوب را برای خود می خواهد.

وَلَئِنْ أَدْقْنَا رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَى فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُدِقِّنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ (٥٠)

و اگر پس از سختی که به انسان رسیده است از طرف خود رحمتی به او بچشانیم، حتماً خواهد گفت: این حق من و لایق من است (و چنان مغرور میشود که میگوید) گمان نمی کنم قیامت برپا شود و اگر به سوی پروردگارم باز گردانیده شوم، حتماً در پیشگاه او دارای مقام و منزلت خوبی هستم. پس بی گمان کافران را به آنچه کرده اند خبر خواهیم داد و حتماً عذاب بسیار سخت به آنها می چشانیم. (٥٠)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«رَحْمَةً»: مراد نعمت هائی همچون ثروت و قدرت است. «ضَرَاءً»: زیان و ضرر، ناراحتی و مریضی. «هَذَا لِي»: این از خود من است. این در سایه عقل و شعور و علم و کاردانی خودم می باشد. «الْحُسْنَى»: مراد مقام و منزلت و بهشت است. «غَلِيظٍ»: مترکم. شدید. فراوان (سوره های: هود آیه 58، ابراهیم آیه 17، لقمان آیه 24). «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

«وَ لَئِنْ أَدْقْنَا رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ» (و اگر از جانب خود رحمتی - پس از رنجی که به او رسیده است - به او بچشانیم) یعنی: اگر به انسان پس از سختی و مریضی و فقر، خیر و عافیت و توانگری ارزانی داریم «قطعاً خواهد گفت: این حق من است» یعنی: این چیزی است که من در نزد الله متعال شایستگی و استحقاق آن را داشته ام از آن روی که او از عمل من راضی است. پس همین انسان طوری تصور می کند که: این نعمتی که در آن قرار گرفته، بر اساس استحقاق و شایستگی خودش بوده است. ولی غافل از آن است که الله متعال بنده خویش را به خیر و شرو نعمت و نکبت (هر دو) می آزمايد تا در عرصه واقعیت، بنده شکرگزار از بنده منکر و بنده صابر از بنده بی قرار و ناشکیبا متمایز گردد. مفسر ابو حیان میفرماید: نعمت به رحمت موسوم است؛ چون نعمت از آثار رحمت خدا است. (البحر ٥٠٤/٧).

ولی این انسان های از خود راضی، اساساً از بر پای قیامت هم انکار مینمایند و با خود میگویند: «وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً» عقیده ندارد که قیامت بر پا شدنی است، «وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ» میگوید: و به فرض مثال اگر قیامت بر پا هم شود، الله تعالی همین طور که در این دنیا نسبت به من نیکی کرده است، باز در آخرت نیز با من نیکی خواهد کرد.

ابن کثیر گفته است: با وجود عمل ناپسند و نداشتن ایمان و یقین، باز از الله آرزو و تمنا دارد. (مختصر ۲۶۷/۳).

دنیا گرایی :

در تعریف دنیا گرایی آمده است که: «دنیاگرایی یعنی محبت و علاقه به دنیا داشتن، به شکلی که انگیزه و محرک رفتار انسان و غایت فعالیت های او دنیا باشد». کسی که فراتر از دنیای محسوس و لذت های حسی چیزی را قبول ندارد و انگیزه اصلی فعالیت های خارجی و ذهنی او دنیاست و غایتی فراتر از دنیا را در نظر ندارد، از یاد الله متعال و آخرت غافل است، همچو اشخاص تنها زندگی دنیوی را نیت و اراده کرده، و شعاع علم آنها فراتر از دنیای محسوس را شامل نمیشود. الله متعال در قرآن عظیم الشأن میفرماید: «فَاعْرَضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ»؛ (پس، از هر که از یاد ما روی گرداند و جز زندگی دنیا را خواستار نبود، روگردان). (آیه 29 سوره نجم).

همچنین در جای دیگر میفرماید: «يَتَمَنَّوْنَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ»؛ به تمتع و شهوت رانی و شکم چرانی چون حیوانات پرداختند و گفتند: «زندگی ما جز همین نشه‌ای دنیا و مرگ و حیات طبیعت نیست و جز او کسیما را نمی میراند». (آیه 12 سوره محمد) در این آیه مبارکه: خوردن کفار به خوردن چهارپایان تشبیه شده است و این شباهت میتواند از چند جهت باشد،

- تمام همت حیوانات همانا رسیدن به غذاست و بس. «وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (سوره نجم آیه : 29)

- همان طوری که چهارپایان از گرفتن مسؤلیت غافل اند، کفار هم از قیامت و مسؤلیت غافلند. طوری که قرآن عظیم الشأن در (سوره اعراف آیه 179). میفرماید: «أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»

- حیوانات، سر چشمه غذا را از اینکه غذای شان از حلال بدست آمده و یا از حرام نمیدانند، و اصلاً برای شان فرق هم نمیکنند. همینطور برخی از انسانها نیز در فکر حلال و حرام نیستند، و مطابق فرموده قرآن عظیم الشأن، به ارث و مال بی زحمتی رسیدند، بدون توجه به حقوق دیگران در آن تصرف و به خوردن آن مصروف میشوند: «وَلَا تَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا» (سوره فجر آیه: 19).

شکم پرستی، برجسته ترین نفسانیات انسان است، زیرا مقام، مال و شهوت، هر چند صباحی به سراغ انسان می آید، ولی شکم دائماً مزاحم است. زندگی کفار، از نظر ماهیت حیوانی است و از نظر پایان و فرجام، دوزخی. انسان باید در ارزیابی ها، خویش همیشه عاقبتکار را هم به حساب داشته باشد.

در این هیچ جای شکی نیست که: بهره‌گیری و کامیابی در چهار چوب مقررات الهی برای انسان جایز است. (آنچه مورد انتقاد قرآن است، کامیابی های حیوان گونه است) طوری که

میفرماید: «يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ» (آیه 12: محمد).

بنابر این، انسان ها دنیا گرا به اصطلاح دنیا پرست: بستگی و دل خوشی شدید و زاید الوصف به نعمت های دنیوی مادی داشته و همیشه در فکر امور دنیوی بوده، محرك هیجانها، رفتارها و حرکات و سکون آنها دنیاست و فکر و ذکر آنها در چار چوب دنیای محسوس دور می زند؛ و آخرت را اصلاً یا قبول ندارد و یا از آن غافل هستند. چنین افرادی دنیاگرا بوده، و این خصوصیت مذموم آنها را «دنیا گرایی» می نامند.

دنیاگرایی عامل غفلت و گاهی انکار روز قیامت می شود: طوری که در سوره کهف آیه 35 می خوانیم که شخصی وارد باغ و بستان خود شد و همین که سرسبزی آن را دید گفت: این باغ از بین رفتنی نیست «مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا» و قیامتی هم در کار نیست «مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً» و اگر مرا در قیامت برگردانند، بهتر از این باغ و بستان خواهند داد «لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا...» در این آیه نیز می خوانیم: برخی افراد همین که به رحمتی می رسند قیامت را منکر میشوند و می گویند: بر فرض اگر قیامتی باشد، بهترین ها از ما خواهد بود.

خواننده گان محترم !

باید به این واقعیت معتقد باشیم که: همهی دارایی و هست و بود بنده از آن الله است و مالک حقیقی اوست. در آیه 32 فرمود: «جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ» و در این آیه میفرماید: «دَخَلَ جَنَّتَهُ»:

دارایی و نعمت های سرشار، زمینه ی غرور است.

- غفلت از خداوند متعال، خود برتر بینی، تحقیر دیگران و فریفته شدن به جلوه های مادی دنیا ظلم به خویشتن است.

- انسان منحرف و غافل، از جماد و نبات بدتر است.

- نباید نعمت های دنیوی و برخورداری از این نعمت ها را نباید دائمی، ابدی و جاودانه بحساب آریم. بلکه این نعمت های موقتی و زود گذر است.

چهره و سیمای واقعی دنیا در قرآن عظیم الشان:

قرآن عظیم الشان در آیات متعددی سیمای دنیا و زندگی دنیوی را این گونه به ترسیم گرفته است:

- دنیا کم و ناچیز است. طوری که میفرماید «مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» (نساء، 77)

- دنیا فانی و زود گذر است، یعنی دنیا عبورگاه است نه توقفگاه. «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ

اللَّهِ بَاقٍ» (آنچه نزد شماست به پایان می رسد، و آنچه نزد خداست باقی و پایدار است.

(سوره نحل، 96).

دنیاگرایی جز لهو و لعب نیست. «وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (64). (این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازیچه نیست و اگر بدانند، زندگی حقیقی، همان سرای آخرت است). (سوره عنکبوت آیه : 64)

- دنیا وسیله فریب است. «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ... مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ». (بدانید که زندگانی پست دنیا،

چیزی جز بازی و سرگرمی و زینت طلبی و فخر فروشی در میان خود و افزون طلبی بر همدیگر در اموال و فرزندان نیست... و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست. (حدید،

(20).

- دنیاگرایی مانع آخرت طلبی میشود. «أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» (38) (توبه آیه: 38) (آیا به جای آخرت، به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟ پس بدانید بهره‌ی زندگی دنیا در (برابر) آخرت، جز اندکی نیست).
- دنیا، دلربا است. «يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ» (ای کاش مثل آنچه به قارون داده شده، برای ما نیز بود. برآستی که او بهره‌ی بزرگی (از نعمت‌ها) دارد.) (قصص آیه: 79)
خواننده گان محترم!

- در (آیه 20: سوره حدید) میخوانیم که: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» (بدانید که زندگانی پست دنیا، چیزی جز بازی و سرگرمی و زینت طلبی و فخر فروشی در میان خود و افزون طلبی بر همدیگر در اموال و فرزندان نیست، همانند بارانی که گیاه آن، کشاورزان را به شگفتی وا دارد، سپس خشک شود و آن را زرد بینی، سپس کاه شود و در آخرت، عذابی شدید (برای گنه کاران) و مغفرت و رضوانی (برای اطاعت‌کنندگان) از جانب خداوند است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست).
در این آیه مبارکه پنج خصوصیتی برای دنیا تذکر یافته است که؛ با مراحل پنجگانه عمر انسان مطابقت دقیق و کامل دارد: طوریکه در آن می خوانیم:

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ»

- لعب و بازی. (کودکی)،

- لهو و سرگرمی. (نوجوانی)،

- زینت و خود آرایی. (جوانی)،

- تفاخر و فخر فروشی. (میانسالی)،

- تکاثر و ثروت اندوزی. (کهن سالی)،

واقعا: با تمام قوت و واقعیت باید گفت که: دنیا وسیله است نه هدف، بناءً

- در بر خورد با کسانی که دنیا محور و خدا گریزند، تسامح نداشته باشید. طوریکه میفرماید: «فَاعْرَضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (29) (پس، هر که از یاد ما روی‌گرداند و جز زندگی دنیا را خواستار نبود، روبگردان.) (آیه 29 سوره نجم)
- از کسانی که به دین الله پشت می‌کنند و حاضر به شنیدن نام الله تعالی و دستورات او نیستند، از آنان باید اعراض کنید. (در اسلام، قطع رابطه با مخالفان و دشمنان جایز است).
طوریکه میفرماید: «فَاعْرَضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا» (آیه 29 سوره نجم).

- دنیاگرایی، نشانه سطح پایین درك و معرفت، برخی از انسانها است. «لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا... ذَلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ»

- کسانی که جز به زندگی دنیا به فکر آخرت نیست از جمله گمراهان اند

- خداگریزی و دنیا محوری، بارزترین نشانه انحراف در انسان‌ها می باشد

- خداوند اعمال و نیات درونی تک تک از بندگان خود را می داند و از آن واقف است.

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَائٍ

عَرِيضٍ (۵۱)

و هنگامی که به انسان نعمت عطا می کنیم [از طاعت و عبادت] روی بر میگرداند و [با کبر و نخوت] از ما دور می شود، و چون آسیبی به او رسد (برای بر طرف شدنش) به

دعای فراوان و طولانی روی می آورد. (۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَعْرَضَ»: رویگردان می شود. شکرگزاری و چه بسا دینداری را رها می کند.
«نَبَأًا بِجَانِبِهِ»: خود را از خدا پرستی و دین داری دور می کند. تکبر می ورزد و مغرور می گردد. شانه ها را بالا می اندازد مثل سر را بالا گرفتن نشانه فخر فروشی و استکبار است. مراد از (جانب) خود انسان یا دوش او است (تفسیر: روح المعانی). «عَرِيضٌ»: وسیع. مراد دراز و فراوان است. البته دعای شخص کافر یا سست ایمان، بدین هنگام جنبه گلیه از خدا و ناشکری دارد و بیشتر جزع و فزعی است بر از دست دادن نعمت و برای عودت دادن آن. یا اینکه در وقت ثروتمندی متکبر و مغرور می شود، و در وقت فقر و فاقه متضرع و زبون، و در هر دو حالت تنها متوجه دنیا است. بالاخره دعایش برای دنیا است نه برای خدا. («ترجمه معانی قرآن».)

تفسیر :

واقعیت اینست که: سرشت و طبیعت انسان منکر و ناسپاس، الله متعال را در حین بلا و مصیبت می شناسد و در زمان رفاه و آسایش او را فراموش می کند. امام رازی میفرماید: «عریض» و «غلیظ» برای شدت عذاب استعاره شده است. (تفسیر کبیر ۱۳۸/۲۷).

طوری که یاد آور شدیم که خصوصیت انسان همین است در وقت که به سختی و دشواری دچار شود، در دعا و رجوع به پروردگار بسیار می کوشد تا سختی دور شود و مشکل وی مرفوع گردد؛ یعنی در دشواری پروردگارش را می شناسد و در آسایش انکار مینماید. بلی! شیوه کار کافران و مسلمانانی که ثبات قدم ندارند، این چنین است. در شان نزول این آیه مبارکه می نویسند که در باره، کفاری مانند ولید بن مغیره و عتبه بن ربیع نازل شد.

کلمه «نَأَى» به معنای دور شدن است؛ و هرگاه با کلمه «جانب» بکار رود، کنایه از تکبر و غرور است. «نَأَى بِجَانِبِهِ» یعنی به خاطر نعمت و رفاه مغرور شد و متکبرانه خود را کنار کشید. کلمه «عَرِيضٌ» به معنای پهن و کنایه از دعای زیاد است. هچنان باید گفت که: نعمت ها از پروردگار با عظمت است طوری که در کلمه: «أَنْعَمْنَا» ولی حوادث تلخ نتیجه عملکرد یا خصلت های بد خود انسان است. در جمله «مَسَّهُ الشَّرُّ» آیه مبارکه آمده است.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (52 الی 54) به بحث: تفکر و اندیشیدن در نشانه های عظمت پروردگار با عظمت و جلب اهتمام انسان در درون خود، پرداخته، طوری که میفرماید:
قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۵۲)
ای پیامبر! برای کافران بگو: به من خبر دهید: اگر [قرآن] از سوی خدا باشد و سپس شما به آن کافر شوید، چه کسی گمراه تر از آن خواهد بود که در مخالفتی دور [از منطق و صواب] قرار دارد؟ (۵۲).

سَتَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۵۳)

به زودی نشانه های قدرت خود را در اطراف عالم و (هم) در نفس خود شان به آن ها

نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن و ثابت شود که یقیناً او حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت بر هر چیزی گواه باشد؟ (۵۳)

أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيَّةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ (۵۴)

آگاه باش! که آنان نسبت به دیدار [قیامت و محاسبه اعمال به وسیله] پروردگارشان در تردیدند. [و] آگاه باش! که یقیناً او به همه چیز [با قدرت و دانش بی نهایتش] احاطه دارد. (۵۴).

تفسیر :

یعنی آنها بر این باور و عقیده فریب خورده خویش ایستاده که آنان هیچگاه به الله متعال دیدار و ملاقات نخواهد کرد و بحضور او حاضر نخواهند شد حال آنکه الله متعال هر وقت هر چیز را احاطه کرده است این مردم هیچگاه از احاطه و تصرف او برآمده نمیتوانند، اگر بعد از مردن ذرات بدن آنها در خاک مخلوط و یا در آب منحل شود و یا در هوا منتشر گردد باز هم علم و قدرت الله تعالی بر هر ذره محیط است به آنها را جمع کرده سر از نو زنده کردن نزد او تعالی هیچ اشکال ندارد.

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الشوری

جزء 25

سوره الشوری در مکه نازل شده و دارای پنجاه و سه آیه و پنج رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب توصیف مؤمنان به این وصف که ایشان در امور خود باهم به مشورت می پردازند، و از آن روی که شوری در اسلام قاعده و زیربنای نظام سیاسی و اجتماعی زندگی مسلمانان و تحقق بخش مصالح علیای امت اسلامی است، «شوری» نامیده شد. محور اساسی این سوره، بیان حقیقت وحی و چگونگی ارتباط خداوند متعال با پیامبران است. مباحث اخلاقی مانند توبه، گذشت، و صبر نیز در این سوره مطرح شده اند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره شوری:

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم سوره (شوری) مکی است، مگر این آیت: «ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ»، و آیات «وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ» تا: «فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّنْ سَبِيلٍ». مدنی میباشد.

این سوره دارای (53) پنجاه و سه آیت، دارای (5) پنج رکوع، و دارای (869) هشت صد و شصت و نه کلمه، و (3585) سه هزار و پنج صد و هشتاد و پنج حرف، و (1617) یک هزار و شش صد و هفده نقطه است.

(تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور همین تفسیر (تفسیر احمد) به تفصیل مطالعه فرمایید. در ضمن قابل یاد دهانی میدانم که در قرآن عظیم الشان هفت سوره پشت سر هم که باحروف رمز (حم) آغاز میشوند به نام (حوامیم) و یا (حامیمات) نامیده میشوند که همه آنها از وحی قرآن و کتاب خداوند متعال سخن میگویند و ارتباط معنوی حروف رمزی (حم) با مسأله وحی و نزول قرآن و کتاب روشن میسازد.

ارتباط سوره شوری با سوره فصلت :

- پروردگار با عظمت سوره فصلت را با یاد قرآن ختم فرمود، و اینک هم سوره شوری را با یاد قرآن شروع کرده است.

- توصیف قرآن و تأکید نزول وحی بر قلب مبارک پیامبر صلی الله علیه وسلم نور و رحمت و اثبات روز قیامت و مجازات و مکافات ،

- بحث درباره ی عقاید باطل کافران و هشدار به آنان، اثبات ذات بی همتای کردگار و حکمت و قدرت او از روی دلایل دیدنی در هستی.

- تشویق مؤمنان به استقامت و پایداری،

- دلداری پیامبر خاتم در برابر آزار و طنز و عتاب و برخاش که از مشرکان و دشمنان می دید.

نامگذاری سوره :

به عنوان اهتمام دادن به منزلت شوری در اسلام، و به منظور آموزش مؤمنان که زندگی خود را بر این روش بی نظیر و کامل یعنی «شوری» بنا نهند، سوره شریف به سوره

«شوری» موسوم شد؛ زیرا «شوری» در زندگی فرد و جامعه اثری بزرگ و والا دارد. الله متعال فرموده است: «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ».

موضوعات مطرح در سوره شوری:

قبل از همه باید گفت که موضوعات عمده این سوره همان موضوعات سوره های مکی می باشد که امور عقیده یعنی «توحید و رسالت و حشر و جزا» را بررسی می کند. و مدار سوره عبارت است از «وحی و رسالت» که هدف اساسی سوره ی مبارک همین است.

- سوره شوری با اثبات منبع وحی و منبع رسالت شروع میشود. پس خدای عز و جل است که وحی را بر پیامبران نازل کرده، والله تعالی است که؛ برای رسالت خود هر کس را از بندگان که بخواهد بر می گزیند، تا بشریت را از تاریکی شرک و گمراهی نجات دهد، و آنها را به سوی نور هدایت و ایمان راهنمایی کند.

- سوره شوری بعد از آن مبحث برخی از مشرکین را پیش کشیده، آنهایی که نسل و فرزند را به خداوند متعال نسبت داده اند که نزدیک است آسمان ها از ترس و بیم گفته ناپسند و زشت آنها، شکافته شوند. در همان حال که آن مشرکان در گمراهی دست و پا می زنند، ساکنان عالم بالا در تسبیح و ثنا خوانی الله تعالی مستغرقند. و بدین ترتیب کفر و گردنکشی ساکنان زمین را با ایمان و باور و تسلیم ساکنان آسمان مقایسه کرده است.

- سوره بعد از آن به بحث در مورد حقیقت وحی و رسالت بازگشته و مقرر می دارد که دین خدا یکی است و تمام پیامبران را بدان مبعوث نموده است. و هر چند شرایع پیامبران مختلف است اما دین آنها یکی است؛ یعنی دین همه ای آنان دین اسلام است که نوح، موسی، و عیسی علیه سلام و دیگر پیامبران (علیهم السلام أجمعین) بر آن مبعوث شده اند. همان گونه که میفرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى.»

- این سوره سخن را به بحث در باره ای تکذیب کنندگان قرآن که منکر حشر و پاداش می باشند انتقال داده است و آنان را به عذاب سخت در روزی تهدید میکند که از هول آن موی سر سفید گشته و قلوب از جایشان کنده میشوند.

در صورتی که آنها در دنیا راه ریشخند و مسخره را پیش گرفته و تعجیل قیام قیامت را می خواهند.

- همچنان در این سوره بعد از این که دلایل ایمان مکنون در این عالم مشهود را یاد آور شد، که دلایلی از آثار صنع و حکمت و قدرت خداوند متعال میباشند، آنگاه انسان را به پذیرفتن و تسلیم شدن و پیروی از حکم او قبل از روبرو شدن با آن روز پرهراس، فراخوانده است که در آن روز نه ثروت فایده دارد و نه قوم و خویش، که فرموده است: *إِسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ.*

- قابل تذکر است؛ همان طور که در آغاز سوره آمده است، سوره با بحث درباره ای وحی و قرآن خاتمه می یابد تا تناسب اول و آخر گفتار فراهم آید: «وَ كَذَلِكَ أُوحِيَ إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ... تا آخر.»

ترجمه و تفسیر سوره شوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

حم (۱)

(حم). (حاء میم) (مفهوم این حروف به الله معلوم است). (۱)
حم : حروف مقطع هجائی و نشان اعجاز قرآن است.

عسق (۲)

عسق [عین سین قاف] (اسرار کتاب خداست) (۲)
عسق : حروف مقطع.

تفسیر :

علامه ابن کثیر رحمه الله می گوید: «افتتاح برخی از سوره های قرآن با این حروف به منظور بیان اعجاز قرآن است، و مسلم است انسان از آوردن شبیه و مبارزه با آن ناتوان است، در حالیکه می بینیم قرآن عظم الشان از همین حروفی که مورد استفاده ی آنان در محاوره و مکالمه میباشد، نظم و ترکیب یافته است. جمعی از محققان نیز همین نظر را دارند و مفسر زمخشری در تفسیر کشاف، به شدت از آن دفاع کرده و آن را مورد تأیید قرار داده است.

امام ابن تیمیه رحمه الله نیز همین رأی را داشته و گفته است: تمام سوره هایی که با حروف «مقطعات» افتتاح شده اند، به طور حتم تفوق و برتری قرآن در آن ذکر شده و اعجاز و عظمت آن را بیان می کنند؛ مانند: «الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ * الْمَصِّ كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ الْم * تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ * حم * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ» و دیگر آیات دال بر اعجاز قرآن عظیم الشان آند. (مختصر تفسیر ابن کثیر 27/1).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 12) وحی الهی و انذار، «أم القرى» به بحث گرفته میشود .

كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳)

این گونه خدای نیرومند حکیم به سوی تو و به و پیامبرانی که قبل از تو بودند وحی میکند. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« كَذَلِكَ »: این گونه، این چنین. « يُوحِي إِلَيْكَ »: به تو وحی می کند، استمرار وحی در طول رسالت پیامبر. « الْعَزِيزُ »: مقتدر، چیره و غالب شکست ناپذیر، ظفرمند در فرمانروایی. « الْحَكِيمُ »: فرزانه و با حکمت در کارها.

تفسیر :

عزت، قدرت، حکمت و عظمت الهی همه و همه در وحی الهی تبلور یافته است، بناءً نباید عظمت وحی و کلام الهی را دست کم بشماریم و یا خدا ناخواسته کم اهمیت جلوه دهیم. در این هیچ جای شکی نیست که وحی از جانب پروردگار با عظمت و حکیم است، و اطاعت پیروی از آن، برای انسان عزت، استواری و پایداری نصیب میفرماید، از جانب دیگر، همه انبیاء علیهم السلام به يك سر چشمه متصل اند و از يك منبع، وحی

دریافت کرده اند و شیوه و محتوی وحی همه انبیاء، مشابه یکدیگر است، وحی از سر چشمه حکمت است و لذا مطالب آن ماندگار است و خدشه بردار میباشد.

استعمال کلمه «قَبْلِكَ» و «بَعْدِكَ»:

در قرآن عظیم الشأن کلمه «قَبْلِكَ» خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم زیاد مورد استعمال قرار گرفته است، یعنی پیش از تو پیامبرانی آمده اند، ولی در هیچ جا از قرآن عظیم الشأن کلمه «بَعْدِكَ» نیامده است و این امر نشان دهنده خاتمیت (خاتم الانبیاء) پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم میباشد.

راه ارتباطی الله متعال با پیامبران و فرستادگانش:

قبل از همه باید گفت که: نبوت یک بخشش الهی است، که این بخشش به مجرد رغبت و علاقه یا رنج و زحمت و تلاش دست یافتنی نیست، طوریکه برخی از فلاسفه بدین باور اند که نبوت را می توان با تلاش و کوشش زیاد، تحمیل انواع عبادات بر خود، انجام سخت ترین طاعات، پایداری در پاکی درون، تنظیف افکار، پاک کردن اخلاق و ریاضت و سخت کوشی نفس و بدن، به مقام نبوت، دست یافت، دروغ و باطل میباشد. (لوامع النوار البهية 267/2).

مطابق نص قرآنی؛ نبوت نعمتی ربّانی و الهی است، «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ٥٨» (سوره مریم: 58).

«آنان که پیغمبرانی بودند از سلاله آدم و از فرزندان کسانی که با نوح سوار کشتی کردیم و از دودمان ابراهیم و یعقوب و از زمره کسانی که آنان را - به سوی ایمان- رهنمود کردیم و - برای رسالت آسمانی- برگزیدیم».

الله متعال این راه را «وحی» نام نهاده و میفرماید: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ﴿١٦٣﴾ [النساء: 163]. «ما به تو- ای پیغمبر، قرآن و شریعت را - وحی کردیم، همانگونه که پیش از تو به نوح و پیغمبران بعد از او وحی کردیم و- همانگونه که- به ابراهیم، اسحاق، یعقوب، نواسه گان- او-، عیسی، ایوب، یونس، هارون و سلیمان وحی کردیم و زبور را به داود دادیم.»

وحی چیست؟:

وحی: ارتباط مخفی و سریع است، اگر چه اسباب مختلف داشته باشد (فتح الباری (9/1)، ر.ک: المصباح المنیر (651،652) این ارتباط گاهی با «الهام» صورت میگیرد، مانند الهام الله متعال به حواریون: «وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَىٰ الْحَوَارِيِّينَ أَنْ ءَامِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا ءَامِنًا وَأَشْهَدُ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ ﴿١١١﴾ [المائدة: 111]. (و آن گاه که به حواریون الهام کردیم که به من و فرستاده من- عیسی- ایمان بیاورید.)

همچنان الهام به مادر موسی: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَاذًا خَفَتِ عَلَيْهِ فَأَلْقَاهُ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ٧» [القصص: 7]. (ما به مادر موسی الهام کردیم که موسی را شیر بده).

همچنین وحی به معنی «اشاره» آمده است، چون الله متعال اشاره ای زکریا پیامبر به قومش را، وحی نامیده: «فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا -

۱۱» (سوره مریم: 11). (بعد - از این بشارت، زکریا - از محراب - عبادت- بیرون آمد و به پیش قوم خود رفت و با رمز و اشاره بدیشان گفت: بامدادان و شامگاهان - به شکرانه این نعمت که در سرنوشت آینده همه شما تأثیر بسزا دارد- به تسبیح و تقدیس - الله متعال- بپردازید).

کلمه‌ای «وحی» در قرآن کریم، بیشتر به معنی خبردادن و آگاه‌کردن است و بدین معناست که الله متعال، بندگان منتخبش را از هر نوع هدایت و علمی که بخواهد، به طور پنهانی و غیر عادی برای بشر، آگاه و باخبر می‌سازد.

مقام های وحی الله متعال به فرستادگانش :

الله متعال در تبیین این مقام‌ها می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَآئِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ - ۵۱» [الشوری: 51].

«هیچ انسانی را نسزد که الله متعال با او سخن بگوید، مگر از طریق وحی - به قلب، به گونه الهام در بیداری و یا خواب در غیر بیداری- یا از پس پرده‌ای - از موانع طبیعی- و یا این که الله متعال قاصدی را - به نام جبرئیل- بفرستد و او به فرمان آفریدگار آنچه را که الله متعال می‌خواهد - به پیغمبران- وحی کند. به راستی که او والا و سنجیده کار است.»

پس وحی سه مقام دارد:

مقام اول: القای مطالب وحی شده به قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم، بطوری که هیچ شکی به دل راه ندهد که آن چه القاء شده از جانب الله متعال است. همانگونه که در صحیح ابن حبان روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رُوعِي أَنْ نَفْسًا لَنْ تَمُوتَ حَتَّىٰ تَسْتَكْمَلَ رِزْقَهَا وَاجْلَهَا، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاجْمَلُوا فِي الطَّلَبِ» (تفسیر ابن کثیر (6/ 215) تفسیر الشوری (51)). «همانا جبرئیل به قلبم القاء کرد که هیچ کس تا روزی‌اش را تمام نکند و مدت عمرش را سپری نکند، از دنیا نمی‌رود، پس پرهیزگار باشید و در طلب روزی خوب عمل کنید.»

«اللقاء» و ابن الجوزی بر این باور است که مراد الله متعال از وحی در آیه‌ای فوق، وحی در حالت خواب و رؤیاست. (زاد المسیر (7/ 297))

رؤیای پیامبران :

تفسیر ابن الجوزی در مورد مقام اول وحی، بی‌تردید جزو وحی است، زیرا رؤیای انبیاء حق است، لذا خلیل الرحمن ابراهیم خلیل الله هنگامی که رؤیای ذبح اسماعیل را در خواب دید، بلا فاصله اقدام نمود و این رؤیا را فرمان الله متعال برشمرد، الله متعال در این رابطه می‌فرماید: «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَبْنَئِي إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا بَتِ أِفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿102﴾ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ﴿103﴾ وَنَدِينُهُ أَنْ يُابِرَهُنَّ ﴿104﴾ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّءْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿105﴾ [الصافات: 102-105]. (وقتی که (فرزندش) در کار و کوشش به سنی رسید که می‌توانست با او بایستد، (پدر) گفت: فرزندم! من در خواب دیده‌ام که من تو را ذبح می‌کنم، پس بنگر که چه می‌بینی و نظرت چیست؟ (فرزند) گفت: ای پدر! آنچه را مأمور شده‌ای انجام ده اگر الله بخواهد مرا از صابران خواهی یافت. (103) پس چون (پدر و پسر) هردو (به امر الله) گردن نهادند و (ابراهیم) فرزندش را به پیشانی بر زمین خواباند.

(104) و او را ندا کردیم که ای ابراهیم! (105) حقا که خواب (خود) را راست گرداندی البته ما این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم.)

در حدیثی که بخاری و مسلم از عائشه (رض) روایت کرده‌اند، آمده است: «أَوَّلُ مَا بُدِيَ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْوَحْيِ الرَّؤْيَا الصَّالِحَةَ فِي النَّوْمِ، فَكَانَ لَا يَرَى رُؤْيَا إِلَّا جَاءَتْ مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ». (اولین مرحله‌ی آغاز وحی به رسول الله صلی الله علیه وسلم رؤیای راستین بود، و هرچه را در خواب می‌دید همچون روشنی صبح تحقق پیدا می‌کرد). (جامع الأصول (37/12)

مقام دوم: کلام الله متعال با رسولش در پشت پرده است؛ همانگونه که الله متعال با موسی علیه السلام سخن گفت. الله متعال در چند مورد از کتابش این موضوع را یادآور شده است. مانند: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ» [الأعراف: 143]. «و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت!».

«فَلَمَّا أَتَيْهَا نُودِيَ يُمُوسَى ﴿11﴾ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿12﴾ وَأَنَا أَخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى ﴿13﴾ إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿14﴾ [طه: 11-14]. «هنگامی که به کنار آتش رسید، - از سوئی - ندا داده شد: ای موسی! بدون شک من پروردگار تو میباشم. کفش هایت را از پا بیرون بیاور، چرا که در سرزمین پاک و مبارک «طوی» هستی. من تو را - برای مقام رسالت- برگزیده‌ام، پس گوش فرا ده بدانچه وحی میشود - تا آن را خوب بیاموزی و به قوم خود برسانی- قطعاً من «الله» هستم، هیچ معبودی جز من شایسته پرستش نیست، پس تنها مرا عبادت کن و به یاد من نماز برپا دار.»

و از جمله اشخاصیکه که الله متعال با آنها سخن گفت، آدم علیه السلام بود: «قَالَ يٰٓأَدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ ۗ» [البقرة: 33]. «فرمود: ای آدم! آنان را از نام هایشان آگاه کن.» همچنین الله متعال وقتی بنده و رسولش، محمد صلی الله علیه وسلم را بسوی آسمان عروج داد، با او سخن گفت.

مقام سوم: رساندن وحی و پیام توسط فرشته:

مراد الله متعال در آیه‌ی ذیل این نوع الهام است: «أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآدَانِهِ مَا يَشَاءُ» [الشوری: 51]. «و یا این که الله متعال قاصدی را - به نام جبرئیل- بفرستد و - الله متعال- به فرمان خویش، آنچه را که می‌خواهد - به پیغمبران- وحی کند. (ر.ک: عالم الملائكة صفحه 40).

شیوه و ترتیب فرود آمدن فرشته نزد پیامبر:

با تأمل در نصوص قرآن و سنت، در می‌یابیم که فرشته‌ای وحی سه حالت دارد (عالم الملائكة صفحه 40)

اول: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرشته را در شکل و صورت واقعی او می‌بیند و این حالت، جز در دو مورد برای پیامبر ما صلی الله علیه وسلم، اتفاق افتاده است.

دوم: به صورت صدای زنگ به او وحی می‌شود و بعد از تمام شدن، همه مطالب الهام شده در قلب رسول الله صلی الله علیه وسلم حفظ و ضبط میشود.

سوم: فرشته خود را در شکل و سیمای یک مرد نزد ایشان نمایان می‌کند و با او به گفتگو می‌پردازد و پیامبر صلی الله علیه وسلم هم گفتارش را حفظ می‌کند. این نوع وحی سبک‌ترین احوال پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده است و اولین وحی که در نزدیکی غار

حراء به ایشان شد، از این نوع بود.

بشارت‌های وحی :

رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از اینکه با فرشته آشنایی داشته باشد، نوری را می‌دید و صدایی میشنید، ولی آن فرشته‌ای که نوری پدید می‌آورد و او را مورد خطاب قرار می‌داد، را مشاهده نمی‌کرد مسلم نیز، در صحیح خود از ابن عباس روایت می‌کند که فرمود: «مَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بِمَكَّةَ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً يَسْمَعُ الصَّوْتِ وَيَرَى الضَّوْءَ سَبْعَ سِنِينَ وَلَا يَرَى شَيْئًا وَثَمَانَ سِنِينَ يُوحَى إِلَيْهِ وَأَقَامَ بِالْمَدِينَةِ عَشْرًا» «رسول الله صلی الله علیه وسلم پانزده سال در مکه باقی ماند، مدت هفت سال نور را مشاهده می‌کرد و صدا را میشنید، ولی چیزی نمی‌دید و مدت هشت سال به ایشان وحی می‌شد و ده سال در مدینه زندگی کرد». (شرح نووی بر صحیح مسلم (104/15)، آن چه ابن عباس (رض)، در مورد مدت زمان وحی ذکر نموده است، خلاف مدت معروف است، چون معروف است که در سن چهل سالگی وحی بر رسول الله، آغاز شد و در حالیکه سن ایشان پنجاه و سه سال بود، به مدینه هجرت فرمود، پس دوران وحی در مکه سیزده سال است).

امام نووی در تفسیر این حدیث فرمود: «صدای الهام فرشته را می‌شنید و نورش را می‌دید و نور آیات الله متعال را مشاهده می‌کرد، تا این که بالاخره فرشته را هم دید و شفاهی و رو در رو، وحی را از او دریافت کرد» (نووی، شرح مسلم (104/15))

تأثیر فرشته‌ای وحی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم :

از جمله پندارهایی که منکران فرستادگان الله متعال، ادعا می‌کنند، این است که می‌گویند: آن چه پیامبر صلی الله علیه وسلم به آن دچار می‌شد، یا نوعی صرع بوده و یا شیطان با او پیوند برقرار می‌کرده است.

اما این ادعا دروغی بیش نیست، چون این دو حالت با هم فرق دارند؛ کسی که دچار صرع میشود، رنگش زرد میگردد، وزن اش کاهش می‌یابد و تعادلش را از دست میدهد؛ انسان جن زده هم به همان گونه تغییرات فیزیکی و جسمی، در او قابل مشاهده است و گاهی شیطان با زبان او، سخن می‌گوید و با زبان او، حاضران را مورد خطاب قرار میدهد؛ به عبارت دیگر، دچار هذیان‌گویی میشود.

اما ارتباط فرشته با رسول الله صلی الله علیه وسلم، موجب رشد و شکوفایی جسمی و درخشش سیمای او میشود، علاوه بر این، حاضران هم در وقت نزول وحی بر ایشان، سخنی نمی‌شنیدند، بلکه تنها صدا و زمزمه‌ای همچون زمزمه‌ای زنبور عسل را در نزدیک سر رسول الله صلی الله علیه وسلم میشنیدند. (روایت ترمذی (جامع الاصول 41/12)).

سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم از جای بر می‌خواست، در حالیکه تمامی آن چه که فرشته‌ای وحی به او الهام کرده بود، را، حفظ داشت، سپس خودش به اصحاب خبر می‌داد که چه آیاتی به او وحی شده است.

حضرت بی‌بی عائشه فرموده اند که: در روزی بسیار سرد، وقتی قرآن بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل می‌شد، در حالت بیهوشی قرار می‌گرفت و عرق از پیشانی‌اش فرو می‌ریخت. (صحیح بخاری، کتاب بدو الوحی (ر.ک: فتح الباری 18/1)).

همچنین روایت می‌کند که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بر پشت شتر قرار داشت و وحی بر ایشان نازل می‌شد، شتر از شدت سنگینی رسول الله صلی الله علیه وسلم نزدیک بود بر زمین بخوابد. (صحیح بخاری، کتاب بدو الوحی (ر.ک: فتح الباری 18/1)).

یکی از اصحاب بزرگوار آن حضرت نقل می‌کند که در کنار رسول الله نشسته بود، رانش در

زیر ران ایشان قرار داشت، در آن هنگام وحی بر ایشان نازل شد، نزدیک بود رانش در زیر ران رسول الله صلی الله علیه وسلم خرد شود. (صحیح بخاری، کتاب الصلاة 12، جهاد 31، و نسائی جهاد 4، و احمد (184/5). یعلی بن امیه در مورد مشاهده‌ی خود از نزول وحی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم که مدت‌ها آرزوی دیدن آن حالت را داشت، می‌گوید: «وارد شدم، ناگهان رسول الله را با چهره‌ای بر افروخته دیدم، مدتی به همان حال خُرخر می‌کرد، سپس آرام شد و به حال عادی برگشت». (صحیح بخاری، کتاب فضائل قرآن (فتح الباری 9/9)

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿٤﴾

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست و او بلند مرتبه بزرگ است. (۴)
تشریح لغات و اصطلاحات :

« الْعَلِيُّ »: والا و برتر و بلند مرتبه. « الْعَظِيمُ »: یگانه و بی همتا در بزرگی.
تفسیر :

تذکر دو وصف «علی» و «عظیم» در آیه متبرکه یعنی: بلند مرتبه بزرگ قدر، بر کمال قدرت و نفوذ تصرف الله متعال بر تمام مخلوقاتش دلالت میکنند، و این وصف واقعاً هم مناسب این مقام با عظمت میباشد.

در آیه مبارکه بیان شده که: مالکیت حقیقی از آن الله تعالی است، و آن‌عه اشخاصیکه خیال و فکر مالکیت آنرا به اصطلاح در سر خود می‌پروراند، آنرا باید از سر خود بیرون نمایند. و به ادعای‌های غیر مواجه نه پردازند، در ضمن در این هیچ جای شکی نیست که: مالکیت مطلق پروردگار بر جهان هستی، پشتوانه عزت و حکمت هم می‌باشد. واقعاً چی زیبا است که میفرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُدَلُّ مَنْ تَشَاءُ بِإِذْنِ الْحَيْرِ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آیه 26، سوره آل عمران). (بگو: ای پروردگار! تو متصرف و صاحب بادشاهی (جهان) هستی، بادشاهی را به هر کسی که خواهی میدهی، و بادشاهی را از هر کسی که خواهی سلب می‌کنی، و کسی را که تو خواهی عزت میدهی، و کسی را که تو خواهی ذلیل میکنی، تمامی نیکی‌ها تنها به دست تو است، بی‌گمان تو بر هر چیز قدرت کامل داری.)

زمانیکه مالک الله تعالی باشد، پس دیگران امانتداری بیش نیستند و باید طبق رضای مالک اصلی عمل کنند. این خطاب به انسانهای مغروری است! که ای انسان در حالیکه تو مالک مُلک نیستی پس چرا با داشتن آن مغرور و با از دست دادنش مأیوس میشوی! این انسان باید به یک حقیقت پی ببرد که: عزت و ذلت به دست پروردگار با عظمت است، نباید از دیگران توقع عزت نمایم.

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطَرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِنْ اللَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٥﴾

نزدیک است که آسمان‌ها (از عظمت وحی) از بالایشان بشکافند، در حالیکه فرشته‌ها با ستایش پروردگارشان راتسبیح می‌گویند و برای کسانی که در زمین هستند آمرزش می‌خواهند. آگاه باش که الله آمرزگار مهربان است. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« تَكَادُ »: نزدیک است. «يَنْفَطِرْنَ» (فطر): شفاکفته شوند. از هم می شکافد. «تکاد یفطرن» : نزدیک است از هم شکافته شود، نزدیک است در هم شکند. [مریم/۹۰].

تفسیر :

نزدیک است که آسمانهای هفتگانه که یکی بالای دیگر قرار دارد، با ضخامت و استحکام بنای خویش، از عظمت حق تعالی دو نیمه شوند. فرشتگان الهی پروردگار را از اموری که سزاوار او نیست منزّه می دانند، او تعالی را به همه اوصاف نیکو ستایش می کنند و از وی می خواهند گناهان فرزندان مؤمن آدم را بیامزد. «أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ» آگاه باش، که واقعاً الله بخشاینده‌ای گناهان بندگان می باشد و نسبت به آنها مهربان است، و با وجود کفر و نافرمانی آنها، در سزا و عقاب آنان شتاب و تعجیل نشان نمی دهد. یعنی که مجازات را از آنان بازمی گرداند و مکافات نیکو عنایت شان می کند. «وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ» و برای ساکنان زمین طلب بخشش میکنند. در التسهیل آمده است: آیه عام است و از آن قصد خاص میشود؛ زیرا فرشته‌ها فقط برای مؤمنان ساکن زمین طلب بخشش می‌کنند. پس مانند فرموده‌ای «وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا» می باشد. (التسهیل ۱۷/۴).

امام قرطبی در تفسیر خویش میفرماید: در آغاز آیه الله تعالی هیبت و عظمت خود را ابراز داشته، و در آخر لطف و مژده‌ای خود را اعلام فرموده است. (تفسیر قرطبی ۵/۱۶)

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿٦﴾

کسانی که جز الله برای خود دوستان و مددگاران انتخاب کردند، الله متعال مراقب ایشان است و تو بر آنان وکیل و مسؤل نیستی (تا آنان را بر ایمان آوردن وادار کنی). (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« دُونِهِ »: غیر از او، به جای او. « حَفِيظٌ »: مراقب، نگهبان. « وَكَيْلٍ »: کسی که کار مردم به او واگذار شود، متولی امور.

تفسیر :

یعنی اینکه الله سبحان و تعالی به اعمال مشرکان که غیر او تعالی را پرستش و عبادت می کنند آگاه است، همه را برمی شمارد و نگه می دارد تا در روز جزا با آنان محاسبه نماید. ای پیامبر! تو نگهبان و بر شمارنده اعمال آنان نیستی که برای آنان جزا دهی، بلکه تبلیغ کننده پیام حق تعالی می باشی تا حجت را بر آنان اقامه کنی. از این رو رساندن پیام الهی کار تو و حساب اعمال کار الله است.

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ ﴿٧﴾

و این گونه قرآنی [به زبان] عربی [فصیح و گویا] به تو وحی کردیم تا [مردم] ام القری [شهر مکه] و کسانی را که پیرامون آن هستند، بیم دهی، و آنان را از روز جمع شدن [یعنی روز قیامت] که شکی در آن نیست بترسانی، [روزی که] گروهی در بهشت اند و گروهی در آتش سوزان. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« كَذَلِكَ »: هم چون وحی پیشین. « فُرَانًا عَرَبِيًّا »: قرآنی به زبان عربی [یوسف/۲]، [طه/۱۱۳]، [زمر/۲۸]، [فصلت/۳]. « أُمُّ الْقُرَى »: مکه مکرمه، مادر قریه ها، مادر شهرها، قریه ها.

تفسیر :

ام القرى :

طوریکه یادآور شدیم : «ام القرى» نام مکه معظمه است که مرکز آبادی ها بود، در برخی از روایات آمده است که: اولین نقطه‌ای که سر از آب بیرون آورد همانا مکه بود، لذا آن را «مادر آبادی‌ها» خوانده‌اند.

امام فخر رازی فرموده است: «ام القرى» یعنی مرکز دهات که عبارت است از مکه. و به عنوان والایی مقامش به این اسم موسوم شده است؛ زیرا در آن، خانه کعبه و مقام ابراهیم قرار دارد. و عرب اصل هر چیز را مادر آن میخوانند.

حتی گفته میشود: این قصیده از امهات قصاید فلان است. (تفسیر کبیر ۱۴۷/۲۷).

کلمه «ام القرى» فقط دو بار در قرآن کریم آمده است یکی در این آیه متبرکه، و بار دیگری در (آیه: 92، سوره انعام) طوریکه می خوانیم: «و هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقٌ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (و (بگو) این است کتابی مبارک؛ که نازل کرده‌ایم، تصدیق کننده کتابی است که پیش از آن نازل شده است. تا به وسیله آن مردم ام القرى (مکه) و مردم اطرافش را بترسانی. و آنانی که به روز قیامت ایمان می‌آورند، به آن نیز ایمان دارند. و ایشان بر نمازهای خویش محافظت دارند.)

«يَوْمَ الْجَمْعِ»: یکی از نام های قیامت «يَوْمَ الْجَمْعِ» است، روزی که همه مردم يك جا جمع میشوند، روزی که جسم با روح، عمل با انسان، ظالم با مظلوم و کيفر و پاداش با عامل آن جمع می‌شود. «لَا رَيْبَ فِيهِ» در وقوع این روز هیچگونه شک و شبهه‌ای وجود ندارد، و به طور یقین این روز به وقوع می‌پیوندد. که «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» گروهی از آنان یعنی مؤمنان در بهشت پرنعمت جا می‌گیرند، و گروهی از آنان یعنی کافران در سیاه چاه‌های آتش قرار می‌گیرند؛ چون انسان‌ها بعد از حساب و کتاب به دو گروه سعادت‌مندان و شقاوت‌مندان تقسیم میشوند، طوریکه در (آیه: 105 سوره هود) میفرماید: «يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ» (روزی که (قیامت) برسد هیچکس سخن نمی‌گوید مگر به اذن الله، پس (در آن روز) برخی از آنان بدبختند و برخی از آنان نیکبخت.)

«سَعَادَتِ»، به معنای فراهم بودن اسباب نعمت. «شقاوت» به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری است. در این هیچ جای شکی نیست که لحظه وزمان برپایی قیامت و به پایان رسیدن دنیا، قبل از قبل مشخص و معین شده است. در روز قیامت سکوت بر همه‌ای افراد حکم فرماست، مگر آن‌عه اشخاصیکه اجازه تکلم داشته باشند.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۸﴾

و اگر خداوند می‌خواست آنان را امت یگانه‌ای قرار می‌داد، (و اجبارا هدایت می‌کرد، ولی هدایت اجباری فایده ای ندارد) ولی هرکس را که بخواهد در جوار رحمتش در می‌آورد،

و ستمکاران [مشرك] یار و یآوری ندارند. (۸)
 پروردگار با عظمت ما حکیم ودانا است و همه کارهایش حکیمانه است، اگر چه فکر انسان به حکمت کارهای او نرسد. سنت پروردگار با عظمت بر این است که انسان‌ها را آزاد بگذارد تا آنان راه خود را خودشان انتخاب نمایند، در غیر آن الله تعالی میتوانست که همه انسانها را اجباراً در راه حق قرار دهد.
 در ضمن قابل یاد دهانی است که منحرفین از راه حق، قبل از اینکه بر کسی دیگر ظلم کنند، در حقیقت به خود ظلم روا داشته اند.

بنابر این قرآن عظیم الشان میفرماید: هر که را الله متعال بخواد عزیز یا ذلیل می‌کند، معنایش این است: کسانی که از طریق ایمان و عمل صالح، لیاقت دریافت عزت و هدایت را پیدا کنند خداوند آنها را در مسیر رحمت و هدایت خود قرار می‌دهد، اما کسانی که با کفر و نفاق و لجاجت زمینه سعادت را در خود کور کنند خداوند برای آنان کاری نمی‌کند. ابوخیان اُندلسی جیانی (۶۵۴-۷۴۵ ق) یکی از مشهورترین مفسر و محدث اسلامی می‌فرماید: این آیه مبارکه؛ متضمن تسلی خاطر پیامبر است در مقابل زجری که از کفر قومش می‌کشید، و نشان می‌دهد که هدایت امری است مبتنی بر خواست الله متعال، اما هر کس اهل سعادت باشد خدا او را به رحمت خود داخل می‌کند؛ یعنی او را به دین اسلام هدایت می‌کند. (البحر المحيط ۷/۵۰۹).

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۹﴾

آیا آنها غیر الله را ولي خود برگزیدند در حالیکه ولي تنها خداوند است، و اوست که مردگان را زنده می‌کند و اوست که بر همه چیز قادر است. (۹).

تشریح لغات و اصطلاحات :

« اتَّخَذُوا »: گرفتند، انتخاب کردند.

تفسیر :

کسانی که « أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ » جز الله چیزهایی را به دوستی گرفته و با پرستش آنها، آنان را یاور و سرپرست خود قرار داده اند مرتکب بدترین وزشت ترین اشتباه و خطا شده اند. زیرا تنها الله سبحان و تعالی کارساز است و بندگان باید با پرستش و طاعتش و نزدیکی جستن به او با انواع تقربات ممکن او را به یآوری و دوستی بگیرند، چرا که فقط او به تدبیر بندگان می‌پردازد، و به طور خاصی بندگان مومن خود را از تاریکی‌ها به سوی نور هدایت می‌کند و به لطف خود آنان را کمک نموده و در همه کارهایشان آنان را سرپرستی می‌نماید. « وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ »: و او مردگان را زنده می‌گرداند و او بر همه چیز تواناست. یعنی زنده کردن و میراندن در دست اوست و مشیت و قدرت او نافذ می‌باشد پس او سزاوار آن است که به تنهایی پرستش شود، چرا که شریکی ندارد

وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿۱۰﴾

و در باره هر چیزی که اختلاف و نزاع کردید، حکم و فیصله آن به الله متعال بر میگردد. این است الله (ج)، پروردگار من، که بر او توکل کرده‌ام و به سوی او باز میگردم. (۱۰)

تشریح لغات واصطلاحات :

« مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ »: آن چه در آن اختلاف کردید. « حُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ »: فیصله آن با الله است. « أُنْيِبُ »: باز می گردم، روی می آورم.

تفسیر :

باید یاد آور شد؛ تا زمانیکه انسان در روی زمین است، واضح است که باید بین خود اختلاف نظر داشته باشند، هدایت و رهنمود الهی، کتاب الله (ج) و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم همین است که: بندگان در هر چیزی (از کار دین) که به اختلاف مواجه شوند، تنها مرجع فیصله دادن و حکم قضاوت کردن در همان قضیه پروردگار با عظمت است. در این آیه مبارکه، کلمه «تَوَكَّلْتُ» در صیغه ماضی و کلمه «أُنْيِبُ» در صیغه مضارع استعمال شده که شاید بتوان گفت: توکل برخاسته از ایمانی ثابت ولی انابه در هر روز و هر لحظه لازم است.

کلمه «عَلَيْهِ» و «إِلَيْهِ» مقدم بر «تَوَكَّلْتُ» و «أُنْيِبُ» آمده است، یعنی نه بر دیگری توکل کنید و نه به دیگران مراجعه نمایید.

از فحوی جمله: «وَمَا اخْتَلَفْتُمْ» فهمیده میشود که: شرعیت دین مقدس اسلام، تنها جوابگوی مسائل اخلاقی و اعتقادی نیست، بلکه در هر چه از مسائل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و سایر امورات اجتماعی و خانوادگی دچار اختلاف شدید به دین مراجعه نماید دین است که حل کننده همه این مشاغل میباشد و به اصلاح کلید حل را دارا است.

در دین مقدس اسلام بن بست وجود ندارد. طوریکه یاد آور شدیم؛ به هنگام اختلاف باید به دستور الله تعالی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم مراجعه کنیم و بر الله تعالی توکل کنیم.

در آیه مبارکه میفرماید: ای محمد صلی الله علیه وسلم! این حقیقت را به آنان ابلاغ کن و بگو: من در تمام امور خویش بر پروردگار خویش توکل کردم نه بر غیر وی و کار خویش را در تمام شؤون خود فقط به او سپردم «و به سوی او باز می گردم» نه به سوی غیر وی.

فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿۱۱﴾

او آفریننده آسمانها و زمین است، از جنس خودتان برای شما همسرانی قرار داده و چهار پایان را نیز جفت ها (نر و ماده) قرار داد و به این تدبیر شما را زیاد میگرداند. همانند او چیزی نیست، و او شنوا و بینا است (۱۱)

تشریح لغات واصطلاحات :

«فطر» در لغت به معنای شکافتن و جدا کردن است و این تعبیر شاید اشاره به این باشد که زمین و آسمان در آغاز توده ای واحد و متراکم بوده است که در اثر انفجار شکافته شده و کرات تفکیک شده اند.

تفسیر :

«فاطر» یعنی خلقت چیزی که قبلاً مشابه نداشته است. یعنی: الله تعالی آفریننده و ابداع کننده آن ها از عدم است، و واقعیت امر همین است که؛ آفرینش آسمان ها و زمین کاملاً ابداعی و ابتکاری است.

هدف از زوجیت بقای نسل است.

«يَذُرُكُمْ» به معنای تکثیر است که بعد از کلمه «ازواج» آمده است.

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» با اینکه هیچ چیز مثل الله تعالی نیست لکن او با همه پیوند دارد، شنوا و بیناست و همه‌ای آفریده‌ها را زیر نظر دارد. مگر باید گفت که: دیدن و شنیدن خداوند متعال با سایر دیدن‌ها و شنیدن‌ها متفاوت است.

«يَذَرُوكُمْ»: شما را به وفور و کثرت می‌آفریند. از ماده زرع به معنی آفریدن و پراگندن. ابن قتیبه فرموده است: عرب «مثل» را در جای «نفس» قرار داده و می‌گویند: «مثلی لا یقال له هذا» یعنی «أنا لا یقال لی هذا». معنی آیه چنین است: هیچ چیز مانند الله متعال نیست. (حاشیه‌ای حمل بر جلالین ۵۵/۴). صفة التفاسیر سورة: شوری).

و امام قرطبی فرموده است: آنچه در این باب به عنوان اعتقاد پذیرفته میشود این است که خدای عز و جل در عظمت و کبریا و ملکوت و أسماء نیکویش با هیچ چیز از مخلوقاتش همگون و شبیه نیست. و هیچ‌کس به او تشبیه نمیشود. و آنچه که شرع بر خالق و مخلوق اطلاق کرده است به معنی حقیقی در بین آن دو شباهتی موجود نیست؛ زیرا صفات قدیم خدا به خلاف صفات مخلوق است و صفات آنها از اعراض و اغراض جدا نیست. و خدای متعال از اعراض و اغراض مُنَزَّه است. و بعضی از محققان گفته‌اند: توحید یعنی اثبات ذاتی غیر مشابه با دیگر ذات‌ها و غیر معطل از صفات.

واسطی افزوده است: ذاتی مانند ذاتش نیست و مانند اسمش اسمی نیست و مانند عملش عملی نیست. و مذهب اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت چنین است. (قرطبی ۸/۱۶).

وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿11﴾

و او شنوا و بینا است و اعمال آنها را می‌بیند.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿12﴾

کلیدهای آسمانها و زمین از آن اوست برای هر کس که بخواهد روزی را گشاده یا تنگ می‌گرداند اوست که بر هر چیزی داناست (۱۲)

تفسیر:

«مَقَالِيدُ» جمع «مقلید» به معنای کلید است. کلید وسیله بستن و باز کردن است و کسی که کلید زمین و آسمان را دارد می‌تواند رزق را باز و بسته نماید. این بدین معنی است که: الله تعالی صاحب حکمت و عدالت تام است «اوست که به هر چیزی داناست» لذا هیچ پوشیده‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند و هیچ مصلحتی برای خلق، از دید وی غایب نیست. و هدف کلی آیه در خطاب به بت پرست اینست: شما که مصروف بت پرستی بجای الله واحد هستید، دارای هیچ قدرت نمی‌باشید.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (13 الی 19) در باره اینکه ؛ دین آسمانی از آدم تا خاتم در اصول یکی است، دعوت به سوی دین و پایداری در آن، مردود شمردن دلیل ستیزه گران به بحث گرفته شده است .

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴿13﴾

از دین آنچه را به نوح فرمان داده بود و آنچه را که به تو وحی کرده‌ایم و آنچه را به ابراهیم و موسی و عیسی فرمان داده بودیم، برای شما نیز مقرر نمود که دین را بر پا

دارید و در آن اختلاف نورزید. چیزی که مشرکان را به سوی آن دعوت می دهی، بر آنان سنگین است. الله هرکس را بخواد به سوی خود انتخاب میکند و هر کس را که به درگاه او رو آورد به سوی خویش هدایت میکند. (۱۳)

تفسیر :

«شَرَعَ لَكُمْ»: بیان داشته، یا به معنی روشن نموده آمده است. «الَّذِي»: ذکر چنین موصولی اشاره به اهمّیت دین اسلام دارد که جامع همه اصول و ارکان ادیان آسمانی است. چرا که (الَّذِي) در میان موصولات اصل، و ائین اسلام نیز در میان ادیان خدا اصل است. «يَجْتَبِي إِلَيْهِ»: برای تبلیغ دین به عنوان پیغمبر بر می‌گزیند. برای گزینش دین خود انتخاب می‌نماید، مرجع ضمیر (ه) خدا یا دین خدا است. «يَهْدِي إِلَيْهِ»: به سوی خود یا ائین خود هدایت می‌کند. مرجع ضمیر (ه) باز هم خدا یا دین خدا است. (تفسیر نور: دکتر مصطفی خرمدل).

ابو الحجاج مجاهد (۲۱ - ۱۰۴ یا ۱۰۵ ق) در تفسیر خویش در باره مفهوم این آیه مبارکه می‌نویسد: «خداوند متعال هیچ پیامبری را برنمی‌گزیند جز این‌که او را به برپا داشتن نماز، دادن زکات و اقرار به طاعت خویش سفارش کرد پس این است دین وی که آن را برای همه پیامبران مشروع گردانیده است». البته اختلاف در شعایر فرعی دین و تفصیل و انواع عبادات، شامل این دستور نمی‌شود زیرا اموری از این قبیل، از شریعتی تا شریعت دیگر باهم تفاوت و اختلاف دارند چنان که خداوند متعال میفرماید: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَاءَ» (سوره المائدة: 48). «برای هر امتی از شما، شریعت و راه و روشی مخصوص، معین داشته‌ایم».

صاوی المالکی در تفسیر آیه مبارکه مینویسد: «از آنجایی که آنها بزرگ پیامبران اولوالعزم و اصحاب شرایع عظیم می‌باشند، آنها را مخصوصاً نام برده است؛ زیرا هر یک از آن پیامبران دارای شریعتی جدید بود و اگر غیر آنها پیامبر دیگری مبعوث می‌شد شریعت قبلی را تبلیغ می‌کرد و بدین ترتیب پیامبران یکی بعد از دیگری به هم یاری می‌رسانند و شریعت‌های متعددی در راستای تأکید بر یک موضوع و مطلب می‌آمدند تا اینکه خدا آن را به بهترین دین یعنی دین مکرم‌ترین و ارجمندترین پیامبر، پیامبر ما، حضرت محمد صلی الله علیه وسلم خاتمه داد. پس معلوم شد که شریعت ما امت محمد صلی اله علیه وسلم در اصول اعتقادات و اصول احکام حاوی تمام شرایع پیشین است. (برای تفصیل مراجعه شود: صاوی ۳۲/۴).

«أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» (به آنها توصیه کردیم که دین حق را پایدار و برقرار بدارند، و دین اسلام را که عبارت است از یگانه دانستن خدا و طاعت از او و ایمان به کتاب‌هایش، و ایمان به پیامبرانش و ایمان به حشر و جزا، پذیرا باشند).

امام قرطبی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: یعنی دین را همیشه محفوظ نمایید و بدون ایجاد اختلاف و آشفتگی در آن، آن را پایدار و برقرار بدارید. اصول آن را اجرا کنید و در آن اختلاف نورزید، که این دین عبارت است از: توحید و نماز و روزه و زکات و حج و غیره. تمام اینها به عنوان یک دین و آیین واحد و غیرقابل تجزیه، بر شما فرض شده‌اند. (تفسیر قرطبی ۱۱/۱۶).

اصطلاحات شریعیات و شریعت :

ریشه‌ای هر دو کلمه، از «شرع» است و معنی لغوی شرع، قانون و دستور است. و

همچنین به معنی «یافتن راه» نیز آمده است. و شرع یشرع، یعنی: قانون گذاری کرد (یا راه را پیدا کرد)، قانون گذاری میکند. طوریکه الله تعالی در آیه فوق میفرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا» (شوری 13) یعنی: دینی را برای شما وضع کرد که به نوح توصیه کرده بود. و به کسی که قانون را وضع می کند «شارع» گویند.

و معنی اصطلاحی شریعت عبارتست از: یکسری قوانین و احکام و برنامه هایی که برای سعادت انسانها وضع شده است. حال به مجموعه ای این قوانین و برنامه ها، شریعت گویند و به کسی که آن قوانین را وضع نموده شارع گویند که همان ذات پاک الله تعالی است. و حاکم و شارع تنها و تنها الله تعالی است و لا غیر، چنانکه یعقوب به یوسف علیهما السلام میفرماید: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (سوره یوسف 67) یعنی: هان آگاه باش که حکم و فرمان، تنها از آن خداست.

و کسی که این قوانین را برای مردم بیان کرده، مبلغ شریعت گویند که همان پیامبران علیهم السلام هستند و در اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم است. طوریکه الله تعالی میفرماید: «فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (نحل 35) یعنی: ولی آیا جز ابلاغ آشکار چیز دیگری برعهده پیامبران است؟ و در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم میفرماید: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَّا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (سوره نور 54) یعنی: (ای محمد) بگو: «خدا را اطاعت کنید، و از پیامبرش فرمان برید! و اگر سرپیچی نمایید، پیامبر مسؤول اعمال خویش است و شما مسؤول اعمال خود! اما اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد؛ و بر پیامبر چیزی جز رساندن آشکار نیست!» توجه: (احتمالاً شرعیات مترادف با شریعت باشد).

یادداشت:

در این آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که نام هر پنج پیامبر اولوا العزم هریک: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی علیهم السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه تذرک یافته است. درضمن قابل یادآوری است که: محور دعوت انبیا یکی بوده است و همه آن بزرگواران مردم را به توحید و معاد، تقوی و عدالت، نماز و روزه، احسان به والدین و رسیدگی به محرومان دعوت می کردند.

وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَيَّ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ﴿١٤﴾

و مردم (در دین) راه تفرقه و اختلاف نپیمودند مگر بعد از آنکه علم و آگاهی برایشان حاصل شد. و این تفرقه به سبب کینه و بغاوت در میان خودشان بود، و اگر سخن سابق از سوی پروردگارت صادر نشده بود که تا زمانی معین (مهلت) یابند، به یقین در میان آنان فیصله می شد و البته کسانی که بعد از آنها وارثان کتاب شدند در حقانیت آن دچار شک و تردیدند، شکی توأم با بدبینی و سوء ظن. (۱۴)

تفسیر:

«لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ» مکافات و مجازات آنان را تعجیل می کرد و به سرعت ریشه ای آنان را از

بیخ بر می کند.

ابن کثیر فرموده است: یعنی اگر قبلاً از جانب خدا فرمانی مبنی بر مهلت دادن بندگان تا روز موعود پیشی نگرفته بود، کیفر آنان را سریعاً تعجیل می کرد. (مختصر ۲۷۲/۳).
از فحوی آیه متبرکه فهمیده میشود که؛ با وجود سفارش پیامبران به وحدت باز هم مردم اختلاف کردند. و با تاسف باید گفت که عامل بیشترین تفرقه‌های که در دین پدید آمده است، اکثراً عاملین این اختلافات علماء و دانشمندان دینی بودند، که بخاطر منافع و مصالح شخصی خویش به تعبیر، تحریف و تهدید به عقاب پیروان خویش پرداخته اند. و در نهایت باید گفت که؛ سرچشمه اکثر تفرقه‌ها حسادت و ظلم و فزون طلبی است.
«لَفِي شَكِّ مَنْهُ مُرِيبٍ»: «شک» به معنی تساوی احتمال هست و نیست آن چیز یا درستی و نادرستی آن مطلب.

بیضاوی گفته است: یعنی آنها کتاب را آن طور که شایسته بود نمی دانستند و ایمان حقیقی نداشتند، بنابر این در شک و تردید به سر می بردند. (تفسیر بیضاوی ۱۷۳/۲).
«شک» از جمله کلمات قرآنی است که (15) بار در آیات قرآنی تذکر یافته است، که از آنجمله در شش آیه قرآنی همراه با صفت «مریب» آمده است، بطورمثال در سوره های: (هود: 62، 110، ابراهیم: 9، سبأ: 54، فصلت: 45، شوری: 14). برخی از مفسرین در تفاسیر خویش «شک مریب» را به معنی نوعی «تأکید بیشتر در همان شک اولی» تفسیر نموده اند.

منظور از شک این است که اعتقاد، سست و ضعیف شود و یقین از بین برود، البته باید گفت که: مجرد وسوسه در نفس شک نمی باشد، زیرا این ها با ایمان منافات ندارد و فهم آیات قرآنی طوری فهمیده میشود که: شک زمانی موجب کفر است که به انکار منجر شود. عامل شک در قرآن، را برخاسته از روح لجابت معرفی میکند، ولی باید گفت؛ شکی که توأم با سوءظن باشد، از جمله مخرب ترین شک ها بشمار میرود.
شک و عوامل شک آفرین، آفت و بلای است که همواره انسانهای مؤمن مهذب را تهدید می کند، بنابر همین اصل که مؤمن باید همواره خود را از این آفت خطیر حفظ کند که به آن مبتلا نشود.

در ضمن باید گفت که: یقین نقطه مقابل شک است، همانگونه که علم نقطه مقابل جهل است، و به معنی وضوح و ثبوت چیزی آمده است و یقین به معنی تعین صددرصدی یک طرف به طوری که هیچ احتمالی در مقابلش وجود ندارد، آمده است.
آثار یقین: همانا ملاک ایمان، نشانه پرهیزکاران، نشانه مؤمن، اخلاص در عمل و تقوی و پرهیز از گناه، رفع وسواس نفسانیه، بزرگترین بی نیازی، کوشش در زندگی، نیرومند شدن، کوتاهی آرزوها، دور کردن حوادث و مشکلات زندگی جلب نکردن رضایت مردم با عملی که موجب خشم خداست، عمل اندک و مداوم به واسطه یقین در نزد خداوند، حرص نورزیدن به دنیا، فراموش کردن دنیا و... همه از آثار یقین است.

فَلَذِكْ فَادَعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأَمَرْتُ لِأَعْدَلِ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿15﴾

پس از این جهت (مردم را به سوی دین حق) دعوت کن و طوریکه به تو حکم شده پایداری کن، و از خواسته‌های آنان پیروی مکن. (و به آنان) بگو: به هر کتابی که از سوی الله نازل

شده است ایمان آورده‌ام و به من دستور داده شده که در میان شما به عدالت حکم کنم، الله (ج) پروردگار ما و پروردگار شماست. اعمال ما برای ماست و اعمال شما برای شماست، هیچ حجتی میان ما و شما (ناگفته) نمانده است، الله میان ما جمع خواهد کرد و بازگشت همه به سوی اوست. (۱۵)

تفسیر :

«رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ» «الله متعال پروردگار ما و پروردگار شماست» و آفریننده ما و آفریننده شما،

«لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ» «اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست» یعنی: ثواب و عقاب اعمال ما مخصوص به خود ما و ثواب و عقاب اعمال شما مخصوص به خود شماست و ما از شما و کار و کردار شما بیزاریم «میان ما و شما گفت‌وگویی نیست» یعنی: میان ما و شما دعوا و جنجالی نیست زیرا حقیقت روشن و آشکار است.

مفسر مشهور ابو محمد اسماعیل بن عبد الرحمن کوفی معروف به «سدی» (متوفی 127) از مفسران عهد تابعین میفرماید: «این حکم مربوط به دوره مکی بود که «آیه سیف» نازل نشده بود زیرا این آیه کریمه مکی است و آیه سیف (که مشروعیت جهاد مسلحانه را اعلام کرد) بعد از هجرت نازل شد».

حافظ ابن کثیر (عماد الدین ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر قرشی) (701 ق - 774 ق) مفسر و محدث مشهور اسلامی در باره تفسیر این آیه مبارکه با زیبایی خاصی مینویسد: این آیه دارای ده جمله مستقل میباشد، و هر جمله آن حاوی احکام خاص است، گویا در این آیه واحد، ده فصل برای احکام ذکر شده است و نظیر آن در تمام قرآن جزء آیه الكرسي آیه دیگری نیست، در آیه کرسی هم ده فصل برای احکام آمده است:

حکم اول: «فَلِدِّلِكَ فَادْعُ» یعنی اگر چه دعوت توحید شما بر مشرکین سنگین است، اما شما به خاطر آن، دست از دعوت برندارید و پیاپی به آن مشغول باشید.

(یعنی تبلیغ دین همراه با مشکلاتی است که انسان آنرا باید تحمل نماید)

حکم دوم: «وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ» یعنی خود شما بر این دین که دیگران را دعوت میدهید، استوار بمانید، و این استقامت طوری صورت گیرد، که به شما دستور به آن داده شده است. یعنی در تمام احکام، عقاید، اعمال، اخلاق، عادات و معاشرت بر اعتدال صحیح، پا بر جا باشید، به هیچ جانب افراط و تفریط کوچکترین تمایلی نباشد، و ظاهر است که اینگونه استقامت، کاری آسان نیست، از اینجا بود که رسول الله در جواب به بعضی صحابه که از او پرسیدند: موی مبارکات سفید شده است، فرمود: «شبیبتی هود» یعنی سوره هود مرا پیر کرده است، و در سوره هود همین حکم به همین الفاظ آمده بود.

(معارف القرآن، جلد 7 صفحه 121).

حکم سوم: «وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ» یعنی شما در انجام فریضه تبلیغ خود، به مخالفت مخالفین اعتنایی نکنید.

حکم چهارم: «قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ» یعنی شما اعلام بفرمایید که من هر کتابی که الله نازل فرموده است، ایمان دارم.

حکم پنجم: «وَأْمُرْتُ لِأَعْدَلِ بَيْنَكُمْ» مفهوم ظاهری آن این است که به من امر شده است، تا در باره معامله نزاع با یکدیگر که پیش من می آید میان شما عدل بر قرار کنم. بعضی در اینجا عدل را به معنی برابری قرار داده اند، مفهوم آیه را چنین بیان فرموده اند

که در میان شما تمام احکام دین را برابر سازم که بر همه انبیاء و همه کتا بها ایمان بیاوریم، و از تمام احکام الهی اطاعت کنم، چنین نباشد که بر بعضی ایمان بیاورم، و بر بعضی خیر، یا به بعضی احکام عمل کنم و به بعضی دیگر عمل نکنم.

حکم ششم: «اللَّهُ رَبُّنَا» یعنی خداوند متعال پروردگار همه ما است.

حکم هفتم: «لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ» یعنی اعمال ما به درد ما میخورد که هیچ نفع و ضرری از آن با شما نمیرسد، و اعمال شما به درد شما میخورد که به من نفع و ضرری نمیرسد، بعضی از مفسرین فرموده اند که این آیه، در مکه مکرمه زمانی نازل شد، به کفار دستور جهاد نرسیده بود، آیات احکام جهاد این حکم را منسوخ کرد؛ زیرا حاصل این است که چون کسی به نصیحت و تفهیم متأثر نشود، باید با او قتال کرده، سرکوبش نمود، نه این که او به حال خود واگذار بشود، و بعضی فرموده اند، که این حکم منسوخ نیست، و مطلب این آیه این است که وقتی ما به دلایل و براهین حق را ثابت کردیم، پس عدم تسلیم آن فقط به عناد و سینه زوری است، وقتی عناد آمد بحث به دلایل بی جاست اعمال شما به پیش شما و اعمال من به پیش من می آید. (تفسیر قرطبی)

حکم هشتم: «لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ» مراد از حجة بحث و گفتگو است، با این مطلب که پس از

وضوح و ثبوت حق، باز هم اگر شما عناد به کار میبرید، پس بحث و گفتگوی بی فایده است. میان ما و شما بحثی وجود ندارد.

حکم نهم: «اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا» یعنی در روز قیامت همه ما را جمع مینماید، و به هر کاری جزا می دهد.

حکم دهم: «وَأَلَيْهِ الْمَصِيرُ» یعنی برگشت همه ما بسوی اوست. (تفسیر معارف القرآن تألیف: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سوره شوری).

وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴿16﴾

و کسانی که در باره خدا پس از اجابت [دعوت] او به مخاصمه و مجادله می پردازند حجتشان پیش پروردگارش باطل است، و بر آنان غضب [از جانب خداوند] است، و عذابی سخت [در پیش] دارند. (۱۶)

تفسیر :

«مواجه» از «حج» به معنای قصد است و به آن نوع گفتگویی گفته میشود که قصد گوینده اثبات یا ابطال چیزی باشد. «داحضة» دحض: لغزیدن و سقوط. «داحضة»: ساقط شونده. مفسر مشهور جهان اسلام مجاهد میفرماید: «این گروه مردمی بودند که گمان میکردند جاهلیت برگشتنی است لذا با کسانی که اسلام را پذیرفته و دعوت حق را اجابت گفته بودند، مجادله و بگومگو می پرداختند، تا شاید مجدداً آن ها را به جاهلیت برگردانند». و در مورد دلایلی را که برای فریب مسلمانان و فضیلت خویش، پیش میکردند این بود که: پیامبر ما قبل از پیامبر شما و کتاب ما قبل از کتاب شما بوده است پس ما از شما برتریم!». «بصورت کل باید گفت که: هر سعی و تلاش که برای ایجاد شک و تردید در صفوف مؤمنان، صورت گیرد، فرق نمی کند به هر عنوانی که باشد، موجب قهر و عذاب الهی می گردد.

شان نزول آیه 16:

938- این مندر از عکرمه روایت می کند: هنگامی که آیه «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ»

[النصر: 1] نازل شد. مشرکان به مسلمانانی که در مکه ساکن بودند گفتند: مردم گروه گروه دین الله را پذیرفتند، شما برای چه در بین ما قرار دارید، از نزد ما بروید. پس آیه **«وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ...»** نازل شد.

- عبدالرزاق از قتاده روایت کرده است: یهود و نصاری می‌گفتند: کتاب ما قبل از کتاب شما و پیغمبر ما قبل از پیغمبر شماست و خود ما در خیر و فضیلت از شما برتریم. در این مورد آیه **«وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ...»** نازل شد.

اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ ﴿17﴾
خداوند کسی است که کتاب آسمانی و میزان را به حق نازل کرده است و تو چه میدانی شاید قیامت نزدیک باشد. (۱۷)

تفسیر :

«الْمِيزَانُ»: معیار و میزان ارزیابی و ارزشها. مراد قواعد و ضوابطی است که در قرآن، یا در کتابهای آسمانی دیگر گنجانده شده است و جداکننده حق از باطل است. **«مِيزَانُ»:** ترازو، ترازو وسیله عدل و انصاف و برابری میان خلق در معاملات داد و ستد و خرید و فروش آنان است.

به‌قولی: مراد از میزان: مضامین و احکامی است که در کتب آسمانی در مورد بیان خیر و شر آمده است.

به قولی دیگر مراد این است: خداوند متعال وزن کردن با ترازو و ابزارهای سنجش را برای مردم آموخت تا حقوق در میان شان ضایع نگردیده و از وقوع مظالم در میانشان جلوگیری شود.

و در این هیچ جای شک نیست که قرآن عظیم الشان، بهترین و احسنترین میزان و وسیله‌ای تشخیص حق از باطل است. و قرآن عظیم الشان چون به حق نازل شده است **«أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ»** باطل در آن راهی ندارد. و در نهایت باید گفت که: قرآن حقیقتی بس والا دارد که برای سعادت بشریت نازل شده است.

**يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ
أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿18﴾**

آنها که به قیامت ایمان ندارند (به تمسخر) تقاضای تعجیل در ظهور قیامت می‌کنند، ولی آنها که ایمان آورده اند پیوسته با خوف و هراس مراقب آن هستند، بدانند آنانی که در باره قیامت شک داشته و به مجادله می‌پردازند، درگمراهی دور از حق قرار دارند. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مشفقون منها»: از آن میترسند. **«یمارون»:** در شک و تردید به سر می‌برند. یادداشت: کلمه **«یمارون»:** از مری است. مری؛ یعنی، دست کشیدن به پستان شتر ماده در وقت دوشیدنی سپس این کلمه برای مجادله و گفتگو میان دو کس اطلاق می‌شود؛ زیرا هر کدام از دو طرف می‌کوشد تا آنچه طرف مقابل دارد از او بگیرد.

تفسیر :

ایمان باید بر اساس و بنیاد علم استوار باشد: علم و ایمان و خوف اگر در کنار هم قرار داشته باشد مفیدیت بزرگی دارد، ولی اگر یکی از آنها نباشد کار ساز نیست (طوریکه ابلیس، فرعون و تعداد دیگر؛ علم داشتند اما ایمان و خوف نداشتند). در حدیث شریف

آمده است که در یکی از سفرهای شخصی از رسول الله صلی الله علیه وسلم به آواز ندای بلند ی خطاب به ایشان گفت: ای محمد! رسول الله صلی الله علیه وسلم با صدایی همانند صدای وی جواب فرمودند: «هاؤم!» یعنی: بلی! چه می‌گویی؟ باز آن شخص با همان صدای بلند از ایشان سوال کرد: قیامت چه وقت است؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم جواب فرمودند: «ویحک إنها کائنة فما أعددت لها». «وای بر تو! قیامت آمدنی است، بگو که چه برای آن آماده کرده‌ای؟» مرد جواب داد: «حُبُّ الله و رسوله؛ دوستی خدا و پیامبرش را برای آن آماده کرده‌ام». رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أنت مع من أحببت» «در این صورت، تو با همان کسانی هستی که دوست شان داری».

خواننده محترم!

در طول تاریخ زندگی رسول الله صلی الله علیه وسلم همیشه این سوال تکرار شده که قیامت چه وقت قایم می‌گردد. جواب به سوال را میتوان در سه آیات ذیل به دقت مطالعه فرمود:

اول: در (آیه 187، سوره الأعراف) می‌خوانیم: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ».

(از تو در باره قیامت می‌پرسند که چه وقت رخ می‌دهد؟ بگو: جز این نیست که علم آن نزد پروردگار من است، کسی جز او نمی‌تواند وقتش را ظاهر کند. (این واقعه) بر (اهل) آسمان ها و زمین سخت و دشوار است، نمی‌آید (قیامت) به سراغ تان مگر ناگهانی باز از تو در باره قیامت می‌پرسند، گویا تو از آن آگاه هستی، بگو: جز این نیست که علم آن نزد الله است، و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.)

دوم: «يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا» (الأحزاب: 63) (مردم از تو در باره (وقت فرا رسیدن) قیامت می‌پرسند، بگو: علم آن تنها نزد الله است و تو چه دانی شاید که قیامت نزدیک باشد.)

سوم: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا» (النازعات/42) (و از تو درباره قیامت می‌پرسند که در چه زمانی واقع می‌شود؟!

قرآنکریم با اینکه دانش زمان دقیق برپایی قیامت را مخصوص خداوند میدانند اما پاره ای نشانه ها را برای قیامت ذکر می‌کند که از آن با عنوان «أَشْرَاطُ السَّاعَةِ» تعبیر می‌کنند.

کلمه (ایان) مساوی (متی) و برای سؤال از زمان است و (مُرسی) به اصطلاح (مصدر میمی) است، و با (ارساء) یک معنی دارد و آن به معنی «اثبات یا وقوع چیزی» است، لذا به کوههای محکم و ثابت، «جبال راسیات» گفته می‌شود، بنابر این جمله (ایان رسیها) مفهومش این است: در چه زمان قیامت وقوع پیدا می‌کند و ثابت می‌شود؟

سپس اضافه می‌کند که ای پیامبر! درپاسخ این سؤال صریحاً (بگو این علم تنها نزد پروردگار من است، و هیچکس جز او نمی‌تواند وقت آنرا آشکار سازد) (قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو). ولی دو نشانه سر بسته برای آن بیان می‌کند، نخست می‌گوید: (قیام ساعت در آسمانها و زمین، مسأله سنگینی است) (ثقلت فی السماوات و الارض) چه حادثه ای ممکن است از این سنگین تر بوده باشد، در حالیکه در آستانه قیامت، همه کُرّات آسمانی به هم می‌ریزند، آفتاب خاموش، ماه تاریک، ستارگان بی فروغ و اتمها متلاشی می‌گردند، و از بقایای آنها جهان نو با طرحی تازه ریخته میشود.

دیگر اینکه قیام ساعت، ناگهانی است، و بدون مقدمات تدریجی، و به شکل انقلابی، تحقق

می‌یابد.

باردیگر می‌گوید: (چنان از تو سؤال می‌کنند که گوئی تو از زمان وقوع قیامت با خبری!) (یسئلونک کانک حفی عنها).

بعد اضافه می‌کند که در جواب آنها بگو: این علم تنها نزد خدا است ولی بیشتر مردم از این حقیقت آگاهی ندارند که چنین علمی مخصوص ذات پاک او است، لذا پی در پی از آن می‌پرسند. (قل انما علمها عند الله و لکن اکثر الناس لا یعلمون).

ممکن است بعضی از خود سؤال کنند چرا این علم مخصوص ذات خدا است و هیچکس حتی پیامبران را از آن آگاه نمی‌سازند؟

جواب این سؤال این است که: عدم آگاهی از وقوع رستاخیز به ضمیمه ناگهانی بودن و با توجه به عظمت ابعاد آن سبب می‌شود که هیچگاه مردم قیامت را دور ندانند و همواره در انتظار آن باشند، به این ترتیب خود را برای نجات در آن آماده سازند، و این عدم آگاهی اثر مثبت و روشنی در تربیت نفوس و توجه آنها به مسئولیت‌ها و پرهیز از گناه خواهد داشت. کی قیامت بر پا می‌شود؟

اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ﴿19﴾

خدا نسبت به بندگانش مشفق و مهربان است هر که را بخواهد روزی می‌دهد و اوست نیرومند غالب. (۱۹)

تفسیر :

«لَطِيفٌ»: کسی که دارای لطف و مرحمت زیاد است. لطف او بر بندگانش در همه امورشان جاری است. «يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ»: منظور توسعه روزی و نعمت است. یعنی از جمله الطاف الهی، رزق و روزی‌ای است که آن‌ها به وسیله آن در دنیا زندگی می‌گذرانند «هر که را» از آنان «بخواهد» به هرگونه که بخواهد «روزی می‌دهد» پس روزی را بر این یکی فراخ و بر آن دیگری تنگ و فروبسته می‌گرداند. «الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ» و اوست قدرت و نیرومند، قدرت الله تعالی هرگز شکست نمی‌پذیرد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه قبلی اشاره بعمل آمد که الله سبحان و تعالی نسبت به بندگانش مهربان و مددکار است و آنان را به سوی خیر و نیکی و دوری از بدی‌های و گناه‌ها تشویق و ترغیب کرد و سبب گمراهی مشرکان و مجازات شانرا به بیان گرفت. اینک در آیات (20 الی 26) یکبار دیگر به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور می‌فرماید که به قومش بگوید: من در برابر دعوتم - جز نزدیکی و قرب و عشق الهی - هیچ پاداشی و مکافاتی را طلب نمی‌کنم.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ﴿20﴾

کسی که کشت آخرت را بخواهد در کشت او می‌افزاییم، کسی که کشت دنیا را بخواهد از آن به او می‌دهیم. و او در آخرت هیچ بهره‌ای ندارد. (۲۰)

تفسیر :

همچنان از فحوی این آیه مبارکه معلوم می‌شود که؛ انسان در انتخاب راه خود آزاد است، کسانیکه دنیا را برای خود هدف قرار میدهند، به یاد داشته باشند که از آخرت هیچ سودی برای شان نمی‌رسد.

در ضمن قابل یاد آوری است که: ایمان به آخرت ایمان با خدا و ایمان به پیامبران و کتب آسمانی از اهمیت خاصی در دین اسلام برخوردار می باشد.

قرآن عظیم الشان دنیا و آخرت را در دهها آیه مبارکه در کنار هم بیان فرموده و تاکید میدارد که اعتقاد به آخرت در صورتی در کردار و شخصیت انسان تأثیر میگذارد که بین زندگی دنیا و زندگی آخرت رابطه ای وجود داشته باشد. در غیر این صورت، تأثیری برکردار او در زندگی دنیا نخواهد داشت.

کسانیکه معتقد باشد که دوسیه زندگی انسان در این دنیا با مرگ او بسته می شود و در آخرت زندگی جدیدی شروع می کند که رابطه ای با زندگی قبل ندارد، چنین اعتقادی بر کردار او در زندگی دنیا تأثیری نخواهد داشت.

بنابر این، بررسی رابطه دنیا و آخرت امری ضروری و حتمی است. از دیدگاه قرآن، دنیا و آخرت از یک دیگر جدا نیستند، بلکه پیوستگی و رابطه تنگاتنگی میان آن ها برقرار است. عقاید، اخلاق و اعمال ما در دنیا، تعیین کننده سرنوشت ما در آخرت بوده، چهره آن جهانی ما همان صورتی است که در دنیا برای خویش ساخته ایم، به طور کلی، آخرت چیزی جز باطن دنیا نیست: «يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ».

(روم آیه: 7) (از زندگانی دنیا تنها ظاهر را می دانند، در حالیکه از آخرت غافل اند). به گفته بسیاری از مفسران، هدف این آیه مبارکه اینست که: در دنیا برای آخرت بکوشی، زیرا سهم انسان از دنیا چیزی جز کار برای آخرت نیست.

در تعلیمات دینی بر این نقطه تاکید به عمل آمده است که؛ اعتقاد داشتن به آخرت سبب می شود که انسان در دنیا خود را اصلاح کند و زندگی خویش را بر پایه دساتیر الهی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم استوار سازد.

الله تعالی، خواهان ترجیح آخرت بر خواسته های زودگذر دنیایی: در حالیکه انسان ها خواستار نعمت های زودگذر دنیا هستند، خداوند آخرت را برایشان بر می گزیند: طوریکه در (آیه: 67، سوره انفال) آمده است:

«تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ».

از جانب دیگر ترجیح آخرت بر دنیا به حکم عقل است، طوریکه در (آیه 64، سوره عنکبوت) ترجیح و برگزیدن آخرت بر دنیا را به مقتضای دانش دانسته است. الله تعالی اشخاصی را که به جای آخرت به زندگی دنیا راضی شده اند سرزنش نموده میفرماید: «أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ» (آیه 37 سوره توبه).

از جانب دیگر در آیات (64 سوره عنکبوت و آیه 20 سوره حدید نیز دنیا لهو و لعب معرفی و به انتخاب آخرت و ترجیح آن بر دنیا سفارش شده است. ترجیح آخرت از آن جهت است که باقی و جاودانه می ماند. لذت های آن مخلوط با درد و رنج نیست و سعادت آن، جسمی و روحی و به دور از هرگونه شقاوت است. قرآن عظیم الشان همیشه برگزیدن دنیا و آخرت را در برابر هم قرار داده است: «مِنْكُمْ مَنْ يَرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يَرِيدُ الْآخِرَةَ» (آیه 152 سوره آل عمران)

ولی ترجیح دادن زندگی دنیایی بر آخرت، نشانه کفر است، قرآن عظیم الشان، ترجیح زندگی دنیایی بر آخرت را از صفات کافران می شمارد و آن را نشانه گمراهی صاحبانش معرفی کرده است: «وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى

الْآخِرَةَ... أَوْلَيْكَ فِي ضَلَلٍ بَعِيدٍ. (سوره ابراهیم آیه 2). از منظر قرآن کریم، دنیا و آخرت از یکدیگر جدا نیست، بلکه پیوستگی و رابطه ای محکم میان آنها برقرار است. کوری (اشخاص بی بصیرت) در دنیا موجب کوری در آخرت: هرکس در این دنیا کور دل باشد، در آخرت هم کور دل و گمراه تر خواهد بود: **«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا.»** (آیه 72 سوره اسراء) (و هر کس در این دنیا کور (دل و بی بصیرت) باشد، پس وی در آخرت نیز کور است و از راه راست گمراهتر است). زیان کاران دنیا و آخرت: برخی از انسان‌ها در دنیا و آخرت زیان کار شمرده میشوند: **«خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ»** (آیه 11، سوره حج)

در باره کافران آمده است: در دنیا برای آنان رسوایی، و در آخرت عذابی بزرگ خواهد بود. (آیه 41، سوره مائده) و نیز و نیز اعمال کافران در دنیا و آخرت تباه است. (آیه 22، سوره آل عمران).

زمخشری فرموده است: به طریق مجاز عملی که برای به دست آوردن فایده انجام می شود، به حرث، «کشت» موسوم شده است، و تفاوت آن دو عمل در این است: آن‌که برای آخرت کار می‌کند، حسنات و نیکی‌هایش چند برابر می‌شود، و آن‌که برای متاع دنیوی تلاش می‌کند، به قسمتی از مقصودش نایل می‌آید نه به تمام مقصود و خواستش (تفسیرکشاف ۱۷۱/۴).

در التسهیل آمده است: کشت و بذرپاشی برای آخرت عبارت است از تلاش برای آن، و کشت و زرع برای دنیا نیز چنین است. این «حرث» از کشت زمین استعاره شده است؛ زیرا برزگر تلاش می‌کند و از عمل خود امید و انتظار سود را دارد. (التسهیل ۲۱/۴). بعد از آن عبادت کافران را برای غیر خدا در حالیکه خدا خالق است و بر بندگان فضل و کرم دارد، نکوهش کرده و میفرماید:

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿21﴾

آیا برای آنان شریکانی است که در آنچه الله بدان اجازه نداده برایشان بنیاد دینی نهاده اند و اگر فرمان قاطع [در باره تاخیر عذاب در کار] نبود، حتماً بین آنان فیصله می‌شد، و بی‌گمان برای ظالمان عذاب دردناکی است. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَمْ» : آیا . شاید که . بلکه (بقره / 214) « شَرَعُوا » : قانونگذاری کرده‌اند . پی افکنده‌اند . پدید آورده‌اند . « الْفَصْلِ » : حکم کردن . فیصله دادن . جدا کردن حق از باطل . مراد همان چیزی است که در آیه 14 همین سوره از آن بحث شد .

تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿22﴾

(در آن روز) ظالمان را در (قیامت) خواهی دید که از آنچه انجام داده‌اند، سخت بیمناک‌اند، در حالیکه آن عذاب حتماً برایشان واقع شدنی است، و آنانکه ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند، در باغ‌های بهشت هستند، برای آنان نزد پروردگارشان هر چه بخواهند میسر است، این است آن فضل بزرگ. (۲۲)

تفسیر :

«ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» این نعمت‌ها و پاداش، بزرگترین مکافاتی است که با هیچ چیز

برابر نیست. امام قرطبی فرموده است: عبارت است از فضل و کرمی غیر قابل توصیف و بیان، و عقل به حقیقت آن راهیاب نیست؛ زیرا خدای عز و جل وقتی میگوید: «کبیر است» چه کسی قدر و میزان آن را معین می‌کند و تخمین می‌زند. (تفسیر قرطبی ۲۰/۱۶).
ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَعْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزَدَ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿23﴾

این (ثواب بزرگ) همان چیزی است که خداوند بندگان را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند به آن مژده میدهد، بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم و هر کس عمل نیکی انجام دهد بر نیکی اش می‌افزایم، چرا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«یقترب»: کسب کند، بدست آورد.

«عَلَيْهِ»: در برابر آن همه فضل و لطفی که در آخرت نصیب مؤمنان نیکوکار می‌شود. در برابر تبلیغ رسالت و رنج دعوت. «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»: مگر شور و شوق تقرب به الله با انجام حسنات و دوری از سیئات. یعنی آنچه از شما می‌خواهم در پیش گرفتن راه خدا است. «الْقُرْبَىٰ»: تقرب. «يَعْتَرِفُ»: کسب کند. به دست آورد. «حُسْنًا»: زیبایی. «نَزَدَ لَهُ فِيهَا حُسْنًا»: بر زیبایی حسنه او می‌افزایم. یعنی آن را جزای مضاعف می‌دهیم و ده برابر و بیشتر بشمار می‌آوریم.

تفسیر :

در حدیثی از ابن عباس (رض) روایت است «قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَكُنْ بَطْنٌ مِنْ قُرَيْشٍ، إِلَّا كَانَ لَهُ فِيهِمْ قَرَابَةٌ، فَقَالَ: «إِلَّا أَنْ تَصَلُّوا مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنَ الْقَرَابَةِ» [رواه البخاری: 4818]. (ابن عباس (رض) روایت است که گفت: هیچ قبیله در قریش نبود مگر آنکه پیامبر صلی الله علیه وسلم با آن قبیله قرابتی داشتند، [و برای قریش گفتند: من از شما در مقابل رسالت خود چیزی نمی‌خواهم] «مگر اینکه صله قرابتی را که بین من و شما است بجا آورید».

احکام و مسائل متعلق به این حدیث عبارت است از:

1- بدون شک ذریه طاهره پیامبر صلی الله علیه وسلم از نگاه حسب و نسب، و از نگاه عفت و طهارت، بالاترین و والاترین نسب و خانواده‌ای است که در روی زمین بوجود آمده است.

2- ابوحاتم روایت می‌کند که: چون آیت (مودت قریبی) نازل گردید: مردم پرسیدند: یا رسول الله! کسانی که خداوند محبت آن‌ها را لازم گردانیده است کی‌ها اند؟ فرمودند: «فاطمه و دو فرزندش»، ولی این حدیث از نگاه سند ضعیف است، زیرا طوری که امام ابن کثیر (رح) می‌گوید: در سندش شخص مجهولی وجود دارد، و علاوه بر آن آیه کریمه (مودت قریبی) در مکه نازل گردید، و فاطمه (رض) در این وقت بطور یقین فرزندی نداشت، زیرا وی با علی کرم الله وجهه در سال دوم هجری بعد از غزوه بدر در مدینه ازدواج نمود، و با آن هم اگر حدیث ابی حاتم ثابت شود، معنایش این است که پیامبر صلی الله علیه وسلم از آینده خبر داده‌اند، و این امر نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم اشکالی ندارد، والله تعالی اعلم.

شان نزول آیات 23 - 26 :

940- طبرانی با سند ضعیف از ابن عباس (رض) روایت کرده است: انصار گفتند: کاش برای رسول الله مال جمع میکردیم. آنگاه الله تعالی «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» را نازل کرد. پس عده‌ای گفتند: این سخن را محض برای کمک به خانواده خود و دفاع از آن‌ها گفت. پس خداوند «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَأِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿24﴾ وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿25﴾ وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ» را نازل کرد.

آیا می‌گویند: (پیغمبر) بر الله دروغ بسته است؟، پس اگر خدا بخواهد بر دلت مهر می‌نهد و خدا باطل را محو و حقیقت را با کلمات خویش پا برجا میکند.
أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَأِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿24﴾

- آیا می‌گویند: (محمد) بر خدا دروغ بسته است؟ [ای محمد!] اگر خدا بخواهد بر دل تو مهر می‌نهد و باطل را نابود و حق را با سخن خود پایدار می‌کند. همانا او به راز سینه‌ها آگاه است. (۲۴) قاضی ابوالسعود محمد بن محمد العمادی (متوفی سال 951 هجری) در تفسیر خویش «تفسیر ابی السعود» در تفسیر آیه مبارکه مینویسد: «آیه کریمه شاهدهی بر بطلان افترای مشرکان است زیرا بیانگر این امر میباشد که اگر آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر خداوند متعالی دروغ برمی‌بست، الله تعالی به طور قطع او را - با کوبیدن مهر بر قلبش - از این کار باز می‌داشت، به گونه‌ای که هیچ معنایی از معانی آن افتراها در ضمیرش نقش نمی‌بست و او نمیتوانست به حرفی از آن حروف نطق کند».

«و خدا باطل را» یعنی: شرک و افترا را «محو می‌کند» پس اگر آورده‌های پیامبر صلی الله علیه وسلم باطل می‌بود، قطعاً الله تعالی آن‌ها را محو و نابود می‌کرد چنانکه عادت پروردگار در خصوص افتراکنندگان به وی این بوده است «و حق را» یعنی: اسلام را «استوار می‌دارد» و لذا آن را «با کلمات خویش» یعنی با آنچه که از قرآن نازل کرده است، بیان می‌دارد «همانا الله به راز سینه‌ها» یعنی: به آنچه که در دل‌های بندگان است «داناست».

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿25﴾
و اوست که توبه بندگان را می‌پذیرد و گناهان را می‌بخشد و آنچه را انجام میدهند میداند.
(۲۵)

تفسیر :

از فحوی آیه متبرکه معلوم میشود که: اختیار قبولی و عدم قبولی توبه گناهکاران و عفو از خطاها و سئیات بندگان، تنها و تنها در دست پروردگار است. خداوند تمام گناهان را می‌بخشد.

«يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ»: (زیرا کلمه «سئیات» جمع همراه الف و لام است یعنی همه گناهان) و الله تعالی با وعده عفو، منحرفان را به توبه تشویق می‌کند. بناءً توبه باید همراه تغییر در رفتار، کردار و گفتار انسان باشد، در غیر آن نوعی از تظاهر و ریاکاری بشمار می‌رود، والله تعالی می‌داند که بنده اش، مصروف چه اعمالی است.

وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴿26﴾

و (دعای) کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند اجابت میکند، و از فضل خود به آنان می افزاید و برای کافران عذاب شدیدی است. (۲۶)

تفسیر:

الله تعالی دعای مؤمنان نیکوکار خویش را می پذیرد. و آنرا استجابت می نماید بشرطیکه دعا ایشان، با ایمان و عمل صالح توأم باشد.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی آمد که: الله سبحانه و تعالی، دعای مؤمنان را اجابت می کند، اینک در آیات متبرکه (27 الی 36) یاد آور می شود که روزی آنان را بنا به حکمت خود و مصلحت حال و وضع و ظرفیت آنان - جز به اندازه ی معین نخواهد داد، چون وفور ثروت موجب نافرمانی و گمراهی انسان است؛ مگر شماری اندک.

وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴿27﴾

و اگر خدا روزی را بر بندگانش وسعت دهد، در زمین سرکشی و ستم کنند، ولی آنچه را بخواهد به اندازه نازل می کند؛ یقیناً او به بندگانش آگاه و بیناست. (۲۷)

تفسیر:

«وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ»: اگر الله سبحانه و تعالی روزی بندگان را وسیع و فراوان می داد سر گردنکشی و یاغی گری بلند می کردند و با اشاعه ای معاصی و گناهان و تبهکاری در زمین فساد راه می انداختند؛ زیرا ثروتمندی و بی نیازی موجب طغیان و گردنکشی است.

ابن کثیر فرموده است: یعنی اگر روزی را بیش از احتیاج به آنها عطا می کرد، همین امر آنها را به یاغی گری و گردنکشی و تعدی به یکدیگر و سرمستی وامی داشت. و قتاده گفته است: بهترین زندگی آن است که تو را سرمست و گردنکش نکند. (مختصر ۲۷۷/۳).

شان نزول آیه 27:

941- حاکم به قسم صحیح از علی (روایت کرده است: اصحاب صفة نعمت های دنیا را آرزو کردند و گفتند: کاش ثروت و مکنت به ما نیز روی می آورد. این کلام عزیز «وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ» در مورد آن ها نازل شد.

خباب بن ارت (رض) می گوید: «این آیه کریمه در باره ما اهل صفة نازل شد زیرا ما به اموال بنی قریظه و نضیر و بنی قینقاع نگریستیم و آرزو کردیم که کاش نظیر آن ها را داشتیم».

در حدیث قدسی آمده است: «برای بعضی از بندگام فقط بی نیازی مصلحت است، و اگر او را بینوا کنم، دینش را بر او تباه کرده ام. و مصلحت بعضی نیز در بینوایی است، و اگر او را بی نیاز کنم دینش را فاسد کرده ام» (ابن کثیر آن را از انس (رض) چنین نقل کرده است).

وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ ﴿28﴾

و اوست کسی که باران را پس از آنکه [مردم] ناامید شدند فرود می آورد و رحمت خود را می گستراند و اوست کارساز ستوده. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الغیث»: باران. «قنطوا»: مأیوس و ناامید گشتند. مراد ناامیدی مردمان از نیامدن باران

و خشکی زمین ، و به پایان رسیدن فصل آن است . « رَحْمَتُهُ » : لطف و مرحمت خود . مراد ثمرات و محصولات حاصل از باران است . (رَحْمَةٌ) را باران هم معنی کرده‌اند (ملاحظه شود : اعراف / 57 ، فرقان / 48 ، نمل / 63)

تفسیر :

محدث معروف ابو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسی (61 هـ - 118 هـ، 680 - 736 م) میفرماید: «به ما نقل کرده‌اند که مردی به عمر بن خطاب (رض) گفت: ای امیرالمؤمنین! قحطی باران است و مردم ناامید شده‌اند! عمر(رض) فرمود: اکنون دیگر باران بر شما فرود آمد! سپس این آیه کریمه را تلاوت کرد: «وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا» (الشوری: 28) «اوست کسی که باران را پس از آن که ناامید شدند، فرود می‌آورد». «وهموست کارساز» صالحان و شایستگان از بندگانش؛ با احسان و جلب منافع برایشان و دفع آفت‌ها و ناملايمات از ایشان «حمید» است پس در برابر انعام خویش، سزاوار حمد و سپاس از جانب ایشان می‌باشد.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ ﴿29﴾

و از نشانه های [قدرت] اوست آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از [انواع] جاندارانی در میان آن دو پراکنده است و او بر جمع نمودن آنها هنگامیکه بخواهد قادر است. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«خَلْقٌ» : آفرینش . آفریده‌ها . «بَيْنَهُمَا» : پخش و پراکنده کرده است . مراد پدید آوردن و افزایش و پراکندن است . «دَابَّةٍ» : جنبنده . این کلمه شامل انسانها و موجودات ریز ذره بینی و حیوانات غول‌پیکر و تمام چیزهای زنده می‌باشد . (ملاحظه شود : بقره / 164 ، انعام / 38 ، فاطر / 45) . «مَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ» : این آیه و آیه 49 سوره نحل ، با صراحت بیان می‌دارند که دروسعت آسمان نیز جنبندگان زنده موجود و فراوان اند . «جَمْعِهِمْ» : گرد آوردن ذوی العقول ، یعنی انسانها ، برای حساب و کتاب قیامت . مراد گرد آوردن انسانها (ملاحظه شود سوره : نساء / 87 ، انعام / 12 ، مرسلات / 38) و سایر حیوانات (تکویر / 5) در هنگامه قیامت است . «هُوَ عَلِيًّا جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ» : برخی این جمله را دالّ بر این می‌دانند که چه بسا روزی و روزگاری ، موجودات ذوی‌الشعور آسمانها و زمین با یکدیگر تماس حاصل کنند و جهانیان با یکدیگر ارتباط پیدا نمایند .

تفسیر :

استاد محمد سلیمان عبدالله الاشقر اختصار کننده تفسیر «فتح القدير» امام شوکانی میفرماید: «من بر این نظرم که خدای متعال در این آیه کریمه آشکارا به ما خبر داده است که او در آسمان ها نیز موجودات زنده و جانداري را آفریده است و بعید نیست که آن جانوران در برخی از ستارگان و سیارگانی قرار داشته باشند که طبیعت آن‌ها برای زندگی حیوانی آماده است».

صاحب تفسیر «المنیر» نیز می‌گوید: «برخی از دانشمندان با استدلال به این فرموده خدای متعال: «وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ» (الشوری: 29) وجود مخلوقاتی دیگر بجز فرشتگان را در ستارگان و عوالم علوی بعید نمی‌دانند، همان طوری که سفینه های فضایی جدید و کاوش های نجومی، به دنبال کشف وجود پدیده حیات در ستاره مریخ اند اما دلالت آیه بر

این امر قطعی نیست زیرا تفسیر آیه مبارکه وجه دیگری نیز دارد، این وجه - بنابر یکی از اقوال- این است که: مراد آیه جانورانی است که حق تعالی آن ها را در زمین پراکنده است».

همچنان برخی از دانشمندان بدین عقیده اند که: دور نیست در سیارات و اقمار و کرات فوقانی غیر از فرشتگان مخلوقاتی شبیه مخلوقات زمین موجود باشد. همانطور که دلایل فلکی نشان دهنده‌ای حیات در کره‌ای مریخ است. و به این آیه استدلال کرده‌اند: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ»، می‌گوییم: امکان دارد در این فضای بیکران، غیر از انسان، مخلوقاتی دیگر موجود باشند، اما در مورد وجود انسان، ما یقین داریم که جز بر کره‌ای زمین انسان موجود نیست؛ چون الله متعال فرموده است: «قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ، وَ فِيهَا تَمُوتُونَ، وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ». (آیه: 25 اعراف). (او) فرمود: در این زمین زندگی میکنید و در آن می‌میرید و از آن (برای محاسبه روز قیامت،) بیرون آورده میشوید.

قابل تذکر است که: در «فِيهَا» و «مِنْهَا» مرجع ضمیر (ها) اَرْض است. در ضمن باید یاد آور شد که: مدت زندگی در این دنیا و استفاده از نعمت های آن نامعلوم وابدی نیست، ولی در این هم هیچ جای شکی نیست که: انسان پس از مرگ دوباره زنده خواهد شد. «مِنْهَا تُخْرَجُونَ» و انسان اگر خواسته باشد، میتواند از همین دنیا به بهشت جاویدانه دست یابد.

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ ﴿٣٠﴾

و هر مصیبتی که به شما برسد به خاطر اعمالی است که مرتکب شده اید، و او از بسیاری (گناهان‌تان) در می‌گذرد. (۳۰)

تفسیر :

از فحوی آیه مبارکه با تمام وضاحت معلوم میشود که: میان اعمال انسان و حوادث تلخ و شیرین زندگی رابطه وجود دارد، مشکلات انسان، تنها عکس‌العمل بخشی از خلاف های اوست، نه تمام آن. زیرا خداوند از بسیاری خطاهای انسان در می‌گذرد. در ضمن قابل یاد آوری است که: مصیبت‌ها جنبه هشدار دارد و اگر انتقامی بود عفو در کار نبود. به یاد داشته باشید که: دود اعمال جنایات کارانه و گناهان که انسان مرتکب آن می‌گردد ضرر اش به چشم خود انسان میرسد، به پروردگار با عظمت ضربه را وارد نمی‌کند، ولی باید گفت که: انسان‌ها نمی‌توانند همه عوامل را تحت سلطه خود بگیرند و از آثار گناهانشان بگریزند.

«فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» تعبیر: «آیدیکم: دستانتان به عمل آورده» بدین‌خاطر به‌کار رفته که کارهای انسان اکثراً با دستانش انجام می‌شود «و او از بسیاری» از گناهانی که بندگان انجام می‌دهند «در می‌گذرد» و از روی کرم آن ها را در برابر آن مجازات نمی‌کند، همان گونه که حق تعالی با مصایبی که به بنده می‌رساند؛ گناهانش را از وی کفاره و جبران نموده و بر وی می‌بخشاید زیرا باری تعالی بزرگوارتر از آن است که بعد از مجازات دنیا، جزای آنان را یکبار دیگر در آخرت تکرار نماید. در عین حال، حق تعالی از بسیاری از گناهان در گذشته و آن‌ها را عفو می‌کند و بر آن‌ها خط بطلان می‌کشد.

باید دانست؛ گاهی هم مصیبتی که به مؤمن می‌رسد، در برابر گناهی که مرتکب آن شده باشد، نیست و او در برابر آن مصیبت، دارای اجر و صاحب پاداش است. به قولی: آیه

کریمه مخصوص به کافران می باشد. یعنی: کافران بهسبب گناهانشان به مصیبت ها دچار می گردند، بی آنکه این مصیبت ها کفار مکننده گناهی از گناهانشان بوده یا پاداشی را برایشان به همراه داشته باشد چنانکه الله تعالی، مجازات دنیوی آنان را در برابر بسیاری دیگر از گناهانشان فرو گذاشته و بهسبب آن گناهان در دنیا عذابشان نمی کند بلکه تا سرای آخرت مهلتشان می دهد.

در حدیث شریف به روایت امام بخاری و امام مسلم از ابی سعید خدری و ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی اله علیه وسلم فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا يَصِيبُ الْمُؤْمِنَ مِنْ نَصَبٍ وَلَا وَصْبٍ وَلَا هَمٍّ وَلَا حُزْنٍ إِلَّا كَفَرَ اللَّهُ عَنْهُ بِهَا مِنْ خَطِيئَةٍ حَتَّى الشُّوْكَةِ يَشَاكُهَا». «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هیچ رنج و مرضی و نگرانی و پریشانی به مؤمن نمی رسد مگر این که خداوند بهسبب آن، برخی از گناهانش را از او کفاره میکند و می بخشاید، حتی آن خاری را که برتنش می خلد».

همچنین در حدیث شریف به روایت عائشه (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِذَا كَثُرَتْ ذُنُوبُ الْعَبْدِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مَا يَكْفُرُهَا ابْتَلَاهُ اللَّهُ تَعَالَى بِالْحُزْنِ لِيَكْفُرَ بِهَا». «چون گناهان بنده بسیار شود و برایش چنان اعمال نیکی وجود نداشته باشد که آن گناهان را کفاره نماید، الله متعال او را به اندوه مبتلا می کند تا آن اندوه، آنها را کفاره نماید».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «مَا يَنْزِلُ الْعِقَابُ إِلَّا بِذَنْبٍ وَلَا يَرْتَفِعُ إِلَّا بِتَوْبَةٍ». «عذاب جز به سبب گناهی فرود آورده نمی شود و جز با توبه ای برداشته نمی شود». در حدیث آمده است: «شَاخِهُایِ دِرْخْتِي بِه بَنِي آدَمَ أَسِيبُ نَمِي رَسَانِدْ، وَ يَا پَايش نَمِي لَغَزْدْ، وَ يَارِگِي از بَدَنَش تَكَان نَمِي خُورْد جِز بِه سَبَبِ گَنَاهِي كِه از وِي سِر زِدِه اَسْت، اَمَا خَدَاوَنْد بِيَشْتَرِ گَنَاهَان رَا مِي بَخْشَايِدْ».

فَوَايِد:

مصیبت وارده به انسان موجب زدودن گناهان و ناپاکی ها می شود، و مصیبت وارده بر پیامبران موجب بالا رفتن درجات و منزلت آنها می شود؛ زیرا پیامبران از گناهان و و ناپاکی معصومند. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿31﴾

و شما هرگز نمی توانید در زمین از قدرت خداوند فرار کنید، و غیر از خدا هیچ ولی و یاور برای شما نیست! (۳۱)

توجه:

برخی از دانشمندان میفرمایند: دور نیست در سیارات و اقمار و کرات فوقانی غیر از فرشتگان مخلوقاتی شبیه مخلوقات زمین موجود باشد. همان طور که دلایل فلکی نشان دهنده ای حیات در کره ای مریخ است. و به این آیه استدلال کرده اند: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ»، میگوییم: امکان دارد در این فضای بیکران، غیر از انسان، مخلوقاتی دیگر موجود باشند، اما در مورد وجود انسان، ما یقین داریم که جز بر کره ای زمین انسان موجود نیست؛ چون خدا فرموده است: قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ، وَ فِيهَا تَمُوتُونَ، وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ. (تفسیر صفوات التفاسیر علی صابونی)

وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ﴿32﴾

از نشانه های او کشتیهایی است که مانند کوههای برجسته در بحر روانند. (۳۲)
تشریح لغات و اصطلاحات :

« الْجَوَارِي » : جمع جَارِيَّة ، کشتیهای روان . صفت به جای موصوف استعمال شده که (سُنُن) است و در اصل السُّنُنُ الْجَوَارِي است . «أَعْلَامُ» : جمع عَلم ، کوهها

إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿33﴾

اگر بخواهد باد را ساکن می گرداند و کشتی ها بر روی بحر آب متوقف می مانند، قطعاً در این نشانه هائی است برای هر صبر کننده شکرگزار. (۳۳)
تفسیر:

«يظللن»: میمانند. میشوند.

«رواکد»: جمع راکده، ثابت. ساکن دانشمند مشهور اسلامی «جابر بن حیان» (متولد 721 میلادی وفات 815 میلادی در کوفه) میفرماید: «از این جهت از کشتی های روان در دریا را نام برده است، که آب متضمن دلایلی بس عظیم و دال بر قدرت خدا می باشد؛ زیرا آب جسمی است لطیف و شفاف، و مواد سنگین در آن فرو می رود، و آنگهی کشتی ها با این که حامل اجسام سنگین و انبوه اند، معهذ خدا در آب قدرتی قرار داده است که آن را حمل کرده و مانع فرو رفتن آن می شود، و بعد از آن باد را وسیله ای حرکت کردن آن قرار داده است و وقتی الله تعالی بخواهد کشتی پهلو بگیرد، باد را متوقف می کند و کشتی از جایش تکان نمی خورد». (تفسیر صاوی ۳۹/۴).

أَوْ يُوقِنَنَّ بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ ﴿34﴾

یا اگر بخواهد آنها را به خاطر اعمالی که سر نشینانش مرتکب شده اند هلاک میسازد، و در عین حال بسیاری را می بخشد. (۳۴)

وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ ﴿35﴾

و کسانی که در آیات ما مجادله می کنند، بدانند که آنان را [از عرصه قدرت ما] هیچ گریزگاهی نیست. (۳۵)

فَمَا أُوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿36﴾

پس آنچه به شما داده شده است، بهره چند روزه زندگانی دنیاست. و برای کسانی که ایمان آورده اند و به پروردگارشان توکل کرده اند، آنچه نزد خداوند است، بهتر و پایدارتر است. (۳۶)

خوانندگان گرامی !

بعد از بیان دلایل توحید و قدرت الله سبحان و تعالی و پرهیز از فریبکاریهای دنیا و آماده شدن برای سرای آخرت که بهترین است و متصف بودن انسان مؤمن به دو وصف ایمان به الله و توکل و اعتماد بر او؛ هم چنین دوری از گناهان؛ مانند زنا، قتل، شرک، دزدی و حذر از آنچه که شریعت منع اش می کند، برپا داشتن نماز، ادای زکات مال، تشاور و مشوره در کارهای عمومی و خصوصی، شجاعت و جدیت در بازپس گرداندن حقوق

غضب شده و غیره موضوعات حیاتی به بحث گرفته شد : اینک در آیات متبرکه (37 الی 43) در باره صفات مؤمنان راستین که امر پروردگارشان را اجابت می کنند، بحث بعمل می آورد .

وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ ﴿37﴾

و همچنین [برای] کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت پرهیز می کنند. و چون خشم و غضب کنند، آنها می بخشند. (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« كَبَائِرَ الْإِثْمِ » : گناهان کبیره ، گناهان بزرگ ، گناهان کبیره عبارت از گناهانی است که از آنها بیم داده شده ، و یا این که حدّ و تعزیری در برابر آنها واجب گشته است (ملاحظه شود : صفوة البیان لمعانی القرآن). « الْفَوَاحِشَ » : گناهانی است که بسیار زشت و بسیار بد و شرم آور، چون زنا و قتل و امثال آنها. بسیاری (كَبَائِرَ الْإِثْمِ) را گناهان کبیره ، و (الْفَوَاحِشَ) را شرک و زنا و هرگونه گناهی دانسته اند که دارای حدّ باشد . عطف (الْفَوَاحِشَ) بر (كَبَائِرَ الْإِثْمِ) عطف خاصّ بر عام است « يَغْفِرُونَ » : می بخشند . گذشت می کنند .

خشم و عصبانیت :

خشم و عصبانیت به معنی خشمگین و غضبناک بودن، حالت و کیفیت خاصی است که بر انسان بوجود می آید، که در این حالات انسان تعادل قوای ارادی و تسلط خود را بر اثر این ناراحتی و خشم از دست می دهد. (فرهنگ معین، ج ۲، ص ۲۳۱۱)

در منابع دینی و اخلاق اسلامی، بحث عصبانیت تحت عنوان «غضب» و «غیظ» مطرح گردیده و از جمله مباحث رذایل و «نبایدهای اخلاقی» شمرده میشود.

اما از دیدگاه روانشناسی، خشم و غضب در واقع یک حالت نفسانی و درونی است که انسان را وادار به عمل و رفتاری پرخاشگرانه و غلبه و انتقام نسبت به دیگری می کند. البته اصل «قوه غضب» در انسان وجود دارد و در حفظ و بقای وی نقش به سزایی ایفا می کند؛ اما این قوه نیز مانند سایر قوای نفسانی باید تحت کنترل و در جهت صحیح از آن استفاده بعمل آید، و از افراط و تفریط تعادلی در آن ایجاد گردد؛ زیرا افراط در آن موجب خلل فکری و عقل می شود و خطرات و خسارات جبران ناپذیری را به دنبال دارد. و تفریط در آن نیز موجب جبن و ترس و خوف شده و در نتیجه انسان را بی غیرت و بی تفاوتی نسبت به مسئولیت های فردی و اجتماعی خویش میگرداند.

بصورت کل حالت خشم یا غضب را در شخصیت انسانها را به سه کتکوری تقسیم نمود:

- برخی انسانها در وقت خشم و غضب متأسفانه از حد و مرز ایمان خارج میشوند و به عملی دست می زند که؛ نتایجی جبران ناپذیری را بیار می آورد.

- برخی از انسانها متأسفانه اصلاً عصبانی نمیشوند حتی در موارد که لازم است و عقل شرع نیز اجازه می دهد که باید عصبانی شود، باز هم خشمگین نمیشوند.

- و برخی از انسانها هستند که به هنگام خشم از حد اعتدال خارج نمیشوند و بر رفتار خود کاملاً تسلط دارند و از عقل و ایمان خود استفاده می کنند.

مفسر مشهور اسلام احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) مینویسد: «گذشت و حلم در موقع پیدایش خشم، از مکارم اخلاق است. اما به شرط این که حلم و حوصله به مردانگی خلل وارد نکند و به امری واجب زیان نرساند. مثلاً در موقع که به الله تعالی اهانت صورت

می گیرد؛ قهر و غضب واجب است نه حلم و حوصله. امام شافعی میفرماید: «آن که خشمش برانگیخته شود و خشمگین نگردد، الاغ است». شاعر در این بابت گفته است: «حوصله و حلم بیجای انسان، جهل است و نادانی» (تفسیر قرطبی ۳۳/۱۶).

پیشگیری و معالجه عصبانیت :

قرآن مجید انسانها را در آیات متعددی به پیشگیری و معالجه عصبانیت و خشم شدید، تشویق کرده و میفرماید: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ». همان هائیکه در توانگری و تنگدستی، انفاق میکنند؛ و خشم خود را فرو میبرند. (آل عمران ۱۳۴)

در بسیاری از آیات قرآنی و روایات اسلامی در بابت عصبانیت، غیظ و غضب، قبل از آنکه به معالجه اشاره نماید به، جنبه های پیشگیرانه آنرا مورد بحث قرار داده است.

دین اسلام در صدد آن است که ؛ انسان ها به هیچ وجه دچار خشم و غضب نشوند؛ به همین جهت قرآن عظیم الشأن در (آیه ۸۴ سوره یوسف و آیه ۳۷ سوره شوری)، مسلمانان را در مورد فرو بردن خشم و پیشگیری از آن تشویق میکند.

به تاسف باید گفت که در برخی از اوقات در زندگی انسان حالاتی پیش میاید که انسانها باید عصبانی شوند، و این مساله، کاملاً طبیعی و عادی است؛ چرا که در برخی مواقع حتی موارد کوچک هم می توانند ما را تحریک به خشم کند. متأسفانه خشم و عصبانیت احساساتی هستند که به سختی می توان آنها را کنترل کرد اما با به کارگیری چند روش کار آمد می توان تلاشی سودمند در جهت کنترل این احساسات کرد.

قویترین حربه ای شیطان که با آن می تواند انسان را به چاه تاریک گمراهی کشانده و نور ایمان را در وجودش خاموش نماید، عصبانیت نابجاء است.

اولین راه و روش غلبه بر خشم و عصبانیت را همین آیه (37 شوری) بیان داشته است طوری که: «وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ» (و همچنین [برای] کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت پرهیز میکنند. و چون خشم و غضب کنند، آنها می بخشند).

دومین راه و روش غرض غلبه بر خشم و عصبانیت همانا تقوا و پرهیزکاری است: خداوند متعال انسانهای متقی و پرهیزکار را اینگونه معرفی میکند که این اشخاص قدرت غلبه بر خشم خود را دارند و یکی از مهمترین عوامل دارا بودن این قدرت همین روحیه تقوا و پرهیزکاری آنهاست «وَسَارِعُوا إِلَى مَعْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» (133) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (134)

و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود، و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمانها و زمین است [و] برای پرهیزگاران آماده شده است، بشتابید همانان که در فراخی و تنگی انفاق می کنند؛ و خشم خود را فرو می برند؛ و از مردم در می گذرند؛ و خداوند نکوکاران را دوست دارد. (آل عمران: 133-134)

سایر راه های کنترل قهر و جلوگیری از عصبانی شدن:

سایر راه های کنترل بر خشم و جلوگیری از عصبانی شدن عبارتند از: گفتن ذکر شریف در وقت عصبانیت «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم) و یا گفتن لاحول و لا قوه الا بالله العلی

العظیم»

تغییر حالت و موقعیت :

اگر شخص عصبانی نشسته، باید ایستاده شود، اگر ایستاده باشد بنشیند و صورت از آن صحنه برگرداند یا دراز بکشد و یا از محل دور شود و خود را به کار دیگری مشغول سازد. این تغییر حالت در فرونشاندن آتش خشم بسیار مؤثر و مفید است.

- آهسته آهسته نفس بکشید، اما نفس های عمیق بکشید تا واکنش استرسی که معمولاً همراه با عصبانیت همراه است را خنثی کنید.

- یک کلمه یا عبارت آرامش بخش را تکرار کنید، که می تواند این موارد باشد « آرام باش»، «بیخیال» یا «من کنترل خشم خود را در دست دارم.»

- بر روی عضلات خود فشار دهید و سپس آن ها را رها کنید.

با خود فکر کنید و راه حل های دیگری را به غیر از عصبانیت برای حل مشکل پیدا کنید.

- نوشیدن آب سرد به رفع عصبانیت کمک می کند. به همین دلیل است که همیشه در زمان عصبانیت به افرادی که عصبانی هستند گفته می شود آب بنوشند تا از شدت عصبانیت آنها کم شود؛ زیرا نوشیدن آب باعث می شود به مغز اکسیژن برسد.

- دوش گرفتن، وضو گرفتن نیز یکی از تکنیک های کنترل و غلبه کردن بر خشم است. با دوش گرفتن آب به کل عضلات بدن میرسد و این امر باعث میشود تا از شدت عصبانیت کاسته شود. همچنین رسیدن آب به بدن در زمان عصبانیت باعث شل شدن عضلات بدن شده و افراد را به آرامش میرساند.

در زمان عصبانیت و خشم چیغ نزنید! به تأسف دیده شده که انسانها در وقت خشم و غضب چیغ و فریاد می زنند و خیلی سریعتر از حالت معمول حرف میزنند. بهتر است سعی کنید تا در زمان عصبانیت ملایمتر حرف بزنید. با انجام اینکار عصبانیت خود را نیز پنهان کرده اید و رفتار شما در این حالت بهتر و مطلوبتر است. فراموش نکنید که مخاطب شما هم باید اجازه حرف زدن داشته باشد.

- برای کنترل عصبانیت و غلبه بر خشم، مثبت فکر کردن می تواند راهکار مناسبی باشد. در زمان عصبانیت جنبه های مثبت اتفاق را در نظر بگیرید و به مسائل خوب فکر کنید. در مورد موضوعی که باعث خشم شما شده فکر نکنید، در عوض به چیزهای خوب و مثبت بیندیشید.

رابطه خشم و غضب با صحت و سلامتی انسان :

اطباء بدین باورند که: هیجانات و انفعالات شدید و پیش از حد نورمال و با ابزار گوناگون به

شتاب تپش قلب و تنفس و بالا رفتن فشار خون منجر می گردد، روی انسان سرخ گشته و شاهرگ ها ورم می نمایند شخص خشمگین نبض قلبش به صد و شصت نبض [در دقیقه] رسیده و با بالا رفتن فشار، خطر خونریزی مغزی، ترمبوس مغزی [فلج مغزی] و یا لختگی خون در قلب و یا هم به کوری ناگهانی می انجامد.

اطبا بدین عقیده اند که: بیشتر حالات قند خون بعد از هیجان شدید به وجود می آید چون انسان هنگامی که عصبانی می گردد، غده مخاطی - ملکه غده ها - دستور و طلب چربی نموده و به جگر امر نموده، تا مقدار فراوانی قند به وی برساند آن هم مقدار زیادی قند عرضه می دارد، و نهایتاً در خون قند افزایش یافته، به همین سبب است که دانشمندان گفته اند: قند

خون غالباً پس از انفعال بسیار شدید ایجاد می‌گردد. همچنان عصبانیت شدید و افراطی به بالا رفتن چربی خون و به سخت شدن رگ‌ها و به مریضی قلبی می‌انجامد.

در ضمن قابل تذکر است که: انفعالات و هیجانات شدید مانع حرکت روده‌ها می‌گردد، شخصی که از لحاظ ذهنی عصبی باشد با بی‌حرکی مزمن و همیشگی درگیر است، بی‌حرکی مزمن نیز سبب پوسیدگی و پوکی و در پایان به سرطان‌های روده منجر می‌گردد. اما بزرگترین خطر انفعالات شدید، دستگاه مصونیت در انسان را تضعیف مینماید، و با ضعف دستگاه مصونیت میکروب‌ها و باکتری‌های مولد امراض در وجود انسان نیز فعال می‌گردند، زیرا دستگاه مصونیت از امراض میکروبی و سرطانی جلوگیری به عمل می‌آورد.

نود و نه درصد از مریضان مبتلا به ایدز دارای سرطان می‌باشند، چون دستگاه مصونیت فعالیت خود را از دست داده و سلول‌های [سرطانی] نیز رشد بی‌پایان خود را به انجام رسانده‌اند.

لذا حلم و بردباری مهمترین و برترین اخلاق می‌باشد، و پیامبر صلی الله علیه وسلم از عصبانیت نهی نموده است، در حدیثی از ابو هریره روایت شده است که شخصی نزد پیامبر آمد و به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت مرا توصیه و پند دهید، پیامبر فرمود: «خشمگین مشوید» چند بار خواسته خود را تکرار کرد، باز پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: خشمگین مشوید. (بخاری (5765)

حلم و بردباری خلق بسیار عالی و برتری است، و توحید بر بردباری و علم کمک شایانی می‌نماید، چون اگر بر این باور باشید که تمام امور در سلطه قدرت خداوند متعال است و تمام افعال خداوند از روی حکمت بوده، و هر آنچه خداوند اراده نماید انجام پذیرد و هر چیزی انجام پذیرفته باشد خداوند خواسته است، و اراده وی منوط به حکمت مطلق و حکمت مطلق نیز مربوط به خیر مطلق است، و هر آنچه خداوند بخواهد به وجود آید و هر آنچه خداوند نخواهد به وقوع نپیوندد، پس با این توحید و یاور سبب آرامش و سلامتی خود را فراهم نموده‌اید. توحید راحتی، آرامش، اعتماد، پیشگیری و تندرستی است.

طوری‌که خداوند متعالی می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ» (78) وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ (79) وَإِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ (80) وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ (81) وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (82) (الشعراء : 78-82) (آن ذاتی که مرا آفریده است، پس او مرا هدایت می‌کند. (۷۹) آن ذاتی که مرا (غذا) می‌خوراند و (آشامیدنی) می‌نوشاند. (۸۰) و چون بیمار شوم، پس وی مرا شفا میدهد. (۸۱) و آن ذاتی که مرا می‌میراند، باز زنده‌ام می‌گرداند. (۸۲) و آن ذاتی که امیدوارم در روز جزا خطایم را ببامرزد.)

همچنانکه خداوند ذکر کرده است، ابراهیم نگفته است، و مرا مریض نموده و شفایم می‌دهد. در آیه [مذکور] مریضی به انسان نسبت داده شده است و انسان به علت ضعف توحید دچار اضطراب و افسردگی می‌گردد، و اسباب کینه و خشم او از شرک سرچشمه می‌گیرد. وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (38)

و کسانی که ندای پروردگارشان را استجابت کرده‌اند، و نماز را برپا داشتند و کارشان در میان خودشان بر پایه مشورت است و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند. (۳۸)

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿38﴾

و کسانی که ندای پروردگارشان را استجابت کرده‌اند، و نماز را برپا داشتند و کارشان در میان خودشان بر پایه مشورت است و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ »: کار و بارشان شورائی است. مهمترین مسأله اجتماعی همان اصل « شوری » است و یک برنامه عمومی و همگانی مسلمانان است. « بَيْنَهُمْ »: با یکدیگر، میان هم کارشان در میان خود، به شیوه‌ی مشورت است. اجماع اولی الامر بر پایه‌ی شوری است و یکی از ارکان اساسی و اصولی دین اسلام به شمار می‌آید.

تفسیر :

شوری در اسلام :

شوری از شور گرفته شده و شور در لغت به معنی کشیدن عسل از قالب موم و تصفیه آن است،

شوری در اصطلاح شرعی :

عبارت از گرفتن آراء و نظریات مردم خبیر و آگاه در یک موضوع مشخص بخاطر رسیدن به نظریکه صواب یا نزدیک به صواب باشد است.

شوری یک اصل اساسی نظام سیاسی اسلام و یک رکن نظام سیاسی اسلام میباشد، و در دین مقدس اسلام از اهمیت خاص برخوردار می‌باشد.

محدثین روایت نموده‌اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم؛ بعد از اینکه در جنگ احد از مدینه بمشوره صحابی خارج میشود و شکست می‌خورد باز هم خداوند کریم امر به شوری میکند و پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم علاوه از مسایل عامه حتی به مسایل شخصی خود مشوره می‌نمود طوریکه در واقعه افک با حضرت علی کرم الله وجهه و زید بن ثابت مشوره نمود.

دین مقدس اسلام 1400 سال قبل از امروز شوری را به مسلمین ارزانی نموده بود و حتی یکی از سوره‌های قرآن کریم را بنام شوری مسمی نموده است و در حدیث شریف آمده: «ماخاب من استخار و ماندن من استشار» ناامید نشد کسیکه استخاره کرد و پشیمان نشد کسیکه مشوره کرد.

حکم شوری :

طوریکه در فوق یاد آور شدیم: شوری يك اصل از اصول اساسی دولت اسلامی بوده حکم آن

واجب و لازم است امیر مکلف هست در مسایل و قضایای مهم و عمده‌ای کشورش با اهل خبره و مردمان چیز فهم کشورش مشوره کند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم با وجودیکه در روشنایی وحی زنده گی میکرد و هرآن از راه وحی راهنمایی میشد باز هم مامور به شوری شده بود «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» و امر مطابق قاعده اصولی در صورتی که قرینه صافه وجودنداشت تقاضای وجوب می‌کند چنانچه از ابو هریره رضی الله تعالی عنه روایت شده که فرموده بود: «ما رأيت احداً قط كان اكثر مشورةً لاصحابه من رسول الله صلی الله علیه وسلم» یعنی ندیدم کسی را هرگز نسبت به پیغمبر صلی الله علیه وسلم که با اصحاب خود مشوره بیشتر بکند.

(قرینه صارفه، مقابل قرینه معینه می آید و عبارت است از قرینه‌ای که کلام را از معنای حقیقی خود بر گردانده و بر معنای مجازی آن حمل می نماید؛ یعنی بیان گر این مطلب است که مراد جدی متکلم، معنای مجازی کلام وی است نه معنای حقیقی آن. این قرینه را از آن رو صارفه می‌گویند که لفظ را از معنی حقیقی خود به معنی مجازی منصرف می‌کند.)

فیصله شوری معلم است یا ملزم؟:

يك تعداد علماء بدین باور اند که: نتیجه شوری ملزم است و امیر مکلف است به آن عمل کند زیرا انسان وقتیکه به يك کار مامور شود بالایش لازم است تا به آن عمل کند و عمل کردن پیامبر به مشوره اصحاب کرام در جنگ احد که ظاهراً المناک و درد آور بود این قول را تایید می‌کند و بعض علماء دیگر عقیده دارند که نتیجه شوری ملزم نبوده بلکه معلم است به این معنی که در نتیجه شوری حکم به امیر روشن می‌شود و امیر اختیار دارد که چه تصمیم می‌گیرد عمل می‌کند به نتیجه شوری یا نمی‌کند به این دلیل که در آیه کریمه گفته شده «و اذا عزم فتوکل علی الله» توفیق میان دو قول که در جوامع اسلامی هنوز هر فریق در هر قولیکه منافع خود را ببیند عمل می‌کند وجود دارد موضوعات چگونه است از صلاحیت هائی شوری و یا از صلاحیت خود رئیس جمهور یا خلیفه؟ اگر از موضوعات اختصاصات یا صلاحیت های شوری باشد نتیجه شوری در آن موارد ملزم است و اگر رئیس جمهور در موضوعاتی مشوره کرد که از اختصاصات خودش است نتیجه شوری در این موارد معلم است که اکنون قوانین اساسی در کشورها حدود صلاحیت ها را تعیین می‌کند.

موضوعاتی که در آن شوری صورت می‌گیرد:

علماء بدین نظر اند: موضوعاتی که در شوری مطرح میشود باید از مسایل اجتهادی باشد یعنی در موضوعاتی که در آن صراحت نص وجود داشته باشد شوری تصمیم گرفته نمیتواند مثلاً این موضوع هیچ وقت به شوری پیش نمیشود. اگر به شوری پیشکش میشود صرف به مفهوم اینکه آیا این امر صریح در نص است و یا خیر؟ اینکه پول خود را به بانک های ربوی بگذاریم یا نگذاریم زیرا حکم قطعی در این زمینه وجود دارد، که گذاشتن پول در بانک های ربوی حرام است و همچنان نمیتوانیم در مورد نوشیدن شراب یا خمر شوری کنیم، از همین جهت است که اصحاب کرام وقتیکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم چیزی میگفت می پرسیدند که: آیا وحی است یا نظر محض اگر وحی نمی بود باز نظر میدادند طوری که در غزوه بدر پیامبر اکرم در پائین آب جای گرفته بود حباب ابن المنذر رضی الله عنه پرسید آیا وحی شده که اینجا مرکز بگیرید پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود نخیر خودم اجتهاد کردم. او فرمود ای رسول الله صلی الله علیه وسلم، این جای مناسب نیست و یک جای دیگر را نشان داد که باید آنجا بروند پیغمبر صلی الله علیه وسلم پذیرفت و آنجا جا بجا شدند که نتیجه خوبی را به دنبال داشت.

و همچنان در صلح حدیبیه وقتی متن تهیه شد نزد يك بود که امضاء شود عمر فاروق رضی الله عنه برخاست نزد ابوبکر صدیق آمد صحبت کرد و نزد رسول الله رفت گفت آیا شما رسول الله متعال نیستی؟ فرمود: بلی هستم. گفت آیا ما مسلمان نیستیم؟ پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت: چرا نه. حضرت عمر رضی الله عنه گفت: آیا آنها مشرک نیستند؟ مبارک فرمود، بلی هستند.

عمر(رض) فرمود: پس چرا ذلت را بپذیریم (استرداد مشرکین و عدم استرداد مسلمین) پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم برایش گفت که به اساس وحی این کار را انجام داده ام. عمر رضی الله تعالی عنه قانع شد و سکوت کرد و به وحی گردن نهاد.

کیفیت و چگونگی شوری:

در دین مقدس اسلام نص صریح در میکانیزم و ساختار شوری وجود ندارد شاید حکمت هم همین باشد که مسلمانان در این رابطه مجال و فرصت باز داشته باشند و به اساس ضرورت و مصالح امت در زمان و مکان و شرایط بخصوص طریقه مناسب اختیار نمایند چنانچه در مورد تعداد اشخاص شوری یا اهل حل و عقد نص صریح قرآنکریم وجود ندارد حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم گاهی بایک نفر مشوره میکرد مثلی که در تعیین جای با حباب ابن المنذر در غزوه بدر مشوره کرد و یا دو نفر مشورت میکرد که اکثراً با ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما مشوره میکرد چنانچه در غزوه احزاب با سعد ابن معاذ و سعد ابن عباد رضی الله عنهما مشوره کرد و حتی در مورد واقعه افک با علی کرم الله وجهه و زید ابن ثابت مشوره کرد و در جنگ و صلح حدیبیه با جماعه یی از اصحاب کرام مشوره کرد ولیکن رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به اساس مواصفات چون عشرة مبشرة سابقون الاولون کاتبین وحی، خلفاء راشدین چون ابوبکر یار اول پیامبر صلی الله علیه وسلم و عمر فاروق، عثمان ذی النورین علی کرم الله وجهه یار شجاع و دلیر پیامبر مثلاً با قاریان قرآنکریم مشوره میکرد.

اهل شوری چه کسانیاند؟

در دو آیه کریمه ذیل از شوری بحث شده «فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم في الأمر واذعزمت فتوكل على الله» (آل عمران/159) ترجمه: (پس به سبب مهربانی از خدا نرم شدی برای ایشان و اگر می بودی درشت خو سخت دل پراکنده می شدند از دور و بر تو پس درگذر از ایشان و آمرزش بخواه برایشان و مشورت کن با ایشان پس آنگاه که قصد محکم کردی پس توکل کن بر خدا هر آینه خدا دوست می دارد توکل کننده گان را). «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» (الشوری / 38) ترجمه : کارشان بین شان به مشورت صورت میگیرد پس وقتی به این هر دو آیه کریمه نگریسته شود دیده می شود که ضمیر (هم) ضمیر جمع بوده به تمام مسلمین راجع است و لکن آیه اول در مورد اصحاب کرام نازل شده و هیچ نوع تحدید صورت نگرفته که باز هم تمام امت را دربرمی گیرد و در آیه مبارکه دوم گفته شده که از جمله صفات مؤمنین یکی هم این است که در تمام مسایل مشوره می کنند که باز هم تحدید نشده لهذا همه مسلمین حق شوری را دارند و آیا امام میتواند نظر تمام مسلمین را جمع کند و از ایشان نظر خواهی نماید به عباره دیگر ریفرنده را انجام دهد؟ بلی نظر عام فقهاء کرام همین است که در قضایایی نادر که در یکسال یکبار و یا در چندین سال یکبار رخ میدهد میتواند امام نظر تمام مردم را بگیرد البته بشکل یک ریفرنده یا نظر خواهی عمومی و اما در مسایل دوامدار چون نظارت و کنترل بر امور دولت، طرح و تصویب قوانین، و غیره چون که به کار زیاد ضرورت دارد بدلائیل و اوضاع نامساعد همه نمیتوانند حضور فیزیکی بهم رسانند می توانند در چوکات قانون نمایندگان خویش را انتخاب و ارسال نمایند البته با در نظر داشت مواصفات و دانایی لازم که شریعت پیشنهاد کرده انتخاب شوند و مواصفاتی را که شریعت اسلامی در نظر گرفته بصورت انگشت شمار اینها اند:

وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ ﴿39﴾

و کسانی که چون ستم بر ایشان رسد یاری میجویند [وبه انتقام برمیخیزند] (۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« الْبَغْيُ » : ظلم ، تجاوز و تعدی . « يَنْتَصِرُونَ » : انتقام می گیرند، یاری می جویند، همدیگر را کمک می کنند، حق خود را تصاحب میشوند .

تفسیر :

ابراهیم نخعی فرموده است: یعنی آنانکه بیزارند از این که خود را خوار کنند تا فاسقان و ستمکاران بر آنان چیره و گستاخ شوند. (قرطبی ۳۹/۱۶).

ابو سعود گفته است: بعد از اینکه آنها را به سایر اوصاف فضیلت توصیف کرد، در اینجا آنها را به صفت دلیری و شجاعت نیز توصیف میکند. و این امر با توصیف آنها به بخشاینده‌گی منافات ندارد؛ چون هر یک در جای خود نیکو است و پسندیده. (قرطبی ۳۹/۱۶).

وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿40﴾

و سزای بدی، بدیی مانند آن است، و هر کس عفو و اصلاح کند اجر و پاداش او با خدا است یقیناً خداوند ظالمان را دوست ندارد. (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ » : این نکته قابل ذکر است که تسلیم شونده ظلم ، و دفاع کننده از ظلم ، و کننده ظلم ، و کمک کننده ظلم ، همه محکوم و گنهگار اند .

تفسیر :

با در نظر داشت اینکه در انتقام، اجر و ثواب نیست ولی بالعکس در عفو ثواب است. ولی با آنهم تشویق به عفو، اصلاح، و بخشش، نباید برای دفاع از ظلم و ظالمین و نیرومندی بیشتر ظالمین صورت گیرد.

مفسر شهیر جهان اسلام امام فخر رازی فرموده است: بعد از اینکه فرمود: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ»، به دنبال آن مقرر داشت که انتقام باید به مثل مقید، و بدون اضافه باشد. و عمل زشت از این رو به «سینه» موسوم شده است که سبب انزجار طرف می‌گردد (تفسیر کبیر)

«فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» هر کس از ستمکار صرف نظر کند و میانه‌ی خود را با دشمن اصلاح نماید، در مقابل این عمل خدا پاداش جزیل به او میدهد. این کثیر میافزاید: خدای متعال عدالت یعنی قصاص را مشروع قرار داده، و فضل یعنی عفو را تشویق کرده است، پس هر کس صرف نظر کند خدا اجر و پاداش او را ضایع نمیکند. در حدیث آمده است: «خدا عزت بنده‌ی عفوکننده را میافزاید». (تفسیر کبیر ۱۷۴/۲۷). «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» الله از آغازگران ستم و تجاوزگران در انتقام، خشمگین است و آنها را دوست ندارد.

«فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (اجر و پاداش او با الله است)

در قرآن عظیم الشان دوبار عبارت «فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» آمده است: يك بار در سوره‌ی نساء (آیه 100) که مربوط به مهاجرین مخلص است و يك بار در این آیه که مربوط به

عفو از بدی‌های مردم است، پس معلوم می‌شود که مکافات عفو و اصلاح هم وزن مکافات و ثواب مهاجرت الی الله است.

همچنان قابل یاد آوری است که: انتقام از ظالم و ستمگر، حق مشروع انسان است که نه در دنیا مورد سرزنش است و نه هم در آخرت عقاب دارد. ولی باید گفت که: انتقام برای شخصی است که قدرت گرفتن انتقام را در خود داشته باشد، ولی شخصیکه توانمندی انتقام را ندارد، حق دارد که غرض اخذ انتقام از ظالم خواستار کمک از دیگران شود، ولی نباید فراموش کرد که: قصاص قبل از جنایت نارواست.

یادداشت :

قابل یادآوری است که : قانون مماثلت در اسلام: از آنجا که قوانین اسلام طبق عقل و فطرت و عدل است، در امور مختلف برابری را با صراحت مطرح کرده است ، که ما در اینجا به چند مثال اکتفا میکنیم :

- در آیه (149 سوره بقره) آمده است : «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» (هرکس به شما تعدی و تجاوز کرد، به مانند آن بر او تعدی کنید).
- همچنان در آیه (228 سوره بقره) آمده است : «وَأَلْهَنَّا مِثْلَ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» .
و برای زنان همانند وظایفی که بر دوش آنها است، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده است).

- در آیه (90 سوره مائده) آمده است : «وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ» : (هر کس از شما به عمد شکاری را در حال احرام بکشد سزا و کفاره اش کشتن نظیر آن حیوان از چهار پایان است).

- در آیه (126 سوره نحل) آمده است : «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ» . (و هرگاه خواستید مجازات کنید تنها به مقداری که بر شما تعدی شده کیفر دهید).

وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ ﴿41﴾

و هرکس بعد از ستمی که دیده است، (برای دفع آن) انتقام گیرد، بر آنان راهی (عتاب و عقاب) نیست. (۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« إِنْتَصَرَ » : در اینجا مراد انتقام گرفتن است . « مِنْ سَبِيلٍ » : راهی برای مؤاخذة . مراد عتاب و عقاب است .

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿42﴾

تنها راه مؤاخذة بر آنهایی است که به مردم ظلم کنند و در زمین به ناحق سرکشی می‌کنند. برای آنها عذاب دردناکی است. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«یبغون» : سرکشی می کند.

وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿43﴾

و هرکس که شکیبایی و گذشت پیشه کند، بی گمان این از کارهای استوار و سترگ است. (۴۳)

تفسیر :

یعنی کسی که (در برابر ظلم دیگران) شکیبائی صبر و گذشت کند و (زمام اختیار را

از دست ندهد، و با وجود قدرت، از ظالم (درگذرد) ولی بداند که این عمل باعث گستاخی ظالم نمی‌گردد، این کار او (از زمره کارهایی است که باید بر آن عزم را جزم کرد و بر آن ماندگار شد).

مفسر صاوی فرموده است: به خاطر ترغیب و اهمیت دادن به صبر و برای نشان دادن سر انجام نیکوی آن، صبر را تکرار کرده است. (تفسیر صاوی ۴/۴۱).

عفو و گذشت :

اسلام دین جامعی است که هم حقّ مظلوم را به رسمیت شناخته است و هم راه را برای عفو و گذشت باز گذاشته است. در دین مقدس اسلام ظلم کردن به انسان حرام است، خصوصاً اگر وی برادر یا خواهر مسلمانان باشد، پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ، وَلَا سَلِمُهُ».

(بخاری: 2442) «مسلمان، برادر مسلمان است. بدین جهت به او ظلم نمی‌کند و او را تسلیم (ظالم) نمی‌نماید».

و فرمودند: «الظُّلْمُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری: 2447) «ظلم، باعث تاریکی های (متعددی) در روز قیامت می‌گردد».

شخصی که مورد ظلم واقع شده شرع اسلامی برایش اجازه فرموده است که اگر خواسته باشد، در حق ظالم دعا کند که: بار الها تو در برابر ظلم مجرمین انتقام گیرنده هستی، پس انتقام مرا از فلان شخص ظالم بگیر و وی را مجازات کن.

اما جدا از اینکه چگونه دعا کند، بهتر است بدانیم که یک مسلمان متقی نباید در برابر برادران و خواهران مسلمان خود قصد انتقام داشته باشد، هر چند که در حق او جفایی صورت گرفته باشد، و اولی اینست که از آنها درگذرد و عفو نماید، چرا که خداوند متعال عفو کنندگان را دوست می‌دارد.

الله تعالی میفرماید: «وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران/134) «وکسانی که خشم خود را فرو می‌خورند و از مردم گذشت می‌کنند (و بدین وسیله در صف نیکوکاران جایگزین میشوند) و خداوند (هم) نیکوکاران را دوست دارد».

و همچنان طوریکه در آیه فوق خوانیم: «وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (الشوری / 43) (و هرکس که شکیبایی و گذشت پیشه کند، بی‌گمان این از کارهای استوار و سترگ است).

و در جایی دیگر میفرماید: «وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» (النور: 22) «باید عفو کنند و از دیگران درگذرند، مگر دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد؟!».

و از عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «و ما ضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئاً قَطُّ بِيَدِهِ، وَلَا امْرَأَةً وَلَا خَادِمًا، إِلَّا أَنْ يُجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَمَا نَبِلَ مِنْهُ شَيْءٌ قَطُّ فَيَنْتَقِمَ مِنْ صَاحِبِهِ إِلَّا أَنْ يُنْتَهَكَ شَيْءٌ مِنْ مَحَارِمِ اللَّهِ تَعَالَى: فَيَنْتَقِمَ لِلَّهِ تَعَالَى». (رواه مسلم). (پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: هرگز به خاطر ضرری که به او وارد شد، از صاحبش انتقام نگرفت، مگر این‌که چیزی از محارم (و حدود) خدا شکسته میشد که در آن صورت برای خدا انتقام میگرفت.) (مسلم 2328).

همچنان از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: «... وَمَا أَنْتَقَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِنَفْسِهِ إِلَّا أَنْ تُنْتَهَكَ حُرْمَةُ اللَّهِ فَيَنْتَقِمَ لِلَّهِ بِهَا».

(بخاری: 3560) (رسول الله صلى الله عليه وسلم بخاطر خودش، انتقام نمیگرفت مگر اینکه به دین خدا بی حرمتی میشد که آنگاه، بخاطر آن، انتقام میگرفت)». و شایسته است که ما نیز به مانند پیامبر خویش حس انتقام جویی را نسبت به برادر و خواهر مسلمان خود ناپود کنیم و بجای آن از جفای آنها درگذریم.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (44 الی 46) در باره زیان دیدن کفرپیشگان در آخرت ، بحث بعمل آمده است .

وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَيَّ مَرَدٌّ مِنْ سَبِيلِ (44)

و هر که را الله به گمراهی خود واگذارد دیگر هیچ کس پس از خدا یار و یاور او نیست. و ظالمان را خواهی دید که وقتی عذاب را می بینند می گویند: آیا راهی به سوی بازگشت (و جبران) وجود دارد؟! (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات

«ما له»: نیست برای او. «لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ»: هنگامی که چشمانشان به عذاب افتاد و در کنار آن قرار گرفتند یعنی وقتی عذاب را دیدند. «مِنْ بَعْدِهِ»: سوای او. غیر از او. «مَرَدٌّ»: رجوع و برگشت.

تفسیر:

یعنی کسی که الله سبحان و تعالی گمراهش سازد، بغیر از الله یار و یآوری ندارد (تا او را مدد کند و او را در قیامت از عذاب نجات دهد. ای مخاطب، آن روز) ظالمان کفرپیشه را خواهی دید که وقتی چشمانشان به عذاب می افتد خواهند گفت: (پروردگارا) آیا راهی است که دوباره بدنیا (به جهان و جبران گذشته ها) باز گردانیده شویم تا درین مرتبه خوب نیکو کار شده از آنجا بر گردیم و حاضر شویم.

وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الدَّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفِ خَفِيٍّ وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ (45)

و آنان را می بینی که بر آتش عرضه میشوند، [در حالی که از شدت رسوایی سرافکنده اند] زیر چشمی به آن مینگرند. و مؤمنان می گویند: البته زیانکاران کسانی اند که در روز قیامت خود و خانواده خود را به خسارت و زیان افکندند. آگاه باشید! مسلماً ستمکاران در عذابی پایدار و جاودانه اند. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا»: بر آتش عرضه می شوند. «خَاشِعِينَ»: فروتنان؛ درماندگان. «الدَّلِّ»: زبونی و ذلت. طرف: چشم، گوشه ی چشم. من طرف خفی ← خفی: زیر چشمی، با گوشه ی چشم، دزدانه و مخفیانه. «يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفِ خَفِيٍّ»: از ترس و هراس دزدانه نگاه می کنند، مانند انسانی که او را می برند که با شمشیر گردنش را بزنند و قادر نیست مستقیم و به تمامی آن را نگاه کند «أَهْلِيهِمْ»: زن و فرزندان، کسانی که

تفسیر:

ابن عباس (رض) فرموده است: چشم را پایین انداخته و به خواری نگاه میکند. قتاده و سدی گفته اند: از شدت ترس دزدانه نگاه میکنند. (تفسیر کبیر ۱۷۸/۲۷).

وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ ﴿٤٦﴾

و آنان را دوستانی نیست که در برابر خداوند یاریشان کنند، و هر کس را که الله گمراه سازد او را هیچ راهی [به سوی نجات و سعادت] نیست. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَوْلِيَاءٍ»: دوستان، سرپرستان، حمایت کنندگان. «يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ»: ایشان را برای نجات از عذاب الهی یاری دهند. بجز الله سبحان و تعالی کسی ندارند که ایشان را یاری و کمک کند. «مَالَهُ مِنْ سَبِيلٍ»: او را هیچ راهی نیست. او هیچ راه نجاتی ندارد.

تفسیر :

در دو آیه مبارکه قبلی، مبحث راجع به گمراه شدن ظالمان توسط الله متعال به بیان گرفته شد، در این آیه مطرح کردن تهدیدات بیشتری است، از جمله آنکه در آنجا فرمود: «فَمَا لَهُ مِنْ وَّلِيٍّ» هیچ کسی نیست که او را یاری و کمک کند، در این آیه با تمام صراحت فرمود: «مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ» هیچ گروهی نیست که آنان یاری و کمک رساند. یعنی نه در دنیا برای شدن راه هدایت است و نه در آخرت راه نجات. این کثیر فرموده است: یعنی هر کس الله او را گمراه کند راه نجاتی ندارد. (تفسیر کبیر ۱۷۸/۲۷).

خوانندگان گرامی !

بعد از بیان وعده ها و وعیدها و اهداف نهایی قرآن عظیم الشان؛ یعنی، پذیرش دعوت الله سبحان و تعالی و بندگی خالصانه و بدون ریا، اینک در آیات (47 - 53) که از جمله آیات پایانی این سوره مبارکه در باره انواع وحی آسمانی و کلام قدیم الهی بحث بعمل می آورد.

اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ ﴿٤٧﴾

اجابت کنید دعوت پروردگار خود را پیش از آنکه روزی فرا رسد که دیگر بازگشتی برای آن در برابر اراده خدا نیست، در آن روز نه پناهگاهی دارید و نه می توانید انکار کنید. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اسْتَجِيبُوا»: جواب دهید، اجابت کنید، بپذیرید. «مِنْ قَبْلِ»: پیش از آن که. «يَأْتِيَ»: بیاید، فرارسد. «مَرَدَّ»: بازگشت. «نَكِيرٍ»: انکار، دفاع.

تفسیر :

قابل تذکر است آنچه که انسان را از خسارت حفظ می کند همانا پیروی از انبیاست. (در آیات قبلی بحث از خاسرین بود، در این آیه مبارکه می فرماید: درماتش همانا اطاعت از الله سبحان و تعالی است. این بدین معنی که: هرچه زودتر البته مخلصانه فرمان پروردگار با عظمت خویش را پذیرا گردید، پیش از آن که روزی (قیامت نام) فرا رسد که الله سبحان و تعالی هرگز آن را بر نمی گرداند. در آن روز نه پناهگاهی دارید و نه اصلاً می توانید (بعد از شهادت) دادن نامه اعمال و فرشتگان و اندامهای بدن، کارهای خود را) انکار کنید.

ابو سعود (رح) فرموده است: یعنی نمیتوانید اعمالی را انکار کنید که مرتکب شده اید؛

زیرا در نامه‌ای اعمالتان ثبت است، و اعضایتان بر آن گواهی میدهد. (مختصر ابن کثیر ۱۸۲/۳).

یادداشت :

در مورد اینکه هدف از : «يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ» در آیه مبارکه چیست؟ مفسران نگاهشده اند که دو احتمال وجود دارد:
اول : گناهکار بازگشتی به دنیا ندارد.

دوم: آن روز قطعی است و قابل تجدید نظر نیست.

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِلَّا أَلْبَاحٌ وَإِنَّا إِذَا أَدَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرَحَ بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ ﴿48﴾

و اگر آنها روی گردان شوند (غمگین مباش) ما تو را نگهبان آنها قرار نداده ایم، وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت است و البته وقتی از جانب خویش رحمتی به انسان بچشائیم به آن شاد میشود (و ما را فراموش می‌کند). و اگر بلائی به خاطر اعمالی که انجام داده اند به آنها رسد (نعمتها را فراموش می‌کند)، یقیناً انسان ناسپاس است. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَفِيظًا» : مراقب ، محافظ و نگهبان . «إِذَا أَدَقْنَا» : وقتی چشاندیم «رَحْمَةً» : نیکی و خوبی . لطف و مرحمت . نعمت و ثروت . «سَيِّئَةٌ» : بلا و بدی . زیان و ضرر و فقر و مریضی . (زاد المسیر) . «كُفُورٌ» : بسیار ناسپاس و ناشکر (ملاحظه شود : هود / 9) . بسیار کافر و بی‌دین .

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِئَاءً وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ ﴿49﴾

فرمانروایی آسمان ها و زمین مخصوص الله است، هر چه بخواهد می آفریند، به هر کس که بخواهد دختران میبخشد و به هر کسی که بخواهد پسران میبخشد. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُلْكٌ» : مالکیت و حاکمیت . کشور و مملکت . «إِنِئَاءً» : جمع اُنْثَى ، دختران (ملاحظه شود : نساء / 117) . «الذُّكُورَ» : جمع ذَكَر ، پسران (ملاحظه شود : انعام / 39) .

تفسیر :

منظور از آیه این است که انسان نباید از داشتن مال و مقام مغرور شود، و باید بداند که تمام آنها فقط از آن الله تعالی یگانه می‌باشند، و کلید تصرف در آسمان و زمین، در قبضه قدرت او تعالی قرار دارد، می دهد، منع می‌کند، می‌گیرد و قضا و قدرش برگشت ندارد و حکمش تعقیب نمی شود. و با چه زیبایی و اعجاز میفرماید «يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِئَاءً» به هر کس از بندگانش که بخواهد فرزند دختر عطا می‌کند.

«و يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ» و به هر کس که بخواهد فقط فرزند پسر عطا می‌کند. (صفوت التفسیر محمد علی صابونی).

یادداشت :

از آنجا که اعراب جاهلی پسر را برتر از دختر می شمردند، الله سبحان و تعالی در خلقت هر دو، کلمه «يَهَبُ» را استعمال نموده تا بدین ترتیب بفهماند که پسر و دختر، هر دو هدیه‌ی الهی هستند.

واز جانب دیگر در آیه مبارکه ؛ کلمه «إِنَّا» بر کلمه «الذکور» مقدم ذکر یافته است؛ زیرا الله سبحان و تعالی عنایت و اهتمام بخصوصی به زنان دارد و بدین وسیله نیز، دیدگاه عرب جاهلی را که از دختر بیزار بودند و به وجود پسر افتخار می کردند، مردود می شمرد.

أَوْ يُرَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَّا نَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿50﴾

و یا اینکه هم پسر و هم دختر به آنان می دهد، و (الله) هر که را بخواهد عقیم می کند چون او بس آگاه و تواناست. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«یروجهم»: آنها را با هم گرد می آورد و جفت هم می کند یعنی برخیها گاهی پسر و گاهی دختر عطا می کند یا اینکه دوگاندی پسر یا دختر میبخشد.

تفسیر :

شیخ ناصر الدین عبد الله بیضاوی در تفسیر خویش بنام «درانوار التنزیل و اسرار التاویل معروف به تفسیر بیضاوی» در مورد تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: یعنی بنا به مقتضای مشیت و ارادهی خدا، حال و وضع بندگان در مورد اولاد مختلف و متفاوت است، بدین معنی به بعضی فقط یک صنف می بخشد و به بعضی از هر دو صنف و بعضی را نازا قرار می دهد.

منظور از آیه بیان قدرت خدای متعال در عالم است و هر طور که بخواهد آن را عملی میکند. از این رو گفته است: «إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ» علم و قدرتش به آخرین درجه رسیده است. و هر کاری را بر مبنای مصلحت و حکمت انجام می دهد. ابن کثیر گفته است: خدا انسان را به چهار گروه تقسیم کرده است: به بعضی فقط دختر می بخشد، به بعضی تنها پسر می دهد، به بعضی هر دو را عطا می کند و بعضی را از هر دو محروم می کند، و آنها را عقیم و بدون اولاد و نسل قرار می دهد.

یادداشت :

مفسران می نویسند که : - لوط و شعیب - سلام الله علیهما . فقط دختر داشتند،

- ابراهیم - سلام الله علیه - تنها پسر داشت که تعدادشان به هشت فرزند میرسد .

- پیامبر صلی الله علیه وسلم هم پسر داشت و هم دختر.

- عیسی و یحیی - سلام الله علیهما - نه پسر داشتند و نه دختر.

وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بَأْذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿51﴾

و هیچ انسانی را سزاوار نیست که الله با او سخن بگوید مگر از راه وحی یا از پس پرده یا اینکه الله فرستاده ای (فرشته) بفرستد و آن (فرستاده) به حکم او (الله) هر چه را بخواهد وحی می کند، چرا که او بلند مقام و حکیم است. (۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« مَا كَانَ لِبَشَرٍ . . . » : ارتباط الله با جهان انسانیت ، از سه راه امکان پذیر است و بس :

الف - وحی ، یا القای به قلب ، به گونه الهام در بیداری یا به صورت خواب در وقت

خفتن (ملاحظه شود : سوره قصص / 7) . ب - از پشت حجاب (ملاحظه شود سوره :

قصص / 30 - 42) . ج - ارسال فرشته وحی به سوی پیغمبران (ملاحظه شود سوره :

نساء / 163) .

تفسیر :

حقیقت وحی :

حقیقت وحی در عقاید اسلامی مبتنی است بر اینکه وحی، اعلام و خبررسانی از جانب الله

متعال به یکی از مخلوقاتش به واسطه فرشته وحی است که مفاهیم تشریحی و دینی که الله سبحان و تعالی از بندگانش در زمین می خواهد بدان عمل کنند و قوانینش را بپذیرند را بدان ها می رساند.

این آیه در کمال صراحت دلالت دارد بر اینکه الله متعال منبع وحی است و اوست که شیوه و طبیعت وحی را مشخص می دارد و پیامبران که انسان هستند تنها دریافت کننده وحی می باشند.

و چون این گونه است وحی در نگرش اسلامی و اقعیتی مستقل از وجود پیامبر صلی الله علیه وسلم و از مشاعر و عواطف اوست، و پیامبر تولیدکننده وحی نیست و هیچ تاثیری در ایجاد و تعیین طبیعت آن ندارد بلکه تنها وحی را از الله متعال دریافت می نماید و وظیفه اش منحصر در حفظ وحی و تبلیغ آن به مردم بر حسب اوامر الله متعال به کاملترین وجه ممکن است.

این امر ضرورتاً بدان معناست که نبوت، رویدادی اکتسابی نیست که پیامبر (نبی) بتواند آن را با اجتهاد و تلاش و هوش و شیوایی خود کسب نماید بلکه انتخاب و گزینشی از جانب الله متعال برای یکی از بندگانش است.

و چون وحی منبعی بجز الله متعال ندارد این امر در نگرش اسلامی بدان معناست که حقیقت وحی، خارج از زمان و مکان است و نیز بدان معناست که اساس وحی تحت تاثیر عوامل زمانی - مکانی قرار نمی گیرد چرا که منبع و نازل کننده اش والاتر و چیره بر تمام شرایط زمانی و مکانی خلق شده است.

و این امر نیز ضرورتاً بدان معنی است که قرآن، محصولی فرهنگی و تاثیر پذیرفته از شرایط پیرامونی جایی که پیامبر در آن زندگی میگردند و یا متأثر از قوم وی در آن زمان نمی باشد؛ چرا که قرآن از جایی غیر از دیار عرب ها بر آنان نازل شده و منبع آن خدایی است که علم او بر همه چیز احاطه دارد. برای معلومات بیشتر در این مورد بهتر است به مواخذ های ذیل مراجعه شود:

1 - (معجم الموضوعات المطروقه فی التألیف الإسلامی، عبد الله الحبشی، (۲/۱۲۵۶) و (۲/۱۳۳۸).

2- تثبیت دلائل النبوه، القاضی عبد الجبار، وإثبات نبوه النبی، أبو الحسن الیزیدی، والصفیة، ابن تیمیة، وغیرها).

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿52﴾

و این چنین روحی از حکم خود را (قرآن را) به تو وحی کردیم، (تو) نمی دانستی که کتاب و ایمان چیست، ولی آن (قرآن) را نوری گردانیدیم که با آن هرکس از بندگان ما را که بخواهیم هدایت می کنیم و البته تو (مردم را) به راه راست هدایت می کنی (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«رُوحاً»: مراد از روحاً قرآن عظیم الشان است که به انسانها حیات جاودانه

میبخشد. (ملاحظه شود: سوره انفال: 24). یا مراد همه چیزهایی است که الله متعال بدو وحی فرموده است (ملاحظه شود: سوره نحل: 2).
«الْكِتَابُ»: مراد قرآن است.

«الإيمان»: ایمان. مراد تنها باور و تصدیق مجرد نیست، بلکه مراد آگاهی کامل از ایمان و آشنائی به تفصیل قوانین دینی است که با خود آورده است (ملاحظه شود: سوره بقره: 143). «نُوراً»: نور عظیمی

تفسیر:

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا»: شیخ محمد علی صابونی در صفة التفاسیر در تفسیر آیه می نویسد: قرآن «روح» است زیرا وسیله هدایت انسانها و حیاتبخش آنها از مرگ کفر میباشد که قلبها به وسیله آن زنده شده و جانها از آن به نشاط و طراوت در میآیند «و تو پیشتر نمی دانستی که کتاب چیست» زیرا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امی بودند، نه میخواندند و نه مینوشتند «و نمی دانستی که ایمان کدام است؟» یعنی: تو قبل از نبوت معنی ایمان و تفصیل شرایع و احکام دینی را نمی شناختی. حق تعالی ایمان را به یادآوری مخصوص ساخت زیرا ایمان رأس و اساس همه شرایع و احکام است. باید دانست که این آیه کریمه، نفی کننده حقیقت ایمان از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ نیست زیرا انبیا علیهم السلام قبل از مبعوث شدن به نبوت نیز از جهل به خداوند جلّ جلاله و صفات آن و شک آوردن در چیزی از این حقایق معصوم بوده اند و روایات متعددی در این مورد که انبیا علیهم السلام را از این نقیصه تنزیه می کند، در دست است بلکه چنان که گفتیم؛ مراد از «ایمان» در اینجا، شرایع و احکامی اند که بر وحی الهی متکی میباشند، یعنی: تو قبل از نبوت تفصیل شرایع و احکام دینی را نمی شناختی. گفتنی است؛ آیه کریمه دلیل بر آن است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ قبل از نبوت نیز به شریعتی از شرایع انبیای پیشین متمسک نبوده اند.

«ولی وحی را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن هدایت می کنیم» یعنی: وحی قرآن را به تو، روشنی و راهنمایی ای بر توحید و ایمان و راه و روشهای زندگی گردانیدیم که به وسیله آن، هر که را که هدایت وی را خواسته باشیم، هدایت کرده و او را از تاریکی های جهالت و گمراهی به سوی نور هدایت و علم بیرون می آوریم و به سوی دین حق راهنمون می شویم «و قطعاً تو به سوی راهی راست» که اسلام است «هدایت می کنی» یعنی: فرامی خوانی و راهنمون می شوی.

خواننده محترم! برادر و خواهر مسلمان!

روح، مایه حیات و زندگی است و قرآن کریم رمز حیات معنوی انسان است. همان گونه که جسم بدون روح متلاشی و متعفن می شود، جامعه ای بدون کتاب و قرآن در معرض متلاشی شدن است. آن گونه که حقیقت روح برای انسان با این حواس پنجگانه محدود درك نشدنی است، حقیقت قرآن با تمام عمق و بُعد آن چنانچه لازم است، نیز درك ناشدنی است و آن طور که روح کهنه نمی شود، قرآن کریم نیز کهنه شدنی نیست.

در مورد عظمت قرآن کریم کفایت میکند که گفت: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (آیه 21 سوره حشر) (اگر این قرآن را بر کوهی نازل میکردیم البته آن را از ترس الله خاشع و عاجز و از هم پاشیده میدیدی. و این مثال ها را برای مردم بیان می کنیم تا که ایشان

باندیشند). الله اكبر.

این آیه کریمه که در باره قرآن شناسی است در حقیقت ناظر به عظمت و اهمیت قرآن است. سراین عظمت هم آن است که هر کلامی به اندازه متکلمش عظیم و بزرگ است.

صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ ﴿53﴾

راه آن خدایی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، برای او است. آگاه باشید! که رجوع تمام امور (عالم آفرینش) به سوی خداست. (۵۳)

خاتمه :

این سوره با آیه وحی شروع شد، «حم، عسق، كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ» و با آیه وحی پایان می‌پذیرد. «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» .

الهی استدعا و تمنا داریم که قرآن کریم را چراغ و رهنمای زندگی ما و خانواده های ما قرار دهی.

امین یا رب العالمین

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الزخرف

جزء 25

سورة زخرف در مکه مکرمه نازل شده و دارای هشتادونه آیه و هفت رکوع است.

وجه تسمیه :

طوری که در فوق هم متذکر شدیم که این سوره هشتاد و نه آیه دارد و به جز آیه 45، بقیه آیات آن در مکه نازل شده است. این سوره به سبب آنکه در برگزیده اوصاف بعضی از مظاهر دنیا و بهره‌های فانی آن و مقایسه آنها با نعمت‌های آخرت است، «زخرف» نامیده شد. نام این سوره از آیه 35 گرفته شده که در آن کلمه «زخرف» بکار رفته است. زخرف به معنای طلا و نقره و زینت و تجملات می‌باشد. که بسی به آن فریب می‌خورند، در حالیکه در نظر پروردگار با عظمت به اندازه‌ی بال‌پشه‌ای هم ارزش ندارد. از این رو آن را به نیکان و تبه‌کاران می‌دهد، و راد مردان و اشرار نیز از آن برخوردار می‌شوند. ولی آخرت را جز به بندگان پرهیزگار عطا نمی‌کند. بنابر این دنیا منزلگاه فنا و نابودی است و آخرت مقر پایداری و بقا می‌باشد.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره زخرف :

سورة زخرف دارای هشتاد و نه آیات می‌باشد، که به جز آیه 45، بقیه سایر آیات این سوره در مکه نازل شده اند.

تعداد کلمات این سوره به: هشتصد و سی و سه کلمه می‌رسد، تعداد حروف سوره زخرف به سه هزار و چهارصد حرف می‌رسند. (معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می‌توانید در سوره طور تفسیر «احمد» به تفصیل مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره زخرف با سوره قبلی :

الله تعالی سوره شوری را با یادی از قرآن و وحی ختم فرموده است، سوره زخرف را نیز با همان مطالب آغاز کرده است.

عمده ترین مطالب این سوره :

سورة زخرف از جمله سوره های مکی بوده، و مانند سایر سوره های مکی، بنیاد عقیده‌ی اسلام و اصول ایمان؛ «ایمان به یگانگی خدا جل جلاله، رسالت، زنده شدن، کیفر و پاداش» را مورد بحث و بررسی قرار داده است.

عمده ترین مطالب این سوره درباره قرآن به اثبات منبع و مصدر وحی، و درستی این قرآن پرداخته است که الله تعالی آن را با فصیح‌ترین زبان و خالص‌ترین بیان، بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده است تا برای پیامبر اومی معجزه‌ی درخشان باشد. در سوره زخرف بعد از آن به ذکر دلایل دال بر قدرت و یگانگی الله تعالی پرداخته است که در این عالم گسترده، در آسمان و زمین و کوه و دشت و در دریاها و رودخانه‌ها و آب سرازیر شده از آسمان و کشتی‌های روان بر سطح آب، و حیواناتی که خدا آنها را برای انسان مسخره کرده است تا گوشت آنها را بخورند و از آنها سواری بگیرند، پخش و پراکنده شده است.

همچنان در این سوره، خرافات و بت‌پرستی‌هایی را مورد بحث قرار داده است که در جامعه‌ای جاهلی مرسوم و مقرر بود، آنها از داشتن دختر بیزار و متنفر بودند، با این وجود از راه سفاهت و نادانی برای خدا دختران قرار می‌دادند، و گمان می‌بردند که فرشتگان دختران خدا می‌باشند، آنگاه آیات نازل شده این انحراف را تصحیح کرد، و

نهاد انسان را به فطرت بازآورد و آنها را به حقیقت قطعی و برتر و روشن‌تر متوجه ساخت.

- سوره زخرف دعوت حضرت ابراهیم علیه السلام را به اختصار باز گفته است. ابراهیم (ع) که مشرکان گمان می‌برند از نسل او و بر آیین او می‌باشند، این سوره ادعای آنها را رد و تکذیب کرده و مشخص می‌کند که ابراهیم (ع) اولین شخصی بود که از بت‌ها تبری و دوری جست.

- بعد از آن به تکذیب و رد شبهه‌های ناروا و پوچ رو آورده است که مشرکان آن را پیرامون رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برانگیخته بودند. آنان پیشنهاد و درخواست می‌کردند که رسالت باید بر مردی صاحب جاه و مال و مقام نازل شود، نه انسانی فقیر و یتیم مانند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، آنگاه آیات اعلام داشت و معین کرد که جاه و ثروت، معیار بزرگی و کرامت انسان و استحقاق نایل آمدن به مناصب والا نیستند. و حطام دنیا به اندازه‌ای پست و حقیر است که خدا خواست آن را وسیله‌ای رفاه کافران قرار دهد و مؤمنان را از آن بی‌نصیب کند.

- برای تأکید همان حقیقت قبلی، داستان حضرت «موسی (ع) و فرعون» یادآور شده است، اینک می‌بینیم فرعون ستمکار به ملک و سلطنتش مغرور است و در مقابل حضرت موسی (ع) فخر فروشی می‌کند، همانطور که رؤسای نادان قریش در مقابل حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اظهار عزت می‌کنند، سپس نتیجه‌ای آن غرق شدن و نابودی شد.

- و سوره با بیان قسمتی از احوال و شداید آخرت و بیان حال شقاوتمندان محروم که در اعماق دوزخ به خود می‌پیچند، خاتمه یافته است.

یادداشت:

سوره زخرف از سور «حوامیم» است (حوامیم عبارت از هفت سوره از قرآن عظیم الشان که با «حم» شروع می‌شوند و پشت سر هم قرار گرفته و همه از سوره های مکی اند. «سوره حوامیم» عبارتند از: مؤمن، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف).

ترجمه و تفسیر سوره زخرف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

حم ﴿۱﴾

حاء میم. (مفهوم این حروف به الله معلوم است.) (۱)
یعنی؛ (حم) الله سبحانه و تعالی به مرادش بدان آگاه است. در ضمن باید گفت که: این دو حرف، از حروف مقطعه است. و حروف مقطع و نشان از اعجاز قرآن است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 8) موضوع آیات الله هدیه ای نفیس برای انسان است، و هکذا درباره مشرکان قریش و مجازات شان، به بحث قرار داده میشود .

وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿۲﴾

قسم به این کتاب واضح (که حقایقش آشکار، و بیانگر حق و باطل). (۲)
تشریح لغات و اصطلاحات:
«مبین»: آشکار و آشکار کننده.

تفسیر:

«الْكِتَابِ الْمُبِينِ»: هدف از آن قرآن عظیم الشان است که از الفاظ و عبارات روشنی فراهم آمده است و روشنگر عقائد و احکام الهی و مفاهیم والای اخلاقی است (ملاحظه شود: سورهای: مائده آیه: 15، یوسف آیه: 1، شعراء آیه: 2، نمل آیه: 1).
قرآن عظیم الشان که راه حق را از راه انحراف و گمراهی نمایان و جدا نموده و مایحتاج انسان را از قبیل احکام و دلایل شرعی بیان می کند.

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۳﴾

که ما آن را [به زبان] عربی [فصیح و گویا] گردانیدیم تا [در آن] تعقل کنند. (3)
«لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»: تا احکام آن را بفهمید و در معنی آن به دقت بنگرید و دریابید که اسلوبش استوار است و از دایره ای توانایی انسان خارج می باشد.
امام بیضاوی میفرماید: الله تعالی به قرآن قسم یاد کرده است که آن را قرآن عربی قرار داده است. و این بیان از جمله بدایع بلاغت به شمار می آید؛ زیرا قسم و مورد قسم با هم متناسبند. و یادآور این است که چیزی از آن والاتر نیست تا به آن قسم یاد شود، و چنین بیانی به بلیغ ترین و دقیق ترین وجه بر شرف و عزت قرآن دلالت دارد. (شیخ زاده ۲۸۸/۳).

کلمه «قرآن» از ریشه «قرأ» مأخوذ و به معنی کتاب خواندن است. و کلمه «عربی» از «عرب» به معنی واضح و آشکار آمده است، یعنی قرآن به زبان عربی گویا و بدون ابهام بوده، و خصوصیت قرآن عظیم الشان بمثابة یک کتاب آسمانی، آن است که روشن و روشنگر است. دارای مقام و منزلت معنوی و محتوی آن حکمت آمیز، استوار و پایدار است.

وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ ﴿۴﴾

و همانا این کتاب نزد ما در لوح محفوظ ثبت است که بلند مرتبه و پُراز حکمت است. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أُمُّ الْكِتَابِ»: اصل هر کتابی، مراد لوح محفوظ است (ملاحظه شود سوره های: رعد: 39، سوره بروج: 22). «عَلَى»: والا. در بالاترین مرتبه اعجاز است و ناسخ همه کتابهای آسمانی بوده و مقدم بر جملگی آنها است. «حَكِيمٌ»: مستحکم و خلل ناپذیر، ملامت از حکمت، حکمت آمیز، حکمت آموز.

تفسیر :

ابن کثیر فرموده است: برای اینکه ساکنان زمین قرآن را دارای شرف عظیم بدانند، خدا شرف آن را در عالم بالا بیان کرده است؛ یعنی قرآن در لوح محفوظ نزد ما دارای مکانتی عظیم و شرف و فضلی فراوان است. (مختصر ۲۸۴/۳)

لمس قرآن کریم بدون وضوء :

علماء از این آیه کریمه و همچنان از (آیات: 13-14 سوره عبس) «فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ ۱۳ مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ ۱۴» چنین استنباط نموده اند که شخص مسلمان نباید قرآن عظیم الشان را بدون وضوء، لمس نماید زیرا فرشتگان، همه مصاحف و از جمله قرآن را در ملا اعلی بزرگ می دارند پس اهل زمین به این کار سزاوارترند، چراکه قرآن بهسوی آنها نازل شده و خطابش متوجه آنان است.

قرآن عظیم الشان در (آیه: 79 سوره الواقعة) میفرماید: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (که به آن دست نمی رساند مگر پاکان (فرشتهها). بناءً بر اساس این آیه مبارکه و برخی احادیث مانند: «لا یمس القرآن إلا طاهر»، یعنی: «قرآن را جز شخصی که پاک است، مساس نکند».

جمهور فقهاء و از جمله ائمه مذاهب اربعه و گروهی دیگر از علماء لمس کردن قرآن بدون وضوء را جائز میدانند، ولی هستند برخی دیگر از علماء مانند شیخ ابن تیمیة و ابن القیم و علمای مالکی مذهب و یک عده دیگری از علماء که: لمس قرآن را بدون وضوء جائز میدانند، ولی برای خروج از خلاف بهتر است که قرآن را بدون وضوء لمس نکرد، اما قرائت قرآن بدون وضوء و بدون لمس کردن مصحف هیچ اشکالی ندارد. لمس قرآن که در غلاف باشد :

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم، اکثریت علماء لمس قرآن کریم را برای کسی که وضوء ندارد یا بروی غسل واجب است بدون حایل جایز نمی دانند، پس بر طبق این رای استفاده از پلاستیک از هر جنس و رنگی که باشد مانعی ندارد زیرا حایل است. ولی بنظر می رسد که حتی دست زدن بدون حایل نیز جایز باشد زیرا دلیلی که برای منع اینکار وارد است یا صحیح نیستند یا اینکه مربوط به قرآن نمی شوند.

اما حمل قرآن بصورت دائم مادامیکه به مکانهای نامناسب همچون دستشویی و امثال آن برده نشود ممانعتی ندارد، ولی توصیه میشود چنین کاری صورت نگیرد زیرا ممکن است انسان گاهی درشرایطی قراربگیرد که ناخواسته به قرآن بی حرمتی صورت گیرد. استدلال علمای که به عدم لمس قایلند :

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم لمس قرآن نزد امام مالک، امام شافعی امام احمد و جمهور علماء بدون وضوء جایز نیست و به آیه ذیل استدلال نموده اند: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (سوره واقعه 79) یعنی: و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند.

همچنان حکم خویش را به حدیث ذیل استناد می سازند «لا یمس القرآن الا الطاهر» (البانی آنرا در الارواء 1/158 صحیح دانسته و برخی علماء آنرا ضعیف میدانند.)

یعنی: قرآن را جز طاهر (از بی وضویی و شخص جنب) لمس نمی کند.

ولی آنعده از علمای که: دست زدن به قرآن را بدون وضوء را جایز می دانند، و دلایل مانعین لمس قرآن کریم بدون وضوء را چنین جواب داده اند: اگر ضمیر (یمسه) به قرآن

برگردد، شکی نیست که این رای (دست زدن به قرآن بدون وضوء) صحیح است ولی اکثر مفسرین آن ضمیر را به «لوح محفوظ» که در آسمانهاست نسبت داده و گفته اند که «المطهرون» منظور ملائکه است. زیرا اگر به آیات ماقبل توجه کنیم این امر را متوجه میشویم: «إِنَّهُ لَفُرَّانٌ كَرِيمٌ* فِي كِتَابٍ مَّكُونٍ* لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه 77-79) یعنی: که آن، قرآن کریمی است، که در کتاب محفوظی جای دارد، و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند [= دست یابند].

طوریکه علامه عبدالرحمن سعدی در کتاب تفسیر خود می نویسد: «فِي كِتَابٍ مَّكُونٍ» در کتابی نگاشته شده است که از چشم و دید خلق پنهان و پوشیده است و این کتاب پنهان لوح محفوظ می باشد. یعنی این قرآن در لوح محفوظ نوشته شده است و نزد خداوند و فرشتگانش در ملاء اعلیٰ مورد بزرگداشت است.

و احتمال دارد منظور از کتاب پنهان کتابی باشد که در دست فرشتگانی است که خداوند آن ها را با وحی و رسالت خویش پایین می فرستد. منظور این است که این کتاب از نگاه دسترس شیطان ها پنهان است و آن ها قدرتی برای تغییر دادن و افزودن به آن یا کاستن از آن را ندارند. و نیز مؤید این اینکه منظور لوح محفوظ است نه قرآن، آیات زیر است: «فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ* مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ* بِأَيْدِي سَفَرَةٍ* كِرَامٍ بَرَرَةٍ» (عبس 13-16) یعنی: در الواح پرارزشی ثبت است، الواحی والا قدر و پاکیزه، به دست سفیرانی است والا مقام و فرمانبردار و نیکوکار! پس منظور در آیه ی «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه 77)، قرآن نیست بلکه لوح محفوظ است.

و اگر هم فرض بداریم که منظور قرآن است، می گوئیم؛ لفظ «طاهر» از الفاظ مشترک است چنانکه هم بر مومن اطلاق می شود و هم بر کسی که از حدث اکبر (جنب) طاهر است اطلاق می شود، و نیز بر کسی که طاهر از بی وضویی است نیز اطلاق می شود. و اگر بر قواعد اصولی تعیین کنیم، متوجه می شویم منظور از "طاهر" در اینجا، غیر مؤمن است یعنی مشرکان حق ندارند آنها لمس کنند. حدیث صحیح در این باره: «المؤمن لا ینجس» (بخاری) یعنی: مؤمن نجس نیست. و در مورد مشرکان: «انما المشركون نجس» (سوره توبه: آیه: 28).

و اما حدیثی که برای نفی دست زدن بدون طهارت آمده است، ضعیف است و حدیث ضعیف حجت نیست.

و این مذهب امام ابوحنیفه و داؤد ظاهری و ابن عباس و ابن حزم و جماعتی از سلف است و ابن منذر نیز این رای را اختیار کرده است. والله اعلم پس بنظر می رسد که چون رای دوم ارجح است، برای خواندن قرآن، چنانکه قرآن در دست گرفته باشید یا روی لحد قرار گرفته باشد و یا از روی مونیور خوانده شود، (فرقی ندارد) نیاز به وضوء ندارد.

أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ ﴿٥﴾

آیا به خاطر آنکه شما قومی اسرافکار هستید، پند [قرآن] را از شما باز گردانیم؟ (۵)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«أفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا»: آیا از شما باز داریم؟ آیا از شما بدور و منصرف داریم؟
«صفحا»: اغماض، اعراض و رو گردانی.

تفسیر:

قبیل از همه باید گفت که: در فرهنگ قرآن، اسراف به هر کاری که موجب به هدر رفتن نعمت های الهی گردد گفته می شود. لذا در این آیات، افراد بی اعتنا به کتاب آسمانی، مسرف خوانده شده اند.

مفسر مشهور جهان اسلام تابعی جلیل القدر قتاده بن دعامة (61هـ - 118 هـ، 736 -

680 م) که به تأسف در مرض طاعون وفات یافت و الله تعالی غریق رحمتش کند، در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «به الله قسم؛ اگر در آن هنگام که اوایل این امت، قرآن را رد کردند، قرآن از میان شان برداشته میشد، آن ها هلاک می شدند اما الله سبحان و تعالی به آنان با رحمت خویش بازگشت و نزول قرآن را بر آنان استمرار داد و در مدت بیست سال - یا به مدتی که خواسته بود - آنان را به سوی قرآن فراخواند». (تفسیر کبیر ۱۹۵/۲۷).

ابن کثیر میفرماید: «قتاده در این سخن به معنایی ظریف و دقیق اشاره کرده است زیرا او میگوید: باری تعالی از لطف و رحمتی که بر این امت دارد، دعوت شان به سوی خیر و اندرز حکیمانه را که همانا قرآن است - فرونگذاشت، هر چند آنان از حد گذشته و از این دعوت رویگردان بودند بلکه پیوسته آنها را به سوی آن فراخواند تا کسانی را که هدایت شان را مقدر نموده، به وسیله آن هدایت کند و بر کسانی هم که شقاوت و گمراهی را مقدر کرده، حجت را تمام نماید». (مختصر ۲۸۵/۳).

خواننده محترم!

اگر تاریخ انبیاء را مطالعه و ورق بزنیم، به وضاحت در خواهیم یافت که؛ همه انبیاء توسط دشمنان جاهل خویش مورد استهزا و تمسخر قرار گرفته اند، ولی این استهزاء هیچ وقت مانع کار تنویری و رساندن وحی اسمانی و رسالت الهی به سمع مردم نشده، انبیا همیشه با کار خستگی ناپذیر خویش و بادر نظر داشت همه اهانات ها و استهزاء ها در میان مردم می رفتند، و اتمام حجت می کردند.

اننان از وجود چند نفر مزاحم و استهزاء کار، احمق و جاهلی ترس و حراسی نداشتند و به کار و رسالت خویش ادامه می دادند، در این هیچ جای شکی نیست که: همین عامل استهزای، مرسلین الهی، موجب، هلاکت و نابودی آن قوم گردیده است.

وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ ﴿٦﴾

و چه بسیار پیغمبران را در میان امت های پیشین فرستادیم. (۶)

تفسیر:

یعنی (فرستادن پیغمبری به سوی شما چرا باید اصلاً مایه عجیب باشد؟ قبلاً) ما پیغمبران زیادی را به میان ملت های پیشین روانه کرده ایم. در حالیکه فرستادن انبیا یکی از سنت های الهی است.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٧﴾

و هیچ پیامبری به نزد آنان نیامد مگر آنکه او را استهزا کردند (7)

تفسیر:

مفسر صاوی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: این بیان برای تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم است؛ یعنی ای محمد! غم مخور و افسرده خاطر مباش، امری که برای تو پیش آمده است، برای پیامبران قبل از تو نیز پیش آمده بود. (صاوی ۴/۴۴).

«مَا يَأْتِيهِمْ...»: اشاره به این حقیقت است که مخالفتها و مسخره کردنها مانع این نشده است که خداوند متعال ارسال پیغمبران را قطع کند، و مؤمنان راستین هم بدانند که این رویگردانی های از حق و مبارزه با آن، و شکنجه خوبان و تمسخر ایشان، سابقه طولانی در تاریخ انبیا و رسول دارد.

فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَمِثْلَ الْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾

ما کسانی را که نیرومندتر از اینها بودند هلاک کردیم، و نمونه‌هایی از عذاب پیشینیان گذشته است. (8)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَطْشًا»: نیرومندی، دلیری. حمله و یورش. تندی و تیزی. «مِنْهُمْ»: از قریشیان و مکیان. «مِثْلُ»: سرگذشت. نمونه زندگی.

تفسیر :

امام فخر رازی فرموده است: کفار قریش در زمینه‌ای کفر و تکذیب همان راه و روشی را پیش گرفته بودند که کفار قبل از آنها پیش گرفته بودند. پس باید از مصیبتی که بر آن ملت‌ها نازل شد بر حذر باشند؛ چرا که ما وضع آنها را برایشان مثل زدیم. (تفسیر کبیر ۱۹۵/۲۷)

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (9 الی 25) در باره نعمتهای الله سبحان و تعالی ، انواع دروغ پردازیه‌ها و نظریات باطل مشرکان و رد آنها، به بیان گرفته میشود .
وَأَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿٩﴾
و اگر از آنان بپرسی آسمان‌ها و زمین را چه کسی آفریده است؟ مسلماً می‌گویند: خداوند قادر و دانا آنها را آفریده است. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« سَأَلْتَهُمْ »: از آنان پرسیدی. [عنکبوت/61 و 6۳]، [لقمان/۲۵]، [زمر/۳۸]. « الْعَزِيزُ »: چیره و غالب، شکست ناپذیر، ظفرمند.

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست که: مشرکان آفریدگار آسمان و زمین را الله تعالی می دانستند ولی زمانیکه بحث عبادت در میان می آمد، بت‌ها را مورد پرستش خویش قرار می دادند.

«لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ» قطعاً خواهند گفت: تنها خدا آنها را آفریده است، که در ملکش مقتدر است و به مخلوقش آگاه است. قرطبی گفته است: پذیرفته‌اند که خلق و ایجاد از آن او می باشد، اما به خاطر نادانی و سفاقت، دیگری، را در عبادتش انباز و شریک قرار می دهند. (تفسیر قرطبی ۶۴/۱۶).

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٠﴾
همان خدایی که زمین را محل آسایش شما بندگان قرار داد و در آن راه‌ها قرار داد تا شاید راه یابید. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَهْدًا»: گاهواره. مکان آماده. محل استراحت و آسایش. (ملاحظه شود: مجمع‌البیان الحدیث). «سُبُلًا» جمع سبیل، راهها. و به وسیله این راهها به مقاصد دین و دنیا، چون علم تجارت و سیاحت و امور دیگر آشنا و هدایت شوید.

تفسیر :

قابل یاد آوری است که: زمین به خودی خود قابل سکونت نبود، ولی پروردگار با عظمت آنرا برای استفاده انسان‌ها مهار و آماده ساخت و بشکل عام هدف از خلقت زمین و آسمان همانا استفاده و بهره‌گیری انسان است.

وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١١﴾

وآن ذاتی که از آسمان آبی فرستاد به مقدار معین، وبه وسیله آن سرزمین مرده را حیات بخشیدیم، شما نیز این گونه (از قبرها) بیرون آورده میشوید. (11)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بِقَدَرٍ»: به اندازه لازم. به مقدار معین. مفسر بیضاوی فرموده است: یعنی به میزانی که مفید باشد نه زیان بخش. (تفسیر بیضاوی ۱۷۷/۲). «أَنْشَرْنَا»: زنده گرداندیم (ملاحظه شود سوره: انبیاء آیه: 21).

«بَلَدَةٌ مَيِّتًا»: سرزمینی مرده.

تفسیر :

یعنی فرستادن آب از آسمان به مقدر معینی است؛ نه آن را طوفانی می سازد که غرق کند و نه ناچیز می نماید که نیازهای زندگی را برطرف کرده نتواند. به وسیله باران، زمین خشک را سرسبز می نماید و انواع میوه ها و سبزیجات را بیرون می آورد که شما و چار پایان شما از آنها استفاده می نمایید. همچنان که پروردگار بزرگ زمین مرده را زنده می سازد، به همان گونه مرده ها را زنده می نماید و از قبرهای شان برای حساب بیرون می آیند.

وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ ﴿١٢﴾

و آن ذاتی که همه زوجها را آفرید، و برای شما از کشتیها و چهار پایان مرکب هائی قرار داد که بر آن سوار شوید. (12)

تفسیر :

«الْأَزْوَاجَ»: جفتها. مراد نرها و مادهها و مثبتها و منفیها و بالاخره همه جنسهای مخالف است. (ملاحظه شود: یس: 36). حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: «الْأَزْوَاجَ» یعنی اصناف و انواع از قبیل شیرین و ترش، و سفید و سیاه و نر و ماده. (حاشیه ای جمل ۷۷/۴).

ابن کثیر در تفسیر آیه مبارکه: «وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ» می نویسد: یعنی آن را برایتان مسخر و رام کرده است تا گوشت آنها را بخورید و بر پشت آنها سوار شوید. (مختصر ۲۸۵/۳).

لَتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿١٣﴾

تا بر پشت آنها به خوبی قرار گیرید، سپس نعمت پروردگارتان را هنگامی که بر آنها سوار شدید متذکر شوید، و بگوئید پاک و منزّه است آن ذاتی که این را برای ما مسخر ساخت و گرنه ما توانائی آن را نداشتیم. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَتَسْتَوُوا»: (سوی): تا قرار گیرید، تا مستقر گردید و جا خوش کنید. «مُقْرِنِينَ»: (قرن): رام کنندگان، توانایان. به زیر فرمان درآوردندگان و نگاهدارندگان.

وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿١٤﴾

و یقیناً ما به سوی پروردگاران باز می گردیم (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُنْقَلِبُونَ»: برگردندگان (ملاحظه شود: اعراف / 125، شعراء / 50).

تفسیر :

«وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ»: این آیه اشاره دارد به اینکه: بعد از این جهان معاد و محاسبه در میان است و نباید هنگام سوار شدن بر مرکبهای و داشتن زرق و برق دنیا وسیله غرور شمرد. و تکبر نمود.

در این آیه مبارکه درس واضحی برای ما انسان ها که؛ هنگام استفاده و بهره گیری و

بهره مندی، از نعمت های الهی باید همراه یاد الله و تشکر از او باشد (نه سبب غرور و غفلت). زیرا اعتراف به عجز، خود نمونه‌ای از شکر است.

در حدیث شریف به روایت ابن عمر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در هنگام سفر - چون سوار مرکب خویش می شدند - سه بار تکبیر گفته و آنگاه می خواندند: «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿13﴾ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿14﴾ [الزخرف: 13-14]

سپس چنین دعا می کردند: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ فِي سَفَرِنَا هَذَا الْبِرَّ وَالتَّقْوَىٰ وَمِنَ الْعَمَلِ مَا تَرْضَىٰ اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا سَفَرَنَا هَذَا وَاطْوِ عَنَّا بُعْدَهُ اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّابِقُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعَثَاءِ السَّفَرِ وَكَآبَةِ الْمُنْظَرِ وَسُوءِ الْمُنْقَلَبِ فِي الْمَالِ وَالْأَهْلِ». «بارالها! ما در این سفر خواهان نیکی و تقوی و عملی هستیم که باعث خشنودی تو باشد. بارالها! این سفر را برای ما آسان بگردان و دوری راه را برای ما نزدیک کن. ای الله! تویی همراه ما در این سفر، و تو جانشین ما در خانواده هستی. بارالها! از مشقت های سفر، و دیدن مناظر غم انگیز، و تحول ناگوار در مال و خانواده به تو پناه میبرم». و زمانیکه از سفر به نزد خانواده خویش باز میگشتند، می گفتند: «ایبون تائبون إن شاء الله عابدون لربنا حامدون». «توبه کننده بازگشت کرده ایم و اگر خدا بخواهد برای او - که پروردگار ما است - عبادتگر و ستایشگریم». گفتنی است که خداوند در سوره «هود/41»، دعای دیگری را برای ما بر زبان نوح علیه السلام تعلیم داده است که چون به کشتی سوار میشویم، باید آن دعا را بخوانیم و آن این دعاء است: «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُرْسِيهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» (سوره هود: 41).

وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾
آنها برای خداوند از بندگانش جزئی (مانند فرزند و شریک) قرار دادند، راستی که انسان بس ناسپاس آشکار است (15)

تفسیر :

امام بیضاوی مفسر مشهور جهان اسلام در تفسیر آیه مبارکه: «الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ» مینویسد: یعنی کفر و ناسپاسی آشکار است؛ زیرا نسبت دادن فرزند به خدا از فرط نادانی ناشی میشود و مقام خدا را تحقیر میکند. (بیضاوی ۲/۲۷۷).
هدف از جزء در اینجا، فرشتگانند زیرا مشرکان ایشان را دختران خدای سبحان مینداشتند و فرزند جزئی از پدرش میباشد چنان که در حدیث شریف آمده است: «فاطمة بضعة منی: فاطمه پاره تن من است». «به راستی که انسان بس ناسپاسی آشکار است» زیرا او آشکارا منکر نعمتهای خداوند جل جلاله بر خود می شود و از آنجا که نعمتهای خداوند جل جلاله بر بنده بسیار واضح و آشکار است، انکار آنها نیز دروغی بس آشکار می باشد چنانکه این گروه نادان - هنگامی که به باری تعالی نسبت فرزند را دادند - همین دروغ بزرگ را در میان آوردند. (تفسیر انوار القرآن).

أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُم بِالْبَنِينَ ﴿١٦﴾
(ای مشرکان) آیا خدا از مخلوقات خود بر خویش دختران را انتخاب کرده و برای شما پسران را برگزیده است؟ (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَصْفَاكُم»: برای شما انتخاب کرده است (ملاحظه شود سوره: اسراء: 40)

تفسیر :

ابن کثیر فرموده است: این شدید ترین اعتراض به آنها است. (مختصر ۳/۲۸۶).
«اتَّخَذَ»: برگزیده است. برگرفته است.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿١٧﴾

در حالی که چون یکی از آنان را به آن چه برای رحمن مثل زده است، مژده دهند،
چهره‌اش از فرط ناراحتی سیاه می‌شود، و مملو از خشم میگردد! (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كَظِيمٌ»: پرازخشم ولبریز از غم و اندوه (ملاحظه شود: یوسف: 84، نحل: 58).

تفسیر :

امام فخر رازی در تفسیر خویش مینویسد که: هدف از آیه مبارکه یادآوری کم عقلی و حماقت و خیره سری آنها می‌باشد؛ چون موجودی که تا این حد نقص و ننگ به شمار می‌آید، چگونه جایز است آن را به خدا نسبت داد؟ روایت شده است که به یک عرب خبر دادند که زنش دختر زائیده است، پس خانه‌ای را که زنش در آن بود ترک نمود. (تفسیر کبیر ۲۰۱/۲۷).

«ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا»: برای خداوند مهربان همسان و همانند می‌سازد. چرا که فرزند از جنس والدین خود و نظیر و شبیه ایشان در جنسیت است. برای خداوند مهربان مثال می‌آورد و مثل می‌زند.

أَوْ مَن يُنْشَأُ فِي الْحَلِيَّةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ ﴿١٨﴾

آیا کسی که به زیب و زیور پرورش یافته و در وقت خصومت و مجادله نمی‌تواند مقصود خود را آشکار و اثبات کند (به الله نسبت می‌دهند؟). (18)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْحَلِيَّةُ»: زینت. زیور. «يُنْشَأُ»: پرورش می‌یابد.

تفسیر :

مفسر تفسیر صفة التفاسیر دکتور علی صابونی در تفسیر آیه مبارکه «وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ» می‌نویسد: «یعنی زن به سبب نقص عقلش، وقتی به استدلال بپردازد و سخن بگوید، نمی‌تواند دلیل و حجت خود را کامل بیان کند و خیلی کم زنی را می‌یابی که سخن را خراب نکند، و معانی مبهم و درهم نیاورد، پس چگونه می‌توان موجودی را با این نقایص به خدا نسبت داد؟» (التسهیل ۲۶/۴).
همچنان ابن کثیر در تفسیر این آیه مبارکه می‌فرماید: «زن در ظاهر و باطن ناقص است. نقص ظاهرش را با به کار بردن زیور آلات جبران می‌کند. شاعر گفته است: و ما الحلی إلا زينة من نقیصة یتّم من حسن إذا الحسن قصراً «زیور جز آراستن و خود آرای چیزی نیست. وقتی حسن و نیکی کم شود، زیور حسن را تکمیل می‌کند».

اما ضعف معنوی عبارت است از این‌که از انتقام‌جویی ناتوان است. همانطور که وقتی مردای مژده‌ای تولد دخترش را به او دادند گفت: «فرزندی نیک نیست، کمک و نصرتش گریه می‌باشد و نیکیش دیبا». (مختصر ۲۸۷/۳).

همچنان آیه کریمه دلیل رقت طبع زن و غلبه عاطفه وی بر عقلش و میل و گرایش وی به تجمل و لطافت است. همچنین آیه کریمه دلیل بر آن است که پوشیدن طلا و ابریشم برای زنان مباح و برای مردان حرام می‌باشد.

استفاده از طلا و نقره برای مرد :

در اصل آراستن با طلا برای مردان حرام است، همانطور که پوشیدن ابریشم برای آنان حرام می‌باشد.

ابوداؤد و غیره از علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت کرده اند که گفت: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِنَّ هَذَيْنِ حَرَامٌ عَلَى ذُكُورِ أُمَّتِي»: «این دو (طلا و ابریشم) برای مردان امت حرام هستند» (ابوداؤد 4057)

ترمذی از ابو موسی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت کرده که گفت: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

فرمود: «أَحِلَّ الذَّهَبُ وَالْحَرِيرُ لِإِنَاثِ أُمَّتِي وَحُرِّمَ عَلَيَّ ذُكُورَهَا» «طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال شده اند و برای مردان امتم حرام شده اند».

در صورت نیاز، مباح است؛ چنانچه که صاحبان سنن روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و سلم به عرفجه بن أسعد رضي الله عنه وقتی بینی اش قطع شد، اجازه داد که از بینی طلایی استفاده کند. (ابو داود 4232)

فقط گفته اند که گروهی از صحابه دندانهای خود را با نوارهای طلایی بستند تا نیفتند، چون این کار به معنای گذاشتن بینی طلایی است.

ابوالخطاب (المغنی ابن قدامة 18/1) می گوید: پوشاندن نوک شمشیر با طلا ممانعتی ندارد، چون شمشیر عمر رضي الله عنه در زیوراتی طلایی بود؛ چنان که امام احمد گفته است. (فضائل الصحابة 1/256/325).

ترمذی از مزیده عصری رضي الله عنه پیامبر صلی الله علیه و سلم در روز فتح مکه در حالی وارد شد که شمشیرش با طلا و نقره آراسته شده بود. (ترمذی 1690)

اما الماس ظاهراً حرام نیست چون نص در مورد طلا آمده نه در مورد چیزی دیگر؛ اما زیورات از قبیل: الماس گران بها، لؤلؤ و جواهرات گران قیمت مثل: پلاتین و مانند آن برای مردان مکروه می باشد، چون از جمله اسراف به شمار می رود که نیازی به آن نیست، و با این کار قلب فقرا شکسته میشود.

وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ ﴿١٩﴾

و فرشتگان را که بندگان پروردگار مهربان هستند، مؤنث قرار دادند. آیا در وقت آفریدن آنان حاضر بودند؟ این گواهی آنها نوشته می شود و از آن بازخواست خواهند شد! (۱۹)

تفسیر :

مفسران گفته اند: خدا در مورد کفار عرب سه سخن را بازگفته است:

اول، اینکه آنها فرزندان را به خدا نسبت دادند.

دوم، اینکه دختران را به او نسبت داده اند.

سوم، اینکه بدون دلیل و برهان بر مؤنث بودن فرشتگان گواهی داده اند. اما قرآن آنان را در این سخنان تکذیب کرده است. بعد از آن گمراهی و بهتانی دیگر افزودند و گمان بردند که این امر خدا را راضی و خشنود می کند. (تفسیر صفة النفاسیر: تألیف محمد علی صابونی).

شأن نزول آیه 19:

- این منذر از قتاده روایت کرده است: گروهی از منافقان می گفتند: خدا با جن خویشاوندی کرد، از این وصلت فرشتگان پیدا شدند. پس خدای بزرگ آیه «وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا» را نازل کرد.

وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿٢٠﴾

آنان گفتند: اگر پروردگار مهربان میخواست ما فرشتگان را عبادت نمی کردیم، آنان هیچ اطلاع و دلیلی به این ندارند. و ایشان جز از حدس و تخمین، سخنی نمی گویند. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« لَوْ شَاءَ الرَّحْمَانُ » : مشرکان تنها برای توجیه عقائد فاسد و اعمال خرافی خود چنین سخنی می گفتند . درست است که در عالم هستی چیزی بی اراده خدا واقع نمی شود ، ولی الله خواسته است که ما مختار و صاحب آزادی اراده باشیم . خود آنان اگر کسی حقوقی از ایشان را پایمال می کرد ، هرگز از مجازات او چشم پوشی نمی کردند و نمی گفتند : چه مانعی است، دست تقدیر چنین کرده است. « يَخْرُصُونَ » : تخمین می زنند و ناسنجیده

می‌گویند (ملاحظه شود : انعام / 116 و 148 ، یونس / 66). (تفسیر نور).

تفسیر :

مفسر قرطبی فرموده است: و این سخن از جانب آنها گفته‌ی حق است و از آن قصد باطل و ناروا شده است؛ چون همه چیز به اراده‌ی خدا اتفاق می‌افتد و مسلم است مشیت، غیر رضایت است و استدلال به مشیت درست نیست؛ چون اگر آنها به جای بت‌ها خدا را پرستش می‌کردند، می‌دانستیم خدا آن را از آنان اراده کرده است. (تفسیر قرطبی ۷۳/۱۶).

أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ ﴿٢١﴾

آیا به آنان پیش از آن [قرآن] کتابی داده ایم که بدان تمسک می‌جویند. (21)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« قَبْلِهِ » : پیش از قرآن .

امام فخر رازی در تفسیر آیه مبارکه فرموده است: یعنی آیا چنان گفتار ناروایی را در کتابی منزل قبل از قرآن یافته اند تا بر آن تکیه کرده و به آن استدلال کنند و آن را دست‌آویز قرار دهند؟ (تفسیر کبیر ۲۰۶/۲۷).

بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ ﴿٢٢﴾

بلکه آنها می‌گویند ما پدران خود را بر دینی یافته‌ایم و ما بر نقش قدم آنها روان و راه یافته‌ایم. (۲۲)

تفسیر :

ابو سعود فرموده است: أُمَّةٌ یعنی آیین و طریقه، و از این‌رو به امت موسوم شده است که به سویی رومی‌آوردند. (ابو سعود ۴۲/۵).

باید یاد آور شد پیروی و نقش قدم برداشتن به آداب و رسوم و عقاید نیاکان در صورتیکه مستند به کتاب آسمانی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم نباشد محکوم است. در ضمن باید گفت: گذشتگان و نیاکان که سنت‌های غلط را اساس و پایه‌گذاری کرده‌اند، نباید فراموش کنند که مسئول خطا و اشتباهات راکه نسل‌های بعدی به پیروی آن، مرتکب میشوند نیز مسئول می‌باشند.

وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ ﴿٢٣﴾

و همچنین ما هیچ رسولی پیش از تو در هیچ شهر و دیاری نفرستادیم جز آنکه اهل ثروت و مال آن دیار به رسولان گفتند که ما پدران خود را بر دین و عقایدی یافتیم و از آنها البته پیروی خواهیم کرد. (۲۳)

تفسیر :

امام بیضاوی در این مورد می‌نویسد: آیه خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم را تسلی داده و نشان می‌دهد که تقلید در چنین مواردی، گمراهی در دین است و نیاکان آنها سندی قابل ملاحظه و قابل اعتماد نداشته‌اند.

از این‌رو مترفین را مخصوصاً ذکر کرده است تا نشان دهد که ناز و نعمت و حب بطالت و تنبلی، آنها را از دقت و تأمل باز داشته و به سوی تقلید کورکورانه منحرف کرده است. (تفسیر بیضاوی ۱۷۸/۲).

«كَذَٰلِكَ»: به همین منوال. همین گونه. یعنی مشرکان در همه ادوار تاریخی، زمانیکه از ارایه برهان و آوردن حجت عاجز و ناتوان می‌شوند، سلسله خصومت با حقیقت را جنبانده‌اند، و دست به دامان تقلید زده‌اند. «أُمَّةٌ»: دین و آئین.

«مُقْتَدُونَ»: اقتداءکنندگان. پیروی کنندگان. مقلدان.

بناءً پیروی از افکار و عقاید پیشینیان قابل بازنگری و بررسی است و اقتدای مطلق و

بی‌چون و چرا در فهم منطق قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم، معنی ندارد. عبدالعزیز بن محمد نسفی معروف به عزیزالدین نسفی یکی از عرفای مشهور سده هفتم هجری میفرماید: «این آیه، تسلیت و دل جوئی از رسول الله صلی الله علیه وسلم است، با بیان این‌که: تقلید از پدران آفتی قدیمی و ریشه‌دار است و به قوم ایشان محدود نمی‌شود». همچنین این آیات، دلیل بطلان واضح بر تقلید در عقاید و اصول دین می‌باشد. تقلید چیست؟

«تقلید یعنی انقیاد و خضوع بدون اختیار و نیز احاطه تفویض و پیروی بدون نظر و استدلال. گفته شده: قَلَّدَ فلان فلاناً یعنی از او بدون هیچ‌گونه حجت و دلیلی پیروی نمود.» (ابن منظور، لسان العرب، مادة قَلَّدَ، ج 3، ص 365). «جعل القلادة فی العنق»، به معنی گذاشتن قلاده در گردن است که از قلاده گرفته شده است که شخص به وسیله آن تقلید می‌کند و تقلید الهدی فی الحج یعنی قلاده را در گردن قربانی گذاشتن و بردن آن به حَرَم برای قربانی کردن.) (شوکانی، ارشاد الفحول، صفحه 239/ زحیلی، اصول الفقه الاسلامی، جلد 2، صفحه 1148).

در معجم لاروس نیز معنی فوق به طور جامع بیان می‌شوند: التقلید: اتباع و پیروی از کسی بدون نظر و تأمل در دلیل آن. و التقلید: پیروی شخص از دیگری در اعمال و سلوکش. (معجم لاروس، باب قَلَّدَ).

و باب آن به صورت قَلَّدَ (ماضی)، یَقَلِّدُ (مضارع) و تقلید (مصدر) صرف می‌شود و کلمات الاقتداء، الاتباع، الاستصواب دارای معنی لغوی یکسان هستند و معنی اصطلاحی آن‌ها متفاوت است.

معنای اصطلاحی تقلید:

تعریف برگزیده از مجموعی تعاریف به تعریف ارایه شده امام شوکانی اکتفاء می‌داریم: «هو قبول رأي من لا تقوم به الحجة بلا حجة» (تقلید قبول دیدگاه بدون دلیل از کسی است که دلیلی بر آن ارائه نداده است.) و یا «العمل بقول الغير من غير حجة» (عمل به گفته کسی بدون دلیل می‌باشد). (شوکانی، ارشاد الفحول، جلد 2، صفحه 239).

فواید حاصله از این تعریف:

- 1- خارج شدن عمل به قول رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که تقلید محسوب نمی‌شود؛ زیرا اساساً قول، فعل و تقریر ایشان حجت است و عمل به سنت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که از جمله ادله استنباط و احکام است و تقلید محسوب نمی‌شود.
 - 2- قبول روایت، آنچه راوی از کسی که قول او حجت است، روایت کند، تقلید محسوب نمی‌گردد. (حلیمه بوکروشه، مجلة الأمة، شماره های 90 و 91، صفحه 107).
- زیرا در صورت حجت بودن روایتش، به گفته‌ای استناد می‌شود که حجت است و روایت راوی ثقه فقط ارتباطی بر اخذ قول حجت است که در این حالت قبولش تقلید محسوب نمی‌گردد.

تعریف آمدی: نیز همانند تعریف شوکانی است: «التقلید هو العمل بقول الغير من غير حجة ملزمة.» (آمدی، الأحكام فی اصول الأحكام، ج 4، ص 227).

3- همچنین ایشان در کتاب القول المفید فی أدلة الاجتهاد والتقلید میفرماید: عمل به اجماع نیز جز تقلید محسوب نمی‌شود. با توجه به اینکه اجماع، جزء ادله استنباط احکام است، پس استناد به آن تقلید محسوب نمی‌شود. (نک: شوکانی، القول المفید فی أدلة الاجتهاد والتقلید، ص 54 تا 62).

4- امام شوکانی بر این باور است که استفتاء عوام از مفتی باید با فهم دلیل و استدلال مفتی باشد و در صورت فهم عامی از دلیل مجتهد، عمل عامی را نمی‌توان تقلید دانست؛ زیرا در این حالت، عامی به دلیل شرعی عمل نموده نه قول مجتهد؛ پس تقلیدی انجام

نگرفته است.

5- استناد قاضی به شهادت شهود نیز تقلید محسوب نمیگردد؛ زیرا تقلید، قبول قول بدون دلیل است و شهادت شهود جزء ادله حقوقی محسوب میگردد.

ابن تیمیه و غزالی- رحمهما الله- تقلید باطل را چنین تعریف می‌کنند: «التقلید الباطل المذموم هو قبول قول الغير بلا حجة.» (تقلید باطل مورد نکوهش قبول دیدگاه دیگران بدون دلیل است.) (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج 15، ص 15/- غزالی، المنحول، صفحه 472).

پس اگر قبول قولی از روی ادله شرعی باشد، مذموم و باطل نیست؛ بلکه جایز و حتی بنابر دیدگاه علمایی همچون شوکانی واجب است.

امام غزالی در ذیل تعریف برگزیده خود می‌نویسد: قبول قول رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابهش نیز اگر قائل به حجیت آن باشیم، تقلید محسوب نمیشود.

تقلید از مذاهب اربعه :

قبل از همه باید گفت که: بنابر قول جمهور، هیچکس ملزم به تقلید از امام و مذهب خاصی نیست، ولی اگر شخصی عامی یا عالمی که اهلیت اجتهاد را ندارد ملزم به اتباع است و در صورت ضرورت می‌تواند تقلید کند؛ و در این راستا اثبات گردید که التزام به مذهب معین واجب نیست و شخص می‌تواند بنابر اجماع صحابه کرامش از هرکس که قولش را مطابقت شریعت ببیند تبعیت نماید و چنانچه در این چارچوب، دلیل قوی‌تر از امام مقلدش را یافت، وظیفه دارد به این دلیل قوی تمسک جوید و از تعصب بی‌جا و خروج از حق و حقیقت جلوگیری نماید. با این اوصاف افرادی قائل به وجوب التزام به مذهب معین و مدون از جمله مذاهب اربعه که مدارس فقهی بزرگ، جامع، مستدل، منظم و با پیروان بسیار زیاد می‌باشند.

دیدگاه ائمه اربعه در باب تقلید از آنها:

اقوال امام ابوحنیفه(رح) و شاگردش امام ابو یوسف:

امام صاحب ابوحنیفه (رح) در اصل از افغانستان می‌باشد. جدش مرزبان در زمان خلافت حضرت عمر (رض) به دین اسلام مشرف شد وی سپس به کوفه آمده و در آنجا اقامت گزید. امام ابوحنیفه (رح) در سال 80 هجری در کوفه در زمان خلافت عبدالملک بن مروان بدنیا آمد، و در سال 150 هجری در بغداد وفات یافت.

امام اعظم ابوحنیفه(رح) میفرماید: «این رأی و نظر من است، پس هرکس نظری بهتر از نظر من را داشته باشد، آن را قبول می‌کنیم.» (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، 211/20). ابن قیم، از امام ابوحنیفه و امام ابویوسف؛ نقل کرده که آنان می‌گویند: «برای هیچکسی حلال و جایز نیست که از ما تقلید کند و رأی و نظر ما را بپذیرد، مگر زمانی که از ادله آن آگاه باشد.» (شوکانی، القول المفید فی ادلة الاجتهاد والتقلید، صفحه 88). همچنین می‌فرماید: «هرگاه سخن من با کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم مخالفت داشت، آن را ترک کنید.» (البانی، روش نماز پیامبر ج، صفحه 16 به نقل از (الایقاظ ص 150 و آن را به امام احمد/ نیز نسبت داده است).

اقوال امام مالک (رح):

ابو عبدالله مالک بن انس بن مالک بن ابی‌عمر بن عمرو بن حرث بن عثمان بن جثیل بن سعد بن ذی اصبح اصبحی متولد سال (90، یا 93، یا 95 در مدینه به دنیا آمده و در سال 179 وفات نموده است).

امام مالک (رح) میفرماید: «من انسانی هستم که هم به حق اصابت می‌کنم و هم خطاء، پس قول و نظرم را با کتاب و سنت بسنجید. هر آنچه که با کتاب و سنت موافق باشد، آن را بپذیرید و به آن عمل کنید و هر آنچه که با کتاب و سنت موافق نباشد، آن را رها کنید

و به آن عمل ننماید.» (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، 20/211. / - شوکانی، القول المفید فی ادله الأجتهد و التقليد، 42/- شوکانی، ارشاد الفحول، 2/243 به نقل از ابن حزم.) روایت است امام مالک (رح) در نزدیکی مرگش میفرمود: دوست داشتم به خاطر هر مسئله که با رأی خود، حکم آن را بیان کرده‌ام، تازیانه‌ای به من زده شود؛ زیرا صبر و تحمل تازیانه آن جهان را ندارم. (شوکانی، ارشاد الفحول، 2/466.) و نیز گفته است: «به جز سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم سخن کسی دیگر از انسان‌ها چنین نیست که حتماً پذیرفته شود؛ بلکه می‌توان سخنش را پذیرفت یا ترک کرد.» (ناصرالدین آلبانی، روش نماز پیامبر صلی الله علیه وسلم، ترجمه عبدالله ریگی احمدی، صفحه 17/- آلبانی آن را به امام احمد نیز نسبت می‌دهد نک: مسائل الإمام أحمد، 276.)
خواننده محترم!

امام مالک میفرماید: از چهار کس علم فرا نگیرید: از نادان و از صاحب بدعتی که مردم را به بدعت خود دعوت می‌کند و از دروغگو اگر چه بر پیامبر دروغ نمی‌بندد و از عالمی که دارای فضل و تقوی است اما نمی‌داند دارای چه علمی است و نمی‌داند که چه چیز را روایت می‌کند.

اقوال امام شافعی (رح) و امام نووی (رح):

محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هشام بن مطلب بن عبد مناف بن قصی قریشی از بنی‌المطلب و مادرش از قبیله ازد می‌باشد. او در سال (150 هـ متولد و در روز جمعه آخرین روز ماه رجب سال 204 در مصر وفات کرد.)

امام شافعی میفرماید: «إِذَا صَحَّ الْحَدِيثُ فَهُوَ مَذْهَبِي» «هرگاه حدیثی صحیح و ثابت شود، قول مرا به دیوار بکوبید و هرگاه برای حکم مسئله‌ای حجت و دلیلی را دیدی، آن قول من است.» (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، 20/211.)

همچنین بی‌هقی از ایشان چنین نقل کرده است: هرگاه انسان ثقه و عادل خبر دیگری را روایت کرد تا اینکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم ختم شد، پس آن خبر، از پیامبر صلی الله علیه وسلم ثابت شده است و هیچ حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم هرگز رها نمی‌شود مگر حدیثی که حدیث صحیح‌تری با آن مخالف باشد. (شوکانی، ارشاد الفحول، 2/52.)

ابن قیم در کتاب أعلام الموقعین از امام شافعی چنین نقل می‌کند: هر مسئله‌ای که در آن خبری از رسول خدا ج صحیح و ثابت شده است و خلاف گفته من باشد، اعلام می‌کنم که در زمان حیات خود و بعد از مرگم از قول خود رجوع می‌کنم. (شوکانی، ارشاد الفحول، 2/52.)

نیز فرموده اند: «هرگاه در کتاب من، موردی خلاف سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم یافتید، سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم را بگیرید و سخن مرا رها کنید.» و در روایتی فرموده: «از آن پیروی نمایند و به سخن کسی دیگر توجه نکنید.» (آلبانی، روش نماز پیامبر ج، ص 19 به نقل از: ذم الکلام (1/47/3) و خطیب در (الاحتجاج) 8/12.)
و نیز فرموده‌اند: «إِذَا صَحَّ الْحَدِيثُ فَهُوَ مَذْهَبِي» (نووی و شعرانی، 1/57). «هرگاه حدیثی صحیح باشد (و مخاف قول من باشد) آن مذهب من است.»
اقوال امام احمد حنبل (رح):

ابو عبدالله احمد بن محمد بن هلال شیبانی مروزی بغدادی در سال 164 هجری در بغداد متولد شد و در سال 241 هجری وفات نموده است.

در میان ائمه اربعه، از امام احمد بن حنبل (رح)، اقوال بیشتری در ارتباط با مذمت و نکوهش رأی وارد شده است و علاوه بر آن، ایشان بیشتر از همه، مردم را از تبعیت از رأی علما بر حذر داشته و آنان را به تبعیت از سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم ملزم

کرده است. ابن‌قیم در اعلام الموقعین نقل می‌کند که ایشان صراحتاً از عمل کردن به رأی دیگران به‌طور مطلق نهی کرده است.

همچنین ابن‌جوزی / و بعضی از اصحابش چنین گفته‌ای را از وی نقل کرده اند. (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ص 57).

ائمهٔ اربعه بر مقدم نمودن نص بر آراء و نظرات شان اجماع و اتفاق دارند بنابر این، عالمی که به نص عمل می‌نماید و قول علما را رها می‌کند، موافق ائمهٔ مذاهب است و مقلدی که اقوال علما را بر نص مقدم می‌دارد، مخالف خدا و رسول خدا ج و مخالف پیشوای مذهبش و سایر علمای اسلام عمل می‌کند. (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، صفحه 57).

امام احمد (رح) می‌فرماید: از من و مالک و شافعی و اوزاعی و ثوری تقلید نکنید؛ بلکه احکام مسائل را از جایی بگیرید که ایشان از آنجا گرفته‌اند و می‌گویند: کسی که در مسائل دینی‌اش از دیگران تقلید کند، نشانه کم‌فهمی اوست. ابن‌قیم / می‌گوید: بدین خاطر است که امام احمد کتابی را در فقه تألیف نکرده است. (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، صفحه 61. وزحیلی، اصول الفقه الإسلامی، جلد 2، صفحه 1130).

حکم خروج از مذاهب اربعه :

مؤرخین می‌نویسند: امام شافعی (رح) بعد از اینکه در ساله 200 ه از عراق به مصر سفر کرد برخی از اقوال خود را تغییر داد که در برخی از کتاب‌ها همچون (منهاج الطالبین اثر نووی، به اقوال قدیم - آرای صادره در عراق، و اقوال جدید، آرای صادره در مصر) مشهور شدند. (مراجعه شود: رستاقی، القدیم و الجدید من اقوال الامام الشافعی، صفحه 47-48).

همچنان صدور فتوا توسط شاگردان مذاهب برخلاف مذهب در کتاب‌های فقهی بسیار مشاهده می‌گردد همچون فتاوی‌ای که امامان ابو یوسف و محمد (رحمهما الله) برخلاف دیدگاه امام اعظم / و فتاوی‌ای نووی / بر خلاف امام شافعی / و... صادر شده است. خوانندهٔ محترم!

با در نظر داشت نظریات و بیانات صریح ائمهٔ اربعه و شاگردانشان در بحث خروج از مذهب آن‌ها، هستند برخی از شاگردان و امامان مذاهب که خروج از مذهب را حرام دانسته و چنین مجوزی را برای مقلد جایز ندانسته‌اند و اساس استدلال آن‌ها بخاطر مدون و جامع بودن مذاهب است به گونه‌ای که دیدگاه صحابه‌ش از چنین صفتی بی بهره است، از جمله امام الحرمین در این زمینه چنین ابراز می‌دارد: اجماع محققین بر این است که برای عوام جایز نیست که از شخص صحابی تقلید کند. بلکه بر آن‌ها واجب است که از ائمهٔ اربعه تقلید کنند؛ زیرا آن‌ها، مسائل را عمیق بررسی و در آن‌ها تعقل نموده؛ و مطالب را فصل بندی و تبویب کرده اند. حالات مختلف هر مسئله را بیان کرده‌اند؛ و بر شیوهٔ قدما بر مسائل، وارد شده اند؛ زیرا کسانی که زودتر رفته اند، هر چند، برای مسلمانان، در دین، الگو و قدوه هستند، در اصلاح و ویرایش روش‌های مختلف اجتهاد، گرفتار نیامدند. راه‌های تفکر و تأمل و مباحثه و منازعه را تبیین نکردند؛ در حالیکه ائمهٔ مذاهب، نسل‌های بعدی را از تفکر و تأمل و تعقل در راه و روش اصحاب، بی‌نیاز کردند. پس عوام، مأمور به پیروی از مذاهب آن‌ها هستند. (جوینی، البرهان، 284/2).

ابن حجر هیتمی / در جواب این سؤال: آیا تقلید از غیر ائمهٔ اربعه جایز است؟ می‌گوید: خلاصه و لب مطلب این است؛ تقلید غیر از ائمهٔ چهارگانه، در افتا (فتوی دادن) و قضاء (داوری و قضاوت) جایز نیست.

اما در کارهای شخصی، تقلید از غیر ائمهٔ چهارگانه، - البته از کسانی که تقلیدشان جایز است نه از مذاهب بدعی و خرافی مانند غلات و باطنیه و برخی از مذاهب ظاهری - جایز است. به شرط اینکه، مذهبی را که می‌خواهد تقلید کند؛ از طریق روایت عدل از

عدل دریافت کرده باشد و تفاسیل و متعلقات آن را بنابر آن مذهب، بشناسد. اگر خواست که تقلید آن امام را با دیگری در آمیزد، نباید دچار تلفیق شود؛ زیرا برخی از تلفیقات ممنوع هستند.

مانند تقلید شخصی از امام مالک/ در عدم نجاست سگ و تقلید از امام شافعی/ در مسح بعضی از سر با هم در یک وضو، که به اتفاق بلکه گفته شده به اجماع، ممنوع است. هرگاه شروطی که برای تقلید ذکر کردیم، و دیگر شروط مورد نیازی که در جای خود مشخص است، فراهم شد؛ عبادات و داد و ستدهای مقلد بر اساس آن تقلید، صحیح است. در غیر این صورت، صحیح نیست و دچار گناه می‌شود، که باید فوراً به آن پایان دهد. موافقت اجتهاد آن مجتهد با یکی از مذاهب چهارگانه، نقل متواتر آن مذهب و تدوین مستقل آن، لازم نیست؛ بلکه کافی است، از یکی از کتاب‌های مذاهب مخالف، که مطمئن و مورد اعتماد باشد، آن را بگیرد. (گل محمدی، پایان نامه کارشناسی ارشد "التزام به مذهب فقهی معین"، ص 90 و 91 به نقل از (هیتمی، الفتاوی، 325/4).

و حتی برخی دلیل اجماع را برای این ممنوعیت بیان می‌کنند، صاحب کتاب فواکه الدوانی می‌نویسد: امروزه اجماع مسلمانان بر این است که پیروی یکی از ائمه چهارگانه - ابو حنیفه، مالک، شافعی و احمد - رحمهم الله - واجب است و خروج از مذهب آن‌ها جایز نیست. تحریم تقلید غیر ائمه چهارگانه، با وجود اینکه، همه بر هدایت بوده‌اند؛ فقط به خاطر این است که مذهب آن‌ها حفظ نشده است و شاگردان و پیروان آن‌ها فوت شده‌اند و (مذهب امام خود را) تدوین نکرده‌اند. به خاطر همین است که بعضی از محققین گفته‌اند: رأی معتمد این است که تقلید ائمه چهارگانه جایز است و تقلید غیر از آن‌ها هم، جایز است، به شرطی که مذهبشان، در همان مسئله مورد تقلید، حفظ و تدوین شده باشد به گونه‌ای که شرایط و دیگر معتبرات مذهب، شناخته شود. اما اجماعی که امثال ابن صلاح، امام الحرمین و قرافی در منع تقلید اصحاب نقل می‌کنند، حمل بر تقلیدی می‌شود، که آن شرایط را ندارند. (قبروانی، فواکه الدوانی، 470/8). البته با همه این اوصاف بسیاری از فقها با این دیدگاه مخالفند و همانطور که پیشتر هم ذکر شد اجماع صحابه کرامش بر عدم وجوب تقلید از هر مجتهد معینی با هر درجه‌ای از اجتهاد شکل گرفته و با همه این اوصاف گفتار، کردار و پندار ائمه اربعه و شاگردانشان صراحتاً ابراز می‌دارد که آن‌ها تقلید از خود را نه تنها واجب ندانسته‌اند بلکه همیشه و در همه حال خود و دیگران را به سوی حق سوق داده و لازمه این عملکرد نیز این است که حق را منحصر در تفکرات و اجتهادات فردی خاص خلاصه نکرد، پس ادعای اجماع بر وجوب تقلید بر آن‌ها نادرست می‌باشد.

جامع و مستدل بودن مذاهب چهارگانه جدای از اینکه ارزش والای آن‌ها را نشان می‌دهد بلکه خدمت شایان این مدارس عظیم فقهی بر هیچ فردی پوشیده نیست ولی نباید تصور کرد که فقط منهج و روش آن‌ها تدوین گشته و جامعیت دارد و روش و منهج سردمداران صدر اسلام و بزرگمردان خیر القرونش نابود گشته و آن جامعیت لازم را ندارد بلکه بر هر صاحب خردی پوشیده نیست که آنچه ائمه اربعه و مسلمانان دارند خوشه‌چینی از خرمن غنی و ناب آن رادمردان تاریخ بشریت اش بوده و منهج و سبک آن‌ها همیشه پایدار بوده و خواهد بود و با تمسک به آن؛ که همان تمسک به قرآن کریم و سنت نبوی شریف است مسلمانان با این حیل متین جواب هر مسئله و دواى هر دردی را دارند، پس با همه ادله ذکر شده و دلایلی که عدم وجوب به مذهب معین را ثابت می‌نمایند به نظر می‌رسد خروج از مذهب با استدلال و دوری از تتبع رخص و تلفیق نادرست و بر مبنای تمسک بر شریعت اسلام جایز می‌باشد. (و الله العلیم اعلم بالصواب).

خواننده محترم!

اهل سنت و جماعت یک مرجع تقلید دارد که فقط تقلید از آن شخص را واجب می‌داند نه اشخاص دیگر، و او نیز کسی نیست بجز شخص پیامبر صلی الله علیه وسلم، و دلیل این

امر را دستور الله تعالی بر انسانها می داند که میفرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران 31) یعنی: (ای پیامبر) بگو: «اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده مهربان است.» و می‌فرماید: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (حشر 7) یعنی: آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی کرده خود داری نمایید؛ و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است! و باز میفرماید: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (نساء 80) یعنی: کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده؛ و کسی که سر باز زند، تو را نگهدارنده (و مراقب) او نفرستادیم (و در برابر او، مسؤول نیستی). و این دستورات که در قرآن آمده فقط برای تبعیت از شخص رسول الله صلی الله علیه وسلم بطور مطلق بیان شده است، عبارتی خداوند انسانها را ملزم نموده که فقط از یک شخص - بطور مطلق و بدون چون و چرا - اطاعت کنند و آن هم پیامبر صلی الله علیه وسلم است نه غیر او.

خلاصه اینکه: تقلید از یک عالم یا شخص معین بگونه‌ایکه در تمامی امورات فقهی از او تقلید شود، مورد ذم و لوم است لذا آنچه که بر مسلمانی واجب است؛ تقلید بدون چون و چرا از پیامبر صلی الله علیه وسلم است و بغیر از ایشان کسی دیگر چنین لیاقتی ندارد. و بقیه علماء زمانی پیروی می‌شوند که اقوال و آرای فقهی یا عقیدتی خود را به گفته‌ی الله و رسول بازگردانند. البته بشرطیکه ثابت شود که روایت آنها صحیح است، زیرا گاهی روایاتی نقل می‌شوند که یا ضعیف است یا دروغ که در اینصورت مقبول نخواهد بود و الحمدلله اهل سنت بر خلاف اهل بدعت حساسیت بسیار بالا و دقیقی نسبت به صحت یا ضعف روایت دارد و همه را پالایش نموده اند. (و الله العليم اعلم بالصواب).

قَالَ أَوْلُو جِنَّتِكُمْ بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٢٤﴾

(پیامبرشان) گفت: آیا اگر دینی را هم برای شما بیاورم که هدایت بخش‌تر از دینی باشد که پدرانتان را بر آن یافته‌اید (باز هم از آیین میراثی پیروی میکنید؟! گفتند) بلی ما به آنچه شما به آن مبعوث شده‌اید کافریم! (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أُرْسِلْتُمْ بِهِ» : همراه با آن فرستاده شده‌اید و برای تبلیغ آن برانگیخته شده‌اید .
فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿٢٥﴾

لذا ما از آنها انتقام گرفتیم، پس ببین که سرانجام تکذیب‌کنندگان چگونه بود؟ (۲۵)
زمانیکه مرض لجاجت بر انسان‌ها و یا قوم حاکم شود، قدرت تشخیص از بین می‌برد، و همین تحجر و تعصب است که سبب نادیده گرفتن حقایق میگردد، در این هیچ جای شکی نیست که پایان کفر و نتیجه لجاجت همان نابودی است.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (26 الی 35) در باره مردود بودن تقلید از نیاکان مشرک، بی مقدار بودن دنیا، بحث بعمل آورده میشود .

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ ﴿٢٦﴾

و [یاد کن] هنگامی را که ابراهیم به پدر و قومش گفت: من بی تردید از آنچه می‌پرستید، بیزارم. (۲۶)

«براء» : بیزار. کنار. آن مصدر است به معنی کنار شدن از چیزیکه مجاورت آن ناپسند است.

إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيِّدِي ﴿٢٧﴾

و جز آن خدایی که مرا آفریده، که یقیناً او مرا هدایت می کند. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَطَرَنِي»: مرا از نیستی به هستی آورده است.

«سَيِّدِي»: مرا هدایت خواهد کرد.

وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾

و(الله) آن را در میان فرزندانش کلمه ماندنی قرارداد تا آنان (به توحید) باز گردند. (۲۸)

تفسیر :

عبادت را برای الله تعالی خالص سازند، با توبه و استغفار و ترک کفر و گناهان به او تعالی رجوع نمایند. آری! این کلمه بزرگترین رابطه یی است که هر مؤمن را با برادرش پیوند می دهد و جمع می نماید.

امام مجاهد گفته است: وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً يَعْنِي «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که در بین ذریت ابراهیم تا روز قیامت کسانی آن را می گویند. (مختصر ابن کثیر ۲۸۸/۳).

قابل یادآوری می دانیم که: صرف ایمان داشتن برای یک مسلمان کافی نمیباشد، بلکه ایمان باید به هدایت الهی تداوم داشته باشد. و در این هیچ جای شکی نیست که: تمام انسانها حتی انبیاء به هدایت الهی ضرورت دارند.

بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ ﴿٢٩﴾

ولی ما اینان و پدرانشان را (از نعمت هایم) برخوردار ساختم، تا آنکه حق و فرستاده آشکار الهی به نزدشان آمد. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَتَّعْتُ»: بهره مند ساختم. مهلت دادم. «الْحَقُّ»: حقیقت. هدف از آن قرآن عظیم الشأن است. «مُبِينٌ»: روشنگر و بیانگر. واضح و روشن. یعنی پیغمبری که رسالتش ثابت و روشن است. همانا محمد صلی الله علیه وسلم می باشد.

وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ ﴿٣٠﴾

و هنگامی که حق به سویشان آمد، گفتند: این جادوست و ما به آن کفر میورزیم. (۳۰)

تفسیر :

ابو سعود(رح) فرموده است: قرآن را سحر نامیدند و به آن کافر شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تحقیر کردند، و دشمنی و اهانت به حق را به کفر قبلی خود افزودند (ابو سعود ۴۳/۵).

یعنی زمانی که وحی از جانب الله تعالی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد، کافران گفتند: این قرآن سحر است و وحی نمی باشد، ما از آن انکار داریم و بدان ایمان نمی آوریم.

در این هیچ جای شکی نیست که انسان ذاتاً توجیه گر است. بناءً کفار تهمت سحر به قرآن می زدند تا کفر خود را توجیه کنند. در ضمن با وضاحت در مییابیم که: تأثیر و نفوذ قرآن عظیم الشأن بر جان و قلب کفار به حدی و اندازه ذی تأثیر بود که آن را سحر و جادو قلم داد کردند.

یکی از عادت دشمنانه کفار در طول تاریخ در مقابل وحی آسمانی و در مقابل پیامبران از جمله پیامبران اولعزام و بخصوص در مقابل رسول الله صلی الله علیه وسلم؛ همین که همیشه بهانه گیری میکردند، و هر روز حرفی نو ولجاجت نورا در میان می آوردند، یکبار می گفتند: قرآن سحر است و بار دیگر بهانه تراشی میکردند که؛ چرا قرآن به فلان نازل نشد و یا چرا بر شخصی دیگری نازل نشد.

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ﴿٣١﴾

و گفتند چرا این قرآن بر مرد بزرگی (مرد ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟! (٣١)

تفسیر :

کافران تفاخر را در شخصیت انسان ها به مال و دارائی معیار قرار می دادند، بناءً میگفتند که قرآن باید بر یک نفر ثروتمند باید نازل می شد.

شان نزول آیات 31 - 32:

حضرت قتاده(رض) و دیگران در شأن نزول دو آیه «31 - 32» گفته اند: مراد از دو شهر؛ مکه و طائف آن دو مرد بزرگ: ولید بن مغیره از مکه و عروه بن مسعود ثقفی از طائف است.

- ابن منذر از قتاده روایت کرده است: ولید بن مغیره گفت: اگر آنچه محمد (ص) میگوید حق می بود قرآن به من و یا به ابن مسعود ثقفی نازل میشد.

روش برخورد مخالفین با پیامبر اسلام:

پیامبر صلی الله علیه وسلم آخرین و برترین فرستاده خدا و پنجمین پیامبر از پیامبران اولوالعزم است که در جزیره العرب مبعوث شد اما دینش جهانی است و همه انسانها و همه زمانها را مورد خطاب قرار داده است.

پیامبر اسلام مدت 13 سال دین اسلام را در مکه تبلیغ نمود و در سال سیزدهم از دعوت خود، برای در امان ماندن خود و پیروانش از آزار مشرکان مکه، به یثرب مهاجرت نمود و در آن شهر که بعداً به افتخار او مدینه النبی مسمی شد حکومت اسلامی را پایه گذاری نمود. در سال ششم هجری نامه هایی را به سران قدرت های آن زمان فرستاد و آنان را به قبولی دین مقدس اسلام دعوت نمود و در سال هشتم هجری مکه را فتح نمود. انسانهای لجوج در طول تاریخ با پیامبران الهی به روش های مختلفی و خیلی خصمانه و دشمنان و احیاناً جاهلانه به مخالفت و لجابت پرداخته است. که برخی از این روش ها در آیات متبرکه بیان گردیده ما در اینجا برخی از آن اشاره بعمل می آوریم:

- کاهن است:

کفار و مشرکین به پیامبر صلی الله علیه وسلم تهمت وارد می کردند که: او با جن و پری در تماس است و اخبار گذشتگان و آیندگان را از آنان میگیرد و بعداً آنها را در اختیار ما قرار میدهد: «وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَّا تَدْكُرُونَ» (آیه: 42 حاقه)؛ (و گفته غیبگو و کاهن نیست، اندکی عبرت می گیرید.)

- ساحر (جادوگر) است :

یکی دیگر از تهمت شان متهم ساختن رسول الله صلی الله علیه وسلم به اینکه، وی ساحر (جادوگر) است، قرآن عظیم الشأن میفرماید: «وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» (آیه: 4 ص) (و تعجب کردند از اینکه بیم دهنده ای از خودشان به سویشان آمده است. و کافران گفتند: این جادوگر دروغگو است.) در واقعیت باید بعرض رسانید که: تأثیر قرآن عظیم الشأن بر قلب و فکر کفار به حدی قوی و ذی تاثیر است، که آن را سحر و جادومسمی ساختند و گفتند: «هَذَا سِحْرٌ».

- مسحور است:

آنان تهمت بستند که رسول الله صلی الله علیه وسلم مسحور است (کسی که جادوگری، او را سحر کرده است و عقل و دانش آن دست خوش سحر شده است.)

یعنی بدین تعبیر می گفتند، پیامبر صلی الله علیه وسلم؛ مجنون و دیوانه است. طوریکه در (آیه: 8 فرقان) میفرماید: «قَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا» (یا چرا

گنجی (از آسمان) بر او انداخته نمی‌شود، یا چرا باغی ندارد که از (میوه های) آن بخورد؟ و ظالمان گفتند: شما جز از انسان جادوزده پیروی نمی‌کنید؟
ولی قرآن عظیم الشان به رد این اتهامات به تمام قوت پرداخته، و رسول الله صلی الله علیه وسلم را بحیث «مُعَلِّمٌ»: به فتح و تشدید لام - یعنی تعلیم داده شده؛ معرفی داشته میفرماید: «أَنِّي لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ» (آیه: 13 - 14: دخان) (این پند برای آنان چه سود؟ در حالیکه پیغمبر روشنگر (حق) نزد آنان آمده بود، باز از وی روی گرداندند و گفتند: او دیوانه آموخته شده است.)
در مورد رد تهمت: کذاب (دروغگو)

الله تعالی در (آیه 4، سوره ص) میفرماید: «وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِّنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» (و تعجب کردند از اینکه بیم دهنده ای از خودشان به سویشان آمده است. و کافران گفتند: این جادوگر دروغگو است.)
مفتری (افترا اگر) است:

یکی دیگر از تهمت و افترا که بر پیامبر صلی علیه وسلم بستند، تهمت شان بر کتاب الهی یعنی قرآن عظیم الشان است که می‌گفتند: این کتاب از خود اوست، ولی به دروغ آن را به الله تعالی نسبت داده است.

طوری که در (آیه - 101 سوره نحل) آمده است: «قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (مشرکان) میگویند: «تو تنها دروغ پردازی.» (چنین نیست) بلکه بیشترشان نمی‌دانند.)

اتهام شاعر بودن بر رسول الله:

مشرکین اتهام بستند که پیامبر صلی الله علیه وسلم این آیات را با خیال پردازی به هم بافته است و حقیقت ندارد. طوری که در (آیه: 10 سوره طور) آمده است: «أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ»؛ «بلکه می‌گویند: «شاعری است که (حادثه) مرگ مشکوکی را برای او انتظار می‌کشیم!».

اتهام اضغاث و احلام:

«اضغاث»: ضغث (به فتح اول): مخلوط کردن. «ضغث الحديث ضغثا: خلطه»، آن به کسر اول به معنی دسته علف و مانند آن و نیز به معنی امر مختلط و حدیث مختلط است. جمع آن اضغاث آید.

«احلام»: حلم (بر وزن قفل و عنق) چیزی است که در خواب دیده می‌شود. در اقرب الموارد گوید: لکن غالباً در خواب پریشان و بد، به کار می‌رود. چنان که رؤیا در خواب خوب. مراد از «احلام» خواب های آشفته است.

مشرکین اتهام می‌بستند که: پیامبر صلی الله علیه وسلم و قرآن عظیم الشان افکار آشفته است که نمی‌توان آن را فهمید. قرآن عظیم در رد این اتهام در (آیه 5، سوره انبیاء) میفرماید «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثٌ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ»؛ بلکه (مشرکان) گفتند: «(این قرآن) يك دسته خواب های پریشان است؛ بلکه آن را [به دروغ به خدا] نسبت داده است، بلکه او شاعر است؛ پس باید نشانه‌ای (معجزه‌آسا) برای ما بیاورد؛ همان گونه که پیشینیان (از پیامبران با معجزه) فرستاده شدند.»

چرا قرآن بر ثروتمندان نازل نشد:

مشرکین اتهام می‌بستند که: چرا قرآن بر ثروتمندی نازل نشد؟! «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ» (آیه 13، سوره زخرف) و گفتند: «چرا این قرآن بر مردی بزرگ از دو آبادی (مکه، طائف) فرو فرستاده نشده است؟!».

چرا پیامبر را از جمله بشر فرستاد!

اتهامات دیگر کفار و مشرکین این بود که می‌گفتند چرا الله پیامبر صلی الله علیه وسلم را بشر فرستاده است؟! طوری که در (آیه 94 سوره اسراء) میفرماید: «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ

يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا»؛ (و هیچ چیزی مردم را از ایمان آوردن باز نداشت، و قتیکه هدایت به سوی آنان آمد، مگر اینکه گفتند: آیا الله انسان را به عنوان پیغمبر فرستاده است؟!).

از آنجائیکه شخصیت و کرامت و الای انسان، برای اشخاصی جاهلی ناشناخته بود، طوری فکر می کردند که انسان لیاقت نبوت را ندارد.

قرآن عظیم الشان به رد و دفع و بی مفهوم و بی منطق دانستن این نقد با زیبایی خاصی پرداخته و در سوره بعدی همین سوره میفرماید: «قُلْ لَوْ كَانِ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا» (آیه 95 سوره اسراء)؛ (بگو: اگر در زمین فرشته های می بودند که به اطمینان راه میرفتند، البته بر آنها فرشته ای را از آسمان به عنوان پیغمبر نازل می کردیم!).

و به چه زیبایی فرمود، اگر در زمین فرشته ها می بود به یقین پیامبر از جنس فرشته را از آسمان برای شان نازل می کردم.

در ضمن باید یاد آور شد که: تعیین رسالت و پیامبری از جانب الله تعالی میباشد و تعیین پیامبر و انتخابی نمی باشد، طوریکه مشرکین و کفار آنرا مطرح میکردند.

مشرکین و کفار روش اجداد خود را مقدس می شمردند:

آنان در مقابل دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم، استدلال می کردند و می گفتند که: ما نمی خواهیم مخالف روش اجداد خویش عمل کنیم:

قرآن عظیم الشان در (آیه 104، سوره مائده) میفرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولُو كَانٍ آيَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»؛ (و هنگامیکه به آنان گفته شود: «به سوی آنچه خدا فرود آورده، و به سوی

فرستاده [اش] بیایید.) در جواب میگویند: «آنچه را که اجداد ما برای به میراث گذاشته

است و از آنان بدست آورده ایم همان بس ما است» اگر به طور مثال اجداد شان هیچ

چیزی را نمی دانستند، و هدایت نیافته بودند (باز از آن ها پیروی می کنند)؟ آیا چند خدا را با یک خدا عوض کنیم؟!

آنان تصور می نمودند که خدا بخشی از کارهای خود مانند مغفرت و شفاعت را به خدایان دیگر واگذار کرده است؛ در این صورت پرستش خدای یگانه بدون پرستش واسطه ها

سودی نمی بخشید.

چرا نبوت در قبیله ما نباشد؟!

مشرکین و کفار بر اثر عدم درک مفهوم نبوت و رهبری الهی آن را در سطح

رقابت های قبیله ای مطرح می کردند و می گفتند: ما با قبیله عبد مناف (قبیله پیامبر) بسان

دو اسب مسابقه دوش به دوش هم پیش می رفتیم ناگهان قبیله عبدمناف با ادعای نبوت

خواست بر ما سبقت بگیرد، نه! ما هرگز ایمان نمی آوریم مگر اینکه بر ما نیز وحی

گردد و آن چه بر دیگر پیامبران خدا (وحی) نازل می گردد بر ما نیز نازل شود، طوریکه

قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ

رُسُلُ اللَّهِ» (آیه 124 سوره انعام) (هرگاه آیه ای بر آنها نازل شد، گفتند: هرگز ما ایمان

نمی آوریم تا آنکه آنچه به پیغمبران الله داده شده به ما نیز داده شود. (بگو:) الله دانانتر

است که رسالت خود را در کجا قرار دهد. به زودی به مجرمانی که گناه می کردند،

سزای آن مکر و نیرنگی که می کردند، خواری و عذابی شدید از نزد الله خواهد رسید.

چرا معجزه های مانند معجزه موسی (ع) ندارد؟!

برخی از اعراب کم و بیش از طریق اخبار یهود از معجزه های حضرت موسی اطلاع

داشتند و به پیامبر صلی الله علیه و السلام اعتراض می کردند که: چرا معجزه های مانند

معجزه های موسی با خود ندارد. «فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا

أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ

كَافِرُونَ» (آیه 48: قصص)؛ (پس چون حق از جانب ما به سوی‌شان آمد، گفتند: چرا مانند آنچه که به موسی داده شد به او داده نشده است؟ آیا به آنچه پیش از این به موسی داده شد کفر نورزیده‌اند؟ گفتند: این دو (قرآن و تورات) جادویی‌اند که یکدیگر را تأیید می‌کنند. و گفتند: ما همه را انکار می‌کنیم) با در نظر داشت اینکه معجزه های مثل موسی علیه السلام ولی «و گفتند: ما همه را انکار می‌کنیم». استدلال همیشگی دشمنان، و منطق همیشگی شان همین است که؛ کلام حق را خدشه دار می‌کنند تا راه را برای انکار خود باز داشته باشند.

چرا فرشته‌ای همراه پیامبر همراه نیست؟! «وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَاً لَفُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ» (آیه 8 انعام)؛ (و [مشرکان] گفتند: «چرا هیچ فرشته‌ای بر او فرود نیامد.» ولی اگر (بر فرض) فرشته‌ای فرود می‌آوردیم، حتماً کار تمام شده بود؛ سپس (اگر مخالفت می‌کردند) مهلت داده نمی‌شدند.)

مفاد این اعتراض این است که انسان برای هدایت انسان کافی نیست، بلکه موجودی از غیر جنس وی به آن ضمیمه گردد. در حالیکه بر عکس است، اثر پذیری هم جنس از هم جنس به مراتب عملی‌تر و استوارتر است چنانچه در آیه بعد آمده است: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا» (25)؛ و اگر (بر فرض) او را فرشته‌ای قرار میدادیم، حتماً وی را [بصورت] مردی در می‌آوردیم.

کفار در این بهانه‌گیر، خویش بدین باور اند که: انسان را شایسته مقام رسالت نمی‌دانستند و تقاضای دیدن فرشته را داشتند.

ولی سنت الهی چنین است که اگر قرار باشد معجزه‌ای به درخواست مردم انجام شود و آنان بعد از دین و ملاحظه نموده معجزه انکار ورزند، هلاکت قطعی سراغشان خواهد آمد.

طرح درخواست نا معقول:

یکی از پیشنهادهای آنان این بود که آن‌ها در صورتی حاضرند خدای محمد را بپرستند که او آلهه آنان را بپرستد، خداوند متعال در جواب به این درخواست، سوره کافرون را نازل نمود: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» (26)؛ بگو: «ای کافران! آنچه را (شما) می‌پرستید (من) نمی‌پرستم، و آنچه را (من) می‌پرستم شما نمی‌پرستید.»

درخواست تبدیلی قرآن:

بعد از اینکه بت‌ها و خدایان دروغین مشرکین عرب، مورد نقد، آیات قرآنی واقع شد، این عمل موجب قهر و غضب مشرکین واقع شد، بناءً نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتند و تقاضای نمودند که قرآن دیگری بیاورد که در آن، از خدایان شان به شیوه مورد نقد قرار نگرفته باشد: قرآن عظیم الشان در (آیه 15 سوره یونس) میفرماید: «وَإِذَا تَنَلَّی عَلَیْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَنْتَ بَقْرَانٌ غَیْرٌ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ فُلٌ مَّا يَكُونُ لِي أَنْ أَدَّبَلُهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ»؛ (و چون آیات روشن ما بر آنها خوانده شود کسانی که به ملاقات ما امید ندارند، می‌گویند: قرآنی دیگر غیر از این بیاور، یا آن را عوض کن، بگو: مرا نرسد که از پیش خود آن را تغییر دهم، مگر آنچه که به من وحی می‌شود از آن پیروی می‌کنم. من اگر نافرمانی پروردگارم را کنم از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم).

باید یاد آور شد که مشرکین این حقیقت رانمی‌دانستند که: هیچ شخصی حتی پیامبر صلی الله علیه وسلم نمی‌تواند قانون الهی را تغییر دهد. هیچ بشری حتی پیامبر، در قرآن دست نداشته است. همچنان این مشرکین درک این را نداشتند که رسالت و پیامبری از جانب الله

متعال است و انتخابی نمی باشد!

درخواست های جاهلانه :

یکی از بهانه جاهلانه، کفار مشرک قریش در مورد رسول الله صلی الله علیه وسلم این بود، که چرا پیامبر صلی الله علیه وسلم بشر مانند ما است، بناءً طرح و پیشنهاد جاهلانه را در مورد ایمان آوردن خویش به پیامبر صلی الله علیه وسلم پیش کشیدند و گفتند: «ما به تو ایمان نمی آوریم» زیرا تو مثل ما بشر هستی. و ما عرض ایمان آوردن با تو پیشنهادات داریم، این درخواست و پیشنهادات مشرکین در سوره اسراء (آیات 90-93) یکجا با دلایل شان به شرح ذیل چنین فورمولبندی گردیده است:

«قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ» (و گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم)

1- تا زمانیکه: «حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً»؛ (تا اینکه از زمین چشمه ای برای ما جاری سازی!)

2- و یا «أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيراً»؛ (یا اینکه باغی از درختان خرما و انگور داشته باشی و نهرها را در آن جاری سازی!)

3- و یا «أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفاً»؛ (یا اینکه آسمان را طوریکه ادعا می کنی، پاره پاره بر سر ما بیندازی. !)

4- و یا «أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلاً»؛ (و یا الله و فرشتگان را روبه روی ما بیاوری. !)

5- و یا «أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ»؛ (یا اینکه خانه ای از زر و زیورات داشته باشی!)

6- و یا «أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ»؛ (و یا اینکه به سوی آسمان بالا روی. !)

7- و یا «وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَاباً نَقْرُؤُهُ»؛ (و به بالا رفتنت هم باور نداریم مگر اینکه کتابی برای ما بیاوری تا آن را بخوانیم!)

پروردگار با عظمت به رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا»؛ (بگو: پروردگارم پاک و منزله است! آیا من جز بشری فرستاده شده هستم؟).

در این شک نیست که: هر شخص مطابق به فهم و دید فکری اش درخواست دارد، ملاک نبوت در دید و فهم مشرکان همان باغ و چشمه و مادیات و غیره و غیره بود، در حالیکه هدف پیامبران، ارشاد مردم به توحید بود، ولی گروهی از مردم به فکر باغ و طلا و نقره افکار و اندیشه های خویش را مصروف ساخته بودند.

أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٣٢﴾

آیا آنان هستند که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ در حالیکه ما معیشت آنان را در زندگی دنیا بین آنان تقسیم کرده ایم و بعضی را بر بعضی دیگر برتری هایی داده ایم تا بعضی از آنان بعضی دیگر را به خدمت گیرند و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری می کنند بهتر است. (۳۲)

«سخریا»: مسخر. زیر فرمان. بکار گرفته شده.

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا»: تسخیر در اینجا به معنی بهره کشی ظالمانه نیست، بلکه

منظور بکار گرفتن عموم مردم برای خدمت به یکدیگر و چرخاندن زندگی تعاونی و ایجاد نظم در اجتماع است.

تفسیر :

در التسهیل در تفسیر آیه متذکر می نویسد: یعنی همان طور که روزی را در دنیا تقسیم کرده ایم، همان طور هم عطایای دینی را تقسیم کرده ایم. وقتی مسائل ناچیز و ناپایدار را نادیده نمی گیریم، بهتر و شایسته تر آن است که موارد شریف و پایدار را نادیده نگیریم. (التسهیل ۲۸/۴).

«و رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ»: در بین خلق در امر روزی و معیشت تفاوت برقرار کرده ایم، و آنها را در مراتبی متفاوت قرار داده ایم، این یکی را ثروتمند می یابی و آن یکی را بینوا. و آن دیگری متوسط الحال. «لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا» تا عموماً در خدمت هم باشند و به یکدیگر خدمت کنند و امور زندگی سازمان بیابد.

صاوی فرموده است: منظور از اینکه انسان ها از لحاظ روزی تفاوت دارند، این است که بعضی از بعضی دیگر بهره گیرند، و اگر حال و وضع همه یکسان میبود، هیچ کس برای دیگری کاری انجام نمی داد. آنگاه نظام عالم به نابودی و فساد می انجامید. (صاوی ۴۸/۴).

و ابوحیان گفته است: سُخْرِيًّا به ضم سین به معنی خدمت در آوردن است نه از سخریه به معنی استهزا و تمسخر. و حکمت آن، عبارت است از اینکه انسان ها به یکدیگر ارفاق و همیاری کنند تا هر کس به منافع خود نایل آید. و اگر هر کس تمام کارهای خود را به عهده بگیرد، توانایی آن را ندارد و نابود می شود.

و گفته می شود نَحْنُ قَسَمْنَا برای پرهیز از رو آوردن به طلب دنیا آمده و توکل به خدا را یادآور است. (البحر ۱۳/۸).

حضرت قتاده (رض) گفته است: انسان ناتوان و کم درایت و گنگ را می یابی که در ناز و نعمت و روزی غرق است. و از طرفی انسان دیگری را با درک و تدبیر و فصاحت و شیوایی سخن می یابی که در تنگنای معاش درمانده است.

امام شافعی گفته است: و من الدلیل علی القضاء و كونه بؤس اللیبیب و طیب عیش الأحمق. (البحر المحيط ۱۳/۸).

«از دلایل وجود قضا و وجود خدا این است که خردمند بینوا، و ابله در ناز و نعمت است.»

فضیلت و برتری :

فضیلت به معنی نوعی برتری می باشد و در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد که میفرماید، به بعضی نسبت به بعضی دیگر، فضیلت هایی دادیم. زن و مرد نسبت به یک دیگر فضیلت هایی دارند - کودک و بزرگسال نسبت به یک دیگر فضیلت هایی دارند - تصریح دارد که مؤمنان نیز نه تنها مساوی نیستند، بلکه برخی نسبت به برخی دیگر فضیلت هایی دارند و حتی تصریح دارد که به برخی از انبیا، نسبت برخی دیگر از انبیا، فضیلت هایی داده است، و البته همه آنها در مقابل داده ها و به تناسب آنها، مکلف و مسئول هستند. چه نبی و رسول باشند و چه مردمان عادی.

برتری میتواند در ساختار جسمی، فکری و استعدادها باشد که این امر سبب احساس نیاز به یکدیگر و خدمت به همدیگر است و بدین وسیله جامعه تشکیل میشود. انسان در این برتری نقشی ندارد.

و نوع دیگر، برتری آن است که خداوند بر اساس تلاش انسان عطا می کند، طوریکه در (آیه: 11 سوره مجادله) آمده است: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (الله تعالی از میان شما کسانی را که ایمان آورده و

کسانی را که صاحب علم و دانش‌اند، به درجاتی رفعت و بزرگی می‌دهد و خداوند به آنچه انجام می‌دهید به خوبی آگاه است).

وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ﴿٣٣﴾

اگر (این) نبود که مردم (در گمراهی) همه یک امت شوند، ما برای کسانی که به الله مهربان کفر می‌ورزند خانه‌هایی با سقف‌هایی از نقره می‌ساختیم و برای آنان زینه‌های از نقره قرار می‌دادیم که به وسیله آنها بالا بروند. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« أُمَّةً » : ملت . مراد ملت گمراه و بی‌دین است . « سُقْفًا » : جمع سَقْف ، آسمانه خانه . پوشش بالای اطاق . « فِضَّةً » : نقره .

« مَعَارِجَ » : جمع مَعْرَج ، پله . زینه . بالارو . « يَظْهَرُونَ » : بالا روند . بر شوند .

وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُورًا عَلَيْهَا يُتَكِنُونَ ﴿٣٤﴾

و برای خانه‌هایشان [نیز] درها و تخت‌هایی [از نقره می‌ساختیم] که بر آنها تکیه کنند. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سُرُورًا»: جمع سَرِير، تختها.

وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٣٥﴾

و انواع وسائل تجملی (برایشان قرار می‌دادیم)، اما همه اینها اسباب برخورداری زندگانی دنیاست و آخرت نزد پروردگارت برای پیر هیزگاران است. (۳۵)

تفسیر :

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: (زخرف) یعنی طلا، یعنی سقف و درها و تخت‌هایی از طلا و نقره برای آنان قرار می‌دادیم. (تفسیر قرطبی ۸۷/۱۶)

«زُخْرُفًا»: زر و زیور. زینت‌آلات و وسائل تجملی. بعضی (زُخْرُفًا) را عطف بر (سُقْفًا) دانسته، و اشاره به وسائل زینتی مستقلی می‌دانند که در اختیار این همچو اشخاص گذاشته

میشود. و برخی عطف بر (مِنْ فِضَّةٍ) دانسته و در اصل (مِنْ زُخْرُفٍ) بوده، سپس

منسوب به نزع خافض شده است. در این صورت مفهوم جمله چنین می‌شود: سقفها و

درها و تختهای خانه‌های آنان را بعضی از طلا و بعضی از نقره ترتیب می‌دادیم.

«لَمَّا»: بجز. مگر. این واژه به معنی (إِلَّا) است.

همچنان مفسرین می‌نویسند که: در سیاق آیات حقارت و ناچیزی مکانت دنیا را نشان می‌

دهد، و به اندازه‌ای بی‌ارزش است که اگر فتنه بر نمی‌خاست آن را به کافران اختصاص

می‌داد و خانه و در و پلکان و سقف خانه‌ی کافران را از طلا و نقره قرار می‌داد، و تمام

نعمت‌های دنیا را به آنان می‌داد؛ چون در آخرت نصیبی ندارند، اما خدا در مورد بندگان مهربان است.

از این رو بعضی از کفار را ثروتمند و بعضی را بینوا کرده است و به بعضی از مؤمنان

ثروت عطا کرده و بعضی را فقیر قرار داده است. در حدیث آمده است: «اگر دنیا در نزد

خدا به اندازه‌ی بال یک پشه ارزش می‌داشت، به کافر اجازه نمی‌داد که حتی یک جرعه

آب از آن بنوشد». (اخراج از ترمذی و گفته است حسن صحیح می‌باشد).

زمخشری گفته است: اگر گفته شود: برخورداری بیش از اندازه‌ی کفار از نعمت نعمات و

امکانات مادی موجب فتنه و رو آوردن مردم به کفر می‌شد، به همین خاطر خداوند تمام نعمت‌ها را به آنان اختصاص نداد، پس چرا آن را به مسلمانان نداد تا مردم به اسلام رو آورند؟ در جواب گفته می‌شود: گشایش و فراخی نیز مفسده می‌باشد؛ زیرا در آن صورت مردم به خاطر دنیا، به اسلام می‌گرویدند و چنان دینی از آن منافقان است. پس حکمت در آن است که در هر دو گروه غنی و فقیر موجود بوده و فقیر بیش از غنی باشد. (تفسیر کشاف ۴/۱۹۷).

در حدیث شریف به روایت سهل بن سعد (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لو أن الدنيا تزن عند الله جناح بعوضة ما سقى منها كافراً شربة ماء». «اگر دنیا در نزد خداوند به اندازه بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، او هرگز هیچ کافری را از آن جرعه آبی نمی‌نوشانید».

همچنین در حدیث شریف به روایت طبرانی آمده است که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از زنان خویش «ایلاء» کردند، عمر بن خطاب (رض) نزد ایشان آمد و دید که ایشان بر روی بوریای سخت و درشت برهنه‌ای تکیه داده‌اند که اثر زمختی آن بر پهلوی مبارک‌شان مشهود بود پس بی اختیار اشک بر چشمانش سرازیر شد و گفت: یا رسول الله! کسری و قیصر در آن ناز و نعمتی قرار دارند که دارند و شما که برگزیده الله تعالی از خلق وی هستید...؟! رسول الله صلی الله علیه وسلم که تکیه داده بودند، نشستند و فرمودند: «ای فرزندان خطاب! آیا تو در شک هستی؟ سپس افزودند: آن گروه مردمی هستند که لذت‌ها و نعمت‌های آن‌ها در زندگانی دنیای‌شان به آن‌ها داده شده است»، یعنی آن‌ها از نعمت و لذت آخرت محرومند. در روایت دیگری آمده است که فرمودند: «آیا راضی نیستی که دنیا از آنان باشد و آخرت از آن‌ها؟». واقعاً هم زر و زیور و زرق و برق دنیا، همه اینها اسباب برخورداری زندگانی دنیاست و آخرت نزد پروردگارت برای پیرهن‌گاران است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (36 الی 45) درباره رویگردانی از یاد الله، و پایداری پیامبر صلی الله علیه وسلم بر سر دعوت خویش، بحث بعمل می‌آید.

وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ﴿٣٦﴾

و هر کس از یاد خدای رحمان غافل و روی گردان شود، برای او شیطانی بگماریم که او همنشین اوست. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَعْشُ»: غافل شود، رخ بتابد و روی بگرداند، کور شود. «ذِكْرٌ»: یاد. قرآن.

(ملاحظه شود: آل عمران / 58، اعراف / 63، حجر / 6 و 9). «ذِكْرُ الرَّحْمَنِ»:

قرآن خدا، خدا را یاد کردن، تذکیر و اندرز خدا. «نُقِضُ»: آماده می‌سازیم، فراهم می‌آوریم و تهیّه می‌بینیم. «قَرِينٌ»: همنشین و همدم.

تفسیر:

در آیات قبلی، بحث از کفار و غرق شدن‌شان در مادیات بعمل آمد، اینک در این آیه مبارکه از آثار غوطه‌ور شدن انسان در زر و زیور به بیان گرفته میشود. طوریکه در فوق گفتیم «يَعْشُ» از «عشو» به معنای آفتی در چشم است که سبب ضعف دید یعنی کور می‌گردد. این کلمه هرگاه با حرف «عن» همراه باشد به معنای اعراض کردن است.

واقعاً کسی که از یاد الله (کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم) غافل و از آن روی گرداند، وبا این دو منبع اساسی هدایت نشود و به آن عمل نکند، الله سبحان و تعالی شیطانی را مقرر می‌دارد که او را گمراه ساخته گناهان را برایش خوب جلوه میدهد و طاعات را زشت و بد معرفی مینماید. این شیطان، شب و روز با او یکجا می‌باشد، همراه

و رفیق اوست و جز به وسیله یاد خداوند رحمن از آن نجات حاصل نخواهد کرد. در ضمن قابل تذکر است: که مطابق تعریف قرآن عظیم الشان «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا - 72»: (و هر کس در این دنیا کور دل و گمراه باشد، در آخرت نیز کور و گمراهتر خواهد بود.) در قیامت علاوه بر صحنه‌هایی که انسان‌ها مُهر بر لب و گونگه برانگیخته می‌شوند، عده‌ای هم نابینایند. نابینایی آنجا ریشه در کور دلی دنیا دارد.

واضح است: کسیکه در دنیا از دیدن حق کور است، «يَعْتَسُ» در آخرت نیز کور محسوس می‌شود.

کار، روش و سیاست گمراهانه ای شیطان:

قرآن عظیم الشان در (آیه 168، سوره بقره) روش و سیاست ابلیسانه شیطان لعین را «خَطَوَاتٍ» یعنی سیاست گمراهی گام به گام معرفی داشته است.

مرحله اول آن از القای وسوسه‌ها در فکر و روان انسان آغاز می‌یابد. «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ» (سوره طه، آیه 120).

در مرحله دوم مرحله تماس یعنی کار عملی آغاز می‌شود. «مَسَّهُمْ طَائِفٌ» (آیه 201، سوره اعراف).

در مرحله سوم، شیطان در صورت که انسان را سست عنصر یافت، بخصوص انسان که به اوامر و هدایات صریح الهی (ج)، اعتنا نمیدارد، یعنی انسان بی تفاوت، بی توجه، بی مبالا، و لاقید باشد، در اینجا است که: کار شیطان اسانتر شده، و توان آنرا در می‌یابد که در قلب انسان به آسانی نفوذ و داخل شود. «فِي صُدُورِ النَّاسِ» (آیه: 5، سوره ناس).

مرحله چهارم: مرحله ای است که شیطان در روح انسان سست عنصر و لاقید باقی می‌ماند. «فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» (آیه: 36، سوره زخرف).

مرحله پنجم: مرحله است که شیطان میتواند انسان را بمثابة عضو حزب و فریقه خویش انتخاب و قرار دهد. «جَزْبُ الشَّيْطَانِ» (آیه 19، سوره مجادله).

مرحله ششم: ابلیست شیطان به درجه می‌رسد که: سرپرستی انسان را بدون چون و چرا بدوش می‌گیرد. «وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا» (آیه 119، سوره نساء).

و مرحله هفتم: مرحله ای است که: انسان خود در عمل به بمثابة يك عضو برجسته شیطان مبدل میشود: «شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَ ...» (آیه 112، سوره انعام).

باید گفت که: سقوط انسان، از قبول وسوسه‌ی شیطان شروع و آغاز می‌یابد. «يُوسْوَسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» (ناس، 5). در صورتیکه وسوسه‌های شیطانی در انسان اثر گذاشت انسان از یاران شیطان می‌شود، «إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» (اسراء، 27). و در نهایت خودش شیطان می‌گردد. که همانا «شَيَاطِينِ الْإِنْسِ» (انعام، 122).

قابل دقت و یادآوری است که: وسوسه‌ها و تبلیغات، به تنهایی عامل انحراف در انسان نمی‌گردد، بلکه گوش دادن و دل سپردن و جذب شدن، عامل مؤثر بحساب می‌آید. هکذا ایمان نداشتن به آخرت، «لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» (انعام، 113) سبب تسخیر و نفوذ شیطان در روح و روان انسان می‌گردد.

بنابا تمام وضاحت دریافته میتوانیم که: سلطه شیطان در اثر اعمال خود ما انسانها که ناشی از عدم سمع قبول و پیروی هدایات صریح الهی، سنت نبوی و تخلف از دساتیر شرعی صورت می‌گیرد.

در ضمن نباید فراموش کنیم: که تلاش شیطان برای بازداشتن انسان از پیروی راه حق در این فرصت کوتاه زمانی حیات خود که دارد، بینهایت جدی و متعدد است، که عمده ترین آن همانا انتخاب بنده و انسان در عدم پیروی از دساتیر آسمانی و الهی (ج) است. الهی ما را هدایت خیر و نیکی نصیب نما! آمین

شأن نزول آیه 36 :

- ابن ابوحاتم از محمد بن عثمان مخزومی روایت کرده است: قریش گفت: برای هر کدام از اصحاب محمد (مردی را آماده کنید و پیشش بفرستید تا او را از این راه مانع شود. پس طلحه را به نزد ابوبکر صدیق (فرستادند. طلحه در حالیکه ابوبکر (در میان گروهی از مردم بود آمد.

ابوبکر صدیق به او گفت: مرا به چه چیز دعوت میکنی؟ گفت: تو را به عبادت لات و عزی دعوت می‌کنم. ابوبکر صدیق گفت: لات چیست؟ گفت: پروردگار ماست. گفت: عزی چیست؟ گفت: [بت‌های دیگر] دختران خدا هستند. گفت: پس مادر آن‌ها کیست؟ طلحه خاموش ماند و نتوانست جواب بدهد و به رفقای خود گفت: جواب این مرد را بدهید، آن‌ها خاموش ماندند. طلحه گفت: ای ابوبکر! برخیز من شهادت می‌دهم که خدایی نیست جز خدای یگانه و شهادت می‌دهم که محمد فرستاده اوست. پس خدا «آیه وَمَنْ يَعِشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا» را نازل کرد.

وَأَنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ ﴿٣٧﴾

و بی تردید شیطان‌ها چنین کسانی را از راه الله باز می‌دارند، در حالیکه گمان می‌کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند. (۳۷)

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ ﴿٣٨﴾

تا آنکه به نزد ما آید [و به آن شیطان] گوید: ای کاش بین من و تو فاصله به اندازه مشرق و مغرب بود! و چه بد همنشینی است. (۳۸)

تفسیر :

طبری فرموده است: این از باب تغلیب است، همان طور که می‌گویند: قمران، عمران، ابوان، پس در اینجا مشرق بر مغرب تغلیب یافته است. (تفسیر طبری). ابو سعید خدری (رض) گفته است: وقتی کافر زنده می‌شود با همدم شیطان‌ش ازدواج می‌کند. و با او به آتش می‌رود و از او جدا نمی‌شود. بصورت کل باید گفت که: ندامت‌ها در دنیا می‌تواند ثمربخش باشد ولی در آخرت ندامت جز حسرت سودی را بیار نمی‌آورد.

وَلَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٩﴾

هرگز این گفتگوها امروز (آرزوی دوری از شیطان) به حال شما سودی ندارد، چرا که ظلم کردید، و همه در عذاب مشترک خواهید بود. (۳۹)

تفسیر :

قابل یادآوری است که: مجرمان در روز قیامت آرزو می‌کنند که حد اقل در جهنم از شیاطین دور باشند، ولی قرآن عظیم الشأن می‌فرماید: آنها در عذاب هم با شیاطین شریک اند و از هم جدا نمی‌شوند.

أَفَأَنْتَ تَسْمَعُ الصَّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٤٠﴾

پس آیا تو می‌توانی [دعوتت را] به گران بشنوانی؟ یا کوران و کسانی را که در گمراهی آشکارند هدایت کنی؟ (۴۰)

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست که: یاری، همراز و همدم شدن با شیطان، سبب کوری و کوری باطنی انسان می‌گردد.

قابل یاد آوری است؛ در یک جامعه که روحیه پذیرش حق ضعیف گردد، مطمئناً سخن رسول الله صلی الله علیه وسلم هم دیگر تأثیری نخواهد داشت.
در ایه متذکره خطاب به پیامبر صلی اله علیه وسلم می فرماید: ای پیامبر! آیا می توانی شخصی را که خداوند از شنیدن حق ناشنوا ساخته بشنوانی، یا آنکس را که الله تعالی دلش را از راهیابی کور کرده رهنمایی کنی و یا کسی را که طور واضح در سرکشی و گمراهی واضح و آشکار به سر می برد هدایت کنی؟ تو توان این کار را نداری، تنها و تنها کارت رساندن پیام الهی است و هدایت بر ذمه تو نمی باشد.

فَأَمَّا نَذَهَيْنَ بِكَ فَاِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ ﴿٤١﴾

پس اگر تو را از دنیا ببریم، یقیناً از اینان انتقام خواهیم گرفت. (۴۱)

تفسیر :

هدف از انتقام الهی، همان مجازات و سزای عادلانه اوست، نه کینه و عقده که معمولاً ریشه‌ی در انتقام‌های بشری بملاحظه میرسد.

أَوْ نُرِيكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَاِنَّا عَلَيْهِمْ مُّقْتَدِرُونَ ﴿٤٢﴾

یا اگر به تو آنچه [از عذاب] به ایشان وعده داده‌ایم به تو نشان دهیم، زیرا ما بر آنان مسلط و مقتدریم. (۴۲)

تفسیر :

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: الله متعال آن را در روز بدر به حضرت محمد صلی الله علیه و سلم نشان داد. و ابن کثیر فرموده است: یعنی در حال حیات تو یا بعد از مرگت، حتماً از آنها انتقام می‌گیریم و آنان را کیفر می‌دهیم. تا خدا انتقام پیامبر را از دشمنان نگرفت و چشمش بدان روشن نشد، و در مورد بزرگان آنان به داوری نشست، جان حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را نگرفت. (مختصر ابن کثیر ۲۹۰/۳).

فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٤٣﴾

پس به آنچه به تو وحی شده است محکم چنگ بزن، یقیناً تو بر راهی راست قرار داری. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِسْتَمْسِكْ»: با تمام توان چنگ بزن و محکم بگیر. مراد ماندگاری بر قرآن و کاملاً عمل بدان است. «الَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ»: مراد قرآن است.

وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ ﴿٤٤﴾

و به راستی که [قرآن] بر تو و قومت پندی است و از شما سوال خواهد شد. (۴۴)
یعنی: قرآن برای تو و برای قومت از قریش، شرف بزرگی است زیرا قرآن به زبانشان که زبان تو نیز هست، نازل شده. و نظیر آن است آیه: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ» [انبیاء: ۱۰] «به تحقیق که ما به سوی شما کتابی را نازل کردیم که در آن ذکر شماست» در حدیث شریف به روایت معاویه (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «قطعاً این امر (یعنی خلافت) در قریش است، کسی با آنها در آن کشمکش نمی‌کند جز اینکه خداوند متعال او را بر چهره‌اش در آتش می‌افکند تا آن‌گاه که (قریش) دین را برپا دارند».

به قولی: معنی آیه این است: قرآن یادآوری‌ای برای تو و قوم توست که به وسیله آن امور دین را بهیاد آورده و بدان عمل می‌کنید «و به زودی پرسیده خواهید شد» از این شرفی که الله متعال برای شما قرار داده است. یا به زودی از اقامه احکام قرآن و عمل به آن که بر شما لازم است، مورد پرسش قرار خواهید گرفت.

مفسر قرطبی می فرماید: «صحیح آن است که قرآن برای هر کسی که به آن عمل کند، شرف بزرگی است، چه آن کس از قریش باشد چه از غیر ایشان آن‌گاه وی به حدیث شریف نقل شده از ابن عباس (رض) استناد می‌کند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه

وسلم از سفر جنگی ای برگشتند، سپس فاطمه را فراخوانده و به وی فرمودند: «یا فاطمة، اشتري نفسك من الله، فإني لا أغني عنك من الله شيئاً». «ای فاطمه! نفس خود را از خداوند متعال خریداری کن زیرا من از جانب او، چیزی را از تو دفع نمی توانم کرد». آن حضرت صلی الله علیه وسلم مانند این سخن را به زنان و اهل بیت خویش نیز اعلام کردند، سپس فرمودند: «ما بنو هاشم بأولي الناس بأمتي، إن أولي الناس بأمتي المتقون، و لا قریش بأولي الناس بأمتي، إن أولي الناس بأمتي المتقون، و لا الأنصار بأولي الناس بأمتي، إن أولي الناس بأمتي المتقون، و لا الموالی بأولي الناس بأمتي، إن أولي الناس بأمتي المتقون. إنما أنتم من رجل وامرأة كجمام الصاع، ليس لأحد علي أحد فضل إلا بالتقوي». «بنی هاشم سزاوارترین مردم به امت من نیستند، قطعاً سزاوارترین مردم به امت من، پرهیزگار اند و نه قریش سزاوارترین مردم به امت من اند، بی گمان سزاوارترین مردم به امت من پرهیزگار اند و نه انصار سزاوارترین مردم به امت من اند، قطعاً سزاوارترین مردم به امت من پرهیزگار اند و نه آزادشدگان از بند بردگی (عجم) سزاوارترین مردم به امت من اند، قطعاً سزاوارترین مردم به امت من پرهیزگار اند. جز این نیست که شما همه (در اصل) از یک مرد و زن آفریده شده‌اید و همانند آنچه که بعد از پر شدن پیمان‌ها بر سر آن بالا می ایستد (همه باهم برابرید)، کسی را بر کسی هیچ فضیلت و برتری جز به تقوی نیست».

وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِلَهَةً يُعْبُدُونَ ﴿٤٥﴾

و از پیامبرانی که پیش از تو فرستاده ایم بپرس، آیا غیر از پروردگار مهربان معبودانی برای پرستش آنها قرار دادیم؟ (۴۵)

تعداد از مفسرین در تفسیر این آیه می نویسند: از امتهای پیامبرانی که ایشان را به رسالت برانگیخته بودیم بپرس که: آیا ما در دینی از ادیان، به پرستش بتان حکم کرده‌ایم؟ آیا این کار را به یکی از آن امت‌ها اجازه داده‌ایم؟ هدف، استشهاد به اجماع پیامبران علیهم صلوة بر عقیده توحید است، حقیقتی که بر اصالت و قدامت توحید دلالت داشته و نشان می دهد که این عقیده، عقیده نودرآمدی نیست.

ابو سعود فرموده است: منظور این است که تمام پیامبران در امر توحید اجماع داشته‌اند، و نیز خاطر نشان می سازد که فراخوانی به سوی توحید، بدعت و امری نوظهور نیست تا تکذیب گردد و با آن مخالفت شود. (ابو سعود ۴۵/۵).

و ابو حیان گفته است: ظاهراً شنونده مورد خطاب است و سؤال در اینجا مجاز است و منظور تأمل و اندیشه ورزیدن در ادیان پیامبران است که آیا در هیچ یک از ادیان آنها جواز پرستش بت‌ها آمده است؟ و این همان روشی است که شعرا پیش گرفته‌اند و از دشت و دمن و کوه و دیار سؤال کرده‌اند. از جمله: «از زمین بپرس چه کسی رودخانه هایت را شکافته، و چه کسی درختانت را غرس کرده و چه کسی میوه‌هایت را چیده است؟ و اگر به طور شفاهی جوابت ندهد، به پند و عبرت جوابت را میدهد». و تمام اینها مجاز است. (البحر ۱۹/۸).

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی به بیان گرفته که: مردم قریش، پیامبر خاتم را طعنه می زدند که ثروت و مکنث و ریاست ندارد. اینک در آیات (46 الی 56) هم موضوعات شبیه آن را مطالعه می کنیم: از جمله قصه و داستان موسی علیه السلام و فرعون را که مایه ی پند و اندرز میباشد.

در آیات متبرکه فرعون با طنز و ریشخند به موسی علیه السلام می گفت: من دارای جاه و مقام و سرزمین مصر و رود نیل و سایر دریاها که از آن منشعب و پرکنده می

شوند، هستم .

همچنان فرعون می گفت: من بازوبند و گردنبند زرین دارم، موسی ندارد. فرعون قومش را چنان حقیر و بی ارزش و خوار و زبون کرده بود که همگی - خواه ناخواه - پیرو او شده بودند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأْنَاهُ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٦﴾
و به راستی ما موسی را با نشانه های خود به سوی فرعون و درباریان او فرستادیم، پس گفت: من فرستاده پروردگار جهانیانم. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَلَأْنَاهُ»: درباریان و بزرگان قوم فرعون

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ ﴿٤٧﴾

ولی هنگامی که با آیات ما (به سوی) آنان آمد، پس ناگاه آنان [از روی تمسخر] به آنان می خندیدند. (47)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مِنْهَا يَضْحَكُونَ» : به معجزات خندیدند . از آنها به خنده افتادند .

تفسیر :

مفسر مشهور جهان اسلام شیخ قرطبی در این مورد می نویسد: از این جهت به او خندیدند تا به پیروان خود وانمود کنند که آن دلایل و آیات سحرند و آنها نیز قدرت چنان اعمالی را دارند. (تفسیر قرطبی ۹۷/۱۶).
ملاحظه مینمایم زمانیکه موسی علیه السلام با براهینی که به قدرت و یگانگی الله متعال و بر راستی و درستی دعوتش دلالت می کرد به سوی فرعون و قومش آمد، او و سران قومش به چیزی که موسی علیه السلام آورده بود می خندیدند و مسخره میکردند و به معجزه ها و پند آموزیهایش استهزا مینمودند.

وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٤٨﴾
ما هیچ آیه (و معجزه ای) به آنها نشان نمی دادیم مگر اینکه از دیگری بزرگتر (و مهمتر) بود، و آنان را به عذاب گرفتیم تا شاید باز گردند. (۴۸)

تفسیر :

الله تعالی فرعون و قومش را به انواع مجازاتها مانند هجوم ملخ، پشه، بقه، خون، طوفان و دیگر چیزها گرفتار ساخت تا شاید از کفر و گناهان به سوی توحید و طاعت باری تعالی بازگردند.

وَقَالُوا يَا أَيُّهُ السَّاحِرُ الدَّعِیُّ لَنَا رَبُّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾

و (به موسی) گفتند: ای جادوگر! پروردگارت را با آنچه که به تو عهد کرده است برای ما بخوان، ما حتماً هدایت تو را خواهیم پذیرفت. (49)

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ ﴿٥٠﴾

هنگامی که عذاب را از آنان دور کردیم، ناگاه عهدشکنی کردند. (50)

تفسیر :

یعنی همینکه عذاب از نزد آنان مرفوع شد، بدون درنگ خیانت و به نقض عهد پرداختند و به کفر و گمراهی رو آوردند.

«كشفتنا» کشف: زایل کردن و آشکار کردن

«ینکثون» نکت: شکستن. مثل نقض کردن انسان در سختی‌ها و شداید، دست از کفر و شرک بر میدارد و موحد می‌شود. ولی انسانها مشرک دیده شده است که به تعهدات خود در برابر الله سخت بی وفا و غیر متعهد است.

الله تعالی در قرآن کریم، در آیات متعددی صفات برخی از بندگان را بیان میکند که در هنگام مصیبت به او روی می‌آورند، ولی همینکه به رفاه و نعمت و یا پس از رفع مصیبت و نعمت، به زندگی عادی بر می‌گردند، دوباره از آن روی میگردانند، در اینجا بطور نمونه به چند مثال قرآنی توجه خوانندگان را جلب میدارم:

«قُلْ مَنْ يُجِيبُكَ مِنَ ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ تَدْعُوهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ» (63) قُلْ اللَّهُ يُجِيبُكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ (64) (الأنعام: 63-64) (بگو کیست که شما را از تاریکی‌های بیابان و بحر نجات دهد؟ در حالیکه او را به زاری و در نمان می‌خوانید که اگر از این تاریکی ما را نجات دهد، حتماً از شکرگزاران خواهیم بود. (64) بگو: الله شما را از این تاریکی‌ها (بلکه) از هر مصیبتی دیگر، نجات می‌دهد. باز هم شما (به جای شکر) شرک می‌ورزید؟).

قابل یاد آوری است که: از بدترین انواع ناسپاسی انسان، همانا شرک است. راحتی و احساس رهایی و بی‌نیازی، زمینه‌ای غفلت از خدا و شرک به اوست.

همچنان در (آیه 75 - 76 سوره التوبة) میفرماید: «وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ» (75) فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ» (76) (و از آنان (منافقین) کسانی هستند که با الله عهد کردند که اگر از فضل خود به ما (مال و ثروت) دهد، حتماً صدقه می‌دهیم و از نیکان خواهیم شد. (76) پس چون (الله) از فضل خود به آنها داد، به آن بخل ورزیدند و اعراض کنان برگشتند).

باید گفت که: انسان، ناسپاس و عهد شکن است. نباید به پیمان و قول‌های وی در حال فقر و بخصوص در حالات اضطرار، چندان اعتمادی نمود در این هیچ جای شک نیست که: برای انسان مال و ثروت ارزشمندی است که عامل سقوط انسان از مقام خویش نگردد، ولی اگر لیاقت و ظرفیت نباشد، نعمت‌های الهی برای انسان به عذاب و عقوبت مبدل می‌گردد.

همچنان طوری که در (آیه: 12 سوره یونس) میفرماید: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكِ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ (و چون به انسان رنجی برسد (خواه) به پهلو یا نشسته یا ایستاده باشد ما را به کمک می‌خواند، پس هرگاه رنج و مصیبت را از او دور کنیم چنان به راه خود می‌رود که گویا ما را به دور کردن رنجی که به او رسیده بود، به کمک نخوانده است، این طور برای اسراف کاران آنچه انجام می‌دادند، زینت داده شده است).

باید گفت که: ایمان به الله تعالی، در عمق روح انسان عجین می‌باشد، و حوادث تلخ، روزگار عامل بیداری وجدان و فطرت دین دوستی انسان می‌گردد. در ضمن باید گفت: آن‌عهده اشخاصیکه مصروف دعا، طاعت و عبادت به اصطلاح موسمی و فصلی می‌باشند، برای شان باید گفت که: ایمان و توبه موسمی و موضعی فایده ندارد. بخاطریکه شرع و عبادت را مطابق شرع و نقل نه موسمی و نه فصلی باید مطابق احکام شرع یعنی امر الهی و سنت رسول الله اجرا کرد. یقیناً باید داشته باشند که این کارشان بی‌ارزش و بی‌ثمر میباشد.

چنانچه الله تعالی در قرآن کریم در (آیه 67، سوره الإسراء) میفرماید «وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهَهُ فَلَمَّا نَجَّكُم إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا» (و هرگاه در بحر سختی‌ها به شما رسد، جز الله همه کسانی که می‌خوانید از

نظرتان ناپدید میگردند، اما وقتی که (الله) شما را نجات دهد و به خشکی برساند روی گردان میشوید. و انسان بسیار ناشکر است).

واقعیت امر همین است که: جاذبه‌ها و زبیا های ظاهری دنیا به قدری دلفریب است که انسان پس از ساعتی نجات از مهلکه، همه چیز را فراموش می‌کند. ولی به تاسف باید گفت که انسانها این را فراموش نموده اند که: فراموش کردن خداوند پس از نجات، نشانه های روشن و واضح کفران نعمت می باشد. قرآن عظیم الشان از توجّه‌های موسمی و موضعی انسان که به هنگام اضطراب پیش می‌آید و بعد فراموش می‌شود، انتقاد می‌کند. و باز هم در (آیه: 75 سوره المؤمنون) میفرماید: «وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجُودِ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»؛ (و اگر بر آنها رحم می‌کردیم و آنچه از رنج و سختی که به آنان رسیده، برطرف می‌ساختیم، (نه تنها بیدار نمی‌شوند، بلکه) در طغیانشان لجاجت می‌ورزند و (در این وادی) سرگردان میمانند). واقعیت امر همین است که: خدمت و محبت به اشخاص بی شخصیت، بی ثمر است.

همچنان در (آیه: 8، سوره الزمر) آمده است: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»؛ (و چون به انسان زبانی برسد، پروردگارش را می‌خواند در حالیکه با توبه روی به درگاه او آورده است، باز چون نعمتی از سوی خود به او ببخشد آن (مصیبتی) را که به خاطر رفع آن به درگاه او دعا می‌کرد، فراموش می‌کند و برای الله شریکائی قرار می‌دهد تا (خود و دیگران را) از راه او گمراه سازد. بگو: مدتی اندک از کفر خود برخوردار شو، البته تو از دوزخیان هستی).

و باز هم در (آیه 49، سوره الزمر) میفرماید: «فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِن أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (پس چون سختی و ضرری به انسان برسد، ما را می‌خواند. باز وقتی از سوی خود به او نعمتی عطا کنیم گوید: جز این نیست که آن نعمت بر اساس دانش و تدبیری که دارم به من داده شده! نه، چنین نیست. بلکه این نعمت وسیله آزمایش است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).

انسان از جمله مخلوقات است که؛ اساساً آسیب پذیر می باشد، انسان به قدری عاجز است که به مجرد رسیدن یک خطر جزی به ناله و فغان آغاز می کند، ولی آنچه در این میان مورد انتقاد است نادیده گرفتن لطف الهی است. بسیاری از انسانها نمی دانند که؛ نعمت‌ها و تلخی‌ها وسیله برای آزمایش هستند تا سپاسگزار و ناسپاس از هم شناخته شوند.

وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٥١﴾

و فرعون در میان قوم خود ندا داد: گفت: ای قوم من! آیا حکومت و پادشاهی مصر و این نهرها که از زیر (قصر های) من جاری است، از من نیست؟ آیا (عظمت مرا) نمی بینید؟ (۵۱)

تفسیر:

امام قرطبی فرموده است: مهم‌ترین این رودخانه‌ها عبارتند از چهار رودخانه: رودخانهی «پادشاه»، رودخانهی «طولون»، رود «دمياط» و رودخانهی «تینس» که عموماً از نیل منشعب می‌شوند. (تفسیر صاوی ۵۱/۴). و قتاده گفته است: باغ‌هایی در پای قصرش قرار داشت و رودخانه‌هایی جاری بود. (البحر المحيط ۲۲/۸).

أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ﴿٥٢﴾

مگر نه این است که من از این کسی که خوار و حقیر است و نمی تواند روشن و گویا سخن گوید، بهترم؟ (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَمْ»: بلکه. «مَهِينٌ»: حقیر. پست. مراد فرعون، فقیر و بی پول و بی‌دار و دسته و عشیره و قبیله و لشکر و سپاه و جاه و مقام است.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: جمله‌ی «أَنَا خَيْرٌ» در قرآن عظیم الشان، صرف یک بار از ابلیس صادر شده است و بار دیگر هم از فرعون.

ابو سعود در تفسیر آیه مبارکه فرموده است: فرعون بر اساس این‌که حضرت موسی زمانی لکنت زبان داشت، برای سبک نمودن ایشان در انظار عامه مردم، این را به حضرت موسی نسبت می‌داد. اما چون وقتی از الله طلب کرد زبانش را بگشاید و گفت: «وَأَحْلَلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي»، خدا لکنت زبانش را برطرف کرد. (ابو سعود ۴۶/۵)

«لَا يَكَادُ يُبِينُ»: نمی‌تواند فصیح صحبت کند و مراد خود را واضح و روشن به دیگران بگوید. اشاره به لکنت زبان موسی پیش از پیغمبری است (ملاحظه شود سوره های: طه / 27 - 36، قصص / 34). و یا این که اشاره به اختلاف زبان عبری و قبطی است. چرا که موسی دارای زبان عبری و فرعون و فرعونیان دارای زبان قبطی بودند. (تفسیر انوار القرآن (جلد سوم سوره زخرف) نوشته عبدالرؤف مخلص هروی)

فَلَوْلَا أَلْقَى عَلَيْهِ سُورَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ﴿۵۳﴾

(اگر موسی راست می‌گوید) پس چرا دستبند های از طلا بر او آویخته نشده است؟ یا اینکه چرا فرشتگان همراه او نیامده اند؟ (تا گفتارش را تاعبید کنند). (53)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَلَوْلَا أَلْقَى عَلَيْهِ؟»: پس چرا برای او فرستاده نشده است؟ «سُورَةٌ»: جمع سوار، دستبند، النگو. در میان آنان رسم بوده است که چون یکی را رئیس می‌کردند، دستبند و النگوی زرین به دستش می‌نمودند و گردن‌بند به گردنش می‌آویختند. «مُقْتَرِنِينَ»: همراهان. همدمان. کسانی که در رکاب کسی و در کنار او خواهند بود. قابل تذکر است که: زینت کردن مردان به طلا، کار فرعون‌ی بود.

تفسیر :

ابوحیان فرموده است: بعد از این‌که فرعون خود را به داشتن عزت و ملک ستود، و خود را با حضرت موسی مقایسه کرد، و او را به ناتوانی و داشتن یاران اندک توصیف کرد، اعتراض نموده و گفت: اگر راست می‌گوید چرا خدایش به او ملک عطا نکرده و چرا به او بازوبند نداده و چرا فرشتگان را یاور و معین و مددکار او قرار نداده است؟! (البحر المحیط ۲۲/۸).

فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا فَاسِقِينَ ﴿۵۴﴾

پس (فرعون) قوم خود را سبک و بی‌خرد شمرد، پس آنان از او اطاعت کردند. البته آنان قوم فاسق بودند. (۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اسْتَخَفَّ»: سبکسر و فرومایه کرد. کم‌خرد و بی‌خبر نمود (روم / 60).

تفسیر :

به یقین که قوم فرعون به علت بدکارگی خویش از طاعت و عبادت خداوند بیرون شدند و دعوت فرعون گمراه و گمراه‌کننده را پذیرفتند

فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۵۵﴾

چون ما را به خشم آوردند از آنان انتقام گرفتیم، پس همه را غرق کردیم. (۵۵)

تفسیر :

ملاحظه فرمودید کسی که به نهر آب افتخار می‌کرد، «وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي» در همان نهر غرق شد. و در برخی از حالات وضع طوری پیش می‌آید که، جزای و عذاب علاوه در روز قیامت در این دنیا هم صورت می‌گیرد.

«آسْفُونًا»: ما را خشمگین کردند. این نکته قابل توجه است که نه خشم و کین در باره خداوند مهربان مفهومی دارد، و نه رضایت و خوشنودی خدا بدان معنی که در میان ما مشهور و معروف است. بلکه خشم و کین او به معنی اراده مجازات، و رضایت و خوشنودی او به معنی اراده اجر و ثواب است.

در حدیث شریف به روایت عقبه بن عامر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «چون خدای تبارک و تعالی را دیدی که به بنده هر چه را که می‌خواهد می‌دهد در حالیکه آن بنده بر گناهان خویش پایدار است پس بدان که این امر استدراجی از سوی حق تعالی برای آن بنده است.

آنگاه این آیه را تلاوت کردند: «فَلَمَّا آسَفُونَا أَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ۝۵۵» (الزخرف: 55).

فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ ﴿٥٦﴾

و هلاک آن قوم را مایه عبرت آیندگان قرار دادیم. (۵۶)

تفسیر :

فرعون و قوم او را بعد از غرق نمودن پیشرو و پیشقدم کسانی ساخت که در قرنهای آینده مانند عملکرد آنان انجام دهند؛ یعنی همچنان جزایی برای شان داده می‌شود. به همین گونه آنان را عبرت و پندی برای همه دوره های آینده تا قیام قیامت ساخت. به شهادت تاریخ، نابود کردن قدرت‌های جبار، سنت حتمی الهی است. و در ضمن باید گفت که: حوادث گذشتگان پند و عبرت برای آیندگان می‌باشد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (57 الی 66) درباره قصه ی عیسی علیه السلام که مایه ی پند و اندرز است، بحث بعمل آمده است .

وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ ﴿٥٧﴾

و هنگامی که درباره فرزند مریم (عیسی) مثال ذکر شد، ناگهان قوم تو از آن می‌خندیدند (و مسخره می‌کردند). (۵۷)

یادداشت :

تنها نامی که از زنان در قرآن عظیم الشأن تذکر یافته است همانا ، نام مریم است. متباقی زنان با نام بیان نشده‌اند، بطور مثال مادر موسی «أُمُّ مُوسَى» (قصص، 7)، خواهر موسی «لَأُخْتِهِ» (قصص، 11)، همسر عمران «أُمْرَأْتُ عِمْرَانَ» (ل عمران، 35)، همسر فرعون «أُمْرَأْتُ فِرْعَوْنَ» (قصص، 9)، همسر عزیز مصر «أُمْرَأْتُ الْعَزِيزِ» (وسف، 30)، همسر لوط «أُمْرَأْتُ لُوطٍ» (تحریم، 10)، همسر ابولهب «أُمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (تبت، 2)، همسران پیامبر «نِسَاءَ النَّبِيِّ» (احزاب، 30)، همسر نوح «أُمْرَأَتِ نُوحٍ» (تحریم، 10) و خانمی که بافندگی می‌کرد. «كَأَلَّتِي فَقَضْتُ عُزْلَهَا» (نحل، 99) .

شأن نزول آیه 57:

946- احمد به سند صحیح و طبرانی از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: رسول الله

صلی الله علیه وسلم (به قریش گفت: بدون عبادت خدای عزوجل به عبادت هیچ مخلوقی خیر نیست، گفت: آیا تو نمی‌گفتی که عیسی پیغمبر و بنده صالح خداست، ما یقین داریم که عده‌ای او را پرستش کرده اند. آنگاه خدای عزوجل آیه «وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا...» را نازل کرد.

- احمد 1 / 317 ح 2921، طبرانی 12740، واحدی 740 از ابن عباس (رض) روایت کرده اند. هیثمی در «مجمع الزوائد» 7 / 104 می‌گوید: «در این اسناد عاصم بن بهدله ثقه است، اما حفظ خوب ندارد و باقی راوی های احمد صحیح هستند» و آخر این «پس نازل شد...» سخن ابن عباس (رض) است. «تفسیر شوکانی» 2380 تخریج محقق.

وَقَالُوا آلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ﴿٥٨﴾

و گفتند: آیا معبودان ما بهترند یا او (مسیح)؟! (اگر معبودان ما در دوزخند مسیح نیز در دوزخ است چرا که معبود واقع شده!) ولی آنها این مثل را جز از طریق جدال (ولجاج) برای تو نزدند، آنها گروهی کینه توز و پرخاشگرند. (۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَصِمُونَ»: جمع خصم، دشمن سر سخت.

تفسیر:

در التسهیل آمده است: این مثال را جز به صورت جدل نزده‌اند. جدل یعنی اینکه انسان بخواهد طرف را مغلوب کند، اعم از اینکه به حق باشد یا به باطل. در حقیقت ابن زبیری و امثال او به خوبی می‌دانستند که حضرت عیسی مشمول فرموده‌ای: حَصَبٌ جَهَنَّمَ نشده است. اما آنها قصد مغالطه داشتند، از این رو خدا آنها را به قومی مجادله‌گر توصیف کرده است. (التسهیل ۳۲/۴).

إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٥٩﴾

در حالیکه عیسی جز بنده ای نیست که بر او انعام کردیم و او را نمونه هدایت برای بنی اسرائیل قرار دادیم. (59)

تفسیر:

امام فخر رازی فرموده است: یعنی او را به صورت ضرب المثل درآوردیم و او را بدون پدر خلق کردیم. همانطور که آدم را خلق کردیم. (قرطبی ۱۰۵/۱۶). «أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ»: مراد نعمت نبوت است. «مَثَلًا»: نشانه‌ای از قدرت و عظمت خدا. چرا که تولدش از مادر، بدون پدر، آیتی از قدرت و نشانه بارزی از عظمت خداوند بود و بنی اسرائیل همچون مثل، آن را روایت می‌کردند. نمونه و الگوی عفت و پاکی و تقوا، و اسوه خداشناسی و یکتاپرستی.

وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ ﴿٦٠﴾

و هر گاه بخواهیم به جای شما در زمین ملائکه ای قرار می‌دهیم که جانشین (شما) گردند. (۶۰)

وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُون هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾

و همانا او [عیسی] نشانه قیامت است، پس هرگز در (قیامت) شك نداشته باشید، و از من پیروی کنید، این راهی راست است. (۶۱)

احادیث وارده در باره فرود آمدن حضرت عیسی علیه السلام از آسمان قبل از روز قیامت - که به عنوان امامی عادل و داوری دادستان فرود می‌آید - متواتر می‌باشد از جمله حدیث شریف ذیل به روایت صحیح مسلم از رسول الله صلی الله علیه وسلم است که فرمودند: «... در اثنایی که مسیح دجال ظهور نموده است، بناگاه خداوند متعال مسیح بن مریم را فرو می‌فرستد و او در محل مناره سپید شرق جامع دمشق فرود می‌آید در حالیکه دو جامه رنگ شده

به ورس و زعفران پوشیده و دو کف دست خویش را بر بال‌های دو فرشته نهاده است و چون سرش را فرود آورد، از آن قطرات آب می‌چکد و چون آن را بردارد، آب به شکل دانه‌های درشت مروارید از آن فرو می‌لغزد پس هیچ کافری را نرسد که بوی دم عیسی علیه السلام را دریابد مگر این‌که می‌میرد و نهایت نفوذ دم او تا نهایت برد نگاه اوست آنگاه دجال را می‌جوید تا سرانجام او را در «باب‌الد» درمی‌یابد و به قتلش میرساند...».

وَلَا يَصْنَعُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦٢﴾

و شیطان شما را (از راه الله) باز ندارد که او دشمن آشکار شما است. (۶۲).

وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿٦٣﴾

و چون عیسی با معجزه‌های آشکار آمد، گفت: بدون شک برای شما حکمت آورده و آمده‌ام تا بعضی از امور را برای شما بیان و روشن کنم که در آنها اختلاف می‌ورزید، پس تقوای الهی پیشه کنید و از من اطاعت نمائید. (۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْبَيِّنَاتِ»: معجزات، آیه‌های روشن.

«الْحِكْمَةَ»: نبوت، شریعت حکیمانه، برنامه راستین و عقائد درست (ملاحظه: سوره

آل عمران / 48). «بَعْضَ الَّذِي...»: احکام مورد اختلاف تورات. بخشهایی از اختلافات

که در سرنوشت انسانها از نظر اعتقاد و عمل، و از نظر فرد و جامعه مؤثرند؛ نه اختلافات در اموری که سرنوشت ساز نیستند، همچون نظرات مختلفی که درباره منظومه شمسی و سایر کرات، و ماهیت روح آدمی، و حقیقت حیات و مانند اینها است.

تفسیر :

ابن جوزی گفته است: از این جهت گفته است: «بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ» و نگفته است تمام امور؛ زیرا پیامبران فقط امور دین را بیان می‌کنند نه امور دنیا را. (التسهیل ۳۲/۴). امام طبری فرموده است: یعنی امور دینی را نه امور دنیوی. (مختصر ۲۹۵/۳). ابن کثیر گفته است: نظر ابن جوزی نیکوست.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦٤﴾

بی‌گمان خداوند پروردگار من است و پروردگار شماست، او را عبادت کنید که راه راست همین است. (64)

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمِ أَلِيمٍ ﴿٦٥﴾

از میان امت عیسی گروه‌هایی [درباره او و دینش] اختلاف کردند و بعضی او را خدا پنداشتند وای بر آنها که ستم کردند از عذاب روز دردناک. (65)

تفسیر :

ملاحظه شده است که: آن‌ده رفاقت‌ها و دوستی‌های که بر پایه و بنیاد تقوا استوار نباشد، اخیر الامر به دشمنی تبدیل می‌شود.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٦﴾

آنها چه انتظاری می‌کشند؟ جز اینکه قیامت ناگهان و در حالیکه از آن بی‌خبرند به سراغ‌شان بیاید. (۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَغْتَةً»: ناگهانی

تفسیر :

از فحوی آیه مبارکه معلوم می‌شود: که وقوع قیامت ناگهانی است و زمان وقوع آن بر کسی معلوم نیست.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (67 الی 80) گوشه‌ای از احوال روز قیامت ، به بحث گرفته شده است .

الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ﴿٦٧﴾

دوستان در چنین روزی، بعضی دشمن بعض دیگر باشند، مگر پرهیزگاران (67)

تفسیر :

ابن کثیر گفته است: هر نوع دوستی و محبت که برای خدا نباشد، در روز قیامت به عداوت مبدل می‌شود. جز آنکه به خاطر خدای عز و جل می باشد، که آن دوستی برای همیشه برقرار است و پایدار می ماند. (مختصر ۲۹۵/۳).

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: دوستی به طور کلی در روز قیامت به دشمنی مبدل می‌شود، جز دوستی پرهیزگاران که به منظور شرافت و مشعوف کردن قلوب آنها، پایدار می ماند.

«اخلاء»: خُلَّة (بضم خ): دوستی و مودت خالص خلیل دوست و رفیق است «در آن روز، بعضی دشمن بعضی دیگرند» یعنی: دوستان و رفیقانی که در دنیا با همدیگر بسیار دوست و مشفق بوده‌اند، در روز قیامت باهم دشمن می شوند زیرا آن اموری را که در دنیا با یک دیگر بر محور آن دوستی و رفاقت می‌کردند، اسباب عذاب خویش می‌یابند، به سبب آن که دوستی آنان در دنیا، بر پایه معصیت استوار بوده است «مگر پرهیزگاران» زیرا پرهیزگاران و تقوایان، در دنیا و آخرت دوست یکدیگرند چنانکه در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لو أن رجلین تحابا فی الله، أحدهما بالمشرق والآخر بالمغرب، لجمع الله تعالی يوم القيامة بينهما، یقول: هذا الذی أحببته فی». «اگر دو شخص در راه رضای خداوند متعال باهم دوستی کنند و یکی از آنها در مشرق باشد و دیگری در مغرب، بی‌گمان الله تعالی روز قیامت آن دو را باهم گرد می‌آورد، میفرماید: این همان کسی است که او را در رضای من دوست میداشتی».

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: دوستی‌هایی که اساس و بنیاد آن به تقوا استوار نباشد، اخیر الامر به دشمنی تبدیل می‌شود.

نقاش در بیان سبب نزول روایت کرده است: این آیه کریمه درباره امیه بن خلف جمحی و عقبه بن ابی معیط نازل شد که باهم بسیار دوست بودند و عقبه با رسول الله صلی الله علیه وسلم همنشینی داشت. پس قریشیان گفتند: عقبه بن ابی معیط از دین خویش برگشته و صائبی شده است و امیه رفیقش به وی گفت: دیدن رویم بر رویت حرام باد اگر نزد محمد نروی و در چهره وی آب دهان نیندازی! و عقبه ملعون چنین کرد. پس رسول الله نذر کردند که او را بکشند و در روز بدر او را به بند کشیدند و کشتند. امیه نیز در معرکه کشته شد و این آیه کریمه درباره آنان نازل گردید.

(مراجعه شود: تفسیر انوار القرآن (جلد سوم سورة زخرف) نوشته عبدالرؤف مخلص هروی تاریخ، چاپ (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری).

يَا عِبَادِ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿٦٨﴾

ای بندگان من! امروز بر شما هیچ ترسی و شماغمگین نخواهید شد. (68)

تفسیر :

برای گروه پرهیزگاران نیکوکار که به خاطر رضای الله با هم دوستی دارند گفته می‌شود: از عذابم نترسید و به خاطر چیزهایی که از زندگی دنیا از دست تان رفته اندوهگین مباشید؛ یعنی که از آینده خوفی ندارند و بر گذشته‌ها اندوه و تأسفی متوجه شان نمی‌باشد.

الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ ﴿٦٩﴾

همان کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و همیشه تسلیم حق بودند. (69)

ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ ﴿٧٠﴾

شما و همسران تان به بهشت در آنید در حالیکه شادمان و مسرورید. (70) «تُخَبِّرُونَ»: غرق شادمانی می گردید.

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصَحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٧١﴾

بر ایشان ظرفها و جام های طلایی چرخانده می شود و هر چه دل بخواهد و هر چه چشم از آن لذت ببرد در بهشت موجود است و شما در آن جاودانه هستید. (71).
تفسیر:

ابو سعود فرموده است: این است نعمت فراوان شادی و سرور کامل؛ زیرا هر نعمت ناپایدار موجب ترس و هراس می شود. (ابو سعود ۴۹/۵).
«بِصَحَافٍ»: جمع صحفة، کاسه، ظرف.

وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٧٢﴾

این همان جنتی است که شما وارث آن میشوید به خاطر اعمالی که انجام میدادید. (۷۲)
تفسیر:

ابن کثیر گفته است: یعنی اعمال صالح شما سبب شده است که مشمول رحمت خدا شوید؛ زیرا هیچ کس به سبب عملش وارد بهشت نمی شود، بلکه به سبب رحمت و فضل خدا بدان نایل می آید، اما درجات آن بر مبنای اعمال صالح است. (مختصر ۲۹۶/۳).
در حدیث آمده است: هر انسانی منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ دارد. کافر منزل مؤمن را در آتش به ارث می برد و مؤمن منزل کافر را در بهشت به ارث می برد. و این مفهوم گفته ی خدا می باشد که فرموده است: وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (حدیث از ابن ابی حاتم است).

لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٣﴾

برای شما در آنجا میوه های بسیار هست که از آنها می خورید. (۷۳)
تفسیر:

در حدیث است: «در بهشت انسان میوه ای را نمی خورد مگر اینکه در جای آن دیگری می روید» (ابو سعود ۴۹/۵).

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ خَالِدُونَ ﴿٧٤﴾

بی تردید گناهکاران در عذاب دوزخ جاودانه اند. (۷۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمُجْرِمِينَ»: مراد و گناهکاران کفرپیشه است. به قرینه مقابله با مؤمنانی که در آیه های قبلی سخن از آنان بود.

تفسیر:

مفسر صاوی فرموده است: منظور از مجرمین کفار است؛ زیرا ذکر آنان در مقابل ذکر مؤمنان آمده است. (تفسیر صاوی ۵۴/۴).

لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٥﴾

[عذاب] از آنان تخفیف نمی یابد و آنها در آنجا ناامید شده و خاموش هستند. (۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ»: کاسته نمی گردد و سبک نمی شود. تخفیف داده نمی شود.

«مُبْلِسُونَ»: ناامیدشدگان. اندوه گینان. خاموشان از فرط اندوه و از شدت گرفتاری (ملاحظه شود: انعام / 44، مؤمنون / 77، روم / 12 و 49).

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ ﴿٧٦﴾

و ما بر آنان ظلم نکردیم، ولی آنان خود ظالم بودند. (۷۶).

وَنَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَأْكُوثُونَ ﴿٧٧﴾

و فریاد می‌کشند: ای مالک (نگهبان دوزخ)! پروردگارت باید علیه ما حکم مرگ صادر کند. می‌گویند: شما در اینجا ماندنی هستید! (۷۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَالِكُ»: نام فرشته ای است که رئیس و مسؤل فرشتگان دوزخ است.

«مَأْكُوثُونَ»: درنگ کنندگان. توقف کنندگان.

تفسیر :

با تأسف باید گفت که رزوگاری برخی از انسانها در نهایت به لحظاتی میرسد که از مأمور و مسؤل دوزخ محتاج به استمداد کمک می‌شود، و صدا میزند: «یا مَالِكُ» ای مالک (نگهبان دوزخ)! پروردگارت باید علیه ما حکم مرگ صادر کند. دیده می‌شود که آرزو و خواهش دوزخیان مرگ و نابودی است. الهی ما را از این روزگار و لحظات دشوار نگاه داری.

طوری‌که یادآور شدیم: «مالک»، نام محافظ و مسؤل دوزخ و «رضوان» نام مسؤل و محافظ جنت است. محققان گفته‌اند: خازن دوزخ را از آن روی «مالک» نامیدند؛ که ملک و دارایی، علقه و وابستگی‌ای است و تعلق خود، از اسباب ورود به دوزخ می‌باشد چنانکه دلیل نامگذاری خازن بهشت به «رضوان» این است که: رضا به حکم خداوند متعال، سبب هر نوع راحت و سعادت و همه‌گونه صلاح و فلاح می‌باشد. مالک دوزخ «پاسخ می‌دهد» به مجرمان «همانا شما ماندگارید» در عذاب به‌طور همیشه و شما را - با مرگ یا غیر آن - از دوزخ نجاتی نیست. و دوزخیان در عذب دردناکی ماندگار می‌باشند.

لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ﴿٧٨﴾

قطعا حقیقت را برایتان آوردیم لیکن بیشتر شما حقیقت را خوش نداشتید. (۷۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ » : ما حق را برایتان آوردیم . گوینده می‌تواند الله متعال ، مالک و سایر دستیاران او باشد . مراد از حق ، دین راستین و همه حقایق سرنوشت‌ساز است .

أَمْ أُبْرِمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ﴿٧٩﴾

بلکه آنها تصمیم محکم بر توطئه گرفتند ما نیز اراده محکمی (درباره آنها) داریم. (۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أُبْرِمُوا» : عزم را جزم کردند، تصمیم محکمی گرفتند. «أَمْراً» : مراد حيله و نیرنگ و توطئه قتل پیغمبر اسلام است. «مُبْرِمُونَ» : تصمیم‌گیرندگان، عزم را جزم‌کنندگان.

تفسیر :

مقاتل در شأن نزول آیه مبارکه فرموده است: این آیه در مورد تدبیر حيله به پیامبر صلی الله علیه و سلم در دارالندوه نازل شده است. (تفسیر قرطبی ۱۱۸/۱۶).

همچنان ابو الحسن مقاتل بن سلیمان بن بشیر مفسر و محدث مشهور قرن دوم هجری در بیان شأن نزول آیه کریمه می‌فرماید : این آیه درباره توطئه‌ای که سران قریش علیه جان رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در دارالندوه پلان نموده بودند، نازل شد.

أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ﴿٨٠﴾

آیا شاید گمان کنند که ما راز و رازگویی شان را نمیشنویم؟ بلی (میشنویم)، و فرشتگان ما نزد آنها (همه چیز را) می‌نویسند. (80)

تفسیر :

آیا کافران گمان میکنند که خداوند امور پنهانی ضمائر و سخنانی را که با همدیگر به گونه راز مطرح میکنند نمیشنود؟ چنین نمی‌باشد؛ زیرا حق تعالی می‌شنود و می‌داند، به همه

امور آگاه است و هیچ امر پوشیده‌یی از او پنهان نمی‌باشد، بلکه فرشتگان بزرگوار که فرستادگان الله تعالی هستند، سخنان و اعمال آنان را می‌نویسند تا از جانب حق تعالی در روز قیامت مورد محاسبه قرار گیرند.

شان نزول آیه 80 :

947- ابن جریر از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است: سه نفر بین کعبه و پرده‌های آن قرار داشتند. دو نفر قریشی و یکی ثقفی و یا دو نفر ثقفی و یکی قریشی بود. یکی از آن میان گفت: آیا فکر می‌کنید که خدا سخنان ما را می‌شنود؟ دیگری گفت: اگر آشکار سخن گفتید می‌شنود و اگر پنهان گپ بزنید نمی‌شنود. پس خدای بزرگ آیه «أَمْ يَحْسُبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ» را نازل کرد. (طبری 31002 و این مرسل و ضعیف است).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (81 الی 89) موضوع الله سبحان و تعالی نه فرزند دارد و نه شریک، به بحث گرفته میشود.

قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ ﴿٨١﴾

بگو اگر برای [خدای] رحمان فرزندی میبود، من اولین عبادت‌کنندگانم. (۸۱)
«الْعَابِدِينَ»: پرستندگان، عبادت‌کنندگان.

تفسیر :

شیخ قرظی فرموده است: این همانند آن است که به طرف می‌گویی: اگر آنچه را که گفتمی به دلیل ثابت شود، من اولین فردی خواهم بود که به آن ایمان می‌آورم، که در واقع مبالغه در بعید بودن، و داشتن نرزش در سخن گفتن است. (قرظی ۱۱۹/۱۶).
و طبری گفته است: عبارت است از ملاطفت در خطاب و بیضاوی گفته است: از این کلام وجود فرزند برای خدا و پرستش پیامبر برای آن لازم نمی‌آید، بلکه منظور نفی هر دوی آنها به بلیغ‌ترین وجه است. و انکار کردن فرزند از جانب او برای عناد و ریا نیست، بلکه منظور این است که چنانچه برای خدا فرزندی بود، او اولین فردی می‌بود که به آن اعتراف کند؛ زیرا پیامبر در مورد خدا آگاه‌تر است و می‌داند چه امری برای او درست و چه امری درست نیست. (در مورد معنی آیه گفته‌ی نیک و درست همین است. و بنا به قول ضعیفی «ان» به معنی ما می‌باشد؛ یعنی خدا دارای فرزند نیست، و سخن در این باره به اتمام می‌رسد. سپس گفته است: فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ و این قولی است ضعیف.)
سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٨٢﴾
پاک و منزّه است پروردگار آسمان‌ها و زمین و پروردگار عرش، از آنچه [درباره او] توصیف میکنند. (۸۲)

یعنی از داشتن همسر، فرزند، شریک و دیگر اوصاف باطلی که کافران او را بدان توصیف می‌کنند منزّه است و نامهای مقدس دارد.

فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ ﴿٨٣﴾

پس آنان را به حال خودشان رها کن تا در یاوه‌گویی خود فرو روند و بازی کنند تا آن روزی را که بدان وعده داده می‌شوند ملاقات کنند. (و نتیجه کار خود را ببینند). (۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَخُوضُوا»: فرو روند، سرگرم یاوه و بیان باطلی شوند.

وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ﴿٨٤﴾

و او ذاتی است که در آسمان معبود است و در زمین (نیز) معبود می‌باشد و او حکیم و علیم است. (84)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِلَهٌ»: معبود. «الْحَكِيمُ»: کسی که تمام کارهایش از روی حساب و حکمت است. «الْعَلِيمُ»: کسی که از همه چیز آگاه و باخبر است.

تفسیر :

در التسهیل آمده است: یعنی معبود ساکنان آسمان و زمین است. (التسهیل ۳۳/۴).
و ابن کثیر گفته است: یعنی خدای ساکنان آسمان و زمین است که ساکنان آن دو او را پرستش می‌کنند و در پیشگاه با عظمتش سر فروتنی و ذلت فرو می‌نهند. (مختصر ۲۹۸/۳).

وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهٗ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٥﴾

و خجسته است کسی که پادشاهی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن اوست و علم قیامت مخصوص اوست و به سوی او برگردانیده می‌شوید. (۸۵).

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾
و کسانی را که به جای خدا می‌پرستند، اختیار شفاعت ندارند، مگر کسانی که شهادت به حق داده باشند و به خوبی آگاهند. (۸۶)

تفسیر :

«يَدْعُونَ»: به فریاد می‌خوانند، می‌پرستند. «الْحَقُّ»: وحدانیت خداوند متعال عدل، انصاف، راست و درست. «وَهُمْ يَعْلَمُونَ»: درحالی‌که می‌دانند، یعنی گواهی و شهادتشان از روی علم و آگاهی بوده، یا این که میدانند اگر خدا بدیشان اجازه دهد، شفاعت میکنند، و میدانند برای چه کسی یا کسانی شفاعت کنند. ذکر (شَهِدَ) به صورت مفرد، و (يَعْلَمُونَ) به صورت جمع، با توجه به لفظ و معنی (مَنْ) است.

وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٨٧﴾
و اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را آفریده؟ مسلماً خواهند گفت الله! پس چگونه [از حقیقت] بازگردانیده می‌شوند! (87)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَنَّى»: چگونه؟ «يُؤْفَكُونَ»: بازگردانده می‌شوند، از حق منصرف و به سوی چیزهای دیگری رهنمود می‌شوند.

وَقِيلَ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾
انها چگونه از شکایت پیامبر که می‌گوید: پروردگارا! بدون شک اینها قومی هستند که ایمان نمی‌آورند. (88)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَقِيلَ»: گفته و سخن.

تفسیر :

حضرت قتاده در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: این گفته‌ای پیامبرتان می‌باشد که از دست قومش به خدای عز و جل شکایت می‌برد. (مختصر ۲۹۸/۳).

خواننده محترم!

پیامبران همیشه در برابر اشخاص لجوج به الله پناه می‌بردند، و می‌گفتند: «يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ» بناءً مبلغان دینی در کار زار تبلیغی و تنویری و کار دعوت خویش نباید از لجاجت اشخاص لجوج خسته و نا امید و مایوس شوند، در ضمن توقع پذیرش حق را از جانب همه مردم هم نداشته باشند.

لجاجت در لغت، به معنی پا فشاری در انجام کاری که، مخالف میل طرف مقابل باشد، و در اصطلاح، به اصرار ورزیدن در کاری همراه با عناد و دشمنی که، از انجام آن نهی شده، گفته می‌شود.

یکی از پلیدترین صفاتی که در قرآن از آن به صراحت یا به صورت مفهومی یاد شده و مورد سرزنش قرار گرفته، لجاجت و اصرار ورزیدن بر سخنان و عقاید باطل است که، در نتیجه به تکذیب انبیاء، کتب آسمانی، و حتی منجر به قتل انبیای الهی گردیده است.

یکی از عواملی که برای لجاجت متصور است، همانا تقلید بی چون و چرا از عقاید دیگران است؛ چرا که، گاهی با استناد به آن حکم عقل را سرکوب کرده و جلوی واضح ترین برهان ها و معجزات ایستادگی میکنند، قرآن عظیم الشان اینگونه تقلید اشخاص لجوج را مردود شماریده و میفرماید: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ» (آیه 104، سوره مائده) (و چون به آنها گفته شود که به آنچه الله نازل کرده و به سوی پیغمبر بیایید، میگویند: آن رسم و رواجی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم ما را بس است، اگرچه پدران شان چیزی را نمی دانستند و به حق هدایت شده نبوده‌اند.) زمانیکه کفار به سوی کتاب الله و رسول او دعوت میشدند، به دلیل تقلید بی قید و شرط از آداب نیاکان خویش، در قابل این دعوت ایستادگی کرده و از پذیرش آن خود داری می کردند.

عامل دیگر لجاجت همانا تکبر و استکبار است، مستکبر به کسی گفته میشود که بخواهد با ترک پذیرفتن حق، خود را بزرگ جلوه داده و خود را بزرگتر از آن بداند که حق را بپذیرد.

فَاَصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٨٩﴾

اکنون که چنین است از آنها روی برگردان و بگو سلام، (وداع با شما)، اما به زودی خواهند دانست! (که چه سرنوشتی دارند!). (۸۹)
در فرهنگ عرب، دو موقع سلام می‌کنند؛ یکی هنگام ورود و ملاقات و دیگری هنگام خروج و خداحافظی. چنانکه در پایان هر نماز می‌گوییم: «السلام علیکم و رحمة الله و برکاته». مراد از سلام در این آیه نیز سلام خدا حافظی و متارکه است.
صاوی گفته است: به معنی دوری جستن و تبری کردن از آنها می باشد. و در آیه مشروعیّت سلام بر کفار مقرر نیست. (حاشیه صاوی ۵۶/۴).
و قتاده گفته است: به او امر شد از آنان صرف نظر کند. و بعدا به او امر شد که با آنها بجنگد، در نتیجه صرف نظر کردن با آیهی شمشیر منسوخ گشت. (تفسیر قرطبی ۱۲۴/۱۶)

خواننده محترم!

در آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: ای پیامبر! گذشت را در پیش گیر، از آزار و اذیت آنان صرف نظر نما و با سلام و ترک انتقام با آنان روبرو شو. این روش ابرار نیکوکار با نادانان و جاهلان است؛ زیرا ابرار نیکوکار با کافران به بدی مقابله نمی کنند و مانند آنان کارهای جاهلانه را انجام نمی دهند. در نهایت کافران خواهند دانست که روز قیامت چگونه عذابی در انتظارشان است.
وظیفه مسلمانان است که حتی با مشرکان، هم زندگی مسالمت آمیزی داشته باشند، دین اسلام اساساً دین صلح و دین همزیستی مسالمت آمیز است، و پیروان خویش را به همزیستی مسالمت آمیز اجتماعی دعوت می نماید، و هدایت می فرماید: مشرکان لجوج را به حال خویش رها کنید و با آنان منازعه نکنید.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الدخان

جزء 25

سورة دخان در مکه مکرمه نازل شده، دارای پنجاه ونه آیه و سه رکوع است.

وجه تسمیه :

این سوره را بخاطر «دخان» نامیدند که مشرکان زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم در آن به قحطی و خشک سالی ای تهدید میشوند که وضع و حالت شخص گرسنه را چنان برهم میزند که؛ از شدت گرسنگی، گویی در فضا دودی را می بیند. همچنین این سوره، متضمن تهدید نسلهای بعدی به ظهور دودی در آسمان به مدت چهل روز است، که ظهور این دود، نشانه‌ای از نشانه های قیامت میباشد.

ابن جریر از ابو مالک اشعری روایت کرده است، رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: من شما را از سه چیز می ترسانم یکی دخان (دود) که برای مؤمنان نوعی زکام پدید می آورد، و در تمام بدن کافر داخل میشود تا جایی که هر مسمع. و مشام او بیرون می آید، و دوم دابه (دابة الارض) که نوعی حیوان عجیب از زمین بیرون می آید و سوم دجال، این روایت را ابن کثیر نقل کرده و فرمود: «هذا اسناد جيد».

هدف کلی سوره دخان :

هدف و غرض کلی این سوره را میتوان در يك کلمه خلاصه نمود، و آن این است که می خواهد کسانی را که درباره کتاب الله (قرآن عظیم الشان) شك دارند از عذاب دنیا و عذاب آخرت انذار کند. و این غرض را در این سیاق بیان می کند که: قرآن کتابی است روشن که از جانب الله تعالی نازل شده بر کسی که او به سوی مردم گسیل داشته، تا انذار شان کند. و به این منظور نازل کرده تا رحمتی از او به بندگان باشد. و در بهترین شب نازل کرده، شب قدر که در آن شب هر امری بطور خلل ناپذیری تقدیر میشود.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الدخان :

در مورد تعداد آیات سوره دخان علماء نظریات مختلفی را ارایه داشته اند؛ مطابق قرائت اهل کوفه تعداد آیات آن پنجاه و نه میباشد. بنابر قرائت اهل بصره تعداد آیات این سوره پنجاه و هفت آیه میباشد. بنابر قرائت دیگر قراء، پنجاه و شش آیه است. اختلاف آیات در چهار مورد است:

- 1- «حم» از نظر اهالی کوفه
- 2- «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ» (آیه 34) از نظر کوفی
- 3- «إِنَّ شَجَرَتَ الرَّقُومِ» (آیه 43) از نظر عراقی، شامی و مدنی اول.
- 4- «فِي الْبُطُونِ» از نظر عراقی، مکی و مدنی اخیر.

باین ترتیب میبینیم که اختلاف در مورد مسایل بنیادی نیست. الله تعالی در ثقه بودن دقیق بودن قرآن کریم خود تضمین داد. تفاوت در مسایل فرعی و طریق حساب است.

بصور کل این سوره دارای سیصد و چهل و شش کلمه بوده. و تعداد حروف این سوره دارای هزار و چهارصد و هشتاد و یک حرف می باشد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور (تفسیر احمد) همین تفسیر بطور مفصل مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره دخان با سوره زغرف :

خداوند متعال سوره زخرف را به وعده های عذاب و تهدید ها ختم کرد و سوره دخان را نیز با وعده های عذاب و هشدارهای الهی جلّ جلاله شروع کرده است.

- هر دو سوره (زغرف و دخان) با قسم به قرآن کریم آغاز شده اند.

- آیه ی 83 سوره زغرف و آیه 10 سوره دخان از جهت هشدار - با هم تشابه دارند.

- الله سبحانه و تعالی از قول پیامبر صلی الله علیه و سلم در سوره ی زخرف می فرماید: «یا رب این هؤلاء قوم لایؤمنون» [زخرف/۸۸]، سپس به او دستور می دهد که با بی باوران و خودخواهان چگونه رفتار نماید: «فاصفح عنهم و قل: سلام فسوف یعلمون» [زخرف/۸۹]. و از قول موسی علیه السلام در این سوره می فرماید: «فدعا ربه أن هؤلاء قوم مجرمون» [همین/۲۲]. همچنین موسی علیه السلام می فرماید: «و اینی عدت بری و ربکم آن ترجمون و این لم تؤمنوا لی فاعتزلون.» [همین سوره آیات متبرکه، 20 و 21].

محتوای سوره :

طوری که یاد آور شدیم سوره دخان در مکه نازل شده و اهداف اولی و اساسی سوره های مکی را که مستحکم کردن عقیده و تثبیت پایه های ایمان، توحید، رسالت، و زنده شدن بعد از مرگ مورد بحث قرار میدهد.

- آغاز سوره از حروف مقطعه (حم) و سپس بیان عظمت قرآن است، با این اضافه که نزول آن را در شب قدر برای اولین بار بیان می کند.

قرآن عظیم الشان که به ذات خود معجزه ابدی، و ماندگار بر روی زمین است، در شبی پربرکت و بالاتر از تمام شب های عمر یعنی «شب قدر» نازل گردیده است.

سوره «الدخان» مبحث را در مورد موضع گیری مشرکان در مقابل قرآن مورد بحث گرفته است.

- بخش مهمی این سوره از سرنوشت کفار، و انواع کیفرهای دردناک آنها سخن می گوید.

- در بخش دیگری این سوره برای بیدار ساختن این غافلان قسمتی از سرگذشت موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل در مقابل فرعونیان و شکست سخت آنها، نابودی و هلاکتشان، بحث می کند.

- مسأله قیامت و عذابهای دردناک دوزخیان و پادشاهای جالب و روحپرور پرهیزگاران قسمت دیگری از آیات این سوره را تشکیل می دهند.

- همچنان در این سوره در مورد هدف خلق، و بیهوده نبودن خلقت آسمان و زمین اشاره بعمل آورده است.

- سر انجام، سوره را با بیان عظمت قرآن همانگونه که آغاز شده بود پایان میدهد.

و از آنجا که در آیه دهم این سوره سخن از دخان مبین به میان آمده این سوره به عنوان سوره دخان نام گرفته است.

تلاوت سوره دخان در شب جمعه :

تعدادی از مسلمانان بدین عقیده و باور اند که تلاوت سوره دخان در شب جمعه سنت می باشد، غرض معلومات باید به عرض رسانید که؛ هیچ گونه روایت صحیحی در فضل قرائت سوره دخان وارد نشده است و تمام روایاتی که در مورد و یا فضیلت سوره دخان وارد شده یا این روایات موضوع هستند و یا ضعیف، من جمله روایتی که میگوید: «من

قرأ الدخان ليلة الجمعة أصبح مغفورا له» (روایت ترمذی)، یعنی: (هر کسی که شب جمعه سوره دخان را بخواند صبح نمیکند مگر اینکه گناهانش آمرزیده باشد.) این روایت موضوعی است و ابن جوزی آنرا در کتاب موضوعات ذکر کرده است، بنابر این نباید به روایات ضعیف و یا موضوع متکی شد، ولی در مورد فضائل اعمال اگر روایات ضعیفی وارد شده باشد و کسی آنها را عملی کند در مورد ممانعتی وجود ندارد و جایز می باشد.

ترجمه و تفسیر سوره الدخان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

حم ﴿۱﴾

حا، میم؛ (مفهوم این دو حرف به الله معلوم است، از جمله از حروف مقطعه اند). (۱)
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 9) در باره نزول قرآن کریم در شب مبارک قدر، بحث بعمل آمده است.

وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿۲﴾

قسم به این کتاب آشکارا، و بیانگر (حق و باطل که دارای معانی واضح و الفاظ فصیح است، احکام مفصل دارد و در وعده و وعید خود صادق است). (۲)
تفسیر:

مبین (آشکار) از جمله یکی از صفات قرآن عظیم الشان میباشد، والله تعالی با این توصیف می خواهد هر چه بیشتر کتاب خود را به مردم معرفی نماید و یکی دیگر از امتیازاتش را نسبت به دیگر کتاب های آسمانی روشن نماید؛ زیرا هدایت ها و دستورات هیچ کتابی همانند قرآن آشکار و مبین نیست.

قرآن مجید و یا قرآن کریم:

خود قرآن صفات متعددی برای خود بیان داشته است، از جمله:

- در قرآن مجید صفات متعددی بخود بیان داشته است که برخی از این صفات عبارتند از:

- «وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ» [ق/۱] (با شکوه)

- «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» [واقعه/۷۷] (کریم به معنی ارجمند)

- «وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ» [فصلت/۴۱] (عزیز به معنی قوی و محکم)

- «وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ» [یس/۲] (حکیم به معنی حکمت آموز)

- «وَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ» [حجر/۸۷] (عظیم به معنی بزرگ)

- «وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ» [فصلت/۴۱] عزیز به معنی قوی و محکم)

- «وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ» [انبیاء/۵۰] (مبارک به معنی خجسته)

- «وَ قُرْآنٍ مُبِينٍ» [حجر/۱] (مبین به معنی روشن گر)

- «قُرْآنًا عَرَبِيًّا» [یوسف/۲] (عربی به معنی زبان روشن، گویا و فصیح)

- «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عَوْجٍ» [زمر/۲۸] غیر ذی عوج به معنی هیچ کجی.)

- «الْقُرْآنِ الذِّكْرِ» [ص/۱] (ذی الذکر به معنی پراندرز)

- «بَشِيرًا وَ نَذِيرًا» [فصلت/۴] (بشیر به معنی بشارت گر و نذیر به معنای هشدار دهنده.)

- «قَيِّمًا» [کهف/۲] (قیم به معنی راست و درست)

ولی در میان این همه صفات که برای قرآن عظیم الشان آمده اند، دو وصف بی نهایت مشهور می باشد که همانا؛ «کریم» و «مجید» می باشد.

«کریم» از ماده کرم (بر وزن فرس) است و کرامت بمعنی سخاوت، شرافت، نفاست و عزت است. پس کریم بمعنی سخی است همچنین بمعنی نفیس و عزیز نیز است و هر چیزیکه در نوع خود شریف است با گرم توصیف میشود.

و قرآن کریم: یعنی قرآن شریف، محترم و گرانقدر.

مفسرین در صفت کریم می نویسند که :

- قرآن کریم بیانگر آن است که قرآن عزیز و گرامی است، چون سخن الله است که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی شده است.

- برخی از مفسرین گفته اند کریم است، چون عطاء و بخشش آن زیاد است.
قرآن به صفت کریم نامیده شده، چون دلایلی را که به حق میرساند، به خوبی ارائه کرده است.

- برخی گفته اند: کریم اسم جامع و شامل است برای هر چیز که مورد ستایش قرار می‌گیرد و قرآن به خاطر پدیده های مورد ستایشی که در آن قرار دارد (مانند هدایت و نور و بیان و حکمت) کریم نامیده شد.

«مجید» از ماده «مجد» به معنی گستردگی شرافت و جلالت است، و این معنی در باره قرآن کاملاً صادق می باشد، چرا که محتوایش عظیم و گسترده، و معانیش بلند و پرمایه است، هم در زمینه معارف و اعتقادات، و هم اخلاق و مواعظ، و هم احکام و وسنن.

صفت مجید بیانگر یکی دیگر از خصوصیات کلام الهی یعنی قرآن عظیم الشأن است، و آن اینکه این کتاب مجد و عظمتی به انسان می‌بخشد که هیچ کتابی دیگری بخشیده نمی تواند، زیرا کلام الهی است که بالاتر از او چیزی نیست؛ نیز کتابی است که باطل در آن راه ندارد و دست تحریف بدان نرسیده، همچنین زیاده و کاستی در آن راه نیافته است (اخذ شده از: تفسیر ثعلبی، جلد 9، صفحه 219) نوشته: از ابو اسحاق احمد بن محمد ثعلبی نیشابوری مشهور ترین مفسر، محدث و زبان‌شناس سده چهارم و پنجم هجری قمری).

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ﴿۳﴾

که ما آنرا در شبی پُربرکت نازل کردیم، ما همواره انذار کننده بوده ایم. (۳)

تفسیر :

«مُبَارَكَةٌ»: پُرخیر و برکت.

«لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ»: یعنی قرآن را در شبی با فضیلت و کرم، یعنی شب قَدْر و در ماه مبارک رمضان نازل کردیم. هدف از آن شب قدر است که آغاز نزول وحی در آن بوده است. قرآن عظیم الشأن در آن شب از لوح المحفوظ از آسمان هفتم به آسمان دنیا نازل شد. ویا در آن شب، قرآن به طور کامل از لوح محفوظ به آسمان دنیا در «بیت‌العزه» نازل شده است.

«لَوْحَ مَحْفُوظٍ»:

کیفیت و چگونگی لوح محفوظ معلوم و مشخص نیست، فقط می دانیم که الله تعالی هر آنچه را که در کائنات رخ داده یا خواهد داد را در آن نوشته است و حتی قرآن کریم نیز در آن ثبت شده است. و «لَوْحَ مَحْفُوظٍ» لوحی که از دسترس شیطان محفوظ و مصون می باشد. خداوند متعال در سوره ی بروج میفرماید: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ» بلکه این قرآنی است که معانی و مفاهیم آن بزرگ و زیاد است و خیر و دانش فراوان دارد، «فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» در لوح محفوظ جای دارد و در آن جا از هر گونه تغییر و کاستی و از شیطان ها محفوظ است. و آن لوحی است که خداوند همه چیز را در آن ثبت و ضبط کرده است. و این بر بزرگی و اهمیت مقام والای قرآن دلالت می نماید. (تفسیر سعدی)

بخاری در صحیحش از عمران بن حصین روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرُهُ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَكَتَبَ فِي الذِّكْرِ كُلِّ شَيْءٍ وَخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ» «خداوند، وجود داشت و هیچ چیزی غیر از او وجود نداشت و

عرش خدا روی آب قرار دارد. او تقدیر همه کائنات را در لوح محفوظ نوشت. و آسمانها و زمین را آفرید». بخاری (3191).

«بیت العزة»:

کیفیت «بیت العزة» آن مشخص نیست، فقط می دانیم که در آسمان اول یا همان آسمان دنیا قرار گرفته است، و مشهور است که خداوند تبارک و تعالی در شب قدر قرآن را به بیت العزة نازل فرمود و سپس در طول بیست و سه سال از بیت العزة بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد. چنانکه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: «فصل القرآن من الذکر، فوضع فی بیت العزة فی السماء الدنيا، فجعل جبریل علیه السلام ينزله علی النبی صلی الله علیه وسلم، ویرتله ترتیلاً» مستدرک حاکم (2835).

یعنی: قرآن از لوح محفوظ جدا گشت و در بیت العزة که در آسمان دنیاست قرار گرفت، و سپس جبریل علیه السلام آنرا (به مرور) بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل کرد و آیات آنرا برایش بصورت ترتیل تلاوت کرد.

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابة الدوسی (۶۱ هـ - ۱۱۸ هـ، ۶۸۰-۷۳۶م) میفرماید: قرآن تماماً در شب قدر از ام‌الکتاب (کتاب مادر) که لوح محفوظ است، به «بیت العزة» که در آسمان دنیاست نازل شد سپس خدای سبحان آن را در طول مدت بیست و سه سال، در روز و شب بر پیامبر خویش حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرود آورد. (تفسیر فتح القدر امام شوکانی، آیه ی 3 از سوره ی دخان).

ابن جزى (محمد بن أحمد بن عبد الله بن يحيى بن يوسف بن عبد الرحمن بن جزي الكلبى الغرناطى) (متولد سال 693 هجرى موافق به 8 مارچ سال 1294 میلادى وفات 741 هجرى، موافق اواخر اکتوبر، سال 1340 میلادى) مؤرخ، فقیه و خطیب مشهور جهان اسلام می نویسد: کیفیت نزول قرآن در شب قدر چنین است: در آن شب آن را به آسمان دنیا نازل کرد و بعداً جبرئیل آن را کم کم بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل کرد. بناءً به قول ضعیفی ابتدای نزولش را در شب قدر شروع کرد. (التسهیل ۳۴/۴).

امام قرطبی فرموده است: از این رو شب قدر را شب به برکت توصیف کرده است که در آن شب خیر و برکت و ثواب را بر بندگان نازل می‌کند.

نزول همه کتب آسمانی در رمضان :

حدیثی را که حضرت ابوذر غفاری روایت نموده است میفرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: صحیفه های حضرت ابراهیم به تاریخ سوم رمضان، تورات به تاریخ ششم، انجیل به تاریخ سیزدهم و زبور به تاریخ هجدهم رمضان نازل گردیده است، و قرآن کریم به تاریخ بیست و چهارم رمضان بر رسول الله صلی الله علیه وسلم، پیامبر اسلام، نازل شده است.

مسئله ی نزول قرآن بصورت تدریجی :

قرآن در لوح محفوظ ثبت شده است و سپس بصورت یکجا در شب قدر که در ماه مبارک رمضان است بر بیت العزة در آسمان دنیا نازل گشت و سپس در طی مدت بیست سه سال و به مرور بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است. «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ * فِی لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» (بروج 20-21) یعنی: (این آیات، سحر و دروغ نیست) بلکه قرآن با عظمت است... که در لوح محفوظ جای دارد!

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ» (دخان 3) یعنی: که ما آن را در شبی پر برکت

نازل کردیم؛ ما همواره انذارکننده بوده‌ایم !
اکثر علما می‌گویند قرآن دارای دو نزول است:
الف: یک نزول در شب قدر انجام گرفته و قرآن از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل شده است.

ب: و نزول دوم که بر اثر حوادث و وقایع و مناسبات بوده از آسمان دنیا به زمین و بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل گشته است.

که این امر از مضمون حدیث ابن عباس رضی الله عنه برداشت می‌شود که طبرانی در معجم خویش روایت کرده است.

خلاصه اینکه؛ نزول قرآن در شب قدر که از شب های مبارک رمضان میباشد، بدین معنی است که قرآن تماماً در این شب از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل شد (نه بر پیامبر صلی الله علیه وسلم) ولی نزول آن از آسمان دنیا (بر پیامبر صلی الله علیه وسلم) بصورت تدریجی بود که برحسب نیاز در ظرف بیست و سه سال بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل گردید.

چرا در شب قدر و نه در روز قدر؟

شب خصوصیت های بخصوصی منفرد به خود را دارد که: «وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا» (آیه: 96 سوره انعام) شب را برای این که شما آرام بگیرید و مورد آرامش و سکون قرار بگیرید. شب یعنی سکوت و سکون و خلوتی برای رو آوردن به معبود یگانه. چشم انداز دیگر قرآن نسبت به شب، تاریکی است. ظلمتی که باید از آن عبور نمود و به سَمَتِ صُبْحِ رَهَائِي و روشنایی رفت.

با آنکه بعد از آن شب، بارها در روز، وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم در سفر یا حضر بودند، یا در اثنای جنگ، بر ایشان وحی نازل می‌شد. ظاهراً آنچه در شب قدر اتفاق افتاد، بعد از سال ها شب زنده داری های طولانی پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده است. بعد از آن نیز بارها به پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمان داده شده تا قسمتی از شب را بیدار بماند: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ» پاره‌ای از شب را شب زنده داری کن، نَافِلَةً لَّكَ، به منزله کاری داوطلبانه و به نفع خود، عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا. باشد تا بر انگیزته شوی و به مقام ستوده‌ای صعود کنی. یعنی روح و روانت ساخته شود و رُشد کنی. پیامبر صلی الله علیه وسلم تا دو ثلث شب یا نیمی از شب را بیدار می‌بودند. برای ما هم این فرصتی است که باید غنیمت بشمریم.

به پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب شده که: «إِنَّا سَأَلْنَاكَ عَلَيْنَا قَوْلًا نَقِيلاً» (آیه 5 سوره مزمل) ما به زودی گفتار سنگینی بر تو القاء خواهیم کرد؛ پس پاره‌ای از شب را برخیز، دو ثلث شب یا نیم شب را، کمتر یا بیشتر، و به خدای خود روی کن.

در سوره «مُزْمِل» و «مُدَّثِر» آمده است که یکی از راه های آمادگی دریافت الهامات ربّانی تمرکزهای خاص شبانه است. از همین جاء است که فرو آمدن نخستین وحی، عمدتاً در شب به دنبال تمرکزهای فوق العاده پیامبر صلی الله علیه وسلم رخ داده است.

بر همگان روشن است که دو چیز عامل رُشد و تعالی انسان است. یکی امکانات بیرونی، دیگری هم استعداد خود انسان. مفسرین کوشیده اند روح را جبرئیل تفسیر نموده، آنرا از فرشتگان متمایز سازند و اگر فرشتگان را که اسباب هدایت الهی برای بشر اند در این شب بدانیم آیا لازمه و مکمل آن بکار بردن استعداد درونی که خداوند متعال از روح خود در ما

دمیده است: وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي نِيست؟ همان استعداد خاصی که در ما (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) نهاده شده. ما انسان را در عالی ترین «تقویم»، یعنی استعداد بالا آمدن و قیام آفریدیم. هیچ موجودی جز انسان نمی تواند رشد و تعالی پیدا کند. قرآن کریم درباره حضرت عیسی(ع) میگوید: «وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» (سوره بقره آیه 87) ما او را با نیروی مقدسی نیرومند ساختیم.

«سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ.» (آیه: 5 شوره قدر) (آن شب) تا طلوع فجر، (سراسر) سلام و درود است.

این «سلام» در واقع همان «سلامت» است. میدانیم که قرآن بهشت را «دارالسلام» گفته است.

اسم دین ما هم «اسلام» است که با «سلام» و «تسلیم» از یک ریشه است. «اسلام» یعنی خودت را به سلامت برسانی؛ با اسلام است که انسان روح خود را با سلامت و «سلم» و آشتی آشنا میسازد. یا: «ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ.» (آیه 46 سوره حجر) (به آنان خطاب می شود): با سلامت و امنیتی به باغها وارد شوید.

سراسر قرآن همه سخن از سلم و سلامت است. می گوید پیامبران آمده اند تا شما را به وادی سلامت «دارالسلام» رهنمای نماید. پس، در شب قدر تا مطلع فجر، هیچ ناسالم و خطاء و اشتباهی امکان وقوع ندارد. تا طلوع فجر همه سراسر سلم و سلامت است. از این فرصت بی نظیر فیض ببرید.

فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿٤﴾

در آن (شب مبارک) هر امری بر طبق حکمت خداوند تنظیم می گردد. (۴)

تفسیر :

یعنی در شب قدر انجام هر امر حکم شده ثابتی، از جمله؛ مدت عمرها و رزق و روزی بندگان و همچنان حوادثی که در همان سال به وقوع می پیوندد در لوح محفوظ مُقَدَّر میشود؛ بدون اینکه در آن تغییر و تبدیلی صورت گیرد. (تفصیل در تفسیر مسیر، از عایض بن عبد الله القرنی).

ابن عباس(رض) فرموده اند: یعنی امور دنیا را از قبیل حیات و مرگ و روزی تا سال بعد مشخص می کند.

سایر مفسرین فرموده اند: یعنی الله متعال در شب قدر ماجرای آن سال از جمله روزی و اجل بندگان و تمام امور خیر، شر، نیک و بد آنان را از لوح محفوظ پاک می کند. «شب قدر» شبی است طوری که یاد آور شدیم در آن شب؛ قرآن عظیم الشان بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است و فضیلت عبادت در این شب از تمام شبها بیشتر است. در این شب مقدرات یک سال انسان معین میگردد. از با فضیلت ترین اعمال در چنین شبی «احیاء» می باشد که

به معنی پاس داشتن یک شب تا صبح است.

«يُفْرَقُ»: جدا می شود و بیان می گردد.

أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٥﴾

امری است از سوی ما، بی گمان ما فرستنده بودیم. (۵)

تفسیر :

از فحوی آیه مبارکه چنین استنباط می شود که: این امر مُحکم و حکم نافذ به اساس فرمان

است که از جانب حق تعالی صادر شده است. بنابر این هر چیزی به قضا و قدر الله تعالی صورت می‌گیرد و آنچه را به سوی پیامبران وحی می‌فرستد، به اذن و علم الهی انجام می‌یابد. یقیناً الله تعالی پیامبران را به سوی مردم به عنوان مژده دهنده و بیم دهنده می‌فرستد. (تفصیل در تفسیر مسیر، مؤلف: عایض بن عبد الله القرنی).

رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦﴾

رحمتی است از سوی پروردگارت، که او شنوای داناست (٦)

تفسیر:

(نزول کتاب و فرستادن انبیاء) از طرف پروردگار رحمت بزرگی برای بندگانی است که به سوی شان فرستاده می‌شوند؛ زیرا پیامبران علیهم الصلوة مردم را به استوارترین راه رهبری می‌کنند و ایشان را از گناهان و معاصی تزکیه می‌نمایند. هدف از نزول کتاب، همراه با پیامبر هشدار دهنده، تربیت و رحمت است. خداوند متعال سر چشمه رحمت است، «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»، هم پیامبر مایه رحمت است، «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (سوره انبیاء: 107) و هم قرآن، کتاب رحمت است. «رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» در عظمت قرآن عظیم الشأن همین قدر بایدگفت که: این کتاب در شب مبارک قدر نازل شده است. «فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ» کتابی است روشنگر و برای هشدار. «الْمُؤْمِنِينَ» رحمتی است از طرف خداوند. «رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ»

رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ﴿٧﴾

پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است اگر اهل یقین هستید. (٧)

تفسیر:

شما ای اهل مکه (یقین دارید) به آن که او تعالی پروردگار آسمانها و زمین است پس وی را به یگانگی عبادت کنید و به او چیزی را شریک نیاورید. همچنان یقین داشته باشید به این که محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده الله تعالی است.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾

هیچ معبودی جز او نیست، زنده میکند و میمیراند، پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شماست. (٨)

تفسیر:

بنابر این تنها ذات الله تعالی مستحق عبادت می باشد و واجب است عبادت برای او خالص ساخته شود، از پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم پیروی صورت گیرد و از کتابش یعنی قرآن عظیم الشأن هدایت خواسته شود.

امام فخر رازی گفته است: منظور از این آیه این است که وقتی نازل کننده و فرستنده به چنین جلال و عظمتی موصوف باشد، نازل شده و فرستاده شده-که قرآن باشد - در غایت شرف و رفعت قرار دارد. (تفسیر کبیر ۲۴۱/۲۷).

بَلْ هُمْ فِي شَكِّ يَلْعَبُونَ ﴿٩﴾

ولی نه آنها در شک عمیق (با حقایق) بازی می‌کنند. (٩)

تفسیر:

ولی آنان (کفار و مشرکین) با غفلت به محبت دنیا مصروف اند، در شهوات مشغول می‌باشند و نمی‌دانند که چه چیزی در انتظار آنان است.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (10 الی 16) در باره مشرکان و عذاب دردآور، که عاید حالشان می‌گردد ، بحث بعمل آمده است .

فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾

پس به انتظار روزی باش که آسمان دودی آشکار پدید آورد. (۱۰)
تشریح لغات و اصطلاحات :
«ارتقب»: منتظر باش.

تفسیر :

ابن عباس(رض) فرموده است: وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم از قریش زیاد اذیت و آزار دیدند، دست دعا به درگاه الهی بلند کرد و گفت: «بار الهی ! عذابت را بر قوم «مضر» تشدید فرما، و سالهایی مانند سال های یوسف بر آنان مقرر فرما».

آنگاه با تنگی معیشت و قحطی مواجه شدند، تا جایی که مردار را خوردند، و دود آن طور شدید شد که انسان با برادر خود صحبت می‌کرد و صدایش را میشنید اما از بس که دود شدید و غلیظ در بین آسمان و زمین پخش و منتشر شده بود، او را نمی دید.

ابن مسعود(رض) گفته است: پنج علامت از علامت‌های قیامت تاکنون به تحقق پیوسته‌اند: «الدخان، الروم، القمر، البطحه، و اللزام». (البحر ۳۴/۸).

ابن عباس (رض) فرموده است: دخان هنوز متحقق نشده است بلکه از علائم قیامت است. و کمی قبل از قیامت می‌آید، به مؤمن مانند زکام اصابت میکند.

اما سر کافران و منافقان را داغ می‌کند و آن را می‌پزد. تا جایی که سر هر یک از آنها بسان کله‌پاچه پخته می‌شود، و مانند مست می‌دود و تلو تلو می‌خورد. در حالیکه دود سینه‌اش را پر می‌کند و از بینی و دو گوش و عقبش بیرون می‌آید. (گفته‌ی ابن مسعود روشن‌تر است و ابو سعود آن را برگرفته و گفته است: سیاق نظم قرآن کریم چنان مقتضی است. و این کثیر هر دو نظر را ادا کرده و سپس رأی ابن عباس را ترجیح داده و گفته است: در آنچه که آورده است دلایل قانع کننده مقرر است و انگهی دخان جزو علایم منتظره می‌باشد و ظاهر قرآن نیز همین مطلب را تأیید می‌کند. ابن کثیر ۳۰۰/۱۳).

خواننده محترم !

طوریکه یاد آور شدیم علایم و نشانه‌های قیامت با هم متفاوتاند. برخی از این علایم به زمین مربوط می‌شوند، از قبیلی فرو رفتن در زمین خشک سالی و برخی به انسان ها مرتبط میشوند چون افزایش جمعیت زنان و کاهش جمعیت مردان. برخی نیز به اخلاق تعلق دارند از قبیل گسترش زنا و برخی به آسمان و فلک وابسته‌اند، مانند پدید آمدن دود.

منظور از دود چیست؟

آیا این نشانه تا هنوز اتفاق افتاده است؟ وبصورت کل منظور از دود چیست ؟
طوریکه در (آیات 10 - 13 سوره الدخان) خوانیدم: «فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ۱۰ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ۱۱ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ۱۲ أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ ۱۳». «منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری را پدیدار می‌کند. * دودی که تمام مردم را فرا می‌گیرد. این همان عذاب دردناک است. * (مردم رو به درگاه خدا می‌کنند و می‌گویند:) پروردگارا، عذاب را از ما برطرف گردان، زیرا ما ایمان آورده ایم. * چگونه بیداری برای آنان فایده دارد در حالیکه پیامبری روشنگر به نزدشان آمده است؟».

نظریات مفسرین در مورد این دود :

علماء و مفسرین در مورد دودیکه در این آیه به آن اشاره شده است، دو دیدگاه دارند.
1- برخی معتقدند که منظور از این دود همان تنگی و گرسنگی است که قریش بر اثر دعای آن حضرت صلی الله علیه وسلم به آن گرفتار شدند. به آسمان چشم می‌دوختند و در اثر شدت بلا و مصیبت چیزی جز دود نمی‌دیدند. این دیدگاه حضرت عبدالله بن مسعود (رض) و گروهی از علمای سلف است. علامه ابن جریر طبری همین دیدگاه را ترجیح داده است. (تفسیر طبری، (228/11).

مسروق بن اجدع میگوید: ما در مجلس عبدالله بن مسعود (رض) نشسته بودیم که شخصی آمد و گفت: ای ابو عبدالرحمن، واعظی داستان سرایی میکند و معتقد است که دودی می‌آید و چشم و گوش منافقان را کور و کر می‌کند و مؤمنان را دچار حالتی مانند سرماخوردگی می‌سازد. ابن مسعود که تکیه داده بود، عصبانی شد و نشست و گفت: کسی که می‌داند، سخن بگوید. و کسی که نمی‌داند، بگوید: خداوند بهتر می‌داند. زیرا یکی از نشانه‌های علم، آن است که انسان، چیزی را که نمی‌داند، بگوید: نمی‌دانم. خداوند به پیامبرش فرمود: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ۸۶» [ص: 86]. «ای پیغمبر (بگو: من از شما در مقابل تبلیغ قرآن و رساندن دین خدا هیچ پاداشی نمی‌طلبم، و از زمره‌ی مدعیان (دروغین نبوت نیستم). آن حضرت (ص) چون دید مردم به دین الله متعال پشت کرده‌اند، فرمود: «خدا یا، آنان را به قحط سالی، هم چون قحط سالی، زمان یوسف گرفتار کن.» آنان گرفتار چنان خشک سالی شدند که همه چیز را نابود کرد، تا جایی که مردم بر اثر گرسنگی، گوشت و پوست مردار را می‌خوردند. (بخاری: (4774) و مسلم، (7244).

همچنین ابن مسعود میگوید: پنج مورد از این پیشین‌گویی‌ها «عذاب ملازم» «روم» «مؤاخذه کبری» «ماه» و «دود» است.

«عذاب ملازم» منظور از «الزم» این آیه مبارکه است: «فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا» [الفرقان: 77]. «چون آیات خداوند را تکذیب کردید، پس عذاب خداوند بر شما لازم شد و در هیچ حالتی آنان را رها نخواهد کرد».

«روم» اشاره به این آیه دارد: «الْم ﴿۱﴾ غَلَبَتْ أَلْرُّومُ ﴿۲﴾ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ﴿۳﴾ [الروم: 1-3]. «الم، روم شکست خورد* آنان نیز پس از چند سالی پیروز خواهد شد».

«مؤاخذه کبری» اشاره به آیه‌ی مبارکه است: «يَوْمَ نَبِطِشُ الْبَطِشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ ۱۶» [الدخان: 16]. یعنی: «روزی که با گرفتی سخت (در جنگ بدر) آنان را گرفتار کنیم، برآستی که ما انتقام گیرنده هستیم».

«ماه» اشاره به این فرموده‌ی خداوند است: «أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ ﴿۱﴾ [القمر: 1]. «قیامت هرچه زودتر فرا می‌رسد».

2- برخی از علماء معتقدند که دود یکی از نشانه‌هایی است که هنوز به وقوع نپیوسته است

و در قرب قیامت به وقوع می‌پیوندد و این دیدگاه حضرت علی بن ابی طالب و ابن عباس و ابو سعید خدری (رض) است.

حافظ ابن کثیر رحمه الله این دیدگاه را ترجیح داده و به احادیثی که پیش از این ذکر شد، استدلال کرده است.

برخی از علماء این آثار را با هم تلفیق کرده‌اند، به این شکل که دو دود خواهد بود، یکی پدیدار گشته و دیگری در آخرالزمان پدید خواهد آمد. اولین نشانه که آشکار شده همان است که قریش آن را به شکل دود میدیدند و این غیر از آن دود حقیقی‌ای است که از نشانه‌های قیامت به شمار می‌آید. ابن مسعود می‌گفت: دو دود خواهد بود که یکی گذشته (یعنی آن که بر قریش ظاهر شد) و دیگری باقی مانده است. این دود فاصله زمین و آسمان را پر می‌کند و برای مؤمن مانند سرماخوردگی خواهد بود و منافذ و چشم و گوش کافران را سوراخ می‌کند» (تذکره، صفحه/655).

نظر راجح در این مورد آن است که دود یکی از نشانه‌های به وقوع نپیوسته ایست که در آخرالزمان به وقوع می‌پیوندد. منظور این آیه‌ی مبارک نیز همین است: «فَأَرْقَبُ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ﴿10﴾». «چشم به راه روزی باش که آسمان دود آشکاری را پدیدار می‌کند».

یعنی این دود به صورت واضح در آسمان پدید می‌آید و هر فردی می‌تواند آن را ببیند. بنابر این، منظور سخن ابن مسعود در مورد آن چه قریش گرفتار آن شده‌اند. محض خیال و توهمی است که آنان بر اثر شدت گرسنگی و سختی دچار آن شدند. همچنین این آیه مبارک: «يَغْشَى النَّاسُ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿11﴾ [الدخان: 11]. «حقیقتاً این دود آنان را فراگرفته بود و در حالیکه مردمان را به وحشت انداخته، به مردم گفته می‌شود: این عذابی دردناک است».

احادیث وارد شده در مورد دود :

حذیفه بن اسید (رض) می‌گوید: در حالیکه سرگرم گفتگو و مذاکره بودیم، رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد ما آمد و پرسید: در مورد چه چیزی سخن می‌گویید؟ گفتیم: در مورد قیامت. فرمود: قیامت تا آن گاه برپا نمی‌شود که قبل از آن ده علامت را مشاهده کنید و سپس آن‌ها را بر شمرد: دودی که عالم را فرا می‌گیرد. دجال... صحیح مسلم، (7667). حضرت ابو هریره (رض) روایت کرده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ سِتًّا، طُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا أَوْ الدُّخَانَ أَوْ الدَّجَالَ أَوْ الدَّابَّةَ أَوْ خَاصَّةَ أَحَدِكُمْ أَوْ أَمْرَ الْعَامَّةِ». «با اعمال نیک بر شش چیز پیشی بگیرید: طلوع آفتاب از مغرب، دود، دجال، دابه، مرگ، وقوع قیامت» مسلم، (7584).

عبدالله بن ابی ملیکه گفت: «روزی نزد ابن عباس (رض) رفتم. گفت: دیشب تا صبح خوابم نبرد. من عرض کردم: چرا؟ گفت: گفته‌اند ستاره‌های دنباله‌داری پدیدار گشته است. من ترسیدم که دود نیز پدید آمده باشد و تا صبح نخوابیدم» (روایت ابن جریر و ابن ابی حاتم. ابن کثیر گفته است: اسناد منسوب به ابن عباس (رض) صحیح است).

شان نزول آیه 10:

روایت بخاری و مسلم و دیگران در بیان شأن نزول آیه کریمه از ابن مسعود (رض) نیز مؤید این معنی است: چون قریش رسول الله صلی الله علیه وسلم را نافرمانی کرده و با ایشان دشمنی ورزیدند و در پذیرش اسلام به سستی گراییدند و کار عناد و ستیزه آنان بر رسول الله صلی الله علیه وسلم سخت دشوار آمد، آن حضرت صلی الله علیه وسلم چنین دعا کردند: «اللهم أعني عليهم بسبع كسبع يوسف». «بار خدایا! مرا بر آنان به هفت سال قحطی - مانند سال‌های یوسف - یاری کن». پس بر اثر دعای آن حضرت صلی الله علیه وسلم،

قریش گرفتار قحطی و دشواری سختی شدند تا بدانجا که از فرط گرسنگی استخوان ها را نیز خوردند و اثر این گرسنگی چنان شدید بود که چون انسان به سوی آسمان می‌نگریست، میان آسمان و زمین را به شکل دود، سیاه می‌دید پس خداوند متعال نازل فرمود: «فَأَرْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾ [الدخان: 10] پس در بحبوحه این بلا بود که آنان نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: یا رسول الله! از خداوند برای قبیله مضر باران بخواه زیرا مضر از قحطی به هلاکت رسیدند! آن‌گاه رسول الله صلی الله علیه وسلم برایشان باران طلبیدند و باران نازل شد.

مفسران درباره‌ی مراد از این دود اختلاف کرده اند؛ گفته شده است که این همان دودی است که مجرمان را به هنگامی که در روز قیامت به نزدیک آتش برده می‌شوند فرا می‌گیرد. و خداوند به پیامبرش دستور داده تا برای آنها منتظر همان روز باشد. و این معنی را این امر تاکید می‌نماید که طریقه و روش قرآن در تهدید کردن کافران و مهلت دادن به آنها این گونه است و آنها را از آن روز و عذابش میترساند و مومنان و پیامبران را دلجویی میدهد که کسانی که آنها را اذیت و آزار می‌رساند، باید منتظر آن روز باشند.

و نیز مؤید آن است که خداوند متعال در این آیه فرموده است: «أَنِّي لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ» چگونه یادآوری برای آنان فایده ای دارد؟ در حالیکه پیامبری بیانگر نزد آنان آمده است. و این در روز قیامت به کافران گفته می‌شود؛ آنگاه که آنها درخواست می‌کنند که به دنیا باز گردند: زمان بازگشت تمام شده است.

يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١﴾

که همه مردم را فرا می‌گیرد، این عذابی دردناک است. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«هَذَا»: این عذاب قیامت. این قحطی و خشکسالی شدید. «يَغْشَى» می‌پوشاند، فرا می‌گیرد.

تفسیر :

شیخ ابن کثیر نظریات و آرای مختلف درباره «دخان» را نقل نموده، و در پایان مجموعی این روایات چنین نتیجه گیری نموده است:

این قول که «دخان» از نشانه‌هایی است که ما باید ظهور آن را قبل از وقوع قیامت انتظار بکشیم، قوی‌تر است. سپس او در این باره احادیثی را نقل میکند از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت حدیفه بن اسید غفاری (رض) است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم از عرفه بر ما فرود آمدند و درحالیکه ما مشغول مذاکره درباره قیامت بودیم، فرمودند: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن‌گاه که شما ده نشانه را ببینید:

1- طلوع آفتاب را از مغرب آن.

2- ظهور دخان.

3- ظهور دابه الارض.

4- خروج یاجوج و ماجوج.

5- نزول عیسی بن مریم (علیهما السلام).

6- خروج دجال.

7- وقوع سه خسوف: خسوفی در مشرق.

8- خسوفی در مغرب.

9- خسوفی در جزیره العرب.

10- آتشی که از قعر سرزمین عدن بیرون می آید و همه مردم را می میراند و هر جا که شب بگذرانند، با آنان شب می گذراند و هر جا که در ظهر بخوابند، همراهشان می باشد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «... مؤمن از آن دود، دچار عارضه‌ای شبیه زکام می شود اما کافر را چنان فرو می گیرد که در اثر آن، بدن وی باد کرده و متورم می شود...».

رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾

[می گویند] پروردگارا! این عذاب را از ما دفع کن که ما ایمان می آوریم. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« الْعَذَابَ » : عذاب آخرت . قحطی و خشکسالی گریبانگیر قریش .
« إِنَّا مُؤْمِنُونَ » : ما اینک از غفلت بدر آمده ایم و ایمان آورده ایم . ما ایمان می آوریم ، یعنی تصمیم داریم که ایمان بیاوریم .

تفسیر :

مفسر شیخ بیضاوی در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: که مشرکان قریش نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمده و گفتند: اگر الله متعال این عذاب را از ما برطرف و دور گرداند، ما مسلمان می شویم. مراد از عذاب؛ گرسنگی ای بود که به سبب آن این دود را میدیدند. (تفسیر بیضاوی ۳/۳۱۲).

أَنِّي لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ ﴿١٣﴾

[اما] چگونه پند گیرند؟ در حالیکه پیغمبر روشنگر (حق با معجزات و منطق روشن) نزد آنان آمده بود. (۱۳).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَنِّي» : کی؟ چگونه؟ «الذِّكْرَى»: بیداری . پندپذیری . «مُّبِينٌ» : روشن . روشنگر .
«رَسُولٌ مُّبِينٌ» : پیغمبری که روشن بود که پیغمبر است . پیغمبری که رسالت او روشن و گویا بود . پیغمبری که حق و باطل را روشن و از هم جدا می کرد .

ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ ﴿١٤﴾

سپس از او روی گردان شدند، و گفتند: او دیوانه است که دیگران به او تعلیم میدهند!
(۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ثُمَّ» : بعد از آمدن چنین پیغمبری و شنیدن حقائق از او .
«مُعَلِّمٌ» : تعلیم شده . یاد داده شده .

تفسیر :

امام فخر رازی گفته است: کفار مکه در مورد پیدایش قرآن از جانب حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم دو نظر داشتند: بعضی می گفتند: محمد این سخنان را از یک نفر می آموزد، و بعضی دیگر می گفتند: محمد مجنون است و جن در حالت اضطرابش این سخنان را بر او القا میکند. (تفسیر کبیر ۲۷/۲۴۴). به رسول الله صلی الله علیه وسلم اتهام می بستند که: یعنی: بشری قرآن را به او تعلیم داده و او دیوانه است.

إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴿١٥﴾

ما این عذاب را اندکی از شما بر میداریم [ولی شما] در حقیقت باز (به شرک خود) بر

میگردید! (۱۵)

تفسیر :

از عادت همیشگی گنهکاران همین است، هرگاه قهر الهی را مشاهده و لمس می نمودند می گفتند: ما ایمان آوردیم. «إِنَّا مُؤْمِنُونَ» ولی همین که خطر از سرشان بر طرف می شد دوباره به شرک خویش مراجعه و از اسلام روی گردان میشدند. «إِنَّا كَانُوا الْعَذَابِ...»: این جمله، اگر مربوط به آخرت باشد، متضمن معنی شرط است. ولی اگر راجع به دفع قحطی و خشکسالی و رفع بلا از قریش باشد، معنی چنین است: ما مدت کمی عذاب را از شما به دور میگردانیم، ولی شما دوباره به کارهای زشت و پلید قبلی خویش مراجعه، و به اذیت و آزار مسلمانان دست اقدام دوباره می کنید. امام فخر رازی فرموده است: هدف از یادآوری این نکته اینست که: آنها به وعده های خویش وفا نمی کنند، و آنها در حالت درماندگی دست تضرع و زاری به درگاه الله سبحان و تعالی بلند می کنند، و به محض اینکه خوف و خطر از ایشان برطرف شود، آنها به کفر و تقلید از پیشینیان باز می گردند (تفسیر کبیر ۲۴۴/۲۷).

ابن مسعود (رض) گفته است: بعد از اینکه پیامبر صلی الله علیه و سلم برای آنان طلب باران کرد و عذاب از آنها برطرف شد، آنها به تکذیب پیامبر صلی الله علیه و سلم دوباره بازگشتند.

يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ ﴿١٦﴾

روزی که گیر و داری سخت و سترگ آغاز کنیم، [آنگاه] ما انتقام گیرنده ایم (۱۶) باید گفت که الله تعالی سرچشمه رحمت است، ولی نباید این را فراموش کرد که در برخی از موارد دارای قهر سختی هم می باشد، بخصوص در مورد آنده از اشخاصیکه که وحی الهی را به بازی و تمسخر بگیرند، گرفتار قهر شدید از جانب پروردگار با عظمت می گردند.

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَوْمَ»: روز قیامت. روز جنگ بدر. «نَبْطِشُ»: آن را به تندی می گیریم: (ملاحظه شود سوره: اعراف / 195، شعراء / 130، زخرف / 8). «الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى»: یورش تند، حمله شدید. مراد مجازات سخت است.

تفسیر :

ابن مسعود (رض) گفته است: «البطشة الكبرى» یعنی روز «بدر». و ابن عباس (رض) فرموده است: عبارت است از روز قیامت.

ابن کثیر در مورد می فرماید: ظاهر آن است که روز قیامت است، هر چند روز بدر نیز روز «بطش» بود (مختصر ۳۰۲/۳)

و امام فخر رازی میفرماید که: گفته دوم صحیح تر است؛ زیرا تهاجم روز بدر به این حد نمی رسد که به چنین وصفی عظیم موصوف گردد، و چون انتقام کامل فقط در روز قیامت حاصل میشود. و به دلیل اینکه آن را به «کبری» توصیف کرده است باید عظیم ترین انواع بطش باشد و آن هم فقط در روز قیامت تحقق می یابد. (تفسیر کبیر ۲۴۴/۲۷). بعد از آن کفار قریش را متوجه مصایبی میکند که گریبانگیر گردنکشان قوم فرعون شده و میفرماید:

خوانندگان گرامی !

در آیات قبلی بیان یافت که: مشرکان مکه بر سر کفرشان پای می فشاری داشتند. اینک

در آیات متبرکه (17 الی 33) نیز بیان می یابددکه : بسیاری از پیشینیان در ایمان نیاوردن به پیامبران خود، هم چون این مشرکان بودند. از جمله فرعون هم موسی را آزار می داد و هم به او ایمان نیاورد که سرانجام الله سبحان و تعالی پیامبر خود را یاری رساند و فرعون و سران حکومت و سایر پیروانش را در بحر غرق و مایه ی عبرت آیندگان شدند.

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ ﴿١٧﴾

و به یقین پیش از آنان قوم فرعون را آزمودیم و پیامبری بزرگوار برایشان آمد. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«کریم»: بزرگوار.

تفسیر :

«فَتَنًا»: آزمایش و امتحان است. (لغویون می نویسند که: کلمه «فتنه» در اصل به معنی قرار دادن طلا در کوره آتش است، تا از ناخالصی ها تصفیه شود، سپس برای هر نوع آزمایش سختی که جوهره انسان را نشان دهد بکار رفته است.)

در این هیچ جای شکی نیست که: آمدن انبیا برای مردم نوعی آزمایش است تا مشخص شود چه کسانی حق را می پذیرند و چه کسانی دست به لجابت میزند، و از دعوت برحق شان روی می گراندند. قابل یاد آوری است که: آزمایش الهی سنتی مستمر و حتمی است.

أَنْ أَدُوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِيَّايَ لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٨﴾

[و با ایشان گفت] که بندگان خدا (بنی اسرائیل) را به من بسپارید، که من پیامبری امین برای شما هستم. (۱۸)

تفسیر :

یکی از وظایف اساسی، بنیادی و ضروری که در برابر انبیا و پیامبران علیهم السلام قرار دارد، همانا امانت داری در گرفتن وحی و رساندن آن به مردم است. در ضمن باید گفت که: رمز موافقت شان همین است که باید در جامعه اعتماد مردم را نیز بخود جلب نمایند. همچنان باید؛ در مورد اینکه حضرت موسی علیه السلام در خواست رهایی بنی اسرائیل را از الله تعالی بعمل آورد، براساس و بنیاد وظیفه رسالت اوست نه به خاطر حمایت از قوم و قبیله خاصی خودش که به وی تعلق داشت.

یهودیان چه کسانی اند؟

قبل از بحث در مورد قوم بنی اسرائیل، میخواهم بیان بدارم که: یهودیان چه کسانی اند و چرا اساساً بدین نام مسمی شده اند:

در تفسیر «المحرر الوجیز ابن عطیه» که یکی از تفاسیر معتبر در جهان اسلام می باشد در این بابت می نویسد:

منظور از «وَالَّذِينَ هَادُوا» (سوره البقرة: آیه 62). یهودیان هستند. و بدین خاطر به این نام، مسمی شده اند که؛ گفته اند: «إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ» [الأعراف: 156]. «به سوی تو بازگشتیم». بنابراین کلمه یهود از «هَادَ يَهُودُ» یعنی بازگشت، گرفته شده است.

عده هم گفته اند: یهود منسوب به یهودا پسر یعقوب است که بر اثر تعریب دچار تغییر شده و به صورت یهود درآمده است.

زهرای هم حکایت کرده است که یهود از تهوید به معنی نرم و با وقار سخن گفتن گرفته شده است. و یا کلمه «هادوا» یا از «هَادَ» به معنی بازگشت، و یا از یهوذا پسر یعقوب

گرفته شده و بر اثر تعریب تغییر کرده است و یابینکه از «تَهَوَّد» به معنی آرام وبا وقار سخن گفتن یا حرکت کردن، گرفته شده است.

آلوسی (شهاب‌الدین محمود بن عبدالله آلوسی (۱۸۵۴-۱۸۰۲) در تفسیر آیه «وَالَّذِينَ هَادُوا» (سوره البقرة: 62) می‌فرماید: یعنی کسانی که یهودی شدند.

و کلمه «یهود» یک لفظ عربی است که از «هَاد» به معنی بازگشت و توبه کرد، گرفته شده است که در این صورت علت نامگذاری یهودیان به این اسم این است که آنان از عبادت گوساله توبه کردند، و این توبه کردن دشوارترین کار بود برای آنها، و یا اینکه کلمه «یهود» معرب «یهودا» است که در این صورت نام بزرگترین فرزند یعقوب بر یهودیان اطلاق گردیده است. (تفسیر ابن عطیه: جلد 1، صفحه 326 و جلد 4، صفحه 87. تفسیر آلوسی: جلد 1، صفحه 278).

اما بنی اسرائیل چه کسانی هستند؟

خداوند متعال فرموده است: «يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰسْرٰٓءِ اِلٰى اِسْرٰٓءِٖلَ اذْكُرُوْا نِعْمَتِيْ الَّتِيْ اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» (البقرة: 47). «ای فرزندان اسرائیل! نعمتی را که به شما ارزانی داشته‌ام به یاد بیاورید».

در تفسیر آلوسی در باره بنی اسرائیل آمده است که: «اسرائیل» یک اسم غیر عربی و مرکب است از «ایل» که یکی از اسماء خدا است، و «اسرا» که به معنی عبد، برگزیده، انسان یا مهاجر است. و اسرائیل لقب حضرت یعقوب علیه السلام است. سپس آلوسی گفته است که خداوند یهودیان را به اسرائیل نسبت داده است نه به یعقوب تا آنان را به طاعت و عبادت تشویق کند، چراکه کلمه اسرائیل بیش از لفظ یعقوب در برگیرنده این مفهوم است. همانطور که اگر گفته شود ای پسر صالح از خدا اطاعت کن نسبت به ای پسر زید از خدا اطاعت کن تشویق بیشتری در بردارد، چون انسان به طور طبیعی تمایل دارد که از آثار نیاکان خود پیروی کند حتی اگر ناپسند باشد. (تفسیر آلوسی: ج 1، ص 241-242).

پس منظور از بنی اسرائیل ذریه حضرت یعقوب از دوازده پسرش است. (تفسیر المنار: جلد 1، ص 289). و اولین کسی که از بنی اسرائیل وارد مصر شد، حضرت یوسف پسر یعقوب علیه السلام بود که بعد ها برادرانش هم به وی ملحق شدند و بدین ترتیب نسل او در آنجا رو به افزایش گذاشت تا جائیکه گفته شده وقتی که بنی اسرائیل از مصر خارج شدند، نفوس آنان ششصد هزار نفر بود، و این افزایش جمعیت در مدت چهارصد سال صورت گرفته است. (تفسیر المنار: جلد 1، ص 312).

خروج موسی علیه السلام با قوم بنی اسرائیل از مصر:

چون اقامت موسی علیه السلام در مصر به طول انجامید و فرعون و قوم فرعون هم به کفر و گمراهی خود ادامه دادند، خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام هدایت فرمود که شبانه با بنی اسرائیل مصر را از مسیری که برایشان تعیین شده است ترک کنند، پس حضرت موسی علیه السلام هم این فرمان الهی را اجابت کرد (و راهی سرزمین موعود شدند) ضمناً خداوند به موسی علیه السلام اعلام کرده بود که فرعون با لشکریانش آنان را دنبال خواهند کرد. خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِيٰ إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ» (الشعراء: 52). «ما به موسی وحی کردیم که شبانه بندگان مرا کوچ بده، بی‌گمان شما تعقیب میشوید».

وقتی که فرعون از خروج موسی و بنی اسرائیل از مصر اطلاع پیدا کرد، قهر و غضب وجودش را فراگرفت و لشکریان خود را از شهرهای مختلف جمع آوری کرد. «فَأَرْسَلَ

فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حُشِرِينَ ﴿53﴾ [الشعراء: 53]. «پس فرعون (مأموران خود را) به شهرها فرستاد تا (لشکریانش را) جمع کنند».

وقتی که لشکریان فرعون جمع شدند، فرعون آنان را به حرکت درآورد و موسی علیه السلام و قومش را دنبال کردند. خداوند متعال میفرماید: «فَأَتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ ﴿60﴾ فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ﴿61﴾ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿62﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿63﴾ [الشعراء: 60-63]. «پس (فرعون و فرعونیان) بنی اسرائیل را در هنگام طلوع آفتاب دنبال کردند. هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما (در چنگال فرعونیان) گرفتار میشویم. (موسی) گفت: چنین نیست. پروردگار من با من است و او قطعاً مرا (به راه نجات) رهنمایی می‌کند. پس به موسی وحی کردیم که عصای خود را به بحر بزن، پس بحر از هم شکافت و هر بخشی همچون کوه بزرگی گردید».

ابن عباس (رض) گفته است: در سطح بحر دوازده راه بوجود آمدند که هر راه به قبیله از بنی اسرائیل تعلق داشت. خداوند متعال این راهها را در سطح بحر خشک و سهل العبور قرار داده بود بطوریکه بنی اسرائیل توانستند به آسانی از آن بگذرند. خداوند در سوره‌ی طه به این نکته اشاره کرده و فرموده است: «فَأَضْرِبْ لَهُمُ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَفُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى» [طه: 77]. «راهی خشک برای آنان در بحر بگشا. (راهی که چون در آن گام بگذاری) نه از فرعونیان می‌ترسی که به تو برسند و نه (از غرق شدن در آب) هراسی خواهید داشت».

سپس فرعون و لشکریانش، موسی و بنی اسرائیل را در بحر تعقیب کردند و موج بحر آنان را در برگرفت و خداوند همه آنان را غرق کرد و به هلاکت رسانید. «فَأَتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ ۖ فَغَشِيَهُمْ مِّنَ اللَّيْلِ مَا عَشَيْهِمْ ﴿78﴾ [طه: 78]. «فرعون با لشکریانش آنان را دنبال کرد و بحر بطور شگفت‌انگیزی آنان را در (میان امواج) خود گرفت»
«وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿65﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْأَخْرِينَ ﴿66﴾ [الشعراء: 65-66].
«موسی و تمام کسانی که با او بودند نجات دادیم و سپس دیگران (= فرعون و لشکریانش) را غرق کردیم».

وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٩﴾

و بر خدا برتری مجوید که من برای شما دلیل آشکار آورده‌ام. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا تَعْلُوا»: تکبر نورزید و بزرگی نکنید. طغیان، سرکشی و مخالفت نکنید.
(ملاحظه فرمایندسوره های: مؤمنون آیه: 91، قصص آیه: 4، اسراء آیه 4، نمل آیه 31).
«سُلْطَانٍ»: دلیل و حجت. معجزه.

تفسیر :

پیامبرش را تکذیب نه نمایید، در حالیکه با دلیل واضح معجزه آشکاری که بر درستی رسالت آن دلالت می‌کند به نزد شما آمده. این برهان و معجزه آشکار عبارت است از: معجزه عصا، ید بیضا و سایر معجزات نهگانه آن.
واقعیت امر اینست که: اگر یکبار ریشه گناه و فساد ویشکل عام انحراف از راه حق در تار وپوت انسان رسوخ و نفوذ کند، انسان را به مرحله می رساند که؛ دیگر ارشاد الهی و دعوت انبیا ء هم به وی اثری نخواهد داشت.

وَإِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ ﴿٢٠﴾

و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از اینکه مرا سنگسار کنید. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عُدْتُ»: به الله پناه برده‌ام. «تَرْجُمُونِ»: اینکه مرا سنگسار کنید. تکیه روی مسأله رجم، یعنی سنگسار کردن بدین خاطر است که اغلب پیغمبران و مردان خدا را بدین نحو تهدید و در نهایت به قتل رساندند. (برای مزید معلومات مراجعه به سوره های: کهف آیه: 20، یس آیه: 18، هکذا داستان: شعیب علیه السلام (در سوره: هود آیه: 91) و حضرت ابراهیم علیه السلام (در سوره: مریم، آیه 46) و در مورد نوح علیه السلام (به سوره: شعراء آیه: 116).

«رجم»، به معنی مطلق قتل نیز استعمال شده است (ملاحظه شود: معجم‌الفاظ القرآن الکریم).

تفسیر :

فرعونیان موسی علیه السلام را تهدید به مرگ نموده و می خواستند که؛ با سنگسار او را بقتل برسانند، پس حضرت موسی علیه السلام از آزارشان به خدای منان پناه برد. از دروس این آیه مبارکه یکی هم اینست که: تهمت ها، تهدید ها و شکنجه نباید مانع کار تبلیغی مبلغین گردد، انسان در همه احوال به الله بزرگ خویش پناه ببرد و در کار خویش از الله طلب کمک و یاری کند، تکیه بر الله تعالی و پناه جستن به الله تعالی به انسان قوت و منانت نصیب میفرماید تا در برابر ستمگران، جهلا و ظالمین ایستادگی و مقاومت کند.

وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاَعْتَرُونِ ﴿٢١﴾

و اگر به من ایمان نمی آورید، پس از من کناره گیری کنید. (و مانع ایمان آوردن مردم نشوید). (۲۱)

تفسیر :

«إِعْتَرُونَ»: اگر به من ایمان نمی آورید و به نبوت من اقرار نمی‌نمایید؛ پس از من کناره گیری کنید و با آزار و اذیت متعرض من نشوید و از جنگ با من دست بردارید و به کاری من کاری نداشته باشید.

ابن کثیر فرموده است: یعنی به من تعرض و پرخاش نکنید و بگذارید کار به صورت مسالمت آمیز برگزار شود، تا خدا در بین ما حکم کند. (مختصر ۳/۲۰۳).

قابل یاد آوری است که: حضرت موسی علیه السلام با داشتن معجزه ها، خواهان درگیری مسلحانه و مقابله با مخالفان خویش نبود، بلکه او میخواست با یک پلان منظم و منطقی در مقابل مخالفین خویش به اهداف عالی خویش نایل شود.

در این درخواست حضرت موسی علیه السلام دو خواست اساسی را مطرح میکند:

اول: فرعون و فرعونیان، او را نیازارند و آزادش بگذارند.

دوم: مزاحم ایمان آوردن مردم نشوند و سدّ راه دعوت شان را نگیرند.

فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هُوَ لَاءِ قَوْمٍ مُّجْرِمُونَ ﴿٢٢﴾

آنگاه به درگاه پروردگارش ندا داد که یقیناً آنها قوم مجرم‌اند. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«دَعَا»: به فریاد خواند. ندا داد. (در این شکی نیست که: بعد از طی چندین مرحله دعوت و هدایت، نفرین جایز است).

«مُجْرِمُونَ»: گناهکاران. در اینجا هدف همان کافران است.

فَأَسْرِبِعَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ ﴿٢٣﴾

(به او دستور داده شد) بندگان مرا شبانه حرکت ده که آنها به تعقیب شما می‌آیند. (۲۳)

تفسیر :

بعد از اینکه فرعون و قومش دعوت موسی علیه السلام را رد کردند، پروردگارش را دعا نمود و گفت: پروردگارا! این گروه، قومی کافر و بدکاراند و پروردگار با عظمت از آنان انتقام گرفت. در همین هنگام بود که خداوند متعال به موسی علیه السلام هدایت فرمود: تا قوم بنی اسرائیل را بدون اجازه و مشورت فرعون، از میانشان بیرون ببرد؛ دعای موسی علیه السلام را پروردگار با عظمت استجابت نمود، و قوم خویش شبانه بیرون آورد. الله تعالی به موسی علیه السلام وحی فرموده بود که: بندگانم را شب هنگام در تاریکی کوچ و حرکت دهند، تا حالشان پوشیده‌تر باشد. الله تعالی به حضرت موسی وحی نموده بود که: من چنان تدبیری را اتخاذ نموده‌ام که؛ فرعون و لشکریانش شما را تعقیب کرده نتواند، آن‌گاه شما را نجات داده و فرعون و یاران‌شان را در آب غرق خواهم ساخت.

«أَسْرِبِعَادِي»: «اسراء» به معنای کوچ دادن در شب است. و «رهو» به معنای راه باز و آرام و گسترده است، (مراجعه شود به سوره هود آیه 81، حجر آیه 65، طه، آیه 77، شعراء، آیه 52). «لَيْلًا»: ذکر این کلمه برای تأکید است.

«مُتَّبِعُونَ»: تعقیب شوندگان. دیده شده که حرکت شبانه بنی اسرائیل به رهبری حضرت موسی علیه السلام نوعی از مبارزه بی سر و صدا است که فرعون تحمل آن را نداشت بناءً سربازان خویش را که در آن ثروتمندان، باغداران، و صاحبان قصر های مجلل حضور داشتند، به تعقیب آنان و غرض قلع و قوم آنان فرستاد. در این داستان دیده شد که: داشتن ثروت و دارایی و داشتن، امکانات مادی که فرعونیان از آن برخوردار بودند، در برابر قهر الهی عامل نجات دهنده نمی باشد. سنت پروردگار با عظمت، انقراض و هلاکت اقوام ستمگر، ظالم و خدا نانشناس، و روی کار آمدن قومی دیگر است. با تمام صراحت باید گفت که: کامیابی‌های دنیا زود گذر است. و نه باید به آن مغرور شد.

زندگی دنیوی برای انسان از نظر قرآن عظیم الشان چیزی جز خسران نیست؛ مگر به آن‌ده اشخاصیکه «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (تین: 6) (مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند که برای آنان پاداشی قطع ناشدنی و همیشگی است).

یکی از مهم ترین خطراتی که انسان در دنیا با آن مواجه است، محبت جاه، مقام چوکی و منصب است که از جمله زینت های دنیوی بحساب می آید.

در نهایت باید عرض داشت که: دوری از ایمان و عمل صالح سبب سقوط است و ایمان، عامل دوری از هرگونه خطا ها، پستی و نزول های تباه کن میباشد.

باید گفت که: انسان در اصل خلقت خودپستی ندارد ولی سقوط اش به وادی بدبختی اش در طی عمل که در طی مراحل زندگی اش که انجام می دهد، واقع میشود.

انسان که از جمله بهترین و اشرف ترین مخلوقات الهی در روی زمین میباشد، ولی اگر یکبار سقوط و انحرف کند، سقوطش از همه موجودات پست تر است. که الله تعالی همه ما و شما را از آن نگاه بدارد.

وَأَثْرُكَ الْبَحْرِ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ ﴿٢٤﴾

و بحر را هنگامی که آرام است رها کن، زیرا ایشان لشکری اند غرق شدنی اند. (۲۴)
تفسیر :

الله تعالی در خطاب به حضرت موسی علیه و السلام میفرماید: «وَأَثْرُكَ الْبَحْرِ رَهْوًا»: بحر را به حالت خودش ساکن و گشاده پشت سر بگذار، و با عصا بر آن نزن تا دوباره یکجا شود، زیرا موسی علیه السلام می خواست همینکه بنی اسرائیل در جانب دیگر از آب خارج شوند، آب را دوباره با عصای خویش بزند که رود نیل دوباره به حال اصلی خویش برگردد تا میان آنان و سربازان فرعون حایلی ایجاد شود، و دیگر نتوانند به تعقیب آنان پردازند، اما الله تعالی به حضرت موسی علیه و سلم دستور فرمود، که بحر را همان طور آرمیده و ساکن به حال خودش بگذار، تا فرعون به تصور این که بحر خشک است، به آن داخل و گرفتار بلا شوند. همینکه موسی علیه السلام از ضمانت پروردگارش خویش اطمینان حاصل کرد، و دلش آرام گرفت و اضطرابش از بین رفت، بحر را به حالت خویش باقی گذاشت و در نتیجه فرعون و سربازان فرعون غرق دریا شدند.

مُجَاهِدُ بْنُ جَبْرِ (21 - 104 هجری) - (642 - 722 میلادی) که اکثراً به «جُبیر» شهرت دارد و از جمله تابعین می باشد در معنی این آیه مبارکه میفرماید: «بحر را همچنان با راه های خشک شده آن باقی گذار تا فرعون و قومش با اطمینان داخل آن شوند و چون همه آن ها به آن داخل شدند، آنگاه ما بحر را به هم می آوریم که همه غرق شوند». در اینجا می خواهم توجه خوانندگان را بک مطلب جلب نمایم که: هر راه بازی که در پیشروی انسان قرار دارد، نشانه لطف الهی نیست، در داستان تعقیب بنی اسرائیل توسط سربازان فرعون ملاحظه نمودیم که الله تعالی برای شان راه بحر را هم باز گذاشت تا فرعونیان به تعقیب بنی اسرائیل داخل بحر شوند، همینکه داخل شدند، همه شان را در آب غرق ساختند. الله تعالی آنان را درآبی و دریایی غرق نمودند که به آن آب باغ های آنها سر سبز میشد مینازیدند، در نهایت در همان آب غرق شدند.
یادداشت :

رود نیل به قدری عظیم و بزرگ است که قرآن عظیم الشان از آن به بحر تعبیر بعمل آورده است .

كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعَيُْونٍ ﴿٢٥﴾

(پس از غرق شدن) چه بسیار باغها و چشمه ها که از خود به جای گذاشتند. (۲۵)
«كَمْ»: چه زیاد! بسیار فروان .

وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٢٦﴾

و کشت و زرعها و مقام و قصر های عالی رها کردند و رفتند. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَقَامٍ»: اقامتگاه. جایگاه. هدف از ازان قصر ها و یلاها و منازل مجلل است.
«کَرِيمٍ»: پرارزش و گرانبها.

تفسیر :

در واقعیت تمام باید بعرض رسانیده شود که داشتن ثروت، و سرمایه مایه سعادت برای انسان نمی گردد، بلکه در بیساری از موارد همین ثروت و داری؛ مایه و موجبات تباهی

و هلاکت و مصیبتی برای انسان را بیار می آورد .
همچنان در این هم شکی نیست که غرق شدن در عیاشی، و دوری از کتاب الله و سنت
رسول الله انسان را در صف مخالفان و معاندین راه حق و انبیاء قرار میدهد.
حضرت قتاده فرموده است: که هدف از «و مَقَامِ گَرِیم» همان اماکن نیکو و قشنگ و
سراها و منازل مسکونی و غیره است. (البحر ۳۶/۸).

و نَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكَاهِينَ ﴿٢٧﴾

و چه نعمتی که در آن شاد و خرم بودند. (۲۷)

تفسیر :

«فَاكَاهِينَ»: «فاکه» این اصطلاح به اشخاصی خطاب میشود که: در ناز و نعمت و آسودگی
زندگی بسر می برند، و به اصطلاح از جمله اشخاص متنعمان میباشند، آنان: از انواع لذت
های دنیوی مستفید می باشند.

فرعونیان هم که به اصطلاح «فکاهین» خوانده شده، وقتیکه کافر شدند به هلاکت و نابودی
گرفتار آمدند؛ زیرا گناه را مرتکب شدند که موجب زوال نعمت های داده شد و در نتیجه
عذابی الیم گرفتار و غرق در آب شدند.

كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴿٢٨﴾

این طور (شد) و ما همه ای این نعمت ها را از آنها گرفتیم و به قوم دیگری دادیم. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَوْمًا آخَرِينَ»: گروه دیگری، مراد بنی اسرائیل است.

تفسیر :

پروردگار با عظمت نعمت هایی را که به فرعون و قومش باقی گذاشتند از آنان سلب کرده
و به قوم دیگری از بنی اسرائیل بخشید.

ابن کثیر در این مورد فرموده است: منظور از آنها بنی اسرائیل است که (بعد از غرق
شدن فرعون و قومش) بر سر زمین قبطی ها و دیار مصر تسلط پیدا کردند.

طوریکه الله تعالی میفرماید: «وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ
وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا
مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ﴿١٣٧﴾». (سوره اعراف) (و آن قوم
مستضعف (بنی اسرائیل را در مشارق و مغارب سرزمینی که در آن برکت نهادیم (سر
زمین شام) وارث خزانه و سلطنت گردانیدیم. و سخن نیک (وعده نیک) که پروردگار تو
به بنی اسرائیل داده بود به سبب اینکه صبر ورزیده بودند، به کمال رسید (تحقق یافت). و
آنچه را که فرعون و قومش می ساختند و آنچه از باغها را که بر پایه ها افراشته بودند،
نابود کردیم.) و در جای دیگر میفرماید: «وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» (الشعرا- 59) (مختصر
۳/۳۰۳).

سرزمین هایی که در اختیار فرعونیان بود، آنچنان وسیع بود که یک سر آن در شرق قرار
داشت و سر دیگر آن در غرب، این سر زمین ها دارای محصولات و برکات مادی و معنوی
بسیاری بود، زیرا محل بعثت انبیای الهی و مدفن بسیاری از آنان بود.

در نتیجه ملاحظه نمودیم: آنانیکه سعادت خویش را در مال و مادیات زیاد می سنجیدند، و به
حالاتی و اوضاعی مواجه شدند که همین مال مایه هلاکت شان را هم مهیا ساخت.

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ ﴿٢٩﴾

پس نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین و [هنگام نزول عذاب هم] مهلت نیافتند. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُنْظَرِينَ»: مهلت داده شده گان.

تفسیر :

بعد از اینکه فرعون و قومش به هلاکت رسیدند، و الله متعال عقوبت و جزایی را که بر آنان مقدر کرده بود به تأخیر نه انداخت، بلکه در وقتش اجرا و واقع شد. نه آسمان و نه زمین به حال شان گریه کرد، زیرا؛ آنان از این ناچیزتر و حقیرتر بودند که کسی به هلاکت و نابودی شان گریه کند. «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ...»: اعراب زمانیکه شخصی مهم و بزرگی وفات مییافت، در توصیف شان میگفتند: «بکت علیه السماء والأرض، وبکته الريح وأظلمت له الشمس». «آسمان و زمین و باد بر او گریستند و آفتاب بر درگذشت وی تاریک شد».

همچنان اعراب عادت داشتند که برای اهمیت داده مرده های خویش می گفتند: آسمان و زمین بر حال او گریه کردند. آفتاب کسوف کرد (آفتاب گرفتگی) و ماه خسوف (ماهتاب گرفتگی). از همین قبیل اصطلاحات متعددی در بین مردم مروج بود، ولی در مورد هلاکت فرعون و قومش نه اهل آسمان (فرشتگان) بر آنان گریه کرد و نه اهل زمین و نه کسی بر حال شان دلسوزی و تاجر نشان نداد و نه قطره اشکی را هم به حال رقتبار شان ریختند.

در حدیث شریف آمده است: «ما من مؤمن مات في غربته غابت فيها بواکيه إلا بکت علیه السماء والأرض». «هیچ مؤمنی نیست که در غربت بمیرد؛ مگر اینکه آسمان و زمین بر او می‌گریند».

همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «ما من عبد إلا وله في السماء بابان، باب يخرج منه رزقه وباب يدخل منه عمله وكلامه، فإذا مات فقدها وبکیا علیه». «هیچ بنده‌ای نیست مگر اینکه برایش در آسمان دو در است: دری که از آن روزی وی بیرون می‌آید و دری که از آن عمل و سخن وی داخل می‌شود پس چون بمیرد؛ آن دو در، وی را گم میکنند و بر او می‌گریند». سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه کریمه را تلاوت کردند. و از سیاق حدیث برمی‌آید که مراد، بندگان مؤمن‌اند.

امام مجاهد می‌گوید: «هیچ مؤمنی نمی‌میرد، جز اینکه آسمان و زمین چهل صبح بر او می‌گریند. راوی می‌گوید: از مجاهد پرسیدم: آیا زمین می‌گرید؟ گفت: آیا تعجب می‌کنی؟ چرا زمین بر بنده‌ای که آن را با رکوع و سجده خویش آباد می‌کرد، نگریست؟ و چرا آسمان بر بنده‌ای که تکبیر و تسبیح وی در آسمان، زمزمه‌ای مانند آواز زنبور عسل داشت، نگریست؟».

پس مراد آیه این است که بر نابودی فرعون و قومش هیچ تأسف و اندوهی در بین مردم به وجو نیامد، بر خلاف مؤمنان که با مرگ شان، جای نماز خواندن شان از زمین و محل عروج و صعود اعمال شان از آسمان، برای شان می‌گریست. همچنین احتمال دارد مراد آیه این باشد که: کافر گردنکش و مغرور و متکبر، هیچ چیز را در دنیا به اندازه نفس خود بزرگ نمی‌بیند زیرا نفس وی بزرگترین چیز در چشم وی است لذا خداوند در این آیه کریمه از این واقعیت خبر می‌دهد که کافران گردنکشی مانند فرعون و فرعونیان نابود شدند و هیچ اتفاقی هم نیفتاد بلکه کار و بار دنیا همچنان است که بود.

وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿٣٠﴾

و البته ما بنی اسرائیل را از عذاب ذلّت و خواری نجات دادیم. (۳۰)
«الْعَذَابِ الْمُهِينِ»: یعنی از عذاب ذلّت بار، همانا از: شکنجه های سخت و طاقت فرسای جسمی و روحی، کشتن پسران، و زنده نگاه داشتن دختران شان برای خدمتکاری و هوسرانی، بیگاری و کارهای بسیار سنگین و غیره (ملاحظه شود سوره های: بقره، آیه: 90، آل عمران، آیه: 178، نساء، آیه: 14).

مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾

از فرعون که متکبری سرکش از زمره اسراف کاران بود. (۳۱)

تفسیر:

«عَالِيًّا»: متکبر: برتری جوی متجاوز (سوره: یونس، آیه 83، مؤمنون، آیه: 46) قوم بنی اسرائیل از جانب فرعون و زورمندان شان به عذاب های مختلف که از حدود الهی تجاوز می کرد مجازات میشدند. بنی اسرائیل از جانب فرعونیان در قید بردگی و غلامی، خواری و ذلالت، در عذاب و شکنجه ای سخت زندگی خویش را پیش میبردند، بر آنان کارهای شاقه خلاف کرامت انسانی بر آنان تحمیل می شد و فرعونیان فرزندان پسرشان را کشته و زنان شان را برای خوشگزرانی خویش زنده نگه می داشتند.

امام صاوی میفرماید: این از جمله برشمردن نعمت هایی است که به بنی اسرائیل عطا کرده بود و مقصود از آن تسلی خاطر و مزده دادن به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم است که خود او و قومش را از دست مشرکین نجات خواهد داد؛ زیرا آنها در ستمکاری به پای فرعون نرسیده اند. (صاوی ۶۰/۴۸).

وَلَقَدْ اخْتَرْنَاَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ ﴿٣٢﴾

و آنها را در آن دور بر عالمیان به علم و دانش (کتاب آسمانی تورات) برگزیدیم و برتری دادیم. (۳۲)

تفسیر:

«اخْتَرْنَاَهُمْ»: ایشان را برگزیدیم و امت منتخب کردیم.

«عَلَىٰ عِلْمٍ»: آگاهانه از روی شناخت. یعنی خدا می دانست که بنی اسرائیل مردمان مؤمنی بودند و استحقاق گزینش داشتند، و دیگران اغلب بت پرست و اهل فسق و فجور بودند. ولی بعدها راه خلاف و نزاع در پیش گرفتند و از صراط مستقیم منحرف شدند. (مراجعه شود: آل عمران / 105، یونس / 93، جاثیه / 17) و خداوند برای همیشه کسانی را بر ایشان گماشت که آنان را شکنجه سخت و عذاب بد برسانند. (ملاحظه شود سوره: اعراف آیه: 167).

بسیاری از مفسرین رمز این برتری بنی اسرائیل و تعداد کثیری از پیامبران در این قوم و در ضمن صبر و پایداری شان با موسی علیه السلام در راه دین و دعوت بود، اما وقتی که آن ها این اوصاف را ترک نمودند الله تعالی هم وضع را بر آنان دگرگون ساخت و آنان را از این جایگاه برگزیده محروم ساختند.

بیشترین پیامبران در بنی اسرائیل آمده اند :

قرآن عظیم الشان در (آیه 124، سوره الأنعام) میفرماید: «وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ». (و چون آیه و نشانه ای (از سوی خدا برای هدایت

آنان) نازل شد گفتند: ما هرگز ایمان نمی‌آوریم تا آنکه به ما هم مثل آنچه به فرستادگان خدا داده شد، داده شود، (بگو: خداوند بهتر می‌داند که رسالت خود را کجا (و نزد چه کسی) قرار دهد. به زودی به آنها که گناه کردند، به سزای آن مکر و نیرنگ‌ها که می‌کردند، خواری و عذاب سخت از نزد خداوند خواهد رسید).

در ضمن قابل یاد آوری می‌دانم که: رسالت، مانند مناصب دنیوی نیست که بتوان آن را به سعی و کوشش و مال و جاه به دست آورد، بلکه فضلی از جانب الله است و مقام و منصبی دینی است که ضوابط و شرایط مخصوص به خود را دارد لذا حق تعالی آن را به هر که و هر کجا که بخواهد میبخشد.

واقعاً هم بیشترین انبیایی که ذکر آنها در قرآن عظیم الشان آمده اعم پیامبران اولوالعزم و غیره برای بنی اسرائیل فرستاده شده اند، و دلیلش هم اینست که بنی اسرائیل قومی سرکش و طغیانگر بودند و زیر بار انبیاء نمی‌رفتند و به آسانی تسلیم حق نمیشدند، و اهل غدر بودند، و عهد و پیمان الهی را میشکستند، و انبیاء را قتل و عام میکردند، مثلاً آنها هفتاد نفر از پیامبرانشان را کشتند، و کارشان به جایی کشیده میشد که فحش و ناسزا به پروردگارشان میگفتند.

قرآن عظیم الشان در (آیه 100، سوره بقره) میفرماید: «أَوَكَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (چرا هرگاه پیمانی بستند، گروهی از آنان، آن را شکستند) (یعنی: آن پیمان را دور افکنده و زیرپا نهادند؟) «آری، بیشتر آنان ایمان نمی‌آورند).

حسن بصری فرموده است: «قطعاً هیچ عهد و پیمانی را سراغ نداریم که یهودیان به آن متعهد شده باشند و بعداً آن را نشکسته و پشت سر نینداخته باشند، امروز عهدی می‌بندند و فردا آن را می‌شکنند».

وَأَنبِئَهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ ﴿٣٣﴾

و آیاتی (از قدرت خویش) به آنها دادیم که در آن آزمایش آشکار بود. (۳۳)

تفسیر:

امام فخر رازی گفته است: آیات و دلایلی از قبیل شکافتن دریا و سایه انداختن ابر بر آنها و نازل کردن من و سلوا و مرغ های بریان و سایر آیات درخشان را به آنان عطا کرد که خدا آن را به احدی دیگر نداد. (تفسیر کبیر ۲۴۸/۲۷).

«الآيات»: معجزات. دلائل.

«بلاء»: آزمایش قبل از همه باید گفت که: داده های الهی، وسیله ابتلا و آزمایش میباشد. الله تعالی به قوم بنی اسرائیل معجزه های آشکار و روشنی را به دست موسی علیه السلام عطا کرد؛ معجزه هایی که با آن ها در فراوانی و تنگدستی و در آسانی و دشواری مورد امتحان و آزمایش قرار گرفتند تا شکر گزاران از کافران باز شناخته شوند. تا بنگریم که چگونه عمل میکنند، بنی اسرائیل از غرق شدن در بحر نجات یافتند، آب بحر به چند شق تبدیل شد، ابر بمثابة سایه بان بر سر شان آمد، خوراک من و سلوی برا این قوم نازل شد، این و سایر معجزات که براین قوم فرود آمده است، باز هم انحراف و ناشکری مینمودند.

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ ﴿٣٤﴾

البته این (مشرکان) می‌گویند. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هؤلاء»: مشرکان و کفار مگه.

خوانندگان گرامی !

بعد از اینکه در آیات قبلی اشاره به سرنوشت فرعون و فرعونیان بعمل آمد. اینک در آیات متبرکه (35 الی 50) به بیداری مردم قریش پرداخته و برای شان بیان میدارد که مبادا به سرنوشت فرعون و فرعونیان دچار نشوند و بدانند که روز قیامت آمدنی است و خوراک بدکاران ثمره ی تلخ درخت زقوم و آب جوشان دوزخ و خونابه ی دوزخیان خواهد بود.

إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ ﴿٣٥﴾

غیر از این مرگ اول ما (زندگی دیگر) نیست و ما بار دیگر زنده نخواهیم شد. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بِمُنْشَرِينَ»: زنده شدگان. برانگیخته شدگان.

تفسیر :

باید با تمام قوت بیان داشت که: ایمان داشتن به قیامت و روز جزا، مرز اساسی بین ایمان و شرک است. مشرکین که: خالقیّت الله را قبول نداشتند، بدین عقیده و باور بودند، که زندگی همین چند روز در دنیا می باشد، و مرگ همین یکبار است که صورت میگیرد، دیگر چیزی بنام مرگ و مردن وجود ندارد، و به اصطلاح این مرگ اولین و آخرین خواهد بود، زنده شدن دوباره، حساب اعمال، پاداش و جزایی در میا نیست.

فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٦﴾

اگر راست میگوئید پدران (مردۀ) ما را زنده کنید. (۳۶)

تفسیر :

«فَأْتُوا بِآبَائِنَا...»: مشرکان در خطاب به مؤمنان می گفتند، اگر شما در این عقیده که الله تعالی مرده ها را از قبر دوباره زنده می کند راستگوی هستید، پس پدران و نیاکان ما را برای ما زنده گردانید. مشرکین می خواستند به طرح استدلال های بی بنیاد و غیر منطقی خویش معاد و روز قیامت را در این دینا داشته باشند، و نمی خواهند تا بر پای قیامت انتظار بکشند.

در روایتی آمده است که: کفار قریش روزی از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستند تا خداوند متعال در همین دنیا مردگان را برایشان زنده کند و سران قوم شان از جمله قصی بن کلاب را زنده گرداند تا با وی درباره صحت نبوت محمد صلی الله علیه وسلم و روز بر پای قیامت صحبت و مشورت کنند اما خداوند متعال این خواسته آنان را رد کرد. امام فخر رازی در تفسیر خویش می نویسد: کفار مکه در مورد نفی حشر و نشر چنین استدلال کرده و گفته اند: اگر حشر و نشر ممکن و معقول است، پس پدران مرده ای ما را زنده کنید تا در مورد درستی ادعای شما راجع به حشر و نشر روز قیامت، برای ما دلیل باشد (تفسیر کبیر ۲۴۹/۲۷) و قرطبی گفته است: گویندهی این سخن ابو جهل بود، او به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: ای محمد! اگر در گفته خود صادق هستی، دو نفر از پدران ما را زنده کن. اول قصی بن کلاب که مردی راستگو بود، تا از او پرسیم بعد از مرگ چه میشود؟ (تفسیر قرطبی ۱۴۴/۱۶).

أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبِعَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿٣٧﴾

آیا آنان (مشرکان مکه) بهترند یا قوم «تبع»؟ و کسانی که پیش از آنان بودند؟ ما آنان را به خاطر اینکه قوم مجرم بودند، نابود کردیم. (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تُبَّعَ»: تُبَّعَ حَمِيرِي، یکی از شاهان یمن و شخصی صالحی به شمار میرفت.

تفسیر :

داستان قوم او برای اهل مکه بکلی روشن و شناخته بود (ملاحظه شود: المصحف المیسر). قوم تُبَّع جمعیتی بودند با قدرت و نیروی فراوان و دارای حکومت وسیع و گسترده. در تفسیر نمونه در مورد «تُبَّع» می نویسد، این لقب عمومی برای تمام ملوک و شاهان یمن مورد استعمال قرار می گیرد.

در مورد اینکه قوم قریش در نیرومندی و مکنّت و قدرت برترند یا قوم تبع حمیری که دور دنیا را با لشکریانش گشت و بر مردم مسلط شد. باید متذکر شد که: قریش، عرب عدنانی اند و قوم تبع حمیری، عرب قحطانی و قحطانیان دولت و مدنیّت عمیق و مجد و شکوه بزرگی داشتند.

طوری که یاد آور شدیم که: «تبع» لقب تعدادی از شاهان حمیری عربستان جنوبی در قرن چهارم و پنجم میلادی بود.

امام قرطبی در مورد قوم «تبع» مینویسد: «مراد از تبع، یک شخص واحد نیست بلکه هدف از آن شاهان یمن اند زیرا لقب شاهانشان «تبع» بود چنان که «خلیفه» لقب بزرگ مسلمین، «کسری» لقب شاه فارس و «قیصر» لقب شاه روم است.

امام قرطبی میافزاید: اما ظاهراً از آیات قرآنی چنین بر می آید که این سخن الله تعالی ناظر بر یکی از شاهان تبعه است که اعراب، بیشتر از دیگران او را به این اسم می شناختند چنان که در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: تبع را دشنام ندهید زیرا او مسلمان شد.

اما قرطبی اضافه می کند: این تبع (والله اعلم) همان «ابو کرب» جهان گشای یمن بود که قصد کعبه کرد تا آن را ویران کند ولی در راه دچار مریضی حادی گردید و از تصمیم خویش منصرف گشته و برای اولین بار، کعبه را پرده یا پیراهن پوشانید و بعد از آن که به مدینه حمله کرد و قصد داشت تا آن را ویران سازد، به او خبر دادند که مدینه، هجرت گاه پیامبری خواهد بود که نام وی «احمد (ص)» است پس از مدینه نیز دست برداشت.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ﴿٣٨﴾

وما آسمانها و زمین و آنچه را بین آنهاست بیهوده و بی هدف خلق نکردیم. (۳۸)
تفسیر:

«لعب» به کار بی هدف، بی پروگرام و بی نتیجه اطلاق می شود. یعنی اینکه الله تعالی زمین و آسمان و موجودات میان آن ها را بی فایده و بی هدف خلق نه نموده، بلکه بر مبنای حکمت عظیم و مقصد بزرگی افریده شده است.

هدف خلقت دارایی هدف برحق است، از اینکه ما به کنه این هدف پی نمی بریم مشکل در فهم محدود بشری ما نهفته است، علم واقعی، پی بردن به حقایق و حکمت کارهای الهی است. طوری که در آیه بعدی میفرماید:

مَا خَلَقْنَا هُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾

ما آن دو را جز به حق نه آفریدیم لیکن بیشترشان نمی دانند. (۳۹)

تفسیر :

در این شک نیست که: بیشتر از مردم به علت نادانی از حق روی گردان اند و نمی اندیشند

و از مشاهده نشانه ها و شنیدن موعظه ها پند نمی گیرند.

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٠﴾

همانا روز قیامت که روز فصل و جدایی (مؤمن و کافر) است وعده گاه جمیع خلائق است. (۴۰)

تفسیر :

«يَوْمَ الْفَصْلِ»: روز عدل الهی میان محق و مبطل. روز جدایی بین حق و باطل است (ملاحظه شود سوره: صافات آیه: 21). روز قیامت روز فاصله حق از باطل و نیکان از بدان است. در این روز روابط بی اثرند جز شفاعت. در این روز نه شخص به شخص چیز کمک رسانده میتوانند و نه جماعتی به جماعت دیگری با در نظر داشت اینکه در روز قیامت، همه جمعند و انسان در جمع است، اما تنهاست.

يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤١﴾

روزی که هیچ دوستی از دوستی (دیگر) چیزی را دفع نکند و آنان مدد نمیشوند. (۴۱)

تفسیر :

«لَا يُغْنِي»: یعنی سودی نمی رساند. بی نیاز نمی گرداند (ملاحظه شود سوره: یونس آیه: 36، یوسف آیه 68، مریم آیه: 42). در روز قیامت، هیچ همنشینی برای همنشیش دیگری فایده نمی رساند، هیچ رفیقی به رفیق خویش یاری کرده نمی تواند، و هیچ خویشاوندی از خویشاوندش ضرری را دفع کرده نمی تواند. بصورت کل در آن روز، هیچ قوم و قریبی نه می تواند به نزدیکانش هیچ گونه نفعی برساند و نه از آنان آسیبی را دفع کند.

«مولى»: کلمه است که معنی مشترک بسیاری دارد؛ مانند سرور، برده، پسر، کاکا، یاور، همپیمان، خویشاوند، نزدیک و دوست.

إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٤٢﴾

مگر کسی که خدا او را مورد رحمت قرار داده است؛ زیرا او توانای شکست ناپذیر و مهربان است. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ»: اشاره به رحمت در عین قدرت خداوند ذوالجلال است.

تفسیر :

پروردگار با عظمت ما در پادشاهی و حکمش با عزت، در انتقام از دشمنانش نیرومند و به دوستانش مهربان است.

غیر الله متعال، نه می تواند خطر را رفع کند و نه آن را به دیگری برگرداند، و یا آن را تبدیل کند و یا تخفیف دهد.

پروردگار با عظمت ماهمان غالبی است که اگر عذاب کسی را اراده کند، هیچ کس نمیتواند به یاری وی بشتابد ولی در عین حال، او به بندگان مؤمنش بی نهایت مهربان است.

إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقْوِمِ ﴿٤٣﴾

البنه درخت زقوم. (۴۳)

تفسیر :

«الزقوم»: عبارت از درختی تلخ و بد بو و خوراک گناه پیشه در جهنم میباشد. (ملاحظه شود سوره: صافات آیه: 62).

به تعریف دیگر «زقوم» خوراک انسانها «أثیم» اشخاصیکه داری گناه بسیاری، مذنب و مجرم بزرگ است میباشد. از جمله مذنبین کفار میتوان از ابوجهل، ویرانش و امثال شان از ملحدان مجرم در هر عصری که هستند یاد نمود، زیرا آیه مباره برماقبل و ما بعد خویش، بر این معنی دلالت می‌کند.

همچنان «زقوم»: درختی است که الله تعالی آن را در جهنم آفریده و آن را به نام «شجره ملعونه» نامیده است، زمانیکه دوزخیان گرسنه میشوند، به سوی این درخت آمده و از آن تناول مینمایند. طوریکه همچو عبارتی در سوره صافات آیات (62 - 64) تذکر یافته است: «أَذَلَّكَ حَيْرٌ نَزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزُّقُومِ ﴿62﴾ إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ ﴿63﴾ إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ﴿64﴾ (آیا این نعمت جنت) برای پذیرایی بهتر است یا درخت زقوم. (63) بدون شک ما آن را وسیله شکنجه و رنج برای ظالمان قرار داده‌ایم. (64) آن درختی است که از قعر دوزخ می‌روید.)

درخت زقوم طوریکه یاد آور شدیم در دوزخ می‌روید، همان طوریکه انسان مجرم در دوزخ همیشه میماند، درخت زقوم هم به اراده‌ی الله تعالی همیشه باقی میماند. شان نزول آیات 43 - 44:

949- ک: سعید بن منصور از ابو مالک روایت کرده است: ابو جهل خرما و مسکه می‌آورد و می‌گفت: بخورید این زقومی است که محمد شما را از آن می‌ترساند. پس آیه «إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ ﴿43﴾ طَعَامُ الْأَثِيمِ ﴿44﴾ نازل شد.

طَعَامُ الْأَثِيمِ ﴿٤٤﴾

خوراک گنهگاران است. (٤٤)

تفسیر:

مفسر ابو حیان فرموده است: «أثیم» صفت مبالغه می‌باشد و به معنی «كثير الاثم» است و به مشرک تفسیر شده است. (البحر ٣٩/٨). «الأثیم»: بسیار گناهکار (ملاحظه شود سوره‌های: بقره آیه: 276، نساء آیه: 107، شعراء آیه: 222).

كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ ﴿٤٥﴾

مانند مس گداخته شده در شکم‌ها می‌جوشد. (٤٥)

تفسیر:

«المهل»: میوه درخت زقوم مانند، مس و یا نقره‌ای است که با آتش ذوب شده باشد، در شکم‌های کافران می‌جوشد و روده‌های بدکاران را قطع میکند. (برای معلومات مزید ملاحظه شود سوره‌های: کهف آیه: 29، معارج آیه: 8). «يغلي»: می‌جوشد.

كغلي الحميم ﴿٤٦﴾

همانند جوشش آب گرم. (٤٦)

تفسیر:

در این آیه مبارکه میفرماید که: جوشش میوه درخت زقوم در شکم‌های مجرمان، مانند جوشش آبی است که بسیار داغ باشد. «الحميم»: آب جوش و آب بسیار داغ (ملاحظه شود: سوره‌ها انعام آیه: 70، یونس آیه: 4، حج آیه: 19).

خُدُوهُ فَاعْتَلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿٤٧﴾

(به مأموران دوزخ هدایت داده میشود) او را بگیرد پس وی را به سختی به سوی قعر دوزخ پرتابش کنید. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَاعْتَلُوهُ»: او را روی زمین بکشید. او را به قعر دوزخ پرت کنید. از ماده (عتل).
«سَوَاءٌ»: وسط (ملاحظه شود سوره: بقره آیه: 108، صافات آیه: 55)

ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ﴿٤٨﴾

سپس بر بالای سرش از عذاب آب جوشیده فرو ریزید. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صُبُّوا»: بریزید. «عَذَابِ الْحَمِيمِ»: عذاب آب جوشان و بسیار گرم.

ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ﴿٤٩﴾

(به او گفته میشود: عذاب را) بچش، چون تو بسیار عزت مند و (گرامی) و بزرگوار هستی. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذُقْ»: بچش.

تفسیر :

باید گفت: گناه را که انسان مرتکب میشود؛ سبب قهر و عذاب الهی قرار میگیرد، و دوزخیان که به این قهر الهی گرفتار شده اند، هم از درون میسوزند و هم از بیرون، و در این هیچ جای شکی نیست که: عذاب قیامت شامل عذاب جسمی و عذاب روحی است (عذاب جسمی همانا سرب داغ و جوشان و عذاب روحی، شنیدن تحقیر و تمسخر که برای شان گفته میشود: شما بودید که در دنیا تنها برای خود عزت و کرامت قائل بودید. و به اصطلاح مقام جایگاه با کرامتی داشتی، و دیگران از خود کرده ذلیل میدانستید، ولی امروز اینست حال و نتیجه اعمال شما در دنیا، البته این سخن ها به طور تمسخر و توهین امیز برای شان گفته می شود.)

همچنان در روایات آمده است که: فرشتگان بالای سر دوزخیان با گریزی از آهن میکوبند به طوری که دماغش شکافته میشود، سپس بر سرش آب جوشان میریزند و آن آب همه آنچه را که در شکم وی است، پاک میسوزاند و میروید.

شأن نزول آیه: 49

950- اموی در مغازی از عکرمه روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم (با ابوجهل ملاقات کرد و گفت: خدای عزوجل به من دستور داده است تا که که به تو بگویم: «أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ۚ ۳۴ ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ۚ ۳۵» [القیامة: 34-35] یعنی: سزاوارتر برایت آن است که به راه حق بیبندی...!

ابوجهل لباس خود را از دست پیامبر کشید و گفت: نه تو می توانی بر ضد من کاری بکنی و نه خدای تو، تو خود میدانی که من قوی ترین و استوارترین مرد اهل بطحاء هستم، کسی تاکنون بر من پیروز نشده است و در کرم و سخاوت همتا ندارم. خدای عزوجل او را به سبب این سخن در جنگ بدر به قتل رساند و خوار و ذلیلش ساخت. و آیه «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» در باره او نازل گردیده است. (ابن کثیر 6005 به شماره گذاری محقق اسناد اموی از عکرمه را بیان کرده که مرسل است.)

951- ابن جریر از قتاده به همین معنی روایت کرده است (تفسیر طبری، همان منبع، جلد 25، صفحه 134).

إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ ﴿٥٠﴾

به یقین این همان چیزی است که همیشه درباره آن تردید می کردید. (۵۰)
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (51 الی 59) موضوع پرهیزگاران در روز قیامت ، به بحث گرفته میشود .

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ ﴿٥١﴾

بی‌گمان پرهیزگاران در مقامی امن هستند. (۵۱)
تفسیر:

پرهیز گاران که با انجام طاعات و اجتناب از گناهان از الله تعالی می ترسند، در جایگاه و مقام راستینی و بهشت برین قرار دارند بهشت که از تمام آفات هراس ها، غم ها در امان اند و همه انواع شادمانی‌ها را در می یابند.

بزرگترین نعمت الهی، امنیت است، زیرا «مَقَامِ أَمِينٍ» قبل از سایر نعمت‌ها مطرح شده است. ناگفته نباید گذاشت که: امنیت در بهشت يك امنیت جامع است، نه در آن ترس از مرگ است، نه در آن رقیب است، نه در حسادت، نه در آن زوال و انقراض. و این نعمت ابدی و زول ناپذیر را اشخاصی کمایی مینماید و کسانی مستحق آن می شوند که متقی باشد. «أَمِينٍ»: بدون ترس و خوف. دارای امن و امان.

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٥٢﴾

در (میان) باغها و (در کنار) چشمه سارها. (۵۲)
تفسیر:

مطابق روایات اسلامی بهشت بوی معطر و پاکیزه‌ای دارد که در گوشه گوشه‌ی آن می پیچد و مؤمنان این بو را از راه بسیار دور استشمام می‌کنند.

در مسند احمد، سنن نسائی، سنن ابن ماجه و مستدرک حاکم با سند صحیح آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ قَتَلَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الدِّمَّةِ لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ سَبْعِينَ عَامًا». «هرکس شخصی از اهل ذمه را به قتل برساند، بوی بهشت را که از مسافت هفتاد سال قابل استشمام است، احساس نمی‌کند». (صحیح الجامع الصغير (355/5) شماره (6324)

در حدیثی دیگر آمده است: «مَنْ قَتَلَ مُعَاهِدًا لَمْ يُرَخَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ، وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَرْبَعِينَ عَامًا». «هرکس هم پیمانی را به قتل برساند، بوی بهشت را که از مسافت چهل سال قابل استشمام است، احساس نمی‌کند». صحیح الجامع الصغير (337/5) شماره (6333)

روشنایی در بهشت :

امام قرطبی به نقل از سایر علماء در مورد روشنایی در بهشت مینویسد: در جنت شب و روزی وجود ندارد وجنتیان همواره در یک نور همیشگی هستند و اوقات شب را با پایین آوردن پرده‌ها و بستن درها و ساعات روز را با بلند شدن پرده‌ها و باز شدن درها می شناسند. ابو الفرج بن جوزی این مطلب را بیان کرده است. (التذكرة، قرطبی (504)
ابن کثیر در تفسیر آیه ی «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ﴿62﴾ تِلْكَ الْجَنَّةُ

الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ﴿63﴾ [مریم: 62-63]. مینویسد: (در آن جا هیچ سخن بیهوده نمی‌شوند، بلکه سلام (میشنوند)، روزی شان صبح و شام برایشان آماده است. (63) این همان جنتی است که به هر کس از بندگان ما که پرهیزگار باشد به میراث می‌دهیم.) در آیه‌ی یادشده از عبارت «صبح و شام» استفاده شده است. منظور تمام اوقات است و این‌گونه نیست که صبح هوا روشن شود و شب تاریک. ابن تیمیه در این مورد می‌فرماید: «وَالْجَنَّةُ أَيْسَ فِيهَا شَمْسٌ وَلَا قَمَرٌ وَلَا لَيْلٌ وَلَا نَهَارٌ، لَكِنَّ تَعْرِفُ الْبُكْرَةَ وَالْعَشِيَّةَ بِنُورٍ يَظْهَرُ مِنْ قِبَلِ الْعَرْشِ» (در بهشت آفتاب و ماه و شب و روز وجود ندارد؛ البته صبح و شام با نوری که از طرف عرش میتابد، شناخته می‌شوند.) (مجموع الفتاوی، شیخ الاسلام ابن تیمیه (312/4).

يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿٥٣﴾

لباس هایی از حریر نازک و ضخیم میپوشند، و درمقابل یکدیگر مینشینند. (۵۳)

تفسیر:

«سُندُسٍ»: تکه های ابریشمی لطیف و نازک. «إِسْتَبْرَقٍ»: پارچه های ابریشمی ضخیم و درخشان.

كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ﴿٥٤﴾

این چنین (است مقام پرهیزگاران) و حورهای گشاده چشم را همسر آنان قرار می‌دهیم. (۵۴)

تفسیر:

طوری‌که یاد آور شدیم در بهشت، نعمت‌ها متعدّد و متنوّع برای استفاده جنتیان آماده گردیده است، الله تعالی با همسران زیبا و خوش چهره‌ای که دارای چشم‌های فراخاند کرامت‌شان می‌بخشد.

«حور»: جمع حوراء، به معنی زن سپیدفام سیمین بدن است. به‌قولی: حوراز (حورالعین - یعنی شدت سفیدی چشم در شدت سیاهی‌آن) گرفته شده است.

«عین»: که مفرد آن «عیناء» است، به معنی زنان درشت چشم می‌باشد.

مجاهد می‌گوید: «حور را از آن روی حور نامیدند که چشم انسان در زیبایی و سپیدی و صفا و شادابی رنگ آن‌ها، سرگشته می‌ماند و خیره می‌شود».

بیضاوی در این مورد فرموده است: یعنی آنان را با حور العین، و حوریان سفید و دارای چشمانی بزرگ قرین و همدم می‌کنیم. «حوراء» یعنی زن سفید اندام، و «عیناء» یعنی زن چشم درشت. (تفسیر بیضاوی ۱۸۲/۲).

گفته‌اند: سه چیز غم و پریشانی را ازدل بیرون میکند: «آب، سبزه و صورت زیبا».

أما مهر حوران بهشتی :

در حدیث شریف آمده است: «إخراج القمامة من المسجد مهور الحور العین».

«بیرون کردن خاکروبه و آشغال از مسجد، مهرهای حور عین است».

در حدیث شریف دیگری به روایت انس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه

وسلم فرمودند: «کنس المساجد مهور الحور العین». «جارو کردن مساجد، مهرهای

حور عین است».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «مهور الحور العین قبضات التمر، و فلق الخبز».

«مهرهای حور عین؛ مشت‌های خرما و پاره‌های نان است»، که در راه خدا انفاق میشود.

پس میتوان گفت که: هر سه اینها جزء مهر حور عین است.

یادداشت :

«بحور عین»... در جنت هیچ تکلیفی مطرح نیست. پس، عقد و تزویجی به معنای مشهور و رایج این جهان، وجود ندارد. [تفسیر روح المعانی، ج ۱۳، ص ۱۳۵، سوره ی دخان]. و آنچه قرآن بیان می فرماید به تناسب میزان فهم، در این دنیا است. «حور و غلمان ولدان»، از رحمت‌های الله سبحان و تعالی برای اهل ایمان اند و روابط محبت آمیز انسان با آنان همانند عواطف نسبت به دوستان و فرزندان و سایر عزیزان است که طبعاً - هم چنان که در تفسیر روح المعانی بدان اشاره فرمودند - ازدواج و هوس جنسی و نیاز جنسی اصولاً مطرح نیست.

يَدْخُونَ فِيهَا بُكْلًا فَآكِهَةً آمِنِينَ ﴿٥٥﴾

آنها هر نوع میوه ای را بخواهند در اختیارشان قرار می‌گیرد، و در نهایت امنیت به سر می‌برند. (۵۵)

تفسیر :

یعنی: جنتیان در بهشت هر میوه ای را که بخواهند از آنچه که در دنیا اسمش هست و از آنچه که در دنیا اسمی از آن نیست و شبیهی ندارد می طلبند، پس هر میوه ای، از هر نوع را که بخواهند بدون زحمت و مشقت فوراً برایشان حاضر و در اختیارشان قرار می‌گیرد. «آمِنِينَ»: در امن و امان. زندگی بسر می‌برند.

میوه های بهشتی :

در جنت درختان بسیار، پاکیزه و گوناگون وجود دارد؛ از جمله: درخت تاک انگور، خرما، انار، صدر و طلح. «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا ﴿31﴾ حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا ﴿32﴾ [النبا: 31-32]. «بی‌گمان بهره‌ی پرهیزکاران رستگاری، باغ‌های خرم و درختان انگور است.» «فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ ﴿68﴾ [الرحمن: 68]. «در آن دو - بوستان - انواع میوه‌ها و از جمله خرما و انار است.»

«وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿27﴾ فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿28﴾ وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ ﴿29﴾ وَظِلِّ مَمْدُودٍ ﴿30﴾ وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ ﴿31﴾ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ﴿32﴾ [الواقعة: 27-32]. «و افراد نیک بخت و نیک بختان چه وضعیتی دارند؟ در - سایه‌ی - درختان سدر بی‌خارند و - در کنار - درختان انبوه و پُربار موز و - زیر - سایه‌ی گسترده و - در کنار - آبی جوشان و روان و میوه‌های فراوان هستند.»

«فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ ﴿52﴾ [الرحمن: 52]. «در آن دو - بوستان - از هر میوه‌ای دو گونه است.»

ابن کثیر به نکته‌ی بسیار جالبی اشاره دارد که بر عظمت و فراوانی میوه‌های بهشت دلالت دارد. وی بیان میدارد که درخت «سدر» که در دنیا میوه‌ی بسیار کوچک و خارهای بسیار دارد و «طلح» که در دنیا تنها از سایه‌ی آن استفاده می‌شود، در بهشت دارای میوه‌های بسیار و لذیذی دارند. آن‌گونه که یک میوه از آن‌ها، هفتاد رنگ و طعم دارد. پس در باره‌ی درختانی که در دنیا میوه‌های خوب و زیبا دارند چه گمان کنیم، درختانی مانند: سیب، خرما، انگور و...؟ و چه می‌پنداریم در باره‌ی گل‌های بهشت؟ حاصل سخن این‌که، در بهشت نعمت‌هایی وجود دارد که: «لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ» درختان بهشت همواره میوه می‌دهند. مانند درختان دنیا نیستند که در زمان خاصی میوه

دهند. میوه‌های درختان بهشت ماندگار هستند.

لَا يَدْخُلُونَ فِيهَا الْمَوْتِ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿٥٦﴾

در جنت مرگ را نچشند، به جز مرگ نخستین را که قبلاً چشیده بودند و الله آنان را از عذاب دوزخ حفظ نموده است. (۵۶)

تفسیر:

همچنین بهشتیان از مرگ، رنج، آسیب شیطان و از قطع شدن نعمت کاملاً آسوده خاطر می‌باشند.

«الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ»: مراد مرگ بعد از فرا رسیدن اجل در دنیا است.

جاودانگی جنت و جنتیان :

از فحوی آیه (56 الدخان) بر می‌آید جنت و زندگی در جنت همیشگی است و از بین نمی‌رود و بهشتیان نیز در آن جاودانند، نه از بهشت کوچ می‌کنند و نه در آن می‌میرند.

قرآن عظیم الشان در (آیه: 107 - 108 سورة الكهف) میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ﴿107﴾ خُلِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا جَوْلًا ﴿108﴾»

(بی‌گمان کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغ‌های بهشت جایگاه پذیرایی از ایشان است. جاودانه در آن می‌مانند و خواستار رفتن به جای دیگری نیستند).

احادیث متعددی در مورد نبود مرگ در بهشت و دوزخ از پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان گردیده است که در ذیل به چند حدیث اکتفا می‌داریم:

- پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ» «ای بهشتیان! همیشه زنده هستید و هرگز نمی‌میرید. ای دوزخیان! برای همیشه

زنده هستید و مرگ را نخواهید دید». این نوشتارها بیان‌گر این است که بهشت و بهشتیان، فناپذیر نیستند.

- در حدیثی از ابو هریره (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يَنْعَمُ لَا يَبْئَسُ لَا تَبْلَى ثِيَابُهُ وَلَا يَفْنَى شَبَابُهُ» «هرکس وارد بهشت

شود خوشحال می‌گردد، آسیب نمی‌بیند، لباس‌هایش کهنه نمی‌شوند و جوانیش از بین نمی‌رود.» (صحیح مسلم، کتاب الجنة باب دوام نعيم الجنة، (2181/4)، شماره (2836).

از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم به ندای ربانی و آسمانی توجه فرمایید که بهشتیان را پس از داخل شدن به بهشت ندا می‌دهد. رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «يُنَادِي مُنَادٍ إِنَّ لَكُمْ أَنْ تَصْحُوا فَلَا تَسْقُمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَخِيُوا فَلَا تَمُوتُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَشْبُوا فَلَا تَهْرَمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَنْعَمُوا فَلَا تَبْتَسُوا أَبَدًا، فَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «وَوَدُّوا أَنْ تَلَكُمُ الْجَنَّةُ أَوْرَثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿43﴾ [الأعراف: 43]. «منادی ندا میدهد: دیگر تندرست

میمانید و هرگز بیمار نمیشوید، زنده هستید و هرگز نمی‌میرید، جوان میمانید و هرگز پیر نمیشوید، بهره‌مند هستید و هرگز بینوا نمیشوند.

آری این گونه الله متعال می‌فرماید: «ندا داده می‌شوند که: این بهشت شماست که آن را به خاطر کارهای - شایسته‌ای- که انجام دادید، به ارث می‌برید».

فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٥٧﴾

این فضل و بخششی از سوی پروردگار توست، این همان رستگاری بزرگ است. (۵۷)

تفسیر:

این نعمت‌های بزرگ و بینظیری که از جانب پروردگار در جنت نصیب جنتیان گردیده

است، همه ای آنها از لطف پروردگار با عظمت و رهنمود های گرانبهای رسول الله صلی الله علیه وسلم میباشد. سعادت واقعی برای مؤمن مسلمان اینست که در سایه تقوا توانسته است از آتش جهنم نجات یابد. که:

«ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» و این همان رستگاری بزرگی برای مؤمنان متقی است.

فَإِنَّمَا يَسَّرْنَا هُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥٨﴾

جز این نیست که ما قرآن را به زبان تو به آسانی روان ساخته‌ایم، تا شاید که پند گیرند. (۵۸)
تفسیر :

یعنی: ای پیامبر! ما قرآن را به زبان تو که زبان اعراب نیز هست، نازل کرده‌ایم و آن را بر فهم‌ها آسان و روان ساخته‌ایم، باشد که قومت آن را بفهمند و پند و عبرت گرفته و به آنچه که در آن است، عمل کنند. یعنی از تهدیداتش پند بگیرند و از احکامش سودمند شوند.

زبان قرآن :

زبان قرآن عظیم الشان زبان عربی است که تمامی این اعجاز و بلاغت را بر انسانها عرضه می کند و این قدرت زبان عربی است که سایر زبان های دیگر از آن برخوردار نیستند و حتی متفکران و مستشرقین نیز بدان اعتراف نموده اند که هیچ زبانی در دنیا بمانند قدرت ادبی زبان عربی نیست.

و ما این قدرت را در سایر زبانها نمی بینیم و لذا چه زبانی مناسبتر از عربی که قرآن با آن زبان نازل گردد چنانکه الله تعالی میفرماید: «فُرَأْنَا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (سوره الزمر 28) یعنی: قرآنی است فصیح و خالی از هر گونه کجی و نادرستی، شاید آنان پرهیزگاری پیشه کنند.

و باز میفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فُرَأْنَا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف 2) یعنی: ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، شاید شما درک کنید (و بیندیشید). برای اینکه معنی آن را بدانید، مضامین آن را بفهمید و در آن بیندیشید. و این امکان از آن رو برای شما میسر است که زبان عربی؛ فصیح ترین، واضح ترین و فراگیرترین زبانها از نظر ظرفیت‌های لغوی، و غنی‌ترین آنها در دادن معانی‌ای است که بر دلها می‌نشیند و بر ذهن‌ها و اندیشه‌ها جای می‌گیرد. بدین‌گونه است که خداوند متعال شریف ترین کتاب را با غنی ترین زبانها، بر شریف‌ترین پیامبران، با سفارت شریف ترین فرشتگان و در شریف‌ترین مکان زمین (مکه) نازل کرد بنابراین، آن را از همه وجوه، به کمال و جمال و شکوه آراست.

اعجاز قرآن :

مسلمانان بدین باور و عقیده اند که قرآن عظیم الشان کتاب مقدس و کلام پروردگار است، قرآن کلام الهی است، و توسط جبرئیل بر پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم بزبان عربی نازل شده است.

مسلمان بصورت مطلق بدین باور و عقیده اند که در قرآن تحریفی صورت نگرفته و کتابی که اکنون در دست بشریت قرار دارد عبارت از همان کتابی است که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی گردیده است. تعداد کثیری از علماء و دانشمندان مسلمان تأکید می کنند که برای حفظ هیچ کتابی اعم از آسمانی و غیر آسمانی، به اندازه قرآن عظیم الشان سعی و تلاش صورت نگرفته است. و امروز پانزده قرن از نزول آن میگذرد در جهان دو جلد قرآنی را یافته نمیتوانیم با هم حتی یک کلمه اختلاف داشته باشند.

قرآن عظیم الشان در پنج مورد از انسانها خواسته است که اگر شکی در آسمانی بودن وحی این کتاب، دارند بیایند با هم متحد شوند و مانند آنرا بیاورند. (سوره های اسراء-88/هود-13/بقره-23 و 24/یونس-38) قرآن مردم را از راهی آشکار به مقابله با خود فرا خوانده است.

یکی از محققین اسلامی میفرماید: «...می دانیم که پس از ظهور اسلام و قرآن در سرزمین عربستان، مبارزه با دین جدید شروع شد و اعراب مشرک در این راه از بذل جان و مال دریغی نداشتند و نیز می دانیم که هم زمان با ظهور اسلام یگانه هنر اعراب فصاحت و بلاغت در شعر و سخن بود که هفت قصیده ممتاز آویخته در کعبه نمونه ای از این هنر به شمار میرفت. با این حال در مقابله با قرآن از آوردن یک سطر عربی نظیر آن فرو مانده و بناچار دست به شمشیر بردند.»

فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ ﴿٥٩﴾

(اما اگر پذیرا نشدند) منتظر باش آنها نیز منتظرند (تو منتظر پیروزی الهی و آنها منتظر عذاب و شکست باشند). (۵۹)

تفسیر:

«فَارْتَقِبْ»: پس منتظر آن خیر و پیروزی باش که خداوند به تو وعده داده است.
«إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ» و مسلماً آنان هم منتظر عذابی خواهند بود که آنها را فرا خواهد گرفت. این دو انتظار کشیدن با هم تفاوت دارند. پیامبر و پیروانش منتظر خیر و خوبی در دنیا و آخرت هستند و دیگران در دنیا و آخرت منتظر شر می باشند.
در خاتمه باید گفت که: الله سبحان و تعالی با فرستادن قرآن به مردم اتمام حجت کرده است، اگر نپذیرند منتظر قهر الهی باشید.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الجاثية

جزء 25

سورة جاثیه در مکه نازل شده دارای سی و هفت آیه و چهار رکوع است.

وجه تسمیه :

نام این سوره مبارکه از آیه: «وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً» [الجاثية: 28] اخذ گردیده است. سوره «جاثیه» بعد از سوره «دخان» نازل شد و محور اساسی این سوره را، بیان روش مشرکان در رویا رویی با حُجّت ها و آیات قرآنی و در مقابل، چگونگی رویا رویی قرآن عظیم الشان با آنان در جهت درمان شان و بیان فرجام کارشان میباشد.

نامگذاری سوره الجاثیه :

سوره به خاطر تخوف (ترساندن)، انذار، هیبت خوفناک که؛ انسان در روز حساب با آن روبرو میشود به نام سورهی «جاثیه» موسوم شده است؛ زیرا در آن روز مردم هراسان و آشفتۀ دست به زانو در انتظار حساب و به اصطلاح سرنوشت خویش نشسته اند. و بیم و اضطرابی همه انسانها را فرا گرفته، و هیچ کس اساساً وقوع همچو روز را در ذهن خویش هم متصور نمیکردند: «وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً، كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ». (در آن روز هر امتی را می بینی (که از شدت ترس و وحشت) بر زانو نشسته است، هر امتی به سوی نامه اعمال خود فرا خوانده میشود، و (به آنها میگویند) امروز جزای آنچه را انجام می دادید به شما میدهند.)

ترس بیم و وحشتی که در آن روز بندگان را فرامی گیرد، آن چنان هولناک است، که مادر طفل شیر خوارش را فراموش می کند، زنان باردار سقط جنین میکنند و مردم دچار مستی و گجی میشوند گویی عقل شان را از دست داده اند:

«يَأْتِيهَا النَّاسُ أَنْفُورًا رَبُّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (1) يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (2)». (سورة الحج، آیات 1 - 2).

(ای مردم! از پروردگارتان بترسید، چون زلزله قیامت چیز بس بزرگ است. روزی که آن را ببینید، هر شیردهنده ای از آن کس که شیر میدهد، غافل میشود و هر زن (مادر) باردار بار (جنین) خود را مینهد. و مردم را مست میبینی حال آنکه مست نیستند، بلکه عذاب الله بسیار سخت است.)

ملاحظه میشود که؛ حوادث سخت و خوفناک روز قیامت، هم عاطفه را میگیرد، «تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ» هم عقل را.

در این آیات مبارکه، قرآن عظیم الشان با در خطاب قرار دادن همه عالم بشریت، با تمام صراحت و هشدار سخت و تکان دهنده تذکر داده است که راه نجات از همه خطرات روز قیامت همانا تقوا است.

روایت شده است که این دو آیه شب هنگام در غزوه بنی مصطلق نازل شد و رسول الله صلی الله علیه و سلم آن را بر مردم قرائت فرمود، و مردم در هیچ زمان دیگری بیش از آن شب چنان گریان و پریشان دیده نشده بودند به طوری که همه یا غرق گریه بودند، یا غرق اندوه و تفکر. (تفسیر صفوة التفاسیر).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الجاثیه :

طوری که در فوق هم تذکر دادیم؛ این سوره مکی و پس از سوره دخان نازل شده است .

این سوره دارای (4) رکوع، و (37) سی و هفت آیت، و (492) چهار صد و نود و دو کلمه، و (2131) دو هزار و یک صد و سی و یک حرف، و (987) نه صد و هشتاد و هفت نقطه است. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را میتوانید در سوره طور تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره الجاثیه با سوره قبلی :

بعد از اینکه الله تعالی سوره دخان را با یاد قرآن کریم به پایان رسانید، سوره جاثیه را نیز با یاد قرآن شروع کرده است.

بصورت کل گفته میتوانیم که : اهداف نهایی هر دو سوره، اثبات وحدانیت الله متعال از راه بیان دلایل قدرت او در آفریدن هستی و مبارزه با مشرکان و بی باوران تباهاکار و بیان سرنوشت ملتهای فاسد پیشین میباشد .

محتوای سوره :

سوره جاثیه در مکه نازل شده و مباحث عقیده اسلامی، مسائل توحید، رسالت و اثبات آخرت و منظره حشر و نشر و مبارزات با بت پرستان بوده و ایمان به خدای متعال و یگانگی، و ایمان به قرآن و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم و ایمان به آخرت و بعث و جزا را به طور مفصل مورد بحث و بررسی قرار داده است و محور سوره عبارت است از اقامه دلایل و براهین بر یگانگی پروردگار عالمیان.

سوره با بحث در مورد منبع و منشأ قرآن عظیم الشان شروع شده که عبارت است از خدایی که در ملکش مقتدر است و در خلقت و آفرینش جهان هستی حکیم است، آنکه قرآن مجید را از روی مهر و رحمت بر بندگان نازل کرده است، تا چراغی پر فروغ فرا راه آنان باشد، و راه سعادت و خیر را برای بشریت روشن گرداند.

سوره بعد از آن، دلایل منتشر در این جهان گسترده و بیکران را یاد آور شده است. مثلاً، در آسمان های شگفت انگیز دلایل مقرر است، و در زمین پهناور آیات موجود است. و در خلق انسان و دیگر جانداران و مخلوقات، و در پشت سر هم آمدن شب و روز و مسخر کردن باد و باران، آیات فراوانی را میتوان مشاهده نمود. و تمام آنها گواه و گویای عظمت خدا و جلال و عظمت او می باشند و قدرت و یگانگی را نشان می دهند. بعد از آن درباره مجرمان تکذیب کننده ی قرآن سخن به میان آورده است. آنان که آیات پر فروغش را می شنوند، اما جز تکبر و طغیان و گردنکشی چیزی نمی اندوزند. و سوره آنها را به عذاب دردناک در اعماق دوزخ تهدید کرده است.

همچنان در این سوره درباره نعمت های گرانبغای که خدا به بندگان ارزانی فرموده، سخن به میان آورده است، تا او را سپاسگزار باشند و در مورد نعمت هایی که به آنها اعطا شده، باندیشند و دریابند که منبع و مصدر این نعمت های ظاهری و باطنی تنها ذات الله تعالی می باشد، و جز «الله» خالق و روزی دهنده ای نیست.

در این سوره در مورد انواع عطایا و بخشش های خداوند متعال به بنی اسرائیل، و انکار و نافرمانی آنها در مقابل آن همه فضل و احسان زبان گشوده و موضع گیری تبهکاران سرکش در مقابل دعوت پیامبران علیهم السلام را یاد آور شده و روشن کرده است که در بازار عدل و عدالت الله متعال، مجرمان و نیکوکاران یکسان نبوده و اشرار و رادمردان برابر نیستند. بعد از آن سبب گمراهی مشرکان را بیان کرده که عبارت است از ستمکاری

و برگرفتن هوی و هوس خود به عنوان خدا و معبود، تا اینکه بصیرتشان محو و تیره گشت و هرگز به حق هدایت نشدند.

هكذا در این سوره با یادآوری جزای عادلانه‌ی روز قیامت که در آن روز انسان‌ها به دو فرقه تقسیم می‌شوند: گروهی در بهشت جا می‌گیرند و گروهی روانه‌ی دوزخ میشوند، خاتمه یافته است. (تفسیر صفاة النفاسیر).

ترجمه و تفسیر سوره الجاثیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

حم ﴿۱﴾

حم [حا میم] از حروف مقطعات است و خداوند متعال به مراد خویش در معنی آن دانانتر می‌باشد. (1)

تفسیر :

قرآن عظیم الشان ، از همین حروف الفبا که در اختیار همه است تألیف یافته و به تدریج نازل شده است. «حم، تَنْزِيلُ الْكِتَابِ» .

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 6) در باره آیات الهی در هستی، عبرت اهل دل است، و اثبات وحدانیت الله سبحان و تعالی ، مورد بحث قرار داده میشود .

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿۲﴾

این کتاب نازل شده از سوی خداوند عزیز و با حکمت. (2)

تفسیر :

باید یادآور شد که :در اولین آیه و آخرین آیه این سوره، خداوند با دو صفت عزیز و حکیم مورد توصیف قرار گرفته است .

إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۳﴾

بی‌گمان در آسمان ها و زمین برای مؤمنان نشانه هایی است. (۳)

تفسیر

«آیات» : دلایل و نشانه های فراوان بر وجود الله سبحان و تعالی ، و نشانه‌های بزرگ بر یگانگی او .

در این هیچ جای شکی نیست که: آفرینش آسمان های هفتگانه و زمین، براهین و دلایل واضحی است که هر که به الله تعالی و رسولش ایمان داشته باشد در آن می اندیشد و از اثرش ایمانش فزونی می‌یابد.

آسمان و زمین و هر آنچه در آن است، همه نعمت ها و نشانه های قدرت خداوند است. هر آنچه موجود است، چیزی جز نشانه ی او نمی باشد و هیچ کس را توان بر شمردن همه آنها نیست. خداوند در قرآن کریم بارها انسان را به دیدن این نشانه ها دعوت کرده است. ما در این جا به بعضی از این نشانه ها اشاره میکنیم:

نشانه های عظمت او در آسمان و زمین :

نشانه های عظمت پروردگار در آسمان و زمین را میتوان در آیات ذیل مورد مطالعه مزید فرماید: (آل عمران، 19؛ بقره، 164؛ روم، 22؛ جاثیه، 3؛ عنکبوت، 44؛ یونس، 3؛ عنکبوت، 61؛ غافر، 57؛ ذاریات، 47-48؛ انبیاء، 32؛ رعد، 2). همچنان: بزرگی، گستردگی، وسعت و بیشمار بودن کرات آسمانی و کهکشان ها آشکار ترین نشانه بر قدرت بی انتهای خداست که به گوشه ای از این عظمت اشاره می کنیم:

وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿۴﴾

و همچنین در آفرینش شما، و جنبندگانی که در سراسر زمین منتشر ساخته، نشانه هائی

است برای قومی که یقین می‌کنند. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فِي خَلْقِكُمْ»: در خلقت شما از زمان پیدایش حیات در شکم مادران تا زمان ممات و خدا حافظی از این جهان. «يَبِئْتُ»: پراکنده می‌دارد. «دَابَّةٌ»: جنبنده. «لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»: برای کسانی که در پی رسیدن به یقین باشند.

تفسیر :

در آفرینش شما - ای انسان - از نطفه و بعد از آن از خون لخته شده، و مراحل مختلفی که برای آفرینش شما مقرر شده، و در آنچه الله پخش و پراکنده میکند از مخلوقات متنوع و مختلفی که بر روی زمین می‌جنبند، نیز برای افرادی که به طور یقین و قطع قدرت پروردگار عالمیان را تصدیق میکنند، دلایلی متجلی مکنون است. «و در آفرینش خودتان» یعنی: در آفرینش شما بر اطوار مختلفه؛ از خاک گرفته تا نطفه، سپس علقه، سپس مضغه و نهایتاً متکامل ساختن آن به [طور] انسانی‌تان، همچنان در تشکیل و ترکیب اعضا و در نیروهای عجیب بدنی و روانی‌ای که خداوند در شما قرار داده است «و در آنچه که از انواع جنبندگان پراکنده میگرداند» یعنی: همچنین در آفرینش آنچه که حق تعالی از انواع موجودات زنده و جانوران مختلف النوع در نواحی زمین می‌پراکند؛ اعم از مناطق گرمسیر، سردسیر و معتدل و در سرزمین‌های مرطوب و خشک و در هر جایی از زمین که در آن جاندارانی مناسب آب، خاک، جو و محیط طبیعی آن آفریده است: «برای مردمی که یقین دارند، نشانه‌هایی است» یعنی: دلایل بسیار آشکاری است که بر قدرت و حکمت آن آفریننده عظیم دلالت می‌کنند به طوری که اهل یقین که پذیرای حق می‌باشند، با مشاهده و تأمل در آن‌ها، عبرت گرفته و به وجود و وحدانیت آفریننده بی‌همتا، پی می‌برند.

وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيْفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٥﴾

و (در) اختلاف شب و روز و در آنچه از روزی که الله از آسمان نازل کرده و زمین را به وسیله آن پس از خشک شدنش زنده گردانیده است و (نیز) در وزش بادهای، برای قومی که اهل تفکرند نشانه‌هایی است. (۵)

تفسیر

«اِخْتِلَافِ»: دگرگونی. آمد و شد.

«رِزْقٍ»: یعنی روزی که شامل (باران و برف و نور و اشعه‌های گوناگون کیهانی) میشود. این کثیر فرموده است: خدای متعال باران را به روزی نام برده است؛ زیرا به وسیله‌ای آن روزی فراهم میشود. (مختصر ۳۰۸/۳)

«تَصْرِيْفِ»: وزش بادهای و تغییر جهت آنها، و بالطبع جابه‌جایی هوا یک بار به جهت جنوب و بار دیگر به جهت شمال می‌وزد و یک بار گرم و دیگر بار سرد است.

احمد بن محمد صاوی (۱۱۷۵-۱۲۴۱ق) مینویسد: الله تعالی در سه آیه شش دلیل را ذکر کرده است: آیه اول را به «يُؤْمِنُونَ» و دومی را به «يُوقِنُونَ» و سومی را به «يَعْقِلُونَ» ختم کرده است. وجه تفاوت تعبیر آنها این است که وقتی انسان در آسمان و زمین بیندیشد و این که باید صانعی داشته باشند، ایمان می‌آورد.

و وقتی در آفرینش خود نظر کند ایمانش افزایش مییابد و یقین حاصل میکند. و وقتی در دیگر موجودات دقت کند، عقلش کامل و علمش مستحکم میگردد. (تفسیر صاوی ۶۳/۴).

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾

این ها آیات خداست که به حق و راستی بر تو می خوانیم؛ اگر آنها به این آیات ایمان نیاورند به کدام سخن بعد از سخن خدا و آیاتش ایمان میاورند! (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ»: مراد آیات قرآن است. «بِالْحَقِّ»: به حق و حقیقت، راست و درست.
«بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ»: بعد از سخن خدا و آیه های او. بغیر از خدا، که همه چیز دالّ بر بودن او است، بعد از سخن الله قرآن، و بعد از نشانه های موجود در گستره جهان.
تفسیر :

یعنی اینها دلایل و براهین دال بر یگانگی و توانایی او می باشند و آن را به صورت حق و یقین بدون ابهام و اشتباه، بر تو بازگو میکنیم. «فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ» (آیه: 6 جایزه) وقتی کفار مکه گفته خدا و دلایل و آیاتش را تصدیق نمیکنند، پس چه سخن و گفته ای را تصدیق کرده و به آن ایمان می آورند؟ منظور بزرگ جلوه دادن تکذیب قرآن است از جانب آنان که با وجود روشنی بیان و اعجازش آن را تکذیب می کردند.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (7 الی 11) در مورد اینکه؛ وای بر دروغ پردازان ، بحث بعمل می آورد .

وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٧﴾

وای بر هر دروغگوی گنهکار، (7)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أفَّاكٍ»: بسیار دروغگو، شخصی که دروغگو ماهر و فنی باشد. «أثیم»: بسیار گناهکار. یعنی گناهکار افراط گر. نابودی و هلاک از آن هر دروغگو و جنایتکار افراطگر است.
تفسیر :

امام فخر رازی میفرماید: این تهدید و وعیدی است بس عظیم. «أفَّاكٍ» یعنی بسیار دروغگو. «أثیم» یعنی آنکه در ارتکاب گناه افراط میکند. (تفسیر کبیر ۲۶۱/۲۷).

يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِيرَةٌ بِعَذَابِ إِلِيمٍ ﴿٨﴾
که آیات الهی را که بر او خوانده می شود، میشنود، اما از روی تکبر اصرار بر مخالفت دارد گوئی اصلاً آنرا نشنیده است، چنین کسی را به عذاب دردناک مژده بده! (۸).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا» مستکبران اصرار میورزد. از روی تکبر بر کفر و فسق پافشاری و پایداری می کند.

تفسیر :

«ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا» یعنی سپس به کفر خود ادامه داده و در انحراف و گمراهی بیشتر فرو میرود و از ایمان آوردن به آیات امتناع میورزند، و به اصطلاح خود را طوری وانمود میسازند که گویا اصلاً چیزی را نه شنیده اند.
«فَبَشِيرَةٌ بِعَذَابِ إِلِيمٍ» پس ای محمد! مژدهی عذابی دردناک را به او بده. به عنوان ریشخند آن را مژده نام نهاده است؛ زیرا مژده برای خبر خوش می آید.
در التسهیل آمده است به منظور بزرگ جلوه دادن اصرار بر کفر چنین فردی آن را به تُمّ عطف کرده است، تا نشان دهد که بعد از شنیدن آیات الله سبحان و تعالی ، باز هم بر کفر اصرار می ورزد که چنین امری از عقل و طبیعت دور است (التسهیل ۳۸/۴).

شأن نزول آیه 8:

مفسران در مورد شأن نزول این آیه میفرمایند که در مورد: «نضر بن حارث» نازل شده

است، که قصه های عجم را بازگو می نمود و مردم را مشغول می کرد و نمی گذاشت به قرآن گوش کنند. اما آیه عام است و شامل تمام افراد متصف به صفت مذکور می شود.

وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿٩﴾

و هنگامی که به چیزی از آیات ما آگاه می شود، آن را به مسخره گیرد؛ اینانند که برای آنان عذاب اهانت کننده است. (۹)

تفسیر :

«اتَّخَذَهَا هُزُوًا»: آیات الهی را به تمسخر می گیرد و با بی اعتنائی از کنار آنها میگذرد. آیات الهی را مایه استهزاء دیگران و بازیچه قرار دادن ایشان میسازد. چون در مسخره اهانت است، مجازات مسخره کنندگان هم عذاب خوار کننده است.

مَنْ وَرَّاهُمْ جَهَنَّمَ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠﴾

پیش رویشان دوزخ است، و آنچه [از ثروت، و متاع دنیا] به دست آورده اند و آنچه غیر از الله را دوستان خود گرفته اند، چیزی از عذاب را از آنان دفع نمیکند، و برای آنان عذابی بس بزرگ است. (۱۰)

تفسیر :

«وَرَّاهُمْ»: این کلمه؛ از اضداد است و میتواند به معنی: پشت سر ایشان، یا پیش روی ایشان باشد. به هر حال، هدف اینست که دوزخ (بر سر راه آنان) است (ملاحظه شود: سوره های: انسان. 27، ابراهیم/16 و 17، مؤمنون/100).

ابو سعود در باره جمله «وَلَا مَا اتَّخَذُوا» فرموده است: آوردن نفی در وسط آیه: با در نظر داشت اینکه فایده نرساندن بتها از فایده نرساندن اولاد روشن تر و جلی تر است، بر مبنای گمان فاسد آنها است؛ چون از آنها انتظار شفاعت دارند، و نیز متضمن استهزا به آنها میباشد. (ابو سعود ۵/۵۸).

بصورت کل باید گفت: دوزخ در پیشاپیش آنان قرار دارد، و ورود آن در دوزخ حتمی است، یکجا با عذاب و عقوبت و زنجیرهای دوزخ انتظار آنان را میکشد. دیگر مال و ثروت که جمع آوری کردند و فرزندان که از خود باقی گذاشتند به دردشان نمی خورد و عذاب جهنم را از آنان دفع کرده نمی تواند. همچنین بتان و خدایانی که برای خود گرفته بودند و شب و روز به عبادت آن مصروف بودند، و آنها را به جای خداوند جلّ جلاله می پرستند و از آنها امید رساندن سود و دفع زبانی را دارند، هیچ نفعی به آنان نمی رساند، بلکه آنچه را که کسب کرده اند و آن حاصل را که به دست آورده اند، نتیجه و ثمره آنرا می بینند. «و آنان عذابی بزرگ خواهند داشت» در جهنمی که پشت سر یا پیشاپیش آنهاست.

هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رِّجْزٍ أَلِيمٍ ﴿١١﴾

این (قرآن) سراسر هدایت است؛ و کسانی که به آیات پروردگارشان کفر ورزیده اند، آنان را عذابی است از نوع عذابی بسیار سخت و دردناک. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«هُدًى»: هدایت و راهنمایی. هادی و راهنما. «رِّجْزٌ»: عذاب. شکنجه. رنج (ملاحظه

شود سوره های: اعراف آیه: 134 و 135، انفال آیه 11). «رِّجْزٍ أَلِيمٍ»: سخت ترین

عذاب. بدترین شکنجه. طاقت فرساترین رنج (ملاحظه شود سوره: سبأ آیه 5). طوریکه

مفسرزمخسری در مورد کلمه «رِّجْزٌ» میفرماید: یعنی شدیدترین عذاب. و منظور از آیات ربهم قرآن است. (تفسیرکشاف ۴/۲۴۷).

قرآن کتاب هدایت است:

قرآن عظیم الشان، سراسر و يك پارچه هدایت است: فرامین و نواهی آن، داستان ها و تشبیهات آن، همه و همه مایه هدایت است.

قرآن کریم که از جانب خداوند متعال بر پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی شده کتابی است

که از جانب حق تعالی غرض نجات انسانها از گمراهی و دستیابی به هدایت بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم وحی گردیده است.

قرآن شریف کتاب زندگی است، کتاب نجات است، کتاب عزت است، کتاب جهاد است، کتاب اخلاق است، کتاب عرفان است، کتاب پروگرام است، کتاب نظم است، کتاب جوابگوی به ضروریات بشری تا روز قیامت است، کتاب قانون است، کتاب حقوق است، کتاب خانواده و زندگی خانوادگی است، کتاب جامعه بشری است.

قرآن عظیم الشان «اعجاز» است، و معجزات متعددی همراه دارد، بطور مثال پروردگار با عظمت که فرستنده این کتاب است به تمام صراحت و وضاحت به همه مخالفین خویش در همه قرون و اعصار خطاب نموده میفرماید: که شما مشکوک در ارسال این کتاب از جانب الله تعالی میباشید، شما مانند این کتاب و یا هم ده (۱۰) سوره مانند این کتاب بیاورید این مبارزه در طول پانزده قرن تا هنوز از جانب مخالفین قرآن، لاجواب مانده است. هیچ شخصی، هیچ گروهی هیچ پوهنتونی و هیچ اکادمی نتوانسته؛ یک سوره مانند این قرآن کریم را به جهان ارائه کند. بنابراین کتاب معجزه است، قرآن کتاب ادب است، قرآن کریم آنقدر شیرین است، کتاب آهنگ است، هیچ شاعری در جهان نتوانسته است تمام اشعار خود را با یک آهنگ به سراید و دارای یک نظم باشد، تنها «کتاب الهی» است که از اول تا آخر دارای یک نظم و اعجازی میباشد.

قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی در (آیه 82، سوره نساء) میفرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْقَانَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (آیا در مفهوم و معانی قرآن فکر و تدبر نمیکنند؟ و در حالیکه اگر قرآن از طرف غیر الله بود البته در (احکام و معانی) آن اختلافات بسیاری می یافتند).

اگر در نوشته ها و تالیفات نویسندگان با دقت نظر اندازیم به وضاحت در مییابیم که مطالب نوشته شان هم از لحاظ ادبی و هم از لحاظ فهمی دارای فراز و نشیب میباشند، برخی نوشتهها دارای مطالب قوی و برخی از آن ضعیف است، و هم از نظر آهنگ و وزن گاهی اشعار بهم نمی خوانند، اما تنها کتابی که هم معانی آن یکدیگر را حمایت می کند، مجموعه ای کتاب یک مطلب را تعقیب می کند، و همه در این معنی هماهنگ هستند، و چنین الفاظ و آیات هم از نظر الفاظ و فصاحت و بلاغت و زیبایی سخن بگونه ای است که مثل دانه ای تسبیح، مثل دانه های مروارید در رشته چیده شده است و خیلی زیبا و موزون است، چنین هنری دارد، هیچ کجای آن ناموزون و ناهماهنگ نیست.

قرآن عظیم الشان است که در ذات خود معجزه است و اعجاز آن درجهات مختلف می باشد.

قرآن کریم کتاب هدایت است: هدایت قرآن کریم هدایت همه جانبه است، هم راه و آدرس برای زندگی ما ترسیم نموده و نشان میدهد.

قرآن کریم فن رهبریت و قیادت دارد، قرآن کریم جاذبه دارد، قرآن کریم انرژی بخش قوت انسان است، قرآن کریم نور است، عظمت و قوت نور قرآن چنان معجزه آساء است که اگر یکبار در قلب انسان جا گیرد، انسان را به سوی پروردگار با عظمت همراهی میکند.

قرآن عظیم الشان در (28 سوره حدید) میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَعْفُوْا لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (28)» (ای کسانی که ایمان آورده اید! از الله بترسید و به پیغمبر او ایمان بیاورید تا الله دو پاداش از رحمت خود را به شما بدهد و برایتان نوری قرار دهد که در روشنی آن حرکت کنید. و تا شما را بیمارزد و الله آمرزنده مهربان است).

خواننده محترم!

قرآن عظیم الشان برای اثبات اعجاز خود، سادهترین راه را مطرح می کند که دعوت از مردم برای آوردن سوره ای مثل آن است. «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» نه تنها کل قرآن، بلکه

حتی يك سوره از آن هم دارای معجزه عظیمی است.
قرآن عظیم الشان در مقابله خویش با دشمنان اش، تخفیف هم قایل شده، و به آوردن يك سوره مثل قرآن هم قانع نموده است.

همچنان در این مبارزه و مقابله خویش زمان بندی نه نموده و مکان معینی را نام نه برده است، برای انسان ها تا روز برپای قیامت، تا پایان عمر بشر و در همه جای زمین، این درخواست مطرح است.

در مبارزه طلبی قرآن، اشخاص و نفرات خاصی را تعیین نکرده است، در این مقابله مخصوص عوام الناس نیست، بلکه در این مقابله از همه دانشمندان، حقوقدانان، ادیبان و نوابغ همه و همه دعوت بعمل آورده که در این مبارزه و مقابله اشتراک نمایند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (12 الی 20) درباره نعمتهای بزرگ الله سبحان و تعالی بر بندگانش، نعمت دین و قانون راستین را مورد بحث قرار میدهد.

اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرِي فِيهِ فُجُورًا وَمِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢﴾

الله ذاتی است که بحر را برایتان مسخر ساخت تا کشتی ها به حکم او در آن روان شوند و بتوانید از فضل او بهره گیرید، و شاید شکر نعمت هایش را بجا آورید. (۱۲)
فضل و مرحمت از جانب پروردگار با عظمت است، که همه ابحار و دریا ها را برای استفاده انسان ها مسخر گردانیده است، تا در آن کشتیها خویش را برای مسافرت و انتقال اموال بار بری به فرمانش در روی آن به حرکت در آیند و مردم به وسیله آنها به طلب روزی و تجارت پردازند.

امام فخر رازی میفرماید: سطح آب را به صورت صاف و نرم خلق کرده است که کشتی بر آن حرکت کند، و چوب را طوری خلق کرده است که سبک باشد و بدون این که در آب فرو رود، بر سطح آن باقی بماند، و جز خدا هیچ کس بر چنین امری قادر نیست. (تفسیر کبیر ۲۶۲/۲۷).

در این شکی نیست که: این نعمت ها از فضل و رحمت خداوند است، ولی انسان نیز باید برای بدست آوردن آن سعی و تلاش خویش را بخرچ دهد. باید با انجام طاعات و حسن عبادات شکر گزاری کنند، در الوهیت یگانه بشناسند و با انجام طاعات و ترک نواهی یگانگی را مخصوص او دانند.

امام قرطبی میفرماید: الله متعال کمال قدرت خود را بیان کرده و تمام نعمت هایش را بر بندگان یادآور شده و روشن کرده است که هر چیز را برای منافع آنان خلق کرده است و از فضل و کرم او نسبت به بندگان سرچشمه گرفته است. (قرطبی ۱۶۰/۱۶). در ضمن قابل یادآوری است که: توجه به نعمت ها، روحیهی شکر را در انسان زنده و تقویه میکند، همان طوری که اقیانوس ها را پروردگار با عظمت برای استفاده انسان رام ساخته است، باید انسان ها هم برای پروردگار خویش و هدایت و رهنمود های قرآنی و هدایت رسول الله صلی الله علیه وسلم رام، مطیع و فرمانبردار شوند.

وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٣﴾

و همه آنچه در آسمان هاست و آنچه در زمین است از سوی خود برای شما مسخر و رام

کرد؛ یقیناً در این نشانه هایی است برای کسانی که میانداشند. (13)
«جَمِيعاً مِنْهُ»: جمله این تسخیر از سوی الله سبحان و تعالی حاصل میگردد (ملاحظه شود: تفسیر کبیر). همه آنچه ذکر شده است، از فضل و لطف الله بر شما است (ملاحظه شود: المختصر). همه اینها با تمام خصوصیات که دارند، از سوی الله اند و به فرمان او در خدمت انسانها بوده، همه این نعمت ها براهین و نشانه های آشکار و واضحی است که به یگانگی و عظمت حق تعالی دلالت میکند؛ البته برای کسانی که در براهین بیندیشند، از آنها پند گیرند و فایده مند شوند.

قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٤﴾

به مؤمنان بگو: کسانی را که امید به ایام الله (روز رستاخیز) ندارند مورد عفو قرار دهد تا خداوند در آن روز هر قومی را به اعمالی که انجام می دادند جزا دهد. (۱۴)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَغْفِرُوا»: ببخشند و صرف نظر کنند و گوش به اذیت و آزار کافران و مشرکان ندهند.
تفسیر:

در این آیه مبارکه به رسول الله صلی الله علیه وسلم وظیفه داده شده است، تا شیوه و نوع برخورد با کفار را به مؤمنان تعلیم دهد در این آیه مبارکه آمده است که یا رسول الله بگو: از کافران که دریافت پاداش و رحمت حق تعالی را اراده ندارند و از عذابش نمی ترسند، عفو و گذشت نمایید. مسلمانان مکه در زمانیکه گرفتار دشمنی و آزار مشرکان مکه بودند، خواستند در مقابل کفار معامله بالمثل کنند، اما پروردگار با عظمت به رسول الله صلی الله علیه وسلم هدایت فرمود که به مسلمانان بگوید عجله نکنید که هنوز شما قوی نیستید و آنان را به من واگذار کنید. زیرا الله تعالی در برابر آزار و اذیتی که به مسلمانان رسانده اند و تدبیر سنجیده اند به حساب آنان رسیدگی میکند و عذاب شان مینماید. همچنان در این آیه مبارکه درسی است برای مسلمانان که: لازمی ایمان، گذشت و بزرگواری عفو بخشش است، و زمانیکه انسان هدف به رسیدن به اهداف بلند دینی، در برابر خود مطرح میکند، ضرورت مبرم است تا از شتابزدگی پرهیز کند. در ضمن باید گفت؛ آنچه که موجب غضب و قهر الهی میگردد، استمرار و اصرار بر انحراف و خلاف است که کفار و مشرکین مکه بدان آغشته بودند.
مقاتل فرموده است: یک نفر در مکه به حضرت عمر رضی الله عنه ناسزا گفت.
حضرت عمر خواست او را بزند، اما خدا دستور عفو را داد و این آیه را نازل کرد. (تفسیر کبیر ۲۶۳/۲۷).

امام ابن کثیر گفته است: به مسلمانان امر شده بود که در مقابل اذیت و آزار مشرکان و اهل کتاب صبور و شکیبا باشند تا از این راه انس و الفت آنان را به دست آورند، اما وقتی که آنان بر دشمنی خود اصرار ورزیدند خدا برای مؤمنان جنگ و جهاد را مشروع کرد. (مختصر ۳۰۹/۳).

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿١٥﴾

و هر کس که کار نیک انجام دهد به سود خود اوست و هر کس که کار بد کند به زیان خود اوست، سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده میشوید. (15)
تفسیر:

قرآن عظیم الشان در آیات متعددی به این اصل عالی اشاره به عمل آورده میفرماید: نتیجه عمل به خود انسان برمی گردد، بطور مثال در (آیه ۱۲، سوره لقمان) میفرماید: **«وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ»** (و هر کس (الله را)

شکر گزار در حقیقت به نفع خود شکر گزاری می‌کند و هر کس ناشکری کند (بداند که) الله بی‌نیاز ستوده است).

همچنان در (آیه: 41، سوره زمر) میفرماید: «فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا» هر کس هدایت پذیرفت، به نفع خود اوست و هر کس گمراه شد، به ضرر خود اوست.

باید یاد آور شد که: نظام مکافات و مجازات عدل الهی بی نهایت عادلانه و بر اساس عملکرد نیک و بد خود انسان است. انسان‌ها در برابر قانون الهی مساوی هستند. (انسان، هر که باشد و عمل، هر چه باشد، مورد مکافات و مجازات قرار می‌گیرد. پروردگار با عظمت انسان را آزاد خلق نموده است. در ضمن باید گفت که: خداوند، به کار خیر انسان اصلاً نیازی هم ندارد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾

و همانا ما به بنی اسرائیل کتاب و حکومت و نبوت عطا کردیم، و از پاکیزه ها به آنان روزی دادیم و آنان را بر جهانیان [و مردم عصر خویش] برتری بخشیدیم. (16)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْكِتَابَ»: جنس کتاب مراد است. از جمله: تورات و انجیل. «الْحُكْمَ»: حکومت و فرماندهی. قضاوت. «فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»: ایشان را به سبب ایمان قوی و یقین صادق بر دیگر مردمان روزگار خود برتری داده بودیم.

تفسیر :

صاوی در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: منظور از آن تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم است. طوریکه میفرماید: ای محمد! از کافر بودن قومت غمگین مشو؛ چون نعمت های بس بزرگ را به بنی اسرائیل دادیم، اما آنها سپاسگزار نشدند، بلکه بر کفر خود اصرار ورزیدند، پس قوم تو هم مانند آنها می باشند. (تفسیر صاوی ۶۵/۴).

ایمان به کتاب‌های آسمانی :

خواننده محترم !

ایمان به کتاب های الهی که بر پیامبران علیهم السلام نازل گردیده است، از جمله سومین رکن از ارکان ایمان بحساب می آید، زیرا خداوند متعال از لطف و رحمتی که بر مخلوقاتش دارد جهت هدایت آنان پیامبرانش را با معجزاتی فرستاده و بر آنان کتاب هایی نازل فرموده تا اینکه سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت برایشان محقق گردد، و تا اینکه منهج و برنامه و دستور العملی باشد که انسان‌ها در صورت اختلاف بدان رجوع کنند. طوریکه خداوند متعال در (آیه 25، سوره الحديد) این هدف چنین بیان فرموده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿25﴾ (البته ما پیغمبران خود را با دلایل واضح فرستادیم و با آنها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم در میان خود عدالت را قایم کنند. و آهن را که در آن نیروی سخت و منافع برای مردم است نازل کردیم، تا الله بداند چه کسی او و پیغمبرانش را نادیده یاری میکند، زیرا الله قوی (و) غالب است.)

همچنان در (آیه 213 سوره البقره) آمده است: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ» (مردم (در آغاز) امت واحد بودند، پس الله پیغمبران مژده دهنده و بیم دهنده را فرستاد، و با آنها کتاب را (به حق) نازل کرد تا در میان مردم در آنچه اختلاف کردند به حق حکم کنند).

حقیقت ایمان به کتب آسمانی :

ایمان به کتب آسمانی تصدیق جازم به این امر است که خداوند متعال کتاب هایی دارد که بر پیامبران علیهم السلام وحی فرموده، که این کتابها کلام حقیقی خداوند و نور و هدایت است، و اینکه مطالب آنان حق و صدق و عین عدالت است که پیروی از آن و عمل بدان واجب است، و تعداد آنها را جز خداوند کسی نمی‌داند.

حکم آن :

ایمان به همه کتاب هایی که خداوند متعال بر پیامبران علیهم السلام نازل فرموده واجب است و با این باور که خداوند حقیقتاً بدانها سخن گفته و اینکه آنها از سوی خداوند فرود آمده‌اند و مخلوق نیستند، کسی که کتب آسمانی یا از بخشی از آنها را انکار کند کافر می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ مِن قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ ءَ وَكُتُبِهِ ءَ وَرُسُلِهِ ءَ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ءَ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» [النساء: 136]. «ای مؤمنان! به خداوند و رسولش و آن کتابی که بر رسولش فرو فرستاده و آن کتابی که پیش از این نازل کرده است ایمان آورید. و هر کسی که به خدا و فرشتگانش و کتابهایش و فرستادگانش و روز قیامت کافر شود (بدانکه) به گمراهی دور و درازی گرفتار آمده است».

ضرورت انسان به کتاب :

ایمان داشتن بر کتب آسمانی فواید بیشماری و متعددی دارد که از جمله میتوان:

- تا کتاب نازل شده بر پیامبر اساس و مرجع امت باشد که جهت شناخت دینشان به آن رجوع کنند.

- تا کتاب نازل شده بر پیامبر مرجع عدلی الهی باشد، که امت در صورت بروز هر گونه اختلاف بدان رجوع کنند.

- تا پس از وفات پیامبر در هر زمان و مکانی کتاب دین الهی را حفاظت و نگهداری کند، چنانکه در دعوت پیامبر بزرگوار صلی الله علیه وسلم چنین حالی پیش آمد.

- و تا اینکه این کتابها حجت خدا بر مردم باشد، که قدرت مخالفت با آن و خروج از دایره آن را نداشته باشند. «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَجِدَّةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» [البقرة: 213]. «مردم يك امت (گروه) بودند، آنگاه خدا پیامبران را مژده آور و بیم دهنده بر انگیخت و با آنان کتاب (آسمانی) را به راستی فرو فرستاد تا در آنچه در آن اختلاف دارند میان مردم حکم کند».

چگونگی ایمان به کتب آسمانی :

ایمان به کتب آسمانی دو گونه است اجمالی و تفصیلی:

ایمان مجمل: این است که باور داشته باشی که خداوند متعال کتابهایی را بر پیامبران علیهم الصلاة والسلام نازل فرموده است، یعنی بشکل خلاصه بدون اینکه شرح شود ایمان داشته باشی.

و ایمان مفصل: اینکه به همه کتاب هایی که خداوند متعال در قرآن کریم از آنها نام برده است ایمان و باور داشته باشی، مانند قرآن و تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی، و همچنین ایمان داشته باشی که الله متعال علاوه از اینکه نیز، کتابهایی بر پیامبران علیهم السلام نازل فرموده که نام ها و تعداد آنها را جز آنکه نازل فرموده کسی نمی‌داند.

- همه این کتاب ها آمده است تا اینکه توحید تحقق یابد یعنی خداوند به یکتایی پرستیده شود و اعمال نیکو انجام گیرد، و از شرك و فساد در روی زمین جلوگیری بعمل آید. اصولاً دعوت تمام انبیاء علیهم السلام یکی است گرچه در شرائع و احکام متفاوت باشند. ایمان به کتابهای آسمانی اقرار به نزول آنها بر پیامبران گذشته است. و ایمان به قرآن، اقرار به

آن و پیروی از دستورات آن است. خداوند متعال میفرماید: «ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَمَلَكَاتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ» [البقرة: 285]. «رسول (خدا) بر آنچه از (سوی) پروردگارش فرو فرستاده شده ایمان آورده است و مؤمنان (هم) هر يك به خداوند و فرشتگانش و کتابهایش و فرستادگانش ایمان آورده‌اند».

همچنان میفرماید: «اتَّبِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ» [الأعراف: 3]. «آنچه از سوی پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است پیروی کنید و به جای او از دوستان (و سروران دیگر) پیروی نکنید چه اندک پند می‌پذیرید».

وَأْتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٧﴾

و به آنان دلائل واضح و روشن در باره دین دادیم. پس اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه حقیقت برای‌شان حاصل شد (آن اختلاف هم) از روی عداوت و حسادت بود که در میان‌شان وجود داشت، البته پروردگار تو روز قیامت در میان‌شان درباره چیزی که در آن اختلاف می‌کردند، فیصله خواهد کرد. (17)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَيِّنَاتٍ»: معجزاتی دالّ بر حَقّانیت پیغمبران و صداقت دین الله. دلائل و براهین روشن. «الأمر»: کار و بار دین و احکام آن، و امر نبوت و شریعت.

«العلم»: آگاهی و مطلع شدن از دین الله و احکام و قوانین آن. آگاهی از نبوت خاتم الانبیاء و اطلاع از ظهور اسلام. «بَعِيًّا بَيْنَهُمْ»: به سبب حبّ ریاست و برتری‌جویی و عداوت و حسادت میان خود (ملاحظه شود سوره: بقره / 213، آل عمران / 19، شوری / 14).

تفسیر :

«بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ»: معجزاتی که حَقّانیت پیغمبران بنی اسرائیل و صداقت دین آسمانی ایشان را نشان می‌داد و می‌نمایاند. دلیل‌ها و حجت‌های روشنی که کار و بار دین و شریعت خدائی را به اثبات می‌رساند. دلائل و براهینی که صفات پیغمبرخاتم و درستی دین اسلام را ثابت می‌کرد (ملاحظه شود سوره: بقره / 89 و 146).

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: یعنی موضوع نبوت پیامبر و شواهد نبوتش را بیان کردیم، که از تهامه به یثرب هجرت میکند و مردم یثرب او را یاری می‌دهند. (حاشیه‌ی جمل ۱۱۶/۴).

«إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ»:

از مضمون آیات تا اینجا دو امر مستفاد می‌گردد، یکی با اعطای کتاب و نبوت به بنی اسرائیل، نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم، تأیید گردید، دوم اینکه به آنحضرت تسلی داده شد که همان علل اختلافی که به بنی اسرائیل پیش آمده بود، همان نیز در اختلاف قوم تو با تو، وقوع یافته است، یعنی حب دنیا و حسد و انانیت، نه اینکه در دلائل شما نقضی وجود دارد لذا غمگین نباشید.

(معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رح).

ایمان به پیامبران علیهم السلام :

ایمان به پیامبران یکی از ارکان (ششگانه) ایمان است که ایمان بدون آن کامل نمیشود. ایمان به پیامبران علیه السلام عبارت از اعتقاد جازم به این امر است که خداوند متعال پیامبران و رسولانی دارد که جهت تبلیغ و رساندن دستوراتش آنانرا برگزیده است، کسی که از آنان پیروی کند رستگار میشود و کسی که از آنان نافرمانی کند خوار و ذلیل می‌گردد. بر مسلمان است که بر تمام انبیاء و پیامبران ایمان داشته باشد. فرق نمی‌کند چه کسانی که

خداوند از آنان نام برده و چه کسانی که نام نبرده است، کما اینکه هر پیامبری در باره پیامبر بعد از خود مزده می دهد و پیامبر بعدی، پیامبر قبلی را تصدیق می کند. طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه: 136، سوره البقرة) میفرماید: «فَوَلَّوْا ءَايَمَنَا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (136) (شما بگویند که ما ایمان آوردیم به الله و به آنچه نازل شده به ما، و به آنچه نازل شده به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب، و به نوادگان یعقوب، و ایمان آوردیم به آنچه که به موسی و عیسی داده شده، و به آنچه پیغمبران از جانب پروردگارشان دریافت کرده اند، و (در ایمان آوردن) میان هیچ یک از آنان فرق نمی گذاریم و ما تنها به او تعالی منقادیم (و بس)).

کسی که يك پیامبر را تکذیب کند این بدین معنی است که گویا تمام پیامبران را تکذیب کرده است، و کسی که از يك پیامبر نافرمانی کند بدین معنی است که گویا از تمام پیامبران نافرمانی کرده است.

طوری که قرآن عظیم الشان میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» (150) «أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا» (151) [النساء: 150-151]. «به راستی آنان به خدا و فرستادگانش کفر می ورزند و میخواهند در میان خدا و فرستادگانش جدائی بیندازند و می گویند به برخی ایمان می آوریم و برخی (دیگر) را انکار می کنیم و می خواهند بین این (و آن) راهی برگزینند این گروه در حقیقت کافرند و برای کافران عذابی خوار کننده آماده ساخته ایم».

حقیقت نبوت چیست؟

نبوت واسطه بین خالق و مخلوق در تبلیغ شریعت اوست، که خداوند متعال بر هر کسی بخواهد منت می گذارد و هر کسی را بخواهد از میان مخلوقاتش (بندگان) بر می گزیند، هیچ کس دیگری غیر از ذات پاک او اختیاری در این باره ندارد لذا میفرماید: «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» (75) [الحج: 3]. «خداوند از فرشتگان و (نیز) از مردمان رسولانی بر می گزیند، خداوند شنوای بیناست».

نبوت بخشیده میشود کسب نمیشود، با کثرت طاعت و عبادت بدست نمی آید، و نه با اختیار پیامبر یا طلب او، این فقط انتصابی است که هر کسی را خداوند متعال بخواهد بر می گزیند، لذا میفرماید: «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» (13) [الشورى: 13]. «خداوند به سوی (حقیقت) خویش هر کس را که بخواهد بر می گزیند و هر کس را که رو به سوی او می نهد، به سوی خویش هدایت می کند».

حکمت فرستادن پیامبران علیهم السلام:

- نجات دادن انسانها از عبادت و بردگی مخلوق و ترغیب آنان به سوی آزادی و پرستش خالق، چنانکه خداوند متعال میفرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (107) [الانبیاء: 107]. «و تو را جز مایه رحمت برای جهانیان نفرستاده ایم».

- شناساندن هدف یا انگیزه آفرینش انسانها به آنان، و بیان اینکه هدف آفرینش فقط یکتا دانستن و پرستش ذات باری تعالی است که جز بوسیله پیامبران علیهم السلام که خداوند متعال خودش آنان را برگزیده و بر جهانیان برتری داده شناخته نمیشود، چنانکه میفرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطُّغُوتَ» (36) [النحل: 36]. «به یقین در میان هر امتی رسولی را بر انگیختم (با این دعوت) که خداوند را بندگی کنید و از طاغوت بپرهیزید».

- اینکه با فرستادن پیامبران بر انسانها اتهام حجت کند. لذا میفرماید: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (165)

[النساء: 165]. «رسولانی مژده آور و بیم دهنده (فرستادیم) تا برای مردم پس از (ارسال) رسولان بر خداوند حجتی (در میان) نباشد و خداوند پیروزمند حکیم و دانا است».

- بیان بعضی غیبیاتی که انسان ها نمی توانند با عقل خودشان آنها را دریابند مانند اسم ها و صفات خداوند، شناخت فرشتگان و روز آخرت و غیره.

- اینکه خداوند پیامبران را اخلاق فاضله و کامل عنایت فرموده و آنان را از هرگونه شبهات و شهوات پاک و معصوم قرار داده و سپس الگو و سرمشق امت هایشان گردانید. چنانکه میفرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَّ لَهُمْ آقَدَهُ» [الأنعام: 90]. «اینان (پیامبران) کسانی اند که خداوند (آنان را) هدایت کرده است، پس به شیوه آنان اقتدا کن».

- اصلاح و تزکیه و تطهیر نفوس انسان ها و بر حذر داشتن آنان از همه آنچه که برای آنان عیب شمرده میشود. طوریکه میفرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» [الجمعة: 2]. «اوست که در میان درس ناخواندگان رسولی از خود آنان بر انگیخت که آیاتش را بر آنان میخواند و آنان را پاک میدارد و به آنان کتاب و حکمت می آموزد».

رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» «جز این نیست که من مبعوث شده‌ام تا اینکه پایه‌های اخلاق را تکمیل کنم». (سند امام احمد و مستدرک حاکم).

مسئولیت انبیاء:

پیامبران علیه السلام مسئولیت های بسیار والا و ارزشمندی دارند از جمله:

- تبلیغ شریعت و دعوت مردم به سوی پرستش خدای یکتا و ترک پرستش غیر او. چنانکه میفرماید: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا» [الأحزاب: 39]. «(همان) کسانی که پیام های خداوند را می‌رسانند و از او می‌ترسند و جز خدا از کسی نمی‌ترسند، و خدا (به عنوان) حسابرس، بس است».

- بیان آنچه که خداوند بعنوان دین نازل فرموده، چنانکه می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (النحل: 44). «و به تو قرآن نازل کردیم تا برای مردم روشن سازی آنچه را که بر آنان فرو فرستاده شده است و باشد که اندیشه کنند».

- راهنمایی امت به سوی خیر و باز داشتن آنان از هرگونه شر و بشارت دادن آنان به اجر و پاداش و آنان را ترساندن از سزا و عقاب چنانکه میفرماید: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» [النساء: 165]. «رسولانی مژده آور و بیم‌دهنده».

- اصلاح انسان‌ها با رهبری پاک و الگوی نیک در گفتار و کردار.

- اقامت شریعت و تطبیق آن در میان بندگان.

- گواهی آنان در روز قیامت بر امت هایشان به اینکه آنان رسالت خویش را به بهترین و کامل‌ترین وجه ممکن رسانیده‌اند.

چنانکه خداوند متعال میفرماید: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» (النساء: 41). «پس (حالشان) چگونه است، آنگاه که از هر امتی گواهی (در میان) آوریم و تو را بر این امت گواه بیاوریم».

اسلام دین همه انبیاء است:

اسلام دین همه پیامبران و رسولان است. طوریکه در (آیه 19 سوره آل عمران) آمده است: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (بی‌گمان دین (حق) نزد خداوند، اسلام است). همه انبیاء علیهم السلام مردم را به سوی یکتا پرستی و ترک پرستش غیر الله دعوت می نمودند، اگر چه شرایع و احکام شان با هم متفاوت بود، اما در اصل که توحید است با هم متفقند چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «الْأَنْبِيَاءُ إِخْوَةٌ لِعَلَاتٍ» «پیامبران با یکدیگر مثل

برادر مادری اند». (مسند امام احمد و مستدرک حاکم).

خواننده محترم!

جا دارد که بگوییم: دعوت همه انبیاء الهی بر اساس آزاد سازی مردم از سلطه اشراف و ستمگران است و به همین دلیل است که، اشراف نسبت به سایرین با انبیاء علیهم السلام در مخالفت و دشمنی قرار گرفته اند.

- همچنان آنان چون جرئت ندارند که منطق و اصل اصلاحات انبیا را نفی کنند، شعار میدهند که گویا: انبیاء لایق آن اصلاحات نیستند.

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨﴾
سپس تو را بر شریعت و دین حقی قرار دادیم، از آن پیروی کن و از خواهشات آنان نمی‌دانند پیروی مکن. (۱۸)

تفسیر

امام بیضاوی میفرماید: یعنی از آراء جاهلانی که دنباله رو شهوات و هوس هایشان هستند، پیروی مکن. منظور رؤسای قریش است که می‌گفتند: به دین پدرانت برگرد. (تفسیر بیضاوی ۳/۳۲۳).

«شَرِيعَةٌ»: دین و پروگرام، راه، مسیر و طریقه. «الْأَمْرُ»: کاروبار دین. هدف اینکه دین اسلام است که دین همه پیغمبران الهی می‌باشد. (ملاحظه شود سوره آل عمران / 19 و 85 ، شوری / 13).

از فحوی این آیه مبارکه بر می‌آید که: احکام شریعت برای مسلمانان کفایت میکند، و بر مسلمانان واجب است از آن پیروی نمایند.

همچنان بر پیامبران صلوات علیهما نیز واجب می‌باشد که مانند سایر مردم از شریعت پیروی می‌کنند.

در ضمن قابل یاد آوری است که: پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم با یک پروگرام جهانی برای همه عالم بشریت مبعوث گردیده است. نه برای یک قوم و یا هم یک منطقه. شریعت اسلام در برگرفته عرب و عجم است سیاه و سفید، و در نهایت برای عالم بشریت بوده، و قرآن عظیم الشان نیز میفرماید «دین اسلام برای همه جهانیان مبشر و منذر است»؛ همچنین در آیه ۱۹ سوره انعام، به پیامبر خطاب شده است که «بگو این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن، شما و هر کس را که این پیام به او برسد، هشدار دهم».

دین مقدس اسلام علاوه بر ادعای خاتمیت، مدعی جاودانگی را نیز مینماید. ادعای خاتمیت با جاودانگی ملازمه‌ای ندارد، زیرا ممکن است خداوند با ارسال آخرین پیامبر خود دفتر نبوت و شریعت را ببندد و طی نمودن ادامه راه را به عقول مردم بسپارد. پس بحث جاودانگی دین و اثبات آن خود مسئله‌ای مهم و از مباحث تکمیلی و ضروری بحث خاتمیت می‌باشد.

شریعت و صلاحیتش برای هر زمان و مکانی:

ایمان داریم که اسلام عقیده و شریعت است، و شریعت اسلام با هر زمان و مکانی سازگاری دارد، و اینکه هیچ چیزی برای انسان پیش نمی‌آید مگر اینکه در قرآن برای آن راهنمایی وجود دارد، رد کردن هر حکمی از احکام اسلام مانند تکذیب آن است و این هر دو، موجب بیرون رفتن از دایره‌ی اسلام میشوند. الله متعال میفرماید: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿٨٩﴾ [النحل: 79]. «و ما این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرده‌ایم که بیانگر همه چیز (امور دین مورد نیاز مردم) و وسیله‌ای هدایت و مایه‌ای رحمت و مژده رسان مسلمانان (به نعمت جاویدان یزدان) است». هر چیزی که امت اسلامی بدان دچار شود در قرآن راه حلی برای آن بیان شده است، این بیان هم دو گونه دارد:

1- نص صریحی در مورد آن در قرآن وجود دارد.

2- ارجاع آن به دلایلی که قرآن آنها را مشروع و حجت قرار داده است. طوری که میفرماید: «ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿18﴾ [الجماعیة: 18]. «سپس ما تو را (مبعوث کردیم و) بر آیین و راه روشنی از دین (خدا که برنامه ای تو و همه ای انبیاء پیشین بوده است و اسلام نام دارد) قرار دادیم. پس از این آیین پیروی کن و بدین راه روشن برو (چرا که آیین رستگاری و راه نجات است) و از هوا و هوس های کسانی پیروی مکن که (از دین خدا بی خبرند و از راه حق) آگاهی ندارند».

قرآن شریعتی را با خود آورده که از گمراهی معصوم است، شریعتی که پیروی و اجرای آن واجب است، هیچ نقطه مقابلی به غیر از هوای نفس ندارد، یا هدایت قرآن یا هوای نفس. طوری که الله متعال میفرماید: «وَأَن أٰحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَأَحْذَرُهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَن بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ» [المائدة: 49]. «و (به تو ای پیغمبر فرمان میدهم به اینکه) در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است، و از امیال و آرزو های ایشان پیروی مکن، و از آنان بر حذر باش که (با کذب و حقیووشی و خیانت و غرض ورزی) تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است به دور و منحرف نکنند (و احکامی را پایمال هوی و هوس باطل خود نسازند)».

در این آیه به حکم کردن به تمامی آنچه که خداوند نازل کرده امر شده و از پیروی هوا نهی کرده است.

در جای دیگر بیان میفرماید که پیروی از هدایات الله متعال تنها راه نجات از گمراهی و شقاوت و پشت کردن به آن موجب سختی معیشت در دنیا و عذاب دردناک در قیامت است: «قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ ﴿123﴾ وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَىٰ ﴿124﴾ [طه: 123-124]. «خدا دستور داد: هر دو گروه شما با هم (ای آدم و حوا و اهریمن!) از بهشت فرو آید(و در زمین ساکن شوید، و در آنجا) برخی (از فرزندانان) دشمن برخی دیگر خواهند شد، و هرگاه هدایت و رهنمود من برای شما آمد، هرکه از هدایت و رهنمودم پیروی کند، گمراه و بدبخت نخواهد شد. و هرکه از یاد من روی بگرداند (و از احکام کتابهای آسمانی دوری گزیند)، زندگی تنگ (وسخت و گرفته ای) خواهد داشت؛ (چون نه به قسمت و نصیب خدا دادی قانع خواهد شد، و نه تسلیم قضا و قدر الهی خواهد گشت) و روز رستاخیز او را نابینا (به عرصه قیامت گسیل و با دیگران در آنجا) گرد می آوریم».

در آیه ای دیگری به کفر کسانی که به فرامین نازل شده ای خداوند حکم نمی کنند صحه می گذارد و میفرماید: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿44﴾ [المائدة: 44]. «هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند».

و در جای دیگر سوگند یاد میکند که افرادی که پیامبر را در تمام کارهایشان حکم قرار ندهند ایمان ندارند: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُواكَ فِيمَا سَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿65﴾ [النساء: 65]. «آما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی آیند تا تو را در اختلافات و درگیری های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند».

پیامبر صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع فرمود: «وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ إِنِ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ رَسُولِهِ». [رواه مسلم]. «میان شما دو چیز به جا گذاشته ام، که اگر از آنها پیروی کنید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و سنت رسولش». [مسلم آن را روایت کرده است].

إِنَّهُمْ لَن يَغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ ﴿١٩﴾

آنان از (عذاب) الله چیزی را از تو دفع کرده نمی توانند و ظالمان دوستان یکدیگرند و الله هم یار و مددگار پرهیزگاران است. (۱۹)

تفسیر :

در صورتی که با کافران در امور باطل موافقت کنی و در گمراهی از آنان پیروی نمایی، به یاد داشته باشید که آنان هیچ خطری و عذابی را به هنگام قهر الهی از تو دفع کرده نمی توانند.

در ضمن قابل یاد آوری است که: پیروی از هوسهای جاهلان به منزله پذیرش ولایت آنان و در مدار ظالمان قرار گرفتن است. از هوسهای مردم دوری کن و نگران تنهایی نباش. تقوا را پیشه کن زیرا تقوا سبب دریافت امدادها و حمایت های الهی است. خداوند یار و یاور پرهیزگاران است، به کمک و یاری شان می رسد، از آنان دفاع می نماید و در امور دنیوی و اخروی شان تصرف می نماید و چنین ولایتی جز با طاعت الهی حاصل نمی گردد.

از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: بسیاری از مطالب را تنها می توان از راه وحی شناخت، عقل و تجربه نمی تواند به آن دسترسی یابد.

هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٢٠﴾

این (قرآن و شریعت آسمانی) وسیله بینش و بصیرت بشریت و سبب هدایت و رحمت کسانی است که اهل یقین هستند. (۲۰)

تفسیر :

الله تعالی بصیر است. قرآن عظیم الشأن در (آیه 9، سوره احزاب) می فرماید «كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا» (و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست) رسول الله صلی علیه وسلم نیز بصیر است. طوریکه در (سوره یوسف، آیه 108) می خوانیم: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (ای پیامبر! تو نیز) بگو: این راه من است. من و هرکس پیروی ام کرد، با بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم و الله متعال (از هر شریکی) منزّه است و من از مشرکان نیستم.

همچنان طوریکه در آیه: (۲۰) خواندیم «این (قرآن و شریعت آسمانی) وسیله بینش و بصیرت بشریت و سبب هدایت و رحمت کسانی است که اهل یقین هستند.»

واقعاً قرآن عظیم الشأن که؛ به سوی پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی شده کتاب است که انسان را به سوی حق و حقیقت هدایت و رهنمایی می کند، این کتاب، به امور خیر امر نموده و حق و باطل را از هم جدا می سازد، همچنان رحمتی برای مؤمنان است که با باورمندی به مقتضای آن عمل مینمایند و از هدایتش پیروی می کنند.

تعریف قرآن :

کلمه قرآن مصدر مادهی «قرأ» به معنای تلاوت و خواندن می باشد و اطلاق آن بر کلام خداوند عزوجل از باب اطلاق مصدر بر اسم مفعول است. خداوند عزوجل فرماید: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ» (17) [القیامة: 17]. «جمع و خواندن آن بر ماست.» و فرماید: «فَإِذَا قَرَأَهُ فَأَتَّبِعْ قُرْآنَهُ» (18) [القیامة: 18]. «وقتی آن را خواندیم تو از خواندنش پیروی کن.»

اما در اصطلاح برای قرآن تعریفی که جامع شرایط تعریف منطقی باشد ارائه نشده، جز اینکه بگوییم: قرآن کتابی است که به «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (1) «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (2) «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (3) [الفاتحة: 1-3]. شروع میشود و به «مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ - ۶» [الناس: 6]. خاتمه می یابد.

در تعریف قرآن گفته اند: کلام خداوند عزوجل که بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده و تلاوت آن عبادت است.

اولین و بزرگ ترین معجزه های قرآن مجید دین اسلام است:

قرآن مجید آخرین هدایت نامه مذهبی و عقیدتی برای جهان بشریت می باشد. هدایت نامه ای که تا به امروز نیرومند و مفصل تر از آن دیده نشده است. اما ادیان قبلی به دلیل اینکه برای ازمنه خاصی آمده بودند امروزه ناقص تلقی میشوند. اما قرآن کریم آخرین هدایت نامه ای است که از هر گونه نقص و کمبودی پاک است. قرآن کریم کتابی است که انسان ها را از انواع ضلالت و انحراف نجات می دهد و در زندگی شان اخلاص و معنویت به وجود می آورد و در این خصوص هیچ کتابی بهتر از آن در تصور انسان نمی گنجد.

قرآن مجید عملاً در زندگی انسان ها انقلاب و تحول آورد و بهترین نمونه جامعه مدنی و اخلاقی را به جهانیان ارائه کرد که تاکنون بهتر از آن دیده نشده است.

قرآن کریم تمام مسایل و مشکلاتی را که تاکنون پیش آمده یا در آینده تا قیامت پیش خواهد آمد با روش معجزانه ای حل مینماید. و چنان اصول و قوانینی بیان میکند که بر اساس آن میتوان در هر زمان بهترین جامعه را پایه گذاری کرد و در هر نقطه ای حیات انسانی را به شکل نوینی تنظیم نمود. و از آن جایی که قرآن کتاب الهی است از هر گونه اشتباهات بشری و نقایص قانونی پاک و مبرا است و چون آخرین کتاب است لذا از هر گونه اضافه و تجدید نظر بی نیاز میباشد. و چون جاودانه و دایمی است لذا نیازی به تغییر و نسخ ندارد و از آنجایی که کامل است به پیوست و تبصره ضرورتی ندارد.

«يَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» [المائدة: 3]. «امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما به اتمام رسانیدم و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم».

چنانچه قوانین قرآن مجید به اجرا درآید، مشکلاتی که تا هزاران سال مغز متفکران و جامعه شناسان را به خود مشغول کرده است و هیچ گاه آخرین حل آن ارائه نشده پیش نخواهند آمد، و بسیاری از مشکلات اقتصادی و سیاسی در چنان محیطی بروز نخواهد کرد. بلی، آنچه که امروز بعد از هزاران سال تجربه و اشتباه، متفکران جهان به آن دست یافته اند قرآن مجید 1400 سال قبل آن را به زبان پیامبر درس خوانده بیان نموده است. بدون تردید این هدایت نامه و این قانون که نامش اسلام می باشد نمونه اعلام قدرت الهی است. «صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ» [النمل: 88]. (صنعت خداست که همه چیز را محکم و استوار ساخته است).

و به دلیل اینکه اصول و قواعد اسلامی از قرآن برگرفته شده اند معجزه میباشند. «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (2) [الجمعة: 2]. (او کسی است که رسولی را در بین ناخواندگان و بی سوادان از میان خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنان بخواند و آنان را تزکیه بگرداند و کتاب و حکمت را به آنها بیاموزد. گرچه پیش از بعثت پیامبر آنان در گمراهی آشکاری به سر می بردند).

شرح و توضیح این بعد اعجازی قرآن مجید در واقع شرح و توضیح خود اسلام است، که برای آن کتابخانه هایی در کار است.

در زمینه عقاید، اخلاق و معاشرت لازم است جامعیت اعجاز آمیز قرآن مجید و حکمت های گوناگونش مورد تدبر عمیق قرار بگیرد اگر چه دسترسی کامل به نکات و اسرار و زیبایی های شگفت انگیز آن برای هیچ انسانی در هیچ زمانی ممکن نیست.

«وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (27) [لقمان: 27]. «اگر چنین شود که تمامی درختان زمین قلم و تمام آب دریا مرکب شوند و هفت دریای دیگر به آن افزوده شود و تبدیل به مرکب شوند سخنان خدا یعنی صفات او به پایان نرسند به راستی که خدا غالب با حکمت است». «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» (109) [الکھف: 109]. «بگو: اگر دریا برای نوشتن سخنان پروردگارم مرکب شود پیش از آنکه سخنان پروردگارم به انتها برسد دریا ته خواهد کشید گرچه دریایی دیگر به کمکش بیاوریم».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (21 الی 29) موضوعاتی از قبیلی؛ فرق میان نیکوکاران و بدکاران در حیات و ممات، مادی گرایان منکر زنده شدن، و موضوع؛ بیم و هراس قیامت؛ به بحث گرفته میشود.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۲۱)

آیا کسانی که مرتکب بدی ها شدند، گمان کردند که ما آنان را مانند کسانی قرار می دهیم که ایمان آورده اند و کارهای نیک انجام داده اند؟ تا زندگانی و مرگ شان برابر باشد؟ چه بد حکم می کنند! (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اجْتَرَحُوا»: بدست آورده اند. مرتکب شدن قابل تذکر است که: «اجْتَرَحُوا»: و «اكتساب» یکی است. جز این که اجتراح در به دست آوردن گناهان، و اکتساب در بدست آوردن حسنات و سیئات هر دو به کار می رود. «سَوَاءً»: یکسان، برابر. حال (هُم) در فعل (نَجْعَلُهُمْ) است. «مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ»: زندگی و مرگ شان. «سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» مساوی قرار دادن خود و مؤمنان حکم و قضاوتی بی نهایت بدی است. امام مجاهد فرموده است: مؤمن در حالت ایمان مرگ را می پذیرد و با ایمان زنده میشود، و کافر بر کفر می میرد و بر کفر زنده میشود. (تفسیر قرطبی ۱۶۶/۶).

تفسیر:

این کثیر در تفسیر خویش در این مورد می نویسد: یعنی نسبت به ما و به عدالت ما در مورد یکسان قرار دادن نیکان و تبهکاران گمانی بسیار بد برده اند.

همان طور که از خار خرما به دست نمی آید، همان طور هم تبهکاران به مقام رادمردان نیک نائل نمی آیند. (مختصر ۳۱۱/۳).

در این هیچ جای شکی نیست که: ارتکاب گناه، خطر است ولی بیشترین خطر متوجه آنده از انسانها می گردد، که به سراغ گناه می روند.

پروردگار با عظمت ما در این آیه مبارکه میفرماید: آیا کسانی که با ارتکاب گناه بسیار سرکشی می کنند و با پیامبر صلی الله علیه وسلم مخالفت دارند، می پندارند که خداوند متعال آنان را مانند کسانی مقرر می دارد که با ایمان به حق تعالی اعمال نیکو را انجام می دهند، در طاعات شان به پروردگار اخلاص دارند و در بندگی او تعالی صداقت کار اند؟ این پندار باطلی است و الله هرگز مؤمنان را با کافران و نیکوکاران را با بدکاران در دنیا و آخرت برابر نمی سازد. و حکم کردن در مورد مساوت این دو گروه بسیار ناپسند است.

وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۲)

و الله آسمان ها و زمین را به حق آفریده است تا هر کس به موجب آنچه کسب نموده سزا و جزا داده شود و آنان مورد هیچ گونه ظلمی واقع نمیشوند. (22)

تفسیر

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ»: خداوند آسمان ها و زمین را بر محور قانون حق آفریده است، و در همه جا حق و عدل و نظم و ترتیب حاکم است.

مفسر محی الدین شیخ زاده محمد بن مصطفی گفته است: چون به منظور اظهار حق، آسمان و زمین را خلق کرد و خلق آن دو از جمله حکمت و عدلش بود، انتقام گرفتن از ظالم به خاطر مظلوم، از آن لازم آمده و بدین ترتیب حشر و جزا ثابت میشود. (شیخ زاده ۳/۳۲۵).

حاشیه محی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضوی.

باید یاد آور شد که: نظام هستی بر اساس حق بنا شده است، و در آیه هیچ جای شکی نیست که: با انسانها هم بر بنیاد حق رفتار می شود.

أَفْرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ عَشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۳)

پس آیا دیدی آن را که هوی و هوس خود را معبود خویش گردانیده و الله او را با وجود آگاهی گمراه ساخته و بر گوش و دل او مهر نهاده، و بر چشمش پرده قرار داده است؟ پس چه کسی بعد از الله او را هدایت کند؟ آیا عبرت نمی گیرید؟ (۲۳)

تفسیر :

قبل از همه باید به بیان گرفت ؛ که الله سبحان و تعالی در قرآن عظیم در باره ی دو گروه تعبیر «خَتَمَ اللَّهُ» بیان نموده است: يك بار در باره كفار

طوری که در (آیه ، 7 سوره بقره که می فرماید: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ» و بار دیگر این اصطلاح را در مورد هواپرستان در همین آیه مبارکه (آیه: 23 سوره جاثیه) «خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ»، مراد از هوی پرستی نادیده گرفتن وظیفه و پیروی از غریزه است.

واضح است که: هوی پرستی ابزار شناخت را از کار می اندازد، نه چشم حقیقت را می بیند و نه گوش حق را می شنود و نه دل درك صحیح دارد.

یکی از عوامل هوی پرستی، گرایش انسان به مادیات معرفی شده است.

«أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» ای انسان! آیا پند و عبرت نمی گیرید؟ مفسر صاوی در تفسیر خویش فرموده

ست : الله تعالی کفار را به چهار صفت توصیف کرده است:

اول: پرستش هوس.

دوم: گمراهی آگاهانه.

سوم: زدن مهر بر شنوایی و قلوب آنها.

چهارم: کشیدن پرده بر بینایی آنها. و هر یک از آن اوصاف موجب گمراهی است. پس رساندن هدایت به آنها به هیچ وجه امکان پذیر نیست. (تفسیر صاوی ۶۷/۴).

هدایت، با هوا و هوس سازگار نیست:

«هَوَاهُ» هوی به معنی تمایل نفس به شهوت است و گفته شده که در اصل، به معنی سقوط از بلندی گرفته شده است؛ زیرا سبب می شود انسان سقوط کند و در دنیا گرفتار انواع مصائب و در آخرت گرفتار آتش دوزخ شود و جهنم را از این حیث هاویه گفته اند که قعر آن به قدری پایین است که حساب ندارد. بعضی برای این کلمه، دو معنی ذکر کرده اند؛ بالا بردن و ساقط کردن و گاهی ترکیبی از هر دو را ذکر کرده اند (بالا بردن و سپس فرو افگندن)

هدف از هوی پرستی نادیده گرفتن رسالت اساسی انسان و توجه و پیروی از غریزه است. هوی پرستی ابزار شناخت را از کار می اندازد، نه چشم حقیقت را می بیند و نه گوش حق را می شنود و نه دل درك صحیح دارد. یکی از عوامل هوی پرستی، گرایش انسان به مادیات است. چنانکه در (آیه 175، سوره اعراف) میفرماید: «أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ» (هوا پرستی اساس محنت هاست).

علماء میفرماید که: هوی پرستی نوعی شرک و هوی پرست سزاوار توبیخ است. انسان ذاتاً موجودی پرستشگر است اما در انتخاب معبود منحرف میشود و به جای خداوند متعال به سراغ هوسها میرود. هوی پرستی، سبب مسدود شدن درهای هدایت به روی انسان است. پیروی از هوای نفس و وسوسه های شیطان، یکی از انحرافات فکری و عملی انسان است. غرق شدن افراد در شهوت پرستی و هوی پرستی، موجب اعراض و تنفر از خداوند متعال و دین و همه معنویات می شود. غرق شدن در شهوات پست حیوانی به هر گونه احساسی تعالی - اعم از تعالی مذهبی یا اخلاقی یا عملی یا هنری - منافات دارد. همه آنها را می میراند.

آدم شهوت پرست، نه تنها نمی تواند احساسات عالی مذهبی را در خود بیرواند؛ احساس عزت و شرافت و سیادت را نیز از دست می دهد؛ احساس شهامت و شجاعت و فداکاری را نیز فراموش میکند. آن که اسیر شهوت است، جاذبه های معنوی اعم از دینی و اخلاقی و علمی و هنری، کمتر در او تاثیر دارد.

هوی پرستی و پیروی از خواهش های نفس، نقش پررنگی در عدم گرایش انسان به معنویت و دین ایفا می کند. قرآن عظیم الشان در آیات متعددی به این واقعیت اشاره نموده است: از آن جمله در آیه 23، سوره جائیه مطالعه نمودیم.

حضرت ابو امامه فرموده است، که من از رسول الله صلی اله علیه وسلم شنیدم که فرمود: معبودانی که زیر آسمان دنیا عبادت می شوند مبعوض ترین آنها در نزد خداوند متعال «هوا» یعنی خواهش های نفسانی است.

از حضرت شداد بن اوس روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: دانشمند کسی است که نفس خود را در کنترل بگیرد، و برای پس از مرگ عمل کند، و فاجر کسی است که نفس خود را پشت سر خواهش ها قرار دهد، و با وجود آن، آرزوی، بهتری قیامت را داشته باشد، و حضرت سهل ابن عبدالله تستری فرموده است: مرض شما خواهش های

نفسانی شماست، بلی، اگر شما با آنها مخالفت کنید، همین مرض خودش مداوای شما هم هست. (تفسیر قرطبی).

شان نزول آیه 23 :

952- ک: ابن منذر و ابن جریر از سعید بن جبیر روایت کرده اند: قریش مدتی یک سنگ را عبادت می‌کردند و چون سنگ خوبتر از سنگ اول به دست می‌آوردند، اولی را به دور می‌انداختند و به عبادت سنگ برتر می‌پرداختند. در این خصوص الله تعالی آیه: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...» را نازل کرد.

ولی برخی از مفسرین در شأن نزول این آیه می‌نویسند که: این آیه مبارکه دو سبب نزول دارد: اول: مربوط به این بخش از آیه است: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» [الجاثیه: 23] که به قولی: درباره قریش نازل شد زیرا شیوه آنان چنین بود که مدتی سنگی را می‌پرستیدند، سپس چون - به ظن خود - چیز بهتری از آن را مییافتند، سنگ را به دور افکنده و آن چیز دیگر را می‌پرستیدند.

به قولی دیگر: این بخش از آیه درباره حارث بن قیس سهمی یکی از تمسخر کنندگان دین حق- نازل شد که هر چه را نفسش بدان تمایل داشت، می‌پرستید.

برخی از مفسرین در باب شأن نزول دوم میفرمایند: سبب نزول دوم مربوط به این بخش از آیه است: «وَوَحْتَمَ عَلَيَّ سَمْعِي وَقَلْبِي» [الجاثیه: 23] که در باره ابو جهل نازل شد زیرا شیئی او و ولیدبن مغیره به خانه کعبه طواف میکردند؛ در این اثنا باهم درباره رسول الله صلی الله علیه وسلم به گفت‌وگو پرداختند، ابو جهل به ولید گفت: به خدا قسم؛ من خوب می‌دانم که محمد صلی الله علیه وسلم در ادعای نبوت راستگوست.

ولید بر آشفت و به او گفت: خاموش باش! مگر چه چیزی تو را به این باور کرده است؟ ابو جهل گفت: ای ابا عبد شمس! ما او را در کودکی اش «راستگوی امین» مینامیدیم، اکنون که عقل و رشدش به کمال رسیده است، او را کذاب و دروغگو مینامیم؟! به خدا قسم که من خوب میدانم او راستگو است! ولید گفت: پس در این صورت، چه چیزی تو را از تصدیق وی باز میدارد، چرا درنگ کرده‌ای و به او ایمان نمی‌آوری؟ ابو جهل گفت: زیرا در آن صورت، دختران قریش درباره من چنین تبصره خواهند کرد که من به خاطر لقمه نانی، از یتیم ابوطالب پیروی کرده‌ام...! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

در حدیث شریف آمده است: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جَنَّتْ بِهِ». «یکی از شما ایمان ندارد تا آن‌گاه که هوای نفسش پیرو آن چیزی نباشد که من آن را آورده‌ام». همچنین در حدیث شریف به روایت ابو امامه (رض) آمده است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمودند: «مَا عَبْدٌ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَهَ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنَ الْهَوَىٰ». «در زیر آسمان، الهی که نزد خداوند منفرتر از هوای نفس باشد، مورد پرستش قرار نگرفته است».

سنگپرستی در اعراب قبل از اسلام:

عرب های ساکن در جزیره عربی به دو دسته تقسیم شده بودند، دسته‌ای از دین های گذشته چون یهودیت و مسیحیت پیروی می‌کردند و دسته دیگر بر دین حنیف ابراهیم و اسماعیل علیه السلام بودند. خصوصاً در حجاز و سرزمین مکه مکرمه اینگونه بود تا اینکه مردی به نام عمرو بن لحي خزاعی ظهور کرد. او حاکم حجاز بود و به عنوان مردی اصلاحگر و اهل عبادت خود را نشان می‌داد. برای معالجه سفری به شام کرد. در آنجا اطلاع پیدا

نمود که اهل شام بت می‌پرستند و این کار را پیش خود مفید تلقی کرد و همراه خود در برگشت از شام تعدادی از بت‌ها آورد، و با حفاری بت‌های مدفون شده قوم نوح چون ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر را که در جریان طوفان ناپدید شده بودند را با ارشاد و راهنمایی‌های شیطان پیدا کرد؛ آن‌ها را از زیر خاک خارج نمود و در بین قبایل عرب توزیع و دستور به عبادت کردن شان داد. آن‌ها نیز آن را قبول کردند.

بنابراین، شرک در سرزمین حجاز و جاهای دیگر از سرزمین عرب وارد شد و به سبب آن دین ابراهیم علیه السلام تغییر یافت و چهار پایان برای بت‌ها وقف و قربانی گشتند. به همین خاطر رسول الله صلی الله علیه وسلم او را در آتش دیدند که روده‌هایش را در آتش به دنبال خود می‌کشد که بخاری و مسلم هر دو در صحیح خویش آن را آورده اند. (بخاری حدیث 3521) و مسلم (حدیث 2856).

جهان قبل از اسلام :

قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم جهان در گمراهی آشکاری قرار داشت. اهل کتاب و امیها و بقیه ساکنان زمین همگی در چنین وضعی بودند. تنها باقیمانده‌های اهل کتاب متمسک به دین حق، باقی مانده بودند ولی آن‌ها نیز قبل از بعثت دچار انقراض و نابودی شدند. در چنان وضعی تاریکی جهل و گمراهی سایه خویش را بر اهل زمین گسترانیده بود. در حدیث آمده است که: «إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَمَقَنَّهُمْ، [یعنی: أَبْغَضَهُمْ] عَرَبَهُمْ وَعَجَمَهُمْ إِلَّا بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» «الله تعالی به ساکنان زمین نگاه نمود و بر همگان جز باقیمانده اهل کتاب خشمگین شد». (رواه مسلم).

در چنین وضع و حالی که جاهلیت سایه شوم خود را بر عالم گسترانده بود و رسالت دین‌های آسمانی نابود شده بود، الله تعالی محمد ص را مبعوث کرد تا مردم را از تاریکی‌های جهل و گمراهی به نور و روشنایی راهنمایی کند: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (164) [آل عمران: 164].

«خداوند بر مؤمنان منت نهاد که پیامبری از خودشان را در میانشان مبعوث گردانید تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند». منظور از: «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ» قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌باشد.

همانطور که گفته شد جاهلیت به چیزی گفته می‌شود که در آن جهل و ناآگاهی وجود داشته و علم در آن موجود نباشد. بنابراین، هر چیزی که به جاهلیت منسوب باشد مذموم و نکوهیده است.

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۲۴)

و گفتند: جز همین زندگانی دنیوی، زندگی دیگری نداریم، می‌میریم و زنده می‌شویم و جز زمانه ما را هلاک نمیسازد. حال آنکه ایشان هیچ علمی به این (ادعا) ندارند، بلکه تنها گمان می‌کنند. (24)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الدَّهْرُ» «روزگار، طبیعت». «نَمُوتُ وَنَحْيَا»: می‌میریم و زنده می‌شویم. یعنی ما می‌میریم

و فرزند آن ما جایگزین ما میشوند، و زندگی به همین شکلی پیش میرود (ملاحظه: مؤمنون / 37). «مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»: ما را جز مرور روزگار و گذشت عمر از میان بر نمیدارد.
شأن نزول آیه 24 :

- ابن جریر از ابو هریره (روایت کرده است: مشرکان می گفتند: این شب و روز است که باعث هلاکت ما می شوند. آنگاه خدا: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» را نازل کرد.

وَإِذَا تَتَلَّى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۵)

و چون آیات واضح ما بر آنان خوانده شود، بهانه شان جز این نیست که گویند اگر راست می گویند پدران ما را زنده کرده (بیاورید). (۲۵)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَيِّنَاتٍ»: روشن، مستدل. (آیات) است. «مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا...»: کلمه (حجّت) خبر (كَانَ) و جمله (أَنْ قَالُوا) اسم آن است. گفتار بی اساس ایشان را (حجّت) نامیدن، کنایه از این است که آنان دلیلی جز بی دلیلی ندارند.

قُلْ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۶)

بگو: الله [ست که] شما را زندگی می بخشد سپس می میراند آنگاه شما را به سوی روز قیامت که شکی در آن نیست گرد می آورد ولی بیشتر مردم [این را] نمی دانند. (۲۶)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: در روز قیامت. «فِيهِ»: درباره گردآوری، درباره روز قیامت.
تفسیر :

در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت به پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: ای پیامبر! برای کافران بگو: خداوند بزرگ شما را برای گذراندن مدت عمری که برای تان مقدر کرده است زنده می سازد، بعد از آن می میراند، باز در روز محشر دو باره زنده می نماید تا از اعمال تان حساب بگیرد. اما بیشتر بندگان حقیقت زنده شدن بعد از مرگ را نمی دانند.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُحْسِرُ الْمُبْطِلُونَ (۲۷)
فرمانروایی و حاکمیت آسمانها و زمین مخصوص برای خدا است و آن روز که قیامت برپا می شود اهل باطل زیان می بینند. (27)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَقُومُ السَّاعَةُ»: قیامت برپا می شود. «الْمُبْطِلُونَ»: مدعیان باطل. باطل گرایان (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیه 173، عنکبوت آیه 48، روم آیه 58، غافر آیه 78).

وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸)
در آن روز هر امتی را می بینی (که از شدت ترس و وحشت) بر زانو نشسته است، هر امتی به سوی نامه اعمال خود فرا خوانده می شود، و (به آنها میگویند) امروز جزای آنچه را انجام می دادید به شما میدهند. (28)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أُمَّةٌ»: جماعت. مَلَّتْ. «جَائِيَةً»: از جثو مشتق است که به معنی نشستن به زانو، بر سر

زانوها نشستن برای خشوع و خضوع در برابر قاضی القضاة دادگاه قیامت، و به خاطر ترس و هراسی است که مردمان را فرا می‌گیرد.

تفسیر :

امام ابن کثیر فرموده است: این وقتی است که جهنم احضار می‌شود؛ چون از اولین نعره‌اش همه کس به زانو می‌نشینند. (مختصر ۳/۳۱۲).

حضرت سفیان فرموده است که جثو آن نشستن را می‌گویند که تنها زانو و ظرف پایین پاها به زمین بخورند، و اینگونه نشستن در صورت خوف و بیم میباشد، و ظاهر لفظ امة، این است که این صورت خوف بر تمام اهل محشر چه مؤمن باشند یا کافر نیک باشند یا بد بر همه عارض می‌گردد، و آنچه در بعضی آیات و روایات دیگر انبیاء و صلحا از این خوف و نزع اهل محشر مستثنی شده اند، با این منافی نیست، زیرا امکان دارد که این دهشت و خوف به مدت کوتاهی بر انبیاء، صلحا هم عارض گردد، اما به علت خیلی کوتاه بودن مدتش در حکم عدم قرار داده شده است، و این هم می‌تواند باشد که مراد از کل امة عموم آن محشر نباشند، بلکه مراد از آن اکثر آن باشند، چنانکه لفظ کل بسا اوقات به معنی اکثر گفته می‌شود، و بعضی جائیه را به آن نشستن اطلاق کرده اند که به وقت نماز می‌نشینند، پس این اشکال خود به خود پایان می‌یابد، زیرا این نشست بنابر خوف نمی‌باشد، بلکه نشست مؤدبانه است. (معارف القرآن: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).

«تُدْعِي إِلَيَّ كِتَابَهَا»: برای دریافت نامه اعمال خود با دست راست و یا دست چپ فراخوانده میشود، و برابر آن محکمه می‌گردد، و سعادت و یا شقاوت میبیند.

قرآن عظیم الشأن در (آیه 14، سوره اسراء) میفرماید: «أَقْرَأُ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» (14) (در روز قیامت به انسان گفته میشود: کتابت را بخوان، کافی است که امروز، خودت حسابگر خودت باشی).

قابل تذکر است که از لفظ «أَقْرَأُ» آیه مبارکه معلوم می‌شود که: در قیامت، همه‌ی مردم قادر به خواندن اعمال نامه خوشان می‌باشد و قیامت یگانه محکمه است که: مجرم علیه خودش حکم می‌کند.

سختی های روز رستاخیز :

روز رستاخیز، روزی است بسیار بزرگ، از جمله روز های است که؛ بندگان هرگز چنین روزی را در زندگی خویش مشاهده و تصور هم نه نموده اند، و نخواهند دید. روز رستاخیز یکی از ترسناک ترین روز بحساب می‌آید:

- پروردگار با عظمت ما در (سوره: المطففين: آیات: 2-6) روز رستاخیز را با خصوصیات بزرگش چنین تعریف، توصیف و فورمولبندی نموده است: «الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ» (2) «وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَّزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ» (3) «أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ» (4) «لِيَوْمٍ عَظِيمٍ» (5) «يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (6). «کسانی که وقتی برای خود پیمان می‌کنند، تمام و کمال و افزون بر اندازه‌ی لازم دریافت می‌دارند و چون برای دیگران پیمان یا وزن می‌کنند، از آن می‌کاهند. آیا اینان گمان نمی‌برند که دوباره زنده می‌گردند در روز بسیار بزرگ و هولناک، همان روزی که مردمان در پیشگاه پروردگار جهانیان برپا می‌ایستند».

همچنان میفرماید: «إِنَّ هُوَ لَآءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا» (27) [الإنسان: 27]. «اینان زندگی زودگذر دنیا را دوست می‌دارند و به روز سنگین بی‌توجهی می‌کنند».

«فَذَلِكَ يَوْمٌ عَسِيرٌ (9) عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ (10)» [المدثر: 9-10]. «پس آن روز، روز سختی خواهد بود. برای کافران آسان نخواهد بود».

ترس بیم و وحشتی که در آن روزبندگان انسان ها را فرا می‌گیرد، آن چنان هولناک است، که مادر طفل شیرخوارش را فراموش می‌کند، زنان باردار سقط جنین می‌کنند و مردم دچار مستی و گیجی می‌شوند. گویی عقل‌شان را از دست داده‌اند: «يَأْيُهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (1) يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (2)» [الحج: 1-2]. «ای مردم! از (عقاب و عذاب) پروردگارتان بترسید. بی‌گمان زلزله روز رستاخیز، چیز بزرگی است. آن روز را که می‌بینید، (آن چنان هول و هراس سرتا پای مردمان را فرا می‌گیرد که حتی) هر زن شیردهی که پستان به دهان نوزاد شیرخوار خود دارد نوزادش را رها می‌کند و جملگی زنان باردار سقط جنین می‌کنند و مردمان را مست می‌بینی، ولی آنان مست نیستند بلکه عذاب الله شدید است».

در آن روز چشمان ظالمان و ستمکاران از شدت ترس خیره می‌شود. به چپ و راست نگاه می‌کنند و قلب‌های شان بر اثر ترس زیاد، از علم و دانش خالی می‌گردد. هیچ چیزی در آن‌ها جای نمی‌گیرد و چیزی نمی‌فهمند: «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفْلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ (42) مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْنَتْهُمْ هَوَاءَ (43)» [ابراهیم: 42-43]. «گمان مبر که الله از کارهایی که ستمگران انجام می‌دهند، بی‌خبر است. (نه، بلکه مجازات) آنان را در روزی قرار می‌دهد که چشم‌ها (از ترس) باز می‌ماند. (ستمگران از ترس) سرهای خود را بالا گرفته و تنها (به سوی ندادنده) می‌شتابند و چشمان شان (از دیدن عذاب) بسته نمی‌شود و دل‌هایشان (از فهم و اندیشه) تهی می‌گردد».

قلب‌های ظالمان و ستمگران از شدت ترس به حلقوم شان میرسد، نه بیرون می‌آید و نه در جای اصلی خود ثابت می‌ماند: «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كُظْمِينَ مِمَّا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعَ يُطَاعُ (18)» [غافر: 18]. «آنان را از روز نزدیک بترسان. آن زمان که دل‌ها (از ترس) به گلوگاه میرسند و تمام وجودشان آکنده از خشم و اندوه می‌گردد. ستمگران نه دوست دلسوزی دارند و نه میانجی‌گری که میانجی او پذیرفته گردد».

- در روز رستاخیز، پیوند خویشاوندی از هم می‌گسلد. الله می‌فرماید: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ (101)» [المؤمنون: 101]. (هنگامی که در صور دمیده شود، هیچ‌گونه پیوند خویشاوندی در میان آنان نمی‌ماند و در آن روز از حال همدیگر نمی‌پرسند).

- در آن روز، هر کس به فکر رهایی خویش است و به دیگران توجه نمی‌کند حتی از محبوب‌ترین دوستان خود فرار می‌کند، از برادر، مادر، پدر، همسر و فرزندان خود گریزان است. الله می‌فرماید: «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ (33) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (34) وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (35) وَصَحْبِهِ وَبَنِيهِ (36) لِكُلِّ أُمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (37)» [عبس: 33-37]. «هنگامی که صدای گوش‌خراش (دمیدن دوم) برآید، در روزی که انسان از برادر و از مادر و پدر و همسر و فرزندانش فرار میکند. در آن روز، هر کدام از آنان گرفتاری بزرگی دارد، که او را به خود سرگرم می‌کند».

«يَأْتِيهَا النَّاسُ أَتَقْوُوا رَبَّكُمْ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» [لقمان: 33]. «ای مردمان! پروای الله پیشه کنید و از روزی بترسید که نه پدری به فرزندش پاداشی می‌دهد و نه فرزندی پدرش را. پیمان الله حق است». - در آن روز، کافران برای رهایی از آتش جهنم، می‌خواهند هر چه که دارند حتی تمام جهان را بدهند. الله متعال میفرماید: «وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ» [یونس: 54]. «اگر آن‌چه در زمین است از آن کسی باشد که ستم کرده است و آن را (برای نجات خویشتن از عذاب دوزخ) فدا کند».

طولانی بودن روز رستاخیز، بر شدت ترس و وحشت آن میافزاید: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» (4) «فَأَصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا» (5) «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا» (6) «وَنَرِيَهُ قَرِيبًا» (7) [المعارج: 4-7]. «فرشتگان و جبرئیل به سوی او بالا می‌روند، در مدتی که مقدارش پنجاه هزار سال است. به خوبی صبر پیشه کن. آنان آن روز را دور و ناممکن می‌پندارند و ما آن را ممکن و نزدیک می‌دانیم».

هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۹)

این کتاب ماست که به حق با شما سخن می‌گوید (و اعمال شما را بازگو می‌کند) ما آنچه را که شما می‌کردید نسخه برداری کرده می‌نوشتیم. (۲۹)

تفسیر:

«يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ»: برای شما صحبت می‌کند. مراد از نطق، نوشته هائی است که با چشم دیده می‌شود و مطالب را بازگو می‌نماید.

در التسهیل آمده است: اگر گفته شود چرا گاهی کتاب را به آنها و باری دیگر آن را به خدا نسبت می‌دهد؟ در جواب گفته میشود: از این رو به آنها نسبت داده میشود که حاوی اعمال آنها می‌باشد و از این جهت آن را به خدا نسبت می‌دهد که مالک آن است و همو است که به فرشتگان دستور نوشتن آن را داده است. (التسهیل ۴/۴۰).

«كُنَّا نَسْتَنْسِخُ»: نگارش را می‌طلبیدیم. کاملاً می‌نگاشتیم. استنساخ، طلب نگاشتن، و یا مبالغه در نگاشتن است. «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»: نگارش کارهائی را از فرشتگان میخواستیم که می‌کردید. آنچه را می‌کردید کاملاً با دقت می‌نگاشتیم و ثبت و ضبط می‌کردیم (ملاحظه شود سوره های: یونس / 21، زخرف / 80).

مفسران گفته‌اند: در اینجا «تنسخ» به معنی تکتب است. و حقیقت نسخ عبارت است از انتقال دادن یک متن از جایی به جایی دیگر. و ابن عباس (رض) گفته است: فرشتگان اعمال بندگان را می‌نویسند، آنگاه آن را به آسمان می‌برند، در آنجا فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال بندگان هستند آن را به دقت بازبینی می‌کنند و در دیوانی ثبت می‌کنند که در هر «لیلة القدر» از «لوح المحفوظ» برای آنها نمایان می‌شود که الله متعال در روز ازل آن را در اعمال بندگان رقم زده است و یک حرف کم و زیاد نمی‌شود. این است معنی «استنساخ». و ابن عباس (رض) گفته است: مگر شما عرب نیستید؟ آیا استنساخ جز نسخه برداری از اصل، چیزی دیگر است؟. (البحر ۵۱/۸ و مختصر ابن کثیر ۳/۲۱۳).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (30 الی 37) در مورد مکافات نیکان و مجازات بدان، بحث بعمل آمده است.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۳۰)

و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، پس پروردگارشان آنان را در رحمت خود درآورد؛ این همان کامیابی آشکار است. (۳۰).

تفسیر :

مفسرین کلمه «فوز» به معنی پیروزی و دستیابی به خیر همراه با سلامت و رسیدن به آرزو است آورده اند.

قابل تذکر است که کلمه «فوز» در قرآن عظیم الشان، همیشه با کلمات «مبین»، «عظیم» و «کبیر» آمده است.

در ضمن از آیه مبارکه معلوم می شود که: در کنار ایمان، عمل صالح مطرح است ولی در کنار کفر، کار خیری نیست.

قابل یاد آوری است که کامیاب و رستگار اشخاصی اند که: ایمان، و نه تنها عمل صالح داشته باشند بلکه عمل صالح اش گسترده وسیع و جامع باشد.

و طوریکه یاد آور شدیم؛ دریافت رحمت الهی بدون ایمان و عمل صالح امکان پذیر نمی باشد.

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ فَاستَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (۳۱)

و اما کسانی که کفر ورزیدند [به آنان گفته می شود: مگر آیات من بر شما خوانده نمی شد؟ ولی شما [نسبت به پذیرش آن] تکبر ورزیدید و قومی گنهکار بودید؟ (۳۱)

تفسیر :

انسان به طور طبیعی خواهان رستگاری می باشد، و این دین مقدس اسلام، و قرآن عظیم الشان است که برای انسان راه واقعی برای رسیدن به رستگاری حقیقی را رهنمایی و نشان می دهد. در ضمن قابل یاد آوری است که؛ ریشه کفر همانا تکبر است. و ریشه جرم و گناه، همانا کفر و تکبر است.

«غرور»: (به فتح غین) و «غُرور» (به ضم غین)؛ به معنی هر چیزی است که انسان را می فریبد و در غفلت فرو می برد خواه مال باشد، خواه مقام باشد یا شهوت و شیطان (راغب اصفهانی).

«غُرور»: چیزی است که ظاهر جالب و دوست داشتنی دارد ولی باطنش ناخوشایند،

مجهول و تاریک است (طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، جلد 3، صفحه 421).

و یا هم «غُرور» و «غِرَّة» به معنی فریب دادن و تطمیع به باطل کردن است.

ریشه اصلی این کلمه به معنی حصول غفلت به سبب تأثیر چیز دیگری در انسان است و از لوازم و آثار آن جهل، فریب، نیرنگ، نقصان، شکست و... می باشد.

در کتب علم اخلاق در معنی اصطلاحی «غُرور» مینویسند: «غُرور»؛ یعنی اطمینان و

آرامش قلب نسبت به آنچه که با هوای نفس موافق بوده و طبیعت الأماره بالسوء انسان به

آن تمایل داشته باشد.

همه مفسرین بر این امر متفق اند که: منشأ این گرایش، جهالت یا وسوسه های شیطانی اند.

در آیه (24 سوره آل عمران)، در مورد نکوهش غرور آمده است: «این روی گردانی به

خاطر آن است که گفتند: هرگز آتش (دوزخ در روز قیامت) جز چند روزی به ما نمی

رسد و آنچه همواره افتراء و دروغ (به الله) می بستند، آنان را در دینشان مغرور کرده

است.)

قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی در (آیه 33، سوره لقمان) میفرماید: «ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید، و بترسید از روزی که هیچ پدری چیزی (از عذاب دوزخ را) از فرزندش دفع نمی‌کند، و نه هیچ فرزندی برطرف کننده چیزی از (عذاب) پدر خویش است. بی تردید وعده الله حق است، پس زندگی دنیا شما را نفریبید، و مبادا شیطان شما را به (کرم و رحمت) خدا مغرور کند.

و باز هم در (آیه 14، سوره حدید) میفرماید: «ای مؤمنان: آیا ما (در دنیا) با شما نبودیم؟ می‌گویند: چرا، ولی شما خود را (به سبب نفاق و دشمنی با الله و رسول) در بلا و هلاکت افکندید و به انتظار (خاموش شدن چراغ اسلام و نابودی پیامبر) نشستید و (نسبت به حقایق) در تردید بودید و آرزوهای (دور و دراز و بی پایه، و بی اساس) شما را فریفت، تا فرمان خدا (به نابودی شما) در رسید و (شیطان) فریبنده، شما را فریب داد.

قرآن عظیم الشان در (آیه 5، سوره فاطر) میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ» (ای مردم، وعده خدا حق است. زندگی دنیا شما را نفریبید و آن شیطان فریبنده به خدا مغرورتان نگرداند).

قرآن کریم زندگی دنیا را یکی از عوامل غرور و فریب میداند و به انسان هشدار میدهد تا متاع وزر و برقه‌های فریبنده این جهان او را غافل نکند.

وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيْقِنِينَ (۳۲)

و چون می‌گفتند: یقیناً وعده الله حق است و در وقوع قیامت هیچ شکی نیست، می‌گفتید: ما نمی‌دانیم قیامت چیست، ما تنها گمانی (درباره آن) داریم و به هیچ وجه یقین و باور نداریم. (۳۲)

تفسیر :

«قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ»: «مَا نَدْرِي»: «ما نمی‌دانیم». از بس که سرکش و خیره‌سر بودید، می‌گفتید: قیامت چیست؟ آیا درست است یا باطل؟ بیضاوی گفته است: این را می‌گفتند؛ چون به نظر آنها عجیب و غریب و بعید بود. (حاشیه الجمل علی شرح المنهج 4/122) «مُستَيْقِنِينَ»: باور دارندگان. یقین دارندگان، «مَا السَّاعَةُ»: قیامت چه چیز است؟ قیامت چیست!

در آیه مبارکه برای کافران گفته شده است که: وعده خداوند پاک در مورد زنده شدن بعد از مرگ حق است، قیامت قطعاً واقع میشود و در وقوع آن شکی و شکاکایت وجود ندارد.

ایمان داشتن به قیامت :

قابل یاد آوری است که: ایمان داشتن به روز آخرت رکنی از ارکان ایمان بشمار می‌آید، ایمان به روز آخرت و آنچه که در آن روز بوقوع می‌پیوندد و همچنین نشانه‌های آن از امور غیب محسوب میشود. اموری است که انسان نمی‌تواند با عقل خودش آن‌ها را درک بکند، بلکه راه شناخت آن‌ها فقط همانا وحی الهی است.

قرآن عظیم الشان در (آیه 177 سوره البقرة) میفرماید: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (نیکو کاری این نیست که چهره‌هایتان را بطرف مشرق و مغرب متوجه سازید، و لیکن نیکوکاری کسی است که ایمان آورد به خدا و روز قیامت...).

و میفرماید: «ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» [الطلاق: 2] «با این حکم کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، پند داده میشود». همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم در احادیث متعددی ایمان به خدا و روز آخرت را یکجا ذکر می‌کند و به هم ربط می‌دهد، و میفرماید: «من كان يؤمن بالله واليوم الآخر...». کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد،...

روز آخرت مرحله بسیار مهمی در زندگی انسان میباشد «ذَلِكَ الْيَوْمِ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا» (39) [النبأ: 39]. «آن است روز حق، (و هر حقیقتی آشکار می‌گردد) پس هر کسی که راه نجات خود را می‌خواهد، راه بازگشت به درگاه پروردگار را بگیرد». زندگی در تصور و جهان بینی اسلامی تنها زندگی کوتاه دنیوی نیست و تنها زندگی در همین عمر کوتاه انسان خلاصه نمی‌شود بلکه انسان مسلمان این دنیا را مرحله‌ای برای رسیدن به زندگی جاویدان و سعادت ابدی تلقی می‌کند و از زندگی دنیا و عمر محدودش برای زاد آخرتش توشه می‌گیرد و می‌داند که دنیا کشتزار آخرت است و برای آن روز زاد و توشه می‌گیرد «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ» [البقرة: 197] «و توشه بر گیرید؛ که بهترین توشه پرهیزگاری است».

و فرد مسلمان از آنجای که به روز آخرت ایمان دارد و می‌داند که در ازای خوبی و نیکی پاداش و در ازای بدی عقاب دارد، برای انجام اعمال نیک و صالح کوشش و تلاش میکند، و برای بدست آوردن اجر و پاداش و خوشنودی پروردگارش در دنیا جهاد و تلاش میکند، و مشکلات و سختی‌ها را متحمل می‌گردد، و بر بلاها صبر میکند، و می‌داند آنچه که نزد پروردگارش در آن جهان دارد، بهتر و پا برجاستر است. قرآن کریم در آیات بسیاری بر ایمان داشتن به روز قیامت و زنده شدن بعد از مرگ تأکید نموده است.

و از مقتضیات ایمان به روز آخرت ایمان داشتن به قرب وقوع قیامت می‌باشد و بر هر فردی واجب است خود را برای آن آماده سازد بدون اینکه خودش را به وقت وقوع آن، مشغول بسازد، زیرا که وقت آن از علم غیب است، که نه رسول مرسل، و نه فرشته مقرب آنرا می‌داند، و برای حکمتی که خداوند خودش به آن آگاهتر است، وقت حادثه قیامت را منحصر بخود گردانید.

هنگامی که شخص اعرابی از پیامبر خدا از قیامت پرسید حضرت در جواب فرمود: «مَآذًا أَعَدَّتْ لَهَا؟» «چه چیزی بر آن روز آماده کرده ای؟» (صحیح بخاری (5815) و صحیح مسلم (2639)).

و در حدیث جبریل هنگامی که پرسیده شد قیامت چه وقتی است؟ فرمودند: «سوال کننده و پاسخ دهنده در این امر یکسان هستند». یا کسی که از وی سؤال شده از سؤال کننده آگاهتر نیست، ولی من تو را به نشانی‌های آن آگاه می‌سازم...» (صحیح بخاری (50) و صحیح مسلم (10)).

قیامت نزدیک است :

خداوند بزرگ قبل از 14 قرن در قرآن کریم فرموده است که قیامت نزدیک است، و وقت بوقوع پیوستن آن آمده است. «أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» (1) [القمر: 1]. «قیامت نزدیک شد و ماه بشکافت».

و میفرماید: «يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ

قَرِيبًا(63) [الأحزاب: 63]. «(ای پیامبر!) مردم تو را از (زمان قیامت) میپرسند، بگو: «علم آن تنها نزد الله است» و تو چه می‌دانی شاید که قیامت نزدیک باشد». و از آنجای که وقت وقوع آن بسیار نزدیک شده قرآن کریم چنان برای ما به تصویر می‌کشد که گویا اکنون آمده و حاضر شده است: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» [النحل: 1]. «فرمان خدا فرار سیده است، پس برای آن شتاب نکنید». شاید کسی بپرسد: چگونه قیامت نزدیک است در حالیکه از خبر آمدنش، بیش از 1400 سال می‌گذرد!؟

باید در جواب آن‌ها عرض کرد: در علم خدا و تقدیر الهی بسیار نزدیک است، اگرچه بشر با میزان و مقیاس خودش آنرا دور می‌پندارد.

«إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا(7)» [المعارج: 6-7]. «بی‌گمان آن‌ها آن (روز) را دور می‌بینند. و ما آن را نزدیک می‌بینیم» و می‌فرماید: «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً ط فَفَدَّ جَاءَ أَشْرَاطُهَا» [محمد: 18]. «پس آیا آن‌ها (= کافران) جز این انتظار دارند که قیامت ناگهان فرا رسد؟ به راستی نشانه‌هایش آمده است».

خداوند تبارک و تعالی بخاطر لطف و مرحمتش به بندگان خود، برای قرب قیامت، و همچنین برای وقت بوقوع پیوستن آن نشانه‌ها و علاماتی قرار داده تا اینکه افراد غافل بخود آیند و بسوی پروردگارشان رجوع و توبه کنند، و افراد متقی و پرهیزگار به اطاعت و عبادت خویش بیافزایند. اولین علامت و نشانه‌های قرب و نزدیک بودن قیامت، بعثت پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌باشد.

که فرموده است: «من و قیامت چنین مبعوث و برانگیخته شده‌ایم». و با انگشت شهادت و میانه اشاره فرمودند. (امام بخاری (6502) و مسلم (2951) روایت کرده است).

وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ(۳۳)

در آن روز همه اعمال بدی که مرتکب شده‌اند، برای آنان آشکار میشود و عذابی که همواره آن را مسخره می‌کردند، آنان را فرا گرفت. (۳۳)

در روز قیامت اعمال بد و اعمال گناه و تکذیب کافران، برای آنان گفته میشود، و در نهایت، جزای تمسخر و استهزا به روز قیامت آنان را فرا خواهد گرفت.

وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَأَكُمْ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ(۳۴)

و به آنها گفته می‌شود: امروز شما را فراموش می‌کنیم همانگونه که شما دیدار امروز را فراموش کردید، و جایگاه شما دوزخ است، و هیچ مددگاری نیست. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نَنْسَاكُمْ»: فراموشتان میکنیم. مراد از فراموش کردن، در عذاب رها کردن، و بی‌اعتنائی بدی‌شان و نادیده گرفتن آنان است. (ملاحظه شود سوره‌های: اعراف آیه 51، توبه آیه 67، سجده آیه 14، طه آیه 126).

ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا وَغَرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ(۳۵)

این (عذاب) به خاطر آن است که شما آیات الله را مورد تمسخر و استهزا قرار دادید و

زندگانی دنیا مغرورتان کرد، پس امروز از آن (دوزخ) بیرون آورده نمی شوند و نه از آنها خواسته می شود که الله را خشنود سازند. (35)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذَلِكُمْ»: گرفتار شدن شما بدین سرنوشت غم‌انگیز و عذاب دردناک.
«غَرَّتْكُمْ»: شما را فریب داده (سوره های: انعام آیه 70 و 130، اعراف آیه 51). «يُسْتَعْتَبُونَ»: خشنود سازند (سوره های: نحل آیه 84، روم آیه 57، فصلت آیه 24).

تفسیر :

عذابی که اکنون بر سر شما آمده بنا بر علتی است که؛ شما به آیات و براهین الهی تکذیب نمودید و با قوت و متانت و قبول آنها را نگرفتید، زرق و برق دنیای که فنا پذیر است، شما را فریب داد و با مظاهر آن به فتنه افتادید. اکنون از آتش بیرون نمی شوید و به سوی دنیا باز نمی گردید تا ایمان آورید و از کفر و تکذیب توبه کنید. واقعاً هم کفر و عناد، تاریکی و ظلمتی است که سبب محروم شدن انسان از بهره‌گیری از ابزار شناخت میشود. و نتیجه‌ی تکذیب آیات الهی، اضلال و قهر الهی میگردد.

فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٦﴾

پس سپاس تنها مخصوص الله است پروردگار آسمانها و پروردگار زمین پروردگار جهانیان است. (36)

تفسیر :

الله تعالی دارای صفات کمال، احسان بی پایان و افعال نیکوست. او که آفریدگار، صاحب اختیار و تدبیرکننده آسمانها و زمین و موجودات میان آنهاست و اوست که آفریدگار همه مخلوقات و صاحب تصرف در کائنات است.

ایمان به الله تعالی چگونه تحقق می یابد:

ایمان به الله تعالی با اسباب ذیل تحقق می یابد:

اول: اعتقاد به اینکه این جهان يك آفریدگار یکتایی دارد که در آفرینش، ملك، تدبیر، اداره امور، روزی دادن، زنده کردن، میراندن، نفع و ضرر رساندن و خلاصه در داشتن هر گونه قدرت و اعمال آن یکتا و تنها است و هیچ پروردگاری جز او وجود ندارد، هر چه بخواهد به تنهایی انجام میدهد و هرگونه بخواهد حکم می‌راند، هر کس را بخواهد عزت میبخشد و هر کس را بخواهد ذلیل میسازد، اختیار و کنترل آسمانها و زمین فقط در دست اوست او بر هر چیزی توانا و داناست و از همه بی نیاز است و همه به او نیازمندند، هر امری از آن او، و هر خیر و سعادت در دست اوست، در افعال و کردارش شريك و همتا ندارد و امر او را غالب و بالا دستی نیست، تمامی مخلوقات به شمول فرشتگان و جنها و انسانها بندگان او هستند، که از دائرة ملك و قدرت و اراده او بیرون نیستند، افعال او را حصر و احاطه نتوان کرد و در شمارش نتوان گنجاند. و تمام آن خصایص تنها حق اوست، که او یکتا و بدون شريك است، هیچ احدی جز او شایستگی این خصایص را ندارد، و نسبت دادن و ثابت کردن این کمالات یا بخشی از آن برای غیر خدا به هیچ عنوان درست نیست؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (21) الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرْشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ ﴿22﴾ [البقرة: 21-22]. «ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیان تان را آفریده است، پرستش کنید، ذاتی که زمین را (مانند) بساط و آسمان را (مانند)

سقفی برایتان قرار داد. و از آسمان آبی باراند، سپس با آن از انواع فرآورده‌ها برای روزی شما بر آورد.»

و میفرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُنزِلُ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿26﴾ [آل عمران: 26]. «بگو خداوند! ای دارنده فرمانروایی، به هر کسی که خواهی فرمان روایی دهی و از هر کس که خواهی، فرمانروایی باز بستانی و هر کس را خواهی گرامی داری و هر کس را خواهی خوار سازی، نیکی به دست توست. به راستی بر هر کاری توانایی.»

و میفرماید: «وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَىٰ اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿6﴾ [هود: 6]. «و هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آنکه روزی اش بر (عهده) خداوند است و (او) قرارگاه و آرامگاهش را میداند. هر يك (از آنها) در کتابی مبین (ثبت) است.» و میفرماید: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿54﴾ [الأعراف: 54]. «بدان که فرمانروایی خاص اوست، پس بزرگ است خداوند، پروردگار جهانیان.»

دوم: اعتقاد به اینکه خداوند یکتا بهترین اسماء و کامل‌ترین صفات را دارا است، که منحصر به ذات خودش است و بعضی از آن را در کتاب مقدسش یا توسط پیامبر گرامی اش حضرت محمد صلی الله علیه وسلم که خاتم پیامبران و رسولان است بیان داشته است. چنانکه ذات پاکش میفرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۸۰﴾ [الأعراف: 180]. «و خداوند نام‌های نیک دارد، پس به آن (نام‌ها) او را به (دعا) بخوانید و آنان که در نام‌هایش کجروی می‌کنند سزای آنچه را کرده‌اند، خواهند دید.»

وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۳۷﴾

و کبریایی و عظمت در آسمان‌ها و زمین مخصوص اوست، و او توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است. (37)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْكِبْرِيَاءُ»: عظمت و رفعت. شاهی و والائی (ملاحظه شود سوره: یونس/78).

تفسیر :

عزت و جبروت، عظمت و غلبه، و جلال و کمال در آسمانها و زمین مخصوص الله سبحانه و تعالی است. او پروردگار باعزتی است که هر که با وی زور آزمایی کند قهرش می‌کند و هر که با وی ستیزه کند شکستش می‌دهد. همچنان او در آفرینش و صنع، و در حکم و شریعتش با حکمت است.

مفسران در تفسیر آیه مبارکه می‌نویسند: یکی از صفات الهی اول بودن خداوند متعال است که هیچ آغاز و ابتدایی برای او تعالی نیست و همیشه زنده است؛ نه می‌میرد و نه نهایت و پایانی دارد؛ بی‌نیاز و قائم به ذات خویش است و به هیچ‌کس نیازی ندارد؛ یکتاست و شریکی ندارد؛ خداوند متعال میفرماید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿1﴾. اللَّهُ الْأَصَمُّ ﴿2﴾. لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿3﴾. وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿4﴾ [الإخلاص: 1-4] (1) (ای پیغمبر!) بگو: او الله یگانه است. (2) (و) الله از هر چیز بی‌نیاز (و برطرف کننده نیازها) است. (3) نه کسی را زاده و نه او زاده شده است. (4) و هیچکس مانند او نیست.)

چون کفار از سید المرسلین راجع به صفات الله سبحانه و تعالی سوال کردند، الله متعال این سوره را نازل کرد. و در این سوره رسول الله صلی الله علیه و سلم را امر نمود که برای آن

ها بگوید: الله یکتاست، شریکی برای او نیست؛ الله همیشه زنده‌ای مدبر است؛ سیادت مطلق بر هستی و انسان‌ها و هر چیزی تنها برای اوست؛ و واجب است که انسان‌ها در برآورده کردن نیازهای‌شان تنها به او مراجعه کنند.

نه (فرزندی) زاده و نه زاده شده است و نه پسری دارد نه دختری نه پدري و نه مادري؛ بلکه در این سوره و سوره‌های دیگر همه این‌ها را به شدت از خود نفی کرده است. چراکه تسلسل در نسل و ولادت از صفات مخلوقات است؛ و خداوند متعال این سخن نصاری را رد می‌کند که گفتند: مسیح پسر خداست؛ چنانکه این سخن یهودیان را رد می‌کند که گفتند: عزیز پسر خداست. و نیز سخن کسانی را رد می‌کند که گفتند: فرشتگان دختران خدا هستند و این سخن باطل را به شدت بر آن‌ها انکار و تقبیح نمود.

و خبر داده اوست که مسیح علیه السلام را با قدرتش بدون پدر از مادرش خلق کرده است. چنانکه آدم پدر بشر را از خاک خلق نمود و همچون خلقت حواء مادر بشر که او را از استخوان دنده آدم آفرید. و آدم او در کنار خود دید. سپس فرزندان آدم را از آب مرد و زنی خلق نمود. درحقیقت خداوند متعال هر چیزی را در ابتدا از عدم خلق نمود. و پس از این مرحله برای (خلقت) مخلوقاتش نظام و قانونی قرار داد که هیچ‌کس را یارای تغییر دادن آن نیست. اما چون خداوند متعال بخواهد این نظام و قانونی را که خود در نظام کائنات قرار داده تغییر دهد، چنین می‌کند. چنانکه عیسی علیه الصلاة والسلام را از مادرش و بدون پدر آفرید و چنانکه به او اجازه داد که در گهواره سخن بگوید و نیز عصای موسی علیه الصلاة والسلام را به اژدهایی متحرک تبدیل نمود، عصایی که چون آن‌را به بحرزد، بحر شکافته شد و موسی و قومش از آن عبور کردند. و از این قبیل است آنجا که ماه را برای خاتم پیامبران محمد صلی الله علیه وسلم به دو نیم کرد و به درختان امر نمود که به او سلام کنند و به حیوانات فرمان داد با صوتی که آن‌را مردم نیز می‌شنیدند به رسالت پیامبر گواهی دهند. چنانکه می‌گفتند: شهادت می‌دهیم که تو پیامبر خدا هستی؛ و بلکه شبانه سوار بر براق از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برده شد و از آنجا به آسمان عروج داده شد درحالی‌که جبرئیل همراه او بود تا اینکه به بالای آسمان رسید و الله متعال با او سخن گفت و نماز را بر او فرض نمود و پس از آن به مسجد الحرام در زمین بازگشت و در مسیر بازگشت اهل هر آسمان را مشاهده نمود؛ و همه‌ای این‌ها تنها در یک شب اتفاق افتاد و قبل از طلوع فجر به پایان رسید؛ قصه اسرا و معراج در قران و احادیث نبوی و کتاب‌های تاریخ مشهور است.

از جمله صفات خداوند متعال شنوایی، بینایی، علم، قدرت و اراده است. خداوند متعال همه چیز را می‌بیند و می‌شنود؛ و هیچ چیزی مانع شنیدن و دیدن او نمی‌شود. و از آنچه در رحم زنان است آگاه بوده و آنچه در سینه‌ها پنهان است، می‌داند. و بلکه آنچه را رُخ داده و اتفاق می‌افتد می‌داند. و او توانایی است که چون چیزی را اراده کند به آن می‌گوید: باش، پس میشود.

یکی دیگر از صفات خداوند متعال که ذات مقدسش را به آن توصیف نموده، کلام و سخن گفتن چنانکه بخواهد و هرگاه که بخواهد انجام میدهد.

چنانکه با موسی علیه الصلاة والسلام سخن گفت و نیز با رسول الله صلی الله علیه وسلم سخن گفت؛ و قرآن کریم با حروف و معانی‌اش کلام الله متعال می‌باشد که آن‌را بر رسولش

محمد صلی الله علیه وسلم نازل کرده است؛ و آن صفتی از صفات الله سبحان و تعالی است
و مخلوق نیست چنانکه معتزلیان گمراه می‌گویند.

پایان جزء بیست و پنجم

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الأحقاف

جزء 26

سورة الأحقاف در مکه مکرمه نازل شده و دارای سی و پنج آیه و چهار رکوع میباشد.

وجه تسمیه :

نام گذاری این سوره به «احقاف»، بر اساس آیه 21، در بیان ماجرای حضرت هود و قوم عاد است. که خداوند متعال به سبب طغیان و جبروتشان آنها را نابود کرد. محل سکونت آنها در احقاف واقع در سرزمین یمن بود: «وَ اذْکُرْ اَخَا عَادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ». همچنان طوریکه در فوق یاد آور شدیم این سوره در مکه مکرمه نازل شده است، جز آیه های 10 و 15 و 35 که مدنی اند، و آیه هایش 34 یا 35 است.

این سوره مبارکه بدان جهت «احقاف» نامیده شد که در آن از احقاف - که منازل و مسکن قوم عاد در یمن بود و الله تعالی به سبب طغیان و جبروتشان آنها را نابود کرد. «وَ اذْکُرْ اَخَا عَادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ».

این سوره، آخرین سوره از سوره های هفتگانه ای است که با حروف مقطعه «حم» شروع شده و در تمامی آنها بعد از این حروف، سخن از نزول قرآن و اهمیت آن است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره:

تعداد آیات این سوره به 35 آیه، تعداد کلمات آن به (648) کلمه، تعداد حروف آن به (2668) حرف میرسد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را میتوانید در سوره طور (تفسیر احمد) مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره احقاف با سوره الجاثیه :

- مطلع و شروع هر دو سوره مبارکه یکی است: «حم. تزیل الكتاب من الله العزيز الحكيم».
- پس از آنکه الله تعالی سوره الجاثیه را با یادی از توحید، و مذمت اهل شرک و وعده های عذاب نسبت به آنان ختم نمود، این سوره را نیز ابتدا با توحید و سپس با وعده های عذاب نسبت به گناهکاران شروع نموده است.
- همچنان پایان سوره ی قبلی و سرآغاز این سوره در نکوهش و هشدار مشرکان است.

محتوای سوره احقاف :

طوریکه در فوق یاد آور شدیم سوره احقاف در مکه معظمه نازل شده، و اهدافش راهمان اهداف سوره های مکی تشکیل میدهد؛ یعنی اصول عقیده که عبارتند از: «توحید، رسالت، بعث و جزا».

- موضوعات مورد بحث در این سوره؛ عبارتند از: «رسالت» و «رسول»، تا درستی رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم و درستی قرآن را ثابت کند.

- این سوره در آغاز در مورد قرآن عظیم الشان بحث خویش را آغاز نموده و بعداً به بررسی و بحث در مورد موضوع پرستش بُت ها که هیچگونه سودی را برای بُت پرستان ببار آورده نمیتواند و نه اینکه ضرری را از آنان دفع نماید با دقت و زیبایی خاصی بیان میدارد.

- در سوره متبرکه در مورد شبهه مشرکان در باره ای قرآن سخن به میان آورده است، و با دلایل کوبنده آن را رد می کند.

- همچنان در این سوره دو نمونه از انسان‌ها را در زمینه‌ای هدایت و گمراهی مورد بررسی قرار داده و در این راستا فرزند صالح را ذکر کرده است که فطرتش سالم است و نسبت به والدین خود نیکوکار است، و هر اندازه در عمر پیشرفت کند به همان اندازه پرهیزگاری و صلاح و نیکیش نسبت به والدین افزایش می‌یابد. و نمونه‌ای فرزند شقاوتمند و ناصالح و منحرف از فطرت را نیز یادآور شده است که با والدین خود بدرفتاری می‌کند و ایمان و حشر و نشر را مسخره می‌کند، و عاقبت هر یک از آن دو را بیان مینماید.

- در این سوره به منظور برحذر داشتن قریش از بغاوت و گردنکشی از فرمان الله متعال و تکذیب پیامبر صلی الله علیه وسلم، قصه‌ای «هود» علیه السلام و قوم سرکش و نافرمانش یعنی «عاد» را بازگفته است که در زمین به طغیان پرداختند و با نیروی جبروتی که داشتند مغرور گشتند، و نتیجه و سرانجام آنها را خاطر نشان می‌سازد که خدا به وسیله‌ای باد عقیم آنها را نابود کرد.

- همچنان سوره با داستان چند نفر از جن خاتمه می‌یابد که قرآن را شنیدند و به آن ایمان آوردند و به میان قوم خود برگشته و آنان را برحذر داشته و به ایمان دعوت کردند، تا مخالفان و منکران انس یادآور شوند که جن در پذیرفتن اسلام از آنها پیشی و سبقت گرفته‌اند. (بنقل از صفوه التفاسیر).

ترجمه و تفسیر سوره الأحقاف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

حم (۱)

حم. (مفهوم این حروف به الله معلوم است). (۱)

تفسیر :

(حم) الله سبحانه و تعالی به هدف آن، خود دانایتر است. (تفسیر جلالین: علامه جلال الدین محلی و جلال الدین سیوطی).

همچنان «حم» بیانگر آن است که قرآن عظیم الشان از امثال این حروف هجایی ترکیب یافته است. (تفسیر صفوت التفاسیر محمد علی صابونی).

و هکذا قابل تذکر است که قرأت «حم» عبارت است از: «حاء، میم». طوریکه گفتیم: این دو حرف، از حروف مقطعه است.

مفسرین مینویسند که: پروردگاریا عظمت ما برخی از سوره ها را بدین حروف آغاز کرده است تا بدین وسیله اعجاز قرآن را بنمایاند و نشان دهد که این قرآن با وجود این که از همان حروفی فراهم آمده است که عربها سخن خویش را از آنها فراهم می نمایند ولیکن از ارائه کتابی چون قرآن، و حتی سوره های همانند آن، عاجز و ناتوان میباشند.

شیخ سید قطب رحمه الله در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» درباره سوره احقاف می نویسد: روند سوره در چهار مرحله ای مرتبط به پیش می رود، به گونه ای که گویا یک مرحله است و دارای چهار بند می باشد.

مرحله نخستین می آغازد. همراه با آن، سوره با دو حرف: حاء، میم، شروع میشود، هم بدان گونه که شش سوره ای قبل آن آغاز گردیده است. به دنبال دو حرف: حاء، میم، به کتاب قرآن و وحی آن از سوی الله متعال اشاره میشود.

اعجاز قرآن کریم :

اعجاز در اصطلاح: وصفی را گویند که بالاتر از توان انسان در آوردن چیزی باشد، چه عمل باشد یا رأی یا تدبیر. و معجزه وصفی و پدیده است که بر آیات و براهین انبیاء و رسولان علیهم الصلوات دلالت دارد، و این لفظ در قرآن کریم وارد نشده بلکه نشانه ها و براهین و نحوی آنرا آورده است.

قرآن کریم کلام الله تعالی است که در آن کمال و معانی آن، و زیبایی در آیات و کلمات و ساختار آن وجود دارد، که بشر از آوردن آن عاجزند، الله متعال می فرماید: «الر كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (1)» (سوره هود: 1). «الر. این کتابی است که آیات آن استوار و محکم گردیده، سپس از سوی ذات حکیم و آگاه تشریح و بیان شده است». مشرکان صدر اسلام همه ای سعی و تلاش خویش را بخرچ دادند، تا مردم را در مورد مصدر و منبع قرآن کریم مشکوک سازند و با جعل نمودن دروغ ها و پخش شبهات توجه ایشان را از قرآن دور و آنان را رویگردان سازند. اما الله تعالی آیاتی را نازل فرمود و ایشان را به مقابله و چالش کشانید که اگر به راستی توان دارند پس مانند قرآن را بیآورند، یا ده سوره آنرا بیآورند و یا یک سوره آنرا بیآورند، اگر در دعوی خود صادق هستند.

ولی ایشان از آوردن آن عاجز و ناتوان بودند و اعتراف نمودند که با آن که قرآن کریم به

زبان عربی است، اما مقابله با آن و آوردن چیزی همانند آن امکان ندارد، الله متعال میفرماید: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَدْعَيْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (سوره یونس: 38).

«آیا می‌گویند: پیامبر آن را به دروغ به الله نسبت داده است؟ بگو: اگر راست می‌گویید پس سوره ای مانند آن را بیاورید و در این کار هر کس را که می‌توانید به جز الله را به کمک بطلبید.»

قرآن کریم با آواز بلند و صراحت تام اعلام نمود که بشر چه انس و چه جن، همگی از آوردن مانند قرآن کریم عاجزاند، هر چند بعضی از ایشان همکار و همپار بعضی دیگر باشند چنانکه میفرماید: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» (سوره الإسراء: 88). «بگو: اگر انس و جن گرد آیند و متفق شوند بر اینکه مانند این قرآن را بیاورند هرگز نمی‌توانند مانند آنرا بیاورند، هر چند برخی از ایشان پشتیبان و مددکار برخی دیگر شوند.»

قرآن کریم کتاب پر معجزه می‌باشد، زیرا کلام الله متعال است که سخن مخلوقات با آن هیچگونه شباهتی ندارد، و خود نشانه قدرت الهی و برهانی است که کلمات و عبارات و آیات و فصاحت و تصویرهای بیانی و بلاغی اش و آنچه از اخبار و حکایات واقعی و حقیقی که در آن ذکر شده، این حقیقت را ثابت می‌کند، همچنان مشتمل بودن آن بر احکام و تشریحات و قوانین، و قوت تأثیر آن بر روان و وجدان، و در برداشتن آن به حقائق علمی درخشان و شگفت آور، دلیلی واضحی بر اعجاز آن است.

و چه بسا دانشمندان طبیعت و فلک و متخصصان علوم جامعه‌شناسی و علوم طبی و غیره را حیران و شگفت زده ساخته است، چون قرآن کریم از حقائق علمی و نشانه‌های کونی که با علوم و تخصصات ایشان ارتباط دارد با عبارات دقیق و علمی سخن گفته است که تصور آن از پیامبری ناخوان در میان امت ناخوان نمی‌رود؛ آن هم در جهانی که از همچو پدیده‌های علمی و کونی اندک آگاهی نداشتند. همین امور باعث گردید تا برخی از این دانشمندان مسلمان شوند، زیرا ایشان به مرحله یقین رسیدند و درک کردند که آنچه را قرآن بیان می‌کند ناممکن است کلام بشر باشد بلکه کلام خالق کون و مکان و بشر است.

و چه بسا آیاتی در قرآن کریم وجود دارد که دلالت آشکار بر وحدانیت الله متعال و ابتکار در خلاقیت او می‌کند، چنانکه میفرماید: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (سوره فصلت: 53). «به زودی نشانه‌های خود را در کرانه‌های عالم و (هم) در نفس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن شود که آن حق است. آیا این کافی نیست که پروردگارت بر هر چیزی حاضر و گواه است؟»

حروف مقطعات :

امام قرطبی می‌نویسد: «حروف مقطعه‌ای که در اوایل بعضی از سوره‌های قرآن آمده است، رمز الله متعال در قرآن عظیم‌الشان است و جز خداوند متعال کسی دیگر این رمز را نمی‌داند. سپس می‌افزاید: اما جمع بسیاری از علماء گفته‌اند: ما دوست داریم تا در باره آنها سخن گفته و فوایدی را که در حروف مقطعات نهان است، جويا شویم و از معنی‌ای که میتوان از آنها دریافت کرد، آگاه گردیم. پس ایشان در این باره به تأویلاتی پرداخته و نظریاتی ارائه کرده‌اند که در اینجا به مشهورترین آن بسنده می‌کنیم و آن این نظر است که: خداوند

عربها را با این حروف مقطعات به مبارزه با قرآن فرامی‌خواند، بدین معناکه این حروف به حروف هجای زبان عربی اشاره دارد تا به اعراب اعلام کند که قرآن مرکب از همان حروفی است که خودشان با آن سخن می‌گویند، پس اگر مدعی هستند که قرآن کلام خداوند نیست، نظیر آن را بیاورند! و چون عجز و ناتوانی آنان در این مبارزه و هم‌اوردطلبی آشکار است بنابراین، حجت بر آنان بلیغ‌تر و رساتر می‌گردد زیرا با وجود آنکه قرآن از حروف مورد تکلمشان خارج نیست، نفس این واقعیت که نمی‌توانند همانند آن را ساخته و برای مبارزه با آن به‌میدان آورند، خود برهانی روشن بر حقانیت قرآن کریم و الهی بودن آن می‌باشد».

زمخشری می‌فرماید: «حروف مقطعات همه جمعاً در اول قرآن کریم وارد نگردید تا مبارزه طلبی و هم‌اورد خواهی قرآن بلیغ‌تر و جدی‌تر باشد، همان گونه‌که هدف از تکرار داستانهای قرآن نیز، تکرار اندرزها و هشدارهای الهی به بندگان است».

ابن‌کثیر می‌فرماید: «از این رو، هر سوره‌ای که با این حروف آغاز شده است، حتماً ذکر برتری قرآن و بیان اعجاز و عظمت آن نیز در آن سوره وجود دارد». گفتنی است؛ حقیقتی که ابن‌کثیر در اینجا به آن پرداخته، با پژوهش استقرائی در بیست و نه سوره قرآن روشن شده است، همچون این سوره و سوره‌های: «الم (1) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (2) نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ (3) (آل عمران: 1-3)»، «المص (1) كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ (2) (الأعراف: 1-2)»، «الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ (1) (إبراهيم: 1)»، «الم (1) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (2) (السجدة: 1-2) حم (1) تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (2) [فصلت: 1-2]»، و دیگر سوره‌هایی که با حروف مقطعات آغاز شده‌اند.

اما علامه عبدالرحمن سعدی رحمه الله مفسر بزرگ معاصر در کتاب خویش چنین نوشته: «در مورد حروف مقطعات که در آغاز برخی از سوره‌ها آمده‌اند، بهتر است سکوت کنیم و (بدون در دست داشتن سند و مدرک شرع پسند) به بیان معانی آن نپردازیم، ضمن اینکه باید یقین داشت که خداوند این حروف را بیهوده نازل نکرده است، بلکه حکمت فراوانی در آن نهفته است ولی ما آن را نمیدانیم».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 6) در باره اثبات ذات پروردگار و نفی خدایان دروغین، مورد بحث قرار می‌گیرد.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲)

فرو فرستادن این کتاب از جانب الله عزیز و حکیم است. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَنْزِيلٌ» به معنی نزول تدریجی است. یعنی قرآن به تدریج نازل شده است، کلام و سخن پروردگار با عظمت عزیز و نفوذ ناپذیر است این بدین معنی است که: هیچ منطقی بشری قدرت و توانمندی آن را ندارد که آنر بشکند، و یا هم به مثل آن بیاورد. قرآن برای رهنمای مخلوقات (اعم از انس و جن) نازل شده، و وسیله عزت بشریت بشمار میرود. قرآن کتابی است که راه برای کمال انسان و رسیدن آنان را به الله مساعد می‌سازد. قرآن کتابی است برای شناخت مبدأ و معاد است.

«عزیز»: یعنی حق تعالی غالب، قاهر و برتر از آن است که کسی بر وی دروغی بریندد.
«حکیم»: صاحب حکمت است در همه امور.

تفسیر :

این کتاب مقدس از جانب پروردگار با عظمت نازل شده که در ملکش مقتدر و در آفرینش و هستی دادن به اشیا حکیم است. یعنی: قرآن عظیم الشان از طرف خداوند غالب و دانا فروفرستاده شده و کذب و افترا بی در حق وی نیست. قرآن کریم کتابی است که خداوند متعال آن را به طور وحی بر پیامبرش نازل فرموده است. الله تعالی ذات باعزتی است که دوستانش را عزت می دهد، دشمنانش را خوار و ذلیل می سازد.

در این آیه متبرکه که الله تعالی کتاب خود را مورد تمجید و ستایش قرار می دهد و آن را به بزرگی یاد می کند. و در ضمن بندگانی را راهنمایی می نماید تا در پرتو نور آن راهیاب گردند و به اندیشیدن در آیات آن روی آورند و گنجینه های آن را استخراج نمایند. از اینکه نزول قرآن کریم از جانب الله سبحان و تعالی است که سرچشمه عزت و حکمت است، بنا بر نامه ها و دستورات این کتاب مقدس فرد و جامعه را به سوی عزت و استواری سوق ورهبری میکند.

مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ (۳)

ما آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است جز به حق و تا وقت معین نه آفریده ایم. اما کافران از آنچه انذار میشوند رویگردان هستند. (۳)

تفسیر :

این حقانیت و عدل در امور جهان تا وقت محدود و معینی که در نزد پروردگار معلوم است اقامه میشود. اما کسانی که با تکذیب آیات الهی و انکار از الوهیتش از آنچه قرآن و پیامبر صلی الله علیه و سلم آنان را بیم داده رو گردان اند، بدان ایمان نمی آورند و آن را نمی پذیرند.

در اخیر باید گفت که: در عالم خلقت، چیزی ناموزون و ناسنجیده و مخالف حق یافته نمی شود، و این مجموعه، همان گونه که سرآغازی داشته است، سرانجامی نیز دارد، و با فرا رسیدن آن دنیا فانی می شود، و به دنبال آن جهان دیگری شروع میگردد، و نتایج اعمال در آن بررسی، و پاداش و پادافره داده میشود) ولیکن کافران (که این حقیقت را نمی پذیرند) و از آنچه از آن بیم داده می شوند (که فرا رسیدن دادگاه بزرگ قیامت و شقاوت آخرت است) روی می گردانند. (تفسیر نور دکتور مصطفی خرم دل).

«أَجَلٍ مُّسَمًّى»: سرآمد معین که قیامت است (ملاحظه شود: سوره یونس آیه/4، سوره روم آیه/8). «عَمَّا أُنذِرُوا»: از آنچه بیم داده شده اند. هدف از آن روز رستاخیز و روز عدل الهی و حسابرسی و مکافات و مجازات آخرت است که با کتاب مقروء و تدوینی قرآن، و با کتاب منظور و تکوینی جهان، کافران هشدار و بیم داده می شوند، ولی نه به این توجّهی می کنند و نه به آن.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ انْتُونِي بَكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَنَاةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴)

[به مشرکان] بگو: به من خبر دهید [و نشانم دهید] معبودانی که به جای خدا می پرستید چه چیزی از زمین را آفریده اند؟ یا مگر آنان را در آفرینش آسمان ها مشارکتی است؟ اگر

راستگو هستید، پس کتابی پیش از این یا نشانه ای از علم (گذشتگان) را برای من بیاورید.
(۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَرَأَيْتُمْ»: آیا دیده‌اید و دقت کرده‌اید؟ «أَرُونِي»: نشانم دهید. به من بنمائید.
«شُرْكٌ»: مشارکت. شرکت (ملاحظه شود: سوره: سبأ / 22، فاطر / 40).
«أَثَرَةٌ»: باقیمانده و اثری که روایت گردد و گفته شود.
«إِنشُونِي بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَذَا»: در این قسمت، از کفار دلیل نقلی منقول از زبان وحی آسمانی خواسته شده است. (تفسیر نور دکتور مصطفی خرم دل).
«أَثَرَةٌ مِّنْ عِلْمٍ»: در این بخش، از کفار دلیل عقلی و منطقی منقول از دانشمندان خواسته شده است.

تفسیر :

انحرافات فکری و اعتقادی، از جمله شایع‌ترین انحرافات در بشریت می‌باشد. در این آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: بگو: آیا مشرکان کتابی دارند که با این کتاب مخالفت کند، یا حجتی دارند که با این حجت منافات داشته باشد؟ اگر دارند، بیاورند. یعنی: آیا کمترین چیزی از علم که آن را از پیامبری قبل از من نقل کرده باشید، در دست دارید که بر وجود آفریننده‌ای همراه با الله گواهی دهد تا پرستش دیگران نیز کار درستی باشد؟ اگر چنین است پس آن را بیاورید.

حضرت ابن عباس (رض) می‌فرماید: آثاره: خط است، یعنی در این باره چیز مکتوب و نقل شده‌ای بیاورید.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُو مِن دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ (۵)

و کیست گمراه‌تر از آن کس که به جای الله کسی را (به دعا) می‌خواند که تا روز قیامت (دعای) او را اجابت کرده نتواند و آنها (معبودان باطل) از دعایشان غافل و بی‌خبراند؟!
(۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَدْعُو»: به فریاد بخواند. عبادت کند. «دُعَاءٍ»: به فریاد خواستن. عبادت کردن (ملاحظه شود سوره: فاطر / 13 و 14).

تفسیر :

بالاترین گمراهی، انحراف در شناخت است و کسی که خدای علیم و قدیر و سمیع و بصیر را رها کرده و به سراغ غیر او می‌رود، گرفتار چنین گمراهی شده است، زیرا غیر الله سبحانه و تعالی توان انجام هیچ کاری را ندارد.

واقعاً چه گمراهی و حماقت بزرگ‌تر ازین فعل خواهد بود که انسان از الله منصرف شده چنان مخلوق بیجان و یا بی‌اختیاری را حاجت‌روای خویش قرار دهند که به اختیار مستقل خود به فریاد کسی رسیده نمی‌توانند.

زیرا آنها جامد، مرده و ناتوان‌اند، بلکه سنگها و چوبهایی‌اند که از دعای عبادت‌گران خود غافل‌اند و چیزی را نمیدانند، نفعی را جلب کرده نمیتوانند و ضرری را دفع نمی‌کنند.

وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ (٦)

و هنگامی که مردم محشور می شوند معبودهای آنها دشمنانشان خواهند بود، حتی عبادت آنها را انکار میکنند! (٦)

تفسیر :

مفسرین در تفسیر این آیه مبارکه مینویسند که: الله تعالی در روز قیامت در بتان حیات می آفریند و آنها پرستشگران خود را تکذیب می کنند. همچنین فرشتگان، مسیح، عزیر و شیاطین - که حیات دارند - نیز از پرستشگران خود در روز قیامت اعلام برائت میکنند «و به عبادتشان انکار می ورزند» یعنی: معبودان در روز قیامت، عبادت خویش از سوی مشرکان را با انکار تلقی کرده و محکوم میکنند، منکر و تکذیب کننده آنان هستند و میگویند: ما هرگز شما را به پرستش خویش فرانخوانده بودیم. (انوار القرآن).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (7 الی 14) موضوعاتی در باره شبهاتی در مورد پیامبری و قرآن، به بحث گرفته میشود .

وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (٧)

هنگامی که آیه های روشن ما بر آنان خوانده می شود، کافران به محض این که حق و حقیقت بدیشان می رسد فوراً درباره آن می گویند: این جادوی آشکاری است. (٧)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« بَيِّنَاتٍ » : روشن و آشکار . حال (آیات) است . « الْحَقِّ » : مراد آیات قرآن است . « لَمَّا جَاءَهُمْ » : زمانی که بدیشان می رسد . این بخش می رساند که کافران به محض شنیدن آیات ، بدون هیچ گونه تدبیر و تفکری ، به آن نسبت سحر و جادو داده اند .

تفسیر :

در البحر آمده است: فرموده « لَمَّا جَاءَهُمْ » یادآور این مطلب است که در چیزی که بر آنان خوانده شد، دقت و تأمل به کار نبردند، بلکه در همان لحظه ای اول که آن را شنیدند، به انگیزه دشمنی و ظلم، آن را سحر آشکار نامیدند؛ یعنی سحر بودن آن آشکار است و شبهه ای در آن نیست. (البحر ٥٦/٨).

شیوه برخورد کفار در مقابله با آیات قرآنی:

از مجموع آیات قرآنی این حقیقت و واقعیت با صراحت معلوم میشود که: منکران، زمانی که آیات قرآن را می شنیدند، در مقابل آن عکس العمل های گونا گونی از خود تبارز میدادند: بطور مثال میگفتند:

- همچو کلام را ما قبلاً هم شنیده ایم، اگر شما بخواهید ما مثل آنرا برای شما باز گو میکنیم: طوری که در (آیه: 31 سورة انفال) آمده است: «إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا» (و چون آیات ما بر آنها تلاوت شود، گویند: شنیدیم، و اگر بخواهیم ما هم مانند آن (قرآن) می گوئیم، این چیزی نیست مگر افسانه های مردمان پیشین)

- در آیات متبرکه که در آن واقعیت و طرد بت ها مطرح میشد، کفار میگفتند این آیات را تغییر دهید، ما حاضریم قرآن را بپذیریم: طوری که در (آیه 15، سورة یونس) آمده است: «أَنْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ» (میگویند: قرآنی دیگر غیر از این بیاور، یا آن را عوض کن)

- همچنان در (آیه: 73، سوره مریم) میخوانیم: «وَإِذَا تُلِّيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» (73) (و چون آیات واضح ما بر آنان تلاوت شود، کافران به مؤمنان می‌گویند: کدام یک از دو گروه جایگاهش بهتر و مجلسش زیباتر است).

موضوع مهم برای کفار کسب ثروت بود نه چیزی دیگری.
- بادر نظر داشت اینکه آیات قرآنی به آنان قرائت می‌گردید ولی آنان بطور متکبرانه به پشت پا میزدند: «قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُلِّيٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ آعْقَابِكُمْ تَنكِصُونَ» (مؤمنون، 66). (زیرا) آیات من بر شما خوانده می‌شد، ولی شما بر عقب تان باز می‌گشتید).
- و یا هم آنرا مورد تکذیب قرار میدادند: «أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُلِّيٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ» (مؤمنون، 105). (آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد، ولی شما آنها را دروغ می‌پنداشتید؟)
- و یا هم خود را به کری می‌می انداختند، طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 7، سوره لقمان) این حالت را چنین بیان می‌دارد: «إِذَا تُلِّيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا وَلِيٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا» (و چون آیات ما بر او تلاوت شود، تکبرکنان روی می‌گرداند، چنانکه گویا آن را نشنیده است، گویی در گوش‌هایش سنگینی و پرده است، پس او را به عذاب دردناک مژده بده).
- یا هم این آیات را افترا و بدعت می‌دانستند. «وَإِذَا تُلِّيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرَىٰ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (43) (سوره سبأ، 43) (و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، می‌گویند: این (شخص) جز مردی نیست، که می‌خواهد شما را از آنچه پدران شما پرستش می‌کردند باز دارد و می‌گویند: این جز دروغ خودساخته نیست (که به الله نسبت داده شده است). و کافران (درباره) حق چون به آنان آمد گفتند: این جز جادویی آشکار نیست.

- در نهایت باید گفت که با آیات قرآنی در مخالفت بودند، و این مخالفت ناشی از تعصب جاهلانه شان نسبت به آیات قرآنی بود؛ طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 25، سوره جاثیه) میفرماید: «وَإِذَا تُلِّيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّوْنَا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (25) (و چون آیات واضح و روشن ما بر آنان تلاوت شود، دلیل و حجتی ندارند جز اینکه می‌گویند: اگر راست می‌گوئید پدران ما را (زنده کرده) بیاورید).

با تأسف باید گفت: کافران، به جای اندیشه در آیات خدا، آبا و اجداد خود را طلب میکنند.
أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (۸)

آیا کافران می‌گویند: پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم قرآن را از خود ساخته و وحیی از جانب خداوند نیست؟ ای پیامبر! برای آنان بگو: اگر آن را از خود ساخته باشم، آنگاه که الله تعالی تعذیبم را اراده کند، شما هرگز نمیتوانید عذابش را از من دفع نمایید. آنچه را در باره قرآن کریم و پیامبر محمد صلی الله علیه وسلم می‌گویید و در آن فروروی میکنید همه را الله تعالی میداند. درباره آنچه به شما تبلیغ کردم و شما بدان پاسخ دادید گواهی پروردگار سبحان کافی است و بر شما شهادت می‌دهد. خداوند پاک برای کسی که توبه کند آمرزگار است و به کسی که اخلاص ورزد و دعوت حق را بپذیرد مهربان میباشد. (۸)

تفسیر:

یعنی: خدای عزوجل به تکذیب تان و این سخن که قرآن جادو و فال بینی است و همچنین به دیگر سخنان ناروایی که درباره قرآن و رسالت می‌گویید و می‌پردازید، داناتر است؛ «گواه بودن او میان من و شما بس است» زیرا او در این مورد که قرآن از نزد اوست و من پیام وی را به شما رسانده‌ام، به نفع من شهادت می‌دهد و علیه شما نیز بر این که تکذیب و انکار پیشه کرده‌اید، گواهی می‌دهد «و اوست آمرزگار مهربان» بر کسی که توبه کند، ایمان آورد، قرآن را تصدیق کند و به آنچه که در آن است عمل نماید.

«وَهُوَ الْعَفْوُ الرَّحِيمُ» و او بخشنده‌ی توبه‌کار است و نسبت به مؤمنان مهربان است. ابو حیان گفته است: در صورتی که از کفر برگردند، به آنها و عده‌ی بخشودگی و رحمت داده است. و آیه بیانگر حلم و حوصله‌ای خدا در قبال آنان می‌باشد؛ چرا که عذاب عاجل و زودرس را بر آنان نازل نکرده است. (البحر المحیط ۵۶/۸).

بلی! این وعده‌ای است به آمرزش و رحمت برای تائبان مؤمن و اشعاری است بر حلم و بردباری حق تعالی زیرا گویای آن است که او منکران را به شتاب عذاب نمی‌کند.

قُلْ مَا كُنْتُ بَدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بَكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۹)

بگو: من از بین رسولان، اولین پیغمبر نیستم و نمی‌دانم که با من و شما چگونه رفتار خواهد شد؟ من جز آنچه بر من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم و من جز بیم دهنده آشکار نیستم (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَدْعًا»: به معنی نوبر. نوظهور. اولین چیزی که پیش از آن چنین چیزی دیده نشده باشد.

«بَدْعًا مِنَ الرُّسُلِ»: نوبر و اولین شخص از پیامبران.

تفسیر:

«بدع» و «بدیع» یعنی چیزی که قبلاً نظیرش دیده نشده است، نوظهور.

ابن کثیر گفته است: یعنی من بر امری قرار ندارم که بی نظیر باشد و امری نوظهور

نیآورده‌ام تا ایراد بگیرید و انکار کنید و آوردن آن را از من بعید بدانید؛ چون قبل از من پیامبران بسیاری در میان ملت‌ها مبعوث شده‌اند.

امام رازی رحمه الله علیه می‌گوید: «بدع» و «بدیع» به معنی «مبدع» است. و «بدعت» بر اساس آنچه که در سنت رسول صلی الله علیه و اله وسلم آمده است، یعنی آوردن حکمی جدید که قبلاً وجود نداشته است. (تفسیر کبیر ۷/۲۸).

«مَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بَكُمْ»: این بخش از آیه بیانگر بشریت پیغمبر است، و او بنده‌ای از بندگان است و غیب نمی‌داند، و مالک نفع و ضرری برای خود و برای دیگران نمی‌باشد جز بدان اندازه که خدا بخواهد. (ملاحظه شود سوره: انعام/۵۰، اعراف/۱۸۸، هود/۳۱، نمل/۶۵). (تفسیر نورو).

پیامبر علم غیب ندارد:

در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت ما را به یک اصل و یک قاعده اساسی که در دین مقدس وجود دارد، اشاره نموده و ضرور است که این قاعده را، باید هر مؤمن موحدی درک و بر آن عقیده داشته باشد: احدی از مخلوقات خداوند علم غیب ندارند و غیب فقط و فقط نزد الله تعالی است و بس.

دلیل اساسی و قرآنی در این مورد عبارت اند از: الله تعالی میفرماید: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبِ إِلَّا اللَّهُ» (سوره نمل آیه: 65). «بگو در آسمانها و زمین جز خداوند کسی غیب نمی داند» و میفرماید: «لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (سوره کهف 26). «غیب آسمانها و زمین نزد خداوند است» و میفرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ» (سوره رعد، آیه 9). «عالم و دانای عالم نهان و ظاهر خداوند بزرگ و متعال است». جز خداوند هیچ کس، نه ملائکه مقرب، نه پیامبر فرستاده شده چه برسد به کسی که در مقام پایین تر از آن دو باشد، غیب نمی داند.

قرآن عظیم الشأن در (آیه 31، سوره: هود) از زبان نوح علیه السلام؛ میفرماید: «وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ» «به شما نمیگویم که گنجینه های خداوند نزد من است و نمیگویم که علم غیب می دانم» و از زبان هود؛ میفرماید: «قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ» (سوره احقاف / 23). «گفت جز این نیست که علم نزد خداست و آنچه بخاطر آن ارسال شده ام به شما ابلاغ میکنم»

همچنان به پیامبر صلی الله علیه وسلم در (آیه 50، سوره انعام) میفرماید که بگوید: «قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ». «بگو به شما نمیگویم که گنجینه های خداوند نزد من است و نمیگویم که غیب میدانم» و میفرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (31) «خداوند تمام نامها را به آدم یاد داد سپس آنها را بر ملائکه عرضه داشت و فرمود: به آن اسمها مرا خبر دهید اگر میدانید؟ گفتند: خداوند تو پاک و منزهی ما جز آنچه به ما آموخته ای نمیدانیم همانا تو علیم و حکیم هستی».

بنابر همین احکام صریح قرآنی است که؛ هر مسلمانی واجب است که از شیادان و دروغگویان که ادعای علم غیب دارند و بر خداوند دروغ می بندند دوری جویند کسانی چون ساحران، دروغگویان و ستاره شناسان و غیر آنها که خود و بسیاری دیگر را گمراه نموده و از راه راست منحرف شده اند.

خواننده محترم! طوریکه گفته شد بجز ذات باری تعالی احدی از مخلوقاتش غیب نمی دانند. ولی یک اصل را نباید فراموش کرد که: هرگاه الله تعالی اراده نماید بوسیله وحی «رسولانش» را از غیب آگاه می سازد، طوریکه این اصل را (آیات 26-27 سوره جن) چنین بیان فرموده است:

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا» (26) «إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا» (27). (یعنی: دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار میدهد).

اما باید دقت داشت که در این آیه نفرموده که هر کدام از مخلوقاتش را بخواهد از غیب آگاه می سازد! بلکه فرموده «رسولانی که آنان را برگزیده» و رسولان شامل دو صنف از مخلوقات باری تعالی میشوند:

1- ملائکه

2- انبیاء الهی

غیر این دو صنف شامل رسول نمی شوند.

بنابر این الله تعالى اگر بخواهد اخبار غیبی گذشته یا آینده را به این دو صنف می دهد چنانکه می بینیم که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد نشانه های قیامت و احوال امتش در آینده خبر میدهد و تمامی این اخبار توسط وحی و از جانب الله تعالى به او القاء شده است. و اگر از طریق وحی نمی بود، او یعنی پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد گذشته و آینده چیزی نمی دانست چنانکه قرآن میفرماید: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (اعراف 188) یعنی: بگو جز آنچه خدا بخواهد برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم و اگر غیب میدانستم قطعاً خیر بیشتری می اندوختم و هرگز به من آسیبی نمیرسید من جز بیم دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان میآورند نیستم. و در ورد سخنان پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (3) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (4)» (نجم 3-4) یعنی: «و (محمد) از سر هوای نفس سخن نمیگوید» یعنی: محمد صلی الله علیه وسلم از سر هوا و خواهش نفس و به باطل و ناروا به قرآن نطق نمی کند. «این سخن جز و حی که به او فرستاده میشود نیست» یعنی: آنچه که محمد صلی الله علیه وسلم بدان نطق می کند و حی از جانب الله تعالى است که به سوی او فرستاده میشود و او نه در آن کم میکند و نه میافزاید.

پیامبر جز آن چه از هدایت و پرهیزگاری که بر او وحی می شود پیروی نمی کنند، و این دلالت مینماید که سنت و حدیث از جانب خدا بر پیامبرش وحی می شود. همان طور که خداوند متعال فرموده است: «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» و خداوند کتاب و حکمت = سنت را بر تو نازل فرموده است. و بر این دلالت می نماید که پیامبر در آن چه از خداوند خبر می دهد و در تبیین شریعت الهی معصوم است چون کلام او از روی هوی و هوس صادر نمی گردد، بلکه از وحی بر می آید که بر او وحی میشود.

«إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ»:

هدف و مقصد آیه فوق (آیه 27، سوره جن) اینست که: «مگر کسی که بپسندد او را از پیامبری» که در آن صورت، او را از برخی امور غیبی خویش آگاه می کند تا خبر دادن وی از غیب معجزه ای برای وی باشد. پس خداوند متعال برای کسانی از پیامبران که پسندیده است این امر را مستثنی کرد لذا آنچه از غیب خویش را که می خواست از طریق وحی به ایشان نازل کرد و آن را معجزه و دلیل راستینی بر صدق نبوت ایشان قرار داد.

همچنان علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر (آیه 27، سوره جن) مینویسد: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا» خداوند دانای پنهان است و هیچ کسی از مردم را بر غیب خود آگاه نمیسازد بلکه فقط خداوند به راز دل ها و اسرار پنهانی آگاه است.

«إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» مگر کسانی را از رسولانی که خود بپسندد، پس او را به آن چه که حکمتش اقتضا نماید خبر میدهد. چون پیامبران مانند دیگران نیستند و خداوند آن ها را با چیزهایی کمک کرده که هیچ کس از مردم را چنان چیزی نداده است و آنچه را که خداوند به آن ها وحی نموده حفاظت می نماید تا آن را به صورت واقعی برسانند بدون آن که شیطان هایی نزدیک او گردند و چیزی را به وحی اضافه کنند یا از آن بکاهند. بنابر این فرمود: «فَأَنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا» و از میان فرشتگان محافظان و نگهبانانی در پیش و پس او روان می دارد.»

خلاصه کلام: بر طبق نصوص صریح آیات قرآن احدی از مخلوقات غیب نمی دانند، ولی گاهی الله تعالی برخی از پیامبران خود را از اخبار غیب آگاه می سازد، چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد آینده برای امتش بازگو نموده است و قطعاً آن اخبار از سوی الله تعالی است که از طریق ملائکه‌ای وحی به او القاء شده است. بنابر این هرکس از غیر انبیاء الهی در مورد آینده غیب گویی نمود، بدون شک او کذاب و کافر است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَنْ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰)

بگو: به من خبر دهید اگر این [قرآن] از سوی الله باشد و شما بدان کافر شده باشید، در حالیکه گواهی از بنی اسرائیل، بر مانند آن (تورات) گواهی داده و ایمان آورده، ولی شما همچنان تکبر می ورزید (پس آیا ظالم نیستید؟) حقا که الله قوم ظالم راهدایت نمی‌کند. (۱۰)

شأن نزول آیه 10:

- طبرانی به سند صحیح از عوف بن مالک اشجعی روایت کرده است: نبی کریم (ص) روز عید یهودیان در حالیکه من نیز همراة مبارک بودم به کنیسه یهودان داخل شد. آن‌ها از ورود ما به کنیسه نفرت کردند. رسول الله گفت: ای گروه یهود، دوازده نفر را از جمع خود به من نشان بدهید، که شهادت بدهند که خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد فرستاده اوست. خدا (برای همه یهودیانی که در زیر سقف آسمان زندگی دارند غضب خود را کم می‌کند. همه آن‌ها ساکت شدند و هیچکس جواب نداد. پیامبر برگشت، نزدیک بود از آنجا خارج شود که یکی از یهودان گفت: ای محمد همین جا بمان، پیامبر اکرم رو به سوی آن‌ها کرد. آن یهودی گفت: ای گروه یهود، مرا در بین خود چه مردی می‌دانید، گفتند: به خدا در بین خود کسی را سراغ نداریم که از تو و از پدر و پدر بزرگت آگاه تر به کتاب خدا و عالمتر به احکام شرع باشد. گفت: من شهادت می‌دهم این همان رسول موعود است که صفاتش را در تورات خوانده‌اید. یهودان گفتند: دروغ می‌گویی، سخنان او را رد کردند و ناسزاش گفتند. آنگاه الله سبحان و تعالی آیه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ» را نازل کرد. (احمد 6 / 25، طبرانی 18 / 46، حاکم 3 / 415 از عوف بن مالک روایت کرده اند. حاکم و ذهبی این حدیث را به شرط بخاری و مسلم صحیح شمرده اند.

955- بخاری و مسلم از سعد بن ابی وقاص (روایت کرده اند: این کلام ربانی «وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ» در باره عبدالله بن سلام نازل شده است. صحیح است، بخاری 3812. مسلم 4 / 1930 ح 2483 از سعد بن وقاص روایت کرده اند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكُ قَدِيمٌ (۱۱)

و کافران در باره مؤمنان گفتند: اگر [دین محمد] بهتر [از دین ما] بود [آنان در پذیرفتنش] بر ما نسبت به آن پیشی نمی گرفتند [بلکه خود ما زودتر از آنان به این کتاب ایمان می آوردیم]. و چون [خودشان به خاطر کبر و عنادشان] به وسیله آن هدایت نیافتند، به زودی خواهند گفت: این یک دروغ قدیمی است. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لِلَّذِينَ ءَامَنُوا» : در حق مؤمنین . درباره مؤمنان . «لَوْ كَانَ خَيْرًا» : اگر قرآن چیز خوبی بود . «إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ» : به خاطر عدم هدایتشان به قرآن . «إِنْكُ قَدِيمٌ» : دروغ قدیمی . مرادشان داستان از نوع داستان گذشتگان است.

تفسیر :

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ» کفار مکه به مؤمنان می‌گفتند: اگر این قرآن ودین خوب بود آن بینوایان از ما سبقت نمی‌گرفتند. ابن کثیر گفته است: منظور کفار، «بلال» و «عمار» و «صهیب» و «خباب» و دیگر مسلمانان مستضعف و برده و کنیز بود که به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ایمان آوردند. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۱۸). یعنی: به سوی ایمان به رسالت و قرآن «پیشی نمی‌گرفتند» پس گمان کافران در باره خودشان چنین بود که مستحق پیشتازی و سبقت گرفتن به سوی هر کار نیک و با ارزشی هستند! ولی غافل از آن بودند که خدای سبحان هر کس را که بخواهد، به رحمت خویش مخصوص گردانیده و برای دین خویش بر می‌گزیند. شایان ذکر است که این پندار کفار نسبت به خود، همان کبری است که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در حدیث شریف ذیل درباره آن فرموده‌اند: «الکبر بטר الحق و غمط الناس: کبر؛ رد نمودن حق و حقیر شمردن مردم است».

«و چون به آن» یعنی: به قرآن «هدایت نیافته‌اند، به زودی خواهند گفت: این دروغی کهنه است» چنان‌که قبل از آن گفتند: این قرآن افسانه‌های پیشینیان است. (تفسیر انوار القرآن: عبد الروؤف مخلص هروی)

شأن نزول آیه 11:

957- ابن جریر همچنین از قتاده روایت کرده است: گروهی از مشرکان گفتند: ما گرامی‌تر و عزیزتریم و ما... و ما... اگر ایمان آوردن به قرآن خیر و نکیو میبود فلان و فلان در این کار از ما سبقت نمی‌جست. پس وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا نازل شد (طبری 31260 و 31261 این مرسل است).

- ابن منذر از عون بن ابوشداد روایت کرده است: عمر فاروق کنیزی به نام زینین داشت که قبل از آن بزرگوار به اسلام مشرف شده بود. عمر (تا که توان داشت او را مورد شکنجه قرار می‌داد. کفار قریش می‌گفتند: اگر در پذیرش اسلام خیر و صلاحی بود زینین در این کار از ما پیشی نمی‌گرفت. پس خدا (در خصوص زینین آیه وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا - را نازل کرد.

وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ (۱۲)

و پیش از آن کتاب موسی رهنما و رحمت بود، و این کتابی است تصدیق‌کننده (آن) که به زبان عربی نازل شده است، تا ظالمان [مشرک] را بترساند، و بشارتی برای نیکو کاران باشد. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« مِنْ قَبْلِهِ » : پیش از قرآن . «إِمَامًا وَ رَحْمَةً»: پیشوا و رحمت . حال (كِتَابٌ) است (ملاحظه شود : هود / 17) . یعنی وسیله اقتدا در دین و شریعت، و مایه و سبب رحمت برای مردمان بوده است .

« هَذَا كِتَابٌ » : این قرآن دین و شریعت است . « مُصَدِّقٌ » : تصدیق‌کننده تورات و کتابهای آسمانی پیشین . صفت کتاب است

(انعام / 92). « لِسَانًا عَرَبِيًّا » : به زبان عربی . (لِسَانًا) حال ، و (عَرَبِيًّا) صفت است (نحل / 103 ، شعراء / 195) .

تفسیر :

قرآن عظیم الشان با تصدیق کتب آسمانی قبلی که به زبان عربی نازل گردیده بود تصدیق و بدین ترتیب؛ حق بزرگی را به سایر کتب الهی به جا میآورد، و آنرا تصدیق و پیروان آنرا به متابعت از حق دعوت میکند قرآن برای اینکه کافران را از عذاب دوزخ بیم دهد و نیکوکاران را به بهشتهای جاودان در جایگاه راستین و مطمئنی مژده دهد.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۳)

بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است، سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، نه ترسی بر آنان است و نه غمگین میشوند. (۱۳)

تفسیر :

در این آیه مبارکه واقعیت را بیان نموده است که: تنها کسانی از گذشته خویش نادم و پشیمان نمیشوند که همیشه بطور صادقانه و اخلاصمندانه در راه الله حرکت میکنند. بناءً کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است از این خوف و ترس ندارند که گویا گرفتار، سختی و مشقت شوند، و یا اینکه گویا چیز محبوب و دوست داشتنی‌ای را در زندگی خویش از دست بدهند، نیز غمگین نمی شوند و این خصلت و موهبت؛ هم در دنیا، هم به هنگام مرگ و هم در آخرت، برای ایشان پایدار و همیشگی است.

قابل تذکر می دانم که: هدف از گفتن «رَبُّنَا اللَّهُ»، تنها ادای لفظ نیست، بلکه به گفتن «رَبُّنَا اللَّهُ» گوینده اش برای خود راه را انتخاب میکند، و به یک خط مشی واضح، حق و پایدار در حرکت می افتد، به مفهوم دیگر قبل از اینکه اظهار ایمان و اقرار به توحید، نماید، «ثُمَّ اسْتَقَامُوا» و با این قوت میتواند با استقامت و پایداری بر راه خود ادامه دهد.

باید راه را که در پیش میگیرد «فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ» باید خوف و ترس نسبت به آینده «وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» و به گذشته خویش نباید غمگین باشد. در این هیچ جای شکی نیست که: پایداری بر حق مشکل است، ولی با پاداش بزرگی مثل جنت نعیم پر نعمت و دور از حزن و غم را، آسان می سازد. لذا باید کارهای سخت را با پاداش های بزرگ جبران کرد. جمله زیبا «فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِ» ما را به یک واقعیت انکار ناپذیر میرساند که: ایمان به الله، خوف از دیگران را در ذهن انسان از بین میبرد.

باید گفت: که: جنت را اشخاص مستحق می گردند که: اهل عمل باشند نه اهل سخن.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴)

اینان اهل بهشت اند، و جاودانه در آن می مانند، این پاداش اعمالی است که انجام میدادند.

(۱۴)

تفسیر:

فحوای آیه مبارکه این فهم را میرساند که: جنت، محل مکافات اهل عمل است، نه اهل سخن.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (15 الی 20) درباره نیکی با پدر و مادر، فرزند خوب، فرزند نافرمان، و موضوع انکار قیامت، بحث بعمل آمده است.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ

الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (١٥)

و انسان را درباره پدر و مادرش به نیکی سفارش کردیم. مادرش او را با تحمل رنج و زحمت باردار شد و با رنج و زحمت او را به دنیا آورد، زایید. و دوران بارداری و از شیر جدا کردن او سی ماه را در بر می‌گیرد، تا زمانی که به رشد و نیرومندی خود و به چهل سالگی برسد، گوید: ای پروردگارا! به من توفیق ده تا نعمتی را که بر من و بر پدر و مادرم بخشیده ای شکر گزارم و کار نیک انجام دهم که از آن راضی شوی و فرزندانم را نیز برایم نیک بگردان. همانا من به سوی تو باز گشته‌ام و از جمله مسلمانانم. (١٥)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَصَيَّنَّا»: سفارش کردیم. در اینجا مفهوم امری دارد و معنی چنین می‌شود: دستور مؤکد می‌دهیم. «إِحْسَانًا»: مفعول مطلق فعل محذوفی و تقدیر چنین است: «وَوَصَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ أَنْ يُحْسِنَ إِحْسَانًا». «حَمَلْتُهُ أُمُّهُ كُرْهًا»: مادرش او را با ناراحتی و مشقت حمل کرده است. «كُرْهًا» به معنای سختی و مشقت درونی و «كره»، سختی از بیرون است. (مفردات راغب) «فِصَالًا»: از شیر بازگرفتن (لقمان / 14). فصل در اصل به معنی جدا کردن و بریدن است. «أَشُدُّهُ»: نیرومندی در جوامع الجامع فرموده: آن حالت اجتماع عقل و کمال خلق و نیرو و تمیز است. «أَوْزَعْنِي»: توفیقم ده. به من الهام کن. شور و شوق آن را در من به وجود آور (نمل / 19). «أَوْزَعْنِي» به معنای ایجاد علاقه و عشق برای انجام کاری است که به آن توفیق الهی گویند. «أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي»: فرزندانم را شایسته و نیکو گردان، و نیک بودن و خوب بودن را در میان دودمانم تداوم بخش.

تفسیر:

در آیه مبارکه با زیبایی خاصی میفرماید: ما انسان را سفارش کردیم که به والدین خود نیکی کند، توجه باید کرد که حق مادر بیش از پدر است. پس از کلمه «والدین»، سخن از رنجهای مادر است. «حَمَلْتُهُ أُمُّهُ كُرْهًا» در اولین قدم میفرماید مادرش او را با سختی حمل کرد و با سختی به دنیا آورد و دوران حمل تا از شیر گرفتنش سی ماه (به طول کشد)، تا آنگاه که به رشد کامل رسد و چهل ساله می‌رسد.

در دین مقدس اسلام احسان به والدین، از مقام خاصی نزد پروردگار با عظمت برخوردار است. در قرآن عظیم الشان، پنج بار کلمه «وَصَيَّنَّا» مورد استعمال قرار گرفته است که؛ سه بار آن مربوط به والدین است.

«بَلَّغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» در این آیه مبارکه به دوران جنینی و نوزادی انسان تا سن چهل سالگی اشاره شده و این سن، اوج کمال جسمی انسان شمرده شده است.

«حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» «تا آن‌گاه که چون به کمال رشد خود رسید» «أَشُدَّهُ»: طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ یعنی: تا آن‌گاه که نیرو و عقل طفل به استحکام خود رسید. کمترین مدت برای رسیدن او به این مرحله، رسیدنش به سن سی یا سی‌وسه سالگی است. «و به چهل سالگی رسید» این قید مفید آن است که رسیدن به چهل سالگی، چیزی فراتر از رسیدن به کمال قوت و رشد است، از این جهت گفته شده که: انبیا علیه السلام بعد از سن چهل سالگی به نبوت برانگیخته شده‌اند.

از جانب دیگر بلوغ جسمی و کمال عقلی، بستر بلوغ معنوی است. و چهل سالگی قلّه

توانمندی و رشد انسان است.

ابن کثیر میگوید: «این بیان، برای کسی که به سن چهل سالگی میرسد متضمن این ارشاد است که باید توبه و انابت به سوی خدای را تجدید نموده و بر آن عزمی استوار ببندد». در حدیث شریف آمده است: «چون بنده مسلمان به چهل سالگی رسید، خداوند متعال حساب او را آسان میگرداند و چون به شصت سالگی رسید، الله تعالی توبه و انابت به سوی خویش را روزی وی می‌کند و چون به هفتاد سالگی رسید، اهل آسمان او را دوست می‌دارند و چون به هشتاد سالگی رسید، الله تعالی حسناتش را تثبیت و گناهانش را محو می‌کند و چون به نود سالگی رسید، خداوند متعال همه گناهان گذشته و آینده وی را می‌آمرزد و وی را در حق اهل بیتش شفیع میگرداند و در مورد وی در آسمان چنین نوشته میشود: او اسیر خداست در زمین وی». (ذکر ابن کثیر عن ابی یعلی و مسند احمد و غیره).

آری! چون به سن چهل سالگی رسید: «گفت: پروردگارا! بر من الهام کن تا نعمتی را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، شکر گزارم» یعنی: پروردگارا! شکر و سپاس آنچه را که بر من از هدایت و بر پدر و مادرم از شفقت و مهر آن‌ها نسبت به من در دوران کودکی ام انعام نموده‌ای، به من الهام کن «و کار نیکی انجام دهم که آن را بپسندی» یعنی: همچنان به من الهام کن تا در آینده نیز عمل شایسته‌ای انجام دهم که آن را از من بپسندی «و فرزندانم را برایم به صلاح آور» یعنی: فرزندان و نسل و تبارم را در صلاح ثابت قدم و استوار گردان «هرآینه من به درگاه تو توبه آورده‌ام» از گناهان خویش «و من از مسلمانانم» یعنی: از تسلیم شدگان برای تو و از منقادان مخلص برای توحید و یکتایی تو هستم.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به اصحاب خویش تعلیم میدادند تا در تشهد چنین بخوانند: «اللهم ألف بین قلوبنا، وأصلح ذات بیننا، واهدنا سبیل السلام، ونجنا من الظلمات إلی النور، وجنبنا الفواحش ما ظهر منها وما بطن، وبارک لنا فی أسماعنا وأبصارنا وقلوبنا وأزواجنا وذریاتنا، وتب علینا إنک أنت التواب الرحیم، واجعلنا شاکرین لنعمتک، مثنین بها علیک قابلیها وأتمها علینا». بارالها! در میان دلهای ما الفت بینداز، در روابط ذات‌البینی ما اصلاح رونما کن، ما را به راه‌های سلامتی هدایت کن، ما را از تاریکی‌ها به سوی نور نجات ده، ما را از زشتی‌های آشکار و پنهان بر کنار دار، برای ما در شنوایی‌ها و بینایی‌ها و دلها و همسران و فرزندانمان برکت نه، بر ما توبه پذیر شو زیرا تو توبه‌پذیر مهربان هستی و ما را از شکرگزاران نعمت قرار ده، ثناگویان به آن برای تو و پذیرنده آن و آن را بر ما به تمام و کمال رسان».

خواننده محترم!

در آیه مبارکه همچنان به مقام مادر به دلیل دشواری دوران حمل و ولادت و دوران شیردهی، اشاره بعمل آمده است که بنابر همین عامل است که بر اولاد تاکید و اهتمام بیشتر در ادای احسان به مادر بعمل آمده است.

خاطر نشان می‌شود که حد اقل مدت حمل شش ماه است و بقیه این مدت، حد اکثر مدت شیر خوارگی می‌باشد.

ابن عباس (رض) میفرماید: «اگر مادر در نه ماهگی وضع حمل نمود، بیست و یک ماه شیر خوارگی برای طفلش کافی است، اگر در هفت ماهگی وضع حمل نمود، بیست و سه ماه شیر خوارگی برای طفلش کافی است و اگر در شش ماهگی وضع حمل نمود، طفل باید دو سال تمام شیر بخورد، به دلیل این آیه کریمه که مدت بارداری تا بازگرفتن طفل از شیر را،

سی ماه معرفی کرده است».

در آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که حق مادر بر عهده فرزند از حق پدر مؤکدتر میباشد زیرا مادر او را به دشواری به حمل گرفته، و به دشواری و سختی وضع حمل نموده است، و بعد از آن هم او را از مایه وجود خویش شیر داده و در آغوش خویش پرورانده است و در همه این مدت با تحمل رنجهای، زحمات و سختی‌ها، به بهترین وجه به امور وی پرداخته است در حالی که پدر در چیزی از این امور با وی مشارکتی نداشته است، هر چند که او هم در راه کسب درآمد و تأمین هزینه‌های زندگی رنج کشیده اما این رنج وی با رنج‌های مادر همانند و برابر نیست.

در این هیچ شکی نیست که؛ سفارش احسان به والدین، در طول تاریخ بشریت و بخصوص در تمام ادیان بوده است. زیرا کلمه «وَصَيِّئًا» در قالب ماضی مورد استعمال قرار گرفته است

استحکام بنیاد خانواده و حفظ جایگاه والدین، مورد توجه خاص پروردگار میباشد. جمله «وَصَيِّئًا الْإِنْسَانَ» این مفهوم را میرساند که؛ احسان به والدین، از حقوق انسانی است که هر پدر و مادری بر گردن فرزندشان دارند. توجه باید داشت که در ادای در احسان به والدین، مسلمان و غیر مسلمان بودن شرط نیست.

در ضمن قابل یاد آوری می دانم که کلمه «إِحْسَانًا» به صورت نکره آمده که شامل هر نوع احسانی شود. یعنی اینکه، نه تنها انفاق و امداد و احترام، بلکه هر نوع نیکی نسبت به والدین لازم و واجبی است. در ضمن احسان به والدین باید متداوم و برجسته باشد، نه به مقدار ضرورت و مقطعی. و کمال احسان به والدین، در آن است که بی واسطه انجام گیرد. «بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا» (حرف «ب» در «بِوَالِدَيْهِ» نشانه آن است که احسان به والدین بادست خود باشد. نباید فراموش کرد که: ارزش عمل صالح به آن است که پیوسته و دائمی باشد. «أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا» (فعل مضارع «اعمل»، نشانه دوام و استمرار است).

تشکر فرزند از نعمت‌هایی که الله تعالی به والدین او داده، وظیفه و نوعی احسان به والدین است. بهترین راه تشکر از نعمت‌های خداوند، انجام کار نیک است.

نیکی به والدین :

در احادیث نبوی مبحث نیکی به والدین مورد توضیح همه جانبه قرار گرفته است، نیکی به والدین را از بهترین اعمال بحساب آورده و نافرمانی آن‌ها را از گناهان کبیره معرفی داشته است. از جمله در حدیث شریف آمده است:

«گناهان کبیره عبارتند از: شرک آوردن به الله، نافرمانی والدین، قتل نفس و سوگند غموس». (الیمین الغموس؛ سوگند دروغ که صاحب خود را در گناه فروبرد سپس آن در دوزخ. یا سوگند دروغ که صاحبش دیده و دانسته کذب کند و سوگند خورد تا مال غیر را تلف نماید. (منتهی الارب).

قسم دروغ یا «یمین غموس به صاد نیز گویند. سوگندی که در این آیه از آن منع شده است: لایؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولكن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان. (قرآن 5/89)

همچنین در حدیث شریف به روایت ابی اسید (رض) آمده است که فرمود: «ما روزی در محضر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بودیم که مردی از بنی سلمه نزد ایشان آمد و گفت: یا رسول الله! آیا بعد از مرگ والدینم چیزی از نیکی به آن‌ها بر ذمه‌ام باقی مانده است؟ رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: بلی! «این‌ها بر ذمه‌ات باقی مانده است» دعاء

نمودن برای آن ها، آمرزش خواستن برای آن ها، به اجراء گذاشتن عهد آن ها، صلّه رحمی که جز به سبب آن ها پیوسته نمی‌شود و گرامی داشتن دوست آن ها».

همچنان ابو هریره رضی الله عنه روایت می‌کند: شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و عرض داشت: چه کسی برای خوش رفتاری من از دیگران سزاوارتر است؟ فرمود: «مادرت» عرض کرد: سپس چه کسی؟ فرمود: «مادرت» پرسید: بعد از او چه کسی؟ فرمود: «مادرت» او باز عرض کرد: سپس چه کسی؟ فرمود: «پدرت». (صحیح بخاری 5971).

اگر هدايات، دساتير، احكام قرآن عظيم الشان وسنت پیامبر صلی الله علیه وسلم را با دقت و اهتمام خاص و منصفانه مورد مطالعه قرار دهيم، بو ضاحت تام در خواهيم يافت که دين اسلام در مورد احترام به مقام مادر و پدر هدايات خاصی را صادر نموده است. قرآن عظيم الشان میفرماید: «إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَخَفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا» (اگر یکی از آن دو یا هر دو، در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آنها حتی «اوف» مگو و به آنها پرخاش مکن و با آنها سخنی نیکو و شایسته بگو و بزرگوانه با آنان باید سخن گفت» (سوره اسراء: آیه 23).

همچنان پروردگار با عظمت میفرماید: «و وصینا الانسان بو الدیه حسانا» (وما به انسان سفارش کردیم که با پدر و مادر خویش به احسان رفتار نماید). (احقاف: ۱۵)

و باز میفرماید: «وقضى ربك الا تعبدوا الا اياه وبالوالدين احسانا» و در همین سوره باز میفرماید «فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما قولا كريما» (سوره اسراء، آیه متبرکه ۲۳) خداوند پاك به ما دستور ارشاد فرموده است (که به جز از او کسی دیگری را پرستش نه کنیم و به پدر و مادر نیکی نمایم و هرگاه یکی از این دو یعنی پدر و یا مادر به سن پیری رسند باید با ایشان نیکی نمایم و کمترین اهانت نباید با ایشان صورت گیرد، انسان با مدار و بزرگوانه با آنان باید سخن زند.

همچنان پروردگار (سوره لقمان: آیه ۱۴) میفرماید: «أن اشكر لي ولو الديك» (شکر گزار من و پدرت و مادرت باش).

خداوند پاك بعد از اینکه از زحمات پدر و مادر یاد آوری بعمل میآورد، بطور جداگانه از زحمات مادر ذکری بعمل آورده و میفرماید «ووصینا الانسان بو الدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلاثونه شهرا» (قرآن زحمات سی ماه مادر یا دهانی میکند، دوران بارداری و حمل، دوران وضع حمل، دوران شیر خوارگی که برای مادر دشوار است همه و همه را به عنوان شرح خدمات مادر ذکر میکند).

اگر احكام الهی در قرآن عظيم الشان در مورد حقوق والدین مورد بررسی قرار گیرد، با تمام وضاحت در خواهيم يافت که این حقوق و احكام بر دو قسم تقسیم می‌یابد و يك قسمت آن حق شناسی مشترك پدر و مادر را بیان میدارد، و قسم دیگری آن مخصوص حق شناسی مادر است.

بطور مثال در برخی از آیات احكام خاصی را بیان میدارد، و در ضمن میخواهد وظایف ما را در مورد مشخص سازد، بطور مثال (در آیه 233، سوره بقره) میفرماید: «وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (خوراک و پوشاک مادران به طور شایسته به عهده پدر فرزند است).

مگر زمانیکه سخن از تجلیل و بیان زحمات است، اسم مادر را بالخصوص ذکر میکنند. حضرت عیسی علیه السلام میفرماید: «وبرا بوالدتی ولم يجعلنی جباراً و شقیّاً» (خداوند مرا نسبت به مادرم نیکو کار قرار داده و جبار و شقی نگردانید). پروردگار با عظمت ما میفرماید «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» و یا طوریکه: «أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ» (سوره لقمان، آیه: ۱۴) (وانسان باید به پدر و مادر نیکی کند). خواننده محترم!

در آیات متبرکه و احادیث متعدد بوضاحت مشاهده میکنیم که مقام و منزلت مادر و پدر به اندازه اهمیت دارد که خداوند متعال بعد از عبادت و اطاعت بندگی به ذات خود، هشدار تکان دهنده به فرزندان داده است و به آنان هدایت میفرماید: که با مادران خود نیکی بعمل آرید. اگر به طور کلی هدایات الهی در قرآن عظیم الشان را مطالعه فرمایم در خواهیم یافت، که تعداد زیاد از آیات قرآنی در مورد حق شناسی از والدین و بخصوص در مورد حق شناسی از حقوق مادر تذکر رفته است.

در حدیث شریف آمده است که: روزی شخصی نزد پیغمبر بزرگوار آمده و گفت: ای رسول خدا! مادرم پیر و ظهیر شده و نزد من زندگی میکند، او را همیشه در پشت خود حمل کرده و برای رفع ضروریات و حوائجش آنرا به این طرف و آن طرف می برم، و از معاش و در آمد خویش تمام حوائج و ضروریات آنرا برآورده می سازم. نمیگذارم که اذار و آذیت ببیند، بانهایت کمال، احترام و تعظیم با او رفتار میکنم. آیا بدین ترتیب گفته میتوانم که حق او را بجا آورده باشم؟

پیغمبر اسلام در جوابش فرمود: نه خیر، بخاطر آنکه شکم مادرم محل تواست، پستانهای او منبع تغذیه تو، قدم های او وسیله حرکت تو، دستهایش محافظ تو، و آغوش پاکش اش گهواره تو بوده است. او این همه خدمات را با رضایت خاطر برای تو انجام داده و آرزو میدارد که تو زنده بمانی؛ ولی تو حالا همه این خدماتی را در برابر او انجام میدهی در حالیکه انتظار آنرا داری که او بمیرد.

و همچنان میفرماید: «بر أمك وأباك وأختك و أخاك، ثم أدناك فأدناك» (با مادر و پدرت، با خواهر و برادرت نیکی کن سپس به ترتیب هر کسی را که نزدیک تر است مورد محبت و احسان و نیکی قرار ده:

«در حدیث که روایی آن امام بخاری است میفرماید که: شخصی از نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و سؤال کرد: یا رسول الله؟ به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: با مادرت. سائل گفت! دیگر به چه کسی؟ فرمود: با مادرت. برای بار سوم پرسید: دیگر به چه کسی؟ مجدداً فرمود با مادرت. مجدد گفت چه کسی؟ فرمود با پدرت.

سقراط می گوید: با پدر و مادر چنان رفتار کن که تواز اولاد خویش توقع آنرا داری. و بصورت کل باید گفت: فرزند و نسل صالح، افتخاری برای والدین است. احسان به والدین و شکر از پروردگار با عظمت، زمینه قبولی اعمال صالح انسان است. همچنان احسان به والدین و شکر الهی، کلید جنت است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ الصِّدْقَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿١٦﴾

اینانند کسانی که ما از آنان بهترین اعمالی که انجام داده اند می پذیریم، و از گناهانشان در

می گذریم، و در میان جنتیان جای دارند، این همان وعده راستی است که به آنان وعده داده میشود. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« تَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا » : مراد این است که الله متعال از روی لطف، خوب و خوبتر و خوبترین اعمالشان را به حساب خوبترین کردارشان می‌گیرد و مکافات می‌دهد (ملاحظه شود : نور / 38 ، عنکبوت / 7 ، زمر / 35) . «فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ» : همراه با سایر جنتیان . «الصِّدْقِ» : صادق و راستین.

تفسیر :

این وعده از جانب الله سبحان و تعالی است که وعده اش را خلاف نمی‌کند؛ وعده راستینی است که در آن شک و شبهه‌ی وجود ندارد.

قبولی اعمال دارای مراتبی است:

قرآن عظیم الشان در مورد قبولی اعمال مراتبی را بیان فرموده است:
اول: قبولی عادی: طوریکه در (آیه 27 سوره مائده) میخوانیم؛ «إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (الله تعالی فقط از اهل تقوا می‌پذیرد).
دوم: قبول نیکو: طوریکه قرآن عظیم الشان در آیه 37 سوره آل عمران) می‌فرماید:
«فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ» خداوند، مریم را به خوبی پذیرفت.
سوم: قبول احسن. «تَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا» (احقاف:16)

در واقعیت هم اگر کارهای انسان مورد قبول پروردگار با عظمت واقع نشود، حتی ساختن خانه خدا کعبه هم بی‌فایده است. بطور مثال زمانیکه حضرت ابراهیم علیه السلام تهدب خانه کعبه را بالا میبرد، به خود و کاری را که انجام داده بود افتخار نکرد، بلکه گفت: «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا» (سوره بقره:127) (پروردگارا! از ما پذیرا باش). «وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (و یاد آور شوید) وقتی که ابراهیم و اسماعیل اساس و پایه‌های خانه کعبه را بلند میکرد و گفتند: ای پروردگار ما! (بنای کعبه را) از ما قبول کن، چون تو شنوا و دانایی).

وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفِ لَكُمْ مَا اتَّعَدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلْتُ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَعْجِلَانِ اللَّهَ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۷)

و کسی که به پدر و مادرش می‌گفت اف بر شما! آیا به من وعده می‌دهید که [از گور زنده] بیرون آورده شوم، حال آنکه پیش از من اقوام و ملت‌هایی از جهان رفته‌اند (و زنده نشده‌اند) و آن دو (پدر و مادر) الله را میخوانند (و میگویند): وای بر تو! ایمان بیاور، بی‌گمان وعده الله حق است. اما او می‌گوید: این جز افسانه‌های مردمان گذشته نیست. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَفٍ»: به معنای اعلام بی‌زاری و ابراز ناخشنودی و نوعی توهین و تحقیر و بی‌ادبی است.

تفسیر :

مفسر تفسیر «انوار القرآن» در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد : «آنها از این سخن ناروای وی به درگاه خداوند جلّ جلاله فریاد بر می‌آورند و به فرزندشان میگویند: «وای بر تو، ایمان بیاور» به زندگی پس از مرگ «بی‌گمان وعده الهی راست است» و هیچ خلاقی در

آن نیست «ولی او» در تکذیب سخنشان «پاسخ می دهد: اینها جز افسانه های پیشینیان نیست» یعنی: آنچه که شما در باره زنده شدن پس از مرگ می گوئید، جز افسانه ها و دروغبافی هایی که پیشینیان در کتاب های خود به هم بافته اند، نیست و زنده شدن بعد از مرگ، در حقیقت سخن باطلی است که عقل آن را نمی پذیرد.»
خواننده محترم!

در آیه قبل، آثار احسان به والدین و ایمان به خداوند متعال و شکر نعمت های الهی که همان بهشت جاودان است، مطرح گردیده بود، ولی در این در مورد فرزندان نا صالح و یاغی صفت را غرض شناخت اولاد صالح و اولاد غیر صالح به مقایسه قرار دهد. در این آیه مبارکه اولاد نا اهل به والدین خود بدگویی و بی ادبی می کند، ولی در مقابل دیده می شود که: ولی والدین با ایمان و دلسوز، برای هدایت فرزند خود، هم از خداوند متعال استمداد می کنند و هم او را به خوبی ها امر و از بدی ها نهی میکنند. در ضمن قابل یاد دهانی است که: والدین، در کنار رشد و تغذیه جسمی فرزند، مسئول رشد معنوی اولاد خویش نیز می باشد، او نیز هستند.

فرزندان باید درک کنند که؛ بدگویی و گستاخی بی احترامی در مقابل والدین، عذاب قطعی را به دنبال دارد. همچنان لجابت فرزندان در کفر، مانع استجابت دعای والدین در حق آنان میشود.

گستاخی در برابر والدین، حتی با گفتن کوچکترین حرفی، جرمی بزرگ و مورد نکوهش قرآن و مایه ی خسارت انسان است.

اسباب و شأن نزول آیه 17:

- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: ابوبکر (و همسرش پسر خود عبدالرحمن را که از اسلام سرکشی می کرد دستور دادند که ایمان بیاورد اما او سخن آن ها را نمی پذیرفت و تکذیب شان می کرد و می گفت: بزرگان قریش که سال ها قبل مرده اند، کجا هستند. آنگاه در باره او آیه: «وَالَّذِي قَالَ لَوَالِدَيْهِ أَفٍّ لَّكُمَا»، نازل شد. پس از مدتی اسلام آورد و به اسلام پابندی خوبی نشان داد. خداوند متعال پذیرش توبه او را در آیه: (وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا (احقاف: 19) نازل کرد.

961- ابن جریر از طریق عوفی از ابن عباس همینگونه روایت کرده است. طبری 31275 از عطیة عوفی از ابن عباس روایت کرده که می گوید: «این پسر ابوبکر است» صحیح نیست، زیرا عطیة عوفی ضعیف و کسی که از وی روایت کرده شناخته نشده است. «زاد المسیر» 1265 به تخریج محقق.

- لیکن بخاری از طریق یوسف بن مالک روایت کرده است: مروان در مورد عبدالرحمن پسر ابوبکر (گفت: این همان کسی است که خدا در باره اش آیه: (وَالَّذِي قَالَ لَوَالِدَيْهِ أَفٍّ لَّكُمَا) را نازل کرد. عایشه (رض) از پشت پرده گفت: خدا (در مورد ما وحی نفرستاده است، مگر آن که عذر مرا در کتاب عزیز خود بیان فرموده) (بخاری 4827 از یوسف بن ماهک روایت کرده است).

963- عبدالرزاق از طریق مینا روایت کرده است: از عایشه (رض) شنیدم که می گفت: این آیه در مورد عبدالرحمن بن ابوبکر صدیق نازل نشده، بلکه در مورد مرد دیگری نازل شده است - نام آن مرد را هم می گرفت (عبدالرزاق 2860 از مینا روایت کرده است، اسناد این به خاطر مینا واهی است زیرا او متروک است).

حافظ ابن حجر می‌گوید: سخن عایشه (رض) در این موضوع قابل قبول و دارای اسناد صحیح‌تر است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمِّ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (۱۸)

آنها کسانی هستند که وعده عذاب همراه اقوام (کافری) که قبل از آنها از جن و انس بودند درباره آنان مسجل شده، یقیناً آنان زیان کار بودند. (۱۸) قرطبی گفته است: یعنی عذاب بر آنان واجب آمده است، و کلمه‌ی خدا همان است. در حدیث آمده است: «آنها در آتش اند و من به آنها اهمیت نمی‌دهم». (قرطبی ۱۶/۱۹۸).

تفسیر :

ابن‌کثیر می‌گوید: «کسی که پنداشته است این آیه در باره عبدالرحمن فرزند ابوبکر رضی الله عنه نازل شده، قولش ضعیف است زیرا عبدالرحمن بعداً مسلمان شد، اسلامش نیک استوار و از بهترین اهل زمانش گردید».

حافظ ابن حجر هم می‌گوید: «عائشه رضی الله عنها نزول این آیه درباره عبدالرحمن را نفی نموده و نفی وی از نظر اسناد، نسبت به روایت مؤیدان، صحیح‌تر و به پذیرفتن سزاوارتر است».

قرطبی می‌فرماید: «صحیح این است که آیه کریمه درباره شخص کافری که عاق پدر و مادرش بود، نازل شد».

وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَلِيُؤْفِيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۹)

و برای هر یک (از آنها) درجاتی است به (حسب) آنچه عمل کرده اند، تا به این وسیله، الله سزای اعمالشان را به طور کامل به آنان بدهد و آنها مورد ظلم قرار نگیرند. (۱۹).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لِكُلِّ» : برای هر یک از دو گروه کافر و مؤمن . «دَرَجَاتٍ» : از باب تغلیب ، مراد هم درجات جنتیان و هم درکات دوزخیان است .

تفسیر :

واقعیت امر اینست که : سعادت و شقاوت دارای درجات و مراتبی بوده که ؛ انسان آنرا با عمل خویش کمایی میکند . هکذا گفته میتوانیم که : ملاک تعیین درجه و رتبه در قیامت، همانا عمل انسان است. واضح است که : یکی از اهداف برپایی قیامت، همانا رسیدگی به اعمال انسان است. بصورت کل باید گفت که : قیامت، روزی مکافات برای مؤمنان و سزا و مجازات برای ظالمان و تبهکاران است.

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ (۲۰)

و روزی که کافران را به نزدیک آتش [دوزخ] بدارند [و گویند] خیر و خوشی هایتان را در زندگانی دنیویتان به پایان بردید، و از آن بهره مند شدید، پس امروز به خاطر آنکه در روی زمین به ناحق استکبار می‌ورزیدید و به خاطر گناهانی که انجام می‌دادید جزای شما خواهد بود. (۲۰).

تفسیر :

در البحر آمده است: در اینجا «طیبات» عبارت از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و لباس و

فرش و وسیله‌ای سواری و سایر نعمت‌هایی است که افراد مرفه از آن برخوردارند و از آن استفاده می‌کنند. (البحر المحیط ۲۵/۲۸).
خواننده محترم!

در این آیه مبارکه سرنوشت نهایی و ننگین کفار به بیان گرفته شده، و بصورت کل این حقیقت را واضح و روشن می‌سازد که بهره برداری آنان از نعمت‌های دنیا به خاطر آن است تا در آخرت از آن محروم گردند و این اقتضای عدل الهی است.
قابل تذکر است که: آیه کریمه بدین معنی نیست که هر کس از نعمت‌های پاکیزه و مباح دنیا برخوردار شد، او در آخرت از آنها بهره‌ای ندارد زیرا مؤمن شکر منعم را با ایمان خویش بجا می‌آورد لذا او در بهره‌گیری از نعمت‌های دنیا مورد سرزنش نیست.
در حدیث شریف آمده است: روزی رسول اکرم صلی الله علیه و سلم نزد اصحاب صفا رفتند در حالیکه آنها مشغول پینه زدن جامه‌های خود با پوست حیوانات بودند چرا که پینه‌ای از جنس پارچه نمی‌یافتند. پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم خطاب به آنان فرمودند: «آیا این حال و وضع شما بهتر است، یا حال و وضع روزی که یکی از شما صبح در جامه زربافتی بگذراند و عصر در جامه زربافت دیگری، نهار بر او قابلمه غذای مرفهی آورده شود و شام قابلمه دیگری و خانه‌اش چنان پوشانده باشد که کعبه پوشانیده میشود؟» گفتند: در آن روز حال و وضع بهتری خواهیم داشت! رسول مبارک فرمودند: «نه! بلکه شما امروز حال و وضع بهتری دارید».

همچنین روزی که کافران بر آتش عرضه شوند، به آنان گفته می‌شود: «پس امروز به عذاب خفت آور کیفر می‌یابید» یعنی: به عذابی که سراسر برایتان خواری و رسوایی است «به سزای آنکه در روی زمین به ناحق تکبر میورزیدید» از ایمان آوردن به خداوند متعال و یکتا پرستی‌اش «و به سبب آن که فسق می‌کردید» یعنی: از طاعت خداوند جلّ جلاله خارج شده و مرتکب معاصی و نافرمانی‌های وی می‌گردیدید. شایان ذکر است که تکبر از پذیرش حق، گناه دل است و فسق، کار اعضا و اندام‌های دیگر.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات قبلی دلایل توحید و نبوت که سران مشرک از آن روی برگرداند و به آن پشت کردند، در لذایذ و خوشگذرانی غرق شدند، به دنیا دل بستند و آخرت را از یاد بردند. اینک در آیات متبرکه (21 الی 28) داستان وقصه حضرت هود علیه السلام و قوم او عادیان مورد بحث قرار داده میشود تا: بیدار دلان را بیدارتر کند و دودلان را یقین بخشد.

وَإِذْ كَرَّ أَحَا عَادِ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النَّدْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۲۱)

و (هود) برادر (قوم) عاد را یاد کن وقتی که در منطقه ریگستان احقاف قوم خود را (از عذاب الله) بیم داد، و به راستی پیش از او و پس از او نیز بیم دهندگانی گذشته بودند (با این پیام) که جز الله را نپرستید. چون من از عذاب روز بزرگ بر شما می‌ترسم. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْأَحْقَافِ»: نام سرزمینی است در جنوب شرقی جزیره العرب موقعیت دارد، برخی از باستان شناسان، از روی نوشته‌هایی که به دست آمده است، احقاف را در شرق عقبه می‌دانند و با اِرم مذکور در قرآن یکی می‌شمارند (ملاحظه شود: المنتخب).

احقاف، از لحاظ لغوی، جمع حَقْف، ریگزار. دارای ریگ های روان. «مَنْ بَيْنَ يَدَيْهِ»: مراد گذشته‌های نزدیک است. یا مراد پیغمبرانی است که هم عصر با او بوده و از همان چیزهائی قوم خود را بیم داده‌اند که او بیم داده است. «مَنْ خَلْفَهُ»: مراد گذشته‌های دور است. «عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»: عذاب ریشه‌کن‌کننده و از میان برنده دنیوی، یا عذاب سخت و طاقت‌فرسای اخروی. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرم‌دل).

تفسیر :

عایض بن عبد الله القرآنی مؤلف تفسیر مسیر در مورد ترجمه و تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: «ای پیامبر! از روزی یاد آور که پیامبر الهی هود (ع) برادر نسبی قوم عاد، نه برادر دینی آنان، قومش را در صورتی که ایمان نیاورند به عذاب خداوند بیم داد؛ در حالیکه آنان در دیار خویش احقاف، در جنوب جزیره العرب موقعیت داشتند. این در حالی بود که پیش از هود علیه السلام پیامبران دیگری نیز آمدند، اقوام شان را در صورت عدم ایمان از عذاب الهی ترساندند و به سوی توحید الهی و تخصیص عبادت برای او تعالی فراخواندند. هود علیه السلام برای شان گفت: اگر به خداوند ایمان نیاورید و او را به یگانگی نشناسید، از نزول عذاب الهی بر شما می ترسم؛ از عذاب روزیکه سخت دشوار و بسیار هولناک است.

قَالُوا أَجِئْنَا لِنَتَأْفِكَنَا عَنِ الْهَيْبَةِ فَآتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۲)

آنها گفتند: تو آمده ای تا ما را از [پرستش] خدایانمان برگردانی؟ پس اگر راستگویی هستی آنچه را که به ما وعده میدهی، برای ما بیاور. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لِنَتَأْفِكَنَا»: تا ما را منصرف کنی و برگردانی.

تفسیر :

ابن کثیر فرموده است: چون تحقق عذاب خدا را بعید می دانستند تعجیل آن را طلب کردند. (مختصر ۳/۳۲۲).

قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (۲۳)

گفت: علم (زمان رسیدن عذاب) تنها نزد الله است، من چیزی را به شما ابلاغ میکنم که به تبلیغ آن فرستاده شده ام، ولی شما را قومی جاهل می بینم. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْعِلْمُ»: آگاهی. هدف از آن آگاهی از وقوع قیامت، یا اطلاع از موعد عذاب استیصال دنیوی است. «تَجْهَلُونَ»: نمی دانید. یعنی وظیفه انبیاء را نمی دانید، یا چون نادانید شتاب دارید که عذاب خدا هر چه زودتر در رسد.

فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُمְطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ

بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۴)

پس هنگامی که آن (عذاب) را به صورت ابری که رو به راه وادیهایشان است دیدند، (خوشحال شدند) گفتند: «این ابری است که بر ما (باران) می بارد» (هود گفت: نه) بلکه این همان (عذابی) است که در آمدنش شتاب میکردید، بادی است که عذاب دردناکی در آن

است. (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَارِضاً»: ابری که در عرض آسمان، یعنی در کرانه های افق پهن میشود و سپس بالا می آید چه بسا از نشانه های ابرهای بارانزا باشد.
«مُسْتَقْبِلٌ»: رو آورنده، آینده. «أَوْدِيَّةٌ»: جمع وادی، دره ها (ملاحظه شود سوره: رعد. 17).
مراد سرزمینها است (ملاحظه شود سوره: ابراهیم / 37، نمل / 18، قصص / 30، توبه / 121). «مُمْطِرٌ»: بارنده.

تفسیر :

ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها می فرماید: رسول الله صلی الله علیه وسلم هرگاه ابری را در آسمان میدیدند، به جلو و عقب میرفتند، و به خانه می آمدند و بیرون میشدند، و چهره اش دگرگون میشد، و همین که باران میبارید، این حالتش بر طرف میشد، ام المؤمنین عایشه سبب جویا شد، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «نمی دانم، شاید این همانند ابری باشد که چون قوم عاد آن را دیدند، گفتند: این ابری است که بر ما باران میبارد...» (صحیح بخاری 3206).

تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَاصْبَحُوا لَا يَرَى إِلَّا مَسَاكِنَهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (۲۵)

همه چیز را به دستور پروردگارش نابود می کند پس چنان شدند که جز خانه هایشان چیزی دیده نمی شد، این چنین گروه مجرمان را سزا میدهیم. (۲۵)

تفسیر :

امام فخر رازی گفته است: منظور از آن ترساندن اهل مکه میباشد. (تفسیر کبیر ۲۸/۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تُدْمِرُ»: درهم می کوبد. ویران و نابود می سازد. «أَصْبَحُوا»: گشتند و شدند.

تفسیر :

در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: چون باد به تندی می وزید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند: «اللهم إني أسألك خیرها وخیر ما فیها وخیر ما أرسلت به وأعوذ بك من شرها وشر ما فیها وشر ما أرسلت به: بار خدایا! من از تو می خواهم خیر آن را، خیر آنچه را که در آن است و خیر آنچه که این باد برای آن فرستاده شده است و به تو پناه می برم از شر آن، شر آنچه که در آن است و شر آنچه که این باد برای آن فرستاده شده است».

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۲۶)

و به راستی در چیزهایی به آنان امکانات داده بودیم که به شما در آنها [چنان] امکاناتی نداده ایم و برای آنان گوش و چشمان و دلهایی [نیرومندتر از شما] قرار داده بودیم و [لی] چون به نشانه های خدا انکار ورزیدند [نه] گوششان و نه دیدگانشان و نه دلهایشان به هیچ وجه به دردشان نخورد و آنچه که به آن تمسخر می کردند، آنان را احاطه کرد. (۲۶).

وَلَقَدْ أَهَلْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقَرْيِ وَصَرَفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (٢٧)

و به راستی چه بسیار از قریه ها را که در اطراف شما قرار داشتند؛ نابود کردیم و آیات [خود] را به صورت های مختلف بیان کردیم، تا (از کفر خود) بازگردند. (٢٧).

فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (٢٨)

پس چرا آن کسانی را که غیر از خدا به منزله معبودانی برای تقرب [به خدا] اختیار کرده بودند آنان را یاری نکردند؟ بلکه از نزد آنان محو شدند و این بود (عاقبت) دروغ و افترای شان. (٢٨)

تفسیر:

ابوسعود در تفسیر آیه مبارکه فرموده است: آیه متضمن ریشخند به آنها می باشد. گویا کمک نکردن شان به سبب غایب بودن شان بود. (ابو سعود ٥/٦٩).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (29 الی 35) در باره ایمان جن به قرآن، موضوع دلایل زنده شدن، و دستور به صبر و شکیبایی، بحث بعمل آمده است.

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (٢٩)

و چون تنی چند از جن را به سوی تو روانه کردیم که تا قرآن را بشنوند پس چون بر آن حاضر شدند [به یکدیگر] گفتند خاموش باشید پس چون (تلاوت قرآن) تمام شد به سوی قومشان بازگشتند تا آنها را بیم دهند. (٢٩)

این آیه روشن می کند که:

- 1- رسول اکرم صلی الله علیه و سلم به سوی جن و انس هر دو فرستاده شده اند.
 - 2- گروهی از جنیان به آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایمان آورده اند.
 - 3- رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بعد از این که از حضور جنیان آگاه ساخته شدند، آن گروه را در شب دوم به سوی قومشان فرستادند و اگر چنین نمی بود، آنها قوم خویش را بیم نمی دادند. پس ملاقات آنحضرت صلی الله علیه و سلم با جنیان در دو شب انجام گرفت.
- گفتنی است؛ روایات و احادیثی نیز داریم که بر ملاقات آن حضرت صلی الله علیه و سلم با جنیان و تبلیغ رسالت و تلاوت قرآن بر آنان دلالت می کند از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت علقمه رضی الله عنه است که گفت: «از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه پرسیدم: آیا در شب ملاقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جن یکی از شما یاران با ایشان همراه بوده اید؟ گفت: خیر! هیچ یک از ما با ایشان همراه نبودیم ولی آن شب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در مکه گم کردیم [و سخت نگران شدیم]، با خود می گفتیم: آیا ایشان ترور شده اند؟ آیا ربوده شده اند؟ مگر چه اتفاقی افتاده است؟ پس ما در آن شب بدترین شبی را سپری کردیم که بر قومی میگذرد. حوالی بامداد - یا گفت: سحرگاه - بود که بناگاه دیدیم رسول الله صلی الله علیه و سلم از سوی «حراء» می آیند. به ایشان گفتیم: یا رسول الله! ما سخت نگران شما بودیم! و حال خود را به آن حضرت صلی الله علیه و سلم بازگو کردیم. ایشان فرمودند: «اینه اتانی داعی الجن فأتیتهم، فقرأت عليهم القرآن: صورت واقعه این بود که دعوتگر جن نزد من آمد پس نزد آنها رفته و برای آنها قرآن خواندم». آن گاه به راه افتادند و نشانه های حضور جن و آثار آتش هابی را که بر پا کرده بودند، به ما نشان دادند.

ابن ابی‌شبیبه در بیان شأن نزول این آیه از ابن‌مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: نه تن از جنیان درحالی بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمدند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در «بطن نخله» قرآن میخواندند پس چون قرائت ایشان را شنیدند، با خود گفتند: گوش فرا دهید...! آن‌گاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.

شأن نزول آیات 29 - 32:

964- ابن ابوشبیبه از ابن مسعود (روایت کرده است: رسول الله (در حال قرائت قرآن کریم بود که نه نفر از جنیان که زوبعه (از ملوک جن یا رئیس جنیات) نیز در میان آنان بود، خدمت آنحضرت رسیدند. هنگامی که جنیان آیات روح پرور قرآن را شنیدند به یکدیگر گفتند: خاموش باشید و بشنوید، پس الله آیات ذیل را نازل کرد: «وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (29) قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ (30) يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (31) وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (32)».

حاکم 2 / 456 و بیهقی در «دلایل» 2 / 228 از عاصم بن بهدله از زر بن حبیش از ابن مسعود روایت کرده اند. حاکم و ذهبی این را صحیح گفته اند. ترجمه آیات: «و چون گروهی از جنیان را متوجه تو ساختیم، قرآن را می‌شنیدند. آن گاه چون [در نزد] او (پیامبر اکرم) حضور یافتند، گفتند: خاموش باشید. پس چون [تلاوت قرآن کریم] به پایان آمد، بیم‌کنان به سوی قومشان بازگشتند.

گفتند: ای قوم ما، به راستی ما [تلاوت] کتابی را شنیدیم که پس از موسی فرو فرستاده شده است. تصدیق کننده [کتابهای] پیش از خود است. به حق و به راه راست رهنمون می‌شود. ای قوم ما، [دعوت] دعوتگر الهی را بپذیرید و به او ایمان آورید. تا برخی از گناهانتان را برای شما بیامرزد و شما را از عذاب دردناک در امان دارد. و کسی که [دعوت] دعوتگر خدا را نپذیرد، در زمین [راه] گریزی نداشته و او در برابر خدا دوستانی ندارد. اینان در گمراهی آشکارند».

- عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با تنی چند از یارانش به سوی بازار عکاظ براه افتادند، و این در زمانی بود که از دسترسی شیاطین (جن ها) به اخبار آسمانها جلوگیری شده بود، و شهابهای آسمانی، آنها را تعقیب می کرد، پس شیاطین (جن ها) نزد قوم خود بازگشتند، قوم شان از آنها پرسیدند: شما را چه شده، چرا برگشتید؟ گفتند: بین ما و اخبار آسمان ها جلوگیری شده است، و شهاب های آسمانی به تعقیب ما فرستاده شده است، آنها گفتند: حتماً اتفاق مهمی بوقوع پیوسته است، بروید شرق و غرب زمین را بگردید، تا ببینید سبب جلوگیری چیست؟ پس آن عده (از جنی ها) که مأمور تحقیق بودند، گروهی بسوی تهامه رفتند، در آنجا با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مواجه شدند که عازم بازار عکاظ بودند، و در محلی بنام نخله با یارانش در حال خواندن نماز فجر بودند، پس چون جن ها صدای قرآن را شنیدند، به آن گوش فرا دادند، و به یکدیگر گفتند: به خدا سوگند، این (قرآن) همان چیزی است که بین ما و اخبار آسمان ها مانع شده است، این بود که به سوی قوم خود برگشتند، و گفتند: ای قوم! ما قرآن شگفت انگیزی

شنیدیم... بعد از آن خداوند آیات سوره جن «قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ» بر پیامبر (ص) نازل فرمود. (صحیح بخاری 773).

قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ (۳۰)

گفتند: ای قوم ما! به راستی ما کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده است، تصدیق کننده همه کتاب های پیش از خود است، به سوی حق و به سوی راه راست هدایت می کند. (۳۰)

تفسیر :

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: جن در مورد حضرت عیسی علیه السلام چیزی را نشنیده بودند. (ابو سعود ۷۰/۵). این آیه دلالت می کند بر این که جنیان در امر و نهی و ثواب و عقاب همانند انسانها مکلف هستند.

حسن بصری بر آن است که: «پاداش مؤمنان جن جز نجات یافتنشان از دوزخ چیز دیگری نیست و سپس به ایشان گفته می شود: همچون حیوانات به خاک تبدیل شوید». امام ابوحنیفه (رح) نیز به همین نظر است. اما مالک و شافعی بر آنند که جنیان نیز همانند انسان های اند و چنان که در قبال گناه مورد مجازات قرار می گیرند، در مقابل نیکوکاری نیز پاداش داده می شوند.

نیشاپوری می گوید: «صحیح آن است که جنیان در حکم بنی آدم اند پس به بهشت وارد می شوند، می خورند و می آشامند». قشیری می گوید: «صحیح آن است که در این مورد به ما علم قطعی نرسیده است و علم این موضوع، فقط نزد الله جل جلاله است».

یادداشت :

باید بعرض رسانید که : شناخت وجود جن برای انسان از رموز و نهانیهایی است که قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم معلومات اندکی را در باره این مخلوق به ما ارائه داده است ؛ زیرا دانش ناتمام انسانی در برابر رازها و نهانیهایی که در پهنه ی هستی جای دارد. و جز آفریدگار، کسی به آنها پی نخواهد برد - محدود و اندک است و توان و درک آن را نخواهد داشت و به پایان کلمات بیشمار آفریدگار نخواهد رسید. (سوره لقمان ۲۷). پس انسان باید به راز و رموز جهان هستی به همین اندازه بسنده کند و پا فراتر از آن نگذارد تا خدا ناخواسته سرگردان نشود. ما هنوز بسیاری از اسرار و رموز در باره جسم ، و ساختمان وجودی خویش

را نشناخته ایم، چه رسد به درک اسرار و رموز بی پایان جهان. تنها از مفاهیم و اشارات این آیات و آیه هایی از سوره ی جن و تعداد دیگر از آیات و اخبار معتبر و صحیح در این مورد می توانیم به یکی از میلیاردها پی ببریم و به آن اکتفا و دل خوش کنیم. آیات زیر، دلیل بر وجود آن موجود نادیدنی است. از جمله:

در سوره ی [بقره/۳۶]، اشاره به فرود آمدن و مستقر شدن جنیان در زمین؛ اما کجا و چگونه ما از آن خبر نداریم. آنان، گروهها و دسته هایی دارند. (اعراف/۲۷). شیطان از جمله جنیان است. [کهف/۵۰]. جنیان، به دلیل این آیه به نقل از خود آنها می توانند در گرات دیگری زندگی کنند. [جن/۸ و ۹]. عده ای از آنان مؤمن و عده ای منحرف و نافرمانند. [جن/۱۴ و ۱۵]. گروه غیر مؤمن، بر انسان خوب، هیچ سلطه ای ندارند؛ اما

انسان بی اراده و ناتوان را به بیراهه می کشند. [ص/۸۲ و ۸۳] و غیره و غیره .
 بلی ! وقتی جنیان، تلاوت را با جان و دل گوش دادند و به سینه سپردند و ایمان آوردند و
 از رهنمودهای پیامبر بهره مند شدند؛ به سوی قوم خویش رفتند و آنچه را شنیده و دیده
 بودند، باز گفتند و آنان را به ایمان به الله و پیامبر خاتم دعوت کردند و مژده دادند که:
 اگر به این قرآن ایمان بیاورند و راه راست در پیش گیرند، الله متعال از گناهانشان در می
 گذرد و از آتش دوزخ مصونشان می دارد.
 ای قوم! ما به کتاب و تلاوتی گوش داده ایم که پس از موسی نازل شده است.

**يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ
 أَلِيمٍ (۳۱)**

ای قوم ما دعوت کننده خدا را پاسخ [مثبت] دهید و به او ایمان آورید تا [الله] برخی از
 گناهانتان را بر شما ببخشد و از عذابی پر درد پناهتان دهد. (۳۱)
تفسیر :

اگر دعوت انبیاء را بطور دقیق مورد بررسی قرار دهیم در خواهیم یافت که؛ انبیا مردم را
 به الله واحد دعوت می کنند یعنی «داعی الله» هستند، و در تبلیغات شان هیچ وخت دیده نشده
 که مردم را به سوی خود دعوت نموده باشند.

از فحوی این آیه مبارکه این حقیقت را با زیبایی خاصی بیان می دارد که؛ ایمان، برخی از
 گناهان مانند کفر و شرک را برطرف میکند، اما برخی گناهان مانند تزییع حق مردم، حساب
 دیگری دارد. زیرا در جمله «مِنْ ذُنُوبِكُمْ» از کلمه «من»، یعنی بخشی از گناهانتان که
 بخشیده میشود. را بیان میدارد.

**وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي
 ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳۲)**

و هر کس دعوت کننده الهی را نپذیرد، هرگز نمی تواند از چنگال عذاب الهی در زمین فرار
 کند، و برای او جز الله هیچ ولی و یاور نیست، (بلکه) ایشان در گمراهی آشکارند. (۳۲)
تفسیر :

قبل از همه باید گفت که؛ هر راهی را انسان، به جز راه الله تعالی، انتخاب کند، بحیث راه
 گمراهی واضح بشار می رود. در ضمن باید گفت که: کفر، انسان را در بن بست جدی و
 دشواری قرار میدهد، که در نهایت؛ حالتی پیش میاید که خودش می تواند از آن فرار کند،
 و نه کسی دیگری می تواند او را از این مصیبت تباہ کن نجات دهد.

**أُولَئِكَ يَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزِبْ عَنْهُنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ
 الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۳)**

آیا آنها نمی دانند که الله همان ذاتی است که آسمانها و زمین را آفریده، و از آفرینش آنها
 عاجز و خسته نشده قادر است مردگان را زنده کند؟ بلی؛ او بر هر کاری قادر است. (۳۳)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَمْ يَعْزِبْ» از «عی» به معنای ناتوانی می باشد.

**وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا
 الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۴)**

و روزی که کافران را بر آتش دوزخ عرضه کنند (به آنها گویند) آیا این وعده دوزخ حقیقت

نبود؟ گویند: بلی به پروردگاران قسم که حق بود. الله (به ایشان) می فرماید: پس امروز به سبب آنکه کفر می ورزیدید سختی عذاب دوزخ را بچشید. (۳۴)

تفسیر :

کفار با در نظر داشت اینکه در قیامت به ربوبیت الله تعالی وحقانیت روز رستاخیز و قیامت اعتراف می کنند. ولی این اعتراف شان، باز هم سودی به آنان نمی رساند، و از سختی عذاب جهنم که شامل عذاب جسمی، روحی و روانی، شان میگردد، نجات نخواهند یافت.

امام فخر رازی در تفسیر آیه مبارکه می نویسد : منظور از آیه سرزنش آنها میباشد. و در مقابل استهزایشان به وعده و وعید خدا و این که می گفتند: **مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ** آنها را توبیخ کرده است. (تفسیر کبیر ۲۸/۳۴).

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ بَلَاغٌ فَعَلَّ يَهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ (۳۵)

پس صبر کن طوری که پیغمبران اولوالعزم صبر کردند، و برای آنان در [نزول عذاب] شتاب مکن، روزی که آنچه را وعده داده می شوند، ببینند، گویی (در دنیا) جز ساعتی از روز نمانده اند، [این قرآن] ابلاغی است برای همه؛ پس آیا جز گروه فاسقان هلاک می شوند؟ (۳۵)

لجاجت کفار و مشرکین در برابر پیامبران :

لجاجت، اذیت و آزار کفار و مشرکین در طول تاریخ بشریت، در برابر همه پیامبران، بخصوص پیامبران **أُولُوا الْعَزْمِ** و از جمله به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم به قدری شدید، ظالمانه و غیر انسانی بود که پیامبر بزرگوار اسلام واقعاً به دلداری و تسلی پروردگار با عظمت ضرورت داشت: طوری که میفرماید «**فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ...**» (پس صبر کن طوری که سایر پیغمبران اولوالعزم صبر کردند) قابل تذکر است: همانطوری که تمام انبیاء دریک درجه نیستند، بناً صبر «**أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ**» هم یکسان نمی باشد.

صبر انبیاء عليهم السلام :

قرآن عظیم الشان درباره صبر انبیاء آیات متعددی فراوانی را ذکر فرموده است که از جمله در (آیه 34 سوره انعام) میخوانیم: «**وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّىٰ أَنَّهُمْ نَصَرْنَا**» (و البته پیغمبرانی پیش از تو نیز تکذیب شدند، ولی بر آنچه تکذیب شدند و بر اذیت های که دیدند، صبر کردند. تا آن که مدد ما به آنها رسید. و برای (مصدق) سخن های الله هیچ تغیر دهنده نیست، و البته در این کتاب از خبر پیغمبران (پیشین) به تو آمده است.) همچنان در (آیه 85 سوره انبیاء) تمام پیامبران را از صابران میدانند. و میفرماید: «**وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِينَ ۝۸۵**» (و نیز یاد کن اسماعیل و ادريس و ذوالکفل را که هر یک از صابران بودند).

پیامبران «أُولُوا الْعَزْمِ» صاحب شریعت:

کلمه «عزم» هم به معنای اراده و تصمیم آمده بوده، و هم به معنای عزيمة و شریعت می باشد، و هدف از «**أُولُوا الْعَزْمِ**»، همانا پیامبران صاحب شریعت است. صاحبان ثبات، استواری، همت بلند و عزم نستوه هستند. پیامبران «**أُولُوا الْعَزْمِ**» عبارتند از:

- 1 - حضرت نوح علیه السلام،
 - 2 - حضرت ابراهیم علیه السلام،
 - 3- حضرت موسی علیه السلام،
 - 4- حضرت عیسی علیه السلام،
 - 5- حضرت محمد صلی الله علیه وسلم.
- طوری‌که در (آیه 7، سوره احزاب و آیه 13، سوره شوری) آمده است. «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْكَ وَ ما وَصَّينا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» (از احکام) دین آنچه را به نوح فرمان داده بود و آنچه را که به تو وحی کرده‌ایم و آنچه را به ابراهیم و موسی و عیسی فرمان داده بودیم، برای شما نیز مقرر نمود که دین را بر پا دارید و در آن اختلاف نوزید).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة محمد

جزء 26

سورة محمد در مدینه نازل شده و دارای سی و هشت آیه و چهار رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره را از آن جهت سوره «مُحَمَّد» می گویند که: در آیه دوم از آن بیان فرو فرستادن قرآن کریم بر مُحَمَّد صلی الله علیه وسلم آمده است و به سبب این که احکام جنگ با کفار نیز در این سوره بیان شده است، به نام سوره «قتال» نیز نامیده می شود. این سوره متصل بعد پس از هجرت رسول اکرم صل الله علیه و سلم به مدینه منوره فوراً نازل شد.

طوری که صحابی جلیل القدر حضرت عبد الله بن عباس (رض) فرموده که آیه 13 «كَاتِبِينَ مِنْ قَرْيَةٍ» آیه مکی است؛ زیرا زمانی نازل شد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم، به عزم هجرت از مکه بیرون آمده بود و به آبادی مکه و بیت الله نگاه می کرد و میفرمود: ای مکه از تمام شهر های جهان تو پیش من محبوب تر هستی و اگر اهل مکه مرا از اینجا بیرون نمی کردند، من به اختیار خودم مکه را ترک نمی کردم، و در اصطلاح مفسرین به آیاتی که حین سفر هجرت به مدینه نازل شده، مکی می گویند.

خلاصه: این سوره متصل پس از هجرت نازل شده و پس از تشریف فرمایی آن حضرت صلی الله علیه وسلم، به مدینه، احکام قتال و جهاد با کفار نازل شده است.

«صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» مراد از «سَبِيلِ اللَّهِ» اسلام است، «أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» مراد از اعمال کفار در جمله کفار، در جمله «أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ»، آن اعمالی است که فی نفسه و به ذات خود نیک باشند، مانند کمک به مساکین، حمایت و نگرهبانی از همسایه، صدقه و خیرات و غیره که اگرچه این اعمال فی نفسه نیک و خوب هستند؛ اما مفید و مثمر بودن آنها در آخرت و وابسته به شرط ایمان است و چون شرط ایمان در کفار یافت نمیشود، پس این اعمال نیز در آخرت سودی به آنها نخواهند بخشید. البته پاداش اعمال نیک شان در دنیا به صورت آرامش و استراحت به آنان می رسد.

«وَأَمَّنُوا بِمَا نَزَّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ» اگرچه در جمله گذشته ضمن بیان ایمان و عمل صالح، رسالت آن حضرت محمد صلی الله علیه وسلم، و وحی نازل شده بر او نیز آمده بود، اما هدف از ذکر صریح آن در اینجا این است که بنیان اصیل ایمان مبتنی بر قبول تمام تعالیم خاتم النبیین از صمیم قلب و صدق دل میباشد.

«وَأَصْلَحَ بِأَلْفِهِمْ» لفظ «بال» گاهی به معنی شأن و حال می آید و گاهی به معنی قلب می آید، و در اینجا میتوان هر دو معنی را مراد گرفت؛ در صورتی که معنی اول مراد باشد، مقصود آیه این می باشد که: خداوند متعال حال یعنی امور دنیا و آخرت شأن را درست و اصلاح نمود و در صورت دوم معنایش این است که: الله تعالی قلوب آنها را اصلاح فرمود و این نیز همان نتیجه را دارد که تمام کار های آنان را درست کرد؛ زیرا درست شدن امور با درست شدن قلب لازم و ملزوم میباشد. (معارف القرآن: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

تعداد آیات، کلمات، و تعداد حروف:

قبل از همه باید گفت که؛ این سوره هنگام هجرت در راه مدینه و پس از سوره حدید نازل شده و طوری که در فوق هم یاد آور شدیم تعداد آیات این سوره به سی و هشت آیه، و تعداد کلمات آن به ۵۴۲ کلمه و تعداد حروف آن به ۲۴۲۴ حرف میرسد. (تفصیل معلومات

در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور (تفسیر احمد) مطالعه فرمایید).

نام مُحَمَّد صلی الله علیه وسلّم در قرآن کریم:

باید یاد آور شد که نام «مُحَمَّد» در قرآن عظیم الشان صرف در چهار سوره به نام مُحَمَّد یاد آوری شده که عبارتند از:

- 1- در سوره (آل عمران: آیه: 144) «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ»
- 2 - در سوره (احزاب: آیه: 40): «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبًا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ»
- 3 - در این سوره (محمد: آیه: 2): «وَوَاعظُكُمْ لِيُحِبَّ مُحَمَّدًا عَلَىٰ نَفْسِهِ»
- 4- در سوره (الفتح: آیه: 29): «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» (الفتح: 29). اما در غیر این چهار مورد، از ایشان در قرآن به وصف «رسول» یا «نبی» یاد شده است.

ارتباط سوره محمد با سوره احقاف :

الله تعالی سوره احقاف را با عذاب های کافران ختم کرد و سوره محمد را نیز با کفار شروع کرده است. این بدین معنی است که: سرآغاز سوره محمد با آیه ی پایانی سوره ی احقاف پیوند و ارتباط محکمی دارد که اگر «بسم الله الرحمن الرحيم» میانشان برداشته شود، از جهاتی پیوند معنوی پیدا می کنند و هیچ گونه ناسازگاری و ناهماهنگی با هم نخواهند داشت، و به اصطلاح یک سوره هستند.

فضیلت سوره محمد :

در بیان فضیلت این سوره از ابن عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «رسول اکرم صلی الله علیه وسلّم در نماز مغرب سوره محمد را میخواندند».

محتوای سوره :

سوره محمد چون در مدینه منوره نازل شده است و مانند سایر سوره های مدنی، به احکام تشریحی توجه و اهتمام نموده است.

محور و محتوی اصلی سوره محمد برشمردن صفات مؤمنان و کافران و مقایسه عاقبت کار هر دو طائفه در قیامت و مسئله جهاد و جنگ بادشمنان اسلام است.

سوره محمد آغازی شگفت انگیز دارد، جنگی بی پروا را علیه کفار و دشمنان الله تعالی و پیامبرش اعلان کرده است، آنهایی که با اسلام سر ستیز و مقابله داشتند و با مسلمانان جنگیدند، و پیامبر را تکذیب کردند، و در مقابل دعوت محمدی صلی الله علیه وسلّم ایستادند، تا از ورود مردم به دین الله (ج) جلوگیری کنند: «الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلُّ أَعْمَالُهُمْ...» (سوره محمد: 1)

- بعد از آن به مؤمنان دستور و هدایت داده شده است، که با جنگ کافران برخیزند، و با شمشیر جهاد آنها را درو کنند، تا عرصه زمین از ناپاکی آنها پاک شود. و شوکت و شأن و نیروی آنها را به کلی از میان بردارند. آنگاه مؤمنان را فرا خوانده است که بعد از این که جمعی از کفار را کشتند و تعدادی را زخمی کردند، آنها را به اسارت خود در آورند:

«فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَتَّخَذْتُمُوهُمْ فَتُدُّوا...» (محمد: آیه 4)

- همچنان این سوره مبارکه احکام قتال و اسیران و غنائم جنگی و احوال منافقین را مورد بحث و بررسی قرار داده است. ولی طوری که یاد آور شدیم محور اصلی سوره همانا «جهاد در راه الله جل جلاله» می باشد.

- دلیل پرداختن به موضوع جنگ در بیشتر آیات این سوره را به دلیل همزمانی نزول آن با غزوه اُحُد دانسته‌اند. (غزوه اُحُد در نزدیکی کوه احد در مدینه بین مسلمانان و مشرکین قریش به رهبری ابو سفیان بود. جنگ احد دومین جنگی بود که بین مسلمانان و مشرکین قریش پس از غزوه بدر در سال سوم هجرت برابر به 625 میلادی صورت گرفت).

- سوره مبارکه محمد بعد از آن طریق سرفرازی و پیروزی را بیان کرده و برای برخوردار شدن مؤمنان از یاری و نصرت خداوند متعال شروطی را قرار داده است که با تَمَسُّک و دست‌آویزی به شریعت و نصرت دینش میسر می‌گردد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَ يَثِّبَ أقدامَكُمْ...» (سوره محمد، آیه 7).

- این سوره صفات منافقین را که برای اسلام خطری جدی به شمار می‌آید، به تفصیل مورد بحث قرار داده و تخریب و اعمال پلید آنها را بر ملا کرده است تا مردم از حيله و ناپاکی آنها بر حذر باشند: «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ...» (محمد آیه 30).

- این سوره برای کفار مکه، که مغرور و ستمگر بودند، ملت‌های پیشین را مثال آورده که چگونه خداوند متعال به سبب تبهکاری و طغیانشان آنان را نابود و ریشه‌کن نمود: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا.» (محمد آیه 10).

- و در خاتمه سوره مؤمنان را به پیش گرفتن راه سرفرازی و پیروزی فرا خوانده، و آنها را به جهاد در راه خداوند متعال دعوت کرده است، و این که در مقابل نیروی شر و طغیان ضعف و سستی از خود نشان ندهند، و به خاطر بقای حیات و حفظ جان با دشمنان صلح نکنند؛ زیرا حیات دنیا ناپایدار و رفتنی است و آنچه در نزد الله تعالی می‌باشد برای نیک مردان بهتر است: «فَلَا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَن يَبْرِكَنَّ أَعْمَالُكُمْ، إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ إِن تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ وَ لَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ.» (محمد آیات 35-36).

- بدین ترتیب سوره با دعوت به جهاد خاتمه یافته، همان‌طور که با دعوت به آن شروع شده بود، تا عزم و تصمیم مؤمنان را به جنبش درآورده و آن را تحریک نماید، و شروع و پایان کاملاً با هم متناسب باشند.

- استفاده مکرر از دو اصطلاح «اضلال» یعنی گمراه ساختن و «احباط» یعنی باطل گردانیدن و هم به معنی تباه شدن و سود بخش نبودن اعمال کافران را در این سوره به کفر و نفرت کفار از قرآن کریم مرتبط دانسته‌اند.

ترجمه و تفسیر سوره مُحَمَّد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۱)

آنان که کفر ورزیدند و مردم را از راه الله منع کردند، (الله) اعمال شان را تباه کرد. (1)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« صَدُّوا »: صد و صدود گاهی به معنی اعراض و گاهی به معنی منع و برگرداندن آید، « أَضَلَّ »: تباه کرد، باطل نمود، بر باد داد.

تفسیر :

کفار که صد و مانع عن سبیل الله و راه الله جل جلاله می کنند و مانع اعمال عبادی مسلمانان یا مانع گسترش پیام حق میشوند (و در مکه مسلمانان را ازار و اذیت زیادی کردند و پس از هجرت نیز اموالشان را مصادره و غصب کردند)، اعمالشان تباه است زیرا که از افکار و نیات باطلی پیروی مینمایند.

مراد از «اضلال»: ابطال خود عمل و اثر آن است، به گونه‌ای که کافر نه از عمل خود سراغی می یابد و نه از کسی که در برابر آن به وی پاداش دهد.

بنا بر این، الله متعال اعمال نیک و مکارم اخلاقی ای - مانند صلۀ رحم، آزاد ساختن اسیران و گرامی داشتن میهمان - را که کفار در کفر خویش انجام می‌دهند؛ ابطال نموده و هدر می‌گرداند زیرا اعمال نیک انسان همراه با کفر و باز داشتن دیگران از راه الله، مورد پذیرش قرار نمی‌گیرند.

امام زمخشری فرموده است: حقیقت «اضلال اعمال» یعنی ضایع کردن آن به طوری که کسی آن را نپذیرد و موجب ثوابی نشود؛ مانند شتری گم گشته و بی صاحب که هیچ کس به حفاظت و پرستاری آن نمی پردازد. و منظور از اعمالشان اعمالی است که در کفر انجام داده‌اند و آن را «مکارم اخلاق» مینامیدند. از قبیل صلۀ رحم و آزاد کردن اسیران و پذیرایی از مهمان و حفظ حقوق همسایگی. (تفسیر کشاف ۴/۲۵۰).

اسباب نزول آیات 1 - 2 :

- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: «آیه الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» در باره مشرکان مکه و «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» در شان انصار نازل شده است.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 3) درباره احوال کافران و مؤمنان بحث بعمل آمده است .

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ (۲)

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام داده اند و به آنچه که بر محمد نازل شده است، ایمان آوردند، چون که آن حق است و از سوی پروردگارشان آمده است، (الله) گناهانشان را از آنان محو می‌کند و حال و وضعشان را برای کارهای نیک اصلاح و سامان می بخشد. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« نُزِّلَ »: نازل شد. « كَفَّرَ »: پوشید، زدود. « أَصْلَحَ »: روبه راه کرد، بهبود بخشید. « بِالْهُمَّ »: حال و وضعشان، کار و بارشان، سرنوشتشان ، [یوسف / ۵۰]، [طه / ۵۱].

تفسیر :

ولی کسانی که ایمان آورده و عمل صالح دارند و بر آنچه بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده ایمان دارند، خدا گناهانشان را می پوشاند و حال آنها را اصلاح میکند چرا که از حق پیروی و متابعت میکنند.

در این هیچ جای شک نیست که: ایمان و عمل، از یکدیگر جدا شده نمیتواند، و ایمان هم زمان دارای ارزش و قیمتی است که به اطاعت کامل از دستورات الهی بیانجامد. و پیروی از دستورات انبیاء علیهم الصلوه أجمعین، طبق مَلَک و معیار حق است. و در یک جمله باید گفت: احکام و شریعت دین مقدس اسلام، برای رُشد و تربیت انسان است. و معیار حق و حقیقت، مطابقت با وحی و دستورات الله تعالی است.

ذَلِكَ بَأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ (۳)

این بدان سبب است که آنان که کفر ورزیدند از باطل پیروی کردند و کسانی که ایمان آوردند از همان حق که از جانب پروردگارشان است پیروی کردند این چنین الله برای مردم مثال های ایشان را بیان می دارد. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ » : الله برای مردم مثل هایشان را می زند، مثل هایشان را بیان می کند.

تفسیر :

عاقبت خوبی و بدی انسان، تابع افکار و اعمال اوست، هر راهی که در مقابل حق قرار گیرد، باطل و بی اساس است و میان حق و باطل، راه سومی وجود ندارد. باطل، از جانب انسان است و به خدا نسبتی ندارد ولی حق از سوی الله تعالی است و حقایق آسمانی پوچ نیستند.

و نباید فراموش کرد که: باطل گرایی، در نهایت انسان را به کفر سوق میدهد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (4 الی 9) درباره حکم جهاد ، و موضوعاتی در باره ، اسیر و گشته در قرآن کریم ؛ بحث بعمل آمده است.

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثَخنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ (۴)

هنگامی که با کافران در میدان جنگ رو به رو میشوید گردنهایشان را بزنید، تا آنکه آنها را مغلوب سازید (و چون در دست شما اسیر شوند) پس آنان را محکم ببندید. باز آنان را به احسان یا در بدل فدیة رها کنید تا جنگ بارهای سنگین خود را بگذارد و پایان یابد، این است (حکم الله) و اگر الله میخواست از آنان انتقام میگرفت ولی میخواهد برخی از شما را با برخی دیگر بیازماید. و کسانی که در راه الله کشته شدند الله هرگز اعمالشان را

ضایع نمیکند. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَقِيْتُمْ» : روبه رو شدید، برخورد کردید. «ضرب الرقاب» : — ضرب، مصدر و به معنای فعل امر «إضربوا» است: گردن های شانرا را بزنیید و ایشان را بکشید.. «رقاب» : رقبه: گردن. جمع آن رقاب است. «فَضْرَبَ الرَّقَابِ» : مصدر در معنی امر است. «أثخنتموهم» : ایشان را با کشتن و مجروح کردن ضعیف کردید و از پای در آوردید. «حتى تضع الحرب أوزارها» : تا جنگ به پایان می رسد. «شدوا» : فعل امر است از شد به معنی محکم بستن. «أثخنتموهم» : ثخن (بر وزن عنب) غلیظ شدن و محکم شدن است. راغب گوید: «ثخن الشيء» آن گاه گویند که چیزی غلیظ شود و از جریان باز ماند (مثل غلیظ شدن شیر) و به آنکه زخم زنند و از حرکت باز ماند به طور استعاره گویند «ثخنته ضرباً» منظور از آن در آیه زخمی کردن و عاجز نمودن است. «شدوا» فعل امر است از شد به معنی محکم بستن. «الوثاق» : ریسمان و طنابی که اسیران و بندیان با آن محکم بسته می شوند. و یا هم «وثاق» : (بفتح واو و کسر آن) چیزی یا وسیله بستن مثل طناب است که با آن می بندند مانند زنجیر و ریسمان. به معنی بستن نیز آید نظیر «وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ».

«أثخنتموهم» : از «ثخن» به معنای غلبه کامل و زمین گیر کردن دشمن است. یعنی ایشان را با کشتن و مجروح کردن ضعیف نموده و از پای در آوردید (ملاحظه شود: (سوره: انفال آیه 67)). «منا» : «منت گذاشتن، تقدیر آن «تمنون منا» است. «مناً» : منت نهادن. مراد آزاد کردن اسیر بدون عوض و تاوان و غرامت جنگی از دشمن است. مفعول مطلق فعل محذوفی است. «فداء» : «فداء و فدیة: عوض، مصدر نیز آید به معنی عوض گرفتن تقدیر آن «تفدون فداء» است. «فداءً» : فدیة تاوان و غرامت جنگی. «حتى تضع الحرب أوزارها» : تا جنگ به پایان می رسد. «اوزار» : اوزار در آیه مبارکه به معنی اسباب و سلاحهای جنگ است. «أوزار» : جمع وزر، بارهای سنگین نیز آمده است. (ملاحظه شود: سوره: نحل، آیه 25، سوره طه، آیه 87). «حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا» : تا جنگ به پایان می رسد. «ذَلِكَ» : پروگرام این است. به همین منوال است. «إِنْتَصَرَ مِنْهُمْ» : بر آنان غالب و از ایشان انتقام گرفت. «فَلَنْ يُضِلَّ...» : (ملاحظه شود سوره: محمد، آیه 1) (تفسیر نور دکتور مصطفی خرمدل).

تفسیر :

در تفسیر التسهیل لعلوم التنزیل: آمده است: در اصل «فاضربوا الرقاب ضرباً» : بوده، بعداً فعل حذف و مصدر جانشین آن شده است. منظور این است که آنها را بکشید و از پا در بیاورید. اما به «ضرب الرقاب» بیان شده است که در غالب اوقات، قتل چنین است. (مراجعه شود به تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل: ۴/۴۶، تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جزیّ (متوفی 741 ق)).

«حَتَّى إِذَا أَثَخْنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ» : تا وقتی که آنها را شکست داده و کشته و زخمی فراوان از آنان گرفتید و نیروی مقاومتشان به آخر رسید، آنگاه از کشتن آنها دست بردارید و آنها را به اسارت بگیرید.

مفسر زمخشری فرموده است: در عبارت «فَضْرَبَ الرَّقَابِ» : غلظت و شدتی مکنون است

که در لفظ «قتل» نیست؛ زیرا قتل را به فجیع ترین وجه به تصویر میکشد. «ضرب الرقاب» یعنی قطع کردن گردن، و پراندن سر از بدن. سپس در مورد این غلظت افزوده و گفته است: «فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ». و معنی «أَنْحَنُّمُوهُمْ» یعنی بسی را کشتید و با آنان با خشونت برخورد کردید. «فَشُدُّوا أَلْوَتَاقَ» یعنی آنها را اسیر کنید. وثاق یعنی بند، اعم از این که ریسمان باشد یا غیره فرقی ندارد. (تفسیر کشاف ۲۵۱/۴).

اسباب نزول آیه 4 :

966- ابن ابو حاتم از قتاده روایت می‌کند: در روز احد رسول الله (در گردنه کوه قرار داشت و عده‌ای از یارانش زخمی و شهید شده بودند. مشرکان در آن روز به صدای بلند گفتند: اعلی هبل، مسلمانان فریاد زدند، الله اعلی و اجل: خدا برتر و بزرگوارتر است. مشرکان گفتند: ما عزری داریم و شما عزری ندارید. رسول الله به مسلمانان دستور داد بگویید: الله مولانا ولا مولی لکم: پروردگار یار و یاور ماست شما الله و یاور ندارید. بنابراین در آن روز «وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» نازل شد.

«فَضْرِبَ الرِّقَابِ» «گردنهایشان را بزنید» چرا در آیه مبارکه بر زدن گردن تأکید بعمل آمده است، مفسران به فهم اعجازی این جمله اشاره نموده می‌فرمایند: اکثراً قتلها با قطع کردن صورت می‌گیرد، و نیز بریدن گردن و درو کردن عضوی که رأس بدن که یکی از بالاترین و نیکوترین عضو بدن می‌باشد، دلیل واضح است به قیام و برانگیختن مؤمنان بر تصمیم قاطع به جهاد علیه کفار و عدم سازش و نرمش با دشمن کافر حربی است. خواننده محترم !

طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم که: «من»: به معنی رها کردن بدون عوض است و «فداء»: مالی است که اسیر خود را با آن بازخرید کرده و از اسارت میرهاند. در اینجا از کشتن بدان جهت یاد نشد که حق تعالی به ذکر آن در ابتدای آیه اکتفا نمود. «تا آنکه جنگ بارهای خود را فرو گذارد» یعنی: تا آنکه جنگجویان سلاح‌های خود را بر زمین گذارند و دیگر با کفار جنگی در میان نباشد. یا معنی این است: تا آنکه دشمنان محارب، سلاح‌هایشان را با شکست یا متارکه بر زمین گذارند.

خاطر نشان می‌شود که آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست و امام مسلمین قبل از برپا ساختن کشته‌گان بسیار از کفار، فقط ملزم به جنگ و کشتن است اما بعد از آن، او مخیر است میان اینکه بکشد یا به اسارت گیرد و بعد از اسیر گرفتن نیز مخیر است میان اینکه به اسرا احسان کرده و بدون عوض آزادشان کند، یا اینکه از آنان فدیة (عوض) به خواهد اما کشتن یا برده ساختن اسیر نیز به اقتضای مصلحت جایز است. بنابراین، گرفتن فدیة (عوض مالی) و اسارتی مطرح نیست مگر بعد از نابود ساختن نیروی جنگی دشمن از راه کشتن بسیار و وارد ساختن ضربه کاری و شکننده بر آن، به دلیل این فرموده خداوند متعال: «مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُنْخَنَ فِي الْأَرْضِ» (سوره الأنفال: 67). «بر هیچ پیامبری سزاوار نیست که برایش اسیرانی باشد تا آنکه در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند».

فلسفه جهاد در اسلام :

قبل از همه باید گفت که: «جهاد» به معنی کوشش در راه شناساندن دین الله اسلام به مردم جهان و نشر آن بین جهانیان.

جهاد یعنی جنگیدن در راه پیشرفت دین الله تعالی. جهاد از جهد گرفته شده که به معنی مشقت است. در اصطلاح فقهاء «الجهاد قتال الکفار لنصرة الاسلام». این باب به بیان احکام جهاد اختصاص دارد.

جهاد در راه الله یک سال بعد از هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم از مکه مکرمه به مدینه منوره مشروع شد.

اصل در مشروع بودن جهاد در راه خدا کتاب، سنت و اجماع است. طوریکه در (آیه: 216

سوره البقره) که بر مشروعیت جهاد دلالت دارد، میخوانیم:

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ» (فرض شد بر شما جهاد).

و در (آیه 36، سوره التوبه) آمده است: «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً». (با همه‌ی مشرکان جهاد کنید، همانگونه که همه‌شان با شما می‌جنگند).

همچنان در حدیثی آمده است: «الْجِهَادُ مَاضٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: (جهاد تا روز قیامت برقرار است و ادامه دارد. احادیث بی شماری نیز وجود دارد که فرضیت جهاد را می‌رسانند. از جمله در حدیث صحیحین آمده است: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»: خدا به من امر فرمود تا با کافران جهاد نمایم تا موقعی که بگویند لا اله الا الله: نیست معبودی به حق در سراسر وجود غیر از الله.

اجماع امت نیز بر مشروع بودن جهاد در راه الله دلالت دارد. جهاد نه تنها به شمشیر و انواع سلاح‌ها است بلکه با زبان تبلیغ نمودن دین حق جهاد است، با قلم ثابت کردن حق بودن دین اسلام و به کافران رسانیدن دعوت اسلام همه جهاد است.

جهاد بعد از هجرت فرض کفایی است در هر سال:

جهاد در راه الله (بعد الهجرة فرض کفایة کل سنة) یعنی جهاد بعد از هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم از مکه مکرمه به مدینه منوره فرض کفایی است در هر سال بر قسمتی از مسلمین تا عزت اسلام همیشه برقرار باشد و فرض عین نیست. برای اینکه اگر بر فرد فرد مسلمین جهادکردن فرض بود و همه به جهاد میپرداختند معاش و زندگی مردم تعطیل میشد. وقتی که همه‌ی مسلمین باید در میدان جهاد باشند چه کسی به زراعت، صنعت، تجارت، و غیره میرسید. در آیه 95، سوره النساء آمده است: «لَا يَسْتَوِي الْقَعْدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ». (برابر نیستند مردمی که بدون عذر در خانه نشسته‌اند با مردمی که مشغول جهاد در راه خدا هستند و خداوند به همه‌ی مؤمنان از مجاهدان و غیر مجاهدان و عده‌ی بهشت داد).

اگر جهاد فرض عین بود آنانیکه به جهاد نمی‌رفتند عاصی می‌شدند و عاصی هیچگاه و عده بهشت ندارد.

فرض کفایت جهاد به این صورت انجام می‌شود که امام و خلیفة المسلمین مرزهای کشور اسلام را با مردان لایق و با کفایت پر سازد، قلعه‌ها و خندق‌ها اطراف قریه‌های هم مرز با کافران را محکم سازد و به فرمانروایان دستور دهد که همیشه مرزها را محفوظ و دژها و پایگاه‌ها را معمور بدارند. همچنین فرض کفایی جهاد حاصل می‌شود که امام یا جانشین او به شهرهای کفر برای جهاد داخل شوند، تا همیشه عزت از آن مسلمین باشد و کافران را یاری تعدی بر دیار اسلام نباشد. همچنان که گفته شد جهاد در راه خدا همیشه فرض کفایت است که اگر تعدادی از مسلمانان به این امر مهم قیام نمایند گناه آن از گردن امت می‌افتد و اگر همه مسلمین دست از جهاد بکشند همه گنهکار می‌شوند. جهاد با کافران همیشه فرض کفایی است:

جهاد چه وقت فرض عین می شود:

جهاد زمانی فرض میشود (الا ان یحیط العدو بنا فیصیر فرض عین) یعنی در صورتی که کفار داخل یکی از شهرهای ما بشوند. در این صورت جنگیدن برای بیرون راندن کفار بر همه‌ای ما مسلمانان فرض عین می شود، بر فقیر و غنی، کوچک و بزرگ و زنی که نیرو و قدرتی داشته باشد و مرد، برده و آزاد؛ چه کسانی که در آن شهر هستند و چه کسانی که نزدیک آن شهر باشند. تسلیم شدن درست نیست مگر برای کسیکه آمادگی به جنگ نیابد و وسایل و سلاح نداشته باشد او میان تسلیم شدن و جنگیدن مخیر است. زن مسلمان وقتی می تواند تسلیم شود که بداند به ذلت نمی افتد.

«و یقاتل اهل الردة قبل اهل الحرب مقبلن ومدبرین ولا یقبل منهم الا الاسلام او السیف». با مرتدان پیش از جنگ با کافران حربی باید جنگیده شود؛ برای اینکه رده زشت‌ترین انواع کفر است. با مرتدان جنگ می‌شود خواه در حال پیشروی باشند یا در حال عقب نشینی. از مرتدان جز اسلام که مسلمان بشوند و یا از دم تیغ بگذرند چیز دیگری قبول نمی‌شود. یعنی اول مطالبه می‌شود به مسلمان شدن. اگر قبول نکردند با شمشیر کارشان ساخته می‌شود.

ویجب عرض الاسلام اولاً علی الکفار:

واجب است که ابتداء اسلام را بر کفار عرضه بداریم؛ این در صورتی است که میدانستیم دعوت اسلام به آنان نرسیده. آنان را اختیار دهیم که از سه کار یکی را اختیار نمایند: مسلمان شدن که اگر اسلام را قبول نمودند با ما برادر خواهند شد و ما و ایشان در حقوق برابر خواهیم بود. جزیه دادن در صورتی که اسلام را قبول نکنند و بخواهند بر دین خود بمانند. این برای کسانی است که کتاب آسمانی داشته‌اند مثل یهود، نصارا و کسانی که شبهه‌ی کتاب داشته‌اند مثل مجوس و زردشتیان. آخرین طریق یعنی قبول جنگ در صورتی که نه اسلام را پذیرفتند و نه حاضر شدند جزیه بدهند.

اسلام می‌خواهد راه دعوت برایش باز باشد و بتواند دعوت اسلام را به همه‌ای مردم جهان برساند، تا مردم با اسلام آشنا بشوند. وقتیکه مردم دانستند اسلام چگونه دینی است و پیروی آن مایه‌ای نیکبختی دنیا و آخرت است اگر قبول نکردند: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» [البقرة: 256]. «اجباری در دین نیست؛ راه راست از گمراهی جدا شده است». اختیار در دست مردم است، وقتیکه اسلام این را نشان داد از همه‌ای آن‌هایی که اسلام را قبول کرده‌اند دفاع می‌نماید و از قبول مبلغ ناچیز جزیه در حفظ حقوق شان، خواهان آزادی انتشار اسلام است.

کافران بر دو قسمند: ذمی که در ذمه و عهده‌ی مسلمین هستند و همچنین کسانی که به آن‌ها امان داده شد و همچنین مردمی که میان آنان و مسلمانان آتش بس برقرار شده است در این قسم داخل‌اند.

شان نزول آیه مبارکه :

در مورد شان نزول این آیه مبارکه ابن ابی حاتم از قتاده روایت کرده است که گفت: «به ما خبر رسیده است که عبارت: «وَالَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (محمد: 4) در روز اُحد در حالی نازل شد که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در شکاف میان دو کوه قرار داشتند و بسیاری از مسلمانان شهید یا زخمی شده بودند...».

حکم قرآن عظیم الشان در باره اسراء جنگی غیر مسلمان:

حکم قرآن عظیم الشان در باره‌ی اسیران جنگی غیر مسلمان، نه به برده گرفتن است و نه

کشتن؛ بلکه آزاد نمودن ایشان است بدون عوض یا در قبال چیزی! قبل از همه باید گفت که: به هیچ وجه درست نیست غیرمسلمانان بیطرف یا غیر جنگجو و صلح طلب، توسط مسلمانان آزار داده شده و با ایشان وارد جنگ شوند؛ اما غیر مسلمانانی که به امت اسلامی تعدی نموده و با آنان وارد جنگ شوند، مسلمانان می‌توانند مقابله به مثل کرده و از خود دفاع نمایند، طوریکه (آیه 194 سوره بقره) میفرماید: «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» (پس هر کس بر شما تعدی کرد همان گونه که بر شما تعدی کرده بر او تعدی کنید).

سَيَهْدِيهِمْ وَيُصَلِّحُ بِاللَّهِمْ (۵)

به زودی ایشان را هدایت میکند و حال و وضعشان را نیکو و اصلاح میسازد. (5)

تفسیر :

شهادت در راه الله ، همه‌ی نابسامانی های انسان را جبران می‌کند؛ لغزش‌ها بخشیده و عیب‌ها نادیده گرفته می‌شود.

وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ (۶)

و آنان را در جنتی که در دنیا برای آنان وصف کرده وارد میکند. (6)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« عَرَفَهَا لَهُمْ » : توسط پیغمبران و کتابهای آسمانی بهشت را برای شان شناسانده است . منازل و قصر ها و خصوصیت و نوعیت هر یک را با الهام بدیشان معرفی نموده است ، بگونه‌ای که هر کس جایگاه زندگی پر نعمت خود را در جنت می‌داند ، و به هنگام ورود به جنت یکسره به سوی مقام و مکان خود می‌رود .

تفسیر :

یعنی: شناخت شان از جنت تا سرحدی است که بی هیچ راهنمایی‌ای ضرورت دیده نمیشود، زمانیکه وارد جنت میشوند، یکر است به سوی منازل خویش میروند، گویی از همان زمانیکه متولد شده اند ساکن جنت باشند. مجاهد گفته است: هر کس به منزل و مسکن خود راه مییابد و اشتباه نمی‌کند، طوریکه از ابتدای خلقت در آن ساکن بوده‌اند. (البحر ۷۵/۸). در حدیث شریف بهروایت بخاری آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «والذي نفسي بيده إن أحدهم بمنزله في الجنة أهدي منه بمنزله الذي كان في الدنيا». «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شخص بهشتی، به منزل خود در بهشت راهیاب‌تر است نسبت به منزلی که در دنیا داشته است».

به قولی معنی «عَرَفَهَا لَهُمْ» این است: الله تعالی جنت را برای جنتیان به خوشبوترین

عطرها و خوشبویی‌ها معطر و خوشبو گردانیده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (۷)

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر الله را یاری کنید ؛ الله (هم) شما را یاری میکند و گامهایتان را استوار و ثابت میدارد. (۷)

تفسیر:

یعنی ای کسانی که به الله متعال و رسولش ایمان دارید، اگر الله سبحانه وتعالی را با اطاعت از او امرش، متابعت پیامبرش، عمل به شریعتش و جهاد در راهش با نفس، مال،

زبان، قلم و دیگر روشها یاری کنید، الله شما را بر دشمنان تان یاری کرده عزت می بخشد و با فرود آوردن آرامش و ثبات، شما را در جنگ ثابت قدم می سازد و آنگاه از جنگ نمی گریزد.

در ضمن قابل یاد آوری است که: دریافت الطاف الهی، به تلاش خود انسان بستگی دارد. و این بدین معنی است که: انتظار نصرت الهی بدون سعی و تلاش، توقّعی بی جای است و بیمورد.

از جانب دیگر در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ...» لازمه ایمان، اقدام عملی در جهت نشر و بخش دین الهی است. «تَنصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» مکافات و مجازات الهی، با عملکرد انسان همگون است.

- طوریکه گفته آمدیم هرکس با فکر، زبان و عمل خویش، دین اسلام را یاری کند، خداوند متعال نیز او را حمایت می کند. در ضمن باید گفت که: در میان امدادهای الهی، ثابت قدم بودن، برجسته ترین آنهاست.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۸)

و کسانی که کفر ورزیدند، مرگ و هلاکت بر آنان باد و الله اعمال شان را تباه داد. (۸)
تشریح لغات و اصطلاحات :
«تعسا» هلاک. نابودی.

تفسیر :

این بدین معنی است که : قدمهای مؤمنان استوار و ثابت کرده میشود بر عکس کافران بر روی انداخته میشوند - و همچنانکه از طرف الله تعالی بمؤمنان کمک و امداد میرسد برخلاف آن کارهای کفار بر باد داده میشود.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۹)

این برای آن است که آنان آنچه را خدا نازل کرده است مکروه پنداشتند، پس الله هم اعمالشان را تباه و بی اثر کرد. (۹)

تفسیر :

مفسر زمخشری در تفسیر آیه مبارکه می نویسد : یعنی از قرآن و تکالیف و احکام مندرج در آن ناخرسند بودند؛ چون آنان با لجام گسیختگی و فرو رفتن در شهوات و هوسها و بی بندوباری و لذت بردن انس گرفته بودند، پس قرآن و احکام آن بر دوش آنان سنگینی می کرد و بر آنان گران می آمد. (کشاف ۲۵۳/۴)

فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۹) لذا اعمال آنها را ضایع و تباه می کند؛ زیرا ایمان شرط قبول اعمال است و شرک تباه کننده عمل است. (در تفسیر الظلال القرآن آمده است : احباط اعمال تعبیری تصویری و از شیوه های قرآن است. حبوط یعنی باد کردن شکم حیوان بر اثر خوردن علف یا گیاهی سمی که آن را تلف میکند، و کافران هم اعمالشان باد می کند و منجر به نابودی و تباهی میشود. صورت و حرکتی است که باحال ناخرسندان از آیات منزل از جانب خدا مطابقت دارد.

سپس به اعمال باد کرده و همچون شکم حیوانی که گیاه سمی خورده است، مباحات کردند. (الظلال القرآن ۶۰/۲۵). یعنی «این» تباهی، ناکامی و سیه روزی شان «به سبب آن است که آنان آنچه را که الله فرود آورده است» بر رسول خویش از قرآن «خوش نداشتند، پس»

الله تعالی به سبب آن «اعمالشان را تباه کرد» مراد؛ آن اعمالی است که کفار در امور خیر انجام میدادند زیرا عمل خیر کافر، قبل از آن که مسلمان شود پذیرفته نمیشود.

خوانندگان گرامی !

در آیات قبلی از چگونگی احوال کافران و مؤمنان بحث بعمل آمد ، اینک در آیات متبرکه (10 الی 15) یکبار دیگر بندگان را به توجه و تأمل در آثار پیشینیان بدکردار و نافرمان ، و احوال مؤمنان و چگونگی بهشت و امانی دارد، که شاید مایه ی عبرت و بیداری باشد.

**أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
وَالْكَافِرِينَ أَمَثَلَهُمْ (۱۰)**

آیا در زمین سیر و سفر نکرده اند تا ببینند سرانجام کسانی که پیش از آنان بوده اند چگونه بود، چطور شد؟ الله آنان را نابود کرد و برای کافران نیز (سزای بد) مانند آن خواهد بود. (10)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« أَفَلَمْ يَسِيرُوا »: آیا سیر و سفر نکرده اند؟ « دَمَرَ اللَّهُ »: الله نابود کرد، خدا هلاک کرد.
« أَمْثَلَهُمْ »: نظایر و همانند آن.

تفسیر :

در قرآن عظیم الشان از نابودی و هلاکت مردم، بر اساس عملکرد و خلق و خوی آنان که صورت گرفته است، یاد آوری بعمل آورده است، برخی از این مردمان از اینکه دست به تمرد و طغیان زدند به غضب و هلاکت دچار شده اند، بطور مثال قوم عاد و ثمود: «فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ» (سوره حاقه، آیه 5) (پس قوم ثمود به خاطر طغیان گری نابود شدند). «ثَمُودُ»: از جمله اقوامی است که پیامبر آن صالح نام داشت. این قوم بر اثر حادثه و بلائی که بی نهایت شدید یعنی «الطَّاغِيَةِ» بود از بین رفتند. ثمود از جمله اقوامی اند در شبه جزیره عربستان، هزارسال قبل از میلاد تا زمان بعثت محمدصلی الله علیه وسلم در عربستان زندگی بسر می بردند. داستان قوم ثمود را پروردگار با عظمت چند باری در قرآن عظیم الشان از آن جمله در سوره های (هود) و (شعراء) و (قمر) و (شمس) ذکر نموده است که از همه مشرح تر در مورد احوال قوم ثمود در داستان سوره هود می باشد.

هلاکت قوم ثمود:

در سوره الشمس داستان طغیان این قوم سرکش چنین بیان یافته است: «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَيْهَا» (11) «إِذْ أَنْبَعَتْ أَشْقِيئَهَا» (12) «فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا» (13) «فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّيْهَا» (14) «وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا» (15) [الشمس: 11-15]. (مانند) قوم ثمود که به سبب سرکشی رسول الله را تکذیب نمودند. (12) آن وقت که بدبختترین آن ها برخواست. (13) پس رسول الله به آن ها گفت: شتر (آفریده) الله و آب خوردن آن را بگذارید. (14) پس او را تکذیب نمودند و شتر را کشتند، پس به سزای گناهانشان، پروردگارشان بر آنان عذاب نازل کرد و ایشان را هلاک کرد و آن عقوبت همه آن ها را با خاک برابر کرد. (15) و الله از عاقبت کار نمیترسد.

مفسرین می نویسند اولین کسی که بر شتر حمله ور شد شخصی بنام «قدار پسر سالف» نام داشت، تعداد مجموعی این افراد لجوج که در قتل شتر دست داشتند و بر شمشیر های خویش بدان حمله ور شدند به 9 نفر میرسید، طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 48 سوره النمل

میفرماید: «وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةٌ رَهْطٌ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ» (48) مفسرین می افزایند: در آن شهر (که حجر نام داشت) نه گروهک بودند که در سر زمین تباهی میکردند و به اصلاح نمی پرداختند.

این یاغیان مفسد بعد از اینکه شتر را بقتل رسانیدند، خواستند، حضرت صالح، رانیز بقتل برسانند، بخصوص بعد از اینکه آن‌ها را از خشم و عذاب خدا سه روز پس از قتل شتر بیم داد. «فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ» [هود: 65]. (پس آن ماده شتر را کشتند، پس (صالح) گفت: تا سه روز در خانه‌های خود برخوردار شوید، این وعده بی دروغ است.)

الله تعالی سنگ‌هایی از آسمان بر این 9 نفر حواله کرد همگی آن‌ها قبل از قومشان هلاک شدند.

ابن کثیر میفرماید: در روز اول بعد از تهدید خدا برای قوم ثمود، رنگ آن‌ها به زردی گرایید. در روز دوم سرخ گردید و در روز سوم رنگشان سیاه گردید، چون سه روز سپری شد هنگام با طلوع آفتاب صیحه (صدای) شدید از آسمان بر آن‌ها فرود آمد و زمین زیر پاهایشان به غرش و لرزش درآمد و همگی هلاک و نابود شدند و جنه‌های بی‌جان و لاشه‌های پوسیده و گندیده‌شان نقش بر زمین شد: «فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّيْهَا» (14) «وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا» (15) [الشمس: 14-15]. (پس او را تکذیب نمودند و شتر را کشتند، پس به سزای گناهانشان، پروردگارشان بر آنان عذاب نازل کرد و ایشان را هلاک کرد و آن عقوبت همه آن‌ها را با خاک برابر کرد. (15) و الله از عاقبت کار نمی‌ترسد.) (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

هلاکت قوم عاد به باد «ریح العقیم»:

زمانی که طغیان و سرکشی قوم عاد در مقابل پیغمبر خدا، هود به اوج خود رسید و نصیحت او برای آن‌ها مؤثر واقع نشد و راه نافرمانی و طغیان را هر چه بیشتر در پیش گرفتند، خداوند متعال سه سال تمام بارش باران را بر مناطق مسکونی‌شان قطع نمود. تا اینکه بلا و سختی بر آن‌ها شدت گرفت به فریاد رسی و رهایی طلبی برخاستند. الله تعالی ابری بر آن‌ها فرستاد آنگاه خوشحال شدند، طوری فکر کردند که این ابرها نشانه و مژده‌ی بارش باران است و به اصطلاح دعای آن‌ها قبول شده و مشمول رحمت خداوند واقع شده‌اند. ولی زمانیکه سایه ابرها بالای سرشان رسید آنرا بسیار سیاه یافتند، خوف و ترس وجود آن‌ها رافرا گرفت. بعد باد بر آن‌ها وزیدن گرفت. اما چه بادی؟ بادی عقیم و بی باران خداوند متعال هفت شبانه روز متوالی این باد شدید را بر آن‌ها مسلط کرد سرانجام همگی به واسطه آن به کام مرگ و نابودی فرو رفتند و اجساد مرده آن‌ها همچو تنه درخت خرمای افتاده بر زمین، افتاد.

الله تعالی هود و ایمان‌آوردگان را از این عذاب نجات داد و کافران تا آخرین نفر، هلاک شدند و هیچ شبهه و رسم و نشان‌های از دیار آن‌ها باقی نماند. چون باد شدید همه چیز را نابود و ویران کرده بود.

«فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (24) «نُدْمَرُ كُلُّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَكِنُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ» (25) (الأحقاف: 24-25).

(پس چون توده ابر را دیدند که به سوی دره هایشان روی آورده است، گفتند: این ابری است که برای ما خواهد بارید، (نه)، بلکه آن چیزی است که آن را به شتاب می‌خواستید، بادی است که عذاب دردناک در آن نهفته است. (25) همه چیز را به امر پروردگارش نابود می‌کند. پس چنان شدند که جز خانه هایشان چیزی دیده نمی‌شد، این چنین مجرمان را سزا می‌دهیم.)

باد «ریح العقیم»:

قرآن عظیم الشان این باد را بنام «ریح العقیم» نامگذاری نموده میفرماید: «وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ» (41) مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَنتَ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْتَهُ كَالرَّمِيمِ (42) (سوره الذاریات: 41-42). (و در (داستان) عاد (نیز عبرتهایی است) وقتی تند باد بی خیر و برکت را بر آنان فرستادیم. (42) بر هر چیزی که می‌وزید آن را باقی نمی‌گذاشت مگر اینکه آن را چون استخوان پوسیده می‌گردانید.) (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

نزول عذاب الهی:

خداوند متعال در برخی از اوقات به دلیل فساد جامعه و یا ارتکاب به معصیت و خارج شدن از حد و مرزها، برای متنبه کردن انسانها و یا تنبیه دنیوی آنها، بر سرشان مصیبت و بلاهای نازل میکند و آنان را مشمول قهر و غضب الهی قرار میدهد، طوری که در قرآن عظیم الشان در داستان قوم عاد و ثمود بدان اشاره شده است.

واقعاً این اقوام در یاغی‌گیری و بغاوت، از حد و مرزها خارج شده بودند و امیدی به اصلاح در میانشان نبود، و لذا با دعای انبیای خود مورد قهر و غضب پروردگار با عظمت قرار گرفتند.

ولی ناگفته نماند که در طول تاریخ حالتی پیش آمده است که پروردگار با عظمت به قصد آزمایش و ابتلای انسانها، آنان را در مصایب و گرفتاری و بلاها می‌اندازد و بدین وسیله آنها را مورد امتحان قرار می‌دهد.

و هرگاه بر بنده‌ی مسلمانی مصیبت و بلایی نازل شد، بشرطیکه ناشکری نکنند و صبوری پیشه نمایند و با توکل به خداوند متعال در مسیر رفع بلا گام بردارد، خداوند عزوجل آن سختی را از دوشش بر می‌دارد و حتی آنرا کفاره‌ی گناهانش می‌کند.

طوری که در حدیثی روایت شده حضرت ابو هریره رضی الله عنه می‌خوانیم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا، يُصِيبْ مِنْهُ».

(بخاری: 5645) یعنی: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «به هرکس که خداوند اراده خیر داشته باشد، او را گرفتار بلا می‌سازد».

و باز ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ، مِنْ حَيْثُ أَنتَهَا الرِّيحُ كَفَأَتْهَا، فَإِذَا اعْتَدَلَتْ، تَكَفَأَ بِالْبَلَاءِ، وَالْفَاجِرُ كَالْأَرْزَةِ، صَمَاءٌ مُعْتَدِلَةٌ، حَتَّى يَقْصِمَهَا اللَّهُ إِذَا شَاءَ».

(بخاری: 5644) یعنی: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مثال مؤمن، مانند ساقه گیاهی است که از هر طرف، بادی به سراغش می‌آید و او را کج می‌کند. و هنگامی که باد، آرام می‌گیرد، راست می‌شود. (همیشه در بلا و مصیبت بسر می‌برد و این مصیبت‌ها باعث کفاره گناهان اش می‌گردند).

اما فرد فاجر، مانند درخت کاج، سخت و استوار است تا اینکه مرگ اش فرا میرسد و خداوند او را نابود میگرداند». (یعنی کمتر دچار گرفتاری میشود).

و ابوسعید خدری و ابو هریره رضی الله عنهما میگویند: «مَا يُصِيبُ الْمُسْلِمَ مِنْ نَصَبٍ وَلَا وَصَبٍ، وَلَا هَمٍّ وَلَا حُزْنٍ، وَلَا أَدَى وَلَا غَمٍّ، حَتَّى الشُّوْكَةِ يُسَاكُهَا، إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ». (بخاری: 5642) یعنی: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «مسلمان، دچار هیچگونه خستگی، بیماری، نگرانی، ناراحتی، گرفتاری و غمی نمیشود مگر اینکه خداوند به وسیله آنها، گناهانش را میبخشد. حتی خاری که به پایش میخورد» (باعث کفارة گناهانش میشود).

بنابر این هرگاه بنده ی مومن متقی در بلا و مصیبتی قرار گرفت، باید آنرا به نعمت تبدیل کند! چگونه؟ با صبوری و سپاسگذاری کردن و راضی شدن به تقدیر الهی و توکل کردن به او در دفع آن سختی. تا بدین ترتیب آنرا کفاره ی گناهانش کند.

با این وجود ممکن است گاهی بعضی از انسانها از حدود الهی تجاوز کنند و در اعماق گناه فرو روند، و خداوند متعال قسمتی از گناهانش را در این دنیا مجازات می کند و وی را در بلا می اندازد تا شاید بخود آید و دست از معصیت بردارد و توبه کند، و یا به سبب فسادشان بر روی زمین، آنها را به مصائب بزرگ می اندازد و بدین طریق آنها را محو نابود سازد. چنانکه الله تعالی میفرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» (شوری 30). یعنی: اگر شما را مصیبتی رسد، به خاطر کارهایی است که می کنید و خدا بسیاری از گناهان را عفو می کند.

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر (شوری 30) مینویسد: «خداوند متعال خبر میدهد که هر مصیبتی به جسم یا اموال یا فرزندان بندگان میرسد یا آنچه را که دوست دارند و برایشان عزیز است، از دست می دهند، به خاطر کارهای بدی است که انجام می دهند و خداوند از بسیاری از کارهای بندگان گذشت می کند. پس خداوند متعال بر بندگان ستم نمی کند ولی آنها خودشان بر خویشان ستم میکنند. «وَلَوْ يَوَّاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرهَا مِنْ دَابَّةٍ» و اگر خداوند مردم را به خاطر کارهایی که کرده اند، مواخذه می کرد، هیچ جنبنده ای را روی زمین باقی نمی گذاشت. خداوند که کیفرها و عذاب ها را به تاخیر می اندازد بدان خاطر نیست که آن را فراموش کرده یا توانایی ندارد، بلکه در می گذرد».

و به قول بعضی از مفسرین: آیه کریمه (شوری 30) مخصوص به کافران میباشد. یعنی: کافران به سبب گناهانشان به مصیبتها دچار می گردند، بی آنکه این مصیبتها کفاره کننده گناهی از گناهانشان بوده یا پاداشی را برایشان به همراه داشته باشد چنانکه الله تعالی، مجازات دنیوی آنان را در برابر بسیاری دیگر از گناهانشان فرو گذاشته و به سبب آن گناهان در دنیا عذابشان نمیکند بلکه تا سرای آخرت مهلتشان میدهد.

و باز الله سبحانه و تعالی میفرماید: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (روم 41).

یعنی: فساد، در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است؛ خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند، شاید (بسوی حق) بازگردند!

خلاصه اینکه: خداوند متعال به چند علت بر انسانها مصیبت وارد می سازد:

اول: به دلیل افتادن شخص یا انسانها در گناه و معصیت و فساد.

- تا اینکه این قوم متنبه شوند و دست از معصیت بردارند و توبه کنند.

- یا آنها را به دلیل فساد بر روی زمین، محو و نابود سازد.

دوم: به دلیل ابتلا و آزمایش انسانها.

سوم: به کفاره ی گناهان مسلمان تبدیل شود.

خواننده محترم !

در این هیچ جای شک نیست که: مطالعه تاریخ و شناخت سرنوشت ملت ها، و اقوام گذشته، بخصوص آنعه از اقوام که در مقابل پیامبران خویش بغاوت و نافرمانی نموده اند، در جهان بینی و ایمان انسان نقش دارد. سیر و سیاحت در جهان برای بررسی تاریخ ملت ها و عامل عبرت و رشد باشد، اشخاص که از هلاکت گذشتگان عبرت نمی گیرند، قابل توبیخ و سرزنش هستند. و باید گفت: اراده خداوند بر تاریخ و طاغوت ها، غالب و حاکم است.

یاد از تاریخ گذشتگان، عامل صبر در برابر سختی ها و مشکلات است.

قهر الهی در يك و یا هم چند نمونه خلاصه نمی شود، بلکه، او می تواند به اشکال مختلفی قهر خود را نشان دهد.

همچنان قایل یاد آوری و تذکر است که: تمام جزا ها و عقوبت ها صرف در روز قیامت بوقوع نمی پیوندد، بلکه برخی از اقوام و برخی از انسانها، حتی در همین دنیا جزای اعمال را که مرتکب شده می بیند.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (۱۱)

این به خاطر آن است که الله کارساز مؤمنان است و کافران هیچ کارسازی ندارند. (11)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« مَوْلَى » سرپرست، دوست، حمایت گر، یاور. [انفال/۴۰، المولی]، [حج/۱۳ و ۷۸، المولی]، [دخان/۴۱].

شأن نزول :

قتاده در شأن نزول این آیه مبارکه میفرماید: اساساً آیه در روز احد نازل شد آنگاه که رسول الله صلی الله علیه وسلم در شکاف میان دو کوه قرار داشتند و مشرکان چیغ می زدند: روزی در برابر روزی! ما بت «عزی» را داریم و شما عزایی ندارید! رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در جواب آنان بگوئید: الله مولانا، ولا مولى لكم: الله تعالى مولاى ماست و شما مولایی ندارید». (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروی (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری).

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوَى لَهُمْ (۱۲)

بی تردید خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند به باغهایی داخل میکند که نهرها از زیر (قصرها و درختان) آن روان است. و کافران (در دنیا) برخوردار میشوند و می خورند (بدون فرق حلال و حرام) طوری که چهار پایان میخورند و در آخرت دوزخ جایگاه آنهاست. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« يَتَمَتَّعُونَ »: بهره مند می شوند، لذت می برند. « مَثْوَى »: جایگاه.

تفسیر :

واقعیت امر این که: اهل ایمان و عمل صالح در مقام و منزلت هستند که الله تعالی خود عهده

دار وارد ساختن آنان به جنت است.

امام فخر رازی میفرماید: «خداوند متعال بدین سبب در بسیاری از آیات به ذکر (جویباران) در توصیف جنت اکتفا می‌کند، «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» زیرا هر جا که نهرها باشد، در آنجا اشجار و سرسبزی است و در هر جا اشجار و سرسبزی باشد، در آنجا میوه است. (تفسیر انوار القرآن).

در ضمن قابل یادآوری است که: ملائک، پایان کار است و گرنه بهره‌گیری‌های مادی، کم و بیش برای همه‌ای انسانها مساعد است.

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكَنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ (۱۳)

و چه بسیار (اهالی) قریه‌های که آنها از اهالی شهری که تو را از آن بیرون کردند قدرتمندتر بودند و ما آنان را نابود کردیم پس هیچ یار و مددگاری نداشتند. (13) تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَأَيِّنْ»: چه بسیار، بسا! [حج/۴۵ و ۴۸]، [همین سوره ۱۳/۱۳]. «أَشَدُّ قُوَّةً»: نیرومندتر، پرتوان‌تر.

اسباب نزول آیه 13:

967- ابویعلی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم (به قصد هجرت از مکه خارج شد و مقابل غار رسید به سوی مکه نگاه کرد و گفت: تو در نزد من محبوب‌ترین شهر خدا هستی، اگر فرزندان تو به زور و ستم مرا بیرون نمی‌کردند هرگز از مکه خارج نمی‌شدم. پس خدا «وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ...» را نازل کرد. خواننده محترم!

در بسیاری از حالت و اوضاع حوادثی در تاریخ بشریت و بخصوص زندگی پیامبران الهی طوری پیش آمده است، که فشارها و سختی‌ها، و مهاجرات‌های جبری، عامل حرکت و برکت شده است. از جمله مهاجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم از مکه به مدینه با فشارها و سختی‌ها مواجه بود ولی این هجرت برکت و نور عظیمی را برای بشریت به ارمغان آورد. این مهاجرت و اوضاع و حالت مشقت بار رسول الله صلی الله علیه وسلم درس آموزنده برای مصلحان و مبلغان دینی است که؛ باید آمادگی کامل برای هر گونه اذیت و آزاری را از جانب مخالفان خود داشته باشند.

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۴)

آیا کسی که دلیل روشنی از سوی پروردگارش دارد، مانند کسی است که کردار بدش برای او مزین شده و ایشان از هوی و هوس خود پیروی کردند؟ (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَلَىٰ بَيِّنَةٍ»: بر دلیلی، بر راه روشنی، بر شناخت کامل.

تفسیر:

«بَيِّنَةٍ» از کلمه «بینونه» (جدایی) است. در اصل به چیزی می‌گویند که میان دو چیز فاصله و جدایی ایجاد میکند، طوری که دیگر هیچ‌گونه ربط و اتصالی با هم در بین این دو چیز نباشد. بنابر همین دلیل روشن و آشکارا است که؛ حق را از باطل جدا می‌کند آنرا «بینه» می‌گویند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم با منطق و بینه با دلائل و معجزات به سراغ مردم می‌آید، ولی کفار به پیروی از هوس‌های خویش با او برخورد می‌کردند.
 بناءً باید گفت که: رسالت پیامبر اسلام همراه با بینه است. آن حضرت از جانب الله تعالی مأمور است و از پیش خود حرفی ندارد و بر این امر تأکید می‌ورزد.
 طوریکه قرآن عظیم الشان در این مورد میفرماید: «إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي» (بگو: همانا من از طرف پروردگارم بر دلیل آشکاری هستم) (سوره انعام، 57).
 کُفَّار درمقابل این دعوت حق رسول الله صلی الله علیه وسلم میگفتند: اگر راست می‌گویی، چرا قهر خدا بر ما نازل نمیشود؟ «تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ» نظیر آیه‌ای که میگفتند: اگر این مطلب راست است، خدایا! بر ما سنگ بباران، «فَأَمْطِرُ عَلَيْنَا حَجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ» (انفال، 32).
 «استعجال» و عذاب خواهی در اقوام دیگر هم بوده و به حضرت هود و صالح و نوح هم می‌گفتند: اگر راست می‌گویی عذاب موعود را سریعاً برای ما بیاور. «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا» (اعراف، 70 و 77؛ هود، 32).

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِّن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّن خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِّن عَسَلٍ مُّصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُل الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ (١٥)

وصف جنتی که به پرهیزگاران وعده داده شده (چنین است که) در آن جویهایی از آب (زالال و خاص) است که بدبو شدنی نیست، و جویهایی از شیری که مزه‌اش تغییرناپذیر است، و جویهایی از شرابی است که برای نوشندگان لذت بخش است و جویهایی از عسلی است که ناب و خالص است و در آن جا برای آنان هرگونه میوه است و از آمرزش پروردگار شان برخوردارند. (آیا ایشان) مانند کسانی هستند که در آتش دوزخ دائمی‌اند؟ و از آب جوشان نوشانده می‌شوند که روده هایشان را پاره پاره می‌کند. (15)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَثَلٌ» : وصف، صفت. «غیر آسن» : آبی است که رنگ و بو و طعمش تغییر نکرده و فاسد نشده باشد، یعنی غیر متغیر. باید متذکر شد که: نعمت های بهشتی از هر گونه آفت و نقص و تغییر به دورند.

«مصفی» : صاف و خالص، پالوده، پاک. . باید متذکر شد که: نعمت‌های بهشتی از هر گونه آفت و نقص و تغییر به دورند. در ضمن آب و هوای بهشت، نعمت ها را متغیر و مسموم و بد بو نمی‌سازد.

تفسیر :

ابن مسعود گفته است: رودخانه های بهشت از کوهی از مشک می جوشند (مختصر ۲۳۲/۳). «وَ أَنْهَارٌ مِّن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ» و رودخانه هایی از شیری که بی نهایت سفید و شیرین و پرچربی است و هرچند بماند نمی ترشد و آنطور که شیر دنیا فاسد می‌شود، فاسد نمی‌گردد. و در حدیثی مرفوع آمده است: «از پستان حیوانات نیامده است» (مختصر ۲۳۲/۳).

«وَ أَنْهَارٌ مِّن عَسَلٍ مُّصَفًّى» و رودخانه هایی از عسل بسیار صاف و خوشرنگ و بو در

آن جاری است که از شکم زنبور عسل خارج نشده است. ابو سعود گفته است: «عسل مصفی» یعنی موم و فضولات زنبور عسل با آن مخلوط نیست. (ابو سعود ۵/۷۴).
«و لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ» آنها در بهشت از انواع و اصناف متعدد میوه و ثمر برخوردار دارند.

در حاشیه‌ای بیضاوی آمده است: آوردن ثمرات بعد از نوشیدنی نشان دهنده‌ی آن است که خوردنی‌های اهل بهشت برای لذت است نه برای رفع احتیاج. (شیخ زاده ۳/۳۴۸) «و مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ» علاوه بر تمام اینها، از نعمت‌های روحی نیکو برخوردارند که عبارت است از بخشودگی و مهر و رضایت خدا. در حدیث آمده است: «رضایت من شامل حال شما شده است و بعد از آن هرگز از شما ناراضی نمی‌شوم». صاوی گفته است: در بهشت در مورد خوردن و نوشیدن باز خواست و محاسبه به عمل نمی‌آید. به عکس دنیا که بر خوردن و نوشیدن آن باز خواست و عقاب مطرح است. اما در مقابل نعمت‌های آخرت حساب و عذابی مقرر نیست. (صاوی ۴/۸۴)

«كَمْ مِنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ» آیا چنین کسانی به چنین اوصاف و نعمت‌هایی مانند کسی است که برای همیشه در دوزخ میماند؟ استفهام برای انکار است.

یعنی آن‌که در آن نعمت پایدار قرار دارد با کسی که برای همیشه در آتش است، برابر نیست؟ «وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ» به جای آن نوشیدنی‌ها، آبی بسیار داغ می‌نوشند، و از فرط داغی و حرارتش روده‌ها را پاره می‌کند؟ مفسران گفته‌اند: آب به آخرین درجه‌ی حرارتش می‌رسد، که وقتی به آن نزدیک شوند صورتنشان کباب می‌شود و پوست سرشان می‌افتد. و وقتی آن را بنوشند روده‌ها قطع شده و از دبرشان بیرون می‌ریزد. (تفسیر قرطبی ۶/۲۳۷)

خواننده محترم!

در آیه ۱۲ بطور مختصر در مورد وصف جنت مطالبی بیان شد «جَنَّاتٍ تَجْرِي» ولی در این آیه مبارکه تفصیل آن بیان می‌یابد. «فِيهَا أَنْهَارٌ ... وَ أَنْهَارٌ ... وَ أَنْهَارٌ» «دلیل این‌که خداوند متعال در این آیه مبارکه؛ از این چهار نوع جویبار ذکری بعمل آورده اینست که: این انواع چهارگانه؛ ضرورت، نیاز، عیش و عشرت و درمان را باهم جمع کرده‌اند زیرا آب ضرورت است، شیر مورد نیاز است، شراب سبب عیش و عشرت است و عسل درمان بخش.

برای هر چیزی کمالی است، کمال آب، بو نداشتن و کمال شیر، تغییر نکردن مزه آن و کمال نوشیدنی‌ها، لذیذ بودن و کمال عسل، خالص بودن آن است.
با توجه به تکرار کلمه «انهار» میتوان فهمید که هر يك از شیر و عسل و شراب و آب، دارای چندین نهر است.

در حدیث شریف آمده است: «در بهشت دریای شیر است و دریای آب و دریای عسل و دریای شراب؛ سپس جویباران از این دریاها منشعب می‌شوند».

قابل تذکر است که: تعدد و تنوع طلبی، خواست طبیعی بشر است. در بهشت، در کنار نعمت‌های مادی و جسمانی، نعمت‌های معنوی و روحی نیز هست.

نعمت‌هایی را که بهشتیان دریافت می‌کنند، در سایه مغفرت پروردگار است. همچنان باید گفت که: حساب جسم و بدن انسان در قیامت، با جسم و بدن او در دنیا فرق می‌کند.

«حمیم»: آب سخت سوزانی است که در حال غلیان و جوشش قرار دارد «تا روده‌هایشان را پاره‌پاره کند» از فرط حرارت و داغی خویش؟ هرگز این دو گروه باهم برابر نیستند.
خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه وضعیت حال مؤمنان و کافران در هر دو سرا به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (16 الی 23) در باره حال و وضعیت منافقان که از جمله کافران اند و حال و وضعیت مهتدون (راه یافتگان) هنگام گوش فرادادن به آیات عقیدتی و هنگام نزول آیات عملی قرآن عظیم الشان، بحث بعمل می‌آورد.
یادداشت:

در آیات (16 الی 19) در بیان حال کافر، منافق و مؤمن مهتدی در وقت گوش فرا دادن به آیات عقیده و عملی چون: توحید، حشر و نشر، زنده شدن و... است و آیات 20 تا 23 آیات عملی مانند: جهاد، نماز، زکات و امثال اینهاست که مؤمنان راه یافته در انتظار نزول این آیات و برای آمدنش بی صبرانه چشم به راه بودند، تا بدان وسیله به الله سبحان و تعالی خود نزدیکتر شوند و او را خشنود گردانند؛ اما منافقان هر گاه چیزی از تکالیف بدنی یا مالی نازل می‌شد، برایشان سنگین بود و به انواع عذر تراشی شروع می‌کردند.
وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَنفَا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۶)

و از آنان (منافقان) کسانی هستند که به تو (در ظاهر) گوش می‌دهند، اما وقتی که از نزد تو بیرون می‌روند به کسانی که به آنان علم و دانش بخشیده شده است (به طور تمسخر) می‌گویند: او هم اکنون چه گفت؟ ایشان کسانی‌اند که الله بر دل‌هایشان مهر نهاده است و از هوی و هوس‌هایشان پیروی کرده‌اند. (16)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أنفا» چند لحظه پیش.

«يَسْتَمِعُ»: گوش فرا می‌دهد. «أُوتُوا الْعِلْمَ»: دانش داده شدند، اهل دانش، دانش یافتگان. «أنفا»: هم اکنون، الآن، هم اینک. «طَبَعَ»: مهر نهاد. [توبه/۹۳]، [نحل/۱۰۸].

تفسیر:

در این آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: کافرانی که در ظاهر مسلمان هستند، در مجالس تو شرکت میکنند و به قرآن گوش می‌دهند، از اینکه به حقایق تو و کتاب تو ایمان ندارند، قادر به درک و پذیرش آن هم نیستند، بدین بنیاد زمانی که به پیروانت که نسبت به سخنان تو علم دارند می‌رسند، با تحقیر و تمسخر می‌گویند: این چه سخنانی است که این مرد می‌گوید؟! ولی ای پیامبر! گمان نکنی که سخنان تو قابل درک نیست، بلکه روحیه عناد و لجاجت آنها باعث گردیده که خداوند بر دل آنها مهر نهد و آنان قدرت درک حقیقت را نداشته باشند و فقط تابع هوا و هوس‌های خویش باشند.

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ»: در میان آن منافقان گروهی به سخنان تو گوش میدهند. «حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ»: تا وقتی که از مجلس بیرون می‌روند. «قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَنفَا»، به دانشمندان صحابه از قبیل ابن عباس و ابن مسعود می‌گویند: محمد چند لحظه قبل چه گفت؟ ابن کثیر گفته است: خدای متعال از کودنی و کم فهمی منافقان خبر داده است. به طوری که در مجلس پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم می‌نشینند و به گفتارش

گوش میدهند، اما چیزی از آن نمی فهمند. وقتی از نزد او بیرون می روند به یارانش میگویند: همین حالا محمد چه گفت؟ سخنان او را درک نمیکنند و به آن اهمیت نمیدهند. (مختصر ۳/۳۳۳).

«أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ»: الله متعال به سبب کفرشان بر قلب آنان مهر زده است. «وَأَتَّبِعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۶)»: و از هوس های باطل خود تبعیت کردند.

اسباب نزول آیه 16:

968- ابن منذر از ابن جریج روایت کرده است: مسلمانان و منافقان با هم دور نبی کریم (جمع می شدند. مسلمانان سخنان پیغمبر را به گوش جان می شنیدند و به آن قلباً توجه می کردند. منافقان نیز گفتار پیامبر را می شنیدند، اما توجه قلبی نمی کردند چون از حضور مبارک خارج میشدند از مسلمانان می پرسیدند که پیامبر همین اکنون چه گفت؟ پس آیه «وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ...» نازل شد. شاه ولی الله دهلوی می گوید: «از اینجا تا آخر سوره در باب تهدید مردم ضعیف الایمان نازل شد».

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (۱۷)

و کسانی که هدایت یافته اند خدا بر هدایت شان افزوده و پرهیزکاری و تقوایشان را به آنان عطا کرده است (17)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« اهْتَدَوْا »: هدایت یافتند. «زَادَ»: افزود. «تَقْوَاهُمْ»: تقوائی که برای نجات انسان از دوزخ و رسیدن آنان به جنت لازم است. در ضمن باید متذکر شد که: تقوا، هدیه و مکافات الهی برای هدایت پذیران است. هدایت واقعی آن است که انسان را به تقوا برساند.

تفسیر :

امام فخر رازی در تفسیر آیه مبارکه فرموده است: بعد از این که الله متعال توضیح داد که منافق گوش میدهد اما سود نمی برد، دوباره گوش می کند اما فایده نمی برد، بیان کرده است که حال مؤمن هدایت شده به عکس آن است؛ چون گوش می دهد و می فهمد و به علم خود عمل می کند. فایده ای که اینجا وجود دارد قطع عذر منافق می باشد؛ چون اگر بگوید به خاطر ابهام، گفتار پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را نفهمیدم، در رد او گفته می شود: مؤمن فهمید و مطلب را دریافت نمود، و نفهمیدن تو از تیرگی قلب تو است نه از ابهام سخن او. (تفسیر کبیر ۲۸/۵۸).

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ (۱۸)

پس انتظار ندارند مگر قیامت را که به ناگهان به سراغشان آید، که به راستی هم اکنون نشانه های آن ظاهر شده است، پس چون قیامت به سراغشان بیاید، عبرت گرفتن شان چه سودی برای آنان خواهد داشت؟ (۱۸).

تشریح لغات و اصطلاحات :

« يَنْظُرُونَ »: می نگرند. چشم به راه اند. « بَغْتَةً »: ناگهان، به ناگاه. «أَشْرَاطُهَا»: جمع شرط، علامتها، نشانه ها. «ذکری»: بیدار شدن، اندرز گرفتن، به خود آمدن.

تفسیر :

کافران جز روز قیامت را که الله تعالی برای آنان و عده داده انتظار نمی کشند. اما قیامت به طور ناگهانی چنان می آید که آنان در غرور به سر می برند و هیچ آگاهی ندارند. آری! نشانه های قیامت آمد، ولی آنان از با ایمان و توبه بدان آمادگی نگرفتند، اکنون که به طور ناگهانی فرا رسید و وقت توبه و ایمان گذشت از چگونه پند پذیری ممکن است؟

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ (۱۹)

پس بدان که معبودی جز الله نیست، و برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان استغفار کن، و الله گردش و آرامیدن تان را می داند. (۱۹).

تفسیر :

«متقلّبکم و مثواکم» همه حرکات و سکنات شما. (به قولی معنی این است: که الله تعالی جنب و جوش و گردش شما را در اعمال روزانهتان و جای قرار و آرام شما را در شب به هنگام خوابتان می داند.

شاه ولی الله دهلوی میگوید: «حاصل معنی این آیات، نکوهش شخصی است که به مجلس علم در آید ولی به فهم حقیقت آن نرسیده و به سبب هجوم هوای نفس بر دلش، نیازمند پرسش از دیگران گردد همچنین این آیات بیم دهی ای است از قیامت برای همچو شخصی». (تفسیر انوار القرآن)

«استغفار» از ریشه «غفر» در لغت به معنی «پوشش»، (ابن منظور، محمد بن مکرّم، لسان العرب، ج 5، ص 25)، «محو» و «پاک» کردن است. اما در اصطلاح به معنی درخواست زبانی یا عملی آمرزش و پاک کردن گناهان از پیشگاه خداوند است. راغب اصفهانی). در فرهنگ دینی، درخواست آمرزش از پیشگاه پروردگار با عظمت، دارای چنان اهمیتی است که قرآن عظیم الشان به آن تاکید نموده طوریکه میفرماید: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً» (سوره نوح 10) و «وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (مزمّل، 20). حتی پیامبران الهی از خداوند طلب درخواست آمرزش داشتند: «وَ قُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ»؛ (مؤمنون، 118). و بگو: پروردگارا! مرا ببخش و رحمت کن و تو بهترین رحم کنندگانی. «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ ادْخُلْنَا فِي رَحْمَتِكَ»؛ (موسی) گفت: پروردگارا! من و برادرم را ببامرز، و ما را در رحمت خود داخل فرما. (اعراف، 151). در آیه «وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» ملاحظه نمودیم که: زنان و مردان، هر دو مشمول دعای پیامبرند و ملاک دعای پیامبر، مؤمن بودن است نه جنسیت.

از فحوی آیه «وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَ مَثْوَاكُمْ» معلوم می گردد که: تنها به استغفار پیامبر تکیه نکنید، بلکه خودتان نیز الله تعالی را حاضر و شاهد دانسته و از گناه در محضر او حیا کنید. همه انسانها حتی رسولان الهی نیازمند لطف و رحمت الله تعالی هستند. احاطه علمی خداوند بر تمام حالات انسان ها است، راه نجات از عقوبت لغزشها همانا روی آوردن به استغفار است.

در حدیث شریف به روایت طبرانی از ابو هریره (رض) آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إني لأستغفر الله وأتوب إليه في اليوم مائة مرة». «همانا من در

روزی صد بار از خداوند آمرزش می‌خواهم و به سوی او توبه می‌کنم.» یا معنی این است: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! بر ترک امور اولی و افضل استغفار بخواه. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در عمل به فرمان الهی در مورد آمرزش خواهی - چنین دعا میکردند: «اللهم اغفر لي خطيئتي وجهلي وإسرافي في أمري وما أنت أعلم به مني، اللهم اغفر لي خطيئتي وجهلي وإسرافي في أمري وما أنت أعلم به مني، اللهم اغفر لي هزلي وجدي وخطئي وعمدي، وكل ذلك عندي». «بار الها! بر من خطا و جهل و اسرافم در کارم را و آنچه را که توبه آن از من داناتر هستی، بیامرز. بار الها! بیامرز بر من امور غیر جدی و جدی‌ام را و خطا و قصدم را و همه اینها را که نزد من است».

همچنین در حدیث شریف به روایت مسلم از علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمده است که آن حضرت (ص) در آخر نماز چنین دعا می‌کردند: «اللهم اغفر لي ما قدمت وما أخرت، وما أسررت وما أعلنت، وما أسرفت وما أنت أعلم به مني، أنت إلهي لا إله إلا أنت». «بار الها! بیامرز بر من آنچه را که پنهانی انجام داده‌ام و آنچه را که آشکار کرده‌ام و بیامرز بر من زیاده روی‌ام را و آنچه را که تو از من به آن داناتری، تو خدای من هستی، معبودی جز تو نیست».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق (رض) آمده است که رسول الله (ص) فرمودند: «به ذکر لا اله الا الله و به استغفار پایبند باشید و این دو را بسیار تکرار کنید زیرا ابلیس گفت: همانا من مردم را با گناهان هلاک ساختم و آنان مرا به لا اله الا الله و استغفار هلاک ساختند، سپس چون این کار را از آنان دیدم؛ با هوس‌ها هلاکشان ساختم پس آنان (به غلط) می‌پندارند که راه یافته‌اند».

همچنان در حدیثی آمده است که: هر کس دعای زیر را بخواند، خداوند گناهانش را می‌آمرزد، اگر چه از میدان جهاد گریخته باشد: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ».

(من از خدای بزرگی که هیچ معبودی جز او «بحق» وجود ندارد و زنده و پاینده است، آمرزش می‌خواهم و به سوی او توبه می‌کنم). البانی آنرا صحیح دانسته است، نگا: صحیح الترمذی 182/3 و جامع الأصول لأحاديث الرسول ص 389/4 - 390 به تحقیق أرناؤوط.

به زبان آوردن گناهان در هنگام توبه :

هر زمانیکه شخصی مرتکب گناهی میشود بعد قلباً پشیمان گشته و تصمیمش را عزم میکند تا آن گناه را دیگر تکرار نکند و از خداوند می‌خواهد تا گناهش را ببخشد، عبارتی قصد توبه مینماید، پس همین نیت درونی بیانگر آنست که او از کدام گناه می‌خواهد توبه نماید، بنابراین بر زبان آوردن گناه در هنگام توبه گفتن نیازی نیست، کافیهست تا شخص از خدا طلب مغفرت نماید و خداوند از قلب او آگاهست و می‌داند از چه گناهی توبه می‌کند.

پس کافیهست تا لفظ توبه و استغفار ورد زبانش باشد، زیرا توبه بایستی هم در قلب و هم در زبان باشد، در قلب خود پشیمان شود و با زبان توبه و استغفار کند ولی نیازی به ذکر گناه نیست، از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَسَلَّمَ يَقُولُ: «وَاللَّهِ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً» رواه البخاری.

از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که میفرمود: سوگند به خدا که من در روز بیش از هفتاد بار استغفرالله و اتوب الیه می گویم.

از اغر مزنی رضی الله عنه روایت شده که: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّهُ لِيُغَانُ عَلَى قَلْبِي، وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ مِئَةَ مَرَّةٍ» رواه مُسْلِم. (رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: همانا بر دلم از ذکر فتور و سستی پیدا میشود (در لحظه های گرفتاری) و من روزی صد بار استغفرالله می گویم.) که مسلما این توبه و استغفار با زبان جاری شده و قلب با آن همراه بوده است.

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَىٰ لَهُمْ (٢٠)

کسانی که ایمان آورده اند میگویند چرا سوره ای نازل نمی شود؟ (که در آن فرمان جهاد باشد) پس چون سوره روشن و محکم (غیر منسوخ و واضح) نازل شود و در آن جنگ ذکر گردد، آنان را که در دل هایشان مرض نفاق است می بینی مانند کسی به تو نگاه می کنند که به سبب مرگ بیهوش شده باشد، پس همان مرگ برایشان بهتر است. (٢٠)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَوْلَا نُزِّلَتْ»: چرا نازل نشد؟ «مُحْكَمَةٌ»: قاطع و استوار. «نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ»: چون نگاه کردن کسی که در حال بیهوشی و مرگ است، مانند نگاه کردن محتضر که چشمانش از حرکت باز مانده اند، «أُولَىٰ لَهُمْ»: مرگ بر آنان. [قیامت / ٣٤ و ٣٥].

تفسیر :

مفسر شیخ قرطبی گفته است: مُحْكَمَةٌ یعنی نسخ نشده. و قتاده گفته است: هر سوره ای که در آن از جهاد یاد شده است، محکم به شمار می آید، شدیدترین بخش قرآن برای منافقین، بخش جهاد است. (تفسیر قرطبی ٢٤٣/١٦).

«فَأُولَىٰ لَهُمْ» وای به حالشان! در التسهیل آمده است: کلمه ای است که برای تهدید و نفرین به کار می رود. مانند فرموده ی: أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ. (التسهیل ٤٩/٤). بعضی از مفسران گفته اند: فَأُولَىٰ لَهُمْ یعنی برای آنان شایسته تر است. خبر آن عبارت است از طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ و آنچه که ما ذکر کردیم روشن تر است و قرطبی آن را پذیرفته است.

طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ (٢١)

فرمانبردارای و گفتار نیک برای آنها بهتر است، پس چون امر (جنگ) قطعی شد، اگر به الله راست گویند (وصادقانه جنگند) حتما برایشان خیر است. (21)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَوْلٌ مَعْرُوفٌ»: سخن پسندیده. «عَزَمَ الْأَمْرُ»: کار قطعی شد. «كان خيرا»: بهتر بود.

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ (٢٢)

شما منافقان اگر (از فرمان خدا و اطاعت قرآن) روی بگردانید جز این از شما انتظار نمی رود که در زمین فساد کنید و پیوندهای خویشاوندی تان را قطع کنید؟ (22)

تفسیر :

ابن کثیر در معنی آن میفرماید: چه بسا اگر از جهاد روی برگردانده و سرباز زنید؛ به شیوه دوران جاهلیت - مانند فساد افروزی در زمین و غیره - برگردید. قتاده گفته است: یعنی وقتی آنها به کتاب خدا پشت کردند، آنان را چگونه دیدید؟ آیا به خون ریختن نپرداختند، و صله‌ی رحم را قطع نکردند، و از فرمان رحمان سر برنتافتند؟! ابو حیان گفته است: منظور دوران فترت بعد از زمان پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم است. (البحر ۸/۸۲).

کلمه «عسی» بر توقع رخدادی که بعداً به وقوع می پیوندد، دلالت می کند و از آنجا که توقع در مورد خداوند متعال قابل تصور نیست زیرا او بر گذشته و آینده به طور یکسان دانا و محیط می باشد پس «عسی» در مورد خداوند متعال مفید تحقق و قطعیت است نه مفید توقع. در حدیث شریف آمده است: «ما من ذنب أحرى أن يعجل الله تعالى عقوبته في الدنيا مع ما يدخر لصاحبه في الآخرة من البغي وقطيعة الرحم». «هیچ گناهی سزاوارتر به آن نیست که خداوند متعال عقوبت آن را در دنیا شتابان بفرستد - بجز آنچه که برای صاحبش در آخرت ذخیره می کند - مانند بغاوت و قطع پیوند رحم». (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤوف مخلص هروی (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ (۲۳)

اینان همان کسانی که خدا آنان را لعنت نموده و [گوش دل] ایشان را کر و چشم های شان را کور کرده است. (23)

تفسیر :

امام قرطبی گفته است: خدا فرموده است: هر کس چنان عمل کند نفرین بر او باد! و بهره گیری از شنوایی و بینایی را از او سلب می کند، تا به حق راهیاب نشود هر چند آن راهم بشنود. بدین ترتیب او را به صورت حیوان بی خبری در می آورد. (تفسیر قرطبی ۲۴۶/۱۶).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (24 الی 35) در مورد حال منافقان هنگام جان دادن و فلسفه ی جهاد، حال و روز برخی از کافران اهل کتاب و برخی از مؤمنان در روز قیامت، را به بحث قرار میدهد.

أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا (۲۴)

آیا منافقان در آیات قرآن تفکر نمی کنند یا بر دلهایشان خود قفل ها (جهل و نفاق) زده اند. (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَتَذَبَّرُونَ» (دبر): می اندیشند، تدبر می کنند. «أَقْفَالٌ»: جمع قفل، قفلها.

تفسیر:

«أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا» ام به معنی «بل» است و برای انتقال از توییحی به توییح دیگر است؛ زیرا ظلمت و قسوت قلوبشان به حدی افزایش یافته است که تفکر و اندیشه را نمی پذیرد، یعنی قلب آنان سخت و تیره می باشد و انگار با قفل های آهنین قفل شده است، نه نوری در آن نفوذ می کند و نه ایمانی.

امام فخر رازی گفته است: قلب برای شناسایی و معرفت خلق شده است. وقتی معرفت در آن نباشد، مرده است. به انسان موذی می‌گویند: انسان نیست، وحشی است. و این قلب نیست، بلکه سنگ است. (تفسیر کبیر ۶۶/۲۸).

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ (۲۵)

بی‌گمان کسانی که پس از آنکه راه هدایت بر آنان روشن شده است، به آن پشت کردند [و به گذشته برگشتند]، شیطان آن را در چشمشان آراسته است جلوه داد و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ارْتَدُّوا»: بازگشتند. پس رفتند. «سَوَّلَ»: آراست، زینت داد. «أَمَلَى لَهُمْ»: زندگانی را طولانی در نظرشان جلوه داد.

تفسیر :

واقعیت امر اینست که: توجه و گوش دادن به وسوسه های شیطان، از آفات ایمان است و سر انجामी جز ارتداد و بد عاقبت شدن ندارد.

«سَوَّلَ لَهُمْ» یا به معنای زیبا ساختن زشتی ها و وارونه نمایاندن واقعیات است و یا به معنی «تسهیل» و آسان سازی است، یعنی شیطان راه انحراف را برای انسان آسان جلوه میدهد. بناءً باید گفت که: زیبا جلوه دادن بدی ها و آرزوهای طولانی، از جمله وسایل کار شیطان است. (هر کس زشتی ها را زیبا جلوه دهد، شیطان صفت است) فعالیت های شرّیرانه شیطان که در قرآن از آن یادآوری شده است:

فعالیت های شرّیرانه که در قرآن عظیم الشان بدان اشاره شده عبارتند از: وسوسه: (ناس، 4 و 5)، امر به فحشا و بدی ها: (نور، 21)، زینت دادن کارهای بدوزشت: (انفال، 48 و انعام، 43)، ایجاد ترس و وحشت: (آل عمران، 175). و دشمنی (مائده، 91)، وعده فقر و تنگدستی (بقره، 268)، بد قولی و خلف وعده (ابراهیم، 27)، اسراف: (اسراء، 27) و بازداشتن از یاد الله (نساء، 60)، اختلاف و تفرقه (اسراء، 53 و طه، 20)، تمرد و نافرمانی: (مریم، 44)، ایجاد شك و تردید (حج، 3)، شرك و انحراف: (نمل، 24؛ قصص، 15). و آرزوهای طولانی و دراز (محمد، 25).

راه مقابله و مبارزه با شیطان :

قرآن عظیم الشان راه مقابله و مبارزه انسان در برابر شیطان را در دو چیز معرفی میکند: یکی آن که به دید دشمن به او دیده شود؛ «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ (6)» (آیه 6 سوره فاطر) (بی‌گمان، شیطان دشمن شما است، پس شما نیز او را دشمن بگیرید؛ جز این نیست که او دار و دسته‌ی خود را فرا میخواند تا از اصحاب دوزخ باشند).

دیگر اینکه در برابر شرور شیطان، به الله متعال پناه برد. «وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (200)» (آیه 200 سوره اعراف) (و اگر از طرف شیطان (و شیطان صفتان) کمترین وسوسه و تحریک و سوء نیتی به تو رسید، پس به الله سبحان و تعالی پناه آور که قطعاً او شنوا و داناست). در غیر آن شیطان خارجی، «الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ (25)» و شیطان درونی، «وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي» (آیه: 96 سوره طه) انسان را به

هلاکت و نابودی میرسانند.

**ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرَهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
إِسْرَارَهُمْ (۲۶)**

این بخاطر آن است که آنها به کسانی که نزول وحی الهی را کراهت داشتند گفتند ما در بعضی از امور از شما پیروی میکنیم، در حالیکه الله اسرار آنها را میداند. (۲۶)
تشریح لغات و اصطلاحات :

« کرهوا »: نپسندیدند، ناخوش داشتند، دشمن داشتند. «إِسْرَارَ»: جمع سر، رازها، نهانیها، نهان کاریها.

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ (۲۷)

پس حال و وضعشان زمانی که فرشتگان جانشان را می گیرند در حالیکه بر صورت و پشتشان [تازیانه عذاب] می زنند، چگونه خواهد بود؟ (۲۷)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«توفت»: میراند، روحش را گرفت. «أدبار»: جمع دبر، پشتها.

تفسیر :

مفسر قرطبی فرموده است: این تخویف و تهدید است. یعنی اگر عذاب آنها به تأخیر بیفتد تا فرا رسیدن اجل و پایان عمر تأخیر میشود. (تفسیر قرطبی ۲۵۰/۱۶).
حضرت ابن عباس(ض) گفته است: هر تبهکاری که بمیرد فرشتگان به صورت و پشت او تازیانه می زنند. (البحر ۸/۸۴).

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهُ وَكَرَهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۲۸)

این عذاب بدین سبب است که آنان از آنچه که الله را ناراض می سازد پیروی کردند و کسب رضایت او را ناخوش داشتند، خدا هم اعمالشان را محو و باطل گردانید. (۲۸)
تشریح لغات و اصطلاحات :

« أَسْخَطَ »: خشمگین کرد، به خشم آورد. «احبط»: باطل کرد، نابود کرد.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ (۲۹)

آیا کسانی که در دلهایشان مرض (نفاق پنهان) است گمان کردند خدا کینه های (پنهانی) شان را آشکار نخواهد ساخت. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« لَنْ يُخْرِجَ »: هرگز فاش نخواهد کرد، بیرون نخواهد آورد. «أَضْغَانَهُمْ»: جمع ضغن، کینه ها، بدخواهیها، دشمنیها.

**وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
أَعْمَالَكُمْ (۳۰)**

و اگر بخواهیم، آنان را یک یک به تونشان می دادیم پس ایشان را به سیمای [حقیقی] شان میشناسی و بی تردید آنان را از شیوه سخن گفتن خواهی شناخت؛ و الله کارهای شما را می داند. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« لَأَرَيْنَاكُمْ »: البته آنها را به تو نمایاندم. - ل + ارینا + ک + هم : حتما + نمایاندم + به تو + آنان را. «بِسِيمَاهُمْ»: سیما، قیافه، علامت. «لتعرفن»: حتما می شناسی. «لَحْنِ»

الْقَوْلِ»: طرز و شیوه ی گفتار.

تفسیر :

«وَلْتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ»: مفسر کلبی در مورد فرموده است: بعد از نزول این آیه هر منافقی در محضر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم زبان می گشود، پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم او را می شناخت. (تفسیر قرطبی ۱۶/۲۵۳).

رسوایی گنهکاران انتظار به بر پای روز قیامت نیست، بلکه در دنیا نیز امکان رسوایی آنها حتمی است، زیرا خلق و خوی درونی انسان، در قیافه و چهره انسانها تأثیر گذار است و سیمای انسان تا حدود زیادی بیانگر سیرت او میباشد به همین خاطر پروردگار با عظمت ما فرموده است: «فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ» از جانب دیگر نه فقط اصل سخن، بلکه لحن سخن نیز باید مؤدبانه باشد. بی ادبی منافقان در سخن گفتن، نفاق درونی آنان را آشکار می سازد. طوری که در آیه مبارکه به این اصل با زیبایی خاصی اشاره بعمل آمده است «لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» (البته آنان را از شیوه و تن گفتار شان می شناسی). هدف از لحن قول: در این آیه مبارکه؛ روش و فحوی سخن گفتن است.

طوری که عادت منافقان است که همیشه به عیجویی مسلمانان و گفتن سخنان نیش دار و زننده می پردازند به طوری که از لحن سخنشان درست فهمیده میشود که متکلم مربوط به کدام حزب و گروه است. (تفسیر انوار القرآن). انس بن مالک (رض) می فرماید: «ما عازم یکی از غزوات شده بودیم و در آن غزوه نه تن از منافقان با ما همراه بودند و مردم از آنان به درد آمده بودند پس آن منافقان شبی خوابیدند و صبح که بیدار شدند، بر پیشانی هر یک از آنان نوشته بود: این شخص منافق است».

در روایات ثابت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم گروهی از منافقان را به نام معرفی نمودند از جمله در حدیث شریف ذیل به روایت عقبه بن عامر (رض) آمده است که فرمود: «رسول اکرم ص برای ما سخنرانی ای ایراد نموده و پس از حمد و ستایش الله تعالی فرمودند: «ان فیکم منافقین، فمن سمیت فلیقم» بی گمان در میان شما منافقانی هستند پس هر کس را که من نام بردم، از جای خویش برخیزد. آن گاه فرمودند: برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! تا آن که سی و شش نفر را نام بردند. سپس بار دیگر فرمودند: بی گمان در میان شما منافقانی هستند پس از خداوند پروا دارید». راوی می افزاید: «عمر (رض) از نزد مردی از همانان که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم نامش را برده بودند در حالی گذشت که او چهره خود را پوشانده بود و چون عمر (رض) از قبل او را می شناخت، از او پرسید: تو را چه شده است که چهره ات را پوشانده ای؟ آن منافق سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم را [در مورد معرفی خود] به وی نقل کرد. پس عمر (رض) بر او چیغ زد و گفت: گم شو ای بدبخت روزگار!».

وَلْتَبْلُوْنَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِيْنَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِيْنَ وَنَبَلُوْا اَخْبَارَكُمْ (۳۱)

به یقین ما شما را امتحان می کنیم تا مجاهدان و صابران شما را معلوم کنیم و احوالتان را بشناسانیم (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« حَتَّى نَعْلَمَ »: تا معلوم بداریم. [بقره/۱۴۳، لنعلم]، [آل عمران/۱۴۰، ليعلم، [سبأ/۲۱، لنعلم]. « نَبَلُوْا »: (بلو) : بررسی می کنیم، می آزماییم.

تفسیر :

در التسهیل آمده است: منظور از گفته‌ی «حَتَّى نَعْلَمَ»: یعنی آشکارا آن را بدانیم تا به وسیله‌ی آن بتوان بر شما استدلال کرد و اقامه‌ی حجت نمود، وگرنه الله متعال قبل از وقوع اشیا آن را میداند، اما خواسته است بر مبنای اعمال صادر شده از آنها بر بندگانش اقامه‌ی حجت بکند. فضیل بن عیاض هر وقت این آیه را تلاوت می نمود گریه میکرد و میگفت: بار الهی! مرا آزمایش مفرما؛ زیرا وقتی ما را امتحان کنی ما را افشا نموده و پرده‌ی اسرار ما را پاره میکنی. (التسهیل ۴/۵۰).

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِطُّ أَعْمَالَهُمْ (۳۲)

بی‌گمان کسانی که پس از این که هدایت بر ایشان روشن شد، کفر ورزیدند و مردم را از راه الله باز داشتند و با پیغمبر مخالفت کردند هرگز به خداوند زیانی نمی‌رسانند، و به زودی اعمالشان را نابود می‌کند. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صَدَّوْا»: باز داشتند. «شَاقُوا»: یعنی آنان در شق و جانبی قرار گرفتند و پیامبر صلی الله علیه وسلم در شق و جانب دیگری.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ (۳۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید! الله را اطاعت کنید و از پیامبر [او نیز] اطاعت نمایید و اعمال خود را باطل مسازید! (۳۳)

تفسیر :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ»: الله تعالی در این آیه مبارکه خطر نشان می‌سازد که؛ لازمه‌ی ایمان، تسلیم بودن و اطاعت از احکام و دستاویز الله و رسول الله صلی الله علیه وسلم است. به صورت کل گفته می‌توانیم که هدایت و فرامین دین را میتوان دو نوع خلاصه و جمع‌بندی نمود؛ احکام الهی که همانا احکام قرآنی است دستاویز است که جانب الله تعالی وضع گردیده است و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم که در احادیث توضیح یافته است. و در ضمن احکام و دستاویز است که؛ دستاویز متغییر که؛ به مقتضای ضرورت‌ها و نیازها مردم و جوامع بشری از طرف حاکم اسلامی صادر میشود.

اسباب نزول آیه 33 :

969- ابن ابوحاتم و محمد بن نصر مروزی در «کتاب الصلاة» از ابوعلیه روایت کرده اند: یاران رسول الله (فکر می‌کردند، هرکسی که به ذات اقدس الهی ایمان داشته باشد ارتکاب گناهان برایش ضرر و زیان ندارد، چنانچه با کفر انجام اعمال نیکو سود نمی‌بخشد. پس «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» نازل شد. پس ترسیدند که ارتکاب گناه اعمال نیک را باطل میکند.

«وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» (و اعمال خود را باطل نگردانید) یعنی: حسنات و ثوابهای خویش را با گناهان کبیره، ریا، شهرت طلبی و منت گذاری باطل نگردانید. ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «اعمال خود را با ارتداد باطل نگردانید».

همچنان آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که گناهان کبیره، طاعات را هدر می‌دهند. امام مالک و امام ابوحنیفه بر اساس همین آیه برآنند که ترک نافله‌ای که شخص آن را شروع کرده، جایز نیست زیرا نافله گذار قبل از شروع کردن به عمل نفل، امیر نفس خویش است

اما چون به عمل نفل شروع کرد، دیگر خود را بدان ملزم نموده و بر انجام آن عزم کرده است بنابراین، تمام کردن آن بر وی واجب می‌باشد. (تفسیر انوار القرآن).

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (۳۴)
آنان که کافر شدند و راه خدا را (به روی خلق) بستند و به حال کفر مردند خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید. (۳۴)

تفسیر :

«فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» الله هرگز و در هیچ حالی آنها را نمی‌بخشد. این بیان به طور یقین و قطعی نشان می‌دهد که هر کس بر کفر بمیرد خدا او را نمی‌بخشد؛ چون گفته است: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ. ابو سعود گفته است: این حکم شامل تمام افرادی می‌شود که بر کفر می‌میرند، هر چند درست هم باشد که در مورد اهل قلب نازل شده است. (ابو سعود ۷۸/۵).
قلیب در لغت به معنی چاه است که دهانه آن سنگ چین شده باشد و اصحاب قلیب به سران قریش گفته میشد که در جنگ بدر بدست مسلمانان کشته شده و در چاه بدر مدفون گردیده اند.

سیره پیامبر (ص) چنین بود که هرگاه مرده‌ای را می‌دید فرمان دفن او میداد و در این جهت میان کافر و مسلمان فرق نمی‌گذاشت ولی در جنگ بدر چون شماری کشته شده گان دشمن زیاد بود و دفن هر یک از آنان برای مسلمان دشوار بود بناءً پیامبر (ص) فرمان داد تا جنازه همه سران شریک را در چاه کثیف و بد بو افکنند سرف جسد امیه ابن غلف را در همانجا که افتاده بود دفن کردند چون او زیاد فربه و چاق بود در زره خود متورم شده و پندیده بود.

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتْرَكَكُمْ أَعْمَالَكُمْ (۳۵)
هرگز سست نشوید و دشمنان را به صلح (ذلت بار) دعوت نکنید، چرا که شما برترید و الله با شماست و هرگز (اجر و پاداش) اعمالتان را کم نمی‌کند. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«السَّلْمُ» صلح.

تفسیر :

جمله «فَلَا تَهِنُوا» این فهم عالی را برای ما می‌آموزاند که: مؤمن، نباید به خود سستی راه دهند، یعنی: شما آغازگر فراخوانی کفار به صلح و سازش نباشید زیرا صلح با کفار - جز در هنگام ضعف - به هیچ حال دیگری جایز نیست.

بنابر این، مسلمانان تا آن‌گاه به جنگیدن با کفار مأمورند که آنان تسلیم شوند ولی در عین حال خداوند متعال از پذیرش صلح در صورت گرایش و تمایل مشرکان به آن، نهی نکرده است. «و شما برترید» یعنی: شما با شمشیر و حجت غالب و چیره اید، پس آخر الامر پیروزی از آن شماست، هر چند کفار در بعضی از اوقات بر شما غالب شوند «و خداوند با شما است» با نصرت و مدد و یاری خویش «و هرگز از اعمال شما نمی‌کاهد» یعنی: هرگز چیزی از ثواب اعمال شما را نمی‌کاهد و آن را ضایع و تباه نمی‌گرداند. (تفسیر انوار القرآن)
«و لَنْ يَتْرَكَكُمْ أَعْمَالَكُمْ» و از پاداش اعمالتان هرگز چیزی نمی‌کاهد. این کثیر گفته است: در فرموده‌ی وَ اللَّهُ مَعَكُمْ (الله تعالی با شماست) مژده‌ای بزرگ مبنی بر پیروزی و غلبه بر دشمنان مقرر است. (مختصر ۳۳۸/۳).

خوانندگان گرامی !

الله سبحان و تعالی در آیات قبلی فرمان جهاد و مبارزه را بیان فرمود و مؤمنان را از

سستی تنبلی و کاهلی در میدان مبارزه و سازشکاری و مصالحه‌ی بدون دلیل با دشمن جنگجو منع نمود. اینک در آیات متبرکه (36 الی 38) مسلمانان را به جهاد با جان و مال و انفاق در راه الله و خوار و بی‌مقدار شمردن دنیا و عشق به ایمان و تقوا تشویق و ترغیب می‌کند، تا همه‌ی خیر و بهره‌مندی‌اش به خود انسان باز گردد. و در پایان سوره هشدار می‌دهد که اگر کسی از ایمان و جهاد و پرهیزگاری دست بردارد و به جهاد پشت کند، خداوند متعال ملتی دیگر را به جای آنان بر می‌گزیند که از هر جهت بهتر و برتر و پاینده‌تر باشند و حرمت دین را نگه و محفوظ دارند.

إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ (۳۶)

زندگی این دنیا لهو و لعبی بیش نیست و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگاری کنید پاداش هایتان را به شما می‌دهد و اموالتان را [در عوض] نمی‌خواهد. (۳۶)

تفسیر :

ابن‌کثیر می‌فرماید: «یعنی حق تعالی از شما بی‌نیاز است و چیزی را از شما نمی‌طلبد و صدقاتی هم که در اموال شما فرض نموده است، هدف از آن غمخوری و مددکاری با برادران فقیر شماست تا سود و ثواب آن به خود شما برگردد.»

«إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ» اگر دنیا مزرعه آخرت قرار نگیرد، بازیچه پیش نیست. خیر بودن آخرت به خاطر آن است که هم لذت‌هایش آمیخته به رنج نیست و هم زودگذر و موهوم و خیالی نیست. بادر نظر داشت سایر آیات قرآنی، که در معرفی دنیا به «لَعِبٌ وَلَهُوَ» شده نباید انرا بمتابه دعوت مردم به رهبانیت و ترك دنیا تعریف و تفسیر نمود. زیرا دین مقدس اسلام در مخالفت صریح با رهبانیت می‌باشد.

رهبانیت همانا به معنی انزوا و گوشه‌گیری و گوشه‌نشینی است ما در اسلام رهبانیت و گوشه‌گیری نداریم «لا رهبانیه فی الاسلام» آنچه در اسلام وجود دارد زهد است. زهد به معنای ساده زیستی است که مورد تائید دین مقدس اسلام و علمای اخلاق می‌باشد. در ضمن باید گفت که: دنیا گرایی مثل بازی است، و انسان را از اهداف مهم باز میدارد.

کلمه‌های «لعب و لهو» در کنار یکدیگر، در شش سوره از قرآن عظیم الشان آمده که در چهار مورد کلمه «لعب» مقدم بر «لهو» شده است؛ مانند آیه شریفه «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ...». انعام، 32؛ محمد، 36؛ حدید، 20؛ انعام، 70.

و در دو جای دیگر کلمه لهو مقدم بر لعب شده است؛ مانند آیه شریفه «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ...» (عنکبوت، 64؛ اعراف، 51).

کلمه «لعب»، در لغت به معنای بازی است. (قاموس قرآن، ج 6، ص 191)، و «لهو»، آن چیزی است که انسان را از آنچه که برای او لازم و مهم است، باز میدارد (قاموس قرآن، ج 6، ص 211).

به بیان دیگر، لهو، به معنای مشغول شدن توأم با غفلت است. اما در بعضی از کتاب‌های لغت، لهو را به معنای لعب دانسته‌اند. و چون لعب چیزی است که نفس انسان را به سوی خود جذب نموده، و از کارهای عقلایی و واقعی، و دارای اثر باز می‌دارد، یکی از مصادیق لهو هم خواهد بود.

قرآن عظیم الشان در (آیه 32 سوره انعام) می‌فرماید: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ

لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (و زندگانی دنیا جز بازی و مشغولی نیست و البته خانه آخرت برای آنانی که پرهیزگاری میکنند، بهتر است. آیا نمی‌اندیشید (عقل ندارید؟).

«يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» تعقل و تقوا، ملازم یکدیگرند. و تقوا از آثار ایمان و مرحله‌ای بالاتر است.

ایمان و تقوا دو عاملی است که دنیای انسان را از بیهودگی بیرون می‌آورد. و در نهایت با یک کلام باید گفت که: ایمان و تقوا، منافاتی با داشتن ثروت ندارد. «وَلَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ» و از شما نمی‌خواهد که تمام اموال خود را انفاق کنید، بلکه فقط ادای زکات فرض شده را از شما می‌خواهد. ابن کثیر گفته است: یعنی خدا از شما بی‌نیاز است و چیزی از شما نمی‌خواهد، و فقط به خاطر دلداری و آرامش و کمک به برادران بینوا زکات اموال را بر شما فرض کرده است. تا نفع و ثواب آن به خودتان برگردد. (مختصر ۳۳۸/۳).

إِنْ يَسْأَلْكُمْوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَيُخْرِجْ أَضْعَانَكُمْ (۳۷)

اگر الله مال هایتان را از شما بخواهد و (بر این امر) اصرار بورزد بخل خواهید ورزید و (این در خواست) کینه های شما را آشکار می‌کند. (۳۷).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُحْفِكُمْ»: از شما اصرار بکند و مصرانه بخواهد. از مصدر (إحفاء) به معنی إلحاح و إصرار. «تَبَخَّلُوا» بخل: خود داری از احسان. «يُخْرِجْ أَضْعَانَكُمْ»: اشاره به دلبستگی شدید بسیاری از مردم به مسائل مالی است، و در حقیقت یک نوع ملامت و سرزنش آنان، و در عین حال تشویق به ترک این وابستگی است. همچنین بیانگر این واقعیت که دوستی اموال و عشق به دارائی، خمیره ذاتی و یک صفت ذاتی انسان است.

تفسیر :

به تأسف باید گفت: دلبستگی برخی انسان ها به مال دنیا به اندازه است که حتی اگر الله تعالی هم از آنان چیزی را مطالبه کند، کینه او را به دل می‌گیرند. در حالیکه دلبستگی شدید به دنیا و بخل ورزیدن، از جمله مواردی است که؛ سرزنش و نقد دین مقدس اسلام قرار گرفته است.

در التسهیل آمده است: چون انسان بر محبت مال پرورش یافته است. در صورتی که محبوبش از او گرفته شود، نیت و نهادش بر ملا میشود. پس بر مبنای رحمت خدا نسبت به بندگان در تکالیف سخت نگرفته است. (التسهیل ۵۰/۴).

هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَدْعُونَ لِنُفُوقَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَن نَّفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ (۳۸)

آگاه باشید! شما همان مردمی هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت میشوید، (و لیکن بعضی از شما بخل می‌ورزند و هر کس که بخل ورزد در حق خود بخل می‌ورزد. و الله بی‌نیاز است و شما نیازمندانید، و هرگاه سرپیچی کنید خداوند گروه دیگری را بجای شما می‌آورد که مانند شما نخواهند بود. (۳۸)

تفسیر :

«وَمَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلْ عَن نَّفْسِهِ» کسی که بخل می‌ورزد، گمان می‌کند مردم را از مال خود محروم کرده، در حالیکه خودش را از محبوبیت و عزت و قرب الهی محروم کرده است. «وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ»: الله از انفاق شما بی‌نیاز است و به اموال شما احتیاجی ندارد، بلکه شما به او محتاج و نیازمند هستید.

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الفتح

جزء 26

سورة فتح در مدینه نازل شده و دارای بیست و نه آیه و چهار رکوع میباشد.

وجه تسمیه :

این سوره به سبب افتتاح آن با بشارت فتح مُبین و درخشانی، برای پیامبر صلی الله علیه وسلم، «فتح» نامیده شد. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مغفل (رض) آمده است که فرمود: «در سال فتح (یعنی فتح مکه) رسول الله صلی الله علیه وسلم در مسیر راه سوار بر مرکب خویش سوره فتح را خواندند و در آن ترجیع کردند (یعنی صدای خود را در گلو گردانیدند)».

شان نزول سوره فتح :

970- حاکم و غیره از مسور بن مخرمه و مروان بن حکم روایت کرده اند: سوره فتح از اول تا آخر در مسیر راه مکه تا مدینه در شان حدیبیه نازل شده است. (حاکم 2 / 459).

فضیلت سوره فتح :

در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب (رض) درباره فضیلت این سوره آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «عَنْ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «لَقَدْ أَنْزِلْتُ عَلَى اللَّيْلَةِ سُورَةً لَهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ» ثُمَّ قَرَأَ «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» (۱) عمر بن خطاب (رضی الله عنه) میفرماید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «امشب بر من سوره نازل گردید که نزد من از هر آنچه که افتاب در آن می‌تابد (تمام دنیا) محبوب تر است، و آن سوره فتح میباشد». (صحیح بخاری).

بله! این سوره بزرگ، به تعقیب بازگشت رسول الله صلی الله علیه وسلم از صلح حدیبیه به مدینه منوره، بر ایشان نازل شد.

همچنان در حدیث دیگری آمده است: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ «لَقَدْ أَنْزِلْتُ عَلَى آيَةٍ هِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا جَمِيعًا» «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» (۱)... (از انس بن مالک (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «آیه بر من نازل شده است که نزد من از تمام دنیا محبوب تر است، و آن «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» (۱) می باشد. (صحیح مسلم).

تعداد آیات، کلمات و حروف:

سوره فتح پس از سوره جمعه نازل شده، و طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، به اجماع مفسرین دارای بیست و نه آیه میباشد. تعداد کلمات این سوره به (پانصد و شصت) کلمه میرسد. هکذا تعداد حروف این سوره به (دوهزار و چهارصد و سی و هشت) حرف بالغ میگردد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور (تفسیر احمد) مطالعه فرمایید.

واقعه حدیبیه :

قبل از همه باید گفت که: حدیبیه نام منطقه است در خارج از مکه، متصل به حرم که امروز بنام منطقه «شمیسه» یاد می گردد، و این واقعه در آن جا به وقوع پیوست.

ارتباط سوره فتح با سوره محمد :

الله متعال سوره محمد را به جملات: «وَاللَّهُ الْعَنِيُّ وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ» ختم فرموده است، و از بی نیازی پروردگار است که (در ابتدای سوره فتح) برای پیامبرش آنچه را که در دین و دنیایش بدان نیاز داشت برایش فتح کرد.

- هر دو سوره در بیان اوصاف مؤمنان، مشرکان و منافقان است.

- در سوره‌ی محمد الله سبحان و تعالی به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور می‌دهد تا برای زنان و مردان با ایمان آموزش طلبد. [۱۹] و سرآغاز در این سوره نیز با آموزش شروع می‌شود.

معنی نام سوره :

«فتح» به معنای پیروزی و گشودن دروازه دشمن است.

دور نمای کلی سوره :

طوری‌که یاد آور شدیم؛ اصلاً این سوره در مدینه منوره نازل شده و مانند سایر سوره‌های مدنی دارای موضوعات معاملات، عبادت و اخلاق و رهنمایی‌های اجتماعی می‌باشد. دور نمای کلی سوره را میتوان در سه بخش ذیل جمع‌بندی و خلاصه نمود:

- امیدآفرینی با یادآوری فتح مبین: یعنی فتح تاریخی مکه معظمه؛ اساساً صلح حدیبیه که در سال ششم هجری در بین رسول الله صلی الله علیه وسلم و مشرکین صورت گرفت، و بمثابة پیروزی بزرگی یعنی فتح مکه انجامید در واقعیت امر صلح سراسری و پیروزی و استقرار مؤمنان تکمیل شد و مردم گروه گروه به دین مقدس اسلام مشرف شدند،

- همچنان در این سوره مباحث جداسازی مرز بین مؤمنان و کافران و منافقان؛ مورد بحث قرار گرفته و در اخیر سوره سیمایی از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم بیان یافته است.

- در این سوره مطالبی در مورد بیعت تاریخی بنام بیعت رضوان مورد اشاره قرار گرفته است.

هدف کلی سوره :

مضامین آیات این سوره با فصول مختلفی که دارد انطباقش بر قصه صلح حدیبیه که در سال ششم از هجرت به وقوع پیوسته روشن است، و همچنین با سایر وقایعی که پیرامون این قصه اتفاق افتاد، مانند داستان تخلف اعراب از شرکت در این جنگ و نیز جلوگیری و ممانعت مشرکین از ورود مسلمانان به مکه، و نیز بیعتی که بعضی از مسلمانان در زیر درختی انجام داده اند.

همچنان در این سوره بیان منتهی است که الله متعال به رسول الله نهاده، و در این سفر فتحی آشکار نصیبش فرموده. و نیز منتهی که بر مؤمنین همراه وی نهاده و مدح شایانی است که از آنان کرده، و وعده جمیلی است که به همه کسانی از ایشان داده که ایمان آورده و عمل صالح کرده اند.

خصوصیات استثنایی این سوره :

خصوصیت بی نهایت زیبا این سوره همانا خوشحالی و در جنب مزده و بشارت است و مایه دلگرمی و امیدواری مسلمین می‌باشد.

همچنین پیشگویی و اخبار غیبی قرآن را بازگو میکند. و در پایان این سوره (آیه 29) اوصاف و نشانه‌های یاران با ایمان الله متعال و چگونگی رشد و نمو اسلام را خیلی زیبا ترسیم میکند.

محتوای سوره فتح :

طوری‌که در فوق یاد آور شدیم، این سوره در مدینه منوره شرف نزول یافته است و مانند دیگر سوره‌های مدنی موضوع معاملات و عبادات و اخلاق و راهنمایی‌های اجتماعی را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

اما محتوی کلی و اساسی این سوره اساساً از بخش‌های ذیل تشکیل یافته است.

این سوره مبارکه با مسأله بشارت فتح مکه آغاز می‌شود، و آیات پایانی آن نیز به همین مسأله مربوط است، و تاکید بر تحقق خواب پیامبر صلی الله علیه وسلم مربوط به وارد شدن به مکه و انجام مناسک عمره است؛

- در این سوره مبارکه از «صلح حدیبیه بحث بعمل آمده است، که در سال ششم هجری در

بین پیامبر صلی الله علیه و سلم و مشرکین صورت گرفت، و سر آغاز فتح و پیروزی اعظم یعنی «فتح مکه» شد، و با این صلح پربار سرافرازی و پیروزی و استقرار مؤمنان تکمیل شد، و مردم گروه گروه به دین الله جذب شدند. «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا»

- همچنان در این سوره درباره «بیعة الرضوان» بحث بعمل آمده، که در آن یاران بر سر جهاد در راه الله، تا آخرین لحظه‌ی حیات با پیامبر صلی الله علیه و سلم بیعت کردند. بیعتی گراند قدر بود، که در تاریخ اسلام بنام بیعت مبارک معروف می باشد. قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی در مورد میفرماید: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ...» (آیه 18، سوره فتح)

در قسمت دیگری این سوره از کارشکنی های منافقان و نمونه‌هایی از عذرهای واهی شان در مورد عدم شرکت در میدان جهاد پرده برمی‌دارد.

همچنان در بخش دیگری سوره، تقاضاهای نابجای منافقان را منعکس می‌سازد. - سوره فتح در مورد مذمت و افشای اعرابی که قلبشان مریض بود و منافقینی که در مورد پیامبر صلی الله علیه و سلم و مؤمنان گمان ناپسند بردند و با آنان برای جهاد بیرون نرفتند، به بحث پرداخته است و آیاتی در مورد افشا و بر ملا ساختن نهادشان نازل شد: «سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا...» (آیه 11، سوره فتح)

- در این سوره درباره رؤیای پیامبر صلی الله علیه و سلم که در مدینه منوره در خواب دیده بود و آن را برای یاران بازگفت و در نتیجه بس شاد و مسرور گشتند، بحث به میان آمده است: «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ» (آیه 27 سوره فتح)

و در قسمتی دیگر سوره کسانی را که از شرکت در میدان جهاد معذورند معرفی می‌کند. و بالآخره در بخشی نیز از خصوصیات پیروان خط مکتبی پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم و صفات مخصوص آنها سخن می‌گوید.

رویه‌رفته آیات این سوره فوق‌العاده حساس و سرنوشت ساز و مخصوصاً برای مسلمانان امروز در برابر حوادث گوناگونی که جوامع اسلامی با آن درگیر هستند الهام بخش و الهام آفرین است.

- سوره مبارکه فتح با تعریف و تمجید از پیامبر صلی الله علیه و سلم و یاران نیک و پاکش خاتمه یافته است: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...» (بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر).

ترجمه و تفسیر سوره الفتح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا (۱)

به راستی ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم. (۱)

تفسیر :

«فَتَحْنَا»: گشوده‌ایم و پیش آورده‌ایم. ذکر فعل به صورت ماضی، به خاطر تحقق یا قطعیت موضوع است. در آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: ای پیامبر! پروردگار با عظمت کامیابی و پیروزی آشکار و بزرگی را برایت عطا نمود؛ آن پیروزی که به وسیله آن تو را بر دشمنانت نصرت داد، در روی زمین قدرتمندت ساخت، عزت و غلبه بخشید و قدر و منزلت تو را بالا برد.

«فَتَحْنَا مُّبِينًا»: هدف از آن صلح حدیبیه است که به خاطر خیرات و برکات و فتوحات مترتب بر آن، فتح آشکار نامیده شده است. یا مراد فتح مکه است که دو سال بعد از صلح حدیبیه بوقوع پیوست و انتشار اسلام، شکوه و جلال مسلمانان را بدنبال داشت.

باید یاد آور شد که هدف از فتح در شرع مقدس اسلامی، حکمرانی نمیباشد، بلکه هدف از آن غلبه دین مقدس اسلام می باشد، و با فتح مکه این هدف و مقصود با مقیاس وسیعی بر آورده شد؛ زیرا تمام قبایل عرب منتظر بودند که اگر آن حضرت صلی الله علیه وسلم، بر قوم خود غالب آید، ما نیز از او اطاعت خواهیم کرد چون مکه فتح شد، قبایل از اطراف چهارگانه به سوی اسلام هجوم آوردند، و مستقیماً و یا با واسطه به دین اسلام مشرف شدند. (رواه البخاری عن عمر بن سلمه)

- صلح حدیبیه از آن جهت مهم است که سرآغاز فتح مکه و پیروزی های مهم پس از آن بوده است، علاوه بر آنکه تا آن روز مشرکان تنها به نابودی مسلمانان می اندیشیدند و برای آنان جایگاهی قائل نبودند، اما با پذیرش صلح، در حقیقت مسلمانان را پذیرفتند که این در واقع پیروزی بزرگی در صحنه سیاسی اجتماعی بود.

- فتح مبین از آن جهت بود که در سال ششم، تنها یک هزار و چهارصد نفر رسول الله صلی الله علیه وسلم را همراهی میکردند ولی بعد از دو سال، الحمد لله این عدد به ده هزار نفر رسید که پیامبر اسلام را در فتح مکه همراهی میکردند.

صلح حدیبیه یا فتح مبین :

صلح حدیبیه حدود سه سال قبل از نزول سوره فتح صورت گرفته است. در مدت این سه سال تغییرات و تحولات متعدد و مهمی در احوال و اوضاع مسلمانان مدینه پیش آمد. این تحولات و دگرگونی ها در موقعیت دشمنان شان، و دگرگونی های مهمی در حالت روانی و صفت ایمانی مسلمانان و استقرار درک و فهم کامل آنان بر برنامه ایمانی، صورت گرفت. قبل از اینکه در باره این سوره بحث تفصیلی بعمل آید، بهتر خواهد بود تا مختصری در مورد این سوره و فضا و معنای آن اشاره نمایم:

طوریکه در فوق هم اشاره نمودیم که: «حَدِيبِيَّة» نام منطقه‌ای است که در (حدود 24 کیلومتر) حرم شریف موقعیت دارد.

نام «حدیبیه» از جاه حدیبیه یا درختی به نام «حَدْبَاء» گرفته شده است که در آن منطقه وجود دارد. (یاقوت حموی، معجم البلدان، ذیل ماده «حدیبیه».)

از مهمترین حوادث صلح حدیبیه که بین پیامبر صلی الله علیه وسلم و مشرکین در سال ششم هجری به امضاء رسید همانا بیعت رضوان بود.

مؤرخین در مورد علت بیعت رضوان می نویسند که این بیعت؛ چیزی جز اطاعت و حمایت از رسول الله صلی الله علیه وسلم در برابر کفار نبود، بعد از اینکه به رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر رسید که عثمان رضی الله عنه (که نماینده اعزامی پیامبر به سوی

قریش بود) توسط مشرکان مکه کشته شده است، ایشان یاران خود را فرا خواند و از آنان بر جنگ و مبارزه و مرگ بیعت گرفت (بخاری (4169)).
«اصحاب نیز بی درنگ با او بیعت کردند و آماده کارزار شدند، به جز فردی از منافقان به نام جد بن قیس که از بیعت خود داری نمود». (السیرة النبویه فی ضوء المصادر الاصلیه، صفحه 486).

در روایت دیگری از امام بخاری آمده است که: «پیامبر صلی الله علیه وسلم از آنها بیعت بر صبر و استقامت گرفت» بخاری (4196).
و در روایت مسلم آمده است که: «بیعت بر فرار ننمودن از جنگ گرفت» مسلم (1856). که این سه مورد با همدیگر تعارضی ندارند؛ زیرا بیعت گرفتن بر مرگ، مستلزم صبر و استقامت است.

خواننده محترم!

طوری که یاد آور شدیم که: صلح نامه حدیبیه، در سال ششم هجری میان پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و نماینده مشرکان به امضا رسید. این پیمان، با توجه به آثار و نتایج درخشانش، پیروزی بی شماری را برای مسلمانان ببار آورد. طوری که در بدایت این سوره، می خوانیم: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» و الله تعالی، این صلح را بمثابة فتح آشکار اعلام داشت، و در ادامه، با ابراز رضایت از بیعت کنندگان با پیامبر در حدیبیه (که به بیعت رضوان شهرت یافت)، یاداش آنان را «فتح قریب» دانسته است.
بنابر این، می توان مجموعه تحولات مربوط به صلح حدیبیه تا فتح مکه را فتح قریب بر شمرد.

- واقعاً هم: صلح حدیبیه، یک فتح بدون جنگ بود؛ مفسرین می نویسند بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم از حدیبیه دوباره به سوی مدینه باز میگشت، و سوره فتح نازل شد. یکی از اصحاب حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم عرض داشت: این چه فتحی است که مشرکین ما را از زیارت خانه خدا باز داشتند و مانع قربانی ما هم شدند؟
پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: بد سخنی گفتم؛ بلکه این بزرگترین پیروزی ما بود که مشرکان راضی شدند بدون برخورد خشونت آمیز، شما را از سرزمین خود دور کنند و به شما پیشنهاد صلح دهند و با آن همه ناراحتی که قبلاً دیده اند، تمایل به ترک تعرض نشان داده اند.

سیس پیامبر صلی الله علیه وسلم، مشکلاتی که مسلمانان در بدر و احزاب تحمل کردند، به آن ها یادآور شد و مسلمانان تصدیق کردند که این، اعظم فتوح بوده است و آن ها از روی نا آگاهی قضاوت کردند.

قریش برای اولین بار، اسلام مسلمانان را به رسمیت شناخت و این امر، نشان دهنده تثبیت موقعیت مسلمانان در (جزیره العرب) بود.

در نهایت باید به عرض رسانید که بشارات فتح مکه «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» برای رسول الله صلی اله علیه وسلم محبوبتر و شرینتر از فتح تمام جهان بود.

امتیازات صلح حدیبیه:

در پیمان صلح حدیبیه، موارد متعددی دائر بر امنیت جانی و مالی مسلمانانیکه از مدینه وارد مکه میشدند، همچنین 10 سال متارکه جنگ میان مسلمین و مشرکین و آزادی مسلمانان مکه در انجام فرائض مذهبی گنجانیده شده بود و... در حقیقت این پیمان، يك پیمان عدم تعرض همه جانبه بود که به جنگهای مداوم و مکرر بین مسلمانان و مشرکان موقتاً پایان می داد.
يك مقایسه اجمالی میان وضع مسلمانان در سال 6 هجری (هنگام صلح حدیبیه) و دو سال بعد از آن، که با نقض پیمان صلح توسط مشرکان، لشکر اسلام با ده هزار سرباز مجهز برای فتح مکه حرکت کرد تا به این نقض پیمان، پاسخ دندان شکنی دهند و سر انجام با کمترین

بر خورد نظامی مکه را فتح کردند، نشان می دهد که بازتاب صلح حدیبیه تا چه اندازه گسترده بود. به طور خلاصه مسلمانان از این صلح چند امتیاز و پیروزی مهم به شرح ذیل به دست آوردند:

1- عملاً به فریب خوردگان مکه نشان دادند که آنها قصد کشتار ندارند و برای شهر مقدس مکه و خانه کعبه احترام فراوان قائل اند، همین امر سبب جلب قلوب جمع کثیری به سوی اسلام شد.

2- قریش برای اولین بار اسلام و مسلمین را به رسمیت شناختند، مطلبی که دلیل بر تثبیت موقعیت ایشان در جزیره العرب بود.

3- بعد از صلح حدیبیه، مسلمانان به راحتی می توانستند همه جا رفت و آمد کنند و جان و مالشان محفوظ بماند و عملاً با مشرکان از نزدیک تماس پیدا کردند، تماسی که نتیجه اش شناخت بیشتر اسلام از سوی مشرکان و جلب توجه آنها به اسلام بود.

4- بعد از صلح حدیبیه راه برای نشر اسلام در سراسر جزیره عرب گشوده شده و آوازه صلح طلبی پیامبر (ص) اقوام مختلفی را که برداشت غلطی از اسلام و شخص پیامبر صلی الله علیه وسلم داشتند به تجدید نظر وادار کرد و امکانات وسیعی از نظر تبلیغاتی به دست مسلمانان افتاده.

5- صلح حدیبیه راه را برای گشودن خیبر و برچیدن این غده سرطانی یهود که بالفعل و بالقوه خطر مهمی برای اسلام و مسلمین محسوب می شد را هموار ساخت.

6- اصولاً وحشت قریش از درگیری با سپاه هزار و چهارصد نفری پیامبر صلی الله علیه وسلم که هیچ سلاح مهم جنگی با خود نداشتند و پذیرفتن شرائط صلح، خود عامل مهمی برای تقویت روحیه طرفداران اسلام و شکست مخالفان بود که تا این اندازه از مسلمانان حساب بردند.

7- بعد از ماجرای حدیبیه پیامبر صلی الله علیه وسلم، از جهت سیاسی فرصت یافت نامه های متعددی به سران کشورهای بزرگ ایران و روم و حبشه و پادشاهان بزرگ جهان نوشته و آنها را به سوی اسلام دعوت کند.

8- این صلح، زمینه را در مراحل بعدی برای فتح مکه که مهم ترین مرکز و دژ بت پرستی در آن روزگار به شمار می آمد مهیا ساخت.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 7) در باره فضایل صلح حدیبیه و آثار آن در مردان و زنان مؤمن و منافقان و مشرکان ، مورد بحث قرار گرفته است .

لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲)

تا (سر انجام) الله همه گناهان گذشته و آینده تو را درگذرد و نعمتش را بر تو تمام سازد و تو را به راه راست هدایت کند. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لِيُغْفَرَ»: تا بیامرزد، تا درگذرد، تا ببخشد. «يُتِمُّ»: تمام کند، تمام و کامل کند.

تفسیر :

ابو سعود فرموده است: با توجه به منصب و مقام والای حضرت، «ترک اولی» به گناه موسوم است. (ابو سعود ۵/۸۰).

و ابن کثیر فرموده است: این از خصوصیات حضرت رسول است و هیچ کس را در آن سهمی نیست، و نیز متضمن تمجید و تحسین عظیمی است برای حضرت رسول صلی الله علیه وسلم؛ زیرا حضرتش به طور مطلق کاملترین انسان و سرور دنیا و آخرت بشریت است. و تمام امور و اعمالش عبارت بود از طاعت و نیکی و استقامت و پایداری، به طوری

که هیچ کس نه در اولین و نه در آخرین جز او به آن مقام نایل نمی‌آید. و چون مطیع‌ترین خلق خدا بود، خدا مژده‌ی فتح را به او داد و از گناهان اول و آخرش صرف‌نظر فرمود. (مختصر ۳/۳۴۰).

در این آیه مبارکه می‌فرماید ای پیامبر! الله تعالی این پیروزی بزرگ را برایت عطا فرمود تا سبب آمرزش گناهان گذشته و آینده ات باشد. این بدین معنا است که بعد از صلح حدیبیه تعداد کثیری از مشرکین و قریش به دین اسلام مشرف شدند، جهاد کردند و به عبادت حق تعالی پرداختند و از اثر آن برای تونیز پاداش و آمرزش به دست آمد؛ زیرا توانان رابه سوی خیر و ایمان دلالت نمودی و حق تعالی به اندازه مزدهای پیروانت برای توهم پاداش بخشید. همچنان تو در برابر مشقت اذیت کافران و جهاد و دعوت، صبر و استقامت ورزیدی که این عمل کفاره همه گناهانت گردید. الله با این پیروزی نعمتش را بر تو کامل ساخت؛ بدین گونه که نصرتش را برایت ارزانی داشت، دینت را غلبه بخشید، دشمنانت را سرکوب کرد و تو را برای رفتن در راه مستقیم که به رضای الهی و بهشتش وصل می‌گرداند توفیق بخشید. (تفسیر مسیر: عایض بن عبد الله القرآنی).

وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا (۳)

و الله تو را به نصرتی توانمندانه و شکست‌ناپذیر یاری دهد. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَزِيزًا»: چیزی که نادر است و کمتر به دست می‌آید. نیرومند. مایه عزت. بدون شکست. «نَصْرًا عَزِيزًا»: یعنی اینکه: به طور محکم و استوار شما را بر دشمنانت چیره و پیروز نماید، نصرتی متضمن عزت و غلبه و سرفرازی دنیا و آخرت باشد.

تفسیر :

واقعیت امر همین است که قرار داد صلح حدیبیه یکی از نصرت و پیروزی های بزرگ است که نصیب رسول الله صلی الله علیه وسلم، نصیب دین اسلام و در نهایت کافه مسلمانان گردید، ببرکت همین صلح حدیبیه بود که در نهایت رسول الله صلی الله علیه وسلم با برقراری صلح با مشرکین و اینکه در سال آینده برای ادای عمره تشریف بیاورد، دست یافت. بر اساس همین پیمان تاریخی بود، که قریشیان اجازه آنرا یافتند که میتوانند بطور آزادانه و بدون خوف در پیمان رسول الله صلی اله علیه وسلم داخل شوند، و حتی بر اثر مفاد این پیمان بود که؛ مسلمانان اگر میخواستند بطور آزادانه میتوانند در پیمان قریشیان داخل شوند. بر اثر همین قرارداد حدیبیه بود که فضای کامل امنیت و آسایش در بین مردم ایجاد کرد، دایره و شعاع فراخوانی به سوی دین مقدس اسلام گسترش پیدا کرد، و هر مؤمنی که در هر مکانی از آن منطقه قرار داشت حق داشت که سایرین به دین مقدس اسلام دعوت نماید. صلح حدیبیه زمینه را فراهم کرد تا هرکس که می خواهد درباره ی حقیقت اسلام تحقیق کند، به طور آزادانه می توانند، تحقیق نمایند، بنابر همین حکمت بود که تعداد زیاد از مشرکین در این مدت، گروه گروه به صفوف دین مقدس اسلام جذب شدند. بنابر همین حکمت بود که قرار داد صلح حدیبیه فتح و پیروی نامید و آن را به پیروزی و فتح آشکار توصیف کرد، چون هدف از گشودن و فتح شرهای مشرکین قوت گرفتن دین خدا و پیروز شدن مسلمان هاست، که این هدف با آن فتح و ظفر تحقق پیدا کرد.

و به دنبال این فتح خداوند متعال چند چیز را پیش آورد، و فرمود: «لِيَعْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» تا سرانجام خداوند متعال همه ی گناهان گذشته و آینده ی تو را ببخشد و الله اعلم این بدان جهت است که به سبب فتح و گرویدن زیاد مردم به دین، عبادات، و طاعات زیادی انجام گرفته است.

و پیامبر شرایطی را در عالم اسباب در این صلح تحمّل کرد که جز پیامبران اولوالعزم کسی نمی تواند بر آن شکیبایی ورزد، و این از بزرگترین فضیلت ها و کرامت های اوست که خداوند گناهان گذشته و آینده ی او را ببخشد.

در این هیچ جای شک نیست که: لشکریان آسمان ها و زمین تحت فرمان و امر پروردگار هستند و او تعالی از دوستانش هر که را بخواهد نصرت می بخشد، از دشمنانش هر که را بخواهد خوار و ذلیل می سازد و در این امر به یاری کسی از مردم نیازی نیست. اما جهاد در برابر کافران را فرض کرده تا مؤمنان را امتحان کند، شهیدانی را برگزیند و دل های پرهیزگاران را در هنگام روبرو شدن با دشمنان بیازماید. خداوند به مصلحت بندگان داناست و به اموری که در دنیا و آخرت مقدر کرده با حکمت است.

«وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ» و تا با قوت دادن به دین تو و یاری کردنت در مقابل دشمنانت و وسیع تر شدن دایره ی پیام و سخن تو نعمت خود را بر تو تمام نماید، «وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» و تا تو را به راه راست رهنمائی کند که به وسیله ی آن به سعادت همیشگی و رستگاری جاودانی دست یابی.

«وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَظِيمًا» و خداوند به پیروزی و نصرتی قوی تو را یاری دهد که اسلام در آن سست و ضعیف نمی گردد بلکه پیروزی کامل را به دست می آورد و کافران ریشه کن و خوار می گردند و کم میشوند و مومنان بیش تر میگردند و خودشان و مالهایشان رشد می نمایند.

سپس آثار و پیامدهای این فتح را برای مومنان بیان کرد و فرمود:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُذْهِبُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (٤)

اوست ذاتی که در دل مؤمنان سکون و اطمینان را نازل کرد تا ایمانی بر ایمان خود بافزایند. و لشکرهای آسمان و زمین از الله است و الله دانا و حکیم است. (٤) ابن کثیر گفته است: اگر تنها یک فرشته علیه آنان بگمارد، ریشه و بنیاد آنان را نابود می کند. اما خدا جهاد را بر بندگان مشروع و مقرر فرموده است؛ چون در این امر دلیل قطعی و حکمت فراوان مقرر است. (مختصر ٣/٣٤١).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَنْزَلَ السَّكِينَةَ... لِيُذْهِلَّ... فَوْزًا عَظِيمًا» سعادت و رستگاری واقعی و بزرگ یک نفر مؤمن در آن است که در دنیا دلی آرام داشته باشد و در آخرت هم جنتی باشد. «السَّكِينَةَ»: یعنی آرامش و ثبات، و قوت قلب. «السَّوَاءُ»: غم و اندوه درد. جوهری می گوید: «سَاءَةٌ سَوَاءٌ» به فتح سین، متضاد «سِرَّة» میباشد. و «الإِسْمُ السُّوءُ» و «دائرة السُّوء» به ضم سین به معنی شر و شکست می باشد.

«طَمَأْنِينَهُ»: مراد اطمینان خاطری است که هرگونه شک و تردید و وحشت را از انسان زایل می کند و او را در طوفان حوادث ثابت قدم می دارد (ملاحظه شود سوره توبه آیه 26). «جُنُودٌ»: جمع جُنْد، لشکرها. سپاهها. مراد همه چیزهایی است که وسیله تنفیذ اوامر الهی اند، از قبیل: فرشتگان، انسان ها، سنگ ها، زلزله ها، رعد و برق ها، و... (ملاحظه شود: سوره: احزاب آیه 9، مدثر آیه 31) (تفسیر نور: داکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر:

«وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»: خدا به احوال مخلوقاتش آگاه است و در تعیین و تدبیر امور حکیم است. مفسران گفته اند: منظور از نازل کردن آرامش بر قلوب مؤمنان، «اهل حدیبیه» می باشند که وقتی به پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد شرکت در جنگ با ساکنان مکه بیعت کردند، از کفار اعمالی سرزد که نفس را آزار و قلب را دردمند می کرد، از جمله از ورود یاران پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به مکه ممانعت به عمل آوردند و یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم بدون رسیدن به مقصود خود برگشتند، اما با این که مردم شوریدند حتی یک نفر از آنان از ایمان برنگشت. هیجان زده و آشفته شدند، تا جایی که عمر بن الخطاب رضی الله عنه نزد پیامبر آمد و اظهار داشت: مگر تو پیامبر بر حق خدا نیستی؟ فرمود: بله هستم، و حضرت عمر گفت: آیا ما بر حق نیستیم و دشمنان بر باطل نیستند؟ فرمود: چرا

هستند. گفت: پس چرا در دین خود ضعف و سستی را بپذیریم؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: من پیامبر خدا می‌باشم و از فرمانش سرپیچی نمی‌کنم و همو یاور من است. (تفصیل این موضوع در صحیح بخاری و سیره‌ی ابن هشام وجود دارد).

لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفَّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا (۵)

تا سرانجام مردان مؤمن و زنان مؤمن را در باغ‌های در آورد که در زیر (درختان و قصرهای) آن نهرها جاری است و همیشه در آن خواهند بود، و اینکه بدی‌هایشان را محو سازد و این در نزد الله رستگاری بزرگی است. (۵)

شأن نزول آیه 5:

971- بخاری، مسلم، ترمذی و حاکم از انس (رض) روایت می‌کنند: وقت بازگشت از حدیبیه این کلام عزیز «لِيُكَفِّرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» (فتح: 2) به رسول الله صلی علیه وسلم نازل گشت. پیامبر گفت: برایم آیه‌ای نازل شده است که در نزد من از همه دارایی و ثروت روی زمین محبوب‌تر است و آیه را برای مسلمانان قرائت کرد. گفتند: مبارکت و گوارایت باد ای محبوب خدا! خدا گفته است که به تو چه عطا خواهد کرد. پس به ما چه خواهد داد؟ نگاه آیه «لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ... تا... اللَّهُ فَوْزًا عَظِيمًا» نازل شد. (صحیح است، بخاری 4177، ترمذی 3262، نسائی در «تفسیر» 519 و احمد 1 / 31 روایت کرده اند. تفسیر ابن کثیر 6122).

در حدیث شریف به روایت مغیره بن شعبه (رض) آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم بسیار نماز می‌گزارند تا بدانجا که پاهایشان متورم می‌شد پس به ایشان گفته شد: آیا جز این است که الله تعالی گناهان نخستین و واپسین را بر شما آمرزیده است؟ یعنی چرا این قدر بر خود فشار می‌آورید؟ فرمودند: «أفلا أكون عبدا شكورا»: آیا بنده شکرگزاری نباشم؟»

وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (۶)

و تا مردان منافق و زنان منافق و مردان مشرک و زنان مشرک را عذاب دهد که به الله گمان بد دارند، بدیها و بلاها تنها بر ایشان است و الله بر آنان غضب کرده و آنان را لعنت کرده است و دوزخ را برای آنان آماده نموده که دوزخ بد جایگاه است. (۶)

تفسیر:

«سوء»: این کلمه به فتح اول مصدر است به معنی بدی و به ضمّ آن اسم است به معنی بد. اما به فتح سین نوعاً به معنی فاعل آمده است یعنی پیشامد ناراحت کننده.

«الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ»: سوء ظنّ، به الله کار منافقان و مشرکان است ورنه مؤمنان، امید و عشق و توکل به الله را دارند. قابل یاد آوری است که: منافق و مشرک، در دنیا و آخرت از رحمت الهی به دور هستند. «غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» الله تعالی بر آنان غضب کرده و از رحمت خود دورشان ساخته و برایشان جهنّم را آماده کرده است که نهایت بدی است.

مفسر قرطبی فرموده است: آنها گمان می‌پرند وقتی پیامبر به قصد حدیبیه بیرون آمد، پیامبر و هیچ یک از یارانش به مدینه بر نمی‌گردند. (تفسیر قرطبی ۲۶۵/۱۶).

یادداشت:

در این آیه مبارکه، نام منافق و منافقات قبل از مشرک و مشرکات تذکر یافته، این بدین معنی است که: نفاق از شرک و منافق از مشرک بدتر است.

وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۷)

لشکریان آسمانها و زمین تنها از آن خدا است، و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است. (۷)

تفسیر :

الله تعالی، کار خود را از طریق اسباب و علل انجام میدهد. و نباید فراموش کرد که پروردگار با عظمت ما هم برای لطف به مؤمنان لشکریان فراوان دارد و هم برای نزول قهر بر غضب شدگان. «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» امام فخر رازی گفته است: لفظ را تکرار کرده است؛ چون گاهی نزول سربازان او برای رحمت است، و گاهی برای عذاب، پس ذکر آنان در مرحله‌ی اول برای نازل کردن رحمت بر مؤمنین است و در مرحله‌ی دوم برای نازل کردن عذاب بر کافران است. (تفسیر کبیر ۲۸/۸۴).

شیخ احمد بن محمد صاوی گفته است: این آیه را در مرحله‌ی اول برای به نمایش گذاشتن خلق و تدبیر خود آورده، و به دنبال آن عَلِيماً حَكِيماً را آورده است. و در مرحله‌ی دوم آن را برای به نمایش گذاشتن انتقام از کافران آورده است، پس به دنبال آن فرموده است: عَزِيزاً حَكِيماً (حاشیه صاوی علی تفسیر الجلالین ۴/۹۲). و این بی نهایت نیکو به نظر می‌رسد؛ زیرا خدای متعال سربازان رحمت را برای یاری نمودن مؤمنان نازل می‌کند، و سربازان عذاب را برای نابودی کافران اعزام می‌دارد.

خواننده معزز !

قابل تذکر و یادآوری است که : در آیه مبارکه (4 و 7) هر دو به لشکریان آسمانها و زمین اشاره بعمل آورده است ؛ ولی در آیه (4) نشان لشکر رحمت و برکت است و آیه (7) نشان لشکر عذاب و خشم و غضب. پس، اولی از مؤمنان سخن می‌گوید و دومی عذاب منافقان و ... را به تصویر می‌کشد.

یادداشت :

این فتح روشن، موجب چهار چیز گشت:

1 - آمرزش ، 2 - عطا کردن نعمت به تمام و کمال ، 3- هدایت به سوی راه راست و سعادت، 4 - پیروزی ارزنده و سرنوشت ساز . و به علاوه، موجب آرامش خاطر مؤمنان و ازدیاد ایمان آنان گردید.

ضمناً این فتح به قول شیخ طنطاوی ، فتح مکه و پیش از آن، خیبر و فدک و صلح حدیبیه و پس از آن، فتح سرزمین فارس و روم و سایر ممالکی است که از اسلام استقبال کردند و خود را از اسارت شاهان و فرمانروایان زر و زور و استکبار آزاد نمودند. (تفسیر نور)

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (8 الی 11) در باره پیامبر گرامی، برگزیدن او و بیعت یاران بزرگوارش در حدیبیه، به بحث گرفته است .

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۸)

ما تو را گواه [بر اعمال امت] و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُبَشِّرًا» : بشارت دهنده، بشارتگر، مژده رسان. «نَذِيرًا» : بیم دهنده.

تفسیر :

وظیفه پیامبر، نظارت بر اعمال و بیم و بشارت است. «شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا» و وظیفه مردم، دفاع از حریم الهی و پیامبر الله و تکریم اوست.

لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۹)

تا به الله ورسولش ایمان بیاورید و و از او دفاع کنید، و او را بزرگ بدارید. و صبح و شام الله را به پاکی یاد کنید. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تُعَزِّرُوهُ» از «تعزیر» به معنای بازداشتن است و مقصود آن است که پیامبر صلی الله علیه وسلم را از هرگونه اذیت و آزار حفظ کنید. قابل توجه است که: یاری دادن الله هم با یاری دادن دین او میسر است.

«تَوَفِّرُوهُ»: تا خدا را بزرگ دارید و تعظیمش کنید، او را محترم بدارید. «تُسَبِّحُوهُ»: او را نیایش کنید، او را بستایید، او را تسبیح گوید. «بُكْرَةً»: بامدادان، سحرگاهان. «أصیلاً»: آخر روز، شامگاه.

تفسیر :

لازمه‌ی ایمان، حمایت و حراست از حریم دین و رسول الله است. «تُعَزِّرُوهُ» یاری و حراست از پیامبر، باید همراه تعظیم و تکریم و برخاسته از عشق و معرفت ایمان به پیامبر و نصرت و تکریم او باید به صورت يك تعهد و جریان همیشگی و متداوم باشد، نه برنامه‌ای موقت و به اصطلاح فصلی و موسمی.

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنَّا أَجْرًا عَظِيمًا (۱۰)

به یقین کسانی که با تو بیعت میکنند، جز این نیست که با الله بیعت می‌کردند. دست الله بالای دست‌های آنان است، پس هرکس پیمان شکنی کند پس به زیان خود پیمان شکنی میکند و هر کس به آنچه که بر آن با الله عهد بسته است وفا کند، پس (الله) به زودی پاداش بزرگی به او خواهد داد. (۱۰)

تفسیر :

«بیعت»: به معنای پیمان و تعهد است. کسی که با دیگری بیعت می‌کند، بدین معنی است که: گویا مال و جان خود را برای اهداف او در معرض بیع و فروش قرار می‌دهد. نباید فراموش کرد که: «يُبَايِعُونَكَ... يُبَايِعُونَ اللَّهَ» بیعت با پیامبر صلی الله علیه وسلم، بیعت با پروردگار یا عظمت است.

«يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»: این تعبیر کنایه از آن است که بیعت با پیغمبر یک بیعت الهی است. یعنی اینکه دست خدا بالای دست آنان قرار گرفته است و در دست ایشان گذارده شده است. یعنی این تعبیر طوری است کسیکه با پیامبر صلی الله علیه وسلم بیعت میکند به مفهوم بیعت با پروردگار یا عظمت است.

امام ابن کثیر گفته است: الله متعال حاضر است و در کنار آنها می‌باشد و گفتار آنان را میشنود و جای آنان را می‌بیند، و از نهان و ظاهر آنها باخبر است.

پس بیعت با خدا توسط پیامبرش انجام می‌پذیرد. (مختصر ۳/۳۴۲).
زمخشری می‌فرماید: گفته است: منظور این است دست پیامبر صلی الله علیه وسلم که روی دست آنها قرار دارد همانند دست خداست؛ یعنی هر کس با پیامبر صلی الله علیه وسلم بیعت کند، با خدا بیعت کرده است. مانند فرموده‌ی من يطع الرسول فقط أطاع الله. (تفسیر کشاف ۴/۲۶۵).

«نَكَثَ»: پیمان شکنی کرد. (تفسیر نور: مرحوم خرمدل)

از قرائن و شأن نزول آیه مبارکه طوری درس گرفته می‌توانیم که: زُعمًا و رهبران جوامع اسلامی، باید در شرایط بحرانی و اضطراری بر وفاداری مردم، اقدام تجدید پیمان می‌نمایند، طوری که از سیرت رسول الله صلی الله علیه وسلم معلوم شد که: آنحضرت در شرایط بحرانی قبل از صلح حدیبیه، از مردم بیعت گرفت. در ضمن قابل یاد آوری است که: بیعت، يك تعهد شرعی است که وفای به آن لازم و شکستن آن حرام است و عقاب دارد.

«فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» پس هرکس پیمان شکنی کند پس به زیان خود پیمان شکنی می‌کند، و هر کس به آنچه که بر آن با الله عهد بسته است وفا کند، پس (الله) به

زودی پاداش بزرگی به او خواهد داد. در این آیه مبارکه اشاره به «بیعة الرضوان» است که در آن اصحاب کرام با پیامبر صلی الله علیه وسلم بیعت کردند و با او پیمان بستند که از جنگ فرار نکنند.

همچنان الله تعالی در این مبارکه با تمام صراحت بیان داشته است که: «فَمَنْ نَكْتُ» پس هر کس پیمان شکنی کند و به عهده که با الله تعالی بسته است وفا ننماید، «فَأَيُّمَا يَنْكُتُ عَلَي نَفْسِهِ» پیمان شکنی او به زیان خودش است، چون سر انجام بد آن به خودش بر می گردد و کیفر آن به او خواهد رسید.

«وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ» و هر کس به عهده که با خداوند بسته است وفا نماید و آن را به طور کامل انجام دهد، «فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» خداوند به او پاداش بزرگی می دهد و اندازه آن را جز خدایی که آن را بخشیده و داده است کسی نمی داند.

«أَجْرًا عَظِيمًا» کلمه «اجر» در لغت به معنی مُزد، ثواب و پاداشی دنیوی یا أُخروی که در مقابل عمل نیک، به انسان می رسد، آمده است. (قاموس قرآن، ج 1، ص 25، دار الکتب الإسلامية)

این کلمه در قرآن عظیم الشأن به «اجر کبیر» و «اجر عظیم» و «اجر کریم» در چندین آیات متبرکه تکرار شده است، و در همه آیات صفت برای اجر قرار گرفته اند. و مفسرین آنرا به معنی ثواب و پاداش بزرگ و فروان تفسیر نموده اند. و برخی از مفسرین «اجر کبیر»، «اجر عظیم» و «اجر کریم» را بهشت دانسته اند. «کریم»: از ریشه «کَرَم» به معنای «سخی»، «نفیس» و «عزیز» است.

«کَرَم» اگر وصف خدا واقع شود، مراد از آن احسان و نعمت آشکار خداست و اگر وصف انسان باشد نام اخلاق و افعال پسندیده اوست که از وی ظاهر می شود به کسی کریم نگویند مگر بعد از آن که آن اخلاق و افعال از وی ظاهر شود و هر چیزی که در نوع خود شریف است با کرم توصیف می شود. (قاموس قرآن، ج 6، ص 103).

«کبیر» به معنای عظیم القدر (قدر و منزلت بزرگ) است. در ضمن باید گفت که «کبیر»، از اَسْمَاء و صفات حسنای الاهی به معنای بزرگ و صاحب کبریایی است. (ابن منظور، محمد بن مکرّم، لسان العرب، جلد 5، صفحه 125 و 126، دار صادر، بیروت).

فرق بین «کبیر» و «عظیم» :

«عظیم» در مقابل «حقیر» بوده و تقابلهشان به تضاد است، اما «کبیر» در مقابل «صغیر» است. تقابل کبیر و صغیر نسبی است؛ یعنی یک چیز نسبت به چیز دیگر میتواند کبیر باشد، ولی به تناسب چیز بزرگ تر میتواند صغیر محسوب شود به خلاف «عظیم» که هیچ وقت بران اطلاق حقیر، نمیشود. (مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، جلد 10، صفحه 17)

- عظیم، قوی ترین مرتبه و بالاترین درجه از کبیر است و دلالت می کند بر مرتبه رفیعه، اما کبیر، دلالت می کند بر مطلق رفعت. (مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج 10، ص 17).

خوانندگان گرامی !

بعد از اینکه شرح حال نفاق پیشگان به بیان گرفته شد ، اینک در آیات متبرکه (11 الی 17) یکبار دیگر صورت حال عربهای بیابان خیمه نشین را مورد بحث قرار میدهد که در سفر حدیبیه از دستور پیامبر صلی الله علیه وسلم سر پیچی و طوری تصور و گمان کردند که از این سفر جور و سلامت باز نخواهند گشتند؛ بنا پیامبر صلی الله علیه وسلم را به حجت و دلایل ذیل ملازمت و همراهی نکردند .

- اعتذار از تخلف و سرپیچی به دلیل سرگرمی به اموال و بستگانشان؛

- درخواست مشارکت در معرکه خیبر،

- دعوت قرآن از آنان برای پیکار با مردمی رزمنده و سلحشور، به استثنای مریضان .

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِالسَّنْتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۱)

زود است که پس ماندگان عرب‌های بادیه نشین به تو بگویند: اموال و خانواده، ما را به خود مشغول ساخت، پس برای ما آمرزش بخواه، با زبان های شان چیزی را میگویند که در دل هایشان نیست، بگو: چه کسی میتواند برایتان در برابر الله اگر در حق شما زیانی بخواهد و یا در حق شما نفعی را اراده کند اختیاری دارد، بلکه الله به آنچه می‌کنید آگاه است. (۱۱).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمُخَلَّفُونَ»: — الْمُتَخَلَّفُونَ: واماندگان، بر جای ماندگان. اعراب قبایل صحرا نشین چهار اطراف مدینه مانند: «أَسْلَمَ، جُهَيْنَةَ، مُزَيْنَةَ، غِفَارَ، اشْجَعَ وَ دَيْلَ» که پیامبر صلی الله علیه وسلم در سال حدیبیه از آنان خواست با او به مکه برای مراسم عمره بروند، آنان به دلیل سستی عقیده و بیم از مردم قریش بهانه تراشی کردند و نرفتند. «شَغَلْنَا»: ما را سرگرم کرد، به ما فرصت نداد. «أَهْلُونَا— أَهْلُونَا»: خانواده‌ی ما، خویشان و کسان ما. «السَّنْتِهِمْ»: جمع لسان، زبانهایشان. ما: آن چه، چیزی. «لَيْسَ»: نیست. «فَمَنْ يَمْلِكُ»: چه کسی می‌تواند؟ یعنی، کسی نمی‌تواند. [—مأثده/ ۱۷، فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا]. چه کسی می‌تواند در برابر خدا دفاع کند؟ چه کسی در برابر فرمان خدا اختیار دارد؟ کسی اختیار و اقتدار ندارد. «خَبِيرًا»: آگاه، باخبر.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت: هیچ‌کس توان ندارد خیر و خوبی را که الله برایش مقدر کرده از خود بگرداند، یا شرّ و ناخوشایندی را که بر او مقدر کرده باشد از خود دفع نماید. واقعیت مطابق پندار شما نیست که خداوند به رازهای دل های شما آگاه نباشد، بلکه او به چیزهای پنهان و آشکار داناست، هیچ امر پوشیده‌ای از او مخفی نمی‌باشد و قطعاً شما را به اعمالی که انجام دادید مورد محاسبه قرار میدهد. «قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا» به آنها بگو: چه کسی شما را از خواست خدا حفظ می‌کند اگر بخواهد به شما زیانی همچون شکست یا نفعی از قبیل پیروزی و غنیمت به شما برساند؟ امام قرطبی فرموده است: بدین وسیله گمان آنها را رد می‌کند که گمان می‌بردند تخلف از همراهی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم زیان آنان را دفع و نفع را برای آنان جلب می‌کند. (تفسیر قرطبی).

بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَّتُمْ ظَنَ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا (۱۲)

بلکه شما گمان کردید که رسول و مؤمنان هرگز به‌سوی خانواده‌هایشان باز نخواهند گشت و این در دل‌هایتان آراسته شد و گمان بد کردید و شما مردمی در خور هلاکت بودید. (۱۲).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ظَنَنْتُمْ»: گمان بردید. «أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ»: که دیگر بر نمی‌گردد. «ظَنَّ السَّوْءِ»: گمان بد. «بُورًا»: تباها گشتگان، نابودشدگان، جمع بایر. [—فرقان/ ۱۸۸].

وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا (۱۳)

و هر کس به خداوند و پیامبر او ایمان نیاورد [بداند که] ما برای کافران آتشی افروخته آماده ساخته‌ایم. (۱۳).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَعْتَدْنَا»: مهیا کردیم، آماده کردیم. «سَعِيرًا»: آتش برافروخته، آتش سوزان.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۴)

و مالکیت و فرمانروایی آسمان ها و زمین فقط در سیطره الله است، هر کس را بخواهد می آمرزد و هر کس را بخواهد عذاب می کند؛ و الله همواره بسیار آمرزنده و مهربان است. (۱۴).

تشریح لغات و اصطلاحات :

« غَفُورًا » : بسیار آمرزنده. « رَحِيمًا » : پر مهر و محبت.

تفسیر :

قابل یادآوری است: در مواردی که قرآن عظیم الشان می فرماید: «خداوند هر کس را بخواهد می بخشد و هر کس را بخواهد عذاب می کند»، بادر نظر داشت اینکه الله سبحان و تعالی هم عادل است و هم حکیم، مراد آن است که در موارد لطف و بخشش، انسان خود را لایق دریافت بخشش الهی کرده ولی باتأسف باید گفت که: در موارد قهر و عذاب، انسان خود را از قابلیت انداخته است.

در ضمن نباید فراموش کنید که: الله سبحان و تعالی علاوه بر بخشش گذشته، با رحمت خود، آینده انسان را نیز تأمین می کند.

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَائِمٍ لِتَأْخُذُوا دَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يُفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۵)

زود است همان پس ماندگان (غزوه حديبيه) بگویند، وقتی که شما برای به دست آوردن غنیمتهای (خیبر) روان شوید، بگذارید که همراه شما برویم، میخواهند سخن الله را تغییر دهند. بگو: هرگز با ما نخواهید رفت، الله از پیش این چنین (در باره شما) فرموده است، پس خواهند گفت: (الله نگفته است) بلکه شما نسبت به ما حسد می ورزید. (مسلمانان حسد نمی ورزند) ولی آنان جز اندکی نمی فهمند. (۱۵).

تشریح لغات و اصطلاحات :

« انطَلَقْتُمْ » : حرکت کردید، رهسپار شدید. « مَغَائِمٍ » : جمع مَغَائِمٍ، غنیمتها، غنایم خیبر که به مؤمنان حديبيه اختصاص داشت. « دَرُونَا » : ما را بگذارید. بگذارید ما را. « نَتَّبِعْكُمْ » : بگذارید ما هم همراه شما باشیم، بگذارید ما هم به دنبال شما بیایم، از پی شما بیاییم. « لَنْ تَتَّبِعُونَا » : هرگز از پی ما نخواهید آمد، هرگز از ما پیروی نخواهید کرد. « تَحْسُدُونَنَا » : بر ما حسد می برید، به ما رشک می ورزید. « لَا يُفْقَهُونَ » : نمی فهمند.

قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدُّ عَوْنٍ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ فَإِنْ تَطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۶)

به پس ماندگان بادیه نشین بگو: به زودی از شما دعوت خواهد شد که به سوی قوم جنگ جو و قدرتمند بروید، تا با آنان بجنگید، یا آنکه اسلام آورند. پس اگر اطاعت کنید، الله پاداش نیک به شما خواهد داد. و اگر روی بگردانید، طوریکه پیش از این روی گردانید، شما را به عذاب دردناک شکنجه خواهد کرد. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« سُدُّ عَوْنٍ » : دعوت خواهید شد. « قَوْمٍ » : مراد بنوحنیفه، قوم مُسَیْلَمه کذاب، یعنی اهل رده

است که چهار سال بعد از نزول این آیات در زمان ابوبکر میان ایشان و مؤمنان جنگ سختی درگرفت. (ملاحظه شود: التفسیر القرآنی للقرآن). «أُولِي بَأْسٍ»: نیرومند، جنگاور و سلحشور، صاحب توان و قدرت، رزم آور. «تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ»: با آنان می جنگید یا مسلمان می شوند. یعنی باید با آنان بجنگید تا اسلام را می پذیرند. راه دیگری از ایشان پذیرفته نمیشود.

شان نزول آیه 16:

حضرت ابن عباس(رض) در شأن نزول آیه مبارکه میفرماید: چون آیه: «وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِّن قَبْلُ» (سوره الفتح: 16) نازل شد، مریضان و اشخاص زمین گیر گفتند: یا رسول الله! تکلیف ما چه می شود؟ پس این آیه نازل شد.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَعْذِبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۷)
بر نابینا گناهی نیست و بر لنگ گناهی نیست و بر مریض گناهی نیست (اگر در میدان جهاد شرکت نکند) و هرکس از الله و پیغمبرش اطاعت کند، الله او را به باغ هایی وارد میسازد که از زیر (درختان و قصرهای) آن نهر ها روان است. و هرکس روی بگرداند، او را به عذاب دردناک، عذاب خواهدداد. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَرْجٌ»: گناه. (ملاحظه شود سوره: توبه، آیه 91، سوره نور، آیه 61). «أَعْرَجٌ»: لنگ.»
يَتَوَلَّ: روی برمی گرداند، روی برمی تابد.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: با داشتن معلولیت کرامت مقام و منزلت انسانی پایین نمی آید و نباید به آنانی که یکی از اعضای بدن خود را بنابر دلایل مختلف از دست داده اند به چشم حقارت دیده شود.

مُؤَقَّب قرار دادن به عیب معین از جمله گناهان کبیره بشمار می رود، قرآن عظیم الشان نسبت دادن اصطلاحات معیوبیت به مسلمانان را از جمله (کر، کور و شل و امثال آن) ناروا دانسته و آنر منع نموده است.

خداوند تبارک و تعالی عادل است. ولی دانست که لازمه عدل الهی این نیست که همه را بر یک وضعیت مشابه خلق نماید! بلکه عدل الهی آنست که اگر انسانها را بر اوضاع و شرایط مختلف خلق نمود، مسئولیت پذیری آنها در دنیا و جواب دهی آنها در آخرت نیز در پی شرایط شان متفاوت باشد. یعنی خداوند کسی را که مثلاً معلول کرده در دنیا به انجام هر کاری مکلف نکرده و در قیامت نیز از چیزیکه او را به آن چیز مکلف ننموده بازخواست نمیکند.

بطور مثال ما این امر را در شرع می بینیم؛ یعنی شخصی که ثروتمند و پولدار است، مطمئناً از شخصی که فقیر است مسئولیت بیشتری نیز برگردن دارد، و کسی که علم دارد با کسی که علم اندک دارد متفاوت است و الله تعالی از شخص عالم تر بازخواست بیشتری خواهد کرد. و همینطور کسی که سالم است به نسبت معلول هم در دنیا و در آخرت مسئولیتش بیشتر است و همه ی اینها به دلیل وجود آزمایش بین خلائق است.

ابن ام مکتوم «عبدالله بن قیس قرشی عامری» از جمله یکی از صحابه جلیل القدری در اسلام است که به هر دو چشم نابینا بود. وی از جمله اولین کسانی بود، که اسلام آورد و هجرت کرد. هجرت وی پس از مصعب بن عمیر(رضی الله عنه) و پیش از رسول الله صلی الله علیه وسلم بود. وی در مدینه منوره به تعلیم قرآن عظیم الشان مصروف بود.

مؤرخین می نویسند که: ابن ام مکتوم نابینا بود و به همراه بلال و سعد و القرظ و ابو محذوره (که مؤذن مکه بود) به دستور رسول الله صلی الله علیه وسلم آذان می گفت.

همچنین رسول الله صلی الله علیه وسلم در غزوات و هنگامی که خود در مدینه نبود وی را

به جانشینی خود انتخاب می‌کرد تا برای مردمی که در مدینه بودند امامت کند. گفته شده است پیامبر صلی الله علیه وسلم سیزده بار وی را بجای خود امیر مدینه قرار داده است. عروه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم با تعدادی از مردان قریش نشسته بود که در میانشان عتبه بن ربیعہ نیز وجود داشت پس ابن ام مکتوم آمد در حالی که سوالی داشت. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم (به دلیل مشغول بودن به سران قریش) از وی روی گرداند که این آیه نازل گردید: «عَبَسَ وَتَوَلَّى. اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمَى». (چهره درهم کشید و روی گرداند آنگاه نابینا به نزد وی آمد).

از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: وقتی آیه «مؤمنان خانه نشین با مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد میکنند یکسان نمی‌باشند» نازل گردید، رسول الله صلی الله علیه وسلم، زید را صدا زد و او را دستور داد که آن را بنویسد. زید استخوان کتف شتری را آورد و آن را نوشت. پس در این هنگام ابن ام مکتوم آمد و از نابینایی خود شکایت برد پس این بخش از آیه نازل شد: «غیر اولی الضرر» (آنانی که زیان دیده نیستند).

از ابو لیلی روایت است که ابن ام مکتوم گفت: ای پروردگارم! عذر من را نازل کن. پس این آیه نازل شد که: «غیر اولی الضرر» اما وی بعد ها نیز به جهاد می رفت و می گفت: بیرق را به من بدهید که من کورم و نمی توانم فرار کنم! و مرا میان دو صف قرار دهید.

وی در دوران عمر بن خطاب به همراه سعد بن ابی وقاص در نبرد قادسیه شرکت جست و گفته شده است در همان نبرد به شهادت رسیده است و گفته شده که پس از بازگشت از این نبرد در مدینه وفات یافته است. والله اعلم. (نزهة الفضلاء 1/62 - البداية والنهاية 7/49)

برخی از مفسرین می نویسند که: وی روزی به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله من از فیض جهاد محروم شدم و از جمله قاعدین هستم، در این زمان از فوق عرش الهی برای تسلی خاطر این مرد نابینا خطاب رسید که «ای رسول من، به این مرد بگو: بر نابینا و لنگ و مریض گناهی نیست (اگر در میدان جهاد شرکت نکنند). هر کس از خدا و فرستاده اش فرانبرداری کند، خدا او را به باغ های بهشتی وارد می سازد که رودبارها در زیر (کاخها و درختان) آن روان است، و هر کس که سرپیچی کند، خدا او را به عذاب دردناکی گرفتار می سازد.

در روایتی آمده است که حضرت ابن عباس گفته است: آنها عبارتند از باز ایستادگان از غزوه بدر و آنان که به جهاد رفتند. وقتی آیه نازل شد «ابن ام مکتوم» برخاست و گفت: یا رسول الله! آیا برای من رخصتی هست؟ به خدا قسم اگر میتوانستم به جهاد می رفتم. آنگاه خدا آیه ی (غیر اولی الضرر) را نازل کرد.

اهل ضرر: اهل معادیراند که عذرهایی چون مریضی، معلولیت، نابینایی، لنگی و غیره به آنان ضرر وارد نموده، تا بدانجا که از جهاد بازشان داشته است، پس اگر نیت و عزم مؤمنان معذور فقط این باشد که در صورت نبود عذر، قطعاً به جهاد می رفتند، در این صورت، آن معذوران نیز در درجه مجاهدان قرار داشته و همانند پاداش ایشان را دارند، چنان که در حدیث شریف آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم در یکی از غزوات خطاب به مجاهدان فرمودند: «قطعاً در مدینه مردمی هستند که شما هیچ مسیری را نیپیموده و هیچ وادی ای را پشت سر نگذاشته اید، مگر اینکه با شما در آن همراهند. اصحاب گفتند: یا رسول الله! در حالی که در مدینه هستند با ما همراهند؟ فرمودند: آری! وجود عذرایشان را باز داشته است».

خواننده محترم!

از فحوی آیه متبرکه این حقیقت واضح می شود که: تکالیف الهی، به مقدار قدرت و توان است. همچنان این واقعیت و عدل الهی که اشخاص معذور، از بهشت محروم نمی شوند، به شرط آنکه در حد توان، مطیع باشند.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه حال و وضعیت واپس ماندگان صحرا نشین در سفر حدیبیه، به بیان گرفته شد

، اینک در آیات متبرکه (18 الی 26) در باره مکافات و اطمینان خاطر مسلمانان در مورد بیعت رضوان که الله سبحان و تعالی از آنان راضی و خرسند است، بحث بعمل می آید.

همچنین در ادامه‌ی این آیات به فتوحات مسلسل و پی‌درپی - چه در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم و چه در زمان حیات خلفای راشدین - اشاره بعمل می آید و به مؤمنان امتنان می‌دهد که از دست آزار مشرکان و بی‌باوران رستگار شده‌اند.

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا (۱۸)

هر آئینه که الله از مؤمنان، چون با تو در زیر آن درخت بیعت کردند، راضی شد، پس آنچه را که در دل هایشان بود دانست، در نتیجه بر آنان سکون و آرامش نازل کرد و به آنان فتح نزدیک را پاداش داد. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«رَضِيَ»: خشنود شد. «إِذْ»: آن دم. بدانگاه. «تَحْتَ الشَّجَرَةِ»: زیر آن درخت معهود. «السَّكِينَةَ»: آرامش. [در همین سوره ۴/]. «أَثَابَهُمْ»: به آنان پاداش داد

تفسیر :

«الشَّجَرَةَ»: مراد درخت بزرگ و ضخیم است که در حدیبیه بود و مؤمنان در زیر سایه آن با پیغمبر تجدید بیعت کردند و این پیمان به سبب خوشنودی خدا از آن مؤمنان «بَيْعَةُ الرِّضْوَانِ» نام گرفت.

«فَتْحًا قَرِيبًا»: مراد صلح حدیبیه است که منشأ آزادی دعوت اسلام و فتوحات بیشمار گردید. و برخی از مفسرین آنرا به فتح خیبر در هنگام بازگشت مسلمانان از حدیبیه رخ داد و برخی آنرا به فتح مکه تفسیر نموده‌اند.

خیبر:

منطقه سرسبزی در (160) کیلومتری مدینه بر سر راه شام است که در عهد پیامبر صلی الله علیه وسلم، محل سکونت یهودیان بود و در سال (7) هجری قمری پس از (6) هفته محاصره از سوی پیامبر صلی الله علیه وسلم و نبردهایی که رخ داد، به تصرف مسلمانان درآمد.

شان نزول آیه 18:

چنانکه مفسران در بیان شأن نزول این آیه از سلمه بن اکوع (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: «در اثنایی که ما به خواب چاشتگاه (قیلوله) رفته بودیم، ناگهان منادی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ندا سر داد که: ایها الناس! روح القدس (جبرئیل) فرود آمد، بیعت کنید! بیعت کنید! پس نزد ایشان رفتیم و درحالی‌که ایشان در زیر درخت طلع (آکاسیا) بودند، با ایشان بیعت کردیم و آن حضرت صلی الله علیه وسلم با زدن یک دست خویش بر دست دیگر خود، از جای عثمان (رض) که او را نزد قریش فرستاده بودند، بیعت کردند. در این اثنا مردم گفتند: گوارا باد بر تو ای فرزند عفان! تو هم اکنون به کعبه طواف می‌کنی ولی ما در اینجا محروم هستیم! اما رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اگر او، این و این مقدار سال در مکه بماند؛ تا من به کعبه طواف نکنم، طواف نمی‌کند». آن‌گاه این آیه نازل شد. «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ...» را نازل کرد. (ابن ابوحاتم چنانچه در «تفسیر ابن کثیر» 225/4 آمده روایت کرده است. تفسیر «زاد المسیر» 1291).

قطع درخت بیعت رضوان:

درختی که در این آیه ذکر شده درخت «مغیلان» است، و مشهور است که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم، بعضی از مردم زیرا آن درخت میرفتند و برای کسب ثواب در آنجا نماز می خواندند.

ابن سعد با سند صحیح در حدیثی از نافع روایت فرموده است که: در یکی از روزها به

حضرت عمر (رض) خبر رسید که تعدادی از مسلمانان به پیش درخت بیعت الرضوان می روند و در آنجا به ظن اینکه محل متبرک است، نماز بجا می آورند. بعد از اینکه حضرت عمر این داستان را شنید، هدایت فرمود تا آن درخت را قطع کنند. (التاریخ الاسلامی 260/19، طبقات ابن سعد (100/2))

مؤرخین در مورد اینکه: چرا حضرت عمر درختی بیعت الرضوان را که پیامبر صلی الله علیه وسلم و یارانش زیر آن بیعت کرده بودند، قطع کرد، مینویسند: این عمل در زمانی صورت گرفت که: حضرت عمر رضی الله عنه متوجه شد بعضی از مردم به آنجا می روند علت را از آنها جویا شد. گفتند: مردم در آنجا نماز می خوانند، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم در مسیر حج در آنجا نماز خوانده است عمر رضی الله عنه خشمگین شد و فرمود: همانا پیشینیان به سبب تقدس آثار پیامبران شان به هلاکت رسیدند. (مجموع الفتاوی 171/27)

شیخ الاسلام ابن تیمیه در این بابت می فرماید: صحابه و تابعین بر آثار پیامبران و صالحان (مانند نشستن پیامبر در جای مخصوص و یا، نماز خواندن ایشان در یک مکان مشخص و غیره...) بناء یا مسجدی نساختند، حتی بزرگان صحابه از جمله عمر بن خطاب رضی الله عنه و... مردم را از نماز خواندن در مکانی که پیامبر صلی الله علیه وسلم اتفاقاً در آنجا نماز خوانده نهی کرده اند. (مجموع الفتاوی 466/17).

وَمَغَانِمٍ كَثِيرَةٍ يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۹)

و غنائم بسیاری که آنرا به دست می آورند، و الله غالب باحکمت است. (۱۹)

تفسیر:

«وَمَغَانِمٍ كَثِيرَةٍ يَأْخُذُونَهَا» «غنائم» هدف از آن همه غنیمت هائی است که تا روز آخرت مسلمانان بدست می آورند. ابن کثیر فرموده است: این «خیر کثیر» عبارت است از اجرای صلح در بین آنها و دشمنانشان که الله سبحان و تعالی آن را به وسیلهی آنها اجرا کرد و از طریق خیر و برکت فراوانی با فتح خیبر به دست آمد. و بعد از آن، فتح و گشودن دیگر سرزمین ها و ولایات، و عزت و پیروزی و رفعت مقام دنیا و آخرت را نصیب آنها نمود (مختصر ۳/۳۴۵). «وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» الله در کار خود مقتدر و در تدبیر و صنعتش حکیم است. از این جهت است که شما را بر آنان غالب کرد و سرزمین و اموال و دیار آنها را به غنیمت شما در آورد.

وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲۰)

الله غنیمت های فراوانی را به شما در آینده وعده کرده است که آنها را به دست می آورید و این (غنیمت) را زودتر به شما داد و دست تجاوز مردم را از شما باز داشت. تا نشانه ای (نصرت الهی) برای مؤمنان باشد و شما را به راه راست هدایت کند. (۲۰)

تفسیر:

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی غنائمی که تا روز رستاخیز برقرار می باشد. (تفسیر قرطبی ۲۷۸/۱۶).

در البحر آمده است: دایرهی نفوذ اسلام گسترش یافت و مسلمانان به فتوحاتی بی شمار دست یافتند و غنیمت های فراوانی را در مشرق و مغرب و در هندوستان و سودان به دست آوردند و وعدهی خدا به حقیقت پیوست و یکی از شاهان «غانه» بر سرزمین «تکروور» حکومت می کرد، به اسلام در آمد و بیش از پانزده ولایت از سودان را گشود و با او به اسلام درآمدند و بعضی از شاهان آنها با او به حج رفتند. (تفسیر کبیر ۹۶/۲۸).

«فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ» غنائم خیبر را بدون تلاش و زحمت و جنگ برایتان فراهم آورد.

«وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ» و اجازه نداد مردم دست تجاوز و ستم به سویتان دراز کنند. مفسران گفته‌اند: منظور اهل خیبر و هم پیمانان آنها، یعنی بنی اسد و عطفان است که وقتی برای کمک به اهل خیبر آمدند، خدا بیم و هراس را به دل آنها القاء کرد. امام فخر رازی فرموده است: آیه به این مطلب اشاره دارد که فتح و غنایم اعطا شده تمام ثواب و پاداشی نیست که خداوند به آنها عطا می‌کند، بلکه پاداش واقعی را در آخرت دریافت می‌کنند و اینها فقط چیزی است که در این دنیا به آنها اعطا شده است تا از آن سود ببرند و برای نسل‌های مؤمن بعد از آنان دلیل باشد و بر صدق وعده‌ی خدا دلالت کند و نسل‌های بعد از شما به یقین بدانند همان‌طور که شما به وعده‌ی مقرر نایل آمده‌اید آنها نیز به وعده‌ی مقرر نایل می‌آیند. (راجح همان است که ابن کثیر آورده است و طبری و ابو حیان آن را پذیرفته‌اند. و این مطلب از قتاده و حسن نیز نقل شده است و آیه‌ی لَمْ تَقْدِرُوا عَلَیْهَا آن را تأیید میکند و نشان می‌دهد که برای فتح آن تلاش شده است و آن هم با فتح «مکه» منطبق است. و گویا منظور فتح فارس و روم است و عده‌ای نیز می‌گویند: منظور تلاش هوازن در حنین است. و قول ارجح همان است که ما نقل نمودیم.) (تفسیر صفوة التفاسیر).

وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۱)

و الله به شما باز وعده غنیمت‌های دیگری فرموده که هنوز بر آن قادر نیستید و علم خدا محیط بر آن است و خدا بر هر چیز تواناست. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أخری»: دیگری، غنیمت‌های دیگری. «لَمْ تَقْدِرُوا»: بر آن چیره نشدید، بر آن قدرت نداشتید.

تفسیر :

ابن کثیر در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: یعنی غنیمتی دیگر و پیروزی دیگر را برایتان فراهم کرد که قدرت به دست آوردن آن را نداشتید و آن را برای شما میسر نمود؛ چون الله بندگان پرهیزگار را از راهی روزی میدهد که حسابی برای آن نکرده‌اند. همانا در این آیه منظور «فتح مکه» میباشد. نظر طبری چنین است. (البحر ۹۷/۸).

وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۲۲)

و اگر کافران (در سرزمین حدیبه) با شما می‌جنگیدند به زودی فرار مینمودند، سپس ولی و یآوری نمی‌یافتید. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَوْ قَاتَل»: اگر برزمد، اگر جنگ کند. «لَوَلَّوْا الْأَدْبَارَ»: قطعاً پشت کردند ← قطعاً پشت می‌کنند. [← آل عمران/۱۱۱، يَوْمَ لَوَّكُمُ الْأَدْبَارَ]، [← نفال/۱۵، فَلَا تُؤَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ]، [← حزب/۱۵، لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ].

سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۲۳)

این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است، و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت. (۲۳)

تفسیر :

در البحر آمده است الله تعالی برای پیامبران خود روش و طریقه‌ای را مقرر فرموده است

که عبارت است از: «كَتَبَ اللَّهُ لِأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي.» (البحر ۹۷/۸). «وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» و روش و طریقه‌ی خدا تغییر پذیر نیست.

وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۲۴)

او همان ذاتی است که دست آنها را از شما و دست شما را از آنها در داخل مکه کوتاه کرد، بعد از آنکه شما را بر آنها پیروز ساخت، و الله به آنچه میکنید، بیناست. (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَطْنِ مَكَّةَ»: وسط مکه، درون مکه. مراد سرزمین حدیبه است که نزدیک مکه است. «أَظْفَرَكُمْ»: شما را پیروز گرداند. «أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ»: شما را بر آنها پیروز کرد.

شأن نزول آیه 24 :

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که هدف از: «بطن مکه» اشاره به همین واقعه حدیبه است، زیرا در شأن نزول این می نویسند:

973- مسلم، ترمذی و نسائی از انس (رض) روایت کرده اند: هنگام غزوه حدیبه هشتاد تن از مکیان مسلحانه از کوه تنعیم که موضعی در سرزمین حل در میان مکه و سرف است، بر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و یاران‌شان فرود آمدند و می‌خواستند تا غافلگیرانه برایشان حمله نمایند، ولی یاران رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آنان را دستگیر کردند و سپس آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن‌ها را آزاد کردند.

در روایتی آمده است که خداوند متعال بر اثر دعای رسول خویش صلی الله علیه وسلم بینایی آن مشرکان را از آنان گرفت و در نتیجه، مسلمانان به سادگی آنان را دستگیر نمودند، سپس رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آن‌ها را آزاد کردند. پس پروردگار متعال آیه: «وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ...» را نازل کرد. (صحیح است، مسلم 1808، ابوداود 2688، ترمذی 3264، نسائی در «تفسیر» 530، واحدی 751 از انس روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی» 2447)

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَغَيْرِ عِلْمٍ لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۲۵)

آنانند که کفر ورزیدند و شما را از مسجد الحرام منع کردند و نگذاشتند قربانی‌ای که موقوف داشته شده بود، به جایگاهش برسد و اگر مردان و زنانی مؤمن [و مستضعف در مکه] نبودند که آنان را نمی شناسید [و ممکن بود] پایمالشان کنید آن گاه نادانسته درباره آنان رنجی و آسیب به شما می‌رسید.

(الله هرگز مانع این جنگ نمیشد) تا الله هرکسی را بخواهد در رحمت خود در آورد. اگر (مؤمنان و مشرکان) از هم جدا بودند حتما کافران را به عذاب دردناکی گرفتار می‌کردیم. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَعْكُوفًا»: محبوس و ممنوع. در اینجا هدف نگاه داشته شده و اختصاص یافته به فقرای بیت‌الله است. «مَحَلَّهُ»: قربانگاه. محل ذبح (ملاحظه شود: بقره / 196، حج / 33). «أَنْ تَطَّوُّوهُمْ»: اگر بیم آن نبود اینکه ایشان را لگد مال و نابود کنید. «مَعْرَةٌ»: ننگ و عار. زیان و ضرر. در اینجا مراد کار ناپسندی است که موجب تأسف شود. «تَزَيَّلُوا»: جدا شده بودند. یعنی اگر مؤمنان و کافران جدا از هم می‌زیستند و قابل تشخیص از هم بودند.

شأن نزول آیه 25 :

977- طبرانی و ابویعلی از ابوجمعه جنبد بن سبع روایت کرده اند: در اول یک روز در

حالی که کافر بودم با رسول الله جنگیدم و در آخر همان روز به دین اسلام مشرف شدم و در صف مسلمانان با دشمنان شان می جنگیدیم. ما سه مرد وهفت زن بودیم. این کلام حق «وَأُولَا رَجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ» در باره ما نازل شده است. (ابو یعلی 1560، طبرانی 2204 از ابو جمعه روایت کرده اند. هیثمی در «مجمع الزوائد» 11346 می گوید: «طبرانی به دو اسناد روایت کرده است راوی های یکی از این دو اسناد ثقه هستند» سیوطی در «در المنثور» 6 / 76 جید گفته است «تفسیر شوکانی» 2450).

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (٢٦)

آنگاه که کافران تعصب و ننگ جاهلیت را در دل هایشان جای دادند، پس الله سکون و آرامش خود را بر رسول خویش و (نیز) بر مؤمنان نازل کرد و آنان را به کلمه تقوا ملزم ساخت و آنان به آن سزاوارتر و اهل آن بودند و الله به هر چیز داناست. (٢٦)

تفسیر :

«حمیت» در اصل از ماده «حمی» به معنی حرارت است، و سپس در معنی غضب، و بعداً به معنی نخوت و تعصب آمیخته با غضب به کار رفته است. مفسرین میفرمایند که هدف از «حمیة الجاهلیة» تعصب عرب جاهلی به خدایانشان بود که موجب میشد از پرستش غیر آن ها خود داری ورزند؛ یعنی، نوعی گردن فرازی که مانع هر نوع تسلیم و انقیاد می گردید. هدف از حمیت جاهلی را تن زدن مردم از اعتراف به رسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز دانسته اند. امام فخر رازی میفرماید حمیت خود صفتی مذموم است و اضافه شدن آن به جاهلیت بر قبح آن افزوده است.

«غیرت مذمومه» عبارت است از این که انسان از کسی یا چیزی که شرعاً و عقلاً حمایتش سزاوار نیست، چه به صورت گفتار و چه به صورت کردار حمایت کند. اسم این را غیرت مذمومه میگذارند.

«كَلِمَةُ التَّقْوَى»: سخن پرهیزگاران. سخنی که با گفتن آن، انسان خود را از عذاب می رهند که سخن توحید یعنی: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است. روحیه پرهیزگاری. اما ظاهر این است که منظور از کلمه تقوی عبارت است از اخلاص و اطاعت آنان برای خدا و پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم، آنگاه که در موقع نوشتن مواد صلح فرمانبرداری کردند، هر چند که در ظاهر تزیین حق مؤمنان را در برداشت، اما خدا مؤمنان را بر اطاعت از پیامبر تثبیت کرد و همین امر باعث شد که خیر فراوانی به مسلمانان برسد. (این چیزی است که به هنگام تفسیر آیات مربوط به صلح حدیبیه خدا آن را به من الهام کرد.) (تفسیر صفوة التفاسیر). «أَحَقَّ»: سزاوارتر و شایسته تر. «أَهْلَهَا»:

درخور و برازنده آن، مستحق آن.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (27 الی 29) در باره تحقق بخشیدن رؤیای پیامبر، اوصاف والا و یاران برگزیده اش ، بحث بعمل آمده است .

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا (٢٧)

به راستی که الله رؤیای پیامبر خود را به حقیقت پیوست، که شما ان شاء الله در امن و امان در حالیکه موی سرتان را تراشیده و کوتاه کرده اید بدون ترس وارد مسجد الحرام خواهید شد. ولی الله چیزهایی را می دانست که شما نمیدانستید. (و در این تاخیر حکمتی بود) و قبل

از آن فتح نزدیکی (برای شما) قرار داد. (۲۷).

تشریح لغات واصطلاحات:

«رؤیا»: خواب، خواب صادق. «لَتَدْخُلَنَّ»: قطعه داخل خواهید شد.

«ءَامِنِينَ»: جمع ءامن، در امن و امان. «مُحَقِّقِينَ»: سرتر اشدگان. «مُقَصِّرِينَ»: مو کوتاه کردگان. حاجیان پس از فراغت از انجام مناسک حج، با تراشیدن موی سر یا کوتاه کردن موی سر، از احرام بدر می‌آیند. «مَا»: مراد مصلحت نهفته در صلح حدیبیه که ورود به مکه است. «مِن دُونِ ذَلِكَ»: پیش از آن، یعنی قبل از ورود شما به مکه. «فَتَحًا قَرِيبًا»: مراد فتح خیبر، یا صلح حدیبیه، و یا هر دوی آنها است. (ملاحظه شود: صفوة البیان، لمعانی القرآن).

شان نزول آیه 27:

978- فریابی، عبد بن حمید و بیهقی در «دلایل» از مجاهد روایت کرده اند: رسول الله (ص) در حدیبیه خواب دید که خودش و یاران اش در نهایت امن و امان به مکه داخل می‌شوند و موی سر خویش را در آنجا می‌تراشند و یا کوتاه می‌کنند. چون آن بزرگوار قربانی‌های خود را در حدیبیه ذبح کرد. یارانش گفتند: ای رسول خدا! خواب و رویای شما کجا شد؟ پس آیه «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ...» نازل شد. (طبری 31601 از مجاهد روایت کرده مرسل و ضعیف است.)

تفسیر:

«الرُّؤْيَا»: خواب. هدف خوابی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مدینه دیده بود. پیامبر صلی الله علیه وسلم، در خواب دید که او و اصحاب اش داخل مکه شده‌اند و کعبه را طواف می‌کنند، سپس سرها را تراشیده و موها را کوتاه نموده‌اند.

خواب «الرُّؤْيَا»:

رسول الله صلی الله علیه وسلم در باره خواب «الرُّؤْيَا» می‌فرماید: «الرُّؤْيَا جَزءٌ مِنْ سِتِّ وَأَرْبَعِينَ جَزءًا مِنَ النَّبُوَّةِ»: «خواب جزء ای از چهل و شش جزء نبوت است». و دلیل اینکه رؤیا جزئی از نبوت است، این است که در خواب حوادثی برای انسان رخ می‌دهد که در دنیای واقعی از انجام آنها عاجز و ناتوان است.

اهل حق اتفاق نظر دارند بر اینکه رؤیای صادقه حق و از جانب خداوند است. کسی آن را انکار نمی‌کند مگر اهل الحاد و جمعی از معتزله. [تفسیر قرطبی، 124/9].

خطابی فرموده است که در معنای رؤیای صادقه گفته شده است: رؤیای صادقه موافق با نبوت می‌آید، نه اینکه جزء باقی مانده از نبوت است. و برخی گفته‌اند: رؤیای صادقه جزئی از علم نبوت است، چون نبوت اگرچه به پایان رسیده، اما علم آن همچنان باقی است. خطابی کلام خود را به قول امام مالک خاتمه داده طوریکه ابن عبدالبرّ آن را نقل کرده و از امام مالک پرسیده است: که آیا هرکس میتواند خواب را تعبیر کند؟ در جواب گفته است: آیا می‌شود نبوت را به بازی گرفت، پس گفت: رؤیا جزئی از نبوت است، و نبوت را نمی‌توان به بازی گرفت؟ خطابی جواب داده که منظور امام مالک این نبوده که رؤیای صادقه نبوت باقی مانده است، بلکه منظورش این بوده چون رؤیای صادقه از جهت اطلاع بر جزئی از غیب مشابه نبوت است، جایز نیست که بدون علم و آگاهی در مورد آن صحبت شود.

ابن بطال گفته است اینکه رؤیا جزئی از نبوت است بر شأن و شکوه رؤیا می‌افزاید، ولو اینکه یک جزء از هزار جزء باشد. گفته می‌شود: که لفظ نبوت از لفظ «انباء» گرفته شده است و «انباء» در لغت به معنای اعلام و پخش خبر است، پس بر این اساس، معنا چنین می‌شود که رؤیا خبری صادق از جانب خداوند است، همچنانکه نبوت خبری است صادق از طرف خداوند، که هیچ دروغی در آن روا نیست. [فتح الباری، 363/12].

پس رؤیا در صدق خبر با نبوت مشابهت پیدا می‌کند.

ابودرداء (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد این آیه سؤال کرد که خداوند میفرماید: «لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (سوره یونس: 64). (در زندگی دنیا و در آخرت، شاد (و مسرور)ند؛ وعده های الهی تخلف ناپذیر است! این است آن رستگاری بزرگ).

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «ما سألني أحدٌ عنها غيرُك منذ أنزلت، هي الرؤيا الصالحة يراها المسلم أو ترى له»: «از روزی که این آیه نازل شده کسی جز تو در مورد آن سؤال نکرده است «منظور از بشری در آیه» رؤیای صالحه‌ای است که یا مسلمان خودش آن را می بیند و یا دیگری به او خواب می بیند». (سنن ترمذی، 2273، ترمذی میگوید: حدیث حسن است. و البانی میگوید: صحیح است. مراجعه شود: «الصحيحه (1786)». و این حدیث از عبادة بن الصامت (رض) نیز با الفاظ دیگر در سنن ترمذی، (2275) روایت شده است. تفسیر قرطبی، 8/358).

اقسام خواب ها :

بصورت کل خواب بر سه نوع است:

اول: رؤیای صالحه یا خوابی نیکو که مژده‌ای است از طرف خداوند برای بیننده آن است و طوریکه یاد آور شدیم «الرؤیایا» و یک قسمت از چهل و شش قسمت نبوت پیامبران است. (بخاری و مسلم)

دوم: «الرؤیایا» یا خواب ناپسند و ناخوشایند که از طرف شیطان است و برای مسخره کردن و آزار دادن بیننده خواب می باشد.

شیطان از مسلمان در حالت خواب بهره برداری می‌کند. مخصوصاً آن‌عهده اشخاصیکه در حین خواب رفتن آداب خوابیدن را مراعات نه نموده باشد از جمله:

بدون وضوء به بستر خواب رفته باشد، اذکار ناخوانده به بستر خواب رفته باشد، و یا سایر تعلیمات و دساتیر خواب را رعایت نه نموده باشد. بناءً شیطان از این فرصت ها استفاده نموده، وبه وسوسه شیطانی خویش متوسل شده و به اصطلاح از این فرصت، جهت فریب انسان استفاده بعمل می آورد. و او را به وسوسه های شیطانی آغشته می سازد، و به طرق مختلف او را فریب می دهد.

طوریکه در حدیثی صحیح آمده است که مردی به پیامبر ص عرض کرد که در خواب دیدم سرم از تنم جدا شده است و من به دنبال سرم راه میروم. پیامبر ص فرمود: «لا تخبر بتلعب الشيطان بك في المنام». [سیر اعلام النبلاء ذهبی، (4/617) و اسناد آن صحیح است. و نگاه به التقریب شماره (7289)، ص 572].

- شیطان کوشش میکند: تا در خواب چیزی های را به او نشان دهد که باعث حزن و اندوه او شود.

بطور مثال در زیادت از موارد طوری اتفاق می افتد که: مسلمان خود را در حال ارتکاب محرمات و گناه کبیره می بیند. یا در مورد الله و پیامبران سخنانی میگوید که شایسته ساحت مقدس آنها نیست. یا چیزی را از غیبیات انکار میکند و امثال آنها. قصد شیطان از این کار این است که انسان مسلمان را نسبت به دینش مشکوک کند، و تخم نفاق و عدم اطمینان را در درون وی بکارد.

- چیزی را به مسلمان نشان می‌دهد که باعث تفرقه و آشفتگی بین مسلمانان می‌شود: مثل اینکه می بیند که بر خلاف احکام ثابت شرعی نظر می دهد. یا علیه برخی مسلمانان حکم کفر صادر می‌کند یا ملائکه می بیند که او را به انجام معاصی دستور می‌دهد یا خود را صالح ترین و بهترین مردم می‌داند یا می‌بیند که مهدی زمان خود شده است و امثال آنها. بنابر این هرگاه انسان چنین چیزهای به خواب دید، باید به طور یقین بداند که این ها وسوسه های شیطان است که به منظور ایجاد تفرقه در بین مسلمانان و ایجاد فساد در دین صورت می‌گیرد و به هنگام چنین خواب های ناخوشایندی باید از سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم

پیروی بعمل آرد.

سوم: خوابی که ناشی از خیالات و تفکرات انسان و اعمال روزمره اوست. خواب‌هایی که به علت عادت‌های روزمره می‌باشند، در این طبقه جای می‌گیرند؛ مثلاً، شخص عادت نموده است که در ساعت معینی از روز غذا بخورد، اگر روزی برخلاف عادت در آن ساعت، غذا نخورد و بخوابد، ممکن است خواب غذا خوردن را ببیند یا اگر در حالت بیداری غذای زیاد خورده باشد، ممکن است در خواب ببیند که استفراغ می‌کند. غیر از این سه نوع، هر خوابی که دیده شود، خواب‌های پریشان و باطل است و نمی‌توان آن‌ها را تعبیر نمود، زیرا بر اساس قاعده‌ی مشخصی قرار نگرفته‌اند.

اول: اگر خواب خوشایند و نیکو باشد، شایسته است که بیننده آن، چهار عمل زیر را انجام دهد:

- 1- خداوند را به خاطر دیدن آن خواب، سپاس گوید.
- 2- به دیگران در مورد آن، مژده دهد. آن را فرخنده و مبارک شمارد.
- 3- نزد هرکس که دوست دارد، آن را بیان کند. نه کسانی که دوستشان ندارد.
- 4- نزد خود، آن را به امری نیک و شایسته تعبیر نماید، زیرا خواب بر اساس چگونگی تعبیر آن تحقق می‌یابد.

دوم: اگر خواب ناپسند و ناخوشایند باشد، شایسته است که بیننده‌ی آن اعمال ذیل را انجام دهد که در صورت انجام دادن آن‌ها، از آن خواب به اراده پروردگار دچار ضرر و زیان نمی‌گردد؛ و از شرّ این خواب به خداوند پناه ببرد.

- 1- با سه بار گفتن «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» از شرّ شیطان به خداوند پناه ببرد.
- 2- سه مرتبه، به طرف چپ خود تف کند. [بدون پرت کردن آب دهان].
- 3- پناه بردن به خدا از شرّ شیطان.
- 4- تغییر دادن جهتی که بر آن خوابیده است به امید اینکه حالتش به احسن حال تغییر کند.
- 5- خواندن دو رکعت نماز یا بیشتر تا قلبش آرامش پیدا کند و از خدا بخواهد که از شرّ این خواب مصونش دارد.
- 6- آن را برای هیچ کس بازگو نکند، و اگر مجبور شد آن را فقط برای شخصی عالمی یا ناصحی تعریف کند.

دلیل تمام موارد بالا، احادیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌باشند. امام بخاری از ابوسعید خدری، روایت می‌کند که پیامبر خداص فرموده است: «إذا رأى احدكم رؤيا يحبها فانما هي من الله فليحمد الله عليها وليحدث بها وإذا رأى غير ذلك مما يكره فانما هي من الشيطان فليستعذ من شرها ولا يذكرها لاحد فانها لا تضره»؛ یعنی، (هرگاه، یکی از شما خوابی دید که از آن خوشش آمد، آن از طرف خداست، پس خداوند را بر آن سپاس گوید و آن را برای دیگران نیز، بیان نماید و اگر خواب ناخوشایندی ببیند، آن از طرف شیطان است، پس از شرّ آن به خداوند پناه ببرد و آن را نزد کسی بیان نکند که در این صورت، از آن خواب دچار ضرر و زیان نمی‌گردد).

ترمذی نیز، از ابو هریره روایت نموده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «إذا رأى احدكم الرؤيا الحسنه فليفسرها وليخبر بها وإذا رأى الرؤيا القبيح فلا يفسرها ولا يخبر بها»؛ یعنی، اگر یکی از شما خواب خوبی دید آن را تعبیر نموده و نزد دیگران بازگو نماید و اگر خواب بد و ناخوشایندی دید آن را تعبیر نکند و نزد دیگران نیز، قصه ننماید).

بخاری و مسلم از ابوسلمه، روایت نموده‌اند که گفته است: «لقد كنت أرى الرؤيا فتمرضني حتى سمعت ابا قتاده يقول وانا كنت أرى الرؤيا تمرضني حتى سمعت النبيص يقول الرؤيا الحسنه من الله فذا أرى احدكم فلا يحدث به الا من يحب وإذا رأى ما يكره فليتعوذ

بالله من شرها ومن شر الشيطان ولیتقل ثلاثاً ولا یحدث بها احداً فانها لن تضره»؛ یعنی، (من خواب می‌دیدم و به علت آن مریض میشدم تا اینکه شنیدم که ابوقتاده نیز، همانند من به واسطه‌ی خواب هایش دچار مریضی می‌شد، و گفته است که از پیامبرص شنیدم که فرمودند: خواب نیکو از طرف خداوند است، پس هرکس ببیند، جز نزد آن‌کس که دوستش دارد، آن را بازگو نکند و اگر کسی خواب ناخوشایند و نامطلوبی را ببیند پس از شر آن و شرّ شیطان به خداوند پناه ببرد و سه بار تف نماید و آن را نزد کسی بازگو ننماید که در این صورت، دچار زیان نمی‌گردد). در روایت مسلم آمده است: (اگر کسی خوابی مطلوب و نیک ببیند آن را مژده دهد و نزد کسی بازگو نماید که دوستش دارد).

اما مسلم از جابر، روایت می‌کند که پیامبر(ص) فرمودند: «إذا رأى احدکم الرؤیا یکرهها فلیصق عن یساره ثلاثاً ولیتعدّ بالله من الشیطان ثلاثاً ولیتحول عن جنبه الذی کان علیه»؛ یعنی، اگر یکی از شما خوابی نامطلوب و ناپسند را دید، سه بار به طرف چپ خود تف نماید و سه بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و از آن سمت که خوابیده است روی برگرداند و به سمت دیگر بخوابد).

و نیز، امام مسلم از ابو هریره، روایت نموده است که پیامبر خدا (ص) فرمودند: «فان رأى احدکم ما یکره فلیقم فلیصل ولا یحدث بهالناس»؛ یعنی، (اگر یکی از شما خواب ناخوشایندی دید پس برخیزد و نماز بخواند و آن را برای کسی بازگو ننماید).

تعبیر خواب :

برای دست یافتن به تعبیری درست از خواب باید به مراحل زیر، توجه نمود:
اول: آن قسمت از خواب باید مورد تعبیر قرار گیرد که: دارای اهمیت است، به امری واقعی اشاره دارد، برای تنبیه بیننده‌ی خواب است، مزده‌ای برای او یا سودی دنیوی و اخروی در آن باشد. ولی آن بخشی از خواب که پریشان و نامفهومند و تعبیر درستی ندارند، نباید توجه صورت گیرد.

دوم: برای تعبیر همه‌ی بخش‌های مهم خواب باید اصطلاحات قرآنی، احادیثی نبوی، قیاس، تشبیه، و آژهناسی و معنی اسامی، اصل و ریشه‌ی آنرا یافت.

تعبیر خواب دعائی است بیمه شده از جانب فرشته:

اگر دعاء خیر باشد عاقبتش خیر، و اگر دعاء شر باشد عاقبتش نیز شر خواهد بود. و هیچ چیز قضاء را ردّ نمی‌کند جز دعاء.

بطور مثال: روایت شده که زنی با کودک شیرخوارش به حلقه‌ی درس ابن سیرین در مسجد آمد از او جویا شد یکی از شادگردان که به کم خردی مشهور بود به او گفت: برای چه آمده‌ای؟ زن گفت: به خاطر خوابی که در مورد این کودک دیده‌ام. گفت: چه دیده‌ای؟ زن گفت: در خواب دیدم که دریای نوشید. شاگرد فوری تعبیر کرد و گفت: کیسه‌ی صفرایش می‌ترکد و میمیرد. کودک در حال فریاد زد و آخرین نفسش را کشید و مُرد. در حالیکه مادرش گریه می‌کرد، ابن سیرین آمد و گفت: اگر او را به حال خود رها میکردید به یکی از دانشمندان این مملکت تبدیل میشد، چون در دریا یاقوت و درّ و مرجان هست.

باید معبر تا آنجا که ممکن است، خواب را به فال نیک بگیرد، چون فرشته حرف خود را بیمه کرده است.

حدود رؤیا :

بهترین چیزی که در این مورد گفته شود، قول امام شاطبی/است که می‌گوید: فائده‌ی رؤیا نوید و هشدار است، نه تشریح و احکام و قضاوت. به خاطر آرامش و کسب علم ذکر میشود، نه بخاطر اینکه موضع استدلال واقع گردد، و شرط عمل به مقتضای رؤیا این است که هیچ حکمی از احکام شرعی و یا هیچ قاعده‌ی ثابتی را نقض نکند، و فقط در صورتی اعتبار دارد که با شریعت موافقت داشته باشد، و یا متضمن فائده، یا بشارتی باشد که انسان را به چیزی آگاه کند، و یا در برگیرنده‌ی تحذیر از شری باشد تا انسان خود را برای رویارویی با آن، آماده

نماید. و این همچنانکه در این امت واقع است در امت های دیگر نیز واقع بوده است. (الموافقات: للشاطبي 457/2). (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: تعبیر خواب در پرتو قرآن و سنت مؤلف: خالد بن علی العنبري (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری)، و کتاب: (قواعد ناب در تعبیر خواب، القواعد الحسنی فی تأویل الرؤی مؤلف: عبدالله السدحان، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

فتح عظیم مکه:

شیخ ابن قیم الجوزیه در مورد فتح مکه می فرماید: این بزرگترین فتحی است که الله تعالی بوسیله آن دین، پیامبر، لشکر و حزب خود را که حامل امانت او بودند، عزت بخشید و با همین فتح بود که خداوند، خانه خود و شهری را که مرکز هدایت جهانیان قرار داده است، از چنگال کفار و مشرکین نجات داد.

این فتح، چنان با عظمت بود که آسمانیان آن را به یکدیگر بشارت می دادند و خیمه های عزت آن را بر فراز جوزاء، برافراشتند و در پرتو این پیروزی بزرگ بود که مردم گروه گروه به دین خدا درآمدند و زمین، غرق در نور و روشنایی شد. (زادالمعاد 160/2)

انگیزه فتح مکه:

در یکی از بندهای صلح حدیبیه نوشته شده بود هرکس دوست داشته باشد در عهد و پیمان محمد درآید، آزاد است و نیز هرکس بخواهد می تواند هم پیمان قریش گردد. بر اساس این قرار داد، هم پیمانان هر گروه، به مثابه جزئی از همان گروه بحساب می آمد؛ لذا تعدی و تجاوز به هم پیمانان هر گروه، به معنای تعدی و تجاوز به خود آن گروه قلمداد گردید. بر اساس این بند از صلحنامه حدیبیه، طایفه خزاعه با پیامبر صلی الله علیه وسلم پیمان دوستی بستند و بنی بکر با قریش، و بدین سان از ناحیه یکدیگر آسوده خاطر شدند؛ زیرا بین این دو قبیله، دشمنی دیرینه ای وجود داشت که با آمدن اسلام و بسته شدن قرارداد حدیبیه، این دو طایفه از ناحیه همدیگر، ایمن شدند. اما بنوبکر تصمیم گرفتند از این فرصت استفاده کنند و انتقام گذشته شان را بگیرند. نوفل بن معاویه با جماعتی از بنی بکر در ماه شعبان سال هشتم هجری شبانه به خزاعه حمله کرد. در آن شب افراد طایفه خزاعه در کنار چشم های بنام «وتیر» اطراق کرده بودند. بنی بکر تعدادی از مردان خزاعه را کشتند و قریش نیز به بنی بکر اسلحه رسانیدند و حتی تعدادی از مردان قریش با بنی بکر علیه خزاعه جنگیدند؛ آن ها به گمان خودشان از تاریکی شب استفاده کرده بودند. مردان خزاعه مجبور شدند به حرم پناه ببرند. و چون به آنجا رسیدند، بنوبکر گفتند: ای نوفل! به زمین حرم داخل شده ایم؛ از خدا بترس. آن وقت بود که نوفل گفت: امروز خدایی نیست! ای بنی بکر اینک انتقام عزیزانتان را بگیرید! شما که در حرم دزدی می کنید، پس چرا می خواهید دست از خونخواهی عزیزان خود بردارید؟! مردان خزاعه وارد مکه شدند و به خانه بدیل بن ورقاء خزاعی و منزل یکی از موالی خود که رافع نام داشت، پناهنده شدند. عمرو بن سالم خزاعی با سرعت به سوی مدینه حرکت کرد و همچنان رفت تا به مدینه رسید. و یک راست به مسجد رفت و پیامبر صلی الله علیه وسلم را از موضوع مطلع و خواستار کمک شد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم به ایشان وعده کمک داد. سیرت نویسان می نویسند بعد از اینکه به عمرو! وعده کمک داد در همین وقت، ابری در آسمان ظاهر شد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: این ابر نشانه نصرت و پیروزی بنی کعب است. گویند بدیل بن ورقاء خزاعی هم با تکی چند از بنی خزاعه از مکه نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و او را در جریان کامل ماجرا قرار داد و گفت: قریش، بنی بکر را پشتیبانی کرده اند؛ و سپس به مکه بازگشت.

ملاقات ابو سفیان با پیامبر اسلام :

قریش بعد از اینکه متوجه شدند که در مورد عهد مرتکب خیانت شده اند، ابوسفیان را به نمایندگی از قریش به مدینه بفرستند تا پیمان صلح را تجدید کند.

ابوسفیان به مدینه آمد و راساً به خانه دخترش ام حبیبه، رفت. خواست روی تشک پیامبر صلی الله علیه وسلم بنشیند، اما ام حبیبه تشک را جمع کرد! ابوسفیان گفت: دخترم! نفهمیدم من قابل آن نیستم که روی تشک بنشینم یا تشک قابل آن نبود که من روی آن بنشینم؟ ام حبیبه گفت: این، زیرانداز رسول الله است و تو، مردی مشرک و نجس هستی! دوست ندارم که تو روی زیرانداز پیامبر صلی الله علیه وسلم بنشینی.

ابوسفیان گفت: به خدا قسم پس از اینکه از من جدا شده‌ای، شری دامنگیر تو شده است. سپس از آن جا بیرون شد و نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت و با ایشان صحبت کرد. اما پیامبر صلی الله علیه وسلم جوابی به او نداد. نزد ابوبکر (رض) رفت و از او خواست تا میانجیگری کند. ابوبکر گفت: من این کار را نمی‌کنم، نزد عمر (رض) رفت و از او خواست که با رسول الله صلی الله علیه وسلم حرف بزند. عمر گفت: آیا من، سفارش شما را نزد رسول خدا بکنم؟! به خدا قسم اگر هیچ همدستی جز مورچگان نیابم با شما جهاد خواهم نمود! آنگاه به خانه علی (رض) رفت.

علی (رض) گفت: وای بر تو! چه می‌گویی وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم تصمیمی بگیرد، ما نمی‌توانیم درباره آن حرفی بزنیم!

آماده باش جنگی رسول الله صلی الله علیه وسلم:

در روایت طبرانی آمده رسول الله صلی الله علیه وسلم سه روز پیش از گزارش پیمان شکنی قریش، به عایشه دستور داد که جهاز سفر ایشان را آماده کند و کسی از این موضوع با خبر نشود.

در این حال بود که ابوبکر صدیق (رض) بر عایشه وارد شد و گفت: دخترم!

این آمادگی برای چیست؟ عایشه گفت: سوگند به خدا نمی‌دانم!

ابوبکر صدیق گفت: به خدا اکنون وقت جنگ با رومیان نیست، پس پیامبر صلی الله علیه وسلم، قصد کجا را دارد؟!

عایشه گفت: به خدا خبر ندارم، صبح روز سوم عمرو بن سالم خزاعی با چهل سوار آمد و آن شعرش را خواند. پس از آن مردم متوجه عهد شکنی قریش شدند؛ بعد از او بدیل آمد و سپس ابوسفیان. در نتیجه مردم از پیمان شکنی قریش باخبر شدند. پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور داد مردم آماده شوند و به مردم اعلام کرد که عازم مکه است و چنین دعا کرد: «پروردگارا! جاسوسان و اخبار را از قریش مخفی بدار تا ناگهانی وارد سرزمینشان شویم و غافلگیرشان سازیم! همچنین به خاطر مخفی نگهداشتن قصد عزیمت به مکه، پیامبر صلی الله علیه وسلم سریه‌ای متشکل از 80 نفر به فرماندهی ابی قتاده بن ربیع به «بطن اضم» در بین ذی‌خشب و ذی‌مروه فرستاد.»

حرکت سپاه اسلام به سوی مکه:

در دهم ماه مبارک رمضان سال هشتم هجری، رسول الله صلی الله علیه وسلم از مدینه به قصد مکه خارج شد؛ در حالی که ده هزار تن از صحابه، ایشان را همراهی میکردند و ابو رهم غفاری را در مدینه به عنوان جانشین خود تعیین نمود.

ورود سپاهیان اسلام به مکه:

تمام دسته‌های سپاه اسلام، مطابق مأموریت خود وارد مکه شدند و تنها خالد بن ولید مجبور به درگیری با مشرکین شد و دو نفر به نام‌های کرز بن جابر فهري و خنیس بن خالد بن ربیع از گروه او دور مانده و از راه دیگری رفته بودند؛ در نتیجه کشته شدند. اما سفیهان قریش در خدمه با خالد روبرو شدند که پس از لحظاتی زد و خورد، 12 نفر از مشرکین کشته شدند و شکست خوردند و حماس بن قیس که برای جنگ با مسلمین اسلحه آماده می‌کرد، شکست خورد و به خانه‌اش گریخت و به همسرش گفت: درب را ببند. زنش، پرسید: آن همه ادعایت چه شد؟! وی در جواب گفت: «اگر تو روز حادثه خدمه را از نزدیک می‌دیدی که صفوان و عکرمة چگونه گریختند و مسلمانان با شمشیر هایشان به مقابله ما آمدند و دست و پاها و سرها را قطع می‌کردند و اگر مشاهده میکردی آن زد و

خوردی را که آنجا فقط صدای غرش قهرمانان از پشت سر به گوش میرسید و تنها همه‌مۀ جنگجویان شنیده می‌شد، یک کلمه هم برای سرزنش و نکوهش من، بر زبان نمی‌آوردی!» خالد (رض) پیش رفت و وارد مکه شد و پس از پشت سر نهادن کوچه‌ها و خیابان‌های مکه در کوه صفا به پیامبر صلی الله علیه وسلم پیوست. زبیر (رض) نیز به پیش رفت تا روی تپه حجون پرچم رسول الله صلی الله علیه وسلم را در محل مسجد فتح نصب نمود و در آنجا برای رسول الله صلی الله علیه وسلم خیمه برپا کرد و همان‌جا ماند تا رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد.

ورود پیامبر اسلام به مسجد الحرام :

پیامبر صلی الله علیه وسلم برخاست و در حالیکه مهاجرین و انصار در چهار طرفش حرکت میکردند، همچنان رفت تا وارد مسجد الحرام شد و حجرالاسود را استلام نمود و پس از طواف خانه، با کمانی که در دست داشت، به 360 بتی می‌زد که در اطراف کعبه وجود داشت. رسول الله صلی الله علیه وسلم در آن اثنا می‌فرمود: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَطْلُ إِنَّ الْبَطْلَ كَانَ زَهُوقًا» [الإسراء: 81] یعنی: «حق آمد و باطل رفت، زیرا باطل همیشه از بین رفتنی است». «قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِي الْبَطْلُ وَمَا يُعِيدُ» (49) (سوره سبأ: 49). یعنی: «حق آمد و باطل، نه کار تازه‌ای را می‌تواند انجام دهد و نه میتواند (نقش گذشته‌اش) را از سر بگیرد».

بتها، یکی پس از دیگری به زمین می‌افتاد. پیامبر صلی الله علیه وسلم سوار بر ناقه خویش طواف می‌کرد و در آن اثنا احرام نبسته بود و به طواف اکتفا نمود. آنگاه عثمان بن طلحه را به حضور خواست و کلید کعبه را از او گرفت و دستور داد درب را گشودند. پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد کعبه شد و در درون کعبه عکس ابراهیم و اسماعیل را مشاهده کرد که آنان را در حال فالگیری با چوبه‌های تیر به تصویر کشیده بودند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «خدا آنان را بکشد؛ بخدا قسم که ابراهیم و اسماعیل، هرگز با چوبه‌های تیر فال نگرفته‌اند». رسول الله صلی الله علیه وسلم در خانه خدا کبوتری را دید که از چوب ساخته شده بود؛ آن را با دست خود شکست و دستور داد که تصویرها و مجسمه‌ها را نابود کنند.

نماز گزاردن رسول الله و ایراد سخنرانی در برابر قریش:

آنگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم دروازه خانه کعبه را بستند؛ اسامه و بلال نیز همراه ایشان بودند. پیامبر صلی الله علیه وسلم به سمت دیواری که روبروی دروازه بود رفت، تا این که به اندازه سه ذراع با دیوار فاصله داشت و طوری ایستاد که از شش رکن خانه، دو ستون در سمت چپ و یک ستون در سمت راست و سه ستون در پشت سرشان قرار گرفت و همان‌جا نماز خواند و سپس در خانه قدم زد و در نقاط مختلف آن، «الله اکبر و لا اله الا الله» گفت. سپس دروازه را باز کرد؛ مردم در بیرون از خانه منتظر بودند. دو طرف چارچوب در خانه را گرفت و خطاب به قریشیان، چنین فرمود: «معبود بر حقی جز الله نیست؛ یکتاست و شریک، مثل و مانند ندارد؛ به وعده خود وفا کرد و به بنده‌اش یاری رسانید، و خود به تنهایی احزاب را شکست داد. بدانید که هرگونه امتیاز قبیله‌ای یا طلب مال و خون خواهی، زیر این دو پای من است به جز، پرده داری و سقاییت حاجیان. هان، بدانید که قتل خطا، شبه عمد است و دیه مغالظه دارد. یعنی یکصد شتر که چهل نفر آن‌ها، آبستن باشند».

«ای گروه قریش! خداوند نخوت جاهلیت و افتخار به پدران را از شما دور ساخته است؛ همه مردم از آدمند و آدم از خاک» و سپس آیه سیزدهم سوره حجرات را تلاوت نمود که بدین مفهوم است: (ای مردم! ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حوا) آفریده‌ایم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا یکدیگر را بشناسید؛ همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا، با تفاوت‌ترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است).

سپس فرمود: «ای قریشیان! فکر می‌کنید که من با شما چگونه رفتار می‌کنم؟» گفتند: رفتار

نیک؛ چراکه برادر بزرگوار و برادرزاده بزرگوار ما هستی. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «من، همان جمله‌ای را به شما می‌گویم که یوسف به برادرانش گفت: «لا تثریب علیکم الیوم»؛ امروز سرزنش و انتقامی، متوجه شما نیست؛ بروید که شما آزاد هستید».

بازگرداندن کلید خانه کعبه به کلیددار سابق آن:

آنگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم در مسجد نشست؛ علی در حالی که کلیدهای کعبه را در دست داشت، گفت: ای رسول الله! درود بر شما؛ این منصب و نیز سقایت حجاج را به ما بسپار! در روایت دیگری آمده که گوینده این جمله، عباس (رض) بوده است. پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسید: عثمان بن طلحه کجاست؟ او را فراخواندند. پیامبر صلی الله علیه وسلم به او گفت: «ای عثمان! بیا و کلیدهایت را بگیر؛ امروز روز نیکوکاری و وفاست». در روایت ابن سعد آمده که فرمود: «کلید را برای همیشه بگیر و جز ظالمان، کسی دیگر منصب کلیدداری را از شما نخواهد گرفت. ای عثمان! خداوند، شما را امین خانه‌اش گردانیده است؛ لذا شما نیز از آنچه که از بابت این خانه به شما می‌رسد، درست و صحیح استفاده کنید».

اولین آذان بر بام کعبه :

وقت نماز فرا رسید. پیامبر صلی الله علیه وسلم به حضرت بلال دستور داد که بر بام کعبه آذان بگوید. بلال آذان گفت: ابوسفیان بن حرب و عتاب بن اسید و حارث بن هشام در جوار کعبه نشسته بودند. عتاب بن اسید گفت: خداوند پدرم را گرامی داشت که زنده نماند تا این صدا را بشنود و از شنیدن آن خشمگین شود. حارث گفت: به خدا قسم اگر می‌دانستم که او بر حق است، از او پیروی می‌کردم. ابوسفیان گفت: من چیزی نمی‌گویم؛ زیرا اگر حرفی بزنم، همین سنگریزه‌ها سخن مرا به او خبر می‌دهند. پیامبر صلی الله علیه وسلم پیش آمد و گفت: از آنچه گفتید، با خبر شدم و برای هر یک صحبتش را نقل کرد. حارث و عتاب گفتند، گواهی می‌دهیم که تو، رسول خدایی؛ به خدا سوگند کسی نزد ما نبود که بگوییم حرف‌های ما را به تو خبر داده است.

نماز فتح یا نماز شکرانه :

مؤرخین می‌نویسند؛ در آن روز پیامبر صلی الله علیه وسلم به خانه‌ام هانی دختر ابی طالب رفت و غسل گرفت و هشت رکعت نماز خواند. و چون وقت چاشت بود برخی فکر کردند که نماز ظهر را گزارده است؛ اما آنحضرت نماز فتح بجا آورد. ام هانی در آن روز دو نفر از اقوام شوهرش را امان داد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: ای ام هانی آن کسی را که پناه دادی ما نیز امان می‌دهیم. برادرش علی بن ابی طالب (رض) قصد داشت آن‌ها را بکشد! اما ام هانی دروازه خانه را بست و از پیامبر صلی الله علیه وسلم برای آن‌ها امان خواست؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز پذیرفت و همان پاسخی را داد که پیشتر گذشت. (سیرت رسول اکرم، الرحیق المختوم صفی الرحمن مبارک پوری 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری).

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا (۲۸)

اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز کند، و کافی است که خدا [بر وقوع این حقیقت] گواه باشد. (۲۸)

تفسیر :

نباید فراموش کرد که: در شرایط سخت، و دشوار و اضطرار، نوید و امید دادن به زندگی آرام و خوشبخت، حکمت حکیمانه است. طوری که در جمله «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» این فهم با زیبایی خاصی بیان یافته است، در زمانی که کفار مکه به مسلمانان اجازه ورود به مسجد الحرام را نمی‌دادند، الله تعالی به پیامبر صلی الله علیه وسلم مژده و پیروزی بر تمام

جهان را میدهد که شما نه تنها بر مشرکان مگه بلکه بر تمام ادیان جهان، غالب خواهید شد. وعده پیروزی اسلام بر همه ادیان، بارها در قرآن عظیم الشأن تکرار شده است. این پیروزی، هم میتواند از جهت علمی، منطقی و غلبه در استدلال باشد، که همشیه چنین بوده، و هم اشاره به آینده تاریخ باشد که اسلام جهان را فرا خواهد گرفت و وارثان زمین، بندگان صالح خواهند بود. طوری که الله تعالی در (آیه 55، سوره نور) میفرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ... وَلَيَبْذُلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا...» (خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند وعده می‌دهد که آنها را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید... و خوف و ترس آنها را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند....) بناءً اگرما به الوهیت او ایمان داریم، به وعده‌های او نیز باید اعتماد داشته باشیم.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (٢٩).

محمد (صلی الله علیه وسلم) فرستاده الله است و یاران و همراهانش بر کافران بسیار قوی دل و سخت و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربانند، آنان را در حال رکوع و سجود نماز بسیار بنگری که فضل و رحمت خدا و خشنودی او را می طلبند، بر رخسارشان از اثر سجده نشانه های نورانیت پدیدار است.

این وصف آنان در تورات است، و اما توصیف شان در انجیل چنین است که مانند کشتزاری هستند که جوانه‌هایش را بیرون آورده و آنها را نیرو داده و محکم نموده، پس بر ساقه های خویش راست ایستاده باشد، طوری که کشاورزان را در تعجب می اندازد تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. الله به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند آمرزش و پاداش بزرگ وعده داده است. (٢٩)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَشِدَّاءُ»: جمع شدید، تند و سرسخت. قوی و نیرومند. «رُحَمَاءُ»: جمع رَحِيم، مهربان و دلسوز. «رُكَّعٌ» جمع «رُكْعٌ» به معنای رکوع کننده و؛ «سُجَّدٌ» جمع «سُجْدٌ» به معنای سجده کننده است. این دو کلمه برای آن‌عه اشخاصی به کار برده می شود: که بسیار اهل سجده و رکوع و نماز خوان باشند و بر آن مداومت کنند. «سِيمَاءُ»: نشانه. علامت. «شَطْأً»: جوانه. مراد سنبل و خوشه است. «اسْتَوَى»: راست ایستاد و پابرجا گردید. «سُوقٌ»: جمع ساق، تنه.

«أَزَرَ»: یاری داد. نیرو داد. «اسْتَغْلَظَ»: سخت و محکم گردید. یعنی خوشه‌های نازک و ضعیف سخت و سفت شد. «الزُّرَّاعُ»: جمع زارع، برزگ.

تفسیر :

ابو سعود فرموده است: یعنی: در مقابل مخالفین دینشان، شدت و سختگیری و در مقابل موافقان دین خود، مهر و نرمش و عطوفت نشان میدهند. (ابو سعود ٨٤/٥)

«سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» نشانه و علامتشان بر اثر کثرت سجود و نماز در سیمایشان مشاهده میشود.

مفسر قرطبی فرموده است: در سیمایشان نشانه‌های نماز تهجد شبانه و آثار شب زنده داری نمایان است. این جریح گفته است: این علامات عبارت است از وقار و برازندگی. و مجاهد گفته است: عبارت است از خشوع و فروتنی.

منصور گفته است: از مجاهد در مورد فرموده‌ی «سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ» پرسیدم و گفتم: آیا نشانه و اثری هست که در میان دو چشم انسان دیده شود؟ گفت: نه، چه بسا در پیشانی انسان مانند سفیدی پیشانی بز دیده شود در حالی که سنگدل ترین انسان است. اما نوری است از خشوع و فروتنی که در سیمایشان می درخشد. (تفسیر قرطبی ۱۶/۲۹۳).

درسنامه تشبیه زیبا:

الله تعالی در این آیه مبارکه، شیوه‌ی ارتباطات يك مؤمن مسلمان را به چه زیبایی مورد ترسیم و تعریف قرار داده است:

- در کلمه «أَشِدَّاءُ» این مفهوم را به توضیح می گیرد که: رابطه با بیگانگان، شدت و سختی دارد.

- و در کلمه «رُحَمَاءُ» این فومر مول را توضیح میدارد که رابطه با خویشاندان، باید با محبت و مهربانی باشد.

- در جمله «رُكْعًا سُجَّدًا» به حکمت این امر می پردازد که: رابطه انسان با الله تعالی و پروردگار خویش باید در فضای کامل عبودیت و بندگی صورت گیرد

- همچنان در کلمه: «بِئْتِغُونَ» این فهم را می رساند که رابطه انسان با خودش که انسان در تلاش و سعی دائمی امید به فضل الهی باشد.

دروس حاصله از آیه مبارکه:

- اولین درس حاصله در آیه متبرکه «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» همین است که؛ مسلمانان باید در برابر دشمن؛ خشونت، قاطعیت، صلابت و شدت داشته و در برابر دیگر مؤمنان؛ رأفت، مودت، رحمت و عطفوت، مهر و احساسات داشته باشند.

- دومین درس در این آیه متبرکه، برای ما همین است که نباید بی تفاوت باشیم، طوریکه در آیه مبارکه می آید: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» بی تفاوتی برای شخص مسلمان ممنوع، مسلمان باید مظهر حب و بغض باشد.

- سومین درس حاصله این آیه مبارکه «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» همین است که: ملاک مهر و قهر، ایمان و کفر است، نه قوم و قبیله و مال و ثروت.

- چهارمین درس حاصله از این آیه: «تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا» عبادت برای یک شخص مسلمانان باید بمثابة یک عادت دائمی تبدیل شود، نه یک عمل فصلی و موسمی.

- پنجمین درس حاصله: از این آیه مبارکه همین است که: عبادتی مورد ستایش پروردگار است که: همراه با کثرت و مداومت باشد.

- ششمین درس حاصله: آن بخش های از: تورات و انجیل فعلی، دست نخورده و تحریف نشده است، قرآن عظیم الشان به آنها استناد می کند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الحجرات

جزء 26

سورة حجرات در مدینه نازل شده است و دارای هجده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

نام این سوره «حجرات» که از آیه چارم این سوره گرفته شده است. در این سوره تعلیم آداب برای آن‌عده از اعراب که رسول الله صلی الله علیه وسلم را از پشت حُجره‌های زنان مؤمن و پاک نهادش (رضی الله عنهن) صدا میکردند.

سورة شریف به نام سوره‌ی «حجرات» موسوم شد؛ زیرا الله متعال در آن احترام‌های پیامبر یعنی حُجره‌های که همسرانش یعنی مادران مؤمنان (رضی الله عنهن) در آن سکونت داشته، یادآور شده است.

قابل ذکر است که: سوره‌های «حجرات» به سوره‌ی «اخلاق و آداب» نیز مسمی می‌باشد. طوری‌که متذکر شدیم این سوره انسان را به مکارم اخلاق و فضایل اعمال هدایت و رهبری می‌کند، و مسلمانان را به آداب و رعایت نظم در جامعه اسلامی ارشاد نموده است و پنج بار «مؤمنان» را منادی قرار داده است. و در هر بار مؤمن را به یکی از مکارم اخلاق و فضایل اعمال فرا میخواند. و این آداب و الا را در چند بخش ذیل مطالعه می‌داریم:

اول: وجوب اطاعت از اوامر الله تعالی و پیامبر و عدم پیشی گرفتن از پیامبر صلی الله علیه و سلم خواه در گفتار باشد یا در ابراز رأی و نظر: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ.» (آیه: حجرات) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در هیچ کاری) بر (حکم) خدا و پیامبر او پیشی نگیرید و از خداوند پروا کنید، که خداوند شنوا و دانا است. دوم: احترام و تعظیم مقام پیامبر صلی الله علیه و سلم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...» (آیه 2 حجرات).

سوم: و وجوب تحقیق در مورد اخبار و گزارش‌های رسیده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» (آیه 6 حجرات) چهارم: نهی از اهانت و مسخره کردن مردم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ...» (آیه 11 حجرات).

پنجم: نهی کردن از تجسس و غیبت و سؤظن: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ...» (آیه 12 حجرات).

ارتباط سوره حجرات با سوره فتح :

بعد از اینکه الله تعالی سوره فتح را با یاد پیامبرش صلی الله علیه وسلم ختم نمود سوره حجرات را نیز با فضائل و تجلیل و تعظیم او شروع کرد.

- در سوره ی فتح حکم جهاد با کافران را به بیان گرفته شده ، و در سوره حجرات هم حکم مبارزه و جهاد با شورشیان داخلی به بیان گرفته میشود .

- هر دو سوره بزرگداشت و ارجمندی پیامبر خاتم را به بیان میگیرد.

تعداد آیات، کلمات و حروف :

طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم تعداد آیات سوره حجرات به 18 هجده آیه، تعداد کلمات آن به (سیصد و چهل و سه کلمه) و تعداد حروف آن به (هزار و چهارصد و هفتاد و پنج) حرف می‌رسند. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می‌توانید در سوره طور (تفسیر احمد) مطالعه فرمایید.

محتوای سوره حجرات :

سوره حجرات مشتمل بر مسائلی از احکام و آداب دینی است، که رعایت آن‌ها موجب سعادت انسان در زندگی شخصی و برقراری نظام صالح و طیب در مجتمع او مستقر می‌گردد. بعضی از آن مسائل ادب جمیلی است که باید بین بنده و الله سبحان و تعالی رعایت شود، و برخی آن آدابی است که بندگان الله باید در مورد رسول الله صلی الله علیه و سلم آنرا رعایت کنند، که در پنج آیه اول سوره آمده اند. بعضی دیگر آن، احکام مربوط به مسائلی است که مردم در برخورد با یکدیگر در مجتمع زندگی خود باید آن را رعایت کنند. قسمتی دیگر مربوط به برتریهایی است که بعضی اشخاص بر بعض دیگر دارند، و تفاضل و برتری اشخاص و افراد از اهم اموری است که جامعه مدنی انسان با آن منتظم می‌شود، و انسان را به سوی زندگی توأم با سعادت و عیش پاک و گوارا هدایت میکند، و با آن بین دین حق و باطل فرق می‌گذارد، و می‌فهمد کدام دین حق است، و کدام از سنن اجتماعی قومی است. و در آخر، سوره را با اشاره به حقیقت ایمان و اسلام ختم نموده، بر بشریت منت می‌گذارد که نور ایمان را به او افاضه فرموده است.

ترجمه و تفسیر سوره الحجرات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در مقابل الله و رسولش پیش دستی نکنید، و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« لَا تَقَدَّمُوا »: پیشی مگیرید، پیش نیفتید. « بَيْنَ يَدَيْ »: در حضور، در برابر فرمان.

تفسیر :

ای مؤمنان، هیچ‌گونه پیشنهادی به الله متعال و پیغمبرش صلی الله علیه و سلم نکنید، نه در باره کارهای بخصوص و مربوط به خودتان، و نه در باره کارهای مربوط به زندگی پیرامونتان. در باره کاری سخن نگوئید پیش از این‌که راجع بدان حکم الهی را از زبان پیغمبرش محمد صلی الله علیه و سلم بشنوید. در باره کاری هم حکم صادر نکنید پیش از این که به حکم الله و به دستور و هدایت پیامبر صلی الله علیه و سلم مراجعه ننمائید و دستورشان را ندانید.

مفسر قتاده فرموده است: برای ما روایت شده است که مردمانی می‌گفته‌اند: کاش در باره این چیز و آن چیز آیاتی نازل میشد. اگر آن چیز صحیح میبود... خداوند بزرگوار چنین کاری را بد و زشت شمرد. عوفی گفته است: مسلمانان نهی شدند از این‌که در حضور پیغمبر صلی الله علیه و سلم سخن بگویند.

مجاهد گفته است: برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم به هیچ وجه حکمی را صادر نکنید و چیزی را مقرر ندارید، تا زمانی‌که خدای بزرگوار فرمان خود را در باره آن صادر میفرماید و بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و سلم جاری مینماید. ضحاک گفته است: حکمی از احکام دین خود را تا فرمان خدا و پیغمبرش (صلی الله علیه و سلم) بر آن نباشد اجراء نکنید.

« لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ » پیشی مگیرید. پیش دستی مکنید. یعنی این‌که برخلاف احکام قرآن عظیم الشان و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم چیزی مگویید و در مخالفت به آن عمل هم نکنید.

حکم این آیه مبارکه به وضاحت تام می‌رساند که: حرام ساختن حلال خداوند متعال و یا حلال کردن حرام‌ها، نوعی پیشی گرفتن در مقابل پروردگار با عظمت و رسول الله صلی الله علیه و سلم است، که در دین مقدس اسلام از آن با صراحت و قاطعیت منع بعمل آمده است، بناءً با تمام صراحت باید گفت؛ در جای که حکم پروردگار و حکم رسول الله صلی الله علیه و سلم وجود داشته باشد، نباید از خود حکم صادر کرد، و یا گفت به فکر من چنین و چنان شود، بهتر است.

بلکه ما باید همیشه گوش به فرمان و مطیع حکم الله تعالی و پیامبر صلی الله علیه و سلم باشیم. و بدون شک حکم رسول الله، حکم الله است، و بی احترامی به او بی احترامی به الله است. در ضمن باید گفت که: پیشی گرفتن از حکم الله و رسول، بی‌تقوایی است. و آن‌عه اشخاصیکه به اصطلاح به حکم و فکر خویش عمل می‌نمایند و بر حکم الله و رسولش پیشی می‌گیرند، از ایمان و تقوا دور شده‌اند.

مفسران می‌نویسند که: در هیچ امر و عملی بر الله تعالی و پیامبرش رسول الله صلی الله علیه و سلم پیشی مجوید. به منظور تعمیم، مفعول حذف شده است تا شامل هر گفته و عملی شود که امکان تقدیم را داشته باشد. مثلاً اگر در محضر پیامبر صلی الله علیه و سلم مسأله‌ای مطرح شود نباید قبل از او نظر بدهند و وقتی غذا بیاورند نباید قبل از او بخورند، و اگر با

او راه بروند، نباید از او پیشی بگیرند، و امثال اینها. (تفسیر صفوة التفسیر: شیخ محمد علی صابونی).

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی از سخن گفتن در بین سخنان رسول الله صلی الله علیه وسلم منع بعمل آمده است. و ضحاک گفته است: یعنی هیچ امری از امور شرایع دین خود را بدون فرمان خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم انجام ندهید. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۵۷). و امام بیضاوی گفته است: یعنی قبل از این که الله و پیامبر دستور دهند، هیچ امری را انجام ندهید.

همچنان برخی از مفسران گفته‌اند: یعنی در محضر و پیشگاه پیامبر. و لفظ «الله» به عنوان تعظیم و تمجید پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده و بیانگر آن است که در پیشگاه خدا از چنان جایگاهی برخوردار است که شایسته‌ی هرگونه ستایش و تمجیدی است. (حاشیه‌ی بیضاوی ۳/۳۶۵)

حکم حدیث و قرآن شانه به شانه !

سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم در ترتیب قانون گذاری همراه و همگام با قرآن عظیم الشان است. برای درک حکم شریعت ما اول به قرآن مراجعه میکنیم، اگر حکم ثابت و واضحی نیافتیم متعاقباً به سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم مراجعه می‌کنیم.

طوریکه در حدیث شریف آمده است زمانیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم معاذ بن جبل (رض) را به یمن می فرستادند، به وی یک قانون بنیادی را مطرح ساخت:

طوریکه در حدیث شریف احمد، ابوداود، ترمذی، ابن ماجه از معاذ (رضی الله عنه) روایت کرده‌اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم زمانیکه وی را به یمن میفرستادند، به وی یک قانون بنیادی را مطرح ساخت بدو فرمود: «**بِمِ تَحْكُمُ؟**». «به چه چیز حکم می‌کنی؟» گفت: به کتاب الله. فرمودند: «**فَإِنْ لَمْ تَجِدْ؟**». «اگر حکمی را در کتاب الله نیافتی؟». گفت: به سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم می‌کنم. فرمودند: «اگر حکمی را در سنت نیافتی؟».

گفت: «به رأی خود اجتهاد می‌کنم». پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم به نشانه تأیید بر سینه او زدند و فرمودند: «**الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَفَّقَ رَسُولَ رَسُولِ اللَّهِ لَمَا يَرْضَى رَسُولُ اللَّهِ**». «ستایش خدایی را که فرستاده فرستاده‌اش را بر آنچه که مورد پسند فرستاده اوست، توفیق داد».

تربیت اصحاب تا بدانجا بود که اگر پیغمبر خدا (صلی الله علیه و سلم) از ایشان می پرسید: امروز چه روزی است؟ شما در کجا هستید؟ هر چند آنان دقیق می دانستند، از جواب دادن خود داری می‌کردند، مگر این‌که همراه با جواب بگویند: «الله ورسوله أعلم». «خدا و پیغمبرش بهتر میدانند و آگاه ترند».

این هم از ترس آن بود که نکند سخنان پیشی گرفتن و پیشدستی کردن بر خدا و پیغمبرش (صلی الله علیه و سلم) شمار آید!

در حدیث روایت شده از ابوبکره نفع پسر حارث ثقفی (رضی الله عنه) آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حجة الوداع پرسید:

(أی شهر هذا). «این ماه، چه ماهی است؟». گفتیم: خدا و پیغمبرش بهتر میدانند و آگاه ترند. پیغمبر صلی الله علیه و سلم ساکت شد، تا بدانجاکه گمان بردیم نام ماه را اشتباه خواهدگفت: سپس فرمود: «**أليس ذا الحجة**». «مگر ذوالحجه نیست؟».

گفتیم: بلی. فرمود: «**أى بلد هذا**». «این چه شهری است؟». گفتیم: خدا و پیغمبرش بهتر می‌دانند و آگاه‌ترند. پیغمبر صلی الله علیه و سلم سکوت کرد تا بدانجا که گفتیم نام آن را اشتباه خواهد گفت. سپس فرمود: «**أليس البلدة الحرام**». «مگر شهر حرام نیست؟». گفتیم: بلی. فرمود: «**فأى يوم هذا**». «امروز چه روزی است؟».

گفتیم: خدا و پیغمبرش بهتر می دانند و آگاه ترند. سکوت کرد تا بدانجا که گفتیم نام آن را اشتباه خواهد گفت. فرمود: «أليس يوم النحر». «آیا روز قربانی کردن نیست؟». گفتیم: بلی! تا آخر...

این تصویری از ادب و دوری از گناه، و تصویری از پرهیزگاری است، پرهیزگاری ای که مسلمانان پس از شنیدن آن ندای ملکوتی و آن رهنمود الهی و اشاره بدان پرهیزگاری و ترس و هراس از پروردگار با عظمت است.

شان نزول آیات 1 - 5:

979- بخاری و غیره از طریق ابن جریج از ابن ابوملیکه از عبدالله بن زبیر (رض) روایت کرده اند: سوارانی به نمایندگی از بنی تمیم نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند. ابوبکر صدیق (رض) پیشنهاد کرد که قعقاع بن معبد را فرماندار بنی تمیم تعیین کن، عمر فاروق (رض) گفت: افرع بن حابس تمیمی.

و گفت قصد من مخالفت با تو نبود، یاهم مجادله کردند تا این که صدای شان بسیار بلند شد. آنگاه در باره کلام عزیز «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا... تا... وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا» نازل شد. (بخاری 4367 و 4847، نسائی 8 / 226 و در «تفسیر» 534، ابویعلی 6816، واحدی در «اسباب نزول» 752 بغوی در «معالم التنزیل» 1990) همه از ابن جریج از ابن ابوملیکه از عبدالله بن زبیر روایت کرده اند. «احکام القرآن» (1985).

- ابن منذر از حسن (رض) روایت کرده است: عده ای از مردم روز دهم ذی الحجه قربانی های خود را پیش از رسول الله سر پریدند. پیامبر به آن ها دستور داد که دوباره قربانی کنند. پس آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» نازل شد (جداً ضعیف است، عبدالرزاق در «تفسیر قرآن» 2923 از حسن به قسم مرسل روایت کرده است. در این سند بین معمر و حسن انقطاع است با این وصف مراسیل حسن واهی هستند، چنانچه به علمای این فن روشن است. طبری 31660 و 41661 از حسن روایت کرده صحیح در این موضوع حدیث بخاری است چنانچه گذشت. «زاد المسیر» (1305).

981- ابن ابو الدنیا در کتاب «اضاحی» روایت کرده است: یک نفر قبل از نماز عید قربان قربانی خود را ذبح کرد پس این آیه نازل گردید.

982- طبرانی در «معجم اوسط» از عایشه (رض) روایت کرده است: عده ای پیش از ماه رمضان قبل از رسول الله صلی الله علیه وسلم روزه گرفتند. [روزه رمضان] بنابراین آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» نازل شد. (طبرانی در «معجم اوسط» 2734. در این سند جبال بن رفیده مجهول و اسناد ضعیف است.)

- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: عده ای از مردم می گفتند: کاش در باره چنین و چنان چیزها وحی نازل می شد. آنگاه خدا «لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» را نازل کرد. (طبری 31661 از قتاده به قسم مرسل روایت کرده است. «زاد المسیر» 1306).

- و از او روایت کرده است: مرسوم بود که صدای خود را در حضور رسول الله بلند می کردند و بلند سخن می گفتند، پس خدا «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» را نازل کرد. (طبری 31666).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 5) موضوع رعایت ادب در گفتار و در خطاب با پیامبر صلی الله علیه وسلم مورد بحث قرار میگیرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید صداهایتان را از صدای پیامبر بلندتر مسازید، و طوریکه با یکدیگر بلند گفتگو می کنید با پیغمبر به آواز بلند سخن نگوئید تا مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمیدانید! (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« لَا تَرْفَعُوا »: بلند نکنید، بالا نبرید. « وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ »: بلند صحبت نکنید. « جهر »: آشکار و بلند کردن صدا، بلند صحبت کردن. « أَنْ تَحْبَطَ »: که نابود گردد، این که تباه شود. تفسیر :

در آیهی قبله، بیان یافت که : از پیشی گرفتن بر رسول الله و دستورات الهی در عمل نهی شده است. و در این آیه، حکم شده تا از بلند کردن صدا در حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم در گفتار و سخن گفتن پرهیز نمایم. هکذا در (63 سورهی نور) نیز تاکید شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم را مانند خود صدا نزنیم ، بلکه با احترام و مؤدبانه نام او را بر زبان آریم .

« لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ » در مجلس با رسول الله صلی الله علیه وسلم نباید صدای خویش را طوری بلند نمایم، که از صدای آن حضرت صلی الله علیه وسلم بلند تر باشد و نیز صحبت کردن با بی باکی و صدای بلند آنچنان که با همدیگر صحبت می کنند، این هم نوع بی ادبی و گستاخی به شمار میرود. بناءً در حین صحبت با رسول الله صلی الله علیه وسلم باید با صدای پایین و آرامش کامل و وقار صحبت و با نهایت ادب او را مورد خطاب باید قرار دهیم.

یادداشت :

در این سوره مبارکه بصورت کل پنج بار « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » آمده و اصول آن آداب ، نیز پنج است: 1- پیروی از الله و پیامبر 2- بزرگداشت مقام پیامبر 3- بررسی در مورد خبرهای رسیده 4- تحریم تمسخر و ریشخند به این و آن و تحریم تجسس 5- غیبت و بدگویی و گمان بد.

تأثیرات این آیه بر صحابه کرام :

سیرت نویسان می نویسند که؛ با نزول این آیه مبارکه چنان تحول و دیگر گونی در میان صحابه پدید آمد که حضرت ابوبکر صدیق قسم یاد کرد که یا رسول الله! تا دم مرگ چنان با شما صحبت خواهم کرد که کسی با دیگری نجوی و در گوشی نکند. (در منثور از بیهقی). حضرت عمر (رض) چنان آهسته صحبت می کرد که بسا اوقات به پرسش تکرار ضرور دیده میشد. «کذا فی الصحاح» و حضرت ثابت بن قیس جهیر الصوت بود و با شنیدن این آیه لرزه به اندامش افتاد و گریه سر داد و صدای خود را کم کرد. (بیان القرآن از در منثور) ابن کثیر مفسر کبیر جهان اسلام میفرماید: بلند کردن صدا حتی در برابر قبر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز همچون بلند کردن صدا در حیات شان مکروه است زیرا آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای همیشه در زندگی و مرگ محترم اند. «مبادا بی آن که بدانید» که این صدا بلند کردن، نابود کننده ثواب اعمال شماست؛ «اعمالتان تباه شود» یعنی: خداوند شما را از صدا بلند کردن در حضور پیامبر خویش صلی الله علیه وسلم نهی کرد تا مبادا پاداش اعمالتان از بین برود.

ابن کثیر میافزاید: یعنی شما را به خاطر آن از بلند کردن صدا در محضر پیامبر خویش صلی الله علیه وسلم نهی کردیم که مبادا او از این کار به خشم آید و در آن صورت، ما هم به سبب خشمش بر شما خشمگین شویم. پس چنین کسی با خشمگین کردن پیامبر صلی الله علیه وسلم، در واقع ندانسته اعمال خود را تباه می کند.

شأن نزول آیه :

- و همچنین از محمد بن ثابت بن قیس بن شماس نیز روایت کرده است: وقتی این کلام جلیل « لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ » نازل گشت، ثابت بن قیس در سر راه نشسته گریه می کرد. عاصم بن عدی بن عجلان از کنار او گذشت و گفت: علت گریه تو چیست؟ گفت: صدای من بلند است، می ترسم این آیه در حق من نازل شده باشد. عاصم

سخن او را به پیامبر رساند. او صلی الله علیه وسلم ثابت را خواست و گفت: آیا خوشنود نمی‌شوی که به خوبی و پسندیدگی زندگی کنی و به راه خدا شهید و وارد بهشت شوی، گفت: خوشی حالم اما صدای خویش را هرگز از صدای پیامبر بلند نمیکنم. پس الله تعالی آیه «إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَسْوَاتَهُمْ...» را نازل کرد. (طبری 131669، «زاد المسیر 1309»).

آداب و اخلاق در اسلام :

در قرآن عظیم الشان آمده است که؛ در جمله، دهمین و آخرین نصیحت حضرت لقمان به فرزندش آمده است: «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَأَصْوَاتُ الْحَمِيرِ». (و در راه رفتن (و رفتارت)، میانه‌رو باش و از صدایت بکاه، زیرا که ناخوش‌ترین صداها، آواز خران است.) (آیه 19، سوره لقمان)

در دین مقدس اسلام اخلاق و آداب اسلامی دارای ارزش و مقام خاصی بوده، پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: ثقیل‌ترین عمل در ترازوی اعمال یک مسلمان اخلاق نیک است و انسان با ایمان بواسطه اخلاق درجات نمازگزاران و روزه‌داران را حاصل مینماید. روی این اصل پیامبر صلی الله علیه وسلم به اخلاق، معامله نیک، تبسم در مقابل دیگران، حفظ زبان از سخنان بیهوده و بی‌معنی، و آداب اسلامی مسلمانان را تشویق و ترغیب نموده است.

مراعات ادب و اخلاق برای یک مسلمان در درجه اول با پروردگار با عظمت، پیامبر صلی الله علیه وسلم، صحابه کرام (رضی الله عنهم)، قرآن عظیم الشان و سایر مقدسات اسلام دارای اهمیت بسیار عالی میباشد.

إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَسْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٣﴾

کسانی که صدای خود را نزد پیغمبر الله پایین می‌آورند، آنان کسانی هستند که الله تعالی قلوبشان را برای تقوی خالص نموده، و برای آنها آمرزش و پاداش عظیمی است. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَعْضُونَ»: پایین می‌آورند. آهسته بر می‌آورند. «امْتَحَنَ»: آزموده است، خالص گردانیده».

تفسیر :

تقوا و پرهیزگاری عطاء بزرگی است. الله متعال برای تقوا و پرهیزگاری دل‌هایی را برمیگزیند، پس از آنکه آنها را امتحان می‌کند و می‌آزماید، و پس از آنکه آنها را پاکیزه مینماید. خداوند تقوا و پرهیزگاری را به دلی وارد نمیگرداند مگر این‌که آن دل برای پذیرش تقوا و پرهیزگاری آمادگی پیدا کرده باشد، و ثابت شده باشد که آن دل سزاوار تقوا و پرهیزگاری است. کسانی که صدای خود را نزد پیغمبر (صلی الله علیه و سلم) پائین آورده‌اند و آهسته برآورده‌اند، خدا دل‌هایشان را امتحان کرده است و آزموده است و آن دل‌ها را برای دریافت آن عطاء آماده نموده است، عطای تقوا و پرهیزگاری. خداوند همراه با این عطاء، مغفرت و پاداش بزرگی را بر ایشان مقرر فرموده است، و لازم گردانده است.

از حضرت عمر (رضی الله عنه) روایت شده است که صدای دو مرد را در مسجد النبی (صلی الله علیه و سلم) شنید. دید که صدا های شان بلندگردیده است و اوج‌گرفته است. به پیش ایشان رفت و گفت: آیا میدانید کجا هستید! سپس فرمود: اهل کجائید؟ گفتند: اهل طائف هستیم. فرمود: اگر از اهالی مدینه بودید با شلاق زدن به دردتان می‌آوردم!

امام احمد بن حنبل روایت کرده است که: «به عمر (رض) نوشته شد: یا امیرالمؤمنین! شخصی است که نه اشتباهی معصیت را دارد و نه مرتکب آن میشود پس مقام وی چگونه است؟ عمر (رض) در جواب نوشت: کسانی که اشتباهی معصیت را دارند ولی مرتکب آن

نمی شوند، همانان هستند که الله تعالی دل هایشان را برای تقوی آزموده است». «آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است» در برابر این ادب ورزی آنان.

شیوه سخن گفتن رسول الله صلی الله علیه وسلم :

سیرت نویسان می نویسند که: پیامبر صلی الله علیه وسلم اکثر اوقات ساکت بود و جز در مواقع ضرورت حرف نمی زد و میفرمود: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ». [صحیح بخاری (۶۰۱۸) و صحیح مسلم (۴۷)] «کسی که به الله و روز آخرت ایمان دارد، پس سخن نیک بگوید یا ساکت باشد».

رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگام تکلم از اول تا به آخر به آرامی لب به سخن باز می کرد و کلام شان کوتاه و جامع و خالی از طول و تفصیل بیجا و وافی به تمام مقصود بود، هنگام سخن گفتن تبسم می کرد و کلامشان روشن بود به طوری که هر شنونده آن را می فهمید.

بلی! سخن نمی گفت، مگر جایی که امید ثواب می داشت. هنگام سخن گفتن چنان حاضران را به خود جذب می کرد که گویا روی سر آن ها پرنده نشسته است و چون ساکت می شد، آنان سخن می گفتند. کلمات گفتارش به یک دیگر پیوستگی داشت. کلماتش را به طوری شمرده بیان میکرد که شنونده آن را به خوبی به خاطر بسپارد. جوهره صدایش بلند و آهنگ صدایش از همه زیباتر بود.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فصیح ترین مردم در سخن گفتن بود و از همه مردم در سخن گفتن اختصار را رعایت می کرد و در عین حال تمام آنچه را که میخواست در ضمن جملاتی کوتاه ادا میفرمود. ام المؤمنین عایشه (رض) میگوید: «مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْرُدُ سَرْدَكُمْ هَذَا، وَلَكِنَّهُ كَانَ يَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ يُبَيِّنُهُ، فَصَلِّ، يَحْفَظُهُ مَنْ جَلَسَ إِلَيْهِ». «رسول الله صلی الله علیه وسلم مانند شما پشت سر هم و بی وقفه سخن نمی گفت، بلکه بسیار روشن و شمرده صحبت می کرد؛ طوری که افرادی که آنجا نشسته بودند، سخنانش را حفظ میکردند». [سنن ترمذی (3639)]

رسول الله صلی الله علیه وسلم، انسانی باتحمل و بردبار بود و دوست داشت که مردم، سخنانش را بفهمند. از آنجا که به امتش بسیار علاقه مند بود، تفاوت های مردم و میزان درک و شناخت آنان را در نظر می گرفت و همین مسأله، باعث میشد تا شخصیت برد بار و صبور باشد. عایشه (رض) میگوید: «كَانَ كَلَامُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَلَامًا فَصْلًا يَفْهَمُهُ كُلُّ مَنْ سَمِعَهُ». «رسول الله صلی الله علیه وسلم شمرده سخن می گفت، طوری که هر شنونده ای، آن را می فهمید». [سنن ابوداود (4839)]

رسول الله صلی الله علیه وسلم از حوصله و وسعت صدر بی مثل برخوردار بود و سخنانش را تکرار میکرد تا همه آن را در یابند. انس بن مالک (رض) میفرماید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعِيدُ الْكَلِمَةَ ثَلَاثًا لِنَعْمَلَهُ».

«رسول الله صلی الله علیه وسلم یک کلمه را در صورت نیاز سه بار تکرار می کرد تا مردم بفهمند».

پیامبر اسلام با مردم با ملاحظت، برخورد می کرد و می کوشید تا از ترس و وحشت آنان بکاهد؛ چرا که بعضی از مردم از هیبتش احساس ترس می کردند.

عبد الله ابن مسعود (رض) میگوید: «أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلٌ، فَكَلَّمَهُ، فَجَعَلَ نُرْعَدُ فَرَائِصُهُ، فَقَالَ لَهُ: هَوْنٌ عَلَيْكَ، فَإِنِّي لَسْتُ بِمَالِكٍ، إِنَّمَا أَنَا ابْنُ أُمْرَأَةٍ تَأْكُلُ الْقَدِيدَ». «مردی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم آمد و شروع به صحبت کردن با ایشان نمود. در حالی که بازوهایش می لرزید.

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «بر خود آسان بگیر؛ زیرا من، پادشاهی نیستم؛ بلکه فرزند زنی هستم که گوشت خشک می خورد». [سنن ابن ماجه (3312)].

مأموریت پیامبر صلی الله علیه وسلم چیست؟

مأموریت پیامبر صلی الله علیه وسلم دعوت و تبلیغ مردم به سوی هدایت و کامیابی است، خداوند متعالی میفرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» [المائدة: 67]. «ای پیامبر! آنچه به سوی تو از جانب پروردگارت نازل شده (جهت هدایت و رشد انسان‌ها به مردم) برسان». و پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از اتمام رسالت در اجتماع حجة الوداع به صحابه فرمود: «أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟» (رواه الترمذی 1306/3 (1679)). صحابه کرام فرمودند: «نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ» (رواه مسلم 890/2 (1218)). «ما شهادت می‌دهیم که بیشک تو پیغام رسالت را ابلاغ کردی». سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ» «ای پروردگارا تو گواه باش». (رواه مسلم 890/2 (1218)).

إِنَّ الدِّينَ يَبْدُؤُكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجْرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾

(ولی) کسانی که تو را از پشت حجره‌ها با صدای بلند صدا می‌زنند، بیش ترشان نمی‌فهمند. (۴)

تفسیر

این آیه متضمن سومین ادب، نسبت به رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌باشد؛ چون رسول الله صلی الله علیه وسلم در خانه و استراحتگاه خویش تشریف داشته باشد، از بیرون او را صدا کردن و آنهم با نام، نوعی از بی ادبی و در نهایت و کار عاقلانه نیست. بیضاوی فرموده است گویا آنان که پیامبر صلی الله علیه وسلم را ندا می‌دادند عبارت بودند از: «عیینه بن حصین» و «اقرع بن حابس» که ریاست هیأتی هفتاد نفره از بنی تمیم را به عهده داشتند و در موقع ظهر هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در خواب نیمروز بود، رسیدند، و صدا در آوردند که «ای محمد بیا بیرون» (تفسیر بیضاوی ۳/۳۶۷).

«الْحُجْرَاتِ»: جمع حُجْرَة، اتاق‌ها. هدف از آن اطاق‌های ازواج مطهرت، رسول الله صلی الله علیه وسلم است که تعداد آن نه نفر بود که هر کدام برای خود حجره جداگانه ای داشت، که در کنار مسجد نبوی اعمار گردیده بود. به تأسف باید گفت در بدو برخی از اشخاصی از بیرون، پیامبر صلی الله علیه وسلم را صدا می‌کردند که بیرون بیا.

صدا زدن به بهترین نام :

در این هیچ جای شکی نیست که مردم دوست دارند که آنان را باید با نام‌های قشنگشان صدا کنند. رسول الله صلی الله علیه وسلم همیشه اصحاب و یاران خویش را با بهترین اسم صدا می‌کرد، حتی بعضی وقت‌ها اطفال خورد را با کنایه‌های قشنگ و دلنشین صدا می‌زد، بطور مثال رسول الله صلی الله علیه وسلم به روایت حضرت انس (رض) می‌فرمود: «یا ابا عمیر ما ذا فعل النغیر».

حضرت انس (رض) می‌فرماید: رسول الله صلی الله علیه وسلم اخلاقتش از همه زیباتر و نیکوتر بود برادری داشتم که به او ابوعمیر می‌گفتند: تازه از شیر مادر جدا شده بود. حضرت انس می‌افزاید: زمانیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و او را دید فرمود: ای ابا عمیر نغیر چکار می‌کند؟ (نغیر اسم مصغر نغیر است به معنای بلبل، چوچه گنجشک) و پیامبر به جهت شوخی و محبت کردن او را با این کنایه قشنگ صدا زد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم در باره مدح و تعریف از یاران خود می‌فرماید: «أرحم أمتی بأمتی أبو بکر وأشدهم فی أمر الله عمر، وأصدقهم حیاة عثمان وأقرؤهم لکتاب الله أبي بن کعب وأفرضهم زيد بن ثابت وأعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل ولکل أمة أمين وأمین هذه الأمة أبو عبیدة بن الجراح» (رواه احمد و الترمذی).

(مهربان‌ترین کس نسبت به امت حضرت ابوبکر (رض) است و سخت‌ترین آنان در اجرای دستورات الهی حضرت عمر (رض) و صادق‌ترین آنان از نظر حیا و حشمت عثمان (رض))

است و قاری ترین آنان به کتاب الله (قرآن) ابی بن کعب است، داناترین و عارف ترین آنان به واجبات زید بن ثابت و آگاهترین آنان به حلال و حرام معاذ بن جبل است و در هر امتی امینی است، امین این امت ابو عبیده بن جراح است). همانطور که مشاهده می کنید: رسول الله صلی الله علیه وسلم هر کدام از اصحاب و یاران خود را با صفتی که او را از دیگری جدا می سازد، مدح و تعریف کرده است. علماء بدین عقیده اند که یکی از راز های موفقیت برای یک رئیس و مسول امور در جمله سایر خصوصیات حسنه اینست که نام کارمندان خویش را حتی المقدر در حفظ داشته باشد، ویا اینکه در حین صحبت با ذکر نام با ایشان صحبت نماید کاری پسندیده ی است. تجربه ثابت کرده است این نوع رفتار و برخورد باعث دلگرمی و تقویت روحی دیگران در کار می گردد.

وبدین حالت اینست زمانیکه با مردم روبرو شود، و از اسم آنان سوال کند، این نوع برخورد نشان دهنده عدم اهتمام و توجه به دیگران است، برعکس سوال کردن از نام های دیگران، دلالت بر اهتمام و توجه و علاقه به دیگران می کند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «المؤمن يألف ويؤلف ولا خير فيمن لا يألف ولا يؤلف وخير الناس أنفعهم للناس». (مومن انس و الفت میکند و مورد انس و الف قرار می گیرد و کسیکه انس و الفت نمی کند و مورد انس و الفت واقع نمی شود هیچ خیری وجود ندارد و بهترین مردم کسانی هستند که بیشترین نفع و سود را برای دیگران داشته باشند». (صحیح الجامع الصغیر، من حدیث سهل بن سعد).

شان نزول آیه 4 :

986- طبرانی و ابو یعلی با سند حسن از زید بن ارقم (رض) روایت کرده اند: مردانی از عرب نزدیک حجره های نبی اکرم آمدند و با صدای بلند گفتند: ای محمد، ای محمد. آنگاه خداوند متعالی آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ...» را نازل کرد. (طبری 31678، طبرانی 5123 و واحدی 757 از زید بن ارقم روایت کرده اند. حافظ در «مطالب عالییه» 3743 این را به ابو عالییه، مسدد و ابن اسحاق هم نسبت داده. این حدیث را سیوطی در «دُر المنثور» حسن گفته است «تفسیر شوکانی» 2461

- عبدالرزاق از معمر از قتاده روایت کرده است: مردی خدمت نبی اکرم آمد و گفت: ای محمد! بدون شک مدح و ستایش من زینت است و پایین آوردن مقام و منزلت من زشت و ناپسند. نبی صلی الله علیه وسلم گفت: آن ذات پاک یکتاست که ستودنش زینت و نکوهشش ناپسند است. پس آیه «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ...» نازل شد. (طبری 31681 [و عبدالرزاق «تفسیر قرآن» 3 / 231 تحقیق دکتر مصطفی محمد مسلم] از قتاده به قسم مرسل روایت کرده اند.) این حدیث مرسل است و دارای شواهد مرفوع از قبیل حدیث.

988- ترمذی از براء و دیگران این حدیث را بدون نزول آیه روایت کرده است. (ترمذی 3267 و نسائی در «تفسیر» 535 روایت کرده اند. اسناد این حسن و راوی های اش ثقه هستند به حدیث پیش شاهد است. «تفسیر شوکانی» 2460)

أدب حضرت عمر (رض) در برابر پیامبر اسلام :

قرآن عظیم الشان در باره رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (برای شما در رسول خدا سر مشقی نیکوست) واضح است که معنی سرمشق و مثالی بودن، پیروی در تمامی مراحل زندگی میباشد.

محدثین می نویسند حضرت عمر (رض) در حضور رسول الله خاموش و ساکت مینشست، تا زمانی حرف نمی زد، که پیامبر صلی الله از او سوال را بعمل می آورد، و یا هم ضرورت می بود در مسایل که رسول الله علاقمند صحبت در موضوع بود، حتی بخاطر رعایت ادب از بلند کردن صدای درشت خود در حضور پیامبر اسلام خود داری میکرد. (اخبار عمر،

صفحه 338 و الفایق، جلد 1، صفحه 10) (قابل تذکر: در همین کتاب در فصل اول، در مورد شمایل حضرت عمر آمده است که: صدای عمر بحدی پرقوت، قوی و درشت بود که وقتی حرف می زد در قلب برخی از مردم از ترس و وحشت ایجاد میکرد).

محدثین می افزایند در یکی از روزها حضرت عمر (رض) یکجا با پسر خویش عبد الله با پیامبر صلی الله علیه وسلم با سواری آسب در یکی از سفرها همراه بودند، در همین اثناء شتر عبد الله در مسیر راه سرکشی کرد و وضع به حدی رسید که از آسب پیامبر اسلام پیشی گرفت، حضرت عمر با بسیار اضطراب و ناخوش آیند بسوی پسر خویش اشاره میکند که شتر خویش را به عقب بران و با بسیار عجله خود را به پسر خویش میرساند و با کلمات نزدیک گوش پسر خویش میگوید «ای پسر! برای هیچ کس شایسته نیست که بر پیامبر خود تقدم کند) (اخبار عمر، صفحه 426 و الریاض النضره، جلد 2، صفحه 25).

خواننده محترم!

در صحیح بخاری و غیره از حضرت ابن عباس منقول است که فرمود: چون من می خواستم از یکی از علمای صحابه، حدیثی در یافت کنم، به هنگام رسیدن بر در خانه، از در زدن اجتناب می ورزیدم و بیرون در می نشستم تا وقتی که او بیرون می آمد، آنگاه حدیث را از او در یافت می کردم و او با دیدن من می گفت: ای پسر عم پیامبر صلی الله علیه وسلم! چرا در را نزدیک؟ سپس ابن عباس فرمود که: عالم در میان قوم خویش چون پیامبر صلی الله علیه وسلم است. و خداوند در شان نبی صلی الله علیه وسلم فرموده است که بیرون از در باید در انتظار او نشست.

حضرت ابو عبیده فرموده است: من هر وقت به در خانه ی عالمی رفته ام، در را نزده ام؛ بلکه بیرون در، به انتظار او نشسته ام، وقتی خود او بیرون آمد، با او ملاقات می کردم. (روح المعانی).

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾

و اگر آنها صبر می کردند تا تو به سوی آنان بیرون آیی برایشان بهتر بود و (باز هم اگر توبه کنند) خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۵)

تفسیر

«حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ»: از فحوی این آیه مبارکه معلوم می شود که صبر و انتظار باید تا زمانی ادامه یابد که رسول الله به خاطر ملاقات و گفتگو با مردم بیرون تشریف، بیاورند و اگر آن حضرت صلی الله علیه وسلم، به قصد ملاقات با دیگری بیرون بیاید و فرصتی مناسبی برای در میان گذاشتن مطلب آنان نمیباشد، باید انتظار بکشد تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم، خود متوجه آنان گردند، آنگاه مطلب خود را با او در میان بگذارند. قابل یادآوری است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از مردم کناره نمیگرفتند و در خانه خویش نمی ماندند مگر در اوقاتی که به مهمات و ضروریات خویش مشغول میبودند. پس بر هم زدن آرامش ایشان در این اوقات، بی ادبی محض بود. (تفسیر معارف القرآن علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (6 الی 8) در باره آداب اجتماعی و تحقیق و بررسی خبرها و مطالبی که شنیده می شود، به بحث گرفته میشود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ ﴿٦﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر فاسقی خبری را برایتان آورد درباره آن تحقیق کنید تا

(مبادا) به نادانی به گروهی زیان رسانید پس بر آنچه مرتکب شده اید پشیمان شوید. (۶)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«**فاسق**»: نافرمان، شخصیکه که از اطاعت الله سبحان و تعالی بیرون رفته باشد. «نبا»
: خبر، خبر مهم. «تبینوا» (بین): بررسی کنید به تحقیق بپردازید. «أَنْ تُصِيبُوا»:
(صوب): که نکند آسیب برسانید.

فاسق کیست؟

فاسق بر گرفته از ریشه فسق به معنی کسی که از حدود شرع خارج شده است. در واقع
فسق زیر پا گذاشتن دستورات الهی و عمل نکردن به آن است.
کلمه «فسق»، در مفاهیم و تعبیر مختلفه، پنجاه و چهار بار در قرآن آمده و در
موضوعات و مصادیق مختلفی به کار رفته است.
شیخ ابن عثیمین در مورد فاسق می فرماید: «فاسق یعنی کسی که از اطاعت الله و پیامبرش
خارج شده باشد، و بر دو نوع است: فسق اکبر که کفر است، و فسق پایین تر از آن (که به
حد کفر نمی رسد).

مثال فسق اکبر این فرموده الله تبارک و تعالی در سوره سجده است که میفرماید: «أَفَمَنْ
كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ * أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى
نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا
فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ دُوِّقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ» (سجده 18-20).

یعنی: «آیا کسی که باایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو
برابر نیستند. اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغهای بهشت
جاویدان از آن آنها خواهد بود، این وسیله پذیرایی (خداوند) از آنهاست به پاداش آنچه انجام
می دادند. و اما کسانی که فاسق شدند (و از اطاعت خدا سرباز زدند و راه کفر در پیش
گرفته اند)، جایگاه همیشگی آنها آتش است؛ هر زمان بخواهند از آن خارج شوند، آنها را
به آن باز میگردانند و به آنان گفته میشود: «بچشید عذاب آتشی را که انکار میکردید».
فسق در اینجا به معنای کفر است، فسق دیگری هست که به درجه کفر نمی رسد، مانند این
آیه (هفتم سوره حجرات) در این آیه خداوند متعال کفر را به تنهایی و فسق را نیز بتنهایی
و عصیان را هم که غیر از فسق است را هر یک جداگانه ذکر کرده است. (برگرفته از:
فتاوی نور علی الدرب (2/4).

نشانه های فاسق در قرآن کریم :

قرآن عظیم الشان ب برخی از نشانه های فاسقین اشاره بعمل آورده که عبارتند از:
- عدم توجه به احکام الهی: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ (مائده،
47) (و کسانی که به آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند. پس آنان همان فاسقانند).
- سخن و اخبار آنها بی اعتبار است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ
تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»؛ (آیه 6 سوره حجرات)
- خداوند اعمالشان را نمیپذیرد: «لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ.» (توبه، 53).
- قابل هدایت نیستند: «و الله لا يهدي القوم الفاسقين»؛ (صف، 5). (خدا فاسقان را هدایت
نمی کند.

- فاسقان منافق اند: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (سوره توبه، 67).
- کسی که به زنان پاک دامن تهمت زند فاسق است: «يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ... أَوْلَئِكَ هُمُ
الْفَاسِقُونَ» (سوره نور، 4)

- فاسقان کسانی هستند که پیمان خدا را پس از آن که محکم ساختند میشکنند: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ» (سوره بقره، 27).

- آنها پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند، قطع میکنند: «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» (سوره: رعد 25)

- فساد کننده بر روی زمین هستند: «وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ»؛ (48سوره نمل) آنها فساد در زمین می‌کنند.

- فاسقان حرام خوارند: «حُرِّمَتْ عَلَيْكَ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ... ذَلِكُمْ فَسِقٌ» (سوره مائده، 3).
نهایت سرنوشت فاسقان :

- عدم رضایت الهی: «يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» (برای شما قسم می‌خورند تا شما از آنان راضی شوید. بدانید که شما هم) اگر از آنان راضی شوید، قطعاً خداوند از گروه فاسق، خشنود نخواهد شد.) (سوره توبه آیه: 96).

توجه باید داشت که: منافقان، در پی جلب نظر مردم و حفظ پایگاه، مقام و به اصطلاح سیطره خویش در بین مردم اند، و هیچ کاری را برای رضای الله و توبه ندارند. ولی فراموش نموده اند که انسان باید در پی جلب رضای الهی باشد، نه رضای مردم، گذشت مردم مهم نیست، عفو و قهر الهی مهم است.

و نباید فراموش کرد که: جلب رضای مؤمنان در همه جا، مستلزم جلب رضای الله تعالی نیست. و الله تعالی هرگز از فاسق تا زمانیکه در فسق است راضی نمیشود.

- ذلت و خواری: «وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ» (و خداوند میخواست فاسقان را خوار گرداند.) (سوره حشر، 5).

- آتش جهنم: «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ»؛ (سجده، 20) (و اما کسانی که از مدار ایمان خارج و) فاسق شدند، پس جایگاه شان آتش است).

شان نزول آیات 6 - 8:

992- احمد و دیگران به سند قوی از حارث بن ضرار خُزاعی (رض) روایت کرده اند: خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد، به اسلام دعوت کرد، گفتارش را پذیرفتم و اسلام آوردم به پرداخت زکات دستورم داد با ادای زکات موافقت کردم و گفتم: ای رسول خدا! به نزد قوم خودم میروم و آنها را به اسلام و ادای زکات دعوت می‌کنم، هر که دعوتم را پذیرفت زکاتش را جمع می‌کنم، خودت در فلان وقت شخصی را به نزدم بفرست تا زکات جمع‌آوری شده را برایت بفرستم، چون حارث زکات را جمع کرد و موقع معین فرا رسید برای رسول خدا گرفتاری های پیش آمد و نزد او کسی را نفرستاد، حارث گمان کرد حادثه‌ای پیش آمده و رسول الله خشمگین شده است. بنابراین، سران قوم خود را جمع کرد و گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم وقت تعیین کرده بود تا کسی را برای گرفتن زکات جمع‌آوری شده به نزد من بفرستد. هیچگاه رسول خدا خلاف وعده کار نمی‌کند. برای نیامدن نماینده او هیچ علتی نمی‌دانم، مگر این که بر ما خشم گرفته است خودمان برویم و زکات را به رسول خدا برسانیم. پیامبر ولید بن عقبه را فرستاد تا زکات جمع‌آوری شده در نزد حارث را از او بگیرد چون ولید آنجا رفت ترسید و برگشت و به رسول خدا گفت: حارث زکات را به من نداد و خواست مرا بکشد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم گروهی از سپاه اسلام را آماده کرد و به سوی حارث فرستاد. حارث با بزرگان قوم به سوی مدینه می‌آمدند که ناگاه با لشکر اعزامی پیامبر روبرو شدند. حارث به لشکر اسلام گفت: به کجا اعزام شده اید؟ گفتند: به جنگ تو. گفت: برای چه؟ گفتند: پیامبر ولید بن عقبه را به نزدت فرستاده بود. او برگشت و برای پیامبر گفت: تو زکات را به او نپرداختی و قصد کشتن او را داشتی. حارث گفت: قسم به خدایی که محمد

را به حق فرستاده من نه فرستاده او را دیدم و نه او به نزد من آمده است. چون خدمت رسول الله شرفیاب شد. پیامبر گفت: از پرداخت زکات خودداری کردی و تصمیم داشتی نماینده مرا به قتل برسانی؟ گفت: سوگند به ذات اقدس که تو را به حق فرستاده من این کار را نکردم. آنگاه آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ... تَأ... وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» نازل شد. کسانی که این حدیث را روایت کرده اند ثقه هستند.

993- طبرانی از جابر بن عبدالله و عقله بن ناجیه و ام سلمه به این معنی روایت کرده است.

خواننده محترم!

اگر چه آیه مبارکه برای سبب خاصی نازل شده ولی مفاد آن در حکم مشروعیت تحقیق و بررسی و درنگ و تأمل به هنگام دریافت اخبار و ترک اعتماد به سخن فاسق، عام است. حسن بصری میگوید: «هر چند این آیه درباره این قوم خاص نازل شده اما به خدا سوگند که حکم آن تا روز قیامت جاری است و آن را هیچ چیز منسوخ نکرده است». چنانکه در حدیث شریف آمده است: «التأني من الله والعجلة من الشيطان». «تأنی ودرنگ کردن از خداوند او عجله وشتاب از شیطان است».

وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ﴿٧﴾

و بدانید که پیغمبر الله در میانتان است، اگر در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند به مشقت خواهید افتاد، ولی الله ایمان را در نظرتان محبوب گرداند و آن را در دلهایتان زینت بخشید و کفر و فسق و نافرمانی را در نظرتان زشت و ناپسند جلوه داد. اینها را که راه یافته‌اند. (7)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَعَنِتُّمْ» در رنج و سختی می افتید، دچار رنج و مشقت می گردید.
 «حَبَّبَ» محبوب و دوست داشتنی گرداند. «كَرَّهَ» ناپسند گرداند. «الْفُسُوقَ»: نافرمانی، خروج از حدود شریعت، پرده دری در گناه. «الْعِصْيَانَ»: گناه و معصیت سر کشی، خلاف امر حق. «الرَّاشِدُونَ»: راه یافتگان، رشد یافتگان.

تفسیر :

در آیه متبرکه قبلی بحث از ندامت و پشیمانی مطرح شده بود، در این آیه مبارکه بیان می یابد که: به پیامبر صلی الله علیه وسلم مراجعه کنید تا از کارهای ندامت‌آور بیمه شوید.

از فحوی آیه مبارکه این دستور به وضاحت معلوم می‌گردد: این مردم باید بدانند که پیامبر صلی الله علیه وسلم در میان شما زندگی می‌کند، با تعظیم وی حقش را بشناسید؛ زیرا آن حضرت در اموری میکوشد که به نفع شماست، شما با نادانی به انجام کارهایی اقدام میکنید که به ضرر شماست، اما وی شما را از آن باز می‌دارد. اگر در بیشتری اموری که انجام آن را اراده دارید با شما موافقه کند به مشقت گرفتار می‌آیید، اما خداوند ایمان را محبوبتان ساخت؛ اطاعت پیامبر صلی الله علیه وسلم بر شما آسان شد، آن را در قلب‌های شما نیکو جلوه داد؛ فرمان حق تعالی را به کار بستید، کفر به پروردگار را در نظرتان ناخوشایند ساخت؛ به او تعالی ایمان آوردید، فسق را بدجلوه داد؛ معاصی را ترک نمودید، عصیانگری را مکروه نشان داد؛ گناهان را بد شمردید و از آن توبه کردید.

کسانی که بدین صفات موصوفاند راه یافته و هدایت شده‌اند و از سیه چال گمراهی نجات حاصل کردند؛ زیرا راه حق را باز شناخته‌اند.

فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٨﴾

خداوند بر شما فضل و نعمتی از سوی خود بخشیده، و الله دانا و حکیم است. (8)
تفسیر :

در آیات قبلی دریافتیم که: مؤمنان را از پذیرفتن خبر بدون تحقیق از طرف شخص فاسق هشدار می‌دهد، تا آشوب برپا نگردد و به کسی آسیب نرسد. اینک در آیات متبرکه (9 الی 10) به مقابله و مبارزه دو گروه مؤمن اشاره می‌کند که باید میانشان آشتی برقرار گردد. حال اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری تجاوز را روا داشت، باید مسلمانان با آن گروه بجنگند تا فرمان الله سبحانه و تعالی را قبول و اطاعت فرمایند. (بصورت کل در این آیات به موضوع حل و فصل آشوبهای داخلی و چگونگی برخورد با تجاوزگران ، مورد بحث قرار میگیرد).

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصِلُوهَا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَاصِلُوهَا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾

و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر بجنگند پرداختند، بین آن دو گروه آشتی و صلح برقرار کنید، و اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری تجاوز کند با آن گروهی که تجاوز می‌کند بجنگید تا این که به حکم الله بر گردد، پس چون بازگشت در میان ایشان عادلانه صلح برقرار سازید و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشه گان را دوست دارد. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« **اَفْتَلُوا** »: جنگیدند، به جنگ پرداختند، مبارزه کردند، در افتادند.

« **فَاصِلُوهَا** »: آشتی برقرار کنید، صلح برقرار کنید، روبه راه کنید، بهبود بخشید. « **بَغَتْ** »: (بغی): تجاوز کرد، ظلم ورزید. « **الْأُخْرَى** »: دیگری. « **تَبْغِي** »: ظلم می‌کند، تجاوز می‌کند. « **حَتَّى تَفِيءَ** » (فیء): تا برگردد، تا تسلیم شود. [بقره/۲۲۶]. « **فَاءَتْ** »: برگشت، باز آمد. « **أَقْسِطُوا** »: دادگر باشید، عدالت ورزید. « **الْمُقْسِطِينَ** »: دادگستران، عدالت ورزان.

تفسیر :

مفسر بیضاوی فرموده است: آیه مبارکه در مورد جنگی نازل شد که در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم در بین «اوس و خزرج» رخ داد. و با شاخه‌های درخت خرما و لنگه کفش به جان هم افتادند.

و آیه نشان میدهد که «یاغی» مسلمان است و وقتی از جنگ دست کشید، باید او را به حال خود گذاشت. و نیز نصیحت و اندرز و تلاش برای آشتی دادن آنها واجب است. (تفسیر بیضاوی ۳/۳۷۱).

همچنان قابل تذکر است که: در آیات گذشته، موضوعات در باره حقوق و آداب که یک شخص مسلمان در احترام با رسول الله صلی الله علیه و سلم انجام دهد و باید از آن اعمالی اجتناب و خود داری نماید که موجب آیدای و اذار آن حضرت صلی الله علیه و سلم می‌گردید. از این آیات بعد احکامی مورد بررسی قرار می‌گیرد که: مشتمل بر احکام عمومی

معاشرت هستند که در آن‌ها آداب اجتماعی، انفرادی و حقوق یکدیگر بیان و فورمولبندی می‌گردد، ولی بحث اساسی همانا اجتناب از ازار رسانی است.
خواننده محترم!

در آیه فوق ملاحظه می‌فرمایید که: سه بار سخن از برقراری صلح و اصلاح میان مردم بر اساس عدالت به میان آمده است: «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» اصولاً، آفرینش بر اساس حق و عدل است.

«لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید، 25) در جوامع امروزی، تحقق عدالت ملازم قانون‌مداری و بی‌عدالتی مرادف قانون‌گریزی است.

آنچه می‌تواند صلح و عدالت را در جامعه حاکم سازد و از هرگونه خطا و نقص به دور باشد، قوانین الهی است که توسط پیامبران به بشر عرضه شده است. قوانینی که خالق انسان بر پایه‌ی علم و حکمت و لطف بی‌نهایت وضع کرده و آورنده‌ی آن اولین عامل به آن است. - «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا»: مسلمانان در برابر یکدیگر مسئول اند و بی‌تفاوتی در برابر جنگ‌ها بین مسلمانان پذیرفتنی نیست. در وقتیکه بین دو گروه امت اسلامی جنگ و نزاعی درگیرد، باید برای آشتی دادن و برقراری صلح میان آنها، با سرعت و بدون تأخیر عمل شود، طوریکه: (حرف فاء در «فَأَصْلِحُوا» نشانه‌ی سرعت است).

باید متذکر شد که: صلح دادن دو طرف جنگ بدون برقراری عدالت، محبوب الله نیست و از فحوی جمله: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» با تمام وضاحت معلوم می‌گردد.

شان نزول آیه 9 :

996- بخاری و مسلم از انس (رض) روایت کرده‌اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم مرکبی را سوار شد و به نزد عبدالله بن ابی‌رفت. عبدالله گفت: از من دور شو به خدا بوی بد خرت آزار می‌دهد. مردی از انصار گفت: سوگند به خدا! خر او از تو خوشبوتر است. مردی از قوم عبدالله برآشفت و از عبدالله طرفداری کرد. دوستان و یاران هر دو گروه خشمگین شدند و به طرفداری از گروه خود برخاستند و یکدیگر را با چوب، مشت و لگد زدند. آنگاه آیه: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» نازل شد. (صحیح است، بخاری 2691، مسلم 1799، احمد 3 / 157 ابویعلی 4083، طبری 31699). «جامع احکام القرآن» 5563 و «الکشاف» 1066).

- سعید بن منصور و ابن جریر از ابومالک روایت کرده‌اند: دو نفر از مسلمانان با یکدیگر دشمنی کردند. خویشاوندان هر کدام برآشفتند و از آن جانب داری کردند و یکدیگر را با مشت و لگد زدند. آنگاه آیه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ...» نازل شد. (طبری 31700 و 31701 از ابومالک به قسم روایت کرده است).

998- ابن جریر و ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده‌اند: ام‌زید همسر یکی از انصار به نام عمران بود و خواست به دیدار خانواده خود برود. شوهرش او را در طبقه بالای خانه حبس کرد. ام‌زید کسی را به دنبال خانواده خود فرستاد آن‌ها آمدند و او را پایین آوردند تا با خود ببرند، عمران بیرون رفت و از نزدیکان خود کمک خواست. پسران کاکای او آمدند تا میان زن و خانواده او حایل شوند، یکدیگر را با مشت و لگد زدند. پس در باره آن‌ها آیه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا...» نازل شد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم دنبال آنان شخصی را فرستاد و در بین شان صلح کرد و آن‌ها به امر الله متعال گردن نهادند. (طبری 31705 این مرسل است).

- ابن جریر از حسن روایت کرده است: بین دو قبیله که خصومت و جنگی واقع میشد و از آنها دعوت به عمل می‌آمد که تن به فیصله بدهند نمی‌پذیرفتند، پس خدای بزرگ آیه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا...» را نازل کرد. (طبری 31704 این مرسل است).

1000- و از قتاده روایت کرده است: دو نفر از انصار حقوق مشترک داشتند برایشان

مشکلی پیش آمد که باعث دوری آن‌ها از هم شد. یکی از آن‌ها که خویشان و کسان زیاد داشت به دیگری گفت: بزور حقم را از تو می‌گیرم.

دیگری از او خواهش کرد که نزد رسول الله بروند حکم پیامبر را بپذیرند. اما او سرپیچی کرد، هردو در این کار اصرار کردند تا این که وابستگان‌شان یکدیگر را به مشیت و لگد گرفتند. اما دست به شمشیر نبردند. این آیه در باره آن دو نازل شد. (طبری 31707 این مرسل است).

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٠﴾

جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند؛ بنابراین [در همه نزاع‌ها و اختلافات] میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید، و از الله بترسید تا مورد رحمت قرار گیرید. (۱۰).

تفسیر :

در آیه متبرکه رابطه‌ی مؤمنان با یکدیگر را همچون رابطه‌ی دو برادر دانسته که در این تعبیر میتوان به نکات ذیل اشاره بعمل آورد :

- دوستی بین دو برادر، دوستی عمیق و پایدار است.
- دوستی دو برادر، متقابل است، نه یک طرفه و یک جانبه.
- دوستی دو برادر، بر اساس فطرت و طبیعت است، نه جاذبه‌های مادی و دنیوی.
- دو برادر در برابر بیگانه، یگانه‌اند و بازوی یکدیگر بشمار می‌روند.
- اصل و ریشه دو برادر یکی است.
- توجه به برادری مایه‌ی گذشت و چشم‌پوشی است. در شادی او شاد و در غم او غمگین است.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه که (11 الی 13) درباره وظیفه ی مؤمن نسبت به مؤمن و غیر مؤمن ، بحث بعمل آمده است

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿١١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از شما گروهی دیگری را مسخره کند شاید مسخره شده‌ها از مسخره کنندگان بهتر باشند، و نباید زنانی دیگری را مسخره کنند شاید مسخره شده‌ها از مسخره کنندگان بهتر باشند، و در میان تان عیب جویی نکنید و یکدیگر را با لقب‌های زشت و ناپسند صدا نزنید، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان نام کفر بگذارید، و آنها که توبه نکنند ظالم و ستمگرند. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا يَسْخَرُ»: مسخره نکند. مورد استهزاء ریشخند، تحقیر قرار ندهد. «عَسَى»: چه بسا، شاید. «لَا تَلْمِزُوا»: طعنه نزنید. عیبجویی نکنید. (توبه / 58 و 79). «لمز» عیب جویی در روبرو و «همز» عیب‌جویی در پشت سر است. و نباید فراموش کنید که: «وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ» عیب جویی از مردم، در حقیقت عیب جویی از خود است. و در نهایت؛ نقل عیب دیگران، عامل کشف عیوب خود است. «لَا تَنَابَزُوا»: (نیز): یکدیگر را لقب دار نکنید، خوانید، نام نبرید، با لقب نام نبرید، نامید. «بئس»: چه ناپسند است. «الْأَسْمُ الْفُسُوقُ»: نام فسق، نام بد و پست، عنوان پلید. «لَمْ يَتُبْ»: توبه نکرد.

تفسیر :

در آیه‌ی قبلی، مسئله‌ی برادری میان مؤمنان مطرح شد و در این آیه مبارکه اموری مطرح می‌شود که برادری را از بین می‌برد. همچنین در آیات قبل سخن از صلح و اصلاح بود، در این آیه به بعضی عوامل و ریشه‌های فتنه و درگیری که مسخره کردن،

تحقیر کردن و بدنام کردن است اشاره بعمل آمده است. واقعیت همین است که یکی از برکات عمل به دستورات دین مقدس اسلام، همانا سالم‌سازی محیط و جلوگیری از درگیری‌های اجتماعی است. **«وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ»**: «یکدیگر را به القاب زشت، فبیح و ناپسند ملقب نکنید». صدا کردن دیگران به القاب که او از آن بد میبرد، در آیه مبارکه از آن نهی بعمل آمده است. بطور مثال صدا کردن به شخصی دیگر (کور، کورک، لنگ، لنگگ) و سایر القاب بد و تأثر آور.

از یاد نبریم که: بد صدا کردن ها، يك طرفه باقی نمی ماند، دیر یا زود مسئله به دو طرف هم کشانیده میشود. زیرا **«تَنَابَرُوا»** برای کار طرفینی است. **«بِئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ»**: چه بد است کسی را فاسق یا کافر نامید و او مؤمن باشد. برای مسلمانان چه بد است، بعد از ایمان آوردن، از یکدیگر به بدی یاد کنند، و بجای ذکر خیر، ذکر شر کنند.

و در نهایت باید گفت: مسخره کردن دیگران، تجاوز به حریم اشخاص بوده و اگر مسخره کننده توبه نکند، مطابق حکم آیه مبارکه ظالم است. طوریکه یاد آور شدیم: مسخره کردن و بدنام کردن، گناه است که توبه را لازم دارد. امام بیضاوی در تفسیر خویش مینویسد: آیه نشان میدهد که لقب زشت و قبیح دادن به دیگران فسق محسوب میشود و جمع آن با ایمان ناپسند است. (تفسیر بیضاوی ۳/۳۷۳). حضرت ابن عباس (رض) فرموده است که هدف: **«وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ»** این است که کسی مرتکب گناه و یا کاری بدی بشود، و سپس از آن کار توبه نماید، باز هم مردم او را به همان نام بد صدا بزنند، مانند: دزد، زانی، شراب خوار و غیره، در حالی که او از دزدی، زنا و شراب خواری توبه کرده است؛ پس او را شرامساری ساختن به سبب آن کار، و تحقیر و تذلیل نمودن وی، حرام است، در حدیثی رسول الله صلی الله علیه وسلم، آمده است که: هر کسی مسلمانی را به خاطر گناهی، شرمزده سازد که او از آن گناه توبه کرده است، خداوند متعال تعهد کرده است که شخص عیب جورا به همان گناه مبتلا سازد و در دنیا و آخرت رسوایش کند. (تفسیر قرطبی).

تمسخر و استهزای دیگران :

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم؛ استهزا و مسخره کردن دیگران، در ظاهر يك گناه، ولی در باطن دارایی چندین گناه میباشد: از جمله گناهی مانند: تحقیر، خوار کردن، کشف عیوب، اختلاف افکنی، غیبت، کینه، فتنه، تحریک، انتقام و طعنه به دیگران در آن نهفته است.

ریشه‌های تمسخر :

ریشه تمسخر را میتوان در نکات ذیل چنین جمع‌بندی و خلاصه نمود:

- در برخی از اوقات مسخره کردن برخاسته از ثروت است که قرآن میفرماید: **«وَيَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ، الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ»** (همزه، 1-2). (وای بر کسی که به خاطر ثروتی که اندوخته است، در پیش رو یا پشت سر، از دیگران عیب جویی میکند).
- گاهی ریشه‌ی استهزا، علم و مدرک تحصیلی است که قرآن در باره این گروه میفرماید: **«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَّ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»** (83) (غافر، 83). (پس چون پیغمبرانشان با معجزه ها به سوی آنان آمدند، به آن مقدار علمی که داشتند خورسند و شادمان شدند (و حاضر نشدند سخنان انبیاء را بپذیرند) و آنچه را که به تمسخر می‌گرفتند، آنان را فراگرفت).
- گاهی ریشه‌ی مسخره، توانایی جسمی است. کفار می گفتند: **«مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً»** (فصلت، 15). (کیست که قدرت و توانایی او از ما بیشتر باشد؟)

- گاهی انگیزه‌ی مسخره کردن دیگران، عناوین و القاب اجتماعی است. کفار فقرایی را که همراه انبیا بودند تحقیر می‌کردند و میگفتند: «مَا نَرَاكَ إِلَّا الذِّينَ هُمْ أَرَادْنَا» (هود، 27). (ما پیروان تو را جز افراد ارذل نمی بینیم.)

- گاهی به بهانه تفریح و سرگرمی، دیگران به تمسخر گرفته میشوند.

- گاهی طمع به مال و مقام، سبب انتقاد همراه با تمسخر از دیگران میشود.

جماعتی از پیامبر صلی الله علیه وسلم درباره‌ی زکات عیب‌جویی می‌کردند، طوریکه قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ» (58) (توبه: 58).

و بعضی از آنها (منافقین) در باره (تقسیم) صدقات بر تو عیب و انتقاد می‌گیرند، پس اگر به آنها از آن داده شود، راضی میشوند، و اگر از آن داده نشوند، ناگهان ناراض (و خشمگین) میشوند.)

- گاهی ریشه‌ی مسخره، جهل و نادانی است. هنگامی که حضرت موسی برای حل اختلاف و درگیری دستور کشتن گاو را داد، بنی اسرائیل گفتند: آیا ما را مسخره می‌کنی؟ موسی علیه السلام گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (بقره، 67). به الله پناه می‌برم که از جاهلان باشم. یعنی مسخره برخاسته از جهل و نادانی است و من جاهل نیستم.

- گاهی سرچشمه تمسخر، ریاکاری و بهانه‌گیری و شخصیت‌شکنی است.

«الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (79) (آیه 79 التوبه) (کسانی که از مؤمنان داوطلب در صدقات عیبجویی می‌کنند، و از مردمانی که جز به اندازه توان‌شان چیزی (برای انفاق در راه الله) نمی‌یابند، عیبجویی می‌کنند و آنان را مسخره می‌کنند، الله ایشان را مورد تمسخر قرار میدهد و آنها عذاب دردناک دارند.)

احتیاط و دقت در شوخی و مزاح :

هستند کسانی که در محافل و مجالس، خود آگاه و یا هم ناخود آگاه، سخنی به زبان می‌آورند، که منجر به اذیت دیگران، کفر و یا هم فسق میشود. هست مواردیکه از روی رسالت و وجوب اسلامی و انسانی به وجه برایش توضیح داده می‌شود که این سخن مناسب نیست و یا افاده و سخن گفته شده سخن کفری، سخن اذیت بی مورد و یا هم فسق است که انسان خوب و هوشیار متوجه شده و تصحیح به عمل آورده و یا آنچه ممکن است نجات می‌دهد و این حالت موجب مسرت نیز میشود.

آن کس که بداند و بداند که بداند

اسب خرد از گنبد گردون بجهاند

آن کس که بداند و نداند که بداند

آگاه نمایید که بس خفته نماند

آن کس که نداند و بداند که نداند

لنگان خرک خویش به منزل برساند

آن کس که نداند و نداند که نداند

در جهل مرکب ابدالدهر بماند

اما هست مواردیکه انسان غبی و شقی شده، لجاجت و مریضی جانکاهش سبب ایجاد مشکل به خود و سبب اذیت دیگران و به شقاوت ادامه میدهد. آنکس که نداند و نداند که نداند - در جهل مرکب ابد الدهر بماند.

هست مواردیکه چنین شخص تأکید دارد که شوخی و یا هم مزاق می‌کرد. بلی درست و بجاست که شوخی و مزاق جز از زندگی است ولی شوخی و مزاق که منتج به کفر و یا هم فسق و

اذیت دیگران شود مجاز نبوده و حرام میباشد. دین مقدس اسلام از همچو شوخی ها؟! بطور جدی ممانعت بعمل آورده است:

قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَحْوَضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَلَيْسَ بِهِ آيَاتِهِ وَرَسُولُهُ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ» (سوره التوبه آیه: 65) (و اگر از آنها بپرسی (چرا مسلمانان را مورد تمسخر قرار میدهید؟) البته میگویند: ما شوخی و بازی می کردیم، بگو: آیا به الله و آیات او و رسولش تمسخر می کردید؟)

«خوض» در زبان عربی به معنای، پانهادن در گِل است و در قرآن به ورود در کارهای ناپسند گفته می شود.

همچنان قرآن عظیم الشان باز هم در (سوره التوبه آیه 66) «لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ يُعَذِّبُ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ» ((اکنون) عذر پیش نکنید، چون شما بعد از (اظهار) ایمان تان کافر شده اید، اگر گروهی از شما را عفو کنیم، گروهی دیگر را به سبب آنکه (توبه نکردند و) گناهکار بودند، عذاب میدهیم.) خواننده محترم!

پروردگار با عظمت ما را از ارتکاب همچو خطاها و بخصوص از مزاق و شوخی های بیجا و بیمورد در امان داشته، و به آنده از انسان های که احیاناً همچو شوخی ها و مزاق ها را ناخود آگاه بزبان نموده باشد خواستار عفو و بخشش هستیم، امید است همچو انسانها به دربار خداوند توبه و استغفار نمایند.

همچنان در احادیث متعددی رسول الله صلی الله علیه وسلم مسلمانان را از بعضی رذائل اخلاقی نهی فرموده، و در احادیث نبوی نیز بر همین مطلب تاکید شده است. طوریکه میفرماید: «از گمان بد، اجتناب کنید، زیرا دروغ ترین سخن است، و دنبال عیوب مردم نباشید، و تجسس نکنید، قیمت کالا را بدون قصد خرید بالا نرید، و به یکدیگر حسادت نورزید و با یکدیگر دشمنی و کینه توزی نکنید، و به یکدیگر پشت ننمایید، بندگان الله، برادران همدیگر باشید». (صحیح بخاری 6066) و در حدیث دیگر میفرماید: سخن چین، وارد بهشت نمی شود». (صحیح بخاری 6056).

شان نزول آیه 11:

ضحاک در بیان شأن نزول این آیه مبارکه میفرماید: این آیه درباره هیأت نمایندگی قبیله بنی تمیم نازل شد که فقرای صحابه (از جمله: عمار، خباب، ابن فهیره، بلال، صهیب، سالم، سلمان و غیر ایشان) را مورد تمسخر قرار دادند آن گاه که ایشان را با جامه های کهنه و حالتی ژولیده دیدند.

همچنان در شأن نزول روایت دیگری هم آمده است از جمله این که: صفیه دختر حیی بن اخطب (رض) نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله! زنان به من طعنه میدهند و میگویند: ای یهودی دختر دو یهودی! رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی فرمودند: چرا به آنان نگفتی که پدر من هارون است، کاکایم موسی و شوهرم محمد علیهم الصلاة والسلام؟ پس این آیه نازل شد.

قابل تذکر است که: مانعی از تعدد وقایع در مورد نزول یک آیه وجود ندارد زیرا همه روایاتی که در شأن نزول یک آیه آمده است، میتواند در مجموع سبب نزول آن باشد. به هر حال، سبب نزول هرچه باشد، حکم آیه را خاص و موردی نمیسازد زیرا اعتبار به عام بودن لفظ است نه به مخصوص بودن سبب.

1001- در سنن چهارگانه (سنن ترمذی، سنن ابوداود، سنن نسائی و سنن ابن ماجه) از ابو جبره بن ضحاک (رض) روایت شده است: در بین ما مردانی بودند که دو و یا سه اسم داشتند و از بعضی از لقب هایشان متنفر بودند. پس این کلام عزیز «وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ» نازل شد. ترمذی میگوید: این حدیث حسن است. (جید است، ابوداود 4962، ترمذی 3268، نسائی در «تفسیر» 536، ابن ماجه 3741، احمد 4 / 260، بخاری در «ادب

مفرد» 330 حاکم 2 / 463 و 4 / 281 و 282.

1002- حاکم و غیره نیز از ابوجبیره (رض) روایت کرده اند: در جاهلیت افراد را به القاب مختلف صدا میکردند رسول الله صلی الله علیه وسلم شخصی را به لقبش صدا کرد. گفتند: ای رسول الله! این شخص از لقب خود نفرت دارد. پس خدا «وَلَا تَنَابَرُوا بِالْألقَابِ» را نازل کرد.

1003- احمد از او روایت کرده: رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه که آمد در بین ما کسی نبود دویا سه لقب نداشته باشد و هرگاه پیامبر یکی از آنها را به همان لقب صدا میکرد. میگفتند: ای رسول خدا! این شخص از شنیدن این لقب خود خشمگین میشود. پس این کلام خداوند متعال نازل شد.

تأثیر آیه منع تمسخر و سخریه بر سلف صالح :

بعد از اینکه این آیه مبارکه به گوش سلف صالحین رسید، چنان حالتی در بین شان پدید آمد که عمرو بن شرحبیل فرموده است که: اگر کسی را ببینم که پستان گوسفندی را به دهن گرفته و آن را می مکد و از آن خنده ام بیاید، میترسم که شاید مستحق تو بیخ آیه باشیم، حضرت عبد الله بن مسعود فرموده است اگر سگ را استهزا کنم، می ترسم که مباد سگی شوم. (تفسیر قرطبی).

در صحیح مسلم از حضرت ابو هریره مروی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: خداوند متعال به صورت، مال و ثروت مسلمانان نظر نميفرمايد؛ بلکه قلوب و اعمال آنها را می نگرد.

قرطبی فرموده است: قانون وضابطه ای از این حدیث معلوم می شود که حکم کردن با مشاهده ای حال ظاهری اشخاص جایز نیست؛ زیرا این امکان وجود دارد شخصی که ما اعمال او را خوب تصور می کنیم، خداوند متعال بر کیفیات قلبی و احوال باطنی او آگاه است، و اینها به نزد او مذموم میباشد، کسی که احوال ظاهری او بد باشد، امکان دارد احوال باطنی و کیفیات قلبی او کفاره ی اعمال بد او قرار گیرند؛ لذا چون کسی را در وضعی بد و یا به اعمال بد مشاهده کردید، این وضع او را بد بدانید، ولی اجازه ندارید خود او را ذلیل و حقیر بدانید. خواننده محترم!

تمسخر دیگران به هر شکلی و هر وسیله که باشد گناه و حرام است و در برخی از موارد به سبب آنکه همراه با اهانت، توهین، تهمت و بهتان است یا موجب تخریب وحدت اجتماعی و انسجام امت میشود، دارای مجازات کیفری و قانونی می باشد.

کلمه تمسخر و سخریه از «سخر» به معنی چیرگی است. کسی که تمسخر میکند و دیگری را به سخریه می گیرد، بر این باور است که خود برتر از او و فرهنگش است. در حقیقت تمسخرکننده دچار نوعی تخیل تفاخری است و بر این باور است که خودش به نوعی دارای برتری هایی است که می تواند بر دیگری غالب شود و هر نوع گفتار و اعمال را داشته باشد. بی گمان چنین اشخاصی دچار توهم خودپسندی، خود برتر بینی، کبر، تکبر، غرور و عُجب هستند. بدین اساس، باید آنان را قطار و هم سطح ابلیس به شمار آوریم که دچار توهمات خود بر تری بینی نسبت به حضرت آدم علیه السلام بود و گفتار و رفتاری را در پیش گرفت که بیانگر این روحیه او بوده است.

در فرهنگ قرآنی هکذا کلمه «سخر» کلمه استهزاء از ریشه «هزء» به معنی تمسخر کردن به کار رفته است.

مفسرین در تعریف استهزاء می نویسد: استهزاء عبارت است از اینکه چیزی بگویی که با آن، کسی را حقیر و خوار بشماری، حال چنین چیزی را به زبان بگویی و یا به این منظور اشاره ای کنی، و یا عملاً تقلید طرف را در آوری، به طوری که بینندگان و شنوندگان بالطبع از آن سخن و یا اشاره و یا تقلید بخندند. (ترجمه المیزان، ج 18، ص: 481) در حقیقت

مولفه های تمسخر و استهزاء عبارتند از: گفتار یا رفتاری مستقیم یا اشاره‌ای درباره شخصی برای خنده و یا خندانند دیگری.

در آیات قرآن برای بیان این معنا از کلمات مانند «ضحك»، «غمز»، «لمز»، «همز» و مانند آنها استفاده شده است.

از نظر قرآن، چنین عمل به عنوان یک عمل ضد اخلاقی شناخته شده و منعی عمل حرام با آن مقابله شده است. (بقره، آیات 104 و 231؛ حجرات، آیه 11) به سخن دیگر، تمسخر دیگران به هر شکلی و وسایلی که باشد، گناه و حرام است و در برخی از موارد به سبب آنکه همراه با اهانت، توهین، تهمت و بهتان است یا موجب تخریب وحدت اجتماعی و انسجام امت می‌شود، دارای مجازات می‌باشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها پرهیز کنید، چون بعضی از گمانها گناه می‌باشند. و جاسوسی نکنید و برخی از شما برخی دیگر را غیبت نکنند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ به یقین که آن را کریه و ناپسند می‌دانید، و از الله بترسید، یقیناً الله توبه پذیر مهربان است. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« اجْتَنِبُوا »: پرهیزید، دوری بگیرید، فاصله بگیرید. « لَا تَجَسَّسُوا »: خبرچینی نکنید، جاسوسی و پرده دری نکنید. « وَ لَا تَجَسَّسُوا »: جاسوسی آن است که کسی در جستجویی ها و زشتی های مؤمنان باشد.

« لَا يَغْتَبَ »: غیبت نکند، بدگویی روا مدارد. « لَحْمٌ »: گوشت. « كَرِهْتُمُوهُ »: از آن بیزار شدید، از آن نفرت داشتید.

تفسیر :

حضرت عمر رضی الله عنه گفته است: «مادام که بتوانی گفته‌ی برادر مؤمن خود را بر خیر حمل کنی، در مورد گفتار او گمان بد مبر. (مختصر ۳/۳۶۴). هدف اساسی این آیه مبارکه همانا: گمان بد زدن به اهل خیر می‌باشد اما در ارتباط با اهل بدی و فسق باید گفت که: جایز است تا در مورد آنان همان گمانی را بزنیم که از اعمال آنان بر ما نمایان می‌شود پس گمان بد زدن در مورد کسی که علایم و نشانه‌های بدی در وی نمایان است، اشکالی ندارد لذا بر کسی که در باره وی گمان بد می‌زند گناهی نیست تا آن‌گاه که به مصداق گمان خویش سخن نگوید ولی اگر به مصداق آن سخن گفت و آن را برملا گردانید، در این صورت گنهکار است. اما گمان بد زدن در مورد کسی که ظاهرش آراسته به خیر و صلاح است، جواز ندارد.

«إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» «هرآینه بعضی از گمانها گناه است» و آن گمان بد زدن به اهل خیر می‌باشد. خاطر نشان می‌شود که در مورد حرمت سوءظن به انسان مؤمن احادیث متعددی روایت شده که از آنجمله؛ حدیث شریف ذیل به روایت عبدالله بن عمر رضی الله عنه است که فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و سلم را دیدم که در حال طواف به کعبه می‌گفتند: «ما أطيب وأطيب ريحك، وما أعظمك وأعظم حرمتك والذی نفس محمد بیده، لحرمة المؤمن أعظم عند الله تعالى حرمة منك، ماله ودمه وإن یظن به إلا خیرا: ای کعبه! چه قدر پاک هستی و چه قدر بویت پاکیزه و معطر است، چه قدر با عظمت هستی و چه قدر احترام بزرگ است اما سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، همانا حرمت مؤمن در نزد خداوند متعال از حرمت و احترام تو بزرگتر است؛ [حرمت] مال وی و [حرمت] خون وی و اینکه در حق وی جز گمان خیر برده نشود».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «إياكم والظن فإن الظن أكذب الحديث...: هان! از گمان بپرهیزید زیرا گمان دروغ ترین سخنهاست...».

شایان ذکر است که گمان بر چند نوع است:

1 - گمان واجب یا آنچه که بدان امر شده است: چون گمان نیک داشتن به خداوند متعال و به مؤمنان. در حدیث شریف قدسی آمده است: «أنا عند ظن عبدي بي: من نزد گمان بنده خود در حق خود هستم». همچنین در حدیث شریف آمده است: «لا يموتن أحدكم إلا وهو يحسن الظن بالله: هرگز یکی از شما نمیرد، مگر اینکه به خداوند گمان نیک داشته باشد». 2 - گمانی که ممنوع یا حرام است: چون سوءظن نسبت به خداوند متعال، نسبت به اهل صلاح و نسبت به مسلمین پوشیده حالی که ظاهر حال آنها بازتابگر نیکی و عدالتشان است. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «خداوند حرام کرده است از مسلمان خون وی را، ابروی وی را و این که به وی گمان بد زده شود». اما چنانکه گفتیم؛ سوءظن نسبت به کسی که آشکارا مرتکب اعمال پلید میشود، یا خود را در موضع شک و تهمت قرار میدهد، حرام نیست.

3 - گمانی که مستحب است: مانند گمان نیک داشتن در حق برادر مسلمان و گمان بد داشتن در مورد کسی که ظاهر حالش نشان دهنده فسق است.

چنانکه در حدیث شریف آمده است: «من الحزم سوءالظن: سوءظن از دور اندیشی و هشجاری است». پس حرام بودن سوءظن در حق مردم، محدود به حالتی است که سوءظن دارای اثری باشد که به غیر متعدی شود.

4 - گمان مباح: همچون گمانه زدن در استنباط احکام شرعی فرعی عملی به وسیله اجتهاد و عمل نمودن به گمان غالب در شکایات نماز - که مثلاً سه رکعت خوانده است یا چهار رکعت.

«وَلَا تَجَسَّسُوا» «و تجسس نکنید» طوری که در فوق هم متذکر شدیم؛ تجسس: کنجکاوی و جست و جو در مورد عیبه و اسرار پوشیده مسلمین است. همچنین «تجسس» نیز حرام است؛ و آن عبارت از گوش سپردن به سخن مردم در حالی است که آنها دوست ندارند کسی به سخنشان گوش فرا دهد. ولی این کار گاهی در مورد بررسی های خیر مباح می باشد چنان که خداوند متعال در حکایت از سخن یعقوب علیه السلام میفرماید: (فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ): (بروید ای پسران من! و از یوسف و برادرش تجسس کنید) «یوسف 87 /».

در حدیث شریف آمده است: «يا معشر من آمن بلسانه ولم يدخل الإيمان إلى قلبه، لا تتبعوا عورات المسلمين، فإن من تتبع عورات المسلمين، فضحه الله في قعر بيته: ای گروهی که به زبان خود ایمان آورده ولی ایمان به قلبش وارد نشده است، عیب های مسلمین را جست و جو نکنید زیرا هر کس جست و جوگر عیب های مسلمین باشد، خداوند متعال او را در اندرون خانه اش رسوا می کند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «سه چیز لازمه و گریبانگیر امت من است: فال بد زدن، حسد ورزیدن و سوءظن. در این اثنا مردی گفت: یا رسول الله! چه چیز برطرف کننده آنها از کسانی است که در آنها در افتاده اند؟ فرمودند: إذا حسدت فاستغفر الله وإذا ظننت فلا تحقق وإذا تطيرت فامض: چون حسد ورزیدی، از خداوند آمرزش بخواه و چون گمان زدی پس [در مورد گمان خود] تحقیق نکن و چون فال بد زدی، آن را عملی کن و به فال بد اهمیت نده». فال حرام: گرفتن فال از روی مصحف و کتب دیگر، ریگ انداختن و دیگر انواع آن است.

«وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا» «و بعضی از شما از بعضی دیگر غیبت نکند» یعنی: برخی از شما برخی دیگر را غایبانه با سخنی که فرد غایب از آن بد می برد، مورد هجوم و بدگویی قرار ندهد. غیبت: آن است که در غیاب شخص راجع به وی سخنی بگویید که

ناخوشایند وی باشد، هر چند آنچه درباره وی می‌گویید و او را بدان وصف می‌کنید، در وی موجود باشد. اما اگر شخصی که در غیابش به او صفتی را نسبت می‌دهید، از آن صفت عاری بود و شما در حق وی دروغی بر بسته‌اید، این کار شما - چنانکه در حدیث شریف آمده است - بهتان است و جز آنچه که مصلحت اقتضا نماید مانند تزکیه، جرح، تعدیل و نصیحت اشخاص - هیچ چیز دیگر از این باب مستثنی نیست. و از مصادیق استثنا این روایت است: مرد فاجر و بدکاری اجازه خواست تا به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درآید، ایشان فرمودند: «اِذْنُوا لَهُ، بئس أخو العشيرة: به او اجازه دهید؛ اما چه بد برادری است در قومهش».

شایان ذکر است که حکمت در تحریم غیبت، پاسداری از کرامت و حرمت انسان است چنانکه این معنی در احادیث بسیاری آمده است.

«أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا» «آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟» این جمله تمثیلی است برای غیبت که خدای سبحان در این تمثیل، آن را به خوردن از بدن مرده همانند ساخته است زیرا مرده از خوردن گوشت خود خبر ندارد و از آن آگاه نمی‌شود، همین گونه شخص زنده‌ای که از وی غیبت می‌شود، از غیبت علیه خود آگاه نیست یعنی نمی‌تواند از خود دفاع کند، همان طور که اگر گوشت مرده بریده شد و خورده شد، او نمی‌تواند از خودش دفاع کند در حالی که شخص حاضر گاهی می‌تواند از خود سخن بد را دفع نماید. پس این مثل برای تنفیر و ایجاد حس انزجار نسبت به غیبت است زیرا گوشت انسان از چیزهایی است که طبیعتش از خوردنش نفرت داشته و سرشت بشری آن را ناپسند می‌دارد، گذشته از این که این کار شرعا نیز حرام است.

«فَكَرِهْتُمُوهُ» «از آن کراهت دارید» یعنی: چنانکه از خوردن گوشت مرده تفرر دارید، از یادکردن برادر مسلمان خود به بدی نیز بپرهیزید و نفرت داشته باشید «و از خدا پروا کنید» در اوامر و نواهی وی که «بی‌گمان خدا توبه پذیر مهربان است» بر کسانی که به سویش بازگردند.

غیبت به اجماع علما از گناهان کبیره است و جمهور علما می‌گویند: اگر کسی غیبت کس دیگری را کرد، باید به بارگاه خدای عزوجل از آن غیبت توبه کرده و عزم کند که به آن باز نگردد و باید از کرده خود پشیمان بوده و از کسی که غیبتش را کرده است حلاوت بطلد. جمعی دیگر از علما می‌گویند: حلاوت طلبیدن از او شرط نیست زیرا اگر او را از غیبت خود آگاه کند، چه بسا که آزار روحی وارده بر وی از غیبتش شدیدتر باشد پس راه جبران این است که در مجالسی که مذمتش را کرده است، از وی به نیکی یاد کند، توصیفش نماید و در حد توان غیبت را از وی برگرداند تا این کار نوعی تعویض در مقابل عمل سابقش باشد. در حدیث شریف آمده است: «هر کس مؤمنی را از منافقی که مشغول غیبت وی است حمایت کند، خداوند متعال به سوی وی فرشته‌ای را می‌فرستد تا از گوشت بدنش در برابر آتش جهنم حمایت کند و هر کس مؤمنی را به قصد دشنام دادنش به چیزی متهم کند، خداوند متعال او را بر سر پل جهنم (صراط) متوقف می‌کند تا از آنچه که گفته است، بیرون آید».

علما در فرق میان «غیبت»، «افک» و «بهتان» گفته‌اند: غیبت آن است که در باره برادر مسلمانان چیزی بگویی که در وی هست. افک: آن است که در حق وی چیزی بگویی که از دیگری آن را شنیده‌ای و دریافت کرده‌ای. بهتان: آن است که در حق وی چیزی بگویی که در وی نیست. شایان ذکر است که علما به بیان مواردی که حکم غیبت را ندارند، پرداخته اند زیرا اگر غیبت به منظور برآوردن هدف صحیح شرعی‌ای باشد که رسیدن به آن هدف جز با غیبت میسر نباشد، در آن صورت غیبت حرام نیست؛ این امور عبارت اند از:

1- تظلم و دادخواهی: کسی که مورد ظلم و ستم کسی قرار می‌گیرد، می‌تواند برای از بین بردن ظلم ظالم، از وی به مراجع مسؤول (حاکم) شکایت کند زیرا در حدیث شریف راجع به سخن گفتن یکی از مظلومان آمده است: «به او اجازه دهید که سخن بگوید زیرا صاحب حق را سخنی است». یعنی صاحب حق میتواند از خود دفاع کند.

2 - یاری جستن از کسی به منظور تغییر منکر: اگر کسی عیب کس دیگری را به شخصی بازگو میکند که فکر میکند او به تغییر دادن آن منکر از وی قادر است، این کارش درست است. به دلیل این فرموده حق تعالی: (لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ): الله متعال دوست ندارد کسی با سخنان خود، (بدیهایی دیگران) را اظهار کند، مگر کسی که مورد ستم واقع شده باشد. «نساء / 148» که تفسیر آن گذشت.

3- استفتاء: اگر کسی به مفتی‌ای بگوید: فلان کس به من چنین ظمی کرده است پس راه رسیدنم به حقم چیست؟ با آنکه این سخنش متضمن غیبت است ولی سخنی درست است به دلیل اینکه هند زن ابوسفیان از وی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین شکایت کرد: «ابو سفیان مردی است حریص که آنچه تکافوی خرج من و فرزندم را بنماید به من نمی‌دهد پس آیا می‌توانم بدون آگاهی وی از مالش برگیرم؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آری! برگیر».

4- هشدار دادن از آفت فساق و فجار: بدگویی از فاسق غیبت نیست، مانند بدگویی از شخص دائم‌الخمر و کسی که پیوسته به محلات بدکاری و فحشا سر می‌کشد. به دلیل این حدیث شریف: «اذکرو الفاسق بما فيه کی یحذره الناس: فاسق را به آنچه که در وی است، معرفی کنید تا مردم از او حذر کنند».

5- اعلام و هشداردهی در باره رازی که مربوط به امور عامه است: چون بیان نقاط ضعف گواهان، راویان، مصنفان و مفتیان که اهلیت ندارند و نصیحت کردن خواستگار، شریک و مانند آنها.

6- معرفی کردن شخص به لقبی که به آن مشهور است، در صورتی که شناخت وی با غیر آن لقب ممکن نباشد، مانند القاب لنگ، کور، دیوانه، لال و امثال این‌ها. (تفسیر انوار القرآن)

شان نزول آیه 12 :

1004- ابن منذر از ابن جریج روایت کرده است: بعضی‌ها معتقدند که این آیه در باره سلمان فارسی (رض) نازل شده است، او بعد از غذا خوابید، یکی راجع به خوردن و خوابیدن او سخنانی گفت. پس این آیه نازل گردید.

(مرسل بلکه معضل است، مراسیل ابن جریج واهی و ناچیز هستند. اصبهانی در «الترغیب» 2231 از عبدالرحمن بن ابولیلی به همین معنی روایت کرده این هم مرسل و ضعیف است. «کشاف» 1078 و ابن کثیر 6256).

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿١٣﴾

ای مردم! ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را گروه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد الله با تقوا ترین شماست. یقیناً خدا دانا و آگاه است. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذَكَرٍ وَ أُنْثَىٰ»: (یک مرد و یک زن). مراد آدم و حواء است. «شُعُوبًا»: جمع شَعْب، تیره، قوم و ملتها. جمع عظیمی از مردم که دارای اصل واحدی بوده و قبیله‌ها از آن منشعب می‌گردد.

تفسیر :

«لِتَعَارَفُوا» (عرف): تا یکدیگر را بشناسید و از هم جدا کنید. اشاره به این است که تفاوت‌های بیرونی و درونی انسانها سبب شناسائی آنان است و اگر همه یکسان و شبیه

همدیگر باشند، زندگی اجتماعی مردمان مختل و ناممکن می‌گردد. مجاهد فرموده است: یعنی تا انسان نسب خود را بداند و گفته شود: فلان ابن فلان از فلان قبیله است. (مختصر ۳۶۷/۳)

«لِتَعَارَفُوا» در اصل «لتتعارفوا» بوده و به منظور تخفیف یکی از دو تاء حذف شده است. شیخ زاده گفته است: یعنی حکمت در این که شما را به صورت ملت‌ها و قبایل درآورده، این است که نسب یکدیگر را بشناسید و انسان را به غیر از پدران نسبت ندهید، نه اینکه به پدران و نسب خود مباهات و تفاخر کنید.

هرچند که حسب و نسب از لحاظ عرف و شرع معتبر است و نباید شریف با پست ازدواج کند. اما در مقابل ایمان و تقوی اعتباری ندارند. همان طور که در موقع طلوع آفتاب ستارگان پیدا نمی‌شوند. (شیخ زاده ۳۷۵/۳)

برخی از مفسرین در تفاسیر خویش: این آیه را مرتبط با آیات قبل این سوره دانسته و گفته اند: چون مسخره و غیبت کردن، برخاسته از روحیه‌ی خود بر تربینی و تحقیر دیگران است، این آیه می‌فرماید: ملاک برتری و کرامت، تقواست، نه جنس و نه قوم و نسب.

این آیه مبارکه دارای سه اصل اساسی و مهم می‌باشد:

اول: اصل مساوات در آفرینش زن و مرد،

دوم: اصل تفاوت در خصوصیت های بشری

سوم: و اصل این‌که تقوا ملاک برتری است.

البته در آیات دیگر قرآنی تفاوت ملاک‌هایی از قبیل علم، سابقه، امانت، توانایی و هجرت نیز به چشم می‌خورد.

خواننده محترم!

در این آیه یک اصل را با تمام وضاحت بیان داشته است که: خلقت همه ما و شما از: آدم و حواء علیهماالسلام می‌باشد، هدف این است که انسان‌ها همه باهم در اصل انسانیت برابرند، از آن‌رو که به یک نسب واحد پیوند دارند و همه آنان را یک پدر و یک مادر باهم جمع می‌کند بنابراین، فخر نمودن بعضی از آن‌ها به نسب بر بعضی دیگر، هیچ توجیهی منطقی ندارد زیرا همه آن‌ها در اصل انسانیت، باهم برابرند.

«شعب»: امّتی است بزرگ که چندین قبیله را باهم جمع می‌کند و در دری / فارسی به آن «ملت» می‌گویند، مانند «شعب مضر» و «شعب ربیع» که هر یک چندین قبیله را در خود گنجانیده‌اند و «قبیله» از حیث کثرت کمتر از «شعب» و زیر مجموعه آن می‌باشد، مانند قبیله «بنی‌بکر» از شعب «ربیع» و قبیله «بنی‌تمیم» از شعب «مضر». به قولی دیگر: «شعوب» شاخه‌های عجم‌اند و «قبایل» شاخه‌های عرب.

شایان ذکر است که: طبقات نسل بشر در نزد اعراب هفت طبقه است: اول شعب، سپس قبیله، بعداً عماره، سپس بطن، بعداً فخذ، سپس فصیله و بعد از آن عشیره. مثالهای آن: «خزیمه» شعب، «کنانه» قبیله، «قریش» عماره، «قصی» بطن، «عبدمناف» فخذ، «هاشم» فصیله و «عباس» عشیره است.

بلی! شما را ملت‌ها و قبیله‌ها گردانیدیم «تا با یک دیگر شناسایی متقابل حاصل کنید» یعنی: خدای سبحان شما را شعب‌ها و قبیله‌هایی مختلف آفرید تا همدیگر را بشناسید، نه برای آن که به نسب فخر ورزید چرا که «در حقیقت ارجمندترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست» یعنی: برتری میان شما در نزد حق تعالی، فقط با تقوی است پس هرکس از تقوی برخوردار باشد، همو سزاوار آن است که گرامی‌تر، بهتر و برتر باشد بنابراین، تفاخر به نسب را فروگذارید «بی‌تردید خدا دانای آگاه است» و طرز دید و نحوه عمل شما از او پنهان نیست پس به پندارهای جاهلیت پشت پا زنید.

در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر وی از ابو هریره (رض) آمده است که فرمود: «از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال شد که گرامی‌ترین مردم کیست؟ فرمودند: گرامی‌ترین

آنان نزد خداوند پرهیزگارترین آن‌هاست. اصحاب گفتند: سؤال ما از شما در این مورد نبود. فرمودند: پس گرامی‌ترین مردم، یوسف نبی خدا فرزند نبی‌خدا فرزند خلیل الله است. اصحاب گفتند: سؤال ما از شما در این مورد نیز نیست. فرمودند: پس سؤال شما از من در باره معادن عرب است؟ اصحاب گفتند: بلی! فرمودند: بهترین آن‌ها در جاهلیت، بهترین آن‌ها در اسلام اند به شرط آن‌که اهل فهم و دانش باشند.»

در حدیث شریف دیگری آمده است: «الحسب المال، والکرم التقوی». «حسب به مال است و کرامت به تقوی».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «کلکم بنو آدم و آدم خلق من تراب، ولینتهین قوم یفخرون بآبائهم أو لیکونن أهوی علی الله تعالی من الجعلان». «همه شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک آفریده شد لذا مردمی که به پدرانشان فخر می‌کنند، باید از این کار خویش دست بردارند یا این‌که قطعاً نزد الله تعالی بی‌ارزش‌تر از حشره گوگال (کنگزک) خواهند بود».

همچنین در حدیث شریف آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم سوار بر شتر در منی خطابه‌ای ایراد کرده و چنین فرمودند: «یا أيها الناس ألا إن ربکم واحد وإن أباکم واحد، ألا لا فضل لعربی علی عجمی ولا لعجمی علی عربی ولا لأسود علی أحمر ولا لأحمر علی أسود إلا بالتقوی، ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم، قال: فلیبلغ الشاهد الغائب». «هان ای مردم! آگاه باشید که پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است، آگاه باشید که عربی‌ای را بر عجمی‌ای و عجمی‌ای را بر عربی‌ای و سیاه را بر سرخ و سرخ را بر سیاه هیچ فضل و برتری‌ای نیست جز به تقوی، هان! آیا ابلاغ کردم؟ مردم گفتند: آری! ابلاغ کردید. فرمودند: پس باید کسی که حاضر است، به کسی که غایب است برساند».

اسباب نزول آیه 13:

1005- ابن ابوحاتم از ابن ابوملیکه روایت کرده است: در روز فتح مکه بلال رضی الله عنه بر بام کعبه بالا رفت و اذان داد، تعداده‌ای از مشرکان گفتند: آیا این غلام سیاه بر بام کعبه اذان می‌گوید؟ دیگری گفت: اگر این عمل او خدا را خشمگین کند تباه و سرنگونش می‌سازد. «یا أيها الناس إنا خلقناکم من ذکرٍ وأنثی...» را نازل کرد. (واحدی 766 این مرسل و ضعیف است.)

1006- ابن عساکر در «مبهمات» گفته است به خط ابن بشکوال دریافتیم که ابوبکر بن ابو داود در «تفسیر» خود روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم به بنی بیاضه دستور داد که از بین خود زنی را به ازدواج ابوهند درآورند. گفتند: ای رسول خدا! آیا دختران خود را به بردگان خود بدهیم، این آیه در باره ابوهند نازل شد. (ابوداود 230 در مراسیل از زهری روایت کرده و ضعیف شمرده است، زیرا شافعی و دیگران گفته اند: مراسیل زهری قبیح هستند، حدیث را به شکل مرسل روایت نمی‌کند، مگر به روی علتی. ذکر نزول آیه و هن است. اما اصل حدیث دارای شواهد است. «تفسیر شوکانی» 2472 به تخریج محقق. شواهد این حدیث را بدون نزول آیه در «احکام القرآن» 2011 تخریج محقق نگاه کنید.)

خواننده محترم!

سوره حجرات که از جمله سوره اخلاقی در قرآن عظیم الشان شمرده میشود پس از آنکه استهزاء و تحقیر دیگران را تخطئه می‌فرماید و طعن زدن بر سایرین را عملی بد و ستمگرانه می‌شمرد و مؤمنان را از گمان بد درباره هم‌دیگر شان باز می‌دارد و از تجسس در احوال خصوصی آنان نهی می‌کند و غیبت و بدگویی از برادران ایمانی را تفتیح می‌فرماید، سپس به امری اساسی و ریشه‌ای روی می‌آورد بدین معنی که همه انسان‌های

روی زمین را به اصل واحدی منسوب می‌دارد و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى» ای مردمان (به هوش باشد) که ما همه شما را از مرد و زنی آفریدیم. بنابر این همگی بنیادی یگانه و ریشه‌ای واحد دارید پس فخر فروشی و مباحثات به نژاد و قوم و قبیله را باید فرو گذارید و بدانید که اگر فضیلت و برتری نزد الله برای کسی وجود دارد، تنها در سایه تقوی یعنی خودداری از تجاوز به حقوق دیگران و دوری از نفس پرستی حاصل می‌آید و بس! نقطه قابل بحث همانا کلمه «لِتَعَارَفُوا» است. این کلمه در مقام تعلیل آمده تا علت یا حکمت انشعاب بشر را به دسته‌های بزرگ و کوچک توضیح دهد. مفسران بزرگ قرآن عظیم الشان در این مورد تفاسیر را ارایه داشته اند از جمله: زمخشری در تفسیر «کشاف» می‌نویسد: «وَالْمَعْنَى: أَنَّ الْحِكْمَةَ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا رَتَّبْنَا عَلَيَّ شُعُوبَ وَقَبَائِلَ هِيَ أَنْ يَعْرِفَ بَعْضُكُمْ نَسَبَ بَعْضٍ فَلَا يَعْتَزِي إِلَيَّ غَيْرَ آبَائِهِ، لَا أَنْ تَتَفَاخَرُوا بِالْأَبَاءِ وَالْأَجْدَادِ» (تفسیر الکشاف، ج 4، ص 375). یعنی: «حکمتی که خدای تعالی شما را به خاطر آن به شکل گروه‌های بزرگ و کوچک مرتب نموده آنست که برخی از شما نسبت شخص دیگر را بشناسد و او را به غیر پدرانش نسبت ندهد، نه آنکه شما به پدران و اجدادتان افتخار کنید». (تفاوت میان شعوب و قبائل - چنانکه مفسران آورده‌اند - اینست که شعوب به قبائل بزرگ اطلاق می‌شود (که در فارسی امروز از آن به «ملت‌ها» تعبیر می‌کنیم در حالیکه ملت در عربی به معنای کیش و آئین است) و قبائل، دسته‌های کوچکتر را می‌گویند. مثلاً گویند: فلانکس از شعب مضر و از قبیله تمیم است (به تفسیر طبری، ج 21، صفحه 383 نگاه کنید).

در اینجا از توضیح نکته‌ای دقیق غفلت شده و آن نکته اینست که می‌دانیم برای شناسایی افراد، علاوه بر شناخت قوم و قبیله آنها، آشنایی با ویژگی‌های دیگری نیز لازم است و تنها به این‌که فلان شخص مثلاً از کدام گروه و دسته است، نمی‌توان او را بدرستی شناخت یا معرفی کرد. پس چرا در آیه شریفه به ذکر «شعوب و قبائل» بسنده شده و از آوردن بقیه خصوصیات بشر سخنی به میان نیامده است؟! اینجا است که مفسران قرآن باید گرمگشایی کنند تا پیام اصلی آیه کریمه را دریابند و گرنه، توضیح این‌که اگر افراد، یکدیگر را نشناسند، نظام روابط اجتماعی برهم می‌خورد، در حکم توضیح و اضحات شمرده می‌شود.

حقیقت آنستکه این آیه شریفه هنگامی نازل شده که عرب‌ها به ویژه قریش به نژاد و قبیله خود سخت می‌بالیدند و آندو را مایه فخر فروشی قرار داده بودند، در چنان محیطی، قرآن کریم پیام می‌دهد که عرب بودن یا پدران قریشی داشتن، مایه افتخار نیست زیرا همه نژادها و تیره‌های بشری به آدم و حوا می‌رسند و همگی شاخه‌های یک درخت هستند. اما امتیاز حقیقی را باید در سایه «تقوی» جستجو کرد. این همان پیام ارجمند و پایداری است که بشر همواره بدان نیاز داشته و دارد به ویژه که می‌دانیم لازمه «تقوی» علم و آگاهی به نیک و بد و جذب نیکی و دفع بدی شمرده می‌شود. ضمناً مناسب است که بدانیم رسول الله (ص) بنا به گزارش مورخان و سیره نویسان، در «فتح مکه» همین آیه کریمه را در حضور سران قریش قرائت نمود و اعلام داشت: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ نَحْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَتَعَظَّمَهَا بِالْأَبَاءِ. النَّاسُ مِنْ آدَمَ وَآدَمُ خُلِقَ مِنْ تُرَابٍ. ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ (ص): يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىكُمْ». «ای گروه قریش! همانا خدای بزرگ، تکبر دوران جاهلیت و بزرگ نمایی به پدران را در آن دوره، از شما زدود. همه مردم از آدم هستند و آدم از خاک آفریده شده است. سپس رسول اکرم (ص) آیه شریفه (یا ایها الناس انما خلقناکم من ذکر و انثی...) را تلاوت نمود». (تاریخ الطبری، ج 2، ص 459 و سیره ابن هشام (السیره النبویه)، ج 4، ص 52). (برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به رساله: بازنگری در معانی قرآن مصطفی حسین طباطبایی (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (14 الی 18) در باره پایه ی ایمان درست، بحث بعمل آمده است .
**قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ
وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٤﴾**
بادیه نشینان اعراب گفتند: ما [از عمق قلب] ایمان آوردیم، بگو: شما ایمان نیاورده اید، بلکه بگوئید: مسلمان شده ایم و ایمان هنوز به دلهایتان وارد نشده است. و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، چیزی از اعمالتان را نمی کاهد؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.
(۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« الْأَعْرَابُ »: صحرا نشینان، اعراب صحرائین. « لَمْ تُؤْمِنُوا »: ایمان نیاورده اید. « أَسْلَمْنَا »: تسلیم شده ایم، شهادتین آورده ایم و نمی جنگیم. « لَمَّا يَدْخُلِ »: هنوز داخل نشده، هنوز راه پیدا نکرده. « لَا يَلِتْكُمْ » (لیت، لات): از ارزش شما کم نمی کند، از ارزش شما نمی کاهد.

شان نزول:

مفسران در بیان شأن نزول این آیه مبارکه میفرمایند: آیه کریمه درباره تعدادی از افراد قبیله بنی اسد بن خزیمه نازل شد که در قحط سالی به مدینه آمدند و در حالی که در حقیقت و نهان امر مؤمن نبودند، شهادتین را اعلام کردند. به علاوه آن‌ها به رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌گفتند: ما با سنگین باریها و اهل و عیال و داروندار خود گوش به فرمان نزد تو آمده ایم و چنانکه بنی فلان با تو جنگیدند، نجنگیدیم پس به ما از اموال زکات بده... و پیوسته بر پیامبر صلی الله علیه و سلم منت می‌گذاشتند تا بدانجا که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «در حقیقت فهم‌شان بسی اندک است و همانا شیطان به زبان‌هایشان سخن می‌گوید».

تفسیر:

آیه کریمه بر این عقیده اهل سنت و جماعت دلالت دارد که: ایمان از اسلام خاص‌تر است و حدیث شریف معروف به حدیث جبرئیل علیه السلام نیز بر این معنی دلالت می‌کند آن‌گاه که جبرئیل علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در باره اسلام، سپس در باره ایمان و آن‌گاه در باره احسان سؤال کرد و پله به پله از عام به سوی خاص و از خاص به سوی اخص بالارفت.

**إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿١٥﴾**

همانا مؤمنان (واقعی) کسانی هستند که به خداوند و پیامبر او ایمان آورده‌اند، باز هرگز شک به دل راه نداده‌اند، و در راه خدا به مال و جان‌شان جهاد کرده‌اند، ایشان در ایمان خود همان راستگویانند. (۱۵).

تشریح لغات و اصطلاحات :

« لَمْ يَرْتَابُوا »: تردید نکردند، تردید به دل راه ندادند. « الصَّادِقُونَ »: راستگویان.
**قُلْ أَعْلَمُونَ اللَّهُ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمٌ ﴿١٦﴾**

بگو: آیا شما می‌خواهید خدا را به دین خود آگاه سازید (که اظهار دیانت می‌کنید)؟ و حال آنکه خدا آنچه در آسمانها و زمین است همه را می‌داند و به کلیه امور عالم داناست. (16)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ »: آیا به الله یاد می دهید؟ مگر به الله خبر می دهید؟ آیا الله را آگاه می کنید؟

يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٧﴾

از اینکه اسلام آورده اند بر تو منت می گذارند؛ بگو: با اسلام خود بر من منت مگذارید بلکه الله بر شما منت می گزارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است، اگر (در ادعای ایمان) راستگو هستید. (17)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«یمنون»: منت می گذارند. «أَنْ هَدَاكُمْ»: که شما را هدایت کرد. «إِنْ كُنْتُمْ»: اگر هستید.

تفسیر :

الله تعالی در این آیه مبارکه میفرماید که این احسان الله تعالی است که شما را به ایمان توفیق بخشیده و به راه مستقیم هدایت نموده است، پس اگر در ایمان تان راستگوی هستید بر الله و رسولش منت نگذارید.

شان نزول آیه 17 :

1007- طبرانی به سند حسن از عبدالله بن ابی اوفی روایت کرده است: جماعتی از عرب گفتند: ای رسول الله! ما بدون جنگ و نبرد اسلام را پذیرفتیم، اما فلان قبیله با تو جنگ و پیکار کرد. آنگاه خدا آیه: «يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا...» را نازل کرد. (طبرانی در «معجم کبیر» و «معجم اوسط» چنانچه در «مجمع الزوائد» 11361 آمده روایت کرده است. هیشمی میگوید: در این اسناد حجاج بن ارطاط ثقه اما مدلس است و باقی راوی های این ثقه هستند. «تفسیر شوکانی» 2474).

1008- بزار از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس (رض) مانند این روایت کرده است.

1009- ابن ابوحاتم از حسن (رض) همانگونه روایت کرده است: این قضیه هنگام فتح مکه صورت گرفته است.

1010- ابن سعد از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است: سال نهم هجرت ده نفر از بنی اسد به همراه طلیحه بن خویلد خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم که با یاران خود در مسجد نشسته بود شرف یاب شدند.

سخنگوی آن ها گفت: ای رسول خدا! ما شهادت می دهیم که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنْتَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» «نیست خدایی مگر خدای واحد و یگانه او را شریکی نیست و تو بنده او و فرستاده اوستی» ای رسول خدا! تو دنبال ما نفرستادی ما خود نزد تو آمدیم و با زنان و فرزندان اسلام را پذیرفتیم. آنگاه آیه «يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا...» نازل شد. (مرسل و ضعیف است، ابن سعد 1 / 292 از ابوقلابه به همین معنی روایت کرده است.)

1011- سعید بن منصور در «سنن» خود از سعید بن جبیر روایت کرده است: گروهی از عرب از قبیله بنی اسد خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: ما خود به نزد تو بدون جنگ و خونریزی آمدیم. پس خدا آیه «يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا...» را نازل کرد. (مرسل است، این روایات به مجموع قوی هستند. «تفسیر بغوی» 2017 و «زاد المسیر» 1336).

ایمان و اسلام :

اسلام عبارت از شهادت دادن بر این امر است که معبود و مشکل گشای بر حقی جز الله یگانه نیست و محمد رسول الله و فرستاده اوست، این شهادت باید با زبان و قلب و جوارح انجام گیرد، و معنای این شهادت آنقدر جامع و وسیع است که ایمان به ارکان ششگانه اعتقادی و عمل به ارکان پنجگانه عملی اسلام و نیز احسان را در بر میگیرد، که این عبارت

از آخرین دین از ادیان الهی است که خداوند مهربان آنرا برخاتم پیامبران حضرت محمد مصطفی(ص) نازل فرموده است. دین مقدس اسلام یگانه دین برحق است که خداوند متعال جز این دین، دین دیگری از هیچ احدی نمی‌پذیرد.

پروردگار با عظمت این دین را بقدری سهل و آسان گردانیده که هیچ گونه سختی و مشقتی در آن نیست، چیزی بر پیروان آن فرض نگردانیده که نتوانند انجامش دهند و آنان را به چیزی مکلف نکرده که از عهده آن بر نیایند.

دین اسلام دینی است که پایه آن توحید، شعار آن صداقت، معیار آن عدالت، مسیر آن حقیقت و روحش رحمت است، اسلام مکتب بزرگی است که انسان‌ها را به هر آنچه در زندگی دنیوی و آخروی برایشان مفید باشد راهنمایی می‌کند و از هر آنچه در دنیا و آخرت برایشان زیان آور باشد باز می‌دارد.

اسلام دینی است که خداوند بوسیله آن عقاید و اخلاق را صیقل می‌دهد، و دنیا و آخرت را بدان اصلاح می‌کند، و بوسیله آن در میان دل‌های پراکنده، و اندیشه‌های متضاد الفت و محبت می‌اندازد و آن‌ها را از تاریکی‌های باطل می‌رهاند و به شاهراه حق و صراط مستقیم رهنمون می‌گردد.

اسلام مکتبی است که همه اصول و مبانی، احکام و قوانین و دستورات و برنامه هایش، محکم و استوار و خلل ناپذیر است جز به حق و راستی خیر نمی‌دهد، و جز به نیکی و عدالت حکم نمی‌کند، اعتقاداتش سالم و متین، عباداتش سازنده و رشک آفرین و اخلاقیش برارنده و فخر آفرین است.

خواننده محترم!

مهمترین اهدافی را که دین مقدس اسلام غرض تحقق آن سعی و تلاش میکند عبارتند از:
- آشنا کردن انسان‌ها به خالق و آفریدگارشان، به ذات لایزالی که همواره باقی خواهد بود، به اسمای نیکویش که همنام دیگری ندارد، و به صفات متعالی‌اش که بی نظیر و بی مانند است، به افعال حکیمانه‌اش که در انجام آن‌ها به هیچ شریک و هم‌تایی محتاج نیست و به عبادت و حق بندگی‌اش که صرفاً او مستحق و لایق هر گونه پرستش و بندگی است.
- دعوت انسان‌ها به سوی عبادت و پرستش ذات یکتای پروردگار، بدین صورت که تمامی آنچه را که خداوند متعال در کتاب مقدسش و سنت پیامبرش اعم از اوامر و نواهی که سعادت دنیا و آخرت انسان‌ها در آن نهفته است بیان داشته مورد عمل قرار دهند.

- متوجه کردن انسان‌ها به حقیقت زندگی، که این دنیا داری فانی است و زندگی حقیقی پس از مرگ شروع می‌شود و مراحل سعادت یا شقاوت انسان از قبر شروع شده تا هنگام برانگیخته شدن بعد از مرگ، و سپس حساب و کتاب، که آنگاه مصیر هر کس مشخص خواهد شد و هر کس مطابق اعمالش یاب به بهشت و یا به دوزخ خواهد رفت اگر خوب کرده خوبی می‌بیند و اگر بد کرده بدی.

بطور کل قواعد اساسی اسلام را میتوان چنین خلاصه نمود:

- اسلام شکل ظاهر و آشکار دین، یعنی گفتن شهادتین و اقرار به زبان است؛ بدین معنا که هر کس شهادتین بگوید و در ظاهر اسلام را بپذیرد در جمله مسلمانان وارد شده و احکام اسلام بر او جاری می‌شود، ولی ایمان امری واقعی و باطنی و جایگاه آن در قلب انسان است، نه در زبان و ظاهر انسان.

ایمان :

- معنی و مفهوم ایمان این نیست که فقط به زبان بگوییم: مؤمن هستیم. بطور مثال در دنیا ما بسیاری از انسانهای منافق هم وجود دارد که: به زبان می‌گویند: ایمان آورده‌ایم «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» (8) يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَمَا يُخَدِّعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ» (9) [البقرة: 8-9]. «و از مردمند کسانی که می‌گویند به خدا و روز آخرت ایمان آورده‌ایم، در حالی که به هیچ وجه ایمان نیاورده‌اند. خدا را و

کسانی را که به راستی ایمان آورده‌اند فریب می‌دهند، در حالی که فریب نمی‌دهند، مگر خودشان را و در نمی‌یابند».

- معنی و مفهوم ایمان، تنها این نیست که اعمال و مراسمی را که مسلمانان از روی عادت انجام می‌دهند، ما نیز انجام بدهیم.

- معنا و مفهوم ایمان فقط این نیست که ما شناخت ذهنی از حقایق ایمان پیدا کنیم. چه بسا مردمانی که حقایق ایمان را شناختند، اما هرگز ایمان نیاوردند.

- حقیقت ایمان تنها یک کار زبانی یا یک کار بدنی یا یک کار ذهنی نیست. ایمان در حقیقت، یک عملکرد روانی است که باید در اعماق روان انسان نفوذ می‌کند، و تمام زوایای وجود انسان یعنی ادراکات و اراده و وجدان او را در برمی‌گیرد و تحت فرمانروایی خود قرار می‌دهد.

- قرآن عظیم الشان همواره ایمان را در لباس اخلاقیات زنده و عملکردهای درخشنده‌ای به نمایش می‌گذارد که داشتن این خصوصیت باعث متمایز گردیدن مؤمنان از کافران منافق است. «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿1﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَشِعُونَ ﴿2﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿3﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿4﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَفِظُونَ ﴿5﴾ [المؤمنون: 1-5]». «رستگار گردین مؤمنان. آن کسانی که در نمازشان خشوع دارند و آن کسانی که از بیهوده‌گویی و بیهوده‌کاری کناری می‌جویند. و آن کسانی که زکات را به اهلش می‌رسانند و آن کسانی که شرمگاه خود را کنترل و مواظبت می‌کنند»

خداوند متعال در مقام توصیف مؤمنان راستین می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿15﴾ [الحجرات: 51]». «مؤمنان همانا کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورند و سپس دچار شک نشدند و با دارائی‌ها و جان‌هایشان در راه خدا جهاد کردند. آنانند که راستگویانند»

شهید اسلام استاد سید قطب علیه‌الرحمه، در تفسیر این آیه در کتاب «فی ظلال القرآن» می‌گوید: پس ایمان عبارت است از باور و تصدیق قلب به الله و رسولش. آنچنان تصدیق و باوری که هیچگونه شک و تردیدی بر آن وارد نشود تصدیق مطمئن و ثابت و یقینی که دچار لرزش و پریشانی نشود، و خیالات و وسوسه‌ها در آن تأثیر نگذارد و قلب و احساس در رابطه با آن گرفتار تردد نباشد. آنچنان باور و تصدیقی که جهاد و فداکاری مالی و جانی در راه الله از آن سرچشمه می‌گیرد. دل و قلب انسان، وقتی شیرینی چنین ایمانی را چشید و از چشمه گوارای آن نوشید و در کنار آن آرامش یافت و بر آن استوار ماند بی‌شک و تردید، تلاش می‌کند تا حقیقت آن ایمان را در دنیای خارج از قلب خود، در واقعیت‌های زندگی، و در زندگی روزمره با مردم تحقق بخشد. می‌خواهد که بین حقیقت ایمان که در درونش احساس می‌کند، از یک سو، و واقعیات زندگی و ظواهر آن و جریانات موجود در جامعه یکپارچگی و هماهنگی برقرار سازد، و در برابر جدایی تصور ایمانی که در حسش است با آنچه در واقعیت‌های اطرافش مشاهده می‌کند تاب و تحمل نمی‌آورد؛ زیرا این دوگانگی لحظه به لحظه او را می‌آزارد و بر او ضربات پی در پی وارد می‌سازد! و از اینجاست که به سوی میدان جهاد در راه الله با مال و جان می‌شتابد و بسیج می‌شود و این یک بسیج طوفنده درونی و خودجوش است که از جان و روان انسان با ایمان نشأت می‌گیرد، و انسان مؤمن اراده می‌کند که آن چهره نورانی و زیبای نقش بسته در دلش را در بیرون تحقق بخشد، و بنگرد که آن نور ایمانی در واقعیت زندگی و محیط زیست مردم تابیدن گرفته است. خصومت و ناسازگاری انسان مؤمن با زندگی جاهلی اطرافیان نیز یک خصومت ذاتی و درونی است و از آنجا نشأت می‌گیرد که انسان با ایمان نمی‌تواند یک زندگی دوگانه را در گیر و دار فیما بین تصور ایمانی و واقعیت زندگانی‌اش تحمل کند و نیز نمیتواند به خاطر واقعیت‌های عملی و ناقص، بد و منحرف جامعه‌اش از آن ایده‌های تکاملی و زیبا و مستقیم ایمانی‌اش دست بردارد. و مبارزه و نبرد همچنان باید بین او و

جامعه‌اش ادامه یابد تا وقتی که این جاهلیت حاکم بر جامعه بشری به آن ایده‌ها و زندگی ایمانی منتهی شود. این عناصر و شرایطی که برشمردیم «ایمان راستین» یا اگر خواستید بگوئید «عقیده راستین» را پایه‌ریزی می‌کنند. و هرگاه یکی از این عناصر در کار نباشد هرگز نمی‌توان مابقی آن را «ایمان» یا «عقیده» نام نهاد! بلی، ممکن است «فکر» یا «نظریه» یا «رای» یا هر عنوان دیگری از این قبیل را به آن اختصاص داد. اما، ایمان حقیقی آن است که افتابش بر سراسر منظومه جان و روان انسان بتابد، و اشعه تابناکش با روشنایی و گرما و زندگی که حامل آن است در تمام رگ و پی‌های او نفوذ کند! بلی، چنین عقیده‌ای به عقل انسان نفوذ می‌کند و آن را قانع و مطمئن می‌گرداند.

در اعماق قلب انسان نفوذ میکند و آن را به جنب و جوش و حرکت در می‌آورد. اراده انسان را تحت تأثیر قرار میدهد و آن را به فعالیت وامی‌دارد و جهت می‌بخشد. و آنگاه که عقل قانع شد، و قلب به حرکت درآمد، و اراده جهت گرفت، همه اعضا و جوارح انسان به ندای عقل و قلب و اراده پاسخ می‌دهند، و برای اجرای دستورات مقام فرماندهی وجود انسان می‌شتابند، آنچنانکه گوسفندان سر در اطاعت و فرمان چوپان خودشان دارند!

عزت ایمان فراتر از عزت انسانیت :

انسان با ایمان احساس میکند که همواره با الله تعالی و در کنار او است. الله تعالی که همیشه از او مواظبت می‌کند و با دیدگانش که هرگز به خواب نمی‌روند، از او نگهبانی میکند، و در آغوش مهرش که از هر آفت و گزند در امان است از او نگهداری میکند، و با لشکریان پیروزش که هرگز شکست نمی‌خورد، از او حمایت میکند و به او کمک میرساند «وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ» (سوره الأنفال: 19) (و الله با مؤمنان است).

انسان با ایمان احساس می‌کند که در حمایت الله تعالی قدرتمند تواناست که از او دفاع می‌کند، و تیرهای مکار تجاوزگران را از سینه او بر می‌گرداند.

«إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ» (سوره الحج: 38).

(الله از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند، خدا هیچ خیانتگر ناسپاس را دوست ندارد.)

قرآن مجید انسان‌های با ایمان را معیاری برای تشخیص کارهای شایسته و کارهای ناشایست قرار می‌دهد و نظارت‌شان را بر کردار دیگران همسنگ نظارت الله و رسول الله قرار داده است: «وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (سوره التوبه: 105). «و بگو: به کارهای خود مشغول باشید که خداوند متعال و رسولش و مؤمنان کردار شما را خواهند دید».

(ملاحظه شود رساله؛ نقش ایمان در زندگی دکتر یوسف قرضاوی).

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾

یقیناً الله غیب آسمان‌ها و زمین را میداند و خدا به آنچه انجام می‌دهید، بیناست. (۱۸)

تفسیر :

پروردگار با عظمت به گفتار، کردار و احوال شما بینا و داناست و قطعاً از شما حساب می‌گیرد؛ اعمالتان را بر می‌شمارد ثبت و ضبط می‌نماید و آن را به تمام و کمال به شما می‌دهد و شما را طبق آن به اقتضای رحمت و حکمت رسایش سزا و جزا می‌دهد. یعنی نیکوکاران را پاداش نیکو میدهد و بدکاران را مجازات میکند.

قابل یاد آوری است که ؛ انگیزه‌های پنهان بشر، در بسیاری از اوقات به مراتب پیچیده‌تر از غیب آسمان‌ها و زمین است. (بطور مثال در مورد آسمان‌ها، کلمه «يَعْلَمُ» به کار رفته ولی در مورد عمل انسان‌ها، کلمه «بَصِيرٌ» مورد استفاده قرار گرفته است).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة ق جزء 26

سورة «ق» در مکه مکرمه نازل شده، دارای چهل و پنج آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به نام «قاف» یعنی همان حرف هجایی ای که با آن افتتاح شده، نامگذاری شده است. نام دیگر این سوره «باسقات» است.

تلاوت سوره ق :

سنت است که این سوره در رویدادهای بزرگ و مجامع عام؛ مانند جمعه‌ها و عیدین؛ خوانده شود تا خواندن آن؛ آغاز کار آفرینش، مظاهر حیات، مجازات های دنیا، رستخیز، بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را به یاد مردم آورد. دلیل سنت بودن قرانت آن در این مناسبت ها، احادیثی است که در این باره نقل شده اند. از جمله حدیث شریف ذیل به روایت ام هشام بنت حارث است که فرمود: «ق. والقرآن المجید را جز از زبان شخص رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فراگرفتم زیرا ایشان هر روز جمعه آن را در هنگامی که به مردم خطبه ایراد می کردند، بر منبر می خواندند».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «عمر بن الخطاب (رض) از ابوواقد لیثی سؤال کرد که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در نماز های عید قربان و عید فطر چه سوره هایی را می خواندند؟ او جواب فرمود: ایشان در آن «ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ» [ق: 1] و «أَقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ» [القمر: 1] را میخواندند».

حکمت تلاوت آن :

حکمت تلاوت آن در اعیاد این است که اعیاد روزهای شادی و زینت است پس سزاوار آن است که شادی و طرب عید، انسان مؤمن را از یاد آخرت غافل نکند و انسان در چنین روزهایی نیز، به یاد بیرون آمدن خود به سوی میدان های حساب باشد.

فضیلت سوره (ق) :

عَنْ أُمِّ هِشَامِ بِنْتِ حَارِثَةَ بِنِ النَّعْمَانِ قَالَتْ: «لَقَدْ كَانَ تَنْوَرُنَا وَتَنْوَرُ رَسُولِ اللَّهِ وَاحِدًا سَنَتَيْنِ أَوْ سَنَةً وَبَعْضَ سَنَةٍ وَمَا أَخَذْتُ (ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ) إِلَّا عَنْ لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ يَقْرُوهَا كُلَّ يَوْمٍ جُمُعَةٍ عَلَى الْمَنْبَرِ إِذَا حَظَبَ النَّاسُ».

ام هشام دختر حارثه بن نعمان (رض) میگوید: دو سال یا یک سال یا بخشی از یک سال ما و رسول الله صلی الله علیه وسلم از یک تنور استفاده می نمودیم، و سوره (ق) را من صرفاً از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرا گرفتم، آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز جمعه، هنگام سخنرانی، بالای منبر آن را میخواند. (صحیح مسلم).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره:

باید یادآور شد که سوره «قاف» پس از سوره مرسلات نازل شده و طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ سوره «ق» دارای 45 (چهل و پنج) آیه، و 373 کلمه و 1507 حرف می باشد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را میتوانید در سوره طور (تفسیر احمد) مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره «ق» با سوره حجرات :

بعد از اینکه پروردگار با عظمت سوره حجرات را با یادآوری ایمان و شرایط آن برای بندگان ختم فرمود، سوره ق را با یاد نمودن چیزهایی که ایمان به آن واجب است مانند قرآن و ادله توحید شروع کرده است.

پایان سوره ی حجرات از اعراب صحرا نشین بحث نموده که می گفتند: ما ایمان آورده ایم، در صورتی که ایمان درست نیاورده و هنوز منکر پیامبری و روز رستاخیز بودند. سرآغاز سوره «ق» نیز از انکار کردن مشرکان در مورد پیامبری و قیامت بحث بعمل می آورد.

محتوای و موضوعات مورد بحث :

این سوره یکی از سوره های مکی است که اصول عقیده‌ی اسلامی یعنی «توحید، نبوت و زنده شدن بعد از مرگ» را مورد بررسی قرار می‌دهد. اما محور اصلی آن پیرامون «حشر و نشر» است. تا جایی که مسأله‌ی حشر و نشر تقریباً فضای حاکم بر کل سوره را در بر می‌گیرد. قرآن کریم آن را با دلیل واضح و حجت کوبنده مورد بررسی قرار داده است.

فضای حاکم بر این سوره هراس انگیز است و به شدت بر انسان اثر می‌گذارد. قلب را به شدت تکان می‌دهد و نفس و نهاد را به هیجان و حرکت در می‌آورد، و حاوی ترغیب و ترهیب فراوانی است و در نهاد انسان بیم و شگفتی ایجاد میکند.

سایر موضوعات مطرح شده تقریباً جنبی می‌باشد.

با انهم موضوعات و مسائل مطرح در این سوره قرار ذیل میباشد:

- انکار و تعجب کافران از مسئله معاد. (معاد جسمانی) تعجب کافران از سخنان پیامبر -

درباره حیات دوباره انسان (آیه 1- 3)

- علم الله سبحان و تعالی به جایگاه اجزای بدن مردگان در زمین (آیات 4 - 5)

- قدرت الله تعالی در آفرینش و تدبیر جهان (آیات 6-7)

- استدلال بر معاد از طریق توجه به نظام آفرینش و بخصوص احیای زمین‌های مرده به

وسیله نزول باران (آیات 9 - 14)

- قدرت الله در آفرینش اولین خلقت انسان (آیه 15)

- شبهه در ثبت و محاسبه افکار و اعمال انسان (آیات 16- 35)

- علم خداوند متعال به همه حالات انسان (آیه 16)

- ثبت دقیق اعمال توسط فرشتگان (آیات 17 - 35)

- هشدار به منکران معاد (آیات 36 - 45)

- ضرورت پندآموزی کافران از هلاکت امت های گذشته (آیات 36 - 37)

- قدرت الله تعالی بر خلقت، دلیل بطلان عقاید منکران (آیه 38)

- وظایف پیامبر در برابر منکران معاد (آیات 39 - 45)

همچنان در این سوره موضوعات:

- استدلال بر مسئله معاد(باز گشت بعداز مرگ) از طریق توجه به اولین خلقت.

- اشاره به مسئله ثبت اعمال و اقوال برای روز حساب

- مسائل مربوط به مرگ

- گوشه‌ای از حوادث روز قیامت و اوصاف جنت و دوزخ.

- اشاره به حوادث تکان دهنده پایان جهان.

- اشاره به وضع اقوام طغیان‌گر و سرنوشت دردناک آنها.

- دستور به ذکر الله و عظمت قرآن.

- تحت مراقبت بودن انسان در تمام مراحل زندگی.

- و سوره با بحث در مورد «صیحة الحق» خاتمه می‌یابد. که عبارت است از بانگی که بر اثر آن مرده‌ها از قبر بیرون آمده و به صورت ملخ‌های پراکنده پخش شده و به میدان حساب و کتاب کشانده می‌شوند. و احدی از نظر خدا مخفی نخواهد ماند. و آیه متضمن اثبات حشر (رستاخیز، قیامت، نشور، معاد) و نشر است که مشرکان آن را تکذیب کردند: «وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ﴿41﴾ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ ﴿42﴾» (سوره ق آیات 41 و 42) (و گوش به (زنگ) روزی باش که ندادهنده از مکان نزدیک ندا کند. روزی که بانگ مرگبار حقیقی را می‌شنوند، آن روز، روز بیرون آمدن (از قبرها) است.)

ترجمه و تفسیر سوره ق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ ﴿١﴾

ق، [قاف]، قسم به قرآن که دارای مجد و بزرگی است. (1)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ق»: یکی از حروف مقطع و نشان معجزه بودن قرآن است. «الْمَجِيدِ»: پر ارزش و فایده، باشکوه و ارجمند و والا مرتبه.

تفسیر :

قبل از همه باید یاد آور شد که حروف مقطعه، (حرف های گسسته) حروف هستند که در ابتدای 29 سوره از سوره های قرآن آمده که تعداد مجموعی آن به 78 حرف میرسد، که با حذف مکررات، مجموعاً 14 حرف میشود، و در عبارت (صراط علی حق نمسکه) جمع است. (صریح طریقک مع السنه) یعنی راه و روش تو بر اساس هماهنگی از سنت صحیح است، را ساخته اند.

مفسرین در مورد حروف مقطعه ی در قرآن نظریات مختلفی آرایه داشته اند که از آنجمله شیخ امام قرطبی میفرماید: «حروف مقطعه ای که در اوایل بعضی از سوره های قرآن آمده است، سر الهی در قرآن است و جز خداوند متعال کسی دیگر این سر را نمی داند. سپس می افزاید: اما جمع بسیاری از علماء گفته اند: ما دوست داریم تا در باره آنها سخن گفته و فوایدی را که در حروف مقطعه نهان است، جويا شویم و از معانی ای که می توان از آنها دریافت کرد، آگاه گردیم. پس ایشان در این باره به تأویلاتی پرداخته و نظریاتی ارائه کرده اند که در اینجا به مشهور ترین آن بسنده می کنیم و آن این نظر است که: خداوند عربها را با این حروف مقطعه به مبارزه با قرآن فرا میخواند، بدین معناکه این حروف به حروف هجای زبان عربی اشاره دارد تا به اعراب اعلام کند که قرآن مرکب از همان حروفی است که خودشان با آن سخن میگویند، پس اگر مدعی هستند که قرآن کلام خداوند نیست، نظیر آن را بیاورند! و چون عجز و ناتوانی آنان در این مبارزه و مقابله آشکار است بنابر این، حجت بر آنان بلیغ تر و رساتر میگردد زیرا با وجود آن که قرآن از حروف مورد تکلمشان خارج نیست، نفس این واقعیت که نمی توانند همانند آن را ساخته و برای مبارزه با آن به میدان آورند، خود برهانی روشن بر حقانیت قرآن کریم و الهی بودن آن می باشد».

زمخشری مفسر مشهور جهان اسلام مینوسد: «حروف مقطعه همه جمعاً در اول قرآن کریم وارد نگردید تا مبارزه طلبی و مقابله قرآن بلیغ تر و جدی تر باشد، همان گونه که هدف از تکرار داستانهای قرآن نیز، تکرار اندرزها و هشدار های الهی به بندگان است».

ابن کثیر میگوید: «از این رو، هر سوره ای که با این حروف آغاز شده است، حتماً ذکر برتری قرآن و بیان اعجاز و عظمت آن نیز در آن سوره وجود دارد». گفتنی است؛ حقیقتی که ابن کثیر در اینجا به آن پرداخته، با پژوهش استقرائی در بیست و نه سوره قرآن روشن شده است، همچون این سوره و سوره های: «الم (1)» (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿٢﴾ نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ ﴿٣﴾ (آل عمران: 1 - 3)، «المص (1)» (كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ ﴿٢﴾ (الأعراف: 1-2)، «الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ» (ابراهيم: 1)، «الم (1)» (تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٢﴾ (السجدة: 1-2) «حم (1)» (تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٢﴾ (فصلت: 1-2)، و دیگر سوره هایی که با حروف مقطعه آغاز شده اند.

اما علامه عبدالرحمن سعدی رحمه الله مینویسد: «در مورد حروف مقطعه که در آغاز برخی از سوره ها آمده اند، بهتر است سکوت کنیم و (بدون در دست داشتن سند و مدرک شرع پسند) به بیان معانی آن نپردازیم، ضمن اینکه باید یقین داشت که خداوند این حروف را بیهوده نازل نکرده است، بلکه حکمت فراوانی در آن نهفته است ولی ما آن را نمی دانیم.» امام فخر رازی در «تفسیر کبیر» برای سوگند هایی که خداوند متعال در قرآن کریم به حروف هجاء و غیر آنها یاد کرده است، تصنیف و دسته بندی دقیقی را بیان نموده که اینک به ایجاز آن را نقل می کنیم:

- 1 - گاهی خداوند متعال به یک چیز یا به یک حرف قسم یاد کرده است؛ مثال یک چیز: «والعصر» و «والنجم» و مثال یک حرف: «ص» و «ن» است.
 - 2 - گاهی به دو چیز و به دو حروف قسم یاد کرده است؛ مثال دو چیز: «والضحی واللیل» و «والسما و الطارق» و مثال دو حرف: «طه»، «طس»، «یس» و «حم» است.
 - 3 - گاهی به سه چیز و به سه حرف قسم یاد کرده است؛ مثال سه چیز: «والصافات... فالزاجرات... فالتالیات...» و مثال سه حرف: «الم»، «طسم» و «الر» است.
 - 4 - گاهی به چهار چیز و به چهار حرف قسم یاد کرده است؛ مثال چهار چیز: (والذاریات... فالحاملات... فالجاریات... فالمقسمات...)، (والسما ذات البروج...)، (والتین والزیتون...); و مثال چهار حرف: «المص» در اول سوره «اعراف» و «الم» در اول سوره «رعد» است.
 - 5 - گاهی به پنج چیز و به پنج حرف قسم یاد کرده است؛ مثال پنج چیز: (والطور...)، (والمرسلات...)، (النازعات... و (والفجر...)) و مثال پنج حرف: (کهیصص) و (حمعسق) است.
 - 6 - خداوند جز در یک سوره به بیشتر از پنج چیز قسم یاد نکرده و آن سوره: (والشمس وضحاها...) است و به بیشتر از پنج حرف نیز قسم یاد نکرده است تا کلمه سنگین نشود.
 - 7 - خداوند متعال در آغاز بیست و هشت سوره به حروف قسم یاد کرده و قسم به حروف جز در اوایل سوره ها، در دیگر مواضع قرآن کریم نیامده است.
- خاطر نشان میشود که مفسران در تأویل معنای «ق» بر یازده قول متعارض اختلاف نظر دارند که بر صحت هیچ یک از آنها دلیلی وجود ندارد بنابر این، از ذکر آنها صرف نظر می گردد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 11) در باره انکار مشرکان، از زنده شدن بعد از مرگ، و ردّ انکارشان، را مورد بحث قرار میدهد.

بَلْ عَجَبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٢﴾

آنها تعجب کردند که پیامبری بیم دهنده ای از میان خودشان به سوی آنان آمده، پس کافران گفتند: این چیز عجیبی است. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَجَبُوا أ»: در شگفت ماندند، تعجب کردند. «مُنْذِرٌ»: هشداردهنده، بیم دهنده.

أَذَا مِنَّا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ ﴿٣﴾

آیا چون مردیم و خاک شدیم دوباره زنده میشویم؟ این بازگشتی بعید است! (3)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِنَّا»: مردیم. «تُرَابًا»: خاک. «رَجْعٌ»: بازگشت.

تفسیر:

هدف کفار از «رَجْعٌ بَعِيدٌ»، بعید بودن از نظر عقل و عادت است. یعنی بازگشت دوباره انسان، از

جهت عقل و عادت، امری بعید است. بنابراین آنها دلیلی بر انکار معاد ندارند و تنها استبعاد می‌کنند.

زنده شدن بعد از مرگ: (بَعَثَ بَعْدَ الْمَوْتِ)

در همه کُتب سماوی که بر پیامبران نازل گردیده، به این حقیقت خبر داده شده است که، الله تعالی انسان را بعد از مرگ دوباره زنده می‌کند، و او را در برابر عملی که انجام داده مورد محاسبه قرار می‌دهد؛ زیرا انسان با مرگ از دنیای عمل و فنا به جهان پاداش و جاودانگی انتقال مییابد. و این بعد از مرگ می‌باشد. هرگاه مدتی را که خداوند متعال برای انسان مُقَدَّر نموده تا در این دنیا زندگی کند، تمام شود، به فرشته مرگ دستور می‌دهد که روح انسان را از بدنش جدا کند؛ انسان بعد از اینکه تلخی جان کندن را قبل از خروج روح از بدنش می‌چشد، می‌میرد.

روحي که به الله متعال ایمان داشته باشد و مطیع و فرمانبردار ذات الهی باشد، الله تعالی جایگاه و مقام آنرا در بهشت قرار می‌دهد و اگر این روح به خداوند متعال کافر بوده و برانگیخته شدن دوباره و حسابرسی بعد از مرگ را تکذیب می‌کرده، خداوند متعال آن را در دوزخ قرار می‌دهد تا اینکه پایان دنیا فرا رسد و قیامت بر پا گردد و تمام مخلوقاتی که تا آن روز زنده بودند بمیرند، بنابر این جز خداوند متعال کسی باقی نمی‌ماند؛ سپس خداوند متعال همه مخلوقات حتی حیوانات را زنده میکند و هر روحی پس از تشکیل دوباره جسم بسان اول به آن باز میگردد. این برای آغاز حسابرسی انسان‌ها می‌باشد و اینکه در برابر اعمال شان پاداش و جزا دریافت کنند. به زنان، مردان، رئیس و مرئوس، ثروتمند و فقیر، به هیچ‌کس در آن روز ظلم نمیشود؛ حق مظلوم از ظالم گرفته میشود و ظالم در برابر ظلمش قصاص میشود حتی حیوانات از کسانی که بر آن‌ها ظلم کرده‌اند و نیز از یکدیگر قصاص میگیرند سپس به حیوانات میگویند: خاک شوید، چرا که حیوانات وارد بهشت و دوزخ نمیشوند.

انسان‌ها و جنیان در برابر اعمالی که انجام داده‌اند مورد محاسبه قرار میگیرند چنانکه مؤمنان به خداوند متعال، کسانی که از ذات الهی اطاعت نمودند و از پیامبرانش پیروی نمودند، داخل جنت میشوند هرچند فقیرترین انسان‌ها بوده باشند و در طرف مقابل کافرانی که دوزخ را تکذیب می‌کردند هرچند پیش از این در دنیا و در میان مردم از ثروتمندان و بزرگان بوده‌اند وارد آتش دوزخ می‌شوند. الله متعال میفرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ» (سوره الحجرات: 13) «همانا گرامی‌ترین شما نزد الله پر هیزگارترین شماست».

قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيفٌ (۴)

به یقین ما می‌دانیم آنچه را زمین از بدن آنها می‌کاهد و نزد ما کتابی است که همه چیز را در خود حفظ می‌کند. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«کِتَابٌ»: هدف از آن لوح محفوظ است. که همه چیز را به تفصیل بر می‌شمارد. (تفصیل موضوع را میتوان در سوره‌های: انعام: 59، یس: 12).

«حَفِيفٌ»: صیغه مبالغه است و به معنی بسیار نگاه دارنده تفصیلات و دقائق هر چیزی است. (ملاحظه شود سوره: هود: 57) و یا این که فَعِيلٌ به معنی فاعِلٌ، یعنی حافظ است (ملاحظه شود سوره: انعام: 104). یا فَعِيلٌ به معنی مَفْعُولٌ، یعنی مَحْفُوظٌ از خطر اشتباه و بدور از دسترس است (ملاحظه شود سوره: بروج: 22).

ثبت اعمال و اقوال انسان‌ها :

پروردگار با عظمت خبر داده است: او تعالی آنچه را که هر انسانی در آینده می‌گوید و هر عمل خوب و بدی را که آشکارا یا در نهان انجام میدهد میداند؛ و خبر داده که این موارد

را در لوح محفوظ نزد خودش نوشته و ثبت کرده است قبل از اینکه آسمان و زمین و انسان و دیگر موجودات را خلق کند؛ و خبر داده که علاوه بر این دو فرشته را مامور هر انسانی قرار داده است یکی در سمت راست او که نیکی‌هایش را ثبت میکند و دیگری در سمت چپ که بدی‌هایش را ثبت می‌کند؛ چنانکه از ثبت هیچ عملی دریغ نمی‌کنند و چیزی از قلم آن‌ها نمی‌افتد. و خداوند متعال خبر داده که در روز قیامت به هر انسانی دوسیه اعمالش داده می‌شود؛ دوسیه ای که در آن همه اقوال و اعمالش ثبت شده اند. پس آن‌ها را می‌خواند و چیزی از آن‌ها را انکار نمی‌کند و هرکس چیزی از آن‌ها را انکار کند خداوند متعال گوش و چشم و دستان و پاها و پوستش را به سخن می‌آورد تا تمام آنچه را انجام دادند بازگو کنند.

طوری‌که قرآن عظیم الشان در (18 سوره ق) می‌فرماید (هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد، مگر اینکه نزدش مراقبی حاضر (و آماده نوشتن) است).

بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيحٍ ﴿٥﴾

بلکه آنان وقتی حق برایشان آمد، دروغ شمردند، لذا پیوسته در کار پراکنده خود متحیرند! (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْحَقِّ»: قرآنکه حق و حقیقت محض است (ملاحظه شود سوره: یونس/108). «مَرِيحٍ»: مختلط و مضطرب. آمیخته و آشفته.

«فِي أَمْرٍ مَّرِيحٍ»: دارای حال آشفته و کار پریشانی هستند، نا بسامان یعنی گاهی پیغمبر را ساحر، گاهی شاعر، وقتی مجنون، وقتی کاهن، و... می‌نامند و بر یک حال نمی‌مانند.

تفسیر :

یعنی آنها دچار تحیر و سرگردانی شده‌اند، گاهی در مورد پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌گویند: ساحر است، و گاهی او را شاعر قلمداد کردند، و زمانی او را کاهن می‌نامند. و در مورد قرآن نیز می‌گویند: سحر یا شعر است. یا می‌گویند: افسانه‌های پیشینیان است.

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ ﴿٦﴾

مگر به آسمان بالای سرشان نگاه نکرده‌اند که ما چگونه آن را بنا کرده‌ایم و با ستارگان آن را زینتش داده‌ایم که در آن هیچ شکافی نیست؟ (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« فَوْقَهُمْ »: بر فرازشان، بالای سرشان. « بَنَيْنَاهَا »: آن را ساخته‌ایم. « زَيَّنَّاهَا »: آن را با ستارگان زینت داده‌ایم (ملاحظه شود سوره: صافات: 6، ملک: 5). « فُرُوجٍ »: شقوق. درزها و شکاف‌ها. هدف از آن خلل و ناموزونی است.

وَالْأَرْضِ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٧﴾

و زمین را هموار کردیم و کوه‌های محکم و استوار را در آن افکندیم و در آن از هر نوع (گیاه) پسندیده رویانیدیم. (7)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَدَدْنَاهَا»: گسترانیده‌ایم. گسترش داده‌ایم (ملاحظه شود سوره: حجر: 19). « أَلْقَيْنَا »: افکندیم. « رَوَاسِيَ »: جمع راسیه، کوه‌های استوار و محکم. « زَوْجٍ بَهِيجٍ »: انواع گیاهان با طراوت و سبز و خرم « بَهِيجٍ »: مسرت بخش، باطراوت و شادی آور.

تَبْصِرَةً وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ﴿٨﴾

تا وسیله بینائی و بیداری برای هر بنده توبه‌کننده باشد. (8)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَبَصَّرَةٌ»: بینا کردن، بینش بخشیدن، بصیرت دادن. مفعول‌له یا مفعول مطلق است.
«ذِكْرِي»: بیدار کردن. یادآور شدن یاد کردن. «مُنِيبٌ»: باز گردنده، رو آورنده، توبه کار.
وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ ﴿٩﴾
و از آسمان آبی بسیار پر برکت را فرود آوردیم و به وسیله آن باغها و دانه‌هائی که درو می‌کنند رویانیدیم. (٩)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْحَصِيدِ»: درو شده. «حَبَّ الْحَصِيدِ»: دانه های کشتزارهای درو شده، حبوبات درو کردنی.
وَالنَّخْلَ بِاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ ﴿١٠﴾
و درختان بلند خرما را (رویانیديم) که آن میوه باهم پیوسته دارد. (١٠)
تفسیر :

«باسقات»: بلندبالا و تناور. مفسر ابو حیان فرموده است: منظور فزونی شاخه و متراکم بودن آن و فزونی ثمر است که در سرآغاز ظهور میوه مانند دانه‌ی انار به صورت مرتب روی هم چیده شده منظم و مرتب می باشند. اما وقتی که از خوشه خارج شد منظم و مرتب باقی نمی ماند. (البحر ٨/١٢٢)
«طلع»: اولین چیزی است که از محصول درخت خرما بیرون می‌آید و سپس در سه مرحله از آن بهره برداری صورت می‌گیرد :

- 1- بلح: خرمایی است ناپوخته و سبز که برخی از انواع آن طعم بس خوشی دارد.
- 2 - رطب: غوره خرمای رسیده است.
- 3- تمر: خرمایی است که بعد از طی نمودن دو مرحله بلح و رطب، به پختگی و کمال خود میرسد.

نضید: خوشه خرمای که به زیبایی و به شکل هندسی عجیبی فروچیده شده است.

رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مِثْلًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ ﴿١١﴾

تا روزی بندگان باشد، و بدان سرزمینی مرده را زنده کردیم، خروج از قبر(نیز) این طور است. (١١)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« الْخُرُوجُ »: بیرون آمدن، اشاره به زنده شدن و بیرون آمدن از گور است.

تفسیر :

این کثیر فرموده است: این زمین خشک و بی‌جان شده بود، و به محض اینکه باران بر آن نازل شد، تکان خورده و بالا آمده و به بار می‌نشیند و از هر جفتی زیبا از قبیل انواع گل‌ها و غیره در آن رویانیدیم که چشم از حسن و جمال آن متحیر می‌ماند بعد از اینکه گیاهی در آن نبود، از سبزه موج می‌زند. این هم مانند زنده شدن بعد از مرگ است. پس همانطور که خدا زمین را بعد از مردن زنده کرد، همانطور هم مردگان را زنده میکند. (مختصر ابن کثیر ٣/٣٧٢).

انسان در روز قیامت از قبر خارج می‌شود و یا از اجداث:

مکان که جسد انسان در دنیا در آن دفن می‌شود عبارت از قبر می‌باشد، ولی زمانیکه انسان در روز قیامت حشر میشود نمی‌گویند که از قبر خارج میشود بلکه از اجداث خارج میشود چنانچه خداوند متعال میفرماید: «خُشِعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ

جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ ﴿7﴾ (سوره القمر) (آنان در حالی که چشم هایشان (از ترس و وحشت) فرو افتاده، همچون ملخ‌های پراکنده، از قبرها خارج می شوند.)

- «اجداث» جمع «جدث» به معنای قبر است و کلمه جدث که معنی قبر میباشد و جمع آن اجداث مهجم المقایسن الغه (ج 1، ص 436) و در تفاوت به قبر گفته اند که ماده قبر بر دفن کردن و مخفی کردن و پوشاندن دلالت دارد از این رو از آن اسم مکان (مقبره) و مانده آن ساخته میشود اما جدث همان موضع و مکانی است که قبر و مقبره در آن سات و دیگر از آن اسم مکان و... ساخته نمیشود (التحقیق فی کلمات القرآن کریم ج 2 صفحه 59).

- فروافتادن چشم که در آیه مبارکه بدان اشاره بعمل آمده است؛ یا از شدت ترس است و یا هم از شدت شرمساری که موجب ذلت و خواری می شود.

- تشبیه مجرمان در قیامت به ملخ‌های پراکنده، بیانگر سردرگمی و حیرت زدگی آنان به هنگام خروج از قبرها یعنی «اجداث» است.

همچنان میفرماید: «يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصَبٍ يُوْفِضُونَ ﴿43﴾» (سوره المعارج) (روزی که شتابان از قبرها بیرون آیند، چنان که گویی به سوی نشان‌هایی نصب شده می‌دوند.)

همچنان در (آیه: 51 سوریس) میفرماید «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ ﴿51﴾» (و در صور دمیده شود، پس ناگاه آنان از گورها (برخاسته،) شتابان به سوی پروردگارشان می‌آیند.)

حالا اگر به آیات فوق الذکر دقت نماییم در مییابیم بشکل واضح که انسان از اجداث خارج میشوند نه از قبر، پس چرا و فرق بین قبر و اجداث چیست؟
و این همه قبرها چه شد؟

بعد از تأمل و تفکر میتوان چنین جواب داد:

اولاً قبرها به اثر زلزله و سایر حوادث طبیعی و انفجارات تبدیل به اجداث و ذرات میشود چنانچه خداوند متعال میفرماید: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿48﴾» (روزی که زمین به غیر این زمین و آسمانها (به آسمانهای دیگر) تبدیل شوند و (همه مردم) در پیشگاه خداوند یگانه قهار حاضر شوند.) (سوره ابراهیم آیت 48)

تغییر و تحوّل زمین در روز قیامت، در آیات متعددی بیان شده است. در آن روز زلزله بسیار شدیدی به وقوع می پیوندد، کوه ها از زمین کنده شود و به حرکت در آیند و مانند پشم و پنبه نرم شوند. (سوره زلزال، 1) روزی که زمین به صورت قطعه‌ای صاف و هموار و مسطح درآید. طوری که قرآن عظیم الشان می فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا» (طه، 105-106). ولی تبدیل آسمانها با خاموش شدن آفتاب و در هم پیچیده شدن آسمانها انجام میگیرد. به هر حال، این نظام موجود پایانی دارد.

ثانیاً: قبل از اینکه معنی اجداث را بیان کنیم تحقیق می نماییم که سرنوشت قبرها چه می شود چنانچه قبلاً یادآور شدیم قبرها نیز تبدیل به اجداث میشود چنانچه خداوند متعال میفرماید: - «وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ﴿4﴾» (سوره الانفطار)

از این آیات چنین استنباط میگردد که قبرها از هم میپاشند و از بین می روند و به سبب تغییرات جغرافیایی مانند زلزله ها تبدیل به ذرات شده به فضا و هوا پراکنده و پاشان میشود.

بناءً قبرها متلاشی و منهدم میشوند و تنها چیزی که باقی میماند اجداث و ذرات کوچک است که با خاک مخلوط میگردد و در همه جا پراکنده، تیت و پاشان میشود.

مردگان از اجداث چگونه خارج می شوند؟

جواب این سؤال در آیات (9 الی 11 سوره ق) که میفرماید: «وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَبَّاتٍ وَحَبِّ الْحَصِيدِ ﴿9﴾ وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ ﴿10﴾ رَزَقًا لِّلْعِبَادِ ۗ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ ﴿11﴾» با تمام دقت بیان گردید.

اگر در آیات فوق بطور دقیق تأمل و تفکر صورت گیرد و لفظ (كذلك الخروج) آیه یازدهم مورد بحث قرار گیرد این نتیجه بدست می آید.

از این لفظ چنین واضح میشود که کیفیت و چگونگی خروج از اجدات مانند دانه و تخم های است که به اثر باریدن باران از زمین میروید و ما به یقین میدانیم که زمین مملو از ذرات کوچک و بذر و تخم های است که از آن درختان، سبزیجات و علف ها میروید.

پس اجدات عبارت از ذرات کوچک است که در خلایای جسد متناهی می گردد و در روز قیامت به امر خداوند متعال از آن انسان ها می رویند و دوباره به شکل انسان می درآیند چنانچه خداوند متعال میفرماید: «وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ﴿17﴾ ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا ﴿18﴾» (سوره نوح) (و خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویاند. سپس شما را در همان زمین باز میگرداند و شما را بیرون می آورد.)

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی بحث بعمل آمد که ؛ مشرکان عرب پیامبر صلی الله علیه وسلم را دروغگو بشمار می آوردند ، اینک در آیات متبرکه (12 الی 22) یکبار دیگر به آنان هشدار می دهد که اگر دست برندارند، سرانجام و سرنوشت شان مانند ملت های دروغین قبلی خواهد شد.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ ﴿١٢﴾

پیش از ایشان قوم نوح و اصحاب الرِّسِّ (که پیغمبر خود را به چاه افکندند) و قوم ثمود (پیغمبرانشان را) تکذیب کردند. (١٢)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« كَذَّبَتْ »: تکذیب کرد، دروغ انگاشت . «أَصْحَابُ الرَّسِّ»: به قولی اصحاب اخدود مذکور هستند (سوره بروج آیه: 4) که در سر زمین یمن زندگی میکردند. اصحاب اخدود رس؛ یعنی، چاهی که سنگ چین نشده باشد، گودال، حفره. [فرقان/٣٨].

تکذیب پیامبران :

در آیات (12، 13، 14 سوره ق) یکبار دیگر، به پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب نموده، میفرماید که: «پیش از آنان، قوم نوح و اصحاب رس و ثمود تکذیب پیشه کردند. و نیز عاد و فرعون و برادران لوط و اصحاب ایکه و قوم تبع، همگی پیامبران ما را به دروغ گرفتند» این سلسله در اقوام گذاشته نیز وجود داشت که پیامبران خویش را تکذیب می نمودند.

اقوام باغی که به تکذیب پیامبران خویش پرداخته اند:

اولین: قومی که در این آیات از آنان ذکری بعمل آمده است همانا قوم نوح علیه السلام است که یا در نظر داشت همه تلاش ها که در حدود هزار ساله توسط حضرت نوح (علیه السلام) برای هدایت قوم صورت گرفت، با آنها قوم نوح از باغی گری و بغاوت خویش لجوجانه خویش دست نه برداشت و حاضر به ایمان آوردن نشدند، همانا که در نهایت به مصیبت خطرناک طوفان مبتلا شدند و در آب غرق گردیدند.

دومین: گروه که در آیه متبرکه بدان اشاره صورت گرفته است گروهی «اصحاب الرِّس» هستند، اگر چه، نام پیامبر آن ها به طور دقیق در تاریخ ثبت نگردیده.

سومین: قوم که در آیه مبارکه بدان اشاره بعمل آمده است؛ قوم ثمود هستند که پیامبرشان حضرت صالح (علیه السلام) است.

چهارمین: قوم که به تکذیب پیامبر خویش پرداخته اند ؛ قوم عاد هستند که پیامبرشان حضرت هود (علیه السلام) بود.

پنجمین: قوم که در مقابل پیامبر خویش به بغاوت پرداخته اند، فرعون است که پیامبر شان حضرت موسی علیه السلام است.

ششمین: گروه که به بغاوت علیه پیامبر پرداختند همانا «اخوان لوط» هستند که اهالی شهرهای «سدوم» و «عموره» از سرزمین فلسطین بودند.

پیامبر شان حضرت لوط علیه السلام است که با عذابی وحشتناک نابود شدند.

هفتمین: گروه «اصحاب الایکه» هستند که تفصیل آن در (آیه 14، سوره ق) آمده است.

هشتمین: گروه قوم تُبَع هستند، که در یمن زندگی می کردند.

قوم تُبَع: و مراد از «قوم تُبَع» قوم «أسعد أبو کرب بن ملیک جمیری» پادشاه یمن میباشد که از آتش پرستان بود ولی مسلمان شد و قومش را بسوی اسلام فراخواند اما آنها او را تکذیب کردند. علت نامگذاری او به «تبع» این بود که پادشاهان یمن اتباع و پیروان زیادی داشتند و لذا به آن نام معروف شدند. او 700 سال قبل از اسلام میزیست و اولین کسی بود که خانه کعبه را با پرده پوشاند.

قابل تذکر است که؛ تُبَع یک لقب عمومی برای ملوک و پادشاهان یمن بود، مانند «کسری» برای سلاطین ایران، و «خاقان» برای شاهان ترک، و «فرعون» برای سلاطین مصر، و «قیصر» برای سلاطین روم. این تعبیر (تُبَع) از این نظر بر ملوک یمن اطلاق میشد که مردم را به پیروی خود دعوت می کردند، یا یکی بعد از دیگری روی کار می آمدند.

اصحاب الرّسّ: «اصحاب رسّ» و یا «صاحبان چاه» وبه قولی «اصحاب الرسّ»، از جمله بازماندگان قوم ثمود میباشد، که پس از نزول عذاب باقی ماندند.

مفسر معروف جهان اسلام ضحاک و تعدادی دیگری از مفسران تعریف داستان «اصحاب رسّ» را چنین بیان میدارند:

وقتی که قوم حضرت صالح، دچار عذاب شد، چهار هزار نفر آنان که بر حضرت صالح علیه السلام ایمان آورده بودند، از عذاب محفوظ ماندند، و از جایگاه خود به حضر موت رفتند و در آنجا سکونت اختیار کردند.

حضرت صالح نیز با آنان همراه بود تا بر سر چاهی سکنی گزیدند، و حضرت صالح در آنجا فوت نمود و آنجا به حضر موت «مرگ حاضر شد» موسوم گردید و آن طایفه همانجا ماندند، سپس نسل آنان بت پرستی را در پیش گرفتند، پروردگار با عظمت پیامبر را جهت اصلاح آنان اعزام داشت که آنها او را به قتل رسانیدند، انگاه عذاب الهی بر آنها نازل گردید، و جایگاه شان خالی از سکنه ماند، و چاهی که آنان منحصرأ از آن استفاده می کردند بی کار ماند، و ساختمان ها به خرابه تبدیل شدند که قرآن عظیم الشان در (در آیه 45 سوره حج) در این باره میفرماید: «و بَنِي مَعْطَةَ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ» یعنی چاه بی آب و ساختمان های ویران ی آنان برای اهل بصیرت جهت عبر کافی است.

(تفسیر معارف القرآن مولف علامه مفتی محمدشفیع عثمانی دیوبندی سوره ق)

اگر چه برخی از مفسران بدین عقیده اند که: «اصحاب الرّسّ» از قوم شعیب علیه السلام است که با مواشی خویش در چهار اطراف آن چاه معروفی زندگی بسر می بردند، و بتان را پرستش می کردند. به قولی: آنان «اصحاب اخدود»، یا قومی در «یمامه» بودند که از سرزمین نجد بدین جا آمده است.

اصحاب الرّسّ چه کسانی هستند؟

همچنان در مورد اصحاب «رّس» در (آیه 38، سوره فرقان) و (آیه 12، سوره ق) بحث بعمل آمده است: طوریکه در (آیه 38، سوره فرقان) میفرماید: «وَ عَاداً وَ ثَمُودَ وَ اصْحَابِ الرّسِّ وَ قُرُوناً بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيراً» (و عاد را و ثمود را و اصحاب رسّ را و نسل های بسیاری را که میان آنها بودند)

و در آیه (2 سوره ق) که آمده است: (پیش از ایشان قوم نوح و اصحاب الرّسّ (که پیغمبر خود را به چاه افکندند) و قوم ثمود (پیغمبرانشان را) تکذیب کردند).

مفسران درباره «اصحاب رَس» نظریات گوناگونی ابراز داشته اند. یکی از معانی کلمه «رَس» چاه قدیمی و کهنه است. (فرهنگ ابجدی، مهیار، رضا، بی تا، بی نا، ص 429). برخی از مفسران بدین باور اند که: «اصحاب رَس» مردمی بودند که بعد از قوم ثمود روی کار آمدند و در کنار چاهی زندگی می کردند و خداوند متعال پیغمبری به سویشان فرستاد، ولی او را تکذیب کردند و خداوند متعال ایشان را هلاکشان کرد. در زبان عربی، معانی مختلفی دارد، و معنای مشهور آن، چاهی که دهنه ی آن با سنگ و سمنت و غیره بسته نباشد.

وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ ﴿١٣﴾

و نیز قوم عاد و فرعون و برادران لوط. (۱۳)
و قوم ثمود و عاد و فرعون و برادران لوط. از این رو آنها را برادران لوط خوانده است که لوط از آنان زن گرفت.

تفسیر :

ثمود، امت حضرت صالح علیه السلام، است که داستان آنان در قرآن عظیم الشان بیان گردیده است.

عاد قومی بود که در شکل هئیت، قوت و شجاعت ضرب المثل بود، حضرت هود علیه السلام برای آنان مبعوث گردید، و آنان او را مورد اذیت قرار دادند، و از او نافرمانی کردند، سر انجام عذاب الهی در طوفان باد ظهور نمود و همه ی آنان را از بین برد. فرعون شخصی معروف و مشهور است که پادشاه مصر بود. اخوان لوط امت حضرت لوط علیه السلام است که داستان شان چندین بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است.

وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمٌ تُبِعَ كُلُّ كَذَّبِ الرَّسُلِ فَحَقَّ وَعِيدُ ﴿١٤﴾

و اصحاب الایکه (قوم شعیب) و قوم تبع (که در سرزمین یمن زندگی میکردند) هر یک از آنها پیغمبران را تکذیب کردند و وعده عذاب من درباره ایشان قطعی شد. (۱۴)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«ایکه»: به معنای درخت، و جمع آن «أیك» به معنای جنگل درختان است.

(لسان العرب، ج 1، ص 289). «أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ»: قوم شعیب هستند.

«قَوْمٌ تُبِعَ»: گروهی از مردم یمن که پیرو پادشاه خوبی به نام تُبِع الجُمیری بودند. (ملاحظه شود سوره: دخان: 37).

تفسیر :

برخی از مفسران در مورد «اصحاب ایکه» که چهار بار نام شان در قرآن عظیم الشان تذکر رفته، آنان را همان اصحاب مدین بحساب می آورند، و برخی دیگر از مفسرین آنان را قومی می دانند که در منطقه ای نزدیک مدین زندگی میکردند. هر دو قوم، امت حضرت شعیب علیه السلام و مخاطب حضرت شعیب بوده اند.

اصحاب «ایکه» در قرآن :

بصورت کل چهار بار نامی از اصحاب «ایکه» در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است که عبارتند از: (آیات: 176، 177، 178 و 179 سوره شعراء) طوریکه میفرماید: «كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ﴿176﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿177﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿178﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا ﴿179﴾ (اصحاب ایکه (جنگل) پیغمبران را تکذیب کردند. (177) وقتی که شعیب به آنان گفت: آیا (از الله) نمی ترسید؟ (178) البته من برای شما پیغمبر امین هستم. (179) پس از الله بترسید و از من اطاعت کنید.)

علت نامگذاری به اصحاب ایکه:

یکی از علت های که قوم به اصحاب «ایکه» شهرت یافتند این بود که این قوم در منطقه

زراعتی زندگی می کردند، که مناطق سکونت شان دارای باغ های میوه دار بودند، اگرچه برخی از مفسران علت آنرا پرستش (درختی) توسط این قوم قلم داد نموده اند. (قصص الانبیاء، صفحه 171).

اساسی ترین انحراف اصحاب «ایکه» :

اساسی ترین و بزرگترین انحراف اصحاب «ایکه» را مفسرین کم فروشی در وزن می شمارند، بنابر همین فهم است که: حضرت شعیب علیه السلام ضمن دعوت آن ها به کامل دادن پیمانانه دعوت نموده و آنان را از کم فروشی نهی نموده و از آنان خواسته است که با ترازوی درست و کفه های برابر وزن کنند و از ارزش اموال مردم نگاهند که چنین کاری فساد است و آنان نباید با کم فروشی خویش در زمین موجب فساد شوند. طوریکه قرآن عظیم الشأن در این مورد میفرماید: «أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ وَ زِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (حق پیمانانه را ادا کنید (و کم فروشی نکنید)، و دیگران را به خسارت نیفکنید و با ترازوی صحیح وزن کنید و حق مردم را کم نگذارید، و در زمین تلاش برای فساد نکنید.) (شعراء، 181-183).

برخی از مفسران فساد مورد اشاره این آیه را به راهزنی، غارت اموال، نابود کردن زراعت و احیاناً قتل، تفسیر نموده اند، و این اعمال را نیز از جمله انحراف ها و کارهای ناروای اصحاب ایکه برشمرده اند.

اصحاب «ایکه» در مخالفت حضرت شعیب :

باید متذکر شد که مردم مدین اهل تجارت و زراعت پیشه بودند، در رفاهیت و نعمت بسر می بردند و پیرو دینی بودند که از ابراهیم علیه السلام به ارث گرفته بودند. اما دیری نپایید که عهد شکنی کردند، دین را تغییر دادند و به کفر روی آوردند و از صراط مستقیم منحرف شدند و منکرات عدیده از جمله «تطفیف» در توزین و پیمانانه میان شان رواج یافت، اجناس خویش را به قیمت گزاف به مردم می فروختند و در مقابل اجناس مردم را به قیمت نازل از مردم خریداری می نمودند، و بدین ترتیب موجب فساد در روی زمین شدند. پروردگار با عظمت حضرت شعیب را در میان آن ها مبعوث کرد.

شعیب پسر میکیل پسر یشجر پسر مدین یکی از فرزندان ابراهیم خلیل الله است. مادرش دختر لوط بود. بعد از لوط مبعوث گردید. خداوند در داستان قومش میفرماید: «وَمَا قَوْمٌ لُوطٍ مِّنْكُمْ بِبَعِيدٍ» (سوره هود 89) (قوم لوط از شما چندان دور نیست).

رسالت شعیب قبل از رسالت موسی بوده است. چون خداوند بعد از ذکر نوح و هود و صالح و لوط و شعیب بحث از موسی به میان می آورد. «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَىٰ بَآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ» (سوره الأعراف 103). (سپس به دنبال آنان موسی را همراه با دلایل روشن و معجزات متقن خود به سوی فرعون و اطرافیان او فرستادیم.) این آیه دلالت دارد بر اینکه شعیب قبل از موسی و هارون زیسته است. اما بعضی از تاریخ نویسان به خطا رفته اند و گفته اند: شعیب چند قرن بعد از موسی مبعوث شده است. اما این سخن با نص سابق منافات دارد. این عده به اشتباه (شعیا) را که یکی از انبیای غیرمذکور در قرآن است شعیب گرفته اند و خطاء از اینجا ناشی شده است، برخی از محققین روی این مسئله تحقیق کرده و بیان کافی نموده اند.

خواننده محترم !

حضرت شعیب اصحاب «ایکه» را توحید دعوت نموده، و آنان را از عذاب الهی در حضر داشتند، و آنان را از تطفیف در پیمانانه و توزین باز منع نموده و به صلاح و عدم فساد امر می نمود. تعداد قلیلی از مردم به او ایمان آوردند و بقیه او را تکذیب کردند. تکذیب کنندگان در نهایت گمراهی و انکار بسر میبردند. سر راه مردم می ایستادند و آن ها را از رفتن به نزد شعیب و ایمان آوردن به آن باز می داشتند و کسانی را که ایمان می آوردند به شدت

مورد تهدید قرار میدادند. طوریکه قرآن عظیم الشان از زبان شعیب چنین نقل میکند: «وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُوهَا عِوَجًا» (سوره الأعراف: 86). (شما بر سر راه‌ها منشینید تا مؤمنان به خدا را بترسانید و از راه الله باز دارید و آن را کج بنمایید).

و چون حضرت شعیب بر دعوت و موعظه‌ی آن‌ها اصرار می‌ورزند دشمنی خود را با وی آشکار کردند و ادعا کردند که کلام وی را نمی‌فهمند و هدف وی نمی‌دانند و او را تهدید کردند، اگر از این دعوت دست بکشد او را میکشند. «قَالُوا يُشْعِبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرُّكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَا رَهْطَكَ لَرَجْمَتِكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ». (سوره هود: 91).

(گفتند: ای شعیب بسیاری از چیزهایی را که می‌گویی نمی‌فهمیم و ما شما را در میان خود ضعیف می‌بینیم اگر قبیله‌ی اندک تو نبود ما تو را سنگباران می‌کردیم و تو در پیش ما قدر و ارزش نداری.)

بعد او را به اخراج از شهر تهدید کردند و گفتند: اگر او و پیروانش از دین جدید دست برندارند و به ملت آن‌ها برنگردند، اخراجشان نمایند.

«قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أُولُو كُنُفٍ هَيْنَ» (سوره الأعراف: 88) (اشراف و سران متکبر قوم شعیب گفتند: ای شعیب حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم مگر اینکه به آئین ما در آئید. شعیب گفت: آیا ما به آئین شما در می‌آییم در حالی که دوست نمی‌داریم و نمی‌پسندیم).

هلاکت قوم ایکه :

آنها از فرط حماقت از شعیب خواستند قطعه‌ای از آسمان بر آن‌ها بباراند اگر در دعوتش صادق است، عذاب روز ابری (الظلة) بر آن‌ها فرود آمد خداوند به مدت 7 روز سرمای شدیدی بر آن‌ها مسلط کرد طوری که آب هایشان به غلیان درآمد بعد ابری به سوی منطقه‌ی آن‌ها آمد جهت فرار از گرما زیر سایه‌ی آن جمع شدند چون همگی زیر سایه جمع شدند؛ زمین زیر پاهایشان به لرزه درآمد صدای شدیدی آن‌ها را فرا گرفت و آتشی از آسمان فرود آمد و آن‌ها را در کام خود فرو برد. «فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» (سوره الشعراء: 189) (پس او را دروغزن انگاشتند و عذاب روز ابر گستر آنان را فروگرفت که آن عذاب روزی سهمگین بود.)

شعیب بعد از نابودی قومش مدتی زندگی کرد بعد در مقطعی از زمان (فاصله‌ی میان وفات یوسف و تولد و نشأت موسی) از دنیا رفت. ظن غالب بر این است که حوادث نابودی قومش بعد از انتقال بنی اسرائیل به سوی مصر بوده است. والله أعلم

أَفَعِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۵)

آیا ما از آفرینش اول در مانده و ناتوان شدیم؟ (هرگز) بلکه آنان درباره آفرینش جدید شک و تردید دارند. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَفَعِينَا»: آیا ناتوان و در مانده بوده‌ایم؟ (ملاحظه شود: سوره: احقاف: 33).

«بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ»: در اولین خلقت. «لَبْسٍ»: شک و تردید. «خَلْقٍ جَدِيدٍ»: مراد آفرینش دوباره و رستاخیز مردگان است.

تفسیر :

مفسر الوسی می‌فرماید: از این جهت خلق را نکره آورده و آن را به «جدید» توصیف کرده و نگفته است: «من الخلق الثانی» تا نشان دهد که آنها آن را بعید می‌دانند، در صورتی که خلقی عظیم است و باید مهم به حساب آید و مورد توجه قرار گیرد (روح المعانی ۱۷۸/۲۶)

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا تَوْسُوْسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (۱۶)

و ما انسان را آفریده ایم و می دانیم که نفس او چه وسوسه ای به او می کند و ما از شاهرگ گردن [او] به او نزدیکتریم. (16)

تفسیر :

«حَبْلِ الْوَرِيدِ»: شاهرگ گردن. اضافه (حَبْلِ) به (الْوَرِيدِ) بیانیه است. یعنی رشته‌ای که ورید نام دارد. وریدها دو رگ هستند که در دو طرف گردن قرار دارند و به دو استخوان پشت گوش متصلند و با قطع هر یک انسان می‌میرد (ملاحظه شود: المصحف المیسر).
«نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ...»: قُرب خدا قُرب علمی است؛ نه مکانی.
ابن کثیر گفته است: یعنی فرشتگان از رگ گردن (شارگ گردن) این در قول ابن کثیر بالمفهوم است.) به انسان نزدیک‌ترند. وانگهی حلول و اتحاد به اجماع منتفی است. خدا را از آن مبرا و مقدس می‌دانیم. در مختصر آمده است که خداوند متعال در رابطه با شخصی که به حالت احتضار رسیده است، می‌گوید: «و نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ» ما از شما به او نزدیکتریم اما شما نمی‌بینید»، منظورش فرشتگان است. (مختصر ۳/۳۷۳).

خواننده محترم !

کلمه ورید به معنای رگی است که از قلب جدا شده و در تمامی بدن منتشر می‌شود، و خون در آن جریان دارد که آنرا شا رگ گردن گویند. بعضی هم گفته‌اند: به معنای رگ گردن و حلق است.

مفسران مینویسند: آیه متبرکه این فهم را به انسان میرساند، که ما به انسان از رگ وریدش که در تمامی اعضایش دویده و در داخل جسم اش جا گرفته و نقش مهمی در زندگی انسان دارد، نزدیکتریم، آن وقت چگونه به او و به آنچه در دل او می‌گذرد آگاه نیستیم؟ منظور از نزدیک تر از رگ گردن در اینجا این است که وقتی الله تعالی از خطورات قلبی انسانها و وسوسه های زودگذری که از فکر آنها می‌گذرد آگاه است مسلماً از تمام عقائد و اعمال و گفتار آنها نیز با خبر می باشد، و حساب همه را برای روز حساب نگاه می دارد. جمله (و لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ - به تحقیق خلق کرده ایم انسان را) ممکن است اشاره به این نکته باشد که خالق بشر محال است از جزئیات وجود او بیخبر بماند، آنها خَلَقْتِی که دائم و مستمر است، زیرا لحظه به لحظه فیض وجود از ناحیه خداوند به ممکنات می‌رسد که اگر یک دم رابطه ما با او قطع شود همه نابود می‌شویم، همانگونه که نور آفتاب لحظه به لحظه از این منبع فیض بخش یعنی کره آفتاب جدا می‌شود و در فضا پخش می‌گردد (بلکه چنان که خواهیم گفت ارتباط ما با ذات مقدس او از اینهم بالاتر است).

بلی او خالق است، و خلقتش دائم و مستمر، و ما در جمیع حالات وابسته به وجود او هستیم، با این حال چگونه ممکن است او از ظاهر و باطن ما بیخبر باشد؟! و در ذیل آیه برای روشنتر ساختن مطلب می‌افزاید: و ما به او از رگ قلبش نیز نزدیکتریم (و نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ).

چه تعبیر جالب و تکان دهنده‌ای، حیات جسمانی ما وابسته به رگی است که خون را به طور مرتب از یک سو وارد قلب و از یک سو خارج کرده به تمام اعضا می‌رساند که اگر یک لحظه در عمل آن وقفه رخ دهد فوراً مرگ به سراغ انسان می‌آید.

الله سبحان و تعالی از رگ قلب ما نیز به ما نزدیکتر است. این همان است که در جای دیگر می‌گوید: «وَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» بدانید خداوند بین انسان و قلب او حائل میشود، و همه شما نزد او در قیامت جمع خواهید شد (انفال 24). البته همه اینها تشبیه است و قرب خداوند از اینهم برتر و بالاتر است، هر چند مثالی از اینها رساتر در محسوسات پیدا نمی‌شود.

تأثیر نزدیکی خداوند در اعمال انسان :

با احاطه و جود و علمی الله سبحان و تعالی به ما و بودن ما در قبضه قدرت او، تکلیف ما روشن است، نه افعال و گفتار ما از او پنهان است، و نه اندیشه‌ها و نیات، و حتی وسوسه‌هایی که از قلب ما می‌گذرد.

توجه به این واقعیت انسان را بیدار می‌کند، و به مسئولیت سنگین و پرونده دقیق او در محکمه عدل الهی آشنا می‌سازد، و از انسان بیخبر و بی تفاوت، موجودی هوشیار و سر به راه و متعهد و با تقوا به وجود می‌آورد.

إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِينَ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدًا ﴿١٧﴾

آنگاه که دو فرشته (ملازم انسان) از راست و چپ (به مراقبت) نشستند (اعمال انسان را) دریافت می‌دارند. (17)

تفسیر :

امام مجاهد فرموده است: خداوند متعال علی‌رغم این که به تمام احوالات انسان آگاهی دارد، دو فرشته را نیز مأمور ثبت و ضبط اعمال او کرده است، یکی از آنها در طرف راست نیکی‌ها و حسنات را می‌نویسد و دیگری در طرف چپ گناهان را یادداشت می‌کند تا حجت را بر انسان تمام کند. این است معنی **عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدًا**. (قرطبی ۹/۱۷). و مفسر آلوسی می‌فرماید: منظور این است در همان حال که فرشتگان گفته‌ی انسان را ثبت و حفظ میکنند، خدا از هر ناظر و مراقبی به احوال انسان آگاه‌تر است. و این نشان می‌دهد که خدای عز و جل از مراقب قرار دادن ملکین بی‌نیاز است؛ زیرا خدا از آنها آگاه‌تر است و از راز نهان بر آنان نیز مطلع است.

اما حکمت خداوند متعال اقتضاء کرده است که ملکین اعمال را بنویسند تا در روز قیامت که گواهان بر ضد فرد مجرم گواهی می‌دهند، آن اوراق و سندهای مکتوب را ارائه دهند؛ چون وقتی انسان از آن با خبر شود با این که می‌داند علم خدا فراگیر است، رغبتش به حسنات افزایش می‌یابد و دست از گناهان می‌کشد. (روح المعانی ۱۷۹/۲۶).

مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿١٨﴾

هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد، مگر اینکه نزدش فرشته‌ای مراقبی حاضر (و آماده نوشتن) است. (18)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«رَقِيبٌ»: مراقب و مواظب. «عَتِيدٌ»: مهیای انجام مأموریت و آماده انجام کار. در اینجا مراد آماده برای دریافتن و نوشتن است.

تفسیر :

در این آیه مبارکه، الله تعالی خبر می‌دهد که: برای هر انسانی دو فرشته مأمور و مؤظف کرده است، یکی در سمت راست، که نام آن «رَقِيبٌ» بوده که مسئولیت نوشتن نیکی‌ها را دارا می‌باشد، و فرشته دیگری بطرف چپ که «عَتِيدٌ» نام دارد و مسئولیت نوشتن بدی‌های انسان می‌باشد.

قرآن عظیم الشان در (آیات 10-12 سوره الانفطار) «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ، كِرَامًا كَاتِبِينَ، يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ». (و بی‌گمان نگهبانانی (از فرشتگان) بر شما گماشته شده‌اند. که نویسندگانی بزرگوار هستند. آنچه را انجام می‌دهید میدانند (و اعمال نیک و بد شما را یادداشت می‌کنند).

مطابق نصوص قرآنی به فرشته‌ها؛ قدرت و توانایی اطلاع و آگاهی به تمام افعال انسان و ثبت آن‌ها را داده است. چنانکه خود آن‌ها را می‌داند و قبل از خلقت ایشان آن‌ها را در لوح محفوظ نزد خود ثبت نموده است.

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: هر گفته‌ی خیر یا شر را می‌نویسد. (مختصر ۳/۳۷۴).

و امام حسن (رض) فرموده است: وقتی انسان بمیرد نامه‌ی اعمالش بسته میشود. و در روز قیامت به او گفته میشود: «نامه‌ی عملت را بخوان امروز گواهی خودت کافی است».

(البحر ۱۲۴/۸).

برخی از مفسرین بدین عقیده اند که: آن‌ها همه چیز انسان حتی ناله وی در مریضی اش را هم می‌نویسند:

ابن‌کثیر نیز این قول را ترجیح میدهد که: این دو فرشته جز در وقت جماع (مقاربت) و در هنگام رفتن به قضای حاجت (توالت) از انسان کناره نمیگیرند ولی حتی در این حالات نیز، آنچه را که می‌گویند و میکنند، میدانند و مینویسند.

در حدیث شریف به روایت ابی امامه (رض) آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «نویسنده نیک‌ها در جانب راست انسان و نویسنده بدیها و گناهان در جانب چپ او قرار دارد پس نویسنده نیک‌ها بر نویسنده بدیها امین (مراقب) است و چون شخص عمل نیک‌ها را انجام داد، فرشته جانب راست، آن نیک‌ها را ده برابر می‌نویسد و چون عمل بدی را انجام داد، به فرشته جانب چپ می‌گوید: نوشتن آن را هفت ساعت فروگذار و آن را در دم ننویس، شاید او تسبیح بگوید یا آمرزش بخواهد».

ولی باید دانست که بر وسوسه نفس و خواطر و خلجانات درونی انسان، عقابی مترتب نیست زیرا در حدیث شریف آمده است: «إن الله تجاوز لأمتي عما حدثت به أنفسها ما لم تتكلم به أو تعمل به». «خداوند متعال از امت من آنچه را که نفس هایشان بدان حدیث می‌گوید، در گذشته است تا آنگاه که به آن [حدیث نفس] سخن نگویند، یا عمل نکنند».

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ ﴿١٩﴾

و سكرات مرگ به راستی بیاید، (به انسان گفته میشود): این همان چیزی است که از آن می‌گریختی. (۱۹)

تفسیر:

«سَكْرَةُ الْمَوْتِ»:

مستی و منگی مرگ. مراد بیهوشی‌ها و سختی‌هایی است که به هنگام وداع با این جهان به انسان دست می‌دهد. چرا که در این لحظه بی‌ثباتی و ناچیزی جهان را با چشم خود می‌بیند و جهان بقا را دور را دور مینگرد و وحشتی عظیم سرتاپای او را فرا می‌گیرد و حالتی شبیه به مستی پیدا میکند. «جَاءَتْ... بِالْحَقِّ»: به راستی فرا می‌رسد. واقعیت را می‌آورد و نشان میدهد. «كُنْتَ... تَحِيدُ»: کناره‌گیری می‌کردی. می‌گریختی.

سکره موت:

سختی و فشار مرگ است که انسان را بی‌هوش کرده و بر عقلش غالب میشود چنان که در حدیث شریف به روایت عائشه (رض) آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در حال سكرات مرگ تحت فشار آن فرار گرفتند، به گونه‌ای که عرق را از چهره خویش پاک می‌کردند و در این اثنا فرمودند: «سبحان الله! إن للموت سكرات: پاک است خداوند! همانا برای مرگ سختی‌هایی است». «این» مرگ «همان است که از آن کناره می‌گرفتی» و از آن می‌گریختی. مخاطب این سخن، انسان است از حیث انسان بودنش.

سكرات مرگ:

از عائشه (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا إله إلا الله إن للموت لسكرات» [البخاری و أحمد]. «نیست معبودی بحق مگر خدای یکتا، همانا برای مرگ سختی‌ها است».

هنگام مرگ ایمان کافر پذیرفته نمی‌شود:

از عبدالله بن عباس (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَمَّا أُغْرِقَ اللهُ فِرْعَوْنَ قَالَ: «أَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ، قَالَ جَبْرِيْلُ: يَا مُحَمَّدُ فَلَوْ رَأَيْتَنِي وَأَنَا أَخْذُ مِنْ حَالِ الْبَحْرِ فَأُدْسُهُ فِيهِ مَخَافَةَ أَنْ تَدْرِكَهُ الرَّحْمَةُ» [أحمد،

الترمذی، صحیح الجامع حدیث 5082].

«وقتی خداوند فرعون را در بحر غرق می‌کرد فرعون گفت: ایمان آوردم که جز خدائی که بنو اسرائیل، یعنی: فرزندان اسرائیل، آن را می‌پرستیدند، خدایی دیگر وجود ندارد، جبریل علیه السلام در این حال به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: اگر مرا می‌دید که گل و لای سیاه دریا را گرفته در دهان فرعون می‌گذاشتم از اینکه مبادا رحمت خداوندی به او برسد».

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ ﴿٢٠﴾

و در صور دمیده شود، این روز وعده عذاب است. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نُفِخَ فِي الصُّورِ»: هدف از آن نفخه دوم است (ملاحظه شود سوره: زمر: 68).
«يَوْمَ الْوَعِيدِ»: روز تحقق بیم دادن های الهی است. یعنی وقوع آن چیزهایی است که در جهان کافران از آنها بیم داده می‌شدند.

تفسیر :

در حدیثی که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «چگونه خوش باشم در حالی که صاحب بوق، آن را به دهان گرفته و پیشانی خود را نیز فرود آورده و در انتظار آن است که به او اذن [دمیدن] داده شود؟ اصحاب گفتند: یا رسول الله! [وقتی شما که پیامبر اولی‌العزم هستید، از این امر نگرانید] پس ما چه بگوییم؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند؛ بگویید: «حسبنا الله ونعم الوکیل». «خدا برای ما بس است و او نیکو کارساز است». اصحاب گفتند: «حسبنا الله ونعم الوکیل».

وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ ﴿٢١﴾

هر کسی در حالی (به میدان محشر) می‌آید که سوق دهنده و گواهی، با خود دارد. (۲۱)

تفسیر :

«وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ»: هر يك از انسان‌ها در قیامت حاضر شده و همچون محاکم دنیوی، همراه با فرشته‌ای مراقب است که او را تحت نظر دارد. واضح است که در قیامت، نه توان فرار وجود دارد و نه توان انکار.

«سَائِقٌ»: راننده و سوق دهنده. هدف از آن فرشته‌ای است که او را به سوی جایگاه

محشر می‌برد و رهنمون او می‌شود (ملاحظه شود: روح المعانی). «شَهِيدٌ»: گواه.

شاهد. هدف از آن فرشته‌ای است که بر اعمال او گواهی میدهد (روح المعانی).

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: سوق دهنده فرشته است و گواهی دهنده از

خود آنها می‌باشد که عبارت است از دست‌ها و پاها.

«يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.»

امام مجاهد گفته است: هم «سائق» و هم «شاهد» فرشته می‌باشند. فرشته‌ای او را سوق

می‌دهد و فرشته‌ای بر او گواهی میدهد. (ما در اینجا نظر مجاهد را انتخاب کرده‌ایم؛ چرا

که از آیه‌ی شریفه همین مطلب به نظر می‌رسد، و طبری و ابن کثیر نیز آن را ترجیح

داده‌اند).

لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ﴿٢٢﴾

یقیناً از این (روز) در غفلت بودی، پس پرده غفلت را از چشم تو کنار زدیم و امروز چشم

بصیرتت بیناتر گردید. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«غِطَاءٌ»: پوشش. پرده. هدف از آن پرده‌های جهان مادی و علائق دنیوی است که

انسان را از دیدن حقائق بازمی‌دارند. «حَدِيدٌ»: تیزبین و قوی.

-انسان غافل، در دنیا سطحی‌نگر است و دید عمیق ندارد ولی روز قیامت چشمش باز و تیزبین می‌شود. فِي غَفْلَةٍ ... الْيَوْمَ حَدِيدٌ
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (23 الی 35) در باره گفتگوی انسان کافر و فرشته‌ی مأمور در قیامت، و حالات پرهیزگاران را به بیان می‌گیرد.

وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ ﴿٢٣﴾

و [فرشته] همراهش می‌گوید: این است نامه اعمالش که همراه من آماده است. (۲۳)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«قرین»: همدم، همنشین، منظور از فرشته‌ی همراه و موکل است. «لَدَيَّ»: نزد من.
عتید: آماده و حاضر.

تفسیر:

امام مجاهد در معنی آن می‌گوید: «آن فرشته به پروردگار سبحان می‌گوید: اینک آنچه که مرا در کار نوشتن و ثبت و ضبط اعمال فرزند آدم بر گماشته بودی، آماده است، اینک خود او و دیوان عملش را حاضر کرده‌ام».

بهشت:

بهشت سر زمین نعمت‌هاست؛ در آن انواع نعمت‌ها وجود دارد چنانکه کسی را یارای توصیف آن‌ها نیست. در بهشت صد درجه وجود دارد، در هر درجه ساکنانی بر حسب قوت ایمان شان به الله متعال و اطاعت از او وجود دارد؛ و کمترین درجه‌ای که در بهشت وجود دارد در آن به ساکنانش هفتاد برابر نعمت‌هایی داده میشود که در دنیا به بهترین و مرفه‌ترین پادشاهان داده شده است.

أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ﴿٢٤﴾

[به آن دو فرشته خطاب می‌شود] هر کافر سرکش را به دوزخ باندازید. (24)

تفسیر:

«أَلْقِيَا»: پرت کنید و باندازید. مخاطب دو فرشته ثبت و ضبط اعمال و یا دو فرشته راهنما و گواه است.

«عَنِيدٍ»: سرسخت، لجوج، ستیزه جو، سرکش. الله سبحان و تعالی به فرشتگان «سائق و

شهید» می‌گوید: هر کافر و منکری را که به روز حساب ایمان ندارد به جهنم در اندازید. ملاحظه می‌داریم که: احکام محکمه عدل الهی به قدری محکم و حکیمانه است که تجدید نظر ندارد.

قابل تذکر است که: در قیامت، مراحل طبیعی يك محکمه طی می‌شود تا حکم صادر شود: در بدو همانا حضور شاهد «سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ 21»، پس از آن، محاکمه و تفهیم جرم، «كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ 22» و سپس صدور حکم. «أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ - 24»:

ملاحظه می‌فرماید که: ملائک در قیامت، عملکرد خود انسان است، فرق نمیکند که زن باشد و یا مرد و یا هم از هر قوم و نژادی باشد.

دوزخ:

دوزخ مکان عذاب در آخرت و بعد از مرگ می‌باشد؛ در آن انواع عذاب و شکنجه وجود دارد که قلب از ذکر آن‌ها به لرزه آمده و اشک بر دیدگان جاری می‌گردد.

اگر مرگ در آخرت وجود می‌داشت دوزخیان به مجرد دیدن دوزخ می‌مردند. اما مرگ تنها یک بار است که انسان با آن از دنیا به آخرت منتقل میشود؛ در قرآن توصیف کامل مرگ و برانگیخته شدن دوباره و حسابرسی و جزا و پاداش و بهشت و دوزخ آمده است؛ و آنچه در این زمینه ذکر نمودیم تنها اشاره‌ای به این موارد بود.

دلایل برانگیخته شدن پس از مرگ و حسابرسی و جزا و پاداش بسیار زیاد است. قرآن

عظیم الشان میفرماید: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» (سوره طه: 55) «(ما) شما را از آن (=زمین) آفریدیم و در آن باز می‌گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می‌آوریم».

در این آیه مبارکه که الله تعالی انسان را خبر می‌دهد که: انسان را از زمین خلق کرده است و این زمانی بوده که پدرشان آدم را از خاک خلق کرده است و خبر می‌دهد که بعد از مرگ دوباره آن‌ها را جهت گرامی داشت آن‌ها به قبور باز می‌گرداند و نیز خبر می‌دهد که برای بار دیگر آن‌ها را از زمین بیرون می‌آورد و همه آن‌ها را زنده از قبورشان خارج کرده و مورد حسابرسی قرار داده و به هر یک (با توجه به اعمالش) پاداش می‌دهد.

مَنَاعُ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ (۲۵)

آن کسی که شدیداً مانع خیر است (و) تجاوزگر شک انداز است. (۲۵)

تفسیر:

«مَنَاعٌ»: کسی که خویشتن را از انجام خوبیها بدور داشته است، و یا مانع دیگران از انجام خوبیها بوده است. «مُعْتَدٍ»: تجاوزپیشه. کسی که از قوانین آسمانی سرپیچی کند و از حدود مقررات بگذرد، و یا به حقوق دیگران تجاوز کند. «مُرِيبٍ»: متردد. شک انداز، دودل. از مصدر (إِرَابَةٌ) که به صورت لازم و متعدی آمده است.

الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ (۲۶)

کسی که در جنب خداوند به خدایی دیگر قائل است، پس او را در عذاب سخت (دوزخ) باندازید. (26)

تفسیر:

در اسلام شرک در مقابل توحید قرار دارد و مفهوم آن اعتقاد داشتن به چند خدایی (وجود چند خدا) یا فرض نمودن شریک برای خداست. شرک کلمه عربی و به معنی شریک بودن است. شرک یگانه گناه که قابل بخشش نمیباشد. الله تعالی شرک به خود را نمی‌بخشد ولی سایر گناهان را برای هر که بخواهد می‌آمرزد.

قرآن عظیم الشان در (آیه 190 سوره اعراف) میفرماید: «فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ». (آیا موجودی را شریک خدا قرار میدهند که چیزی خلق نکرده و خود مخلوق است؟).

در حدیث شریف آمده است: «گردنی از آتش در حالی که سخن می‌گوید، در روز قیامت بیرون می‌آید و می‌گوید: امروز من به سه کس موظف و موکل گردیده‌ام:

1- بر هر سرکش ستیزه جویی.

2- بر کسی که با الله متعال، خدایی دیگر قرار داده است.

3- بر کسی که نفسی را نه در برابر نفس دیگری به قتل رسانده است. آن‌گاه [گردن آتش] بر آنان در می‌پیچد و همه را در گودال‌های جهنم می‌افکند».

برخی از مفسران در شان نزول آیات (24-26) گفته‌اند: این آیات درباره ولیدبن مغیره نازل شد آن‌گاه که او فرزندان برادرش را از خیر - که اسلام است بازداشت.

قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْعَمْتَهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۲۷)

همنشین او گوید پروردگارا من او را گمراه نساخته بودم، بلکه خود او در گمراهی دور از حق بود. (۲۷)

تفسیر:

« قَرِينُهُ » : شیطان همدم و همراه او در دنیا که همیشه وی را به گمراهی و بدکرداری دعوت کرده است. « مَا أُطْعِمْتُهُ » : او را به سرکشی و تجاوز و ناداشته‌ام و به نافرمانی نکشانده‌ام. مراد این است که خودش به وسوسه‌های من گوش فرا داده است و من قدرت بر اجبار و اکراه نداشته‌ام.

قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ (۲۸)

الله میفرماید: نزد من با یکدیگر مخاصمه مکنید و بی‌گمان (پیش از این) برایتان بیم و عده عذاب داده بودم. (۲۸).

تفسیر:

«قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ» : یعنی توسط پیغمبران قبلاً به شما اخطار کرده‌ام و شما را از چنین روزی و سرنوشتی ترسانده‌ام.

مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَالِمٍ لِلْعَبِيدِ (۲۹)

پیش من حکم تغییر داده نمی‌شود و من [نسبت] به بندگانم ظالم نیستم. (۲۹)

تفسیر:

مفسران در این مورد میفرمایند: منظور وعده‌ی عذاب کافران است که الله وعده‌ی آن را داده و عبارت است از همیشه ماندن آنها در آتش دوزخ که فرموده است: «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ.» (حاشیه‌ی جمل ۹۲/۴ و قرطبی ۱۷/۱۷).
«وَمَا أَنَا بِظَالِمٍ لِلْعَبِيدِ» و من ظالم نیستم و بدون استحقاق کسی را عذاب نمی‌دهم و بدون جرم او را مؤاخذه نمی‌کنم.

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ (۳۰)

روزی که به دوزخ بگوییم: آیا پر شده‌ای؟ و (دوزخ) می‌گوید: آیا افزون بر این هم هست؟ (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« هَلِ امْتَلَأَتْ » : آیا پر شده‌ای؟ حرف استفهام، تقریری است. یعنی بگو که پر شده‌ای و ما به وعده خود (سجده / 13، ص / 85) وفا کرده‌ایم. « هَلِ امْتَلَأَتْ ... مَزِيدٍ » : معنی دیگر: آیا پر شده‌ای؟ دوزخ می‌گوید: آیا افزون بر این هم هست؟ در این صورت افزون‌طلبی دوزخ بر اثر خشم و قهر بر دوزخیان و تقاضای تضییق مکان بر آنان و رویهم‌تراکم شدن ایشان است.

تفسیر:

در حدیث آمده است: «همواره [مجرمان] در جهنم انداخته میشوند و می‌گویند: آیا بیش از این هم هست؟ تا این که پروردگار پایش را در آن می‌نهد، آنگاه می‌گوید: قسم به عزت و کرمات بس است، آنگاه جمع شده و به هم می‌آید.»

(روایت از بخاری و مسلم)

قول ظاهر بر آن است که سؤال و جواب بر همان معنی حقیقی خود حمل می‌شوند و خدا بر همه چیز مقتدر است؛ زیرا به زبان آوردن جماد و درخت و سنگ، عقلاً جایز است و شرعاً تحقق یافته است. در قرآن کریم آمده است که مورچه به زبان آمده، و همه چیز خدا را ثناخوان و تسبیح‌گو می‌باشد.

در صحیح مسلم آمده است که «در آخر زمان مسلمانان با یهود می‌جنگند، و یهودی در پشت درخت و سنگ خود را مخفی می‌کند، خدا درخت و سنگ را به زبان می‌آورد». و بنا به قولی آیه بر تمثیل حمل میشود و جهنم و وسعت آن را نشان می‌دهد، به طوری که اگر تمام کفار و مجرمان در آن انداخته شوند، گنجایش آنها را دارد. و مانند مثلی است که می‌گوید: دیوار به میخ گفت: چرا مرا سوراخ میکنی؟ میخ گفت: از آن بپرس که مرا می‌کوبد. (تفسیر صفة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

وسعت و عمق دوزخ :

دوزخ بسیار گسترده، بسیار ژرف و گوشه‌های آن از یکدیگر بسیار دور است. شواهد این ادعا به شرح زیر می‌باشد:

1- شمار کسانی که وارد دوزخ میشوند، از حد حساب بیرون است و نیز این‌که، جسم هر کدام از دوزخیان به اندازه‌ای بزرگ میشود، که دندان هر یک به اندازه‌ی کوه احد و فاصله میان دو شانهای آنها برابر مسافت سه روز می‌باشد. اما با این وجود، دوزخ همهی کافران و گناهکاران طول تاریخ حیات بشریت را در خود جای میدهد و باز هم برای دیگران جایی باقی می‌ماند. طوریکه در آیه فوق خواندیم: «روزی که به دوزخ می‌گوییم: آیا پر شدی؟ و دوزخ می‌گوید: افزون بر این هم هست؟!». [ق: 30].

دوزخ مانند آسیابی است که صدها هزار تن گندم در آن می‌ریزند، دانه به دانه همه را به آرد تبدیل می‌کند و از کار باز نمی‌ماند. گندم‌ها تمام میشوند و سنگ‌های آسیاب هم چنان در انتظار دانه‌های دیگر می‌چرخند.

در حدیث احتجاج بهشت و دوزخ آمده است که الله متعال به دوزخ می‌فرماید: «إِنَّمَا أَنْتِ عَذَابِي أُعَذِّبُ بِكَ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَلُوهَا فَأَمَّا النَّارُ فَلَا تَمْتَلِي حَتَّى يَضَعَ رَجُلُهُ فَنَقُولُ قَطُّ قَطُّ فَهَذَا لِكَ تَمْتَلِي وَيُرْوَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ وَلَا يَظْلُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا» «تو عذاب من هستی. هرکس را که بخواهم بوسیله‌ی تو عذاب می‌دهم. برای بهشت و دوزخ کسانی هستند که آنها را پُر کنند. اما دوزخ پُر نخواهد شد تا وقتی که الله متعال پایش را بر آن می‌گذارد. آن‌گاه دوزخ می‌گوید: کافی است، کافی است. وقتی پُر شد، گوشه‌های آن جمع شده و مچاله می‌شود. الله عزوجل به هیچ یک از آفریدگانش ستم نمی‌کند». (جامع الاصول: (544/10). ن.ک: صحیح بخاری، شماره: (4850) و صحیح مسلم، شماره: (2846)

همچنان در مورد بزرگی و وسعت جهنم در حدیثی که حضرت انس (رض) از پیامبر صلی اله علیه وسلم روایت فرموده آمده است: «يَلْقَى فِي النَّارِ، وَتَقُولُ: هَلْ مِنْ مَزِيدٍ؟ حَتَّى يَضَعَ قَدَمَهُ فِيهَا، فَتَقُولُ: قَطُّ»

قط: دوزخیان در جهنم افکنده می‌شوند و جهنم می‌گوید: آیا باز هم بیشتر هست؟ تا آنکه حق تعالی قدم خویش را در آن می‌گذارد پس در این هنگام می‌گوید: کفایت است، کفایت است». (مشکاه المصابیح: (109/3). ن.ک: صحیح بخاری، شماره: (6661) صحیح مسلم، شماره: (2848)

وَأَزَلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ (۳۱)

و جنت برای پرهیزگاران نزدیک آورده شود و دور نباشد. (۳۱)

تفسیر :

یعنی در آن روز جنت به کسانی که با انجام اوامر و اجتناب از نواهی پروردگار پرهیزگاری نمودند نزدیک ساخته می‌شود؛ یعنی از ایشان دور نیست و آن را می‌بینند تا از دیدارش لذت برند.

هَذَا مَا تُوَعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ (۳۲)

گفته شود: این است آنچه به شما وعده داده می‌شود، که برای هر توبه‌کار و حافظ (حدود الهی) است. (۳۲).

تفسیر:

«لُكُلٌ أَوَّابٍ حَفِيظٌ»:

یعنی جنت به کسی وعده داده شده که اَوَّابٍ و حَفِيظ باشد، و معنی اواب: یعنی بسیار بازگشت‌کننده به سوی خداوند متعال با توبه از گناهان. به قولی: اَوَّابٍ، کسی است که تسبیح میگوید. به قولی دیگر: او کسی است که در خلوت گناهان خود را به یاد آورده و به بارگاه خدای از آن‌ها آمرزش میخواهد. **حَفِيظٌ**: یعنی نگهدار گناهان خویش است تا آن‌گاه که از آن‌ها توبه کند پس از برابر گناهانش بی پروا نگذشته و آن‌ها را از یاد نمی برد.

یا حَفِيظٌ: یعنی نگاهدارنده حدود، قوانین و تعهدات خود در برابر الله تعالی. حضرت ابن عباس (رض) معنای حَفِيظ را چنین بیان فرموده است، که او کسی است که گناهان خود را یاد نموده، از آنها برگشته و آنها را تلافی کند. و در روایتی دیگری آمده که: **«الحَفِيظُ هُوَ الحَافِظُ لِأَمْرِ اللَّهِ»** یعنی حَفِيظ کسی است که احکام خدا را یاد کند، و در حدیثی از حضرت ابو هریره آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هرکسی که در ابتدای روز، چهار رکعت نماز اشراق بخواند او اَوَّابٍ و حَفِيظ است. (تفسیر قرطبی).

مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ ﴿٣٣﴾

برای کسی که در نهان از پروردگار مهربان بترسد و با دل توبه کار پیش (به سوی الله) آید. (33)

تفسیر:

«وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ»: ابوبکر و راق، محمد بن عمر حکیم ترمذی بلخی، می فرماید: علامت منیب آن است که ادب حق تعالی جل شأنه را همیشه مستحضر داشته و در حضور او تواضع و عجز بنماید، و خواهش های نفسانی را ترک کند.

ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ ﴿٣٤﴾

به سلامت وارد جنت شوید. امروز روز جاودانی است. (34)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ادْخُلُوهَا»: داخل بهشت شوید. «بِسَلَامٍ»: با درود ما بر شما، با سلامت از هرگونه بدی و خستگی و آفت و بلا و مجازات و عذاب. با سلامت کامل از نظر جسم و جان. در امن و امان. «يَوْمُ الْخُلُودِ»: روزی که الله سبحان و تعالی وعده جاودانه زیستن در آن را به شما داده بود.

در آیات متبرکه قبلی، چهار کمال برای متقین به بیان گرفته شد: «اَوَّابٍ» توبه کار، «حَفِيظٌ» حافظ خود و حدود الهی، «خَشِيْتُ» ترس از الله متعال، «قلب منیب» دارای قلب خاضع و خاشع و در این آیه مبارکه، برای جنت چهار خصوصیتی به بیان گرفته شده است: «سلام» امنیتی و سلامتی، «خلود» ابدیت و جاودانگی، «ما يشاءون 35» تنوع و کامیابی، «وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ - 35» گستردگی و وسعت نعمت‌ها.

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴿٣٥﴾

در آنجا هرچه بخواهند برای آنان فراهم است، و نزد ما [نعمت های] بیشتری است. (35)

تفسیر:

یعنی هرچه آرزو بکنند، فوراً برای آنها آماده و حاضر می گردد، و زحمت انتظار و تأخیر پیش نمی آید. در مسند امام احمد از حضرت ابو سعید خدری روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: اگر کسی در جنت به فرزندی آرزو کند، حمل و زایمان و رشد آن در یک آن واحد، صورت می پذیرد. (تفسیر ابن کثیر)

«وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» یعنی چنان نعمتی در نزد ما وجود دارد که حتی وهم و گمان انسان به آنجا نمی رسد؛ لذا نمی تواند آنها را آرزو بکند.

حضرت انس (رض) و حضرت جابر (رض) فرموده اند که نعمت مزید، دیدار بلا کیف حق تعالی است، که اهل جنت به آن نایل می آیند. الهی نصیب ما هم بگردانی.

نعمت های بهشت مثل و مانندی ندارد :

نعمت های بهشت قابل توصیف نیستند و کسی نمی تواند آن ها را تصور کند. نعمت های بهشت بی نظیر هستند و با نعمت های دنیا قابل مقایسه نمی باشند. نعمت های جنت را به هیچ عنوانی نمیتوان با نعمت های دنیا در مقایسه گرفت. طوریکه آمده است: بهشت دارای نوری درخشنده، گلی خوشبو، ساختمانی بسیار استوار، دریا های روان، میوه های رسیده، همسری زیبا، زیور آلات بسیار و خوراکی های پاک فراوان است؛ تمامی این ها همیشگی و در حد کمال خویش میباشند.

در حدیث شریف آمده است که اصحاب رسول الله از عمارت های و ساختمان های بهشت از رسول الله صلی علیه و سلم سوال کردند. پیامبر صلی علیه و سلم فرمود: «لَبِنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ وَلَبِنَةٌ مِنْ فضةٍ مَلَأَ طَهَا الْمِسْكَ الْأَذْفَرُ وَحَصَبًا وَهَا الْيَاقُوتُ وَاللُّؤْلُؤُ وَتُرَابُهَا الرَّعْفَرَانُ مَنْ يَدْخُلُهَا يَخْلُدُ فِيهَا يَنْعَمُ لَا يَبُوسُ لَا يَفْنَى شَبَابُهُمْ وَلَا تَبْلَى ثِيَابُهُمْ وَ صَدَقَ اللهُ حَيْثُ يَقُولُ: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ تَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا﴾ (20) [الإنسان: 20]. «یک خشت از طلا و دیگری از نقره و ملاط میان دو خشت مشک بسیار خوشبو است و سنگ ریزه های آن جواهر و یاقوت و خاک آن زعفران می باشد. هرکس داخل آن شود، برای همیشه در آن میماند، بهره مند میشود و بینوا نمیگردد، پیر نمیشود، لباس هایش کهنه نمی شوند؛ الله متعال در وصف آن درست فرمود: «و چون به آن جا نگاه کنی، نعمت فراوان و ملکی عظیم می بینی.» آن نعمت های بهشتی که الله از ما پنهان کرده است، بسیار با ارزش تر و بزرگتر از آن است که عقل آن را درک کند و به عمق آن پی ببرد و خیال آن را تصور کند. «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أَخْفَى لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (السجدة: 17). «هیچکس نمی داند که در برابر آن چه انجام می دهد، چه چیز شادی آفرینی برای ایشان پنهان شده است.» در حدیث صحیح آمده است: «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ» «الله متعال می فرماید: برای بندگان شایسته ام نعمت هایی آماده کرده ام که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی آن را شنیده و هرگز بشری آن را تصور نکرده است.» آیهی ذیل در تأیید همین گفتار است: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أَخْفَى لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ» (السجدة: 17). و امام مسلم از چند طریق از ابو هریره (رض) حدیث یادشده را با این تعبیر روایت کرده است: «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ بَلَّهَ مَا أَطَّلَعَكُمْ اللهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَرَأَ «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أَخْفَى لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (السجدة: 17) [17]. «برای بندگان شایسته ام نعمت هایی آماده کرده ام که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی آن را شنیده و هرگز بشری آن را تصور نکرده است. سپس این آیه را تلاوت فرمود که الله متعال میفرماید: هیچکس نمیداند که در برابر آنچه انجام میدهد، چه چیز شادی آفرینی برای ایشان پنهان شده است.»

امام مسلم از سهل بن سعد ساعدی (رض) چنین نقل کرده است که رسول الله صلی علیه و سلم در توصیف بهشت در پایان حدیث یادشده آیهی زیر را تلاوت فرمود:

«تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَهُمْ يُنفِقُونَ» (16) فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أَخْفَى لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (السجدة: 16) -

[17]. «پهلوهایشان از بسترها به دور میشود و پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد میخوانند و از چیزهایی که بدیشان داده ایم، می بخشند. هیچکس نمی داند که در برابر آنچه انجام می دهند، چه چیز شادی آفرینی برای ایشان پنهان شده است.» الله تعالی نصیب همه ای ما بگرداند. آمین یارب العالمین .

خوانندگان گرامی !

بعد از اینکه در آیات قبلی منکران بعث بعد الموت (زنده شدن مجدد) به عذاب سخت و

در آفرینش آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز (شش دوران) آفریدیم و احساس خستگی نکردیم. (۳۸).

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ ﴿٣٨﴾

و در حقیقت آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز (شش دوران) آفریدیم و احساس خستگی نکردیم. (۳۸).

تفسیر :

«لغوب»: به معنی خستگی و ماندگی است. آیه کریمه اثبات‌کننده معاد (روز باز گشت) است زیرا کسی که بر آفرینش آسمانها و زمین قادر بوده و از آفرینش آنها خسته و مانده نشود، به طریق اولی بر زنده کردن مردگان نیز توانا است.

شان نزول آیات 38 - 39:

حاکم در بیان شأن نزول این آیه کریمه از ابن عباس (رض) روایت کرده است که فرمود: یهودیان نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمدند و از ایشان راجع به آفرینش آسمانها و زمین سؤال کردند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: خداوند زمین را در روز یکشنبه و دوشنبه آفرید، کوهها و منافعی را که در آنهاست، در روز سه شنبه آفرید، درخت و آب و آبادانیها و شهرها و خرابیها را در روز چهارشنبه آفرید، آسمانها را در روز

در آفرینش آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز (شش دوران) آفریدیم و احساس خستگی نکردیم. (۳۸).

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ ﴿٣٦﴾

و پیش از آنان اقوام زیادی را هلاک ساختیم که از ایشان قویتر بودند و در شهرها سیر کردند و آنها را گشودند، اما آیا برای آنها راه گریزی بود؟ (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَطْشًا»: گرفتن چیزی با قوت و قدرت. یورش و ستیز. «نَقَّبُوا»: راهها را شکافته‌اند و کشورها را گشوده‌اند. در جهان حرکت کرده‌اند و پیشروی نموده‌اند. «نَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ»: کشورها و شهرها را گشوده‌اند و در آنها گشته‌اند. به جستجوی نواحی و کندوکاو مکانها پرداخته‌اند. کشورها و شهرها را جستجو کرده‌اند تا جاودانه بمانند و از مرگ، خود را در پناه قصرها و سنگرها محفوظ میدارند. «مَحِيصٍ»: راه فرار. گریزگاه.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ﴿٣٧﴾

بی‌گمان در این عبرت است برای کسی که قلب (آگاه) داشته باشد و با حضور قلب (به سخنان) گوش فرا دهد. (۳۷)

تفسیر :

سفیان میفرماید: آن که قلبش غایب است خود حاضر نیست. و ضحاک گفته است: عرب میگویند: «ألقى فلان سمعه» یعنی با قلبی آماده گوش را فراداد. (مختصر ۳/۳۷۸). از عقل به «قلب» تعبیر کرده است؛ چون قلب جایگاه عقل است. طوری که خداوند متعال در (46 سوره حج) میفرماید: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿46﴾» (آیا آنان در زمین سیر نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن حقیقت را درک کنند، یا گوش‌هایی که با آن حقیقت را بشنوند؟ البته چشم‌های آنان کور نیست، لکن دل‌هایی که در سینه دارند نابینا است).

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ ﴿٣٨﴾

تفسیر :

«لغوب»: به معنی خستگی و ماندگی است. آیه کریمه اثبات‌کننده معاد (روز باز گشت) است زیرا کسی که بر آفرینش آسمانها و زمین قادر بوده و از آفرینش آنها خسته و مانده نشود، به طریق اولی بر زنده کردن مردگان نیز توانا است.

شان نزول آیات 38 - 39:

حاکم در بیان شأن نزول این آیه کریمه از ابن عباس (رض) روایت کرده است که فرمود: یهودیان نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمدند و از ایشان راجع به آفرینش آسمانها و زمین سؤال کردند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: خداوند زمین را در روز یکشنبه و دوشنبه آفرید، کوهها و منافعی را که در آنهاست، در روز سه شنبه آفرید، درخت و آب و آبادانیها و شهرها و خرابیها را در روز چهارشنبه آفرید، آسمانها را در روز

پنجشنبه آفرید و تا سه ساعت باقی مانده از روز جمعه، ستارگان و آفتاب و ماه را آفرید و در سه ساعتی که از جمعه باقی مانده بود؛ در اولین ساعت اجلها را آفرید تا هر مردنی‌ای بمیرد، در ساعت دوم آفت را در چیزهایی افگند که مردم از آن‌ها بهره می‌گیرند، در ساعت سوم آدم را آفرید و او را به بهشت اسکان داد و ابلیس را به سجده برای وی دستور داد و در این ساعت آخر او را از بهشت بیرون کرد. یهودیان پرسیدند: ای محمد! بعد از آن پروردگار چه کرد؟ فرمودند: سپس به سوی عرش قصد کرد و بر آن مسلط شد. یهودیان گفتند: پاسخ سؤال ما را بسیار خوب دادی اگر موضوع را به آخر میرسانی، آخر موضوع این است که: پروردگار در روز شنبه استراحت کرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم از این سخن یهودیان به قهر شد. آن‌گاه این آیه در تکذیب سخنان نازل شد. «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ... تَا... عَلَى مَا يَقُولُونَ» نازل شد. (حاکم 2 / 543 و واحدی در «شأن نزول» 769 از ابوبکر بن عیاش از ابوسعید بقال از ابن عباس روایت کرده اند.

طبری 31960 از ابوسنان از ابوبکر روایت کرده است. «زاد المسیر» 1343).

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ ﴿٣٩﴾
 پس بر آنچه می‌گویند شکیبایی ورز و سپاسگزارانه پروردگارت را پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب [آن] تسبیح گوی. (۳۹).

تفسیر :

یعنی ای پیامبر! در برابر سخن کافران که تو را تکذیب و استهزا می‌کنند صبر پیشه کن؛ زیرا الله سبحان و تعالی طور قطعی جزای اعمال آنان را می‌دهد. همچنان نماز صبح را پیش از طلوع آفتاب و نماز عصر را پیش از غروب آن باثنا و ستایش حق تعالی ادا نما.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ ﴿٤٠﴾

و در بخشی از شب و در عقب نمازها نیز او را به پاکی یاد کن. (۴۰)

تفسیر :

«وَأَدْبَارَ السُّجُودِ» حضرت مجاهد در تفسیر این آیه مبارکه می‌فرماید: که هدف از «سجود» نمازهای فرض است، و هدف از «وَأَدْبَارَ السُّجُودِ» تسبیحاتی است که فضیلت خواندن آنها بعد از نمازها، در احادیث مرفوعه بیان شده است، از حضرت ابو هریره (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هر کس که بعد از هر نماز فرض 33 بار سبحان الله و 33 بار الحمد لله و 33 بار الله اکبر و یک بار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» را بخواند خطایای او عفو می‌شوند، اگرچه به اندازه ی امواج دریا باشند.

(بخاری و مسلم) و مراد از ادبار السجود می‌تواند سنتهایی باشند که خواندن آنها بعد از نماز فرایض در احادیث وارد شده است. (مظهری)

ابن کثیر فرموده است: قبل از اسراء نماز مکتوب عبارت بود از دو رکعت قبل از طلوع آفتاب و دو رکعت قبل از غروب، و قیام اللیل به مدت یک سال بر پیامبر صلی الله علیه وسلم و امتش واجب بود اما بعدا وجوب آن در مورد امت نسخ شد و در شب اسراء تمام آن نسخ و نمازهای فرض پنجگانه جای آن را گرفت، و نماز صبح و عصر باقی ماندند که قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن خوانده میشوند. (تفسیر صفوة التفاسیر).

وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٤١﴾

و گوش فرا ده ومنتظر روزی باش که منادی از جای نزدیک ندا می دهد. (41)

تفسیر :

«يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ» (روزی که فرشته ی ندا دهند از نزدیک ندا میکند) ابن عسکر از زید بن جابر شافعی روایت کرده است که این فرشته حضرت اسرافیل علیه السلام میباشد، که بر صخره ی بیت المقدس ایستاده، تمام مردگان جهان را خطاب می کند که ای استخوانهای پوسیده، پوستهای تکه تکه شده و موپهای پراکنده، بشنوید که خداوند متعال به شما دستور می دهد که برای حساب جمع شوید. (تفسیر مظهری تألیف: قاضی محمد ثناءالله پانی پتی عثمانی (1143-1225ق/1730-1810م))

بدیهی است که این بیان نفخه ی ثانیه است که با آن، عالم بار دیگر زنده میشود، و مراد از مکان قریب، آن است که در آن موقع صدای فرشته به همه ی مردم دور و نزدیک یکسان می رسد، که گویی از نزدیک صدا می کند.

حضرت عکرمه (رض) فرموده است این صدا چنان شنیده می شود که کسی در گوش دیگری صدا کند، و بعضی فرموده اند که مراد از مکان قریب صخره ی بیت المقدس است؛ زیرا آن در وسط زمین است و مسافت آن از هر طرف یکسان است. (قرطبی)

ابو سعود فرموده است: متضمن هر اس انگیزی خبر است. و نداء دهنده عبارت است از اسرافیل علیه السلام که می گوید:

ای استخوانهای پوسیده!

و ای اعضای متلاشی گشته!

و ای گوشهای پاره شده و موهای پراکنده گشته!

خدا به شما فرمان می دهد که برای رسیدگی و قضاوت گرد هم آید. (ابو سعود ۵/۹۶).

يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ ﴿٤٢﴾

روزی که همگان صیحه رستاخیز را به حق می شنوند، آن روز روز بیرون آمدن (از قبرها) است. (42)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: صیحه آسمانی (صور اسرافیل) در آستانه قیامت، امری قطعی و بجاست (نه تشریفاتی).

عرب ها در ادبیات خویش میگویند: «نَشَرَ الْمَيْتُ نُشُورًا» یعنی: پس از مرگ زنده شد. «أَنْشَرَهُ اللَّهُ» یعنی: الله او را زنده گردانید.

پروردگار با عظمت ما، صحنه ی شگفت انگیز زنده شدن مردگان را، این گونه برای بندگان خویش به تصویر میکشد: «مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ﴿49﴾ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴿50﴾ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ﴿51﴾» (سوره یس: 49-51). (جز یک بانگ تند را انتظار نمی کشند که ایشان را در حالی فرا می گیرد که با یکدیگر ستیزه و جدال می کنند. (50) پس نه وصیتی می توانند و نه به سوی خانواده شان باز می گردند. (51) و در صور دمیده میشود و ناگهان همه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان می شتابند.)

در حدیث آمده است که پیش از صور دوم، بارانی از آسمان می بارد و اجساد بندگان بر اثر آن، مانند گیاه رشد می کنند و زنده می گردند.

در صحیح مسلم، از عبدالله بن عمر (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ثُمَّ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَلَا يَسْمَعُهُ أَحَدٌ إِلَّا أَصْعَى لَيْتًا وَرَفَعَ لَيْتًا قَالَ وَأَوَّلُ مَنْ يَسْمَعُهُ رَجُلٌ يَلُوطُ حَوْضَ إِبِلِهِ قَالَ فَيَصْعَقُ وَيَصْعَقُ النَّاسُ ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ أَوْ قَالَ يُنْزِلُ اللَّهُ مَطْرًا كَأَنَّهُ الطَّلُّ أَوْ الظِّلُّ نَعْمَانُ الشَّاكُّ فَتَنْبُتُ مِنْهُ أَجْسَادُ النَّاسِ ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ». «سپس در صور دمیده می شود. هر کس آن را بشنود، گردنش را بالا و پایین می برد، اولین شخصی که آن را می شنود، مردی است که مشغول تعمیر حوض شترش می باشد. او بیهوش می شود و سپس مردم بیهوش می شوند. سپس الله بارانی، مانند رطوبت یا سایه، را می فرستد، اجساد انسان ها در اثر آن رشد میکنند و بار دوم در صور دمیده می شود. آن ها با شنیدن صدای آن، از قبرها بلند شده و نگاه میکنند». (مسلم، کتاب الفتن (2259/4) شماره (2940)

رویدن اجساد از خاک پس از باران، مانند رویدن گیاهان است. این جاست که الله متعال، در جای از کلام پاکش، بعث و نشر را به زنده کردن زمین و رویانیدن گیاهان در دنیا تشبیه می فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سَفَقْنَاهُ لَيْلًا مَّيِّتٌ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (سوره الأعراف: 57).

(و او (الله) همان ذاتی است که بادهای را مژده دهنده پیشاپیش رحمت خود (پیش از باران) می فرستد، تا آن که چون ابر گران را بردارد، (پس) آن را به سوی زمین مرده (خشک) روان می کنیم، باز (به وسیله آن) آب را می بارانیم، باز از آن از هر قسم میوه بیرون می کنیم، این گونه مرده ها را (زنده نموده) بیرون می کنیم. (این قیاس برای این است) تا شما پند بگیرید.)

«وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ» (سوره فاطر: 9) (الله کسی است که بادهای را روان می دارد و بادهای ابرها را برمی انگیزد و ما ابرها را به سوی سرزمین های مرده می رانیم و آن سرزمین های مرده را زنده می گردانیم. زنده کردن مردگان این چنین است.) در آیات یادشده، به دو جمله ی ذیل توجه نمایید: «كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ» و «كَذَلِكَ النُّشُورُ». این دو جمله، بیان گر تشابه میان برگرداندن اجسام و رویاندن از خاک، پس از نازل شدن باران و پیش از صور دوم، و میان رویاندن گیاهان پس از باران می باشد. برای ما روشن است که گیاهان از دانه های بسیار کوچکی به وجود می آیند و این دانه ها، درحالی که خاموش و آرام هستند، در زمین پنهان می گردند. وقتی باران می بارد، زندگی در آن ها جریان می یابد و در زمین ریشه می دوانند و تنه ی آن ها به سوی آسمان بلند می شود؛ آن گاه به صورت گیاهانی سبز و شاداب و کامل در می آیند.

زنده شدن انسان هم از این قاعده جدا نیست؛ وقتی که باران یادشده در حدیث، بر زمین می بارد و عجب الذنب (استخوان کوچکی در پایین ستون فقرات)، از آن باران سیراب می شود، مانند گیاه شروع به رشد می کند، و در پایان، انسانی کامل سر از زمین بیرون می آورد.

در بخاری و مسلم، از ابو هریره (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مَا بَيْنَ النَّفَخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ ثُمَّ يُنْزِلُ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، فَيَنْبُتُونَ كَمَا يَنْبُتُ الْبَقْلُ، لَيْسَ مِنَ الْإِنْسَانِ شَيْءٌ إِلَّا يَبْلَى، إِلَّا عَظْمًا وَاحِدًا، وَهُوَ عَجْبُ الذَّنْبِ، وَمِنْهُ يُرَكَّبُ الْخَلْقُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

«میان دمیدن نخست و دوم، چهل فاصله است. پس از دمیدن نخست، بارانی از آسمان نازل می‌گردد و اجساد مردگان را مانند گیاهان می‌رویاند، در حالی که هیچ بخشی از بخش‌های بدن انسان نیست که ریزه ریزه نشده باشد، مگر استخوان پایین ستون فقرات به نام عجب الذنب، زندگی دو باره، از آن بخش کوچک آغاز می‌گردد». در روایت امام مسلم آمده است: «إِنَّ فِي الْإِنْسَانِ عَظْمًا لَا تَأْكُلُهُ الْأَرْضُ أَبَدًا فِيهِ يُرَكَّبُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالُوا أَيُّ عَظْمٍ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ عَجْبُ الذَّنْبِ». «در انسان استخوانی وجود دارد، که زمین هرگز آن را نمی‌خورد. در روز رستاخیز، جسد انسان از همان استخوان شکل می‌گیرد. اصحابش پرسیدند: کدام بخش است که نابود نمی‌شود؟ فرمود: عجب الذنب».

در موطا، سنن ابی داؤد و نسائی، آمده است: «كُلُّ ابْنِ آدَمَ تَأْكُلُهُ الْأَرْضُ إِلَّا عَجْبَ الذَّنْبِ مِنْهُ خُلِقَ وَفِيهِ يُرَكَّبُ». (زمین، تمام بدن انسان را می‌خورد، مگر بخش کوچکی به نام عجب الذنب، که انسان از آن آفریده شده است و زندگی دوباره از آن شکل می‌گیرد.) (جامع الاصول (421/12) شماره (7942).

در روایات صحیحی آمده است که: که اجساد پیامبران مانند اجساد انسان‌های دیگر، نمی‌پوسند و از بین نمی‌روند. در حدیثی که امام ابو داود و ابن خذیفه، آن را روایت کرده‌اند، آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ». (الله متعال بر زمین حرام کرده است که اجساد پیامبران را بیوساند.) (فتح الباری (488) (سیمای روز رستاخیز (القیامة الكبرى) مؤلف: دکتر عمر سلیمان اشقر).

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ ﴿۴۳﴾

همانا این ما هستیم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و بازگشت (همه) به سوی ماست. (۴۳) تفسیر :

فحوی این آیه مبارکه با تمام صراحت میرساند که: در مورد وقوع قیامت نباید جز ترین شک و شکاکیت را بخود راه دهیم. وقوع آن حتمی است چه ما وقوع آنرا قبول کنیم و یا هم نکنیم.

دومین نقطه را که میتوانیم از فحوی آیه مبارکه بدست آریم: همانا مرگ و زندگی با دست الله تعالی است، ما برای آماده ساختن شما برای حشر و برای خروج شما از قبرها، زمین را می‌شکافیم. «تَشَقُّقُ الْأَرْضِ عَنْهُمْ سِرَاعًا» (ق: 44) و (انسان‌های پراکنده را جمع می‌کنیم.) «ذَلِكَ حَشْرٌ» این کار هیچ سختی ندارد.

زنده شدن، آفرینش تازه‌ای است :

پروردگار با عظمت می‌فرماید: مرگ و حیات شما به دست ماست. الله تعالی همان انسان‌های مرده را زنده می‌کند؛ اما این آفرینش، با زندگی دنیوی، اندکی متفاوت است؛ یکی از تفاوت‌های قابل ملاحظه این است که جسم جدید، با وجود بلاها و مصیبت‌های فراوان، نابود نمی‌شود. الله تعالی می‌فرماید: «وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ» (سوره ابراهیم: 17). (مرگ از هر سو بدو روی می‌آورد و حال آن‌که نمی‌میرد).

در حدیثی که حاکم، با سندی صحیح از عمرو بن میمون اودی، روایت می‌کند، آمده است که معاذ بن جبل (رض) فرمود: ای بنی‌اود، من فرستاده‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم هستم. شما از برگشتن به سوی الله آگاه هستید. پس از آن، یا بهشت است یا دوزخ، این بازگشت، ماندگار است و کسی کوچ نمی‌کند، جاودانگی است و مرگ نیست، با جسم‌هایی که نمی‌میرند. (سلسلة الاحادیث الصحیحة (231/4) شماره (1668).

از دیگر تفاوت‌ها، دیدن موجوداتی است که در دنیا آن‌ها را ندیده‌اند. مانند فرشته و جن. یکی دیگر از تفاوت‌ها و شگفتی‌های رستاخیز، این است که بهشتیان آب دهان، ادرار و

مدفوع ندارند.

این تفاوت‌ها، بدان معنا نیست که زنده شدگان رستاخیز آفریدگانی غیر از آفریدگان دنیا باشند. ابن تیمیه نیز میفرماید: هر دو زندگی، از یک جنس میباشند، از جهتی مشابه‌اند و از جهتی مخالف؛ بر این اساس است که رستاخیز را «مبدأ» می‌نامند؛ چرا که هر چیزی به مبدأ و اساس خود بر میگردد.

بنابر این، کلمه «إعادة» به معنای مبدأ و معاد است. (مجموع الفتاوی (253/17) (سیمای روز رستاخیز (القیامة الكبرى) مؤلف: دکتر عمر سلیمان اشقر، تاریخ نشر: (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری، 1437 قمری).

يَوْمَ تَشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ (۴۴)

روزی که زمین به سرعت از [اجساد] آنان جدا و شکافته می‌شود این حشری است که بر ما آسان خواهد بود. (۴۴)

تفسیر :

یعنی روزی که قبرهای مردگان شکافته می‌شود، همه از قبرهای خویش برای حساب بیرون می‌شوند و با عجله شتابان به میدان محشر جمع می‌آیند. این جمع‌آوری و حساب بر الله سبحان و تعالی کار آسان و ساده‌پی است؛ چون قدرتش کامل است.

حشر بندگان :

حشر به معنی زنده کردن مردگان در قیامت است، و در لسان العرب درباره حشر می‌نویسد: «و الحشر جمع الناس يوم القيامة» حشر به معنای جمع کردن مردم در روز قیامت است. این لغت بارها در قرآن تکرار یافته، و در بسیاری موارد به معنای برانگیختن، زنده کردن آمده و هکذا یکی از نام‌های قیامت «يوم الحشر» نیز می‌باشد.

مطابق روایتی که در احادیث تذکر رفته است که حشر انسان‌ها، به صورت پابرهنه، لخت و ختنه‌نشده محشور میشوند. در صحیح مسلم و صحیح بخاری، از حضرت ابن عباس (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ حُفَاةَ عُرَاةٍ غُرْلًا ثُمَّ قَرَأَ: (كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنَا إِنََّّا كُنَّا فُوعِلِينَ) (الأنبياء:

104). شما پابرهنه، لوچ و ختنه‌نشده برانگیخته می‌شوید. سپس این آیه را برای یاران تلاوت فرمود: «همان‌گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را باز می‌گردانیم. وعده‌ای است بر عهده‌ی ما، که ما آن را انجام می‌دهیم».

وقتی حضرت بی بی عایشه (رض)، از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنید که انسان‌ها در روز قیامت برهنه حشر خواهند شد، عرض کرد: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! زنان و مردان همه به سوی همدیگر نگاه خواهند کرد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: ای عایشه، صحنه آنروز خطرناک‌تر از آن است که مردم به سوی همدیگر ببینند. (مشكاة

المصابيح (57/3)

البته در برخی روایات آمده است، که انسان در همان لباسی که هنگام مردن به تن داشته است، محشور میشود.

ابو داود، ابن‌حبان و حاکم، از ابو سعید خدری (رض) نقل کرده‌اند، که وی در هنگام مرگ، از اطرافیان خواست تا لباس تازه‌ای برای او بپاورند، سپس آنرا پوشید و فرمود: از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: «إِنَّ الْمَيِّتَ يُبْعَثُ فِي ثِيَابِهِ الَّتِي يَمُوتُ فِيهَا» (سلسله احادیث صحیحه (234/4) شماره (1671) «بی‌تردید، مرده در همان لباسی که در

آن میمیرد، محشور میشود»

حاکم می‌گوید: این حدیث، بنا به شرایط امام بخاری و امام مسلم، صحیح است. ذهبی و

آلبانی نیز، همین نظر را دارند.

امام بیهقی، در سه مورد میان این حدیث و حدیث پیشین، توافق ایجاد نموده است:

1- لباسی که هنگام مرگ به تن داشته‌اند، پس از بلند شدن از قبر پاره می‌شود؛ در نتیجه، برهنه محشور می‌شوند، اما پس از حشر، لباس بهشتی بر تن می‌کنند.

2- زمانی که پیامبران و پس از آن‌ها صدیقین و به دنبال آنان، بنا به مراتب، انسان‌های دیگر لباس می‌پوشند، جنس لباس هر کدام از همان لباسی است که هنگام مرگ به تن داشته است؛ ولی هنگام ورود به بهشت برین، لباس بهشتی به تن می‌کنند.

3- منظور از لباس در حدیث بعدی، اعمال می‌باشد. یعنی هر انسان در حال انجام کاری حشر می‌شود، که هنگام مردن، مشغول انجام آن بوده است. الله میفرماید: «وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ» [الأعراف: 26]. «لباس تقوا، بهترین لباس است» «وَتِيَابَكَ فَطَهِّرْ ۙ» [المدثر: 4]. «و جامه‌ی خویش را پاکیزه دار».

امام بیهقی، برای توجیه مورد سوم، به حدیثی از اعمش، استدلال می‌کند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «يَبْعَثُ كُلُّ عَبْدٍ عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ» «هر انسان، در حال انجام عملی برانگبخته می‌شود، که هنگام مردن، مشغول انجام آن بوده است». (النهاية ابن كثير 288/1)

از حدیث جابر، در صحیح مسلم، نمی‌توان برداشت کرد که انسان در همان لباسی حشر می‌شود، که در آن وفات کرده است؛ چون مفهوم حدیث، بنا به دلایل دیگر این است که انسان اگر هنگام مرگ، بر کفر یا ایمان، شک یا یقین، جهان را بدرود گفته باشد، در روز رستاخیز هم، به همان حالت زنده می‌شود و به بارگاه الهی می‌شتابد. همان‌گونه که در حدیث دیگری آمده است که انسان بر همان کرداری حشر می‌گردد، که هنگام مرگ آن را انجام میداده است. حدیث مسلم از عبدالله بن عمر (رض)، این مفهوم را تأیید مینماید؛ آن‌جا که میفرماید: از رسول الله ص شنیدم که فرمودند: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ عَذَابًا أَصَابَ الْعَذَابُ مَنْ كَانَ فِيهِمْ ثُمَّ بُعِثُوا عَلَىٰ أَعْمَالِهِمْ». «اگر الله بخواهد قومی را در دنیا مجازات کند، آن‌ها را نابود می‌سازد. سپس با همان حالت، آن‌ها را زنده می‌کند. (صحیح مسلم 2206/2) شماره (2879)

اگر کسی در حالت احرام بمیرد، روز رستاخیز، در حال لبیک گفتن حشر میشود. در بخاری و مسلم، از عبدالله بن عباس (رض) روایت شده است که: مردی در سفر حج با رسول الله صلی الله علیه وسلم همراه بود، از روی شتر خود افتاد، گردنش شکست و مرد. رسول الله ص فرمودند: «اغْسِلُوهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ وَكَفَّنُوهُ فِي ثَوْبَيْنِ وَلَا تُحَنِّطُوهُ وَلَا تُخَمِّرُوا رَأْسَهُ فَإِنَّهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلَبَّيًّا».

(با آب و سدر او را غسل دهید و در همان دو پارچه‌ی احرام، او را کفن کنید، به او عطر نزنید و سرش را نپوشانید؛ چون در روز رستاخیز، لبیک گویان محشور میشود.) (صحیح مسلم 23/4)، شماره (2948)، صحیح بخاری (425/1)، شماره (1207) در روز رستاخیز، شهید در حالی حشر می‌شود، که از زخمش خون می‌ریزد، خونی سرخ رنگ، که از آن بوی عطر بر می‌خیزد.

با توجه به گفتارهای یادشده، تلقین لا اله الا الله در حالت مردن، مستحب است؛ تا شخص در حالت توحید بمیرد و روز رستاخیز در حالت توحید محشور شود.

پوشش بندگان در رستاخیز :

طوری که قبلاً گفتیم، که انسان پابرنه، لخت و ختنه نشده محشور می‌شود، سپس لباس بر تن می‌کند. به نیکان و صالحان، لباس کرامت و به نگون بختان، لباس قیر و خارش‌آور می‌پوشند.

نخستین کسی از انسان‌ها، که لباس پوشانده می‌شود، ابراهیم خلیل الله خواهد بود. در صحیح بخاری، از ابن عباس (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «وَأَوَّلُ مَنْ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمُ». «نخستین کسی که روز رستاخیز لباس بر او پوشانده می‌شود، ابراهیم علیه السلام است.» (بخاری، کتاب الرقاق. فتح الباری (377/11) دانشمندان، دلیل پیشی گرفتن ابراهیم (ع) در این کار، را چنین بیان کرده‌اند: چون ابراهیم علیه السلام از همه‌ای انسان‌ها بیشتر از الله هراس داشت، برای اطمینان قلب او، پیش از دیگران لباس به تن می‌کند.

همچنین گفته‌اند: چون در حدیث آمده است، که ابراهیم خلیل الله، نخستین کسی است که برای پوشاندن بهتر شرم‌گاه در هنگام نماز و برخورد نکردن آن با جای نماز، از شلوار استفاده کرد، الله متعال، در روز رستاخیز به عنوان پاداش، او را پیش از دیگران لباس می‌پوشاند. هم چنین گفته‌اند: هنگامی که ابراهیم خلیل الله را در آتش انداختند، او را برهنه کردند و الله متعال به عنوان پاداش، در روز رستاخیز او را پیش از دیگران لباس می‌پوشاند. (التذکره قرطبی: 209).

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرَ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ ﴿٤٥﴾

ما به آنچه می‌گویند دانائیم و تو مأمور به اجبار مردم (به ایمان آوردن) نیستی. پس هر کس را که از وعده عذاب من می‌ترسد، به وسیله قرآن پند ده. (۴۵)

تفسیر :

« نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ » ما به آن چه آنان به تو می‌گویند و تو را غمگین و اندوهگین می‌سازد از تو آگاه‌تریم. پس وقتی ما آن را بهتر می‌دانیم تو می‌دانی که چگونه مورد توجه ما هستی و چگونه کارهایت را آسان می‌گردانیم و تو را در برابر دشمنانت یاری می‌دهیم. پس باید دل‌ت شاد و خاطرت جمع باشد، و بدان که ما از خودت نسبت به تو مهربانتر هستیم. پس چیزی برایت باقی نمی‌ماند جز این که منتظر وعده خداوند باشی و از پیامبران اولوالعزم سرمشق برداری، کنی.»

« وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ » و تو بر آنان مسلط نیستی. یعنی تو بر آنان مسلط نیستی که به اجبار و اکراه به ایمان و اداریشان کنی «پس هر که را از وعده عذاب من» برای نافرمانان «می‌ترسد به قرآن پند ده» ولی به غیر آنان مشغول نشو زیرا پند و اندرز دادن به آن‌ها هیچ سود و فایده ندارد.

« إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ » بلکه تو فقط بیم‌دهنده هستی و برای هر قومی هدایتگری هست. بنابراین فرمود: «فَذَكَرَ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ» باید گفت که: پندپذیر کسی است که از قیامت خوف داشته باشد، پس هر کس از وعید و تهدید من می‌ترسد، او را با این قرآن نصیحت کن و اندرز بده.

حقایق دین در نهاد انسان نهفته است، تنها یادآوری لازم است. و قابل یادآوری است، کسی که قیامت را نمی‌پذیرد، به یاد داشته باشید که واعظ بهترین تبلیغ‌ها از بهترین مبلغان به حال او سودی و فایده‌ای را نمی‌رساند.

خواننده محترم !

برای اینکه آغاز و انتهای سوره با هم هماهنگ باشند، سوره را با یادآوری شدن به وسیله‌ای

قرآن خاتمه داده است همان طور که آن را با قسم به قرآن شروع کرده بود.
شأن نزول آیه 45:

- ابن جریر از طریق عمرو بن قیس ملائی از ابن عباس (رض) روایت کرده است:
عده‌ای گفتند: ای رسول الله، کاش ما را می ترساندی، پس «فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ
وَعِيدًا» نازل شد. (طبری 32005).

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الذاریات

جزء 26-27

سورة ذاریات در مکه نازل شده است، دارای شصت آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه :

«الذاریات»: جمع ذاریة، بادهای ایکه ابرها را به حرکت در میآورند. نام این سوره «ذاریات» و این نام از اولین آیه این سوره گرفته شده است: «وَ الذاریاتِ ذُرُوءاً» طوریکه یادآور شدیم، به معنای بادهای تندی اند که اشیاء را پراکنده میکند. البته سوگند الله متعال به باد، دلیل اهمیت آن میباشد زیرا باد، لشکری از لشکرهای اوست.

تعداد آیات، کلمات و حروف آن:

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم این سوره پس از سوره ی احقاف نازل شده، تعداد آیات این سوره به شصت آیه، و تعداد کلمات آن به سیصدوشصت کلمه و تعداد حروف آن به هزار و دویصد و هشتاد و هفت حرف میرسد.

علت اختلاف نظر چیست؟

علماء و مفسران برای تحقیق در مورد تعداد آیات، کلمات، و حروف قرآن عظیم الشان تحقیقات گرانبهای را بعمل آورده اند ولی تا هنوز در بین آنها بنابر عوامل و محاسبات قابل فهم و قابل توجیه تفاوت نظر وجود دارند. دلایل این تفاوت نظر عبارتند از:

- برخی از علماء در تمام سوره ها (به غیر از سوره توبه) «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را یک آیه ای مستقل از همین سوره ها و برخی تنها «بِسْمِ اللَّهِ» را در ابتدای سوره حمد یک آیه مستقل محسوب می دارند که مسأله باعث تفاوت و به نحوی اختلاف در تعداد آیات، کلمات و حروف قرآنی می شوند.
- برخی از علماء احياناً تعداد حروف را به دلیل تنوع در قرائت ها، کم یا زیاد حساب میکنند. چنانکه برخی از قُرَاء، «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» را «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» خوانده اند. که به این ترتیب در تعداد حروف تفاوت می آید.
- نوع خطی که قرآن عظیم الشان با آن نوشته میشود، متفاوت است که این تفاوت در تعیین کلمات و چگونگی جدا کردن آیه ها از هم، از دلایل مهم تفاوت نظر دانشمندان در تعداد حروف و کلمات میشود و است.
- برخی از علماء تفاوت تعداد را در رسم الخط ها و یا نوع خطی که قرآن با آن نوشته می شود، تفاوت در تعیین کلمات و چگونگی جدا کردن آیه ها از هم، از دلایل مهم تفاوت نظر دانشمندان است. بطور مثال؛ «ملائکه»، «ملئکه»، «شیطان» و «شیطن»
- برخی از علماء اختلاف در نوع کلمات: مثلاً: «ما أصبرهم» و امثال آن که عده ای آن را یک کلمه و عده ای دو کلمه میشمارند.

قابل دقت است که داشتن همچو دقت ها قابل ستایش است ولی کوشش بعمل می آید، که توجه اساسی در معانی و تفسیر یعنی به بخش باطنی قرآن عظیم الشان اهتمام بعمل آید.

ما مسلمانان اعتقاد راسخ داریم که الله تعالی خود وعده کرده که: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (همانا ما خود قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما خود آن را نگاه میداریم) (آیه 9 سوره حجر)

ما مسلمانان به حفظ و راسخ بودن کل قرآن کریم ایمان و باور کامل داریم و اندکترین شک و تردید در کامل بودن و محفوظ بودن قرآن کریم وجود ندارد و مسلمان هیچ گونه شک و تردید را درین راستا مجاز نمی دهد و قرآن کریم چنین شک و تردید ندارد.

ارتباط سوره ذاریات با سوره قبلی:

قبل از همه باید گفت که: بعد از سوره صافات، سوره ذاریات دومین سوره‌ای است که با قسم های مکرر خداوند متعال آغاز میشود.

همچنان پس از آنکه خداوند متعال سوره ق را با وعده های عذاب الهی ختم کرد، این که سوره ذاریات را با تحقق یافتن وعده های عذاب شروع کرده است.

- سوره ی ق به اجمال از هلاکت و نابودی ملت های دروغ پرداز بحث نموده و این سوره، هم در تبیین آن از ابراهیم، لوط، موسی، هود، صالح و نوح علیهم السلام بحث بعمل آورده است .

زمان نزول:

تاریخ و زمان نزول این سوره بعد از سوره اسراء و قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه منوره است. قابل تذکر است که این سوره بعد از سوره احقاف نازل شده است.

محتوای و موضوعات مندرج در این سوره:

در این سوره موضوعات متعلق به آخرت، قیامت، زنده شدن مردگان، حساب و کتاب، ثواب و عقاب مطرح گردیده است.

از جمله آغاز و پایان این سوره با معاد (روز بازگشت و واپس زنده شدن) است و مباحثی درباره ی توحید و نشانه های خداوند متعال در هستی، داستان فرشتگانی که مهمان حضرت ابراهیم علیه السلام شدند و به او بشارت فرزند را دادند، اخطار به قلع و قمع قوم لوط و اشاره ای به داستان برخی پیامبران، همچون موسی و نوح (علیهم صلوات) و قوم عاد و ثمود، بیشترین آیات این سوره را در بر میگیرد.

قرآن پاک با بیان تاریخ انبیای گذشته و سختی ها و مشکلات آنان در راه هدایت مردم، پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و وسلم را به صبر و استقامت دعوت می کند.

عمده ترین هدف آموزشی سوره ذاریات:

عمده ترین و مهمترین مباحث و هدف تعلیمی این سوره عبارت اند از:

- مبحث توحید.

- یاد آوری موضوعات متعلق به حوادث روز قیامت.

- دل داری و تسلی به رسول الله صلی الله علیه و سلم با ذکر سرگذشت پیامبران پیشین و اقوام آنان.

ترجمه و تفسیر سوره ذاریات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالذَّارِيَاتِ ذُرْوًا ﴿١﴾

قسم به بادهایی که (هر چیز را) با شدت پراکنده می‌کنند. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

الذاریات: بادهایی که ذره می‌افشانند و ابرها را به حرکت در می‌آورند و تخم‌های نباتات و غیره را به هر طرف می‌پراکنند. ذروا: پاکندن، پخش و منتشر کردن. ذرو و ذروه: جای بلند، بلندترین قسمت هر چیز. [کهف/۴۵، تذروه الریاح].

تفسیر :

در حدیثی موقوف از حضرت عمر (رض) و حضرت علی کرم الله وجهه چنین روایت شده است که: مراد از «ذاریات» باد‌های است که همراه با آنها غبار بر می‌خیزد، و معنای لفظی «حاملات و قرا» بار بردار است، و مراد از آن ابرهای اندک، که بر دارنده ی بار آب هستند، و مراد از «جاریات پسر» کشتی‌های اندک که بر روی آب به آسانی حرکت میکنند، و مراد از «مقسمات امر» فرشتگانی هستند که از طرف خداوند متعال در میان عموم خلایق رزق، آب، باران و اقسام مختلف راحتی و مشقت را طبق تقدیر الهی توزیع مینمایند.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 آلی 14) موضوعات : قسم خوردن الهی در اثبات زنده شدن و روز معاد ، مورد بحث قرار گرفته است .

فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا ﴿٢﴾

قسم به آن ابرها که بار سنگینی (از باران را) با خود حمل می‌کنند، (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْحَامِلَاتِ»: جمع حَامِلَةٌ، ابرهای که آبتن به آب و بردارندگان آن هستند. «وِقْرًا»: بار سنگین. هدف از آن ابرهای سنگین و متراکم است (ملاحظه شود: سوره اعراف) تفسیر :

پروردگار با عظمت ما در آیات مختلفی از قرآن عظیم الشان البتّه با عبارات مختلفی به بادها قسم یاد نموده است از جمله: (باد‌های آرام، باد رحمت، تندبادها، بادهای پراکنده کننده، بادهای حمل کننده ابر باران را، بادهای تقسیم کننده ابرها).

فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا ﴿٣﴾

قسم به کشتی‌هایی که به آسانی حرکت می‌کنند (۳)

«فَالْجَارِيَاتِ»: جمع جاریة، کشتی‌ها ، سبک باران، سبک بالان ، سبک سیران، روان سیران، آسان روانان. هدف از آن ابرهای اندک که در عین سنگین باری و ضخامت، بسیار به نرمی و سهولت به آنجای روان میشوند که خداوند متعال می‌خواهد تا بر آن ببارند. «يُسْرًا»: آسان و روان و سبک.

فَالْمُقْسِمَاتِ أَمْرًا ﴿٤﴾

و قسم به فرشتگانی که کارها را (به امر الله) تقسیم می‌کنند. (۴)

«المقسمات»: جمع مقسه، تقسیم کنندگان، فرشتگانی که هر یک مسؤل کاری اند.

تفسیر :

برخی از مفسران بدین باور اند که هدف از همه این تعابیر، یعنی: «ذاریات»، «حاملات»، «جاریات» و «مقسمات» بادهایند، زیرا بادهای تمام این اوصاف موصوف می شوند. یعنی: هم خاکها را می پراگندند، هم ابرها را بر می دارند، هم در هوا به سهولت جاری میشوند و هم بارانها را تقسیم می کنند. به قولی دیگر: یعنی هر فرشته به کاری مخصوص مأمور است؛ بطور مثال جبرئیل مأمور وحی به پیامبران است، میکائیل مأمور رزق و رحمت است، اسرافیل مأمور صور(توله روز قیامت) و عزرائیل مأمور گرفتن ارواح (حاشیه‌ی جمل ۲۰۱/۴). همچنان مفسران می نویسند که: الله تعالی به این اشیاء قسم یاد کرده است؛ چون دارای شرف اند و بر صنعت عجیب و قدرت خداوند متعال دلالت دارند. بعد از آن جواب قسم را اینچنین آورده است:

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ ﴿٥﴾

بی گمان آنچه که وعده داده می شوید راست است. (۵)

تشریح لغات واصطلاحات :

«تُوعَدُونَ»: وعده داده می شوند. پاداش و مکافات بدی و حشر و نشری که وعده‌ی آنها را به شما میدهند، امری است محقق و دروغی در آن نیست.

تفسیر :

مسئلاً ای مردم! موری چون زنده شدن بعد از مرگ و حساب اعمال که الله سبحان و تعالی برای شما وعده کرده خواهی خواهی واقع شدنی است و در وقوع آن شک و شبهه‌ی وجود ندارد، راست و قطعی است.

وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ ﴿٦﴾

و حتماً روز جزا (قیامت) واقع شدنی است. (۶)

تشریح لغات واصطلاحات :

«الدِّينَ»: روز جزا و مکافات [فاتحه/۴]، [حجر/۳۵]، [شعراء/۸۲]. «واقع»: روی دادنی، واقع شدنی، آمدنی، واقعیت.

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ ﴿٧﴾

قسم به آسمان که در آن راههای بسیار است. (۷)
«الْحُبُكِ»: جمع حبیکه، راهها، مسیر ستارگان.

تفسیر :

حضرت ابن عباس(رض) گفته است: یعنی دارای ساختار نیکو و هموار است. (تفسیر خازن ۲۰۰/۴).

إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ ﴿٨﴾

همانا شما در سخنان گوناگون سرگردان هستید. (۸)

تشریح لغات واصطلاحات :

«قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ»: نظریات و سخنان گوناگون، گفتار رنگارنگ.

تفسیر :

یعنی ای گروه کفار! شما در مورد محمد صلی الله علیه وسلم نظر و گفتاری آشفته دارید، بعضی از شما میگویند: محمد ساحر است. و بعضی شما میگویند: شاعر است. و بعضی میگویند: دیوانه است، و دیگر اقوال متفاوت و مختلف که بر زبان می رانید. (صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی).

يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ ﴿٩﴾

کسانی از ایمان به آن (روز جزا) منحرف میشوند که از قبول حق سر باز میزنند. (۹)

تفسیر :

«يُؤْفَكُ» از «افك» به معنای منصرف ساختن و به انحراف کشاندن است. لذا به دروغ که انحراف از حقیقت و مایه‌ی انحراف است، «افك» گویند.

قَتَلَ الْخَرَّاصُونَ ﴿١٠﴾

مرگ بر دروغ پردازان (که بدون دلیل و برهان و به ناحق درباره قرآن و حقایقش و روز سخن می گویند). (۱۰)

تفسیر :

«خراص» از «خرص» گرفته شده است که: به کلامی گفته میشود که هیچ پایه و اساس علمی نداشته باشد و بر حدس و گمان، و به اصطلاح تخمین، بنا شده باشد. از فحوی جمله «قَتَلَ الْخَرَّاصُونَ» آیه متبرکه میتوان این اصل را بدست آورد؛ که سخن بی دلیل و بی اساس و به اصطلاح تکیه بر حدس و گمان ها، موجب لعنت الهی می گردد. تکیه‌گاه انسان باید همیشه بر علم و دانش استوار باشد، نه حدس و گمان. قرآن عظیم الشان در (آیه 12 سوره حجرات) با چه زیبایی میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» (ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان ها اجتناب کنید، چون بعضی از گمان ها گناه میباشد). توجه باید کرد: در دین مقدس اسلام اصطلاح بن بست وجود ندارد، فقط با توبه کردن می توان گناه گذشته را جبران نمایم.

الَّذِينَ هُمْ فِي عَمْرَةٍ سَاهُونَ ﴿١١﴾

آنان که در ضلالت و غفلت غرقند. (۱۱)

تفسیر :

«عَمْرَةٌ» به آب گفته می شود که عمق آن نا معلوم باشد، هدف این کلمه در آیه متبرکه اشاره به همانا جهالت و نادانی عمیقی است که برخی از انسان ها را فراگیرد. «عَمْرَةٌ» گرداب و ورطه. هدف از آن گرداب و ورطه غفلت و بی خبری و نادانی است. «سَاهُونَ»: جمع ساهی، غافل. دچار اشتباه. مراد غافل از أدله و براهین یقینی و قطعی است.

يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ ﴿١٢﴾

و پیوسته سؤال می کنند که روز جزا کی خواهد بود؟ (۱۲)

تفسیر :

«أَيَّانَ»: کی؟ چه وقت؟ پرسش کفار هم جنبه استهزاء دارد و هم جنبه بعید به نظر رسیدن وقوع قیامت.

مفهوم ایمان به روز آخرت:

ایمان به روز قیامت شامل تمامی اخباری که در باره این روز بیان شده و امور مربوط به آن است؛ مانند ایمان به نشانه های قیامت و علامات که پیش از آن روز به وقوع می پیوندد، مرگ و آنچه پس از آن واقع میشود؛ همچون فتنه قیر، عذاب یا نعمت های آن و نیز ایمان به دمیده شدن در صور، بیرون آمدن مردم از قبرها، عذاب یا پاداش، حساب، وحشت و ترس موقعیت قیامت، جزئیات محشر، انتشار و گشوده شدن نامه های اعمال، نهادن ترازوی اعمال، صراط، پُل، حوض، شفاعت و... و همچنین ایمان به بهشت و نعمت هایش که برترین نعمت آن، نگاه به چهره الله سبحان و تعالی است، و نیز باور به آتش و عذاب هایش که بدترین عذاب دوزخ، محروم شدن از دیدار و رؤیت پروردگار است. (أعلام السنّة المنشورة، حافظ حکمی، صفحه 65)

يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ ﴿١٣﴾

همان روزی است که آنان را در آتش بسوزانند و معدّب کنند. (١٣)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُفْتَنُونَ» ذوب و گداخته می شوند. عذاب می گردند. مراد تعذیب ایشان با دوزخ است.

تفسیر :

یعنی روز حساب روزی است که کافران در آتش دوزخ به عذاب سختی گرفتار می شوند و در آن می سوزند.

ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٤﴾

بچشید عذاب تان را، این همان عذابی است که در باره آن عجله داشتید. (١٤)

تفسیر :

«فِتْنَتَكُمْ»: «فتنه» در اصل به معنای گداختن طلا و نقره در آتش برای جداسازی خالص از ناخالصی های آن است و در اینجا به معنای شدت عذاب کفار است. منکران، به انبیا می گفتند: «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا» (اعراف، 70 و هود، 32). آن عذابی که خبر می دادی برای ما بیاور. در اینجا قرآن عظیم الشان می فرماید: این همان عذابی است که آن را با عجله درخواست می کردید.

مؤ جزى درباره هويت دوزخيان منحرف :

دوزخیان منحرف در همه حالات مصروف تناقض گویی هستند ، «لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ» از حقّ روی می گردانند، «يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ» در سهو و اشتباه غرق می شوند، «فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ» نظام فکری خود را بر حدسیات استوار می سازند، «الْخَرَّاصُونَ» پندارهای بی اساس و سوالات نابجا دارند و در تحقق وعده های الهی شتاب می ورزند. «يَسْتَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ»

خوانندگان گرامی !

در آیات قبلی بحثی در باره وضع بدکاران بد اقبال و تکذیب کنندگان روز قیامت بعمل آمد ، اینک در آیات متبرکه (15 الی 30) از مؤمنان پرهیزگار و اوصاف و مکافات روز آخرتشان بحث بعمل می آورد .

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٥﴾

بی تردید پرهیزکاران در بهشت ها و چشمه سارها خواهند بود. (١٥)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عُيُونٍ»: جمع عین، چشمه ساران، سرچشمه ها،

تفسیر :

واقعاً آن‌عهده اشخاصیکه با انجام طاعات و پرهیز از معاصی پروردگارشان ترسیدند در باغهای دلپسند، درختستانهای بزرگ و چشمه های آب خوشگوار و جاری قرار دارند.

چگونه میتوان متقی شد:

- اولین قدم در مورد اینکه چگونه میتوان متقی شد؛ همانا ایمان داشتن به غیب بدون اینکه آنرا دیده باشید، «ایمان داشتن به الله، ایمان به؛ فرشتگان - قیامت - بهشت و دوزخ».

- خواندن نماز بطور درست و به موقع «بدون ریا و سستی».

- انفاق مال، زکات و صدقات «زکات سلامتی جسم(روزه) زکات مال و فراموش نکردن محتاجان گدایان و بینوایان».

- ایمان داشتن بر اینکه به محمد صلی الله علیه وسلم و سایر پیامبران و کتاب های آسمانی قبل از آن «نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و... زبور، صحف، تورات و انجیل».

طوریکه این فهم عالی در (آیه 177 سوره بقره) چنین با دقت و زیبایی فورمولبندی گردیده است: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (نیکی (تنها) این نیست که روی خود را به طرف مشرق و یا به طرف مغرب بگردانید، لیکن نیکوکار کسی است که به الله و روز قیامت و فرشتگان و کتاب های الله و پیغمبران ایمان آورد، و مال (خود) را (در راه الله) با وجود دوست داشتن آن به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و مسافران و گداهان، و در آزاد نمودن برده ها (یا قرض داران) دهد، و نماز را برپا کند و زکوت را بدهد، و وفا کنندگان به عهد خود چون عهد کنند، و صبر کنندگان در وقت تنگدستی و سختی و در وقت جهاد، این گروه کسانی اند که (در دعوی ایمان خود) راست گفتند و همین گروه پرهیزگار اند).

و طوریکه در (آیه 134-135 سوره آل عمران) میفرماید: «الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَأَسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ». (آنان که مال هایشان را در حال ثروتمندی و تنگدستی (در راه الله) انفاق میکنند، و غضب خود را فرو می برند و از اشتباهات مردم میگذرند، و الله (اینچنین) خوبی کنندگان را دوست دارد. (135) و آنان که چون عملی زشت (و گناهی) را مرتکب شوند یا بر خویش ظلم کنند، (فوراً) الله را یاد میکنند پس برای (محو) گناهان خود (از الله) آمرزش میخواهند، و می دانند که چه کسی به جز الله می تواند گناهان مردم را بیامرزد؟ و به آنچه (از کردار بد) کرده اند اصرار (و مداومت) نمی ورزند، در حالیکه انجام بد آن را میدانند).

اَخْدِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ ﴿١٦﴾

آنچه را پروردگارشان به آنان عطا کرده دریافت می کنند؛ زیرا که آنان پیش از این همواره نیکوکار بودند. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ءَاخْدِينَ»: جمع آخذ، دریافت کنندگان و خوشنود شوندگان.

كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴿١٧﴾

آنها اندکی از شب را می خوابیدند. (۱۷)

تفسیر :

«يَهْجَعُونَ» از «هَجوع» مشتق است که به معنای خفتن در شب می‌آید، درصفت مؤمنین پرهیزگار چنین آمده است که شب را در عبادت خداوند متعال سپری میکنند، و کم می‌خوابند، و بیشتر بیدار و اوقات خود را در عبادت و نماز و ذکر الهی می‌گذارند.

حضرت ابن عباس (رض) در معنای «يَهْجَعُونَ» می‌فرماید که: «آنان کمتر شبی را تا صبح می‌خوابیدند بلکه اکثر شب‌ها و بیشترین اوقات آن‌ها را به نماز می‌گذرانیدند».

حضرت حسن بصری از احنف بن قیس نقل کرده است که او فرموده که من علم را با عمل اهل جنت مقایسه کردم؛ دیدم که آنان قومی بس بالتر و ممتاز از ما هستند، و اعمال ما با آنها نمی‌رسد؛ زیرا آنان در شب کم می‌خوابند، و بیشتر عبادت میکنند، و باز اعمال ما با اعمال اهل دوزخ مقایسه کردم، مشاهده نمودم، که آنان مکذب خداوند و رسول و منکر قیامت هستند، (که خداوند متعال ما را از آن مصون داشته است) لذا اعمال ما به هنگام موازنه نه به اعمال اهل جنت می‌رسند، و نه بحمد الله با اعمال اهل جهنم آمیزش دارند؛ پس معلوم می‌شود که پایه‌ی ما از جهت عمل در حدی است که قرآن مجید در آیه 102 سوره‌ای توبه فرموده است. «وَآخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿102﴾» (و دیگرانی اند که به گناهان خود اعتراف نموده‌اند (چون) عمل نیک را با عمل دیگر که بد است خلط نموده‌اند، امید است که الله توبه آنها را بپذیرد، چون الله آمرزنده و مهربان است.)

پس بهترین ما کسی است که حد اقل در حد و پایه‌ای این گروه باقی بماند، و عبد الرحمن بن زید بن اسلم فرموده است که شخصی از بنو تمیم به پدرم گفت: ای ابو اسامه! ما در خود آن صفاتی را نمی‌یابیم که خداوند برای متقیان بیان فرموده است. «كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ» زیرا ما وضعی داریم که «قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا نَقُومُ» یعنی شب کم بیدار میشویم، و عبادت میکنیم او در جواب فرمود: «طُوبَى لِمَنْ رَقَدَ إِذَا نَعَسَ وَاتَّقَى اللَّهَ إِذَا اسْتَيْقَظَ» خوشا به حال کسی که هرگاه خوابش بیاید بخوابد، و چون بیدار شود از خدا بترسد، و عملی خلاف شرع انجام ندهد. (ابن کثیر) خلاصه مطلب آن که مقبولیت تنها در شب بیداری منحصر نیست، پس کسی که در فشار خواب به اجبار می‌خوابد و بیشتر شب بیداری نیست ولی در بیداری از گناه و معصیت پرهیز می‌کند، شایسته تبریک می‌باشد.

وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿١٨﴾

و سحرگاهان از درگاه خدا طلب آمرزش و مغفرت میکردند. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

سحر: یک ششم حصه آخر شب است.

تفسیر :

نماز و نیایش در شب و استغفار در سحر، از جمله کارهای همیشگی متقین بشمار میرود. و نباید فراموش کرد که استغفار در سحر، اوج عبادت است.

ابو سعود فرموده است: یعنی آنان با این که کم می‌خوابند و زیاد نماز می‌خوانند، در آخر شب به استغفار ادامه میدهند، طوری که فکر میکردند که سر شب را در ارتکاب جرایم به سر برده‌اند. (ارشاد العقل السليم ۲۴۰/۵) و این هم مدح دوم نیکوکاران است.

در حدیث شریف آمده است: «إن الله تعالى ينزل كل ليلة إلى السماء الدنيا، حتى يبقي ثلث الليل الأخير، فيقول: هل من تائب فأتوب عليه؟ هل من مستغفر فأغفر له؟ هل من سائل فيعطي سؤاله؟ حتى يطلع الفجر». «خداوند متعال، در هر شب به سوی آسمان دنیا فرود می آید تا آن که چون یک سوم اخیر شب باقی میماند، میگوید: آیا توبه کاری هست تا بر وی توبه بپذیرم؟ آیا آمرزش خواهی هست تا بر وی بیامرزم؟ آیا درخواست کننده ای هست که خواسته وی داده شود؟ تا آن گاه که بامداد طلوع می کند».

تهد و قیام شب :

یکی دیگر از صفات عباد الرحمن خواندن نماز تهنه است، آنان در حال سجده و قیام پروردگارشان را عبادت میکنند و از عذابش ترسان و به پاداشش امیدوارند، خداوند میفرماید: «وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا» [الفرقان: 64]. «وکسانی که شب را برای پروردگارشان سجدهکنان و قیامکنان میگذرانند».

همچنین حدیث در باره قیام شب و نماز تهنه در هفدهمین عمل گذشت. عبدالله بن سلام از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می کند که فرمود: «ای مردم! سلام را پخش کنید و به نیازمندان غذا بدهید و صله ای ارحام بجای آورید و در حالی که بیشتر مردم در خواب هستند، نماز شب بخوانید، بسلامتی وارد جنت می شوید» (مسند احمد (331/17) و ترمذی (2485) و دارمی (405/1) و حاکم (129/4) و تصحیح آلبنی در صحیح الجامع (7865)).

بهترین ذکر :

روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم از کنار جمعی از اصحاب رد می شد، به آنها فرمود: (ما أجلسكم؟) یعنی: «برای چه منظوری نشستهاید؟» گفتند: نشستهایم تا خداوند را ذکر نموده و بخاطر هدایت ما به دین اسلام و منتهایی که بر ما نهاده است او را سپاس بگوییم. رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: (الله ما أجلسكم إلا ذلك؟) یعنی: «به خداوند قسم می خورید که جز آن برای چیزی دیگر ننشستهاید؟» گفتند: سوگند به خدا که جز آن برای چیز دیگری ننشسته ایم. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (أما إني لم أستحلفكم تهمة لكم، ولكنه أتاني جبريل فأخبرني أن الله- عز وجل- يباهي بكم الملائكة) یعنی: «بدانید که من برای آن شما را قسم ندادم که به شما بدگمان بوده ام. بلکه جبرئیل نزد من آمد و مرا آگاه ساخت که خداوند عزوجل بخاطر شما بر ملائکه مباحثات میکند.» [مسلم].

مجالس ذکر :

مجالس فضیلت و ارج بسیار داشته و دارای اجر فراوانی می باشند. خداوند سبحان به خاطر آن در نزد فرشتگانش فخر نموده و بر آن مجالس رحمت و آرامش نازل مینماید. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «... وما اجتمع قوم في بيت من بيوت الله، يتلون كتاب الله ويتدارسونه بينهم، إلا نزلت عليهم السكينة، وغشيتهم الرحمة وحقتهم الملائكة، وذكرهم الله فيمن عنده» [مسلم] یعنی: «گرد نمی آید گروهی در خانه ای از خانه های خدا، که کتاب خدا را تلاوت نموده، و یا هم به شکل درس تکرار کنند، مگر اینکه حالت اطمینان قلب به آنها دست داده و رحمت شامل حالشان شده، وملائکه ایشان را احاطه میکنند، و خداوند آنها را در نزد کسانی که نزد اویند یاد میکند.»

پایبندی به برترین ذکر :

برترین ذکرها تلاوت و قرائت قرآن کریم، سپس تسبیح (سبحان الله) و تحمید (الحمد لله) و

تکبیر (الله اکبر) و تهلیل (لا إله إلا الله ولا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظيم) میباشد. به این ترتیب شایسته است که فرد مسلمان بر ذکر خداوند با کلامی پاک و سودمند تداوم داشته باشد.

خواننده محترم!

طوری که یاد آور شدیم: بهترین ذکر، ذکر خداوند متعال است، ذکر خداوند متعال دارای اجر و ثواب بسیار زیادی میباشد، طوری که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «أَلَا أَنْبِئُكُمْ بِخَيْرٍ أَعْمَالِكُمْ، وَأَزْكَاهَا عِنْدَ مَلِيكِكُمْ، وَأَرْفَعُهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ، وَخَيْرٌ لَكُمْ مِنْ إِنْفَاقِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَخَيْرٌ لَكُمْ مِنْ أَنْ تَلْقَوْا عَدُوَّكُمْ، فَتَضْرِبُوا أَعْنَاقَهُمْ، وَيَضْرِبُوا أَعْنَاقَكُمْ؟» قالوا: بلى، قال: «ذَكَرُ اللَّهِ تَعَالَى» (صحيح - روایت ترمذی) «آیا شما را از بهترین و پاکترین اعمالتان در نزد پادشاهتان خبر نسازم؟ اعمالی که از همه بیشتر سبب ازدیاد درجات شما گردیده و از خرج کردن طلا و نقره و از اینکه با دشمنان تان روبرو شده گردنهای شان را بزنید و یا گردنهای شما را بزنند، بهتر است؟ گفتند: آری! فرمود: یاد خداوند تعالی». و بهترین ذکر، تلاوت قرآن کریم با تدبیر است، مخصوصاً اگر در نماز خوانده شود.

بنابر این بهترین ذکر قرائت قرآن و در نماز میباشد و مخصوصاً در وقت سحر و در یک سوم اخیر شب، هنگام قیام اللیل که خداوند متعال آنرا از صفات متقین مینامد و آنها را تحسین میکند، و میفرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ * كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ * وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (الذاریات: 15-18) «متقیان در باغها و چشمه ساراند * آنچه را پروردگارشان به آنان عطا کرده است میگیرند * زیرا آنها پیش از این نیکوکار بودند * به این وصف بودند که اندکی از شب را می خوابیدند و در سحرگاه استغفار می کردند» ولی نا گفته نماند که شتافتن به کمک و یاری مسلمانان و یا دنبال رزق و روزی خانوادۀ و عیال رفتن نیز نوعی عبادت است که نباید فراموش شود.

وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۱۹)

و در اموالشان حقی برای گدا و بینوا بود. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«السَّائِلِ»: گدا. فقیری که طلب صدقه و احسان می کند. «الْمَحْرُومِ»: بی چیز. مراد فقیری است که روی گدائی را ندارد و درخواست چیزی از مردم نمی کند.

تفسیر:

از فحوی آیه مبارکه معلوم میشود که رساندن کمک و مساعدت که به سائل و محروم بعمل می آید، این بدین معنا است که: ماحق خودشان را بجاء می آوریم، این بدین معنای است که: پروردگار با عظمت، در اموال مردم حقی برای آنان قرار داده است، پس بر آنان منت نگذارید. از جانب دیگر از حکمت این آیه مبارکه معلوم میشود که: نباید منتظر ماند تا محرومان سؤال و درخواست کمک و مایحتاج خویش را مطرح کنند و بعد ما اقدام کنیم، باید توجه داشته باشیم که؛ آبرو و حرمت اشخاص در این مورد حفظ شود.

در حدیثی از انس بن مالک آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید:

«مَنْ أَشْبَعَ جَائِعًا وَكَسَا عُرْيَانًا وَأَوَى مُسَافِرًا أَعَادَهُ اللَّهُ مِنْ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» «هر کس گرسنه ای را سیر کند و عریانی (فاقد لباسی) را لباس دهد و مسافری را مکان و جای

بدهد، خداوند او را از شداید روز قامت مصون و محفوظ نگاه خواهد داشت». (این روایت را بروسوی در روح البیان (1/ 295) بدون سند نقل کرده و همچنین قرطبی (التذكرة بأحوال الموتى وأمور الآخرة صفحه: 596) از أبو هذبة إبراهيم بن هذبة روایت کرده میگوید: حدثنا أنس بن مالك قال: قال رسول الله: «مَنْ أَشْبَعَ جَائِعًا وَكَسَا عُرْيَانًا وَآوَى مُسَافِرًا أَعَادَهُ اللَّهُ مِنْ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» این حدیث موضوع و ساختگی است به علت این که راوی از انس بن مالک متهم به دروغ است. [مصحح]

صدقه از اعمال بسیار مهم است که صاحبش را از جهنم باز میدارد، و گناهان را نابود میکند و از ورود به میادین فحشا مانع میشود و به کارها و امور خیر نزدیک میگرداند. حضرت عدی بن حاتم (رض) در حدیثی می فرماید که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: از آتش جهنم اجتناب کنید، پس صورت خویش را برگرداند باز فرمود: از آتش جهنم دوری کنید، سپس تا سه بار روی خویش را برگرداند تا این که ما چنین پنداشتیم که به سوی آن می نگرد و آنگاه فرمود: از آتش اجتناب کنید، اگر چه با نصف یک دانه خرما باشد و اگر کسی آن را هم نیافت با گفتار پسندیده. (صحیح بخاری: ک رقاق 11 / 417 از فتح، صحیح مسلم: ک زکوة 2 / 704).

و در حدیث مفصل حضرت معاذ (رض) آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «آیا تو را به راههای خیر راهنمایی نکنم؟ روزه سپر است و صدقه گناهان را از بین می برد، آنچنان که آب آتش را از بین می برد.»

همچنان از حضرت حذیفه (رض) روایت است که حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: گناه بر خورد نادرست فرد با اعضای خانواده و همسایگانش و مصارف بی مورد مالی اش به وسیله نماز، روزه و صدقه جبران میشود. (صحیح بخاری: ک مواقیت الصلاة). سائل: فقیری است که چیزی را نمی یابد لذا خود را بر دیگران پیش افکنده و طالب یاری آنان میشود. محروم: کسی است که باوجود ناتوانی از کسب و کار، از سؤال کردن هم پرهیز نموده و پاکی می ورزد تا بدانجاکه مردم او را توانگر پنداشته و بر او صدقه نمی کنند. به قولی دیگر: محروم کسی است که قحطی و بلای سختی به او رسیده باشد. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم صلی الله فرمودند: «مسکین کسی نیست که تو یک لقمه و دو لقمه و یک خرما و دو خرمایی به او می دهی ولی مسکین کسی است که توانگری را نمی یابد تا او را بی نیاز گرداند و کسی هم به حالش پی نمی برد تا به وی صدقه دهد.»

امام قرطبی میفرماید: «قول قوی تر در تفسیر (حق) در این آیه این است که مراد از آن فریضه زکات میباشد زیرا خداوند در سوره (معارج) میفرماید: «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ، لِّلْسَائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (المعارج: 24-25). «و آنان که در اموال شان حقی است معلوم برای سائل و محروم». حق معلوم همانا زکات است که شریعت مقدس اسلام؛ مقدار، جنس و وقت آن را بیان کرده است اما غیر آن از صدقات نافله، نه معلوم است و نه جنس و وقت معینی دارد.»

خواننده محترم!

توجه باید بعمل آید تا در تادیه زکات، صدقات و سایر مساعدت ها مالی به فقر از ریا جلوگیری بعمل آید و در این بابت احتیاط لازمی درپیش گرفته شود.

سفیان ثوری میفرماید: شنیده‌ام که یکی از بندگان خدا می‌خواهد در خفا کار نیکی انجام دهد، شیطان او را وسوسه می‌کند تا کارش را علنی گرداند، اما او بر شیطان مستولی می‌گردد، دوباره او را وسوسه میکند، و این تا بدانجا ادامه می‌یابد که در دل، دوست بدارد که برای انجام کارش مورد ستایش واقع شود، و بدین وسیله به زمره‌ی ریاکاران در می‌آید. پناه بر خدا از وسوسه‌ی شیطان.

شان نزول آیه 19:

1015- ابن جریر و ابن ابو حاتم از حسن بن محمد بن حنفیه (رح) روایت کرده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم دسته‌ای از سپاه اسلام را به یکی از میدان‌های جنگ فرستاد، آن‌ها فاتح و پیروز شدند و غنایم فراوان به دست آوردند و عده‌ای بعد از فراغت آن‌ها از تقسیم غنیمت آمدند. پس آیه «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» نازل گشت.

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ ﴿٢٠﴾

و در زمین مایه‌های عبرتی برای اهل یقین هست. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آيَاتٌ»: دلائل روشن. نشانه‌های آشکار. «لِلْمُوقِنِينَ»: برای اشخاصی که خواهان یقین هستند. کسانی که اهل یقین هستند.

تفسیر:

نشانه‌های قدرت و حکمت الهی در زمین، همراه با پیشرفت علم و کشف اسرار طبیعت، روز به روز آشکارتر می‌شود.

ابن کثیر فرموده است: یعنی در زمین دلایل دال بر عظمت و قدرت نمایان خالق مقرر است، دلایلی از قبیل انواع نباتات و حیوانات و جبال و دشت و دریاها و رودخانه‌ها، و اختلاف زبان و رنگ انسان و تفاوت عقل و خرد و درک انسان‌ها و سعادت و شقاوت، و ترکیبات بدیع خلق آنان، که همه بر قدرت و عظمت خدا دلالت دارند. (مختصر ۳/۳۸۴).

وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٢١﴾

و در وجود خود شما (نیز آیاتی است) آیا نمی‌بینید؟ (۲۱)

تفسیر:

طوری‌که گفته شد در خلقت و در آفرینش انسان آیات و براهینی است که عظمت و قدرت و صنع با استحکام پروردگار را ثابت ساخته به یگانگی وی دلالت میکند؛ زیرا هر که در آفرینش او تعالی ببیندش از عجایب قدرتش شگفت‌زده میشوند و ایمانش فزونی می‌یابد.

«فِي أَنْفُسِكُمْ»: همه جهاز‌های که در بدن انسان است، از جمله: قلب، جگر، گورده و دهها هزار کیلومتر رگهای بزرگ و کوچک، ده میلیون میلیارد سلول، حواسی همچون بینائی و شنوائی، لمسی و غیره... هر یکی از اینها نشانه‌های از عظمت است.

«أَفَلَا تُبْصِرُونَ؟»: مگر غافل شده‌اید و نمی‌بینید؟

ابن عباس میفرماید: منظور اختلاف زبان‌ها و رنگ‌ها و طبایع و سمع و بصر و عقل و دیگر عجایبی است که در انسان به ودیعه نهاده شده است. (تفسیر خازن ۴/۲۰۳) قتاده گفته است: هر کس در ساختار و ترکیب وجودی خود ببیندش در می‌یابد که فقط به جهت عبادت و پرستش خدا از این ساختار زیبا و انعطاف‌پذیری مفاصل برخوردار شده است.

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ﴿٢٢﴾

و روزی شما و آنچه وعده داده شده اید در آسمان است. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« مَا تُوعَدُونَ » : آنچه به آن وعده داده می‌شوید و آنچه از آن بیم داده می‌شوید .

تفسیر :

رزق و روزی مردم و همچنان اموری مانند مکافات و جزا، خیر و شر، و منافع و زیانهایی که الله سبحان و تعالی برای بندگانش وعده کرده در آسمان است؛ به طوری که همه در لوح محفوظ نوشته و مقدر شده است.

نباید فراموش کرد که: سرچشمه‌ی رزق، در آسمان است. که از جمله میتوان از (باران، نور، باد، ابر و هوا و...) نام برد.

فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ ﴿٢٣﴾

پس قسم به پروردگار آسمان و زمین که واقعاً او حق است همان گونه که خود شما سخن می‌گویید. (۲۳)

تفسیر :

مفسران گفته‌اند: این بیان بر سبیل تمثیل آمده است؛ یعنی به طور یقین روزی شما در آسمان تقسیم شده است، پس باید در مورد آن به خود تردیدی راه ندهید. مانند اینکه یک نفر می‌گوید: این مطلب حق است، همچنان‌که وجود تو در این مکان امری است حقیقی و هیچ شک و تردیدی در آن وجود ندارد. و همانطور که تو میبینی و میشنوی، آن هم محقق است. (البحر ۱۳۷/۸)

پس روزی مانند نطق و سخن گفتن است و در هیچ حالی انسان را ترک نمی‌کند. و در حدیث آمده است: «اگر انسان از روزی خود فرار کند، روزی او را مانند مرگ دنبال میکند». (تفسیر قرطبی ۴۳/۱۷).

نطق و سخن گفتن نعمت الهی است !

قدرت نطق و سخن گفتن، از جمله؛ بخشش‌ها و انعام‌ها خاصی پروردگار به انسان است که خداوند برای حقیقی بودن سخن و وعده‌ی خود، به سخن گفتن بشر مثل می‌زند. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قَاتِلَ اللهُ أَقْوَاماً أَقْسَمَ لَهُمْ رَبَّهُمْ، ثُمَّ لَمْ يَصْدُقُوا». «خداوند نابود سازد اقوامی را که پروردگارشان به آنان سوگند خورد اما باز هم تصدیق نکردند».

اصمعی می‌گوید: «از بصره بیرون آمده و به راه روان بودم که اعرابی‌ای بر من گذر کرد و از من پرسید: تو کی هستی؟ گفتم: از بنی اصمع هستم. گفت: از کجا آمده‌ای؟ گفتم: از جایی که در آن کلام رحمان خوانده میشود. گفت: پس بر من بخوان. شروع به خواندن «والذاریات» کردم و چون به آیه: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ﴾ [الذاریات: 22] رسیدم، گفتم: کافی است. آن‌گاه برخاست و به سوی شتر خویش رفت و آن را ذبح کرد و گوشتش را بر مردم تقسیم نمود آن‌گاه به شمشیر و کمان خویش دست برد و هردو را شکست، سپس پشت گردانید و رفت. و چون باهارون الرشید به حج رفتم، در حال طواف کردن بودم که بناگاه با شخصی روبرو شدم که مرا با صدای ضعیفی می‌خواند. چون به او نگریدم، متوجه شدم که او همان اعرابی است ولی رنگش زرد شده و بسیار نحیف و لاغر گشته است. پس بر من سلام گفت و بار دیگر از من خواست تا سوره: «والذاریات» را بر وی بخوانم.

شروع به خواندن آن کردم و چون به آیه: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾ (22) [الذاریات: 22] رسیدم، فریادی کشید و گفت: حقا که آنچه را پروردگار ما به ما وعده داده است، راست یافتم! سپس گفت: آیا غیر از این هم هست؟ پس خواندم: ﴿فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ [الذاریات: 23]. در این اثنا فریادی کشید و گفت: یا سبحان الله! چه کسی پروردگار جلیل را چنان به خشم آورده که او سوگند خورده است؟! شگفتا! سخنش را تصدیق نکردند تا به سوگند خوردن ناچارش کردند؟! پس این سخن را سه بار تکرار کرد و با آخرین بار، نفسش نیز همراه با آن بیرون آمد و جان به جان آفرین تسلیم کرد».

لطیفه زیبا:

آورده اند که عربی شنید یک نفر آیهی و فی السماء رزقکم و ما توعدون، فو رب السماء و الأرض اینه لحق مثل ما انکم تنطقون را می خواند، گفت: سبحان الله! چه کسی خدای جلیل را خشمگین کرده است، تا قسم بخورد! آیا او را در گفتارش تصدیق نکرده اند تا به قسم پناه ببرد؟ وای بر انسان! (تفسیر صفة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٤﴾

آیا داستان مهمانان گرامی ابراهیم (فرشتگان) به تو رسیده است؟ (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« ضَيْفٍ » : مهمانها . این کلمه برای مفرد و مثنی و جمع و مذکر و مؤنث بکار می رود ، مراد فرشتگانی است که به صورت انسان به پیش حضرت ابراهیم آمدند . « الْمُكْرَمِينَ » : بزرگواران .

تفسیر :

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: منظور از مهمانان، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است. (تفسیر قرطبی ۴۴/۱۷) از بس که در پیشگاه الله مکرم اند، به مکرمین موسوم شده اند.

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ﴿٢٥﴾

هنگامی که بر او وارد شدند و سلام گفتند و او جواب سلام گفت و فرمود که شما مردمی ناشناس میباشید. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« مُنْكَرُونَ » : افراد ناآشنا و ناشناس (ملاحظه شود: حجر / 62).

تفسیر :

ابن کثیر میفرماید: از این رو آنها را ناآشنا و بیگانه دانست که آنها به صورت جوانانی برانزده و نیکو صورت و با هیبت آمده بودند، به این سبب آنها را ناآشنا دانست. (مختصر ۳۸۵/۳)

ابو حیان در آیه مینویسد : بهتر آن است که بگوئیم حضرت ابراهیم اینگونه با آنان سخن نگفته است؛ چرا که این لحن کلام بسیار نامأنوس و عاری از هر گونه محبت و مهمان نوازی است. بلکه بهتر است که بگوئیم: ابراهیم این را در دل خود گفت، یا این که آن را به پیروان و غلامان خود گفته است، آن هم به صورت نهانی، و مهمانان آن را نشنیدند. (البحر ۱۳۹/۸)

فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ ﴿٢٦﴾

سپس به سوی خانواده‌اش بازگشت و گوساله ای فربه [وبریان شده] آورد. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«رَاغ» پنهانی رفت. «عَجَلٌ» عجل: گوساله. «سَمِينٌ» چاق و فربه.

تفسیر :

ابن قتیبہ فرموده است: زود نزد آنان برگشت؛ زیرا (رواغ) یعنی رفتن و برگشتن سریع نهانی. (زاد المسیر ۳۶/۸).

«فَجَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ» گوساله‌ای چاق و کباب شده را نزد آنان آورد. عجل یعنی گوساله، که تمام دارایی ابراهیم همان بود. و گوساله‌ای چاق را به منظور تکریم آنان آورد.

سلسله نسب حضرت نوح علیه السلام :

در آغاز باید گفت که: سلسله نسب حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از نه پشت به حضرت نوح می‌رسد یا به عبارت دیگر حضرت نوح، جد دهم حضرت ابراهیم علیه السلام است، حضرت ابراهیم بعد از گذشت ۲۱ قرن از طوفان حضرت نوح، در شهر «فدارام» که در کردستان فعلی عراق موقعیت دارد، متولد شده است. که در آن موقع شخصی به نام «نمرود» پادشاه آن مملکت بود و ادعای معبودیت می‌کرد و مردم آن زمان بیشتر بت پرست بودند.

مؤرخین می‌نویسند که: یکی از فضایل حضرت ابراهیم علیه سخاوت و مهمان‌داری بود. چند روزی بدون مهمان بود و از این جهت بسیار غمگین و ناراحت بود. روزی چند مهمان نجیب و مؤدب و زیبا اندام و با اخلاق به منزل حضرت ابراهیم تشریف آوردند، و حضرت ابراهیم علیه السلام به بسیار خوشحالی از آنان استقبال بعمل آورد: «فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعَجَلٍ حَنِيزٍ» (سوره هود: آیه ۶۹).

حضرت ابراهیم گوساله برپانی را برای مهمانان پوخت: «فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكَرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ» (سوره هود: ۷۰). «هنگامی که حضرت ابراهیم دید که آنان دست به سوی آن دراز نمی‌کنند و لب به غذا نمی‌زنند پیش خود فکر کرد که از جمله دوستان نیستند لذا از ایشان ترسید. مهمانان گفتند مترس ما فرشتگان خداییم و به سوی قوم لوط روانه شدیم» (تا آنان را هلاک کنیم و هم مأموریت داریم که به شما مژده تولد فرزندی به نام اسحاق از همسرت ساراخاتون بدهیم) و از همسر اسحاق نیز فرزندی به نام یعقوب متولد میشود، طوری که قرآن عظیم الشان در سوره «هود» میفرماید: «وَأَمْرًا تُهً قَائِمَةً فَضَحِكْت فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ» (سوره هود: ۷۱). «همسر ابراهیم ساراخاتون که در آنجا ایستاده بود (از شنیدن این خیر که آنان فرشتگان خدایند و غیر از مأموریت نجات برادرزاده شوهرش «لوط» و سایر مؤمنان از دست کفار، مژده تولد فرزندی به نام اسحاق از او و به دنبال وی تولد فرزندی نیز از همسر اسحاق به نام یعقوب) شادمان شد و خندید و تعجب کرد و گفت چگونه ما در این سن و سال دارای چنین فرزندی میشویم».

چنانکه خداوند متعال در سوره هود میفرماید: «قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ» (سوره هود: ۷۳).

(فرشتگان گفتند «آیا از کار الله تعجب می‌کنی ای همسر حضرت ابراهیم.

رحمت و برکات خداوند شامل حال شما است (ای خانواده حضرت ابراهیم، پس جای تعجب

نیست اگر به شما چیزی عطاء کند که به دیگران عطا نفرموده باشد.) بی‌گمان خداوند ستوده در همه افعال و بزرگواری در همه احوال است».

در نتیجه فرزندی از همسرش سارا خاتون حضرت ابراهیم متولد شد و او را به نام اسحاق نامگذاری کردند. چنانکه خداوند در سوره الصافات میفرماید: «وَبَشِّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ» (سوره الصافات: 112). «خداوند میفرماید: ما حضرت ابراهیم را به تولد اسحاق که پیغمبر و از زمره صالحان بود مژده دادیم». (برای مزید معلومات ملاحظه شود: کتاب: زندگانی پیامبران: مؤلف: استاد محمد شلماشی.).

فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٢٧﴾

پس آن را نزدیک ایشان نهادند گفت چرا نمی‌خورید؟ (۲۷)

تفسیر:

گوساله بریان شده را آورد و در پیش روی شان گذاشت و با مهربانی تعارف نمود و ایشان را به خوردن طعام فراخواند و گفت: چرا نمی‌خورید؟! «أَلَا تَأْكُلُونَ»؟ مگر نمی‌خورید؟ چرا نمی‌خورید؟

ابن کثیر فرموده است: آیه نشان دهنده‌ی لطافت طبع و برخورد کریمانه و خوش‌گفتاری است.

آیه آداب میزبانی و مهمان‌نوازی را به نظم کشیده است؛ زیرا بدون این که آنها دریابند، غذا را آماده کرد و منتی بر آنان نه نهاد و نگفت: اجازه بدهید برایتان غذا بیاورم، بلکه به سرعت و به گونه‌ای که آنها متوجه نشدند، آن را آماده کرد و بهترین غذای موجود را آورد که عبارت بود از کباب گوساله‌ی چاق و فربه، و آن را بر زمین نه نهاد و تعارف کرد و گفت: بفرمایید و نزدیک شوید. و به صورتی قاطعانه و آمرانه نگفت: بخورید که بر آنان گران آید، بلکه گفت: چرا میل نمی‌کنید؟ آن هم به صورت تعارف، همچنان که یک نفر به دوستش می‌گوید: بفرما و بر من منت بگذار و مرا رهین لطف و عنایت خویش قرار بده. (مختصر ۳/۳۸۵).

مهمان‌داری در اسلام:

ابن کثیر در فهم آیه مبارکه میفرماید که: در این آیه آدابی چند در خصوص پذیرایی از مهمانان از جانب میزبان ذکر شده، که از جمله اینست که از مهمان نباید پرسیده شود که آیه برای شما غذا بیاورم یا خیر، از همین جهت حضرت ابراهیم علیه السلام به پنهانی و آهسته رفت، و جهت پذیرایی آنان بهترین غذای را که میسر بود، تدارک دید، یعنی اینکه گوساله را ذبح و کباب نموده و خدمت مهمانان تقدیم داشت.

دوم اینکه مهمان را نباید به زحمت مواجه ساخت که آنان را بر سر سفره بخواهیم، در صورتیکه ممکن باشد کوشش بعمل آریم تا سفره را نزد در پیشروی مهمانان در جای که نشسته است، ببریم.

طوری که میفرماید: «فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ» همچنان از جمله «أَلَا تَأْكُلُونَ» معلوم میشود که در حین تقدیم غذا اصراری در خوردن غذا در میان نبود بلکه گفته شد که: آیا غذا نمی‌خورید؟ از این جمله معلوم میشود که با در نظر داشت اینکه شما نیازی به خوردن غذا ندارید ولی به خاطر ما قدری تناول فرماید.

حدود تشریفات برای مهمان:

نباید برای مهمان آن قدر تشریفات و تکلف اجراء شود که از حد معقول خارج شود. برای

آنکه تشریفات در کل مورد نهی قرار گرفته است. از حضرت ابن عمر رضی الله عنه روایت شده که میفرماید: **«نهینا عن التکلف»**.

یعنی: «ما از تکلف منع شده‌ایم.» برای تشخیص حد و مرز تکلف به عرف رجوع می‌شود، آماده کردن غذا برای مهمان باید به گونه‌ای باشد که متناسب باشد که از اسراف (زیاده روی) و بخل ورزی پرهیز گردد. پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: **«طعام الواحد يكفي الاثنين وطعام الاثنين يكفي الأربعة، وطعام الأربعة يكفي الثمانية.»** یعنی: «غذای یک نفر برای دو نفر و غذای دو نفر برای چهار نفر و غذای چهار نفر برای هشت نفر کفایت میکند.» [رواه مسلم وأحمد والترمذي و ابن ماجه].

رسول الله صلی الله علیه وسلم از خوردن غذای دو نفر رقابت کننده باهم (متباریان)، که هر کدام چنان عمل مینماید تا معلوم شود کدامیک در مهمان نوازی و پذیرایی و زیاده روی در آماده ساختن انواع و اقسام اغذیه بر دیگری برتری می‌یابد، نهی فرموده است. این کار به خاطر ریا و چشم و هم چشمی موجود در آن مکروه دانسته شده و برای آنکه شامل زمره ای **«أكل المال بالباطل»** خوردن مال بصورت باطل می‌گردد که خداوند نهی فرموده است.

دعای مهمان برای مهماندار :

دعایی که مهمان پس از فراغت خوردن غذا برای صاحب خانه میخواند باید در مطابق به هدایات اسلامی باشد. از حضرت انس رضی الله عنه روایت شده که نقل مینماید: **«أن النبي صلى الله عليه وسلم جاء إلى سعد بن عبادَةَ فجاءَ بِخُبْزٍ وَزَيْتٍ فَأَكَلَ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَفْطَرَ عِنْدَكُمْ الصَّائِمُونَ وَأَكَلَ طَعَامَكُمْ الْأَبْرَارُ وَصَلَّتْ عَلَيْكُمْ الْمَلَائِكَةُ»**. یعنی: «رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد سعد بن عباده رفتند و او نان و روغن آورد. پیامبر صلی الله علیه وسلم غذا را میل نموده و فرمود: «افطر عندکم...» روزه داران بر سفره‌ایتان افطار کنند و از غذایتان نیکوکاران بخورند و فرشتگان بر شما درود فرستند.» [رواه أبو داود وأحمد والدارمي وابن ماجه]

بعضی از علماء این دعا را تنها به هنگام افطار نمودن اختصاص داده‌اند ولی بیشتر آنان دعا را برای هنگام افطار و غیر آن جایز می‌دانند.

عبد الله ابن بسر روایت کرده که پدرش غذایی را برای پیامبر صلی الله علیه وسلم آماده ساخت و ایشان را دعوت کرده و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعوتش را اجابت فرمود. وقتیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم از صرف غذا فارغ شدند چنین فرمودند: **«اللهم اغفر لهم وارحمهم وبارك لهم فيما رزقتهم»** یعنی: «بارالها! آنان را بیامرزد و بر آنان رحم فرما و در آنچه روزیشان داده‌ای فزونی ده!» [رواه مسلم وأحمد والترمذي وأبو داود والدارمي].

بدرقه کردن مهمان مستحب است:

سنگ تمام مهمان نوازی و توجه مطلوب به مهمان و همراهی وی تا هنگام ترک منزل، بدرقه ای او است. حدیث صحیحی بر این موضوع در دست نیست. تنها سیره ای پیشینیان این امت و امامان آن در این رابطه وجود دارد که تنها به بیان نمونه ای از آن‌ها بسنده می‌کنیم: ابو عبید القاسم ابن سلام به دیدار امام احمد ابن حنبل رفت. ابو عبید می‌گوید: «وقتی که خواستم بر خیزم او نیز با من برخاست گفت: نه، چه کار می‌کنی، ای ابا عبدالله؟»

گفت: شعبی گفته است که کمال برخورد با دیدارکننده در آن است که با وی تا در خانه بروی و در رکابش باشی...».

فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشِّرُوهُ بِنِعْمَةِ رَبِّهِمْ ﴿٢٨﴾

و از این کار احساس ترس کرد. گفتند: نترس، و او را به پسر دانا مژده دادند. (۲۸)

تفسیر :

«أَوْجَسَ»: احساس ترس کرد. خوف و هراس به دلش راه یافت. البته حضرت ابراهیم علیه السلام این ترس و خوف را بدی‌شان میگوید (مراجعه شود: سوره: حجر / 52). علت خوف ابراهیم علیه السلام این بوده که برابر عرف آن زمان، اگر مهمان غذای مهماندار را نمی خورد، نشانه این بود که برای دشمنی و کار خطرناکی آمده است. (ملاحظه شود سوره: هود / 69 و 70).

ابو حیان گفته است: این مژده بیانگر آن است که زنده میماند و دانشمند نیز میشود. (البحر ۱۳۹/۸). و جمهور بر آنند که مژده‌ی تولد اسحاق را به او دادند؛ چون در سوره‌ی هود آمده است: «فَبَشِّرْ نَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ.»

فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صِرَّةٍ فَاصْبِرْ وَأَقْبَلَتْ عَجُوزًا مَعْتَمِرَةً ﴿٢٩﴾

پس همسرش (باشنیدن مژده فرزند) فریادکنان پیش آمد، و بر چهره خود زد و گفت (آیا پسری خواهم آورد در حالی که) پیرزنی نازا هستم؟! (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صِرَّةً»: فریاد. «صَكَّتْ»: سیلی زد، چک زد،

تفسیر :

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: همان‌طور که زنان از خبری مهم تعجب می‌کنند، او هم تعجب کرده و صورت خود را زد. (مختصر ۳۸۵/۳). امام جلال گفته است: در آن موقع در سن نود و نه سالگی بود، و ابراهیم در سن یک صد و بیست سالگی قرار داشت. (حاشیه‌ی تفسیر جلالین ۱۲۶/۴).

قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ﴿٣٠﴾

[فرشتگان] گفتند: پروردگارتو این چنین فرموده است، چون او باحکمت داناست. (۳۰) **تفسیر :**

فرشتگان برای ساره گفتند: پروردگارت همچنان گفته و طوری که به شما مژده دادیم مقدر کرده است. الله تعالی بر هر چیزی تواناست و هیچ امری او را ناتوان ساخته نمی تواند. او یقیناً در تدبیر و تقدیرش با حکمت است، هر چیزی را در جایش می نهد و به مصالح و منافع بندگان داناست.

پایان جزء بیست و ششم

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (31 الی 46) ادامه ی قصه وداستان ی پیامبران الهی ، از جمله حضرت ابراهیم، حضرت لوط، حضرت موسی و سایر پیامبران به بیان گرفته میشود .

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿٣١﴾

ابراهیم گفت: ای فرستادگان! (بعد از مژده، مأموریت شما چیست و) چه کار مهمی

دارید؟ (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَطْبُ»: کار، کار با ارزش و مهم. [یوسف/۵۱ خطبکن]، [حجر/۵۷]، [طه/۹۵]، منظور و هدف. [قصص/۲۳، خطبکما].
مفسر بیضاوی فرموده است: از این رو از آنها پرسید که میدانست آنها جز به خاطر امری بسیار مهم و بزرگ به صورت دسته جمعی اعزام نمیشوند. (تفسیر بیضاوی ۱۶۷/۴).

قَالُوا إِنَّا أُرْسِنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿۳۲﴾

گفتند: همانا ما به سوی قوم مجرم و گناهکار (یعنی قوم لوط) فرستاده شده‌ایم. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أُرْسِنَا»: فرستاده شده‌ایم. «قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ»: مردمی پلید کار، گناهکاران، از قوم لوط علیه السلام.

خواننده محترم!

بعد از اینکه حضرت لوط علیه السلام قبل از نبوت از ولایت فلسطین به طرف ولایت اردن رفت در شهر سدوم اقامت گزید.

ولایت اردن در آن زمان شامل پنج شهر بود که به آنها «موتفکات» می گفتند. «موتفکات» مشتق از افک است که به معنی وارونه کردن و زیر و رو شدن است و نیز به معنی دروغ است، چون دروغ قلب حقایق است گفته میشود.

زیرا مردم این ولایت بسیار بدکار و دروغگو و دور از دین و ناموس بودند و در نهایت به علت این رفتار بد که داشتند و دعوت حضرت لوط علیه را نپذیرفتند به عذاب سخت الهی گرفتار شدند و این پنج شهر بر اثر زلزله زیر و رو شدند.

زمانیکه حضرت جبرئیل با اراده و فرمان الهی به نزد لوط علیه السلام آمد و گفت: خداوند ترا به عنوان پیامبر این قوم انتخاب نموده است و شما مأمور تبلیغ خداشناسی به این قوم میباشید. حضرت لوط به فرمان الله تعالی را برای خداپرستی و پرهیز از کار بد دعوت کرد.

طوری که پروردگار با عظمت ما در مورد می فرماید: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۶۲﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿۱۶۳﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۶۴﴾ أَتَأْتُونَ الذِّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿۱۶۵﴾ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿۱۶۶﴾ قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَلُوطُ لَنَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ ﴿۱۶۷﴾ قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ ﴿۱۶۸﴾ رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ﴿۱۶۹﴾ (سورة الشعراء: 162-169). (البته من برای شما پیغمبر امین هستم. (163) پس از الله بترسید و از من اطاعت کنید. (164) و بر تبلیغ این رسالت از شما مزد و پاداشی نمی‌خواهم، مزد و پاداش من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. (165) آیا از (فطرت پاک) مردم جهان (مخالفت می‌کنید و زنان را گذاشته) به سراغ مردان میروید. (166) و همسران را که پروردگارتان برای شما آفریده است، می‌گزارید؟ بلکه شما مردم تجاوزکارید. (167) گفتند: ای لوط! اگر (از عیبجویی ما) دست برداری، حتما از بیرون رانده‌شدگان خواهی بود. (1683) (لوط) گفت: من از دشمنان (این) کارتان هستم. (169) ای پروردگارم! مرا و خانواده‌ام را از شر آنچه می‌کنند نجات ده.)

به تأسف باید گفت که تعداد قلیلی دعوت لوط را قبول و سایرین به تمرد و اعمال بد اخلاقی خویش ادامه دادند، که یکی از اینان خانم خود حضرت لوط بود، زمینه نزول عذاب الهی و پذیرفتن دعای لوط فراهم شد. «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنصُودٍ» (سوره هود: 82). «هنگامی که فرمان ما مبنی بر هلاک قوم لوط فرا رسید آن شهر و دیار را زیر و رو نمودیم و آنجا را با گل های متحجر و پیایی سنگباران کردیم». «مُسَوَّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَعِيدٍ» (سوره هود: 83). «سنگ هایی را که از سوی پروردگار تو نشان دار بودند و معلوم و مشخص شده بودند که به کجا و به چه کسی اصابت کنند و به چه نقطه و مکان معلومی نشانه روند. این چنین سنگ هایی از ستمکاران دیگر هم به دور نیست و هر گروه منحرف و ملت ستم پیشه ای چنین سرنوشتی در انتظارشان میباشد».

مؤرخین می نویسند که: به تعداد چهار صد هزار نفر در این پنج شهر هلاک شدند و اکنون جای این پنج شهر به بحرتبدیل شده که بنام «بحرالمیت» شهرت دارد. مطابق برخی از معلومات ها قبر حضرت لوط علیه السلام در فلسطین می باشد. (برای مزید معلومات مراجعه فرماید به کتاب: زندگانی پیامبران: مؤلف: استاد محمد شلماشی).

لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن طِينٍ ﴿٣٣﴾

تا بر آنان بارانی از سنگ - گل بر آنها بفرستیم. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حِجَارَةً مِّن طِينٍ»: سنگهایی از گل، سجیل، سنگ گل. [هود/۸۲]، [حجر/۷۴] با کلمه (سجیل = سنگ گل) بیان شده است و کیفیت آن بر ما معلوم نیست. مفسر ابو حیان فرموده است: سجیل عبارت است از گل پخته شده، مانند خشت که به صورت سنگ سخت در می آید. (البحر المحيط ۸/۱۴۰).

مُسَوَّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ﴿٣٤﴾

این سنگ ها، از جانب پروردگارت، برای اسرافکاران (در فسق و فجور) نشاندار شده بود. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُسَوَّمَةٌ»: دارای علامت و نشانه، نشاندار (ملاحظه شود: آل عمران / 14، هود / 83). «مسرفین» (سرف): اسراف کاران.

تفسیر :

مفسر صاوی فرموده است: در دهات لوط شش صد هزار نفر زندگی میکردند. جبرئیل بالش را در زیر زمین قرار داد و آن روستا را از جا کند و بالا برد تا حدی که ساکنان آسمان صدای آنها را میشنیدند. آنگاه آنها را زیر و رو کرد، سپس ساکنان آنها را سنگباران کردند. (حاشیهی صاوی ۴/۱۲۶).

فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٣٥﴾

پس هر که از مؤمنان در آن [شهرها] بود بیرون بردیم. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فِيهَا»: در شهرهای قوم لوط. «الْمُؤْمِنِينَ»: کسانی که ایمان داشته باشند، و آن عقائد است.

فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٣٦﴾
در آنجا جز یک خانه از مسلمانان نیافتیم. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَيْتٍ»: اهل یک خانواده یا خاندان. هدف خانواده یا خاندان لوط علیه السلام است.
«الْمُسْلِمِينَ»: کسانی که اسلام داشته باشند، و آن اعمال است، از قبیل: نماز و روزه.
مراد از این خانواده و یا خاندان، کسانی است که ایمان و اسلام را یکجا در خود گرد آورده و در گفتار و کردار فرمانبردار آفریدگار بوده‌اند.

تفسیر :

مجاهد گفته است: آنها عبارت بودند از خود لوط و دو دخترش. اما هدف آیه بیان اندک بودن مؤمنان رهیده از عذاب و بسیاری کافران نابود شده میباشد. امام جلال گفته است: به ایمان و اسلام توصیف شده‌اند، یعنی قبلاً تصدیق داشتند و عملاً به انجام عبادت اقدام کردند. (تفسیر جلالین ۲۰۵/۴).

وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٣٧﴾

و در آنجا نشانه‌ای برای کسانی که از عذاب دردناک میترسند، باقی نهادیم. (۳۷)

تفسیر :

الله تعالی در آن قریه نشانه آشکاری را باقی گذاشت که بر قدرت، عظمت و قهر اوتعالی بر دشمنان دلالت کند و این پندی از جانب وی بود؛ برای کسانی که از عذاب دردآورش میترسند.

ابن کثیر فرموده است: معنی آیه «وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً» این است: عذاب و آزار نازل شده بر آنان را علامت عبرت قرار دادیم، و جایگاه آنها را به صورت دریاچه‌ی بدبو و ناپاک درآوردیم و این برای مؤمنانی که از عذاب دردناک میترسند، مایه‌ی عبرت شد. (مختصر ۳۸۵/۳).

یادداشت :

امام رازی گفته است: در داستان حضرت ابراهیم تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم مکنون است، به این معنی که دیگر پیامبران نیز مانند او بودند. و داستان ابراهیم را از این رو انتخاب کرده است که او پیشوای پیامبران است و پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در بعضی از امور از سنت او پیروی می‌کند. و نیز قصه متضمن انذار و برحذر داشتن قوم او میباشد؛ چون گویای جریان سنگباران گناهکاران گمراه کننده است. (تفسیر کبیر ۶۶۶/۷).

وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٣٨﴾

و [نیز] در [قصه] موسی چون او را با دلیلی آشکار به سوی فرعون گسیل داشتیم. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُلْطَانٍ مُّبِينٍ»: قدرت آشکار. مراد معجزات موسی علیه السلام است، از قبیل عصا و ید بیضاء (ملاحظه شود سوره: هود/96، مؤمنون / 45، غافر / 23).

تفسیر :

بلی! در قصه ی موسی علیه السلام و سایر پیامبران (سلام الله علیهم) برای اهل عقل، پند و اندرز و رهنمود و دعوت به سوی حق و دوری از پلیدی و گنهکاری است. الله سبحان و تعالی به موسی علیه السلام قدرت و شوکت عطا فرمود و با دلایل و براهین

گویا، او را به نزد فرعون و پیروانش روانه کرد، تا پیام آسمانی را به آنان برساند. (تفصیل بحث را میتوان در سوره شعراء آیات 27 و 34) مطالعه فرماید.

فَقَوْلِي بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿٣٩﴾

سپس رو به سپاه خویش برگشت و گفت [او] ساحر یا دیوانه است. (۳۹)

تفسیر :

فرعون با تکبر رو گشتاند و با غروری که از نیرومندی به وی دست داده بود اعراض کرد و درباره موسی علیه السلام گفت: او جادوگری است که در عقلش خلل وارد آمده یا دیوانه‌ای است که عقلش را از دست داده است.

فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿٤٠﴾

ما هم او و لشکریانش را (به قهر خود) گرفتار کردیم و آنها را در بحر انداختیم در حالیکه او سزاوار سرزنش بود. (۴۰)

تفسیر :

خداوند قهار فرعون و لشکریانش را به قهرش گرفت و در بحر غرق نمود. بلی! فرعون اعمال کفر، تکذیب و سرکشی را به اندازه‌ای انجام داده بود که مورد ملامت قرار می‌گرفت.

وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ﴿٤١﴾

همچنین در (قصه ی) عاد (نیز عبرتهایی است) وقتی تند باد بی‌خیر و برکت را بر آنان فرستادیم. (۴۱)

تفسیر :

در سرگذشت قوم عاد و نابودی آنان اندرزهایی و نصایحی برای اندیشمندان وجود دارد؛ آنگاه که الله تعالی بر آنان بادی را فرستاد که خیر و نفعی را با خود نداشت، زیرا چنین بادی نه باران با خود داشت و نه سبب تلقیح و باروری درختان میشود. بلکه فقط ویرانگر بود. و به دبور موسوم است. در خبر صحیح آمده است: «من به باد صبا نصرت یافتم و عاد به دبور نابود شد».

مفسران گفته‌اند: آن باد به «باد نازا» موسوم شده است؛ چون همچون زن خشک است که هیچ حملی ندارد. آن باد نیز نه خیری دارد و نه برکتی، و چون باران با خود ندارد، به زن نازا تشبیه شده است. (تفسیر صفوة التفاسیر).

مَا تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَنتَ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْتَهُ كَالرَّمِيمِ ﴿٤٢﴾

بر هر چیزی که می‌وزید آن را باقی نمی‌گذاشت مگر اینکه آن را چون استخوان پوسیده می‌گردانید. (۴۲)

تفسیر :

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: الرمیم: یعنی چیز پوسیده و از بین رفته. و سدی گفته است رمیم: یعنی خاک و ماسه‌ی له شده. (تفسیر خازن ۲۰۵/۴). همان‌گونه که خداوند متعال فرموده است: «تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا».

مفسران گفته‌اند: بادی که بر آنان نازل شد عبارت از تند باد شدیدی بود که با صدای بلند و سرعتی بیش از حد که هشت روز تمام ادامه داشت، بر آنان وزید. بادی که تعمیرات و خانه‌ها را ویران میکرد و این باد چنان از قوت و شدت برخوردار بود که: انسان رابه هوا بلند میکرد، طوریکه مانند پرنده به نظر می‌آمد، آنگاه جسد و لاشه‌ی مردار او را به

زمین می انداخت.

وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٤٣﴾

و نیز در قصه قوم ثمود عبرتی است، و قتیکه به ایشان گفته شد: تا مدتی (از نعمت های دنیا) مستفید شوید. (و سپس منتظر عذاب). (۴۳)

تفسیر :

در داستان قوم ثمود و نابودی آنان نصیحتی برای پند پذیران است؛ آنگاه که برای آنان گفته شد: از نعمت هایی که خداوند مَنّان برای شما ارزانی نموده بهره جویید.

فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿٤٤﴾

سپس از فرمان پروردگارشان سرکشی کردند در نتیجه صاعقه (مرگ) آنان را فرا گرفت در حالیکه نگاه می کردند. (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَتَوْا» سرکشی کرد.

تفسیر :

ابن کثیر گفته است: آنها سه روز در انتظار عذاب بودند و در صبح روز چهارم بر آنان نازل شد. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۸۶).

مفسر آلوسی فرموده است: حضرت صالح علیه السلام به آنها وعده داده بود که بعد از سه روز عذاب بر آنان نازل میشود و گفته بود: فردا چهره شما زرد و رنگ پریده میشود. و پس فردا سرخ و در روز سوم سیاه میشود. آنگاه در صبح عذاب بر شما نازل میشود. و چون علامت های بیان شده را مشاهده کردند، خواستند او را به قتل برسانند، اما الله تعالی او را نجات داد. و در روز چهارم به وسیله صایقه آسمانی نابود شدند. (روح المعانی ۱۶/۲۷)

فَمَا اسْتَبَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ ﴿٤٥﴾

در حالیکه نه هیچ توانایی برخاستن داشتند و نه هیچ یار و مددکاری یافتند. (۴۵)

تفسیر :

آنگاه که از اثر عذابی که از جانب خداوند که به آنان رسیده بود توان برخاستن را نداشتند، نمی توانستند از سرنوشت خود بگریزند و از خویشتن دفاع کنند.

وَقَوْمِ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٤٦﴾

همچنین قوم نوح را قبل از آنها هلاک کردیم، چرا که قوم فاسقی بودند. (۴۶)

تفسیر :

الله تعالی قوم نوح علیه السلام را پیش از امت های یاد شده عذاب نمود؛ زیرا آنان از حدود الهی تجاوز کردند و در عصیانگری زیاده روی نمودند.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (47 الی 60) نشانه های هستی در اثبات وحدانیت و قدرت الهی را به بحث گرفته است .

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ﴿٤٧﴾

و آسمان را توانمندانه برافراشتیم و یقیناً ما وسعت دهنده ایم. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَيَّدُ» قدرت و قوت.

تفسیر :

خداوند سبحان آسمان را مرتفع ساخت و برابر داشت، بنایش را با توانایی و نیروی خویش استحکام بخشید و ساختمان و اطرافش را وسعت داد. حضرت ابن عباس(رض) گفته است: «بَأَيَّدُ» یعنی با قدرت و نیرو و توانایی. (تفسیر ابن جوزی ۴۰/۸).

یک تعدا د مفسر آن در مورد کلمه «أَيَّدُ» نوشته اند که : «أَيَّدُ» هم می‌تواند جمع «أَيَّدُ» به معنای دست باشد، همانند آیه «أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبِيْطُشُونَ بِهَا» (اعراف، 195) و هم می‌تواند مصدر، به معنای قوَّت و قدرت باشد. چنانکه در قرآن عظیم الشان از این ریشه، کلمه های مختلفی به معنای تأیید آمده است، مانند: «هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ» (انفال، 62).

«وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ» و ما همواره آسمان را توسعه و گسترش می‌دهیم، و زمین و فضای محیط به آن از قبیل آب و هوا همانند حلقه‌ی کوچکی است در یک بیابان وسیع. چنین امری در بعضی احادیث نیز آمده است. (با چشم بصیرت به عظمت عالم هستی بنگر تا عظمت خالق را دریابی. این زمینی که بر آن قرار دادی جز یک ذره‌ی کوچک و نقطه‌ی شناور در این گیتی وسیع نیست و جز خدا احدی از وسعت آن خبر ندارد، خدای ایجاد کننده و خالق انسان. با خواندن این آیه: «وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ» عظمت جهان هستی را در نظر بیاور و همراه بائناگویان و تسبیح خوانان، با قلب و زبان به ثنا و تمجید خداوند سبحان پرداز.) و حضرت ابن عباس(رض) گفته است: «لَمُوسِعُونَ» یعنی قادر هستیم. از وسع به معنی توانایی آمده است.

وَ الْأَرْضَ فَرَشْنَا هَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ ﴿٤٨﴾

و زمین را هموار کردیم پس چه خوب هموار کننده‌ایم. (۴۸)

تفسیر :

الله متعال زمین را فرشی برای مخلوقات مقرر داشت، آن را گهواره‌ای ساخت و برابر نمود تا هر مخلوقی بر روی آن استقرار یابد. آری! خداوند مَنان زمین را چگونه هموار داشته و چه خوب گهواره‌ای ساخته است.

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٤٩﴾

و از هر چیزی دو نوع (جفت و جوره) آفریدیم تا شما پند گیرید. (۴۹)

تفسیر :

خداوند پاک از همه انواع مخلوقات دو نوع مختلف نر و ماده را مقرر داشت تا شما یگانگی و عظمتش را به یاد آورید. بدین‌گونه که همه مخلوقات جفت اند اما حق تعالی یگانه است، دومی ندارد، شریکی برایش نیست و از همسر و فرزند منزّه و مبرّاست.

فَقِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٥٠﴾

پس به سوی الله بگریزید که من شما را از طرف او بیم دهنده ای آشکاری هستم. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فِرُّوا» : بگریزید . هدف گریختن از کفر و بت‌پرستی، به سوی الله شناسی و یکتاپرستی ، و از گناهان و سیئات ، به سوی عبادات و حسنات است . خلاصه گریز از

موجبات عذاب و شقاوت ، به سوی موجبات نعمت و سعادت . « مُبِينٌ » : آشکار . یعنی پیغمبری من با دلایل و معجزات ، روشن است ، و برای شما ناشناخته نیست .

تفسیر :

پس ای بندگان! از عذاب خداوند متعال با انجام طاعات به سوی رحمتش بگریزید . به یقین ای مردم! من یعنی پیامبر بیم دهنده‌ای هستم که با حجتی قوی، سخنی راست و بیم‌دانی آشکار شما را از عذاب حق تعالی می‌ترسانم.

ابو حیان در تفسیر البحر می نویسد: فرار کردن به سوی خدا یعنی ایمان آوردن و امتثال فرمان او . از این رو آن را به فرار تعبیر کرده است تا یادآور شود که مجازات و عذاب انسان را تعقیب میکند و شایسته است از آن فرار نماید . پس بر حذر داشتن و استدعا را با هم می‌رساند . مانند فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم «هیچ پناهگاه و محل نجاتی از تو جز به سوی تو نیست و نجات دهنده‌ای از عذابت نیست جز تو» . (البحر ۸/۱۴۲) .
ابن جوزی در تفسیر خویش فرموده است: یعنی از کفر و عصیان بگریزید که موجب عذاب است، و به ایمان و طاعت که موجب ثواب و پاداش است، رو بیاورید . (تفسیر ابن جوزی ۴۱/۸) .

وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٥١﴾

و با الله معبودی دیگر قرار ندهید، یقیناً من از سوی او بیم دهنده‌ای آشکاری هستم . (۵۱)

تفسیر :

خازن فرموده است: از این رو در امر به طاعت و نهی از شرک لفظ را تکرار کرده است تا به مردم بیاموزد همان طور که عمل بدون ایمان سودی ندارد، ایمان بدون عمل نیز مفید نیست . و جز کسی که آن دو را با هم دارد، بهره‌مند نمی‌شود و نجات نمی‌یابد . (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی) .

كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿٥٢﴾

همچنین هیچ پیامبری بر کسانی که پیش از اینان بودند نیامد مگر اینکه گفتند: جادوگر یا دیوانه است! (۵۲)

تفسیر :

این آیه مبارکه بمثابة نتیجه‌گیری از آیات گذشته و به عنوان دل‌داری پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده اگر مشرکان مکه با تو چنین برخوردهایی می‌کنند، بدان که پیش از اینان نیز با پیامبران پیش از تو چنین برخوردهایی را داشته‌اند .

متهم کردن پیامبران به جادوگر و دیوانه :

متهم ساختن پیامبران الهی به دیوانگی، و جادوگری چیزی جدید نبود که رسول الله صلی الله علیه وسلم را بدان متهم می‌ساختند، بلکه این یکی از شیوه‌های منطق مخالفین و معاندین ادیان الهی و آسمانی است که وقتی در برابر قدرت معنوی و غیبی پیامبران عاجز می‌گردیدند، به عجله بدین منطق و شیوه همیشگی خویش تمسک می‌ورزیدند و پیامبران الهی را گاهی به سحر و گاهی به شاعری و گاهی به جنون و کهانیت (کاهن بودن) و امثال این عناوین متهم میکردند .

پروردگار با عظمت ما در آیه (52 سوره الذاریات) می‌فرماید: «همچنین هیچ پیامبری بر کسانی که پیش از اینان بودند نیامد مگر اینکه گفتند: جادوگر یا دیوانه است!»
طوری‌که یاد آور شدیم: اتهام زدن یکی از ابزار و سلاح مقابله مشرکان بر انبیاء الهی بود،

طوریکه در طول تاریخ عالم بشریت هیچ پیامبر را از اتهام جادوگر، ساحر و مجنون در امان نه مانده است.

«كَذَلِكَ» یعنی: کار بر همین منوال ادامه دارد که: «مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» یعنی: هیچ گاه برای امتهای پیش از آنان کفار مکه پیامبری نیامده است مگر آنکه گفته اند او ساحر و حيله گر است یا مجنون یعنی کسی که یا مجنون است، که همانا از نعمت بی بهره می باشد، و چیزی را درک کرده نمی تواند.

اتهام دیگری که بر رسول الله صلی الله علیه وسلم می بستند همانا افترا دیوانگی و جنون است، طوریکه قرآن عظیم الشأن میفرماید: «وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» (آیه 6 سوره حجر) (و کفار گفتند: ای کسیکه (ادعا داری) ذکر (الهی) بر او نازل شده! به یقین تو دیوانه‌ای!).

این جمله از سخنان بود که: کفار از باب تمسخر و استهزاء به رسول الله صلی الله علیه وسلم و کتاب نازل بر او گفته اند.

مفسرین میفرماید که: «لَمَجْنُونٌ» به معنای بی عقل نیست، بلکه به معنای جن زده است. همانطوریکه کلمه «دیوانه» به معنای دیورده است و در جاهلیت اعتقاد داشتند که شاعر به خاطر ارتباطی که با جن دارد می تواند شعر بگوید.

أَتَوَصَّوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَٰغُونَ ﴿٥٣﴾

آیا همدیگر را به این [سخن] سفارش کرده بودند [نه] بلکه آنان قومی طغیانگرند! (۵۳)
تفسیر:

آیا پیشینیان، متأخران را به تکذیب پیامبران وصیت کردند و از این رو همه آنان به تکذیب اتفاق کرده اند؟ چنین نیست، بلکه آنان قومی اند که در عصیانگری از حد گذشتند، دل های آنان را شبهه فرا گرفته و در اعمال خود به تکذیب و کفر توافق دارند. بنابر این سخن متأخران مانند متقدمان است.

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ ﴿٥٤﴾

پس، از آنان روی بگردان که تو سزاوار نکوهش و ملامتی نیستی. (۵۴)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَلُومٌ» سزاوار سرزنش.

وَذَكَرْنَا لِلذِّكْرِى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٥﴾

و پیوسته پند ده یقیناً که پند دادن به مؤمنان سودمند است. (۵۵)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«الذِّكْرِى»: موعظه حسنه. پند و اندرزی که انسان را به یاد الله می اندازد و موجب تقویت ایمان و افزایش تقوا می گردد.

تفسیر:

یعنی پند و اندرز بده، چرا که پند و اندرز به مؤمنان سود می رساند (و کاری می کند که الله سبحان و تعالی را فراموش نکنند، و پیوسته بر ایمان و یقینشان بیفزایند).

شأن نزول آیه 55:

1016- ابن منیع وابن راهویه وهیثم بن کلیب هرکدام در «مسند» خود از طریق مجاهد از علی (رض) روایت کرده اند: چون «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ» پس از این ها روی

بگردان و تو هرگز در خور ملامت و نکوهش نیستی» (ذاریات: 54) نازل شد. و به پیامبر خود دستور داد که از ما روی بگرداند.

هیچکس در بین ما باقی نماند، مگر این که به هلاکت خود یقین پیدا کرد. پس خدای بزرگ و توانا آیه «وَدَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» را نازل و دل‌های ما را شاد کرد.

1017- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: چون «فَقَوْلَ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ» نازل شد. اصحاب غمگین شدند و فکر کردند وحی منقطع و عذاب پدیدار گشت. پس آیه «وَدَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» نازل شد. (طبری 32260 این مرسل و ضعیف و متن منکر است.)

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾

و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا عبادت کنند. (۵۶)

تفسیر :

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: «إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» یعنی تا عبادت مرا به میل و رغبت و یا با اجبار و اکراه به جا آورند. مجاهد گفته است: یعنی تا مرا بشناسند. (تفسیر قرطبی ۵۵/۱۷). و رازی گفته است: بعد از این که حال تکذیب کنندگان را بیان کرد، با این آیه زشتی عمل آنها را نشان می دهد؛ چون با این که خدا آنان را خلعت هستی بخشیده است، آنها پرستش او را کنار گذاشتند. در صورتی که هدف از آفرینش آنها چیزی جز عبادت نیست. (تفسیر رازی ۶۸۵/۷).

عبادت :

عبادت اسم جامعی است که تمام آنچه را که الله تعالی دوست می دارد و به آن خوشنود می گردد در بر میگیرد اعم از عقاید و اعمال قلوب و اعمال جوارح و همه اعمالی که بنده را به الله تعالی نزدیک می کند.

بنابر این همه آنچه که الله تعالی در کتابش و سنت رسولش محمد صلی الله علیه وسلم مشروع قرار داده در تعریف عبادت داخل است، عبادت انواع مختلفی دارد، بعضی عبادات قلبی است، مانند: ارکان ششگانه ایمان، ترس، رجاء، توکل، رغبت، رهبت و غیره، و بعضی عبادات ظاهری است، مانند: نماز، زکات، روزه و حج. عبادت صحیح نمی شود مگر اینکه بر دو اصل مبتنی باشد.

اول: اینکه خالص برای الله انجام گیرد و به او شرک آورده نشود. طوریکه میفرماید: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ» (سوره البینه: 5). «درحالی که به ایشان دستور داده نشده بود مگر اینکه مخلصانه و حقاقتاً خدا را پرستند و نماز بر پا دارند و زکات بپردازند و این است آیین راستین». دوم: پیروی از رسول الله صلی الله علیه وسلم به این شکل که بنده مثل پیامبر صلی الله علیه وسلم عمل کند بدون اینکه چیزی از آن کم کند یا به آن بیفزاید، و این معنای گواهی محمد رسول الله است. لذا میفرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» (سوره آل عمران: 31). «بگو اگر خدا را دوست میدارید از من پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد و گناهان شما را برایتان بیامرزد». و میفرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (الحشر: 7). «و آنچه رسول (خدا) به شما بدهد،

آن را بگیرید. و از آنچه که شما را از آن باز دارد اجتناب کنید».

عبودیت کامل متحقق نمی شود مگر به دو چیز:

اول: کمال محبت الله، به طوری که بنده محبت خدا و محبت آنچه که در نزد خدا محبوب است را بر محبت هر چیز دیگری مقدم بدارد.

دوم: کمال عاجزی و کرنش برای الله به طوری که بنده در تنفیذ اوامر و اجتناب از نواهی همواره در برابر او خاضع و فرمانبردار باشد.

پس عبودیت آن است که کمال محبت و کمال خضوع و تَذَلُّل و خوف و رجاء در آن جمع باشد، و بنده زمانی به محبت و خوشنودی خدا میرسد که عبودیت را به شکل کامل آن انجام دهد. پس خداوند دوست دارد که بنده اش با انجام فرایضی که او را بدانها مکلف کرده خود را به او نزدیک کند و هر چه بنده عبادت مستحب بیشتر انجام دهد به خدا نزدیک تر میشود و منزلت او در نزد پروردگار با عظمت بالاتر می رود، و به فضل و رحمت او تعالی این تقرب از اسباب رسیدنش به بهشت خواهد گردید.

مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ ﴿٥٧﴾

من از آنان هیچ رزقی نمی خواهم، و نمی خواهم که مرا طعام دهند. (۵۷)

تفسیر:

امام بیضاوی در تفسیر این آیه مبارکه فرموده است: منظور یادآوری این نکته می باشد که شأن و موقعیت خدا با بندگان مانند وضع مالکان با بردگان نیست؛ چون مالکان به منظور یاری جستن و بهره گیری در امور معاش، بندگان را در اختیار میگیرند. (تفسیر بیضاوی ۱۶۸/۴)

بناءً الله تعالی می فرماید: نمی خواهم آن طور که مالکان از بندگان کمک می گیرند، از شما یاری بجویم. پس به عبادت من مشغول شوید که به خاطر آن خلق شده اید.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴿٥٨﴾

بی گمان خداوند است که روزی بخش نیرومند استوار است. (۵۸)

تفسیر:

«ذُو الْقُوَّةِ»: دارای نیرو. «الْمَتِينُ»: دارای نیروی فراوان. تأکید (ذُو الْقُوَّةِ) است. تأکید (ذُو الْقُوَّةِ) است. و به معنای ثابت و استوار است، یعنی اینکه الله تعالی «هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ» در توان روزی رسانی کمبودی ندارد، و با گذشت زمان، قدرت روزی رسانی خداوند تقلیل نمییابد و کم رنگ هم نمیشود.

چی زیبا میفرماید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلُّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر الله است! او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می داند؛ همه اینها در کتاب آشکاری ثبت است! (هود/6)

در حدیث شریف قدسی از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم روایت شده است که خداوند متعال فرمود: «یا ابن آدم، تفرغ لعبادتي أملاً صدرك غني وأسد فقرك وإلا تفعل ملأت صدرك شغلاً ولم أسد فقرك». «ای فرزند آدم! برای عبادت من فارغ شو، که در آن صورت سینهات را از توانگری و بی نیازی پر می سازم و در فقر را به رویت می بندم ولی اگر چنین نکنی، سینهات را از گرفتاری پر می سازم و در فقرت را نیز نمی بندم».

خواننده محترم !

طوری که در آیه 56 خواندیم: «من جنّ و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند.»

انسان دارای دو بُعد جسمی و روحی است که خداوند متعال جسم را مرکب و ابزار روح - جهت تعالی و تکامل و انجام عبادات- قرار داده است. اگر جسم نباشد روح به تنهایی امکان عبادت را ندارد. همچنان جسم نیز چون مادی است، برای قوام و بقای خود ضرورت به غذا، آب، هوا و... دارد که همگی از امور مادی هستند و اگر به جسم، آب و غذا و هوا نرسد فرسوده شده و از بین می رود، آن گاه روح بدون ابزار و اسباب مادی قادر به انجام عبادات و کارهای معنوی نیست و هدف آفرینش انسان محقق نخواهد شد، پس رزق و روزی برای جسم امری ضروری و حیاتی است.

دین مقدس اسلام برای انسان در یک جمله زیبا شعار ذیل قرآنی مطرح نموده است: «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (سوره فجر، آیه ۳۹) بهره انسان را منحصرأ در کوشش و کار قرار میدهد.

بنابر این، بر انجام کسب و کار، جهت به دست آوردن روزی حلال فراوان تأکید شده است، تا جسم قوام و بقا داشته باشد و انسان بتواند پروردگار را عبادت نماید.

در حقیقت، عبادت و کسب رزق و روزی لازم و ملزوم یکدیگرند؛ طوری که در فوق یاد آور شدیم که: روح بدون جسم قادر به انجام عبادت نیست و جسم هم بدون غذا دارای قوام و ثبات نیست؛ از این رو خداوند سبحان بعد از بیان هدف آفرینش انسان، بحث رزق و روزی را مطرح نموده و میفرماید: «خداوند روزی دهنده و صاحب قوت و قدرت است.»
خواننده محترم !

این همه اصرار که در اعتدال طلب روزی به عمل می آید، به این معنا نیست که اسلام جلوی تلاش را بگیرد. برخی افراد سست و بی حال با اتکا به تعبیراتی همانند آیه ۶ سوره هود که میفرماید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا:» «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست.» یا روایاتی که روزی را مقدر و معین میدانند، چنین می‌اندیشند که لزومی ندارد انسان برای تهیه معاش، زیاد تلاش کند، زیرا روزی مقدر است و به هر حال به انسان میرسد. درحالی که مختصر آشنایی با قرآن و احادیث نبوی برای پی بردن به این حقیقت کافی است که اسلام پایه هرگونه بهره‌گیری مادی و معنوی انسان را کوشش می‌شمرد تا آنجا که در جمله شعارگونه قرآنی: لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (سوره فجر، آیه ۳۹) بهره انسان را منحصرأ در کوشش و کار قرار میدهد.
ما هم می‌گوییم روزی هرکس مقدر و ثابت است، ولی در عین حال مشروط به تلاش و هرگاه این شرط حاصل نشود مشروط نیز از میان خواهد رفت.

میعاد اجل و رزق :

اجل و رزق انسانها مانند سائر چیزها به قضاء و قدر ارتباط دارد، خداوند به کسی که از بندگان خویش بخواهد روزیش را فراخ می‌گرداند و از کسی که بخواهد روزیش را تنگ میسازد، چنانچه میفرماید: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (الأعراف: 34). (و برای هر امتی اجلی (مقرر) است، پس چون اجلشان آید نه ساعتی پس میشود، و نه پیش میشود.) و در (سوره العنکبوت) میفرماید: «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (الله روزی را برای هر

کس از بندگانش که بخواهد گشاده می‌گرداند، و برای هرکس که بخواهد تنگ میگرداند. چون الله به هر چیزی داناست.)

اسبابی که باعث زیادت و یا کمی عمر و رزق انسان می‌گردد:

عمر و رزق از جمله چیزهایی است که الله تعالی آنرا مقدر نموده است، و به قضاء و قدر خداوند بوجود می‌آید، با آنهم عمر و رزق مانند سایر چیزها دارای اسباب دینی، و اسباب طبیعی و مادی می‌باشد. و این اسباب تابع قضاء و قدر خداوند بوده و هیچ سببی از اسباب بر قضاء و قدر خداوند سبقت نمی‌کند بلکه تابع قضاء و قدر خداوند می‌باشد.

اسباب دینی :

از جمله اسباب دینی برای زیادتی عمر و رزق انسان تقوا و خوف و ترس بنده از الله تعالی و نیکوکاری به مخلوق خداوند می‌باشد مخصوصاً نیکی نمودن به اقارب انسان چنانچه رسول الله صلی الله علیه و سلم میفرماید: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ رِزْقُهُ، أَوْ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ -أَيِ يُطِيلَ فِي عُمُرِهِ-، فَلْيَصِلْ رَحْمَةً».

«کسی که دوست دارد خداوند در رزق وی فراخی کند و عمرش را طولانی نماید رحم خویش را وصل کند». (صحیح بخاری، حدیث (5986) و صحیح مسلم حدیث (25579)). زیرا که خداوند بنده خویش را از جنس عملش پاداش می‌دهد بناءً کسی که رحم خویش را وصل می‌کند خداوند رزق و اجلش را وصل مینماید باین معنی که خداوند در رزقش برکت می‌گزارد و عمرش را طولانی میگرداند و عکس آن، کسی که قطع صلۀ رحم مینماید خداوند در رزق و عمرش کوتاهی می‌آورد، یعنی رزق وی را کم و عمرش را کوتاه می‌سازد.

الله تعالی میفرماید: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿٢﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ﴿٣﴾ (الطلاق: 2-3)». «و هر که از خداوند بترسد (خدا) برایش راه بیرون شدن از مشکل رافراهم می‌سازد. و او را از طریقی که گمان نکند روزی می‌دهد».

و از اسباب دینی برای کوتاهی عمر، ظلم و بغاوت بر انسانها است؛ شخص باغی بزودی هلاک می‌گردد، و خداوند از عملکرد ظالم غافل نمی‌باشد و او را در دنیا به کمی عمر مجازات می‌کند.

از جمله اسباب دینی برای کمی رزق، معاملات حرام سودی، خیانت نمودن، خوردن مال یتیم، و مال مردم به باطل است.

انسان فکر می‌کند که این کارها رزقش را زیاد می‌گرداند از اینرو با جرأت تمام به این کارها مبادرت می‌ورزد مگر خداوند به عکس عقیده اش روزی او را تنگ می‌سازد چنانچه میفرماید: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ» (سوره البقرة: 276). «خداوند سود را نابود می‌سازد و صدقات را افزون می‌گرداند».

معاملات ربوی عمر شخصی معامله کننده را کوتاه می‌گرداند و برکت را از مالش میبرد، اگر در ظاهر امر استفاده محدودی نماید مگر در نتیجه سبب کمی و بی‌برکتی در مالش میشود مثلیکه برای صدقه دهنده خداوند دروازه های رزق را باز میکند، چنانچه رسول الله صلی الله علیه و سلم میفرماید: «مَا نَقَصَ مَالٌ مِنْ صَدَقَةٍ» «صدقه مال صدقه دهنده را کم نمی‌کند». (صحیح مسلم).

بهمین قسم خیانت، چل و فریب، تزویر، خوردن مال یتیم و اوقاف از جمله بزرگترین اسباب از بین رفتن برکت مال می‌گردد، و علاوه بر آن در روز قیامت انسان عذاب هم

میشود.

و در اخیر میگویم که: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِلْمًا نَافِعًا، وَرِزْقًا طَيِّبًا، وَعَمَلًا مُتَقَبَّلًا». [هنگام صبح آنرا بخواند]. (بارها! از تو علم سودمند، رزق پاک و عمل مقبول مسألت مینمایم). (ابن ماجه شماره ی 925 و عبدالقادر و شعيب الأرنؤوط در تحقيق كتاب: زاد المعاد 375/2 سندش را حسن دانسته اند.) (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: عقیده اهل سنت و جماعت مؤلف دكتور نظام الدين نافع).

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجَلُونَ ﴿٥٩﴾

پس برای کسانی که ظلم کردند نصیبی از عذاب همانند نصیب عذاب یاران [قبلی] شان پس [بگو] در خواستن عذاب از من شتابزدگی نکنند. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذُنُوبًا» سطل بزرگ، دلوهای بزرگی که دنباله دارند.

تفسیر :

هر آینه برای کسانی که با کفر ورزیدن به الله با عظمت و تکذیب پیامبرش بر خویشان ظلم و ستم روا داشته‌اند حصه‌ای از عذاب الهی رسیدنی است و حتماً آنان را خواهد گرفت؛ همچنان که برای موافقان آنان از امت‌های تکذیب کننده پیشین بخشی از عذاب رسید. بنابر این در عذاب عجله نکنند و آمدنش را دیر ندانند؛ زیرا بدون شک بر آنان فرود می‌آید.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ﴿٦٠﴾

(پس وای [شدت عذاب] بر کافران از آن روزشان که وعده داده می‌شوند) یعنی روز قیامت. (۶۰)

تفسیر :

پس هلاکت و تباهی، عاقبت ناپسند و احوال ناخوشایند روز قیامت بر کافران باد؛ احوالی که الله سبحان و تعالی در دنیا برای آنان وعده کرده بود! در آن روز به انواع عذاب و شکنجه‌ها گرفتار و مبتلا می‌شوند و به زنجیرها بسته خواهند شد. پس هیچ فریادرسی ندارند و هیچ کسی نیست که آن‌ها را از عذاب الله نجات دهد از این عذاب به الله متعال پناه می‌جوئیم. خواننده محترم!

در فرهنگ قرآن، شرک و کفر، از جمله بزرگترین ظلم بحساب می‌رود؛ ظلم به الله که مخلوقش در کنار او یا به جای او قرار گیرد، ظلم به خود که به جای خالق، سراغ مخلوق میرود و ظلم به خانواده که از شناخت حق و پیروی آن محروم می‌گردند. همچنان در این سوره مبارکه در یافتیم که: آغاز این سوره با «تُوعَدُونَ» بود و پایان آن با «يُوعَدُونَ» و این نشان میدهد که هدف این سوره بیان مسئله معاد بوده است.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الطور

جزء 27

سورة الطور در مکه مکرمه نازل شده و دارای چهل و نه آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح آن با قسم حق تعالی (جل جلاله) به کوهی که دارای درخت است «طور» نامیده شد. طور به معنی کوه مشجر است، البته کوهی که درخت ندارد، به آن «جبل» می‌گویند.

کوهی که حق تعالی بر آن با موسی علیه السلام سخن گفت و به انوار تجلیات و فیض الهی نایل آمد.

کوهی طوری که عیسی علیه السلام را از آن به رسالت فرستاد، درخت داشت. پس کوه طور با این حادثه مهم و عظیم، از شرف بزرگی برخوردار شد. (تفسیر انوار القرآن).

زمان نزول الطور :

از محتوای و مطالب مندرج این سوره مبارکه طوری معلوم میگردد که این سوره هم در همان دوره ای در مکه نازل شده است که سوره ی ذاریات در آن نازل شده بود. به هنگام خواندن این سوره چنین احساس می شود که در زمان نزول آن اعتراضات و اتهامات و تبلیغات فراوانی علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم در جریان بوده است، اما نمی توان چنین نتیجه گیری کرد که چرخ ظلم و ستم و شکنجه به سرعت شروع به چرخیدن کرده بود.

ارتباط سوره الطور با سوره قبلی :

پس از آنکه الله متعال سوره و الذاریات را با وعده های عذاب ختم نمود، سوره طور را به وقوع عذابها افتتاح کرده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف :

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم تعداد آیات سوره «الطور» به چهل و نه (۴۹) آیه میرسد، و تعداد کلمات آن: سیصد و دوازده کلمه بوده و تعداد حروف سوره الطور هزار و پانصد میباشد. (اقوال علماء در تعداد حروف سوره های قرآن، مختلف است.)

معلومات در مورد تعداد آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان:

امام ابن کثیر عالم و مفسر شهیر جهان اسلام در تفسیر خویش تفسیر کبیر می نویسد: عبدالله بن کثیر از مجاهد روایت می کند که گفته تعداد حروف قرآن کریم که ما آنرا شمارش کردیم برابر است با: سیصد و بیست هزار و پانزده (320015) حرف، و فضل از عطا بن یسار روایت می کند که حروف قرآن 323015 حرف است. و سلام، ابو محمّد حمّانی می فرماید: حجاج بن یوسف قاریان و حافظان و کاتبان قرآن را جمع کرد و گفت به من بگویید: قرآن چند حرف است؟ گوید: تمام حروف قرآن را بر شمردیم 340740 حرف بود. (حجاج گفت: به من بگوئید در کدام حرف، قرآن به نیمه می رسد؟ گفتیم: حرف (فاء) در کلمه «وَأَيُّهَا لَطْفٌ» از سوره کهف، حجاج گفت: به من بگوئید ثلث اول و دو و سوم قرآن در کجا به انتها می رسد؟ گفتیم: ثلث اول در آیه 100 سوره

توبه، ثلث دوم در آیه 100 یا 101 از سوره شعراء، و مابقی تا انتهای یک سوم آخر قرآن است. (بنقل از تفسیر قرطبی).

- فضل بن شاذان از عطا بن یسار روایت می‌کند که تعداد کلمات قرآن کریم برابر است با: هفتاد و هفت هزار و چهارصد سی و نه (77439) کلمه.

- تعداد آیات قرآن کریم برابر است با: شش هزار (6000) آیه، بعضی ها گفتند بیشتر از شش هزار آیه نیست، اما چندین قول دیگر نیز وجود دارد که بیشتر از این عدد را گفتند، از جمله گفتند: شش هزار و دوصد و چهار (6204) آیه، و گفته شده: شش هزار و چهارده (6014) آیه، و گفته شده: شش هزار و دوصد و بیست و پنج (6225) یا شش هزار و دوصد و بیست و شش (6226) آیه، و گفته شده: شش هزار و دوصد و سی و شش (6236) آیه است، تمام موارد را ابو عمرو دانی در کتاب «البيان» ذکر کرده است.

- تعداد سوره های قرآن کریم برابر است با: یکصد و چهارده (114) سوره.
در ضمن قرآن سی جزء دارد و هر جزء چهار حزب است، و هر حزب غالباً 10 صفحه است.

علت اختلاف نظر چیست؟

علماء و مفسران برای تحقیق در مورد تعداد آیات، کلمات، و حروف قرآن عظیم الشان تحقیقات گرانبهای را بعمل آورده اند ولی تا هنوز در بین آنها بنابر عوامل و محاسبات قابل فهم و قابل توجیه تفاوت نظر وجود دارند.

علت اختلاف علما در شمارش تعداد حروف و آیات و کلمات لفظی است نه حقیقی، و بخاطر اجتهاد آنان در قرائتهای مختلفی است که به طرق گوناگون نقل شده اند، و یا در مسئله «وقف» بر آیات است، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم در انتهای هر آیه وقف می کردند، بنابراین در تشخیص وقف بر آیات که بین قُرّاء گاهها اختلافاتی هست، تعداد آیات جابجا می شوند، مثلاً قاریان کوفه «فالحق والحق أقول» را یک آیه دانسته اند اما دیگران آنرا یک آیه حساب نکردند، و یا مثلاً اهل مکه و مدینه و کوفه و شام «وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بَنَاءٍ وَغَوَاصٍ» را یک آیه دانسته اند و «وَأَخْرَيْنَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» را آیه بعد آن شمرده اند، اما قاریان بصره «وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بَنَاءٍ وَغَوَاصٍ وَأَخْرَيْنَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» را روی هم یک آیه محسوب کردند..

- برخی از علماء در تمام سوره ها (به غیر از سوره توبه) «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» را یک آیه ای مستقل از همین سوره ها و برخی تنها «بِسْمِ اللّٰهِ» را در ابتدای سوره حمد یک آیه مستقل محسوب می دارند که مسأله باعث تفاوت و به نحوی اختلاف در تعداد آیات، کلمات و حروف قرآنی می شوند.

- برخی از علماء احیاناً تعداد حروف را به دلیل تنوع در قرائت ها، کم یا زیاد حساب میکنند. چنانکه برخی از قُرّاء، «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» را «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» خوانده اند. که به این ترتیب در تعداد حروف تفاوت می آید.

- برخی از علماء تفاوت تعداد را در رسم الخط ها و یا نوع خطی که قرآن با آن نوشته می شود، تفاوت در تعیین کلمات و چگونگی جدا کردن آیه ها از هم، از دلایل مهم تفاوت نظر دانشمندان است. بطور مثال؛ «ملائکه»، «ملئکه»، «شیطان» و «شیطن»

- برخی از علماء اختلاف در نوع کلمات: مثلاً: «ما أصبرهم» و امثال آن که عده ای آن را یک کلمه و عده ای دو کلمه می‌شمارند.

امام سیوطی در «الاتقان فی علوم القرآن» می‌گوید: در بعضی از حروف هفتگانه (بسم‌الله) با سوره‌ها نازل شده، کسانی که آن حرف را که در آن (بسم‌الله) هست پذیرفته باشند، آن را یک آیه حساب می‌کنند، ولی دیگران که حروف دیگر را قبول کرده‌اند بسم‌الله را یک آیه نمی‌شمرند. (یا) اهل کوفه (الم) را هر جای قرآن واقع باشد یک آیه به حساب آورده‌اند، همچنین (المص) و (طه) و (کهیعص) و (طسم) و (یس) و (حم) را، ولی (حم عسق) را دو آیه شمرده‌اند، و غیر آنها هیچ یک را آیه ندانسته‌اند.

اهل عدد اجماع کرده‌اند که الر هر جا یک آیه نیست، همینطور: «الم»، طس و ص و ق، ن، ولی در استدلال اختلاف دارند که بعضی روایاتی را دلیل آورده و گفته‌اند: این امری است که در آن قیاس و انالوگی راه ندارد و اساس در آن باید نقل باشد ولی راه ندارد، و برخی گفته‌اند: علت اینکه (ص، ن، ق) را یک آیه حساب نکرده‌اند این است که اینها یک حرفی هستند، و طس برای اینکه برخلاف دو همتایش (طسم) میم آن حذف شده و نیز شبیه مفرد است نظیر قابیل، و اما یس هر چند که به همین وزن است ولی چون اولش یاء است به جمع شباهت یافته؛ زیرا که ما مفردی نداریم که با یاء آغاز شده باشد، و اما «الر» را یک آیه نشمرده‌اند برای اینکه برخلاف «الم» که شباهت آن به فواصل آیات بیشتر است، همچنانکه اجماع دارند که «یا ایها المدثر» یک آیه است چون مشابه فواصل بعدی سوره می‌باشد، ولی در «یا ایها المزمّل» اختلاف کرده‌اند.

امام سیوطی در ادامه در مورد علت اختلاف شمارش کلمات قرآن می‌گوید: گفته‌اند: سبب اختلاف در شماره‌ی کلمات این است که کلمه دارای حقیقت و مجاز و لفظ و رسم می‌باشد که هر کدام را در نظر بگیرند درست و جایز است، و هر یک از علما یکی از آنها را گرفته است.

و سخاوی می‌گوید: برای شمارش کلمات و حروف قرآن فایده‌ای نمی‌بینم؛ زیرا این کار اگر فایده‌ای داشته باشد در مورد کتابی درست است که کم و زیاد شدن در آن راه داشته باشد، در حالیکه این احتمال درباره قرآن ممکن نیست و از جمله احادیث درباره اعتبار حروف اینک: ترمذی از ابن مسعود مرفوعاً نقل کرده که: «هرکس یک حرف از کتاب خدا بخواند برای او حسنه هست، و حسنه را ده برابر به او می‌دهند، نمی‌گویم الم حرف است بلکه الف یک حرف، لام یک حرف، و میم یک حرف است».

قابل توجه و دقت است که داشتن همچو دقت‌ها قابل ستایش است ولی کوشش بعمل می‌آید، که توجه اساسی در معانی و تفسیر یعنی به بخش باطنی و معنی قرآن عظیم الشان اهتمام بعمل آید.

چنانچه گفته آمدیم به اساس آموزه‌های قرآنی و دینی ما مسلمانان به حفظ و راسخ بودن کل قرآن کریم ایمان و باور کامل داریم و اندکترین شک و تردید در کامل بودن و محفوظ بودن قرآن کریم وجود ندارد و مسلمان هیچ‌گونه شک و تردید را درین راستا مجاز نمی‌دهد و قرآن کریم چنین شک و تردید ندارد.

اعتقاد راسخ داریم که الله تعالی خود وعده کرده که: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (همانا ما خود قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما خود آن را نگاه داریم.) (آیه 9، سوره حجر)

فضیلت سوره وَالطُّور:

در بیان فضیلت این سوره حدیثی داریم، که از جُبیر بن مُطعم روایت شده است که فرمود: «نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدم تا با ایشان در باب اسیران مشرک مشورت کنم. وقتی به حضور آنحضرت آمدم، ایشان را در حالی یافتم که مشغول ادای نماز صبح بوده و سوره «والطور» را می‌خواندند پس چون به آیه: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿۷﴾ مَّا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿۸﴾ (سوره الطور: 7-8) «رسیدند، از بیم آن‌که عذاب نازل شود، اسلام آوردم» و چون به آیه: «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ﴿۳۵﴾ أَمْ خُلِقُوا أَلْسُمُوتٍ وَالْأَرْضُ بَلْ لَا يُوقِنُونَ ﴿۳۶﴾ [الطور: 35-36] «رسیدند، نزدیک بود که قلبم از جا برکنده شود».

از این جهت، صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌فرماید: «این سوره تمثیل‌کننده هجومی بر قلب بشری است که در آن تأثیر بس ژرفی می‌گذارد، هجومی که هیچ قلبی نمی‌تواند در برابر آن پایداری کند، پس نهایتاً به تسلیم و اداری می‌شود».

محتوای و هدف سوره :

هدف مجموعی این سوره تهدید و انذار به کسانی است که هر آیتی را تکذیب نمودند و همواره با حق عناد و دشمنی می‌ورزند. الله متعال درین سوره مبارکه می‌خواهد اینگونه کفار را به عذابی که برای روز قیامت به سبب اعمال شان آماده کرده شده بیم دهد و به همین منظور با قسم های غلیظ، از وقوع چنین عذابی و تحقق آن در روز قیامت خبر می‌دهد و می‌فرماید: عذاب آن روز، ایشان را رها نخواهد کرد تا بر آنان واقع شود، و هیچ گریزی از آن ندارند.

سپس پاره از صفات آن عذاب و آن ویل را که عذابی است عمومی و جدا ناشدنی بیان میکند. در مقابل، قسمتی از نعمتهای اهل نعیم آن روز را که همان متقین هستند شرح می‌دهد، همانهای که در دنیا در میان اهل خود به شفقت رفتار می‌کردند، و الله تعالی را به ایمان می‌خواندند، و به یکتایی می‌ستودند.

و آن گاه شروع میکند به توبیخ مگذبین و دروغگویان که اتهاماتی ناروایی به رسول الله صلی الله علیه وسلم و به قرآن و دین حقی که بر آن جناب نازل شده می‌بستند. - هم در آغاز این سوره به رسول الله صلی الله علیه وسلم توصیه شده بود که بدون توجه به اعتراضات و اتهامات مخالفان، کار دعوت و پند و اندرزدهی خود را پیوسته ادامه دهند و در پایان نیز به ایشان تاکید شده است با شکیبایی در برابر آزار و اذیت های مخالفان ایستادگی کنند تا آنکه زمان محکمه عدل الهی فرا رسد. در کنار این به پیامبر صلی الله علیه وسلم اطمینان داده شده است که الله متعال پس از برانگیختن شما در برابر دشمنان حق، شما را به حال خودتان رها نکرده است، بلکه همواره شما را زیر نظر دارد و از شما حفاظت به عمل می‌آورد. تا زمانی که لحظه ی فیصله دباره ایشان فرا رسد، شما همه ی سختی ها را تحمل کنید و با حمد و تسبیح پروردگار خویش نیروی لازم را برای انجام کار خدا در چنین شرایطی به دست بیاورید. و در پایان، سوره را با تکرار همان تهدیدها ختم نموده، رسول اکرم خود را دستور میدهد به اینکه پروردگار خود را تسبیح گوید.

ترجمه و تفسیر سوره الطُّورِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالطُّورِ ﴿١﴾

قسم به [کوه] طور! (1)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الطور»: اسم علم است برای کوهی پر درخت در سرزمین سینا که موسی علیه السلام در آن جا لقب «کلیم» را گرفت. باید یادآور شد که «طور» کلمه است سریانی و به معنای کوه است. (ملاحظه شود: سوره: مؤمنون و سوره تین).

تفسیر:

بصورت کل گفته می توانیم که: کلمه «طور» ده بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته و هدف از کوه طور همان کوه است که از جمله میقات حضرت موسی علیه السلام و محل نزول تورات می باشد.

خداوند متعال به کوه «طور» قسم یاد کرده؛ و بر بالای همین کوه الله تعالی با حضرت موسی علیه السلام، سخن گفته است. و بخاطر تشریف و گرامی داشت، به آن قسم خورده است.

برخی از مفسران بدین نظر اند که: طور به معنای مطلق کوه است، و هر کوهی را طور می گویند، و لیکن استعمالش در آن کوهی که موسی علیه السلام با الله متعالی سخن گفت غلبه یافته، و در آیه مورد بحث هم مناسبتر آن است که همان کوه منظور باشد.

قرآن عظیم الشان در آیات ذیل از آن نام برده است:

از جمله در (آیه 52 سوره مریم) آمده است: «وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» از این کوه نام برده شده است، و در آیه: «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (آیه 12 سوره طه) آن را وادی مقدس خواند، و در آیه: «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (آیه 30 سوره قصص) (آن را بقعه ای مبارک دانسته که در کرانه دست راست وادی، قرار دارد.

برخی از مفسران بدین نظر اند که: هدف از «طور»؛ مطلق کوهها است و خدا به همه کوهها سوگند یاد کرده از این جهت که در کوهها انواع نعمت ها را قرار داده و درباره آنها فرمود: «وَجَعَلْ فِيهَا رِوَاسِيٍّ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكْ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلْسَائِلِينَ» (آیه 10 سوره فصلت) (و در زمین کوههایی را بر فرازش قرار داد و در آن خیر فراوان نهاد، و در چهار روز رزق و روزی اهل زمین را مقدر کرد که برای تمام نیازمندان کافی است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 16) در باره روز قیامت ، عذاب و مجازات بدکاران در آن روز، به بحث گرفته میشود.

وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ ﴿٢﴾

و قسم به کتاب مسطور (کتاب نوشته شده) (2)

مسطور: یعنی نوشته شده. مراد از کتاب: قرآن، یا لوح محفوظ، یا الواح موسی است. یا

مراد همه این‌ها و غیر آن‌ها از کتب آسمانی چون انجیل و زبور است. الله متعال به کتابش قرآن کریم در صفحات و ورق‌های نوشته‌شده قسم یاد نموده است. [اما] کتاب مسطور فی رِق منشور بعضی گفته اند: کلمه «رِق» به معنای مطلق چیزهایی است که در آن چیزی نوشته شود، مانند کاغذ. برخی مفسران گفته اند: به معنای ورق است. و برخی دیگری فرموده اند: به معنای خصوص ورقهایی است که از پوست حیوانات درست می‌کردند.

هدف از «کتاب مسطور» نامه‌ی اعمال انسان است، و برخی از مفسرین بدین عقیده اند که مراد از آن قرآن کریم است. (تفسیر قرطبی) (معارف القرآن مؤلف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).

و کلمه «نشر» که مصدر کلمه منشور است به معنای گستردن و متفرق کردن است. و مراد از کتابی که مسطور و در رقی منشور است به گفته بعضی لوح محفوظ است که الله تعالی تمامی حوادث عالم را آنچه بوده و هست و خواهد بود در آن نوشته، و ملائکه آسمان، آن را می‌خوانند (و اجراء می‌کنند). بصورت کل گفته می‌توانیم: قرآن کریم، توجه انسان را از دیدنی‌ها، به نادیدنی‌ها سوق می‌دهد.

«فِي رِقٍ مَنشُورٍ» ﴿٣﴾

درورقی گسترده. (٣)

تفسیر:

«رِق» با فتح و کسر «راء» به معنی پوست نازکی است که بر آن چیزی نوشته می‌شود یعنی: صحیفه‌ای، پوستی، و یارق عبارت پوست رقیق و نازک است. ابو عبیده میفرماید: «رِق» به معنی صفحه است. در صحاح آمده است که «رِق» پوست نازکی است که بر روی آن نوشته می‌شود. (صحاح ماده‌ی «رِق»). ابوالعباس مُبَرِّد لغوی و نحوی معروف و مشهور عربی در قرن سوم در مورد «رِق» می‌نویسد که: «رِق» عبارت است از پوست نازک از پوست حیوانات که در گذشته مطالب را طومار گونه بر آن می‌نوشتند.

«منشور» یعنی گسترده و گشاده، نه لوله و طومار شده.

مفسر امام قرطبی در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: خداوند متعال به کوه طور - کوهی که بر بالای آن با حضرت موسی سخن گفت - قسم خورده است تا شرف و منزلت آن کوه را یادآور شود و مردم از آیات و نشانه‌های موجود در آن پند و عبرت بگیرند. و به کتاب مسطور یعنی نوشته که همان قرآن است قسم خورده است، قرآنی که انسان آن را در مصحف‌ها می‌خواند و فرشتگان در لوح محفوظ. و عده‌ای نیز می‌گویند: منظور از کتاب، دیگر کتبی است که بر پیامبران نازل شده‌اند، زیرا هر کتابی در پوستی نازک نوشته شده و آن را برای قرائت انتشار می‌دهند. «رِق» عبارت است از پوست نازکی که بر آن نوشته می‌شود. (تفسیر قرطبی ۵۸/۱۷).

قابل یادآوری است که: بشر در زمان قدیم قبل از اینکه به اختراع کاغذ موافق شود، کتابت و نوشته‌های خویش بر روی پوست حیوانات تحریر می‌نمودند. و بدین ترتیب می‌توانستند آنرا تا مدت زیادی و طولانی حفظ کنند، و اکثراً و معمول نوشتن بر پوست آهو

معمول بود. این پوست به طور خاصی برای نوشتن به صورت پوستی نازک و یا پوسته ای در آورده می شد و در اصطلاح رقه خوانده می شد. اهل کتاب به طور عموم تورات، زبور، انجیل و صحیفه های پیامبران را بر همین رق می نوشتند تا ماندگاری طولانی تری داشته باشند. در آیه مبارکه «وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ» و قسم به کتاب مسطور (کتاب نوشته شده)، همین مجموعه ی کتب مقدسه است که نزد اهل کتاب وجود داشت. این کتاب از آن جهت «کتاب باز و آشکار» معرفی شده اند که نایاب نبود، در دسترس بود و خوانده می شد و به آسانی می شد فهمید که در آن چه چیزی نوشته شده است.

وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ﴿٤﴾

و قسم به بیت المعمور (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ»: «خانه‌ی آبادان، بیت المعمور».

تفسیر :

«الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ»: کعبه مشرفه که در مکه است. بیت المعمور که در آسمان هفتم موقعیت دارد، و دائماً فرشتگان در آن گروه گروه به تقدیس و تسبیح الله تعالی مشغول می باشند. «الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ» کعبه فرشتگان بوده که در مقابل کعبه ی دنیا است، و خدای عزوجل در آن مورد پرستش قرار می گیرد و فرشتگان آن را با عبادت و نیایش خود آباد می دارند و به دور آن طواف می کنند و در آن پروردگارشان را بندگی می کنند، هرگاه از آن خارج شود تا روز قیامت نوبت بازگشت به آنها نمی رسد.

طوری که در فوق یاد آور شدیم «بیت المعمور» به مقابل و روبروی و یا به اصطلاح موازی خانه کعبه قرار داشته و طوری که در حدیث طولانی اسراء که شیخین از حدیث مالک بن صعصعه (رض) روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «...ثُمَّ رُفِعَ لِي الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ فَقُلْتُ يَا جِبْرِيْلُ مَا هَذَا قَالَ هَذَا الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ إِذَا حَرَجُوا مِنْهُ لَمْ يَعُوذُوا فِيهِ آخِرُ مَا عَلَيْهِمْ» «سپس بیت المعمور را به من نشان دادند گفتیم: ای جبریل این چیست؟ گفت: این بیت المعمور است. هر روز هفتاد هزار ملائکه داخل آن می شوند و هنگامی که از آن خارج می شوند دیگر برای بار دیگر در آن باز نمی گردند». بخاری (3207)، و مسلم (164)

امام ابن کثیر در باره ی نقطه ی وقوع بیت المعمور میفرماید: «بیت المعمور در مقابل و به موازات کعبه قرار دارد، و اگر بیفتند روی کعبه ی مکه می افتد، و یاد آور شده که در هر آسمانی خانه ای وجود دارد که ساکنان آسمان در آن عبادت می کنند، و خانه ای که در آسمان دنیا است (بیت العزّة) نام دارد.

روایت ابن کثیر مبنی بر اینکه بیت المعمور در موازات کعبه قرار دارد، در واقع از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده است. ابن جریر از طریق خالد بن عرعره نقل کرده و می گوید: شخصی از حضرت علی رضی الله عنه سؤال کرد: بیت المعمور چیست؟ حضرت در جواب فرمود: «بیت فی السماء یقال له الضراح بحیال الکعبه من فوقها، حرمة فی السماء کحرمة هذا فی الأرض یصلی فیہ کلّ یوم سبعون الف ملک و لا یعودون الیه أبداً». (ابن حجر: فتح الباری: 308/2). یعنی: خانه ای است که در آسمان هفتم در موازات خانه کعبه قرار دارد و بیت معمور در آسمان چنان مورد احترام است که خانه کعبه در زمین مورد احترام است. هر روز هفتاد هزار فرشته آن را زیارت می کند، و

تا پایان عمر فرشتگانی که یک بار وارد آن شدند دیگر نوبت زیارت به آنها نمی رسد. شیخ ناصر الدین البانی جز عرعره سائر رجال این سند را ثقه دانسته است، و در رابطه با عرعره می گوید: او مستور الحال است... و شیخ البانی یادآور شده که روایت صحیح مرسل شاهد این روایت است و می فرماید: قتاده می گوید: برای ما نقل شده که روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم از اصحاب پرسید: «آیا می دانید بیت المعمور چیست؟ صحابه عرض کردند: الله ورسولش بهتر می دانند. فرمود: بیت المعمور مسجدی در آسمان است که کعبه زیر آن قرار دارد، بگونه ای که اگر بیفتد روی کعبه می افتد...». سپس محقق (البانی) گفت: «خلاصه ی سخن اینکه جمله ی «حیال الکعبه» با توجه به کثرت طرق حدیث ثابت است و صحت آن از لحاظ اصول علم حدیث مورد تایید است». مراجعه کنید به: (سلسلة الأحادیث الصحیحة شماره 477).

وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ﴿٥﴾

و قسم به سقف بر افراشته (۵)

تفسیر :

یعنی قسم به آسمان والا و بلند که به قدرت خدا بدون ستون ایستاده است. آسمان به سقف موسوم شده است؛ زیرا برای زمین صورت سقف را دارد. هدف از سقف بالا در آیه متبرکه همانا آسمان است طوریکه در (آیه 32 سوره انبیاء) میخوانیم: «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَ هُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ». (و آسمان را سقف محفوظ قرار دادیم، ولی) آنان از نشانه هایش روی می گردانند). همچنان در (آیه 2 سوره رعد) میفرماید: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ». (الله است آنکه آسمان ها را بدون ستون هایی که آن را ببینید بر افراشت).

وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ﴿٦﴾

و قسم به آن دریای مملو و بر افروخته (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمَسْجُورُ» (سجر): بر افروخته، مملو، آکنده و لبالب [تکویر/6].

تفسیر :

مسجور: از سجر مشتق شده است که به چندین معنا آمده است که یکی از معانی آن، آتش بر افروخته در تنور و یا هم شعله و یا ساختن آتش است. روایت شده است که دریاها در روز قیامت یک پارچه آتشفشان شده و به آتشی بر افروخته تبدیل می گردند.

«المسجور» شعله و یا تمور «مار الشیء» متحرک و مضطرب شد. محمد بن جریر طبری می فرماید: و ما زالت القتلی تمور و ماؤها بدجلة حتی ماء دجلة أشکل (تفسیر قرطبی ۶۳/۱۷).

حضرت قتاده و تعداد دیگری از مفسرین «مسجور» را به مملو ترجمه کرده اند، یعنی پر از آب، و ابن جریر همین معنا را اختیار نموده است. (تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر)

منفجر شدن ابحار در روز قیامت :

ابحار که: در زمان معین کل خشکه ای زمین را پوشانده و بعد از منجمد شدن بخش از ابحار، بخش عمده ای از زمین را پوشانده اند، این پروسه آب شدن برف ها و یخبندان یخ های روی زمین در حال گرم شدن و آب شدن است، جهان بزرگی از موجودات دربین

این آبها و قعر ابحار زندگی می‌کنند، کشتی‌ها روی آن‌ها رفت و آمد دارند، در روز قیامت منفجر می‌شوند.

چنانچه گفته آمدیم و در عصر حاضر ما شاهد انفجار ذرات اتم بوده‌ایم ذراتی که از ذرات آب خیلی کوچک‌تر هستند. اگر ذراتی به این کوچکی دارای چنین قدرتی باشند، در صورت انفجار بحر‌ها با آن همه عظمت، چه رُخ دادی می‌آفرینند؟ و جهان را چگونه به لرزه در می‌آورند؟ تصور کنید که همه بحر‌ها جهان، به آتش‌افروزی تبدیل شوند و در یک لحظه منفجر گردند، چه منظره خواهد بود؟ آیا شعله‌های آتش به آسمان زبانه نمی‌کشند؟ الله متعال، چنین صحنه‌ها را این‌گونه به تصویر می‌کشد: «وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِرَتْ» (سوره الانفطار: 3). (و هنگامی که بحر‌ها شکاف برمی‌دارند (و به هم می‌پیوندند). (سیمای روز رستاخیز: تألیف: دکتر عمر سلیمان اشقر، ترجمه: گروه فرهنگی انتشارات حریمین، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری، 1437 قمری) «وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ» (سوره التکویر: 6). (و هنگامی که بحر‌ها سراسر برافروخته می‌گردند).

یعنی بحر‌ها از چهار طرف مردمان میدان محشر را احاطه می‌کنند، و همین معنا را حضرت سعید بن مسیب از حضرت علی نقل فرموده است، و نیز حضرت ابن عباس و سعید بن مسیب و مجاهد و عبد الله بن عمر چنین تفسیر نموده اند. (تفسیر ابن کثیر) در روایتی آمده است که شخصی یهودی از حضرت علی کرم الله وجهه پرسید که جهنم کجا است؟ حضرت علی کرم الله وجهه در جواب فرمودند که: جهنم در بحر است، او که از کتب سابقه اطلاع داشت آن را تصدیق نمود. (تفسیر قرطبی) (معارف القرآن مؤلف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سوره طور).

«سُجِّرَتْ»:

«سُجِّرَتْ» به چند معنا آمده است: (1) به جوش آمدن 2. به هم پیوستن 3. پُر و لبریز شدن دریاها که همه آنها طبیعی است، زیرا از يك سو کوه‌ها از جا کنده شده و دریاها به یکدیگر متصل می‌شوند و از سوی دیگر زلزله شدید، ذوب درون زمین را بیرون می‌کشد، و آبها به جوش آمده و به بخار تبدیل می‌شوند.

چرا امکان سه گانه مورد قسم تعیین شده اند:

در مورد اینکه چرا الله تعالی به امکان ثلاثه (طور، بیت المعمور و بحر مسجور) قسم یاد فرموده است: مفسر جهان اسلام. امام فخر رازی در این بابت می‌فرماید: این سه مکان، مکان‌های سه تن از انبیائی‌اند که ایشان به اخلاص با پروردگار خود در آنها خلوت کرده و با او در آن‌ها به راز و نیاز نشسته‌اند، یعنی موسی علیه السلام در کوه طور، محمد صلی الله علیه وسلم در کعبه و یونس علیه السلام در اعماق بحر.

نقل است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در کعبه به راز و نیاز نشستند و گفتند: «السلام علينا وعلي عبادالله الصالحين. لا أحصي ثناء عليك أنت كما أثنيت علي نفسك». «سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند. پروردگار! من نمی‌توانم آنچنان که تو خود بر خویشتن ثنا گفته‌ای، ثنای تو را برشمارم».

یونس علیه السلام در عمق بحر نداء سر داد: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (سوره انبیاء: 87) پس این اماکن به این سبب از شرف و کرامت برخوردار گردیدند. (تفسیر انوار القرآن).

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾

که عذاب پروردگارت واقع می شود! (۷)

تفسیر :

یعنی به راستی که عذاب الله تعالی بزرگ بر دشمنان کافرش خواهی خواهی آمدنی است و واقع می شود.

دانشمند شهیر جهان اسلام ابن جوزی فرموده است: الله سبحانه و تعالی به این پنج چیز که یادآور عظمت قدرتش می باشند، قسم یاد کرده است که نزول عذاب بر مشرکین محقق و قطعی است. (زاد المسیر ۴۸/۸).

مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿٨﴾

و آن را هیچ مانع و بازدارنده ای نیست. (۸)

تفسیر :

«دَافِع» «دورکننده، دفع کننده» یعنی هیچ احدی نیست که آن را از آنان دفع کند. ابن کثیر در روایتی می نویسد: روزی حضرت عمر (رض) سوره ی طولانی را تلاوت می نمود، وقتی که به این آیه: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿٨﴾» رسید آه سردی کشید که پس از آن تا بیست روز مریض شد، مردم جهت عیادت او می آمدند ولی کسی نمی دانست که ناراحتی و علت مریضی او چیست. همچنان شیخ قرطبی می نویسد که جبیر بن مطعم می گوید که یک بار قبل از اینکه به دین اسلام مشرف شوم، به مدینه آمدم تا در خصوص اسراء (أسراء یعنی بندیان) به رسول الله صلی الله علیه وسلم بحث کنم، چون رسیدم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز مغرب بود و سوره طور را می خواند «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿٨﴾» ناگهان حالتی طوری شد که فکر کردم که قلبم انفجار می کند، فوراً مسلمان شدم و در آن زمان چنین احساس می کردم که نمی توانم از جای خود حرکت کنم، مگر این که عذاب مرا فرا خواهد گرفت. (معارف القرآن - سوره طور).

يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا ﴿٩﴾

روزی که آسمان به شدت پیچیده شود و بچرخد. (۹)

تفسیر :

«مور» در لغت به حرکت با اضطراب، اطلاق میشود، حرکت سریع و دورانی، اما نامنظم و بشکل گرداب وار است، آن طوریکه شمال، گرد و غبار را در هوا می پراگند و در هم می پیچد. اما هدف در آیه مبارکه، همانا درباره حرکت مضطرب آسمان در روز قیامت بیان شده است.

در قالب این کلمات، این تصور داده شده است که در آن روز تمام نظام عالم بالا زیر و زبر خواهد شد و بیننده هنگامی که به سوی آسمان ببیند چنان احساس خواهد کرد که آن نقشه ی ثابتی که همیشه یکنواخت به نظر می رسید، دگرگون شده است و در هر سو اضطرابی برپا است.

پاره شدن آسمان :

در آیه متبرکه فوق خواندیم: روزی که آسمان به شدت پیچیده شود و بچرخد و بعد از آن آسمان «إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ» (سوره الانفطار: 1). (هنگامی که آسمان شکافته می شود).

«إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ ﴿1﴾ وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ﴿2﴾» (سورة الانشقاق: 1-2). (هنگامی که آسمان شکافته می‌شود، و فرمان پروردگارش را اطاعت میکند و سزاوار است چنین باشد. (و حق هم همین است)).

در آن هنگام آسمان به ساختمانی می‌ماند، بزرگ و مستحکم که روی پایه‌های استواری برپا شده است، ناگاه زلزله‌ای رخ می‌دهد، ساختمان سست می‌گردد، پس از آن همه استحکام و استواری، سست بنیاد و متلاشی خواهد شد: «وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ﴿16﴾» [الحاقة: 16]. «و آسمان از هم می‌شکافتد و در آن روز، سست و ناستوار می‌گردد». رنگ زیبا و نیلگون آسمان نیز دگرگون می‌شود و از بین می‌رود، آسمان در آن روز، مانند روغن گداخته می‌شود، گاهی قرمز، گاهی زرد، گاهی سبز و گاهی نیلگون خواهد شد: «فَإِذَا أَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ ﴿37﴾» [الرحمن: 37]. «بدانگاه که آسمان شکافته شود و هم چون روغن گداخته گلگون گردد».

از ابن عباس (رض) نقل شده است که آسمان در آن روز، مانند «الفرس الورد» میشود. ابو محمد حسین بن مسعود بغوی (متولد ۱۰۴۱ یا ۱۰۴۴ میلادی (۴۳۳ یا ۴۳۶ ه. ق) می‌فرماید: «الفرس الورد، در بهار زرد رنگ، در زمستان سرخ‌رنگ است و در سرمای شدید، رنگش دگرگون می‌گردد».

حسن بصری در تفسیر آیه‌ی: «وَرْدَةً كَالدِّهَانِ» می‌فرماید: به شکل‌ها و رنگ‌های گوناگون درمی‌آید. (تفسیر ابن کثیر (494/6)

وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا ﴿١٠﴾

و کوهها از جا کنده و متحرک می‌شوند! (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَسِيرُ»: حرکت می‌کند، روان می‌گردد.

تفسیر :

مفسر خازن فرموده است: حکمت در اضطراب آسمان و فرو ریختن کوهها عبارت است از این که برگشتن به دنیا ممکن نیست؛ زیرا آسمان و زمین و ما بین آن دو از قبیل کوهها و دریاها و غیره برای آبادانی دنیا و بهره‌گیری بنی آدم خلق شده‌اند، و چون آنها باقی نمی‌مانند، انسان نیز به دنیا بر نمی‌گردد. الله سبحان و تعالی برای خراب کردن دنیا و آباد کردن آخرت آن را زایل کرده است. (تفسیر خازن ۱۰۷/۴).

کوبیده شدن زمین و خرد شدن کوهها :

پروردگارا با عظمت در قرآن عظیم الشأن می‌فرماید: که این زمین ثابت و پابرجا و کوه‌های استوار در روز قیامت و هنگام دمیدن در صور، یکباره در هم کوبیده و متلاشی می‌گردند.

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَجِدَةٌ ﴿13﴾ وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَجِدَةً ﴿14﴾ فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿15﴾ وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ﴿16﴾» [الحاقة: 13-16].

«در آن هنگام، که در صور (توله) دمیده شود و زمین و کوهها از جا برداشته شوند و یکباره در هم کوبیده شوند. در آن هنگام، رویداد (رستاخیز) رخ می‌دهد و آسمان شکافته می‌شود و در آن روز، سست و ناستوار می‌گردد».

«كَأَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿21﴾» [الفجر: 21]. «هرگز! هرگز! زمانی که زمین

سخت در هم کوبیده شود و صاف و مسطح گردد».

در آن هنگام این کوه‌های سخت، به ریگ‌های نرم تبدیل می‌شوند. الله تعالی می‌فرماید:

«يَوْمَ تَرُجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَّهِيْلًا ﴿١٤﴾ [المزمل: 14].
 «در روزی که زمین و کوه‌ها سخت به لرزه درآیند و کوه‌ها به توده‌های پراکنده‌ی ریگ روان تبدیل شوند».

در جایی دیگری آمده است که: کوه‌ها مانند پشم رنگین می‌شود: «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ﴿٩﴾» [المعارج: 9]. «و کوه‌ها به سان پشم رنگین می‌گردد».
 در آیه‌ای دیگر کوه‌ها را به پشم رنگین حلاجی شده مانند می‌کند: «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ﴿٥﴾» [القارعة: 5]. «و کوه‌ها به سان پشم رنگین حلاجی شده می‌شوند».
 سپس الله متعال این کوه‌ها را از جا می‌کند و زمین را هموار می‌گرداند، بگونه‌ای که هیچ نشیب و فرازی در آن دیده نمی‌شود. قرآن کریم از نابودی کوه‌ها، گاهی به سیر «روان شدن» و گاهی به نسف «پراکندن» تعبیر کرده است: «وَسَيَّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا ﴿٢٠﴾» [النبأ: 20]. «و کوه‌ها روان می‌شوند و سراب می‌گردند».

«وَإِذَا الْجِبَالُ سُفَّتْ ﴿١٠﴾» [المرسلات: 10]. «و هنگامی که کوه‌ها پراکنده می‌گردند».
 «وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ﴿٣﴾» [التکویر: 3]. «و هنگامی که کوه‌ها رانده می‌شوند».

سپس وضعیت زمین را پس از حرکت و پراکندگی کوه‌ها، این‌گونه بیان می‌کند: «وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالُ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشْرَتُهُمْ فَلَمَّ نُعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿٤٧﴾» [الکهف: 47].
 «روزی ما (نظام جهان هستی را به عنوان مقدمه‌ای برای نظام نوین، در هم می‌ریزیم و از جمله) کوه‌ها را به حرکت در می‌آوریم و (همه موانع سطح زمین را از میان برمی‌داریم به گونه‌ای که) زمین را (هموار و همه‌چیز را در آن) نمایان می‌بینی و همگان را (برای حساب و کتاب) گرد می‌آوریم و کسی از ایشان را فرو نمی‌گذاریم».
 «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ﴿١٠٥﴾ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿١٠٦﴾ لَا تَبْقَى فِيهَا جَبَلٌ وَلَا أَمْتًا ﴿١٠٧﴾ [طه: 105-107]. «(از تو درباره‌ی کوه‌ها می‌پرسند، بگو: پروردگرم آن‌ها را از جا می‌کند و (در هوا) پراکنده می‌کند.
 سپس زمین را مانند زمینی صاف و هموار رها می‌سازد (زمینی که) در آن هیچ‌گونه نشیب و فرازی نمی‌بینی».

فَوَيْلٌ لِلْيَوْمَنِائِقِ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿١١﴾

وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان (۱۱)

تفسیر:

با فرا رسیدن آن روز هلاکت و تباهی بر کافران باد که به تکذیب پیامبران می‌پرداختند. المکذبین: منکران، تکذیب‌کنندگان. مکذبین که منکر صحت و درستی خبری می‌شوند، بناً توضیح حوادث روز رستاخیر و قیامت، درس و عبرت خوبی است که منکرین دست از تکذیب ولجاجت بردارند.

الَّذِينَ هُمْ فِي حَوْضٍ يَلْعَبُونَ ﴿١٢﴾

کسانی که به یاهو گویی (و بیهوده گویی) سرگرم اند. (۱۲)

تفسیر:

«حَوْضٍ»: فرو رفتن به کارهای بیهوده و کودکانه، یاهو گویی، سرگرمی در باطل. یعنی آنهایی که در دنیا در امور باطل و ناروا فرو رفته و از فلسفه‌ی خلقت خود غافل بودند. یعنی زندگی آنان در لهو و تمسخر می‌گذرد.

يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً ﴿١٣﴾

روزی که آنان را با سختی و زور به سوی آتش دوزخ می رانند. (۱۳)

تفسیر :

«يُدْعُونَ» (دع): به تندی انداخته می شوند، به خشونت رانده می شوند. [ماعون/۲].
«دَعَاً» به تندی پرت کردن و انداختن، به شدت راندن. یعنی در آن روز کافران با سختی و خشونت و با خواری و ذلت به سوی آتش دوزخ کشانده می شوند.
در البحر در تفسیر آیه مبارکه آمده است: و آن عبارت است از این که مأموران دوزخ دست‌های کفار را به گردنشان می‌بندند و پیشانی آنها را به پایشان می‌رسانند، آنگاه آنها را روی صورت به طرف آتش می‌کشند و از پشت سر به آنها می‌زنند تا وارد آتش می‌شوند. (البحر ۱۴۷/۸). وقتی به آتش دوزخ نزدیک می‌شوند محافظان دوزخ به آنها می‌گویند:

هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكْذِبُونَ ﴿١٤﴾

(به آنها می‌گویند:) این همان آتشی است که آن را انکار می‌کردید! (۱۴)

تفسیر :

یعنی اینک آتش دوزخ که در زندگی دنیا بدان تکذیب می‌کردید اینک در پیش چشم شما قرار دارد و عذاب آن را بچشید. نباید فراموش کنند که: جزای انکار که ناشی و مبتنی از لجابت آنان است، جز آتش چیزی دیگری نیست.

أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿١٥﴾

آیا این سحر (جادو) است یا این که شما نمی‌بینید؟. (۱۵)

تفسیر :

روز قیامت بحیث روز تنبه و سرزنش برای مکذبین است، زمانیکه آنان آتش جهنم را می‌بینند، و یا به دورن آتش جهنم انداخته می‌شوند، به آنان گفته می‌شوند، آیا این هم سحر و جادو است! «أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ»: این نوع از کنایه و در ضمن نوع از سرزنش است برای کفار.

زیرا کفار در دنیا می‌گفتند: پیامبران ساحرین و جادوگران اند و به اصطلاح بر چشمان ما پرده می‌اندازند. بناءً در روز قیامت برای شان گفته می‌شود: آیا این عذاب آیا این آتش هم سحر و جادو است؟ حالا بگویند که پرده بر چشمان شما انداخته شده و یا هم واقعیت است.

در این آیه یک واقعیت به اثبات می‌رسد که: در روز قیامت، تکذیب شده‌ها را در برابر چشم انسان قرار داده می‌شود.

عامل تکذیب کفار بر این دلالت میکند که آنان از دید و بصیرت صحیح برخوردار نیستند، و به انکار یک واقعیت انکار ناپذیر اقدام می‌نمایند، مشرکان، همیشه به پیامبران تهمت وارد می‌کردند که کار آنان سحر و جادوست، پیامبران عقل انسانها را از کار می‌اندازند و بر چشمان انسانها پرده‌ای می‌افکند تا اموری را به نام معجزه و وحی به ما معرفی کند، بناً جزای که برای کفار، منکرین و مشرکین در روز قیامت در نظر گرفته شده و به آن محکوم می‌گردند، جزای عادلانه، پاداش و ثمره کار و فعالیت خود شان میباشد.

اصْلُوْهَا فَاصْبِرُوْا اَوْ لَا تَصْبِرُوْا سِوَاۤءَ عَلَیْكُمْ اِنَّمَا تُجْرَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ﴿١٦﴾

در آن وارد شوید، چه صبر کنید یا صبر نکنید، برایتان یکسان است، فقط در برابر آنچه

کرده اید جزا می‌یابید. (۱۶)

تفسیر :

«إِصْلَوْهَا»: داخل آتش شوید و بدان بسوزید و حرارت آن را بچشید. (ملاحظه فرماید: در سوره نساء، سوره صافات و سوره ص).

میخواهم بر یک نقطه توجه خوانندگان را جلب نمایم که از آیات قرآنی یک فهم عالی بدست می‌آید که در زیادتر از موارد مگذبین با همان تعبیراتی و اصطلاحات که آنان در دنیا مورد استعمال قرار می‌دهند به شیوه و سبک مورد توبیخ قرار می‌گیرند: آنان در دنیا می‌گفتند: کار انبیا سحر است، در روز قیامت همان قسمت از انکارشان مورد تحقیق قرار گرفته و برای شان می‌گویند: «أَفَسِحْرٌ هَذَا» (آیا این سحر (جادو) است) یا بطور مثال کسانی که به انبیاء در دنیا خطاب نموده می‌گفتند: اگر ما را موعظه کنید یا نکندیم ما فرقی نمی‌کند. «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوْعَظْتُمْ أَمْ لَمْ تُكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ» (آیه 136 سوره شعراء) (تو این همه وعظ و نصیحت را کنی و یا هم نکنی به حال ما یکسان است.) در روز قیامت به همان شیوه برای شان گفته می‌شود: «فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا» صبر کنید یا نکنید، تفاوتی ندارد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (17 الی 28) در باره موضوع مکافات اهل تقوی در جهان ماندگار ، بحث بعمل آمده است .

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ ﴿١٧﴾

بی تردید پرهیزکاران در بهشت ها و نعمتی فراوان اند. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نَعِيمٍ» : نعمت فراوان.

تفسیر :

یعنی آنان که در دنیا با امتثال اوامر و اجتناب از نواهی الله ، از الله می‌ترسند و پرهیزگارند، در آخرت در باغ‌های وسیع و بزرگ و نعمت‌های همیشگی خواهند بود. مفسیر تفسیر «تفهیم القرآن» در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: پس از ذکر ورود کسی به جنت به ظاهر نیازی به ذکر نجات دادن او از دوزخ نمی‌ماند. اما در آیات متعددی از قرآن عظیم الشان این هر دو مطلب برای این منظور به صورت جداگانه بیان گردیده اند که نجات یافتن از جهنم به تنهایی یک نعمت بسیار بزرگ است و این ارشاد که: و پروردگارشان آنها را از عذاب دوزخ مصون داشته است. در اصل اشاره ایست به این حقیقت که نجات یافتن انسان از عذاب دوزخ در اصل تنها به فضل و لطف الله ممکن است و الا ضعف های بشری در عمل هرکسی چنان خامی هایی به وجود می‌آورند که اگر الله با جود و کرم خود از آنها چشم پوشی نفرماید و بخواهد سخت حساب و کتاب بگیرد، هیچ کسی نمی‌تواند از مؤاخذه رهایی پیدا کند. به همین دلیل به همان اندازه که ورود به جنت نعمت بزرگ الله است، نجات یافتن از دوزخ هم نعمتی کوچکتر از آن نیست.

تقوا چیست :

تقوا در لغت اسمی است از مصدر اتقاء که از ریشه‌ی «وقی» و «وقایة» آمده است.

وقایه به چیزی گفته می‌شود که انسان با آن از خود محافظت می‌کند و بر دفع چیزی به وسیله چیزی دیگر دلالت می‌کند، «وقاه الله السوء!» یعنی خداوند او را از بدی حفظ کند.

اما تقوا در شرع :

تقوا در شرع عبارت است از اینکه میان خود و آن چه الله تعالی جل جلاله حرام کرده است، پرده و مانعی ایجاد کنید.

کلمه «تقوا» در قرآن عظیم الشان ۱۷ بار و مشتقات آن بیش از ۲۰۰ بار آمده است. از منظر قرآن، فقط اعمال متقیان پذیرفته است و به کاری که بنیان آن بر اساس تقوا نباشد اعتنایی نمی‌شود: «أَمَّا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ».

- فرمانبرداری و اطاعت از دستور های الله تعالی و پرهیز از نواهی اش بعمل آری.

طلق بن حبیب العنزی تابعی اهل بصره (متوفی قبل از سال 100 هـ) می‌فرماید:

«هرگاه آشوبی برپا شود، با تقوا آن را خاموش کنید، گفتند: تقوا چگونه است؟ گفت:

اینکه در پرتو نور الله طاعت او را انجام دهید، به ثواب و پاداش او امیدوار باشید و در پرتو نورش از معصیتش حذر کنید و از کیفرش بترسید». این سخن بهترین تعریفی است که برای تقوا بیان شده است. (ابن مبارک در الزهد (474/1) به شماره‌ی (1343) و ابن ابی شیبیه (164/6) به شماره‌ی (3-356) روایت کرده‌اند.)

متقین:

بناءً متقین (پرهیزکاران) کسانی هستند که الله تعالی آن‌ها را چنان می‌بیند که خود دستور داده است و هرگز به آن چه از آن نهی کرده، اقدام نمی‌کنند.

- ترس از صاحب جلال و شکوه، عمل به قرآن، قناعت به اندک و آمادگی برای روز رفتن و رخت بر بستن از این منزل گاه.

- اینکه مسلمان میان خود و خشم، ناخرسندی و کیفر الله تعالی و هر چه از آن می‌ترسد مایه‌ای وقایه و پیشگیری قرار دهد که خود را با آن حفظ کند، و این امر با انجام طاعات و پرهیز از معاصی امکان پذیر است.

حضرت عمر (رض) از صحابی جلیل القدر اُبی بن کعب پرسید:

تقوا چیست؟ اُبی جواب فرمود: ای امیر المؤمنین آیا از راهی رفته‌ای که خار در آن باشد؟

گفت: بلی، اُبی گفت: چه کار کردی؟ عمر گفت: لباسم را بالا می‌گرفتم و به جایی که

می‌خواستم قدم بگذارم به دقت نگاه می‌کردم، مبادا خاری به پایم اصابت کند. ابی بن کعب

گفت: تقوی همین است... (ابن کثیر در تفسیرش (41/1)، قرطبی در تفسیرش

(162/1) و ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (160/1) این روایت را

آورده‌اند.)

بنابراین تقوا کمر همت بستن برای طاعت و دقت در حلال و حرام و دوری از لغزش و ترس و خشیت از خداوند بزرگ است.

تقوا اساس دین است با آن می‌توان به مراتب یقین رسید، توشه‌ای قلب و روحهاست، از آن تغذیه می‌کنند، و نیرو می‌گیرند، و در راه وصال و رهایی بر آن تکیه می‌کنند.

ابن رجب گوید: تقوی در اصل چنان است که انسان در مابین خود و آن چه که از آن

می‌ترسد و پرهیز می‌کند، چیزی قرار بدهد که با آن خود را حفظ کند.

انجام واجبات، فرو گذاشتن محرمات و شبهه‌ها بخشی از تقوای کامل است و چه بسا انجام مستحبات و ترک مکروهات نیز در محدوده‌ی آن در آید، و فرموده‌ی الله تعالی

«الم (1) ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (2)» (سوره البقرة: 1-2) «الف. لام. میم. بی تردید این کتاب راهنمای پرهیزکاران است» تمام این‌ها را شامل می‌شود. ابن قیم درباره‌ی تقوی و تعریف شرعی آن گوید: «حقیقت تقوی عبارت است از عمل به طاعت الله همراه با ایمان راستین، امید به حساب، اجرای امر و نهی الهی. هر چه الله تعالی دستور می‌دهد با ایمان به او تصدیق و عده‌اش انجام دهد، و از هر چه او نهی کرده، با ایمان به او و از ترس هشدارهایش، دوری کند».

ابو درداء در باره‌ی تقوی می‌فرماید: «تقوای کامل یعنی اینکه انسان از الله تعالی بترسد تا او را از کمترین گزند حفظ کند، و چیزی را که فکر می‌کند حلال است، از ترس اینکه حرام باشد، رها کند».

(ابن مبارک در الزهد (19/1) آورده، حافظ در فتح الباری (48/1) و شوکانی در نیل الأوطار (323/5) آن را ذکر کرده و به ابن ابی دنیا در کتاب التقوی به نقل از ابودرداء نسبت داده‌اند.)

البته هدف این نیست که همه‌ی حلال‌ها را کنار بگذارد، اما احتیاط اقتضاء می‌کند مورد مباحی از ترس افتادن در حرام رها شود و این ورع (وَرَعٌ به معنای پرهیزگاری) نامیده می‌شود. الله تعالی توضیح داده است که هرکس به اندازه‌ی یک ذره عمل بد داشته باشد، کبیر آن را می‌بیند، لذا گاهی ناچار باید برای اینکه از ذره‌های بدی پرهیزید، دایره‌ی پرهیزها را گسترده کرد تا از گزند دور شد، و طمع آن در دل بیفتد: «أَلَا و إِنَّ لِكُلِّ مَلَكٍ حَمِيٍّ وَّ إِنَّ حَمِيَّ اللَّهِ مُحَارِمُهُ، وَّ مَنْ اقْتَرَبَ مِنْ الْحَمِيِّ أَوْشَكَ أَنْ يَقَعَ فِيهِ»: «بدانید هر پادشاهی حریمی دارد، حریم خداوند (متعال) محرماتش است، هرکس به آن نزدیک شود، هر لحظه ممکن است در آن بیفتد». (صحیح است: به روایتی اشاره داد که بخاری (52) بخش الایمان، باب فضل من استبرأ لدينه، و مسلم (1599) بخش المساقاة، باب أخذ الحلال و ترک الشبهات آورده‌اند).

حسن بصری (رح) می‌فرماید: «تقوی عرصه را بر پرهیزکاران تنگ می‌کند تا اینکه از ترس دامنگیر حرم شدن، بسیاری از حلال‌ها را رها می‌کنند». (ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحكم (159/1) نقل کرده و آن را به حسن بصری نسبت داده است. «سفیان ثوری می‌فرماید: «متقیان به این خاطر به این نام مشهور شده‌اند که از چیزهایی پرهیز می‌کنند که از آن پرهیز نمی‌شود» یعنی معمولاً از آن پرهیز نمی‌شود و یا بیشتر مردم آن را ترک نمی‌کنند. (ابن رجب حنبلی، همان، 159/1 اما آن را به سفیان ثوری نسبت داده است.)

متقی بیشتر و سخت‌تر از محاسبه و بازخواست شریک از شریک دیگرش خود را محاسبه می‌کند، لذا تمام گناهان را کنار می‌گذارد.

مسأله مهمی که باید در نظر داشت فایده‌ی علم و شناخت در بحث تقوی است. ابتدا باید بدانید از چه چیز باید پرهیز کرد، و این فایده‌ی علم و شناخت است، زیرا هر چه را که لازم است از آن پرهیز کنید، برایتان روشن می‌سازد، و باید احکام دین و حلال و حرام را بشناسید، به علاوه گاهی انسان از روی جهل از یک حلال خالص به گمان حرام بودن خودداری می‌کند، که در این کار نه مایه‌یی از ورع هست و نه رنگ و بویی از تقوی، جز اینکه نفس بیهوده محروم می‌شود. گروهی که تصمیم گرفته‌اند ازدواج نکنند، یا گروهی که تصمیم گرفته‌اند تمام عمرشان روزه باشند، از علم و آگاهی از امور دین بهره

ای نبرده‌اند.

جهل و عدم شناخت دقیق مسایل دروازه‌ی بلاها و آشوب‌ها را به روی جامعه‌ی انسانی می‌کشاید، در طول تاریخ مسلمانان زیادی در جنگ و جدال‌های داخلی میان خود شرکت کرده‌اند که اگر علم و شناخت و اطلاعی از دین داشتند در آن وارد نمی‌شدند و دست‌شان به خون آغشته نمی‌شد، هر چند برخی از آنان در موارد بسیار جزئی تقوا پیشه می‌کردند، اما از روی جهل از آلودگی به خون و خونریزی پرهیز نمی‌کردند.

(وَرَعٌ به معنای پرهیزکاری و پارسایی، حالتی در وجود انسان است که به نگهداری کامل نفس و ترس از لغزش منجر می‌شود. ورع مقامی بالاتر از مقام تقوا است؛ زیرا که در این حالت انسان از شبهات و حتی کارهای حلالی که ممکن است به گناه منجر شود، اجتناب می‌کند.) (مأخذها: کردارهای قلب: نویسنده: محمد بن صالح منجد، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمُ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمُ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿١٨﴾

به آنچه پروردگارشان به آنان عطا کرده و [برای آنکه] پروردگارشان آنان را از عذاب دوزخ محفوظ و مصئون داشته، شادمان و مسرورند. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« فَاكِهِينَ »: جمع فاکه، شاد و مسرور، انسانهای دلشاد و خوشحال و مسرور. « وَوَقَاهُمْ » (وقی): آنان را مصئون داشت.

تفسیر :

یعنی از خیر و کرامت و انواع لذایذ و خوردنی و آشامیدنی و لباس و مرکب و دیگر لذایذ بهشتی که الله متعال به آنها عطا کرده است، استفاده و لذت می‌جویند.

« وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمُ عَذَابَ الْجَحِيمِ »: والله تعالی آنان را از عذاب جهنم محفوظ می‌دارد و خوف و ترس اش را از آنان دور می‌کند.

ابن کثیر در تفسیر این آیه مبارکه فرموده است: این نعمتی است مستقل و جداگانه و ماورای «وارد شدن به بهشت» است. بهشتی که لذایذ و مسرت در آن طوری مقرر است که به چشم هیچ کس نیامده و به گوش هیچ کس نخورده و به خاطر هیچ کس خطور نکرده است. (تفسیر مختصر ۲۹۰/۳).

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾

(به آنها گفته می‌شود): بخورید و بیاشامید گوارا اینها در برابر اعمالی است که انجام می‌دادید! (۱۹)

تفسیر :

یعنی ای نیکوکاران! از طعامهای خوشمزه و گوارای جنتی بخورید و از نوشیدنیهای خوش مزه آن بیاشامید. اینها مکافات اعمال نیکی است که در دنیا انجام دادید.

مُتَكَبِّرِينَ عَلَىٰ سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُم بِحُورٍ عِينٍ ﴿٢٠﴾

بر تختهای که کنار هم چیده شده تکیه کرده‌اند و زنان زیبا و سیاه چشم (حورالعین) را همسرشان می‌گردانیم. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« سُرُرٍ »: جمع سریر، تختها. « مَّصْفُوفَةٍ » (صف): کنار هم چیده شده، ردیف شده.

حور العین: (حوریان درشت چشم را جفت آنان گردانیده‌ایم) یعنی: هریک از جنتیان را به زنان بهشتی‌ای که حور عین‌اند، همدم و پیوسته می‌گردانیم. حوراء: زنی است که سپیدی و سیاهی چشمش هر دو در نهایت حسن خود باشد. عین: هر زن درشت چشمی است، سفیدی پوست و بزرگی چشم نهایت زیبایی و جمال است.

تفسیر:

«مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ»: بر تخت‌های زرین و آراسته شده به مروارید و یاقوت، تکیه داده و در کنار هم می‌نشینند و به خوردن و آشامیدن مشغول میشوند. مفسر این کثیر فرموده است: «مَّصْفُوفَةٍ» یعنی روبروی هم نشسته‌اند، مانند: علی سرر مقابلین. (مختصر ۲۹۰/۳).

در حدیث شریف آمده است: «انسان به مدت چهل سال به متکایی تکیه می‌دهد و آن را ترک نمی‌کند و خسته هم نمی‌شود. و هر چه را نفسش آرزو کند و چشم از آن لذت ببرد، برایش فراهم می‌شود» (اخراج از ابن ابی حاتم).

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ ﴿٢١﴾

و کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان [به نوعی] در ایمان از آنان پیروی کرده‌اند، فرزندانشان را [در بهشت] به آنان ملحق می‌کنیم و هیچ چیز از اعمالشان را نمی‌کاهیم؛ هر انسانی در گرو اعمال خویش است. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا أَلَتْنُ» «چیزی نمی‌کاهیم، نکاستیم». «رَهِينٌ» «گرو، گروگان».

تفسیر:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ»: آنان که خود ایمان می‌آورند و فرزندانشان ایمان آوردن با آنان شریک شده و از آنان پیروی می‌کنند، «أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» فرزندان را به پدرانشان ملحق می‌کنیم تا چشمشان به دیدن هم روشن شود. هر چند به مقام و منزلت آنها هم نرسند.

ابن عباس گفته است: الله تعالی در بهشت مقام فرزندان مؤمن را به میزان درجه‌ی او بالا می‌برد هر چند که عمل آنها به میزان او هم نباشد. تا چشمشان روشن گردد. آنگاه آیه را قرائت کرد. (تفسیر قرطبی ۶۶/۱۷). زمخشری گفته است:

تمام سرور و شادمانی را برای اهل بهشت فراهم می‌کند، با سعادت‌مندی خودشان، و ازدواج با حوران بهشتی، و همنشینی برادران ایمانی و گردهم آمدن اولاد و فرزندان و نواسه گان شان در کنار آنها، سعادت آنها را تکمیل می‌کند.

«وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» چیزی از ثواب عمل پدران را کم نمی‌کنیم. در البحر آمده است: یعنی الله تعالی مقصر را به محسن ملحق می‌کند بدون این که چیزی از پاداش او را کم کند. (تفسیرکشاف ۲۷۲/۴).

«كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ»: هر شخصی در گرو عمل خود می‌باشد و گناه دیگری را به گردن نمی‌گیرد. اعم از این که پدر باشد یا فرزند.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی دوزخیان در گرو عمل خود قرار دارند و بهشتیان به سوی نعمت هایشان روانه می‌شوند. (البحر ۱۴۹/۸، این تأویل ابن عباس

است.)

و خازن گفته است: منظور آیه کافر است؛ یعنی هر کافری در گرو عمل شرک خود در آتش جا دارد. و مطابق فرموده‌ی «کل نفس بما کسبت رهینة إلا أصحاب الیمین» مؤمن در گرو عمل قرار نمی‌گیرد. (تفسیر قرطبی ۶۸/۱۷).

خواننده محترم!

در این جای شکی نیست که یکجاء بودن در بهشت با فرزند و فامیل از جمله لذت‌های بهشتی بشمار می‌رود، و در آیه مبارکه، اشاره به این فهم دارد که علاقه به اولاد نه تنها در دین نزد انسان با قوت وجود دارد، بلکه این علاقمندی در آخرت نیز نزد انسانها وجود می‌داشته باشد.

طبرانی از حضرت سعید بن جبیر روایت نموده است، که حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: «چون شخص به جنت داخل شود، از پدر و مادر، زن و فرزندان خود سؤال می‌کند که آنان در کجایند؟ به او گفته می‌شود: آنان به درجه تو نرسیده‌اند. می‌گوید: پروردگارا! من هم برای خود و هم برای آنان عمل کرده‌ام! آنجا به ملحق ساختن ایشان به وی فرمان داده می‌شود». سپس ابن عباس (رض) این آیه را تلاوت کرد.

«و چیزی از جزای عمل‌شان را نمی‌کاهیم» یعنی: با ملحق ساختن فرزندان و اقربای آنها به ایشان، چیزی از ثواب اعمال خودشان را نیز نمی‌کاهیم «هر کسی در گرو کار و کردار خویش است» در روز قیامت پس اگر بر وجهی عمل کرد که خداوند متعال او را بدان فرمان داده بود و به وجایب خود نیک پرداخت، خداوند متعال او را آزاد می‌کند و در غیر آن ناپودش می‌کند و چه ناپودی هر اس انگیزی که حتی مرگ را نیز به آن هیچ راهی نیست و نمیتواند بر آن نقطه پایانی بگذارد! (تفسیر ابن کثیر)

حافظ ابن کثیر پس از نقل این روایت فرموده است، از این روایت چنین ثابت میشود که از برکات پدران صالح، به فرزندان آنها با وجود پایین بودن پایه‌ی آنها در عمل، فایده‌ای می‌رسد، و به درجه‌ی پدران صالح خود رسانیده میشوند، و نیز برعکس از فرزندان صالح به پدران فایده‌ای خواهد رسید، و این از احادیث ثابت است، چنان که در مسند امام

آحمد از حضرت ابو هریره (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: خداوند در جات بعضی از بندگان خود را نسبت به اعمالشان بالا می‌برد، آنان می‌پرسند که خداوند این مقام و رتبه از کجا به ما رسید؟ جواب می‌رسد فرزندان تان در حق شما دعا و استغفار کردند، و آنچه می‌بینید اثر آن است. (رواه احمد و قال ابن

کثیر اسناد صحیح ولم یخرجوه ولكن له شاهد فی صحیح مسلم عن ابی هریره) «وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» معنای لفظی «الت وایلات» کاستن است. (تفسیر قرطبی) و معنای آیه چنین است که جهت متعالی ساختن در جات اولاد، و ملحق گردانیدن آنها به پدران صالح، از اعمال پدران چیزی کاسته نمی‌شود، تا به اعمال آنها اضافه گردد، بلکه خداوند آنان را به فضل و کرم خویش بدان درجه می‌رساند. (تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سوره الطور).

نیکو کاری انبیا ء با والدین :

در قرآن عظیم الشان دستان‌های متعددی از انبیا ء علیه سلم با والدین تذکر یافته که به برخی از آن اشاره بعمل می‌آوریم:

داستان حضرت نوح علیه السلام :

قرآن عظیم الشان به روش دعا و استغفار نوح علیه السلام را در نیکی و احسان به والدین چنین بیان می فرماید: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» (سوره نوح: 28). (بار الها مرا و پدر و مادر من و هر که با ایمان به خانه‌ی من داخل شود و همه‌ی مردان و زنان با ایمان را ببخشای).

داستان حضرت ابراهیم علیه السلام :

حضرت ابراهیم علیه السلام به خاطر ترس از گمراهی و هلاکت پدرش او را با لطف و مهربانی و حرص شدید و رغبت و امید برای هدایت و نجات مورد خطاب قرار می‌دهد و از او می‌خواهد که به خدا ایمان بیاورد: «وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ﴿41﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْءٌ ﴿42﴾ يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ﴿43﴾ يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ﴿44﴾ يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ﴿45﴾» [مریم: 41-45]. «و در کتاب خود یاد کن شرح حال ابراهیم را که بسیار راستگو و پیامبری بزرگ بود هنگامی که به پدر خود گفت: ای پدر چرا بتی جماد را که چشم و گوش ندارد و نمی‌تواند حاجتی را از تو رفع کند می‌پرستی؟ ای پدر! به من دانشی آموخته‌اند که به تو نیاموخته‌اند، پس تو از من پیروی کن تا به راه راست هدایتت کنم ای پدر هرگز شیطان را نپرست که او سخت با خدای رحمان مخالفت و عصیان کرد ای پدر می‌ترسم که از خدای مهربان بر تو قهر و عذاب رسد و در دوزخ با شیطان یار و یاور باشی».

داستان حضرت اسماعیل علیه السلام :

هنگامی که پدرش به او گفت: «يٰٓبُنَيَّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُسَبِّحَكَ بِمَا لَا تُفْقَهُ وَتَكُونَ مِنَ الْكٰفِرِينَ ﴿101﴾» [الصافات: 102]. «فرزندم! در خواب دیده‌ام که تو را ذبح می‌کنم».

فرزند در جواب می‌فرماید: «قَالَ يَا أَبَتِ أَفَعَلَّ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿102﴾» «ای پدر! کاری را که بدان امری شده‌ای انجام بده و ان شاءالله مرا از بندگان صبور و شکیبا خواهی یافت».

روایت شده است، هنگامی که حضرت ابراهیم علیهم السلام از آنچه در خواب دیده بود، مطمئن شد و یقین حاصل کرد، به فرزندش گفت: ای اسماعیل، ریسمان و تیشه را بردار تا با هم به آن وادی برویم و هیزم بیاوریم.

هنگامی که با هم به وادی (شبیید) رفتند، به اسماعیل علیهم السلام گفت: من قصد انجام مأموریت خود را دارم اسماعیل علیه السلام جواب داد: ای پدر دست و پای مرا محکم ببند تا دست و پا نزنم و لباس‌هایت را جمع کن تا به خون آلوده نگردد مبدا مادرم آن را ببیند کاردت را خوب تیز کن و در هنگام بریدن شتاب نما تا زودتر راحت شوم و احساس درد نکنم.

هنگامی که به نزد مادرم برگشتی از جانب من به او سلام بگو. پدر در جواب فرمود: (آری فرزندم من به کمک تو نیاز دارم تو باید در این کار مرا یاری کنی.) در حالی که هر دو گریه می‌کردند ابراهیم علیهم السلام شروع به انجام مأموریت خود کرد کارد را بر حلقوم اسماعیل گذاشت اما کارد نبرید سه بار آن را تیز کرد باز هم نبرید در آن هنگام اسماعیل به پدرش گفت صورت مرا بر زمین قرار ده زیرا وقتی نگاهت به چهره من می

افتد بی اختیار به من رحم می‌کنی ابراهیم علیه السلام چهره اسماعیل (علیه الصلوة والسلام) را بر زمین قرار داد و چند بار کارد را بر گردن او کشید اما کارد نه بُرید در این لحظه حضرت ابراهیم (ع) عصبانی شد و کارد را بر زمین کوبید. کارد به سوی آن حضرت برگشت و گفت: (خداوند! به اجرای این کار دستور نمی‌دهد). آنگاه به او ندا داده شد: **«يٰٓاِبْرٰهِيْمُ قَدْ صَدَقْتَ الرَّعْيٰٓاَ (104)»** [الصافات: 104-105]. «ای ابراهیم تو مأموریت عالم رؤیا را انجام دادی».

داستان حضرت عیسی علیه السلام :

حضرت عیسی علیه السلام به مادرش احسان و نیکی می‌کرد و درگهواره نیز پروردگار خویش عبادت می نمود: **«وَبَرًّا بِوَالِدَتِيْ وَلَمْ يَجْعَلْنِيْ جَبَّارًا شَقِيًّا (32)»** (سوره مریم: 32). «به نیکویی با مادر سفارش نمود و مرا شقی و ستمکار قرار نداد».

مفهوم «بر» والدین :

بر به کسر حرف «ب» و تشدید حرف «ر» به مفهوم برّ و الدین، مقابل عقوق یا نافرمانی والدین است. ابن منظور («برّ» را ضد عقوق دانسته است) یعنی، فرمان برداری از پدر و مادر و احسان و نیکی به آن‌ها.

از حضرت عبدالله بن عمر (رض) روایت شده که فرموده است: خداوند متعال به این دلیل آن‌ها را ابرار نامیده است که آنها به پدر و مادر و فرزندان خود نیکی و احسان می‌کنند و از آنها فرمانبرداری می‌کنند و همچنین گفته شده است همان طوری‌که تو بر فرزندان حق و حقوقی داری فرزند تو نیز بر تو حق و حقوق دارد.

آگاه ساختن فرزندان از عقوق پدر و مادر:

عقوق والدین به معنی نافرمانی و سرکشی از پدر و مادر و بریدن از ایشان است.

نافرمانی از عقوق والدین از جمله گناهان کبیره و رذایل اخلاقی می‌باشد.

حضرت ابي هريرة (رض) در حدیثی می فرماید: **«جاء رجلٌ إلى رسول الله فقال: يا رسول الله من أحق الناس بحسن صحابتي؟ قال: أمك، قال: ثم من؟ قال: ثم أمك. قال ثم من؟ قال: ثم أمك.»** (متفق علیه).

و في رواية: **«يا رسول الله من أحق الناس بحسن الصحبة؟ قال: أمك ثم أمك ثم أمك ثم أمك ثم أمك.»** (صحيح مسلم). «مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده گفت: یا رسول الله! شایسته ترین شخصی که با او خوش رفتاری و احسان کنم کیست؟ آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند:

مادرت. گفت: بعد از آن؟

فرمودند بعد از آن هم مادرت.

گفت باز کدام؟

فرمودند: مادرت،

گفت بعد از آن کیست؟

فرمودند: بعد از آن پدرت.

و در روایت دیگر آمده است که آن مرد گفت: یا رسول الله! چه کسی شایسته آن است که برایش احسان و نیکی کنم؟ آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: مادرت، باز مادرت، باز مادرت، باز پدرت بعد از آن کسیکه نزدیکتر و نزدیکتر به توست».

وَأَمَدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢٢﴾

با [هر نوع] میوه و گوشت ها که دلخواه آنهاست آنان را مدد [و تقویت] میکنیم (۲۲)
تشریح لغات و اصطلاحات :

« أَمَدَدْنَاهُمْ »: یاریشان دادیم، به آنان دادیم، در اختیار آنان قرار دادیم.

تفسیر :

یعنی الله سبحان و تعالی بر نعمتهایی که یادآوری شد، میوه ها و گوشتهای تازه، اشتهای او را خوشمزه پی را مزید و علاوه می سازد که نفس بدان میل می کند و از آن لذت می برد.

يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأَسَا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمٌ ﴿٢٣﴾

(آنها در بهشت) جامی را از دست هم دیگر می گیرند که در (نوشیدن) آن هیچ بیهودگی و گناهی نیست. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَتَنَزَّعُونَ»: مشتاقانه از دست یکدیگر می گیرند.

«لَغْوٌ»: یاوه سرایی. بیهوده گوئی.

«تَأْتِيمٌ»: گناه ورزی. به این معنا است که: شراب آخرت، نه موجب یاوه سرایی و پریشان گوئی می شود، و نه موجب گناه می گردد.

تفسیر :

قابل تذکر است که: لفظ و لغت شراب در قرآن عظیم الشان به معنای نوشیدنی آمده است. از جمله در (آیه 12 سوره فاطر) می خوانیم: «وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ» (دو بحر مساوی نیستند، این شیرین و شور است و آبش نوشیدنی است و این شور و تلخ است.) همچنان در (آیه 10 سوره نحل) آمده است: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ» (اوست که از آسمان برایتان باران نازل کرد. از آن می نوشید.) در این آیات شراب به معنای اصلی آن یعنی نوشیدنی به کار گرفته شده است.

اما خمر در دو معنای حرام دنیوی و شراب بهشتی مورد استعمال قرار گرفته است: نوع حرام آن عملی شیطانی معرفی شده و الله تعالی درباره آن فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» (سوره مائده آیه 90) (ای اهل ایمان! شراب و قمار و بتها و وسایل قمار پلیدند و از کارهای شیطانند.) در حالیکه نوع شراب بهشتی آن لذت آور و جاری در نهرهای جنت بیان شده است: «وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ» (سوره حمد آیه 15) (و نهرهایی از خمر که برای نوشندگان لذت است.)

ترک نوع حرام آن در دنیا سبب نیل و رسیدن به بهشت و رضوان الهی است که یکی از نعمت های آنجا شرابی پاک و بی ضرر است و اگر شخصی مبتلا به نوع حرام آن شود؛ در سرای آخرت عقوبت سخت و جهنمی در انتظار اوست. عذابی که یک نوع آن نوشیدنی های در داور است: «فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ» (سوره واقعه آیات 54 و 55) (آن گاه همه از آب گرم جهنم بر روی آن می آشامند. بدانسان از عطش، آن آب را می نوشید که شتران تشنه آب می آشامند.) به هر حال، دو نوع خمر ناپاک و حرام با نوع بهشتی آن تفاوت بسیاری دارند که یکی نعمتی بهشتی است و دیگری سبب جهنمی شدن انسان است.

سه خصوصیت خمر بهشتی :

۱- لذتی کامل و کاملاً بی‌ضرر:

خداوند متعال در تعریف بهشت فرموده است: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى» (سوره محمد آیه ۱۵) (صفت بهشتی که متقیان وعده شده‌اند در آن نهرهایی است از آب غیر متغیر و نهرهایی از شیری که طعم آن عوض نشده و نهرهایی از خمر که برای نوشندگان لذت است و نهرهایی از عسل صاف شده) در این آیه، خمر بهشتی در کنار شیر و عسل ذکر شده و آن لذتی برای نوشندگان ذکر شده است و این به معنای بی‌ضرر بودن کامل آن است.

۲- لذتی عاری از مستی:

خداوند متعال شراب بهشتی را نوشیدنی خاصی معرفی کردند که در عین لذت بخش بودن مستی آور نیست و انسان را دچار هرزه گویی نمی‌کند. خداوند درباره آن فرموده است: «يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَّعِينٍ بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ [صافات/۴۵-۴۷] شرابی از چشمه‌های جاری بر آنها گردانده می‌شود. شرابی سپید و روشن که آشامندگان لذت کامل برند. نه در آن می، خمار و درد سری و نه مستی و مدهوشی است.» در این آیه خداوند متعال آن نوشیدنی را عاری از هر مستی‌ای معرفی کرده است. نوشیدنی خاصی که در بین بهشتیان گردش داده می‌شود و آنها می‌نوشند و دچار هیچ بدگویی و زوال عقلی نمی‌شوند.

۳- شرابی الهی جلّ عظمته :

قرآن کریم نه تنها شراب بهشتی را یک نعمت برای اهل جنت دانسته بلکه نوشاندن آن را به خداوند متعال نسبت داده و فرموده است: «وَوَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً [انسان/۲۱] و پروردگارشان به آنها شراب طهور می‌نوشاند.» این به علت پاکی محض شراب بهشتی است که خداوند آن را به نوعی خلق کرده که جزء لذات بهشتی و نعمت‌های آنجا باشد بی آنکه از اعمال شیطانی، ضررآور و زایل کننده عقل باشد.

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ ﴿۲۴﴾

و بر گرداگرد آنان جوانان [خدمتکار]شان می‌گردند که گویی ایشان مروارید نهفته‌اند (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« غِلْمَانٌ »: جمع غلام، پسران، نوجوانان. « لُؤْلُؤٌ »: مروارید. « مَكْنُونٌ »: نهفته در صدف، مروارید درون صدف. [واقعه/۲۳].

تفسیر :

در حدیث شریف به روایت قتاده آمده است: «از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم پرسیدند: یا رسول الله! خدمتکار [بهشت خود] مانند مروارید است پس چگونه است کسی که آن خدمتکار به وی خدمت می‌کند؟ فرمودند: قسم به ذاتی که جانم در اختیار اوست، فضل و برتری در میان آنان، همانند فضیلت ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است.» مفسر قرطبی فرموده است: گویا آن غلامان فرزندان مشرکین هستند، که به خدمت کاری جنتیان می‌پردازند. اما در جنت اصلاً خستگی نیست تا ضرورت به خدمت‌گزاری باشد، ولی الله تعالی به عنوان نمایاننده نعمت فراوانی که اهل جنت از آن برخوردارند، از آنها خبر داده است. (تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر قرطبی ۱۷/۶۹).

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٢٥﴾

و بعضی آنان از بعضی دیگر می پرسند (که سبب کامیابی ما در اینجا چیست؟). (۲۵)
تشریح لغات و اصطلاحات :
« يَتَسَاءَلُونَ »: از هم می پرسند.

تفسیر:

یعنی جنتیان به یکدیگر رو کرده و درباره‌ی اعمال دنیا از همدیگر سؤال می‌کنند، و از بحث و گپ زدن لذت می‌برند، و به نعمت‌هایی که خداوند به آنها داده است اعتراف می‌کنند.

قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ ﴿٢٦﴾

و با هم گویند: ما از پیش میان اهل و قبیله خود تنها از الله می‌ترسیدیم. (۲۶)
تشریح لغات و اصطلاحات :
« فِي أَهْلِنَا »: در میان خانواده‌ی خودمان.
« مُشْفِقِينَ »: ترسان، هراسان، بیمناک از دیوان عدل الهی.

تفسیر:

می‌گویند: ما پیش از این در زندگی دنیوی و در بین خانواده‌های خویش از خداوند می‌ترسیدیم و از عذابش هراس داشتیم، به طاعاتش عمل می‌کردیم و از معصیتها امتناع می‌ورزیدیم.

فَمَنْ لَّهِ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ ﴿٢٧﴾

پس الله بر ما منت گذاشت و ما را از عذاب گرم [مرگبار] حفظ کرد. (۲۷)
تفسیر:

عذاب سموم: عذاب آتش است. سموم جهنم دمه‌ای است که از گرمای آن به وجود می‌آید. به قولی: شمال و باد آتش جهنم سموم نامیده شد زیرا آن باد وارد مسامات و منافذ بدن می‌شود.

یعنی ما را از عذاب گرم و مرگبار که به «سموم» موسوم است و در پوست نفوذ می‌کند، حفظ کرد.

مفسر فخر رازی فرموده است: آیه نشان می‌دهد که جنتیان از ماجرای دنیای خود باخبرند و آن را به یاد می‌آورند، و کافران نیز فراموش نمی‌کنند که در دنیا چه نعمت‌هایی در اختیار داشتند، بنابراین لذت مؤمن افزون می‌شود؛ زیرا خود را می‌بیند که از تنگی به فراخی انتقال یافته و از زندان به جنت آمده است. و کافر وقتی می‌بیند که از جنت به دوزخ آمده است، درد و آزارش افزایش می‌یابد. (تفسیر مفاتیح الغیب، التفسیر الکبیر - تفسیر کبیر رازی ۷/۵۰۷).

إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ ﴿٢٨﴾

ما از پیش او را می‌خواندیم (و می‌پرستیدیم)، واقعاً که اوست نیکوکار و مهربان! (۲۸)
تشریح لغات و اصطلاحات :
« الْبَرُّ »: نیکوکار. « الرَّحِيمُ »: پررحمت، دارای رحمت فراوان، بس مهربان.

تفسیر:

پیش از این ما در دنیا الله سبحانه و تعالی را به یگانگی می‌خواندیم، با اخلاص مصروف عبادت پروردگار با عظمت بودیم، و به او چیزی را شریک نمی‌آوردیم تا ما را از

دوزخ ننگه دارد و به جنت پر از نعمت داخل نماید. الله سبحان و تعالی دعای ما را استجابت کرد و آنچه را خواسته بودیم به ما بخشید. یقیناً الله با انواع مهربانیها بر بندگانش صاحب فضل و احسان است و جود و سخاوتش را بر آنان فرو ریخته است. او بر بندگان مهربان است؛ چنان که آنان را در دخول به جنت و نجات از دوزخ توفیق بخشیده است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (29 الی 49) موضوعاتی در باره سؤالات از عقاید بی باوران، اثبات یکتایی الله متعال در انفس و آفاق و واگذار کردن بی باوران عالم به دامن قیامت ... به بحث گرفته شده است.

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ ﴿٢٩﴾

پس (به مردم) پند بده که تو به لطف پروردگارت، کاهن و مجنون نیستی. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذَكِّرْ»: پند ده، در اندرز گویی پایداری کن. «بِنِعْمَتِ»: در پرتو نعمت، به لطف. «كَاهِنٍ»: کسی که مدعی علم غیب است، کسی که مدعی علم غیب را از جنیان می گیرد.

تفسیر:

در آیه مبارکه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: ای محمد! قوم خویش را به وسیله قرآن کریم پند بده و آنان را بدان نصیحت کن؛ تو با نعمتهایی چون رسالت، حکمت، علم نافع و عقل برتر که برایت عطا شده کاهنی نیستی که مردم را بدون علم و بر اساس گمان به امور آینده خبر دهی. «بِكَاهِنٍ وَ لَا مَجْنُونٍ (۲۹)»: و آنطور که مشرکان گمان می برند تو دیوانه هم نیستی، که ندانسته سخن گویی. بلکه تو به وحی زبان می گشایی.

أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ ﴿٣٠﴾

یا می گویند: (محمد) شاعری است که ما انتظار مرگش را می کشیم! (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نَّتَرَبَّصُّ»: (ربص): انتظار می کشیم، منتظریم «الْمُنُونِ»: مرگ، زمانه. «رَيْبَ الْمُنُونِ»: مرگ مشکوک، حادثه ی روزگار.

تفسیر :

یعنی کافران درباره پیامبر صلی الله علیه وسلم می گویند که (محمد) شاعری است و ما انتظار مرگش را می کشیم تا دعوتش نیز با خودش بمیرد.

شان نزول آیه مبارکه :

ابن جریر و ابن اسحاق در بیان شان نزول این آیه مبارکه از ابن عباس (رض) روایت کرده اند که فرمود: قریش چون در دارالندوه جمع شدند تا در کار رسول الله صلی الله علیه وسلم فیصله و جروبحث کنند، نطق و سخنگوی از آنان گفت: او را زندانی و دربند کنید، سپس به او «منون» را انتظار بکشید تا نابود شود چنان که پیشینیان وی از شعراء مانند زهیر، نابغه و اعشی، هلاک شدند زیرا او نیز یکی از آنان است. پس الله سبحان و تعالی این آیه مبارکه را نازل فرمود. (طبری 32380 از ابن اسحاق از عبدالله بن ابو

نجیح از مجاهد روایت کرده است راوی‌های آن ثقه اند.)

قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ ﴿٣١﴾

بگو: انتظار بکشید که من با شما انتظاری می‌کشم. (شما انتظار مرگ مرا و من انتظار پیروزی و نابودی شما را!). (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« تَرَبَّصُوا »: منتظر باشید، چشم به راه باشید. « الْمُتَرَبِّصِينَ »: منتظران، چشم به راهان، انتظار کشندگان.

تفسیر :

ای پیامبر! برای آنان بگو: شما مرگ مرا انتظار کشید و من مرگ شما را انتظار می‌کشم، شما وفات مرا چشم به راه باشید و من عذاب خداوند برای شما را چشم به راه خواهم بود و به زودی خواهید دانست که عاقبت نیکو و پسندیده برای کیست.

أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ﴿٣٢﴾

آیا عقل هایشان آنها را به این اعمال دستور می‌دهد یا آن‌ها قوم سرکش‌اند (۳۲)؟!

تشریح لغات و اصطلاحات :

« تَأْمُرُهُمْ »: به آنان امر می‌کند، آنان را وامی‌دارد، به آنان دستور می‌دهد « أَحْلَامُ » جمع حلم، خردها، عقلها، پندارها. « طَاغُونَ »: طغیانگر، گردن‌کش.

تفسیر :

آیا واقعاً هم عقلهای کافران آنان را به این سخن متناقض امر و دستور داده است؟ آخر چگونه کفانت، شعر و دیوانگی در یک شخص و در یک وقت جمع می‌شود، بلکه آنان در سرکشی زیاده روی کردند و در عصیانگری از حد گذشتند.

أَمْ يَقُولُونَ تَقَوْلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٣﴾

یا می‌گویند: قرآن را خود (محمد) ساخته و به الله نسبت داده است؟ نه، بلکه آنها ایمان نمی‌آورند. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« تَقَوْلُ »: یافته، از پیش خود ساخته است. سرهم کرد.

تفسیر :

محتوای این آیه مبارکه اینست که: آن تعدادی از قریش که قرآن عظیم الشان را کلام ساخته و پرداخته‌ی خود محمد صلی الله علیه وسلم بشمار می‌آوردند، در دل شان این حقیقت را بخوبی می‌دانند که این قرآن نمی‌تواند کلام خود محمد صلی الله علیه وسلم باشد و عرب زبانان دیگر هم نه تنها با شنیدن آن به روشنی احساس می‌کنند که این کلام بسیار بالاتر و برتر از سطح کلام بشری است، بلکه هر که از آنان محمد صلی الله علیه وسلم را از نزدیک می‌شناسد، او هیچ‌گاه نمی‌تواند این گمان را بکند که این واقعاً کلام خود ایشان است. پس اصل مطلب این است که کسانی که قرآن عظیم الشان را ساخته و پرداخته خود محمد صلی الله علیه وسلم بحساب می‌آورند، در اصل نمی‌خواهند ایمان بیاورند و برای این منظور بهانه‌های دروغین گوناگونی جعل می‌کنند که یکی از آنها همین بهانه است.

فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿٣٤﴾

پس اگر راستگو هستند سخنی مانند آن بیاورند. (۳۴)

یعنی اگر کافران راست می گویند که پیامبر صلی الله علیه وسلم قرآن کریم را از خود ساخته پس آنان هم بیابند سخنی را بیاورند که در بیان و فصاحتش مانند قرآن باشد.

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ﴿٣٥﴾

آیا بدون هیچ خالق آفریده شده‌اند یا خود آفریننده خوداند؟ (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« خُلِقُوا »: آفریده شدند. « أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ »: یا خودشان آفریدگار اند؟ یا خودشان به وجود آورندگانند؟

تفسیر :

اصلاً داشتن همچو عقیده و مفکوره در اساس نادرست و غیر منطقی است ، نه آنان را عدم به وجود آورده و نه هم خود خویشتن را آفریده اند. درست این است که خداوند یگانه آنان را آفریده پس واجب است که فقط او تعالی را بدون شریک عبادت کنند.

أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ ﴿٣٦﴾

یا آسمان ها و زمین را آفریده اند؟ نه، بلکه حق این است که یقین نمیکنند. (۳۶)

« بَلْ لَا يُوقِنُونَ »: بلکه یقین ندارند، بلکه در پی یقین نیستند

تفسیر :

آیا آسمانها و زمین را با این استحکام عجیب کافران آفریده اند؟ بلکه آنان به قدرت و یگانگی خداوند یقین ندارند و از آن رو کافر شدند.

مفسر خازن فرموده است: معنی آیه چنین است: آیا از هیچ خلق شده‌اند و بدون خالق هستی یافته‌اند، که چنین امری ممکن و جایز نیست؛ چون ارتباط خلق با خالق امری است ضروری. پس وقتی خالق را انکار کنند باید بدون خالق هستی یافته باشند، یا خود خویشتن را خلق کرده باشند؟ و این شدیداً باطل است؛ زیرا چیزی که وجود ندارد چگونه چیزی را خلق می‌کند؟ پس وقتی هر دو وجه باطل شوند، حجت بر آنان اقامه شده که آنها خالق دارند و باید به آن ایمان بیاورند، و او را یگانه بدانند و او را عبادت کنند و یقین داشته باشند که همو پروردگار و خالق آنها می‌باشد. (تفسیر خازن ۲۱۰/۴).

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيِّرُونَ ﴿٣٧﴾

آیا خزائن پروردگارت نزد آنها است؟ یا بر همه چیز عالم سیطره دارند؟ (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« الْمُصَيِّرُونَ »: از ریشه ی سطر و صطر: جمع مصیطر، مسلط.

تفسیر :

آیا خزانه های رزق و روزی و بخششهای خداوندی در نزد کافران است و در آن هرطوری که بخواهند تصرف می کنند؟ واقعیت این است که آنان چیزی را مالک نیستند. ابن عباس (رض) فرموده است: « خَزَائِنُ رَبِّكَ » عبارت است از باران و روزی. و عکرمه (رح) فرموده است عبارت است از نبوت. (تفسیر قرطبی ۷۴/۱۷)

«أَمْ هُمُ الْمُصَيِّرُونَ» «جمع مصیطر، غالب و چیره، فرمان فرمایان، تسلط دارند».

یا آنها مسلط و مقتدرند و می‌توانند به میل خود در خلق و ایجاد دخل و تصرف داشته باشند؟ البته که نه. بلکه الله عزوجل خالق و مالک و متصرف است.

عطا فرموده است: «أَمْ هُمُ الْمَصِيِّرُونَ» یعنی آیا آنها صاحب و مالک اند که هر چه را بخواهند انجام می‌دهند؟ و تحت امر و نهی هیچ کس قرار ندارند؟ (ابن الجوزی ۵۷/۸).

از فحوی آیه مبارکه اعتراف بر این واقعیت است که آنان چیزی را مالک نیستند. آیا آنان در جهان دارای نیرو و سلطه‌ی هستند که غلبه و زورمندی از آن ایشان باشد؟ این همه درست نیست، بلکه آنان ناتوان و ضعیف اند و الله متعال نیرومند و زور آور است.

أَمْ لَهُمْ سُلْمٌ يَسْتَمْعُونَ فِيهِ فَلَيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٣٨﴾

آیا زینه‌ای دارند که (به آسمان بالا می‌روند) و به وسیله آن اسرار وحی را می‌شنوند؟ کسی که از آنها این ادعا را دارد دلیل روشنی بیاورد! (۳۸)

تفسیر :

یعنی آیا برای کافران زینه است که توسط آن به آسمان بالا می‌روند تا به وحی گوش فرا دهند و در نتیجه وحی را در می‌یابند که نظر باطل آنان را تأیید می‌کند؟ پس باید هر کافری که چنین ادعایی دارد، بسم الله سند و حجت قاطعی را برای صدقی دعواش بیاورد.

أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبَنُونَ ﴿٣٩﴾

آیا سهم خداوند (متعال) دختران و سهم شما پسران است؟ (۳۹)

تفسیر :

در آیه مبارکه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: ای پیامبر! از تهمت خوف و هراسی نداشته باش که آنان به خداوند (متعال) هم تهمت می‌زنند. یعنی چگونه برای خداوند جل جلاله دختران قرار می‌دهید (در حالی که خود از داشتن دختر متنفرید) و برای خود پسر قرار می‌دهید؟ آیا این منطق و انصاف است؟ قرطبی فرموده است: خداوند (متعال) به عنوان توبیخ و سرزنش آنان، آنها را به بی‌خردی متصف کرده است، پس معنی آیه چنین است: آیا با این که خود از داشتن دختر متنفرید، دختر را به خدا نسبت می‌دهید؟ و هر کس دارای چنین عقل و خردی باشد، دور نیست رستاخیز و زنده شدن را نیز انکار کند. (تفسیر الجامع لاحکام القرآن - قرطبی ۱۷/۷۶). ابو سعود فرموده است: خداوند متعال آنان را ابله و کم‌عقل معرفی کرده و اعلام کرده است که هر کس دارای چنین نظری باشد، جزو خردمندان به شمار نمی‌آید، تا چه رسد به این که به عالم ملکوت صعود کند و از اسرار نهانی مطلع گردد. به منظور شدت انکار و توبیخ، از غیبت به خطاب التفات به عمل آمده است. (تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزایا الكتاب الکریم ابو سعود ۵/۱۷۵).

قابل تذکر و دقت است که وارد کردن اتهام یکی از وسایل است که طول تاریخ مشرکان علیه انبیای الهی مورد استعمال قرار می‌دهد.

طوری‌که در (آیه: 52 سوره ذاریات) می‌فرماید: «كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاجِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» (ای پیامبر! بدین گونه (که تو را تکذیب کردند) پیشینیان اینان نیز هیچ پیامبری برایشان نیامد مگر آنکه گفتند: جادوگر یا جن زده است. یعنی بر همه اتهامات مختلفه بسته اند).

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ ﴿٤٠﴾

یا مگر از ایشان مزدی می‌طلبی، که پرداخت آن بر آنها دشوار است؟ (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَغْرَمٌ» تاوان، غرامت، ضرر و زیان. «مُثْقَلُونَ» (ثقل): سنگین باران، گرانباران.

تفسیر :

ای پیامبر! آیا این مردم ازین سبب سخن ترا قبول نمیکنند که خدا نکرده برای تبلیغ

رسالت خویش از کافران مزدی را طلب کرده ای و آنان برای دفع تکلیف توانی که از آنان خواستار شده ای به دشواری و مشقت افتادند؟

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ ﴿٤١﴾

آیا علم غیب نزد آنهاست که (هر چه بخواهند) می‌نویسند؟ (۴۱)

تفسیر:

آیا کافران علم غیب دارند و آن را به منظور آگاهی مردم می‌نویسند و یاد داشت می‌کنند؟ ویا اینکه علم غیب دانسته و می‌دانند آنچه پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد امور حشر و نشر می‌گوید، باطل است و از این رو آنها این معلومات را بر مبنای شناختی یقینی می‌نویسند؟ قتاده (رح) فرموده است: این رد گفته‌ی شاعر نتربص به ریب المنون می‌باشد. پس یعنی آیا می‌دانند محمد قبل از آنها می‌میرد تا چنین حکمی بدهند؟ (ابن جوزی ۵۸/۸).

و ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی آیا لوح المحفوظ در اختیار آنها قرار دارد و آنها محتوای آن را می‌نویسند و آن را به مردم خبر می‌دهند و می‌گویند. (تفسیر قرطبی ۷۶/۱۷).

موضوع چنان نیست؛ چون جز الله هیچ یک از ساکنان آسمان و زمین غیب و نهان نمی‌دانند.

أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ ﴿٤٢﴾

آیا می‌خواهند [بر ضد تو] نیرنگ و فریبی به کار گیرند؟ ولی کافران [بدانند که] خود گرفتار حيله و مکر خواهند شد. (۴۲)

تفسیر:

بلکه کافران اراده دارند تدبیر و حيله‌ای را برای پیامبر صلی الله علیه و سلم به کار برند؟ مفسران گفته‌اند: آیه به توطئه و دسیسه‌ی ترور پیامبر صلی الله علیه و سلم در دارالندوه اشاره دارد، آنجا که فرموده است: و «إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يَخْرُجُوكَ. فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ» آنان که رسالت محمد را انکار کرده‌اند خود کیفر می‌بینند؛ زیرا ضرر آن به خود آنها برمی‌گردد و وبال آن بر گردن خود آنها می‌باشد. همان‌گونه که خداوند متعال در جای دیگری از قرآن می‌فرماید: «و لا يحيق المكر السيئ إلا بأهله». مفسر صاوی فرموده است: اسم ظاهر الذين كفروا: را در جای ضمیر قرار داده است، تا زشتی و ناپسندی کفر را بر آنان ثبت و ضبط کند. (حاشیه الصاوی علی تفسیر الجلالین - صاوی ۱۳۴/۴).

أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٤٣﴾

آیا بر آنها خدایی جز خدای یکتا هست؟ الله پاک و منزّه است از آنچه برای او شریک قرار می‌دهند. (۴۳)

تفسیر:

آیا کافران غیر از پروردگار الله دیگری دارند که سزاوار عبادت باشد؟ الله تعالی از شرک کافران مقدس و متعالی است. حق تعالی در آفرینش و الوهیت شریکی ندارد، پس تنها او مستحق عبادت است.

وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ ﴿٤٤﴾

اگر ببینند که قطعه ای سنگی از آسمان می‌افتد (باز هم ایمان نمی‌آورند)، می‌گویند: ابری

متراکم است (نه غضب الهی). (۴۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

«کسفا» : به معنای قطعه است و هدف از آن در این جا، فرود قطعه سنگ از آسمان به عنوان عذاب الهی است. «ساقطاً» : در حال سقوط. «سحابٌ مَرْكُومٌ» : ابری متراکم و انباشته. و «يُصْعَقُونَ» به معنای هلاکت و بیهوشی است که در اثر صاعقه‌ی عذاب پدید آید. این کلمه در قالب مجهول آمده که نشانه اضطرار و ناچاری است.

تفسیر :

یعنی در حقیقت هیچیک از اینها نیست تنها یک چیز است و آن ضد و عناد آنها میباشد که بدان سبب این مردم بتکذیب هر سخن راست کمر بسته اند ، بحدیکه اگر همین کافران قطعه‌ی از عذاب را ببینند که از آسمان بر آنان فرود می آید، باز هم هرگز از شرک خود توبه نمی کنند به اصطلاح در آن هم دست به تاویلی می زنند، و می گویند: این ابری است که به روی هم متراکم شده و عذاب نمی باشد.

در این آیه مبارکه به یک فهم عالی اشاره بعمل آمده است که : لجاجت، انسان را به تحلیل غلط وامی دارد. کفر و لجاجت سبب نهایت بد شده، وانسانهای بدفرجامی است، انسانها که بدیهیات را انکار می کند و حتی آنچه را با چشم سر می بیند نمی پذیرد، دیگر قابل هدایت نیستند. الله تعالی ما را از جمله همچو اشخاص نگاه کند. آمین یا رب العالمین.

فَذَرَهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ﴿٤٥﴾

حال که چنین است آنها را رها کن تا روز مرگ خود را ملاقات کنند. (۴۵)

تشریح لغات واصطلاحات :

«يُصْعَقُونَ» : بیهوش می افتند، نابود می گردند.

تفسیر :

پس ای پیامبر! کافران را به حال آنان بگذار تا روز قیامت، یعنی روز هلاکت و عذاب خویش را ملاقات کنند.

در آیه مبارکه ملاحظه می فرمایم که سنت پروردگار با عظمت در برابر مخالفان، شتاب و عجله نیست، لطف الله تعالی به قدری است که حتی در هنگام رها کردن انسان به حال خود، هشدار لازم را می دهد.

ولی به یک نتیجه باید اعتراف کرد که: کفر و لجاجت سبب نهایت بد شده و زمانیکه، قهر الهی فرا رسد، دیگر گناه کاران دیگر اختیاری از خود ندارند و باید آن را با ذلت بپذیرند.

يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٦﴾

روزی که نیرنگشان به هیچ وجه به کارشان نیاید و مدد و یاری نمی شوند. (۴۶)

تشریح لغات واصطلاحات :

« لَا يُغْنِي » : بی نیاز نمی کند، برطرف نمی سازد. «كَيْدُهُمْ» : نقشه های شوم و بد آنان.

تفسیر :

« يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا » : یعنی اینکه حيله و تدبير کافران برای آنان در روز قیامت فایده‌ی ندارد، عذاب خداوند را از آنان دفع نمی کند و جز او تعالی یآوری ندارند که یاری شان نماید.

از حکمت های الهی همین است که: هنگام قهر الهی، نه نیرنگ درونی کار ساز است و نه یاور بیرونی بدرد انسان می خورد.

وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٧﴾

و برای آنان که ظلم کرده اند عذابی است غیر از این عذاب (دنیا و برزخ)، ولی بیشترشان نمی دانند. (۴۷)

تفسیر:

پیش از رسیدن روز قیامت در زندگی دنیا نیز برای کافران عذابهایی چون قتل، اسارت، خواری، مصیبت، عذاب قبر و دیگر امور ناخوشایند آماده شده است، اما بیشتر کافران بدان دانا نیستند.

در حدیث شریف راجع به بازگشت کفار بر کفر خود بعد از برطرف شدن عذاب از آنان، آمده است: «إِنَّ الْمَنَافِقَ إِذَا مَرَضَ وَعُوفِيَ مِثْلَهُ فِي ذَلِكَ كَمِثْلِ الْبَعِيرِ، لَا يَدْرِي فِيمَا عَقَلُوهُ وَلَا فِيمَا أُرْسَلُوهُ». «بی گمان مثل منافق وقتی مریض شود و از مرض خویش عافیت یابد، چون مثل شتر است، نمی داند که برای چه او را بسته اند و چرا بعد از آن رهایش کرده اند!». «ولی بیشترشان نمی دانند» و از این عذاب عبرت نمی گیرند.

وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٤٨﴾

و در برابر حکم پروردگارت شکیبایی کن که تو زیر نظر و مراقبت ما هستی، و هنگامی که [از خواب] برمی خیزی پروردگارت را همراه با سپاس و ستایش تسبیح گوی. (۴۸)

تفسیر:

«أَعْيُنِنَا»: چشم ما، زیر نظر ما، در حفاظت ما. «فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا» الله تعالی در آخرین بخش این سوره به رسول الله صلی الله علیه وسلم از دشمنی دشمنان و مخالفت و تکذیب، مکذبین تسلی می دهد، و این بدین معنا است که همه ی اعمال و افکار انسان ها زیر نظر الله تعالی است، ولی پروردگار با عظمت ما به بندگان مومن و پیامبران خود توجه خاصی دارد، بطور مثال به نوح علیه السلام می فرماید: ساخت کشتی تو زیر نظر ماست.

«فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا» (آیه 27 سوره مؤمنون) (ما هم به او وحی کردیم که در حضور ما و به وحی و دستور ما به ساختن کشتی پرداز)

و به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم با زیبایی خاصی می فرماید: «فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا» تمام وجودت زیر نظر ماست.

در آیه مبارکه میفرماید: یعنی: تو در معرض دید و نظر و عنایت خاص ما هستی و در حفظ و حمایت ما قرار داری طوریکه در (آیه 67 سوره مائده) میفرماید: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (الله تعالی تو را از مردم در حفظ و امنیت خویش نگه می دارد).

پس از آنان پروایی نداشته باش و بی باک به راه خویش ادامه بده «و هنگامی که بر می خیزی» از مجلس خود «با ستایش پروردگارت تسبیح گوی» لذا در هنگام برخاستن از هر مجلسی که در آن می نشینی، در هنگام برخاستن از خواب و در هنگام برخاستن به سوی نماز، بگو: «سبحان الله وبحمده»، یا «سبحانك اللهم وبحمدك».

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در ابتدای نماز چنین می گفتند: «سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك، وتعالى جدك ولا إله غيرك». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در آخر عمر خود هر

وقت می‌خواستند از مجلسی برخیزند، می‌گفتند: «سبحانک اللهم وبحمدک، أشهد أن لا إله إلا أنت، أستغفرک وأتوب إليك» که این دعای کفاره مجلس است. همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس در شب از خواب برخیزد و بگوید: «لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملك وله الحمد وهو علی کل شیء قدير، سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر ولا حول ولا قوة إلا بالله». «سپس بگوید: رب اغفر لی - یا فرمودند: آن‌گاه دعا کند؛ دعای وی اجابت می‌شود پس اگر عزم کرد که وضوء گیرد و سپس نماز بخواند، نمازش پذیرفته می‌شود».

کفاره مجلس :

شخص مسلمان همیشه باید در نشست و برخاست خویش در مجالس ذکر و یاد پروردگارش را ورد زبان خویش قرار دهد. طوری که رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «ما من قوم یقومون من مجلس لا یذكرون الله فيه إلا قاموا عن مثل جيفة حمار، وکان لهم حسرة» یعنی: «هیچ گروهی نیست که از مجلسی بر می‌خیزند که در آن الله را یاد نمی‌کنند، جز مانند آنکه گوئی از روی نعش الاغی برخاسته‌اند و برای شان حسرت و افسوس می‌ماند.» (راوی حدیث ابوداؤد)

همچنین شخص مسلمان در پایان مجلس آن را با دعای کفاره‌ی مجلس خاتمه می‌دهد. همانطور که پیامبر صلی الله علیه وسلم ما را بدان هدایت و رهنمای نموده می‌فرماید: «كفارة المجالس أن یقول العبد: سبحانک اللهم وبحمدک. أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرک وأتوب إليك) یعنی: «کفاره ی مجلس آن است که بنده بگوید: سبحانک اللهم... یعنی پاکست تو را بار خدایا! و تو را می‌ستایم. بار خدایا مرا بیامرز.» (راوی حدیث احمد).

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ ﴿۴۹﴾

و در بخشی از شب و (نیز) بعد از پنهان شدن ستارگان، او را به پاکی یاد کن. (۴۹)

تشریح لغات واصطلاحات :

«إِدْبَارٌ» «پشت کردن، ناپدید شدن».

وهدف از «إِدْبَارَ النُّجُومِ»، و در آخر شب وقتی ستارگان ناپدید می‌شوند و صبح فرا می‌رسد، نماز بخوان.

تفسیر :

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ» «و در پاره ای از شب تسبیح گوی او باش» مراد از این هم نمازهای مغرب، عشاء و تهجداند و هم تلاوت قرآن و هم ذکر و یاد الله است. یعنی الله سبحان و تعالی را در نماز تهجد و دیگر اوقات شب و نیز در حین پوشیدگی ستارگان (به مجردیکه روشنی صبح آغاز می‌گردد ستارگان غائب شده می‌روند.) یعنی وقت نماز صبح به پاکی یاد کن؛ زیرا تسبیح و همه انواع ذکر، انسان را در برابر مشکلات و پرابلم‌ها روزگار زندگی یاری می‌رساند.

ابن عباس (رض) فرموده است: آنها عبارتند از دو رکعت قبل از نماز فجر. و در حدیث آمده است: «دو رکعت نماز فجر از دنیا و آنچه که در آن است بهتر است.» (المختصر فی تفسیر القرآن، روح المعانی . ۳/۳۹۵).

خواننده محترم !

ملاحظه می‌فرماید که الله متعالی در آغاز سوره با قسم به کوه طور، کوهی که با حضرت موسی علیه السلام سخن گفته است و بخاطر تشریف و گرامی داشت آن، به آن

قسم هم خورده است. در اختتام سوره با فرمان مناجات پایان یافت و می فرماید: «وَمِنْ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ ادْبَارَ النُّجُومِ»

در حدیث شریف متفق علیه در میان بخاری و مسلم به روایت از ابن عباس (رض) آمده است: زمانیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در دل شب به نماز بر می‌خاستند، می‌گفتند: «اللهم لك الحمد أنت نور السموات والأرض ومن فيهن، ولك الحمد أنت رب السموات والأرض ومن فيهن، أنت الحق ووعدك الحق، وقولك الحق، ولقاؤك الحق، والجنة حق، والنار حق، والساعة حق، والنبیون حق، ومحمد ص حق، اللهم لك أسلمت وعليك توكلت وبك أمنت، وإليك أنبت وبك خاصمت وإليك حاکمت، فاغفر لي ما قدمت وما أخرت، وأسررت وأعلنت، أنت المقدم وأنت المواخر، لا إله إلا أنت، ولا إله غيرك».

«بار خدایا! ستایش از آن توست، تو نور آسمان‌ها و زمین و همه کسانی هستی که در آن‌ها به سر می‌برند و حمد از آن توست، تو پروردگار آسمان‌ها و زمین و همه کسانی هستی که در آن‌ها به سر می‌برند، تو حق هستی و وعدهات حق است، سخنت حق است، دیدارت حق است، بهشت حق است، دوزخ حق است، قیامت حق است، پیامبران حق‌اند و محمد حق است.»

بار خدایا! برای تو تسلیم شده‌ام و بر تو توکل کرده‌ام، به تو ایمان آورده‌ام، به سوی تو به اخلاص بازگشته‌ام، به سوی تو داد خواهی کرده‌ام و به‌سوی تو به داوری رفته‌ام پس آنچه را که پیش فرستاده‌ام و آنچه را که واپس افکنده‌ام (از لغزش‌ها) و آنچه را که پنهان کرده‌ام و آنچه را که آشکار نموده‌ام برایم بیامرز، تویی پیش اندازنده و تویی به تأخیر افکننده، معبودی جز تو نیست و خدایی غیر از تو نمی‌باشد».

دعا سلاح مؤمن است!

فراموش نباید کرد که: پروردگار عظمت ما اجابت را می‌داند به شرط آنکه ما انسانها طریقه خواندن و خواستن آنرا یاد بگیریم.

یکی از موارد بسیار مهمی که در همه ادیان ابراهیمی؛ بخصوص در دین مقدس اسلام وجود داشته و سرلوحه برنامه های عبادی آنها بوده و نیز مؤثرترین عامل در تهذیب نفس و صفای باطن، مسئله دعا و نیایش به درگاه الله تعالی یکتا و بی همتا است. دعا و نیایش صحیح زیباترین و عمیق ترین شیوه ای است که پیوند انسان را با ذات پاک پروردگار رب العزت برقرار ساخته و موجب پرواز روح به سوی ملکوت و فضای معطر معنوی و عرفانی است.

دعا عبادت‌یست که پروردگار ما آنرا دوست دارد و دعا کنندگان نیز از آن لذت می‌برد. دعا از جمله سنت های است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم تا آخرین لحظات زندگی خویش، یک لحظه هم از طلب آن دست بر نداشت.

دعا سلاح کار آمد مؤمن،

دعا ستون دین مؤمن است،

دعا وسیله است که دین مؤمن را نورمیبخشد،

مؤمن با طلب دعا از بارگاه رب العزت دلش آرام می‌گیرد، و بدینوسیله عقده های دل خویش را باز می‌نماید.

پروردگار با عظمت ما میفرماید: «فاذکرونی أذکرکم» (سوره البقره آیه 152) (مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم) «أذکرو الله ذکر أ کثیرا» (سوره الاحزاب: آیه 41) (پروردگار را بسیار بسیار ذکر کنید).

در بسیاری از اوقات در روزگار زندگی انسان حالاتی پیش می آید که ضرورت با راز و نیاز دارد، غرض گفتن این راز جز الله کسی دیگری سزاوار و محرم نیست. به جز ذات اقدس الهی که همیشه مواظب بندگان است و به محبت خاصه ربوبیت به بنده اش خطاب کرده میگوید: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.» (سوره البقره: آیه 186) (هر گاه بندگان من از تو در باره من سؤال کردند همانا من نزدیکم و جواب می دهم به دعا و فریاد هر دعا کننده ای که مرا به دعا و فریاد می خواند. پس لازم است از دستور های من اطاعت نماید، و سپس ایمان بیاورند باشد که راه راست را بیابند و به مقصد رسند). بلی، جهت پذیرش دعا، شرط آنست که: اولاً به خالق یکتا ایمان آورد و دعوتش را بطور یقین از صفای قلب قبول کرد.

همچنان پروردگار با عظمت ما میفرماید: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ.» (مرا بخوانید تا (درخواست) شما را اجابت کنم! کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می شوند!) (سوره غافر، آیه 60)

پیامبر بزرگوار محمد صلی الله علیه وسلم در حدیث قدسی فرموده است: «أنا مع عبدی ما ذکرنی و تحرکت شفتاه بی» (من با بنده خود هستم تا زمانی که بنده به یاد من باشد، من با بنده خود هستم تا زمانی که لبان بنده، به ذکر من در حرکت باشد). در حدیثی دیگری آمده است: «ما عمل ابن آدم من عمل أنجی له من عذاب الله من ذکر الله عزوجل» (بنی آدم هیچ عملی را انجام نمی دهد که مانند ذکر خداوند متعال او را از عذاب نجات بخشد). اصحاب کرام گفتند یا رسول الله:

جهاد هم مثل ذکر نیست؟ فرمود: «ولا الجهاد فی سبیل الله الا أن تضرب بسيفك حتی ینقطع ثم تضرب به حتی ینقطع، ثم تضرب به حتی ینقطع» (جهاد هم مانند ذکر نیست مگر اینکه با شمشیرت جهاد کنی تا شکسته می شود دوباره با شمشیر دیگری جهاد کنی تا انهم شکسته می شود باز با شمشیر دیگری به جهاد پردازد تا سومی هم شکسته می گردد).

واقعاً هم در آداب دین مقدس اسلام علماء دعا را بحیث مغز عبادت، دعا بحیث سلاح مؤمن، دعا بحیث ستون دین مقدس اسلام و در نهایت دعاء بحیث نور آسمان و زمین معرفی نموده اند.

نعمان پسر بشیر از پیامبر صلی الله علیه وسلم دعا را بمثابة عبادت معرفی داشته میفرماید: «الدعاء هو العبادة» دعاء همان عبادت است (جامع الصحیح شیخ البانی 1312-2654-3086)

محدثین مینویسند روزی یکی از صحابه از پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد اینکه کدام دعا مستجاب میگردد، فرمودند: دعائیکه: «جوف الیل و دبر الصلوات المکتوبات» یعنی: دعا که در دل شب و بعد از نمازهای فرض صورت گیرد زیاتر مورد استجاب قرار میگیرد. (ترمذی 3499)

بنا زمانیکه چنین لحاظاتی ذیقیمت برای مؤمن مسلمان در جوف الیل و فراغت از نماز های فرضی مساعد میگردد، ما باید این موقع را مناسب شماریده و دست به دعا بلند نمایم. تعدادی کثیر از علماء بدین عقیده اند که: انکار از طلب دعا بعد از نماز های فرض کفران نعمت است.

پروردگار با عظمت ما میفرماید: «**أمن يجيب المضطر إذا دعاه ويكشف السوء**» (یعنی: آیا (کیست؟) آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌گرداند.) (سوره نمل: آیه 62)

پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید: (لیس شیء أكرم على الله تعالى من الدعاء) (ترمذی و احمد) یعنی: «نزد خداوند چیزی گرامی تر از دعا نیست.» داوود علیه السلام می فرماید: «پروردگارا هر گاه مرا دیدی که از مجالس ذاکرین به سوی مجالس غافلین قدم بر میدارم. قبل از رسیدنم به آنان، پایم را شکسته گردان! چون این نعمت بزرگی است که آن را بر من ارزانی می کنی» در حدیثی از ابوهریره (رضی) آمده است: «لیس شیء اكرم على الله عزوجل من الدعاء» (هیچ چیزی به نزد خداوند گرامی تر از دعا نیست).

سفیان بن عیینه (رح) میگوید: «هر گاه جماعتی با هم جمع شدند و به ذکر خدا مشغول شدند، شیطان و مال دنیا با هم در گوشه ای مشغول نظارت میگردند، شیطان به دنیا می گوید: نمی بینی اینها به چه کاری مشغول اند؟ دنیا میگوید: بگذار آنان از هم جدا شوند آنگاه گریبان شان را می گیرم و آنان را به سوی تو می آورم.» در حدیث شریف آمده است که: اگر به مفاهیم قرآنی و احادیث نبوی و هدایات اسلامی نظر به اندازیم در خواهیم یافت که: دعا وسیع ترین نوع از عبادت خضوع و بندگی در برابر خداوند به شمار رفته و مانند سایر عبادات اسلامی تاثیر و سعیمی تربیتی و تکاملی بر انسان می بخشد.

واقعاً هم همان طوریکه پروردگار عالمیان فرموده است که دعای دعا کننده را مورد اجابت قرار میدهم.»

علماء میفرمایند: دعاء همان درخواست آمرزش و رحمت و گذشت و برآمدن نیازها از خداوند می باشد.

دعای جزو عبادت هایی است که خداوند، عز وجل، را خوشنود می سازد.

دعا «فقط يك درخواست خشك و بی روح در جهاد اکبر با هوی و هوس، نیست، بلکه «دعا» باطن قرآن است.

دعا تکیه گاه مطمئن معنوی است که انسان برای خود در مبارزه با مشکلات ایجاد می نماید. در مبارزه با هوی و هوس نفس و جنگ درونی اسلحه انسان، دعا است. دعا، اسلحه ای است که تیرش دروقتی سختی و مصیبت به خطا نمی رود، دعا ذخیره مؤمن در شدت و سختی است.

دعا اسلحه انسان مهذب و رجعت عاجزانه انسان بسوی پروردگار است و بس.

دعا کننده واقعی سمت و توجه اش به سوی مخلوق نیست که عطاء اش ناچیز و بخیلانه باشد. بلکه دعا کننده واقعی رجعت اش به سوی پروردگار با عظمت است، بسوی پروردگاری که «مالك يوم الدين» است.

- از نعمان بن بشیر رضی الله تعالی عنه مرویست که آن حضرت (ص) فرمودند:

«الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ، ثُمَّ قَرَأَ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ». «دعا همانا عبادت است» و بعداً آیه وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ را تلاوت نمود.

در ترمذی و ابن ماجه و نسائی و ابوداود و احمد آمده است، و در روایت مستدرک حاکم موجود است: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ» (جلد 1، صفحه 491). «دعا همانا عبادت است».

- و در يك روایات ضعیف در ترمذی شریف از انس بن مالک رضی الله تعالی عنه روایت گردیده است: «الدُّعَاءُ مُحُّ الْعِبَادَةِ» دعاء مغز عبادتست.
- در مستدرک حاکم از حضرت علی کرم وجهه روایت است که: آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ، وَ عِمَادُ الدِّينِ، وَ نُورُ السَّمَاوَاتِ الْأَرْضِ». دعاء سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمانان و زمین است.
- نیز در مستدرک جلد اول از انس رضی الله تعالی عنه روایت شده که رسول گرامی فرمودند: «فإنه لا يهلك مع الدعاء أحد» و با وجود دعا هیچ کس هلاک نمی شود.
- در ترمذی و ابن ماجه از ابوهریره رضی الله تعالی عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الدُّعَاءِ». «هیچ چیزی مکرمتر از دعا نزد الله نمی باشد».

- و در مستدرک جلد 1 صفحه 491 از ابن عباس (رض) روایت شده است: «أفضل العبادة هو الدعاء». «بهترین عبادات همانا دعاست».

اگر به مفهوم و جوهر دعا که در احادیثی نبوی تذکر یافت، توجه نماییم در خواهیم یافت که هدف دعا کننده اینست که پروردگار انسان را به حضور خویش قبول نماید و انسان هم خالق خویش را ملاقات نماید.

حکمت و مفهوم دعا در روح دعا نهفته است. مفهوم اساسی دعا رجعت عاجزانه به سوی پروردگار است، به الله متعال که همه هست و بود ما به دست بلا کیف او است. ذات باری تعالی قابلیت ها، ناتوانی ها و ما يحتاج ما را بسیار خوب می داند. ذات باری تعالی «خالق کل شیء و هو بکل شیء علیم» است. عالم و دانا به ظاهر و باطن، عالم الغیب و الشهاده است.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بسم الله الرحمن الرحيم

سورة النجم

جزء 27

سورة نجم در مکه مکرمه نازل شده دارای شصت دو آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه :

نام سوره برگرفته از آیه اول این سوره است، زیرا الله متعال آن را با قسم خوردن به نجم آغاز نموده است که به این ترتیب این سوره «نجم» نامیده شده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف :

قابل یاد آوری است که: سوره (نجم) به استثنای این (آیه 32) که می فرماید: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى» (همان) کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت جز گناهان صغیره دوری می کنند بی گمان پروردگار تو گسترده آمرزش است، و او نسبت به شما داناتر است، هنگامی که شما را از زمین پدید آورد، و هنگامی که شما در شکم مادران تان بصورت جنین هایی بودید، پس خودتان را نسنائید (و پاک نشمارید) او به کسانی که پرهیزکاری نمودند داناتر است.

مکی است، و امام سخاوی (رح) می فرماید: که این سوره بعد از سوره إخلاص، و پیش از سوره (عبس) نازل شده است.

طوری که در فوق یاد آور شدیم سوره «نجم» دارای شصت و دو آیه میباشد. تعداد کلمات این سوره به دوهزار شش صد و بیست و شش (2626) کلمه می رسد و تعداد حروف این سوره: به یک هزار و چهارصد و پنجاه حرف میرسد. این سوره دارای (604) شش صد و چهار نقطه است. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم) تألیف: دکتر عبدالرحیم فیروز هروی)

یادداشت :

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور مطالعه فرمایید.

اهداف کلی و اساسی این سوره :

مبارزه با شرك و خرافات

مسأله وحی و نبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم.

یادآوری قیامت.

سوره نجم به گفته برخی از مفسران اولین سوره ای که پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از علنی کردن دعوت خود آن را آشکارا و با صدای بلند در حرم مکه مکرمه تلاوت کرد، و مشرکان به آن گوش دادند، و همه مؤمنان آن روز و حتی مشرکان سجده کردند. به هر حال طوری که یاد آور شدیم این سوره به خاطر مکی بودنش بحثهایی از اصول اعتقادی مخصوصاً نبوت و معاد دارد، و با تهدیدهای کوبنده و انذارهای مکرر به بیداری هدایت کفار می پردازد.

ارتباط سوره «النجم» با سوره قبلی :

الله تعالی سوره «نجم» را با یاد پیامبر صلی الله علیه وسلم شروع کرده است، همانگونه

که سوره «طور» را با یاد آنحضرت ختم فرموده، تا آخر سوره قبلی به ابتدای این سوره با دو مطلب هماهنگ اتصال یابد.

یادداشت :

آیه (62) «سوره النجم» دارای سجده تلاوت می باشد.

حکم سجده تلاوت:

ابن حزم در کتابش «المحلی» (5/10)، (5/106) می نویسد که در قرآن عظیم الشان بصورت کل در 14 آیه سجده تلاوت وجود دارد، که عبارتند از:

- سوره اعراف، آیه 206

- سوره رعد، آیه 15

- سوره نحل آیات 50 و 49

- سوره اسراء، آیه 109

- سوره مریم، آیه 58

- سوره حج، آیات 18 و 77

- سوره فرقان، آیه 60

- سوره نمل، آیات 25 و 26

- سوره سجده، آیه 15

- سوره ص، آیات 24 و 25

- سوره فصلت، آیات 37 و 38

- سوره نجم، آیه 62

- سوره انشقاق، آیات 20 و 21

- سوره علق، آیه 19

حکم سجده تلاوت:

به رأی جمهور علماء، سجده تلاوت برای خواننده قرآن کریم و شنونده، هر دو سنت است نه واجب. دلیل اینکه سجده تلاوت فرض نیست، اینست که پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم، سوره «والنجم» را خواند و به سجده رفت، در حالیکه زید بن ثابت «والنجم» را بر پیامبر صلی الله علیه وسلم خواند و (پیامبر) به سجده نرفت تا نشان دهد که سجده نبردن هم جایز است.

همچنین در یکی از خطبه های جمعه، عمر ابن الخطاب سوره النحل که شامل سجده تلاوت میباشد، خواند و هنگام مرور از سجده تلاوت، سجده کرد و در جمعه آینده همان سوره را باز هم تلاوت کرد ولی سجده نکرد و سپس به مردم گفت: میخواستم که به شما بفهمانم که سجده تلاوت سنت است و فرض نیست.

از آنجاییکه این سجده، نماز بحساب نمی آید، پیامبر صلی الله علیه وسلم بدون وضوء و بدون رو کردن به قبله هر طوری که ممکن بود آن را بجای می آورد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم فرمود: «صلاة اللیل و النهار مثنی مثنی» «نماز (سنت) شب و روز دو رکعت دو رکعت است» پس آنچه که کمتر از دو رکعت باشد، نماز نیست مگر اینکه دلیل قاطعی درباره آن بیاید که ثابت کند نماز است مانند طواف و وتر و نماز جنازه، و این در حالی است که هیچ نصی مبنی بر اینکه سجده تلاوت نماز باشد وجود ندارد.

فضیلت سجده تلاوت :

از ابو هریره (رض) روایت است که پیامبر محمد صلی الله علیه و سلم فرمود: «إذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد اعتزل الشيطان يبکی يقول: يا ويله، أمر بالسجود فسجد فله الجنة وأمرت بالسجود فعصيت فلي النار» «وقتی انسان آیه سجده را می خواند و سجده را بجای می آورد» شیطان به گوشه ای می رود و گریه می کند و می گوید: وای بر من، انسان مأمور به سجده گردید، و به سجده رفت پس بهشت برای او است، و من مأمور به سجده شدم اما سرپیچی کردم پس جهنم برای من است».

آنچه در سجده تلاوت، خوانده می شود :

از عایشه رضی الله عنها روایت است: پیامبر صلی الله علیه و سلم شبانه در سجده های تلاوت بارها این دعا را تکرار می کرد: «سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره بحوله و قوته» «سجده برد صورت من برای ذاتی که آن را خلق کرد و با توان و قدرت خود حس شنوایی و بینایی را به او داد».

از حضرت علی (رض) روایت است: وقتی پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم به سجده می رفت می فرمود: «اللهم لك سجدت، و بك أمنت، و لك أسلمت، أنت ربی، سجد وجهی للذی شق سمعه و بصره تبارك الله أحسن الخالقین» «خداوند! برای تو سجده بردم، به تو ایمان آوردم و تسلیم تو شدم، تو پروردگار من هستی، سجده برد صورتم برای آنکه شنوایی و بینایی به او بخشیده، خداوند خیر و برکتش چه فراوان است و نیکوترین آفرینندگان است».

از ابن عباس (رض) روایت است: نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بودم، که مردی آمد و گفت: دیشب در خواب دیدم که در زیر درختی نماز می خواندم، (آیه) سجده را خوانده و سجده بردم، درخت با سجده ام سجده کرد، شنیدم که درخت می گفت: «اللهم احطط عنی بها وزرا، و اکتب لی بها أجرا، واجعلها لی عندك ذخرا» «خداوند! به خاطر این سجده گناهم را پاک کن و به خاطر آن اجر و پاداشی را برایم بنویس، و آنرا نزد خود برای من ذخیره گردان» ابن عباس (رض) میفرماید: «فرأیت النبی صلی الله علیه و سلم قرأ السجدة، فسجد، فسمعتة يقول فی سجوده مثل الذی أخبره الرجل عن قول الشجرة». «پیامبر صلی الله علیه و سلم را دیدم که (آیه سجده) را خواند و به سجده رفت، و شنیدم که در سجده اش همان دعایی را که آن مرد از قول درخت نقل کرد، می خواند».

قابل تذکر میدانم که در طریق بهتر ادای سجده تلاوت علمای مجتهدین اسلامی نظریات متفاوت داشته رفتن به این جزییات کار علمای فقه و مراجعه به کتب فقهی میطلبد که درین مورد منابع متعدد و کافی وجود دارند. و الله أعلم بالصواب.

فضیلت سوره «نجم» :

نزد امام ابوحنیفه، امام شافعی و بیشتر اهل علم سجده کردن بر این آیه لازم است. امام مالک اگرچه خودشان به هنگام تلاوت این آیه به سجده کردن التزام داشتند (چنان که قاضی ابوبکر ابن العربی در احکام القرآن نقل کرده است، اما مسلک شان این بود که سجده کردن در این آیه لازم نیست. اساس این رأی ایشان این روایت زید بن ثابت (رض) است که: «من در برابر رسول الله (ص) سوره نجم را خواندم و آن حضرت سجده نفرمودند.» [بخاری، مسلم، احمد، ترمذی، ابوداود، نسایی. اما این روایت لازم بودن سجده بر این آیه را نفی نمی کند، چراکه این احتمال وجود دارد که رسول الله صلی الله

علیه وسلم در آن هنگام به هر دلیلی سجده نفرموده باشند و این کار را بعدا انجام داده باشند. روایت های دیگر در این باب صریح اند که بر این آیه التزام سجده شده است. روایت های متفق علیه عبدالله بن مسعود، ابن عباس و مطلب بن ابی وداعه (رض) گویای آن هستند که هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم برای اولین بار این سوره را در حرم تلاوت فرمودند، هم خودشان سجده کردند و هم تمام مسلمانان و کافران حاضر سجده کردند. [بخاری، احمد، نسایی]. روایت ابن عمر (رض) این است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در نماز سوره نجم را تلاوت فرمودند و سجده کردند و مدت زمان زیادی در حال سجده ماندند. [بیهقی، ابن مردویه] سبره الجهنی می گوید که عمر (رض) در نماز فجر سوره نجم را تلاوت فرموده سجده کردند و سپس بلند شدند و سوره ی زلزال را تلاوت فرمودند و رکوع کردند. سعید بن منصور خود امام مالک هم در مؤطا، باب ماجاء فی سجود القرآن، این فعل عمر (رض) نقل کرده اند.

موضوعات اساسی سوره نجم :

موضوعات اساسی سوره را میتوان در موضوعات ذیل خلاصه و دسته بندی نمود: در سوره نجم به صورت کل موضوع و مقام وحی و شیوه نزول آن بر پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و تماس مستقیم پیامبر صلی الله علیه وسلم با جبرئیل امین و مبرا کردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم از اینکه چیزی جز وحی الهی بگوید، بحث بعمل آمده است. (این مبحث از آیه 5 آغاز والی آیه 18 این سوره ادامه می یابد).

هکذا در این سوره اشاره به سفر اسراء، معراج پیامبر صلی الله علیه وسلم به آسمان ها مطرح بحث قرار گرفته است.

در بخشی از این سوره، به رسوم خرافاتی مشرکان در مورد بت ها و پرستش فرشتگان روشنی انداخته شده، و آنها را محکوم کرده است. (این مبحث از: آیه 19 آغاز می یابد ولی تا آیه 23، ادامه می یابد. همچنان در مورد اینکه: بت ها تندیس و تابلوی دختران الله نیستند، اشاره بعمل آمده است.

همچنان از آغاز آیه 24 الی آیه 26 در موضوعات اینکه شفاعت فرشتگان مشروط به اذن الله تعالی است. آغاز از آیه 27 الی 30 در مورد اینکه: فرشتگان را دختر خدا نامیدن، نشانه جهل مشرکان است، از آغاز آیه 31 الی آیه 32 در مورد اینکه: پاداش و جزای انسان ها تنها به دست الله تعالی است، آغاز از آیه 33 الی آیه 41 در مورد اینکه هرکس مسؤل اعمال خویش است، آغاز از آیه 42 الی آیه 55 در مورد اینکه: تدبیر همه امور به دست الله تعالی است.

همچنان آغاز از آیه 42 الی آیه 55 در باره حکم قرآن عظیم الشان در باره عذاب به کافران در حق است و تدبیر همه امور به دست الله تعالی است. آغاز از آیه 59 الی 62 در مورد باور نداشتن و سبک شمردن معارف قرآن، و درباره قیامت بحث به عمل آمده است. باز بودن دروازه توبه به روی مشرکان و اینکه هر کس مسؤل اعمال خودش است. همچنان در این سوره به روز قیامت، واقامه دلیل بر آن ذکری بعمل آمده است. در ضمن به سرنوشت دردناک اقوام پیشین که در دشمنی با حق پافشاری و لجابت می کردند مطالبی هم بیان یافته است .

ترجمه و تفسیر سوره نَجْم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿١﴾

قسم به ستاره، وقتی پنهان شود. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«النَّجْم»: ستاره، . « هَوَى »: غروب کرد، نهان گشت، فرود آمد. همچنان «هَوَى» به معنای تمایل به سقوط است و هوای نفس، همان خواهشات است که انسان را به سقوط می‌کشاند.

قبل از همه باید گفت که: نظر مفسران در کلمه به کار رفته «النجم» بشرح ذیل میباشد . ابن عباس، مجاهد و سفیان ثوری می‌گویند مراد از آن ثریا [Pleiades] است. ابن جریر و زمخشری همین گفته را ترجیح داده اند، چرا که در زبان عربی هنگامی که کلمه النجم به صورت مطلق به کار رود، به طور عموم از آن ثریا را مراد می‌گیرند. مفسر سدی می‌فرماید: مراد از آن زهره [Venus] است. و گفته ی ابوعبید نحوی این است که در این جا والنجم گفته شده و جنس ستاره ها مراد گرفته شده است، یعنی منظور این است که قسم به زمانی که تمام ستاره ها غروب کردند و صبح شد. (تفهیم القرآن).

تفسیر :

«وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ (1)»: قسم به ستاره آنگاه که از جایگاهش فرود آید و جدا شود، یا بعد از طلوعش غروب نماید

ابن عباس (رح) فرموده است، الله سبحانه و تعالی به ستارگان قسم یاد کرده است که برای تعقیب شیاطینی که در حال استراق سمع هستند به حرکت در می‌آیند. (این یکی از روایاتی است که از ابن عباس نقل شده است. وی همچنین روایت دیگری نیز دارد مبنی بر این که مراد از «نجم» ثریا است که همراه با طلوع فجر، طلوع می‌کند). و حسن فرموده است: منظور ستارگانی است که در روز قیامت پراکنده می‌شوند. مانند: «و إذا الكواكب انتثرت.»

ابن کثیر فرموده است: خالق به هر یک از مخلوقاتش که بخواد قسم می‌خورد، اما مخلوق جز به خالق نباید قسم بخورد. (مختصر ۳/۳۹۶). برخی از مفسران در تفسیر «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ» در تفاسیر خویش می‌نویسند که: حرکت ستاره‌ها به سوی افول و انهدام است و در آینده متلاشی می‌شوند. ابن‌ابی‌حاتم از شعبی و غیر وی روایت کرده است که گفتند: «آفریننده، به هر چیز از آفریدگانش که بخواد قسم می‌خورد اما آفریده نباید جز به آفریننده قسم خورد.» امام فخر رازی در تفسیر کبیر می‌گوید: «خداوند متعال در آغاز سه سوره قبل، یعنی سوره‌های: (صافات)، (ذاریات) و (طور)، به أسماء قسم خورده است نه به حروف؛ در سوره اول (سوره صافات) بر اثبات وحدانیت خویش قسم خورده است: «إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ ﴿٤﴾» [الصافات: 4]، در سوره دوم (سوره ذاریات) بر اثبات حشر و جزا قسم خورده است: «إِنَّمَا تُوَعَّدُونَ لِصَادِقٍ ﴿٥﴾» [الذاریات: 5] و در سوره سوم (سوره طور) بر اثبات دوام عذاب پس از وقوع آن در روز قیامت قسم خورده است: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَواقع» (سوره‌الطور: 7) و در این سوره بر اثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم قسم

خورده است: «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ» [النجم: 2]. بنابر این، هر سه اصل توحید، معاد و نبوت در این چهار سوره تکمیل گردید.

همچنین با تأمل در قسم های الهی در قرآن، ملاحظه می‌کنیم که سوگند خوردن الهی بر اثبات وحدانیت و نبوت در قیاس به قسم خوردنش بر اثبات معاد کم‌تر است چنان که در سوره‌های (ذاریات، طور، واللیل، والشمس، والسماء ذات البروج) و غیر آن‌ها می‌بینیم، سبب آن این است که دلایل وحدانیت خداوند بسیار می‌باشد: وفي كل شيء له آية تدل علي أنه واحد. در هر چیز که بنگرید؛ نشان‌های می‌یابید که بر یگانگی حق تعالی دلالت می‌کند دلایل نبوت و رسالت نیز بسیار است، که عبارت از معجزات مشهور و متواتر پیامبران می‌باشد اما امکان معاد، به عقل و ادله سمعی یا نقلی که عبارت از قرآن و حدیث است، ثابت می‌شود و این خود عنایت بیشتری را می‌طلبد به همین جهت، خداوند متعال در قرآن عظیم الشان بر اثبات آن بسیار سوگند خورده است تا راه ایمان مردم به آن را نیز هموار گرداند. (برای تفصیل مبحث هذا مراجعه شود به: تفسیر انوار القرآن).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 18) در باره موضوع اثبات وحی و پیامبری و صدق پیامبر، معجزه ی معراج ، بحث بعمل آمده است .

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى ﴿٢﴾

که هم صحبت شما (محمد ص) منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَا غَوَى»: باطل نگردید، به راه کج نرفت، خطا نرفت، در نادانی نیفتاد.

تفسیر :

«مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى (2)»: پیامبر صلی الله علیه وسلم از هدایت و از جاده‌ی

هدایت و راه مستقیم گمراه و منحرف نشده است.

«وَمَا غَوَى (2)» و هرگز به چیزی باطل معتقد نبوده، بلکه همیشه در بالاترین نقطه‌ی

رشد و هدایت قرار داشته است.

غوايت: عبارت از جهل همراه با عقیده فاسد است که ترکیب این دو، جهل مرکب می

شود.

مفسر ابو سعود در تفسیر آیه مبارکه فرموده است: مخاطبان عبارتند از کفار قریش. و لفظ

صاحبکم نشان می‌دهد که آنها به طور مفصل و کامل از احوال او آگاهند؛ زیرا مصاحبت

طولانی آنان با حضرت و مشاهده‌ی اوصاف پسندیده و عظیمش چنان اقتضا می‌کند. (ابو

سعود ۵).

علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی در تفسیری این آیه مبارکه می‌نویسد: «قسم به

ستاره، وقتی غروب می‌کند، (هر ستاره ای که باشد، در این قسم و جواب آن که: «مَا

ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى» باشد، مناسبت خاصی وجود دارد، یعنی هم چنان که ستاره از

وقت طلوع تا غروب در تمام این مسافت از مسیرش تغییری نیافته، آنحضرت صلی الله

علیه وسلم نیز در تمام زندگی خویش از ضلالت و گمراهی محفوظ مانده است، و نیز

اشاره دارد به این مطلب که به وسیله ای ستارگان هدایت به دست می‌آید، از آن حضرت

صلی الله علیه وسلم، نیز به علت عدم ضلالت و غوايت (گمراهی و بیراهی)، هدایت

حاصل می‌شود».

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣﴾

و از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید. (۳)

تفسیر:

«عَنِ الْهَوَىٰ»: از روی هوا و هوس. دلخواه خود و به اصطلاح خود سرانه، چیزی نمی‌گوید، بلکه چیزی را که می‌گوید، به فرمان الهی می‌باشد. و کلامش وحیی از جانب الله است.

اطاعت و اقتداء به پیامبر واجب است:

اطاعت پیامبر صلی الله علیه وسلم در عمل به آنچه امر کرده و ترک آنچه نهی کرده، واجب است. و این از مقتضیات شهادت «أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ» است. علت وجوب اطاعت از رسول الله صلی الله علیه وسلم خود به آن در آیات متعدد به این اطاعت از آنحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور و هدایت فرموده اند، وحتی گاهی اطاعت از او را مقرون به اطاعت از خود دانسته و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» (سوره النساء: 59). (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا اطاعت کنید و از رسول اطاعت کنید).

همچنان می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (سوره النساء: 80). (هر کس از رسول الله اطاعت کند به یقین از الله اطاعت کرده است). «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ». (سوره النور: 56). (و از پیامبر اطاعت کنید تا به شما رحم شود).

و گاهی به آنده اشخاصیکه از فرمان رسول الله صلی الله علیه وسلم سرپیچی می‌کنند. وعده‌ی عذاب می‌دهد و می‌فرماید: «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (سوره النور: 63). «پس بترسند کسانی که از امر او سرپیچی می‌کنند، که فتنه‌ای دچار آنان شود یا عذابی دردناک بر آنان وارد شود». یعنی فتنه‌هایی مانند کفر، نفاق یا بدعت قلب آنان را می‌پوشاند. یا به عذابی دردناک در دنیا مانند: قتل اجرای حد، زندانی یا سایر مجازات‌های زودرس مبتلا می‌شوند. و خداوند اطاعت و پیروی از او را سبب محبت و دوستی خدا نسبت به بنده و بخشش گناهان او قرار داده و می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» [آل عمران: 31]. «بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید، در این صورت خداوند نیز شما را دوست می‌دارد و گناهان شما را می‌بخشد».

و خداوند متعال فرموده که پیامبر نمونه‌ی مثالی نیکو برای امت خود است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿٢١﴾» [الأحزاب: 21]. «به تحقیق رسول الله برای شما بهترین نمونه و مثال است، برای کسی که امید به الله و روز آخرت داشته باشد و به کثرت الله را یاد کند».

ابن کثیر می‌گوید: این آیه‌ی کریمه اصل بزرگ در اقتداء به اقوال و افعال و احوال رسول الله صلی الله علیه وسلم است. به همین دلیل خداوند تبارک و تعالی روز احزاب به مردم دستور داد که در صبر و سفارش به آن، تنظیم قوا، مبارزه و امید به دفع خطرات از طرف پروردگار همیشه تا روز قیامت به پیامبر صلی الله علیه وسلم اقتدا کنند.

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۴)

آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده، نیست! (۴)
تفسیر:

مفسر بیضاوی فرموده است: یعنی قرآن چیزی نیست جز وحی منزل از جانب الله سبحانه و تعالی که آن را بر وی نازل کرده است. (بیضاوی ۱۷۱/۴).
قرآن عظیم الشان، در آیه «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ» خطاب به منحرفان نموده می‌فرماید: شما مدت طولانی و زیادی همنشین و مصاحب پیامبر صلی الله علیه و سلم بودید و خوب می‌دانید که او انحراف ندارد.

و هر آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده چیزی دیگری نیست! در حدیث شریف از عبدالله بن عمرو (رض) روایت شده است که فرمود: من هر چیزی را که از رسول اکرم صلی الله علیه و سلم می‌شنیدم، می‌نوشتم با این هدف که آن‌ها را حفظ و نگهداری کنم پس قریش مرا از این کار نهی نموده و گفتند: تو هر چیزی را که از رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌شنوی مینویسی در حالیکه ایشان نیز بشنوند و گاهی در حال خشم سخن می‌گویند. همان بود که از نوشتن دست کشیده و این موضوع را با رسول الله صلی الله علیه و سلم در میان گذاشتم، ایشان فرمودند: «اكتب، فوالذي نفسي بيده ما خرج مني إلا الحق». «بنویس زیرا قسم به ذاتی که جانم در اختیار اوست، از زبان من جز حق چیز دیگری بیرون نیامده است».

رسول الله صلی الله علیه و سلم در حدیث شریف دیگری فرمودند: «من جز حق نمی‌گویم. در این اثنا برخی از اصحاب شان گفتند: یا رسول الله! شما گاهی با ما شوخی و مزاح می‌کنید؟ فرمودند: حتی اگر مزاح کنم، من جز حقی را نمی‌گویم».

فضیلت و امتیاز رهبران الهی :

در کلمه «مَا ضَلَّ» آیه مبارکه به یک مفهوم عالی و اصل کلی اشاره نموده، می‌فرماید که: رهبران الهی دارای سابقه انحراف فکر ی نیستند، در واقعیت امر که اگر تاریخ زندگی انبیاء به طور دقیق مورد مطالعه قرار گیرد به وضاحت تام در می‌یابیم که: انبیاء علیه السلام، یک عمری در میان منحرفان، مشرکین زندگی بسر برده اند، ولی منحرف نشدند و این خود يك نشانه عظمت و جلال شخصیت عالی انبیاء می‌باشد.

همچنان در کلمه: «مَا غَوَىٰ» آیه مبارکه بدین اصل اشاره می‌فرماید؛ که انبیاء سابقه گناه و فسق در عمل هم ندارند. بلکه در کلمه: «صَاحِبُكُمْ» می‌فهمانند که انبیاء انسانها دلسوز و مردمی هستند. و به تمام تأکید اعلام میدارد که: رهبران الهی «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» تابعداری و متأثر و مغلوب خواهشات خود و دیگران نمی‌باشند.

و طوریکه در فوق یاد آور شدیم: نه از روی هوای نفس و دلخواه خود سخن می‌گویند، سخن شان جز وحی که به او شان نازل شده چیزی دیگری نیست.

حکمت و فلسفه در بعثت انبیاء:

قبل از همه باید گفت که حکمت و فلسفه در بعثت انبیاء را یک اصل زرینی تشکیل می‌دهد که: پروردگار با عظمت ما انبیاء و رسولان را برای راهنمایی بندگانش مبعوث نموده است، و در طول تاریخ بشریت هیچ‌گاه خداوند متعال بندگانش را بدون رهبر و قائد نگذاشته است، بلکه پیامبران فرستاده شدند تا مردم به واسطه برگزیدگان الله تعالی طریقه پرستش و عبادت را بشناسند و عملاً امور عبادت و خدا پرستی را برایشان بیان کند، روی همین

اصل است که الله تعالی از نسل و جنس خود انسان‌ها پیامبران را فرستاد تا ایشان سخنانشان را بفهمند. طوریکه قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَحْدَهُ» (سوره الكهف: 110). یعنی: «(ای پیامبر!) بگو من فقط بشری هستم مثل شما، (امتیاز من این است که) به من وحی می‌شود که تنها معبودتان معبود یگانه است.» رسالت و وظیفه اصلی که در برابر همه پیامبران الهی قرار دارد همانا؛ ارشاد و رهنمایی بشریت به سوی توحید و عبادت پروردگار عالمیان و پرهیز از عبادت غیر الله است، طوریکه این رسالت آسمانی در (آیه 25 سوره الانبیاء) چنین بیان و فورمولبندی گردیده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ» (یعنی: «و (ما) پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آنکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست پس تنها مرا عبادت کنید.»).

ایمان به نبوت محمد صلی الله علیه وسلم:

ایمان و باور به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم اصل بزرگی از اصول ایمان است، که ایمان جز با این اصل تحقق نمی‌یابد، لذا خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا ﴿١٣﴾» [الفتح: 13]. «و هر کس به خدا و رسول او ایمان نیاورد، بداند که ما برای کافران آتش (دوزخ) را آماده ساخته‌ایم.» رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ» «مأمور شده‌ام که با مردم بجنگم تا اینکه گواهی دهند که معبود بر حقی جز خدای یگانه نیست و من فرستاده خدایم.» (صحیح مسلم).

ایمان به رسول الله جز با چند امور متحقق نمی‌شود از جمله:

اول: شناخت پیامبر صلی الله علیه وسلم؛ ایشان محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم، و هاشم از قریش و قریش از عرب، و عرب از نسل حضرت اسماعیل بن ابراهیم خلیل (علیهما و علی نبینا افضل الصلاة و ازرکی التسلیم) است. ایشان شصت و سه سال عمر نمودند که چهل سال قبل از نبوت و بیست سه سال رسول و پیامبر بودند. **دوم:** تصدیق ایشان در آنچه خبر داده، و اطاعت از ایشان در هر آنچه که امر فرموده، و اجتناب و دوری از هر آنچه نهی فرموده‌اند، و اینکه جز به روشی که ایشان مشروع فرموده‌اند خداوند پرستیده نشود.

سوم: اعتقاد به اینکه ایشان، به عنوان رسول و پیامبر به سوی همه انسان‌ها و جنیان فرستاده شده‌اند، پس هیچ احادی جز تبعیت و پیروی از ایشان چاره‌ای ندارد، لذا خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» [الأعراف: 158]. «بگو ای مردم، من فرستاده خداوند به سوی همه شما هستم.»

چهارم: ایمان به رسالت ایشان، و اینکه ایشان بهترین و آخرین پیامبران است، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» [الأحزاب: 40]. «بلکه رسول خدا و خاتم انبیاء است.»

و اینکه ایشان خلیل خداوند، و سردار تمام بشریت و صاحب شفاعت عظمی هستند، که مخصوص به «الوسیلة» بالاترین درجات بهشت است، ایشان صاحب حوض کوثر و امت ایشان بهترین امت است، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» [آل عمران: 110]. «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آورده شده است.»

کما اینکه امت ایشان بیشترین تعداد بهشتیان را تشکیل خواهند داد، و اینکه رسالت ایشان ناسخ تمام رسالت‌های گذشته است.

پنجم: اینکه خداوند ایشان را با بزرگترین و جاودانه‌ترین معجزه که قرآن کریم و کلام الهی محفوظ از هر گونه تغییر و تبدیل است، تائید و حمایت فرموده است. چنانکه می‌فرماید: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا وَكُنَّا بِعَعْضِهِمْ لَبِئْسَ ظَهِيرًا ﴿٨٨﴾»

[الإسراء: 88]. «بگو اگر انس و جن گرد آیند بر آنکه مانند این قرآن آورند، هرگز نمیتوانند مانندش آورند و اگر چه برخی از آنان یاور برخی (دیگر) باشند».

و می‌فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَفُظُونَ ﴿٩﴾» [الحجر: 9]. «بی‌گمان ما قرآن را فرو فرستاده‌ایم و به راستی ما نگهبان آن هستیم».

ششم: ایمان به اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم رسالتشان را تبلیغ کردند و امانت را ادا نمودند، و امت را نصیحت کردند، هیچ خیر و خوبی نبود، مگر اینکه امت را به آن ترغیب و راهنمایی فرموده و هیچ شر و بدی نبود، مگر اینکه امت را از آن بر حذر داشته است. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٨﴾» [التوبة: 128]. «بی‌گمان رسولی از خودتان به سوی شما آمد، رنجتان بر او دشوار، بر شما حریص (و) به مومنان رؤوف مهربان است».

طوری‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «مَا مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ فِي أُمَّةٍ قَبْلِي إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتَهُ عَلَىٰ خَيْرٍ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ وَيَحْذِرُ أُمَّتَهُ مِنْ شَرٍّ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ». «هیچ پیامبری نبوده که خداوند او را قبل از من در میان امتی مبعوث کند مگر اینکه مأمور و مکلف بوده است به اینکه امتش را به هر خیر و نیکی‌ای که می‌دانسته راهنمایی نموده و از هر شر و بدی که می‌دانسته بر حذر بدارد». (صحیح مسلم).

هفتم: محبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا حدی که محبت ایشان را بر محبت تمامی مخلوقات و حتی بر محبت خودش ترجیح دهد. پس محبت و تعظیم و احترام، و شخصیت قائل شدن و اطاعت کردن ایشان از حقوقی است که خداوند متعال در کتاب عزیزش بر ما واجب کرده است، زیرا محبت ایشان جزو محبت خدا و اطاعت از ایشان اطاعت از خداست. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٣١﴾» [آل عمران: 31]. «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را برایتان بیامرزد و خداوند آمرزنده مهربان است».

و پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ وَلَدِهِ وَ وَالِدِهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ» «هیچیک از شما نمی‌تواند مؤمن کامل باشد تا زمانی که من در نزد او از فرزند و پدرش و سایر انسانها محبوبتر نباشم». (متفق علیه).

هشتم: به کثرت درود و سلام فرستادن بر روان پاک حضرت محمد(ص)، زیرا بخیل کسی است که اسم مبارک ایشان در نزدش برده شود و برایشان درود نفرستد. خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٥٦﴾» [الأحزاب: 56]. «بی‌گمان خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای مومنان (شما نیز) بر او درود بفرستید و چنانکه باید سلام بگویید».

وپیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «مَنْ صَلَّى عَلَيَّ وَاحِدَةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ بِهَا عَشْرًا».

«کسی که یکبار بر من درود بفرستد خداوند متعال در مقابل ده مرتبه بر او درود می فرستد» (صحیح مسلم).

در چند جا بر ایشان درود و سلام فرستادن بسیار مهم و مؤکد است، از جمله در تشهد نماز، در قنوت، در نماز جنازه، در خطبة جمعه، بعد از اذان، هنگام ورود و خروج از مسجد، هنگام دعا، هنگامیکه نام مبارك ایشان برده شود و غیره.

نهم: اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم در نزد پروردگارشان زنده اند، زندگی برزخی که از زندگی شهدا بهتر و کامل تر است، ولی مانند زندگیشان در روی زمین نیست، این زندگی مخصوصی است که چگونگی آنرا ما نمیدانیم، ولی با این وجود نمی توان آنها را مرده نامید. چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ».

«خداوند بر زمین حرام گردانیده است که جسد پیامبران را بخورد» (سنن أبو داود). همچنین می فرماید: «مَنْ مَسَّ مَسْلِمًا يُسَلِّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ رُوحِي كَيْ أُرَدَّ» «هیچ مسلمانی نیست که بر من سلام کند مگر اینکه خداوند روح را به من باز می گرداند تا اینکه سلام او را جواب دهم» (سنن أبو داود).

دهم: اینکه در حیات حضرت صلی الله علیه وسلم و همچنین در کنار قبر ایشان هنگام سلام دادن کسی صدای خودش را بلند نکند که این نیز جزو احترام ایشان است. طوری که خداوند متعال میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ» [الحجرات: 2]. «ای مؤمنان، صدای خود را بلندتر از صدای پیامبر مکنید - و مانند سخن گفتن با همدیگر - با او بلند سخن مگویید. که مبادا - در حالی که شما نمی دانید - اعمالتان از بین برود».

احترام ایشان پس از وفات عین احترام در حیات ایشان است. چنانکه نمونه های اول و الگوهای بی نظیر مکتب ایشان رضوان الله علیهم اجمعین عمل کردند، چه آنان از نظر اطاعت و پیروی نزدیک ترین مردم به ایشان بوده، و از هرگونه مخالفت با ایشان و بدعت گذاری در دین بشدت گریزان بودند.

یازدهم: با همة اصحاب و اهل بیت و همسران ایشان دوستی و محبت داشتن و از هرگونه کینه و حسد و کدورت، و دشنام و جسارت و اهانت نسبت به آنان پرهیز کردن، زیرا خداوند از آنان راضی شده و آنان را برای صحبت و یاری پیامبرش صلی الله علیه وسلم برگزیده است، و دوستی و موالاتشان را بر این امت واجب گردانیده است.

خداوند متعال می فرماید: «وَالسُّفُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهْجَرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» [التوبة: 100]. «و پیشروان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خداوند از آنان خشنود شد و (آنان نیز) از او خشنود شدند».

پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «لَا تَسْبُوا أَصْحَابِي فَإِنَّ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أَحَدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدَهُمْ وَلَا نَصِيفَهُ» «صحابه مرا دشنام ندهید، قسم به ذاتی که جانم در قبضة اوست اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق کند ثوابش به اندازه يك «مُد» (پُری دو کف دست) و حتی نصف مُدُّ آنها نخواهد رسید» (صحیح بخاری).

برای کسانی که بعد از ایشان می آیند مستحب است که برای آنان طلب آمرزش کنند و از

خداوند بخواهند که در دل‌هایشان نسبت به آن الگوهای ایمانی و صداقت هیچگونه حسد و کینه‌ای نداشته باشند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿10﴾» [الحشر: 10]. «و (نیز) آنان راست که پس از اینان آمدند (انصار) می‌گویند: پروردگارا! ما را و آن برادرانمان را که در ایمان آوردن از ما پیشی گرفتند ببامرز. و در دل‌های ما هیچ کینه‌ای در حق کسانی که ایمان آورده‌اند، قرار مده. پروردگارا! تویی که بخشنده مهربانی».

دوازدهم: پرهیز و اجتناب از غلو و افراط درباره پیامبر اسلام زیرا که این بیشترین وسیله آزار و اذیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم است، زیرا که آن حضرت امتشان را از غلو و افراط و مداحی بیش از اندازه منع فرموده، مقام و منزلتی که خداوند برای ایشان عنایت فرموده که بیشتر از آن مخصوص پروردگار است. لذا می‌فرماید: «إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، لَا أَحِبُّ أَنْ تَرْفَعُونِي فَوْقَ مَرْتَبَتِي». «جز این نیست که من یک بنده هستم، پس بگوئید بنده و فرستاده خدا، دوست ندارم که مرا از منزلت خودم بالاتر ببرید». (صحیح بخاری: 3372).

همچنین می‌فرماید: «لَا تُطْرُونِي كَمَا أَطْرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ». «مرا بیش از حد ستایش نکنید، چنانکه مسیحیان عیسی بن مریم را ستایش کردند». (صحیح بخاری). بنابراین خواندن حضرتش در دعاء و استغاثه و مدد خواستن از ایشان و طواف کردن به دور قبر شریف ایشان، و نذر و ذبح کردن به نام ایشان، همه اینها نادرست بوده و شرك به الله محسوب می‌شود، زیرا خداوند انجام هر گونه عبادتی را جز برای خودش منع فرموده است.

کما اینکه در مقابل، تفریط و بی‌توجهی نسبت به آنحضرت نادرست است. پس بی‌احترامی نسبت به ایشان که از روی بغض و کینه با ایشان باشد، یا جسارت و بی‌ادبی به مقام والای ایشان، یا از شأن ایشان کاستن و تمسخر نسبت به ایشان روا داشتن، ارتداد و کفر و خروج از اسلام به شمار می‌آید.

طوری‌که خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ أِبَلَهُ وَءَايَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿65﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ ﴿66﴾» [التوبة: 65-66].

«بگو: آیا به خدا و آیات او و رسولش ریشخند می‌کردید؟ عذر نیاورید، به راستی که پس از ایمانتان کفر پیشه کردید».

پس محبت صادقانه نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم این است که بر کمال اقتداء و پیروی از سنت ایشان و ترک آنچه که با راه و روش ایشان مخالف است دلالت دارد و صدق می‌کند، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿31﴾» [آل عمران: 31]. «بگو اگر خداوند را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید، تا خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را برایتان ببامرز و خداوند آمر زنده مهربان است».

پس واجب است که نسبت به تعظیم و احترام و بیان شأن و منزلت والای ایشان از هر گونه افراط و تفریط پرهیزیم و صفات الوهیت را که مخصوص پروردگار است به ایشان نسبت ندهیم، و به هیچ عنوان از قدر و منزلت ایشان نگاهیم. این همان احترام و محبتی است که نشانه اتباع و پیروی از سنت و شریعت ایشان، و حرکت در مسیر هدایت و اقتدای صادقانه

به آنحضرت است.

سیزدهم: ایمان به پیامبر صلی الله علیه وسلم جز با تصدیق و باور به ایشان و عمل به شریعت ایشان متحقق نمی‌شود، همین است معنی انقیاد و تسلیم برای ایشان، پس اطاعت ایشان اطاعت الله و معصیت ایشان معصیت الله است و ایمان به ایشان فقط با تصدیق و پیروی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم تحقق می‌یابد.

(کتاب: ارکان ایمان: مرکز پژوهش‌های علوم اسلامی دانشگاه اسلامی مدینه منوره، (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری)

نبوت انتخاب الهی است و نه سعی بشری:

در بسیاری از موارد سؤال مطرح می‌شود که آیا کسی می‌تواند با کوشش و سعی خود به مقام نبوت نائل شود؟

جواب نص صریح قرآنی همین است که: نبوت انتخاب الهی است و هیچ انسانی از طریق ریاضت و اجتهاد و یا هم سعی و کوشش نمی‌تواند شرف نبوت را بدست بیاورد. «وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (سوره الأنعام: 124). (هرگاه آیه ای بر آنها نازل شد، گفتند: هرگز ما ایمان نمی‌آوریم تا آن که آنچه به پیغمبران الله داده شده به ما نیز داده شود. (بگو:)) الله داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد. به زودی به مجرمانی که گناه می‌کردند، سزای آن مکر و نیرنگی که می‌کردند، خواری و عذابی شدید از نزد الله خواهد رسید. بنابراین فهم این آیه مبارکه گفته می‌توانیم که: نبوت موهبت الهی است، پس بین نبوت و بشریت منافات نیست.

چرا پیامبران از میان انسانها مبعوث گردید:

در جواب باید گفت: با توجه به اهداف پیامبران لازم است که آنها به نحوی باشند که به سهولت با امت‌های خویش ارتباط برقرار نمایند تا بتوانند رسالت خویش را به آنان ابلاغ نمایند و قیادت و رهبری جامعه بشری را بر عهده بگیرند.

همچنان از وظایف مهم انبیاء علیه السلام نمونه مثالی و سر مشق بودن برای دیگران است. اگر پیامبران، فرشته می‌بودند، نه تنها اهداف و حکمت‌های فوق حاصل نمی‌شد بلکه گروهی از مردم دعوت آنها را از روی اضطرار می‌پذیرفتند و زمینه پذیرش آزادانه و اختیاری ادیان سلب میشد، در حالیکه منت الهی این است که هرکس راه خود را به اختیار خود انتخاب کند و برای انتخاب درست پیامبران را اعزام داشته و وقتاً فوقت علماء و دعوتگران حق را فرستاده و در بین جوامع بشری فرستاده است. طوریکه میفرماید: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ» (سوره الأنعام: 9). (و اگر او (پیغمبر) را فرشته قرار می‌دادیم، البته او را به صورت مردی در می‌آوردیم، و البته آنها را دچار اشتباهی می‌کردیم که قبلاً در آن (مشتبه) بودند.) بنابراین اهداف کامل نبوت زمانی تحقق می‌یابد که پیامبران الله جل جلاله در اوصاف عمومی انسانی با دیگر انسان‌ها مشترک و در برخی دیگر نیز از امتیاز انکارناپذیری برخوردار باشند.

نبوت همیشه به مردان اختصاص یافته:

در طول تاریخ ادیان بشری، وظیفه نبوت به مردان اختصاص گرفته و زنان ابداً به این سمت از طرف خداوند متعال گماشته نشده‌اند. زیرا نبوت باری است ثقیل و تکلیفی است مشکل و سنگین. چون نبوت به مجاهده، صبر و شکیبایی نیاز دارد. طبیعت روحی و فیزیکی زنان طوری ساخته شده است که توان تحمل این همه مشقات رانداشته و یا رسالت

وی در خانواده و جامعه مشخص شده است. این توضیح را میتوان دلیل عقلی و علت اختصاص نبوت به مردان ذکر کرد.

دلیل قرآنی در این بابت عبارت است از: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (سوره النحل: 43). (و پیش از تو جز مردانی را که به آنان وحی می‌کردیم، نفرستادیم، پس اگر نمی‌دانید از اهل علم بپرسید.) بر خلاف پادشاهی که برای زنان نیز داده شده است مثل بلقیس و غیره.

چگونگی نزول وحی :

با تأمل در نصوص قرآن و سنت نبوی صلی الله علیه وسلم، در می‌یابیم که فرشته‌ی وحی سه حالت دارد:

اول: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرشته را در شکل و صورت واقعی او می‌بیند و این حالت، جز در دو مورد برای پیامبر صلی الله علیه وسلم، اتفاق رخ نداد.

دوم: به صورت صدای زنگ به او وحی می‌شود و بعد از تمام شدن، همه مطالب الهام شده در قلب رسول الله صلی الله علیه وسلم حفظ و ضبط میشود.

سوم: فرشته خود را در شکل و سیمای یک مرد نزد ایشان نمایان می‌کند و با او به گفتگو می‌پردازد و پیامبر صلی الله علیه وسلم هم گفتارش را حفظ می‌کند. این نوع وحی سبک‌ترین احوال پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده است و اولین وحی که در نزدیکی غار جِراء به ایشان شد، از این نوع بود.

بشارت وحی:

رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از این که با فرشته آشنایی داشته باشد، نوری را می‌دید و صدایی را می‌شنید، ولی آن فرشته‌ای که نوری پدید می‌آورد و او را مورد خطاب قرار می‌داد، را مشاهده نمی‌کرد مُسَلِّم نیز، در صحیح خود از ابن عباس روایت میکند که فرمود: «مَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِمَكَّةَ حَمْسَةَ عَشْرَةَ سَنَةً يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيَرَى الضُّوْءَ سَبْعَ سِنِينَ وَلَا يَرَى شَيْئًا وَثَمَانَ سِنِينَ يُوحَى إِلَيْهِ وَأَقَامَ بِالْمَدِينَةِ عَشْرًا».

«رسول الله صلی الله علیه وسلم پانزده سال در مکه باقی ماند، مدت هفت سال نور را مشاهده می‌کرد و صدا را می‌شنید، ولی چیزی نمی‌دید و مدت هشت سال به ایشان وحی می‌شد و ده سال در مدینه زندگی کرد». (شرح نووی بر صحیح مسلم (15/104)، آنچه ابن عباس (رض)، در مورد مدت زمان وحی ذکر نموده است، خلاف مدت معروف است، چون معروف است که در سن چهل سالگی وحی بر رسول الله صلی الله علیه وسلم، آغاز شد و در حالیکه سن ایشان پنجاه و سه سال بود، به مدینه هجرت فرمود، پس دوران وحی در مکه سیزده سال است.)

امام نووی در تفسیر این حدیث فرمود: «صدای الهام فرشته را می‌شنید و نورش را می‌دید و نور آیات الله متعال را مشاهده می‌کرد، تا این که بالاخره فرشته را هم دید و شفاهی و رو در رو، وحی را از او دریافت کرد». (نووی، شرح مسلم (15/104))

تأثیر فرشته وحی بر پیامبر:

از جمله پندارهایی که منکران فرستادگان الله متعال، ادعا می‌کنند، این است که می‌گویند: آنچه پیامبر صلی الله علیه وسلم به آن دچار می‌شد، یا نوعی صرع بوده و یا شیطان با او پیوند برقرار می‌کرده است».

اما این ادعا دروغی بیش نیست، چون این دو حالت با هم فرق دارند؛ کسی که دچار صرع

می شود، رنگش زرد می‌گردد، وزنش کاهش می‌یابد و تعادلش را از دست می‌دهد؛ انسان چن زده هم به همان گونه تغییرات فیزیکی و جسمی، در او قابل مشاهده است و گاهی شیطان با زبان او، سخن می‌گوید و با زبان او، حاضران را مورد خطاب قرار می‌دهد؛ به عبارت دیگر، دچار هذیان‌گویی می‌شود.

اما ارتباط فرشته با رسول الله صلی الله علیه وسلم، موجب رشد و شکوفایی جسمی و درخشش سیمای او می‌شد، علاوه بر این، حاضران هم در وقت نزول وحی بر ایشان، سخنی نمی‌شنیدند، بلکه تنها صدا و زمزمه‌ای همچون زمزمه‌ی زنبور عسل را در نزدیک سر رسول الله صلی علیه وسلم می‌شنیدند.

(روایت ترمذی (جامع الاصول 41/12)، سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم از جای بر می‌خاست، در حالیکه تمامی آن چه که فرشته‌ی وحی به او الهام کرده بود، را، حفظ داشت، سپس خودش به أصحاب خیر می‌داد که چه آیه‌ای به او وحی شده است.

حضرت بی بی عائشه نقل کرده که در روزی بسیار سرد، وقتی قرآن بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل می‌شد، در حالت بیهوشی قرار می‌گرفت و عرق از پیشانی‌اش فرو می‌ریخت. (صحیح بخاری، کتاب بدو الوحی (ر.ک: فتح الباری 18/1).

همچنین روایت می‌کند که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بر پشت شتر قرار داشت و وحی بر ایشان نازل می‌شد، شتر از شدت سنگینی رسول الله صلی الله علیه وسلم نزدیک بود بر زمین بخوابد. (بیهقی، الدلائل، با روایت از عائشه (فتح الباری 21/1).

یکی از اصحاب بزرگوار آن حضرت نقل می‌کند که در کنار رسول الله نشسته بود، رانش در زیر ران ایشان قرار داشت، در آن هنگام وحی بر ایشان نازل شد، نزدیک بود رانش در زیر ران رسول الله صلی الله علیه وسلم خرد شود. (صحیح بخاری، کتاب الصلاة 12، جهاد 31، و نسائی جهاد 4، و احمد 184/5)

یعلی بن امیه در مورد مشاهده‌ی خود از نزول وحی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم که مدت‌ها آرزوی دیدن آن حالت را داشت، می‌گوید: «وارد شدم، ناگهان رسول الله را با چهره‌ی بر افروخته دیدم، مدتی به همان حال خُرخر می‌کرد، سپس آرام شد و به حال عادی برگشت.» (صحیح بخاری، کتاب فضائل قرآن (فتح الباری 9/9).

عَلَمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ﴿٥﴾

او را [فرشته] بس نیرومند آموزش داده است. (٥)

تفسیر:

«شَدِيدُ الْقُوَى»: دارای نیروهای شگفت و قدرتهای عظیم. یعنی: وحی را «فرشته بسیار نیرومند به او فرا آموخت» که آن فرشته به قول جمهور: جبرئیل امین علیه السلام است. پس اوست که وحی را به محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم آموخت.

مفسران گفته‌اند: از جمله دلایل قدرت عظیم او این که دهات و اماکن قوم لوط را از جا برکند و آن را بر بال خود حمل کرد تا به آسمان رسید و آنگاه آن را زیر و رو کرد، و بر قوم ثمود داد کشید و همه خاموش گشتند. و نازل کردن وحی بر پیامبران و بالا رفتنش به سوی آسمان از یک چشم به هم زدن سریعتر بود. (صفوأة النفاسیر)

ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى ﴿٦﴾

همان کس که توانایی فوق العاده و سلطه بر همه چیز دارد. (٦)

تشریح لغات واصطلاحات :

«ذُو مِرَّةٍ»: قوت، پختگی اندیشه.

«صاحب مره» یعنی: جبرئیل علیه السلام آفرینش بسیار نیکو و استواری دارد.

تفسیر:

مره: نیرومندی و استواری در آفرینش است. به قولی معنی این است: جبرئیل علیه السلام دارای اندیشه نیک، خردی استوار و رأی متین است. «پس راست ایستاد» یعنی: جبرئیل علیه السلام اولین باری که وحی را به رسول اکرم صلی الله علیه و سلم آورد، در همان شکل و صورت حقیقی خود که خداوند متعال او را بر آن آفریده است، در برابر ایشان ایستاد و از بس بزرگ بود، وجودش همه افق جانب مشرق را پوشانید. (تفسیر صفة النفاسیر محمد علی صابونی).

وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى ﴿٧﴾

در حالی که در «افق اعلی» بود. (۷)

تفسیر:

یعنی در افق آسمان، همان جهتی که آفتاب از آن طلوع می‌کند، قرار دارد. ابن عباس (رض) فرموده است: منظور از «افق اعلی» محل طلوع آفتاب است. (خازن ۲۱۶/۴). خازن فرموده است: جبرئیل همان طوری که نزد دیگر پیامبران پیشین می‌آمد، نزد پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم نیز به صورت انسان می‌آمد. روزی پیامبر صلی الله علیه و سلم از او تقاضا کرد که به صورت و شکل حقیقیش خود را نشان دهد. جبرئیل دوبار خود را به صورت حقیقی به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم نشان داد، یک مرتبه در زمین و یک مرتبه در آسمان، در زمین از جانب «افق اعلی» یعنی از جهت مشرق خود را نشان داد، و آن زمانی بود که پیامبر صلی الله علیه و سلم در غار حرا بود. جبرئیل بر او نمایان شد و دو بال خود را گسترده و مابین مشرق و مغرب را مسدود کرد. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم بی‌هوش گشت، سپس به صورت انسان درآمد و او را در آغوش گرفت، گرد و غباری را که بر صورتش نشسته بود، پاک نمود.

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ﴿٨﴾

سپس نزدیک شد و فرود آمد (۸)

تشریح لغات واصطلاحات :

«دَنَا» «نزدیک شد». «تَدَلَّى» (دلو): فرود آمد، خیلی نزدیک تر آمد. تا جایی که از شدت نزدیکی وابسته شد.

تفسیر:

یعنی بعد از آن جبرئیل (ع) به آن حضرت صلی الله علیه و سلم نزدیک شد و سپس بیشتر به آن حضرت نزدیکی جست.

و در «سدره المنتهی» خود را در آسمان نشان داد. و هیچ یک از پیامبران او را به صورت فرشته ندیده‌اند، جز پیامبر ما، محمد صلی الله علیه و سلم. (تفسیر خازن ۲۱۳/۴).

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴿٩﴾

تا جایی فاصله او به اندازه دو کمان یا کمتر بود. (۹)

تفسیر:

«قَاب»: اندازه، مقدار. قدر.

«قَاب قَوْسَيْنِ»: مقدار طول و کمان. «به قدر دو کمان»: یعنی اینکه به اندازه‌ی طول دو انتهای کمان یا کمتر از آن به او نزدیک شد. مفسر آلوسی فرموده است: منظور نزدیک شدن زیاد است. در واقع می‌خواهد بگوید: جبرئیل به معنی واقعی کلمه به او نزدیک شد. (تفسیر روح المعانی آلوسی ۴۸/۲۷).

هدف از فاصله دو کمان در اینجا: فاصله میان دسته کمان و دو طرف خمیده آن است زیرا هر کمان دارای دو طرف است. البته مراد حق تعالی در این آیه، تمثیل ملکه اتصال و تحقق امر استماع وحی از سوی پیامبر صلی الله علیه و سلم به کامل‌ترین وجه آن است زیرا در این تمثیل، بُعد مسافت که خود شبّه، ابهام و غموض را پیش می‌آورد، نفی شده است. (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروی).

فَأَوْحَىٰ إِلَيْ عِبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ﴿١٠﴾

پس به بنده اش آنچه را باید وحی می‌کرد، وحی کرد. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَأَوْحَىٰ»: پس الله وحی کرد، جبریل وحی کرد. «إِلَىٰ عِبْدِهِ»: به جبریل. «ما أَوْحَىٰ» الی عبده»: آن چه جبریل به محمد وحی کرد. یا، جبریل به بنده ی الله، محمد، وحی کرد و پیام رسانید.

تفسیر:

یعنی پروردگار با عظمت، اوامر خود را به وسیله‌ی جبرئیل به بنده و فرستاده‌ی خود حضرت محمد صلی الله علیه و سلم وحی کرد.

در این آیه مبارکه با ذکر مکرر فعل «اوحی» به وحیی که بر آن حضرت نازل شده تعظیم صورت گرفته است.

عبارت به کار رفته در آیه مبارکه «فَأَوْحَىٰ إِلَيْ عِبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ» است. این فراز دو ترجمه می‌تواند داشته باشد: یکی آن که: «او وحی کرد بر بنده ی او آن چه که وحی کرد.» و دوم آن که: «او وحی کرد بر بنده ی خود آن چه که وحی کرد. اگر به صورت اول ترجمه بکنیم، معنای و مفهوم آن این خواهد بود که «جبریل علیه السلام وحی کرد بر بنده ی خدا آن چه را که می‌بایست وحی می‌کرد.» و اگر به صورت دوم ترجمه کنیم، معنا و مفهوم آن این خواهد بود که «خدای بلندمرتبه به واسطه ی جبریل علیه السلام هر آن چه را که می‌بایست بر بنده ی خود وحی می‌فرمود، وحی فرمود.

مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ﴿١١﴾

قلب او در آن چه دیده دروغ نگفته است. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا كَذَّبَ»: دروغ نگفت، خطانرفت، نادرست نشمرد، تکذیب نکرد، انکار نکرد، منکر نشد. «الْفُؤَادُ»: دل، دل محمد در دیدن جبریل به صورت فرشته بودنش. «مَا رَأَىٰ»: آن چه را دید. ما: در این جا، منظور، قیافه و شکل فرشته بودن جبریل.

تفسیر:

یعنی قلب محمد صلی الله علیه و سلم در مورد این که به شکل حقیقی جبرئیل را دید، اشتباه نکرده است. یعنی به آنچه چشمهای شان دید و مشاهد کرد دروغ نمی‌گوید.

ابن مسعود (رض) فرموده است: پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم جبرئیل را به شکل حقیقیش دید که دارای شش صد بال بود و هر بال آن افق را مسدود می‌کرد، و رنگ‌های زیبا و مروارید و یاقوت را طوری از بالش فرو می‌ریخت که خدا می‌داند! (اخراج از امام احمد).

أَفْتَمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى ﴿١٢﴾

آیا با او درباره آنچه دیده مجادله می‌کنید؟ (۱۲)

تشریح لغات واصطلاحات :

« تَمَارُونَهُ » (مري): با او مجادله می‌کنید. [کهف/۲۲، فلا تمار فيهم، در مورد آنان جدل مکنید]، (شوری ۱۸، یمارون، ستیزه می‌کنند، انکار می‌کنند، دو دلند).

تفسیر :

«أَفْتَمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى (12)»: آیا با پیامبر صلی الله علیه و سلم مجادله می‌کنید و خبری را که از مشاهده آیات الهی و چشم‌دید خویش آورده رد می‌نمایید؟ یعنی در مورد آنچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شب اسرا و معراج دیده است، با او مجادله کرده و آن را انکار می‌کنید؟

در البحر آمده است: وقتی پیامبر صلی الله علیه و سلم موضوع اسرا را اعلام کرد، قریش او را تکذیب کردند، تا این که بیت المقدس را برای آنان توصیف کرد. مفسر تفسیر «صفوة التفاسیر» در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: جمهور بر آنند که آنچه پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم دوبار آن را مشاهده کرد و در این آیه دوبار از آن سخن رفت: «ما كذب الفؤاد ما رأى و أفتمارونه على ما يرى» همانا جبرئیل است. ابن عباس و عکرمه فرموده اند که پیامبر صلی الله علیه و سلم با چشمان خود الله را دیده است، اما حضرت عایشه رضی الله عنها این سخن را انکار کرده و گفته است: پیامبر صلی الله علیه و سلم دوبار جبرئیل را به صورت و شکل حقیقی دیده است. آنگاه مفسر ابو حیان فرموده است: درست آن است که تمام مطالب مکنون در این آیه در رابطه با جبرئیل بوده و دلیل آن فرموده‌ی:

وَلَقَدْ رَأَهُ نَزْلَةً أُخْرَى ﴿١٣﴾

و به یقین پیامبر جبرئیل را (به صورت اصلیش) در فرود دیگری مشاهده کرد. (۱۳)

تشریح لغات واصطلاحات :

« نَزْلَةً »: یک بار، یک دفعه. « نَزْلَةً أُخْرَى »: یک بار دیگر در شکل فرشته بودن جبرئیل را دید.

تفسیر :

«وَلَقَدْ رَأَهُ نَزْلَةً أُخْرَى» می‌باشد که مقتضی آن است که پیامبر صلی الله علیه و سلم مرتبه‌ای دیگر او را دیده باشد. (البحر ۱۵۸/۸. می‌گویم: گفته‌ی صاحب «البحر» از لحاظ دلالت قوی است، و بنا به مذهب اهل سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم در شب معراج در آسمان‌ها الله را با چشم دیده است و دلایلی از سنت بر اثبات این ادعا دارند. اما در مورد آیات، راجع همان مذهب جمهور است. و الله اعلم).

«وَلَقَدْ رَأَهُ نَزْلَةً أُخْرَى» : و مسلماً پیامبر صلی الله علیه و سلم جبرئیل علیهم السلام را بار دوم نیز به شکل اصلی او در نزدیک سدرۃ المنتهی، یعنی درخت سدر که در آسمان هفتم است مشاهده کردند.

روشنی مختصری بر سفر معراج رسول الله :

ابن قیم الجوزیه (محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد بن حریر زرعی دمشقی معروف به ابن قیم الجوزیه) (691 - 751) هجری قمری، فرموده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم بنا بر قول صحیح، باجسم مبارکش، راسوار بر بُراق و همراه جبرئیل، از مسجد الحرام به بیت المقدس سیر دادند. در آنجا از بُراق پیاده شد، بُراق را به حلقهٔ درب مسجد الاقصی بست و امامت جماعت انبیاء را انجام داد. سپس در همان شب، ایشان را از بیت المقدس به آسمان، بالا بردند. جبرئیل برای ایشان اجازه ورود خواست و درب آسمان اول به روی ایشان گشوده شد. در آنجا آدم علیه السلام را دید و به او سلام کرد. آدم علیه السلام نیز جواب سلامش را داد و به نبوتش اقرار نمود. خدای متعال، در آنجا ارواح سعادت‌مندان را از راستش و ارواح بدبختان را که در سمت چپش بودند، به آن حضرت صلی الله علیه وسلم نشان داد.

پس از آن به آسمان دوم برده شد؛ برایش درب را گشودند، در آنجا یحیی بن زکریا و عیسی بن مریم را دید و به آن‌ها سلام کرد و آن‌ها جوابش را دادند و به او خوشامد گفتند و به نبوتش اقرار کردند. سپس به آسمان سوم برده شد و در آنجا یوسف علیه السلام را دید و سلام کرد و یوسف هم به او خوشامد گفت و به پیامبریش اقرار نمود. پس از این به آسمان چهارم برده شد که در آنجا ادریس را دید، سلام کرد و ادریس علیه نیز به او خوش آمد گفت و به پیامبریش اقرار و اعتراف نمود.

سپس به آسمان پنجم برده شد، در آنجا هارون بن عمران را دید و سلام کرد؛ وی به پیامبر صلی الله علیه وسلم خوشامد گفت و به نبوتش اقرار نمود. سپس به آسمان ششم برده شد و در آنجا باموسی بن عمران ملاقات کرد و سلام نمود. او به پیامبر صلی الله علیه وسلم خوشامد گفت و به نبوتش اقرار نمود و چون از آنجا بالاتر برده شد، موسی علیه السلام گریست. چون علت را پرسیدند، گفت: کودکی پس از من مبعوث شد که امتیان او بیشتر از امت من وارد بهشت می‌شوند. پس از این به آسمان هفتم برده شد؛ در آنجا با ابراهیم علیه السلام ملاقات کرد؛ پس از سلام و خوشامد گویی و اقرار ابراهیم علیه السلام به پیامبری آنحضرت، محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را به سدره المنتهی و پس از آن به بیت المعمور بردند؛ آنگاه به حضور خداوند جبار برده شد تا جایی که فاصله ایشان به اندازه دو کمان یا کمتر بود.

در آن هنگام خداوند هرچه می‌خواست، بر بنده‌اش وحی کرد و پنجاه نماز بر امت آن حضرت فرض نمود و چون رسول خدا الله صلی علیه وسلم بازگشت، در راه موسی علیه وسلم پرسید: خداوند به تو چه دستور داده است؟ گفت: بر امتم پنجاه نماز فرض کرده است. موسی علیه السلام گفت: امت تو توان این را ندارد. برگرد و از خدا تخفیف بخواه. آن وقت برگشت و از خداوند تقاضای تخفیف نمود. پیش از آن، رسول الله صلی علیه وسلم نگاهی به جبرئیل انداخت که گویی می‌خواهد نظرش را بداند. جبرئیل نیز با اشاره گفت اگر می‌خواهی، (باز گرد و برای امتت، تخفیف بگیر) رسول الله با جبرئیل به پیشگاه خداوند بازگشت در حالیکه بر جای قبلیش بود. (آن گونه که شایسته شأن الله جل جلاله است و کیفیت نا مجهول می‌باشد، اما ایمان به آن، واجب است.)

یکی از روایت‌های بخاری است خداوند، ده نماز را کم کرد. رسول خدا دوباره به نزد موسی بازگشت و به او خبر داد. موسی علیه السلام گفت: بازگرد و تخفیف بخواه و آن

حضرت صلی الله علیه وسلم همچنان بین موسی و خداوند رفت و آمد می‌کرد تا اینکه از پنجاه نماز به پنج نماز تخفیف یافت و چون در این وقت موسی، پیشنهاد داد که دوباره بازگردد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: آنقدر رفتم که دیگر خجالت می‌کشم، لذا خشنودم و تسلیم اوامر او هستم و چون دور شد، منادی، ندا داد: فریضه‌ام را اجرا نمودی و برای بندگانم تخفیف گرفتی. (زادالمعاد(47/2).

پس از آن، ابن قیم، اختلافی را که در باب دیدار آن حضرت صلی الله علیه وسلم با خدا، وجود دارد، یادآور شده و در این باره سخنی از ابن تیمیه آورده که خلاصه‌اش، این است: رؤیت با چشم سر، به ثبوت نرسیده و این سخنی است که هیچکس از صحابه قایل به آن نشده است؛ اما آنچه از ابن عباس نقل شده مبنی بر اینکه آنحضرت، خدا را مطلقاً دیده و دیگری بر رؤیت با دل اشاره دارد، با هم منافاتی ندارند.

پس از این می‌گوید: اما قول خداوند در سوره النجم که: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ﴿٨﴾» یعنی: «سپس نزدیک شد و نزدیکتر آمد»؛ این، غیر از نزدیک شدن در داستان معراج است، زیرا آنچه در سوره نجم آمده، نزدیک و نزدیکتر شدن جبرئیل است؛ چنانچه عایشه و ابن مسعود می‌گویند و سیاق عبارت هم گواه بر همین است. اما نزدیک و نزدیکتر شدن در حدیث اسراء، واضح است که خداوند تبارک و تعالی بوده و با دوکمان و نزدیک شدن در سوره نجم منافاتی ندارد؛ بلکه در سوره نجم آمده است: «او را یک بار دیگر در سدره المنتهی دید» و این، جبرئیل بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم او را برای بار اول به شکل اصلیش در زمین دید و بار دوم در سدره المنتهی. خداوند، داناتر و آگاهتر است.

(زادالمعاد(47/2)؛ نگا: صحیح بخاری(50/1، 455، 470، 471، 481، 548، 549)؛ صحیح مسلم (91/1-96).

عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى ﴿١٤﴾

در نزد سدره المنتهی! (درخت سدري که در آخر محدوده آسمان ها و در انتهای محلّ صعود و نزول عمل های بندگان قرار دارد) (١٤)

تشریح لغات و اصطلاحات :

سدره در عربی به درخت کنار می گویند و منتهی هم به معنای کناره ی پایانی است. پس معنای لغوی سدره المنتهی درخت کناری است که در کناره ی پایانی یا نهایی قرار دارد. علامه آلوسی در روح المعانی این را این گونه توضیح داده است که: «إليها ينتهي علم كل عالم وما وراءها لا يعلمه إلا الله تعالى.» «علم و دانش هر عالمی بر همین درخت به پایان می رسد، از آن به بعد هر چه هست، آن را کسی جز خود الله متعال نمی داند.» تفسیر و توضیح ابن جریر در تفسیر خودش و ابن اثیر در النهایه فی غریب الحدیث و الاثر هم نزدیک به همین است. پی بردن به ماهیت و کیفیت واقعی این درخت کناری که در آخرین مرز این عالم مادی قرار دارد، برای ما مشکل است. این یکی از آن جمله اسرار کاینات خداوندی است که فراتر از درک و فهم ما است. به هر حال آن چیزی است که نزد خدای بلند مرتبه و اژه ای مناسب تر از درخت کنار در زبان بشر برای آن وجود ندارد.

تفسیر :

«عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى (14)»: در نزدیک سدره المنتهی، یعنی در نهایتین جایی که از زمین به سوی آسمان بالا می رود و از بالای زمین به سوی فرود می آید.

برخی از مفسران در تعریف و توضیحی «سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى» می نویسند: درخت «نبق» است که از ریشه‌ی آن رودبارها می‌خروشد و در طرف راست عرش قرار دارد. از این جهت به «سدره المنتهی» موسوم است که آگاهی خلاق و فرشتگان به آن منتهی می‌شود. و جز خدا هیچ کس از ماورای آن خبر ندارد. در حدیث آمده است: «سپس مرا به آسمان هفتم بردند، و «سدره المنتهی» به نزد من آورده شد، دیدم ثمر آن مانند قلال هجر است و برگ‌هایش مانند گوش فیل است». (قسمتی از حدیث شیخان است.)

سدره المنتهی :

قبل از همه باید گفت که مطابق روایات احادیث، سفر اسراء و معراج رسول الله صلی الله علیه وسلم الی آسمان هفتم بوده، و به سدر المنتهی خاتمه یافت، طوریکه در صحیح مسلم و مسند احمد از عبدالله بن مسعود در این بابت روایت شده است که: «سفر رسول الله صلی الله علیه وسلم در اسراء و معراج به سدره المنتهی ختم شد و آن در آسمان هفتم است. هر چه از زمین بالا رود، همانجا متوقف می‌گردد و هر چه به زمین فروآید نیز از آن سرچشمه می‌گیرد. «إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى» (سوره النجم: 16) «در آن هنگام که چیزی [نور خیره کننده‌ای] سدره المنتهی را پوشانده بود».

اگر چه برخی از احادیث طوری حکم می‌کند، که موقعیت سدر المنتهی در آسمان ششم قرار دارد، از جمله حدیثی روایت شده از ابن مسعود که فرموده اند که: سدره المنتهی در آسمان ششم قرار دارد و اکثر علماء همچون نووی و قاضی عیاض و دیگران نیز قول دوم را ترجیح داده‌اند.

ولی برخی از علماء در جمع بین دو حدیث فرموده اند که: اصل و ریشه سدر المنتهی در آسمان ششم و خودش در آسمان هفتم قرار دارد. (والله اعلم).

خواننده محترم !

در قرآن عظیم الشان در مورد این درخت مطالبی بیان یافته است، طوریکه پروردگار با عظمت فرموده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر بالای این درخت جبرئیل علیه السلام را در صورت واقعی او دید. این درخت «ماوی» نام دارد:

طوریکه این موضوع را در آیات (13 الی 17) همین سوره ملاحظه می‌نمایم: «وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ﴿١٣﴾ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ ﴿١٤﴾ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ ﴿١٥﴾ إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ ﴿١٦﴾ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ ﴿١٧﴾». و البته او (فرشته) را بار دیگر در فرود آمدنش هم دید. (14) نزد سدره المنتهی (درختی که علم مخلوقات به آن منتهی می‌شود). (15) که آرامگاه متقیان در بهشت نزد آن درخت است. (16) وقتی که (درخت) سدره را پوشاند آنچه که می‌پوشانید. (17) چشم (پیغمبر) منحرف نشد و از حد تجاوز نکرد.

و رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد این درخت چنین می‌فرماید: «ثُمَّ رُفِعَتْ لِي سِدْرَةُ الْمُنْتَهَىٰ، فَإِذَا نَبْقُهَا مِثْلُ قَلَالِ هَجْرٍ وَإِذَا وَرَقُهَا مِثْلُ أَدَانِ الْفَيْلَةِ. قَالَ: «ای جبرئیل» هذه سدره المنتهی، وَإِذَا أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ، نَهْرَانِ بَاطِنَانِ وَنَهْرَانِ ظَاهِرَانِ، فَقُلْتُ مَا هَذَا يَا جِبْرِيْلُ قَالَ أَمَّا الْبَاطِنَانِ فَنَهْرَانِ فِي الْجَنَّةِ وَ أَمَّا النَّهْرَانِ الظَّاهِرَانِ فَالنَّيْلُ وَالْفُرَاتُ» «سپس به «سدره المنتهی» رسیدیم. ناگهان، میوه‌هایش را دیدم که به اندازه‌ی کوزه‌های شهر «هجر» و برگ‌های آن به اندازه‌ی گوش فیل است. جبرئیل گفت: این سدره المنتهی است. نگاهم به چهار نهر افتاد که دو تا پنهان و دو تای دیگر آشکار بودند. پرسیدم: ای جبرئیل! این‌ها چیست؟ گفت: دو نهر پنهان، نهرهای بهشت و دو نهر آشکار نیل و فرات می‌باشند».

(صحیح الجامع (18/3) شماره (2861) و آن را به بخاری، مسلم، ترمذی و احمد نسبت داده است.

در صحیحین نیز چنین آمده است: «ثُمَّ انْطَلَقَ حَتَّى أَتَى بِي السِّدْرَةَ الْمُنْتَهَى فَعَشِيَهَا أَلْوَانٌ لَا أُدْرِي مَا هِيَ ثُمَّ أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذَا فِيهَا جَنَابُذُ اللَّوْلُوْ وَإِذَا تُرَابُهَا الْمِسْكُ» «سپس به پیش رفتم تا این‌که به سدره المنتهی رسیدم. آن را به گونه‌ای دیدم که با رنگ‌های گوناگونی پوشیده شده بود که تا به حال آن را ندیده بودم. سپس وارد بهشت شدم. در آن جا گنبدهایی از مروارید و خاک آن از مسک بود».

عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى ﴿١٥﴾

که جَنَّةُ الْمَأْوَى هم نزدیک آن است (١٥)

تفسیر :

«جَنَّةُ الْمَأْوَى» نزدیک سدره‌المنتهی موقعیت دارد. به قولی: علت تسمیه آن به «جَنَّةُ الْمَأْوَى» در این است که ارواح مؤمنان در آن جای گرد می‌آیند. حضرت ابن عباس (رض) می‌گوید: «ارواح فرشتگان، شهدا و متقیان در آن جای گرد می‌آیند و علم انبیا علیه السلام بدان منتهی می‌شود و هیچ‌کس جز الله تعالی ماورای آن را نمی‌داند».

«جَنَّةُ الْمَأْوَى»:

هم در لغت به معنای جنتی است که قیامگاه قرار خواهد گرفت. حسن بصری می‌فرماید این همان جنتی است که در آخرت به اهل ایمان و پرهیزکاری خواهد رسید و از همین آیه او چنین استدلال کرده است که آن جنت در آسمان قرار دارد. قتاده می‌فرماید: این همان بهشتی است که ارواح شهیدان در آن نگهداری می‌شوند و مراد از آن بهشتی نیست که در آخرت به نیکان می‌رسد.

إِذْ يَعْشَى السِّدْرَةَ مَا يَعْشَى ﴿١٦﴾

وقتی که (درخت) سدره را پوشاند آنچه که می‌پوشانید. (١٦)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَعْشَى»: می‌پوشاند. «سِّدْرَةَ»: اسم درختی است.

تفسیر :

آنگاه که به فرمان خداوند چیز بزرگی بر سدره بالا رفت که آن را هیچ کسی توصیف کرده نمی‌تواند و عظمتش را جز الله متعال کسی نمی‌شناسد. یعنی چگونگی و کیفیت آن قابل بیان و توصیف نیست. آنها چنان تجلیاتی بودند که نه انسان می‌تواند آنها را تصور کند و نه هیچ زبان بشری ای توان توصیف آنها را دارد. حسن فرموده است: نور الله متعال آن را فراگرفته و روشن کرده بود. و ابن مسعود (رض) فرموده است: پروانه‌های زرین آن را پوشانده بود. (روایت از مسلم.) و در حدیث آمده است: «وقتی که با قدرت خدا پوششی آن را بیوشاند هیچ یک از بندگان خدا قدرت توصیف زیبایی آن را ندارد».(مسلم آن را روایت کرده است.)

مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند: پیامبر صلی الله علیه و سلم درخت «سدره المنتهی» را دید که انوار الله عز و جل آن را فرا گرفته بود، به طوری که هیچ کس نمی‌توانست آن را تماشا کند، و فرشتگان بسان پرندگان در پیرامون آن حلقه زده بودند و الله متعال را عبادت می‌کردند و همچنان که انسان‌ها در اطراف کعبه به ذکر و طواف می‌پردازد، آنها هم در اطراف «سدره المنتهی» تسبیح‌گویان و ثناخوانان به طواف

مشغول بودند. در حدیث آمده است: «سدره را دیدم که پروانه‌های زرین و طلایی آن را پوشانده بود، و روی هر برگ آن فرشته‌ای را در حال نیایش خدا ایستاده دیدم». (ابو سعود ۱۵۷/۵)

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ ﴿١٧﴾

و چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان ننمود. (۱۷)

تشریح لغات واصطلاحات :

«ما زاغ»: منحرف نشد، کج تابی نکرد، اشتباه نکرد، خطا نرفت. ما طغی: سر پیچی نکرد، نلغزید، از حدی که مشاهده کرد تجاوز نکرد، فراتر نرفت.

تفسیر :

«مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ (17)»: چشم رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از محل نگاهش میل نکرد و نیز از جایی که در آن می نگریست تجاوز ننمود، بلکه نگاه چشمش جریان داشت و دلش ثابت بود.

مفسر شهیر جهان اسلام شیخ قرطبی فرموده است: دید خود را جز به آیاتی که در معرض دیدش بودند، به دیگر آیات متوجه نساخت. بدین وسیله ادب و نزاکت پیامبر صلی الله علیه و سلم را در آن مقام توصیف کرده است؛ زیرا به چپ و راست نگاه نکرد. (تفسیر قرطبی ۹۸/۱۷).

و مفسرخازن در این مورد فرموده است: هنگامی که پروردگار مقتدر متجلی شد و نورش را نمایان کرد، پیامبر صلی الله علیه و سلم در همان مقام باشکوه که عقل در آن متحیر می ماند، و پاها به لرزش و لغزش می افتند، و چشمان و دیدگان منحرف می شوند، توقف کرد و ایستاد. (تفسیرخازن ۲۱۶/۴).

خواننده محترم !

حق چشم، آن است که نه انحراف ببند و نه تجاوز کند. و در این هیچ جای شکی نیست که: چشمی واقع بین و حق بین چشمان است که: توان دیدن آیات بزرگ الهی را دارد.

لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ ﴿١٨﴾

البته او بخشی از آیات نشانه های بزرگ پروردگار خود را مشاهده کرد. (۱۸)

تفسیر :

مفسر تفسیر صفوة التفاسیر در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: قسم به الله در شب معراج، محمد صلی الله علیه و سلم عجایب ملکوت الله را مشاهده کرد، سدرة المنتهی و بیت المعمور و بهشت و دوزخ را دید و جبرئیل را در آسمان در شکل حقیقیش دید که دارای شش صد بال بود، و «ررفرف» را سبز و خرم تر از جنت دید که افق را پوشانده بود. و دیگر دلایل عظیم را دید. (بخاری از ابن مسعود روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و سلم «ررفرف» سبز و خرم را با چشمان خود دید که افق را پر کرده بود.)

امام فخر رازی فرموده است: این آیه مبارکه نشان می دهد که پیامبر صلی الله علیه و سلم در شب معراج آیات را دید، اما آن طور که بعضی گفته اند: خدا را ندید، و دلیل آن این است که داستان معراج را به رؤیت آیات خاتمه داده است. و در سوره ی اسراء فرموده است: «لنریه من آیاتنا». و اگر الله را دیده بود که از تمام آیات مهمتر است، خداوند از آن خبر می داد. (تفسیر کبیر ۷/۷۴۰).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (19 الی 30) در باره خدایان دروغین، که هیچ کاری از آنان ساخته نیست. همچنان درباره موضوع توبیخ مشرکان به خاطر نامگذاری فرشتگان به جنس مؤنث، بحث بعمل آمده است.

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿١٩﴾

آیا دو بُت بزرگ «لات» و «عزای» خود را دیدید (که بی اثر است). (۱۹)

تفسیر :

ای کافران! برایم از بتهایی مانند لات و عزری که به عبادت آنها می پردازید خبر دهید، آیا نفع و ضرری دارند؟ یعنی آیا از آنان نفع و ضرر مشاهده نموده اید. مشرکان آنها را می پرستیدند و گمان داشتند نزد خداوند شفاعتشان می کنند. این سوالات به شکل توبیخ مطرح شده است.

قابل تذکر است که مشرکین عرب بتهای زیادی و متعددی را می پرستیدند؛ اما سه تا از آنها شهرت بیشتری داشت، و قبایل بسیار بزرگ عرب به عبادت آنها مشغول بودند. و این بت ها عبارت بودند از :

«لات»، «عزری» و «منات»:

لات: از اسم الله گرفته شده، بت سنگی نقصداری و نام بُت مؤنثی بود که قبیله ثقیف (اهالی طایف) آن را پرستش می کردند. و برای خود بارگاه و پرده دارانی داشت
علت نامگذاری آن به «لات» آن بود که پیکر تراشیده اش نماد شخصی را نشان می داد که از آردآماده شده برای نان را با روغن مخلوط می کردند، و حجاج را طعام می دادند.
اما «عزری»: به قول مجاهد، درختی در میان مکه و طایف بود که قبیله «غطفان» آن را پرستش می کردند پس رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در سال فتح مکه، خالد بن ولید (رض) را فرستادند تا آن را قطع نماید.

«منات» بت سنگی بنی هلال بود، که طایفه ی هذیل و خزاعه آن را می پرستیدند. و مشرکین در محل وقوع آنها ساختمانهای مجلی ساخته بودند. و به آنها مانند کعبه احترام می گذاشتند.

وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ ﴿٢٠﴾

و از «منات» آن سومین بت دیگر را؟ (که جمادی بی نفع و ضرر است) (۲۰)

تفسیر :

«وَمَنَاةَ» بتی از آن اوس و خزرج در میان مکه و مدینه بود که مشرکان خون حیوانات قربانی را برای آن می ریختند، از این جهت، آن را «وَمَنَاةَ» نامیدند و الله تعالی برای تحقیر و نکوهش آن، از آن چنین یاد کرد: «آن که سومین بی قدر است» اخری: از تأخر در رتبه است، یعنی وَمَنَاةَ، متأخر، پست و بی قدر است.

ابن کثیر (رح) فرموده است: «در جزیره العرب بتان دیگری نیز غیر از این سه بت وجود داشت که اعراب آن ها را بزرگ می داشتند اما مشهورترین آن ها همین سه بت بود، از این جهت، قرآن فقط از آن ها یاد کرد.»

الْكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ ﴿٢١﴾

آیا (به گمان شما) برای شما پسر است و برای خدا دختر؟! (۲۱)

تفسیر:

یعنی ای گروه مشرکان! آیا فرزندان مذکر را برای خویشتن مقرر می دارید و نصیب خود می دانید و فرزندان مؤنث را به زعم خود به الله سبحان و تعالی نسبت می دهید؟ در حالی که خود از آن راضی نیستید.

در تفسیر کابلی آمده است: یاقوت در معجم البلدان نوشته است که کفار این بتان را دختران خدا میخواندند مگر از همه اول خدای متعال «لم یلد ولم یولد» است و فرض اگر نظریه اولاد تسلیم کرده شود باز هم این تقسیم چقدر بیهوده و مهممل است که خود شما پسران را پسند کنید و حصه خدا را از دختران مقرر نمائید (العیاذبالله).

تِلْكَ إِذَا قِسْمَةٌ ضِيزَى ﴿٢٢﴾

در این صورت این تقسیم بندی ناعادلانه ای است (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قِسْمَةٌ» «تقسیم». «ضِيزَى» (ضیز): ظالمانه و غیر عادلانه.

تفسیر:

یعنی این تقسیم که پسران برای شما و دختران برای خداوند باشد تقسیم ستمگرانه و ظالمانه است.

إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى ﴿٢٣﴾

این بتان [که شما آنها را به عنوان شریک خدا گرفته اید] چیزی جز نام های بی معنا و بی مفهوم که شما و پدرانتان [بر اساس حدس و گمان] نامگذاری کرده اید نیستند، خدا بر [حقانیت] آنها هیچ دلیلی نازل نکرده است. اینان فقط از پندار و گمان [بی پایه] و هواهای نفسانی پیروی می کنند، در حالیکه مسلماً از سوی پروردگارشان برای آنان هدایت آمده است. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَمَّيْتُمُوهَا»: نام گذاری کرده اید. «مَا أَنْزَلَ»: نازل نکرد، نفرستاد. «إِنْ يَتَّبِعُونَ»: پیروی نمی کنند. «مَا»: آن چه. «تَهْوَى»: آرزو می کند.

تفسیر:

این بتان که [که شما آنها را به عنوان شریک الله قرار داده اید] جز نامهای بی حقیقت چیز دیگری نمی باشند؛ یعنی از اوصاف کمال، قدرت و عظمت چیزی در آنها ملاحظه نمی شود، بلکه اینها مجرد نامهایی اند که شما و پدران تان به ظلم و ناحق بر مبنای هوای نفس و تزیین شیطان بر آنها نهادید و خداوند بزرگ هیچ برهانی را نازل نکرده که مسلک و دعوی باطل شما را تصدیق کند. کافران چیزی جز گمانهای دروغین و خواهشهای نفس اماره بالسوء و منحرف از هدایت را پیروی نمی کنند. یقیناً از جانب خداوند توسط پیامبر صلی الله علیه وسلم برای تان هدایتی آمد، اگر از آن پیروی کنید راهیاب می شوید. ابن جوزی فرموده است: آیه متضمن تعجب از حال آنها می باشد که بعد از روشنی دلایل هنوز عبادت و پرستش آنها را رها نکرده اند. (تفسیر ابن جوزی ۷۴/۸)، (تفسیر صاوی ۱۳۹/۴).

یادداشت:

قابل تذکر است که: بت های مورد پرستش مشرکین زیاد بودند، مؤرخان تعداد آنها را

تقریباً به سی صد و شصت بت یاد نموده اند، که اکثر آنها در اطراف کعبه قرار داشتند. و در موقع فتح مکه پیامبر صلی الله علیه و سلم آنها را شکست. مشهورترین این بت‌ها عبارت بودند از: لات، عزی و مناة که در سال فتح مکه پیامبر صلی الله علیه و سلم خالد بن ولید رضی الله عنه را مأمور شکستن عزی کرد. خالد در موقع شکستن آن می‌گفت: «یا عزی کفرانک لا سبحانک اینی رأیت الله قد أهانک» «ای عزی به تو ناسپاسم نه تسبیح‌خوان، دریافتم که الله تو را خوار کرده است». و بدین ترتیب با فتح مکه زمان بت‌پرستی هم خاتمه یافت.

أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى ﴿٢٤﴾

آیا (گمان دارند که) انسان به هر چه آرزو کند می‌رسد؟ (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« مَا تَمَنَّى »: آن چه خواسته است، آرزو کرده است، آرزو می‌کند.

تفسیر :

یعنی اینکه: آنچه را انسان از خواهش‌های نفسانی‌اش تمنا و آرزو می‌کند مانند شفاعت بت‌ها، تمثال‌ها و سایر امور در اختیار و قدرت اوست؟ چنین نیست بلکه امر و فرمان، مخصوص الله است.

امام صاوی فرموده است: منظور انسان کافر است و این آیه بر افرادی منطبق است که به منظور طلب دنیای فانی به غیر خدا پناه می‌آورند و در طلبش از هوی و هوس پیروی می‌کنند، پس تمام آرزویشان فراهم نمی‌شود، و پیروی کردن از هوی و هوس خفت و خواری است. («حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین» صاوی ۱۳۹/۴).

فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ ﴿٢٥﴾

در حالی که آخرت و دنیا برای الله است. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ »: هر دو سرا.

تفسیر :

آنان طوری می‌پندارند که این بتان به شفاعت ایشان خواهد پرداخت اما این محض خیالات و آرزوهاست. به طور کلی باید گفت که ملک از آن الله سبحان و تعالی می‌باشد، یعنی امر دنیا و آخرت به پروردگار با عظمت است. اوست که به هر چه خواهد حکم می‌کند و فیصله مینماید، به هر کس خواهد عطا می‌کند و از هر کس که خواهد دریغ میدارد؛ زیرا دارندهی دنیا و آخرت است و موضوع آن‌طور نیست که انسان آن را آرزو می‌کند، بلکه الله به آن‌که از هدایت او پیروی کرده و هوی را ترک نماید عطا می‌کند.

وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ ﴿٢٦﴾

و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند که شفاعتشان هیچ سودی نمی‌بخشد مگر پس از آنکه الله برای هر که خواهد و راضی شود، اجازه شفاعت دهد. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كَمْ»: چه بسیار است! «مَلَكٍ»: فرشته. «لا یغنی»: بی‌نیاز نمی‌کند، بی‌سود است، به کار نمی‌آید.

تفسیر :

«وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ»: بسی از فرشتگان پاک سرشت در آسمان‌ها هستند. «لَا تُعْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً»: که با وجود بلندی مقام و منزلت شان، شفاعت آنان برای احدی سودمند نیست مگر با اجازه‌ی الله، پس بت‌ها با آن همه حقارت چگونه شفاعت میکنند؟! «إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى»: مگر بعد از این که الله اجازه‌ی شفاعت برای اهل توحید بدهد و خود از آنان راضی شود که در آن حالت به فرشتگان اجازه می‌دهد برای آنان شفاعت کنند. همان‌گونه که در جای دیگری میفرماید: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى». (سوره الانبیا ۲۸).

بصورت کل باید بعرض رسانید که: اختیارات خدایی به صورت کامل در دست خود الله است. فرشتگان نیز تا زمانی که او به آن‌ها اجازه سفارش و شفاعت ندهد و به شنیدن سفارش آنها در حق کسی راضی نباشد، جسارت سفارش کردن برای کسی در پیشگاه او را ندارند.

مفسر این کثیر فرموده است: وقتی که وضعیت برای فرشتگان مقرب درگاه الله متعال چنین است، پس شما ای نادانان! چگونه امیدوارید که بت‌ها و شریک‌ها در نزد الله برای شما به شفاعت برخیزند؟ (مختصر این کثیر ۴۰۱/۳).

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْإِنثَى (۲۷)

مسلمانان کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را در نامگذاری به نام زن نامگذاری می‌کنند. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَيَسْمُونَ»: نامگذاری کنند. «تَسْمِيَةَ»: نامگذاری. «الْإِنثَى»: مؤنث، فرشتگان را دختران خدا می‌نامند.

تفسیر :

یعنی آنان که حشر و جزا را تصدیق نمی‌کنند و برای آمادگی به آن روز عملی انجام نمی‌دهند، «لَيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْإِنثَى (۲۷)»: فرشتگان را به نامهای اناث می‌نامند؛ زیرا اعتقاد دارند که فرشتگان در جنس خود مؤنث اند و دختران الله سبحان و تعالی هستند. این سخن از نادانی و بی‌عقلی آنان نشأت گرفته است.

یعنی از جمله حماقت آنان این است که این فرشتگان بی اختیار را که حتی توانایی سفارش کردن در پیشگاه الله تعالی را ندارند، معبود قرار داده اند. حماقت دیگر آنان این است که این فرشتگان را زن می‌پندارند و دختران الله قرار می‌دهند. دلیل اصلی گرفتار شدن آنان به تمام این جهالت‌ها این است که آنان به آخرت و رزق‌ساختن ایمان ندارند. اگر آنان به آخرت ایمان می‌داشتند، هیچ‌گاه نمی‌توانستند چنین سخنان غیر مسئولانه‌ای بگویند. انکار آخرت باعث شده است که آنان تشویش فرجام را نداشته باشند و چنین پندارند که ایمان به الله و عدم ایمان به آن، یا باور داشتن به هزاران خدا تفاوتی ندارد، چراکه به نظر نمی‌رسد که هیچ عقیده‌ای از اینها در زندگانی فعلی دنیا پیامد خوب یا بدی داشته باشد.

وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً (۲۸)

در حالیکه آنان به آن هیچ علمی ندارند، جز از گمان پیروی نمی‌کنند و به یقین گمان، انسان را از (شناخت) حق بی‌نیاز نمی‌کند. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي»...: [یونس/۳۶]، گمان جانشین حق نخواهد شد، گمان در رسیدن حقیقت سودمند نیست.

تفسیر :

«وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ» : کسانی که به آخرت یقین ندارند از مجازات بی پروا و بی فکر شده مرتکب چنین گستاخی ها میشوند مثلا فرشتگان را مؤنث قرار داده آنها را دختران خدا خواندند. آنان اصلاً به آنچه می‌گویند آگاهی ندارند؛ زیرا شاهد خلق ملأئک نبوده‌اند و از جانب الله هم دلیل و برهانی برایشان نیامده است.

« إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ »: در این گفتار و اوهام باطل فقط از ظن و گمان پیروی می‌کنند. «وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً (28)»: ازین حدسیات و قیاسات و اوهام پا در هوا کار گرفته نمی‌شود و آیا تخمینات و حدسیات در عوض حقائق ثابت‌ه کار داده می‌توانند؟

فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٢٩﴾

بنابراین از کسانی که از یاد ما روی گردانده‌اند و جز زندگی دنیا را نخواستند، روی بگردان. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَعْرِضْ»: روی بگردان، اعراض کن. «وَلَمْ يُرِدْ»: نخواست، خواستار نبود.

تفسیر :

بنابراین از کسانی که با ترک ایمان از هدایت الهی، یعنی قرآن کریم رو گشتانند و از آن پیروی نکردند اعراض کن؛ از آنان که جز زندگی دنیای فانی مراد و مقصدی ندارند. مفسر ابو سعود فرموده است: منظور نهی از دعوت کردن کسی است که از کلام الله سبحان و تعالی روی گردانیده است، و این که نباید به چنین شخصی اهمیتی قایل شد؛ زیرا هر کس از موارد مذکور رو برگرداند و در دنیا مستغرق شود، به طوری که دنیا به صورت یگانه هدف و آخرین مقصودش درآید، دعوت به سوی دین خدا جز دشمنی و لجبازی و اصرار بر ناروایی چیزی در او نمی‌افزاید. (ابو سعود ۵/۱۶۰).

ذَلِكَ مَبْلُغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَىٰ ﴿٣٠﴾

این منتهای علمشان است، بی‌گمان پروردگارت به کسی که از راه او گمراه شده است آگاه‌تر است، و همو به کسی که راه یافته است، آگاه‌تر است. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« مَبْلُغُهُمْ »: نهایت درک و دانش آنان، منتهای درک و دانش آنان.

تفسیر :

دوستی و مصروفیت به دنیا مقصود اصلی و مطلوب نهایی کافران است؛ از آن رو که همتها و شخصیت‌های آنان سقوط کرده و به انحطاط گراییده است.

هر آینه خداوند متعال کسی را که سزاوار هدایت است بهتر می‌شناسد و او را هدایت می‌نماید و هم چنین کسی را که شایسته هدایت نیست بهتر می‌شناسد و به احوال او آگاه‌تر است و او را به حال خودش واگذار می‌کند و خوارش می‌گرداند، در نتیجه آن فرد از راه الله گمراه می‌شود.

بنابراین الله سبحان و تعالی فرمود: «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ

اهْتَدَى» بی گمان پروردگارت به کسی که از راه او گمراه شده دانانتر است و به کسی که هدایت یافته دانانتر است. پس خداوند فضل و لطف خویش را در جای مناسب و شایسته قرار می دهد .

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (31 الی 32) درباره بدکاران و مجازات آنان ، نیکوکاران و اوصاف شان بحث بعمل آمده است .

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى ﴿٣١﴾

و آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی الله است، تا کسانی را که مرتکب گناه شده اند، همان گناهانشان را به آنان سزا دهد، و کسانی را که کار نیک کرده اند، همان کار نیکشان را به آنان پاداش دهد. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« لِيَجْزِيَ »: تا جزا دهد، تا مجازات دهد. «أَسَاءُوا»: بدی کرده اند. «الْحُسْنَى»: به بهترین شیوه، به نیکوترین روش، به بهترین.

تفسیر :

«وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»: همه موجودات آسمانها و زمین مملوک خداوند هستند؛ والله تعالی آنها را به وجود آورده است، یعنی او تعالی تدبیر کننده و متصرف آنهاست و هیچ کس در آن ملکیت یا دخل و تصرفی ندارد؛ چرا که خود آن را هستی داده است.

« لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا »: اوست که بدکاران را در برابر اعمال بد جزا می دهد « وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى (31) »: و برای نیکوکاران در قبال اعمال نیک شان بهشتهای پر از نعمت را ارزانی می کند.

عالم شهیر جهان اسلام ابن جوزی فرموده است: آیه که صورت جمله معترضه بین آیه اول و آیهی «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا» را دارد، از قدرت و وسعت ملک خدا خبر می دهد و بیانگر آن است که الله تعالی کاملاً به حال «محسن» و «خطاکار» آگاه است و هر کدام را بر اساس عملکردشان پاداش می دهد، و فقط وقتی توانایی مجازات دو گروه را دارد که ملکش وسیع و گسترده باشد. (ابن جوزی ۷۵/۸).

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجْنَاءٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُرْكُوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى ﴿٣٢﴾

آنانی که از گناهان کبیره و زشتی ها جز گناهان صغیره اجتناب می کنند (بدانند که) البته پروردگارت (نسبت به آنان) آمرزشش وسیع است. او به (حال) شما و قتیکه شما را از زمین آفرید و هنگامی که شما در شکم های مادرانتان جنینها بودید دانانتر است. پس از پاک بودن خود سخن مگویید. او به پرهیزگاران دانانتر است. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« كَبَائِرَ »: جمع کبیره، بزرگ. «الْإِثْمِ»: گناه. «كَبَائِرَ الْإِثْمِ»: گناهان بزرگ. [نساء/۳۱]،

[شوری/۳۷]. «اللَّمَمَ»: گناهان صغیره و کوچک، خطاهای کوچک، لغزشها. «أَجِنَّةً»: جمع جنین، جنینهای نهفته در زهدان مادر. «فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ»: خود را نستایید، از پاکی دم نزنید، خود را به پاکی یاد نکنید. «اتَّقَى»: پرهیزگار بود، تقوا پیشه کرد. تفسیر:

«الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِنَّمِ وَالْفَوَاحِشَ»: برای آن نیکوکارانی که از گناهان کبیره، معصیتها و فواحش پرهیز می کنند، «وَالْفَوَاحِشَ»: فاحشه آن است که بدی و پستی آن از لحاظ عقل و شرع به درجه اخیر و نهایت اندازه رسیده باشد از قبیل زنا و عقد کردن همسر پدر، طوری که پروردگار با عظمت ما می فرماید: «و لا تقربوا الزنی إنه کان فاحشة و و لا تتکحوا ما نکح أبواکم من النساء إلا ما قد سلف إنه کان فاحشة و مقتا و ساء سبیلا».

«إِلَّا اللَّمَمَ»:

مگر از (لمم)؛ یعنی گناهان صغیره بی که مرتکبش بر آن اصرار ندارد، یا گناهی که آن را انسان به ندرت انجام می دهد.

بنابراین آنکه که بنده واجبات را انجام دهد و از محرمات پرهیزد خداوند جل جلاله بر او می آمرزد، عفو می کند و گناهانش را می پوشاند؛ زیرا حق تعالی گذشت بسیار و آمرزش فراگیر دارد.

مفسر قرطبی فرموده است: گناهان کوچکی داریم که جز اشخاصی که در عصمت خدا قرار دارند، بقیه از وقوع در آن در امان نیستند. مانند: بوسه و چشمک زدن و نظر. (تفسیر قرطبی ۱۰۶/۱۷).

در حدیث آمده است: «خدای عز و جل نصیب و سهم زنا را بر (اعضای) بنی آدم مقرر داشته و به طور یقین مرتکب آن می شود. پس زنا چشمها عبارت است از نظر کردن. و زنا زبان عبارت است از گفتن سخن ناروا و نفس آرزو و اشتها می کند و فرج آن را تصدیق یا تکذیب می کند». (بخاری و مسلم آن را روایت کرده اند).

اگر انسان از گناهان بزرگ دوری جوید خدا به لطف و کرم خود گناهان کوچکش را می بخشد. که فرموده است: «إِنْ تَجْتَنَّبُوا كَبَائِرَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ نَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» اگر از گناهان بزرگ دوری جوئید، گناهان کوچک شما را می بخشایم.

(خازن آورده است: که از حضرت عمر و ابن عباس روایت شده است: در اسلام گناه کبیره نیست؛ یعنی در صورت استغفار گناه کبیره ای وجود نخواهد داشت. و گناه صغیره اگر بر آن اصرار ورزیده شود، تبدیل به گناه کبیره می گردد؛ یعنی «کبیره» با استغفار پاک می شود و «صغیره» با اصرار بر آن کبیره می شود).

گفته های صحابه و تابعان درباره ی این به حسب زیر هستند:

زید بن اسلم و ابن زید می گویند و یک قول ابن عباس (رض) هم همین است که مراد از آن گناهی هستند که مردم پیش از اسلام در زمان جاهلیت مرتکب آن شده بودند و پس از مسلمان شدن آنها را ترک گفته بودند.

گفته ی دوم ابن عباس (رض) است و گفته ی ابوهریره، ابن عباس، عبدالله بن عمرو بن عاص، مجاهد، حسن بصری و ابوصالح هم همین است که مراد از آن مبتلا شدن انسان در گناه بزرگ یا کار شرم آوری برای لحظه ای یا احیاناً و سپس ترک کردن آن است.

عبدالله بن مسعود و مسروق و شعبی می گویند و از ابوهریره و عبدالله بن عباس (رض) در روایت های معتبر هم همین گفته نقل شده است که مراد از آن نزدیک شدن انسان به گناه بزرگی و عبور از مراحل آغازین آن و سپس باز آمدن از آن است. به طور مثال کسی برای دزدی برود ولی از دزدی کردن خودداری کند. یا با زن بیگانه ای اختلاط کند، اما اقدام به زنا نکند.

عبدالله بن زبیر، عکرمه، قتاده و ضحاک می گویند مراد از آن گناهان کوچکی هستند که برای آنها نه در دنیا مجازاتی مقرر شده است و نه مرتکبان آن به عذاب اخروی تهدید شده اند.

سعید بن مسیب می گوید مراد از آن آمدن فکر و اندیشه گناه در ذهن، بدون ارتکاب عملی آن است.

این ها تفسیرهای مختلفی از صحابه و تابعان بودند که در روایتهای نقل شده اند. اما اکثریت مفسران و امامان و فقیهان قایل به این هستند که این آیه و آیه ی 31 سوره نساء به روشنی گناهان را به دو نوع بزرگ تقسیم می کنند: یکی کبایر و دیگری صغایر و این هر دو آیه به انسان این امید را می دهند که او اگر از کبایر و فواحش پرهیز کند، خدای بلندمرتبه صغایر را مورد عفو قرار خواهد داد. اگرچه برخی از عالمان بزرگ این مطلب را هم بیان فرموده اند که هیچ معصیتی کوچک نیست، بلکه نافرمانی خدا به خودی خود کبیره است. اما چنان که امام غزالی فرموده است، تفاوت کبایر و صغایر یک چیز غیر قابل انکاری است، چراکه تمام منابعی که علم احکام شریعت از آنها به دست می آید، این مطلب را تصریح کرده اند.

«إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ»: خدای متعال بخشایندهی گناهان و ستار عیوب است، انجام دهندهی عملی را می بخشاید که توبه کند. (مختصر ۴۰۳/۳).

یعنی مورد عفو قرار گرفتن مرتکب گناه صغیره به این سبب نیست که گناه صغیره، گناه نیست، بلکه به این سبب است که خدا با بندگانش با تنگ نظری و خرده گیری برخورد نمی کند. بندگان اگر نیکی پیشه کنند و از گناهان بزرگ و بی شرمانه پرهیز کنند، در آن صورت او آنان را به خاطر لغزش های کوچک شان مؤاخذه نخواهد کرد و به سبب رحمت بی پایان خود آنان را مورد عفو و بخشش قرار خواهد داد.

مفسر بیضاوی فرموده است: شاید آوردن این بیان بعد از تهدید تبهکاران و مژده دادن به نیکوکاران به این سبب باشد که مرتکبان گناهان کبیره از رحمت خدا ناامید نشوند. و گمان و جوب عقاب از جانب خدا نرود. (تفسیر بیضاوی ۱۷۳/۴).

«هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ»: او به طبیعت بندگان از همان زمان خلق پدرتان، آدم از خاک، به احوالتان آگاه و دانا بوده است.

«وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ»: و از همان هنگام که به صورت جنین در رحم مادرانتان بودید، بنابراین خدا می دانست که چه کسی پرهیزگار و کدام یک شقی است؟ و می دانست مؤمن کیست و کافر کدام است؟ و نیک و بد را نیک می شناخت، می دانست چکار می کنید و سرانجامتان به کجا می کشد؟

«فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ»: بنابراین ای مردم! خودتان را پاک مشمارید و خود را مدح و ستایش نکنید، و خود را به کمال و پرهیزگاری نستایید؛

زیرا نفس پست است و وقتی از آن تمجید کنید، مغرور و متکبر می شود. ابو حیان گفته

است: آن را به پاکی و دوری از معاصی نسبت ندهید و آن را ثناگو نباشید؛ زیرا خدا قبل از بیرون آمدنتان از پشت آدم و شکم مادرانتان از پاک و پرهیزگار آگاه بوده و هست. (البحر المحیط ۱۶۵/۸).

«هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اتَّقَى (32)»: الله تعالی به حال پرهیزگاران حقیقی دانا و به امور پوشیده و آشکار بندگان آگاه است؛ از این رو ترک تزکیه نفس، لزوم انکسار و استغفار به پیشگاه خداوند عزیز و جبار واجب است.

گناه صغیره و کبیره :

در مورد انواع و یا تعریف گناهان صغیره و کبیره علماء با هم اختلافاتی دارند، بطوریکه بعضی از آنها گناهان کبیره را 7 تا میدانند، که در حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم ذکر شده است که فرمودند: «اجتنبوا السبع الموبقات، قالوا یا رسول الله ما هی قال الشریک بالله و السحر و قتل النفس الّتی حرّم الله الاّ بالحق و اکل الربوا و اکل مال الیتیم و التولی یوم الزحف و قذف المحصنات المؤمنات الغافلات»؛ یعنی: "از هفت چیز هلاک کننده دوری کنید، صحابه گفتند ای رسول خدا آنها را بگوئید پیامبر فرمودند:

1- شرک کردن به خدا 2- جادو کردن 3- کشتن فردی که خداوند او را حرام نموده مگر به حق 4- ربا خوردن 5- خوردن مال یتیم 6- فرار از میدان روز نبرد با کفار 7- تهمت زدن به زنان مؤمن (مسلم: 64/1 دار الفکر، بخاری: 32/4 دارالکتب العلمیه).
و بعضی دیگر گناهان کبیره را 70 تا میدانند، و بعضی دیگر 700 تا میدانند، ولی بهترین قول آنست که میگوید: حد اقل و اکثری ندارد ولی هر گناهی که در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد آن لعنت، و یا وعید، و یا حد، بیان شده است از گناهان کبیره بحساب میاید.

گناه کبیره: هر آن گناهی است که خداوند متعال در برابر ارتکاب آن، به آتش دوزخ هشدار داده است.

اما حافظ ذهبی در کتاب «کبایر» خود گناهان کبیره را تا به هفتاد بر شمرده است. طبرانی روایت می‌کند که مردی به ابن عباس (رض) گفت: «گناهان کبیره هفت گناه بیش نیست. ابن عباس (رض) فرمود: این گناهان به هفتصد گناه نزدیکترند تا به هفت گناه، مگر باید یادآور شد که همراه با استغفار و آمرزش خواهی، گناهی کبیره باقی نمی ماند و همراه با اصرار و پافشاری بر گناه، گناهی صغیره باقی نمی ماند». یعنی: آن گناه صغیره به کبیره تبدیل میشود.

شان نزول آیه 32:

- واحدی، طبرانی، ابن منذر و ابن ابوحاتم از ثابت بن حارث انصاری روایت کرده اند: هرگاه کودکی از یهود هلاک می‌شد می‌گفتند: وی صدیق است، حرف‌های آنان به گوش رسول الله صلی الله علیه و سلم رسید و گفت: یهود دروغ می‌گویند، هیچ انسانی را خدا در رحم مادرش خلق نمی‌کند، مگر این که از سعادت و شقاوت او آگاه است. آنگاه الله متعال این آیه: «هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ...» را نازل کرد. (ضعیف است، واحدی 770 و طبرانی 2 / 81 از ثابت بن حارث انصاری به قسم مرفوع روایت کرده اند. «ملاحظه شود: تفسیر شوکانی» 2526).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (33 الی 54) در باره برخی از سران ثروتمند مشرک و رویگردانان

از پیروی حق، یاد آوری آنان به صحف ابراهیم و موسی علیهم السلام .

أَفْرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى ﴿٣٣﴾

آیا کسی را که [از حق] روی گردانید، دیدی؟ (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« تَوَلَّى »: روی گردانیدن ، پشت کرد، حق را نپذیرفت.

تفسیر :

ای پیامبر! آیا کسی را که از ایمان روی گرداند و از طاعت خداوند رحمن اعراض نمود دیده ای که چه اندازه نادانی و غفلت بسیار او را فرا گرفته است.

شأن نزول آیات 33 - 41:

- ابن ابوحاتم از عکرمه روایت کرده است: رسول الله به قصد جنگ و مبارزه با دشمنان دین از شهر بیرون میرفت. مردی آمد وسیله سواری خواست.

اما پیامبر چیزی نیافت که به او بدهد. مرد با دوست خود ملاقات کرد و گفت: به من کمک کن، گفت: شتر جوان خویش را به تو می‌دهم به شرطی که گناهان مرا بر عهده بگیری، او هم پذیرفت. برای همین آیه «أَفْرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى» تا آخر آیه 41 نازل شد. (مرسل و ضعیف است، این سوره مکی است و در آن هنگام جنگ و غزا نبود. بنابراین باطل است. 1021- و از دراج ابوسمیع روایت کرده است: دسته‌ای از سپاه اسلام برای جنگ و پیکار با دشمنان دین عازم بودند. مردی از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواهش کرد که به او وسیله سواری ببخشد. پیامبر گفت: مرکب پیدا نمی‌کنم که به تو بدهم. آن مرد اندوهگین برگشت و به نزد شخصی که شترش روبرویش خوابیده بود رفت و شکوه و شکایت کرد. آن مرد گفت: اگر من برایت مرکب تهیه کنم و تو به سپاه اسلام ملحق شوی آیا تو در عوض حسنات خویش را به من می‌دهی، گفت: بله و شتر را سوار شد. پس الله تعالی آیه: «أَفْرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى... تا... ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى» را نازل کرد.

- ابن جریر از ابن زید (رض) روایت کرده است: شخصی اسلام آورد، یکی از مشرکان او را دید و سرزنشش کرد و گفت: آیا دین بزرگان را ترک کردی و آن‌ها را گمراه شمردی و می‌گویی آن‌ها در دوزخند. گفت: من از عذاب پروردگار ترسیدم. گفت: چیزی از ثروت را به من بده تا همه گناهانت را به عهده بگیرم، آن شخص راضی شد که مقداری از ثروت خود را به او بدهد. اما سرزنش‌کننده مال زیادتر خواست، به توافق نرسیدند تا این که مال بیشتری به او بخشید با سند و شاهد تعهدات خود را مؤثق و استوار ساختند. پس آیه «أَفْرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى، وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى» نازل شد. (طبری 32596 از عبدالرحمن بن زید روایت کرده است و این مفصل است و ابن زید ضعیف متروک.)

وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى ﴿٣٤﴾

و اندکی (از مال) داد و سنگ دل شد (و از دادن آن دست کشید). (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« أَعْطَى قَلِيلًا »: اندکی بخشید، اندکی داد. «أَكْدَى»: (کدی): بخل ورزید، نداد، خودداری کرد، باز ایستاد، قطع کرد، کامل نکرد، کوتاه آمد.

تفسیر:

«اکدی» یعنی کسی که چاهی حفر کند سپس به صخره‌ای برسد و نتواند حفر آن را ادامه بدهد. سپس عرب آن را برای کسی به کار بردند که بخششی را انجام بدهد ولی آن را به

اتمام نرسانند، و نیز به معنی کسی است که چیزی را طلب کند اما تا آخر آن را دنبال نکند. حطیئه می‌گوید: فأعطی قليلاً ثم أكدی عطاء هو من يبذل المعروف في الناس يحمده. (البحر المحيط ۱۵۵/۸).

أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهَوَ يَرَى ﴿٣٥﴾

آیا نزد او علم غیب است و او [حقایق را] می‌بیند؟ (۳۵)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَرَى»: می‌بیند، حقیقت را می‌بیند و درک می‌کند.

تفسیر :

آیا این شخصی بخیلی که از ایمان رو گردان است به علم غیب آگاهی دارد تا دلالت کند بر اینکه مال و ثروتش تمام می‌شود و بدین سبب احسانش را منع می‌نماید؟ و آیا این امر را به چشمش مشاهده می‌کند؟ داشتن این تفکر درست نیست؛ زیرا او به علم غیب آگاهی ندارد، بلکه بخلش او را از انفاق مال باز داشته و حرص بر دنیا به امساک و داشته است.

أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى ﴿٣٦﴾

آیا بدانچه در صحیفه‌های موسی نازل گردیده با خبر نشده است؟ (۳۶)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«صُحُفٍ»: جمع صحیفه، اسفار موسی، کتابهای تورات. [طه/۱۳۳، الصف الأولی].

تفسیر :

آیا از امور و احکامی که در کتاب تورات آمده و بر موسی (ع) فرود آمده، مطلع و باخبرش نکرده‌اند؟

وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى ﴿٣٧﴾

و (نیز به آنچه در صحیفه‌های) ابراهیم که (در عهد خود با الله) وفا کرد. (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَفَّى»: «وفا دار بود».

تفسیر :

آیا به امور و احکام صحیفه‌های ابراهیم علیه السلام که به انجام اوامر الهی پرداخت و مردم را به سوی آن فراخواند باخبر نیست؟

حسن گفته است: خدا هر فرمانی را به او داد به آن وفا و عمل کرد. مانند گفته‌ی و إذ ابتلی إبراهيم ربه بكلمات فاتمهن .

حضرت ابراهیم علیه السلام عهد خویش را بجا آورد یعنی اینکه بدان وظیفه که مأمور شده بود، آنرا به پایه اکمال و اتمام رسانید؟ هکذا حضرت ابراهیم با عهدی که با خالق خویش بسته بود، در آن سعی بلیغ کرد.

خواننده محترم !

چرا در اینجا صرف به: صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام اکتفا شد؟ علت آن اینست که: مشرکان ادعا می‌کردند که بر آیین ابراهیم علیه السلام اند و اهل کتاب نیز به تورات تمسک می‌ورزیدند. بلی! قاعده مطرح شده در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام این بود: «که هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمیدارد» یعنی: هیچ کس به گناه غیر خود مؤاخذه نمیشود پس هر کس مرتکب جرمی مانند کفر یا هر گناه

دیگری شد، بار گنااهش فقط بر دوش خود اوست و هیچ کس آن را از جایش بر نمی‌دارد. که این اصل، معروف به اصل «مسئولیت فردی» است.

ایمان به کتاب‌های آسمانی:

ایمان به کتاب‌های الهی که بر پیامبران علیهم السلام نازل گردیده، رکن سوم از ارکان ایمان است، زیرا خداوند متعال از لطف و رحمتی که بر مخلوقاتش دارد جهت هدایت آنان پیامبران خویش را با معجزاتی فرستاده و بر آنان کتاب‌هایی نازل فرموده تا اینکه سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت برایشان متحقق گردد، و تا اینکه منهج و برنامه و دستور العملی باشد که انسان‌ها در صورت اختلاف بدان رجوع کنند. طوری که خداوند متعال میفرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» [الحديد: 25]. «به راستی که رسولان مان را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو نازل کردیم تا با مردم در بین خود عدالت را قایم کنند».

و می‌فرماید: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ» [البقرة: 213]. (مردم در آغاز) امت واحد بودند، پس الله پیغمبران مژده دهنده و بیم دهنده را فرستاد، و با آنها کتاب را (به حق) نازل کرد تا در میان مردم در آنچه اختلاف کردند به حق حکم کنند، و در آن اختلاف نورزیدند جز کسانی که (کتاب) به آنها داده شد.

مفهوم ایمان به کتاب‌های آسمانی:

ایمان به کتب آسمانی تصدیق جازم به این امر است که خداوند متعال کتاب‌هایی دارد که بر پیامبران علیهم السلام نازل فرموده، که این کتاب‌ها کلام حقیقی خداوند و نور و هدایت است، و اینکه مطالب آنان حق و صدق و عین عدالت است که پیروی از آن و عمل بدان واجب است، و تعداد آنها را جز خداوند کسی نمی‌داند. در تأیید اینکه خداوند کلام دارد. می‌فرماید: «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» [النساء: 164]. «و خداوند (بدون واسطه) با موسی صحبت کرد».

و می‌فرماید: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ» [التوبة: 6]. «و اگر کسی از مشرکان از تو امان خواست به او امان ده تا کلام خدا را بشنود».

حکم ایمان به کتب آسمانی:

ایمان به همه کتاب‌هایی که خداوند متعال بر پیامبران نازل فرموده واجب است و با این باور که خداوند حقیقتاً بدانها سخن گفته و اینکه آنها از سوی خداوند فرود آمده‌اند و مخلوق نیستند، کسی که کتب آسمانی یا از بخشی از آنها را انکار کند کافر می‌شود. طوری که خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِن قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ ءَ وَكُتُبِهِ ءَ وَرُسُلِهِ ءَ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» [النساء: 136]. «ای مؤمنان! به خداوند و رسولش و آن کتابی که بر رسولش فرو فرستاده و آن کتابی که پیش از این نازل کرده است ایمان آورید. و هر کسی که به خدا و فرشتگانش و کتاب هایش و فرستادگانش و روز قیامت کافر شود (بدانکه) به گمراهی دور و درازی گرفتار آمده است».

ضرورت به کتب آسمانی:

داشتن ایمان به کتب آسمانی فواید بیشماری دارد، که از جمله می‌توان ببریخی آن قرار ذیل اشاره بعمل آورد:

الف: تا کتاب نازل شده بر پیامبر اساس و مرجع امت باشد که جهت شناخت دینشان به آن رجوع کنند.

ب: تا کتاب نازل شده بر پیامبر قاضی عادل باشد که امت در صورت بروز هر گونه اختلاف بدان رجوع کنند.

ج: تا پس از وفات پیامبر در هر زمان و مکانی کتاب دین الهی را حفاظت و نگهداری کند، چنانکه در دعوت پیامبر بزرگوار صلی الله علیه وسلم چنین حالی پیش آمد.

د: و تا اینکه این کتابها حجت خدا بر مردم باشد، که قدرت مخالفت با آن و خروج از دائره آن را نداشته باشند. «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَجِدَّةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» [البقرة: 213]. «مردم يك امت (گروه) بودند، آنگاه خدا پیامبران را مژده آور و بیم دهنده بر انگیخت و با آنان کتاب (آسمانی) را به راستی فرو فرستاد تا در آنچه در آن اختلاف دارند میان مردم حکم کند».

چگونگی ایمان به کتب آسمانی:

ایمان به کتب آسمانی دو گونه است اجمالی و تفصیلی:

ایمان مجمل: این است که باور داشته باشی که خداوند متعال کتابهایی را بر پیامبران علیهم الصلاة والسلام نازل فرموده است.

و ایمان مفصل: اینکه به همه کتابهایی که خداوند متعال در قرآن کریم از آنها نام برده است ایمان و باور داشته باشی، مانند قرآن و تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی، و همچنین ایمان داشته باشی که خداوند متعال علاوه از این نیز، کتابهایی بر پیامبران علیهم السلام نازل فرموده که نامها و تعداد آنها را جز آنکه نازل فرموده کسی نمی‌داند.

همه این کتابها آمده است تا اینکه توحید تحقق یابد یعنی خداوند به یکتایی پرستیده شود و اعمال نیکو انجام گیرد، و از شرک و فساد در روی زمین جلوگیری بعمل آید. اصولاً دعوت تمام انبیاء علیهم السلام یکی است گرچه در شرائع و احکام متفاوت باشند. ایمان به کتابهای آسمانی اقرار به نزول آنها بر پیامبران گذشته است. و ایمان به قرآن، اقرار به آن و پیروی از دستورات آن است. خداوند متعال میفرماید: «ءَاَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَاَمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَأَتْهُ سُبُوحًا وَكُتُبًا وَرُسُلًا» [البقرة: 285].

«رسول (خدا) بر آنچه از (سوی) پروردگارش فرو فرستاده شده ایمان آورده است و مؤمنان (هم) هر يك به خداوند و فرشتگانش و کتابهایش و فرستادگانش ایمان آورده‌اند».

و می فرماید: «أَتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ ءَأُولِيَاءٌ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ» [الأعراف: 3]. «از آنچه از سوی پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است پیروی کنید و به جای او از دوستان (و سروران دیگر) پیروی مکنید چه اندک پند می پذیرید».

فهرست کتاب های آسمانی:

کتابهای آسمانی که در قرآن و سنت از آنها نام برده شده است عبارتند از:

اول: قرآن عظیم الشأن:

قرآن کریم کلام خداوند است که الله متعال آنرا بر خاتم انبیاء محمد صلی الله علیه وسلم نازل فرموده است، وی آخرین کتاب نازل شده آسمانی است که خداوند حفاظت آنرا از هر گونه دستبرد و تحریف، خود به عهده گرفته و آنرا ناسخ تمام کتب آسمانی دیگر قرار داده است. لذا میفرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ ﴿٩﴾» [الحجر: 9]. «بی‌گمان ما قرآن را فرو فرستاده‌ایم و به راستی ما نگهدارنده آن هستیم».

و می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» [المائدة: 48]. «و (این) کتاب را به راستی (و) تصدیق کننده کتابی که پیش از آن است و بر آن حاکم است به تو نازل کردیم، پس در میان آنان به آنچه خداوند نازل کرده است، حکم کن».

دوم: تورات:

تورات کتابی است که خداوند متعال بر حضرت موسی علیه السلام نازل فرموده و آن را نور و سبب هدایت قرار داده که پیامبران و علماء بنی اسرائیل بر اساس آن حکم می کرده‌اند.

توراتی که ایمان آوردن به آن واجب است همان کتابی است که خداوند بر موسی علیه السلام نازل فرموده و نه تورات تحریف شده‌ای که امروز در اختیار اهل کتاب قرار دارد. خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ» [المائدة: 44]. «ما تورات را که هدایت و نور در خود دارد، نازل کردیم. پیامبرانی که (در برابر احکام الهی) تسلیمند، برای یهود و (همچنین) عالمان ربانی و احبار به آنچه از کتاب خدا حافظ گردانده شده‌اند و بر آن گواه بودند، به آن حکم می‌کنند».

سوم: انجیل:

انجیل کتابی است که خداوند متعال بر حضرت عیسی علیه السلام نازل فرموده، و کتاب‌های آسمانی پیش از خود را حق دانسته و تصدیق کرده است.

و انجیلی که ایمان آوردن به آن واجب است همان کتابی است که خداوند آن را با اصول صحیحش بر حضرت عیسی علیه السلام نازل فرموده و نه انجیل‌های تحریف شده‌ای که امروزه در نزد اهل کتاب قرار دارد.

طوری‌که الله تعالی در این مورد می‌فرماید: «وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» [المائدة: 46]. «و در پی آن عیسی فرزند مریم را، تصدیق کننده آنچه پیش از او بود - که تورات است - فرستادیم و به او انجیل را که هدایت و نور در خود داشت و تصدیق کننده آنچه پیش از آن بود که تورات است و هدایت و پند برای پرهیزگاران، به او دادیم».

از جمله مطالبی که تورات و انجیل در بر داشته‌اند بشارت به رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌باشد طوری‌که الله تعالی می‌فرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» [الأعراف: 157]. «کسانی که از رسولی پیروی می‌کنند که پیامبر درس ناخوانده‌ای است که او را نزد خویش در تورات و انجیل نوشته می‌یابند. آنان را به (کارهای) پسندیده فرمان می‌دهد و آنان را از (کارهای) ناپسند باز می‌دارد، و پاکیزه‌ها را برای آنان حلال می‌گرداند و نا پاکیزه‌ها را برای آنان حرام می‌شمارد و بار گرانشان و قید (وبند)‌هایی را که بر (عهده) آنان بود، از (دوش) شان بر می‌دارد».

چهارم: زبور:

زبور کتابی است که خداوند متعال آن را بر داود نازل فرموده است. و زبوری که ایمان

بدان واجب است همان کتابی است که خداوند متعال برداود علیه السلام نازل فرموده و نه تحریفاتی که توسط یهود در آن بعمل آمده است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَعَاتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ۱۶۳» [النساء: 163]. «و به داود زبور دادیم».

پنجم: صحیفه‌ها (صحایف):

منظور صحیفه‌هایی است که خداوند متعال به حضرت ابراهیم و حضرت موسی عنایت فرموده و اینک این صحیفه‌ها ناپدید هستند و هیچ اثری از آنها در دست نیست، جز اینکه در قرآن کریم و سنت مطهره از آنها یاد شده است. طوری که الله تعالی می‌فرماید: «أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ﴿36﴾ وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ ﴿37﴾ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴿38﴾ وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ﴿39﴾ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ ﴿40﴾ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ ﴿41﴾» [النجم: 36-41]. «آیا به آنچه که در صحیفه‌های موسی بود، خبر داده نشد؟ (یا از آنچه در صحف ابراهیم بوده است، با خبرش نکردند؟) ابراهیمی که (وظیفه خود را) به بهترین وجه ادا کرده است. (در صحف ایشان آمده است) که هیچکس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی‌کشد. و اینکه برای انسان پاداش و بهره‌ای نیست جز آنچه خود کرده است و برای آن تلاش نموده است. و آنکه (حاصل) تلاشش دیده خواهد شد. آنگاه به آن (تلاش) جزایی هر چه تمامتر به او خواهند داد».

و می‌فرماید: «فَدَّ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ ﴿14﴾ وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ ﴿15﴾ بَلْ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿16﴾ وَالْآخِرَةَ خَيْرَ وَأَبْقَىٰ ﴿17﴾ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ﴿18﴾ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ ﴿19﴾» [الأعلى: 14-19]. «به راستی هر که پاک گشت، رستگار شد و نام پروردگارش را یاد کرد، و نماز گزارد. حق این است که زندگی دنیا را بر می‌گزینید و آخرت بهتر و ماندگارتر است. بی‌گمان این (گفته) در صحیفه‌های نخستین (هم) بود. صحیفه‌های ابراهیم و موسی».

امتیاز و برتری های قرآن عظیم الشان :

قرآن کریم نسبت به کتاب‌های آسمانی گذشته چندین امتیاز و برتری دارد، از جمله:

- 1- قرآن کریم با لفظ و معنا و تمام حقایق کونی و علمی‌ای که در آن وجود دارد معجزه است.

- 2- قرآن آخرین کتاب آسمانی است که خداوند بوسیله آن به نزول کتاب هایش پایان داده، همچنانکه با پیامبران (ص) به بعثت پیامبرانش پایان داده است.

- 3- خداوند برخلاف کتاب‌های دیگر که در آنها تحریف شد مسؤلیت حفاظت قرآن کریم از هر گونه تحریف و تبدیل را خود به عهده گرفته است.

- 4- قرآن کریم تصدیق‌کننده کتاب‌های پیش از خود و غالب بر آنها است.

- 5- کما اینکه قرآن کریم ناسخ تمام کتاب‌های آسمانی گذشته است.

خداوند متعال می‌فرماید: «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿111﴾» [یوسف: 111]. «(قرآن) سخنی نبود که (به دروغ) بر یافته شده باشد. بلکه تصدیق‌کننده کتابی است که پیش از آن است و بیانگر هر چیزی، و برای گروهی که ایمان می‌آورند مایهٔ هدایت و رحمت است».

موضوعات و مطالب کتاب‌های گذشته :

یقین و باور داریم که آنچه در کتب گذشته خداوند متعال به پیامبران علیه السلام نازل فرموده حق است و هیچ شك و شبهه‌ای در آن نیست. ولی معنایش این نیست که آنچه اکنون

در این کتاب‌ها درج است و در اختیار اهل کتاب قرار دارد بپذیریم، زیرا این کتاب‌ها تحریف شده و به آن حالت اصلی‌ای که خداوند متعال به پیامبران نازل فرموده باقی نمانده است.

آنچه یقیناً می‌دانیم که خداوند متعال نازل فرموده همانست که در کتاب عزیزش از آن خبر داده است. طوری که الله تعالی می‌فرماید: «أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ﴿٣٦﴾ وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ ﴿٣٧﴾ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴿٣٨﴾ وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ﴿٣٩﴾ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ ﴿٤٠﴾ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ ﴿٤١﴾» [النجم: 36-41]. «آیا به آنچه که در صحیفه‌های موسی بود، خبر داده نشده؟ (و نیز در صحیفه‌های) ابراهیمی که وفا گذارد؟ (با این پیام:) که هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد. و آنکه انسان جز آنچه کرده است، ندارد. و آنکه (حاصل) تلاشش دیده خواهد شد. آنگاه به آن (تلاش) جزایی هر چه تمامتر به او خواهند داد».

و می‌فرماید: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿١٦﴾ وَالْآخِرَةَ خَيْرَ وَأَبْقَىٰ ﴿١٧﴾ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ﴿١٨﴾ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ ﴿١٩﴾» [الأعلى: 16-19].

«حق این است که زندگی دنیا را برمی‌گزینید و آخرت بهتر و ماندگارتر است بی‌گمان این (گفته) در صحیفه‌های نخستین (هم) بود صحیفه‌های ابراهیم و موسی».

حکم عمل به کتاب‌های گذشته:

آنچه در قرآن عظیم‌الشان آمده تعبدی و عمل کردن به آن الزامی است، و اما آنچه در کتب آسمانی گذشته آمده اگر مخالف با شریعت ما باشد خود به خود متروک است نه به دلیل اینکه باطل بوده، ممکن است در زمان خودش حق بوده باشد، لیکن ما مکلف به آن نیستیم، زیرا که با شریعت ما منسوخ شده است، و اگر موافق شریعت ما باشد مسلماً حقی است که شریعت اسلام بر درستی آن دلالت کرده است. (مراجعه شود به: کتاب «ارکان ایمان» مرکز تحقیقاتی علوم اسلامی پوهنتون اسلامی مدینه منوره (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری)

أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴿٣٨﴾

که هیچ کس بار گناه دیگری را بر عهده نخواهد گرفت. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلَّا تَزِرُ»: اصل آن (أَنْ لَا تَزِرُ . . .) است. حرف (أَنْ) مخفف از مثقله است «لا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ» یعنی بر دوش نمی‌کشد، بر نمی‌دارد. وازرة: بردارنده. وزر: آخری: بار دیگری.

تفسیر:

(مضمون همه کتب آسمانی این بود که) هیچ کس بار گناه دیگری را حمل نمی‌کند. یعنی هر کسی از عملکردش مورد بازپرس مؤاخذه قرار می‌گیرد؛ نه از کردار دیگری. آیه مبارکه گمان شخصی را رد می‌کند که تصور می‌کرد گناه دیگری را به عهده می‌گیرد. مانند گفته‌ی «و قال الذين كفروا للذين آمنوا اتبعوا سبيلنا و لنحمل خطاياكم».

وَأَنَّ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ﴿٣٩﴾

و اینکه برای انسان جز آنچه تلاش کرده است چیزی نیست. (۳۹)

تفسیر :

و این که برای انسان پاداش و بهره‌ای نیست جز آنچه خود کرده است و برای آن تلاش نموده است .

ابن کثیر فرموده است: یعنی همان‌طور که گناه دیگری را به عهده نمی‌گیرد، همان‌طور هم جز پاداش عمل خود چیزی برایش فراهم نمی‌شود. (مختصر ۴۰۴/۳).
در حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه روایت است، که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثَةٍ إِلَّا مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ». (مسلم، بخاری). یعنی: هرگاه انسان بمیرد دوسیه عملش بسته می‌شود، بجز از سه جهت:

صدقه جاریه: (صدقه ای که نفع آن مداوم و طولانی باشد و مردم بعد از مردن صاحب صدقه، از آن بهره مند شوند. مانند: ساختن مدرسه، راه، پل، شفاخانه و غیره ...)
علم و اثری از خود بر جای گذاشته باشد (که برای مردم نفع داشته باشد، مانند: نوشتن کتاب، ترجمه، تالیف، تعلیم قرآن و علوم دینی و...)
فرزند نیک و صالح که برای والدین خود دعای خیر کند.

همچنان قتاده رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «حَيْرٌ مَا يُخْلَفُ الرَّجُلُ مِنْ بَعْدِهِ ثَلَاثٌ وَوَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ وَصَدَقَةٌ تَجْرِي يَبْلُغُهُ أَجْرُهَا وَعِلْمٌ يُعْمَلُ بِهِ مِنْ بَعْدِهِ». ابن ماجه، طبرانی در «معجم الصغیر». یعنی: بهترین چیزی که پس از مرگ برای انسان مفید و کارآمد خواهد بود، عبارت است از: 1- فرزند صالحی که برای پدر و مادر دعاء کند.

2- صدقه ای که نفعش مستدام باشد. 3- علمی که بعد از مردن صاحب علم، دیگران از آن بهره مند شوند.

خواننده محترم !

قابل یاد آوری است که: در قبال اعمال نیک و شایسته ای که فرزند صالح میت، انجام می‌دهد به پدر و مادر او نیز، به همان اندازه اجر می‌رسد. بدون اینکه از اجر فرزند چیزی کاسته شود. زیرا فرزند از جمله کسب و اعمال والدین است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (سوره النجم:). (برای انسان نیست، جز آنچه خود تلاش نموده باشد).

و در حدیثی رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «إِنَّ أَطْيَبَ مَا أَكَلَ الرَّجُلُ مِنْ كَسْبِهِ وَإِنَّ وِلْدَهُ مِنْ كَسْبِهِ». (بهترین و پاک‌ترین روزی، آن است که انسان از دسترنج خود بخورد و فرزند انسان از جمله کسب و عمل او بحساب می‌آید).

رسیدن ثواب صدقه برای میت:

شیخ امام حسنین محمد مخلوف در مورد رسیدن ثواب و صدقه برای میت مینویسد:
در مذهب امام ابوحنیفه (رح) آمده که تمام عبادات مثل دعا و استغفار و صدقه و تلاوت و ذکر و نماز و روزه و طواف و حج و عمره و غیره ثواب آن برای میت میرسد و میشود که ثواب عبادات را برای زنده‌ها و مرده‌ها داد و ثواب آن برای میت میرسد. موضوع حکم در کتاب هدایه و البحر به تفصیل بیان گردیده است.

در الفتح القدیر از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم روزی از مقابر عبور میکرد تلاوت کرد: «قل هو الله أحد» را یازده مرتبه و اهداء کرد ثواب آنرا برای مرده ها.

مصطفی الزرقا این فتوا را در موضوع رسیدن ثواب به متوفی می دهد: از زنده ها برای میت ها هیچ چیزی نمی رسد بغیر از دعا و عبادات و فرستادن ثواب آنها به میت و همچنان دادن صدقه برای فقراء و اشخاص محتاج و کسانی که مستحق گرفتن زکات اند. ولی دادن طعام در مجالس امروزی که متاسفانه برای خود نمایی و رسم رواج و هم چشمی صورت میگیرد از جمله عبادات و نزدیک شدن به پروردگار نبوده و هیچ ثوابی آن برای مرده نمی رسد.

فایده ایصال ثواب و صدقه جاریه:

در حدیثی از حضرت انس (رضی) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: در خانه کسی که مرده شود و اهل خانواده از طرف او صدقه نمایند پس ثواب این صدقه را حضرت جبرائیل علیه السلام در ظرف نوری میگذارد و به قبر انتقال میدهد و برای اهل قبور میگوید این تحفه است که اهل خانواده شما برای شما فرستاده است پس شما قبول نمائید، پس مرده خوش حال میشود و به همسایه های دیگر خوشخبری را بیان میکند و به کدام همسایه گان که از طرف اقاربش تحفه نیامده است خفه اند. (نور الصدر صفحه 138) و کتاب احکام میت صفحه 249 نوشته مولانا مفتی عثمانی).

فایده استغفار گفتن اولاد به پدر و مادر:

از حضرت ابو هریره رضی الله عنه روایت است که برای بنده نیک الله تعالی در جنت در جه بلندی بخشید و او حیران گردد و میگوید ای الله این در جه به من چگونه رسید، الله تعالی برایش میگوید بنابه برکت استغفار و دعاء فرزندان. (نور الصدر و رساله احکام میت صفحه 249 نوشته مولانا مفتی عثمانی).

چهار گونه احسان کردن برای مرده :

از حضرت ابو سعید رضی الله عنه روایت است که شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و عرض داشت یا رسول الله پدر من وفات کرده است و این گونه کدام صورت میباشد که من برای پدر و مادر خود احسان کنم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بلی بنابر چهار طریقه تو احسان کرده میتوانی:

- 1- برایشان دعاء کن.
 - 2- کدام نصیحت و وصیت که برایت کرده است به آن قائم باش.
 - 3- دوستان و یاران او را عزت و تعظیم نمائید.
 - 4- کسانی که اقارب نیک او میباشد با آنها محبت رفت و آمد کن.
- (نور الصدر صفحه 125 و رساله احکام میت صفحه 250 نوشته مولانا مفتی عثمانی).

وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى ﴿٤٠﴾

و اینکه هر کسی نتیجه سعی و عمل خود را زود خواهد دید. (۴۰)

تفسیر:

«سَوْفَ يُرَى»: به زودی دیده می شود. یعنی خوبیها از بدیها متمایز می گردد، برای اعمال خیر پاداش نیکو و برای اعمال بد جزای دشوار مقرر داشته می شود.

ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى ﴿٤١﴾

سپس به او جزای کافی داده خواهد شد. (٤١)

تفسیر:

«جزی»: جزا و پاداش داده می شود. «الْأَوْفَى» «(پاداش) کامل و تمام، کافی». یعنی در مقابل عملش به پاداش کامل و تام نایل می آید، و این هم برای کافر و عید است و برای مؤمن و عده.

یعنی اسباب خوشی و غم و اندوه هر دو از سوی اویند. سر رشته سرنوشت خوب و بد تنها در دست اوست. اگر به کسی آسایش و شادمانی نصیب می شود، به یمن عطا و بخشش اوست و اگر کسی دچار مصیبت ها و درد و رنج و اندوه می شود، نیز به خواست اوست. در این جهان هستی هیچ موجود دیگری وجود ندارد که در رقم زدن سرنوشت خوب و بد اندک دخالت و سهمی داشته باشد.

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ ﴿٤٢﴾

و این که پایان کار به سوی پروردگارت خواهد بود. (٤٢)

تفسیر:

«الْمُنْتَهَىٰ»: پایان راه، منتهای کاری مرجع و بازگشت.

یعنی اینکه سرانجام همه چیز نزد او می رود و ذات پروردگار مکافات و مجازات می دهد. طوری که در آیه (26 سوره آل عمران) می خوانیم: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلِيٌّ كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (بگو: ای پروردگار! تو متصرف و صاحب پادشاهی (جهان) هستی، پادشاهی را به هر کسی که خواهی میدهی، و پادشاهی را از هر کسی که خواهی سلب می کنی، و کسی را که تو خواهی عزت می دهی، و کسی را که تو خواهی ذلیل می کنی، تمامی نیکی ها تنها به دست تو است، بی گمان تو بر هر چیز قدرت کامل داری). واقعاً هم پایان کار به سوی پروردگار با عظمت است، اعطای عزت و ذلت از جانب الله و طبق قوانین و سنت اوست و بدون جهت و دلیل الله تعالی کسی را عزت نمی بخشد و یا هم ذلیل نمی سازد.

مالك واقعی تمامی حکومت ها الله است. و نباید فراموش کرد که ملك برای غیر خدا، موقتی و محدود است. پس اگر انسان مالك ملك نیست چرا از داشتن آن مغرور و یا هم با از دست دادن مأیوس شود!

گفتیم عزت و ذلت به دست الله است، «تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» پس نباید از دیگران توقع عزت را داشته باشیم. آنچه از اوست، چه دادن ها و گرفتن ها، همه خیر است، گرچه در قضاوت های عجولانه ی ما فلسفه ی آن را ندانیم. سرچشمه ای بدی ها عجز و ناتوانی است. از کسی که بر هر کاری قدرت دارد چیزی جز خیر سر نمی زند. قرآن عظیم الشان از کسانی که از غیر الله عزت می خواهند به شدت انتقاد کرده و میفرماید: «أَيُّتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (نساء، 139).

(کسانی که کفار را به جای مؤمنان دوست خود قرار می دهند، آیا عزت را نزد آنان می جویند؟ بی گمان همه عزت از الله است.)

در آیه «إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ» با تمام صراحت برای ما بیان می دارد که: نه مؤمنان به خود

خفگان راه دهند و نه کافران بخود مغرور شوند، همه باید بدانند که: پایان همه کس و همه چیز به دست اوست که به حساب همه خواهد رسید.

وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَأَبْغَىٰ ﴿٤٣﴾

و هم اوست که می خنداند و می گریاند . (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَضْحَكٌ»: خنداند یعنی به خنده آورد . «أَبْغَىٰ»: گریاند، و می گریاند.

تفسیر :

دین مقدس اسلام و شرعیت غُرای آن منحصر به زمان، مکان خاصی نیست و قوانین و مقررات آن برای يك نسل خاص، و یک مرحله معین نیامده، بلکه دین اسلام، دین جاودانه و ابدی است که برای همه ای نسل‌ها در سراسر جهان، پروگرام و هدایت واقعی و واقعی زندگی سعادت‌مندانه ارائه می دهد و از چنان جامعیت و غنایی برخوردار است که به همه ای نیازها و خواهشات روحی و جسمی توجه خاصی را مبذول داشته است. خنده و خوشحالی حالت مثبتی است که در انسان به وجود می آید و در مقابل غم و اندوه و گریان و تاثیر قرار دارد.

در این آیه مبارکه به فهم عالی پرداخته و می فرماید: که غم و خوشحالی بدست پروردگار است، خنده و گریه، هر دو لازم است و لی ما نباید در حالات عاطفی و احساسی، مانع خنده و گریه شویم، ولی نگاه کردن حد اعتدال در آن از دساتیر اسلام مقدس می باشد.

شان نزول آیه مبارکه:

واحدی در بیان شأن نزول این آیه از حضرت عائشه (رض) روایت کرده است که فرمود: رسول الله صلی علیه وسلم از نزد گروهی گذشتند که میخندیدند پس خطاب به آنان فرمودند: اگر شما آنچه را که من می‌دانم، می‌دانستید؛ یقیناً بسیار می‌گریستید و کمتر می‌خندیدید!». به دنبال آن جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرود آمد و این آیه را بر ایشان نازل کرد آن‌گاه رسول الله صلی الله علیه وسلم به سوی آنان بازگشتند و فرمودند: چهل قدم به جلو بر نداشتیم که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: نزد این گروه برو و به ایشان بگو که الله تعالی می فرماید: «وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَأَبْغَىٰ» (النجم: 43). (تفسیر انوار القرآن جلد سوم) سوره «نجم» نوشته: عبدالرؤف مخلص هروی).

وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا ﴿٤٤﴾

و هم اوست که می میراند و زنده می گرداند. (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَمَاتٌ» «میراند». «أَحْيَا» «زنده ساخت».

تفسیر :

یعنی اینکه الله بنده ای را که وقت مرگش فرا رسیده باشد با قبض روحش می میراند و هر که را اراده کند با دمیدن روح در وجودش در ابتدای آفرینش در شکم مادر، یا برای زندگی بعد از مرگ زنده می سازد. بنابراین زنده ساختن و میراندن در اختیار اوست.

وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ﴿٤٥﴾

و اوست که دو زوج نر و ماده را آفرید. (۴۵)

تفسیر :

پروردگار با عظمت ما از همه زنده جانها جفت نر و ماده را آفرید؛ برای اینکه نوع آنها

ماندگار باشد، حیات استمرار یابد و جهان آباد شود.
 خازن گفته است: منظور این است که خدا قادر است دو ضد و نقیض را در یک محل ایجاد کند. خنده و گریه، و مرگ و زندگی، مذکر و مؤنث... و این امری است که خرد خردمندان بدان پی نمی‌برد، بلکه ناشی از قدرت خدا می‌باشد، نه عمل طبیعت. و نیز یادآور کمال قدرت خدا می‌باشد؛ زیرا نطفه یک چیز است و آنگهی خدا از آن اندام‌های مختلف و طبایع متباین و مذکر و مؤنث را خلق می‌کند که نشانگر شگفتی صنعت و کمال قدرتش می‌باشد.
 (تفسیر خازن ۲۲۴/۴).

از این رو فرموده است:

مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى ﴿٤٦﴾

از نطفه هنگامی که در رحم ریخته شود. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« إِذَا تُمْنَى »: وقتی در رحم ریخته شود، وقتی در رحم کاشته شود .

وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْآخِرَى ﴿٤٧﴾

و پدید آوردن جهان دیگر بر عهده اوست. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« عَلَيْهِ »: بر اوست. « النَّشْأَةُ الْآخِرَى »: پدید آوردن دیگر، آفرینش دیگر، جهانی دیگر.

تفسیر:

یعنی اینکه بازگشتاندن مخلوقات بعد از مرگ بر ذمه خداوند است؛ طوریکه که آنان را زنده می‌کند و از قبرهایشان بیرون می‌سازد و مراد از «النَّشْأَةُ الْآخِرَى» همین است.

وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ ﴿٤٨﴾

اوست که غنی می‌سازد و راضی می‌کند. (۴۸)

تفسیر:

« أَغْنَىٰ »: بی‌نیاز گردانید. « أَقْنَىٰ » از مصدر «قنی»: خشنود و بی‌نیاز کرد. (أقناه الله: خدا او را ثروتمند کرد، به او مال و سرمایه داد که ذخیره کند، یا، آن قدر به او سرمایه داد که او را راضی کرد. [منجد].) «اقنی»: به او توشه و ذخیره ای ماندگار بخشید، او را راضی و خشنود کرد. [راغب] اقنی: أعطى القنية: با حرکه ی ضمه و کسره ی «ق»، چیز به دست آمده و باقی و ماندگار، مانند: باغ و تعمیرات و غیره .

بصورت کل زبان شناسان و مفسران معنای مختلف را در باره کلمه « وَأَقْنَىٰ » بیان کرده اند. قتاده می‌گوید که ابن عباس (رض) آن را «ارضی/ راضی کرد.» معنا کرده است. عکرمه معنای آن را از ابن عباس (رض) «قنع / قانع و مطمئن کرد.» نقل کرده است. امام رازی می‌گوید که هر آن چه بیش از نیاز و ضرورت انسان به او داده شود، اقناء است. ابو عبید و بسیاری از زبان شناسان دیگر می‌فرمایند که: أفنی از قنیة مشتق است که به معنای مال ماندگار، همچون منزل، اراضی، باغات، دام و... است. ابن زید معنا و مفهومی متفاوت از همه ی اینها بیان کرده است. او می‌گوید که انی در این جا به معنای «افقر / فقیر کرد.» است و معنا و مفهوم آیه این است که او هرکه را خواست توانگر ساخت و هرکه را خواست، فقیر و تهی دست کرد.

وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَىٰ ﴿٤٩﴾

و اینکه فقط او پروردگار (ستاره) شعری است. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الشَّعْرَى» «نام ستاره شعری که در جاهلیت پرستیده می‌شد».

تفسیر:

طوری‌که یاد آور شدیم «الشَّعْرَى» نام ستاره‌ای است که تعدادی از مشرکان عرب در دوران جاهلیت آنرا پرستش می نمودند. قرآن عظیم الشان میفرماید: چرا شعری را می‌پرستید، آفریدگار آن را بپرستید.

«شعری» ستاره‌ای است نورانی در پشت ستاره «جوزاء» که قبیلۀ «خزاعه» آن را می‌پرستیدند. امام رازی گفته است که: «در میان ستارگان دو ستاره شعری وجود دارد؛ یکی شامی و دیگری یمنی و مراد آیه کریمه شعرای یمنی است، چرا که همو مورد پرستش قرار می‌گرفت».

خواننده محترم !

بیش از دو هزار سال قبل، تاریخ نگار مشهور یونانی، پلوتارک، بعد از بررسی و مطالعه اظهار داشت: «امکان دارد به شهرهایی بدون حصار و پادشاه و ثروت و آداب و بدون چراگاه، برخورد کنیم، ولی هرگز کسی شهری بدون پرستشگاه یا شهری که مردم آن عبادت نکنند مشاهده نکرده است».

دلیل ثبت این حقیقت در تاریخ، تنها این بوده است که توجه به آفریدگار بزرگ، در فطرت بشری جایگزین بوده و از عمق روح سرچشمه می‌گیرد... هر چند که این شعور اصیل، در موارد زیادی راه شناخت معبود واقعی خود (الله) را اشتباه رفته و گرفتار امواج نادانی و غفلت و گمراهی شده، غیر خدا را پرستیده یا همراه او معبودهای دیگری گرفته است و یا خدا را به شکلی از عبادت که موافق با قانون و خواست او نبوده، مورد پرستش قرار داده است.

بنابراین، رسالت پیامبران علیه السلام بصورت کل، این بود که فطرت را در جهت صحیح خود به سوی الله قرار داده، آن را از انحراف باز دارند تا انسان غیر خدا را نپرستیده چیزی را شریک او نسازد و بعضی از مخلوقات را به جای او پروردگار خویش تلقی نکند.

در زمانهایی که مدت زیادی از دعوت پیامبران گذشته، پیام آنان فراموش یا دگرگونه می‌شد، مردم به گمراهی افتاده، انواع خدایانی را که برای عقل ناپذیرفتنی بود، پرستش می‌نمودند.

تعداد آفتاب را عبادت می‌کردند، چنانکه قرآن عظیم الشان درباره ملکه سبا و ملت او از زبان هُدُ سلیمان می‌گوید: «وَجَدْتَهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلُهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ» (سوره النمل: 24). «او و ملتش را دیدم که به جای الله، خورشید را سجده می‌کنند و شیطان، اعمالشان را در نظرشان آرایش داده و از راه بازشان داشته است تا هدایت نشوند».

برخی مانند قوم ابراهیم و سپس صائبی‌ها، ماه و ستارگان را پرستش مینمودند. بعضی همچون مجوسیان، آتش را پرستیده، برای آن جایگاهی متعدد ساخته، اوقاتی اختصاص داده، برایش خدمت گزارانی و پرده دارانی معین کرده، نمی‌گذاشتند یک لحظه خاموش گردد. از جمله عبادات آنها برای آتش این بود که برای آن در زمین، حفره‌های چهار ضلعی کنده دور آن طواف میکردند. اینها چند دسته بودند: یک دسته که اکثریت

مجوسیان بودند، انداختن اشخاص به آتش و سوزاندن آنها را حرام می‌دانستند و دسته دیگر به آن حد از آتش پرستی می‌رسیدند که خود و فرزندانشان را برایش قربانی میکردند. گروهی دیگر برخلاف گروههای فوق، آب را به پرستش گرفته، «حلبانیه» نامیده می‌شدند. این عده گمان می‌کردند که چون منشأ همه چیز آب است و هر ولادت و رشد و نمو و پاکی و نظافت و ساختمانی به آن بستگی دارد، باید پرستیده شود. گروههای زیادی هم بودند که جانوران را می‌پرستیدند. جمعی اسب را می‌پرستیدند و دسته‌ای (مانند مصریان قدیم که گاو آپیس را می‌پرستیدند و یا حتی هندیهای امروزی) گاو را پرستش می‌نمودند.

دسته‌ای هم انسانها زنده و مرده را مورد پرستش قرار داده بودند و دسته دیگر، درخت و آن دیگری جن را چنانکه خداوند میفرماید: «بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ» (سوره سبأ: 41). «آنها جن‌ها را می‌پرستیدند و بیشترشان به آنها ایمان داشتند».

کسانی هم بودند که بت‌ها و مجسمه‌ها را عبادت می‌نمودند و این، یک مریضی قدیمی از روزگار قوم نوح بود که به جای خدا، بت‌های ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر را معبود خویش گرفته بودند. ابن عباس (رض) نقل کرده است که بت‌های مزبور، نخست شکل‌های بعضی از مردگان‌شان بودند که برای یادبود ساخته بودند و پس از گذشت مدتی، به پرستش آنها پرداختند.

در سر زمین‌هایی مانند هندوستان، بت‌پرستی در قرن ششم میلادی به اوج خود رسید و تعداد خدایان در این قرن به 330 میلیون بالغ گردید، هر چیز جالب و شگفت‌انگیز و هر پدیده مهم و حساسی در حیات، به صورت خدایی پرستیده شد و بدین ترتیب، بت‌ها و پیکره‌ها و معبودها از مرز و شماره بیرون شدند. (نگاه کنید به کتاب «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین» تألیف ابوالحسن ندوی صفحه 37، چاپ دوم.

پیش از اسلام، بت‌پرستی در میان اعراب، گسترش و انتشار وسیعی یافته بود. ابن اسحاق گفته است: هر خانواده‌ای در خانه خود، بتی برای پرستش قرار داده بود. هنگامی که کسی قصد مسافرت می‌کرد، یا از سفر باز می‌گشت، آن را مسح می‌نمود تا آخرین و اولین لحظاته با او پیوند پیدا کند.

ابو رجاء عطاردی نیز گفته است: ما در زمان جاهلیت، سنگ را می‌پرستیدیم. هر گاه سنگی گیر نمی‌آوردیم، مشتی خاک جمع کرده شیر گوسفندی را روی آن می‌دوشیدیم و سپس به طواف آن می‌پرداختیم.

عمر بن عبسه می‌گوید: من یکی از کسانی بودم که سنگ می‌پرستیدم، وقتی که قبیله به جایی می‌رسید و خدایی با خود نداشت، مردی از آن میان بیرون رفته، چهار سنگ می‌آورد، سه عدد از آنها را اجاق دیگر می‌کرد و چهارمی را که بهترین سنگ بود، معبود خویش قرار میدادند و چه بسا قبل از کوچیدن، سنگ بهتری پیدا کرده به جای سنگ قبلی برمی‌گزیدند!

خواننده محترم!

ملاحظه می‌نماییم که: انسان چقدر ذلت و گمراهی پیدا کرده بود که به چنین ضلالت‌هایی دل می‌بست؟!

بت‌های مورد پرستش مشهور مشرکین زیاد بودند، که مطابق روایات تاریخی تقریباً به سی

صد و شصت بت می‌رسیدند و اکثر آنها در اطراف کعبه قرار داشتند. و در موقع فتح مکه این بتها به دست پیامبر صلی الله علیه و سلم شکسته شد. حین تخریب و شکستن بت ها رسول اکرم صلی الله علیه و سلم می گفت: «جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبُطْلُ إِنَّ الْبُطْلَ كَانَ زُهُوقًا» (الإسراء: 81) (حق آمد و باطل نابود شد. حقا که باطل نابودشدنی بود.) از بین برده شد. چنانچه گفته آمدیم مشهورترین این بتها عبارت بودند از: لات، عزی و مناة که در سال فتح مکه پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم، خالد بن ولید رضی الله عنه را مأمور شکستن عزی کرد. خالد بن ولید در موقع شکستن آن می‌گفت: یا عزی کفرانک لا سبحانک اینی رأیت الله قد أهانک «ای عزی به تو ناسپاسم نه تسبیح‌خوان، دریافتم که خدا تو را خوار کرده است».

همه بت ها بعد از تخریب، به فرمان پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم از مسجد بیرون برده شده و سوزانده شدند. (عبادت در اسلام مؤلف: دکتر یوسف قرضاوی (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری).

وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى ﴿٥٠﴾

و اوست که عاد اول را نابود کرد. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَادًا الْأُولَى»: مراد از عاد اولی عاد قدیم است که هود علیه السلام به سوی آنان فرستاده شده بود. هنگامی که این قوم به سزای تکذیب هود گرفتار عذاب الهی شد، تنها کسانی باقی ماندند که به او ایمان آورده بودند. نسل همانان را در تاریخ عاد آخری یا عاد ثانی می‌گویند. میرد می‌گوید: آنان همان ثمود قوم صالح علیه السلام- بودند.

تفسیر :

یعنی الله تعالی آن ذاتی است که: قوم قدیمی عاد را نابود کرد که «هود» را به پیامبری آنها گماشت. قوم عاد پر قدرت‌ترین و سرکش‌ترین و نافرمان‌ترین بندگان الله جل عزمته بودند. الله تعالی آنها را به طوفان پی در پی و ویرانگر نابود کرد. امام بیضاوی در تفسیر خویش می‌فرماید: از این رو به «عاد اولی» یعنی قدیمی و پیشین موسوم شدند که اولین ملتی بودند که بعد از قوم نوح نابود شدند. (تفسیر بیضاوی ۱۷۴/۴).

وَتَمُودَ فَمَا أَبْقَى ﴿٥١﴾

و همچنین قوم ثمود را (هلاک کرد) و کسی از ایشان را باقی نگذاشت. (۵۱)

تفسیر :

یعنی قوم ثمود را نیز نابود کرد و حتی یک نفر از آنها را باقی نگذاشت.

وَقَوْمِ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْعَى ﴿٥٢﴾

و (نیز) پیش از این قوم نوح را (هلاک کرد) چرا که آنها از همه ظالمتر و طغیانگرتر بودند. (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَطْعَى» «سرکش تر».

تفسیر :

یعنی و پیش از این اقوام، قوم نوح (ع) را هلاک ساخت؛ آنان که از آیندگان عصیانگری بیشتر داشتند، گناهان بزرگتر انجام می‌دادند و بیشتر سرکشی می‌کردند.

چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «ومن سن سنة سيئة فعلیه وزرها ووزر من عمل بها». «هر کس سنت بدی را بنیان گذارد؛ بر اوست گناه آن و گناه کسانی که بدان سنت بد عمل کرده‌اند».

وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ ﴿٥٣﴾

و مؤتفکه شهرهای قوم لوط را را سرنگون کرد. (۵۳)

تفسیر:

«الْمُؤْتَفِكَةَ»: سرزمین نگونسار، زیر و رو شده، واژگون گشته ی قوم لوط. این کلمه از ریشه ی افک؛ یعنی واژگونه کردن و برگرداندن چیزی از حالی به حالی دیگر. به سخن دروغ، افک گفته می شود؛ چون قلب حق و زیر و زبر کردن واقعیت است. و چون قوم لوط با سرزمینشان واژگون شدند، لذا به این نام مشهور گشتند.

«أهوى»: ساقط شد، به پایین فرو افکند، واژگون کرد.

فَعَشَاهَا مَا عَشَىٰ ﴿٥٤﴾

تا آنکه بر آنها عذابی بسیار سخت احاطه کرد. (۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

عشى: پوشاند، فرا گرفت، فرو پوشید..

تفسیر:

آنچه از سنگها بر آن قوم ریختنی بود ریخت و عذابی که مقدر شده بود آنان را تحت پوشش قرار داد.

مراد از شهرهای زیر و زبر شده، شهرهای قوم لوط هستند و مراد از «پوشاند بر آنها آن چه را که پوشاند. به احتمال زیاد آب بحر میت است که پس از فرو رفتن شهرهای آنان در زمین، آنها را فراگرفته و پوشانده بود و تا به امروز هم آن منطقه را پوشانده است.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (55 الی 62) موضوعات نصایح پایانی این سوره به بحث گرفته میشود .

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ ﴿٥٥﴾

پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارت شک و تردید می‌کنی؟ (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«آلاء»: جمع، إلی، إلی، ألی، نعمتها. [اعراف/۶۹]. « تَتَمَارَى »: شک و شبهه داری، تردید داری، شک می کنی.

تفسیر :

پس ای انسان! به کدام یک از نعمتهایی که الله سبحان و تعالی برایت ارزانی داشته شک می ورزی؟ در حالیکه هر نعمت کوچک و بزرگی تنها از جانب الله تعالی است و او در برابر نعمت هایش سزاوار ثنا و ستایش است.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: مخاطب این خطاب انسانی است که در آیات گذشته و آیات صحف ابراهیم و موسی علیه السلام، بیندیشد، پس برای او نسبت به حقانیت رسول الله صلی الله علیه وسلم، ووحی و تعلیمات او مجال شک و شبهه ای باقی نخواهد ماند، واز شنیدن وقایع عذاب امم گذشته فرصت مناسبی برای بازماندن از مخالفت، به دست می

آید، که این خود نعمتی از نعمت های حق تعالی است؛ پس با وجود این، شما در چه نعمتی از نعمت های الهی جدال و مخالفت می کنید؟ (محمد شفیع عثمانی دیوبندی، سوره «نجم» معارف القرآن).

هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى ﴿٥٦﴾

این پیامبر [نیز] بیم دهنده ای از [زمره] بیم دهندگان پیشین است. (۵۶)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«نذر» : جمع نذیر، بیم دهندگان، هشدار دهندگان. «الأولی»: پیشین.
تفسیر :

محمد صلی الله علیه وسلم از جانب خداوند جله جلاله برای تبلیغ رسالتش آمده است. رسالتش امر تازه یی نیست، بلکه پیش از او نیز پیامبرانی آمده اند. مفسر علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی در تفسیر سوره «نجم» در معارف القرآن می نویسد: در «هذا» اشاره به رسول الله صلی الله علیه وسلم، یا قرآن مجید است، که این هم مانند انبیای گذشته و کتب سابق، نذیری قرار داده شده، که متضمن هدایت به سوی صراط مستقیم و فلاح دارین است، و مخالفان آن را از عذاب الله می ترساند.

أَزَفَتِ الْأَزْفَةَ ﴿٥٧﴾

روز قیامت بسیار نزدیک شده است. (۵۷)
تفسیر:

«ازف» به معنای قرب است، و هدف از آن نزدیکی قیامت است. مفسر قرطبی فرموده است: به خاطر نزدیکی فرا رسیدن و تحققش به «آزفه» موسوم شده است. (تفسیر قرطبی ۱۲۲/۱۷).

وجه تسمیه قیامت به «آزفه» این است که آن روز به زودی فرا خواهد رسید. علایم قیامت دلیل بر نزدیکی وقوع قیامت هستند، اعم از این که این علامت ها به زمان وقوع آن نزدیک باشند یا دور.

بطور مثال آن حضرت صلی الله علیه وسلم می فرماید: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ». «بعثت من و قیامت به اندازه ای این دو به هم نزدیک است». پیامبر صلی الله علیه وسلم انگشت سبابه و وسطای خود را با هم نزدیک کرد. (بخاری و مسلم). این حدیث بیانگر آن است که بعثت و مرگ آن حضرت صلی الله علیه وسلم از علایم نزدیک بودن قیامت هستند. هر چند علایم دیگری وجود داشته اند که بعد از آن اتفاق افتاده اند و زمان آن ها به قیامت نزدیک تر بوده است.

لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ ﴿٥٨﴾

و هیچکس جز الله برطرف کننده ای (شدت و سختی آن روز) نیست. (۵۸)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«کاشفة» ظاهر کننده، آشکار سازنده، پدید آورنده.
تفسیر :

جز الله سبحان و تعالی هیچ کسی آن را رد نمی کند، وقت قیام آن را کسی نمی داند و هولناکی آن را جز خداوند یگانه یکتا کسی دور ساخته نمی تواند.

أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ﴿٥٩﴾

آیا از این سخن الهی تعجب می کنید؟ (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« هَذَا الْحَدِيثِ »: این سخن (قرآن). و مراد از آن تمام تعلیمات است که به واسطه ی رسول الله صلی الله علیه وسلم در قرآن عظیم الشان عرضه می شدند. « تَعْجَبُونَ »: تعجب می کنید، در شگفت هستید. و مراد از تعجب همان تعجبی است که انسان به هنگام شنیدن مطلبی بسیار عجیب و غریب و غیر قابل باور آن را اظهار می کند.

تفسیر :

یعنی ای کافران ! آیا از قرآن تعجب می کنید و در درستی آن شک دارید؟ در حالی که حق است و از جانب الله سبحان و تعالی آمده است؟

وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ ﴿٦٠﴾

و می خندید و نمی گریید. (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« وَتَضْحَكُونَ »: می خندید. « لَا تَبْكُونَ »: گریه نمی کنید.

تفسیر :

ای کافران ! آیا از قرآن تعجب می کنید و در درستی آن شک دارید؟ یعنی به جای این که شما را بر نادانی و گمراهیتان گریه می گرفت، شما بر عکس راستی ای را که به شما عرضه می شود به ریشخند می گیرید.

خواننده معزز ! باید گفت: که خندیدن در دین مقدس اسلام ممنوع نمی باشد، ولی احتیاط را نباید از دست داد، رعایت حفظ اعتدال در همه شئون، بلکه در خنده مهم می باشد، و در ضمن نباید فراموش کرد که خنده صدا دار یعنی خنده قهقهه ناپسند هم می باشد. محدثین طی روایتی در مورد خنده رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت مینمایند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تنها تبسم می کرد. صحیح الجامع (4861). در وصف خنده پیامبر گفته شده است: خنده پیامبر صلی الله علیه وسلم تنها تبسم بود. صحیح الجامع (4861).

تابعی جلیل القدر سماک بن حرب رضی الله عنه که از جمله راویان حدیث از صحابه می باشد، فرموده است: « به جابر بن سمره گفتم: آیا شما با پیامبر صلی الله علیه وسلم می نشستید؟ گفت: بله، خیلی اوقات از محل نمازش بلند نمی شد و صبحها تا طلوع آفتاب د می نشست و وقتی که آفتاب طلوع می کرد بر می خواست، و اصحاب صحبت می کردند و در باره دوران جاهلی سخن می گفتند و می خندیدند و او نیز تبسمی می کرد، و در آن دوران اشخاص خوش ذوق و نکته دانی بودند که بسیار خوش طبع و شوخی باز بودند مانند: مردی بود در عهد پیامبر صلی الله علیه وسلم بنام عبدالله و ملقب بود به حمار، و او بسیار پیامبر را می خنداند. صحیح البخاری (6282).

و حتی در شریعت اسلام آمده است که خندیدن زن و شوهر هنگام شوخی کردن با هم، سنت است، مخصوصاً اگر زن بکر بوده باشد، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم هنگامیکه جابر با بیوه ای ازدواج نمود، به او گفت: «فهلأ جاریة تلاعبها وتلاعبک وتضاحکها وتضاحکک». (راوی حدیث بخاری و مسلم). یعنی: چرا دختری نمی گرفتی که با او شوخی کرده و با تو شوخی کند، و او را بخندانی و تو را بخنداند.

بنابراین لبخند نزدن و نخندیدن مطلقاً از وقار و جدیت بحساب نمی آید. ولی طوریکه یاد آور شدیم زیاد خندیدن مذموم است، بدلیل فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم که می فرماید:

«والذی نفسی بیده لو تعلمون ما أعلم لضحکتکم قليلاً ولبکیتکم كثيراً». السلسله الصحیحه (3194). یعنی: قسم به آن کسیکه نفس من در دست او است، اگر آنچه من می دانم، می دانستید، همیشه کم می خندید و زیاد گریه می کردید.

و یا می فرماید: «ولا تکثروا الضحک فإن كثرة الضحک تمیت القلب». السلسله الصحیحه (506). یعنی: در خندیدن زیاده روی نکنید چرا که زیاد خندیدن قلب را می میراند.

و باید متوجه بود که منظور از اینکه فرمودند: «قلب را می میراند» مراد این نیست که قلب را از لحاظ مادی و جسمی از بین ببرد! بلکه مراد از مردن قلب بار معنوی آن است، یعنی قلبی که زیاد می خندد از لحاظ معنوی مرده است، زیرا ذکر و یاد آخرت را از یادبرده است و قلب زنده آن قلبی است که به یاد خدا باشد و به یاد عذاب جهنم باشد و بداند که این دنیا محل گذر است نه سرای خوشگذرانی و بقای جاودانه!

زیاد خندیدن در انسان موجب خواهد شد که سختی عذاب جهنم را از یاد ببرد، و هرگاه سختی عذاب جهنم را از یاد بردیم از انجام گناه هرآسی نخواهیم داشت و از انجام عمل صالح غافل خواهیم گشت، اینجاست که فرمودند: «زیاد خندیدن قلب را می میراند».

امام حسن بصری رحمه الله فرمودند: «ضحک المؤمن غفلة من قلبه». یعنی: «خنده ی (زیاد) مؤمن غفلی از قلبش است». (الحلیة الأولیاء؛ أبی نعیم اصفهانی).

وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ ﴿٦١﴾

و شما ناآگاهید و در غفلت به سر می برید. (٦١)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« سَامِدُونَ »: جمع سامد، غافل و هوس ران ، هوسبازان، بی خبران، بیهوده کاران، هوس رانان. «سمود» به معنی لهو و لعب است.

تفسیر:

درمورد کلمه « سَامِدُونَ » زبان شناسان دو معنا را برای آن بیان کرده اند. ابن عباس (رض)، عکرمة و ابو عبید نحوی می گویند که سمود در لهجه ی یمنی به آواز خواندن می گویند و اشاره ی آیه به این سو است که کافران مکه برای فرونشاندن صدای قرآن و منحرف کردن توجه مردم از آن شروع به آواز خواندن با صدای بلند می کردند. معنای دیگری که ابن عباس (رض) و مجاهد بیان کرده اند این است که «السمود، البرطمة و هي رفع الرأس تكبرا، كانوا يمرون على النبي غضابا مبرطمين.» سمود بلند کردن سر همراه با تکبر را می گویند، کافران مکه هنگامی که از کنار رسول الله صلی الله علیه وسلم می گذشتند با خشم و عصبانیت و تکبر سرهایشان را بلند می گرفتند و تیر می شدند. راغب اصفهانی در مفردات هم همین معنا را برگزیده است و از منظر همین معنا قتاده مفهوم سامدون را غافلون و سعید بن جبیر معروضون بیان کرده است. (تفهیم القرآن)

شأن نزول آیه 61 :

- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عده ای هنگام نماز خواندن رسول الله صلی الله علیه وسلم به کبر و غرور از کنار آن حضرت می گذشتند. بنابراین آیه: «وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ» نازل شد. (طبری 32668 از ضحاک از ابن عباس روایت کرده اسناد این ضعیف است که ضحاک با ابن عباس ملاقات نکرده. طبری 32670 از مجاهد به همین معنی روایت کرده این مرسل است امید که این ماقبل خود را قوی سازد.)

فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا ﴿٦٢﴾

حال که چنین است همه برای الله سجده کنید و (او را) عبادت کنید. (٦٢)

تفسیر:

« فَاسْجُدُوا... » :

مراد این است که اگر می‌خواهید در صراط مستقیم حق ، گام بردارید ، تنها برای او که تمام خطوط عالم هستی به ذات پاک وی منتهی می‌گردد ، سجده کنید ، در طاعتش اخلاص ورزید، به فرمانش منقاد باشید و به پیشگاه عظمتش فروتنی داشته باشید. و اگر می‌خواهید به سرنوشت دردناک اقوام پیشین گرفتار نیائید که بر اثر شرک و کفر و ظلم و ستم در چنگال عذاب الهی گرفتار شدند ، تنها او را عبادت کنید . برای انسان عاقل را نمی‌زیبد که از سرانجام غافل شده بر سخنان پند و نصیحت بخندد و تمسخر نماید بلکه لازم است که راه بندگی را در پیش گیرد و مطیع و منقاد شده بحضور خداوند قهار جبین نیاز خم کند .

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الْقَمَرِ

جزء 27

سورة قمر در مکه مکرمه نازل شده و دارای پنجاه و پنج آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه :

این سوره به سبب افتتاح با خبر دادن حق تعالی از دو پاره شدن ماه (شق القمر) به عنوان معجزه‌ای برای رسول الله صلی الله علیه وسلم، «قمر» نامیده شد.

«قمر» یعنی ماه، این کلمه بیست و هفت بار در قرآن عظیم الشان بکار رفته و هدف از آن، قمر معلوم یعنی القمر با الف و لام تعریفه است نه اقمار کرات دیگر. (قاموس قرآن، جلد 6، صفحه 33)

زمان نزول سوره :

قابل یادآوری است که : در این سوره از واقعه ی شق القمر بحث بعمل آمده که حادثه و اتفاق زمان نزول آن را مشخص می کند. محدثان و مفسران بر این اتفاق رای دارند که این واقعه نزدیک به پنج سال پیش از هجرت، در مکه ی معظمه و در مقام منا رخ داده بود.

فضیلت سوره قمر :

قبلاً در بیان فضیلت سوره «ق» نیز نقل کردیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم دو سوره «ق» و «قمر» را در نمازهای عید اضحی و فطر می خواندند زیرا این دو سوره، مشتمل بر مزدها، هشدارها، بیان آغاز و إعادة آفرینش، توحید، نبوت و غیر آن از مقاصد عظیم اند. صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» میفرماید: «این سوره از آغاز تا انجام خود، حمله‌ای سخت، کوبنده و محکم بر دل های دروغ انگاران و هشدارهای الهی است، به همان اندازه که آرامبخش نیرومند و محکمی برای دل های مؤمنان و باورمندان است».

تعداد آیات، کلمات و حروف :

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم؛ سوره قمر در مکه مکرمه نازل شده، جز سه آیات آن، مکی است، و این سه آیات عبارت اند از: «أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ» تا «بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمْرٌ» (از آیات 44 الی 46).

سوره قمر دارای (55) پنجاه و پنج آیات، و (148) یک صد و چهل و هشت کلمه، و (1482) یک هزار و چهار صد و هشتاد و دو حرف، و (671) و شش صد و هفتاد و یک نقطه است. (با درج اختلافات علماء در این باب) .. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری). (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور تفسیر احمد (همین تفسیر) به تفصیل مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره «قمر» با سوره نجم :

مناسبت این دو سوره را میتوان مختصراً بشرح ذیل چنین جمع بندی نمود :

- پایان سوره ی نجم و آغاز این سوره پیرامون قیامت بحث بعمل آورده است. [نجم آیه : 57]، [4 قمر/1].

- تناسب و تقارب میان کلمه نجم و قمر، هم چون تقارن و تناسب میان سوره ی شمس و لیل، ضحی و سوره ی فجر است.

محتوای سوره قَمَر:

این سوره به خاطر مکی بودنش بحثهایی از مبدا و معاد دارد، و مخصوصا بیانگر کیفرهای گروهی از اقوام پیشین است که بر اثر لجابت، عناد و پیمودن راه کفر، ظلم و فساد یکی پس از دیگری، به عذابهای کوبنده الهی گرفتار و هلاک شدند.

و به دنبال هریک از این سرگذشتها جمله «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ؛ ما قرآن را برای تذکر، آسان ساختیم آیا کسی هست که متذکر شود) تکرار می کند تا درسی باشد برای مسلمین و کفار.

و بطور کلی محتوای این سوره را در چند بخش می توان خلاصه و جمع بندی کرد:

- آغاز سوره که از مسأله نزدیکی قیامت و موضوع (شق القمر) و اصرار و پافشاری مخالفان در انکار آیات الهی سخن می گوید.

- در بخش دیگر از نخستین قوم سرکش، متمرّد و لجوج یعنی (قوم نوح) و مسأله طوفان بصورت فشرده ای بحث می کند.

- بخش دیگر داستان قوم (عاد) و عذاب دردناک آنها را شرح می دهد.

- در چهارمین بخش سخن از قوم (ثمود) و مخالفت آنها با پیامبرشان (صالح)، و همچنین (معجزه ناقه) و بالاخره مجازات آنها با (صیحه آسمانی) است.

- سپس به سراغ قوم (لوط) می رود، و ضمن اشاره گویا و فشرده ای به کفر و انحراف اخلاقی آنها، به قسمتی از عذاب دردناکشان اشاره می کند.

- در بخش دیگر سخن بسیار کوتاهی از (آل فرعون) و مجازات آنها آمده است.

- در آخرین بخش مقایسه ای میان این اقوام و مشرکان مکه و مخالفان پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم کرده، آینده خطرناکی را که در صورت ادامه این راه در پیش دارند بازگو می کند. این سوره با شرح قسمتی از مجازات مجرمان در قیامت و پاداشهای عظیم پرهیزکاران پایان می دهد.

هدف کلی و اساسی سوره قَمَر:

- یادآوری قیامت؛

- یادآوری سرگذشت اقوام سرکش پیشین و عبرت آموزی از عذاب آنان؛

- تثبیت نبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم و بیان معجزات.

ترجمه و تفسیر سوره القمر بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ به نام خدای بخشاینده و مهربان

اَفْتَرَبْتَ السَّاعَةَ وَاَنْشَقَّ الْقَمَرَ ﴿١﴾

قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« اَفْتَرَبْتَ »: نزدیک شد، فرا رسید. به معنای مضارع است و محقق الوقوع بودن را نشان می دهد. « اَنْشَقَّ »: شکافت، دو نیم شد، این فعل نیز به معنای مضارع و وقوعش محقق و حتمی است. مانند: [رحمان/۳۷، انشت؛ یعنی، تنشق]، [حاقه/۱۶]، [نشقاق/۱].

تفسیر :

در این هیچ شکی نیست که: قیامت نزدیک و حتمی الوقوع است و از عمر دنیا چیزی باقی نمانده است. پس آگاه و بیدار شوید، غافل نه شده و برای آخرت خویش زاد و توشه برابر کنید.

همچنان در این هیچ جای شک نیست که: زمان وقوع قیامت را کسی جز الله تعالی نمی داند، اما از چهارده قرن قبل پروردگار با عظمت خبر داده است که قیامت نزدیک است و لحظه های وقوع و تحقق آن فرا رسیده است: «اَفْتَرَبْتَ السَّاعَةَ وَاَنْشَقَّ الْقَمَرَ» انشقاق قمر، یکی از علامت و نشانه های است که به نزدیک شدن وقوع قیامت اشاره دارد و از این جهت که آمدن قیامت خیلی نزدیک است، قرآن عظیم الشأن آن را چنان ترسیم می کند که واقع شده و تحقق یافته است: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١﴾» (سوره النحل: ۱) (امر الله رسید (غلبه توحید و شکست کفار) پس آن را به شتاب طلب نکنید، او پاک و بلند مرتبه است از چیزهایی که با او شریک می سازند).

قرآن عظیم الشأن در مورد قیامت به بندگان خویش هشدار های متعددی داده و به آنها درباره آمادگی برای فرا رسیدن قیامت بسیار تاکید می کند و قیامت را به فردا تشبیه می کند، چون قیامت روزی است که بعد از زندگی دنیا صورت می گیرد: «وَأَلْتَمِظْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ» (سوره الحشر: ۱۸) (ای مؤمنان! از خدا بترسید و هر کسی باید بنگرد که چه چیزی را برای فردا قیامت خود) پیشاپیش فرستاده است. از خدا بترسید).

در حدیثی که از امام بخاری و امام مسلم روایت شده آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالیکه به دو انگشت سبابه و وسطی اشاره می کرد، فرمود: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ» (من و قیامت از لحاظ فاصله زمانی مانند این دو انگشت هستیم.) بخاری در صحیحش، کتاب «رقاق» باب «بعثت انا و الساعة كهاتين» فتح الباری (347/11) و مسلم در کتاب «فتن» باب «قرب الساعة» (2468/4) شماره (2950) از انس (رضی الله عنه) روایت کرده اند.

یعنی اینکه فاصله میان من و قیامت بسیار نزدیک است که عمر دنیا به وسیله انگشت وسطی اندازه گیری شود، باقی مانده عمر دنیا از زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم تا قیامت به اندازه اضافه انگشت وسطی بر انگشت سبابه است، این فاصله در مقیاس و معیار بشر دراز است، چون قدرت درک بشر کوتاه و محدود است، اما در میزان خداوند خیلی نزدیک میباشد: «وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ» (سوره النحل: 77)

کار (برپایی) قیامت (و زنده گرداندن مردمان در آن، برای الله ساده و آسان است و از لحاظ سرعت و سهولت، درست) به اندازه چشم برهم زدن و یا کوتاهتر از آن است. بی‌گمان خدا بر هر چیزی توانا است (چرا که قدرت بی‌انتهاء است).

در روایتی از صحیح مسلم آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم خطبه ای ایراد فرمود، بعد از حمد و ستایش خداوند متعال فرمود: «فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ أَدْنَتْ بَصْرَمِ وَوَلَّتْ حَدَاءَ وَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ يَنْصَابُهَا صَاحِبُهَا وَإِنَّكُمْ مُنْتَقِلُونَ مِنْهَا إِلَى دَارٍ لَا رِوَالٍ لَهَا فَاَنْتَقِلُوا بِخَيْرٍ مَّا بِحَضْرَتِكُمْ» (باقی مانده عمر دنیا نسبت به سال‌های سپری شده مانند قطره آبی است که از یک گیلان آب باقی مانده است. شما از این دنیا به خانه‌ای که هر گز از بین نمی‌رود در حال انتقال هستید. پس با بهترین زاد و توشه به سوی آن حرکت کنید).

شأن نزول آیات 1-2:

- بخاری، مسلم و حاکم - عبارت و لفظ از حاکم است، از ابن مسعود روایت کرده اند: قبل از هجرت پیامبر (ص)، من در مکه مشاهده کردم که ماه دو پاره شد. مشرکان گفتند: محمد ماه را جادو کرد. پس آیه: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» نازل شد. (عبدالرزاق در «تفسیر» 3059 و از طریق او حاکم 471/2 از ابن مسعود روایت کرده اند. اسناد این به شرط بخاری و مسلم صحیح است. بخاری 3860، مسلم 2800 ح 44، ترمذی 3285، احمد 377/1، ابن حبان 6495 نیز از ابن مسعود به قسم صحیح به همین معنی روایت کرده اند. «تفسیر ابن کثیر» 6438).

- ترمذی از انس (رض) روایت کرده است: اهل مکه از پیامبر معجزه خواستند. بنابراین ماه در مکه دو شق شد. پس «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ... تا... سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ» نازل شد. (صحیح است، بخاری 4867، مسلم 2802، ترمذی 3286 و نسائی در «تفسیر» 574 از انس (رض) روایت کرده اند. اگرچه انس در این دوران نبود، اما از ابن مسعود یا از شخص دیگری که در مکه مسلمان شده شنیده است. «تفسیر شوکانی - 2535». در نزد شیخین نزول آیه نیست و مراد از «دو بار» دو شق است چنانچه در روایات دیگر آمده است.)

معجزه شق القمر:

معجزه کلمه ای عربی است. مترادف به کلمه اعجاز بوده که از ریشه لغوی عجز به معنی ناتوانی گرفته شده است و بنابراین اعجاز به چیزی اطلاق می‌شود که انسان از انجام آن ناتوان است.

معجزه همانطوریکه از لفظ آن استفاده می‌شود؛ به کارخارق العاده ای گفته می‌شود که مدعیان نبوت برای اثبات مدعای خود که ارتباط با عالم غیب و خدای عالم هستی بوده می‌آوردند و دیگران را نیز بمقابله و معارضه و آوردن مثل آن دعوت می‌کنند، و چون کسی مانند آنرا نمی‌تواند بیاورد و عاجز از انجام آن است بدان معجزه می‌گویند.

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم از هر راهی کافران را به دین خدا فرا خواند، اما آنان سخنان او را تکذیب می‌کردند و در جستجوی توجیه و عذر بودند. تا آنکه یک روز به او گفتند: برای ما ماه را به دو نیم کن!

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم به درگاه پروردگار خود دعا کرد، و ناگهان، ماه به دو نیم شد!

بخاری، مسلم و سایرین از انس (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: «مردم مکه از رسول خدا

صلی الله علیه وسلم درخواست کردند که بر ایشان نشان‌های را بنمایاند پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم ماه را به صورت دو پاره به آنان نمایاندند تا بدانجا که کوه حراء در میان دو پاره ماه واقع شد.»

در روایت دیگری آمده است که: «یک پاره ماه بالای کوه قعیقعان و پاره دیگر آن بر کوه ابوقبیس قرار گرفت.»

همچنین بخاری و مسلم از ابن مسعود (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: در عهد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ماه به دو پاره شق شد، پاره‌ای بالای کوه و پاره‌ای دیگر پایین‌تر از آن. در این اثنا رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اینک بنگرید». یعنی معجزه‌ای را که درخواست کرده بودید، مشاهده کنید.

کافران بادر نظر داشت اینکه این صحنه را به چشم سر دیدند و حتی به شدت تحت تاثیر آن هم قرار گرفتند. اما شیطان‌شان بر آن‌ها غالب شد و گفتند: این نیز جادویی است که شما را با آن افسون کرده است.

سپس برای آنکه از موقعیت سختی که در آن قرار گرفته بودند بیرون بیایند گفتند: منتظر مسافرانی که در راه هستند بمانید؛ اگر آن‌ها در سر زمین‌هایی که بودند نیز چنین چیزی دیده‌اند، محمد راست گفته، و اگر ندیده‌اند، این جادو بوده است، زیرا او نمی‌تواند همه‌ی مردم را جادو کند.

همین که اولین گروه از مسافران به مکه رسیدند، قریش از آنان پرسیدند: آیا ماه را در حالی که دو نیم بود دیدید؟ گفتند: بلی؛ در فلان شب.

سپس بقیه‌ی مسافران از راه رسیدند و همه همان جواب را دادند. اما قریشیان باز هم این معجزه را تکذیب نمودند و تکبر ورزیدند و گفتند: او همه‌ی مردم را جادو کرده است!

همچنان حدیثی متعددی در مورد شق القمر آمده که برخی از این احادیث عبارتند از: در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است که روزی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم - در حالی که آفتاب مشرف به غروب بود - برای اصحاب‌شان سخنرانی می‌کردند پس فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در قبضه قدرت اوست، از عمر دنیا نسبت به آنچه که از آن گذشته، باقی مانده است جز به اندازه زمانی که از این روز شما نسبت به آنچه که از آن گذشته، باقی مانده است و ما هم اکنون جز چیز اندکی از آفتاب نمی‌بینیم.»

«و از هم شکافت ماه» یعنی: ماه - به عنوان معجزه‌ای برای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم شق‌گردید و دو پاره شد.

عثمان بن عطاء از پدرش روایت کرده است که در معنای این بخش از آیه گفت: «ماه به زودی شکافته خواهد شد». یعنی: تا هنوز شکافته نشده است. و کسانی از اهل تفسیر که مشرب حکما را دارند و خرق و التیام در جسم سماوی را قبل از وقوع قیامت جایز نمی‌دانند، نیز بر این نظرند. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «انشقاق و دو پاره‌شدن ماه، در زمان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به وقوع پیوست، که این واقعه در احادیث متواتر با اسانید صحیح به اثبات رسیده و در میان علما مورد اتفاق می‌باشد. و این یکی از معجزات پردرخشش و قاطع آن حضرت صلی الله علیه وسلم بود.»

پروردگار با عظمت خبر معجزه شق القمر را در قرآن عظیم الشأن در آیه (1 - 7 سوره قمر) ذکر نموده طوریکه میفرماید: «أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ، وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ، وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ، وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُرْدَجَرٌ، حِكْمَةٌ بَلِغَةٌ فَمَا تُغْنِ النُّذُرَ، فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُكْرٍ، خُشَعًا أَبْصَرُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ» (سوره القمر: 1-7).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 8) در باره موضعگیری کافران در برابر دعوت الهی بحث بعمل می آید.

وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ ﴿٢﴾

و اگر معجزه ای را ببینند روی می گردانند و میگویند: این سحر (جادویی) پی در پی است. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ان یروا»: اگر ببینند، اگر بشنوند. «یعرضوا»: روی می گردانند. «مستمر» (مرر): دایمی، پیوسته، محکم.

تفسیر :

با در نظر داشت وقوع معجزات در طول تاریخ انبیاء و بخصوص معجزه که توسط رسول الله صلی علیه السلام بعمل آمد، و حقیقت را به چشم سر مشاهده می کردند، ولی مشرکان به انکار آن می پرداختند و می گفتند: محمد صلی الله علیه وسلم ما را سحر کرده است، قرآن عظیم الشأن این انکار مشرکان را به عنوان عادت همیشگی آنان بیان کرده است.

قرآن عظیم الشأن که بزرگترین معجزه تاریخی در عالم بشریت می باشد، آنرا هم انکار نمودند، در قرآن عظیم الشأن آیات متعددی وجود دارد که معجزه بودن این کتاب الهی را ثابت می کند، بطور مثال تحدی (به میدان طلبیدن مردم به آوردن مشابه) قرآن بهترین دلیل بر اعجاز قرآن است که می فرماید: اگر در این کتاب که بر بنده خود نازل کرده ایم شک دارید سوره ای همانند آن بیاورید. «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (سوره بقره آیه 23).

طوریکه تا به امروز همه انسان ها از آوردن حتی یک سوره مانند کوچک ترین سوره های قرآن عاجز بوده و با اطمینان باید گفت: که انشاءالله تا ابد نیز عاجز خواهند بود.

وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ ﴿٣﴾

و به تکذیب دست زدند و از خواهشات (نفسانی) خویش پیروی کردند ولی هر امری قرارگاهی دارد. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أهواء»: جمع هواء، امیال نفسانی، هوسها و آرزوها. مستقر: ثابت، منتهی به سرانجام، ماندگار.

تفسیر:

«وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ» و هر امری غایت و نهایی دارد که بر آن مستقر می گردد، اگر خیر باشد بر خیر و اگر شر باشد بر شر مستقر می شود. مقاتل گفته است: هر سخن نهایت و حقیقتی دارد که به آن منتهی می شود. و قتاده گفته است: یعنی خیر به اهل خیر و شر به

اهل شر بر می‌گردد (خازن ۸۲۸/۴ - علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازان (متوفای 725ق) دانشمندی که تفسیر بغوی را تلخیص کرده است) شیوه‌ی اشخاص لجوج در برخورد با معجزات و آیات الهی، همانا اعراض، تکذیب و تهمت است.

وزمانیکه هوا و هوس‌ها بر انسان حاکم شود، به یاد داشته باشد که نه تبلیغ مستقیم پیامبران و نه هم تبلیغ غیرمستقیم بر آن تاثیر دارد.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ ﴿٤﴾

و اخباری که مایه عبرت و موجب بیزاری از معصیت شود، به اندازه کافی برای آنان آمده است. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« مُزْدَجَرٌ » (زجر): بیزاری، دوری گزیدن از بدیها.

حِكْمَةٌ بِالْعَةِ فَمَا تُغْنِ النَّذْرُ ﴿٥﴾

(قرآن) حکمت بالغه خداست و (اگر از آن پند نگیرید) دیگر از این پس هیچ اندرز و پند (شما را) سودی نخواهد بخشید. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حکمة»: سخنان پند آمیز. «بالغه»: رسا، کافی. «ما تغن» (غنی): بی نیاز نمی کند، سود نمی بخشد.

تفسیر :

«حِكْمَةٌ بِالْعَةِ» این قرآن حکمتی کامل است، که در امر هدایت و بیان در اوج خویش قرار دارد. با تمام صراحت باید گفت که : پیام‌های قرآنی، معقول و قابل شناخت است، نه دور از حیطه‌ی درک بشر.

مفسران در جمله «حِكْمَةٌ بِالْعَةِ» تأثیر نکردن تبلیغات دینی پیامبران در مردم، نشانه‌ی بد بودن مبلّغ یا ضعیف بودن مطلب نیست. بلکه خداوند متعال میخواهد اتمام حجت می‌کند، «حِكْمَةٌ بِالْعَةِ»: ولی مردم هشدارها را نادیده می‌گیرند.

« فَمَا تُغْنِ النَّذْرُ (5) »: کسیکه الله متعال شقاوت را بر او مقرر داشته و بر شنوایی و قلبش پرده برکشیده است، بر حذر داشتن چه تأثیری دارد؟ (ابن جوزی ۸/۸۹). هکذا مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: یعنی؛ قرآن که از حکمت کامل برخوردار است و برای هدایت آنها آمده است، اما یادآوری و بر حذر داشتن و تهدید، برای جمعی که گوش خود را در مقابل شنیدن کلام الله متعال کر کرده‌اند، چه سودی دارد؟ طوریکه الله متعال در (آیه 101 سوره یونس) « قُلْ أَنْظَرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَ النَّذْرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ » (بگو: (به دیده‌ی عبرت) بنگرید که در آسمان‌ها و زمین چیست؟ اما نشانه‌ها و هشدارها برای کسانی که ایمان نمی‌آورند سودی ندارد.

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نَكْرٍ ﴿٦﴾

پس از آنها روی گردان و روزی را به یادآور که دعوت کننده الهی مردم را به امر وحشتناکی فراخواند. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« تَوَلَّ »: روی بگردان. يدعو (دعو): فرا می خواند. «الداعي»: فراخوان، دعوت کننده — يدعو الداعي إلى شيء نكر: امری بیمناک چیزی ناپسند و ناخوشایند.

تفسیر :

«فَتَوَلَّ عَنْهُمْ ۗ»: از آن تبهکاران روبرتاب و از آنان کناره‌گیری کن و منتظر عذابی باش که بر آنان نازل خواهد شد. «يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكْرٍ (6)»: روزی که اسرافیل مردمان را به سوی امری هول‌انگیز فرا می‌خواند که از شدت و هول و هراس آن جانها به هراس می‌افتند، که عبارت است از روز قیامت و بلایا و اهوالی که به دنبال دارد.

خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ (۷)

در حالیکه چشم‌ها ایشان [از شدت ترس] فرو افتاده، هم چون ملخ‌های پراکنده از گورها بیرون آیند. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«خُشَعًا»: جمع خاشع، فروهشته‌های فروافتاده‌ها، زبونها. «خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ»: چشم‌های خویش را پایان انداخته‌اند. «الأجداث»: جمع جدث، قبرها، گورها. «جراد منتشر»: ملخهای پراکنده.

تفسیر :

«خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ»: چشم‌های خویش پایان انداخته و از شدت رعب و هراس قدرت سربلند کردن را ندارند. از فحواى آیه مبارکه معلوم می‌شود که فروافتادن چشم‌ها طوری که گفتیم ناشی از شدت ترس و یاهم شدت شرمساری است که موجب ذلت و خواری می‌شود. «يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ»: از قبرها بیرون می‌آیند. «كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ (7)»: طوری سریع ندا را اجابت می‌کنند و پخش می‌شوند که گویا ملخ‌هایی هستند که در هوا پخش و پراکنده شده‌اند و از ترس و رعب نمی‌دانند به کجا بروند.

در مورد اینکه چرا مجرمان در روز قیامت به ملخ‌های پراکنده تشبیه گردیده‌اند، باید گفت که این حالت، نشانه سردرگمی و حیرت زدگی آنان به هنگام خروج از قبرهاست، و از بس که گرفتار ترس و رعب شده‌اند نمی‌دانند به کدام طرف سیر کنند. ابن جوزی مفسر کبیر جهان اسلام فرموده است: از این جهت آنها را به ملخ تشبیه کرده است که ملخ جهت و مقصدی ندارد و آنها نیز آشفته، ترسناک و سرگردان از قبر بیرون می‌آیند و هیچ یک از آنها هدف و مقصدی ندارد. نداء دهنده اسرافیل است. (زاد المسیر فی علم التفسیر مشهور به «زاد المسیر»، ابن جوزی ۹۱/۸).

همچنان مفسران مینویسند: تشبیه کردن کافران و بی‌باوران به ملخهای پراکنده به این سبب است که توده‌ی ملخها برخلاف بسیاری از پرندگان که با نظم و ترتیبی بخصوصی حرکت و پرواز می‌کنند؛ آنها هیچ نظم و ترتیبی در حرکت و پرواز خویش ندارند و ضعیف و ناتوانند و به یکدیگر بر می‌خورند و در هم می‌روند و می‌لولند.

مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمَ عَسِيرٍ (۸)

شتابان به سوی آن دعوت‌کننده می‌روند و کافران می‌گویند: امروز روز بسیار سختی است. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُهْطِعِينَ» (هطع): جمع مهطع، شتابان، تعجیل‌کنان. «عَسِيرٌ»: دشوار، سخت.

[فرقان ۲۶۸، عسیر]، [مدثر ۹، عسیر].

تفسیر:

روز رستاخیز، روزی است بسیار بزرگ، هولناک و خوف ناک که بندگان هرگز چنین روزی را ندیده‌اند و نخواهند دید. در (آیه ۲۷، سوره الإنسان) می‌خوانیم: «إِنَّ هَؤُلَاءِ يُجْبُونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذْرُونَ وَرَأَوْهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا» «اینان زندگی زودگذر دنیا را دوست می‌دارند و به روز سنگین بی‌توجهی می‌کنند».

وباز می‌فرماید: «فَذَلِكِ يَوْمٌ عَسِيرٌ، عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ» (المدثر: ۹-۱۰). «پس آن روز، روز سختی خواهد بود. برای کافران آسان نخواهد بود».

بیم و وحشتی که در آن روز بندگان را فرامی‌گیرد، آن چنان هولناک است، که مادر طفل شیرخوارش را فراموش می‌کند، زنان باردار سقط جنین می‌کنند و مردم دچار مستی و گیجی می‌شوند. گویی عقل‌شان را از دست داده‌اند: «يَأْتِيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (1) يَوْمَ تَرْوَنَهَا تَدَّهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (2)» (سوره الحج: ۱-۲). «ای مردم! از (عقاب و عذاب) پروردگارتان بترسید. بی‌گمان زلزله‌ی روز رستاخیز، چیز بزرگی است. آن روز را که می‌بینید، (آن چنان هول و هراس سرتا پای مردمان را فرا می‌گیرد که حتی) هر زن شیردهی که پستان به دهان نوزاد شیرخوار خود دارد نوزادش را رها می‌کند و جملگی زنان باردار سقط جنین می‌کنند و مردمان را مست می‌بینی، ولی آنان مست نیستند بلکه عذاب الله شدید است».

در آن روز چشمان ستمکاران از شدت ترس خیره می‌شود. به چپ و راست نگاه می‌کنند و دل‌هایشان بر اثر خوف و ترس زیاد، از علم و دانش خالی می‌گردد. هیچ چیزی در آن‌ها جای نمی‌گیرد و چیزی نمی‌فهمند:

- در روز رستاخیز، پیوند خویشاوندی از هم می‌گسلد. الله می‌فرماید: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ (101)» [المؤمنون: 101]. «هنگامی که در صور دمیده شود، هیچ‌گونه پیوند خویشاوندی در میان آنان نمی‌ماند و در آن روز از حال همدیگر نمی‌پرسند». در آن روز، هر کس به فکر رهایی خویش است و به دیگران توجه نمی‌کند حتی از محبوب‌ترین دوستان خود فرار می‌کند، از برادر، مادر، پدر، همسر و فرزندان خود گریزان است. الله می‌فرماید: «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةُ، (33) يَوْمَ يَقْرَأُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، (34) وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ، (35) وَصَحْبَيْهِ وَبَنِيهِ، (36) لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (37)» (عبس: 33-37).

«هنگامی که صدای گوش‌خراش (دمیدن دوم) برآید، در روزی که انسان از برادر و از مادر و پدر و همسر و فرزندان فرار می‌کند. در آن روز، هر کدام از آنان گرفتاری بزرگی دارد، که او را به خود سرگرم می‌کند».

«يَأْتِيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٌ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» (سوره لقمان: 33). «ای مردمان! پروای الله پیشه کنید و از روزی بترسید که نه پدری به فرزندش پاداشی می‌دهد و نه فرزند پدرش را پیمان الله حق است».

- در آن روز، کافران برای رهایی از آتش جهنم، می‌خواهند هر چه که دارند حتی تمام جهان را بدهند. الله متعال می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ» (یونس: 54). «اگر آن‌چه در زمین است از آن کسی باشد که ستم کرده است و آن را

(برای نجات خویشتن از عذاب دوزخ فدا کند). حتی اگر زمین و چند برابر آن را هم داشته باشد می خواهد ببخشد.

کافران با انواع سختی‌ها در قیامت مواجه‌اند، از جمله: سختی ناتوانی سختی طولانی بودن مدت، سختی تشنگی و گرسنگی سختی هم جواران ناهل، سختی رسوایی سختی حسرت‌ها، سختی حساب و کتاب سختی تحقیرها، سختی نداشتن شفیع سختی جدا شدن از خوبان، سختی نداشتن زاد و توشه سختی شکایات دیگران.

در حالیکه این روزبر اهل ایمان، در آن روز نه خوف و ترسی از گذشته است و نه حزن و هراسی بر آینده. «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» «وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ» (یونس: 45). «روزی که آنان را (الله) گرد می‌آورد. گویا فقط ساعتی از روز (در دنیا) مانده‌اند». در جای دیگر می‌فرماید: «كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحًى» (النازعات: 46). «روزی که آنان برپایی رستاخیز را می‌بینند، می‌پندارند که جز شامگاهی یا چاشتگاهی در آن درنگ نکرده‌اند».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (9 الی 42) درباره بازگشت به قصه‌ی ملت‌های تکذیب‌کننده‌ی پیامبران پیشین: نوح، هود، صالح، لوط - سلام الله علیهم - و قصه‌ی آل فرعون، بحث بعمل آمده است.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ (9)

پیش از آنان قوم نوح تکذیب کردند و بنده ما را دروغگو شمردند و گفتند: دیوانه است. و رانده شد. (9)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَبْلَهُمْ»: پیش از مردم مکه. «ازْدُجِرَ» (زجر): طرد شد، رانده شد، آزار دیده است.

تفسیر:

طوریکه در آیات متبرکه قبلی به طور اجمال، اخبار ملل دروغ پرداز پیشین را مایه‌ی عبرت همگان قرار داد، اینک خداوند متعال در این آیه مبارکه از پیامبر صلی الله علیه وسلم دلجوی می‌کند که نباید نگران باشد، بلکه سایر انبیا نیز همچو مشکلات مانند تو را داشته‌اند. طوریکه می‌فرماید: «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ» یعنی ای محمد! قبل از قوم تو قوم نوح به تکذیب پرداختند. «فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ (9)»: بنده‌ی ما، نوح را تکذیب کردند و گفتند: دیوانه است. او را طرد کرده و آزرده و ادعای پیامبری او را نپذیرفتند و به او ناسزا گفتند و او را تهدید کردند و گفتند: «قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ» (شعرا 116) (مردم به نوح گفتند: ای نوح! اگر (از دعوت خود) دست برداری قطعاً از سنگسار شدگان خواهی شد).

در تفسیر البحر آمده است: قوم به تکذیب اکتفا نکردند، بلکه او را به دیوانگی هم متهم نموده و گفتند: چیزی می‌گوید که عاقل آن را نمی‌پذیرد. و بدین ترتیب در تکذیب خود مبالغه می‌کردند. به منظور تشریف و تکریم نوح گفته است: عبدنا. (البحر 8/176).

خواننده محترم!

هریکی از پیامبران به سوی ملت خاصی مبعوث شده‌اند، از جمله میتوان گفت: حضرت موسی علیه السلام برای هدایت قوم بنی اسرائیل و حضرت صالح علیه السلام برای هدایت قوم ثمود و حضرت هود علیه السلام به منظور راهنمایی قوم عاد و حضرت محمد صلی

الله علیه وسلم جهت هدایت قریش و بصورت کل باید گفت که محمد صلی الله علیه وسلم برای سایر عالم بشریت مبعوث گردیده است.

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که نوح علیه السلام پیامبر نسل قابیل پسر آدم و ذریه‌ی شیث علیه السلام بوده است. (عرائس، ثعلبی، صفحه 46).

در ضمن قابل یاد آوری است که: فاصله ای زمانی وفات آدم علیه السلام تا بعثت نوح علیه السلام حدود ده قرن را در بر می گیرد، که در طی این مدت غالباً مردمان در راستای شریعت راستین همان زمان گام برمی داشتند، بنابراین، خداوند سبحان و تعالی پیامبران را توظیف فرمود تا آن‌ها را به بهشت و دوزخ بشارت دهند و بترسانند. و اولین پیامبری که بار این رسالت عظیم را به دوش گرفت، سیدنا نوح علیه السلام بود. (تاریخ طبری، جلد 1، صفحه 178).

زمانیکه نوح علیه السلام این رسالت الهی را بر دوش گرفت عمرش به روایتی به سیصد و پنجاه سال و به روایت دیگری به چهار صد و هشتاد سال میرسید.

نوح علیه السلام به مدت نو و نیم قرن، در میان قوم خود باقی و پایدار ماند (و پس از طوفان) هم مدت سه و نیم قرن دیگر در میان آنان زندگی کرد.

عده‌ای از مؤرخین هم بر این باورند: که وی تنها یک صد و پنجاه سال به امر دعوت ملت خود اشتغال داشته و در سن ششصد سالگی سوار کشتی شده و پس از اتمام طوفان سیصد و پنجاه سال زندگی کرده است. (تاریخ طبری، جلد 1، صفحه 180).

اما آیات قرآن کریم گویای این مطلبند که وی به مدت نه صد و پنجاه سال در میان قومش بوده و چه به صورت آشکار و چه به صورت خفی و غیرعلنی به ارشاد و اندرز آن‌ها همت گمارده است.

ولی در طول این مدت مردم نصایح نوح علیه السلام را رد و توجه چندانی به دعوت وی نداشتند و اغلب شان به راه کفرآمیز، گمراهی و ضلالت خود باقی ماندند و به دایره‌ی «ایمانداران» نگرویدند. متأسفانه غالب در بسیاری از اوقات نه تنها به دعوت نوح علیه السلام لبیک نمی گفتند، بلکه وی را اهانت و حتی مورد شتم و ضرب قرار هم می دادند. که

درزیاتر از حالات بی هوش بر زمین می افتاد و هنگامی که به هوش می آمد، می گفت: «خدایا، لطف و مغفرت خود را از قوم من دریغ نفرما، (و به خاطر این کارها بر آن‌ها خشم نگیر) چه از روی نادانی آن‌ها را انجام می دهند». (عرائس، ثعلبی، صفحه 47).

مطابق روایت قرآنی وضع و حالات نوح علیه السلام به حدی رسید که: کار ارشاد و تبلیغ نوح علیه السلام، دیگر مثمر ثمر نبود، جز تعدادی محدودی به وی ایمان آوردند: «وَأَوْحِيَ

إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ ءَامَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (سوره هود: 36). (به نوح وحی شد که دیگر هیچکس از قوم تو ایمان نخواهند آورد، جز کسانی که

(قبلاً) ایمان آورده اند، لذا به خاطر کارهایی که انجام می دهند غمگین مباش).

فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ ﴿١٠﴾

تا پروردگارش را خواند که من مغلوب شدم پس از آنها انتقام بگیر. (۱۰) بعد از اینکه نوح علیه السلام از عملکرد غیر انسانی و کفر آمیز قوم خویش به فغان آمد:

دست خویش را به دربار الهی بالا نمود و عرض داشت: پروردگارا، من شکست خورده‌ام، پس مرا یاری و کمک فرما (و انتقام مرا از ایشان بگیر).

فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرُ ﴿١٠﴾

تا پروردگارش را خواند که من مغلوب شدم پس از آنها انتقام بگیر. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« مَغْلُوبٌ » : ستم دیده و درمانده. « انْتَصِرُ » : یاری ده، انتقام بگیر، کمک کن، به دادم برس.

قابل یادآوری است که در تمام قرآن فقط يك بار کلمه‌ی مغلوب مورد استعمال قرار گرفته است که آنهم درباره‌ی حضرت نوح علیه السلام است، هکذا در میان سلام‌های الهی بر انبیا نیز فقط يك سلام با جمله‌ی «فِي الْعَالَمِينَ» آمده که آن هم درباره‌ی حضرت نوح علیه السلام است. «سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» (صافات، 79).

تفسیر :

بعد از اینکه نوح علیه السلام از عملکرد غیر انسانی و کفر امیز قوم خویش به فغان آمد: دست خویش را به دربار الهی بالا نمود و عرض داشت: پروردگارا! من از مقاومت کردن در برابر آن گروه ظالم و تبه‌کار ناتوانم، پس انتقام مرا از آنان بگیر و دین خود را یاری بده و آن را پیروز گردان.

مفسر ابو حیان فرموده است: نوح زمانی آنها را دعا و نفرین کرد که از آنان ناامید شد و کارشان به سرحدی رسید که یکی از آنها گلوی نوح علیه السلام را می‌فشرد تا بی‌هوش می‌شد اما با این حال نوح می‌گفت: بار الهی! قوم مرا ببخشای، آنها نادانند. (البحر المحيط ۱۷۶/۸).

بعد از دعای نوح علیه السلام به فرمان الهی، آن طوفان ویرانگر و بنیان برانداز آغاز یافت. «فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ ﴿١١﴾ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا». (آیات 11-12 القمر) (پس درهای آسمان را با آب تندریزان و فراوانی از هم گشودیم و از زمین چشمه ساران زیادی برجوشانیدیم).

و بدین ترتیب خداوند سبحان از آسمان بارانی را فرو فرستاد: که ساکنان زمینی قبلاً نظیر آن را مشاهده نکرده بودند و در آینده هم اینگونه نیارید.

بارانی فرود آمد: که گویی از دهانه‌های مشک‌های آب فرو ریخت. از سوی دیگر بنا به فرمان الهی، از تمام نقاط زمین چه از چاه و چه از چشمه، آب بیرون آمد و جاری شد. ارتفاع آب تا بدانجا رسید که حتی بلندترین کوه زمین را که طبق گفته‌های اهل کتاب پانزده ذراع و بنا به قولی هشتاد ذراع ارتفاع داشته، دربر گرفت.

خلاصه طوفان نوح علیه السلام نه تنها تمامی نقاط زمین را اعم از طول و عرض، کوهستان، وادی، تپه و... فرا گرفته، بلکه در روی زمین احدی را چه کوچک و چه بزرگ، از زندگان باقی نگذاشته است. گفتنی است که در زمان نوح علیه السلام مردمان تمامی کوه‌ها و وادی‌ها را اشغال کرده بودند و جایی در زمین پیدا نمی‌شد که بی‌صاحب و بی‌مالک باشد. (قصص الأنبياء، اثر ابن کثیر، صفحه 73).

و گفته شده که طوفان نوح علیه السلام در سیزدهم ماه اگست میلادی به وقوع پیوسته است. (تاریخ طبری، جلد 1، صفحه 189، چاپ مؤسسه‌ی «المعارف»).

و بدین ترتیب آب طغیان کرد و ارتفاع امواج به طرز هولناکی بالا رفت. طوریکه پروردگار با عظمت در این باره فرموده: «إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ ﴿١١﴾ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُنْذُنٌ وَعِيَةٌ ﴿١٢﴾» (سوره الحاقة: 11-12). (ما بدانگاه

که (در طوفان نوح) آب طغیان کرد (و از حد معمول فراتر رفت، نیکان) شما را سوار کشتی کردیم. تا آن (حادثه‌ی نجات مؤمنان و غرق‌شدن کافران، درس عبرتی و) مایه‌ی اندرزی، برای شما بوده و گوش‌های شنوا آن را فرا گیرند و به خاطر سپرند».

ولی قابل یاد آوری است که: از ظاهر قرآن و حدیث نبوی چنین برمی‌آید که طوفان تنها شامل قوم نوح علیه السلام بوده است و این امر مقتضی این نیست که طوفان سراسر زمین را فرا گرفته باشد، چون دلیلی در دست نیست که بشر در آن دوران، در تمام نقاط زمین بوده باشد، بلکه در منطقه‌ی معینی محصور بوده‌اند که طوفان آن را فرا گرفته است.

مراجعه شود: به نقل از «داستان پیامبران در قرآن» تألیف دکتر عقیف عبد الفتاح طباره، ترجمه آقای ابوبکر حسن‌زاده، صفحه 115 - 117) همچنان مراجعه شود به رساله‌ی چشم اندازی به معجزات پیامبران (از منظر قرآن و تاریخ) (با کمی اختصار) تألیف: عبدالمنعم هاشمی ترجمه: سید رضا اسعدی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری. (والله أعلم بالصواب).

وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ﴿١٢﴾

و در زمین چشمه‌ها جاری کردیم، تا آب آسمان برای انجام کاری که مقدر شده بود یکجا شد. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ماء منهمر» (همر): آب ریزان، آب سیل آسا. «فَجَّرْنَا»: روان ساختیم، شکافتیم.
«عُيُونًا»: چشمه‌ها، چشمه ساران. «الْتَقَى»: به هم رسید، به هم پیوست، به هم آمیخت. «عَلَى أَمْرٍ»: به فرمانی، به خاطر امری. «قَدْ قُدِرَ»: مقدر شده بود، قطعی شده بود.

تفسیر :

«فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ»: آب آسمان و زمین به میزانی که خدا در ازل مقرر داشته بود، به هم آمدند و تکذیب‌کنندگان را غرق و نابود کرد.

قتاده می‌فرماید: خدا در ام‌الکتاب مقرر داشته بود که وقتی کافر شدند، غرق شوند.

وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ الْأَوَاحِ وَدُسْرٍ ﴿١٣﴾

و نوح را بر کشتی که دارای تخته‌ها و میخ‌ها بود، برداشتیم. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذَاتِ الْأَوَاحِ»: دارای تخته‌ها، تخته دار. «دُسْرٍ» یعنی میخ‌ها. (البحر المحيط في التفسیر ۱۷۷/۸) تألیف محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق)

تفسیر :

در البحر المحيط في التفسیر آمده است: ذات‌الآواح و دسر عبارت است از کشتی که نوح آن را ساخت، و از این دو وصف چنان درک می‌شود که مراد «کشتی» است و این صفت جانشین موصوف است، مانند پیراهن از آهن بافته شده است که منظور «زره» است، و این یک کلام فصیح و بدیع است؛ زیرا اگر صفت و موصوف با هم بیایند، چنین فصاحتی در کار نیست.

تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرًا ﴿١٤﴾

(کشتی) زیر نظر چشم‌های ما روان بود. (این امر) پاداش کسی بود که (نبوتش) انکار شده بود. (۱۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

« بِأَعْيُنِنَا »: زیر نظر ما [هود/۳۷]، [مؤمنون/۲۷]، [طور/۴۸]. « كُفِرَ »: مورد انکار واقع شده است، انکار شده بود. مراد حضرت نوح است.

تفسیر :

« جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ »: قوم نوح را به منظور پیروزمودن بندهی خود، نوح، غرق کردیم؛ چون نوح تکذیب و فضلش انکار شده بود.

الوسی مفسر تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» می فرماید: یعنی چنین امری را به عنوان پاداش نوح انجام دادیم؛ زیرا نعمتی بود که خداوند متعال آن را به قوم نوح عطا فرمود اما آنها در مقابل این نعمت ناسپاسی کردند. و همچنین هر پیامبری برای امتش نعمت است. ((تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» ۸۳/۲۷). تألیف شهاب الدین، محمود أفندی الوسی با کنیه أبو الثناء که در سال 1217 ق در حوالی بغداد به دنیا آمد)

وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿١٥﴾

و به راستی آن را به عنوان مایه عبرت باقی گذاردیم، پس آیا پند پذیری هست؟ (۱۵)

تشریح لغات واصطلاحات :

« تَرَكْنَاهَا »: این داستان را باقی گذاشتیم، این قصه را برجای گذاشتیم. « مُدَكِّرٍ »: پند گیرنده، از ریشه ی ذکر است.

فَكَيْفَ كَانِ عَذَابِي وَنُذْرٍ ﴿١٦﴾

بنگر تا عذاب و هشدار من چگونه بود. (۱۶)

تفسیر :

یعنی دیدند که عذاب من چقدر هولناک و ترسانیدن من چقدر راست است. استفهام بر انگیزندهی خوف، ترس هئیت و دهشت است. یعنی چه عذابی بر آنان که پیامبران مرا تکذیب کرده و از آیاتم عبرت نگرفته‌اند، وارد می‌شود؟!

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿١٧﴾

و یقیناً ما قرآن را برای پند گرفتن آسان کردیم، پس آیا عبرت گیرنده ای هست؟ (۱۷)

تشریح لغات واصطلاحات :

« يَسَّرْنَا »: فراهم ساختیم، آسان گردانیدیم.

تفسیر :

« فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ »: آیا اشخاصی پیدا می‌شوند که پندها و قصه‌هایش را بپذیرند؟! خازن گفته است: بدین وسیله انسان را به حفظ و تعلیم و تعلم قرآن تشویق و تحریک می‌کند؛ زیرا خداوند متعال آن را آسان کرده است و این امر برای هر کدام از بندگان که الله جل جلاله بخواهد آسان است، و جز قرآن هیچ یک از کتب الله جل جلاله کاملاً به صورت ظاهر خوانده نمی‌شود (خازن ۲۲۸/۴). (علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازن (متوفای 725ق) که تفسیر بغوی را تلخیص کرده است).

مفسیر تفسیر کابلی می فرماید: پند گرفتن از قرآن بالکل آسان است زیرا مضامین مربوط به ترغیب و ترهیب و انذار و تبشیر آن بکلی صاف و سهل و مؤثر است پس کسی که اراده فهمیدن را کند می‌فهمد.

از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که: سراسر این قرآن، پند و اندرز و راهنمایی است و خداوند متعال به منظور درک و فهم الفاظ و معانی آن و تدبیر و اندیشه در تمام سور و

آیات و کلماتش، آن را سهل و روان و خوش بیان، به ارمغان فرستاده است، تا پندآموزان و رهروان راستین، به خوبی درک اش کنند، بیاموزند و سرافراز و سعادتمند شوند. [مریم / ۹۷]، [ص / 29].

به قول ابن عباس (رض): اگر الله قرآن را به زبان سهل و ساده ی انسانها، بیان نمی فرمود، هیچ کس نمی توانست از آن برخوردار گردد. او حکمت در تکرار آیات این سوره و امثالش، برای بیداری دل‌های غفلت زده و آشنایی بیشتر به رموز و مفاهیم آن است تا پند گیران، پند گیرند و پندها، اندرزها و نصایح و رهنمودهایش در اذهان نقش بندد و هر آن از دریافت و دانش تازه‌های برخوردار گردند. مفسر تفسیر «تفهیم القرآن» در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: برخی از الفاظ «يَسْرُنَا الْقُرْآنَ» این برداشت نادرست را کرده اند که قرآن کتابی آسان است، برای فهمیدن آن نیازی به علم و دانش خاصی نیست، حتی با وجود ناآگاهی از زبان عربی اگر کسی بخواهد می تواند آن را تفسیر کند و بدون نیاز به فقه و حدیث هر حکمی را که بخواهد می تواند از آیه های آن استنباط کند. در حالی که اگر این آیه را در سیاق و سباقی که در آن آمده قرار بدهیم و بخوانیم، معلوم خواهد شد که مدعای این ارشاد فهماندن این مطلب به مردم است که یکی از ابزارهای پند و اندرز همان عذاب عبرت انگیزی هست که بر اقوام سرکش و طغیان گر نازل شده است و ابزار دوم این قرآن است که به وسیله ی دلایل و پند و اندرز و موعظه راه راست را به شما می نمایاند. پند گرفتن از این ابزار نسبت به آن ابزار آسان تر است. پس چرا از این پند نمی پذیرید و بر رو به رو شدن با عذاب الهی پای می فشارید؟ این فضل و لطف خدای بلندمرتبه است که با فرستادن این کتاب بر پیامبر خود به شما هشدار و بیدار باش می دهد که راهی که آن را می پیمایید، به چه تباهی و نابودی منتهی خواهد شد و راهی را پیش پای شما می گذارد که خیر و صلاح شما در آن است. شیوه ی اندرزدهی برای همین در پیش گرفته شده است که پیش از افتادن در گودال هلاک نجات داده شوید. اینک چه کسی نادان تر از کسی خواهد بود که با فهماندن و پند و اندرز نفهمد و پند نپذیرد و تنها پس از افتادن در گودال بپذیرد که واقعاً این یک گودال بود. خلاصه‌ی مطلب باید بعرض رسانیده شود که: الله جل جلاله قرآن کریم را برای آن که قصد حفظ و پند گرفتن از آن را دارد، آماده و آسان کرده است. پس قرآن اساس سعادت و دنیا و آخرت است.

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي ﴿١٨﴾

عادیان به تکذیب پرداختند پس چگونه بود عذاب من و بیم دادن هایم. (۱۸)

هود علیه السلام :

هود پسر عبدالله بن رباح بن خلود بن عاد رهبر وزعیم قبیله است. نسب او به سام فرزند نوح منتهی می شود. محمد پسر اسحاق نسبی غیر از این برای هود نقل کرده، اما قول صحیح همان است که ما ذکرش کردیم. و استاد عبدالوهاب نجار در کتاب قصص الأنبياء آنرا ترجیح داده است.

درقرآن عظیم الشان هفت بار زکری از هود بعمل آمده است، از جمله در سوره های: (أعراف و شعراء، و یک سوره ی قرآن بنام هود) نامگذاری شده است.

هود از نسل نوح پدر او شالخ و نام مادر او او بکیه است، او برای هدایت قوم عاد که در سرزمینی حاصل خیز زندگی می‌کردند، برگزیده شده بود. حدود ۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در سر زمین احقاف (بین یمن و عمان، در جنوب عربستان) قومی زندگی می‌کردند که به آن‌ها قوم عاد می‌گفتند. بنا بر آیات قرآن عظیم الشان، قوم عاد بلند قامت، گول پیکر، قدرتمند و درشت هیکل، که زندگی خوبی را داشتند و از قدرت خود برای ظلم و ستم استفاده می‌کردند و در جهل و گمراهی به سر می‌بردند.

خداوند متعال در وصف آن‌ها می‌فرماید: «كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ، إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ» [الشعراء: 123-124]. (قوم) عاد پیغمبران را تکذیب کردند. وقتی که برادرشان هود به ایشان گفت: آیا از الله نمی‌ترسید.

قوم عاد از قبایل عربی بانه هستند و از فرزندان سام پسر نوح متفرع شده بودند. از باب انتساب به یکی از اجداد خود بنام عاد پسر عوض پسر ارم پسر سام به این نام اشتهار پیدا کرده‌اند.

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ ﴿١٩﴾

ما بر آنان در روزی شوم که شومی اش استمرار داشت، تندبادی بر آنان فرستادیم. (۱۹) تشریح لغات و اصطلاحات :

« صَرْصَرًا »: تند و سرد، پر سروصدا، توفنده. « نَحْسٍ »: شوم، نامبارک. (بدی یا خوبی زمان، یا به خاطر حوادث خوب و بدی است که در آن‌ها واقع می‌شود و یا در جوهر زمان شوم، یا خیری است که ما از آن خبر نداریم). ولی مراد از «يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ» در آیه مبارکه آن است که این تندباد در چند روز بطور مسلسل و پی در پی می‌وزید، طوریکه در سوره‌ی فصّلت آیه‌ی 16 آمده است: باد را در چند روز شوم بر آنان وزاندیم. پس مراد از «مُسْتَمِرٍّ» در این آیه مبارکه، یعنی روزهای پیوسته و دنباله‌دار. در آیه 7 سوره حاقّه، این ایام شوم هفت شب و هشت روز بیان شده است: «سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ».

تفسیر :

«ما بر آنان بادی صرصر فرستادیم» یعنی: بادی بسیار سرد. به قولی: باد صرصر بادی است که صدای سخت و هولناکی داشته باشد « فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ »: در روزی شوم دنباله دار، یعنی: در روزی که شومی و ناخجسته‌گی آن پیوسته و مستمر بود. و به همین روز شومی بر آنان تمام شان به هلاکت رسیدند.

قابل یادآوری است که: زمان‌ها یکسان نیستند. (بعضی زمان‌ها مبارک‌اند، همچون شب قدر، «لَيْلَةُ مُبَارَكَةٍ» و برخی زمان‌ها شوم و بد).

ابن عباس (رض) فرموده است: «صرصر» یعنی سخت سرد. و سدی گفته است: یعنی باد پرصدا، ابن کثیر بعد از نقل جمیع اقوال مفسران فرموده است: در حقیقت این باد به تمام این اوصاف متصف است، تندبادی سخت و سرد و دارای صدای رعب‌انگیز بود. ما این نظر را پذیرفته‌ایم.

هکذا ابن کثیر در «تفسیر تفسیر القرآن الکریم» می‌فرماید: «شومی آن روز بدین جهت مستمر بود که عذاب دنیوی آن‌ها را به عذاب اخروی پیوست گردانید». مجاهد می‌فرماید: «باد صرصر آن‌ها را از زمین بر می‌کند و بر سرهایشان محکم بر

زمین می‌کوفت چنان که گردن‌هایشان خرد گشته و سر‌هایشان از بدن‌هایشان جدا می‌شد». به‌قولی معنی این است: آن باد صرصر مردم را از خانه‌هایشان بیرون می‌کشید و از زمین بر می‌کند «گویی آنان تنه‌های درختان خرما را از ریشه برکنده‌ای بودند». ابن عباس (رض) صحابی جلیل‌القدر می‌فرماید: «این عذاب در آخرین چهارشنبه ماه نازل شد و کوچک و بزرگ آنان را نابود کرد». هدف این است که آن روز، برکفار قوم عاد روزی بد و شوم بود، ولی بر پیامبر شان و بر سایر مؤمنان روزی بدی به حساب نمی‌رفت.

قوم عاد چه را عبادت می‌کردند؟

قوم هود بت‌هایی داشتند که به جای الله تعالی آن‌ها را پرستش می‌کردند، آن‌ها اولین گروهی بودند که بعد از طوفان راه بت پرستی در پیش گرفتند. ابن کثیر می‌گوید: آن‌ها دارای سه بت به نام صدا، صمودا و هرا بودند. (البدایة والنهایة جلد 1 صفحه 121). آنها اعراب جفا پیشه، کافر، سرکش و متمرّد بودند. حضرت هود آنها را از عذاب الله تعالی بیم می‌داد، سرنوشت قوم نوح را برای آن‌ها مثال می‌آورد. نعمت‌های الله تعالی را به یاد آنها می‌آورد و برای آن‌ها توضیح می‌داد که در مقابل نصیحت اجری از آن‌ها نمی‌طلبد. تصمیم گرفتند از او انتقام بگیرند او را متهم به دیوانگی و سفاهت نمودند، به اینکه خدای آن‌ها از او انتقام گرفته و صدمه‌ای بر او وارد کرده و استهزایی که از ناحیه‌ی آن‌ها به او می‌شود بخشی از عذاب خدای آن‌ها است که بر او فرود آمده است.

الله تعالی از آن‌ها چنین حکایت می‌کند: «قَالُوا يَهُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِ هَارُونَ وَمَا نَحْنُ بِمُؤْمِنِينَ ﴿53﴾ إِنَّ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿54﴾ مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونَ ﴿55﴾» [هود: 53-55]. (گفتند: ای هود تو دلیلی برای ما نیاورده‌ای و ما بخاطر سخن تو خدایان خود را رها نمی‌کنیم و به تو ایمان نمی‌آوریم. چیزی جز این نمی‌گوییم که یکی از خدایان ما بلایی به تو رساند. (و تو را دیوانه کرده است) گفت: من خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواهی دهید که من از چیزهایی که می‌پرستید بیزار و برکنارم به جز خدا و همگی به نیرنگ و چاره جوئیم بپردازید و مهلتم ندهید.) هود آن‌ها را از عذاب الله تعالی بیم داد ولی اثری نکرد و آن‌ها همچنان بر کفر و عناد و نافرمانی خود باقی ماندند.

تَنْزَعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ ﴿٢٠﴾

آن باد مردم را (از زمین) بر می‌داشت، گویی که آنها تنه‌های درختان خرما را ریشه کن شده‌اند. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَنْزَعُ»: بر می‌داشت. از جا بر می‌کند. «أُعْجَازُ»: جمع عجز، تنه‌ها، اصله‌ی درخت. «نَخْلٍ»: خرما. «مُنْقَعِرٍ» (قعر): ریشه کن شده، از بیخ بر کنده شده.

تفسیر :

«كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ»: مانند نخل‌هایی بودند که از زمین کنده شده و افتاده‌اند. به سبب بلندی قد و ضخامت بدنشان به نخل تشبیه شده‌اند. خازن فرموده است: تندباد آنها را از زمین بلند کرده سپس آنها را بر زمین می‌کوبید و گردنشان خرد می‌کرد و از بدن جدا

می‌نمود، آنگاه مانند نخل بر زمین افتاده و بدون سر می‌ماندند (خازن ۲۲۹/۴).

هلاک شدن قوم عاد با «ریح العقیم»:

زمانی که طغیان و سرکشی قوم عاد در مقابل پیغمبر الله، هود به اوج خود رسید و نصایح پیامبر بر آنها مؤثر واقع نشد و راه نافرمانی و طغیان را هر چه بیشتر در پیش گرفتند، خداوند متعال سه سال تمام خشک سالی را بر آنان حکم نمود، بارش باران را بر مناطق شان توقف داد، تا اینکه بلا و سختی بر آنها شدت گرفت، تا اینکه آغاز به فغان و رهایی طلبی برخاستند. الله تعالی ابری را بر آنها فرستاد، زمانیکه قوم عاد ابر آسمانی را مشاهده نمودند، خوشحال شدند، گمان کردند که باریدن باران شاید آغاز خواهد یافت و به اصطلاح دعا شان قبول شده و مشمول رحمت الهی قرار گرفتند، ابر های سیاه بر سر آنها رسید، آنرا بسیار سیاه یافتند فزع و ترس وجود آنها را گرفت. بعد باد بر آنها وزیدن گرفت. اما چه بادی؟ بادی عقیم و بی باران خداوند هفت شبانه روز متوالی این باد شدید را بر آنها مسلط کرد سرانجام همگی به واسطه آن به کام مرگ و نابودی فرو رفتند و لاشه‌ی مرده آنها همچو تنه‌ی درخت خرما افتاده بر زمین، افتاد.

ولی پروردگا با عظمت هود علیه السلام و ایمان آوردگان را از این عذاب نجات داد و در مقابل کافران تا آخرین نفر، هلاک شدند و هیچ شبهه و رسم از دیار آنها باقی نماند. چون باد شدید همه چیز را نابود و ویران کرده بود. قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی می‌فرماید: «فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (24) تَدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَكِنُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (25) (سوره الأحقاف: 24-25). (پس چون توده ابر را دیدند که به سوی دره‌هایشان روی آورده است، گفتند: این ابری است که برای ما خواهد بارید، (نه)، بلکه آن چیزی است که آن را به شتاب می‌خواستید، بادی است که عذاب دردناک در آن نهفته است. (25) همه چیز را به امر پروردگارش نابود می‌کند. پس چنان شدند که جز خانه‌هایشان چیزی دیده نمی‌شد، این چنین مجرمان را سزا می‌دهیم.)

این باد عذاب ناک در قرآن عظیم الشان به «ریح العقیم» نامگذاری شده است. طوری که می‌فرماید: «وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ (41) مَا تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَنْتَ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْتَهُ كَالرِّمِيمِ (42) (سوره الذاریات: 41-42).

و در (ماجرای) عاد (نیز عبرتهایی است) وقتی تند باد بی‌خیر و برکت را بر آنان فرستادیم. (42) بر هر چیزی که می‌وزید آن را باقی نمی‌گذاشت مگر اینکه آن را چون استخوان پوسیده می‌گردانید.)

حضرت هود بعد از اینکه قوم عاد به هلاکت رسید به منطقه «حضر موت» کوچ کرد و تا اخیر زندگی در همانجا باقی ماند. مقبره هود در منطقه شرقی حضر موت در فاصله‌ی دو مرحله از شهر (تریم) موقعیت دارد.

(حَضْرَ مَوْتِ یکی از مناطق تاریخی جنوب شبه جزیره عربستان بشمار می‌رود. باشندگان اهالی حضر موت را «حضرمی» می‌نامند.

در روایتی که از حضرت علی کرم الله وجهه نقل شده آمده است که: حضرت هود در توده ریگ سرخ مدفون بوده و بالای سر آن درخت سمره‌ای در حضر موت وجود دارد. اگرچه مردم فلسطین ادعا دارند که: هود در سرزمین آنها مدفون است ولی قول اصح همین است

که در فوق تذکر یافت. (کتاب: اصطلاحات چهارگانه در قرآن از: ابو الأعلى مودودی: مترجم سامان یوسفی نژاد، (سرطان) 1396 هـ.ش - شوال 1438 هـ.ق)

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي ﴿٢١﴾

پس عذاب و هشدارهایم چگونه بود؟ (۲۱)

تفسیر :

یعنی خوف، دهشت، رعب، وحشت، و عذاب نازل بر آنان را نشان داده و تعجب، وحیرت امرشان را بیان می‌کند. یعنی عذاب و انذار مرا برای آنها چگونه می‌بینید؟ آیا هولناک و خوف انگیز نیست؟

مفسران می‌نویسند که: میان انذار و عذاب رابطه است. (ابتدا انذار و اگر اثر نکرد عذاب).

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٢٢﴾

و یقیناً ما قرآن را برای پند گرفتن آسان کردیم، پس آیا عبرت گیرنده ای هست؟ (۲۲)

تفسیر :

مفسران برای « لِلذِّكْرِ » همچون آیه (17) دو معنی بیان نموده اند؛ یکی «پندپذیری» که این معنی به مقام و سیاق مناسب‌تر است و دیگری «حفظ» و یادگیری. باید گفت که: «هیچ کتابی از کتابهای الهی همانند قرآن عظیم الشان از اول تا آخر حفظ شده نبوده است».

«فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» تجدید تنبیه و هشدار در مورد لزوم پند گرفتن از قرآن است زیرا هر تکراری در قرآن برای تثبیت و پایدار ساختن معانی در نفوس انسانها می‌باشد.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ﴿٢٣﴾

قوم ثمود هم آیات حق را تکذیب کردند. (۲۳)

تفسیر :

یعنی: قوم ثمود انذار و پند و اندرزی پیامبرانی را که به‌سویشان فرستاده شده بودند، تکذیب کردند. یا معنی این است: آنان پیامبرشان صالح‌علیه‌السلام را دروغگو شمردند و به صیغه جمع ذکر شد زیرا هر کس یکی از انبیا علیهم‌السلام را تکذیب کند، در حقیقت سایر آنان را نیز تکذیب کرده است چه پیامبران علیهم‌السلام همه در دعوت به سوی اصول و کلیات شرایع الهی، اتفاق و هماهنگی کاملی داشته‌اند. خواننده محترم!

در این بخش داستان قوم ثمود مطرح می‌شود که از جمله نافرمان‌ترین و عصیانگرترین امت‌ها پس از قوم عاد می‌باشند. باید متذکر شد که: گمراهی و انحراف این قوم از لحاظ جوهره و حقیقت آن، دقیقاً همانند ضلالت و گمراهی دو قوم نوح و عاد بود.

ثمود اساساً نام قومی است که در شبه جزیره عربستان که؛ در هزاره قبل از میلاد تا زمان بعثت محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم در عربستان اکثراً در دامنه کوه اثلب زندگی بسر می‌بردند.

قوم صالح همچنین به شدت برایمان خود نسبت به معبودهای دیگری غیر از الله پافشاری می‌کردند، و بر همین اساس معتقد بودند که معبودهایشان دعاهای آنان را می‌شنوند؛ بلاها

و گرفتاری‌ها را برطرف ساخته و ما یحتاج شان را رفع می‌کنند و (بدتر از آن) از رؤسا و رهبران دینی خود در زندگی مدنی و اخلاقی تبعیت محض می‌کردند و به جای اخذ شریعت و قانون زندگی خود از خدای متعال، از اربابان خود می‌گرفتند، تا اینکه سرانجام به چنان امت مفسدی تبدیل شدند که خداوند به عذابی دردناک گرفتارشان ساخت. «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ ﴿١٣﴾ إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مِنْ سَمَاءٍ مَائِدًا مِّنَ السَّمَاءِ لَآ تَلْعَبُوا بِهَا قَالُوا سِحْرٌ بَشَرٍ أَلْفَوْهُم بِمَا كَانُوا فَعَزَّوهُم بِأَعْيُنِنَا وَوَقَّرْنَا طَرَفَهُم بِاللِّجَالِ إِذِ اسْتَأْذَنُوا إِلَيْنَا لِنَخْرُجَهُمْ مِنْهَا قَالُوا إِنَّكُمْ لَشَاعِرُونَ ﴿١٤﴾» [فصلت: 13-14]. «پس اگر آن‌ها روی گرداندند، بگو: من شما را از صاعقه‌ای همانند صاعقه‌ی عاد و ثمود بیم می‌دهم. چون پیامبران از پیش رو و پشت سر (از هر سو) نزدشان آمدند، (گفتند) که جز الله را نپرستید، (آن‌ها) گفتند: اگر پروردگار ما می‌خواست، فرشتگانی را نازل می‌کرد، پس ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید، کافر هستیم».

همچنان در آیه (61 سوره هود) می‌فرماید: «وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ۗ» «و به سوی (قوم) ثمود برادرشان صالح را (فرستادیم) گفت: ای قوم من! الله را پرستید، که معبودی جز او برای شما نیست».

«قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا» (سوره هود: 62). «گفتند: ای صالح! پیش از این ما به تو امید می‌داشتیم، آیا ما را از پرستش آنچه نیاکانمان می‌پرستیدند، باز می‌داری؟».

«إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَّا تَتَّقُونَ ﴿١٤٢﴾ إِيَّاكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٤٣﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرًا ﴿١٤٤﴾ [الشعراء: 142-144]. «هنگامی که برادرشان صالح به آن‌ها گفت: آیا (از الله) نمی‌ترسید؟! بی‌گمان من برای شما پیامبری امین هستم. پس از الله بترسید و مرا اطاعت کنید». (کتاب: اصطلاحات چهارگانه در قرآن از: ابو الأعلى مودودی: مترجم سامان یوسفی نژاد، (سرطان) 1396 ه.ش - شوال 1438 ه.ق)

فَقَالُوا أَبَشْرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّنْبِعُهُ إِيَّا إِنْ لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ ﴿٢٤﴾

و گفتند: آیا از شخصی پیروی کنیم که از خود ماست؟ یقیناً اگر چنین کنیم در گمراهی و جنون عمیق خواهیم بود! (۲۴)

تفسیر :

«و گفتند» قوم صالح علیه السلام فرشته آسمانی نیست بلکه مانند ما يك بشر است «آیا تنها بشری از خودمان را پیروی کنیم؟»

یعنی: چگونه بشری را پیروی کنیم که از جنس خود ماست و به علاوه او تنها و تنها است و بر دعوت خود هیچ پیروی، هیچ قوت و جمعیتی ندارد؟ وی می‌خواهد بدین ترتیب به تنهای ما را مغلوب و تابع خود بسازد. و ما که جمعی کثیر هستیم باید از یک نفر معمولی که از اشراف و بزرگان هم نیست پیروی کنیم؟ «در این صورت ما واقعا در گمراهی خواهیم بود» یعنی: اگر ما از او پیروی کنیم، در این صورت، دور از حق و در اشتباه خواهیم بود. یعنی در صورت پیروی از صالح علیه السلام، ما در دیوانه‌گی خواهیم بود.

در البحر آمده است: آنها از روی حسادت و رشک چنین گفته‌اند و بعید می‌دانستند که انسانها بر یکدیگر برتری داشته باشند و به این فضیلت نایل آیند. لذا گفته‌اند: آیا ما که گروهی فراوان هستیم باید از یک نفر پیروی کنیم؟ آنها بی‌خبر بودند که فضل و بزرگی در دست خدا می‌باشد و آن را به هر کس که بخواهد عطا می‌کند و نور هدایت را بر فرد

مورد رضایت خود می‌تاباند. (البحر المحيط ۸/۱۸۰).
 « إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ (۲۴) »: اگر ما از او پیروی کنیم، خطای بزرگی مرتکب شده
 و به طور آشکار از حق منحرف گشته و راه دیوانگی را پیش گرفته‌ایم. ابن عباس
 (رض) گفته است: «سعر» یعنی دیوانگی. «ناقة مسعورة» یعنی شتری که از فرط
 شادی و خوشحالی دیوانه شده است (تفسیر قرطبی ۱۷/۱۳۸).
 در این آیه مبارکه ملاحظه داشتیم که: کفار به انبیا می‌گویند: اگر ما تابع شما باشیم، در
 گمراهی و دوزخ یا جنون خواهیم بود! ولی در (آیه ۴۷ این سوره مبارکه) می‌خوانیم:
 «إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ» تبهکاران در گمراهی و دوزخ اند.
 «أَلْقَى الْأَذْكَرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا» استفهام انکاری است. یعنی آیا در بین ما رسالت تنها به او
 اختصاص یافته است در صورتی که در بین ما هستند افرادی که از لحاظ ثروت و
 موقعیت از او بهترند؟ امام فخر رازی گفته است: آیه به طریق مبالغه به مطلبی اشاره
 می‌کند که آن را انکار می‌کردند؛ چون «اللقاء» به معنی نازل کردن سریع است. پس
 انکار گفته‌اند: اصلاً ذکری بر او القا نشده است، و اگر بر سبیل فرض ذکری نازل شود،
 بر او نازل نمی‌شود؛ چون در بین ما افرادی هستند که از لحاظ شرف و ذکاوت از او
 بالاتر هستند.

در آیه مبارکه در یافتیم که قوم صالح به سه دلیل از پیروی به وی خودداری کردند:
 یکی آنکه او بشر است و فوق بشر نیست که ما به بزرگی او قایل شویم. دوم آنکه او
 یکی از اشخاص قوم خود ما است، هیچ دلیلی بر برتری او بر ما وجود ندارد. سوم آنکه
 او تنها است، یکی از اشخاص عادی جامعه‌ی ما است. سردار بزرگی هم نیست که دار
 و دسته بزرگی داشته باشد، لشکر و سپاهی داشته باشد، خدم و حشمی داشته باشد و بر
 این اساس ما بزرگی او را بپذیریم. منظور آنان این بود که پیامبر یا باید موجودی فوق
 بشر باشد، اگر هم یک بشر است، پس کسی نباشد که در کشور و قوم خود ما به دنیا آمده
 باشد، بلکه باید از جایی از بالا فرود آمده باشد، یا از بیرون فرستاده شده باشد و اگر این
 هم نیست، پس لااقل او باید یک سردار باشد که به دلیل شکوه و عظمت غیرعادی او
 بتوان پذیرفت که نظر انتخاب الله برای راهنمایی قوم بر او افتاده است. این همان جهالتی
 بود که کافران مکه هم دچار آن بودند.

انکار آنان از پذیرفتن نبوت محمد صلی الله علیه وسلم هم بر همین اساس بود که ایشان
 یک انسان اند همچون عموم مردم به بازارها آمد و شد دارد، همین دیروز بود که در
 همین شهر ما و در میان ما زاده شد و امروز ادعا می‌کند که الله مرا به عنوان پیامبر
 برگزیده است.

کفار، در طول تاریخ بشری در برابر پیامبران چند بهانه داشتند و آنرا تکرار می‌کردند:
 الف: او بشری مثل ماست.

ب: او يك نفر از میان خود ماست.

ج: تعداد ما زیاد است و پیروی يك جمعیت از شخصی که مثل خود و ماست، سزاوار
 نیست.

مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند که: هیچ يك از این بهانه‌ها و استدلال‌ها منطقی
 نیست، زیرا:

اولاً: بشر بودن، نقطه‌ی قوت پیامبران است تا بتوانند نمونه دیگر افراد بشر باشند.

ثانیاً: تمام انبیا يك نفر بودند و در طول تاریخ اشخاصی که يك تنه قیام کردند و طرح اصلاحی داشتند کم نبودند.

ثالثاً: اصل، پیروی از حق است، نه تعداد پیروان یا رهبران .

أَلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ ﴿٢٥﴾

آیا از میان همه ما تنها وحی بر او نازل کرده شد؟ نه، او آدم بسیار دروغگویی متکبر است. (٢٥)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَشِرٌّ» بسیار مغرور و متکبر.

تفسیر :

یعنی: چگونه او از میان همه ما به وحی و نبوت مخصوص گردانیده شده در حالی که در میان ما کسانی هستند که از او به این کار سزاوارتراند، هکذا در بین ما اشخاصی موجود اند که : از لحاظ ثروت و موقعیت از او بهتراند؟ مفسر امام فخر رازی فرموده است : آیه به طریق مبالغه به مطلبی اشاره می کند که آن را انکار می کردند؛ چون «القاء» به معنی نازل کردن سریع است. پس انکار گفته اند: اصلاً زکری بر او القا نشده است، و اگر بر سبیل فرض زکری نازل شود، بر او نازل نمی شود؛ چون در بین ما اشخاصی هستند که از لحاظ شرف و زکات از او بالاتر هستند. (تفسیر صفاة النفاسیر)

سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِّنَ الْكُذَّابِ الْأَشِرِّ ﴿٢٦﴾

ولی فردا خواهند دانست که دروغگوی و متکبر کیست؟ (٢٦)

تفسیر :

یعنی در آخرت خواهند فهمید که چه کسی بسیار دروغگو است، صالح علیه السلام بسیار دروغگو است یا قوم تکذیب کننده و تبهکارش؟ مفسر آلوسی فرموده است: یعنی خواهند دانست «کذاب اشیر» خود آنها می باشند. اما چون موضوع پوشیده نیست آن را به صورت ابهام آورده است. (روح المعانی ٨٨/٢٧).

إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ فِتْنَةً لَّهُمْ فَارْتَبِعْهُمْ وَأَصْطَبِرْ ﴿٢٧﴾

البته ما ماده شتر را برای امتحان آنان خواهیم فرستاد، پس (ای صالح) انتظار (هلاکت شان) باش و صبر پیشه کن. (٢٧)

تفسیر :

اکنون توای صالح! عذابی را انتظار بکش که زود به آنان خواهد رسید و بر تبلیغ رسالت و آزار و اذیت آنان صبر پیشه کن.

در برخی از روایات آمده است که: صالح علیه السلام دو رکعت نماز بجاء آورد، وبعد از نماز دست به دعا برد، در همین وخت صخره ای که قوم وی تعیین کرده بودند شکافته شد و کوهان شتر از آن نمایان گشت و شتر بزرگ و عظیم الجثه ای از آن بیرون آمد. (تفسیر انوار القرآن (جلد سوم) عبدالرؤوف مخلص هروی(حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری)

ابن کثیر فرموده است: خدای بزرگ بنا به درخواست آنها شتری تازه زاینده بزرگ را از قلب سنگ خارا بیرون آورد، تا در مورد تصدیق حضرت صالح علیه السلام بر آنان معجزه و حجت باشد. (مختصر ٤١١/٣).

وَنَبِّئَهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ ﴿٢٨﴾

و آنان را خبر ده که آب میان آنان و ماده شتر تقسیم شده است؛ هر یک در زمان نوبت خود بر سر آب حاضر شوند. (۲۸)

تفسیر:

آب در میان قوم ثمود و میان شتر «تقسیم شده است» این بدین معنای است که: (که یک روز سهم ناقه و روزی برای آنهاست)

قرآن عظیم الشان در این مورد میفرماید: «قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ» (سوره الشعراء: ۱۵۵). (صالح گفت: این ماده شتر است که یک نوبت آب خوردن برای

اوست و روزی معین نوبت آب شماست.)

شرب: حصه و بهره‌ای معین از آب است.

مجاهد می‌گوید: «یعنی قوم ثمود در روز نوبت خود بر آب حاضر بوده و از آن بیاشامند و در روز نوبت شتر شیر آن را بدوشند».

صحابی جلیل القدر ابن عباس (رض) می‌گوید: «در روز نوبت آنان، شتر چیزی از آب را نمی‌نوشید و به آن‌ها شیر می‌داد و آن‌ها از شیر آن در نعمت بودند و چون روز نوبت شتر می‌بود، همه آب را می‌نوشید به طوری که از آن آب چیزی باقی نمی‌ماند».

ابن عباس گفته است: در روزی که نوبت نوشیدن به قوم ثمود می‌رسید شتر آب نمی‌نوشید و شیرش را به آنها میداد، و آنها در ناز و نعمت بودند و روزی که نوبت نوشیدن آب به شتر می‌رسید شتر تمام آب را می‌نوشید و چیزی را برای آنها باقی نمی‌گذاشت. (تفسیر قرطبی ۱۴۰/۱۷). به منظور تغلیب عقلا خدا فرموده است: بینهم. «كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ» هر کس در نوبت خود بر سر آن حاضر می‌شد؛ یعنی روزی که نوبت به شتر می‌رسید، حاضر می‌شد و روزی که نوبت به آنها می‌رسید، حاضر می‌شدند.

فَنَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ ﴿٢٩﴾

آنگاه رفیقشان را صدا کردند و او دست درازی کرد پس شتر را از پای در آورد. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَعَاطَى» کار کشتن را بدست گرفت.

تفسیر:

در نهایت وضع چنان شد که: قبیله ثمود از این تقسیم دل‌تنگ شده رفیقشان که انسان بدبختی بود به نام «قدار بن سالف» بر شتر دست درازی نمود و در نتیجه شتر را از پای در آورد. این بدین معنی است که این شخص شریر بر شتر حمله اور شد و آنرا از پای در آورد.

محمد بن اسحاق می‌فرماید: «قدار در بین درختی بر سر راه شتر صالح علیه سلام کمین گرفت و ابتدا تیری به سوی آن انداخت و با آن تیر عضله ساق پایش را هدف قرار داد، سپس با شمشیر بر او پورش برد و پی پای او را شکست آن‌گاه او را ذبح کرد».

فَكَيْفَ كَانِ عَذَابِي وَنُذْرِ ﴿٣٠﴾

(اکنون بنگرید) عذاب و هشدار من چگونه بود؟ (۳۰)

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ ﴿٣١﴾

ما بر آنان یک صدای مرگبار فرستادیم، پس همه آنان به صورت گیاه خشک و ریزه شده شدند. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«هَشِيم»: گیاه خشک و خورد شده.

«الْمُحْتَظِر»: کسی که آغلی را براب گوسفندان و حیوانات درست می کند که مانع خروج آنها یا حمله حیوانات وحشی گردد.

تفسیر:

در طول تاریخ احياناً حالات و اوضاع طوری پیش آمده است که: اشخاص نااهل اگر خود نتوانند کاری را انجام دهند، از کسانی که مبتلا به فساد اند دعوت بعمل می آورند. مؤرخین در مورد قوم ثمود می نویسند، با در نظر داشت اینکه قوم ثمود از جمله قوم بزرگی بحساب می آمد، ولی در طول مدت زندگی خویش، توانمندی آنرا نیافتند تا دولت قدرتمندی و مستقل را برای خود تاسیس نمایند، بلکه بطور متداوم به صورت قوم‌های پراکنده یا احياناً شهرنشین زندگی می کردند تا اینکه در نهایت نابود شدند، و یا هم در سایر اقوام مضمحل گردیدند، وحتی نام شان در تاریخ هم به فراموشی سپرده شد.

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٣٢﴾

و یقیناً ما قرآن را برای عبرت گرفتن آسان گردانیده‌ایم، پس آیا پند گیرنده ای هست؟ (۳۲)

خواننده گرامی !

بعد از این که الله سبحان و تعالی در رابطه با تکذیب کنندگان قوم عاد و ثمود مطالب را به بیان گرفت ، اینک در اینجا قوم فرعون و قوم لوط و عذاب و دمار نازل بر آنان را یادآور شده است و بدین وسیله انتقام خدا را از دشمنان خود و پیامبرانش را به کفار مکه یادآور شده و بدین ترتیب سوره را با بیان سنت الله متعال در مورد سزا و مجازات کفار تبه‌کار خاتمه می یابد .

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذِينَ ﴿٣٣﴾

قوم لوط بیم دهندگان را تکذیب کردند. (۳۳)

تفسیر:

قوم لوط از جمله اقوام است که پروردگار با عظمت برای هدایت آنان به راه راست و از بین بردن فسادى که در زمین ایجاد کرده بودند، لوط، برادر زاده‌ی ابراهیم علیه السلام را در میان‌شان به پیامبری مبعوث فرمود.

بغاوت و نافرمانی قوم لوط از ناحیه بود که: می‌خواستند از هر لحاظ، قوم کاملاً آزاد و رها، و پیرو شهوات و هواهای نفسانی خویش باید باشند.

خداوند متعال در نهایت این قوم شهوتی را به سبب اعمال غیر اخلاقی و غیر انسانی شان به عذابی دردناک گرفتار نمود:

«إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ، ﴿161﴾ إِنْ لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ، ﴿162﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا، ﴿163﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ، ﴿164﴾ أَتَأْتُونَ الذِّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ، ﴿165﴾ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ، ﴿166﴾» (سوره الشعراء: 161-166).

(وقتی برادرشان لوط به آنها گفت: آیا از الله نمی‌ترسید؟ (161) البته من برای شما پیغمبر امین هستم. (162) پس از الله بترسید و از من اطاعت کنید. (163) و بر تبلیغ این رسالت از شما مزد و پاداشی نمی‌خواهم، مزد و پاداش من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست.

(164) آیا از (فطرت پاک) مردم جهان (مخالفت می‌کنید و زنان را گذاشته) به سراغ مردان می‌روید. (165) و همسران را که پروردگارتان برای شما آفریده است، می‌گزارید؟ بلکه شما مردم تجاوزکارید. (166)

اگر به فحوای آیات متبرکه که در فوق یاد آوری شدیم دقت بعمل آید، که این منکرین، خالق و پروردگار این جهان نه بودند؛ زیرا در این گفتگو کاملاً مشهود است که قوم لوط در جواب دعوت پیامبر خود هرگز نگفتند که خدا دیگر چیست؟ چگونه ممکن است که او خالق این جهان باشد؟ از کجا معلوم که آن خدا، خالق ما و خالق تمام موجودات باشد؟ بلکه برعکس، همگی به لوط می‌گفتند که: «قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهِ يُلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ» (الشعراء: 167). (گفتند: ای لوط! اگر (از عیبجویی ما) دست برنداری، حتماً از بیرون رانده شدگان خواهی بود.)

قرآن عظیم الشان جریان این قوم را در (آیات 28-29 سوره العنکبوت) چنین به بیان می‌گیرد: «وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأْتَأْتُونَ الْفَجِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿28﴾ أُنذِرَكُمْ لَأْتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَنْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿29﴾» (و لوط (را نیز فرستادیم) وقتی به قومش گفت: شما عمل زشت را به عمل می‌آورید در حالی که هیچکس از جهانیان در (ارتکاب) آن بر شما سبقت نگرفته است. (۲۹) آیا شما با مردان آمیزش می‌کنید و راه (فطری و شرعی تناسل) را می‌بندید و در محافل خود مرتکب منکر می‌شوید؟ پس جواب قومش جز این نبود که گفتند: اگر از راستگویانی (پس) عذاب الله را برای ما بیاور.)

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ ﴿۳۴﴾

ما بر آنان توفانی سخت که با خود ریگ و سنگ می‌آورد فرستادیم [در نتیجه همه را هلاک کرد]، مگر خانواده لوط را که سحرگاهان نجاتشان دادیم. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حاصب» به معنای تندبادی است که سنگریزه‌ها و ریگها را حرکت می‌دهد. «إِلَّا آلَ لُوطٍ» جز خانواده‌ی لوط و پیروان مؤمنش.
«نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ» کمی قبل از صبح و در وقت سحر آنها را نجات دادیم.

تفسیر :

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر فرموده است: الله سبحانه و تعالی به جبرئیل دستور داد شهرهای آنان را به آسمان بلند کند آنگاه آنها را زیر و رو کرده و به زمین بیندازد، و با سنگ آنها را سنگباران کند. «حاصب» به معنی سنگ است. (مختصر ۳/۴۱۲).
قابل یادآوری است: بادر نظر داشت اینکه هر يك از قوم عاد و ثمود و لوط و نوح دارای خصوصیات خاص و بخصوص خویش بودند، ولی همه‌ی آنان در تکذیب پیامبرشان مشترك بودند.

نِعْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ ﴿۳۵﴾

این نعمتی بود از جانب ما، اینگونه کسی را که شکرگزار است جزای نیک می‌دهیم. (۳۵)

وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالْأَنْدَرِ ﴿۳۶﴾

لوط آن قوم را از قهر و مؤاخذه ما بیم داده بود، اما آنان درباره بیم دهندگان (پیغمبران) شک کردند. (۳۶)

تفسیر :

اگر در آیات متبرکه دقت نمایم در خواهیم یافت که : داستان وقصه قوم لوط، چهار مرتبه کلمه‌ی «نُذِرُ» و سه بار کلمه‌ی «عَذَابٌ» مطرح شده که نشانه‌ی اهمیت هشدار نسبت به عملکرد قوم لوط است.

وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرِ ﴿٣٧﴾

و البته (با لوط) درباره سوء قصد به مهمانانش سخن گفتند، پس ما چشمهای آنها را کور کردیم (وگفتیم: لذت) عذاب من و ترسانیدن های مرا بچشید. (۳۷)

تفسیر :

فساد وبد اخلاقی حد ومرزی را نمی‌شناسد. (با این‌که قوم لوط در مجالس علنی کار خلاف انجام می‌دادند و مانعی برای خود نمی‌دیدند، ولی باز هم دست از سر مهمانان خانه پیامبر بر نداشتند.)

«رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ»: مراد این است که از لوط خواستند که از جانبداری مهمانان دست بردارد و ایشان را در اختیار آنان بگذارد تا هرچه خواستند از اعمال منافی عفت نسبت به ایشان روا دارند.

«طَمَسْنَا»: از میان برداشتیم. محو و نابود کردیم. یعنی همینکه جرم سنگین شد، مهلت دیگر جایز نیست.

وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ ﴿٣٨﴾

سرانجام صبحگاهان عذابی مستمر و ثابت به سراغشان آمد. (۳۸)

تفسیر :

«صَبَّحَهُمْ»: در فاصله طلوع فجر صادق و طلوع آفتاب به سر وقتشان آمد. یعنی صبحگان عذابی دائمی بر آنان نازل شد، عذابی پیایی که منجر به عذاب آخرت آنان می‌شود. صاوی گفته است: به این معنی که جبرئیل اماکن آنها را از جا برکند و آن را بالا برد و سپس واژگون کرد و با سنگی از سجیل سنگباران نمود، و عذاب دنیا با عذاب آخرت متصل شد و تا رسیدن آنها به دوزخ زایل نمی‌شود. (صاوی ۱۵۰/۴ مفسر صاوی در «حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین»

فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرِ ﴿٣٩﴾

(و گفتیم) اینک عذاب قهر و انتقام مرا بچشید. (۳۹)

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٤٠﴾

و یقیناً ما قرآن را برای پند و عبرت گرفتن آسان کردیم، پس آیا پند گیرنده ای هست؟ (۴۰)

تفسیر :

مفسران می فرمایند که حکمت تکرار جمله «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» در یکی از قصه های قرآنی برای یادآوری پند و عبرت گرفتن از اخبار گذشتگان است. و نیز تا نشان بدهد که تکذیب هر پیامبر موجب نزول عذاب است، همان‌طور که آیه‌ی

«فَبأی آلاء ربکما تکذبان» را تکرار کرده است تا نعمت‌های مختلفی را که به انسان داده است، یادآور شود. و هرگاه نعمتی را یادآور شده است انسان را نیز به خاطر ناشکری در برابر آن توبیخ نموده است. (تفسیر کبیر ۸۱۰/۷).

وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النَّذْرُ ﴿٤١﴾

و به راستی بیم دهندگان به سراغ خاندان فرعون آمدند. (۴۱)

تفسیر:

«آل فِرْعَوْنَ» تعریف به خاندان فرعون شده است، این اصطلاح به یک حقیقتی اشاره دارد که: نظام اجتماعی در زمان فرعون، نظام دیکتاتوری فردی و سخت استبدادی بوده، و همه ملت به یک شخص منسوب شمرده می شدند، ولی این تعریف در سایر اقوام نظام قبیله ای و قومی را بخود داشت از جمله میفرماید: «قَوْمٌ نُوحٍ... قَوْمٌ لُوطٍ» و غیره...

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿٤٢﴾

(اما آنها) همه معجزات ما را تکذیب کردند تا چون زبردستی زورمند (گریبان) آنان را گرفتیم. (۴۲)

تفسیر:

در سیستم نظام فرعونى همه اصول الهی و شرعی از جمله: انبیاء، معجزات انبیاء رُسل، پیامبران و بصورت کل همه هشدارها و الهامات الهی مورد تکذیب قرار گرفته اند. طوریکه آمده است: «كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا» (ترجمه: (اما آنها) همه معجزات ما را تکذیب کردند).

خواننده محترم!

این پنجمین و آخرین داستانی که مختصراً در باره قوم موسی علیه السلام و اینکه چگونه حضرت موسی علیه السلام از جانب پروردگار توفیق می گردد یادگردید که: به فرعون و اتباعش اعلان کند، خداوند عذابی شدید را بر آنها فرو خواهد فرستاد و جزای تکذیب و امتناع آنها را خواهد داد.

مفسران می نویسند: هر زمانیکه عذابی بر قوم بنی اسرائیل نازل می شود؛ به پیش حضرت موسی علیه السلام می آمدند، و از وی طلب کمک در دفع عذاب الهی می شدند، و در ضمن وعده می دادند که در صورت دفع عذاب متذکره، ایمان خواهند آورد؛ همینکه عذاب را الله تعالی از ایشان دفع مینمود، دوباره به بغاوت و طغیان رو می آوردند، و راه غدر و خیانت را کما فی سابق در پیش می گرفتند، پروردگار با عظمت انواع عذابها را بر آنها فرستاد که به مثابه ای اندازی برای آنها بود. تا به راه راست بازگردند، بطور مثال نه نمونه از این بلاها را بطور مثال غرض معلومات مزید تقدیم میداریم:

- 1- قحطی: قرآن عظیم الشان از این بلیه (بلایا) به (سنین) تعبیر نموده است. خشکسالی به مدت چند سال آنها را فرا گرفت، حاصلات زراعتی از بین رفت، و پستان های حیوانات از شیر خالی شدند.
- 2- نقص میوهی درباغها: خداوند متعال ثمره ی باغهایشان را به اوج قلت رساند و محصولات آنها را بوسیله ی انواع بلاها نابود کرد.
- 3- طوفان: باران آنچنانی بر آنها باریدن گرفت که زراعت و باغهای آنها را نابود کرد. صحابی جلیل القدر ابن عباس (رض) می فرماید: طوفان ناشی از بارش بیش از حد باران بود. اما گروهی از مفسران فرموده اند: ناشی از طغیان رودخانه بود.
- 4- ملخ: خداوند متعال به شکل غیرمعهود لشکری از ملخ را بر آنها فرستاد، لشکر ملخها به حدی زیاد بود که حتی بر زمین سایه افکنده بود، و تمام حاصلات زراعتی و میوه باغها را به کام خود فرو می بردند.
- 5- شپش: نوعی شپش و حشرات ضد حبوبات را بر زراعت شان فرستاد، که در نتیجه

همه ای حبوبات از بین رفت. تعدادی از مفسران ومؤرخین بدین عقیده اند که آفات: نوعی از مگسی بود که: آرامش و آسودگی را از آنان سلب ساخت.

6- بَقَه: الله تعالی بقیه های بر آنها فرو، فرستاد که آرامش و آسایش را از آنها سلب نمودند. این بقیه ها در غذا، ظروف، آب آشامیدنی، لباس، رختخواب و... آنها نفوذ می کردند و موجب سلب آرامش آنها می شدند.

7 - خون: آب آشامیدنی آنها تبدیل به خون می شد. آب جویبارها چشمه ها و چاه هایشان به خون تبدیل می شد. در حالیکه بنی اسرائیلی ها سالم بودند.

8 - چوب دستی: یکی از آیات الهی بر آنها معجزه ی عصا بود.

9- ید بیضا: هرگاه دست به جیب فرو می برد و بیرون می آورد چون آفتاب می درخشید.

قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» (الإسراء: 101). (ما به موسی نه معجزه روشن دادیم.)

و همچنان میفرماید: «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ» (130) فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّهُمْ طَائِفَةٌ لَمْ يُحِيزُوا إِلَىٰ مَا أَتَتْهُمْ أُولَٰئِكَ قَوْمًا فُجُورًا قَدْ كَانُوا فِي سَكْوَةٍ وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ لِسْمِ اللَّهِ فَيَدْعُونَ بِالْأُصْنَمِ الْأَعْرَابِ الْأَعْرَابِ لَا يَشْعُرُونَ وَاللَّهُ يَخْتَارُ مَا يُؤْتِي اللَّهُ الْفُقَرَاءَ مِمَّا يَسْتَحِقُّونَ وَاللَّهُ يَخْتَارُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (131) وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِيُذَكِّرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (132) فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْذَّمَءَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (133)» [الأعراف: 130-133]

(و ما فرعونیان را با قحط سالی و کمبود میوه ها گرفتار کردیم تا پند گیرند. (و شاید به سوی الله برگردند). (131) (لیکن عبرت نگرفتند) پس وقتی نیکی به آنها دست می داد می گفتند: سزاوار ماست و چون بدی به آنها می رسید، به موسی و همراهانش بدفالی می گرفتند. آگاه باشید که بدفالی (خوشبختی و بدبختی) آنها نزد الله است، لیکن بیشتریشان نمی دانند. (132) و گفتند (ای موسی!) هر چه از معجزه (ها و دلایل) برای ما بیاوری تا ما را با آن جادو کنی، به تو ایمان نمی آوریم. (133) پس ما بر آنها طوفان و (هجوم) ملخ و شپش و کوربچه ها و خون (روان) را بصورت آیات (و علامات) جدا جدا، فرستادیم. اما باز تکبر ورزیدند و قوم مجرم بودند.)

پروردگار با عظمت؛ انواع عذاب دنیایی را بر فرعون فرستاد، از جمله: طوفان ملخ، شپش، بقیه و خون، همگی را بعنوان آیات و نشانه های مفصل فرو فرستاد، هرگاه آیه ای می دیدند اظهار تأسف و پشیمانی می کردند و چون عذاب الله تعالی دفع می شد به شر و فساد برمی گشتند تا اینکه عذاب اکبر فرود آمد و فرعون و لشکریانش همگی غرق شدند. «فَلَمَّا ءَاسَفُونَا اٰنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ اٰجْمَعِينَ» (55) فَجَعَلْنَاهُمْ سَلْفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ (56) [الزخرف: 55-56]. (پس وقتی ما را به خشم آوردند، از آنان انتقام گرفتیم و همه آنان را غرق کردیم. (56) پس آنان را پیشگامان (بد) و عبرت برای آیندگان قرار دادیم.)

فرعون چگونه به هلاکت رسید؟

فرعون به کفر، عناد و مخالفت با پیغمبر الله متعال موسی علیه السلام، ادامه داد. ترساندن، انذار و نصیحت او را سود نبخشید، آنگاه خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی کرد، تا شب هنگام با بنی اسرائیل از شهر خارج شود و راهی فلسطین گردد. موسی علیه السلام و قومش که بالغ بر ششصد هزار نفر بودند از شهر خارج شدند و راه بحر سرخ و خلیج سویس را در پیش گرفتند. چون فرعون از خواب برخاست، موسی و بنی اسرائیل را نیافت. لشکری بزرگ مجهز کرد. گویند: صد هزار اسب سوار در میان

آن بود. تعداد مجموعی لشکریان بالغ بر یک میلیون و ششصد هزار نفر بود. (روایت از ابن کثیر در البداية والنهاية.)

به تعقیب بنی اسرائیل پرداخت و در روز دوم همگام با طلوع آفتاب آنها را یافتند. فاصله بین بنی اسرائیل و مرگ چند لحظه بیش نبود، فغان و فریاد از آنها بلند شد و گفتند: ای موسی دست آنها به ما می‌رسد و ما را در می‌یابند.

موسی علیه السلام به آنها آرامش داد و ترس آنها را از بین برد. عصای خود را بر بحر زد که به قدرت الله متعال بحر شکاف برداشت و دوازده راه در آن بوجود آمد. موسی علیه السلام و یارانش خود را به بحر انداختند و از راه‌ها عبور کردند. چون آخرین نفر آنها از بحر عبور کرد، لشکریان فرعون به کنار آن رسیدند، موسی خواست با عصا بر بحر بکوبد و راه‌ها را خراب کند خداوند به او وحی کرد که بحر را به حالت خود باقی بگذارد؛ چون قصد هلاکت آنها را داشت «وَأْتْرِكُ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ» (سوره الدخان: 24).

چون فرعون این آیه و معجزه‌ی عظیم را دید ترس بر او چیره شد اما علیرغم خوف درونی نزد لشکریان از خود شجاعت نشان داد و گفت: بنگرید چگونه بحر بخاطر من شکاف پیدا کرده تا برده‌های فراری را دریابم و آنها را به مملکت خود برگردانم. سربازان خود را تشویق کرد که خود را به بحر اندازند، اما نجات آنها بعید بود چون خداوند متعال قصد نابودی و هلاکت آنها را به سبب ظلم و تمرد ایشان داشت. فرشته‌ای از آسمان فرود آمد و زمام اسب فرعون را گرفت و به وسط بحر کشاند. چون لشکریان این را دیدند خود را به بحر انداختند. وقتی همگی آنها وارد آن بحر شکاف شده شدند خداوند متعال به موسی وحی کرد با عصا به بحر بکوبد. موسی علیه السلام بر آن کوبید در نتیجه راه‌ها نابود و فرعون و لشکریانش در امواج متلاطم بحر غرق شدند تا آنجا که یک نفر هم نجات پیدا نکرد. «فَلَمَّا تَرَأَ الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَبُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ﴿61﴾ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿62﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿63﴾ وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْأَخْرِينَ ﴿64﴾ وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿65﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْأَخْرِينَ ﴿66﴾» (الشعراء: 60-66). (هنگامی که هر دو گروه یکدیگر را دیدند یاران موسی گفتند: ما گرفتار می‌گردیم* (موسی) گفت: چنین نیست پروردگار من با من است و رهنمود خواهد کرد* بدنبال آن به موسی پیام دادیم که عصای خود را به بحر بزن بحر را از هم شکافت و هر بخشی همچون کوه بزرگی گردید* و در آنجا دیگران را نزدیک گرداندم* موسی و جملگی همراهان او را نجات دادیم* سپس دیگران را غرق کردیم.)

تمامی لشکریان غرق شدند. اما فرعون هنگامی که در میان امواج متلاطم قرار گرفت و چیزی نمانده بود که غرق شود، ایمان و تسلیم شدن خود را آشکار ساخت: «حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ ءَأَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَأَمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿90﴾» (سوره یونس: 90) (غرقاب فرعون را به خود پیچید گفت: ایمان دارم که خدایی وجود ندارد مگر آن خدایی که بنو اسرائیل بدو ایمان آورده‌اند و من از زمره‌ی فرمانبرداران هستم.) لیکن به تأسف ایمانش سودی نبخیشد و او هم غرق شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (43 الی 55) در باره تهدید مشرکان و بیان مقام و منزلت پرهیزگاران بحث بعمل آمده است.

أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلِيكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ ﴿٤٣﴾

(بگو: ای اهل مکه!) آیا کافران شما از این‌ها (که ذکر شد) بهترند یا اینکه برائت شما از عذاب، در کتاب‌های (آسمانی سابق) درج است؟ (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« أَكْفَارُكُمْ »: آیا کافران شما مردم قریش؟ « أَوْلِيكُمْ »: آنان، کافران پیشین. « بَرَاءَةٌ » (برء): رهایی، امان نامه، امان و مصون بودن از مجازات و عذاب حق، نوشته‌ای در مورد رستگاری از عذاب.

تفسیر :

(آیا کافران شما) ای قریش (از همه اینان) که برشمردیم از قوم نوح تا قوم فرعون (برترند)؟ پس دلیلی وجود ندارد که شما از عذابی که بر اثر تکذیب به آنان رسید، در امن و امان قرار داشته باشید (یا شما را) ای کفار قریش (در کتابهای آسمانی حکم برائت است) از عذاب استفهام در هر دو موضع بمعنای نفی است یعنی امر چنین نیست.

أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ ﴿٤٤﴾

یا می‌گویند: ما گروه شکست ناپذیر و انتقام گیر هستیم و یکدیگر را پشتیبانی می‌کنیم؟ (۴۴)

تفسیر :

یعنی کافران می‌گویند: ما اصحاب رأی و اراده ایم، در امور داناییم، با هم اتفاق داریم، بر کسی که با ما بجنگد پیروزیم و بر هر که با ما زور آزمایی نماید غالب می‌شویم.

سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ﴿٤٥﴾

زود است که این گروه شکست بخورند (و در مقابل مسلمانان) پشت بگردانند. (۴۵)

تفسیر :

«سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ»: اگر کفار و مشرکین به جمعیت خود می‌نازند، باید بدانند که پراکنده می‌شوند و پا به فرار می‌نهند.

ابن جوزی مفسر مشهور جهان اسلام می‌فرماید: این موضوع از جمله مسائل غیبی اند. که خداوند متعال پیامبر صلی الله علیه و سلم را از آن آگاه کرد، و در روز بدر شکست کفار محرز کلمه مترادف که محرز را ترجمه و قابل فهم بسازد اضافه شود) شد. (تفسیر ابن جوزی ۱۰۰/۸).

در حدیث شریف به روایت بخاری و نسائی از ابن عباس (رض) آمده است که فرمود: در حالیکه رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در روز بدر در قبه مخصوص خود قرار داشتند، به بارگاه پروردگار خویش بهزاری مناجات کرده و گفتند: «أَشْذِكْ عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ، اللَّهُمَّ إِنَّ شَنْتَ لَمْ تَعْبُدْ بَعْدَ الْيَوْمِ فِي الْأَرْضِ أَبَدًا». «پروردگارا! تو را به عهد و وعدهات به جد سوگند می‌دهم؛ بارخدا! اگر می‌خواهی که بعد از امروز دیگر هرگز در زمین مورد پرستش قرار نگیری...». در این اثنا ابوبکر صدیق دست آنحضرت صلی الله علیه و سلم را گرفت و گفت: «کافی است یا رسول الله! بر پروردگارتان سخت الحاح و اصرار نمودید». آنگاه رسول الله صلی علیه و سلم از قبه خود بیرون آمده و درحالیکه با زره خود

شتابان حرکت می‌کردند، می‌گفتند: «سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ﴿45﴾ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرٌ ﴿46﴾» (سوره القمر: 45-46). اما در روایت دیگری آمده است که: «در میان نزول این آیه و غزوه بدر، هفت سال فاصله بود». که بنابر این روایت، آیه کریمه در برگیرنده معجزه‌ای غیبی می‌باشد زیرا از حقیقتی خبر می‌دهد که هفت سال بعد روی داد پس آیه کریمه مکی است بلکه سوره نیز - چنان‌که گذشت - تماما مکی میباشد. ابن‌جریر از ابن عباس (رض) در بیان شأن نزول این آیه کریمه روایت می‌کند که فرمود؛ کفار قریش در روز بدر گفتند: «نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ» [القمر: 44]. ما گروه شکست‌ناپذیر و انتقام‌گیر هستیم و یکدیگر را پشتیبانی میکنیم پس نازل شد: «سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ﴿45﴾» (القمر: 45). «زودا که این جمع در هم شکسته شوند و پشت کنند».

شأن نزول آیه 45:

- ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: در روز بدر مشرکان گفتند: ما جماعتی نیرومند و پیروز هستیم. پس الله تعالی «سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ» را نازل کرد.

بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرٌ ﴿٤٦﴾

بلکه وعده عذاب آنها قیامت است. و قیامت هولناک تر و تلخ تر است. (٤٦)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«السَّاعَةُ»: قیامت. «أَدْهَىٰ» (دهی): دشوارتر، بلاخیزتر، بیمناک تر. «أَمَرٌ» (مر): تلخ تر، ناخوشایندتر.

تفسیر :

برای کافران، علاوه بر قلع و قمع دنیوی، قهر اخروی نیز در پیشروی شان قرار دارد. «ادهی و داهیه»: رخداد سخت و سهمگینی است که هیچ راه درمانی ندارد. «و تلخ‌تر است» یعنی: عذاب قیامت در مرارت و تلخی خود از عذاب دنیا سخت‌تر است.

در مورد شأن نزول این آیه مبارکه در حدیثی امام بخاری آمده است: «1784- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا، قَالَتْ: «لَقَدْ أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَكَّةَ وَإِنِّي لَجَارِيَةٌ أَلْعَبُ، «بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرٌ» [رواه البخاری: 4876]. (از عائشه (رض) روایت است که گفت: هنگامی که من دخترک خورد سالی بودم و بازی می‌کردم در مکه این آیه بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل گردید. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم)

برای کافران، علاوه بر قلع و قمع دنیوی، قهر اخروی نیز در پیشروی شان قرار دارد.

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ ﴿٤٧﴾

بی تردید گنجهکاران در گمراهی و انحراف و در آتش افروخته اند. (٤٧)
«سُعْرٍ» هم می‌تواند جمع «سعیر» (آتش برافروخته) و هم جمع «سُعْرٍ» (جنون) دیوانه، نادان، آتش فروزان. [همین سوره آیه: 24].

شأن نزول آیات 47 - 49:

1027- مسلم و ترمذی از ابو هریره (رض) روایت کرده اند: مشرکان قریش آمدند و با رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد قضا و قدر به جدل و گفتگو پرداختند. پس الله متعال آیات: «إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ... تا... خُلِقْنَا بِقَدَرٍ» را نازل کرد. (صحیح

است، مسلم 2656، ترمذی 2157 و 3290، ابن ماجه 83 و واحدی 775 روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی».

يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ﴿٤٨﴾

روزی که بر روی های شان در آتش کشیده می شوند [و به آنان می گویند]: سوزندگی و عذاب دردناک دوزخ را بچشید. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُسْحَبُونَ»: به معنای کشیده شدن، یعنی کشیده میشوند، «سحاب» ابری است که باد آن را می کشاند. «عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ»: بر صورتهایشان. «مَسَّ سَقَرَ»: لمس درد و رنج دوزخ.

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿٤٩﴾

ما هر چیز را به اندازه معین آفریده‌ایم. (۴۹)

تفسیر :

چنان که در حدیث شریف به روایت ابن عمر (رض) آمده است که رسول الله صلی علیه وسلم فرمودند: «كل شيء بقدر، حتي العجز والكسل». «همه چیز به اندازه و قدری از پیش تعیین شده است، حتی ناتوانی و کسالت».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی علیه وسلم فرمودند: «از الله یاری بجوی و درمانده نشو و چنانچه پیش آمد ناگواری به تو رسید، بگو: قدر الله و ماشاء فعل: خداوند مقدر کرد و آنچه خواست انجام داد و نگو: لو أني فعلت كذا لكان كذا، فإن لو تفتح عمل الشيطان: اگر من چنین می کردم، چنان می شد زیرا «اگر» «راه» را «به روی» کار شیطان می گشاید».

باید دانست که نوشتن سابق الهی در لوح محفوظ و علم سابق وی به اشیاء؛ به معنی اجبار و تحمیل وی بر بندگان نبوده و به هیچ وجه بر الزام و اجبار دلالت نمی کند بلکه فقط دال بر این امر است که تمام آنچه در پهنای هستی است، از قبل برای خداوند متعال معلوم بوده است. امام قرطبی می گوید: «عقیده اهل سنت بر این است که خدای سبحان همه اشیاء را مُقَدَّر کرده است؛ یعنی مقادیر، احوال و زمان وقوع و وجود اشیاء را قبل از ایجاد آن ها دانسته و سپس آنها را بر همان نحوی که در علم سابق وی رفته است ایجاد می نماید بنابراین، هیچ رویدادی در عالم بالا و پایین واقع نمی شود مگر این که آن رویداد، از علم، قدرت و اراده حق تعالی صادر شده است نه از علم، اراده و قدرت خلقتش بنابراین، خلق را در آن ها نقش دیگری جز نوعی (اکتساب) و (کوشش) و (نسبت) و (اضافت) نیست چنان که قرآن کریم و سنت رسول الله صلی علیه و سلم بر این امر تصریح کرده اند پس آن گونه نیست که قدریه و غیر آنان می گویند: اعمال در حیطه قدرت ما است و ما آفریننده اعمال خویش هستیم اما آجال و مواعید به دست غیر ما می باشد».

همچنین جایز است که معنی آیه این باشد: «ما همه چیز را به اندازه مقدر و معین و به استواری و محکمی تمام آفریده‌ایم». که میان هردو معنی نوعی تلازم وجود دارد. در این صورت می توان گفت که علم جدید با پی بردن به وجود هماهنگی میان ابعاد و احجام پدیده های بسیاری از خلقت پروردگار، به ابعادی از حقیقت معنی این آیه دست یافته است. (تفصیل موضوع را می توان در تفسیر انوار القرآن (جلد سوم) عبدالرؤوف مخلص هروری (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری) با تفصیل بیشتر می توانید مطالعه فرمایید.

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَّمَج بِالْبَصْرِ ﴿٥٠﴾

و فرمان ما جز فرمان واحدی نیست که مانند یک چشم بر هم زدن است. (۵۰)
تفسیر :

«كَلَّمَج بِالْبَصْرِ»: این مفهوم را میرساند که: کارهای الهی هم حساب شده، هم حکیمانه است و هم با سرعت انجام می‌گیرد. یعنی به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن طول می‌کشد، و به هر چیز می‌گوییم: بشو، فوراً هستی پیدا می‌کند (كُنْ فَيَكُنْ). یعنی بشو میشود. مفسر ابن کثیر فرموده است: یعنی فقط یک بار به چیزی امر می‌کنیم و نیاز به تکرار نداریم، فوراً لباس هستی به تن کرده و به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن تأخیر نمی‌کند. (مختصر ۴۱۴/۳).

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٥١﴾

و به راستی همانندتان را نابود کردیم، پس آیا پندپذیری هست؟ (۵۱)
تفسیر :

« وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ » «ما بسیاری همچون شما را به هلاکت رسانده ایم.» «أَشْيَاعَكُمْ»: پیروان شما هم مسیرانشان. مراد امثال و همگون در پیروی از کفر و شرک و معاصی. «أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ» فحوای آیه مبارکه این فهم را میرساند که: سنت الهی در عذاب کافران هم فکر، یکسان است. «فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» این فهم را میرساند که باید از تاریخ عبرت گرفت. یعنی اگر شما طوری تصور میکنید که: جهان هستی مملکت یک خداوند حکیم و عادل نیست بلکه یک مملکت بی صاحب است که در آن هر که هر چه خواهد بکند و هیچ کسی نیست که از او درباره‌ی اعمال اش سؤال کند، پس برای باز کردن چشمانتان تاریخ بشریت پیش روی شما قرار دارد که نشان دهنده‌ی این است که تمام اقوامی که این راه و روش را در پیش گرفته اند، یکی پس از دیگری از بین برده شده و به هلاکت رسیده اند.

وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ ﴿٥٢﴾

و هر عملی که کردند در کتب‌نامه عملشان ثبت است. (۵۲)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«الزُّبُرِ»: کتابها. «فِي الزُّبُرِ» این فهم را می میرساند که هیچ عملی محو و به فراموشی گذاشته نمی شود.

تفسیر :

یعنی هر کاری را که انجام داده اند ، در کتابها و نامه‌های اعمال (با دست فرشتگان مأمور ، ثبت و ضبط و) موجود است .

یادداشت: « الزُّبُرِ » : کتابها (ملاحظه شودآیه : 43 قمر) . مراد نامه‌های اعمال و دوسیه ها کردار و رفتار و گفتار انسان است که توسط فرشتگان مأمور و مراقب ، تحریر و نگاهداری می‌گردد (ملاحظه شود سوره : انفطار / 10 و 11 و 12) .

وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ ﴿٥٣﴾

و هر خرد و بزرگی [در آن] نوشته شده. (۵۳)
تفسیر :

«مُسْتَطَرٌّ»: مکتوب. نوشته شده یعنی: همه چیز از اعمال خلق و سخنان و افعالشان - اعم از کوچک و بزرگ و با ارزش و بی‌ارزش آن ها - در لوح محفوظ نوشته شده است. باید گفت که ثبت اعمال دلگرمی متقین، و دلسردی و خفگان مجرمان و بازدارنده انسان از

کفر و گناه است. طوری که در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به حضرت بی بی عائشه (رض) فرمودند: «ای عائشه! از گناهان ناچیز شمرده شده بپرهیز زیرا برای آن‌ها از جانب خداوند پرسشی است».

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ ﴿٥٤﴾

بی‌گمان پرهیزگاران در باغها و (در جوار) نهرها خواهند بود. (۵۴)

تفسیر :

یعنی پرهیزگاران در میان باغها و جویبارها به سر می‌برند. شیخ قرطبی فرموده است: یعنی رودهای آب و شراب و عسل و شیر در آن جاری است.

فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿٥٥﴾

در مقام و منزلتی راستین، نزد فرمانروای توانا. (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَلِيكٍ»: پادشاه بزرگ.

تفسیر :

«فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ» در مکان و جایگاهی نیکو و مورد رضایت و دلخواه قرار دارند.

بهشت، سراسر صداقت است و ذره‌ای دغلبازی در آن راه ندارد.

«عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» در پیشگاه پروردگاری عظیم و قدرتمند و مسلط قرار دارند که هیچ

چیز او را ناتوان و درمانده نمی‌کند، در پیشگاه پروردگار عالمیان قرار دارند.

بلی هم: پرهیزگاران در میان باغها و جویبارهایند: «در مجلس و قرارگاه صدق» یعنی:

در بهشتی که پسندیده است و سرای کرامت، فضل، جود و احسان پروردگار می‌باشد و

در آن هیچ لغو، بیهوده‌گی و گناهی نیست «نزد فرمانروای توانایند» فرمانروایی که هیچ

چیز او را ناتوان نمی‌کند و بر هر چیز که بخواهد تواناست پس بهشتیان نزد حق تعالی

در مقام و منزلت بس گرامی و شریفی قرار دارند.

الهی ما را از زمره آنان بگرداند و از خیری که نزد اوست به سبب شر و بدی هایمان

محروم نسازد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سورة الرَّحْمَنِ

جزء 27

سورة ی رحمن در مدینه نازل شده دارای هفتاد و هشت آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه :

این سوره بدان جهت «رحمن» نامیده شد که با اسم رحمن که از اسمای حسناى الهی است افتتاح شده است. رحمن مبالغه در رحمت حق تعالی می‌باشد، یعنی او نهایت مهربان است. همچنین این سوره به‌نام «عروس القرآن» نیز نامیده شده زیرا در حدیث شریف مرفوع به روایت علی رضی الله عنه است که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرمودند: «لکل شی عروس و عروس القرآن سورة الرحمن: برای هر چیز عروسی است و عروس قرآن سوره رحمن می‌باشد».

و هر چند در اکثر مصاحف نوشته شده که این سوره تماماً مدنی است ولی چنان‌که امام قرطبی، ابن‌کثیر و جمهور مفسران می‌فرمایند: صحیح‌تر آن است که این سوره تماماً مکی است، به استثنای آیه: «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» که ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: این آیه مدنی است.

در حدیث شریف به روایت ترمذی از جابر رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و سلم نزد اصحاب خود آمدند و سوره «رحمن» را از اول تا آخر برایشان خواندند و اصحاب ساکت بودند پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند: «وقتی در شب دیدار با جن این سوره را بر آنان خواندم، آنان در واکنش خود از شما بهتر بودند زیرا چنان بود که هرگاه من به آیه: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» می‌رسیدم؛ آنها می‌گفتند: لابی‌شء من نعمة ربنا نكذب، فلک الحمد: نه! ما چیزی از نعمت پروردگاران را تکذیب نمی‌کنیم پس خدایا! حمد از آن توست». این حدیث نیز دلیل بر آن است که این سوره مکی است. روایت شده است که قیس بن عاصم منقری به رسول اکرم صلی الله علیه و سلم گفت: «از آنچه که بر تو نازل شده است، بر من بخوان». آن حضرت صلی الله علیه و سلم سوره «رحمن» را بر وی خواندند. گفت: «آن را بر من اعاده کن». رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و آله و سلم قرائت آن را سه بار بر وی اعاده کردند آن‌گاه گفت: «والله إن له لطلاوة، وإن علیه لحلاوة، وأسفله لمغدق، وأعلاه لمثمر، وما يقول هذا بشر، وأنا أشهد أن لا إله إلا الله وأنك رسول الله: به خدا سوگند که این قرآن را زیبایی‌ای است، بی‌گمان بر آن شیرینی‌ای است، پایین آن سیراب‌کننده و بالای آن مثمر و میوه‌دار است و قطعاً بشری بر گفتن چنین سخنی قادر نمی‌باشد پس اینک من گواهی می‌دهم که خدایی جز معبود یگانه نیست و گواهی می‌دهم که تو رسول خدا هستی».

باید متذکر شد که نام «الرَّحْمَنِ» (خداوند رحمان) بعد از نام «الله» وسیع‌ترین و پُر مفهومترین نامی در میان نام‌های پروردگار با عظمت بشمار می‌رود. قابل یادآوری است که «الرَّحْمَنِ» رمزی از رحمت و اسعاه الهی میباشد.

نام «الرَّحْمَنِ» بصورت کل 55 بار در قرآن عظیم الشان ذکر گردیده که از آنجمله 16 بار آن در سوره مریم می‌باشد.

سوره «الرحمن» از جمله سوره‌های مکی بوده و دارای ۷۸ آیه می‌باشد، که در 31 آیه آن با تکرار آیه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟» پسکدام يك از نعمتهای پروردگارتان را منکرید؟». چون تکرار لفظ یا جمله ای مفید تاکید باشد، اما مخالف با فصاحت و بلاغت نمی‌باشد، که در این سوره اگرچه در ظاهر تکرار است، ولی در حقیقت هر جمله ای از آن متعلق به مضمون جدیدی است که مکرر محض نمی‌باشد.

در سوره الرَّحْمَنِ بیشتر موضوعات و مضامین در باره نعمت های دنیوی و آخروی حق تعالی، می باشند، بنابر این نعمت خاصی را ذکر کرده، جمله ای به خاطر متنبه کردن مردم و ترغیب نمودن آنها برای ادای شکر آورده است.

کلمه «تَكْذِبَانِ»: به معنی انکار می‌کنید و نادیده گرفتن آمده است. بدین ترتیب الله تعالی 31 مرتبه از بندگان خویش به طرح سوالی عمیق و دقیق می پردازد. ناگفته نماند که خطاب این آیه مبارکه انس و جن است، یعنی سرپای عالم هستی و از جمله وجود خودتان، نعمتهای خداداد اند. کدامیک از آنها را می‌توانید انکار بکنید؟! این همه نعمت چرا باید وسیله شناخت صاحب نعمت نشود، و حس شکرگزاری را در شما بر نه انگیزد؟!!

پروردگار با عظمت در سوره الرحمن بعد از بیان برخی از نعمتهای این جهانی و آن جهانی و در ضمن گوشه ای از سعادت جنیان و شقاوت دوزخیان، با ذکر مجدد آیه، هوشیار بار گفته و ایشان را به یاد آفریدگارشان می اندازد. شوق طاعت و بندگی را در دلشان افزون می‌کند.

نعمت های الهی در زمین، غیر قابل انکار و تکذیب ناپذیراند، پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟

طوریکه در فوق هم یاد اور شدیم که «رحمان» یکی از صفات پروردگار با عظمت است، مؤرخین در این بابت می مینویسند که: عرب ها قبل از اینکه به دین مقدس اسلام مشرف شوند، پروردگار خویش را به نام «رحمان» می شناختند، ولی در جنب الله «الرحمن» خویش خدایان فرعی دیگری نیز برای پرستش داشتند.

مؤرخین می افزایند که: «رحمان» نام خدای یگانه در برخی مناطق عربستان، از جمله مناطق یمامه و یمن بوده است. در ضمن باید متذکر شد که اهالی وباشندگان قبایلی عربی در منطقه مکه از استعمال این لفظ سخت کراهیت داشتند، و نمی خواستند آنرا در مکالمات روزمره خویش مورد استعمال قرار دهند. حتی مشرکان مکه بدین عقیده بودند که «رحمن» خدای متمایز از الله بوده است، بنابر همین نظریه مشرکان مکه در صلح ویا هم پیمان که با رسول الله صلی الله علیه وسلم بنام حدیبیه در سال 628 بعد از میلاد (ذوالقعدة سال ششم هجری) امضا نمودند، در حین تحریر این پیمان صلح در حین درج بسم الله الرحمن الرحیم در آغاز این عهد نامه مشرکین به عنوان اعتراض به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: ما «رحمان» را نمی‌شناسیم.

(صلح حدیبیه پیمان صلحی است که در منطقه حدیبیه بین مسلمانان و مشرکین قریش برای مدت ده سال انعقاد یافت و در سوره فتح از آن به عنوان فتح المبین یاد آوری گردیده است.)

در محتوای کل سوره «الرحمن» با اعجاز و زیبایی خاصی که پروردگار با عظمت ما زمین و آسمان، بر و بحر را برای استفاده مخلوقات (انس و جن) طور خلق نموده که بتوانند در زندگی خویش از آن مستفید شوند، ولی در اختیار قرار دادن همه ای این نعمت ها برای انسان گوشزد می نماید که: ای انسان فراموش کار به این نعمت های دنیوی نه باید مغرور شد، و فنا این دنیا را نباید فراموش نمود. (در قرآن عظیم الشان بصورت عموم 45 بار کلمه «نیسان» یعنی فراموشی یا از یاد رفتگی به کار رفته که 37 بار متوجه انسان می باشد.)

نباید فراموش کرد که این دنیا با تمام این نعمت ها زوال پذیر است ولی یگانه حیات که ابدی می باشد همان جهان آخرت و بر پای قیامت است که همیشه باقی است، و در آن جهان سعادت از شقاوت و نعمت از نعمت متمایز می‌گردد. در این سوره مبارکه با مفاهیم عالی چنان بیان گردیده است که: عالم هستی از دنیایش گرفته تا آخرتش دارای نظام واحدی است و تمامی اجزا و ابعاد این عالم با اجزا و ابعاد آن عالم مرتبط است. و طوریکه ملاحظه میفرماید پروردگار با عظمت ما از نعمت ها و الای که برای انسان

اعطا گردیده است به تمام تفصیل می پرسد و در ضمن آن به عنوان عتاب امیز سی و یک بار بطور تکراری میفرماید: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟).

مکی و مدنی بودن سوره الرحمن :

جمهور سلف بر آنند که این سوره مکی است (الناسخ والمنسوخ جلد 2 صفحه 20، اتقان جلد 1 صفحه 57). ولی از ابن مسعود، و طبق یک روایت، از ابن عباس مدنی بودن سوره نیز نقل شده است (التحریر والتتویر جلد 27 صفحه 228).

محتوای سوره خصایص سوره های مدنی را دربر دارد، و همچنان روایت ذیل نظر جمهور را تأیید می کند چون قصه جن در مکه بود. (مستدرک جلد 1 صفحه 515). ترمذی و حاکم... با سند حسن (صحیح سنن ترمذی جلد 3 صفحه 112). از جابر نقل کرده اند که گفت: وقتی که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم سوره الرحمن را برای اصحاب خود تلاوت کرد، پس از فراغت از تلاوت آن فرمود: چرا ساکت هستید؟ چنان از شما بهتر پاسخ می گفتند هیچ مرتبه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» را بر آن ها نخواندم مگر اینکه می گفتند: «و لا بشيء من نعمك ربنا نكذب فلک الحمد». (پروردگارا هیچ یک از نعمت های تو را دروغ نمی شماریم و حمد مخصوص تو است.) (سنن ترمذی، جلد 5، صفحه 299). امام قرطبی مفسر کبیر جهان اسلام چند روایتی در مورد اینکه بر مکی بودن سوره «الرحمن» ذکر فرموده است که از آن مکی بودن این سوره مستفاد می شود، از جمله می فرماید: این سوره با الفاظ «الرحمن» آغاز گردیده است که یکی از مصالح آن این است که اهل مکه با نام رحمان از نام های الله تعالی آگاهی نداشتند، بنابر این، می گفتند که: «وما الرحمن» رحمن چه چیزی است؟ لذا برای توجیه آنان، این نام از نام های خداوند متعال انتخاب گردید.

موضوعات مطروحه در سوره :

در این سوره متبرکه بصورت کل بحث زیبایی از رحمت های الهی بعمل آمده است، و در جمله این رحمت های الهی به سه نعمت قیمت بها که برای انسانها اعطا گردیده است، اشاره شده، و این نعمت ها عبارت اند از: قرآن عظیم الشان، خلقت انسان و نعمت بیان. همچنان در این سوره متبرکه: - با زیبایی خاصی در مورد حاکمیت و انضباط و محاسبه دقیق در جهان، - قسط و عدل الهی، - بیدار کردن وجدان انسان ها، - در باره قیامت و کیفیت وقوع آن که با تأسف انسانها در زیادت از موارد آنرا به باد فراموشی می سپارند، بحث دقیق، زیبا و کاملی بعمل آمده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره :

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم؛ این سوره به قول جمهور مفسران، مکی و پس از سوره ی رعد نازل شده، تعداد آیات سوره الرحمن به هفتاد و هشت آیه، تعداد کلمات آن به: 351 کلمه، و تعداد حروف آن به: 683 حرف، و (576) پنج صد و هفتاد و شش نقطه میرسد. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم) (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور همین تفسیر (تفسیر احمد) مطالعه فرمایند.

ارتباط و مناسبت سوره «الرحمن» با سوره قمر :

مناسبت و ارتباط این سوره را با سوره قمر در چند نقطه ذیل چنین جمع بندی و بیان نمود: - این سوره، شرح و تفصیل آیه های پایانی سوره ی قمر است؛ در سوره ی قمر، بیان اجمالی اوصاف تلخ و سخت و ناخوشایند قیامت، خوف و هراس از آتش دوزخ، مجازات گنهگاران، و مزد و مکافات نیکان و توصیف جنت و جنتیان است. این سوره، تفصیل آن اجمال را به بیان گرفته است.

- سوره ی قمر از انواع بلاها، مشکلات و مجازاتهای سنگین ملل گذشته مانند: قوم نوح، صالح، هود و آل فرعون، بحث نمود؛ این سوره از نعمتهای گوناگون دینی و دنیوی - در آفاق و انفس - برای جهانیان بحث بعمل آورده است. سرآغاز این سوره نیز به رحمت فراوان و گسترده و بخشایش وسیع الله سبحان و تعالی و فرود آمدن قرآن، اشاره دارد.

- پایان سوره ی قبل از «ملیک و مقتدر» بودن پروردگار یاد کرد که دارای شکوه و هیمنه و عزت است و این سوره با کلمه بس دل انگیز و بشارت آور «رحمان» و فضل و نعمتهای الله متعال در جهان، بحث خویش را آغاز می کند و رحمانیت خود را 31 بار با عبارت «فبأی آلاء ربکما تکذبان» نشان می دهد و هر بار در فاصله ی قسمتی از نعمتها می آید و آن را تأیید می کند.

محتوای سوره الرحمن :

این سوره به طور کلی بیانگر نعمت های مختلف (معنوی) و (مادی) خداوند است که بر بندگان خود ارزانی داشته، به طوری که می توان نام این سوره را (سوره رحمت) یا سوره نعمت گذاشت و به همین دلیل با نام مبارک «الرحمن» که (رحمت واسعة الهی) را بازگو می کند، آغاز شده و با جلال و اکرام خداوند، پایان یافته است. بنابراین از یک نظر مجموع سوره یک بخش به هم پیوسته پیرامون نعمت های خداوند منان است، و اما از نظر دیگر می توان محتوای آن را به چند بخش تقسیم کرد:

بخش اول: که مقدمه و آغاز سوره مبارکه است از نعمت های بزرگ خلقت، تعلیم و تربیت، حساب و میزان، و سایل رفاهی انسان، و غذاهای روحی و جسمی او سخن می گوید.

بخش دوم: در بخش دوهم سوره مبارکه توضیحی است بر مسأله چگونگی آفرینش انس و جن.

بخش سوم: بخش سوم این سوره بیانگر نشانه ها و آیات خداوند متعال در زمین و آسمان است.

بخش چهارم: در بخش چهارم این سوره از نعمتهای دنیوی فراتر رفته، بحث از نعمت های جهان دیگر بعمل آمده است، که با دقت و ظرافت خاصی نعمت های جنتی اعم از باغ ها، انهار و چشمه ها، میوه ها، همسران زیبا و باوفا و انواع لباسها، قصر ها و خیمه ها توضیحات زیبا و دقیقی داده شده است.

بخش پنجم: در بخش پنجم این سوره اشاره کوتاهی به سرنوشت مجرمان و قسمتی از مجازاتهای دردناک آنها تذکر رفته است. ولی از آنجا که اساس این سوره بر بیان رحمت الهی است در این قسمت توضیح زیادی داده نشده، به عکس نعمتهای بهشتی که به طور مشروح و گسترده آمده است آنچنان که دل های مؤمنان را غرق سرور و امید کرده، غبار غم را از دل بر می دارد، و نهال شوق را در خاطر می نشاند.

ترجمه و تفسیر سوره الرَّحْمَن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده مهربان

الرَّحْمَنُ ﴿١﴾ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ﴿٢﴾

خداوند رحمان (١) (است که) قرآن را تعلیم داد (٢)

تفسیر:

پروردگار با عظمت ما «الرحمن» است پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم مایه رحمت است، «وما ارسلناک الا رحمة للعالمین» قرآن عظیم الشان نیز رحمت است «هدی» و رحمت برای عالم بشریت و مؤمنان می باشد.

نام «رحمان» بعد از نام «الله»، از جمله مشهورترین مفهوم را در میان نامهای پروردگار دارا می باشد. در نام «رحمان» بدین مفهوم اشاره دارد که پروردگار ما دارای دو رحمت است: «رحمت عام» و «رحمت خاص» نام «رحمان» اشاره به «رحمت عام» او است که همگان را شامل می شود و نام «رحیم» اشاره به «رحمت خاص» او که مخصوص اهل ایمان و طاعت است. شاید به همین دلیل، نام «رحمان» بر غیر خدا هرگز اطلاق نمی شود (مگر این که با کلمه «عبد» همراه باشد) ولی وصف «رحیم» به دیگران نیز گفته می شود؛ چرا که هیچ کس دارای رحمت عام جز او نیست، اما رحمت خاص، هر چند به صورت ضعیف، در میان انسان ها و موجودات دیگر نیز وجود دارد. راغب می نویسد که: رحمن کسی که رحمتش به هر چیز وسعت داده و رحیم را کثیر الرحمة معنی کرده است.

ابن اثیر در نهایه در باره کلمه «الرحمن» و «رحیم» می نویسد: رحمن و رحیم هر دو از رحمت مشتق اند مثل ندمان و ندیم و هر دو صیغه مبالغه اند و رحمن از رحیم رساتر است. رحمن اسم خاص خداست، غیر خدا با آن توصیف نمی شود بر خلاف رحیم، رحمن و رحیم برای مبالغه اند و هر دو از رحمت مشتق می باشند جز آن که وزن فعلاً در مبالغه از فعیل رساتر است.

همچنان مفسران مشهور اسلام هر یک محمود بن عمر زمخشری مؤلف تفسیر کشاف و شیخ ناصرالدین عبد الله بیضاوی مؤلف کتاب انوار التنزیل و اسرار التاویل مشهور به بیضاوی میفرمایند که: «رحمان و رحیم»، هر دو را از رحمت گرفته و رحمن را در مبالغه از رحیم رساتر گفته اند.

صاحب تفسیر محمد رشید رضا می فرماید که: رحمن صیغه مبالغه است دلالت بر کثرت دارد و رحیم صفت مشبیه است دلالت بر ثبوت دارد و این دو تأکید هم نیستند بلکه هر یک معنی مستقل دارد.

ولی به صورت کل گفته می توانیم که: «رحمان» و «رحیم»؛ این دو اصطلاح است که از ماده «رحمت» گرفته شده، و مشهور همین است طوری که در فوق هم یاد آور شدیم که «رحمان» کسی است که رحمت اش عام است، و همگان را شامل میشود، در حالیکه «رحیم» به کسی گفته می شود که رحمت اش خاص است، بنابراین رحمانیت خداوند متعال سبب شده است که فیض نعمت اش دوست و دشمن و مؤمن و کافر را شامل شود؛ ولی رحیمیّت او ایجاب می کند که مؤمنان را مشمول مواهب خاصی در دنیا و آخرت قرار دهد که دور افتادگان از خداوند متعال و بی خبران از آن محروم اند.

محمد نسیب الرفاعی در کتاب (مختصر ابن کثیر) در مورد دو کلمه «الرحمن الرحیم» که در این مضمون دعایی (یا رحمان الدنيا و الآخرة و رحیمهما) به کار رفته اند چنین می گوید: «کلمه (رحیمهما) بدین معناست که خداوند با مؤمنان در دنیا مهربان و رحیم است بدلیل آنکه، آنها گوش به فرمان الله داده اند و به آن ایمان آورده اند و اوامر الهی را به انجام رسانده

اند و از محرمات دوری گزیده‌اند. خداوند متعال نیز در مقابل این شکرگذاری مؤمنان، طی طریق ایمان را از روی رحم و مهربان و شفیق است، زیرا که آنها را داخل بهشت مینماید، و این بهشتی که خداوند به مؤمنان عطا می‌نماید و پاداش اعمال صالحی است که آنها در دنیا انجام داده‌اند و پیشاپیش برای خود به عنوان توشه آخرت فرستاده‌اند. پس، مطیع و فرمانبرداری مؤمنان در دنیا در مقابل خداوند، خود رحم و مهربانی‌ای است که خداوند به وسیله عطا کردن نعمت ایمان و هدایت به این انسانها داده است و دخول مؤمنان به بهشت در روز قیامت باز پاداشی و نعمتی است که به سبب رحم و شفقت خداوند شامل حال مؤمنان شده، این معانی کلمه (رحیمهما) است و خداوند خود بهتر می‌داند».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 13) درباره بزرگترین نعمت دنیا و آخرت، نعمت قرآن و آنچه در هستی است (امهات نعم) ، مورد بحث قرار گرفته است .
در آیه اول سوره الرحمن میخوانیم:

«الرحمن» «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» «خَلَقَ الْإِنْسَانَ» «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» «خداوند رحمان (است که) قرآن را تعلیم داد، انسان را بیافرید و سخن گفتن را به او آموخت.
در آیه «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» معنای این نیست که «فَسَّرَ الْقُرْآنَ» به که معنی وضاحت و بیان است ولی هدف در «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» اینست که پروردگار اولاً قرآن را به ما معرفی کرد که:

«القرآن ما هو»؟

چه کسی گفته، چه گونه گفته؟

از کجا نازل شده؟

چه کسی آورده؟

به چه کسی داده؟

وظیفه گیرنده چیست؟

وظیفه ما انسانها در برابر عظمت قرآن چه می باشد؟

مفسرین در تفاسیر خویش می نویسند که طبیعی این می بود که پروردگار اول انسان را خلق کرد و بعد از آن برای او بیان را آموخت ولی در این آیه مبارکه آمده است. این ترتیب طبیعی برهم خورده است. مفسرین در منطق این سخن می نویسند:

علت به هم خوردن ترتیب طبیعی این آیات این است که الله تعالی می‌خواسته عظمت آموزش قرآن را یادآوری کند که اینقدر مهم است که قبل از نعمت خلقت انسان به آن اشاره شده است.

مطابق قاعده ای فن زبان عربی «علم» دو مفعول دارد، یکی علمی که آموخته می شود، دوم انسانی که علم به او تعلیم داده می شود.

در آیه «علم القرآن» اولین مفعول که آموخته می شود، قرآن عظیم الشان ذکر شده است، اما مفعول دوم یعنی کسیکه که به او قرآن تعلیم داده شده است، مذکر نیست، برخی از صحابه فرمودند اند که مراد از آن، کسی است که خداوند متعال بطور مستقیم و بدون واسطه او را تعلیم داده است، یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم که بعداً به واسطه او شامل سایر مخلوقات نیز می باشد. این نیز امکان دارد که چون هدف از تنزیل قرآن کریم، رهنمایی خلق خدا و آموختن اعمال صالح و اخلاق حسنه به آنهاست، بنابراین، مفعول خاصی ذکر نگردید، عدم ذکر مفعول دوم به این عمومیت اشاره دارد.

(مراجعه شود به تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی، سوره الرحمن).

بلی در این هیچگونه شک وجود ندارد که ارزش انسان به تعلیم قرآن است و به عبارت دیگر ارزش انسان به ارتباط او با وحی بستگی دارد.

و می‌دانیم که قرآن کریم هم از جهت اصل آموزش و تعلیم و تربیت مهم است و هم از

جهت محتوا، واضح است که آموزش قرآن کریم، مقدمه معرفت به قرآن و عمل به محتوای آن است.

نکته قابل توجه در اینجا این است که در این آیات «عطف ترتیبی» نیامده چنانچه برخی پنداشته‌اند، و فرموده، «علم القرآن فخلق الانسان» تا ترتیب را برساند و تقدم و تأخری را ثابت کند؛ بلکه این چنین جملات، به خاطر اهمیت قرآن، مقدم و مؤخر شده، و شاید خداوند ترتیبی خاص را اراده نکرده باشد.

بنابراین آنجا که بحث آموزش قرآن است، بر آفرینش انسان مقدم شده است. «علم القرآن، خلق الانسان» اما آنجا که آموزش علوم دیگر مطرح است، آفرینش انسان مقدم شده است. «خلق الانسان من علق... الذی علم بالقلم» (سوره علق- 4-2) این بدان معنی است که قرآن بر انسان شرافت و تقدم دارد.

یعنی فکر و معرفت بر جسم و طبیعت مادی مقدم است و قرآن سرآمد تمام کتاب‌ها و انسان سرآمد تمام مخلوقات است و انسان در سایه فراگیری قرآن به کمال خلقتش دست می‌یابد. اما کلمه «بیان» یک مفهوم وسیعی دارد که گاهی همین «سخن گفتن» از آن اراده می‌شود. ولی اینجا مقصود عام است یعنی به انسان «سخن گفتن» و انواع «استدلالات عقلی و منطقی» را آموخت.

بلی یکی از موارد آن معنای عام، «سخن گفتن» است و البته می‌دانیم که سخن گفتن یکی از پیچیده ترین و مهم‌ترین نعمت‌های الهی است که بسیاری از علوم بشر از همین طریق، نقل و انتقال و رشد می‌یابد و همچنین خود لغات و دستگاه‌های صوتی و نیز زبان‌هایی که در دنیا وجود دارد، اینها همه از نشانه‌های عظمت است.

بنابراین می‌توانیم که کلمه «بیان» بر تمام وسایل بیان است، از زبان گرفته تا خط و کتابت و افهام و تفهیم، همه در آن داخل می‌باشند، و نیز زبان‌های گوناگون ملل جهان و مناطق مختلف و محاورات آنان، از جمله اجزای بیان‌اند.

بصورت کل نتیجه می‌گیریم که قرآن عظیم‌النشان، سرچشمه همه مواهب و وسیله وصول به هر نعمت و بهره‌گیری از تمام نعمت‌های معنوی و مادی است، و جالب این که، بیان نعمت «تعلیم قرآن» را حتی قبل از مسأله «خلقت» انسان و «تعلیم بیان» ذکر کرده.

در این آیات با تمام صراحت بیان شده که پروردگار ما، اولین معلم قرآن عظیم‌النشان است. «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ» و این اشتباه را بصورت قطع رد کرد برخی از انسانها بدین عقیده اند که می‌گویند: قرآن عظیم‌النشان را بشری به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم تعلیم داده است: «يُعَلِّمُهُ بَشَرًا» (سوره نحل 103) همچنان در آیه این حقیقت را برای ما انسانها می‌آموزاند که «قرآن عظیم‌النشان، قابل درک و شناخت برای بشر است.

اهداف آیه: «الرحمن» اسمی است فقط متعلق و مخصوص خداوند متعال است و شایسته نیست، کس دیگری این نام را داشته باشد و در کل هر نامی که مخصوص خداوند متعال است، درست نیست که برای غیر الله به کار برده شود. مثل: الله - خالق - رازق و ...

«الرحیم»: اسم و صفتی برای خداوند بزرگ است، هر چند که خداوند متعال غیر خودش را نیز با این وصف کرده است. «لقد جائکم رسول من أنفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رئوف رحیم» (سوره توبه/128). (قطعاً، برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به هدایت شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان است).

و (السمیع و البصیر) نیز مثل (الرحیم) هستند، همچنانکه خداوند می‌فرماید: «إنا خلقنا الإنسان من نطفة أمشاج نبتليه فجعلناه سمیعا بصیرا» (سوره انسان آیه: 2) (ما انسان را در نطفه‌ای آمیخته آفریدیم تا او را بیازمائیم و وی را شنوا و بینا گردانیم).

این آیه «الرحمن الرحیم» دلیلی بر یکتا بودن خداوند متعال در اسماء و صفات است، یعنی اسماء و صفات خداوند متعال فقط به او تعلق دارند و خاص خداوندند.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ (۳) عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (۴)

انسان را بیافرید (۳) سخن گفتن را به او آموخت (۴)

تفسیر :

در این آیات متبرکه که پروردگار با عظمت ما در جمله همه‌ی مخلوقات، روی زمین به خلقت انسان اشاره نموده، این بدین معنی است که فضیلت خلقت انسان نسبت به همه مخلوقات ذی اهمیت و بیشتر است.

در این آیه متبرکه که این مفهوم را به وضاحت میرساند که الله متعال، خالق انسان است، نه طبیعت بی‌جان که برخی از انسان‌ها بدان معتقد اند «الرَّحْمَنُ ... خَلَقَ الْإِنْسَانَ» و هکذا خلقت انسان، از جمله رحمت الهی می‌میباشد «الرَّحْمَنُ ... خَلَقَ الْإِنْسَانَ» همچنان در این آیه مبارکه تأکید شرافت قرآن کریم نسبت به انسان مقدم می‌باشد. «عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ» و موضوع که آموزش علوم دیگر مطرح بحث است، آفرینش انسان مقدم شده است. «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ... الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (سوره علق 24) ولی با تأکید باید گفت که انسان، در سایه فراگیری قرآن، به کمال خلقتش دست می‌یابد. «عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ»

در آیه متبرکه «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» این مفهوم عالی را می‌رساند که قدرت بیان، که در انسان وجود دارد از جمله رحمت الهی است. و علمی مورد ستایش است که بیان شود.

الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (۵) وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (۶)

آفتاب و ماه با حسابی مقرر در حرکتند (۵) و بته و درخت برای او سجده میکنند (۶)

تفسیر :

در این آیات متبرکه که این مفهوم عالی را برای ما می‌آموزاند که آفتاب ماه و در جمع «حُسْبَانٍ» «حساب منظم، نظم و نظام».

مجموع کره زمین در مسیری و به شکلی و تحت یک نظام خاص، منظم و فوق العاده ای حرکت می‌کنند که خدای تعالی برای آنها مقدر نموده.

و این مفهوم را بیان میدارد که هستی، تسلیم نظامی است که از پیش جانب پروردگار تعیین شده است. و گیاهان و بته‌های زمینی، حیات و رویش خود را مرهون آفتاب و ماه آسمانی‌اند. اما منظور از سجده بته‌ها، گیاه و درخت، خضوع این موجودات است، برای امر خداوند متعال که به امر او از زمین سر بر می‌آورند، و به امر او در چهارچوبی نشو و نما می‌کنند که الله تعالی برایشان مقدر کرده است. از این دقیق‌تر این که این دو موجود رگ و ریشه‌ی خود را برای جذب مواد عنصری، در دل زمین می‌دوانند، و همین خود سجده- آنهاست؛ زیرا با سقوط در زمین اظهار حاجت به همان مبدئی می‌نمایند که حاجت‌شان را برمی‌آورد، و او در حقیقت خدایی است که تربیت‌شان می‌کند.

سجده کردن «نجم» و «شجر» چیست !

نجم: «نجم» چنان که راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید: «أصل النَّجْمِ، الكوكب الطالع، و جمعه نُجُومٌ، و نَجْمٌ، طَلَعٌ، ... و منه شُبَّهَ به طُلُوعُ النَّبَاتِ، ...» (راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، جلد 1، صفحه 791-792، کلمه «نجم».) «نجم» در اصل به معنای ستاره است، و گاه «نجم» به آن بوته گفته می‌شود که برگ و شاخه‌هایش بر زمین فرش می‌گردند، و تنه ندارد، یعنی گیاه بدون ساقه. اساساً این کلمه در اصل به معنای طلوع است، و اگر به این گیاهان (گیاه بدون ساقه) «نجم» می‌گویند؛ بدان جهت است که از زمین سر بر می‌آورند، و اگر به ستاره «نجم» گفته می‌شود، نیز به دلیل طلوع آن است. در این جا (سوره الرحمن) به قرینه «شجر» (درخت) منظور معنای دوم یعنی گیاهان بدون ساقه است. به این ترتیب «نجم» به انواع گیاهان کوچک و خزنده؛ مانند بوته کدو، خیار، خربزه و... می‌گویند.

شجر:

«الشَّجَرُ مِنَ النَّبَاتِ، مَا لَهُ سَاقٌ»، (راغب اصفهانی جلد 1، صفحه 446، کلمه «شجر».)
و الشجر: «ما قام على ساق...» (طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، جلد 6، 173، کلمه «شجر».)

شجر به انواع گیاهان ساقه دار؛ مانند غلات، درختان و ... گفته می‌شود. بنابراین این، اگرچه معنای اصلی نجم همان ستاره است، اما بسیاری از مفسران قرآن با توجه به کنار هم قرار گرفتن «نجم» و «شجر» نجم را به گیاه بدون ساقه (بوته ای) معنا کرده اند.
بعد از ذکر معلومات مختصر کلمات «نجم و شجر» به بررسی دیدگاه مفسران می پردازیم که هدف از سجده نجوم و درختان چیست!

بیشتر مفسران قرآن کریم، پس از معنای نجم به گیاهان بی ساقه، سجده گیاهان و درختان را اطاعت بی چون و چرا از خداوند متعال می دانند. و این اطاعت، همان پیروی از قوانین تکوین و عدم تخلف و سرپیچی از مداری است که خداوند در عالم تکوین برایشان ترسیم کرده است.

برخی از مفسران نیز نجم را حمل بر همان معنای اصلی خود کرده و می گویند؛ نجم آن است که در آسمان است (ستاره) و شجر همان درخت است که در زمین است، و شاید هدف از یاد کردن این دو باهم، بیان دورترین چیزها و نزدیک ترین آنها به ما، در طبیعت بوده باشد، و اینها هر چند در نظر جامد و بی روح به نظر می‌رسند، اما اندازه‌ای از فهم و احساس دارند که آنان را به عبادت پروردگارش دعوت میکند: «وَ إِن مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»؛ (اسراء، 44). و هیچ چیز نیست جز آن که تسبیح گوید به سپاسگزاری از پروردگارش، ولی شما ستایش و تسبیح آنها را در نمی یابید. از آن جا که سجود دلالت بر منتهای خضوع و عبودیت دارد، سجود ستاره و درخت در خاضع بودن آنها نسبت به سنت های الهی مربوط به خود آنها تجلی پیدا می‌کند، چه هیچ ستاره ای را نمی بینیم که از مدار خود انحراف پیدا کند و هیچ درختی را که میوه ای جز میوه خود به بار آورد.

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ﴿٧﴾ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ﴿٨﴾ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ﴿٩﴾

و آسمان را برافراشت، و ترازوی (عدالت) را برقرار کرد. (۷) تا در وزن حق تلفی نکنید (۸) وزن کردن را به عدالت رعایت کنید و کم فروشی مکنید (۹)

تفسیر:

پروردگار با عظمت ما ستارگان را نسبت به زمین بلند قرار داد است، و این چیزی تصادفی هم نیست که جایگاه آسمان و (ستاره گان) نسبت به زمین در جای بلندی قرار گیرد. بلند قرار گرفتن آسمان و حجم و اندازه و فاصله ستارگان، از جمله رحمت های حکیمانه الهی است.

از جانب دیگر پروردگار با عظمت ما برای ما انسانها می آموزاند که ترازو (میزان) و وسیله سنجش باید عادلانه باشد. «وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ» همان طوریکه اشاره بعمل آمد نظام هستی بر پایه میزان است. پس زندگی ما نیز باید بر مدار میزان باشد.

«وَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ» (در سنجش و میزان نباید تجاوز صورت گیرد.) و واضح است که راه رسیدن به عدالت اجتماعی، عمل به قرآن عظیم الشان و احادیث نبوی است «عَلَّمَ الْقُرْآنَ... أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ»

در کارها، نه افراط «أَلَّا تَطْغَوْا» و نه تفریط. «لَا تُخْسِرُوا» قرآن عظیم الشان در سوره هود آیه 85 می فرماید: «وَ يَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» «و ای قوم من! پیمانها و وزن را با عدالت، تمام

دهید! و بر اشیاء (واجناس) مردم، عیب نگذارید و از حق آنان نگاهید و در زمین به فساد نکوشید.»

وسیلهٔ سنجش اشیاء را میزان (ترازو) گویند، و هدف قرآن عظیم الشان در آیه فوق که اشاره به میزان آمده اشاره به هر چیزی است که با آن وزن و سنجش شود اعم از اینکه قول باشد یا فعل و یا ترازوی متداول، که جمع آن موازین است، اصطلاح «میزان» نه بار، و کلمه «موازین» بصورت جمع هفت بار در قرآن عظیم الشان بیان گردیده است. در آیه «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ» «و آسمان را بر افراشت، میزان و قانون (در آن) گذاشت. هدف از میزان همان تنظیم امور زمین و آسمان است که بر اساس آن، تعادل به وجود آمده و اساس خلقت بر پا مانده است.

میزان عمل در آخرت :

در اینکه الله تعالی در روز قیامت اعمال بندگان را با وسایل خواهد سنجید جای هیچگونه شکی و شبهه نیست اما اینکه ماهیت این وسایل چگونه خواهد بود، تفصیل آن در قرآن عظیم الشان و احادیثی نبوی بیان یافته، طوریکه در (آیات 8 و 9 سوره اعراف) آمده است: «وَالْوِزْنَ بِيَوْمِئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿8﴾ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يِظْلُمُونَ ﴿9﴾» (اعراف/ 8-9)

«وزن کردن (اعمال، و سنجش ارزش آنها) در آن روز، حق است! کسانی که میزانهای (عمل) آنها سنگین است، همان رستگار اند! و کسانی که میزانهای (عمل) آنها سبک است، افرادی هستند که سرمایه وجود خود را، بخاطر ظلم و ستمی که نسبت به آیات ما می‌کردند، از دست داده‌اند.»

آیه یاد شده اثبات می‌کند که برای نیک و بد اعمال وزنی هست و منظور از «وزن» سنگینی اعمال است در عین حال این سنگینی، سنگینی اضافی و نسبی است به این معنی که حسنات باعث ثقل میزان و سنیات باعث سبکی و خفت آن است نه اینکه هم حسنات دارای سنگینی باشد و هم سنیات، آن وقت این دو سنگین با هم سنجیده شود هر کدام بیشتر شد بر طبق آن حکم شود، اگر حسنات سنگین‌تر بود به نعمتهای بهشتی و اگر سنیات سنگین‌تر بود به دوزخ جزا داده شود.

برخی از مفسرین در باره «میزان» می‌نویسند که جمله «أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ» «تَطْغَوْا» از طغیان مشتق است که به معنای ظلم و بی انصافی است، و مراد آن است که خداوند متعال میزان را بدین جهت بر قرار کرده است که شما در وزن کردن با کمی و بیشی، مرتکب ظلم و ستم نشوید.

اصول و قوانین محکمه روز قیامت :

محکمه روز قیامت دارای اصول و قوانین خاصی خویش می‌باشد که برخی از این اصول و لواحق مطابق ارشادات قرآنی عبارتند از:

1- فیصله دوسیه بطور سری نمی‌باشد:

بررسی دوسیه در این روز بطور علنی صورت خواهد گرفت، طوریکه در: (آیه: 13 سوره الاسراء) «وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا» (و عمل نامه هر شخص را در گردنش بسته‌ایم و روز قیامت برای او نوشته‌ای بیرون آوریم که آن را در برابر خود باز نموده می‌بیند).

2- تدویر محکمه بطور دقیق و تحت تدابیر شدید صورت خواهد گرفت:

این بدین معنی است شخصیکه برای اجرای حکم محکمه حاضر می‌گردد، همه به معیتی دوفرد فرشته همراه خواهد بود، طوریکه پروردگار با عظمت ما در (آیه 21 سوره ق) میفرماید: «وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ». (و هر شخص که (به صحنه قیامت) می‌آید، با او دو فرشته است که یکی او را به جلو سوق می‌دهد و دیگری شاهد اوست. (به

او گفته می‌شود: همانا از این صحنه در غفلتی (عمیق) بودی، پس پرده (غفلت) تو را کنار زدیم و امروز چشمت تیزبین شده است. و باز میفرماید: «وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدِيَّ عَتِيدٌ» (آیه 23 سوره ق) (و (فرشته) همراه او گوید: اینک (نامه اعمال او) نزد من آماده است. «أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ» (آیه 24 سوره ق) و آیه (25 سوره ق) «مَنَاعَ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ» (خداوند به دو فرشته سائق و شهید خطاب می‌کند: هر کفرپیشه لجوج را به دوزخ افکنید. (آن که) سخت مانع خیر است و متجاوز و شبیه افکن. هکذا در (آیه 26 سوره ق) می‌فرماید: «الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ» (آنکه با الله یگانه، معبود دیگری قرارداد، پس او را در عذاب سخت بیفکنید.

3- بی عدالتی در محکمه جای ندارد:

در محکمه عدلی الهی در روز قیامت، بی عدالتی محال است، و جای برای بی عدالتی وجود نخواهد داشت طوریکه پروردگار با عظمت ما در (آیه 29 سوره ق) میفرماید: «وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ». (و من هرگز به بندگان ظلم نمیکنم.)

4- ضرورت به داشتن وکیل مدافع نیست:

اولتر از همه تصور ما در بخش از موارد آخرت در مقایسه و مقارنه به مسایل و فهم دنیوی است. این مقارنه تصادفی هم نیست، چون الله تعالی برای فهم مسایل دینی در موارد زیاد مثال های آورده که تا آنرا برای فهم ما آسانتر سازد. از جمله درباره دست، الله تعالی صحبت دارد که درین جا منظور این دست نیست که ما انسانها آنرا میشناسیم. در تعبیر مقدس اسلامی از سخن زدن و گپ زدن دست سخن میگوید که درین صورت ماتصور داشتن دهن و زبان برای دست را در ذهن مجسم میسازیم، در حالیکه این تصور ما غیر دقیق است و برای گپ زدن به امر الهی ضرورت به دهن و زبان نیست. به این ترتیب به عدلی الهی به آن پروسیجر و مفردات تأمین عدالت دنیوی نیست.

در محکمه روز قیامت ضرورت نیست که شخص برای خود وکیل مدافع داشته باشد، بلکه هر شخص بدون وکیل مدافع به جواب سوالات که برایش مواجه می شود می پردازد، طوریکه پروردگار با عظمت ما در (آیه 14 سوره اسراء) میفرماید: «أَفَرَأَى كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» (در قیامت به شخص گفته می شود) کتابت را بخوان، کافی است که امروز، خودت حسابگر خویش باشی.)

در احادیثی نبوی و روایات اسلام توصیه های اکید همین است، که انسان پیش از قیامت، باید به حساب کار خود رسیدگی کند. زیر اینگونه محاسبه ها، زمینه ی بیداری انسان را تقویت می بخشد.

در حدیثی از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است که میفرماید: «حاسب نفسك قبل ان تحاسب فانه اهون لحسابك غدا» (با خود محاسبه کن قبل از اینکه با تو محاسبه صورت گیرد. این عمل کار بازپرسی و محاسبه ترا آسانتر می سازد.)

همچنان در این مورد حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه با زیبایی خاصی میفرماید: «حاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا ووزنوا أعمالكم قبل أن توزنوا.» یعنی: «خویش را حسابرسی نمایید قبل از آنکه مورد محاسبه قرار گیرید و اعمالتان را بسنجید پیش از آن که سنجیده شوید.»

5- رشوت و واسطه غیرممکن است :

با صراحت باید گفت که در روز محکمه عدل الهی، نه رشوت فرصت و چلش دارد و نه هم واسطه، نه دارایی بدرد می خورد و نه اولاد به صورت مستقیم برای انسان فایده می رساند. طوریکه پروردگار با عظمت ما در (آیات 88 و 89 سوره الشعراء) میفرماید: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ» (آن روزی که اموال، (یعنی نیروی مادی) و اولاد، (یعنی نیروی

انسانی، به کسی) سودی نمی‌رساند. «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (بلکه تنها کسی (نجات پیدا می‌کند) که با قلب سالم (از مریضی کفر و نفاق و ریا) به پیشگاه الله تعالی آمده باشد.)
6- تشابه نام‌ها هم نخواهد بود :

در محکمه عدل الهی در ذکر نام‌ها اشتباه بعمل نمی‌آید، یعنی اینکه هرکس دوسیه خویش را بدست خود خواهد گرفت، طوریکه در آیه (64 سوره مریم) آمده است:
«وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (ما (فرشتگان) جز به فرمان پروردگار تو نازل نمی‌شویم؛ آنچه پیش روی ما (در آینده) و آنچه پشت سر ما (در گذشته) و آنچه میان این دو قرار دارد از اوست و پروردگار تو فراموش کار نیست.)

7- فیصله محکمه تسلیم خود شخص میشود :

در محکمه الهی فیصله نامه مربوط خود شخص می‌گردد، و به کسی دیگر داده نمی‌شود، طوریکه در آیات (19 الی 24 سوره الحاقه) می‌فرماید: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُوا كِتَابِيَّةً (19) إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةً (20) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (21) فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (22) فَطُوفُهَا دَائِمَةٌ (23) كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ (24)» (پس هر کس که عمل نامه اش به دست راستش داده شود، (شادی کنان) می‌گوید: ببینید کتاب مرا بخوانید. من می‌دانستم که با حساب خودم رو به رو خواهم شد. پس او در زندگی رضایت بخشی است. در بهشتی برین که میوه‌هایش در دسترس است. به خاطر اعمالی که در دوران گذشته انجام داده‌اید، بخورید و بیاشامید و گوارایتان باد.)

8- فیصله‌ها حضوری بوده و غائبانه نمی‌باشد:

در محکمه روز قیامت فیصله در حضور شخص صورت می‌گیرد. حکم و فیصله غائبانه صادر نمی‌شود. طوریکه در (آیه 32 سوره یس) آمده است: «وَأِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخَضَّرُونَ» (و نیستند آنان مگر این‌که همگان نزد ما حاضر می‌شوند.)

9- دوسیه‌ها استیناف طلب نخواهد بود :

طوریکه در (آیات 28 و 29 سوره ق) آمده است: «قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعْدِ (28) مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (29)» (خداوند متعال می‌فرماید: نزد من با یکدیگر مشاجره نکنید، من پیش از این وعده عذاب را به شما داده بودم. هدایت (فرستادن کفار در دوزخ) نزد من تغییر نمی‌یابد و من هرگز به بندگانم، ستم نمی‌کنم.)

10- ضرورت به شاهدان اضافی نیست :

در محاکم دینوی قانون طوری است که وقتی شاهد به محکمه عدل می‌آید، آن چیزی را که با حواس خویش دیده و شنیده بیان می‌کند نه آن چیزی را که گمان کرده و حدس می‌زند. در محکمه عدل الهی ضرورت به شاهدان اضافی دیده نمی‌شود: طوریکه (آیه 24 سوره نور) می‌فرماید: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (این آن روزی است که زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان، علیه آنان به آنچه انجام داده‌اند شهادت می‌دهند.)
موضوع اینکه اعضای بدن در قیامت شهادت می‌دهند، بارها در قرآن کریم مطرح شده است، طوریکه در سوره‌ی فصلت آیه (20) می‌خوانیم: «حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (هنگامی که به دوزخ رسند، گوش و چشم و پوست بدن آنان به گناهایی که انجام داده‌اند، شهادت دهند.)

همچنان در سوره‌ی یس (آیه 65) می‌خوانیم: «الْيَوْمَ نَحْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (در آن روز بر دهان کافران مهر خموشی زبیم و دست‌هایشان با ما سخن گویند و پاهایشان به آنچه کرده‌اند شهادت دهند.)

شهادت فرشتگان رقیب عتید: همچنان در این روز دوفرشته بر بنیاد حکم قرآنی امور شهادت را انجام می‌دهند: طوریکه در (آیات 18 و 20 سوره ق) می‌فرماید: «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا

لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ... وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ» هیچ سخنی و کاری را به لفظ در نمی‌آورد و انجام نمی‌دهد، مگر اینکه مراقبی آماده نزد او آن را ضبط می‌کند... و هر کسی می‌آید در حالیکه با او سوق دهنده و شهادت دهنده‌ای است. که شهادت دهندگان می‌تواند همان فرشته رقیب و عتیدی باشد که همراه انسان است.

11- دوسیه‌ها به فراموش سپرده نمی‌شوند :

طوریکه در (آیه: 6 سوره مجادله می‌خوانیم: «يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (روزی که خداوند متعال همه آنان را برانگیزد تا به آنچه انجام داده‌اند، آگاه سازد. (اعمالی که) خداوند تماماً شمارش کرده و آنها فراموش نموده‌اند و خدا بر هر چیز شاهد و گواه است.)

12- اعمال بطور دقیق و زره، زره بررسی می‌شود :

طوریکه در (آیه: 47 سوره انبیاء) می‌فرماید: «وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ» (و ما برای روز قیامت، ترازوهای عدل برپا خواهیم کرد، پس (در آن روز) هیچ ظلمی به احدی صورت نخواهد گرفت، و اگر (عملی) به اندازه دانه‌ی خردلی (هم) باشد، ما آن را (برای محاسبه) خواهیم آورد و (همین قدر در دقت محاسبات) کافی است که ما حسابرس باشیم.) «خَرْدَلٍ» نام بته ای است که دانه‌های بسیار ریز سیاه دارد و در کوچکی و حقارت، ضرب المثل شده است «میزان» به معنای وسیله‌ی سنجش، بارها در قرآن مجید مطرح شده و مورد تأکید الله متعال قرار گرفته است. ناگفته نباید گذاشت که: سنجش هر چیزی با وسیله‌ای متناسب با آن صورت می‌گیرد. بطور مثال برای اندازه گیری درجه حرارت وسیله داریم بنام ترمومتر، برای سنجش فشار هوا، وسیله داریم هوا سنج، برای اندازه گیری طول و عرض اشیاء، وسیله ای داریم بنام متر، برای سنجش وزن اشیاء، وسیله داریم بنام کیلو و غیره که مورد محاسبه می‌گردد. بدیهی است که برای سنجیدن انسان و اعمال او نیز از وسیله‌ای متناسب با او که همان انسان کامل است و اعمال را انجام داده است مورد سنجش قرار می‌گیرد.

معنای وزن اعمال در قیامت :

معنای وزن اعمال در قیامت، تطبیق اعمال است بر حق، به این معنی هر شخصی پاداش نیکش به مقدار حقی است که عمل مشتمل بر آن است و در نتیجه اگر اعمال شخصی، شامل هیچ مقداری از حق نباشد از عملش جز هلاکت و عقاب بهره و ثمری عایدش نمی‌شود.

در قیامت، هیچ میزانی برای اعمال کافران برپا نمی‌شود :

قابل تذکر است که در قیامت هیچ میزانی برای اعمال کافران انعقاد نمی‌یابد: طوریکه در (آیه 105 سوره کهف) می‌خوانیم: «أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنّاً» «آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند به همین جهت، اعمالشان حبط و نابود شد از این رو، روز قیامت، میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد.»

عبارت «فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنّاً» فرع بر حبط و ضایع شدن اعمال است به دلیل اینکه سنجش و وزن در روز قیامت به سنگینی حسنات است و با حبط عمل دیگر سنگینی باقی نمی‌ماند و در نتیجه وزن کردن معنا ندارد.

به عبارتی دیگر توزین و سنجش مربوط به جایی است که چیزی در بساط باشد کافران که چیزی در بساط ندارند چگونه توزین و سنجشی داشته باشند.

وَالْأَرْضِ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ ﴿١٠﴾ فِيهَا فَكَّهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ ﴿١١﴾ وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ ﴿١٢﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٣﴾

و (خداوند) زمین را برای مخلوقات (خود) نهاد (۱۰) در آن میوه ها (گوناگون) و درخت خرمای شگوفه دار است (۱۱) و دانه های پوست دار و گیاهان خوشبوست (۱۲) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۱۳)

تفسیر :

«الأرض»:

ابن منظور، محمدبن مكرم در قاموس لسان العرب، جلد هفتم صفحه 112 مینویسد: «ارض» به معنای آن چیزی است که مردم بر آن زندگی میکنند، و برخی بدین عقیده اند «ارض» به معنای آنچه که پائین و مقابل آسمان قرار دارد. ابن منظور، لسان العرب، طبع، بیروت، سال ۱۴۱۴ق، کلمه «ارض» 461 بار در قرآن عظیم الشان به طور مفرد ذکر شده است، صرف در سوره طلاق آیه 12 به لفظ مفرد اراده جمع شده که هدف آن آیه هفت آسمان است: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» (الله آن ذاتی است که هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آنها).

«أَنَام»:

«أَنَام» «مردمان».

شیخ علامه بیضاوی مفسر بزرگ جهان اسلام «أَنَام» را ذی روح (صاحب روح) ترجمه کرده است، و ظاهر آن است، که هدف از «أَنَام» در این آیه جن و انس می باشند، زیرا تمام ذی روحها تنها این دوگروه مکلف و مامور به احکام شرع میباشند، و در این سوره این دو گروه مورد خطاب قرار گرفته اند.

«فَاكِهَةٌ» شامل همه میوه ها میشود.

و «رِيحَان» به هر گیاه خوشبو اطلاق میشود، ولی مفسر بزرگ اسلام ابن عباس «رِيحَان» را در این آیه به رزق تفسیر نموده است. «كَمَا يُقَالُ خَرَجْتَ أَطْلُبُ رِيحَانَ اللَّهِ» یعنی من جهت کسب رزق خدا بیرون آمده ام.

«اِكْمَام» جمع «كَم» به معنای پوششی است که میوه را در برمی گیرد،

«حَب» به معنای دانه «عَصْف» به معنای برگها و اجزایی است که از گیاه جدا می شود، و یا «دارای قشروپوسته، دارندهی برگ».

«الرِّيْحَانُ» «گیاهان خوشبو، ریحان».

«الْأَاء» جمع «الی» به معنای نعمت ها است.

- در آیات متبرکه یک مفهوم عالی برای فهم انسانها مورد بحث قرار گرفته است و آن اینست که تمام هستی توسط یک مدیر خاصی رهبری و هدایت میشود.

و با اعجاز خاصی میفرماید که زمین و مافیها آن برای استفاده همه موجودات زمینی و از آن جمله انسان است.

میوه از جمله نعمت های است که نقش مهمی در تغذیه انسان را دارا می باشد که از آن جمله ارزش تغذیتی خرما نسبت به سایر میوهها بیشتر است.

پروردگار با عظمت نه تنها نعمت میوه را یاد آوری نموده، بلکه می فرماید که حتی پوست و غلاف میوه از جمله نعمت های الهی می باشند «وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ» و هكذا بوی و خوش بوی گیاهان نیز از جمله از نعمت های الهی به شمار می رود «وَ الرِّيْحَانُ» بناءً به انسان و جن که مسؤول مکلف و بهره مند از نعمت های زمین است، خطاب نموده می فرماید که آگاه باشند که تکذیب آیات الهی، سرزنش را به دنبال دارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (14 الی 30) بحث مؤجز ببری از نعمتها و فناپذیری تمام نعمتهای دنیوی و ماندگاری ذات پروردگار، بعمل آمده است

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ ﴿١٤﴾ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّنْ

نَارٍ ﴿١٥﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٦﴾

انسان را از گل خشکیده ای چون سفال بیافرید (۱۴) و جن را از شعله ای از آتش آفرید (۱۵) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات : «الفخار» «سفال».

تفسیر:

قبل از اینکه بحث خویش را در باره خلقت آغاز نمایم، لازم می دانم در روشنایی قرآن عظیم الشأن در مورد آفرینش زمین مطالب را بعرض برسانم و بعداً در مورد داستان خلقت معلومات را ارایه بدارم: پروردگار با عظمت ما در (آیات 9 الی 12 سوره فصلت) میفرماید: «قُلْ أُنْتُكُم لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَاداً ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ (9) وَجَعَلَ فِيهَا رُوسِيَّ مِنْ فَوْقِهَا وَبَرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلْسَّائِلِينَ (10) ثُمَّ أَسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ أَنْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَنْتَيْنَا طَائِعِينَ (11) فَفَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظاً ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (12)» «بگو: آیا شما به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کافر می شوید، و برای او همتیانی قرار می دهید؟! او پروردگار جهانیان است و در آن (زمین) کوهها را از فرازش پدید آورد، و در آن برکت داد، و خوراک (و رزق، اهل) آن را مقدر (و معین) فرمود، (اینها همه) در چهار روز بود، (بنابراین) برای سؤال کنندگان (واضح) و روشن گردید. سپس به سوی آسمان متوجه شد، در حالیکه بصورت دود بود، پس به آن و به زمین فرمود: خواسته یا ناخواسته بیایید، گفتند: به دل خواه آمدیم، پس آنها را (به صورت) هفت آسمان در دو روز ساخت، و در هر آسمانی کار (و تدبیر) آن (آسمان) را وحی کرد، و آسمان دنیا را با چراغ هایی (ستارگان) بیاراستیم (و از شیاطین) حفظ کردیم، این است تقدیر (خداوند) پیروزمند دانا».

سبحان الله! خداوند متعال میفرماید وقتی زمین را ساختیم، کوهها را بر روی آن قرار دادیم. در مسند امام احمد بن حنبل، روایتی داریم که خداوند وقتی زمین را ساخت، به لرزش افتاد و به وسیلهی کوهها، زمین محکم گردانیده شد.

در قرآن عظیم الشأن هم از لفظ «اوتاد» استفاده می کند، یعنی کوهها مانند میخ اند.

فرشتگان از خداوند می پرسند:

خداوند آیا از کوه محکم تر هم داریم؟

خداوند می فرماید:

بله از کوه محکمتر آهن است،

گفتند: از آن محکمتر چی؟

گفت بله از آن محکمتر آتش است،

گفتند: از آن چی؟

فرمود: بله آب آتش را خاموش می کند.

گفتند: از آب چی؟

گفت: مؤمنی که صدقه ای را در راه الله می دهد به نحوی که دست چپش از دست راستش

که صدقه می دهد با خبر نشود.

این از همه محکمتر است!

«عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَمَّا خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَرْضَ، جَعَلَتْ تَمِيدٌ، فَخَلَقَ الْجِبَالَ، فَأَلْقَاهَا عَلَيْهَا فَاسْتَقَرَّتْ، فَتَعَجَّبَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ خَلْقِ الْجِبَالِ، فَقَالَتْ: يَا رَبِّ، هَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الْجِبَالِ؟ قَالَ: نَعَمْ، الْحَدِيدُ. قَالَتْ: يَا رَبِّ، هَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ النَّارِ؟ قَالَ: نَعَمْ، الْمَاءُ. قَالَتْ: يَا رَبِّ، هَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الْمَاءِ؟ قَالَ: نَعَمْ، الرِّيحُ. قَالَتْ: يَا رَبِّ، هَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الرِّيحِ؟ قَالَ: نَعَمْ، ابْنُ آدَمَ يَتَصَدَّقُ بِبِمِينِهِ يُخْفِيهَا مِنْ شِمَالِهِ». (مسند أحمد: 11805).

بعد از اینکه پروردگار با عظمت زمین را خلق نمود، کوهها را بروی زمین قرار داد و همه ما محتاج که برای زندگی انسان ضروری و لازمی خلق نمود، سپس انسان را خلیفه این سر زمین تعیین نمود.

طوریکه قرآن عظیم الشان در باره داستان خلقت انسان پیر (آیه 30 سوره البقره) میفرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿30﴾» «و (بیاد بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی قرار خواهم داد.

گفتند: آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که در آن فساد و خونریزی کند؟

ما تسبیح و حمد تو را به جا می‌آوریم و تو را تقدیس می‌کنیم.

پروردگار فرمود: یقیناً من می‌دانم آنچه را که شما نمی‌دانید.»

برخی از علماء در تفسیر این آیه مبارکه تأویلات مختلفی را به عمل می‌آورند و حتی می‌نویسند که از فهم این آیه طوری فهمیده می‌شود که: قبل از آدم موجوداتی بودند به نام «بشر» که خونریزی می‌کردند و ملایک با قیاس بر آنها درباره‌ی وجود انسان بر زمین، با هم سخن گفتند.

در تفسیر این آیه چندین تفسیر را مفسرین کرام بیان داشته‌اند که از جمله: اینکه قبل از آدم جنیان بر روی کره‌ی زمین بودند و فساد می‌کردند.

و یا اینکه: فرشتگان می‌دانستند خلیفه یعنی کسی که امر به عدل می‌کند و امر به عدل زمانی انجام می‌پذیرد که فساد و ظلمی باشد.

و یا اینکه خداوند متعال خودش به ملائکه فرموده که موجودی خلق می‌کنم که به عبادت من بر روی کره‌ی ارضی می‌پردازد، ولی با این وجود عده‌ای از آنها فساد هم می‌کنند که این تفسیر صحابه و تابعین است، تفسیر قتاده و ابن عباس و ابن مسعود و... که می‌گویند الله تعالی خودش به ملائکه در باره‌ی انسان فرموده است و از قبل به آنها آگاهی داده است. (مراجعه شود به رساله: چگونه خلقت آغاز شد؟ اولین انسان چگونه آفریده شد؟ نوشته‌ی ماموستا بهروز عزیزی (سنبله) 1396 ه. ش - ذوالحجّة 1438 ه. ق)

ملائکه تعجب می‌کنند و می‌گویند خداوند اگر برای عبادت خلق‌شان می‌کند ما که تو را تسبیح می‌کنیم و در عین حال گناهی را هم مرتکب نمی‌شویم، پس بگذار تنها ما باشیم و خداوند متعال در جواب‌شان می‌فرماید: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

خلقت بشر یا انسان :

کلمه‌ی «بشر» هم، در قرآن کریم به معنای «آدم یا انسان» ذکر شده است. «بشر» هم نام دیگری برای همین انسان است که در باره‌ی آن امام راغب اصفهانی می‌فرماید: «بشر یا بشره یعنی ظاهر اصلی پوست خارجی و «آدم» هم به معنای باطن پوست است و بدین خاطر به انسان بشر می‌گویند که ظاهرش به طور کامل از پشم و مو پوشیده نشده است، و اینکه چرا به او آدم می‌گویند، می‌گوییم این یا از «آدم» گرفته شده که به معنای پوست است و یا از «آدمه» گرفته شده است که به معنای گندمگون بودن است، که در آن مثلاً رنگ حضرت آدم گندمگون یا همان سبزه بوده است. ولی تفسیر صحیح این است که چون آدم از خاک سرزمین است، اسمش از «آدم» گرفته شده و نام او را آدم گذاشته‌اند.

خواننده محترم !

در این جای شک نیست که الله تعالی، بدیع السموات و الارض است، خالق لایزال ذاتی است، که بدون هیچ نمونه‌ی از پیش ساخته شده‌ای، به ابداع و آفرینش آسمان‌ها و زمین پرداخته است، تا انسان خلیفه‌ی این سرزمین شود.

خلیفه :

خلیفه را علماء به دو معنا آورده‌اند، یکی اینکه یعنی حکم فرمانروایی و توانایی استفاده از تمام چیزهایی را که بر روی کره‌ی زمین است به این انسان داده است، یعنی انسان به

عنوان خلیفه‌ی خداوند به سیر و سلوک و تصرف در کره‌ی زمین می‌پردازد و خداوند متعال (پادشاه دایم هم، خودش موجود است و بر همه چیز این آدمی ناظر است. و معنی دوم اینکه: خلیفه به معنای مرگ یک انسان و جانشین شدن دیگری به جای او که این مختص این کره‌ی خاکی است.

خلقت اولین انسان :

قرآن عظیم الشان در مورد اینکه اولین انسان چگونه خلق شده در (آیه 5 سوره الحج) با زیبای خاص می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ» «ای مردم! اگر از برانگیخته شدن در شک هستید، پس (به این نکته دقت کنید: همانا ما شما را از خاک آفریدیم».

و در (آیه 7 سوره السجده) می‌فرماید: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِينٍ» «(همان) کسی که هر چه را آفرید به نیکوترین (وجه) آفرید، و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد». یعنی پس از آفرینش و خلقت همه چیز، انسان را از خاک آفرید و خاک را تبدیل به گل کرد! «فَاسْتَفْتِهِمْ أَهَمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَن خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّن طِينٍ لَّازِبٍ» (سوره الصافات: 11) «پس (ای پیامبر) از آن‌ها بپرس که آیا آفرینش آن‌ها سخت‌تر است، یا (آفرینش) آنچه ما آفریده‌ایم، ما آن‌ها را از گل چسبنده‌ای آفریدیم».

و یا طوریکه در (آیه 14 سوره الرحمن) خواندیم «خَلَقَ الْإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ» «انسان را از گل خشکیده‌ای چون سفال آفرید».

انسان به اساس حکم قرآنی که (در آیه 5 سوره حج) بیان شده است، در آغاز آفرینش خاک بوده طوریکه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» (ای مردم، اگر شما در (روز قیامت و قدرت الله بر) بعث مردگان شک و ریبی دارید (برای رفع شک خود بدین دلیل توجه کنید که) ما شما را اول از خاک آفریدیم آن گاه از اب نطفه، آن گاه از خون بسته، آنگاه از پاره‌ای گوشت با آفرینشی تمام و ناتمام، تا (در این انتقال و تحولات قدرت خود را) بر شما آشکار سازیم و (از نطفه‌ها) آنچه را مشیت ما تعلق گیرد در رحمها قرار می‌بخشیم تا به وقتی معین، آن گاه شما را به صورت طفلی (چون گوهر از صدف رحم) بیرون آریم تا (زیست کرده و) سپس به حد بلوغ و رشد خود برسید و برخی از شما (در این بین) بمیرد و برخی به سن پیری و دوران ضعف و ناتوانی رسد تا آنجا که پس از دانش و هوش چیزی نداند و هیچ فهم نکند، و (دلیل دیگر از ادله قدرت خداوند بر معاد آن که) زمین را بنگری وقتی خشک و بی‌گیاه باشد آن گاه چون باران بر آن فرو باریم سبز و خرم شود و (تخم‌ها در آن) نمو کند و از هر نوع گیاه زیبا برویاند.

همچنان اینکه سپس با آب آمیخته شده است و به صورت گل در آمده است: طوریکه در (آیه 2 سوره انعام) می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِن طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ» (او کسی است که شما را از گل آفرید، پس از آن اجلی را (برای زندگی شما در دنیا) قرار داد و اجلی معین (که مربوط به آخرت یا غیر قابل تغییر در دنیا است) نزد اوست. پس (با وجود این) شما شك و شبهه می‌کنید؟)

و هكذا بعد انرا به صورت گل بدبو یا لجن تغییر شکل داده: طوریکه (در آیه 28 سوره حجر) می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّن حَمَآ مَسْنُونٍ» (و (یاد کن) آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من بشری را از گلی خشک سیاه و بدبو شده خلق می‌کنم.)

و سپس حالت چسبندگی پیدا کرده است: طوریکه در (آیه 11 سوره صافات) «فَاسْتَفْتِهِمْ أَ هُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَن خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّن طِينٍ لَّازِبٍ» (پس از آنان نظر بخواه که آفرینش

آنان سخت‌تر است یا کسانی که ما (در آسمان‌ها و زمین) آفریدیم؟ ما آنان را از گلی چسبیده آفریدیم) و بعد و بعد گِل خشکیده و سفال گونه‌ای شده است، طوری که (آیه 14 سوره الرحمن) بدان اشاره نمودیم: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ» در واقع صلصال یعنی: گِل خشکیده‌ای که با زدن به آن، صدا میدهد.

از جمله در (آیات: 26 و 27 و 33 سوره حجر) آمده است: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» (26) (و همانا ما انسان را از گلی خشک، از گلی سیاه متغیر و پو گرفته، آفریدیم.) و «وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ» (27) (و قبل از انسان، جن را از آتشی سوزان و نافذ آفریدیم.)

«صلصال» به گِل خشک و نه پخته‌ای گویند که هرگاه در آن زده شود، صدای صوت از آن بیرون می‌آید. و آیه 33 سوره حجر «قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» (ابلیس) گفت: من این‌گونه نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو آفریده‌ای، سجده کنم.

قابل یاد آوری است که: در فرهنگ قرآن عظیم الشان، جنّ موجودی مکلف است که مورد خطاب الله تعالی قرار گرفته است، «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ» جنیّات قرآن را می‌فهمیدند، طوری که در اولین آیه از سوره جنّ می‌خوانیم: «اسْتَمِعْ نَفْرًا مِنَ الْجِنِّ» گروهی از جنّ قرآن را گوش کردند.

جنّ همانند انسان دارای شهوت است. چنانکه درباره زنان پهنی می‌خوانیم که آنها باکپره هستند، نه انسانی با آنها آمیزش کرده و نه جنی. «لَمْ يَطْمِئِنُّنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ» (الرحمن 74) و طبق این آیه آفرینش آن از آتش و قبل از انسان بوده است. چنانکه ابلیس از جنّ است، «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» و همانند دیگر کافران از جنّ به دوزخ می‌رود. «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» «هود 119»

هدف از نفخ روح الهی :

در ادامه بحث خلقت انسان باید گفت که قرآن عظیم الشان در (آیه 9 سوره السجدة) می‌فرماید: «نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» (و از روح خود در آن دمید) و در این هنگام بود که خداوند از روحش در او دمید.

هدف از روح او، روح الله نیست، بلکه منظور روح مخلوقی است متعلق به انسان و خداوند به آن قدرت و منزلت داده است.

روحي که در کالبد انسان نفخ شده، تنها متعلق به انسان است و به حیوانات تعلق نمی‌گیرد.

فهم خلقت انسان در حدیث :

همچنان در مورد خلق انسان حدیث صحیحی داریم که: پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان می‌کند که خداوند اول نفس آدم را آفرید و سپس روح انسان را از طریق بینی‌اش به کالبد او دمید. والله اعلم.

و همچنان در حدیث ترمذی شریف نیز به روایت ابو هریره (رض) چنین روایت شده است.

«لَمَّا خَلَقَ اللهُ آدَمَ وَنَفَخَ فِيهِ الرُّوحَ عَطَسَ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَحَمِدَ اللهُ بِإِذْنِ اللهِ، فَقَالَ لَهُ رَبُّهُ: «رَحِمَكَ رَبُّكَ يَا آدَمُ»، فَقَالَ لَهُ: «يَا آدَمُ اذْهَبْ إِلَى أَوْلِيكَ الْمَلَائِكَةِ، إِلَى مَلَأٍ مِنْهُمْ جُلُوسٍ، فَقُلْ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ» قَالُوا: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى رَبِّهِ فَقَالَ: إِنَّ هَذِهِ تَحِيَّتُكَ، وَتَحِيَّةُ بَنِيكَ وَبَنِيهِمْ». رواه ترمذی (3368) و البزار (8487) و ابن خزيمة في التوحيد (1/106) و الفاظ له.

در اینجا بیان میشود هنگامی که آدم خلق شد و روحش در او دمیده شد، آدم عطسه کرد و بلافاصله گفت الحمد لله و پروردگارش در جواب به او گفت یرحمک الله، سپس خداوند به او گفت به سوی آن فرشتگان برو و به آن‌ها سلام کن. به آنان گفت السلام علیکم، ملائکه در جوابش گفتند وعلیک السلام و رحمة الله، خداوند در اینجا درس دیگری به آدم داد و خطاب به او گفت این سلام بین تو و بین فرزندان تو است ای آدم.

همچنان در مورد خلقت ادم حدیثی صحیح داریم که در بخاری و مسلم روایت شده است: «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَطَوَّلَهُ سِتُونَ ذِرَاعًا»». (تفصیل حدیث در البخاری شماره (6227) و مسلم شماره (2841) خداوند آدم را خلق کرد، در حالیکه طولش شصت ذراع، و عرض بدنش هفت ذراع بود (هر ذراع نیم متر است)، یعنی حضرت آدم سی متر، و عرض بدنش سه و نیم متر بود، و روایت است هرکسی که داخل بهشت می‌شود، به همان هیکل و صورت آدم وارد بهشت خواهد شد، و ما می‌دانیم که پیامبر صلی الله علیه وسلم همان کسی است که خداوند در باره‌اش می‌فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (سوره النجم: 3-4). (و از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. این نیست جز آنچه به او وحی می‌شود (و به جز وحی چیزی نمی‌گوید)).»

هكذا در حدیث داریم در مورد اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَىٰ صُورَتِهِ». در اینکه مفهوم این حدیث چیست، میان علماء و محدثین اختلاف نظر است، اما یکی از معانی آن این است که خداوند آدم را آفرید بدون طی مراحل جنینی و بلوغ و... بلکه هنگام خلقتش او کامل بود و می‌توانست حرف بزند. «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا قَاتَلَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فَلْيَجْتَنِبِ الْوَجْهَ فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَىٰ صُورَتِهِ» (مسلم (2612)

رَبِّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبِّ الْمَغْرِبَيْنِ ﴿١٧﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٨﴾

او پروردگار دو مشرق و دو مغرب است (۱۷) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۱۸)

اصطلاح مغرب و مشرق در جنب کی در اصطلاحات عرفی مردم وجود، اصطلاح علمی است که هدف از آن شرق و غرب عالم است که طلوع و غروب آفتاب از آنجا صورت می‌گیرد. این بدین معنی است، به طرف که آفتاب طلوع می‌کند بنام مشرق و بطرف که آفتاب غروب می‌کند به نام مغرب گفته میشود، ولی با دقت عقلی و علمی ثابت میشود که زمین مشرق‌ها و مغرب‌های متعددی دارد.

چون زمین به شکل گره است و به دور آفتاب حرکت می‌کند، در هر نقطه زمین، یک مشرق و مغرب و اثر طلوع و غروب مکرر آفتاب، پیدا می‌شود.

آفتاب در هر روز، ساعت معین طلوع و غروب می‌کند که با ساعت طلوع و غروب روز قبل و بعد متفاوت است. بنابر این، به تعداد روزهای سال مشرق و مغرب داریم. برای هر انسانی شش جهت متصور است، پس طلوع و غروب نسبت به جایگاه هر کس متفاوت است.

پس اگر چه در ظاهر یک مغرب و مشرق بیشتر نیست، ولی در واقع مشرق‌ها و مغرب‌های متعددی وجود دارد. بنابر این، تعبیر به مشرق و مغرب یا هم مشارق و مغارب با مبانی علمی منافی نیست.

طوری‌که در آیه 115 سوره البقره میخوانیم: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَانْتُمْ وَجْهٌ لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» یعنی: (و خدا را است مشرق و مغرب، هر سو که روی آورید همانجاست روی الله، هر آئینه خداوند فراخ نعمت دانا است.

این آیه در مورد تغییر قبله است، چون قبله از طرف مسجد الاقصی به طرف مسجد الحرام تغییر کرده بود، یهودیان مسلمانان را مسخره کرده و میگفتند که چرا شما قبله خود را تغییر دادید؟ مگر میشود قبله را هم تغییر داد؟!

خداوند در این آیه میفرماید: «و لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَانْتُمْ وَجْهٌ لِلَّهِ» یعنی مشرق و مغرب برای خداست و به هر طرف که رو کنید همانجا رو به خدا دارید.

در این آیه خداوند به یهودیان در مورد تمسخرشان تذکری داده و میفرماید: فکر نکنید که رو کردن به طرف خدا فقط در مسجد الاقصی امکان پذیر است بلکه مشرق و مغرب عالم

از آن اوست. بنا بر این مراد از مشرق و مغرب در این آیه همان اصل شرق و غرب عالم است.

همچنان در آیه فوق «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» یعنی (او خدائست که ربّ دو مشرق و دو مغرب است).

آفتاب در هر روز از نقطه ای طلوع و از نقطه ای هم غروب میکند اما با توجه به حد اکثر میل شمالی آفتاب در تابستان و میل جنوبی آفتاب در زمستان در حقیقت دو مشرق و دو مغرب مختلف بوجود می آید که بقیه روز های سال در میان این دو میباشند. که همین امر باعث پیدایش فصول چهار گانه میشود که آن نیز موجب پیدایش بسیاری از نعمات الهی میشود.

لازم بذکر است که یکی از این دو میل تعبیر به مدار رأس السرطان و از دیگری تعبیر به مدار رأس الجدی میکنند.

بنابر این وجود دو مشرق و دو مغرب در این آیه یعنی حد اکثر میل جنوبی و شمالی آفتاب که در تابستان و زمستان روی میدهد که باعث بوجود آمدن فصول چهار گانه و به تبع آن بسیاری از نعمات الهی میشود.

همچنان در آیه 40 سوره معارج میخوانیم: «فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ» یعنی «قسم میخورم به رب مشارق و مغارب»:

مراد از مشارق؛ طلوع متعدد آفتاب از ناحیه شرق عالم در تمام روز های سال است و مراد از مغارب؛ غروب متعدد آفتاب از ناحیه غرب در تمام روز های سال است.

خلاصه: مراد از یک مشرق و یک مغرب، اصل وجود شرق و غرب عالم است و مراد از دو مشرق و دو مغرب؛ حد اکثر میل جنوبی و شمالی آفتاب در طول سال است و مراد از چند شرق و چند غرب، طلوع و غروب متعدد خورشید در روز های سال است که از مشرق و مغرب صورت میگیرد.

پس میبینیم که خداوند متعال چقدر نظم و آفرینش دقیق عالم را در آیات فوق به نمایش می گذارد.

دروس حاصله :

از محتوی آیه متبرکه «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ... رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» به صراحت معلوم میشود که احاطه قدرت الهی به شرق و غرب عالم یکسان است.

در این آیه متبرکه به انسان می آموزاند که اهتمام و توجه و شناخت آفاق و انفس، هر دو توجه میدهد «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ... رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ... الْمَغْرِبَيْنِ»

حرکت زمین به گونه ای است که مشرق و مغرب پدید می آید و این از نعمت های الهی پدیده های طبیعی، هم برای انسان نعمت است و هم برای جن.

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿١٩﴾ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ﴿٢٠﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢١﴾

دو بحر (شیرین و شور) را روان ساخت در حالیکه همواره باهم تلاقی و برخورد دارند

(۱۹) (ولی) میان آن دو حایلی است که یکی بر حد دیگر (لا یبغیان) تجاوز نمی کنند

(در نتیجه باهم مخلوط نمی شوند!) (۲۰) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را

تکذیب (انکار) میکنید؟ (۲۱)

تفسیر :

در تفسیر این آیه متبرکه مفسرین تفاسیر مختلفی را ارائه داشته اند و در مجموع بصورت

عموم می نویسند که: هدف از دو بحر، همانا بحری آب شیرین و شور است که در

بسیاری از مناطق جهان در کنار هم در جریان هستند، بدون اینکه با هم مخلوط گردند و

این منظره در تمام مناطقی که رودخانه های آب شیرین به بحر می ریزد، به خوبی دیده می شود.

«مَرَج» به معنای رها ساختن است و «بَرَزْحُ» به حدّ فاصل میان دو چیز گفته میشود. ﴿يَلْتَقِيَانِ﴾ «بایکدیگر برخورد می‌کنند، بهم رسنده».

«لؤلؤ» به معنای مرواریدی است که درون صدف پرورش مییابد و «مرجان»، هم به مروارید های کوچک گفته می‌شود و هم به نوعی از حیوان دریایی اطلاق می‌شود که شبیه شاخه درخت است و صیّادان آن را شکار می‌کنند.

«بحر» هم به آب زیاد گفته می‌شود، خواه بحر باشد و یا هم رودخانه و یا دریا، اما هدف از «بحرین»، آب های شور و شیرین است. معمولاً آب رودخانه‌ها شیرین و آب بحر ها شور است. طوری که در آیه 12 سوره فاطر می‌خوانیم: «مَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ» دو بحر یکسان نیستند، یکی آبش گوارا، شیرین و نوشیدنش خوشگوار است و یکی شور و تلخ است. آب شور برای حفظ حیات جانداران بحری است و آب شیرین برای حفظ حیات نباتات، گیاهان، انسان‌ها و حیوانات که در خشکی زندگی می‌کنند.

«مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ»:

عبارت «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ» دو بار در قرآن عظیم الشان ذکر یافته است: يك بار در سوره فرقان (آیه 53 و يك بار هم در همین سوره) در آنجا ابتدا از جهاد بزرگ با كفار سخن به میان آمده می‌گوید. «فَلَا تَطْعَمُ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهٖ جِهَادًا كَبِيرًا» و به تعقیب آن می‌فرماید: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ حِجْرًا مَّحْجُورًا» (دو بحر را به هم در آمیخت که این آب گوارا و شیرین و آن دیگر شور و تلخ است، و بین این دو آب (در عین به هم آمیختن) واسطه و حایلی قرار داد که همیشه از هم منفصل و جدا باشند).

خواننده محترم!

در آیه: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ. بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ». (پروردگار با عظمت ما در جمله سایر نعمت های اعطا شده از این نعمت دو بحر را این‌گونه توصیف می‌کند که از این دو بحر: «لؤلؤ و مرجان بدست می‌آید». و در آیه دیگری منظور از «البحرین» (دو دریا) به روشنی به دست می‌آید: «او است که دو بحر را به هم در آمیخت، بر یک دیگر غلبه نمی‌کند، این شیرین و گوارا و آن شور و تلخ، و میانشان مانعی قرار داد نفوذ ناکردنی تا با هم مخلوط نشوند (گویا هر یک به دیگری می‌گوید) دور باش و نزدیک نیا».

برخی از خصوصیات این دو بحر:

این دو بحر با یکدیگر برخورد و با هم مناسبت دارند، اما در عین حال هیچ یک نمی‌توانند بر دیگری غلبه کنند؛ زیرا در میان این دو حائل و مانعی وجود دارد. این دو بحر با دو خصوصیت متفاوت در کنار یکدیگر قرار دارند، اما مانعی در این میان وجود دارد که به هیچ یک اجازه نمی‌دهد بر دیگری غلبه پیدا کند و این به حق نشانی بزرگ از قدرت و عظمت الهی است، آثار و قدرت الهی و برتری اراده او بر همه چیز هویداست. در آب دریای شور، در آب دریای شیرین و قدرت الهی در تلاقی و برخورد این آب ها، هم شیرین و آب شور از کنار هم می‌گذرند و در یکدیگر داخل نمی‌شوند.

نعمات که در این آب ها وجود دارد، و پروردگار با عظمت ما این نعمت های بزرگی را برای استفاده مخلوقات خویش آفریده است. بنابر همین حکمت است که در ادامه می‌فرماید: «فَبِأَيِّ آءِآءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ» پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) می‌کنید؟

يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ ﴿٢٢﴾ فَبِأَيِّ آءِآءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ ﴿٢٣﴾

از آن دو، مروارید و مرجان بیرون می‌آید (۲۲) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) می‌کنید؟ (۲۳)

تفسیر :

یعنی از این دو دریای گوارا و شور، لؤلؤ و مرجان بیرون می آید، و این خود یکی از نعمت های که انسانها از آن مستفید می شوند.

در این آیه یکبار دیگر بر عظمت و قدرت لاینتاهی پروردگار را نشان میدهد، که در بر و بحر با آب های شیرین و آب های شور و اینکه آنرا چطور بشکل معجزه آسا در کنار هم قرار داده اند در میان آن دو برزخی است که یکی بر دیگری غلبه نمی کند. قریب به همین مضمون است که می فرماید: «جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا» (نمل: 61): میان دو بحر مانعی قرار داد. مقصود از این دو آب های بحری که «شیرین» و «شور» است، به قرینه آیه دوازدهم سوره فاطر و آیه 53 سوره فرقان که این دو بحر را با آب شیرین و شور توصیف کرده است.

و این آب ها منبع تأمین نیازهای بشر است، نقش ابحار در زندگی بی نهایت عمده و اساسی می باشد.

وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ﴿٢٤﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٥﴾

و برای اوست کشتی های همانند کوه که در بحر می روند (۲۴) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۲۵)

تفسیر :

«الْجَوَارِي»: جمع جَارِيَّة، کشتیها (مراجعه شود به سوره: شوری و سوره حاقه).
یاء آخر آن برای تخفیف حذف شده است.

«الْمُنشآتُ»: کشتیهای با بادبانها و شراعهای برافراشته، ساخته و پرداخته.
مراد ساخته و پرداخته دست انسانها است، و انسانها هم که مخلوق خداوند اند، از خواص خداداد که در مصالح مختلفی که در کشتیها بکار (می روند). استفاده می کنند.
«الْأَعْلَامِ»: جمع عِلْم، کوهها.

آیه شریفه کشتی ها را ملک خدا می داند با این که آن را انسان می سازد، چون تمام عللی که به ساخت کشتی می انجامد، اعم از چوب و آهن و نیروی بدنی و فکری انسان، مخلوق و مملوک خداوند متعال هستند، بنابراین؛ نتیجه ی عمل انسان نیز که کشتی است ملک خداوند متعال است، چون خدای تعالی به انسان إلهام کرد که چگونه کشتی بسازند و این که چه منافع و آثاری در این صنعت هست، و نیز راه استفاده از منافع بسیار آن را به او إلهام فرمود.

كُلٌّ مِّنْ عَلَيْهَا فَأَن ﴿٢٤﴾ وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿٢٧﴾
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٨﴾

هر که بر روی زمین است فناپذیر است (۲۴) و تنها ذات پروردگار صاحب جلالت و إکرام توست که باقی میماند (۲۷) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذُو الْجَلَلِ» «دارای عظمت»

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که مرگ طوریکه یک تعداد فکر می کنند، مصیبت و بلا نیست بلکه یک نعمت است که پروردگار با عظمت ما برای بنده مؤمن به پاداش زندگی با ایمان و پاک که داشته است تحفه میدهد.

در حدیثی از حضرت او بوهرة (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: ای مردم! مرگ را یاد کنید و به یاد داشته باشید که لذت های دنیوی را ختم میکند. (جامع الترمذی، سنن ابن ماجه، معارف الحدیث).

همچنان در حدیثی دیگری از عبد الله بن عمر روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که تحفه مؤمن مرگ است (شعب الایمان للبيهقي، معرف الحديث). ولی در ضمن باید یاد آور شد در ضمن اینکه مرگ نعمت است و ارزو و طلب مرگ در شرع ممنوع بوده و نباید طلب مرگ بعمل آید.

در حدیثی از حضرت انس رضی الله تعالی عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: کسی از شما بخاطر تکلیف و غم تقاضای مرگ را نکند و نه دعا نماید ولی اگر احیاناً مجبور شدید بناً به ترتیب ذیل دعا نمایید: «اللهم احیینی ما کانت الحیوة خیراً و تو فنی اذا کانت او فاة خیراً لی» (ای پروردگار اگر حیات طیبیه نصیب من باشد من را زنده دار و اگر مرگ برایم بهتر باشد از دنیا خلاصم کن) (صحیح بخاری، مسلم، حصن حصین، معارف الحديث).

طوریکه در فوق یاد آور شدیم مرگ مصیبت نیست بلکه هر انسان برای یک مدت معین درین دنیا زندگی میکند و زمان که وقت و وعده اش فرا رسد، دنیای فانی را وداع میکند. فرق نمی کند پیر باشد، یا جوان و یا کودک، زن باشد و یا مرد، سرمایه دار باشد و یا هم فقیر، شاه باشد و یا گدا، روز آمدنی است که ذایقه مرگ را می چشد.

قرآن عظیم الشان میفرماید «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»؛ (آل عمران/ 185) و یا هم طوریکه در فوق گفتیم «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ»؛ (الرحمن/ 26)

در بسیاری از اوقات دیده شده است که شخص پیر و کهنسال ذهیر مانند یک جسم بی جان و ماننده قطعه گوشت در خانه و یا هم شفاخانه افتاده و فقط و فقط نفس می کشید، ولی در برخی از اوقات خبر می شویم که یک جوان و انسان تند درست بنا بر عواملی وفات نموده است.

مفسرین می فرمایند ذکر مرگ در سوره الرحمن در جنب سایر نعمت ها بدین معنی است که مرگ به معنای فنا و مطلق نیست، بلکه دریچه ای است به عالم بقا و دالان و گذرگاهی است که شرط وصول به سرای جاویدان عبور از آن است.

نباید فراموش کرد که: دنیا با تمام نعمت هایش زندانی است برای مؤمن، و خروج از این دنیا آزاد شدن از این زندان تنگ و تاریک است.

در آیه «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» مرگ در جمله نعمت های الهی شماریده شده، و در این آیه متبرکه که یک حقیقت و درس عبرتناک را برای ما انسانها می آموزاند که توجه باید کرد که هر جنبنده ای دارای شعوری که بر روی زمین وجود دارد، به زودی فانی خواهد شد.

فنا شدن آنان به معنی برپایی نظام آخرت است، و نظام آخرت نیز غرض و مقصد خلقت است؛ پس درست است که بگوییم فنا شدن جانداران صاحب شعور زمین، خود از نعمت های الهی می باشد.

و در آیه دیگر بیان این حقیقت است که همه جنبده ها دارای شعور فنا می شوند یگانه چیزی که ابدی است «وجه پروردگار» است. ذات پروردگار تنها ذات است که صاحب جلالت و اکرام است که تا ابد الابد باقی خواهد ماند (الله اکبر).

همچنان آیه «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» واقعیت را به ما می آموزند، که مرگ، يك قانون عام و فراگیر است. ما نباید ما به نعمت های چند روزه و قدرت چند روزه دنیا مغرور شویم و بدین امر معتقد باشیم که جز به الله به کسی دیگر نباید تکیه کنیم و با تمام قوت باید معتقد باشیم که: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ» هر که بر روی زمین است فناپذیر است، ذات پروردگار جل جلاله.

اعتقاد داشتن به مرگ :

اگر به فهم کلی مرگ به تعمق و تفکر نظر به اندازیم، در خواهیم یافت که: هر ذی نفس (صاحب حیات و نفس) بصورت حتمی چشنده مرگ است، و بعد از زندگی مختصر در این دنیا یا به بهشت و یا هم به دوزخ خواهد رفت!

نباید فراموش کرد که مرگ دروازه‌ای است که انسان و ذی نفس بصورت حتمی در آن داخل می‌شود، نجات و خلاصی از آن وجود ندارد، ولی مصیبت بزرگ آن است که بعد از مرگ در برابر انسان چه واقع می‌شود.

مقتضای عدالت پروردگار با عظمت ما این است که اغلب، خاتمه‌بنده بر چیزی خواهد بود که بر آن زیسته و زندگی کرده است، پس هر کس که در زندگی خویش به عبادت و ذکر و نماز و صدقه و روزه اشتغال داشته است، با اطمینان خاتمه‌اش با نیکی‌ها خواهد بود (ان شاء الله)، و هر کس از اعمال خیر، دوری جُسته و از ادای آن اعراض نموده باشد، خوف و بیم آن می‌رود که خاتمه‌بندی در پیش رو اش خواهد بود!

بناءً با تمام صراحت باید اذعان داشت که وقت و زمان بهره‌گیری و تهیه توشه برای آخرت از نعمت‌های اعطا شده در دنیا بی نهایت کم و کوتاه است، این فرصت‌ها را باید غنیمت شمرد و وقت گرانبهای خویش را به عبث ضایع نسازیم.

ایمان داشتن به مرگ، متضمن ایمان داشتن به این حقیقت است که نابودی همه مخلوقات، امری قطعی و یقینی است و براساس حکم قرآنی «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (سوره القصص، آیه 88) «همه چیز جز ذات او فانی و نابود می‌شود». و این حتمی است که هر نفسی باید طعم مرگ را به صورت حتمی بچشد. زیر گفته شد: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (سوره آل عمران: 185).

«هرکسی مزه مرگ را می‌چشد».

در روایتی از ابن عباس (رض) آمده است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «خداایا! به عزت پناه می‌برم که معبودی غیر از تو نیست، تو ذاتی هستی که نمی‌میری و جن و انس می‌میرند» (بخاری).

مرگ چیست؟

در تعریف مرگ همه علماء بدین تعریف متفق القول اند که مرگ پایان زندگی است؛ «الْمَوْتُ غَايَةُ» دنیا با مرگ پایان می‌پذیرد؛ «بِالْمَوْتِ تَخْتَمُ الدُّنْيَا». این تعریف در عین سادگی خویش، واقعی‌ترین تعریفی از مرگ است که توسط دانشمندان پیشکش گردیده است. در این هیچ شک نیست که زندگی دنیوی با مرگ به پایان می‌رسد. مرگ بر همه مسئولیت‌ها، تلاش‌ها، آرزوها و هدف‌های دنیوی انسان خط پایان می‌کشد.

از فهم اسلامی مرگ تنها گذرگاه جهان غیب است. پیامبر صلی الله علیه وسلم، زندگی دنیا را خواب و مرگ را بیداری مسمی نموده، یعنی مرگ دریچه‌ای است برای خروج از عالم خیال و ورود به جهان حقیقت و واقعیت.

مرگ در فهم قرآن کریم:

مرگ در فهم قرآن به معنای انتقال از مقامی به مقام دیگر است. این بدان معناست که انسان با مرگ خویش چیزی را از دست نمی‌دهد و یا اگر چیزی را از دست بدهد نسبت به آن چه به دست می‌آورد چیز با ارزشی را از دست نداده است.

خواننده محترم!

طوری‌که در فوق هم متذکر شدیم مرگ یگانه چیزی است که همه مخلوقات، اعم از جن، انس و حیوان آن را می‌فهمند و نیازی به تعریف طولانی و شرح و تفصیل ندارد.

بنابراین، تعریف مرگ به طور خلاصه، جدا شدن روح از جسد است.

همچنین روح با مرگ از بین نمی‌رود، بلکه با جدا شدن از جسم، این روح یا در نعمت زندگی بسر می‌برد و یا هم در عذاب و شکنجه قرار می‌گیرد و گاهی این نعمت و عذاب مخصوص روح می‌شود و گاهی روح و جسد هر دو مورد انعام و اکرام یا عذاب و شکنجه قرار می‌گیرند.

مرگ، نعمت الهی:

در قرآن عظیم الشان در جمله سایر نعمات اعطا شده از جانب پروردگار، که در این سوره

به تفصیل بیان می یابد، یکی از نعمت های اعطا شده از جانب پروردگار با عظمت مرگ می باشد، انسان بامرگ از همه این مشاکل دنیوی نجات می یابد و به یک زندگی سعادت مند ابدی و ابرومند میرسد.

از جانب دیگر این، زندگی طولانی نیز باعث فرسودگی جسم می شود که از این نظر بسیار ملال آور است، علاوه بر آن مرگ سبب میشود، تا جا برای نسل های آینده گذاشته و فارغ گردد، نوع انسان طی نسل ها، تداوم و تکامل یابد. از جانب دیگر باید گفت که متأسفانه نعمت های فراوان الهی، برای برخی از انسانها مایه غفلت و بی خبری می شود و یاد مرگ پرده ای این غفلت ها را می زداید.

مرگ واقعاً نعمت است زیرا مرگ مقدمه ای است برای آسودگی از رنج های این دنیا فانی است. مرگ انتقال به سرای دیگر که عالمی است بسیار گسترده تر و ابدی.

مرگ پایان زندگی نیست:

انسان با مرگ اندیشی به حیات جاودانه پس از مرگ پی می برد و میداند که حیات با اوصاف و شرایط خوشبختی و بدبختی پس از مرگ نیز ادامه دارد، نه تنها زندگی پس از مرگ همراه با خوشبختی یا بدبختی ادامه می یابد بلکه جاودانه هم می باشد و لذا باید بیشتر از حیات دنیوی مورد توجه قرار گیرد.

ابن سینا میگوید: «عارفان و اهل معنی در همین دنیا و در پوشش های جسمانی خویش چنانند که گویی جان از تنشان جدا شده و به عالم بالا رفته اند» (ابن سینا، الاشارات و التبیانات، نوشته مولانا دکتور محمد سعید - سعید افغانی، چاپ کابل- افغانستان).

انسان تنها در سایه توجه به مرگ است که در ارزیابی دنیا تجدید نظر می کند و در نتیجه می تواند خود را از دنیا نجات بخشد. چون دنیا با توجه به مرگ ارج و منزلت خود را از دست می دهد.

در منطق قرآن عظیم الشان انسان دوبار می میرد: یک بار برای خروج از زندگی دنیا و ورود در عالم برزخ و یک بار برای خروج از زندگی برزخی و ورود در عالم آخرت. «ربنا امتنا اثنتین واحییتنا فاعترفنا بذنوبنا...» (پروردگارا! دوبار ما را میمیراندی و دوبار ما را زنده کردی، از اینرو به گناهان خود اعتراف کردیم) (سوره غافر: آیه 11). و امام قرطبی (رح): در بیان مرگ میفرماید: بدان که مرگ سهمناک ترین جریان است، بدترین پدیده است، جامی است که طعم آن بسیار تلخ و نامطلوب است و بیش از هر چیز دیگر نابود کننده لذات است و قطع کننده آرامش و جلب کننده ناپسندی ها است، اگر چیزی که بتواند مفاصل تو را قطع کند و اعضای بدنت را از هم جدا نماید و ارکان بدنت را منهدم سازد، یقیناً آن کار خطرناک و جریان سهمناک مرگ است و فرا رسیدن چنین روزی بزرگترین روز است (تذکره امام قرطبی (24)).

مرگ چیست؟

مثل معروف و مشهور است که میگویند هر چیز را میتوان با ضد آن شناخت و آنرا مورد تعریف قرار داد. یکی از این مسایل مساله مرگ و زندگی است.

مرگ یعنی به تعریف ساده یعنی پایان زندگی دنیوی، ویا اینکه زندگی دنیوی با مرگ پایان میابد، ویا اینکه مرگ به مسؤلیت ها، تلاش ها، ارزو ها و هدف های انسان در این دنیا پایان می بخشد.

و اگر واقعاً زندگی دائمی، طولانی و ابدی میبود کمتر کسی یافت میشود که غیر از خود زندگی به چیزی دیگری توجه میداشت.

ولی تعریف مرگ و عوارض که در دم مرگ پدید می آید هیچ کدام آن قابل تعریف و توصیف نیست. ولی با آنهم کوشش بعمل می آید که به برخی از تعریف ها و توصیف که از مرگ بعمل آمده اشاره بعمل ارم.

اول: برخی از علماء بدین باور اند که مرگ يك تجربه شخصی است، یعنی اینکه انسان با این تجربه ارتباطش را با دیگران از دست می دهد. بناءً نمی تواند تجربه اش را با دیگران در میان بگذارد ما کسی را پس از مرگش نه دیده ایم که از تجربه مرگ، خویش برای ما قصه و حکایت کند.

دوم: پدیده مرگ چنان پیچیده و پر از راز و رمز است که اگر مردگان هم به دنیا باز گردند و بخواهند، داستان مرگ خویش را برای ما تعریف و توصیف کنند، نخواهند توانست بدرستی آنرا بیان بدارند.

سوم: جهان باطن، به دلیل بطون نهادی خود، بر اهل ظاهر قابل شناخت نیست، یعنی جهان محسوس و دنیا با جهان غیب و آخرت، از جنس هم نیستند و لذا تا زمانیکه در دنیا هستیم، از آخرت بی خبریم. الی آن مقداری که در قرآن عظیم الشان و احادیث نبوی بیان گردیده است.

بهمه حال مرگ یکی از حالت های است که در راز و رمز قرار دارد: هیچ کس نمیداند که مرگ چگونه وارد خانه انسان میشود؟

چه سان جان کسی را میگرد؟

چگونه بر جنین در شکم مادر دست می یابد؟

و به سراغ جان جنین میرود؟

یا جان جنین، به اذن پروردگارش، خواست مرگ را گردن می نهد؟

یا آن که مرگ از همان آغاز، در لایه درون مادر جای دارد؟

باید اضافه کرد، توصیف ها و تعریف های که از مرگ بعمل آمد همه تعریف های عرفی مرگ بود ولی بیابید ببینم که در تعریف مرگ پیغمبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم چه میفرماید: «هنگامی که زمان وفات مسلمان فرا رسد، بعضی از اعضاء بدن او بر بعضی دیگر سلام داده با هم خدا حافظی می کنند! و به همدیگر چنین می گویند:

سلام بر تو، تو از من و من نیز از تو مفارقت می کنم تا روز قیامت که با هم همراه (روح) و حلول آن در بدن، روز رستاخیز همدیگر را ملاقات کنیم».

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم، زندگی دنیا را خواب و مرگ را بیداری معرفی داشته، و میفرماید مرگ دریچه ای است برای خروج از عالم خیال و ورود به جهان حقیقت و واقعیت.

مرگ ما را با دنیا تازه ای روبرو می کند که همه عوالم آن برای ما شگفت انگیز ورود به این دنیا جدید، تنها با بر افتادن پرده ای امکان می یابد که به دست مرگ فرو افتد.

پیامبر اسلام میفرماید: ای مردم این حقیقت را از خاتم پیامبران بشنوید که: هر که می میرد در حقیقت نمرده است، و اگر در ظاهر پوسیده میشود در باطن چیزی از ما پوسیده نمیشود بلکه پایدار می ماند.

پیامبر اسلام در مورد مرد که فوت کرده بود فرمود: «أصبح مر تحلاً عن الدنيا و تركها لا هلهما فإن كان قد رضى فلا يسره أن يرجع إلى الدنيا كما لا يسر أحد يرجع إلى بطن أمه» (او از دنیا رفت و آن را برای ساکنان آن به جا گذاشت. اگر از این سفر راضی باشد، دوست ندارد به دنیا برگردد همانگونه که هیچ يك شما دوست ندارد که به شکم مادرش برگردد).

پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم با ذکر این مثال با صراحت توضیح داد که گسترش آخرت نسبت به دنیا مانند گسترش دنیا نسبت به رحم تاريك مادر است.

مکان أجل مشخص نیست!

هیچ کس نمی داند که اجلش در کجا و چه وخت فرا می رسد طوری که پروردگار با عظمت ما با زیبایی خاص خویش میفرماید «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّأَدَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (سوره لقمان: آیه 34). «و هیچ کسی نمی داند فردا چه چیز

فراچنگ می‌آورد، و هیچ کسی نمی‌داند که در کدام سرزمینی می‌میرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر است».

رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «هر گاه خداوند تبارک و تعالی بخواهد بنده‌ای را در جایی قبض روح کند، در آنجا برایش نیازی پیدا می‌کند». (مسند احمد با سند صحیح).

و این یک امری ملموس و قابل مشاهده است، چقدر انسان نام شهری را می‌شنود، ولی فکر نمی‌کند که روزی بدانجا برود، اما خداوند در ازل مقدر نموده است که در آنجا بمیرد، لذا وقتی زمان مرگش فرا می‌رسد، به خاطر علاج، تجارت یا کاری دیگر او را بدانجا می‌برد و در آنجا روحش را قبض می‌کند.

یادآوری مرگ :

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «هضم کننده لذت‌ها (یعنی مرگ) را به کثرت یاد کنید (ترمذی، نسایی و ابن ماجه با سند صحیح).

عبدالله بن عمر (رض) می‌فرماید: رسول الله صلی الله علیه وسلم دستش را بر شانه‌ام گذاشت و فرمود: «در دنیا مانند مسافر و یا رهگذر، زندگی کن».

راوی می‌گوید: ابن عمر (رض) می‌گفت: هنگامی که شب شد، منتظر صبح نباش. و هنگامی که صبح شد، منتظر شب نباش. و از وقت صحت، برای زمان مرضی، بهره برداری کن! همچنین در دوران زندگی، برای مرگ ات، آمادگی کن.» (بخاری).

آیا ناگوار دانستن مرگ، به معنای ناگوار دانستن دیدار با الله (تعالی) است؟

حضرت عایشه (رض) در این مورد از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید.

آن حضرت در مورد سؤال شان چنین جواب فرمود: «هر کس دیدار با خدا را دوست داشته باشد، خداوند نیز دیدار با او را نیز می‌پسندد، و هر کس دیدار با الله را ناگوار بداند، خداوند نیز دیدار با او را ناگوار می‌داند.

عایشه (رض) می‌گوید: من گفتم: یا رسول الله! منظور ناگوار دانستن مرگ است؟ همه ما مرگ را ناگوار میدانیم و آن را نمی‌پسندیم! آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: این گونه نیست، بلکه هر گاه مؤمن به رحمت، بهشت و خشنودی الله مژده داده شود، مشتاق دیدار و لقای الله می‌شود و هر گاه فرد کافر به عذاب و ناراضی الله، مژده داده شود، دیدار الله را ناگوار می‌داند.» (صحیح مسلم).

آیا آرزوی مرگ گناه است؟

طلب و آرزوی مرگ به خودی خود گناه نیست، اما باید دقت کرد علت طلب مرگ چه می‌تواند باشد؟

اگر طلب مرگ برای رهایی از مشکلات و سختی‌های موجود است، آیا اعمال ما به گونه‌ای بوده که مرگ مرحله‌ای برای رسیدن به آرامش و رهایی از آن مشکلات باشد یا اینکه

نیاز است تا جایی که می‌توانیم از مزرعه دنیا برای آخرتمان سود بیشتری ذخیره کنیم؟

گاهی انسان به خاطر ضعف، ناامیدی و ناتوانی و بی‌حوصله شدن طلب مرگ میکند و شکیبایی و پایداری را در مقابل سختی‌ها و کشاکش‌های روزگار از دست داده است و از

این جهت مرگ را کانون آرامش و رهایی خود می‌بیند، چنین کسی باید خوب دقت کند، که آیا اعمالش به گونه‌ای بوده است که مرگ برای او کانون آرامش و رهایی باشد؟ یا اینکه

فقط تلاش می‌کند از چاله‌ای که در آن افتاده، بیرون بیاید، اگر چه خروج از چاله فرو افتادن در چاه باشد!

مرگ مصیبت نیست بلکه یک نعمت است که خداوند متعال به بنده مؤمن به پاداش زندگی

با ایمان و پاک که داشته است، تحفه میدهد.

يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ﴿٢٩﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٠﴾

هر که در آسمانها و زمین است، از او (حاجات خود را) میجوید. او هر روز در شأنی است. (۲۹) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۳۰) **تفسیر:**

«كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»: اشاره بدین حقیقت است که خلقت او دایمی و مستمر است، (پروردگار با عظمت ما هر روز در شأن و کاری است). واقعاً هم خلقت او دائم و مستمر است، و جوابگوی او به نیازهای سائلان و نیازمندان نیز چنین است، و هر روز طرح تازه ای ابداع می کند.

یک روز اقوامی را قدرت میدهد، روز دیگری آنها را بر خاک سیاه مینشانند، یک روز برای انسان صحت، سلامت و جوانی می بخشد، روز دیگر ضعف و ناتوانی می دهد، یک روز غم و اندوه را از دل می زداید، روز دیگر مایه اندوهی می آفریند، خلاصه هر روز، طبق حکمت و نظام احسن، پدیده تازه و خلق و حادثه جدیدی دارد.

توجه به این حقیقت، از یکسو نیاز مستمر ما را به ذات پاک او روشن می کند، پرده های یأس و ناامیدی را از دل کنار می زند و از جانب دیگر غرور و غفلت را در هم می شکند. بلی، او هر روز در شأن و کاری است.

منظور از تقاضا، به زبان نیست بلکه درخواست به احتیاج است، زیرا احتیاج خودش زبان است و معلوم است که همه ی موجودات از تمام جهات وجودیشان، محتاج الله اند، و هیچ مخلوقی نمی توانند بدون فیض الهی باقی باشند. سپس میفرماید: خدای تعالی در هر روز کاری دارد، غیر آن کاری که در روز قبل داشت، و غیر آن کاری که روز بعدش دارد، پس هیچ یک از کارهای او تکراری نیست، هر چه می کند بدون مثال و قالب و نمونه می کند، و برای جواب دادن به درخواست موجودات، هر روز طرح تازه ای ابداع میکند. این حقیقت، پرده از نیاز مستمر انسان و موجودات به ذات پاک او، برمی دارد و به طور عجیبی برای انسانها سبب امید آفرینی و از بین رفتن غرورها می شود.

در خواست از الله:

سؤال و درخواست، گاهی به زبان حال است و گاهی به زبان قال. انسان، چه نیازمندی خود به خداوند را به زبان آورد و چه نیاورد، در هر صورت، همواره محتاج الله تعالی است.

مراد از «يَوْمٍ» در آیه، روز نیست، بلکه مطلق زمان است، زیرا خداوند در زمان نمی گنجد، بلکه فراتر از زمان است.

پروردگار عالم به انسانها تذکر می دهد که ای انسان، هر چه که هست، «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن». بناً پروردگار عالم، گاه و بی گاه، به این انسانی که مع الأسف یکی از خصایصش که غفلت است، تذکار می دهد که همه چیز من هستم. تصور نکن تو خودت هستی، یا اگر به دامن این و آن پناه بردی، به جایی می رسی. آنچه که هست، خداست.

در این آیه متبرکه این واقعیت را بیان می دارد که: فرشتگان و موجودات آسمانی نیز همچون مخلوقات زمین، دست نیاز به سوی الله تعالی دارند.

«يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» و در این هیچ جای شک نیست که: نیاز دایمی موجودات، لطف و فیض دایمی الله تعالی را طلب می کند. الله تعالی چنین نیست که، عالم را خلق نمود و آن را به حال خود رها کرده باشد، بلکه همواره امور هستی را تدبیر و اداره می کند. و او ذات است که «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» او هر روز در شأنی است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (31 الی 45) در باره مکافات و مجازات در جهان آخرت، در هم شکافتن آسمان، واحوال گنهگاران مورد بحث قرار داده میشود .

سَنَفَرُغُ لَكُمْ أَيَّهَ الثَّقَلَانِ ﴿٣١﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ بَعَبِكُمْ تَكْذِبَانِ ﴿٣٢﴾

ای جنیان و انسانها زود است که، به حساب شما خواهیم رسید! (۳۱) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۳۲)

در این جای شک نیست که انسانها و آنچه در روز قیامت، جزای کامل اعمال خویش را که در این دنیا به عمل می آورند دریافت می دارند، اگر عمل خیر بوده پاداش خیر، و اگر عمل بد بوده است، جزای بد را می بینند، چرا که همه اعمال انسان در دفتر اعمال نامه انسان که از تغییر و دروغ محفوظ و مصون است، ثبت شده اند. طوریکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: «فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْتَهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (سوره آل عمران: 25). «هنگامی که آنها را در آن روز اجتناب ناپذیر احضار کنیم، چه حالی خواهند داشت؟ هر نفسی حاصل عمل خود را بدون کوچک ترین بی عدالتی دریافت خواهد کرد.»

همچنان از فحوای آیه «لکم ایها الثقلان» بخصوص از کلمه «ثقلان» چنین معلوم می شود، که در روز قیامت امور محکمه انس و جن انعقاد می یابد و به حساب شان بطور حتمی رسیدگی می شود، که البته ملایکه و سایر حیوانات در این محکمه شامل نیستند، زیرا تعبیر «ثقلان» برای سنگینی آنها است بروی زمین از جهت عقل و تکلیف آنان. منظور از «سَنَفَرُغُ»، فراغ بعد از شغل نیست، بلکه به معنای توجه خاص و پرداختن تمام به امری مهم است.

«نَفَرُغُ» «به (حساب شما) می پردازیم، رسیدگی می کنیم».

حساب و کتاب در روز قیامت حق است :

حساب و کتاب در روز قیامت بصورت حتمی است، و هیچ کسی را (اعم از انس و جن) فراری و خلاصی از حساب وجود ندارد. طوریکه یاد آور شدیم که ایمان و اعتقاد به روز قیامت از اصول عقیدوی دین مقدس اسلام و شرع اسلامی است. این بدین معناست که همه انسانها بعد از مدتی زندگی در این جهان می میرند، همگی در جهان دیگری زنده شده و در قیامت در محکمه عدل الهی حضور می یابند. و طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم پس از رسیدگی و تصفیه دوسیه های اعمال و کردار آنان در دنیا، به جنت رفته و سعادت جاودانه نصیب شان می گردد، و یا هم به دوزخ رفته مورد قهر و غضب الهی قرار داده شده و بطور همیشه در آن زندگی بسر می برند.

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که: مطابق حکم آیات قرآنی و احادیثی نبوی ایمان داشتن به روز جزا در اسلام بعد از توحید از اهمیتی خاص برخوردار است.

بصورت عموم اگر دقت بعمل آید در حدود یک هزار دوصد آیه در قرآن عظیم الشان در باره روز قیامت مطالبی را بیان داشته اند، بخصوص تعداد کثیری سوره های جزسی ام قرآن عظیم الشان به طور کامل یا به طور عمده درباره روز قیامت و مقدمات و علایم و نتایج آن اختصاص یافته، و بعد از ایمان به الله، ایمان به جهان دیگر تقریباً در 30 آیه این سوره ها این دو موضوع را قرین هم قرار داده «و یؤمنون بالله و الیوم الآخر» یا تعبیری شبیه آن فرموده است و در بیش از صد آیه اشاره به «الیوم الآخر» یا «الآخره» فرموده است.

بناءً گفته میتوانیم که قیامت یکی از مهم ترین باورهای اسلامی است که حتی از باور به توحید نیز مهم تر است؛ زیرا باور به قیامت و حسابرسی آن به معنای باور به بسیاری از امور است که پیش نیاز این باور است.

ایمان به روز آخرت این است که تصدیق قطعی و جازم داشته باشیم مبنی بر این که قیامت

و رویدادهای آن حتماً فرا می‌رسند و به مرگ و حوادث پس از آن باور داشته و علامات قیامت را تصدیق نمایی.

و هر کس روز آخرت را انکار یا در آن شک و تردید داشته باشد، وی مرتکب بزرگترین کفر شده و داشتن این باور و اعتقاد و یا هم ایجاد شک در این مورد، او به راحتی از دایره اسلام خارج می‌سازد.

طوری‌که خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَكَاتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» (سوره النساء: 136). «و هر کس به الله و ملائکه او و کتاب‌ها و پیامبران و روز قیامت کفر بورزد، بی‌تردید، در گمراهی دور و درازی افتاده است.» بنابراین، روز آخرت بدون تردید به وقوع خواهد پیوست و هر کس در وقوع آن تردیدی داشته باشد، مرتکب بزرگترین کفر شده است؛ زیرا وی الله تعالی و پیامبرش، رسول الله صلی الله علیه و سلم را تکذیب نموده است و الله بیان نموده است کفار روز آخرت را تصدیق نمی‌کنند و خداوند بندگان را پس از مرگشان دوباره به حیات باز می‌گرداند. الله تعالی از زبان کفار می‌فرماید: «إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُتَّبِعِينَ» (سوره الجاثیه: 32). «ما تنها گمانی (در باره آن) داریم و به هیچ وجه یقین و باور نداریم (که قیامت فرا برسد)».

بنابراین، به وقوع قیامت باید ایمان قطعی و یقینی داشت، بدون آن که در آن شک و تردیدی همراه باشد. خداوند متعال فرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» (سوره البقرة: 4) «آن کسانی که باور می‌دارند به آنچه بر تو نازل گشته و به آنچه پیش از تو فرو آمده، و به روز رستاخیز اطمینان دارند».

از این جهت رستاخیز آمدنی است و در آمدن آن نباید تردیدی را بخود راه دهیم. خداوند متعال فرموده است: «وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ» (سوره الحج: 7). «و (این که بدانید) بدون شک قیامت فرا می‌رسد و جای هیچ گونه تردیدی نیست، و خداوند تمام کسانی را که در گورها آرمیده‌اند دوباره زنده می‌گرداند».

حکم منکرین بعث بعد الموت :

طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم ایمان داشتن به روز آخرت و زنده شدن پس از مرگ، یکی از اصول ایمان است و کسی که زنده شدن و بعث بعد الموت را انکار نماید، در حقیقت الله تعالی و قرآن عظیم الشان را انکار نموده است.

الله تعالی می‌فرماید: «فرزند آدم مرا تکذیب کرد و این کار، شایسته او نبود. فرزند آدم مرا دشنام داد حال آنکه این کار، شایسته او نبود. اما تکذیب، این است که می‌گوید: من نمی‌توانم دوباره او را زنده کنم. و دشنام‌اش این است که می‌گوید: خداوند فرزند انتخاب کرده است، حال آن که بی‌نیازی هستیم که نه زاییده‌ام و زاییده نشده‌ام و برایم شریک و همسری نیست.» (بخاری).

ایمان به بعث، متضمن این است که خداوند مردم را پس از مرگشان زنده می‌گرداند و شامل ایمان به حساب، جزا، بهشت و دوزخ نیز هست.

همانا خداوند متعال پس از دمیدن در صور و زنده شدن مردگان، از همه نقاط کره خاکی دستور می‌دهد تا در یک مکان گرد هم آیند.

زمان وقوع قیامت !

در مورد اینکه قیامت چه وخت به وقوع می‌پیوندد، کسی از مخلوقات، اطلاع از آن ندارد به جز از پروردگار یا عظمت، طوری‌که در (آیه 34 سوره لقمان) آمده است: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ» «آگاهی از فرارسیدن قیامت خاصه الله (تعالی) است، و او است که باران را می‌باراند، و آگاه است از آنچه در رحم‌های (مادران) است».

و نیز الله تعالی فرموده است: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا، فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِهَا، إِلَى رَبِّكَ مُنتَهَاهَا، إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَنِ يَخَشِيهَا» (آیات 42 الی 45 سوره النازعات) «از

تو در باره قیامت می‌پرسند که در چه زمانی واقع می‌شود؟ *تو چیزی از آن نمی‌دانی.* آگاهی از زمان قیامت، به پروردگارت واگذار می‌گردد. *وظیفه تو تنها و تنها بیم دادن و هوشدار به کسانی است که از قیامت می‌ترسند».

در روایت آمده است که در یکی از روزها جبرئیل از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید: قیامت کی خواهد آمد؟ «رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «در این مورد من دانایتر از شما نیستم» (متفق علیه).

ابن عمر (رض) می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «کلیدهای غیب پنج مورد هستند و آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (سوره لقمان: 34).

«آگاهی از فرارسیدن قیامت ویژه خدا است، و او است که باران را می‌باراند، و آگاه است از آنچه در رحم‌های (مادران) است، و هیچ‌کسی نمی‌داند فردا چه چیز فراچنگ می‌آورد، و هیچ‌کسی نمی‌داند که در کدام سرزمینی می‌میرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر است.» (متفق علیه).

آیا دانستن تاریخ وقوع قیامت سودی به انسان میرساند؟

مفسرین می‌فرمایند هر شخص که بمیرد، قیامت او برپا می‌شود، بنابراین، زمانی که انسان نمی‌داند که مرگش چه وقت و یا هم‌کی فرا می‌رسد، پس چه سودی عاید حال وی شود که زمان فرا رسیدن قیامت را بداند؟ فرض کنیم که او می‌داند که سال آینده قیامت برپا می‌شود، اما چه کسی تضمین می‌کند که وی تا سال آینده زنده خواهد بود؟

از این رو، هر گاه شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌آمد و در مورد زمان وقوع قیامت سوال می‌کرد، رسول الله صلی الله علیه وسلم، سوال را متوجه شخص سوال‌کننده می‌کرد که برایش مفید و سودمند بود، آن حضرت صلی الله علیه وسلم می‌پرسید: چه چیزی برای قیامت و پس از آن آماده کرده‌ای؟

حضرت انس (رض) می‌فرماید: مردی بادیه‌نشین نزد نبی اکرم صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول الله! قیامت کی برپا خواهد شد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «وای بر تو، چه چیز برای آن آماده کرده‌ای؟» گفت: هیچ‌گونه آمادگی‌ای ندارم. فقط الله و رسولش را دوست دارم. فرمود: «تو با کسانی خواهی بود که آنها را دوست داری.» ما (صحابه) گفتیم: ما هم اینگونه خواهیم بود؟ فرمود: «بلی.» در آن روز ما به شدت خوشحال شدیم. (صحیح بخاری)

روزی وقوع قیامت :

در مورد فرا رسیدن روز قیامت احادیثی فروانی داریم که روز قیامت را مشخص می‌کند: در حدیثی آمده است: که قیامت در روز جمعه برپا می‌شود.

چنان که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «قیامت جز در روز جمعه برپا نخواهد شد» (صحیح مسلم). از این رو همه مخلوقات از این روز می‌ترسند.

آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «روز جمعه بهترین روزی است که آفتاب در آن طلوع کرده است، در همین روز آدم خلق شده و در همین روز از آسمان به زمین فرود آمده و نیز در همین روز توبه‌اش پذیرفته شده است و در همین روز وفات کرده و قیامت در همین روز برپا می‌شود. و جز جن و انس، هیچ جنبنده‌ای نخواهد بود، مگر این که در این روز از طلوع تا غروب از ترس قیامت منتظر است و گوش فرا می‌دهد» (ابو داوود). طول آن روز روز قیامت، روزی بزرگ و هولناک است، بلکه سخت‌ترین، با عظمت‌ترین و طولانی‌ترین روز خواهد بود.

طول آن روز پنجاه هزار سال خواهد بود، روزی که در آن بین بندگان داوری می‌شود و خصومت‌هایشان حل و فصل می‌گردد.

آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر صاحب طلا و نقره‌ای که در دنیا حق آن را پرداخت نکرده است، روز قیامت صفحه‌هایی از آتش برای او گشوده می‌شود و بر آنها آتش گداخته می‌شود و با آن پهلوی، پیشانی و پشتش داغ داده می‌شود و هر گاه سرد شود دوباره این عمل تکرار می‌شود آن هم در روزی که پنجاه هزار سال خواهد بود تا این که خداوند در میان بندگان داوری کند و آن گاه او مسیرش را به سمت بهشت یا دوزخ خواهد دید.» (صحیح مسلم)

اما آن روز، با وجود سختی و طولانی‌اش، برای مؤمنان سهل و آسان خواهد بود و برای آنان به اندازه نماز ظهر و عصر بیشتر نخواهد بود. چنان که ابهریره از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند: «طول روز قیامت برای مؤمنان به اندازه نماز ظهر تا عصر خواهد بود» (مستدرک حاکم با سند صحیح).

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَبْتُمْ أَنْ تَتَفَنُّوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا ۗ لَا تَتَفَنُّونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ ﴿٣٣﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٤﴾

ای گروه جن و انس! اگر توانستید از مرزهای آسمان‌ها و زمین بگذرید، پس بگذرید، (ولی) هرگز گذر کرده نمیتوانید مگر به نیرویی (که از جانب خداوند ارزانی گردد). (۳۳) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«**أَقْطَارٌ**» «جمع قطر، کناره‌ها، نواحی».

«**سُلْطَنٌ**» «نیرو، غلبه، قدرت».

تفسیر :

چرا ذکر جن نسبت به انس مقدمتر است :

مفسرین در مورد ذکر مقدم جن نسبت به انس می‌نویسد که: طایفه جن در حرکات سریع، توانا تر از انسان است.

در آیه متبرکه خطاب به هر دو (انس و جن) میفرماید: اگر توانستید از حساب و کتاب قیامت بگریزید، این شما و این نواحی آسمان‌ها و زمین، ولی به هر طرف که بگریزید و فرار نماید، بالاخره به ملک خدا گریخته‌اید و شما نمیتوانید از ملک خدا درآیید و از مؤاخذه او رها شوید؛ و قادر بر نفوذ نخواهید بود، مگر با نوعی سلطه (نیروی الهی) که شما فاقد آن هستید. یعنی روز قیامت هیچ کاری نمی‌توانید بکنید و از دست هیچ کس هیچ کاری ساخته نیست.

يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ شَوَاطِئَ مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاسٍ فَلَا تَتَّصِرَانِ ﴿٣٥﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٦﴾

شعله‌های صافی از آتش و دود متراکم بر شما فرستاده میشود، پس از خود دفاعی کرده نمی‌توانید (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«شَوَاطِئُ» به معنای شعله‌های عظیم و سهمگین آتش است، آتش که در آن دود نباشد. «نُحَاسٌ» به معنای مس مذاب و گداخته.

تفسیر :

پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۳۶)

در این آیه متبرکه درباره عدل الهی است که در روز قیامت بر همه مخلوقات اجرا و عملی می‌گردد، «یرسل علیکم شواطئ... و نحاس» و عذاب از هر سوی فرو می‌ریزد، و این امر بیانگر یک حقیقت و واقعیت است، که جز حضور در این محکمه و تسلیم شدن در برابر حکم محکمه دیگر راهی برای انسان باقی نمی‌ماند.

از جانب دیگر انسان به حقیقت میرسد که هیچ کس نمی‌توان کمک در یافت بدارد، و یا هم راه فرار در پیشرو داشته باشد، حتی جن که ترکیب وجودی اش از آتش است، ولی در این

روز از آسیب آتش نجات نخواهد یافت. واقعاً روز جزا روزی است که در آن روز همه ای اسباب از کار میافتند و هیچ کس نمی‌تواند بلا و رنج را از دیگری دور سازد. بناءً آن‌عه از اشخاصیکه از ارسال پیامبران نتوانستند در دنیا سودی کمایی نمایند. «يُرْسِلُ رَسُوْلًا» (شورای آیه 51) و آن عده کسانی که از ارسال نعمت‌های مادی بهره درستی نگرفته است، «يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا» (سوره هود آیه 52) «يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا» (سوره نمل 63) چنین انسان‌ها باید در روز قیامت منتظر ارسال عذاب الهی با مس گذاخته باشد.

خواننده محترم!

یکی از موضوعاتی که در قرآن عظیم الشان مورد توجه است مسئله قیامت است که انسان بعد از دنیا دوباره زنده می‌شود و به حساب اعمال انسان رسیدگی می‌شود. در (آیه ۴۷ سوره انبیا) با زیبایی خاصی بیان شده «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ حَرْدَلٍ آتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ» خصوصیات محکمه الهی را بیان کرده است، اولین خصوصیات که در محکمه عدال الهی وجود دارد، ایستت که حاکم این محکمه پروردگار با عظمت است و این حاکم بی‌نظیر است زیرا الله تعالی عالم، خالق، قادر و خبیر است و از درون ما بطورکلی خبر دار و آگاه است.

در این روز دوسیه و عمل نامه هر شخص در دست خودش خواهد بود، اگر دوسیه انسان در دست راستش باشد نشانه سعادت شخص بوده، و اگر این دوسیه در دست چپ انسان باشد، نشانه بدبختی او را نشان میدهد، از زیبایی این روز اینست که انسان توان آنرا ندارد که دست به قلب بزند و یا به اصطلاح دوسیه اعمال خویش را مخفی بسازد، هر انسان مکلف است که دوسیه اعمال نامه خویش را خودش قرائت نماید.

و اگر انسان در محکمه عدل الهی صرف به دوسیه خود نگاه می‌کند و آنرا نمی‌خواند، الله تعالی برایش می‌فرماید اگر اعمال نامه ات را نخوانی خودکتاب نطق می‌کند و نطقش به حق است این در حالی است که ما در روز قیامت یک دوسیه عمومی و هم یک دوسیه خصوصی داریم.

تعداد شاهدان در این زیاد اند، در این روز در برابر چند گروه شهادت میدهند و اولین کسی که شهادت می‌دهد خداوند متعال است.

پیامبران بر اعمال امت‌ها شهادت می‌دهند، در روز قیامت فرشتگان نیز شهادت می‌دهند زیرا طبق آیات قرآن عظیم الشان در روز قیامت همراه هر شخص دو فرشته است یکی از فرشتگان انسان را سوق می‌دهد و یکی از فرشتگان هم بر همان انسان شهادت خواهد داد.

یکی از خصوصیات عدل الهی این است که اعضا و جوارح انسان هم بر اعمال انسان شهادت می‌دهند، و حتی زمین بحیث شاهد بر اعمال انسان مبدل می‌شود، و حتی مجرمان بر علیه خودشان شهادت می‌دهند این در حالی است که در روز قیامت عمل انسان حاضر است و خود عمل نیز شهادت خواهد داد.

در آیه ۴۸ سوره انبیاء در خصوص محکمه عدل الهی آمده است که در این محکمه حسابرسی دقیق و عادلانه صورت خواهد گرفت، ترازوی عدل الهی برپا خواهد شد و سنجش و وزن کردن اعمال در روز قیامت به عدل است و ذره‌ای به کسی ظلم نمی‌شود. در محکمه عدل الهی حسابرسی دقیق، سنجیده و مطابق عدل است و ترازوی عدالت به‌حدی دقیق است که به هیچ کسی ظلم صورت نخواهد گرفت، و این محکمه از دقت و ظرافت بالا و فوق العاده برخوردار است.

هر کسی را به اندازه شرایط و موقعیتش محاکمه می‌کنند یا پاداش می‌دهند. هیچ چیزی از اعمال انسان مخفی نمی‌ماند در روز قیامت همه نهان‌ها و باطن‌ها آشکار میشود و باطن انسان نشان داده میشود این در حالی است که محکمه عدل الهی در روز

قیامت علنی، عمومی و همگانی هست و اولین خلق خدا تا آخرین خلق خدا در دادگاه حضور دارند.

در قرآن عظیم الشان در شش مورد، لفظ مثقال ذره به کار رفته است و در دو مورد لفظ «مثقال حبه من خردل» به کار رفته است و این نشان دهنده دقت، عدل و نظم خاص است که محاکم عدل الهی وجود دارد.

درجه حرارت در بهشت :

در این هیچ جای شک نیست که سردی و گرمی هوا زمانیکه از حد اعتدال عدول و تجاوز نماید، باعث آزار و اذیت ما انسان ها می گردد، از جانب دیگر، جنت برای اهل جنت محل خوشیها و آسایش است لذا گرمی و سردی مخالف این امر هستند و اگر شما به فهم آیات قرآنی اهتمام بداریم این فهم را در مورد جنت می رساند که: هوای جنت هوای گوارا بوده و درجه حرارت که وجود انسان به تکلیف مواجه شود منتفی میگردد طوری که در (آیه 13 سوره انسان) میفرماید: «مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا» «در آن بر تختهایی تکیه زده اند که نه گرمایی به آنها می رسد و نه سردی». هوای جنت معتدل و بس فرحبخش است. طوری که در حدیثی آمده است که: «هواء الجنة سبج لا حر ولا قر: هوای بهشت معتدل است، نه گرم است و نه سرد».

سبج: سایه گسترده است، مانند سایه طلوع صبح تا طلوع آفتاب. (انوار القرآن) در حدیثی که از ابی هریره روایت شده آمده است: «قَالَ قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنَا عَنِ الْجَنَّةِ مَا بَنَّاؤُهَا قَالَ لَبِنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ وَلَبِنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ مَلَأْتُهَا الْمَسْكَ الْأَذْفَرَ حَصْبًا وَهِيَ الْيَاقُوتُ وَاللُّؤْلُؤُ وَتُرْبَتُهَا الزُّعْفَرَانُ مَنْ يَدْخُلُهَا يَخْلُدُ لَا يَمُوتُ وَيَنْعَمُ لَا يَبْأَسُ لَا يَبْلَى شَبَابُهُمْ وَلَا تَحْرَقُ ثِيَابُهُمْ» (ترمذی و احمد) (از ابوهریره روایت است که گفت: گفتیم ای رسول الله به ما خبر بده که بهشت چگونه بنا شده است؟

فرمود: بنای آن از طلا و نقره و گل دیوار آن با مسک خوشبویی مخلوط شده است و سنگ فرش آن از یاقوت و مروارید و خاک آن از زعفران می باشد. هر کس داخل آن شود جاودان می ماند و نمی میرد و منعم می گردد و هرگز دچار ناراحتی نمی شود و جوانیشان را زوال نمی کند و از بین نمی رود و اسباب و وسایل آن کهنه و پاره پاره نمی گردد.)

فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ (۳۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۸)

آنگاه که آسمان شکافته شود، رنگی سرخ چون رنگ سرخگون خواهد داشت (۳۷) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَرْدَةٌ» «گل سرخ، سرخ گون».

«دِهَان» «چرم، روغن مذاب».

تفسیر :

قرآن عظیم الشان روز قیامت را روز فرار می داند، یعنی روزی که انسان از پدر، مادر، برادر، خواهر، همسر، فرزندان و اقوام خود می گریزد و هر کس به کاروبار خود مشغول است و در واقع روز محشر، روز قطع پیوندها و خویشاوندی است. از فحوی آیات متبرکه طوری معلوم می شود که برپایی معاد یا جهان آخرت تنها در زنده شدن دوباره انسانها خلاصه نمی شود، بلکه همراه آن مجموعه ای از حوادث رخ می دهد که دانستن آن ضروری است:

حالات زمین :

در روشنایی آیات قرآنی از جمله آیات متبرکه که در سوره های: تکویر، زلزال، دخان و واقعه، درباره روز قیامت، بیان شده است، این مطلب را با تمام دقت میرساند که زمین به

یک لرزشی سخت مواجه می شود، آنچه بر زمین پدیدار گشته، فرو می پاشد. سطح زمین سخت مواجه شده، زمین شکافته میشود و مرده ها از آن بیرون می آیند تا در قیامت محشور گردند.

دریاها از هم شکافته، جوشان و برآفروخته می شوند. کوه ها از جا کنده میشوند و به صورت غیر متعادل به حرکت در می آیند و به مانند خاک در می آیند و مانند پشم زده میشوند و نرم و انعطاف پذیر می گردند، و سرانجام مانند ذرات غبار پراکنده میشوند. و از سلسله کوه های سر به آسمان کشیده، جز سرابی باقی نمی ماند.

آسمان و ذرات آسمانی :

حالات و وضع آسمان و ستارگان در سوره های تکویر، انفطار، طور و الرحمن به تفصیل بیان یافته، همه این آیات متبرکه مبین این امر است که وضع آسمان دگرگون می شود و ستارگان از جای خود کنده می شوند، آسمان دچار نوعی تموج و حرکت پاره پاره و شکافته می شود و مانند گل سرخ و روغن و فلز مذاب روان نمایان می گردد و سرانجام به شکل دود درآمد، در هم پیچیده می شود.

نور، آفتاب و مهتاب به خاموشی می گراید. نظم آنها به هم می خورد و به سوی زمین پرتاب می گردند. «فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ» باید یاد آور شویم که ذکر حوادث هولناک قیامت لطف و نعمتی است به بندگان زیرا مایه‌ی هوشیاری و بیداری انسان ها می شود.

قیامت :

قیامت، بنابر تعریف منابع دینی نام روزی است که تمام انسان ها به خواست الهی برای محاسبه اعمالی که در دنیا انجام داده اند در پیشگاه الهی جمع می شوند. از این روز به قیامت کبری نیز یاد می شود. پیش از این روز وقایعی شگفت در زمین و آسمان روی می دهد که به اشراط الساعه معروف است.

قرآن کریم و روایات تأکید دارند که زمان قیامت، بر کسی جز خدا معلوم نیست. برپای قیامت طوریکه در فوق یاد آور شدیم، با دیگرگونی در نظام طبیعت صورت می گیرد. و پایان این جهان، فروپاشیدن و در هم پیچیدن است، اما آغازی است برای جهان دیگر.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ (۳۹) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۰)

در آنروز، نه انس و نه (هم) جن، (از) هیچکدام از گناهش پرسیده نمیشود (۳۹) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۴۰)

تفسیر :

طوریکه در تفسیر آیه فوق یاد آور شدیم، بعد از اینکه قیامت بر پا می گردد، تحولات عظیم در نظام طبیعت و فروپاشی آن به وقوع می پیوندد، «فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ... فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ» تفریع «فَيَوْمَئِذٍ» بر «إِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ» - با «فَاء» - نشانگر این واقعیت است که بعد از فروپاشی نظام طبیعت، طولی نمی کشد که قیامت برپا میشود.

از فحوی این آیه مبارکه طوری معلوم می شود که هم جن و هم انسان، در صحنه قیامت برای حسابرسی و کیفر و پاداش یکسان است، و طوریکه متذکر شدیم، گناهکاران انس و جن در صحنه قیامت، دارای وضعیتی معلوم اند و هر دو مورد سؤال قرار می گیرند.

تفسیر کلمه «لَا يُسْأَلُ»:

در معنای کلمه «لَا يُسْأَلُ» چند احتمال را مفسرین ارائه داشته اند:

1- اولین مفهوم این آیه مبارکه اینست که در روز قیامت محکمه حسابرسی بصورت حتمی بر پا می گردد. طوریکه در آیه (24 سوره صافات) «وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ».

2- «لَا يُسْئَلُ عَن ذَنْبِ الْمُجْرِمِ» این بدین معنی است که بجای شخص مجرم، فردی دیگری، فرق نمی کند انس باشد و یا جن مورد مؤاخذه قرار نه خواهد گرفت بلکه، خود مجرم را مؤاخذه و محکمه می کنند.

هکذا برخی از مفسرین می گویند که هدف آیه: «لَا يُسْئَلُ عَن ذَنْبِهِ»: اینست که تنها از گناه سؤال نمی شود، زیرا گناه خلافکار در آن روز حاضر است، بلکه از همه اسرار درونی و آشکار اشخاص سؤال بعمل می آید: «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» (سوره کهف، آیه 49).

3- «تُبْلَى السَّرَائِرُ» «سوره طارق، 9» پس از چیزهای دیگر از جمله: عمر و درآمد و چگونگی مصرف سوال بعمل می آید، نه فقط از گناهان انسان.

خواننده محترم!

از این آیه آغاز الی آخر سوره وضع حساب و جزا و بخصوص حال مجرمین و متقیان مورد بررسی قرار می گیرد.

همچنان در آیه مبارکه از سرعت حسابرسی بحث تفصیلی بعمل می آید، و در باره حسابرسی میفرماید که این پروسه از چنان سرعتی برخوردار که هیچ یکی از انس و جن نمی پرسد که مرتکب چه گناهی شدی، سوالی که معمولاً در بین ما انسانها معمول است. فهم این آیه به هیچ صورت منافی با آیاتی دیگری نمی باشد، زیرا قیامت گذرگاه های مختلفی دارد که در بعضی از این گذرگاه ها، مردم باز خواست میشوند و در بعضی دیگر از این گذرگاه ها، مهر بر دهان ها مردم زده میشود و در عوض اعضای بدن انسان ها به سخن می آغازند، و در بعضی دیگر مجرمین را از سیمای ظاهری شان می شناسند.

آیا تحقیقات محاکم شفاهی است و یا تحریری؟:

برخی از انسانها در ذهن شان این سوال خطور می کند که در محکمه عدل الهی در روز قیامت تنها اعمال مورد وزن قرار می گیرد و یا هم اعمال نامه و محتوی آن مطالعه و مورد بررسی می باشد؟ در این مورد مفسرین دو احتمال را مطرح نموده اند:

احتمال اول:

خود اعمال وزن می شوند. طوریکه در حدیث صحیح مسلم از ابو مالک اشعری روایت شده آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «پاکیزگی نصف ایمان است و الحمدالله میزان را پر می کند و سبحان الله و الحمدالله بین آسمانها و زمین را پر می کند و نماز نور است و صدقه برهان است و شکیبایی روشنایی است. قرآن حجتی است به نفع تو یا علیه تو، همه مردم وقتی صبح بیدار می شوند، عمر خود را ضایع می کنند. گروهی خود را نجات داده و گروهی خود را هلاک می سازند».

جمله: «الحمدالله میزان را پر می کند» دلیلی است بر اینکه خود عمل هر چند صفت است خداوند آن را در روز قیامت به جسم تبدیل نموده و در میزان میگذارد». چنانکه در روایت از محدث مشهور ابن ابی الدنيا، ابوبکر عبدالله بن محمد بن عبید بن سفیان بن قیس قرشی (۲۸۱-۲۰۸/ق/۸۲۳-۸۹۴م)، آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سنگین ترین چیزی که در میزان گذاشته می شود، اخلاق نیکوست» (این حدیث را احمد، ابو داود و ترمذی نیز روایت کرده اند).

احتمال دوم:

احتمال دوم اینست که: اعمال با گذاردن صحیفه های محتوی آن بر میزان وزن میشوند و وزن شدن خود عامل (انسان) نیز از بعضی روایات برداشت می شود. طوریکه امام بخاری از ابوهریره روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در قیامت مرد بزرگ چاقی را می آورند که نزد الله حتی به اندازه پر پشه ای نیز وزن ندارد. طوریکه در (آیه 105 سوره الکهف) آمده است «فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزَنًا» (ما در روز قیامت هیچ وزنی برایشان قایل نخواهیم بود). (این حدیث را مسلم، ابن ابی حاتم و ابن جریر طبری روایت کرده اند).

همچنان احمد از عبدالله بن عمرو بن عاصب روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در قیامت میزان ها نصب می‌گردد، مردی را آورده و در یک پله آن قرار می‌دهند و گناهانش را در پله دیگر قرار میدهند، گناهانش سنگین‌تر شده و او را به جهنم می‌فرستند. وقتی پشت میکند، صدایی از طرف رحمان ندا می‌زند که عجله نکنید هنوز او چیزی دارد. کارتی که بر آن نوشته شده «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را می‌آورند و آن را همراه مرد در پله ترازو گذارده، و میزانش سنگین‌تر می‌شود» (ابن ابی‌الدنیا نیز روایت کرده است).
 امام احمد از عبدالله بن مسعود که ساق‌هایی باریکی داشت، روایت می‌کند که روزی مشغول کردن چوب اراک جهت مسواک بود که باد لباسش را بالا برده و ساقش نمایان گشت و حاضرین به او خندیدند. رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: چرا می‌خندید؟ گفتند: از باریکی ساق هایش! فرمودند: قسم به کسی که جان من در دست اوست، آن دو در میزان از کوه احد نیز سنگین‌ترند.
 امام قرطبی می‌فرماید: معتزله منکر میزان شده اند و گفته اند: اعمال صفت‌هایی نیست، صفت چگونه وزن می‌شود؟

وی می‌گوید: از ابن عباس روایت شده است که خداوند صفت‌ها را به صورت جسم خلق کرده و وزن می‌شوند. و می‌فرماید: صحیح این است که صحیفه‌ها محتوی اعمال وزن خواهند شد.

از جانب دیگر جالب این است که انسان وزن اشیاء را در حواس و شناخت منحصر خود مانند انسان با پنج حواس می‌سنجد و از معیار های دیگر ممکن خارج از شناخت پنج حواس خویش خبر ندارد. که این به ذات خود محدودیت فهم و درک انسان را در برابر قدرت الهی و امکان‌اتش به صورت واضح نشان می‌دهد. الله اکبر.
 امام قرطبی از مجاهد و ضحاک و از کاکایش نقل کرده است که آن‌ها میزان را به معنای عدالت و قضاوت تفسیر کرده‌اند و ذکر وزن و میزان نوعی ضرب است چنان که گفته شود: «این چیز این قدر وزن، یعنی ارزش دارد». باید گفت: شاید اینان این سخن را به هنگام تفسیر آیه: «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ، أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ، وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ» (سوره الرحمن: 7-9). «و آسمان را برافراشت و قوانین و ضوابطی گذاشت. هدف این است که شما هم از قوانین و ضوابط تجاوز نکنید در وزن و کشیدن دادگرانه رفتار کنید و از ترازو مکاهید».

چه بسا اعمال سعادت‌مندان و خوشبختان جهت اظهار علو و بلندی درجاتشان در بین مردم و اعلام خوشبختی و سعادت‌مند وزن گردد و چه بسا اعمال کفار هر چند در مقابل کفرشان هیچ حسنه‌ای برایشان منظور نمی‌شود نیز وزن شود.

آن هم جهت اظهار بدبختی شان و رسوایی شان در میان مخلوقات).
 این کثیر به حدیث مسلم از انس بن مالک اشاره می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: خداوند هیچ حسنه‌ای را از مؤمن ضایع نمی‌کند و در مقابلش هم در دنیا و هم در آخرت پاداش می‌دهد، ولی جزای کارهای کافر را در همین دنیا به او می‌دهد تا جایی که در روز قیامت دیگر حسنه‌ای ندارد که در مقابلش پاداش بگیرد.

در حدیث آمده است که: خداوند حق کسی را ضایع نمی‌کند. به کافر در مقابل نیکی‌هایش در دنیا جزا می‌دهد تا وقتی در مقابل خداوند قرار گیرد دیگر هیچ حسنه‌ای برایش نمانده باشد.

يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ ﴿٤١﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٢﴾

گناهکاران به سیمایشان شناخته شوند پس به (موی) پیشانی‌ها و قدم‌ها گرفته شوند (۴۱)
 پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نَوَاصِي» «جمع ناصیه، پیشانی، موی جلوسر».

«أَقْدَامُ» «جمع قدم، پاها».

تفسیر :

چهره افراد در روز قیامت :

مفهوم شهادت انسانها علیه خودشان در روز قیامت بدین معنی است که: مجرمان با علامت های خودشان شناخته میشوند و دیگر ضرورتی دیده نمیشود که از گناهانشان سوال به عمل آید که چه کرده اند؟ زیرا گناه، انسان را به شکل و شمایلی در می آورد که در قیامت بروز و ظهور می کند؛ چرا که قیامت روز، بروز و ظهور ملکوت انسان هاست. هر کسی آنچه با افکار و عقاید و اعمالش ساخته در آن روز ظاهر می شود بدین اساس است که قرآن عظیم الشان میفرماید: «يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ» مجرمان با سیما و علامت های خودشان شناخته می شوند.

آنچه انسانهای که به دین پشت پا زده و یا هم اینکه احکام و هدایات دین مقدس اسلام را مورد تمسخر قرار داده است به شکل بوزینه (شادی) در میآید. (سوره اعراف، آیه ۱۶۶) و عالم بی عمل و ضد دین به شکل سگ در میآید و زبانش از دهان اش بیرون برآمده باشد. (سوره اعراف، آیه ۱۷۶) و برخی دیگر بشکل شتر گاو پلنگ می شوند یعنی شکل و شمایل چند حیوان را دارند. برخی چارپا و برخی مثل مار بر زمین می خزند و برخی عقرب و گژدم و برخی نیز پاهایشان به سرشان چسبیده است. همه این صفات در روایات اسلامی به تفصیل تذکر رفته است.

همچنان در مقابل جماعت کی دارای چهره های بشاش، نورانی و درخشانند می باشند بیانگر ایمان و عمل صالح آنهاست، گروه دیگر روی های شان سیاه و تاریک و زشت و عبوس دارند که نشانهی کفر و گناه آنهاست.

اما گرفتن مجرمان از موی پیشانی و پاها، ممکن است به معنی حقیقی آن باشد، که ماموران عذاب این دو را میگیرند و آنها را از زمین برداشته، و با نهایت ذلت به دوزخ می افکنند، و یا کنایه از نهایت ضعف و ناتوانی آنها در چنگال ماموران عذاب الهی است، که این گروه را با ذلت و سر افگندی تمام به دوزخ می برند. از آنجا که یادآوری این مسائل در زمینهی معاد هشدار و لطفی است به همگان، خداوند به عنوان نعمت از آن یاد فرموده.

خواننده محترم !

در مورد اینکه مجرمین و کسانیکه گنهگار هستند چگونه شناخته می شوند، در اولین تعریف اینست که از «سیما» شان.

«سیما» از «سوم» گرفته شده و سوم به معنای نشان و علامت ظاهری است، و علامت دوم که چگونه شناخته می شوند اینست که آنان از «نواصی» شان.

«نواصی» جمع «ناصیه» بوده و به معنای موی پیشانی شان.

بناءً حکم صریح قرآنی همین است که: «يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ» مجرمان از چهره و سیمایشان شناخته می شوند؛ البته همان گونه که تبهکاران از سیمایشان شناخته می شوند، نیکوکاران را نیز از سیمایشان می شناسند.

شکل و سیما انسانها در روز قیامت:

در روز قیامت بر بنیاد حکم قرآنی شکل و سیما انسانها به اشکال ذیل معرفی گردیده اند: سفید رویان: «تَبْيِضُ وُجُوهُ» مطابق تعریف (آیه 106 سوره آل عمران).

سیاه رویان: «وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ» مطابق تعریف آیه (60 سوره زمر)

شاد رویان: (چهره های شادان) مطابق تعریف آیه (22 سوره قیامت) «وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ» صورت ها در آن روز شاداب و خندان و نورانی و زیبا است.

«ناضرة» از ماده «نضرة» به معنی شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و رفاه به انسان دست می دهد که توأم با سرور و زیبایی و نورانیت است، یعنی رنگ رخساره آنها از وضع حالشان خبر می دهد که چگونه غرق در نعمت های الهی شده اند، در حقیقت این شبیه چیزی است که در آیه 24 سوره مطفین آمده: «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ» (در صورت های آنها (بهشتیان) شادابی نعمت را مشاهده میکنی). نباید فراموش کرد که این از نظر مکافات مادی است، ولی مکافات روحانی و معنوی شان همانا «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» «آنها فقط به ذات پاک پروردگارشان مینگرند! رخسارشان شادمان و خندان است: طوری که در (آیه 8، سوره غایشه) میفرماید: «وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ» «ناعمه»: شادان و شاداب. در خوشی و رفاه. دارای نعمت و لذت. شادی و خرمی واقعی، در چهره منعکس میشود: «وُجُوهُ ... نَاعِمَةٌ» این شادابی شامل رنگ و رخساره جنتیان می باشد. نباید فراموش کرد که: سختی کار در دنیا زودگذر است ولی شادمانی و کامیابی روز آخرت دائمی و همیشگی می باشد.

چهره ها شادان و خندان، درخشان و بشاش: براساس حکم آیه 38 و 39 سوره عبس «وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ مُسْفَرَةٌ» (38) ضاحكة مُسْتَبْشِرَةٌ (39) می باشد. «مُسْتَبْشِرَةٌ» با خبر شدن از مطلب شادی که از آن بشره و پوست صورت شگفته شود بناءً صورت اهل ایمان و تقوا، در روز جزا شاد و خندان است. چهره های گرفتگی: در مورد اینکه چهره برخی از انسانها گرفتگی می باشد (آیه 24 سوره قیامت) چنین میفرماید: «وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ بِاسِرَةٍ» (وچهره ها و رخسار های تعدادی دیگری عبوس و غمگین است). «بِاسِرَةٍ» به معنای گرفتگی چهره است.

چهره هایی خندان: در مورد اینکه چهره تعداد از انسانها در این روز ها خندان می باشد آیات (38 و 39 سوره عبس) در این مورد می فرماید «وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ مُسْفَرَةٌ. ضاحكة مُسْتَبْشِرَةٌ»

صورت هایی غبار آلود و گرد زده: تعداد از انسانها چهره ها و سیما شان غبار آلود و گرد زده خواهد بود، طوری که در (آیه 40 سوره عبس) می آید: «وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ»

چهره های زبون و شرمسار: همچنان در این روز چهره یک تعداد انسانها خوار و ذلیل خواهد بود. طوری که در (آیه 2 سوره الغاشیه) می خوانیم: «وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ» «وُجُوهُ»: چهره ها. هدف در اینجا خود اشخاص و افراد است. «خَاشِعَةٌ»: خوار و زبون. فرو شکسته و درهم شکسته. خضوع ایشان، سرافکنگی آمیخته با شرمندگی و نگرانی است.

درس حاصله :

نبايد فراموش کرد که: تفکيك خوبان از بدان و شناخته شدن آنان، هم یکی از نعمت های الهی است.

در آیات متبرکه در فوق بطور مختصر بیان یافت در آموختیم که: در رزو قیامت و در برابر محکمه عدل الهی، افکار و اعمال انسان در چهره او جلوه گر میگردد، طوری که قبلاً در جمله زیبای قرآنی خواندیم: «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ»

- مجرم در نهایت ذلت، گرفتار قهر الهی میشود. «فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ» آنان که در دنیا از هیچ گناهی فروگذار نکردند و از موی سر تا نوک پا، مخالف فرمان

الهی عمل کردند، در قیامت نیز با موی سر گرفته شده و در عذاب افکنده شوند. «فَيُؤْخَذُ بِالْأَوْصِي وَ الْأَقْدَامِ» که خداوند ما را از این رسوایی نجات دهد.

**هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ ﴿٤٣﴾ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ
أَنْ ﴿٤٤﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٥﴾**

این همان جهنمی است که مجرمان از آن انکار میکردند. (۴۳) میان آتش سوزان و آب جوشان گردش میکنند (۴۴) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَمِيمٌ» به معنای آب داغ است و کلمه «حَمَامٌ»، هم از همین خانواده آن است. «آن» به معنای مایعی است که در نهایت سوزندگی و بسیار داغ باشد.

تفسیر :

در این آیه متبرکه خطاب اخطار آمیز هم به جن و هم به انس است، شما که از جهنم منکر بودید حالا وقت آن فرا رسیده است که در آن شما را خواهم افکند.

مجرمین از یک سو میان شعله های سوزان جهنم می سوزند و تشنه می شوند و تمنای آب می کنند و از سوی دیگر آب جوشان به آنها داده می شود، یعنی بین جهنم و آبی در نهایت جوش، در رفت و آمدند و این مجازاتی است دردناک که در انتظار شان بود.

طوری که از فحواي برخی از آیات قرآنی بر می آید که: چشمه های سوزان حمیم در کنار جهنم است، که ابتدا دوزخیان را در آن می برند و سپس در آتش دوزخ می اندازند.

یادداشت مختصر در مورد آبهای دوزخ :

اولاً مشروب ماء حمیم:

«لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (آیه 4 سوره یونس) (نوشیدنی ای از مایع سوزان و عذابی دردناک خواهد بود) «ماء حمیم» یعنی آب جوشان که در آیه ذیل در مورد صفت آن قرآن عظیم الشان می فرماید: «وَ إِنْ يَسْتَعِينُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهُ بِئْسَ الشَّرَابُ» (آیه 29 سوره کهف) این آب مثل «مهل» است، مفسرین گفته اند: «مهل» یعنی فلز ذوب شده یا مس گداخته شده یا آب سیاه رنگ در حال جوش یا ماده سمی در حال گداخته شدن که وقتی به این آب نزدیک می شوند، پوست وجود شان می ریزد. خداوند می فرماید: «چه بد نوشیدنی است این آب» وقتی این آب را خوردند، ملایکه عذاب مقداری هم روی سرشان می ریزند «يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ» (آیه 19 سوره حج) ماء حمیم به صورت نهري در روی جهنم جاری است تا همیشه در دسترس جهنمیان قرار داشته باشد. و می نوشند از آب حمیم «فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ﴿54﴾ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ ﴿55﴾» هذا نُزِّلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ ﴿56﴾ (آیات: 54، 55 و 56 سوره واقعه) (و روی آن از آب جوشان مینوشید. پس مانند شتران عطش زده می نوشید. این است پذیرایی (ابتدایی) آنان روز قیامت).

میگویند شتر معمولاً دیر تشنه می شود؛ زیرا ذخیره آب کافی در وجود دارد، اما وقتی ذخیره اش خلاص می شود، سخت تشنه می شود مخصوصاً که به مرض تشنگی و استسقاء مبتلا باشد، وقتی به آب برسد با هیجان تمام آب می خورد.

خداوند متعال اهل جهنم را به حالت شتر تشنه مشابه ساخته می فرماید: «اهل جهنم نیز از حرارت جهنم و خصوصاً بعد از خوردن زقومو ضریع به قدری تشنه می شوند که وقتی به آب حمیم می رسند مثل شتر تشنه آب می خورند.

«زقوم»، نام گیاه تلخ و بدبو و بدطعم است که شیره آن اگر به بدن برسد، بدن متورم می شود. این گیاه، غذای دوزخیان است.

«نزل» به آن چیزی گفته می شود که برای پذیرایی مقدماتی مهمان آماده می شود و «هیم»

نام مرضی است که شتر به آن گرفتار می‌شود و هر چه آب می‌نوشد سیراب نمی‌شود تا بمیرد، همچنان به زمین ریگزار گفته می‌شود که هر چه آب در آن بریزند فرو می‌رود.

ماء صدید :

خون و چرک که از فروج زنان زانیه در جهنم خارج می‌شود که هم خیلی کثیف است، هم بدبو و هم در حال جوش قرآن عظیم الشان می‌فرماید «وَوَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ مِّنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ يَتَجَرَّرُ عَلَيْهِ وَ لَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ» (آیات 15 الی 17 سوره ابراهیم) «گردن کشان و جباران نا امید و نابود می‌شوند و در جهنم جرعه جرعه از ماء صدید خورنده میشوند؛ چون خودشان مایل به خوردن آن نیستند وقتی این آب متعفن را خوردند حاضرند بمیرند اما مرگی بسراغ شان هم نمی‌آید، بلکه باید آماده شوند برای عذاب شدید تر و فرشتگان عذاب آنان را با غل و زنجیر به طرف آتش می‌برند «ماء صدید» خون و چرک که از فروج زنان زانیه در جهنم خارج می‌شود که هم خیلی کثیف است، هم بدبو.

غساق

«لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَ لَا شَرَابًا إِلَّا حَمِيمًا وَ غَسَاقًا» (آیات 24 و 25 سوره نبا) «جهنمیان آب خنک و گوارا نمی‌چشند بلکه آب حمیم و غساق می‌نوشند.»

مفسرین می‌گویند: غساق چشمه‌ای است در جهنم که آبش در نهری جاری است که زهر کشنده و سمومات مارها و عقرب‌های جهنم به آن ریخته می‌شود و حتی چرک دیده‌های اهل جهنم هم داخل آن می‌ریزد و از نظر داغی هم مثل مس گذاخته است، چون با آتش جهنم داغ شده که اگر ذره‌ای از آتش جهنم به روی کوه‌های دنیا گذاشته شود همه کوه‌ها آب می‌شود. و در (آیه 57 سوره ص می‌فرماید.) «هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسَاقٌ» (این حمیم و غساق است (دومايع سوزان و تیره رنگ) که باید از آن بچشند).

در روایت است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) می‌فرماید: «اگر یک دلو از ماء غساق جهنم را در دنیا بریزند، بوی گند و تعفن آن همه دنیا را متعفن و نابود خواهد کرد.»

آنیه :

«آنیه» چشمه‌ای است سوزناک در جهنم طوری که قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ» (غاشیه/4-5) «در آتش سوزان وارد می‌گردند و از چشمه‌ای بسیار داغ نوشانیده می‌شوند.»

ولی آتش این چشمه همیشه فروزان است و همیشه آبش در حال جوش است. «يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ ءَانَ» (الرحمن/44)

ترجمه: امروز در میان آن و آب سوزان در رفت آمد اند.

خواننده محترم !

هم آتش سوزان و هم آب داغ با سایر جزاها برای کسانی در جهنم آماده شده که به تکذیب بهشت و تکذیب جهنم و بصورت کل باور نداشتن قیامت و روز جزا، می‌پردازند. ولی باید گفت که براساس حکم صریح قرآنی برپای قیامت و جنت و دوزخ حق است، و اشخاص که عمل صالح انجام می‌دهند پادش جنت است که می‌فرماید: «وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا.» (سوره النساء آیه 122). (و کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند، بزودی آن را در باغهایی از بهشت وارد می‌کنیم که نهرها از زیر درختانش جاری است جاودانه در آن خواهند ماند. وعده خداوند حق است و کیست که در گفتار و وعده‌هایش، از خدا صادقتر باشد؟!).

و جای اشخاص گنهگار و کفار همانا جهنم است، طوری که قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «وَ وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْكُفَّارِ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعْنَهُمُ اللَّهُ

وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ» (سوره التوبه آيه 68). (خداوند به مردان و زنان منافق و كفّار، وعده آتش دوزخ داده جاودانه در آن خواهند ماند، همان براي آنها كافي است! والله آنها را از رحمت خود دور ساخته و عذاب هميشگي براي آنهاست!)
 و يا طوريكه مي فرمايد: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (سوره التوبه آيه 72). (خداوند به مردان و زنان باايمان، باغهايي از بهشت وعده داده كه نهرها از زير درختانش جاري است جاودانه در آن خواهند ماند و مسكن هاي پاكيزه اي در بهشتهاي جاودان (نصيبت آنها ساخته) و (خشنودي و) رضاي الله، (از همه اينها) برتر است و پيروي بزرگ، همين است!

دوزخ در كجا است؟

قبل از همه بايد گفت كه دوزخ جاي و محلي است براي عذاب و مجازات، كفار و گنهكاران، نام دوزخ بصورت عموم هفت بار در قرآن عظيم الشان به نام هاي (جهنم، جحيم، سقر، هاويه، حطمه، سعير، لظي) ذكر شده است.

ولي از مشهور ترين نام هاي براي دوزخ همانا «جهنم» است، كه كلمه جهنم بصورت عموم 77 بار در قرآن عظيم الشان تكرر شده «جهنم وعده گاه همه اي آنها است. و براي آن هفت دروازه وجود دارد!».

در معني كلمه «جهنم» ميان لغويون و مفسران مباحث زيادي رد و بدل شده، برخي از علماء و مفسران كلمه «جهنم» را به معني «آتش»، و برخي آن را به معني «عميق و ژرف» تعريف، ترجمه و تفسير نموده اند.

بر اساس اعتقادات جهنم دارايي هفت طبقه بوده، و هرچه به طبقه پائينتر جهنم رفته شود، عذاب آن بيشتري است و جاي است براي اشخاص بد و بدتر.

در مورد اينكه عذاب جهنم چگونه خواهد بود! عده اي از مفسرين بدبين باور اند كه اين عذاب، شامل عذاب هاي روحي و جسمي هر دو مي گردد، در اين شك نيست كه تعدادي از جهنميان بطور ابد در جهنم باقي مي مانند، و تعدادي ديگري پس از مدتي و بعد از سپري شدن مدت جزا بخشيده مي شوند و روانه بهشت مي گردند.

محل دوزخ :

علماء در مورد اينكه محل دوزخ در كجا است، در بين خود اختلاف رأي دارند، برخي بدبين عقیده اند كه دوزخ در پايين ترين طبقه زمين موقعيت دارد. ولي برخي بدبين باور اند كه: دوزخ مانند جنت در آسمان ها است ولي هستند علماء كه در اين بابت اصلا از سكوت كار گرفته اند، فكر مي كنم كه بهترين ديده گاه و روش همين سكوت در اين بابت مي باشد؛ زيرا در شرع هيچ سند صريح و صحيحی در اين مورد به چشم نمي خورد. از جمله كساني كه در اين باره سكوت اختيار کرده اند، عالم شهير جهان اسلام حافظ سيوطي است. (عبدالرحمان بن كمال بن محمد خُصيري سيوطي) (۱۴۴۵ - ۱۵۰۵م) مشهور به جلال الدين سيوطي) وي بدبين عقیده است كه: «در باره مكان دوزخ سكوت مي كنيم؛ چون به جز الله متعال كسي ديگر جاي آن را نمي داند و حديث مستندي در اين باره نزد من وجود ندارد» (مراجعه شود يقظة اولي الاعتبار (47)

شيخ ولي الله دهلوي (ابوالفياض قطب الدين احمد بن عبدالرحيم مشهور به «شاه ولي الله دهلوي» (۱۱۱۴ - ۱۱۷۶ ق / ۱۷۵۳ - ۱۷۶۲ م) عالم شهير (قرآن شناس، و محدث و فقهی) در قرن دوازدهم هجري / هجدهم ميلادي در شبه قاره ي هند، متولد شد. وي بدبين عقیده است كه: «در هيچ سندی به مكان دوزخ و بهشت تصريح بعمل نيامده. مكان آن درجايي است كه الله متعال بخواهد؛ چون ما انسان ها بر آفريدهگان الله متعال و جهان هستي احاطه نداريم. يقظة اولي الاعتبار (47)

مساحت و بزرگی دوزخ :

مساحت بزرگی وکلانی دوزخ مطابق فهم قرآنی و احادیثی نبوی بی نهایت وسیع است، و یک گوشه آن از گوشه دیگر دارای فاصله مزید می باشد، طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 30 سوره ق) در این مورد با زیبایی خاصی چنین بیان میدارد: «يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلْ امْتَلأتِ وَنَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» (روزی که به دوزخ می‌گوییم: آیا پر شدی؟ و دوزخ می‌گوید: افزون بر این هم هست؟!)

همچنان در حدیث آمده است: که الله متعال به دوزخ میفرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ عَذَابِي أُعَذِّبُ بِكَ مِنْ أَشْيَاءِ مَنْ عِبَادِي وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَلُؤَهَا فَأَمَّا النَّارُ فَلَا تَمْتَلِي حَتَّى يَضَعَ رَجُلُهُ فَتَقُولُ قَطُّ قَطُّ فَهِنَّالِكَ تَمْتَلِي وَيُرْوَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ وَلَا يَطْلُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا» (جامع الاصول: (544/10). ن.ک: صحیح بخاری، شماره: (4850) و صحیح مسلم، شماره: (2846)

«تو عذاب من هستی. هرکس را که بخواهم بوسیله تو عذاب می‌دهم. برای بهشت و دوزخ کسانی هستند که آن‌ها را پر کنند. اما دوزخ پر نخواهد شد تا وقتی که الله متعال پایش را بر آن می‌گذارد. آن‌گاه دوزخ می‌گوید: کافی است، کافی است. وقتی پر شد، گوشه‌های آن جمع شده و مچاله می‌شود. الله عزوجل به هیچ یک از آفریدگانش ستم نمی‌کند.»

همچنان در حدیثی دیگری از حضرت انس (رض) روایت است: «لَا تَزَالُ جَهَنَّمُ يُلْقَى فِيهَا وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ؟ حَتَّى يَضَعَ رَبُّ الْعِزَّةِ فِيهَا قَدَمَهُ فَيَنْزَوِي بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ وَتَقُولُ: قَطُّ قَطُّ بَعْرَتِكَ وَكَرَمِكَ» (مشکاه المصابيح: (109/3).

ن.ک: صحیح بخاری، شماره: (6661) صحیح مسلم، شماره: (2848) «بطور مسلسل گناهکاران در دوزخ ریخته می‌شوند و جهنم می‌گوید: افزون بر این هم هست؟ تا این‌که الله متعال پایش را بر آن می‌گذارد. گوشه‌هایش جمع و مچاله می‌شود و آن‌گاه می‌گوید: به عزت و بزرگواری تو سوگند، کافی است، کافی است.»

همچنان از جمله دلایل که در مورد عمیق بودن جهنم دلایل می‌آورد، حدیثی است که در صحیح مسلم از ابوهریره روایت گردیده است: همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم. ناگهان رسول الله صلی الله علیه وسلم صدای افتادن چیزی را شنید. آن‌گاه فرمود: «أَتَدْرُونَ مَا هَذَا؟» آیا می‌دانید این صدای چیست؟ گفتند: الله متعال و رسولش بهتر می‌دانند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هَذَا حَجَرٌ رُمِيَ بِهِ فِي النَّارِ مُنْذُ سَبْعِينَ خَرِيفًا فَهُوَ يَهُوِي فِي النَّارِ الْآنَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى قَعْرِهَا» (صحیح مسلم، کتاب الجنة، باب فی شدة حر النار (3484/4) شماره: (2844). «این سنگی است که هفتاد سال پیش در دوزخ انداخته شد و هنوز هم به طرف قعر دوزخ در حال سقوط است.»

همچنان در حدیثی که حاکم از ابوهریره و طبرانی از معاذ و ابوامامه روایت کرده‌اند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَوْ أَنَّ حَجْرًا مِثْلَ سَبْعِ خَلْفَاتٍ، أُلْقِيَ مِنْ شَفِيرِ جَهَنَّمَ هَوِيَ فِيهَا سَبْعِينَ خَرِيفًا لَا يَبْلُغُ قَعْرَهَا». (صحیح الجامع الصغیر (58/5) شماره (5214) «اگر سنگ بزرگی به وزن هفت شتر باردار، از لبه‌ی دوزخ به داخل آن بیفتد، تا هفتاد سال به طرف قعر دوزخ سقوط می‌کند و باز هم به قعر آن نمی‌رسد.»

شیخ طحاوی عالمی مشهور جهان اسلام در کتاب «مشکل الآثار» از سلمه بن عبدالرحمن و او از ابوهریره روایت می‌کند که: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ثَوْرَانِ مُكْوَرَانِ فِي النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: در روز قیامت ماه و خورشید مانند دو گاو گرد و کروبی شکل بی نور در آتش دوزخ هستند.»

بیهقی در کتاب «البعث و النشور» و بزار، اسماعیلی و خطابی نیز با سندی صحیح و براساس شرایط بخاری، روایت فوق را آورده‌اند.

امام بخاری در صحیح خود روایت فوق را به طور مختصر و با عبارت زیر آورده است: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ مُكْوَرَانِ فِي النَّارِ» (سلسله الاحادیث الصحیحة، ناصر الدین البانی، 32/1) شماره: (124) «افتاب و ماه در میانه‌ی آتش دوزخ، بی فروغ می شوند».

درکات دوزخ :

درکات جهنم اصطلاح است که برای جاها، محلات و طبقات مختلف جهنم مورد استعمال قرار گرفته است، طوری که برای طبقات مختلف جنت اصطلاح طبقات به کار برده می شود.

قابل تذکر است که درکات دوزخ از نظر شدت گرما و نوعیت عذابی که الله متعال برای اهل آن در نظر گرفته است، متفاوت می باشد. بطور مثال این فهم در (آیه 145 سوره النساء) چنین بیان گردیده است: «إِنَّ الْمُنْفِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا» «بی‌گمان منافقان در پایین ترین درکه‌ی دوزخ موقعیت دارند و هرگز یآوری برای آنان نخواهی یافت».

کلمه «الدرك» در زبان عربی به هر چیز قسمت پایین و «الدرج» به هر چیز که در قسمت بالا باشد گفته میشود. بنابراین برای طبقات جنت کلمه درجه و درجات و برای دوزخ، کلمه درک و درکات به کار برده شده است دوزخ به هر اندازه که پایین‌تر باشد، به همان میزان حرارت و عذابش شدیدتر است.

از جمله منافقان در جهنم در بیشترین آتش موقعیت خواهند داشت، به همین دلیل جای شان در اسفل من النار است و پایینترین جای دوزخ خواهند بود. (التذكرة، قرطبی: صفحه 382) و التخويف من النار، ابن رجب: ص (50)

در برخی از آیات قرآنی به مراتب دوزخ «درجات» نیز اطلاق می‌گردد. الله متعال پر سوره‌ی انعام، پس از ذکر بهشتیان و دوزخیان می فرماید: «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا» (سوره الانعام: 132). «و هر یک از نیکوکاران و بدکاران به اندازه‌ی کارهایشان درجاتی دارند». «أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» (162) هُمْ دَرَجَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ (163) (آل عمران: 162-163). «آیا کسی که جویای رضای الله باشد، مانند کسی است که سزاوار خشم الله می‌گردد و جایگاهش دوزخ است؟ و چه بد فرجامی است! آنان نزد الله درجات متفاوتی دارند. و الله به کردارشان بیناست».

عبدالرحمن بن زید بن مسلم میفرماید: درجات بهشت به بلندی و درکات دوزخ به پستی می‌روند (التذكرة، قرطبی: ص (382) و التخويف من النار، ابن رجب: ص (50) همچنان برخی از سلف فرموده اند که: موحدین گناهکار که وارد دوزخ می‌شوند، در درک نخست، یهود در درک دوم، نصارا در درک سوم، صابئین در درک چهارم، مجوس در درک پنجم، مشرکان در درک ششم و منافقان در درک هفتم قرار دارند. هکذا در برخی کتاب‌ها نام آن درکات نیز وارد شده است:

درک اول: جهنم، درک دوم: لظی، درک سوم: حطمه، درک چهارم: سعیر، درک پنجم: سقر، درک ششم: جحیم و درک هفتم هاویه نام دارد.

این‌گونه تقسیم‌بندی و نام‌گذاری صحت ندارد و ثابت نیست. دیدگاه راجح و صحیح آن است که نام‌های یاد شده مانند: جهنم، لظی، حطمه... نام‌هایی برای دوزخ هستند، نه این‌که هر کدام نام بخشی از دوزخ باشند. البته این مطلب که مردم به لحاظ کفر و گناهان خود، مراتب گوناگونی دارند، درست است.

دروازه های دوزخ :

در آیات متعددی از قرآن عظیم الشان تذکر رفته است که هم برای جنت و هم برای جهنم دروازه های وجود دارد که تعداد دروازه های جهنم به هفت میرسد، طوری که در (آیه 44

سوره حجر) آمده است: «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ؛ هفت دروازه دارد و برای هر دری، گروه معینی از آنها تقسیم شده اند» این دروازه ها، در حقیقت دروازه های گناہانی است که به وسیله آن، اشخاص داخل دوزخ می شوند، هر گروهی بوسیله ارتکاب گناہی و از دروازه معینی داخل دوزخ می شوند.

از جمله درباره منافقان آمده است که آنان در پائین ترین درکات دوزخ قرار دارند: «ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار» (نساء، آیه 145)

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر در تفسیر آیهی فوق می فرماید: روی هریک از دروازه های دوزخ، نام برخی از پیروان شیطان نوشته شده است. آنان باید از همان دروازه وارد شوند. - الله متعال ما را از عذاب آن پناه دهد- هریک از دوزخیان بر حسب اعمال خود، از یک دروازه وارد می شوند. و در جایگاه ویژه ی خود قرار می گیرد.

مفسرین بصورت کل در مورد دروازه های دوزخ تفاسیر مختلفی ارائه داشته اند و عدّه ای از این مفسرین بدین عقیده اند که: هدف از هفت دروازه همانا هفت راه است، و نباید فراموش کرد، عددیکه برای دروازه های جنت و دوزخ ذکر شده دروازه های معمولی که وجود دارد، نیست.

اصولاً این دروازه ها، دروازه معمولی نبوده بلکه هدف آن همان هفت راه به طرف جهنم می باشد، البته راه ورودی ها و اسبابی است که هرکدام از آنها شخص را به یک طبقه می رساند.

از حضرت علی کرم الله وجهه روایت شده: دروازه های دوزخ طبقه های مختلفی دارند که روی همدیگر قرار گرفته اند. و هكذا در روایت دیگری از ایشان آمده است که: دوزخ هفت دروازه دارد که بر روی یکدیگر قرار گرفته اند. ابتدا دروازه ی اولی پُر می شود، سپس دروازه ی دوم، سپس دروازه سوم، تا این که همگی پُر می شوند. (تفسیر ابن کثیر: 164/4)

در آیه (71 سوره الزمر) آمده است: که در ابتدا دروازه های جهنم باز میشود و سپس کافران وارد آن میشوند. «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا ۚ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ» «و کافران گروه گروه به سوی دوزخ رانده می شوند و چون به دوزخ می رسند، در هایش گشوده می شود و نگهبانانش به آن ها می گویند: آیا پیامبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند که آیات پروردگارتان را بر شما میخواندند و شما را برای دیدار امروزتان هشدار می دادند؟ می گویند: بلی ولی فرمان عذاب، بر کافران قطعی و ثابت گشت».

بعد از این اعتراف، به آنان گفته می شود: «قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خُلْدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ» (سوره الزمر: 72). «بدیشان گفته میشود: از دروازه های دوزخ وارد شوید و جاودانه در آن بمانید؛ پس جایگاه متکبران چه بد است!» سپس تمامی دروازه های دوزخ بسته می شود و گناهکاران هیچ گونه امیدی به بیرون رفتن از آن ندارند. الله متعال میفرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» (19) «عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ» (20) [البلد: 20-19]. «و کسانی که به آیات ما کفر ورزیدند، تیره روز و بدبخت اند. حلقه ای از آتشی فراگیر بر آنان گماشته شده است».

حضرت ابن عباس (رض) «مؤصدة» را به دروازه های بسته تفسیر کرده است. مجاهد می گوید: «اصد الباب» در لهجه ی قریش به معنای «در را بست» میباشد. (تفسیر ابن کثیر: 298 /7).

الله متعال در سوره ی همزه میفرماید: «وَيَلِ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٌ» (1) «الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ» (2) «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» (3) «كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ» (4) «وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ» (5) «نَارُ اللَّهِ

الْمُوقَدَّةُ (6) الَّتِي تَطَّلُعُ عَلَى الْأَفْدَةِ (7) إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ (8) فِي عَمَدٍ مُّمدَّدةٍ (9) (سوره الهمزة: 1-9).

«وای بر هر عیب جوی مسخره‌گری! همان کسی که مالی فراهم آورد و همواره- آن را شمرد. می‌پندارد که ثروتش، او را جاودانه می‌سازد. هرگز! بی‌گمان در عذاب شکننده‌ی دوزخ افکنده خواهد شد. و تو چه می‌دانی که عذاب شکننده‌ی دوزخ چیست؟ آتش برافروخته‌ی الهی است. آتشی که به دل‌ها میرسد. بی‌گمان این آتش حلقه‌ای و فراگیر بر آنان گماشته شده است. در ستون‌هایی بلند و کشیده.»

ابن عباس می‌فرماید: «فِي عَمَدٍ مُّمدَّدةٍ (9) به معنای دروازه‌های بسته شده است. قتاده می‌گوید: در قرائت ابن مسعود چنین آمده است: «إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ بِعَمَدٍ ممدَّدةٍ»: «آن آتشی ایشان را در بر می‌گیرد، که سر پوشیده و در بسته است در حالیکه آنان به ستون‌های بلند و کشیده بسته میشوند.» (تفسیر ابن کثیر: (368/7)

عطیه می‌گوید: آن ستون‌ها از آهن هستند. مقاتل می‌گوید: «دروازه‌ها بر روی آنان به هم می‌چسبند، سپس با میخ‌های آهنین محکم می‌شوند. «ممدده» صفت برای «عمد» است. یعنی ستون‌هایی که دروازه‌ها به وسیله‌ی آن بسته شده‌اند، بلند و کشیده هستند و این‌گونه ستون‌ها از ستون‌های کوتاه محکم‌تر می‌باشند. التخويف من النار، ابن رجب، ص: (61)) دروازه‌های دوزخ، پیش از وقوع رستاخیز، گاهی باز و گاهی بسته می‌شوند. رسول الله (ص) فرموده است که دروازه‌های دوزخ در ماه رمضان بسته می‌شوند. از ابو هریره روایت شده است که رسول الله (ص) فرمود: «إِذَا جَاءَ رَمَضَانَ فَتُحْتُّ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ وَصُفِّدَتِ الشَّيَاطِينُ وَمَرَدَةُ الْجِنِّ» (صحیح بخاری: (1898، 1899) و صحیح مسلم: (1079) «با فرا رسیدن رمضان، دروازه‌های بهشت باز و دروازه‌های دوزخ بسته میشوند.

شیاطین و جن‌های سرکش نیز به زندان انداخته می‌شوند.»

امام ترمذی حدیثی از ابو هریره به شرح زیر آورده است: «إِذَا كَانَ أَوَّلُ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ صُفِّدَتِ الشَّيَاطِينُ وَمَرَدَةُ الْجِنِّ، وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ فَلَمْ يُفْتَحْ مِنْهَا بَابٌ، وَفُتِّحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ فَلَمْ يُغْلَقْ مِنْهَا بَابٌ» (سنن ترمذی: (682) البانی آن را در صحیح سنن ترمذی: (549)، آورده است.)

«در شب اول رمضان، شیاطین و جن‌های سرکش در زنجیر بسته می‌شوند و دروازه‌های دوزخ بسته خواهند شد و حتی یک دروازه هم باز نمی‌شود و دروازه‌های بهشت باز می‌شوند و حتی یک دروازه هم بسته نمی‌شود.»

مواد سوخت آتش جهنم :

در مورد اینکه مواد سوخت آتش جهنم را چه چیز تشکیل می‌دهد، قرآن عظیم الشان در (آیه 6 سوره التحريم) می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» «ای مؤمنان! خود و خانواده‌ی خود را از آتشی که هیزمش مردم و سنگ‌ها هستند، حفظ کنید. فرشتگان خشن و سخت‌گیری بر آن گماشته شده‌اند که از آن چه الله به آنان دستور داد، سرپیچی نمی‌کنند و هرچه فرمان می‌یابند، انجام می‌دهند.»

«فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» (سوره البقرة: 24). «پس از آتشی بترسید که هیزمش مردم و سنگ‌ها هستند و برای کافران آماده شده است.»

منظور از مردمانی که آتش دوزخ بدان افروخته می‌شود، کفار و مشرکان هستند. اما نوع سنگی که سوخت دوزخ است و آتش دوزخ بدان افروخته می‌شود، حقیقت و ماهیت آنرا الله متعال بهتر می‌داند. برخی از سلف بر این باورند که آن سنگ، از نوع گوگرد است. عبد الله بن مسعود می‌فرماید: «آن سنگ همان سنگ گوگرد است که الله متعال در روز آفرینش

زمین و آسمان ها آن را نیز آفرید و برای کفار آماده ساخت). (تفسیر ابن کثیر (107/1)). اگر این سخن از رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد، بدون چون و چرا آنرا می پذیریم و اگر موضوعی استنباطی و اجتهادی باشد، هرگز ملزم به پذیرفتن آن نیستیم؛ زیرا سنگ‌هایی وجود دارد که از سنگ گوگرد هم بیشتر شعله‌ور میشود؛ اما بیشتر میپنداشتند که سنگ گوگرد ویژگی‌های دارد که در دیگر سنگ‌ها دیده نمیشود. لذا میگفتند: آن سنگ، سوخت آتش دوزخ است.

ابن رجب میفرماید: بیشتر مفسرین بر این باورند که منظور از «حجارة» سنگ گوگرد است و آتش دوزخ به وسیله‌ی آن شعله‌ور می‌شود. گفته می‌شود سنگ گوگرد حاوی پنج نوع عذاب می‌باشد که دیگر سنگ‌ها چنین ویژگی‌هایی را ندارند:

1- سرعت شعله‌ور شدن.

2- بوی بد.

3- دود فراوان.

4- چسبندگی زیاد به بدن.

5- گرمای شدید. (التخويف من النار، ابن رجب، ص (107))

الله متعال قادر است سنگ‌هایی را بیافریند، که در این ویژگی‌ها از سنگ گوگرد بهتر باشند و ما معتقدیم که جهان آخرت متفاوت و مغایر با دنیا است.

از جمله چیزهایی که آتش دوزخ بدان‌ها روشن می‌شود، معبودان باطلی هستند که در دنیا پرستش می‌شدند. الله متعال می‌فرماید: «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَرَدُونَ» (98) لَوْ كَانَ هُوَ لَاءِ ءَالِهَةٍ مَّا وَرَدُوها وَكُلَّ فِيهَا خُلْدُونَ» (99) [الأنبياء: 98-99]

«بی‌گمان شما و معبودانی که جز الله می‌پرستید، هیزم دوزخید و همگی شما وارد دوزخ خواهید شد. اگر این‌ها معبودان راستینی بودند، هرگز وارد دوزخ نمی‌شدند و همگی در آن جاودانه می‌مانند».

حصب، یعنی سوخت و هیزم. جوهری می‌گوید: هر چیزی که آتش بدان روشن شود یا آنرا شعله‌ور کند، حصب گفته می‌شود. (يقظة أولى الاعتبار: صفحه (61)).

دود و شراره های آتش :

در مورد غلظت دود و شدت شراره های آتش جهنم پروردگار با عظمت ما در (آیات 41 ای 44) میفرماید: «وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مِمَّا أَصْحَابُ الشَّمَالِ» (41) فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ (42)، وَظِلٌّ مِّنْ يَحْمُومٍ (43) لَا بَارِدٌ وَلَا كَرِيمٍ (44) (سوره الواقعة: 41-44).

«و افراد نگون‌بخت؛ و نگون‌بخت‌ها چه وضعی دارند؟ در بادی سوزان و آبی جوشان هستند و در سایه‌ی دودی بسیار غلیظ و سیاه، که نه سرد است و نه خوشایند».

آیه‌ی فوق بیان‌گر موضوعی است که آرامش روحی و روانی را برای انسان به ارمغان می‌آورد، آنها نیز عبارت‌اند از: آب، هوا و سایه.

آیه حکایت از این دارد که آن‌چه مایه‌ی خنکی و آرامش مردم میشود، برای اهل دوزخ وجود ندارد. هوای دوزخ «سموم» است و آن بادی گرم و بسیار سوزان می‌باشد.

آب دوزخ «حمیم» است؛ آبی جوشان و بسیار داغ.

سایه‌ی آن «یحموم» نام دارد که از دود تشکیل شده است. (التخويف من النار: صفحه (85)).

همان‌طور که در آیه‌ی فوق وضعیت هولناک دوزخیان بیان شد، در آیه‌ی ذیل نیز وضعیت دهشتناک آتش دوزخ بیان می‌گردد. الله متعال می‌فرماید:

«وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ» (8) فَأَمَّهُ هَاوِيَةٌ (9) وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهٗ (10) نَارٌ حَامِيَةٌ (11) (سوره القارعة: 8-11). «و هرکس ترازوی اعمالش سبک باشد، پس در دامن «هاویه»

خواهد بود و تو چه می دانی که آن چیست؟ آتشی سوزان و شعله‌ور». سایه‌ای که در آیه‌ی یادشده «وَظِلٌّ مِّنْ يَّحْمُومٍ» بدان اشاره شد، سایه‌ای از دود آتش است. در اصل، سایه رطوبت و سردی به همراه دارد؛ به همین خاطر انسان برای رسیدن به احساس آرامش به سایه پناه می‌برد؛ اما این سایه نه سرمایی دارد و نه آرامشی؛ زیرا این سایه سوزان است.

قرآن درباره‌ی این سایه، که در واقع دود دوزخ است، می‌فرماید: «أَنْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ (30) لَا ظَلِيلَ وَلَا يُغْنِي مِنَ الْهَبِّ (31) إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرِّ كَالْقَصْرِ (32) كَأَنَّهُ جُمَلَتْ صُفْرًا (33)» (سوره‌المرسلات: 30-33).

«به سوی سایه‌ای - از دود آتشین- بروید که سه شاخه دارد. نه خُنک است و نه از شعله‌های آتش جلوگیری می‌کند. آن آتش، از خود شراره‌هایی چون ساختمان بلند پرتاب می‌نماید. گویا آن شراره‌ها، شتران زردرنگی هستند».

از آیه چنین برداشت می‌شود که دودی که از این آتش بالا می‌رود، به دلیل غلظت، سه شاخه می‌شود. این دود سایه دارد؛ اما فاقد سردی است و نمی‌تواند انسان را در برابر شعله‌های بر افروخته‌ی دوزخ محفوظ بدارد. اما شراره‌های بر افروخته از این آتش، همانند قله‌های بسیار بزرگ و شترهای سرخ رنگ است.

الله متعال در مقام بیان قدرت این آتش و نهایت تاثیر آن بر اهل دوزخ می‌فرماید: «سَأَصْلِيهِ سَفَرًا (26) وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَفَرٌ (27) لَا تَبْقَى وَلَا تَذَرُ (28) لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ (29)» (سوره: المدثر: آیات 26-29). «هرچه زودتر او را به آتش دوزخ می‌اندازم. و تو چه می‌دانی که آتش دوزخ چیست؟ نه باقی می‌گذارد و نه رها می‌کند».

این آتش هر چیزی را به کام خود می‌کشد. پوست بدن را می‌سوزاند و به استخوان می‌رسد و آنچه که در شکم است، همه را بیرون می‌افکند و به قلب می‌رسد. هرکس که به دام آتش دوزخ بیفتد، نجات پیدا نخواهد کرد. آن آتش نه می‌میراند و نه رها می‌سازد.

رسول الله (ص) می‌فرماید: «نَارُنَا جُزْءٌ مِّنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِّنْ نَّارِ جَهَنَّمَ. فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ كَانَتْ لَكَاغِيَةً. قَالَ: إِنَّهَا فَضِلَتْ عَلَيْهَا بِتِسْعَةِ وَسْتِينَ جُزْءًا».

(صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب صفة النار الباری (330/6). صحیح مسلم، کتاب الجنة، باب شده حر النار: (2184/4). «حرارت آتش دنیا هفتاد برابر کمتر از حرارت آتش دوزخ می‌باشد. اصحاب گفتند: ای پیامبر! اگر به اندازه‌ی همین آتش دنیا هم گرم باشد، باز برای عذاب گناهکاران کافی است».

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده: حرارت آتش دوزخ به هفتاد قسمت تقسیم شده است که شصت و نه قسمت آن برای آتش دوزخ باقی است و هر قسمت از آن‌ها به اندازه‌ی آتش دنیا گرم می‌باشد».

با گذشت زمان، حرارت این آتش کم نخواهد شد: «فَقُوْقُوا فَلَنْ نَّزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا» (سوره النبأ: 30). «پس بچشید! ما هرگز چیزی جز عذاب و رنج برایتان نمی‌افزاییم». «كَلَّمَا خَبَّتْ زِدْنَهُمْ سَعِيرًا» (سوره‌الاسراء: 97). «هر زمان که زبانه‌ی آتش فروکش کند، بر زبانه‌ی آتش شان می‌افزاییم».

بنابر این تحلیل، کفار هرگز راحتی و آرامشی ندارند و عذاب آن‌ها با گذشت زمان کم نمی‌شود. «فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» (سوره البقرة: 86). «عذابشان کم نمی‌شود و کسی به آنان یاری نمی‌رساند».

طبق روایتی که امام مسلم آن را از عمرو بن عبس روایت کرده است، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «صَلِّ صَلَاةَ الصُّبْحِ ثُمَّ أَقْصِرْ عَنِ الصَّلَاةِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ حَتَّى تَرْتَفِعَ فَإِنَّهَا تَطْلُعُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ وَحِينَئِذٍ يَسْجُدُ لَهَا الْكُفَّارُ ثُمَّ صَلِّ فَإِنَّ الصَّلَاةَ مَشْهُودَةٌ مَّحْضُورَةٌ حَتَّى يَسْتَقِيلَ الظِّلُّ بِالرُّمْحِ ثُمَّ أَقْصِرْ عَنِ الصَّلَاةِ فَإِنَّ حِينَئِذٍ تُسَجَّرُ جَهَنَّمُ فَإِذَا أَقْبَلَ الْفَيْءُ فَصَلِّ» (صحیح مسلم (832) «نماز صبح را بخوان. سپس

تا طلوع کامل خورشید از خواندن نماز خود داری کن؛ زیرا خورشید میان دو شاخ شیطان طلوع می‌کند و کفار در آن هنگام برای وی سجده می‌کنند. سپس نماز بخوان تا اینکه سایه به اندازه‌ی یک نیزه بالا بیاید و دیگر نماز نخوان؛ زیرا در آن هنگام دوزخ افروخته می‌شود. سپس اندکی پس از زوال خورشید، نماز بخوان.»

در بخاری و مسلم از ابو هریره (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ فَأَبْرِدُوا بِالصَّلَاةِ فَإِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ». (صحیح بخاری (536) صحیح مسلم (615)) «به هنگام گرمای شدید، نماز را دیرتر بخوانید تا هوا خنک‌تر شود؛ زیرا گرمای زیاد از تنفس دوزخ است.»

دوزخ هنگامی که دوزخیان را می‌بیند، آتشش برافروخته می‌شود. «وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ، وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ» (سوره التکویر: 12-13). «و در آن هنگام که دوزخ برافروخته شود و در آن هنگام که بهشت نزدیک گردد.»

غرش آتش جهنم :

آتش جهنم نسبت به قهر و خشم که در برابر جهنمایان دارد، صدا و فریاد سر می‌دهد از غضب به غرش می‌آید، طوری که پروردگار با عظمت در (آیه: 12 سوره الفرقان) میفرماید: «إِذَا رَأَتْهُمْ مِّن مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَزَفِيرًا» (سوره الفرقان: 12). «هنگامی که - دوزخ- آنان را از مکانی دور ببیند - و برایشان نمایان شود-، صدای خشم و خروش آنرا می‌شنوند.»

ابن جریر از ابن عباس روایت فرموده که: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَجْرُ إِلَى النَّارِ، فَتَنْزَوِي وَ يَنْقَبِضُ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ فَيَقُولُ لَهَا الرَّحْمَنُ: مَا لَكَ؟ فَتَقُولُ: أَنَّهُ يَسْتَجِيرُ مِنِّي، فَيَقُولُ: أَرْسَلُوا عَبْدِي. وَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَجْرُ إِلَى النَّارِ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ مَا كَانَ هَذَا الظَّنُّ بِكَ، فَيَقُولُ اللهُ: مَا كَانَ ظَنُّكَ؟ فَيَقُولُ: أَنْ تَسْعَنِي رَحْمَتِكَ. فَيَقُولُ: أَرْسَلُوا عَبْدِي. وَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَجْرُ إِلَى النَّارِ، فَتَشْهَقُ إِلَيْهِ النَّارُ، شَهْوَقَ الْبَغْلَةِ إِلَى الشَّعِيرِ وَ تَرْفُرُ زَفْرَةً أُخْرَى لَا تَبْقَى أَحَدًا إِلَّا خَافَ» «النهابة» به روایت ابن کثیر (12/2) و سند آن نیز صحیح است.)

«مردی به سوی دوزخ کشانده میشود. دوزخ خود را جمع کرده الله متعال از او می‌پرسد: تو را چه شده است؟ می‌گوید: آن مرد از عذاب من پناه می‌خواست. الله متعال می‌فرماید: بنده‌ی مرا را کن. شخصی به سوی دوزخ کشانده میشود، در آن لحظه می‌گوید: پروردگارا در حق تو چنین نمی‌پنداشتم.»

الله متعال می‌فرماید: گمانت چه بود؟ می‌گوید: گمانم بر این بود که رحمت تو شامل حال من می‌شود، الله متعال می‌فرماید: بنده‌ی مرا را کن. شخص دیگری به سوی دوزخ کشانده می‌شود. دوزخ با دیدن آن مرد همانند قاطر ماده‌ای که قاطر نر را دیده است، نعره می‌کشد. برای بار دوم چنان به صدا در می‌آید و فریاد می‌زند که همه را بهت زده و ترسان می‌کند.» امام احمد و ترمذی از طریق کاکایش از ابوصالح از ابو هریره (رض) روایت می‌کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «يَخْرُجُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُنُقٌ مِنَ النَّارِ لَهَا عَيْنَانِ تَبْصِرَانِ وَ أُذُنَانِ تَسْمَعَانِ وَ لِسَانٌ يَنْطِقُ، تَقُولُ: أَنِّي وَكَلْتُ بِثَلَاثِهِ: بِكُلِّ جَبَّارٍ عَنِيْدٍ، وَ بِكُلِّ مَنْ دَعَا مَعَ اللهِ إِلَهًا آخَرَ، وَ بِالْمُصَوِّرِينَ» (التخويف من النار، ص (179)، ن.ک: جامع الأصول: (518/10)). محقق می‌گوید: إسناد آن حسن است. ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن صحیح غریب است.)

«روز رستاخیز گردنی از آتش بیرون می‌آید که دو چشم بی‌پایا، دو گوش شنوا و زبانی گویا دارد. زبانش به سخن می‌آید و می‌گوید: دستور دارم سه گروه را بگیرند: ستمگر سرکش، هر کسی که با الله، معبود دیگری خوانده است و تصویرگر. (التخويف من النار صفحه (179)؛ جامع الاصول (518/10) محقق در مورد این حدیث گفته است: سندش صحیح است. ترمذی گفته است: این حدیث حسن، صحیح و غریب است.)»

داستان خواب عبد الله بن عمر (رض) :

داستان خواب عبد الله بن عمر از جمله ذی عبرت ترین داستان است که امام بخاری و امام مسلم آنرا روایت فرموده اند:

حضرت عبد الله بن عمر (رض) می فرماید: در خواب دو فرشته را دیدم، در حالیکه قمچین های مضبوط و محکمی در دست داشتند، نزد من آمدند. مرا به سوی جهنم می بردند. سپس فرشته‌ای به من رسید که قمچین آهنین در دست داشت. به من گفتند: نترس، چه مرد خوبی بودی، اگر به نمازهای شب می افزودی. سپس مرا بردند تا اینکه بر لبه دوزخ ایستادند. دیدم که همانند چاه پیچان است. شاخ‌هایی همانند شاخ چاه دارد. میان هر دو شاخش، فرشته‌ای با تازیانه‌ای آهنین در دست، گماشته شده بود. در لابه‌لای آتش، کسانی را مشاهده کردم که سر به طلاق آویزان بودند. در میان آن‌ها مردانی از قریش را شناختم. سپس مرا به سمت راست برگرداندند.

جریان این خواب را با خواهرم حفصه در میان گذاشتم. حفصه نیز آنرا برای رسول الله صلی الله علیه وسلم قصه نمود. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: همانا عبدالله بنده‌ی شایسته‌ای است. (صحیح بخاری (7028، 7029) صحیح مسلم (2479)).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (46 الی 61) در باره انواع نعمتهای الله متعال که: نصیب پرهیزگاران است، مورد بحث قرار گرفته است.

وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ﴿٤٦﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٧﴾

و برای هر کس که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت است (۴۶) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۴۷)

شان نزول :

ابن ابوحاتم و ابوشیخ در کتاب «عظمه» از عطا روایت کرده اند: روزی ابوبکر صدیق (رض) قیامت، میزان، بهشت و آتش و دوزخ را یاد کرد و گفت: دوست داشتم بوجه سبزی از این گیاهان و سبزه‌ها می بودم چهارپایی می آمد و مرا می خورد تا هرگز دوباره زنده نمی شدم. پس این کلام عزیز «وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» نازل گشت. (ناگفته نباید گذاشت که این حدیث مرسل و ضعیف است، با این وصف عطای خراسانی که این حدیث را به صورت مرسل آورده مناکیر (لغات مترادف استعمال شود که قابل فهم باشد) زیادی را روایت کرده که این هم یکی از آن هاست. ابن کثیر 70 / 6 عموم آیه را صحیح می داند.

- ابن ابوحاتم از ابن شوذب روایت کرده است: این آیه در شأن ابوبکر صدیق نازل گردیده است. (قوت این روایت مثل سابق است، که ضعیف میباشد).

در این آیه متبرکه و عده قیمت بهای برای آن عده اشخاص و عده دو بهشت اعطا گردیده است. پروردگار خویش دارند، بناءً برای این عده اشخاص و عده دو بهشت اعطا گردیده است. در این آیه دیگر مبحث در باره زندگی دوزخیان رها شده و مباحثی از حال و زندگی اهل بهشت را به بیان نموده است، و از نعمات رنگا رنگ و بی نظیر بهشت یاد آوری نموده و با زیبایی خاصی آنرا دانه دانه بر می شمارد.

و بدین ترتیب یک نوع مقایسه را برای اهل بصیرت در مورد زندگی جهنمی و بهشتی پیش کش میکند. الله تعالی میفرماید کسیکه خوف و ترس از مقام پروردگار خویش داشته باشد، جای آن در جنت خواهد بود.

چه زیبا است خوف از الله، یعنی حضور در پیشگاه و حضور پروردگار در روز جز یعنی قیامت برای حساب است و یا هم خوف از الله به معنی خوف از مقام علمی پروردگار و مراقبت دائمی او از همه اعمال و رفتار و کردار همه انسانها و مخلوقات عالم است. برخی از مفسرین می نویسند که خوف از الله صرف به خاطر ترس از آتش دوزخ و اینکه

انسان طمع رفتن به جنت را داشته باشد نیست، بلکه خوف از الله از مقام پروردگار جلال و جبروت با عظمت او می باشد که واقعاً هم خائف و ترسناک است. تعدای از مفسرین می نویسند که: ذات اقدس پروردگار، مایه خوف نیست، بلکه خوف از عدالت اوست و خوف از عدالت او به خوف از اعمال بد ما بر می گردد زیرا کسیکه پاک است از محاسبه چه باک است.

خواننده محترم!

بهشت بزرگترین مکافات است که پروردگار با عظمت ما آن را برای بندگان مطیع، فرمانبردار و دوستان خویش آماده ساخته است.

باید مطابق حکم قرآنی گفت که بهشت نعمت کاملی است که جزترین نقصی در آن وجود ندارد، هیچگونه آلودگی، صفا و پاکی آنرا تیره و تار نمیکند؛ تصور و درک این نعمت بزرگ با ارزش از فهم عقل انسانی قاصر میباشد.

در یکی از احادیث قدسی آمده است: «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا حَظَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ.» «ثُمَّ قَالَ الرَّسُولُ ص: اقْرَؤُوا إِن شِئْتُمْ» «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أَخْفَى لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ» (سوره السجدة: آیه 17) (صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب ما جاء فی صفة النار. (به نقل از ابوهریره). فتح الباری (318/6) شماره ((3244))

«برای بندگان شایسته خویش چیزهایی آماده کرده ام که هیچ چشمی آن ها را ندیده و هیچ گوشی آن ها را نشنیده و قلب هیچ بشری آن ها را تصور نکرده است. سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: برای اطمینان این آیه را بخوانید که الله متعال می فرماید: «هیچ کس نمی داند که چه چیز شادی آفرینی برای ایشان پنهان شده است.»

واقعاً هم عظمت و بزرگی نعمت بهشت در مقایسه با نعمت دنیا ظاهر می شود؛ زیرا نعمت های دنیوی در برابر نعمت های اخروی اندک و بی ارزشند و قابل مقایسه نمی باشد.

در صحیح بخاری از سهل بن ساعدی روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «وَمَوْضِعٌ سَوَّطٍ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» (فتح الباری (319/6) شرح نووی بر صحیح مسلم (166/17) «جای یک تازیانه (در راه الله) در بهشت بهتر از دنیا و آنچه در آن است، می باشد.»

داخل شدن به بهشت و نجات یافتن از دوزخ پیروزی برای انسان است طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 185 سوره آل عمران) می فرماید: «فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ» «هر که از آتش دوزخ دور گردد و به بهشت برده شود، بی گمان رستگار می شود.» «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (سوره النساء: آیه 13) «هر کس از الله و فرستاده اش اطاعت کند، الله او را به بوستان هایی وارد می کند که از فرودست آن جویبارها روان است و برای همیشه در آن می ماندند و این رستگاری بزرگ است.»

تعریف بهشت:

در تعریف بهشت آمده است که: بهشت آن نوری است که می درخشد، کاخ های بلند، نهرهای جاری، ریحان و گل های رنگارنگ، میوه های رسیده، همسران زیبا، لباس های ابریشمی و زندگی جاودان دارد، و در این هیچ جای شکی نیست که آرزو، خواست و مقصد همگی ما رسیدن به بهشت است، و آرزوی دیرینه و نهایی ما را رفتن و داخل شدن و سکونت در بهشت تشکیل میدهد، بهشت همانا پاداش عظیم است و ثواب جزیلی که خداوند متعال برای دوستان و مطیعانش آماده نموده است.

داخل شدن به بهشت در نعمت های جاودان و همیشگی است که قابل توصیف نیست. ما نمی توانیم درجات و مقامات، عظمت و بزرگی آن را تصور کنیم. در بهشت چیزهایی وجود دارند که نه چشمی دیده و نه گوشی وصفش را شنیده و نه بر قلب کسی خطور کرده است. کسی که در آن داخل شود، در ناز و نعمت خواهد بود، هرگز لباسش کهنه و فرسوده

نمی‌شود، جوانی‌اش زوال نمی‌کند و از بین نمی‌رود و هرگز در آنجا احساس خستگی نمی‌کند و نه می‌گردد.

مقایسه کوتاه بهشت به دنیا :

بهتر است در مورد برای دادن یک تصویر، یک مقایسه کوتاه بهشت با دنیا به حدیثی مراجعه نمایم که آن از سهل بن سعد ساعدی روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «به اندازه جای شلاق از شما در بهشت از دنیا و آنچه بر آن است بهتر می‌باشد» (صحیح بخاری (2892)).

خواهران و برادران!

برای اینکه شوق بهشت در دل‌هایمان زنده گردد لازم است که پیوسته اوصاف بهشت و نعمت‌هایش را ذکر نماییم و برای انجام دادن اعمال صالح کوشا باشیم و به دنیای فانی مغرور نشویم و از حرمت دوری بگزینیم.

بسیاری از انسانها طوری تصور دارند که بهشت عبارت از باغ و محل وسیعی است که همه اهل جنت یکجا با هم در آن زندگی بسر می‌برند، در حالیکه چنین نیست، بهشت به تعریف قرآن و احادیث نبوی دارای قصرها باغ‌ها، بوستان‌ها، نهرها و آبشارهای متعدد می‌باشد که آن شالاه ببری آن مختصراً اشاره به عمل خواهد آمد.

عالم جلیل القدر جلال الدین سیوطی از مفسر شهیر جهان اسلام امام قرطبی و حلیمی طی روایتی فرموده اند: که در هر یکی از بهشت، محل و مقامات و درجات مختلفی وجود دارد (کتاب البدور السافرة فی أمور الآخرة (صفحه 480)).

مفسرین در مورد اینکه تعداد این بوستان‌ها (باغها) به چه تعداد اند؟ و آیا این بساتین در بین خود دارای تفاوت‌های اند و یا خیر، تفاسیر مختلفی را ارائه داشته اند:

از جمله صحابی جلیل القدر مفسر و فقهی مشهور عبد الله ابن عباس بن عبد المطلب و پسر کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم بدین باور است که تعداد بهشت‌ها به هفت بهشت می‌رسد که عبارتند از: دار جلال، دار سلام، بهشت عدن، بهشت (جنت) المأوی، بهشت خلد (برین) جنت الفردوس و بهشت نعیم (مواخذ: از رساله التذکرة فی أحوال الموتی والآخرة، قرطبی (349/2)).

ولی در مقابل شیخ قرطبی بدین باور است که: آنچه عبدالله ابن عباس (رض) گفته‌اند، اوصاف بهشت است نه بیان اقسام آن، و همانا تعدادش فقط چهارتا می‌باشد و گفته خویش را به حدیث که از ابو موسی اشعری که از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت فرموده است مستند نموده است: (مراجعه شود به رساله التذکرة فی أحوال الموتی والآخرة، قرطبی (349/2)).

در حدیث متذکره آمده است: «دو بوستان طلایی، که ظرف‌هایش و زینتش و آنچه در آن دو است از طلاست، و دو بوستان از نقره که ظرف‌هایش و زینتش و آنچه در آن دو می‌باشد از نقره است. در جنت عدن آنچه که بین مردم و پروردگارشان حجاب شده ردای کبریا است. (مسند امام احمد (191/24 الفتح الربانی) صحیح بخاری (4878) و صحیح مسلم (180) و ترمذی (2528) و ابن ماجه (186)).

همچنان شیخ ابن القیم الجوزی (محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد بن حریر زرعی دمشقی معروف به ابن قیم الجوزیه (۷۵۱-۶۹۱ هجری قمری) بدین عقیده است که حدیث متذکره اشاره دارد به اینکه بهشت دو گونه است، دو بهشت از طلا و دو بهشت از نقره است و این برای کسانی است که تقوای پروردگارشان را پیشه می‌کنند. طوریکه پروردگار با عظمت ما فرموده است: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ» «و کسی که از ایستادن (در حضور) پروردگارش ترسیده باشد، دو باغ دارد».

از آنجایی که متقین و کسانی که از پروردگارشان خوف و ترس دارند بر دو دسته‌اند: مقربان و یاران دست راست، پروردگار که همانان برای‌شان این چهار بوستان قرار داد، و ترجیح

می‌دهد که آن خائفان در این چهار بهشت مشارکت ندارند، بلکه برای هر کدامشان دو بوستان است.

از استدلال فوق چنین معلوم می‌گردد که امام ابن القیم بدین باور است که تعداد بهشت‌ها از چهار بهشت بیشتر بوده و تعداد بساتین بهشت بی نهایت زیاد می‌باشد، وگفتار خویش را به حدیث ام حارثه بن سراقه (حارثة بن سراقه) صحابی جلیل القدر است که در سال 2 هجری وفات یافته و از قبیله بنی عدی بن النجار من الخزرج می‌باشد) زمانیکه وی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و درباره سرنوشت فرزندش که در غزوه‌ی بدر شهید شده بود از رسول الله صلی الله علیه وسلم جویا احوال شد، و چنین گفت: ای رسول الله، شما از قدر و منزلت حارثه نزد من با خبر هستید؟

پس اگر که او در بهشت است صبر پیشه می‌کنم و از خداوند طلب اجر و پاداش می‌نمایم و اگر چنین نباشد، آنگاه می‌بینی چکار می‌کنم؟

رسول الله صلی الله علیه وسلم برایش فرمود: وای بر تو! مگر نادان شده‌ای، آیا تنها یک بهشت است؟! بهشت‌های بسیاری است و همانا او در جنت الفردوس و در روایتی: در فردوس اعلی می‌باشد. (صحیح بخاری (6550)).

لذا از این حدیث معلوم می‌شود که: بهشت عبارت است از باغ‌های گوناگون بسیار که در داخل بهشت قرار دارد، چنان چه در قرآن عظیم الشان آمده است: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ» (سوره القمر: آیه 54). (بی‌گمان پرهیزگاران در باغ‌ها و [در جوار] جویباران خواهند بود).

خاک و بوی بهشت :

قبل از اینکه به مبحث بوی بهشت اشاره بعمل آید بهتر می‌دانم تا مختصراً در باره خاک بهشت در روشنی احادیث معلومات ذیل رابا شما شریک سازم:

حدیث صحیح در امام بخاری و امام مسلم که از آنس ابن مالک از ابوذر در حدیث معراج روایت نموده، آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «أَدْخَلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذَا فِيهَا جَنَابِدُ اللَّوْلُوِّ وَإِذَا تَرَأَيْتُهَا الْمَسْكُ». «در شب معراج به بهشت وارد شدم. پس ناگهان چشمانم به گنبدهای مرواریدی افتاد و دیدم که خاک بهشت مانند مشک است.»

همچنان در صحیح مسلم و مسند احمد از ابو سعید خدری روایت شده است که ابن صیاد درباره‌ی خاک بهشت از رسول الله (ص) پرسید. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هِيَ دَرْمَكَةٌ بَيْضَاءُ مِسْكٍ خَالِصٍ». «آردی ریز و سفید رنگ و مسکی خالص و ناب است.»

هكذا ترمذی و دارمی از ابوهریره روایت کرده‌اند که: از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدم: جهان از چه چیز خلق شده است؟ فرمود: از آب.

پرسیدم: بهشت از چه چیز ساخته شده است؟ فرمود: «لَبَنَةٌ مِنْ دَهَبٍ وَلَبَنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ مِلَاطُهَا الْمَسْكُ الْأَذْفَرُ وَحَصْبَاؤُهَا الْيَاقُوتُ وَاللُّوْلُوُّ وَتَرَأَيْتُهَا الزَّعْفَرَانُ مَنْ يَدْخُلُهَا يَخْلُدُ فِيهَا يَنْعَمُ لَا يَبُؤُسُ لَا يَفْنَى شَبَابُهُمْ وَلَا تَبْلَى ثِيَابُهُمْ وَ صَدَقَ اللهُ حَيْثُ يَقُولُ: «وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا» (سوره الإنسان: آیه 20). «یک خشت از طلا و دیگری از نقره و ملاط میان دو خشت مشک بسیار خوشبو است و سنگ ریزه‌های آن جواهر و یاقوت و خاک آن زعفران میباشد. هرکس داخل آن شود، برای همیشه در آن می‌ماند، بهره‌مند می‌شود و بینوا نمی‌گردد، پیر نمی‌شود، لباس‌هایش کهنه نمی‌شوند؛ الله متعال در وصف آن درست فرمود: «و چون به آن‌جا نگاه کنی، نعمت فراوان و مُلکی عظیم می‌بینی.»

بوی بهشت:

بهشت بوی معطر و پاکیزه‌ای دارد که در گوشه گوشه‌آن می‌پیچد و مؤمنان این بو را از راه بسیار دور است شمام می‌کنند.

در مسند احمد، سنن نسائی، سنن ابن ماجه و مستدرک حاکم با سند صحیح آمده است که

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «مَنْ قَتَلَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ سَبْعِينَ عَامًا». «هرکس شخصی از اهل ذمه را به قتل برساند، بوی بهشت را که از مسافت هفتاد سال قابل استشمام است، احساس نمی‌کند» (صحیح الجامع الصغیر (355/5) شماره (6324)

همچنان در حدیثی دیگر آمده است: «مَنْ قَتَلَ مُعَاهِدًا لَمْ يُرَخَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ، وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَرْبَعِينَ عَامًا». «هرکس هم پیمانی را به قتل برساند، بوی بهشت را که از مسافت چهل سال قابل استشمام است، احساس نمی‌کند». (صحیح الجامع الصغیر (337/5) شماره (6333)

بحث جداگانه و قسماً خارج ازین مبحث مسأله حکم احادیث صحیحه فوق معلوم و هویدا میشود، کسانیکه به اعمال دست میزنند که در نتیجه مسلمان و حتی غیر مسلمان تحت حمایه و سلطه حاکمیت اسلامی متضرر شده و به شهادت میرسد، عامل مستقیم و غیر مستقیم این جرم و تخلف از رفتن به جنت محروم و به غضب الهی مواجه است. والله أعلم بالصواب.

درجات و مقام ها در بهشت:

در مورد اینکه در بهشت مقام ها و درجات وجود دارند یا خیر بهتر است به حدیثی که از حضرت ابوهریره (رض) از رسول الله صلى الله عليه وسلم روایت فرموده است مراجعه نمایم: در حدیث متبرکه آمده است: «در بهشت صد درجه (و مقام) وجود دارد که مابین هر دو مقام مسیر صد سال می باشد.» (سنن ترمذی (2529) صححه الألبانی (صحیح الجامع 4245).

همچنان ابو سعید خدری (رض) از رسول الله صلى الله عليه وسلم روایت می فرماید: «صاحب قرآن هنگامی که به بهشت وارد شود به وی گفته می شود: بخوان و بالا برو، پس می خواند و با قرائت هر آیه ای یک درجه بالا می رود، تا اینکه آخرین آیه ای که از حفظ دارد می خواند.» (سنن ابن ماجه (3780) صحیح الجامع (8121).

معنای این حدیث چنین می شود که در درجات و مقام های بهشتی به تعداد آیات قرآن کریم می باشد. و لذا از حضرت عایشه (رض) نیز روایت شده که فرموده است: همانا تعداد درجات بهشت به تعداد آیات قرآنی است، بنابراین هیچ کس بالاتر از کسی که قرآن کریم را بخواند نیست. (مسند احمد (356/1) شعب ایمان بیهقی (1998).

امام ابن حجر عسقلانی/ می فرماید: سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم که می فرماید: در بهشت صد درجه وجود دارد، بر این دلالت نمی کند که تمام درجات بهشت صد تایی باشد، و بیش از آن وجود ندارد چون در حدیث آن را نفی نکرده است. (فتح الباری (381/2).

امام مناوی (محمد عبدالرؤف فرزند تاج العارفین ابن علی بن زین العابدین الحدادی متولد سال 952 هجری وفات 1031 هجری در قاهره) در این باره می فرماید:

هیچگونه تعارضی بین این حدیث که در بهشت صد درجه است و بین احادیثی که بر افزون بود دلالت می کند، وجود ندارد، چونکه در حدیث قاری قرآن آمده است که، با خواندن هر آیه ای یک درجه بالا می رود و تا اینکه آخرین آیه را می خواند، پس آن صد درجه درجات بلند و بالا می باشد و هر کدام از آن ها شامل درجاتی کوچک نیز است، که در میان هر دو درجه مسافت صد سال می باشد، و در یک روایت: پانصد سال، و در روایتی دیگر: کمتر یا بیشتر آمده است که هیچ نوع تناقضی وجود ندارد، زیرا که بر حسب حرکت و سرعت و کندی می باشد و رسول الله صلى الله عليه وسلم برای نزدیک نمودن به فهم دیگران فرموده یا خطاب به هر مؤمنی است که شایسته هر مقامی باشد. (فیض القدر، مناوی (447/4).

همچنین میتوان بین حدیث روایت شده ابوهریره و حدیث ابو موسی چنین جمع نمود که

حدیث اول به مجاهدین تعلق دارد، چونکه در حدیث دیگری توضیحش آمده است: همانا در بهشت صد درجه و مقام وجود دارد که خداوند آن‌ها را برای مجاهدان فی سبیل الله آماده نموده است فاصله بین هر دو درجه مانند فاصله بین آسمان و زمین است، پس هرگاه از خداوند متعال خواستید پس فردوس را بخواهید، زیرا که بهترین و بالاترین نقطه بهشت است و عرش رحمان بر فوق آن قرار دارد و جوی‌های بهشتی از آن سرچشمه می‌گیرد. (مسند احمد (190/24) فتح الربانی، بخاری (2790). بنابراین، تعداد درجه‌ها و مقام‌های بهشتی به تعداد آیات قرآنی می‌باشد همانگونه که حضرت عایشه (رض) فرمودند، یعنی بیش از 6200 شش هزار و دویست درجه می‌باشد.

درجات بهشتی یعنی چه؟

در مورد اینکه در جنت درجاتی وجود دارند، تفصیل این درجات در احادیث صحیح به تفصیل آن بیان گردیده است. از محتوای این احادیث طوری روشن می‌گردد که برخی از این درجات حسی بوده که هدف از آن فاصله بین هر درجه بهشتی تا درجه دیگر بهشتی مسافت صد سال می‌باشد.

و یا هم فاصله بین این درجات به اندازه زمین و آسمان است، و برخی دیگر این تفاوت‌ها در بین درجات، معنوی بوده است، و هدف از آن علو بلندی مقام و رتبه در نزد الله تعالی می‌باشد، همانگونه که امام ابن حجر گفته است. (فتح الباری (381/2)).

فاصله ارتفاع درجات بهشت :

طوریکه در حدیثی فوق متذکر شدیم، بهشت دارای درجات عالی بوده، و توصیف درجات آن هم حسی و معنوی ذکر شد، و در حدیث ذکر توصیف این درجات که بین درجه تا درجه دیگر به مانند دوری ستاره درخشان از سطح زمین می‌باشد.

طوریکه در حدیثی که ابو سعید خدری (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت نموده، آمده است: «همانا آنانی که در درجات و مقام‌های پایین هستند، چنان آن کسانی را که در درجات مقام عالی بهشت قرار دارند نظاره می‌کنند که شما ستاره درخشان را در آسمان نظاره می‌کنید و ابوبکر و عمر از آن گروه اند» (مسند احمد (193/24) ترمذی (3658) صحیح الجامع (2030)).

همچنان سهل بن سعد از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت فرموده که: «بهشتیان به کسانی که در غرفه‌های بلند در بالای‌شان قرار دارند نگاه می‌کنند، همانگونه که شما به ستارگان درخشان در افق مشرق یا مغرب نگاه می‌کنید، این به خاطر برتری و تفاضل درجاتشان است». عرض نمودند: ای رسول الله، آن‌ها جایگاه‌های پیامبران است که دیگران به آن دسترسی ندارند؟ فرمود: «خیر، قسم به آنکه جانم در دستش است، آنان مردانی هستند که ایمان به خدا آوردند و پیامبران را تصدیق نموده اند» (مسند احمد (192/24) بخاری (6555) و مسلم (2831)).

شیخ ابن حجر می‌فرماید: ذکر مشرق یا مغرب به خاطر دوری و رفعت و بلندی درجات می‌باشد. همانگونه که در احادیث دیگر چنین توصیف آمده که بین هر کدام از درجه تا درجه دیگر مجاهدان مانند مسافت آسمان و زمین است. چنانکه حضرت ابو هریره (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت فرموده اند: «در بهشت صد درجه وجود دارد، که خداوند متعال آنها را برای مجاهدان در راه خدا آماده نموده است... تفصیل در حدیثی (فتح الباری (381/2)). در فوق یادآور شدیم.

در حدیث دیگر آمده است: در میان هر درجه تا دیگری مسافت صد سال می‌باشد چنانکه کعب بن مره از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت نموده است: ای اهل صنعت و شمشیر زنان ماهر، تیر اندازی کنید زیرا که هرکس تیر را به دشمن اصابت نماید، خداوند متعال به خاطر آن یک درجه او را رفعت و بلندی می‌بخشد. عبدالرحمن بن ابی النعمان

عرض کرد: یا رسول الله! درجه چیست؟ فرمود: آن‌ها مانند پله‌های خانه مادرت نیست، بلکه بین هر دو پله و درجه فاصله صد سال است. (مسند احمد (13/14) و سنن نسایی (3144) صححه الالبانی (صحیح نسایی 2947).

هكذا در روایت دیگری آمده است که: بین هر درجه تا دیگری مسافت پانصد سال می‌باشد همانگونه که حضرت ابو هریره از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت نموده: «در بهشت صد درجه وجود دارد که بین هر درجه تا دیگری مسافت پانصد سال است» (طبرانی در معجم اوسط (تصحیح البانی در صحیح ترغیب 373). شاید این اختلاف درجات بر حسب اختلاف در حرکت و سرعت و کندی باشد، همانطور که ابن قیم، ابن حجر بیان نمودند، یا به خاطر، وجود احتمال تفاوت در ارتفاع و بلندی این درجات است.

نعمت های اهل جنت و تفاوت این نعمت ها :

قرآن عظیم الشان در آیات (22 الی 28 سوره المطففین) با زیبایی خاصی می‌فرماید: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿22﴾ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ﴿23﴾ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ﴿24﴾ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ ﴿25﴾ خِتْمُهُ مَسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسُونَ ﴿26﴾ وَمَرَأَةٌ مِنْ تَسْنِيمٍ ﴿27﴾ عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ﴿28﴾» (همه بهشتیان در یک نوع نعمت نیستند، بلکه هر کدام از آنان نعمت و لذت خاص خودشان را دارد. در هر درجه نعمتی است که در درجه دیگر که پایین‌تر است وجود ندارد، بنابراین هرچه درجات بالا رود مقام و جایگاه گسترده‌تر و نعمت‌هایش افزوده‌تر می‌گردد).

برخی از مفسرین در تفسیر این آیات متبرکه می‌نویسند: «بی‌گمان نیکان در ناز و نعمت‌اند. بر تخت‌ها [نشسته و] می‌نگرند. خرّمی نعمت را در چهره‌هایشان می‌بینی. از شراب ناب مهر شده به آنان می‌نوشانند، مهرش مشک باشد. و راغبان باید به همین [شراب ناب] رغبت کنند. و آمیزه‌اش از [آب] تسنیم است. [همان] چشمه‌ای که مقربان [درگاه خداوند] از آن می‌نوشند».

مفسرین می‌افزایند: رحیق المختوم باده‌ای ناب، (شراب خالص) بهترین نوع شراب بهشت، و تسنیم گرامی‌ترین نوع شراب بهشت است که مخصوص مقربان می‌باشد که برای بهشتیان با یکدیگر آمیخته شده است برای تفصیل موضوع مراجعه شود (به تفسیر فخر رازی (91/32).

همچنان مفسران می‌نویسند که: هفتاد و دو همسر از حورعین به ازدواج شهید در آورده می‌شود.

هكذا صحابی جلیل القدر المقدم بن معدي يکرب بن عمرو الکندي، مسکونه حمص (سوریه فعلی) که در سال 87 هجری در شام وفات نموده و در حدود 40 حدیث روایت نموده در یک روایت از رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «شهید نزد خداوند دارای هفت خصوصیات است.»

با اولین قطره خونس گناهانش بخشیده می‌شود.

جایگاه خویش را در بهشت می‌بیند.

جامه‌ی ایمان به وی پوشانده می‌شود.

هفتاد و دو حور العین به همسری او داده می‌شود.

از عذاب قبر پناه داده می‌شود.

از وحشت و خوف قیامت در امان است.

تاج وقار بر سرش گذاشته می‌شود که هر یاقوتی از آن از دنیا و مافیها بهتر است.

برای هفتاد نفر از اهل بیت خود شفاعت می‌نماید. (مسند احمد (30/14) و سنن ترمذی

(1663) با تصحیح البانی (صحیح الجامع 5182).

در حالیکه روایت شده است کسی که کم‌ترین مقام و منزلت در بهشت دارد دو همسر از حورالعین دارد، به حدیثی که ابوسعید خدری (رض) روایت کرده استناد شده که پیامبر صلی

الله علیه وسلم فرمودند: «کمترین مقام بهشتی از آن مردی است که خداوند متعال چهره‌اش را از آتش جهنم نجات داده و درخت بزرگی که دارای سایه گسترده‌ای است رو برویش قرار دارد، پس او می‌گوید: ای پروردگارم مرا به این درخت نزدیک بگردان تا در سایه آن قرار بگیرم... تا آخر حدیث، و در آن آمده: «خداوند به او یاد آوری می‌کند، فلان چیز سوال کن، فلان چیز طلب کن! تا اینکه آرزویش تمام می‌شود، خداوند می‌فرماید: همه این‌ها که تمنا کردی برای توست و ده برابر مانند آن، فرمود: سپس به منزلش وارد می‌شود. آنگاه دو همسر اش از حور العین بر وی وارد می‌شوند و می‌گویند: سپاس آن خدای را که تو را برای ما و ما را برای تو زنده کرد، فرمود: او می‌گوید: مانند آنچه به من عطا شده، به هیچ کس داده نشده است (صحیح مسلم (188)).

همچنین بهشتیان در حسن و زیبایی متفاوت هستند بر حسب تفاوت منزلت و مرتبه شان در بهشت، ابوهریره (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت فرموده است: «اولین گروهی که وارد بهشت می‌شوند، چهره هایشان مانند ماه شب چهارده است، کسانی که بعد از آنان وارد می‌شوند، مانند درخشانترین ستاره می‌باشند، یکدل هستند و هیچگونه اختلاف و کینه‌ای ندارند.» (بخاری (3246) و مسلم (2834)).

قابل یاد آوری است که برای جمال و زیبایی حد معینی ندارد بلکه هر روز رو به افزایش است. همانطور که انس بن مالک از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت فرموده اند: «بازاری در بهشت است که در آن توده های مشک وجود دارد بهشتیان در هر روز جمعه به آنجا می‌روند، نسیم شمال می‌وزد، از آن مشک به لباس و چهره‌هایش پاشیده می‌شود، آنگاه به جمال و زیبایی آنان افزوده می‌گردد، سپس در حالی که نزد اهل خود بر می‌گردند که به جمال و زیبایی آنان افزوده شده است. خانواده آن‌ها به آنان می‌گویند: به خدا سوگند به زیبایی و جمال شما، افزوده شده آنان در جواب می‌گویند: به خدا سوگند شما نیز زیباتر و قشنگ تر شده اید.» (صحیح امام مسلم (2833))

کمترین مقام در بهشت :

نباید فراموش کرد که کمترین منزلت، مقام و منزلت در بهشت به اندازه یازده برابر ملک و پادشاهی دنیاست. در حدیثی که عبدالله بن مسعود (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت نموده، آمده است: «همانا من آخرین فردی که از آتش بیرون می‌شود، و آخرین فردی را که وارد بهشت می‌شود را می‌دانم. مردی است که افتان و خیزان از آتش بیرون می‌شود، آنگاه خداوند خطاب به او می‌فرماید: برو وارد بهشت شو پس او آنجا می‌رود، چنین به نظرش می‌رسد که پُر شده است بنابراین بر می‌گردد، و می‌گوید: ای پروردگار! آن را پر یافتم، خداوند می‌فرماید: برو وارد بهشت شو، دوباره میرود و چنین به نظرش می‌رسد که پر شده است، باز می‌گردد و می‌گوید: ای پروردگار!

آن را پُر یافتم، آنگاه خداوند می‌فرماید: برو وارد بهشت شو، بیگمان برای تو همانند (ملک) دنیا و ده برابر آن است، یا این که برایت ده برابر دنیاست.

او می‌گوید: آیا مرا مسخره می‌کنی در حالیکه پادشاهی؟
عبدالله می‌گوید: «به درستی که من رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که خندید تا اینکه دندان هایشان آشکار گردید، و فرمود: این پایین‌ترین مقام و منزلت در بهشت است» (صحیح بخاری (6571) و صحیح مسلم (186)).

و در روایت دیگری حضرت ابو هریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین روایت فرموده است: «همانا کمترین جایگاه یکی از شما در بهشت این است که به او گفته شود: آرزو بکن، پس او آرزو میکند، و آرزو می‌کند، به او می‌گویند: آیا آرزو کردی؟ می‌گوید: بله، به او می‌گویند: برای توست آنچه که آرزو کردی و همانند آن.» (صحیح مسلم (182)).

همچنان در حدیث طولانی دیگر که در باره آخرین شخصی بهشتی است آمده است: «تا اینکه آرزوهایش تمام میشود، خداوند می فرماید: همه آنچه آرزو کرده‌ای برای توست، و همچنین همانند آن، ابو سعید خدری گفت: ای ابو هریره و ده برابر همانند آن. ابو هریره گفت: من تنها همین را یاد کردم که «همانند آن»، آنگاه ابو سعید گفت: من گواهی می دهم که از رسول الله (ص) حفظ نمودم که فرمود: «و ده برابر همانند آن» (صحیح مسلم 182).

امام نووی می فرماید: روش جمع نمودن بین این دو حدیث «همانند آن» و حدیث «ده برابر همانند آن» این گونه است که رسول الله اول همانند آن بیان فرموده بودند، چنانکه در حدیث ابو هریره آمده، سپس خداوند فضل و کرم نمودند و بر آن افزودند چنانکه در حدیث ابو سعید آمده است، آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم بیان فرمودند و ابو هریره آن را نشنیده بود. (شرح صحیح مسلم، امام نووی (28/3)).

مغیره بن شعبه از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می کند که حضرت موسی (علیه السلام) از پروردگارش سوال کرد: کمترین منزلت و جایگاه در بهشت از آن کیست؟ فرمود: آن مردی است که بعد از آن که بهشتیان وارد بهشت شدند، می آید، پس به او گفته می شود: وارد بهشت شو او می گوید: ای پروردگار! چگونه، در حالیکه همه جایگاه و منزل خویش را گرفته اند. به او گفته می شود: آیا راضی هستی که همانند ملک پادشاهی از پادشاه های دنیا از آن تو باشی؟! او می گوید: پروردگار! راضی شدم. می فرماید: آن برای توست، و همانند آن و همانند آن و همانند آن، در بار پنجم می گوید:

پروردگار! راضی شدم، می فرماید: همه این ها از آن توست، و ده برابر همانندش، و برای توست آنچه که تمنا کنی، و چشمت خوش گردد، او می گوید: پروردگار! راضی شدم، می فرماید: همه این ها از آن توست، و ده برابر همانندش، و برای توست آنچه که تمنا کنی، و چشمت خوش گردد، او می گوید: پروردگار! راضی گردیدم. (موسی علیه السلام از پروردگارش می پرسد). پروردگار! پس بلندترین منزلت و مقام از آن کیست؟

فرمود: آنان برگزیدگان هستند، آن کسانی که کرامت آنان را با دستم کاشته‌ام و بر آن مهر زده‌ام، چیزهایی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب انسانی خطور کرده است، رسول الله فرمود: مصداق این در کتاب خدا آمده: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ» (سوره السجدة: آیه 17) (صحیح مسلم (189) و ترمذی (3198)). «پس هیچ کس نمی داند که از آنچه مایه روشنی چشم است چه چیزی برای شان نهان داشته شده است».

جمع بین این روایت مغیره: شصت بار و روایت ابن مسعود یازده بار، این گونه است که امام نووی می فرماید: مراد این است که یکی از پادشاهان دنیا ملک آن شامل همه سرزمین ها نمی گردد بلکه بخشی از زمین در بر می گیرد، آنگاه برخی از آنان بیشتر و برخی از آنان کمتر مالک هستند، بنابراین، به این شخص پنج برابر ملک یک پادشاه داده می شود و این اندازه تمام ملک دنیا می باشد سپس به او گفته می شود: از آن توست ده برابر آن، لذا این روایت موافقت می کند با روایات گذشته. والله اعلم (طرح التثريب في شرح التقريب (2321/7)).

انس بن مالک می گوید: شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: پایین ترین و کم ترین جایگاه در بهشت از آن کسی است که ده هزار خدمت کار بالای سرش ایستاده اند، و در دست هر کدام دو ظروف (پیتنوس) است که یکی از آن طلا و دیگری نقره است و رنگ هر کدام با دیگری تفاوت دارد... (طبرانی در اوسط، فتح الباری (373/6)). همانگونه که در روایات عبدالله بن مسعود آمده بود که کمترین منزلت بهشتی از آن کسی

است که تمام نعمت هایی که در دنیا وجود داشته از آغاز خلقت تا آخر و ده برابر آن به وی داده می شود.

بلندترین مقام در بهشت :

بلندترین مقام و منزلت در بهشت مقام وسیله است که آن هم فقط از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد، ابو هریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می فرماید: از الله برای من وسیله طلب کنید، که بلند مرتبه ترین مقام در بهشت است و بجز یک نفر به کسی نمی رسد، و امیدوارم که من آن یک نفر باشم. (مسند احمد (307/14) و ترمذی (3612) «صحیح الجامع 3636».

همچنان در روایت ابو سعید خدری آمده که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «همانا وسیله درجه و مقامی است نزد خداوند که بالاتر از آن مقامی نیست، پس از خداوند بخواهید که آن را در روز قیامت به من عطا بفرماید». (مسند احمد (30/3) فتح الربانی) آلبانی آن را حسن دانسته است (صحیح الجامع 1988).

چرا بهشت دارای درجات است ؟

همانگونه که مردم در دنیا از نظر مقام و منزلت متفاوت هستند، به همین ترتیب در آخرت در مراتب و درجات مختلف هستند، هرکس به اندازه اعمال صالحش، طوریکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: «انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا» (سوره الإسراء: آیه 21) «بنگر چگونه برخی از آنان را بر برخی [دیگر] برتری دادیم و بی گمان آخرت [به اعتبار] مراتب افزونتر و در افزوندهی بزرگتر است». برخی از اشخاص در استدلال خویش این حدیث: «کسی که لا إله إلا الله و محمد رسول الله بگوید، خداوند آتش را بر وی حرام گردانیده است» (مسند احمد (47/1) و مسلم (29) و ترمذی (2638)). چنین فهمیدند که تنها شهادتین کافی است یا فقط بجا آوردن ارکان پنج گانه اسلام کفایت می کند، و بدین خاطر سایر اعمال نیکو که برای رفع درجات در بهشت تشریح شده را رها کردند.

معاذ بن جبل (رض) میفرماید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هرکس که روزه رمضان را بگیرد و نماز را بخواند و حج را ادا کند (راوی می گوید: نمی دانم زکات را ذکر کرد یا خیر) مگر آنکه خداوند جل جلاله بر خود لازم گرداند که گناهان او را ببخشد، خواه در را خدا هجرت نماید یا اینکه در سرزمینی که متولد شده بماند» معاذ می گوید: عرض کردم آیا مردم را از این آگاه نسازم. رسول خدا محمد صلی الله علیه وسلم فرمود: «بگذار مردم عمل انجام دهند، زیرا که در بهشت صد درجه و مرتبه وجود دارد که ما بین هر دو درجه (و مرتبه) به اندازه ما بین آسمان و زمین است.» (سنن ترمذی (2530)).

در روایت بخاری آمده: «خداوند آن ها را برای مجاهدان فی سبیل الله مهیا نموده است» (صحیح بخاری (2790)).

بنابراین حدیث رسول الله «بگذار مردم عمل را انجام دهند» یعنی بگذار مردم اعمال صالح انجام بدهند تا به سبب آن اعمال به درجات عالی در بهشت برسند و این امر خیلی مهمی است که بسیاری از مردم از آن غفلت می کنند و تنها به احادیث رجا و امید دل خوش می کنند و در انجام اعمال نیکو و خیر از یکدیگر سبقت نمی جویند بدین خاطر نیکی هایشان کم می شود و در نتیجه شایسته درجات و مراتب عالی در بهشت نمی گردند.

دست یابی به منازل و درجات عالی بهشت :

بدرستی که منازل زیبا و درجات عالی بهشت با داشتن مال بسیار یا مقام یا فرزند بدست نمی آید، بلکه به وسیله ایمان و عمل صالح حاصل می گردد.

خداوند می فرماید: «وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِآلَتِي تُفَرِّجُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الْوَعْدِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ ءَامِنُونَ» (سوره سبأ: 37).

«و اموال و فرزندان چیزی نیستند که شما را در نزد ما نزدیک سازند. بلکه [مقرب] کسی است که ایمان آورد و کار شایسته کند، پس آنان به [جبران] کاری که کرده‌اند سزای دو چندان دارند و آنان در غرفه‌های [بلند] ایمن‌اند».

خداوند عزوجل فرموده‌اند که: هر مؤمنی که عمل صالح انجام دهد، در روز قیامت صاحب درجات و مراتب عالی در بهشت خواهد بود: «وَمَنْ يَأْتِهِ مَوْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى» (سوره طه: 75). «و هرکس که مؤمن شایسته کار به نزد او آید، اینان درجات بلند دارند».

و رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز واضح نموده‌اند که هر عمل صالحی سبب افزون شدن نیکی‌ها و بلندی درجات می‌گردد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم به سعد بن وقاص (رض) هنگام مریضی اش فرمود: «هرچه بیشتر بمانی و عمل صالح برای خاطر خدا انجام دهی به درجات و رتبهات افزوده می‌گردد» (مسند احمد (183/15) و صحیح بخاری (6373) و مسلم (1628)).

دروس حاصله از این آیه متبرکه:

به یقین باید گفت که در محکمه عادلانه پروردگار عدل واقعی است که: نژاد، رنگ، مقام و رتبه، سن و سال، قوم و نژاد ملاک اعتبار نبوده بلکه کسیکه از مقام الهی خوف داشته باشد آن ملاک اعتبار قرار می‌گیرد «و لِمَنْ خَاف... جَنَّتَانِ»

ترس از الله سرچشمه‌ی حق‌پذیری و عمل صالح است و لذا برای رفتن به جنت، شرط دیگری در کنار خوف نیامده است.

ذات پروردگار، منشأ رحمت است. توجّه انسان به مقام و جایگاه خداوند در نظام هستی و دادگاه قیامت، موجب دقت در رفتار و گفتار و پیشگیری از وقوع جرم و گناه می‌شود.

همچنان درس مهمی که در این آیه متبرکه وجود دارد اینست که امور تربیتی، باید تهدید و تشویق در کنار هم باشد.

در بهشت همه نعمت‌ها را میتوان بدست آورد که همانا: «مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ» هم تنوع، «رُوجَانِ» و هم در دسترس بودن. «جَنَّتَيْنِ دَانِ»

پس ای خواهر و برادر!

مسلمان هر وقت نیت انجام معصیتی کرد، باید بیاد آورد که اگر این معصیت را انجام ندهد، بهتر از آن در بهشت نصیب می‌گردد، اگر خواست مرتکب فاحشه شود حور بهشتی را بیاد آورد، و اگر قصد نوشیدن شراب نمود شراب آماده بهشتی را بیاد آورد.

ذَوَاتَا أَفْنَانٍ ﴿٤٨﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٩﴾

دارای شاخه‌های انبوهی اند. و یا «دو باغ دارای درختان و شاخسارها». (۴۸) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۴۹) تفسیر:

«افنان» در اصل به معنای شاخه‌های تازه و پُر برگ است و گاه به معنی «نوع» نیز به کار برده شده است. در صورت اول اشاره به شاخه‌های با طراوت درختان جنتی است، برعکس درختان دنیا که دارای شاخه‌های پیر و خشکیده هستند. در صورت دوم اشاره به تنوع نعمت‌های جنت و انواع مواهب آن است. این احتمال نیز وجود دارد که درختان جنتی به شکلی هستند که در یک درخت شاخه‌های مختلفی است و بر هر شاخه نوعی از میوه‌ها. میوه‌های بهشتی، نه زحمت چیدن دارد، «جَنَّتَيْنِ دَانِ» (آیه 54 سوره الرحمن) نه دسترسی به آنها زمان می‌برد، و این بدین معنی است که میوه‌های آن دو باغ برای چیدن دسترس است. «قَطُوفُهَا دَانِيَةٌ» (آیه 23 سوره حاقه) یعنی میوه‌هایی است که آماده چیدن است، و هیچ‌گونه محدودیت بالایی آن وضع نشده، «فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ» (آیه 19 سوره مؤمنون) پس به وسیله‌ی آن

(آب) برای شما باغ‌هایی از خرما و انگور پدید آوریم که در آن باغها برای شما میوه‌های فراوانی است و از آنها می‌خورید.) «لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ» (آیه 33 سوره واقعه) که هیچ وقت منقطع نشود و هیچ کس بهشتیان را از آن میوه‌ها منع نکند.)
 بناءً گفته می‌توانیم که: در جنت هم فراوانی هست، «مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ» هم تنوع، «رُوجَانِ» و هم در دسترس بودن. «جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانِ» است.

فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ ﴿٥٠﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥١﴾

در آن دو بهشت دو چشمه دائماً جاری است (۵۰) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۵۱)

تفسیر:

باغ سرسبز و خرم و باطراوت جنتی، علاوه بر درختان، باید چشمه‌های آب جاری داشته باشد، می‌فرماید: در آن دو بهشت دو چشمه به طور مدام جریان دارد.
 مفسرین در باره نهرها و چشمه‌های جنت می‌نویسند که این نهرها در زیر زمین نه بلکه مطابق آیات قرآنی که می‌فرماید: «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» است، جنت در پهلوی درختان و میوه‌های ثمر دار دارای چشمه‌های ذلال هم است.
 معروفترین نهر جنت همانا چهار نهر است که: نهر «آب»، نهر «شیر»، نهر «خمر» و نهر «عسل»؛ است و منشأ و سرچشمه این «أنهار چهارگانه»، «عیون أربعة» خواهد بود که چشمه‌های فراوانی است.

همچنان در قرآن عظیم الشان در جنب اینکه از انهار و چشمه‌های جنتی بحث بعمل می‌آورد ذکری از چشمه و نهرهای اهل جهنم نیز بحث نموده است بطور مثال:

«تَسْقَى مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ» از چشمه ای داغ نوشانیده شوند (آیه 5 سوره الغاشیه).
 همچنان در آیه (29 سوره الکهف) می‌فرماید: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمُ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا»

و بگو «این حق است از سوی پروردگار تان! هرکسی می‌خواهد ایمان بیاورد» «این حقیقت را پذیرا شود و هر کس می‌خواهد کفر گردد! ما برای ستمگران آتشی آماده کردیم که سرا پرده اش آنان را از هر سو احاطه کرده است! و اگر تقاضای آب کنند آبی برای آنان می‌آورند که همچو فلز گداخته صورت‌ها را بریان میکنند! چه بد نوشیدنی و چه بد محل اجتماعی است!»

ولی در مقابل اهل جنت از ناز و نعمت خاصی برخوردارند، طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 6 سوره الانسان) می‌فرماید: «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» (از چشمه‌ای که بندگان خاص الله از آن می‌نوشند، و از هر جا بخواهند آن را جاری می‌سازند!

فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ رُوجَانِ ﴿٥٢﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٣﴾

در آن دو بهشت از هر قبیل میوه دوجوره است (۵۲) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۵۳)

نوعی از میوه که شما در دنیا نمونه‌ی آن را دیده اید، و نوعی دیگری از میوه که تا هنوز شبیه و مانند آن را در این جهان به چشم هم ندیده اید.

باغها و ثمره‌های بهشت :

چون طبیعت بشر با آب و باغ و درخت و سبزه و گل محبت فراوانی دارد و همواره دوست دارد کنار و نزدیک آن‌ها زندگی و قرار داشته باشد، خداوند متعال بهشت را براساس طبیعت و خواست بشر با این نعمت‌ها بی‌مانند مزین و آراسته ساخته است، با بهترین درختان و انواع ثمره و میوه‌ها و نهرهای جاری و چشمه‌های آب شیرین که با دیدن آن‌ها چشم بندگان صالح خدا خنک خواهد شد، بهشت را با این لباس آراسته است.

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ» (سوره الحجر: 45).

ترجمه: «بیگمان پرهیزکاران در میان باغ‌ها و چشمه سارهای (بهشت) به سر می‌برند». و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا، عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» (سوره الإنسان: 5-6).

ترجمه: «همانا نیکان همواره از جامی می‌نوشند که نوشیدنی‌اش آمیخته به کافور [آن ماده سرد، سپید و معطر] است، از چشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می‌نوشند، و از هر جا بخواهند آن را جاری می‌سازند!».

بعضی از علمای سلف گفته‌اند: همراه آن‌ها شاخه‌هایی از آهن نرم است که به هر جا می‌روند با آن‌ها به همان طرف می‌روند (حادی الأرواح إلى بلاد الأفراح: 224).

خداوند متعال می‌فرماید: «وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا، عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا» (سوره الإنسان: 17-18) «در آنجا (در جنت) از جام‌های شرابی به ایشان (اهل بهشت) می‌دهند که طعم آن زنجبیل است، (این جام‌ها پر می‌شوند از) چشمه‌ای که در بهشت است و سلسبیل نامیده می‌شود».

و همچنین می‌فرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ، أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ءَامِنِينَ» (سوره الحجر: 45-46). «بیگمان پرهیزکاران در میان باغ‌ها و چشمه سارهای (بهشت) بسر می‌برند، (پروردگارشان به آنان می‌گوید): با اطمینان خاطر و بدون هیچگونه خوف و هراسی به این باغ‌ها و چشمه سارها داخل شوید».

مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ ۗ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ ﴿٥٤﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٥﴾

بر بسترهایی که پوش‌های آنها از پارچه‌های ابریشمین است تکیه می‌زنند، و چیدن میوه‌های آن دو باغ در دسترس شان است (۵۴) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَطَائِنُ» «جمع بطانه، آسترها».

«إِسْتَبْرَقٌ» «دیبای ضخیم».

«جَنَى» «میوه‌ی رسیده».

تفسیر:

جالب توجه اینکه: گران قیمت‌ترین پارچه‌ای که در دنیا تصور می‌شود پوش این بسترها ذکر شده، اشاره به این که قسمت روئین آن چیزی است که از لطافت و زیبایی و جذابیت در وصف نمی‌گنجد، و به این ترتیب کم اهمیت‌ترین جنس‌های آن جهان، پرارزش‌ترین جنس‌های این جهان است، اکنون باید فکر کرد متاع پر ارزش آن چگونه است.

فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسَ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ﴿٥٦﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٧﴾

در آن دو باغ جنتی دختران با حیائی است که نگاه‌های شانرا (از دیدن بیگانه) باز داشته‌اند، و پیش از بهشتیان هیچ انس و جنی ایشان را مس نکرده‌اند. (۵۶) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۵۷)

تفسیر:

فهم این آیه متبرکه که میرساند که برای جنّ زنان زیبای جنتی از نوع خود شان یعنی جنّ و برای انس زنان مقبول و زیبای جنتی از نوع انسان است؛ که به این زنان بهشتی هیچ انس و جنّی نزدیک نشده.

چگونگی زنان بهشتی:

قبل از همه باید که زنان بعد از مرگ که داخل جنت می‌شوند به حور تبدیل نمی‌شود،

بلکه حوریان بهشتی با زنان دنیایی متفاوت هستند؛ طوری که در آیه فوق خواندیم: «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسُ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ» (یعنی: در آن باغهای جنتی زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی‌ورزند؛ و هیچ انس و جنّ پیش از اینها با آنان تماس نگرفته است.)

در این آیه متبرکه نقطه نظر آن‌ده از اشخاصی را نفی میکنند که معتقد اند که: حوران همان همسران دنیوی هستند که خداوند متعال آنها را بعد از پیری و کهولت بار دیگران زنان جوان مبدل می‌نماید، بلی این را قبول باید کرد الله تعالی زنان را در سن جوانی وارد جنت می‌سازد، اما آنها غیر از حورانی هستند که خداوند آنها را می‌آفریند.

قرآن عظیم الشان درباره حسن و جمال حوریان بهشتی در آیات متعددی بحث نموده، و از جمله در آیات 22 و 23 سوره الواقعة می‌فرماید: «وَحُورٌ عِينٌ» (22) * كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ (23) الواقعة» (و همسرانی از حور العین دارند، همچون مروارید در صدف پنهانز منظور از مکنون: پنهان و محفوظ است. یعنی نور آفتاب، رنگ‌های آنها را تغییر نداده است. و طوری که مطالعه فرمودیم در آیه فوق حوران بهشتی را به یاقوت و مرجان تشبیه نموده است.)

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «... وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ زَوْجَاتٌ يَرَى مُحُ سَاقِيَهُمَا مِنْ وَرَاءِ اللَّحْمِ مِنَ الْحُسْنِ...». بخاری. فتح الباری: (318/6)، مسلم و ترمذی نیز آن را روایت کرده‌اند. یعنی: «... برای هر کدام از مردان اهل بهشت دو همسر (حور) هست که در اثر زیبایی و لطافت بدن، مغز استخوان پاهایشان از بیرون دیده می‌شود...».

ولی زیبایی زنانی که وارد بهشت می‌شوند بسیار بیشتر از حور خواهد شد، چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَسُوقًا، يَأْتُونَهَا كُلُّ جُمُعَةٍ، فَتَهْبُ رِيحُ الشَّمَالِ فَتَقْتَحُوا فِي وُجُوهِهِمْ وَثِيَابِهِمْ، فَيَزْدَادُونَ حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَرِجَعُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ وَقَدْ زَادُوا حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَقُولُ لَهُمْ أَهْلُوهُمْ: وَاللَّهِ لَقَدْ زِدْتُمْ بَعْدَنَا حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَقُولُونَ: وَأَنْتُمْ، وَاللَّهِ لَقَدْ زِدْتُمْ بَعْدَنَا حُسْنًا وَجَمَالًا». مسلم (2833). یعنی: «در بهشت اجتماعی است که بهشتیان هر بار پس از مدت زمانی به اندازه یک هفته (دنیا) به آنجا می‌روند؛ پس از آن نسیم صبا شروع به وزیدن می‌کند و بر صورت‌ها و لباس‌هایشان می‌وزد؛ از این رو در حالی نزد همسرانشان باز می‌گردند که بر جمال و زیباییشان افزوده شده است. لذا همسرانشان به آنان می‌گویند: به خدا قسم! که پیش از رفتن از نزد ما بر جمال و زیبایی شما افزوده شده است؛ مردان بهشتی نیز می‌گویند: به خدا قسم که جمال و زیبایی شما نیز افزایش یافته است.»

و وضعیت زنان در بهشت؛ همراه با شوهر دنیایی خود خواهند بود، چنانکه می‌فرماید: «ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ» (سوره زحرف 70). یعنی: شما و همسرانتان به بهشت درآید، در آنجا شادمان و شادکام و مکرّم و محترم خواهید بود. و اگر شوهرشان جهنمی باشد، در آنصورت به ازدواج یک مرد بهشتی درخواهند آمد، همچنین اگر زنی قبل از اینکه در دنیا ازدواج کند، فوت نماید او در بهشت با مردی که در دنیا ازدواج نکرده مرده است، ازدواج میکند.

حجاب حور بهشتی !

قبل از همه باید گفت که در بهشت نظر سوء وجود ندارد و ساکنین جنت کسانی اند که دارای قلب سلیم بوده، و دارای قلب مریضی نمی‌باشند، مریضی که مردانی بدنبال زنانی در بهشت بگردند بلکه بهشت جای کرامت است و در آن شر و بدی وجود ندارد و شهوت حرامی هم وجود ندارد.

نکته بعدی اینکه، حوریان بهشتی که برای شخصی در نظر گرفته می‌شوند، با هیچ مرد

دیگری رابطه نداشته و هیچکس بغیر از آن مرد با وی معاشرت نمیکند.

مفسر شهیر جهان اسلام عبدالرحمن سعدی در تفسیر آیه 48 صافات مینویسد:

«وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ» و اهل بهشت در کنار خود حوره‌های زیبایی دارند که بی عیب و نقص هستند و چشمانی درشت و خمارآلود دارند، «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» یعنی این که آنها (حوریان) فقط به شوهرانشان نگاه میکنند و به دیگران نگاه نمی‌کنند، چون پاکدامن هستند و به دیگران چشم نمی‌دوزند، و بدان جهت که همسرانشان زیبا و کامل می‌باشند، به شکل که آنان در بهشت هیچ کسی را جز همسرانشان نمی‌خواهند و فقط به آنان علاقه دارند. و یا این که منظور این است که شوهرش به او چشم دوخته، و این بیانگر آن است که زن بهشتی زیبا و کامل است و زیبایی اش باعث شده تا شوهرش نگاهش فقط به او باشد. و منحصر بودن نگاه نیز بر این دلالت دارد که محبت آنها منحصر به یکدیگر است. و هر دو معنی محتمل درست می‌باشند.

و همه ی اینها بر زیبایی مردان و زنان بهشت دلالت می‌کند، و بیانگر آن است که آنها یکدیگر را دوست دارند و هیچ کس آرزو نمی‌کند که به جای همسرش کسی دیگر را داشته باشد. و نیز به شدت پاکدامنی همه آنها دلالت می‌نماید. و نیز نشانگر آن است که آنها در آن جا به همدیگر حسد و کینه نمی‌ورزند، چون سببی برای حسد و کینه وجود ندارد.

همچنان شیخ عبد الرحمن سعدی در تفسیر آیه 56 الرحمن می‌نویسد:

«فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» یعنی در آن قصر ها حوریانی هست که چشمانشان فقط به شوهرانشان معطوف است، از آن جا که شوهرانشان بسیار زیبا و خوب هستند و کاملاً آن ها را دوست دارند، شوهرانشان نیز فقط به آن ها چشم دوخته اند چون آن ها بسیار زیبا می‌باشند و آن ها را به شدت دوست دارند و وصالشان لذت بخش است.

«يَطْمِئِنُّنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ» یعنی هیچ احدی از جن و انس قبل از آنان به آنها دسترسی پیدا نکرده است و به سبب اینکه به طریقه نیکو شوهرداری می‌کنند و دارای نیاز و دلبری و ملاحظت هستند به نزد شوهرانشان محبوب هستند، به همین جهت فرمود: «كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ» گویا آنان یاقوت و مرجان هستند، و این به خاطر صفای آنان و زیبایی منظر و رخساره ی آنان است.

و الله تعالی در آیه 72 سوره الرحمن میفرماید: «حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ» زنانی زیبا که در خیمه ها نگه داشته شده اند.

بنابر این چون حوریان بهشتی را کسی جز شوهرانشان نمی‌بیند، در اینصورت حجاب برای آنها نزد شوهرانشان وجود ندارد.

در کل چون نص صریح وجود ندارد نمی‌توان گفت که وضعیت آنها چگونه است. ولی آنچه که مسلم است آنان نزد شوهران خود نیازی به حجاب ندارند. و نص وارد نیست که آیا مردها به زنان دیگر بهشتی نگاه میکنند یا خیر؟

كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ ﴿٥٨﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٩﴾

گویا آن دختران یاقوت و مرجانند (۵۸) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۵۹)

تفسیر :

درمورد اینکه همسران بهشتی در صفای رنگ و بهاء و تالؤلؤ چون یاقوت و مرجانند. یعنی لبنانی چون یاقوت و چهره ای چون مرجان، سفید و زیبا دارند.

بنابراین، حور العین جنتی زنانی هستند که سیاهی چشم آنان مشکی کامل و سفیدی چشم های درشت آنان کاملاً سفید و شفاف است. بدن و اندام آنان نیز در سفیدی و ظرافت مثل لؤلؤ مکتون، یعنی مثل مرواریدی است که در صدف سفید شفاف دیگری قرار گرفته و هیچ دستی به آنان نرسیده و هیچ غبار و آلاشی بر آنان وارد نشده است و کاملاً ظریف،

زیبا، جذّاب و دل فریب اند. بعد از اینکه قرآن عظیم الشان خصوصیات جسمی زنان بهشتی را توضیح میدارد، می افزاید که جسم آنان مانند یاقوت و مرجان هستند.

یاقوت، سنگی معدنی است که رنگ های گوناگون دارد، ولی معروف ترین آن، «یاقوت سرخ» است که سرخی و درخشندگی بخصوصی را دارا میباشد.

قابل تذکر است که در این دنیا همانند و نظیری برای زیبایی و حسن جمال زنان حور جنتی نمی توان یافت، آنان دارای چشم هایی درشت و سیاه و گونه هائی درخشنده گی خاص توام با شادابی، جمال و تازگی بی مانندی هستند. نگاه های آن ها سحرآمیز و دید چشم های شان به طرف پائین است و به جز از شوهران خود به کسان دیگر نگاه نمی کنند، چنانچه الله تعالی می فرماید: «وَحُورٌ عِينٌ ﴿۲۲﴾ كَأَمْثَلِ اللَّوْلُؤِ الْمَكْنُونِ ﴿۲۳﴾ (سوره الواقعة: آیات 22-23). «و حوریانی چشم گشاده دارند، همچون مروارید (میان صدف) نهفته اند».

و همچنین می فرماید: «كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ» (سوره الصافات: 49). «گویا آن ها تخم های (شترمرغ) هستند که (در زیر بال و پر شترمرغ) پنهان (از دید مردم و گرد و غبار) باشند». سفیدی چشم های آنان با سیاهی همراه است و اندام شان بسیار زیبا و لطیف می باشد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیثی می فرماید: «مَنْ نَسَاءَ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِلَى الْأَرْضِ لَمَلَّتْ مَا بَيْنَهُمَا رِيحًا، أَيْ (الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ) وَلَا ضَاءَتْ مَا بَيْنَهُمَا، وَلَنْصِيفُهَا عَلَى رَأْسِهَا حَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» (رواه مسلم وانظر الترغیب 532/4).

«اگر زنی از زنان جنت به زمین سر می کشید، ما بین آن یعنی (مشرق و مغرب) را از بوی خوشش پر می کرد، و ما بین آن دو را نور و نورانی می نمود و ارزش روستری که بر سرش می باشد، از دنیا و آنچه در آن است، بیشتر است».

زنان بهشت همه دوشیزه هستند که هیچکسی از انسان و جن به آن ها دست نزده است، چنانکه الله تعالی می فرماید: «إِنَّا أَنْشَأْنَهُنَّ إِنْسَاءً، فَجَعَلْنَهُنَّ أَبْكَارًا» (سوره الواقعة: 35 – 36). «ما آن ها را (حوران بهشتی) را در آغاز کار به این شکل زیبا و شمایل دلربا پدیدار کرده ایم، ایشان را دوشیزگانی ساخته ایم (که پس از آمیزش بکارت خود را باز می یابند!)». و کلمه «عُرْبًا» که در آیه 37 سوره واقعه آمده، به این معناست که زنان بهشت شیفته و محبوب همسران خود هستند که به هنگام نزدیکی و همبستر شدن با شوهران خود خوش برخورد و از نظر اخلاقی بسیار خوش اخلاق هستند.

سیرت نویسان می نویسند که: روزی زنی پیری از انصار پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: برایم دعا کن که پروردگار با عظمت مرا بیامرزد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: مگر نمی دانی که زنان پیر داخل جنت نمی شود؟ پیر زن شروع به گریان کرد، وسخت متأثر شد پیامبر صلی الله علیه وسلم خندید و فرمود: در آن روز تو دیگر پیر نیستی. مگر این فرموده پروردگار با عظمت را نه شنیدی که فرموده است: «إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْسَاءً».

فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا. عُرْبًا أُنْرَابًا» (سوره واقعه، آیه 35-37) (ما آنان را پدید آورده ایم، چه پدیدآوردنی! و ایشان را دوشیزه گردانیدیم، شوهر دوست و همسال).

مجموع خصوصیات و امتیازات زنان جنتی :

جوانی و شادابی همیشگی، پاکی و پیراستگی از هر گونه پلیدی و آلودگی، بکر بودن، شیفتگی در برابر همسران، چشم های سیاه و درشت و شفاف چون یاقوت و مرجان، درخشندگی چون مروارید، خرامیدن و دل ربایی، حضور در خیمه های پرشکوه، هم سن و سال بودن و خوش رفتاری با همسران و آراستگی به همه ی زیبایی های ظاهری و باطنی.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه قبله به برخی از اوصاف جنت، که نصیب پرهیزگاران است. اشاره بعمل آمده بود اینک در آیات متبرکه (62 الی 78) در باره سایر اوصاف جنتیان و نعمتهایش، بحث بعمل آورده میشود.

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ ﴿٦٠﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦١﴾

آیا جزای نیکی جز نیکی چیز دیگری شده میتواند؟ (٦٠) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (٦١).

تفسیر:

«احسان» یکی از نعمت های اعطا شده از جانب پروردگار برای ما می باشد، پروردگار با عظمت ما دین مقدس اسلام را به سه درجه تقسیم کرده است، درجه اسلام، درجه ایمان، درجه احسان که احسان از جمله بهترین و بالاترین درجه در دین مقدس اسلام بشمار می رود، زیرا نزدیکی و تَقَرُّبُ به پروردگار جهانیان و نیل به قرب و منزلت در نزد وی، با احسان به نفس و احسان به خلق میسر است، پس هرگاه بنده این هردو را تصاحب و بدست آورد، به یقین کامل به پروردگارش نزدیکتر خواهد شد. کلمه احسان از ماده حسن، گرفته شده، «احسان» با مشتقاتش 194 بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده است. (احسان در قرآن، نوشته محمد حسین فیض. (احسان در قرآن نوشته محمد حسین فیض.)

«الْإِحْسَانُ ضِدُّ الْإِسَاءَةِ»: احسان ضد بدی کردن است» (ابن منظور، 1414ق.: مادة حُسن).

کلمه «احسان» مصدر باب افعال از ریشه «حُسن» به معنی زیبایی و نیکویی می باشد و احسان نیز به معنای نیکی کردن است.

لغویان بدین باور است که کلمه حُسن و مشتقات آن، وصف آن تعداد از امور دینی و یا دنیایی قرار می گیرند که به سبب داشتن گونه ای از زیبایی عقلی، عاطفی، حسّی و مانند آن می تواند با برانگیختن احساس خوشی، رضایت، زیبایی و تحسین در انسان، او را به خود جذب کند و با غرض و هدف مورد نظر موافقت و سازگاری داشته باشد (راغب اصفهانی، 1412ق.: 237).

کلمه «احسان» در لغت عرب معمولاً بر دو معنا مورد استعمال قرار گرفته است:

اول: کار نیک

دوم: نیکی به غیر، در آیه متبرکه «احسان» اول به معنای اول و احسان دوم به معنای دوم به کار رفته است.

بر ما انسانها است که در برابر احسان و نیکی دیگران، ما هم باید نیکی کنیم.

«هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»: (آیا در برابر این همه احسان خداوند به انسان، جز نیکوکاری بنده سزاوار است؟)

احسان از جمله اصطلاحات عربی بوده که به معنی کمال یا برتریست که به نیکی (عربی: حُسن) (یا خیر مخالف شر) مربوط می شود.

در دین مقدس اسلام احسان یک وظیفه مسلمانی برای بدست آوردن کمال یا برتری در عبادت است؛ مانند مسلمانانی که الله را چنان عبادت می کنند که گویا او را می بینند در حالیکه آن ها نمی توانند او را ببینند. و تقاضای عقیده راسخ و متین اسلامی هم همین را می کند که الله تعالی دائماً در حال نگاه کردن به بنده خویش است.

احسان دارای جوانبی مختلفی می باشد از جمله رساندن نفع به نفس خود با وسایل مختلف، تَقَرُّبُ بیشتر به الله تعالی، ادای خیر و نیکی ها و امتناع از تمامی محرمات، و نفع رساندن به خلق با تمامی انواع خیر و احسان، پس احسان برترین مقام و منزلت مؤمنان، و بالاترین درجات عبادت و بهترین حالت بندگان صالح و نیکو کار است. پروردگار با عظمت ما

میفرماید: «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» (سوره النساء: 125). «و کیست از روی دینداری بهتر از آنکه خودش را تسلیم خدا کرده در حالیکه نیکو کار است و پیروی کرده است از ملت ابراهیم که روی آورنده به توحید و اعراض کننده از همه ادیان باطل بود» و میفرماید: «وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (سوره البقرة: 195). «و نیکو کاری کنید که خداوند نیکو کاران را دوست می‌دارد».

بی تفاوتی در برابر احسان :

بی تفاوتی در برابر احسان دیگران، در شرع امری ناپسند و غیر مقبول در پیشگاه الله متعال است و عقلاً هم باید احسان به احسان جواب داده شود، طوریکه در آیه فوق با زیبایی بیان شد که: «هل جزاء الإحسان إلا الإحسان» همین که عقل انسانی را به محکمه دعوت می‌نماید، که جواب احسان باید به احسان مجرا شود و حکم پروردگار هم همین است. مفسرین می‌فرمایند که یکی از فلسفه‌های قیامت، اجرای عدل و جزای احسان‌هاست. «هل جزاء الإحسان إلا الإحسان» در این آیه متبرکه تأکید بعمل آمده است که دسترسی به جنت و نعمت‌های آن هم، منوط به عملکرد نیک خود انسان است «هل جزاء الإحسان إلا الإحسان» زیرا احسان، در مقابل احسان مطرح شده، و انسان زمانی به احسان و پاداش دست می‌یابد، زمانی که خودش، اهل احسان و عملکرد نیک باشد. تعلیمات قرآنی به این امر مهم عدالتی اشاره نموده و تأکید می‌دارد که عدم عدالت، در این باب بنیان اجتماع را متزلزل می‌سازد.

از جمله عدم احسان موجب به وجود آمدن جامعه ای خشک و بی روح میشود. قرآن عظیم الشأن می‌فرماید «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكُتَابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ...» (سوره بقره آیه 177) نیکو، (تنها) این نیست که (به هنگام نماز) روی خود را به سوی مشرق و (یا) مغرب بر گردانیم، بلکه نیکو (و نیکوکار) کسی است که به الله و روز قیامت و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران ایمان آورده، مال (خود) را، با تمام علاقه ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و خاوندگان و بردگان، انفاق کند). تعالیم اسلام از یک طرف که به جسم و روح انسان و ابعاد وجودی و حیات فردی و اجتماعی او توجه دارد، و از سوی دیگر، به اجرای عدل و احسان (مواضات و مساوات) در میان مردم و حضور آنها در جامعه نظر می‌کند، و در نتیجه، ما را به این مهم هدایت می‌نماید.

وَمِنْ ذُنُوبِهِمَا جَنَّتَانِ ﴿٦٢﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٣﴾

و نزدیک آن دو جنت دیگر است (۶۲) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۶۳)

تفسیر :

لازم می‌دانم قبل از اینکه مبحث جنت را مورد بررسی قرار دهم، مختصراً نظر مفسرین را در مورد تعریف جنت خدمت شما تقدیم بدارم:

مفسرین می‌نویسند: بهشت نوری است که می‌درخشد، و ریحانی است که فضا را عطرآگین می‌کند، کاخی است محکم، نهری است جاری و میوه‌ای است رسیده و دارای حوریانی است زیبا و خوبروی. و لباس‌های بسیار زیبا به تن داشته است، درجنت کاخ‌ها و قصرهای بلند و مجلل است که مانند ستاره‌های است که در افق می‌درخشد و همواره در حال نورافشانی است برای اهل جنت آماده و ساخته شده است.

کلمه «دون»، که در آیه مبارکه آمده است، در برخی از اوقات به معنی غیر می‌آید و در برخی از اوقات به معنی پائین. هم مورد استعمال قرار گرفته است، بناءً مفسرین در معنی

آیه «وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ» دو معنی و تفسیر را به کار برده اند:
اول: اینکه از فحوی این آیه متبرکه معلوم می شود که غیر از آن دو جنت، دوجنت دیگر هم موجود اند.

دوم: اینکه برای جنتیان در جنت درجاتی وجود دارد که هر جنتی مطابق اعمال حسنه خویش در آن داخل و مقیم خواهد شد. «وَلِمَنْ خَاف... جَنَّتَانِ» اما برای مؤمنان عادی دوجنت دیگر است که پایین تر از جنت اولی قرار دارند.
خواننده محترم!

قبل از همه باید گفت: آنچه که موجب نجات انسان از آتش دوزخ و جهنم خواهد شد، ایمان صحیح است نه عمل صالح، این بدین معنی است که ملاک پذیرش عمل صالح؛ ایمان صحیح است، کسی که ایمان داشته باشد اعمال صالحش پذیرفته میشود، ولی کسی که ایمان درست و صحیح نداشته باشد، تمامی اعمال خوب اش باطل و بی ارزش میشود.
و منظور از ایمان صحیح یعنی کسیکه به وحدانیت و خالقیت الله تعالی، و به تمامی ملائکه و به تمامی انبیاء الهی و به تمامی کتابهای آسمانی از جمله قرآن عظیم الشان و به روز قیامت ایمان راسخ، جازم و متینی داشته باشد، چنین کسی دارای ایمان صحیح است، طوریکه پروردگار با عظمت ما در صفت مؤمنان میفرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ» (سوره بقره 285). یعنی: مؤمنان، به الله و فرشتگان او و کتابها و فرستادگانش، ایمان آورده اند؛ (و می گویند): ما در میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی گذاریم (و به همه آن ایمان داریم).

پس کسی که به یکی از فرشتگان و یا به یکی از انبیای الهی یا به یکی از کتابهای آسمانی ایمان نداشته باشد، و این را میدانند که این جز ایمان اعتقاد است و ولی از آن منکر است، ایمان چنین شخص صحیح نیست و جزو مؤمنان محسوب نشده، بلکه داخل در گروه کافران خواهد بود.

و همانطور که گفته شد ملاک و معیار اصلی که در روز قیامت موجب رهایی انسان از آتش جهنم است، ایمان است، یعنی ایمان و نیت است که از عمل صالح نیز مقدمتر است، و کسی که ایمان صحیح نداشته باشد تمامی اعمال صالحش و تمامی کارهای خوبش باطل و محو خواهند شد و ارزشی نخواهند داشت، به عبارتی ملاک قبولی اعمال، داشتن ایمان صحیح است و کسی که ایمان صحیح نداشته باشد اعمالش هم پذیرفته نمی شوند و سودی برایش نخواهند داشت، طوریکه در (آیه 5 سوره مائده) آمده است: «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (مائده 5). یعنی: و کسی که انکار کند آنچه را باید به آن ایمان بیاورد، اعمال او تباه می گردد؛ و در سرای دیگر، از زیانکاران خواهد بود.

ومی فرماید: «وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام 88). یعنی: و اگر آنها مشرک شوند، اعمال (نیکی) که انجام داده اند، نابود میگردد (و نتیجه ای از آن نمی گیرند).
«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» (سوره اعراف 147). (و کسانی که آیات، و دیدار رستاخیز را تکذیب (و انکار) کنند، اعمالشان نابود میگردد).

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ» (15) * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سوره هود 15-16).

یعنی: کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهند، (نتیجه) اعمالشان را در همین دنیا بطور کامل به آنها می دهیم؛ و چیزی کم و کاست از آنها نخواهد شد! (ولی) آنها در آخرت، جز آتش، (سهمی) نخواهند داشت؛ و آنچه را در دنیا انجام دادند، بر باد می رود؛ و آنچه را عمل می کردند، باطل و بی اثر میشود!

جنت های ذکر شده در قرآن کریم:

در قرآن عظیم الشان بصورت کل از هشت جنت ذکری بعمل آمده است که در ذیل توجه شما را بدان جلب میدارم:

جنت فردوس :

هدف از جنت فردوس همانا بالاترین درجه و مقام بهشت است، که دارایی بستاننی که شامل مزایا و محاسن تمام باغ هاست، می باشد. (القاموس المحيط) (صفحه 725، 1532)، (تهذیب اللغة) (104، 105/13) (للأزهری).

طوریکه یاد آور شدیم، جنت فردوس از جمله بالاترین درجه بهشت بوده، و باغی است که در آن میوه ها، گل ها و سائر اسباب لذات و خوبی ها جمع است، و پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا بالاترین درجه بهشت مسمی نموده است، و فرموده است که چشمه های چهارگانه (کوثر، زنجبیل، سلسبیل و کافور) از همین جنت فردوس سر چشمه می گیرند.

یاد جنت فردوس دوبار در قرآن عظیم الشان بعمل آمده است:

برای بار اول در (سوره کهف آیه 107) ذکر شده که ایمان و عمل صالح، شرط دریافت نعمت های بهشتی بیان شده: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا» که در این آیه مقام و منزلت مؤمنین و نیکوکاران، معین شده است.

و برای بار دوم در سوره (مؤمنون آیه 11): «الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (جنت فردوس ارث آن خوبان و منزلگاه ابدی آن پاکان است) در آیه بعد از اینکه صفات مؤمنین واقعی بیان میشود مژده و وعده داده میشود که اینان وارثان و دارندگان فردوس هستند.

جنت عالیه:

«عالیه» به معنای بلند مرتبه، و مکان بهتر آمده است، بناءً جنت عالیه عبارت از مکان است که دارای مقامی عالی است، این جنت از جمله محلات و مقامات از جنت است که شخص جنتی از چنان لذایذی مستفید می شود که نه چشمی آنرا دیده و نه گوشی آنرا شنیده است. و نه هم بر قلب کسی خطور کرده باشد.

کلمه جنت عالیه و صفات این مقام مبارک هم دوبار در قرآن عظیم الشان ذکر شده است: برای بار اول در (سوره الحاقه، آیه 23) طوریکه میفرماید: «فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ ﴿21﴾ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿22﴾ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ﴿23﴾ كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ﴿24﴾»

در این آیات متبرکه اشخاصیکه صاحب جنت عالیه می باشند، دارایی صفات اصحاب یمین معرفی شده اند. اصحاب یمین، اصحاب اهل برکت و میمنت میباشند؛ زیرا یکی از معانی یمین و میمنه، مبارک بودن و برکت یافتن است.

اصحاب یمین همان کسانی اند که همیشه در کمک و دستگیری دیگران و خدمت به خلق الله مصروف اند.

همچنان در آیات 13 و 18 سوره بلد یکی از صفات پسندیده اصحاب یمین را آزاد سازی بردگان (غلامان) بیان می کند؛ چرا که آنان انسان هایی هستند که نسبت به دیگران بسیار مهربان هستند و رحم آوری به دیگران را نه تنها عمل می کنند بلکه حتی دیگران را نیز به این کار تشویق می کنند.

به سخن دیگر، مهربانی و صله رحمی نسبت به دیگران از خصوصیات این اشخاص است و از نظر عاطفی و احساسی بسیار لطیف و مهربان می باشند.

بصورت کل باید گفت که اصحاب یمین اشخاص اند که نامه اعمالشان را در دست راست دارند و پاداششان بهشت عالیه است.

طوریکه در آیات (39 الی 43) سوره مدثر آمده است: «إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ﴿39﴾ فِي

جَنَاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿40﴾ عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿41﴾ مَا سَأَلَكُمْ فِي سَعَرَ ﴿42﴾ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنْ الْمُصَلِّينَ ﴿43﴾» (مدثر 41-43).

یعنی: مگر «اصحاب یمین» (که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوایشان به دست راستشان میدهند)! آنها در باغهای بهشتند، و از مجرمان سؤال میکنند: چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟!» میگویند: «ما از نمازگزاران نبودیم».

جنت نعیم :

کلمه «نعیم» به معنای نعمت است، مفهوم اصلی «نعیم» به گفته راغب به معنی نعمت بسیار آمده است، به اضافه ذکر آن به صورت نکره که در اینجا دلیل بر عظمت و اهمیت است که نشان میدهد، این جنت دارایی نعمت ها و برکت ها مادی و معنوی می باشد.

کلمه «نعیم» 12 بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده که از جمله میتوان از (آیه 65 سوره مائده، از آیه 9 سوره یونس، آیه 56 سوره حج، آیه 85 سوره شعراء، آیه 8 سوره لقمان، آیه 43 سوره صافات، آیات 12 و 89 سوره واقعه، آیه 34 سوره قلم، آیه 38 سوره معارج، آیه 13 سوره انفطار، آیه 22 سوره مطففین نام برد).

جنت عدن:

کلمه عدن مصدر و به معنای اقامت و استواری است یعنی در جایی ماندگار شدن و جنات عدن از جمله جنات است که دارای استواری و ایمنی و از بین نرفتنی باشد.

و مطابق تفاسیر جنت عدن در قلب و وسط بهشتهای دیگر قرار دارد.

کلمه عدن بصورت کل 11 بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده که عبارتند از: (آیه 72 سوره توبه، آیه 23 سوره رعد، آیه 31 سوره نحل، آیه 31 سوره کهف، آیه 61 سوره مریم، آیه 76 سوره طه، آیه 33 سوره فاطر، آیه 50 سوره ص، آیه 8 سوره غافر، آیه 12 سوره صف، آیه 8 سوره بینه)

قصر های جنت :

در دنیا امروزی ما قصر ها، ساختمان ها و ویلاهای بسیار بزرگ و مجللی وجود دارد، ولی این بناها و قصر ها به هر اندازه که از نظر دکوراسیون با شکوه و مجلل باشد، نمیتوانند با قصرها و ساختمان های بسیار زیبایی که برای سکونت و آرامش مؤمنین در جنت آماده شده، قابل مقایسه باشند و تنها شباهتی که باهم دارند در نام و اسم است، در بهشت چنان کاخ های مجلل و با شکوهی ساخته شده که چشم ها با دیدن عظمت و زیبایی آن ها خیره میشود، قصرهایی که مؤمن وقتی داخل آن میشود، به آرامش روحی و آسایش و آرامش ابدی می رسد، پروردگار با عظمت ما برای مؤمنان قصر های مجللی و با شکوه از طلا و نقره در بهشت بنا نموده. طوریکه در (آیه 20 سوره الزمر) میفرماید:

«لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ» «ولی آنهایی که تقوا الهی پیشه کرده اند غرفه های در بهشت دارند که بر فراز آنها غرفه های دیگر بنا شده و از زیر آنها نهر های جاری است این وعده الهی است و خداوند در وعده خود تخلف نمیکند.

و باز در (آیه 58 سوره العنکبوت) میفرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُؤْتِيَنَّهُمْ مِّنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعَمَ أَجْرٍ الْعَمَلِينَ» «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده باشند ایشان را در کاخ های عظیم بهشت جای می دهیم کاخ هایی که در زیر آن ها رود بارها روان است، جاودانه در آن به سر می برند، پاداش آنان که کار می کند چه پاداش خوبی است».

در صحیحین از ابو سعید خدری (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بهشتیان آنچنان که شما حرکت ستاره گان درخشان را در افق از مشرق یا مغرب دنبال می کنید، منازل و غرفه های بهشتی را در بالای سرشان دنبال می کنند. چون تفاوت بین منازلشان بسیار زیاد است.

گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه! آن منازل پیامبران است که کسی به آن نخواهد رسید؟ فرمود:

خیر. قسم به کسی که جانم در دست اوست، جای مردانی است که به خدا ایمان آورده و پیامبران را تصدیق نمایند».

در صحیحین از سهل بن سعد ساعدی روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بهشتیان غرفه های همدیگر را همچون ستارگان آسمانی مشاهده می کنند».

امام احمد از ابو هریره نقل می کند که رسول الله فرمودند: «بهشتیان به خاطر تفاوت منازلشان، همدیگر را همانطوری که شما ستاره های نورانی را در افقی روشن مشاهده می کنید دنبال می کنند».

پرسیدند: آنان پیامبرانند؟

فرمود: «خیر، قسم به کسی که جانم در دست اوست، آن ها اقوامی هستند که به خدا ایمان آورده و پیامبران را تصدیق نموده اند».

نوع ساختمان جنت ها :

در مورد اینکه این قصر ها و تعمیرات به چه شکل اند، حدیثی داریم از ابی هریره که می فرماید: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ! مِمَّ خُلِقَ الْخَلْقُ؟ قَالَ: «مِنَ الْمَاءِ».

قُلْتُ: مَا بِنَاءُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ: «لَبِنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ، وَلَبِنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ، وَمِلَاطُهَا الْمِسْكُ الْأَدْفَرُ، وَحَصْبَاؤُهَا اللَّوْلُؤُ وَالْيَاقُوتُ، وَتُرْبَتُهَا الرَّعْفَرَانُ، مَنْ يَدْخُلُهَا يَنْعَمُ وَلَا يَبْأَسُ، وَيُخَلَّدُ وَلَا يَمُوتُ، لَا تَبْلَى ثِيَابُهُمْ وَلَا يَفْنَى شَبَابُهُمْ» (ترمذی 2526 - احمد 2 / 445 و صحیح البانی در حاشیه مشکوٰۃ 5630).

«از ابو هریره (رض) روایت است که عرض کردم: یا رسول الله! مخلوقات از چه چیزی آفریده شده اند؟ فرمود: از آب، عرض کردم: ساختمان های بهشت از چه چیزی ساخته شده؟ فرمود: خشتی از نقره، و خشتی از طلا و ملاط آن (ملاط: مخلوطی از گل یا ریگ و سمنت که میان دو خشت قرار داده میشود) مُشک خوشبو، و سنگریزه هایش از مروارید و یاقوت، و خاکش زعفران می باشد، هرکس داخل آن شد، به خوشی زندگی کرده ناامید نمی شود، جاویدان می ماند و هرگز نمی میرد، لباس های اهل جنت کهنه نمی شوند و جوانی آن ها از بین نمی رود».

اتاق های جنت:

اما در مورد زیبایی فرش ها و دکوریشن و زینت اتاق های جنت و استحکام بنا و منظره معماری آن ها که جای برای سؤال باقی نمی باشد.

برای دستیابی این قصر ها ی مجلل و بی نظیر و عدم تبدیلی این قصر ها و نعمت و به خوشی های زودگذر و فانی این دنیا که یقناً کار انسانی نادان و ناآگاه است، فورمول و نسخه داریم که پروردگار با عظمت ما به زیبایی خاصی در (آیه 37 سوره سبا) فرموده است:

«وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِآلَتِي تُفَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءٌ أَضْعَافٌ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْعُرْفَاتِ ءَامِنُونَ»

«اموال و اولاد شما چیزهائی نیستند که شما را به ما (خداوند متعال) نزدیک سازند، بلکه کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند، آنان (مقرب درگاه الهی بوده و) در برابر اعمالی که انجام داده اند، پاداش دو برابر دارند. و ایشان در طبقات بالا (یعنی در برترین منازل بهشت) در امن و امان به سر می برند».

خیمه های بهشت :

در جنت برای استفاده جنتیان در جنب قصر ها مجلل خیمه های زیبایی بنا شده که مانند مروارید نورافشان می کند. طوری که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «إِنَّ لِلْمُؤْمِنِ فِي الْجَنَّةِ لَخَيْمَةً مِنْ لَوْلُؤَةٍ وَاحِدَةٍ مُجَوَّفَةٍ، طُولُهَا سِتُونَ مِيلًا، لِلْمُؤْمِنِ فِيهَا أَهْلُونَ يَطُوفُ عَلَيْهِمُ الْمُؤْمِنُونَ فَلَا يَرَى بَعْضُهُمْ بَعْضًا» (صحیح بخاری 8 / 479 و مسلم 2832). «بدون شك که برای مؤمنان در بهشت خیمه های ساینی هستند که جنس آن ها از مروارید میان خالی

است، طول آن‌ها به طرف آسمان شصت مایل می باشد، این خیمه های بزرگ مخصوص مؤمنین و اهل خانه او می باشد که به راحتی در آن رفت و آمد می کنند، ولی بعضی از آن‌ها یکدیگر را نمی بینند».

مُدَاهَمَاتَانِ ﴿٦٤﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٥﴾

چنان سبز است از شدت سبزی متمایل به سیاهی (٦٤) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (٦٥)

در این آیه متبرکه به وصف دو بهشت که صفات آن در فوق یاد آور شدیم می افزاید، این جنات آن قدر سبز و خرم است که سبزی و طراوت و شادی و خرمی درختانش به نهایت رسیده و برگ‌ها متمایل به سیاهی شده.

«مدهامة» از ریشه «دهم» و باب «ادهيمام» به معنای سیاهی شدید است و در اینجا منظور باغ و بستانی است که از شدت سبزی به سیاهی می زند. «نصاخ» به معنای فوران کننده و جوشان است.

«مدهامة» از ریشه «دهم» و باب «ادهيمام» به معنای سیاهی شدید است و در اینجا منظور باغ و بستانی است که از شدت سبزی به سیاهی می زند.

سه چیز است که حزن و اندوه را از قلب می زداید و موجب شادابی جسمی و روحی انسانها می گردد: آب، سبزی و سیمای نیکو. «ثلاثة يُذهبن عن قلب الحزن، الماء و الخضراء و الوجه الحسن» و طوری که تذکر داده شد این جنات از زیبایی های خاص و نعمت های غیر قابل وصف، برخوردار اند هم آب دارند، طوری که آب یکی از نعمت های بینظیر پروردگار است، هم بسیار سبزه، سبز پر رنگی که مایل به سیاهی باشد. و هم خرمی بی مثل و مانند دارد.

بصورت کل مطابق حکم این آیه گفته می توانیم که درختان بهشتی در همه فصل های سال سرسبز و شاداب هستند.

فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاحَتَانِ ﴿٦٦﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٧﴾

در آنها دو چشمه ی همواره جوشان است (٦٦) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (٦٧)

﴿نَضَّاحَتَانِ﴾ «جوشان، فوران کنان».

انهار جنت:

در جمله همه زیباییهای، نعمت ها و خوبی ها که در باره جنت و جنتیان بیان یافت است، یکی از این زیبایی های بی وصف چشمه های جنت است.

در آیه فوق تذکر داده شده است که در این جنت دو چشمه زلال چون فواره با شدت می جوشند، وجود دارد.

در توصیف انهار جنت مفسرین می نویسند که نهرهای جنت دارای آب شیرین و گوارایی است که پروردگار با عظمت ما برای استفاده و لذت اهل جنت خلق نموده است، انهار جنت بر حسب نوع آبی که در آن ها جریان دارد، مختلف هستند، بعضی پر از عسل و برخی آکنده از شراب و تعدادی نیز از شیر، و دیگر نعمت های پروردگار مملو و جاری هستند. قرآن عظیم الشأن در (آیه 15 سوره محمد) میفرماید: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّنْ مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِّنْ لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٌ لِلشَّرْبِينَ وَأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى وَلَهُمْ» (وصف بهشتی که (از جانب پروردگار) به پرهیزگاران وعده داده شده است (چنین است که) در آن انهارى از آبی (زالال و خالص) است که گندیده و بدبو نشده است، و (در بهشت) نهرهائی از شیری است که طعم و مزه آن دگرگون نشده است، و نهرهائی از شراب است که سرا پا لذت برای نوشندگان است، و جوی‌های از عسل است که خالص و تصفیه شده است».

پروردگار ما نمونه های بسیار اندک از آنچه که بهترین و حلالترین آن‌ها را در بهشت و

برای اهل جنت آماده نموده به ما نشان داده، و بسیاری از چیزهایی را که استفاده از آن‌ها را در این دنیا حرام قرار داده، در آن دنیا برای بندگان مؤمن و صالح خودش حلال نموده است.

رسول الله صلی الله علیه وسلم به ما خبر داده است که در شب معراج چهار نهر را که از سر چشمه های خود جاری بوده‌اند، مشاهده نموده‌اند: (نهرهای ظاهری و نهرهای باطنی) و چنین فرموده اند: «فَقُلْتُ: يَا جِبْرِيْلُ! مَا هَذِهِ الْأَنْهَارُ؟ قَالَ: أَمَّا النَّهْرَانِ الْبَاطِنَانِ فَالنَّهْرَانِ فِي الْجَنَّةِ، وَأَمَّا الظَّاهِرَانِ فَالْبَيْتُ وَالْفِرَاتُ» (مسلم 1 / 150) «گفتم ای جبرئیل! این جویبارها چه هستند؟ گفت: (و نهرهایی از آنها)، یعنی دو نهر باطن، نهرهای جنت بودند، و دو نهر ظاهری، نهرهای نیل و فرات می باشند».

خداوند متعال میفرماید: «وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (سوره البقرة: 25) «مژده بده به کسانی که ایمان آورده‌اند و کردار نیکو انجام داده‌اند، به این که برای ایشان باغ‌هایی (در بهشت) است که در زیر درختان آن رودخانه‌هایی جاری است».

و همچنین میفرماید: «وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (سوره التوبة: 100): «و خداوند بهشت را برای آن‌ها آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخ‌های) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ».

و خداوند متعال ضمن بیان پاداش کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، میفرماید: «أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (سوره الکهف: 31): «اما (کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند) کسانی هستند که بهشت جاویدان از آن ایشان است، بهشتی که در زیر (خاک‌ها و درختان) آن جویبارها روان است».

اما کوثر، جویی از جویبارهای بهشت است که خداوند متعال آن را به رسول الله صلی الله علیه وسلم عطا فرموده‌اند: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» (سوره الکوثر: 1). «ما به تو (ای محمد!) خیر و خوبی به نهایت فراوانی را عطا کرده‌ایم».

انس بن مالک روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «بَيْنَمَا أَنَا أُسِيرُ فِي الْجَنَّةِ إِذَا أَنَا بِنَهْرٍ حَافَتَاهُ قَبَابُ الدَّرِّ الْمُجَوَّفِ قُلْتُ: مَا هَذَا يَا جِبْرِيْلُ؟ قَالَ: هَذَا الْكَوْثَرُ الَّذِي أُعْطِيَكَ رَبُّكَ. فَإِذَا طِينُهُ - أَوْ طَبِيبُهُ - مِسْكٌ أَذْفَرُ» (صحیح بخاری مع الفتح 11 / 464). «در حالی که (در شب معراج) من در جنت قدم می‌زدم، ناگهان به ساحل نهری رسیدم که در کنار آن گیلاس‌های از مروارید میان خالی قرار داشت: از جبرئیل پرسیدم: این چیست؟ گفت: این کوثر است که خداوند آن را به تو بخشیده است».

آنگاه متوجه شدم که خاک آن مانند مشک خوشبو و معطر است.

از ابو هریره (رض) روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِهِ، كُلُّ دَرَجَتَيْنِ مَا بَيْنَهُمَا كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَإِذَا سَأَلْتُمْ اللَّهَ فَسَلُّوهُ الْفِرْدَوْسَ، فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ وَأَعْلَى الْجَنَّةِ، وَفَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ، وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ» (البخاری 6 / 11). «همانا جنت دارای صد قسمت است که خداوند آن‌ها را برای مجاهدان در راه خدا آماده کرده است، و فاصله میان هر دو قسمت به اندازه فاصله‌ی بین آسمان و زمین می‌باشد، وقتی بهشت را از خداوند طلب کردید، جایگاه فردوس را بخواهید، زیرا آن جایگاه اعلی‌ترین مکان جنت و میانه‌ی آن می‌باشد که در بالای آن عرش رحمن قرار دارد، و از آن نهرهای جنت سرچشمه می‌گیرند».

همچنین رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر داده است که این نهرها از چهار دریا سرچشمه می‌گیرند.

میفرماید: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ بَحْرَ الْمَاءِ وَبَحْرَ الْعَسَلِ وَبَحْرَ اللَّبَنِ وَبَحْرَ الْخَمْرِ ثُمَّ تُشَقَّقُ الْأَنْهَارُ بَعْدُ» (ترمذی وقال حسن صحیح 2571). «همانا در جنت دریای عسل، دریای شراب،

دریای شیر و دریای آب موجود است که نهرها از آنها جاری می‌شوند».

چشمه سارهای بهشت :

در بهشت دو چشمه گوارا فواره می‌زنند :

اولین چشمه، چشمه کافور است (کافور ماده‌ای است خوشبو و سفیدرنگ) که قرآن عظیم الشان در (آیات 5 و 6) سوره انسان در باره آن می‌فرماید: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ﴿5﴾ عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ﴿6﴾» «به درستی که نیکان (در بهشت) پیاله‌های شرابی را سر می‌کشند و می‌نوشند که آمیخته به کافور است، (این پیاله‌ها پر می‌شود از) چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند، و هر جا که بخواهند با خود روان می‌کنند و می‌برند».

بلی، برگزیدگان و نزدیکان بارگاه پروردگار از آب خالص این چشمه مینوشند و نیکوکاران اندکی از آب این چشمه را با آب‌های گوارای دیگر مخلوط کرده و می‌نوشند، زیرا آب خالص چشمه کافور مخصوص مقربان درگاه خداست.

دومین چشمه، چشمه تسنیم است که قرآن عظیم الشان در (آیات 22 الی 28) سوره المطففین) درباره آن می‌فرماید: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿22﴾ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ﴿23﴾ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ﴿24﴾ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ ﴿25﴾ خَتْمُهُ مِسْكَ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ﴿26﴾ وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ ﴿27﴾ عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ﴿28﴾» «بیگمان نیکوکاران در میان انواع نعمت‌های فراوان بهشت به سر خواهند برد، بر تخت‌های مجلل (بهشتی) تکیه می‌زنند و (به زیبایی‌ها و احسان‌های بسیار آنجا می‌نگرند، (هرگاه به ایشان نگاه می‌کنی) خوشی و خرمی و نشاط و شادابی نعمت را در چهره‌های ایشان خواهی دید، به آنان از شرابی زلال و خالص نوشانیده می‌شود که دست نخورده و سر بسته است، مهر و در بند آن از مشک است (و با دست زدن به آن بوی عطر مشک در فضا پراکنده می‌شود). مسابقه دهندگان باید برای به دست آوردن این (چنین شراب و سایر نعمت‌های بهشت) با همدیگر مسابقه دهند و بر یکدیگر پیشی گیرند، امیزه آن تسنیم است، تسنیم چشمه‌ای است که مقربان (بارگاه رب متعال) از آن مینوشند».

فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ ﴿٦٨﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٩﴾

در آن دو، میوه هست و نخل هست و انار هست (٦٨) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) می‌کنید؟ (٦٩)

«فاکله» به معنای میوه یا درخت میوه، عام است. خرما و انار را هم در بر می‌گیرد. اگر این دو یا درخت این دو را جداگانه ذکر کرده، به خاطر اهمیتی بوده که این دو داشته‌اند. در اهمیت شان گفته‌اند:

خرما هم میوه است و هم طعام. انار هم میوه است و هم دوا. بدین جهت این دو بر سایر میوه‌ها فضیلت و اهمیت یافته و شایسته شده‌اند که جداگانه ذکر گردند.

مفسرین می‌نویسند: انتخاب این دو میوه از میان میوه‌های بهشت به خاطر تنوع این دو می‌باشد، یکی غالباً در مناطق گرم سیر می‌روید، و دیگری در مناطق سرد، یکی ماده قندی دارد، و دیگری ماده اسیدی، یکی از نظر طبیعت گرم، و دیگری از نظر طبیعت سرد است، یکی غذا، و دیگری برطرف‌کننده تشنگی است.

فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ ﴿٧٠﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧١﴾

در آنجا زنانی نیک سیرت و زیبا روی (٧٠) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) می‌کنید؟ (٧١)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«خَيْرَاتٌ حِسَانٌ» «نیکوزنان زیبا، زنان نیک سیرت و صورت».

تفسیر :

اخلاق زنان اهل بهشت :

«در میان باغ‌های بهشت زنان خوب و زیبا هستند».

خیرات جمع خیر و احسان جمع حسنه، به معنی نیک و خوب می باشد، پس آنان دارای صفات و اخلاق و رفتار نیکو و خوب و دارای حسن صورت و چهره می باشند در جنت زنان با اخلاق عالی و پسندیده هستند، زنان پاک دامن که با تمام حیا و با شرم شوهر بهشتی خویش دوست دارند، و همواره نگاه خود را از نا محرم دور نگه می‌دارند و خوش برخورد هستند.

حوریان بهشتی دارای اخلاق و سیرتی نیکو هستند که: جن و انس از هم نشینی با ایشان خسته نمی شود.

حوریان بهشتی دارای اجسام و بدن های سفید و دلربایی هستند، و آنان را به زیبایی چشمانشان ستوده خماری چشمان حوریان بهشتی چنان زیبایی است که: مردان را به سوی خویش جلب و میکشاند، و مانند آهن روبا مردان خویش را مجذوب خویش میسازد و این در حالیست که از نگاه بیگانگان مصون هستند و تنها برای شوهران خویش عشوه و دلربایی می کنند.

وصفت حوریان بهشتی در (آیات 49 و 50 و 54 و 55) سورة دخان و آیه 40 سورة طور و آیه 22 سورة واقعه) با تفصیل و دقیق بیان گردیده است، شما می توانید تفصیل آن را در آیات فوق مطالعه فرمایید.

حوریان بهشتی دارای بکارت و دوشیزگی همیشگی هستند و هرگز با نزدیکی و مقاربت دوشیزگی آنان زایل نمی شود. (طوریکه در آیه 56 و آیات 72 و 74 همین سوره و آیات 34 الی 36 سورة واقعه) موضوع با دقت بیان شده است.

حوریان بهشتی زیبایی ایشان در چشمان افسون گر ایشان است، طوریکه پروردگار آنان به زیبایی چشمانشان ستوده و صفات آنان را از جمله (آیات 48 و 49 سورة الصافات، بیان داشته: «وَعِنْدَهُمْ قَصْرِتُ الْأُطْرَفِ عَيْنٍ» (و نزد آن‌ها همسرانی زیبا چشم است که جز به شوهران خود عشق نمی‌ورزند». (طرف) به سکون (را) به معنی بصر و بینائی می‌باشد، یعنی نگاه آن‌ها و چشم آن‌ها به سبب دوست‌داشتن و محبت شوهران‌شان همواره به سوی آن‌ها می باشد.

حوریان بهشتی از نظر سنی هم سن و سال شوهران خویش هستند (طوریکه در آیات 34 و 37 سورة واقعه بیان شده).

بناءً بر بنیاد آیات متذکره گفته می توانیم که همه اهل بهشتی در سن جوانی به سر می برند و هیچ وخت رنگ پیری و کهولت را نخواهند دید. این ها نمونه های از اوصاف حورالعین است که برخی از این اوصاف در فوق بیان یافت.

حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ ﴿٧٢﴾ فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٣﴾

(در آن) حورانی است در خیمه های نگهداشته شده. (۷۲) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۷۳)

تفسیر:

حور: جمع حوراء و آن زنی است که سفیدی چشمش بسیار سفید و سیاهی چشمش بسیار سیاه باشد.

عین: جمع عیناء و آن زنی است که چشمان درشتی داشته باشد...

این‌ها خصوصیات دوست‌داشتنی زنان دنیا هستند ولی در زنان بهشتی کاملتر، زیباتر و برتر هستند. «مانند مروارید پنهان»؛ گویی آنها مروارید های حفاظت شده‌ای هستند که نور افتاب جلای رنگشان را تغییر نداده و دست کسی به آنها نخورده است.

حوری مقصورات از جمله زنان است که از دید اجانب در امانند، زانی مبتذل نیستند، که غیر از شوهران نیز ایشان را تماشا کنند.

«حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ» از جمله (زنان بهشتی) سیاه چشمانی هستند که هرگز از خیمه های خویش بیرون (نمی)شوند و اینجا و آنجا به دنبال کارهای ناپسند (نمی)روند». بلی زنان بهشتی در خیمه‌ها آراسته شده و فقط برای پذیرائی از همسران خود نشسته‌اند، کسی دیگر را نمی بینند، و هوس نگاه کردن غیر از همسران خود به کسی دیگر را ندارند، زیرا که پروردگار با عظمت پاک بهترین زندگانی جاویدان و با صداقت و محبت و اخلاص نسبت به شوهران‌شان را به آن‌ها عطا فرموده است، طوری که در آیه ذیل میخوانیم:

لَمْ يَطْمِئِنُّنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ﴿٧٤﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٥﴾

دست هیچ انس و جتی پیش از ایشان به آنها نرسیده است (٧٤) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (٧٥)

تفسیر:

وکسی از جن و انس به حوران مقرر اهل جنت دست نزده است. از احادیث نبوی و روایات اسلامی چنین استنباط می‌شود: زنان و مردانی که در این دنیا همسر یکدیگرند، هرگاه هر دو با ایمان و بهشتی باشند در آنجا به هم ملحق می‌شوند، و با هم در بهترین شرایط و حالات زندگی می‌کنند. و حتی از روایات استفاد می‌شود که مقام این زنان برتر از حوریان بهشت است به خاطر عبادات و اعمال صالحی که در این جهان انجام داده اند.

«طمئث» «آمیختن، مقاربت کردن، تماس».

مُتَكَبِّرِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خَضِرٍ وَعَبَقْرِيِّ حَسَانٍ ﴿٧٦﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٧﴾

بر پشته‌های سبز و بسترهای زیبا تکیه زده‌اند (٧٦) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (٧٧)

تفسیر:

این در حال است که این بهشتیان بر تخت‌هایی تکیه زده اند که با بهترین و زیباترین پارچه های سبز رنگ پوشانده شده است.

«رَفْرَفٍ» (بالشها) نوعی تیکه سبزرنگ ابریشمی است که از آن فرش و متکا و اسباب زینت و آرایش ساخته می‌شود، و در «صحاح» آمده است که آن متضمن نقش و نگار درخت و گل می‌باشد.

«عَبَقْرِيٍّ» در اصل به معنای مکان مخصوص جنّ است که برای عموم ناشناخته است، سپس به هر چیز کمیاب و نادر گفته می‌شود و در این آیه هدف از آن فرش‌های نادر و کمیاب و زیبا گفته می‌شود.

در حدیثی که از ابی سعید رضی الله عنه روایت گردیده آمده است «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ يُنَادِي مُنَادٌ إِنَّ لَكُمْ أَنْ تَصْحُوا فَلَا تَسْقُمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَحْيُوا فَلَا تَمُوتُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَشَبُّوا فَلَا تَهْرَمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَنَعَمُوا فَلَا تَبْأَسُوا أَبَدًا فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ «وَنُودُوا أَنْ تَلْكُمُ الْجَنَّةُ أَوْرَثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (مسلم، و جز از آیه 43 سوره اعراف).

و از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: هنگامی که اهل جنت، وارد جنت می‌شوند، منادی صدا می‌زند: برای شما بعد از سلامتی دیگر مریضی نخواهد بود و بعد از زنده شدن هرگز نمی میرید و بعد از جوان شدن هیچ وقت پیر نمی گردید و پس از اینکه به شما نعمت داده شد هرگز سختی و نارحتی را نمی ببینید. پس سخن الله تعالی را قرائت نمود: و ندا داده میشوند این همان بهشتی است که برای آنچه انجام داده بودید ارث داده می‌شوید.

همچنان در حدیثی که در صحیحین از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ فَأَقْرَعُوا إِنْ شِئْتُمْ «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مِمَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سوره سجد 17)

(الله عز و جل میفرماید: برای بندگان صالحم آماده کرده ام آنچه را که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب احدی خطور کرده است. پس رسول الله صلی الله علیه و سلم این آیه را قرائت فرمودند: هیچ نفسی نمی داند چه چیز برای ایشان از آنچه که روشنی چشم است به خاطر آنچه انجام داده اند آماده شده است.)

به هر حال همه تعبیرات قرآنی و احادیثی نبوی و روایات اسلامی، همه و همه حاکی از این حقیقت است که جنت همه چیزش ممتاز است، خاک بهشت، میوه‌ها، غذاها، قصرها، فرش‌ها، حواری، وانهار و بطور خلاصه هر چیزش در نوع خود بی نظیر و بی مانند است، بلکه باید گفت تعبیرات نیز هرگز نمیتواند آن مفاهیم بزرگ و بی مانند را در خود جای دهد، و تنها شبیحی (جسمی که از دور به نظر رسد) از آن را در ذهن ما ترسیم می‌کند.

زیبایی حوریان جنتی :

در مورد زیبای و حسن جمال حوران بهشتی، روایات متعددی از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت گردیده است که برخی از این روایات عبارتند از: در طبرانی با سند جيد آمده است که: «لَوْ اطَّلَعَتْ امْرَأَةٌ مِنْ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِلَى الْأَرْضِ لَمَلَأَتْ بَيْنَهَا رِيحًا وَأَضَاءَتْ مَا بَيْنَهُمَا وَلَتَاجِهَا عَلَى رَأْسِهَا خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» (طبرانی با سند جيد).

«فرضاً اگر زنی از زنان بهشت بر دنیا عرضه شود، خلأ میان زمین و آسمان از بوی خوشش معطر گشته و از نور چهره‌اش، روشن خواهد شد. دنیا با تمام سرمایه‌های مادی‌اش به قیمت تاج سر یکی از آنان، نمی‌ارزد».

شوهران بهشتی بیش از اندازه شیفته و دل‌باخته‌ی زنان زیبای خود می‌باشند. چرا چنین نباشند؟ چهره‌ی آنان بقدری شفاف و درخشنده خواهد بود که طبق روایتی، شوهران می‌توانند صورت خویش را در رخسار آئینه‌گون آن‌ها مشاهده کنند. چنان‌که در مسند احمد روایتی آمده است: «مردی از بهشتیان محو تماشای شگفتی‌های بهشت است که حوری بر او وارد می‌شود و سلام می‌دهد، مرد بسوی او نگاه می‌کند و چهره‌اش را در رخسار او می‌بیند، سپس می‌پرسد: شما که هستید؟ دوشیزه جوان می‌گوید: «من از جانب خدا، بعنوان هدیه‌ای اضافه بر آنچه در اختیار داری به شما ارزانی شده‌ام». تاج و زیور آلات گرانبه‌ای بر سر و گردن دارد که کوچکترین نگین آن‌ها فاصله‌ی میان مشرق و مغرب را روشن خواهد ساخت. هفتاد لایه لباس (زربافت و ابریشم) بر تن دارد که پایین‌ترین نوع آن‌ها به ظرافت گل شقایق است. و مغز استخوان پاهایش از لابلای آن لباس‌ها، نمایان خواهد بود (مسند احمد حدیث حسن است).

نغمه‌ها و ترانه‌های حوریان بهشتی :

برای اهل جنت نغمه‌های شیرین و دل‌انگیزی که توسط زنان پاک و زیبایشان سروده می‌شود، جنتیان به گوش فرا می‌دهند.

در روایتی از ابن عمر آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: زنان بهشتی برای شوهرانشان با صوتی بسیار زیبا که هیچ‌کس نظیر آن را نشنیده است، آواز می‌خوانند از جمله می‌گویند: ما زنان خوب و زیبایی هستیم و همسران مردان بزرگی می‌باشیم، نگاه ما آرام بخش است و ما برای همیشه جوان و شاداب و زنده خواهیم ماند و شوهران ما از جانب ما امنیت خواهند داشت چون از ما خیانت سر نمی‌زند. (رواه طبرانی: رجال الصحيح).

تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿٧٨﴾

پربرکت و زوال‌ناپذیر است نام پروردگار صاحب جلال و بزرگواری تو (78)!

تفسیر :

این آیه ثنایی است جمیل برای الله تعالی، که چگونه دو نشئه دنیا و آخرت، مالا مال از نعمت‌ها و برکات نازله از ناحیه‌ی او شده و رحمتش سراسر دو جهان را فراگرفته. و جمله‌ی «ذی الجلال و الاکرام» اشاره به این است که، تمام افعال الله تعالی و آنچه را که

در آیات فوق بیان داشت از صفات او سرچشمه می گیرد. یعنی، اگر عالم هستی را با نظام آفرید به دین جهت است که او خالق است.

و اگر کارهایش متقن و بدون نقطه ضعف است، به خاطر این است که او علیم و حکیم است.

و اگر مؤمنان را جزای خیر می دهد، چون او ودود، غفور، رحیم و شکور است. و اگر مجرمین را جزای شرّ می دهد، به علت این است که او منتقم و شدید العقاب است. بنابراین؛ تمام نعمت هایی که در این سوره بدان اشاره شد، ناشی از اسماء و صفات حق تعالی به خصوص صفت رحمانیت اوست.

در حدیثی از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده که هرکس خداوند جل جلاله را به «یا ذالجلال و الاکرام» بخواند دعایش مستجاب می شود. همه ما انسانها و مسلمانان در زندگی روزمره خویش حوائج و احتیاجات داریم که نیازمند دعای خیر برای برادر و خواهر مسلمانیم.

قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الواقعة

جزء 27

سورة واقعه در مکه مکرمه نازل شده و دارای نودوشش آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به این دلیل «واقعه» نامیده شده است که به اساس فرموده حق تعالی: «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» (الواقعة: 1) از جمله نام های قیامت بود، آغاز شده است.

فضیلت سوره واقعه:

در باب فضیلت سوره واقعه حدیثی داریم که توسط حضرت انس (رض) روایت شده است که؛ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «سوره واقعه سوره توانگری است پس آن را بخوانید و به فرزندان خویش نیز آنرا تعلیم دهید».

تعداد آیات، کلمات و حروف آن:

این سوره طوری که در فوق هم یادآور شدیم در مکه، پس از سوره طه نازل شده. تعداد آیات سوره واقعه به نودوشش آیه می رسد. تعداد کلمات این سوره سیصد و هفتاد و هشت کلمه بوده، تعداد حروف آن به هزار و هفتصد و سه حرف بالغ می گردد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور همین تفسیر (تفسیر احمد) به تفصیل مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره واقعه به سوره الرحمن:

پروردگار با عظمت ما «سوره الرحمن» را به صفت بهشت پایان داد، سوره واقعه را نیز به صفت قیامت و بهشت آغاز کرده است یعنی اینکه هر دو سوره، قیامت و بهشت و دوزخ را توصیف کرده اند.

- به عباره دیگر سوره ی رحمان به احوال و اوضاع تبهکاران و عذابشان و گنهگاران و پرهیزگاران و مکافات آنان و نعمتهای جنت پرداخت؛ این سوره نیز از قیامت و پیامدهایش و منقسم شدن مردم به سه گروه «اصحاب یمین: سعادتمندان»، «اصحاب شمال: سیاه بختان» و «السابقون: پیشتازان» سخن بحث بعمل می آورد. سوره ی رحمان، در بیان رحمت رحمان است و این سوره بیم و هراس را به دلهای ناسالم می اندازد.

- سوره ی رحمان از متلاشی شدن و پاره پاره گشتن آسمانها و کرات بحث نموده، این سوره هم به نابود گشتن و فروپاشی کره ی زمین می پردازد، از فحوای آیات متبرکه هر دو سوره طوری بر می آید که: موضوع هر دو یکی است؛ ولی در ترتیب عکس هم اند؛ یعنی، پایان این سوره با پایان و سر آغاز سوره ی رحمان تناسب دارد.

محتوای کلی سوره واقعه:

قبل از همه باید گفت که: اکثر آیات متبرکه این سوره درباره قیامت، شرایط و حوادث آن و تقسیم مردم به دوزخی و جنتی اختصاص یافته است، لذا تلاوت این سوره و تفکر در مفاهیم عالی این سوره انسان را از بسیاری از غفلت ها بیرون می آورد.

اولین مبحث این سوره؛ آغاز ظهور قیامت و حوادث سخت و وحشتناک، همزمان با آن تقسیم انسان‌ها در آن روز به سه گروه (اصحاب الیمین و اصحاب الشمال و مقربان)، در ضمن مقام و منزلت مقربان، و مکافات آنان در جنت. مقام و منزلت اصحاب الیمین، هکذا مکافات آنان در جنت. در ضمن مقام و منزلت اصحاب الشمال و مجازات های آنان در دوزخ دلائل وقوع روز جزا، از جمله قدرت خداوند و خلقت انسان از نطفه ناچیز حالت احتضار و انتقال انسان از این جهان به جهان دیگر مکافات و مجازات مؤمنین و کافران.

داستان زیبا و آموزنده:

خواننده محترم!

قبل از اینکه به ترجمه و توضیح موضوعات مندرج این سوره مطابق آیات متبرکه و احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم، و همچنان در مورد فضیلت سوره واقعه، مطالبی را تحریر بدارم، لازم و ضروری می‌پندارم، تا مؤجزاً به داستان صحابی جلیل القدر اسلام، شخصیت که رسول الله صلی الله علیه و سلم دوست داشت، تلاوت قرآن را از او بشنود. صحابی که پیامبر صلی الله علیه و سلم بر او شهادت داد که ساق پای او در میزان روز قیامت سنگین‌تر از کوه أخذ خواهد بود، اشاره بدارم.

علامه ابن جوزی «او را سادس فی الاسلام» یعنی نفر ششم که به اسلام گرویده است، ذکر نموده است. (رساله: صفة الصفة، ترجمه حضرت عبدالله بن مسعود).

عبد الله ابن مسعود شخصیت بود که: در تمام جنگ‌های صدر اسلام، حضور داشت و رازدار رسول الله صلی الله علیه و سلم و تکیه‌گاه و نگهدارنده مسواک، کفش رسول الله و حامل وسایل نظافت او در سفر بود. عبدالله ابن مسعود (رض) در رفتار، راهنمایی و بلندهمتی شبیه پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم بود و کم وزن و قد کوتاه داشت.

سیرت نویسان می‌نویسند که: عبد الله ابن مسعود دارای بهترین لباس‌ها و خوشبوترین عطرها بود، متولی قضاوت کوفه و مسئول بیت المال در زمان خلافت امیر المومنین حضرت عمر (رض) و ابتدای دوران خلافت حضرت عثمان (رض) را بدوش داشت. عبد الله ابن مسعود، در مدینه منوره در سال 32 هجری وفات کرد و در قبرستان بقیع دفن شد در حالیکه شصت و چند سال عمر داشت. (تفسیر صفة التفسیر تألیف محمد علی صابونی: 163/1).

اولین کسی که قرآن را به صدای بلند خواند:

از یحیی بن عروه بن زبیر از پدرش روایت شده که می‌گوید: بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم اولین شخصی که در مکه مکرمه قرآن عظیم الشان را با صدای بلند قرائت فرمود، عبدالله بن مسعود (رض) بود.

سیرت نویسان می‌نویسند: روزی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم جمع شده بودند و می‌گفتند: قسم بخدا قریش هیچگاه این قرآن را با صدای بلند نشنیده‌اند، چه کسی آن را به گوش آنها می‌رساند؟ ابن مسعود گفت: من. گفتند: ما بر تو می‌ترسیم، ما شخصی را می‌خواهیم که قوم زیادی داشته باشد که اگر قریش خواستند به او حمله کنند، قومش مانع آنها شود. گفت: رهایم کنید.

خداوند آنها را از من منع می‌کند.

ابن مسعود (رض) صبح وخت به مقام آمد و در حالیکه قریش جمع شده بودند، با صدای بلند خواند: بسم الله الرحمن الرحيم: «الرَّحْمَنُ ﴿1﴾ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ﴿2﴾» (سوره الرحمن: 1-2). سپس به همین ترتیب به قرائت خویش ادامه داد. قریش تأمل کردند و گفتند: این چیست که ابن ام عبد می‌خواند؟ سپس گفتند: او قسمتی از آنچه را که بر محمد نازل شده است، می‌خواند. پس برخاستند و شروع به زدن او کردند و او از خواندن دست بردار نمی‌شد تا لحظه ای که سوره را به اتمام رسانید. سپس نزد اصحابش رفت در حالیکه سر و رویش زخمی شده بود. گفتند: این همان چیزی بود که از آن می‌ترسیدیم. گفت: حال دشمنان خداوند آرام نیستند، اگر بخواهید فردا نیز مثل آن را برایشان می‌خوانم. گفتند: کافی است، به اندازه لازم آنچه را که خوشایندشان نبوده، برای آنها خوانده ای. (اسناد این روایت صحیح و متصل است و امام قرطبی آنرا در تفسیر خویش از عروه بن زبیر 147/7 نقل کرده است و طبری در تاریخش 334/2-335 آورده است.).

قرآن از زبان او همان طور که نازل شده بود، خارج می‌شد.

از عبدالله نقل شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم از میان حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر (رض) می‌گذشت که عبدالله به نماز ایستاده بود. پس سوره نساء را شروع کرد و آن را به طور مفصل خواند، پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: کسی که دوست دارد قرآن را همانطور که نازل شده، یاد بگیرد، آن را به قرائت ابن ام عبد بخواند. سپس عبدالله شروع به دعا کرد، و رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: دعا کن که استجابت می‌شود. از جمله دعا های ابن مسعود این بود: خدایا ایمانی برگشت ناپذیر و نعمتی فنا ناپذیر و همراهی پیامبرت محمد صلی الله علیه وسلم در بهشت برین را به من عطا بفرما. حضرت عمر (رض) گفت: بخدا سوگند نزد عبدالله خواهم رفت و به برآورده شدن دعایش به او بشارت خواهم داد. زمانی که حضرت عمر نزد عبدالله آمد که به او بشارت بدهد، دید که ابوبکر صدیق از او سبقت گرفته است و گفت: تو در هر خیری سبقت می‌گیری. (ارناؤوط می‌گوید: اسنادش حسن است و در المسند 445/1-454 آمده است، حاکم 317/3.).

پیامبر اسلام هنگام شنیدن قرآن از ابن مسعود گریه می‌کرد:

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم عبدالله بن مسعود را دوست داشت، که این امر روز به روز بیشتر می‌شد و بخاطر نشانه‌های تیزهوشی و نجابت و اخلاق والا و پیروی نیکو او را به خود نزدیک می‌کرد.

یک بار پیامبر صلی الله علیه وسلم مشتاق شد که قرآن را از زبان ابن مسعود (رض) بشنود، خوشا بحال چنین فضیلت بزرگی که تمام دنیا مساوی آن نیست.

عبدالله می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم به من گفت: قرآن را برایم بخوان، گفتم: ای رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرآن را بخوانم در حالیکه بر تو نازل شده است؟ گفت: من میل دارم که آن را از دیگری بشنوم، پس سوره نساء را برای او خواندم تا به اینجا رسیدم که: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴿41﴾» (سوره النساء: 41). «حال آنها چگونه است آن روزی که از هر امتی، شاهد و گواهی (بر اعمالشان) می‌آوریم، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟».

پس او با پایش به من اشاره کرد در حالیکه چشمانش پر از اشک شده بود. (مسلم 800 در المسافرین، باب فضل استماع القرآن؛ بخاری 4049 فضائل القرآن.).

روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم به اصحابش گفت: از دو نفری که بعد از من می‌آیند از اصحابم، به ابوبکر و عمر اقتدا کنید، و از هدایت عمار بهره بگیرید، و به عهد ابن مسعود تمسک بجویید، و این سفارش بزرگی برای اصحاب بود که در خلال آن ارزش و جایگاه ابن مسعود فهمیده می‌شود. (ترمذی 3810؛ ابن ماجه 97؛ حاکم 75/3 و ذهبی آن را صحیح دانسته و با آن موافق است).

فضیلت سوره واقعه :

ثعلبی و ابن عساکر در شرح حال عبدالله بن مسعود می‌فرمایند: «عبدالله بن مسعود (رض) به همان مریضی مصاب شد که در آن رحلت کرد پس عثمان بن عفان (رض) به عیادتش رفت و از او پرسید:

ای عبدالله! از چه مریضی رنج می‌بری؟

گفت: از مریضی گناهان خویش.

پرسید: به چه چیزی میل داری؟

گفت: به رحمت پروردگار خویش.

پرسید: آیا دستور ندهم که برایت طبیب بیاورند؟

گفت: همان پزشک مرا مریض ساخت.

پرسید: آیا برای تو به بخششی دستور ندهم؟

گفت: مرا بدان نیازی نیست.

فرمود: این بخشش، بعد از تو از آن دخترانت باشد.

گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا بر دخترانم از فقر بیمناکید؟ من به دخترانم دستور داده‌ام که در هر شب «سوره واقعه» را بخوانند زیرا در حدیث شریف از رسول الله صلی اله علیه وسلم شنیدم که فرمودند: «هر کس در هر شب سوره واقعه را بخواند، هرگز به او فقر و فاقه‌ای نمی‌رسد».

یادداشتی بر فضیلت سوره واقعه :

روایت صحیح در مورد فضیلت سوره واقعه همان است که: حضرت ابن عباس رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت فرموده است: «شیبنتی هود والواقعة والمرسلات وعم یتساءلون وإذا الشمس کورت» (سوره های هود و الواقعه و مرسلات و عم یتساءلون و اذا الشمس کورت مرا پیر کردند) (رویات از ترمذی است، و شیخ البانی این روایت را در (صحیح الجامع) صحیح دانسته است). از جانب دیگر این سوره واقعه شامل عذاب و وعید آخرت است.

باید یاد آور شد که یک تعداد؛ روایت ضعیفی که در فضل قرائت سوره الواقعه آمده است آنست که از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «من قرأ سورة الواقعة فی کل لیلۃ لم تصبه فاقه أبداً» (روایت بی‌هقی)، (کسی که هر شب سوره واقعه را قرائت کند هیچوقت دچار فقر نمیشود)، ولی امام احمد بن حنبل این روایت را منکر میدانند.

ولی با آنهم اگر کسی بر اساس روایات ضعیف در فضائل اعمال عمل کند، از اهل بدعت نیست، ولی بهتر است آنرا ترک کند و سراغ قرائت سوره های پرود که در فضل آنها روایات صحیح وارد شده است از قبیل سوره های (بقره، آل عمران، اخلاص، فلق، ناس، و غیره).

ترجمه و تفسیر سوره واقعه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿١﴾

هنگامی که واقعه (بزرگ قیامت) واقع شود. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« وقعت »: روی داد، واقع شد. « الْوَاقِعَةُ » « واقعه‌ی قیامت، فرود آینده، رخ دهنده ».

تفسیر :

مفسر این کثیر می فرماید: که واقعه یک از نام های روز قیامت است؛ زیرا در وقوع آن هیچ مجالی برای شک و شبهه وجود ندارد. امام بیضاوی فرموده است: چون وقوع روز محقق است به «واقعه» موسوم است. (تفسیر البیضاوی (انوار التنزیل و اسرار التاویل ۴۳۷/۳).

ابن عباس (رض) می فرماید: «واقعه» مانند «طامه» و «صاخه» و «آزفه» اسم قیامت است. و این اسماء عظمت و بزرگی شأن آن را به اقتضاء می‌رسانند. (البحر المحیط فی التفسیر القرآن ۲۰۲/۸).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 26) در باره برپایی قیامت، دسته های مردم، انواع نعمتهای سعادت‌مندان، مورد بحث قرار گرفته است.

لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ ﴿٢﴾

که در واقع شدن آن هیچ دروغی نیست. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« وقعة »: رویداد، اتفاق، حادثه، وقوع. « کاذبه »: دروغ، دروغ انگاشتن (به صورت مصدری)، دروغ انگارنده، دروغگو [به صورت اسم فاعل] اما به صورت مصدری بهتر است. (ملاحظه شود تفسیر فرقان)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: انکار از قیامت، فقط در دنیا و در شرایط رفاه و غفلت است، که برای برخی از انسانها رخ می دهد، ولی همین که نشانه‌های قیامت آشکار شود، دیگر کسی آن را انکار نمی‌کند.

برخی از مفسرین کاذبه را به معنای تکذیب گرفته اند، و معنایش روشن است، یعنی نمی توان آن را تکذیب کرد. و هیچکس نمی‌تواند آن را انکار نمود.

بناءً تا فرصت هست، بر وقوع قیامت باید باور داشته باشیم، که پس از وقوع، نتیجه‌ای جز شرمساری برای انسان ندارد.

فَوَايِدُ وَ اثْرَاتِي اِيْمَانٍ بِه رُوزِ آخِرْتِ :

- اگر هر کدام از ما و شما ایمان راسخ، قاطع و کامل به روز قیامت داشته باشیم، بدون شک و تردید به عبادت خداوند روی می‌آوریم، و مشغول عبادت میشویم و از گناه و بدی‌ها پرهیز می‌نماییم و در نتیجه به زندگی شرافتمندانه و خوشبختانه خویش ادامه می‌دهیم.

- شخصی که به روز آخرت ایمان داشته باشد، و می‌داند که در برابر هر چیزی محاسبه میشود، شکی نیست که در هر کردار و گفتار خویش میاندیشد و دقت می‌نماید، هیچ عملی انجام نمی‌دهد و هیچ سخنی نمی‌گوید مگر اینکه راست و درست باشد.

- در صورتیکه انسان بداند که: چه حوادثی در این روز به وقوع می‌پیوندد، و هیچ چیزی نمیتواند انسان را از این حوادث بجز عمل صالح، نجات دهد، بناءً با تمام قوت به انجام انواع کارهای نیک از قبیل نماز، روزه، صدقه، قرائت قرآن، امر به معروف و نهی از منکر، خوش رفتاری با مردم و رعایت حقوق والدین و همسایه‌ها و ... مبادرت خواهد ورزید، و در سبقت گرفتن در راه خیر سعی و تلاش جدی بعمل خواهد آورد.

- و اگر واقعاً شخص بداند، و ایمان بدین روز داشته باشد که پروردگار چه نعمتهائی جاویدان و همیشگی برای مؤمنان، و چه عذاب‌ها و شکنجه‌های پی در پی و همیشگی برای کافران، آماده کرده است، بدون شک دنیا را حقیر و کوچک خواهد شمرد، و به این فیصله خواهد رسید که: دنیا جز خانه‌ای مؤقت و متاعی زودگذر نیست پس خود را به خاطر مال و متاع و مقام زود گزر دنیا، سرگردان و نگران نخواهد ساخت، همه‌ای جد و جهد خویش را براه خواهد انداخت تا در این دنیا متقی و پرهیز گار باشد و برای دسترسی زندگی ابدی و منزل حقیقی و جاویدان سعی و تلاش خواهد فرمود.

خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ (۳)

(آن روز، گروهی را) پایین می‌آورد (و گروهی دیگر را) بالا می‌برد. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«خفض» به معنای فرو آوردن و به زیر کشیدن و «رفع» به معنای بالا بردن و برافراشتن است.

«رَافِعَةٌ» «بالا برنده، سرافراز کننده».

تفسیر :

یعنی مقام بعضی را پایین می‌آورد و منزلت بعضی دیگر را بالا می‌برد. (البحر المحيط في التفسير القرآن - ۲۰۲/۸).

مفسر تفسیر کابلی در ذیل آیه می‌نویسد: گروهی را پایان میبرد و گروهی را به بلندی میرساند کلان کلان متکبرین را که در دنیا بسیار معزز و سر بلند شمرده می‌شدند بطرف اسفل السافلین رانده به دوزخ خواهد رسانید و بسیاری متواضعین را که در دنیا ناچیز و حقیر بنظر می‌آمدند از برکت ایمان و عمل صالح به مقامات بلند جنت فائز میگردانند.

إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا (۴)

هنگامی که زمین به شدت لرزانده شود. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«رج» به معنای لرزش شدید و تند و از جا کنده شدن است. «رَجًا» «لرزاندن، جنباندن، بشدت بلرزد».

تفسیر :

مفسران در این مورد در تفاسیر خویش مینویسند که: زمین به مانند گهواره‌ی طفل تکان می‌خورد، تا تمام ساختمان‌های روی آن فرو ریزند، و تمام کوه‌ها و قلعه‌های روی آن شکسته و متلاشی شوند. (تفسیر قرطبی ۱۷/۱۹۶). یعنی اینکه زمین لرزه‌ی قیامت،

زمین لرزه ای منطقه ای و محدود به یک منطقه نخواهد بود، بلکه تمام زمین هم زمان یکباره لرزانده خواهد شد. ناگهان ضربه ای شدید به زمین وارد خواهد شد که در اثر آن او به شدت خواهد لرزید.

وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا ﴿٥﴾

و کوه‌ها کوبیده و به شدت متلاشی شوند. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بُسَّتِ» «کوبیده و متلاشی شوند». «بس» به معنای خرد شدن در اثر فشار شدید است.

تفسیر :

فهم عالی این آیه به این حقیقت اشاره می نماید که: در آستانه قیامت، وقوع زلزله‌ها و لغزش زمین و کوه‌ها به صورت حتمی به وقوع می پیوندد.

فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا ﴿٦﴾

و به صورت غبار پراکنده شوند. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

و «هَبَاءً» به خاک نرم مانند غبار و ذرات معلق در هوا را می‌گویند. «منبث» به معنای پراکنده است.

وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ﴿٧﴾

و شما (انسانها) به سه گروه تقسیم خواهید شد. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ازواجاً ثلثه»: انواع و اقسام سه گانه، دسته های سه گانه.

تقسیم انسان ها به سه گروه:

زمانیکه در روز قیامت کرسی قضاوت بین بندگان نصب گردد، کافران از مؤمنان جدا شده و به سمت چپ برده می شوند و مؤمنان در سمت راست عرش الهی قرار می‌گیرند و تعدادی نیز در مقابل خدا جای دارند و نزدیک به او هستند.

در این وقت است که با تحقیر صدا می آید: «وَأَمْتَرُوا أَلْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» (سوره یس:

59). (ای گنهکاران و مجرمان امروز از مؤمنان جدا شوید).

و باز میفرماید «وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ

فَرَلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ ﴿٢٨﴾» (سوره یونس: 28). (و روزی

که همه را گرد می‌آوریم. سپس به مشرکان می‌گوییم: شما و معبود هایتان را در جای خود

بایستید، بعد آن‌ها را از هم جدا می‌سازیم و معبود هایشان می‌گویند: شما ما را نپرستیده‌اید).

همچنان قرآن عظیم الشان صحنه ان در (آیات 28 و 29 سوره الجاثیه) چنین به بیان گرفته

است: «وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةٍ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا أَلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٨﴾

هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٩﴾»

«همه ملت‌ها را می‌بینی که بر سر زانوهای نشسته و هر ملت به سوی نامه اعمالش خوانده

میشود. امروز جزا و سزای کار هایتان به شما داده میشود* این نامه اعمال، کتاب ماست

که اعمال شما را صادقانه بازگو می‌کند ما خواسته بودیم که تمام کارهای شما که در دنیا

انجام می‌داده‌اید را یادداشت کنند».

خواننده محترم !

در روز قیامت همه مخلوقات متواضعانه و خاشعانه در برابر رب العالمین صف می کشند، در حالیکه، عرق از سر و رویشان می بارد، هر کسی به نسبت اعمال که در دنیا انجام داده عرق در عرق است، فروتن و ذلیل، بدون اذن الله تعالی کسی یارای سخن گفتن را ندارد، فقط پیامبران سخن می گویند، مردم به پیامبران خود چسبیده اند، نامه اعمال که شامل اعمال تمامی انسان ها از خلق آدم تا نهایت دنیا است و فرشتگان آن را در طول تاریخ یادداشت نموده اند، گذارده می شود. قرآن عظیم الشان در (آیات 13 - 15 سورة القيامة) حالت این روز را چنین به تعریف گرفته است: «يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ﴿13﴾ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿14﴾ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ ﴿15﴾».

(انسان در آن روز به آنچه پیش فرستاده و به آنچه پس گذاشته است خبر داده می شود. (14) اصلاً انسان به (خوب و بد) نفس خود بیناست. (15) اگر چه (در آن روز) عذرهایی پیش کند.)

«وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ ۖ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا ﴿13﴾ أقرأ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ﴿14﴾ (سورة الإسراء: 13-14). (و ما اعمال هر کسی را در گردنش (تقدیرش) آویخته ایم و روز قیامت کتابی را برای وی بیرون می آوریم که آن را باز گشاده بیاید. (14) (به او گفته شود) نامه ات را بخوان، کافی است که امروز خودت حسابگر خود باشی.)

حسن بصری (رض) می فرماید: «ای بنی آدم، چه منصف است کسی که تو را قاضی خودت قرار می دهد».

میزان جهت وزن اعمال خیر و شر گمارده می شود، پل صراط بر امتداد جهنم زده شده، فرشتگان به بنی آدم خیره گشته اند، شعله های جهنم زبانه می کشد و بهشت برین آشکار می گردد، خداوند جهت قضاوت و تسویه حساب با بندگان تجلی می یابد و زمین با نور خدا روشن می گردد، و کتاب اعمال گذارده می شود، فرشتگان شهادت خود را بر اعمال بندگان ادا می کند، زمین نیز بر اعمال انسان ها بر روی خودش شهادت می دهد، راهی به جز اعتراف نمی ماند و الا بر دهان مهر سکوت زده شده و تمامی اعضای بدن به صدا آمده و هر آنچه انسان در شب ها و روزها مرتکب می شده است را برمی شمارند.

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ﴿4﴾ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ﴿5﴾» (سورة الزلزلة: 4-5). «در آن روز زمین خبرهای خود را بازگو می کند * چون خداوند تو بدو امر و وحی کرده است».

فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ﴿٨﴾

پس (اولین گروه) «اصحاب میمنه» هستند، اما اهل سمت راست چه کسانی هستند؟ (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«المیمنه»: دست راست، دارای یمن و برکت، خجسته. «اصحاب المیمنه»: یاران طرف راست، اهل سعادت، خوشبختان و خوش اقبالان، خجستگان.

تفسیر:

شیخ امام قرطبی فرموده است: تکرار ما أصحاب المیمنه و ما أصحاب المشئمة تفخیم و شگفت انگیزی را می رساند. مانند الحاقه ما الحاقه القارعة ما القارعة. (تفسیر قرطبی ۱۷/۱۹۹).

مفسر آلوسی فرموده است: در اولی منظور تفخیم است و در دومی منظور نشان دادن زشتی و شناخت حال آنها می باشد. و نیز منظور به شگفت آوردن شنونده در خوبی و زشتی

حال دو گروه می باشد. انگار گفته است: حال اصحاب میمنه بی نهایت خوب و حال اصحاب مشأمة بی نهایت زشت و شنیع است. (آلوسی ۱۳۱/۲۷).

اصحاب میمنه:

«أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» «یاران دست راست» اصحاب میمنه، اهل سعادت اند که این اشخاص را از سمت راست به سوی بهشت می برند و نامه های اعمال شان را به دست راست شان تسلیم می دارند.

اصحاب میمنه کسانی هستند که اهل خیر و برکت و خوشبختی و سعادت هستند. [راستی] وضعیت شان چگونه است؟ وضعیت آن ها وصف ناپذیر است. تنها خدا می تواند وضعیت آن ها را توصیف کند.

صفات ممیزه اصحاب المیمنه:

قرآن عظیم الشان در وصف صفات اصحاب میمنه در آیات (13 - 18 سورة البلد) میفرماید: «فَأَكْرَبَهُ (13) أَوْ إِطْعَمَ فِي يَوْمِ ذِي مَسْعَبَةٍ (14) يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (15) أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (16) ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (17) أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (18)» (آزاد کردن گردن ها (برده ها) است. (14) یا طعام دادن در روز گرسنگی است. (15) به یتیمی که از اقارب باشد. (16) یا به مسکین خاک آلود. (17) باز از آنانی باشد که ایمان آورده اند و یکدیگر را به صبر نمودن (در راه دین) و نرمی و مهربانی سفارش کرده اند. (18) این گروه اصحاب دست راست اند.)

صفات اصحاب دست راست عبارت است از:

- آزاد کردن غلام و کنیز یا قرض دار از بار قرض سبک ساختن.
- در وقت سختی و قحطی گرسنگان را دستگیری نمودن.
- نیکویی به یتیمان و اقربا «نزدیکان».
- و دستگیری از فقیری که از فقر و تنگدستی خاک آلود شده باشد.
- و به شرط قبولی اعمال، ایمان داشته باشند و به صبر و محبت و مهربانی با همدیگر توصیه و تأکید کنند و ادای حقوق و انجام فرایض و بر خلق خدا رحم نمایند تا الله متعال بر شما رحم فرماید.
- ایشانند یاران دست راست و به نیکبختی رسیدن.

خواننده محترم!

مفسیر کبیر جهان اسلام ابن کثیر می نویسد که: تمام مردم در روز قیامت به سه گروه تقسیم می شوند، گروهی که در سمت راست عرش قرار می گیرد، آنان کسانی هستند که نامه اعمال شان به دست راست داده می شود، و آنان در جانب راست عرش جمع کرده می شوند، که همه آنها اهل جنت می باشد.

گروه دوم در جنب چپ عرش جمع کرده می شوند، و نامه ی اعمال شان به دست چپ شان داده می شود، که همه ی آنها اهل جهنم می باشند.

گروه سوم سابقین هستند که با قرب مقام، و امتیاز خاصی در پیشروی عرش، جایگاه شان می باشد، و این گروه شامل انبیاء، رسل، صدیقین شهدا و اولیاء می باشند، که نسبت به اصحاب الیمین از تعداد کمتری بر خور دارند.

وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۹)

و (گروه دوم) اهل سمت چپ هستند! اما اهل سمت چپ چه کسانی هستند؟ (۹) «**الْمَشْنَمَةُ**»: دست چپها. سمت چپها. آنان کسانی هستند که نامه اعمال را با دست چپ دریافت می‌دارند. اشخاص بدبخت و تیره روز.

حالت اصحاب شمال یعنی یاران چپ :

«**الْمَشْنَمَةُ**»: دست چپی‌ها. سمت چپها. عبارت از آن‌عه اشخاصی اند که اعمال نامه شه به دست چپ دریافت می‌دارند، آنان کسانی هستند که نامه اعمال را با دست چپ دریافت می‌دارند. (ملاحظه شود سوره حاقه) دریک معنی کلی گفته می‌توانیم که دست یا اصحاب شمال اشخاص افراد بدبخت و وسیاه روز اند.

همانطوریکه گفته آمدیم: اصحاب شمال بحیث اشخاص؛ اهل شقاوت و ضلالت شناخته شده اند، این عده اشخاص بعد از صدور حکم محکمه از سمت چپ راهی دوزخ می‌سازند، نامه‌های اعمالشان را به دست چپ شان تسلیم میدارند. اصحاب شمال از جمله، اشخاص بدبخت و به دور از سعادت اند، و این سیاه روز ناشی از اعمال است که در دنیا انجام داده اند، و از نتیجه این اعمال در روز قیامت، دچار شومی و بدبختی و شقاوت شده‌اند.

مفهوم چپ دستی‌ها در ادیان :

در تعلیمات دین یهودیت و مسیحیت چپ دست را به فال نیک نمی‌گیرند. در کتاب «ساموئل» از یعقوب علیه سلام و داوود علیه سلام داستانی را حکایه میدارند که: زمانی که «آماسا» خواهر زاده داوود علیه سلام که از جانب داوود علیه سلام به بحیث جانشین او تعیین گردیده بود، رهبری گروهی شورشگر را علیه داوود به عهده می‌گیرد.

روزی داوود علیه سلام او را به قصر اش دعوت می‌دارد و در ضمن گفتن: «به یقین برادرم بر سر راه تو ایستاده است؟ دست راست آماسا را گرفته و می‌بوسد و همزمان با دست چپش شمشیرش را با مهارت در شکم آماسا طوری فرو می‌برد که دل و روده‌ی او روی زمین می‌ریزند.» این بدین معنی است که او نخواست قتل او را بدست راست خویش انجام دهد.

همچنان در داستان‌های متعددی در انجیل دیده شده است که بر فضیلت دست راست بر چپ حکم نموده است. در انجیل آمده است که: حضرت مسیح به آنانی که در سمت راستش جای می‌گیرند می‌گوید: «در آغوش مهر پدر در آئید، به سرزمینی که از آغاز برای شما بیان آفریده شد.» و آنگاه روی سوی آنانی که در سمت چپ او نشسته اند کرده و می‌گوید: «از من دور شوید، سوی آتش ابدی، آتشی که از آن شیطان و یارانش است گم شوید.»

ناگفته نماند که ربط دادن بدی به چپ و خوبی به راست حتی قبل از مسیحیت در بین اساطیر انسانها وجود داشت و انجیل بنیان گزار این طرز تفکر نیست.

همچنان اگر تاریخ کشور مصر و داستانها و اعتقادات مصریان قدیم مورد مطالعه قرار گیرد در می‌یابیم که چپ و یا اینکه چشم چپ آفتاب با خود مصیبت همراه دارد، خدای توفان بدی و بی‌نظمی منتشر می‌کند، در حالیکه هوروس بخشنده‌ی خوبی هاست و به همین سبب «چشم راست آفتاب» نام دوم اوست.

در بودیسم و هندویسم نیز می‌توان آداب و رسوم و داستان‌های از این مشابهت را مشاهده کرد که در مورد عدم خوبی دست چپ بیان گردیده است.

همچنان محققین مینویسند: در میان عوام الناس عادت می‌دارند در مورد فضیلت دست راست با چپ

وجود دارد. میگویند: زمانیکه جادوگر هنگام بهم زدن داروهای جادویی اش در طشت جادوگری اش بایستی رو به آفتاب ایستاده و با اکت خاصی دست چپش را به سوی نقطه مقابلش دراز کند و عوامل مریضی را از بین ببرد. معالجه چپ دستان همواره و در همه جای جهان مطرح بوده و کماکان هست.

خوانندگان محترم!

دین مقدس اسلام در فضیلت سمت راست و دست راست، بخصوص برای: سلام دادن، مصافحه کردن، غذا خوردن، دریافت نامه اعمال در روز قیامت، پیش شدن در هنگام خارج شدن و داخل شدن، پوشیدن لباس و غیره... در مجموعه سایر موضوعات، در نظر گرفته شده است.

همچنان در تعلیمات دین مقدس اسلام، مسلمانان هر کار خوب و ثوابی را باید با دست راست انجام دهند؟ در این مورد عالم شهیر جهان اسلام شیخ امام نووی رحمه الله در «شرح صحیح مسلم» میفرماید:

«این یک قاعده مستمر در شرع اسلامی است که: هر آنچه از باب تکریم و شرافت باشد مانند: پوشیدن لباس پیراهن و تنبان، پوشیدن جراب، داخل شدن به مسجد، سواک (یا مسواک زدن) و سرمه زدن، و گرفتن ناخون، و کوتاه کردن بروت، و شانه زدن موها، و زدودن موی زیر بغل، و تراشیدن موی سر، و سلام نماز، و شستن اعضای وضو و غسل، و خروج از توالت، و خوردن و نوشیدن، و مصافحه و دست دادن، و لمس حجر الأسود و همانند آنها، تیامن (پیش انداختن دست راست) در آنها مستحب است.

و هر آنچه که ضد آن باشد مانند: رفتن به تشناب و یا دست شوی، بیرون رفتن از مسجد، استنشاق، و استنجاء، و بیرون آوردن لباس و تنبان و یا هم جوارب و همانند آنها، پیش انداختن سمت چپ مستحب است، و تمامی این موارد برای تکریم راست و شرف آن است.»

قرآن عظیم الشان در آیه (71 سوره اسراء) می فرماید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ» یعنی: (به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایان شان میخوانیم! کسانی که نامه عملشان به دست راست شان داده شود، آن را (با شادی و سرور) میخوانند.

و یا هم در سوره (واقعه، آیه 91) میخوانیم: «فَسَلِّمْ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ» یعنی: (به او گفته می شود): سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب راست اند.

- «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ﴿38﴾ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ﴿39﴾ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿40﴾» (مدثر 38-40). یعنی: (آری) هر کس در گرو اعمال خویش است، مگر اصحاب یمین (راست) (که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوای شان به دست راست شان می دهند) آنها در باغهای جنت اند، و سؤال می کنند.

- و هنگامی که از پیامبرانش خبر می دهد، میفرماید: «وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْفُفًا مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى» (سوره طه آیه 69). یعنی: (ای موسی) آنچه را در دست راست داری بیفگن، تمام آنچه را ساخته اند می بلعد! آنچه ساخته اند تنها مکر ساحر است؛ و ساحر هر جا رود رستگار نخواهد شد.

- «فَرَاغَ إِلَى آلِهِتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿91﴾ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِفُونَ ﴿92﴾ فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ ﴿93﴾» (سوره صافات 91-93). یعنی: (ابراهیم وارد بتخانه شد) مخفیانه نگاهی

به معبودانشان کرد و از روی تمسخر گفت: «چرا (از این غذاها) نمی خورید؟! چرا سخن نمی گویند؟! سپس بسوی آنها رفت و ضربه‌ای محکم با دست راست بر پیکر آنها فرود آورد.

- «وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ» (سوره واقعه، آیه 41). یعنی: واصحاب شمال (چپ)، چه اصحاب شمالی (که نامه اعمالشان به نشانه جرمشان به دست چپ آنها داده می شود).

- «وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ» (سوره حاقه آیه: 25). یعنی: اما کسی که نامه اعمالش را به دست چپش بدهند می گوید: «ای کاش هرگز نامه اعمالم را به من نمی دادند.» در آیات متذکره به وضاحت تام بر فضیلت دست راست تاکید بعمل آمده است.

دریافت اعمال نامه بدست راست:

یکی از بزرگترین شرف که دست از آن برخوردار است، این است که شرف نوشتن را پروردگار با عظمت با دست اعطا نموده، همانطوریکه شرف نطق را بزبان هدیه داده است.

پروردگار با عظمت ما طوریکه در فوق بدان اشاره نمودیم، ملائکه بی را مأمور گردانیده که مصروف نوشتن اعمال نامه خلق است و بر آنها نگهداری میکنند. الله تعالی میفرماید: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ﴿10﴾ كِرَامًا كَاتِبِينَ ﴿11﴾ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ﴿12﴾» (انفطار 10-12). یعنی: «البته و یقیناً نگهبانها برای مراقبت احوال و اعمال شما مأمور اند، ملائکه هایی بزرگوارند که اعمال بندگان را مینویسند، شما هر چه کنید همه را می دانند».

و می فرماید: «إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ﴿17﴾ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿18﴾» (ق 17-18).

یعنی: «دو ملائکه گفتار و کردار شخص را دریافت می دارند و آن را ثبت می کنند، یکی از دست راست و دیگری از دست چپ نشسته و همنشین او هستند، هر کلمه بی که بر زبان براند (از خیر و شر) آن را می نویسند و مراقب و حاضر حال اویند».

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿١٠﴾

و (گروه سوم) سبقت کنندگان، (که در کارهای نیک) سبقت کننده‌اند. (۱۰)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«السابقون»: پیشتازان در بندگی، پیشروان، پیشگامان، پیشی گیرندگان.

سومین گروه:

سومین گروه به اشخاص اطلاق می شود که: در دنیا در اطاعت و عبادت و بصورت کل در مسیر بندگی نسبت به همه جلوتر و پیشقدمتر قرار دارند، که مقام شان در روز قیامت نیز در مقام بالا و اول بوده و به سوی رحمت پروردگار و بهشت پیش می‌تازند. به درجات بالاتر و اجر و پاداش بزرگتری دست می یابد.

«سابق» به کسی گفته میشود که ایمان در دلش به گونه‌ای جای گرفته باشد که حتی گاه گاهی هم دچار سستی و ضعف نشود و میل به انجام گناهان بزرگ و عمل ناپسند نکند. «سابقون» کسانی هستند که در مسیر بندگی خدا به مقامی والا رسیده‌اند و ایمان در دلشان چنان جای گرفته است که مغلوب هوا و آرزوهای نفسانی نشده و شیطان نمی‌تواند بر آنها

مسلط شود و آنان را وادار به انجام گناهان بزرگ کند. اینان از جمله کسانی اند که در کار های نیک سبقت میکنند. «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (بقره، ۱۴۸) همچنان این عده اشخاص، وقتی دعوت به دین خدا آغاز می شود اینان اولین اشخاصی اند که به آن جواب مثبت میدهند و به آن می پیوندند و شروع به تبلیغ و دعوت مردم به سوی خدا می کنند.

«سابقین» کسانی هستند که نفس و روانشان «مطمئن» شده و آرام گرفته و در میدان بندگی خدا محکم ایستاده اند. همچنان باید گفت که: سبقت در ایمان و عمل و خیرات و نیکی ها ارزش بسزای دارد.

خواننده محترم !

به این ترتیب ملاحظه نمودیم که: انسان ها در روز قیامت به سه گروه تقسیم می شوند: دست راستی ها که همانا اصحاب بهشت اند، دست چپی ها که همانا اهل دوزخ اند و پیشتازان سبقت گیرنده به پیشگاه پروردگار لایزال و مقربان بارگاه الهی؛ که همانا پیامبران، صدیقین و شهدا می باشند.

در حدیث شریف به روایت حضرت عائشه (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آیا می دانید که پیشتازان به سوی سایه (عرش) الهی در روز قیامت چه کسانی اند؟ اصحاب گفتند: الله و رسولش داناترند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: ایشان کسانی اند که چون حق به آنان عرضه شود، آن را می پذیرند و چون حق از آنان خواسته شود، آن را میبخشند و بر مردم چنان حکم و قضاوت می کنند که بر خویشان حکم می کنند».

أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿١١﴾

آنان مقربان (دربار الهی) اند. (۱۱)

تفسیر :

و بدون شک پیشگامان در نیکی ها، باید در جامعه از جمله مقربین باشند. و این فیصله الهی است؛ کسانی که در دنیا به سوی خیرات سبقت می گیرند، در آخرت برای دریافت

اجروپاداش مقدم ترند. **فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿١٢﴾**

در باغ های پر نعمت قرار دارند. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«جنت النعیم»: باغها و بوستانهای مالمال از ناز و نعمت.

تفسیر:

واقعا هم بهشت، محل کامیابی های مؤمن است. نباید فراموش کرد که: مقام معنوی، بالاتر از کامیابی مادی می باشد. پروردگار با عظمت ما در ابتدا با زیبایی خاصی فرمود:

«أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»، آنان مقرب درگاه ما هستند، و بعد از آن فرمود که در باغ های

بهشتی قرار می گیرند. «فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ»

ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَىٰ ﴿١٣﴾

گروه زیادی از پیشینیان اند. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ثَلَاثَةٌ» «گروهی، پاره، دسته». «الاولین»: پیشینیان.

وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿١٤﴾

و عدّه قلیلی از متأخران (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

الآخرین: پسینیان، آیندگان.

تفسیر :

بسیاری از این گروه متعلق به امت‌های قبل از نزول قرآن هستند و کمی از آن‌ها متعلق به ملت‌هایی هستند که بعد از نزول قرآن خواهند آمد. مفسر امام قرطبی فرموده است: سابقین ملت‌های متأخر نسبت به سابقین ملت‌های پیشین اندک می‌باشند؛ زیرا پیامبران پیشین بسیار بودند، در نتیجه سابقون آنها نیز زیاد بود. پس تعداد آنها از تعداد سابقون امت ما بیشتر است.

حسن گفته است: سابقون گذشتگان از سابقون امت ما بیشتر است، آنگاه آیه را خواند. (تفسیر قرطبی ۲۰۰/۱۷). و بنا به قول ضعیفی منظور از السابقون السابقون پیشکسوتان این امت است، و مراد از آخرین: متأخرین این امت می‌باشد. بدین ترتیب هر دو گروه از امت محمد صلی الله علیه و سلم می‌باشند. (نظر اول عبارت است از: اختیار جمهور مفسران مانند ابن جریر و ابو سعود و قرطبی و بیضاوی و آلوسی. و ابن کثیر نظر دوم را اختیار کرده و گفته است: نظر ابن جریر ایراد دارد و ضعیف است؛ زیرا به نص قرآن این امت بهترین امت است. پس بعید است مقربان در غیر این دین از مقربان این آیین بیشتر باشند. می‌گویم: می‌دانید که پیامبران تعدادشان بسیار زیاد بود و عموماً از سابقین می‌باشند و اگر پیروانشان به آنها اضافه شود، تعدادشان از خواص این امت بسی بیشتر می‌شود. اما در مجموع امت محمد از دیگر امت‌ها فاضلتر است و از همه بیشتر وارد بهشت می‌شوند. بدین ترتیب اشکال رفع می‌شود. و الله اعلم.)

عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ ﴿۱۵﴾

بر تخت‌های چیده شده و بافته شده از دُرّ و یاقوت (خواهند نشست). (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سرر»: جمع سریر، تختها. «مَوْضُونَةٌ» «مرصع، زربفت».

ابن جریر، ابن ابی حاتم، بیهقی و غیره در باره «مَوْضُونَةٌ» نقل کرده اند که آن پارچه ای است که با طلا زربافت شود. و ابن عباس (رض) فرموده است: «مَوْضُونَةٌ» یعنی جواهر نشان و زربافت. (مختصر ۴۳۰/۳)

تفسیر :

در این آیه مبارکه قرآن عظیم الشان وضعیت و محل نشستن جنتیان را به توصیف می‌گیرد و می‌فرماید که: روی تخت‌هایی نشسته‌اند. این تخت‌ها با فواصلی در کنار هم چیده شده و آن مکان و مجلس با دُرّ و مروارید مزین شده است. مؤمنین روی آن تخت‌ها نشسته و بر آن‌ها تکیه زده‌اند:

مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ ﴿۱۶﴾

در حالیکه روبروی یکدیگر بر آنها تکیه دارند. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«متکینین»: تکیه زدگان. «متقابلین»: روبرو هم.

تفسیر :

از آداب پذیرایی، فراهم نمودن جایی است که مهمان در آن احساس راحتی و آرامش کند.

در مجالس دنیوی اگرچه در ظاهر با هم هستند؛ ولی قلب های شان با هم نیست و در بسیاری از موارد نسبت به هم دیگرکینه [و حسد و بخل] دارند. ولی درجنت نه کینه ای هست و نه عداوت و نه دشمنی. اهل چنین مجلسی هرگز زحمت آماده کردن غذا و نوشیدنی و... را نمی کشند؛ زیرا خدمتکارانی دارند و در آنان در خدمت شان قرار دارند.

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿١٧﴾

پسرانی همیشه جوان و بانشاط بر گرد آنان برای خدمت می گردند. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«یطوف علیهم»: بر گردشان می گردند. [صافات/۴۵]. «مخلدون»: ماندگاران، جاودانان، همیشه جوان.

تفسیر :

«مُخَلَّدُونَ» «جاودانان». مراد اینست که آنان برای همیشه در حالت جوانی میمانند، و در معرض تغییر سنی و سایر تغییرات قرار نمی گیرند، و در باره غلمان اهل جنت تحقیق راجح آن است که آنان نیز مانند حوران در خود جنت آفریده می شوند، و خدمت گزاران اهل جنت قرار می گیرند و از روایات حدیث ثابت است که در نزد هر یک از اهل بهشت هزاران خادم میباشد (مظهری) و تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی). مفسر جلیل القدر ابو حیان می نویسد: «ولدان» به «مخلدون» توصیف شده اند- هر چند که تمام بهشتیان برای همیشه میمانند- تا مشخص شود که آنها در سن طفولیت باقی خواهند ماند و تغییر نمی کنند، و همان طور که خدا آنان را توصیف کرده است، بزرگ نمیشوند. (البحر المحيط في التفسير القرآن ۲۰۵/۸).

بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ﴿١٨﴾

با جامها و کوزهها و ظرفهای از شراب جاری (که هیچ مریضی و آفتی ندارد بر آنان می گردند). (۱۸)

تفسیر :

«أَبَارِيقٍ» «جمع ابریق، کوزهها». افتابه که دارایی لوله ای باشد کوزه ای که از صفای رنگش برق میزند. «كأس» به گیلان های مخصوص شراب گفته می شود و مراد از «معین» آن است که آن شراب از چشمه جاری آورده می شود. (تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی سوره واقعه)

«وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ» و جامی از شراب ناب که از چشمه می جوشد و جاری می شود. حضرت ابن عباس گفته است: مانند شراب دنیا به صورت عصاره گرفته نمی شود بلکه از چشمه ها جاری می شود. قرطبی گفته است: معین یعنی آب یا شراب جاری. اما در اینجا منظور شراب جاری از چشمه ها می باشد. مانند شراب دنیا نیست که با زحمت و تلاش و شیره گرفتن به دست می آید. (تفسیر قرطبی ۲۰۳/۱۷).

لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزَفُونَ ﴿١٩﴾

که از نوشیدنش نه سردرد شوند، و نه مست و بی هوش شوند. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا يُصَدَّعُونَ»: «سر درد نگیرند، سرگیجه نمی گیرند».

«وَلَا يَنْزِفُونَ» و مست نمی‌شوند یعنی و مانند شراب دنیا عقل و شعور آنها را زایل نمی‌کند. [صافات/۴۷، لا ینزفون]. استفراغ ندارند.

تفسیر:

ابن عباس (رض) فرموده است: در شراب چهار خصلت و خاصیت مکنون است: مستی، سردرد، استفراغ و ادرار. خدا شراب جنتی را یادآور شده و آن را از این خاصیت‌های مذموم پاک و منزه کرده است. (مختصر ۴۳۰/۳).

وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿٢٠﴾

و میوه‌هایی از هر نوع که اختیار کنند. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یتخیرون»: انتخاب می‌کنند، برمی‌گزینند.

تفسیر:

از خصوصیات مهمانداران بهشتی که جوانان با قیافه‌های زیبا اند، همین است که هر لحظه در خدمت جنتیان می‌باشند، انواع وسایل پذیرایی را در دست دارند. و مواد پذیرایی، متعدد و متنوع و به انتخاب مهمان است. «فَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ» دعوت‌ها و پذیرایی‌ها در بدو با نوشیدنی‌های متنوع، سپس میوه و غذای‌های مطبوع «مَعِينٍ، فَاكِهَةٍ، لَحْمٍ» ادامه می‌یابد، و در نوع غذا، اشتها نقش اساسی را دارد. «مِمَّا يَشْتَهُونَ» بر طبق برخی از نصوص شرعی (کتاب و سنت) اسم بعضی از میوه‌ها و درخت‌های بهشتی ذکر شده اند، مانند میوه انار و خرما و سیب و .. و یا درخت سدر..

ولی باید یاد آور شد که: در آنجا اهل بهشت هر میوه‌ای که بخواهند در خدمت‌شان حاضر کرده می‌شود: «وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿٢٠﴾ وَ لَحْمٍ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ» (الواقعه/20-21). یعنی: و هر نوع میوه را که برگزینند و بخواهند، به کامل‌ترین و زیباترین صورت برایشان فراهم خواهد بود. و از گوشت انواع پرندگانی که بخواهند به هر صورتی که بخواهند کباب شده یا پخته شده و یا به صورتی دیگر که بخواهند برایشان فراهم خواهد شد.

و «يَذْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ» (سوره الدخان / 55) یعنی: آنان در بهشت هر میوه‌ای را که بخواهند از آنچه که در دنیا اسمش هست و از آنچه که در دنیا اسمی از آن نیست و شبیهی ندارد می‌طلبند، پس هر میوه‌ای، از هر نوع را که بخواهند بدون زحمت و مشقت فوراً برایشان حاضر می‌گردد. و فرمود: «وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ؛ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ» (سوره واقعه (32-33)).

یعنی: همانند میوه‌های دنیا نیستند که در بعضی وقت‌ها یافت نمی‌شوند و فقط در برخی فصل‌ها در دسترس هستند و به دست آوردنشان مشکل است، بلکه میوه‌های بهشت همواره و همیشه وجود دارند و چیدن و استفاده از آن آسان است و انسان در هر حالتی که باشد به آن دسترسی دارد.

طوری‌که قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ ﴿٤٠﴾ وَفَوَاكِهٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٤١﴾» (مرسلات 40-41). یعنی: پرهیزکاران در میان درختان متنوع و سایه‌سار و سرسبز و با طراوات و چشمه‌سارانی دیدنی هستند که از چشمه‌ی سلسبیل و رحیق سرچشمه می‌گیرند. و بهترین و پاکیزه‌ترین میوه‌هایی که دلخواه آنان است و آرزوی می‌کنند برایشان مهیاست.

در تفسیر راستین از شیخ عبدالرحمن السعدی (رحمه الله) آمده است: «میوه های بهشتی همه در زیبایی و طعم همسانند و در میان آن میوه مخصوصی وجود ندارد، و اهل بهشت همواره در ناز و نعمت بسر میبرند. پس آنها همواره با خوردن آن میوه ها لذت میبرند. «وَأَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا» عده ای میگویند میوه های بهشت تشابه اسمی دارند اما در مزه با یکدیگر فرق می کنند. گروهی نیز میگویند در رنگ با یکدیگر متشابه هستند اما در اسم فرق میکنند. برخی نیز در این باورند که در زیبایی و لذت تشابه دارند شاید این بهترین قول باشد».

هر بار که نعمتی جدید به آنها تقدیم می گردد چون میوه ها در ظاهر به یک شکل و صورت می باشد گمان می کنند که همان میوه قبلی است، ولی در حقیقت این چنین نیست. و همه آنها در مزه و طعم و خوشبویی خواص منحصر به فرد داشته و با دیگری متفاوتند. و این آیات نشان می دهند که محدودیتی در بهشت از نظر میوه ی دلخواه وجود ندارد، و حتی میوه های جدیدی وجود دارند که در دنیا وجود نداشته است.

وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢١﴾

و گوشت پرنده ها از هر نوع که اشتها دارند. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَشْتَهُونَ»: اشتهاء کنند .

تفسیر :

و گوشت هر پرنده ای که خود دوست داشته باشند و اشتهایش را بکنند و بخواهند، برایشان حاضر و آماده می شود. حضرت ابن عباس گفته است: اگر یک نفر از آنها در دل خود آرزوی گوشت پرنده را بکند، پرنده پرزان در جلوش آن طور که اشتها کند پخته یا کباب شده و حاضر می شود.

در حدیث آمده است: «تو در بهشت پرنده را نگاه می کنی و آرزوی گوشت آن را می کنی، فوراً کباب شده و برایت حاضر میشود» (اخراج از ابی حاتم).

در تفسیر ابن کثیر نیز چنین آمده است. (۴۳۱/۱).

امام رازی فرموده است: میوه را قبل از گوشت آورده است؛ چون بهشتیان به منظور رفع گرسنگی چیزی نمی خورند بلکه به عنوان لذت می خورند. آنان بیشتر به خوردن میوه تمایل دارند، همچنان که مردم گرسنه ی دنیا تمایل بیشتری به خوردن غذا دارند. از این رو آن را اول آورده است. (تفسیر کبیر ۱۵۳/۲۹).

وَحُورٍ عِينٍ ﴿٢٢﴾

و زنان از حورالعین دارند. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« وَحُورٌ » [رحمان / ۷۲]. «عین»: جمع عیناء، بزرگ چشمان.

تفسیر :

زنان از حور العین، زنانی جنتی اند که در عین زیبایی، عقیف و پاکدامن باشند.

كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ﴿٢٣﴾

که همچون مروارید پنهان شده در صدف اند. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اللؤلؤ» : مروارید. [رحمان / ۲۲]. « الْمَكُونُ » : پنهان، مستور، مصون در صدف .
[طور / ۲۴، لؤلؤ مکنون].

تفسیر :

در تفسیر ابن جزى التسهیل لعلوم التنزیل: تألیف ابن جزى الکلبی آمده است: در سفیدی آنها را به مروارید تشبیه کرده و آنها را به مکنون توصیف نموده است؛ چون بعید است که زیبایی آنها تغییر یابد.

وقتی «ام سلمه» صحابیه جلیل القدر در مورد این تشبیه از پیامبر صلی الله علیه و سلم پرسید، فرمود: «صفای آنها مانند صفای مروارید در صدف است که دست نخورده باشد». (التسهیل لعلوم التنزیل ۸۹/۴).

جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۲۴﴾

نعمت های است در برابر اعمالی که همواره انجام می دادند. (۲۴)

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيًا ﴿۲۵﴾

در آنجا نه سخن بیهوده ای می شنوند، نه کلام گناه آلودی. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« لَغْوًا » : باطل و بیهوده «تَأْتِيًا» «گناه آلود، گفتار گناه».

تفسیر :

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی در بهشت ناروا و بیهوده و دروغ نمیشنوند. (قرطبی ۲۰۶/۱۷). باید متذکر شد که: از فهم عالی این سوره به وضاحت معلوم می شود که در جنت، اسبابی برای آزار روحی و روانی وجود ندارد.

إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا ﴿۲۶﴾

مگر سخنی که سلام است و سلام. (۲۶)

قیلا : سخن، گفتار [نساء/ ۱۲۲].

تفسیر :

در البحر آمده است: به ظاهر استثنایی منقطع است که نه در لغو مندرج است و نه در تأییم. (البحر ۲۰۶/۸). مفسر شیخ ابو سعود گفته است: یعنی سلام و احوال پرسی را رواج می دهند، و پشت سر هم سلام می کنند و جواب می دهند، و هیچ یک از آنان چیزی جز سلام کردن یا جواب سلام دادن نمی شنود. (تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم (۱۳۰/۵) شیخ ابو سعود (محمد بن محمد بن مصطفى عمادی متوفای ۹۸۲)

خوانندگان محترم !

بعد از اینکه بیان حال سابقین مقرب و چگونگی نعمتهای خدادادی آنان به بیان گرفته شد ، اینک در آیات متبرکه (27 الی 40) درباره انواع نعمتهای اصحاب یمین: اهل سعادت و خجسته سیرتان ، بحث بعمل می آورد .

وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿۲۷﴾

و اصحاب دست راست چه (وضع و) حالی دارند، اصحاب دست راست؟. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ » یاران راست، یاران اهل سعادت، خجسته سیرتان.

تفسیر :

اصحاب یمین - چنانکه در سوره «رحمن» گذشت - اصحاب باغ دوم اند یعنی: در ترکیب کلی بهشتیان، در درجه دوم بعد از سابقان و مقربان قرار داشته و در برخورداری از نعمت‌ها درجه پایین‌تری دارند؛ زیرا ایشان در دنیا از نظر ایمان ضعیف‌تر بوده و از نظر اخلاص و عمل، بهره کمتری داشته‌اند بنابر این، میوه‌ها و نعمت‌هایی که به ایشان داده می‌شود، به درجه پیش‌تازان نمی‌رسد.

شأن نزول آیات 27 - 30:

بیهقی از مجاهد روایت کرده است: عده‌ای در وج [وادی است در طایف] از سایه گوارا، درخت‌های کیله و درخت‌های سدر او شگفت زده شدند. پس الله تعالی «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ» را نازل کرد. (طبری 33357 از مجاهد روایت کرده مرسل و ضعیف است. ترجمه آیات: «و نیکبختان، چه [وضع و] حالی دارند نیکبختان؟ در [میان] درختان سدر بی خار. و درختان موز تو بر تو. و سایه‌ای گسترده».

فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿٢٨﴾

در جوار درختان سدر بی‌خار. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سِدْرٍ»: درخت سِدْر. «مَخْضُودٍ»: «بی خار».

تفسیر :

درخت سدر یا کنار نوعی درخت معروف است. مخضود: آن است که خار آن قطع شده باشد. اما سدری که در بهشت وجود دارد غیر از این سدر دنیایی است که تعریف کردیم. سدر بهشت سدری است بی‌خار تا اهل بهشت به اسانی و راحتی میوه‌های آن را بچینند. ابن ابی‌الدنیا از سلیم بن عامر روایت می‌کند که فرمود: اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌گفتند: خداوند در آمدن اعراب صحرا نشینان و سؤال‌اتشان ما را مستفید می‌گرداند. روزی یکی از بادیه نشینان به خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم! خداوند در بهشت درختی را عنوان کرده که آزاردهنده است و من فکر نمی‌کردم که درخت آزار دهنده‌ای در بهشت وجود داشته باشد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «آن چه درختی است؟» گفت: درخت سدر. این درخت، خار دارد و خارش مزاحم است. رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «مگر نه این که خداوند فرموده است «فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ» (الواقعة: 28) خداوند متعال خار آن را برداشته و به جای هر خار ثمری رویانده است. ثمری از این درخت می‌روید که هر دانه‌اش به هفتاد و دو رنگ درآمده و هیچ کدام از رنگ‌هایش شبیه دیگری نیستند». و فرمود: «هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَّعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ» (انعام 141). یعنی: و اوست که باغهایی آفرید نیازمند به داربست و بی نیاز از داربست، و درخت خرما و کشتزار، با طعم‌های گوناگون، و درخت زیتون و انار، که از جهتی با هم شبیه، و از جهتی تفاوت دارند.

خلاصه اینکه در بهشت همه انواع میوه همچون سیب، خرما، انگور و انار و زیتون و غیره وجود دارد، تا چه رسد به انواع گل‌ها و شکوفه‌های خوشبو و در یک کلمه در بهشت چیزهایی وجود دارد که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده و هیچ کدام از آن حتی بر فکر کسی نیز خطور نکرده است، خداوند ما را بی‌نصیب نگرداند.

وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ ﴿٢٩﴾

و درختهای موز که میوه اش خوشه خوشه روی هم چیده است. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَنْضُودٍ» و منضود یعنی میوه‌هایش متراکم و روی هم انباشته شده که از پایین تا بالا مرتب شده است.

تفسیر :

«وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ» «طلح» درخت سبز و خوشرنگ و خوش بوده که در صحرا سبز می شود میوه ای لذیذ و خوشمزه دارد و خوشمزه است. منضود: متراکم، چین چین، روی هم انباشته شده، منظم. [هود/۸۲]، [ق/۱۰]، [نصید].

وَوَظَلٍّ مَّمْدُودٍ ﴿٣٠﴾

و سایه ای گسترده و پایدار. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَوَظَلٍّ» : سایه. ممدود: فراخ، کشیده، طولانی، پیوسته، گسترده.

تفسیر :

«وَوَظَلٍّ مَّمْدُودٍ» سایه طولانی جاودانی و همیشگی که زوال ندارد و آفتاب آن را از بین نمی برد؛ زیرا در بهشت آفتاب نیست و سایه برقرار است. لا یرون فیها شمساً و لا زمهریرا در حدیث صحیحین آمده است: در بهشت درختی موجود است که اسب سوار می تواند یک صد سال مدام در سایه‌ی آن راه برود، اگر خواستید آیه‌ی و ظل ممدود را بخوانید. (اخراج بخاری)

امام رازی در تفسیر کبیر می نویسد: ممدود یعنی بی‌زوال و دایمی. «أکلها دائم و ظلها» یعنی میوه و سایه‌ی آن دایمی است. سایه‌ی آن همانند سایه‌ی درختان معمولی نیست، بلکه سایه‌ای است که خدا آن را خلق کرده است. (تفسیر کبیر ۱۶۴/۲۹).

وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ ﴿٣١﴾

و آبی ریزان (از آبشارها) (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَّسْكُوبٍ» «ریزان، آبشاران، آب جاری آن که بر روی زمین جاری و روان باشد.

تفسیر :

امام قرطبی فرموده است: اعراب، صحرا و بیابان نشین بودند، رودخانه در سرزمین آنها عزیز و باارزش بود و به وسیله‌ی سطل و طناب آب از چاه میکشیدند، از این رو به آنها وعده‌ی بهشت و اسباب راحت و تفریح داده که عبارت است از درختان و سایه‌ها و آب و رودخانه های جاری. (تفسیر قرطبی ۲۰۹/۱۷).

وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ﴿٣٢﴾

و میوه ای فراوان. (۳۲)

تفسیر :

هدف اینست که تعداد میوه ها بسیار و شامل انواع و اقسام می باشد. حضرت ابن عباس (رض) گفته است: وقتی چیده شود تمام و کم نمی‌شود، و هر کس آن را آرزو کند از او دریغ نمی‌شود. (خازن ۱۸/۴). و در حدیث آمده است: «میوه‌ای از

میوه‌های بهشت کنده نمی‌شود مگر در جای آن یکی دیگر می‌آید». (اخراج از طبرانی).

لَا مَقْطُوعَةٌ وَلَا مَمْنُوعَةٌ ﴿۳۳﴾

که نه پایان پذیر است و نه از مصرف آن منع می‌گردد. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

لا مقطوعه: ناگسستی، قطع نشدنی. لا ممنوعه: منع نشدنی، آزاد.

تفسیر :

این بدین معنای است که میوه های جنت دایمی است که همیشه و در تمام فصول موجود است. و هدف از «مَمْنُوعَةٌ» اینست که از چیدن میوه جنت ممانعتی وجود ندارد.

وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ ﴿۳۴﴾

و فرش‌های عالی و بلند و نرم. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

فرش: جمع فراش، بسترها. مرفوعه: والا، ارجمند که هرگاه انسان روی آن بنشیند به دلخواه بالا و پایین می‌شود.

تفسیر :

یعنی برای اهل بهشت در آنجا فرش‌های عالی و وسیع و بسیار نرمی است که بر بالای تخت‌ها به گونه مرتفع انداخته شده است.

در حدیث آمده است: «ارتفاع آن فاصله‌ی بین زمین و آسمان است. و فاصله‌ی بین آن دو، پانصد سال است. (اخراج از نسائی و ترمذی).

آلوسی فرموده است: از این امر جهت بالا و پایین آمدن بعید نیست؛ زیرا آن جهان، جهانی دیگر است که بالاتر از عقل تو قرار دارد. (روح المعانی ۱۴۱/۲۷).

وقتی مؤمن بخواهد بر آن بنشیند فرود می‌آید، سپس بالا می‌رود، خدا بر همه چیز قادر و توانا می‌باشد.

إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً ﴿۳۵﴾

که آنها را ما در کمال حسن و زیبایی بیافریده‌ایم. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَنْشَأْنَاهُنَّ»: آنها را آفریده ایم.

تفسیر :

یعنی ما زنان بهشت را خلقتی تازه داده و آنها را به شیوه‌ای شگفت انگیز ابداع کرده و از نو ساخته‌ایم. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی). در التسهیل آمده است: معنی «إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ...» این است که خدا زنان را در بهشت خلقتی دیگر می‌بخشد و به عکس زنان دنیا آنها را بی نهایت زیبا می‌آفریند، پیرزن، جوانی خود را باز می‌یابد و زشت زیبا میشود. (التسهیل ۹۰/۴).

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: پیرزن‌های گندم رنگ را که موی سرش سیاه و سفید گشته است، بعد از پیری و کهولت خلقتی دیگر می‌بخشد. (خازن ۱۸/۴).

فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ﴿۳۶﴾

پس ایشان را دوشیزه و باکره گردانیدیم. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَبْكَارًا» «جمع بکر، دوشیزگان».

تفسیر:

طوری که در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ إِذَا جَامَعُوا نِسَائِهِمْ عَدَنُ أَبْكَارًا**». «چون اهل بهشت با زنان خود مجامعت کنند، آن زنان مجدداً به بکارت بر می گردند».

عُرْبًا أَتْرَابًا ﴿٣٧﴾

زنانی شوهر دوست و هم سن و سال. (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**عُرْبًا**» با ضم عین وراء جمع عروبه است و به زنی گفته می شود که، شوهر دوست و در نزد او محبوب و عاشق شوهر و طنازان باشد.

تفسیر:

مجاهد گفته است: آنها زنانی شوهر دوستند و به شوهران خود عشق میورزند و به آنان تمایل و دل بستگی دارند. (الوسی ۱۴۳/۲۷)

«**أَتْرَابًا**» جمع تراب با کسر تا، به معنای زنان هم سن و سال است، که در خاک با هم بازی کرده اند، و در جنب مردان و زنان هم سن و سال می باشند و در بعضی روایات آمده است که سن همه ی اهل جنت سی و سه سال می باشد.

(مظهری) از ام سلمه رضی الله عنها روایت شده است که در مورد آیهی «**إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا**» از پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم سؤال کردم، که فرمود: ای ام سلمه! آنها زنانی هستند که در سن پیری و با موی سفید و چشمانی کم نور و بدنی چروکیده از دنیا رفته اند. خدا آنان را بعد از پیری در سن و سالی همسان قرار داده است. (حدیث را ترمذی به صورت مرفوع از انس روایت کرده است).

لِلْأَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٣٨﴾

این نعمتهای بهشتی مخصوص اصحاب یمن است. (۳۸)

تفسیر:

اصحاب یمن علاوه بر درخت سدر، زیر درخت دیگری به نام «**طلح**» در حال استراحت و خوشی به سر می برند. درخت «**طلح**» درختی است با میوه های خوشه ای. اهل بهشت از سایه ی این درخت و میوه ی آن نیز استفاده می کنند. این درخت در مناطق عربستان می روید.

اصحاب یمن زیر سایه ای بسیار گسترده و وسیع مستقرند. سایه ی آن درختان همچون سایه ی درختی نیست که در بیابانی بی آب و علف سبز شده و سایه ی بسیار کمی داشته باشد. آن ها در بهشت هر جا بخواهند بروند زیر سایه خواهند بود. آن ها در جایی به سر می برند که آب از مکان مرتفعی به صورت آبشار به سمت پایین می ریزد.

ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿٣٩﴾

که جماعتی بسیار از پیشینیان. (۳۹).

شان نزول آیات 39 - 40:

احمد، ابن منذر و ابن ابوحاتم در سندی که در آن نام کسی است که شناخته نشده از ابو هریره (رض) روایت کرده اند: چون کلام الهی «**ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾**» و **قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿١٤﴾**» (الواقعة: 13-14) نازل شد. این امر بر مسلمانان دشوار آمد. پس الله

تعالی آیه «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ» را نازل کرد. (احمد/2 و 24 و 391 از طریق محمد بن عبدالرحمن ملائی از پدرش از ابوهریره روایت کرده اند. اسنادش به خاطر جهالت محمد بن عبدالرحمن و پدرش ضعیف است، هیثمی در «مجمع الزوائد» 1 / 118 میگوید: محمد و پدرش را نشاختم).

- ابن عساکر در تاریخ دمشق با سندی که در آن اختلاف نظر است از طریق عروه بن رویم از جابر بن عبدالله روایت کرده است: چون آیهای 13 و 14 سوره واقعه نازل شد. عمر (رض) گفت: ای رسول الله! جماعت بسیار و انبوه از امت‌های نخستین و گروه اندک از ما، آخرین این سوره تا یک سال نازل نشد. سپس آیه: «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ» نازل شد. پیامبر گفت: ای عمر، بیا و بشنو که خدا این آیات را نازل کرد. (ابن کثیر 6515 به شماره گذاری محقق می‌گوید: «ابن عساکر از هشام بن عمار از عبد ربه بن صالح از عروه روایت کرده است» این اسناد ضعیف است، هشام مناکیب زیادی را روایت کرده و اسنادش مجهول است، عروه احادیث بسیاری را به شکل مرسل روایت کرده است. حافظ ابن حجر هم به «التهدیب» اشاره کرده که روایت عروه از جابر مرسل است. این متن غریب و دارای نکارت است. به تفسیر ابن کثیر 8416).

وَتَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿٤٠﴾

و جماعتی بسیار از واپسینان. (٤٠)

خوانندگان گرامی!

پس از اینکه شرح حال دو گروه سابقون و اصحاب یمین و مکافات و مزد کردار نیکویشان؛ به بحث گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (41 الی 56) یکبار دیگر به احوال اصحاب شمال و سزا و مجازات آنان و سبب آن که: فرورفتن در آرزوها و هوسهای مادی و دنیوی، نشان باور نداشتن به معاد است، بحث بعمل می‌آورد.

وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ﴿٤١﴾

و اصحاب دست چپ چه وضع و حالی دارند، اصحاب دست چپ (٤١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

اصحاب الشمال: یاران سمت چپ، تیره بختان، یاران نگون بخت.

فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ ﴿٤٢﴾

آنها در عذاب باد گرم و آب جوش خواهند بود. (٤٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سموم»: شعله، زبانه ی آتش، باد سوزان و گرم، آتشباد. [طور/٢٧]. «حمیم»: آب جوشان، آب داغ.

تفسیر:

امام رازی می‌فرماید: «بهتر این است که بگوئیم: سموم هوای متعفن و بسیار آلوده‌ای است که عفونت آن قلب انسان را فاسد کرده و سبب هلاکت وی میشود».

وَوَظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ ﴿٤٣﴾

و در سایه ای از دود سیاه. (٤٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَحْمُومٌ»: «دودهای متراکم و سیاه».

لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ﴿٤٤﴾

نه خنک است و نه آرام بخش. (۴۴)

تفسیر:

یعنی اینکه از آن هیچگونه آسایش جسمانی و روحانی نمی یابند ، «لَا بَارِدٍ» خنک نیست که انسان از شدت گرما به آن پناه ببرد و آسوده شود. «وَلَا كَرِيمٍ» خوش منظر هم نیست که انسان از بهره‌گیری از سایه‌اش مسرور گردد.

مفسر علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازن می فرماید : فایده‌ی سایه در دو چیز است: یکی، دفع گرما می‌باشد و دوم، نیکی سیما، و این که انسان در آن گرمی باشد، و سایه‌ی دوزخیان به عکس این است؛ زیرا در سایه‌ی دود بسیار غلیظ و تیره و داغ قرار دارند. (تفسیر خازن ۲۱/۴).

بعد از آن یادآور شده است که چرا آنان مستحق چنان عذابی می باشند و فرمود:

إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ ﴿٤٥﴾

این عذاب آنها را بدین سبب است که از این پیش به ناز و نعمت پرداختند. (۴۵)

تفسیر:

«مُتْرَفٍ» یعنی چه؟

«مُتْرَفٍ» یعنی این که انسان در دنیا از نعمت‌ها و امکاناتی که خداوند متعال به او داده است، در جهت اصلاح و در مسیر حرکت به سوی کمال استفاده نکند و در جهت انجام مسئولیت و بندگی خدا آن‌ها را بکار نگیرد؛ بلکه به گونه‌ای عمل کند که آن نعمت‌ها و امکانات، خود به صورت هدف دربیایند.

بله، دست چپی‌ها در دنیا مترف و خوشگذران بودند. کسی که «مترف» شد دچار هر گونه گمراهی و انحرافی خواهد شد.

وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ ﴿٤٦﴾

و همواره بر گناهان بزرگ اصرار داشتند. (۴۶)

تفسیر:

«يُصِرُّونَ» «اصرار می‌ورزند».

مفسران گفته‌اند: لفظ «اصرار» بر ادامه‌ی معصیت دلالت دارد. و «حنث» یعنی گناه بزرگ، و همان طور که حضرت ابن عباس (رض) گفته است: در اینجا منظور شرک و کفر به الله (ج) است.

وَكَانُوا يَقُولُونَ أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٤٧﴾

و دایم می‌گفتند: آیا ما چون مردیم و خاک و استخوان پوسیده گشتیم باز هم ما زنده می‌شویم؟ (۴۷)

تفسیر:

«مترفین» علاوه بر گناه شرک] به قیامت نیز باور نداشتند و می‌گفتند: آیا وقتی مُردیم و به خاک و استخوان تبدیل شدیم پس از آن زنده می‌شویم و از قبرهایمان بیرون آورده می‌شویم؟ چه‌طور چنین چیزی ممکن است؟! چه‌طور ممکن است که انسان بمیرد و به خاک و استخوان تبدیل شود و بعد از آن زنده شود. از این بعیدتر و عجیب‌تر این که آیا پدران و اجداد پیشین ما نیز [که آثار و نشانه‌ای از آنان باقی نمانده است] زنده می‌شوند؟ [بهراستی

این چیز بعید و غیر ممکن می‌باشد.].

أَوَابُونَا الْأَوَّلُونَ ﴿٤٨﴾

و آیا پدران گذشته ما زنده خواهند شد؟ (٤٨)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« أَوَابُونَا »: یا نیاکان ما؟ [صافات/١٧]. « الأولین»: پیشینیان، گذشتگان .

قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ﴿٤٩﴾

بگو: البته تمام پیشینیان و پسینیان. (٤٩)

تشریح لغات و اصطلاحات :

الآخرین: پسینیان، آیندگان

لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٥٠﴾

قطعاً همه در موعد روزی معلوم گرد آورده شوند. (٥٠)

تشریح لغات و اصطلاحات :

مجموعون: گرد آورده شدگان. « میقات: وعده گاه، زمان وعده.

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكْذِبُونَ ﴿٥١﴾

باز شما ای گمراهان تکذیب کننده. (٥١)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« الضَّالُّونَ »: گمراهان. « الْمُكْذِبُونَ »: دروغ پردازان .

لَاكُلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ ﴿٥٢﴾

قطعاً از درختی که از زقوم است خواهید خورد. (٥٢)

تفسیر:

« مِنْ زُقُومٍ »: درخت بدبو و سمی و تلخ. [صافات/62، الزقوم]، [دخان/٢٣].

تفسیر: شما ای منکران روز قیامت، در آخرت از درخت بدمنظر بسیار بدمزه‌ای که در

قعر جهنم می‌روید، می‌خورید.

درخت زقوم :

درخت زقوم درختی است که دارایی میوه‌ای تلخ و بسیار بدمزه بوده، و اهل دوزخ به تناول

آن مجبور ساخته شده و به‌سختی آن را می‌خورند و این همان میهمانی و ضیافت آنان است.

قرآن عظیم الشان در آیه (63 سوره صافات) می‌فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ»

«در حقیقت، ما آن» درخت زقوم «را برای ستمکاران عقوبتی گردانیدیم» با اجبارشان بر

خوردن آن در دوزخ. یا ما آن را مایه آزمون ستمکاران قرار داده‌ایم که وجود آن را در

دنیا انکار می‌کنند، چرا که گفتند: چگونه در درون آتش درختی سبز میشود؟

در تعریف درخت زقوم قرآن عظیم الشان باز هم در (آیه 64 سوره صافات) می‌فرماید:

«إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ». «آن» درخت زقوم «درختی است که در قعر

جهنم می‌روید» و شاخه‌های آن به‌سوی درکات دوزخ سر بر می‌آورد. و در باره میوه

درخت زقوم در (آیه 65 سوره صافات) می‌فرماید: «طَلَعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ».

(میوه‌اش گویی چون کله‌های شیاطین است) یعنی: باروبر آن درخت، از نهایت زشتی و

قباحت، گویی در منظر خود همانند کله‌های شیاطین است.

فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٥٣﴾

و شکم ها را از آن پر خواهید کرد (۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مالئون»: پرکنندگان. «البطون»: شکمها.

تفسیر:

یعنی: شکم‌هایتان را از درخت زقوم پر می‌کنید؛ از بس که گرسنگی سختی بر دوزخیان شما فشار می‌آورد، به خوردن و پر کردن شکم‌های خویش به درخت زقوم مبادرد می‌ورزند : طوریکه در (آیه 53 سوره صافات) آمده است: «فَانَّهُمْ لِأَكْلُونَ مِنْهَا فَمَالُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ» (پس دوزخیان حتما از آن یعنی: از درخت زقوم، یا از میوه آن می‌خورند و شکمها را از آن پر می‌کنند) در حدیثی آمده است: «از خداوند متعال پروا کنید به حق پروا داشتن از وی زیرا اگر قطره‌ای از زقوم به دریا‌های دنیا بچکد، قطعاً زندگی را بر اهل زمین تباه می‌گرداند پس چگونه است حال کسی که زقوم غذای وی باشد؟». این وصف غذای دوزخیان است که بیان شد.

فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ﴿٥٤﴾

باز بالای آن از آب جوش مینوشید. (۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«شاربون»: نوشندگان. «الحمیم»: [ملاحظه شود آیه: /: ۴۲].

تفسیر:

بعد از اینکه دوزخیان تناول از درخت زقوم بعمل آوردند، و شکم‌های شان از خوراک زقوم پر شود، بعداً بخاطر حرارت شدید و طاقت فرسا، شروع به نوشیدن آب می‌کنید. پس، آبی بسیار داغ و جوشان و سوزان به آنها داده می‌شود، که تشنگی شان برطرف نمی‌شود. اینست سر انجام گمراهی و عدم ایمان کفار و کسانیکه به زنده شدن پس از مرگ ایمان ندارند. و این مهمان نوازی و سرنوشت که برای «دست چپی‌ها» آماده شده است و در این روز این چنین از آنان پذیرایی می‌شود.

فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ﴿٥٤﴾

باز بالای آن از آب جوش مینوشید. (۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«شرب الهمیم»: همچون نوشیدن شتران تشنه.

فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ ﴿٥٥﴾

و مانند نوشیدن شتران عطش زده می‌نوشید. (۵۵)

تفسیر:

«شُرْبُ الْهَيْمِ» «نوشیدن شتران مبتلا به مریضی تشنگی». حضرت ابن عباس (رض) گفته است: «همیم» شتری است که به دلیل مریضی که به آن مبتلا شده است، سیراب نمیشود. (تفسیر قرطبی ۲۱۵/۷). ابو سعود می‌فرماید: گرسنگی طوری بر دوزخیان غلبه می‌کند که ناچار می‌شوند از زقوم بخورند که مانند قطران است. وقتی شکم را از آن انباشتند (که بیش از حد داغ و تلخ است) تشنگی بر آنان چیره می‌شود و آنها را به نوشیدن آب جوش ناچار می‌کند، که روده‌های آنها را پاره می‌کند و مانند شتری که به سبب بیماری سیراب نمی‌شود از آن مینوشند. (ابو سعود ۱۳۲/۵).

یعنی: از شراب حمیم بسیار خواهید نوشید؛ مانند شتر تشنه‌ای که به علت مریضی و دردی که دارد بسیار می‌نوشد و سیراب نمی‌شوند. مانند مرض استسقاء است که همیشه تشنه‌اند و از نوشیدن آب سیراب نمی‌شوند.

هَذَا نَزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ ﴿٥٦﴾

و این است پذیرایی آنان روز قیامت. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نزل»: پذیرایی، مهمانداری، غذا و خوراک [آل عمران/۱۹۸]، [کهف/۱۰۲ و ۱۰۷]، [سجده/۱۹]، [صافات/۶۲] «یوم الدین»: روز قیامت، روز جزا. [فاتحه/۴]، [حجر/۳۵]، [یوم الدین]، [شعراء/۸۲].

خوانندگان گرامی !

بعد از اینکه در آیات قبلی از بیان احوال گروه‌های سه‌گانه ی مردم در قیامت و سرنوشت هر کدام از آنان، بحث بعمل آمد، اینک در آیات متبرکه (57 الی 74) در پهلوی اینکه دروغ دروغ پردازان و بی باوران را مردود می گرداند، از دلایل الوهیت و قدرت آفریدگار بر احیای مرده ها و مجازات و مکافات آنان بحث بعمل می آورد .

نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ﴿٥٧﴾

ماییم که شما را آفریده ایم پس چرا تصدیق نمی کنید. (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فلولا تصدقون»: پس چرا باور نمی کنید؟

تفسیر :

در این آیه مبارکه خطاب به منکرین بعث بعد الموت می فرماید: یعنی: شما را در حالی آفریدیم که چیزی نبودید و خودتان این حقیقت را می دانید پس چرا آن گونه که به آفرینش خود از سوی مامعترفید، رستاخیز را تصدیق نمی کنید؟ مگر نمی دانید که هرکس بر آفرینش ابتدایی و اولیه قادر باشد، مسلماً و به طریق اولی بر باز آفرینی نیز تواناست. قابل توجه و دقت است که: پروردگار با عظمت ما انسان‌های مرده را زنده می کند؛ اما این آفرینش، با زندگی دنیوی، اندکی متفاوت است؛ یکی از تفاوت‌های قابل ملاحظه این است که جسم جدید، با وجود بلاها و مصیبت‌های فراوان، نابود نمی‌شود. الله متعال می فرماید: **«وَيَا تِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ»** (سوره ابراهیم: 17). «مرگ از هر سو بدو روی می‌آورد و حال آن‌که نمی‌میرد».

در حدیثی که حاکم، با سندی صحیح از عمرو بن میمون اودی، روایت می‌کند، آمده است که معاذ بن جبل (رض) فرمود: ای بنی‌اود، من فرستاده‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم هستم. شما از برگشتن به سوی الله آگاه هستید.

پس از آن، یا بهشت است یا دوزخ، این بازگشت، ماندگار است و کسی کوچ نمی‌کند، جاودانگی است و مرگ نیست، با جسم‌هایی که نمی‌میرند. (سلسله الاحادیث الصحیحه 231/4) شماره (1668).

از تفاوت‌ها دیگر، دیدن موجوداتی است که در دنیا آن‌ها را ندیده‌اند. مانند فرشته و جن. یکی دیگر از تفاوت‌ها و شگفتی‌های رستاخیز، این است که بهشتیان آب دهان، ادرار و مدفوع ندارند.

این تفاوت‌ها، بدان معنا نیست که زنده شدگان رستاخیز آفریدگانی غیر از آفریدگان دنیا باشند. ابن تیمیه نیز می‌فرماید: هر دو زندگی، از یک جنس میباشند، از جهتی مشابه‌اند و از جهتی مخالف؛ بر این اساس است که رستاخیز را «مبدأ» می‌نامند؛ چرا که هر چیزی به مبدأ و اساس خود برمی‌گردد. بنابراین، واژه‌ی «إعادة» به معنای مبدأ و معاد است. (مجموع الفتاوی (253/17)

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ﴿٥٨﴾

آیا درباره نطفه ای که در (رحم زنان) می‌ریزید، دقت کرده اید؟ (۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« أَفَرَأَيْتُمْ »: آیا دیده اید؟ آیا اندیشیده اید؟ « تُمْنُونَ »: فرو می‌ریزید، می‌جهانید، می‌کارید، به رحم می‌ریزید. [نجم/۴۶، تمنی]، [قیامت/۳۷، یمنی].

أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ﴿٥٩﴾

آیا شما آن را خلق می‌کنید یا ما آفریننده ایم. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تخلفونه»: آن را می‌آفرینید.

تفسیر :

یعنی اینکه آیا شما این منی را به صورت انسانی کامل درمی‌آورید و خلق می‌کنید، یا ما با قدرت خود او را خلق کرده و شکل داده‌ایم؟ امام قرطبی می‌فرماید: بدین وسیله بر مشرکین اقامه‌ی حجت کرده و آیه‌ی اول را تبیین کرده است. یعنی پس وقتیکه اقرار می‌کنید خدا آن را خلق کرده است نه دیگری، به زنده شدن نیز اعتراف کنید.

نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٦٠﴾

مایم که مرگ را میان شما مقدر کردیم، و هرگز عاجز و ناتوان نیستیم و کسی بر ما پیشی نمی‌گیرد. (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَدَرْنَا»: مقدر کرده ایم، معین و مقرر داشته ایم، رقم زده ایم. «مسبوقین»: ناتوانان، عقب زدگان، سبقت گرفته شدگان، درماندگان.

تفسیر :

مفسر ضحاک فرموده است: یعنی در مورد آن در بین ساکنان آسمان و زمین مساوات برقرار کرده‌ایم. (تفسیر قرطبی ۲۱۶/۱۷).

مفسران در تفسیر « نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ » (ما مقرر کردیم در میان شما مرگ را.) می‌نویسند: زنده ساختن و میراندن همه در قبضه قدرت ماست آنگاه که زمام عدم و وجود بدست ما باشد بعد از مردن شما زنده کردن برای ما دارایی هیچ‌گونه مشکل نیست.

عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾

و از اینکه مانند شما را جاگزین کنیم و شما را در جهانی که نمی‌دانید دوباره آفرینش تازه ای ببخشیم. (۶۱).

تشریح لغات و اصطلاحات :

« أَنْ نُبَدِّلَ »: این که جایگزین کنیم، این که جانشین گردانیم. «ننشیء»: پدید می‌آوریم.

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾

و البته شما آفریدن بار اول را دانسته اید، پس چرا متذکر نمی‌شوید؟ (۶۲)

تفسیر :

«النشأة الأولى»: آفرینش اولین ، پیدایش این جهان. « فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ »: پس چرا متذکر نمی شوید؟ پس چرا بیدار نمی شوید و عبرت نمی گیرید؟

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴿٦٣﴾

آیا اندیشیده‌اید در آنچه می‌کارید؟ (۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« مَا تَحْرُثُونَ »: آن چه کشت می کنید، آن چه می کارید.

أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴿٦٤﴾

تشریح لغات و اصطلاحات :

آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟ (۶۴)

« تَزْرَعُونَ »: می رویانید، به بار می آورید.

لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿٦٥﴾

اگر ما بخواهیم کشت و زرع شما را خشک و تباہ می‌سازیم، پس تعجب خواهید کرد.

(۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حُطَامًا» «گاه در هم کوبیده، گیاه خشک و خاشاک». «تَفَكَّهُونَ» «شگفت زده

می‌شوید، تعجب می‌کنید و پشیمان می‌شوید. افسوس می‌خورید».

تفسیر :

قرطبی در تفسیر خویش میفرماید: حطام یعنی گیاه خشک تکه‌تکه شده که نه حیوانات می‌توانند از آن تغذیه کنند و نه برای انسان قابل استفاده است.

بدین ترتیب دو امر را به آنها یادآور شده است: اول، نعمتی را یادآور شده است که در کشت و زرع به آنها عطا کرده است، تا او را سپاسگزار باشند.

دوم، تا این که خود پند و عبرت بگیرند؛ زیرا همان طور که خدا اگر بخواهد زرع را به صورت خاشاک در می‌آورد، همان طور هم هر وقت بخواهد آنها را نابود می‌کند، تا پند بگیرند و از نافرمانی خودداری کنند. (تفسیر قرطبی ۲۱۸/۱۷).

إِنَّا لَمُعْرِمُونَ ﴿٦٦﴾

(و می‌گوئید که) البته ما خسارمند شدیم. (۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُعْرِمُونَ» «زیان کاران، خسارت دیدگان، نابودشدگان. از ریشه ی غرم؛ یعنی، هلاک

و نابودی».

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿٦٧﴾

بلکه ما به کلی محرومیم. (۶۷)

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ﴿٦٨﴾

آیا آبی را که می‌نوشید دیده‌اید؟ (۶۸)

تفسیر :

در ایه مبارکه با دقت تام در می‌یابیم که: استدلال‌های قرآن عظیم الشان چقدر، فراگیر،

ساده و در عین حال عمیق است. جلب کردن توجه انسان به آب، برای توجّه انسان به مبدأ و معاد کافی است.

أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ ﴿٦٩﴾

آیا شما آن را از ابر پایین آورده اید یا ما آن را فرود می‌آوریم؟ (۶۹)

تفسیر

«الْمُزْنِ» «ابر». ابر سفید روشن بارانزا، یک پاره از آن مزنة نام دارد. به هلالی که از بین ابرها ظاهر می‌شود «ابن مزنة» می‌گویند. [راغب].

در آیه مبارکه در می‌یابیم که: نزول باران از آسمان، از قدرت انسان خارج است و این برای خداشناسی کافی است. واضح است که: هیچ عملی بدون اراده الهی تحقق پیدا نمی‌کند.

لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿٧٠﴾

اگر بخواهیم آن را تلخ می‌گردانیم پس چرا شکر نمی‌گزارید؟ (۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُجَاجًا»: تلخ و شور. [فرقان/53]، [فاطر/۱۲].

تفسیر:

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: «أجاجا» یعنی بسیار شور. و حسن گفته است:

یعنی تلخ و سمی و غیر قابل شرب.

در حدیث شریف آمده است هر وقتیکه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آب می‌نوشیدند، می‌گفتند: «الحمد لله الذي سقانا عذبا فراتا برحمته، ولم يجعله ملحا أجاجا بذنوبنا».

«سپاس و ستایش خدایی را که به رحمت خویش ما را آب شیرین و گوارا نوشانید و به شومی گناهانمان آن را شور و تلخ نگردانید».

أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ﴿٧١﴾

آیا آن آتشی را که برمی‌افروزید ملاحظه کرده اید. (۷۱)

تفسیر:

«تُورُونَ» «می‌افروزید». (وری): روشن می‌کنید، بر می‌افروزد. [عادیات/۲،

الموریات از ریشه ی وری، جمع موریة، آتش افروزان، اخگر انگیزان، جرقه زنان، سم اسبان جنگاوران بر اثر برخورد با سنگ جرقه می‌زند].-

أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ ﴿٧٢﴾

آیا شما درخت آن را آفریده اید یا ما آفریننده ایم؟ (۷۲)

«شَجَرَتَهَا»: درخت آتش، اشاره به درخت «مرخ» و «عفار» [یس/۸۰].

تفسیر:

ابن کثیر فرموده است: عرب دو نوع درخت دارند به نام‌های مرخ و عفار، وقتی از هر یک شاخه‌ی تر برگرفته شود و آن دو را به هم بمالند، از بین آنها جرقه‌های آتش برمی‌خیزد. (مختصر ۴۳۸/۳).

و عده‌ای نیز می‌گویند: منظور تمام درختانی است که از آنها آتش بر می‌افروزند؛ زیرا از حضرت ابن عباس (رض) روایت است که گفته است: در هر درخت و شاخه‌ای جز درخت عناب آتش وجود دارد. (صاوی ۱۶۶/۴).

نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكَرَةً وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ ﴿٧٣﴾

(بلکه) ما آن را وسیله تذکر (آتش آخرت) و منفعتی برای مسافران قرار داده‌ایم. (۷۳)

تفسیر :

«مُقَوِّينَ»: (نیازمندان، مسافران). «مُقَوِّينَ» از اقوا و آن از قوا مشتق است، که به معنای صحرا و بیابان می‌آید. پس معنای مقوی صحرائشین و مراد مسافری است که بسا اوقات در بیابان در صدد تهیه ی غذا قرار می‌گیرد، و مقصود آیه آن که تمام این افزایش‌ها نتیجه ی قدرت و حکمت ما می‌باشد. در حدیث شریف آمده است این آتش که آن را روشن می‌کنید یک جزء از هفتاد جزء آتش جهنم است. گفتند: یا رسول الله! اگر مانند این هم باشد خوب است! فرمود: «قسم به ذاتی که جانم را در قبضه‌ی قدرت دارد، نود و نه بار از آتش دنیا برتر است و هر جزء از آن حرارتی مانند حرارت آتش دنیا را دارد». (اخراج از شیخان و مالک).
«وَمَتَاعاً لِّلْمُقَوِّينَ» و نیز آن را برای استفاده‌ی مسافران قرار داده‌ایم. (مختصر ۴۳۸/۳). حضرت ابن عباس (رض) گفته است: (المقوین) یعنی مسافران و مجاهد گفته است: یعنی برای مسافران و غیر مسافران آن را قرار داده‌ایم تا عموماً از آتش استفاده می‌کنند. خازن گفته است «مقوی» یعنی کسی که در سرزمین خالی از سکنه فرود آید که آنها بیشتر از مقیم از آتش استفاده می‌کنند؛ چون آنها برای راندن درندگان و راهنمایی کردن کسانی که راهشان را گم می‌کنند، و برای دیگر مقاصد، در شب آتش روشن می‌کنند. اکثر مفسران بر این نظرند. (خازن ۲۴/۴).

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿۷۴﴾

پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی. (به پاکی یاد کن) (۷۴)

یادداشت :

در این سوره مبارکه بصورت کل به چهار دلیل گونی بر یکتایی خالق لایزال اشاره بعمل آمده است :

1- خلقت انسان از آب ناچیز نطفه، 2- رویانیدن دانه و امثالش از زمین مرده، 3- فرود آمدن و ریزان شدن آب خوش گوار از ابر، 4- تولید حرارت و نیرو و جهیدن شراره ی آتش از درخت سبز.

خوانندگان گرامی !

بعد از اینکه در آیات فوق الذکر بعد از بیان برخی دیگر از دلایلی اثبات الوهیت، زنده شدن و مبحث مکافات و مجازات به بیان گرفته شد ، اینک در آیات متبرکه (75 الی 96) درباره اثبات نبوت و صدق و راستی قرآن کریم که پیام آسمانی است ، توییح مشرکان به خاطر عقاید تباه کننده شان ، و در ضمن یکبار دیگر به گروه های سه گانه: سابقون مقرب، اصحاب یمین و اصحاب شمال.... اشاره بعمل آورده و احوالشان را یاد آور می‌شود.

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ﴿۷۵﴾

سوگند به جایگاه ستارگان، و محل طلوع و غروب آنها. (۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مواقع»: جمع موقع، جایگاهها، مدارها، مسیرها. «بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» «مدارها و مسیرهای دقیق ستارگان.»

تفسیر :

نتیجه ضروری و عقلی آن باید این باشد که انسان بر قدرت کامل خداوند و توحید او، ایمان بیاورد، و به نام رب عظیم خود تسبیح بخواند؛ زیرا این شکریه‌ی نعمت‌های اوست. (تفسیر معارف القرآن مؤلف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

شان نزول آیات 75 - 82:

- مسلم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم باران بارید. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: بعضی مردم شاکر و برخی کافر شدند، شاکرین گفتند: باران رحمت خداست و به امر خدا بارید. و برخی دیگر گفتند: ستاره‌ی نوء راست گفته بوده است. آنگاه الله تعالی «فَلَا أُفْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ... تا ... وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكذِّبُونَ» را نازل کرد. (مسلم 73، طبرانی 198/12 و واحدی 782 از حضرت ابن عباس (رض) روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی» 2591 تخریح محقق).

- ابن ابوحاتم از ابوحرره روایت کرده است: در غزوة تبوک مسلمانان در محلی به نام حجر فرود آمدند. رسول الله دستور داد که از آنجا آب برندارند، پس از آنجا کوچ کردند و به جای دیگر رفتند. مسلمانان با خود آب نداشتند به رسول الله شکایت کردند آنحضرت برخاست و دو رکعت نماز خواند و دعا کرد. پس به امر خدا ابری در آسمان پدیدار شد و باران بارید و سپاه اسلام همه سیراب شدند. مردی از انصار به شخصی از نزدیکانش که متهم به نفاق بود گفت: وای بر حالت دیدی رسول الله دعا کرد، به امر خدا باران بارید. او گفت: باران به سبب ستاره‌ی نوء بارید. این آیات در باره‌ی آن نازل شد.

وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿٧٦﴾

اگر بدانید آن سوگندی سخت بزرگ است. (٧٦)

تفسیر :

«لَوْ تَعْلَمُونَ»: اگر بدانید، اگر دریابید، تأیید دیگر این سوگند الله متعال به پدیده‌ها، پیشرفت دانش بشری و اکتشافات امروزی است.

یادداشت :

قسم در قرآن انواع دارد: قسم به ذات و صفات خود پروردگار، مانند: [آیه 57 سوره: انبیاء]، [آیه: 23 سوره ذاریات]، یا قسم یاد کردن پروردگار به آفریده‌هایش که آن هم بر عظمت و هیبت مبدع دلالت می‌کند، مانند: مطلع سوره‌های: صافات، طور، ذاریات، نجم، شمس و قمر، لیل و نهار و، یوم القیامه، فجر، بلد، تین و زیتون. قسم به قرآن، مانند: یس و القرآن الحکیم، ص و القرآن ذی الذکر، ق، و القرآن المجید، حم و الکتاب المبین [سوره‌های زخرف و دخان].

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿٧٧﴾

که این قرآن کتابی بسیار بزرگوار و سودمند و گرامی است. (٧٧).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«کَرِيمٌ»: ارجمند، گرانبها، باارزش.

فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ﴿٧٨﴾

در کتاب پنهان (پوشیده از نظر انس و جن) قرار دارد. (٧٨).

تشریح لغات و اصطلاحات :

« مَكْتُونٍ »: نهفته و نهان، مستور و مصون از ظلم و تعدی.

تفسیر :

کتاب مستور پوشیده است و مراد آن، لوح محفوظ است، حاصل آن که قرآن، مکرم و محفوظ است، و گمان مشرکین که می گویند آن ساخته دست انسان یا کلام القای شیطانی است بسی بی جا است. (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی). حضرت ابن عباس (رض) گفته است: آن کتاب عبارت است از لوح محفوظ. و مجاهد گفته است: یعنی قرآنی است که در اختیار ما قرار دارد. (تفسیر قرطبی ۲۲۵/۱۷).

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿٧٩﴾.

جز پاکیزگان به آن دسترس ندارند. (۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لا یمس»: دسترسی ندارد، آگاه نمی گردد، نزدیک نمی شود. با این جمله را، خبر و به معنای نهی دانسته اند: «لا یمس القرآن»: نباید به قرآن دست بزند... مثال: «المسلم أخو المسلم لا یظلمه» [حدیث]: مسلمان برادر مسلمان است، به او ظلم روا نمی دارد. این جمله ی «لا یظلمه» در معانی نهی و بلکه بلیغ تر و گویاتر از نهی صریح است؛ یعنی، نباید ستم کند. (روح المعانی). «المطهرون»: پاک شدگان (مراد فرشتگان است).

تفسیر :

مفسر امام قرطبی فرموده است: منظور از کتاب مصحفی است که در دسترس ما قرار دارد و اطهر نیز همان است؛ زیرا ابن عمر رضی الله عنه گفته است: جز در حال پاکی نباید قرآن را لمس کرد. و نیز به دلیل نامه ی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به عمرو بن حزم که در آن آمده است: جز انسان پاک نباید قرآن را لمس کند. (قرطبی ۲۲۵/۱۷).

تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨٠﴾

نازل شده از سوی پروردگار جهانیان است. (۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَنْزِيلٌ»: فرو فرستادن، در این جا؛ یعنی، فرو فرستاده شده (منزّل). [شعراء/۱۹۲، لتنزیل]، [سجده/۲]، [یس/۵] نازل شده.

أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ ﴿٨١﴾

آیا شما با این کلام (الهی) با سستی و سبکی برخورد می کنید؟! (۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُدْهِنُونَ» «جمع مدهن، سهل انگار، سازشکار، انکار کننده، سستی می کنید، سست اندیشان. [قلم/۹، تدهن فیدهنون: سازش و نرمش می کنی، پس نرمش و سازش نشان می دهند...].

وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ ﴿٨٢﴾

و (به جای شکر) روزی تان (روزی دهنده) را تکذیب می کنید؟! (۸۲)

تفسیر :

« أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ »: شما به جای سپاس نعمت، آن را دروغ می انگارید؟! یا، سپاس نعمت

قرآن و بهره ی خود را در دروغ شمردن آن می دانید؟!
خواننده محترم!

پروردگار با عظمت ما در (آیه 6 سوره هود) میفرماید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (هیچ رونده ای (جانداری) در زمین نیست مگر اینکه روزی آن بر عهده الله است و محل استقرار و محل بازگشت آن را می‌داند، همه در کتاب بیانگر و روشن (لوح المحفوظ) ثبت است.) این همان روزی است که الله تعالی آنرا تضمین نموده است که به همه مخلوقات تعلق می‌گیرد تا بتوانند به وجود و بقای خود ادامه دهند. این روزی قابل کم و زیادی و تحول نیست و حرص انسانی آن را افزایش نمی‌دهد، همان طور که تنبلی باعث کاهش آن نمی‌شود.

همچنان قرآن عظیم الشان میفرماید: «فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ» (سوره العنکبوت: 17) یعنی: پس روزی را پیش الله بخواهید، این بدین معنای است که باید در کسب رزق بر الله توکل نمایم و رزق را از کسی یا چیزی طلب نکنیم غیر از الله و فقط امید داشته باشیم که خداوند روزی رسان می‌باشد.

همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «لو أنكم تتوكلون على الله حق توكله؛ لرزقكم كما يرزق الطير...» اگر شما آنچنانکه شایسته الله است بر وی توکل کنید براستی که خداوند رزقتان را می‌دهد چنانکه پرنده را رزق میدهد.

بنابراین باید گفت که: همه آنچه در آسمان و زمین است برای الله است، او تعالی رزاق یگانه است. این پروردگار با عظمت است که: رزق و روزی مخلوقات را از خزانه بی انتهای رحمتش تقسیم می‌کند. احدی توان جلب رزق بیشتر بدون اجازه او را ندارد. رازق تمام مخلوقات اولاً و بالذات خداوند است چنانکه فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» مقدم شدن «هو» دلیل حصر است؛ یعنی روزی دهنده منحصرأ خداست. بنابراین این، غیر خدا فقط در حد واسطه فیض در روزی رساندن به مخلوقات، نقش دارند و روزی دهنده حقیقی فقط و فقط خداست.

باید توجه کرد که خداوند متعال عقل و اراده را در انسان قرار داده است تا اینکه حق خود را حفظ کند و برای به دست آوردن روزی تلاش کند. اگر این کفالت و ضمانت در جهان هستی نبود، نه میلی بود و نه غریزه ای، نه قوه جذبی و نه دفعی، نه هضمی، نه گیاه ریشه در زمین داشت و نه حیوان و نه انسان جهازات هضم و جذب و دفع و تغذی داشتند و نه انسان درباره حفظ حقوق خود می‌اندیشید؛ همه این شورها و نشاطها و جنبشها از رازقیت او پیدا شده است.

پس، رازقیت خداوند به این معناست که او موجودات را طوری آفریده که احتیاج به رزق و روزی دارند و طوری خلق شده‌اند که باید از موجود دیگری که خداوند آفریده، تغذیه کنند تا بتوانند باقی بمانند.

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿٨٣﴾

پس چرا وقتی که جان به حلقوم میرسد (توانایی بازگرداندن آن را ندارید؟). (۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَلَغَتْ»: رسید ← می‌رسد. الحلقوم: گلوگاه، حلق. [قیامت/۲۶، بلغت التراقي].

وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ﴿٨٤﴾

و شما وقت مرگ (بر بالین آن مرده حاضرید و او را) می‌نگرید. (۸۴)

تفسیر:

« أَنْتُمْ »: شما، کسانی که پیرامون مریض هستید که در حال جان دادن (احتضار) است و او را می‌نگرید. « تَنْظُرُونَ »: می‌نگرید، تماشا می‌کنید.

خواننده محترم!

نباید فراموش کرد که: انسان در لحظه قبض روح دنیایی را می‌بیند که ما از دیدن آن دنیا عاجز و ناتوان و بی‌خبر هستیم. بلی! انسان در حال نزع روح و سكرات مرگ با حالتی مواجه می‌شود، هر چند ما نمی‌توانیم آن را مشاهده کنیم یا ببینیم، ولی توان دیدن آثارش را خوبی میتوان درک کرد، پروردگار با عظمت اوضاع و احوال آنها را این گونه به تصویر می‌کشد: «فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿٨٣﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ﴿٨٤﴾ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿٨٥﴾ فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿٨٦﴾ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٨٧﴾ فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٨٨﴾ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ ﴿٨٩﴾ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩٠﴾ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩١﴾». (الواقعه 83-91).

یعنی: پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد، (توانائی بازگرداندن آن را ندارید؟! و شما در این حال می‌نگرید ما به او نزدیکتریم از شما، ولیکن شما نمی‌بینید) اگر هرگز در برابر اعمالتان جزا داده نمی‌شوید، پس آن (روح) را بازگردانید اگر راست می‌گویید! پس اگر او از مقرّبان باشد، در روح و ریحان و بهشت پرنعمت است! اما اگر از اصحاب یمین باشد، (به او گفته می‌شود): سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب یمینند! آیه حال کسی را به تصویر می‌کشد که روح تا حلقومش بالا آمده و اطرافیان سكرات مرگش را مشاهده می‌کنند، ولی توان دیدن و مشاهده کردن فرشتگان مأمور قبض روح را ندارند: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ» (ما به او نزدیکتریم از شما، ولیکن شما نمی‌بینید).

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿٨٥﴾

و ما به او از شما نزدیکتریم لیکن شما بصیرت ندارید. (۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« لَا تُبْصِرُونَ »: نمی‌بینید.

تفسیر:

ابن کثیر (رح) فرموده است: معنی آیه چنین است: فرشتگان ما از شما به او نزدیکترند، اما شما آنها را نمی‌بینید. همان‌گونه که در جای دیگری نیز می‌فرماید: حتی إذا جاء أحدكم الموت توفته رسلنا و هم لا یفرطون. (مختصر ۴۴۰/۳).

فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿٨٦﴾

پس اگر شما (در برابر اعمال تان) جزا داده نمی‌شوید. (۸۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«غَيْرَ مَدِينِينَ» «جزا داده نمی‌شوید، نافرمانان، افراد بی‌مکافات، مجازات‌نشدگان، محاسبه‌نشدگان.»

تفسیر :

حضرت ابن عباس (رح) فرموده است: غیر مدینین یعنی محاسبه و مجازات نمی شوید. خازن گفته است: در مقابل گفته «**فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ وَفَلَوْ لَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ**» یک جواب را آورده که عبارت است از فرموده‌ی «**تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**»، و معنی آیه چنین است: اگر موضوع آن طور است که شما می‌گویید و زنده شدن و حسابی در کار نیست، و خدایی نیست که کیفر و مجازات بدهد، پس چرا وقتی جان یکی از عزیزانتان به گلو می‌رسد او را باز نمی‌آورید؟ پس وقتی قدرت چنین امری را ندارید، بدانید که کار در دست خدا می‌باشد. پس به او ایمان بیاورید. (خازن ۲۷/۴).

تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۸۷﴾

چرا روح را باز نمی‌گردانید اگر راست می‌گویید؟ (۸۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«**تَرْجِعُونَهَا**»: روح مرده را باز گردانید.

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ ﴿۸۸﴾

پس اما اگر از مقربان (دربار الهی) باشد. (۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«**الْمُقْرَبِينَ**» (قرب): پیشگامان، مقربان حق. [آیه 11 همین سوره].

فَرُوحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ ﴿۸۹﴾

پس آسایش و ریحان و باغ پرناز و نعمت دارد. (۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«**رَوْحٌ**» آرامش، آسایش. «**رِيحَانٌ**» گل‌های خوشبو، ریحان [آیه 2: سوره رحمان].

«**نَعِيمٌ**»: پرناز و نعمت.

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿۹۰﴾

و اما اگر از یاران راست باشد. (۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«**أَصْحَابِ الْيَمِينِ**»: یاران اهل سعادت. [همین سوره 8، اصحاب المیمنة/38،

لاصحاب الیمین]. آنان که کارنامه‌ی اعمالشان را در دست راست دارند.

فَسَلَامٌ لَّكَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿۹۱﴾

پس سلام بر تو باد از اصحاب یمین. (۹۱)

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ ﴿۹۲﴾

و اما اگر از جمله منکران و گمراهان باشد. (۹۲)

تفسیر :

ما فرشتگان، کفار و انسان‌های فاجر را در شرایطی سخت و حالتی مخالف حالت مؤمن ملاقات خواهند کرد، خداوند می‌فرماید: «**إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا**». النساء: 97. یعنی: بیگمان کسانی که فرشتگان (برای قبض روح در واپسین لحظات زندگی) به سراغشان می‌روند و (می‌بینند که به سبب ماندن با کفار در کفرستان، و هجرت نکردن به سرزمین ایمان) بر خود ستم کرده‌اند، بدیشان

میگویند: کجا بوده‌اید (که اینک چنین بی‌دین و توشه مرده‌اید و بدبخت شده‌اید؟ عذر خواهان) گویند: ما بیچارگانی در سر زمین (کفر) بودیم (و چنان که باید به انجام دستورات دین نرسیدیم! فرشتگان بدیشان) گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن (بتوانید بار سفر بندید و به جای دیگری) کوچ کنید؟ جایگاه آنان دوزخ است، و چه بد جایگاهی و چه بد سرانجامی!

فَنْزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ ﴿٩٣﴾

پس با آبی جوشان پذیرایی خواهد شد. (۹۳)

تفسیر :

«نزل»: پذیرایی.

در التسهیل آمده است: «نزل» یعنی اولین چیزی که به مهمان تقدیم میشود. (التسهیل ۹۴/۴)

وَتَصْلِيَةٌ جَهِيمٍ ﴿٩٤﴾

و جایگاهش آتش دوزخ است. (۹۴)

تفسیر :

«تَصْلِيَةٌ» «فروانداختن، در آوردن، سوزاندن». «جَهِيمٍ» «آتش جهنم». قابل یادآوری است که «تَصْلِيَةٌ» : از ریشه ی صلی؛ یعنی، برافروختن آتش و به معنای سوخت و ملازم بودن با آتش و بریان شدن نیز آمده است، در انداختن در آتش، فروافکندن، داخل کردن به آتش، سوزاندن به آتش.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ ﴿٩٥﴾

بی‌گمان این (قرآن) خبر راست و یقین است. (۹۵)

« هذا » : این، اشاره به سه گروه یادشده در سوره است.

یادداشت :

از فحوای آیات متبرکه 88 الی 99 بر می آید که : سرنوشت آن شخصیکه می میرد و به حکم ضرورت، جان به جان آفرین تقدیم ومی سپارد ، جز این نیست که:
آلف : آن کس یا از پیشگامان مقرب بارگاه آفریدگار است و در بندگی و انجام تکالیف و دوری از محرّمات و بدیها، بسیار کوشا بوده است. در این صورت پس از مرگ، در آسایش و آرامش و اطمینان، در میان گل و ریحان و بهشت پر از ناز و نعمت خدای رحمان، با شادی و سرور زندگی به سر می برد و برای همیشه در آن جا خواهد ماند.
ب: یا، از اصحاب سعادت، یاران سلامت و نیک بختان سربلند است که نامه ی کردارش را در دست راست دارد و در دم مرگ، فرشتگان، به سایر اصحاب سعادت آمدنش را بشارت می دهند، آنان نیز به پیشوازش می روند و بر او سلام می کنند و خوش آمد می گویند.

ج: و یا، از گروه نگون بختان طرف چپ و دروغ پردازان گمراه است که با نشانندن آب جوشان و انداختن وی به قعر دوزخ سوزان، از او پذیرایی می شود...

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٩٦﴾

حال که چنین است نام پروردگار بزرگت را به پاکی یاد کن. (۹۶)

تفسیر :

پس الله متعال را از صفاتی که وی را دشمنانش بدان توصیف می کنند و از آنچه

ظالمان و منکران می گویند منزله بدان؛ زیرا او در ذات، نامها و صفاتش بزرگ است.

در حدیث شریف به روایت عقبه بن عامر (رض) آمده است که فرمود: چون آیه «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» (الواقعة: 74) بر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نازل شد، فرمودند: «اجعلوها فی رکوعکم». «آن را در رکوع خود قرار دهید». و چون آیه: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (الأعلى: 1) بر ایشان نازل شد، فرمودند: «اجعلوها فی سجودکم: آن را در سجده خویش قرار دهید».

فرق در میان «عظیم» و «اعلی» این است که عظیم بر قرب دلالت می‌کند و اعلی بر بعد پس در عین حال که حق تعالی به هر ممکنی نزدیک است اما برتر و بالاتر از آن است که ادراکها بر او احاطه کنند پس از این نظر او در نهایت دوری از همه چیز است. در حدیث شریف به روایت از ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان إلی الرحمن: سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم». «دو کلمه‌اند که بر زبان سبک، در میزان سنگین و نزد خدای رحمان دوست‌داشتنی هستند: سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظيم».

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الحديد

جزء 27

سورة حديد در مدينه منوره نازل شده و داراي بيست ونه آيه و چهار ركوع ميباشد.

وجه تسميه :

اين سوره بدان جهت «حديد» ناميده شد كه در آيه (25) از آن به منافع حديد (آهن) كه نقش مهم و تعيين كننده اي در شكل گيري، رشد و گسترش تمدن پيشرفته بشري دارد، توجه داده شده است. و طوريكه امام قرطبي گفته است؛ اين سوره از نظر جمهور مفسران مدني است و قولي كه بر مكي بودن اين سوره آمده است، قول ضعيف مي باشد.

تعداد آيات، كلمات و حروف :

قبل از همه بايد گفت كه : اين سوره در مدينه، پس از سوره ي زلزال نازل شده و داراي بيست ونه آيه مي باشد، تعداد كلمات آن به پانصد و چهل و چهار كلمه مي رسد. تعداد حروف اين سوره به دو هزار و چهارصد و هفتاد و شش حرف بالغ ميگردد. (شما ميتوانيد ؛ تفصيل معلومات در مورد تعداد (آيات، كلمات و حروف قرآن عظيم الشأن) را در سوره طور (همين تفسير) به تفصيل مطالعه فرمايد.

مهمترين و اساسي ترين اهداف سوره حديد:

ياد آوري الله تعالى و صفات او؛
تشويق به نيكوكاري با وعده هاي اخروي؛
فراخوان عمومي به ايمان.

ارتباط سوره «حديد» به سوره قبلي :

چون خداوند متعال سوره واقعه را به تسبيح پايان داد، سوره حديد را به تسبيح افتتاح نمود و آن را به دلالي كه موجب تسبيح است تعقيب نمود.
محور اساسي اين سوره دعوت از مجتمع اسلامي به سوي تثبيت حقيقت ايمان در وجود خود با همه مظاهر آن و با ايتار و اخلاص است.
سوره با بحث درباره ي خالق شروع شده است كه تمام موجودات عالم هستي اعم از درخت و سنگ و خاك و انسان و حيوان و جماد او را ثناخوان و ستايش گو هستند، و عموماً گوياي عظمت او ميباشند و بر يگانگيش گواهند.

بعد از آن، صفات نيكوي خدا را يادآور شده و اسماء والاي او را ذكر کرده است.
پس همو سرآغاز بدون آغاز است، و آخر بدون نهايت مي باشد و در آثار مخلوقاتش نمايان و متجلي است. و باطن و نهان و حقيقت و ماهيتش شناخته نشده، خالق انسان و مدبر امور كائنات است.

فضيلت آن :

در حديث شريف به روايت عرباض بن ساريه (رض) آمده است كه رسول اكرم صلي الله عليه وسلم قبل از آن كه بخوابند، سوره هاي «مسبحات» را ميخواندند و فرمودند: «بي گمان در مسبحات آيه اي است كه بهتر از هزار آيه است». و آن عبارت از اين فرموده حق تعالى است: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (سوره الحديد: 3).

خواننده محترم !

سوره حديد از جمله سوره هاي «مُسَبِّحَات» است كه با «سَبِّحْ لِلَّهِ» آغاز ميباشد.

آخرین آیه سوره قبل (سوره واقعه) درباره تسبیح خداوند متعال بود: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» و اولین آیه این سوره نیز تسبیح پروردگار با عظمت است. «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»

همچنان قابل یاد آوری است که: پنج سوره در احادیث به مسبحات تعبیر شده اند. و آن سوره های اند که در ابتدای آنها لفظ «سَبَّحَ» یا «یسبح» آمده است، از آنجمله یکی هم سوره ی «حدید» است که اولین سوره، از آنها است. دوم سوره ی «حَشْرُ» است. سوم سوره «صف»، چهارم سوره «جمعه» و پنجم سوره ی «تغابن» است.

از میان این پنج سوره درسه سوره ی آن (حدید، حشر و صف) لفظ «سبح» به صیغه ماضی آمده است، و در دو سوره ی آن یعنی در سوره های جمعه و تغابن «یسبح» به صیغه ی مضارع آمده است، و می تواند اشاره به این باشد که ذکر و تسبیح الله تعالی همیشه و در همه ی زمانهای ماضی و مستقبل و حال باید جاری و برقرار باشد. (تفسیر ابن کثیر).

تأثیر اسماء الله در عبادت :

بدون تردید شناخت نام های حسناى الله تعالى، دانشی با ارزش و مهم و بلکه از جمله فقه اکبر بشمار میرود، همان گونه که هر بنایی پایه و اساسی دارد، پایه و بنیان دین هم، ایمان به الله و اسماء و صفات اوست. و هر اندازه که این پایه و اساس محکم و استوار بنا باشد، به همان اندازه بنای دین را با قوت و ثبات بیشتری نگه می دارد و از تخریب و سقوط در امان می ماند.

ابن قیّم (رح) میفرماید: «هر کس که قصد بلند کردن و بالا بردن بنایش را دارد، باید که پایه و اساسش را محکم و استوار سازد و به آن توجه زیادی کند، زیرا که بلندی و برتری بنا به اندازه استحکام پایه و اساس آن است.

اعمال و درجات همچون بنا هستند و اساس آنها ایمان است و هر اندازه که پایه و اساس محکم و استوار باشد، به همان اندازه بنا را نگه می دارد و محافظت می کند و اگر بخشی از بنا تخریب شود، اصلاح و تعمیرش آسان است، اما اگر پایه و اساس محکم نباشد، نمی توان بنا و ساختمان را بالا برد و ثابت و پا برجا نمی ماند و در صورتی که بخشی از آن تخریب شود، کل ساختمان تخریب می گردد و یا اینکه در معرض نابودی قرار می گیرد. (رساله: شناخت و شرح معانی اسماء الله (فقه الأسماء الحسنی) تألیف:

عبدالرزاق بن عبد المحسن البدر) همچنان شیخ الإسلام ابن تیمیّه (رح) می فرماید: «در قرآن کریم، اسماء و صفات و افعال الهی بیشتر از موضوع خوردن و نوشیدن و ازدواج در بهشت بیان و تکرار شده است. آیات مشتمل بر بیان اسماء و صفات او تعالی مهم تر از آیات مربوط به معاد هستند و مهم ترین آیه در قرآن کریم، آیه الکرسی است که شامل اسماء و صفات الهی است، چنانچه مسلم (رح) در حدیث صحیحی آورده است که

پیامبر صلی الله علیه وسلم به ابی بن کعب (رح) فرمودند: «أَتَدْرِي أَيُّ آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ أَعْظَمُ؟»؛ «آیا میدانی که کدام آیه در قرآن کریم، بزرگتر [بهتر] است؟» ابی جواب فرمود: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» [البقرة: 255] «الله (معبود بر حق است) هیچ معبودی به حق جز او نیست.» رسول الله صلی الله علیه وسلم با دست خویش به سینه او زدند و فرمودند: «لِيَهْنِكَ الْعِلْمُ أَبَا الْمُنْذِرِ»؛ «ای ابا منذر! این علم برایت گوارا [و

مبارک] باد.» برترین سوره نیز سوره أم القرآن [فاتحه] است، چنانکه در صحیح بخاری آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به ابو سعید بن معلی (رض) فرمودند: «إنّه

أَمْ يَنْزِلُ فِي التَّوْرَةِ، وَلَا فِي الْإِنْجِيلِ، وَلَا فِي الزَّبُورِ، وَلَا فِي الْقُرْآنِ مِثْلَهَا، وَهِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُوتِيَتْهُ». (در صحیح بخاری، شماره حدیث: 4474 آمده است که ابو سعید بن معلی (رض) می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم به من فرمودند: «لَأَعْلَمَنَّكَ وَرَةً هِيَ أَعْظَمُ السُّورِ فِي الْقُرْآنِ،

قَبْلَ أَنْ تُخْرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ»؛ «پیش از اینکه از مسجد خارج شوی، سوره‌ای به تو خواهم آموخت که بزرگترین [بهترین] سوره قرآن است.» سپس دستم را گرفتند و زمانی که خواستند بیرون شوند، پرسیدم: مگر نفرمودید که بزرگترین [مهم‌ترین] سوره قرآن را به تو خواهم آموخت؟ ایشان فرمودند: «وَهِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُوتِيَتْهُ»؛ «و آن سبع مثنای و قرآن بزرگی است که به من داده شده است.»

علم به اسماء و صفات الهی:

بدون تردید شناخت اسماء و صفات الله متعال بهترین علم شرعی و از پاک‌ترین و برترین مقاصد و اهداف است، زیرا مرتبط با بهترین معلوم؛ یعنی الله متعال است. بنابراین شناخت الله تعالی از طریق علم به اسماء و صفات و افعال او، برترین علم، و کسب رضایت الله متعال برترین هدف، و عبادت او بهترین عمل، و درود و ثنای الله با اسماء و صفات و توصیف و تمجید او تعالی، بهترین سخن است، و این موارد اساس و پایه حقیقت؛ ملت و دین ابراهیم علیه السلام است؛ یعنی همان دینی که تمامی پیامبران علیهم السلام بر آن اجماع و توافق داشتند و سخن و توصیه همه آنان بر همین مطلب بود، بلکه این یکی از محور های بزرگی است که دعوت تمامی پیامبران؛ از ابتدا تا خاتم پیامبران؛ محمد صلی الله علیه وسلم متمرکز بر آن بود.

آنان مبعوث شدند تا مردم را به سوی الله فرا خوانند و راه رسیدن به او و احوال دعوت‌داده‌شدگان را پس از رسیدن به الله بیان کنند، و این سه قانون و معیار باید در هر دینی وجود داشته باشد و با زبان هر پیامبری بیان گردد.

علامه ابن قیم (رح) در این زمینه می‌گوید: «دعوت پیامبران متکی بر سه محور است: 1- معرفتی پروردگار با اسماء و صفات و افعالش.

2- شناخت راهی که انسان را به الله می‌رساند؛ یعنی ذکر و شکر و عبادت الله متعال که جامع کمال محبت و کمال تواضع در برابر او تعالی است.

3- معرفتی نعمت‌هایی که پس از رسیدن به الله، در بهشت آماده شده است و بهترین و مهم‌ترین آن‌ها رضایت الهی، تجلی پروردگار و سلام او تعالی بر بهشتیان و سخن‌گفتن با آنان است..» (الصّواعق المرسلّة، جلد 4، صفحه 1489). وی درباره بیان این مطلب

مهم توسط پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «رسول الله صلی الله علیه وسلم پروردگار و معبود مردم را تا حدی که آنان توان شناخت داشتند، به آن‌ها معرفی کرد، و این مطلب را آشکار و تکرار نمود و اسماء و صفات و افعال الهی را به طور مختصر و

طولانی بیان فرمود تا جایی که شناخت او تعالی در دل‌های بندگان مؤمنش پدیدار و آشکار گشت و پرده‌ها و موانع شک و تردید از آن‌ها زدوده شد، همان گونه که ماه شب چهارده روشن و درخشان است، و برای امتش هیچ نیازی به گذشتگان و آیندگان باقی نگذاشت، بلکه این مطلب را به طور کافی و کامل بیان فرمود و آنان را از هر کسی که

در این زمینه سخن بگوید، بی‌نیاز ساخت: حافظ ابن کثیر در تفسیر آیه: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» [فاطر: 28] می‌گوید: «یعنی عالمانی که الله را می‌شناسند، به درستی

از الله می‌ترسند، زیرا هر اندازه که شناخت و علم آدمی نسبت به ذات دانا و متّصف به صفات کمال و صاحب اسمای حسنا کامل‌تر باشد، ترس از او نیز بیشتر می‌گردد.» (تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 553). بنابراین شناخت الله، ترس و تقوا و امید و آرامش دل را تقویت می‌کند و بر ایمان بنده می‌افزاید و منجر به انواع عبادت می‌گردد و با وجود آن، حرکت قلب به سوی پروردگار و تلاش آن برای دستیابی به رضایت او تعالی، سریع‌تر از وزیدن باد در وزیدن‌گاه‌ها خواهد بود، که به سمت راست و چپش نمی‌نگرد، و توفیق به دست الله یگانه است و هر نوع تغییر و توانی در اختیار اوست.

فضیلت علم به اسماء و صفات الهی:

بدون تردید شناخت الله و شناخت اسمای حسنا و صفات والای او نهایت مقاصد مردم و برترین و

شریف‌ترین علوم به شمار می‌رود. هدفی که افراد با همت برای رسیدن به آن در تلاشند و رقابت‌کنندگان برای کسب آن، با یکدیگر رقابت می‌کنند و افکار و قلب‌های سلیم و مشتاق، متوجه آن است و زندگی خوب و خوش، با وجود آن برای بنده حاصل می‌شود، «زیرا حیات انسان وابسته به زنده بودن قلب و روحش است و فقط با شناخت خالق و محبت و عبادت ذات یگانه او و بازگشت و توبه به درگاه پروردگار و آرامش با یاد الهی و انس با تقرب به او تعالی، قلبش زنده و سرخوش می‌گردد. و کسی که این نوع حیات را از دست بدهد، همه خوبی‌ها را از دست خواهد داد هر چند تمام دنیا را به دست آورد، چرا که هر چیزی عوضی دارد، ولی کسی که شناخت و رضایت الله را از دست بدهد، هرگز چیز دیگری نمی‌تواند این نوع نقصش را جبران کند.» (الجواب الکافی، ابن قیم، 132-133). خواننده محترم!

هر یک از نام‌ها و صفات الهی مقتضی عبودیت خاصی است که از آثار و نتایج علم و معرفت به آن‌هاست و این مورد در تمامی انواع عبادات قلبی و جسمی صادق است. در توضیح این مطلب باید گفت: هر گاه بنده بداند که تنها الله تعالی مالک ضرر و منفعت و بخشش و منع و خلق و رزق و زنده گردانیدن و میراندن است، باعث می‌شود که در قلب و باطن خویش، بر الله توکل کند و در ظاهر نیز، آثار و نتایج توکل برایش پدیدار گردد. الله تعالی می‌فرماید: «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا» (سوره الفرقان: 58) «و بر زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد، توکل کن، و به ستایش او تسبیح گوی، و همین بس که او به گناهان بندگان آگاه است.» و هر گاه بنده بداند که الله تعالی شنوا و بینا و داناست و ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین، از او پنهان نمی‌ماند و اینکه از اسرار و نمان آگاه است و خیانت چشم‌ها و آنچه را که در دل‌ها پنهان می‌ماند، می‌داند و از هر چیزی مطلع است و تعداد همه چیز را می‌داند و از تمامی جوانب زندگی او آگاه است و آن‌ها را می‌بیند، سبب می‌شود که زبان و اعضا و اندیشه‌های ذهنی و روانی خود را از هر آنچه الله را ناخشنود سازد، باز دارد و اعضایش را در آنچه باعث محبت و رضایت الهی گردد، به کار برد.

همچنین در حدیثی قدسی آمده است که: «يَا عِبَادِي إِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا ضُرِّيَ فَنَضْرُونِي، وَلَنْ تَبْلُغُوا نَفْعِي فَنَنْفَعُونِي» (صحیح مسلم، شماره حدیث: 2577، این بخشی از حدیثی است که ابونر (رض) آن را روایت کرده است.) «ای بندگان! بدون تردید شما هرگز قدرت ضرر رساندن به من را ندارید که به من ضرر رسانید، و هرگز قدرت فایده‌رساندن به من

را ندارید که به من فایده رسانید.»

اگر بنده آگاه به امور فوق باشد، باعث می‌شود که بیشتر به الله و فضل و احسان او امیدوار شود و برآورده شدن تمامی نیازهایش را از او بخواهد و بیشتر خود را محتاج به الله بداند و آن را آشکار سازد.

اگر بنده دانا به کمال و جمال الهی باشد، سبب می‌گردد که علاقه‌ای خاص و اشتیاقی فراوان به لقای الله تعالی داشته باشد. پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ» «هر کس دیدار با الله را دوست داشته باشد، الله متعال دیدار با او را دوست دارد.» بدون تردید این امر باعث می‌شود که بنده انواع بسیاری از عبادات را انجام دهد. (صحیح بخاری، شماره حدیث: 6508؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: 2686، به روایت ابو موسی اشعری (رض)).

با توجه به مطالب فوق، دانستیم که تمامی انواع عبادات، وابسته به لوازم و ضروریات اسماء و صفات الهی هستند و از این رو، بر هر بنده‌ای لازم است که پروردگار خویش و اسماء و صفات او تعالی را به خوبی بشناسد.

انسان مؤمن و موحد بر اثر ایمان و یقینش به اسم‌های زیبا و صفات والای الهی که دلالت بر عظمت و کبریا و یگانگی او در جلال و جمال می‌کند، لذتی می‌یابد که باعث می‌شود تمامی تلاشش را برای کسب محبت الله و تواضع و فروتنی در برابر او و میل و امید به او تعالی به کار گیرد و نیز کوشش می‌کند که پس از تکمیل فرایض، با انجام نوافل، خودش را به الله متعال نزدیک گرداند و رضایت او را به دست آورد. توفیق و هدایت به دست الله تعالی است و هیچ بازدارنده‌ای در برابر آنچه ببخشد و هیچ دهنده‌ای در برابر آنچه باز دارد، نیست و هر نوع تغییر و بازگشت از گناه، فقط به توفیق او تعالی است.

هدف کلی سوره حدید :

سوره حدید، علاوه بر تحکیم پایه‌های عقیدتی، به دستوراتی در زمینه‌های اجتماعی و حکومتی می‌پردازد و در آیات اول، حدود بیست صفت از صفات الهی را مطرح نموده است.

عظمت قرآن عظیم الشان، اوضاع مؤمنان و منافقان در قیامت، سرنوشت اقوام پیشین، انفاق در راه الله و برای رسیدن به عدالت اجتماعی، انتقاد از رهبانیت و انزوای اجتماعی، موضوعاتی است که این سوره به آنها به بحث پرداخته است.

اگر به محتوای کلی آیات متبرکات سوره حدید، نظر به اندازیم به وضاحت در خواهیم یافت که مؤمنین به انفاق در راه الله، تحریک، وتشویق شده اند. طوریکه این فهم در آیات متبرکه با صراحت تکرار می‌می‌یابد از جمله می‌فرماید: «أَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ ...» «و باز در جای دیگری می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا...» و باز هم در جای دیگری می‌فرماید: «إِنَّ الْمُسَدِّقِينَ وَ الْمُصَدِّقَاتِ وَ أَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» و در تشویق مؤمنان به این عمل همین بس که انفاق مردم را قرض دادن آنان به پروردگار با عظمت دانسته، و معلوم است که الله تعالی عالیت‌ترین و مقدس‌ترین و بهترین مطلوبست، او هرگز خلف وعده نمیکند، و او وعده‌شان داده که اگر به وی قرض بدهند مضاعف و چند برابر بر میگرداند، و نیز وعده داده که در عوض انفاقشان اجری کریم و بسیار زیاد بدهد.

ترجمه و تفسیر سوره حدید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾

آنچه در آسمان‌ها و زمین است، الله را به پاکی یاد می‌کنند و اوست عزیز حکیم (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« سَبَّحَ » : ستود، ستایش کرد، به پاکی یاد کرد، الله را از هر عیب و نقصی پاک شمرد. قرآن عظیم الشان، در سوره ی واقعه و اعلى به لفظ فعل امر می فرماید: « سَبَّحَ » ، در این سوره و سوره های حشر و صف به لفظ فعل ماضی: « سَبَّحَ »، در سوره های جمعه و تغابن به لفظ فعل مضارع «يسبح» و در سوره ی اسرا به صورت مصدر: «سبحان» آمده است، تا نشان دهد که همه چیز و همه کس در تمام لحظات و ساعات شب و روز و تا ابدی الله را به پاکی و بزرگی می ستایند. « العزیز » : ظفرمند، چیره و زبردست، پیروزمند.

تفسیر :

باید گفت که :سوره حدید با جمله بی نهایت زیبا «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» آغاز می یابد که این امر بیانگر، به یک واقعیت انکار ناپذیری اشاره می دارد که الله تعالی از هر گونه عیب و نقص و عجز منزّه است و طوریکه همه هستی بر این امر شهادت می‌دهند.

در ضمن فحوای عالی این آیه مبارکه این فهم را میرساند که:تسبیح‌گویان آسمان، مقدم بر تسبیح‌گویان زمینی می باشند.

فرمانروای حقیقی آسمان و زمین، بدست الله تعالی است، «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، لَهُ مُلْكُ، قَدِيرٌ يُحْيِي وَ يُمِيتُ» خدایی که صاحب عزّت، حکمت، حاکمیت و قدرت و مرگ و زندگی موجودات به دست اوست، سزاوار تسبیح و تقدیس است.

مفسر صاوی فرموده است: تسبیح یعنی منزّه داشتن الله با قول و عمل و باور از هر ناشایست و ناروایی. از «سبح فی الأرض و الماء» آمده است؛ یعنی تا اعماق زمین و ژرفای آب فرو رفت. تسبیح عاقلان با زبان «قال» صورت می‌گیرد و تسبیح جماد با زبان حال صورت می‌گیرد و ذاتاً بر منزّه بودن صانع از هر نقصی دلالت دارد. و عده‌ای نیز می‌گویند: تسبیح جمادات نیز از طریق زبان و گفتار حاصل می‌شود.

«الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»: کلمه «الْعَزِيزُ» در حدود تقریباً 100 بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است.

«عَزِيزٌ»: یعنی ذاتی که صاحب تمامی مفاهیم و خصوصیات عزّت است، طوریکه در (آیه: 65 سوره یونس) آمده است: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (همانا تمام عزّت (و پیروزمندی) از آن الله است.)

یعنی پروردگاری که تمامی خصوصیات های عزّت را دارد، که مربوط به 3 مورد می‌شود و هر سه مورد به طور کامل برای الله متعال ثابت است:

مفهوم اول: عزّت قدرت، که صفت بزرگ پروردگار است و قدرت مخلوقات هرچند زیاد باشد، به او تعالی نسبت داده نمیشود. طوری که میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (سوره الذاریات: 58) (بی‌گمان الله است که روزی دهنده است (و او) قدرتمند استوار است).

مفهوم دوم: عزّت امتناع، که الله متعال در ذات خود غنی بوده و نیاز به هیچ کس ندارد و بندگان مالک ضرر و فایده الله نیستند که به او ضرر یا فایده برسانند، بلکه او تعالی ضرر رساننده، فایده‌بخش، بخشنده، بازدارنده و از اینکه کسی بر او مسلط و چیره شود و از هر آنچه شایسته عظمت و جلال او نباشد و با کمالش منافات داشته باشد و نیز از داشتن شریک، منزّه و مبرّاست. طوری که پروردگار با عظمت ما میفرماید: «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ» (180) «وَسَلَّمَ عَلَى الْمُرْسَلِينَ» (181) «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (182) [الصّافات: 180-182]

«پاک و منزّه است پروردگار تو؛ پروردگار عزّت از آنچه (مشرکان) توصیف می‌کنند و سلام بر رسولان و سپاس و ستایش مخصوص الله است که پروردگار جهانیان است.»

مفهوم سوم: عزّت قهر و غلبه بر تمامی موجودات، به شکلی که تمامی آن‌ها تحت قدرت و عظمت و اراده الهی هستند، افعال تمامی مخلوقات به دست اوست، هر حرکت و تغییری که می‌کنند، با قدرت و اجازه الله است، آنچه را که الله متعال بخواهد، انجام می‌شود و آنچه را که نخواهد، صورت نمی‌پذیرد و هیچ توان و تغییری بدون اجازه و اراده او ممکن نیست: «قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (26) «تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَتُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَن تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (27) (سوره آل عمران: 26-27) (بگو: ای پروردگار! تو متصرف و صاحب پادشاهی (جهان) هستی، پادشاهی را به هر کسی که خواهی میدهی، و پادشاهی را از هر کسی که خواهی سلب می‌کنی، و کسی را که تو خواهی عزت می‌دهی، و کسی را که تو خواهی ذلیل می‌کنی، تمامی نیکی‌ها تنها به دست تو است، بی‌گمان تو بر هر چیز قدرت کامل داری.

(27) (یکی از علامات قدرت تو این است که) شب را در روز داخل می‌کنی، و روز را در شب داخل می‌کنی، و زنده را از مرده بیرون می‌کنی، و مرده را از زنده بیرون می‌آوری، و هر کسی را که خواهی بی‌شمار روزی میدهی.)

از آثار و نتایج ایمان به اسم مذکور، این است که بنده فقط در برابر الله تعالی فروتن می‌گردد، فقط به او پناه می‌برد، تحت حمایت الهی قرار می‌گیرد و عزّتش را فقط از او تعالی می‌خواهد: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً» (سوره فاطر: 10) «کسی که خواهان عزّت است، پس (بداند که) عزّت همگی از آن الله است.»

«الْحَكِيمُ»:

نام «حکیم» تقریباً 100 بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است. این نام بزرگ دلالت بر ثبوت کمال حکم و کمال حکمت برای الله تعالی را می‌کند.

کمال حکم یعنی اینکه حکم و فیصله فقط از آن الله است، هر گونه که بخواهد، میان بندگان حکم و قضاوت می‌کند، هیچ مانعی در برابر حکمش نیست و هیچ چیز نمی‌تواند حکمش را به تأخیر اندازد. «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَكَمِينَ» (سوره التین: 8) «آیا الله بهترین داوران

(و حاکم مطلق) نیست؟! «همچنان میفرماید: «وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا» (سوره الکهف: 26) «و [او تعالی] هیچ کس را در حکم خود شریک نمی‌کند.» کسی نمی‌تواند حکم الهی را برگرداند، اما در برابر احکام بندگان می‌شود که اعتراض کرد و آن‌ها را نپذیرفت. ثبوت حکم برای او تعالی، متضمن ثبوت تمامی اسماء و صفات الهی است، چون ذاتی حاکم است که سمیع، بصیر، علیم، خبیر، متکلم، مدبر و دارای سایر اسماء و صفات والا باشد. این مطلب اثبات می‌کند که غیر الله نمی‌تواند حاکم واقعی باشد، چون حکم و فیصله حقیقی از ذاتی است که دارای صفات کامل است، پروردگاری که صاحب امر بوده و متصرف در تمامی امور است. «فَأَلْحَمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ» (سوره غافر: 12) «پس داوری از آن الله بلند مرتبه است.» (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به رساله: شناخت و شرح معانی اسماء الله نویسنده: عبدالرزاق بن عبد المحسن البدر: (میزان) 1397 هـ.ش - صفر 1440 هـ.ق.).

برخی از اسماء تسبیح کنندگان در قرآن :

قرآن عظیم الشان برخی از تسبیح کنندگان را به شرح ذیل معرفی داشته است:
اول: فرشتگان: «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ» (آیه 30 سوره بقره) (در حالی که ما با حمد و ستایش تو، ترا تنزیه و تقدیس می‌کنیم).
دوم: رعد آسمانی: «يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ» (آیه 13 سوره الرعد) (رعد با ستایش او و فرشتگان از بیم او تسبیح می‌کنند...)

سوم: پرندگان: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَوَّاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (سوره 41 سوره نور) (آیا ندیدی که هر کس در آسمانها و زمین است تا مرغهایی که در هوا پر کشایند همه به تسبیح و ثنای خدا مشغولند؟ و همه آنان صلاة و تسبیح خود بدانند، و خدا به هر چه کنند آگاه است.).

چهارم: کوهها: «... وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ» (آیه 79 سوره انبیاء) (و کوهها را رام داود ساختیم (بطوری که آنها) و پرندگان (با او) تسبیح می‌گفتند، و ما انجام دهنده‌ی این کارها بودیم).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 6) در مورد اینکه ستایش در همه ی اوقات از آن الله متعال است، بحث بعمل آمده است.

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢﴾

مالکیت (و حاکمیت) آسمانها و زمین خاص از اوست و او زنده می‌کند و می‌میراند و او بر هر چیز تواناست. (۲).

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که تسبیح خداوند، وسیله نجات از مشکلات و پابلم‌ها است. «فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ. لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (آیات 143 و 144 سوره صافات). (پس اگر (یونس علیه السلام) اهل تسبیح نبود، به یقین در شکم (ماهی) تا روزی که (مردم) برانگیخته می‌شوند باقی می‌ماند.

فهم کلی را که مفسرین در مورد حقیقت تسبیح، نوشته اند، می‌گویند که تسبیح نفي هرگونه عیب و نقص و شهادت موجودات جهان به پاکی و یکتایی ذات اقدس پروردگار با عظمت

است.

توجه فرماید یکی از عوامل نجات حضرت یونس علیه السلام از قعر بحر همین عظمت تسبیح بود که از قعر بحر نجات یافت ولی فرعون که سابقه بدی داشت از الله متعال منکر بود و همچنان به تسبیح و تمجید الله متعال اعتنایی نمیکرد بناءً در آب غرق گردید.

قرآن عظیم الشان می فرماید که: اگر یونس علیه السلام از جمله: «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ» (143: صافات) (پس اگر او از تسبیح گویان نبود) او به هیچ صورت نجات نمی یافت، و این هم از حکمت های پروردگار با عظمت است که انسان توانمندی این را یافته می تواند در شکم ماهی تا قیامت زنده بماند. «لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ».

قدیر، قادر و مقتدر :

هر سه اسم پروردگار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است ولی نسبت به همه، قدیر، سپس قادر و بعد از آن، مقتدر بیان شده است. «وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» [البقرة: 284] «و الله بر هر چیزی تواناست».

هر سه اسم پروردگار دلالت بر ثبوت صفت قدرت برای الله متعال می کنند و اینکه قدرت الهی کامل است و الله با قدرت خود، موجودات را به وجود آورده، با قدرت خود آن ها را تدبیر و اداره می کند، با قدرت خویش آن ها را برابر و استوار نموده و با قدرت خود زنده می کند و می میراند، بندگان را برای جزا و پاداش برمی انگیزاند؛ نیکوکار را به سبب خوبی هایش پاداش می دهد و گنهکار را به سبب بدی هایش مجازات می کند. ذاتی که هر گاه اراده ایجاد چیزی را بکند، به آن می گوید باش و فوراً به وجود می آید. همچنین با قدرت خود، دل ها را بر آنچه بخواهد و اراده کند تغییر می دهد، هر کس را که بخواهد هدایت میکند و هر کس را که بخواهد گمراه مینماید، مؤمن را مؤمن، کافر را کافر، نیکوکار را نیکوکار و گنهکار را گنهکار میگرداند.

به سبب کمال قدرتش، کسی نمی تواند به چیزی از علمش احاطه یابد مگر آنچه را که الله به وی تعلیم دهد. بر اثر کمال قدرتش، آسمان ها و زمین و آنچه را که میان آن دو وجود دارد، در 6 روز آفرید و هرگز خسته نشد. هیچ یک از مخلوقات نمی توانند او را ناتوان سازند، هرگز الله از آن ها غافل نمی شود و هر جا که باشند، تحت مراقبت الله قرار دارند. پروردگاری که قدرتش خالی و سالم از رنج، خستگی و ناتوانی در برابر آنچه بخواهد است. به سبب کمال قدرتش، هر چیزی تحت فرمان و تدبیر اوست، هر آنچه بخواهد انجام می شود و هر آنچه نخواهد، صورت نمی پذیرد.

ترمذی در جامع خود، از ابن عباس (رض) روایت می کند: روزی پشت سر پیامبر صلی الله علیه وسلم بودم که به من فرمودند: «يَا غُلَامُ إِنِّي أَعْلَمُكَ كَلِمَاتٍ: أَحْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظَكَ، أَحْفَظِ اللَّهَ تَجِدْهُ تُجَاهَكَ، إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ، وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ، وَاعْلَمْ: أَنَّ الْأُمَّةَ لَوِ اجْتَمَعَتْ عَلَىٰ أَنْ يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ، لَمْ يَنْفَعُوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ لَكَ، وَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَىٰ أَنْ يَضُرُّوكَ بِشَيْءٍ، لَمْ يَضُرُّوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ، رُفِعَتِ الْأَقْلَامُ، وَجَفَّتِ الصُّحُفُ»؛ (شماره حدیث: 2516، ترمذی این روایت را حسن و صحیح میدانند).

«ای پسر! چند سخن [و نکته مهم] را به تو آموزش و تعلیم می دهیم: [حدود] الله را حفظ کن تا الله از تو حفاظت کند. [حدود] الله را حفظ کن تا او را در برابر خود بیایی [که همواره به تو کمک خواهد کرد]. هر گاه در طلبی و درخواستی داشتی، از الله بخواه. هر گاه کمکی خواستی، از الله کمک بخواه و بدان: اگر همه امت جمع شوند بر اینکه فایده ای به تو

برسانند، هرگز فایده‌ای به تو نخواهند رساند مگر آنچه که الله برایت مقدر کرده است. و اگر متفق شوند بر اینکه ضرری به تو برسانند، هرگز ضرری به تو نخواهند رساند مگر آنچه که الله برایت مقدر کرده باشد.»

از دیگر آثار و نتایج آن، تکمیل صبر و رضایت کامل از الله متعال است. ابن قیم (رح) می‌فرماید: «هر کس که دلش سرشار از رضایت به قضا و قدر باشد، الله اُسینه‌اش را لبریز از بی‌نیازی، امنیت و قناعت می‌کند و دلش را برای محبت و رجوع و توکل به الله، فارغ و خالی می‌گرداند، اما کسی که چنین بهره‌ای نبرد، دلش بر خلاف موارد مذکور پر میشود و از آنچه باعث سعادت و رستگاری اوست، غافل می‌گردد.» (مدارج السالکین، جلد 2، صفحه 202).

همچنین ایمان به قدرت الهی انسان را از امراض قلبی؛ مانند کینه، حسادت و امثال آن حفاظت می‌کند، زیرا معتقد است که تمامی امور بر اساس تقدیر الهی است و او تعالی به بندگان نعمت می‌دهد، رزق و روزی‌شان را مقدر کرده، به هر کس که بخواهد، می‌بخشد و از هر کس که بخواهد می‌گیرد. بنابراین فضل، فضل او و بخشش او و بخشش اوست و به همین سبب، گفته میشود که: فرد حسود دشمن نعمت الله متعال بر بندگان است.

از دیگر آثارش این است که عزم و اراده بنده را برای کسب خیر و دوری از شر تقویت می‌کند. در صحیح مسلم، از ابو هریره (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أَحْرِصْ عَلَى مَا يَنْفَعُكَ، وَاسْتَعِزْ بِاللَّهِ وَلَا تَعْجِزْ، وَإِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ فَلَا تَقُلْ: لَوْ أَنِّي فَعَلْتُ كَذَا وَكَذَا، وَلَكِنْ قُلْ: قَدَّرَ اللَّهُ، وَمَا شَاءَ فَعَلَ، فَإِنَّ لَوْ تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ» (شماره حدیث: 2664). (بر آنچه برایت فایده می‌رساند حریص باش و از الله کمک بخواه و ناتوان مشو. هرگاه به تو چیزی [مصیبتی] برسد، نگو اگر چنین می‌کردم، چنین و چنان می‌شد، بلکه بگو: الله تعالی [چنین] مقدر ساخته بود و آنچه الله متعال بخواهد، انجام می‌دهد، چون [گفتن کلمه] اگر، [راه] عمل شیطان [وسوسه] را باز می‌کند). همچنین باعث می‌شود که انسان امید نیکو به الله داشته باشد و همواره از او تعالی درخواست کند و بسیار دعا نماید، چون تمامی امور به دست الله است. امام احمد در کتاب «الزهد» (شماره: 1346). از مطرف بن عبدالله بن شحیر چنین روایت می‌کند: «با خود اندیشیدم که جامع همه خوبی‌ها چیست و نتیجه گرفتم که خیر، فراوان است؛ مانند روزه و نماز و فهمیدم که تمامی آن‌ها به دست الله متعال است و فقط با درخواست و دعا می‌توانی آن‌ها را به دست آوری. بنابراین جامع تمام خوبی‌ها، دعاست.»

یکی از دعاهایی که پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را بسیار تکرار می‌کردند، این دعا بود: «اللَّهُمَّ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ»؛ (پروردگارا! ای گرداننده دل‌ها! دلم را بر دینت ثابت و استوار بدار).

ترمذی و ابن ماجه از انس (رض) روایت می‌کنند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم بسیار این دعا را بر زبان می‌آوردند: «يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ»؛ «ای گرداننده دل‌ها! دلم را بر دینت ثابت و استوار بدار.»

پرسیدم: ای رسول الله! ما به تو و به آنچه آوردی، ایمان آوردیم، پس آیا بر ما می‌ترسی [که منحرف و گمراه شویم]؟ ایشان فرمودند: «نَعَمْ إِنَّ الْقُلُوبَ بَيْنَ أَصْبُعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ يُقَلِّبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ»؛ «بله، همانا دل‌ها میان دو انگشت از انگشتان الله است، که هرگونه بخواهد، آن‌ها را می‌گرداند.» (جامع الترمذی، شماره حدیث: 2140 – عبارت فوق را

ترمذی آورده است؛ سنن ابن ماجه، شماره حدیث: 3834؛ البانی روایت مذکور را در صحیح ترمذی و صحیح ابن ماجه، صحیح می داند.)

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳)
اول و آخر و ظاهر و باطن او است، از هر چیز آگاه است. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْأَوَّلُ»: پیشین. بی آغاز، ازلی، آن که بودنش پیش از بودن همه موجودات است.
«الْآخِرُ»: پسین. بی انتها. آن که پس از نابودی همه موجودات، باقی و برجای است.
«الظَّاهِرُ»: پیدا و نمودار. آن که همه چیز جهان، بودن او را فریاد می‌دارند، و بر وجود او دلالت دارند.

«الْبَاطِنُ»: ناپیدا. نهان. آن که حواس، او را احاطه نمی‌سازد، و عقول او را درک نمی‌کند.
«وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» و با دلایل دال بر وجودش برای عقل متجلی می‌شود.
نهانی است که به چشم نمی‌آید، و عقل و خرد و معرفت به حقیقت ذاتش راهیاب نمی‌شود.
(در تفسیر «الظاهر» و «الباطن» این راجح‌ترین اقوال است و ابو سعود و آلوسی آن را پذیرفته‌اند.)

در حدیث آمده است: «تو، آن اولی هستی که قبل از تو هیچ چیزی وجود نداشته، و آن آخری هستی که بعد از تو چیزی نخواهد بود. آن ظاهری هستی که ظاهرتر و بالاتر از تو چیزی وجود ندارد، و آن باطنی هستی که نهان‌تر از تو چیزی نیست». (قسمتی از حدیثی است که مسلم و امام احمد آن را نقل کرده‌اند.)

تفسیر :

اول، آخر، ظاهر و باطن :

در آیه متبرکه که از چهار اسم از اسماء حسنا، ذکر به عمل آمده است که همه آن در یک آیه مبارکه با هم جمع شده‌اند. بهترین تفسیر و توضیح در تبیین معانی این چهار اسم پروردگار با عظمت ما، مناجاتی است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت شده است.

امام مسلم در صحیح خود از ابو هریره (رض) روایت می‌کند که: پیامبر صلی الله علیه وسلم به ما هدایت فرمود که: پیش از خواب بگوییم: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، رَبَّنَا وَ رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ، فَالِقَ الْحَبِّ وَ النَّوَى، وَ مُنَزَّلَ التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْفِرْقَانِ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْءٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهِ. اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ، وَ أَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ، وَ أَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ، وَ أَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ، أَقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ وَ اغْنِنَا عَنِ الْفَقْرِ»؛ (حدیث شماره: 2713). «الهی! پروردگار هفت آسمان و پروردگار عرش بزرگ، پروردگار ما و همه چیز، شکافنده دانه و هسته، نازل‌کننده تورات و انجیل و فرقان! از شر هر آنچه پیشانی‌اش در دست توست، به تو پناه می‌برم. الاهی! تویی اول، قبل از تو چیزی نبوده. و تویی آخر، بعد از تو چیزی نیست. تو آشکاری و هیچ چیز آشکارتر از تو نیست، تو پنهانی و چیزی پنهان‌تر از تو نیست. الاهی! قرض ما را ادا کن و ما را از تنگدستی به توانگری و غنا برسان.»

رسول الله صلی الله علیه وسلم در این دعای جامع، مفهوم هر یک از نام‌های فوق را بیان فرمودند و ضد آن‌ها را نفی کردند، که این برترین نوع و درجه بیان است. محور این اسم‌های چهارگانه، بیان احاطه پروردگار بر مخلوقات است، که بر دو نوع زمانی و مکانی تقسیم می‌شود.

یعنی الله قبل از هر چیزی بوده و پس از هر چیزی خواهد بود، بنابراین اول بودن الله مقدم بر اول بودن هر چیزی است و آخر بودن او یعنی اینکه پس از هر چیزی باقی است و از این رو، قبل و بعد از تمامی مخلوقات و موجودات بوده و خواهد بود؛ هیچ اولی وجود ندارد مگر اینکه الله پیش از آن بوده و هیچ آخری وجود نخواهد داشت مگر اینکه الله پس از آن خواهد بود. در نتیجه، الله تعالی اول است و قبل از او چیزی نبوده و آخر است و بعد از او چیزی نخواهد بود، که این همان احاطه زمانی است.

درباره احاطه زمانی باید گفت که ظاهر و باطن بودن الله بر هر ظاهر و باطنی احاطه دارد؛ یعنی هیچ ظاهر و آشکاری نیست مگر اینکه الله بالاتر و برتر از آن است و هیچ باطنی وجود ندارد مگر اینکه الله پنهان‌تر از آن است، چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ.» پس الله تعالی با ظهور خود، از هر چیزی برتر است و ذات والا و بلندمرتبه‌ای است که هیچ چیزی بالاتر از او وجود ندارد، بنابر این ظاهر بودن الله به معنای برتری و علو بر هر چیزی است. باطن بودن الله یعنی اینکه به هر چیزی نزدیک است و احاطه دارد، به گونه‌ای که به هر موجودی، از خود آن موجود نزدیک‌تر است. این مطلب بیانگر کمال اطلاع پروردگار از اسرار و نهان و جزئیات امور است علاوه بر اینکه دلالت بر کمال قرب و نزدیکی او تعالی می‌کند. پس به مخلوقاتش بسیار نزدیک است و آن‌ها را احاطه دارد و هیچ یک از آسمان‌ها و زمین و هیچ ظاهر و باطنی مانع او نیستند، بلکه باطن و پنهان برای الله همچون آشکار، و غیب به مانند حاضر، دور همچون نزدیک و سرّ و نهان همانند آشکار است. هرگاه مسلمان این نام‌های بزرگ و اینکه دلالت بر کمال، عظمت و احاطه پروردگار می‌کنند را بداند، باید که به مقتضیات آن‌ها عمل نماید و در برابر الله تعالی خاضع و عابد گردد.

شناخت اینکه الله پیش از هر چیزی بوده و با فضل و احسان خود مقدم بر تمامی اسباب است، می‌طلبد که انسان فقط برای او تعالی خاضع باشد و به او پناه ببرد و به دیگران توجه و توکل نکند. همچنین می‌طلبد که از وابستگی و توجه به اسباب رها شود و به ذاتی وابسته و متوجه گردد که امداد و احسان از جانب اوست و فضل و کرمش مقدم بر وسایل و اسباب است.

و شناخت اینکه الله پس از هر چیزی است، می‌طلبد که الله نهایت اهداف بنده باشد؛ یعنی هدفی که بعد از آن هدف و مقصدی در کار نباشد، تمامی تلاش‌های انسان به آن ختم شود و آخرین مطلوب آدمی گردد. و مقتضی آن است که انسان به اسباب دل نبندد، زیرا حتماً اسباب از بین خواهند رفت و فقط پروردگار باقی خواهد ماند، پس وابستگی به اسباب و وابستگی به موجوداتی است که فنا می‌شوند، اما دل بستن به آخر [الله] دل بستن به ذات همیشه زنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد و ذاتی باقی که هرگز از بین نمی‌رود.

شناخت ظاهر بودن الله و اینکه او تعالی بر بندگانش مسلط است، امورشان را تدبیر می‌کند و اعمال آنان به سوی او بالا می‌رود، مقتضی توجه نیک قلب به سوی الله و خضوع کامل در برابر عظمت و جلال الهی و تضرع فقط به درگاه اوست: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» (سوره الحج: 62). «این بدان سبب بوده که الله حق است و آنچه جز او می‌خوانند باطل است و به راستی که الله بلند مرتبه بزرگ است.»

هر کس به ظاهر بودن و برتری الله ایمان نیاورد، قطعاً دلش پراکنده و مضطرب خواهد بود و قبله‌ای ندارد که به آن روی آورد و معبودی نخواهد داشت که آن را به عنوان هدف و مقصد خویش انتخاب کند.

فهم باطن بودن الله و مشاهده احاطه او بر جهانیان و نزدیک‌بودن به بندگان و آگاهی او تعالی از نهران‌ها و اسرار، مقتضی تزکیه نفس، اصلاح باطن، پاک‌کردن قلب و آبادکردن آن با ایمان و تقواست.

پس این نام‌های چهارگانه، جامع شناخت الله و بندگی برای اوست علاوه بر اینکه باعث از بین رفتن وسوسه‌های مهلک و تردیدهایی می‌شود که شیطان به قصد گمراهی و بازداشتن انسان از ایمان، آن‌ها را در دلش می‌اندازد.

ابو داود در سنن خود، با اسنادی جید از ابو زمیل سماک بن ولید روایت می‌کند که گفت: از ابن عباس (رض) پرسیدم: این چیست که در دلم احساس می‌کنم؟ او پرسید: چیست؟ گفتیم: سوگند به الله که آن را نخواهم گفت. پرسید: آیا نوعی شک و تردید است؟ سپس خندید و گفت: هیچ کس از این نجات نیافته است و الله می‌فرماید: «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ» (سوره یونس: 94) «پس اگر در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم تردید هستی، از کسانی که کتاب (آسمانی) را پیش از تو می‌خوانند، بپرس.» سپس پی‌مان گفت: هرگاه در دلت چیزی احساس کردی، بگو: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» [الحديد: 3] «او اول و آخر و ظاهر و باطن است و او به هر چیزی داناست.» ابن عباس (رض) وی را برای دفع وسوسه‌ها و از بین بردن تردیدها، توصیه کرد که آیه فوق را تلاوت کند.

علم :

«علم»: یعنی ذاتی که از ظواهر و بواطن، امور آشکار و پنهان، جهان بالا و پایین، از گذشته و حال و آینده آگاه است و هیچ چیزی از او پنهان نمی‌ماند، می‌داند که چه چیزی اتفاق افتاده و چه روی خواهد داد، از هر چیزی مطلع است و شمار همه چیز را دارد.

نام «علم» در بیش از 150 آیه از قرآن عظیم‌الشان بیان شده است؛ در قرآن کریم، علم و آگاهی الله نسبت به هر چیزی، به طور فراوان و گسترده بیان شده است.

الله متعال در چندین آیه، از وسعت و شمول علمش سخن گفته است؛ از جمله: «وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ» (سوره الأنعام: 80) «علم و دانش پروردگارم هر چیزی را در برگرفته است، آیا پند نمی‌گیرید؟!».

همچنان پروردگار با عظمت ما در (آیه 235، سوره بقره) می‌فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ» (و بدانید که الله آنچه را که در دل‌های شماست می‌داند، پس از (مخالفت با) او بترسید.».

و باز می‌فرماید: «وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ» (سوره یونس: 61) (و در هیچ کار (و حالی) نباشی و هیچ بخشی از قرآن را نمی‌خوانی و هیچ عملی را انجام نمیدهی مگر اینکه ما (حاضر و) گواه بر شما هستیم، هنگامی که در آن (عمل) وارد میشوید.».

عالم شهیر جهان اسلام ابن رجب (736 هجری 795 هجری) می‌فرماید: «مردی زنی را مجبور کرد که با وی همبستر شود و به او دستور داد که تمامی درها را ببندد. سپس پرسید: آیا دری باقی مانده است که بسته نشده باشد؟ زن جواب داد: بلی؛ دری که میان ما و الله

است. در نتیجه، آن مرد به زن تجاوز نکرد.

یک نفر مردی را دید که با زنی حرف می‌زد، وی به آنان گفت: همانا الله شما را می‌بیند، الله متعال عیب من و شما را ببوشاند و ما را ببخشاید.» (شرح کلمة الإخلاص، صفحه 49).

قرآن عظیم الشان در آیه (19 سوره غافر) می‌فرماید: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ». (الله) خیانت چشم‌ها و آنچه را که سینه‌ها پنهان می‌کنند، میداند.)
مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر در تفسیر آیه مبارکه می‌فرماید: «الله متعال خبر از علم و آگاهی تام و کامل خود به تمامی اشیا می‌دهد؛ فرقی نمی‌کند که با ارزش یا بی ارزش، بزرگ یا کوچک و یا ظریف و خیلی ریز باشد؛ تا مردم بر حذر باشند، به طور شایسته از الله شرم نمایند، تقوا پیشه کنند و بدانند که الله همواره آنان را می‌بیند و لازم است که مراقب باشند، زیرا او تعالی از خیانت چشم‌ها و از اسرار دل‌ها باخبر است.» (تفسیر ابن کثیر، ج 7، ص 127).

در بسیاری مواقع، نام «علیم» در عباراتی که سخن از اعمال و پاداش و عقوبت آن‌هاست، می‌آید تا قلوب بیدار گردند و بندگان از اهمّیت تکمیل و اصلاح اعمال باخبر شوند و برای اینکه آنان را تشویق و ترهیب نماید. بدون تردید فقط الله یگانه انسان را توفیق می‌دهد و هیچ معبودی غیر از او شایسته عبادت نیست.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤﴾

او ذاتی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر تخت قدرت قرار گرفت، می‌داند آنچه را که در زمین داخل می‌شود و آنچه را که از آن خارج می‌گردد، و او با شماست هر جا که باشید و الله نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« سِتَّةِ أَيَّامٍ »: این مبحث را میتوان در [اعراف/۵۴]، [یونس/3]، [هود/۷]، [فرقان/۵۹]، [سجده/۴]، [ق/۳۸]، [آیه 4 همین سوره] ملاحظه فرماید. « اسْتَوَى »: (سوی): استیلا یافت، چیره گشت، [اعراف/۵۴]، [یونس/۳]، [رعد/۲]. « يَلْجُ »: (ولج): فرو می‌رود داخل می‌شود. [سبأ/۲].

« يَعْرُجُ »: بالا می‌رود. « أَيْنَ مَا »: هر کجا.

تفسیر :

خلقت آسمان و زمین :

در شش روز همانند ایام و روزهای ما. اول این روزها یک شنبه و آخر آن جمعه است. که از آن چهار روز برای زمین و دو روز برای آسمان، همان گونه که می‌فرماید: «قُلْ أَيْنَ كُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿9﴾ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلنَّاسِ لِيَوْمٍ ﴿10﴾» (سوره فصلت 9-10). (بگو آیا این شمايید که واقعاً به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کفر می‌ورزید و برای او همتایانی قرار می‌دهید؟ این است پروردگار جهانیان. و در آن از بالای آن کوهها را قرار داد و در آن خیر فراوان پدید آورد و مواد خوراکی آن را در چهار روز برای خوانندگان درست آفرید.)

پس چهار روز شد. «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿١١﴾ فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ» سوره فصلت. «سپس قصد آسمان را نمود در حالیکه بخاری بود پس به آن و زمین فرمود پسندیده یا ناپسند بیایید آن دو گفتند فرمانپذیر آمدیم. پس هفت آسمان را در دو روز مقرر داشت».

توجه: الله عزوجل حتی قبل از قرار گرفتن بالا بوده است و زوال نمی پذیرد. (برگرفته از: کتاب (مختصر الأسئلة والأجوبة على العقيدة الواسطية)، ضبط شرحی الهراس و ابن عثيمين للعقيدة الواسطية بالسؤال والجواب، تهیه و تنظیم: مضی بن عبید معثم شمري)

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٥﴾

مالکیت و فرمانروایی آسمان ها و زمین فقط در سیطره اوست، و همه امور به خدا باز گردانده می شود. (٥).

تشریح لغات و اصطلاحات :

« تُرْجَعُ »: باز گردانده می شود.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٦﴾

شب را در روز درمی آورد و روز را [نیز] در شب درمی آورد و او به راز سینه ها خوب داناست. (٦)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُولِجُ»: فرو می برد، داخل می کند، اشاره به کوتاه و بلند شدن شب و روز در مدت سال. ملاحظه شود سوره های [حج/٦١]، [آل عمران/٢٧]، [لقمان/٢٩]، [فاطر/١٣]. «ذَاتِ الصُّدُورِ»: درون دلها، سینه ها، مرکز رازها و نهانها.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که :الله تعالی هم به کردار ما آگاه است، «بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» و هم به افکار و نیات ما. «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ».

«عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» در آیات بسیاری از قرآن مجید (بیش از 10 آیه) این جمله عیناً، یا با تفاوت مختصری تکرار شده است.

کلمه «ذات» که مذكر آن «ذو» می باشد، در اصل به معنی «صاحب» آمده است، هر چند در تعبیرات فلاسفه به معنی عین و حقیقت و گوهر اشیاء به کار می رود، اما به گفته «راغب» در «مفردات» این اصطلاحی است که در کلام عرب وجود ندارد.

بنابر این، جمله «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» نیات و ارادهای که در دل پیدا شود و یا خطرات و ساوسیکه خطور کند از علم او تعالی بیرون نیست مفهومش این می شود: (الله از صاحب و مالک دلها با خبر است)، این جمله، کنایه لطیفی از عقائد و نیات انسانها است، چرا که اعتقادات و نیات هنگامی که در دل مستقر شوند، گوئی مالک قلب انسان می گردند، و بر آن حکومت می کنند، و به همین دلیل، این عقائد و نیات صاحب و مالک دل انسانی، محسوب می شود. یقیناً ذاتی که دارای این اوصاف باشد، پرستش تنها شایسته‌ی او می باشد.

خوانندگان گرامی !

بعد از تبیین و برشمردن برخی از دلایل در اثبات و یکتایی و علم و قدرت الله ، از روی آیات مربوط به هستی (نظام تکوینی)، اینک در آیات متبرکه (7 الی 12) در باره برخی

از تکالیف دینی، تشویق در جهت ایمان و انفاق، بحث بعمل می آورد.

آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿٧﴾

به خدا و پیامبرش ایمان آورید، و از اموالی که خدا شما را در استفاده آن جانشین خود قرار داده، انفاق کنید؛ پس برای کسانی از شما که ایمان آورده و انفاق کرده اند، پاداش بزرگی خواهد بود. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُسْتَخْلِفِينَ»: جانشینان، نمایندگان از سوی الله متعال.

تفسیر :

مراد از خلیفه بودن انسان در جمله «جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ» یا آن است که خداوند، انسان را جانشین خود در زمین قرار داده است، طوری که در آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (آیه 30 سوره بقره) بدان اشاره شده، که در این صورت معنای آیه می شود: ای مؤمنان! شما جانشین خداوند در زمین هستید و آنچه در اختیار دارید، ملک خداست در نزد شما، پس از آنچه خدا به شما عطا کرده، به دیگران نیز انفاق کنید.

برخی از مفسرین در هدف کلی این آیه مبارکه می نویسند: که شما مردمان امروز، جانشین پیشینیان خود هستید و اموالی که در دست شماست، قبلاً در دست آنها بوده است، پس از این اموال انفاق کنید که روزی شما نیز نخواهید بود و این اموال در دست وارثان شما خواهد بود.

در این هیچ جای شکی نیست که: انفاق به طور کلی سبب نجات جامعه ها از مفسد کشنده می باشد. طوری که الله تعالی در (آیه 195 سوره بقره) میفرماید: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ (و در راه الله، انفاق کنید و (با ترک انفاق) خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید و نیکی کنید که خداوند، نیکوکاران را دوست می دارد.) بناءً هر گاه مسئله انفاق به فراموشی سپرده شود و ثروت ها در دست عده ای محدودی از انسانها جمع شود و در برابر آنها اکثریتی محروم و بینوا وجود داشته باشد، هرگز آن جامعه به سعادت واقعی دست نخواهد یافت، و دیری نخواهد گذشت که انفجار عظیمی در جامعه به وجود خواهد آمد و همه این ثروت ها به آتش خواهد سوخت. این آیه مبارکه این فهم عالی را با ما انسانها میرساند که: انفاق، قبل از آنکه به حال محرومان مفید باشد، به نفع خود ثروتمندان مفید و موثر است.

وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾

و شما را چه شده که به الله ایمان نمی آورید؟ در حالیکه پیامبر، شما را دعوت می کند تا به پروردگارتان ایمان آورید، یقیناً الله از شما پیمان گرفته است اگر باور دارید. (۸).

تشریح لغات و اصطلاحات :

« مَا لَكُمْ »: شما را چه شده؟ چیست شما را؟ برای چه شما؟ « وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ »: الله از

شما پیمان گرفته است. الله از راه فطرت سالم از شما پیمان گرفته است. [روم/۳۰، فطرت لله لتی...]

هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ

لَرَّءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٩﴾

او کسی است که آیات واضح بینات بر بنده اش (محمد) نازل می‌کند، تا شما را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون کند و همانا الله نسبت به شما مشفق و مهربان است. (۹).
تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَيِّنَاتٍ»: جمع بینه، دلیل روشن و روشنگر، دلایل گویا.

تفسیر :

یعنی قرآن عظیم الشان را فرو فرستاد و علامات صدق را عطاء فرمود تا بذریعه آن شما را از ظلمات کفر و جهل در روشنی ایمان و علم بیارد، واقعیت اینست که؛ این بسیار لطف و مهربانی پروردگار با عظمت است. اگر اراده سختی میداشت شما را در همین تاریکی‌ها گذاشته هلاک میساخت و یا بعد از ایمان آوردن هم خطاهای گذشته را معاف نمی‌کرد.

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مَنْكُم مَّنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١٠﴾

و شما را چه شده که در راه الله انفاق نمی‌کنید؟ در حالیکه میراث آسمان‌ها و زمین مخصوص خداست. کسانی از شما که پیش از فتح [مکه] انفاق کردند و جهاد نمودند [با دیگران] یکسان نیستند، آنان از جهت درجه از کسانی که پس از فتح [مکه] انفاق کردند و جهاد نمودند، بلند پایه ترند. و الله به هر یک وعده نیکو داده است و خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است. (۱۰).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا يَسْتَوِي»: برابر نیست، یکسان نیست. «قَبْلِ الْفَتْحِ»: پیش از فتح مکه. «مِنْ بَعْدُ»: پس از فتح مکه. «الْحُسْنَى»: نیکو، بهشت.

تفسیر :

در قرآن عظیم الشان صدها آیه وجود دارد که به کمک به محرومان حکم فرموده است که به مفاهیم: زکات، صدقه، انفاق، قرض الحسنه، اطعام، ایثار و... مطرح شده است. طوری که در آیه هفتم همین سوره در باره حکمت انفاق خواندیم: «أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْفِينَ فِيهِ» شما میراث بر گذشتگان هستید، از آنچه به ارث برده اید انفاق کنید. و در جمله «وَاللَّهُ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» بما می‌رساند که: سبقت و سابقه در کارهای نیک، یکی از ملاک‌های ارزشیابی است. توجه باید کرد که: انفاق در شرایط سخت و دشوار به انفاق در شرایط عادی یکسان و در یک مقام نیست. این آیه این فهم عالی را بما می‌رساند که: همانطوری که بی‌ایمانی توبیخ دارد، «وَمَا لَكُمْ لَّا تُؤْمِنُونَ» ترک انفاق نیز توبیخ دارد. «وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا» ولی نباید فراموش کرد که: اخلاص، شرط قبولی اعمال «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» در راه الله است.

یادداشت :

«لَا يَسْتَوِي مَنْكُم مَّنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ» (برابر نیست از شما آن که خرج کرد پیش از فتح مکه.) برخی از مفسران از فتح صلح حدیبیه را مراد گرفته‌اند، طوری که برخی از روایات تائید آن را هم میکند.

ولی بصورت کل باید عرض رسانید: هر وقتیکه خرج و جهاد در راه الله بعمل آورده

شود خوب و نیکو است و الله متعال بهترین مکافات و پاداش آنرا در دنیا و یا آخرت نصیب اش میگرداند، لیکن اشخاص ذی استطاعتی که پیش از «فتح مکه» و یا «صلح حدیبیه» خرج کردند و جهاد نمودند آنها به درجات بلند رسیدند - مسلمانان ما بعد به درجه آنها رسیده نمیتوانند زیرا که آنوقتی بود که باور کنندگان حق و جنگی کنندگان در راه او اقل قلیل بودند و دنیا از کافران و باطل پرستان پر بود و در آنوقت اسلام به قربانیهای جانی و مالی احتیاج زیادی داشت و در ظاهر نظر باسباب، امید مجاهدین باموال و غنائم و غیره بسیار کم بود. در چنین حالات ایمان آوردن و در راه الله متعال جان و مال را نثار کردن کار انسان اولوالعزم و استوارتر از کوه است .

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿١١﴾

کیست آن کس که به خدا قرض نیکو دهد تا [نتیجه اش را] برای وی دوچندان گرداند و او را پاداشی ارزشمند است. (۱۱).

تشریح لغات و اصطلاحات :

« يُقْرِضُ » :: قرض میدهد، وام می دهد. [آیه 245 سوره بقره]، [آیه 12 سوره مائده ، و أقرضتم الله قرضاً حسناً]. « كَرِيمٌ »: گران مایه، با ارزش، ارزنده.

تفسیر :

قرض حسنه چیست؟ :

الله تعالی می فرماید که هرکس قرض الحسنه بدهد، حداقل ده برابر آن خیر به آن شخص اعطا می شود و کسی که قرض الحسنه بدهد، خیر دنیا و آخرت را کسب کرده است.

اهمیت و جایگاه قرض حسنه :

یکی از اعمال که نزد پروردگار پسندیده و نیکو همانا قرض دادن است. اهتمام بدین امر مهم؛ طوری است که الله تعالی، قرض دادن به غیر را قرض دادن به خود به حساب می آورد؛ طوری که در آیه اشاره بدان بعمل آمد.

به الله تعالی قرض نیکو می دهد یعنی هدفش از آن انفاق، کسب رضای خداوند متعال از روی اخلاص و با میل قلبی تمام بدون هیچ منت و آزاری است در حالیکه خاطرش نیز به دادن آن خوش است.

قابل تذکر است که این قرض، به «قرض الحسنه» معروف می باشد «تا آن را برایش دو چندان گرداند و او را پاداشی است بزرگ و ارجمند» که همانا بهشت می باشد؟ دو چندان کردن در اینجا همانا پاداش دادن یک حسنه از ده برابر تا هفتصد برابر آن بنابر اختلاف احوال، اشخاص و اوقات است.

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود (رض) آمده است که فرمود: «چون این آیه نازل شد، ابوالدحداح انصاری گفت: یا رسول الله! آیا واقعاً خدای متعال از ما قرض می خواهد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: بلی ای ابوالدحداح! گفت: پس ای رسول الله! دستتان را به من بدهید. رسول الله صلی الله علیه وسلم دست خود را به وی دادند. گفت: اینک من باغ خویش را به پروردگارم به قرض دادم».

قابل تذکر است که باغ ابوالدحداح باغ بزرگی بود که ششصد درخت خرما داشت و همسرش ام الدحداح و خانواده اش نیز در داخل آن باغ زندگی بسر می بردند، پس با عجله به باغ آمد و به خانم خویش گفت: «ای ام الدحداح! از باغ بیرون آی زیرا من آن را برای پروردگارم به قرض دادم».

در کلمه «**قَرَضاً حَسَناً**» در آیه مبارکه در یافتیم: که در اعطای قرض حسنه نفس عمل مهم نیست بلکه حسن عمل مفید می باشد، همچنان این فهم عالی را برای ما به بیان گرفت که: قرض دادن کاهش و تقلیل مال نیست، بلکه بمثابة افزایش مال می باشد. و در نهایت باید گفت که: قرض دادن، نشانه کرامت و شخصیت عالی انسان است و پروردگار با عظمت برای انسان کریم، اجر کریم قرار داده است. «**وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ**» و بر ما است تا همچو انسانها را مورد اکرام و تکریم قرار داد.

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٢﴾

روزی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را بینی که نورشان پیش روی آنان و در سمت راستشان می شتابد، امروز بشارت شما باغهایی است که در زیر قصرها و در ختان آن نهرها جاری است و جاودانه در آن هستید، این همانا کامیابی بزرگ است. (۱۲).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«**تَرَى**»: می بینی. «**يَسْعَى**»: دوان است، در این جا، یعنی، به سرعت می درخشد، می تابد. «**بَيْنَ أَيْدِيهِمْ**»: پیشاپیش آنان. «**بشری**»: بشارت، نوید و مزده. «**بُشْرَاكُمُ**»: مزده ی شما. «**الْفَوْزُ**»: رسیدن به آرزو، کامیابی.

خوانندگان گرامی !

در آیات قبلی در باره مؤمنان بحث بعمل آمد که در روز قیامت نور گرداگردشان را فرا خواهد گرفت و با سرعت به سوی جنت می روند. اینک در آیات متبرکه (13 الی 19) درباره منافقان هم در آن روز از مؤمنان التماس می کنند تا درنگ نمایند که خود را به آنها برسانند و از نورشان برخوردار و مستفید گردند.

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ ﴿١٣﴾

روزی که مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده اند، می گویند: ما را مهلت دهید تا از نورتان سهمی حاصل کنیم. به آنان گویند: به پشت سرتان [دنیا] برگردید و [از آنجا برای خود] نوری بجویید. سپس میان آنان دیواری زده می شود با دری که داخل آن رحمت و جانب بیرون آن رو به عذاب است. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«**انظُرُونَا**»: ما را بنگرید، منتظر ما باشید، بر ما نظر اندازید، شتاب نورزید، آهسته بروید، بگذارید. این درخواست و تقاضا هنگامی است که جنتیان با عجله راه جنت را در پیش گرفته و منافقان که اکنون حقیقت را درک می فهمند از آنان می خواهند تا از آن نوری که پیرامونشان است، برخوردار شوند. «**نَقْتَبِسْ**»: پرتوی بگیریم، به پرتوی بهره مند شویم. «**ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ**»: به پشت سر خود برگردید، به عقب برگردید، به دنیا برگردید. «**الْتَمِسُوا**»: درخواست کنید. «**فَضُرِبَ**»: زده شده. «**سُورٍ**»

«**دیوار**». «**ضرب بسور**»: دیواری زده شده دیواری بنانهاده شده. «**بَابٌ**»: دری، دروازه ای. «**بَاطِنُهُ**»: داخل آن، درون آن. «**ظَاهِرُهُ**»: پشت آن، بیرونش. «**قِبَلِهِ**»: بیرون سوی آن، روبه روی آن.

تفسیر :

مفسران فرموده اند: الله متعال در روز قیامت به میزان اعمال مؤمنان به آنها نور عطا میکند و در پرتو آن بر صراط عبور می‌کنند، و کفار و منافقان را بدون نور رها می‌نماید. پس منافقان از نور مؤمنان روشنایی می‌گیرند، اما در آن حال که می‌روند، ناگهان خدا باد و تاریکی را بر آنها نازل می‌کند و در تاریکی خواهند ماند، طوریکه جای پای خود را نمی‌بینند، آنگاه به مؤمنان می‌گویند: شتاب نکنید و به ما فرصت بدهید تا از نور شما روشنایی بگیریم.

قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا - مؤمنان با حالت تمسخر به آنها می‌گویند: به دنیا برگردید و نور را بجویید، این نورها متعلق به آنجا می‌باشد و فقط از این طریق می‌توان نور کسب کرد. (البحر ۸/۲۲۱).

«فَضْرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ» آنگاه در بین مؤمنان و منافقان دیواری زده می‌شود که آن را دری است، و اهل بهشت را از دوزخیان جدا می‌کند و در بین آنها حایل می‌شود. «بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ» در داخل آن که مؤمنان قرار دارند، رحمت و بهشت مقرر است و در بیرون آن که محل کافران است، آتش دوزخ قرار دارد. این کثیر گفته است: حصار و دیواری است که در روز قیامت برپا می‌شود، تا در بین مؤمنان و منافقان حایل باشد. وقتی مؤمنان به آن می‌رسند از درش وارد می‌شوند. وقتی همگی وارد شدند در بسته می‌شود. و منافقان در کمال سرگردانی و حیرت و آز در پشت حصار و در تاریکی می‌مانند. (مختصر ۳/۴۵۰).

«الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ»:

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که در آن هم از منافقان و هم منافقات ذکری بعمل آمده است، این بدین معنای است که مرض مهلک نفاق مرد وزن را نمی‌شناسد، منافق و منافقات در دنیا، در ظاهر با مؤمنان نشست و برخاست میکنند، ولی در باطن مانده عادت دایمی شان با کافران درد دل و راز و نیاز دارند.

در روز قیامت وضع زندگی منافقین و منافقات نیر به همین منوال می‌باشد، تا با نزدیک دروازه های جنت، با مؤمنان می‌آیند، ولی در نهایت یکجا با کافران داخل دوزخ می‌شوند.

قرآن عظیم الشان با چه زیبایی در (آیه 4 سوره منافقون) حال منافقین را به بیان می‌کند و می‌فرماید: «وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنْتَى يَوْمِ الْكُونَ». (و هنگامی که آنها را می‌بینی قد و قامت شان تو را در تعجب می‌اندازد! و اگر سخن گویند به گفته آنان گوش می‌دهی، آنان گویا تخته هائی هستند که تکیه داده شده‌اند. هر فریادی را علیه خود می‌پندارند، آنان دشمن‌اند. پس از آنان برحذر باش! الله ایشان را بکشد از (حق) به کجا گردانیده می‌شوند؟).

يُنَادُوهُمْ أَمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿١٤﴾

آنها را صدا می‌زنند که مگر ما با شما نبودیم؟! می‌گویند: بلی، و لیکن خویشان را گرفتار فتنه کردید و چشم به راه (حوادث بد بر مؤمنان) بودید و (در دین حق) شک کردید و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان خدا فرار کنید، و شیطان شما را

در برابر خداوند فریب داد. (۱۴).

تشریح لغات و اصطلاحات :

« يُأْذُوهُمْ »: منافقان، مؤمنان را ندا می دهند. « أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ »: مگر ما با شما نبودیم؟
« فَتَنَّاكُمْ »: خود را گرفتار کردید، خود را در بلا افکندید. « تَرَبَّصْتُكُمْ » (ربص):
تصمیم نگرفتید، امروز و فردا کردید، درنگ کردید، منتظر ماندید. « أَرْتَبْتُمْ »: تردید
داشتید. « غرت »: فریفت. « الأمانی »: جمع، آرزوها. الغرور، بسیار فریبنده، جلوه های
دنیا، نفس بدفرما، شیطان و هر چیزی که انسان به آن دل ببندد و او را از راه راست
منحرف کند. [ملاحظه فرماید: لقمان/۳۳]، [وسوره فاطر/5].

**فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ
الْمَصِيرُ ﴿١٥﴾**

پس امروز نه از شما و نه از کسانی که کافر شده اند عوضی پذیرفته نمی شود
جایگاهتان آتش است آن سزاوار شماست و چه بد سرانجامی است. (۱۵).

تشریح لغات و اصطلاحات :

« فِدْيَةٌ »: عوض، غرامت. « هی »: آتش دوزخ. « مَوْلَاكُمْ »: یعنی اولی بکم، سزاوار شماست،
برای شما سزاوار و شایان است.

**أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿١٦﴾**

آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که دل هایشان برای یاد الله و قرآنی که نازل شده نرم
و متواضع شود؟ و مانند کسانی نباشند که پیش از این کتاب آسمانی به آنان داده شده بود،
آن گاه روزگار [بر آنان طولانی گشت، در نتیجه دل هایشان سخت و غیر قابل انعطاف
شد، و بسیارشان فاسق اند؟! (۱۶)

تفسیر :

« أَلَمْ يَأْنِ » از ماده (أَنَى، يَأْنِي، أُنْيَا). گرفته شده، «آیا وقت آن نرسیده است». آیا نزدیک
نشده است؟ آیا وقت آن فرا نرسیده است؟ « أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا.. » از جمله آیات تکان
دهنده در قرآن عظیم الشأن می باشد که روح و قلب انسان را در تسخیر خود قرار میدهد،
پرده های غفلت را می برد و فریاد می زند آیا موقع آن نرسیده است که قلبهای با ایمان
در برابر یاد الله و از آنچه از حق نازل شده خاشع و متواضع گردند؟ و همانند کسانی
نباشند که قبل از آنها آیات کتاب آسمانی را دریافت داشتند اما بر اثر طول زمان قلبهای
آنها به قساوت گرائید؟

« طَالَ » «دراز شد، طولانی گشت». «فطال عليهم الأمد»: روزگار بر سر آنها به درازا
کشید.

« الْأَمَدُ » «زمان، مدت، روزگار». هدف از آن فاصله زمانی ایشان با پیغمبران صلی الله
علیه وسلم است.

بصورت کل اگر در فحوای آیه مبارکه توجه نمایم مفهوم عالی خشوع مطرح بحث قرار
گرفته است طوری که می فرماید: «تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» خشوع به معنای فروتنی -
خواری به خرج دادن در مقابل یک بزرگی. در اصطلاح اهل معرفت به معنای تذلل در
دل و کوچک دیدن خود در مقابل پروردگار عالمیان است. به عبارت دیگر خشوع یک
فروتنی قلبی و اعتقادی است

وهم مبحث سنگدلی که همان دور شدن اهل ایمان از کتاب الله در مدت طولانی است طوری که با زیبایی خاصی فرموده است: «فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ». واقعیت امر اینست که: ایمان بدون خشوع قلب قابل توبیخ است. و در این هیچ جای شکی نیست که؛ برای دعوت به خشوع، از اهرم ایمان استفاده کنید. و هدف خشوع در آیه همانا خشوع قلب ها است، و ذکر الله و تلاوت قرآن عظیم الشان زمینه ساز خشوع قلب است.

همچنان یاد الطاف الهی و یاد عفو و قهر و سنت های او، وسیله‌ی خشوع است، و در مقابل تداوم غفلت، سبب سنگدلی و قصی قلب میگردد. و سنگدلی، زمینه فسق و گناه است.

قسى القلب :

مفهوم کلی قسى القلب نزد اکثر مفسرين عبارت از سنگدلي، و يا هم سخت شدن دل و يا قساوت، و يا هم به معنای عدم پذیرش حرف حق و اصرار بر راه و روش باطل است. قرآن عظیم الشان این مفهوم را با زیبایی خاصی در (سوره بقره آیه / 74) چنین فورمولبندی نموده است: «تَمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (کسی که گرفتار قساوت قلب گشته است قلبی همچون سنگ، حتی بدتر از سنگ دارد چرا که از طی دل برخی سنگها آب می جوشد و از آن خارج میشود ولی کسی که قسى القلب است، ذره ای گرایش به حق در او وجود ندارد)

عوامل قسى قلب :

علماء عوامل متعددی را موجب سخت دلي وقسى القلب در انسانها بر شمرده اند که عمده ترین آن عبارت است از: «فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً...» (آیه 13 سوره مائده). (پس چون پیمان شکستند، آنان را لعنت کردیم و دل‌هایشان سخت گردانیدیم (که موعظه در آن اثر نکرد).

گناه :

عامل اساسی و عمده که شخص به یک انسان قسى القلب مبدل میگردد، و یا اینکه مرض مهلك قسى القلب در وجود اش رشد و نمو مینماید، گناه میباشد.

گناه در قاموس قرآن با کلمات مختلفی از جمله: **ذنب، اثم، سيئه، معصيت، خطيئه، جرم، منكر، فاحشه، شر و...** ذکر گردیده است.

امراض قلب :

علماء قلب انسان را به سه کتگوری تقسیم نموده اند:

قلب سليم قلب مرده و قلب مريض.

مريضی های قلب دونوع است:

نوعی که صاحب مريضی دردی از آن در حال حاضر احساس نمیکند و آن مرض جهل و نادانی و شبهه و شک است، و این از بزرگترین نوع دردها برای فساد است ولی آن را احساس نمیکند.

نوع دیگر:

مريضی است که در حال حاضر آن را احساس کرده و متألم میشود، مانند: غم و غصه، اندوه، خشم و این مريضی با دوا های طبیعی و رفع اسباب آن از بين ميرود.

راهها معالجه و تدای قلب :

راه ویا راههای معالجه و تدای قلب با چهار چیز امکان دارد:
اول: با قرآن عظیم الشان معالجه و تدای با قرآن عظیم الشان بدین معنی است که: به آنچه که در سینه از شک وجود دارد شفا است، و هر چه از شرک و لکه های کفر و امراض شبهات و شهوات در آن است را از بین میبرد.

قرآن عظیم الشان برای کسی که به حق آن را بداند و به آن عمل نماید، هدایت است و برای مؤمنین با آنچه که به وسیله آن از ثواب فوری و غیر فوری برای آنان حاصل میشود رحمت است: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا» (انعام/122) (آیا آن کس که (با جهل و شرک) مرده بود، پس ما او را با هدایت خود زنده ساختیم و برای او نوری (ایمانی) بخشیدیم تا به وسیله آن در میان مردم راه خود را بیابد، مانند کسی است که به تاریکی گرفتار است و راه بیرون شدن از آن را نمی‌داند؟ اینچنین اعمال کافران، در نظرشان مزین جلوه داده شده بود).
رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد قلب می فرماید: «أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ». «بدانید که در جسم عضوی قرار دارد که هرگاه اصلاح گردد همه وجود آدمی اصلاح می‌شود، و هرگاه تباه شود، تمامی وجود انسان فاسد و تباه می‌شود، متوجه باشید که آن عضو قلب است». (رواه البخاری (52) و مسلم (1599)).

تعریف قلب نزد ابو هریره (رض) :

حضرت ابو هریره (رض) در تعریف قلب می فرماید: «قلب فرمانروا و اعضای ظاهری و باطنی انسان، سربازان اویند، اگر فرمانروا پاک باشد، فرمانبرداران نیز راه پاکی را در پیش می‌گیرند، اما اگر او ناپاک گردد، فرمانبردارانش نیز راه ناپاکی را در پیش می‌گیرند.» (مفتاح دار السعادة جلد 2 صفحه 16).

شان نزول آیه 16:

- ابن ابوشیبیه در «مصنف» از عبدالعزیز بن ابورواد روایت کرده است: در بین یاران پیامبر خنده و مزاح رواج یافت. پس آیه «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا...» نازل شد. (این معضل است، زیرا عبدالعزیز در شمار تبع اتباع است و بسیاری از علماء او را ضعیف می‌دانند، مناکیر زیادی روایت کرده است).

- ابن ابوحاتم از مقاتل بن حیان روایت کرده است: گروهی از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم مشغول مزاح بودند و می‌خندیدند آنگاه الله تعالی آیه: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...» را نازل کرد.

- و از سدی روایت کرده است: اصحاب رسول الله به ستوه آمدند و گفتند: ای رسول الله! ما را از اخبار آگاه بساز، الله تعالی آیه: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» (سوره یوسف: 3) را نازل کرد. باز دلتنگ و افسرده شدند و گفتند: ای رسول الله! به ما خبری بگو، پس آیه: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...» نازل شد. (حدیث مرسل: قاسم بن عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود است).

1039- ابن مبارک در «الزهد» از سفیان از کاکایش روایت کرده است: هنگامی که

اصحاب رسول الله به مدینه آمدند، بعد از همه رنج‌ها که دیده بودند به آرامش رسیدند. گویا آنان از بعضی چیزیکه باید انجام می‌دادند کوتاهی و سستی کردند. پس خدا آیه: «الْمُ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...» را نازل کرد.

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٧﴾

بدانید که الله زمین را پس از مرگش زنده می‌کند. ما آیات (خود) را برای شما بیان کردیم تا این که شما تعقل کنید. (۱۷).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تعقلون»: شما می‌فهمید، در می‌یابید.

تفسیر :

در این آیه مبارکه برای اعجازی خاصی برای احیای قلب مرده و سنگ مانند مثال می‌آورد. و می‌فرماید: یعنی همان طور که باران زمین خشک و بی‌آب و علف را زنده و سرسبز می‌گرداند، همان‌طور هم ذکر و قرائت قرآن قلب‌های تیره و تار و سخت را زنده می‌کند.

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: یعنی قلب‌ها بعد از این که تیره و سخت بودند، به وسیله قرآن نرم شدند. قرآن قلب‌ها را به فروتنی و پشیمانی و توبه و ا می‌دارد، همان‌طور که قلب‌های مرده به وسیله علم و حکمت زنده می‌شوند. (خازن ۳۵/۴).

در البحر آمده است: چنان به نظر می‌آید که خداوند متعال می‌خواهد این مطلب را بیان کند که قلب‌های تیره قابل اصلاح‌اند و ذکر و یاد خدا در نرم شدن آنها تأثیر بسزایی دارد. پس همان‌طور که باران در زمین مؤثر است و آن را بعد از خشکی، سرسبز و خرم می‌گرداند، همان‌طور هم قلب‌های سیاه قابل معالجه‌اند و آثار فروتنی و خشوع و طاعت در آنها نمایان می‌گردد. (البحر المحيط ۲۲۳/۸).

إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفْ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿١٨﴾

بی تردید مردان و زنان انفاق‌کننده و آنان که به الله قرض نیکو داده‌اند، ((پاداش) آنان دو چندان برابر داده می‌شود و برای آنان اجر عزت‌مندانه است. (۱۸). «أقرضوا»: وام و قرض دادند. کریم: [هكذا آیه 11 همین سوره].

تفسیر :

مفسران فرموده‌اند: اصل «مصدقین» متصدقین بود، تاء در صاد دغم شده و به صورت «مصدقین» درآمده است. معنی قرض عبارت است از دادن صدقه با طیب خاطر و خلوص نیت به فقرا.

این بدین معنی است که: انسان با دادن احسان به فقرا، به خدا قرض داده است، قرضی که خدا آن را در آخرت باز پس می‌دهد و ادا می‌نماید. (تفسیر صفوة النفاسیر).

خواننده محترم !

در آیه مبارکه برای ما می‌آموزاند، یکی از وظایف مهم اساسی و انسانی جامعه همین است که فقرا از فقر نجات یابند. فرق نمی‌کند که چه از طریق انفاق باشد و یا هم از طریق قرض.

هر شخص در جامعه اسلامی، به اندازه امکانات و توانمندی خویش وظیفه و مکلفیت دارند که؛ خلاء‌های موجود در زندگانی اشخاص را جبران کند.

نباید فراموش کرد که پروردگار با عظمت ما همانطوریکه نیازمند و فقیر را با فقر و ناداری مورد آزمایش و امتحان قرار می دهد، ثروتمندان را نیز بدین ترتیب مورد آزمایش، امتحان و ابتلاء قرار می دهد.

اگر رساندن کمک و دستگیری فقراء و مساکین و محتاجان توام با خلوص نیت و به خاطر رضای پروردگار صورت گیرد، تأثیرات بی شماری را در جامعه بجا میگذارد ثواب این مساعدت ها را انسانها هم در این دنیا مشاهده میفرمایند و برای شان در جهان دیگر، به مثابه پاداش های اخروی، ظاهر می گردد.

در قرآن عظیم الشان الله تعالی انفاق را و بخصوص هدف آنرا به زیبایی خاصی چنین بیان فرموده است: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» (آیه 92 سوره آل عمران) هرگز به نیکی دست نمی یابید، مگر آنکه از آنچه دوست دارید، (در راه الله) انفاق کنید و بدانید هر چه را انفاق کنید، قطعاً الله تعالی به آن آگاه است.

قرآن عظیم الشان در (آیه 274، سوره بقره) به ستایش کسانی پرداخته که در شب و روز و نهان و آشکار انفاق می کنند، می فرماید: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (کسانی که اموال خود را در شب و روز، پنهان و آشکارا انفاق می کنند، اجر و پاداش آنان نزد پروردگارشان است و نه ترسی برای آنهاست و نه غمگین می شوند).

وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا:

همچنان نباید فراموش کرد که قرض به بندگان الله، که در آیه مبارکه بدان اشاره شده به منزله قرض دادن به الله متعال معرفی شده است.

قرض حسنه در قرآن :

قرض حسنه (قرض الحسنه) در شریعت اسلامی از اهمیت خاصی برخوردار است، تأکید اسلام برای کمک به فقراء و مستمندان به معنی پذیرفتن فقر نیست بلکه تلاشی برای برکنند فقر از زندگی بشری است.

در قرآن عظیم الشان، سیزده بار با کلمه گوناگون، بحث از قرض به میان آمده و با آن تأکید شده است. در هر جا که کلمه قرض آمده به تعقیب آن کلمه حسنا نیز آمده است. (مانند: آیه 245 سوره بقره، آیه 12 سوره مائده، آیه 18، سوره حدید، آیه 17 سوره تغابن، و آیه 20، سوره مزمل)

به همین فهم است که: دین اسلام قرض بی سود را قرض حسنه خوانده، و از محتوای مجموع این آیات مبارکه فهمیده می شود که: قرض دادن باید به صورت نیکو انجام شود. نیکویی آن را می توان از چند جهت تصور کرد: آبرومندانه باشد، بی منت باشد، بدون چشم داشت به سود و بهره باشد، برای خشنودی الله تعالی باشد، و از روی میل و علاقه باشد.

پروردگار با عظمت ما (در آیه 17، سوره تغابن) میفرماید: «إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يَضَاعَفْ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ». (اگر به خدا قرض الحسنه دهید، آن را برای شما چند برابر سازد و شما را می بخشد و خداوند تشکرکننده و بردبار است). و در (آیه 245 سوره بقره) آمده است «مَنْ ذَا الَّذِي يقرض الله قرضًا حسنا فيضاعفه له اضعافا كثيرة» کیست که به الله قرض حسنا دهد تا چندین برابرش افزون کند؟».

در این آیه مبارکه در پهلوی اینکه به ارزش قرض اشاره به عمل آمده است، از فحوای آیه مبارکه معلوم می شود که: قرض دادن به مؤمنان، قرض دادن به الله است و مورد پذیرش حق است.

همچنان: قرض دادن موجب افزایش نعمت به چندین برابر مقدار قرض می گردد. سوم اینکه: موجب آمرزش گناهان از سوی خدا می شود. چهارم اینکه: خداوند از قرض دهنده تشکر می کند، یعنی آن را به نیکی می پذیرد و با پاداش های دنیوی و اخروی جبران می نماید.

حضرت ابی هریره (رض) در روایت فرموده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: قَالَ اللَّهُ لَأَنْفِقَ عَلَيْكَ، وَقَالَ: يَدُ اللَّهِ مَلَأَى، لَا تَغِيضُهَا نَفَقَةً، سَحَاءَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَقَالَ: أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْفَقَ مُنْذُ خَلَقَ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ، فَإِنَّهُ لَمْ يَغْضُ مَا فِي يَدِهِ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، وَبِيَدِهِ الْمِيزَانَ». (پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند که الله تعالی می فرماید: «[در راه من] انفاق کن تا به تو انفاق کنم» و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «دستان خدا (خزاین رحمت و نعمت او) پر است. هیچ بخشش و انفاقی آن را کم نخواهد کرد و (بخشش وی) شب و روز فرو می بارد» و نیز فرمودند: «مگر نمی بینید که از ابتدای آفرینش آسمان ها و زمین، چه چیزهایی بخشیده است» هنوز آنچه در دستش است، کم نشده و عرش او بر آب قرار دارد و میزان به دست اوست (با عدالت با بندگانش برخورد می کند)».

همچنان حضرت ابی هریره (رض) می فرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «قَالَ: قَالَ اللَّهُ: أَنْفِقْ يَا آدَمَ، أَنْفِقْ عَلَيْكَ». (پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: خداوند می فرماید: ای انسان! [در راه من] بخشش کن تا به تو بخشش کنم».

همچنان ابی هریره (رض) می فرماید: «قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: يَا ابْنَ آدَمَ، أَنْفِقْ أَنْفِقْ عَلَيْكَ، وَقَالَ: يَمِينُ اللَّهِ مَلَأَى سَحَاءً، لَا يَغِيضُهَا شَيْءٌ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ». (ابو هریره (رض) این حدیث را به پیامبر ج می رساند و از وی نقل می کند و می گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: خداوند متعال می فرماید: ای فرزند آدم (ای انسان)! ببخش تا به تو ببخشم».

و نیز فرمودند: دست خدا پر است و شب و روز از آن انفاق و بخشش فرو می بارد و هیچ چیز آن را کم و ناقص نمی کند».

داستان قرض حضرت بلال از مشرک :

در داستان قرض گرفتن حضرت بلال (رض)، صحابی جلیل القدر و اولین مؤذن در اسلام، از یک مشرک برای پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است: شخصی از حضرت بلال (رض) پرسید: که مصارف زندگی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم چگونه تأمین می شد؟ وی گفت: هیچ چیزی نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم باقی نمی ماند و این وظیفه به من محول شده بود و روش کار هم چنین بود که اگر گرسنه ای از مسلمان می آمد، آن حضرت صلی الله علیه وسلم به من هدایت می فرمود و من از جایی قرض می گرفتم و غذای او را تهیه می کردم و این پروگرام همیشگی بود. یک بار، یکی از مشرکان با من ملاقات کرد و به من گفت: وسع و توان مالی من خوب است و تو از دیگران قرض مگیر، بلکه هرگاه ضرورت که برایت پیش آمد به تو قرض می دهم.

گفتم خوب است و از آن پس از او، قرض می گرفتم.

در یکی از روز ها برای آذان دادن مصروف وضوء بودم، ناگهان آن مشرک با تنی چند

آمدند و به بد ورد گفتن آغاز کردند و گفت: چند روز به اخیر ماه باقی مانده است؟ گفتیم نزدیک است که ماه به پایان رسد. وی گفت: چهار روز به اخیر ماه باقی مانده است، و اگر تا پایان ماه تمام قرض های مرا پرداخت نکنی، من تو را به غلامی خواهم گرفت و مانند گذشته گوسفند چرانی خواهی کرد. آنگاه با این تهدید از آنجا رفت. من تمام روز را در غم و تشویش سپری نمودم و بعد از نماز عشاء به محضر رسول الله صلی الله علیه وسلم رسیدم و داستان را حضور شان توضیح نمودم و عرض کردم: یا رسول الله! در حال حاضر نه چیزی نزد شما برای ادای قرض ها هست و نه من میتوانم کاری انجام دهم و آن مشرک هم مرا خوار خواهد کرد، لذا اگر اجازه میفرمایید تا چند روزی مخفی شوم. هنگامی که مال و چیزی نزد شما از جایی رسید، حضور خواهم یافت. آنگاه به خانه آمدم شمشیر و بوت های را آماده ساختم و منتظر صبح شدم تا نزدیک صبح به سفر بروم.

صبح نزدیک شده بود که ناگهان شخصی، دوان دوان آمد و گفت: زود به محضر رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شو، وقتی آنجا رفتم دیدم که چهار شتر با بار در آنجا هستند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: مژده به تو می دهم که الله تعالی انتظام قرض های تو را کرده است. این شترها را با بار آن ها «رئیس فدک» فرستاده است و این ها به تو سپرده می شوند. سپاس شکر الله (ج) را بجا آوردم و آن ها را بردم و تمام قرض ها را اداء کردم و به محضر آن حضرت صلی الله علیه وسلم برگشتم. آن حضرت صلی الله علیه وسلم در مسجد منتظر نشسته بودند، وقتی به محضر ایشان رسیدم عرض کردم: شکر و سپاس خدای تعالی است که تمام قروض شما را اداء کرد و حالا چیزی بر گردن شما باقی نیست. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: آیا از آن وسایل چیزی باقی مانده است؟ عرض کردم: بلی! فرمودند: برو و آن ها را نیز میان افراد مستحق تقسیم کن تا من در راحت و آرامش باشم، من تا وقتی که چیزی از این اموال باقی باشد به خانه نخواهم رفت. آن روز سپری شد و بعد از نماز عشاء آن حضرت صلی الله علیه وسلم از من پرسید: که آن مال باقی مانده را تقسیم کردی؟ بنده عرض کردم! مقداری باقی است و تا به حال نیازمندی نیامده است. آن حضرت صلی الله علیه وسلم، شب را در مسجد سپری کردند و به خانه نرفتند. روز بعد پس از نماز عشاء دوباره آن حضرت صلی الله علیه وسلم پرسیدند: آیا آن اموال را تقسیم کردی؟ عرض کردم: بلی! الله تعالی تو را راحت کرد و همه آن ها را تقسیم کردم، آنگاه حمد و ثنای الهی را بجا آوردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم از این بیم داشتند که مبادا مرگ فرا رسد و این اموال در خانه باقی شد؛ آنگاه به خانه ازواج مطهرات تشریف برد (بذل المجهود). (ملاحظه شود کتاب: رحکایات صحابه یا حماسه سازان تاریخ تألیف: شیخ الحدیث مولانا محمد زکریا/ ترجمه: ابوالحسین عبدالمجید مرادزی خاشی: (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری).

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَادَةُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١٩﴾

و کسانی که به الله و پیامبرش ایمان آوردند، آنان در استان کامل اند. و شهیدان نزد پروردگارشان هستند، [و] برای آنان است پاداش [اعمال] شان و نور [ایمان] شان، و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را انکار کردند، آنان اهل دوزخ اند. (۱۹).

تشریح لغات و اصطلاحات :

« الصَّادِقُونَ »: راستگویان. « أَصْحَابُ الْجَحِيمِ »: دوزخیان، اهل دوزخ، همدمان آتش.

تفسیر :

مفسر امام بیضاوی فرموده است: این آیه بیانگر آن است که «خلود در آتش» به کفار اختصاص دارد؛ چون صیغهی «أولئك أصحاب الجحيم» مشعر اختصاص است؛ زیرا صحبت مستلزم ملازمت است. (تفسیر بیضاوی ۴۵۳/۳).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه که (20 الی 21) در باره حقیقت دنیا و آخرت ، بحث بعمل می آید .
**اعلموا انما الحياة الدنيا لعب ولهو وزينة وتفاخر بينكم وتكاثر في الاموال والاولاد
كمثل غيث عيث اعجب الكفار نباته ثم يهيج فتراه مصفرا ثم يكون حطاما وفي الآخرة
عذاب شديد ومغفرة من الله ورضوان وما الحياة الدنيا الا متاع الغرور ﴿٢٠﴾**

بدانید که زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی و زینت و فخر فروشی تان به یکدیگر، و افزون خواهی در اموال و اولاد است، مانند بارانی که گیاه (رویده) آن کشاورزان را به تعجب می آورد باز خشک می شود و آن را زرد می بینی، باز گاه می گردد. و در آخرت عذاب سخت و (هم) مغفرت و رضامندی از جانب الله است. و زندگانی دنیا نیست مگر سبب و وسیله غرور و فریب. (۲۰)

تشریح لغات واصطلاحات :

« لَعِبٌ وَلَهْوٌ »: بازی بیهوده، سرگرمی [انعام/۳۲]، [عنکبوت/۶۴]، [محمد/۳۶].

« تَفَاخُرٌ »: فخر فروشی، خودستایی... « تَكَاثُرٌ » «افزون طلبی».

« وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ » و افزون جویی است در مال و اولاد. حضرت ابن عباس (رض) گفته است: از طریقی مال را اندوخته می کند که کین خدا را بر میانگیزد، و به وسیلهی آن بر دوستداران خدا فخر میفروشد و آن را در راهی مصرف می کند که قهر خدا را می آورد، پس چنان مالی روز سیاه او را بیشتر سیاه می کند. (تفسیر کبیر ۲۳۳/۲۹).
« كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ » همچون باران شدیدی است که به سرزمینی اصابت کند و کشاورز از کشت و گیاه برخاسته از آن در شگفت شوند. ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا سَيْسًا، بعد از سرسبزی و خرمی خشک شود. سپس آن را زرد رنگ می بینی. ثُمَّ يَكُوْنُ حُطَامًا آنگاه تبدیل به خاشاک شود و باد آن را به هر طرف ببرد. دنیا نیز چنین است. قرطبی گفته است: در اینجا منظور از کفار همانا کشاورزان است؛ زیرا آنها بذر را نهان می سازند. معنی آیه چنین است: زندگی دنیا مانند کشتزار است که کشاورزان را متعجب می کند اما طولی نمی کشد که به صورت خاشاک و علف خشکیده در می آید و انگار قبلاً چیزی نبوده است. (تفسیر قرطبی ۲۵۵/۱۷).

« وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيْدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَ رِضْوَانٌ » و جزای آخرت یا عذابی است سخت برای تبهکاران، و یا بخشودگی و رضایت است از جانب خدا برای نیکان.

« وَ مَا الْحَيٰةُ الدُّنْيَا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُوْرِ » زندگی دنیا از لحاظ حقارت و ناچیزی و سرعت زوالش، جز متاع و لذتی فناپذیر چیزی نیست که غافل بدان فریب خورد و نادان بدان مغرور می گردد.

سعید بن جبیر گفته است: وقتی دنیا تو را از طلب آخرت باز دارد و به آن مشغول کند، کالا و لذت غرور است، و اما اگر تو را به سوی آخرت و رضایت خدا فرا خواند کالا و لذتی نیکو است. (تفسیر کبیر ۲۳۴/۲۹).

بعد از این که دنیا را تحقیر کرد و آن را کوچک شمرد، و آخرت را بزرگ نشان داد و آن

را عظیم و گرامی معرفی کرد، انسان را برای کسب رضایت خدا تحریک و تشویق کرد؛ چرا که رضایت خدا در منزلگاه ابدی و جاودانی باعث نیکبختی و سعادت می‌شود:

سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢١﴾

بر یکدیگر سبقت بگیرید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است، و آماده شده برای کسانی که به الله و پیغمبران او ایمان آورده اند، و آماده شده برای کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آورده اند، این فضل الهی است به هر کس بخواهد می‌دهد، و خداوند صاحب فضل عظیم است. (۲۱).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سابقوا»: پیشی بجوید، سبقت بگیرید. «عرضها»: پهنای آن، گستره ی آن [آل عمرن/۱۳۳]. «اعدت»: آماده شده.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (22 الی 24) در باره اینکه هر کار با الله متعال است بحث بعمل آمده است.

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٢٢﴾

هیچ مصیبتی در زمین [به جسم و مال] و به جانهای شما نرسد مگر آنکه پیش از آنکه آن را آفریده باشیم در کتابی (تقدیر) ثبت و نوشته است، بی‌گمان این امر بر خداوند آسان است. (۲۲).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُصِيبَةٌ»: (صوب): حوادث و رویداد خیر و شری که به انسان برسد؛ ولی در عرف، بر رویداد شر اطلاق می‌شود؛ مانند: خشکسالی، بیماری مزمن و ... «کتاب»: لوح محفوظ، علم الله. «نَبْرَأَهَا» از «برء» به معنی پدید آوردن است. الله تعالی که زمین را پدید آورده و انسان را آفریده است، برای آنها مشکلات و مصائبی نیز قرار داده است، مانند: زلزله، قحطی، سیل، امراض، جراحت و مردن برای انسان و سایر مخلوقات.

خواننده محترم !

پروردگار با عظمت ما اختیار دار همه چیز است، او پیش از آنکه آنان را بیافریند اجلشان و روزی‌شان و اعمالشان و اینکه رستگار خواهند بود و یا زیانکار، همه چیز را نوشته و در لوح محفوظ ثبت گردانیده است. آنچه الله بخواهد همان می‌شود، و آنچه او نخواهد انجام نخواهد شد، او هر آنچه تاکنون انجام گرفته و هر آنچه در آینده انجام خواهد گرفت و آنچه که انجام نگرفته و اگر انجام می‌گرفت چگونه می‌بود همه را می‌داند، او بر هر چیزی تواناست و هر کسی را بخواهد گمراه می‌کند و هرکسی را که بخواهد راهنمایی می‌نماید. با این وجود بندگان از خود اراده و قدرت دارند، که هر آنچه خداوند به آنان توانایی بخشیده می‌توانند عمل کنند. رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ بِقَدْرِ حَتَّى الْعَجْزُ وَالْكَيْسُ أَوْ الْكَيْسُ وَالْعَجْزُ» (همه چیز در تقدیر نوشته شده است حتی زیرکی و ناتوانی).

(صحیح مسلم).

لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿٢٣﴾

این برای آنست تا بر آنچه از دست شما رفته است افسوس نخورید و بر آنچه به شما بخشد

دل بسته و شادمانی مکنید، و خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَكَيْلًا»: تا این که. «لا تأسوا» (آسی، آسی): غم، افسوس نخورید. «ما»: آن چه.
«فاتکم»: از دست شما رفت. از دست دادید. [آل عمران/۱۵۳]. «آتاکم»: به شما داد. «
مُخْتَالٍ فَخُورٍ»: خودخواه و متکبر خودپسند، خودستا و فخر فروش. [نساء/۳۶، مختال
فخور]، [لقمان/۱۸]. مختال از ریشه ی خیل.

تفسیر :

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: «هیچ کس نیست با غم و اندوه و فرح و سرور
روبرو نشود. اما انسان مؤمن در حال مصیبت و اندوه صبر و شکیبایی را پیش می‌گیرد
و در حال نعمت و غنیمت سپاسگزار است». (قرطبی ۲۵۸/۱۷). معنی آیه چنین است:
طوری غمگین نشوید که از حال عادی خارج شوید و خود را در هلاکت اندازید، نیز
طوری شاد و مسرور نشوید که غرور و مستی بر شما چیره شود. عمر رضی الله عنه
گفته است: «در هر مصیبتی سه نعمت یافته‌ام: اول، این که مصیبت دینی نبوده است.
دوم، آن که از مصیبت قبلی اش بزرگتر نبود. سوم، این که خدا در مقابل آن پاداش و اجر
بزرگ عطا می‌فرماید: و بشر الصابرين *الذین إذا أصابتهم مصيبة قالوا إنا لله و إنا إليه
راجعون * أولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و أولئك هم المهتدون.».

«وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» الله تعالی هیچ آدم متکبر و خودپسندی را دوست
ندارد، آن که خدا نصیبی از دنیا به او عطا فرموده اما آن را به رخ مردم می‌کشد و بدان
فخر و مباهات می‌فروشد.

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٤﴾

همان کسانی که همواره بخل می‌ورزند و مردم را به بخل وامی‌دارند، و هر که [از
انفاق] روی بگرداند [زیانی به الله نمی‌رساند]؛ چرا که خداوند بینای و شایسته ستایش
است. (۲۴).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَبْخُلُونَ»: بخل می‌ورزند، از انفاق دریغ می‌ورزند، خودداری می‌کنند. «يَتَوَلَّ»: پشت
کند، روی برگرداند. «الْحَمِيدُ»: ستوده، شایان ستایش.

خوانندگان گرامی !

بعد از اینکه در آیات قبلی اشاره به برخی از احوال دنیا و آخرت بعمل آمد، اینک در
آیات متبرکه (25 الی 29) در باره هدف از برگزیدن پیامبران الهی: 1 - ارائه ی
قانون جامعه ی اسلامی و شیوه ی حکومت، 2 - یکپارچگی آدیان آسمانی در اصول و
پیوند اسلام با شرایع و ادیان قبلی الهی، به بیان گرفته میشود.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢٥﴾

همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو تشخیص حق
از باطل نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند، و آهن را که در آن برای مردم
قوت و نیرویی سخت و منافع است، فرود آوردیم، تا الله بداند چه کسی او و پیغمبرانش را

نادیده یاری می‌کند، زیرا الله قوی (و) غالب است. (۲۵).

تشریح لغات و اصطلاحات :

« الْكِتَابَ »: کتابهای آسمانی منظور است. « الْمِيزَانَ »: ترازو، نظم و قوانین، سنجش، عدل و داد... [شوری/۱۷]، [رحمان/۷، ۸ و ۹]. « الْقِسْطِ »: عدل و انصاف، عدالت. « الْحَدِيدَ »: آهن. « بَأْسٌ »: قوت و نیرو، نیرو و فواید فراوان در آهن؛ چون برای کارهای صنعتی، ساختمانی، ادوات جنگی و... ماده ی اولیه است. « لِيَعْلَمَ »: تا معلوم بدارد. « بِالْغَيْبِ »: در نهان، دور از دید مردم. « قَوِيٌّ »: نیرومند، توانا.

تفسیر :

در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ أَرْبَعَ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ الْحَدِيدَ وَالنَّارَ وَالْمَاءَ وَالْمِلْحَ». «خداوند چهار برکت را از آسمان به زمین فرود آورده است: آهن، آتش، آب و نمک را». پس با آنچه گفتیم، وجه مناسبت میان کتاب، میزان و آهن در آیه مبارکه آشکار شد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٢٦﴾

ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و در نسل هر دو نبوت و کتاب را قرار دادیم، پس بعضی از آنان هدایت یافتند ولی بسیاری از آنها گنهارند. (۲۶).

تشریح لغات و اصطلاحات :

« ذُرِّيَّتِهِمَا »: فرزندان، نسل، نژاد، دودمان، خاندان. « مُهْتَدٍ »: راه یافته، راهیاب، هدایت پذیر.

تفسیر :

اعزام پیامبران در آیه مبارکه پیر پیامبران یعنی حضرت نوح علیه السلام و پدر پیامبران یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام را یادآور شده و توضیح داده است که نبوت و کتب آسمانی را در نسل آنها قرار داده است.

یعنی به خدا قسم! نوح و ابراهیم را فرستادیم، و همان طور که کتب چهارگانه‌ی «تورات و زبور و انجیل و قرآن» را بر نسل آنها نازل کردیم، پیامبری را نیز در نسل آنها قرار دادیم. به عنوان تشریف، و جاودانه کردن آثار پسندیده‌ی نوح و ابراهیم، آن دورا مخصوصاً ذکر کرده است.

«فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» در بین نسل نوح و ابراهیم افراد هدایت شده‌ای قرار دارند و بسی از آنها نافرمان بوده و از اطاعت و تبعیت از راه راست بازمانده‌اند.

ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابَنِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٢٧﴾

سپس به تعقیب آنان پیغمبران خود را فرستادیم و عیسی پسر مریم را در پی آنان فرستادیم و به او انجیل عطا کردیم و در قلب کسانی که از او پیروی کردند مهربانی و شفقت را قرار دادیم. و (اما) رهبانیت (ترک دنیا) را که خودشان آن را اختراع نمودند، ما آن را بر آنان واجب نکرده بودیم، بلکه آنان برای به دست آوردن خشنودی الله (آن را ایجاد کرده بودند) ولی چنانکه باید حقش را رعایت نکردند. لذا ما به آنها که ایمان آوردند

پاداش دادیم، و بسیاری از آنها فاسق اند. (۲۷)

تشریح لغات واصطلاحات :

« قَفِينَا » (قفو): به دنبال فرستادیم، در پی فرستادیم. « اَتَّبَعُوهُ »: او را پیروی کردند. « رَافَةً »: عطوفت، مهربانی. « رَهْبَانِيَّةً » (رهب): ترس از الله و بی التفاتی به دنیا، غارنشینی، در دیر زندگی کردن و ترک جامعه و گریز از مردم و... « بَتَدَعُوها »: آن را خود ساختند، آن را به وجود آوردند، ابداع کردند. « مَا كَتَبْنَاها »: آن را مقرر نکرده بودیم، آن را نوشته بودیم. « اِبتَغَاءً »: به دست آوردن، طلب کردن. « رَعَوْها »: آن را مراعات نکردند.

تفسیر :

مفسر ابو حیان در مورد « رَهْبَانِيَّةً »: فرموده است که: رهبانیت عبارت است از دوری جستن از زنان و ترک هوس های دنیوی و نشستن در کنج صومعه‌ها. و معنی « اَبْتَدَعُوها » یعنی از خود درآوردند. (البحر ۸/۲۲۸).
« فَمَا رَعَوْها » « رعایت نکردند ». « اِلَّا اِبتَغَاءً رِضْوَانِ اللَّهِ » جز به چیزی که مورد رضایت الله است به آنها دستوری ندادیم. استثناء منقطع است. یعنی ما رهبانیت را بر آنان مقرر نکردیم، ولی خود به عنوان جلب رضایت خدا آن را انجام دادند. (تفسیر صفوة التفسیر محمد علی صابونی).

« فَمَا رَعَوْها حَقَّ رِعَائِتها » پس به طور شایسته آن را انجام ندادند و بر آن پایدار نماندند.

ابن کثیر فرموده است: از دو جهت ذم آنان را در بر دارد: اول، این که بدعتی را در دین خدا به وجود آوردند که خدا دستور آن را نداده بود. دوم، این که به عهد خود وفا نکردند؛ زیرا آنان گمان می‌بردند که این اعمال قربتی است که آنها را به خدا نزدیک می‌کند، اما آنان بر آن پایدار نماندند. (مختصر ۳/۴۵۶).

رهبانیت :

رهبانیت: عبارت است از بریدن از مردم به منظور عبادت، گوشه‌گیری در کلیساهای ساخته شده در کوه‌ها و غیر آن، دست کشیدن از غذاها و نوشیدنی های لذیذ و کنارگرفتن از ازدواج. «مگر آن‌که در طلب خشنودی الهی آن‌را در پیش گرفته بودند» یعنی: لیکن خودشان این رهبانیت را به منظور طلب خشنودی الهی از نزد خود اختراع کرده بودند.

ابن کثیر در معنی آن می‌گوید: «ما بر امت نصاری رهبانیت را مشروع نکردیم بلکه ما طلب رضای خویش را بر آنان مشروع کردیم». «پس چنان‌که شایسته رعایت بود، رعایتش نکردند» یعنی: آنان این رهبانیت را که از نزد خود اختراع کرده بودند و خود ساخته شان بود نیز چنان‌که شایسته آن بود رعایت نکردند بلکه بسیاری از آن‌ها رهبانیت را به عنوان وسیله‌ای برای فسادافگنی یا فسادگری به‌کار برده و جز اندکی از آنان بر دین راستین عیسی علیه السلام باقی نماندند.

در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَهْبَانِيَّةً، وَرَهْبَانِيَّةُ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». «همانا برای هر امتی رهبانیتی است و رهبانیت امت من جهاد در راه خداست». زیرا جهاد، بذل جان برای الله تعالی است. پس گوشه‌گیری در عبادتگاه‌ها، صومعه‌ها و خانقاه‌ها از دین اسلام نیست. همچنین در حدیث شریف آمده است: «لا تشددوا علی أنفسكم، فیشدد

عليكم فإن قوما شددوا علي أنفسهم، فشدد عليه، فتلك بقاياهم في الصوامع والديارات «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ» (سوره الحديد: 27) (برخود سخت نگيريد، كه در آن صورت بر شما سخت گرفته می شود زیرا قومی بر خویشان سخت گرفتند پس بر آنان سخت گرفته شد و این بقایای آن هاست در صومعه ها و دیرها. سپس رسول خدا ص این آیه را تلاوت کردند: رهبانیتی كه آنان خود بدعتش نهاده بودند، ما آن را بر آنان فرض نساخته بودیم).

قبل از همه باید گفت كه در دین مقدس اسلام، رهبانیت و گوشه نشینی وجود ندارد، و گوشه گیری در عبادتگاه ها، صومعه ها و خانقاه ها از دین اسلام نیست، ولی در اختلاط با مردم و همچنین در عزلت رویاتی وارد شده است كه دلالت بر فضیلت هر کدام دارد. در فضیلت اختلاط و رفت و آمد با مردم روایات پایین وارد شده است: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «الْمُؤْمِنُ الَّذِي يُخَالِطُ النَّاسَ وَيَصْبِرُ عَلَىٰ أَذَاهُمْ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنَ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لَا يُخَالِطُ النَّاسَ وَلَا يَصْبِرُ عَلَىٰ أَذَاهُمْ» (صحيح البانی و ترمذی 5207 و ابن ماجه 4032) یعنی: (يك فرد مسلمان اگر با مردم معاشرت كند و بر اذیت آنها صبر كند بهتر است از کسی كه با مردم معاشرت نمی كند و بر اذیت آنها صبر نمی كند). حافظ ابن حجر در كتابش (فتح الباری 42/13) مینویسد: «وَالْخَبْرُ دَالٌّ عَلَىٰ فَضِيلَةِ الْعُزْلَةِ لِمَنْ خَافَ عَلَىٰ دِينِهِ» این خبر دلالت بر فضیلت عزلت دارد برای کسی كه ترس از فساد دینش داشته باشد».

و سندی در شرح نسائی (124/8) گفت: «این روایت دلالت بر جائز بودن عزلت است، بلکه در روزهای فتنه بهترینش همین است».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَعْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٨﴾

ای کسانی كه ایمان آورده اید! از الله بترسید و به رسولش ایمان، بیاورید، تا الله دو پاداش از رحمت خود را به شما ببخشد، و برای شما نوری قرار دهد كه در روشنی آن حرکت كنید. و گناهان شما را ببخشد، و خداوند غفور و رحیم است. (۲۸).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُؤْتِكُمْ»: به شما عطا می كند. «كِفْلَيْنِ» «تثنیه ی كفل. دو سهم، نصیب، بهره. «نُورًا»: روشنایی، قرآن. [آیه: 12 همین سوره ، سعی نورهم]. «تَمْشُونَ بِهِ»: بدان وسیله راه می روید، در زیر نور آن راه طی می كنید، در پرتو آن گام برمی دارید.

شان نزول آیه 28:

- طبرانی در «معجم اوسط» به سندی كه در او نام کسی است كه شناخته نشده از ابن عباس (رض) روایت كرده است: چهل نفر از یاران نجاشی خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و در جنگ احد شركت كردند. تعدادی از آنها مجروح شد اما کسی شهید نشد. هنگامی كه نیازمندی مسلمانان را مشاهده كردند، گفتند: ای رسول خدا! ما توانگر و ثروتمندیم اجازه بده اموال خود را بیاوریم و به مسلمانان كمك نماییم. آنگاه خدا در باره آنها «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ» (قصص: 52) «كسانی كه پیش از این [قرآن] به آنان كتاب داده ایم به آن ایمان می آورند» و مابعد را نازل كرد. چون این آیات نازل گشت گفتند: ای جماعت مسلمانان! هر كه از جمع ما به قرآن ایمان بیاورد برای او دو ثواب نوشته می شود و هر كه به قرآن ایمان نیاورد برای او مثل شما يك ثواب وجود دارد.

پس الله (ج) آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ..» را نازل کرد. (طبرانی در «معجم اوسط» 7658 از طریق سعید بن جبیر از وی روایت کرده است).

- ابن ابوحاتم از مقاتل روایت کرده است: چون آیه «أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (قصص: 54) «اینانند که پاداششان به [جبران] آنکه بردباری ورزیدند، دو بار [به آنان] داده شود» نازل شد. مسلمانانی که قبل از ظهور اسلام به کتب آسمانی پیشین ایمان داشتند خود را از دیگر یاران نبی اکرم صلی الله علیه وسلم برتر دانستند و گفتند: برای ما دو ثواب و برای شما یک ثواب است. این موضوع بر مسلمانان سخت شد بنابراین خدای بزرگ آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ...» را نازل و پاداش آن‌ها را مثل پاداش مؤمنین اهل کتاب دوچندان کرد.

لِنَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢٩﴾

تا اهل کتاب بدانند که صاحب اختیار چیزی از بخشش و بخشایش الهی نیستند، و بخشش و بخشایش به دست خداوند است، به هر کس که خواهد ارزانی اش دارد، و خداوند دارای فضل عظیم است. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

لنَّا يَعْلَمَ لکی ← يعلم: تا این که بداند. ذو الفضل: صاحب کرم و موهبت.

تفسیر :

مفسران فرموده اند: اهل کتاب می‌گفتند: وحی و رسالت به ما اختصاص دارد و جز برای ما کتاب و شریعت نیامده و خدا این فضیلت عظیم را در بین تمام کائنات به ما اختصاص داده است. آنگاه خدا به وسیله‌ی این آیه زعم آنها را رد کرد. «وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» و همانا نبوت و هدایت و ایمان در قبضه‌ی قدرت خدا می‌باشد و آن را به هر کس که خواهد عطا می‌کند. (تفسیر صفة التفاسیر محمد علی صابونی).

شان نزول آیه 29 :

- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: چون آیه: «يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ» (حدید: 28) تا آخر نازل شد. اهل کتاب بر مسلمانان حسادت کردند.

پس الله آیه «لِنَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» را نازل کرد. (طبری 33709 این مرسل و ضعیف است).

- ابن منذر از مجاهد روایت کرده است: یهود می‌گفت: به زودی از میان ما پیغمبری مبعوث می‌گردد که دست‌ها و پاها را قطع خواهد کرد. چون پیامبر آخر زمان از میان عرب برانگیخته شد. یهود کفر ورزید. پس خدا آیه: «لِنَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ...» را نازل کرد. یعنی به فضیلت نبوت.

پایان جزء بیست و هفتم

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة المجادلة
جزء 28

سورة ی مجادله در مدینه نازل شده و دارای بیست و دو آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه :

سبب نامگذاری این سوره بنام «مجادله» این است که با فرموده حق تعالی: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا» [المجادلة: 1] آغاز شده است.

این سوره بنا بر قول صحیح، مدنی است. صحابی جلیل القدر دحیه کلبی در این مورد می فرماید که: تمام این سوره در مدینه منوره نازل شد، بجز این فرموده حق تعالی: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَاسِعُهُمْ» [المجادلة: 7] که در مکه نازل شد. اما عطا می فرماید: «ده آیه اول از آن مدنی و بقیه آن مکی است».

ارتباط سوره مجادله با سوره قبلی :

مناسبت و ارتباط میان این دو سوره را میتوان در نقاط ذیل چنین جمعبندی نمود :

- مطلع و سرآغاز سوره ی حدید، از صفات بزرگ الله متعال (الأول، الآخر، الظاهر، الباطن) بحث بعمل آورده ، سرآغاز این سوره نیز می گوید: الله سبحانه وتعالى از گفتگوی آن زن و شوهر خبر دارد و شکوای آن زن را می پذیرد.
- پایان سوره ی حدید در بیان فضل الله و سرآغاز این سوره هم اشاره به اندکی از فضل و کرم اوست.

- سوره ی حدید در آیه ی 4 می فرماید: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» و آیه ی 7 این سوره مبارکه می فرماید: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ.». «

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره مجادله:

سوره مجادله سوره 58 از قرآن عظیم الشأن است، و طوری که در فوق هم یاد آور شدیم، دارای 22 آیه می باشد. تعداد کلمات این سوره به چهار صد و هفتاد و سه کلمه و تعداد حروف آن به هزار و هفتصد و دو حرف، میرسد، البته با در نظر داشت اقوال اختلافی در این باب.

طوری که گفته آمدیم؛ این سوره در مدینه منوره ، پس از سوره ی منافقون نازل شده است و همانند سایر سوره های مدنی محتوای آنرا پیرامون احکام فقهی، زندگی اجتماعی و روابط مسلمانان با غیر مسلمانان تشکیل می دهد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن را می توانید در سوره طور همین تفسیر (تفسیر احمد) به تفصیل مطالعه فرمایید.

محتوای و موضوعات :

مجموع بحثهای سوره مجادله را می توان در سه بخش عمده جمعبندی و خلاصه نمود:

در بخش اول بحث از حکم ظهار مطرح بحث قرار گرفته است.

ظهار در جاهلیت نوعی طلاق و جدایی دائمی محسوب می شد، ولی با آمدن دین مقدس اسلام این حالت و حکم را تعدیل کرد و در مسیر صحیح آن قرار داد. از جمله در آیات 3 و 4: حکم رجوع مجدد مرد پس از ظهار را بیان میکند.

مردانی که همسرانشان را ظهار کردند سپس برمی گردند، قبل از آمیزش باید برده ای را آزاد کنند. اگر برده ای نیافتند دو ماه روزه متوالی بگیرند و اگر قادر به گرفتن روزه دوماه نباشد، در بدل آن 60 مسکین راطعام دهد. این از حدود تشریعی خداوند متعال است و هر کس آنرا انکار کند یا زیر پا گذارد عذابی دردناک دارد.

حکمت تشریح این حکم در شرع اسلامی همین است که: اولاً برای اینکه ترک ظهار ضمانت اجرایی داشته باشد جریمه ای قرار داده تا گفتن آن برای مردان مسلمان و معتقد سخت شود، ثانیاً بخاطر از هم نه پاشیدن خانواده و امکان ادامه زندگی مطلوب زن و شوهر، جریمه ای باشد که امکان ادای آن توسط مرد وجود داشته باشد و بتواند در صورت تمایل به برقراری رابطه با زنش، با پرداخت این کفاره به زندگی سابق خویش ادامه دهد.

در بخش دیگری این سوره مبارکه؛ يك سلسله دساتیری در باره آداب مجالست از جمله منع از گوشه کانی (راز گویی و زیرلب یک به دیگر گوشه کانی کردن، گفتگوی محرمانه کرد) و همچنین جا دادن به کسانی که جدیداً وارد مجلس می شوند؛ در آخرین بخش، بحث گویا و مشروح و کوبنده ای درباره منافقان، و آنها که ظاهراً دم و داد از اسلام و مسلمانی می زدند اما در خفا با دشمنان اسلام سر و سروپس می کند، مطرح کرده، مسلمانان راستین را از ورود در حزب شیاطین و منافقین منع و در حذر می دارد و آنها را به رعایت حب فی الله و بغض فی الله و ملحق شدن به حزب الله دعوت می کند.

همچنان در پایان سوره خاطر نشان گردیده است که: برای تکمیل دین، دشمنی و ستیز با دشمنان خدا لازم است: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ...» (آیه 22 مجادله)

اهداف اساسی و کلی سوره مجادله :

یادآوری ایمان و شرایط آن؛
تأدیب مسلمانان به آداب اسلامی؛
مبارزه با خرافات و اصلاح فرهنگ زمانه (فرهنگ جاهلی عرب)؛
تعیین مرز مؤمنان و منافقان؛
یادآوری قیامت.

ارشادات آیات متبرکه سوره مجادله:

خداوند متعال دعای شاکی صادق و مخلص در دعا را اجابت می کند.
تشبیه همسر خویش به یکی از محرّمات ابدی خود (ظهار)، جایز نیست.
مقاربت با همسر خویش قبل از پرداخت کفاره ی ظهار جایز نیست.
اعمال انجام شونده کفاره، ترتیبی است و قبل از عجز از موارد اول، نمی تواند بعدی را انجام داد.
التزام به حدود الهی، واجب است، تعدی و تجاوز از آن ها جایز نیست.

ترجمه و تفسیر سوره المجادله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا
إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿١﴾

به راستی که خداوند سخن زنی را که با تو درباره همسرش گفتگو می‌کرد و به خداوند شکایت حال خود می‌گفت، شنید، و خداوند گفت و گوی شما دو تن را می‌شنود، چرا که خداوند شنوای بیناست (۱)

تفسیر :

«سَمِعَ» : شنید، اجابت کرد، پذیرفت. «سَمِعَ اللَّهُ» سمع و بصر به مانند علم و قدرت و حیات و اراده بوده، از صفات خالق تعالی هستند.

سمیع: ذاتی است که تمامی صداها را با وجود تفاوت زبان ها و تنوع نیازها و خواهشات می‌شنود و صدای بلند و آهسته برای او تعالی یکسان است: «سَوَاءٌ مِّنْكُمْ مَنْ أَسَرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِأَلِيلٍ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ» (سوره الزعد: 10) «(برای الله) یکسان است که کسی از شما پنهانی سخن بگوید و کسی که آن را آشکار سازد، و کسی که در (تاریکی) شب پنهان می‌شود یا در (روشنایی) روز (آشکارا) راه می‌رود.»
بنابر این الله تعالی تمامی صداها را می‌شنود؛ فرقی نمی‌کند که چه نوع صدایی باشد. صداها بر او مشتبه نمی‌شود و شنیدن یک صدا، او تعالی را از شنیدن صدای دیگری غافل نمی‌کند. تنوع درخواست‌ها و مسائل، او را به اشتباه نمی‌اندازد و فراوانی درخواست‌کنندگان، او را خسته نمی‌کند.

ابو السعود می‌فرماید: معنای سمع خدای متعالی نسبت به قول آن زن، اجابت در خواست زن است نه صرف علم وی به آن، هم چنان که این قول الهی هم همان معنی را دارد.
«وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا» یعنی الله متعال به گفتگوی شما علم دارد و می‌پذیرد. (ابو السعود: 2: 150)

«تُجَادِلُكَ»: با تو گفتگو می‌کند، با تو مجادله می‌کند. «تُجَادِلُكَ»: یعنی در مورد همسرش با تو بحث و مجادله می‌کرد. مجادله به معنای مناظره و مخاصمه است.
«تَشْتَكِي»: (شکو): شکایت می‌کند، شکایت می‌برد. «تَشْتَكِي»: (شکوی به معنای اظهار نگرانی و غم و اندوه درون است و تقاضای حل مشکل می‌کند).
«تَحَاوُرَكُمَا» (محاورة به معنای مراجعه در کلام (گفتگو و رد و بدل کردن سخت با هم). اثبات شنیدن و دیدن برای الله سبحانه و تعالی :

اهل سنت و جماعت بدین عقیده است که خداوند متعال دارای ساق، ید، عین، سمع، قدم، و وجه (صورت) می‌باشد، زیرا الله تعالی خود در کتاب خویش و پیامبر صلی الله علیه وسلم در احادیث صحیح خود آن صفات را برای الله تعالی به اثبات رسانیده است:

بطور مثال در مورد اثبات شنیدن و دیدن الله سبحان و تعالی در (آیه 11 سوره شوری) آمده است: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» «به تأکید هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست» و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا» (سوره نساء 58) «نیکو چیزی است که خداوند شما را به آن پند می‌دهد همانا خداوند شنوای

بیناست».

همچنان طوریکه در (آیه اول سوره مجادله) خواندیم: «قد سمع الله قول التي تجادلک فی زوجها وتشتکی إلى الله، والله یسمع تحاورکما إن الله سميع بصیر» «خداوند سخنان (زنی) را که در باره‌ی شوهرش با تو (پیامبر) گفتگو و به خداوند شکایت می کرد، شنید؛ و خداوند گفتگوی شما را می شنود زیرا خداوند شنوای بیناست» و میفرماید: «لقد سمع الله قول الذین قالوا إن الله فقیر ونحن أغنیاء» (سوره آل عمران 181) «همانا خداوند سخن کسانی که گفتند خداوند نیازمند است و ما بی نیازیم را شنید» «أَمْ یَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ یَكْتُبُونَ» (سوره زخرف 80) (آیا گمان می کنند که ما اسرار پنهانی و سخنان در گوشه‌ی آنان را نمی شنویم؟! بلی! (می شنویم) و فرشتگان ما نزد آنها (همه چیز را) می نویسند.) و می فرماید: «إِنِّی مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأُرِی» (سوره طه 46) «من همراه شما هستم می شنوم و می بینم» و می فرماید «ألم یعلم بأن الله یری» (سوره علق 14) «آیا ندانست که خداوند می بیند» «الذی یراک حین تقوم» (218) و «تقلبک فی الساجدین» (219) «اینه هو السميع العليم» (220) (شعراء 218-220) (کسی که تو را هنگامی که بر می خیزی می بیند، و حرکت تو را در میان سجده کنندگان (می بیند) همانا او شنوای داناست) «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرِی اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ ۗ» (سوره توبه 105) «و بگو (هر چه می خواهید) انجام دهید که به زودی خدا، پیامبر و مؤمنان عمل شما را می بینند».

اما چنانچه بارها گفته ایم الله تعالی دین و اعتقادات اسلامی را برای فهم بشر فراهم ساخته و از دست و پا و زبان و چشم بحث دارد اما این همه بلاکیف اند. از کیفیت دست، چشم، پای او... الله تعالی ما آگاهی نداریم.

اثبات دو چشم برای الله تعالی :

طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه 48، سوره طور) میفرماید: «واصبر لحکم ربک فإنک بأعیننا» «در برابر دستور پروردگارت شکیبا باش به راستی که تو در برابر چشمان ما قرار داری» «وحملناه علی ذات ألواح ودسر» (13) «تجری بأعیننا جزاء لمن کان کفر» (14) (سوره قمر 13-14) «او را بر تخته دار و میخ آجین (کشتی) سوار کردیم که زیر نظر ما حرکت می کرد. این کیفر کسانی است که کافر شده بودند» «وألقت علیک محبة منی ولتصنع علی عینی» (سوره طه 39) «و بر تو محبتی از خود افکنم تا در برابر چشمان (علم) من پرورش یابی».

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 4) در باره ظهار، حکم ظهار و کفاره ی آن، بحث بعمل آمده است.

مبحث (ظهار) در سوره مجادله:

تعریف ظهار :

«يُظْهِرُونَ» (ظهار مشتق از ظهر به معنای پشت است). ظهار عبارت است از اینکه، شخص به همسر خویش می گوید: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهِرِ أُمِّي» «تو برای من مانند پشت مادرم هستی». و آمیزش با تو برایم حلال نیست.

این کلمه سپس در تحریم زوجه با قرار دادن وی به عنوان پشت مادر خود استعمال شده است و در جاهلیت به گفتن این کلمه: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهِرِ أُمِّي» زن طلاق میشد، ولی دین مقدس اسلام ظهار را باطل اعلان داشت.

«ظَهَار» در دو آیه از قرآن عظیم الشأن اولاً در: (آیه 3، سوره «مجادله» و آیه 4، سوره «احزاب» (مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَالِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ)؛ (خداوند برای هیچ کس دو دل در درونش نیافریده؛ و هرگز همسرانتان را که مورد «ظهار» قرار می دهید مادران شما قرار نداده؛ و (نیز) پسر خوانده های شما را پسر (واقعی) شما قرار نداده است؛ این سخن شماست که با دهان خود می گوید (سخنی که واقعیت ندارد)؛ اما خداوند حق را می گوید و او به راه راست هدایت می کند). اشاره بعمل آمده است.

«ظَهْر» در عبارت فوق چنان که بعضی از مفسران گفته اند، به معنی «پشت» نیست، بلکه کنایه از رابطه ای است که از ناحیه زوجیت حاصل می شود، بنابراین معنی جمله چنین می شود: «همسری با تو همچون همسری مادرم می باشد» (به «لسان العرب»، ماده «ظهر» و تفسیر «کبیر فخر رازی» مراجعه شود).

«ظَهَار» از کارهای قبیح عصر جاهلیت بود، که مرد هنگامی که از همسرش خفه و ناراحت می شد، برای این که او را در مضیقه و فشار قرار دهد می گفت: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي»؛ (تو نسبت به من همچون مادرم هستی) و بدین ترتیب معتقد بودند: آن زن برای همیشه بر همسرش حرام می شود و حتی نمی تواند همسر دیگری انتخاب کند! و همچنان بلا تکلیف می ماند.

ولی به آمدن دین مقدس اسلام این موضوع محکوم شد و دستور کفاره را درباره آن صادر شد.

بنابراین هرگاه کسی نسبت به همسرش «ظَهَار» کند، همسرش می تواند با مراجعه به حاکم شرع او را موظف سازد که یا رسماً از طریق طلاق از او جدا شود و یا به زندگی زناشویی بازگردد، اما پیش از بازگشت باید کفاره ای را که در آیات فوق بیان شده بدهد، یعنی در صورت توانائی یک برده را آزاد کند و اگر نتوانست دو ماه پی در پی روزه بگیرد، و اگر آن هم مقدور نبود، شصت مسکین را طعام دهد، یعنی این کفاره جنبه اختیاری ندارد بلکه جنبه ترتیبی دارد.

خواننده محترم!

بصورت کل گفته می توانیم که: هرگاه مردی با زنش ظهار نمود و مقصودش طلاق بود، طلاق نیست بلکه ظهار است و هرگاه مردی زنش را طلاق داد و مقصودش ظهار بود طلاق است نه ظهار.

بنابراین اگر گفت: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» و مقصدش از آن طلاق باشد، این ظهار است و طلاق نیست و واقع نمی شود.

شیخ ابن القیم می گوید: چون ظهار در زمان جاهلیت طلاق بود و منسوخ گشت پس جایز نیست دوباره بحال اول برگردد و ظهار طلاق باشد.

و اوس بن الصامت بقصد طلاق با زن خود ظهار نمود و حکم ظهار در باره او اجرا شد، نه حکم طلاق. بعلاوه ظهار درباره حکم خود صراحت دارد پس جایز نیست آن را کنایه از حکمی بگیریم که شرع الله تعالی آن را باطل ساخته است. بدیهی است که مراعات حکم الله تعالی و قضای آن ذات متعال شایسته تر و واجبتر است.

با اجماع علماء ظهار حرام است و اقدام بدان جایز نیست. طوری که در (آیه 2 سوره مجادله)

میفرماید: (کسانی که زنان خود را ظهار می‌کنند (و بدیشان می‌گویند: شما برای ما همسان مادرانمان هستید)، آنان مادرانشان نمی‌گردند، و بلکه مادرانشان تنها زنانی هستند که ایشان را زائیده‌اند. چنین کسانی سخن زشت و دروغی را می‌گویند (چرا که مادر و فرزند بودن، چیزی نیست که با سخن درست شود). خداوند بسیار باگذشت و آمرزگار است)

شأن نزول آیه 1 :

- حاکم به قسم صحیح از عایشه (رض) روایت کرده است: پاک و منزّه است کبریایی که با توانایی همه صداها را می‌شنود، من بعضی از سخنان خوله دختر ثعلبه را می‌شنیدم و بعضی به گوشم نمی‌رسید، او در نزد نبی اکرم از شوهر خود اوس بن صامت شکوه و شکایت داشت و می‌گفت: ای رسول خدا! اوس از جوانی‌ام بهره‌ها گرفت و فرزندان زیاد برایش تربیت کردم. اینک که سن و سالم بالا رفته و عقیم شده‌ام، (عقیم زنی را گویند که به جهت کبر سن دیگر نزاید - مفسر) از من بیزار شده است. پروردگارا! من به دربارت به ناله و زاری از او شکوه‌ها دارم. اندک زمانی سپری نشده بود که جبرئیل امین با آیه: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا...» نازل شد.

(صحیح است، نسائی 6 / 67، در «الکبری» 11570 و «تفسیر» 590، ابن ماجه 188 و 2063، احمد 6 / 46، عبدالرزاق در «تفسیر» 1118، حاکم 2 / 481، طبری 33725 و 33726، واحدی در «اسباب نزول» 788 و بیهقی 7 / 382 از چند طریق از کاکاش از تمیم بن سلمه از عروه از عایشه روایت کرده اند، اسناد این حدیث صحیح، راوی‌هایش راوی بخاری و مسلم و ثقه هستند غیر از تمیم زیرا او از راوی‌های مسلم است. حاکم و ذهبی این حدیث را صحیح شمرده اند. «الکشاف» 1135، «جامع احکام القرآن» 5838 و «احکام القرآن» 2045 (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

همچنان ابن عباس (رض) می‌فرماید: در زمان جاهلیت وقتی که مردی به زنش می‌گفت: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» «تو برای من مانند پشت مادرم هستی» زن بر او حرام می‌شد و در اسلام، اولین کسی که ظهار نمود، اوس بود و سپس پیشمان شد و به زنش گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم برو و از ایشان بپرس وزن نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و این آیات نازل شد. (به روایت بیهقی در السنن و سیوطی آن را به ابن مردویه و نحاس نسبت داده است.)

همچنان از خوله بنت مالک بن ثعلبه روایت شده (در مورد اسم این زن اختلاف وجود دارد و صحیح‌ترین آن، همین اسم است) که گفت: همسرم اوس بن صامت مرا ظهار کرد، پس برای شکایت نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدم و ایشان در مورد وی به مجادله و گفتگو بامن پرداختند و فرمودند: از خدا بترس! او پسر کاکای تو است. من هم چنان با ایشان بحث و گفتگو کردم و دست بر نداشتم تا این که این آیه نازل شد: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا» تا آن جا که میفرماید:

«فَتَحْرِيْرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا» پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «یک برده آزاد کند». گفتم: پولش را ندارد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «دوماه روزه بگیرد». گفتم: ای پیامبر خدا! او پیر شده و نمی‌تواند روزه بگیرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «پس من شصت صاع خرما به وی میدهم»، گفتم: ای پیامبر خدا! من هم شصت صاع به او می‌دهم، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کار نیکویی می‌کنی، بر و با

آن دو مقدار خرما، به شصت نفر غذا بده و نزد پسر کاکایت بر گردد.
(به روایت ابو داود و امام احمد) (تفسیر آیات احکام جلد دوم مؤلف شیخ محمد علی صابونی،
مبحث ظهار)

همچنان در سنن آمده است که سلمه پسر صخر بیاضی در ماه رمضان با زنش ظهار نمود و یک شب پیش از تمام شدن ماه رمضان با وی همبستر شد پیامبر صلی الله علیه و سلم به وی گفت: انت بذاک یا سلمه؟ آیا تو چنین کاری را کرده‌ای؟ سلمه گفت: ای رسول الله من چنین کاری را مرتکب شده‌ام (دو بار آن را تکرار کرد) و من در برابر امر خداوند صابر و شکیبا هستم و هر حکمی را که خداوند بتو نشان داده است در باره من اجرا کن پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: بنده را آزاد کن. سلمه گفت: سوگند بدانکس که بحق ترا پیامبر صلی الله علیه و سلم کرده است، جز گردن خود گردن دیگری را مالک نیستم که آن را آزاد کنم. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: پس دو ماه پشت سر هم روزه بگیر، او گفت: مگر نه اینست که در روزه و در اثر آن مرتکب این کار شده‌ام؟... پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: یک وسق = شصت صاع خرما به شصت نفر مسکین بده. سلمه گوید: گفتم: سوگند بدان کس که ترا بحق پیامبر کرد، دیشب بدون طعام شب را بروز آوردیم و طعامی نداریم. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: برو پیش بنی رزیک تا صدقه خود را بتو بدهند و آن را إطعام شصت نفر مسکین کن. یعنی زکات بنی رزیک را بتو بدهند که شصت صاع آن را إطعام شصت نفر مسکین کن و بقیه را خودت و عیالت بخورید. گوید: پیش قوم خود رفتم و گفتم: نزد شما در تنگنا و مضیقه بودم و نسبت به من رأی خوب نداشتید و نظرتان درباره من خوب نبود لیکن پیش پیامبر، گشایش و حسن رای را یافتیم و صدقه و زکات شما را به من داده است.

الَّذِينَ يَظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِمَّن نَسَاهُمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُؤٌ غَفُورٌ ﴿٢﴾

کسانی که زنان خود را ظهار می‌کنند (و بدیشان می‌گویند: شما برای ما همسان مادرانمان هستید)، آنان مادرانشان نمی‌گردند، و بلکه مادرانشان تنها زنانی هستند که ایشان را زائیده‌اند. چنین کسانی سخن زشت و دروغی را می‌گویند (چرا که مادر و فرزند بودن، چیزی نیست که با سخن درست شود). خداوند بسیار باگذشت و آمرزگار است (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَلَدْنَهُمْ»: آنان را به دنیا آورده اند، آنان را زائیده اند. «مُنْكَرًا»: بد و ناپسند، نادرست. «زُورًا»: دروغ، باطل و بی اساس، بهتان.

تفسیر :

«لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا» باید گفت که: برای هر کاری راهی شرعی و قانونی وجود دارد، و راه جدا شدن زن و مرد از یکدیگر در صورتیکه همه تدابیر موثر واقع نگردد، طلاق است، آن هم با مراعات قوانین و حفظ حقوق هر دو جانب، ولی جدا شدن از طریق ظهار و یا سایر راه های نامشروع دیگر، در شرع اسلامی بصورت مطلق منکر و باطل می باشد. «لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا».

وَالَّذِينَ يَظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكُمْ تَوْعُظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٣﴾

کسانی که زنان خود را ظهار می‌کنند، سپس از آنچه گفته‌اند پشیمان می‌گردند، پیش از آن

که با یکدیگر نزدیکی کنند باید برده ای را آزاد کنند. این درس و پندی است که به شما داده می‌شود، و خدا آگاه از آن چیزی است که می‌کنید. (۳)

«فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ» «خررته» یعنی به خاطر رضای الله او را آزاد ساختم. «رَقَبَةٍ» در اصل به معنای گردن است و سپس از باب نام گذاری یک چیز به اسم بعضی از آن، بر ذات انسان اطلاق شد و منظور از «مملوک» است برده باشد یا کنیز.

حکم ظهار :

ظهار بدلیل اینکه خداوند متعال آن را منکر و سخن دروغ دانسته است، حرام است. خداوند متعال درباره ظهارکنندگان میفرماید: «وَأَنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مَنَّكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا» [المجادلة: 2]. «آنان سخن نا زیبا و دروغ می‌گویند».

اگر مردی به همسر خود بگوید: تو برای من مانند پشت مادرم (یا خواهرم) هستی، به این لفظ ظهار گویند. و ظهار حرام است چون خداوند آنرا به سخن قبیح و دروغ وصف کرده و کار ظهار کننده را ناپسند دانسته است.

آیا ظهار مختص به مادر است ؟

جمهور علماء معتقدند که آن چنان که در قرآن عظیم الشأن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد شده، ظهار مختص به مادر (یعنی در آن زن فقط به مادر تشبیه می شود) پس اگر مرد به زنش بگوید: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي» «تو برای من مانند پشت مادرم هستی» وی ظهار کننده است، اما اگر بگوید:

«أَنْتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ اخْتِي» یا «بنتی» (خواهرم و یا دخترم) این قول وی ظهار نیست. امام ابو حنیفه و امام شافعی (رحمه الله علیهما) در یکی از دو قول خویش معتقد اند که همه محارم بر مادر قیاس میشوند و نزد آنها، ظهار تشبیه کردن زن در حرمت به یکی از محارمی است که ازدواج با آن ها به صورت ابدی و به خاطر رابطه نسبی یا رضاعی و یا مصاهرتی (رابطه که به طریق ازدواج حاصل می شود، مانند خوشو) بر مرد حرام می شود، زیرا علت، تحریم آن ابدی است.

اما اگر کسی به عنوان تکریم، شرف و وقار قایل شدن به زن خود بگوید: ای خواهرم! ای مادرم! این کار وی ظهار نیست، لکن مکروه است، زیرا ابو داود از ابن تمیمه هجیمی روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیدند که مردی به زن خود می گوید: «یا آختیه» «خواهر جان!» و از کار وی بدشان آمد و او را از آن نهی کردند. (البته قابل تذکر است که این حدیث مرسل و مندری در مورد آن سکوت کرده است و نیز تخریج السنن: 3136 و جمع الفوائد 1620).

کفاره ظهار :

هرگاه شوهر، (مظاهر) قصد رجوع به همسرش (پیش از هر گونه تماس جنسی و انجام مقدمات آن) که با وی ظهار کرده داشته باشد، کفاره ظهار بر وی واجب می‌گردد. طوری که حکم آن در (آیه سوم مجادله) بیان یافت: «وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا» «و کسانی که با زنانشان ظهار می‌کنند، سپس از آنچه گفته‌اند باز می‌گردند، باید پیش از آنکه به هم دست رسانند برده‌ای آزاد کنند» و بعد از آن مراجعه نمایند.

کفاره ظهار طوری که در آیه متبرکه آمده است عبارت از:

1- آزاد کردن غلام یا کنیز مسلمان. اگر برده نیافت:

2- روزه گرفتن دو ماه متوالی بدون وقفه. و اگر نتوانست،

3- اطعام 60 مسکین. طوری که پروردگار با عظمت ما فرموده است: «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسًا ذَلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ^ع وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ، فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسًا فَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا» (المجادلة: 3-4). «آزاد کردن یک گردن مؤمن قبل از برقراری تماس جنسی، با این حکم به شما نصیحت می شود و خداوند نسبت به اعمالتان آگاه است، اگر کسی غلام یا کنیز ندارد، دو ماه متوالی پیش از ایجاد و ارتباط جنسی روزه گیرد. هرکس توان این را ندارد شصت مسکین را طعام دهد.»

قابل توجه و دقت :

کفاره بصورت یکی از سه چیزیکه در فوق از آن تذکر بعمل آوردیم باید داده شود. و انتقال از اولی به دومی از دومی به سومی جایز نیست، مگر اینکه قادر به اولی نباشد.

یادداشت ضروری :

اگر قبل از دادن کفاره تماس جنسی برقرار شود، بسیار گناه است، با ندامت و استغفار باید توبه کرد و کفاره داد. و بجز کفاره و توبه جریمه‌ای دیگر ندارد. رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به شخصی که گفت: با همسرم ظهار کردم و قبل از اینکه کفاره ظهار بدهم با وی جماع کردم، فرمود: «مَا حَمَلَكَ عَلَىٰ ذَٰلِكَ فَلَا تَقْرَبُهَا حَتَّىٰ تَفْعَلَ مَا أَمَرَكَ اللَّهُ بِهِ» (ترمذی و آن را صحیح گفته است). «چه عاملی موجب شد که چنین کنی؟ پس اکنون تا کفاره نداده‌ای، با وی آمیزش جنسی نکن.» رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در این حدیث بر شوهر که پیش از کفاره مجامعت کرده بود، چیزی جز کفاره واجب نکرد.

اول: آزاد کردن برده :

«رُقَبَةٌ» (برده) در آیه به صورت مطلق وارده شده است، پس آیا آزاد کردن هر برده ای اگرچه کافر هم باشد، کفایت می کند؟

پیروان مذهب امام ابوحنیفه (رح) معتقدند که در کفاره، آزاد کردن برده ی کافر و مؤمن و مذکر و مؤنث و کبیر و صغیر اگر چه شیر خواره هم باشد، کفایت می کند، زیرا اسم «رقبه» برا همه آن ها اطلاق می شود.

اما پیروان امام شافعی و مالکی قابل به شرط ایمان در «رقبه» (برده) هستند و با حمل مطلق بر مقید در آیه ی قتل، آزاد ساختن غیر مؤمن را جایز نمی دانند، چه خدای متعال می فرماید: «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ» (سوره النساء آیه 92) (پس باید برده ی مؤمنی آزاد کند) و قدر مشترک این دو، عدم جواز در سبب عمل (یعنی ظهار و قتل) می باشد.

حنفی ها می فرمایند فقط در یک حکم واحد در یک حادثه ی واحد است که مطلق بر مقید حمل می شود، چون که در این حالت، این حمل کردن لزوم عقلی دارد، زیرا این که خود یک چیز، به صورت مطلق یا مقید به عرصه ی وجود آورده شود، مطلوب نیست، مانند روزه در کفاره ی سوگند که مطلق وارد شده ولی مقید به تتابع و تولی شده است، بنابر قرائت مشهوری که از گونه ی قرائت های جایز است. (روح المعانی 2811) اما از امام احمد در این مسئله دو روایت وجود دارد (برای مزید معلومات مراجعه شود به زادالمسیر 8185).

دوم: روزه ی متوالی :

هر گاه شخص از آزاد کردن برده عاجز باشد، بر او واجب است که دو ماه متوالی روزه بگیرد. یعنی دو ماه قمری را روزه گیرد یا از روی حساب شصت روز را روزه گیرد،

فرق نمی کند. ولی اگر شخص با غیر هلال روزه بگیرد، حنفی ها معتقد اند که لازم است شصت روز، روزه بگیرد.

ولی شافعی ها و مالکی ها معتقد ند که (فرد ظَّهَار کنند، ابتدا، از زمان شروع کفاره که ممکن است آغاز، وسط یا پایان ماه باشد) روزه می گیرد و پس از (این یک ماه) تعداد (روز های باقی مانده از ماه شروع) را کامل می کند. (تفصیل موضوع را میتوان در آلوسی: 2814 و یا رازی 8234 مطالعه فرماید).

همچنان قابل تذکر است که شخص ظَّهَار بدون عذر مریضی روزه های کفاره را تفریق کرد، یعنی جدا، جدا گرفت روزه های قبلی فاقد اعتبار شده از سر نو باید روزه گیرد، زیرا حکم آیه همین است: «فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ».

سوم: غذا دادن به شصت مسکین:

اگر کسی نتوانست دوماه متوالی روزه بگیرد، یعنی نتوانست اصل روزه را بگیرد یا متوالی بودن آن را نتوانست، مثلاً به خاطر پیری یا مریضی ای که عادتاً به زوال آن آمیدی نبود یا طیبب بگوید که به زوال آن آمیدی نمی باشد بر وی واجب است که شصت نفر مسکین را غذا دهد. (روح المعانی 2814). مقدار کفاره در صورت إطعام، یک صاع گندم (دو کیلو و دوپست گرم) یا دو صاع خرما یا جو (چهار کیلو و چهار صد گرم) است. این مقدار به یک مسکین داده شود. اگر تمام مقدار کفاره را به کمتر از شصت نفر داد، جایز نیست.

اختلاف فقهاء در مورد مقدار غذا:

ابو حبان می گوید: ظاهر، بیانگر مطلق غذا دادن است و چگونگی آن؛ بر اساس عرف إطعام در وقت نزول حکم، تخصص (تخصیص) یافته و آن، مقدار غذایی است که شخص را سیر می کند، بدون این که اندازه و وزن (مقدار) ومد معلوم داشته باشد. (البحر المحیط: 8234)

امام مالک و امام شافعی رحمت الله علیهما، این را کافی نمی دانند که کم تر از شصت مسکین را غذا بدهد.

امام ابو حنیفه و اصحاب وی، رحمه الله علیهما، معتقدند که اگر هم هر روز نصف یک پیمانه را به یک نفر بدهد (یعنی فقط یک مسکین در میان باشد) تا عدد آن کامل شود، برای او کفایت می کند. (قرطبی: 17 287 البحر المحیط: 8234 رازی: 8185)

احکام ظَّهَار:

طوری که در فوق یاد آور شدیم که: ظَّهَار به معنی مشابهت کردن منکوحه (زوجه خود) خود را به محرمة خود. (کسیکه بروی مؤقت و یا دایمی حرام است)

وقتی که مرد به زوجه خود بگوید: تو بر من مثل پشت مادر من هستی، این را ظَّهَار می نامند و این زن بر او حرام می شود، نمی تواند با او مقاربت نماید و نه او را مساس و لمس کند و نه او را بوسه زند تا وقتی که کفاره بدهد، ولی صحبت کردن با زن ظَّهَار شده، ممانعتی ندارد.

کفاره ظَّهَار :

کفاره ظَّهَار شصت روز پیاپی روزه گرفتن است، یا شصت مسکین را صبح و شام طعام دادن است، یا بنده ای (غلام) را آزاد کردن است. قابل تذکر است که: کفاره قبل از مجامعت و مقاربت با ظَّهَار شده، باید انجام گرفته، و ظَّهَار کننده باید توبه و استغفار نماید. اگر در وسط غذا خوردن مساکین مجامعت نمود اشکالی ندارد، ولی اگر چند روزی روزه گرفته

و مجامعت نمود باید روزه گرفته را از سر گیرد.
باید گفت: اگر کسی به زوجه خود گفت: تو بر من مثل پُشت مادر من هستی، و به این گفته نیت طلاق را داشت، طلاق معتبر گرفته نمی‌شود بلکه ظهار واقع می‌شود.
همچنان اگر کسی برای زوجه خود گفت: تو بر من مثل شکم یا ران یا فرج مادر من هستی، به این گفته‌ها ظهار واقع می‌شود، و همچنین اگر این تشبیهات را به خواهر یا عمه یا خاله یا مادر رضاعی (شیری) خود داد، ظهار واقع می‌شود.
اگر احیاناً مردی به زوجه خود گفت: تو بر من مثل مادر من هستی، باید از نیتش سوال شود. اگر گفت، نظر کرامت و محبت را داشتم یعنی مثل که مادر من به من محبت و کرامت دارد تو هم داری اشکالی ندارد و طلاقی واقع نمی‌شود.
اگر کسی برای زوجه خود گفت: تو بر من مثل حیوان خوک یا خود مرده هستی، اگر به این گفته نیت طلاق را داشت طلاق واقع می‌شود، و اگر نیت ظهار داشت یا هیچ نیتی نداشت چیزی واقع نمی‌شود.

همچنان اگر کسی به عیال (خانم) خود گفت: اگر تو را نگهدارم مادر خود را نگذاشته‌ام، یا گفت: اگر با تو جماع و مقاربت جنسی کنم گویا با مادر خود جماع کرده‌ام، در این گفته‌ها هیچ چیز واقع نمی‌شود.

و اگر احیاناً کسی بدون اینکه لفظ (مثل) را بگوید به زوجه خود گفت: تو مادر من هستی، یا خواهر منی، هیچ واقع نمی‌شود، ولی این گفته‌ها برای زن، موجب گناه است.

همچنان اگر کسی چند زن داشت و با همه ظهار کرد، باید برای هر یک یک کفاره بدهد.
اگر احیاناً شخصی کلمات ظهار را نسبت به زن تکرار کرد، مثلاً چند مرتبه برای زوجه خود گفت: تو بر من مثل پُشت مادر من هستی، اگر مقصودش تأکید باشد یک کفاره لازم است، و اگر مقصودش ظهار متعدد (مانند خواهر، مادر و... من هستی) بود برای هر مرتبه گفتن یک کفاره لازم می‌گردد.

قابل یاد دهانی است که اگر کسی در ظهار مدت تعیین کرد مثلاً برای زوجه خود گفت: (مدت دو ماه تو بر من مثل پُشت مادر من هستی) در این مدت ظهار است، اگر قبل از گذشتن دو ماه مجامعت نمود ظهار واقع می‌شود، و باید کفاره ظهار بدهد، و اگر بعد از دو ماه مجامعت نمود کفاره لازم نمی‌شود.

باید متذکر شد که: اگر در ظهار کلمه «إن شاء الله» را متصلاً گفت ظهار واقع نمی‌شود، مثلاً گفت: تو بر من مثل پُشت مادر من هستی إن شاء الله.

شرایط ظهار کننده:

ظهار کننده باید:

1- عاقل، 2- بالغ باشد. لذا ظهار کودک و دیوانه واقع نمی‌شود.

کفاره ظهار:

قرآن مجید و حدیث نبوی به دو ماه متواتر روزه گرفتن حکم می‌نماید و اگر نتواند باید شصت مسکین را غذای کافی از اوسط آنچه به خانواده خود میدهد، بدهد. و تا زمانی که مرد کفاره ندهد برای زن خود حرام است.

ظهار و طلاق هر دو حلال بودن زن و شوهر را برای یک دیگر از میان می‌برد با این تفاوت که ظهار در عدد طلاق‌ها حساب نشده بلکه سوگند یمین می‌باشد که زن را بر شوهرش حرام می‌سازد و برای آنکه به یکدیگر حلال شوند شوهر باید کفاره بدهد.

ظهار از چه کسی صحیح است؟

ظهار تنها وقتی صحیح است که شوهر عاقل بالغ مسلمان این تشبیه را خطاب به زنش گوید، زنی که با ازدواج صحیح و قابل اجراء به عقد وی درآمده باشد.

ظهار مؤقت :

ظهار مؤقت آنست که شوهر تا مدتی معلوم با زنش ظهار کند و بگوید: «أنتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي إِلَى اللَّيْلِ» (تو تا شب بر من مانند پشت مادرم هستی). سپس پیش از پایان مدت با وی همبستر شد و نزدیکی کرد. اینهم ظهار است و حکم ظهار مطلق دارد. خطابی گفته است: هرگاه در ظهار مؤقت مرتکب گناه نشد و تا پایان مدت با وی همبستر نگردید، علماء درباره حکم آن اختلاف دارند:

امام مالک و ابن ابی لیلی رحمه الله علیهما گفته‌اند: هرگاه کسی بزنش گفت: «انت علی کظهر امی الی اللیل» بروی لازم است که کفاره ظهار بپردازد اگر چه با وی همبستر هم نشده باشد. و بیشتر اهل علم گفته‌اند: اگر عهد خود را نشکند و در این مدت با وی نزدیکی نکند بر وی کفاره‌ای لازم نیست، سپس خطابی گوید: امام شافعی درباره ظهار مؤقت دو قول دارد که بموجب یکی از آنها ظهار مؤقت ظهار نیست.

آیا ظهار زن واقع می شود؟

بطور مثال اگر زنی به شوهر خویش بگوید: تو مانند پشت مادرم یا برادرم یا پدرم هستی، این سخن او حکم ظهار را ندارد. پیشوایان سه‌گانه فقه (امام ابو حنیفه، امام مالک و امام شافعی رحمه الله علیهما جمیعا) و روایتی از احمد (رح) بر آن هستند که اگر زن به شوهر خویش گفت: «أنتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» تو بر من مانند پشت مادرم هستی، بر او کفاره‌ای نیست ولی امام احمد (رح) در روایت دیگری گفته که اگر شوهر با وی همبستر شود بر آن زن واجب است که کفاره را بپردازد و خرقی و شیخ الاسلام ابن تیمیه این رای را برگزیده اند. (الفقه علی المذاهب الاربعه احکام القرآن ابن العربی جصاص). علمای حنابله نیز همین رای را دارند. ولی قول جمهور علماء ارجح و صحیح تر است زیرا این حرمت فقط هنگامی است که مرد پشت همسر خود را به یکی از محارمش تشبیه نماید و زن مالک پشت نیست (معیوب است) ولذا سخن او حرمتی ندارد و کفاره ای نیز بر آن تعلق نمیگیرد.

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ۖ فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ۗ ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۗ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ ۗ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤﴾

اگر برده‌ای را نیابد و توانایی آزاد کردن او را نداشته باشد باید دو ماه پیاپی و بدون فاصله روزه بگیرد، پیش از آنکه شوهر و همسر باهم همبستر شوند، اگر هم نتوانست باید شصت نفر فقیر را خوراک بدهد. این برای آن است که به الله و پیغمبرش ایمان بیاورید. اینها قوانین و حدود مقررات الله است و کافران عذاب دردناکی دارند. (٤)

تفسیر :

«شَهْرَيْنِ» «دوماه». «مُتَتَابِعَيْنِ» «پی درپی». «يَتَمَاسَا» «به هم نزدیک شوند، آمیزش جنسی انجام دهند». «سِتِّينَ» «شصت».

«مِسْكِينًا»: کسی است که چیزی ندارد. و به قولی دیگری می گوید: کسی است که چیزی ندارد که کفایت عیال او را بکند و مسکین در اصل به معنای «خاضع» است. در این جا منظور معنایی است که فقیر را هم شامل می شود.

و مسکین، حال و وضع بهتری از فقیر دارد و گفته شده که: دو کلمه ی مسکین و فقیر، اگر با هم بیایند، معنی آن ها فرق می کند و اگر جدا از هم ذکر شوند، معنایشان یکی است. (لسان العرب روح المعانی: 28 18)

«حُدُودُ» «حد» به معنای فاصله انداختن میان دو چیزی است برای آنکه با هم مختلط نشوند یا یکی از آن ها از دیگری تجاوز نکند و جمع آن «حدود» میباشد. «حُدُودُ اللَّهِ» چیزی های است که خداوند تحریم و تحلیل آن ها را بیان کرده و امر فرموده که چیزی از آن ها به غیر آن چه که به آن امر شده یا از آن نهی شده تجاوز نگرند و مردم را از مخالفت با آن ها منع کرده است. در این جا منظور از قول الهی «وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ» حدود میان معصیت و طاعت الله است، معصیت او، ظهار و طاعت وی، کفاره است. (لسان عرب قرطبی: 17 288)

چه احکامی بر ظهار جاری می شوند :

دو چیز بر کسیکه زن خویش را ظهار کند، جاری می شود:
اول: حرمت جماع با زن تا هنگامی پرداخت کفاره ی ظهار؛ زیرا الله تعالی فرموده است: «قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا»

دوم: وجوب کفاره در صورت «عُدُّ» زیر خداوند متعالی فرموده است «وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا». (آیه 3 سوره مجادله) (و کسانی که نسبت به همسران خود ظهار می کنند، سپس از آنچه گفته اند (پشیمان شده) و برمی گردند) باید یاد آور شد: همان طوریکه با ظهار جماع حرام می شود، مقدمات آن از قبیل بوسیدن، معانقه و سایر وجوه استمتاع (لذت گرفتن از نزدیکی به زن خویش) نیز حرام میشود، این مذهب جمهور فقهاء، یعنی حنفی ها، مالکی ها و حنبلی ها است. ولی امام ثوری و امام شافعی رحمه الله علیهما، در یکی از دو قول خود می گویند: فقط جماع (مقاربت جنسی) حرام است زیرا «مس» کنایه از جماع می باشد. (مراجعه شود: قرطبی 17 274 ت جصاص: 3 423 البحر المحیط: 8233 رازی: 8 156 آلوسی: 286).

نتیجه و اثر ظهار چیست ؟

هرگاه کسی بازنش ظهار کرد و ظهارش صحیح بود دو اثر بر آن مترتب می گردد:
اثر اول: بر او حرام است که بازنش همبستر گردد، مگر اینکه کفاره ظهار بپردازد. چون خداوند متعال می فرماید: «مِن قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا» (باید پیش از آنکه با هم تماس داشته باشند کفاره پرداخت گردد). و مقصود از تماس همبستری و جماع است همانگونه که همبستری حرام است مقدمات آن نیز از قبیل بوسه و معانقه و امثال آن حرام است و اینست مذهب جمهور علماء.

بعضی از اهل علم- از جمله امام ثوری و یکی از دو قول امام شافعی (رح) گفته اند: پیش از کفاره، تنها جماع و همبستری حرام است، چون تماس در آیه کنایه از جماع است. اثر دوم: وجوب کفاره با عودت و برگشتن است.

عودت در ظهار چیست ؟

علماء در باره عودت در ظهار اختلاف دارند: قتاده و سعید بن جبیر و امام ابو حنیفه و یاران او (رحمه الله علیهما جمیعاً) گفته اند: اراده و قصد جماع که باظهار حرام شده است، عودت می باشد و برگشتن از تصمیم ظهار بشمار می رود. چون همینکه شخص اراده آن کرد بمعنی پشیمان شدن از عزم و تصمیم قبلی است و می خواهد بازنش تماس داشته

باشد. خواه عملاً تماس بر قرار کند یا خیر، بنابر این کفاره واجب می شود. امام شافعی (رح) گوید: نگهداشتن زن بعد از ظهار در مدتی که می تواند او را طلاق دهد برگشتن و عودت است زیرا تشبیه زن به مادر مقتضی جدائی از او است و نگهداشتنش و طلاق ندادنش خلاف آن است، پس همینکه او را نگهداشت و طلاق نداد بمنزله پشیمان شدن از قول خود میباشد، چون پشیمان شدن از قول مخالف با آن می باشد. امام مالک و امام احمد گفته اند: برگشتن و پشیمان شدن از ظهار تنها تصمیم بر جماع است، اگر چه عملاً جماعی هم صورت نگرفته باشد. شعبه و اهل ظاهر گفته اند: إعادة لفظ ظهار موجب کفاره است. آنان می گویند: کفاره به إعادة ظهار واجب می گردد، نه باگفتن ظهار اول.

همبستری (جماع) پیش از دادن کفاره :

هرگاه کسی پیش از دادن کفاره ظهار با زنش همبستری کرد، همانگونه که قبلاً گفته شد حرام است و این عمل موجب سقوط کفاره و چند برابر شدن آن نمی گردد، بلکه بحال خود می ماند و یک کفاره کفایت می کند.

صلت بن دینار گوید: من درباره کسی که ظهار کرده و پیش از دادن کفاره با زنش همبستر شده باشد، از ده نفر فقیه سوال کرده ام. همگی گفته اند: تنها یک کفاره بر وی واجب است. مطمئناً توبه و استغفار و مغفرت از درگاه ایزد متعال به جای خود باقی است.

علت سخت گیری در کفاره ظهار :

اگر احکام و قوانین جاری در دین مقدس اسلام بطور صادقانه و انصافانه مورد تدقیق، مطالعه و پژوهش قرار دهیم به روشنی در می یابیم که تعلیمات و قوانین اسلام برای آسان گیری بر مردم و تسهیل وظایف آنان گرایش عظیم دارد.

مسلمانان را به هر مناسب به دست گیری و مساعدت یکدیگر و رسیدگی به فقرا، تعاون و سخاوت استقامت میدهد و در هر مناسب به رفع بردگی و غلامی و ساختن اجتماع سالم با معنویت هدایت و رهنمایی میکند، مسلماً این هدف بدون جدیت و سخت گیری در موارد خاص نزدیک می شود در موارد جدیت دارد که ایمان و اخلاق جامعه در معرض تباهی قرار نه گیرد و مصلحت عمومی به خطر نه افتد. در حالاتیکه نرمی و ملایمت چاره سازی نکند به جدیت و سخت گیری می رود و در آن موارد هم تمام امکانات تسامح و سهل گرفتن به کار گرفته میشود. اما روح غالب در آموزش ها و دستورهای اسلامی به همین تساهل و تخفیف و جلب قلوب معطوف است.

در بسیاری از آیات قرآنی و احکام الهی و من جمله «وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (آیه: 78، سوره حج) «در اجرای این دین، سختی و زحمتی بر شما روا نشده است» یا «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» (سوره بقره، آیه 185)، به روشنی نمودار این امر است؛ پس تساهل و تسامح چیزی است که جوهر و خمیر مایه دین مقدس اسلام را تشکیل می دهد.

دین مقدس اسلام، ازدواج را به عنوان عقدی دائم تشریح کرده که جز «مبغوض ترین حلال ها در نزد خداوند» (مرگ یا طلاق)، چیزی آن را برهم نمی زند و با ازدواج، انجام هر عملی با زن در حدودی که خداوند متعال مباح کرده، برای مرد حلال می شود، پس اگر کسی قصد تغییر چیزی را بکند که خداوند متعال برایش مباح نموده و بخواهد حلال را حرام کند، قطعاً مرتکب گناه کبیره شده است و با این کار از حدود که الله جل جلاله برایش تشریح

کرده، تجاوز نموده است و به همین دلیل هم مجازات وی بزرگ است. در این هیچ جای شک نیست که در پرداخت تاوان و کفاره ظهار سخت گیری شده تا در حفظ و مراعات پیوند زناشوهری سعی شود و بر زن ظلم و ستم نرود چون شوهر وقتی که تشخیص دهد کفاره ظهار سنگین است پیوند زناشوهری را محترم می شمارد و از ظلم و ستم بر زنش خود داری میکند. اما با ظهار در تفاوت شرایع و عادات قبل از اسلام، نکاح فسخ نمیشود.

در ضمن این جزای شخصی است که حلال را حرام می گرداند، پس باید که مؤمنان از این مجازات قاطع و زجر دهنده پند و عبرت بگیرد.

خوانندگان گرامی !

در آیات قبلی، احکام ظهار به تفصیل به بیان گرفته شد، هکذا در آیات متذکره بیان یافت که، آنده از کسانی که از حکم ظهار و حکم الهی سرپیچی می کنند، از آنان نکوهش بعمل آمده و در ضمن ملاحظه نمودیم که از مؤمنان واقعی ستایش بعمل آمده است. اینک در آیات متبرکه (5 الی 7) از حال مخالفان شریعت و ستیزه گران و اینکه آنان خوار و رسوا و سرافکنده ی هر دو جهان اند، بحث بعمل می آورد.

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۗ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ۗ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿٥﴾

کسانی که با الله و پیغمبرش دشمنی می کنند، خوار و ذلیل می شوند، همان گونه که پیش از ایشان پیشینیان خوار و ذلیل شدند. و البته نشانه های واضح نازل کردیم و برای کافران عذاب رسواکننده است. (5)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُحَادُّونَ» (حد): «دشمنی می کنند، مخالفت می ورزند». «كُبِتُوا» «خوار، زبون و ذلیل می شوند». «كُبِتَ» «خوار و ذلیل شدند».

تفسیر :

«إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» و آنان که با فرمان الله سبحان و تعالی و پیامبرش مخالفت و دشمنی می ورزند و از در دشمنی با الله و پیامبر درمی آیند.

ابو سعود فرموده است: یعنی با الله و رسول وی مخالفت و دشمنی می ورزند. علت این که در اینجا «یحادون» را آورده است و از «یعادون» و «یشاقون» استفاده نکرده، این است که «یحادون» با «حدود الله» مناسب بیشتری دارد. (تفسیر ابو سعود ۱۴۴/۵). «كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۗ»: همان طور که کفار و منافقان و دشمنان و مخالفان قبلی الله و پیامبر خوار و خفیف و پست شدند، اینها هم ذلیل و خوار و سبک و بی ارزش گشتند.

«وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (5)» «و به راستی که ما آیه های روشنی فرستاده ایم و کافران را عذابی خوارکننده خواهد بود.»

از دقت به سیاق عبارت این مطلب استنباط می شود که در این جا برای این طرز رفتار دوکیفر ذکر شده است: یکی کبت، یعنی خواری و رسوایی که در همین دنیا اتفاق افتاده و خواهد افتاد. دوم عذاب مهین، یعنی آن عذاب خوارکننده ای که در آخرت اتفاق خواهد افتاد.

مفسر صاوی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: وقتی کفار مکه در روز احزاب خواستند

بر ضد پیامبر صلی الله علیه و سلم لشکرکشی کنند این آیه نازل شد، و منظور از آن دلداری و تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم و مزد دادن به پیامبر اسلام و مؤمنان است که دشمنان گردهم آمده‌ی آنان خوار و خفیف و ذلیل می‌شوند و جمعشان پراکنده می‌گردد، پس از آنها نترسید. (تفسیر صاوی ۱۸۱/۴).

مفسر تفسیر کابلی می‌نویسد: کار مؤمنان صادق نیست که از حدود مقرر الهی تجاوز کنند - باقی ماندند کافران که حدود مقرر الله را هیچ پروا نمیکنند بلکه ب فکر و خواهش خود حدود مقرر میکنند از ایشان صرف نظر کن چه برای آنها عذاب دردناک مهیاست - چنین مردم در زمانه پیش هم ذلیل و خوار شدند و حال هم نصیب شان رسوائی است .
يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا ۗ أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ ۗ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٦﴾
روزی الله همگان را زنده می‌گرداند و آنان را از کارهائی که کرده‌اند آگاه می‌سازد.
الله آن (اعمال) را شماریده و آنان فراموش کرده‌اند و الله حاضر و ناظر بر هر چیزی است. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَبْعَثُهُمُ» : آنان را زنده می‌گرداند. «أَحْصَاهُ» : آن را برشمرد، حسابش را نگهداشت، علم خدا بر آن احاطه داشت. «نَسُوهُ» : آن را از یاد بردند.

تفسیر :

یعنی اینکه مردم از هولناکی بزرگ آن روز اعمالی را که انجام دادند فراموش کرده‌اند. اما حق تعالی به هر چیزی آگاه است، هیچ امری بر او پنهان نیست، رازها را می‌داند و به آنچه در ضمائر وجود دارد علماً احاطه دارد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَٰبِعُهُمْ ۚ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ ۚ وَلَا أَدْنَىٰ مِن ذَلِكَ ۚ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُم أَيْنَ مَا كَانُوا ۚ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۚ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧﴾

مگر ندیده‌ای که الله می‌داند چیزی را که در آسمانها و چیزی را که در زمین است؟ هیچ سه نفری نیست که با همدیگر رازگوئی کنند، مگر این که خدا چهارمین ایشان است، و نه پنج نفری مگر این که او ششمین ایشان است، و نه (رازگویانی) کمتر از این و نه بیشتر از این، مگر این که الله با ایشان است در هر کجا که باشند (و رازشان را می‌داند). بعداً خدا در روز قیامت آنان را از چیزهائی که کرده‌اند آگاه می‌سازد. چرا که الله از هر چیزی باخبر و آگاه است. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« أَلَمْ تَرَ » : مگر ندیده‌ای؟ مگر نیندیشیده‌ای؟ «نَجْوَىٰ» : گفتگوی محرمانه. و رازگوئی.

درگوش و به اصطلاح گوشه‌کافی و یا مخفی صحبت کردن. « رَابِعُهُمْ » : چهارم آنان. «لَا أَدْنَىٰ» : نه کمتر. «لَا أَكْثَرَ» : نه بیشتر.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (8 الی 11) در باره آداب مناجات (درخواست بر آورده شدن نیاز از الله متعال ، راز و نیاز با او و سپاس و تشکر از او) همچنان گفتگوی نهانی، مجازات آنان که در گفتگوی محرمانه سوء نیت دارند و هدفشان گناه کردن است، آداب همنشینی و معاشرت با دیگران، بحث بعمل آمده است .

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُّونَهَا فَيَنسَوْنَ الْمَصِيرَ ﴿٨﴾

آیا ندیده‌ای کسانی را که از نجوا (رازگویی) منع شده‌اند، ولی آنان به سوی چیزی برمی‌گردند که از آن نهی گشته‌اند، و برای انجام گناه و دشمنانگی و نافرمانی از پیامبر صلی الله علیه وسلم، با همدیگر به نجوا می‌پردازند، و هنگامی که به پیش تو می‌آیند بگونه‌ای تو را سلام و تحیت می‌گویند که خدا تو را بدانگونه سلام نگفته است. در دل به خود می‌گویند: (اگر اعمال ما بد است و خدا می‌داند) پس چرا ما را به خاطر گفته‌هایمان عذاب نمی‌دهد؟! دوزخ برای آنان کافی است، وارد آن می‌شوند و (دوزخ) چه بد جای و سر انجامی است. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَعْصِيَةٌ» «نافرمانی». «حَيَّوْكَ» «تحیت گویند، سلام می‌کنند».

تفسیر :

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى»: شیخ قرطبی فرموده است: در مورد یهود و منافقانی که در بین خود به صورت درگوشی صحبت می‌کردند، نازل شده است. آنان در حالی که چپ‌چپ به مؤمنانی نگاه می‌کردند و به آنها چشمک می‌زدند، با هم درگوشی صحبت می‌کردند.

مسلمانان شکایت آن را پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم بردند، لذا پیامبر صلی الله علیه وسلم منافقین و یهود، را از درگوشی صحبت کردن منع کرد، اما آنان دست برنداشتند تا سرانجام این آیه نازل شد. (تفسیر قرطبی ۲۹۱/۱۷).

ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ سپس بدانچه که از آن منع گردیدند، باز می‌گردند و محرمانه با هم صحبت می‌کنند. ابو سعود گفته است: همزه‌ی ا لم تر برای ایجاد شگفتی آمده است. و صیغهی مضارع ثم يعودون نشان می‌دهد که آنها بارها این عمل را انجام داده‌اند. (ابو سعود ۱۴۵/۵).

«وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ»: در بین خود به ناروا و گناه و دشمنی و به قصد و مخالفت با فرمان پیامبر صلی الله علیه وسلم و اله صحبت می‌کنند؛ زیرا سخنانشان حیل و نیرنگ است نسبت با مسلمانان.

مفسر ابو حیان فرموده است: علت این که «اثم» را در ابتدا آورده این است که «اثم» عام است و بعد از آن «عدوان» را آورده است تا عظمت آن را در نفوس نشان دهد؛ زیرا عدوان و تجاوز، تیرگی‌های نهاد انسان را نشان می‌دهد. سپس به بزرگتر از آن یعنی معصیت و نافرمانی از پیامبر می‌رسد، و این خود متضمن طعن به منافقین است؛ زیرا سخنان محرمانه‌ی آنان پیرامون نحوه‌ی سرپیچی کردن از پیامبر صلی الله علیه وسلم دور می‌زد. (البحر ۲۳۶/۸).

شان نزول آیه 8 :

- ابن ابوحاتم از مقاتل بن حیان روایت کرده است: بین نبی کریم صلی الله علیه وسلم و یهود صلح و سازش وجود داشت، هرگاه یکی از یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم از کنار آن‌ها می‌گذشت. آنها در بین خود نجوا می‌کردند. آن مسلمانان گمان می‌کرد که آنان در باره قتل او صحبت میکنند یا مطالبی نفرت‌انگیز می‌گویند. نبی کریم صلی الله علیه وسلم

وسلم یهودان را از این عمل ناپسند منع کرد، اما آن‌ها دست نکشیدند. بنابراین آیه: «**أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى...**» را نازل کرد.

- احمد، بزار و طبرانی به سند قوی از عبدالله بن عمرو روایت کرده اند: یهود به رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌گفت: سام علیکم یعنی مرگ بر شما و در میان خود می‌گفتند: چرا خدا ما را به سبب این گفتار عذاب و شکنجه نمی‌کند. پس خدای پاک: «**وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ**» را تا آخر آیه نازل کرد. (حسن است. احمد 2 / 170، بزار 2271، «کشف» از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت کرده اند. هیثمی 11405 می‌گوید: «اسناد این جید است، زیرا حماد از عطاء بن سائب در حالت صحت او شنیده است» یعنی قبل از این که عطاء شوریده خرد و خرف شود. سیوطی در «در المنتور» 6 / 269 این را جید شمرده است. به حدیث بعدی و «تفسیر شوکانی» 2622) و همچنین انس (رض) و ام المؤمنین عایشه (رض) نیز این روایت را نقل کرده اند.

(احمد 3 / 140 و 144، ترمذی 3301، طبری 33768 و واحدی 794 از انس روایت کرده اند. اسناد آن جید است. بخاری 6926 بدون ذکر نزول آیه آورده است. ظاهراً ذکر نزول آیه از گفتار یکی از راوی‌ها مدرج است (صحیح است، بخاری 6927، مسلم 2165، ترمذی 592، ابن ماجه 3698، نسائی در «تفسیر» 591 و 592 و واحدی 793 از عایشه روایت کرده اند. (تفسیر شوکانی 2624)

دوستی و دشمنی بخاطر الله :

انسان مسلمان به مقتضای ایمان خود موظف است که دوستی و دشمنی را بخاطر خداوند متعال انجام دهد. او آنچه را که خداوند متعال می‌پسندد، پسند می‌کند و هرآنچه را که خداوند نمی‌پسندد، پسند نمی‌کند. بدین ترتیب مسلمان بخاطر محبت خدا و رسولش محبت می‌کند و بخاطر خدا و رسولش، بغض می‌ورزد و در این شیوه عمل، به این حدیث رسول اکرم صلی الله علیه وسلم استناد می‌کند: «**مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ، وَأَبْغَضَ لِلَّهِ، وَأَعْطَى لِلَّهِ، وَمَنْعَ لِلَّهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ**» «هرکس بخاطر خداوند دوستی کند و بخاطر او دشمنی ورزد، و برای خشنودی او چیزی بدهد یا از دادن چیزی خودداری کند، ایمان در او تکمیل شده است» (ابو داود).

بنابر همین حدیث، مسلمان با تمام بندگان نیک و صالح خداوند متعال محبت می‌کند و با تمام بندگان فاسق، فاجر، کافر و کلیه کسانی که پا را فراتر از حد و مرز قانون الهی می‌گذارند، عداوت و دشمنی دارد. البته این دوستی و محبت فراگیر مسلمان نسبت به بندگان نیک و شایسته مانع این نمی‌شود که مسلمان با بعضی از آنان بخاطر ویژگی‌های و خصوصیات اخلاقی که دارند، اخوت و محبت بیشتری داشته باشد تا با دیگران، رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، برای برگزیدن چنین دوستان و برادران تشویق کرده است. می‌فرماید: «**الْمُؤْمِنُ مَأْلُوفٌ وَلَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَأْلَفُ وَلَا يُؤْلَفُ**» (احمد، طبرانی و حاکم).

«مؤمن محل الفت و دوستی است، کسی که با دیگران دوستی نکند و دیگران با وی دوستی نکنند، خالی از هرگونه خیر و خوبی است». و می‌فرماید: «پیرامون عرش الهی، منبرهایی از نور قرار دارند، افرادی روی آنان نشسته‌اند که لباسهایشان نورانی و چهره‌هایشان درخشان است، آنان نه پیامبرانند و نه شهدا ولی پیامبران و شهیدان برای رسیدن به مقام آنان غبطه (رشک، آرزو) می‌خورند. سوال شد، ای رسول گرامی! آنان چه کسانی هستند؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: آنان کسانی هستند که بخاطر خدا با یکدیگر محبت

می‌کنند و با یکدیگر می‌نشینند، و بخاطر خدا به زیارت و دیدار همدیگر می‌روند». (نسائی و حدیث صحیح است).

در حدیث دیگری آمده است: رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: خداوند چنین فرموده‌اند: «آنانیکه بخاطر خشنودی من به دیدار همدیگر می‌روند و بخاطر خشنودی من همدیگر را مساعدت و یاری می‌کنند، بر من واجب است که با آن‌ها محبت کنم». (احمد و حاکم).

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «هفت گروه از بندگان پاک و شایسته الله هستند که خداوند روز قیامت روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه عرش او وجود ندارد، آن‌ها را زیر سایه عرش خود جای می‌دهد: (- پادشاه عادل، 2- جوانی که در سایه اطاعت خدا رشد کرده است، 3- شخصی که دلش وابسته به مسجد است، 4- دو مسلمان که بخاطر خشنودی خداوند با هم دوست شده‌اند، ملاک و معیار جدا شدن و جمع شدن آنان فقط رضایت خداوند است، 5- شخصی که در تنهایی و خلوت بیاد خدا می‌افتد و اشک می‌ریزد، 6- شخصی که زنی زیبا، و دارای پست و مقام او را دعوت به عمل بد کند و آن شخص صرفاً بخاطر خوف خدا دعوت آن زن را اجابت نکند، 7- شخصی که چنان با اخلاص و بدور از ریا صدقه می‌کند که همراهان و نزدیکانش نیز نمی‌دانند که چقدر و به چه کسانی صدقه کرده است».

محبتی که برای خشنودی خداوند متعال باشد، مشروط است به اینکه هیچ‌گونه رنگ و بوی دنیا و دلبستگی مادی در آن وجود نداشته باشد، یگانه و عامل آن ایمان به خدای بزرگ و برتر باشد، البته با کسانی این اخوت و دوستی اتخاذ شود که واجد شرایط زیر باشند: شخص مورد نظر باید، عاقل باشد، زیرا اخوت و دوستی با جاهل بی‌خرد نه اینکه خیری ندارد، بسا اوقات با ضرر و زیان نیز دارد.

دارای اخلاق حسنه باشد، زیرا بداخلاق گرچه عاقل باشد، اما گاه وقتی مغلوب شهوت و محکوم خشم و غضب می‌گردد، در نتیجه در حق برادر دینی و دوستش بجای خوبی، بدی می‌کند.

صاف و پاکدامن باشد، زیرا کسی که خارج از اطاعت و بندگی خداوند باشد، از او هیچ‌گونه امنیتی انتظار نمی‌رود و ممکن است، در حق دوستش مرتکب خیانت شود و کمترین توجهی به آداب و سنن اخوت و دوستی نداشته باشد، چون کسی که از خدا ترس نداشته باشد، از هیچکس دیگر به هیچ وجه نمی‌ترسد.

شخص مورد نظر برای اخوت ایمانی باید ملزم به رعایت کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد، از هرگونه بدعت و خرافات بدور باشد، زیرا اهل بدعت گاه وقتی دوستش را گرفتار بدعت می‌کند، شرعاً نیز با این شخص مبتدع و اهل هوی باید قطع رابطه و بایکوت شود، و نباید با چنین فردی اخوت و دوستی برقرار نمود.

یکی از نیکان و بندگان شایسته الله، این آداب و سنن را طی وصیتی که برای فرزندش نوشته است، بطور مختصر و کوتاه چنین بیان کرده است: ای فرزندم! روزی اگر به دوستی با دیگران نیاز پیدا کردی، کسی را برای دوستی و رفاقت برگزین که اگر برای او خدمتی انجام دادی، تو را مصون بدارد و اگر همراه او شدی، تو را زینت دهد، اگر توانی بگردن تو افتاد تو را یاری دهد، هرگاه دستت را برای طلب خیر بسوی او دراز کردی دست تو را بگیرد، اگر از تو نیکی ببیند آن را فراموش نکند، اگر بدی ببیند، جلو آن را

بگیرد، صحبت کسی را اختیار کن که هرگاه از او سوال کنی، بدهد و اگر سکوت اختیار کنی او بدون سوال به سراغ نیازمندی های تو بیاید، اگر مصیبتی بر تو وارد شود، تو را غمخواری کند، صحبت کسی را اختیار کن، هرگاه سخنی گفتی، سخنت را باور کند اگر در مورد چیزی اختلاف پیدا کردید تو را بر خود ترجیح دهد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَنَاجَوْا بِالْأَيْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه با همدیگر به رازگویی پرداختید، برای انجام گناه و دشمنانگی و نافرمانی از پیغمبر راز مگویید. و به نیکی و پرهیزگاری راز بگویید و از الله بترسید که به سوی او محشور می شوید. (۹)

إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۗ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾

جز این نیست که راز گویی از کارهای شیطان است تا مؤمنان را غمگین و اندوهگین سازد و هیچ ضرری به آنان رسانده نمی تواند مگر به اراده الله و مؤمنان باید بر الله توکل کنند. (۱۰)

تفسیر :

ابن کثیر فرموده است: یعنی این عمل فقط از نجواگرانی صادر می شود که از آراستن و فریب شیطان پیروی می کنند. (مختصر ۴۶۳/۳).

شان نزول آیه 10 :

- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: منافقان در بین خود نجوامی کردند و این کار باعث خشم مسلمان ها می شد. پس الله تعالی آیه: «إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ...» را نازل کرد. (طبری 33770 این مرسل است.) (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحَ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَاَنْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، چون به شما گفته شود در مجالس (برای دیگران) جای فراخ کنید پس جای فراخ کنید تا الله (رحمت خود را) برایتان فراخ گرداند. و چون گفته شود برخیزید پس برخیزید خدا [رتبه] کسانی از شما را که ایمان آورده اند و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند گرداند و خدا به آنچه می کنید آگاه است. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَفَسَّحُوا» «در مجلس برای هم دیگر جای باز کنید». «فَسَّحَ» «باز کردن، گشودن».

«اَنْشُرُوا» «برخیزید و بلند شوید». اصل آن از «نشز» به معنای زمین مرتفع

است. «دَرَجَاتٍ» به معنای منازل و جایگاه های رفیع است و جمع «درجه» به معنای

«رفعت در منزلت» و مأخوذ از «درج» به معنای زینه است.

تفسیر :

«إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا»: اگر یک نفر به شما گفت در مجالس جای دهید، فرق نمی کند که در مجالس پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد یا مجالس دیگری، باید جای باز کنید.

«يَفْسَحَ اللَّهُ لَكُمْ»: تا خدا رحمت و بهشتش را برایتان وسیع و فراخ گرداند.

مجاهد فرموده است: آنها برای حضور در مجالس پیامبر با یکدیگر به رقابت می پرداختند، لذا به آنها امر شد برای یکدیگر جا باز کنند. (تفسیر قرطبی ۲۹۶/۱۷).
خازن فرموده است: الله به مؤمنان دستور داده است که فروتن باشند، و برای کسی که می‌خواهد در مجلس پیامبر صلی الله علیه وسلم بنشیند، جا باز کنند، تا همه یکسان از اندر زهای پیامبر بهره گیرند. (تفسیر خازن ۵۰/۴).

در حدیث آمده است: نباید یک نفر را از جای آن به خیزانیم و خود در جای آن بنشینیم، ولی برای دیگران جای دهید تا الله تعالی برایتان فراخی مقرر بدارد (اخراج از بخاری و مسلم).
امام فخر رازی فرموده است: آیه «یفسح الله لکم» مطلق و عام است و شامل تمام اموری می‌شود که انسان در آن گشایش و فراخی می‌جوید. اعم از مکان و روزی و سینه و صدرنشینی و قبر و بهشت. بدانید که آیه نشان می‌دهد هر کس باب خیر و راحت را به روی بندگان بگشاید، خدا خیرات دنیا و آخرت را بر او می‌گشاید. و در حدیث آمده است: «مادام بنده یار و یاور برادرش باشد، خدا یار و یاور او می‌باشد». (تفسیر رازی ۲۶۹/۲۹).

«وَ إِذَا قِيلَ انْشُرُوا فَاَنْشُرُوا» و هرگاه به شما گفته شد از مجلس برخیزید و بلند شوید و برای دیگران جا باز کنید، برخیزید و بلند شوید.

حضرت ابن عباس (رض) گفته است یعنی اگر به شما گفتند: بلند شوید، برخیزید. در البحر آمده است: اول به آنها امر شد در مجلس جا باز کنند، در مرحله دوم به آنها گفته شده است: اگر به شما امر شد، باید آن را انجام دهند. و این مسأله را خواری و توهین ندانند. (البحر ۲۳۷/۸).

«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»: الله مقام و منزلت مؤمنان مخصوصاً مقام عالمان آنها را به سبب امتثال اوامر خدا و پیامبر به مراتب عالی بلند می‌گرداند و بالاترین درجه را در بهشت به آنها می‌دهد.

ابن مسعود (رض) فرموده است: در این آیه از علما تمجید به عمل آورده است. او همچنین می‌گوید: ای انسان! این آیه را دریابید! باشد در نهاد شما رغبت به علم ایجاد کند؛ چرا که خدا می‌فرماید: خدا پایه و مقام مؤمن عالم را بالاتر از مقام مومن غیر عالم قرار می‌دهد. و قرطبی گفته است: در این آیه روشن شده است که بلندی مقام و منزلت در نزد خدا منوط به علم و ایمان است؛ نه به زود آمدن و شتاب کردن برای حضور در مجالس پیامبر. در حدیث آمده است: «فضل و برتری عالم بر غیر عالم مانند برتری ماه شب چهارده است بر سایر ستارگان».

و از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل است: «روز قیامت سه گروه به شفاعت می‌پردازند: پیامبران، سپس علما، بعد از آنها شهدا». چقدر بزرگ است منزلتی که در بین پیامبری و شهادت قرار دارد. (قرطبی ۳۰۰/۱۷).

«وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» و خدا نیک می‌داند چه کسی مستحق فضل و ثواب است و چه کسی مستحق نیست؟

آداب مجالس در اسلام :

تدویر و انعقاد مجالس دارای رعایت آداب خاصی اجتماعی بوده که دین مقدس اسلام بدان توجه و اهتمام خاصی نموده است. حکم شرعی در آداب مجالس همین است که: ذکر خداوند متعال در مجالس زیاد کرده شود و از مجالسی که ذکر الله جل جلاله در آن نباشد باید از

آن دوری و اجتناب بعمل آید.

پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مَا مِنْ قَوْمٍ يَقُومُونَ مِنْ مَجْلِسٍ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ فِيهِ إِلَّا قَامُوا عَنْ مِثْلِ جِيفَةِ حِمَارٍ وَكَانَ لَهُمْ حَسْرَةٌ». یعنی: «هر قومی از مجلسی برخیزند بدون اینکه در آن ذکر خدا را کرده باشند، بمانند آن است که بر روی خر مرداری نشسته باشند که گندیده شده باشد، و برای آنان جز حسرت چیزی باقی نمی‌ماند». (ابو داود (4855) این حدیث را نقل کرده و آلبنانی آنرا صحیح دانسته است).

همچنان مجالس رسول اکرم صلی الله علیه وسلم خالی از ذکر الله نمی‌بود، زیرا عبودیت و بندگی و مقام رسالت ایجاب می‌کند که هرگز از ذکر الله و یاد پروردگارش غافل نشود، چه ذکر زبانی، چه یاد قلبی و چه نحوه عمل که گویای توجه به الله متعال است. حسن بن علی میگوید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَجْلِسُ وَلَا يَقُومُ إِلَّا عَلَى ذِكْرِ اللَّهِ» [المعجم الكبير از طبرانی (414) و شعب الایمان از بیهقی (1362)]. «پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم جز با یاد الله بر نمی‌خاست و نمی‌نشست». و میفرمود: «مَنْ قَعَدَ مَقْعَدًا لَمْ يَذْكُرِ اللَّهَ تَعَالَى فِيهِ كَانَتْ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ تِرَةً، وَمَنْ اضْطَجَعَ مَضْجَعًا، لَا يَذْكُرُ اللَّهَ تَعَالَى فِيهِ كَانَتْ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ تِرَةً» [سنن ابو داود (4856)]. «آنکه در جایی بنشیند که در آن الله را یاد نکرده باشد، از جانب الله بر وی نقصی است و کسی که در جایی بخوابد و الله را در آن یاد نکرده باشد، از جانب الله بر وی نقصی است».

برای صحبت‌ها و موعظه وقت معینی تعیین گردد تا اینکه در مجالس دلگیر و خسته نشوید، در صحیحین از ابن مسعود (رض) روایت کرده‌اند که ابن مسعود هر پنج شنبه موعظه می‌کرد، و شخصی به او گفت: یا ابا عبدالرحمن، ما سخنان شما را خیلی دوست داریم و از آن لذت می‌بریم، و دوست داریم هر روز برایمان صحبت کنی، در جواب گفت: چیزی که مانع می‌شود این است که می‌ترسم خسته شوید، زیرا پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه وسلم برای موعظه وقت معینی را انتخاب میکرد، ترس از اینکه نکند دلگیر و خسته شویم.

باید به اهل مجلس هنگام ورود و خروج سلام کرد، چون پیامبر ص میفرماید: «إِذَا انْتَهَى أَحَدُكُمْ إِلَى مَجْلِسٍ فَلْيُسَلِّمْ فَإِنْ بَدَأَ لَهُ أَنْ يَجْلِسَ فَلْيَجْلِسْ ثُمَّ إِذَا قَامَ فَلْيُسَلِّمْ فَلْيُسَلِّمِ الْأُولَى بِأَحَقِّ مِنَ الْأَخْرَةِ» یعنی: «اگر به مجلسی رفتید سلام کنید، اگر خواست می‌نشیند. سپس اگر خواست برخیزد باید سلام کند، چون سلام اولی از آخری مستحق‌تر نیست». (ترمذی این حدیث را روایت کرده و گفته است حدیث حسن است (2706) و آلبنانی آنرا (حسن صحیح) دانسته).

مکروه است شخصی را از جای اش برخیزانیم تا دیگری جا او بنشیند، بدلیل این حدیث که می‌فرماید: پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نهی کرده است از اینکه کسی از مجلس خود برخیزد و دیگران در آن بنشینند، ولی بهنگام نشستن جاباز کنید و به مجلس وسعت دهید. (بخاری (6270) این حدیث را روایت کرده، و لفظ از بخاری است.) و عبدالله بن عمر (رض) مکروه می‌دانست کسی از مجلس و اقامتگاه خویش برخیزد و سپس خود در جای او بنشیند.

جابر بن سمره (رض) میگوید: «كُنَّا إِذَا أَتَيْنَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَلَسَ أَحَدُنَا حَيْثُ يَنْتَهِي» [سنن ابو داود (4825)]. «چون یکی از ما به خدمت پیامبر (ص) می‌آمدیم، هر کجا را خالی می‌دید، می‌نشست».

و درست نیست میان دو نفر جدایی انداخت مگر با اجازه خود آنها، بدلیل این حدیث که می فرماید: «لَا يَحِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يُفَرِّقَ بَيْنَ اثْنَيْنِ إِلَّا بِإِذْنِهِمَا». (ابو داود (4845) این حدیث را روایت کرده و آلبنی آنرا صحیح دانسته است.)

بهترین مجلس وسیعترین آنها است، بدلیل روایتی که عبدالرحمن نقل کرده است و میگوید: ابوسعید خدری را برای جنازه ای خبر کردند، مثل اینکه دیر آمد تا اینکه همه مردم در جای خود نشستند، و وقتی آمد، مردم جا خالی کردند و برخی کنار رفتند تا در جای آنان بنشینند، ابوسعید گفت: نه، من از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیدم که گفت: «خیر المجالس أوسعها» سپس مردم جمع شدند تا اینکه جا باز شد و او در جایگاه وسیعی نشست. (آلبنی این حدیث را در سلسله صحیحه (832) صحیح دانسته است.)

از گوش دادن به صحبت های دیگران بدون اجازه، نهی شده است، پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «وَمَنْ اسْتَمَعَ إِلَى قَوْمٍ وَهُمْ لَهُ كَارُهُونَ أَوْ يَفْرُونَ مِنْهُ، صَبَّ فِي أُذُنِهِ الْإِنْتُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «کسی که به صحبت های قومی گوش دهد که آنان نمی خواهند، یا از او فرار می کنند تا گوش ندهد روز قیامت سرب ذوب شده در گوشش می ریزند». (بخاری (7042) این حدیث را روایت کرده و لفظ از بخاری است.)

نباید در مجلس زیاد خندید، از ابو هریره روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَا تُكْثِرُوا الضَّحِكَ فَإِنَّ كَثْرَةَ الضَّحِكِ تُمِثُّ الْقَلْبَ». یعنی: «زیاد نخندید زیرا خنده زیاد قلب را می میراند». (ابن ماجه (4193) این حدیث را روایت کرده و آلبنی آنرا صحیح دانسته است (3400).)

نباید در اجتماع سه نفری، دو نفر آنان به نجوا پردازند، در حدیثی متبرکه آمده است: «لَا يَتَنَاجَى اثْنَانِ دُونَ الثَّلَاثِ فَإِنَّ ذَلِكَ يُحَرِّضُهُ» یعنی: «نباید دو نفر با هم نجوا کنند و سومی را تنها بگذارند، چون این کار، او را محزون خواهد کرد». (بخاری (6288) و مسلم (2183) این حدیث را روایت کرده اند.)

تجاجی: عبارت است از اینکه دو نفر با هم نجوا کنند و سومی را رها کنند.

نباید در حضور دیگران آروق زد، چون ثابت شده که یک نفر نزد پیامبر محبوب اسلام محمد صلی الله علیه وسلم چنین کرد که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «كُفَّتْ عَنَّا جُشَاءُكَ فَإِنَّ أَكْثَرَهُمْ شَبَعًا فِي الدُّنْيَا أَطْوَلُهُمْ جُوعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یعنی: «آروق خود را از ما برگیر، زیرا سیرترین آنها در دنیا، در قیامت گرسنه ترین است». (ترمذی (2478) این حدیث را نقل نموده و آلبنی آنرا حسن دانسته است (3413).)

برای رعایت ادب نباید در حضور دیگران پاها را دراز کشید، مگر عذر داشته باشد. بخاری/چنین میگوید: «باب ما يكره من السمر بعد العشاء». یعنی موضوع آنچه بعد از عشاء مکروه می باشد. و در این باب، حدیث ابو برزه أسلمی (رض) را ذکر کرده است که می گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم خواب را قبل از عشاء و سخن گفتن بعد از عشاء را مکروه می دانست.

منظور از «السمر» در ترجمه مواردی است که مباح است، وگرنه اموری که حرام هستند، دلیلی وجود ندارد که بعد از عشاء مکروه باشد بلکه همیشه و در هر وقتی حرام هستند؛ و عمر بن خطاب (رض) مردم را بخاطر این کار شلاق می زد و می گفت: اول شب سخن گفتن، و آخر شب خوابیدن است. (فتح الباری، ابن حجر (73/2).)

مجالس رسول صلی الله علیه وسلم به ذکر الله تعالی پایان می یافت، از ابو برزه (رض)

روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم در آخر عمر و در پایان جلسه خویش چون می‌خواست که از مجلسی برخیزد، می‌گفت: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ» [سنن ابو داود (4859)].

شان نزول آیه 11 :

- و همچنان از او روایت کرده است: عده‌ای نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌نشستند وقتی می‌دیدند که گروهی از اصحاب می‌آیند آنجا را ترک نمی‌کردند. پس الله تعالی آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ...» را نازل کرد. (طبری 33776 و 33778 از قتاده روایت کرده مرسل است.)

- ابن ابوحاتم از مقاتل روایت کرده است: این آیه روز جمعه نازل شده است جماعتی از اهل بدر خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم شرفیاب شدند، جای تنگ بود و آن‌هایی که قبلاً نشسته بودند برای کسانی که جدیداً وارد مجلس شدند جای باقی نه مانده بود، آن‌ها سرپا ایستادند و پیامبر به اندازه تازه واردها افرادی را از مجلس بلند کرد و گروه دوم را به جای آن‌ها نشانید. در چهره آن‌هایی که پیامبر اسلام از مجلس بلندشان کرده بود آثار نارضایتی ظاهر شد. پس کلام الهی نازل گردید. (مؤاخذ: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

جا دادن برای واردین جدید به مجلس :

آیه کریمه بر وجوب جا باز کردن برای واردین به مجلس دلالت دارد و این از مکارم اخلاقی مورد ارشاد اسلام است، لیکن مباح نیست که انسان به کس دیگری که نشسته است امر کند که بر خیزد تا خود در جای وی بنشیند، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «لَا يَقِيمُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ مِنْ مَجْلِسِهِ ثُمَّ يَجْلِسُ فِيهِ وَلَكِنْ تَفْسَحُوا وَتَوَسَّعُوا» (کسی که دیگری را که نشسته است، بلند کند تا خودش در جای او بنشیند، بلکه برای کسانی که به مجلس می‌آیند، جا باز کن) (به روایت بخاری و مسلم از عمر بن خطاب (رض) به صورت مرفوع) حکم بر این جاری است که هر کس در امر مباحی پیشی گیرد، نسبت به آن اولی‌تر است و مجلس نیز از مباحات است و کسی که به مجلس می‌آید، بر او لازم است که در جای بنشیند که جا وجود دارد (و نمی‌تواند دیگران از جای اش بلند کند) اما البته آداب اجتماعی مقتضی این است که اشخاص صاحب فضل و صاحب علم مقدم داشته شوند و در زمان‌های گذشته و حال، عرف و عادت مردم بر این جاری بوده است.

این ادب و والا، حال و عادت اصحاب در مجالس پیامبر صلی الله علیه وسلم هم بود و صحابه بر اساس هجرت، علم و سن مقدم داشته می‌شدند و کاری که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد جماعت ثابت بن قیس از اهل جنگ بدر انجام داد، فقط برای تعلیم مکارم اخلاقی به مردم و به خصوص در برابر اهل فضل علم از مهاجران و انصار بود.

ابن العربی با سند خود، از انس بن مالک (رض) روایت کرده که گفت: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مسجد حضور داشتند و اصحاب گرد وی جمع شده بودند، علی بن ابی طالب (رض) آمد و ایستاد و سلام کرد و سپس نگاه کرد تا جای مناسبی را برای خود بیابد، پیامبر صلی الله علیه وسلم به اصحاب نگاه کرد تا ببیند که چه کسی برای وی جا باز می‌کند، در آن وقت ابوبکر (رض) در سمت راست پیامبر صلی الله علیه وسلم نشسته بود، او کمی از جای خود کنار کشید و جا به جا شد و گفت: یا ابو الحسن! بیا این جا، پس علی (رض) میان پیامبر صلی الله علیه وسلم و ابو بکر نشست و گفت: ای

ابوبکر! فضل اهل فضل را فقط صاحبان فضل می شناسند. (احکام القرآن، ابن العربی،
جزء 4 وقرطبی: 301 17)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (12 الی 13) در باره صدقه دادن پیش از گفتگوی محرمانه با پیامبر صلی
الله علیه وسلم بحث بعمل می آید.

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ
فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٢﴾**

ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که می خواهید با رسول الله صلی الله علیه وسلم
نجوی (رازگویی) کنید قبل از نجوایتان صدقه ای (در راه الله) بدهید، این برای شما بهتر
و پاکیزه تر است، و اگر توانائی (صدقه) نداشته باشید (بدانید که) خداوند غفور و رحیم
است. (۱۲)

تفسیر:

«نَجْوَاكُمْ»: «نجوی» مصدر و به معنای «تجاجی» (راز گویی و سخن مخفیانه) است
و مأخوذ از «نجوة» به معنای زمین مرتفع میباشد، چراکه دو نفر که با هم نجوا می کنند و
به خلوت می روند و در آن جا راز گویی می کنند، مانند زمین مرتفع، از چیزهای اطراف
خود جدا و تنها می شوند. (قرطبی: 290 17 آلوسی: 23 28)

شان نزول آیات 12 - 13:

- و از طریق ابن ابو طلحه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: بعضی مسلمانان [در
گوشی] از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسش های زیادی می کردند و آن حضرت را در
مشقت می انداختند. الله تعالی اراده کرد که زحمت پیامبر صلی الله علیه وسلم را کم کند.
بنابراین، الله آیه «إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ» را تا آخر نازل کرد.
چون این آیه نازل گشت. بسیاری از مسلمانان از پرسیدن مسائل خود داری کردند. پس الله
تعالی آیه: «أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ..» را نازل کرد. (طبری 33795 از علی بن
ابوطلحه روایت کرده بین علی و ابن عباس ارسال است.)

- ترمذی به قسم حسن و دیگران از حضرت علی کرم الله وجهه روایت کرده اند:
هنگامی که آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ..» نازل شد. پیامبر اسلام محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم به من گفت: آیا شخص نجواکنده یک دینار صدقه بدهد؟ گفتم: مسلمان ها
توان پرداخت آن را ندارند. گفت: نصف دینار چه؟ گفتم: توانش را ندارند.

گفت: پس چند؟ گفتم: یک دانه جو. پیامبر گفت: تو شخص چشم سیری هستی که به اندک
چیز قناعت میکنی. پس خدا آیه «أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ...» را نازل
کرد. و الله به خاطر من بر این امت تخفیف نمود. (مراجعه شود: ترمذی 3300). (مؤاخذ:
تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه
جلال الدین سیوطی).

**أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾**

آیا ترسیدید که پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه هایی تقدیم دارید؟ پس اگر صدقه ندادید
و الله هم شما را بخشید، پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و از الله و پیغمبرش
اطاعت کنید و خدا به آنچه می کنید آگاه است (۱۳).

در نجوا با رسول الله صلی الله علیه وسلم دادن صدقه واجب است؟

علماء در مورد قول «فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً» اختلاف دارند که آیا امر برای وجوب است یا ندب؟

بعضی معتقدند که امر برای وجوب است و قول الهی در آخر آیه، یعنی «فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» مؤید آن است و مثل چنین چیزی هم فقط در مورد امور واجبی گفته می شود که ترک آن ها صحیح نیست.

عده ای هم می گویند: امر برای ندب و استحباب است، زیرا خدای متعال در آیه می فرماید: «ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ» و چنین قولی قرینه ای است که امر را از ظاهر آن دور می کند و این هم فقط در تطوع استعمال می شود، نه در فرض؛ از جهت دیگر، خدای متعال در آیه ی بعد از آن بلا فاصله میفرماید: «أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُفَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ» و این احتمال وجوب امر اول را زایل می کند و بدین ترتیب، امر برای استحباب باقی میماند. (فخر رازی 8 166 قرطبی: 17302)

علماء اتفاق نظر دارند که آیه منسوخ است و آیه بعدی یعنی «أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُفَدِّمُوا»، آن را نسخ کرده است، اما در مورد مقدار تأخیر نسخ از منسوخ با هم اختلاف دارند. قولی می گوید: تکلیف به مدت ده روز باقی ماند و سپس نسخ شد، اما قول دیگر می گوید: فقط یک ساعتی از روز باقی بود و سپس نسخ شد.

از حضرت علی کرم الله وجهه روایت شده که گفت: یک آیه در قرآن وجود دارد که قبل از من کسی به آن عمل نکرده و بعد از من هم کسی به آن عمل نمی کند، من یک دینار داشتم و با آن ده درهم خریدم و هرگاه با پیامبر صلی الله علیه وسلم نجوا می کردم، یک درهم را صدقه می دادم و سپس این آیه نسخ شد و کسی به آن عمل نکرد. (قرطبی: 17 302 آلوسی: 2831 جصاص: 3428). قرطبی می فرماید: این روایت، بر جواز نسخ حکم قبل از عمل به آن دلالت دارد و حدیث روایت شده از حضرت علی کرم الله وجهه ضعیف است، زیرا الله متعال می فرماید: «فَإِذَا لَمْ تَفْعَلُوا» و این دلالت دارد بر آن که کسی صدقه نداده است والله اعلم. (قرطبی 17303).

ارشادات آیات کریمه :

تعظیم پیامبر صلی الله علیه وسلم و مزاحمت ایجاد نکردن برای ایشان در نجوا، واجب است.

صدقه دادن قبل از نجوا، نشانه های تکریم پیامبر صلی الله علیه وسلم است.

نسخ احکام شرعی برای مصلحت بشر، تخفیفی از جانب خدای متعال به بندگان است.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (14 الی 22) درباره دوستی با غیر مؤمن به بحث گرفته میشود .

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤﴾

آیا ندیدی به سوی کسانی که دوستی کردند با قومی که الله بر آنان غضب نموده است! آنها (منافقان) نه از شما اند و نه از آنان (یهود) و به دروغ سوگند می خورند در حالیکه می دانند. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« تَوَلَّوْا »: به دوستی گرفتند. « غَضِبَ »: خشم گرفت. « مَا هُمْ مِنْكُمْ »: آنان از شما

نیستند. «يَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ»: به دروغ سوگند می‌خورند، قسم‌های دروغ می‌خورند.

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»: آیا ندیدی بسوی آنانی که دوستی کردند با قومی که غضب کرده است الله سبحانه و تعالی برایشان یعنی این مردم منافق اند و آن قوم یهود است.

واقعیت امر اینست که: پذیرفتن ولایت و سرپرستی کسانی که مورد غضب الله سبحانه و تعالی قرار گرفته‌اند، امری قابل توبیخ است. در ضمن باید گفت اشخاصی که دست خود را از دست پیامبر صلی الله علیه و سلم جدا کند، این بدین معنی است که دست خود را در دست غضب‌شدگان تاریخ می‌گذارد.

امام فخر رازی در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: منافقان یهود را که طبق آیه‌ی من لعنه الله و غضب علیه مورد قهر و غضب الله قرار گرفته بودند دوست خود قرار دادند و اسرار مؤمنان را برای آنان می‌بردند. (تفسیر کبیر ۲۹/۲۷۳).

«مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ»: نیستند این (منافقان یهود) از شما و نه از ایشان. یعنی اینکه منافقین نه کلیتاً در میان شما مسلمانها شامل اند زیرا که از دل کافران اند و نه کاملاً شریک کافران زیرا که ظاهراً بزبان خود را مسلمان می‌گفتند. «مذبذبین بین ذلك لالی هؤلاء و لالی هؤلاء» مفسر صاوی فرموده است: نه مؤمنان خالص بودند و نه کافران خالص، نه به اینها منتسب بودند و نه به آنها. (صاوی ۴/۱۸۴).

«وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ 14» و به دروغ به الله قسم می‌خورند و می‌گویند: به الله قسم ما مسلمانیم، در حالی که خود می‌دانند که دروغ می‌گویند.

یعنی نه از سبب بی‌عقلی و غفلت بلکه دیده و دانسته به سخن دروغ قسمها می‌خورند - به مسلمانها می‌گویند «انهم لمنکم» که ایشان از شما اند و مانند شما ایمانداران راسخ اند حالانکه به ایمان نسبت بعیده هم ندارند. باید گفت که: عادت و روش منافقان، بطور دایم توسل شدن شان به قسم‌های دروغین است. و این از عادات همیشگی منافقان است تا از مقدسات دینی سوء استفاده کنند.

مفسر ابو سعود فرموده است: این آیه بیانگر نهایت زشتی عمل آنها می‌باشد؛ زیرا آگاهانه و به دروغ قسم خوردن بی‌نهایت ناپسند است. (ابو سعود ۵/۱۴۷).

شان نزول آیه 14:

- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا...» در باره عبدالله بن نبیل نازل گردیده است. سدی و مقاتل گفته‌اند: هرگاه عبدالله بن ابی و عبدالله بن نبیل نزد رسول الله می‌نشستند سخنان او را به یهود می‌رساندند. زمانی پیامبر در یکی از خانه‌های خود نشسته بود، گفت: همین دم کسی به نزد شما می‌آید که قلب ستمگرانه دارد و با چشمان اهرمنی نگاه می‌کند. در آن لحظه عبدالله بن نبیل داخل شد او چشمان کبود، قد کوتاه، ریش کم و رنگ اسمر داشت. پیامبر گفت: تو و رفقاییت برای چه به من ناسزا می‌گویید، او قسم خورد که این کار را نکرده است، اما پیامبر گفت: این کار را انجام داده‌اید، او رفت و رفقای خود را آورد همه‌شان قسم کردند که به او ناسزا نگفته‌اند. پس این آیه «مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ...» در مورد این دو منافق نازل شد. (مؤاخذ: تفسیر قرطبی، مجادله: 14).

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾

خداوند عذاب شدیدی برای آنها فراهم ساخته، زیرا اعمالی را که انجام می دهند بد است.
(۱۵)

تفسیر :

یعنی الله سبحانه و تعالی به سبب نفاقشان برای آنان عذابی بسیار سخت و دردناک را تدارک دیده که عبارت است از دره‌ی عمیق در جهنم: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا».

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿١٦﴾

آنها قسم‌هایشان را سپر ساخته‌اند و مردم را از راه خدا منع نمودند، لذا برای آنها عذاب خوار کننده ای است. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« أَيْمَانَهُمْ »: قسم های شان ، ایمان، جمع یمین، سوگندها. «جُنَّةً» «سپر». در التسهیل آمده است: «جنة» در اصل به معنی وسیله‌ای است مانند سپر که با آن انسان خود را از گزند خطرات محفوظ می‌دارد. در اینجا به طریق استعاره به کار رفته است؛ زیرا آنها به منظور حفظ جان و مال خود، اسلام را ابراز داشته بودند. (التسهیل ۱۰۵/۴). « فَصَدُّوا »: بازداشتند، بستند [نساء/۱۶۷]، [توبه/۹]، [نحل/۸۸]، (همین/۱۶)، [منافقون/۲]. « مُهِينٌ »: رسوا کننده، خوار و زبون کنند.

لَنْ نَعْنِيَّ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٧﴾
اموال و اولادشان به هیچ وجه آنها را از عذاب الهی حفظ نمی‌کند، آنها اصحاب آتشند و جاودانه در آن می‌مانند. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« لَنْ نَعْنِيَّ عَنْهُمْ »: هرگز بی‌نیاز نمی‌سازد، مصون نمی‌دارد. [آل عمران/۱۰ و ۱۱۶] دفع نمی‌کند، باز نمی‌دارد.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُخَلِّفُونَ لَهُ كَمَا يَخْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿١٨﴾

به خاطر بیاورید روزی را که الله همه آنها را برمی‌انگیزد آنها برای خدا نیز قسم (دروغ) یاد می‌کنند همانگونه که (امروز) برای شما قسم می‌خورند، و گمان می‌کنند (با این قسم های دروغ) کاری می‌توانند انجام دهند بدانید آنها دروغ‌گویانند. (۱۸)
تشریح لغات و اصطلاحات :
« وَيَحْسَبُونَ »: می‌پندارند.

تفسیر :

ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه مبارکه فرموده است: قسمشان این است: و الله ربنا ما كنا مشركين. (تفسیر قرطبی ۳۰۵/۱۷).

« وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ »:

و گمان می‌برند قسم شان همان‌طور که در دنیا برایشان مفید بود و آنان را از کشته شدن نجات داد، در آخرت نیز برای آنها سودمند واقع خواهد شد و آنان را از عذاب آخرت نجات می‌دهد. ابو حیان فرموده است: عجب این است که چگونه گمان می‌برند کفرشان بر دانای نهایان پوشیده می‌ماند. او را بسان مؤمنان تلقی کرده و فکر می‌کنند از کفر و

نفاق آنان اطلاع ندارد. منظور این است که آنها به دروغ عادت کرده‌اند، و همان‌طور که در دنیا دروغ بر زبان داشتند، در آخرت نیز آن را بر زبان دارند. (البحر المحیط ۲۳۸/۸).

شأن نزول آیه 18 :

- احمد و حاکم به نوع صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم در سایه حجره‌های خود نشسته بود و سایه در حال جمع شدن. گفت: اندکی بعد کسی نزد شما می‌آید که با چشمان شیطانی به شما نگاه می‌کند. چون نزدتان آمد با او حرف نزنید. اندک زمانی نگذشته بود که به سوی آن‌ها مردی کبودچشم که از یک چشم نابینا بود آمد. رسول الله او را نزد خود خواست به او نگاه کرد و گفت: چرا تو و رفقاییت به من دشنام می‌دهید؟ گفت: بگذار تا آن‌ها را بیاورم، رفت و آن‌ها را آورد تمام‌شان سوگند خوردند که نه به پیامبر ناسزا گفته‌اند و نه این عمل را انجام می‌دهند. آنگاه خداوند متعالی آیه: «يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ...» را نازل کرد. (احمد 240/1، حاکم 482/2، طبری 33805، واحدی 799 از ابن عباس روایت کرده‌اند. اسناد این حسن و رجالش ثقه‌اند.) (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسن بن محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٩﴾

شیطان بر (دل) آنها سخت احاطه کرده که فکر و ذکر الله را به کلی از یادشان برده، آنان حزب شیطانند، الا (ای اهل ایمان) بدانید که حزب شیطان به حقیقت زیانکاران عالم‌اند. مکارم شیرازی: شیطان بر آنها چیره شده و یاد خدا را از خاطر آنها برده است، آنها حزب شیطانند بدانید حزب شیطان زیانکارانند. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«استحوذ»: چیره شد، مسلط گشت، غالب آمد، دست یافت. «انسی»: از یاد برد. «الخاسرون: زیانکاران.

تفسیر :

«استحوذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ»: شیطان بر قلب آنها چیره گشته و نهاد آنان را در اختیار گرفته است، تا جایی که نام الله سبحان و تعالی را از یاد آنها برده است، خدایی که پروردگار آنان می‌باشد.

«أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ» آنها یاران و پیروان و انصار شیطان می‌باشند. «أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۹)»: بدانید که پیروان و سربازان شیطان کاملاً در زیانمندی و گمراهی فرو رفته‌اند؛ زیرا نعمت همیشگی را از دست داده و خود را در معرض عذاب ابدی قرار داده‌اند.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: بر شخصیکه شیطان استیلای کامل نماید دل و دماغ او به طوری مسخ می‌گردد که قطعاً بیاد آورده نمی‌تواند که الله هم يك ذاتی است - پس عظمت و بزرگی و مرتبه الله را چه بفهمد شاید در محشر هم باو به دروغ‌گویی قدرت داده اعلان بیحیائی و حماقت او مقصود باشد که این مسموخ اینقدر دانش و پندار ندارد تا بفهمد به حضور الله سبحان و تعالی دروغ من چسان بکار آید؟

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذْنَانِ ﴿٢٠﴾

کسانی که با الله و رسولش دشمنی می‌کنند آنها در زمره ذلیل و خوارترین مردمان خواهند بود. (۲۰)

تشریح لغات واصطلاحات :

«الْأَذْنَانِ» «سرافکنندگان، خوارترین افراد».

«يُحَادُّونَ»: دشمنی می‌کنند. «الْأَذْنَانِ»: خوارترینها، رسواترین و سرافکننده ترینها.

تفسیر :

«الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: همان گونه که دستورات پیامبر دستورات الله سبحانه و تعالی است، جنگ با رسول الله جنگ با الله متعال بحساب می‌آید. به تاسف باید گفت که: نفاق و دورویی، انسان را به مرحله ای می‌رساند که خود را در برابر الله و رسول هم قرار می‌دهد.

ظاهراً این آیه مبارکه در ادامه آیات قبل و ادامه افعال و حرکات منافقان است، خصوصاً با توجه به این که در آیه پنجم همین سوره، سرنگونی و هلاکت موضع‌گیری خصمانه در برابر الله متعال و رسول الله صلی الله علیه و سلم را خواندیم. «يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُتِبُوا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ».

بصورت کل باید گفت: هر کس در مقابل حق ایستادگی کند، به بدترین ذلت‌ها دچار خواهد شد بناً سرانجام لشکر شیطانی یقیناً خراب است - تصویبات آن نه در دنیا روی کامیابی را دیده می‌تواند و نه در آخرت کدام راه نجات و رهایی است از عذاب شدید.

كَتَبَ اللَّهُ لِأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرَسُولِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢١﴾

خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می‌شویم چرا که الله قوی و شکست ناپذیر است. (۲۱)

تفسیر :

مقاتل فرموده است: بعد از این که الله مکه و طائف و خیبر را به دست مسلمانان فتح کرد، گفتند: امیدواریم الله ما را بر فارس و روم پیروز و غالب گرداند. عبدالله بن سلول گفت: آیا گمان می‌برید فارس و روم مانند بعضی از شهرهایی می‌باشند که آن را گشوده‌اید؟! به الله قسم آنها از لحاظ عدد و نیرو و قدرت قوی‌تر از آنند که شما تصور می‌کنید. آنگاه این آیه نازل شد: کتب الله لأغلبن أنا و رسولی. (البحر ۲۳۸/۸ و آلوسی ۳۴/۲۸)

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٢٢﴾

هیچ قومی را که ایمان به الله و روز قیامت دارد نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آنها باشند، آنها کسانی هستند که الله ایمان را بر صفحه قلوبشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، آنها را در باغهای از بهشت داخل می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن میمانند خدا از آنها خشنود و آنها نیز از خدا خشنودند آنها

حزب الله اند. آگاه باشید! که تنها حزب الله رستگار می‌باشند. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« لَا تَجِدُ »: نمی‌یابی. « يُؤَاؤُونَ »: دوست می‌دارند، به دوستی می‌گیرند. « حَادٌّ »: دشمنی کرد، مخالفت کرد. « عشیره »: قوم و قبیله و خویشاوندان. « كَتَبَ »: ثبت کرد، ماندگار و پایدار کرد. « اید »: تأیید کرد، نیروبخشید، یاری داد. « رُوح »: نوری از جانب خدا که در دلها می‌افکند، قرآن، آرامش و سکینه: [فتح/۴]. « الْمَفْلُحُونَ »: رستگاران.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: در يك دل، دو دوستی جای ندارد. این بدین معنی است که محبت و دوستی الله سبحانه و تعالی با دوستی دشمنان دین الله قابل جمع نیست. طوری که در آیه: 4 سوره احزاب می‌فرماید: « مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ » الله سبحانه و تعالی در سینه انسان دو دل قرار نداده است. مفسران گفته‌اند: این آیه مبارکه مسلمانان را از دوستی و محبت کافران تبهکار بر حذر و منع می‌دارد. اما به منظور مبالغه در نهی به صورت جمله‌ی خبری آمده است.

امام فخر رازی فرموده است: یعنی ایمان و محبت دشمنان خدا در یک دل جا نمی‌گیرد؛ چون وقتی انسان یک نفر را دوست داشته باشد، ممکن نیست دشمن او را دوست داشته باشد؛ زیرا این‌گونه دوستی‌ها در قلب جمع نمی‌شوند. پس وقتی محبت دشمنان الله در قلب مستقر شود، ایمان در آن جا نخواهد گرفت. (تفسیر کبیر ۲۹/۲۷۷).

« وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ »: هر چند که دشمنان الله و پیامبر نزدیکترین انسان به آنان باشند، مانند پدر یا فرزندان یا برادران و یا عشیرت و اقوام؛ چون مسأله‌ی ایمان به الله مقتضی دشمنی با دشمنان الله می‌باشد.

در البحر آمده است: به «پدران» شروع کرده است؛ چون اطاعت آنها بر اولاد واجب است. بعد از آن «فرزندان» را مثال آورده است؛ چون تعلق خاطر انسان به آنها بیشتر است. و بعد از آن «برادران» آمده است؛ زیرا مایه‌ی دلگرمی و یآوری می‌باشند. آنگاه «عشیرت» آمده است؛ چون وسیله‌ی نصرت و جدال و غلبه بر دشمنان می‌باشند. طوری که فرموده است: « لَا يَسْأَلُونَ أَحَاهُمْ حِينَ يَنْدَبُهُمْ فِي النَّائِبَاتِ عَلَى مَا قَالَ بَرَهَانَ (البحر المحيط ۲۳۹/۸). » از برادرشان که به هنگام مصائب بر آنان گریه می‌کند درباره‌ی گفته‌اش دلیل نمی‌خواهند. .

این کثیر فرموده است که آیه: «لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ» در رابطه با ابو عبیده نازل شد که در روز بدر پدرش، «جراح» را کشت. و او آبئاهم در مورد «ابو بکر صدیق» نازل شد که قصد کشتن عبد الرحمن بن ابی بکر را کرد. و او إخوانهم در مورد «مصعب بن عمیر» نازل شد که برادرش، عبید بن عمیر را کشت. و او عشیرتهم در مورد حمزه و علی و عبیده بن حارث نازل شد که در روز بدر عتبه و شیبه و ولید بن عتبه را کشتند. (مختصر ۳/۴۶۷).

«أَوْلَيْكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ»:

الله ایمان را در قلوب آنها مستقر و جایگزین نموده و قلوب آنان را مطمئن و مخلص کرده است.

« وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ »: و با تایید و یاری خود آنها را تقویت کرده است. ابن عباس

(رض) فرموده است: یعنی آنها را بر دشمنان پیروز و غالب کرد. و چنان نصری به «روح» موسوم شد؛ چون به وسیله‌ی آن کارشان جان می‌گیرد. (تفسیر کبیر ۲۹/۲۷۷). «و يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» در آخرت آنان را در باغ‌های بسیار وسیع جا می‌دهد که در تحت قصرهای شان رودهای جنتی جاری است. «خَالِدِينَ فِيهَا»: و برای ابد در آن خواهند ماند.

ابن کثیر فرموده است: در این آیه رازی بدیع نهفته که عبارت است از این که وقتی در راه الله از نزدیکان و عشیره‌ی خود قهر کردند و بر آنان سخت گرفتند، الله سبحانه و تعالی در عوض آن رضایت خود را به آنان عطا کرد و آنها را به اعطای نعمت بزرگ و فیض عظیم راضی کرد. (مختصر ۳/۴۶۸).

«أَلَا إِنَّ جِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۲۲)»: آگاه باشید که حزب الله در دنیا و آخرت به خیر و سعادت نایل می‌آیند. این آیه در مقابل آیه‌ی اولئک حزب الشیطان ألا إن حزب الشیطان هم الخاسرون قرار دارد.

خلاصه و مؤجز باید بعرض رسانید که: الله سبحانه و تعالی چهار نعمت را بر ترک دوستی مؤمنان با دشمنان دین مترتب گردانیده است که عبارت است از:

- 1 - پایدار ساختن ایمان مؤمنان در دل‌هایشان.
- 2 - تأیید مؤمنان با نصرتی از جانب خویش.
- 3 - داخل کردنشان به بوستانهای بهشتی.
- 4 - برخوردار کردن ایشان از نعمت عظمای خشنودی خود و شادمان کردن ایشان به موهبت‌های خویش.

شان نزول آیه 22:

- ابن ابوحاتم از ابن شوذب روایت کرده است: الله تعالی آیه: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...» را در باره ابو عبیده بن جراح که پدر خود را در جنگ بدر کشته بود نازل کرده است.

- طبرانی و حاکم در «مستدرک» روایت کرده اند: در روز بدر پدر ابو عبیده بن جراح به سوی او هجوم می‌آورد و ابو عبیده مسیر خود را تغییر می‌داد. چون این کار را تکرار کرد ابو عبیده بر او حمله‌ور شد و به قتلش رساند. پس این آیه نازل شد. (حاکم 3/265). «احکام القرآن». (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی)

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سورة «الْحَشْرِ»

جزء 28

سورةی حَشْر در مدینه نازل شده و دارای بیست و چهار آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «حَشْر» نامیده شد که خداوند متعال در آن فرموده است: «هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ» (سوره الحشر: 2) هدف از حشر: گردآوری اولی است که یهود در آن از مدینه به سوی شام اخراج شدند. قابل تذکر است که: این سوره، به «سوره بنی‌نضیر» نیز نامیده می‌شود زیرا دربرگیرنده داستان کوچ دادن یهود بنی‌نضیر از مدینه منوره می باشد.

یادداشت:

همچنان دروجه تسمیه ی این سوره به نام حشر آمده است که: یهودیان بنی نضیر برای رفتن از مدینه، گرد آمدند که این گردهمایی در لغت به معنای حشر است.

شان نزول این سوره:

1057- بخاری از ابن عباس (رض) روایت کرده است که: سورة انفال در باره غزوه بدر و سورة حشر در مورد «بنی نضیر» نازل گردیده است. (بخاری 4882).
همچنان ابن عباس (رض)، مجاهد و غیر ایشان روایت کرده‌اند که: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه هجرت کردند، با طایفه بنی‌نضیر عقد صلح و متارکه بسته و عهد و پیمان دادند که با آنان نجنگند، آنان نیز تعهد سپردند که با رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نجنگند ولی آنان عهد خود را شکستند پس الله تعالی عذاب بی برگشت خود را بر آنان نازل آورد و رسول الله صلی الله علیه وسلم آن‌ها را از سنگر های مستحکم شان بیرون کشیده و از مدینه بیرون راندند پس گروهی از آنان به سوی منطقه «اندرعات» شام که سرزمین «محشر» است کوچیدند و گروهی به‌سوی خیبر رفتند... قصه و داستان آن در این سوره به تفصیل بیان گردیده است.

نام های سوره:

این سوره بنام ها «سورة الْحَشْرِ» و «سورة بني النضير» یاد می گردد.

علت نامگذاری آن:

«سورة الْحَشْرِ» و «سورة بني النضير»؛ این نام‌ها از آیه دوم این سوره برگرفته شده که در آن از «حشر» یعنی گرد آمدن مسلمانان برای تبعید یهودیان «بنی‌نضیر» سخن گفته شده است.

ارتباط سوره حشر با سوره قبلی:

- وقتی الله تعالی سوره مجادله را به ذکر حزب شیطان و حزب الله پایان داد سوره حشر را به شکست دادن حزب شیطان افتتاح نمود و آنچه که به ایشان از زیان و ذلت اخراج و تبعید ایشان رسید، و اینکه خدا اهل ایمان از حزب خودش را یاری می کند.
- در سوره ی مجادله در آیه ی 5 و 20 می فرماید: «ان الذین یحادون الله ورسوله...» و در آیه ی 4 این سوره می فرماید: «... بأنهم شاقوا الله ورسوله».
- در آیه ی 21 سوره ی مجادله به پیروزی پیامبران اشاره می کند و در آیه ی 2 این سوره پیروزی قطعی الله را بر یهودیان نشان می دهد.
- سوره ی مجادله ، نیت منافقان و یهودیان و دوستی میان برخی از آنها را با هم افشا می کند، این سوره نیز از سرنوشت یهودیان بنی نضیر بحث بعمل می آورد .

تعداد آیات، کلمات، و حروف این سوره :

تعداد آیات سوره حشر به بیست و چهار آیه می رسد. تعداد کلمات آن به چهار صد و چهل و پنج کلمه (لازم به تذکر است که در مورد عدد کلمات اقوال علماء اختلافی بوده) و تعداد حروف آن به هزار و نه صد و سیزده حرف میرسند. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور مطالعه فرمایید.

فضیلت آن :

ثعالبی درباره فضیلت این سوره از ابن عباس (رض) نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در حدیثی شریف فرمودند:

«من قرأ سورة الحشر لم يبق شيء من الجنة والنار والعرش والكرسي والسموات والأرض والهوام والرياح والسحاب والطير والدواب والشجر والجبال والشمس والقمر والملائكة إلا صلوا عليه واستغفروا فإن مات من يومه أو ليلته مات شهيداً». «هر کس سوره حشر را بخواند، چیزی از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و آسمانها و زمین و حشرات و باد و ابر و پرندگان و خزندگان و درختان و کوهها و آفتاب و ماه و فرشتگان، باقی نمی ماند مگر این که بر او درود می گویند و برایش آمرزش می خواهند پس اگر در همان روز یا شبش بمیرد، شهید مرده است.»

همچنین در حدیث شریف به روایت انس رضی الله تعالی عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر کس آخر سوره حشر: «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ» (سوره الحشر: 21] را تا آخر آن بخواند و در همان شب بمیرد، شهید مرده است.»

همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس صبح هنگام سه بار بگوید: اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، آن گاه سه آیه آخر سوره حشر را بخواند، خداوند متعال برای او هفتاد هزار فرشته را مؤکل می کند تا بر او تا آن گاه شام میشود، درود بگویند و اگر در همان روز خویش بمیرد، شهید مرده است و هر کس آن را در شامگاه بخواند، نیز همچنین است.»

محتوای و موضوعات :

سیرت نویسنده شهیر جهان اسلام محمد بن اسحاق بن یسار میفرماید که: سوره ی حشر کلاً در باره قبیله بنی نضیر نازل شده. حتی اینکه حضرت ابن عباس (رض) سوره حشر را سوره بنی نضیر مسمی نموده است. (تفسیر ابن کثیر) بنی نضیر یکی از قبایل یهودی بودند که در قلعه هایی مستحکم در اطراف شهر مدینه زندگی بسر می بردند و بعد از ورود اسلام به مدینه منوره این قوم به مخالفت و دشمنی پیامبر صلی علیه وسلم اقدام نمودند. دشمنی آنان چنان با قوت بود که حتی دسیسه قتل رسول الله صلی الله علیه وسلم را طراحی نمودند. روزی که پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم غرض حل و فصل موضوعی به قریه یهودان تشریف برد و در کنار قلعه های بنی نضیر رسید، بنی نضیر با طرح توطیه میخواستند، که از بالای قلعه سنگی را بر سر او بیندازند، پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم از این تصمیم شوم آنان مطلع شده، بلافاصله به مدینه برگشت و به یهودیان بنی نضیر پیغام داد که چون شما پیمان شکنی کردید و دسیسه قتل مرا طرح ریزی کردید بناءً باید در ظرف ده روز از مدینه خارج شوید. اگر شما در مدت این ده روز خارج نشوید کشته خواهید شد.

محتوای کلی سوره حشر را می توان در شش بخش عمده خلاصه و مورد تعریف قرارداد. در بخش اول که تنها يك آیه است و مقدمه برای مباحث مختلف این سوره محسوب می شود سخن از تسبیح و تنزیه، عمومی موجودات در برابر الله تعالی عظیم و حکیم است. (تنزیه: عبارت است از دور بودن الله تعالی از اوصاف بشر. (از تعریفات جرجانی). ویا تنزیه: (کسی را از عیب و آلائش دور کردن، پاک و بی آلائش دانستن

1- (مصدر) دور کردن از عیب و آلائش کسی را پاک و بی آلائش دانستن.

2- (اسم) پاکی طهارت پاکدامنی. جمع: تنزیهات. یا تنزیه و تشبیه. پاک داشتن و مانند کردن (الله متعال را).

در بخش دوم که از آیه دوم تا آیه دهم (مجموعاً نه آیه) است که ماجرای درگیری مسلمان را با یهود پیمان شکن مدینه را مورد بحث قرار داده است.

در بخش سوم از آیه یازدهم تا هفدهم در مورد داستان منافقین مدینه، بحث بعمل آمده که با یهود در این برنامه همکاری نزدیک داشتند.

بخش چهارم که از چند آیه بیشتر نیست، مشتمل بر یک سلسله اندرزها و نصایح کلی نسبت به عموم مسلمانان است و در حقیقت به منزله نتیجه‌گیری از ماجراهای فوق می‌باشد.

بخش پنجم که فقط یک آیه است (آیه بیست و یکم) توصیف بلیغی است از قرآن مجید و بیان تأثیر آن در پاکسازی روح و جان.

و بالأخره در بخش ششم که آخرین بخش این سوره است و از آیه بیست و دوم شروع و به آیه بیست و چهارم ختم می‌شود، قسمت مهمی از اوصاف جمال و جلال الله تعالی و أسماء حسنی او را بر می‌شمارد که به انسان در طریق معرفه الله کمک شایان می‌کند.

تاریخ و فضای نزول :

حضرت بی بی عائشه (رض) می‌فرماید: غزوه بنی‌النضیر که جنگ با طائفه ای از یهود بنام بنی‌النضیر بوده، درست شش ماه پس از واقعه جنگ بدر اتفاق افتاده است و جایگاه قوم بنی‌النضیر در اطراف مدینه بوده و پیامبر صلی الله علیه وسلم آن‌ها را محاصره نمود تا این که حاضر شدند جلای وطن کنند و از اطراف مدینه خارج گردند. پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور فرمود: اینان فقط مقداری شتر و اثاثیه با خود حمل نمایند و نیز دستور داد که به هیچ وجه اسلحه با خود همراه نداشته باشند و خداوند در باره آن‌ها این سوره و آیه را نازل فرمود. (حاکم المستدرک)

ولی حضرت ابن عباس می‌فرماید که: سوره انفال در باره جنگ بدر نازل شده، طوریکه سوره حشر در باره جنگ بنی‌النضیر نازل گردیده است (صحیح البخاری)

فضای نزول :

سوره حشر در فضای غزوه بنی‌النضیر و بعد از آن جنگ نازل شده است، این سوره به داستان یهودیان بنی‌النضیر اشاره دارد که به خاطر نقض پیمانی که با مسلمین بسته بودند محکوم به تبعید وطن شدند. و نیز به این قسمت از داستان اشاره دارد که سبب نقض عهدشان این بود که منافقان به ایشان وعده دادند که اگر نقض عهد کنید ما شما را یاری می‌کنیم، ولی همین که ایشان نقض عهد کردند، منافقین به وعده که داده بودند وفا نمودند. و در ضمن این اشارات مطالبی دیگر نیز در این سوره آمده، و از آن جمله مسأله حکم غنیمت بنی‌النضیر است.

ترجمه و تفسیر سوره «الْحَشْرِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱)

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، خدا را به پاک بودن از هر عیب و نقصی می ستایند، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« سَبَّحَ »: به پاکی ستود، ستایش کرد، به پاکی یاد کرد (حدید/۱). « الْحَكِيمُ »: آن فرزانه ای که سخن و فعلش حق است.

تفسیر :

در قرآن عظیم الشان، بصورت کل، در حدود 85 بار کلمه «تسبیح» استعمال گردیده است. تسبیح در لغت، به معنای شنا و حرکت تیز در آب و هوا است و در اصطلاح، منزّه دانستن الله متعال از عیب و وسرعت در عبادت اوست.

الله تعالی ذاتی است که: در پادشاهی و حکمش غالب است، چنان که ذات پروردگار مغلوب کسی نمی شود، دیگران زیر قهر او قرار دارند و هیچ کس با او برابری کرده نمی تواند. «وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» و او در ملکش مقتدر و همچنان در شریعتش باحکمت در صنعش حکیم و دانا و هر چیزی را با استحکام و نیکویی در جایگاهش قرار میدهد. ابن کثیر در تفسیر خویش «مختصر» می نویسد: الله تعالی اعلام می دارد که تمام موجوداتی که در آسمان ها و زمین هستند خدا را تسبیح نموده و او را ستایش و تقدیس کرده و او را یگانه می دانند. (مختصر ۴۶۹/۳).

شأن نزول آیات 1-5 :

- حاکم به قسم صحیح از امام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت کرده است: غزوه بنی نضیر (طائفه ای از یهود) در اول ماه ششم بعد از واقعه بدر صورت گرفته است. باغ های خرما و منازل آنان در کرانه مدینه قرار داشت.

رسول الله صلی الله علیه وسلم آن ها را محاصره کرد و آنان توافق کردند بارشترهایشان را (به جز سلاح) بردارند و سرزمین مدینه را ترک نمایند. آنگاه در باره آنها آیه «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» نازل شد (حاکم 483/2 روایت کرده است. اسناد آن حسن است به خاطر زید بن مبارک و باقی اسناد ثقة مشهور هستند. حاکم و ذهبی به شرط بخاری و مسلم صحیح میدانند. «تفسیر شوکانی» 2640).

- بخاری و غیره از ابن عمر (رض) روایت کرده اند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم باغ های خرما ی بنی نضیر را در بویره [منطقه ای است نزدیک مدینه] به آتش کشید و بعضی درخت ها را قطع کرد.

پس الله تعالی آیه: «مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا» را نازل کرد. (صحیح است، بخاری 4031 و 4884، مسلم 1746، ابوداود 2615 ترمذی 3302، نسائی 593، ابن ماجه 2844 و «تفسیر شوکانی» 2643)

- ابویعلی با سند ضعیف از جابر (رض) روایت کرده است: رسول الله به مسلمانان اجازه

داد که بعضی درخت‌های خرما را قطع نمایند، و پس به شدت از این کار ممانعت کرد. گفتند: ای رسول خدا! آیا ما بر اثر قطع درخت‌ها و ترک آن کار گناهکار می‌شویم، پس خدا آیه: «مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا» را نازل کرد. (ضعیف است، ابویعلی 2189). هیشمی در «مجمع الزوائد» 122/7 می‌گوید: «ابویعلی از سفیان بن وکیع روایت کرده او ضعیف است» به «تفسیر ابن کثیر» 6700 مراجعه کنید. (به غزوه بنی نضیر یهودان به قلعه‌ها پناه گرفتند. پس به مسلمانان اجازه داده شد که بعضی درخت‌های خرما کنار قلعه‌های آن‌ها را قطع نمایند تا ساحه برای نبرد فراخ شود و یا یهودان به خشم آیند و از قلعه‌ها خارج شوند و جنگ بیرون از قلعه‌ها صورت بگیرد. مسلمان‌ها بعضی از درختان آن‌ها را بریدند و برخی را بجا گذاشتند. پس پیامبر صلی الله علیه وسلم قطع کردن درختان را منع کرد).

- ابن اسحاق از یزید بن رومان روایت کرده است: وقتی که رسول الله صلی الله علیه وسلم در بنی نضیر پیاده شد آنان در سنگرهای مستحکم و قلعه‌های استوار متحصن شدند. پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت فرمودند: که بعضی درختان خرما قطع و یاهم آتش زده شود. یهودیان فریاد کشیدند. ای محمد! تو همواره از فساد نهی می‌کردی و این قبیل کارها را عیب می‌شمردی پس این کندن و سوزاندن باغ‌ها چیست؟ پس این آیه نازل شد. (طبری 33850 مرسل است.)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 5) در باره سرنوشت یهودیان بنی نضیر بحث بعمل آمده است. **هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُوا أَنَّهم مَانَعْتُهُمْ حُصُونَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ (٢)**

او ذاتی است که کافران اهل کتاب را در اولین جمع شدن‌شان (علیه پیغمبر اسلام) از سر زمین‌شان بیرون کرد، شما گمان نمی‌کردید که آنان (از مدینه) بیرون شوند و آنان گمان می‌کردند که قلعه‌هایشان آنان را از (عذاب) الله محافظت می‌کند پس (عذاب) الله از راهی که گمان نمی‌کردند بر آنها وارد شد و در دل‌هایشان ترس و هراس انداخت طوری که با دست‌های خود و دست‌های مؤمنان خانه‌های خویش را ویران می‌کردند. پس ای صاحبان بصیرت و آگاهی عبرت بگیرید. (٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَخْرَجَ»: بیرون کرد. «أَهْلِ الْكِتَابِ»: منظور از یهودیان بنی نضیر است. سه طایفه ی مشهور و دشمن دین اسلام در مدینه؛ بنی نضیر، بنی قریظه و قینقاع بودند که هرگز به تعهد و پیمان خود وفا نداشتند.

«الْحَشْرِ»: گردهمایی. «أَوَّلِ الْحَشْرِ»: اولین گردهمایی. «مَا ظَنَنْتُمْ»: گمان نکردید. «أَنْ يَخْرُجُوا»: که بیرون روند. «مَانَعْتُهُمْ»: محافظ و نگهدارشان، پناهگاهشان. «حُصُونُهُمْ» (جمع حصن، قلعه‌ها، سنگرها). «قَذَفَ»: انداخت. «يُخْرِبُونَ»: خراب می‌کنند — خراب می‌کردند، ویران می‌کردند. «فَاعْتَبِرُوا» (عبرت بگیرید). «أُولِي الْأَبْصَارِ»: الابصار: دیده‌وران، خردمندان.

تفسیر:

در آیه مبارکه از تبعید بنی نضیر به نام «اول الحشر» تعبیر بعمل آمده است.

و «حشر» به معنای بلند شدن و ایستادن است.

دحیه کلبی صحابی جلیل القدر که در ضمن برادر شیری (رضاعی) رسول الله صلی الله علیه وسلم است در مورد طایفه بنی نضر یهودی در مدینه منوره مینویسد: بنی نضیر اولین طایفه از اهل کتاب بودند که از جزیره العرب کوچانده شدند و آخرین آنها در زمان خلافت حضرت عمر بن خطاب (رض) از آن اخراج شدند. پس در هدف از حشر اول: گردآوری، اخراج و کوچاندن طایفه بنی نضر یهودی از مدینه و تبعیدشان به شام است و مراد از حشر آخر: کوچاندن، و تبعید یهودیان، آنانیکه در جنگ خیبر علیه مسلمانان اشتراک ورزیده بودند، از سوی امیر المؤمنین حضرت عمر (رض) دستور یافتند که: از سرزمین جزیر العرب خارج شوند.

همچنان به قولی دیگر: هدف از «حشر آخر»، گرد آوردن تمام مردم به سوی سرزمین محشر در روز قیامت است.

آلوسی فرموده است: لأول الحشر یعنی این اولین گرد آمدن و حرکت دسته جمعی آنان به سوی شام است؛ یعنی اولین باری است که جمع شده و اخراج میشوند. و با آوردن (اول) نشان می دهد که قبل از آن با تبعید و ترک وطن روبرو نشده بودند. (تفسیر: روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم. آلوسی ۳۹/۲۸).

«مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا» گمان نمی بردید آنها بدین رسوای و خواری از وطن و دیار خود خارج شوند؛ چون آنها دارای اقتدار و قدرت دفاعی و نیروی قومی بوده و سنگرها و برج و بارو و قلعه‌ی مستحکم و نخلستان و باغات و عمارت داشتند. «وَوَظَّنُوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ» گمان می کردند که سنگرهای مستحکمشان آنها را از عذاب الله متعال حفظ می کند و عذاب الله تعالی را از آنان دفع می کند.

امام بیضاوی میفرماید: اصل این است گفته شود: «و ظنوا أن حصونهم تمنعهم أو ما نعتهم من بأس الله»، و تغییر نظم جمله و تقدیم خبر و اسناد جمله به ضمیر «هم» نشان می دهد که آنها به قلعه و سنگرهای خود سخت اطمینان داشتند، به طوری که تصور می کردند احدی قدرت اخراج آنها را ندارد؛ زیرا دارای قدرت و نیروی دفاعی بودند. (شیخزاده ۴۷۰/۳).

در حدیث آمده است: «در حالیکه از نظر زمانی یک ماه با دشمن فاصله داشته‌ام، رعب و وحشت را در دل آنان ایجاد نموده و همین ترس و وحشت زمینه‌ی پیروزی مرا فراهم کرده است». (اخراج از شیخان).

«يُخْرَبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمُ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ» مفسران گفته‌اند: قبیله بنی نضیر قبل از اخراج از دیارشان خانه‌های خود را خراب می کردند، ستون‌ها را از جا می‌کنند. چت‌های خانه‌های خویش را می‌کنند، دیوار خانه را سوراخ می‌کردند، و دیوارها را تخریب و چپه نموده، دروازه‌ها و کلکین‌ها را با خود می‌بردند. تا مؤمنان امکان بود و باش را در این خانه‌هایشان نداشته باشند.

آنان به این طریق حسادت و دشمنی خویش را نشان می‌دادند. و مسلمانان نیز قسمت ظاهری آنها را خراب می‌کردند تا به قلعه و سنگرهای آنان راه یابند.

خواننده محترم!

رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از هجرت از مکه مکرمه به مدینه منوره سعی و کوشش بی نهایت عظیمی را بخرج داد تا روابط در بین ساکنین مدینه اعم از مسلمانان (مسلمانان مهاجر، انصار، و در نهایت امر روابط بین مسلمانان و یهودان) را سر و سامان بهتر و احسن دهد. برای تنظیم بهتر امور قرارداد و یا عهد نامه را بین ساکنان مدینه مورد تصویب و عملی قرار داد.

این عهدنامه دارای بندهای مختلفی بود که حقوق و وظایف تمامی ساکنان را تعیین می‌کرد و در منابع قدیمی، بنام کتاب یا صحیفه نامیده شده است و منابع جدید، آن را قانون نامه مسمی ساخته اند.

این پیمان نامه مهم‌ترین و جامع‌ترین قرارداد بین المللی در تاریخ اسلام بشمار می‌رود که به وسیله رسول الله صلی الله علیه وسلم، بین مسلمانان، مشرکان و یهود که در مجموع ساکنان مدینه می‌باشند، منعقد شده و به پیمان عمومی و مواعده یهود معروف و مشهور شده است.

هدف اساسی این پیمان حفظ امنیت و همزیستی مسالمت آمیز همه دسته های گوناگون از مردم ساکن در مدینه منوره بود. ناگفته نباید گذاشت که هدف دیگر این پیمان، تلاشی برای شکل گیری جبهه‌ای واحد در مدینه در برابر مشرکان مکه بود، که فرصتی مناسب را در اختیار مسلمانان قرار داد تا با آسودگی از درگیری های داخلی به اساس گزاری جامعه و نظام اسلامی بپردازند. این پیمان نشان سیاست مسالمت آمیزی است که اسلام در روابطش با ادیان دیگر دنبال می‌کرد و نشان می‌دهد که در اولین حرکت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در برخورد با ادیان، معاهده و صلح و پیام دوستی بود.

منابع تاریخی این پیمان نامه را صحیفه مدینه و یا به اصطلاح قانون اساسی مدینه منوره مسمی نموده اند. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود: سیره ابن هشام) (م. ۲۱۴ ق.) و کتاب الاموال ابو عبیده قاسم بن سلام (م. ۲۲۴ ق.).

این پیمان نامه به روشنی بر نبوغ و مهارت پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در ترتیب ماده های آن و تعیین روابط طرفهای پیمان با یکدیگر، دلالت می‌نماید. در میان این پیمان بندهایی است که عدالت مطلق و مساوات کامل بین انسانها را محقق می‌نماید و حاوی این موضوع است که انسانها به هر رنگ و زبان و دینی که باشند، باید از تمامی حقوق انسانی و آزادی برخوردار باشند.

یکی از زیبایی های وقوت حقوقی این پیمان نامه در این بود که در آن آزادی عقیده؛ عبادت و حق امنیت، محفوظ و محترم شمرده شده بود. پیروان هر دین به آزادی کامل میتوانند عبادت خویش را بطور آزادانه انجام دهند، مسلمانان به دین خود و یهودیان به دین خودشان مصروف عبادت دینی خویش بودند. شعار عالی و حیاتی در جامعه عملی بود. «لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (آیه 256 سوره بقره) (اجبار و اِکراهی در قبول دین نیست؛ چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است بنابراین، کسی که از طاغوت نافرمانی کند و به خدا ایمان بیاورد، به محکم‌ترین دستاویز در آویخته است که اصلاً گسستن ندارد و خداوند شنوا و دانا است).

دکتر ضیاء العمری در السیره النبویه الصحیحة به بررسی راه های روایت پیمان نامه پرداخته و نقل نموده است. «با مجموع طرق به پایه احادیث صحیح میرسد. (السیره النبویه الصحیحة، جلد 1، صفحه 275).

اولین پیمان مسلمانان با یهودان در مدینه :

زمان انعقاد این پیمان:

مؤرخین در مورد زمان دقیق این پیمان که بین مسلمانان (اعم از مهاجرین و انصار) و بین یهودان را مشخص نکرده‌اند؛ ولی برخی از مؤرخین بدین باور اند که این پیمان قبل از «مواخات (پیمان برادری) تحریر و عملی گردیده بود. ولی برخی از سیرت نویسان بدین عقیده اند که: انعقاد این پیمان در ماه پنجم هجرت صورت گرفته است.

قابل تذکر است که این پیمان نامه را رسول الله صلی الله علیه وسلم شخصاً به مشوره صحابه انشاء فرموده اند، که از جمله 25 ماده آن مربوط به امور مسلمانان و بقیه آن در باره

ارتباط میان مسلمانان (اعم از مهاجرین و انصار) پیروان ادیان دیگر بخصوص یهودان و بت پرستان می باشد.

متن پیمان نامه :

1- این پیمان نامه‌ای است از سوی محمد، پیامبر خدا، میان مؤمنان و مسلمانان از قریش و (ساکنان) یثرب و هر کس دیگری که از آنان پیروی کرده و به آنان پیوسته و همراه آنان به جهاد پرداخته است.

2- مؤمنان امت واحده و جدا از دیگر مردمان اند.

3- مهاجران قریش بر همان عرفی که قبلاً در پرداخت دیه‌های خود بدان عمل می کرده‌اند، باقی خواهند ماند.

4- بنی عوف نیز بر اساس همان عرف و رویه قبلی خود، دیه‌های خود را عهده دار خواهند شد و هر طایفه از ایشان، اسیرانش را به خوبی و به سهام برابر میان مؤمنان آزاد می‌کند.

5- بنی حارث (بنی خزرج) نیز بر اساس عرف و رویه قبلی خود دیه‌های خود را می‌پردازد و هر طایفه‌ای، فدیة آزادی اسیران خود را به خوبی می‌پردازد.

6- بنی ساعده بر همان عرف و رویه قبلی خود دیه‌های خود را عهده‌دار خواهند بود و فدیة آزادی اسیران خود را به نیکی و به خوبی در میان مؤمنان خواهند پرداخت.

7- بنی جشم بر همان عرف و رویه قبلی خود دیه‌های خود را خواهند پرداخت و هر طایفه فدیة آزادی اسیران خود را به خوبی می‌پردازد.

8- بنی نجار نیز بر همان عرف و شیوه قبلی خود، دیه‌های خود را خواهند پرداخت و هر طایفه فدیة آزادی اسیران خود را به نیکی و به خوبی خواهند پرداخت.

9- بنی عمرو بن عوف بر همان شیوه قبلی خود دیه‌های خود را خواهند پرداخت و هر طایفه‌ای فدیة آزادی اسیرش را به خوبی و به سهام برابر میان مؤمنان خواهد پرداخت.

10- بنی النبیث نیز بر همان عرف و رویه قبلی خود، دیه‌های خود را خواهند داد و هر طایفه‌ای فدیة اسیر را به خوبی و به سهام برابر میان مؤمنان خواهد پرداخت.

11- بنی اوس بر عرف و رویه قبلی خود دیه‌های خود را خواهند پرداخت و هر طایفه‌ای فدیة اسیرش را به خوبی و به سهام برابر میان مؤمنان خواهد پرداخت.

12- مؤمنان هیچ فقیر و درمانده‌ای را در میان خود و نمی‌گذارند مگر آنکه به نیکی در هر مورد از جمله پرداخت فدیة و ادای دیه او را یاری می‌کنند.

13- مؤمنان پرهیزگار بر علیه کسی که سرکشی کند یا برای ستم یا گناه یا تجاوز و فسادی در میان مؤمنان تلاش و دسیسه کند با یکدیگر متحد و منسجم هستند؛ هر چند وی پسر یکی از خود آنان باشد.

14- هیچ فرد مؤمنی، مؤمن دیگری را به قصاص کافری به قتل نمی‌رساند و هیچ کافری را علیه مسلمانی یاری نمی‌دهد.

15- حق دادن ذمه (و پیمان اعطای امن) الهی، برای همه یکسان است و پایین ترین فرد مسلمان از جانب همه آنان می‌تواند به هر کس که بخواهد امان دهد و مؤمنان دوستان یکدیگرند، نه دوستان دیگران.

16- از یهودیان هر کس از ما پیروی کند، از یاری و همدردی ما برخوردار خواهد بود و نباید به آنان ستم شود یا کسانی علیه آنان همدست شوند.

17- صلح مؤمنان یکی است، هیچ فرد مؤمنی در جنگ در راه خدا جدای از دیگران مصالحه نمی‌کند، مگر آنکه به تساوی و عدالت میان مسلمانان باشد.

18- هر کس با ما، در جنگ شرکت نماید، طوایف دیگر پشت سر آنها و کمک آنها خواهد بود.

19- مؤمنان وابسته به یکدیگر و در مقابل خونی که از هر یک از آنان در راه خدا ریخته شود، مدافع یکدیگر اند.

- 20- مؤمنان پرهیزگار بر بهترین و شایسته‌ترین راه قرار گرفته‌اند و هیچ فرد مشرکی نمی‌تواند مال یا جان قریشیان را امان دهد یا مانع از دسترسی فرد مؤمنی به آن گردد.
- 21- هر کس مؤمنی را بی‌گناه به قتل برساند و بی‌گناهی او ثابت گردد، در مقابل آن، قصاص خواهد شد مگر اینکه ولی مقتول به پذیرفتن دیه رضایت دهد و برای مؤمنان شایسته نیست که از او حمایت کنند و برای آنان روا نیست جز آنکه علیه او قیام کنند.
- 22- براساس آنچه در پیمان‌نامه به رسمیت شناخته شده است، برای هیچ مؤمنی جایز نیست که فتنه‌گری را یاری کند یا پناه دهد و هر کس چنین کرد لعنت و خشم خدا بر او خواهد بود و در روز قیامت هیچ عذر و بهانه و عوض و فدیهای از او پذیرفته نخواهد شد.
- 23- هرگاه شما در چیزی اختلاف نظر پیدا کردید، مرجع حل آن خدا و محمد است.
- 24- یهودیان تا زمانی که مؤمنان در جنگ (با دیگران) باشند، با مسلمانان هم پیمان خواهند بود.
- 25- یهودیان بنی‌عوف امتی از مؤمنان هستند، آنها به دین خودشان و مسلمانان به دین خودشان اعم از خودشان یا بردگانشان، مگر آن کسی که ستم و گناه پیشه کند که چنین کسی تنها خود و خاندانش را به هلاکت خواهد افکند.
- 26- یهودیان بنی‌نجر از آنچه بنی‌عوف برخوردارند، برخوردار خواهند بود.
- 27- یهودیان بنی‌حارث از وضعیتی مانند یهودیان بنی‌عوف برخوردار خواهند بود.
- 28- یهودیان بنی‌ساعده از وضعیتی مشابه یهودیان بنی‌عوف برخوردار خواهند بود.
- 29- یهودیان بنی‌جشم نیز مانند یهودیان بنی‌عوف هستند.
- 30- یهودیان بنی‌اوس از آنچه یهودیان بنی‌عوف برخوردارند، برخوردار خواهند بود.
- 31- یهودیان بنی‌ثعلبه از وضعیتی مشابه یهودیان بنی‌عوف برخوردار خواهند بود، مگر آن کسی که دست به گناه و ستم بزند که چنین کسی تنها خود و خاندانش را به هلاکت خواهد افکند.
- 32- جفنه که یکی از شاخه‌های قبیله ثعلبه است، همانند خود بنی‌ثعلبه خواهد بود.
- 33- یهودیان بنی‌شطیبه از وضعیتی مشابه یهودیان بنی‌عوف برخوردار خواهند بود.
- 34- ارزش بردگان ثعلبه مانند خود ثعلبه خواهند بود.
- 35- قبایل تیره‌های یهودیان نیز حکم آنان را خواهند داشت.
- 36- هیچ یک از یهودیان بدون اجازه محم(ص) د بیرون نمی‌رود.
- 37- یهود هزینه‌های مربوط به خود را عهده دار خواهند بود و مسلمانان عهده دار مخارج خود خواهند بود.
- هم پیمانان باید همدیگر را علیه هر کس که به جنگ آنان بپردازند، یاری دهند و باید خیرخواه یکدیگر باشند و به یکدیگر نیکوکاری کنند و گناه روا ندارند.
- 38- گناه هم‌پیمان کسی بر عهده او نیست و ستم‌دیده در هر حالی باید یاری شود.
- 39- یهودیان تا زمانی که مؤمنان در جنگ (با دیگران) باشند با مسلمان هم پیمان هستند.
- 40- طرفهای این پیمان باید حرمت یترب را رعایت کنند و هرگونه جنگ در آن ممنوع است.
- 41- هرکس از پیمان جوار و پناهندگی کسی برخوردار است، همانند آن شخص حق آسیب رساندن و رفتار ناشایست با دیگران را ندارد.
- 42- هرگاه در میان طرف‌های این پیمان، مشاجر، اختلاف و نزاعی روی دهد که نگران کننده باشد، مرجع حل اختلاف، خدا و رسول وی خواهند بود.
- 43- هرکس به یترب حمله کند، طرف‌های پیمان باید یکدیگر را در مقابل او یاری کنند.
- 44- هرگاه به مصالحه و آشتی فراخوانده شدند، صلح کنند. اگر آنان مسلمانان را به چنین چیزی فرا خوانند، چنین حقی را بر مؤمنان خواهند داشت؛ مگر در مورد آن کسی که به خاطر دین با مسلمانان بجنگد.

45- هر گروهی سهم خود را از سویی که مورد حمله قرار گرفته‌اند، عهده‌دار می‌شوند.
46- یهودیان اوس اعم از خود و بردگان آنها از همانند آنچه در این پیمان برای دیگر یهودیان ذکر شده است، برخوردار خواهند بود.

47- این پیمان‌نامه هیچ گاه مانع مجازات و مواخذه فرد ستمگر و خطاکار نخواهد بود؛ هرکس از شهر بیرون رود و هر کس در مدینه بماند، در امان خواهد بود؛ مگر آن کسی که ستم و گناهی مرتکب شود و خدا و پیامبرش پناهگاه کسی هستند که نیکی و تقوا را رعایت نکند. (گرفته شده از مجموعه الوثائق السياسية، صفحه 41 - 47). (مواخذ دوم کتاب: الگوی هدایت (تحلیل وقایع زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم) جلد اول مؤلف: علی محمد الصلابی مترجم: هیئت علمی انتشارات حرمین (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری).

وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ ﴿٣﴾
اگر خدا فرمان ترک وطن را بر آنان لازم و مقرر نکرده بود، قطعاً در همین دنیا عذاب شان می‌کرد و برای آنان در آخرت عذاب آتش است. (۳)

تفسیر :

«الْجَلَاءُ» یعنی ترک وطن، آوارگی، و در این آیه مبارکه به معنای ترک دیار و وطن بنا بر مصیبت که بدان گرفتار شدند. قرآن عظیم الشأن در (سوره مجادله آیه 21) می‌فرماید: «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي» (الله تعالی حکم کرده است که همانا من و پیامبرانم (بر کافران و منافقان) غالب خواهیم شد) و در (آیه 3 سوره حشر) فرموده است:

«كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ» در این آیات متبرکه بیان میدارد که: هم پیروزی و هم ترك دیار با اراده الهی است. و این جزای اعمال است که یهودان و منافقان به الله تعالی و رسولش دشمنی ورزیدند، و به یاد داشته باشید که هرکس به الله دشمنی کند، الله تعالی آنان را به سخت‌ترین عذاب مبتلا خواهد ساخت.

«لَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا» حداقل جزای پیمان و عهد شکنی همانا تبعید و مجبور ساختن شان به ترک دیار و وطن اش است (با در نظر داشت اینکه فرقه بنی نضیر یهودی به خاطر توطئه و خیانت مستحق جزای سخت‌تر بودند، ولی آن حکم به تبعید شدنشان تبدیل شد). در آیه بعدی می‌خوانیم که: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ» یکفهم با تمام وضاحت بیان می‌دارد که: ستیزه‌جویی، سبب قهر الهی و تبعید بنی‌نضیر شد، نه یهودی بودن آنان.

مختصری در مورد عداوت یهودان با رسول الله :

قبائل بنی‌النضیر و بنی‌قریظه از جمله دو طائفه از یهودیانی بودند که در مناطق اطرف تقریباً در یک میلی مدینه بخصوص در قریجات بنام زهرة مسکون بودند، هر دو قوم متذکره دارایی قلعه مستحکمی بودند، و برای دفاع امور امنیتی خویش حصارهای محکمی را در اطراف خویش احداث کرده بودند.
رئیس قبیله آنان کعب بن اشرف بود.

اینان در عداوت و دشمنی با رسول الله صلی الله علیه وسلم با کفار عرب چه در خفا و چه در علنیت حتی بعد از بستن عهد نامه با مسلمانان، همدست میشدند، و حتی از منافقین مدینه کسانی در ظاهر خود را مسلمان می‌پنداشتند با یهودان مدینه یک و احياناً در یک حجره علیه مسلمانان توطیه می‌کردند، همین یهودان در زیاتر از موارد منافقین را به جنگ علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم و مسلمانان تشویق، ترغیب و حتی مساعدت معنوی و مالی هم میکردند.

با در نظر داشت اینکه، رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه مهاجرت فرمود.

بنوالنضیر با رسول الله صلی الله علیه وسلم به مصالحه پرداختند و عهد و پیمان بستند که با مسلمین به جنگ و قتال نپردازند پیامبر صلی الله علیه وسلم چنین عهده را از آن‌ها پذیرفت.

یهودیان با در نظر داشت اینکه: دلایل قاطع و حجت‌های روشنی در مورد اینکه رسالت محمد صلی الله علیه وسلم برحق می‌باشد ولی با آن‌هم با دشمنی و عناد که داشتند با رسول الله صلی الله علیه وسلم دشمنی و عادت می‌ورزیدند.

از صفیه بنت حیی بن اخطب روایت است که گفت: من از همه فرزندان پدرم نزد وی محبوب‌تر بودم؛ همچنین نزد کاکایم ابویاسر.

وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به مدینه وارد شد و در قبا میان قبیله بنی‌عمر و بنی‌عوف اقامت گزید، فردای آن روز پدرم حیی بن اخطب و کاکایم ابویاسر بن اخطب نزد ایشان رفتند و تا غروب بر نگشتند. بعد از غروب، خسته و بی‌حال و افتان و خیزان برگشتند. من همانند همیشه به سوی آنها دویدم. به خدا سوگند که هیچ یک از آنها به من توجه نکرد و سخت ناراحت بودم. از کاکایم ابویاسر شنیدم که به پدرم گفت: او همان است؟ گفت بله. به خدا سوگند، خودش بود. پدرم گفت: پس نسبت به او چه احساسی داری؟

گفت: به الله قسم تا وقتی که زنده هستم، دشمنی او را در دل دارم. (السیرة النبویة، ابن هشام، جلد 1، صفحه 518 - 519). بنابر این، آنان از آنجا که دین اسلام، آئین و عقیده یهودیان را که بر اساس خود بزرگ بینی و تحقیر دیگران جز یهودیان استوار بود، پوچ و باطل می‌دانست و آنان منافع خود را در خطر می‌دیدند؛ چراکه اسلام آمده بود و مردم را به عقیده توحید و یگانه پرستی فرا می‌خواند، اما آنها معتقد بودند که عزیر پسر خداست؛ ولی اسلام صدای مساوات و برابری میان انسان‌ها را سر می‌داد و هیچ قوم را بر قوم دیگر و هیچ گروهی را از گروهی دیگر برتر نمی‌دانست؛ در حالیکه از دیدگاه یهود، فقط آنان ملت برگزیده خدا بودند و خود را از دیگر ملت‌ها برتر می‌دانستند.

یهودان از روز اول به امضا رسیدن پیمان، بر بندهای پیمان نامه پایبند نماندند و به تردید افکنی در نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و رسالت او اقدام نمودند. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود: الصراع مع الیهود، محمد ابوفارس، جلد 1، صفحه 31).

یهودان کوشش، توطئه و دسیسه دایمی را براه انداختند تا شکاف را در صفوف مسلمانان و تخریب و تخریش روابط مهاجرین و به صورت کل از همه راه‌ها و وسایل استفاده بعمل می‌آوردند تا دوستی و محبت بین مسلمانان را برهم بزنند، یهودان با براه اختن فتنه‌های داخلی و شعارهای جاهلی و فریادهای اقلیمی و منطقه‌ای و قومی همه سعی را بخرچ می‌دادند تا میان مسلمانان درز و شکاف را شکاف ایجاد نمایند.

یهودان در تبلیغات خویش علیه محمد صلی الله علیه وسلم از بی ادبی استفاده می‌کردند، حتی در حضور ایشان و در اثنای سخنانش بی‌ادبی می‌کردند و با چشم و اشاره رسول الله صلی الله علیه وسلم را به باد تمسخر می‌گرفتند، و بدین ترتیب باعث آزار او اذیت رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌گردید؛ حضرت بی بی عایشه (رض) در روایتی می‌فرماید: مردانی از یهودیان نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: «السام علیک یا ابا القاسم». (یعنی مرگ بر تو باد. زادالمسیر، جلد 8، صفحه 189).

من در جوابشان گفتم «السام علیکم و فعل الله بکم» «مرگ بر شما باد و خداوند شما را هلاک کند» پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «ای عایشه، تحمل کن؛ چراکه خداوند زشتی و ناسزاگویی را دوست ندارد».

من گفتم: مگر نمی‌بینی چه می‌گویند؟ فرمود: «مگر نمی‌بینی من جوابشان را دادم و گفتم: «وعلیکم» یعنی بر شما باد».

برخی از یهودیان با تظاهر به سلام گفتن، در حقیقت برای او دعای مرگ می‌نمودند که

این بیانگر میزان شکست و ضعف و زبونی دشمن است که در حقیقت در یک بحران روانی به علت از دست دادن جایگاه خود گرفتار شده بودند. بنابراین، در مقابل فردی که بر او چیره شده است، این گونه واکنش نشان می‌دهد! پس دعا کردن برای نابودی دشمن با تظاهر به سلام گفتن، اسلحه ناتوانان و وسیله شکست خوردگان و مسکن کینه‌توزان است. (حوار الرسول مع الیهود، د. محسن عبدالناظر، صفحه 101). پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با شنیدن سخنان عایشه او را به نرمی فراخواند و خاطر نشان ساخت که برای انسان مسلمان جایز نیست که این گونه متأثر و افروخته شود؛ چراکه در اسلام، نرم خویی و اخلاق حسنه حاکم است و الله تعالی مهربان است و نرمی را دوست می‌دارد و در برابر نرمخویی با دیگران، چیزهایی را می‌بخشد که در برابر خشونت چنین چیزهایی نمی‌بخشد.

غزوه بنی قینقاع :

محمد بن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن شهاب القرشی الزهری (م. ۷۴۲/۵۱۲۴م) یکی از بنیان گذاران علم حدیث درباره غزوه بنی قینقاع می‌نویسد: غزوه بنی قینقاع در سال دوم هجری (۶۲۳ میلادی) به وقوع پیوسته است. محمد بن عمر واقدی مؤرخ مشهور جهان اسلام و عمر بن سعد (عمر بن سعد بن ابی وقاص بن حفص بن عبید زهری مدنی) بدین عقیده اند که: غزوه بنی قینقاع در نیمه شوال سال دوم هجری اتفاق افتاده است. (السیرة النبویة الصحیحة، جلد 1، صفحه 299).

اکثر نویسندگان مغازی و سیرت تاریخ و وقوع این غزوه را بعد از جنگ بدر ذکر نموده‌اند؛ زیرا یهود بنی قینقاع به معاهده‌ای که با پیامبر صلی الله علیه وسلم بسته بودند و به تعهداتی که در آن معاهده قید شده بود، پایبند نماندند و در برابر مسلمانان موضع خصمانه گرفتند و با پیروزی مسلمانان در بدر، آنان دشمنی و عداوتشان را آشکار نمودند. (موسوعة نظرة النعیم، جلد 1، صفحه 269).

عوامل اصلی غزوه بنی قینقاع :

مؤرخین در مورد عوامل اصلی غزوه بنی قینقاع می‌نویسند: با پیروزی مسلمانان در جنگ بدر و هشدار رسول الله صلی الله علیه وسلم به یهودیان، بنی قینقاع به فکر شکستن تعهدات خود با پیامبر صلی الله علیه وسلم و در صدد یورش بر مسلمانان در فرصت مناسب بر آمدند.

یهودان در جنب اینکه دست به دسایس و توطیه های مخفی و علنی می زدند، حسادات و دشمنی شان به مرحله اقدامات عملی و جنایی علیه مسلمانان انجامید.

در سلسله این جنایت و توطیه ها یهودان در یکی از روز ها زنی بدوی و مسلمان را که کالایی جهت فروش به بازار قینقاع عرضه نموده بود، بی‌حرمتی کردند. آن زن در کنار فروشگاه شخصی از یهود که جواهر فروش بود، نشسته بود. چند نفر از شیادان یهود آنجا نشسته بودند و برای آن زن ایجاد مزاحمت می‌کردند. وقتی او می‌خواست بلند بشود، آن جواهر فروش، گوشه لباس او را کش کرد و قسمتی از بدن آن زن ظاهر گردید و یهودیان به تمسخر آن زن پرداختند. در همین اثناء، شخصی مسلمانی که از آنجا می‌گذشت، بر آن جواهر فروش حمله کرد و او را به هلاکت رساند.

یهودیانی که شاهد این ماجرا بودند، بر آن مسلمان حمله کردند و او را به شهادت رساندند و بدین صورت مسلمانان و یهودیان بنی قینقاع وارد نبرد شدیدی شدند. (سیرة ابن هشام، جلد 3، صفحه 54). رسول الله صلی الله علیه وسلم با اطلاع از این حادثه، در پانزدهم شوال سال دوم هجری در رأس سپاهی مرکب از مهاجران و انصار به سوی یهود بنی قینقاع رهسپار گردید. در آن روز، پرچم مسلمانان بدست حمزه بن عبدالمطلب بود و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز ابولبابه، بشیر، بن عبدالمنذر عمری را به عنوان جانشین خود در

مدینه انتخاب نمود.

رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از حرکت به سوی آنها بر اساس دستور خداوند، آنها را از لغو عهدهی که بسته بودند، با خبر ساخت؛ چنانکه خداوند میفرماید: «وَأَمَّا تَخَافِنَ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةٌ فَأَنْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» (سوره الأنفال: 58). (اگر از قومی بیم خیانت داری، مانند آنها پیمانشان را لغو گردان. بی‌گمان خداوند خیانتکاران را دوست ندارد).

محاصره یهودان بنی قینقاع :

یهودیان با اطلاع از این موضوع که رسول الله صلی الله علیه وسلم قصد حمله به آنان را دارد، وارد قلعه‌های مستحکم خود شدند. رسول الله صلی الله علیه وسلم آنان را به مدت پانزده شبانه روز در قلعه‌هایشان محاصره نمود. تا اینکه خداوند متعال در دل‌های شان رعب و وحشت ایجاد کرد و سر انجام تسلیم خواسته رسول الله صلی الله علیه وسلم گردیدند. و بدین صورت ملتی که رسول الله صلی الله علیه وسلم را تهدید می‌کردند و ادعا می نمودند که از نظر توان رزمی با مشرکان مکه متفاوت هستند، با ذلت و خواری به فیصله پیامبر صلی اله علیه وسلم گردن نهادند. (الصراع مع اليهود، ابی فارس، جلد 1، صفحه 144). رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور داد تا شانه‌هایشان بسته شود و منذر بن قدامه سلمی اوسی را بر آنها گماشت. (اليهود في السنة المطهرة، جلد 1، صفحه 280).

سرنوشت یهود بنی قینقاع :

عبدالله ابن ابی ابن سلول، سردسته منافقان تلاش نمود تا شانه‌های همپیمانان خود را باز نماید و به منذر گفت: شانه‌های آنها را باز کن، اما منذر نپذیرفت و گفت: آیا میخواهید شانه‌های افرادی را باز نمائید که رسول الله صلی الله علیه وسلم شانه‌هایشان را بسته است؟ به خدا سوگند! هرکس شانه‌های آنها را باز نماید، گردنش را خواهم زد.

عبدالله بن ابی بن سلول، بعد از شنیدن جواب منفی منذر، شفاعت آنان را از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستار شد و گفت: ای محمد! نسبت به هم پیمانانم احسان کن! رسول صلی الله علیه وسلم به درخواست او توجه ننمود.

عبدالله دوبار تکرار کرد و به لباس‌های رسول الله صلی الله علیه وسلم چسبید و خواسته‌اش را تکرار نمود. آنحضرت صلی الله علیه وسلم خشمگین شد و چهره مبارک‌اش تغییر نمود و فرمود: لباسم را رها کن! ابن سلول گفت: به خدا سوگند! تا با گذشت از آنان بر من احسان نکنی، لباس‌هایت را رها نمی‌کنم. آیا می‌خواهی تمام آنها را در یک صبحدم گردن بزنی، من به این افراد نیاز دارم. (اليهود في السنة المطهرة، جلد 1، صفحه 281).

آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم آنان را معاف کرد و فرمود: از اینجا بروید. مسلمانان، اموال یهودیان را به غنیمت گرفتند و مسئولیت جمع آوری و کنترل اموالشان به محمد بن مسلمه (رض) سپرده شد. (اليهود في السنة المطهرة، جلد 1، صفحه 281).

سعی و تلاش و وساطت عبدالله بن ابی مبنی بر جلوگیری از تبعید وطن یهودیان بنی قینقاع نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بی‌نتیجه ماند و توسط شخصی به نام عویم بن ساعده انصاری از در خانه رسول الله صلی الله علیه وسلم رانده شد. (التاریخ الإسلامی، حمیدی، جلد 5، صفحه 30).

روایت فوق؛ یعنی، برخورد پیامبر صلی الله علیه وسلم با عبدالله بن سلول بیانگر فقه سیاسی رسول الله صلی الله علیه وسلم است؛ چراکه درخواست وی را پذیرفت تا قلب این سردار منافق را رام کند و زمینه هدایتش را فراهم نماید؛ همچنین مدارا با عبدالله بن ابی، بیانگر فراست، دورنگری و سیاست رسول الله صلی الله علیه وسلم است که هیچ‌گاه نخواست شخصاً در مقابل این منافق بایستد و او را تنبیه نماید؛ زیرا او دارای نفوذی قوی در میان بعضی از انصار تازه مسلمان بود. بنابراین، رسول الله صلی الله علیه وسلم با عبدالله بن

ابی مدارا می‌کرد تا اینکه همگان به نفاق وی پی بردند و حتی تصمیم به قتل او گرفتند. (الصراع مع اليهود، ابی فارس، جلد 1، صفحه 148).

ابراز برائت عباده بن صامت از منافقان :

زمانی که بنی‌قینقاع، تعهدشان را با پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم شکستند، عباده بن صامت که یکی از همپیمانان بنی‌قینقاع بود و با آنان مانند ابن ابی، رابطه حسنه داشت، خود را به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسانید و از ارتباط و تعهد با یهود اظهار برائت نمود و گفت: ای رسول الله! من، خدا و رسول و مؤمنان را به دوستی انتخاب نمودم و از تعهد و دوستی با این کفار به بارگاه الهی اظهار برائت می‌نمایم. (اليهود في السنة المطهرة، جلد 1، صفحه 282 - 283).

اظهار این دیدگاه از جانب عباده بن صامت موجب گردید که آن حضرت، مأموریت اخراج بنی‌قینقاع را به او واگذار نماید. بنی‌قینقاع خطاب به عباده گفتند: شما چرا با ما چنین رفتار می‌نمایید؟ (عباده) گفت: از زمانی که شما با پیامبر به جنگ برخاستید، من تعهدم را با شما شکستم. عبدالله بن ابی به عباده گفت: از انصاف به دور است که با هم پیمانان خود قطع رابطه نمایی؛ سپس مواردی از خدمات آنها را ذکر نمود.

عباده گفت: ای اباحباب قلب‌ها متغیر گردیده است و اسلام، تعهدات قبلی را از بین برده است و تو نیز به چیزی متمسک شده‌ای، که خیانتش به زودی آشکار خواهد شد.

آن گاه بنی‌قینقاع به رسول الله صلی اله علیه وسلم گفتند: ما باید قرض‌های خویش را از بین مردم جمع‌آوری نماییم. پیامبر فرمود: قرض‌هایتان را سریع و با تخفیف بگیرید، اما عباده اخراج آنان را آغاز کرد. آنها از او، مهلت خواستند، اما عباده نپذیرفت و گفت: فقط سه روز فرصت دارید و اگر این امر دستور رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی‌بود، من هیچ فرصتی به شما نمی‌دادم. بعد از گذشت سه روز عباده آنها را به سوی شام حرکت داد و می‌گفت: هر چه دور تر بروید بهتر است، تا اینکه به موضع الذباب رسیدند و آنها از آنجا خود را به منطقه‌ای به نام اذرعات رساندند. (سایر تفصیل را میتوان در کتاب «اليهود في السنة المطهرة، جلد 1، صفحه 282 - 283» مطالعه فرماید.

این گونه بنی‌قینقاع که از نظر ساز و برگ نظامی قوی‌ترین طایفه یهودیان محسوب می‌گردید، با ذلت و خواری تمام در حالیکه سلاح و دارایی آنان به غنیمت مسلمانان در آمده بود، از مدینه اخراج شدند.

از آن تاریخ به بعد تا مدتی سایر قبایل یهودی، به سکوت و آرامش روی آوردند و ترس و وحشت بر آنان چیره گشت و قدرت و شوکت آنان از بین رفت. (الصراع مع اليهود، ابی فارس، جلد 1، صفحه 149). مواخذ کتاب: الگوی هدایت (تحلیل وقایع زندگی پیامبر اکرم ج) جلد اول مؤلف: علی محمد الصلابی مترجم: هیئت علمی انتشارات حرمین (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری)

یادداشت ضروری :

سایر مفسرین هم به موضوع و علل تبعید یهودان تماس گرفته، و در علل تبعید یهودان بنی‌قینقاع می‌نویسند:

رسول الله صلی الله علیه وسلم با ده تن از یاران خود از جمله ابوبکر، عمر و علی نزد بنی‌نضیر رفتند تا از آنان در کار پرداخت دیه دو تن کشتگانی که یکی از مسلمانان آنها را به خطا کشته بود کمک بخواهند و آن دو کشته از قبیله بنی‌عامر بودند که میان آنان و بنی‌نضیر عهد و پیمانی بود. پس بنی‌نضیر در ظاهر به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم وعده نیک داده اما در نهان ترور ایشان را سازمان داده بودند.

مؤرخین می‌افزایند: یهودان بر کشتن رسول الله صلی اله علیه وسلم به دست عمرو بن جحاش بن‌کعب یهودی هم دست‌ان شده و قرار بر این گذاشتند تا با افکندن صخره‌ای بر آن

حضرت صلی الله علیه وسلم از بالای بام، به حیات ایشان پایان دهند. شایان ذکر است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در کنار دیواری از دیوارهای منازل آنان نشسته بودند، پس الله تعالی آن حضرت صلی الله علیه وسلم را به وسیله وحی از توطئه آنها آگاه ساخت، در نتیجه ایشان دردم برخاسته به مدینه باز گشتند و به اصحاب فرمان آماده باش دادند همان بود که در ماه ربیع الاول سال چهارم هجری به سوی آنان بازگشتند. پس بنی‌نضیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستند که آن‌ها را از مدینه کوچانده و در عوض از خونشان درگذرند بر این شرط که جز سلاح هر چه می‌توانند بر شتران خویش بار نموده و با خود ببرند. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم پذیرفتند و بنی‌نضیر از مدینه کوچیدند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقَّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤﴾

این به خاطر آن است که آنها با الله و رسولش دشمنی کردند و هر کس با خدا دشمنی کند عذاب الهی (در حق او) شدید است. (۴)

تفسیر :

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ» : این جلای وطن و عذاب آنان به این علت است که آنها به مخالفت و دشمنی با الله برخاستند و از فرمانش سرپیچی کردند و جرائمی از قبیل نقض پیمان با پیامبر صلی الله علیه وسلم را مرتکب شدند.

« وَمَنْ يُشَاقَّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (4) » :

و هر کس با الله سبحان و تعالی مخالفت ورزد و با دینش دشمنی کند، از او انتقام می‌گیرد؛ زیرا عذاب خدا سخت است و مجازات اش دردناک.

«شَاقُّوا» از «شق» به معنای ایجاد شکاف و جدایی و جبهه‌گیری و دشمنی است، و واضح و هویدا است که: جبهه‌گیری در برابر فرستاده الهی، در واقع به مفهوم جبهه‌گیری در برابر الله است. و جمله «شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ... يُشَاقُّ اللَّهَ» آیه مبارکه می‌رساند که در (ابتدای آیه، جبهه‌گیری در برابر الله و رسول است ولی در پایان آیه، جبهه‌گیری در برابر الله تعالی مطرح بحث شده است.)

مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ ﴿٥﴾

هر چه از درختان خرما بریدید یا آن را بر پایه هایش قائم گذاشتید، همه به اذن الهی بود تا نافرمانان را خوار و رسوا بدارد. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« لِينَةٍ » : درخت خرماى سرسبز و پر بار. [جمع آن، الیان. (منیر)]. « قَائِمَةً » : ایستاده. قائمه على أصولها: بر ریشه هایش ایستاده و بر جای مانده، بر ساقه هایش پایدار مانده. « لِيُخْزِيَ » : تا خوار و زبون گرداند.

تفسیر :

امام رازی می‌فرماید: یعنی دلیل این که الله اجازه‌ی چنان امری را داده، این است که کینه‌ی کفار افزایش یابد و حسرت و اندوهشان چند برابر شود، و با نابود کردن عزیزترین اموالشان غصه‌ی آنان بیشتر شود. (تفسیر کبیر ۲۹/۲۳۸).

همچنان برخی از مفسران در بیان شأن نزول این آیه می‌فرمایند: که تعداد از مسلمانان در جنگ با یهودان بنی‌نضیر شروع به قطع کردن درختان خرمایشان کردند تا آن‌ها را بر سر غیظ و غضب آورند. پس بنی‌نضیر از باب اینکه اهل کتاب‌اند گفتند: ای محمد! مگر نه این است که تو به پندار خود پیامبر هستی و قصد اصلاح را داری؟ آیا بریدن درختان خرما و سوختن آن‌ها از اصلاح است؟ آیا در آنچه که بر تو نازل شده است، روا بودن فساد افگنی در زمین را یافته‌ای؟ پس این سخن بر رسول الله صلی الله علیه وسلم دشوار آمد و مسلمانان نیز

در این اندیشه فرو رفتند که مبدا این کارشان فساد افگنی باشد. همان بود که نازل شد. (مختصر ۴۷۱/۳ و البحر ۲۴۴/۸)

«آنچه از درختان خرما بریدید، یا آن را ایستاده بر ریشه‌هایش باقی گذاشتید» و قطع نکردید؛ «پس به اذن الله بود» یعنی: به فرمان وی بود و حق تعالی به این کار اذن داده است تا مؤمنان را عزتمند گرداند «و تا فاسقان را» یعنی: بیرون رفته‌گان از طاعت را که یهودیان هستند «خوار گرداند» و آنان را با قطع نمودن درختان بر سر غیظ آورد زیرا هنگامی که ببینند مؤمنان هر چه بخواهند با اموالشان می‌کنند، این بر خشم و غیظشان می‌افزاید.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (6 الی 10) در باره «فیء» (غنیمت بدون زحمت به دست آمده) و حکم آن، بحث بعمل آمده است.

وَمَا أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾

و آنچه را الله از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید [شما برای تصاحب آن] اسب یا شتری بر آن نتاختید ولی الله فرستادگانش را بر هر که بخواهد مسلط می‌گرداند و خدا بر هر کاری تواناست. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَفَاءَ»: بخشید، اهدا کرد، ارمغان داشت، عاید گردانید. (احزاب/۵۰). برخی می‌گویند. از آن جهت غنیمت را فی نامیده اند؛ چون مانند سایه زوال پذیر است: «أَرِي الْمَالَ أَفِيَاءَ الظلال عشية»: مال را هم چون سایه ها که در شب زایل می‌شوند، فناپذیر می‌بینم. [نحل/۴۸، ینفیوا ظلاله- سایه هایش می‌گردد...]. غنیمت، از راه جنگ به دست می‌آید. «وَأَوْجَفْتُمْ»: (وجف): دواندید، تازانیدید. امام قرطبی می‌فرماید: «وجف البعير وجيفا، یعنی شتر تند رفت. و أوجفه صاحبه» یعنی صاحبش آن را به سرعت دواند. و «رکاب» شتر سواری است. «خَيْلٍ»: اسبان. «رِكَابٍ»: شتران.

تفسیر:

معنی آیه چنین است: برای رسیدن به آن مشقتی ندیدید و با جنگ و مقابله مواجه نشدید، بلکه فاصله‌ی آن تا مدینه دو مایل بود، و پیامبر آن را به طریق صلح گشود و آنها را از آنجا بیرون کرد و اموال آنها را گرفت. لذا الله متعال آن را به پیامبرش اختصاص داده و هر کاری را که بخواهد انجام می‌دهد. (تفسیر قرطبی ۱۰/۱۸).

اموال غنیمت بنی نضیر:

از این جهت خدای سبحان اموال بنی‌نضیر را مخصوص پیامبر صلی الله خویش گردانید زیرا آن حضرت سرزمین آنان را به صلح فتح کردند و اموالشان را به صلح گرفتند، از این روی آن اموال را میان لشکر تقسیم نکردند بلکه از آن نفقه سالانه خانواده خود را تأمین و بقیه را به امر خریداری و تجهیز اسبان یا چهارپایان و خریداری سلاح برای جهاد اختصاص دادند چنانکه در روایت عمر بن خطاب (رض) آمده است.

فیء: در اصطلاح شریعت اموالی است که از کفار بدون جنگ و خون‌ریزی، یا بدون تازاندن اسبان و سوار شدن بر شتران و یا به صلح گرفته میشود، مانند اموال بنی نضیر. اما غنیمت: اموالی است که به جنگ و نبرد گرفته می‌شود.

برخی فقهاء بدین نظر اند که: فیء: املاک غیر منقول است و غنیمت: اموال منقول. «ولیکن خداوند پیامبرانش را بر هرکس که خواهد» از دشمنان خود «مسلط می‌گرداند و خداوند بر هر چیز تواناست» با واسطه یا بدون واسطه، با جنگ یا بدون جنگ. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود: تفسیر انوار القرآن سوره حشر).

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧﴾

آنچه الله از [اموال و زمین های] اهل آن آبادی ها به پیامبرش داده است، متعلق به الله و پیامبر و خویشاوندان (پیامبر) و یتیمان و مساکین و مسافران (در راه ماندگان) است، تا میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد. و آنچه را پیامبر به شما عطا کرد بگیرد و از آنچه شما را نهی کرد، اجتناب ورزید و از الله بترسید چون الله سخت عقوبت دهنده است.

(٧)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اهل القرى» در مورد اهل القرى، حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: «اهل القرى» عبارتند از قریظه و نضیر و فدک و خیبر. (تفسیر «لباب التاویل فی معانی التتزیل خازن» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازن ۴/۶۰). «ذی القربی»: نزدیکان، خویشاوندان. «الیتامی»: جمع یتیم، کودکانی که پدر خویش را از دست داده اند. «المساکین»: بینوایان، محتاجان. «دولة»: دست به دست کردن مال، چیز متداول، «دولت» دست به دست شدن و منتقل گردیدن جاه و مقام از کسی به کسی دیگر. «انتهاوا»: دست بردارید، باز ایستید.

تفسیر:

در التسهیل آمده است: این آیه با آیهی سورهی انفال منافات ندارد؛ چون آیهی سورهی انفال در مورد حکم غنیمتی است که به طریق جنگ و به کارگیری اسبان و چهار پایان به دست آمده باشد، که از آن خمس برداشته می شود و بقیه بر غانمان تقسیم می شود، اما این آیه مربوط به حکم «فیء» می باشد که عبارت است از مالی که بدون جنگ از کفار گرفته می شود، پس نه منافاتی هست و نه نسخی در کار است. فقها فرق بین «غنیمت» و «فیء» را بیان کرده اند؛ غنیمت آن است که به طریق جنگ گرفته شود و اما «فیء» بدون جنگ گرفته میشود. بنگر در اینجا لفظ «فیء» را چگونه ذکر کرده است: «ما افاء الله علی رسوله»، و در سورهی انفال لفظ غنیمت را ذکر کرده است: «و اعلموا انما غنمتم من شیء». (التسهیل ۴/۱۰۸).

مفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: در آیه ی قبلی تنها در این حد فرموده شده بود که دلیل عدم توزیع این اموال همچون غنایم، میان سپاه شرکت کننده در جنگ چیست. اینک در این آیه این حکم فرموده می شود که چه کسانی مستحق این اموال هستند.

اولین سهم از آن متعلق به الله و پیامبر است. رسول الله صلی الله علیه وسلم بر این دستور چگونه عمل کردند، تفصیل آن را اوس بن الحدثان به نقل از روایت عمر (رض) بشرح ذیل چنین نقل فرموده است: که پیامبر صلی الله علیه وسلم نفقه ی اهل و عیال خود را از آن بر می داشتند و متباقی آن را برای فراهم کردن اسلحه و سواری برای جهاد خرج می کردند. [بخاری، مسلم، مسند احمد، ابوداود، ترمذی، نسایی و دیگران] پس از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم این بخش به بیت المال منتقل شد تا این سهم نیز صرف همان رسالتی شود که الله سبحان و تعالی پیامبرش را مامور آن کرده بود. از امام شافعی این نظر هم نقل شده است که آن بخش از آن که متعلق به شخص رسول الله صلی

الله علیه وسلم بود، پس از ایشان به کسی که در رهبری مسلمانان جانشین ایشان شود تعلق می‌گیرد، چراکه پیامبر صلی الله علیه وسلم به سبب مقام امامت خود مستحق آن بودند، نه به سبب مقام نبوت خود. اما اکثریت فقیهان شافعی در این مسئله با جمهور فقیهان هم نظر اند که این سهم الآن باید صرف مصالح دینی و اجتماعی عموم مسلمانان شود.

سهم دوم از آن خویشاوندان است و مراد از آن خویشاوندان رسول الله اند، یعنی بنی هاشم و بنی المطلب. این سهم برای آن مقرر شده بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم در کنار تامین مصارف اهل و عیال خود بتواند به آن دسته از خویشاوندان خود که محتاج کمک ایشان هستند یا ایشان احساس می‌کنند که به کمک او نیازمندند، هم بتواند کمک فرماید. پس از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم این سهم هم به عنوان یک سهم علیحده و مستقل باقی‌نماند، بلکه حقوق نیازمندان بنی هاشم و بنی المطلب نیز همانند سایر نیازمندان بر عهده ی بیت المال قرار گرفت، اما با این تفاوت که حق آنان برتر از حق دیگران پنداشته شد، چراکه آنان سهم زکات ندارند. روایت عبدالله بن عباس (رض) است که در زمان ابوبکر، عمر و عثمان (رضی الله عنهما) دو سهم اولی از فهرست مستحقان فی حذف شدند و فقط سه سهم باقی‌مانده (ایتام مساکین و ابن السبیل) در آن ابقاء شدند، سپس علی (رض) در زمان خلافت خود هم بر همین عمل کردند. (تفصیل مبحث را میتوان در تفسیر تفهیم القرآن مطالعه فرماید).

«كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» تا ثروتمندان از این مال بهره‌برداری نکنند و به ثروت خود نیفزایند، در حالی که فقرا سخت بدان محتاج اند. مفسر شیخ امام قرطبی در این مورد فرموده است: یعنی به این علت چنین عملی را مقرر داشته‌ایم که رؤسا و ثروتمندان بدون فقرا و ضعیفان آن را در بین خود تقسیم نکنند؛ زیرا اهل جاهلیت وقتی غنیمتی را به دست می‌آوردند، رئیس یک چهارم آن را برای خود برمی‌داشت که «مربع» نامیده می‌شد، بعد از آن به میل خود باز از آن سهم دیگری نیز برمی‌داشت. (تفسیر قرطبی ۱۶/۱۸).

مفسر تفهیم القرآن در تفسیر آیه مبارکه: «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ»: «تا تنها میان توانگران شما دست به دست نگردد.» چنین نگاشته است: این یکی از مهم‌ترین آیه‌های اصولی قرآن کریم است که در آن برای جامعه‌ی اسلامی و سیاست اقتصادی حکومت این قاعده‌ی بنیادین وضع شده است که گردش ثروت باید در تمام جامعه عام باشد، چنین نباشد که ثروت تنها میان ثروتمندان در گردش باشد، یا ثروتمندان روز به روز ثروتمندتر شوند و فقیران روز به روز فقیرتر. قرآن عظیم الشان تنها به بیان این سیاست بسنده و اکتفا نکرده، بلکه در راستای اجرای همین سیاست ربا را حرام قرار داده، زکات را فرض کرده، دستور بیرون کردن خمس از اموال غنیمت را داده، در جاهای مختلف به صدقات نافله توصیه کرده و فراخوانده، برای کناره‌های مختلف صورت‌هایی وضع کرده که به سبب آن جریان ثروت به سوی طبقات فقیر جامعه برگردد، برای میراث قانونی وضع کرده که ثروت گردآوری شده توسط هر شخصی در گستره‌ای هرچه وسیع‌تر تقسیم شود، بخل را از لحاظ اخلاقی بسیار قابل نکوهش قرار داده و سخاوت را یک صفت بسیار خوب قرار داده، به طبقات مرفه این مطلب را فهمانده و فرموده که سائلان و محرومان در اموال آنان حقی دارند که آن را نه صدقه، بلکه حق آنان باید پنداشت و داد و درباره‌ی یکی از بزرگترین منابع درآمد حکومت اسلامی، یعنی فی این قانون را مقرر کرده که یک بخشی از آن باید به طور حتم صرف کمک به

مستمندان و فقرای جامعه شود. (تفهیم القرآن)

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا» در باره این آیه باید گفت: حضرت عبد الله بن مسعود (رض) کسی را دید که در حالت احرام، لباس دوخته پوشیده بود، دستور داد که این لباس را بیرون آورد او گفت آیا می توانی در خصوص این امر، آیه ای از قرآن را به من نشان بدهی که در آن از استعمال لباس دوخته شده منع شده باشد؟ حضرت ابن مسعود (رض) فرمود: بلی آن آیه را به تو نشان می دهم، سپس آیه ی «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا» را تلاوت فرمود.

در این هیچ جای شکی نیست که: الله سبحانه وتعالی پیامبر صلی الله علیه وسلم را نمونه و سرمشق برای مسلمانان قرار داده تا همه شئون و آداب زندگی خود را از او بیاموزیم و از سنت او پیروی کنیم، پس بر ما مسلمانان واجب است تا آنچه را که پیامبر صلی الله علیه وسلم بعنوان حلال برای ما بیان کرده بپذیریم و آنچه را که حرام کرده انجام ندهیم، چنانکه میفرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (سوره حشر 7). یعنی: آنچه را رسول خدا برای شما آورده بپذیرید (و اجراء کنید)، و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید.

اما در این بین بعضی از موارد هستند که ممکن است ما انسانها از حکم حلال یا حرام بودنش مطلع نباشیم، و ندانیم که آیا فلان عمل جایز است یا خیر؟ در این شرایط ما به عملکرد پیامبر صلی الله علیه وسلم نگاه می کنیم تا ببینیم که آیا ایشان آن عمل را انجام می دادند یا خیر؟ آیا همیشه انجام می دادند یا فقط در حالت ضرورت و بعنوان رخصت انجام می دادند؟ اگر انجام داده باشند درمی یابیم که انجام آن توسط دیگران هم جایز است، پس این همان شیوه تشریح احکام است که خدای متعال توسط پیامبرش برای انسانها بیان میکند تا از حلال و حرام و جواز و ناجواز بودن اشیاء و امورات زندگی مطلع شوند.

مثلاً ما نمی دانستیم که آیا جمع خواندن نماز در هنگام بارش باران صحیح است یا خیر؟ ولی اگر به عملکرد پیامبر صلی الله علیه وسلم نگاه کنیم می بینیم که ایشان در وقت بارش باران نماز مغرب را با عشاء جمع می کردند، ما از روی این حدیث در می یابیم که جمع کردن نمازها در وقت بارش باران جایز است، اگر این حدیث نمی بود ما نمی توانستیم سرخود عمل کنیم و در وقت باران نمازها را جمع کنیم.

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿٨﴾

[بخشی از غنائم] برای فقرای و مهاجرین است که از دیار و اموالشان بیرون رانده شده اند، در حالیکه فضل و خشنودی الله را می جویند و الله و پیامبرش را یاری می کنند، اینان همان راستگویانند. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« أُخْرِجُوا »: رانده شده اند. « دِيَارِهِمْ »: جمع دار، خانه های شان، کاشانه هایشان.
« يَبْتَغُونَ »: طلب می کنند، می جویند. « رِضْوَانًا »: خشنودی [مأنده/۲]، [فتح/۲۹].
« الصَّادِقُونَ »: راستگویان.

تفسیر :

این آیه به حکم «فیء» که قبلاً ذکر شد، مربوط است. «فیء» و «غنائم» به همان مهاجران بینوا تعلق دارد که کفار مکه آنها را ناچار کردند از وطن خود کوچ کنند و دیار و اموال خود را به خاطر جلب رضایت و خشنودی خدا ترک نمایند.

قتاده فرموده است: مهاجران اشخاصی بودند که به خاطر محبت الله و رسول الله صلی الله علیه وسلم سرزمین و اموال و خانواده و وطن خود را ترک کردند، تا جایی که در بین

آنان بودند مردانی که سنگ را به شکم خود می‌بست، تا پشت او را از گرسنگی راست بدارد. (تفسیر قرطبی ۲۰/۱۸).

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنًا نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾

و [نیز] کسانی راست که پیش از آنان در دار الإسلام جای گرفتند و ایمان [نیز] در دلشان جای گرفت، کسانی را که به سوی آنان هجرت کنند دوست میدارند و در دل‌های خود از آنچه [به مهاجران] داده‌اند احساس نیازی نمیکند و [دیگران را] بر خودشان (و لو نیازمند باشند) ترجیح میدهند و کسانی که از از نفس خویش مصئون باشند، ایشان اند که رستگارانند. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَاجَةٌ» (نیازی، حسد). «يُؤْتُونَ» (ترجیح می‌دهند، مقدم می‌دارند). «خَصَاصَةٌ» (نیاز مبرم، تنگدستی). «يُوقِ» (باز داشته، نگه داشته). «شَحْنًا» (بخل، حرص شدید).

تفسیر:

«وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: و (نیز) آنان راست که جای گرفتند در سرای هجرت و خالص کردند ایمان خود را پیش از ایشان (مهاجران).

مفسیر تفسیر کابلی مینویسد: ازین دار «مدینه طیبه» مراد است و این مردم عبارت از انصار مدینه اند که پیش از ورود مهاجرین در مدینه سکونت داشتند و بر راهای ایمان و عرفان به کمال استحکام استوار شده بودند.

«يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ»: (دوست میدارند هر که را هجرت کند بسوی ایشان). یعنی با محبت تام و خاص به خدمت مهاجرین می‌پردازند حتی آماده هستند که در اموال و دیگر

دارائی خویش مهاجرین را مساویانه شریک و سهم بسازند.

«وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»: و نمی‌یابند در دل‌های خود تنگی (حسد) از آنچه داده شده مهاجران را و مقدم میدارند دیگران را بر نفس‌های خود و اگر چه هست ایشانرا فاقه (احتیاج به آنچه ایشان مینمایند).

یعنی الله تعالی مهاجرین را هر فضل و شرفی که عطا فرموده و یا از اموال فیء و دیگر اشیائی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بایشان بخشاید از مشاهده آن انصار قطعاً دل تنگ نمیشوند و نه حسد می‌برند بلکه خوش میشوند و با آنکه دچار رنج و زحمت گردند باز هم در هر چیز خوب مهاجرین را بر نفس‌های خود ترجیح میدهند اگر با مهاجرین نیکوئی و خیر رسانده بتوانند هیچ دریغ نمیکند.

«وَمَنْ يُوقِ شَحْنًا نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ - 9»: (و هر کس که خود را از بخل و حرص مصئون بدارد، همان شخص کامیاب و رستگار و کامیاب است).

ابن عمر (رض) می‌فرماید: بخالت (بخل) این نیست که انسان از دادن مال خود دریغ ورزد، بلکه آن است که انسان به چیزی چشم بدوزد که از آن اونیست. (تفسیر صاوی ۱۹۰/۴).

و در حدیث آمده است: «از بخل بترسید که بخل اقوام قبل از شما را نابود کرد، آنان را وادار کرد که خون یکدیگر را بریزند و حرام‌ها را حلال کنند». (اخراج از مسلم).

شان نزول آیه 9 :

- ابن منذر از یزیداصم (در نسخه‌ها به «زید» آمده است.) روایت کرده است: انصار گفتند: ای رسول الله! باغ‌ها و زمین‌های زراعتی ما را بین ما و برادران مهاجرمان نصف تقسیم کن. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: نه، لیکن مخارج آن‌ها را تامین نمایید و محصولات زراعتی و محصولات باغ‌ها را با آن‌ها تقسیم کنید، زمین و باغ مال خود شما باشد. گفتند: به این کار خوشنود و راضی هستیم. پس الله تعالی آیه: «وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ...» را نازل کرد.

1065- بخاری از ابوهریره (رض) روایت کرده است: شخصی خدمت رسول الله آمد و گفت: یا رسول الله! دچار فقر و تنگدستی شدم و زندگانی بر من سخت شده است. پیامبر از زنان خود چیزی خواست، اما در نزد آنان نیز چیزی یافت نشد.

گفت: کسی نیست که امشب این مرد را مهمان کند تا خدا بر او رحمت نماید. شخصی از انصار برخاست و گفت: من هستم ای رسول الله! او را به خانه خود برد و به همسرش گفت: این مهمان رسول الله صلی الله علیه وسلم است هیچ چیز را نباید از او دریغ کرد. همسرش گفت: هیچ چیز در خانه نداریم، مگر غذای کودک. گفت: وقتی کودک غذا خواست بخوابانش و خودت بیا و چراغ را خاموش کن امشب را با گرسنگی سپری می کنیم همسر او این کار را انجام داد. آن مرد سحرگاه نزد پیامبر شتافت. پیامبر گفت: الله از فلان [ابوطلحه زید بن سهل] و همسرش خوشنود شد. الله آیه: «وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» را نازل کرد. (صحیح است، بخاری 3798 و 4889، مسلم 2054، نسائی 602، بغوی 4 / 291 و «تفسیر شوکانی» 2647).

1065- مسدد در «مسند» خود و ابن منذر از ابو متوکل ناجی روایت کرده اند: مردی از مسلمان ها... و بعد مانند حدیث بالا ذکر کرده و در روایت او آمده است، شخصی که آن مسکین را مهمان کرد ثابت بن قیس بن شماس بود. که در باره او آیه نازل شد. (مسدد چنانچه در «مطالب عالیّه» 3773 آمده از ابومتوکل روایت کرده و این مرسل است.)

1066- واحدی از طریق محارب بن دثار از ابن عمر (رض) روایت کرده است: برای یکی از اصحاب سر گوسفندی را هدیه آوردند. گفت: برادرم فلان و خانواده اش از من نیازمندتر و محتاج تر به این سر هستند. سر گوسفند را به او فرستاد. او نیز به خانواده ای دیگر فرستاد به همین ترتیب به هفت خانواده این سر دور کرد تا به خانواده اولی برگشت پس آیه: «وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ...» تا آخر نازل شد. (حاکم 2 / 484 صحیح شمرده و ذهبی می گوید: عبیدالله را ضعیف می دانند. واحدی در «اسباب نزول» 810 از عبیدالله بن ولید روایت کرده، سیوطی در «دُر المنثور» 6 / 289 به حاکم و ابن مردویه نسبت کرده است. «زاد المسیر» 1421).

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾
و نیز کسانی که بعد از آنان [انصار و مهاجرین] آمدند در حالیکه میگویند: ای پروردگارا! ما و برادرانمان را که به ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل هایمان نسبت به مؤمنان، خیانت و کینه قرار مده. ای پروردگارا! یقیناً تو رؤوف و مهربانی. (۱۰)
خواننده محترم!

«اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا» یک اصل دعایی رابرای ما مسلمان ها که: شخص دعا کننده در بدو باید اول از خطا ها و لغزش های خود استغفار بخواهد، و سپس از لغزشهای دیگران. جمله: «اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا» آیه مبارکه می رساند که: مؤمن، مصونیت از گناه ندارد، ولی هرگاه گناهی را مرتکب شد، بلافاصله استغفار می کند.

و در این هیچ جای شک نیست که: دعای خیر برای گذشتگان، وظیفه آیندگان است. طوریکه فحوای آیه مبارکه «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ... الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» بدان حکم می فرماید. همچنان نباید فراموش کرد که: «سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» که سابقه داشتن در ایمان یک ارزش است. و جمله «لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» این فهم عالی را میرساند که برادری واقعی، در پرتو ایمان می باشد. و در اخوت و برادری دینی، زمان و مکان و نژاد مطرح نیست.

ابو سعود گفته است: به عنوان اعتراف و اقرار به فضل آنها آنان را به داشتن ایمان توصیف کرده اند؛ زیرا برادری دینی در نزد آنان از برادری نسبی عزیزتر و شریفتر بود. (ابو سعود ۵/۱۵۲).

«لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا» این فهم عالی را به مسلمانان می‌رساند که: مؤمن، بدخواه دیگران نیست. و هکذا باید اذعان داشت که: در اصلاحات باید اول به سراغ ریشه‌ها رفت. ریشه بسیاری از گناهان، کینه و حسادت و دشمنی است که باید در بین ما از بیخ و ریشه از بین برده شود.

«رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» او مهربان است که با آمرزش خطاها نواقص را جبران می‌کند و لغزش‌ها را مورد عفو قرار می‌دهد. الهی پس دعای ما را به در بارخویش قبول فرما! این کثیر می‌فرماید: چه نیکو امام احمد از این آیه استنباط کرده است، او می‌فرماید رافضی به سبب دشنام دادن و نفرین به صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در غنیمت نصیب و سهمی ندارد؛ چون به اوصاف مؤمنان متصف نیست. (مختصر ۴۷۵/۳).

و شیخ‌زاده گفته است: خدای متعال بیان کرده است که حق مسلمانان بعد از مهاجرین و انصار این است که پیشینیان را به رحمت و دعا یاد کنند، پس هر کس چنان نکند و به بدی از آنها یاد کند، به مقتضای این آیه، از جمله‌ی اقسام مؤمنان خارج است. از شعبی روایت است که یهود و نصاری بر رافضی برتری دارند؛ زیرا از یهود سؤال شد: بهترین افراد امت شما چه کسانی می‌باشند؟ گفتند: یاران حضرت موسی علیه السلام. و از نصاری همان سؤال شد که گفتند: یاران حضرت عیسی علیه السلام. و از رافضی‌ها سؤال شد: بدترین افراد امت شما چه کسانی می‌باشند؟ گفتند: یاران حضرت محمد صلی الله علیه و سلم. به آنها امر شده است که برای یاران پیامبر طلب بخشودگی کنند، اما آنها را دشنام داده و ناسزا می‌گویند پس تا روز قیامت باید با آنها جنگید. (شیخ‌زاده ۴۷۷/۳).

بار الهی! محبت یاران پیامبر گرامیت را نصیب ما بفرما!

صحابه کرام :

در این هیچ جای شک و تردیدی وجود ندارد که صحابه رضی الله عنهم بعد از پیامبران علیهم الصلاة والسلام، افضل بشر هستند و هیچ امتی در هیچ قومی در فضیلت و شأن به پای اصحاب بزرگوار رسول الله صلی الله علیه و سلم نمی‌رسند، همان کسانی که خداوند تبارک و تعالی در قرآن آنها را ستوده است و اعلام رضایت کرده است:

«وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (توبه 100) یعنی: پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ.

و پیامبران صلی الله علیه و سلم در مورد آن بزرگواران می‌فرماید: «لا تسبوا أحداً من أصحابي؛ فإن أحدكم لو أنفق مثل أحد ذهباً ما أدرك مدَّ أحدهم ولا نصيفه» هیچ کدام از اصحاب من را دشنام ندهید، زیرا اگر یکی از شما به اندازه کوه طلا انفاق کند به اندازه یک مشت آنان و حتی نصف آن هم نمی‌رسد!! (بخاری: حدیث 3673. و مسلم: کتاب فضائل الصحابه، باب تحریم سب الصحابه، حدیث: 2541).

بزرگداشت اصحاب رسول الله (ص) در روشنی احادیث نبوی :

روایات و احادیث متعددی وجود دارد که رسول اکرم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مقام والای اصحابش را در آنها بیان فرموده و از بدگوی و اهانت آنان نهی بعمل آورده است. که از جمله برای توضیح بیشتر به برخی از این احادیث توجه خوانندگان محترم را جلب میدارم:

1- عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لا تسبوا أصحابي، فوالذي نفسي بيده لو أن أحدكم أنفق مثل أحد ذهباً ما أدرك مد أحدهم ولا نصيفه»؛

«اصحاب مرا دشنام ندهید، قسم به ذاتی که جانم در قبضه اوست: اگر فردی از میان شما همسنگ کوه احد طلا صدقه کند، به پاداش صدقه مد و یا نصف مد اصحاب من نمیرسد» (بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، جلد 4، 2: 562 شماره روایت (2531) دارالکتب العلمیة 1412هـ. مد مقیاسی معادل پیمانہ 750 گرمی است.

2 - قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «الله الله في أصحابي! الله الله في أصحابي! لا تتخذوهم غرضاً بعدى، فمن أحبهم فبحبي أحبهم و من أبغضهم فببغضي أبغضهم و من آذاني فقد آذاني و من آذاني فقد آذى الله فيوشك أن يأخذه»؛ «درباره اصحاب من از خدا بترسید! درباره اصحاب من از خدا بترسید! درباره اصحاب من از الله بترسید! آنان را بعد از (وفات) من نشانه قرار ندهید. هر کس آنان را دوست می‌دارد، به خاطر محبت با من آنان را دوست می‌دارد. و هر کس با آنان بغض می‌ورزد، با خاطر بغض با من با آنان بغض می‌ورزد. هر کس آنان را بیازارد، او در حقیقت مرا آزرده، و کسی که مرا بیازارد، بی‌تردید خدا را آزرده و خداوند از او انتقام خواهد گرفت» (ترمذی السنن جلد 5، صفحه 653 شماره روایت 3862، دارالکتب العلمیة، شیپانی احمد، مسند امام احمد بن حنبل جلد 6، صفحه: 42 شماره روایت 20026، دارالاحیاء التراث العربی 1414هـ).

3 - قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «ان الله اختارني و اختار لي أصحاباً فجعل لي منهم وزراء و أنصاراً و أصهاراً فمن سبهم، فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين، لا يقبل الله منه يوم القيامة صرفاً و لا عدلاً»؛ «همانا خداوند مرا برگزید، و برای من یاران و اصحابی برگزید که از میان آنان جانشینان، یاری دهندگان و خویشاوندانی را برایم مقرر فرمود؛ هر کس آنان را دشنام دهد، لعنت خداوند، فرشتگان و همه مردم بر او باد، خداوند از چنین کسی روز قیامت هیچ عوض و فدیهای را قبول نمی‌فرماید» (حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین ج 4، ص: 833 شماره روایت (6715) دارالمعرفة 1418هـ؛ طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج 17، ص 140، شماره روایت (349) دارالاحیاء التراث العربی 1404هـ).

4 - قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «اذا ذكر أصحابي فأمسكوا»؛ «هرگاه از اصحاب و یاران من سخن به میان می‌آید، زبانتان را (از بدگویی آنان) مصوون نگه دارید» (طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج 2، ص 96، شماره روایت (1427)، ألبانی محمدناصرالدین، سلسلة الاحادیث الصحیحة، ج 1 ص 42، المکتب الاسلامی 1405هـ)

یادداشت :

الله سبحان و تعالی ، مؤمنان را به سه دسته تقسیم کرده است:

1 - مهاجران، آنان که وطن خود، مکه را ترک کردند و خشنودی خدا را بر هستی خویش برتر دانستند...

۲- انصار، آنان که برادران مهاجر خود را جای دادند و خانه و زندگی را در اختیارشان گذاشتند.

۳- تابعین (تابعان)، آنان که با نیکوکاری از دو گروه پیشین پیروی می‌کنند. کلمه «تابعین» شامل تمام مسلمانان درستکار پس از مهاجران و انصار تا روز قیامت است، به شرط این که: مهاجران و انصار را دوست بدارند، برایشان دعای خیر و آمرزش طلب کنند. پس هر کس دوستدار این برادران مسلمان خود نباشد، از زمره ی این سه گروه نیست... [صابونی]

خوانندگان گرامی !

پس از روشن شدن سرنوشت یهودیان بنی نضیر و کوچاندنشان از سرزمین مدینه، و

چگونگی اموال فی (غنیمه ی بدون جنگ به دست آمده)، اینک در آیات متبرکه (11 الی 17) در باره دسیسه ها و حيله گریهای منافقان و یهودیان و مجازات شان بحث بعمل آمده است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١١﴾

آیا کسانی را که نفاق ورزیدند، ندیدی؟ که به برادران کافرشان از اهل کتاب می گویند: اگر شما را [از خانه و دیارتان] بیرون کردند، ما هم قطعاً با شما بیرون می آییم، و هرگز فرمان کسی را بر ضد شما اطاعت نمی کنیم، و اگر با شما جنگیدند، همانا شما را یاری می کنیم. و الله گواهی می دهد که آنان دروغگویند. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« أَلَمْ تَرَ »: آیا ندیدی؟ مگر نگرستی؟ آیا نیندیشیدی؟ « نَافَقُوا »: نفاق و دورویی پیشه کرده اند. (منافق شدند، نفاق می ورزیدند). « فِيكُمْ »: در حق شما، به زیان شما. « أَحَدًا »: کسی، مرادشان پیامبر است. « قُوتِلْتُمْ »: با شما کارزار شد.

تفسیر :

« أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا » فحوای آیه مبارکه میرساند که: در صدر اسلام، منافقانی بودند که با کفار روابط مخفیانه و خائنه داشتند و با وعده های خود مایه امید آنان بودند. « لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ ... لَنَنْصُرَنَّكُمْ » منافقان برای اینکه دوستان خویش به وعده های خویش باور مند بسازند، طوری صحبت می کردند که جانب مقابل به قاطع بودن صحبت خویش باور مند می ساختند. والله تعالی میفرماید: « وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ » ولی منافقان چنان دروغگو و محیل بودند که با دوستان خود هم دروغ می گفتند.

شان نزول آیه 11 :

- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: گروهی از بنی قریظه مسلمان شده بودند که در بین آنها منافق هم بود این منافقان به بنی نضیر می گفتند: اگر مسلمانان شما را اخراج کردند ما هم همراه شما خارج می شویم. پس خدای پاک در خصوص آنها آیه « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ » را نازل کرد. در التسهیل آمده است: در مورد عبدالله بن سلول و جمعی از منافقین نازل شده است که تعدادی را نزد بنی نضیر فرستادند و به آنها گفتند: در سنگر و قلعه های خود پایدار بمانید، ما در هر حال و شرایط با شما هستیم. (التسهیل ۴/۱۱۰). از این رو منافقین را برادران آنها خوانده است که آنها نیز مانند آنان کافرند.

لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٢﴾

اگر [یهود] اخراج شوند آنها با ایشان بیرون نخواهند رفت و اگر با آنان جنگیده شود [منافقان] آنها را یاری نخواهند کرد، و اگر اراده کمک کنند، حتماً [در جنگ] پشت خواهند کرد، سپس کسی آنها را یاری نمی کند. (۱۲)

امام فخر رازی میفرماید: الله متعال خبر داده است که اگر یهود اخراج شوند، منافقان با آنها خارج نمی شوند، و موضوع همان طور هم شد؛ چون وقتی که بنی نضیر اخراج شدند منافقان خارج نشدند. و نیز با آنها جنگ شد، اما منافقان آنها را یاری ندادند. و اما فرموده ی

«وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ» بر مبنای فرض و تقدیر است؛ یعنی به فرض اینکه اگر بخواهند آنها را یاری دهند، قطعاً نخواهند توانست آنها را یاری کنند؛ چرا که باید شکست بخورند و از بین بروند. (تفسیر کبیر ۲۸۹/۲۹).

لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿۱۳﴾

البته ترس شما (مسلمانان) در سینه‌های ایشان بیش از ترس آنان از الله است، این به آن خاطر است که آنان قومی‌اند که نمی‌فهمند. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«رَهْبَةً»: خوف و هراس. بیم ترس و بیم. تمییز است.

تفسیر :

«لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ» (ترس از مردم به جای ترس از خدا، نشانه

روشن نفاق است.) «بِأَنَّهُمْ»: به علت آنکه ایشان. «لَا يَفْقَهُونَ» منافقان نمی‌دانند و نمی‌فهمند که رمز عزت و قدرت مسلمانان، اراده و لطف الله متعال است.

لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قَرْيٍ مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ

تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقَلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۱۴﴾

آنان هرگز با شما به صورت دسته جمعی جز در پس قلعه‌های محکم و یا از پشت دیوارها نمی‌جنگند. عداوت و جنگشان در میان خودشان سخت است، ایشان را متحد می‌پنداری حال آنکه دل‌هایشان پراکنده است. این اختلاف به آن خاطر است که آنان گروهی‌اند که تعقل نمی‌کنند. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَرْيٍ»: جمع قریه، آبادیها. «مُحَصَّنَةٍ»: محصور و مستحکم، سنگر های محکم. «

وَرَاءِ جُدُرٍ»: پشت دیوارها، سورها، جر، جمع جدار، دیوارها. «بَأْسٌ»: سختی، جنگ، دشمنی. «شَتَّى»: جمع شتیت، پراکنده‌ها.

تفسیر :

قتاده می‌فرماید: پیروان باطل و ناروا نظرات و خواسته‌هایشان متفاوت و گواهی و شهادتشان مختلف است. آنها فقط در دشمنی با پیروان حق متحد و موافقتند. «لباب التاویل فی معانی التنزیل خازان» تألیف: علاءالدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازان (۶۶/۴).

در البحر آمده است: این پراکندگی و تفرقه ناشی از فقدان تعقل و تفکر میباشد. پس بسان حیوانات اند و بر هیچ امر و حالی متفق نمی‌شوند. (البحر ۲۴۹/۸).

«قَرْيٍ مُحَصَّنَةٍ»: قلعه‌ها و ساختمان‌های محکم و استوار. یعنی مناطقی که از طریق دیوار یا خندق و یا برج حفاظت می‌شود.

«قَرْيٍ» جمع «قریه» به محل اجتماع مردم گفته می‌شود، درین جا هدف همین محل اجتماع مردم است که شهر باشد یا قریه.

«بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ»: جنگ و عداوت در میان خودشان سخت است و متحد و متفق نیستند. در جنگ با یکدیگر توانا و نیرومندند، ولی در مقابل مؤمنان راستین ترسو و ضعیف می‌باشند.

كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاتُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۵﴾

(داستان این گروه از منافقان) همانند داستان کسانی است که اندکی پیش از آنان بودند، پس سزای تلخ کار خود را چشیدند و برای آنها عذاب دردناک است. (۱۵)

«قَرِيبًا»: به تازگی، به این نزدیکی، چندی پیش، اخیر. به نبرد بدر اشاره دارد. «ذَاتُوا»

(ذوق): چشیدند. « وَبَالَ »: سرانجام بدکار، مجازات بدکار.

تفسیر:

مفسر بیضاوی فرموده است: یعنی حال یهود مانند حال مشرکین در جنگ بدر و ملت‌های پیشین است که در زمانی نه چندان دور نابود شدند. (تفسیر بیضاوی ۴۷۸/۳).
«ذاقوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» فحوای آیه می‌رساند که: همکاری با منافقان، شخص را دچار عذاب دنیا و آخرت می‌سازد.

می‌گویند: یک انسان از يك سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود ولی ما در داستان یهودیان بنی‌نضیر، ملاحظه نمودیم که هم فریب و عده‌های منافقان را خوردند و فکر نکردند که این منافقان، چندی قبل همین و عده‌ها را به یهودیان بنی‌قینقاع دادند و بدان وفا نکردند.

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾

همانند شیطان که به انسان گفت: کافر شو، چون کفر ورزید گفت: من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم! (۱۶)
تشریح لغات و اصطلاحات:

« بَرِيءٌ »: بیزار.

تفسیر:

در التسهیل آمده است: این مثلی است که الله متعال آن را در مورد منافقین بیان فرموده است که یهود بنی‌نضیر را فریب دادند و بعداً آنها را تنها گذاشتند، آنها را به شیطان تشبیه کرده است که فرزند آدم را فریب داد و سپس از او تبری کرد و در اینجا منظور جنس شیطان و انسان است. (التسهیل ۱۱۰/۴). و سخن شیطان که گفت: «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ» دروغ و ریای محض است؛ چون اگر از الله متعال می‌ترسید دستورش را اجرا می‌کرد و از در عصیان در نمی‌آمد. (این کثیر می‌گوید: سرگذشت آنهایی که به وعده‌ی منافقین مغرور شدند همچون سرگذشت شیطان است که کفر را برای انسان آراست سپس از او تبری نمود و گفت: من از پروردگار عالمیان می‌ترسم. مختصر ۴۷۶/۳).

باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که: شیطان، رفیق نیمه راه انسان است. طوری که از فحوای آیه مبارکه معلوم می‌شود: «اَكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ» بناً باید گفت که: روزگار انسان بی‌دین به جایی می‌رسد که حتی شیطان هم از او برائت می‌جوید. و برایش می‌گوید: «إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ» (من از تو بیزارم).

ابن عباس (رض) در ذیل این آیه مبارکه اشاره به این داستان دارد: می‌گویند در بنی اسرائیل، شخصی عابد و پرهیزگاری به نام برصیصا که سال‌ها مصروف عبادت زندگی می‌کرد. مردم محل مریضان خویش را غرض شفا، و تداوی نزد او می‌آوردند.

در یکی از روزها زنی از اشراف قوم را نزد او آوردند، شیطان او را وسوسه کرد و او به آن زن تجاوز کرد. سپس او را کشت و در بیابان آنرا دفن کرد.

برادران زن فهمیدند و مسئله شایع شد و عابد از موقعیت خود سرنگون گشت.

حاکم وقت او را احضار و او به گناه خود اقرار کرد و حکم صادر شد که او را به دار آویزان کنند. در این وقت شیطان نزد او مجسم شد که وسوسه من تو را به این روزگار اغشته ساخت، اگر به من سجده کنی تو را آزاد می‌سازم.

عابد گفت: توان سجده ندارم، شیطان گفت: با اشاره ابرو به من سجده کن، او چنین کرد و به اجرای این عمل خویش بطور کلی دین خود را هم از دست داد و در نهایت کشته شد.

(تفسیر: قرطبی)

خواننده محترم!

ملاحظه بفرمایید؛ شیطان، هر کس را به شکلی از اشکال فریب می‌دهد و او را از راه

مستقیم منحرف می سازد. حتی توانست که عابد مشهور بنی اسرائیل را از راه عبادتش به گناه گرفتار سازد.

همین شیطان بود که: قارون را به داشتن همه علمیت و مدیریتش مغرور و از راه به بیراه سوق دهد. «عَلَىٰ عِلْمٍ عَنِّي» (قصص، 78). همین شیطان بود که: سامری را به علم و هنر خود مغرور میسازد. «بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا» (طه، 96) و غیره و غیره...

شباهت های منافقان با شیطان :

قبل از همه باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که: هم شیطان و هم منافقان هر دو دشمن ابدی و دایمی انسان هستند: «الْمَ أَعْهَدُ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» آیه «60» سوره یاسین (ای فرزندان آدم! مگر با شما پیمان نبستم که شیطان را اطاعت نکنید که همانا او برای شما دشمنی آشکار است.) (یس، 60)، «هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُوهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» (آنان دشمن اند، پس از آنان دوری کن، الله آنان را بکشد، چگونه از حق منحرف میشوند) (سوره منافقون، 4). «هم العدو» یعنی دشمن واقعی این افراد هستند، زیرا اولاً در مجتمع زندگی می کنند و از اسرار مسلمانان معلومات دارند، ثانیاً چون در لباس دوست هستند شناخت آنان کار دشوار و مشکلی است، ثالثاً چون ناشناخته اند مبارزه و مقابله با آنان سخت تر است، رابعاً چون پیوندهای نسبی و سببی با مسلمانان دارند برخورد با آنان پیچیده تر است و خامساً باید گفت که: ضربه منافقانه همیشه غافلگیرانه تر است.

هر دو مردم را به فحشا و منکر دعوت میکنند: قرآن عظیم الشان در (آیه 268 سوره بقره) این عمل خبیثه آنان را چنین به معرفی می گیرد: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلاً وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (شیطان (به هنگام انفاق)، شما را از فقر و تهیدستی میترساند و شما را به فحشا و اعمالی بد دعوت می کند، ولی الله متعال از جانب خود به شما وعدهی آمرزش می دهد و خداوند وسعت بخش داناست.)

و همچنان در (آیه 67 سوره توبه) میفرماید: «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (67) (مردان و زنان منافق، از یکدیگرند (از يك قماشند)، به منکر فرمان می دهند و از معروف نهی می کنند و دستهای خود را (از بخشش و انفاق) می بندند. الله متعال را فراموش کرده اند، پس خداوند نیز آنان را فراموش کرده است. همانا منافقان، همان فاسق اند.)

بر مسلمانان واجب است که: از هر دو (منافق و شیطان) باید در حراس باشند.. و از آنان باید دوری جست. طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 208 سوره بقره) میفرماید: «... وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (... و گامهای شیطان را پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست.)

باید گفت که: وسوسه های شیطان، انسان را مجبور به گناه نمی کند، بلکه انسان قدرت و توانمندی مقابله با شیطان را دارد، بنابر همین دلیل است که انسان از پیروی و اطاعت شیطان نهی شده است. بلکه از توطیه های شیطان باید آگاه و هوشیاری داشته باشد، زیرا شیطان، گام به گام انسان را منحرف و اغوا میکند.

طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 4 سوره منافقون) می فرماید: «وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَ أَنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْهُمْ خُسْبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُوهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» (4) (و هنگامی که آنها را می بینی قد و قامت شان تو را در تعجب می اندازد! و اگر سخن گویند به گفته آنان گوش می دهی، آنان گویا تخته هایی هستند که تکیه داده شده اند. هر فریادی را علیه خود می پندارند، آنان دشمن اند. پس از آنان برحذر باش! الله ایشان را بکشد از (حق) به کجا گردانیده می شوند؟)

تشبیه منافقان به تنه‌های بریده شده درخت، «كَانَتْهُمْ حُشْبٌ مُسْنَدَةٌ»، از جهاتی می‌تواند باشد از جمله: 1. سبکی و پوسیدگی و شکسته شدن در برابر فشار و ضربه؛ 2. جمود و خشکی و عدم انعطاف و تأثیر پذیری؛ 3. عدم استقلال در ایستادن روی پای خود؛ 4. عدم قدرت بر شنیدن و تفکر.

چهره و ظاهر هر دو (شیطان. منافق) فریبنده است: طوریکه می‌فرماید: «مَثَلُ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿16﴾» (همانند شیطان که به انسان گفت: کافر شو، چون کفر ورزید گفت: من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم!)

و باز در (آیه 14 سوره بقره) می‌فرماید: «وَ إِذَا لُقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ» (و چون با اهل ایمان ملاقات کنند گویند: ما (نیز همانند شما) ایمان آورده‌ایم. ولی هرگاه با (همفکران) شیطان صفت خود خلوت کنند، می‌گویند: ما با شما هستیم، ما فقط (اهل ایمان را) مسخره می‌کنیم.)

همچنان هم منافقین و هم شیطان فریب و اغفال خویش را با شعار های خیر خواهانه آغاز می‌کند و از همجو شعار ها مستفید می‌شوند. طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه 120 سوره طه) می‌فرماید: «فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَى ﴿120﴾» (پس شیطان او را وسوسه کرد (و) گفت: ای آدم! آیا (میخواهی که) تو را به درخت جاودانگی و مُلک (و پادشاهی) فنا ناپذیر راهنمایی کنم!؟)

و یا طوریکه در (آیه 11 سوره بقره) می‌فرماید: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» (هرگاه به آنان (منافقان) گفته شود در زمین فساد نکنید، می‌گویند: همانا ما اصلاح‌گریم.)

و در نهایت باید گفت که: جایگاه هر دو شان هم شیطان و هم منافق در تحت ترین طبقه دوزخ می‌باشد، طوریکه پروردگار با عظمت می‌فرماید: «فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ» (سوره حشر آیه 17) (پس سر انجام آن دو چنین است که هر دو در آتش جهنم‌اند، و این عذاب ابدی سزای هر ظالم است.) و یا طوریکه می‌فرماید: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَن تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ﴿145﴾» (آیه 145 سوره نساء) (قطعا منافقان، در پست ترین عمق آتشند و هرگز برای آنان هیچ یآوری نمی‌یابی.) منافقان با الله تعالی درگیرند و الله تعالی نیز آنها را لعنت می‌کند: مطمئن باشید که در فرهنگ منافقان، خیر رسانی وجود ندارد. در نهایت کار انسان بی دین به جایی میرسد که شیطان هم از او برائت می‌جوید.

فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿١٧﴾

پس سر انجام آن دو (انسان کافر و شیطان) چنین است که هر دو در آتش جهنم‌اند، و این عذاب ابدی سزای هر ظالم است. (١٧)

تفسیر :

« فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا » و سر انجام دعوت دهنده که شیطان است و دعوت داده شده که انسان است این شد که « أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا » هر دوی آنان در آتش دوزخ هستند و در آن جاودانه خواهند بود. همان طور که خداوند متعال می‌فرماید: « إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنَ أَصْحَابِ السَّعِيرِ » بی گمان شیطان گروهش را دعوت می‌دهد تا از دوزخیان باشند.

« وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ » و این سزای ظالمان و ستمکاران است؛ کسانی که در ستمگری و کفر ورزیدن با همدیگر مشارکت دارند، گرچه در شدت عذاب با یکدیگر متفاوت هستند. و این عادت و شیوه شیطان با همه دوستانش می‌باشد؛ او آن‌ها را فرا می‌خواند و با حیله و فریب، آن‌ها را به سوی آن چه که به زیانشان است می‌کشاند

تا این که در دام می افتند و اسباب هلاکت و نابودی، آن ها را فرا می گیرد. در این هنگام از آن ها بیزاری می جوید و از آن ها دست می کشد.

و کسی که از شیطان اطاعت کند قابل سرزنش است چون خداوند انسان را از او برحذر داشته است. پس کسی که اقدام به اطاعت از او نماید از روی بینش مرتکب گناه می شود و چنین کسی عذری ندارد.

خوانندگان گرامی!

پس از بیان احوال منافقان و یهودیان، اینک در آیات متبرکه (18 الی 24) در باره تقوی و کردار نیکو، انجام نیکیها و دوری از بدیها، کردار پسندیده، آمادگی برای جهان آخرت، اهتمام به قرآن و ارزشهایش و به پاکی ستودن و تسبیح گفتن پروردگار، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! از مخالفت الله بترسید و هر شخص باید بنگرد که چه چیزی را برای عاقبت فردا پیش فرستاده است. و از خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« لَتَنْظُرُ »: باید نظر اندازد، باید بنگرد. « نَفْسٌ »: یعنی هر کس، هر انسانی. « لِغَدٍ »: برای فردای قیامت.

تفسیر :

ابن کثیر فرموده است: بنگرید چه اعمالی نیکو را برای روز معاد و حشر خود ذخیره کرده اید. (ابن کثیر ۳/۴۷۷) روز قیامت به «غد» موسوم است؛ چون آمدنش نزدیک است: «مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ» معنی این را می‌رساند که آینده نگری و عاقبت اندیشی، لازمه‌ی ایمان است.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١٩﴾
و مانند کسانی می‌باشید که خدا را فراموش کردند، و خدا نیز آنها را به خود فراموشی گرفتار کرد، و آنها فاسق و گنهکارند. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« نَسُوا اللَّهَ »: الله را فراموش کردند، الله را از یاد بردند. « أَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ »: الله هم خودشان را از یادشان برد، الله آنان را دچار خودفراموشی کرد.

تفسیر :

مفسر ابو حیان می فرماید: این از جمله مجازات و سزای گناه است، آنها عبادت و اجرای فرمان الله سبحان و تعالی را رها کردند، آنگاه به پاس این گناه بزرگ الله نیز آنان را دچار فراموشی کرده و حقوق خود را از یاد بردند، (البحر ۸ / ۲۵۱). تا جایی که خیری برای آن روز تقدیم نکردند.

« نَسُوا اللَّهَ »: طوری که گفته شد، الله را فراموش کردند و طاعت و عبادت را از یاد بردند. جزای الهی متناسب به عمل است، بناءً باید اعتراف کرد که عامل سقوط انسان، از خود انسان آغاز می یابد، خود فراموشی از جمله جزای الهی بشمار می رود.

لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾
دوزخیان و بهشتیان برابر نیستند، بهشتیان همان رستگارانند. (۲۰)
« الْفَائِزُونَ »: رستگاران، کامگاران.

لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، بی شک آن را از ترس خداوند خاکسار و فرو پاشیده میدیدی، و اینها مثلهایی است که برای مردم بیان می کنیم تا که ایشان بیندیشند. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« جَبَلٌ »: کوه « خَاشِعًا »: (خاکسار، سرافکنده، ذلیل). « مُتَصَدِّعًا »: (شکافته، از هم پاشیده).

تفسیر :

هدف سوره مبارکه سرزنش انسان است که در موقع قرائت قرآن عجز و فروتنی از خود نشان نمی دهد، و از عجایب و شگفتی های بزرگ مکنون در آن روگردان است، پس این آیه عظمت قرآن و پستی حال انسان را بیان می کند. (شیخزاده ۴۷۹/۳).

خواننده محترم !

بصورت کل باید گفت که: هدف و غایت اساسی در آیه مبارکه همانا، تعظیم به عظمت قرآن عظیم الشان است، زیرا این کتاب آسمانی شامل بر معارف حقیقی و اصول شرایی و عبرتها و مواظ و وعد و وعیدهایی می باشد.

بنابر همین عظمت است که می فرماید: اگر ممکن بود که این قرآن بر يك کوه، با همه غلظت و سختی که دارد، نازل شود، بصورت قطع می دیدی که کوه با آنهمه صلابت و غلظت و بزرگی و مقاومتی که دارد، از ترس الله متعال متأثر و متلاشی می شد.

زمانیکه حال کوه در برابر قرآن چنین است، انسان اشرف مخلوقات سزاوارتر از آنست و باید وقتیکه قرآن کریم بر او تلاوت می شود، یا خودش آن را تلاوت می کند، قلبش خاشع گردد، بسانسانهایی که نه تنها در برابر قرآن خاشع نمی شوند، بلکه از در مخالفت و انکار آن بر می آیند قلب های شان از کوه هم سختتر و نفوذ ناپذیرتر است.

در البحر آمده است: غرض توبیخ انسان است که سنگدل است و از این قرآن تأثیر نمی پذیرد، قرآنی که اگر بر کوه نازل می شد سر عجز خم کرده و شکاف برمی داشت، وقتی کوه با آن همه عظمت و سختیش در مقابل قرآن عجز و فروتنی به آن دست بدهد و شکاف بردارد، شایسته تر است که انسان با وجود حقارت و ناتوانیش تحت تأثیر آن قرار گیرد، اما متأسفانه با وجود ضعف و کاستی های فراوانی هم که دارد، از قرآن تأثیر نمی پذیرد. (البحر ۲۵۱/۸).

همچنین پروردگار با عظمت ما در (آیه ۳۱ از سوره رعد) میفرماید: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَةٌ بِهِ الْمَوْتِ» (و اگر قرآنی بود که کوهها از هیبت آن به حرکت در می آمد و زمین می شکافت یا مردگان با آن به سخن در می آمدند (بدون شک آن همین قرآن بود)).

قرآن عظیم الشان کتاب است که یکهزار و چارصد سال قبل انقلاب را در عالم بشریت پر با نمود، نور این کتاب چنان با قوت صلابت و با عظمت است که تا بشر زنده است نور آن به خاموشی نخواهد گراید.

قرآن عظیم الشان مشعلی است که آن خاموش نمی شود و چراغیست که روشنی آن فرو نمی نشیند، در یایی است که عمق آن از تصور ها بیرون است.

قرآن کریم، کتابیست که حق و باطل را از هم جدا می کند، شک و تردید را از اذهان دور می سازد، خواندن و شنیدن آن قلب را صیقل و جلا می دهد، اطمینان و آرامش را به انسان به ارمغان می آورد.

در فضیلت قرآن عظیم الشان پیامبر بزرگوار اسلام با زیبایی خاصی میفرماید: «حَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ» (صحیح البخاری 5027). (بهترین شما کسی است که قرآن را می

آموزد و بدیگران تعلیم میدهد.)
همچنان در حدیث دیگری از ابن مسعود روایت است که پیامبر اسلام فرموده است «من قراء حرفاء من كتاب الله فله به حسنة والحسنة بعشر امثالها لا اقول ألم حرف بل الف حرف ولام حرف وميم حرف.» (سنن ترمذیو دارمی)
(کسی که حرفی از کتاب الله (قرآن) را بخواند برایش به آن (یک حرف) يك حسنة است و حسنة به ده چند است، من نمی گویم که ألم (الف لام میم) يك حرف است بلکه الف يك حرف و لام يك حرف است و میم حرف دیگری است) یعنی تلاوت ألم سی حسنة دارد.)
همچنان در حدیث دیگری که روای آن حضرت عمر رضی الله عنه است آمده است که: تلاوت قرآن قلب را جلا میدهد: «ان هذه القلوب تعدا كما يعد أ الحديد اذا اصابه الماء قيل يا رسول الله وما جلاءها قال كثرة ذكر الموت و تلاوت القرآن» (شعب ایمان بیهقی) (بیگمان قلب ها زنگ آلود میگردد مانند آنکه آهن در (اثر تماس) به آب زنگ آلود میشود. از پیامبر اسلام پرسیده شد که جلای آن به چه چیز هاست؟ فرمودند: به یاد آوری نمودن زیاد از مرگ و تلاوت قرآن پاک.)
قرآن کتابی است که خالق تمام هستی آن را برای هدایت ما انسانها بر پیامبران نازل فرموده است.

پس بدون شک کامل ترین کتاب در جهان است و چون کاملترین است حتماً در زندگی ما نقش حیاتی و اساسی دارد.

قرآن کتابی نیست که فقط برای هدایت مردمان که یک هزار و چا صد سال قبل زندگی می کردند، نازل شده باشد، بلکه قرآن کتابی است برای بشریت و در طول تاریخ بشریت تا اینکه بشریت زنده است، قرآن مورد رهنمایی ایشان میباشد.

زمانی انسان میتواند به ترقی اصلی و واقعی و کشفیات بزرگی دست یابد، که به هدایات قرآنی گوش فرا دهد. زمانی میتواند به سعادت اصلی و ابدی دست یابد که به قرآن کریم مراجعه می نمائیم، قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی میفرماید: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (آیه 9 سوره الزمر) (آیا برابرند آنان که می دانند و آنان که نمی دانند؟) اکثریت مطلق از علماء و دانشمندان بزرگ جهان به این امر معترف اند که با وجود تمامی اختراعات خود، هنوز قطره ای کوچک از دریای بیکران علم الهی را کشف ننموده اند. تجربه نشان داده است که هر کسی با قرآن دوست باشد، آن را بخواد و برای او ارزش قائل باشد قرآن جواب اعتماد او را خواهد داد او را تنها نمی گذارد، در غم و شادی همراه اوست و شادابی و نشاط را برای او به همراه خواهد آورد.

نباید فراموش کنید که: قرآن کریم دوست نیمه راه نیست. قرآن کتابی است که انسانها را به عبادت همراه با روحیه و نشاط و شادی دعوت مینماید.
اگر دوست انسان قرآن کریم باشد حتماً طرفدار این دوستی خداست و چه کسی قوی تر و مطمئن تر از الله متعال است و چه کسی قوی تر و مطمئن تر از خداوند متعال در حمایت از کسی؟

انسان با زندگی با قرآن روحیه بالایی پیدا می کند. متوجه می شود که خداوند متعال هر لحظه با او در حال گفتگو است. پس خود به خود حالت شادمانی و سرور به او دست میدهد و سبب میشود که زندگی را با خوشی سپری نماید.

قرآن راه مبارزه با ظلم و زیر بار زور ظالم نرفتن را بخوبی به ما نمایش داده است راهی که نجات بخش توده های مردم مستضعف در طول تاریخ بوده است و مردم همواره با تکیه بر قرآن کریم، حضور در مساجد و شرکت در جلسات دینی توانسته اند با هم متحد شده و علیه کافران و ظالمان مبارزه نمایند.

سراسر این کتاب آسمانی پر است از کلام شیرین و محترمانه که آگنده از آداب و احترام و

شخصیت قائل شدن برای پدر و مادر و بزرگان است. هر آنچه از کتب شاعران و آثار نویسندگان در باب اداب و احترام و نزاکت می جوئیم، همگی به یکباره در این کتاب مقدس و اداب آموز آمده است. کتابی که جهت سنین مختلف و در جوامع گوناگون با تفکرات و اعتقادات مذهبی متفاوت، کاربرد دارد. این کتاب آسمانی نه تنها همواره وحدت و یکپارچگی مسلمانان را فراهم می کند بلکه اعتماد کلیه انسانهای روی زمین را درخواست می نماید. خداوند متعال جلّ عظمته در این کتاب مقدس از مسلمانان می خواهد که دست برادری به یکدیگر بدهند و از هرگونه تفرقه دوری نمایند.

زیرا هرگونه جدائی از یکدیگر زمینه را برای نفوذ مسلمانان فراهم می کند و موجب برادرکشی بین مسلمانان خواهد شد. جامعه اسلامی هرگز اجازه نفاق و جدائی بین برادران مسلمان را در یک جامعه اسلامی نخواهد داد. قرآن به عنوان تکیه گاه مسلمانان جهان و عامل اتحاد در وحدت آنان همواره دیوار محکمی در برابر خواسته های غیر مشروع استعمارگران در سطح جهان بوده است. و نباید فراموش کرد که: این کتاب آسمانی نقطه قوت مسلمانان و نقطه ضعف و خار چشم دشمنان اسلام و مسلمانان بوده و خواهد بود.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿٢٢﴾
اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست داننده غیب و آشکار است اوست بخشنده مهربان. (۲۲)

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢٣﴾

اوست خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، او پادشاه، منزّه، و بی عیب و نقص، امان دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند و غالب، بزرگوار و شکوهمند و والا مقام و صاحب بزرگی کامل است. پاک است الله از آنچه با او شرک می آورند. (۲۳)

تفسیر :

«مَلِكٌ» به معنای مالک امور مردم و اختیاردار حکومت آنان است. «الْمَلِكُ» مالک جمیع مخلوقات است و در خلق خود هر طور که بخواهد، تصرف میکند. «قُدُّوسٌ» به معنای پاک و منزّه از هر عیب و نقص.

در التسهیل آمده است: قدوس از تقدیس مشتق است و معنی منزّه بودن از صفات مخلوقات از هر نقص و عیب را می دهد. صیغه ی قدوس مانند سبوح معنی مبالغه می دهد. (التسهیل ۱۱۱/۴) آمده است که فرشتگان در تسبیحات خود می گویند: (سبوح قدوس رب الملائكة و الروح).

«الْمُهَيَّمِنُ» به معنای صاحب سلطه و سیطره و مراقبت است. یعنی الله تعالی، احاطه کامل بر هستی دارد. ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی ناظر اعمال بندگان است هیچ چیز از او نهان نیست. (تفسیر قرطبی ۴۷/۱۸).

«سَلَامٌ» یعنی کسی که با سلام و عافیت برخورد می کند، نه با جنگ و ستیز و یا شرّ و ضرر. و با تمام وضاحت این فهم را می رساند که الله تعالی هیچ گونه ضرری را به مخلوق خود نمی رساند. «و لا يظلم ربك أحدا» امام بیضاوی میفرماید: یعنی از هر نقص و آفتی سالم است، مصدر است و به عنوان مبالغه به صورت وصف به کار رفته است. («لباب التاویل فی معانی التنزیل خازان» تألیف: علاءالدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازان ۷۲/۴).

«مُؤْمِنٌ» یعنی کسی که به تو امنیت میدهد و تو را در امان خود حفظ میکند. «جَبَّارٌ» به دو معنای قادر بر جبر و جبران کننده آمده است. «الْمُتَكَبِّرُ» شایسته عظمت و بزرگی، و الامقام، خدایی که کبریا فقط شایسته ی او می باشد، و جز او هیچ کس لایق آن نیست. در حدیث قدسی آمده است: «عظمت و بزرگی، کمر بند،

و کبریا، بالاپوش من است، هر کس در آن دو قصد شرکت را با من بکند، او را در هم می‌شکنم و اهمیت نمی‌دهم» («لباب التاویل فی معانی التنزیل خازان» تألیف: علاءالدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازان ۷۲/۴).

امام فخر رازی فرموده است: تکبر برای انسان صفتی مذموم است؛ زیرا متکبر از خود تکبر ابراز می‌دارد. و چنین امری در مورد خلق نقص به شمار می‌آید؛ زیرا حق بزرگی و الایبی ندارد. بلکه جز خفت و خواری حقی ندارد، پس وقتی بزرگی و الایبی از خود نشان دهد، دروغ گفته است و این برای انسان مذموم است.

و اما هر گونه رفعت و الایبی سزاوار خداوند متعال است، بنابراین هر وقت آن را ابراز دارد انسان را به شکوه و عظمت و علو منزلتش هدایت می‌کند. پس در مورد خدا ممدوح و پسندیده است. (تفسیر قرطبی ۴۷/۱۸).

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۲۴﴾

اوست خداوند آفریدگار پدید آور صورت دهنده، نام های نیک تنها برای اوست، آنچه در آسمانها و زمین است او را تسبیح می‌گویند، و او غالب با حکمت است. (۲۴)

تفسیر :

«الْمُصَوِّرُ» اشیاء را آن‌گونه که خود بخواهد صورت و شکل می‌بخشد: هو الذی یصورکم فی الأرحام کیف یشاء خازن گفته است: یعنی همو شکل خلق را مطابق اراده‌ی خود، طراحی می‌کند. (تفسیر کبیر ۲۹/۲۹۴).

امام صاوی می‌فرماید: همان‌طور که سوره با تسبیح خداوند منان شروع شده با آن نیز خاتمه یافته است؛ چرا که هدف نهایی همان است و خداشناس در نهایت به مرتبه‌ای از معرفت و شناخت میرسد که آن ذات اقدس را از هر عیب و نقصی مبرا بداند و به تقدیس و تنزیه او بپردازد. («لباب التاویل فی معانی التنزیل خازان» مشهور به تفسیر خازان ۷۳/۴).

تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی)

شناخت اَسْمَاء و صفات الله :

خداشناس‌ترین انسان؛ شخصی است که از الله تعالی بیشتر می‌ترسد و تقوای بیشتری داشته باشد. مفسرین بدین نظر اند شخصی که بخواهد پروردگارش را بشناسد و یا شناختش را نسبت به الله تعالی تکمیل نماید در برابراش، هیچ راهی جز شناخت وی از طریق راه نصوص (وحی) که اوصاف و اعمال و اَسْمَاء وی را صراحتاً بیان میدارند را دیگری وجود ندارد؛ زیرا خداوند متعال را نمی‌توان با چشمان و یا در دنیا مشاهده کرد، پس باید کوشید که با مراجعه به نصوص دینی وی را شناخت.

الله تعالی خود را برای بندگان خویش چنین تعریف و بیان می‌دارد: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» (سوره البقرة: 255).

(الله آن ذاتی است هیچ معبودی برحق غیر از او وجود ندارد (که) همیشه زنده و پایدار است (تدبیر تمام کائنات در دست اوست)، او را نه پینکی می‌آید و نه خواب یعنی از کائنات یک لحظه غافل نمی‌باشد) هرچه در آسمانها و هر چه در زمین است خاص از اوست، کیست که نزد او شفاعت کند مگر به اجازه او، آنچه را که پیش روی آنها است و آنچه را که پشت سر آنها است می‌داند (یعنی از احوال حاضر و آینده انسانها باخبر است) و مردم از علم او آگاهی نمی‌یابند، مگر آن مقداری که او بخواهد. کرسی او آسمانها و زمین را فرا گرفته است، و نگهداری آنها (آسمانها و زمین) او را خسته نمی‌سازد، و او عالیتر و بزرگتر است.)

همچنین طوریکه در آیه (23 سوره الحشر) خواندیم: «خداوند آن ذاتی است که جز او معبود حقی وجود ندارد؛ او فرمانروا، منزّه، بی‌عیب و نقص، امان دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند و چیره، بزرگوار و شکوهمند، و والامقام و فرازمند است».

علم به صفات و أسماء الله:

قبل از همه باید گفت که: علم صفات و أسماء خدا یکی از دو رکن توحید است، اهمیت علم به أسماء و صفات خداوند متعال در این است که شناخت آنها یکی از دو رکن توحید به شمار می‌آید و توحید بزرگترین مسئله‌ای است که انبیاء علیهم السلام برای تثبیت آن آمده‌اند. خواننده محترم!

در این هیچ جای شک نیست که ایمان با علم و عمل افزایش می‌یابد؛ هر اندازه که علم انسان نسبت به الله تعالی و عظمت اش بیشتر شود، به همان اندازه، ایمان وی نیز زیاد خواهد شد. همچنین هرگاه انسان به اوامر خداوند متعال لبیک گوید، ایمانش سیر صعودی طی می‌نماید. و اگر علم و عمل انسان اندک باشد، ایمان نیز سیر نزولی طی خواهد نمود؛ خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَن يَفُوقُ إِلَيْكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ، وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَوْرُونَ» (سوره التوبة: 124-125). (و چون سوره ای نازل شود پس از میان آنها (منافقان) کسی هست که (به طور استهزاء) می‌گوید: ایمان کدام یک از شما را این (سوره) افزود؟ (بگو):) اما آنانیکه ایمان آورده‌اند البته بر ایمان آنها افزوده است و آنها خوش و شادمان می‌شوند. (125) و اما آنانیکه در دلها ایشان مرض (شک و نفاق) است، (آن سوره) پلیدی بر پلیدی سابق شان افزود و سرانجام در حالت کفر می‌میرند).

بلی، مؤمنان آیات نازل شده و علوم و قوانینی را که در بر دارند، با عزم به عمل کردن به آنها تصدیق می‌نمایند. و این، باعث افزایش ایمان آنها می‌گردد. اما منافقان به خاطر تکذیب آیات الهی و عدم استجابت، کفرشان افزایش می‌یابد. علم به أسماء و صفات خداوند متعال، درک معنای آنها، عمل به محتوایشان و خواستن از خداوند متعال بوسیله‌ی آنها در دل بندگان خدا تعظیم، تقدیس، محبت، امید، ترس، توکل، و انابت ایجاد می‌کند؛ طوری که خداوند متعال در دل آنها به مثل اعلی در خواهد آمد که هیچ شریکی در ذات و صفاتش ندارد. همچنین هیچ کس نمی‌تواند چنین جایگاهی در قلب انسان داشته باشد.

اینجا است که توحید قلبی متحقق می‌گردد، عبودیت خداوند متعال تجلی پیدا می‌کند، دلها در برابر عظمت و جلال خداوند خاشع و فروتن می‌گردند و تمام وجود انسان در برابر قدرت باری تعالی سر تعظیم فرود می‌آورد.

تعداد نامهای خداوند متعال:

تعداد از علماء معتقدند که نامهای خداوند منحصر به نود و نه اسم اند و بیشتر از این نیستند و در این راستا از حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم استدلال می‌نمایند که بر همین عدد تصریح نموده است. ابن حزم می‌گوید: «خداوند دارای نود و نه نام است که معروف به أسماء الله الحسنی هستند و هر کس از طرف خودش، چیزی به آنها اضافه کند، در این باره دچار انحراف شده است. و آنها همان اسم‌هایی هستند که در قرآن و سنت ذکر شده. (المحلی (30/1) ابن حزم).

ایشان با سند خودش این حدیث را آورده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «خداوند نود و نه اسم دارد. یعنی یکی کمتر از صد. هر کس که آنها را حفظ نماید، به بهشت می‌رود». در روایت همام که یکی از راویان این حدیث است علاوه بر آن، آمده است که: «خداوند فرد است و عدد فرد را دوست دارد».

سپس ابن حزم می‌گوید: «به صحت رسیده است که خداوند دارای نود و نه اسم می‌باشد؛

لذا برای هیچکس جایز نیست که برای خداوند نام دیگری را جایز بداند، چرا که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «خداوند نود و نه اسم دارد یعنی یکی کمتر از صد» (المحلی (30/1) ابن حزم).

اما جمهور علماء منحصر دانستن نامهای خداوند را در این تعداد نمی‌پسندند. و آنچه که آنها را به این سمت سوق داده است، وجود نصوصی است که دال بر این است که تعداد آنها بیشتر از این می باشد.

ابن حجر عسقلانی می فرماید: «جمهور علماء معتقدند که نامهای خداوند متعال در این تعداد منحصر نمی شود؛ بلکه بیشتر از این است و امام نووی نقل کرده است که علماء بر این رأی، اتفاق نظر دارند... و این دیدگاه را روایت ابن مسعود (رض) از رسول الله (ص) که امام احمد آن را روایت کرده و ابن حبان آن را صحیح دانسته، تأیید می‌نماید: «أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ، سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ، أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ، أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، أَوْ اسْتَأْذَنْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ، أَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ رَبِيعَ قَلْبِي، وَتُورَ صَدْرِي، وَجَلَاءَ حُرْنِي، وَذَهَابَ هَمِّي». «الهی! من بوسیله‌ی هر اسمی که خود را بدان نام نهاده‌ای، یا در کتابت نازل نموده‌ای، یا به یکی از مخلوقاتت تعلیم داده‌ای، یا ترجیح داده‌ای که نزد تو در علم غیب بماند، از تو مسألت می‌نمایم که قرآن را بهار دلم، نور سینه‌ام و برطرف کننده‌ی غم و اندوه من بگردانی».

أَسْمَاءُ اللَّهِ وَارْدَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ:

أَسْمَاءُ اللَّهِ كَمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ ذَكَرَ كَرِّدَةً أَيْ عِبَارَتًا مِنْ:

- 1- الله: معبود مطلق، 2- الاحد: یگانه، 3- الاعلی: والا در ذات و صفات، 4- الاکرم: نیکوکار، 5- الإله: معبود به حق، 6- الاول: اول بلا ابتدا، 7- الآخر: آخر بلا انتها، 8- الظاهر: بلندمرتبه و غالب، 9- الباطن: نهان و ناپیدا، 10- الباری: آفریدگار، 11- البر: خیر و نیکوکار، 12- البصیر: بینا، 13- التواب: بسیار توبه‌پذیر، 14- الجبار: بسیار قادر و عظیم، غلبه‌کننده، 15- الحافظ: نگهدار، 16- الحسیب: مراقب و حسابرس، 17- الحفیظ: بسیار نگهدار، 18- الحفی: مهربان، 19- الحق: حق، 20- المبین: آشکار، 21- الحکیم: با حکمت، 22- الحلیم: بردبار، 23- الحمید: ستایش شده، 24- الحی: زنده، 25- القیوم: (پاینده) بی نیاز، 26- الخبیر: آگاه، 27- الخالق: آفریننده، 28- الخلاق: بسیار آفریننده، 29- الرئوف: بسیار مهربان، 30- الرحمن: بخشاینده، 31- الرحیم: مهربان، 32- الرزاق: روزی‌دهنده، 33- الرقیب: مراقب، 34- السلام: مبرا از عیب، 35- السميع: شنونده، 36- الشاکر: سپاسگزار، 37- الشکور: بسیار سپاسگزار، 38- الشهید: حاضر و گواه، 39- الصمد: کسی که برای رفع همه‌ی نیازها رو به سوی او می‌شود، 30- العالم: دانا، 41- العزیز: شکست‌ناپذیر، 42- العظیم: بزرگوار، 43- العفو: بسیار باگذشت، 44- العلیم: بسیار دانا، 45- العلی: دارای علو مطلق، 46- الغفار: بسیار آمرزنده، 47- الغفور: آمرزنده، 48- الغنی: دارای غنای مطلق، 49- الفتاح: گشاینده، 50- القادر: توانا، 51- القاهر: غالب و مسلط، 52- القدوس: منزّه، 53- القدیر: توانا، 54- القریب: نزدیک، 55- القوی: نیرومند، 56- القهار: بسیار غلبه‌کننده، 57- الکبیر: بزرگ، 58- الکریم: صاحب کرم، 59- اللطیف: باریک بین آگاه، 60- المؤمن: ایمنی بخش، 61- المتعال: بزرگوار و والا، 62- المتکبر: برتر از آن که بر کسی ستم کند، 63- المتین: استوار، 64- المجیب: اجابت‌کننده، 65- المجید: صاحب مجد و بزرگواری، 66- المحیط: احاطه‌کننده بر همه هستی، 67- المصور: صورتگر، 68- المتقدر: توانا و قدرتمند، 69- المقیت: روزی‌دهنده، 70- الملك: پادشاه، 71- الملیک: پادشاه توانا، 72- المولی: سرور و سرپرست، 73- المهیمن: مطلع بر نهان و آشکار، 74- النصیر: یار و پشتیبان، 75- الواحد: تنهای بی‌نظیر، 76- الوارث: وارث، 77- الواسع: گشاینده، 78- الودود: بسیار مهربان، 79- الوکیل: حافظ و نگهبان، شاهد، 80- الولی: سرپرست و یاور، 81- الوهاب: بسیار بخشنده.

أسماء الله وارده در أحاديث نبوی :

اسماء الله که در احادیث صحیح رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد گردیده است عبارتند از:

82- الجمیل: زیبا، 83- الجواد: بسیار بخشنده، 84- الحکم: دادگر عادل، 85- الحیی: صاحب حیا، 86- الرب: پروردگار، 87- الرفیق: دارای رفق و مهربانی، 88- السبوح: بی نهایت منزّه، 89- السید: سرور و آقا، 90- الشافی: شفا دهنده، 91- الطیب: پاک، 92- القابض: پس گیرنده، 93- الباسط: گستراننده، 94- المقدم: جلو برنده، 95- المؤخر: تأخیر دهنده، 96- المحسن: احسان کننده، 97- المعطی: عطا کننده، 98- المنان: دهنده نعمت های بزرگ، 99- الوتر: منفرد و تک و تنهای بی مانند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سورة الْمُمتَحِنَةِ جزء 28

سورة ممتحنه در مدینه منوره نازل شده و دارای سیزده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

نامگذاری این سوره به «ممتحنه» (به کسر حاء) به سبب اضافه مجازی فعل امتحان به سوی زن مهاجری است که بیان حال وی در آیه (10) خواهد آمد. یا «ممتحنه» (به کسر حاء) وصف سوره است. چنانکه در وصف سوره برائه، «فاضحه» یعنی سوره «رسواگر» آمده است. و «ممتحنه» (به فتح حاء) نیز خوانده شده است که بنابراین قرائت، فعل امتحان به سوی آن زنی اضافه حقیقی یافته که آیه (10) درباره وی نازل شده است و او ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط زن عبدالرحمن بن عوف (رض) بود.

ارتباط سورة الْمُمتَحِنَةِ با سورة حشر :

- سوره حشر از دوستی مؤمنان با هم و سپس از دوستی منافقان با کافران بحث میکند؛ طوری که سرآغاز و بدایت سورة الْمُمتَحِنَةِ نیز بحث از بازداشتن و منع کردن مؤمنان از دوستی با کافران را بعمل آورده است، تا با منافقان، همانند و همدیف نشوند. این منع و بازداشت تا پایان سوره، در چند آیه مبارکه تکرار شده است.

- سوره ی حشر به عهد و پیمانهای اهل کتاب اشاره می کند، سورة الْمُمتَحِنَةِ هم عهد و پیمانهای مشرکان را یاد آور می شود؛ چون در صلح حدیبیه نازل شده است. پس هر دو سوره در بیان ارتباط مسلمانان با غیر مسلمانان، مشترکند.

علت نامگذاری:

«سورة الممتحنة» و «سورة الامتحان»؛ نامگذاری این سوره به «ممتحنه» و «امتحان» به سبب آیه دهم آن است که در باره زنانی است که از مکه مکرمه به مدینه منوره پناهنده می شدند و پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم دستور داد تا آن زنان را امتحان کنند. همچنان این سوره به نام سورة مبعثه، و سورة فاضحه نیز یاد می شود، امام سخاوی (رح) میفرماید که: این سوره بعد از سورة (احزاب) و پیش از سورة (نساء) نازل شده است. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم) تألیف: دکتر عبدالرحیم فیروز هروی).

محتوای و موضوعات :

سورة ممتحنه در حقیقت از دو بخش تشکیل می گردد:

بخش اول: از مسأله حبّ فی الله (یعنی اینکه من تو را فی سبیل الله و در راه خدا دوست دارم.) و بُغض فی الله و نهی از طرح دوستی با مشرکان سخن می گوید، و مسلمانان را به الهام گرفتن از پیامبر با عظمت ابراهیم علیه السلام دعوت می کند، و تأکید می دارد که او را به عنوان سر مشق و نمونه خود قرار دهند و از او سر مشق بگیرند.

سید قطب در تفسیر «فی ظلال القرآن» می نویسد: این سوره با همان چیزی به پایان می رسد که سر آغاز این سوره بدان آغاز گردیده بود. آن چیز عبارت از نهی از دوستی و یاری با دشمنان الله است، آن کسانی که خدا بر ایشان خشم گرفته است، چه از میان مشرکان و چه از میان یهودیان. تا تعیین وسیله جدائی و گسیختن و بریدن از هر لحاظ حاصل شود از

همه خویشاوندی‌ها و پیوستگی‌ها و ارتباط‌ها، و جز رابطه عقیده و جز خویشاوندی و پیوستگی ایمان، در میان نماند.

بخش دوم: پیرامون عدم مسترد کردن زنان مهاجر و آزمایش امتحان از آنها و احکام دیگری در این رابطه را مورد بحث قرار داده است.

قابل تذکر می‌دانم که: از میان یکصد و چهارده سوره‌ی قرآن کریم، در آغاز نُه سوره به مسئله دشمن‌شناسی توجه شده است؛ که از آن جمله می‌توان به: (سوره‌های برائت، احزاب، محمد، ممتحنه، منافقون، معارج، بینه، کافرون و مسد) اشاره بعمل آورد.

همچنان باید یاد آور شد که در قرآن عظیم الشان، آیات دشمن‌شناسی بیش از آیات الاحکام است. یکصد و نود و یک مرتبه کلمه «ضَلَّ»، پانصد و بیست و یک مرتبه کلمه «کفر»، سی و هفت مرتبه کلمه «نفاق» و چهل و پنج مرتبه کلمه «صدّ» آمده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف :

طوری‌که در فوق هم متذکر شدیم که این سوره در مدینه، پس از سوره‌ی احزاب نازل شده. تعداد آیات این سوره به سیزده آیات میرسد، و تعداد کلمات آن به (370) سه صد و هفتاد کلمه، و تعداد حروف این سوره به (1793) یک هزار و هفت صد و نود و سه حرف، و (705) هفت صد و پنج نقطه بالغ می‌گردد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می‌توانید در سوره‌ی طور همین تفسیر (تفسیر احمد) مطالعه فرمایید.

زمان نزول :

تاریخ نزول سوره‌ی ممتحنه قسمتی در سال ششم هجری پس از صلح حدیبیه و قسمتی در سال هشتم هجری است و بعد از سوره‌ی احزاب نازل شده.

ترجمه و تفسیر سوره الممتحنة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن من و دشمن خویش را دوست خود قرار ندهید، شما نسبت به آنها اظهار محبت می‌کنید، در حالی که به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده اند، و رسول الله و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شما است از شهر و دیارتان بیرون میرانند، اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده اید پیوند دوستی با آنها برقرار نسازید، شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی برقرار می‌کنید در حالی که من آنچه را پنهان یا آشکار می‌کنید از همه بهتر میدانم، و هر کس از شما چنین کاری کند از راه راست گمراه شده. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« لَا تَتَّخِذُوا » (أخذ): نگیرید. « عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ » (دشمن و دشمن خویش) کلمه‌ی «عدو» هم به يك نفر و هم به گروهی از اشخاص اطلاق می‌شود، ولی در اینجا هدف، گروه است؛ زیرا در مقابل آن، کلمه‌ی «أَوْلِيَاءَ» که جمع است، به کار رفته است «أَوْلِيَاءَ»: جمع ولی، دوستان، سرپرستان. «تُلْقُونَ» (لقي): می‌افکنید، نشان می‌دهید. «مِنَ الْحَقِّ»: از حق، دین اسلام، قرآن.

« مَرْضَاتِي »: خشنودی من. « تُسِرُّونَ »: پنهان کاری می‌کنید. تسرون إليهم بالمودة: در نهن با آنها رابطه ی دوستی برقرار می‌کنید. « أَعْلَنْتُمْ »: علنی می‌کردید، آشکار می‌نمودید. « سَوَاءَ السَّبِيلِ »: راه هموار، راه راست و درست.

خواننده محترم !

قبل از همه باید گفت که :موضوع دشمن‌شناسی در دین مقدس اسلام از اهمیت والایی برخوردار است و از همین رو کلمه «عدو و اعداء» در قرآن عظیم الشأن بارها تکرار شده و آیات متعدد، چهره دشمنان اسلام و راه‌های مقابله با شیوه‌های نفوذ آنان را برای ما به خوبی تبیین نموده است این تعلیمات قرآنی هم دشمنان ما را به ما می‌شناساند و هم شیوه‌های مبارزه با آنان را.

قابل دقت و توجه می‌میدانم که: به طور طبیعی، بدون بصیرت و هوشیاری و دشمن‌شناسی، انسان نمی‌تواند بر توطئه‌های دشمنان خویش به پیروزی دست یابد.

قرآن عظیم الشأن واحادیثی نبوی طوریکه گفتیم به دشمن‌شناسی و از جمله به معرفی دشمن درونی؛ توجه و اهتمام خاصی بعمل آورده است. زیرا اگر انسان دشمن خود را رودرروی خود ببیند، طبعاً از خود دفاع می‌کند و مواظب است تا کمترین ضربه را از ناحیه دشمن متحمل شود، اما دشمن پنهان و دشمن درونی بدترین دشمنان است، چرا که انسان از آن غافل می‌شود و از نقشه‌های او کمتر آگاهی می‌یابد. دشمن خانگی ضربات مهلک‌تری را به انسانها وارد می‌کند، لذا بر ماست ابتدا دشمن درون را شناخته و از نقشه‌های شوم آن آگاهی پیدا کنیم و پس از سرکوبی او با عزمی استوار بر دشمن بیرون کمر مقابله بسته کنیم. مهمترین دشمنان درونی انسان، نفس انسان و شیطان هستند.

قرآن عظیم الشأن در آیات متعددی از برنامه‌ها و توطئه‌های دشمن به مسلمانان نه تنها خبر

می دهد، بلکه در قبال آن وظیفه مسلمانان را به آنان گوشزد مینماید: از جمله در مورد افکار و آرزو های دشمن: میفرماید: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا» (سوره مائده، 82). (قطعاً سخت‌ترین دشمنان اهل ایمان را یهودیان و مشرکان خواهی یافت.)

هكذا میفرماید: «ما يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ لَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ» (سوره بقره، 105) (نه کفار از اهل کتاب و نه مشرکان، هیچ کدام دوست ندارند که از طرف پروردگارتان به شما هیچ خیری برسد.) و در (آیه 9 سوره قلم) می فرماید: «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ» (آرزو دارند که شما نرمش نشان دهید تا با شما سازش کنند.) و باز در (سوره آل عمران، آیه 118) می فرماید: «وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ» (آرزو دارند که شما در رنج قرار گیرید.) و میفرماید: «وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ...» (نساء، 102). (آرزو دارند که شما از اسلحه و سرمایه خود غافل شوید.)

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ»:

در آیه فوق الله تعالی با یک خطاب اعجاز آمیز، زیبا و آموزنده به مؤمنان میفرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمنان من و دشمنان خود را دوست نگیرید. تعریف واضح از دشمنان الله به کسانی خطاب است، که به الله تعالی کفر یا شرک ورزیده و به آنچه که در کتاب های او آمده است، ایمان نیاورده باشد. یکی از اساسی ترین شرایط موفقیت یک شخص و یا یک جامعه در تمامی عرصه ها شناخت دشمن است و هر گاه انسان در صحنه زندگی دشمن خویش را شناخت و به دفع به موقع آنها پرداخت به موفقیت دست خواهد یافت.

قرآن عظیم الشأن بیانگر آن است که حضرت آدم علیه السلام و حضرت حوا با شیطان و وسواس دشمنانه او روبرو شدند و شیطان در لباس دوست به جنگ مسجود ملائکه الله آمده و آنها را فریب داد. و خود را از گزند آنان در امان می داشت. یکی از مشکلات انسان امروز دشمن شناسی و تمرکز بر همه ی دسایس و وسواس اوست تا بتواند به مقابله با آنها برخیزد.

دشمن مؤمنان کسانی اند که با ایشان خیانت کرده، یا با ایشان جنگیده، یا دیگران را در جنگ علیه ایشان یاری و مساعدت می نمایند، مانند کفار مکه که در عصر رسول الله صلی الله علیه و سلم با تمام شدت و افراطیت علیه مسلمانان قرار گرفتند و آنان را به قتل رسانیده، مجبور به ترک دیار شان کردند و حتی مانع عبادت شان شدند.

وظیفه شخص مسلمان در برابر دشمن:

قرآن عظیم الشأن فورمول های زیبا و دقیق را در باره وظیفه مسلمان در مورد دشمن شناسی چنین بیان فرموده است:

بطور مثال در (آیه: 4 سوره منافقون) می فرماید: «هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ» (آنان دشمنند پس از آنان احتیاط کن.) این بدین معنی است که: دشمن را باید بشناسیم و فریب ظاهر و سخنان او را نخوریم، به هر قیافه ای نباید اعتماد کنیم، در ضمن قابل یاد آوری است که هر قیافه زاهدانه دلیل تقوا نیست. در برخی موارد، ظاهر زیبا و سیله فریب مردم است. همچنان قرآن عظیم الشأن می فرماید: «وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...» (انفال، 60). (آنچه توان دارید برای مقابله با دشمن آماده کنید.)

قرآن عظیم الشأن، مسلمانان را به وحدت و اتفاق دستور داده و به آن فرا می خواند تا از تنازع و مشاجره های درونی خویش، جهت پیشگیری از سستی و زبونی و اضمحلال اقتدار و عظمتشان به طور صریح نهی می کند.

بنابر این مسلمانان با وجود اختلافات سلیقه ای و طبیعی و اختلاف در امور جزئی و فرعی، باید در برابر دشمنان بالفعل و بالقوه خود، در جهت حفظ و دفاع از دین و دسترس به اهداف

اساسی و اصولی در ابعاد گوناگون، همسو و همفکر و هم مرام باشند و با تمام توان و برنامه های منسجم و همسو، از دین و دستاورد های آن دفاع نمایند.

همچنان (در آیه 118 سوره آل عمران) می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُؤًا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ» (ای کسانی که ایمان آورده اید! از غیر خود (از غیر مسلمانان) محرم راز نگیرید (مردم دیگر را) که (ایشان) از رساندن هیچگونه ضرر و فساد انداختن در میان شما) کوتاهی نمی کنند، و دوست دارند که شما به هر رنج و مشقت گرفتار شوید، چون دشمنی از دهان ایشان ظاهر شده است، و آنچه (از دشمنی که) در سینه هایشان پوشیده می دارند بزرگتر است، البته آیات را برای شما بیان کردیم اگر (عقل و خرد دارید) باندیشید. بطور کلی باید بعرض برسانم که ملاک دوستی و روابط صمیمانه می مسلمانان با سایر جوامع باید بر بنیاد ایمان استوار باشد.

شان نزول آیه 1:

1068- بخاری و مسلم از علی کرم الله وجهه روایت کرده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم من، زبیر و مقداد بن اسود را فرستاد و گفت: بروید تا که به روضه خاخ برسید و در آنجا زنی در حال سفر است که همراه خود نامه دارد، نامه را از او بگیرید و به نزد من بیاورید. روان شدیم تا به روضه خاخ رسیدیم. ناگاه در آنجا زنی را در حال سفر یافتیم و گفتیم: نامه را بیرون کن، گفت: من نامه ندارم، گفتیم: یا نامه را می دهی و یا تلاشی می شوی. نامه را از گیسوان بافته خود بیرون آورد و به ما داد. ما نامه را خدمت رسول الله آوردیم که از طرف حاطب بن ابی بلتعنه رضی الله عنه به عده ای از مشرکان مکه نوشته شده بود و آن ها را از برخی اقدامات نبی اکرم صلی الله علیه وسلم آگاه می ساخت.

پیامبر گفت: ای حاطب این چیست؟

گفت: یا رسول الله! در مورد من به شتاب تصمیم نگیر، زیرا من در مجاورت قریش قرار دارم و از متن قبیله نیستم. تمام مهاجرانی که با تو هستند در مکه نزدیکان و خویشاوندانی دارند که به پیشتیبانی آنها اموال و خانواده شان حمایت می شود. چون من ارتباط نزدیکی و خویشاوندی با آنها نداشتم ترجیح دادم که دست آوردی داشته باشم تا به سبب آن نزدیکان مرا حمایت کنند.

این عمل را از بی دینی، ارتداد و رضایت به کفر انجام نداده ام. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: راست می گوید. پس آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَكُمْ...» در آن مورد نازل شد. (صحیح است، بخاری 3007 و 4890، مسلم 2494، ابو داود 2650، ترمذی 3305، نسائی 605، ابن حبان 6499، بیهقی در «دلائل» 5 / 17، احمد 1 / 79. «تفسیر شوکانی» 2657).

قابل یاد آوری است که: اکثریت مفسرین بدین باور اند که این آیه کریمه: بر نهی قطعی و همه جانبه از موالات و دوستی با کفار دلالت می کند.

نظریات فقهای اسلام:

فقهای اسلامی دارای نظریات ذیل در مورد داستان حاطب که در شان نزول آیه مبارکه که همان جاسوسی برای کفار می باشد ارایه داشته اند:

مالکی ها بر آنند که جاسوس مسلمان کشته می شود اما جمهور فقها بر آنند که او کشته نمی شود بلکه امام او را بر حسب آنچه که مصلحت بداند، تعزیر کند؛ از قبیل زدن، به زندان افکندن و مانند این. و هردو گروه به داستان حاطب استدلال کرده اند زیرا مالکی ها گفته اند: اگر حاطب از اهل بدر نبود، پیامبر (ص) او را می کشت. گروه دوم می گویند: رسول الله (ص) حاطب را به این دلیل نکشتند که او مسلمان بود.

همچنین در حدیث شریف به روایت علی (رض) آمده است که فرمود: شخصی به نام فرات بن حیان را که برای مشرکان جاسوسی کرده بود، نزد رسول اکرم (ص) آوردند ایشان

دستور دادند که او کشته شود. پس فریاد کشید: ای گروه انصار! آیا من کشته می‌شوم در حالیکه گواهی می‌دهم به این‌که خدایی جز معبود یگانه نیست و این‌که محمد رسول خداست؟ آن‌گاه دستور دادند که آزادش کنند، سپس فرمودند: «إِنْ مِنْكُمْ مَنْ أُوْكَلَهُ إِلَىٰ إِيْمَانِهِ، مِنْهُمْ فِرَاتُ بَنِي حَيَانَ: هَمَانَا مِنْكُمْ مَنْ هَسْتُمْ أَنْ أَنْ رَا بَه اِيْمَانِ شَانِ وَامِي كَذَارِم، كَه اَز اَنْ جَمَلَه اَسْت فِرَاتُ بَنِي حَيَانَ».

ملاحظه می‌کنیم که در آیه کریمه برای تحریم موالات با کفار پنج سبب ذکر شده است:

- 1- کفرشان به خدای سبحان و رسول وی.
- 2- بیرون راندن رسول اکرم (ص) و مؤمنان از دیار و اموالشان در مکه.
- 3- دشمنی و ستیز آن‌ها با مؤمنان.
- 4- کشتن مؤمنان و زدن و دشنام دادن آن‌ها.
- 5- حرص آنان بر کفر به محمد صلی الله علیه وسلم. (مواخذ: تفسیرانوار القرآن سوره مبارکه ممتحنه).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 3) درباره منع دوستی با کافران، بحث بعمل آمده است.
إِنْ يَتَفَقَّوْكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ ﴿٢﴾

اگر آنها بر شما مسلط شوند دشمنان سرسخت شما خواهند بود، و دست و زبان خود را به بدی بر شما می‌گشایند و دوست دارند شما به کفر باز گردید. (۲)

تفسیر:

«إِنْ يَتَفَقَّوْكُمْ»: اگر بر شما دست و قدرت یابند و یا هم بر شما کامیاب و پیروز و چیره شوند شما را به آرامی نمی‌گزارند. در جمله: «إِنْ يَتَفَقَّوْكُمْ» به ما می‌آموزند که: دشمنان به دنبال سلطه همه جانبه و کامل بر شما می‌باشند.
در جمله «إِنْ يَتَفَقَّوْكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً» به ما می‌آموزند که: هوشیار و آگاه باشید که: خاموشی دشمن، نشانه‌ی دوستی او نیست بلکه این بدین معنی است که او تا هنوز فرصت ضربه زدن را نیافته است.

«يَبْسُطُوا»: می‌گشایند. مراد گشودن دست تعدی و ستمگری.
«يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ» دشمن هم تهاجم نظامی دارد، و «وَأَلْسِنَتَهُمْ» و هم تهاجم فرهنگی، یقین کامل داشته باشید که: نه از ظلم عملی، زبانی، اقتصادی و سیاسی... آنان در آمان نخواهند ماند. ریشه‌ی دست و زبان درازی‌های دشمن، خواسته‌های قلبی و درونی دشمن است. دشمنان، در دشمنی خویش با شما وحدت و هماهنگی کامل دارند، «وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ» هدف دشمن از وارد کردن ضربات نظامی و فرهنگی، اینست تا شما از مکتب عالی اسلام دست بردار شوید. همچنان به یاد داشته باشید، تا زمانی از شما دست بردار نخواهند شد و از شما راضی هم نخواهد شد، و تا زمانی زمینه‌های فشار را بر شما ادامه خواهد داد، تا شما وادار به اقرار به پروگرام‌ها مطروحه کافران و در نهایت اقرار به کفر نورزید، طوری‌که در (در آیه 217 سوره بقره) می‌فرماید: «لَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنْ اسْتَطَاعُوا» (و پیوسته با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از دین تان بازگردانند).

لَنْ تَنْفَعَكُمُ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٣﴾
روز قیامت نه خویشان شما و نه فرزندانتان هرگز به شما سود نمی‌رسانند در آن روز الله در میانتان جدایی خواهد آورد و الله به آنچه می‌کنید بیناست. (۳)

تفسیر:

«أَرْحَامُ»: جمع رحم، خویشی و خویشاوندی. در اینجا کنایه از خویش و خویشاوند است.

«لَنْ تَنْفَعَكُمُ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ»: طوری که در فوق هم متذکر شدیم که در آیه مبارکه آمده است که: خویشاوندان و اولاد شما که به خاطر آنها با کفار از در دوستی در می‌آیید، در روز قیامت برای شما هیچ سودی ندارند. هرگز نفعی برایتان نمی‌آورند و ضرری را از شما دور نمی‌کنند.

امام صاوی در این باره می‌نویسد: این قسمت از آیه خطا بودن نظر حاطب را نشان می‌دهد، انگار گفته است: نزدیکان و اولاد شما که در مکه می‌باشند، شما را وادار به خیانت به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و مؤمنان نکند به گونه‌ای که اخبار آنان را به کفار بگوید و با دشمنان آنان از در دوستی درآید؛ زیرا خویشاوندان و اولادتان که به خاطر آنها از فرمان خدا سر برتافتید، برایتان سودی ندارند. (تفسیر صاوی ۴/۱۹۵).

«يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ» در آن روز پر اضطراب خدا در بین مومنان و کافران حکم می‌کند. مؤمنان را به بهشت و مجرمان را به دوزخ روانه می‌کند.

روز قیامت شما را از یکدیگر جدا می‌کند و هر یکی جدا از دیگری خواهید بود و خویشاوندی‌ها و فرزندی‌ها در میان نخواهد بود. زیرا عامل که شما را به یکدیگر مرتبط، و پیوند می‌داد، دیگر از بین رفته، و گسیخته و پاره‌گردیده است تنها عامل که از هم نه یاشیده و از بین هم نخواهد رفت همانا عامل عقیده است، و جز آن، چیزی در پیشگاه الله تعالی انسانها را به یکدیگر پیوند و ارتباط نمیدهد. «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (الله می‌بیند هر کاری را که خواهید کرد.) در این هیچ جای شکی نیست که الله تعالی از کار ظاهر و از نیت پنهانی باخبر است که در پشت سرکار است و در دل و درون انسان جای دارد.

خواننده محترم!

از آنجاکه یکی از عوامل برقراری رابطه با دشمنان، حفظ روابط خانوادگی و خویشاوندی است، بنابر همین اصل که در آیه فوق با تمام صراحت اعلام داشت که: خانواده و خویشاوند کافر، در قیامت به درد شما نمی‌خورند، پس به خاطر آنها خود را به گناه اغشته نسازید.

در آیات بعدی برای تأیید و تأکید ترک موالات با کفار واقعه ای حضرت ابراهیم علیه السلام را ذکر نمود که کل اعضای خاندان او مشرک بودند و او از همه ی آنها نه تنها اعلام برائت و بیزارى نمود، بلکه اعلام عداوت نموده و نشان داد که تا وقتی شما بر خدای واحد لاشریک، ایمان نیاورید، و از شرک دست بردار نشوید، دیوار بغض و عداوت بین ما و شما حایل خواهد ماند.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی خواندیم که: مسلمانان از دوستی و پیوند برادرانه با کافران منع گردیده اند ، اینک در آیات متبرکه (4 الی 7) به پیروی از ابراهیم علیه السلام و یاران درستکارش و الگو و سرمشق قرار دادن آنان فرمان می‌دهد؛ و این که: دوستی و دشمنی با هرکسی فقط برای خشنودی الله سبحان و تعالی است؛ هرچند آن کس، برادر، پدر و امثال آنها باشد.

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبَأْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۴)

مسلماناً برای شما در ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست، وقتی به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای الله می‌پرستید بیزاریم، به شما کفر ورزیده‌ایم و بین ما و شما برای همیشه دشمنی و کینه ابدی است تا این که تنها به

الله ایمان آورید، مگر سخن ابراهیم به پدرش که گفت: من برای تو [در صورتی که دست از دشمنی و کینه با حق برداری] امرزش خواهم خواست و در برابر الله به سود تو اختیار چیزی را ندارم. پروردگارا! بر تو توکل کردیم، و به سوی تو باز گشتیم، و باز گشت به سوی توست. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ»: قدوه، نمونه، سرمشق، الگو. «بُرَاءٌ»: جمع بریء، آنان که گریزانند، بیزارند، متنفران. «كَفَرْنَا بِكُمْ»: به شما کافریم، شما را نمی پذیریم. «بَدَأَ»: آشکار شد، پدید آمد. «الْبَعْضَاءُ»: کینه. «إِلَّا قَوْلَ اِبْرَاهِيمَ»: [توبه/۱۱۴]... هنوز برای ابراهیم روشن نبود که پدرش ایمان نمی آورد... «مَا أَمْلِكُ»: اختیاری ندارم، در دست من نیست. «النبأ» (نوب): روی آوردیم، باز گشتیم، توبه کردیم.

تفسیر :

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: در مورد دشمنی با مشرکان و تیرا از آنها، الله به مؤمنان امر کرده است که به ابراهیم خلیل و مؤمنان همراه او اقتدا کنند؛ زیرا ایمان مقتضی قطع رابطه با دشمنان الله سبحان و تعالی می باشد.

«إِلَّا قَوْلَ اِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ» جز در مورد استغفار ابراهیم برای پدرش، که در آن مورد به او اقتدا نکنید؛ چون ابراهیم به امید مسلمان شدن برای پدر طلب بخشودگی کرد: «فلما تبين له أنه عدو لله تبرأ منه. وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» این تنمهی کلام ابراهیم است که به پدرش گفت یعنی در صورتی که برای الله شریک قرار بدهی نمی توانم چیزی از عذاب خدا را از تو دفع کنم، و جز استغفار نمی توانم کاری برایت انجام دهم.

«رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا» خدایا! در تمام امور فقط به تو تکیه و اعتماد می کنیم. «وَالْيَاكُ أَنْبَأْنَا» و پیش تو برمی گردیم و توبه می کنیم. «وَالْيَاكُ الْمَصِيرُ» و در منزلگاه آخرت سرانجام پیش تو می آییم.

مفسران می افزایند: همان طوری که در سوره ی مریم آمده است ابراهیم وعده ی استغفار را به پدر داده بود: «سأستغفر لك ربی إنه كان بی حفیاء»، و همان طور که در سوره ی شعراء آمده است عملاً برایش طلب مغفرت کرد: «و اغفر لأبی إنه كان من الضالین»؛ اما تمام اینها به امید مسلمان شدنش بود. بعد از آن که وقتی یقین پیدا کرد که کافر است، همان طوری که در سوره ی توبه آمده است، از آن پشیمان شد: «و ما كان استغفار ابراهیم لأبیه إلا عن موعده و عدها إیاه، فلما تبين له أنه عدو لله تبرأ منه.» (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی)

پدر ابراهیم دعوت پسر را رد کرد :

بعد از اینکه قوم ابراهیم علیه السلام در زمینه معبودهای باطلشان قانع نگشتند، به جدال و مقابله به حضرت ابراهیم علیه السلام پرداختند، طوری که قرآن عظیم الشان در (آیات: 80 الی 82 سوره الأنعام) این داستان را بشرح ذیل ذکر می فرماید: وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يُشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿80﴾ وَكَفَىٰ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿81﴾ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿82﴾

(و قومش ابراهیم با او مجادله کردند. گفت: (ابراهیم) آیا با من درباره (وحدانیت) الله مجادله می کنید؟ در حالیکه او مرا هدایت کرده است، و من از آنچه با او شریک میسازید بیمی ندارم، مگر این که پروردگارم (درباره من) چیزی بخواهد. و علم پروردگار من به هر

چیزی احاطه یافته است، پس آیا یادآور نمی شوید و پند نمی گیرید؟ (81) و چگونه از آن چیزی که شریک (الله) ساخته اید بترسم، در حالیکه شما چیزهایی را که الله هیچ دلیلی در باره آنها نازل نکرده است می پرستید و بیمی به دل راه نمی دهید؟ (بگویید) که کدام یک از این دو گروه به ایمنی احق ترند، اگر می دانید؟
 آنانی که ایمان آورده اند و ایمان شان را به شرک آلوده نکرده اند، این گروه اند که از عذاب در امن اند و این گروه راه یاباند.)
 با این حال در میان قوم ابراهیم علیه السلام شخصی وجود دارد که برای ابراهیم عزیز و محبوب است و آن پدرش آزر است.

مؤرخین می نویسند که نام پدر ابراهیم، آزر نام داشت و او کافر بود، طوری که پروردگار با عظمت در مورد میفرماید: «قَالَ اِبْرَاهِيمَ لِاِبِيهِ ءَا زَرَ اَتَّخِذَ اَصْنَامًا ءَالِهَةً اِنِّي اُرِيكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلٰلٍ مُّبِينٍ» (سوره الانعام: 74). (و یادآور شو چون ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بت ها را معبود خود قرار می دهی؟ یقیناً من تو و قومت را در گمراهی آشکار می بینم.) ابراهیم علیه السلام به صورت اختصاصی به دعوت پدر خود می پردازد و با کلمه «يَابْتَ» (ای پدرم!) با نهایت شفقت و مهربانی و حرمت به دعوت پدرش می پردازد، خداوند میفرماید: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» (41) اِذْ قَالَ لِاِبِيهِ يَابْتَ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا» (42) يَابْتَ اِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي اِهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» (43) يَابْتَ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ عَصِيًّا» (44) يَابْتَ اِنِّي اَخَافُ اَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطٰنِ وَلِيًّا» (45) (سوره مريم: 41-45). (و یادآور شو در این کتاب ابراهیم را، بی گمان او بسیار راستگو و بیغمبر بود. (42) وقتی که به پدر خود گفت: ای پدر جان! چرا چیزی را پرستش می کنی که نمی شنود و نمی بیند و چیزی را از تو دفع نمی کند؟ (43) ای پدر جان! البته از علم چیزی به من آمده که به تو نیامده است، لذا، از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت نمایم. (44) ای پدر جان! شیطان را پرستش مکن، به راستی که شیطان عصیانگر پروردگار مهربان است. (45) ای پدرم! من از این می ترسم که عذابی از جانب پروردگار مهربان به تو برسد و آنگاه دوست و همنشین شیطان باشی.)

امادر مقابل این بیان زیبا و مؤدبانه و دلسوزانه، پدرش اینگونه به او جواب می دهد که الله تعالی بیان میفرماید: «قَالَ اَرَاغِبُ اَنْتَ عَنِ الْهَيْتِ يَابْرٰهِيْمُ لِيْن لَمْ تَنْتَه لَارْجُمَنَّكَ وَاَهْجُرْنِي مَلِيًّا» (سوره مريم: 46). (پدر ابراهیم) گفت: ای ابراهیم! آیا تو از معبودان من روگردانی؟ اگر (از مخالفت و اعراض خود) باز نیایی حتما تو را سنگسار خواهم کرد، و برو مدت دراز از من دور شو.)

بدین ترتیب حضرت ابراهیم علیه السلام به جدال با پدر ادامه نمی دهد و با جواب بد و ناشایست معارضه نمی کند، بلکه به پدر میگوید: «قَالَ سَلَّمٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي اِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا، وَاَعْتَزَلْتُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَاَدْعُوا رَبِّي عَسَى اَلَّا اَكُونَ بِدَعَاءِ رَبِّي شَفِيًّا» (سوره مريم: 47-48). (ابراهیم) گفت: سلام بر تو (با تو وداع می کنم)، به زودی از پروردگارم برایت آمرزش می خواهم، چون که او بر من مهربان است. (48) و (حالا) از شما و از آنچه به جز الله می پرستید، کنارگیری می کنم. و پروردگارم را (به دعا) می خوانم، امید است که در خواندن پروردگارم ناامید و ناکام نباشم.)

«سَلَّمٌ عَلَيْكَ»: سلام عليك یعنی؛ از طرف من در امانی و هیچ زیانی به تو نمی رسد، برخی هم گفته اند: یعنی خداحافظ. و برخی هم گفته اند: سلام نیکی انسان و بردباری وی است. (ملاحظه شود سوره فرقان آیه 63 و نجوی، معالم التنزیل، 235/5).

خواننده محترم!

اگر در آیات متبرکه فوق نظر به اندازیم با وضاحت در خواهیم یافت که: در مکالمه حضرت ابراهیم علیه السلام که با قومش صورت گرفت و بخصوص مکالمه و شیوه دعوت که با

پدرش صورت گرفت، از سبک و شیوه خاصی دعوتی استفاده بعمل آمده است که؛ که برای مبلغین و دعوت گرای ما درس عالی و رهنمود درجه یک بشمار می رود:

شیوه و سبک کار دعوتی حضرت ابراهیم علیه السلام همیشه با استدلال و منطق عالی توأم بود، و در راستای ابطال معبودهای آن ها با زبان منطق و مستدل به بیان حق شیوا می پرداخت.

حضرت ابراهیم علیه السلام بی نهایت مؤدب و خیرخواهانه با مردم صحبت می کرد، صدای خویش از حد معمول بلند نمی کرد، و هدف خویش را با زبانی تیز و ناراحت کننده برای مردم بیان نمی کرد، بلکه مهربانی در کلامش غوطه ور بود و مخاطب، خیرخواهی او را خواسته و ناخواسته حس می کرد.

حضرت ابراهیم علیه السلام در برابر تهدید و اذیت آنان جدال نمی کند، بلکه بلعکس به دعوت ادامه می دهد و حق برایش از دفاع از خود اولی تر است.

حضرت ابراهیم علیه السلام صریح حق را بیان می کند، و در راستای بیان توحید برخلاف برخی از مسلمانان شرایط زمانی و مکانی را در نظر نمی گیرد و صریح و بدون هیچ تردید و مقدمه چینی حق را بیان میدارد و در برابر مُنکر آن و خصوصاً پدرش برائت و انکار خود را از آن ها و اعتقادات باطل بیان می کند، این نما دی راستین و شیوه ای صحیح از بیان حقیقت می باشد. (مواخذ: اهداف دعوتی داستان آدم، نوح و ابراهیم: تألیف: دکتر یونس یزدان پرست (حمل) 1395 شمسی، رجب 1437 هجری).

رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٥﴾

پروردگارا ما را وسیله آزمایش [و آماج آزار] برای کسانی که کفر ورزیده اند مگردان و بر ما ببخشای! تو غالب باحکمت هستی. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« فِتْنَةٌ »: وسیله ی امتحان، مایه ی گرفتاری.

تفسیر :

«رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا»: پروردگارا! آنان را بر ما چیره مگردان و ما را وسیله ی آزمایش و آماج آزار کسانی مگردان که کفر ورزیده اند. (نظر اول از ابن عباس و دوم گفته مجاهد است و اول راجح است؛ زیرا برای خود دعا کرده اند که کفار بر آنان چیره نشوند و ابن عطیه آن را پذیرفته است.)

مجاهد فرموده است: یعنی نه به وسیله آنها و نه از جانب خودت ما را در معرض عذاب قرار مده، تا نگویند: اگر آنها بر حق بودند این چنین مصیبتی نمیدیدند.

«رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفِرْ»: جمله بی نهایت زیبا است که دین و سیاست در کنار هم قرار داده شده است، برائت از کفار، در کنار طلب مغفرت از الله دعای است که؛ هم رنگ سیاسی دارد و هم رنگ معنی. بناءً ما باید داستان خویش را به درگاه بلند نمایم، که هم توانمند است و هم حکیم.

«وَاعْفِرْ لَنَا» و گناهان ما را ببخشای.

«رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»: خدایا! تویی مقتدر که هر کس به تو روی آورد خوار و ذلیل نمی شود، و تویی حکیم که هیچ کاری را بدون خیر و مصلحت انجام نمی دهی.

تکرار ندا برای مبالغه در تضرع و التماس است. (تفسیر صفوة التفسیر محمد علی صابونی)

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٦﴾

به راستی برای شما در آنان سر مشقی نیکوست، برای کسی که به خداوند و روز بازپسین امید داشته باشد، و هر کس رویگردان شود [بداند] که خداوند بی

نیاز ستوده است. (۶)

تشریح لغات واصطلاحات :

« یَرْجُو »: امید دارد. « یَتَوَلَّ »: روی برمی گرداند. « الْحَمِيدُ »: ستوده، شایان ستایش.

تفسیر :

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ». (در رفتار همینان هم برای شما و هم برای هر آن کسی که به الله و روز باز پسین امید می بندد، سرمشقی نیکو است.) یعنی کسی که انتظار آن را دارد که روزی در پیشگاه الله سبحان و تعالی حاضر خواهد شد و امید آن را داشته باشد که الله او را مورد لطف و فضل خویش قرار دهد و در روز قیامت به کامیابی، رستگاری و روسفیدی برسد.

«وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ (6)» (و هرکس روی برتابد [بداند که] خدا همان بی نیاز ستوده (صفات) است.) یعنی الله سبحان و تعالی هیچ نیازی به مؤمنانی ندارد که از یک سو ادعای پذیرفتن و داشتن ایمان و اعتقاد به دین او را بکنند و از سوی دیگر با دشمنان او دوستی و محبت داشته باشند، او بی نیاز است. خدایی او نیازی به این ندارد و وابسته ی به این نیست که اینان او را به خدایی بپذیرند. او ذاتاً ستوده است، ستوده بودن او بستگی به ستایش اینان ندارد. ایمان آوردن اینان هیچ سودی به الله نمی رساند، بلکه به سود خودشان است و تا زمانی که همچون ابراهیم علیه السلام و همراهان او رشته ی محبت و رابطه با دشمنان الله را قطع نکنند، ایمانشان هیچ سودی به آنان نمی رساند.

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷)

امید است الله میان شما و کسانی از کافران که با آنان دشمنی داشتید [به وسیله اسلام آوردنشان] دوستی برقرار کند، والله تواناست، و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۷)

تشریح لغات واصطلاحات :

« عَسَى »: شاید، امید است. « عَادَيْتُمْ »: دشمنی ورزیدید. « مَوْدَّةً »: دوستی

تفسیر :

الله تعالی میخواهد در این آیه مبارکه به این واقعیت اشاره بعمل آرد: مسلمانان که به خاطر قطع رابطه با خویشاوندان کافر احساس کمبود و خلاء عاطفی می کردند، پیام می دهد که در آینده این کمبود و خلاء، جبران خواهد شد و بسیاری از آنان به دین مقدس اسلام گرایش و تمایل پیدا خواهند کرد.

در التسهیل آمده است: بعد از اینکه مؤمنان با کفار قرابت و مودت داشتند، خدا به آنها دستور داد که با کفار دشمنی و قطع رابطه کنند که صدق آنان معلوم شد، خداوند با این آیه با آنها از در ملاحظت درآمد و به آنها وعده داد که در بین آنان محبت و مودت برقرار نماید. و این محبت در فتح مکه کامل شد و قریش مسلمان شدند. (التسهیل ۴/۱۱۴).

در ضمن الله تعالی در جمله «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً» به مسلمانان میرساند که: دگرگونی دلها و ایجاد مودت ها به دست الله تعالی است. «وَاللَّهُ قَدِيرٌ» و از این تبدیلی عداوت به مودت تعجب نکنید، باید متیقین باشیم که الله تعالی بر هر کاری قادر است.

مفسر امام رازی میفرماید: «عسی» از جانب الله تعالی وعده است، و خدا به وعده‌ی خود جامه‌ی عمل پوشاند و کفار مکه را با مسلمانان در کنار هم قرار داد و آنها را جمع کرد. و در موقع فتح مکه با هم در آمیختند. (التسهیل ۴/۱۱۴).

«وَاللَّهُ قَدِيرٌ» و خدا توانا می‌باشد و هیچ چیز او را در مانده نمی‌کند و بر زیر و رو کردن قلوب و تغییر احوال قادر است. «وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» و در حق آن‌که توبه کند و به سویش برگردد، مغفرت و مهر و رحمت فراوان دارد.

همچنان نباید فراموش کرد که: بخشش الله تعالی برخاسته از رحمت اوست.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی، مطالعه دریافتیم که: مسلمانان از دوستی و روابط با کافرانی که با آنان می‌جنگند و از دیارشان می‌رانند، منع گردیده‌اند. اینک در آیات متبرکه (8 الی 9) درباره شرایط پیوند و ارتباط مسلمانان با غیر مسلمانان بحث بعمل آورده است.

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۸)

خداوند شما را از کسانی که با شما در [کار] دین نجنگیده‌اند و شما را از خانه‌هایتان بیرون نکرده‌اند، باز نمی‌دارد که به آنان نیکی کنید و در حق آنان به داد رفتار کنید. بی‌گمان خداوند دادگران را دوست می‌دارد. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يَنْهَاكُمُ»: شما را باز نمی‌دارد، شما را منع نمی‌کند. «أَنْ تَبَرُّوهُمْ»: (بر): که با آنان به نیکی رفتار کنید، با آنان نیکی کنید. «تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ»: این که به آنان بذل و بخشش کنید و احسان نمایید و عادل باشید. «الْمُقْسِطِينَ»: بخشندگان و نیکوکاران.

شان نزول آیه مبارکه: (8)

1069- بخاری از أسماء دختر ابوبکر (رض) روایت کرده است: مادرم با اشتیاق تمام به دیدار من آمد. از نبی اکرم پرسیدم آیا با مادرم محبت و سلوک نیک کنم؟ پیامبر گفت: بله، پس خداوند متعال در آن باره آیه «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ.» را نازل کرد.

1070- احمد، بزار و حاکم به قسم صحیح از عبدالله بن زبیر (رض) روایت کرده‌اند: قتيله با هدایای فراوان نزد دخترش أسماء بنت ابوبکر صدیق آمد (ابوبکر صدیق در جاهلیت او را طلاق داده بود) اما اسماء نه هدایا را پذیرفت و نه او را به خانه خود راه داد. کسی را نزد عایشه (رض) فرستاد که از رسول الله در آن مورد سؤال نماید.

ام المؤمنین جریان را به عرض رساند. پیامبر دستور داد که هدایای او را بپذیرد و خود را در خانه‌اش جای دهد. پس آیه «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ..» نازل شد. «صحیح است بدون نزول آیه، ابن سعد در «طبقات» 8 / 198، احمد 4 / 4، طبرانی در «معجم کبیر» چنانچه در «مجمع الزوائد» 6750 آمده، حاکم 2 / 485، طبری 33952 و 33953 و واحدی در «اسباب نزول» 813 از عبدالله بن زبیر روایت کرده‌اند. حاکم و ذهبی این را صحیح می‌شمارند. محقق می‌گوید: احادیثی که تنها مصعب روایت می‌کند حجت نیست نزول آیه را تنها او ذکر کرده است.

هیثمی در «مجمع الزوائد» 11411 می‌گوید: [احمد و] بزار این حدیث را روایت کرده در این اسناد ابن حبان مصعب بن ثابت را ثقه و جماعتی ضعیف می‌شمارند. باقی راوی‌های این راوی صحیح هستند» به «زاد المسیر» 1427 مراجعه فرماید.

أِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٩﴾

فقط الله شما را از دوستی با کسانی منع می‌دارد که در [کار] دین با شما جنگ کرده و شما را از خانه هایتان بیرون رانده و در بیرون کردن تان با یکدیگر پشتیبانی کرده اند و هر کس آنها را دوست دارد ظالم و ستمگر است. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« وَظَاهَرُوا »: پشتیبانی کردند، همدستی کردند. « أَنْ تَوَلَّوهُمْ »: که آنان را دوست بگیرد. « يَتَوَلَّهُمْ » (ولی): آنان را دوست می‌گیرد ← آنان را دوست بگیرد.

تفسیر :

سید قطب در تفسیر این آیه مبارکه در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» مینویسد: «اسلام دین صلح و صفا است. اسلام دین عقیده محبت و مودت است. نظام و سیستمی است که میخواهد سایه خود را بر سراسر جهان بیفکند، و برنامه خود را در جهان برپا و برجا گرداند، و مردمان را زیر بیرق واحدی الهی متحد سازد، طوریکه همه برادر و دوست و آشنا و دوستدار یکدیگر باشند. سدی و مانعی بر سر راه اسلام وجود ندارد و جلو آن را نمی‌گیرد مگر دشمنانگی دشمنان اسلام و مسلمین.

کسانی که سر راه رهنمود کردن و پیام رساندن اسلام را بگیرند دشمن اسلام و مسلمین بشمار می‌آیند. ولی اگر کسانی با اسلام صلح و سازش کنند، اسلام خواهان دشمنی به آنان نیست و عملاً نمی‌خواهد به آنان کند.

اسلام حتی در حالت دشمنی با دشمنان، اسباب و وسائل مودت و محبت را در نهادها و درونها با شیوه پاک و با رفتار عادلانه باقی و برجای می‌گذارد، و انتظار روزی را می‌کشد که دشمنانش در آن قانع گردند و یقین پیداکنند که خیر و خوبی در این است زیر بیرق بالا و برافراشته اسلام جمع شوند زندگی خوش بختی داشته باشند.

اسلام از همچون روزی ناامید نیست، روزی که مردمان در آن راه راست را در پیش گیرند، و بدین موضع گیری راست و درست رو بکنند و پیش بروند.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (10 الی 11) در باره حکم زنان مهاجر به سرزمین اسلامی (دارالاسلام) بحث بعمل می‌آورد .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَأَسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ أَلْوَا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

ای مؤمنان، چون زنان مؤمن هجرت کرده به نزد شما آیند، آنان را بیازمایید خداوند به ایمانشان داناتراست، پس اگر آنان را زنانی مؤمن دریافتید آنان را به کافران بر نگردانید. نه اینان (زنان مؤمن) برای آنان (کافران) حلالند و نه آنان (کافران) برای اینان (زنان مؤمن) حلالند. و آنچه را [مردان کافر] انفاق کرده‌اند به آنان بدهید. و گناهی بر شما نیست که چون مهریه هایشان را به آنان بدهید آنان را به زنی بگیرید. و به عقد زنان کافر را محکم نگیرید و آنچه را انفاق کرده‌اید بطلیبید و [کافران نیز] باید آنچه را انفاق کرده‌اند بطلبند. این حکم الله است. که بین شما حکم می‌کند و الله دانای باحکمت است. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« مُهَاجِرَاتٍ »: زنان هجرت کننده. « عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ »: آنان را مؤمن تشخیص دادید، دانستید که مؤمن هستند. « أَتُوهُنَّ »: به آن کافران بدهید. « مَا أَنْفَقُوا »: آن چه به نام مهریه به زنان خود داده اند. « أَجُورٌ »: جمع آجر، مهریه ها. « لَا تُمْسِكُوا »: نگاه ندارید؛ پیوند خود را بگسلید. « الْكُؤَافِرِ »: جمع کافره، زنان کافر.

تفسیر :

«اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ» در جمله مبارکه به تعریف و توضیح یک اصل پرداخته و آن اینست که ایمان حقیقی و اصلی به قلب تعلق دارد، که به جز الله کسی از آن آگاه نیست. البته می توان از اقرار زبان و قرآین دیگر آن را اندازه گیری نمود و مسلمانان مأمور و مکلف به همین است.

شیوه امتحان زنان مهاجر:

«فَامْتَحِنُوهُنَّ»: (آنان را بیازمایید و یا امتحان کنید): از حضرت ابن عباس (رض) روایت است که طریقه ی آنان بدین طریق بود که به هر زن مهاجر چنین قسم داده میشود که او در اثر بغض و نفرت از شوهر خویش نیامده است (مهاجر نشده است)، و نیز با کسی در مدینه عشق و علاقه نداشته و نه بنابر غرض دنیوی دیگر آمده است، بلکه او فقط به خاطر جستجوی رضای الله تعالی و رسول او آمده است، وقتی او چنین قسمی یاد میکرد، رسول الله صلی الله علیه وسلم به او اجازه می داد تا در مدینه سکونت کند، و به میزان آنچه از شوهر کافرش مهریه و چیز های دیگری که در یافت نموده، به شوهرش پس داده می شد. (تفسیر قرطبی)

همچنان در جامع ترمذی از حضرت بی بی عایشه ی صدیقه حدیثی روایت است که امام ترمذی امن را حسن و صحیح گفته است، و در آن، صورت امتحان همان ذکر شده که تفصیلش در آیه بعدی میآید: «إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ»: گویا طریقه ی امتحان مهاجر تازه وارد، این بود که نسبت به اموری که در خصوص بیعت میآیند با رسول الله صلی الله علیه وسلم بیعت کند، و نیز بعید نیست که اولاً به وسیله ی آن کلمات اعتراف گرفته شود، که در روایت ابن عباس (رض) ذکر شده است، و سپس به وسیله ی بیعت تکمیل کرد. والله اعلم.

«فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ»: یعنی وقتی که به روش فوق الذکر از ایمان این زنان مهاجر، امتحان گرفته و آنان را مؤمن یافتید، بر گرداندن آنها به سوی کفار، جایز نیست.

ممانعت از مسترد کردن زنان مهاجر:

رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال ششم هجری خواب می بیند که یکجاء با یاران کرام اش وارد مسجد الحرام شدند و کلیدهای کعبه را گرفته و خانه کعبه را طواف نمودند و عمره بجا آوردند و بعضی سرهایشان را تراشیدند و بعضی موهایشان را کوتاه کردند. پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم خوابش را برای اصحاب بازگو کرد و آن ها هم خوشحال شدند و چنین پنداشتند که در همان سال وارد مکه خواهند شد. رسول الله صلی الله علیه وسلم در همین سال به یارانش خبر داد که قصد عمره دارد و اصحابش نیز آماده سفر شدند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم لباس هایش را شست و بر شترش به نام قصواء سوار شد. و ابن ام مکتوم با نمیله لیثی را بر مدینه گماشت و روز دوشنبه اول ذی القعدة سال ششم هجری به همراه ام سلمه و هزار و چهارصد و به روایتی هزار و پانصد نفر به سوی مکه مکرمه سفر تاریخی و تعیین کننده را که در تاریخ اسلام بس مهم است، آغاز نمودند مسلمانان در این سفر، هیچ سلاحی با خود حمل نمی کردند، جز شمشیرهایی که آنها در نیام بود و جزو توشه مسافر محسوب می شد و در آن زمان به همین شکل، رایج بود.

قریشیان از عزم رسول الله صلی الله علیه وسلم آگاه شدند که با قوت بینظیری می خواهند وارد مکه شوند و مراسم حج و عمره را بجا آورند. ناگفته نباید گذاشت شرایط و اوضاع جزیره العرب، تا حد زیادی به نفع مسلمانان تغییر نموده بود، نشانه های بزرگ پیروزی اسلام اندک اندک ظاهر می شد و حقوق مسلمانان رسمیت پیدا می کرد. مشرکین پذیرفتند که مسلمانان نیز حق عبادت کردن در مسجد الحرام را دارند؛ این در حالی بود که در شش سال گذشته، مشرکین، از ورود مسلمانان به سرزمین مکه جلوگیری کرده بودند. قریشیان غرض دفع این خطر تصمیم گرفتند که با مسلمانان معاهده قبل از ورود با مکه به امضا برسانند.

قرارداد صلح حدیبیه :

قریشیان، به مجرد اینکه مسلمانان به نزدیکی مکه مکره رسیدند، سهیل بن عمرو را برای بستن پیمان صلح به پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم فرستادند. هیات مشرکین به مسلمانان گفتند که هرگز اجازه نمی دهند که مسلمانان در این سال عمره به جای آورند تا عرب ها نگویند محمد به زور وارد مکه شده است. سهیل بن عمرو نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و چون پیامبر اسلام او را دید، گفت: کار برایتان آسان شد؛ وقتیکه تصمیم صلح بگیرند، این مرد را می فرستند. سهیل آمد و مفصلاً صحبت نمود و سپس بر اصول و بندهای صلح به توافق رسیدند. و در نتیجه صلح حدیبیه را به امضا رسانیدند:

مواد صلحنامه حدیبیه عبارت بود از:

1- پیامبر صلی الله علیه وسلم امسال برگردد و وارد مکه نشود، ولی سال آینده مسلمانان می توانند به مکه بروند و سه شبانه روز در آنجا اقامت کنند و اجازه دارند سواری و اسلحه معمولی با خودشان بیاورند؛ اما شمشیرها باید در غلاف باشند و قریش حق هیچ گونه تعرضی به آنان را ندارد.

2- تا ده سال آتش بس بین طرفین برقرار باشد و مردم از هر دو گروه در امانند و هر دو گروه دست از جنگ بکشند.

3- هرکس بخواهد در عهد و پیمان محمد داخل شود، الحاق او رسمیت دارد و هرکس دوست داشته باشد در عهد و پیمان قریش داخل شود، الحاق او نیز رسمیت دارد؛ همچنین هر قبیله یا طایفه ای که به هر یک از این دو طرف بپیوندد، جزو آن طرف بشمار می آید و هرگونه تعرض و تجاوزی به چنین طایفه ای، تجاوز به طرف قرارداد بشمار می رود.

4- هرکس از قریش بدون اجازه به محمد بپیوندد، باید به قریش بازگردانیده شود و هرکس از یاران محمد به قریش پناه ببرد، قریشیان مجبور نیستند که او را باز گردانند. در این وخت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم حضرت علی کرم الله وجهه را فراخواند تا مواد صلح نامه را تحریر بدارد. رسول الله صلی الله علیه وسلم مواد صلح نامه را املا می فرمود:

به حضرت علی گفت: بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم» سهیل گفت: به خدا نمی دانیم که رحمن کیست؟ بنویس «باسمک اللهم» پیامبر اسلام دستور داد که همین عبارت، نوشته شود و سپس املا فرمود: این، پیمان صلحی بین محمد رسول الله و... سهیل گفت: اگر می دانستیم که تو، رسول خدایی، راه تو را نمی بستیم و با تو نمی جنگیدیم؛ بنویس: محمد پسر عبدالله. پیامبر فرمود: «من، پیامبر خدایم؛ اگر چه شما ما را تکذیب کنید و به علی دستور داد که بنویسد: محمد بن عبدالله و لفظ رسول الله را پاک کند. اما علی (رض) قبول نکرد، پیامبر اسلام با دست خودش، آن را حذف کرد. پس از این نوشتن صلح نامه به پایان رسید.

خودداری پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم از باز گرداندن زنان مهاجر:

بعد از امضای صلح حدیبیه و با گذشت زمان اندکی تعدادی زیادی از زنان مکه مسلمان شدند و نزد رسول الله صلی علیه وسلم به مدینه رفتند. سرپرستان آن زن‌ها، در خواست کردند که مطابق صلحنامه حدیبیه، این زنان را بازگردانند. اما رسول الله صلی علیه وسلم، در خواست اهل مکه را رد کرد؛ زیرا در متن صلحنامه، چنین آمده بود: «هر مردی از ما که به سوی شما بیاید، هر چند بر دین شما باشد، باید او را به ما برگردانید» (صحیح بخاری (380/1)).

طبق این ماده، اصلاً زنان در پیمان صلح مطرح نبودند؛ خداوند متعال در همین مورد این آیه را نازل نمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا مِنْ حِلٍّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَءَاتُوهُنَّ مِمَّا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفَرِ» (سوره الممتحنه: 10).

یعنی: «ای مؤمنان! هنگامی که زنان مؤمن، به سوی شما مهاجرت کردند، ایشان را بیازمایید؛ خداوند از ایمان آنان آگاه‌تر است تا شما) - هرگاه ایشان را مؤمن یافتید، آنان را به سوی کافران بازنگردانید. این زنان برای آن مردان، و آن مردان برای این زنان حلال نیستند، آنچه را که همسران ایشان - به عنوان مهریه - خرج کرده‌اند بدانان مسترد دارید؛ گناهی بر شما نخواهد بود اگر چنین زنانی را به ازدواج خود درآورید و مهریه ایشان را بپردازید و همسران کافر را در همسری خود نگه ندارید».

رسول اکرم صلی علیه وسلم نیز زنان مهاجر را با طرح شروط بیعت، می‌آمود و اگر به شروط رسول الله صلی علیه وسلم اقرار می‌کردند، آن حضرت صلی علیه وسلم، آنان را می‌پذیرفت و آن‌ها را به کفار باز نمی‌گرداند. این نکته در آیه دوازدهم سوره ممتحنه بیان شده است.

همچنین بنابراین آیه مسلمانان، زنان کافرشان را طلاق دادند. چنانچه عمر (رض)، همزمان دو همسر مشرک را که از پیش داشت، طلاق داد؛ با یکی از آن دو، معاویه و با دیگری صفوان بن امیه ازدواج کرد. (مؤاخذ: سیرت رسول اکرم صلی علیه وسلم (ترجمه کتاب الرحیق المختوم) تألیف: صفی الرحمن مبارک پوری ترجمه: حامد فیروزی محمد ابراهیم کیانی).

سایر روایات در شأن نزول آیه 10:

1071- ک: بخاری و مسلم از مسور و مروان بن حکم روایت کرده اند: وقتی که پیامبر صلی علیه وسلم در حدیبیه با قریش قرار داد بست زنان مسلمان نزد رسول خدا آمدند. [از کفار بریدند و به مسلمانان پیوستند]. پس الله تعالی آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا مِنْ حِلٍّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَءَاتُوهُنَّ مِمَّا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفَرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ لَكُمْ عَلَيْكُمْ حُكْمٌ وَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» نازل کرد. (صحیح است، بخاری 2711 و 1712 و 4180 و 4181 و «تفسیر شوکانی» 2663).

- طبرانی با سند ضعیف از عبدالله بن ابواحمد روایت کرده است: ام کلثوم دختر عقبه بن ابومعیط بعد از قرارداد حدیبیه هجرت کرد، برادران او عماره و ولید پسران عقبه نزد رسول الله آمدند و تقاضا کردند که ام کلثوم را به دیار مشرکان بفرستند. پس الله تعالی آیه امتحان را نازل و ارشاد فرمود که قرارداد حدیبیه در باره زن‌ها اجرا نمیشود. (چون نص مصالحه مربوط مردها می‌شد نه زن‌ها، و هم به خاطر این که زن‌ها نمی‌توانند بجنگند.) و برگردانیدن آن‌ها را به دیار مشرکان منع کرد. (طبرانی چنانچه در «مجمع الزوائد» 11413 آمده روایت کرده است. هیشمی این را به سبب عبدالعزیز بن عمران ضعیف میدانند. «تفسیر ابن کثیر» 6749).

- این ابوحاتم از یزید بن ابوحبیب روایت کرده است: این آیه در باره امیمه دختر بشر همسر ابوحسان حداحه نازل شده است.

- و از مقاتل روایت کرده: بعد از انعقاد قرارداد صلح حدیبیه، سعیده زن صیفی بن راهب که صیفی از مشرکان مکه بود، هجرت کرد. مشرکان گفتند: این زن را تسلیم کن. بنابراین، آیه نازل شد.

- این جریر از زهری روایت کرده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم در غزوة حدیبیه با مشرکان مصالحه کرد، هرکس از دیار شرک به صف مسلمان‌ها بپیوندد او را به مشرکان برگرداند. هنوز حدیبیه را ترک نکرده بودیم که عده‌ای از زنان آن دیار به نزد رسول الله آمدند. پس این آیه نازل گردید. (طبری 33972 این مرسل است.)

- ابن منیع از طریق کلبی از ابوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عمر (رض) اسلام آورد و همسرش در حال شرک میان مشرکان باقی ماند. پس الله تعالی «وَلَا تَمْسِكُوا بِعَصَمِ الْكُوفِرِ» نازل شد. (احمد بن منیع چنانچه در «مطالب عالیه» 3776 است روایت کرده است. در این اسناد کلبی متهم به کذب، ابوصالح ضعیف و اسناد جداً ضعیف است.)

آیا از زنان مسلمان هم کسی مرتد شده و به مکه برگشتند؟

برخی از روایات که در تفسیر مفسرین آمده است مشعر این امر است که در این فاصله تنها یک زنی بنام «ام الحکم» دختر ابوسفیان که همسر عیاض بن غنم بود، مرتد شد و به مکه دوباره برگشت ولی او نیز در نهایت به اسلام دوباره بازگشت.

حضرت ابن عباس (رض) به طور کلی انحراف شش زن و اختلاط آنها با کفار را بیان فرموده است، که از انجمله یکی هم: همین «ام الحکم بنت ابي سفیان» است، و بقیه زنان دیگری بودند که به هنگام هجرت در مکه ماندند، و از قبل کافر بودند. و قتیکه این آیه ی قرآنی نازل گردید که نکاح مسلمان و کافر را از میان برداشت، باز هم آنها آماده نشدند، مسلمان شوند، در نتیجه، آنها هم در جمع آن زنانی قرار گرفتند که مهریه شان باید از طرف کفار به شوهران مسلمان مسترد می شد، اما چون کفار از پرداخت آن، سر باز زدند، رسول الله صلی الله علیه وسلم، آن را از مال غنیمت به مسلمانان پرداخت نمود.

از این معلوم شد که ارتداد و برگشت از مدینه به مکه فقط برای یک زن «ام الحکم» اتفاق افتاد و بقیه ی پنج زن دیگر از قبل کافر بودند و به علت بر قرار ماندن حالت کفر شان، طبق این آیه از نکاح مسلمانان خارج شدند، بنابراین، آنها هم در شمار این دسته از زنان قرار گرفتند، و آن زنی که مرتد شده به مکه رفته بود، بعداً مسلمان شد (قرطبی) یغوی به روایت ابن عباس (رض) نقل کرده است که آن پنج زن دیگر نیز بعداً مسلمان شدند. (مظهری)

وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَأَقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾

و اگر کسی از همسرانتان [رهسپار] به سوی کافران از دستتان رفت، پس وقتی (کافران را) سزا دادید (و اموالشان را به غنیمت بگیرید) به آنان که همسرانشان [به سوی کفار] رفته باشند برابر آنچه انفاق کرده‌اند، بپردازید و از الله آن ذاتی بترسید که شما به او ایمان دارید. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« فَاتَكُمْ »: از دست شما فرار کرد، از دست دادید. «عاقبتم»: مجازات کردید، غنیمت جنگی از کافران گرفتید، تلافی کردید. زجاج می گوید: عاقم یعنی، غنمتم: غنیمت گرفتید. « ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ »: زنانشان به سوی کافران فرار کرده اند.

شان نزول آیه 11:

- ابن ابوحاتم از حسن (رض) روایت کرده است: ام حکم دختر ابوسفیان مرتد شد و با یک نفر ثقی از دواج کرد. در قریش هیچ زنی غیر از او مرتد نشده بود. در باره او «وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ» نازل شد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (12 الی 13) در باره بیعت زنان مهاجر با پیامبر صلی الله علیه وسلم «بیعة النساء» بحث بعمل آمده است .

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَاسْتَغْفِرِ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٢﴾

ای پیامبر چون زنان باایمان نزد تو آیند که [با این شرط] با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و بهتانی را که با آن (از روی دروغ) فرزندی را به شوهرانشان نسبت دهند در میان نیاورند در [کار] نیک از تو نافرمانی نکنند با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه زیرا خداوند آمرزنده مهربان است. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« **يُبَايِعَنَّكَ** »: (بیع) : با تو بیعت می کنند -- بیعت کنند، پیمان ببندند. «ان لا یشرکن شیئا»: که چیزی شریک نسازند، که چیزی همتا و شریک قرار ندهند. « **لَا يَزْنِينَ** »: زنا نکنند. « **لَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ** »: فرزندان را نکشند. « **لَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ** »: فرزند نامشروع و حرام زاده نیاورند. بهتان در این جا به معنای فرزند نامشروع است که زن به دروغ به شوهرش منتسب کند. « **يَفْتَرِينَ** »: به دروغ نسبت می دهند. « **بَيْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ** »: پیش دست و پاهای خویش. « **لَا يَعْصِيَنَّكَ** »: تو را نافرمانی نکنند. « **بَايِعْنَهُنَّ** »: با آن زنان بیعت کن.

تفسیر :

بیعت از ماده «بیع» در اصل به معنی دست دادن به هنگام قرار داد یک معامله است، و بعد ها به دست دادن برای پیمان اطاعت اطلاق شده است، و آن چنین بود که هر گاه کسی میخواست اعلام وفاداری به دیگری بعمل آرد، یا او را به رسمیت بشناسد و یا هم از فرمان اش اطاعت کند، با او بیعت می کرد. بیعت کننده حاضر می شد گاه تا پای جان و گاه تا پای مال و فرزند در راه اطاعت او ایستاده گی کند، و بیعت پذیر نیز حمایت و دفاع او را بر عهده می گرفت. مفسرین و تاریخ نویسان می نویسند که: بیعت از ابداعات مسلمانان نمی باشد، بلکه این رسم و رواج در بین مردم اعراب قبل از اسلام نیز مروج بود. در آغاز اسلام زمانیکه قبایل «اوس» و «خزرج» در موقع حج از مدینه به مکه آمدند با پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در عقبه بیعت کردند. در طول تاریخ حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم در فرصتهای مختلف با مسلمانان تجدید بیعت صورت گرفته است.

بیعت عقبه اول یا بیعت «نساء»:

در سال دوازدهم بعثت و در ایام حج، همین سال دوازده تن از مردم یثرب نزدی پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند. از این دوازده تن، پنج تن از کسانی بودند که سال گذشته با پیامبر صلی الله علیه وسلم ملاقات کرده بودند و با رسول الله صلی الله علیه وسلم بیعت نمودند. این بیعت در تاریخ اسلام بنام به بیعت «نساء» مشهور است و مفاد این بیعت عبارتند از:

1- یکتا پرستی و ترک شرک. « **يُبَايِعَنَّكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا** » عین کلماتی است که در بیعت عمومی از مردان نیز آمده است.

2- اجتناب از دزدی. (قابل تذکر است، که برخی از زنان، به دزدی از اموال شوهر، معتاد میباشند، بنابر این، چنین ذکری بعمل آمد)

3- پرهیز از زنا. (وقتی زنان از این امر قبیح منع شوند، نجات مردان از آن نیز آسان می گردد)

4- اجتناب از گشتن فرزندان و پرهیز از آوردن فرزند از راه زنا. در زمان جاهلیت در بین مردم مکه عادت داشتند که دختران خویش را زنده به گور می کردند، بناءً از این عمل ضد انسانی منع شدند.

5- افترا و بهتان نبندند. «بَيْنَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلِهِمْ» یعنی در میان دست و پاهای خود بهتان نبندند، این بدان جهت ذکر گردید که در روز قیامت دست و پای انسان بر اعمال او، شهادت می دهند. که باید زنان از این بهتان زدن ها اجتناب کنند.

6- اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم در کارهای نیک. «وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ» (در اینجا قید «معروف» یعنی کار خیر آمده است، با وجود اینکه امکان ندارد که رسول الله صلی الله علیه وسلم برخلاف معروف، دستور ویا هدایت بدهد، ولی ذکر این مطلب بدین عنوان است تا عموم مسلمانان کاملاً بدانند که برخلاف حکم الله اطاعت از هیچ مخلوقی جایز نیست، حتی اطاعت از رسول الله صلی الله علیه وسلم هم مشروط به این است که معروف باشد.

بیعت عقبه ی دوم :

مسلمان شدن مردم یثرب در بیعت عقبه ی اول، افق تازه ای در ذهن مردم یثرب پدید آورده بود.

بخصوص سعی و تلاش یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم به نام «معصب بن عمیر» بسیار مؤثر واقع گردیده بود. مصعب به مکه مکرّمه بازگشته بود تا مژده های پیروزی و موفقیت را به پیامبر صلی الله علیه وسلم برساند و خبر اسلام آوردن قبایل مختلف و قدرت و توانایی آنان را برای آن حضرت بازگوید.

موقع حج سال سیزدهم بعثت که مردم یثرب طبق سنت و عادت، هر ساله روانه ی زیارت کعبه می شدند، هفتاد و دو مرد و سه زن به مکه رفتند تا دومین بیعت را با پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم تحقق بخشند.

این گروه با یکدیگر می گفتند: تا کی رسول الله را بگذاریم تا در کوه های مکه نگران و ترسان بالا و پایین بروند. وقتی به مکه رسیدند چند دیدار پنهانی میان آنان و پیامبر صلی الله علیه وسلم صورت گرفت.

زمانیکه قریش از این بیعت باخبر شدند، ملاقات علنی پیامبر اسلام با آنان بسیار دشوار بود؛ بنابراین واسطه ی ارتباط، حضرت عباس، کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم بود.

قبل از سخنان پیامبر صلی الله علیه وسلم، حضرت عباس (رض) کاکای پیامبر اسلام چنین گفت:

ای قوم انصار! خوب می دانید که محمد صلی الله علیه وسلم در میان ما از چه مقام و منزلتی برخوردار است. ما تاکنون از او در برابر دشمنانش دفاع کرده ایم و در میان قوم و قبیله ی خودمان از او حمایت ورزیدیم، و هم اکنون نیز در شهر خودش و در میان قوم و قبیله اش از عزت و حمایت برخوردار است؛ در عین حال اصرار دارد تا به سوی شما مهاجرت کند و به شما بپیوندد.

اگر می دانید، نسبت به آنچه او را بدان دعوت کرده اید، وفادار هستید، و در برابر مخالفان از او حمایت می کنید، این شما و آن مسئولیتی که بر عهده خویش گرفته اید! اما اگر می خواهید پس از آنکه به سوی شما آمد، او را تسلیم کنید و تنها بگذارید، از همین حالا او را رها کنید. یکی از حاضران آن جلسه به نام «کعب» گفت: ای پیامبر اسلام شما سخن بگویید و هر وعده و پیمانی که می خواهید برای خود و خداوند از ما بگیرید. به این ترتیب بیعت آنان با پیامبر صلی الله علیه وسلم صورت پذیرفت.

مفاد بیعت عقبه‌ی دوم :

- 1- پرستش خدای یکتا و روی بر تافتن از شرک به الله جل جلاله.
 - 2- گوش فرا دادن به دستورات پیامبر صلی الله علیه وسلم و اطاعت از او در همه حال؛ چه در هنگام مشغولیت و چه در هنگام فراغت.
 - 3- انفاق مال در همه حال؛ چه در هنگام تنگدستی و چه در هنگام بی نیازی.
 - 4- دوام و پایداری بر امر به معروف و نهی از منکر.
 - 5- دعوت به سوی خداوند (متعال) و نترسیدن از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای.
 - 6- یاری پیامبر صلی الله علیه وسلم و بازداشتن دشمن و دفاع از وی، همانند دفاع از خویشتن و همسر و فرزندان.
 - 7- جنگ به همراه رسول الله با دشمنان هنگام ضرورت، کشتن بزرگان و سرشناسان کافر قوم خویش.
 - 8- تحمل و مقاومت در برابر مصیبت‌های مالی و جانی.
- بعد از این بیعت، پیامبر صلی الله علیه وسلم دوازده نفر را به عنوان «نقیب» انتخاب نمود که 9 نفر از خزرج و 3 نفر از اوس بودند. این دوازده نفر مسئولیت اجرا عهدنامه را بر عهده گرفتند.

ترتیب بیعت :

ترتیب «بیعت» به شکل بود که: بیعت کننده دست به دست بیعت شونده می‌داده و با زبان حال یا قال اعلام اطاعت و وفاداری خویش را اعلام میداشت. و در برخی از اوقات در ضمن بیعت شرائط و حدودی برای آن قائل می‌شد، طوری که در فوق هم یاد آور شدیم بطور مثال بیعت تا پای مال، تا سر حد جان، یا تا سر حد همه چیز حتی از دست دادن زن و فرزند.

و گاه بیعت تا سر حد عدم فرار، و گاه تا سرحد موت بود (اتفاقاً این هر دو معنی در مورد بیعت رضوان در تواریخ تذکر یافته است).

خواننده محترم!

طوری که یاد آور شدیم: بیعت از مهمترین و مؤثرترین شکل مشارکت سیاسی در صدر اسلام است و به معنای صرف در چوکات رأی دادن به پیامبر صلی الله علیه وسلم نه بود، بلکه فهم بیعت بالاتر از آن به معنای عمل کردن به فرامین و حمایت از شخص ایشان با جان و مال به حساب می‌رفت، و اهمیّت آن به قدری است که قرآن عظیم الشان در (آیه 18 سوره فتح) در فهم عالی این بیعت میفرماید: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا». (هر آینه که الله از مؤمنان راضی شد، هنگامیکه زیر درخت با تو بیعت می‌کردند، پس آنچه را که در دل هایشان بود دانست، در نتیجه بر آنان سکون و آرامش نازل کرد و به آنان فتح نزدیک را پاداش داد).

و باز در آیه (10 سوره فتح) میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا». (البته کسانی که با تو بیعت می‌کردند جز این نیست که با الله بیعت می‌کردند. دست الله بالای دست‌های آنان است، پس هر کس پیمان شکنی کند پس به زبان خود پیمان شکنی می‌کند و هر کس به آنچه که بر آن با الله عهد بسته است وفا کند، پس (الله) به زودی پاداش بزرگی به او خواهد داد).

حضور زنان در بیعت :

مهمترین نقطه که در بیعت های میتوان به آن توجه بعمل آورد، دادن حق برای زنان در بیعت با رسول الله صلی الله علیه وسلم است.

حتی در بیعت با زنان شرایط بیشتری را نسبت به مردان پذیرا گشتند، شرائطی که هویت انسانی زن را زنده می‌کرد، و او را از اینکه تبدیل به متاع بی‌ارزش یا وسیله‌ای برای کامجویی مردان بوالهوس گردد نجات می‌داد.

پیامبر اسلام نه تنها از مردان بیعت را می‌پذیرفت، از زنان نیز بیعت می‌پذیرفت، اما نه از طریق دست دادن، بلکه چنان که در تواریخ آمده، و شیوه این بیعت را سیرت نویسان گزارش داده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور می‌فرمود: ظرف بزرگی از آب حاضر کنند، او دست خود را در یک طرف ظرف فرو می‌برد، و زنان بیعت کننده در طرف دیگر.

گاه در ضمن «بیعت» انجام کار یا ترک کارهایی را شرط می‌کردند، همان گونه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در بیعت با زنان بعد از فتح مکه شرایط را بیان داشت که: مشرک نشوند و آلوده به بی‌عفتی نگردند و دزدی نکنند و فرزندان خود را نکشند و امور دیگر. (که تفصیل آن در آیه 12 سوره ممتحنه آمده است.)

همچنان برخی مفسرین در مورد نوع و چگونگی بیعت رسول الله صلی الله علیه وسلم با زنان نوشته اند: که رسول الله صلی الله علیه وسلم از روی لباس با آنها بیعت می‌کرد. در حدیث شریف که از: عباد بن صامت (رض) روایت گردیده آمده است: «من در جمله کسانی بودم که در بیعت عقبه اول حاضر بودند و ما مجموعاً دوازده مرد بودیم پس با رسول الله صلی الله علیه وسلم بر مفاد همان بیعت زنان بیعت کردیم و این قبل از آن بود که جهاد مسلحانه فرض شود.

بلی! با ایشان بیعت کردیم بر اینکه چیزی را به الله تعالی شریک نیاوریم، دزدی نکنیم، زنا نکنیم، فرزندان خویش را نکشیم، تهمت برنبندیم که آن را در میان دستها و پاهای خویش بر بسته باشیم و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را در هیچ امر معروفی نافرمانی نکنیم. رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از پایان این بیعت فرمودند: اگر وفا کردید، برای شما بهشت است».

خاطر نشان می‌شود که در آیه کریمه به ارکان نهی در دین که شش رکن است تصریح شده است اما ارکان امر ذکر نشده است که آنها نیز شش رکن ذیل است:

ادای کلمه شهادت، نماز، زکات، روزه، حج و غسل نمودن از جنابت. دلیل عدم ذکر اوامر این است که نهی در همه زمان ها و همه احوال دائم و همیشگی است لذا تنبیه بر امری که دائمی است، مؤکدتر و مهمتر است.

مفسران در بیان شأن نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه در روز فتح مکه بعد از آن نازل شد که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از بیعت با مردان فارغ شدند.

ام المؤمنین حضرت بی بی عاتشه (رض) در مورد شیوه بیعت رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌گوید: «بیعت رسول الله صلی الله علیه وسلم با زنان فقط با سخن گفتن بود و به الله تعالی قسم که دست رسول اکرم صلی الله علیه وسلم هرگز دست هیچ زنی را لمس نکرد. و چون رسول الله صلی الله علیه وسلم با زنان بیعت می‌کردند، می‌فرمودند: با شما به سخن گفتن بیعت کردم».

همچنین در حدیث شریف به روایت امیمه بنت رقیه تمیمی (رض) آمده است که فرمود: «... بعد از آن که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از ما این شروط را گرفتند، گفتیم: یا رسول الله! آیا با ما مصافحه نمی‌کنید؟ فرمودند: من با زنان مصافحه نمی‌کنم بلکه سخن گفتنم با یک زن، سخن گفتنم با صد زن است».

(مؤاخذ: سیرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم (ترجمه کتاب الرحیق المختوم) تألیف: صفی الرحمن مبارک پوری ترجمه: حامد فیروزی محمد ابراهیم کیانی)
در کتاب (مدارک التنزیل و حقائق التأویل) تألیف دانشمند مشهور جهان اسلام عبد الله بن احمد نسفی (متوفی 710 قمری) آمده است:

بعد از اینکه در (سال 630 میلادی برابر 20 رمضان سال هشتم هجری) فتح مکه معظمه را الله تعالی نصیب مسلمانان گردانید، و حقیقت دین مقدس اسلام و دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم برای شان به اثبات رسید و دریافتند که تنها راه موفقیت، اسلام است و بس. بنابراین به حقانیت اسلام اذعان نمودند و برای بیعت با پیامبر صلی الله علیه وسلم گرد آمدند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم به کوه صفا در مکه تشریف برد، و با مردم بیعت را آغاز نمود. حضرت عمر بن خطاب (رض) کمی پایین تر از ایشان، از مردم بیعت می گرفت. مردم با رسول الله صلی الله علیه وسلم بیعت کردند که در حد توان و استطاعت خود و تا آنجا که می توانند، مطیع و حرف شنو باشند.

در مدارک التنزیل نسفی آمده است: بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم از بیعت مردان مکه، فراغت یافت، در حالیکه در کوه صفا تشریف داشت، و حضرت عمر (رض) پایین تر از ایشان نشسته بود، حضرت عمر (رض) مطابق هدایت رسول الله صلی الله علیه وسلم به گرفتن بیعت زنان آغاز کرد، و نیز گفته های رسول الله صلی الله علیه وسلم را به زنان در وقت بیعت منتقل می کرد.

تا اینکه نوبت به هند بنت عتبه، و همسر ابوسفیان رسید، هند از ترس مسلمانان و بخصوص اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم او را نشناسد، خود را در چادری پوشانیده بود و حاضر به بیعت گردید.

هند، دختر عتبه بن ربیع بن عبدشمس، از جمله بزرگان قریش بود، مؤرخین می نویسند او از جمله زیباترین زنان قریش بشمار می رفت، زن زکی و هوشیار بود، هند «اکلة الأکباد» یعنی هند جگر خوار در جنگ احد، غلامی به نام وحشی را مأمور ساخت تا حمزه بن عبد المطلب را به قتل برساند. بعد از اینکه حمزه بدست غلام وحشی بقتل رسید، هند، سینه و شکم حضرت حمزه را پاره کرد، و جگر او را به دندان گرفت و آن را با خود به مکه برد، و حتی در باره مُتله کردن بدن حمزه، ابیاتی را هم سرود:

هند در این روز در حالیکه تماماً پیچانده شده بود برای بیعت نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: از شما بیعت می گیرم مبنی بر اینکه کسی را شریک الله قرار ندهید. حضرت عمر (رض) بر مبنای این شرط از زنان بیعت گرفت. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: با شما بیعت می کنم که دزدی نکنید! هند گفت: ابوسفیان، مرد بخیلی است؛ اگر من از اموالش بدون اجازه بردارم، چگونه است؟ ابوسفیان گفت: آن چه برداشته ای، برایت حلال باشد. (می بخشم) پیامبر صلی الله علیه وسلم او را شناخت و تبسم کرد و گفت: باید هند باشی؟!

هند گفت: از گذشته ها درگذر! ای پیامبر، خداوند از شما درگذرد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: با شما بیعت می کنم که زنا نکنید. هند گفت: مگر زن از اد زنا می کند؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: بر این که فرزندان را نکشید. باز هند گفت: فرزندان کوچکمان را پرورش دادیم؛ وقتی بزرگ شدند، شما آن ها را کشتید! چنانچه خودتان بهتر می دانید. وی، این را از آن جهت گفت که یکی از فرزندانش به نام حنظله در جنگ بدر کشته شده بود. عمر (رض) چنان خندید که نزدیک بود به پشت بیفتد. پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز تبسم کرد و سپس فرمود: با شما بیعت می کنم که به کسی تهمت نزنید! هند گفت: به خدا که تهمت و بهتان، کار زشتی و بدی است؛ شما، ما را تنها به خیر و خوبی های اخلاق دستور می دهید. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: در کارهای خوب از پیامبر سرپیچی نکنید. هند گفت: به خدا ما این جان نشسته ایم که در اندیشه نافرمانی شما باشیم.

مؤرخین می نویسند هند، بعد از اینکه از بیعت خلاص شد و بخانه باز گشت اولین کاریکه انجام داد بت اش شکستاند و در حین شکستاندن خطاب به آن نموده و می گفت: ما، فریب

تو را خورده بودیم! (مؤاخذ: سیرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم (ترجمه کتاب الرحیق المختوم) تألیف: صفی الرحمن مبارک پوری ترجمه: حامد فیروزی محمد ابراهیم کیانی: (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ ﴿١٣﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، با قومی که الله آنها را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید، آنها از آخرت مأیوسند، همانگونه که کفار مدفون در قبرها مأیوس می‌باشند.
(۱۳)

تشریح لغات واصطلاحات :

« لَا تَتَوَلَّوْا »: به دوستی مگیرید، دوستی نکنید. « غَضِبَ »: چشم گرفت، خشمگین شد. « يَئِسُوا »: ناامید شدند، قطع امید کردند. « أَصْحَابِ الْقُبُورِ »: مردگان، در خاک خفتگان.

تفسیر :

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در تفسیر خویش درباره آیه مبارکه : « قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ » می نویسد : این آیه دو معنا می تواند داشته باشد: یکی آن که آنان از خیر و خوبی و مکافات آخرت چنان نا امیداند که منکران آخرت و رستاخیز نا امیداند از این که خویشاوندان درگذشته و دفن شده شان بار دیگر زنده برانگیخته شوند. این معنا از عبدالله بن عباس (رض) و حسن بصری، قتاده و ضحاک نقل شده است. معنای دوم این آیه می تواند این باشد که آنان از رحمت و مغفرت آخرت چنان مأیوس اند که کافران مدفون در قبرها از هر خیری مأیوس اند، چراکه آنان یقین کرده اند که گرفتار عذاب خواهند شد. این معنا از عبدالله بن مسعود (رض) و مجاهد، عکرمه، ابن زید، کلبی، مقاتل و منصور نقل شده است.

شأن نزول آیه 13:

- ابن منذر از طریق ابن اسحاق از محمد از عکرمه یا سعید از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عبدالله بن عمر و زید بن حارث، با مردانی از یهود دوستی داشتند. پس الله تعالی آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ» را نازل کرد. (اسناد این به خاطر جهالت محمد بن ابو محمد شیخ ابن اسحاق ضعیف است).

یادداشت :

قابل یادآوری است که (آیات متبرکه 12 و 13) به طور صریح، قواعد و ارکانی را که در دین نهی شده اند و حذر از آنها موجب پایداری و سعادت زندگانی فردی و اجتماعی است در شش اصل بیان فرمودند، که عبارتند از:

1- شرک 2- دزدی 3- زنا 4- کشتن و زنده به گور کردن دختران 5- نسبت دادن فرزند ناروا و سرراهی (طفل که او را کنار راه بگذارند تا شخصی دیگری آنرا به خود ببرد) به شوهران به شیوه های گوناگون 6- نافرمانی پیامبر نور و رحمت. مراعات این احکام و اصول مهم برای همه ی مسلمانان از زن و مرد یکسان است.
همچنان قابل دقت و یادآوری است که : آخرین آیه ی سوره مبارکه نیز خطاب به اهل باور و ایمان است که می فرماید: یهودیان و مشرکان و کافران را - که مورد خشم و نفرین الله سبحان و تعالی اند ؛ یار و سرور و دوست خود م شمارید. آنها نه، به زنده شدن

باور دارند و نه از پیامبران پیروی می کنند.

چه کسانی نزد الله تعالی بخشیده نمی شوند؟

نباید فراموش کرد که: یکی از مهم ترین عوامل غضب الهی کفر است. یعنی پنهان کردن حقایقی که انسان نباید آن‌ها را مخفی کند.

دومین عاملی که سبب خشم الهی میشود و ما باید از آن دوری کنیم، دروغ بستن به الله و دروغ شمردن آیات الهی است. آیا مخاطب این سخن فقط مشرکان صدر اسلام هستند یا ممکن است در میان ما هم کسانی باشند که مخاطب این باشد و به خدا دروغ ببندند؟

یکی از آیاتی که نشان می‌دهد دروغ بستن به الله چقدر خطرناک است، آیه 21 سوره مبارکه «انعام» است که می‌فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»؛ چه کسی ظالم‌تر از آن است که به خدا دروغ می‌بندد یا آیات الهی را تکذیب می‌کند؛ بدانید که ستمکاران کامیاب نمی‌شوند. کسی که در زندگی ستم کند، به سعادت و خواسته‌های مادی و معنوی خود نمی‌رسد.

همچنان پروردگار با عظمت ما در (آیه 17 سوره مبارکه یونس) می‌فرماید: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ»؛ کسی که به الله افتراء می‌بندد، مجرم است و انسان‌های مجرم در زندگی کامیاب نیستند. همچنین در (آیه 32 سوره مبارکه زمر) می‌فرماید: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ»؛ پس کیست ستمگرتر از آن کس که بر الله دروغ بست و [سخن] راست را، چون به سوی او آمد دروغ پنداشت آیا جای کافران در جهنم نیست؟

دروغ بستن به الله انکار توحید است. یکی از مصادیق روشن دروغ بستن به خدا شرک است؛ یعنی کسی که برای خدا شریک و هم‌تا قائل باشد. در جامعه چه کسانی برای خدا شریک قائل هستند؟ فقط مشرکان صدر اسلام به عنوان مشرک محسوب نمی‌شوند. دروغ شمردن آیات الهی انکار نبوت است. شرک، ظلم است. دروغ بستن به الله شرک است و شرک یک ظلم است، اما این چه ظلمی است و معنای ظلم چیست؟ عدل از نظر لغت یعنی هر چیزی را در جای خود نهادن و ظلم هم یعنی چیزی را جای خود قرار ندادن. شرک ظلم است، اما ظلم اعتقادی است. عقیده به شریک و هم‌تا برای خدا اعتقاد به چیزی است که وجود ندارد.

لقمان، پسرش را موعظه می‌کرد و می‌گفت که مشرک نشو و برای خدا هم‌تا قائل نشو. شرک ظلم بزرگی است و این نوع شرک اعتقادی است.

الله تعالی (در آیه 6 سوره مبارکه فتح) می‌فرماید: «وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا». (و تا مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب دهد که به الله گمان بد دارند، بدیها و بلاها تنها بر ایشان است و الله بر آنان غضب کرده و آنان را لعنت کرده است و دوزخ را برایشان آماده ساخته است که دوزخ بد جایگاه است.) شرک موجب غضب الله جل جلاله است و آن قدر شرک در زندگی خطرناک است که قابل آمرزش نیست. سایر گناهان را ممکن است الله تعالی حتی بدون توبه هم ببخشد. اگر کسی از گناهان کبیره اجتناب کند گناهان صغیره اش را خدا می‌آمرزد ولیکن مشرک را الله تعالی نمی‌آمرزد مگر اینکه از شرک توبه کند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الصف

جزء 28

سورة ی صف در مدینه منوره نازل شده و دارای چهارده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه :

سورة صف یکی از سوره های مدنی است که به احکام می پردازد. این سوره درباره ی «قتال» و جهاد با دشمنان الله، فداکاری در راه خدا، تقویت دین او و بالا بردن دین اسلام و تجارت سودآوری که سعادت دنیا و آخرت را در بر دارد، بحث می کند. اما محوری که سوره پیرامون آن دور می زند عبارت است از: «قتال» و از این رو به سوره ی صف موسوم است.

همچنان این سوره را به این مناسبت «صف» می نامند که آیه (چهارم) آن در باره صف جهاد گران بحث مینماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَّرْصُومٌ» (الصف: 4) «(خداوند کسانی را که در راه او در یک صف همچون بنیانی استوار و پولادین کارزار می کنند دوست می دارد).

از دیگر نام های این سوره «سورة الحواریین» و «سورة عیسی»؛ است، زیرا در آیات ششم و چهاردهم این سوره از عیسی علیه السلام و یاران او بحث بعمل آورده است. از آیات مشهور این سوره (آیه 13) است که می فرماید: «نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ» در این آیه؛ مؤمنان را به پیروزی بشارت می دهد.

مفسران مفهوم این پیروزی را فتوحات مختلفی می شمارند که مسلمانان به آن دست یافتند، ابن عباس (رض) فرموده است: منظور فتح فارس و روم است. (صفوة التفاسیر: محمد علی صابونی) ولی هستند مفسران که آنرا به فتح مکه تفسیر نموده اند.

یادداشت :

قابل یادآوری است که : بیشترین توجه این سوره به برتری دین مقدس اسلام بر سایر ادیان آسمانی و لزوم جهاد در راه الله و حمایت از پیامبران الهی بعمل آمده است. هکذا باید گفت که : علاوه بر این سوره، سوره های حدید و حشر نیز با کلمه «سَبَّحَ» و سوره های جمعه و تغابن با کلمه «يُسَبِّحُ»* و سوره اسراء با کلمه «سُبْحَانَ» و سوره اعلی با فرمان «سَبَّحِ اسْمَ رَبِّكَ» آغاز شده است.

زمان نزول :

زمان نزول این سوره از هیچ روایت معتبری به دست نیامد. اما از دقت و اندیشه به مضامین آن چنین به نظر می رسد که این سوره در زمانی متصل به جنگ احد باید نازل شده باشد، چراکه اوضاع و احوالی که احساس می شود در خلال این سوره اشاره هایی به آنها وجود دارد، در همان زمان دیده می شدند. (تفهیم القرآن)

تعداد آیات، کلمات و حروف :

طوری که در فوق هم یادآور شدیم که : سوره صف ، پس از سوره ی تغابن نازل شده .تعداد آیات سوره آن به چهارده آیات ، تعداد کلمات آن به دوصدو بیست و یک کلمه و تعداد حروف آن به نهصد حرف می رسد.(تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور همین تفسیر (تفسیر احمد)

مطالعه فرماید.

ارتباط سوره الصف با سوره ممتحنه :

پیوند و ارتباط این سوره را با سوره ممتحنه در نقاط ذیل چنین خلاصه و جمع‌بندی نمود :
- آغاز، وسط و پایان سوره ی ممتحنه ، مؤمنان را از دوستی، موالات و پیوند با کافران منع می کند؛ هکذا سوره الصف ، مؤمنان را به وحدت و یکپارچگی و صفی مشترک و به هم پیوسته در برابر دشمن فرا می خواند.

- سوره ی ممتحنه احکام روابط داخلی و خارجی میان مسلمانان و غیر مسلمانان را هنگام صلح و آشتی به بیان گرفته است ؛ این سوره هم مسلمانان را برای پیکار و مبارزه با دشمنان جنگ افروز تشویق و کسانی را که از مبارزه با دشمن خودداری می ورزند، تقبیح و آنان را به بنی اسرائیل که: از فرمان و دستور موسی علیه السلام ، هنگام فراخواندن به مبارزه ، سرباز زدند و نیز از دستورات آسمانی عیسی علیه السلام و پیامبر خاتم محمد صلی الله علیه وسلم نافرمانی کردند؛ تشبیه می کند.

محتوای و موضوعات سوره :

سوره صّف در حقیقت بر دو محور اساسی مباحث خویش را آغاز نموده است:
یکی برتری دین مقدس اسلام بر سایر ادیان آسمانی و دیگری؛ لزوم جهاد در راه خداوند متعال و حمایت از پیامبران الهی است.

اما در يك نظر تفصیلی میتوان محتوا آن را در نقاط ذیل خلاصه و جمع بندی نمود:
سوره صّف، بعد از تسبیح و تمجید خدا، به برحذر داشتن مؤمنان از خلاف وعده کردن و عدم وفا به تعهدات می پردازد: «سبح لله ما فی السماوات و ما فی الأرض و هو العزيز الحكيم، یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون؟»

آنگاه سوره از شجاعت و بی‌باکی مؤمن در جنگ با دشمنان خدا بحث بعمل آورده ؛ زیرا مؤمن به خاطر هدفی شریف و والا می‌جنگد و مشعل نور حق را برمی‌افروزد، و هدفش اعتلای دین الله می‌باشد: «إن الله يحب الذین یقاتلون فی سبيله صفا كأنهم بنیان مرصوص». (آیه 4 سوره صّف)

و بعد از آن موضع‌گیری یهود را در مقابل دعوت حضرت موسی و حضرت عیسی علیه السلام مورد بحث و بررسی قرار داده و اذیت و آزاری را یادآور شده است که این دو بزرگوار در راه خدا متحمل شدند، و بدین وسیله پیامبر صلی الله علیه و سلم را در قبال آزار و اذیت کفار مکه، تسلی و دلداری داده است: «و إذ قال موسی لقومه یا قوم لم تؤذوننی...» (آیه: 3 سوره صّف)

خداوند متعال در این سوره در مورد روش و سنت خدا در خصوص نصرت و یاری دین، و پیامبران و اولیایش بحث بعمل آورده، و عزم و تلاش مشرکین را در مورد ستیز با دین خدا به شخصی تشبیه کرده است که می‌خواهد با دهان ناچیز خود نور آفتاب را خاموش کند: «یریدون لیطفوا نور الله بأفواههم، و الله متم نوره و لو کره الکافرون.» (آیه: 8 سوره صّف)

سوره صّف بصورت کل مؤمنان را به تجارتی سودآور فرا خوانده، و آنان را بر جهاد در راه خدا تشویق و تحریک نموده که نفس و نفیس را در آن مصرف کنند، تا به سعادت عظیم و دائمی و جاودان آخرت و نصرت دنیای زودگذر نایل آیند. قرآن عظیم الشان آنان را با اسلوب ترغیب و تشویق مورد خطاب قرار داده و می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا هل

أدلكم على تجارة تنجيكم من عذاب أليم، تؤمنون بالله ورسوله وجاهدون في سبيل الله.»
(آیه 10 سورة صَف)

و سوره با دعوت اهل ایمان به نصرت دین رحمان، خاتمه یافته است. خداوند متعال آنان را فرا خوانده است که مانند حواریون باشند، همان‌هایی که عیسی علیه سلام آنها را به یاری دین خدا فرا خواند و دعوتش را اجابت کردند، و حق و پیامبر را یاری دادند: «یا ایها الذین آمنوا کونوا أنصار الله كما قال عیسی ابن مریم للحواریین من أنصاری إلى الله قال الحواریون نحن أنصار الله..» (آیه: 14 سورة: صَف) (صفوة التفاسیر: محمد علی صابونی، سورة الصَّف)

ترجمه و تفسیر سوره الصّف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، الله را [به پاک بودن از هر عیب و نقصی] میستایند، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سَبَّحَ» پاک و منزّه است از هر ناشایستی، تمجید کرد، تسبیح کرد، ستایش کرد... [حدید/۱]، [حشر/1]. «الْعَزِيزُ» غالبی که مغلوب نمی‌شود. «الْحَكِيمُ» هر کار را به موقع و هر چیز را در جای مناسبش قرار می‌دهد و به مقتضای حکمت عمل می‌کند.

تفسیر :

یعنی همه مخلوقاتی که در آسمانها و زمین اند الله را از عیبهامقدس می‌شمارند، از نقایص منزّه می‌دانند و به انواع ثنا و ستایش تمجید می‌کنند. او خداوند عزیز است که دیگران تحت قهر او قرار دارند، هیچ کس بر او غالب نمی‌شود و در آفرینش و فرمان، و احکام و شریعتش با حکمت است.

امام فخر رازی فرموده است: یعنی جمیع آنچه در آسمانها و زمین است، به پروردگاری و یگانگی و دیگر صفات حمیده و پسندیده‌اش گواهی و شهادت می‌دهند. (تفسیر کبیر ۳۱۰/۲۹).

در جمله «وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» این واقعیت را می‌رساند که: کسی سزاوار تسبیح و تقدیس است که دارای قدرت بی‌نهایت و حکمت بینظیر باشد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 9) در باره یاد الله ، دعوت به همبستگی مؤمنان و منظم بودنشان، یادآوری قصه ی موسی و عیسی، بحث بعمل می‌آورد .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا چیزی را می‌گوئید که عمل نمی‌کنید؟ (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لم»: چرا؟ —ل + ما.

تفسیر :

ابن کثیر فرموده است: این اعتراض بر شخصی وارد است که چیزی را وعده می‌دهد، یا چیزی را می‌گوید اما به آن وفا و عمل نمی‌کند. و در صحیحین آمده است: نشان منافق سه چیز است: وقتی وعده بدهد، خلاف وعده می‌کند، وقتی سخن بگوید، دروغ می‌گوید و وقتی به او امانت داده شود، در آن خیانت کند. (مختصر ۴۹۱/۳).

خواننده محترم !

ایمان باید با عمل و صداقت همراه باشد وگرنه مستحق سرزنش و توبیخ است. قرآن عظیم الشان در سوره والعصر زیانکاران و کسانی را که سود می‌برند را به ما معرفی می‌کند و می‌فرماید: انسان همواره در حال زیانکاری و از دست دادن سرمایه عمر

خود است، مگر کسانی که با ایمان و عمل صالح جلوی این خسارت را بگیرند و از فرصت عمر و دنیا برای دنیا و آخرت خود سود و توشه ای بردارند. واقعیت امر اینست که: ایمان بدون عمل و عمل بدون ایمان اساساً هیچ فایده ندارد و این دو به منزله مغز و پوسته یک دانه هستند که اگر با هم کاشته شوند، سبز خواهد شد، و ثمره را بیار خواهد آورد، و گرنه هیچ محصولی از آن بدست نخواهند آورد. کسانی که بدون عمل فقط به رحمت پروردگار امید بسته‌اند و کسانی که بدون ایمان فقط از روی تظاهر و ریا عملی انجام می‌دهند، هر دو زیانکارند.

عمل صالح :

عمل صالح، که در قرآن عظیم الشان بر آن تأکید زیاد بعمل آمده است، و مکرراً همراه با ایمان تذکر یافته است، عملی است که شایسته، بجاء و متناسب با شرایط باشد. ایمان، درختی است که ثمرش عمل است و عمل، ریشه‌ای است که از ایمان تغذیه می‌کند و ایمان بدون عمل، دروغ است و عمل، تبلور ایمان است. ایمان بدون عمل، ادعایی پوچ است و عمل بدون ایمان، همچون کالبدی بی روح می‌باشد. چه بسا عملی نیک، خودبه‌خود پسندیده باشد ولی این در «صالح» بودن آن کافی نیست. ایمان حقیقی، با شناخت نیازها، امکانات، وسائل کار، جهت و ارزیابی موقعیت، عمل صالحی را نتیجه می‌دهد که سودمند و بجاء و با در نظر گرفتن اولویتهای باشد.

پاکسازی عمل :

برای انسان هایی که در حدّ اعلاّی اخلاص و ایمان نباشند، گاهی اختلاط عمل صالح و عمل فاسد، پیش می‌آید و پرونده زندگی‌شان، محتوی هر دو گونه کار خوب و بد است. همچنان که صالحات، سیئات را از بین می‌برد، گاهی هم فساد عمل، بر صلاح آن غلبه کرده و آن را «حبط» یعنی آنرا باطل و بی اثر می‌سازد. «حبط» در لغت به معنای باطل شدن آمده است. و در اصطلاح: از بین رفتن پاداش عمل نیک، به دنبال گناهی که در پی آن عمل، صورت گرفته است. که «حبط» در قرآن عظیم الشان نیز به همین معنی مورد استعمال قرار گرفته است: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (زمر، 65). (اگر شرک ورزی حتماً اعمال باطل و تباه خواهد شد و مسلماً از زیانکاران خواهی بود). خواننده محترم !

اینجاست که باید کنترل شدیدی باید بر اعمال که انجام می‌دهیم داشته باشیم و نقاط قوت و ضعف آنرا باید دقیقاً شناسایی کرد و از نفوذ شیطان از طریق منافذ غیر صالح جلوگیری به عمل آوریم. اعمالی که آمیخته به ریا و خود خواهی و غرور باشد، زمینه مناسبی برای رخنه شیطان است تا از این طریق، کل عمل را تباه سازد. همچنان که اگر ظرفی آلوده و ناپاک باشد، پاک ترین غذا و شربت را هم که در آن بریزی، آلوده اش می‌کند، قلبی هم که آلودگی شرک، نفاق، ریا، خودپسندی و... داشته باشد، یا عمل صالح از انسان سر نمی‌زند و یا اگر هم سرزد، آلوده می‌گردد.

علت حبط اعمال :

ممکن است انسانی، عمل نیکی را با همه شرایط صحت اش انجام دهد، اما همین انسان نیکوکار، در برابر یکی از اصول دین، لجاجت و عناد ورزد. در این صورت، آن عمل نیک به واسطه این عناد و لجاجت یا انحراف دیگر، از بین میرود و به خاطر آفت زدگی،

پوچ و تباه می‌گردد؛ مانده تخم زراعتی سالم و بی عیب که در زمین مساعد پاشیده میشود و حاصل هم میدهد، ولی قبل از این که مورد استفاده قرار گیرد دچار آفت می‌گردد، بطور مثال ملخ یا صاعقه و بلای دیگری آن را نابود می‌سازد.

قرآن کریم این آفت زندگی را «حبط» می‌نامد، نباید اشتباه کرد که آفت زندگی مختص به اعمال کفار نیست، ممکن است که اعمال نیک مسلمانان نیز دچار حبط شود. بطور مثال یک شخص مسلمان غرض کسب رضای الهی به تادیه صدقه به نیازمندان می‌پردازد و گیریم که صدق اش قبول هم شود؛ ولی بعد آن را با منت گذاشتن یا نوعی آزار روحی نابود و تباه گرداند. طوری که قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی در این بابت می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (264)» (سوره بقره، آیه 264) (ای کسانی که ایمان آورده اید، صدقه های خود را با منت گذاشتن و آزار رسانی برباد نکنید، مانند کسی که مال خود را برای تظاهر و خود نمایی در برابر مردم انفاق می‌کند در حالیکه به الله و روز آخرت ایمان ندارد، پس مثال آن شخص منافق) مانند سنگ صافی است که بر بالای آن خاک (نشسته) است، پس باران شدید بر آن بارید، پس آن سنگ را سخت و صاف بر جایش گذاشت، مردمان ریاکار نیز از آنچه بدست آورده‌اند (آنچه را انفاق کرده اند) هیچ سودی (ثوابی) نمی‌برند، و الله قوم کافر را هدایت نمی‌کند).

تداوم عمل :

مهم‌تر از خود عمل، تداوم بخشیدن به آن است؛ چرا که شروع یک کار، اگر چه جرأت و شهامت و اراده می‌خواهد، ولی ادامه و استمرار آن، از آنجا که با موانع و سختی‌ها و کارشکنی‌ها و یأس‌آفرینی‌ها و وسوسه‌های شیطانی همراه است، اهمیت بیشتری دارد. هر عمل، در صورتی نتیجه مطلوب را خواهد داشت که استمرار یابد. کاری که انسان گاهی انجام دهد و گاهی ترک کند، ضعف و سستی‌آور است ولی عمل صالح مستمر و پیگیر، نشاط‌آور است.

«عمل صالح» انجام دادن، اگر مهم است، ادامه آن از اهمیت بیشتری برخوردار است.

شان نزول آیات 12:

1079- ترمذی و حاکم به قسم صحیح از عبدالله بن سلام روایت کرده اند: چند نفر از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم یک جا نشستند باهم مشغول گفتگو بودیم، گفتیم: کاش می‌دانستیم کدام عمل نزد الله تعالی محبوب‌تر است تا آن را انجام می‌دادیم. پس خدای پاک آیه «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» را نازل کرد. و پیامبر صلی الله علیه وسلم این کلام عزیز را تا به آخر برای ما قرائت کرد. (صحیح است، احمد 452 / 5، ترمذی 3309، حاکم 487 / 2 و 229، درامی 200 / 2 از عبدالله بن سلام از چند طریق روایت کرده اند، حاکم و ذهبی این را به شرط بخاری و مسلم صحیح می‌دانند. حافظ در «فتح الباری» 641 / 8 می‌گوید: این صحیح‌ترین حدیث مسلسل است. «جامع احکام القرآن» 5922 و «زاد المسیر» (1414)

- و از ابوصالح روایت کرده است: عده‌ای گفتند: کاش می‌دانستیم کدام عمل برتر و نزد پروردگار محبوب‌تر است. پس «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ...» (آیه 10 سوره

صف) نازل شد. جهاد دخل آن‌ها نبود. پس «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» نازل شد. (طبری 34044 از وی به قسم مرسل روایت کرده است و این به حدیث پیش شاهد است، نام ابوصالح باذان است که باذام یاد می‌شود و مولای ام هانی است.)
 - ابن ابوحاتم از طریق علی از ابن عباس به همین معنی روایت کرده.
 (طبری 34042. در این اسناد بین علی بن ابوظحله و ابن عباس ارسال است.)
 - از طریق عکرمة از ابن عباس و ابن جریر از ضحاک روایت کرده: شخصی کارهای را که هنگام جهاد هرگز نکرده بود ادعا می‌کرد که انجام داده است از قبیل کشتن، شمشیرکشیدن و نیزه‌زدن. در باره او «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» نازل شد. (اثر از ضحاک و طبری 34048 روایت کرده است.)

- ابن ابوحاتم از مقاتل روایت کرده است: این کلام الله در مورد آن‌هایی که در روز احد از اطراف رسول الله صلی الله علیه وسلم پراکنده شده بودند نازل شد.

كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٣﴾

نزد الله سخت ناپسند است که چیزی را بگویند که آنرا انجام نمی‌دهید. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« كَبُرَ »: بزرگ است. « مَقْتًا »: کینه، خشم، کینه ورزی.

تفسیر :

مشابه همین توبیخ در (آیه 44 سوره بقره) نیز آمده است؛ طوری که می‌فرماید: «اتُّمِرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» (چگونه شما مردم را به نیکوکاری دستور می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید) کسانی که دیگران را امر به معروف می‌کند، در قدم اول باید خودشان عامل معروف باشند.

عمل نکردن به چیزی که می‌گویند و بدان عمل نمی‌کنید، در برخی از اوقات بخاطر ناتوانی انسان می‌باشد، ولی گاهی هم همین عمل نکردن، از روی بی‌اعتنایی می‌باشد که این بی‌توجهی و بی‌اعتنایی انسان، مورد توبیخ و سرزنش شدید، دین مقدس اسلام قرار گرفته است.

عالم بی‌عمل، به درخت بی‌ثمر می‌ماند، و یا هم ابر بی باران، یا نهر بی آب، و یا هم تشبیه زیبا که در آیه (5 سوره جمعه) آمده است: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ...» (داستان کسانی که مکلف به تورات شدند باز (چنانکه باید) رعایتش نکردند، مانند الاغی هستند که کتاب‌هایی حمل می‌کنند).

با تمام صراحت باید گفت که: صرف تلاوت کتاب آسمانی برای نجات انسان از عذاب و ایصال ثواب کافی نمی‌باشد، تعقل و تدبیر و بخصوص عمل به آن معیار اساسی و نهایت ضروری و حتمی می‌باشد.

«كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» گفتار بدون عمل، یعنی چیزی را که می‌گویند و بدان عمل نمی‌کنید بی‌نهایت خطرناک‌تر است. و همیشه این اصل را به یاد داشته باشید که: ایمان باید با عمل و صداقت همراه باشد وگرنه مستحق سرزنش و توبیخ می‌شوید. برخی از مفسران می‌فرمایند که این آیه مبارکه در باره آن گروهی نازل شد که نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌آمدند و یکی از آنان می‌گفت: در صحنه پیکار با شمشیرم به جولان پرداخته و دشمن را چنین و چنان کوبیدم... در حالیکه این سخنی گزاف بود. (تفسیر انوار القرآن از عبدالرؤف مخلص هروی سوره الصف)

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ ﴿٤﴾

الله کسانی را دوست دارد که صف زده در راه او جهاد می کنند [و از ثابت قدمی] گویی بنایی پولادین و استوارند. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« صَفًا »: صف کشیده، ردیف منظم، صف بسته، مرتب. صفا به معنای اسم فاعل (صافین) و یا اسم مفعول (مصفوفین). «كأن»: مثل این که، گویی. «بُنْيَانٌ» به معنای تعمیر و یا بنای است. «مَرْصُوصٌ»، از «رصاص» به معنای سرب است، یعنی سربی، پولادین، به هم فشرده، به هم پیوسته، محکم و استوار و «بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ» یعنی تعمیر و یا بنای که به محکمترین شکل که، گویی از سرب و یا آهن ساخته شده است. یعنی مجاهدین فی سبیل الله در صف واحد مانند دیوال های سربی و آهنی در خط وصف واحد به مبارزه و به رزم خویش ادامه می دهد.

تفسیر :

مفسر قرطبی در معنی آیه مبارکه نوشته است : الله سبحانه و تعالی انسانی را دوست دارد که در جهاد در راه خدا ثابت و استوار باشد و مانند کوه در جای خود محکم بایستد، بدین ترتیب خدا به مؤمنان می آموزد که در موقع جنگ با دشمن چگونه باید باشند. (تفسیر قرطبی ۸۲/۱۸).

شأن نزول :

مفسران در بیان شأن نزول این آیه کریمه نقل فرموده اند که مؤمنان گفتند: ای کاش خداوند متعال محبوبترین اعمال نزد خود را به ما خبر میداد تا بدان عمل می کردیم، هر چند جانها و اموال ما بر سر آن می رفت. پس پروردگار با عظمت در اینجا به آنان بیان فرمود که محبوبترین عمل بندگان در نزد وی جنگیدن در راه وی است. (انوار القرآن از عبدالرؤف مخلص هروی).

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَأْتُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٥﴾

بیاد آورید هنگامی را که موسی به قومش گفت ای قوم من! چرا مرا آزار می دهید با اینکه می دانید من فرستاده الله به سوی شما هستم؟ هنگامی که آنها از حق منحرف شدند خداوند قلوبشان را منحرف ساخت، و خدا فاسقان را هدایت نمی کند. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« تَأْتُونَنِي »: مرا آزار می دهید. « زَاغُوا »: منحرف گشتند، از حق پشت کردند و برگشتند. « أَزَاغَ » (زیغ): منحرف ساخت، یعنی اینکه از مسیر حق انحراف کرد. روح انسان به راه مستقیم تمایل دارد و این انسان است که آن را منحرف می کند.

تفسیر :

«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»: والله تعالی شخصی را که از دایره ی طاعت او خارج شده باشد، به خیر و هدایت راهنمایی نمی کند.

امام فخر رازی فرموده است: این بیان اهمیت بدی آزار پیامبران را نمایان می سازد و این که عاملان چنین کاری به کفر و انحراف دچار شده و از حق و هدایت منحرف می شوند. (تفسیر کبیر ۳۱۳/۲۹)

خواننده محترم !

در آیات قبلی، انتقاد از گفتار بدون عمل بود، در این آیه انتقاد از عمل بر خلاف علم است که چرا با این که می دانند او پیامبر خداست، او را اذیت و آزار می دهند. الله تعالی اجر ثواب و گناه را بر اساس عدل و حکمت خود و عملکرد انسان قرار می دهد. او از طریق عقل و فطرت و فرستادن پیامبران مردم را هدایت می کند، هر کس هدایت را پذیرفت، بر هدایتش می افزاید: «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى» «سوره محمد 17» و هر کس با علم و اراده، راه انحراف را انتخاب کند، الله تعالی او را رها می کند.

«زَاعُوا أَرَاغَ اللَّهِ»:

باید خدمت خوانندگان بعرض رسانید که: انحراف در گفتار و رفتار، مقدمه انحراف قلب و روح و شخصیت و هویت و حتی فرهنگ و فکر انسان است.

بزرگترین عامل و یا اصلی ترین عامل انحراف انسان را میتوان جهل دانست که سبب فراموش کردن و نا دیده گرفتن الله سبحان و تعالی میشود. که این عامل زمینه را برای دو انحراف دیگر مساعد می سازد. اول جدا شدن انسان از فطرت انسانی. دوم جدا شدن انسان از تعلیمات و حیاتی است.

اگر به جوهر و ماهیت حقیقی و واقعی انسان نظر اندازیم در خواهیم یافت که: انسان موجودی است دو بعدی و دو جنبه ای که یک بعد آن مادی و یک بعد آن معنوی است. بناءً انسان، از یک طرف اگر رو به سوی خاک دارد و می تواند از حیوان پست تر شود و به درکات اسفل السافلین سقوط کند و از سوی دیگر، اگر رو به سوی افلاک کند، میتواند خود را به اوج اعلاى انسانیت برساند.

اگر انسان واقعاً خواستار رسیدن به اوج قلعه شامخ شرف و عزت باشد، طوریکه شایستگی آنرا هم دارد میباشد، باید علل و عواملی که باعث ممانعت اش از راه وصول به حق و حقیقت می شود، باید آنرا دک و مبارزه جدی را، برای محوی آن آغاز نماید تا از مقام والا و از جمله احسن الخالقین بحساب آید.

و اما علل و عواملی که مانع رسیدن انسان به این مقام که مستحق آن است، می باشد و انسان را از راه حق باز می دارد، گاهی مربوط به خود اوست و گاهی هم مربوط به اجتماع و محیط و ماحول آن می شود.

برخی از مهم ترین عوامل انحراف انسان از راه حق که مربوط به خود انسان می گردد در قدم اول: پیروی از هوای نفس (نفس اماره)، دلبستگی و حبّ به دنیا، پیروی از وسواس شیطانی (خواه شیطان جنی باشد یا انسی)، جهل، غفلت، پندارگرایی گمان باطل (به بیان دیگر تکیه بر ظن و گمان به جای علم و یقین) می باشند که همه اینها باعث می شود که قلب انسان را خراب و گرد الود و غبار الود ساخته، و در نهایت چشم و قلب آنسان را نابینا و مریض سازد و در نتیجه ترازوی سنجش عقلش، توازن خود را از دست دهد و در نهایت حق و حقیقت را سر چپه یعنی معکوس برایش نشان می دهد.

بر انسان است تا در قدم اول علل و ریشه منحرف شدن خود را از مسیر حق بشناسد تا بتواند آنها را «دفعاً» یا «رفعاً» طرد کند چون روح انسان در عین حال که ملهم به فجور است گرایش به تقوا هم دارد و با شناخت علل انحراف خود از راه حق و درمان و رهایی از آنها، آن فضایل فطری شکوفا می گردد.

الهی رب العزت، ما را از آن مستفید گردانی. و توانمندی اعطا فرمایی که به راه راست

و مستقیم زندگی خویش را سرو سامان بخشیم. راهیکه سبب صلاح و فلاح دارین گردد. الهی تو آن کن که انجام کار، تو خشنود بادشی و ما رستگار.

اولین در خواست بعد از نجات غرق شدن در بحر :

بعد از آنکه الله تعالی قوم بنی اسرائیل را (از چنگال فرعون) نجات داد و هلاکت فرعون را به آنان بطور واضح نشان داد، انتظار طوری می رفت که بر ایمان و اخلاص و توکل خود بر الله تعالی را بیفزایند ولی موسی علیه السلام را با درخواست عجیبی غافلگیر کردند و از او خواستند که معبودی را برای آنان قرار دهد همان طور که مشرکان معبودانی داشتند. خداوند متعال میفرماید: «وَجُوزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَيَّ قَوْمٌ يَعْكُفُونَ عَلَيَّ أَصْنَامٌ لَهُمْ قَالُوا يُمُوسَى أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ ءَالِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ». (سوره الأعراف: 138). «بنی اسرائیل را از بحر گذرانیدیم، پس (در مسیر خود) به قومی رسیدند که بتهایی داشتند و مشغول پرستش آن ها بودند. گفتند: ای موسی! برای ما معبودی قرار بده همانگونه که آنان معبودهایی دارند. (موسی) گفت: شما گروه نادانی هستید. اینها کارشان هلاک و نابودی است و آنچه انجام می دهند باطل و نادرست است». انتظار می رفت که بنی اسرائیل بعد از آنکه خداوند این نشانه های بزرگ و به هلاکت رسیدن فرعون و پیروان کافرش را به آنان نشان داد، کار مشرکان و پرستش بت های شان را تقبیح میکردند. ولی نه تنها این کار را انجام ندادند بلکه (بیشرمانه) از موسی علیه السلام درخواست کردند که بتی را برای آنان قرار دهد تا آن را پرستش کنند همان طور که آن مشرکان بتانی داشتند و آن ها را می پرستیدند.

حضرت موسی (علیه السلام) و دریافت تورات :

قرآن عظیم الشان در باره چگونگی حصول تورات توسط حضرت موسی علیه السلام میفرماید: «وَوَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْنَةٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ ۗ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلِفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (سوره الأعراف: 142). «ما با موسی علیه السلام سی شب وعده گذاشتیم (که به مناجات و عبادت پردازد) و با ده شب (دیگر) آن را کامل گردانیدیم و بدین وسیله مدت (راز و نیاز با) پروردگارش چهل شب تمام شد. و موسی به برادر خود هارون گفت: در میان قوم من جانشین من باش و اصلاحگری کن و از راه و روش تباہکاران پیروی مکن».

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: موسی علیه السلام به قوم خود گفت: پروردگارم سی شب را با من وعده گذاشته است تا او را ملاقات کنم و در این مدت هارون را در میان شما جانشین خود قرار می دهم. و قتیکه موسی علیه السلام به ملاقات پروردگارش رفت، خداوند ده شب دیگر را اضافه کرد و فتنه ی بنی اسرائیل در این ده شبی که خداوند اضافه کرده بود صورت گرفت، چون بعد از گذشت سی شب، سامری آنان را با گوساله پرستی گمراه کرد.

گوساله پرستی یهودان :

طوریکه در فوق یاد آور شدیم: بعد از اینکه موسی علیه السلام در موعد مقرر به کوه طور رفت تا با پروردگار خویش به مناجات پردازد، سامری توانست که بنی اسرائیل را گمراه و آنان را به گوساله پرستی دعوت و وادار کند. ولی پس از آنکه موسی از میعادگاه بازگشت و تورات را از پروردگارش دریافت کرد و کلام خدا را شنید، بنی

اسرائیل فهمیدند که سامری آنان را گمراه ساخته است. خداوند متعال فرموده است: «وَأَتَّخَذَ قَوْمٌ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ خَلِيَّتِهِمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلْمٌ يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ﴿148﴾ وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدَّ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿149﴾ (سوره الأعراف: 148-149). «قوم موسی بعد از (رفتن) او (به کوه طور) از زیور هایشان گوساله‌ای ساختند و آن را معبود خود ساختند که پیکر و صدای گاو داشت.

مگر نمی دیدند که چنین گوساله‌ای نه با آنان سخن می‌گوید و نه آنان را به راهی هدایت میکند. گوساله را (به خدایی) گرفتند در حالیکه ستمکار بودند. هنگامی که پشیمان و سرگردان شدند و دانستند که گمراه گشته‌اند، گفتند: اگر پروردگارمان به ما رحم نکند و ما را نیامرزد، بی‌گمان از زیانکاران خواهیم بود.»

با وجود اینکه تنها سامری گوساله را به صدا درآورد و به خدایی گرفت ولی این فعل به تمام بنی‌اسرائیل نسبت داده شده است، چون سامری یکی از آنان بوده و آنان هم به کار او رضایت داده‌اند.

«وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ» یعنی بعد از بازگشت موسی پشیمان شدند و از کار خود شگفت زده گردیدند. و اینکه بنی اسرائیل در پایان گفتند: «اگر پروردگار ما به ما رحم نکند، بی‌گمان از زیانکاران خواهیم بود» این گفته‌ی آنان دلالت می‌کند بر اینکه آنان به گناه خود اعتراف کرده و به رحمت و مغفرت خدا امیدوار بوده‌اند. (تفسیر زمخشری: جلد 2، صفحه 159-160. فتح البیان: جلد 5، صفحه 20-22).

تورات :

تورات دارای پنج بخش میباشد:

- 1- «سفر پیدایش» یا کتاب آفرینش جهان. 2- «سفر خروج» یا کتاب زنده گی موسی علیه سلام. 3- «سفر لاویان» یا کتاب شرعیت در دین موسی علیه سلام. 4- «سفر اعداد» یا کتاب که به تعداد و آمار خاندان قبایل بنی اسرائیل در بیابان می پردازد. 5- «سفر تثنیه» یا «سخنان» نام آخرین کتاب تورات است که این کتاب با مرگ موسی علیه سلام پایان یافته است.

کتاب موسی که گاهی اسفار پنجگانه نامیده می شود، مقدس ترین کتاب یهودیان است و فرقه ی سامریان که انشعابی داخل یهودیت هستند و هنوز بقایای آن در برخی از قریجات فلسطین مشاهده می شود، وحی را به تورات موسی اختصاص می دهند و در غیر آن نمی پذیرند. مسیحیان از تورات بسیار تجلیل می کنند و آن را بخش نخست کتاب مقدس خود می دانند. در قدیم مردم معتقد بودند که موسی تورات را نوشته است، اما مطالعات جدید کتاب مقدس نشان می دهد که پاسخ به این مسأله اصل و منشأ اسفار تورات از آنچه در ابتدا تصور می شود، دشوار تر است. تورات در طول نسلها پدید آمده است: در ابتدا روایت هایی وجود داشت که قوم یهود آنها را به طور شفاهی به یکدیگر منتقل می کردند، سپس روایات مذکور در چند مجموعه نوشته شد که برخی از آنها در باب تاریخ و برخی در باب احکام بود. سرانجام در قرن پنجم قبل از میلاد این مجموعه ها در یک کتاب گرد آمد. کسانی که در این کار طولانی و پیچیده شرکت کردند، بسیار بودند و نام اکثریت قاطع آنها را تاریخ فراموش کرده است. به عقیده ی یهودیان و مسیحیان، الهام الهی در همه ی مراحل تألیف تورات، همراه و پشتیبان بوده است.

خواننده محترم !

در باره اوصاف تورات قرآن عظیم الشان در (آیات 144 و 145 سورة الاعراف) میفرماید: «قَالَ يُمُوسَىٰ إِنِّي أُصِطَفِيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَلِمِي فَخُذْ مَا آتَيْتَكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ» (144) وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ» (145). «الله گفت: ای موسی! تو را با رسالت‌های خویش و سخن گفتنم (با تو) بر مردم برگزیدم. پس برگیر آنچه به تو داده‌ام و از شکرگزاران باش. و برای او در الواح از هر چیز نوشتیم تا پند و اندرز و روشنگر (احکامی) باشد (که نیاز به تفصیل دارند). پس الواح را با قوت و توان برگیر و به قوم خود فرمان بده که نیکوترین آن‌ها را برگیرند، بزودی سرزمین گنهکاران را به شما نشان خواهیم داد».

منظور از «الواح» همان توراتی است که خداوند بر موسی علیه السلام نازل کرده و هر چه را که بنی‌اسرائیل در امور دین و دنیای خود به آن نیاز داشتند برای آنان در آن نوشته است. سدی و مجاهد گفته‌اند: منظور از الواح توراتی است که تمام مأمورات و منهیات (کارهای ناروا اموری که در شرع از آن منع شده و ناسایسته است.) بنی‌اسرائیل در آن نوشته شده است.

«وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا» یعنی به قوم خود فرمان بده که نیکوترین چیزی که در الواح است مانند عفو و بخشش و شکیبایی برگیرند و آن را بر قصاص گرفتن ترجیح دهند. در اینجا همچنین می‌توان گفت که «أحسن» اسم تفضیلی است که به معنی واقعی خود بکار نرفته است بلکه به معنی کمال نکوئی است. یعنی قوم خود را فرمان بده که به اندرزها و احکامی که در این الواح آمده و در کمال نیکویی هستند، تمسک جویند. (تفسیر فتح البیان: جلد 5، صفحه 14-16. تفسیر زمخشری: جلد 2، صفحه 158، تفسیر أبی السعود: جلد 2، صفحه 402. تفسیر المنار: جلد 9، صفحه 186).

«سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ» یعنی بزودی خواهید دید که چگونه کسانی که به مخالفت با اوامر الهی برمی‌خیزند و از اطاعت او سرپیچی می‌کنند به هلاکت میرسند و نابود می‌گردند. (تفسیر ابن کثیر: جلد 2، صفحه 246).

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيِّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٦﴾

(و (بیاد بیاور) و قتیکه عیسی پسر مریم گفت: ای بنی‌اسرائیل! بدرستی که من فرستاده‌ام الله به سوی شما هستم در حالیکه توراتی را که پیش از من آمده است، تصدیق می‌کنم و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است مژده می‌دهم. (ولی) هنگامی که او (احمد) با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنها آمد گفتند این سحری است آشکار!) (٦)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« مُّصَدِّقًا » : تصدیق کننده. « بَيْنَ يَدَيِّ » : پیش از من. « مِنْ بَعْدِي » : پس از من.

تفسیر:

در این آیه متبرکه که تصریح شده است به اینکه حضرت عیسی علیه السلام بعنوان پیامبر بنی‌اسرائیل مبعوث شده است. ولی حضرت عیسی علیه السلام آنان را با «یا بنی‌اسرائیل» مورد خطاب خویش قرار داده است و مانند حضرت موسی علیه السلام کلمه «یا قومی»

را بکار نبرده است، چراکه حضرت عیسی علیه السلام فاقد پدر بوده و نسبتی با آنان نداشته است تا آنان را بمثابه قوم خویش بشمارد. (تفسیر زمخشری: جلد 4، صفحه 524. تفسیر قرطبی: جلد 18، صفحه 83. تفسیر ابن عطیه: جلد 4، صفحه 429.)

مفسر مشهور جهان اسلام سید محمود افندی آلوسی (مؤلف تفسیر روح المعانی) در این باره می نویسد که: حضرت عیسی علیه السلام در خطاب به آنها تعبیر «یا قومی» را استعمال نه نمود، زیرا از سلسله پدر نسبتی با آنان نداشته است اگر چه مادرش مریم از همه آنان عالی نسبتتر بوده است. (تفسیر آلوسی: جلد 28، صفحه 85. تفسیر فتح البیان: جلد 14، صفحه 101.)

از آنجائیکه حضرت عیسی علیه السلام مصدق تورات بوده و مژده‌ی آمدن پیامبر خاتم به نام احمد را همان طور که در تورات ذکر شده داده است و رسالت وی مخالفتی با تورات نداشته و این خود بیانگر آن بوده که دین او مؤید تمام پیامبران گذشته و آینده بوده است، یهودیان باید به پیغمبری وی ایمان می‌آوردند ولی با وجود اینکه در گهواره به سخن آمد و با معجزات مختلف مورد تأیید خداوند قرار گرفت، به آن هم به او ایمان نیاوردند بلکه او را تکذیب کردند و تلاش نمودند که حتی وی را به قتل هم برسانند. (تفسیر آلوسی، جلد 28، صفحه 85. تفسیر فتح البیان: جلد 4، صفحه 101.)

«يَأْتِي مِنَ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ»:

قبل از همه قابل یاد آوری است؛ آن کتاب تورات و انجیلی که الله تعالی بر موسی و عیسی علیهم السلام نازل فرمودند، الان در دست بشریت اصلاً موجود نمی باشد. البته منظور کتاب انجیل و تورات کامل است. زیرا پیروان بخصوص رهبران مذهبی شان کتاب پیامبران خویش را بخاطر حفظ منافع و مصالح خویش تغییر و تحریف نمودند. قرآن عظیم در (آیه 13 سوره مائده) میفرماید: «فَبِمَا نَفْسِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا دُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (پس (یهود را) به خاطر پیمان شکنی شان لعنت کردیم و (از رحمت خود دور ساختیم) دل های شان را سخت گردانیدیم. سخنان الله را از محل آن تغیر می دادند، و بخشی از آنچه را که به آن پند داده شده بودند فراموش کردند، و همیشه تو بر خیانت (تازه) از ایشان آگاه می شوی، مگر اندکی از آنها (که خیانت نمی کنند). پس از آنها در گذر و (از لغزشهای شان) روی بگردان، یقیناً الله نیکوکاران را دوست دارد.)

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر خود می نویسد: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ» (آیه 46 سوره نساء) سخنان الله را تحریف و تبدیل می کنند. پس معنی و مفهومی را که خدا و پیامبرش از سخنی در نظر دارند دگرگون کرده، و معنی دیگری برای آن دست و پا می کنند.» و نیز میفرماید: «أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (سوره بقره 75) (یعنی: آیا انتظار دارید که [اینان] به شما ایمان بیاورند با آنکه گروهی از آنان سخنان خدا را می شنیدند سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می کردند و خودشان هم می دانستند.

نکته قابل توجه و دقت اینست که؛ انجیلها و تورات کنونی که در دست پیروان شان قرار دارد، هیچ کدام این کتب، بر زبان اصلی خود که همان زبان پیامبران شان بود باقی نمانده اند.

لذا نتیجه می‌گیریم که یافتن نام پیامبر صلی الله علیه وسلم در کتب آنها که با پیامبر صلی الله علیه وسلم دشمنی آشکار داشتند و دارند (به همان اسم) وجود ندارد. از عطاء بن یسار روایت شده است که گفت: با عبدالله بن عمرو بن عاص (رضی الله عنهما) ملاقات کردم و به او گفتم: مرا از اوصاف رسول الله صلی الله علیه وسلم آگاه کن! فرمود: «آری والله! پیامبر صلی الله علیه وسلم در تورات به بعضی از اوصافی که در قرآن برای ایشان ذکر شده، توصیف شده اند، از جمله این‌که در تورات آمده است: ای پیامبر آخر الزمان! بی‌گمان ما تو را شاهد، مزده دهنده، بیم دهنده و پناهگاهی برای امی‌ها فرستادیم، تو بنده ما و پیامبر ما هستی، ما تو را متوکل نامیده‌ایم، تو نه درشتخو هستی نه سنگدل، نه جیغ و دادکننده در بازارها، تو بدی را با بدی پاداش نمی‌دهی بلکه عفو میکنی و در می‌گذری و هرگز خداوند تو را قبض روح نمی‌کند تا آن‌گاه که به وسیله تو ملت کج و منحرف را راست گرداند، به این‌که بگویند: لا اله الا الله و به وسیله تو چشمهای نابینا و گوشهای ناشنوا و دل‌های غلف شده را باز می‌گرداند.» «پیامبری که آنان را به معروف امر می‌کند»

معروف: تمام مکارم اخلاقی است که در قلب‌ها پسندیده است، نه زشت و ناپسند «و آنان را از منکر نهی می‌کند»
منکر: یعنی آنچه که قلب آن را زشت و ناپسند می‌شناسد؛ چون بدی‌ها و خشونت‌های اخلاقی و کردارها و گفتارهای زشت و نامیمون».
خواننده محترم!

طوری‌که در آیه مبارکه فوق مطالعه نمودیم: حضرت عیسی علیه السلام مزده‌ی آمدن حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را با نام «أَحْمَدُ» داده است «يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» و طوری‌که قرآن عظیم الشان می‌فرماید که «احمد» یکی از نام‌های پیامبر صلی الله علیه وسلم است.

«أحمد» بدین معنی است: کسی که به سبب وجود خصلت‌های خوب در وی، بیشتر از دیگران مورد ستایش قرار می‌گیرد. یا احمد؛ یعنی ستایشگرترین مردم برای پروردگارش. امام مالک و امام بخاری و امام مسلم و غیر آنان از جبیر بن مطعم روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ لِي أَسْمَاءَ أَنَا مُحَمَّدٌ وَأَنَا أَحْمَدُ وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَيَّ قَدَمِي وَأَنَا الْمَاجِي الَّذِي يُمْحَى بِي الْكُفْرُ وَأَنَا الْعَاقِبُ» «من نام‌های مختلفی دارم از جمله: محمد، احمد، حاشر یعنی کسی که دیگران بعد از او زنده می‌شوند، ماحی یعنی کسی که خداوند به وسیله‌ی او کفر را نابود می‌کند، و عاقب یعنی کسی که پیامبری بعد از او نخواهد آمد».(تفسیر آلوسی: جلد 28، صفحه 86. تفسیر فتح البیان: جلد 14، صفحه 101).

در فصل پانزدهم از انجیل یوحنا آمده است: «یسوع مسیح گفت: فارقلیط روح حقی است که خدای من او را می‌فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم میدهد».
فارقلیط: لفظی است که بر حمد دلالت می‌کند و به احمد و محمد دو نام پیامبر ما صلی الله علیه وسلم اشاره دارد.

قابل تذکر است که در کتب تورات و انجیل تصریحات دیگری نیز در همین باب آمده است. «پس چون با معجزه‌ها پیش آنان آمد، گفتند: این سحری آشکار است» یعنی: چون عیسی، یا محمد صلی الله علیه وسلم با معجزه‌ها نزد آنان آمد، گفتند: آنچه او برای ما آورده،

جادویی واضح و آشکار است.» ولی با تاسف از آن انکار واضح و آشکار صورت گرفته است. (تفسیر انوار القرآن).

شریعت عیسی علیه السلام و کتاب انجیل :

خداوند متعال می فرماید: وَقَفَيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَأَتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (46) (سوره المائدة: 46) (و از پی آنان (پیغمبران پیشین) عیسی پسر مریم را فرستادیم که تصدیق کننده آنچه پیش از او بود (تورات)، و به عیسی انجیل را دادیم که در آن نور و هدایت بود، در حالیکه تصدیق کننده آنچه پیش از آن بود که تورات است، و هدایت و پند برای پرهیزگاران است.)

حضرت عیسی علیه السلام از پیامبران بنی اسرائیل است و شریعت او تورات بود. مسیحیان در انجیل های خود از حضرت عیسی علیه السلام نقل می کنند که وی نیامده بود که شریعت تورات را نقض کند، بلکه آمده بود که آن را کامل کند و به خواست الله تعالی احکام و آداب و اندرزهایی روحی را بر آن بیفزاید. (تفسیر المنار: جلد 6، صفحه 401).

انجیل :

انجیل کتاب بزرگی است که الله تعالی بر حضرت عیسی علیه السلام نازل کرد تا کامل کننده تورات و تأیید کننده آن باشد. در بیشتر مسائل با آن مشترك است و هم چون تورات انسان را به راه مستقیم هدایت کرده و راه حق را از باطل جدا میکند. انسان را از بندگی غیر الله، به بندگی الله دعوت مینماید.

قابل تذکر است که؛ تورات در زمان حیات حضرت عیسی علیه السلام مکتوب نشده و تنها به صورت شفاهی و دهان به دهان نقل گردید. همین امر باعث آن شد، تا برخی سهواً یا عمداً به دخل و تصرف و حذف و اضافات در آن پردازند.

تحریف انجیل و تورات نیز در این صورت بسیار طبیعی است، چرا که انسان: اولاً فراموش کار است و پس از مدتی هر چند اندک قادر به حفظ دقیق يك مطلب نبوده و آن موضوع در حافظه ماندگار نخواهد بود.

ثانیاً گذشت زمان و دور شدن از دوران پیامبر وقت، احتمال ضعف ایمان یاران همان پیامبر و معتقدان به آن کتاب وجود دارد، تا با تبعیت از هوای نفس خویش آن چه را مطابق میل آنان نبود، حذف و آنچه را که می خواهند بدان اضافه کنند.

ثالثاً اگر این کتابت در زمان همان پیامبر انجام می شد، راه بر بدخواهان بسته می شد و نمی توانستند آن چه را که عمداً می خواهند به آن اضافه نموده یا از آن حذف نمایند، به انجام برسانند چرا که سخن پیامبر که خود میان آنان حضور دارد برای همگان حجت بود... اما فوت آن پیامبر، راه را بر اختلاف نظر علما و قد علم کردن دوستان نادان و دشمنان برای حذف و اضافات خواهد گشود.

در نتیجهی این دخل و تصرف، بعد از مرگ عیسی علیه السلام «انجیل»، که به عهد جدید مشهور است با روایت های گوناگون از طرف افراد مختلف نوشته شد و در نتیجه انجیل های فراوان در بین مسیحیان متداول گردیدند.

پس از چهار قرن کلیسا چهار انجیل را از همه معتبرتر دانست که آن ها عبارتند از: اول: انجیل یوحنا: یوحنا از شاگردان محبوب عیسی (ع) بوده است و لیکن اکثر علمای مسیحی متفق اند که انجیل یوحنا توسط او نوشته نشده است، بلکه آن را کتابی تزویری

میپندارند. برای نمونه مطلب فوق در دائرة المعارف انگلیسی که در آن 500 عالم مسیحی مشارکت داشته‌اند، بیان شده است.

دوم: انجیل مرقس: توسط شخصی به نام یوحنا مشهور به مرقس که جزء یاران دوازده‌گانه محسوب نمی‌شود، نوشته شده است. در اصل یهودی است که مسیحی شده است. برخی از مسیحیان می‌گویند که «بطرس» رئیس حواریون آن را نوشته و به شاگردش مرقس نسبت داده شده است و برخی دیگر می‌گویند مرقس آن را بعد از مرگ «بطرس» و «بولس» نوشته است. در هر حال بر سر کاتب آن اختلاف نظر وجود دارد.

سوم: انجیل متی (متاوس): که توسط یکی از یاران دوازده‌گانه‌ی عیسی (ع) به نام «متی» نوشته شده است. جمهور علمای مسیحی معتقدند که این انجیل به زبان عبری یا سریانی نوشته شده است و لیکن اصل آن مفقود گشته و تنها ترجمه‌ی آن به زبان یونانی در دست است و مترجم آن نیز مشخص نیست.

چهارم: انجیل لوقا: لوقا از شاگردان عیسی علیه السلام حتی شاگرد شاگردان او نیز نبوده، بلکه شاگرد «بولس» بوده است. «بولس» نیز شخصی یهودی به اسم «شاول» بوده و از بزرگترین دشمنان مسیحیت به شمار می‌رفته است.

ناگهان مدعی می‌شود که عیسی بر او نزول کرده و به او امر کرده است که به تبلیغ مسیحیت پردازد.

انجیل برنابا: انجیل برنابا که از اعتبار در بین بخشی از مسیحیان برخوردار هستند، ولی کلیسا آنان را به رسمیت نمی‌شناسد. برنابا یکی از یاران دوازده‌گانه‌ی عیسی علیه السلام بوده است.

پاپ (گلاسیوس اول) در سال 492م مطالعه‌ی برخی از کتب از جمله انجیل «برنابا» را ممنوع اعلام کرد و این انجیل همچون رازی پوشیده ماند. تا این‌که در سال 1709م توسط «کریمر» مستشار روسی نسخه‌ای مکتوب از آن به زبان ایتالیایی، پیدا شد و آن را نزد یکی از شخصیت‌های «آمستردام» نگهداشت.

آن شخصیت نیز آن را به «برنس اوجین سافوی» در سال 1713م هدیه داد. سپس این نسخه همراه سایر کتاب‌های کتابخانه «برنس» به کتابخانه‌ی سلطنتی در وین در سال 1738م منتقل گردید. اولین کسی که پرده از این نسخه برداشت، راهب انگلیسی «فرامینو» بود که چند رساله‌ای را پیدا کرد که در آن‌ها کارهای «بولس» محکوم شده بود و در آن به انجیل برنابا استناد گردیده بود. حس کنجکاو او را واداشت که به دنبال آن انجیل بگردد تا اینکه هنگامی که به یکی از نزدیکان پاپ (سکتس پنجم) تبدیل گشت، در کتابخانه‌ی پاپ آن را پیدا کرد. آن را مخفی نموده و پنهانی به مطالعه‌ی آن پرداخت تا در نهایت اسلام را قبول کرد.

موضوعات اساسی مندرج در انجیل برنابا :

مطالب اساسی که در انجیل برنابا وجود دارد، مختصراً بشرح ذیل می‌باشد:
انجیل برنابا عیسی را بنده‌ی الله و رسول او می‌داند و الوهیت و فرزند خدا بودن او را منکر می‌شود.

بیان می‌کند که قربانی مد نظر ابراهیم فرزند او به نام اسماعیل بوده است.
با صراحت کامل مژده‌ی آمدن محمد صلی الله علیه وسلم را به عنوان پیامبر خدا می‌دهد.

بیان می‌کند که مسیح (ع) به صلیب کشیده نشده است بلکه به سوی آسمان برده شده است و شخصی دیگر که خائن به مسیحیت بود و همانند مسیح بود به صلیب آویخته شد. به بسیاری از اصول اعتقادی که مورد اتفاق تمامی ادیان آسمانی است اشاره دارد. محققان درستی نسبت آن به برنابا را و حواری بودن برنابا را تأیید می‌کنند اگر چه کلیسا آن را تأیید نمی‌کند. دلیل عدم تأیید آن نیز مخالفت انجیل برنابا با دسایس «بولس» و امثال او می‌باشد که کلیسا نیز به آن پایبند بوده و هست.

تحریف انجیل‌ها :

در مجموع علما و محققین عام از علمای معروف اسلامی و علمای معروف مسیحی، آنان از دایره تعصب خارج و از دام تقلید رهایی یافته‌اند انتقادات متعددی بر این انجیل‌ها دارند و معتقدند هیچ کدام از انجیل‌ها همان انجیلی نیست که از طرف خداوند بر عیسی علیه السلام نازل شده است و هم چنان طوریکه قبلاً بیان کردیم این اناجیل، چون سال‌ها بعد از عیسی علیه السلام به رشته تحریر در آمدند، بسیار بعید است که نوشته‌های موجود همان چیزی باشند، که عیسی علیه السلام به عنوان کلام الهی برای‌شان بیان کرده است.

از میان علمای مسلمان، شیخ ابن تیمیه (رض) در کتاب «الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح» و ابن القيم (رض) در کتاب «هدایة الحیاری فی اجوبة اليهود و النصارى»، شیخ رحمة الله الهندی (رض) در کتاب «اظهار الحق»، محمد ابو زهره (رض) در کتاب «محاضرات فی النصرانیة» و از علمای مسیحی که مسلمان شده اند، ابراهیم خلیل احمد در کتاب «محاضرات فی مقارنة الادیان» به نقد و بررسی آن پرداخته اند و ایرادات و تناقضات فراوانی را در آن یافته‌اند.

بطور نمونه: شیخ رحمة الله الهندی در آخر کتابش «اظهار الحق» بیشتر از صد اختلاف در بین انجیل‌ها بیان کرده است.

از جمله ایراداتی که در مورد این کتاب تیتروار می‌توان بیان کرد، عبارتند از:

الف - انجیل‌ها سال‌ها بعد از فوت عیسی (ع) نوشته شده‌اند.
ب - انجیل‌های فراوانی نوشته شدند که هر کدام با دیدگاه خاص نویسنده و محفوظات و شنیده‌های خود به تدوین آن دست زدند.

متعدد بودن انجیل‌ها خود بیان‌گر این است که نمی‌توان هیچ کدام را همان انجیل ارسال شده از طرف الله تعالی دانست چرا که هر کدام از آن‌ها دارای بخشی از حقایق و بخشی از دست‌کاری‌های خواسته یا ناخواسته‌ی مؤلفانش می‌باشند و تلفیق آن‌ها هم به دلیل اینکه هر کدام از اناجیل طرف داران خاصی در بین مسیحیان دارند، امکان پذیر نیست. همین امر بود که کلیسا با همه‌ی قدرتش باز نتوانست يك انجیل واحد را معرفی نموده و در نهایت چهار انجیل را به رسمیت شناخت. باز برخی دیگر از اناجیل از جمله انجیل «برنابا»، که جزء 4 انجیل معرفی شده نیست، دارای اعتبار خاصی در میان برخی از مسیحیان و محافل تحقیق می‌باشد.

ج - اختلافات و تناقض‌های زیادی میان انجیل‌ها وجود دارد.

د - در انجیل‌های چهارگانه علاوه بر نسبت دادن کارهای ناشایست به پیامبران، بر ذات اقدس خداوند نیز نقص روا داشته‌اند.

عقاید باطلی که با سایر کتب آسمانی و عقل انسان سازگار نیست در آن‌ها یافته می‌شوند.

و - برخی از محتوا و متون آن با حقایق علمی یقینی در تضاد و تعارض قرار دارند. همچنان‌که قبلاً اشاره کردیم برخی از علما، از جمله «موریس بوکای» در کتابش به تعدادی از آن‌ها اشاره کرده است.

ز - افزون بر موارد فوق، انجیل‌ها، صرف‌نظر از این که تحریف شده‌اند، از هر گونه برنامه و دیدگاه در مورد نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی یا علمی به دور هستند. (تفسیر نور مرحوم مصطفی خرمدل، چاپ سوم 1381 نشر احسان.)

مسیحیان نصاری اند :

مؤلف جار الله زمخشری مؤلف تفسیر مشهور «الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل که بنام تفسیر کشاف شهرت دارد» در مورد نصاری می نویسد: «نصاری» جمع «نصران» است. گفته میشود: «رجل نصران» و «امرأه نصرانه». یاء «نصرانی» برای مبالغه است. و مسیحیان بدین علت نصاری نامیده شده‌اند که حضرت عیسی را یاری کرده اند. (تفسیر زمخشری: جلد 1، صفحه 164.)

شهاب‌الدین محمود بن عبدالله آلوسی (۱۸۵۴-۱۸۰۲) مؤلف تفسیر روح المعانی در مورد نصاری مینویسد: «نصاری» نامی است که برای اصحاب حضرت عیسی علیه السلام گذاشته شده است. و اطلاق این اسم بر آن‌ها بدین خاطر است که حضرت عیسی علیه السلام را یاری کرده‌اند و یا به یاری یکدیگر شتافته اند. (تفسیر آلوسی: جلد 1، صفحه 278.)

در «تفسیر فتح البیان» آمده است که: سیبویه گفته است: لفظ «نصاری» جمع، و مفرد آن «نصران» و «نصرانه» است ولی تنها با یاء نسبت بکار می رود و گفته می شود: «رجل نصرانی» و «امرأة نصرانية».

جوهری هم فرموده است: «نصران» نام قریه است در شام که نصاری به آن نسبت داده میشوند. (تفسیر فتح البیان: جلد 1، صفحه 185)

ابو محمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی مشهور به ابن عطیه اندلسی (۴۸۱ - ۵۴۱ هجری) مؤلف تفسیر قرآن بنام المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز می نویسد:

«نصاری» لفظی است که از مادهی «نصر» گرفته شده است بدلیل اینکه قریه شان «ناصره» یا «نصریا» نامیده می‌شد، و یا بدلیل اینکه همدیگر را یاری می‌کردند و یا به خاطر اینکه حضرت عیسی علیه السلام فرموده است: «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ». سیبویه فرموده است: «نصاری» جمع، و مفرد آن در اصل «نصران» و «نصرانه» است ولی لفظ مفرد بدون یاء نسبت «نصرانی و نصرانیه» بکار نمی رود. (تفسیر ابن عطیه: جلد 1، صفحه 326.)

چرا حضرت عیسی به نام مسیح مشهور است؟

زمخشری در تفسیر خود گفته است: «مسیح» یکی از القاب شریفه مانند صدیق و فاروق است که اصل عبری آن «مشیحا» و به معنی مبارک است. (تفسیر زمخشری: جلد 1، صفحه 363.)

در تفسیر ابن عطیه آمده است: در مورد ریشه لفظ «مسیح» اختلاف نظر وجود دارد، عده‌ای گفته‌اند: مسیح از «ساح یسیح» و به معنی گردش کردن در زمین است. ولی جمهور بر این عقیده‌اند که «مسیح» از «مَسَح» به معنی مسح کردن زمین گرفته شده و حرکت

کردن بر زمین به منزله مسح کردن آن در نظر گرفته شده است و از این روی حضرت عیسی علیه السلام «مسیح» نامیده شده است.

عده ای هم بر این باورند که چون هر مریضی را که مسح می‌کرد، شفا می‌یافت، «مسیح» نامیده شده است. بنابر این دو نظریه، «مسیح» بر وزن «فعلیل» و به معنی «فاعل» است. ابن جبیر گفته است: حضرت عیسی علیه السلام «مسیح» نامیده شده است، چون خداوند او را مبارک آفریده است و عده‌ای هم گفته‌اند: چون با روغن مقدس مالیده شده و یا از گناهان پاک شده است، با توجه به این نظریات، «مسیح» بر وزن «فعلیل» به معنی «مفعول» است.

ابراهیم نخعی هم «مسیح» را به معنی صدیق و راستگو دانسته است. (تفسیر ابن عطیه: جلد 3، صفحه 119). ابن کثیر در تفسیر خود فرموده است: حضرت عیسی علیه السلام بعلت گردش زیاد، مسیح نامیده شده است، عده‌ای هم علت این امر را صافی و بدون گودی کف پاهای وی دانسته‌اند، برخی هم بر این باورند که چون حضرت عیسی علیه السلام هر مریض را که مسح و لمس می‌کرد، به اذن خدا شفا می‌یافت، مسیح نامیده شده است. (تفسیر ابن کثیر: جلد 1، صفحه 363).

در تفسیر آلوسی چنین آمده است: «مسیح» لقب حضرت عیسی علیه السلام و مثل فاروق از القاب شریفه است. اصل عبری آن «مشیحا» و به معنی مبارک است. بسیاری از پیشینیان هم گفته‌اند: لفظ «مسیح» از «مسح» گرفته شده ولی در مورد بیان علت اطلاق آن بر حضرت عیسی علیه السلام اختلاف نظر داشته‌اند، عده‌ای گفته‌اند: چون مبارک آفریده شده است و عده‌ای هم گفته‌اند! چون بر چشم نابینا دست می‌کشید و بینایی خود را باز می‌یافت و هر مریض را که مسح می‌کرد، شفا می‌یافت. (تفسیر آلوسی: جلد 2، صفحه 161).

صاحب «تفسیر فتح البیان» هم بر این باور است که در مورد ریشه‌ی لفظ «مسیح» اختلاف نظر وجود دارد، عده‌ای آن را از «مسح» گرفته‌اند، چون در زمین به گردش می‌پرداخت و در جایی سکنی نمی‌گزید، یا به خاطر اینکه هر بیماری را مسح می‌کرد، شفا می‌یافت، یا اینکه چون با روغن مخصوص پیامبران مالیده شده و یا چون دارای پاهای صاف و بدون گودی بوده است و بالاخره یا بدین علت بوده که از گناهان، پاک گردیده است. (تفسیر فتح البیان: جلد 2، صفحه 235-236).

اما کلمه «عیسی» لفظی معرب است که اصل عبری آن «ایشوع» به معنی سیّد و آقا است. (معرب: لفظی است که در اصل عربی نبوده و از زبان دیگری گرفته شده است.)

«عیسی» از «عیس» گرفته شده و چون حضرت عیسی علیه السلام دارای رنگ سفید متمایل به سرخی بوده، به این اسم نامگذاری شده است. ولی اصل این است که لفظ «عیسی» را غیر مشتق بگیریم، چون سخن گفتن از اشتقاق و ریشه‌ی آن هیچ فایده‌ای در بر ندارد. (تفسیر آلوسی: جلد 2، صفحه 161).

اما در مورد علت انتساب حضرت عیسی علیه السلام به مادرش، زمخشری گفته است: فرزندان معمولاً به پدران خود نسبت داده می‌شوند ولی در آیه‌ای که قبلاً بدان اشاره شد، حضرت عیسی علیه السلام به مادرش نسبت داده شده است تا اشاره باشد به این نکته که حضرت عیسی علیه السلام بدون پدر متولد می‌شود. (تفسیر زمخشری: جلد 1، صفحه 36).

زمخشری همچنین در مورد معرفی شدن حضرت عیسی بعنوان «مسیح عیسی ابن مریم» گفته است! «عیسی»، اسم، «مسیح» لقب و «ابن مریم» صفت است و مجموع این سه لفظ معرف حضرت عیسی علیه السلام هستند. (تفسیر زمخشری: جلد 1، صفحه 36).

غلو و کفر مسیحیان در شأن عیسی علیه السلام :

مسیحیان با غلو و افراط در شأن حضرت عیسی علیه السلام، در واقع مرتکب کفر شدند، چون برخی از آنان عیسی علیه السلام را پسر خداوند متعال خواندند. حتی فرقه مشهور دینی مسیحیت بنام فرقه یعقوب مارادیوس شهرت دارد و پیروان شان در سوریه و شمال عراق مسکن گزین می باشند و در کشور مصر و حبشه (ایتوپی) سکونت داشتند که بنام قبطی مشهور شدند، حضرت عیسی علیه السلام را خدای خود (العیاذ بالله) قرار دادند. «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» (سوره المائدة: 72). «بی گمان کافر شده اند کسانی که می گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است» (تفسیر قرطبی: جلد 6، صفحه 249، تفسیر شوکانی: جلد 2، صفحه 63).

برخی از فرقه های مسیحی معتقد که حضرت عیسی علیه السلام یکی از سه خداست. «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثُلَاثَةٍ» (سوره المائدة: 73). «بی گمان کافر شدند کسانی که گفتند: خدا یکی از سه خدا است». منظور آنان از سه خدا، الله، عیسی و مریم بود. که در این جمله تعداد از روحانیون فرقه مسیحیان یعقوبیه، ملکیان، و نسطوریان شامل می باشد. (تفسیر قرطبی: ج 6، صفحه 249، تفسیر ابن کثیر: ج 2، ص 81، تفسیر شوکانی: جلد 2، صفحه 63).

مفسر سدی و تعدادی از مفسرین فرموده اند: این آیه در مورد کسانی نازل شده که عیسی و مادرش را به همراه خداوند متعال، خدای خود دانسته و بدین ترتیب خداوند متعال را یکی از سه خدا قرار می دادند. در آیه دیگری نیز چنین آمده است: «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يُعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبحٰنَكَ» (سوره المائدة: 116). «و (به یاد بیاور) آنگاه را که الله می فرماید: ای عیسی پسر مریم! آیا توبه مردم گفته ای که من و مادرم را به جز الله تعالی، خدای خود قرار دهید؟ (عیسی) گفت: تو را منزله می دانم که دارای شریک و انباز باشی!».

ابن کثیر در مورد گفته سدی گفته است: این سخن در مورد «الله ثالث ثلاثة» از همه ی اقوال واضح تر است. (تفسیر ابن کثیر: جلد 2، صفحه 81)

ابن کثیر همچنین در مورد آرا و نظریات مسیحیان در مورد حضرت عیسی (اگر چه مختلف اند ولی همه کفرآمیز هستند) میگوید: مسیحیان به خاطر جهالت و نادانی شان ضوابطی را نمی شناسند و برای کفر و گمراهی آنان حد و مرزی وجود ندارد، عده ای عیسی را خدا و عده ای هم او را شریک خدا می دانند، برخی هم او را پسر خدا می خوانند. در واقع مسیحیان گروه های مختلفی هستند که هر کدام از آنها دارای آرا و نظریات خاص خود هستند و اتفاق نظری با هم ندارند. (تفسیر ابن کثیر: جلد 1، صفحه 591).

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٧﴾

و کیست ستمکارتر از کسی که بر خداوند دروغ بزند، و حال آنکه به سوی اسلام دعوت می گردد، و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند. (٧)

تشریح لغات واصطلاحات :

« أَفْتَرَى »: دروغ بست. « يُدْعَى »: فراخوانده می شود. « الظَّالِمِينَ »: ظالمان ، کفرپیشگان.

تفسیر :

یعنی هیچ کس از شخصی که بر الله سبحان و تعالی دروغ بر می بندد ظالمتر نیست؛ یعنی از کسی که به حق تعالی شریک، همسر و فرزندان را نسبت دهد، حال آنکه او تعالی از چنین اوصافی بلندتر است. این افترا کننده به پیروی و انقیاد از اسلام فراخوانده می شود، اما از آن ابا می آورد. خداوند سبحان و تعالی کسی را که با کفر ورزیدن بر خویشتن ظلم کند، به هدایت توفیق نمی دهد و او را به سوی صواب رهنمایی نمی کند؛ زیرا او در کفر و بازداشتن از راه حق از حد گذشته است.

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٨﴾

آنها می خواهند نور الله را با دهان خود خاموش سازند، ولی خدا نور خود را کامل می کند هر چند کافران خوش نداشته باشند! (۸)

تشریح لغات واصطلاحات :

« لِيُطْفِئُوا »: (طفئ): تا خاموش کنند. « نُورَ اللَّهِ »: نور الله شریعت مقدس، دین محمد. « أفواه »: جمع فوه، دهانها. « مُتِمُّ »: تمام کننده، کامل کننده [توبه/۳۲]. « بالهدى »: همراه قرآن [بقره/۱۸۵]، هدایت.

تفسیر :

حضرت ابن عباس (رض) صحابی جلیل القدر در شأن نزول این آیه مبارکه می فرماید: مدت چهل روز بر رسول الله صلی الله علیه وسلم وحی نیامد پس کعب بن اشرف گفت: «ای جماعت یهود! مزدهتان باد که خداوند نور محمد را در آنچه که بر وی فرومیرستاد، خاموش گردانید پس مطمئن باشید که کارش به سرانجام نمی رسد». رسول الله صلی الله علیه وسلم از شنیدن این کلام دشمن دین اندوهگین شد، آن گاه الله تعالی این آیه را نازل فرمود و پس از آن وحی بر ایشان بلاانقطاع فرود می آمد. (تفسیر انوار القرآن از عبدالرؤف مخلص هروی سورة الصف).

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٩﴾
اوست ذاتی که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند. (۹)

تشریح لغات واصطلاحات :

« لِيُظْهِرَهُ »: تا آن را آشکار و پیروز گرداند، چیره گرداند. « كَرِهَ »: ناپسند دانست، خوش نداشت، دوست نداشت.

تفسیر :

« هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ »: الله تعالی خداوندی است که محمد صلی الله علیه وسلم را با علم نافع و عمل صالح یعنی دین اسلام فرستاده. « لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ » تا آن را بر دیگر ادیان چیره کند و برتری دهد، اعم از یهودی و نصرانی و غیره، « وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ » هر چند که دشمنان خدا و مشرکین از آن ناخرسند باشند. ابو سعود گفته است: خدا با اعزاز دین اسلام وعدهی خود را تحقق

بخشید، به طوری که تمام ادیان را مقهور و مغلوب دین اسلام کرد. (ابو سعود ۵/۱۶۱)

خواندگان گرامی !

در آیات قبلی دریافتیم که : مسلمانان برای جهاد و مبارزه در راه الله سبحانه و تعالی تشویق و ترغیب گردیده و از نافرمانی پیامبر، هشدارشان داده، تا هم چون مردم بنی اسرائیل مبتلا نشوند.

اینک در آیات متبرکه (10 الی 14) مؤمنان را به خرید و فروش و تجارتی پایدار، مفید و سودمند؛ یعنی، ایمان راستین و جهاد واقعی با مال و جان، رهنمایی می فرماید . و در پایان، آنان را برای پشتیبانی دین و شریعت و پیامبر؛ حواریان برگزیده ی عیسی را یاد آور شد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿١٠﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که از عذاب دردناک نجات دهد؟ (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« أَدُلُّكُمْ »: شما را راهنمایی می کنم، به شما راه نشان می دهم. « تُنْجِيكُمْ »: شما را می رهاند، شما را رستگار می کند.

تفسیر :

مفسران می نویسند: که الله تعالی در این ایه متبرکه؛ ایمان و جهاد در راه الله را به «تجارت» تشبیه کرده است؛ چون تجارت عبارت است از مبادله چیزی به چیزی دیگر به امید نفع و کسب سود، و هر کس به الله ایمان بیاورد و با جان و مالش جهاد کند، به امید نایل آمدن به پاداش و نجات از عذاب دردناک، مال و توانایی خود را بذل می کند. از این رو پاداش و نجات از عذاب به تجارت تشبیه شده است، طوری که الله تعالی در (آیه 111 سوره توبه) میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِيَعْيِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿111﴾» (بی گمان الله از مؤمنان جانهایشان و اموالشان را به عوض آنکه بهشت برای آنان باشد خریده است. در راه الله می جنگند، پس می کشند (کفار را) و کشته می شوند، این وعده ای است که در تورات و انجیل و قرآن بر او (الله، مقرر) است، و چه کسی از الله به وعده خود وفا کننده تر است؟! پس (ای کسانی که ایمان آورده اید) به معامله ای که کرده اید خوش باشید و این همان پیروزی بزرگ است.)

«هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ»:

مفسران می نویسند: یکی از راه های تجارت با ذات اقدس الهی همانا آشنایی با کلام و احکام الهی است، طوری که در ایه متبرکه آمده است: «آیا میخواهید شما را به تجارتی سودمند و گرانقدر راهنمایی کنم؟ استفهام برای تشویق است. «تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ» تجارتی که شما را از عذابی دردناک نجات بدهد.

باید گفت این تجارت از جمله تجارت معنوی می باشد که حکمت و فلسفه آن برای همه انسانها به آسانی قابل درک و فهم نیست، فقط مؤمنان واقعی به الله به معنا، مفهوم و حکمت این تجارت پی می برند، آن عده کسانی به آن پی میبرند که: «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» که: (به الله توانا و پیامبرش ایمان صادق و بدون شک و شبهه داشته باشند.)

قابل تذکر است که: تجارت، و معاملات تجاری صرف در امور دنیای و مادی خلاصه نمی گردد، بلکه از جمله «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ...» بخوبی معلوم می گردد، تجارتی که انسان به دنبال آن است، و در واقعیت دارای سود ثابت و پایدار هم می باشد همانا تجارتی است که انسان را از قهر و غضب الهی در امان می دارد، واقعاً هم؛ پیروی اخلاصمندانه از احکام قرآنی و دستاویز پیامبران، الهی است که: انسان را از عذاب الیم نجات داده و فوز و کامیابی عظیمی را نصیب اش می گرداند، طوری که در ایه مبارکه خوانیم:

«تُنَجِّيْكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ... ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».

تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١﴾

به الله و رسول او ایمان بیاورید، و در راه خداوند با اموال و جانهایتان جهاد کنید، این برای شما از هر چیز بهتر است بدانید. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تُجَاهِدُونَ»: تلاش می کنید، می کوشید. «أَنْفُسِكُمْ»: جانهایتان.

تفسیر :

مفسران فرموده اند: ایمان و جهاد در راه الله را به «تجارت» تشبیه کرده است؛ چون تجارت عبارت است از مبادله‌ی چیزی به چیزی دیگر به امید نفع و کسب سود، و هر کس به خدا ایمان بیاورد و با جان و مالش جهاد کند، به امید نایل آمدن به پاداش و نجات از عذاب دردناک، مال و توانایی خود را بذل می‌کند.

امام فخر رازی، مفسیر و فقیه مشهور فرموده است: جهاد سه نوع است:

- 1- جهاد با نفس؛ یعنی مغلوب کردن نفس و منع آن از لذات و هوس‌ها.
- 2- جهاد با دشمنان خدا به منظور نصرت دین.
- 3- جهاد در بین خود و خلق؛ یعنی چشم طمع از آنان ببرد و نسبت به آنان مشفق و مهربان باشد.

«ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» اگر دارای فهم و درک هستید ایمان و جهاد در راه الله که من دستور آن را به شما داده‌ام برایتان از تمام آنچه در این حیات هست بهتر است. (صفوة التفاسیر: محمدعلی صابونی، سوره الصف)

شان نزول آیه 11 :

1085- ک: از سعید بن جبیر روایت کرده است: چون آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنَجِّيْكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ» (صف: 10) «ای مؤمنان، آیا شما را بر سودایی رهنمون شوم که شما را از عذاب دردناک نجات می‌دهد؟» نازل شد. مسلمانان گفتند: کاش می‌دانستیم این تجارت چیست تا همه اموال و زن و فرزندان خویش را در آن راه بذل می‌کردیم. پس آیه «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» نازل شد. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلا الدین سیوطی).

يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٢﴾

تا گناهان شمار را بیامزد، و شما را در بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است و خانه های پاکیزه در بهشت های جاویدان، درآورد؛ این است کامیابی بزرگ. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« مَسَاكِنَ »: جمع مسکن، منازل و خانه ها، سراها. « طَيِّبَةً »: خوش و پاکیزه.

تفسیر :

«يَعْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» این جواب جمله خبری «تؤمنون بالله و رسوله» می باشد؛ چون متضمن معنی امر است. یعنی به الله ایمان بیاورید و در راهش جهاد کنید، وقتی چنان کردید گناهان شما را می بخشاید؛ یعنی گناهانتان را مستور می دارد و به فضل و کرم خود آنها را محو می کند.

«وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»: و شما را وارد باغ هایی می کند که از زیر (درختان) آن نهری های بهشتی جاری است، «وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ»: و شما را در قصرهای مرتفع و در باغ های جاویدانی، جا می دهد. «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» این پاداش کامیابی بس بزرگی است که بالاتر از آن کامیابی نیست، و سعادت است بزرگ و همیشگی که والاتر از آن سعادت نیست.

باید یاد آور شد که: انسان فطرتاً به دنبال خیر و سعادت است و پروردگار با عظمت هم وعده رسیدن و دستیابی آنرا به مؤمنان واقعی خویش داده است.

«فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ»:

«عدن» در لغت به معنی اقامت و بقاء در یک مکان است، و لذا به «معدن» که جایگاه بقای مواد خاصی است این کلمه اطلاق می شود، بنا بر این مفهوم «عدن» با خلود شباهت دارد. بناً چنین استفاده می شود که جنات عدن اقامت همیشگی و ماندگار و نوع از امتیازی است که نه مرگ آن ها را از شخص بهشتی می گیرد و نه هم او از آن ها بیرون آمدنی است. و طوریکه در آیه کریمه آمده است «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ این است فوز عظیم» یعنی: آنچه از آمرزش و وارد کردن آن به این بهشت های ماندگار ذکر شد، همانا رستگاری بس بزرگی است که ورای آن رستگاری بیشتری سراغ نمی شود و کامیابی ای است که هیچ کامیابی دیگری همانند آن نیست.

جاودانگی جنت و جنتیان :

قابل تذکر است که جنت: همیشگی است و از بین نمی رود و جنتیان نیز در آن جاودانند، نه از جنت کوچ می کنند و نه در آن می میرند: لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (56) (سوره الدخان: 56). (آنان هرگز در آنجا مرگی جز همان مرگ نخستین که در دنیا چشیده اند) نخواهند چشید و الله آنان را از عذاب دوزخ به دور و محفوظ داشته است).

«إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا، خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا» (سوره الكهف: 107-108). (بی گمان کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغ های بهشت جایگاه پذیرایی از ایشان است. جاودانه در آن می مانند و خواستار رفتن به جای دیگری نیستند).

احادیثی وارده در نبود مرگ در بهشت و دوزخ :

در مورد اینکه حیات در جنت برای جنتیان و حیات در دوزخ برای دوزخیان همیشگی است احادیثی متعددی روایت گردیده است که برخی از این احادیث در ذیل تذکر می یابد:

«يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ» (ای جنتیان! همیشه زنده هستید و هرگز نمی میرید. ای دوزخیان! برای همیشه زنده هستید و مرگ را نخواهید دید). این

احادیث بیان‌گر این واقعیت است که جنت و جنتیان، فناپذیر هستند.
 در حدیثی از ابوهریره (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يَنْعَمُ لَا يَبْأَسُ لَا تَبْلَى ثِيَابُهُ وَلَا يَفْنَى شَبَابُهُ» (هرکس وارد بهشت شود خوشحال می‌گردد، آسیب نمی‌بیند، لباس‌هایش کهنه نمی‌شوند و جوانیش از بین نمی‌رود) (صحیح مسلم، کتاب الجنة باب دوام نعيم الجنة، (2181/4)، شماره (2836)).
 از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم به ندای ربانی و آسمانی توجه فرمایید که جنتیان را پس از داخل شدن به جنت ندا می‌دهد. رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «يُنَادِي مُنَادٍ إِنَّ لَكُمْ أَنْ تَصْحُوا فَلَا تَسْقُمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَحْيُوا فَلَا تَمُوتُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَشْبُوا فَلَا تَهْرَمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَنْعَمُوا فَلَا تَبْتَسُوا أَبَدًا، فَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «وَنُودُوا أَنْ تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أَوْرَثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (43)» (سوره الأعراف: 43). (منادی ندا می‌دهد: دیگر تندرست می‌مانید و هرگز مریض نمی‌شوید، زنده هستید و هرگز نمی‌میرید، جوان می‌مانید و هرگز پیر نمی‌شوید، بهره‌مند هستید و هرگز بینوا نمی‌شوند. آری این گونه الله متعال می‌فرماید: «ندا داده می‌شوند که: این بهشت شماست که آن را به خاطر کارهای (شایسته) که انجام دادید، به ارث می‌برید». (برای تفصیل بحث هذا مراجعه فرماید به: رساله بهشت و دوزخ نوشته: دکتر عمر سلیمان اشقر: تاریخ نشر (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِيرٌ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٣﴾

و نعمت دیگری که آن را دوست دارید به شما می‌بخشد و آن یاری خداوند و پیروزی نزدیک است و به مؤمنان مژده ده! (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أُخْرَى»: دیگری، نعمتی دیگر.

تفسیر :

عطاء می‌گوید: «مراد از آن فتح فارس و روم است». «و مؤمنان را مژده بده» یعنی: ای محمد صلی الله علیه وسلم! مؤمنان را به فتح و پیروزی در دنیا و بهشت در آخرت مژده بده.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَنْتُ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتِ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ ﴿١٤﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، نصرت دهندگان (دین) الله باشید همانگونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت: مددگاران من (در دعوت) به سوی الله کیست؟ حواریون گفتند: ما یاوران الله هستیم، و در این هنگام گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند، ما کسانی را که ایمان آورده بودند در برابر دشمنانشان توان دادیم، پس تا اینکه پیروز شدند. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كُونُوا»: باشید، بشوید. «أَنْصَارَ اللَّهِ»: یاران خدای یاوران دین خدا. «الحواریین»: جمع حواری، پیروان پاک‌نهاد عیسی. «آیدنا»: پشتیبانی کردیم، یاری دادیم، نیرو بخشیدیم.

تفسیر :

عبدالرزاق و عبد بن حمید از قتاده روایت کرده‌اند که در تفسیر آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا

كُوْنُوْا اَنْصَارَ اللّٰهِ» (الصف:14) گفت: «به حمد الله که این نصرت تحقق یافت زیرا هفتاد مرد از انصار نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمدند و با ایشان در محل عقبه بیعت کردند و سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم را جای داده و یاری کردند تا آنکه الله تعالی دین خویش را پیروز گردانید».

در حدیث شریف به روایت ابن اسحاق و ابن سعد آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به جمعی که با ایشان در عقبه ملاقات نمودند، فرمودند: «دوازده تن از میان خود را به سوی من بیرون آورید (و انتخاب کنید) تا کفیل و نماینده قوم خویش باشند چنانکه حواریون کفالت عیسی بن مریم را عهده دار گردیدند». آن‌ها دوازده تن را از میان خود انتخاب کردند، سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن نمایندگان برگزیده فرمودند: «شما بر قوم خویش کفیل هستید چون کفالت حواریون برای عیسی بن مریم و من نیز کفیل قوم خود هستم. انصار گفتند: بسیار خوب؛ پذیرفتیم».

حواریون حضرت عیسی علیه السلام :

«حواریون» جمع «حواری» است و «حواری» به معنی آرد سفید سبوس گرفته است. نانی که چند بار سبوس آردش گرفته شده باشد را حواری گویند و به مناسبت همین معنای یار برگزیده و خالص در محبت خویش را نیز «حواری» گویند. برخی از مفسرین می نویسند که: «حواریون» جمع «حواری» به معنای تغییر دهنده مسیر است. حواریون، کسانی بودند که مسیر انحرافی مردم را رها و به راه حق پیوستند. «حواریون» از جمله اشخاص مؤمن و نمونه از حیث اجابت دعوت خدا و پیامبرش تصویر شده اند.

در آیه (52 سوره آل عمران) آمده است: «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» (چون عیسی دریافت که قوم ایمان نخواهند آورد. گفت: کیست که مرا در راه خدا یاری کند؟ یاران گزیده اش گفتند: ما تو را در این راه یاری دهیم.)

در آیه چهاردهم سوره صف از مسلمانان خواسته شده است همانطور که حواریون در جواب به دعوت حضرت عیسی علیه السلام، در راه خدا یاری کردند. آنان نیز در جهاد با کافران یاران خدا باشند.

حواریون حضرت عیسی علیه السلام بمتابۀ شاگردان خاص و طرف مستقیم ارشادات و دستور های آن حضرت بوده اند، این حواریون حضرت عیسی علیه السلام را در سفر و حضر همراهی می کرده اند:

مفسرین می نویسند که: حضرت عیسی در مدت سه سال رسالت شاگردانی را به دور خود جمع نمود که بنابر برخی از روایات تعداد آن به 70 نفر میرسید، که در این میان دوازده نفر آن جای و مقام خاصی داشتند. اسماء دوازده نفر از این حواریون در انجیل متی و لوقا تذکر یافته است. در طول تاریخ بشریت دیده شده که: انبیاء، مواجه و گرفتار کفار لجوج بودند «أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ» بناءً یاران اندک و قلیلی داشتند.

حواریون را حضرت عیسی علیه السلام برای درک رسالت و ابلاغ پیام مهم مسیحیت انتخاب کرده بود. حضرت عیسی شاگردان منتخب خود را رسول (فرستاده) نامید. این دوازده تن مأموریت داشتند که نه تنها در سر زمین یهودان دست به تبلیغ بزنند، بلکه مأموریت و وظیفه داشتند که به سایر سرزمین ها نیز مسافرت تبلیغی نمایند.

در منابع اسلامی رسولان را با عنوان حواریان می‌شناسیم. حواری هر شخص کسانی اند که نسبت به او صداقت و خلوص دارند. پس حواریان عیسی شاگردان پاک و خالص او هستند.

با آنکه حواریان از اولین ایمان آورندگان به حضرت عیسی علیه السلام بشمار می‌روند در اواخر عمر رسالت حضرت عیسی علیه السلام، بعد از اینکه انحرافات بزرگی در بین بنی اسرائیل، به وقوع پیوست، حواریون به تجدید پیمان پرداختند، طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 52 سوره آل عمران) در این مورد می‌فرماید: «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» پس چون عیسی از آنان (بنی اسرائیل) احساس کفر کرد، گفت: کیست که یاور من بسوی خدا «برای تبلیغ این او» گردد؟ حواریون گفتند ما یاوران خدا هستیم، به خدا ایمان آورده ایم و تو نیز گواه باش که ما اسلام آورده ایم.

حواریون خواستار مائده از آسمان شدند :

در مورد غذاهای آسمانی (مائده) در آیاتی از قرآن عظیم الشان مباحثی مطرح شده است اما در مورد اینکه نوع و جنس این غذای آسمانی چگونه است، و جزئیات این غذا به چه شکل است، بحثی به عمل نیامده است.

برخی از مفسرین می‌نویسند که: مائده یا غذای آسمانی اعجازی بود برای حقانیت رسالت پیامبران در مقابل انسان‌های سرسخت و لجوج که آیات روشن الهی را نادیده می‌گرفتند و در برابر دعوت برحق پیامبران الهی درخواست اعجاز این چنین غذای رامی‌کردند. طوری که مائده آسمانی بر بنی اسرائیل به اعجاز حضرت موسی علیه السلام نازل شد. و حضرت عیسی علیه السلام نیز به تقاضای حواریون، که از آن حضرت تقاضا کردند تا خداوند برای آنان غذای آسمانی نازل نماید.

خواننده محترم !

اگرما به زندگی حضرت ابراهیم خلیل الله دقت بعمل اریم در خواهیم یافت که وی ایمان راسخ، به معاد انسان‌ها داشت که روزی خداوند همه را زنده خواهد نمود، مگر به آن هم از پروردگار خویش می‌طلبد که شکل زنده کردن مردگان را به او نشان دهد تا از نزدیک آن را مشاهده نماید. هنگامی که مورد بازخواست خداوند قرار گرفت و خطاب آمد که، مگر ایمان به قدرت من نداری وی در جواب گفت بلی دارم !

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولِمُ تُوْمِنَ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (آیه 260، سوره بقره) (و به یاد آور وقتی را که ابراهیم گفت: ای پروردگارم! به من نشان ده که چطور مرده‌ها را زنده می‌کنی؟ الله گفت: آیا ایمان نداری؟ ابراهیم گفت: بلی ایمان دارم، و لیکن می‌خواهم که دلم مطمئن شود، الله گفت: پس چهار پرنده را بگیر باز آنها را نزد خود قطعه قطعه کن باز هر قطعه از آنها را بر کوهی بگذار، باز آنها را بخوان، پس می‌بینی که دویده به نزد تو می‌آیند، و بدان که الله غالب باحکمت است.)

حضرت ابراهیم خلیل الله گفت: بلی ایمان راسخ دارم که تو مردگان را زنده می‌کنی، ولی برای بالابردن ایمان و تکمیل مراتب یقین می‌خواهم آن را به طور محسوس ببینم. حالا می‌بینیم که عین این حادثه در مورد حواریون حضرت عیسی علیه السلام نیز تکرار

شده است.

بدر نظر داشت اینکه حواریون حضرت مسیح، به شخص حضرت عیسی علیه السلام عقیده راسخ و قوی داشتند، ولی برای کسب اطمینان بیشتر و بالابردن مراتب یقین و ایمان خود، از او درخواست نمودند که از الله بخواهد برای آنها از خوراکی های آسمانی فرود آورد. این معجزه خواهی نه به آن معناست که گویا آنان در نبوت حضرت عیسی شکی و تردید داشته، بلکه، این درخواست شان برای کسب یقین بیشتر و تحصیل بالاترین مراتب ایمان بود؛ زیرا انسان هر چه هم به مطلبی مؤمن باشد باز مایل می شود که آن را از نزدیک لمس و مشاهده نماید.

طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه 112 و آیه 113 سوره مائده) میفرماید: «إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿112﴾ قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿113﴾» (یاد آور شو وقتیکه حواریون (همراهان مخلص عیسی) گفتند: ای عیسی پسر مریم! آیا پروردگار تو می تواند که بر ما خوانی (پُر از طعام) از آسمان فرود آرد؟ عیسی گفت: اگر مؤمن هستید، از الله بترسید. (113) گفتند: می خواهیم که از آن بخوریم، و دل های ما (آرام گیرد و) مطمئن شود و بدانیم که به ما راست گفته ای، و بر نزول آن از گواهان باشیم.)

حضرت عیسی علیه السلام از این درخواست و تقاضای حواریون خویش که بوی شک و تردید به مشام میرسید، و طوری با خود فکر می کرد که: بعد از آوردن این همه آیات و نشانه به حواریون گفت: «از الله بپرهیزید اگر ایمان دارید». (سوره مائده 112). قابل تذکر است که چون حواریون شیوهی سؤالشان از عیسی علیه السلام کمی بی ادبانه بود، به جای «یا رسول الله»، گفتند: «یا عیسی» و به جای «آیا خدا لطف می کند» گفتند: «آیا میتواند؟» و به جای «پروردگار ما»، گفتند: «پروردگارت»، جواب «اتَّقُوا اللَّهَ» شنیدند.

ولی دیری نگذشت که به اطلاع حضرت عیسی علیه السلام رسانیدند که ما هدف نادرستی و غلطی از این پیشنهاد نداریم، و غرض ما حاجت ورزی نیست بلکه «می خواهیم از این غذا بخوریم) و علاوه بر نورانیتی که بر اثر تغذیه از غذای آسمانی در قلب ما پیدا می شود، زیرا تغذیه به طور مسلم در روح انسان مؤثر است (قلب ما اطمینان و آرامش پیدا کند و با مشاهده این معجزه بزرگ به سرحد عین الیقین برسیم و بدانیم آنچه به ما گفته ای راست بوده و بتوانیم بر آن گواهی دهیم». (سوره مائده/ ۱۱۳).

بعد از اینکه حضرت عیسی علیه السلام، از حسن نیت در خواست حواریون در (مائده آسمانی) آگاهی حاصل نمود، خواسته آنها را به پیشگاه پروردگار به این صورت منعکس کرد: «خداوندا مائده ای از آسمان برای ما بفرست تا برای اول و آخر ما، عیدی باشد، و نشانه ای از ناحیه تو محسوب شود و به ما روزی ده، تو بهترین روزی دهندگان هستی». (آیه 114 سوره مائده).

خداوند متعال این دعائی را که از روی حسن نیت و اخلاص صادر شده بود اجابت کرد، و به آنها فرمود: «من چنین مائده ای را بر شما نازل می کنم، ولی توجه داشته باشید، بعد از نزول این مائده مسئولیت شما بسیار سنگینتر می شود و با مشاهده چنین معجزه آشکاری هر کس بعد از آن، راه کفر را بپوید او را چنان مجازاتی خواهیم کرد که احدی از جهانیان

را چنین مجازاتی نکرده باشم» (سوره مائده آیات 115).

ایمان و اطمینان قلبی :

ایمان در لغت عبارت است از: تصدیق در مقابل تکذیب. و در اصطلاح ایمان عبارت است از: اقرار به زبان، تصمیم و پیمان قلبی و عمل با اعضا و جوارح، اما «اطمینان» و طمأنینه در لغت به معنای آرامش خاطر بعد از بی‌تابی و اضطراب است.

فرق ایمان و اطمینان قلبی :

گاهی انسان به وسیله استدلال و برهان علمی و منطقی ممکن است به چیزی یقین داشته باشد و با این استدلال، عقلش راضی شود، ولی آرامش خاطر نداشته باشد. اما اگر نسبت به آن چیز اطمینان قلبی داشت این اطمینان باعث آرامش خاطر و سکون قلب او می‌شود.

نصرانی یا نصاری :

نصرانی یا نصاری برگرفته از دو چیز است:

- بعضی گویند: چون عیسی علیه السلام در شهر ناصره متولد شده و یا زمان کودکی و طفولیت ایشان در آنجا سپری گشته، در نتیجه مدعیان پیروی از ایشان را نصرانی و نصاری گفتند، در «اقرب الموارد» آمده: نصرانی منسوب به ناصره است بر غیر قیاس. - بعضی گویند: نصاری به معنی انصار یعنی یاری دهندگان است که در اصل از «مَنْ أَنْصَارِ إِلَى اللَّهِ» (آیه 14: این سوره) گرفته شده سپس بعد از منسوخ شریعت ایشان این نام بر آنها قرار گرفت.

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سُورَةُ الْجُمُعَةِ
جزء 28

سوره جمعه در مدینه منوره نازل شده و دارای یازده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدین سبب که دربرگیرنده فرمان اجابت نداء برای نماز جمعه است، «جُمُعَة» مسمی شده است.

اسم سوره جمعه از آیه نهم این سوره گرفته شده و اهمیت و عظمت نماز جمعه را بیان می کند.

فضیلت سوره:

ابن عباس و ابو هریره (رض) در بیان فضیلت این سوره روایت کرده اند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم در نماز جمعه اکثراً ایندو سوره یعنی سوره «جمعه» و سوره «منافقین» را می خواندند.

تعداد آیات کلمات و حروف سوره:

سوره جمعه طوری که یادآور شدیم در مدینه، پس از سوره ی صف نازل شده و دارای یازده آیات بوده، و تعداد کلمات این سوره به (176) یک صد و هفتاد و شش کلمه، و (787) هفت صد و هشتاد و هفت حرف، و (357) سه صد و پنجاه و هفت نقطه می رسد. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (تفصیل معلومات درمورد تعداد آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان را می توانید در سوره طور همین تفسیر (تفسیر احمد) مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره جُمُعَة با سوره قبلی:

چون الله سبحانه و تعالی سوره صف را به ترغیب در عبادت و دعوت به سوی عبادت پایان داد، و یاد نمود که مؤمنین را به سبب نصرت و غلبه بر دشمنان تأیید خواهد نمود، سوره جمعه را به بیان قدرتش بر پیروزی مسلمین بر تمام اشیاء افتتاح نمود.

- سوره ی صف، از حال موسی علیه السلام و قومش که او را می آزرند، اشاره کرد؛ این سوره هم از منزلت پیامبر خاتم محمد صلی الله علیه وسلم و برتری امت وی بحث می نماید.

- در سوره ی صف عیسی علیه السلام از آمدن خاتم پیامبران به نام احمد، خبر داد؛ در این سوره اشاره می کند: آن پیامبر که عیسی علیه السلام به ظهورش مژده داده، الله سبحانه و تعالی او را در میان درس خوانده ها بر گزیده است.

- پایان سوره ی صف به جهاد که «تجارت» نام دارد، امر کرد؛ در پایان این سوره از جمعه بحث نموده و می فرماید؛ که از تجارت دنیوی بهتر است.

- در سوره ی صف الله متعال به مؤمنان امر می کند، تا در صفوف مشترک و به هم پیوسته، آماده ی مبارزه با دشمن شوند و از کیان خود به دفاع بپردازند، پس مناسب است به دنبال همین صفوف محکم از نماز جمعه که مستلزم صفوف فشرده است، سخن بگویند.

یادداشت:

در آن قرن که پیامبر صلی الله علیه وسلم پا به عرصه ی جهان نهاد، جهان بر لبه ی پرتگاه هرج و مرج و بی نظمی بود و بینش و عقایدی که جامعه را برپادارد، وجود

نداشت و طوایف با هم در جنگ و ستیز بودند، قانون و نظامی در میان نبود، مقرراتی که مسیحیان سرهم کرده بودند، تفرق و پراکندگی و نیستی به بار آورد و رخساره ی زندگی تیره و تار گشته بود؛ وجود مبارک پیامبر، آن همه جهل و تاریکی و بی نظمی را کنار زد و جهان را با آوردن قانونی جامع و شامل از سوی الله سبحانه و تعالی از سقوط قطعی و حتمی نجات و به آن سر و سامان بخشید .

محتوای سوره جُمُعَه :

طوریکه در فوق یاد آور شدیم؛ این سوره در مدینه منوره نازل شده است و جنبه تشریح را مورد بررسی قرار می دهد. محور اساسی سوره عبارت است از احکام «نماز جمعه» که الله تعالی آنرا بر مؤمنان فرض کرده است.

سوره جمعه در ابتداء بعثت خاتم پیامبران، حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و سلم را مورد بررسی قرار داده، و توضیح داده است که بعثت رسول اکرم رحمتی است که از جانب الله تعالی به وسیله او عرب و بشریت را از تاریکی شرک و گمراهی نجات داد، و به وسیله ی او به انسانیت و بشریت فضل و کرم عطا کرد؛ چون بشریت مدت ها در تاریکی دست و پا می زد و رسالت حضرت محمد برای امراض بشریت سرگردان مرهم و داروی شفا بخش و نجات بود.

بعد از آن موضوع یهود و انحراف آنها از شریعت الله تعالی را مورد بحث قرار داده است. آنها مکلف بودند به احکام تورات عمل کنند اما از آن رو برتافتند و آن را پشت گوش نهادند.

درین سوره آنها را به الاغی تشبیه کرده است که باری بزرگ از کتب پرسوده را به دوش دارند، اما جز سنگینی و خستگی چیزی از آن عایدش نمی شود، که این نهایت تفاوت و بدبختی است.

سوره جمعه بعد از آن به بحث درباره احکام «نماز جمعه» پرداخته است و مؤمنان را فرا می خواند که به شتاب به سوی اقامه ی نماز جمعه رهسپار شوند.

و در موقع آذان و ندای نماز جمعه، معامله و خرید و فروش را بر آنان حرام کرده است و مؤمنان را از غافل شدن از نماز به وسیله مشغول گشتن به تجارت و لهو، برحذر داشته است. در خاتمه مؤمنان را برحذر داشته است که مانند منافقان به تجارت مشغول شده و نماز را فراموش کنند و یا با سستی و سنگینی نماز را اقامه کنند. (صفوة التفاسیر: محمد علی صابون)

جُمُعَه :

جمعه (با ضم جیم و ضم میم یا با ضم جیم و سکون میم) نام روز هفتم از ایام هفته در جنتری مسلمانان بشمار میرود.

جمعه در لغت :

به هفته و جمع شدن را گویند. و در اصطلاح شرعی: به اجتماع مردم (مسلمانان) در روز جمعه برای انجام نماز جمعه و خود نماز نیز جمعه گویند.

قبل از ظهور دین مبین اسلام به روز جمعه روز عروبه یعنی روز رحمت می گفتند. جمع جُمُعَات و جُمُعَات و جُمُع: أسبوع «قضینا جمعة كاملة فی القرية؛ سپری کردیم جمعه کامل را در قریه».

الْجُمُعَةُ :

آخر أيام الأسبوع، يأتي بعد الخميس، ويليه السبت، وهو يوم يجمع المسلمين في الجوامع «خَيْرُ يَوْمٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ» (حديث)، «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ».

الجمعة كه درين جا با پيشوند الف ولام تعريفه (ال) كه در انگليسي مساوي به كلمهء (The) است در واقعيت نام روز مشخص ومعين است در هفته، كه بعد از روز پنج شنبه يعنى(خميس) وبه تعقيب آن روز شنبه يعنى(سبت) است.

و پروردگار با عظمت وتوانا ما براي ما مسلمانان امري ميكند كه وقتي به نماز جمعه خوانده شديد به ذكر الله تعالى سعي كند وامور دنيوي، خريد وفروش را کنار بگذارد.

و روز جمعه بهترين روز و سرور روزها ميباشد و اين فضيلت لطف و رحمت الهي بر بندگان است تا در اين راستا به عبادت خداي خود بيشتر مشغول شده از ثواب و پاداش بيشتر و ويژه بهره مند گردند.

پروردگار با عظمت ما روز جمعه را به يهود و نصاري عرضه داشت تا در آن به عبادت و نماز و تكريم حق تعالى مشغول شوند ولي آن ها قدر اين موهبت را ندانستند و به روزهاي شنبه و يكشنبه متمايل شدند و خداوند اين روز را به اُمت محمد مصطفی صلی الله عليه وسلم ارائه نمود. كه با تكريم خاصي استقبال گرديد.

همانطوريكه جمعه قبل از شنبه و يكشنبه مي باشد به همين صورت نيز اين اُمت بر آن ها برتر گشته و پيشي جسته است.

حضرت أبوهريره (رض) روايت کرده كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: «نَحْنُ الْأَخْرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيَدِ أَنَّهُمْ أَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِنَا ثُمَّ هَذَا يَوْمُهُمُ الَّذِي فُرِضَ عَلَيْهِمْ فَاخْتَلَفُوا فِيهِ فَهَدَانَا اللَّهُ فَالْنَّاسُ لَنَا فِيهِ تَبِعَ الْيَهُودُ غَدًا وَالنَّصَارَى بَعْدَ غَدٍ.»

(صحيح): بخاري (ش876 و 896 و 3486) / مسلم (ش2015-2018) / نسايي (شماره 1367) از طريق (عبدالرحمن بن هرمز وطاوس يمانی و ابوصالح السمان) روايت کرده اند: «عن أبا هريرة رضي الله عنه أنه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول نحن الآخرون السابقون يوم القيامة بيد أنهم أوتوا الكتاب من قبلنا ثم هذا يومهم الذي فرض عليهم فاختلَفوا فيه فهدانا الله فالناس لنا فيه تبع اليهود غدا والنصارى بعد غد.» «ما (امتی از لحاظ زمانی) آخر (و از لحاظ مقام و منزلت در نزد خداوند) پيشگام و سبقت گیر هستيم، غير اين است كه آنان (يعنی؛ يهود و نصاری) قبل از ما به آن ها كتاب داده شد و ما بعد از آن ها كتاب را دريافت كرديم، و در اين روز (جمعه) خداوند بر آن ها (نماز و عبادت را) فرض نمود و در آن به اختلاف پرداختند ولي خداوند ما را به روز جمعه هدايت كرد؛ پس مردمان (اديان ديگر) تابع ما هستند (چون بعد از جمعه عيد می گیرند) و برای يهود فردا و برای نصاری پس فردای آن است.».

همچنان حذيفه (رض) روايت کرده كه: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ جَ أَضَلَّ اللَّهُ عَنِ الْجُمُعَةِ مَنْ كَانَ قَبْلَنَا فَكَانَ لِلْيَهُودِ يَوْمَ السَّبْتِ وَكَانَ لِلنَّصَارَى يَوْمَ الْأَحَدِ فَجَاءَ اللَّهُ بِنَا فَهَدَانَا اللَّهُ لِيَوْمِ الْجُمُعَةِ فَجَعَلَ الْجُمُعَةَ وَالسَّبْتِ وَالْأَحَدَ وَكَذَلِكَ هُمْ تَبِعَ لَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَحْنُ الْأَخْرُونَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا وَالْأَوَّلُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمَقْضِيُّ لَهُمْ قَبْلَ الْخَلَائِقِ.» (صحيح): مسلم (ش2019 و 2020) / نسايي (ش1368) / ابن ماجه (ش1083) از طريق (سعد بن طارق و ابومالك الاشجعي) روايت کرده اند: «عن ربي بن حراش عن حذيفة قال: قال رسول الله ج:....» «پيامبر صلی الله عليه

وسلم فرمودند: خداوند روز جمعه را از امت های قبل از ما (به سبب سرکشی و عصیان) محروم کرد و روز شنبه را به یهود و روز یکشنبه را به نصاری داد. پس خداوند آن را برای ما قرار داد و ما را به سوی روز جمعه هدایت فرمود، پس (ترتیبش را) جمعه، شنبه و یکشنبه قرار داد و به همین صورت نیز آن ها در روز قیامت بعد از ما هستند. ما در اهل دنیا آخرین (امت) هستیم و در روز قیامت از سابقین و پیشی گیرانی هستیم که قبل از (دیگر) آفریدگان حسابرسی می شوند.»

ابن بطال فرموده: بر یهود و نصاری روزی از جمعه فرض گردید و انتخاب آن جمعه به خودشان واگذار شد تا شریعت و قوانین دینشان را در آن اقامه کنند ولی آن ها در اینکه کدامین روز باشد اختلاف کردند و هدایت نیافتند تا روز جمعه را انتخاب کند. (ابن حجر، فتح الباری، 355/2).

امام نووی نیز در این زمینه چنین گفته است: امکان دارد که صراحتاً به انتخاب روز جمعه امر شده باشند و آن ها اختلاف کرده که آیا تعیین جمعه لازم است یا حق تبدیل آن به روز دیگر را دارند پس اجتهاد کردند و خطاء کردند. (ابن حجر، فتح الباری، 355/2).

روز اول هفته جمعه است نه شنبه:

«عن أبي هريرة رضي الله عنه أنه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول نحن الآخرون السابقون يوم القيامة بيد أنهم أوتوا الكتاب من قبلنا ثم هذا يومهم الذي فرض عليهم فأختلفوا فيه فهدانا الله فالناس لنا فيه تبع اليهود غدا والنصارى بعد غد.» (صحيح بخاری، حدیث: 827 و صحيح مسلم، حدیث: 1413) ابو هریره رضی الله عنه می فرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: ما (امت اسلامی، در دنیا از همه) آخرتر آمده ایم ولی در قیامت از همه جلوتر از ما حساب و کتاب گرفته می شود، این واضح است که به آنها (یعنی یهود و نصاری) قبل از ما (امت اسلامی) کتاب داده شده است، سپس این روز (جمعه) همان روزشان بود که (از جانب الله متعال؛ تعظیم آن) بر آنها فرض قرار داده شده بود ولی آنان (یهود و نصاری در تعیین و انتخاب این روز) اختلاف نمودند، الله متعال ما را بسوی این (روز) هدایت نمود و دیگر مردم تابع و دنبال روی ما اند (روز) یهودیها فردا (که شنبه است) می باشد و (روز) نصرانی ها پس فردا (که یک شنبه است) می باشد.

ابن حجر عسقلانی رحمه الله در توضیح و تشریح، این حدیث چند مسأله استنباط و برداشت نموده که یکی از آنها این است که روز (جمعه) از نظر شرعی روز اول هفته است، در این باره به گفتار ابن حجر رحمه الله توجه فرماید که ایشان میفرمایند: «وَأَنَّ الْجُمُعَةَ أَوْلَ الْأُسْبُوعِ شَرْعًا، وَيُدَلُّ عَلَى ذَلِكَ تَسْمِيَةَ الْأُسْبُوعِ كُلِّهِ جُمُعَةً.» یعنی: و (مسأله دیگری که از این حدیث استنباط می شود این است) که روز جمعه از نظر شرعی روز اول هفته است، و دلیل دیگر این مطلب این است که (صحابه رضی الله عنهم) به کل هفته (نیز) جمعه می گفتند.

فضیلت روز جمعه:

روز جمعه روزی بزرگ است و از بزرگترین روزهای دنیا و ارزشمندترین روزهای هفته محسوب می گردد، پس با توجه به این که خداوند آن را بزرگ شمرده، لازم است که به عنوان روزی بزرگ از آن استقبال بعمل آید، و کارهای نیک و صالح را در آن انجام داد و از تمامی گناهان پرهیز نمود و صلوات فراوانی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم در این روز فرستاد.

در مقام و منزلت روز جمعه در حدیثی آمده است: «خیر یوم طلعت علیه الشمس، یوم الجمعة، فیه خلق آدم، و فیه أدخل الجنة، و فیه أخرج منها، ولا تقوم الساعة إلا فی یوم الجمعة» (مسلم، احمد و ترمذی آن را روایت کرده اند.) (بهترین روزی که آفتاب در آن طلوع کرده روز جمعه است، در روز جمعه آدم علیه السلام خلق شده، و در روز جمعه وارد جنت شد، و در روز جمعه بود از که از جنت بیرون شد، و در روز جمعه قیامت برپا می شود).
و ابولبابه بدری (رض) روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «سید الأيام یوم الجمعة، وأعظمها عند الله تعالی، من یوم الفطر، و یوم الأضحی...» (روز جمعه نزد خداوند از بزرگترین روزها محسوب می گردد و از روز عید فطر و قربان نیز بزرگتر است).
احمد و ابن ماجه آن را روایت کرده اند، و عراقی در خصوص آن گفته که سندش حسن است.

و در حدیثی از ابوهریر (رض) روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «من اغتسل یوم الجمعة غُسل الجنابة، ثم راح فی الساعة الأولى، فكأنما قرب بدنة، و من راح فی الساعة الثانية، فكأنما قرب بقرة، و من راح فی الساعة الثالثة فكأنما قرب كبشاً أقرن، و من راح فی الساعة الرابعة فكأنما قرب دجاجة، و من راح فی الساعة الخامسة فكأنما قرب بیضة، فإذا خرج الإمام حضرت الملائكة يستمعون الذكر». (کسی که در روز جمعه غسلی مانند غسل جنابت و با همان صفات و شرایط انجام دهد، سپس به سوی مسجد برود مثل این است که یک شتر را در راه خدا قربانی کرده باشد، کسی که در ساعت دوم به مسجد برود، مثل این است که یک گاو را صدقه کرده باشد، کسی که در ساعت سوم به مسجد برود ثوابش مثل این است که یک قوچ شاخدار را قربانی نموده باشد و کسی که در ساعت چهارم به مسجد برود ثوابش مثل این است که یک مرغ را صدقه داده باشد، کسی که در ساعت پنجم برود مانند این است که یک تخم مرغ را صدقه داده باشد، همین که امام در مسجد ظاهر گردید، فرشتگان حاضر می شوند و به ذکر و دعا و مطالب خطبه گوش فرا می دهند). (مالک و بخاری آن را روایت کرده اند.)

ترجمه و تفسیر سوره جمعة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾

آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است الله، همواره تسبیح الله می‌گویند، خداوندی که مالک و حاکم است، و از هر عیب و نقصی مبرا و عزیز و حکیم است. (۱)

تشریح لغات واصطلاحات :

« الْمَلِكِ »: فرمانروا، مالک. « الْقُدُّوسِ » معظّم و پاک از هر عیب و نقصی است، و ذاتی که از هرگونه نقصی پاک و منزّه و به صفات کمال موصوف است.

« الْعَزِيزِ » و بر همه چیزها چیره و غالب می‌باشد. « الْحَكِيمِ » و در آفرینش و فرمان خودفرزانه و با حکمت است. پس این صفت‌های بزرگ انسان را به پرستش الله یگانه و بی شریک فرا می‌خوانند.

تفسیر :

همه آن چه که در آسمان‌ها و زمین است الله سبحان و تعالی را به پاکی یاد می‌کنند و مطیع فرمان او هستند و او را پرستش می‌نمایند چون کامل و فرمانرواست، و فرمانروایی و پادشاهی جهان بالا و پائین از آن اوست، پس همه تحت تدبیر او هستند.

«مَسَبَّحَاتِ سَبَّحَ»:

در قرآن عظیم الشان، شش سوره با «سَبَّحَ» یا «يُسَبِّحُ» آغاز میشود، که آنها را «مَسَبَّحَاتِ سَبَّحَ» می‌گویند. این سوره‌ها عبارت‌اند از: (جمعه، تغابن، صفت، حدید، حشر و اعلی). در این سوره‌ها تسبیح گویی خداوند از همه ی موجودات آسمانی و زمین به ثبوت رسیده است، و آن یابیه زبان حال است و همه در می‌یابند که تمام ذرات مخلوقات خداوندی جل عظمته، بر حکمت و قدرت صانع حکیم خود، شهادت می‌دهد. و این تسبیح اوست.

قرآن عظیم الشان در (آیه 44، سوره اسراء) میفرماید: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا». (آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر که در آنهاست، تسبیح خداوند را می‌گویند، و هیچ چیز نیست مگر آنکه با ستایش، از او به پاکی یاد می‌کند، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید. همانا او بردبار و آمر زنده است.)

باید متذکر شد که بهترین و برترین ذکرها تلاوت و قرائت قرآن عظیم الشان است، سپس تسبیح (سبحان الله) و تحمید (الحمد لله) و تکبیر (الله أكبر) و تهلیل (لا إله إلا الله) و دو حول (لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم) میباشد. به این ترتیب شایسته است که شخص مسلمان بر ذکر خداوند با کلامی پاک و سودمند مداوم داشته باشد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 4) در باره فضل و نعمت الله بر جهانیان بحث بعمل آمده است .

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢﴾

اوست کسی که در میان مردم بی سواد، پیامبری از خودشان فرستاد که آیاتش را بر آنان

می‌خواند و آنان را پاک می‌دارد و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد، هر چند که پیش از این در گمراهی آشکار بودند. (۲)

تفسیر :

«بَعَثَ»: مبعوث کرده است. «الْأُمِّيِّينَ»: یعنی اعراب هم عصر پیامبر صلی الله علیه و سلم که اغلب ناخوانده و بی سواد بودند. حکمت در ذکر «الْأُمِّيِّينَ عَرَبٌ» (در حالیکه پیامبر برای هدایت تمام بشریت مبعوث شده است) این است، که شرافت و احترام عرب را بیان می‌کند؛ زیرا حضرت محمد صلی الله علیه و سلم به آنها منسوب است. و برای شرف و افتخار عرب همین بس است. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی) (همچنان ملاحظه شود سوره های: بقره، آل عمران و سوره اعراف)

«يُزَكِّيهِمْ»: آنان را از چرک شرک پاک و پاکیزه می‌کند، آنان را تزکیه می‌کند. تزکیه و تعلیم در رأس پروگرام ها و از جمله وظایف انبیاء بشمار می‌رود. (ملاحظه شود آیه 164 سوره آل عمران) و در این هیچ جای شکی نیست که: تزکیه و خود سازی باید در سایه مکتب انبیا و آیات الهی باشد.

«الْحِكْمَةَ»: درک حقایق، شریعت، نشانه ها، ویژگیهای دین، احکام قرآن.

آیا پیامبر اسلام «امی» بود؟

علمای علم لغت و مفسرین کلمه «امی» را به شخص اطلاق می‌نمایند، که شخص متذکره خواندان و نوشتن را بصورت مطلق یاد نداشته باشد.

اصطلاح «امی» در قرآن عظیم الشان از جمله یکی از صفت های پیامبر صلی الله علیه و سلم بوده و بصورت کل دوبار آنها بصورت مفرد، مورد استعمال قرار گرفته است. که از آنجمله میتوان به (آیات 157 و 158 سوره اعراف) اشاره بعمل آورد. ولی این کلمه در صیغه جمع «امیون» در (آیه 78 سوره بقره) درباره قوم یهود بکار رفته است. و هکذا سه بار به صیغه «امیین» در مورد اعراب و بت پرستان مورد استفاده قرار گرفته است، که تفصیل کامل آن را میتوان در (سوره آل عمران آیات 20 و 57) و آیه 2 سوره جمعه) ملاحظه نمود.

راغب اصفهانی در مورد کلمه «امی» می‌نویسد: «امی» به شخصی خطاب میشود که نمی‌تواند بنویسد، و نمی‌تواند بخواند. مسلم است که: پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم یک شخصی «امی» بوده و لی طوریکه گفتیم: هدف از «امی» این است که درس نخوانده بود، نه این که فاقد سواد و دانش بوده است و تمام اشتباه بر این نقطه می‌چرخد، زیرا «درس نخوانده» به معنای بی علم و دانش بودن نیست همچنان که پیامبران بزرگ درس نخوانده اند ولی بزرگترین معلمان در عالم بشریت بوده است.

بطور مثال حضرت آدم علیه السلام یک شخصی بود که درس نخوانده بود، ولی به تصریح قرآن عظیم الشان معلم فرشتگان بود، طوریکه داستان زیبایی او به تفصیل در (آیه های 28 تا 32) سوره بقره به تفصیل بیان گردیده است.

ولی اگر هدف از باسواد بودن پیامبر اطلاع وسیع و علوم سرشار او حتی از طریق وحی باشد، این مطلب مورد تصدیق تمام مسلمانان است و اگر مقصود از باسواد بودن این است که بسان دیگران در مکتب های معمولی درس خوانده و برای معلم نشسته، صفحات پرافتخار زندگی آن حضرت صلی الله علیه و سلم و آیات صریح قرآنی شدیداً آن را تکذیب می‌کند. - مسلمانان قرار مستندات دین مقدس اسلام بدین باور اند که: پیامبر صلی الله علیه و سلم قبل

از بعثت نه کتابی را می‌خواند و نه هم خط می‌نوشت، طوری که خود قرآن عظیم الشان با کمال صراحت در (سوره عنکبوت، آیه 48) این موضوع را چنین بیان فرموده است: «وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآرْتَابِ الْمُبْطِلُونَ» «پیش از نزول قرآن کتابی را نمی‌خواندی و با دست خود چیزی نمی‌نوشتی، برای این که کافران پس از بعثت در آیین و نبوت تو شک نکنند».

قابل ذکر است اینکه پیامبر بزرگوار اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم آمدی بود و یا خیر باید ابتدا گفت که: برخاستن پیامبر از يك جامعه أمّی و آنها هم بمثابه علمبردار علم و حکمت، يك معجزه الهی است. مسلم این است که رهبر جامعه اسلامی باید از مردم، «رَسُولًا مِنْهُمْ» و در بین مردم باشد.

و چنانچه در بالا تفصیل دادیم کلمه «أمّی» که در قرآن عظیم الشان و سایر روایات معتبر اسلامی در مورد پیامبر صلی الله علیه وسلم مورد استعمال قرار گرفته، دارای مفهومی خاصی می‌باشد.

خواننده محترم!

در مورد اینکه آیا رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از بعثت خواندن و نوشتن را یاد داشت و یا خیر؛ در بین سیرت نویسان یک نظر قطعی وجود ندارد، ولی روایت مشهور همین است که؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از بعثت شخصی «أمّی» بود خواندن و نوشتن را یاد نداشت. و تمام نامه‌های پیامبر را دیگران می‌نوشتند ولی نامه‌های خویش را خودشان انشاء می‌کرد.

ولی هستند از محدثین که اعتقاد دارند که: خواندن و نوشتن پیامبر صلی الله علیه وسلم گواه بر عدم قدرت او بر نوشتن و خواندن نیست؛ زیرا خواندن و نوشتن یک کمال بزرگی است که نمی‌توان گفت پیامبر اسلام فاقد این کمال بوده است، اگر چه او از این کمال استفاده ای نمی‌کرد.

اما برداشت من ازین مسئله چنین است که خواندن و نوشتن برای سایر انسان های عادی کمال بزرگی بوده میتواند اما برای پیامبر اسلام کمال بزرگی نیست.

یادداشت بر تفسیر آیه 157 سوره اعراف :

در (آیه 157 سوره اعراف) بر أمّی بودن پیامبر صلی الله علیه وسلم حکم می‌فرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (و کسانی که از پیغمبر ناخوان پیروی می‌کنند، پیغمبری که (اوصاف و سیرت) او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند، آنان را به کارهای نیک امر می‌کند و از کارهای بد باز می‌دارد، چیزهای پاکیزه را برایشان حلال می‌کند و چیزهای پلید را بر آنان حرام می‌نماید. و بار گران را از آنها بر می‌دارد و بند و زنجیره‌هایی را که بر آنان بود دور می‌کند، پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را تعظیم نمودند و او را مدد کردند و از نوری که همراه وی فرو فرستاده شده است پیروی کردند، این گروه رستگار (و کامیاب) اند.

تعداد کثیری از مفسرین در تفسیر خویش نوشته‌اند: «أمّی» از ماده «أمّ» به معنی مادر یا امت به معنی جمعیت گرفته شده، لذا برخی آن را به معنی درس خوانده و استاد ندیده

می‌دانند؛ یعنی به همان حالتی که از مادر متولد شده، باقی مانده است. برخی هم به معنی کسی می‌دانند که از میان اُمت و توده مردم برخاسته است؛ نه از میان اشراف، مرفه ان و جباران و عده‌ای به مناسبت این که مکه را «**اُمّ القری**» می‌گویند، این کلمه را مرادف مکی دانسته‌اند؛ البته هیچ مانعی ندارد که این کلمه اشاره به هر سه مفهوم باشد. (تفسیر نمونه، ج 6، ص 396 و 397).

تفسیر آیه 2 سوره جمعه: «**هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ**» (سوره جمعه آیه 2) «او کسی است که در میان درس ناخواندگان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت؛ که آیاتش را بر آنان می‌خواند [و پیروی می‌کند] و رشدشان می‌دهد [و پاکشان می‌گرداند] و کتاب [خدا] و فرزاندگی به آنان می‌آموزد؛ درحالی که قطعاً، از پیش در گمراهی آشکاری بودند».

شیخ امام طبری و شیخ فخر رازی در تفاسیر خویش مینویسند: که مراد از امیین در این آیه، قوم عرب است که نمی‌توانستند چیزی بخوانند یا بنویسند (فخر رازی، مفاتیح الغیب، جلد 30، صفحه 538).

تفسیر آیه 48 سوره عنکبوت: «**وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآرْتَابِ الْمُبِطُلُونَ**» (سوره عنکبوت آیه 48)؛ «و پیش از این (قرآن) هیچ کتابی نمی‌خواندی [و پیروی نمی‌کردی] و با دست راست آن را نمی‌نوشتی؛ در صورتی که (اگر می‌خواندی و می‌نوشتی) حتماً، باطل‌گرایان شك می‌کردند».

فخر رازی می‌نویسد: این یکی از معجزات پیامبر است که با وجود این که پیش از نزول قرآن، کتابی نخوانده و چیزی ننوشته بود، این کتاب آسمانی پر محتوا را آورد (فخر رازی، مفاتیح الغیب، جلد 9، صفحه 64).

سایر دلایل در مورد اُمّی بودن پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم:

در غزوه اُحد، حضرت عباس کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم در مکه بود و چون ابوسفیان با لشکر خود به قصد جنگ با پیامبر صلی الله علیه وسلم از مکه بسوی مدینه در حرکت شد، حضرت عباس شخصی را از قبیله بنی غفار مخفیانه به سوی مدینه فرستاد، و تأکید داشت که منزل ده روزه را باید در سه روز طی نموده و نامه را بطور عاجل خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم برساند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در قبا بود که نامه حضرت عباس به او رسید. نامه را گرفت و آنرا به اُبّی بن کعب داد تا آنرا قرائت کند.

اُبّی بن کعب نامه حضرت عباس را برای رسول الله صلی الله علیه وسلم قرائت نمود، و رسول الله صلی الله علیه وسلم از او خواست که موضوع نامه را با خود مخفی داشته باشد. محدثین می‌افزایند که اگر رسول الله صلی الله علیه وسلم خواندن را می‌دانست، حاضر نمی‌شود که چنین مکتوب رازدار و مهم را به شخص دیگری نشان دهد. (صحیح، بخاری، المغازی، باب 17 و 20). تمیم بن جراشه می‌فرماید: وفد تقیف بر رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد شدیم تا اسلام بیاوریم. خواستیم نوشته‌ای بگیریم و در آن چند شرط بگنجانیم. ما می‌خواستیم ربا و زنا بر ما حلال باشد. با این نوشته نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفتیم. پیامبر صلی الله علیه وسلم به خواننده نامه گفت که بخوان. چون به کلمه ربا رسید، فرمود: دست مرا بر آن بگذار. پس دستش را بر آن نهاد و فرمود که: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا**» و آن را پاک کرد (طبری، تاریخ، جلد 3، حوادث

سال نهم).

خواننده محترم!

قابل تذکر است که: سواد غیر از خواندن و نوشتن است و نباید فراموش کرد که خواندن و نوشتن تنها مظهری از مظاهر سواد است نه اصل آن. بطور مثال یک شخص خواندن و نوشتن را بلد نیست، ولی توانسته است کتب علمی را در حفظ خود بیگرد و محتوای آنان را به خوبی درک میکند و میداند. ولی شخصی دیگری است که: خواندن و نوشتن را بلد است ولی خبر از محتوای کتب علمی و مطالب آنان ندارد؛ حالا به نظر شما کدام یکی از آنها باسواد و کدام یکی از آنان بیسواد به حساب می رود؟ ضرور است که فهم در بخش قضاوت سواد و بیسواد در نظر داشته باشیم.

نکته دوم اینکه: رسول الله صلی الله علیه وسلم این که نمی خوانده و نمی نوشته است فلسفه خاصی بخود دارد، ولی رسول الله صلی الله علیه وسلم برای نوشتن وحی و سایر امور کتابتی برای خود کاتبان وحی داشت که امور کتابت وحی را پیش می برد.

محدثین می نویسند: در صلح حدیبیه وقتی قرارداد صلح بین مسلمانان و مشرکین قریش نوشته می شود، برخی از متون درین مسوده صلح بود که برای مشرکین غیر مقبول بود و مشرکین به حذف این متون تأکید داشتند. در نهایت امر نتیجه این شد که شخص رسول الله صلی الله علیه وسلم از متن قرار داد صلح حدیبیه این متون را حذف نموده.

قرارداد صلح حدیبیه و حذف برخی از متون از آن :

قریشیان، با درک تنگنایی که در آن قرار گرفته بودند، بی درنگ سهیل بن عمرو را برای بستن پیمان صلح نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم به حدیبیه فرستادند و تأکید بعمل آوردند؛ که هرگز اجازه ندهند که مسلمانان به معیتی رسول الله صلی الله علیه وسلم در این سال عمره به جای آورند تا عربها نگویند که محمد به زور وارد مکه شده است. سهیل بن عمرو نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و چون پیامبر صلی الله علیه وسلم او را دید، گفت: کار برایتان آسان شد؛ وقتی که تصمیم صلح بگیرند، این مرد را می فرستند. سهیل آمد و مفصلاً صحبت نمود و سپس بر اصول و بندهای صلح به توافق رسیدند. مواد صلحنامه عبارت بود از:

1- پیامبر صلی الله علیه وسلم امسال برگردد و وارد مکه نشود، ولی سال آینده مسلمانان می توانند به مکه بروند و سه شبانه روز در آنجا اقامت کنند و اجازه دارند سواری و اسلحه معمولی با خودشان بیاورند؛ اما شمشیرها باید در غلاف باشند و قریش حق هیچ گونه تعرضی به آنان را ندارد.

2- تا ده سال آتش بس بین طرفین برقرار باشد و مردم از هر دو گروه در امانند و هر دو گروه دست از جنگ بکشند.

3- هرکس بخواهد در عهد و پیمان محمد داخل شود، الحاق او رسمیت دارد و هرکس دوست داشته باشد در عهد و پیمان قریش داخل شود، الحاق او نیز رسمیت دارد؛ همچنین هر قبیله یا طایفه ای که به هر یک از این دو طرف بپیوندد، جزو آن طرف بشمار می آید و هرگونه تعرض و تجاوزی به چنین طایفه ای، تجاوز به طرف قرارداد بشمار می رود.

4- هرکس از قریش بدون اجازه به محمد بپیوندد، باید به قریش بازگردانیده شود و هرکس از یاران محمد به قریش پناه ببرد، قریشیان مجبور نیستند که او را باز گردانند. آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم حضرت علی کرم الله وجهه را خواست تا متن قرار صلح

حدیبیه را کتابت کند.

سیرت نویسان می افزایند: زمانیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم املای قرارداد را شروع نمود و فرمود: «بسم الله الرحمن الرحيم» سهیل گفت: به خدا نمی دانیم که رحمن کیست؟ بنویس «باسمک اللهم» پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور فرمود که: همین عبارت، نوشته شود و سپس املاء فرمود: این، پیمان صلحی بین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و... سهیل گفت: اگر می دانستیم که تو، رسول خدایی، راه تو را نمی بستیم و با تو نمی جنگیدیم؛ بنویس: محمد پسر عبدالله. پیامبر فرمود: «من، پیامبر خدایم؛ اگر چه شما ما را تکذیب کنید، در این وخت به حضرت علی کرم الله وجهه دستور داد که بنویسد: محمد بن عبدالله و لفظ رسول الله را پاک کند. اما حضرت علی قبول نکرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم با دست خودش، آن را حذف کرد، البته بعد از اینکه آن جمله را به رسول الله صلی الله علیه وسلم نشان دادند خودشبه دست مبارکش آنرا خط زد و از صلح نامه آنرا حذف کرد. و بدین ترتیب نوشتن صلح نامه حدیبیه به پایان رسید. (تفصیل موضوع را میتوان در کتاب «سیرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، از ترجمه کتاب الرحیق المختوم، تألیف: صفی الرحمن مبارک پوری، ترجمه: حامد فیروزی محمد ابراهیم کیانی) مطالعه فرماید.

همچنان در (آیه 48، سوره عنکبوت) آمده است: «وَمَا كُنْتُمْ تَنْتَلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأَزْتَابَ الْمُبْطُلُونَ». (و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خواندی و با دست (راست) خود (کتابی) نمی نوشتی وگرنه باطل اندیشان قطعاً به شک و تردید می افتادند). از ظاهر آیه شریفه نفی قدرت نوشتن و خواندن از پیامبر صلی الله علیه وسلم نمی کند بلکه نفی عادت نوشتن و خواندن را می کند (چون ترکیب فعل ماضی کان با فعل مضارع که معنای ماضی استمراری را می دهد. بیانگر عادت است).

وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣﴾

و (این بعثت خاص به زمان پیامبر نیست بلکه) دیگرانی از آنان (است) که هنوز به ایشان نپیوسته اند و او الله مقتدر و همه کارش به حکمت و مصلحت است. (۳)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَخْرَيْنَ»: دیگران، سایر مردم پس از صحابه. «لَمَّا يَلْحَقُوا»: هنوز نپیوسته اند، هنوز ملحق نشده اند.

تفسیر :

باید به این حقیقت اشاره نمود که رسالت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم، تنها مربوط نسل معاصر بشری نمی باشد، بلکه شامل تمام بشریت پس از او، شامل تمام نژادها و اقلیم ها می گردد.

مفسر صاوی فرموده است: معنی آیه چنین است: خدا حضرت محمد را برای هدایت مؤمنان معاصر او و مؤمنان آینده مبعوث کرده است، پس رسالتش به افراد و اقوام موجود در آن اختصاص ندارد، بلکه رسالتش عام است و شامل آنها و غیر آنها تا روز قیامت می شود. (تفسیر صاوی ۲۰۴/۴).

مجاهد در تفسیر آیه گفته است: آنها قوم عجم یعنی تمام اقوام غیر عرب هستند که نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم را پذیرفته اند. (مختصر ۴۹۸/۳)
«وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا...» همچنان باید گفت که: نبوت فضل و مقام بزرگی است که

الله تعالی به هر کس بخواهد عطا می‌کند ولی چون حکیم است، این مقام را تنها به اهلش میدهد. «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ.»

به روایت بخاری از ابوهریره (رض) است که فرمود: آن گاه که سوره جمعه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل شد، ما نزد ایشان نشستیم پس آن را تلاوت کردند و چون به آیه: ﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ [الجمعة: 3] رسیدند، مردی از ایشان پرسید: یارسول الله! این دیگرانی که هنوز به ما نپیوسته‌اند، کیستند؟ رسول خدا صلی الله علیه وسلم دست خود را بر شانه سلمان فارسی (رض) نهادند و فرمودند: «والذي نفسي بيده لو كان الإيمان بالثرية لثالثه رجال من هؤلاء» «سوگند به ذاتی که جانم در قبضه اوست، اگر ایمان در ستاره ثریا باشد، قطعاً مردانی از این گروه آن را در می‌یابند». پس این حدیث شریف و غیر آن از احادیث و آیات، دلیل بر عام بودن بعثت آن حضرت صلی الله علیه وسلم به سوی تمام مردم است، چنان‌که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده: حق تعالی «وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ» رابه قوم فارس تفسیر نمودند و از این جهت به فارسیان، رومیان و غیر آنان از ملت‌ها نامه نوشته و آن‌ها را به سوی دین حق دعوت کردند.

همچنین در حدیث شریف به روایت سهل بن سعد ساعدی (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بی‌گمان در صلب‌های مردان و زنانی از امت من کسانی هستند که بی‌حساب به بهشت وارد می‌شوند». سپس این آیه را تلاوت نمودند: «وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ» [الجمعة: 3]. «و اوست عزیز حکیم» یعنی: حق تعالی دارای عزت و حکمت بالغه است در این امر که مردی امی را به این کار عظیم برانگیخت و او را از میان همه افراد بشر به رسالت خویش برگزید.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٤﴾

این (بعثت) فضل الله است، آن را به هر کس که بخواهد می‌دهد و الله دارای فضل بزرگ است. (۴)

در این هیچ جای شکی نیست که؛ نبوت فضل و مقام بزرگی است که الله تعالی به هر شخصی که بخواهد عطا می‌کند ولی چون حکیم است، این مقام را تنها به اهلش می‌دهد. در ضمن قابل یادمانی است که؛ رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم، مخصوص مردم معاصر خود نیست بلکه شامل تمام بشریت پس از او، از هر نژاد و اقلیم که باشند نیز می‌شود.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی از توحید و نبوت بحث بعمل آمد و خبر داد که الله متعال، پیامبری امی را برای راهنمایی مردمی درس نخوانده و امی برگزید، ولی مردم یهود - نه از سر یقین - گفتند: او پیامبر مردم عرب است، نه از ما. اینک در آیات متبرکه (5 الی 8) به رد این شبهه‌ی کینه‌توزانه و عنادانه پرداخته بیان میدارد که: یهودیان به تورات عمل نمی‌کنند، هرچند بر آن مکلف اند. اگر خود را در برابر تورات، موظف و مسؤول بدانند، قطعاً از قرآن عظیم الشان بهره مند می‌شوند و هرگز چنین یاوه‌گویی‌هایی بر زبان نمی‌آورند.

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥﴾

داستان کسانی که مکلف به تورات شدند باز (چنانکه باید) رعایتش نکردند، مانند الاغی هستند که کتاب‌هایی حمل می‌کنند. چه بد است مثل گروهی که آیات الله را دروغ شمردند!

و الله قوم ظالم را هدایت نمی‌کند. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« حُمِلُوا »: بر دوششان گذاشته شد، مکلف شناخته شدند. « لَمْ يَحْمِلُوها »: بدان عمل نکردند، حکمش را نادیده گرفتند. « أَسْفَارًا »: جمع سفر عبارت از کتاب بزرگی است که چون خوانده شود معنای خود را آشکار می‌کند از این جهت آن را «سفر» نامیدند. « بِنَسْ مَثَلٌ »: چه بد است مثال...! چه ناپسند است وصف! وجه بد است داستان آن مردمان، الله ما را در پناه خود بدارد.

تفسیر :

مفسیر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه « مَثَلٌ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوها »: می نویسد: این بخش از آیه مبارکه رامیتوان دو معنا کرد: یکی عام و دیگری خاص. معنای عام این است که کسانی که بار علم تورات و عمل به آن و مسئولیت هدایت و راهنمایی جهانیان بر اساس آن بر آنان نهاده شده بود، اما آنان به این مسئولیت خود را احساس کردند و نه حق آن را ادا کردند. معنای خاص این است که کسانی که به عنوان امت حامل تورات بودن، وظیفه شان این بود که پیش از همه پیشقدم می شدند و پیامبری را همراهی می کردند که بشارت آمدن او به روشنی در تورات داده شده بود، اما آنان بیش از همه با او مخالفت کردند و خواسته های آموزه های تورات را برآورده نکردند. «كَمَثَلِ الْحَمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا»: (همچون مثل خری است که کتاب هایی را بر پشت بار نموده) یعنی همان گونه که اگر باری از کتاب ها را بر پشت خری بنهند، او نمی داند که چه چیزهایی بر پشت او نهاده شده اند، به همان صورت اینان کتاب تورات را بر پشت خود حمل می کنند، اما نمی دانند که این کتاب برای چه آمده است و چه خواسته ای از آنان دارد.

«بِنَسْ مَثَلٌ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ»: چه بد مثلی که برای یهود آورده‌ایم! قومی که آیات خدا و نبوت محمد صلی الله علیه وسلم را تکذیب کردند. یعنی بشارت پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه وسلم را که الله تعالی در تورات و غیره داده بود و دلایل و براهینی را که بر رسالت محمد صلی الله علیه وسلم قائم کرده بود در حقیقت تکذیب آن تکذیب آیات الله است. (شیخ صابونی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: « این آیه به صورت کنایه به ما، مسلمانان نیز گوش زد می‌کند که اگر احکام قرآن را اجرا نکنیم و به مقتضای آن عمل نکنیم، ما هم مشمول حکم یهود خواهیم بود. »

«وَأَلَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵)»: الله انسان ظالم و نافرمان را راهنمایی نمی‌کند. مفسر عطا فرموده است: آنها عبارتند از افرادی که با تکذیب پیامبران به خود ظلم کردند. (تفسیر کبیر ۵/۲۹).

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۶)

بگو: [ای یهودیان!] اگر گمان می‌کنید که شما از میان همه مردم، دوستان خدا هستید، اگر راست می‌گویید آرزوی مرگ کنید. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« هَادُوا »: یهودی شدند. « زعم »: گمان می بردند، می پنداشتید. « تمنوا الموت »: آرزوی مرگ کنید.

تفسیر :

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا» به آنها که یهودی شده و به قوم یهود چسبیده‌اند، بگو: «إِنْ رَعَمْتُمْ أَنْتُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ»: اگر آن‌طور که ادعا می‌کنید فقط شما دوستان واقعی الله سبحان و تعالی هستید. «فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اگر در این ادعا راستگو هستید، از الله مرگ طلب کنید تا زودتر به منزلگاه کرامت که برای دوستانش آماده شده است، منتقل شوید.

مفسر ابو سعود فرموده است: یهود می‌گفتند: «ما فرزندان و عزیزان خدا هستیم» و مدعی بودند که منزلگاه آخرت و بهشت در نزد خدا به آنان اختصاص دارد. می‌گفتند: «جز یهود هیچ کس داخل بهشت نمی‌شود». آنگاه خدا به پیامبر دستور داد که برای تکذیب آنها به آنان بگوید: اگر چنان گمان و تصویری دارید، از خدا مرگ طلب کنید، تا از قرارگاه مصیبت و بلا به منزلگاه کرامت بروید؛ زیرا انسانی که یقین دارد که بهشتی است، دوست دارد از تیرگی و اندوه این دنیا وارهد و به آنجا برود. (ابو سعود ۵/۱۶۳) خدای متعال آنان را رسوا نمود و دروغ آنها را بر ملا کرد.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمد است که فرمود: ابوجهل لعین گفت؛ اگر محمد صلی الله علیه و سلم را در کعبه ببینم، او را زیر پایم لگدمال کرده و پایم را بر گردنش می‌فشارم (و خفه‌اش می‌کنم). پس خبر به رسول الله صلی الله علیه و سلم رسید و فرمودند: «اگر چنین کند، فرشتگان آشکارا او را می‌گیرند و اگر یهودیان آرزوی مرگ کنند، همگی می‌میرند و جایگاه‌های خود را در دوزخ می‌بینند و اگر کسانی که با رسول اکرم صلی الله علیه و سلم، قصد مباحله را دارند (یعنی نصاری) از مباحله «ملاعنه» باز گردند، نه برای خود خانواده‌ای می‌یابند و نه مالی». (ملاحظه شود: تفسیر «آل عمران/61».) این آیه دلالت می‌کند بر این‌که میزان و معیار شناخت دوستی انسان نسبت به الله تعالی، آمادگی وی برای ملاقات با اوست.

وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٧﴾

ولی آنان به سبب گناہانی که مرتکب شده‌اند هرگز آرزوی مرگ نمی‌کنند، والله به (حال) ظالمان داناست. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ»: دستهایشان پیش انداخته است، دستهایشان در پیش انجام داده است، خودشان انجام داده‌اند.

تفسیر :

مفسرین در تفسیر «وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» می‌نویسند که: به سبب کفر و معاصی و تکذیب حضرت محمد صلی الله علیه و سلم هرگز مرگ را طلب نمی‌کنند. در حدیث آمده است: «قسم به ذاتی که جانم در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد اگر آرزو می‌کردند، هیچ یهودی زنده نمی‌ماند و همه می‌مردند» (تفسیر قرطبی ۱۸/۹۶). آلوسی فرموده است: احدی از آنان مرگ را تمنا نکرد؛ چون به صداقت حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم یقین داشتند و می‌دانستند اگر تمنا کنند فوراً می‌میرند. و این هم یکی از معجزات است. در سوره‌ی بقره این نفی به لفظ (لن) آمده است که بنا به قول مشهور از باب تفنن به شمار می‌آید. (آلوسی ۲۸/۹۶).

قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

بگو: همان مرگی که از آن می‌گریزید (بدانید) که آن به شما رسیدنی است، باز به (نزد) دانای پنهان و آشکار بازگردانده می‌شوید آنگاه شما را به [نتیجه و حقیقت] آنچه کرده‌اید، آگاه می‌سازد. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« تَفِرُّونَ »: می‌گریزید، فرار می‌کنید. « ملاقی »: دیدار کننده، روی آورنده، ملحق شونده. « تُرَدُّونَ »: برگردانده می‌شوید. « الْغَيْبِ »: آنچه از دایره دید، و روح، و بُرد فهم و دانش بشری فراتر است.

« الشَّهَادَةِ »: آنچه در معرض دید، و نیروی روح و در فاصله بُرد دانش بشری است. « الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ »: پنهان و آشکارا (ملاحظه شود (سوره: انعام، توبه).

تفسیر :

این آیه همانند آیهی « أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ » (آیه 78، سوره نساء) می‌باشد. فرار از مرگ سودی و فایده ای ندارد؛ زیرا مرگ چون تقدیری است حتمی و حذر از قدر سودی ندارد.

انسان‌ها برای فرار از مرگ، هزاران تدبیر و پلان را مطرح و می‌اندیشند، ولی این تدابیر و پلان‌ها هیچ فایده ای برای انسان نمی‌رساند. زیرا پروردگار با عظمت ما می‌فرماید: « قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ » (آیه 16 سوره احزاب) (بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید، این فرار هرگز برای شما فایده ای ندارد). واقعیت اینست که در دنیا نمی‌توان از مرگ فرار کرد همان‌گونه که در آخرت نمی‌توان از قهر و جزای الهی فرار نمود، طوریکه انسان می‌گوید: « يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ » (آیه 10 سوره قیامت) (در آن روز انسان خواهد گفت: گریزگاه کجاست؟).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (9 الی 11) در باره نماز جمعه و احکام آن ، بحث بعمل آمده است .
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه برای نماز روز جمعه ندا (آذان) داده شد، پس به سوی یاد الله (نماز) شتاب کنید و خرید و فروش را رها کنید، این برای شما بهتر است، اگر بدانید. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« نُودِيَ »: ندا داده شد، آذان گفته شد. « اسعوا » (سعی): بشتابید، بیایید. « ذَرُوا »: رها کنید، واگذارید. « الْبَيْعِ »: داد و ستد، معاملات و ...

تفسیر :

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ »: (ای مؤمنان! آنگاه که برای نماز جمعه آذان گفته می‌شود به منظور شنیدن خطبه و ادای نماز حاضر)، « فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ » غرض ادای نماز بشتابید و خرید و فروش و معامله را رها کنید. یعنی تجارت زیانمند را رها کرده و به تجارت سودمند رو بیاورید.

در التسهیل آمده است: «سعی» در آیه به معنی رفتن است نه به معنی دویدن. (التسهیل ۱۱۹/۴)؛ چون در حدیث آمده است: «برای ادای نماز جمعه با سرعت حرکت نکنید، بلکه قدم زنان و با آرامش بروید. (این حدیث در صحاح ششگانه وارد شده است.)
حسن فرموده است: به خدا قسم سعی عبارت نیست از دویدن؛ چرا که به مسلمانان امر شده است که با آرامش و وقار برای ادای نماز گام بردارند، اما شتاب در قلب و نیت و فروتنی و خشوع است» (تفسیر قرطبی ۱۰۳/۱۸).

در تفاسیر بسیاری از مفسرین کلمه «فَأَسْعُوا» از رفتن به سوی نماز جمعه به «سعی» یعنی «شتافتن» تعبیر شده است هدف اینست که شخص مسلمان با همت و نشاط و جدیت و عزم قوی و متین، برای ادای نماز جمعه برخیزد زیرا لفظ سعی مفید جدیت و عزم را می‌رساند.

البته هدف از «سعی» در این آیه مبارکه همانا رفتن شخصی مسلمان به سوی مسجد غرض ادای نماز جمعه با توجه و اهتمام و عنایت خاص و با وقار است که: به نماز جمعه تشریف ببرد، زیرا در احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم اصلاً از تیزوبا عجله رفتن به سوی نماز نهی به عمل آمده است، طوری که در حدیث شریف آمده است: «چون اقامت را شنیدید، به سوی نماز به راه افتید و باید با وقار و آرامش راه بروید و شتاب نکنید پس آنچه را دریافتید بخوانید و آنچه که از شما فوت شد، آن را به اتمام رسانید».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابوقتاده (رض) آمده است که فرمود: در اثناهی که ما با رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز می‌خواندیم، یکباره صدای هلهله مصلین شنیده شد، زمانیکه رسول الله صلی الله علیه و سلم از نماز فارغ شدند، خطاب به این عده از مصلین فرمودند: «شما را چه شده است؟ گفتند: هیچ! فقط با شتاب به سوی نماز حرکت می‌کردیم. فرمودند: دیگر چنین نکنید و هنگامی که به نماز می‌روید، باید طوری راه بروید که وقار و آرامش بر شما حاکم باشد پس آنچه را دریافتید بخوانید و آنچه که از شما فوت شد، آن را به اتمام رسانید».

حکمت و فلسفه فرض شدن نماز جمعه :

نمازهای پنجگانه ای که امروزه ما مسلمین هر روز باید آنرا سر وقت بخوانیم، هفده رکعت فرض می‌باشند، که در شب اسراء و معراج پیامبر صلی الله علیه و سلم بر مؤمنین فرض شد، این زمانی بود که پیامبر صلی الله علیه و سلم و یارانش در مکه زندگی میکردند.
زهري میگوید: «اسراء یک سال قبل از هجرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در ماه ربیع‌الاول روی داد، اما روایت وارده در این باره که اسراء در شب بیست و هفتم رجب روی داده، سند صحیحی ندارد». (تفسیر انوارالقرآن).

در صحیح بخاری و مسلم از حدیث انس بن مالک آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «فَفَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّ أُمَّتِي حَمْسِينَ صَلَاةً، فَرَجَعْتُ بِدَلِيكَ، حَتَّى مَرَرْتُ عَلَى مُوسَى، فَقَالَ: مَا فَرَضَ اللَّهُ لَكَ عَلَى أُمَّتِكَ؟ قُلْتُ: فَرَضَ حَمْسِينَ صَلَاةً، قَالَ: فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لَا تُطِيقُ ذَلِكَ، فَارْجَعْتُ، فَوَضَعَ شَطْرَهَا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، قُلْتُ: وَضَعَ شَطْرَهَا، فَقَالَ: رَاجِعْ رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لَا تُطِيقُ فَرَاغَتْ فَوَضَعَ شَطْرَهَا فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لَا تُطِيقُ ذَلِكَ، فَرَاغَتْهُ، فَقَالَ: هِيَ حَمْسُونَ، وَهِيَ حَمْسُونَ، لَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ: رَاجِعْ رَبِّكَ، فَقُلْتُ: اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَبِّي، ثُمَّ انْطَلَقَ بِي حَتَّى انْتَهَى بِي إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، وَغَشِيَهَا الْوَأْنُ لَا أُدْرِي مَا هِيَ، ثُمَّ أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ،

فَادَا فِيهَا حَبَائِلُ اللَّوْلُؤِ، وَإِذَا تَرَأْتَهَا الْمَسْكُ». (بخاری: 349) یعنی: «خداوند در سفر معراج، روزانه پنجاه نماز بر امتم فرض گردانید. با آن پنجاه نماز، برگشتم تا اینکه به موسی علیه السلام رسیدم. ایشان پرسید: خداوند بر امتت چه چیزی فرض کرد؟ گفتم: روزانه پنجاه نماز. موسی علیه السلام فرمود: دو باره نزد پروردگارت برو. زیرا امتت توانایی انجام این کار را ندارد. نزد خداوند متعال برگشتم. حق تعالی بخشی از آن پنجاه نماز را کم کرد. وقتی نزد موسی علیه السلام آمدم، گفتم: بخشی از نمازها را معاف نمود. موسی علیه السلام گفت: باز هم بسوی خدا برگرد زیرا امتت توانایی این را هم نخواهد داشت. من بار دیگر نزد پروردگار رفتم. خداوند متعال این بار نیز بخشی از نمازها را کم کرد. باز چون نزد موسی رفتم و گفتم که خداوند بخشی دیگر از نمازها را بخشیده است، موسی علیه السلام باز همان سخن قبلی خود را تکرار کرد. برای آخرین بار، نزد حق تعالی رفتم، خداوند فرمود: روزانه پنج بار نماز بخوانید و ثواب پنجاه نماز را دریافت کنید و من هیچگاه خلاف وعده عمل نمی کنم. من بسوی موسی بازگشتم. گفت: بار دیگر به خداوند مراجعه کن. (این بار نپذیرفتم) گفتم: از خداوند شرم می کنم. آنگاه، جبرئیل مرا با خود برد تا اینکه به سدره المنتهی رسیدیم. در آنجا، چیزهای گوناگونی دیدم که از آنها سر در نیاوردم. سپس وارد بهشت شدم. و در آنجا با زنجیرهای ساخته شده از مروارید و خاک بهشت که از مشک و عنبر بود، روبرو شدم».

البته بعضی از اهل علم گفته اند که قبل از آنکه این پنج نماز روزانه فرض شود، مسلمانان هر روز صبح و شب دو رکعت نماز می خواندند.

قتاده رحمه الله علیه، صحابی جلیل القدر، می گوید: «کان بدء الصیام أمروا بثلاثة آیام من کل شهر، ورکعتین غدوة، ورکعتین عشية». «تفسیر الطبری» (3/ 501). یعنی: در اوایل امر شده بود تا در هر ماه سه روز روزه گرفته شود، و نیز دو رکعت صبح و دو رکعت شب نماز خوانده شود.

و امام ابن کثیر رحمه الله در تفسیر آیه «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ» (سوره ق، آیه 39). (و پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب، پروردگارت را همراه با ستایش تسبیح گوی) می گوید: «و این امر قبل از فرض شدن نمازهای پنجگانه در شب اسراء بود، زیرا این آیه مکی است». (تفسیر ابن کثیر (جلد 3 / 538)، و مراجعه فرماید به: (البحر الرائق)، ابن نجیم (1 / 257).

البته بعضی از علماء این اقوال قتاده و ابن کثیر را قبول ندارند. و گروهی از اهل علم گفته اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم قبل از فرض شدن نماز در شب اسراء نمازی بجز نماز شب نمی خواندند بدون آنکه وقت آن یا تعداد رکعاتش مشخص باشد. نگاه کنید به: (التمهید لابن عبد البر) (8/ 35).

مطابق روایات تاریخی نماز جمعه در مکه مکرمه، و در شب معراج با بقیه نمازها فرض شده است. اگر چه روایتی هم هست که در مدینه منوره فرض شده است. اما صحیح ترین روایت این است که نماز جمعه، در مکه مکرمه فرض شده است.

پیامبر اسلام چرا در مکه نماز جمعه را اداء نکردند؟

دلایلش واضح و دقیقی که پیامبر صلی الله علیه وسلم چرا نماز جمعه را در مکه مکرمه بجاء نیاورد اینست که:

- چون اوایل دعوت به اسلام بود و در آن زمان تعداد مسلمانان در مکه مکرمه کم بود و اصل تدریج در تشریح (تدریج فی التشریح) در شریعت اسلامی یک اصل مهم است.
- دومین دلیل عدم اقامه نماز در مکه مکرمه را میتوان در ترس مسلمانان خلاصه نمود، طوریکه فوقاً بدان اشاره نمودیم، تعداد مسلمانان بسیار کم بود و عملاً ترس از آزار و اذیت مشرکین وجود داشت و در بسیاری حالت مسلمانان یا بطور مخفیانه زندگی می کردند و یا مخفیانه ادای اوامر و مناسک دینی میکردند.
عمدتاً این دو عامل باعث شده بود که پیامبر اسلام نماز جمعه را در مکه مکرمه اقامه نکردند.

ولی ناگفته نباید گذاشت که: پیامبر صلی الله علیه وسلم، برای تنظیم امور مسلمین در شهر مدینه، صحابی جلیل القدر مصعب بن عمیر را به بحیث معلم به مدینه منوره فرستادند. مصعب بن عمیر حامل پیام پیامبر صلی الله علیه وسلم بود که در آن خطاب به مسلمانان در ضمن سایر دستاویز هدایت گردیده بود که مسلمانان باید در شهر مدینه نماز جمعه را اقامه کنند.

اسعد بن زراره (رض) بعد از وصول هیات، مسلمانان را جمع کرد و مصعب بن عمیر فرستاده رسول الله صلی الله علیه وسلم را به عنوان اولین خطیب، نماز جمعه را در مدینه منوره اداء کرد. این اولین نماز جمعه بود که توسط مصعب بن عمیر و اسعد بن زراره در مدینه برگزار شد.

پیامبر اسلام هم پس از ورودشان به مدینه منوره بعد از چهار روز اقامت در قباء هنگامی که عازم مدینه شدند، چون در آن زمان قبا از مدینه فاصله داشت در قبیله بنی سالم بن عوف وقتیکه ظهر فرا رسید در آن جا توقف کردند و اعلام کردند. مردم جمع شدند و نماز جمعه را در آنجا اقامه کردند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم هم بخاطر اهمیت نماز جمعه، در لحظات ورودشان نماز جمعه را در قباء اقامه کردند و اجماع امت هم همین طور است که نماز جمعه فرض عین است.

درین جا برای آسان کردن مشکل خواننده ضرورت است تا به دو عنوان ذیل و لو از بحث مستقیم ما خارج اند، ذیلاً بپردازم.

اولین بار نماز جمعه چه وقت فرض شد؟

در مورد اینکه اولین نماز جمعه چه وقت فرض شد طوریکه در فوق نیز اشاره کردیم مطابق روایات اسلامی: مسلمانان «مدینه»، پیش از آن که پیامبر صلی الله علیه وسلم هجرت کند، با یکدیگر به مباحثه پرداختند و گفتند که: قوم «یهود» در طول هفته روزی خاصی برای اجتماع دینی خویش دارند که مصادف میگردد به (روز شنبه)، همچنان «نصاری» نیز روزی معینی برای برگزاری مراسم دینی دارند که مصادف میشود به روز (یکشنبه)، بناءً بهتر خواهد بود که مسلمانان هم روزی داشته باشند که به دور هم جمع شوند و در آن روز در جنبی اینکه به بحث مسایل دینی و اجتماعی می پردازند، مصروف عبادت دستجمعی نیز خواهند شد، آنها روز قبل از شنبه را که در آن زمان «یوم العروبه» نامیده می شد، برای این هدف عالی خویش برگزیدند، بناءً نزد «اسعد بن زراره» که یکی از بزرگان اهل مدینه بود، رفتند، و او نماز را به صورت جماعت با آنها به جا آورد و به آنها اندرز داد، و آن روز، «روز جمعه» نامیده شد، زیرا روز اجتماع مسلمین بود.

اسعد بن زراره به مردم دستور داد از اینکه مسلمانان به اتفاق نیکی دست یافتند، گوسفندی را ذبح نمایند. مسلمانان گوسفند را حلال و همه مسلمانان در نان چاشت و شب از گوشت این گوسفند غذا خوردند. ناگفته نماند که تعداد مسلمانان در آن زمان در شهر مدینه بسیار کم بود.

و این اولین نماز جمعه ای بود که در تاریخ امت اسلام تشکیل شد. اما، اولین نماز جمعه ای که رسول الله صلی علیه وسلم با اصحابش بجاء آوردند، هنگامی بود که به «مدینه» هجرت کرد، مطابق روایت تاریخی آن حضرت روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاوّل هنگام ظهر وارد «مدینه» شد، چهار روز در «قُبا» ماندند و مسجد «قُبا» را بنیان نهادند. سپس روز «جمعه» به سوی «مدینه» حرکت کرد، (فاصله میان «قُبا» و «مدینه» بسیار کم است، و امروز «قُبا» یکی از محله های داخل «مدینه» است)، به هنگام نماز جمعه، به محله «بنی سالم» رسید، و مراسم نماز جمعه را در آنجا برپا داشت، و این اولین نماز جمعه ای بود که رسول الله صلی علیه وسلم در تاریخ اسلام به جا آورد، خطبه ای هم در این نماز جمعه خواند که، اولین خطبه محمد صلی علیه وسلم در «مدینه مکرمه» بود.

یکی از محدثان از «عبد الرحمن بن کعب» نقل کرده: پدرم هر وقت صدای آذان جمعه را می شنید، بر «اسعد بن زراره» رحمت می فرستاد، هنگامی که دلیل این مطلب را جویا شدم، گفت: به خاطر آن است که او اولین کسی است که نماز جمعه را با ما به جا آورد. گفتیم: آن روز چند نفر بودید؟ گفت: فقط چهل نفر!

نماز جمعه :

بر هر مرد مسلمان، بالغ، عاقل، آزاد و مقیمی واجب است که درباره آن دلایل فراوانی مبنی بر وجوب آن و هشدار به کسی که بدون داشتن عذر در انجام آن سُستی و تنبلی می کند، و از حضور در آن سرباز می زند. از جمله دلایل وجوب آن آیه ذیل می باشد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (آیه 9، سوره الجمعة). «ای مؤمنان! هنگامی که برای روز جمعه اذان گفته می شود به سوی ذکر خدا (خطبه و نماز) بشتابید و خرید و فروش را رها کنید، این برای شما بهتر است اگر می دانستید».

خداوند در این آیات به تلاش و شتابیدن به سوی نماز امر کرده است، که این امر به مفهوم وجوب است. واجب شدن شتافتن فقط برای امر واجب است. در این آیات خداوند، [مردم را] از معامله کردن منع کرده است تا به وسیله آن از انجام نماز باز نمانند. چنانچه نماز جمعه واجب نبود، بی تردید مردم به خاطر آن از معامله و خرید و فروش نهی نمی شدند. ابن کثیر/ درباره این آیه می گوید: بی تردید خداوند، به مؤمنان دستور داده است برای انجام عبادت او در روز جمعه و اهتمام به آن، و تداوم بر آن گردهم آیند.

جابر بن عبدالله (رض) میفرماید: پیامبر صلی الله علیه وسلم برای ما خطبه خوانده و فرمود: «اعلموا أنّ الله قد افترض عليكم الجمعة في مقامي هذا، في يومي هذا، في شهري هذا، من عامي هذا، إلى يوم القيامة، من تركها في حياتي أو بعدي، وله إمام عادل أو جائز استخفافاً بها أو جحوداً لها، فلا جمع الله شمله ولا بارك الله في أمره» «بدانید که بی تردید خداوند نماز جمعه را در چنین جایگاه، روز، ماه، و سالی تا روز قیامت واجب کرده است. هر کس در زمان حیاتم یا پس از آن، با هدف خوار شمردن یا انکار آن، آن را ترک کند، در

حالیکه امام عادل یا جائری دارد پس خداوند، کار آشفته آنان را سر و سامان ندهد و امر آن‌ها را بر ایشان خجسته نگرداند» (ابن ماجه آن را روایت کرده است ولی اسناد آن ضعیف است.)

از ابوهریره و ابن عمر (رض) روایت شده است که آن دو از پیامبر صلی الله علیه وسلم بر روی منبرش می‌فرمود: «لینتهین أقوام عن ودعهم الجمعة والجماعات أو لیختمن الله علی قلوبهم ثم لیكونن من الغافلن» «آیا آن گروه‌ها از ترک کردن نماز جمعه و جماعت دست بر می‌دارند، یا خداوند بر قلب هایشان مهر می‌زند، سپس بی‌تردید از غافلان خواهند بود.» (مسلم آن را روایت کرده است.)

امام نووی/ می‌گوید: (معنای ختم، مهر کردن و پوشاندن است... قاضی عیاض می‌گوید: متکلمان در این باره هم بسیار اختلاف دارند. به او گفته شده است که ختم به معنای از بین رفتن لطف و اسباب خیر است. همچنین به او گفته شده است که به معنای خلق کفر در قلب های آن هاست، که این نظر بیشتر متکلمین اهل سنت است.)

در حدیث از پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم روایت شده است که فرمودند: «من ترک ثلاث جمع تهاوناً بها طبع الله علی قلبه». «هر کسی که سه نماز جمعه را به خاطر سستی و تنبلی ترک کند خداوند قلب او را مهر میزند». (احمد، ابو داود، نسائی، ترمذی و ابن ماجه آن را روایت کرده‌اند.)

ابو قتاده (رض) روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من ترک الجمعة ثلاث مرات من غیر ضرورة طبع الله علی قلبه» «کسی که سه بار نماز جمعه را بدون هیچ ضرورتی ترک کند، خداوند قلب او را مهر میزند». (امام احمد آن را روایت کرده است.)

از ابن عباس (رض) روایت می‌شود که گفت: «کسی که سه بار متوالی از شرکت در نماز جمعه خودداری کند در حقیقت اسلام را به کناری نهاده است». (ابویعلی آن را به صورت موقوف و با اسناد حسن روایت کرده است.)

از ابن مسعود (رض) که پیامبر صلی الله علیه وسلم به گروهی که از شرکت در نماز جمعه امتناع می‌کردند، فرمود: «لقد هممت أن أمر رجلاً یصلی بالناس ثم أحرق علی رجال یتخلفون عن الجمعة بیوتهم» «بی‌گمان خواستم دستور دهم تا مردی امامت نماز مردم را بر عهده گیرد سپس بر کسانی که از حضور در نماز جمعه خودداری می‌کنند، خانه هایشان را بر آنان آتش بزنم». (مسلم و حاکم آن را روایت کرده‌اند.)

ترمذی از ابن عباس (رض) روایت کرده است که درباره فردی که به شب زنده داری می‌پردازد و روزها را روزه می‌گیرد اما در نماز جمعه شرکت نمی‌کند، از او سؤال شد. ابن عباس گفت: «او در آتش است». که در صفحات قبل نیز ذکر گردید.

از محمد بن عبدالرحمن بن زراره روایت شده است که گفت از کاکایم [یحیی بن سعد بن زراره] شنیدم که گفت: پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم فرمود: «فمن سمع النداء یوم الجمعة فلم یأتها؛ ثم سمعه فلم یأتها، ثم سمعه فلم یأتها، طبع الله علی قلبه وجعل قلبه قلب منافق» «کسی که در روز جمعه سه بار صدای منادی [مؤذن] را بشنود اما آن را اجابت نکند، خداوند بر قلب او مهر خواهد زد و قلب او را تبدیل به قلب منافق خواهد کرد». (بیهقی آن را روایت کرده است.)

از ام المؤمنین حفصه (رض) روایت شده است که پیامبر ص فرمود: «رواح الجمعة واجب

علی کل محتلم» «رفتن به نماز جمعه برای هر فردی که به بلوغ رسیده است واجب است». (نسائی، ابوداود و ابن خزیمه آن را روایت کرده‌اند. این حدیث صحیح است.)
اجماع امت: همه مسلمانان بر واجب بودن نماز جمعه اجماع دارند. ابن المنذر، اجماع علماء بر فرض عین بودن نماز جمعه را ذکر کرده است.

ابن عربی مالکی می‌گوید: با اجماع مسلمانان نماز جمعه، فرض عین است.
ابن قدامه در المغنی می‌گوید: مسلمانان بر وجوب نماز جمعه اجماع [و اتفاق] دارند.
عینی می‌گوید که از زمان رسول خداص تا امروز بر فرض بودن آن بدون هیچ انکاری اجماع دارند.

نوی (رح) می‌گوید: مذهب شافعی بر آن است که نماز جمعه فرض عین است.
فَإِذَا فُضِّيتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠﴾

و هنگامی که نماز ادا شد، در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب کنید و الله را بسیار یاد کنید تا شما رستگار شوید. (۱۰)

تفسیر:

«فُضِّيتِ»: اداء گردید و انجام پذیرفت. (زمانیکه نماز جمعه اداء گردید)
«انْتَشِرُوا»: پراکنده و متفرق شوید. فحوای جمله: «فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ» آیه مبارکه این واقعیت را می‌رساند که غرض کسب درآمد و دریافت فضل الهی، نیاز به هجرت و حرکت و مسافرت در زمین است.

«ابْتَغُوا»: جستجو کنید. طلب کنید. نباید فراموش کرد که: در فرهنگ قرآن عظیم الشان، مال دنیا فضل الهی است، بنابر همین اصل می‌فرماید: «وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ»، بعد از پایان نماز جمعه، به سراغ فضل الهی یعنی درآمد و تجارت بروید.
همچنان از فحوای جمله «فَاسْعَوْا» آیه مبارکه معلوم می‌شود که: در انجام عبادت سرعت بگیرید، ولی در کار مادی به سراغ آن روید و ضرورتی به عجله نیست، زیرا رزق نزد الله تعالی مقدر است.

جمله «وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» می‌رساند که: لطف و فضل خداوند بسیار است ولی انسان باید برای به دست آوردن آن تلاش بخرج دهد.

برکت در تجارت بعد از ختم نماز جمعه:

سیرت نویسان روایت می‌فرمایند: که حضرت عراق بن مالک وقتی که از ادای نماز جمعه خلاص می‌شد، بر دروازه مسجد ایستاد می‌شد و این دعا را می‌خواند: «اللهم انی أجبیت دعوتک و صلیت فریضتک و انتشرت لما أمرتني فارتزقني من فضلك و أنت خیر الرزقین» (رواه ابن ابی حاتم، ابن کثیر) (خدایا دستور تو را بجا آوردم، و فرض تو را ادا کردم، و هم چنان که تو دستور دادی من نماز خوانده بیرون آمدم، پس تو از فضل خویش به من رزق عطا بفرما، و تو یی بهترین رزق دهندگان.)

و از بعضی سلف صالحین منقول است: هر کسی که بعد از نماز جمعه به امور تجارت بپردازد، خداوند برای او هفتاد بار برکت نازل می‌فرماید. (ابن کثیر).

«وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آیه 45 سوره انفال) یعنی بعد از ادای نماز جمعه در کسب معاش به تجارت مشغول باش، اما مانند کفار از خدا غافل مباش، در عین وقت خرید و فروش و کارگری یا خدا را جاری بدار.

قابل تذکر است که: هدف از ذکر و یاد خدا در آیه، تنها ذکر زبانی نیست، بلکه توجه درونی و یاد لطف‌ها و امداد‌های و وعده‌های و یاد عزّت، عظمت و فرمان او نیز هدف می‌باشد. یاد و ذکر الله، زمانی عامل رستگاری انسان می‌شود که این یاد مداوم و مستمر باشد.

حکمت و فلسفه نماز جمعه چیست؟

همان طور که در آیات قرآن و احادیث نبوی آمده است، تأکید فراوان شرع اسلام در وضع عبادات به اتحاد مسلمانان و انسجام اسلامی شده است.

در حدیثی پیامبر صلی الله علیه وسلم جامعه اسلامی را به یک جسم تشبیه کرده اند. که همه اعضای یک جسم به هم پیوسته هستند. لذا برای استحکام اتحاد و انسجام خداوند متعال هفته ای یک روز را قرار داده تا مسلمانان از جاهای دور و نزدیک در مصلي و در میعادگاه نماز جمعه حاضر شوند و در کنار یکدیگر وحدتشان را به نمایش بگذارند.

دومین حکمت نماز جمعه: ایجاد الفت و محبت بین مسلمانان است. وقتی مسلمانان در یک جا جمع می‌شوند و در کنار یکدیگر نماز جمعه را اقامت می‌کنند. خود به خود الفت و محبت در دل‌های آنها جا می‌گیرد و یکدیگر را بهتر می‌شناسند و در مواقع مشکلات و مصیبتی که برای فردی از افراد جامعه اتفاق می‌افتد می‌توانند به او کمک کنند.

همچنین فلسفه دیگر نماز جمعه تعلیم و تعلم است. بر هر مرد و زن مسلمان فرض است که دین و مسایل شرعی اش را یاد بگیرد.

لذا در روز جمعه که از سخنان از کتاب الله و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان می‌شود. مسلمانان در میعاد گاه جمعه حاضر می‌شوند و مسائل دین شان را یاد می‌گیرند. در واقع نماز جمعه مدرسه هفتگی است برای آموختن دین و پند و اندرزهای اسلامی. و لازم است که هر فرد مسلمان در این مکتب اشتراک نمایند.

نماز جمعه در واقع یکی از بزرگترین شعایر اسلام است که عظمت دین مبین اسلام را به نمایش می‌گذارد.

حکمت نماز جمعه و فضیلت رفتن به آن:

حکمت تشریح جمعه برای جای دادن به فکر جمعی و تجمع مسلمانان و شناخت پیدا کردن آنها با همدیگر و محبت و الفت پیدا کردن بین آنها و یادآوری نسبت به دستورات اسلام در رابطه با احکام و اخلاق و آداب و امر به معروف و نهی از منکر و مسائل عمومی اعم از خارجی و داخلی می‌باشد.

فضیلت رفتن به جمعه بدست آوردن ثواب، بطوری که در روایت آمده است هر قدمی که نماز گزار برای رفتن به ادای نماز جمعه، از آن ثواب کمایی میکند، و سبب عفو گناهی می‌شود و در حدیثی که ابو هریره (رض) نقل میکند آمده که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من اغتسل یوم الجمعة غسل الجنابه ثم راح فکانما قرب بدنه و من راح فی الساعه الثانیه، فکانما قرب بقره و من راح فی الساعه الثالثه فکانما قرب کبشاً و من راح فی الساعه الرابعه فکانما قرب دجاجه و من راح فی الساعه الخامسه فکانما قرب بیضه فإذا خرج الإمام حضرت الملائکه یستمعون الذکر.» (متفق علیه) (کسی در روز جمعه غسل کند سپس بسوی محل جمعه حرکت کند ثوابش به اندازه قربانی کردن یک شتر می‌باشد و کسی که در ساعت دوم حرکت کند به اندازه قربانی کردن یک گاو و کسی که در ساعت سوم حرکت کند به اندازه قربانی کردن یک قوچ و کسی در ساعت چهارم حرکت کند به اندازه قربانی کردن یک مرغ و کسی که در ساعت پنجم حرکت کند به اندازه کردن یک

تخم مرغ به ثواب می رسد و وقتی امام جمعه بسوی مسجد حرکت کردند ملائکه برای گوش دادن به میان جمعیت حاضر میشوند.

وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكَوْكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿١١﴾

و چون تجارت و سرگرمی را ببینند به سوی آن روی آور می شوند و تو را در حالیکه ایستاده ای ترک می کنند بگو آنچه نزد خداست از سرگرمی و از تجارت بهتر است و الله بهترین روزی دهندگان است. (۱۱)

تفسیر :

« رَأَوْا »: دیدند. « لَهْوًا »: سرگرمی، بازیچه، صدای طبلی که از آمدن کاروان خبر می دهد.

« تِجَارَةً »: هدف از آن همان کاروانی تجارتي دحيه بن خليفه الكلبي بوده (البته وی تاهنوز مسلمان نشده بود) است که با کاروان روغن زیتون از شام برگشت. این کاروان در وخت خطبه نماز جمعه به مدینه رسید. «لَهْوًا»: سرگرمی. مراد طبلی است که به هنگام آمدن کاروان برای اطلاع مردم از وصول کاروان تجارتي نواخته می شد. «انْفَضُوا»: پخش و پراکنده شدند. «إِلَيْهَا»: مرجع (ها) تجارت است.

شأن نزول آیه 11:

1086- بخاری و مسلم از جابر(رض)روایت کرده اند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در حال خواندن خطبه نماز جمعه بود، ناگاه کاروانی که [بار آن مواد غذایی بود] از سفر وارد شد. مسلمانان به سوی کاروان شتافتند. فقط دوازده نفر نزد پیامبر باقی ماندند. پس خدای بزرگ آیه «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً..» نازل کرد. (صحیح است، بخاری 936 و 2058 و 4899، مسلم 863، ترمذی 3311، نسائی در «تفسیر» 613، احمد 3 / 313 و «ابن کثیر» 6822)

همچنان از: از ابومالک روایت است دحيه بن خليفه با کاروان تجارتي روغن زیتون از شام برگشت. در آن حال نبی کریم خطبه نماز جمعه را می خواند.

وقتی که مسلمانان قافله را دیدند به سوی بازار بقیع رفتند، زیرا ترسیدند که مبادا دیگران برای خرید کالا از آنان سبقت جویند. پس خدای بزرگ آیه «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكَوْكَ» را نازل کرد. (تفسیر طبری، همان منبع، ج 28، ص 103).

- ابن جریر از جابر(رض)روایت کرده است: در آن زمان مرسوم بود چون جوانان ازدواج می کردند آن ها را با طبل و نی بدرقه می نمودند.

مسلمانان پیامبر را در حال قیام بالای منبر رها می کردند و به سوی عروسی میشتافتند. پس آیه نازل شد. سیوطی صاحب می گوید: مثل این که آیه در هر دو مورد نازل گشته است. (طبری 34145. در این اسناد محمد بن سهل بن عسکر استاد طبری متروک و یحیی بن عثمان بن صالح لاین حدیث است راوی های دیگرش ثقه هستند. پس حدیث جداً ضعیف و ناچیز است. حدیث قبلی درست است.)

- ابن منذر از جابر روایت کرده: این آیه در باره هر دو قضیه، ورود قافله تجارتي و قصه نکاح دوشیزگان که هر دو یکجا از راه رسیده بودند نازل شد.

حسن بصری، ابو مالک فرمودند: این واقعه زمانی اتفاق افتاد که اشیای ضروری و کمیاب و خیلی گران بودند، از این جهت بسیاری از صحابه، با یافتن اطلاع از ورود قافله، از

مسجد بیرون رفتند، اولاً نماز خوانده بودند، و نسبت به خطبه نمی دانستند که آنهم در روز جمعه جزو فرایض است. (مظهری)

ثانیاً اشیای بسیار قیمتی بودند، سومین موجب این بود که هر کسی فکر می کرد که با دیر رفتن، نمی توان به ضروریاتش برسد، به هر حال با توجه به این وجوه، این لغزش از صحابه ی کرام سرزد، و حدیث مذکور متضمن وعید بر آن وارد شد، که «اگر همه ی شما می رفتید، عذاب خدا نازل می شد!» آیه های مذکور جهت تنبه و هوشدار بر این واقعه، نازل گردید، که «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً» و از اینجاست که رسول الله صلی الله علیه وسلم روش خود را در باره ی خطبه، تغییر داد، و خطبه را قبل از نماز جمعه مقرر فرمود، و اکنون سنت همین است. (ابن کثیر)

در آیه مذکور، به رسول الله صلی الله علیه وسلم دستود داده شد، تا به مردم اعلام کند، که آنچه نزد الله است، از این تجارت و غیره بهتر است، که حتماً مراد از آن، ثواب آخرات است، ولی این دور نیست که مراد از آن نیز این باشد، که برای کسانی که به جهت نماز و خطبه، تجارت را رها سازند، از طرف خداوند برکات خاصی در این جهان نازل گردد، هم چنان که در بالا از سلف صالحین به روایت ابن کثیر نقل گردید. (تفسیر معارف القرآن سوره الجمعة مؤلف حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

آداب روز جمعه:

روزه جمعه در تعلیمات اسلامی دارای ادابی میباشد که ما در اینجا مختصراً ببرخی از این آداب اشاره می نمایم:

در حدیثی از سلمان فارسی روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «لایغتسل رجل یوم الجمعة ویطهر ما استطاع من الطهر، و یدهن من دهنه، أو یمس من طیب بیته، ثم یرج فلا یفرق بین اثتین، ثم یصلی ما کتب له، ثم ینصت إذا تکلم الإمام، إلا غفر له ما بینه و بین الجمعة الأخری» (هر کس در روز جمعه غسل و در حد توان نظافت و از روغن و بوی خوش خانه اش استفاده کند؛ سپس به مسجد برود و بین هیچ دونفری فاصله نیاندازد و آنچه برای او مقدر شده نماز بخواند، سپس وقتی امام شروع به خطبه کرد ساکت شود، گناهان (صغیره) اواز این جمعه تا جمعه بعدی بخشیده میشود)

هکذا در حدیثی از ابوسعید روایت است: «من اغتسل یوم الجمعة، و لبس من أحسن ثیابه، و مس من طیب إن کان عنده ثم أتى الجمعة فلم یخطأ عنق الناس، ثم صلی ما کتب الله له، ثم أنصت إذا خرج إمامه حتی یفرغ من صلاته کانت کفارة لما بینها و بین الجمعة التی قبله» (هر کس در روز جمعه غسل کند و از بهترین لباسهایش بپوشد و اگر بوی خوش نزد او بود، استفاده کند، سپس به نماز جمعه برود و از روی گردن مردم قدم برندارد، سپس آنچه خداوند برای او مقدر کرده نماز بخواند؛ سپس از هنگامی که امام برای خطبه خارج می شود تا موقع تمام شدن نماز ساکت شود، (جمعه او) کفاره گناھانی می شود که بین این جمعه و جمعه قبل انجام داده است).

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «إذا کان یوم الجمعة کان علی کل باب من أبواب المسجد ملائكة یکتبون الناس علی قدر منازلهم الأول فالأول، فإذا جلس الإمام طووا الصحف و جاءوا یستمعون الذکر، و مثل المهجر کمثل الذی یهدی بدنة ثم کالذی یهدی بقرة، ثم کالذی یهدی الکبش، ثم کالذی یهدی الدجاجة ثم کالذی یهدی البیضة» (وقتی که روز جمعه فرا می رسد؛ در کنار هر یک از درهای مسجد

فرشته‌ای قرار می‌گیرد و درجات مردم را به ترتیب بر حسب وارد شدنشان، یکی پس از دیگری می‌نویسند، و وقتی که امام شروع به خواندن خطبه کند دفتر هایشان را در هم می‌پیچند و به خطبه گوش می‌دهند. و ثواب کسی که زود به مسجد می‌آید، مانند کسی است شتری را قربانی کرده، و سپس مانند کسی که گاوی را قربانی کرده، و سپس مانند کسی که قوچی را قربانی کرده، سپس مانند کسی که مرغی را قربانی کرده، و سپس مانند کسی که تخم مرغی را قربانی کرده است).

1- غسل برای همه‌ی کسانی که در نماز جمعه شرکت می‌کنند، واجب است، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «غُسْلُ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ» (منفق علیه). (غسل روز جمعه بر هر مرد بالغ و عاقلی واجب است).

2- پوشیدن لباس پاک و استفاده از عطر و هر آنچه دارای بوی خوش می‌باشد، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «عَلَى كُلِّ مُسَلِّمٍ الْغُسْلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَيَلْبِسُ مِنْ صَالِحِ ثِيَابِهِ، وَإِنْ كَانَ لَهُ طَيِّبٌ مَسَّ مِنْهُ». (رواه أحمد وأبو داود وأصله في الصحيحين). (بر هر مسلمانی واجب است که در روز جمعه غسل نماید و بهترین لباس هایش را بپوشد و اگر عطر داشته باشد باید خود را خوشبو کند).

3- قبل از این که وقت جمعه فرا رسد باید خود را به مصلی برساند، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ غُسْلَ الْجَنَابَةِ، ثُمَّ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الْأُولَى، فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَدَنَةً، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الثَّانِيَةِ، فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَقْرَةً، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الثَّلَاثَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ كَبْشًا أَقْرَنَ، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الرَّابِعَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ دَجَاجَةً، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الْخَامِسَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَيْضَةً، فَإِذَا خَرَجَ الْإِمَامُ حَضَرَتِ الْمَلَائِكَةُ يَسْتَمْعُونَ الذِّكْرَ» (مالک و بخاری آن را روایت کرده‌اند)

(کسی که در روز جمعه غسلی مانند غسل جنابت و با همان صفات و شرایط انجام دهد، سپس به سوی مسجد برود مثل این است که یک شتر را در راه خدا قربانی کرده باشد، کسی که در ساعت دوم به مسجد برود، مثل این است که یک گاو را صدقه کرده باشد، کسی که در ساعت سوم به مسجد برود ثوابش مثل این است که یک قوچ شاخدار را قربانی نموده باشد و کسی که در ساعت چهارم به مسجد برود ثوابش مثل این است که یک مرغ را صدقه داده باشد، کسی که در ساعت پنجم برود مانند این است که یک تخم مرغ را صدقه داده باشد، همین که امام در مسجد ظاهر گردید، فرشتگان حاضر می‌شوند و به ذکر و دعا و مطالب خطبه گوش فرا می‌دهند).

4- بعد از اینکه وارد مسجد می‌شود، هر اندازه که در توان داشته باشد نماز سنت را می‌خواند، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَا يَغْتَسِلُ رَجُلٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَيَتَطَهَّرُ بِمَا اسْتَطَاعَ مِنْ طَهْرٍ، وَيَدْهَنُ مِنْ دُهْنِهِ أَوْ يَمَسُّ مِنْ طَيِّبٍ بَيْتَهُ، ثُمَّ يَرُوحُ إِلَى الْمَسْجِدِ لَا يَفْرُقُ بَيْنَ اثْنَيْنِ، ثُمَّ يَصَلِي مَا كُتِبَ لَهُ، ثُمَّ يَنْصِتُ لِلْإِمَامِ إِذَا تَكَلَّمَ إِلَّا غُفِرَ لَهُ مِنَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ الْأُخْرَى مَا لَمْ يَغْشَ الْكِبَائِرَ» (بخاری آن را روایت کرده است). (هر کس در روز جمعه غسل نماید و در حد توان نظافت را رعایت کند و موهایش را روغن زند و خود را معطر نماید، سپس به مسجد برود و در هر نقطه که خالی باشد نمازش را بخواند، سپس ساکت نشسته و به سخنان امام گوش فرا بدهد، حتما خداوند از تمامی گناهان او در طول این هفته تا هفته‌ی دیگر درمی‌گذرد، اما به شرط این که مرتکب گناه کبیره نشده باشد).

5- رعایت سکوت به هنگام آمدن امام و پرهیز از این که خود را به چیزی مشغول نماید،

زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «إذا قلت لصاحبك يوم الجمعة والإمام يخطب: أنصت فقد لغوت» (وقتی که امام در روز جمعه خطبه‌ی نماز را می‌خواند شما اگر به رفیقت بگویید ساکت باش، شما هم کار عبث و لغوی انجام داده‌اید و از ثواب جمعه‌ات کم می‌شود). (مسلم آن را روایت کرده است.)

و در روایت دیگری آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ مَسَّ الْحَصَى فَقَدْ لَغِيَ، وَمَنْ لَغِيَ فَلَا جُمُعَةَ لَهُ». (هر کس خود را به چیزی مشغول نماید، پس کار عبث و لغوی را انجام داده است و هر کس کار لغوی را انجام دهد، از پاداش جمعه بی‌بهره می‌شود). (ابو داود آن را روایت کرده است.)

6- گام برداشتن بر نماز گزاران و از هم جدا کردن آنان کراهت دارد، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم وقتی فردی را مشاهده نمود که بر نماز گزاران قدم برمی‌دارد، خطاب به وی فرمود: «اجلس فقد أذيت» (بنشین، براستی که مایه‌ی اذیت و آزار دیگران شدید). (ابو داود آن را روایت کرده است.)

و در روایت دیگری آمده که فرمود: «و لا يفرق بين اثنين». (انسان مؤمن هرگز میان دو شخص فاصله ایجاد نمی‌کند و آنان را از هم جدا نمی‌سازد.)

7- خرید و فروش بعد از آذان دوم حرام و غیر مشروع می‌باشد، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «ای مؤمنان! هنگامی که روز جمعه برای نماز جمعه آذان گفته شد، به سوی ذکر و عبادت خدا بشتابید و داد و ستد را رها سازید. این (چیزی که بدان دستور داده می‌شوید) برای شما بهتر و سودمندتر است اگر متوجه باشید).

8- خواندن سوره کهف در شب و روز جمعه مستحب می‌باشد، با توجه به اینکه از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرمود: «من قرأ سورة الكهف في يوم الجمعة أضاء له من النور ما بين الجمعتين» (هر کس در روز جمعه سوره‌ی کهف را بخواند، خداوند به فاصله‌ی دو جمعه روشنایی را برای او مهیا می‌گرداند). و سلف صالح نیز در شبانه روز جمعه این سوره را می‌خواندند. (حاکم آن را گزارش داده و بیان داشته که صحیح می‌باشد).

9- صلوات فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه وسلم، زیرا می‌فرماید: «أكثرُوا علي من الصلاة يوم الجمعة وليلة الجمعة، فمن فعل ذلك كُنْتُ لَهُ شَهِيداً وَشَفِيعاً يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (در شب و روز جمعه صلوات زیادی را بر من بفرستید؛ هر کس این کار را انجام دهد، در روز قیامت مرا به عنوان شاهد و شفیع خود می‌یابد). (بیهقی آن را با سندی حسن نقل کرده است.)

10- دعای فراوان در روز جمعه؛ زیرا روز جمعه حاوی ساعت و زمانی است که خداوند متعال در آن ساعت دعاها را می‌پذیرد و خواسته‌ی بندگانش را استجابت می‌نماید، پیامبر صلی الله علیه وسلم در این خصوص می‌فرماید: «إِنَّ فِي الْجُمُعَةِ سَاعَةً، لَا يوافقها عَبْدٌ مُسَلِّمٌ، يَسْأَلُ اللهَ فِيهَا خَيْراً، إِلَّا أُعْطَاهُ إِيَّاهُ» (یک زمان و ساعتی در روز جمعه وجود دارد، هر بنده‌ی مسلمانی در آن ساعت هر چیز خیری را از خدا بخواهد، خداوند خواسته‌اش را استجابت مینماید).

راجع به آن ساعت و زمان گفته‌اند که فاصله آمدن امام به مسجد تا برگشتن ایشان است و برخی گفته‌اند بعد از نماز عصر است. (امام احمد آن را روایت کرده و عراقی نیز آن را به عنوان حدیث صحیح قلمداد نموده است.)

خواننده محترم !

«عراک بن مالک» وقتی نماز جمعه ادا می‌شد و بیرون می‌آمد، بر در مسجد می‌ایستاد و می‌گفت: بار الهی ! دعوت تو را اجابت کردم و فریضه‌ی تو را ادا نمودم و همان طور که مرا امر فرموده‌ای پراکنده شدیم، پس از فضل و کرامت مرا روزی عطا فرما و تو بهترین روزی دهندگان هستی. (تفسیر قرطبی ۱۰۳/۱۸).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة الْمُنَافِقُونَ
جزء 28

سورة مُنَافِقُونَ در مدینه نازل شده و دارای یازده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با بیان رسوایی‌ها و اوصاف منافقان و مواقف دشمنانه آنان علیه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و مؤمنان، «مُنَافِقُونَ» نامیده شد. البته: نام «سورة الْمُنَافِقُونَ»؛ از آیه اول این سوره گرفته شده است.

قابل تذکر است که: بیان و خصوصیات منافقان، اختصاص به این سوره ندارد و در بسیاری از سوره‌های قرآن عظیم الشان، بخصوص سوره‌های مدنی، به خصوصیات و ویژگی‌های روحی و عملی منافقان اشاره شده است. جامع‌ترین سوره در باره منافقان، سوره توبه است که در حدود یکصد آیه به بیان خصوصیات آنان پرداخته است.

محل نزول:

سورة مُنَافِقُونَ در مدینه منوره نازل شده است.

زمان نزول:

مفسران و مؤرخان در باره تاریخ نزول سوره مُنَافِقُونَ می نویسند که؛ این سوره در سال پنجم هجری بعد از جنگ بنی‌المصطلق نازل شده است؛ که ما بین صلح حدیبیه و جنگ تبوک می شود و بعد از سوره حج نازل شده است.

یادداشت:

نفاق در مکه وجود نداشت بلکه در آن کفر بود. و نفاق وقتی در مدینه پدید آمد که اسلام اقتدار پیدا کرد و هوادار و انصارش زیاد شدند، و منافقان برای حفظ جان و مال خود اسلام را تظاهر می‌کردند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره مُنَافِقُونَ:

طوری‌که یادآور شدیم؛ سوره مُنَافِقُونَ در مدینه، پس از سوره ی حج نازل شده، تعداد آیات آن به یازده آیه میرسد. تعداد کلمات آن به (183) یک صد و هشتاد و سه کلمه، و (821) هشت صد و بیست و یک حرف، و (342) سه صد و چهل و دو نقطه میرسد. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری). (تفصیل معلومات در مورد تعداد آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور همین تفسیر (تفسیر احمد) به تفصیل مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره منافقون با سوره قلی:

چون الله تعالی سوره جمعه را به آنچه از نشانه‌ها و علامتهای نفاق از تنها گذاردن پیامبر صلی الله علیه وسلم در خطبه نماز و اشتغال آنها به سرگرمی و سودجویی پایان داد، سوره منافقون را نیز به ذکر منافقین شروع نمود.

- سوره ی جمعه از یهودیان صحبت کرد که هم با قلب و هم با زبان پیامبر خاتم را تکذیب می کنند، این سوره از منافقان سخن می گوید که با زبان بر رسالت پیامبر شهادت می دهند و با قلب تکذیبش می کنند.

شان نزول کلی سوره منافقون:

قبل از همه باید گفت که: معانی نام سوره: منافق یعنی دو رو. که در این سوره با زیبایی خاصی از علائم و نشانه های منافقین برای مسلمانان معرفی گردیده است. قابل تذکر است که: مبحث منافقان، اختصاص به این سوره ندارد، بلکه در بسیاری از سوره‌های قرآن عظیم الشان، به خصوص در سوره های مدنی، برخی از خصوصیت

روحی و چگونگی رفتارشان، اشارات به عمل آمده است. ولی جامع‌ترین سوره در باره منافقان، همانا سوره توبه است که در حدود یکصد آیه خاص الخاص آنرا موضوعات به منافقان مورد بحث قرار گرفته است، ولی محور اصلی سوره منافقون مسائل حساس در باره منافقان مورد بررسی قرار گرفته است. خوانندگان محترم!

بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم از حرکت های مشکوک نظامی سردار طایفه بنی المصطلق «حارث بن ضرار» علیه مسلمانان اطلاع حاصل نمود، بریده بن حصیب اسلمی را جهت تحصیل معلومات و کشف حقیقت به دیار بنی مصطلق اعزام داشت. زمانیکه بریده به منطقه رسید و در مورد تفحص نمود، از نیات شوم آنان مطلع شد، و دیده شد که آنان برای جنگ واقعاً در حالت آمادگی هستند. بناء وی دوباره به مدینه برگشت و رسول الله صلی علیه وسلم را در جریان اوضاع قرار داد. پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم بعد از استماع گزارش بریده بن حصیب اسلمی، جماعت از مسلمانان را غرض مقابله با آنان تشکیل داد و به روز دوشنبه، دوم شعبان سال پنجم هجری، همراه با هفتصد مرد جنگجو که سی نفر آنها اسب سوار بودند، مدینه را به قصد بنی مصطلق ترک نمود. (مغازی، ذهبی، صفحه 259، وواقدی، ج 1، ص 405). قابل تذکر است که: ترکیب قوای اسلامی تعدادی از منافقین بخاطر اینکه بتوانند مال غنیمت را بدست آورند، نیز خود را جابجاء ساخته بودند.

بنی مصطلق از جمله اقوامی بودند که از ظهور اسلام مطلع بودند، و ناگفته نه ماند که این قوم در جنگ احد هم مشرکان را علیه مسلمانان کمک و یاری نموده بودند و اکنون در تدارک جنگی تمام عیار علیه اسلام مشغول بودند.

نیروهای اسلامی زمانیکه به منطقه بنی مصطلق رسیدند، با لشکر حارث بن ضرار، در نزدیکی چشمه مشهور آب بنام «مریسیع» برخورد نظامی را آغاز نمودند، طوری که در برخی از روایات آمده است؛ این غزوه بنام «غزوه مریسیع» نیز معروف می باشد. چنانچه امام بخاری و امام مسلم دو کتاب معتبر حدیث از صحاح سته، نقل کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم آنها را بر یکی از آب های شان غافلگیر نمود. (السیره النبویه فی ضوء المصادر الاصلیه، ص 433، مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب جواز الاغارة علی الکفار، جلد 3، صفحه 1356، شماره 1730).

درین جنگ و غزوه در منطقه «مریسیع» تعداد زیاد از نیروهای کفار بقتل رسید، غنایم جنگی شامل اسیران و اموال مشریکین بود. در میان اسیران، جویرییه که دختر فرمانده قبیله (حارث) بود، نیز وجود داشت. (السیره النبویه فی ضوء المصادر الاصلیه، صفحه 433). تلاش فتنه در بین مهاجرین و انصار:

عادت همیشگی منافقان بر این بود که اساساً از شرکت در جنگها خود داری می نمودند، ولی بالعکس در غزوه بنی مصطلق به دلیل پیروزیهای پی در پی مسلمانان و همچنین کسب اموال غنیمت، شرکت نمودند. (حدیث القرآن الکریم، جلد 1، صفحه 318).

یکی از خصوصیات منافقان این بود که هرگاه اسلام به فتح و پیروزی جدیدی می رسید، آنان نگران و متاثر می شدند و منتظر روزی بودند که مسلمانان به شکست مواجه شوند و به اصطلاح ضعف مسلمانان رابه چشم سر خویش ببینند، تا بدین وسیله توانسته باشند که؛ عقده های درونی آنها فروکش نماید. بنابراین، وقتی مسلمانان در «مریسیع» پیروز شدند، منافقان تصمیم گرفتند تا میان مهاجران و انصار فتنه ای را دامن زنند و بعد از اینکه این شراره فتنه توسط پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم خاموش گردید، اقدام به جنگ روانی دیگری علیه پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم و خانواده وی نمودند و واقعه معروف «افک» را تراشیدند. زید بن ارقم (رض) که یکی از اصحاب و یاران بزرگوار

رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد و شاهد این قضیه بوده است در مورد این حادثه میفرماید:

من در غزوه مشارکت داشتم. شنیدم که عبدالله بن (أبی) می گوید: بر کسانی که با رسول الله صلی الله علیه وسلم هستند، انفاق ننمایید تا از نزد او متفرق شوند. و افزود که اگر به مدینه بازگشتیم، عزیزترین ما، خوارترین ما را از آنجا بیرون خواهد نمود (هدف از عزیزترین، خودش و اهل مدینه و از خوارترین، پیامبر صلی الله علیه وسلم و مهاجران بود) زید می گوید: من آنچه را شنیده بودم به کاکایم (سعد بن عباد) گفتم و کاکایم آن را خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم نقطه به نقطه بیان داشت. آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی را دنبال من فرستاد و خواست جریان را از من هم بشنود. من داستان را برای شان توضیح دادم. آن گاه پیامبر صلی الله علیه وسلم کسی را نزد عبدالله بن ابی و اطرافیانش فرستاد، اما آنها سوگند خوردند که چنین چیزی بزبان نیاورده اند.

پیامبر اسلام سخن مرا تکذیب و سخنان آنها را تصدیق نمود. زید می گوید: نگرانی من به اندازه ای بود که در عمرم آن قدر نگران نشده بودم. به خاطر این، در خانه نشستم. تا اینکه این آیه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل گردید: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» (آیه 1 سوره: المنافقون). «وقتی منافقان نزد تو می آیند، می گویند: ما شهادت می دهیم که تو رسول خدا هستی. در حالیکه خدا می داند تو فرستاده او هستی و خدا شهادت می دهد که منافقان (در شهادت دادن خود) دروغ می گویند».

به تعقیب آن رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی را نزد من فرستاد و این آیه را بر من خواند و فرمود: ای زید! خدا سخنان تو را تأیید نمود. (السيرة النبوية الصحيحة، جلد 2، صفحه 408).

جابر بن عبدالله انصاری (رض) نیز که شاهد این ماجرا بوده است، می گوید: «در غزوه مریسیع شخصی از مهاجران به پای مردی از انصار ضربه ای وارد نمود. انصاری گفت: ای گروه انصار! مرا یاری نمایید. مهاجر نیز چنین فریادی برآورد. رسول الله صلی الله علیه وسلم که چیغ آنها را شنید، فرمود: این فریادهای جاهلی را چرا سر می دهند؟ ماجرا را برای ایشان توضیح دادند. فرمود: این سخنان قبیح را رها نمایید!

عبدالله بن ابی (منافق) با اطلاع از این جریان، گفت: با ما چنین می کنند. به خدا سوگند! وقتی به مدینه برگردیم، عزیزترین ما، خوارترین ما را از آنجا بیرون خواهد راند. با اطلاع پیامبر صلی الله علیه وسلم از این موضوع عمر (رض) گفت: ای رسول الله! اجازه دهید من گردن این منافق را بزنم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: خیر، چون در آن صورت مردم خواهند گفت: محمد اطرافیان خود را به قتل می رساند. (السيرة النبوية الصحيحة، جلد 2، صفحه 408).

در روایتی دیگر آمده است که عمر (رض) به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: مأموریت قتل او را به عباد بن بشر بسپار. پیامبر صلی الله علیه وسلم نپذیرفت و گفت: ای عمر! در جواب مردم وقتی بگویند: محمد یاران خود را به قتل میرساند، چه می گویی؟ خیر، این ممکن نیست. ولی اعلام کن تا لشکر حرکت کند. راوی می گوید: و این ساعتی بود که معمولاً رسول الله صلی الله علیه وسلم در آن حرکت نمی کرد. (السيرة النبوية، ابن هشام، جلد 3، صفحه 319).

عبدالله بن ابی بن سلول وقتی متوجه شد که زید، سخنان او را به رسول الله رسانیده است، فوراً نزد محمد صلی الله علیه وسلم آمد و قسم خورد که چنین نگفته است. یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم که در اطراف ایشان نشسته بودند، گفتند: ای رسول الله! شاید این جوان، اشتباه شنیده است. بعد از اینکه لشکر به راه افتاد، اسید بن حضیر نزد رسول الله آمد و سلام کرد و گفت: ای رسول الله! اکنون وقت حرکت نیست؛ چرا دستور داده ای که

سپاه اسلام حرکت نماید؟ رسول الله فرمود: نمی‌دانی که فامیل شما چه گفته است؟ اسید گفت: کدام فامیل؟ رسول الله فرمود: عبدالله بن ابی. اسید گفت: چه گفته است؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: گفته است وقتی به مدینه برگردد، هر که از ما عزیز است، ذلیل را از آنجا بیرون خواهد راند. اسید گفت: ای رسول الله صلی الله علیه وسلم! اگر می‌خواهی او را از مدینه بیرون کن؛ زیرا تو عزیزی و او خوار و ذلیل است. سپس اسید گفت: ای رسول الله! بر او سخت‌نگیر. بخدا سوگند شما در حالی به مدینه آمدید که قوم او می‌خواستند او را به فرماندهی انتخاب نمایند و او گمان می‌کند که شما مانع رسیدن او به این جایگاه شدید. سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم لشکر را در آن روز تا شب و شب را تا صبح بی‌وقفه به پیش حرکت می‌داد و با شدت یافتن گرمای آفتاب، در مکانی خیمه زدند و به اصطلاح کمی به استراحت پرداختند. مجاهدین چنان خسته بودند، که از فرط خستگی، همه آنان را خواب فرا گرفت. هدف پیامبر اسلام، این بود تا مردم فرصت پیگیری قضیه را نداشته باشند و آن را فراموش نمایند. آنگاه سوره منافقون در مورد عبدالله بن ابی و همراهانش نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از نزول این سوره گوش زید بن ارقم را گرفت و گفت: خدا، آنچه را این شنیده بود، تأیید کرد. (السیرة النبویة، ابن هشام، جلد 3، صفحه 319).

خواننده محترم!

طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم: سوره منافقون بعد از ختم غزوه بنومصطلق و در مسیر بازگشت از این غزوه نازل گردیده است. در سنن ترمذی آمده است: «فلما أصبحنا قرأ رسول الله سورة المنافقين» «هنگامی که صبح کردیم، رسول الله صلی الله علیه وسلم، سوره منافقون را بر ما تلاوت نمود». (السنن الترمذی، کتاب تفسیر القرآن، باب و من سورة المنافقون، جلد 5، صفحه 415).

این سوره به طور مفصل در مورد منافقان و به برخی از سخنان شان به بحث پرداخته و ضمن دروغهای آنان را برملا ساخته است و در پایان، مسلمانان را از سرگرم شدن با زینت زندگی دنیا برحذر داشته و آنان را به انفاق در راه خدا تشویق نموده است. به صورت کل گفته می‌توانیم که این سوره بطورکل دارای نکات و محتوای ذیل می‌باشد:

اول: در اولین آیات این سوره، خصلتهای اخلاقی منافقان و اوصاف و حالات آنان بیان شده، و پرده از دروغ پردازیهای آنان برداشته شده است، بطور مثال: در آغاز سوره ادعای دروغین آنان مبنی بر ایمان آنان و قسم های دروغین و ضعف و بزدلی و دسیسه های شان علیه پیامبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان و بازداشتن مردم از راه الله، مورد بحث قرار گرفته است. (السنن الترمذی، کتاب تفسیر القرآن، باب و من سورة المنافقون، جلد 5، صفحه 415).

دوم: آیه های بعدی از تَمَرُد و اِصرار آنان بر باطل و سرپیچی از فرمان کسی که آنها را به سوی حق دعوت می‌دهد، سخن به میان آورده و سخنان قبیح را که بر زبان می‌آورند، به تفصیل بیان داشته است که به خصوص آنچه در غزوه بنومصطلق گفتند مبنی بر اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان را از مدینه طرد خواهند نمود و عزت از آن ایشان است و سایر اقوال نادرستی که ابراز داشتند. (حدیث القرآن الکریم، ج 1، صفحه 327).

سوم: سپس سوره با دعوت مسلمانان به پرهیز از سرگرم شدن به زینتهای دنیا و مشابهت با منافقان به پایان می‌رسد و آنان را به صدقه و انفاق که نشانه ایمان به روز واپسین است، تشویق می‌نماید و آنان را به این امر فرا می‌خواند که قبل از اینکه مرگ فرا رسد و فرصت از دست شان برود، این عمل را انجام دهند. همچنین آیات این سوره، مسلمانان را به طاعت و بندگی خدا و تلاوت قرآن، ذکر، نماز و انجام دادن سایر فرایض دعوت می‌نماید، و آنها را از اینکه به سبب مشغولیت زیاد به امور زندگی و فرزندان، از ادای حقوق

خدا بازمانند و مانند منافقان که به سبب بخل ورزی، گفتند: بر کسانی که نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم هستند، انفاق نکنید... بر حذر می دارد و به این موضوع می پردازد که هر کس به خاطر مشغولیت با مال و رسیدگی به امور فرزندان از دستورات خدا غافل شد، از جمله زیانکاران است. (التفسیر المنیر، جلد 28، صفحه 230-231).

بدین ترتیب این سوره با بر شمردن یکی از خصوصیات منافقان؛ یعنی، مشغول شدن به زینتهای زندگی دنیوی از مؤمنان می خواهد تا از این خصلت دوری گزینند. (حدیث القرآن الکریم، جلد 1، صفحه 243).

بر این اساس جامعه مدنی بر پایه رویدادها و حوادث شکل گرفت و قرآن کریم به آموزش و رهنمود آن پرداخت و پیامبر بزرگوار اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم نیز بر آن اشراف داشت.

خواننده محترم!

انسان در طول زندگی خود نمی تواند از دوستان و دشمنان واقعی خود انکار کند. و یا هم آنان را به فراموشی به سپارد، قرآن عظیم الشان در یک بخش، به معرفی دوستان واقعی می پردازد، ولو اینکه رابطه های دوستی بین جانبین، رابطه ظاهری و فیزیکی نباشد. انسان ما هیتاً طوری است که به عنوان خلیفه الهی خود را در برابر دیگران مکلف و موظف می داند. بنابر این، انسان طبیعی و متعادل هرگز از کمک و امداد به دیگری بخصوص به دوستان و محیبین خویش پرهیز نمی کند؛ چرا که مقام خلافت الهی مقتضی این معناست که نسبت به دیگر آفریده محبت نماید و آماده کمک و مساعدت باشد.

همچنان قرآن عظیم الشان در برخی دیگری از آیات خویش، به معرفی دشمنان واقعی انسان می پردازد، فرق نمیکند که شما به این دشمنان در رابطه هستید و یا هم اصلاً رابطه ای با آنان نداشته باشید، ولی آنها ذاتاً در دشمنی با انسان قرار دارند. این گونه نیست که اگر بر انسان مسلط نباشند، باید به آنان بی توجه بود. شناخت و معرفت از دشمن یک وجیه شرعی می باشد.

بخصوص شناخت از دشمن درونی برای انسان یک امر حیاتی، ضروری، شرعی و دینی بشمار می رود. زیرا مبارزه به دشمن بیرونی کاری ساده و آسان است، زیرا انسان دشمن بیرونی خویش را رو در رو می بیند، بناءً به دفاع از خود اقدام میکند، و یا هم تمام تدابیر احتیاطی را در پیش میگیرد، تا کمترین ضربه را از ناحیه دشمن متحمل شود، اما دشمن پنهان و یا دشمن درونی بدترین و خطرناک ترین دشمن انسان بشمار می رود، زیرا انسان از آن غافل میباشد، و از نقشه های ریزلانه او کمتر معلومات و آگاهی می یابد. دشمن خانگی ضربات مهلك تری را به انسان وارد می کند، لذا بر ماست ابتدا دشمن درون را شناخته و از نقشه ها و پلان های او، اطلاع کامل پیدا کنیم، تا با عزمی استوار، راسخ و قوی بر دشمن بیرون خویش مقابله نمایم. مهم ترین دشمن درونی انسان، همانا نفس انسان و شیطان هستند.

نفاق از مباحث مهمی است که مورد اهتمام قرآن عظیم الشان قرار گرفته، و در آیات متعددی بدان اشاره به عمل آمده است، تا جایی که یک سوره به نام «منافقون» بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است.

علماء در مورد منافق تعریفات متعددی ارائه نموده اند، ولی بهترین تعریف زیبا در مورد منافق همین است که: صفت منافق به شخصی اطلاق می شود که: در باطن کافر و در ظاهر مسلمان است.

نقش منافقان در یک جامعه اسلامی بی نهایت خطرناک است، بخصوص منافقان که در بدو تاسیس حکومت اسلامی توسط رسول الله صلی الله علیه وسلم در مدینه بعد از هجرت تقریباً یک سوم از اجتماع مدینه را تشکیل میدادند.

منافقان مدعی ایمان به الله بودند و در ظاهر به رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم اقرار هم

داشتند اما ایمانشان ظاهری بود و تظاهر به اسلام می کردند. (برای مزید معلومات مراجعه فرماید به سوره آل عمران آیه: 167)

مطالعه تاریخ اسلام نشان می دهد که منافقان تاب مشاهده حیات و پیشرفت دین اسلام را نداشتند چرا که شریعت محمد صلی الله علیه وسلم تمام امیدها و آرزوها و امیال «خواهشات» آنها را به باد فنا داده بود. بر این اساس آنها با عناوین و دسایس گوناگون کوشیدند تا در قدم اول حکومت اسلامی جدید تاسیس مسلمانان را و در قدم بعدی دین اسلام را بصورت کل از ریشه نیست و نابود سازند.

منافقان برای تأمین اهداف شوم خویش هر روز طرحهای جدید و نقشه های خطرناک نوینی بر خاموش ساختن مشعل دین مقدس اسلام طرح و آنرا به منصفه اجر هم گذاشتند. آنان در هر دسیسه که به منظور برچیدن موجودیت نهضت اسلام برانگیخته می شد، شرکت می جستند، و هر روز به اقدام خطرناکی علیه رهبر نهضت محمد صلی الله علیه وسلم دست می زدند.

منافقان مطابق تعریف قرآن انسا نهایی مریضی هستند، «... فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» (آیه 49 سوره انفال) بدین اساس کوشیدند، با پاشیدن بذر فتنه و اختلاف در قلوب مسلمانان و ایجاد جوئی مملو از کینه، آتش دشمنی های کهنه و قدیمی را دوباره در مجتمع مدینه منوره مشتعل سازند.

آنان همواره تلاش بخرچ می دادند، تا وحدت صفوف فشرده مسلمانان را به هر قیمتی که باشد متزلزل و خدشه دار سازند، و در نهایت وحدت اجتماعی، حاکمیت اسلامی بصورت کل، تضعیف و در نهایت آنرا نیست و نابود سازند.

خصوصیات منافق دائماً همین است که: در گفتار و عمل خود دروغ میگویند.

و زمانیکه وعده می دهند، بدان عمل نمی کند و در امانت خیانت می ورزند.

بارزترین و آشکارترین و رسواترین منافق کسی است که دیگران را به خاطر انجام همان کاری مواخذه می کند که خود بدتر از آن را انجام می دهد.

منافقان همیشه نگران هستند که مباد ماهیت و جوهر واقعیشان برای مردم آشکار شود و به همین منول کوشش عظمی بخرچ میدهند تا صدای مخالفین خویش را در نطفه خاموش سازند.

ترجمه و تفسیر سوره منافقون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ﴿١﴾

چون منافقان نزد تو آیند گویند شهادت می دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی و الله [هم] می داند که تو واقعاً پیامبر او هستی و الله گواهی می دهد که مردم دو چهره سخت دروغگویند (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« نَشْهَدُ »: شهادت دهیم. « وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ »: الله می داند که تو واقع پیامبر خدایی.

تفسیر :

از فحوی آیه مبارکه و بخصوص جمله «قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ» معلوم می شود که: منافق، از کلمه حق و حقیقت مانند عادت دایمی و همیشگی خویش استفاده باطل می کند. طوری که تاکتیک و شیوه های چرب زبانی و چاپلوسی، از جمله شیوه های دایمی منافقان است.

منافق در آیه فوق الذکر به ادای قسم از جمله «نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ» کوشش بعمل می آورد که کلام خویش را به قسم توأم بسازد، تا مخاطب خویش را به کلام و سخن منافقانه خویش باورمند بسازد. بناءً نباید به سخن منافقانه شخص منافق اعتماد و باور کنیم. تلاش و کوشش اعظمی شود که نه تنها شیوه نفاق منافقین را بلکه هویت شخص منافق رسوا ساخته شود. زیرا اشخاص منافق کاذبین و دروغگویان هستند، طوری که پروردگار با عظمت ما در آیه فوق فرموده است: «وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»، منافقین بر خلاف اعتقاد، سخن به زبان می آورند، قابل دقت است که: ایمان واقعی، همانا اعتقاد قلبی است نه اقرار زبانی.

نفاق چیست؟

نفاق، ادعای خوب بودن و درستکاری از طرف انسانهای نادرست و نابکار است. نفاق میوه و ثمره کفر است و کفر به معنای پنهان کردن حقایق و وارونه جلوه دادن آنست. منافق در ظاهر مسلمان و در باطن کافر است. در حقیقت نفاق یکی از نشانه های کفر در دل است.

نفاق از اعمال کسانی است که به زبان ادعای ایمان و صداقت در اقوال و افعال را می کنند، اما در قلب حقایق را پنهان کرده و با خودشان صادق نیستند.
خواننده محترم !

در روز قیامت بدترین مردم انسان های دو رو و منافق صفت هستند، انسانهای که در هیچ وقت و در هیچ حالت دارای موضع واحد صادق نمی باشند. در بخاری و مسلم حدیثی داریم که از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است؛ که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «تَجِدُونَ شَرَّ النَّاسِ ذَا الْوَجْهَيْنِ الَّذِي يَأْتِي هُوَ لَاءٌ بِوَجْهِهِ وَيَأْتِي هُوَ لَاءٌ بِوَجْهِهِ». (مشکوه المصابیح: شماره 4820). (بدترین مردم روز قیامت کسانی را می یابید که دو رو و منافق صفت هستند.

با هرکس به چهره مبدل شده رو به رو می گردند) مانند گل آفتاب پرست که در صبح و عصر تغییر جهت میکند.

در برخی از روایات آمده است که این گونه انسانها در روز قیامت زبان آتشین دارند. بخاری، ابو داوود، دارمی و ابولعلی از یاسر بن عمار روایت می کنند که، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ كَانَ لَهُ وَجْهَانِ فِي الدُّنْيَا كَانَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِسَانَانِ مِنْ نَارٍ». (سلسله احادیث الصحیحة: 892). (هرکس در دنیا دارای دو چهره باشد، در روز قیامت زبانی از آتش در دهانش گذاشته میشود).

بنابراین منافقان از ایمان و دین به عنوان ابزار و وسیله استفاده به عمل میآورند. تعبیر به اینکه آنان شهادت به رسالت و توحید را تنها برای وسیله و سپر اختیار نموده اند، نشان می دهد که منافقین در جامعه احساس خطر می کردند و برای این که خود را در سنگر با امن قرار دهند و از اضرار و آسیب های احتمالی از سوی دین و دینداران در امان بمانند به شهادتین روی آورده و اقرار به اسلام کنند.

در حقیقت طوری که یاد آور شدیم منافقین دین را بحیث ابزار و وسیله برای مصون ماندن از مومنان و جامعه ایمانی بکار می برند. به همین دلیل گفته شد که نفاق زمانی در جامعه شکل می گیرد که اسلام و ایمان در قدرت باشند و کافران برای رهایی از فشار های قدرت اسلام به دین روی می آورند تا در پناه آن خود را از هرگونه گزندی حفظ کنند. طوری که در (آیه 16 سوره مجادله) به همین مسئله اشاره به عمل آمده و تحلیل می کند که علت روآوری منافقان در جامعه ایمانی به ایمان و اسلام تنها ترس است و برای حفظ خویش سپر و زره اسلام را برتن کرده اند تا با آن از آسیب های اجتماعی در امان بمانند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 8) در باره بدترین و زشتترین صفات منافقان، دلایل دروغگویی و نفاق آنان، مورد بحث قرار گرفته است.

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲)

قسم های خود را [چون] سپری بر خود گرفته و [مردم را] از راه الله منع کردند، البته بد است آنچه آنها می کنند. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جُنَّةً»: جنه سپر، وسیله ای است که برای محافظت از جان از آن استفاده می شود. در حدیث آمده است: «الصوم جنه»؛ یعنی روزه سپری است که انسان را از آتش مصون می دارد.

«اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً» قسم دروغین خود را سپر و پوششی برای صیانت خود قرار داده اند تا کشته نشوند. ضحاک فرموده است: منظور قسم خوردنشان می باشد مبنی بر اینکه مسلمان اند.

تفسیر:

« اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً »:

«سوگندهای خود را سپر گرفته اند» یعنی: سوگندهایی را که به شما درباره ایمان خود می خورند، سپر قرار داده اند تا آنان را از گزند شما نگه دارد و در پشت سر آن خود را پنهان دارند تا کشته و اسیر نشوند.

«فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» مردم را از جهاد و ایمان آوردن به پیامبر صلی الله علیه وسلم منع کردند.

امام طبری فرموده است: یعنی مردم را از دین الله باز می دارند که آن را توسط پیامبرش فرستاده است، و آنان را از پیروی نمودن از شریعتش مانع می شوند که آن را برای بندگانش مقرر فرموده است. (تفسیر طبری ۶۹/۲۸).

و ابن کثیر فرموده است: منافقین به وسیله دروغ های کاذبشان خود را از مسلمانان مصون می داشتند؛ زیرا افرادی که کاملاً از امر آنان باخبر نبودند، به قسم های دروغین شان

فریفته می‌شدند و گمان می‌کردند آنها مسلمان هستند در صورتیکه آنها از فرط فساد خود قلباً به اسلام و مسلمانان روی نمی‌آورند، و بسی از مردم در این رهگذر زیان دیدند. (مختصر ۵۰۳/۳).

«إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» عمل و کارشان زشت و ناپسند است؛ زیرا به ظاهر خود را مسلمان نشان می‌دهند، در صورتیکه در باطن منافق و نابکارند. پس اعمال منافقانه‌ی آنها و قسم‌های کاذبشان بسی زشت و ناپسند است.

مفسر صاوی فرموده است: «ساء» مانند «بئس» برای ذم است و متضمن معنی تعجب و مهم نشان دادن کار آنان نیز می‌باشد. (تفسیر صاوی ۲۰۸/۴)

خواننده محترم!

طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم: منافق در اصطلاحات قرآنی به شخصی اطلاق می‌شود که به ظاهر مسلمان باشد و در باطن فاقد ایمان یعنی ایمان نداشته بلکه تظاهر به اسلام و دین داری می‌کند و تنها برای دست یابی به موقعیت‌های اجتماعی و بهره‌گیری از منافع دنیوی دین داری و یا فرار از مجازات و یا اینکه از کشتن نجات یابد به اسلام روی می‌آورد و شهادتین را ادا می‌کند. بنا براین نفاق پدیده‌ی سیاسی و اجتماعی با حضور قوی مصلحت‌گرایی و منفعت‌گرایی دنیوی است.

سوء استفاده از مقدّسات دینی یکی از وسایل و شیوه‌های تاکتیکی منافقین در شیوه کارشان بحساب می‌رود طوری‌که جمله «اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً» مبین این حقیقت است. آنان همیشه کوشش می‌کنند، که از دین علیه دین استفاده بعمل آرند. و بدین ترتیب همه کوشش‌شان در این است که: «فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» تا بدینوسیله دیگران را از هدایت الهی محروم سازند. هدف منافقان، همانا بستن راه الله است، و نباید فراموش کرد که هدف نهایی منافق به کفر می‌انجامد.

جریان نفاق، از خطرناکترین جریان رایج در جامعه اسلامی است. عمل کرد منافقان از نظر قرآن عظیم الشان از عمل کرد کفار هم بدتر شمرده شده اند و مؤمنان ترغیب شده اند که جریان نفاق را شناخته و در برابر آن هوشیار، آگاه و با تدبیر موضع مبارزه جدی بعمل آرند.

نباید فراموش کرد که نفاق و دورویی پدیده‌ی است که در هنگام حکومت و حاکمیت اسلام پدید می‌آید. این اصطلاحی است که در دوره قدرت اسلام در مدینه منوره بعد از تاسیس اولین پایه‌های حکومت اسلامی، ظهور کرد.

قابل توجه و دقت است که: هر شخص را نمی‌توان متهم به نفاق کرد و یا به اتهامی از دایره اسلام آنرا بیرون راند. بنابر همین منطقی است که چگونگی تعامل با منافقان دشوار است. این دشواری به جهت عدم امکان شناسایی آنان است؛ زیرا منافقان هرگز به طور آشکار و علنی کفر خویش را آشکار نمی‌کنند و همواره بر ایمان بلکه شدت ایمان خویش تأکید می‌ورزند. بنابراین کسانی که به طور آشکار و علنی با دین اسلام مخالفت می‌ورزند هرچند که در جامعه اسلامی زندگی می‌کنند منافق نیستند بلکه کافر و مشرک می‌باشند.

خواننده محترم!

تنها راه شناسایی و درگیری منافقان دقت و تأمل در رفتارها و گرایش‌های آنان است که با اصول اسلامی و ایمانی در تضاد است.

قرآن عظیم الشان در سوره بقره به تحلیل رفتارها و عملکردها و حتی عقاید ایشان می‌پردازد تا مؤمنان نسبت به منافقان و جریان نفاق با آگاهی و اطلاع بیشتری برخورد کنند و از اضرار و آسیب‌های جدی و خطرناک آن‌ها خود و جامعه ایمانی را حفظ کنند؛ طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم جریان نفاق به جهت دوگانگی و دورویی بدتر از کافران و مشرکان هستند و ضربه‌هایی که ایشان به جامعه و ایمان مردم وارد می‌سازند سخت‌تر و جانکاه‌تر است.

از این رو خداوند نفاق را کفر خطرناکی ارزیابی می کند که از درون جامعه بر آن خنجر وارد می سازد و به همین دلیل شدت تهدید خداوند نسبت به آنان بیشتر از تهدید کافران است. الله تعالی می فرماید که منافقان به جهت کفر نفاق خویش در پایین ترین درجات دوزخ خواهند بود و درک الاسفل مکانی است که خداوند برای منافقان فراهم نموده است.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٣﴾

این (نفاق) به آن خاطر است که آنان ایمان آورده سپس به انکار پرداخته اند و در نتیجه بر دل‌هایشان مهر زده شده و [دیگر] نمی فهمند. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« ذَلِك »: این نفاق و دورویی و دروغ پردازی. « طبع »: مهر زده شد. « لَا يَفْقَهُونَ »: نمی فهمند.

تفسیر :

اگر مبحث منافقان را در سراسر از قرآن عظیم الشان با دقت خاصی مطالعه نمایم با وضاحت تام در خواهیم یافت که: منافق در هر جای و هر موضع مبحث نفاق خویش را مطرح می سازد.

قرآن عظیم الشان هم در بخش که موضوع منافق مطرح می شود، آنرا با تعبیر تند و زننده مورد استعمال قرار داده است از جمله: در (آیه 16 سوره محمد) میخوانیم: «طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» «الله تعالی بر قلب های آنان مهر زده است؛ و هدایت و نور بدان نمیرسد.

«فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» و چون خدا بر قلب آنان مهر زده است، خیر و ایمان را نمی شناسند و نیک و بد را از هم تمیز نمی دهند. «لَا يَعْلَمُونَ» (سوره توبه، 93) (انان نمی دانند) «لَكَذِبُونَ» آنان دروغ میگویند (منافقون، 1) «مَا يَشْعُرُونَ» آنان درک ندارند؛ (بقره، 9) «الْمُفْسِدُونَ» فسادگرنده؛ «بقره، 12» «فِي طُعْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» در سرکشی خود سر درگم اند؛ «بقره 15» «ما كانوا مُهْتَدِينَ» آنان هدایت یافته نیستند؛ «بقره 16» «لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» خداوند هرگز آنان را نمی بخشد. (سوره انفال، 36)

منافقین کوشش بعمل می آورند که از هر وسیله و از هر ذریعه استفاده کنند تا وحدت مسلمان را به خطر مواجه سازند، از جمله این دسایس و فعالیت های منافقانه میتوان از اعمار مسجد ضرار در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم در مدینه مثال خوبی برای شناخت هویت به اصطلاح اسلامی منافقان شده میتواند.

منافق و پدیده نفاق چرا اینقدر خطرناک است؟

در جواب باید گفت: دشمن هویت و عملکرد اش معلوم است، و با تمام وضاحت اعلام دشمنی میکند، و منافق از جمله دشمنی است که شناخت آن کاری ساده و آسانی نیست. زیرا منافق با چهره دوست ظاهر می شود و همیشه از پشت خنجر میزند، منافق نسبت به سایرین مصروف تظاهر دینی است، بناءً نقش تخریبی اش برای جامعه به مراتب بدتر و بیشتر است.

توجه خوانندگان را به آیات اول سوره بقره که در آن فورمول قوی مردم شناسی جمع بندی شده است جلب می دارم:

در آیات چهارگانه سوره بقره، آیه (2 و 3 و 4 و 5) به تعریف و معرفی متقیان پرداخته است. همچنان در دو آیه (آیه 6 و آیه 7) به معرفی کافران پرداخته است، ولی برای شناخت منافقان 13 آیات دیگر در سوره بقره اختصاص یافته است. زیرا تعریف و شناخت شخصیت منافق بی نهایت پیچیده و بغرنج می باشد.

قابل دقت است که: هم شخصیت منافق و هم عملکرد منافق ضرورت به توضیحات بیشتر و همه جانبه دارد، زیرا شخصیت منافق، طوریکه یاد آور شدیم شخصیت پیچیده، مغلق و خطرناکی است.

در قرآن عظیم الشان منافق به دو شکل معرفی شده است:

اول: عده که اصلاً ایمان ندارند و به اصطلاح عوام الناس به نرخ روز نان میخورند و هر روز چهره عوض می کنند و این یک نوع نفاق است.

دوهم: نفاق عملی: کسیکه اعتقاد به الله جل جلاله و پیامبر صلی الله علیه و سلم دارد ولی در بین عمل و فکرش تفاوت آسمان تا زمین دیده می شود. همیشه حرف می زند، قول میدهد ولی به قول و حرف خویش عمل نمی کند.

قرآن عظیم الشان در (آیه 10 سوره بقره) میفرماید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» (در قلب های ایشان مرض (جهل و عناد) است).

بناءً باید گفت که: نفاق، يك مرض روحی است و منافق یک مریضی است.

همانطور که مریض، نه سالم است و نه مرده، نفاق هم نه مؤمن است و نه کافر.

جمله «لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (آیه 10 سوره بقره) چه زیبا فرموده است که: زمینه های عزت و سقوط را، خود انسان در خود به وجود می آورد.

مفسرین در تفسیر جمله «فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» (آیه 10 سوره بقره) می نویسند:

داستان منافق، به لاشه مردار و بد بو می ماند که در ذخیره آب افتاده باشد. هر چه آب در آن بیشتر وارد شود، فسادش بیشتر شده و بوی متعفن و کثیف اش افزایش می یابد. نفاق، همچون مرداری است که اگر در روح و قلب انسان باقی بماند، هر آیه و حکمی که از جانب پروردگار نازل شود، به جای تسلیم شدن در برابر آن، دست به تظاهر و ریاکاری می زند و يك گام بر نفاق خود می افزاید. این روح مریض، تمام افکار و اعمال او را، ریاکارانه و منافقانه میکند و این نوعی افزایش مریضی است. که الله تعالی ما و شما را از آن نگاه دارد.

یک تعریف کوتاه از کافر و منافق :

در این هیچ جای شکی نیست که: چنانچه به نحوی در بالا گفته آمدیم کافر و منافق با هم متفاوتند، کافر کسی است که قلباً و ظاهراً اسلام را انکار میکند، ولی منافق کسی است که در ظاهر اسلام را پذیرفته و اعلام اسلام میکند و قلباً اسلام را رد و انکار می کند، لذا شخص منافق از کافر عذاب بیشتری خواهد دید زیرا ضرر او بیشتر است. پس نکته مهم در این مطالب اینست که نمیتوان حکم نفاق بر مسلمانان صادر نمود، زیرا ما از قلب انسانها نا آگاهیم و بجز الله کسی نمی داند که آیا شخصی که اعلام اسلام نموده در گفته و عمل خود صادق است یا خیانت می کند!

انواع نفاق :

«نفاق» از «نفاق» به معنای تونل های زیرزمینی است که برای استتار یا فرار از آن استفاده می شود. برخی از حیوانات از جمله موش سوسمار، از غار های استفاده به عمل می آورند که دارای دو سوراخ اند. خصوصیت منافقان هم همین است، همیشه برای فرار راه های مخفی و پنهانی را برای فرار خود نگاه میدارند، تا به هنگام خطر از آن طریق فرار کنند.

نفاق دو نوع است: نفاق عملی و نفاق اعتقادی.

نفاق اعتقادی همان نفاقی است که شخص را کافر می کند و کسی است که در قلب مخالف اسلام ولی در ظاهر موافق آن است!

اما نفاق عملی، همیشه کافر نیست، بلکه ممکن است شخص مسلمانی باشد که گهگاهی مرتکب برخی از اعمال منافقانه می شود، مثلاً زیاد دروغ گفتن نشانه نفاق است. و یا کسی که خلاف وعده می کند یا در امانت خیانت می کند، باید از خود بترسد زیرا او نشانه نفاق دارد!

نفاق اعتقادی چیست؟

نفاق اعتقادی که همانا کفر اکبر بوده و شخص را از دایره اسلام خارج میگرداند و آن شش

نوع است: تکذیب پیامبر، تکذیب بعضی از آنچه پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده، دشمنی، تنفر و کینه با پیامبر صلی الله علیه وسلم، بغض و کینه به بعضی از آنچه که پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده است، خوشحال شدن از شکست دین پیامبر صلی الله علیه وسلم و ناراحت گشتن به خاطر پیروزی و سرفرازی دین پیامبر صلی الله علیه وسلم، و همه این موارد در قلب شخص بروز می کند و شخص اعتقادش را بر مسلمانان مخفی می دارد و لذا به آن نفاق درونی یا اعتقادی گویند.

نفاق عملی :

نفاق عملی که آن را کفر اصغر می گویند: شخص را از دایره اسلام خارج نمی کند، ولی آن جنایتی بزرگ و گناهی عظیم است. طوریکه در حدیثی آمده است: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّى يَدْعَهَا إِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ» بخاری (34)، و صحیح مسلم (58). یعنی: «هر کس این چهار خصلت در او دیده شود، منافق خالص است. و هر کس، در او یکی از این خصلت ها دیده شود، یک خصلت از نفاق دارد مگر زمانی که آن را ترک کند. آن چهار خصلت عبارتند از: 1. هرگاه، امانتی به او سپرده شود، خیانت می کند. 2. هنگام صحبت کردن، دروغ می گوید. 3. اگر عهد و پیمانی ببندد، پیمانش را می شکند. 4. هنگام دعوا، دشنام میدهد و ناسزا میگوید». همچنین میفرماید: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ» بخاری (33) یعنی: «نشانه منافق، سه چیز است: اول اینکه در صحبت های خود، دروغ می گوید. دوم اینکه خلاف وعده، عمل می کند. سوم اینکه در امانت، خیانت می کند».

همچنان در حدیثی آمده است: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ سَأَلْتُ زَوْجَهَا طَلَّاقَهَا مِنْ غَيْرِ بَأْسٍ فَحَرَامٌ عَلَيْهَا رَائِحَةُ الْجَنَّةِ الرَّاوي: ثوبان مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم | المحدث: شعيب الأرنؤوط| المصدر: تخريج صحيح ابن حبان الصفحة أو الرقم: 4184| خلاصة حكم المحدث: إسناده صحيح على شرط مسلم» (هر زنی که بدون دلیل از شوهرش تقاضای طلاق کند، بوی جنت بر او حرام است).

همچنین از اسامه بن زید روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «من ترک ثلاث جمعات من غير عذر كتب من المنافقين» «کسی که سه جمعه را بدون عذر ترک کند، از منافقین به حساب می آید». طبرانی (422)

این موارد گاهی از مسلمانان سر می زند و لذا نمی توان چنین حکم نمود که هر کس دارای یکی از آن خصلت های منافقانه باشد، پس او منافق است، بلکه باید به او متذکر شد که مواظب خود باشد و از خصلت های منافقانه دوری ورزد تا عقیده اش سالم بماند. بر این اساس کسی که مسلمان است و شهادتین بر زبان آورده و به ارکان اسلام اعتقاد دارد و به آنها عمل می کند، پس ما حکم به اسلام او می دهیم ولی اگر مرتکب یکی از موارد کفر عملی شد، حکم منافق بر او وارد نمیکنیم، زیرا همانطور که گفته شد: اولاً، نفاق اعتقادی در قلب است و ما بر قلب انسانها تسلط نداریم و جز الله کسی نمی داند که آیا شخص نفاق اعتقادی دارد یا خیر (مگر آنکه خود الله تعالی به بندگانش خبر دهد که فلانی منافق است همانطور که منافقان مدینه را به پیامبر صلی الله علیه وسلم شناساند) دوماً، این اعمال موجب کفر اکبر و نفاق اعتقادی نیستند بلکه گناه هستند و اهل سنت و جماعت (بر خلاف عقیده فاسد خوارج) مسلمانان را با انجام گناهان کبیره یا صغیره تکفیر نمی کنند.

وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٤﴾

و چون آنان را ببینی قد و قامت شان تو را به تعجب می اندازد! و چون سخن گویند به

گفتارشان گوش می دهی، آنان گویا تخته هائی هستند که تکیه داده شده اند. هر فریادی را به زیان خویش می پندارند خودشان دشمنند از آنان بپرهیز! الله ایشان را بکشد از (حق) به کجا گردانیده می شوند؟ (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« أَجْسَامُهُمْ »: هیكلهائیشان، پیکرها و اندامهائیشان. « تَسْمَعُ »: گوش فرا می دهی. « خُسْبُ »: جمع خَسْب، تخته‌ها، چوب خشک. « مُسْتَدَّةٌ »: تکیه داده شده. « صَيْحَةٌ »: فریاد. آواز.

« قَاتَلَهُمُ اللَّهُ »: خدایشان بمیراند! هدف از کشتن در اینجا، نفرین کردن و از رحمت الهی محروم گرداندن است. « أَنِّي يُؤْفَكُونَ »: (ملاحظه شود سوره توبه، عنکبوت، زخرف). در سوره توبه، خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: اموال و اولاد منافقان ترا به شگفتی نیاندازد، در این جا می‌فرماید: قیافه و بیان آنان سبب شگفتی شما نشود.

گرچه در این آیه، مخاطب پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم است ولی مراد تمام مسلمانان هستند که ممکن است ظواهر و بیان منافقان آنان را تحت تأثیر قرار دهد.

تفسیر :

هدف کلی این آیه مبارکه، بیان علایم منافقان است که به وسیله این علایم و صفات می توان منافق را از مؤمن تشخیص و تفکیک نمود. این نشانه ها نوعاً جنبه کلی و عمومی دارند و ناگفته نه ماند که: هم اکنون هم این علایم بالای منافقان عصر امروزی ما صدق می نماید. در آیه مبارکه آمده است: «وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ» : وقتی آن منافقان را می‌بینی، شکل و سیمای شان باعث تعجب می‌شود؛ زیر دارای سیمایی زیبا و برازنده و شاداب و پرتراوت و قوی اندام و درشت هستند. (این جمله زیبایی قرآنی ما را به یک واقعیت می رهنمایی می کند که: اشخاص منافق در میان ما و در برابر چشمان ما حضور و قرار دارند، یعنی اشخاص و افرادی دور از چشمان ما نیستند.)

همچنان فحوی این جمله مبارکه: «وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ» این واقعیت را به ما می رساند که؛ اشخاص منافق در برخورد با مؤمنین، قیافه حق به جانب را به خود می گیرند، این قیافه و سکوت و آرامش و نگاه های آرام آنان (که همگی برای پوشاندن نفاق درونی است) همه را به تعجب وادار می دارد و تصور می کنند که آنان اشخاص صالحی هستند. منافقان برای پوشاندن صفت نفاق خود و اینکه بتوانند در بین مؤمنین امکانات نفوذی بدست آورند، و یا حداقل مومنین به آنان نزدیک شوند از این شیوه و تکتیک استفاده می نمایند، در حالیکه در باطن آنان قیافه و نیت شیطانی و عداوت گرانه خویش را با مسلمانان پنهان می دارند.

در ضمن قابل یادآوری است که منافقین در حین بحث و مباحثات، در بین مردم، زبان چرب و شیرینی را بکار می بندند طوری که در آیه مبارکه آمده است: «وَإِنْ يَفُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ» (و چون سخن گویند به گفتارشان گوش می‌دهی) ابن عباس گفته است: ابن سلول (رئیس منافقان) درشت اندام و فصیح بود و زبانی گویا داشت، وقتی به سخن می‌آمد پیامبر صلی الله علیه وسلم به حرفش گوش می‌داد، و یارانش نیز وقتی به محضر پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌آمدند، مردم از هیكل درشتشان در تعجب می‌شدند. (صاوی ۲۰۸/۴).

بناء ما نباید فریب چرب زبانی و شیرین سخنی منافقان را بخوریم و این طرز گفتار در زیادتراز موارد توسط همچو اشخاص برای فریب می باشد و نه برای دل سوزی که در این مورد باید دقت کرد.

همچنان توجه شما را به یک واقعیت جلب می دارم، و آن اینکه اشخاص ابن الوقت هدف مشخصی در برابر خویش ندارند و ضمناً به هیچ اصلی پایبند نمی باشند، به هر رنگی جامه می پوشند، و به اصطلاح به هر دول می رقصند، و با ماسک های گوناگون در صحنه

زندگی ظاهر می شوند و برای منافع شخصی خویش همه اصول قبول شده انسانی را زیر پا می گذارند.

ولی اشخاص انعطاف پذیر، تا آنجا که به اصول و اهدافشان ضرری متوجه نشود با مردم حتی با دشمن خودهم أحياناً کنار می آیند و برای حفظ اصول و پایه های واقعی از یک سلسله منافع می گذرند.

اشخاص منافق بر اثر نداشتن فکر و عقل درست و سالم، حتی به آن اصولی که از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم طرح می شود، در حالیکه صد در صد به نفع آنها بوده نیز احترام نمی گذاشتند.

یک نقطه مهمی که در بین منافقان عام است، اینست که منافقان نه طرح میدهند و نه طرح می پذیرند. و به سبب مریضی «نفاق» که دامنگیر شان مییاشد، کردار و گفتارش را از محور عقل شان بیرون برده است.

«كَانَهُمْ حُشْبٌ مُّسَدَّدَةٌ» : به سبب نفهمی و خالی بودن قلبشان از ایمان انگار تخته‌هایی هستند که به دیوار تکیه داده شده‌اند. مراد از تشبیه، ترسویی و پستی آنان می‌باشد.

از این رو فرمود: «يَحْسُبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ» از بس که ترسو و هراسناکند هر بانگ و صدایی را بر ضد خود می‌دانند و گمان می‌کنند آنها هدف می‌باشند. پس همیشه در حالت ترس و اضطراب قرار داشته و بیم دارند الله تعالی پرده‌ی آنها را پاره و رازشان را برملا سازد.

این کثیر فرموده است: هر بیم و خطری اتفاق بیفتد، آنها گمان می‌کنند در معرض خطر قرار می‌گیرند. (مختصر ۵۰۴/۲).

مقاتل فرموده است: هر وقت بانگ جستجوی گمشده‌ای را می‌شنیدند یا هر صدایی را میشنیدند، عقل از سرشان می‌پرید و گمان می‌کردند مراد آنانند؛ زیرا خائن بیمناک و خایف است. (الوسی ۱۱۱/۲۸).

«هُمُ الْعَدُوُّ فَأَحْذَرُهُمْ» : آنها هم برای تو و هم برای مؤمنان دشمنانی سرسخت می‌باشند، هرچند که به ظاهر اسلام را آورده‌اند، پس از آنها برحذر باش و از آنان ایمن مباش، و اسرار خود را در اختیار آنها قرار مده؛ زیرا چشم و گوش دشمنانت می‌باشند.

«قَاتِلْهُمْ اللَّهُ» : جمله‌ی دعایی است. یعنی الله آنها را خوار و نفرین و دور از رحمت خود بدارد! «أَنْتَى يُؤَفِّكُونَ» چگونه از راه هدایت منحرف شده و به گمراهی می‌گرایند؟! و چگونه با وجود این همه دلایل روشن، راه را گم می‌کنند؟! دوری آنها از ایمان و جهل و نادانی آنها و انصراف شان از ایمان آن هم بعد از اقامه دلایل، مایه‌ی تعجب و شگفتی است.

امام احمد از ابو هریره (رض) روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: منافقان نشانه‌هایی دارند که به وسیله آن شناخته می‌شوند؛ سلام و درودشان نفرین است، و خوراکشان تاراج، و غنیمت شان غل و غش است. و جز با نیتی سوء به مساجد نزدیک نمی‌شوند و جز در آخر وقت نماز اقامه نمی‌کنند. خود را بزرگ می‌دانند و با هیچ کس انس و الفت ندارند و هیچ کس با آنها مأنوس نیست. در شب بسان چوب ساکت بوده و در خلال روز داد و پیغ می‌زنند. (اخراج از احمد، درمختصر ۵۰۴/۳ نیز این‌گونه آمده است.) منافقین با الله تعالی درگیرند، والله تعالی نیز آنان را لعنت میکند: «قَاتِلْهُمْ اللَّهُ». الهی پروردگارا ما را از مرض مهلك نفاق و از فتنه های منافقین درآمان داشته باش. آمین یارب العالمین.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴿٥﴾

و چون به آنان گفته شود بیایید تا پیامبر صلی الله علیه وسلم برای شما آمرزش بخواد سرهای خود را بر می گردانند و آنان را می بینی که دیگران را از راه الله منع می کنند

در حالیکه تکبر می ورزند. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَوْوَا»: دور وپیچ دادن است، (یعنی اینکه تکان دادن سر به عنوان تکبر و تمسخر است.)

«يَصُدُّونَ»: روی می گردانند. دوری می کنند از پذیرش دعوت بر حق پیامبر صلی الله علیه وسلم.

«وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ» آنان را می بینی که از پذیرفتن این درخواست امتناع می ورزند و خود را بزرگتر از آن می دانند که پیامبر صلی الله علیه وسلم برایشان بخشودگی کند. صیغه ی مضارع آمده است تا استمرار آنها را در امتناع و لجابت نشان دهد. (البحر ۲۷۳/۸).

تفسیر :

مفسران گفته اند: بعد از این که در مورد افشا و رسوا نمودن منافقین آیات نازل شد، خویشاوندان مؤمنشان نزد آنان رفتند و گفتند: وای بر شما! نفاق شما افشا شده و خود را نابود کردید. نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بروید و توبه نمایید و از او التماس کنید که برایتان طلب مغفرت کند، اما آنها امتناع ورزیدند و به عنوان استهزا سر را تکان می دادند. آنگاه آیه نازل شد. بعد از آن نزد این سلول رفتند و گفتند: پیش پیامبر برو و به گناهت اعتراف کن، ایشان برایت طلب مغفرت می کند، سرش را تکان داد و از در انکار درآمد و گفت: از من خواستید ایمان بیاورم، ایمان آوردم. از من خواستید زکات مالم را بدهم، چنان کردم. و چیزی نمانده است جز اینکه مرا وادار کنید برای محمد سجده ببرم! آنگاه خدا بیان کرد که طلب بخشودگی برای آنان از سوی پیامبر، هیچ سودی بر ایشان ندارد؛ زیرا آنها نفاق و چند چهره گی را پیشه کرده اند.

شان نزول آیه 5:

1089- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: به عبدالله بن ابی گفته شد: کاش خدمت رسول الله می رفتی، تا برایت طلب مغفرت می کرد. او سر خود را برگرداند. پس در باره او آیه «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ» نازل شد. (طبری 34160 و 34162).

1090- ک: ابن منذر از عکرمه مانند این روایت را نقل کرده است. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

یک تشبیه زیبا در باره منافقان :

پروردگار با عظمت ما در (آیات 17 تا 19 سوره بقره) در باره منافقین یک تشبیه زیبایی را بشرح ذیل چنین بیان و فورمولبندی فرموده است: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» (17) صُمْ بُكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» (18) أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ» (19) (مثل آنان همچون مثل کسی است که به سختی آتشی بر افروخت و همین که آتش پیرامونش را روشنایی داد، الله نورشان را برد و در میان تاریکی هایی که نمی بینند رهایشان کرد)

امام فخر رازی مفسر شناخته شده جهان اسلام میفرماید: «تشبیه در اینجا در نهایت درستی و دقیق صورت گرفته است، زیرا منافقان در آغاز با ایمان خود نور را کسب کردند، ولی سر انجام این نور را با نفاق خود از بین برده و در سرگردانی و گمراهی بزرگی غوطه ور شدند چراکه هیچ سرگردانی بزرگتر از سرگردانی در دین نیست».

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر آن مینویسد: «مثالی که با حال آنها مطابق است مثال کسی است که آتشی را روشن کند. یعنی در تاریکی شدیدی بوده و نیاز مبرمی به آتش دارد و آن را با کمک کس دیگری میافرزد، چرا که او ساز و برگ لازم را در اختیار

ندارد، و هنگامی که آتش اطراف او را روشن گرداند و جایی را که در آن قرار گرفته است مشاهده کرد و اماکن امن و خطرهایی که او را تهدید می کند ملاحظه نمود، و از آن آتش بهره برد و چشمانش روشن گردید و گمان برد که آتش در اختیار اوست، در آن حالت خداوند نور و روشنایی اش را از میان ببرد و خوشحالی اش از بین برود و در تاریکی شدید و آتش سوزان باقی بماند، نورافشانی آتش از بین برود و حرارت آن باقی بماند. او در انبوهی از تاریکی ها قرار دارد؛ تاریکی شب و تاریکی ابرها و تاریکی باران و تاریکی حاصل از خاموش شدن آتش، پس حال چنین شخص چگونه خواهد بود؟ منافقان نیز چنین حالتی دارند، نور ایمان را از مومنان بر گرفتند و خود دارای صفت ایمان نبودند. بنابراین به طور موقت از نور آنان استفاده کردند و بدین وسیله جان و مالشان در امان ماند و به نوعی امنیت در دنیا دست یازیدند. در چنین حالتی ناگهان مرگ بر آنها آمد و استفاده از این نور را از آنان سلب نموده اند و اندوه و غم و عذاب فراوانی آنها را فرا می گیرد، و تاریکی قبر و تاریکی کفر و تاریکی نفاق و تاریکی گناهان بر آنها چیره می شود، و به دنبال این همه تاریکی، آتش جهنم که بد جایگاهی است آنها را در فرا خواهد گرفت. بنابراین خداوند متعال در مورد آنها می فرماید: «صُمُّ» کر هستند و خوبی ها را نمی شنود، «بُكْمٌ» گونگه هستند و نمی توانند سخن نیک بر زبان آورند «عُمَى» و در مقابل حق کور هستند.

«فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» پس آنها باز نمی گردند، چون پس از اینکه حق را شناختند آن را رها کردند، و به سوی آن بر نمی گردند. به خلاف کسی که حق را از روی نادانی و گمراهی رها کرده است زیرا او از روی ناآگاهی چنین کرده است و بازگشت او به حق نزدیک تر است».

«یا داستان شان چون» داستان کسانی است که در معرض «بارانی سخت از آسمان قرار گرفته اند» خداوند متعال در اینجا باران را برای قرآن مثل آورده است زیرا در قرآن آیاتی نازل شده که منافقان را مرعوب و بیمناک می گرداند «در آن باران تاریکی ها و رعد و برقی است» تاریکی ها، عبارت است از: تاریکی شب، تاریکی ابر و تاریکی خود باران. مراد از رعد: نداها و بانگ های تکان دهنده قرآن است «از بیم مرگ ناشی از صاعقه ها، انگشتان شان را در گوش های شان داخل می کنند» یعنی: از خطر به وسیله می پرهیزند که هرگز پناهشان در آن نیست. و این گونه اند منافقان که هیچ راه دیگری جز این نیافتند که گوش های شان را از شنیدن آیات قرآن ببندند «ولی خداوند بر کافران احاطه دارد» احاطه: فروگرفتن از تمامی جهات و جوانب است بدان سان که فرد احاطه شده به هیچ وجهی از وجوه، راه گریزی نداشته باشد.

بلی! قرآن لبریز از خیر است و آیاتی که بر نزول آن از جانب پروردگار سبحان دلالت دارد همانند باران، آیات مشتمل بر بیم و وعید و عذاب همانند رعد و صاعقه و آیات دربردارنده حجتها و برهانهای روشنگر، همانند برق است.

پس حالت منافقین چنین است، هنگامی که قرآن و اوامر و نواهی و وعد و وعید آن را می شنوند انگشتان خود را در گوش هایشان فرو می برند و از امر و نهی قرآن و وعد و وعید آن روی بر می تابند، زیرا هشدارهای قرآن آنها را می ترساند و وعده هایش آنها را پریشان می نماید. پس آنها تا آنجا که ممکن باشد از آن روی گردانی می کنند و همانگونه شخصی که در زیر باران شدید گرفتار آمده و از صدای رعد و برق ناراحت می شود و آن را دوست ندارد و از بیم مرگ انگشتانش را در گوش هایش فرو می برد، منافقان نیز صدای قرآن و وعده ها و هشدارهای آن را دوست ندارند.

البته ممکن است شخص که گرفتار رگبار باران و صاعقه و رعد و برق شده است نجات یابد، اما منافقان نجات پیدا نمی کنند، چرا که خداوند از هر سو آنها را احاطه نموده است. پس آنها نمی توانند از دست خدا فرار کنند و او را ناتوان و درمانده سازند.

سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٦﴾

برای آنان برابر است چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی الله هرگز بر ایشان نخواهد بخشود خدا فاسقان را هدایت نمی کند (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَسْتَغْفِرُ»: اصل آن (أَسْتَغْفَرْتُ) است که همزه باب استفعال آن برای تخفیف حذف شده است.

تفسیر :

« سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَعْفِرَ اللَّهُ » چون در حق آنان یکسان است که برایشان آمرزش بخواهی یا نخواهی، زیرا الله سبحانه و تعالی آنان را نخواهد بخشید چون آنان قومی فاسق و منحرف اند و از اطاعت الله سبحانه و تعالی بیرون هستند و کفر را بر ایمان ترجیح می دهند. بنابراین اگر پیامبر صلی الله علیه وسلم برای آن ها طلب آمرزش نماید فایده ای نخواهد داشت. همان طور که الله سبحانه و تعالی در (آیه : 80 سوره توبه) می فرماید: «أَسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ » (برای منافقان استغفار کنی یا استغفار نکنی، (یکسان و برابر است.) اگر هفتاد بار هم برایشان آمرزش بخواهی، خداوند هرگز آنان را نخواهد بخشید. این (قهر حتمی الهی) به خاطر آن است که آنان به الله و پیامبرش کفر ورزیدند و الله، گروه فاسق را هدایت نمی کند. (قابل تذکر است که : عدد هفتاد، رمز کثرت و زیادی است، نه بیان تعداد معین یعنی هر چه برای آنان استغفار کنی بی اثر است، البته این بدین معنا نیست که : اگر مثلاً هفتاد و یک بار شد، بخشیده می شوند.) « إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (6) » همانا الله متعال انسانی را به ایمان هدایت نمی کند که از طاعتش روی گردانیده است . مفسر صاوی فرموده است: این آیه مبارکه ناامید شدن از ایمان آنها را می رساند، پس یعنی طلب و عدم طلب مغفرت از جانب تو یکسان است؛ زیرا آنها ایمان نمی آورند؛ چون شقاوت آنها قبلاً مقرر شده است. (تفسیر صاوی ۲۰۹/۴).

شان نزول آیه 6 :

- از عروه صحابی جلیل القدر روایت کرده است: چون آیه «أَسْتَغْفَرْتُ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَعْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» نازل شد. نبی اکرم صلی الله علیه وسلم گفت: پیش از هفتاد بار استغفار می کنم. پس الله آیه «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ...» را نازل کرد.

- همچنان عطیه عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: چون آیه هشتم سوره توبه نازل شد. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: به نظر من چنین می رسد که در باره آنان به من اجازه داده شده است، سوگند به الله! زیادتر از هفتاد بار استغفار می کنم و امیدوارم که الله تعالی آن ها را مورد مغفرت قرار دهد. پس این آیه نازل شد. (طبری 34163). (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسن بن محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٧﴾

آنها (منافقان) کسانی اند که می گویند: بر آنانیکه نزد رسول الله هستند انفاق مکنید تا منتشر و پراکنده شوند. حال آنکه خزانه های آسمان و زمین از الله است، ولی منافقان نمی فهمند. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لا يفقهون»: نمی فهمند.

تفسیر :

مبارزه کفار و مشرکین با مسلمانان تنها به مراحل جنگ روانی و یا هم سلاح گرم محدود نمی شود، بلکه سعی می کنند از همه روش های ممکن و از جمله با ایجاد فشارهای اقتصادی جبهه اسلام و در نهایت مسلمانان را زیر فشار و مضیقه قرار دهند، تا توانسته باشند اتحاد مسلمانان را از بین ببرند.

در صدر اسلام یکی از روش های را که خواستند صفوف مسلمانان را متلاشی سازند

همین پلان محاصره اقتصادی مسلمانان در مکه بود، مشرکین با این پلان شوم خویش می خواستند مسلمانان را وادار به تسلیم شدن به مشرکین نمایند.

(آیه 30 سوره انفال) با چنین زیبایی به توضیح پلان های شوم مشرکین می پردازد: «و اذ یمکر بك الذین كفروا لیثبتوك او یقتلوك او یخرجوك و یمكرون و یمكروا الله و الله خیر الماكین» (یاد آور زمانی را که کافران (در بارهات) با حيله و نیرنگ می خواستند تو را به بند کشند یا بکشند و یا [از مکه] اخراجت کنند. آنان نیرنگ و چاره اندیشی می کنند، خداوند هم چاره اندیشی و تدبیر می کند و خداوند بهترین تدبیرکنندگان است.)

دشمن بعد از اینکه از حيله و محاصره اقتصادی مایوس می گردد، دست به حمله و مقابله نظامی می زنند طوری که در (آیه 217 سوره بقره) میفرماید: «ولا یزالون یقاتلونکم حتی یردکم عن دینکم ان استطاعوا» (و آنان پیوسته با شما می جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند).

یکی از راه های که منافقین از آن استفاده بعمل می آورند، ایجاد شگاف در صفوف مسلمین است، مسلمانان به دسایس و توطیه های دشمن آگاه باشند و نباید به کمک منافقین چشم امید به بندند بلکه با توکل به الله باشند، زیرا الله مالک «... لِلّٰهِ حَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» است. (آیه: منافقون) و کلید رزق روزی خوران در دست پر برکت خدا است، به هر کس بخواهد عطا می کند و از هر کس بخواهد دریغ می دارد. و هیچ کس قدرت جلوگیری فضل و کرم او را بر بندگان ندارد.

شأن نزول آیات 7 - 8:

1094 - بخاری و دیگران از زید بن ارقم (رض) روایت کرده اند: عبدالله بن ابی به یاران خود گفت: به اطرافیان محمد از دارایی خود چیزی ندهید تا پراکنده شوند، اگر به مدینه برگشتیم بزرگان قوم، فرومایگان را از آن دیار اخراج می کنند، من این سخن را شنیدم و برای کاکایم عنوان کردم. کاکایم جریان را به پیامبر گفت، او صلی الله علیه وسلم مرا خواست سخنان عبدالله بن ابی را برایش بیان کردم، و کسی را به دنبال عبدالله و یارانش فرست، آن ها سوگند خوردند که این سخنان را نگفته اند. پیامبر مرا تکذیب کرد و سخنان آن ها را پذیرفت. از غم و غصه و شرمندگی که هرگز نظیرش را ندیده بودم در خانه نشستم. کاکایم گفت: هیچ بهره نبردی به جز این که پیامبر تو را دروغگو بنامد و مورد دشمنی و نفرت مردم قرار بگیری.

پس «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ» نازل شد. رسول الله دنبال من کسی را فرستاد و این کلام عزیز را برایم تلاوت کرد و گفت: خدای بزرگ در مورد درستی صحبت تو وحی فرستاد.

1095- این حدیث از چند طریق از زید روایت شده در بعضی از آن ها آمده است که این واقعه در غزوة تبوک صورت گرفته و این سوره در شب نازل گشته است. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

يَقُولُونَ لَنْ نَرْجِعَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعْرَابُ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۸)

(و نیز) می گویند: اگر به مدینه باز گردیم به یقین عزتمندتر دلیل تر را از آنجا بیرون می کند، حال آنکه عزت تنها مخصوص الله و رسول او و مؤمنان است، ولی منافقان نمی دانند.

(۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْأَعْرَابُ»: عزیزتر و گرامی تر. مقتدرتر و چیره تر. این سخن ابن سلول بود و منظورش از «اعز» خود و اطرافیانش بود، و منظورش از «الْأَذَلُّ»: پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان مهاجر بود.

تفسیر :

مفسران گفته اند: بعد از اینکه ابن سلول چنان گفت و به مدینه برگشت، پسرش، «عبد

الله» در ورودی مدینه راه را بر او گرفت و شمشیرش را از نیام کشید، مردم از کنارش رد می شدند، تا اینکه پدرش سر رسید و به او گفت: برگرد، قسم به خدا هرگز وارد مدینه نمی شوی تا نگویی: پیامبر «اعز» است و من «اذل» هستم. پسر سلول چنان گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آمد، گفت: یا رسول الله! شنیده ام می خواهی پدرم را بکشی، اگر چنان کاری می کنی به من دستور بده تا سرش را به نزد شما بیاورم! پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: نه تا نزد ما باشد با او نرمش و حسن صحبت به کار می گیریم.

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» و اقتدار و تسلط و غلبه و عزت تنها از آن خدا و پیامبر و مؤمنان است و بس.

مفسر قرطبی فرموده است: آنان گمان می بردند که عزت یعنی کثرت اموال و پیروان است، اما خدا توضیح داد که عزت و اقتدار فقط از آن الله و پیامبر و مؤمنان می باشد. (قرطبی ۱۲۹/۱۸)

«وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» اما منافقان از بس که نادان و مغرورند نمی فهمند که عزت و غلبه از آن دوستان خدا می باشد نه دشمنانش.

خواننده محترم!

عزت غیر از تکبر است و حلال نیست که مسلمان خود را ذلیل و خوار کند. باید یاد آور شد که: عزت عبارت است از این که انسان نفس خود را بشناسد، و کبر عبارت است از عدم شناخت به نفس خود. به حضرت حسن بن علی رضی الله عنه گفتند: مردم گمان می کنند تو متکبر و خودپسند هستی، گفت: تکبر نیست بلکه عزت است. آنگاه آیه و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين را تلاوت کرد. (تفسیر صفة التفسیر محمد علی صابونی)

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی بعد از اینکه صفات پست و نکوهش منافقان، به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (9 الی 11) درباره بیداری مؤمنان و اینکه ثروت، زن و فرزند، الله را از یادشان نبرد، هکذا دستور انفاق در راه خیر و نیکی، را به بحث میگیرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال شما و فرزندان شما را از یاد الله غافل نگرداند و هر کس چنین کند آنان خود زیانکارانند (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تُلْهِكُمْ»: شما را سرگرم و غافل نکند (ملاحظه شود سوره: نور، حجر). «ذِكْرِ اللَّهِ»: یاد الله، عبادت و پرستش او. اطاعت از الله.

تفسیر:

مفسر ابو حیان فرموده است: تلاش در راه به دست آوردن اموال بیشتر و ازدیاد اموال و لذت بردن از جمع آوری و اندوختن آن، و شادی و مسرور شدن از دیدن اولاد و توجه به منافع آنان، شما را از یاد خدا غافل نکند. ذکر الله عام است و شامل نماز، تسبیح، ستایش و سایر طاعات می شود. (البحر ۲۷۴/۸). «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» و هر کس دنیا او را از طاعت و عبادت الله غافل کند، زیان کامل خواهد دید؛ زیرا دنیای ناچیز و ناپایدار را بر سرایی با عظمت و پایدار ترجیح داده و فضل عاجل را بر خیر و برکت اجل برتری داده است.

برخی از مفسران، مراد از ذکر در این آیه، نماز های پنجگانه و بعضی دیگر حج و زکات و برخی دیگر قرآن مجید را دانسته اند، امام حسن بصری فرموده است که مراد از ذکر در اینجا تمام طاعات و عبادات می باشند، و این قول شامل همه آنهاست. (تفسیر قرطبی)

قبل از همه باید گفت که لازمه ایمان، برتری دادن یاد الله بر مال و اولاد است، زیرا میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ...» مال و اولاد کم باشند یا زیاد می تواند مانع یاد الله تعالی شود، و در جمله: «فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» توضیح می فرماید که: خسارت واقعی، همانا غفلت از یاد الله است، از دست دادن مال و فرزند، خسارت جزئی است، ولی غفلت از خالق خسارت کلی است.

خلاصه باید بعرض رسانید: اشتغال به وسایل زندگی دنیا تا حدی مجاز است که آنها انسان را از ذکر الله، یعنی طاعت و عبادات غافل نکند، و به جایی نرسد که مبتلا به محبت آنها شده در ادای فرایض و واجبات کوتاهی کند، و یا به جرم و مکروهی آلوده گردد، و در حق کسانی چنین باشند، آمده است که: «فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» یعنی آنها در ضرر و خسران می افتند، زیرا آنان نعمت های بزرگ و همیشگی آخرت را فرو گذاشته و در قبال آن نعمت های دنیا را اختیار نموده اند، که چه خساراتی بالاتر از این است.

خواننده محترم!

با توجه به اینکه یکی از عوامل نفاق، علاقه زیاد به دنیاست، بنابر همین فهم است که در (آیه 9 سوره منافقین) به مؤمنان هشدار می دهد که اموال و اولاد، شما را غافل نکند.

با در نظر داشت اینکه عوامل بازدارنده از یاد الله بی نهایت زیاد است ولی آیه مبارکه به مهمترین عامل که: اموال و اولاد است توجه و تأکید بیشتر به عمل آورده است. در این آیه مبارکه توجه مؤمن را به این امر مهم و سترگ جلب می نماید.

در این شک نیست که شراب و قمار نیز مانع یاد الله می شود، زیرا قرآن عظیم الشان فرموده است: «يَصَّدِّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» همچنان تجارت و داد و ستد نیز می تواند یکی از موانع یاد الله باشد. به همین خاطر است که الله تعالی آنده کسانی که در امور داد و ستد مشغول اند فرموده است که: داد و ستد آنان را از یاد الله غافل نساخته آنان را مورد تمجید و ستایش قرار داده است. «رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» همچنان تکاثر و فزون طلبی هم یکی از عوامل باز دارنده است. «الهاکم التکاثر»

آرزو های طولانی نیز مانع یاد خداست. «یلهم الامل»

رفاه زندگی از عوامل دیگر غفلت است. «متعتهم و آبائهم حتی نسوا الذکر»

البته علاقه به دنیا زمانی به یک عامل خطرناک تبدیل می شود که ؛ انسان، دنیا را مقدمه آخرت نبیند و هدفش در تمام کارها، همین دنیا باشد. «فاعرض عن من تولى عن ذکرنا و لم یرد الا الحیاة الدنیا» از کسی که از یاد ما اعراض کرده و جز زندگی دنیا اراده ندارد، دوری کن.

روشن است که غفلت از یاد الله، سبب هم نشینی با شیطان شده: «و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین» و انسان را به عذاب شدید و فزاینده گرفتار می سازد. «و من یعرض عن ذکر ربّه یسلکه عذاباً صعداً»

خواننده محترم!

در جنب برخی از عوامل که در فوق از آن یاد آور شدیم از جمله عوامل است که مانع یاد الله می شود، ولی آیه کریمه بر مال و اولاد زیاد تأکید نموده، یکی از عوامل آن اینست که: اموال و اولاد، از جمله قوی ترین عامل غفلت بشمار می روند.

«قرآن عظیم الشان، مال و فرزند را مایه فتنه و آزمایش دانسته: «واعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه» و میفرماید: «و ما اموالکم و لا اولادکم بالتی تقرّبکم عندنا زلفی» مال و فرزند، عامل قرب شما به خداوند نیستند.

عوامل غفلت از یاد ذکر الله، شامل همه انواع اذکار می شود، ولی مهمترین و بارز ترین ذکر الله همانا نماز است، که باید مراقب بود رسیدگی به اموال و اولاد انسان را از نماز باز ندارد.

«المال و البنون زينة الحياة الدنيا» شاید دلیل مانع از ذکر الله همین مال و فرزند باشد، که در ظاهر این دو چیزی زیبا برای انسان جلوه می کند، ولی نباید فراموش کرد که همین دو چیزی است که: انسان را از یاد الله غافل می سازد.

قرآن، مال و فرزند را مایه فتنه و آزمایش دانسته: «واعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه» و می فرماید: «و ما اموالکم و لا اولادکم بالّتی تقرّبکم عندنا زلفی» مال و فرزند، عامل قرب شما به خداوند نیستند. عوامل غفلت از یاد الله است.

در این هیچ جای شکی نیست که: انسان با اولاد و فرزندان خویش محبت زیاد می کند، به تأسف باید گفت که همین محبت گاهی اوقات سبب غفلت از یاد الله تعالی می شود. بعضی از انسان ها به خاطر همین فرزندان دست به هر کاری می زنند و ممکن است از هر راهی حتی راه حرام مخارج و نیازهای فرزندان را تأمین کنند.

یاد الله یعنی پرهیز از گناهان و اطاعت از دستورات الهی. لذا مواظب باشیم که مال دنیا و اهل و عیال ما را از یاد خدا غافل نکنند که دچار خسارت و ضرر بسیار بزرگی می شویم.

وَأَنْفَقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقْتُ وَأَكُن مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۰﴾

و از آنچه روزی شما گردانیده ایم انفاق کنید پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرا رسد و بگوید پروردگارا! چرا مرگ مرا تا مدتی اندک به تأخیر نه انداختی تا صدقه می دادم و از صالحان میشدم (۱۰)

تفسیر:

قابل تذکر است که هدف از آمدن مرگ در این آیه آثار مرگ است، و منظور اینکه پیش از نمودار شدن آثار مرگ، در حالت صحت و تندرستی و توانایی خود، مال خودت را در راه الله انفاق نموده درجات آخرت را در یابید در غیر این صورت و پس از مرگ، این اموال به درد شما نمی خورد.

در صحیح بخاری و مسلم از حضرت ابو هریره (رض) روایت شده است که شخصی از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید: کدام صدقه بیشتر اجر و ثواب دارد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: صدقه دروقتی که مردم تندرست و سالم باشند، و نسبت به ضرورت آینده خویش احساس خطر کند، که نشاید با صرف مال محتاج گردم، و فرمود: انفاق فی سبیل الله را تا آن زمان به تأخیر نیدازید که روح به حلقوم برسد، و به سكرات رسیده بگوئید، این قدر به فلان کس بدهید و این قدر به فلان جا صرف کنید.

حضرت ابن عباس (رض) در تفسیر آیه: «فَيَقُولُ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ» میفرماید: کسی که به ندمه او زکات واجب بوده، آن را ادا نکرد، و یا حج واجب بود و آن را بجا نیاورد، او به هنگام فرا رسیدن مرگ از خدا ارزو میکند که به دنیا برگردد، یعنی پیش از مرگ به او مهلتی داده شود تا صدقه بدهد و از فرایض سبکدوش گردد.

نباید فراموش کرد که در خواست و تقاضای مهلت و بازگشت به دنیا پذیرفته نمی شود، نه در آستانه مرگ، طوریکه آیه 100 سوره مؤمنون و این آیه 10 سوره مبارکه المنافقون بدان دلالت می کند.

طوریکه دوزخیان در روز قیامت صدا در می آورند: «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِن عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ» (پروردگارا! ما را از دوزخ بیرون آور، اگر بار دیگر (به کفر و گناه) بازگشتیم، قطعاً ستمگریم).

از ابن عباس (رض) روایت است که گفته است: هر کس به اندازه ای ثروت داشته باشد که بتواند حج را به جای آورد یا در آن زکات واجب باشد و آن را انجام ندهد، در موقع مرگ از خدا درخواست برگشتن به دنیا را می کند. یک نفر گفت: از خدا بترس فقط کافر درخواست برگشتن می کند! گفت: در این مورد آیه ای از قرآن برایتان می خوانم و فرمود:

«وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿10﴾» (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی)
وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١١﴾
 و الله هرگز (مرگ) کسی را چون اجلش برسد به تأخیر نمی اندازد. و الله به آنچه می‌کنید با خبر است. (۱۱)

تفسیر :

یعنی اینکه الله سبحان و تعالی مرگ هیچ کسی را که وقت فوتش فرارسد و عمرش به نهایت رسد به موعد دیگر موقوف نمی‌سازد؛ یعنی مدت مرگ یک لحظه تقدیم و تأخیر نمی‌یابد. حق تعالی به اعمال و احوال شما باخبر، به امور پنهانی تان آگاه و به نیتها داناست. به طور قطع از اعمال تان حساب می‌گیرد؛ از این رو برای مرگ آمادگی بگیرید.

به یاد داشته باشید که : مرگ، بی‌خبر به سراغ انسان می‌رسد و طوریکه بیان یافت قابل تأخیر هم نیست، بناءً علاج واقعه را باید قبل از وقوع آن بعمل آورد. برخی از صفات و خصوصیات منافقان که در قرآن ذکر یافته:

1- دروغ‌گویی:

«وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ كَذِبُونَ» (سوره المنافقون: ۱) «خداوند شهادت می‌دهد که منافقان در گفتار خود دروغگو هستند». اولین صفتی که الله تعالی در سوره منافقون به منافقین نسبت می‌دهد، دروغ گفتن است. یعنی در صحبت کردن چیزهایی را به زبان می‌آورند که خودشان ایمانی و اعتقادی به آن سخنان ندارند و در دل خود میدانند که در حال دروغ و فریبکاری هستند.

منافق با دروغ‌گویی حقایق را به نفع خود پنهان می‌دارد. منافق اگر عهد و پیمانی با کسی ببندد یا قولی بدهد، در قول و پیمان خود دروغگو بوده و پیمان شکن است. در ضمن منافق در قول خود دغل باز و نیرنگ باز نیز میباشد.

2- شرم کردن از مردم و شرم نداشتن از الله:

«يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا» (سوره النساء: 108). (ایشان (اعمال زشت خود را) از مردم می‌پوشانند و از الله نمی‌پوشانند، (چگونه از الله میپوشانند) در حالیکه او با آنهاست؛ وقتی که در شب (در میان خود) طرح ریزی می‌کنند آنچه از سخنها که الله نمی‌پسندد، و الله به آنچه می‌کنند (با علم خود) احاطه دارد.) این نشانه بزرگترین و بهترین نشانه است که میتوان به وسیله آن یک منافق را از ایمانداران واقعی جدا کرد و تشخیص داد. منافقی که در برابر چشم مردم، مرتکب گناه و معاصی نمی‌شود، اما در تنهایی و خفا به آسانی مرتکب گناه می‌شود و خداوند بزرگ را کمترین کس هم به حساب نمی‌آورد تا از وی اندک شرمی داشته باشد. منافق در بدست آوردن خوشنودی مردم زیاد اهتمام دارد، نسبت به رضا و خوشنودی پروردگار با عظمت.

3- تنبلی کردن در عبادات :

«وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ» (سوره النساء: 142) (منافقان هنگامی که برای نماز بر می‌خیزند، سست و بی‌حال به نماز می‌ایستند). منافقین در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم با آن حضرت به نماز می‌ایستادند اما خداوند متعال پیامبر را از اینکه منافقین با تنبلی و ناراحتی به نماز می‌آیند، آگاه نمود.

4- ریا - ریاکاری:

«يُرَاءُونَ النَّاسَ» (سوره النساء: 142). (بدون شک منافقان ریاکار هستند و در پیشروی مردم خودنمایی میکنند (و نماز شان به خاطر مردم است، نه به خاطر خدا). نباید فراموش کرد که: ریا از گناهان کبیره بوده و به شرک نزدیک می‌باشد، چون هدف

از عبادتِ شخص ریاکار، جلب توجه مردم است و این به معنای پرستش مردم بوده و شرک است.

5- تقلیل در ذکر الله:

«وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» (سوره النساء) (و منافقان) الله را جز اندکی یاد نمی‌کنند). خداوند نفرمود منافقان به یاد الله نیستند بلکه می‌فرماید آنها کسانی هستند که خدا را یاد می‌کنند اما به کمی و به تنبلی.

6- خوردن قسم به دروغ:

«اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً» (سوره المجادلة: 16) (منافقین) سوگندهای (دروغین) خود را سپری (برای) رهایی از گرفتار آمدن به دست عدالت، و پوشاندن چهره واقعی خویش) می‌گردانند).

7- شایعه پراگنی:

«لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا» (سوره الأحزاب: 60). (اگر منافقان و کسانی که در دل‌های شان مرضی است، و شایعه پراکنان در مدینه (از کار خود) باز نایستند، یقیناً تو را بر (ضد) آن‌ها می‌شورانیم (و بر آن‌ها مسلط می‌گردانیم) سپس جز اندکی در کنار تو در آن (شهر) (مدینه) نباشند. یکی از نشانه‌های منافقین این است که وقایع و چیزهای کوچک را بزرگ جلوه میدهند و با شایعه پراگنی سعی در تضعیف مسلمانان و جامعه اسلامی میکنند.

8- عیب جوئی از قضا و قدر الهی:

«الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَن أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (سوره آل عمران: 168). (منافقان کسانی هستند که (خود در خانه) نشستند و (از جنگ کناره گیری کردند و نسبت) به برادران خود گفتند: اگر از ما اطاعت می‌کردند (و حرف ما را می‌شنیدند) کشته نمی‌شدند. بگو: پس مرگ را از خود به دور دارید اگر راست می‌گوئید (که می‌توان با پرهیز و حذر از دست قضا و قدر گریخت). منافق به قضا و قدر و مشیت الهی راضی نیست و هر اتفاقی در زندگی بیفتد، می‌گوید اگر چنین می‌کردم، چنین می‌شد.

اما مؤمنین واقعی در پیشامدهای خیر، شکرگذار و در بلا و مصیبت، آرام و صبورند و در هر حال به رضای الهی رضایت دارند.

9- بدگویی کردن از انسانهای صالح:

«أَشْحَاةٌ عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَفُوكُمْ بِالسِّنَةِ حِدَادٍ أَشْحَاةٌ عَلَى الْخَيْرِ أَوْلَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا» (سوره الأحزاب: 19). (در حالیکه بر شما بخیلانند، پس چون وقت ترس رسد آنان را می‌بینی که به سوی تو می‌نگرند مانند کسی که از (سختی) مرگ بیهوش شده باشد (و) چشمانش (راست و چپ) می‌چرخد. و چون وقت ترس برود، بر شما با زبانهای تند و تیز زبان درازی می‌کنند (و) بر خیر (غنیمت) بخیلانند. این گروه هرگز ایمان نیاورده‌اند، و الله اعمال ایشان را نابود گردانید. و این کار برای الله آسان است).

10- بدگمانی و تهمت زدن به انسانهای درستکار:

«وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَعْلَلْ مِمْنَ يَعْلَلْ يَأْتِ بِمَا عَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (سوره آل عمران: 161). (منافقان پیامبر صلی الله علیه وسلم را متهم کردند که به آنها خیانت خواهد کرد! در حالیکه) «و برای هیچ پیغمبری شایسته نیست که در مال غنیمت خیانت کند (زیرا) هر که در مال غنیمت خیانت کند، در روز قیامت با خیانت خود حاضر میشود، باز به هر کس جزای آنچه کرده است، بطور کامل داده می‌شود، و بر آنها ظلم نمیشود.»

11- تلاش در جهت شیوع فساد و تباهی به نام اصلاح و نیکویی:
«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ، أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ» (سوره البقرة: 11 12). (هنگامی که بدیشان گفته شود: در زمین فساد و تباهی نکنید. گویند: همانا ما اصلاحگر هستیم.

هان! ایشان بدون شک فساد کنندگان و تباهی پیشه گان اند و لیکن (به سبب غرور و فریب خوردگی خود به فسادشان) پی نمی برند).

12- ظاهر و باطن منافق یکی نیست:
«إِذَا جَاءَكَ الْمُتَّقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُتَّقِينَ لَكَاذِبُونَ» (سوره المنافقون: 1). (هنگامی که منافقان نزد تو می آیند، سوگند می خورند و می گویند: ما گواهی می دهیم که تو حتماً فرستاده خدا هستی! خداوند می داند که تو فرستاده خدا می باشی ولی خدا گواهی می دهد که منافقان در گفته خود دروغگو هستند (چرا که به سخنان خود ایمان ندارند).

13- امر به منکر و نهی از معروف:
«الْمُتَّقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُنَّ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ..» (سوره التوبة: 67) (مردان منافق و زنان منافق همه از یک گروه (و یک قماش) هستند. آنان همدیگر را به کار زشت فرا می خوانند و از کار خوب باز میدارند).

14- منافق در امور خیر خسیس و بخیل است:
«وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ» (سوره التوبة: 67) (و دستهایشان را (از بذل و بخشش در راه خیر) می بندند). منافق را می بینی که برای خودنمایی و تظاهر و طلب شهرت، مهمانی ها می گیرد و خرج های سنگین می کند، اما اگر برای کار خیری از او کمک بخواهی، با اکراه و به سختی مبلغ ناچیزی کمک خواهد کرد.

15- فراموش کردن یاد الله:
«نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُتَّقِينَ هُمْ أَلْفِئُونَ» (سوره التوبة: 67). (خدا را فراموش کرده اند (و از پرستش او روی گردان شده اند)، خدا هم ایشان را فراموش کرده است (و رحمت خود را از ایشان بریده و هدایت خویش را از آنان دریغ داشته است). بدرستی منافقان، همان اهل فسق (و گردن کشان در قبال حق) هستند».

16- وعده های الله و رسول را دروغ می داند:
«وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» (سوره الأحزاب: 12). (و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که منافقان و آنان که در دلهایشان مریضی (نفاق) وجود دارد، می گویند: خدا و پیغمبرش جز وعده های دروغین به ما نداده اند).

17- عدم برک حقیقت دین:
«وَلَكِنَّ الْمُتَّقِينَ لَ يَفْقَهُونَ» (سوره المنافقون: 7). (ولی منافقان (حقایق و واقعیت ها) در نمی یابند و نمی فهمند).

18- خوشحالی بر مصیبت مسلمانان:
«إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ نَسُواهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلٍ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ» (سوره التوبة: 50). (اگر به تو نیکی برسد، آن ها را ناراحت می کند، و اگر مصیبتی به تو رسد، می گویند: ما پیش از این چاره کار خود را اندیشیده ایم و شادمانه باز می گردند).

19- چابلوسی و زبان بازی:
«وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهِمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صِيحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» (سوره المنافقون: 4). («و اگر (سخن) گویند به سخنان شان گوش فرا می دهی، گویی آن ها چوب های تکیه داده به دیوارند، هر بانگی را علیه خود می پندارند، آن ها دشمن (واقعی) هستند، پس از آنان بر حذر باش! الله آن ها را بکشد، چگونه (از حق) منحرف می شوند؟!».

20- مسخره کردن دین خدا و سنت رسول الله:

«يَحْذَرُ الْمُتَّقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ اسْتَهِزْءُوا إِنَّا اللَّهُ مُخْرِجُ مَا تَحْذَرُونَ» (64) وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَءَايَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ» (65) (سوره التوبه: آيات 64 و 65). (منافقان (با اظهار ترس تمسخر آمیز) از آن می ترسند که سوره در باره آنان نازل شود که از آنچه در دل هایشان است آگاه سازد، بگو: مسخره کنید، یقیناً الله آنچه را که از آن می ترسید، آشکار می سازد. (65) و اگر از آنها بپرسی (چرا مسلمانان را مورد تمسخر قرار می دهید؟) البته می گویند: ما شوخی و بازی می کردیم، بگو: آیا به الله و آیات او و رسولش تمسخر می کردید؟)

جهاد با شمشیر و جهاد با قلم:

پروردگار با عظمت ما در (آیه 73 سوره توبه) میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» (ای پیغمبر! با کفار و منافقین جهاد کن و بر آنها شدت کن (این عذاب دنیا است و در آخرت) جایگاهشان دوزخ است، و چه بد جایگاهی است (دوزخ)).

حقیقت واضح همین است که جهاد با منافقان مانند: جهاد با کفار نیست، زیرا جهاد با منافقان با علم و بیان است و جهاد با کفار با شمشیر، تیر و تفنگ و آن به صورت مشخص تعریف شده و دقیق در مورد هدایت و رهنمود های دینی پیروی کردن است. وجیه انسان است که در دهها امر و نص شرعی به صورت واضح بیان شده که انسان رسالتمند و مسلمان باید:

1- به حق ایمان آورد،

2- به حق و راه درست عمل کند،

3- در راه درست و حق یکدیگر را نصیحت و سفارش درست و مطابق شریعت اسلامی بدارد. چنانچه الله تعالی فرموده است که: «وَالْعَصْرُ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ»

(العصر: 1-3). (قسم به زمانه، که البته انسان در خساره است، به جز آنانیکه ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند و یکدیگر را به حق توصیه کردند، و یکدیگر را به صبر (در راه حق) توصیه کردند).

اما در دین مبین اسلام برای دعوت و خدمت حق عمدتاً روش: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (آیه 125 سوره نحل) (مردم را) با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت بده و با آنها به شیوه که نیکوتر است مجادله کن. همانا پروردگارت به حال کسی که از راه او گمراه و منحرف میشود آگاهتر است، و به هدایت یافته گان داناتر است.)

درین جا بعد از رساندن سخن و موضع حق اسلامی و شرعی بر انسان با مسؤلیت است که در انتخاب موضع درست شرعی به رضا و رغبت اعتقادی انتخاب راه درست کند و ان شا الله یاداش الهی خواهد داشت.

اما اگر انتخاب درست را انسان منع کرد بر مسلمان است که به کار تنویری ادای رسالت کند و حق را بیان بدارد که مورد قبول قرار گیرد.

صحابی جلیل القدر اسلام ابوسعید الخدری رضی الله عنه فرموده است: از پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم شنیدم که می فرمود: «من رأى منكم منكراً، فليغيره بيده، فإن لم يستطع فليسانه، فإن لم يستطع فبقلمه، وذلك أضعف الإيمان» یعنی: (هرگاه شخصی شما با مورد ناشایسته برخورد نماید باید با دست خویش مانع از ادامه یافتن آن گردد و در صورتیکه (امکان ممانعت توسط دست) برایش مقدور نباشد باید با زبانش (گفتارش) مانع از ادامه یافتن آن شود و در صورتیکه (امکان ممانعت با زبان) برایش ممکن نباشد باید با

قلب خویش (که از طریق بد دانستن آن اقدام تحقق می یابد) نسبت به برخورد با آن اقدام بورزد) صحیح مسلم

حدیث یادشده به عنوان یکی از قوانین دین مبین اسلام و یکی از فرمول های ذی حکمت تلقی می گردد و بیانگر آن است که فراخوانی بسوی اقدامات شایسته و بازداری از اقدامات ناشایسته (امر به معروف و نهی از منکر)، تکلیفی است که شخص مسلمان بر اساس توان خود باید نسبت به آن اهتمام و اقدام بورزد. (الجواهر الأولیة (۳۱۵) الإمام (۴۳۲) امام نووی رحمه الله محقق و عالم بزرگ و مجتهد معتبر اسلامی در بخشی از شرح حدیث یادشده فرموده است: (روایت یادشده یکی از زرین ترین قوانین اسلام بشمار می آید (شرح صحیح مسلم اثر نووی رحمه الله (۲/۲۴ ح ۴۹)

قصری رحمه الله فرموده است: «قوی ترین و سست ترین شاخه ایمان در تکلیف فراخوانی بسوی اقدامات شایسته و بازداری از اقدامات ناشایسته (قبیح) نمود پیدا می کند بطوریکه ممانعت موارد ناشایسته از طریق دست و زبان (گفتار)، بیانگر قوی بودن ایمان و بسنده نمودن به ممانعت موارد ناشایسته از طریق قلب (بد دانستن آنها) بیانگر سست بودن ایمان است» (فیض القدير (۱۶۹/۶ ح ۸۶۷۸)

شیخ الاسلام قاضی یکی از معروفترین دانشمندان مغرب و اندلس در قرن یجم و ششم قمری میفرماید که: «روایت یادشده بعنوان یک قانون اساسی در شیوه برخورد با موارد ناشایسته تلقی می گردد» (شرح صحیح مسلم اثر نووی رحمه الله (۲/۲۳ ح ۷۸) توضیح مختصر در مورد حدیث:

«من رأی» یعنی: (هرگاه شخصی را مشاهده نمود) چندین حالت دارد: حالت اول: مشاهده دیداری است، و حالت دوم: مشاهده از طریق آگاهی و اطلاع یابی از سایرین است که حالت دوم کمی وسیعتر می باشد. «منکم» به معنای (شخصی، از شما) است و خطاب به کلیه مسلمانانی که به سن رشد (بلوغ) رسیده و توان تشخیص دارند است.

«منکراً» خلاف معروف، به مفهوم (موردی ناشایسته) است و شامل هر کردار و گفتار خرد و کلانی که شریعت اسلام از روی آوری به آن بازداشته است میگردد. «فلیغیره» یعنی: (باید با آن برخورد نماید (و اجازه ادامه یافتن را به آن ندهد) «بیده» به مفهوم (با دستش، نسبت به برخورد و ممانعت از اقدام خلاف معروف اقدام بورزد) «فإن لم یستطع» به معنای: (در صورتیکه، اقدام با دست برایش مقدور نگشت) که از وقوع این کار یا عمل بنابر عوامل و یا هم بنابر خطری از آن جلوگیری کند، بناءً به شیوه دوم یعنی: «فبلسانه» که عبارت از جلوگیری و ممانعت گفتاری اقدام نماید.

«فإن لم یستطع» خاتمه و پایانی کار است این: بدین مفهوم است که اگر شخص بازدارنده بنابر بدلیل امکان ممانعت از عمل خلاف معروف نداشته باشد، در این صورت باید به مرحله: «فبقلبه» یعنی: (با ناپسند دانستن آن مورد، از طریق قلبش) با آن برخورد نماید.

روایت یادشده بیانگر واجب بودن هر یک از سه شیوه یاد شده می باشند، این بدین معنی است که: اگر امکان ممانعت و جلوگیری از عمل خلاف معروف بطور فیزیکی برای شخص مهیا و مساعد باشد در این صورت بسنده نمودن به بازداری تکلیف الهی را از وی بر نمی دارد و اگر امکان جلوگیری گفتاری برای شخص فراهم باشد در این صورت بسنده نمودن به ناپسند دانستن آن اقدام ناروا، موجب برداشته شدن تکلیف از وی نمی گردد. «وذلك أضعف الإيمان» یعنی: (و فردی که به ناپسند دانستن اقدام ناروا بسنده میکند، دارای ضعیفترین ایمان است).

در رعایت شیوه های فوق مبارزه در امر بالمعروف و نهی عن المنکر، حکمت بزرگ الهی نهفته است که باید دقت همه جانبه بعمل آید. ولی باید گفت که همه علمای اسلامی در این

مورد متفق قول اند که: طریق بازدارنده فزیکتی از منکر و استعمال قوه کار حاکمیت اسلامی است.

شکست بزرگ :

انسان منافق با اعمال مزدورانه خود، درهای رحمت خداوند را بر روی خود بسته و درهای عذاب را به روی خود باز میکند: «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَاتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ» (سوره: الحديد: 13) (روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: درنگی کنید (و به ما بنگرید) تا از نورتان سهمی حاصل کنیم. گفته می‌شود: به عقب برگردید و (در آنجا) نور بجویید. پس میان آنان دیواری زده می‌شود با دری که داخل آن رحمت و جانب بیرون آن رو به عذاب است.)

از پروردگار با عظمت میخواهم که ما را از نفاق و از اعمال منافقین که واقعاً مریضی و حالت مهلک، خطرناک و کشنده می‌باشد، نجات دهد. آمین یا رب العالمین

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة التغابن

جزء 28

سورة تغابن در مدینه منوره نازل شده و دارای هجده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه :

قبل از همه باید گفت که «تَغَابُن» از تفاعل است به معنی مغبون کردن یکدیگر، و به زیان انداختن همدیگر آمده است.

این سوره به سبب اینکه در آیه نهم آن روز قیامت، به روز «تغابن» نامیده شد. این نام را بخود گرفته است. روز قیامت را از آن جهت «تغابن» نامیدند که زیان و خسارت کافران در آن نمایان می‌شود.

همچنان تَغَابُن به معنای دیگری مغبون کردن و سود را به نفع خود جذب کردن است. در قیامت، هر کس به فکر آن است که خود را نجات دهد و دیگری را مقصر بداند.

این سوره آخرین سوره از «مسبحات» یعنی سوره‌هایی است که با تسبیح آغاز میشوند.

تعداد آیات، کلمات و حروف آن:

طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم؛ تعداد آیات سوره تغابن به هجده آیه، و تعداد کلمات آن به اوصاف روایات دوصد و چهل و یک کلمه و تعداد حروف آن نیز به اوصاف روایات یک هزار و هفتاد حرف میرسد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می‌توانید در سوره طور همین تفسیر «تفسیر احمد» به تفصیل مطالعه فرمایید.

ارتباط این سوره با سوره قبلی :

ارتباط و مناسبت این سوره، را با سوره ی منافقون میتوان در نقاط ذیل چنین جمع‌بندی و خلاصه نمود :

- سوره ی منافقون اوصاف منافقان و خودداری مؤمنان را از منشیهای پست آنان بیان کرد، این سوره هم مؤمنان را از صفات کافران باز می‌دارد و مردم را به دو دسته ی عمده ی مؤمن جنتی و کافر دوزخی تقسیم می‌کند.

- سوره ی منافقون هشدار می‌دهد که: مال و فرزند، نام الله را از یادتان نبرد، این سوره می‌فرماید: مال و فرزند وسیله ی آزمایش است. این مطلب، تعلیل مورد قبلی است.

- الله در سوره ی منافقان به بذل و بخشش و دستگیری و کمک به این و آن فرمان می‌دهد، و در سوره تغابن نیز همین حکم را تبیین می‌کند.

اساسی ترین هدف های سوره تَغَابُن:

یادآوری توحید؛

یادآوری معاد؛

هشدار و بیدارباش به انسانها که از فرصت ها استفاده کنند و در دنیا اعمال نیک انجام دهند.

محل نزول سوره تَغَابُن :

حضرت ابن عباس (رض) در مورد نزول این سوره می‌گوید: غیر از سه آیه آخرش که در مدینه منوره نازل شده، از «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ» تا آخر سوره، بقیه از اول تا آیه مذکوره در مکه نازل شده است.

یادداشت :

قابل تذکر است که : ترتیب سوره های حشر تا تغابن که مجموعاً شش سوره اند، در بیان اصناف مختلف ملت‌ها آمده اند:

- 1- حشر، در بیان پیمان شکنی یهودیان بنی نضیر،
- 2- ممتحنه، در بیان پیمان مشرکان،
- 3- صف، در بیان پیمان اهل کتاب؛ یعنی، یهود و نصاری و هم چنین مؤمنان،
- 4- جمعه، از یهودیان و اهل ایمان سخن می گوید.
- 5- منافقون، از اهل نفاق،
- 5- تغابن، به طور عموم از مشرکان و کافران بحث بعمل می آورد .

محتوای کلی و موضوعات آن:

سوره «تَغَابُن» از جمله سوره های مدنی است که به تشریح و قانونگذاری می‌پردازد اما فضای حاکم در این سوره، مانند فضای سوره های مکی است که اصول عقاید اسلامی را مورد بررسی قرار می‌دهند.

از نظر محتوی، سوره تَغَابُن را می‌توان به چند بخش تقسیم کرد:

سوره در مورد شکوه و عظمت الله تعالی و آثار قدرت او، و نیز در مورد انسان مقرر و معترف به خداوند متعال و انسان کافر و منکر نعمت های والای او صحبت می‌کند.

در این سوره قرون گذشته و ملت‌های پیشین که پیامبران الله تعالی را تکذیب کردند و در نتیجه کفر، دشمنی و گمراهی، عذاب و هلاکت آنان را فرا گرفت.

در این سوره قسم یاد شده است که زنده شدن بعد از مرگ حق است و باید باشد، خواه مشرکین به آن اقرار کنند یا منکر آن باشند.

در این سوره فرمان اطاعت از امر پروردگار و پیامبر صلی الله علیه و سلم را داده و انسان را از امتناع ورزیدن از دعوت الله تعالی برحذر داشته است.

همچنین مسلمانان را از عداوت و دشمنی بعضی از همسران و فرزندان برحذر داشته است که در بسی اوقات انسان را از رفتن به جهاد و هجرت، باز میدارند.

و در خاتمه سوره، دستور می دهد که در راه الله جل جلاله و برای اعتلای دین او باید انفاق کرد، و انسان را از بخل و حسد برحذر می دارد؛ زیرا یکی از صفات مؤمن عبارت است از انفاق در راه خدا؛ چرا که انفاق بخشی از جهاد در راه خدا می باشد.

همچنان برحذر داشتن مسلمانان به فریفته شدن پیش از حد به مال و اولاد، و در نهایت سوره با نام و صفات خداوند متعال پایان می یابد، همان طوریکه سوره بدان آغاز یافته بود.

ترجمه و تفسیر سوره تغابن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

هرآنچه در آسمانها و زمین است الله را به پاکی یاد می‌کنند، مالکیت و حکومت از آن او است، و ستایش از آن او، و بر همه چیز توانا است. (۱)

تفسیر:

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، به تسبیح و تقدیس خدا مشغول است. حاکمیت و مالکیت از آن او است، و سپاس و ستایش خاص او است. او بر هر چیزی توانا است.

یاد الله جل جلاله :

هنگامی که نام الله جل جلاله برده می‌شود یک دنیا عظمت، قدرت، علم و حکمت در قلب انسان متجلی می‌شود، زیرا الله تعالی دارای اسماء حسنی و صفات علیا و صاحب تمام کمالات و منزّه از هرگونه عیب و نقص است.

توجه مداوم به چنین حقیقتی که دارای چنان اوصافی است، روح انسان را به نیکی‌ها و پاکی‌ها سوق می‌دهد و از بدی‌ها و زشتی‌ها دور می‌دارد. توجه به چنین معبود بزرگی موجب احساس حضور دائم در پیشگاه اوست و با این احساس، انسان از گناه و آلودگی به گناه فاصله می‌گیرد.

حضرت موسی علیه السلام همیشه به یاد الله بود :

یکی از مباحث که در زندگی حضرت موسی علیه السلام قابل توجه و دقت است، اینست که حضرت موسی علیه السلام همیشه به یاد الله تعالی و متوجه درگاه او بود و حل هر مشکلی را از او می‌خواست.

زمانیکه در مصر شخصی قبطی را بقتل رسانید، فوراً از الله تعالی تقاضای عفو و مغفرت کرد «گفت: پروردگارا، من به خویشتن ظلم کردم، مرا ببامرز» «قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي». (سوره قصص، آیه 16). همچنان زمانیکه حضرت موسی علیه السلام از مصر بیرون می‌رفت، گفت: «پروردگارا، مرا از این قوم ستمکاررهایی بخش» «قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الظَّالِمِينَ» (سوره قصص، آیه 21)

همچنان زمانیکه متوجه سرزمین مدین شد، «گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند» «قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ» (سوره قصص، آیه 22). «مَدْيَنَ» منطقه است که در جنوب شام و شمال حجاز، و نزدیک تبوك موقعیت دارد، که در زمان فرعون از سیطره حکومت فرعون خارج بود)

هنگامی که گوسفندان شعیب را سیراب کرد و در سایه استراحت نموده و آرام گرفت «گفت: پروردگارا، به هر خیر و نیکی که بر من فرو فرستی نیازمندم» «فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» (سوره قصص، آیه 24)

این دعای اخیر حضرت موسی در بحرانی ترین لحظات زندگی او به قدری مؤدبانه و توأم

با آرامش و خونسردی بود که حتی نگفت خدایا ضرورت ها و نیاز های مرا برطرف کن، بلکه تنها عرض کرد: من محتاج خیر و احسان تو ام.
خواننده محترم!

در این هیچ جای شکی نیست که همه مخلوقات که دارای نوعی از شعور دارند، طبق همان شعور، به تسبیح الهی مشغول می باشند. ولی تأسف به حال آنده از انسانهای که حد اقل شکر الهی را هم بجا نمی آورند.

قرآن عظیم الشان در آیه 44 سوره الإسراء میفرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» (آسمانهای هفت گانه و زمین و هر که در آنها هستند، او را به پاکی یاد می کنند. و هیچ چیزی نیست مگر اینکه او را در حال ستایش تسبیح می گویند، ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید، بی گمان او بردبار (و) آمرزنده است). در این هیچ جای شکی نیست که؛ همه مخلوقات الله تعالی را تسبیح می گویند، و ما انسانها نباید از این کاروان مبارک عقب بمانیم. از خداوند با عظمت می خواهیم که ما را از تسبیح کنندگان واقعی بگرداند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 10) در باره نشانه های قدرت و علم الله متعال، مشرکان و انکار الوهیت، نبوت و بعثت، گرویدن به دین الله راه عملی مسلمانان، راه کافران، را به بحث گرفته است.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢﴾

او (الله) ذاتی است که شما را آفریده است، و بعضی از شما کافرند، و بعضی از شما مؤمن اند، و الله تعالی به آنچه می کنید، بیناست. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« خَلَقَكُمْ »: شما را آفرید. « مِنْكُمْ »: از شما.

تفسیر:

امام طبری میفرماید: یعنی هستند اشخاصیکه که به خالق خود کافرند و خدا همان است که آنها را هستی داده است. و اشخاصی نیز هستند که به طور یقین وجود خالق خود را تصدیق می کنند. (تفسیر طبری ۷۸/۲۸).

عمل انسان، بیانگر عقیده اوست. (به جای آن که بگوید: خداوند به کفر و ایمان شما آگاه است، می فرماید: خداوند به عملکرد شما آگاه است.) « وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ».

هیچ چیزی در آسمان و زمین، از الله پنهان نیست « إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ » (سوره آل عمران: 5)

ما باید بپذیریم که در محضر الهی هستیم، و پروردگار عالمیان، بر تمام اعمال و کردار ما ناظر و شاهد است. همین مضمون در آیات به قسم و فهم دیگر بیان شده است: « أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى » (آیه 14، سوره علق) (آیا انسان نمی داند که الله تعالی نگاهش می کند؟) این بدین معنی است که باید انسان بداند اگر شما از او غافلید او از شما غافل نیست، اگر شما مراقب نباشید او مراقب شماست.

در این هیچ جای شکی نیست که خداوند متعال همواره و در همه حال ناظر و شاهد بر اعمال، رفتار و نیات انسان است، الله تعالی به اعمال ما آگاه است، «بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» و هم به افکار و نیات ما آگاهی کاملی دارد: « عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ » بناءً اگر انسان این

حقیقت را همیشه در برابر چشم خویش قرار دهد و خدای سبحان رانظر بر اعمال، کردار و نیت های خود بداند، مشروط بر اینکه ایمان به این حقیقت، بطور واقعی در قلب انسان جای گیرد و به صورت یک باور قطعی مبدل گردد، یقین داشته باشید که: از هرگونه لغزش، خطا و خیانت در امان خواهد ماند.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيْرُ ﴿٣﴾
آسمان ها و زمین را به حق آفرید، و شما را صورت بخشید و صورت های شما را خوب و زیبا کرده است، و بازگشت به سوی اوست. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صوركُم» به شما شکل و تصویر بخشید تا از دیگران متمایز باشید. [آل عمران/6، یصوركُم]، [اعراف/۱۱، صورناکم]، [غافر/۶۴، صورکم]. «احسن»: نیکو کرد، نیکو آراست. نقشبندی کرد.

تفسیر :

در آیه مبارکه آمده است که: او تعالی آسمانها و زمین را پدید آورد و با حکمت والا و استحکام زیبایی برابر ساخت. ای مردم! شما رانیز آفرید، و به شما صورتهای نیکو بخشید و خلقت شما را بدیع ساخت. در نهایت به سویش برمی گردید و هر کس را بر مبنای عدل خویش مطابق عملش جزا می دهد.

زیبای :

«زیبا» از نظر لغوی از مصدر زیبایی است و به معانی، نیکو، جمیل و خوش نما و شایسته آمده است. به طور کلی چهار نوع زیبایی اساسی وجود دارد: زیبایی محسوس، نامحسوس، معقول، زیبایی و جمال مطلق خداوند. از فهم قرآن عظیم الشان زیبایی انسان، زیبایی های طبیعت و زیبایی معنوی و اخلاقی از پدیده های زیبایی محسوب می شوند.

در فهم و جهان بینی قرآنی همه چیز «احسن» آفریده شده است. «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ؛ آن خدایی که هر چه آفرید، به نیکوترین شیوه ساخت» (سوره سجده، آیه: ۷). این آیه و دیدگاه قرآن نشان دهنده این واقعیت است که همه هستی از هر جهت زیباست. البته از کل عالم هستی بیشتر عالم طبیعت است که در دسترس مستقیم بشر قرار دارد و به وسیله حواس ظاهری درک می شود.

منظور از حُسن صورت «فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ» در آیه مبارکه آن است که خداوند، انسان را مجهز نمود به چیزهایی که در راه رسیدن به هدف، او را کمک می کند. اعضای بدن انسان هر کدام در جای مناسب قرار گرفته و ترکیب و تناسب آنها موجب زیبایی اندام انسان و بخصوص صورت او گردیده است. مژه، پلک و ابرو که وظیفه حفاظت از چشم را به عهده دارند، زیبایی خاصی به چهره و صورت انسان بخشیده اند. لب ها که دربان دهان و محافظ و نگهبان زبان و دندان هستند، تنها به هنگام خوردن یا گپ زدن، آن هم به مقدار و اندازه مورد نیاز باز و بسته می شوند و در کودکی که حیات نوزاد به شیر مادر وابسته است، کار مکیدن را به عهده دارند و در بزرگسالی، احساسات عاطفی را با بوسیدن اظهار می دارند.

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤﴾

آنچه را که در آسمان ها و زمین است می داند، و [نیز] آنچه را پنهان می کنید و آنچه را آشکار می نمایید، می داند و الله به نیات و اسرار سینه ها داناست. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« تُعْلِنُونَ » (علن): آشکار می کنید، علنی می کنید.

تفسیر :

در تفسیر «البحر المحيط» (ابو حیان اندلسی) آمده است: الله از آگاهی خود به موجوداتی که در آسمان ها و زمین به سر می برند، و از آگاهی خود به آنچه بندگان پنهان و آشکار می کنند و سپس به آگاهی از آنچه در سینه ها پنهان است خبر داده و یاد آور شده است که هیچ چیز از علم او پنهان نیست و به هر چیزی آگاه است. بر اساس همین فهم است که آیه مبارکه را با بیان علم فراگیر خود شروع کرده است، سپس اعلام نموده که پنهان و آشکار بندگان و مکنونات سینه ها را می داند. و این متضمن معنی وعید است؛ زیرا خدا در مقابل تمام اعمال و نیات آشکار و پنهان پاداش یا کیفر مقرر می دارد. (البحر ۲۷۷/۸).

در این آیه مبارکه سه بار از علم الله تعالی ذکری بعمل آمده است:

علم به تمام موجودات هستی «مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»،

علم به آشکار و پنهان انسان ها «مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ»،

علم به افکار و نیات ها «بِذَاتِ الصُّدُورِ». آن هم علم دائمی که از قالب فعل مضارع «يَعْلَمُ»

استفاده می شود. علم عمیق که از قالب «عَلِيمٌ» استفاده می شود.

ایمان داشتن به اینکه الله تعالی ناظر بر اعمال ما می باشد و همه چیز را می داند، بهترین وسیله برای دوری انسان از گناه و حفظ تقوا است. علم الله تعالی، محدود به زمان و مکان و اشیا یا امور خاص نیست. هم به آسمان ها و زمین علم دارد و هم به آنچه پنهانی یا علنی انجام شود، آگاه است، پنهان و آشکار برای الله تعالی یکسان است. الله تعالی، هم به کارهای مخفیانه انسان آگاه است و هم به افکار و انگیزه ها و اسرار نهفته در سینه است «تُسِرُّونَ... بِذَاتِ الصُّدُورِ».

خواننده محترم !

صریح ترین و گویاترین آیه برای نشان دادن عمق و گستره دانش الهی درباره انسان در قالب تعبیر «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» است، این عبارت در بسیاری از آیات قرآنی مورد تاکید قرار گرفته است. طوریکه در سوره مبارکه ملک فرمود سخن را پنهانی یا آشکارا بر زبان جاری کنید، برای خداوند متعال تفاوت نمی کند؛ زیرا به اسرار دلها آگاه است: «وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوْ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (آیات 13 و 14 سوره ملک) (و سخنان را پنهان دارید یا آن را آشکار سازید. (در هر صورت) او به راز دلها آگاه است. (14) آیا کسی که (همه چیز را) آفریده است نمی داند؟ در حالیکه او باریک بین از هر چیز آگاه است.).

تأکید بر گستردگی و وسعت علم و دانش الهی گاه پس از دعوت مردم به پرهیزکاری مورد تأکید قرار گرفته است تا نشان دهد که ضمانت بر تحقق و پاسبانی از تقوا، علم و آگاهی الله تعالی است؛ به این معنا که مردم باید بدانند که الله بر اساس علم بی پایان خود پرهیزکار و غیر پرهیزکار را می شناسد.

باید یاد آور شد که: پنهان بودن، در علم عمیق خداوند، اثری ندارد. اوبه تمام نیات ها و راز قلب آگاهی دارد، چی زیبا است که می فرماید: «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» («عَلِيمٌ» نشانه

علم عمیق و گسترده است.)

قابل دقت و توجه است که: علم الله تعالی به مخلوقات، «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ» به خاطر خالقیت اوست. (ذات که چیزی را ساخته و خلق نموده، از حالات آفریده خود معلومات و آگاهی کامل و همه جانبه دارد.) در ضمن میخوایم یاد آور شوم که: ایمان به علم خداوند متعال، بهترین عامل باز دارنده انسانها از نفاق و مخفی کاری است.

عَلِيمٌ وَ خَبِيرٌ :

«علیم» از مشتقات «علم» و از أسما و صفات الله تعالی است. کلمه «علیم» بصورت کل 162 بار در قرآن عظیم الشان به کار برده شده و اکثر استعمال آن در مورد تثبیت صفت علم است و در کنار اسمی دیگر به کار رفته است که با معنای آن مناسبت دارد، از جمله: سمیع، حکیم، خبیر و... آمده است.

«خبیر» دانا، آگاهی به باطن (خبر) دانستن، مطلع شدن، آگاهی یافتن.

تفاوت علیم و خبیر :

«علیم» و «خبیر»، دونامی از نام های الله متعال اند که، معنای نزدیکی با یکدیگر دارند. این هر دو اسم زمانی که در کنار یکدیگر به کار میروند هر یک معنی دارد که دیگری ندارد ولی وقتی به تنهایی مورد استعمال قرار می گیرد، هر یک میتواند مفاد معنای دیگری را نیز برساند.

بر این اساس، زمانی که خبیر و علیم در یک مورد و در کنار هم به کار میروند، با یکدیگر تفاوت پیدا میکند:

خبیر که از ماده «خبر» گرفته شده، به معنای اطلاع داشتن از جزئیات امور است. «علیم» نیز که از ماده علم مشتق شده است، به معنی درک حقیقت چیزی است. حال این چیز جزئی باشد یا کلی.

پس می توان گفت: «خبیر» خصوصی تر از «علیم» است، چون «علیم» در جزئیات و کلیات هر دو به کار می رود، ولی «خبیر» تنها در جزئیات به کار می رود.

باید تذکر داد که «علیم» بر وزن فعیل و صیغه مبالغه است و به معنی «بسیار دانا» می باشد. البته فعیل و علیم، صفت مشابه نیز است، که ثبات و بقاء و دوام را می رساند.

«علیم» از علم مشتق شده است و به معنی؛ حقیقت چیزی را درک کردن یا «شناخت حقیقی شیئی» و علم خداوند شامل جمیع علوم است و بر تمامی معلومات احاطه دارد. قبل از اینکه بوجود آیند. و آنچه که در ارحام است میداند و بدان آگاه است.

و «خبیر» نیز بر وزن فعیل است، به معنی «بسیار آگاه» است و خداوند خبیر است یعنی: او کسی است که بوسیله ی علمش از شیئی خبر می دهد و هیچ چیز در آسمانها و زمین بر خداوند مخفی نمی ماند و هیچ چیز حرکت نمی کند مگر اینکه او به حرکت او علم دارد. البته این دو کلمه بسیاری از اوقات به معنی همدیگر هستند؛ یعنی هم به علیم، «بسیار آگاه» گفته می شود و هم به خبیر، «بسیار دانا» گفته می شود. و فرق بین علیم و خبیر در اینست که: «الخبیر یفید العلم» یعنی خبیر باعث علم است. اما علیم اگر بر امور خفی بکار برده شود، در اینصورت خبیر نامیده میشود. پس خبیر از علیم عامتر است.

علم انسانها به اشیاء نسبی است یعنی به همان میزان که الله تعالی به بشر علم داده و یا بشر آنها را کشف نموده دسترسی دارند و حتی ممکن است بر آنها نیز احاطه کامل نداشته باشند و نقاط برایش مخفی و ناشناخته باشند که در احاطه انسان نیست ولی الله تعالی علیم است

یعنی بر کل مخلوقاتش از ازل علم داشت و حتی قبل از خلقتشان و نیز خبیر است. قرآن عظیم الشان در (آیه 59، سوره الأنعام) میفرماید: «وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است و هیچ برگی (از گیاهی و درختی) فرو نمی افتد مگر اینکه از آن خبردار است و هیچ دانه‌ای در تاریکی های (درون) زمین و هیچ چیز تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر اینکه (خداوند متعال) از آن آگاه و در علم خدا پیدا است و) در لوح محفوظ ضبط و ثبت است.)

این همه موجودات زنده روی زمین و اعماق دریاها و فضای وسیع کروه سماوی که از حد حساب بیرون هستند، خداوند به همه آنها آگاه است و چیزی از آنها بر او پوشیده و مخفی نیست:

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (سوره هود: 6) (هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزی آن، بر عهده الله است (و خدا روزی مناسب هر یک را در بحر و بر می‌رساند) و محلّ زیست (دوران حیات) و محلّ دفن (پس از ممات) او را می‌داند. همه اینها در کتاب روشنی (به نام لوح محفوظ، موجود و مضبوط) است. هیچ چیزی در زمین فرو نمی رود یا بسوی آسمانها صعود نمیکند مگر اینکه علم خداوند تعالی آنها را احاطه کرده است.)

«يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْعَفُورُ» (سوره سبأ: 2) (می داند آنچه را که به زمین وارد میشود و آنچه را که از آن خارج میشود و آنچه را که از آسمان پائین می‌آید و آنچه را که به سوی آن بالا می رود، او مهربان و بخشاینده است.)

طوری‌که در فوق هم متذکر شدیم: هیچ چیز انسان نیز از خداوند پنهان نیست، بلکه علم خداوند آن را احاطه کرده است: «قُلْ إِنْ تَخْفَوْنَ مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آل عمران: 29). (بگو: اگر آنچه را که در سینه هایتان دارید پنهان سازید یا آشکار کنید، خداوند آن را می‌داند و خداوند آگاه از هر چیزی است که در آسمانها و زمین است و خداوند بر هر چیزی توانا است.)

«وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ» (سوره الأنعام: 3) (و او (الله) ذاتی است که معبود (حقیقی) در آسمانها و در زمین است. (چون) او رازهای پوشیده شما را و (چیزهای) آشکارای شما را می‌داند و هرچه را بدست می‌آورد می‌داند.)

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٥﴾

آیا خبر کسانی که پیش از این کفرورزیدند به شما نرسیده است؟ که سزای کارشان را چشیدند و برای آنان عذابی دردناک [در پیش] است. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نبا» خبر مهم. «وبال» سزا، عقاب و آزار.

تفسیر :

«أَلَمْ يَأْتِكُمْ» می‌رساند که مردمان که در عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم زندگی می‌کردند از زندگی و اخبار اقوام هلاک شده به خوبی آگاهی داشتند.

«وبال»: سنگینی و سختی است و مراد از آن، عذابی است که آن امت‌ها در دنیا به آن دچار شدند «و ایشان را عذابی است دردناک» در آخرت، که عبارت از عذاب دوزخ می‌باشد.

قرآن عظیم الشان «عقل و تفکر» انسان را به عنوان یکی از منابع اصیل معرفت شناخته و اهمیت فوق العاده ای برای آن قایل شده است و در موارد متعددی انسان را به تعقل و تفکر در همه مسایل دعوت می‌کند، پرورش عقل و کاربرد صحیح آن در تربیت اسلامی نیز از مقام و منزلت والایی برخوردار است، زیرا اسلام، دین عقل است و درک حقایق و شناخت معارف و ارتباط منطقی با مبدأ و معاد، طریق رشد و هدایت و تکامل انسان در زمینه های مادی و معنوی به عقل وابسته است.

قرآن عظیم الشان دورانه‌های گذشته را با زمان حاضر و زمان حاضر را با تاریخ گذشته پیوند میدهد، و پیوند فکری و فرهنگی نسل حاضر را با گذشتگان برای درک حقایق لازم و ضروری میداند، زیرا از ارتباط و گره خوردن این دو زمان (گذشته و حاضر) وظیفه و مسئولیت آیندگان روشن می‌شود.

همچنان در قرآن عظیم الشان ملاحظه می‌نمایم که بخش عظیمی از آیات قرآن مشتمل است بر داستان زندگی گذشتگان که خداوند برای هدایت و تربیت آیندگان آنها را در این کتاب آسمانی در معرض دید و تفکر مردم نهاده و آنان را به دقت و مطالعه آن دعوت نموده است، تا در پرتو روشنی آن حوادث قبیح آن پند و عبرت گیریم و از حوادث و داستان های زیبا آن را برای سعادت مندی خویش مورد استفاده قرار دهیم.

الله تعالی با ذکر داستان و سرگذشت پیشینیان به گونه ای پند دهنده، جذاب و دل نشین، می‌خواهد حوادث اتفاق افتاده را به روشی زیبا و بدون خلل و ملال برای عبرت ما بیان نماید، و از شخصیت های داستان تصویری روشن و گویا ترسیم می‌نماید. همچنین «پیام و هدف» این داستانها و سرگذشت ها برجستگی خاصی دارد و خوانندگان داستانهای قرآن کریم، در کنار اطلاع یافتن از شکست و پیروزی اقوام گذشته به راز و رمز شکست و پیروزی آنان پی می‌برند و به کشف سنت های الهی نائل می‌گردند، و با آگاهی نسبت به نیک بختی و بدبختی به پیروزی و شکست شخصیت های داستان به عبرت آموزی از آنان همت گماریم.

**ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَعَالُوا أْبَشَرًا يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا
وَاسْتَعْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿٦﴾**

این (عذاب) به این جهت بود که پیغمبرانشان با معجزات (آشکار) نزد آنان آمدند و گفتند: آیا بشری (عادی) ما را هدایت می‌کنند؟ پس کفر ورزیدند و روی گرداندند و الله اظهار بی‌نیازی نمود و الله بی‌نیاز ستوده است. (٦)

«ذَلِكَ»: این بدفرجامی، این سرانجام ناگوار بدو زشت. «أَبَشَرًا»: آیا بشر؟ آیا انسان؟ «وَاسْتَعْنَى»: بی‌نیاز بود.

تفسیر:

امام فخر رازی می‌فرماید: آنها بعید می‌دانستند که پیامبرشان انسان باشد، اما بعید نمی‌دانستند که معبودشان سنگ باشد. (فخر رازی ۲۳/۳۰).
«فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا» پس به پیامبر کافر شده و از ایمان و پیروی از هدایت رو گردان شدند. «وَاسْتَعْنَى اللَّهُ» در صورتیکه خدا از عبادت و طاعت آنها بی‌نیاز است.

امام طبری گفته است: یعنی الله متعال از ایمان آنها به خود و به پیامبرانش بی‌نیاز و مستغنی است. (تفسیر طبری ۷۸/۲۸)

در طول تاریخ پروردگار با عظمت ما برای هدایت بشر، پیامبران متعددی را پیاپی فرستاده است. و همه ای پیامبران، دارای دلایل روشن و معجزه بودند ولی باتأسف کفار، بدون تأمل و تفکر در دلایل پیامبران، در حقانیت آنها ایجاد شک و تردید می‌کردند.

و پروردگار با عظمت ما با زیبایی خاصی می‌فرماید: «**وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ**» و خداوند از خلقش بی‌نیاز است و در ذات و صفاتش ستوده می‌باشد، نه طاعت برایش سودی دارد و نه معصیت به او زیانی می‌رساند؛ زیرا از تمام عالمیان بی‌نیاز است.

زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبُّونَ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَىٰ اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧﴾

کافران گمان کردند که هرگز دوباره زنده نخواهند شد، بگو بلی قسم به پروردگارم به یقین که دوباره زنده خواهید شد، باز از آن چه می‌کردید به شما خبر خواهد داد و این کار برای الله آسان است. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«زَعَمَ» به ظن و گمانی گفته می‌شود که بی‌پایه و بدون دلیل باشد. «أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا»: که هرگز زنده نخواهند شد. «بَلَىٰ»: بلی، پس از نفی، اثبات می‌رساند. «وَرَبِّي»: قسم به پروردگارم. «لَتُنَبُّونَ»: قطعاً زنده می‌شوند.

تفسیر :

کافران که ادعا می‌کنند که بعد از مردن هرگز زنده نمی‌شوند، ای پیامبر! برای آنان بگو: چنین نیست، به الله تعالی قسم ذاتی که شما را آفریده دوباره نیز می‌تواند زنده کند و کسی که شما را بمیراند زندگی نیز می‌بخشد، آنگاه از شما حساب می‌گیرد، به اعمال تان خبر می‌دهد و جزا مقرر می‌دارد. بلی! این کار بر ذات پروردگار آسان و سهل است؛ زیرا او بر هر چیزی تواناست، اوست که شما را بار اول به وجود آورد و تواناست شما را به زندگی دوباره باز گرداند، چون بازگشتاندن به زندگی دوباره از خلقت اولی آسانتر و ساده است؛ هرچند همه در نزد او آسان است.

مفسر امام فخر رازی در تفسیر این مبارکه می‌فرماید: انکار کردند که بعد از آنکه تبدیل به خاک شدند دوباره زنده شوند. اما خدا به آنها خبر داده است که اعاده‌ی آنها، عقلاً از ایجادشان آسان‌تر است. (فخر رازی ۲۳/۳۰).

فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٨﴾

پس به الله و پیامبرش و نوری که نازل کردیم، ایمان آورید و خدا (الله متعال) به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است. (۸)

«وَالنُّورِ الَّذِي»: نوری که. [نسا/۱۷۴، نورا]، [شوری/۵۲، نورا].

تفسیر :

در آیه مبارکه آمده است پس به آنچه الله متعال نازل کرده ایمان آورید، به پیامبرش تصدیق نمایید و هدایت قرآنی را که بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل فرموده پیروی

نمایید؛ زیرا حق تعالی به اعمال تان آگاه است، هیچ امری از احوال تان بر او پوشیده نمی باشد و به طور قطعی از کارهایی که انجام دادید از شما حساب می گیرد.

در آیه مبارکه آمده است که: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يُضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (آیه 35، سوره نور).

(الله ایجادکننده نور آسمان ها و زمین است. مثل نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغی باشد و آن چراغ نیز در قندیلی قرار گیرد. آن قندیل گویی ستاره درخشان است که افروخته می شود (با روغنی) از درخت بابرکت زیتونی، که نه شرقی است و نه غربی، نزدیک است که روغنش روشنی بخشد، هرچند آتشی به آن نرسیده باشد. نوری است بر روی نور. الله هر کس را بخواهد با نور خود هدایت می کند. و الله جلّ جلاله برای مردم مثلها می زند، و الله جلّ جلاله به همه چیز داناست).

«النُّورُ الَّذِي أَنْزَلْنَا» (آیه 8، سوره تغابن). منظور از نور (کتاب آسمانی قرآن کریم) که نازل کردیم.

«نُورٌ» یعنی چیزی که هم خودش روشن است و هم سبب روشنی اشیای دیگر می شود.

«وَالنُّورِ» هدف از نور در این آیه مبارکه طوریکه در آغاز سوره ابراهیم آمده و هم در بالا گفتیم کتاب الله تعالی است: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (کتابی به سوی تو فرستادیم که مردم را از ظلمات (شرك، جهل و تفرقه) بیرون و به نور (توحید، علم و وحدت) هدایت کنی).

در آیات قبل، بحث از کفر و ایمان نیارودن به الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه و سلم و قیامت بود که امت های قبلی را گرفتار عذاب کرد. در این آیه مبارکه می فرماید: پس شما راه آنان را تعقیب نکنید و ایمان بیاورید. و به تعریف قرآن عظیم الشان: ایمان زمانی ارزش دارد که جامع باشد؛ همانا ایمان به الله جلّ جلاله، پیامبر صلی الله علیه و سلم و کتاب آسمانی است. «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا».

خدمت خوانندگان محترم! باید به عرض برسانم: که از فحواى آیه مبارکه: «فَأْمِنُوا... تَعْمَلُونَ»، معلوم می گردد که: ایمان باید همراه عمل باشد. خداوند متعال در سوره ی عصر می فرماید که انسان جز با داشتن چهار خصلت، زیانکار و بدبخت است:

اول ایمان، دوم عمل صالح، سوم وادار کردن افراد، یکدیگر را به حق و چهارم توصیه ی افراد، یکدیگر را به صبر و خویشتن داری. این چهار رکن، چهار ستون کاخ سعادت بشر را تشکیل می دهد.

اما رکن اول یعنی ایمان، اساسی ترین رکن حیات انسانی است و رکن اصلی و پایه اساسی سعادت بشر است و انسان در پرتو آن می تواند مدارج تعالی را ببیماید و به کمال نهایی دست یابد. بر اثر ایمان، بشر به رفیع ترین مدارج سعادت نائل می شود و از سرور و شادمانی کامل برخوردار شود.

اساساً آخرت وجهه ملکوتی دنیاست. شرط اینکه یک عمل، وجهه ملکوتی خوب پیدا کند، این است که با توجه به الله و برای صعود به ملکوت خدا انجام گیرد. لذا اگر کسی ایمان به الله تعالی و قیامت نداشته باشد، عمل او وجهه ملکوتی نخواهد داشت و به علیین صعود

نخواهد کرد. لذا تا عملی از راه نیت و از راه عقیده و ایمان، نورانیت و صفا پیدا نکند، به ملکوت بالا نمیرسد.

در واقع ایمان، منشاء و زمینه‌ساز اعمال صالح است، از این رو، ایمان به درخت و عمل صالح به میوه‌های آن مشابهت دارد. زمانیکه روح ایمان در قلب انسان جا پیدا کند، اعمال نیز متناسب با آن انجام خواهد شد. از سوی دیگر، عمل نیز موجب تثبیت و تقویت ایمان می‌گردد. از این رو، گاهی ایمان به نور چراغ و عمل به روغن چراغ تشبیه می‌شود، همان طوریکه نور چراغ به کمک تیل چراغ شعله ور می‌شود. نور ایمان نیز به کمک تیل و روغن عمل روشن می‌شود و با استمرار عمل، قلب انسان نورانی و ملکه ایمان با تداوم عم صیقل یافته، براق و بُراق می‌گردد. در واقع عمل صالح زمینه سازی می‌کند تا انسان به صفای باطن و قلب پاک دست پیدا کند. بلی این یک پروسه است و این پروسه را باید به طور دوامدار پیگیری کرد تا جلایش و بُراق بودن جوهر ایمان روشنتر و روشنتر شده و به راه نجات دنیا و آخرت رهگشا شود. این پروسه را با قوت ایمان و تداوم عمل عده از ما در مدت کوتاه و عده در مقطع زمانی دراز میپیماید. اما اگر انسان مرتکب گناه شود، قلبش ظلمانی می‌شود و این ظلمت، مانع از آن می‌شود که ایمان به حال او نفعی داشته باشد. جوهر ایمان به مرور زمان تاریک و تاریکتر شده و در غلاف و پوش های گناه ملوث و پوشیده میشود.

در واقع عمل صالح پشتوانه‌ی ایمان است و چنانچه گفته آمدیم، چه بسا اگر ایمان تقویت نشود، دچار زوال گردد. زوال به معنای از بین رفتن و نا امید شدن کامل نیست. در هر انسان چنین جوهر وجود دارد ولی باید برای بُراق بودنش کار کرد.

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّعَابِنِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكْفِرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيَدْخُلْهُ جَنَّتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٩﴾

وقتیکه (الله) شما را در روز اجتماع جمع کند، آن روز، روز زیان و نقصان است و کسی که به الله ایمان بیاورد و کار نیک کند بدی‌هایش را از او دور می‌سازد و به باغ‌هایی داخل می‌گرداند که از زیر (قصرها و درختان) آن نهر ها جاری است که در آنجا همیشه و جاودانه اند. این است کامیابی بزرگ. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ »: روز گردهمایی؛ یعنی، روز قیامت. « يَوْمُ التَّعَابِنِ » (غبن): روز زیان بینی، روز حسرت و خسارت، نام دیگر قیامت. « يُكْفِرُ » می زداید، می پوشاند، مستور می دارد.

تفسیر :

مفسران کثیر در تفسیر آیه مبارکه می فرماید: آن روز به «روز جمع» موسوم است؛ چون الله اولین و آخرین را در یک جا جمع می‌کند. مانند فرموده‌ی ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود (مختصر ۵۰۹/۳)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٠﴾

و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را تکذیب کرده اند آنان اهل دوزخند، و جاودانه در آن می مانند، و سرانجام آنها سرانجام بدی است. (۱۰)

« أَصْحَابُ النَّارِ »: یاران آتش، همدمان آتش، اهل آتش، دوزخیان.

تفسیر :

اهل دوزخ یا اصحاب جحیم :

قرآن عظیم الشان در (آیه 10، سوره مائده) در مورد اصحاب جحیم یا اهل دوزخ و جهنمیان میفرماید که آنان، کسانی اند: «والذین كفروا و كذبوا باياتنا اولئك اصحاب الجحيم» (و آنان که کفر ورزیده و آیات ما را تکذیب نمودند، همانان اهل دوزخند). ولی بصورت کل خصوصیات دوزخیان عبارت است از: کفر و نفاق: «خداوند منافقان و کافران، همگی را در دوزخ جمع می کند.» (سوره نساء، آیه 140)

نافرمانی از الله و پیامبر: «کسانی که الله و رسولش را نافرمانی کنند برایشان آتش دوزخ است و جاودانه در آن خواهند ماند.» (سوره جن، آیه 23).
به تمسخر گرفتن آیات الهی: «اینچنین، جزای آنان دوزخ است؛ بخاطر اینکه کافر شدند و آیات من و پیامبر و ائمه را به استهزاء و سخره گرفتند.» (کهف، آیه 106).
غفلت: «مسلمان گروه زیادی از جن وانس را برای دوزخ آفریدیم. آنها قلب های دارند که با آن نمی فهمند و چشمان دارند که با آن نمی بینند و گوشهایی دارند که با آن نمی شنوند. آنها همانند چهار پایانند بلکه گمراه ترند. آنها غافلاند.» (سوره اعراف، آیه 179)
پیروی از شیطان: «به شیطان فرمود: از آن جایگاه با ننگ و خواری بیرون رو؛ هرکس از انسانها از تو پیروی کند، جهنم را از همگی شما پر خواهم کرد.» (سوره اعراف، آیه 18)
طغیان و استکبار: «آیا در جهنم جایگاهی برای متکبرین وجود ندارد» (سوره زمر، آیه 60)

ظلم و تکیه کردن بر ظالم: «اما ظالمان، پس هیزم آتش دوزخند.» (سوره جن، آیه 15)
دنیا پرستی و فراموش کردن آخرت: «هرکس که فقط زندگی زودگذر دنیا را بخواهد آن را به مقداری که بخواهیم به هرکس اراده کنیم می دهیم. سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد که در آتش می سوزد، در حالیکه سرزنش شده و از درگاه خدا رانده میشود.» (سوره اسراء، آیه 18)

کشتن مؤمن بی گناه: «هرکه مؤمنی را عمداً بکشد، جزایش دوزخ است. جاودانه در آن می ماند و خداوند بر او غضب می کند و او را از رحمتش دور می سازد و عذاب بزرگی برای او آماده کرده است.» (سوره نساء، آیه 93).

ترک نماز: «بهشتیان از مجرمین می پرسند: چه چیز شما را به جهنم فرستاد؟ می گویند: ما از نمازگزاران نبودیم و... (سوره مدثر، آیات 40 الی 43)
منع زکات: «وای بر مشرکین، کسانی که زکات را ادا نمی کنند و نسبت به آخرت کافرند.» (سوره فصلت، آیات 6 و 7)

ربا خواری: «و آن دسته از رباخواران که به این گناه بازگردند اهل آتش خواهند بود و همیشه در آن می مانند.» (سوره بقره، آیه 275)

کفران نعمت: «آیا کسانی که نعمت خدا را تبدیل به کفران کردند و قوم خود را به دارالبوار (دوزخ) کشاندند را ندیدی؟ جهنمی که آنها به آتشش می سوزند و بد قرارگاهی است.» (سوره ابراهیم، آیات 28 و 29)

کم فروشی: «وای بر کم فروشان» (سوره مطفین، آیه 1)
عیب جویی از دیگران: «وای بر هر عیب جوی غیبت کننده» (سوره همزه، آیه 1)

اسراف و تبذیر: «و اینکه مسرفان اهل آتش اند.» (سوره مؤمن، آیه 43)
جرم و گناه: «مجرمین مسلماً در عذاب جهنم، جاودانه خواهند ماند.» (سوره زخرف، آیه 74)
تعدی از حدود الهی: «و کسی که از خداوند و رسولش نافرمانی و از حدود الهی تجاوز کند او را در آتش وارد می کند که در آن جاودانه خواهد ماند و برای او عذاب خوار کننده ای است.» (سوره نساء)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (11 الی 13) در باره اینکه ، هر چیزی وابسته به سرنوشت و اندازه و مقدار است ، بحث بعمل آمده است .

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١﴾

هیچ مصیبتی رخ نمی دهد مگر به اذن الله، و هر کس به خدا ایمان آورد خداوند قلبش را هدایت می کند، و خدا (جلّ جلاله) به همه چیز دانا است. (۱۱)
تشریح لغات و اصطلاحات :

« أَصَابَ »: رسید، واقع شد. [حدید/۲۲]. « وَمَنْ يُؤْمِنُ »: کسی که ایمان بیاورد. « يَهْدِ » ← یهدی: هدایت می کند، به دست می آورد.

تفسیر :

«مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ» درین جمله از آیه متبرکه الله تعالی برای ما می آموزاند که: مصیبت ها با اذن و علم الهی است، نه تصادفی و نه اتفاقی، بلکه در آنها اسراری نهفته است که الله تعالی خودش می فهمد و بر آن دانا است.

توجه انسان به احاطه علمی الله، سبب تحمل مصیبت ها و پایداری در برابر مشکلات است. و کسی که به علم و اراده الله تعالی ایمان دارد، در برابر حوادث، صبر و توکل و امید را از دست نمی دهد.

و دریافت الطاف الهی بر اساس عمل و به اصطلاح گام های عملی است که خود انسان آنرا بر می دارد.

«وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ» هر کس خدا را تصدیق کند و بداند که تمام حوادث به حکم و قضا و قدر او اتفاق می افتد، قلبش به شکیبایی و رضا راهیاب می گردد و بر ایمان ثابت قدم و استوار مینماید. ابن عباس گفته است: یعنی قلبش به یقین می رسد، تا جایی که می داند آنچه بر او وارد شده است حتماً می بایست بر او وارد شود و فرار از آن ممکن نیست و مصیبتی که بر او وارد نشده است در اصل قرار نبوده است که بر او وارد شود؛ یعنی اگر قرار باشد که بر او وارد شود، رد شدنی نیست و اگر قرار نباشد به آن دچار شود، هرگز بر او وارد نمی شود. (تفسیر طبری ۸۰/۲۸).

علقمه گفته است: این همان انسانی است که اگر مصیبتی بر او وارد شود می داند از جانب خدا آمده است، لذا به آن راضی می شود و در مقابل قضا و قدر خدا تسلیم می گردد. (مختصر ۵۱۰/۳).

«وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» خدا به همه چیز عالم است و در آسمان و زمین چیزی از او مخفی نمی ماند. قرطبی گفته است: تسلیم شدن انسان مطیع و عدم رضایت و خشنودی انسان عاصی در مقابل قضا و قدر الهی بر او پوشیده نیست.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿١٢﴾

و از خدا اطاعت کنید و از پیامبر فرمان برید، و اگر روی برگردانید [بدانید که] رسول ما جز رساندن آشکار و وظیفه ندارد. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« **الْبَلَاغُ الْمُبِينُ** »: یعنی تبلیغ آشکار، رساندن پیام روشن‌گر.

تفسیر :

یعنی الله تعالی را (در اوامر و نواهی شریعت) اطاعت کنید و پیامبر صلی الله علیه وسلم را (در سنت هایش) پیروی نمایید، پس اگر روی گردانید، (بدانید که) همانا بر رسول ما جز پیام رسانی آشکار (وظیفه دیگری) نیست. جمله « **أَطِيعُوا اللَّهَ... فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ** » این فهم را می‌رساند که: انسان، آزادخلق شده است، هم قدرت دارد سرپیچی و بغاوت کند و هم می‌تواند اطاعت کند. « **فَأِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ** » پیامبران الهی، حق اجبار مردم را ندارند، فقط مسئول ابلاغ و رساندن دساتیر الهی هستند.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۳﴾

الله (تعالی) است که هیچ معبودی جز او نیست، پس مؤمنان فقط باید بر او توکل کنند. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« **فَلْيَتَوَكَّلِ** »: باید توکل کنند.

تفسیر :

در همه امور باید توکل بر الله جل جلاله داشت، زیرا در آیه مبارکه به صورت مطلق می‌فرماید: « **فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ** » و از جانب دیگر اطاعت، تنها لایق معبود حقیقی است. نشانه ایمان واقعی، هم همین را تقاضا می‌کند که باید توکل بر الله تعالی داشته باشیم.

مفسر امام صاوی می‌فرماید: بدین ترتیب پیامبر را تحریک نموده و او را به توکل به خدا و پناه بردن به او تشویق می‌کند. در ضمن مؤمنان را نیز آموزش می‌دهد که به خدا پناه ببرند و به کمک و یاری او مطمئن باشند. (تفسیر صاوی ۲۱۲/۴).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۴﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید بعضی از همسران و فرزندان دشمنان شما هستند، از آنها برحذر باشید، و اگر عفو کنید و چشم پوشی نمائید و ببخشید (بدانید) که الله بخشنده و مهربان است. (۱۴).

تشریح لغات و اصطلاحات :

« **فَاحْذَرُوهُمْ** »: از آنان حذر کنید، از آنان بر حذر باشید. « **وَإِن تَعَفَّوْا** »: اگر عفو کنید. **إِن تَصَفَّحُوا** »: اگر در گذرید و چشم پوشی کنید. « **تَغْفِرُوا** »: بیامرزید.

تفسیر :

« **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ** »: ای مؤمنان! یقیناً بعضی از همسران و فرزندان تان دشمنان شما هستند و شما را از طاعات الهی باز می‌دارند، به انجام محرمات و امی دارند و از عمل به واجبات مانع می‌شوند.

« **فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ - 14** »: از آنان برحذر

باشید و فرمان الله سبحانه و تعالی را بر مراد آنان مقدم دارید. اما اگر از بدیهای آنان بگذرید، از مؤاخذه آنان صرف نظر کنید، پرده پوشی شان نمایید و آبروی آنان را نگهدارید حق تعالی جزای همانندی برای شما عطا می نماید؛ یعنی گناهان شما را می آمرزد، عیبهای تان را می پوشاند، خطاهای شما را محو می کند و کمبودهای تان را کامل می سازد.

مفسران در تفسیر آیه مبارکه می نویسند که : اگر آنان با شما دشمنی کردند و به شما نقصان دینی و یا دنیوی رسید تاثیر آن نباید چنان باشد که شما در صدد انتقام در مقابل آنان برآئید و به ایشان رفتار و عمل نامناسب کنید که انتظام دنیا از آن درهم و برهم میشود تا حدیکه عقلا و شرعاً گنجایش باشد حماقت ها و تقصیرات ایشانرا معاف کنید و از عفو و درگذشت کار بگیرید از باعث این مکارم اخلاق الله تعالی به شما مهربانی خواهد کرد و خطاهای شما را معاف خواهد فرمود.

شان نزول آیه 14:

1096- ترمذی و حاکم هر دو به قسم صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: گروهی از اهالی مکه اسلام را پذیرفتند، اما زنان و فرزندان شان مانع هجرت آنها به مدینه منوره گردیدند. پس آیه: «**إِنَّ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ**» در مورد ایشان نازل شد. هنگامی که خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم رسیدند متوجه شدند که مسلمان ها همه دانا و عالم به احکام شرع شده اند. بنابراین، عزم کردند که زنان و فرزندان خود را آزار و شکنجه نمایند. پس آیه «**وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**» نازل شد. (ترمذی 3317، حاکم 2 / 490، طبری 34198، طبرانی 11 / 275، از سماک از عکرمه از ابن عباس روایت کرده اند. حاکم و ذهبی این را صحیح می دانند.

1097- ابن جریر از عطاء بن یسار روایت کرده است: تمام سوره تغابن در مکه مکرمه نازل شده است بجز آیات «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ**» تا آخر سوره که مدنی هستند، عوف بن مالک اشجعی زن و فرزند زیاد داشت. چون اراده جهاد و پیکار می کرد، زن و فرزندانش گریه می کردند و از رفتن منصرفش می ساختند و می گفتند: ما را به که میسپاری؟ دلش بر آنها می سوخت و به سرپرستی آنها می پرداخت. پس این آیات نازل گردید.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی به پیروی از فرمان الله متعال و پیامبرش امر کرد و هشدار داد که نباید : زن و فرزند، انسان را از راه الله باز دارند. اینک در آیات متبرکه (15 و 18) نیز اموال و فرزندان را سبب و وسیله آزمایش قرار می دهد که باید انسان مواظب باشد و از پرهیزگاری و انفاق و بذل و بخشش مدد گیرد ، بحث بعمل آورده است .

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾

به حقیقت، اموال و فرزندان شما اسباب فتنه و امتحان شما هستند، و اجر و پاداش عظیم نزد الله است. (۱۵)

تفسیر :

اموال ، داراییها و فرزندان تان در حقیقت چیزی جز ابتلا و امتحانی برای شما نیستند. امتحان و آزمایشی اند که شکرگزاری و کفران، ناآرامی و صبر، و طاعت و معصیت شما را آشکار می سازند. اما برای کسانی که شکرگزار باشند، به حکم الله صبر پیشه

کنند، از فرمانش اطاعت نمایند و هیچ کس را بر دین مقدم نشمارند، مکافات و نعمتهایی که در نزد الله سبحانه و تعالی وجود دارد بزرگتر و بهتر است. «فِتْنَةٌ»: امتحان. آزمایش (ملاحظه شود سوره انفال، آیه 28). هدف این است که اموال و اولاد زینت و نعمت جهان و مایه دستیابی به سعادت هستند، در صورتی که در مسیر خدانشناسی انسان را کمک کنند. اما اگر محبت آنان بر فرمان و رضای پروردگار ترجیح داده شود، مایه بدبختی می‌گردند (ملاحظه شود سوره های: آل عمران، آیات 14 و 15، سوره توبه، آیات 22، 23 و 75). در این آیه مبارکه خطاب به کسانی است که: طاعت و ترک معصیت را بخاطر دست آوردن مال و یا هم در برای حب فرزندان خویش ترجیح میدهند.

یکی از ابعاد وجود انسان حُب ذات است. حُب ذات یعنی انسان خودش، فرزندش، طرز فکرش و هر چه متعلق به اوست، را دوست داشته باشد، اما یکزمان انسان از این حُب ذات در جهت منافع شخصی استفاده نموده و کاری به حق و ناحقش ندارد، اینجاست که متعلقات انسان بقول قرآن عظیم الشان برای انسان فتنه خواهد بود و در آن جهان از آنها بازخواست شده و گرفتار خواهد شد.

همانگونه که فرزندان نباید در معصیت الله، اطاعت پدر و مادر نمایند؛ والدین هم نباید در مسیر معصیت و گناه؛ عمل فرزندان را تایید و آنها را تشویق و حمایت نمایند. در این هیچ گونه جای شکی نیست که علاقه به اولاد در نهاد هر انسانی هست (حب ذات)، ولی باید مواظب حد و حدودی باشیم.

قرآن عظیم الشان در (آیه 24 سوره توبه) میفرماید: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ».

(بگو: اگر پدران تان و پسرانتان و برادران تان و زنهایتان و خویشاوندانتان، و مال های که کسب کرده اید و تجارتی که از بی‌رواجی (و بی بازاری) آن می‌ترسید و عمارت های که آنرا می‌پسندید، نزد شما از الله و رسول او و از جهاد در راه الله محبوبتر است، پس انتظار کنید تا آن که الله حکمش (عقوبتش) را بیاورد. و الله مردم فاسق را هدایت نمی‌کند.) پیام این آیه مبارکه با تمام وضاحت می‌رساند که: متعلقات شما (فرزندان، عشیره و فامیل و امواتان) شما را از یاد الله باز ندارند، در غیر این صورت وارد فتنه ی بزرگی و جبراً ناپذیری می‌شود.

راه حل و نسخه عملی را پروردگار با عظمت در (آیه 77، سوره قصص) چنین بیان میدارد: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا».

(و در آنچه الله به تو داده است سرای آخرت را بجوی، و نصیب خود را از دنیا فراموش مکن، و چنانکه الله به تو نیکی کرده است (با دیگران) نیکی کن، و در زمین در تلاش فساد مباش که الله فسادکاران را دوست نمی‌دارد.) رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره این فتنه می‌فرماید: «يَأْتِي زَمَانَ عَلِيٍّ أُمَّتِي، يَكُونُ فِيهِ هَلَاكُ الرَّجُلِ عَلِيٍّ يَدُ زَوْجِهِ وَوَلَدِهِ، يَعْجِرَانَهُ بِالْفَقْرِ، فَيُرَكَّبُ مَرَاكِبَ السُّوءِ، فَيَهْلِكُ». (بر امت من زمانی می‌آید که در آن نابودی مرد بر دست زن و فرزند وی است زیرا آنان او را به فقر طعنه می‌زنند، در نتیجه او (برای کسب مال) به راه های بد سوار می‌شود و سرانجام نابود می‌گردد).

همچنین در حدیث دیگری آمده است: «إن لكل أمة فتنة، وإن فتنة أمتي المال». «همانا برای هر امتی فتنه است و همانا فتنه امت من مال است».

و در حدیثی دیگری میخوانیم: «الولد ثمرة القلوب وإنهم مجبنة مبخله محزنة». «فرزند ثمره دلهاست ولی بیگمان آنان ابزار ترسو سازنده، بخیل کننده و اندوه آفرین اند».

همچنین در حدیث دیگری می فرماید: «ليس عدوك الذي إن قتلته كان فوزا لك، وإن قتلك دخلت الجنة ولكن الذي لعله عدو لك: ولدك الذي خرج من صلبك، ثم أعدي عدو لك مالك الذي ملكت يمينك». (دشمن تو آن کسی نیست که اگر او را بکشی رستگاری ای است برای تو و اگر او تو را بکشد به بهشت داخل می شوی ولی کسی که شاید او دشمن توست: فرزند توست که از صلب تو بیرون آمده است، سپس دشمنترین دشمن برای تو مال توست که تحت تملک تو در آمده است).

و در حدیثی دیگری می خوانیم: «بئوتي برجل يوم القيامة، فيقال: أكل عياله حسناته» (در روز قیامت مردی آورده می شود پس گفته می شود: عیال وی حسنات وی را خورده اند). بصورت کل باید گفت: حب اموال و اولاد، از منظر قرآن عظیم الشأن و احادیثی نبوی، فتنه و آزمایش است. همین حب مال بود که قارون در آن غرق شد و در نهایت عاقبت بد و دردناکی را برای خود رقم زد.

باید با تمام صراحت بعرض برسانم که: حب اموال و اولاد چیز بدی نیست ولی نباید فراموش کنیم که: این دو حب را باید در مسیر رضای الهی قرار دهیم.

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقِ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٦﴾

بنابر این تا آنجا که در توان دارید تقوای الهی پیشه کنید، و گوش دهید و اطاعت نمائید، و انفاق کنید که برای شما بهتر است، و کسی که از بخل نفس خویش در امان بماند پس همان رستگار اند. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« مَا اسْتَطَعْتُمْ »: تا جایی که توانستید. إغوا: بشنوید. وق: نگاه دارد. شح: بخل، خست، تنگ نظری، آزمندی. [- نساء/۱۲۸]، [حشر (9)].

تفسیر :

«فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»: در فرمانبرداری از او امر خدا تلاش و توانایی خود را به کار گیرید. و بیش از قدرت خود به خود تکلیفی را تحمل نکنید.

مفسران فرموده اند: این حکم به وظایف و فضایل اعمال مربوط است که انسان به اندازه‌ی توانایی آن را انجام می‌دهد، اما در مورد محظورات باید به طور کلی از آن اجتناب شود. و دلیل این امر خبری است که از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل شده است: «وقتی دستور کاری را به شما دادم، به اندازه‌ی توانایی آن را انجام دهید، ولی اگر از چیزی نهی کردم، از آن اجتناب ورزید». (اخراج از شیخان)

«مَا اسْتَطَعْتُمْ»: مادامیکه می‌توانید. تا آنجا که در توان دارید (ملاحظه بفرماید سوره بقره، آیه 286، سوره حج، آیه 78).

«خَيْرًا»: مال و دارایی (ملاحظه شود سوره بقره، آیه 180). در این صورت مفعول (أَنْفِقُوا) است، و معنی چنین است: از اموال و دارایی خود ببخشید.

خوب و نیک. در این صورت خبر فعل ناقصه مقدری است که تقدیر چنین است: «يَكُنْ ذَلِكَ خَيْرًا...» «مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ»: (ملاحظه شود سوره حشر، آیه 9).

خواننده محترم!

در حدیثی که از حضرت ابو هریره (رض) روایت گردیده می فرماید: «إِذَا أَمَرْتُمْ بِأَمْرٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، وَمَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ فَاجْتَنِبُوهُ». «چون شما را به امری فرمان دادم پس تا آنجا که می‌توانید آن را انجام دهید و از آنچه که شما را از آن نهی می‌کنم، بپرهیزید». «وَأَسْمَعُوا وَأَطِيعُوا: و بشنوید و اطاعت کنید» یعنی: آنچه را که بدان فرمان داده میشوید بشنوید، از اوامر اطاعت کنید و در همه حال تسلیم امر الهی و رسول الله صلی الله علیه وسلم باشید.

از سعید بن جبیر (رض) در شأن این آیه چنین روایتی شده است: زمانی که آیه «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» (سوره آل عمران، آیه 102). «از خدا به حق تقوای آن پروا کنید» نازل شد، کار بر مسلمانان دشوار گشت پس چنان به عبادت و دعا، زاری و نماز قیام کردند که بند های پای شان ورم کرد و پیشانی‌هایشان زخم برداشت، همان بود که الله تعالی برای سبک کردن کار بر مسلمانان آیه «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ...» (آیه 16 تغابن) را نازل فرمود: (تا آنجا که در توان دارید تقوای الهی پیشه کنید، و گوش دهید و اطاعت نمائید، و انفاق کنید که برای شما بهتر است). بنابراین، گروهی از مفسران مانند قتاده برآنند که این آیه ناسخ آیه «آل عمران» میباشد اما دیگران برآنند که میان دو آیه تعارضی نیست زیرا مراد آیه آل عمران نیز تقوای ما فوق توان نیست بلکه انسان در محدوده توانایی خود به تقوای الهی مأمور است. بنابراین، این آیه تفسیرکننده آیه «آل عمران» است نه ناسخ آن.

إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ (۱۷)

اگر به خدا قرض الحسنه دهید آنرا برای شما چندین برابر می‌سازد، و شما را می‌بخشد و خداوند شکر کننده و بردبار است. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ» :: اگر قرض بدهید... [به بقره/۲۴۵، من ذا الذي]، [مائده/۱۲، و أقرضتم الله]، [«حدید/۱۱، من ذا الذي]، [مزمل/۲۰]. «شكور»: فدردان، شکر پذیر، قدر شناس.

تفسیر:

اگر داراییهای خویش را به جهت رضای الله سبحان و تعالی، با اخلاص و از کسب حلال، به مصرف رسانید حق تعالی مکافات نفقه تان را چند برابر می‌سازد، صدقه تان را بزرگ می‌نماید، گناهان شما را می‌آمرزد، عیبهای تان را با بخشندگی خویش می‌پوشاند. خداوند منان، شکور است و برای صدقه کنندگان پاداش نیکو می‌دهد. حلیم است که جزای عصیانگران را به تأخیر می‌اندازد.

خواننده محترم!

در این آیات متبرکه که یک بار دیگر به دشمنی زن و فرزند اشاره بعمل آمده است، تا انسان بیدار شود، راه الله متعال را گم نکند و خود را به فراموشی نسپارد؛ بار دیگر اموال و اولاد را محک آزمایش قرار می‌دهد، که در هر دو صورت هشدار بی‌جانانه و تند و تیز و بیدارگر است تا شخص از این آزمایش سربلند بیرون آید و مکافات بزرگ الهی را

از آن خود کند و به اندازه ی توان، پرهیزگار، شنوای حق، مطیع و اهل بذل و بخشش و انفاق باشد، تا بیشتر سود ببرد و با اخلاص نیت و طیب خاطر، از دادن قرض حسنه و پسندیده دریغ نوزد تا زندگی اش پرخیر و برکت باشد و مورد آمرزش حق قرار گیرد.

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٨﴾

دانای همه پوشیده و آشکار و توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۱۸)

تفسیر:

علم الله تعالی نسبت به آشکار و پنهان یکسان است. و این همه دساتیر، تشویقات و بخشش های الهی، حکیمانه است.

در این هیچ جای شکی نیست که: تنها کسی که از غیب خبر دارد و از آینده برای ما خبر می دهد خداوند متعال است حتی خداوند عزوجل به رسول الله صلی الله علیه وسلم در (آیه 65: سورة النمل) میفرماید: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (ای رسول الله بگو که در همه آسمانها و زمین جز خداوند کسی از علم غیب آگاه نیست) نه تنها آگاهی ندارد بلکه: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» (سورة انعام، آیه 59) (کلیدهای غیب تنها نزد او است جز او کسی آن را نمی داند).

شیخ عبدالرحمن بن سعدی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: «این آیه یکی از بزرگترین آیاتی است که علم فراگیر الهی را به طور مشروح بیان داشته، و تصریح می کند که علم او همه خفایا و نهانها و امور غیبی را در بر می گیرد، و هرکس از مخلوقاتش را که بخواهد از آن امور غیبی آگاه می سازد. و بسیاری از امور غیب را از فرشتگان مقرب و پیامبران پنهان داشته، و آنان را بدان آگاه نکرده است، تا چه رسد به اینکه کس دیگری از جهانیان را از آن با خبر نماید. و او به حیوانات و درختان و ریگها و سنگریزه ها و خاکهایی که در بیابانها و صحراها می باشد آگاه است. از آنچه که در دریاها وجود دارد از قبیل حیوانات، معادن، و سایر موجودات زنده ای که آب آنها را گرفته، آگاه است.» «وَاللَّهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (سورة نحل، آیه 77) یعنی: (و نهان و غیب آسمانها و زمین از آن الله است).

قابل تذکر است که در برخی از موارد یکه: پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد مسئله خبر داده است به سبب وحی بوده است و او خود نمی دانسته است و آنها از نزد الله تعالی به واسطه برقراری وحی بدست آورده و آن هم مواردی که الله تعالی اراده نموده و به ایشان خبر داده اند و با قطع وحی دیگر هیچکس نمی تواند چنین ارتباطی را داشته باشد. و مطابق رهنمود قرآنی گفته می توانیم که حتی پیامبر صلی الله علیه وسلم علم غیب نداشت، و غیب را نمیدانست: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (سورة اعراف: آیه 188). یعنی: (بگو جز آنچه الله بخواهد برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم و اگر غیب می دانستم قطعاً خیر بیشتری می اندوختم و هرگز به من آسیبی نمیرسید من جز بیم دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان می آورند نیستم).

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا» بگو: من مالک سود و زیانی برای خود نیستم، بلکه فقیر و نیازمند و تحت تدبیر خدا هستم، هیچ خوبی و خیری به من نمی رسد مگر از جانب الله، و شررا جز او از من دور نمی کند و من هیچ علم و آگاهی ندارم جز آنچه الله (تعالی) به من آموخته است. «وَلَوْ

كُنْتُ أَعْلَمُ الْعَيْبَ لِأَسْتَكْثِرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ» و اگر غیب می دانستم اسبابی را فراهم می آوردم که برای من منافع و مصالحی فراوان به بار آورد، و از هر آنچه که به بدی و ناگواری منجر می شود پرهیز می کردم، چون در آن حالت به عواقب و سرانجام امور آگاه می گشتم، ولی چون اطلاعی از غیب ندارم، بدی و بلا به من می رسد، و بسیاری از منافع دنیا را از دست می دهم. پس این بیانگر آن است که من غیب نمی دانم. «إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ» من فقط بیم دهنده ای هستم که مردم را از عقوبت های دینی و دنیوی و اخروی می ترسانم، و کارهایی را که منجر به عقوبت های دنیوی و اخروی می شود بیان می کنم و مردم را از آن برحذر می دارم. «وَبَشِيرٌ» و فقط مژده دهنده به پاداش دنیا و قیامت هستم، و آن با بیان کارهایی است که انسان را به پاداش دنیا و آخرت می رساند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الطلاق

جزء 28

سورة‌ی طلاق در مدینه منوره نازل شده و دارای دوازده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه :

این سوره به سبب بیان احکام طلاق و عدت (اگر مردی برای بار اول یا دوم زنش را طلاق دهد، بر زن واجب است که خانه شوهرش را ترک نکند، بلکه تا پایان مدت عده خویش در منزل شوهرش باقی بماند.) و نیز افتتاح این سوره با فرموده حق تعالی که می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» (سورة الطلاق: 1) «طلاق» نامیده شد.

طلاق :

طلاق: جدائی: «طَلَّقَتِ الْمَرْأَةُ مِنْ زَوْجِهَا: بانته» (قاموس قرآن، جلد4، صفحه 231)

علت نامگذاری :

«سورة الطلاق»؛ این نام‌گذاری به سبب آیات اول تا هفتم سوره طلاق است. باید گفت که در این سوره مباحث و احکام طلاق و عده و دفاع از حقوق زنان مورد بحث قرار گرفته است.

نام دیگر این سوره، سوره ی «نساء الصغری» یا «نساء القصری» در مقابل سوره ی «نساء الکبری» است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره :

طوری‌که در فوق هم متذکر شدیم این سوره در مدینه، پس از سوره ی انسان (دهر) نازل شده . تعداد آیات این سوره دوازده و تعداد کلمات آن به دوصد و چهل و هفت کلمه، و تعداد حروف آن به هزار و شصت حرف میرسند. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور این تفسیر (تفسیر احمد) به تفصیل مطالعه فرمایید.

اهداف اساسی و کلی سوره طلاق :

اساسی ترین هدف سوره طلاق را بیان قوانین طلاق و دفاع از حقوق زنان تشکیل می دهد.

فضای نزول سوره :

در دوران تشکیل حکومت اسلامی توسط پیامبر اسلام در مدینه گاهی اوقات اختلافاتی بین زوجین مسلمان پیش می آمد که در برخی موارد منجر به جدایی زن و شوهر از هم می شد. بنابراین لازم بود احکام و آداب طلاق برای مسلمانان تبیین بشود تا هر کدام از زوجین به حقوق و احکام خودشان آشنا باشند و حقی از کسی ضایع نشود. خداوند متعال سوره طلاق را در چنین فضایی و البته برای آگاهی همه مسلمانان آن زمان و آینده نازل نموده است.

ارتباط سوره الطلاق با سوره قبلی :

الله تعالی سوره تغابن را با ذکر زنان و احتیاط از آنها پایان داد، سوره طلاق را به ذکر زن‌ها و احکام و وظائف جدایی و طلاق آنها شروع کرد.

محتوای سوره :

مبحث اساسی این سوره را دفاع از حقوق زنان؛ از جمله موضوعات طلاق و عدت، را در

بر می گیرد.

قابل تذکر است که هفت آیات اولی این سوره، پیرامون موضوع طلاق و احکام و مسائل مربوط آنرا مورد بحث قرار داده است، و به همین علت است که این نام سوره «طلاق» را بخود گرفته است.

بخش دوم سوره، در حقیقت انگیزه اجرای بخش اول است که عظمت خداوند متعال، و عظمت مقام رسول الله صلی الله علیه وسلم، و پاداش صالحان، و مجازات بدکاران، را مورد بحث و تمرکز قرار داده است.

قابل یاد آوری است که این سوره در زمان که اولین پایه و اساس دولت اسلامی در مدینه منوره در حال تأسیس بود، نازل گردیده است.

مفسرین می نویسند: بنابر بروز برخی از اختلافات که بین زوجین مسلمان پیش می آمد که در برخی موارد منجر به جدایی زن و شوهر از هم می شد. بنابراین لازم بود احکام و آداب طلاق، حدود و ثغور و مرز این امر خطیر و مهم معاشرت انسانی به طوری عادلانه برای مسلمانان تبیین و تدوین می شود، تا هر کدام از زوجین به حقوق و احکام خودشان آشنا باشند و حقی هیچ کدام از طرفین در آن ضایع نشوند. الله تعالی سوره طلاق را در چنین فضایی و البته برای آگاهی همه مسلمانان آن زمان و آینده، نازل نموده است.

مبغوضترین حلال :

قبل از همه باید بعرض رسانید که: طلاق در دین مقدس اسلام حکمت است نه حکم، در روایتی از ابن عمر (رض) آمده است که: پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در مورد طلاق فرموده است: «أبغض الحلال إلى الله الطلاق. وما أحل الله شيئاً أبغض إليه من الطلاق» (مبغوض ترین - زشت ترین - حلال ها پیش پروردگار طلاق است. هیچ چیز حلالی نزد الله مبغوض تر از طلاق نیست) (راوی حدیث: احمد، ابو داوود، ابن ماجه و حاکم به سند صحیح).

دین مبین اسلام همان طوریکه ازدواج و وصلت را بین مرد و زن را مطابق احکام شرع یک امر مقدس، ذی حکمت، ذی ثمر و حیاتی دارای ابعاد مختلف معرفی داشته است، بنوبه خویش طلاق را نامقدس، ناخوش آیند، و به يك کلمه امر مبغوض، ناشایسته و مکروه، معرفی میکند و به پیروان خویش هدایت فرموده است که برای جلوگیری آن از هر وسیله ممکن باید استفاده بعمل آرند، و در زمینه با تعقل و تفکر خردمندانه برخورد بدارند.

دین مقدس اسلام برای مرد اجازه نداده است که هر وقتیکه دل اش بخواهد به زنش طلاق دهد.

در این هیچ جای شک نیست، که اگر ضروری باشد و در چوکات قواعد و قوانین شرعی وقوع آن صورت گرفتنی باشد، طلاق باید در زمانی واقع شود که حلال باشد و در زمانی صورت گیرد که شرع اسلام آنرا مشخص نموده است و آن عبارت از زمانی است که زن در حالت حیض و نفاس نباشد.

طلاق در ادیان:

اگر تاریخ بشریت و مسایل مربوط به طلاق و جدا شدن زن و مرد و یا بی سرنوشت ماندن زنان و عدم رسیدگی مرد وزن (زوجین) به وجایب خویش درین عرصه را در سایر ادیان، ملل و تمدن های قبل از اسلام مورد مطالعه قرار دهیم در خواهیم یافت که دین اسلام یگانه

دینی است که اساسات و ضوابط محکم منطقی، انسانی و واقع‌بینانه را برای جدا شدن و طلاق زوجین وضع نموده است.

میگویند در بین یونانی‌ها، معمول بود زمانیکه مرد از زنش قهر میشد، او را از خانه خود خواه باحق میبود و یا ناحق بیرون میکرد، زن حق دفاع از خود را نداشت.

همچنان در تمدن رومیها طلاق جزء ارکان ازدواج محسوب میشد، طوریکه قضات روم قدیم ازدواجی را که طرفین به شرط عدم طلاق انجام می دادند، باطل می دانستند و حکم به بطلان آن صادر می کردند.

البته رومی‌های قدیم در ازدواج دینی خود، طلاق را حرام میدانستند. اما در عین حال قدرت و تسلط بی حد و حصری به مرد داده بودند که در حق زن اعمال نماید؛ حتی گاهی به او این اجازه را می دادند که زنش را هم بکشد.

طلاق در یهودیت:

اگر دین یهودیت را بصورت دقیق مورد مطالعه و تحقیق قرار دهیم، در خواهیم یافت که این دین هدایت نسبتاً سالم و خوبی را در باره حقوق زن در نظر گرفته است ولی طلاق را به صورت شایعی مباح نموده است، تا جائیکه اگر جریمه و گناهی بر زن ثابت شود، مرد مجبور است او را طلاق دهد و حتی اگر شوهر از گناه زنش هم صرف نظر نماید، باز قانون او را مجبور به دادن طلاق میسازد. بطور مثال یا اگر زنی ده سال هم با شوهرش زندگی کرده باشد و بنابر عللی از او اولاد نداشته باشد، طبق قانون مرد مجبور است زن خویش را طلاق دهد.

در مذاهب مختلف یهودیت هستند گروه‌های که که طلاق و جدایی زن از شوهرش به اساس توافق رهبر مذهبی (بزرگ سینا گوگ - عبادتگاه یهودان) ممکن و مجاز است.

مطمناً در یهودیت، مسیحیت و سایر ادیان ابراهیمی موجود در جهان باید گفت که اولاً ما مسلمانان باور داریم که این ادیان تحریف شده، اما باوجود آن هم باور و آگاهی داریم که درین ادیان نیز مذاهب مختلف وجود دارند که مواضع شان در برخی موارد در بین خود شان نیز متفاوت است که رفتن به همه این جزئیات ما را از بحث اصلی ما خارج میسازد.

طلاق در مسیحیت:

دین مسیح در امور طلاق با یهودیت مخالف است. انجیل از قول حضرت عیسی علیه السلام روایت میکند که طلاق حرام است و ازدواج با زن و مردی که با طلاق از هم جدا شده اند، حرام است.

در انجیل متی 5: 31-32 آمده است: «به شما گفته شده بود کسی که زنش را طلاق دهد باید طلاق نامه اش را به او بدهد. اما من به شما می گویم کسی که زنش را بدون انجام عمل زنا، طلاق دهد، زنش را به صورت زناکار در می آورد، و کسی که با زن مطلقه ای ازدواج نماید، دچار زنا شده است.»

در انجیل مرقس 10: 11-12 آمده است: «کسی که زنش را طلاق دهد وزن دیگری بگیرد با زن دومی زنا کرده است، و هرگاه زن، شوهرش را قبول نکند و طلاق بگیرد و با مرد دیگری ازدواج نماید به گناه زنا دچار شده است.»

انجیل علت شدت عمل در تحریم طلاق را به این منطق مرتبط می سازد: چیزهای که خدا آنها را هم جمع کرده باشد انسان حق جدایی آنها ندارد.

ما مسلمان‌ها هم بر همین عقیده هستیم که معنی این جمله درست است؛ ولی سوال در اینجا

ست که این مسئله چه منطقی و یا چه ربطی برای تحریم طلاق دارد. خداوند متعال که زن و شوهر را با هم جمع کرده است این بدین معنی است که اجازه این ازدواج را خداوند پاک صادر نموده است.

این درست است که خداوند پاک زن و شوهر را با هم جمع نموده ولی انسان به اختیار خود به انعقاد عقد نکاح موافقه نموده است. بلی الله تعالی با علم ازل خویش ازین وصلت آگاهی دارد اما تصمیم عقد نکاح از انسان و مرد وزن است. اگر گفته شود که این به اجازه الله تعالی است مثل اینست که خداوند متعال آنان را با هم جمع کرده باشد، در صورتیکه اگر زن و مرد بنا بر دلایل و عواملی میخواهند از هم جدا شوند، پس اجازه جدایی، طلاق آنرا نیز باید خداوند پاک صادر نماید. و یا این جدایی نیز از جانب خداوند متعال صورت گرفته است. به همین تفکر است که در بعضی از عقاید دینی تصمیم درین مورد را به رهبر دینی و مذهبی خویش موکول کرده اند. یعنی اجازه صدور طلاق هم از جانب خدا میشود و این منطق درست و مطابق فهم درست از دین و دین اسلام نیست. مطمئناً بر مسلمان است که در همه حالات عادل و با انصاف باشد و در دایره هدایات الهی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم تصمیم بگیرد.

دین اسلام خواستار زندگی سعادت‌مند برای خانواده بوده، نقش و رسالت مرد و زن را در خانواده و جامعه مشخص ساخته و میخواهد که زن و شوهر از لحاظ اخلاقی و نحوه معاشرت با یکدیگر، در حد مطلوب و ایدال زندگی نمایند. مسلماً که در مسئله طلاق هم ذات باری تعالی میخواهد این امر بشکل معروف و احسن تنظیم و صورت گیرد.

ترجمه و تفسیر سوره الطلاق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تَخْرَجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا ﴿١﴾

ای پیامبر! زمانی که خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت عده (عدت) شان طلاق دهید و عده را بشمارید و از پروردگارتان بترسید. و آنان را [در مدتی که عده خود را می گذرانند] از خانه هایشان بیرون نکنید و آنان هم [در مدت عده] بیرون نروند مگر آنکه عمل زشت آشکاری را مرتکب شوند و این حدود الله است و هر کس از حدود الله تجاوز کند در حقیقت بر خود ظلم کرده است. تو نمیدانی، چه بسا الله بعد از آن امری (دیگر) در میان آورد. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« إِذَا طَلَّقْتُمْ »: وقتی طلاق دادید، اگر خواستید طلاق دهید. «عده»: وقت عده، زمان پاکی از عادت ماهانه و همبستر شدن شوهر با زن. «لِعَدَّتِهِنَّ»: زمانیکه وقت شان فرا رسیدن یعنی اینکه صیغه طلاق در زمانی اجرا شود که زن از عادت ماهانه پاک شده، و شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد.

«أَحْصُوا» از «احصاء» به معنای شمارش و اصل آن، «حصی» به معنای سنگ ریزه است، زیرا در قدیم با ریگ و سنگریزه، حساب را نگه می داشتند. «أَحْصُوا الْعِدَّةَ» (حصی): زمان عده را حساب کنید، عده را دقیق بررسی و محاسبه کنید. شمار عده را کامل کنید. یعنی باید سه بار ایام پاکی خود از حیض را به پایان رساند. «لَا يَخْرُجْنَ»: برای زنان جائز نیست از منزل بیرون بروند مگر با رضایت طرفین. «بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ»، زنا کردند یا آزار اهل خانه است که مجوز اخراج همسر مطلقه از خانه می شود. «تِلْكَ»: اینها. «مَنْ يَتَعَدَّ»: کسی تجاوز کند، کسی پا فراتر نهد، کسی پا به آن سوی نهد. «يُحْدِثُ» «دفع تازه ای فراهم آورد، پدیدآورد».

تفسیر:

با این هدایات و احکام صریح و سایر هدایات مربوط دین مبین اسلام یک تحول بزرگ را در جامعه رونماساخت و آورد که جامعه و کردار انسانها و مسلمانان را جهت و استقامت انسانی و بهتر داد در صورتیکه مشکل در بین زوجین، زن و شوهر ایجاد شود به کشتن، زجر، آزار، بی سرنوشت بودن و سایر اعمال ناشایسته در حق زن روا دست نه زده بلکی در مورد مطابق به رهنمود شرعی اسلام و قواعد انسانی باوی عمل نموده و از افراط و تفریط درین عرصه که در آن وقت و نزد بخش از انسانها امروز نیز یک مسئله عادی است، دست بردارند و در چوکات این اصول و قواعد روشن انسانی و اسلامی عملی کنند.

شان نزول آیه 1:

1099- حاکم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عبد یزید ابورکانه أم رکانه را طلاق داد و با زنی از مزینه ازدواج کرد. أم رکانه خدمت پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول الله! از من نبود، از من نبود، مگر این رنگ سرخ

[منظورش این بود که مرا در ایام حیض طلاق داده است] پس در باره او «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» نازل شد. (حاکم 2 / 491 این را صحیح می شمارد).
ذهبی میگوید: این روایت واهی و خطاست چون عبد یزید به اسلام مشرف نشده.
1100- ابن ابوحاتم از طریق قتاده از انس رضی الله تعالی عنه روایت کرده است: پیامبر اکرم حفصه (رض) را طلاق داد. و آن بزرگوار به خانواده خویش پیوست. پس الله تعالی آیه: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» را نازل کرد و به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم گفته شد که به او رجوع کند، چون او یک زن نمازگزار و روزه گیر است.

1101- ابن جریر این حدیث را از قتاده به شکل مرسل روایت کرده است. (تفسیر طبری، همان منبع، جلد 28، صفحه 132).

1103- ابن ابوحاتم از مقاتل روایت کرده است: آیه: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» در مورد عبدالله بن عمرو بن عاص و طفیل بن حرث و عمرو بن سعید بن عاص نازل شده است. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف: شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

طلاق :

طلاق کلمه عربی است که در لغت به معنی بیزاری و جدایی کامل ورها کردن، بوده و در اصطلاح حقوقی عبارت است از: جدا شدن زن از مرد، و انحلال عقد شرعی نکاح.
در عصر امروز درین مورد دو اصطلاح در قوانین جهان و اسلام بکار گرفته میشود که در مبداء همان طلاق باین که زن و شوهر کاملاً جدا پنداشته میشوند و طلاق رجعی که طی آن، مرد بعد از طلاق و قبل از آمدن مدت (عدتش) میتواند بدون تجدید عقد، به زن خود رجوع کند.

طلاق که در قوانین امروز در مرحله اول سپیریش (Separation) و در مرحله بعدی نهایی میگردد در زبان انگلیسی دیورس (Divorce) که درآلمانی آنرا (geschieden) گویند، ترجمه شده. در نتیجه (دیورس، گیشیدن) و یا طلاق جدایی صورت میگیرد که برای آن اصطلاح سپیاریشن یعنی (Separation) مرحله اول آن است استعمال میدارند که در نتیجه و در صورت ناکامی تمام تلاش های انسانی و متخصصین فن و در اسلام عدم توانایی بزرگان خانواده به حل مشکل مطابق رهنمود و روش مشخص طلاق واقع میشود. چنانچه گفته آمدیم قبل از وقوع طلاق به مفهوم ختم عقد نکاح به صورت کامل همان حالت سپیاریشن و جدایی در نتیجه خراب شدن روابط زن و شوهر درکشور ها و جوامع مختلف امروزی نیز به وقوع میپیوندد که هنوز روابط رسمی نکاح و زنا شویی وجود میداشته باشد.

حق طلاق در دین اسلام حق در چوکات عدالت و دساتیر اسلامی حق مرد است و مانند بخش دیگر ادیان آسمانی نه ممنوع است نه کار ملاو امام دینی.

اما در همین رابطه اصطلاح تفریق یعنی خواستن جدایی و طلاق توسط زن و از جانب زن درقوانین اسلام و قانون مدنی کشور های اسلامی و افغانستان از محکمه نیز مطرح است که در صورت موجه بودن دلایل ارایه شده زن به محکمه قاضی به ختم عقد حکم میکند. اگر موضوع به محاکم ثلاثه رفت و به تفریق حکم نه شد، مطابق به قانون حق دارد که باردیگر درخواست تفریق کند که درین صورت مطابق به قانون قاضی باید به تفریق

حکم کند. جزئیات این مسایل و اینکه اول مسئله اطفال و بعد مال تصفیه شده و تصمیم گرفته شده و بعد به فسخ عقد نکاح میپردازند در قانون صراحت های مشخص وجود دارد که این حالت را در کشور های مختلف اسلامی و در قانون مدنی افغانستان نیز از همان آغاز تدوین و از سالهای پنجاه، قرن گذشته به صورت مفصل درج و مدون ساخته اند.

اقسام طلاق :

طلاق به اعتبار صیغه و لفظ به طلاق صریح و غیر صریح و از نظر شرعی به طلاق سنی و طلاق بدعی و از روی نظر به وقت وقوع آن به طلاق منجز و طلاق معلق و به اعتبار اثر آن در پایان دادن زندگی مشترک زن و شوهر به طلاق رجعی و طلاق بائن تقسیم میشود.

صیغه طلاق :

صیغه طلاق عبارت از لفظی میباشد که شوهر برای دلالت انحلال رابطه ازدواجی بر زبان می راند که گاهی بطور آشکار و گاهی هم بطور کنایه یعنی غیر آشکار میباشد و به زبان اداء میگردد.

طلاق صریح و یا طلاق آشکار :

طلاق صریح و یا طلاق آشکار عبارت از طلاقی میباشد که از معنی کلام در وقت تلفظ آن معلوم میشود. مانند آنکه شخصی به زن خود بگوید: طلاق هستی، یا مطلقه هستی و یا هر لفظ دیگری که از طلاق مشتق شده باشد.

امام شافعی (رح) میگوید: الفاظ طلاق صریح سه است: طلاق، فراق و سراح که هر سه این الفاظ در قرآن مجید تذکر یا فته اند.

بر بنیاد همین منطق است که تعداد از فقها بر این عقیده اند که طلاق واقع نمیشود مگر به یکی از این سه لفظ، زیرا طلاق در شرع به همین سه لفظ آمده است. و لفظ طلاق شرعی نیز باید به همین سه لفظ اداء گردد.

طلاق کنایی :

طلاق کنایی طور است که شخص لفظی را بر زبان میآورد که این لفظ به اراده طلاق دلالت نکند، بلکه از روی کنایه بر آن دلالت بنماید.

مثلاً اینکه شخصی به زن خود بگوید: تو بائن هستی، که در کلمه بائن بعد و فراق نهفته است، و یا مانند آنکه به زن خود بگوید: تو بر من حرام هستی، که احتمال حرمت تمتع و حرمت اذیت هر دو را در بر میگیرد.

در طلاق صریح بدون احتیاجی به نیت که منظور را آشکار سازد، طلاق واقع میشود، زیرا هدف و مقصود آن به اساس ظاهر بودن دلالت و وضوح معنی آشکار میباشد.

در طلاق صریح شرط آنست که لفظ به سوی زن مضاف باشد مثلاً اینکه شوهر بگوید: زن من طلاق است، یا اینکه به زن خود بگوید: طلاق هستی.

اما در مورد طلاق کنایی باید گفت که بدون بینه و دلیل واقع نمیشود، پس اگر شوهر به لفظ صریح به آدرس زن خویش بگوید و اراده طلاق را نداشته باشد، قضا او را تصدیق ننموده و طلاقش واقع نمیشود، اما اگر شخصی که لفظ کنایی را بکار برده بگوید که نیت طلاق را نکرده و نیت دیگری داشته قضا او را تصدیق نموده و طلاقش واقع نمی گردد، زیرا معنی طلاق و معنی دیگری هر دو را داشته و چیزی که هدف را تعیین می کند نیت و مقصد میباشد. طوریکه در مذهب امام مالك و مذهب امام شافعی فقط نیت را معتبر دانسته و اساس بیان

مقصود در این الفاظ میدانند.

پس اگر گوینده از آن نیت طلاق را داشته باشد طلاق واقع میشود و اگر از آن نیت طلاق را نداشته اعتباری نخواهد داشت، زیرا گوینده از آن قصدی نداشته است. پیروان مذهب امام حنبل رحمه الله علیه میگویند که توسط دلالت حال و نیت به این الفاظ طلاق واقع میشود یعنی ایشان آنرا در حساب طلاق میدانند، در صورتیکه دلالت تا نیتش کند و یا شوهر از آن نیت طلاق را داشته باشد. پیروان مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله علیه می گویند که گفتن الفاظ کنایه در صورت موجودیت نیت طلاق واقع میشود و همچنان به کنایات در صورت دلالت حال نیز طلاق واقع میگردد.

طلاق به اعتبار وقوع :

طلاق به اعتبار وقوع به سه نوع تقسیم میگردد: منجز، مضاف، و معلق.

طلاق منجز :

طلاق منجز که میتوان آنرا طلاق انجام شده خواند، عبارت از طلاق میباشد که لفظ آن بدون شرط و تأخیری صادر شود مانند آنکه شوهر به زن خود بگوید: ترا طلاق کردم یا تو طلاق هستی، که این الفاظ در حال بدون اضافه به وقت و یا تعلیق به شرطی به وقوع طلاق دلالت دارند. در مورد این نوع طلاق حکم چنین است که به مجرد صدور عبارت طلاق در صورت موجودیت شروط، طلاق واقع میشود.

طلاق مضاف :

طلاق مضاف عبارت از طلاق است که صیغه آن به زمانی مربوط باشد و هدف از آن وقوع طلاق باشد هر وقتی که زمان مذکور برسد، مثلاً زمانیکه شوهر به زن خود بگوید: «تو فردا طلاق هستی، یا در اول ماه طلاق هستی» و غیره.

امام ابو حنیفه (رح) و امام مالک (رح) گفته اند: طلاق در حال واقع میشود. اما امام شافعی (رح) و امام احمد (رح) گفته اند: طلاق تا زمان واقع نمی شود، مگر آنکه وقت معینه آن فرا رسد.

ابن حزم (رح) میگوید: اگر کسی بگوید که چون اول ماه فرا رسد طلاق هستی یا وقت و زمان دیگر را ذکر کند، زنش بدین ترتیب طلاق نمی شود، نه در حال و نه در اول ماه. حکم طلاق مضاف بیک وقت معین آنست که طلاق واقع نمی شود مگر آنکه وقتی را که در صیغه طلاق تعیین نموده فرا رسد.

طلاق معلق :

طلاق معلق عبارت از آن طلاق است که شوهر وقوع آنرا به یکی از رویداد های آینده مربوط سازد، یا صیغه طلاق را به یکی از ادوات شرط و یا چیزی که به معنی یکی از آنها باشد قرین نماید مانند: «اگر چون، وقتی و غیره..» مثلاً اگر شوهر به زن خود بگوید: «اگر به فلان جای رفتی طلاق هستی.» در این صورت طلاق واقع نمی شود مگر آنکه بجایی که در عبارت معین شده استعمال گردد، زیرا شوهر وقوع طلاق را به رفتن زن به آن جای معلق نموده است.

فقط در مورد وقوع طلاق معلق آرای مختلف دارند، ولی احناف و شوافع آنرا طلاق میدانند.

تقسیم طلاق به اعتبار تأثیر:

طلاق به اعتبار تأثیر به دو نوع هر یک: (1- طلاق رجعی و 2- طلاق بائن) تقسیم میگردد.

1- طلاق رجعی :

عبارت از طلاق است که طی آن، مرد بعد از طلاق و قبل از آمدن مدت (عدت) می تواند بدون تجدید عقد، به زن خود رجوع کند.

«الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح با حسان» «طلاق که قابل بازگشت و رجوع است، دوبار است یا باید زن را به شکل معروف و متعارف حفظ کرد و یا او را به احسان و نیکو کاری رها نمود» (سوره بقره آیه متبرکه: 229) یعنی طلاق را که خداوند مشروع نموده یکی بعد دیگر میباید و شوهر حق دارد که بعد از طلاق اول به وجه پسندیده زن را برای خود نگهدارد و همچنان جایز است که بعد از این او را برای بار دوم طلاق دهد، البته این حق او در صورت طلاق رجعی میباید.

پروردگار با عظمت فرموده است: «والمطلقات یتربصن با نفسهن ثلاثة قروء، ولا یحل لهن أن یتکتمن ما خلق الله فی ارحامهن إن کن یؤمنن بالله والیوم الآخر وبعو لتهن احق بردهن فی ذلك إن اردوا اصلاحاً» (سوره بقره آیت 22).

«وزنانی که طلاق داد شده اند ایشان را انتظار سه حیض (یا سه طهر) کنند خویشان را و جایز نیست برای ایشان که پنهان کنند آنچه که خدا آفریده است در رحم های شان، اگر ایمان می آرند به خداوند و روز قیامت و شوهران ایشان سزاوار تر اند به باز آوردن ایشان، اگر خواهند نکو کاری» و خداوند متعال به سبب حکمت بسیار بزرگی آنرا وضع نموده که حکمت آنرا خود خداوند متعال چنین بیان نموده است. «لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلك امرأ» (سوره طلاق آیت 18) «هیچ کس نمی داند شاید که الله پدید آکند بعد از «طلاق» کاری را زیرا چون شوهر زن خود را یک طلاق رجعی بدهد و حکم شریعت هم آنست که در مدت عدت زن در خانه شوهر بماند، بدین ترتیب ممکن است که شوهر تفکر نموده و در تصمیم خود تجدید نظر کرده و به زن خود دوباره رجوع کند.

این احتمال بخاطر زیاد است که سنت شوهر را مکلف نموده که زن را در طهری که با او جماع نموده طلاق دهد، لذا اگر کوچکترین علاقه بی بدان زن داشته باشد، حتماً به او رجوع می نماید.

در یکی از احادیث متبرکه روایت است که: در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم (عبد الله پسر عمر (رض) زنش را در حالت حیض طلاق داد، حضرت عمر در این مورد از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کرد، پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مرة فلیراجعها ثم إن شاء طلقها وهي طاهر قبل أن یمس فذلك الطلاق للعدة» (به او دستور ده زنش را به نکاحش بر گرداند، سپس اگر خواست او را در حالت طهر و قبل از مجامعت طلاق دهد، و این طلاق برای عدة است).

دین مقدس اسلام همه جدوجهد مشروع را بخرچ میدهد تا به هر ترتیب و وسیله مشروع و ممکن که باشد از وقوع طلاق و جدایی به شکل از اشکال جلوگیری بعمل آرد و به پیروان خویش تأکیدات همیشگی مینماید تا به تفکر و مشوره باز گردند و زندگی مشترک خویش را به آسانی برهم نه زنند.

بدین اساس اگر زن در خانه شوهر باقی بماند مراجعه به تفکر در مرد بوجود آمده و اگر طلاق به علت غضب و یا سایر انفعالات دنیوی صورت گرفته باشد، امکان مراجعه دوباره بی نهایت زیاد است.

ولی زمانیکه زن حدود سه ماه در خانه شوهر بماند و هیچ تأثیری بر او ننمود و به زن

خویش مراجعه هم نکرد، در این صورت مطلب واضح گشت که تصمیم شان نهایی است بناءً ضرورت زندگی مشترك از بین میرود، که به گذشت عدت وصف طلاق رجعی هم پایان می یابد، و وصف طلاق بائن را بخود میگیرد.

تبصره:

خداوند متعال در (سوره بقره، آیت 23) میفرماید: «فإن طلقها فلا تحل له بعد حتی تنكح زوجاً غیره.» یعنی وقتیکه شوهر زن خویش را بعد از دو مرتبه برای بار سوم طلاق نمود در این صورت این زن برایش حلال نمیشود مگر آنکه بصورت صحیح با مرد دیگری با رضایت ازدواج کند. و اگر زن با این شوهر خویش باز هم خوش نباشد و از آن طلاق بگیرد، شوهر اولی اگر خواسته باشد میتواند با وی ازدواج نماید.

حکم طلاق رجعی :

در مدت طلاق رجعی مرد میتواند از زن خویش استمتع نماید، زیرا عقد ازدواج تا هنوز باقی مییابد، اگر چه طلاق رجعی سبب تفرقه مییابد اما آثار آن تا زن در عدت است مترتب نشده بلکه پس از سپری شدن عدت و رجوع نکردن آشکار میگردد. اگر در مدت طلاق رجعی یکی از طرفین زن و یا شوهر بمیرد، دیگری میتواند از او ارث ببرد. زیرا تا زمانیکه مدت عدت سپری نشده نفقه زن بر شوهر واجب است.

2- حکم طلاق بائن :

طلاق بائن عبارت از طلاق است که طی آن، مرد بعد از جدائی حق رجوع به زن خود را بدون عقد مجدد ندارد. و این طلاق هم بدو نوع است: (طلاق بائن صغری و طلاق بائن کبری تقسیم میگردد).

طلاق بائن صغری :

عبارت از طلاق است که کمتر از سه است. اگر شوهر زن خود را برای بار اول يك طلاق بدهد و عدتش بگذرد طوریکه قبل از سپری شدن عدت به او رجوع نکند این طلاق بعد از انتهای عدت بنام طلاق بائن یاد میشود اما چون اولین باریست که او را طلاق داده لذا طلاق بائن صغری گفته میشود، طوریکه شوهرش که او را طلاق داده میتواند با نکاح جدید و مهر جدید با او ازدواج نماید.

طلاق بائن کبری :

عبارت از سه طلاق مکمل می باشد. اگر شوهر برای بار سوم زن خویش را طلاق دهد، بصورت نهایی از آن جدا میگردد زیرا طلاق اول و دوم امتحانی بود که امکان اصلاح میان شان ممکن بود ولی در صورت دادن طلاق سومی که بنام طلاق بائن کبری یاد میگردد، ارتباطات ازدواجی بصورت نهایی از میان بر داشته میشود.

طلاق ثلاثه:

طلاق ثلاثه عبارت از طلاق است که هر سه طلاق در يك دفعه و با يك لفظ اجرا گردد. فقها گفته اند سه طلاق به يك لفظ حکم سه طلاق را دارد. اما بعضی از فقها بدین نظر مخالفت نموده میگویند که سه طلاق به يك لفظ حکم يك طلاق را دارد.

دین مقدس اسلام پیروان خویش را از دادن سه طلاق (طلاق ثلاثه) در يك بار و یا با يك لفظ منع نموده و آنرا به خلاف دستور و شرع الهی و منحرف شدن از صراط المستقیم اسلام دانسته است.

در حدیث صحیح آمده است: به پیامبر صلی الله علیه وسلم، خبر دادند که شخصی زنش

را يك دفعه سه طلاق داده است.

پیامبر اسلام با عصبانیت بلند شد و فرمود: «أیلعب بكتاب الله وأنا بین أظهر کم؟ حتی قام رجل فقال یا رسول الله ألا أقتله» (آیا در حالیکه من تا هنوز در بین شما هستم کتاب خدا به بازیچه گرفته میشود؟! حتی يك نفر بلند شد و گفت ای رسول خدا او را بکشم) (روای حدیث شریف نسائی).

مبحث عدت :

عدت (عده) زن :

اگر مردی برای بار اول یا دوم زنش را طلاق دهد، بر زن واجب است که خانه شوهرش را ترک نکند، بلکه تا پایان مدت عده خویش در منزل شوهرش باقی بماند. به این نوع طلاق، طلاق رجعی می گویند یعنی زن باید بعد از طلاق تا پایان عده در منزل شوهر بماند تا اگر احیانا شوهرش پشیمان شد نزد او باقی بماند و همچنان به زندگی خود ادامه دهند بدون اینکه لازم باشد عقد جدیدی بینشان صورت گیرد. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ» (طلاق: 1) «ای پیامبر و قتیکه خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت فرارسیدن عده طلاق دهید، و حساب عده را نگه دارید، و از خدا که پروردگار شما است، بترسید و پرهیزگاری کنید، و زنان را از خانه هایشان بیرون نکنید و زنان هم بیرون نروند. مگر اینکه زنان کار زشت آشکاری انجام دهند».

و بر این اساس اشتباه فاحش بسیاری از زن و مردها را متوجه خواهیم شد که زن پس از طلاق از خانه شوهر خارج گشته و به خانه والدین خود باز میگردد در حالیکه این امر برای هر دو حرام است و لازمست زن در خانه شوهر بماند تا زمانیکه عده وی بپایان میرسد. چه بسا در این مدت طرفین پشیمان شدند و زندگی بین آنها تداوم یافت. پس چنانچه زنی طلاق داده شود او باید تا زمانی که مدت عدت (عده) وی به پایان می رسد در منزل شوهرش بماند و شوهر نیز حق ندارد او را از منزل خارج سازد.

مدت عدت (عده) زن مطلقه دو حالت دارد:

اگر زن حامله باشد، باید تا زمان وضع حمل در عده باشد و اگر در این مدت شوهر پشیمان شد می تواند همچنان نزد شوهرش بماند و به زندگی خود با او ادامه دهد ولی اگر در مدت عده مرد همچنان بر طلاق خود مُصِرَّ بود، دیگر زن با پایان عده بر آن مرد نامحرم می شود و به اصطلاح مطلقه خواهد شد و در آینده اگر مرد بخواهد زن را نزد خود بازگرداند لازمست دوباره عقد شود.

ولی اگر زن حامله نباشد، زن باید تا سه بار قاعدگی عادت ماهوار و پاک شدن از آن در منزل شوهر بعنوان مدت عده باقی بماند و اگر در این مدت مرد پشیمان شد لازم نیست دوباره عقد شوند و به همان ترتیب فوق...

اگر زن مطلقه به علت کم سن و سالگی یا پیری و یائسگی (بی اولادی به علت کبر سن)، قاعده نشود، عده او سه ماه است، حال باید بدانیم که پشیمان شدن مرد و یا عبارتی برگرداندن زن مطلقه از سوی شوهر به چه صورتی است:

مراجعت بزنی میتواند از راه گفتار صورت گیرد مثل اینکه بگوید:

«راجعتک» (ای زن ترا مجددا بزیر عصمت نکاح خویش برگرداندم)، یا بوسیله رفتار و عمل باشد مثل اینکه با معاشرت نیکو و اشاراتی به زنش او را متوجه بازگرداندن نزد خود

نماید. در اینصورت و با بازگشت زن در مدت عده، مثل قبل زن و شوهری خواهند بود با تمامی احکام وارده بر زن و شوهری شرعی!

به این ترتیب زن مطلقه در مدت عده که در منزل شوهر است، می تواند به شوهر خود خدمت نماید و شوهر مکلف است نفقه او را بپردازد و نشستن آنها بر سر یک دسترخوان جایز است، زیرا چنانکه کسی برای بار اول یا دوم زنش را طلاق داده باشد، مشمول طلاق رجعی خواهد بود و این بدین معنی است که اگر در مدت عده شوهر خواست می تواند زنش را بدون اینکه بین آنها عقد جدیدی صورت گیرد نزد خود بازگرداند و در این مدت هیچکس بغیر از شوهر زن نمی تواند از زن مطلقه خواستگاری نماید، چنانکه مدت عده پایان رسید و شوهر زنش را نزد خود بازنگرداند، اگر مرد خواست که دوباره وی را بازگرداند نیاز به عقد جدید دارد و اگر بازم شوهر زن را بازنگرداند، در این صورت زن بایستی از منزل مرد خارج شود زیرا دیگر آندو نامحرم خواهند بود و ماندن در منزل مرد برای زن جایز نیست. اما در مدتی که زن در عده رجعی (طلاق اول و دوم) و در منزل شوهر بسر می برد، آیا می توانند با هم جماع کنند؟

در این مورد علما آرای متفاوتی دارند؛ برخی علما گفته اند چون هنوز زن در عصمت شوهر خودش است لذا آنرا جایز دانسته و بلکه جماع را نشانه ای از بازگرداندن زن از طرف شوهر دانسته اند و آنرا پایان عده زن می دانند، ولی برخی از علما می گویند که لازم است ابتدا شوهر زن را با الفاظ یا کنایه نزد خود بازگرداند (مثلا بگوید: تو را بازگرداندم) و دو مسلمان بر آن شاهد باشند، و بدین ترتیب عده پایان می یابد و مرد می تواند با زن جماع نماید و این راه سالم تری است و رای راجح می باشد، ولی اگر در عده طلاق ثلاثه باشد چنین امری برای آنها در هیچ حالتی جایز نیست. (شیخ صالح المنجد)

طلاق در وقت حیض:

قبل از همه باید گفت که: «حیض جریان خون است که از شر مگه زن بدون ولادت و پارگی در

حالیکه دارائی صحت است، خارج میگردد» و چون این مصدر مختص زنان است لذا اسم فاعل آن را مذکر هم می آورند، و میگویند زن حائض.»

اما طلاق زن در وقت حیض:

همه علماء اسلام در این مورد متفق القول اند که: طلاق در دوران حیض بصورت مطلق حرام است، و از جمله یکی از انواع طلاق بدعی بشمار می رود، الله متعال خطاب به پیامبرش صلی الله علیه وسلم میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ» (طلاق 1). یعنی: «ای پیامبر! هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عده، آنها را طلاق گوید، و حساب عده را نگه دارید؛ و از خدایی که پروردگار شماست بپرهیزید.»

هدف طلاق دادن در عده:

در مورد اینکه زنان خویش در عده طلاق دهید؛ این بدین معنی است که: یعنی در آن هنگام که از عادت ماهانه پاک شده و با همسرشان نزدیکی نکرده باشند، و در این هنگام است که طلاق دادن زن مشروع و مطابق سنت است.

حکم شرعی در این مورد حدیثی داریم در صحیحین که از ابن عمر رضی الله عنه روایت شده که وی زنش را در حالی که در حیض بود طلاق داد، پدرش عمر رضی الله عنه این

موضوع را به رسول الله صلی الله علیه وسلم اطلاع داد و ایشان فرمودند: «مُرُّهُ فَلْيُرَاجِعْهَا، ثُمَّ لِيُمْسِكْهَا حَتَّى تَطْهَرَ، ثُمَّ تَحِيضَ، ثُمَّ تَطْهَرَ، ثُمَّ إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ بَعْدُ، وَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ، قَبْلَ أَنْ يَمَسَّ فِتْلِكَ الْعِدَّةِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ تُطَلَّقَ لَهَا النِّسَاءُ». (بخاری: 5252) و مسلم (1471).

یعنی: «به او دستور بده تا به همسرش رجوع کند و او را نگهدارد تا پاک گردد و دوباره، دچار قاعدگی شود و سپس پاک گردد. بعد از آن، اگر خواست، می تواند او را نگهدارد. وگرنه، قبل از اینکه با او همبستر شود، طلاق اش دهد. این، همان عدتی است که خداوند، دستور داده است تا زنان در آن، طلاق داده شوند».

و در روایت مسلم آمده که فرمود: «مُرُّهُ فَلْيُرَاجِعْهَا ثُمَّ لِيَطْلُقْهَا طَاهِرًا أَوْ حَامِلًا». یعنی: «به او دستور بده به زنش رجوع کند، سپس او را طلاق دهد، در حالیکه پاک یا حامله باشد». و در روایت دیگر بخاری آمده که ابن عمر رضی الله عنه چنین گفت: «حُسِبَتْ عَلَيَّ بِتَطْلِيقَةٍ». (بخاری: 5253) یعنی: «طلاق که در دوران قاعدگی ماهوار به همسرم داده بودم، یک طلاق برایم محسوب گردید».

از این احادیث معنای این فرموده الله تعالی: «فَطَلَّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ» در زمان عدّه، آنها را طلاق گوید» با تفسیر پیامبر صلی الله علیه وسلم روشن می گردد که: طلاق زنان باید در هنگام پاک بودن آنها قبل از همبستر شدن (و یا حامله بودنشان)، روی دهد، و طلاق در زمان حیض یا آن هنگام که با آنها نزدیکی صورت گرفته (در حالیکه حامله نیستند) حرام است، بخصوص اینکه در بعضی روایات آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم از این کار خشمگین شدند و مشخص است که ایشان جز برای حرام خشمگین نمی شوند.

شیخ ابن عثیمین رحمه الله در این باره می گوید: «هرگاه شخصی خواست همسرش را طلاق دهد، واجب است از او بپرسیم: آیا همسرت حامله است؟ اگر گفت: بلی، می گوئیم: وی را طلاق ده و ممانعت در این مورد نیست، اگر گفت: همسرم حامله نیست، از وی می پرسیم: آیا او اکنون در حیض است یا خیر؟ اگر گفت: حائضه است، میگوئیم: فعلا منتظر باش تا پاک شود، و هرگاه پاک شد با وی همبستر نشو بعد او را طلاق ده، و اگر گفت: در حیض نیست، از او می پرسیم: آیا (بعد از پاک شدن از آخرین حیضش) با او همبستر شدی یا خیر؟ اگر گفت: با او همبستر شدم، می گوئیم: وی را طلاق نده تا مشخص شود حامله می شود یا در حیض می افتد، و بعد از حیض وی را طلاق بده، و اگر گفت: با او همبستر نه شدم، می گوئیم: پس ایرادی ندارد که او را طلاق دهی». (الشرح الممتع؛ جلد 13، صفحه 45).

حکمت حرمت طلاق در مدت حیض:

حکمت حرمت طلاق در هنگام حیض بخاطر آنست چون ممکن است باعث بهم خوردن عدّه طلاق زن یا طولانی شدن آن گردد، و فرد را در حیرت و سرگردانی قرار دهد، و حکمت از منع طلاق بعد از همبستری با او در آنست چونکه ممکن است بخاطر آن حاملگی ایجاد شود و سپس بر اثر آن طرفین نادم و پشیمان گردند، چه بسا اگر می دانستند زن حامله است مشتاق به ادامه زندگی می شدند، برای همین است که الله متعال امر کرده که زنان را در مدتی که تعیین شده طلاق دهند، آنجا که میفرماید: «فَطَلَّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ» در زمان عدّه، آنها را طلاق گوید».

حکم طلاق در هنگام حیض:

علمای اسلام در مورد حکم طلاق در دوران حیض اختلاف نظر دارند، اما جمهور و

اکثریت آنها از جمله ائمه اربعه می گویند: طلاق واقع می شود، دلیل آنها بصورت زیر است:

1- به حدیث ابن عمر رضی الله عنه استناد کردند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مُرَهُ فَلْيُرَاجِعْهَا ثُمَّ لِيُطْفِئْهَا طَاهِرًا أَوْ حَامِلًا». مسلم (1471). یعنی: «به او دستور بده به زنش رجوع کند، سپس او را طلاق دهد، در حالیکه پاک یا حامله باشد». گفتند: امر به رجعت تنها زمانی مفید معنا واقع می شود که طلاقی روی داده باشد، چونکه رجعت بعد از طلاق است، و اگر طلاق واقع نمی شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرمود: «إِنَّهُ لَمْ يَقَعْ طَلَاقٌ وَقَعَ نَشْدَهُ» و این سخن بهتر است از اینکه بگوید: «مُرَهُ فَلْيُرَاجِعْهَا»، چونکه اگر طلاق واقع نشده بود چه رجوع می کرد یا خیر فرقی نمی کرد، و لذا نیازی نبود امر به رجعت کند.

(مخالفین در جواب گفتند: در اینجا مراد از رجعت معنای لغوی آنست نه اصطلاحی، همانطور که الله متعال میفرماید: «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا» (بقره 230). «اگر (بعد از دو طلاق) او را طلاق داد، از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر اینکه همسر دیگری انتخاب کند، اگر (همسر دوم) او را (بارغبت) طلاق گفت، گناهی ندارد که بازگشت کنند»، در اینجا فرموده میتوانید به هم رجعت (بازگشت) کنند ولی نه بعد از طلاق، بلکه برای ازدواج مجدد، پس رجعت در این آیه برای بعد طلاق بکار برده نشده و مراد معنای لغوی آنست).

2- در روایت دیگر که از بخاری بطور صحیح و صریح آمده که طلاق زن ابن عمر رضی الله عنه در هنگام حیض واقع شده، چنانکه ابن عمر گفت: «حُسِبَتْ عَلَيَّ بِتَطْلِيْقَةٍ». (بخاری: 5253) یعنی: «طلاقی که در دوران قاعدگی (مریضی ماهوار) به همسر داده بودم، یک طلاق برایم محسوب گردید».

گفتند: این حدیث بصراحت بیان می کند که طلاق زنش واقع شده، و جای هیچ تاویلی ندارد، اگر طلاق واقع نمی شد چرا پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا بعنوان یک طلاق بحساب آورده است؟

(مخالفین، از جمله ابن قیم گفتند: این سخن ابن عمر «حُسِبَتْ عَلَيَّ بِتَطْلِيْقَةٍ» دلالت بر نظر پیامبر صلی الله علیه وسلم ندارد، و بلکه نظر خود اوست که طلاق واقع شده!) اما ابن حجر عسقلانی در پاسخ به این اعتراض گفته: «پیامبر صلی الله علیه وسلم بود که دستور رجوع کردن را به ابن عمر داد و او را راهنمایی کرد که اگر بخواد بعد از رجعتش او را طلاق دهد، چکار بکند، و اینکه به ابن عمر گفته شد: کاری که او انجام داده برایش یک طلاق حساب شده، احتمال اینکه کسی غیر از پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا یک طلاق حساب کرده باشد، بسیار بعید است؛ چون قرائن زیادی در این جریان بر آن دلالت می کند، چگونه تصور می شود که ابن عمر در این ماجرا، به رأی خود، کاری انجام دهد در حالیکه او نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم از کار او ناراحت شد؟ چگونه در قصه مذکور در آنچه می خواست انجام دهد با او مشورت نکرد؟» فتح الباری (353/9). از جمله چیزی که سخن حافظ ابن حجر را تأیید می کند، حدیث زیر است که: از نافع از ابن عمر رضی الله عنه روایت شده که: «أَنَّهُ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ، فَأَتَى عُمَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ فَجَعَلَهَا وَاحِدَةً». طیالسی (68)، دارقطنی (9/4) و بیهقی (326/7) و حدیث صحیح است. یعنی: «ابن عمر زنش را در دوران حیض طلاق داد،

عمر نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت و موضوع را بازگو کرد، و پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا یک طلاق قرار داد.»

حافظ ابن حجر گفته: «و این نصی است محل اختلاف (که در واقع اختلاف را از بین می‌برد) پس باید به آن حکم شود.»

(باز مخالفین گفتند: اکثر روایات وارده از حدیث ابن عمر رضی الله عنه، عبارت «فجعلها واحدة: آنرا یک طلاق قرار داد» وارد نشده و بلکه غالب روایات بصورت مطلق بیان شدند، پس اگر احادیث مطلقند و قیدی ندارند؛ ظاهراً طلاق واقع نشده، چراکه اگر طلاق واقع می‌شد نیاز بود تا این موضوع بتفصیل بیان شود تا فهمانده شود).

3- خدای متعال بصورت عام فرمودند: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ» (بقره 229).

یعنی: «طلاق، (طلاق که رجوع و بازگشت دارد،) دو مرتبه است.»

در اینجا تفصیل نکرده که آیا طلاق در حیض واقع می‌شود یا خیر؟ یا تنها در پاکی و قبل از همبستر شدن واقع می‌شود؟ بلکه الله متعال وقوع طلاق را ثابت کرده، و اینکه تعداد دفعاتی که امکان رجعت وجود دارد تنها دو بار است، و اگر برای بار سوم طلاق داده شود دیگر آن زن برای او حلال نیست تا آنکه به رغبت خویش با مرد دیگری ازدواج کند و آن مرد با رغبت او را طلاق دهد.

4- طلاق جزو اعمالی نیست که بنده با آن به خدا تقرب جوید، پس وقوع طلاقش موافق سنت است. علاوه بر آن طلاق یعنی زوال عصمت و این حق انسان است، هرگونه که آنرا بوقوع ببیوندد واقع می‌شود؛ اگر موافق سنت او را طلاق دهد طلاق واقع شده و گناهی متوجه او نیست، و اگر خلاف سنت طلاقش دهد گناهکار است اما طلاق واقع می‌شود، و محال است که طلاق انسان مطیع شرع حساب شود اما طلاق انسان عاصی محسوب نگردد. (مراجعه شود به «المبسوط» (57/6)، الشرح الصغیر (308/2)، «المجموع» (398/15)، «المغنی» (366/7)، «الشرح الممتع» (47/13).

و اما بعضی از تابعین و علماء از جمله: طاووس و عکرمه و خلاس بن عمرو (از تابعین) و محمد بن اسحاق، و داود ظاهری، و ابن حزم، و شیخ الاسلام ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم رحمهم الله، گفتند: طلاق در مدت دوران حیض واقع نمی‌شود و بعنوان طلاق محسوب نمی‌گردد.

استدلال آنها بصورت زیر است :

1- در روایتی دیگر از ابن عمر رضی الله عنه در سنن ابو داود آمده: عبدالرحمن بن ایمن مولای عروه از ابن عمر سوال کرد: نظرت چیست اگر مردی همسرش را در دوران حیض طلاق دهد؟ گفت: «طَلَّقَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَأَلَ عُمَرُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ فَرَدَّهَا عَلَيَّ وَلَمْ يَرَهَا شَيْئًا وَقَالَ إِذَا طَهَّرْتُ فَلْيُطَلِّقْ أَوْ لِيُؤْسِكْ» ابوداود (2185).

یعنی: «ابن عمر همسرش را در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم طلاق داد، عمر در این باره از رسول خدا صلی الله علیه وسلم سوال کرد، و گفت: عبدالله همسرش را در هنگام حیض طلاق داده، ابن عمر گفت: «فَرَدَّهَا عَلَيَّ وَلَمْ يَرَهَا شَيْئًا، وَقَالَ: «إِذَا طَهَّرْتُ فَلْيُطَلِّقْ أَوْ لِيُؤْسِكْ». یعنی: «پیامبر صلی الله علیه وسلم همسر را به من برگردان و آنرا چیزی به حساب نیاورد. و فرمود: «وقتی پاک شد، (او را) نگهدارد، یا طلاق دهد.»

(مخالفین گفتند: این حدیث با تمامی احادیث وارده پیرامون این موضوع مخالفت می کند، و قسمت «وَلَمْ يَرَهَا شَيْئًا: آنرا چیزی به حساب نیاورد» شاذ است، و حتی بعضی از علماء این امر را مستمسک ضعف آن کرده اند، از جمله ابو داود و خطابی و شافعی و ابن عبدالبر. «جامع أحكام النساء» (45/4)).

اما شیخ البانی رحمه الله در مورد حدیث ابو داود گفته: «اسناد آن صحیح است، و رجال آن رجال صحیح هستند، و حافظ ابن حجر نیز آنرا صحیح دانسته، ولی از برخی علماء ذکر شده که گفتند: معنای «وَلَمْ يَرَهَا شَيْئًا: آنرا چیزی به حساب نیاورد» یعنی: این عمل درست نبوده، بخاطر آنکه موافق سنت طلاق نداده، و بدین معنا نیست که طلاق روی نداده، بدلیل روایت صریحی که ابن عمر آنرا طلاق محسوب کرده، و روایت مرفوع آن به صحت رسیده که پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا یک طلاق حساب نموده است». صحیح ابی داود (1898).

2- ابن حزم در کتاب «المحلی» از نافع از ابن عمر روایت کرده که او درباره مردی که زنش را در حالت حیض طلاق داده، گفت: «لا یعتد بذلک». یعنی: «آنرا بحساب نیاورد». «المحلی» (163/10) و اسناد آن نیک است.

(مخالفین گفتند: این روایت را ابن ابی شیبیه در «المصنف» (5/5) با همان طریق از نافع از ابن عمر روایت کرده که در آن ابن عمر رضی الله عنه چنین گفته: «لا تعتد بتلک الحیضة». یعنی: «آن حیض را بحساب نیاورد»، و معنای آن اینست که این حیض را بعنوان قروء ثلاثه در این آیه حساب نکند که میفرماید: «وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ: زنان مطلقه، باید به مدت سه قروء عادت ماهانه انتظار بکشند! [عده نگهدارند]»). چرا طلاق در ایام حیض و نفاس داده نشود؟

حکمت و فلسفه اسلام که چرا به مرد اجازه داده نشد تا در مدت حیض و نفاس طلاق صورت گیرد و آنرا حرام نموده است، بخاطر اینکه مرد در اینوقت از زن خود به علتی مریضی که عاید حالی زنان گردیده است، دوری میکند و همین دوری مرد از زنش در زیاتر از اوقات موجب نا آرامی اعصاب شده، و علماء می گویند که این حالت هم یکی از عواملی اند که موجب سوء تفاهمات و طلاق شده میتواند.

بنابر این دین اسلام دستور داده تا از دادن طلاق در این وقت خود داری صورت گیرد. هر زمانیکه زن از حیض پاک شد، اگر مرد باز هم تصمیم طلاق را داشته باشد و به آن اصرار دارد پس دین اسلام امر میکند که این عمل باید قبل از مجامعه و نزدیکی با زنش صورت گیرد. ولی در صورتیکه از مریضی بهبود یافت و زن پاک شد و با او مجامعه صورت گیرد، دادن طلاق برای مرد حرام است. علت اینست که احتمال دارد که زن حمل گیرد، و اگر بداند که زنش حامله است شرع اسلام باز هم دادن طلاق را در صورت موجودیت حمل، حرام دانسته است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (1 الی 7) درباره احکام طلاق، عده... عده ی یائسه و صغیر، مسکن و نفقه و مخارج زن صاحب عده، مزد و حقوق شیردهی، مورد بحث قرار گرفته است.

فَإِذَا بَلَغَ الْأَجَلُ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿٢﴾

و چون به پایان زمان [عده] نزدیک شدند، آنان را به نیکی نگهدارید یا به نیکی از آنان جدا شوید و دو مرد عادل از میانتان گواه بگیرید و گواهی را (برای) رضای الله ادا کنید. این طور، کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد به آن پند داده می‌شود و کسی که از الله بترسد برایش راه رهایی از مشکلات قرار خواهد داد. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِذَا بَلَغَنَّ أَجَلَهُنَّ»: زمانیکه به مدت پایان عده، نزدیک شدند. چرا که اگر زمان عده به پایان برسد، راه مراجعت بر روی شوهر بسته می‌شود. «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» مفسران گفته‌اند: امساک به معروف یعنی نیکی معاشرت و تأمین و ادای نفقه، بدون اینکه در رجعت دادن قصد طول دادن و زیاد کردن مدت عده و متضرر کردن او را داشته باشید. و فراق و جدایی به معروف عبارت است از اینکه در موقع طلاق مهر را بدهد و متعه‌ی مقرر را ادا نماید و شروط را انجام دهد و تمام حقوق را ایفاء کند. «فَارْقُوهُ» «جدا شوید». «وَأَشْهَدُوا»: شاهد بگیرید. «دَوِيَّ عَدْلٍ»: دو شاهد عادل. [بقره/۲۸۲]. «أَقِيمُوا»: به پا دارید، ادا کنید. «يُوعَظُ بِهِ»: به آن اندرز داده می‌شود، به آن سفارش می‌شود. «مَخْرَجًا»: گریزگاه، محل خروج، راه رهایی.

تفسیر :

خلاصه و حکم ظاهری آیه مبارکه را میتوان بشرح ذیل چنین جمع‌بندی نمود: بعد از اینکه مدت عده به پایان برسد، در برابر مرد دو راه وجود دارد: «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارْقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، وقتی که زنها آخر مدتشان می‌رسد که «فَإِذَا بَلَغَنَّ أَجَلَهُنَّ» یعنی نزدیک می‌شود که مدت عده شان به پایان برسد شما در برابر خود دو امکانات دارید. اول اینکه ایشان را به وجه پسندیده (احسان) نگاه می‌دارید «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، که مدت معینه عده به اتمام برسد، که اگر مدت تمام شد به آخرش رسید؛ زمان فراق و جدایی در برابر شما قرار دارد، حالا شما: اینکه آنان را به وجه نیکورهایشان می‌کنید «أَوْ فَارْقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، ولی این رها ساختن باز هم باید با خوبی و احسن انجام یابد ولی توجه باید داشت که: نگاه داشتن آنها به منظور زیان رساندن به آنان، و یا رها ساختن آنان بمنظور رساندن آزار به آنها و باز داشتن از حقوق شان؛ برای شما روا نمی‌باشد. در قرآن عظیم الشان، سی و هشت مرتبه کلمه «معروف» ذکر گردیده است که پانزده مرتبه آن مربوط به خانواده و همسر داری است، یعنی شیوه برخورد زن و مرد در زندگی باید شایسته و پسندیده باشد.

مبحث شهادت دونفر عادل که در آیه مبارکه بدان اشاره فرموده است اینست که «ودو تن عادل را از میان خود بحیث شاهد انتخاب فرماید:» در این هیچ جای شک نیست که شهود هم برای رجعت زمانیکه علاقه برای رجعت و رجوع وجود داشته باشد، و هم اگر اراده و تصمیم برای تفریق و جدایی وجود داشته باشد، که هدف آن همانا شکل بهتر ختم کلی دشمنی در بین جانبین (زن و شوهر) است.

مبحث شاهد انتخاب کردن در این قضیه که در آیه مبارکه اشاره بدان رفته است، به نظر علمای مذاهب چهارگانه مستحب است، البته شهادت، شاهدان هم باید برای الله تعالی بر پا گردد، و در حکم آیه مبارکه هم همین است که شهود ملکف اند، که ادای شهادت خویش را به قصد قرابت و بر وجه صادقانه و راستین پیش ببرند.

شان نزول آیه 2:

1104- حاکم از جابر (رض) روایت کرده است: مردی از طایفه اشجع فقیر و تنگدست بود و خانواده پرجمعیتی داشت. نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و در باره معیشت و زندگی خود از آن بزرگوار پرسید. پیامبر گفت: تقوا پیشه و شکبیا باش، دیری نگذشت پسرش که در اسارت دشمن بود یک رمه گوسفند آورد. و او به حضور پیامبر شتافت و جریان را به اطلاع رساند. آن بزرگوار دستور داد که رمه را صرف مخارج خود نماید. در باره او این آیه نازل گردید.

ذهبی می‌گوید: حدیث منکر و دارای شاهد است.

- این مردویه از طریق کلبی از ابوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عوف پسر مالک اشجعی آمد و گفت: ای رسول الله! پسر من را دشمن به اسارت گرفته است، مادر اش بیقراری می‌کند، خودت چه دستوری به من می‌دهی؟ گفت: دستور من این است خودت و همسرت لا حول و لا قوة إلا بالله را بسیار بخوانید، همسرش گفت: چه نیکو دستورت داده است، پس هر دو این ذکر را زیاد تکرار می‌کردند. دشمن از نگرانی پسر او غافل شد و او رمه گوسفندان آنان را ربود و نزد پدرش آورد. پس خدای متعال «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» را نازل کرد.

1109- خطیب این حدیث را در «تاریخ» خود از طریق جویبر از ضحاک از ابن عباس روایت کرده است. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف: شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

شاهدان برای امر طلاق :

امام شوکانی در «نیل الأوطار» (300/6) اجماع را نقل کرده است. که طلاق هم کلامی و هم زبانی است، مادامیکه شوهر زنش را خطاب کند و بر وی اسم طلاق بیاورد، طلاق واقع می‌شود، حال چه شاهد حاضر باشد یا نباشد. مثلاً اگر مرد به زنش بگوید: تو طلاق هستی، یا در غیاب همسرش بگوید: او طلاق است، یا: او را طلاق دادم، و یا امثال این الفاظ را بر زبان جاری کند، طلاق واقع شده و لزومی به شاهد گرفتن نیست.

ولی جمهور علماء و از جمله ائمه اربعه گفته اند: مستحب است که مرد برای طلاق زنش (و یا رجعت وی) شاهد بگیرد، تا باب مجادله بسته شود و راه انکار و اتهام را ببندد. به دلیل آن (آیه دوم سوره طلاق است) «فَإِذَا بَلَغَ الْأَجَلُ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِّنكُمْ» یعنی: و چون عده (عدت) آنها سرآمد، آنها را بطرز شایسته‌ای نگهدارید یا بطرز شایسته‌ای از آنان جدا شوید؛ و دو مرد عادل از خودتان را گواه بگیرید؛ و شهادت را برای خدا برپا دارید. و گفته اند: امر در این آیه بر استحباب دلالت می‌کند.

اما ممکن است دو حالت پیش آید:

1- اگر مردی نزد قاضی ادعا کند که زنش را طلاق داده، طلاق حساب شده و هیچ شاهی نیاز نیست، یعنی اقرار و اعتراف مرد کفایت می‌کند.

2- اما اگر زن نزد قاضی ادعا کند که شوهرش وی را طلاق داده، ولی مرد آنرا انکار کند؛ در اینحالت:

- اگر زن شاهی نداشته باشد، ادعای او پذیرفته نمی‌شود.

- اگر دو شاهد عادل بر طلاق و ادعای زن شهادت دهند، ادعای او پذیرفته می شود.
- اگر تنها یک شاهد داشته باشد، کفایت نمی کند، و در اینحالت قسم خوردن زن نیز همراه آن شاهد کفایت نمی کند، و طلاق با شاهد و سوگند ثابت نمی شود. اما آیا شوهر سوگند داده می شود؟ امام ابوحنیفه و امام مالک و امام شافعی (و روایتی از) امام احمد گفته اند: شوهر قسم داده می شود، اما اگر مرد حاضر به قسم خوردن نشود؛ در اینحالت بر طبق روایتی از امام مالک به طلاق حکم می شود.

یادداشت کوتاه :

برخی از فقهاء (امام مالک و امام شافعی رحمت الله علیهما و بسیاری از فقهاء) گفتند: در امر نکاح و طلاق و رجعت، تنها شهادت دو مرد بالغ عاقل پذیرفته است و زن نمی تواند در آن مشارکت کند، دلیل آنها چنین است که: خداوند متعال می فرماید: «فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارُقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ» (سوره طلاق: 2). یعنی: «و هنگامی که مدت عده آنان نزدیک به پایان آمد، یا ایشان را به طرز شایسته‌ای نگاه دارید و یا بطرز شایسته‌ای از ایشان جدا شوید و بر آنان دو مرد عادل از میان خودتان را به شهادت گیرید».

و پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «لَا نِكَاحَ إِلَّا بِوَلِيِّ وَشَاهِدَيْ عَدْلٍ». صحیح ابن ماجه (7557). یعنی: «نکاح صحیح نیست مگر با حضور ولی و دو شاهد عادل».

همانطور که ملاحظه می‌شود در آیه و حدیث شاهد به لفظ مذکر آمده است.

و گفتند: چون طلاق در دست مرد است، لذا جز شاهد مرد هم پذیرفته نیست.

اما علمای حنفی فرموده اند که: شهادت زنان با مردان (یعنی دو زن با یک مرد) در اموال و نکاح و طلاق و رجعت و در همه چیز، جز در حدود و قصاص قبول است و ابن القیم آن را ترجیح داده و گفته است: هرگاه شارع استشهاد زنان را در مدارک و اسناد مربوط به دیون را که مردان می‌نویسند و غالباً هم در مجمع مردان نوشته می‌شود، جایز و روا دانسته باشد، اگر شهادت شان برای کارهایی که بیشتر زنان در آن حضور دارند مانند وصیت و رجعت بعد از طلاق رجعی، پذیرفته شود بهتر و اولی‌تر است.

خواننده محترم !

یک وجبیه جدی و دقیقی که در برابر شاهد وجود دارد اینست که: حبّ و بغض ها نباید در قضاوت ما شاهدان تأثیرگذار باشد. «أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ» (مشابه این جمله، در آیه 135 نساء نیز آمده است که میفرماید: «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ»)

بناءً شهادت دونفر شاهد عادل باید همراه با حفظ حقوق مردم و اخلاصمندی باشد. طوریکه شهادت برای الله (ج) باشد «أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ» (که در کلمه «أَقِيمُوا» بر پاداشتن حقوق مردم و در کلمه «لِلَّهِ» اخلاص در عمل نهفته است).

مصالح زنا شوی در آیه مبارکه:

با تأسف باید گفت: به علت ضعف جسمی و نارسایی، آداب و رسوم اجتماعی و تاریخی، بخصوص در جوامع ما حقوق زنان بیشتر پایمال شده و می شود. بناءً هدایات قرآن عظیم الشان بسوی مرد است که با دقت، و توجه ایشان را به رعایت حقوق زن جلب نموده، و می فرماید که: پروسه جدایی همراه با کرامت، و به دور از هر گونه تحقیر و توهین ازار و اذیت صورت بپذیرد. در ضمن به مرد می فهماند که به یکباره برای زن سه طلاق ندهید. و با

یک زیبایی میفرماید: «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ، فَارْقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ». توجه باید داشت که پروسه طلاق باید صرف مصالح مرد نباید در نظر گرفته شود، بلکه در این پروسه زمان بندی محکم دینی بطور مراعات شود. (و این زمان بندی همان آغاز زمان عده: «فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» و هم پایان آن: «فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ» که پروردگار بدان حکم فرموده است جداً مراعات شود.

حکمت شرع همین است که: جدایی و طلاق، یعنی ادامه زندگی که باید به وجه پسندیده و احسن باشد و هم جدایی و طلاق. «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارْقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» یعنی رفتار شایسته مرد بازن و رعایت حقوق زن چه در حال صلح و آشتی و چه در حال قهر و جدایی، از حقوق همسر است. توجه باید داشت که حکمت الهی و شرع اسلامی همین است که: نگهداری همسر، مقدم بر جدایی است. زیرا در آیه مبارکه آمده است: «فَأَمْسِكُوهُنَّ» و سپس فرموده است «فَارْقُوهُنَّ». پروسه طوری صورت گیرد، طوری که شارع بدان حکم فرموده است یعنی این پروسه مقبول شرع و پسند عقل باشد. حل مشکلات فامیلی بصورت عموم و بخصوص در امر طلاق که از طریق غیر شرعی صورت گیرد گناه و در نهایت امر، رفتن به بیراهه سقوط و تباهی است. به یاد داشته باشید که تقوا و ترس از الله موجب خروج انسان از بسیاری از مشکلات و رهایی از تمام بن بست ها (از جمله اختلافات زن و شوهر است).

چرا زن اجازه خروج از خانه در زمان عده را ندارد:

در مورد اینکه چرا زن نمیتواند در زمان عده طلاق از خانه شوهرش بیرون شود در بدو باید گفت که: حکم خداوند همین است؛ طوری که می فرماید: «ای پیامبر وقتیکه خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت فرارسیدن عده طلاق دهید، و حساب عده را نگهدارید، و از خدا که پروردگار شما است، بترسید و پرهیزگاری کنید، و زنان را از خانه هایشان بیرون نکنید و زنان هم بیرون نروند. مگر اینکه زنان کار پلشت و زشت آشکاری انجام دهند». (آیه اول سوره طلاق)

ولی با آنها برخی از حکمت های آن عبارتند از:

اولاً: با طلاق (اول و دوم) رابطه زناشویی بین مرد و زن بطور کامل قطع نمی شود و بین آن دو هنوز محرمیت برقرار است تا آنکه مدت عده زن به پایان برسد، یعنی زن و مرد پس از طلاق تا پایان عده زن می توانند با هم و کنار هم و بر سر یک دسترخوان بنشینند، فقط نباید با هم همبستر شوند.

دوماً: اسلام قصد دارد تا مانع فروپاشی خانواده شود، زیرا فروپاشی خانواده آثار زیانباری بر خود اعضای خانواده و به تبع آن بر کل جامعه می گذارد، از اینرو شارع حکیم چنین حکم کرده تا زن پس از طلاق تا پایان عده اش در منزل شوهرش بماند، احتمال آن وجود دارد که: شوهرش از تصمیم طلاق پشیمان و نادم شود و به او رغبت پیدا کند و او را نزد خود باز گرداند، که اگر چنین شود، زن می تواند بدون عقد نکاح جدید با شوهر خویش به زندگی نورمال زن و شوی خود ادامه بدهند. ولی اگر زن از منزل خارج گردد ممکن است این ندامت و پشیمانی و رغبت حاصل نشود و طلاق بائن شود.

سوماً: همان طور که ذکر شد اسلام کوشش میکند تا آخرین فرصت پیوند زن و مردی که در آستانه قطع شدن است دوباره ترمیم و ملاحم گزاری کند تا مانع فروپاشی خانواده و رابطه زوجین شود، و لذا چنین حکم کرده که تا زن در مدت عده در منزل شوهرش باقی

بماند تا مبدا کسی از او خواستگاری کند، و زن را بفریبد و این موجب شود تا عداوت و دشمنی و تنفر در جامعه حاکم شود.

چهارم: شریعت فرموده که هیچکس نباید زنی را که عده طلاقش را سپری می کند ببیند! و این سخن شریعت نیست، بلکه باید بمانند سابق روابط محرم و نامحرم رعایت شود و زن می تواند برای کارهای مورد نیازش به بیرون از منزل برود ولی نباید شب در جایی بماند.

صاحب طلاق در اسلام :

خداوند پاک در سوره (طلاق آیه: 1) میفرماید: «یا ایها النبی إذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن.» (ای پیامبر چون اراده طلاق زنان کنید پس طلاق دهید ایشان را) صدق الله العظیم.

همچنان در سوره (النساء آیه 2) الله تعالی میفرماید: «وإن أردتم استبدال زوج مكان زوج، وآتیتم إحداهن قنطاراً فلا تأخذوا منه شيئاً» (و اگر خواهد بدل کرد زن بجای زنی و داده باشید یکی از ایشان را قنطار (مال فروان) پس باز مگیرید از آن مال چیزی را.) اگر به مفاهیم آیات متبرکه فوق به دقت نظر به اندازیم در خواهیم یافت که نصوص قرآنی به دادن طلاق برای مرد صراحت دارد زیرا مرد به اساس تحمل مشقت در ازدواج بیشتر از زن بر بقای زندگی مشترك حریص میباشد و به حکم شرع بعد از طلاق مجبور است که مهر مؤخر (مؤجل) طلاق را پرداخته و در دوران عدت مخرج زن را نیز تأمین نماید.

چنانچه آوردیم در ادیان و شرایع قبلی افراط و تفریط وجود داشت و دارد که در بعضی مذاهب یهودیت حق طلاق به رهبر دینی شان و در بعضی دیگر اصلاً طلاق اجازه نیست و در موارد دیگر آزادی های بدون حد و حصر است اما در دین مبین اسلام این اعتدال مراعات شده، خطر کمتر طبعی زیبای زن و رفیق القلب بودن اش را در نظر گرفته و به مقام زن در خانواده و اجتماع توجه کرده، مسؤلیت های متعدد بر شوهر گذاشته که درین صورت دادن حق طلاق بر علاوه تقدیر الهی این جوانب و ملاحظات را در نظر گرفته به عدالت و مراعات انصاف زن و مرد را مأمور دانسته و در صورتیکه استثنائات واقع شود و مرد وجایب خویش را کماکان عملی و مراعات نه کند به زن فرصت داده تا جدایی و طلاق خویش را به درخواست تفریق از محکمه درخواست کند.

اما اگر طلاق بدست زن باشد حیات خانواده گی بنابر عوامل که در بالا یاد شده مضطرب گردیده میتواند که یکی از بخش های دلایل ظاهری آن همان کرکتر طبعی زن در سرعت در متأثر شدن، انفعال و عکس العمل بوده که خانواده ها و روابط فامیلی و زنا شوهری استقرار نخواهد داشت و عامل باز دارنده بی نیز در مقابلش وجود نه خواهد داشت که در بسا موارد سبب پشیمانی خود زنها میشود. چنانچه گفته آمدیم هرگاه زن از زندگی زناشویی خویش راضی نبود و قصد جدایی از شوهرش را داشت، شرع همیشه دست و پای زن را در این مورد نمی بندد بلکه طبق حکم شرع می تواند از طریق «خلع» از شوهر خویش و یا تفریق و طلب جدایی از محکمه زن و شوهر جدا گردد اما این خلع بمانند دادن حق طلاق به زن نیست که بر راحتی بنیان خانواده را از هم بپاشد.

آیا زن میتواند شوهر خویش را طلاق دهد :

در بدو باید گفت که در دین مقدس اسلام برای مرد حق طلاق و برای زن حق خلع داده شده است.

ولی ناگفته نباید گذاشت که به دلیل رعایت مصالح خانواده و اجتماع، حق طلاق فقط و فقط

در دست مرد قرار گرفته، و زن حق دادن طلاق شوهر خویش را ندارد. پیامبر صلی الله علیه و سلم با تمام صراحت در این بابت فرموده است: «إنما الطلاق لمن أخذ بالساق» (روایت رواه ابن ماجه و غیره وحسنه الألبانی)، به این معنی که طلاق حق شوهر است، و هیچ کس بغیر از شوهر حق طلاق دادن را ندارد.

نباید فراموش کرد که در شرع اسلامی قوامیت در زندگی زناشویی با مرد است، طوری که پروردگار با عظمت ما میفرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ...» (سوره النساء: 34) (مردان بر زنان قیامند به سبب آن است که الله برخی آدمیان را بر برخی دیگر برتری داده است و نیز به سبب آن که مردان از اموال خویش (بر زنان) خرج کردند)

حکمت دین مقدس اسلام در تصرف حق طلاق در تصرف مرد در اینست که: چون او برای برقراری پیوند زناشویی و ازدواج مصارف گزاف مالی و زحماتی فروانی را متحمل شده است.

بناءً مرد بیشتر از زن ببقای این پیوند و ادامه آن دلبستگی دارد، و می داند اگر به طلاق اقدام کند و بخواهد بار دیگر ازدواج کند باید مصارف کمر شکنی را متحمل شود. بناءً کوشش میکند تا از عصبانیت کار نگرفته و در صورت ممکن بر بقای ازدواج خویش باقی بماند.

هكذا نباید فراموش کرد که در صورت طلق این مرد که مجبور است مهر قبول شده «متعّه طلاق» و مصارف دوران عده را باید نیز بپردازد.

ولی زن تحمل خشم و قهر خود را کنترل کرده نمیتواند و عواقب طلاق با اندازه مرد، گریبانگر او نیست و برایش ضرر اقتصادی هم عاید نمیگردد، بناءً شاید به کمترین بهانه این پیوند را از بین ببرد.

اما نداشتن حق طلاق برای زنان به این معنا نیست که اگر احیانا بنا به داشتن عذری شرعی قصد رهایی از شوهر خویش را داشتند، تمامی راهها بر او بسته است! هرگاه زن از زندگی زناشویی خویش راضی نبود و قصد جدایی از شوهر خویش را داشت، شرع همیشه دست و پای زن را در این مورد نمی بندد بلکه طبق حکم شرع می تواند از طریق « خلع » از شوهر خویش جدا گردد اما این خلع بمانند دادن حق طلاق به زن نیست که براحتی بنیان خانواده را از هم بپاشد بلکه شرایطی دارد.

طلاق همسایه :

در مورد طلاق همسایه شیخ جمال قطب رئیس قبلی کمیته دار لافتای جامع الازهر طی فتوای مینویسد: همانطور یک مرد (شوهر) حق طلاق زن خویش را دارد، زن میتواند و حق دارد که شوهر خویش را خلع نماید.

هكذا اگر همسایه ها و اهل محل، شاهد جر و بحث و جنگ و جدال های متداوم بین زوجین باشند و تشخیص دهند که زن و شوهر دیگر نمی توانند باهم زندگی مشترکی را پیش ببرند و امکان تفاهم بین آنها بصورت مطلق از بین رفته است، همسایه ها و یا هم اعضای فامیل و اقارب زن و شوهر و یا هم مسئولین و معززین منطقه و محل، میتوانند با مراجعه به قاضی و محکمه مربوطه در خواست طلاق برای زوج همسایه را بعمل آرند.

شیخ جمال قطب در جواب سوالی مینویسد: اگر همسایه ها درخواست طلاق دو نفر را داده باشند اما یکی یا هر دو نفر آنها مایل نباشند از هم جدا شوند در این صورت قاضی چه

تصمیمی باید بگیرد؟

فرمودند: اگر قاضی تشخیص دهد که ادامه زندگی آنها باعث ادامه مشکل میشود حکم به طلاق میدهد و زن و شوهر هم باید آنرا بپذیرند! وی در بیان دلیل این استدلال خود آورده است: در غیر این صورت ممکن است عدم درخواست طلاق از سوی مرد با خلع از طرف زن به خاطر فرار از مسولیت و یا ترس از محروم شدن از حقوق باشد. بنابراین وقتی همسایه ها درخواست طلاق دهند قاضی آنها را ملزم به طلاق میکند.

خلع چیست :

خلع در لغت به معنای کردن و در آوردن لباس را گویند، و کلمه خلع که از این ماده مشتق شده به صورت اصطلاحی برای یکی از انواع جدای بین زن و شوهر میباشد. اگر در زندگی زن و شوهر حالتی پیش آید که زن شوهر خویش را دوست نداشته باشد و از او متنفر باشد و نخواهد که با او زندگی مشترکی کند، و اختلاف شان به حدی برسد که امکان ادامه زندگی بین شان دیگر وجود نداشته باشد، و بترسد که نتواند قوانین الهی را رعایت کند، و در این صورت الله تعالی برای حل مشکل خلع را جایز و مشروع نموده است، در این صورت زن مهریه ای را که شوهرش به او داده به شوهر واپس گردانیده، و در صورت تادیه مهر زن میتواند از شوهر خویش جدا شود.

پروردگار با عظمت ما در این مورد میفرماید: «وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَنْ لَا يُفِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا يُفِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ» (بقره: 229). و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه (مهر ایشان کرده‌اید یا بدیشان داده‌اید باز پس بگیرید مگر اینکه، (شوهر و همسر) بترسند که نتوانند حدود خدا را پا برجا دارند. پس اگر بیم داشتید که حدود الهی را رعایت نکنند گناهی بر ایشان نیست که زن فدیة و عوضی بپردازد (و در برابر آن از او درخواست جدائی کند)».

حافظ، ابن کثیر در تفسیرش (483/1) در این مورد میفرماید: هر گاه زن و شوهر با هم ناسازگار شدند و همسر به وظایف خود در برابر شوهرش عمل نمی‌کرد و او را دوست نمی‌داشت و نمی‌توانست با او زندگی کند، زن میتواند آنچه را که از شوهرش گرفته است باز پس دهد و بدین وسیله خود را نجات دهد و بر زن گناهی نیست که اموالش را به شوهرش ببخشد، و بر مرد نیز گناهی نیست که آنرا از همسرش بپذیرد و این، همان خلع است که در فقه به آن اشاره شده است.

همچنان در حدیث ثابت بن قیس رَضِيَ اللهُ عَنْهُ آمده است که زنش نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: ای رسول الله ثابت بن قیس رَضِيَ اللهُ عَنْهُ از نظر دیانت و اخلاق عیبی ندارد، اما مشکل فقط این است که من از ناسپاسی شوهر و کفران می‌ترسم آنگاه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أَتُرِيدِينَ عَلَيْهِ حَدِيقَتَهُ؟» «آیا باغی که او به تو داده باز می‌گردانی» گفت: بله، و باغ را به ثابت باز پس داد، و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ثابت بن قیس رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فرمان داد که از او جدا شود. بخاری.

و اگر زن و شوهر در این مورد به اختلاف مواجه شدند باید نزد محکمه رفته و خواستار فیصله شرعی گردند.

در خلع زن خواهان جدایی از شوهر می‌گردد، بناءً نه تنها مهریه به زن تعلق نمی‌گیرد بلکه، چنانکه شوهرش خواست - بایستی مقداری مال نیز علاوه بر بازگرداندن مهریه بپردازد تا این جدایی صورت گیرد.

ناگفته نباید گذاشت که خلع زمانی صورت می‌گیرد که به تراضی و توافق زوجین باشد، چنانچه طرفین توافق و تراضی نکنند، قاضی می‌تواند شوهر را به خلع مجبور و ملزم سازد.

علماء در مورد این اختلاف نظر دارند که آیا خلع طلاق نوع از طلاق است یا هم نوعی از فسخ نکاح است؛ ولی رأی اقرب اینست که خلع نوعی فسخ نکاح محسوب می‌شود نه طلاق، حتی اگر خلع همراه با لفظ طلاق هم باشد باز بعنوان طلاق محسوب نخواهد شد.

یادداشت توضیحی :

طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم: بر شوهر حرام است که زن را بیازارد تا خسته شود و طلاق خلعی را بپذیرد. اگر شوهر چنین‌کرد، خلع باطل است و بعضی از علماء گویند: اگر چه این فشار و تضییق حرام است، ولی خلع قابل اجرا است.

و این‌کار بدین جهت حرام است، که زن از دو جهت متضرر می‌شود، که هم شوهرش را از دست بدهد و هم زیان مالی را تحمل کند. خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرَاهًا وَلَا تَعْضَلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ» (سوره النساء: 19). «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای شما روا نیست که زنان را برخلاف میلشان به ارث برید و نیز ایشان را منع کنید تا بخشی از آنچه را به آنان داده‌اید، به دست آرید مگر آن که مرتکب زشتکاری آشکاری شوند».

همچنین زن نباید بدون دلیل شرعی موجه تقاضای جدایی از طریق خلع کند. از ثوبان رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ سَأَلَتْ زَوْجَهَا الطَّلَاقَ مِنْ غَيْرِ مَا بَأَسَ فَحَرَامٌ عَلَيْهَا رَائِحَةُ الْجَنَّةِ» «هر زنی که بدون دلیل از شوهرش تقاضای طلاق کند، بوی بهشت بر او حرام است». ترمذی (1198). و همچنین از ثوبان رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «المختلعات هن المنافقات» «زنانی که خواهان خلع هستند، منافق‌اند». ترمذی (1198).

وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ﴿٣﴾

و او را از جایی که گمان نمی‌برد روزی می‌دهد، و کسی که بر الله توکل کند، خدا برایش کافی است، [و] خدا فرمان و خواسته اش را [به هر کس که بخواهد] میرساند؛ یقیناً برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَالِغُ أَمْرِهِ»: به فرجام رساننده فرمان خویش، به هر کاری بخواهد، می‌رسد. خدا کارش را به مقصد می‌رساند، خدا فرمانش را به نهایت می‌رساند. «قَدْرًا»: مدت و اجل، مقدار معین.

وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحْضُنَّ وَأَوْلَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ﴿٤﴾

و از زنان شما آنانی که از عادت ماهیانه نا امیدند، اگر شک دارید [که به سبب رسیدن به سن یائسگی یا عاملی دیگر است] عدّه آنان [پس از طلاق] سه ماه است. و [هم چنین عدّه] زنانی که [با وجود سن معمولی] عادت نشده اند [سه ماه است] و [پایان] عدّه زنان باردار،

روزی است که وضع حمل می کنند. و هر که از الله بترسد برای او در کارش آسانی قرار می دهد. (۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

« وَاللَّائِي »: زنانی که : از طفل آوردن بچه دار شدن ناامید شدند ، یائسه گشته اند « إِنْ ارْتَبْتُمْ »: اگر متردد شدید درباره حکم عده ایشان. « لَمْ يَحِضْنَ »: عادت ماهانه ندیده اند، به سن حیض نرسیده اند. « أَوْلَاتٌ »: صاحبان، دارندگان. « أَوْلَتْ الْأَحْمَالِ » « زنان باردار ». « أَنْ يَضَعْنَ »: که وضع حمل کنند. « يُسْرًا »: آسانی.

یادداشت فقهی در مورد عدت :

« فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ » « پس عده آنان سه ماه است و دخترانی که به سن حیض نرسیده اند » به سبب خردسالی و عدم رسیدنشان به حد بلوغ پس عده آنان نیز سه ماه است.

اما زنانی که میعاد حیض آنها به سبب مریضی «استحاضه» مجهول است، یا زنانی که پیوسته خون می بینند پس عده آنان در نزد مالکی ها یکسال کامل است چراکه باید نه ماه را برای از بین رفتن شک حاملگی انتظار بکشند زیرا غالباً مدت حمل نه ماه است و سه ماه هم مدت عده آنان است. اما قول مفتی به نزد احناف این است که عده آنان با هفت ماه به پایان می رسد زیرا مدت طهر آنان دو ماه در نظر گرفته می شود پس سه طهر آنان مجموعاً شش ماه است و احتیاطاً یک ماه هم به عنوان مدت سه حیض آنها برآورد میشود. ولی شافعی ها و حنبلی ها برآنند که عده این گروه از زنان نیز سه ماه است «و زنان آبستن مدت عده شان این است که وضع حمل کنند» یعنی: عده آنان با وضع حمل به پایان می رسد، هرچند از نظر جمهور فقها وضع حملشان یک ساعت بعد از طلاق یا مرگ شوهر نیز اتفاق بیفتد «و هرکس از خدا پروا دارد، خدا برای او در کارش آسانی ای فراهم می سازد» یعنی: کار او را در دنیا و آخرت آسان می گرداند. ضحاک در تفسیر آن می گوید: «هر کس از خدا پروا دارد و مطابق سنت طلاق گوید، خداوند برای او در امر رجعت آسانی ای پدید می آورد»

از ابی بن کعب (رض) در بیان شأن نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: چون آیه سوره «بقره» درباره عده تعدادی از زنان نازل شد، اصحاب گفتند: بیان عده تعداد دیگری از زنان یعنی بیان عده دختران خردسال، زنان بزرگسالی که حیضشان قطع شده است و زنان باردار باقی مانده است. پس این آیه نازل شد.

شأن نزول آیه 4 :

1112- ابن جریر، اسحاق بن راهویه، حاکم و سایرین از ابی بن کعب روایت کرده اند: هنگامی که آیه 228 سوره بقره در باره حکم عده زنان [زن مطلقه ای که عادت ماهیانه می بینند نازل شد. گفتند: حاکم عده (عدت) زنانی که به حد بلوغ نرسیده اند، زنانی که آیه و زنان باردار بیان نشد. پس آیه: « وَاللَّائِي يَسْنُنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ » نازل شد. اسناد آن صحیح است.

1113- مقاتل در «تفسیر» خود روایت کرده است: خالد بن عمرو بن جموح در باره عده (عدت) زنانی که حائض نمی شود از نبی کریم سؤال کرد. پس این آیه نازل شد. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف: شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا ﴿٥﴾

این فرمان الله است که آن را بهسوی شما نازل کرده است و هر کس از الله بترسد گناهانش را محو می‌کند و پاداش او را بزرگ می‌گرداند. (۵)

تفسیر :

در تفسیر البحر تذکر یافته : چون بحث و کلام درباره‌ی زنان مطلقه در جریان است و به سبب کین و بغض شوهران از آنها، طلاق داده میشوند، و گاهی شوهران تهمت‌های زشت به آنان می‌زنند که باعث تنفر خواستگاران می‌شود، از این رو امر به تقوی را تکرار کرده و به صورت شرط و جزا بیان شده است: و من يتق الله يجعل. (البحر ۲۸۴/۸)

أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلًا فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأَمِّرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَرِّضُوا لَهُ الْآخِرَى ﴿٦﴾

آنها «زنان مطلقه» در هر جایکه خود تان سکونت دارید و در توانائی شما هست سکونت دهید، و به آنها زیان نرسانید تا کار را بر آنان تنگ کنید (که مجبور به ترك منزل شوند) و اگر باردار باشند نفقه آنان را بپردازید تا وضع حمل کنند، و اگر برای شما (فرزند را) شیر می‌دهند مزد شان را بدهید و (در باره نوزاد) میان خود به نیکی مشورت و توافق کنید و اگر به توافق نرسیدید باید زن دیگر (به درخواست شوهر) شیر دهد. (۶)

تفسیر :

« أَسْكِنُوهُنَّ »: آنان را سکونت دهید. « سَكَنْتُمْ »: ساکن شدید، مسکن گزیدند. « مِنْ حَيْثُ »: آنجا که. هرگونه که. « وُجْدِكُمْ »: توانائی. وسع و طاقت. « لَا تُضَارُّوهُنَّ »: به آنان ضرر نرسانید، بخصوص در بخش نفقه و مسکن. « لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ »: تا بر آنان تنگ بگیرید، تا در تنگنا قرارشان دهید. « أُولَاتٍ »: صاحبان. دارندگان. « حَتَّى يَضَعْنَ »: تا بگذارند. « إِنْ أَرْضَعْنَ »: اگر شیر دادند.

« أَمِّرُوا »: مشاوره کنید. « بِمَعْرُوفٍ »: زیبا و پسندیده. یعنی پدر مزد شیر دادن را محترمانه و متناسب با عرف و عادت بپردازد. مادر هم مواظبت لازم را از اولاد باشد. « تَعَاسَرْتُمْ »: همدیگر را در تنگنا گذاشتید و بر یکدیگر سختگیری کردید و توافق حاصل نشد. « الْآخِرَى »: زن دیگری. دایه‌ای.

حق حضانت اولاد :

اگر در صورت طلاق یا وفات میان زن و شوهر جدائی حاصل گردد، حق تقدم در پرورش و نگهداری طفل با مادر تعلق می‌گیرد، البته تا زمانی که مادر ازدواج نکرده باشد، رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به زنی که درباره حضانت فرزندش شکایت داشت، فرمود: «أَنْتِ أَحَقُّ بِهِ مَالَمُ تَنْكَحِي» (احمد، ابوداود و حاکم). «مادام که ازدواج نکرده‌ای حق تقدم با شما است».

اگر مادر نباشد، این حق به مادر کلان مادری بر می‌گردد، اگر مادر کلان مادری نباشد، این حق به خاله بر می‌گردد. زیرا مادر کلان مادری و خاله به منزله مادر است. رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «الْخَالَةُ بِمَنْزِلَةِ الْأُمِّ» (متفق علیه). «یعنی خاله قائم مقام مادر است».

در صورتیکه خاله نباشد، مادر کلان پدري است، اگر مادر کلان پدري نباشد، حق حضانت

به خواهر بر می‌گردد، اگر خواهر نباشد، به عمه بر می‌گردد، اگر عمه نباشد، به بنت الأخ (دختر برادر) بر می‌گردد. اگر از زنان یاد شده کسی نباشد، آنگاه حق حضانت به پدر، بعد به جد، بعد به برادر و بعد به برادرزاده و بعد به کاکا و بعد به ترتیب قرابت به عصبه‌ها بر می‌گردد. برادر پدري و مادري حق تقدم دارد از برادر پدري، همانطور که خواهر پدري و مادري از خواهر پدري حق تقدم دارد. یا هر خویشاوند نزدیک که از ناحیه پدر و مادر قوم می‌شود، مقدم است از آن خویشاوندی که تنها از ناحیه مادر قرابت دارد. ولی وقتی که کودک به سن هفت سالگی رسید، آنگاه کودک چه دختر و چه پسر، بین پدر و مادر هر کدام را انتخاب کرد به او داده می‌شود. یعنی بعد از هفت سالگی کودک مختار است تا بین پدر یا مادر خود نزدیکی بماند.

از ابوهریره روایت است که: «أن امرأة جاءت إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقالت: يا رسول الله، إن زوجي يرید أن یذهب بابنی و قد سقانی من بئر أبي عتبة، و قد نفعنی. فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: هذا أبوک، و هذه أمک، فخذ بید أیهما شئت. فأخذ بید أمه، فانطلقت به» «زنی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول الله! شوهرم میخواهد پسر را از من بگیرد در حالیکه پسر من از چاه ابی عتبه برایم آب آورده و به من کمک کرده است. پیامبر صلی الله علیه وسلم به پسر فرمود: این پدرت است و این هم مادرت، دست هر کدام از آنها را که میخواهی بگیر، پس دست مادرش را گرفت، پس مادرش او را با خود برد».

نسبایی بنابر این حضانت و سرپرستی قبل از همه حق مادر و پس از او مادر بزرگ است. حتی اگر زن و شوهر از هم جدا شده باشند، باز مادر کودک برای سرپرستی او در اولویت قرار دارد. مگر آن زنیکه از همسرش جدا شده یا همسر او فوت کرده مرتد یا فاسق و ناپرهیزکار باشد و این نگرانی وجود داشته باشد که اگر کودک نزد او نگهداری شود به دزدی، شراب خواری و فساد اخلاقی آلوده گردد.

کسی که سرپرستی و حضانت را بر دوش دارد، باید از معاش (درآمد) و مسکن مناسب برخوردار باشد و محلی که سرپرستی کودک در آن انجام می‌گیرد اگر زن و شوهر با هم زندگی می‌کنند باید در خانه آنها باشد.

از آن جهت که هدف اصلی از حضانت محافظت زندگی و تربیت جسمانی، روحی و عقلی کودک است، هر کس که در تحقق این اهداف کوتاهی کند، حق حضانت از وی ساقط می‌شود، هر گاه مادر با شوهری که از نزدیکان کودک نباشد ازدواج کند، حق حضانتش ساقط می‌گردد.

از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت است که زنی گفت: ای رسول الله! شکم ظرف حمل این پسر بود، و پستانهایم برایش شیردان و آغوشم مأوی او بود، پدرش مرا طلاق داده و می‌خواهد او را از من بگیرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (أنت أحق به مالم تنکحی) «تا زمانی که از دواج نکنی تو سزاوارتر به پسر هستی». [الإرواء 2187]، و مسلم است هرگاه مادر با شوهر بیگانه ازدواج کند، رعایت حال کودک و حفاظت منافع او دچار مشکل خواهد شد. حضانت در شرایط زیر ساقط می‌گردد:

- 1- وقتی که سرپرست، دیوانه یا خفیف العقل باشد.
- 2- وقتی مبتلا به مرض مسری مانند جذام و غیره باشد.
- 3- وقتی (سرپرست) به سن بلوغ و رشد نرسیده باشد.

4- وقتی از صیانت طفل و حفاظت، جسم، جان و عقل کودک عاجز شود.

5- وقتی کافر باشد و احتمال فساد دین و عقیده کودک وجود داشته باشد.

لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكْفِ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ﴿٧﴾

بر توانگر است که از توانگری اش [همسر طفل دارش را در ایام عده] نفقه دهد، و هر که رزق و روزی اش تنگ باشد از همان که خدا به او عطا کرده هزینه دهد. خدا هیچ کس را جز به اندازه رزقی که به او عطا کرده است، تکلیف نمی کند. خدا به زودی پس از سختی و تنگنا، فراخی و گشایش قرار میدهد. (٧)

تشریح لغات واصطلاحات :

« لِيُنْفِقَ »: تا هزینه کند. « لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ »: تا شخص دارا برای زن مطلقه و زن شیرده (دایه) هزینه کند. «ذو سعة»: دارا، توانگر، ثروتمند، آن کس که توان مالی دارد. « سعة »: وسعت، قدرت مالی. « قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ »: روزی او کم گردید و فقیر شد، روزی بر او تنگ شد (سوره های: رعد، اسراء، قصص).

خوانندگان گرامی !

در آیات قبلی از احکام طلاق، عده، نفقه و مسکن زن مطلقه و اجرای حدود شریعت بحث بعمل آمد.

اینک در آیات متبرکه (8 الی 12) به مخالفان امر، هشدار می دهد که مجازات چون سزای گذشتگان بدکار در پیش دارند. سپس از قدرت و علم فراگیر الله متعال بحث نموده و میفرماید : تا خود را فراموش نکنند و از فرمان آفریدگار سر نییچند.

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرَسُولِهِ فَأَحْاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُّكَرًا ﴿٨﴾

و چه بسا (اهالی) قریه‌ها از فرمان پروردگارشان و (فرمان) رسول او سرکشی کردند، پس به سختی از آنان حساب گرفتیم و به عذابی سخت ناشناخته عذابشان کردیم. (٨)
تشریح لغات واصطلاحات :

«كَأَيِّنْ»: چه بسیار، بسا. « وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ »: چه شهرهای فراوانی، چه بسیار از شهرهای فراوانی، چه بسیار از مردم آبادیهایی که.. « عَتَتْ »: نافرمانی کرد، سرپیچی کرد. «حاسبناها»: حساب کشیدیم، به حسابشان رسیدیم. « نُكْرًا »: بدو زشت، ناگوار، ناپسند، نفرت انگیز [کهف/٧٤ و ٨٧].

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا ﴿١٠﴾

خداوند برای آنان عذابی سخت آماده کرده است، پس ای خردمندان مؤمن از الله تعالی بترسید، به راستی که خداوند به سوی شما (وسیله تذکر) را نازل کرده است. (١٠)

رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا ﴿١١﴾

(آن وسیله تذکر) پیامبری است که آیات روشن الله، را بر شما می خواند تا آنان را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آورد، و کسی که به الله

ایمان دارد و کار شایسته انجام دهد (الله) او را به باغهایی که از زیر (درختان و قصرهای) آن نهرها روان است وارد خواهد کرد که همیشه در آن جاودانه‌اند. یقیناً الله روزی او را نیک ساخته است. (۱۱)

تفسیر :

«قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقاً» الله تعالی در بهشت روزی نیکو و فراوان به آنها خواهد داد؛ چون نعمت‌های آن دایمی است و قطع نمی‌شود. امام طبري میفرماید: یعنی در آن باغها روزی آنان را وافر میدهد، رزقی که عبارت است از خوردنی و آشامیدنی و سایر نعمت‌هایی که خدا برای دوست دارانش تدارک دیده است. که برای صحت وجودشان مفید حال باشد. آیه متضمن شگفت‌انگیزی و تعظیم نعمت و برکاتی است که خدا آن را روزی و پاداش مؤمن قرار داده است.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً ﴿۱۲﴾

الله ذاتی که هفت آسمان و نیز مثل آنها هفت زمین را آفرید. همواره فرمان او در میان آنها نازل می‌شود تا بدانید که خدا بر هر کاری تواناست و اینکه یقیناً علم خدا به همه چیز احاطه دارد. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مِثْلَهُنَّ»: اشاره به زمینهای متعددی است که در عالم هستی وجود دارد.

تفسیر :

«خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ»: هفت آسمان و به اندازه آن، زمین را آفریده است. عدد هفت برای کثرت است، و در این صورت منظور از هفت آسمان و هفت زمین، تعداد بیشمار و خارج از اندازه کواکب آسمانی و کراتی مشابه زمین است. (ملاحظه شود سوره: بقره، اسراء، مؤمنون، فصلت).

اما اگر عدد هفت برای شماره محدود باشد، آنچه ما می‌بینیم و دانش بشر به آن احاطه دارد، همه مربوط به آسمان و زمین اول است، و ماورای این ثوابت و سیارات، شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس علم ما بیرون است (ملاحظه شود سوره: صافات، فصلت و ملک).

اللهم اهدنا صراط المستقيم، صراط الذين أنعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين
آمین

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سُورَةُ التَّحْرِيمِ
جزء 28

سوره تحریم در مدینه منوره نازل شده و دارای دوازده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با عتاب و سرزنش لطف آمیز پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد تحریم برخی از چیزها بر خود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» (التحریم: 1) نامگذاری شده است. ویا اینکه نام این سوره از جمله ی «لِمَ تُحَرِّمُ» در آیه ی اولی برگرفته شده است.

معلومات موجز:

سوره تحریم گناهکاران را به توبه نصوح (توبه نصوح: عبارت است از پشیمانی قلبی از گناهان گذشته، آمرزش خواهی به زبان، ترک ارتکاب گناه با اعضای بدن عزم و تصمیم بر این امر که دیگر هرگز در آینده به گناه باز نگردد.) تشویق و ترغیب نموده و همچنان از آثار ایمان در روز قیامت بحث به عمل آورده است. این سوره مسلمانان را به جهاد با کفار و منافقان وسخت گیری بر آنان فرامی خواند. در این سوره از همسر نوح و از همسر لوط به عنوان زنان ناصالح و از آسیه زن فرعون و حضرت مریم به عنوان زنان صالح نام برده است. همچنان آیه ششم سوره تحریم مبنی بر فراخواندن مؤمنان به حفظ خود و خانواده خود از آتش جهنم، از مشهورترین آیه این سوره است.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره:

سوره تحریم طوری که در فوق هم تذکر دادیم در مدینه، پس از سوره ی حجرات نازل شده است. مجموعاً دارای دوازده (12) آیات و (253) دو صد و پنجاه و سه کلمه، و (1123) یک هزار و یک صد و بیست و سه حرف، و (519) پنج صد و نوزده نقطه است. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری). (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور تفسیر احمد (همین تفسیر) بطور مفصل مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره تحریم به سوره قبلی:

مناسبت و ارتباط میان این سوره و سوره طلاق را میتوان در نقاط ذیل چنین جمع بندی و خلاصه نمود:

- بدایت و سر آغاز هر دو سوره، با خطاب «یا ایها النبی!» شروع می شود.
- هر دو سوره در مورد احکام مخصوص به زنان، مشترک است؛ سوره ی طلاق در بیان احکام طلاق، عده، حقوق مسلم زنان و حسن معاشرت با آنان، این سوره هم در بیان موقعیت برخی از زنان پیامبر و چگونگی برخورد نرم و نیکوی او با آنان و پند دادن به آنان است.
- سوره ی طلاق، بیرون کردن زن مطلقه را از خانه در زمان عده حرام کرده، همان گونه که این سوره در مورد تحریم کردن برخی از حلالها و فرود آمدن احکامی خاص و منحصر به فرد زنان حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و در نهایت بزرگداشت آنان بحث می نماید.

محتوای کلی سوره:

سوره تحریم از جمله سوره های مدنی است که امور تشریحی را مورد بحث و بررسی قرار

می‌دهد. در اینجا مسایل و احکامی مربوط به «خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و سلم» و مادران مؤمنان یعنی زنان پاک پیامبر در قالب فراهم نمودن شرایط لازم جهت پایه ریزی خانواده‌ی مسلمان و الگوی کامل خانواده‌ی نیکبخت مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. سوره تحریم در آغازین و بدایت اولین آیه خویش، مسأله‌ی حرام کردن پیامبر صلی الله علیه و سلم کنیزش، «ماریه قبطی» را بر خویشتن مورد بحث قرار داده است که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به خاطر رضایت بعضی از همسرانش از معاشرت با او امتناع ورزید، و به شیوه‌ی لطیف و نرم مورد عتاب و سرزنش قرار گرفت، که عنایت و توجه الله تعالی را نسبت به بنده و پیامبرش نشان مسدهد، و آن اینکه خدا به او گشایش عطا کرده است، بنابراین او نباید خود را در مضیقه و تنگنا قرار بدهد: «یا ایها النبی لم تحرم ما أحل الله لک تبتغی مرضات أزواجک...» تا آخر آیه.

همچنان در آیه اول الی آیه پنجم این سوره بیان گردیده است که الله تعالی پیامبر خویش را در برابر خیانت همسران شان محافظت نموده است. از جمله در آیه اول و دوم همانا حمایت عاطفی الله تعالی از پیامبر صلی الله علیه و سلم، در آیه سوم مبحث افشای اتهام و شکوک وارده در مورد خیانت همسران پیامبر صلی الله علیه و سلم، و در آیه چهارم مبحث حمایت الله و لشکریانش از پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم، و در آیه پنجم تهدید همسران خائن به طلاق است.

از مباحث دیگر این سوره محتوای آیه ششم الی آیه نهم است، که وظیفه پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و مؤمنان در برابر خیانتکاران را توضیح می‌دهد. از جمله در آیه ششم الی آیه هشتم وظایف مؤمنان که همانا: اجتناب از هرگونه همکاری با مخالفان پیامبر صلی الله علیه و سلم، توبه کردن از همکاری با مخالفان پیامبر صلی الله علیه و سلم، و در آیه نهم وظیفه پیامبر همانا مبارزه قاطع با توطئه گران است.

مبحث اخیری این سوره که شامل آیه دهم الی دوازدهم میشود: یکبار دیگر در باره سرانجام زنان خائن و مؤمن بحث بعمل آمده است. این سوره در خاتمه با آوردن دو مثال به پایان میرسد: مثال همسری کافر که در نکاح مردی صالح و مؤمن قرار دارد، و زنی با ایمان که در نکاح مردی تبهکار و کافر به سر می‌برد. و بدین وسیله بندگان را متوجه می‌کند که در آخرت هیچ کس دیگری را بی‌نیاز نمی‌کند. اگر عمل صالح نباشد، حسب و نسب سودی ندارد: ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأت نوح و امرأت لوط، کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما یعنی به خدا کافر شدند و ایمان نیاوردند.

فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار مع الداخلین، و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأت فرعون إذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة... پایانی است جالب و زیبایی که با فضا و هدف سوره در مستحکم کردن بنیان و اساس فضیلت و ایمان سازگار و مناسب است.

در آیه دهم این سوره، در مورد نهایت خیانت همسران نوح و لوط بحث بعمل آمده و در محتوای آیات ده الی دوازده در مورد نهایت بنده گی آسیه و مریم موضوعات را یاد آوری نموده است.

مفهوم کلی سوره التحریم :

مفهوم کلی و اساسی این سوره را تربیت خانواده ها از طریق یاد آوری زنانه نمونه در تاریخ ادیان بطور مثال: مریم و آسیه از نمونه های خوبی زنان، هکذا ذکر زنان بد از جمله: همسر نوح و لوط. یاد آوری از روز جزا روز قیامت.

ترجمه و تفسیر سوره التَّحْرِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١﴾

ای پیامبر، چرا چیزی را که الله برایت حلال کرده است، در به دست آوردن خشنودی همسرانت، بر خود حرام می داری؟ و خداوند آمرزگار مهربان است. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لم - ل + ما» : چرا؟ برای چه؟ «تُحَرِّمُ» : حرام می کنی. «مَرْضَاتَ» :- مرضاة : مصدر میمی، رضایت و خشنودی، خشنود کردن.

تفسیر :

امام بخاری رحمه الله در صحیح بخاری در باب (73) درباره این فرموده خداوند متعال میفرماید: «ای پیامبر! چرا آنچه را که الله سبحان و تعالی برای تو حلال ساخته، بر خود حرام می گردانی» می نویسد: عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَشْرَبُ عَسَلًا عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، وَيَمْكُثُ عِنْدَهَا، فَوَاطَيْتُ أَنَا وَحَفْصَةَ عَلَى أَيْتِنَا دَخَلَ عَلَيْهَا فَلْتَقُلُ لَهُ: أَكَلْتَ مَغَافِيرَ؟ إِنِّي أَجِدُ مِنْكَ رِيحَ مَغَافِيرٍ، قَالَ: «لَا، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَشْرَبُ عَسَلًا عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، فَلَنْ أَعُودَ لَهُ، وَقَدْ حَلَفْتُ، لَا تُخْبِرِي بِذَلِكَ أَحَدًا».

(بخاری:4912) «عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم برای خوردن عسل نزد زینب دختر جحش می رفت و آنجا می ماند. من و حفصه با یکدیگر، توافق کردیم که هرگاه، رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد هر یک از ما آمد، به او بگویند: آیا مغافیر خورده ای؟ زیرا از تو بوی مغافیر به مشام می رسد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «خیر، بلکه نزد زینب دختر جحش، عسل می خوردم ولی سوگند می خورم که دیگر این کار را نخواهم کرد. و شما هم احدی را از این کار، باخبر نسازید».

اصل داستان چگونه واقع شد؟

مؤرخین می نویسند که: در این هیچ جای شک نیست که بی بی عایشه (رض) توانسته بود با شخصیت قوی خود در قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم جای بگیرد، اما این سبب نمی شد که تا پیامبر صلی الله علیه وسلم در حق سایر ازواج مطهرات خویش عدالت را رعایت نکند.

حقوق زنان از جانب پیامبر صلی الله علیه وسلم به صورت مساوی می رسید. عایشه رضی الله عنها به این حقیقت اعتراف دارد که پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچ زنی را بر دیگری ترجیح نمی داد و عدالت واقعی را مراعات میداشت.

با این وجود، هر روز به همه سر می زد و با آنان انس می گرفت و در نهایت نزد کسی می ماند که نوبتش بود. هیچ گاه در نوبت یک زن، شب را نزد دیگری سپری نمی کرد. تنها در این اواخر، سوده (رض) که پیر و ناتوان شده بود، نوبت خود را به عایشه (رض) بخشیده بود. روی این حساب، پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد عایشه (رض)، دو شب را سپری می نمود.

در صحیح بخاری روایت شده که: از عایشه (رض) پرسیده شد هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم از تو اجازه می گرفت تا نزد زن دیگری برود چه میگفتی؟ جواب فرمودند:

به او میگفتم؛ یا رسول الله! اگر این حق من است، من نمی خواهم کسی را بر تو ترجیح دهم. (تفصیل موضوع در بخاری، تفسیر سوره احزاب میتوانید مطالعه فرمایید.)
بنابر این همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچ گاه حاضر نبودند، بپذیرند که وی نزد یکی از آنان بیشتر رفت و آمد کند. به همین خاطر هرگاه متوجه می شدند که پیامبر صلی الله علیه وسلم به یکی از آنان بیشتر توجه دارد؛ یا نزد یکی از زنان مدت زمان بیشتری می ماند، بی درنگ در جستجوی آن میشدند تا وی را به هر وسیله که شده از آن کار منصرف کنند.

طوریکه در فوق متذکر شدیم که: پیامبر صلی الله علیه وسلم عموماً عادت داشت عصرها به همه همسران خود یکبار سر بزند. در برخی از حالات عواملی پیش می آمد که نزد یکی بیشتر مکث می کرد، اما برای بقیه این قضیه قابل تحمل نبود. برای همین بلافاصله به فکر چاره می افتادند.

زینب بنت جحش (رض) دختر کاکای رسول الله صلی الله علیه وسلم و مطلقه زید بن حارثه بود، به اصطلاح عوام الناس رقیب اصلی حضرت بی بی عایشه به شمار می رفت. طوریکه یاد آور شدیم رسول الله صلی الله علیه وسلم عصرها که نزد او می رفت تقریباً مدت بیشتری نزد او می ماند. این واقعه سبب شد تا سایر همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم به کنجاوی بیفتند. سرانجام کشف نمودند که زینب به پیامبر صلی الله علیه وسلم عسل می دهد. برای همین نزد او بیشتر مکث میکرد.

عایشه (رض) ماجرا را کشف نموده بود، با دوست صمیمی و همراز همیشگی خود حفصه (رض) موضوع را در میان گذاشت. (حضرت حفصه دختر عمر بن خطاب و بیوه زن یکی از شهدای جنگ بدر یعنی بیوه حضرت خنیس بن خذافه بود.)

آنان برای این که پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم دست از این کار بکشد، نقشه کشیدند. موضوع از این قرار بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم از بوی بد به شدت متنفر بود. برای همین آن حضرت صلی الله علیه وسلم، سیر و پیاز نمی خورد. حتی اگر احياناً در غذایی پیاز و یا هم سیر وجود می داشت، از خوردن آن خود داری می کرد. تصمیم گرفتند از همین کانال وارد شوند، تا به مقصود خود دست یابند. بنابر این زمانیکه پیامبر اسلام بعد از بی بی زینب بنت جحش نزد هر کدام که آمد به آنحضرت بگوید: «مغافیر خورده‌ای. در تو (شما) بوی مغافیر می بینم (حس میکنیم)».

مغافیر: صمغی است گیاهی و بسیار بد بوی. یعنی گیاهی است که خورده می شود ولی بوی بد دارد. آن روز نوبت حفصه (رض) بود. حفصه طبق نقشه به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «مغافیر خورده‌ای، در تو (در شما) بوی مغافیر می بینم (حس میکنم)». وقتیکه پیامبر این سخن را شنید فرمود: «نه، من نزد زینب عسل خورده ام و پس از این هرگز نخواهم خورد».

این جا بود که این آیات نازل گردید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَرْوَاحِكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١﴾ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٢﴾ وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَرْوَاحِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٣﴾ إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ﴿٤﴾» «ای پیامبر! چرا چیزی را که خداوند بر تو حلال کرده است، به خاطر راضی کردن همسرانت، بر خود حرام می کنی؟ خداوند آمرزگار مهربان است، خداوند حلال نمودن سوگندهایتان را برای شما مقرر نموده است. خداوند دوست شماست و او دانا و فرزانه است، به یاد آور زمانی را که پیامبر با یکی از همسرانش رازی را در میان گذاشت و او آن راز را افشا نمود و خداوند پیامبر خود را از این عمل آگاه ساخت.»

پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم برخی از آن را بازگو کرد و از برخی دیگر خودداری نمود و چون همسرش را از آن مطلع کرد او گفت: این را چه کسی به تو خبر داده است؟ پیامبر فرمود: خداوند دانا و آگاه مرا باخبر نموده است، اگر به سوی خدا برگردید و توبه کنید (خداوند میپذیرد)؛ چرا که دلهایتان منحرف شده است و اگر بر ضد او همدست شوید الله تعالی یاور اوست و جبرئیل، مؤمنان خوب و فرشتگان پشتیبان او هستند».

پیامبر صلی الله علیه وسلم موقعی که خوردن عسل را بر خود تحریم نمود، از حفصه خواست تا موضوع را پنهان نگهدارد. اما او به این درخواست رسول الله صلی الله علیه وسلم پای بند نماند و موضوع را به حضرت عایشه اطلاع داد. هنگامی که وحی نازل گردید، پیامبر صلی الله علیه وسلم از تصمیم خود درمورد تحریم عسل، منصرف شد. این ماجرا و رویداد نشان می‌دهد که همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم به هیچ وجه حاضر نبودند وی نزد یکی از آنان بیشتر بماند. یا اینکه توجه خاصی به او بنماید. البته، این امر یک پدیده کاملاً طبیعی است. طبیعت مخصوص زنان، مقتضی چنین عکس العمل‌هایی است. بخصوص که یک مرد چند زن داشته باشند، هر یک دوست دارد بیشتر از او برخوردار شود. اما به طور طبیعی سایرین چنین اجازه به وی نمی‌دهند. چون با خود فکر می‌کنند، اگر نمی‌توانند برخوردار بشوند، دست آورند، حداقل به دیگری یا به دیگران اجازه ندهند چنین حقی برای خود قایل شوند، یا چنین زمینه برای برخوردار شدن بیشتر فراهم نمایند.

خواننده محترم!

این صحیح‌ترین روایات در بیان شأن نزول آیه کریمه است که خدمت شما بیان گردید. اما در روایتی دیگر آمده است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم در حجره حفصه (رض) با ماریه کنیز و مادر فرزند (ام ولد) خود ابراهیم، خلوت کردند پس حفصه خشمگین شد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر اثر آن ماریه را بر خود حرام کردند و فرمودند: این کنیز بر من حرام است.

حفصه گفت: یا رسول الله! چگونه حلال بر شما حرام می‌شود؟ ایشان برای او قسم خوردند که دیگر با ماریه نزدیکی نمی‌کنند و به او گفتند: کسی را از این ماجرا آگاه نکن. ولی حفصه این راز را با حضرت بی‌بی عائشه (رض) در میان گذاشت. در آیه کریمه آمده است: «خشنودی زنان خود را می‌طلبی» در حرام کردن آنچه که خداوند متعال برای تو حلال کرده است» و خداوند آمرزگار مهربان است» برای آنچه که از تو در مورد حرام کردن آنچه که بر تو حلال کرده است، سر زد. به قولی: این کار رسول الله صلی الله علیه وسلم گناهی از گناهان صغیره بود، از این جهت خداوند متعال ایشان را بر آن سرزنش کرد. مفسیر شهیر جهان اسلام امام قرطبی می‌فرماید: «صحیح آن است که این خطاب الهی سرزنش پیامبر صلی الله علیه وسلم بر ترک اولی و افضل است لذا این کار ایشان نه گناه صغیره بود و نه گناه کبیره بلکه ترک اولی و افضل بود.»

مختصری در مورد ماریه قبطی:

ماریه قبطی رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه وسلم به مانند سایر ازواج ایشان نبودند، بلکه او کنیز بود که مقوقس پادشاه مصر او را به پیامبر صلی الله علیه وسلم هدیه بخشیده بود، و این اتفاق بعد از صلح حدیبیه بوقوع پیوست. ماریه رضی الله عنها ابتدا بر دین نصرانیت بود اما بعدها به دین اسلام مشرف شد «الطبقات الکبری» (1 / 134 - 135).

محمد بن سعد در طبقات می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه وسلم نامه به مقوقس، بزرگ قبطیها، یعنی جریح بن مینا فرزند پادشاه اسکندریه، توسط حاطب بن ابی بلتعنه فرستاد. مقوقس با سفیر پیامبر صلی الله علیه وسلم برخورد مؤدبانه کرد و نزدیک بود که مسلمان

شود، اما این کار را نکرد و هدایایی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم فرستاد که در میان آنها کنیزی به نام ماریه قبطیه بود. وقتی جواب او به پیامبر رسید، فرمودند: به خاطر حکومتش از مسلمان شدن خود داری نموده است، اما حکومتش دوام نخواهد یافت.» (البدایة و النهایة، جلد 5، صفحه 340). پس از رسیدن ماریه به مدینه منوره، رسول الله صلی الله علیه وسلم اسلام را بر او عرضه مینماید و او اسلام را پذیرفت، و ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه وسلم از ماریه متولد شد.

و چون ماریه کنیز پیامبر صلی الله علیه وسلم بود لذا بنا به آیه «وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» و همسران پیامبر مادران شما مؤمنان هستند» (سوره احزاب 6) او جزو امهات المؤمنین محسوب نمی شوند، زیرا تنها ازواج نبی جزو امهات المؤمنین هستند. قابل تذکر است که ماریه رضی الله عنها در عهد خلافت عمر رضی الله عنه وفات نمود و شخص امیر المؤمنین حضرت عمر (رض) بر او نماز جنازه را خواندند و وی را در قبرستان بقیع دفن کردند». «الاستیعاب» لابن عبدالبر (1912/4).

خواننده محترم!

از فهم آیات متبرکه با وضاحت معلوم می شود که: تعیین کردن حلال و حرام حق الله تعالی است حتی پیامبران هم حق ندارند که بی دلیل حلال الهی را بر خود حرام کند. و نباید فراموش کرد که خشنودی الله تعالی بر خشنودی دیگران مقدم است. و اگر در برخی از موارد خواسته های زن فراتر از احکام الهی و حقوق زن و شوهری باشد، نباید آن خواسته عملی شود. و در جمله «لَمْ تُحَرِّمْ... تَبْتَغِي مَرْضَاتِ أَزْوَاجِكَ» آیه مبارکه با زیبایی خاصی برای ما می آموزاند که: در راضی نگاهداشتن زن نباید هر قیمت را پرداخت کنیم، و یکی از اموری که انسان را گرفتار می کند، علاقه به کسب رضایت دیگران به هر قیمتی است.

سایر روایات در شان نزول آیات 1-4 :

1114- حاکم و نسائی به سند صحیح از انس (رض) روایت کرده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم کنیزی داشت که با او نزدیکی می کرد. و به خواست حفصه (رض) کنیزک را بر خود حرام کرد. برای همین الله تعالی آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» را نازل کرد.

1115- ضیاء در «مختاره» از حدیث ابن عمر از عمر فاروق روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم به حفصه (رض) گفت: من مادر ابراهیم [ماریه قبطیه] را بر خود حرام کردم، اما تو این جریان را به کس خبر مده، پیامبر با ماریه آمیزش انجام نمی داد، تا حفصه به عایشه جریان را خبر داد.

پس «قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحْلَةَ أَيْمَانِكُمْ» نازل شد. (هیثمی بن کلیب و ضیاء مقدسی چنانچه در «تفسیر ابن کثیر» 6890 به شماره گذاری محقق آمده از جریر بن حازم از نافع از ابن عمر از حضرت عمر (رض) روایت کرده اند. راوی های این ثقة اند و ابن کثیر این را صحیح می داند).

1117- بزار به سند صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این کلام عزیز «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ» در باره سربیه رسول الله نازل شده است. (بزار 2274 و 2275 و طبرانی 11130 به سندی که راوی هایش ثقة است از ابن عباس روایت کرده اند).

1118- طبرانی به سند صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رسول الله به نزد سوده عسل می نوشید. به خانه عایشه که آمد. گفت: ای رسول خدا! بویی از شما به مشام می رسد. به اطاق حفصه (رض) که رفت او نیز همان سخن را گفت. پیامبر گفت: فکر می کنم این بوی از اثر عسلی است که در خانه سوده نوشیدم. قسم به خدا دیگر عسل نمی نوشم. پس خدای بزرگ در این خصوص «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» را نازل کرد. (طبرانی 11226. هیثمی در «مجمع الزوائد» 11426 می گوید: راوی های این راوی صحیح هستند. سیوطی در «در المنثور» 6 / 336 این را صحیح گفته است. «تفسیر شوکانی» 2715).

1119- این روایت دارای شاهد است که در بخاری و مسلم آمده. (صحیح است، در بخاری، مسلم و کتب دیگر آمده که در خانه زینب نوشیده است، بخاری 4912 و 5267، مسلم 1474، ابو داؤد 3714، نسائی در «تفسیر» 628 و ابن حبان 4183 از عبید بن عمیر از عایشه روایت کرده اند. [بخاری 6691 و مسلم 2694] «احکام القرآن» 2157). حافظ ابن حجر گفته است: احتمال دارد که آیه در هردو مورد نازل شده باشد.

1120- ابن سعد از عبدالله بن رافع روایت کرده است: از ام سلمه (رض) در مورد این آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» سؤال کردم. گفت: در نزد من یک مشک عسل سفید بود و رسول الله صلی الله علیه وسلم عسل را دوست داشت و از آن می خورد. عایشه (رض) گفت: زنبور این عسل از عرفط [نوعی از درختان خاردار که شکوفه آن سفید است] تغذیه کرده است. پیامبر عسل را بر خود تحریم کرد. پس آیه نازل شد. (این درست نیست به روایت صحیح آمده که پیامبر در خانه زینب عسل می نوشید. «طبقات» ابن سعد 8 / 68 و 85 و 149 و 150 و 151).

- حارث بن اسامه در «مسند» خود از عایشه (رض) روایت کرده است: چون ابوبکر صدیق سوگند یاد کرد که بر مسطح انفاق نمی کند. آنگاه الله تعالی آیه: «قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ» را نازل کرد. پس از نزول آیه ابوبکر صدیق انفاق او را مجدداً شروع کرد. در سبب نزول آیه بودن این حدیث غرابت جدی وجود دارد. (حارث از عایشه روایت کرده، چنانچه در «مطالب عالیه» 3784 آمده است، حافظ و بوصیری در باره سکوت کرده اند. این خبر باطل است چون مخالف احادیث مشهور و صحیح است، تمام مفسرین از این اعراض کرده اند.)

1122- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: زنی خود را به پیامبر اکرم بخشید. در باره او آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» نازل شد. این روایت نیز غریب است و سند آن ضعیف. (ابن ابوحاتم چنانچه در «تفسیر ابن کثیر» 4 / 457 آمده روایت کرده است، اسناد این به خاطر حفص بن عمر عوفی ضعیف است. ابن کثیر این را غریب و حدیث عایشه در خصوص نوشیدن عسل را درست می داند. «احکام القرآن» 2720 تخریج محقق. (تفسیر بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 5) در باره احوال برخی از زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم بحث بعمل آمده است

قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٢﴾

خداوند راه گشودن (شکستن) سوگندهایتان را برای شما مقرر کرده است و الله مددگار شماست و اوست دانای باحکمت. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَرَضَ»: اجازه داده است. مشروع گردانید، مقرر داشته است.
«تَحِلَّةَ»: (حلل): گشودن، حلال کردن قسم با دادن کفاره، «تَحِلَّةَ»: تحلة آزاد شدن از مسؤولیت قسم با ادای کفاره. حلال کردن.

ما بنده الله تعالی، مطیع و فرمانبرادر هستیم، حلال را حلال شمردیم، گرچه به قیمت شکستن قسم هم تمام شود «هُوَ مَوْلَاكُمْ».

تفسیر:

در جمله «قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ» با دقت برای ما می آموزاند که: در دین مقدس اسلام بن بست وجود ندارد، هیچ حکمی حتی قسم هم نمی تواند تمام راهها را بر انسان ببندد.

علماء کرام در بیان احکام این آیه می نویسند: هیچ کس نمی تواند آنچه را که خداوند

متعالی حلال نموده، حرام گرداند و اگر کسی چنین کرد آن چیز حرام نمی‌شود و بر کسی که آن را بر خود حرام کرده پایبندی به حرمت لازم نیست، طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که حلال و حرام حق پروردگار با عظمت جَلَّ عَظَمَتُهُ است.

ولی اگر با آنهم کسی چنین کرد، برخی از فقها، از جمله امام صاحب ابوحنیفه بر آنند که این به منزله سوگند خوردن (یمین) است؛ بطور مثال: اگر کسی لباس، یا غذا، یا نوشیدنی مخصوص یا چیزی از آنچه را که خداوند متعال مباح کرده است، بر خود حرام کرد. بنابراین، اگر به آنچه که بر خود حرام کرده بود برگشت، بر وی کفاره یمین لازم می‌شود و چون کفاره داد، سوگندش از بین می‌رود و گشوده می‌شود.

این حکم در همه چیز جاری است، حتی اگر خدا ناخواسته زنش را بر خود حرام گردانید. بعضی از فقها گفته‌اند: اگر زنش را بر خود حرام کرد و از تحریم وی نیت طلاق را داشت، طلاق واقع می‌شود. والله اعلم.

ولی نزد امام ابوحنیفه اگر زنش را بر خود حرام کرد و نیتی نداشت این در حکم سوگند «ایلاء» است، اگر نیت «ظهار» را داشت، ظهار واقع می‌شود، اگر نیت طلاق را داشت، طلاق بائن واقع می‌شود و اگر عدد معینی را در طلاق نیت کرد، نیتش معتبر است.

اما امام شافعی (رح) این تحریم را سوگند (یمین) نمی‌شناسد بلکه تحریم را فقط در مورد زنان سببی در وجوب کفاره می‌داند و اگر کسی از آن نیت طلاق را کرد، با آن طلاق رجعی واقع می‌شود. (برای تفصیل موضوع مراجعه فرماید به تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروی جلد سوم سوره تحریم)

ظهار چیست؟

ظهار از ظهر گرفته شده است و در جاهلیت پیش از اسلام مرد برای زن خود می‌گفت: «انت علی کظهر اُمی» (یعنی تو بر من مانند پشت مادرم هستی) و بدین ترتیب زن طلاق می‌شود، اما به آمدن دین مقدس اسلام ظهار که در زمان جاهلیت در بین مردم مروج بود آنر باطل اعلان داشت، و تا مرد کفاره نه پردازد، زن اش برایش حرام است.

یادداشت ضروری :

مبحث ظهار را با تمام تفصیلات آن میتوان در سوره مجادله همین تفسیر شریف مطالعه فرماید.

خواننده محترم !

توجه نماید که: دین مبین اسلام چطور در آن عصر که همه جاء برده و غلام و تحقیر و زنده به گور کردن دختران و دهها جنایات و روابط ضد انسانی مسلط بود با چنان تدبیر و درایت با استفاده از هر فرصت درین اعمال و روش های غیر طبعی و نادرست بشری به مهار کردن آن می‌رود و به هر مناسب به آزاد کردن غلام و اسیر امر و هدایت دارد. مقام زن را بلند و به جایگاه انسانی میرساند و از جامعه با روش ها و عقاید ناپسند ملت میسازد که بر اصول و روشها و اخلاق عالی انسانی و اسلامی مجهز میسازد.

وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٣﴾

و هنگامی که پیامبر با یکی از زنانش رازی نهانی گفت، پس چون وی آن (رازی) را برای (زن دیگر) بازگو کرد و الله (پیامبر) را بر آن مطلع گردانید (پیامبر) بخشی از آن را اظهار کرد و از بخشی (دیگر) اعراض نمود. و چون (موضوع) را به آن (زن) خبر داد، وی گفت: چه کسی این را به تو (شما) خبر داده است؟ گفت: (الله) دانای آگاه به من خبر داده است. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَسْرًا»: پنهانی بیان کرد. به گونه راز بیان داشت. «بَعْضًا»: یکی. فردی.
«حَدِيثًا»: سخن. کلام. «نَبَأْتُ بِهِ»: خبر داد به آن، : آن نهانی را خبر داد.
«أَظْهَرَهُ»: : آن را آشکار کرد، آن را اطلاع داد. «عَرَّفَ»: شناساند. بازگو نمود.

تفسیر :

یعنی: پیامبر صلی الله علیه وسلم بخشی از آن سخنی را که حضرت بی بی حفصه افشا کرده بود، در عتاب خویش به وی اظهار کرد «و از بخشی دیگر صرف نظر کرد». سفیان ثوری میگوید: «تغافل (یعنی اینکه خود را به بی خبری زدن) از اخلاق کریمان است». «پس چون» پیامبر صلی الله علیه وسلم «او را از افشای راز خبر داد، آن زن گفت: چه کسی تو را از این خبر داده؟» یعنی: چه کسی تو را از افشای راز توسط من آگاه کرده است؟ «گفت» پیامبر صلی الله علیه وسلم «مرا خداوند دانای آگاه» که هیچ امر نهانی ای بر او مخفی نمی ماند «با خبر کرد».

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةَ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ﴿٤﴾

(شما ای دو همسر پیغمبر) اگر به درگاه الله توبه کنید (برایتان بهتر است)، بی گمان دلهایتان منحرف گشته است و اگر بر ضد او همدست شوید (بدانید) که الله مددگار اوست و (نیز) جبرئیل و مؤمنان نیک و فرشتگان مددگار او هستند. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صَغَتْ» از حق مایل و منحرف شد.

تفسیر :

«إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا» این خطاب به دو همسر گرامی پیامبر صلی الله علیه وسلم بی بی حفصه و بی بی عایشه رضی الله عنهما می باشد که سبب شدند تا پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم آن چه را که دوست می داشت بر خودش حرام نماید سپس خداوند توبه را به آن ها عرضه نمود و آن ها را بر کارشان سرزنش کرد و به آن ها خبر داد که دل هایتان از پرهیزگاری و ادبی که شایسته است با پیامبر رعایت کنید و او را احترام بدارید، منحرف گشته است.

در جمله «وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ» و اگر با همدیگر همکاری کنید در امری که بر او دشوار می آید و او را ناراحت می کند، و این کار شما ادامه داشته باشد پس بدانید که «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةَ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ» خداوند متعال خودش کارساز و یاور پیامبر است و نیز جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند. یعنی همه یاوران و پشتیبان پیامبر هستند و هرکس که یاورانش این ها باشند قطعاً پیروز خواهد بود. و این بزرگترین برتری و شرافت است برای سرور پیامبران محمد صلی الله علیه وسلم که ذات بزرگوار خداوند و بندگان و آفریده های برگزیده اش یاوران این پیامبر بزرگوار می باشند.

عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَقَنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ زَوْجًا خَيْرًا مِنْكَ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا ﴿٥﴾

اگر پیامبر شما را طلاق دهد. چه بسا پروردگارش همسرانی بهتر از شما برایش جایگزین کند. [زنانی که] مسلمان، مؤمن، فرمانبردار، توبه کار، پرستشگر [خداوند]، روزه دار، اعم از بیوه و دوشیزه باشند. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« مُسْلِمَاتٍ » : جمع مُسْلِمَةٍ، مسلمان و فرمانبردار . « قَانِنَاتٍ » : جمع قَانِنَةٍ ، خاشع و خاضع . فروتن (ملاحظه شود : نساء / 34 ، احزاب / 35) . « سَائِحَاتٍ » : جمع سَائِحَةٍ ، روزه‌دار، گردنده، «به روزه دار سائح گفته می شود؛ چون در روز بدون خوردن و خوراک رفت و آمد دارد.» [منیر]. هجرت کنندگان به سوی خدا و پیامبر [الواضح المیسر] (توبه / 112) . « نَبَاتٍ » : جمع نَبَاتٍ ، غیر دوشیزه ، زنان بیوه . « أَبْكَاراً » : جمع بَکْر ، دوشیزه (واقعه / 36) .

تفسیر:

در این آیه مبارکه یکبار دیگر دو همسر گرامی پیامبر صلی الله علیه وسلم هر یک (بی بی عایشه و بی بی حفصه) بر حذر داشته شده اند، و آنان را با چیزی ترسانده که بر زنان بسیار دشوار می آید و آن طلاق است که گران ترین چیز برای آن هاست. پس فرمود: «عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَنَّ» پس خود را برتر ندانید چون اگر او شما را طلاق بدهد کار بر او دشوار نخواهد شد و برای نگهداشتن شما مجبور نخواهد بود چون خداوند به او همسرانی خواهد داد که از نظر زیبایی و دیانت از شما بهتر خواهند بود، اما این از باب تعلیق است و هنوز تحقق نیافته و لازم نیست که محقق شده باشد چون همسرانش را طلاق نداد و اگر طلاق می داد چنین زنان فاضله که خدا ذکر نموده پدید می آمدند.

قرطبی گفته است: الله تعالی بدین وسیله به پیامبر صلی الله علیه و سلم وعده داده است اگر در دنیا آنها را طلاق بدهد زنانی بهتر از آنها به او عطا می کند.

الله آگاه است که آنها را طلاق نمی دهد. اما قدرت خود را بیان کرده است که اگر پیامبر آنها را طلاق بدهد زنانی بهتر به او می دهد. و بدین ترتیب آنها را ترسانده است (تفسیر قرطبی ۱۹۳/۱۸)

سپس خدا زنانی را توصیف کرده است که به عوض آنها به پیامبر می دهد، و فرمود: «مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ» جمع مُسْلِمَةٍ، یعنی زنان مسلمانی مؤمنی که هم مقررات ظاهری را به جای می آورند و هم ایمان دارند، و هم فرمانبردار اند، یعنی شرائع باطنی از قبیل عقاید و اعمال قلب را نیز به جای می آورند.

«قَانِنَاتٍ» جمع قَانِنَةٍ، خاشع و خاضع. فروتن و همواره و همیشه فرمانبردارند. در مقابل فرمان خدا و پیامبر تسلیم اند و آن را گردن می نهند. (ملاحظه شود سوره های: نساء / ۳۴ ، احزاب / ۳۵).

«تَائِبَاتٍ» از گناه توبه می کنند و بر معصیت اصرار نمی ورزند. و از آن چه که خدا نمی پسندد توبه می کنند و اعراض می نمایند. پس آن چه را که خدا دوست می دارد انجام می دهند و از آن چه که دوست نمی دارد روی گردان میشوند.

«عَابِدَاتٍ» به عبادت خدا می پردازند و بسی به طاعت اشتغال دارند که انگار عبادت با سرشت آنها امتزاج یافته و به منش آنها تبدیل شده است.

«سَائِحَاتٍ» جمع سَائِحَةٍ، روزه دار، گردنده (ملاحظه شود سوره: توبه/ ۱۱۲). و یا به معنی به سوی خدا و پیامبر مسافر و مهاجرند. (ابن عباس گفته است: (سائحات) یعنی روزه داران، و به حدیثی استدلال کرده است که میفرماید: «گردش این امت روزه داری است» و زید بن اسلم گفته است (سائحات) یعنی مهاجران به سوی خدا و «التائبون العابدون السائحون» را خواند؛ یعنی مهاجر. شاید این نظر ارجح باشد که با معنی لغوی سیاحت وفق پیدا می کند؛ یعنی گردش در روی زمین به منظور پند و اندرز و عبرت گرفتن. ابن کثیر قول اول را ترجیح داده است. و الله اعلم.)

«ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا» یعنی در بین آنها برخی بیوه و برخی دوشیزه خواهند بود، (ملاحظه شود سوره: واقعه / ۳۶).

ابن کثیر: آنها را به دو نوع تقسیم کرده است تا برای نفس اشتها انگیزتر باشند؛ زیرا تنوع شادی نفس را در پی دارد. (تفسیر ابن کثیر)

برای نشان دادن تنوع و تقسیم، و او عطف آمده است: ثیبیات و أبکارا و اگر واو حذف می شد، معنی غلط از آب در می آمد؛ زیرا «ثیوبت» و «بیکارت» با هم جمع نمی شوند. پس در اسرار قرآن ملاحظه می شود که با چه عمق موضوع را مورد بحث قرار داده است.

یعنی پیامبر صلی الله علیه وسلم به دلخواه خود زنان متنوعی داشته باشد.

وقتی همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم این هشدار و تأدیب را شنیدند بلافاصله برای کسب رضایت پیامبر صلی الله علیه وسلم شتافتند. پس این صفت بر آن ها منطبق بود و آن ها برترین زنان جهان گشتند». (تفسیر علامه عبدالرحمن سعدی).

خواننده محترم!

در این هیچ جای شکی نیست که: انسان نیاز به همسر دارد و در صورت که اختلافات بین زوجین به حدی برسد که تداوم زندگی مشترک را در بین یک زن و شوهر غیر ممکن بسازد، ناچار باید طلاق، راجایگزین آن سازد. به یاد داشته باشید که: مقابله با همسر و عذرخواهی نکردن و پشیمان نشدن، ممکن است زن را تا سرحد طلاق و جدایی پیش ببرد. ویکی از قوی ترین اهرم ها در برابر توطئه زنان، تهدید به طلاق است.

همچنان قابل تذکر می دانم در آیات که ترجمه و تفسیر آن در فوق تذکر رفت، به وضاحت دو پیام مهم و اساسی را برای ما میرساند:

اول: آنچه را که الله تعالی بر مسلمین حلال کرده بدون اجازه شرع حرام نخواهد شد. علماء در بیان احکام این آیه گفته اند: هیچ کس نمی تواند آنچه را که خداوند متعال حلال نموده حرام گرداند و اگر چنین کرد آن چیز حرام نمی شود و بر کسی که آن را بر خود حرام کرده پایبندی به حرمت لازم نیست، زیرا حرام و حلال کردن حق الله سبحان و تعالی است. دوم: تنها کسانی لیاقت همسری پیامبر صلی الله علیه وسلم را دارند که بر طبق آیه پنجم دارای این خصوصیات عالی باشند که:

«مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِيَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا» یعنی: دارای صفات «همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عابد، هجرت کننده» باشند.

یادداشت ضروری:

مبحث طلاق و حکمت های آن به تفصیل در سوره طلاق همین تفسیر بیان یافته است که میتوانید به این سوره مراجعه و حل مطلب فرمایید.

ارشادات آیات متذکره :

از ارشادات آیات متذکره معلوم می شود که: رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچ کدام از زنان خویش را هریک بی بی عایشه و بی بی حفصه رضی الله عنهما را طلاق نداد، و این پیام بزرگی است که آن دو زن بزرگوار (با وجود آنکه از گناه و خطأ معصوم نبودند) ولی چون صفات (مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عابد، هجرت کننده) را داشتند همچنان همسر رسول الله صلی الله علیه وسلم باقی ماندند، و این خود پیام بزرگی برای دشمنان امهات المؤمنین و ناموس پیامبر صلی الله علیه وسلم است.

بنابر این همین حقیقت (یعنی نگهداشتن بی بی عایشه و بی بی حفصه رضی الله عنهما در قید نکاح نزد خود) توسط پیامبر صلی الله علیه وسلم، بزرگترین شاهد و گواهی است بر اینکه آن زنان مؤمنه دارای صفت (مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عابد، هجرت کننده) بودند، و گرنه بر طبق آیات فوق توسط رسول الله صلی الله علیه وسلم طلاق داده می شدند و همسرانی با این خصوصیات جای آنها را می گرفتند (چه بیوه و چه باکره).

همچنان از ارشادات آیات متذکره معلوم میشود که: نه تنها چیزی را از شخصیت والای

عایشه و حفصه رضی الله عنهما نمی کاهد بلکه دلیلی بر (مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عابد، هجرت کننده) آنهاست. البته ما نمی توانیم دشمنان ناموس رسول الله صلی الله علیه وسلم را قانع سازیم، زیرا اساساً آنها قصد قناعت را ندارند و به هر ترتیبی که باشد می خواهند عقده و کینه گنبدیده خود را تخلیه کنند. آنها همان کسانی هستند که آن عزیزان را کافر و زنا پیشه می دانند، حال چه توقعی است که انتظار داشته باشیم آنها به انصاف روی آورند و آیاتی را که سر انجام به نفع آنها (یعنی بی بی عایشه و بی بی حفصه رضی الله عنهما) است را مانند یک مسلمان و معتقد به قرآن کریم، دلیل روشن و واضح بر شرافت امهات المؤمنین بدانند؟!

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی، همسران گرامی پیامبر صلی الله علیه وسلم را به بازگشت از لغزشی که مرتکب شدند، دستور داد، آنان را نصیحت و تربیت کرد و به جدایی هشدار نمود. اینک در آیات متبرکه (6 الی 9) یکبار دیگر مؤمنان را به اندرز و نصایح و رعایت و مصون داشتن خود و بستگانشان از آتش دوزخ و ترک گناه فرمان می دهد و به کافران می گوید: روز قیامت عذرخواهی اثر ندارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿٦﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسانها و سنگها است نگهدارید، آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند، و هرگز مخالفت فرمان خدا نمی کنند و دستورات او را دقیقاً اجرا می نمایند! (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قُوا»: مصون و محفوظ دارید.

«أَهْلِيكُمْ»: خانواده هایتان را، منظور از اهل، زنان و فرزندان و خانواده میباشد.

تفسیر:

مفسر خازن فرموده است: یعنی به آنها دستور خیر و نیکی بدهید و آنها را از شر بازدارید و به آنها بیاموزید و آنان را باادب بار بیاورید، تا بدین طریق آنان را از آتش دوزخ مصون بدارید. (خازن ۱۲۱/۴).

«وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» سوخت آتش دوزخ عبارت است از خلیق و سنگ.

«وَقُودُ»: هیزم آتش انگیز. (سوره: بقره 24 و سوره آل عمران 10).

مفسران گفته اند: منظور از سنگ، سنگ گوگرد است؛ زیرا حرارتش از همه شدیدتر است و از همه چیز زودتر آتش می گیرد و مشتعل می شود، و منظور حرارت فوق العاده ای است که از احتراق مواد مذکور حاصل می شود. آتش دوزخ مانند آتش دنیا نیست که از سوختن چوب به دست می آید. (تفسیر صفوة التفسیر محمد علی صابونی)

ابو سعود فرموده است: سوختی که در آن انداخته می شود عبارت است از انسان و گوگرد که بوی آن از بوی مردار بدتر است (مختصر ۵۲۳/۳).

«عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ»: «غِلَظٌ»: جمع غلیظ، خشن، تندخو. بر این آتش مأمورانی سختگیر قرار دارند، به احدی رحم نمی کنند، و مامور تعذیب کفارند.

«شِدَادٌ»: جمع شدید، زورمند. سخت گیر. توانا در انجام کارهای دشوار.

مفسر قرطبی فرموده است: منظور از ملائکه، «زبانیه» می باشد که دلی همچون سنگ دارند و به درخواست هیچ احدی اهمیت نمی دهند؛ زیرا ساختار خلقت آنها از کین و غضب است، و آن طور که انسان خوردن و آشامیدن را دوست دارد، آنها نیز شکنجه ی خلق را دوست دارند. (تفسیر قرطبی ۱۹۶/۱۸).

«لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ»: هرگز از فرمان الله متعال سرپیچی نمی کنند. «وَيَفْعَلُونَ مَا

يَوْمَرُونَ» و بدون مهلت و تاخیر اوامر را انجام می دهند.

خانواده، اولین اجتماع :

در فرهنگ اسلامی، خانواده کانونی مقدس بشمار می رود، و خانواده اولین اجتماعی است که انسان از همان آغاز تولد با آن مواجه است و در آنجا تحت تعلیم و تربیت قرار گرفته و توانایی های اولیه خود را جهت پیشبرد و اداره زندگی آینده به دست می آورد. به عبارتی خانواده، خشت اول در بنای زندگی هر شخص بشمار می رود.

بناءً دین مقدس اسلام توجه خاص خویش را به این اجتماع کوچک (ولی بسیار مهم) جلب نموده، و ارشادات و رهنمود های متعددی را برای رشد سالم و اسلامی در زمینه برای پیروان خویش توصیه های فرموده است.

یکی از توصیه زیبا مفید و معجزه آسا، همین حکم آیه ششم، سوره تحریم می باشد: در آیه مذکور، خداوند تبارک و تعالی انسان را دستور می دهد: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» که هم خودش را و هم اهل و عیال و زن و فرزندان خویش را از آتش جهنم حفظ کند.

همانطور که خداوند انسان را آفریده و به او قوه عقل داده و از جانب دیگر پیامبران و رسول و کتب آسمانی را جهت راهنمایی و هدایت او فرستاده، مسئولیت نگهداری خود در مقابل گناهان و تربیت و محافظت خانواده و فرزندان را نیز به عهده او قرار داده است.

در ظاهر آیه مبارکه مخاطب تنها حفظ اهل آمده است، که با صراحت باید گفت که هدف از آن مخاطب فقط یک فرد نیست بلکه هدف از آن سرپرست خانواده است. و در ضمن اهل، فقط اعضای خانواده حسبی و نسبی نیست بلکه هر شخصی که سرپرستی تربیت و تعلیم گروهی را به عهده داشته باشد، می باشد.

همچنین پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید: «أَلَا كُلكُمْ رَاعٍ وَ كُلكُمْ مَسئُولٌ عَن رَعِيَّتِهِ» تمام افراد شما مسلمانان به منزله حافظ و نگهبان و شبان دیگران هستید و تمام شما نسبت به تمام خودتان مسؤولید.

تعبیری از این بالاتر نمی توان کرد، یعنی ایجاد نوعی تعهد و مسؤولیت مشترك میان افراد مسلمان برای حفظ و نگهداری جامعه اسلامی بر مبنای تعلیمات اسلامی.

چنین وظیفه سنگینی اولاً آگاهی و اطلاع زیاد می خواهد، یعنی هر فرد یا اجتماع ناآگاهی نمی تواند این وظیفه را به خوبی انجام دهد، و ثانیاً قدرت و امکان می طلبد. انجام دادن چنین مسؤولیت بزرگ و چنین تکلیف بسیار بزرگی احتیاج به قدرت و نیرو دارد. یک درس بزرگ که برای ما می آموزند اینست که: اولین گام در اصلاحات، از اصلاح خود انسان آغاز و بعداً به و بستگان و سپس اصلاح جامعه میرسد. طوریکه در آیه فوقه به زیبایی خاصی میفرماید: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ» و در این هیچ جای شک نیست که: نفس انسان، سرکش است و نیاز به حفاظت دارد.

اولی ترین کس به حفظ انسان، خود انسان است. طوریکه میگویند: تا زنجیر از پای خود باز نکنیم، نمی توانیم دیگران را آزاد کنیم. خود سازی شرط موفقیت در ساختن خانواده و جامعه است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَدُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا نُجْزُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

ای آنانی که کافر شده اید! امروز عذرخواهی نکنید. جز این نیست که در برابر آنچه (در دنیا) می کردید، جزا داده می شوید. (٧)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا نُورٌ وَآغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه الله توبه کنید و توبه خالصانه بکنید امید است

پروردگارتان گناهانتان را محو کند و شما را به باغهایی در آورد که از زیر (درختان و قصرهای آن) نهرها روان است. روزی که الله جلّ جلاله پیامبرش و آنانی را که با او ایمان آورده‌اند خوار و رسوا نمی‌سازد. نورشان پیش روی آنان و به سمت راستشان با شتاب روان است. می‌گویند: ای پروردگار ما! نور ما را برای ما کامل گردان و ما را بیامرز چون تو بر هر کاری توانایی. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نُصُوحاً»: از روی اخلاص. خالصانه. صیغه مبالغه است.

تفسیر :

توبه نُصُوح، باید این خصوصیات را داشته باشد، ترک گناه، پشیمان شدن از گناه، تصمیم بر برنگشتن به گناه، ردّ مظالم و باز پرداخت حق به صاحبان آن.

عالم شهیر جهان اسلام عبدالعزیز بن محمد نسفی در تعریف توبه نصوح میفرماید: «توبه نصوح توبه‌ای است که پارگی های دینت را رفو و خللت را مرمت کند».

از حضرت علی کرم وجهه سؤال شد که توبه نصوح چیست؟

فرمود؛ شش چیز جامع آن است:

1- پشیمانی از گناهان گذشته.

2- اعاده فرایض.

3- رد مظالم و حقوق.

4- حلالیت خواستن از خصم‌ها.

5- عزم نمودن بر عدم بازگشت به گناه در آینده.

6- اینکه نفست را در طاعت خداوند متعال تمرین و پرورش دهی چنانکه آن را در معصیت وی پرورش داده ای.

از حضرت عمر رضی الله عنه راجع به توبه‌ی نصوح سؤال شد که گفت: این است که توبه کند و همانطور که شیر به پستان باز نمی‌گردد، او نیز به گناه باز نگردد. (خازن

۱۲۲/۴)

برخی از علماء بدین عقیده اند که: توبه نصوح دارای سه شرط است: اول، گناه را کاملاً ترک نماید، دوم، از گناه گذشته پشیمان شود، سوم، تصمیم قطعی بگیرد که دیگر مرتکب گناه نشود. و اگر حق انسانی ضایع شده باشد، شرط چهارم افزوده می‌شود که عبارت است از رد مظالم به صاحبان حق.

در حدیث به روایت عبدالله بن مسعود (رض) آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «پشیمانی توبه است».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «اسلام آنچه را که ما قبل آن است، محو می‌کند و توبه آنچه را که ما قبل آن است، محو می‌کند».

«چه بسا پروردگارتان گناهانتان را از شما بزداید» چنانکه در چند آیه قبل گفتیم؛ وقتی کلمه «عسی» از جانب الله تعالی به کار رود، بر حتمی بودن وقوع آن امر دلالت می‌کند پس طرح موضوع به صیغه که طمع و توقع ایجاد می‌کند نه قطعیت، اشعاری است بر اینکه زدودن گناهان بخشایشی از سوی حق تعالی است و اینکه لازم است تا بنده همیشه در میان خوف و رجاء قرار داشته باشد و چه بسا «شما را به بوستان هایی درآورد که جویباران از فرودست آن جاری است. روزی که خداوند پیامبر و ایمان آوردگان همراه او را خوار نسازد، نورشان در پیشاپیش و سمت راستشان می‌شتابد».

«أَتِمُّمُ لَنَا نُورًا»: درخواست تکمیل نور یا از سوی همه مؤمنان است، و این تقاضا وقتی است که نور منافقان خاموش می‌گردد. مؤمنان از خدای متعال می‌خواهند که تا رسیدن به بهشت نورشان بماند. یا این که نور برخی از مؤمنان، ضعیف بوده و در خواست می‌نمایند که نورشان پرتو و تابندگی بیشتری داشته باشد.

«يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» روزی که خدا پیامبر و پیروان با ایمانش را در مقابل کفار خوار و سبک نمی‌کند، بلکه آنان را عزیز و گرامی میدارد.

ابو سعود می‌گوید: تعریض است به افرادی از اهل کفر و نافرمانی که خدا آنان را خوار و رسوا می‌کند. (ابو سعود ۵/۱۷۵).

«نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» نور آن گروه از مؤمنان بر صراط برایشان پرتوافشانی می‌کند و پیش‌رو و پشت سر و چپ و راست آنان را مانند ماه در شب تار، روشن می‌کند. (در حدیث آمده است: از پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم سؤال شد در روز قیامت امت خود را در میان ملت‌ها چگونه می‌شناسی؟ گفت: آنها با پیشانی و دست و پای سفید از آثار وضو به محشر می‌آیند؛ یعنی نور از چهره و دست هایشان می‌درخشد و پیامبر آنان را به وسیله‌ی آن می‌شناسد.)

«يَقُولُونَ رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا نُورٌ» از پیشگاه خدا التماس می‌کنند و می‌گویند: خدایا! این نور را برای ما کامل و مستدام فرما، و ما را رها مکن که در تاریکی دست و پا بزنیم. ابن عباس (رض) گفته است: وقتی خدا نور منافقان را خاموش کرد، (تفسیر قرطبی ۲۰۱/۱۸). مؤمنان چنین دعا کرده و التماس کنان از خدا می‌طلبند تا به بهشت نایل آیند. «وَاعْفِرْ لَنَا» و گناهان ما را ببخشای. «إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» همانا تو بر همه چیز، بخشودن و کیفر دادن و مهر و عذاب قادری.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٩﴾

ای پیامبر! با کافران و منافقان جنگ کن و بر آنان سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است و بد بازگشت گاهی است. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ » : (ملاحظه شود : توبه / 73 ، فرقان / 52) . مراد جهاد با کفار ، با قوت و قدرت تمام ، و با منافقان با حجت و برهان است .

تفسیر :

در آیه مبارکه گفته شده است که: ای پیامبر! با کفار با استفاده از شمشیر و تیر جهاد کنی و با منافقان با ارائه‌ی دلیل و برهان؛ چون منافقان ایمان را ابراز می‌دارند پس به ظاهر مسلمان می‌باشند، از این‌رو به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم دستور جنگ با آنان داده نشده است.

«وَاعْلُظْ عَلَيْهِمْ» و در صحبت کردن با آنها سخت بگیر و با نرمش و مهربانی با آنها برخورد مکن، تا بترسند و خوار شوند و صلابتشان شکسته شود. و سرسختی آنان نرم گردد.

«وَمَا أُوَاهُمْ جَهَنَّمُ» و قرارگاه آخرتشان جهنم است. «وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» و جهنم بد قرارگاه و سرانجامی است برای تبه‌کاران!

منافق :

بدون تردید، «منافق» از زمره کافران است و بهره‌ای از ایمان در قلب خود ندارد؛ ولی نقاب مسلمانی را بر چهره میکشد و خود را مسلمان معرفی مینماید.

«منافق» کسی است که کفرش را پنهان میکند و اظهار اسلام مینماید. او از روی نیرنگ، دروغ و فریب دادن مسلمانها، ادعای ایمان میکند، در حالیکه نسبت به همه یا برخی از ارکان ایمان در قلب خود کافر است. قرآن عظیم الشان در موارد متعددی به کفر منافقان تصریح کرده است. بطور مثال در سوره بقره، آنان را چنین توصیف میکند: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ» (سوره بقره: 89) (و از مردم کسی هست که می‌گوید به الله و به روز آخرت ایمان آورده‌ایم، و آنها در واقع هرگز مؤمن نیستند).

(بلکه به گمان خود الله و مؤمنان را فریب میدهند و در حقیقت فریب نمیدهند مگر خودشان را و (لیکن) درک نمی‌کنند).

راغب اصفهانی در تعریف «نفاق» مینویسد: «نفاق» وارد شدن در اسلام از یک طرف و بیرون رفتن از آن از طرف دیگر است. (راغب اصفهانی، مفردات، ماده «نفاق») قابل تذکر است که: منافق به معنای مذکور، اصطلاح است که در ادبیات اسلامی بکار رفته است و در ادبیات عرب دوران جاهلیت قبل از اسلام بدین معنا به کار نمیرفت. «منافق» از ماده «نافقاء» و «النَّفَقَه» گرفته شده که عمل شان به موش صحرایی بنام «یربوع» و یا کور موش می ماند.

میگویند یربوع یعنی موش صحرایی یا کور موش زمانی که برای خود در داخل زمین سوراخ و یا خانه چقر می کند، برای آن دو راه یا بیشتر میگذارد. سوراخ یکی از این راهها را در سطح زمین با مقدار کمی از خاک میپوشاند و مخفی میکند و زمانی که اضطرار پیش بیاید و چیزی او را از یک طرف تعقیب کند، راه دیگر را در پیش میگیرد و با سر خود کمی به آن لایه نازک از خاک میزند، خاکها میریزد و از آنجا بیرون میآید و فرار می کند. (مراجعه شود به عبدالرحمان حسن حنکبة المیدانی، ظاهرة النفاق و خبائث المنافقین فی التاریخ، 1414، صفحه 5253). قابل تذکر است که: منافقان از لحاظ انگیزه و اهداف خویش به چند گتگوری تقسیم می شوند:

اول: کسانی که برای رسیدن به منافع و مصالح دنیایی، به ظاهر مسلمان گردیدند. در زمانی که اسلام گسترش یافت و فتوحات زیاد شدند، اینان به خاطر آنکه از غنائم جنگی بهره ببرند، اظهار اسلام کردند.

دوم: برخی برای ترس جان، مال و دیگر منافع دنیایشان مسلمان شدند. سوم: برخی دیگر از منافقان برای آنکه به اسلام و مسلمانان آسیب برسانند، چهره مسلمانی به خود گرفتند.

چهارم: منافقانی که انتساب به اسلام را به ارث برده اند و از زمره مسلمانان به شمار میآیند، ولی در حقیقت، ایمان ندارند.

مراحل نفاق:

نفاق دارای مراحل است. بالا ترین مرحله آن، که «نفاق اکبر» نامیده میشود، نفاق در اصل دین است و با کفر ماهیتی یکسان دارد. دارنده این نفاق در حقیقت کافر است؛ ولی در ظاهر، در زمره مسلمانان قرار دارد. معنای اصلی «نفاق» و «منافق» همین است و در قرآن کریم نیز به همین معنا به کار رفته است.

مرحله پایین نفاق، که میتوان آن را «نفاق اصغر» نامید، معنایی نزدیک به فسق دارد. «فاسق» به کسی اطلاق میگردد که احکام شریعت را قبول دارد و بدان اعتراف میکند، ولی در برابر آن التزام عملی ندارد و در عمل بدان پایبند نیست و برخی یا همه احکام شرعی را در رفتار خود نقض میکند. «فسق»، عامتر از «کفر» است و در خصوص ارتکاب گناه چه کم باشد یا زیاد به کار میرود؛ ولی بیشتر درباره کسی به کار میرود که گناه زیاد مرتکب میگردد.

دارنده گان نفاق اصغر کافر و خارج از اسلام نیستند. اینان کسانی هستند که فروع دین و حدود شریعت را رعایت نمیکنند؛ ولی در میان مردم به صورت ریاکارانه به تقوا و عمل نیک تظاهر میکنند تا مورد اعتماد، تعظیم و تکریم دیگران قرارگیرند. عبدالرحمان حسن حنکبة، ظاهرة النفاق، صفحه 73).

موقف رسول الله صلی الله علیه وسلم با منافقان:

اگر سیرت رسول الله صلی الله علیه وسلم را مطالعه نمایم با تمام وضاحت در خواهیم یافت که موضع رسول الله صلی الله علیه وسلم در قبال پدیده نفاق، موضع طبیعی بود که محیط پرورش و رشد مکروب را از هر جهت محدود و سپس منافذ ادامه حیات آن را مسدود میکند تا میکروبها امکان هرگونه نشاط و فعالیت خود را از دست بدهند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم با پدیده نفاق از آغاز پیدایش آن، به عنوان یک پدیده اجتماعی و روانی برخورد کردند و از برخورد سیاسی رسمی با آن پرهیز نمودند. از اینرو، برای رفع این مشکل، از ابزارها و امکانات روانی و اجتماعی بهره گرفتند. به همین دلیل، رفتار آن حضرت در برابر منافقان عمدتاً عناوینی اخلاقی به خود می‌گرفت، تا سیاسی. مدارا، که یک رفتار اخلاقی است، اصلی‌ترین نمونه رفتاری پیامبر صلی الله علیه وسلم در برابر منافقان به شمار می‌آید.

در ضمن، پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم در برخورد با منافقان، تدابیری می‌اندیشیدند و به گونهای رفتار میکردند که نتیجه آن، انزوای اجتماعی منافقان و مصونیت بخشی به جامعه اسلامی از تأثیرگذاری منفی آنان بود و گاهی نیز برای جلوگیری از فتنه‌انگیزی آنان، به اعمال خشونت دست میزدند. البته هیچگاه به قتل آنان اقدام نکردند.

از مجموع مباحث تحقیقاتی سیرت رسول الله صلی الله علیه وسلم این حقیقت را با تمام وضاحت یافته می‌توانیم که شیوه برخورد رسول الله صلی الله علیه وسلم با منافقان طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ با مدارا و گذشت برخورد میکردند. این در حالی بود که پیامبر از کفر پنهان منافقان آگاه بود. آیات قرآن کریم در بسیاری از موارد، نقاب از چهره آنان برمیداشت و آنان را معرفی میکرد. خودشان نیز در شرایط گوناگون، با کار شکنی‌ها و خیانت‌هایی که انجام میدادند، هویت خویش را آشکار می‌نمودند. پیامبر بارها در جواب کسانی که پیشنهاد قتل منافقان را مطرح میکردند، میگفتند: کسی که به وحدانیت الله تعالی و رسالت پیامبرش اعتراف کند از کشتنش نهی شده‌ام، و دیگر اینکه مبدا عرب بگوید: محمد همین که به وسیله یاران خود به پیروزی رسید، آنان را به قتل میرساند، البته عفو و مدارای پیامبر موجب بی‌توجهی به جامعه اسلامی نمیشد.

آن حضرت صلی الله علیه وسلم هیچگاه از این دشمنان داخلی غافل نبود و همیشه حرکتها، کار شکنی‌ها و شایعه‌های آنان را با دقت زیر نظر داشت نقشه‌های آنان را خنثا میکردند و در مورد شایعه‌سازیهایی آنان، حقیقت‌مطلب را به آگاهی مسلمانان میرساند و گاهی نیز از خشونت بهره می‌گرفت؛ ولی به اندازه‌ای که هسته نفاق آنان از هم بپاشد و نقشه‌هایشان عملی نگردد.

همچنین از این تحقیق، به دست می‌آید که مهمترین روش پیامبر برای جلوگیری از فتنه‌انگیزی منافقان و مصونیت بخشی به جامعه اسلامی، منزوی کردن و مطرود نمودن آنها در درون جامعه اسلامی بود. در نتیجه برخوردهای مدبرانه پیامبر و نزول آیاتی از قرآن کریم در معرفی هویت منافقان حساسیتها نسبت به منافقان برانگیخته شد و در نتیجه، موقعیت و تأثیرگذاری آنان در جامعه اسلامی به تدریج سقوط کرد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (10 الی 12) مثلهایی در مورد زنان با ایمان و زنان بی‌باور و نافرمان، به بیان گرفته شده است.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ ﴿١٠﴾

خداوند درباره کافران، زن نوح و زن لوط را مثال می‌آورد، که (آن دو) در نکاح دو بنده از بندگان صالح ما بودند ولی به آنان خیانت کردند پس آن (دو پیامبر) نتوانستند از (عذاب) الله چیزی را از آن (دو زن) دفع کنند و گفته شد: با واردشدگان به آتش (دزوخ) در آئید. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَحْتَ»: این کلمه، کنایه از تحت سرپرستی و زیر نکاح است. «خَانَتَاهُمَا»: خیانت این دو همسر بدشگون، همکاری با دشمنان و گزارش اخبار و پخش اسرار خانواده و مؤمنان بود. خیانت ایشان انحراف از جاده عفت نبود. زیرا هرگز همسر هیچ پیغمبری

آلوده به بی‌عفتی نشده است. (تفسیر نمونه ، جلد 24 ، صفحه 301) . « أُدْخِلَا النَّارَ » : به هنگام مرگ ، فرشتگان به بدان یا نیکان خبر ورود آتی ایشان به دوزخ یا به جنت را می‌دهند (ملاحظه شود: المصحف المیسر) . « فَلَمْ يُعْنِبَا » : در آخرت همه رابطه‌های دنیوی جز رابطه ایدئولوژی گسیخته می‌گردد (ملاحظه شود : بقره / 48 و 123 ، لقمان / 33 ، ممتحنه / 3 ، انفطار / 19) .

تفسیر:

امام قرطبی (رح) می‌فرماید: الله تعالی این مثل را آورده است تا نشان دهد همانطوری که نوح و لوط با این که در پیشگاه خدا مقرب و مکرم بودند، از زنان نافرمان و تبه‌کار خود یک ذره از عذاب را دفع نکردند، همان طور هم هیچ کس در آخرت به سبب خویشاوندی و نسب عذاب احدی را دفع نخواهد کرد (تفسیر قرطبی ۲۰۱/۱۸).

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَاتِ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١١﴾

و خداوند مثلی برای مؤمنان زده، به همسر فرعون، در آن هنگام که گفت پروردگار! خانه ای برای من نزد خودت در بهشت بساز، و مرا از فرعون و عمل او نجات ده، و مرا از قوم ظالم رهائی بخش. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« ابْنِ » : بنا کن . بساز .

تفسیر :

ابو سعود می‌فرماید: یعنی حال او را مثال حال مؤمنین قرار داده است که قرابت کفر به آنها زیانی نمی‌رساند، همچنان‌که همسر فرعون در حباله‌ی سر سخت‌ترین دشمنان خدا یعنی فرعون بود، اما در والاترین و بالاترین مقام بهشت قرار دارد. (ابو سعود ۱۷۶/۵).

مفسران گفته‌اند: نام همسر فرعون، «آسیه، دختر مزاحم» بود، به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورد، خبر آن به فرعون رسید و دستور قتلش را داد، اما خدا او را از شر فرعون نجات داد. قرابت او با فرعون یعنی کافرترین کافران برای او ضرری در بر نداشت، و وصلت زنان نوح و لوط، که پیامبر خدا بودند، برای آنان فایده‌ای به همراه نداشت.

آسیه زن فرعون :

قرآن عظیم الشان زنانی را به عنوان نمونه وزنانی با فضیلتی ذکر نموده، که یکی از آنان آسیه زن فرعون است: که ذکر آن در آیه فوق بعمل آمده است.

تعبیر قرآن درین آیه این نیست که: همسر فرعون نمونه زنان خوب است، بلکه می‌فرماید: زن خوب نمونه جامعه اسلامی است و جامعه باید از این زن عبرت گیرد، نه این که فقط زنان باید از او درس بگیرند.

آسیه در خانه زندگی می‌کرد که صاحب خانه ادعای خدای و ربوبیت مینمود، طوریکه الله متعال می‌فرماید: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (نازعات، 24) (پروردگار بزرگتر شما منم.) را داشت، و شعار «ما علمت لكم من إله غيري» (قصص، 38) (برای شما خدایی غیر از خودم نمی‌شناسم.) در سر می‌پروراند و ادعای خدایی می‌کرد.

او نه تنها دعوی خدایی میکرد بلکه ادعای خدای بودن را هم در انحصار خود قرار داده بود، طوریکه در (آیه 1 سورة اعلى) آمده است که «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (تسبیح کن نام پروردگار والای خود را.) کلمه اعلى مفهومی است که حصر را همراه دارد، بنابراین، دو نفر به عنوان اعلى نمی‌توانند یافت شوند، فرعون نیز با گفتن این کلمه داعیه انحصار داشت و این اعلى بودن را ادعا می‌کرد. او همانطوری که ادعای ربوبیت را داشت، مدعی توحید ربوبی هم بود.

او می‌گفت: نه تنها من خدایم، بلکه من، تنها خدا هستم. به جای «لا اله الا الله» شعار «لا اله الا انا» را سر می‌داد و در چنین فضای زن با ایمانی و مؤمنه نشات گرفت که نمونه

از دیانت برای همه عالم بشریت است. مفسرین می نویسند زمانیکه فرعون اطلاع حاصل کرد که همسرش خدا پرست است به دستور او شکنجه اش کردند تا زیر شکنجه جان داد. آسیه زن فرعون که لقب ملکه موجد را کمایی نموده است در زیر شکنجه این چنین دست به دعا بلند مینماید «رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ آلِ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».

زن بمثابة شمشیر دو سره:

خواننده محترم!

دشمنان اسلام در هر زمان تلاش کرده اند که به هر وسیله ممکن مسلمین را با احکام دین اسلام بیگانه کنند، یکی از مهمترین وسیله‌هایی که دشمن برای بیگانه ساختن مسلمین از دین شان بکار گرفته استفاده ابزاری از زن بوده است. زیرا نیمی از جمعیت مسلمین را زنان تشکیل می‌دهند و از طرفی زنان، مادر فرزندان و مردان مسلمان هستند که آن‌ها را تربیت می‌نمایند، بنابراین اگر زن صالح و نیکو باشد جامعه درست خواهد بود و اگر زن نادرست و فاسد گردد جامعه را نیز فساد در بر خواهد گرفت در نهایت جامعه فرو خواهد پاشید اینجاست می بینیم که دشمنان اسلام امروز و در عصر حاضر، تمام تلاش های خود را بوسیله رسانه های جمعی به فساد کشاندن زن صرف مینمایند. زن موجودی است که دارای استعداد خوبی است و اگر وظیفه اش را که تربیت فرزندان جامعه است به خوبی انجام دهد، این شایستگی را دارد که امتی را بسازد. و برعکس اگر اخلاقش فاسد گردد و وظیفه‌هایی را که بر عهده دارد رها کند می تواند امتی را از بین ببرد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم به چه زیبایی فرموده است: «إن الدنيا حلوة خضرة، وإن الله مستخلفكم فيها، فينظر كيف تعملون، فاتقوا الدنيا واتقوا النساء فإن أول فتنة بني إسرائيل كانت في النساء» (مسلم) همانا دنیا سرسبز و شیرین است و خداوند شما را بر آن خلیفه گردانیده تا ببینید که چگونه رفتار میکنید، پس پرهیزید از دنیا و پرهیزید از زنان، زیرا اولین فتنهای که بنی اسرائیل بدان مبتلا شدند زنان بودند. و نیز فرموده: «ما تركت من فتنة بعدی في الناس اضر على الرجال من النساء» (بخاری) بعد از درگذشت من خطرناك ترین فتنه که برای مردان از همه چیز مضرت‌تر است زنان می باشند.

می توان گفت که زن خوب، يك امت است زیرا نیمی از نفوس مردم را زن تشکیل می دهد و نیمی دیگر را نیز او به دنیا می آورد و تربیت می نماید.

وَمَرْيَمَ ابْنَتِ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ لَهَا مِنَ الْقَائِمِينَ ﴿١٢﴾

و همچنین مریم دختر عمران مثل آورد که دامان خود را از حرام پاک نگهداشت، و ما از روح خود در او دمیدیم، او کلمات پروردگار و کتابهایش را تصدیق کرد، و از مطیعان فرمان الله بود. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَحْصَنَتْ» از «حصن» به معنای قلعه، مصون و محفوظ داشت، در مورد زنان، رمز عفت و پاکدامنی است. (در این آیه مبارکه چهار کمال برای حضرت مریم بیان شده است: پاکدامنی، نفخه‌ی روح، تصدیق پیامبران و کتب آسمانی و اطاعت محض در برابر الله.). «فَرْجٌ»: عورت. شرمگاه (ملاحظه شود سوره های: مؤمنون: آیه 5، نور آیات 30 و 31 و احزاب آیه: 35).

«أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا»: (سوره: انبیاء: آیه 91). «مِنْ رُوحِنَا»: از روح متعلق به خود. از روح ساخت خود (مراجعه شود: انبیاء: 91، سجه: 9، حجر: 29).

«كَلِمَاتٍ»: مراد اوامر و نواهی و وعده‌ها و وعیدهای الهی است.
 «كُتِبَ»: کتاب‌های تورات موسی، و زبور داود، و صحف ابراهیم، و سایر کتاب‌های آسمانی. «الْقَانِتِينَ»: مطیعان و فرمانبرداران الهی، مواظبان طاعت و عبادت. مذكر آمدن آن، جنبه تغلیب دارد.

تفسیر:

« وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا » و مریم دختر عمران که به خاطر کمال دینداری و پاکدامنی اش دامن به گناه نیالود و پاکدامنی ورزید. « فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا » پس از روح خود در آن دمیدیم که جبرئیل علیه السلام در گریبانش دمید، و دمیدنش به وجود مریم منتهی شد و عیسی علیه السلام پیامبر بزرگوار از او متولد گردید.
 مفسران کثیر فرموده است: الله متعال جبرئیل را مأمور کرد در گریبان پیراهنش دمید و اثر به فرجش وارد شد و به عیسی باردار گردید. (مختصر ۲۵/۳).
 « وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ » و مریم سخنان پروردگارش و کتاب‌های او را تصدیق کرد. در این جا مریم به دانش و معرفت توصیف شده است چون تصدیق سخنان خداوند، سخنان دینی و تقدیری او را شامل می‌شود. و تصدیق کتاب‌هایش مقتضی شناخت چیزی است که به وسیله آن تصدیق تحقق می‌یابد، این کار جز با علم و عمل محقق نمی‌شود، بنابراین فرمود: « وَ كَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ » و مریم از فرمانبرداران بود. یعنی همواره و همیشه با فروتنی و خضوع به طاعت الهی پایبند بود و این توصیف او به کمال عمل است چون او صدیقه بود و صدیقیت یعنی کمال علم و عمل.
 در حدیث آمده است: «در میان مردان، افراد کامل و فراوانی برخاسته‌اند، اما از میان زنان جز آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد زن کاملی برخاسته است. و فضل و برتری عایشه بر دیگر زنان مانند برتری «ترید» بر سایر خوراکی‌ها می‌باشد». (اخراج از بخاری و مسلم).

مریم زن یکتا پرست:

بی بی مریم اصلاً از شهر ناصره فلسطین است، و در همان شهر چشم به جهان گشوده است، در انجیل عهد جدید و قرآن عظیم الشان مادر حضرت عیسی علیه السلام معرفی شده است. و در زمان تولد اش پدرش عمران فوت نموده بود.
 به روایت اسلامی حضرت مریم دختر عمران، از نسل هارون و از طایفه لاوی بود ولی به روایت مسیحیان وی از لاوی نبود بلکه نسبش به حضرت داوود علیه السلام می‌رسید و از طایفه یهودا بود.

همچنان به روایت قرآن، همسر عمران، در هنگام حمل، آنچه در رحم داشت، برای خدمت در بیت المقدس نذر کرد. با این که فرزند عمران، دختر بود، او را در خدمت گزاری معبد آزاد گذاشتند. و او را مریم به معنی عبادت کننده نام نهاد. شوهر خاله اش زکریا توانست کاهنان را متقاعد کند تا مریم برای خدمت گزاری معبد سلیمان در اورشلیم ساکن شود.
 یگانه زنی که در قرآن عظیم الشان از او نام برده شده، حضرت بی بی مریم میباشد که تقریباً سی و چهار بار ذکری از آن به عمل آمده است که البته اکثراً به هنگام نام بردن حضرت عیسی علیه السلام با نام عیسی بن مریم میباشد.

ولی هست آیات قرآنی که به تنهایی نام مریم در آیات مبارکه آمده است که از آن جمله:
 «يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» (آل عمران 43) (ای مریم! به شکرانه این نعمت) برای پروردگار خود، خضوع کن و سجده بجا آور! و با رکوع کنندگان رکوع کن) و یا هم (آیه 16 سوره مریم) که میفرماید: «وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا»؛ و در این کتاب (آسمانی) مریم را یاد کن، آن هنگام که از خانواده اش جدا شد و در ناحیه شرقی بیت المقدس قرار گرفت.
 و یا هم: «وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»

و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته؛ و بر تمام زنان جهان برتری داده است. (سوره آل عمران، آیه 42) و یا هم «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ» هنگامی که فرشتگان مریم را گفتند که خدا تو را به کلمه خود بشارت می دهد که نامش مسیح (عیسی) پسر مریم است، که در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان (درگاه خدا) است. (سوره آل عمران، آیه 45)

فضایل اخلاقی حضرت مریم :

در مورد فضایل اخلاقی حضرت مریم توجه شما را به آیه 12 سوره تحریم جلب می نمایم که میفرماید: «الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا» مریم را به خاطر عفتش می ستایید، و ستایش مریم علیهاالسلام در قرآن عظیم الشأن مکرر آمده و شاید این به خاطر رفتار ناپسندی باشد که یهودیان نسبت به آن زن پاکیزه روا داشته و تهمتی باشد که ایشان به وی زدند، همچنین در «وَكَاْنَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ» (آیه 12 سوره تحریم) یعنی مریم از زمره کسانی بود که مطیع خدا و خاضع در برابر اویند و دائما بر این حال هستند و اگر مریم علیهاالسلام را با این که زن بود، فردی از قانتین خواند با این که کلمه مذکور جمع مذکر است، بدین جهت بود که بیشتر قانتین مردان هستند. که منظور از قانتین عموم اهل طاعت و خضوع برای الله تعالی باشد.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین:

«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ۝۸» [آل عمران: 8]. «می گویند: پروردگارا، پس از آنکه ما را هدایت کردی، دل هایمان را دستخوش انحراف مگردان، و از جانب خود، رحمتی بر ما ارزانی دار که تو خود بخشایشگری».

پایان جزء بیست و هشتم

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره مُلْك

سوره مُلْك در مکه مکرمه نازل شده و دارای سی آیه و دو رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با تقدیس و بزرگداشت ذات با عظمت الله از سوی خودش، «مُلْك» نامیده شد و ناگفته نباید گذاشت که این سوره به نام های «واقیه» و «منجیه» نیز نامیده می شود زیرا این سوره مبارکه، خواننده خویش را از عذاب قبر حفظ نموده و نجات می دهد. حضرت ابن عباس (رض) این سوره را «مجادله» می نامید به دلیل آنکه این سوره از خواننده خود در قبر دفاع می کند.

سایر نام های سوره مُلْك:

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم : مفسرین سوره مُلْك را با نام های «تبارک»، «مانعه»، «واقیه»، «منجیه» و «مناعه» نیز یاد مینمایند.

زمان نزول سوره :

از هیچ روایت معتبری معلوم نمی شود که این سوره در چه زمانی نازل شده است، البته از مطالب و سبک بیان سوره مبارکه به روشنی چنین استنتاجی به دست می آید که این سوره از سوره هایی است که در دوره ی بدایت و آغازین نزول قرآن در مکه نازل شده است. (تفهیم القرآن)

علت نام گذاری:

علت نام گذاری این سوره با عناوین مختلف این است که این سوره قاریان و عاملان به آن را از عذاب جهنم نجات داده و از رسیدن آتش به بدن آنان جلوگیری می کند.

تعداد آیات ، کلمات و حروف سوره :

سوره ی «مُلْك» یا «تبارک» یا «منجیه» یا «مانعه» که از جمله سوره های مکی میباشد ، بعد از سوره ی طور نازل شده است . و طوریکه گفته آمدیم : این از جمله سوره 67 قرآن عظیم الشأن بوده، و دارای 30 آیه می باشد. تعداد کلمات آن به ؛ سیصدوسی کلمه و تعداد حروف این سوره به هزار و سیصد حرف می رسد. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

مناسبت سوره مُلْك با سوره ی تحریم :

قبل از همه باید گفت که : آیات پایانی سوره ی تحریم اشاره به دو مثال از شقاوت و سعادت گذشتگان را به بیان گرفته است :

گروه اول همسران دو تن از انبیای الهی ، یعنی نوح و لوط علیهم السلام که نسبت به دعوت خداوند متعال بغاوت و نافرمانی کردند و بدین سبب مستوجب عذاب جهنم گشتند.

گروه دوم آسیه همسر فرعون و مریم مادر عیسی است که با وجود تمام ناملایمات، به سوی سعادت گرویدند، در حالی که اکثریت خویشاوندان شان از جمله از کفار بودند.

روشن است که از این دو مثال، عظمت و قدرت الله متعال در هستی قابل درک است و این که هرچه الله متعال حکم کند یقیناً واقع خواهد شد. آغازگر سوره ی ملک نیز اشاره به

وجوه مختلف قدرت و عظمت خداوند در هستی و ناتوانی انسان از درک آن دارد.

فضایل سوره مُلک :

حضرت ابوهریره (رض) فرموده است: **أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ سُورَةَ فِي الْقُرْآنِ ثَلَاثُونَ آيَةً شَفَعَتْ لِرَجُلٍ حَتَّى غُفِرَ لَهُ وَهِيَ (تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ)».**

ابوهریره (رض) می فرماید: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «سوره در قرآن وجود دارد که دارای سی آیه می باشد، این سوره برای یک شخص به اندازه شفاعت مینماید که باعث مغفرت وی میگردد، و آن سوره ملک می باشد» (روایت احمد و ابن حبان و حاکم بالسند حسن: مراجعه شود به صحیح ابی داؤد).

همچنان حضرت انس (رض) می فرماید: **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «سُورَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هِيَ إِلَّا ثَلَاثُونَ آيَةً خَاصَّتْ عَنْ صَاحِبِهَا حَتَّى أُدْخِلَتْهُ الْجَنَّةَ وَهِيَ (تَبَارَكَ)».** آنس (رض) می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «سوره در قرآن وجود دارد که فقط سی آیه می باشد، آن سوره به اندازه از صاحبش دفاع مینماید تا اینکه او را وارد بهشت مینماید، و آن سوره ملک می باشد.» (حدیثی حسن است، صحیح الجامع و صحیح ابوداؤد).

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: **«هي المانعة، هي المنجية، تنجيه من عذاب القبر».** «این سوره بازدارنده است، این سوره نجات دهنده است و خواننده خود را از عذاب قبر نجات می دهد.»

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم دو سوره «الم تنزِيل السَّجْدَةِ» و «تَبَارَكَ الَّذِي...» را در هر شب می خواندند و خواندن آنها را در سفر و حضر ترک نمی کردند از این جهت گفته شده که قرائت آن در هر شب مستحب است. هکذا در سنن ابوداؤد و سنن ابن ماجه از ابوهریره (رض) در مورد فضیلت سوره تَبَارَكَ روایت می کنند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: **«إِنَّ سُورَةَ فِي الْقُرْآنِ ثَلَاثُونَ آيَةً شَفَعَتْ لِصَاحِبِهَا حَتَّى غُفِرَ لَهُ تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ».** «سوره دارای سی آیه در قرآن هست که برای تلاوت کننده خود شفاعت می کند تا این که بخشوده شود.»

همچنان از حضرت ابن مسعود (رض) روایت است: **«قال: «يؤتى الرجل في قبره فتؤتى رجلاه فتقول رجلاه: ليس لكم على ما قبلي سبيل كان يقوم يقرأ بي سورة الملك، ثم يؤتى من قبل صدره أو قال بطنه، فيقول: ليس لكم على ما قبلي سبيل كان أوعى في سورة الملك، ثم يؤتى من قبل رأسه فيقول: ليس لكم على ما قبلي سبيل كان يقرأ بي سورة الملك، فهي المانعة تمنع من عذاب القبر وهي في التوراة سورة الملك، ومن قرأها في ليلة فقد أكثر وأطنب».**

عبدالله بن مسعود (رض) میفرماید: فرشتگان عذاب در قبر نزد شخص میروند، نخست از جانب پاهایش به او نزدیک می شوند، پاهایش می گویند: از جانب من به او دسترسی پیدا نمی کنید؛ زیرا او (در دنیا) سوره ملک را تلاوت می نمود. سپس فرشتگان عذاب از جانب سینه یا شکم به او نزدیک می شوند، سینه می گوید: از جانب من نمی توانید به او برسید، زیرا در درون من سوره ملک را حفظ و نگهداری نمود، بعد از آن از طرف سرش به او نزدیک می شوند، سرش می گوید: از جانب من هم نمی توانید به او نزدیک شوید، چرا که به وسیله من سوره ملک را تلاوت می نمود، لذا باید دانست که سوره ملک مانعی است که از عذاب قبر جلوگیری می نماید، این سوره در تورات نیز معرفی شده

است، هرکس شبانه آن را تلاوت نماید کار زیاد و بسیار خوبی انجام داده است. (حاکم آن را به صورت موقوف روایت نموده است، صحیح تر غیب و ترهیب. البته جمله «سوره ملک از عذاب الهی جلوگیری می نماید» به طور مرفوع از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به ثبوت رسیده است، سلسله صحیح و صحیح الجامع).

یادداشت کوتاه در مورد فضیلت سوره ملک :

به تأسف باید گفت که در مورد فضیلت سوره ملک احادیثی روایت گردیده است که اسناد آن ضعیف و حتی از جمله احادیثی موضوعی (دروغ و ساختگی) میباشد. بطور مثال نزد تعداد از خوانندگان این عقیده وجود دارد که (خواندن سوره ملک بخصوص بعد نماز مغرب باعث نجات از عذاب قبر میشود!).

خدمت این خوانندگان محترم باید بعرض برسانم که هستند روایات که خواندن برخی از آیات موجب نجات انسان از عذاب قبر و شفاعتگر کسی است که آنرا هر شب تلاوت کند، بطور مثال: «مِنَ الْقُرْآنِ سُورَةٌ ثَلَاثُونَ آيَةً شَفَعْتُ لِرَجُلٍ حَتَّى غُفِرَ لَهُ، وَهُوَ: تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ» (صحیح - رواه الترمذی (2891) وأبو داود (1400) وابن ماجه (3786). یعنی: از قرآن کریم سوره ایست که سی آیه دارد و برای مردی شفاعت مینماید تا اینکه آمرزیده شود و آن سوره: «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ» است.

همچنین در روایتی دیگر از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که: «مَنْ قَرَأَ تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ كُلَّ لَيْلَةٍ مَنَعَهُ اللَّهُ عِزَّ وَجَلَّ بِهَا مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَكَفَى فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَسْمِيهَا الْمَانِعَةَ وَإِنهَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عِزَّ وَجَلَّ سُورَةٌ مِنْ قُرْآنِهَا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ فَقَدْ أَكْثَرَ وَأَطَابَ» (روایت نسائی 6 / 179 و صحیح الترغیب والترهیب البانی 1475) یعنی: هر آنکس سوره تبارک الذي بيده الملك را هر شب تلاوت کند، خداوند او را از عذاب قبر نجات میدهد، و ما در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم آنرا «مانعة» (بازدارنده) مینامیدیم، و این سوره در کتاب خداوند متعال است، و هر آنکس هر شب آنرا بخواند خیلی کار نیکی را انجام داده است. و منظور از این احادیث اینست کسی که این سوره را هر شب بخواند و هم به اخبار وارده در آن ایمان و اعتقاد داشته باشد و هم به احکام موجود در آن عمل کند، ان شاء الله هم از عذاب قبر نجات داده میشود و هم در روز قیامت برای او شفاعت میکند تا اینکه گناهایش آمرزیده شود.

محور اساسی واصلی مورد بحث سوره :

محور اساسی و جوهری این سوره مبارکه همانا؛ اثبات عظمت و قدرت الله متعال ، دلایلی بر وحدانیت او، قیامت و عاقبت مکذبین را تشکیل میدهد .

محتوای کلی سوره ملک :

محتوی کلی این سوره شامل سه محور اساسی می باشد:

اول: بحث در مورد مبدأ هستی، صفات الله تعالی، نظام خلقت (آسمانها، ستارگان، زمین و مواهب آن و همچنین آفرینش پرندگان و آبهای جاری)، وبخصوص خلقت انسان که عظیمترین معجزه هستی می باشد.

دوهم: بحث در مورد روز جزا، عذاب دوزخیان و همچنان گفتگو های ماموران عذاب با دوزخیان در روز قیامت.

سوم: مبتلا شدن کافران و ظالمان به عذاب های دنیوی و اخروی.

ترجمه و تفسیر سوره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

بابرکت (و بزرگواری) است آن ذاتی که پادشاهی (عالم) به دست اوست و او بر هر چیزی قادر است. (1)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَبَارَكَ»:

«تَبَارَكَ»: (برکت): لغتاً به معنای رشد و نمود و اصطلاحاً از الفاظ ثنای الله متعال به معنای بلند مرتبه و دارای خیر و نعمت فراوان است. یعنی والا مقام است، خجسته است، دارای برکات زیادی است، رحمتش فزاینده و پایدار است. (ملاحظه شود سوره های: (اعراف، مؤمنون، فرقان آیات متبرکه که 1، 10 و 61). «الملك»: فرمانروایی، حکومت.

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ مجد و بزرگی از آن خدای توانا می باشد که انواع خیرات را به مخلوقات خود ارزانی می دارد. خدایی که آسمان ها و زمین در قبضه ی قدرتش قرار دارند و به میل خود در آنها دخل و تصرف می کند.

ابن عباس گفته است: یعنی ملک همه چیز را در دست دارد، هر کس را که بخواهد به عزت و سرور می رساند، و هر کس را که بخواهد به ذلت و خواری می رساند. و زنده کردن و کشتن و بی نیاز نمودن و بینوا کردن در اختیار او بوده و دادن و ندادن در دست قدرتش می باشد. «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (١)» و خدا بر تمام اشیاء و امور قدرت تام و تصرف کامل دارد، و در این مورد نازع و مانعی ندارد.

تفسیر :

«تَبَارَكَ الَّذِي»: تبارك : صیغه ی مبالغه و طوریکه که گفتیم از ماده ی برکت است. برکت در برگیرنده ی معانی و مفاهیم رفعت و عظمت، فزونی و فراوانی، دوام و ثبات و کثرت حسنات و خیرات است. واقعاً هم الله تعالی ذاتی است که؛ نعمت هایش قابل شمارش نیست ، خیرات و برکات و خوبی های بی حد و بی شماری از سوی او بر بندگان و مخلوقات پی در پی عطا می گردد و کمالات او فنا ناپذیراند، و تمامی آنها را تحت تسخیر انسان نهاده است، پس حالا بر انسانها است، که قدرشناس بوده و شکرگزاری پروردگار خویش را داشته باشد.

«بِيَدِهِ الْمُلْكُ»: امر و نهی و فرمانروایی جهان هستی از آن اوست.

«مُلْكٌ» و «تَبَارَكَ»، هر دو از آیه اول گرفته شده و به معنای حکومت و «فرمانروایی» و «پر برکت» می باشند.

«تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ» :

در قرآن عظیم الشأن در خواهیم یافت که دو سوره قرآن عظیم الشأن به کلمه «تَبَارَكَ» آغاز یافته است که از آنجمله یکی آن سوره «فرقان» و دیگری آن سوره «ملک» است. در هر دوسوره ذکر از برکت پروردگار با عظمت بعمل آمده است. در سوره «فرقان» در جنب اینکه از: مسائل مربوط به خداشناسی، مسائل نبوت، دشمنی

و لجاجت متکبران دین خداوند متعال، ندامت سخت گناهکاران در قیامت، داستان حضرت موسی علیه السلام و هارون (قوم نوح و عاد و ثمود)، بیان و نشانه های الطاف الهی و مبحث برکات قرآن عظیم الشأن و پر خیر و نعمت بودن آن را با زیبایی خاصی بیان فرموده است.

همچنان در سوره «ملک» از پادشاهی الله تعالی ذکری به عمل آمده؛ «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ» پر برکت و بزرگوار است آنکه ملک جهان به دست قدرت اوست. تَبَارَكَ و «مبارک» هر دو از ریشه «بَرَك» گرفته شده است. و کلمه «برکت» با مفاهیم خیر و خوبی و نیکی و دوام همراه است.

«بِيَدِهِ الْمُلْكُ» یعنی آن که مُلک و پادشاهی به دست اوست؛ و تنها اختیار او در تمام سلطنت نافذ است یعنی تمام قدرت‌ها و حکومت‌ها از بین رفتی هستند، تنها حکومت الله سبحان و تعالی ابدی است.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی ملک همه چیز را در دست دارد، هر کس را که بخواهد به عزت و سرور می‌رساند، و هر کس را که بخواهد به ذلت و خواری می‌رساند. و زنده کردن و کشتن و بی‌نیاز نمودن و بینوا کردن در اختیار او بوده و دادن و ندادن در دست قدرتش می‌باشد. (اخراج از ترمذی.)

نیاز به‌گفتن ندارد که منظور از «يَد»، دست ظاهری نیست. «يَد» مجازاً به معنی قدرت است. یعنی قدرت و اراده خداست که جهان را اداره و تدبیر می‌کند.

«وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»: و او بر هر چیزی قدیر است. الله متعال بر تمام اشیاء و امور قدرت تام و تصرف کامل دارد، و در این مورد نازع و مانعی ندارد. یعنی او هر چه بخواهد می‌تواند انجام بدهد. هیچ چیزی نمی‌تواند او را عاجز کند که او بخواهد کاری انجام بدهد و نتواند انجام دهد. «قدیر» از ماده «قَدَر» است. و «قدر» یعنی اندازه.

از جمله آثار و آیات مُلک الهی، مرگ و زندگی است که هر دو به دست پروردگار با عظمت است. و نباید فراموش کرد که الله تعالی صاحب اختیار و پدید آورنده حیات و ممات هر موجود است.

عظمت و قدرت الله تعالی :

«وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»: «قدیر» این اسم و صفت الهی، مبالغه از قادر است و مقتدر نیز بر مبالغه در قدرت دلالت می‌نماید. قدیر صفت مشبّهه به معنای همیشه توانا و قادر بودن است. این صفت با کلمه «قدیر» مجموعاً 45 بار و با کلمه «قادر» 11 بار و با کلمه «مقتدر» 4 بار در قرآن عظیم الشأن تذکر یافته است.

الله تعالی خالق تمام جهان هستی است، و آثار عظمت و علم و قدرت او در پیشانی تمامی مخلوقات هستی آشکار و هویداست، از جمله در خلقت معجزه اساسی انسان، در عالم جانداران و گیاهان، در ستارگان آسمان، و عوالم بالا و خلاصه در همه جا نمایان است. ما معتقدیم: هر چه در اسرار موجودات این جهان بیشتر اندیشه کنیم به عظمت ذات پاک

او و وسعت علم و قدرتش آگاهتر می‌شویم و با پیشرفت علم و دانش بشری هر روز درهای تازه از علم و حکمت او به روی ما گشوده می‌شود، و ابعاد اندیشه ما را گسترش بیشتری می‌دهد و این تفکر سرچشمه عشق روز افزون ما نسبت به او خواهد شد و هر لحظه ما را به آن ذات مقدس نزدیک و نزدیکتر می‌سازد و در نور جلال و جمال او فرو می‌برد.

قرآن عظیم الشان در (آیات 20 و 21 سوره ذاریات) با زیبایی خاصی می فرماید: «و فی الارض آیات للموقنین، و فی انفسکم افلا تبصرون»، (و در زمین برای یقین کنندگان نشانه‌هایی (قدرت الهی) است. (21) و در وجودتان (نشانه‌هایی قدرت الهی است) آیا نمی‌بینید؟)

و باز هم می فرماید: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَبْصَارِ» (آیه 190 سوره آل عمران). (یقیناً در آفریدن آسمان‌ها و زمین (به هیئت خاص) و در اختلاف (پی در پی آمدن) شب و روز، دلائل واضح (به قدرت و وحدانیت الله) برای صاحبان خرد است.)
خواننده محترم!

خداوند متعال موصوف به صفات والای کمال است و نه در ذاتش عیب و نقصی قابل تصور است و نه در مخلوقاتش بی‌نظمی و بی‌تناسبی دیده می‌شود و به هر اندازه که در مخلوقات خداوند با دقت بیش تری نگریسته شود انسجام و انضباط در خلقت بیش‌تر نمایان می‌گردد و این تنها جلوه از قدرت نامتناهی خداوند است.

هدف از خلقت انسان :

قرآن عظیم الشان چهار هدف را برای خلقت انسان بیان فرموده است:

اول: عبادت کردن :

طوریکه در قرآن عظیم الشان می‌خوانیم: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (آیه 56 سوره ذریات) (و جن و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا عبادت کنند). قابل دقت است که مخلوقات «جَنِّ» قبل از انسان خلق گردیده است و دارای مکلفیت است. بناءً در این آیه نیز نامش قبل از انسان تذکر رفته است.

همچنان تمام آفرینش بر اساس حق است و خلقت هیچ یک از مخلوقات برای باطل نیست طوریکه می فرماید: (آیه 3، سوره احقاف) «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» (ما آسمانها و زمین و آنچه را بین آنهاست جز به حق (و برای حکمت و مصلحت خلق) و جز در وقت معین نیافریده ایم)، و طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، انسان هم برای هدفی آفریده شده که همانا رسیدن به آن، عبادت الله تعالی است. البته عبادت معنای عام دارد و به هر کار نیکی که با هدف الهی عرصه انجام شود، عبادت گفته میشود.

نباید فراموش کرد که: حیات انسان امتحان و اختیار است و ارزش وجودی او در گرو عمل اوست، از این رو کمال انسان، نتیجه اعمال نیکو، و تباهی ارزش او، ثمره خطای اوست.

دوهم: انتخاب راه صواب از ناصواب و رسیدن به رشد و کمال در سایه آزمایش‌های الهی: طوریکه در آیه دوم سوره ملک می‌خوانیم: «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ». (همان کسی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید.)

سوم: رحمت بر مردم :

قرآن عظیم الشان هدف دیگر خلقت را رحمت خاص الله تعالی بر مردم ذکر می‌کند و می‌فرماید: (انسان‌ها) برای آن آفریده شدند که به رحمت خاص خداوند متعال هدایت شوند: «إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» (آیه 119، سوره هود) (مگر کسی که پروردگارت به او رحم کند، و (خداوند) برای همین (رحمت) مردم را آفرید).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه که (1 الی 5) موضوعاتی در باره نشانه های قدرت و علم الهی به بحث گرفته شده است .

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ» ﴿٢﴾

همان کسی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکوکارتر است و او غالب آمرزگار است. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ»: مرگ و زندگی را مقدر کرده و پدید آورده است. و یا از ازل مقدر کرده است، «ایکم»: کدام یک از شما؟ «لِيَبْلُوَكُمْ»: تا شما را بیازماید. (ملاحظه شود: سوره های: مائده، انعام، هود). «أَحْسَنُ عَمَلًا»: نیکو کارتر و مخلصتر یا فرمانبرتر است.

تفسیر :

طوری که یادآور شدیم این آیه به هدف آفرینش مرگ و زندگی انسان که از شئون مالکیت و حاکمیت الله تعالی ذکری بعمل آورده است.

در حدیث شریف به روایت از ابن عمر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم آیه: «تَبْرَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمَلِكُ» (المک: 1) را تلاوت نمودند و چون به: «أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» رسیدند، فرمودند: «از محرمات الله تعالی بپرهیز و در طاعت وی بشتاب». «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ»: خدایی که در دنیا زندگی و مرگ را ایجاد کرده است، هر کس را که بخواهد زنده نگه می دارد و هر کس را که بخواهد می میراند، و او یگانه و مقتدر است. از این رو اول مرگ را آورده است که بیشتر در نهاد انسان خوف و هراس ایجاد می کند و ترس انگیزتر (تحریک تر) است. علماء فرموده اند: مرگ به معنی فناء و بریدن تمام و کامل از زندگی نیست، بلکه به معنی انتقال از منزلی است به منزلی دیگر. از این رو در حدیث صحیح ثابت شده است که مرده در حالی که در قبر است می شنود، و زمانی که او را در قبر می گذارند و برمی گردند، صدای پاشنه های پاپوش شان را می شنود. (قسمتی از حدیثی است که بخاری و مسلم آن را اخراج کرده اند.) و فرمود: «قسم به ذاتی که جانم را در اختیار دارد، شما از آنان بهتر گفته ای مرا نمی شنوید اما آنان جواب نمی دهند». پس مرگ یعنی قطع شدن ارتباط روح با بدن. «الْمَوْتُ وَالْحَيَاةُ»: تقدیم مرگ بر حیات در این جا به دو منظور است:

1- در هر چیز عدم حیات (نیستی) بر حیات (هستی) مقدم است و هر چیز از نیستی و عدم به هستی و وجود می رسد.

2- چون هدف اصلی آیه انذار و بیان قدرت الله سبحان و تعالی است، لذا انسان کافر با مرگ، یک قدم به قهر و عذاب الله نزدیکتر می شود.

«لِيَبْلُوَكُمْ»: «لام» برای تعلیل است، یعنی الله متعال جریان زندگی انسان را وسیله ای جهت کسب خیر قرار داده تا بدین وسیله میزان میل مردم به نیکوکاری را محک بزند. «الرَّحِيمُ»: غالب و چیره، شکست ناپذیر و پیروز. «الرَّحِيمُ»: بخشاینده و پوشاننده ی گناه.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل آیه مبارکه «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» می نویسد: در این جمله ی مختصر به سوی حقیقت های بسیاری اشاره شده است:

اول آن که مرگ و زندگی تنها از سوی الله است و جز او هیچ میراننده و زنده کننده ای وجود ندارد، دوم آن که مخلوقی چون انسان که به او قدرت نیکی و بدی کردن داده شده است، نه زندگی او بی هدف می تواند باشد نه مرگ اش. آفریدگار او را در این جا برای امتحان آفریده است. زندگی برای او مهلت امتحان است و مرگش بدان معنا است که زمان امتحان او به پایان رسیده است. سوم آن که آفریدگار به خاطر همین امتحان به هر کس فرصت عمل داده است تا آن شخص در دنیا بتواند خوبی یا بدی اش را با اعمالش نشان دهد که چگونه انسانی است. چهارم آن که این تنها آفریدگار است که فیصله خواهد کرد که عمل چه کسی خوب است و عمل چه کسی بد. تعیین معیار برای خوب و بدی اعمال کار امتحان دهندگان نیست، بلکه کار امتحان گیرنده است؛ از این رو هر کسی که می خواهد در این امتحان نمره ی قبولی بگیرد، باید در صدد دانستن این برآید که نزد امتحان گیرنده عمل نیک کدام است. نکته ی پنجم در خود مفهوم امتحان نهفته است و آن این که به هر انسانی طبق عمل او عوض داده خواهد شد، چراکه اگر سزا و جزایی در کار نباشد، امتحان گرفتن اصلاً بی معنا خواهد بود. بصورت کل باید گفت که: در این آیه مبارکه به طاعات الهی ترغیب شده و از معصیت های الله سبحان و تعالی منع صورت گرفته است.

هدف از خلقت انسان چیست؟

آیا هدف خلقت از انسان تنها و تنها عبادت است و یا اهدافی دیگری هم دارد؟ در آیه دوم سوره مُلک آمده است: «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» اگر به فحوی این نظر به اندازیم؛ در خواهیم یافت که: الله تعالی مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام يك عمل بهتری دارید.

همچنان در آیه دوازدهم سوره طلاق می فرماید: «لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» هدف از آفرینش، علم انسان به قدرت الهی است.

در جمع بندی کلی به مفاهیم این آیات متبرکه بدین نتیجه می رسیم که هدف اصلی، بندگی الله تعالی است، لیکن عبادت نیازمند معرفت است که در جمله «لَتَعْلَمُوا» بیان شده است و در عبادت که همان پذیرفتن راه الهی و رها کردن راه های غیر الهی است، انسان آزمایش می شود که در فهم آن در جمله «لِيَبْلُوَكُمْ» بیان یافته است.

اگر سؤال به عمل آید که: اگر هدف از خلقت انسان عبادت بشر است، پس چرا این هدف بطور کامل تحقق نیافته است؟

جواب: همین است که الله تعالی بارها در قرآن عظیم الشان با زیبایی بیان فرموده است: که اگر می خواستیم، همه را به اجبار هدایت می کردم و به بندگی خود در می آوردم، اما خداوند بشر را آزاد آفرید، تا آگاهانه و آزادانه، عبادت کند.

مرگ چیست :

مرگ و زندگی مانند نور و تاریکی، سردی و گرمی، ضد همدیگر هستند. در زبان عربی این دو اصطلاح هر یک با متضادش معرفی و توضیح می گردد. بطور مثال در تعریف کلمه زندگی میگویند: زندگی، متضاد مرگ و زنده متضاد مرده است و جمع آن ممات و اَحیاء می باشد. (لسان العرب (1/ 774).

در تعریف مرگ گفته میشود: مرگ متضاد زندگی است. مرگ در اصل به معنای سکون است. میگویند: «كُلُّ مَا سَكَنَ فَقَدْ مَاتَ.» «هر چیز ساکنی مرده است.» بطور مثال

میگویند زمانیکه آتش کاملاً خاموش و به خاکستر مبدل شود، می‌گویند: «مَاتَتِ النَّارُ مَوْتًا» یا هنگام اتمام سردی و گرمی می‌گویند: «مات الحر و البرد». یا می‌گویند: «مَاتَتِ الْخَمْرُ» یعنی جوشش شراب و غلیان آن فروکش کرد. پس مرگ بر چیزی اطلاق می‌گردد که روح نداشته باشد. (لسان العرب (1/774).

اگر اصل مرگ سکون و بی‌حرکتی است، پس اساس زندگی باید حرکت و جست و جو باشد.

ابن منظور در لسان العرب می‌گوید: کلمه زنده، بر هر گوینده عاقلی اطلاق می‌گردد و گیاهی را زنده می‌گویند که تازه باشد و رشد کند. (لسان العرب (1/774).

زندگی انسان با دمیدن روح معنوی در جسم فیزیکی در شکم مادر، و مرگ او با جدا شدن روح از جسم و قطع پیوند میان آن‌ها، روی می‌دهد؛ به گونه‌ای که با جدایی روح از جسم و رفتن به جهانی دیگر، جسم دگرگون می‌شود. (التذكرة، قرطبی (4).

مرگ بزرگ و مرگ کوچک :

خواب همانند مرگ است به همین جهت بزرگان علم و ادب خواب را رستاخیز کوچک می‌نامند. بنابراین خواب مرگ و برخاستن از آن زندگی دوباره است. الله تعالی می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ» (آیه 60 سوره انعام) یعنی او کسی است که در شب شما را می‌میراند و در روز زنده می‌گرداند و میداند که در روز چه می‌کنید.

در وقت خواب، روح انسان گرفته می‌شود اگر الله تعالی بخواهد روح کسی را در خواب بگیرد، روح او را به جسم بر نمی‌گرداند؛ ولی اگر نخواهد کسی را بمیراند، روحش را دوباره به جسمش بر می‌گرداند و زندگی تازه در او می‌دمد. طوری که قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ جِئْنَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (آیه 42 سوره زمر). (الله است که جانها را در وقت مرگشان می‌گیرد، و نیز آن (جانی) که نمرده است (آنرا) وقت خوابش (می‌گیرد)، و (جانی را) که به مرگ آن حکم قطعی کرده است نگاه می‌دارد، و آن دیگر را تا زمان معینی باقی می‌گذارد، یقیناً در این امر نشانه‌های روشن و بزرگ الهی برای کسانی است که (در قدرت الله) فکر می‌کنند).

پروردگار با عظمت ما در این آیه بیان می‌دارد که هر روحی، مرگی از نوع خواب یا مرگ کوچک را چشیده است؛ اما آنکه با مرگ اصلی می‌میرد.

واضح است که الله تعالی روح همه مرده‌ها را (آنهایکه در خواب می‌میرند یا در حالت بیداری) نگاه می‌دارد؛ ولی روح کسی را که هنوز زمان مرگش فرا نرسیده است، پس از بیداری به جسمش باز می‌گرداند. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به: مجموع الفتاوی، ابن تیمیه (452/5)

از مرگ نمیتوان فرار کرد :

با تمام قوت و یقین کامل باید گفت که: مرگ امری حتمی و ضروری و گریز از آن ناپذیر است غیر ممکن و هیچ موجود زنده از آن مستثنی نیست.

طوری که پروردگار با عظمت ما در (آیه 88، سوره قصص) می‌فرماید: «... هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهٗ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (همه چیز هلاک شونده است، جز وجه (ذات) او. سلطنت و حکم از او (نافذ) است و (همگی شما) به سوی او باز گردانیده می‌شوید.)

وباز می فرماید: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ» (آیه 27، سوره رحمن) (هر آنچه که بر روی زمین است، نابود می‌گردد و تنها ذات پروردگار با عظمت و ارجمند تو می‌ماند و بس).

و باز می فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَ أَدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ» (آیه 185 سوره آل عمران). (هرکسی چشمنده مرگ است. و بی گمان روز قیامت پاداش‌های شما به طور کامل پرداخت خواهد شد. پس هر کس از آتش بر کنار شد و به بهشت وارد گشت، قطعاً رستگار است و زندگانی دنیا، جز مایه فریب نیست).

مرگ، پدیده واقعی برای انسان و جن است :

در صحیح بخاری از عبدالله بن عباس (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ الْجِنُّ وَ الْإِنْسُ يَمُوتُونَ.» (صحیح بخاری، کتاب التوحید (7383)). «به قدرت تو پناه می‌برم؛ تویی که سوای تو معبودی شایسته پرستش وجود ندارد و تویی که نمی‌میری، و انسان و جن می‌میرند.»

مرگ زمان مشخص دارد :

مرگ در زمان مشخصی می‌آید اما کسی نمی‌تواند از زمان مشخص و مقرر شده پروردگار تجاوز کند. الله تعالی اجل انسان را مقرر نموده و در لوح محفوظ ثبت کرده است و فرشتگان بزرگوار، آن را در حالیکه انسان در شکم مادر قرار دارد، می‌نویسند؛ آن هنگام نه به تأخیر می‌افتد و نه لحظه پیشی می‌گیرد. اگر کسی به هر دلیلی بمیرد، با همان اجلی خواهد مرد که در آغاز برای او مقرر گشته است. برای تأکید این امر آیات واحادیث متعددی در این بابت وجود دارد. طوری که می‌فرماید: «وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا» (آیه 145، سوره آل عمران). (هیچ کس جز به فرمان خدا نمی‌میرد، (و این) سرنوشتی است تعیین شده).

و باز می‌فرماید: «أَيُّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ.» (سوره نساء: 78) (هرکجا باشید، مرگ شما را در می‌یابد اگرچه در برج‌های استوار باشید). همچنان در (آیه 60، سوره واقعه) آمده است: «نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ» (ما در میان شما مرگ را مقرر ساخته ایم و هرگز مغلوب نمی‌شویم و کسی بر ما پیشی نمی‌گیرد).

در صحیح مسلم از عبدالله بن مسعود (رض) روایت شده است که: مادرمان ام حبیبه فرمود: پروردگار! تا من زنده‌ام، همسر رسول الله صلی الله علیه وسلم و پدرم ابوسفیان و برادرم معاویه را زنده نگاه دار تا از وجود آنان بهره ببرم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الله علیه وسلم در جوابش فرمود: «قَدْ سَأَلْتَ اللَّهَ لِأَجْلِ مَضْرُوبَةٍ وَ أَيَّامٍ مَعْدُودَةٍ وَ أَرْزَاقٍ مَقْسُومَةٍ لَنْ يُعَجَّلَ شَيْئًا قَبْلَ جَلِّهِ أَوْ يُؤَخَّرَ شَيْئًا عَنْ جَلِّهِ وَ لَوْ كُنْتَ سَأَلْتَ اللَّهَ أَنْ يُعِيدَكَ مِنْ عَذَابِ فِي النَّارِ أَوْ عَذَابِ فِي الْقَبْرِ كَانَ خَيْرًا وَ أَفْضَلَ»

(صحیح مسلم، کتاب القدر (2663) مسند احمد (390/1، 413، 445) (زمان مرگ

تعیین شده و روزهای شمرده شده و روزی تقسیم گشته را از الله تعالی خواستی. هرگز چیزی پیش و پس از فرارسیدن زمانش، روی نمی‌دهد. اگر از الله تعالی می‌خواستی که تو را از عذاب قبر و آتش دوزخ نجات دهد، خیلی بهتر بود).

لحظات و زمان مرگ برای ما معلوم نیست :

بندگان هیچ اطلاعی از فرا رسیدن زمان مرگ خود را ندارند به جز الله یگانه، زمان مردن را نمی‌داند، زمان مرگ از جمله کلیدهای پنهانی است که علم آن از حیطة قدرت الهی است. طوریکه در (آیه 59، سوره انعام) می‌فرماید:

«وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ». (کلیدهای غیب تنها نزد اوست. جز او کسی از غیب آگاهی ندارد. هر چه را که در خشکی و دریاست می‌داند. هیچ برگ‌ی از درختی نمی‌افتد مگر آنکه الله از آن آگاه است. و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای زمین و هیچ تری و خشکی نیست مگر اینکه (تفصیل آن) در کتاب مبین درج است.)

امام بخاری در صحیح خود از عبدالله بن عمر (رض) روایت نموده است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرمود: «مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ، إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزَّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (آیه 34 سوره لقمان) (بی‌گمان آگاهی از زمان (برپایی قیامت) مخصوص الله است، و اوست که باران را نازل می‌کند، و آنچه را در رحم‌هاست می‌داند، و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه به دست می‌آورد، و هیچ کس نمی‌داند که در چه سرزمینی می‌میرد، همانا خداوند علیم و خبیر است.) (صحیح بخاری، کتاب التفسیر (4627).

امام احمد، ترمذی و برخی دیگر، از بسیاری از صحابه روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِذَا أَرَادَ قَبْضَ رُوحِ عَبْدٍ بِأَرْضٍ، جَعَلَ لَهُ فِيهَا أَوْ قَالَ بِهَا حَاجَةً». (هرگاه الله بخواهد روح بنده را در سرزمینی بگیرد، نیازش را در آن سرزمین قرار می‌دهد، تا برای تأمین نیازش به آنجا برود و مرگ به سراغش بیاید.) (سلسله الأحادیث الصحيحة، البانی (1221).

و در اخیر این مبحث توجه خوانندگان را به فهم عالی این حدیث جلب میدارم:

در حدیث مرفوعی به روایت از حضرت عمار بن یاسر آمده است که: «كفى بالموت واعظا وكفى باليقين غنى» (یعنی موت برای وعظ و یقین برای استغنا کافی است.) (رواه الطبرانی).

مقصود این است که مشاهده مرگ دوستان و عزیزان بزرگترین واعظی است، پس کسی که از این، متاثر نمی‌شود، متاثر شدن او از چیزی دیگر، بسیار مشکل است، و کسی که الله به او ثروت ایمان و یقین عنایت فرموده است، هیچ غنا و بی‌نیازی با او برابر نیست. ربیع بن انس فرموده است که: مرگ برای بیزاری انسان از دنیا و رغبت به سوی آخرت، کافی است.

«الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ» ﴿٣﴾

آن خدایی که هفت آسمان را به طبقاتی (منظم و هماهنگ) آفرید، در نظم خلقت پروردگار رحمان هیچ بی‌نظمی و نقصان نمی‌بینی، باز بارها به دیده عقل بنگر تا هیچ نقص و خلل هرگز در آن توانی یافت؟ (۳)

تشریح لغات واصطلاحات :

«سَبْعَ سَمَاوَاتٍ»: آسمان هفت گانه (ملاحظه شود سوره های: بقره، اسراء، مؤمنون).
«طَبَاقًا»: جمع طَبَق، یا طَبَقَه، یکی فوق دیگری. یکی برتر از دیگری. یا اینکه همچون مُطَابَقَه، مصدر باب مفاعله است و به معنی موافق و مرتبط و هماهنگ و هم‌آوا با یکدیگر است.

تفسیر:

در مفهوم طبقه به اساس فکر انسانی و شناخت ما از ماحول همان منازل تعمیرات و طبقات آن است در حالیکه این مفهوم وسیعتر و مشخصات دیگری غیر از این طبقه منازل داشته میتواند و دارد.

«طَبَاقًا»: جمع طبقه یا طَبَق و یا مصدر فعل طَابَقَ است، و منظور قرار گرفتن هفت آسمان با یک وصف مشترک و جداگانه بر روی همدیگر است.

در حدیث آمده که آسمان دوم بالای آسمان اول و سوم بالای دوم همین طور هفت آسمان بالای یکدیگرند و از هر يك آسمان به آسمان دیگر مسافه پنجمد سال است در نصوص تصریح کرده نشده که چیز نیلگونیکه در بالا بنظر می آید همان آسمان باشد امکان دارد که هر هفت آسمان فوق آن نیلگون باشد و این چیز نیلگونی مثل آسمان کار سقف گیری آسمان میدهد.

«الرَّحْمَنُ»: استفاده از وصف رحمن به جای لفظ «الله» در این آیه دلالت بر این دارد که خلقت هر چیز از منبع مهر و رحمت فراوان خداوند حاصل می‌شود و در هر کدام حکمتی دقیق و هدفی بزرگ نهفته است. همچنین استفاده از لفظ «فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ» به جای ضمیر «فِيهِنَّ» دلالت بر شرافت و قدرت عظیم الله متعال در خلقت دارد.
«تَفَوُّتٌ»: اختلاف و عدم تناسب. «تَفَاوُتٌ»: عیب و نقص. خلل و رخنه. ناسازگاری و ناخوانی. نظم و نظام شگفت‌انگیز بر الکترون، پروتون، اتم، زمین، منظومه شمسی، منظومه‌های دیگر، کهکشان راه شیری، کهکشان‌های دیگر، و... حاکم است، و همه جا قانون است و حساب، و همه جا نظم است و برنامه... هرچه انسان در جهان آفرینش دقت کند کمترین خلل و ناموزونی در آن نمی بیند. «فُطُورٌ»: شکاف‌ها یا خلل و نابسامانی. «فُطُورٌ»: جمع فُطْر، درز و شکاف. مراد خلل و رخنه است.

«ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ» (۴)

باز دوباره به چشم بصیرت دقت کن (خواهی دید که) چشم در حالیکه خسته و ناتوان است به سویت باز می‌گردد. (۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

إرجع البصر: چشم بگردان، چشم را برگردان، خوب بنگر. «كَرَّتَيْنِ»: دو بار. در اینجا تثنیه برای کثرت است. یعنی بارها و بارها، فروان.

تفسیر :

مفسر قرطبی در تفسیر کلمه «كَرَّتَيْنِ» می فرماید: یکی بعد از دیگری و پشت سر هم بنگر. بازدید و نظرت بدون این که عیب و خللی را مشاهده کرده باشد، خسته و سرافکنده و ناامید به سویت برمی‌گردد. از این رو دستور دوباره نگاه کردن را داده است که انسان در اولین مشاهده عیب چیزی را نمی‌یابد، مگر این که باری دیگر آن را بنگرد. منظور از (کررتین) تکثیر است، به دلیل فرموده‌ی الله سبحان و تعالی که می‌فرماید: يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ

البصر خاسئا و هو حسير ، و این دلیل بر کثرت نظر و نگاه کردن است. (تفسیر قرطبی ۲۰۹/۱۸).

«يَنْقَلِبُ»: باز می گردد. بر می گردد. «خَاسِئًا»: خوار و ذلیل سرافکنده، سرگشته، حیران، از نیافتن خلل و نابسامانی.

« وَ هُوَ حَسِيرٌ »: او از کثرت مراجعت خسته و مانده است. هدف اینکه انسان هر اندازه بنگرد خلل و رخنه پیدا نمی کند، و هر بار که به تحقیق بپردازد و بر معلومات خود بیفزاید، دچار سرگشتگی و حیرت بیشتر می گردد.

امام فخر رازی در تفسیر خویش می نویسد: یعنی اگر تو دقت و نگاهت را تکرار کنی، چشمانت مطلب مورد نظرت یعنی وجود خلل و عیب و نقص را ندیده و چیزی را در اختیارات قرار نمی دهد، بلکه خسته و درمانده برمی گردد و با وجود خستگی و درماندگی مقصود را نیافته است. (تفسیر کبیر ۵۸/۳).

و مفسر امام قرطبی فرموده است: یعنی نگاهت را در آسمان بگردان و چندین بار آنها را بازدید، بررسی، تخمین، و ملاحظه کن .

«وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ» (۵)

همانا ما آسمان دنیا را با چراغ هایی (ستاره ها) زینت دادیم و آنها (ستاره ها) را وسیله تیرباران کردن شیطان ها آماده کردیم، و برای آنان [در آخرت] آتشی افروخته، آماده کرده ایم. (5)

تشریح لغات و اصطلاحات :

قبل از همه باید گفت که: شیطان دشمن قسم خورده انسان است و بر هر شخصی واجب است در هر حالتی که باشد، خود را از ترس و خوف ابلیس دور نگه دارد.

« زینا »: آراستیم، زینت دادیم. «السَّمَاءَ الدُّنْيَا»: آسمان نزدیکتر به ما که آسمان اول باشد. «بِمَصَابِيحَ»: جمع مصباح: چراغها و در اینجا منظور ستارگان آسمان است که همچون چراغی در شب روشن و نمایان می گردند. «مصباح» از «صبح»، وسیله است که شب را همانند صبح، روشن کند، مانند چراغ.

«رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ»: وسیله طرد شیاطین با پرتاب شهاب از ستارگان بر آنها. «رُجُومًا»: جمع رَجْم، مصدر است و به معنی اسم مفعول، یعنی چیزی که همچون سنگ انداخته می شود. اشاره به شهابها است که باقیمانده ستارگانی است که طی حوادثی متلاشی شده اند و از یک سوی آسمان به سوی دیگر پرتاب می شوند (ملاحظه شود سوره حجر و سوره صافات). این مطلب با زینت بودن ستارگان که شرط آن بقای اصل آنهاست تناسب دارد. «اعتدنا»: آماده ساختیم. «السَّعِيرِ»: آتش فروزان، سوزان. یعنی آتش برافروخته که عذاب شیاطین و کافران در دوزخ است.

تفسیر :

«وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ»: لام برای قسم است و «قد» معنی تحقیق می دهد. پس معنی آیه چنین است: هر آینه آسمان دنیا را به وسیله ستارگان درخشان و فروزان آراسته ایم؛ یعنی آسمان اول که به زمین نزدیکتر است.

مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: از این جهت ستارگان به چراغ موسوم شده اند که در شب مانند چراغ پرتوافشانی می کنند.

«بِمَصَابِيحٍ» (با چراغ های عظیم الشانی) در آیه مبارکه کلمه مصابیح به صورت نکره به کار رفته است و از نکره بودن آن عظیم الشان بودن این چراغ ها به خودی خود به دست می آید. مفهوم این مقطع از آیه آن است که این هستی را ما تاریک و ویران نیافریده ایم، بلکه آن را به وسیله ی ستاره ها خوب آراسته کرده ایم که با مشاهده ی درخشش و شکوه آن ها در تاریکی شب ها انسان مات و مبهوت می ماند.

«وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ» و در آن فایده ای دیگر نیز قرار داده ایم که عبارت است از رجم شیاطین، شیاطینی که دشمن شما بوده و به استراق سمع می پردازند.

مفسر خازن فرموده است: اگر گفته شود: چگونه ستارگان موجب زینت آسمان و رجم شیاطین می شوند، در صورتی که زینت بودنش مقتضی بقا و رجم بودنش مقتضی زوال است. پس این دو حالت چگونه با هم جمع می شوند؟ در جواب گفته می شود: منظور این نیست که جرم آنها پرتاب می شود، بلکه امکان دارد شعله هایی از آنها جدا شود و در قالب سنگ های شهاب برای رجم شیاطین پرتاب شوند، همچنان که شعله ای از آتش را می گیرند و آتش به حال خود می ماند (تفسیر خازن ۱۲۵/۴). همچنان باید گفت که آیه: «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ» (مگر شیطانی (به آسمان بالا رود و) به سرعت خبری را بر باید که شهاب و شراره ای نافذ او را دنبال (و نابود) کند.) آن را تأیید می کند. بنابراین خود ستارگان در رجم به کار نمی روند، بلکه شهاب فروزان آنها در رجم به کار می رود.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل آیه مبارکه: «وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ» (و آن ها را مایه ی طرد شیاطین قرار دادیم.) می نویسد: این بدان معنا نیست که شیطان ها به وسیله ستاره ها زده می شوند و به این معنا هم نیست که شهاب های نورانی تنها برای زدن شیطان ها به کار می روند، بلکه بدان معناست که شهاب های نورانی و نفوذکننده ی بی حد و حسابی که از ستاره ها بیرون می آیند و با سرعت بسیار بالایی در هستی در حال گردش اند و بسیاری از آن ها همواره بر زمین هم فرو می افتند، مانع از آن اند که شیاطین زمین به عالم بالا نفوذ کنند. اگر آن ها برای رسیدن به عالم بالا تلاش هم بکنند، این شهاب ها آنها را طرد می کنند. ضرورت این ارشاد بدان دلیل پیش آمد که عرب ها درباره ی کاهنان چنین گمان می کردند و خود آنان نیز مدعی همین امر بودند که شیطان ها تابع آنان هستند یا با آنان در ارتباط اند و آنان به وسیله ی همین شیاطین است که از اخبار غیب و پنهان مطلع می شوند و می توانند سرنوشت مردم را درست پیش بینی کنند و به آنان بگویند. برای همین ادعا در جاهای متعددی از قرآن کریم فرموده شده است، به هیچ وجه امکان آن وجود ندارد که شیطان ها به عالم بالا نفوذ پیدا کنند و به اخبار غیب دست بیابند.

« وَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ (۵)»: بعد از سوزاندن به وسیله ی سنگ های شهاب در دنیا، برای شیاطین در آخرت عذاب مستمر و آتش فروزان آماده کرده ایم. یعنی در دنیا بر آنها شهاب انداخته میشود و در آخرت برای آنها آتش دوزخ تیار است.

خواننده محترم!

طوری که ملاحظه می داریم؛ در آیه فوق سه تعبیر در مورد ستارگان آسمان به عمل آمده است:

اول: مصباح و چراغ؛

دوم: زینت و جلوه؛

سوم: رجم شیاطین.

همچنان طوریکه یادآور شدیم در آیه مبارکه ستارگان بمتابه زینت و آرایشی برای آسمان دنیا معرفی شده است.

هکذا هدف از خلقت ستارگان بنا بر آیات قرآنی سه چیز است: زینت آسمان، راهنمای مسافران و رجم کننده شیاطین.

همچنان در (آیه 97 سوره انعام) بعد از اینکه به نعمت وجود ستارگان اشاره بعمل آورده می فرماید: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ» (و الله آن ذاتی است که برای شما ستاره‌ها را آفرید، تا به وسیله آن در تاریکی‌های خشکی و تاریکی‌های بحر، راه یاب شوید.)

در روایتی أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابه الدوسی می فرماید: «خداوند متعال ستارگان را برای سه حکمت آفرید:

1- زینتی برای آسمان.

2- رماننده (راندن) برای شیاطین

3- نشانه‌هایی که به وسیله آن‌ها در بر (خشکی) و بحر راهیابی می‌شود».

(قابل تذکر است که شما می‌توانید مبحث استراق سمع را در سوره جن به تفصیل مطالعه فرمایید.)

یادداشت کوتاه :

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابه الدوسی (61 هجری 118 هجری، 680 - 736 میلادی) یکی از معروفترین علماء عصر خویش بود که در زبان شناسی، تأریخ عرب نسب شناسی، در علم حدیث، در شعر، تفسیر نبوغ بینظیری داشت. او در شهر بصره زندگی می کرد نابینا بود.

امام احمد بن حنبل در باره شخصیت و بخصوص حافظه قوی اش می فرماید: «او با حافظه ترین اهل بصره بود و چیزی نمی شنید مگر اینکه آن را حفظ می کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او آنرا در حفظ خویش گرفت.» حافظه او در طول تاریخ بین علماء بحیث ضرب المثل استفاده می شد. متأسفانه او به مرض طاعون در عراق در گذشت. الله تعالی او را غریق رحمتش کند. و جنت فردوس نصیب اش گردد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (6 الی 15) در باره موضوعاتی جزا دادن و مجازات کردن کافران نافرمان، بشارت به مؤمنان، به بحث گرفته شده است.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» ﴿٦﴾

و برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، عذاب دوزخ است و بد بازگشتگاه است. (6)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بِئْسَ الْمَصِيرُ»: چه بد فرجامی است! چه بد سرنوشتی است. و نباید فراموش کرد که: کافران عاقبتی بد در پیش دارند. که همانا «جَهَنَّمُ» است.

«صِير» بازگشتن، رجوع، انتقال، تحوّل، رسیدن، گردیدن، «مصیر» بازگشت، مکان

بازگشت، بازگشتگاه. (ترجمان القرآن جرجانی صفحه 89).

«إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَهِيَ تَفُورٌ» ﴿٧﴾

هنگامی که در آن افکنده شوند از آن در حالی که در جوش و فوران است، صدایی هولناک و دلخراش می شنوند. (7)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أُلْقُوا فِيهَا»: از «القاء» به معنای پرتاب شدن بدون اختیار است. در جهنم انداخته شوند همان گونه که هیزم در آتش انداخته شود. «لَهَا»: (لجهنم): در اصل صفت و در این جا به خاطر تقدّم، حال برای «شهیقا» می باشد.

«شَهيقًا»: «شَهيقٌ» به زشت ترین و ناخوشایندترین صداها، مانند آواز خر. و یا اینکه «شهیق»: صدای فطیعی بد و ناخوش آیند است که از درون و جوف انسان خارج می شود با نفس کشیدن، زجاج میفرماید: زفیر و شهیق از صدای انسانهای غمگین است. (قاموس قرآن).

تفسیر :

«سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا»: صدای ناهنجار و گوش خراشی همانند صدای عرعر الاغ از جهنم می شنوند که از شدت اشتعال و جوشش آن برخیزد. (در التسهیل آمده است که: شهیق ناهنجارترین صوت الاغ است. و منظور صدایی است که از شدت عصیان از جهنم شنیده می شود. التسهیل ۱۳۴/۴).

حضرت ابن عباس (رض) می فرماید: «شهیق» صدایی است که در موقع انداختن کفار در جهنم از آن شنیده می شود، همچون آواز خر است آن گاه که از دیدن جو دم بر می آورد و نفس نفس میزند و سپس عرعر تندی می کشد که همه کس از شنیدن آن بر خود می لرزد. «و آن برمی جوشد» یعنی: دوزخ بر دوزخیان همچون جوشیدن دیگ برمی جوشد. (تفسیر قرطبی ۲۱۱/۱۸).

(ناگفته نباید گذاشت که: صدای ناخوشایند «شَهيقٌ» از خود دوزخ است، «لَهَا شَهيقًا» و اهل دوزخ نیز شهیق دارند، طوری که در (آیه 106 سوره هود) آمده است: «أَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهيقٌ». (اما آن) کسانی که بد بخت شده اند، پس در آتش (اند و در آنجا) ناله (زار) و خروشی (سخت) دارند زفیر: زفیر به درون کشیدن نفس است با صوت توأم با اندوه. اصل آن، به معنی سختی است.

«وَ هِيَ فُورٌ (٧)»: و از شدت بغض و کین و از شدت زبانه های آتشی که از آن برمی خیز بسان دیک آنها را می جوشاند و غلیان می کند. مجاهد فرموده است: همان طور که دانه های اندک در آب فراوان به جوشش درمی آید، آنها نیز بالا و پایین می آیند.

«تَكَادُ تَمَيَّرُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ» ﴿٨﴾

نزدیک است (دوزخ) از شدت غضب پاره پاره شود هر زمان یکه گروهی در آن انداخته می شوند، نگهبانان دوزخ از آنها می پرسند: «مگر بیم دهنده الهی به سوی شما نیامد؟! (8)

تفسیر :

«تَكَادُ تَمَيَّرُ»: نزدیک است از هم شکافته و پاره پاره شود. کمی مانده است که بترکد. «مِنَ الْغَيْظِ»: بر اثر خشم. (در آنوقت آواز دوزخ نهایت کریه و خوفناک می باشد و به سبب جوش و اشتعال انتهائی چنان معلوم خواهد شد که گویا از غیظ و غضب نزدیک

است بکفد (اعادنا الله منها بلطفه و کرمه).
«فَوْج»: جماعت و گروهی، در این جا منظور کافران است. «خَزَنَتُهَا»: فرشتگان نگهبان جهنم که شامل ملک و همکارانش می‌باشند. «خَزَنَتُهَا»: فرشتگان نگهبان جهنم که شامل ملک و همکارانش می‌باشند. «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ»: آیا بیم دهنده بسوی شما نیامده بود؟ مفسران فرموده اند: (این سؤال بر درد و الم آنان می‌افزاید و حسرت اندوه و عذاب آنان را بیشتر می‌کند.) (تفسیر صفاة التفاسیر).
خواننده محترم!

باید گفت که: عذاب الهی بعد از اتمام حجت است. نباید فراموش نماید هر شخصیکه به سن شصت سالگی برسد، حجت خداوند بر او تمام شده است: حضرت ابوهریره (رضی الله عنه) می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده است: «الله متعال برای شخصی که اجلس را به اندازه به تأخیر بیندازد که به شصت سالگی برسد، هیچ عذری باقی نگذاشته است». (صحیح البخاری: 6419)

قابل تذکر است که الله تعالی هیچ قومی را هلاک نمی‌کند مگر آن که دعوتگرانی را به سوی شان بفرستد تا بازدارنده از فساد و تمام کننده حجت بر آنان باشد: «لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (سوره النساء: 165).

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: این مطلب بارها در قرآن مودر تاکید قرار گرفته است که امتحانی که انسان برای آن به دنیا فرستاده شده است این گونه به عمل نمی آید که او به طور کامل بی خبر نگه داشته و آزموده شود که آیا او خودش می تواند راه راست را پیدا کند یا خیر، بلکه الله سبحان و تعالی برای رهنمایی او به سوی راه راست بهترین تدبیر ممکن را برگزیده است و آن تدبیر این که پیامبرانی فرستاده شدند و کتاب ها فرو فرستاده شد. اینک از انسان این امتحان به عمل می آید که آیا او به پیامبران و کتاب هایی که آنان به همراه خود آورده اند ایمان آورده راه راست را بر می گزیند یا آن که از آن ها رویگردانی نموده به دنبال خواسته ها و اوهام و افکار و اندیشه های خودش می رود. این گونه نبوت در اصل حجت خدا بر بشریت است و آینده او به طور کامل به پذیرفتن و نپذیرفتن آن بستگی دارد. پس از آمدن پیامبران هیچ کسی نمی تواند این عذر را بیاورد که از حقیقت آگاه نبوده است و او را در تاریکی و بی خبری نگه داشته و در امتحان بزرگی انداخته اند و اینک بدون آن که کوتاهی و گناهی کرده باشد مجازات می شود.

یک مباحثه کوتاه دوزخیان با شیطان :

قبل از همه باید گفت آنچه از کسانی که گمراه می شوند و شیطان بر آنها تسلط می یابد، کسانی هستند که اهل اخلاص نیستند، و از جمله کسانی اند که از شیطان پیروی کرده اند، چنانکه می فرماید: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» (آیه 42 سوره حجر) (همانا برای تو بر بندگان (برگزیده) من تسلطی نیست، مگر از گمراهانی که تو را پیروی کنند.) در جمله «تو را بر بندگان من تسلطی نیست» هدف اساسی از بندگان در آیه مبارکه «همانا بندگان بااخلاص خداوند هستند»

ولی کسانی از گمراهان که از تو پیروی کنند، مطابعت شان به سرحدی می رسد که در نتیجه زمام امور خویش را به دست شیطان می سپارند و شیطان هم آنان را به وادی های گمراهی و سرانجام به دوزخ می‌رسانند.

پس گفته می‌توانیم شیطان بر بندگانی سلطه دارد که به کفر او راضی هستند و با طیب خاطر از وی پیروی می‌کنند. طوریکه در (آیه 100، سوره نحل) می‌فرماید: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» یعنی: تنها تسلط شیطان بر کسانی است که او را به دوستی می‌گیرند (یعنی: از او در وسوسه هایش اطاعت کرده و خداوند را نافرمانی می‌کنند) و به واسطه او شرک می‌ورزند.

شیطان روز قیامت خطاب به پیروان خود که آنان را گمراه کرده و به نابودی کشانده است، می‌گوید: «وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُم فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلَوْمُوا أَنفُسَكُمْ» (سوره ابراهیم 22). یعنی: و من بر شما تسلطی نداشتم (و کاری نکردم) جز این که شما را دعوت (به گناه و گمراهی) نمودم و شما هم (فریب وسوسه مرا خوردید) و دعوتم را پذیرفتید، بنابراین، مرا سرزنش نکنید؛ خود را سرزنش کنید. این آیه نشانگر آنست که خداوند متعال قدرت و توانی را به شیطان نداده است که با اجبار و اکراه مردم را به کفر و گمراهی بکشاند، زیرا کسانی که مخلص باشند یعنی عبادت‌های خویش را خالصانه برای الله متعال قرار دهند و تنها برای رضای او زندگی کنند و کسانی که از شیطان پیروی نکنند (یعنی از محرمات و قبیحات که شریعت آنها را نهی کرده ولی شیطان انسان را به سوی آنها دعوت می‌کند، پرهیز و دوری می‌کنند) چنین کسانی جز وسوسه از جانب شیطان مورد تهاجم واقع نمی‌شوند، یعنی تنها کاری که از دست شیطان ساخته است، وسوسه و زینت دادن گناهان است، ولی انسانهای مخلص و صالح به این وسوسه‌ها جواب رد می‌دهند و شیطان را مایوس می‌گردانند از اینکه ایمانشان را به کفر مبدل گردانند و جزو گمراهان شوند، پس مراد از «گمراهان» یعنی کسانی که ایمانشان را به کفر و شرک مبدل گردانند، ولی انسانهای مخلص ایمان خود را نگه می‌دارند، زیرا آنها از شیطان و وسوسه‌های او پیروی نمی‌کنند، از اینرو خداوند نیز آنها را حمایت می‌کند و بر ایمان می‌میرند.

در نتیجه باید گفت: شیاطین بر انسانهای مؤمن و مخلص و صالح تسلطی ندارند که بخواهند آنها را به کفر و گمراهی بکشانند، زیرا الله تعالی آنها را به سبب بندگی کردن و عبادت خالصانه پروردگار و اطاعتشان از دستورات او یاری نموده و از شر شیطان در امان نگاه داشته است. و انسان مؤمن آنکسی است که به اسلام و قرآن و رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم و روز رستاخیز ایمان آورده و انسان مخلص کسی است که تنها رضای الله تعالی را مد نظر دارد و بخاطر او زندگی میکند و بخاطر او می‌خواهد و بخاطر او می‌میرد، و از ریاء بدور هستند: «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (سوره انعام 162)؛ بگو: «نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است. یعنی: خاص و خالص برای اوست. یگانه راه حاصل نمودن اخلاص اصلاح نیت است، و هرگاه نیت خود را درست نماییم و همیشه در نیت ما رضای خدای عزوجل نهفته باشد، و مخلوقات را در هنگام برنامه ریزی امور اخروی از نظر دور داریم اخلاص حاصل می‌گردد. اخلاص انجام دادن هر عبادت فیصد بخاطر رضای الله جل جلاله میباشد. کسانی که تمامی امورشان را بخاطر رضای الله جل جلاله انجام میدهند درحقیقت بنده گان مخلص الله جل جلاله میباشند. و انسان صالح کسی است که از اوامر الله و رسولش اطاعت کرده و از گناهان دوری می‌کند. چنین انسانی با این صفات است که شیطان بر او تسلطی ندارد تا بخواهد او را به دایره کفر و شرک و

ضلالت سوق دهد، بجز اینکه وی را وسوسه کرده و گناهان را برایش می آرید تا وی را به آنها داخل گرداند ولی او وسوسه شیطان را با یاد الله رد می کند و اگر در دام گناه هم بیافتد زود توبه می کند و دیگر سراغ آن نمی رود تا اینکه سرانجام با ایمان و عمل صالح از دنیا می رود.

نهایتاً و به اصطلاح در یک کلام باید گفت: الله تعالی شیاطین را بر انسانی با ایمان و با اخلاص که توکلشان به خداست، مسلط نکرده است و خداوند هرگز شیطان را بر بندگان خود مسلط نمی کند تا اینکه بنده خود به وسیله شرک و پیروی از شیطان در انجام گناهان و حرامها و کفر در تسلط وی را بر خود نگشاید، آنگاه از جانب خداوند بر او مسلط می شود و در نتیجه شیطان آنها را به سوی ارتکاب گناهان کشانده و به طرف جهنم سوق می دهد.

«قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ» (۹)

می گویند: بلی! چرا بیم دهنده نزد ما آمد ولی ما (دعوت او را) انکار کردیم و گفتیم: الله چیزی را نازل نکرده است. جز این نیست که شما در گمراهی بس بزرگ هستید. (9)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«ضلال کبیر»: گمراهی عظیم. «ضال» با توجه به معنای لغوی و کاربرد آن در شماری از آیات قرآن، به کسی گفته می شود که به هدایت آسمانی راه ندارد و این هدایت آسمانی اعم از آگاهی از اسرار غیب یا بهره مندی از وحی الهی است.
«ضلال» به هر نوع انحرافی اطلاق می گردد فرق نمی کند که این گمراهی از راه راست چه به صورت عمدی باشد و چه سهوی، کم باشد و یا هم زیاد.

تفسیر:

در آیه متبرکه که الله تعالی ما انسانها را از اعترافات کافران در روز قیامت چنین آگاه می نماید: این اعتراف کافران را که در بدو آیه مبارکه بدان اشاره شد آمده است: «بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا»، کافران سر انجام به سرافکندگی خویش اعتراف و اقرار می نمایند که: بلی انبیاء نزد ما آمدند «فَكَذَّبْنَا» ولی ما آنها را نه تنها تکذیب کردیم بلکه به اهانت شخص خودشان و پیغام الله جل جلاله را که برای ما ابلاغ می نمودند پرداختیم، آنها را نه تنها انکار بلکه انبیاء را نیز به باد تمسخر می گرفتیم.
عقل واقعی آن است که انسان حق را بشنود، آنها بپذیرد و پیروی کند تا از قهر الهی خود را نجات دهد.

دوهمین مبحث که در آیه فوق مورد بحث قرار گرفته همانا اعتراف کافران که در جمله: «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ» به عدم تعقل و عدم استماع شان به کلام حق که برای شان بیان می شد.

وسومین اعتراف کافران در آیه متبرکه که همانا اقرار به گنهکار بودن شان است که از جمله «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ» به وضاحت معلوم می شود.

مفسر فخر رازی می فرماید: بدین وسیله آنها به عدالت خدا اعتراف و اقرار می کنند که الله با اعزام پیامبران گرامی راه دلیل تراشی آنان را بسته است. اما آنها پیامبران را تکذیب کرده و گفتند: خدا چیزی را نازل نکرده است. (تفسیر رازی ۶۴/۳۰).

نباید فراموش کرد که: روحیه لجابت به جایی می رسد که گمراهان، به پیامبران الهی

نسبت گمراهی می دهند، آنهم گمراهی بزرگ! «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ». همچنان قابل یاد آوری است که اعتراف به گناه در دنیا ممکن است سبب عفو برای انسان شود، ولی نباید فراموش کرد که: اعتراف به گناه در آخرت هیچ فایده به حال انسان نمی رساند.

کافران باید بدانند که در روز قیامت: هم محکوم به شکنجه و عذاب جسمی می شوند: «اصحاب السعیر»، و هم محکوم به شکنجه به عذاب روحی. «سحقاً» می شوند و در نهایت از رحمت الهی دور و محروم می گردند.

کافران به گناه خویش معترف اند:

در (آیه 31، سوره سبأ) آمده است: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَ لَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضِعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكَبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ» (و کسانی که کافر شدند گفتند: ما نه به این قرآن و نه به آن (کتابی) که پیش از آن بوده است، هرگز ایمان نخواهیم آورد. (و تعجب می کنی) اگر ببینی وقتی که ستمگران (مشرك) در پیشگاه پروردگارشان باز داشت شده اند در حالی که بعضی با بعضی دیگر جدل و گفتگو می کنند (و گناه خود را به گردن یکدیگر می اندازند.) کسانی که ضعیف نگاه داشته شده اند (زیر دستان) به مستکبران می گویند: اگر شما نبودید، حتماً ما مؤمن بودیم).

همچنان در (آیه 32، سوره سبأ) می افزاید: «قَالَ الَّذِينَ اسْتَكَبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضِعُوا أ نَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ» (اما) کسانی که استکبار ورزیدند به مستضعفان گویند: آیا ما شما را از هدایتی که به سراغتان آمد باز داشتیم؟ بلکه شما خود گناهکار بودید).

همچنان در (آیات 42 الی 47، سوره مدثر) می خوانیم: «مَا سَأَلَكُمْ فِي سَقَرٍ، قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ، وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمَسْكِينِ، وَ كُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ، وَ كُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ، حَتَّى آتَانَا الْيَقِينَ». (چه چیز شما را روانه دوزخ کرد. گویند: ما از نمازگزاران نبودیم. و افراد مسکین را اطعام نمی دادیم و با اهل باطل در سخنان باطل فرو می رفتیم. و پیوسته روز جزا را تکذیب می کردیم تا آنکه مرگ به سراغ ما آمد).

هكذا در (آیه 37، سوره اعراف) می فرماید: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَ شَهِدُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ» (پس کیست ستمگارت از کسی که بر خداوند دروغ بنهد، یا آیات او را تکذیب کند؟ آنان بهره خود را از (دنیا به مقداری که در) کتاب (الهی که برای آنان نوشته شده) خواهند برد، تا آنکه چون فرستادگان ما برای گرفتن جانیشان به سراغ آنان آیند گویند: کجاست آنچه (و آنکه) به جای خداوند می خواندید؟ گویند: همه از دید ما ناپدید و نابود شدند. و آنان علیه خود شهادت می دهند که کافر بوده اند).

«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» ﴿١٠﴾

و می گویند اگر ما گوش شنوا داشتیم، و یا تعقل می کردیم در میان دوزخیان قرار نمی گرفتیم. (10)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ»: اگر در دنیا، سخن مندرین را حقیقت جویانه گوش می دادیم و می پذیرفتیم.

«نَعْقُلُ»: عاقلانه می‌اندیشیدیم.

تفسیر:

«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ» «و گویند: اگر ما گوش فرا داده بودیم، یا اندیشیده و درک کرده بودیم». یعنی اگر ما همچون یک جوینده ی حق و حقیقت به گفته های پیامبران توجه می کردیم، یا از عقل خویش استفاده نموده سعی می کردیم آنچه را به ما عرضه می شود درک کنیم و بفهمیم. در این جا شنیدن از درک کردن مقدمتر آمده است. دلیل آن این است که شرط اول کسب هدایت شنیدن تعلیمات پیامبر و در صورت مکتوب بودن آن خواندن آن به سان یک جوینده ی حق و حقیقت است. تفکر و جستجو در آن و تلاش برای درک و فهم حقیقت در درجه ی بعد از آن قرار دارد. انسان تنها با تکیه بر عقل خود و بدون استفاده از رهنمودهای پیامبران نمی تواند به حق و حقیقت برسد. (تفسیر تفهیم القرآن).

«السَّعِيرِ»: این کلمه در اصل به معنای فروخته شدن چیزی و بالا آمدن آن است. بدین جهت به آتشی که زبانه می کشد و بالا می آید، «سعیر» گفته می شود. (ملاحظه شود سوره: حج و سوره لقمان) همچنان «سعیر» گاهی در توصیف آتش دوزخ بکار رفته است.

کلمه «سعیر»، شانزده بار و کلمه «سُعْرَتْ» يك بار در قرآن عظیم الشان آمده است. اصحاب سعیر: دوزخیان، جهنمیان. (از فحوی آیه مبارکه این واقعیت بیان می شود که: کفار در روز قیامت هم شکنجه جسمی می شوند: «اصحاب السعیر»، هم شکنجه روحی. که همانا «سُحْقًا»: دور شدن از رحمت الهی

«فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» (۱۱)

اینجاست که به گناه خود اعتراف می کنند. پس لعنت باد دوزخیان را (11)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَسُحْقًا»: از رحمت و بخشش دور باد. «سُحْقًا»: دور شدن از رحمت الهی.

تفسیر:

«فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ» به گناه و جرم خویش و تکذیب پیامبران اقرار کردند. یعنی خودشان اقرار و اعتراف کردند که بیشك ما مجرم و گنهگار هستیم و بیگناه در دوزخ انداخته نشده ایم، ولی باید گفت که این اقرار و اعتراف بیوقت برای شان سودی و فایده ای نمی رساند.

«فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ (۱۱)»: پس نابود باد اهل آتش! مفسر ابن کثیر در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: به سرزنش و ملامتی خویش روی آورده و پشیمان می شوند اما پشیمانی دیگر سودی ندارد. (مختصر ۵۲۸/۳). جمله ی دعایی می باشد؛ یعنی الله آنها را از رحمت خود دور فرماید و آنها را نابود کند! در ضمن قابل یادمانی است که: کفار در روز قیامت هم شکنجه جسمی می شوند: «اصحاب السعیر»، هم شکنجه روحی. «سحقا» (که همانا دور بودن از رحمت الهی است).

باید یادآور شد که: رحمت الهی بینهایت وسیع و گسترده است، که شامل حال همه بشریت

وسایر مخلوقات می گردد. «وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (اعراف، 156). (رحمت هم چیز را فرا گرفته است.)

ولی هستند تعداد از انسانها که به جای شکر و سپاس در برابر نعمت های الهی متاسفانه با ارتکاب گناهی خود را از دایره رحمت الهی دور می سازند. ناگفته نباید گذاشت که: دوری از رحمت الهی دارای درجاتی است یعنی به شدت گناهی که از انسان سر می زند بستگی دارد. هرچه گناه انسان بیشتر و سنگین تر باشد، دوری از لطف و رحمت حق بیشتر خواهد بود. ملاحظه می‌داریم که در این سه آیه متذکره ؛ به سه اعتراف کافران در قیامت اشاره بعمل آمده است .

1 - اعتراف به آمدن انبیا و تکذیب آنان. «بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا - 9»

2- اعتراف به عدم تعقل و استماع سخن حق. «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ - 10»

ج) اعتراف به ارتکاب گناه. «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ - 11»

در آیه 26 سوره فصلت می‌خوانیم که مخالفان می‌گفتند: «لا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ» به این قرآن گوش فراندهید ولی در آن روز خواهند گفت: ای کاش گوش می‌دادیم! «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ».

کسانی که از لطف و رحمت الهی محروم اند عبارتند از:

اول: کافران: اشخاصیکه با دیدن آیات روشن الهی، و روشن شدن حق، باز هم دست از لجابت بر نمی دارند و آیات الهی را انکار می کنند، طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیه 137 سوره نساء) می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا» (کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز هم ایمان آوردند، و دیگر بار کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند، خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید و آنها را به راه (راست) هدایت نخواهد کرد.

و باز در (آیه 104 سوره نحل) می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (به یقین، کسانی که به آیات الهی ایمان نمی‌آورند، خدا آنها را هدایت نمی کند و برای آنان عذاب دردناکی است.

دوهم: مشرکین: قرآن عظیم الشأن در (آیه 48، سوره نساء) می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا» (خداوند (هرگز) شرک را نمی بخشد! و پایین تر از آن را برای هر کس (بخواد و شایسته بداند) می بخشد. و آن کسی که برای خدا، شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.

سوم: منافقین: الله تعالى در (آیه 68 سوره توبه) میفرماید: «وَ عَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْكُفَّارَ نَارًا جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ» (خداوند به مردان و زنان منافق و کفار، وعده آتش دوزخ داده جاودانه در آن خواهند ماند (همان برای آنها کافی است!) و خدا آنها را از رحمت خود دور ساخته و عذاب همیشگی برای آنها است.)

چهارم: مستکبران: طوریکه پروردگار با عظمت ما می فرماید: «وَ أَمَّا الَّذِينَ اسْتَنَكَفُوا وَ اسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (سوره نساء، 173). (و آنها را که ابا کردند و تکبر ورزیدند، مجازات دردناکی خواهد کرد.) (کبر عبارت از آن حالتی که انسان خود را

بالا تر از دیگری ببیند و اعتقاد برتری خود را بر غیر داشته باشد. و یا اینکه تکبر یعنی خود بزرگ بینی. یعنی اینکه من خودم را بزرگ پنداشته و از دیگران بالاتر بدانم. ضد صفت غرور و تکبر تواضع و فروتنی است.

پنجم: مرتدین: طوری که الله تعالی می فرماید: «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (آل عمران، 86). (چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول الله صلی الله علیه وسلم و آمدن نشانه های روشن برای آنها، کافر شدند؟ و خدا، جمعیت ستم کاران را هدایت نخواهد کرد.

ششم: متکبرین: قرآن عظیم الشأن در (آیه 72، سوره زمر) می فرماید «قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ» (به آنان گفته میشود: از درهای جهنم وارد شوید، جاودانه در آن بمانید چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران).

هفتم: ظالمان و ستم گران: طوری که قرآن عظیم الشأن در (آیه 97، سوره نساء) می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا» (کسانی که فرشتگان (قبض ارواح)، روح آنها را گرفتند، در حالیکه به خویشتن ستم کرده بودند، به آنها گفتند: شما در چه حالی بودید؟ (و چرا با اینکه مسلمان بودید، در صف کفار جای داشتید؟)، گفتند: ما در سرزمین خود تحت فشار و مستضعف بودیم. آنها [فرشتگان] گفتند: مگر سرزمین الله، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟ آنها (عذری نداشتند) و جایگاهشان دوزخ است و سرانجام بدی دارند.

قابل تذکر است که در حدیث شریف آمده است: «لن يهلك الناس حتى يعذروا من انفسهم»: مردم هرگز نابود ساخته نمی شوند تا اینکه از جانب خویش عذر نمایانده شوند. یعنی: حجت علیه آنان ثابت گردد و خود نیز به جرم خویش اعتراف کنند. همچنین در حدیث دیگری آمده است: «لا يدخل أحد النار إلا وهو يعلم أن النار أولي به من الجنة». «هیچ کس به دوزخ داخل نمی شود مگر اینکه می داند که دوزخ به او از بهشت سزاوارتر است»

«إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ» (۱۲)

بی تردید کسانی که در نهان از پروردگارشان می ترسند برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ است. (12)

تفسیر:

«يَخْشَوْنَ»: می ترسند، ترسی که ناشی از آگاهی نسبت به بزرگی ذات و قدرت الله سبحان و تعالی است. یعنی با آنکه الله متعال را ندیده اند بر ذات و صفات او یقین کامل دارند و از تصور عظمت و جلال او می ترسند و عذاب او را به خیال خود آورده به لرزه می افتند «بِالْغَيْبِ»: در نهان، پنهان، دور از چشم مردم. بدون اینکه الله را ببینند. «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ» (۱۲) در پیشگاه الله متعال بخشودگی گناهان و پاداش بزرگ برای آنان مقرر است، و جز الله متعال هیچ کس از میزان آن خبر ندارد. یعنی ترس پنهانی از الله متعال دو نتیجه ی حتمی در پی دارد: یکی آن که تمام گناهانی که به خاطر ضعف بشری از انسان سرزده باشند، بخشوده خواهند شد، به شرطی که انگیزه ی ارتکاب آن ها عدم ترس از الله نباشد. دوم آن که هر کار نیکی که انسان با این

عقیده انجام بدهد، به خاطر آن مکافات بزرگ خواهد یافت.
 در حدیث شریف آمده است: «سبعة يظلمهم الله تعالى في ظل عرشه يوم لا ظل إلا ظله... منهم: ورجل دعته امرأة ذات منصب وجمال فقال: إني أخاف الله ورجل تصدق بصدقة فأخفاها حتى لا تعلم شماله ما تنفق يمينه» هفت کس اند که خداوند متعال ایشان را در روزی که سایه جز سایه وی نیست، در سایه عرش خود جای می‌دهد... و از جمله ایشان مردی است که زن صاحب جاه و جمالی او را به سوی خود می‌خواند ولی آن مرد می‌گوید: من (این کار بد را نمی‌کنم زیرا) از خداوند می‌ترسم. و از جمله ایشان مردی است که صدقه می‌دهد و آن را مخفی می‌دارد تا بدانجا که دست چپ وی پی نمی‌برد به آنچه که دست راستش انفاق می‌کند».

«وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوْ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (۱۳)

و [اگر] گفتار خود را پنهان دارید یا آشکارش سازید (تفاوتی نمی‌کند) در حقیقت وی به راز دلها آگاه است (13)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَسِرُّوا»: نمان کردن و پنهان می‌باشد. «ذَاتِ» (ذیت): نفس، حقیقت و اسرار درونی، «ذَاتِ الصُّدُورِ» کنایه از تمامی اسراری دارد که شخص پیوسته در سینه و درون خویش پنهان می‌دارد.

تفسیر :

جمله «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» چندین بار در قرآن عظیم الشان تکرار یافته است، مفهوم «ذات الصدور» این است که الله تعالی صاحب و مالک قلب‌ها است و از آن با خبر است، در ضمن این جمله کنایه از عقاید و نیات انسان‌ها است چرا که اعتقادات و نیات هنگامی که در قلب مستقر شوند گویی مالک قلب انسان می‌گردند و بر آن حکومت می‌کنند و به همین دلیل این عقاید و نیات صاحب و مالک قلب انسان محسوب می‌شود. در این جمله به انسانها میرساند که: چگونه ممکن است که الله تعالی از اسرار درون قلب‌ها بی‌خبر باشد در حالیکه تمام اسرار زمین و آسمان و غیب عالم هستی برای او آشکار است؟ این آیه در حقیقت هشدار می‌دهد که همه مؤمنان که در اخلاص نیات خویش بکوشند و جز الله متعال کسی را در نظر نداشته باشند که اگر کمترین ناخالصی در نیت و انگیزه آنها باشد، او که از همه غیب‌ها آگاه است آن را می‌داند و بر طبق آن جزا می‌دهد با انسان بر اساس آنچه در باطن نهفته دارد، از عقاید و اعمال معامله می‌کند و بر طبق آن محاسبه می‌نماید، چه اینکه ظاهر انسان با باطنش مطابق باشد، یا مخالف. بصورت کل باید گفت: الله تعالی را باید در نمان و آشکار در نظر داشت زیرا هیچ حالتی بر او پوشیده نیست.

شان نزول آیه :

ابن عباس (رض) در بیان سبب نزول این آیه مبارکه می‌فرماید: این آیه درباره مشرکان نازل شد که مشغول عیب‌جویی و طعن زدن به رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند پس جبرئیل علیه السلام ایشان را از سخنان آنها آگاه کرد و پس از آن، آنان به یک دیگر می‌گفتند: «سخننان را پوشیده یعنی آهسته حرف بزنید، تا مبادا خدای محمد نشنود». اما خطاب آیه کریمه عام است برای تمام خلق در تمام اعمال شان.

«أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» ﴿١٤﴾

آیا کسی که [همه موجودات را] آفریده است، نمی‌داند؟ و حال آنکه او باریک بین از هر چیز آگاه است. (14)

تفسیر:

«أَلَا يَعْلَمُ»: آیا نمی‌داند؟ همزه در این جا برای استفهام انکاری است. «مَنْ خَلَقَ» آن که خلقت کرد: یعنی خالق که همانا تنها الله سبحان و تعالی باشد. به معنای مخلوق هم گفته شده است، یعنی: آیا خداوند به مخلوقاتش آگاهی ندارد؟ «اللَّطِيفُ»: مهربان و باریک بین و آگاه به دقائق و ظرایف امور.

«وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (١٤)»: ذات پروردگار از جزئیات و نهان‌های امور باخبر است و هیچ امری از دایره‌ی دانش و آگاهی او خارج نیست، هیچ جنبه‌ای تکان نمی‌خورد و هیچ روانی آسوده یا آشفته نمی‌شود، مگر او از آن آگاه است. اگر چه شما او را نمی‌بینید مگر او شمارا می‌بیند و هر سخن آشکار و پنهان شما را اگرچه در خلوت و یا در جلوت باشد میداند بلکه بخیالاتی که در دلها و سینه‌ها خطور میکنند هم آگاهی دارد. کلمه لطیف هفت بار در قرآن عظیم الشان بکار رفته است و معمولاً با صفات دیگر مثل حکیم، خبیر و... همراه است. کلمه «لطیف» از ماده «لطف» به معنای دوستی و نرمی و ظرافت در شیء به کار می‌رود «لطیف» از جمله صفات الهی است که در قرآن عظیم الشان آمده، در مورد الله این اصطلاح به معنای دوست داشتن بندگان، رساندن آنچه به نفع آنها است و فراهم نمودن مقدمات رسیدن خیر به آنان است. اما «خبیر» به عالمی می‌گویند که از همه جزئیات آگاه و خبر باشد. فرقی با «علیم» این است که «علیم» صاحب علم کلی هست.

«هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ» ﴿١٥﴾

او آن خدایی که زمین را برایتان مسخر گردانیده است پس در اطراف آن بروید و از روزی الله بخورید و بازگشت همه به سوی او است. (15)

تشریح لغات و اصطلاحات:

قبل از همه باید گفت که: رزق و روزی تنها در دست الله است، پس باید از او طلبید همان گونه که نصرت و یاری مخصوص اوست و کمال بی‌خردی است که مخلوقاتی را به یاری طلبیم حال آنکه او خود نیز محتاج خداوند است.

«الْأَرْضَ ذُلُولًا»: زمین را رام، نرم و هموار کرد که در آن قرار گیرید. همچنان «ذُلُولًا»: رام. و مسخر نموده است (ملاحظه شود سوره: بقره).

«مَنَاكِبِهَا» «مَنَاكِبُ»: جمع مَنَكَب، هدف از آن جوانب و اطراف زمین است و یا هم راه‌ها و گزرگاه‌های آن.

همچنان «منکب» به معنای شانه است و شانه بهترین عضو برای قرار گرفتن بار بر روی آن است. شانه زمین، یعنی قسمت‌های از زمین که بار رزق شما بر آن است.

«إِلَيْهِ النُّشُورُ»: از قبرها برانگیخته می‌شوید و پیش او می‌روید.

«النُّشُورُ»: زنده شدن مردگان. در رستاخیز.

تفسیر :

در آیه مبارکه «جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا»: خداوند، زمین را رام ساخته تا امکان تلاش و کوشش بشر بر روی آن فراهم باشد. «جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا»: در این هیچ جای شکی نیست که رزق از سوی الله تعالی است، ولی برای به دست آوردن آن تلاش انسانی هم لازم و ضروری میباشد.

مفسران کثیر فرموده است: یعنی به هر جایی از زمین که آرزو می‌کنید، سفر کنید و در اکناف و اقالیم آن به کسب و تجارت و رفت و آمد بپردازید. (مختصر ۵۲۸/۳).

«وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ»: و از انواع نعمت و روزی و رزقی که الله متعال به شما ارزانی داده است بهره بگیرید. مفسر آلوسی فرموده است: در بسیاری موارد از انتفاع به خوردن تعبیر می‌شود؛ چون خوردن مهم‌تر و فراگیرتر است.

آیه مبارکه دلیل واضحی است بر سبب جستن و در پی کسب و کار بودن، و با توکل منافاتی ندارد.

در تفسیر آلوسی آمده است که: روزی حضرت عمر رضی الله عنه از کنار جماعتی گذشت و گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما اهل توکل می‌باشیم. عمر گفت: نه، شما توکل را رها کرده‌اید، متوکل آن است که بذر در زمین بکارد، آنگاه به خدای عز و جل توکل کند. (آلوسی ۱۲/۲۹).

«وَإِلَيْهِ النُّشُورُ (۱۵)»: یعنی به هنگام زندگی بر زمین و استفاده از رزق و روزی ای که الله بخشیده است، این مطلب را نباید فراموش کنید که سر انجام همگی برای حساب و کتاب پیش او برمی‌گردید.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (16 الی 27) موضوعات ؛ هشدار و اندرز به وسیله ی سرنوشت گذشتگان، نکوهش مشرکان بت پرست، اثبات قدرت الله وبخصوص موضوع دوباره زنده شدن ، به بحث گرفته شده است .

در این آیات متبرکه : بیان می یابد که :خداوند متعال قدرت کامل دارد که کافران را به اشکال مختلفی عذاب کند و هلاک نماید و هیچ چیز قادر به مقابله با قهر و غضب الله متعال نیست. عذابی که گاه با شکافته شدن زمین و بلعیدن کافر همراه است و گاه ویرانگر است چنان که زمین را با ساکنان آن درهم می پیچد و نابود می سازد و این سنتی الهی و تغییر ناپذیر است که هیچ چیز نمی تواند مانع و قوع آن شود.

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ السَّمَاءَ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ» (۱۶)

آیا از آن که در آسمان است خود را در امان می‌دانید که شما را در زمین فرو برد در حالیکه آن می‌جنبد. (16)

تشریح لغات واصطلاحات :

«مَنْ فِي السَّمَاءِ»: کسی که فرمان روای آسمان هاست، یا کسی که در آسمان است. در آسمان بودن، اشاره به زبردستی و بالادستی الله تعالی و سلطه کامل و فراگیر او را بیان میدارد، در ضمن نباید تعبیر طوری شود که قدرت الله تعالی فقط در جا و مکان معین منحصر و محدود می باشد. زیرا اعراب بر این باور بودند که حق تعالی در آسمان می باشد.

«يَخْسِفُ» (خسف): مخفی و غایب سازد که آن نیز با فرو رفتن در زمین محقق شود،

همچون قارون که با مالش در زمین فرو رفت: «فَحَسَفْنَا بِهِ وَبَدَارِهِ الْأَرْضَ» (القصص: 81). «تَمُورُ» (مور): به شدت و سرعت به خود می لرزد و سکون خود را از دست می دهد. یعنی ناگهان آشفته و مضطرب گشته و شما را به شدت تکان می دهد.

مفسر فخر رازی می نویسد: منظور این است که الله متعال زمین را در موقع فرو بردن آنها به حرکت و اضطراب درمی آورد، و در حالی که آنها در اعماق آن فرو می روند، زمین بر سر آنها قرار می گیرد و آنها به اسفل السافلین می روند. (تفسیر کبیر ۷۰/۳۰).
محتوی این دو آیات که در فوق تذکر رفت، شبیه (آیه 65، سوره انعام) است که می فرماید: «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ» (به مردم بگو: او قادر است که از آسمان یا زمین بر شما عذابی نازل نماید).

متوجه باید باشیم که: قهر و مجازات الهی، تنها برای روز قیامت منحصر و معطل نمی ماند، در ضمن قابل تذکر است که: هیچ کس خود را از قهر الهی در امان مانده نمیتواند، بلکه هر لحظه احتمال نزول قهر الهی وجود دارد.

«أَمْ أَمِنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرٍ» (۱۷)

آیا خود را از عذاب خداوند آسمان در امان می دانید که طوفانی از سنگریزه بر شما فرستد؟ و بزودی خواهید دانست تهدیدهای من چگونه است! (17)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَاصِبًا»: تند بادی که قطعات ریگ و سنگریزه را با خود حرکت داده و از جایی به جایی دیگر می برد (ملاحظه شود سوره: اسراء، عنکبوت).

«كَيْفَ نَذِيرٍ»: تهدید، هشدار و توانایی من در فرستادن عذاب چگونه است.

تفسیر:

«فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرٍ» (17). (پس خواهید دانست چگونه است ترسانیدن من) یعنی از عذابی که شما را میترسانیدم چقدر تباهی آور و هولناک است.

هدف از خاطر نشان ساختن این امر است که بقا و سلامتی شما همواره بستگی به لطف و رحمت الله دارد. شما با تکیه بر نیروی خودتان نیست که در این جا خوش می گذرانید.

تک تک لحظات زندگی ای که در این جا سپری می کنید مرهون منت و حفاظت و نگهبانی الله است، وگرنه هر آن تنها با یک اشاره ی او چنان زلزله ای ممکن است بیاید که همین زمین به جای آغوش مادر برای شما تبدیل به گودال قبر شود، یا چنان طوفانی ممکن به وقوع به پیوندد که: آبادی های شما را نابود کند.

قابل تذکر است که: محتوای این دو آیه، (16 و 17) شبیه آیه 65 سوره انعام است که می فرماید: به مردم بگو: او قادر است که از آسمان یا زمین بر شما عذابی نازل نماید.

«قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ»

بنابر بر حکم آیات متبرکه که: گفته میتوانیم که: قهر الهی ممکن است از زیر پای انسان باشد و او را در زمین فرو برد. «يَخْسِفُ بِكُمْ الْأَرْضَ» یا از بالای سر او، از آسمان نازل شود. یعنی اینکه دست پروردگار با عظمت، باز است. هم می تواند از آسمان بالای شما باران بفرستد: «يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا» (10 سوره نوح) و هم می تواند از آسمان سنگ ببارد. «يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا».

«وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرٍ» (۱۸)

کسانی که پیش از آنان بودند (آیات الهی و پیامبران را) تکذیب کردند، اما (ببین)

مجازات من چگونه بوده است! (18).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نکیر»: بد آمدن من از ایشان. خشم و کینه ام. کلمه (نکیر) به معنی (انکار) است.
«كَانَ نَكِيرًا»: هلاک ساختن من چگونه بود.

تفسیر :

«وَأَلْفًا كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: کفار و اقوام پیشین از قبیل قوم نوح و عاد و ثمود و مدین و امثال آنها به تکذیب پیامبران خود برخاستند. بدین وسیله از پیامبر صلی الله علیه وسلم دلجویی کرده و به تهدید مشرکین قومش پرداخته است.

«فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۱۸)»: پس دیدی عاقبت انکار من چگونه شد و چگونه عذاب را بر آنان نازل کردم؟ آیا بی‌نهایت خوف انگیز و وحشتنا نبود؟ بعد از این که آنها را بر حذر داشت که ممکن است در زمین فرو روند و سنگ بر آنان ببارد، به آنها یادآور شد که از پرنده و ظرافت و ریزه‌کاری‌های شگفت‌انگیز الله متعال در آفرینش این موجود پند و عبرت بگیرند، و به آنان تذکر داده است که خدایان مزعوم آنها از ایجاد و خلق هر موجودی ناتوانند.

«أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ» (۱۹)

آیا به پرندگانی که بالای سرشان است، و گاه بالهای خود را گسترده و گاه جمع می‌کنند، نگاه نکردند؟! جز خداوند رحمان کسی آنها را بر فراز آسمان نگه نمی‌دارد، چرا که او به هر چیز بیناست! (19)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صَافَاتٍ»: گسترده بالان (ملاحظه شود سوره: نور). «يَقْبِضْنَ»: بالها را فراهم می‌آورند. بالها را باز و بسته می‌کنند. «صَافَاتٍ وَيَقْبِضْنَ»: هنگام پرواز بال‌های خود را می‌گشایند و جمع می‌کنند.

تفسیر :

«أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ وَيَقْبِضْنَ»: آیا با دیده‌ی عبرت به پرندگان نمی‌نگرند که در بالای سر آنان بال‌های خود را در فضا می‌گشایند و به پرواز درمی‌آیند و بال‌های خود را می‌گسترانند؟ و یقبضن و گاه بال می‌زنند؟ و چون در اغلب اوقات بال‌ها در حالت پرواز گشوده هستند از آن به اسم فاعل، صافات تعبیر کرده است. و چون قبض صورت تجدد را دارد به صورت جمله‌ی فعلیه و یقبضن از آن تعبیر شده است. (تفسیر صفاة التفاسیر)

در التسهیل آمده است: اگر گفته شود: چرا همان‌طور که گفته است: صافات، نگفته است: (قابضات)؟ در جواب گفته می‌شود: اصل در پرواز گشودن بال‌ها می‌باشد، همان‌طور که دراز نمودن دست‌ها در شنا اصل است. بنابراین ذکر آن به صیغهی اسم فاعل، صافات نشان‌دهنده‌ی دوام و کثرت آن است. ولی قبض و جمع کردن بال‌ها اندک است و پرنده به منظور استراحت و یاری جستن، بال‌ها را جمع می‌کند. از این‌رو آن را به صورت جمله‌ی فعلیه ذکر کرده است که معنی قلت را می‌دهد. (التسهیل ۱۳۶/۴).
«مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ» و جز الله خالق و رحمان که رحمتش شامل تمام موجودات عالمیان است، هیچ کس آنها را از خطر سقوط نگهداری نمی‌کند.

مفسر فخر رازی فرموده است: با وجود سنگینی و بزرگی جسمی که دارند، فقط الله متعال آنها را در فضا و هوا از سقوط حفظ می‌کند و همان ذاتی است که کیفیت قبض و بسط بال‌ها را به آنها الهام می‌کند، تا از نعمت و رحمت رحمان بهره بگیرند. (تفسیر کبیر ۷۱/۳).

«إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ» (۱۹) «همانا او می‌داند چگونه به خلق و ایجاد پردازد و چگونه شگفتی‌ها را مطابق علم و حکمت خود بیافریند یعنی حفظ و نگهداری خدا تنها محدود به پرندگان نیست، بلکه هر چیز دیگری که در دنیا موجود است به برکت نگهداری الله موجود است. اوست که برای هر چیزی اسبابی را فراهم می‌کند که برای وجود او ضروری اند و اوست که همیشه مواظب آن است که نیازهای هر یک از آفریده هایش فراهم گردند.

«أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي غُرُورٍ» ﴿۲۰﴾

آیا کسی که لشکر شما است می‌تواند شما را در برابر خداوند یاری دهد؟ ولی کافران تنها گرفتار غرورند. (20)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَمَّنْ هَذَا»: آیا این کیست؟ «جُنْدٌ لَكُمْ»: یار و یاور و پناگاه شماست.
«غُرُورٍ»: گرفتار فریب شیطان و لشکر او هستند. «جُنْدٌ»: لشکر. سپاه. «مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ»: سوای الله مهربان.

تفسیر :

در آیات قبل سخن از قدرت الهی در زمین و آسمان بود. او می‌تواند به زمین فرمان دهد که کفار را در خود فرو برد، او می‌تواند پرندگان را در آسمان نگاه دارد و ... این آیه مبارکه عجز و ناتوانی بشر را بیان میدارد که: این انسان با تکیه بر کدام لشکر و با چه حمایتی این همه در برابر پروردگار با عظمت، لجابت و سرکشی از خود نشان می‌دهد. گویا مشرکان از ناحیه بت‌ها برای خود نیروئی احساس می‌کردند. طوریکه می‌فرماید:

«أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ»: کیست آن یاور و یاری که عذاب خدا را از شما دفع کند؟ ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی اگر شما را عذاب بدهم چه کسی در مقابل من شما را یاری می‌دهد؟ (تفسیر خازن ۱۲۶/۴).

«إِنَّ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ (۲۰)»: کافران در این که معتقدند خدایان آنها سود و یا زیان می‌رسانند، در دریای جهل و نادانی عمیق و گمراهی آشکار فرو رفته‌اند؛ زیرا او هام را حقایق پنداشته و به بت‌ها مغرور گشته‌اند.

«أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ» ﴿۲۱﴾

یا آن کسی که شما را روزی می‌دهد، اگر رزق خود را قطع کند (چه کسی می‌تواند نیاز شما را تأمین کند)؟ ولی آنها در سرکشی و فرار از حقیقت لجابت می‌ورزند! (21)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عُتُوٍّ» سرکشی، طغیان، تکبر، استکبار و تجاوز از حق و حقیقت «لَجُّوا فِي عُتُوٍّ»: در سرکشی و ستیز ادامه دادند. «نُفُورٍ» به معنای اظهار تنفر و گریز از حق است. باید گفت که: لجابت، زمینه سرکشی و طغیان است و سرکشی، زمینه نفرت و فاصله

گرفتن از حق.

تفسیر :

«أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَزْرُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ»: و کیست آن‌که اگر الله روزی شما را قطع کند، او روزی را به شما بدهد؟

در این دو آیه به صورت سرزنش و تهدید روی خطاب به کفار است و بر آنان اقامه‌ی دلیل و حجت می‌کند. (تفسیر کبیر ۷۳/۳۰).

«بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ (۲۱)»: بلکه گردنکشی را ادامه داده و بر نافرمانی اصرار ورزیدند و از حق و ایمان گریزان شدند.

لجوج و لجاجت :

اصرار ورزیدن بر کاری همراه با دشمنی را لجاجت می‌نامند. لجاجت در لغت به معنای پا فشاری در انجام کاری که مخالف میل طرف مقابل باشد. و در اصطلاح به اصرار ورزیدن در کاری همراه با عناد که از انجام آن منع بعمل آمده گفته می‌شود. (مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، وراغب اصفهانی، مفردات فی غریب القرآن).

شخص لجوج به سخن و یا هم به راهنمایی کسی توجه و اهتمام نه نموده، و اگر با او بحث هم به عمل آید و اگر این بحث با استدلال و استوار بر عقل و منطق هم باشد، بر لجاجت شخص لجوج افزوده شده و حتی بدتر هم می‌شود.

فکر نکنید که انسان لجباز، انسان جاهلی باشد، بلکه آگاهانه، مخالفت می‌کند، زیرا پذیرش سخن دیگری برای او سخت است و تکبر و عناد و مانند آن اجازه نمی‌دهد زیر بار سخن و یا کار حقی برود که حتی به حقانیت و درستی آن رسیده است.

در قرآن عظیم الشان آیاتی متعددی وجود دارد که در آنها بر لجاجت معاندان و کافران در برابر فرامین خداوند تأکید و از عبارت لجوا استفاده شده: از جمله آیه 76 سوره مؤمنون و همین آیه 21، سوره ملک که در فوق مطالعه فرمودید.

همچنان در قرآن عظیم الشان کلماتی وجود دارد که همین معنای اصرار و لجاجت را می‌دهد و از مشتقات معانی لجاجت هستند مانند کلمه «اصروا» در سوره نوح، آیه 7 «وانی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی اذانهم و استغشوا ثيابهم» و «اصروا» و «استکبروا استکبارا» ترجمه آیه «و من هر زمان آنها را دعوت کردم تا تو آنها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوشه‌هایشان قرار داده و لباسهایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند».

خواننده محترم!

لجاجت: خصلت یکی از خصلت های بدی و یکی از رذایل اخلاقی بشمار می رود، الله تعالی در آیات متعددی این خصلت را مورد سرزنش و نکوهش قرار داده و یکی از عوامل کفرگرایی و کفر ورزی کافران را در این خصلت ناپسند آنان دانسته است. انسان لجوج به هیچ منطقی پایبند نیست. اگر دلیل از عقل و منطق برایش ارائه شود خواهان دلیل حسی می‌شود و اگر دلیل حسی ارائه شود آن را انکار می‌کند و دلیل را ناتوان از اثبات مدعا می‌شمارد. پس به هر طریقی از زیر بار پذیرش حق و حقیقت می‌گریزد. الله تعالی ما را از این مرض خطرناک، مهلک و تباہ کن در حفظ و آمان داشته باشد.

«أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» ﴿٢٢﴾

آیا کسی که به رو افتاده حرکت می‌کند هدایت یافته تر است یا کسی که ایستاده در صراط مستقیم گام برمی‌دارد! (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُكِبًّا»: نگوینسار، بر رو افتاده. «مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ»: به روی افتاده که از لغزش در امان نیست. «سَوِيًّا»: راست قامت، راست و درست. «يَمْشِي سَوِيًّا»: ایستاده راه می‌رود و نمی‌افتد، مثل است برای مشرکین و یکتا پرستان.

تفسیر :

آیا کسی که سرنگون و پا به هوا راه رود، راه را نبیند، به حق هدایت نشود و امور در نظرش معکوس جلوه کند هدایت شده‌تر و بیناتر است، یا کسی که به طور طبیعی و با قامت استوار حرکت کند، راه را بشناسد، در مسیر واضح و در راهیابی و سداد روان باشد؟ این تمثیل، صفت مؤمن و کافر را در گمراهی و هدایت بیان می‌دارد. مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند: این مثلی است که الله متعال آن را برای کافر و مؤمن به بیان گرفته است؛ یعنی کافر همچون شخص نابینایی است که بدون دید و بصیرت راه می‌رود و به راه راست هدایت نمی‌شود، در نتیجه به بیراهه می‌رود و مدام سرش به زمین می‌خورد. و مؤمن همانند انسانی راست قامت و بینا است که راه راست را در پیش گرفته و در نتیجه از لغزش و افتادن در امان و محفوظ باقی می‌ماند. مثل آن دو در دنیا چنین است، و در آخرت نیز چنان حالی دارند: مؤمن راست و مستقیم بر صراط راه می‌رود و کافر سرنگون شده و سرافکنده به درکات دوزخ درمی‌افتد. مفسرقتاده فرموده است: کافری که در دنیا به معاصی و نافرمانی روی آورده است، الله متعال در روز قیامت او را سرافکنده حشر می‌کند، و مؤمنی که بر دین روشن قرار دارد، الله در روز قیامت او را راست قامت و بر طریق مستقیم حشر می‌کند. در این شک نیست که راه اسلام، هموار و راه مستقیم و دارای هدف و مقصدی روشن واضح و بدون نقصان و خللی است و اگر امت اسلامی بر این راه روان باشد، ان‌شالله راست قامت و سرافراز در دنیا و آخرت خواهد بود. انسان کافرکسی است که در دنیا در معاصی خدای فروافتاده است لذا او هم وی را در روز قیامت درافتاده بر رویش حشر می‌کند و آن کس که راست و ایستاده بر راهی می‌رود که راست است و هیچ کجی و انحرافی در آن نیست، شخص مؤمنی است که در دنیا مطابق رهنمود و در روشنایی هدایت قرآنی و احادیث نبوی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم زندگی دنیایی خویش را عیار ساخته، پس این انسان مؤمن در آخرت نیز راست و استوار بر راه راستی حشر می‌شود که انجام آن بهشت است و او را یکر است به بهشت می‌رساند.

امام بخاری و امام مسلم از انس بن مالک رضی الله عنه نقل می‌کنند: شخصی از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسید: چگونه کافر به صورتش برانگیخته می‌شود؟ فرمود: «أَلَيْسَ الَّذِي أَمْشَاهُ عَلَى الرَّجْلَيْنِ فِي الدُّنْيَا قَادِرًا عَلَىٰ أَنْ يَمْشِيَهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «آیا کسی که او را در دنیا بر پاهایش روان ساخت قادر نیست که او را در قیامت بر صورتش به حرکت درآورد؟».

«قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا شَكُرُونَ» (۲۳)

بگو: او ذاتی است که شما را آفرید و برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد؛ اما کمتر شکر گزاری می کنید! (23)

تشریح لغات واصطلاحات :

«أَنْشَأَكُمْ» (نشأ): شما را آفریده، شما را از عدم به وجود آورد. «إِنْشَاءً» به معنای ایجاد همراه با ابتکار. کلمه «إِنْشَاءً» و مشتقات آن بیش از 20 بار در قرآن عظیم الشان به کار رفته است.

تفسیر:

«قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ» ای محمد! به آنها بگو: الله عز و جل همان ذاتی است که شما را از عدم به وجود آورده و این نعمت‌ها ؛ یعنی برای شنیدن گوشها برای دیدن چشم‌ها و برای فهمیدن دلها برای شما عطا کرده است تا حق او را پذیرفته این قوتها را به صحت و سالم به کار می انداختید و به اطاعت و فرمانبرداری او خرج میکردید مگر چنین بندگان بسیار کم است- کافران را ببینید که حق این نعمت‌ها را چگونه ادا کردند؟ قوت‌های موهوبه او را در مقابله او تعالی استعمال نمودند.

باید گفت : این اعضا را مخصوصاً در آیه متبرکه ذکر کرده است؛ چون وسایل کسب علم و فهم می‌باشند.

ملاحظه بفرماید که : خلقت انسان بکدام اندازه مهم و ذیقیمت است ، مهم بودن آن تا سرحدی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم مأمور می‌شود تا مردم را به مبدأ پیدایش و نعمتهای نهفته در آن پی در پی هشدار دهد.

یادداشت: استعمال لفظ «جَعَلَ» به جای لفظ «خَلَقَ» در این آیه و آیات مشابه (الله اعلم) به خاطر آن است که لفظ «خَلَقَ» دلالت بر آفرینش و تقدیر اولیه دارد اما لفظ «جَعَلَ» دلالت بر خلقتی تضمینی دارد که وابسته به چیز دیگر بوده و در آن نهفته است. وجود انسان متعلق به اراده‌ی الله متعال و وجود حواس متعلق به ذات انسان است، همان‌گونه که الله وجود زن را وابسته به مرد دانسته و می‌فرماید: «وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا».

«السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ»: مفرد آمدن لفظ «سَمْعَ» بدین خاطر است که لفظ: «سَمْعَ» مصدر بوده و بر قلیل و کثیر دلالت دارد.

«قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ»: خیلی کم در مقابل نعمت‌های بی‌شمار خدا سپاسگزار هستید.

مفسر طبری در این مورد می نویسد : خیلی کم الله را در مقابل نعمت‌هایی که به شما عطا کرده است سپاسگزارید. (تفسیر طبری ۷/۲۹).

در فحوای آیه مبارکه با تمام وضاحت در می یابیم که :الله متعال تمام وسایل وامکانات شناخت را به انسان عطا فرمود تا با او اتمام حجت کند.

درضمن آیه مبارکه در یافتیم که :انسان‌های عادی تنها می‌شنوند و می‌بینند و عبرت می‌گیرند ولی انسان‌های برتر، مطالبی را از طریق قلب دریافت می‌کنند.

بنابراین باید گفت که شکر پروردگار و خالق خویش را باید بجاء اریم ، این شکر الهی ، تنها با زبان نیست بلکه شکر عملی که همان به کارگیری صحیح نعمت‌ها است، لازم و ضروری می‌باشد.

«قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» ﴿٢٤﴾

بگو: او ذاتی است که شما را در زمین (از خاک) آفرید و (پس از مرگ) به سوی او محشور می شوید! (۲۴)

تفسیر:

«ذَرَأَكُمْ»: شما را پدیدار کرده است. مراد زاد و ولد دادن و افزایش بخشیدن و در زمین پراگندن است.

ذاتی که در آغاز خلقت شما را در زمین و از زمین آفرید، قدرت زنده کردن دوباره شما را نیز دارد. الله متعال در دنیا انسان‌ها را در زمین پخش می کند و در روز قیامت آنها را جمع می کند.

«تُحْشَرُونَ»: جمع خواهید شد همان‌گونه که پراکنده گشتید، یا نیک و بد اعمالتان در نزد او جمع کرده شود.

«وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» ﴿٢٥﴾

و می گویند: اگر راست‌گویید این وعده قیامت چه زمانی است؟ (۲۵)

تفسیر:

«الْوَعْدُ»: مراد فرا رسیدن عذاب استیصال دنیوی، و یا فرا رسیدن رستاخیز و عذاب شدید اخروی است.

در قرآن عظیم الشان، شش مرتبه جمله، «مَتَى هَذَا الْوَعْدُ» از زبان مخالفان آمده است و پیامبر در جواب آنان می فرمودند: علم به قیامت فقط نزد الله تعالی است.

علم غیب دو نوع است :

نوعی که خداوند به برگزیدگان خود عنایت می کند: «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ» (سوره هود، آیه 49) (یعنی آنچه گفتیم از خبرهای غیبی است که به تو وحی کردیم.) و نوعی که فقط مخصوص الله تعالی است و حتی انبیای الهی به آن آگاهی ندارند، مانند علم به زمان برپایی قیامت: «إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ» (آیه 26، سوره ملک).

از جمله «مَتَى هَذَا الْوَعْدُ» چنین معلوم می شود که کافران به بهانه اینکه زمان وقوع قیامت چه وقت است، می خواهند از واقعیت اصل قیامت به شکلی از اشکال انکار و در نهایت از فهم آن دوری جویند، و بدین ترتیب رسالت انبیا را زیر سؤال قرار دهند.

ولی باید گفت که: رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم خبر دادن از غیب نیست، بلکه هدایت و هشدار است. طوریکه می فرماید: «وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ» (آیات 25 و 26 سوره ملک).

و (کفار، پیوسته از روی استهزاء) می‌گویند: اگر راست می‌گویید این وعده قیامت چه زمانی است؟ (به آنان) بگو: علم (به زمان قیامت) تنها نزد خداوند است و من تنها بیم دهنده آشکارم.

«صَادِقِينَ»: راست‌گویان :

قابل تذکر است که نیکی و ایمان به الله تعالی منحصر به اقامه نماز نیست بلکه حقیقت ایمان آن است که هم در مقام اعتقاد در انسان وجود پیدا کند و هم در مرحله عمل. در قرآن عظیم الشان از صدق تمجید فراوانی بعمل آمده است: طوریکه می فرماید: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» (آیه 32، سوره احزاب) (از میان مؤمنان مردانی هستند که آنچه را با الله پیمان بسته بودند صادقانه وفا کردند).

همچنان می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین» (آیه 119، سوره توبه) (ای مؤمنین تقوا پیشه کنید و با راستگویان باشید). این بدان معنی است که لازمه تقوی با صادق بودن است. راستگو باش تا متقی باشی.

همچنان در (آیه 17، سوره آل عمران) «الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْمُتَّقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ» (پرهیزگاران) همان صابران و راستگویان و فرمان برداران فروتن و انفاق کنندگان و استغفار کنندگان در سحرها (صبح گاه) هستند.

«القانتین»: قنوت بمعنی دوام طاعت است. قانتین آنهایی که پیوسته در طاعت الله تعالی اند.

همچنان قرآن عظیم الشأن در آیه 15، سوره حجرات می فرماید: «انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون». (به درستی مؤمنین واقعی آن کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند و سپس از ایمان دست نکشیدند و با اموال و جانهای خود در راه خدا مبارزه کردند. اینان افراد صادق و راستگو هستند).

«لَمْ یَرْتَابُوا»: شک و تردید ننموده اند. گمان و دودلی به دل راه نداده اند.

بناءً صدق یعنی ایمان، صدق یعنی عدم بازگشت از ایمان، صدق یعنی جهاد با اموال، صدق یعنی شهادت در راه خدا و جهاد با جان و نفس.

«قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (۲۶)

بگو: علم آن تنها نزد الله است و جز این نیست که من بیم دهنده آشکار هستم. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نَذِيرٌ مُّبِينٌ»: بیم دهنده که آشکارا بیم می دهد و به صراحت از عذاب خدا سخن می گوید.

تفسیر:

«قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ»: «بگو: علم آن فقط نزد خداست. «وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۲۶)» و من فقط یک فرستاده هستم و در راستای اجرای امر الله شما را از عذاب او برحذر می دارم.

یعنی من تعیین وقت کرده نمیتوانم علم آن تنها به الله متعال است. البته چیزی که یقیناً آمدنی است به آن آگاه ساختن و از مستقبل خوفناک ترسانیدن فرض من بود آنرا انجام دادم از فحوی آیه مبارکه معلوم می گردد که زمان وقوع قیامت را از پیامبر صلی الله علیه وسلم نفی نموده و می فرماید اصلاً تو در چه مقامی هستی که بدانی که زمان قیامت کی خواهد بود چون جز الله هیچ کس بدان علم ندارد.

خوانندگان معزز!

در این هم حکمت پروردگار است که زمان آغاز قیامت برای ما انسانها نامعلوم، پنهان و نا مشخص است. اگر آغاز روز قیامت برای ما معلوم و مشخص می بود، به یقین گفته می توانیم که انسانها دچار غفلت می شدند.

همینکه زمان آغاز قیامت مجهول و نامشخص است، انسان دچار غفلت نمی شود و هر لحظه در انتظار قیامت می باشد. طوریکه لحظات مرگ برای انسان ها نامعلوم است، و هیچ کس از لحظه مرگش خبر ندارد، و این باعث می شود که انسان دچار غفلت نگردد. اگر انسانها از لحظات مرگ خویش اطلاع می داشتند، و یا هم میدانستند که بطور مثال

بعد از بیست و یا هم سی سال خواهند مرد، چه جنایات و معاصی و گناهانی مرتکب می شدند؟

بناءً مرگ به کسی اطلاع قبلی نمی دهد، و ناگهان گریبانگیر انسان می شود. حکمت همین است که انسان باید هر لحظه آماده مرگ باشد، و خود را برای این سفر عظیم و حتمی آماده سازد.

بباید برای اینکه دچار غفلت نشویم، و اعمال نامه پاک و زیبایی در اختیار داشته باشیم، هر چه زودتر از گناهان و خطاهای خود توبه نمایم، و بار گناهان خود را قبل از اینکه ناوخت شود، سبک سازیم.

«فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ»

﴿۲۷﴾

هنگامی که آن (وعده الهی) را از نزدیک می بینند، چهره های کافران قبیح و سیاه می گردد، و به آنها گفته می شود: این همان چیزی است که تقاضای آن را داشتید! (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«رَأَوْهُ زُلْفَةً»: عذاب را نزدیک خود ببینند. «سِيئَتْ»: از ذلت و اندوه سیاه می شود. (کفر در دنیا، همانا سبب روسیاهی در آخرت است). «بِهِ تَدْعُونَ»: به تمسخر تقاضا داشتید، هر چه زودتر بیاید.

«زُلْفَةً» به معنای نزدیک است، به سرزمین مشعر الحرام «مزدلفة» می گویند چون به مکه نزدیک است.

تفسیر :

«فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً»: وقتی عذاب را نزدیک دیدند و خواف، ترس و هراس قیامت را با چشم خود مشاهده کردند، «سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا»: آثار اندوه و دلگیری در سیمای کافران نمایان می شود.

بنابراین اندوه و حزن و هراس چهره های آنان را فرا گرفته و هاله های از ذلت و دل شکستگی صورت آنان را می پوشاند. در البحر آمده است: یعنی دیدن عذاب، سیمای آنها را مکرر نموده و آثار اندوه و هراس در آن نمایان می گردد، و حال انسانی را پیدا می کنند که او را به میدان اعدام می برند. (البحر ۳۰۷/۸).

«وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ (۲۷)» و فرشتگان به طریق توبیخ و سرزنش به آنها می گویند: این همان امری است که در دنیا مؤمنان را در موردش مسخره و درخواست تعجیل آن را می نمودید و آن را تکذیب می کردید.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (28 الی 30) در باره گروه بی باور مردم مکه که آرزوی نابودی پیامبر و مسلمانان را داشتند ، بحث بعمل آمده است .

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِیَ اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ یُجِیرُ الْکَافِرِینَ مِنْ عَذَابِ

الْیَمِّ» ﴿۲۸﴾

بگو: به من خبر دهید اگر الله مرا و تمام کسانی را که با من هستند هلاک کند، و یا بر ما رحم کند، پس چه کسی کافران را از عذاب دردناک پناه می دهد؟ (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَرَأَيْتُمْ»: به من خبر دهید، به من بگویید. «أَوْ رَحِمَنَا»: یا این که به ما رحم کند و ما

را هلاک عذاب نکند و عذاب را از ما برطرف سازد. «فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ»: چه کسی کافران را پشتیبانی می‌کند و نجات می‌دهد!

یادداشت: استفاده از لفظ کافران به جای ضمیر «يُجِيرُكُمْ» جهت بیان زشتی کار آن‌هاست تا بدین وسیله توبیخی بر آنان باشد.

تفسیر:

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَ مَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمْنَا»: ای محمد! به آنها بگو: اگر الله من و مؤمنان همراهم را بکشد یا از سر رحمت خود اجل ما را به تأخیر بیندازد، «فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۲۸)»: چه کسی شما را از عذاب دردناک الله متعال مصون می‌دارد؟ لفظ الکافرین را به جای ضمیر (یجیرکم) آورده است تا زشتی کفر را نشان دهد و کفر آنها را اثبات کند.

شأن نزول آیه:

مفسران در باب شأن نزول این آیه مبارکه فرموده اند که: کفار آرزوی مرگ پیامبر صلی الله علیه و سلم و مسلمانان را داشتند، آنگاه الله متعال به او دستور داد که به آنها بگوید: اگر الله من و همراهانم را بکشد، شما چه سودی می‌برید؟ و اگر عذاب الله بر سرتان نازل شود چه کسی شما را از آن محفوظ می‌کند؟ آیا گمان می‌برید که بت‌ها شما را از عذاب جانکاه نجات می‌دهند. (تفسیر کبیر ۷۶/۳۰).

خوانندگان محترم!

ما مسلمانان طوری که از فحوی آیه مبارک فوق معلوم می‌شود، به رحمت پروردگار خویش امید داریم و می‌دانیم که هلاکت و نجات ما به اراده اوست، خطاب به کفار می‌فرماید: شما به چه کسی امید بسته اید؟ شما که اصلاً به روز جزاء و قیامت باور و اعتقاد ندارید، در آن روز چه خواهید کرد؟

در این شکی نیست که: امیدواری، در روح و روان شخص تأثیر سازنده بر جا می‌گذارد و سبب کمال یافتن نفس او می‌شود چرا که شخص امیدوار تا آخرین لحظه دست از تلاش برنداشته، همواره در سعی و تلاش برای رسیدن به کمال بیشتر است. در واقع این امیدواری است که از انسان مخلوق استوار ساخته او را به گوهر وجودی خویش نزدیک می‌نماید و ارزش او را ارتقا می‌بخشد.

«قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَّنَا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (۲۹)*
بگو: او پروردگار مهربان است، به او ایمان آورده‌ایم و تنها بر او توکل کرده‌ایم، و بزودی می‌دانید چه کسی در گمراهی آشکار است. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فستعلمون»: پس خواهید دانست.

تفسیر:

«أَمَّنَا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا»: این بخش اشاره ضمنی دارد به اینکه: ما به خدا یگانه ایمان آورده‌ایم، و در تمام امور خود به او تکیه و اعتماد داریم، نه به اموال و اولاد. ولی شما بدو ایمان نیاورده اید، و ما بدو پشت بسته ایم، اما شما به بت‌ها و چیزهای دیگری پشت بسته اید و دلخوش هستید.

«فستعلمون مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۹)»: به زودی خواهید فهمید که چه کسی در گمراهی قرار دارد، ما یا شما؟ متضمن تهدید مشرکین است.

در این آیه متبرکه که یکبار دیگر بحث از نجات انسان به عمل آمده، و از رحمانیت پروردگار با عظمت یاد آوری شده است، چون نجات و رستگاری انسان از نشانه ها و آثار رحمانیت اوست.

طوری که ملاحظه می فرمایید: چهارمین بار است که ذکر رحمانیت الله تعالی در این سوره ذکر گردیده است، و این تکرار و باز هم تکرار برای ما انسانها می آموزاند که یگانه قدرت که نجات دهنده انسان از عذاب آخرت است، همانا پروردگار رحمان و رحیم است. «أَمَّا بِهِ» تنها به او ایمان آورده ایم، «وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا»، و تنها به او توکل کرده ایم. تکیه اساسی ما انسانها در زندگی فقط الله تعالی است، و «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» پس، به زودی خواهید دانست که چه کسی در گمراهی آشکار بوده است. زور و اجبار و فشاری در کار نیست، زمان معلوم خواهد کرد که چه کسی در گمراهی آشکار بوده است.

در این هیچ جای شکی نیست که: توکل به الله، ثمره ایمان و ملازم آن است، پیروزی ما در برابر کفار، را دو عامل اساسی تشکیل می دهد یکی ایمان و دیگری توکل به الله. یقین داشته باشید که با توکل بر الله، کفار آرزوی پلید خویش را به گور خواهند برد. خوانندگان گرامی!

هدایت خداوند متعال نور و روشنای راه ما است و مؤمن در پرتو آن با اطمینان به سوی سعادت در حرکت است، اما کافر که خویشتن را از این موهبت الهی محروم ساخته است ناگزیر باید حیران و هراسان بر طریق گمراهی خویش افتادن و خیزان پیش رود تا نهایتاً با صورت بی چشم و گوش و زبان خویش در آتش جهنم سرازیر شود: «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِّيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» (سوره الإسراء: 97). (و هر کس را الله هدایت کند پس او راه یاب است و هر کس را گمراه سازد پس هرگز برای آنها دوستانی به جز الله نیابی. و آنها را روز قیامت کور و گنگ و کر بر چهره هایشان افتاده حشر می کنیم. جایگاهشان دوزخ است، هر بار که آتش آن فرو نشیند، بر شراره آن می افزاییم.)

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» (۳۰)

بگو: «به من خبر دهید اگر آبهای (سرزمین) شما در زمین فرو رود، چه کسی میتواند آب جاری و گوارا را در دسترس شما قرار دهد؟» (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«غَوْرًا»: در زمین فرورود و دست رسی به آن ممکن نباشد. (ملاحظه: سوره کهف) «بِمَاءٍ مَعِينٍ»: آب روان که به سهولت بدست بیاید. (ملاحظه شود سوره های: مؤمنون، صافات، و سوره واقعه).

تفسیر:

طوری که ملاحظه می نمایید: آخرین آیه سوره بصورت کل به جمع بندی هدف سوره پرداخته و می فرماید: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ» بگو آیا فکر کرده اید که اگر: «إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا»، اگر آب شما، یعنی همین آب چاه و چشمه و دریا ها و بحر ها، و به طور کلی هر آبی که شما از آن مستفید می شوید، در زمین فرو رود، یعنی در عمق پایین تری قرار بگیرد، «فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» چه کسی آب روان را بر شما خواهد آورد؟

روایت شده است که این آیه: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ» (سوره الملك: 30) نزد یکی از ستمگران خوانده شد پس گفت: باکی نیست؛ اگر آب ما در زمین فرو رود، باز این نیروی تبر و کلنگ ما آن را از قعر زمین برای ما باز می‌آورد! پس چشمه های آن ستمگر در همان دم خشک شد. (تفسیر انوار القرآن).

دروس حاصله از سوره مبارکه :

برخی از دروس حاصله از سوره ملک را میتوان در نکات ذیل چنین خلاصه و جمع‌بندی نمود.

- نعمت‌های الله سبحان و تعالی قابل شمارش نیست و تمامی آن‌ها را الله تحت تسخیر انسان قرار داده است و بر انسان است که قدرشناس آن‌ها و شکرگزار پروردگارش باشد.

- الله سبحان و تعالی موصوف به صفات والای کمال است و نه در ذاتش عیب و نقصی قابل تصور است و نه در مخلوقاتش بی‌نظمی و بی‌تناسبی دیده می‌شود و به هر اندازه که در مخلوقات خداوند با دقت بیشتری توجه بعمل آید انسجام و انضباط در خلقت بیش‌تر نمایان می‌گردد و این تنها جلوه‌ای از قدرت نامتناهی خداوند است.

- حیات انسان عرصه‌ی امتحان و اختیار است و ارزش وجودی او در گرو عمل اوست، از این رو کمال انسان، نتیجه‌ی اعمال نیکو، و تباهی ارزش او، ثمره‌ی خطای اوست.

- بدون شک که شیطان دشمن قسم خورده‌ی انسان است و بر هر شخصی واجب است در هر حالتی خود را از ترس ابلیس دور نگه دارد.

- هدف از خلقت ستارگان بنابر آیات قرآن سه چیز است: زینت آسمان، راهنمای مسافران و رجم‌کننده‌ی شیاطین.

- الله سبحان و تعالی هیچ قومی را هلاک نمی‌کند مگر آن که دعوت‌گرانی را به‌سوی‌شان بفرستد تا بازدارنده از فساد و تمام‌کننده‌ی حجت بر آنان باشد: «لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» [النساء: 165].

- الله سبحان و تعالی را باید در نهان و آشکار در نظر داشت، زیرا هیچ حالتی بر او پوشیده نیست.

- رزق و روزی تنها در دست الله متعال است، پس باید از او طلبید همان‌گونه که نصرت و یاری مخصوص اوست و کمال بی‌خردی است که مخلوقاتی را به یاری طلبیم حال آن که او خود نیز محتاج خداوند است.

- هدایت الله نور و روشنای راه است و مؤمن در پرتو آن با اطمینان به‌سوی سعادت در حرکت است، اما کافر که خویشتن را از این موهبت الهی محروم ساخته است ناگزیر باید حیران و هراسان بر طریق گمراهی خویش افتادن و خیزان پیش رود تا نهایتاً با صورت بی‌چشم و گوش و زبان خویش در آتش جهنم سرازیر شود: «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ ۗ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِّيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَّاوَلَهُمْ جَهَنَّمَ كُلًّا خَبِثَ زَنْدَنُهُمْ سَعِيرًا ۙ» (الإسراء: 97).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره قلم

سوره‌ی «قلم» یا «نون» از جمله شصت و هشتمین سوره‌ی قرآن عظیم الشان بوده که در مکه مکرمه شرف نزول یافته است که : از سیاق کلی آیات این سوره مبارکه نیز معلوم می‌شود.

این سوره بعد از سوره «مزمّل» شرف نزول یافته که شامل 52 آیه می‌باشد . برخی علما، نزول سوره‌ی «قلم» را بعد از سوره‌ی «علق» می‌دانند.

دلیل نام‌گذاری :

این سوره بدین دلیل بنام «قلم» مسمی شده، که پروردگار با عظمت ما به قلم و آنچه می‌نویسند، قسم یاد کرده است و در آیه‌ی اول آن قسم به قلم بعمل آمده است.

تعداد آیات ، کلمات و حروف سوره قلم :

تعداد آیات سوره قلم طوری که یادآور شدیم به پنجاه و دو آیه تعداد کلمات آن به سیصد کلمه و تعداد حروف آن به هزار و دویست و پنجاه و شش حرف میرسد . (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید.)
یادداشت :

قابل یادآوری است که : سوره قلم تنها سوره‌ی قرآن است که با حرف مقطعه «ن» و قسم به قلم آغاز شده است. اولین تحدی قرآن با توجه به امّی بودن پیامبر صلی الله علیه وسلم در این سوره با عبارت «وَ الْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ» آمده است.

مناسبت سوره قلم با سوره‌ی مُلک :

مناسبت سوره قلم را با سوره مُلک میتوان در نکات ذیل جمع‌بندی و خلاصه نمود :
- پایان سوره‌ی مُلک و عید الله سبحانه و تعالی است و آغاز این سوره نیز و عید عذاب الهی می‌باشد .

- الله سبحانه و تعالی در پایان سوره‌ی مُلک ، مشرکان را به فروبردن آنها در زمین (قطع نعمت) هشدار می‌دهد؛ در این سوره نیز به چنین موردی اشاره می‌کند که: در شبی که مردم در خواب بودند، برق، و صاعقه از آسمان جهید و ثمر و میوه‌ی باغ شهر طایف را نابود کرد و اثری از آن نماند.

- سوره‌ی مُلک دلایل قدرت آشکار الله متعال و علم بی‌پایان او را یاد آور شد، زنده شدن را اثبات کرد، مشرکان را به عذاب دردناک هر دو سرا هشدار داد و آنان را تشویق نمود تا به الله و پیامبر و روز قیامت ایمان بیاورند. در مطلع و شروع این سوره نیز، وجود مبارک پیامبر را از نسبت‌های ناروای آنان پاک نمود و او را به وصف «خلق عظیم» نام برد.

موضوع بحث سوره قلم :

باید یاد آور شد که:توجه اساسی سوره مبارکه قلم هم چون سایر سوره های مکی، همانا بیان اصول عقیده و ایمان می باشد .

- مباحث این سوره به اثبات نبوت و پیامبری و زنده شدن دوباره در قیامت می پردازد، بازگشت مسلمانان و عصیانگران ، گناه کاران ، و مذنبین را در روز قیامت روشن و به

بیان میگیرد .

در این سوره مؤمنان و مجرمان را با هم مقایسه و مقابله کرده و ترغیب و ترهیب و تهدید را با هم جمع کرده است.

طوریکه یادآور شدیم؛ در این سوره بحث قیامت و خوف و هراس و اوضاع آن را مورد بحث قرار داده و موضع‌گیری مجرمان در قبال آن روز پر اضطراب را بیان می‌کند، روزی که کفار مکلف می‌شوند در پیشگاه پروردگار جهانیان سر سجده خم کنند اما نمی‌توانند.

- به دلیل اهمیتی که دین مقدس اسلام به نوشتن و خواندن می‌دهد، سر آغاز سوره نیز با قسم به قلم و نوشته‌ها شروع می‌شود و پیامبر را به وصف «خلق عظیم» می‌ستاید و به اخلاق فرومایه و زشت مشرکان و امثالشان اشاره می‌کند.

- در این سوره مبارکه در می‌یابیم که: کفار مکه بعثت خاتم پیامبران را انکار نمودند و به تکذیب وی پرداختند، الله سبحانه و تعالی برای تبیین سرانجام کفر و تکذیب آنان مثال اصحاب الجنة، «باغی که پر درخت و سرسبز و با ثمر بود»، آورده است که نعمت الله متعال را انکار کرده و ناسپاس شدند و از ادای حقوق بینوایان و فقرا امتناع ورزیدند، در مقابل الله باغ آنان را در کام آتش فرو برد و داستان آنان را مایه‌ی عبرت پندگیران قرار داد.

در پایان این سوره مبارکه به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم دستور می‌دهد تا در مقابل آزار بی باوران به دین و بداندیشان، صبور و بردبار باشد و در امر پیام رسانی به ستوه نیاید و خسته نشوند و مانند یونس علیهم السلام نباشد که قوم خود را ترک نمود و به سوی بحر شتاب.

با تمام صراحت باید بیان داشت که: پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در هیچوقت از خود ذلت نشان نداد و از مؤمنان نیز درخواست و تقاضاء بعمل می‌آید که هیچگاه به ذلت تن در ندهند.

ترجمه و تفسیر سوره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴿١﴾

نون قسم به قلم و آنچه می نویسند. (۱)

ن (قسم به نون که نام نور و ناصر حق بالوح نور خدوند جل عظمت، است) و قسم به قلم و آنچه خواهد نگاشت.

تشریح لغات و اصطلاحات :

نون؛ از جمله حروف مقطعات بوده و پروردگار با عظمت ما به مراد خویش از آوردن آن داناتر است (الله اعلم بالمراد)؛ هر چند می دانیم که این حروف معانی بزرگ و مقاصد ارزشمندی دارد.

همچنان قابل یادآوری میدانیم که: حروف مقطعه در قرآن کریم به 14 صورت و ترکیب در 29 سوره آمده است.

«وَالْقَلَمِ»: منظور جنس قلم است و اهمیت آن به خاطر منافع فراوانی است که در اِلْقَائِ معانی رفع جهالت در آن نهفته است و آن را «أحد اللسانین» (یکی از دو زبان) نامیده‌اند. «مَا يَسْطُرُونَ»: آنچه می نویسند و یا آن سطر بندی می کنند؛ مطلق نوشتن منظور است اما در این جا به صورت خاص می تواند مفهوم آیتی باشد که در ادامه می آید و دلالت بر نفی جنون از پیامبر؛ اجر بی پایان و اخلاق والای قرآنی آن بزرگوار دارد.

تفسیر :

«ن وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ (۱)»: در این آیه مبارکه حق تعالی به قلم که فرشتگان و انسان ها بدان می نویسند قسم یاد کرده است؛ زیرا قلم منزلت بزرگ، نفعی عظیم و مقام والا دارد. و طوریکه یادآور شدیم قلم برادر زبان به شمار می آید و یکی از نعمت های اعطایی شده الهی به بندگان است.

مفسر تفسیر صفوأة التفاسیر در معنی آیه مبارکه می نویسد: به قلم و آنچه نویسندگان می نویسند، بر صدق رسالت محمد قسم می خورم و قسم می خورم که او از جنون و سفاهتی که مجرمان به وی نسبت می دهند مبرا است. یاد کردن قسم به قلم نشان دهنده فیض و منزلت نوشتن و خواندن است. الله متعال در بین تمام مخلوقاتش فقط انسان را به دانستن کتابت اختصاص داده است، تا از مکنونات ضمیر خود تعبیر به عمل آورد. «الذی علم بالقلم * علم الإنسان ما لم يعلم». برای شرافت قلم همین بس است که الله متعال به منظور تمجید از منزلت نویسندگان، در این سوره به قلم قسم یاد کرده. و قدر و منزلت رفیع اهل علم را یادآور شده است؛ چون قلم مانند زبان وسیله بیانی بوده و قوام و پایداری علوم و معارف به وسیله قلم تحقق پذیر است.

مفسر ابن کثیر فرموده است: ظاهراً منظور از فرموده ی الله: «و القلم و ما یسطرون» جنس قلم است که در نوشتن به کار می رود. قسمی است که الله به وسیله ی آن می خواهد نعمت هایی از قبیل تعلیم نوشتن را به انسان یادآور شود که

به وسیله‌ی آن به علم و دانش نایل می‌آیند. (مختصر ۵۳۲/۳).

محور بحث آیات متبرکه :

در آیات متبرکه (1 الی 16) در باره کمال دین، و درباره اخلاق ستوده ی پیامبر صلی الله علیه وسلم ، و اخلاق بد و زشت و ناپسند کفرپیشگان، بحث بعمل آمده است .

مقام و منزلت قلم :

قلم، در قرآن عظیم الشان سمبول علم، و تفکر بشری است، قلم در دین مقدس اسلام به اندازه مقدس است که پروردگار با عظمت ما بدان قسم یاد نموده است. بیان میتواند با گذشت زمان کهنه شده و به نحوی بقای دایمی ندارد، ولی قلم می تواند باعث ماندگاری و بقا گردد.

دین اسلام دین اعتدال و رساندن خبر خوش که سبب صلاح و فلاح دارین برای بشریت شود، میباشد. اما دین اسلام بکار گیری معقول قلم و شمشیر را به صورت مناسب و در صورت ضرورت و مقتضی هریک سفارش میکند. دین اسلام دین غیرفعال (پسفیست) نیست. تداوم به قلم در جایکه شمشیر حتمی افتد، بکار گیری آنرا سفارش میکند. بلی اقتدار و تداوم دین مقدس اسلام بر دو اصل «قلم و شمشیر» استوار است. یکی از مهم ترین معجزه ایکه در حیات بشری رخ داد، پیدایش خط بوده است؛ قلم، سرچشمه تمدن های بشری و منشأ پیشرفت و تکامل علوم، و بیداری انسانها به شمار می رفت. دوران تاریخ زندگی انسان از زمان اختراع خط آغاز می شود. قلم، حافظ علوم و معارف، پاسدار افکار اندیشمندان، حلقه اتصال فکری علماء، و پُل ارتباطی گذشته و آینده است. نباید فراموش کرد که ارتباط آسمان و زمین نیز از طریق لوح و قلم حاصل شده است.

در عظمت و شأن قلم قرآن عظیم الشان، سورة را به آن اختصاص داده و خداوند متعال به قلم و آثار قلم و سطرها و کلماتی که از نوک قلم بر صفحه کاغذ نقش می بندد، قسم یاد نموده است.

قلم یکی از مظاهر هستی است. در مورد عظمت قلم آمده است: «و ربک الاکرم الذی علم بالقلم» یعنی تربیت، پرورش و تکامل، در سایه صفت ربوبیت پروردگار، نسبت به «قلم» به کار رفته است، و قلم جهت بر طرف کردن جهل بشر، وسایله تعلیم گردیده است

«عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم» یعنی همان خدایی که به وسیله «قلم» انسان را تعلیم داد و به او آن چه نمی دانست آموخت، قادر است.

از جمله «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» دو معنا می توان دریافت:

اول: پروردگار با عظمت ما، نوشتن را به انسان آموخت و توانایی این کار بزرگ را که مبدأ تاریخ بشر، و سرچشمه علوم و فنون و تمدن هاست، در او ایجاد کرد.

دوم: هدف این است که علوم و فنون و دانش ها را از این طریق به انسان آموخت.

قلم، جوهر علم را در خود نهفته دارد؛ آن زمان که در دست انسان بصیر قرار گیرد،

انسان به گونه های مختلفی، همچون زبان و اشاره، مقاصد قلبی و درونی خویش را

آشکار می کند و این امر مهم، اختصاصی به قلم ندارد، اما تفاوت قلم با زبان در آن است که اظهار قلبی و آگاهی های شخص از طریق قلم، بسی ماندگارتر و حیطة اثرش گسترده تر می نماید.

نقش قلم از نقش زبان، شمشیر، پول و دارایی، شهرت و فرزند بیشتر و پر اهمیتتر است. زیرا قلم منتقل کننده تجربه قرن‌ها، ورشد فرهنگ بشری بوده، انسانها را از خواب غفلت بیدار می‌کند. ملت را می‌توان با قلم، عزیز و یا هم ذلیل کرد. قلم شخصیت ساکتی است که تاریخ را برای بشریت انعکاس می‌دهد، قسم به قلم، نشانه فرهنگ و تمدن است. تکیه بر قلم، تکیه بر سند و استدلال است. و در نهایت باید به عرض رساند که رابطه با قلم رابطه با علم است.

مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ﴿٢﴾

به برکت نعمت و لطف پروردگارت عقل کامل (که نبوت، دانش و بصیرت است) تو دیوانه نیستی. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بِنِعْمَةِ رَبِّكَ»: جمله معترضه است؛ یعنی به واسطه‌ی فضل، لطف و عنایت پروردگارت، تو دیوانه نیستی.

تفسیر :

« مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ (۲) » : ای پیامبر! نعمتی بزرگی که پروردگار با عظمت برایت نصیب گردانیده تو دیوانه نیستی، بلکه تو محفوظ از خطاها و با استقامت می‌باشی، رشد و ادراک کامل داری و هدایت ربّانی و عنایت الهی همراهی توست. ابن عطیه فرموده است : این جواب قسم است. و گفته‌ی بنعمه ربک معترضه می‌باشد و شبیه آن است که به یک نفر بگویی: تو-الحمد لله-فاضل می‌باشی. (البحر ۳۰۷/۸). ابو حیان فرموده است: آیه دلیل قطعی است بر صحت ادعا؛ زیرا نعماتی را که الله سبحان و تعالی به رسول الله صلی الله علیه وسلم داده بود کاملاً آشکار بود؛ از قبیل فصاحت بیان و عقل و درایت و سیرت مرضیه‌ی حضرتش. و اتصافش به کمال مکرمت، تمام تهمت‌ها را رد و تکذیب می‌کند.

شأن نزول آیه مبارکه :

1123 - ابن منذر از ابن جریر روایت کرده است: مشرکان پیامبر صلی اله علیه وسلم را مجنون و شیطان خطاب می‌کردند، پس آیه «مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ» نازل شد. قابل تذکر است که نباید فراموش کنیم، نسبت جنون به اشخاص مهم و برجسته در طول تاریخ بشریت بوده و نباید مورد تعجب واقع شود، قرآن عظیم الشأن می‌فرماید: «كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ، أَتَوَصَّوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَآغُوتٌ» (آیات 52 و 53 سوره ذاریات) (ای پیامبر!) بدین گونه (که تو را تکذیب کردند) پیشینیان اینان نیز هیچ پیامبری برایشان نیامد مگر آنکه گفتند: جادوگر یا جن‌زده است. (آیا مخالفان در طول تاریخ) به یکدیگر سفارش کرده‌اند (که با انبیا این گونه برخورد کنند؟) نه، بلکه آنان مردمی طغیانگرند.

در آیه «مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ» به عنوان دلدار به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم گفته شده است که اگر مشرکان مگه با چنین، شیوه و طریقه برخورد می‌کنند، بدان که پیش از شما همه انبیا مخالف داشتند و مورد تهمت اقوام خود قرار گرفته‌اند، پس نباید، از تهمت مخالفان نگران باشی.

از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم به عنوان اتمام حجت در دعوت مردم هیچگونه کوتاهی و تقصیر را به عمل نیاورد، لذا روی گردانی پیامبر صلی الله علیه وسلم از آنان

و ترك مجادله با آنان، سرزنش و ملامتی را به دنبال ندارد. وظیفه رساندن گپ حق و ادای رسالت است.

همچنان نباید فراموش کرد که: اساس و بنیاد تهمت به انبیاء، طغیان است. بناءً انسان در برابر اشخاص و افراد لجاج مسئولیتی ندارد، اگر حق را کماحقه برای متخلف و گمراه رساندیم. که رساندن صدای حق وجبیه است اما یک مطلب را باید با صراحت گفت که: اگر روحیه پندپذیری نداشته باشیم در ایمان خود باید شک کنیم، زیرا مؤمن پند پذیر است. اگر انسان ایمان داشته باشد، تذکر حق را از هر کس می پذیرد. «فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» (آیه 53 سوره ذریات) به اساس حکم قرآنی و تعالیم ادیان آسمانی، «وَذِكْرٌ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» وظیفه انبیاء، و صالحین بیدار کردن و یادآوری امور فطری بشر است. مسلماً که متوجه ساختن جامعه بسوی ترقی، تعالی و رفاه اجتماعی میباشد.

استهزاء :

صحیحترین و عام فهم ترین معنی استهزاء همانا تمسخر است. یعنی اینکه به توهین و تحقیر شخص بپردازیم و شأن و منزلت او را در جامعه پایین آوردن بخواهیم. یا اینکه یکی از مبانی، اصول و تعلیمات انسانی و دینی را بی ارزش قلمداد نمایی و یا هم آنرا مورد تمسخر قرار دهی.

و یا هم استهزاء عبارتست از: بیان کردن گفتار یا کردار یا وصف یا خلقت کسی به شکلی که: سبب خنده دیگران و تحقیر مسخره شونده شود، فرق نمی کند که این تمسخر به زبان اداء شود و یا با «ایماء»، اشارت و عبارت و یا هم کنایه که استهزاء نامیده می شود.

شخصی را که به این خوی ناپسند متصف باشد، مستهزاء گویند. بدون شک استهزاء از جمله گناهان کبیره است. و این از گناهانیست که از مقدمات گناه غیبت محسوب می شود.

قرآن عظیم الشأن از این عمل شدیداً نهی و منع بعمل آورده و آن را به عنوان ظلم و ستم مورد توبیخ و تهدید قرار داده است. مستهزاء را امر به توبه می کند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (آیه: 11 سوره حجرات) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند و یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفرآمیز بگذارید و آنها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند!

استهزاء انبیاء:

مشرکین در طول تاریخ بخاطر حفظ منافع مادی و شهوانی خویش در مقابل دعوت انبیاء با شدت و در برخی از موارد بطور ظالمانه و غیر انسانی، مقابله نموده اند. هست مواردی که ایشان دست به دشمنی و بغاوت علیه انبیاء و مبلغان دین زده اند، آنان در این مبارزه استهزای رسالت شان را انکار و شخص خود شان را استهزا نموده اند. الله تعالی

می فرماید: «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (آیه 30 سوره یس) (ای دریغ بر بندگان! که هیچ رسولی برای هدایت آنها نیامد جز آنکه او را به تمسخر و به استهزاء گرفتند).

در این میان رسول مقبول ما محمد صلی الله علیه وسلم بطور متداوم در معرض استهزای دشمنان قرار داشت و بلکه آن حضرت بیش از انبیای پیشین در این جهت مورد آزار و تمسخر قرار گرفته است، چنانچه شخص رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «هیچ پیامبری مانند من آزار ندید.»

مشرکین و معاندین رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم، هر زمانیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم را می دیدند، با یک حالتی تمسخرآمیز می گفتند: آیا همین است کسی که الله تعالی او را برای پیامبری فرستاده است: «وَ إِذَا رَأَوْكَ إِذْ أَنْتَ عَلَى الْكَلْبِ فَأَلْهَمْنَا الْكَلْبَ أَنْ يَنْبَغِ عَلَيْكَ إِلَّا هَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا» (آیه 41 سوره فرقان) و هرگاه (کفار) تو را ببینند، جز به مسخرهات نگیرند، (حرف آنان این است که) آیا این همان کسی است که خداوند او را پیامبری قرار داده است؟

در طول حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم حالتی پیش آمده: زمانیکه مشرکین پیامبر اسلام را می دیدند، با حالتی تحقیر آمیز او را لقب دیوانه خطاب می نمودند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» (آیه 6 سوره حجر) (ای کسی که ادعا داری ذکر (الهی) بر او نازل شده! به یقین تو دیوانه‌ای!)

و یا طوریکه در آیات (14 و 15 سوره الصافات) میخوانیم: «وَ إِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ، وَقَالُوا إِنَّا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (و هرگاه معجزه ای (از معجزات) یا دلیلی (از دلایل دال بر قدرت خداوند متعال) را ببینند، (نه تنها خود به تمسخر می پردازند، بلکه) دیگران را به مسخره کردن هم دعوت می کردند، و می گویند: این جز سحری آشکار نیست).

کفار و مشرکین معجزات رسول الله را به تمسخر می گرفتند، و آنحضرت را مجنون خطاب می نمودند: «يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» (آیه 6 سوره حجر) (ای کسی که ادعا داری ذکر (الهی) بر او نازل شده! به یقین تو دیوانه‌ای!)

مشرکین نه تنها رسول الله صلی الله علیه وسلم را به تمسخر می گرفتند، بلکه مسلمانان که جدیداً به دین مقدس اسلام مشرف شده بودند، به باد تمسخر می گرفتند و می گفتند: آیا همینها هستند کسانی که الله از میان ما بر آنان منت نهاده است: «أَهْوَلَاءِ مَنْ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا» (آیه 53 سوره الأنعام).

وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ ﴿٣﴾

و بی تردید برای تو پاداشی دایم و همیشگی است! (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«غَيْرَ مَمْنُونٍ» یعنی مکافات دایم، ماندگار و همیشگی و نامقطوع .

تفسیر :

مفسرین می نویسند «مَمْنُونٍ» اگر از «من» به معنای قطع باشد، به معنای جایزه بی انقطاع است و اگر از «منت» باشد به معنای آن است که لطف الهی بدون منت است. ظاهراً هدف در اینجا همان معنی اولی است.

یعنی شما به خاطر این که برای هدایت خلق الله می کوشید و در جواب چنین سخنان آزار

دهنده ای نثار شما می شود و باز هم شما به انجام وظیفه ی خود ادامه می دهید، پاداش فراوان و جاودانه ای خواهید داشت. (تفهیم القرآن)

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿٤﴾

و تو دارای اخلاق بسیار بزرگوارانه هستی! (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«خُلُقٍ عَظِيمٍ»: اخلاقی والا و آدابی بزرگ. منظور قرآن، دین، اسلام و مجموع اخلاقی پیامبر صلی الله علیه وسلم شامل علم، حلم، حیا، کثرت عبادت و سخاوت، صبر و شکر، تواضع و زهد، رحمت و شفقت، حسن معاشرت، آداب و خصائل والا و پسندیده است. تفسیر :

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (۴)»: و تو ای محمد! ادب و فهمی والا و افزون داری، و دارای خلق و خوی بس فاضل و رفیع می باشی. در حقیقت الله تمام کمالات و فضایل را در وجودت جمع نموده و به ودیعه نهاده است.

در این آیه خُلُق بی مانند پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم را با صفت «عظیم» مورد ستایش و تمجید قرار داده و او را کانون عالی ترین صفات انسانی معرفی می کند. خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: تو کانون محبت و عواطف و سر چشمه رحمت الهی هستی. کفار آزارت می دهند و تو آنها را انذار می دهی. ناسزا و بد ورد در برابرت انجام می دهند، ولی تو برای آمرزش آنها دست به دعاء بر می داری. بسوی تو سنگ می زنند و بالای سرت خاکستر می ریزند ولی تو هدایت آنها را طلب می کنی.

قرآن عظیم الشأن در آیه (107 سوره انبیاء) می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (ای رسول الله، و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.) در این آیه متبرکه به وضاحت تام ملاحظه می نمایم که پروردگار رب العزت ما پیامبر عالم بشریت محمد صلی الله علیه وسلم را رسول رحمت برای جهانیان و عالم بشریت اعلام و معرفی نموده است.

اگر زندگانی پیامبر صلی الله علیه وسلم را بطور واقع بینانه و بیطرفانه ملاحظه نمایم به این واقعیت پی خواهیم برد که او رحمتی برای همگان است و این رحمت و بزرگواری را می توان در زندگی اصحاب و حتی هر مسلمان راستین و پیرو راستین او نیز مشاهده نمود.

بهترین تعریف از اخلاق پیامبر صلی الله علیه وسلم را ام المؤمنین عائشه (رض) در این قول خود ارایه و بیان داشته که «کان خلقه القرآن. قرآن اخلاق ایشان بود.» . یادداشت :

باید یادآور که : خلق، ملکه ای نفسانی است که انسان همراه آن کارهای نیکو و زیبا را به آسانی انجام می دهد. حال اگر این خلق و خو به وصف بزرگی و عظمت آراسته گردد و راه نیکو را برگزیند، هیچ خلق و خو و راه و روشی شیرین تر و بهتر از آن نخواهد بود.

اسوه حسنه :

پروردگار با عظمت ما در (آیه 21 سوره احزاب) می فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (همانا برای شما در

سیره رسول الله سرمشقی نیکوست، (البته) برای کسانی که به الله و روز قیامت امید دارند و الله را بسیار یاد می‌کنند.) لقب اسوه حسنه را گرفته است.

«اسوه» یعنی سر مشق و مقتدا. کلمه «اسوه» سه بار در قرآن عظیم الشان ذکر گردیده است که: دو مرتبه در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام (آیات 4 - 6 سوره ممتحنه) و یک مرتبه در مورد پیامبر صلی الله علیه وسلم در سوره احزاب. این آیه پیامبر صلی الله علیه وسلم را به عنوان انسانی کامل که نیکوترین سرمشق و نمونه مثالی و سرمشق است، معرفی می‌کند. ایشان بهترین سرمشق در همه امور هستند. در ایمان و اخلاص، در زهد و تقوی، در صبر و استقامت، در توکل و فداکاری، در شجاعت و دلاوری، در نظم و نظافت، در عبادت و خودسازی و خلاصه در تمام اعتقادات، اعمال و گفتار کامل‌ترین سر مشق برای انسان‌های جهان هستند و مردم با پیروی از این سرمشق و الگوی نیکو می‌توانند به سعادت دنیا و آخرت برسند.

شان نزول :

1124- بو نعیم در «دلائل النبوه» و واحدی از حضرت بی بی عایشه (رض) روایت کرده اند که هیچ کس خوش اخلاق تر از رسول الله نبود. هر کدام از اعضای خانواده یا یارانش او را صلی الله علیه وسلم صدا می‌کرد. پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم می‌گفت: لبیک، بنابر این خداوند متعال آیات «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» را نازل کرد.

فَسْتَبْصِرْ وَيُبْصِرُونَ ﴿٥﴾

پس تو بزودی خواهی دید و آنان (منکران هم) نیز خواهند دید. (۵)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَسْتَبْصِرُ...»: به زودی خواهی دید و متوجه خواهی شد.

تفسیر :

بدین ترتیب پروردگار با عظمت پیامبر محبوب اش محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را در برابر دشمنان دلداری می‌دهد. و می‌فرماید: کفاری که با آگاهی و بطور قصدی دلائل روشن انبیاء را انکار می‌کنند، سزاوار لقب مجنون هستند. راه و روش را که ای محمد! تو در پیش گرفته ای طریق درست تری است و روش نیکوتری داری و این کار در عاقبت امور و سرانجام کارها تحقق خواهد یافت.

«فستبصر و یبصرون، بایبکم المفتون» خطاب در آیه متبرکه، خطاب به مشرکان صدر است که «به زودی تو و مخالفان خواهند دید که از شما کدام یک مفتون و دیوانه اند.» «فستبصر و بصرون» این جمله به خاطر اینکه حرف «فاء» در کلمه «فستبصر» آمده است، نتیجه این می‌شود: حال که معلوم شد تو دیوانه نبودی، بلکه دارای عظمت نبوت و متخلق به خلق عظیمی هستی، یقین داشته باشی که به زودی اثر دعوتت روشن خواهد گشت، و برای همه معلوم و آشکارا و به اثبات خواهد رسید که مفتون به جنون کیست، آیا تویی و یا تکذیب گران تو که تهمت جنون را به تو می‌بنند.

بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ ﴿٦﴾

که کدام یک از شما دچار جنون اند. (آیا همان‌طور که آنها به دروغ می‌گویند تو دیوانه‌ای، یا آنها که کافرنند و از هدایت منحرفند؟) (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمَفْتُونُ» دیوانگی. مصدر است، مانند معقول به معنی عقل، مجلود به معنی جلاد.

(روح البیان). ویا «الْمَفْتُونُ»: شخصیکه حقیقت را گم کرده و دچار فتنه‌های شیطانی شده است، دیوانه.

تفسیر :

«بِأَيُّكُمْ الْمَفْتُونُ (۶)» چه کسی دیوانه است؟ مفسر قرطبی در تفسیر «الْمَفْتُونُ» می نویسد: مفتون یعنی دیوانه‌ای که شیطان در او فتنه‌انگیزی کرده است. قسمت عمده‌ی سوره درباره‌ی «ولید بن مغیره» و «ابوجهل» نازل شده است. مشرکان می‌گفتند: شیطان در محمد نفوذ کرده است. و منظور آنان از مجنون همین بود. آنگاه الله سبحان و تعالی فرمود: بعداً خواهید فهمید که کدام یک مجنون می‌باشد و عقلش را از دست داده است. قرطبی ۲۲۹/۱۲).

خواننده معزز!

در مورد مفهوم کلی این آیات متبرکه باید بعرض رسانید: پیامبر صلی الله علیه وسلم سالهای متمادی در میان عرب زندگی کرده است و مردم او را دارنده‌ی آداب و اخلاق نیکو شناخته بودند اما آنگاه که اعتقاد و آیین شرک‌آلود آن‌ها را نفی کرد و آنرا باطل اعلام نمود مشرکان هیچ چاره‌ای نیافتند جز آن که بر خلاف باور درونی خویش، محمد را جن‌زده و دیوانه بدانند تا شاید بدین وسیله او توجهات مردم نسبت به او بکاهند اما الله سبحان و تعالی صراحتاً اعلام نمود که به زودی حقیقت هویدا می‌شود و بطلان تهمت‌هایشان بر همگان معلوم می‌گردد و چنین هم شد و غزوه‌ی بدر اولین عرصه‌ی پیروزی حق بر باطل گشت، هر چند بسیاری عبرت نگرفتند.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿۷﴾

همان بدون شک پروردگارت بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است، و (نیز) او به هدایت یافتگان داناتر است. (7)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ»: آن کس که راه هدایت خداوند را گم کرده و راه شیطانی را در پیش گرفته است.

تفسیر :

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ: الله متعال از وضع شقاوتمند منحرف از دین و طریق هدایت آگاه است. «وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (7)»: او به پرهیزگار و انسانی که به دین حق رهیاب شده عالم است.

یعنی علم کامل تنها الله راست که کدام مردم براه راست و کدام کس گمراه است مگر چون نتایج پیش رو آمدنی است همه خواهند دید که کدام کس به منزل کامیابی رسید و کدام کس برهزنی شیطان ناکام و نامراد ماند.

در این آیه متبرکه که با تمام وضاحت اذعان می‌دارد که هیچ رازی از پروردگار پوشیده نیست، الله تعالی به محتوی ضمائر داناست و به مکنونات سراپا (اسرار، رازها، رموز، پوشیده‌ها، نهان‌ها، باطن) آگاه است.

فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ ﴿۸﴾

پس از تکذیب کنندگان (قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم) اطاعت مکن. (8)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا تُطِعِ...»: مراد تشویق و ترغیب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و همه پیروان او است

که راه الله را با شوق و شور ادامه دهند، و با کفار و مشرکین نرمش و سازش نکنند.

تفسیر:

« فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ (8) »: فهم این آیه مبارکه میرساند که نباید از تکذیب کنندگان اطاعت و پیروی صورت گیرد، بناءً پروردگار با عظمت به رسول مقبول خویش گفت: بر دعوت خود پایدار باش و بر دینت ثابت قدم باش؛ و از راه آنان مطابعت و پیروی مکن، که اطاعت از آنان گمراهی و بدبختی است. زیرا تو بر حق هستی و آنان بر باطل می‌باشند.

مفسر امام فخر الدین رازی فرموده است: رؤسا و بزرگان مکه از او دعوت کردند که از دین پدرانش پیروی کند، لذا الله متعال او را از اطاعت آنان منع فرمود. و بدین ترتیب الله او را در مخالفت با آنها تحریک و تشویق کرده است. (تفسیر کبیر ۸۳/۳).

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ﴿٩﴾

آنان (مشرکین) آرزو دارند که نرمی و سازش کنی تا آنان هم نرمی و سازش از خود نشان دهند. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تُدْهِنُ»: سهل انگاری کنی. نرمش و سازش نشان بدهی... هدف آنان این است که پیغمبر با نزدیک شدن به دین آنان، روی خوش بدیشان نشان دهد، یعنی نوعی از سهل انگاری، سازش و به اصطلاح مداهنه به میان آید. (تفسیر نور مصطفی خرمدل).

تفسیر:

یعنی اینکه کفار در تلاش سخت و شدید اند، و علاقمندی خاصی دارند که تو با آنها در امور دینی با آنان مداهنه و مدارا کنی (و مخالفت، تعرض و مقابله به بت های شان بعمل نیآوری!) و به اصطلاح با افکار و اندیشه های شان موافقت و سازگاری کنی تا آنها هم (به نفاق) با تو مداهنه و مدارا کنند.

در التسهیل آمده است: مداهنه یعنی نرمش و مدارا و سازش در امری که هیچ جای سازشی در آن نیست.

خواننده محترم!

در این هیچ جای شکی نیست که یکی اصول اساسی و بنیادی دین مقدس اسلام «مدارا و نرمش» و «رأفت و رحمت»، است و این اصل به هیچ صورت نمی‌تواند مطلق باشد بلکه بصورت حتمی حدودی خاصی برای خود دارد، که رعایت خارج از حدود، مطمئناً آن را تبدیل به یک پدیده ضد ارزشی یعنی مداهنه و مصانعه و سازشکاری در حق می‌گرداند. همانگونه که ترک این اصل در ذات خویش نیز به ناهنجاری «خسونت» می‌انجامد. یافتن راه و روش معقول و دقت درین مورد بس مهم است.

مدارا (اعتدال، تسامح، سعه صدر، مماشات، میانه روی، سازش، ملایمت، رفق کردن، مهربانی، نرمی، بردباری، تحمل) در مسائل شخصی و نیز مسائل اجتماعی که در تقابل با حقوق دیگران نیست و نباشد و در کیفیت ترویج اسلام و ارزشهای دینی، توصیه شده،

اما در مسائل اصولی دین و اجرای حدود و احکام دینی، نرمش و سازش بطور کامل و قطعی مذموم و ناروا است. سهل انگاری در اینگونه مسائل «ادهان و مُداهنه» می‌باشد که همانا مورد نهی شدید و مطلق شرع اسلامی قرار گرفته. حالت زمانی غیر قابل قبول میشود که این سازش منجر به تضییع حقوق (اتلاف حقوق) دیگران [= حق الناس] شود

که درین صورت و این روش از جمله «معاونت در ظلم» بشمار می رود. قرآن عظیم الشان گذشت و مدار در موارد که منجر به تضییع حقوق و حدود شرعی نگردد، هدایت فرموده طوریکه می فرماید: «فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم و شاورهم في الامر فاذا عزمت فتوكل على الله ان الله يحب المتوكلين» (آیه 159 سوره آل عمران) (به رحمت الهی، با آنان نرمخو و پرمهر شدی. اگر تندخو و سخت دل بودی بی شک از پیرامون تو پراکنده می شدند، از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن و چون تصمیم نهائی را گرفتی بر خدا توکل کن که خداوند، توکل کنندگان را دوست می دارد.)

در این آیه متبرکه دیده می شود که گذشت و نرمش و انعطاف در برابر کسانی که تخلفی از آنها سر زده و بعد از کردار خویش پشیمان شده اند اشاره واضح بعمل آمده است. همچنان در آیه: (128 سوره توبه) آمده است: «لقد جاءكم رسول من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم» (بدون شک برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است اگر شما در رنج بیفتید، به سعادت شما حریص و نسبت به مؤمنان، دلسوز و مهربان است.)

ومی فرماید: «فلعلك باخع نفسك على آثارهم ان لم تؤمنوا بهذا الحديث أسفاً.» (آیه 6 سوره كهف) (نزدیک است که اگر امت تو به این سخن (قرآن) ایمان نیاورند جان عزیزت را از شدت حزن و تأسف بر آنان هلاک سازی!) و میفرماید: «أفمن زين له سوء عمله فرآه حسناً فإن الله يضل من يشاء و يهدي من يشاء فلا تذهب نفسك عليهم حسرات إن الله عليهم بما يصنعون» (آیه: 8 سوره فاطر)

پس آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را نیکو می بیند، (مانند کسی است که هدایت یافته است.) پس بدون شك خداوند هر که را بخواهد (و سزاوار بداند) گمراه می کند و هر که را بخواهد (و شایسته بداند) هدایت می نماید، پس مگذار به خاطر حسرت بر آنان جانیت از دست برود، زیرا خداوند متعال به آن چه انجام می دهند آگاهی کامل دارد، ولی صفت شخصیت رسول الله صلی الله علیه وسلم همانا است که قرآن عظیم الشان با زیبای خاصی خویش میفرماید: «و ما ارسلناك الا رحمة للعالمين» (انبیاء / 107). (و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم). و یا میفرماید: «محمد رسول الله والذين امنوا معه اشداء على الكفار رحماء بينهم...» (سوره فتح / 29) (محمد صلی الله علیه وسلم پیامبر خداست و کسانی که با اویند، با کافران، سختگیر و با یکدیگر مهربانند). و باز می فرماید: «و ان احد من المشركين استجارك فأجره حتى يسمع كلام الله ثم ابلغه مأمنه ذلك بانهم قوم لا يعلمون» (آیه 6 سوره توبه) (اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست پناهنش ده تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به مکان امنش برسان، چرا که آنان نادانند.)

همچنان در (آیات: 214 و 215 سوره شعرا) می فرماید: «وانذر عشيرتک الاقربین، و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین.» (خویشان نزدیک را هشدار ده و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده اند، بال خود را فرو گستر). و می فرماید: «خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن المشركين» (اعراف / 199) (گذشت پیشه کن و به کار پسندیده، فرمان ده و از نادانان رخ برتاب).

در آیات فوق الذکر با تمام صراحت در یافتیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم مأمور به نرمش و مدارا با مردم بوده‌اند.

وَلَا تُطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ ﴿۱۰﴾

و تو هرگز اطاعت نکن از هر قسم خورنده فرومایه ای که دایم (به دروغ) قسم می‌خورند. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تُدَّهِنُ»: اصل اِدهان به معنای مدارا، مصالحه، ملایمه، مسامحه و نرمی کردن است؛ در این جا منظور آن است که کافران دوست داشتند محمد صلی الله علیه وسلم به وسیله‌ی کارهایی همچون سازش با آنها سخت‌گیری نکردن در رفتار و برخورد با خدایانشان، نسبت به آنها نرمی نشان دهد و یا این که اصلاً نه محمد کاری به خدایان آنها و نه آنها کاری به خدای محمد داشته باشند، ولی الله سبحانه و تعالی سوء نیت آنان را به پیامبر هشدار داد.

«حَلَّافٍ»: قسم خوردن زیاد، فرق نمی‌کند که به حق باشد و یا هم ناحق.
«مَّهِينٍ»: خوار، پست و حقیر.

تفسیر :

«وَلَا تُطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ»: و از آن‌که به حق و ناحق قسم می‌خورد و به عنوان توهین به عظمت الله زیاد قسم یاد می‌کند، اطاعت مکن.
«مَّهِينٍ (10)» تبه‌کار حقیر.

در این آیه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: و تو هرگز احدی از منافقان را که دایم (به دروغ) قسم می‌خورند، اطاعت و پیروی مکن.
در آیه متبرکه توضیح داده می‌شود که به قسم خوردن مخالفان نمی‌شود اعتبار کرد و هر چه بیشتر قسم می‌خورند به همان اندازه بی اعتبارتر است.
بناءً باید به توطیه و نقشه‌های دشمن؛ متوجه و هوشیار باشی، دشمن همه تلاش‌های خویش را به راه انداخته اند تا با شما نوع از سازش بعمل آرند، و در جمع عقب نشینی شما از اصول الهی از جمله خواست‌های اساسی دشمن است.
نباید فراموش کرد که: سازش با دشمن، به منزله اطاعت از آنان است. و هدف از عدم اطاعت از دشمن، همان سازش نکردن است.

قرآن عظیم الشان در (آیه 47 سوره سبأ) می‌فرماید: «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (بگو: هر مزدی که از شما خواستم پس آن به نفع شماست، مزد من جز بر خدا نیست و او بر هر چیزی گواه است).
ابن اسحاق، ابوبکر محمد بن اسحاق بن یسار بن خیار مطلبی مدنی (۸۰ - ۱۵۱ق/۶۹۹ - ۷۶۸م.)، محدث و سیرت نویسی مشهور جهان اسلام در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: که اشراف قریش شخصی را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستادند و در خواست مذاکره رابا وی بعمل آوردند.

آنان گفتند: تو چیزی بر قومت آورده ای که در میان عرب کسی برای قومش چنین چیزی را نه آورده است، تو پدران ما را دشنام داده ای، دین ما را ناروا دانسته ای، خدایان ما را ناسزا و بدگفتی، اگر با این کار در فکر جمع آوری (ثروت) و دارایی هستی آنقدر به تو می‌دهیم که (ثروت) و دارایی ات از همه بیشتر شود، اگر شرف می‌خواهی، ما تو را

بر خود سیادت می دهیم؛ اگر ملک و پادشاهی می خواهی، چنین می کنیم، اگر جن بر تو مسلط شده، تو را معالجه میکنیم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب آنان گفت: برای هیچ یک از این چیزها دعوی نبوت نکرده ام، بلکه تنها فرستاده الله هستم که برای نصیحت (آمده ام)، اگر (بپذیرند)، یقین (نمایید) که نفعش از آن خودشما است و اگر نپذیرید، صبر خواهدکرد تا خداوند (متعال) میان (من) و (شما) حکم کند. همچنان جمله زیبا رسول الله صلی الله علیه وسلم باید سرمشق همه ما قرار گیرد که در خطاب به کاکای خویش در مورد پیشنهاد سران قریش فرموده است: کاکای محترم اگر آفتاب را در دست راست من و مهتاب را در دست چپ من بگذارند، کار دعوت را تا غلبه آن دنبال خواهم کرد مگر آنکه در این راه جان خویش را از دست دهم. (داستان این مبحث در سوره کافرون به تفصیل بیان شده است).

شان نزول :

درباره شان نزول آیات (10 - 11 - 12 - 13) ابن ابو حاتم از سدی روایت کرده است که آیه «وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ» در باره اخنس بن شریق نازل شده است. همچنان ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است چون: «وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ» از هر قسم خور حقیر اطاعت نکن، هر عیب جوی نامی که با سخن چینی میان مردم رفت و آمد می کند نازل شده است، ما آن سخن چین را شناختیم، اما وقتی که «بَعْدَ ذَلِكَ رَنِيمٍ» نازل شد، آن شخص را شناختیم چون مانند گوسفند دو تا پوستک دراز در زیر گلوی او آویزان بود. (ملاحظه شود: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

الأخنس بن شریق الثقفی کیست:

اخنس بن شریق از جمله سران قریش بود که نزد ابوطالب رفت و با وساطت او، به پیامبر صلی الله علیه وسلم پیشنهادهایی دادند که اخنس در آنجا گفت: «ما و خدایان ما را رها کن، ما نیز تو و پروردگارت را رها میکنیم.»

همچنین زمانی که پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم از طائف باز می گشت؛ به دنبال شخصی با نفوذی بود که در سایه حمایت او وارد مکه شود؛ ابتدا کسی را به دنبال اخنس فرستاد و این پیشنهاد را به او داد ولی اخنس با این عذر که همپیمان قریش است و یک همپیمان نمی تواند شخصی را در مقابل همپیمانانش در پناه بگیرد، از این امر سر باز زد، البته همین که پیامبر صلی الله علیه وسلم از او چنین درخواستی داشت، نشان می دهد که انصاف و مردانگی او بیش از دیگران بود و به همین جهت، در تاریخ، ادیت و آزار خاصی از جانب او نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل نشده است.

هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ ﴿۱۱﴾

و آن کس که بسیار عیبجویی و سخن چینی می کند. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«هَمَّازٍ» از «همز» به معنای بسیار عیبجو و مرادف کلمه «عیاب» است و یا هم بسیار بدگو و بد زبان را می گویند.

تفسیر :

«مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ» «تیزرونده، رفت و آمدکننده». بسیار سخن چین. یعنی کسی که سخن این

را برای آن، و کلام آن را برای این، به منظور فتنه، فساد و تباهی و اختلاف و جنگ اندازی می‌آورد و می‌برد و در نهایت بر قطع رابطه‌ها و تفریق میان مؤمنان بسیار حریص است.

«نَمِيمٌ»: سخن چینی؛ اصل «نَمَّ» به آشکار کردن هر چیز گویند و سخن چین هم هیچ حرفی را در دل خود نگه نمی‌کند مگر این که آن را برای دیگران بازگو می‌سازد. سخن چینی در اینجا بیشتر به خاطر منحرف ساختن توجهات مردم از پیامبر صورت می‌گرفت.

نمائی و سخن چینی :

سخن چینی یعنی این که انسان حرف های بعضی از مردم را به قصد ایجاد فتنه و فساد بین آن ها برای بعضی دیگر نقل کند؛ مانند این که نزد کسی برود و بگوید: فلانی به تو چنان و چنین گفت، تا بدین ترتیب بین مسلمین دشمنی ایجاد کند. سخن چینی و نمائی از گناهان کبیره است. در صحیحین در حدیثی که از عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده آمده است که: پیامبر صلی الله علیه و سلم از کنار دو قبر گذشت و فرمود: «أَمَّا إِنَّهُمَا لَيُعَذَّبَانِ وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَكَانَ يَمْتَشِي بِالنَّمِيمَةِ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَكَانَ لَا يَسْتَنْزِعُهُ مِنَ الْبَوْلِ، قَالَ: فَدَعَا بِعَسِيبٍ رَطْبٍ فَشَقَّهُ بِأَثْنَيْنِ، ثُمَّ غَرَسَ عَلَى هَذَا وَاحِدًا وَعَلَى هَذَا وَاحِدًا» «این دو نفر عذاب داده می شوند اما نه به خاطر گناه بزرگی، اما یکی از اینها سخن چینی می کرده است و دیگری از ادرار خود پرهیز نمی کرد و خود را از آن پاک نمی کرد، راوی می گوید: آنگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم شاخه تری از درخت خرما خواست و آن را دو قسمت کرد، و هر قسمت آن را روی یکی از آن دو قبر گذاشت. گفتند: چرا چنین کردی؟ فرمود: «لَعَلَّهُ أَنْ يُحَقِّفَ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَبْسُ» امید است تا وقتیکه این دو شاخه خشک نشده است، الله تعالی عذاب آنان را تخفیف دهد» (بخاری 218 و مسلم 292)

همچنان از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمود: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَاتٌ» «سخن چین وارد بهشت نمی شود» (بخاری 6056 و مسلم 105) بنابر این مؤمن باید از سخن چینی پرهیز و دوری نماید.

مَنَاعُ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٌ ﴿١٢﴾

به شدت بازدارنده [مردم] از کار خیر و تجاوزگر و گنهگار است. (۱۲)

تفسیر :

«مَنَاعٌ» و یا هم «مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ» شاید بخل در مال باشد، شخصیکه خود را از خیرات و حسنات دورنگاه می‌دارد که کنایه از بخیل و تنگ‌چشم است. بسیار بازدارنده مردم از انجام خیرات و حسنات.

«مُعْتَدٍ أَثِيمٌ (12)»: ظالم است و متجاوز از حد و بسیار مرتکب گناه و تبهکاری می‌شود. یعنی و در ظلم و جنایت بسیار از حد گذرنده است، بسیار بدعمل و جفاپیشه است.

عُتْلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ ﴿١٣﴾

علاوه از این ها کینه توز و بی اصل و نسب است. (۱۳)

تفسیر :

آنان در کفر شان پابند اند، مکر و فریبی قوی دارند. «عُتْلٌ» بمعنی خشن درشتخو.

سنگین دل و قصی القلب آمده. زشتخوی (روح البیان).
 «زَنِيم» به کسی گفته می شود که اصل و نسب روشنی ندارد و به قومی نسبت داده نمی شود، حرامزاده. البته کسی که مجمع بدیها و منبع زشتیها باشد، نانسان و ناکس بشمار است، و از زمره انسانها محسوب نمی گردد.
 «بَعْدَ ذَلِكَ»: بعد از این اوصاف ناپسند که ذکر شدند، «زَنِيم (13)» حرامزاده می باشد. و اینها بدترین و قبیحترین معایب او می باشند. چنین شخصی هیچ اصل و اساسی ندارد. مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: این آیه مبارکه در مورد «ولید بن مغیره» نازل شده است؛ زیرا او ادعای قریشی بودن را داشت اما از قریش نبود. پدرش بعد از هیجده سال او را به فرزند خواندگی انتخاب و به خود منتسب کرد، در صورتی که پدرش معلوم نبود.

ابن عباس (رض) گفته است: جز این یکی هیچ کس را نمی یابیم که خدا او را به این عیبها توصیف کرده باشد. بدین ترتیب عیب و عاری به او نسبت داده شد که هرگز از وی جدا نمی شود. از این جهت چنین مذموم شد که وقتی نطفه فاسد و ناپاک باشد، فرزند نیز ناپاک می شود. و روایت است وقتی آیه نازل شد، ولید نزد مادرش آمد و به او گفت: محمد مرا به نه صفت وصف کرده است. من تمام آنها را آشکارا در خود می بینم جز صفت نهم. منظورش «زَنِيم» بود. اگر به من راست نگویی با شمشیر گردنت را می زنم. مادرش گفت: پدرت مردی عنین بود و قدرت نزدیکی با زن را نداشت، من ترسیدم ثروتمان را از دست بدهم، خود را به چوپانی تسلیم کردم، تو پسر آن چوپان هستی. و تا آیه نازل نشده بود نمی دانست حرامزاده می باشد. (تفسیر جلالین ۲۳۳/۴).

أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ ﴿١٤﴾

بدان خاطر که صاحب مال و فرزندان بسیار است (مبادا از او اطاعت کنی!) (۱۴)
 تفسیر:

«أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ»: مال و فرزند، آنها را در مقابل آیات خداوند گستاخ کرده است. اصل این جمله «لَأَنَّ كَانِ ذَا...» است که لام تعلیل حذف شده است. با در نظر داشت اینکه آنان دارایی مال و فرزندان بسیاری اند، ولی در فساد و کفر به پروردگار خویش زیاده روی می کنند، بهتر بر آنان این می باشد که شکر پروردگار را بعمل آرند و به کفران نعمت نپردازند، تواضع در پیش گیرند و از تکبر دست بردارند.

إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٥﴾

هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود، می گوید: همان افسانه های پیشینیان است. (۱۵)
 تفسیر:

«أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»: جمع کلمه «اساطیر» «اسطوره» بوده که به معنای حکایات قصه ها و افسانه های خرافی است که به صورت کتبی آورده شده است، و یا هم جمع «اسطار» به معنای سطرهایی که از روی کتب پیشین، نسخه برداری شده باشد. کلمه اساطیر نه بار در قرآن عظیم الشان از زبان کفار نقل شده، که هشت بار آن در سوره های مکی و یکی بار آن در سوره مدنی انفال آمده است. در همه موارد همراه کلمه «اولین» یکجا آمده است. یعنی آنها می گفتند: این حرفها موضوع جدید نیست، بلکه همان گپ های قبلی اند. در قرآن عظیم الشان یک بخشی از آن قصه ها و داستان ها متعلق به اقوام و پیامبران

است که مردم زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم از این قصه ها اطلاع نداشتند، بناءً حکم کردن به این داستان ها بنام «اساطیر الاولین» توسط کفار خطاء محض است. پیامبر صلی الله علیه وسلم از بیشتر این قصه ها بی خبر بودند. پس چگونه می توان به قرآن نسبت داد: (اساطیر الاولین)؟ را داد.

در آیه «إِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأُولِينَ» سومین اتهام است که از جانب مشرکین بر رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد می شود، طوریکه در آیات فوق مطالعه فرمودیم که: رسول الله صلی الله علیه وسلم را متهم به «مجنون» و «مفتون» کرده بود که از جانب پروردگار متعال به دلداری و دعوت به صبر در برابر این اتهامات دعوت شد. مشرکین با این اتهامات می خواستند منشأ الهی آیات قرآن عظیم الشان را زیر سوال قرار دهند. طوریکه در آیه 47 همین سوره می خوانیم: «أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ» (یا غیب نزد آنان است و آنان از روی آن] می نویسند [و خود با تکیه بر آن به ادعاهای خود یقین میکنند و به دیگران هم خبر میدهند؟

هکذا با نام های «سحر مبین» و «افک قدیم» و «اساطیر الاولین» نسبتهای نا روای مشرکین بود که به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم بطور دایم نسبت می دادند.

سَنَسِئُهُ عَلَى الْخَرْطُومِ ﴿١٦﴾

به زودی بر خرطوم و بینی اش داغ رسوایی و خواری می نهیم. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سَنَسِئُهُ» علامتگذاریش خواهیم کرد. که همانا هدف داغ کردن است.

«الْخَرْطُومُ»: استعمال این لغت به جای لغت «أنف» به معنای بینی، به خاطر تحقیر است، زیرا خرطوم برای معدود حیواناتی همچون فیل و خنزیر به کار می رود و نهایت اهانت و خواری را می سازند.

تفسیر :

«سَنَسِئُهُ عَلَى الْخَرْطُومِ (16)»: مهر و داغ روی بینی او قرار خواهیم داد که تا زمان فرا رسیدن مرگ او باقی بماند. هدف آیه مبارکه اینست که: بر بینی اش نشانه از خواری، ننگ و ملامت بگذاریم، تا بدان علت در پیش روی مردم بی آبرو و رسوا شوند. قابل یادآوری است زمانیکه بینی انسان به آن تشبیه شود، نهایت خفت و اهانت را نشان می دهد. همان طور لب های انسان را به «مشافر» که به معنی لب های شتر می باشد تشبیه می کنند. و دست و پای او را به سم تشبیه می کنند. ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی با شمشیر روی بینی او علامت قرار می دهیم، که تا در قید حیات باقی است آن نیز بماند. در روز بدر با شمشیر لت و پار شد. (تفسیر طبری ۱۸/۲۹).

امام فخر رازی فرموده است: چون روی مهمترین عضو بدن است و بینی مهمترین بخش روی را تشکیل می دهد، زیربینی بر روی قرار دارد، آن را محل شرف و عزت قرار داده اند و از آن «انفه» مشتق شده است. و در مورد انسان تحقیر شده می گویند: «رغم انفه»، و هنگامی که خداوند متعال می فرماید: «بر خرطومش داغ می نهیم» کنایه از نهایت خواری و خفت او می باشد؛ زیرا داغ و علامت بر صورت، زشت می نماید تا چه رسد به مهمترین جزء آن یعنی بینی. (تفسیر فخر رازی ۸۶/۳۰).

یادداشت :

تعداد زیادی از مفسران در تفسیر آیه مبارکه : «سنسمه علی الخرطوم» نگاشته اند که : در روز قیامت این ناسپاسان با بینیا و با روی ها و صورتهای سیاه و نشاندار ظاهر می شوند.

دروس حاصله از آیات متذکره :

در آیات متذکره در یافتیم که خداوند متعال ، پیامبر صلی الله علیه وسلم را از سازشکاری و سهل انگاری با دروغ پردازان بی باور به قرآن مصون داشت.. هم چنین مسلمانان نیز موظف اند، تالین دستور را رعایت کنند و فریب نخورند.

هکذا در آیات متذکره : منکران سیاه بخت آرزو داشتند، مسلمانان با آنان به نرمی رفتار کنند و مدارا و دوستی و خوشرفتاری نشان دهند و آیین باطلشان را به خوبی یاد کنند؛ اما این آرزوشانرا را به گور بردند.

محور بحث آیات متبرکه :

در آیات متبرکه (17 الی 33) درباره داستان باغداران ، داستان اصحاب الجنة، «البستان» و بیان نتیجهی ناسپاسی در مقابل نعمت های الله سبحانه و تعالی ، به بحث گرفته شده است .

إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ ﴿١٧﴾

بی تردید ما آنان را آزمایش کردیم همان گونه که صاحبان آن باغ را [در منطقه یمن] آزمودیم، هنگامی که قسم خوردند که صبحگاهان حتماً میوه های باغ را بچینند، (تا فقیران آگاه نشوند). (۱۷)

تشریح لغات واصطلاحات :

«بَلَوْنَاهُمْ» (بَلَى): امتحان و آزمایش کردیم اهل مکه را که آیا نعمت های خدا را سپاس می گویند یا ناسپاسی می کنند؟

«كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ»: همان گونه که صاحبان باغ را نیز آزمودیم. «لَيَصْرِمُنَّهَا» (صرم): یقیناً قطع می کنند، میوه ی آن باغ را می چینند. «مُصْبِحِينَ»: صبحگاهان.

تفسیر :

«إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ»: یعنی به درخواست پیامبر، مردم مکه را به قحطی و گرسنگی مبتلا کردیم، همان طور که اصحاب باغ و بستان را آزمایش کردیم، آنهایی که باغ و بستانشان هر نوع میوه و ثمر داشت! و همان طور که اهل جنت و بستان را مکلف کردیم که سپاسگزار باشند و حقوق مردم را ادا نمایند، به اهل مکه نیز سفارش نمودیم که در مقابل نعمت های خدا، او را سپاسگزار باشند. «إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ (17)» آنگاه که قسم یاد کردند بامدادان زود، قبل از این که فقرا به آنها برسند، میوه و ثمر را بچینند.

شأن نزول آیه مبارکه :

ابن ابو حاتم از ابن جریج روایت کرده است: ابوجهل در روز بدر به مشرکین گفت: مسلمانان را به سرعت دستگیر و در بند و زنجیر نمایید اما هیچ کدام را نکشید، پس آیه «إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ» نازل شد. آیه مبارک می گویند: این فکر شان که آنها مقتدر و توانا هستند به زیان آنها ست چنانچه نیت بد و احساس اقتدار صاحبان باغ به زیانشان تمام شد و میوه های باغ را آفت زد. (قابل تذکر است که مالکین باغ اصلاً از

اهالی حبشه بودند پدر شان انسان خیرخواه بود، همیشه از محصولات باغ خویش به فقرا توزیع می کرد، و نیازمندان را طعام و صدقه می داد، بعد از اینکه پدر شان وفات یافت پسران شان گفتند «به الله قسم است که: پدر ما احمق بود که محصول باغ را میان مساکین، فقرا و نیازمندان تقسیم می کرد، آنان بدون این که رضای پروردگار متعال را در نظر بگیرند، قسم یاد کردند که صبح وخت زمانیکه از خواب برخیزند، میوه باغ را بچینند و به نیازمندان و مساکین هیچ ندهند.

پس آن شب در حالی که آنان خواب بودند به امر الله عزوجل آفتی به آن باغ رسید در نتیجه آن سوخته و خاکستر گشت. صبح هنگام یکدیگر را صدا زدند که اگر مایل به چیدن میوه هستید و محصول کشت و زرع را دور (میکنید) صبح زودبه باغ بروید، آنان روان شدند و آهسته به هم می گفتند: «امروز نباید هیچ نیازمندی به باغ وارد شود» با توانایی که به خود می دیدند هنگام صبح به جدیت به سوی باغ در حرکت بودند، در لحظاتی که به باغ رسیدند دیدند که به محصول شان آفت رسیده و از بین رفته است. یکی از آنها گفت: ما راه باغ خویش را (گم) کرده ایم باغ ما اینجا نیست. اما آن که خود می دانست راه را گم نکرده اند و این باغ خود شان است گفت: نه، بلکه ما از محصولات و میوه های باغ محروم شده ایم و شخصی که در بین آنها عادل و عاقل بود گفت: وقتی که عزم کردید میوه باغ را (ببچینید) و به نیازمندان هیچ کمک نکنید، نگفتیم که رضای الله تعالی را در نظر بگیرد، گفتند: الله ما پاکیزه و قابل ستایش است، ما واقعاً ستمگر و ظالم بودیم یکدیگر را ملامت و نکوهش کردند و به سرکشی و طغیان خویش اعتراف نمودند.

ابتلاء و آزمایش :

ابتلاء و آزمایش یکی از سنت های الهی است که در زیاتر از موارد جهت رشد و تعالی انسان صورت میگیرد. امتحان الهی حقیقت ایمان انسان را آشکار کرده و معیار پاداش و جزای انسان قرار میگیرد. علاوه بر این پیروزی در امتحان الهی موجب بهره مندی انسان از رحمت و مغفرت بی پایان الهی و افزایش ایمان و تربیت نفس او می شود. طوریکه میفرماید: «إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ» (ما کافران را (به قحط و سختی) آزمودیم چنانکه اهل آن بستان را آزمودیم، که قسم خوردند که صبحگاه میوه اش را بچینند (تا فقیران آگاه نشوند).

یکی از دروس سنت الهی همین است هر طرحی که محروم کردن فقرا منجر شود، ناکام است و نباید فراموش کرد که: قهر الهی صرف و صرف و یا هم مخصوص آخرت نیست بلکه گاهی در دنیا بطور سریع واقع می شود.

طوریکه یاد آور شدیم در زیاتر از موارد جنبه تربیتی دارد. در آیه متبرکه در یافتیم که: «لَا يَسْتَنْتُونَ... فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ» جزای جرم برای صاحبان باغ متناسب تر بود، چون آنان فقرا را محروم کردند پس ایشان از حاصل باغ محروم شدند.

وَلَا يَسْتَنْتُونَ ﴿١٨﴾

و هیچ استثناء نکردند (ان شاء الله، اگر الله بخواهد) نگفتند و به خواست الله معتقد نبودند) (۱۸)

تفسیر :

«وَلَا يَسْتَنْتُونَ»: استثناء نکردند، منظور می تواند یکی از این دو مورد باشد:

الف: «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» نگفتند و با قاطعیت اعلام داشتند که فردا به‌سوی باغ رفته و میوه را می‌چینند.

ب: قسمتی را به عنوان سهم فقرا از میوه‌ی باغ استثنا نکردند و قصد کردند که همه را برای خود بردارند؛ البته مورد دوم شاید به غرض آیات نزدیک‌تر باشد.

وارثان باغ بین خود قسم یاد کردند، و طوری‌که یاد آور شدیم؛ هیچ استثنایی در پلان خویش قایل نشدند و به اصطلاح به انجام کارشان هیچ فکر نکردند، و خواست حق‌تعالی را فراموش کردند.

در این هیچ جای شک نیست که پروردگار با عظمت ما حامی و مدد رسان فقرا است، در داستان متذکره فقرا و مساکین اصلاً از تصمیم و پلان وارثان باغ اطلاعی نداشتند، ولی پروردگار به حمایت از فقرا و برای تنبیه وارثان بخیل، باغ را سوزاند.

درس عالی که از این آیه متبرکه بدست می‌آید اینست که: کامیابی انسانها در انحصار محاسبات شخصی شان نمی‌باشد، طوری‌که وارثان باغ چیزی را محاسبه نموده بودند، و در نهایت نتیجه چیزی دیگری شد. ثروتی که فقرا و مساکین از آن (بی بهره) شوند، نبودنش بهتر است، حرص و بخل، سبب زیادت سرمایه و کامیابی نمی‌شود، از یاد نباید برد که: نیت بد، اگر همراه با برنامه‌ریزی و انجام اقدامات مقدماتی باشد، جزای را به همراه دارد.

فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿١٩﴾

پس عذابی (بلایی فراگیر) از سوی پروردگارت آن باغ را در حالی که صاحبان باغ در خواب بودند، فرا گرفت. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«طَائِفٌ»، آفت و بلایی است که از جانب پروردگار بر باغ آمد و آنرا سوزاند و به خاکستر مبدل ساخت. «نَائِمُونَ» «خواب بودند».

تفسیر:

شب هنگام که آنان در خواب فرو رفته بودند، بلای بزرگ و فراگیری از جانب پروردگارت سراسر باغ را در بر گرفت، و در باغ (آتش سوزی نازل شد و) همچون شب (تاریک و سیاه) گردید! زیرا آنان می‌خواستند، میوه‌های باغ را در خفا و در بی‌خبری از فقیران و مسکینان برچینند.
خواننده محترم!

قهر و عذاب الهی، گاهی به اشخاص می‌رسد، طوری‌که فرعون و سربازان آن در بحر غرق شدند، «اغرقناه و جنوده»، گاهی هم به مال می‌رسد طوری‌که در داستان اصحاب باغ یمن گذشت، ثمره و میوه باغ شان سوخت ولی خودشان سالم بودند و گاهی به اشخاص و مال، هر دو می‌رسد، طوری‌که قارون خودش، خانه‌اش و مال و دارایی اش به خاک یکسان شد «فخسفنا به و بداره»

بناءً بر ما مسلمانان است تا از داستان‌های قرآن عظیم الشان پند و عبرت گرفت، ما باید سنت‌های خوب نیاکان و اجداد خویش را سرمشق زندگی خویش سازیم، و به این امر معتقد باشیم که: آزمایش یکی از سنت‌های الهی است. «أَنْبِلُونَا كَمَا بَلُونَا»

فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ﴿٢٠﴾

پس (آن باغ سبز و خرم) همچون به صورت شبی تاریک و سیاه درآمد (و جز خاکستر

چیزی در آن دیده نمی شد!) (۲۰)
واقعاً ثروت و دارایی که فقرا و مساکین، از آن بهره مند نشوند، نبودنش بهتر است.

تفسیر :

«فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ (20)»: و بسان زراعت درو شده علف توده علف خشک درآمد. ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی بسان خاکستری سیاه درآمد و به سبب گناه خود از خیر و برکت باغشان محروم شدند.
یک نقطه را به یاد داشته باشید که: حرص و بخل، سبب زیادت سرمایه و کامیابی نمی‌شود.

فکر و تدبیر انسان در برابر تدبیر پروردگار با عظمت بی‌ثمر و بی نتیجه است، طوریکه وارثان باغ تصمیمی گرفتند که از حاصلات باغ به مساکین و فقرا نمی دهند ولی پروردگار اراده دیگری فرمود.

در اینجا جای شک نیست که الله تعالی حامی و مددکار فقرا است، با اینکه فقرا از تصمیم وارثان خبر نداشتند ولی خداوند به حمایت از فقرا و برای تنبیه وارثان بخیل، باغ را سوزاند و به خاکستر مبدل ساخت.

همچنان خدمت خوانندگان باید به عرض رسانیده شود که : کامیابی‌های انسان در انحصار محاسبات خود شان نهفته نیست، طوریکه در این داستان محاسبات به گونه‌ای بود، اما نتیجه چیز دیگری شد.

به یاد داشته باشید که: نیت بد، اگر همراه با برنامه ریزی و انجام اقدامات مقدماتی باشد، کيفر دارد.

فَتَنَادُوا مُصَبِّحِينَ ﴿٢١﴾

و در وقت صبح یکدیگر را صدا زدند (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَنَادُوا»: هنگام صبح همدیگر را صدا زدند، یکدیگر را ندا دادند.

تفسیر :

یعنی در اول صبح قبل از اینکه مساکین آنان را ببینند یا فقیری از رفتن شان به باغ خبر مطلع شود، داخل باغ میروند و میوه را می چینند، و این شأن و خصوصیت هر بخیل است که معمولاً خود را از چشم مردم می پوشاند.

أَنْ اِغْدُوا عَلَى حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ ﴿٢٢﴾

اگر می‌خواهید میوه‌های خود را بچینید، صبح وقت حرکت کنید و خویشان را به کشتزار خود برسانید. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اُغْدُوا»: صبح وقت حرکت کنید. «حَرْثِكُمْ»: به کشتزار خود. «صَارِمِينَ» «درو کنندگان، چینندگان».

تفسیر :

بدین ترتیب از یکدیگر خواستند تا به منظور چیدن میوه صبح وقت به باغ خویش بروند؛ پیش از اینکه نیازمندی آنان را دریابد. از آن رو که در دادن میوه به فقیران بخالت می ورزیدند و در نتیجه برای چیدن میوه ها اول وقت اقدام کردند.

فَانْطَلِقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ ﴿٢٣﴾

پس به راه افتادند در حالی که آهسته به هم سخن میگفتند (۲۳)

تفسیر :

«يَتَخَفَتُونَ»: با همدیگر آهسته آهسته صحبت میکردند.

نباید فراموش کرد که اگر بخواهیم دیگران را از يك جهت محروم کنیم، یقین داشته باشید که پروردگار شما را از چند جهت محروم میسازد. «بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ» (محروم از میوه، محروم از پاداش الهی، محروم از دعای فقرا، محروم از رضایت روح پدر، محروم از عزت اجتماعی).

توجه باید داشت، هیچ وخت فکر نکنید که در بازگشت به سوی پروردگار دیر شده و یا هم راه بازگشت بسته شده است، خالق مهربان ما دروازه های توبه را تا به روز قیامت باز گذاشته است، اگر خدا ناخواسته دروازه های توبه بسته شود، انگیزه تکامل از بین میرود، انسان به تباهی، فلاکت و در نهایت امر به سقوط و بد بختی بزرگی مواجه میگردد. نباید فراموش کرد که بجز از توبه هیچ راه برای نجات انسان باقی نمی ماند. همانطوریکه از فهم لغوی و اصطلاحی توبه فهمیده میشود، توبه در حقیقت، پشیمانی قلبی است؛ این ندامت و پشیمانی نه تنها در قلب اراده و تصمیم است بلکه این تصمیم و اراده باید در عمل انسان ظاهر گردد و نشان داده شود، که مهمترین عمل در این مورد همانا انجام واجبات و ترک محرمات است.

در این جای شکی نیست که پروردگار با عظمت ما توبه کسی را قبول میکند که واقعاً از عمل نا شایسته خویش از عمق قلب پشیمان و نادم شود و در صدد جبران آن برآید، و وسیله وصول بدین امر نشان دادن در عمل است.

قرآن عظیم الشان میفرماید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا» (سوره: بقره آیه 16). (مگر آنها که توبه کردند و (اعمال بد خود را با اعمال نیک) اصلاح نمودند توبه همچو اشخاص مورد اجابت قرار می گیرد. در این حالت که پروردگار از روی لطف و مهربانی خویش، توبه بنده خود را قبول میکند. عدم پذیرش توبه، برخلاف هدف خدا است و الله این کار را نمی کند.

خواننده محترم !

همانطوریکه که یاد آور شدیم که: برای بازگشت به سوی الله دیر نمی باشد «إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ» (صاحبان باغ با مشاهده باغ سوخته، از خواب غفلت بیدار شدند و توبه کردند و به سوی خدا روی آوردند).

شکستادن قلب فقرا، و محروم ساختن آنان، و عدم کمک و مساعدت کردن به آنان هم کیفر دنیوی دارد و هم کیفر اخروی طوریکه می فرماید: «كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (آیه 33 سوره قلم) (این گونه است عذاب دنیا) و البته عذاب آخرت بسیار سخت تر است اگر مردم بدانند).

ایمان و اعتقاد داشتن به روز جزا و عذاب روز قیامت، مانع بخل و طغیان و مانع ظلم می شود.

أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ ﴿٢٤﴾

مواظب باشید امروز حتی یک فقیری در این باغ بر شما وارد نشود. (۲۴)

تفسیر :

در جمله «أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا»: هدف اینست که به همدیگر توصیه و اتفاق کردند که امروز مساکین و فقیری را نباید به باغ اجازه دخول دهیم. و برای تحقق این امر، صبح وقت در حرکت شدند، و بدین ترتیب خود را در تاریکی از مردم مخفی داشتند، آهسته سخن می‌گفتند ولی نیت داشتند که در چیدن میوه‌ها شتاب و عجله را بخرچ دهند. واقعیت امر اینست که حرص و بخل، انسان را سنگدل می‌سازد، قساوت قلبی اش به مرحله می‌رسد که حتی به مسکین و فقیر هم رحم نمی‌کند. ما باید به یک حقیقت روشنی برسیم که: مواظبت و رساندن کمک و مساعدت با فقرا و مساکین نه تنها امر مستحب بود، بلکه در شرع اسلامی یک امر واجبی بشمار می‌رود، زیرا الله تعالی به خاطر ترک مستحب کسی را جزا نمیدهد. طوری که در (آیه 24 سوره مدثر) آمده است «مَا سَأَلَكُمُ فِي سَقَرٍ» (چه باعث شد که داخل سقر گشتید؟) در جواب گفتند: «وَأَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ» (و مسکینی را طعام نمی‌دادیم).

در این آیه، محروم کردن مسکین سبب سوختن باغ در دنیا شد و در آخرت نیز، دوزخیان، دلیل دوزخی شدن خود را بی‌اعتنایی به محرومان می‌دانند.

وَعَدُوا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ ﴿٢٥﴾

آنان در هنگام اول صبح با شوق و عزم و توانایی در حالی که خود را بر منع [بینوایان] توانا می‌دیدند رفتند. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَرْدٍ»: به معنای «منع کردن، جلوگیری نمودن، بخل».

تفسیر:

«وَعَدُوا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ (25)»: یعنی صاحبان باغ به قصد و با عزم و تصمیمی استوار به راه افتادند و گمان می‌کردند به مقصود خود نایل می‌آیند. یعنی این اطمینان و یقین برای شان حاصل شد که اکنون در آنجا همه حاصلات را بتصرف خود خواهیم آورد

ابن عباس (رض) فرموده است: «عَلَى حَرْدٍ» یعنی با قصد و قدرت. و مفسر سدی فرموده است: یعنی باکین و قهر و خشم. و مفسر حسن فرموده است: یعنی با نیاز و احتیاج و فقر. (طبری فرموده است: نظر درست آن است که می‌گوید: به کاری دست زدند که قصدش را کرده و به آن اعتماد داشتند و آن را در میان خود به صورت راز نگه داشته بودند و قدرت آن را داشتند. طبری در واقع قول و نظر ابن عباس (رض) را ترجیح داده است.

فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ ﴿٢٦﴾

هنگامی که (وارد باغ شدند) و آنرا دیدند، گفتند: ما راه را گم کرده‌ایم! (این باغ ما نیست). (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ضَالُونَ»: راه گم کرده‌ها، و این اولین عکس‌العملی بود که می‌توانستند نشان دهند.

تفسیر :

«فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ (26)»: به مجرد اینکه باغ خود را سیاه و سوخته دیدند که از حالت شادابی و طراوت به حالت تیرگی و سوختگی درآمده بود، در بین خود گفتند: شاید ما راه خود را گم کرده‌ایم و این باغ ما نخواهد بود؛ زیرا نشانه‌های آن نیز گم شده بود.

مفسر ابو حیان فرموده است: این سخن را زمانی گفتند که به آنجا رسیده بودند. آنها باغ را نشناختند، و گمان کردند راه را غلط و اشتباه کرده‌اند. اما بعداً برای آنها معلوم شد که باغ آنها همان است و از جانب خدا صدمه‌ای به آن وارد آمده و خیر و برکتش را برده است. (البحر ۳۱۳/۸).

خدمت خوانندگان باید بعرض رسانید: انسان زمانیکه هر چه نیت و قصد سوء بیشتر داشته، به همان اندازه خطری بیشتری برایش متوجه می‌گردد.

همچنان به یاد داشته باشیم که: روحیه حریصانه «لَا يَسْتَنْتُونَ»، تصمیم مخفیانه «يَتَخَفَتُونَ» و اقدام قدرتمندانه «قَادِرِينَ»، هیچ يك كاری از پیش نمی‌برد. (بل نحن محرومون). طوری که یاد آور شدیم اگرما دیگران را از يك جهت محروم کنیم، مطمئن باشید که از چند جهت محروم خواهند شد.

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿۲۷﴾

[نه] بلکه ما (از حاصل آن) بی بهره و محروم هستیم. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَحْرُومُونَ»: محروم از رزق و روزی. بی‌بهره از همه چیز.

تفسیر :

«بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (27)»: راه را غلط و اشتباه نکردیم بلکه ما محروم

شده‌ایم، و به سبب جنایت خود از ثمر و خیرات آن محروم گشته‌ایم. از فحوی این آیه متبرکه معلوم می‌شود: تا زمانیکه برخی از انسانها، دست آورد و محصولات شان به خار و خاشاک مبدل نشود و به اصطلاح سرشان برسنگ نخورد، وجدان شان بیدار نمی‌شود. اگر انسان به این نکته توجه داشته باشد که هر چه دارد، هر لحظه در معرض تغییر و نابودی است و به پیامدهای از دست دادن آنها بیاندیشد، و انتظار آنرا هم داشته باشد، ارزش نعمت‌های موجود را بهتر از هر وخت دیگر درک خواهد کرد و به لطف و قدرت الهی بیشتر پی خواهد برد.

قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ ﴿۲۸﴾

یکی از عاقلترین شان به آنها گفت: من به شما نگفتم که چرا شکر و تسبیح (الله) را بجا نیاورید؟ (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَوْسَطُهُمْ»: بهترین ایشان از نظر عقل و دین. «لَوْلَا»: (وهكذا سورة: كهف). خطاب به سایرین گفتند: آیا شما را در هنگام سوگندتان به استثنا و ردّ امر به پروردگار جهانیان نصیحت نمودم. در این جا سخن همان برادر عاقل شان بحیث سخن سرزنش به سایر برادران بحساب می‌رود. «أَوْسَطِ» به کسی گویند که معتدل و به دور از افراط و تفریط باشد. (مفردات راغب)

تفسیر :

«قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ (28)»: عاقلتر و فاضلترین آنها گفت: مگر نمی‌شد الله را تسبیح کنید و بگویید: «سبحان الله» یا بگویید: «انشاء الله». در تفسیر البحر آمده است: به آنها تذکر داد و آنها را سرزنش کرد که چرا با وجود یادآوری و تحریک او ستایش و تمجید الله را ترک نمودند. و اگر الله و نعمت‌هایی را که به شما عطا کرده به یاد می‌آوردند، فرمان الله سبحان و تعالی را مبنی بر کمک به فقرا به جا می‌آوردند، و روش پدر خود را دنبال می‌کردند. پس وقتی آنها از یاد الله غافل شدند و تصمیم گرفتند که مساعدت‌های خود را از فقرا دریغ کنند، الله متعال آنها را به مصیبت گرفتار کرد. (تفسیر کبیر ۹۰/۳).

و مفسر فخر رازی فرموده است: وقتی جماعت تصمیم گرفتند که زکات اموال خود را نپردازند و به مال و ثروت خود مغرور شدند، فاضلترین آنان به آنها گفت: قبل از نزول عذاب از معصیت توبه کنید، و وقتی وضع باغ را دیدند، سخن اول را به آنها یادآور شد، لذا به توبه و انابت روی آوردند، اما بعد از نابود شدن تمام اموال و دارایی‌اشان! (تفسیر کبیر ۹۰/۳۰).

قابل تذکر است که: در این آیه به یک حقیقت عالی می‌رسیم که: انسان باید همیشه سخن حق را به میان آرد، ولو اینکه در اقلیت هم قرار داشته باشد.

قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٢٩﴾

گفتند: پروردگار ما (از هر عیب و نقصی) منزّه است، به یقین ما ظالم بودیم. (۲۹)

تفسیر :

واقعیت اینست که ندادن حق دیگران، ظلم به خویش و طغیان به دیگران است. «إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ - إِنَّا كُنَّا ظَاغِينَ» .

عاقل‌ترین آنها گفت: آیابه شما نگفتم چرا الله تعالی را منزّه نمی‌دانید (و با تصمیم بر بخل خیال کردید خدا عاجز و شما همه کاره اید). گفتند: پروردگار ما منزّه است، قطعاً ما ستمکار و ظالمیم .

پس به یکدیگر روی آورده در حالی که به ملامتی خود پرداختند. گفتند وای بر حال ما که سرکش بودیم. امید است پروردگار ما بهتر از آن را برای ما جایگزین کند، همانا ما به پروردگارمان رغبت و امید داریم. اینگونه است عذاب و اگر بدانند عذاب آخرت بزرگتر است.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ ﴿٣٠﴾

پس به یکدیگر رو کرده به ملامت و سرزنش هم پرداختند. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَتَلَاوَمُونَ» (لوم): همدیگر را ملامت و سرزنش می‌کردند.

تفسیر :

«فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ (30)»: به لومه و سرزنش یکدیگر پرداختند، و این یکی به دیگری می‌گفت: تو این نظر را به ما ارائه دادی، و آن یکی می‌گفت: نه، تو بودی. و دیگری می‌گفت: تو ما را از فقر و بینوایی می‌ترساندی و ما را به جمع کردن مال تشویق می‌کردی. سرزنش چنین بود. (تفسیر کبیر ۹۱/۳۰).

درس بزرگی که در این آیه متبرکه نهفته است اینست: هر وحدت و اتحاد که بر اساس

تقوی و پرهیزگاری استوار نباشد، سرانجام اش به تفرقه و اختلاف می انجامد، طوریکه ملاحظه فرمودید: برادرانی که پیش از این برای محروم کردن فقرا و مساکین از محصولات باغ همدست و هم نظر یک دیگر بودند، به فردای اش به مرحله ای رسیدند که یکدیگر را ملامت کرده و گناه خویش را یکی به گردن دیگری می انداختند، و می گفتند پروردگار ما منزّه است از اینکه بر ما ظلم و ستمی روا داشته باشد، بلکه خود ما با انجام عمل بد یعنی ترک استثناء منع فقیران و بخل در عطاء مال بر خود ظلم و ستم نمودیم.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ ﴿٣١﴾

گفتند: ای وای بر ما که سخت طغیانگر بودیم. (۳۱)

تفسیر :

«قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ (31)» : صاحبان گفتند که وای به حال ما! ما در معصیت پروردگار خویش از حد گذشتیم که فقیران را از صدقه باز داشتیم و جز به خاطر گناهان خود مورد مجازات قرار نگرفتیم؛ زیرا طغیان، منع از حق و از حد گذری است. مفسر فخر رازی می فرماید: منظور این است که آنها آشفتگی و بی‌تابی خود را بزرگ جلوه می‌دادند. (تفسیر کبیر ۹۱/۳۱).

قابل یادآوری است که: عدم ادای حق دیگران، در حقیقت ظلم به خود و طغیان به دیگران است. طوریکه در آیه (29 و 31 قلم) مشاهده نمودیم که پروردگار با عظمت ما فرموده اند: «إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ- إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ».

انسان باید همیشه در برابر خالق لایزال خویش بر ضعف و عمل بد و یا هم سهوه و خطای که در زندگی خویش مرتکب شده، باید بدان اعتراف نماید و بگوید: «إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ- إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ»

اگر انسان در زندگی خویش خطا نمود، باید به خطا خویش اعتراف نماید، و طوریکه یادآور شدیم خواستار عفو گردد؛ زیرا اعتراف به خطا بهتر از آن است که در باطل ماندن پا فشاری نماید.

رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرمایند: «كَلَّ بَنِي آدَمَ خَطَاءً وَخَيْرَ الْخَطَائِينَ التَّوَابُونَ» «رواه الترمذی و حسنه محقق جامع الاصول.» «همه انسان‌ها دچار گناه و اشتباه می‌شوند و بهترین آن‌ها کسانی هستند که همیشه از اشتباهات و گناهانشان توبه میکنند.»

التوابعون؛ یعنی، کسانی که به اشتباهات خویش اعتراف می‌کنند و از آن دست کشیده و به سوی خدا باز می‌گردند.

هر کدام ما و شما در زندگی خویش تصامیم مختلفی اتخاذ می‌داریم، واضح است که برخی از این تصامیم اشتباه است. برخی از این تصامیم ممکن است برای زمانی خاص درست بوده باشند، اما پس از مدتی نیاز به جایگزین دارند. تأسف باید کرد که در بیشتر اوقات ما اشتباهات خویش را نه تنها نادیده می‌گیریم، بلکه بر ادامه آن‌ها اصرار هم می‌ورزیم. در بسیاری اوقات دیده میشود، که برخی از انسانها در جنب اینکه مرتکب خطاء و اشتباه می‌شوند، بلکه بر اشتباه خویش پا فشاری هم می‌کنند، من مطمئن هستم که روزی در زندگی همچو انسانها خواهد آمد، که بر اشتباه خویش اعتراف خواهد نمود، ولی در زندگی بسیاری از انسانها بسیار نا وقت همچو اتفاق می‌افتد.

همچنان قابل تذکر است که در برخی از حالات برای تربیه، پند و عبرت افراد یک جامعه، ضرورت می افتد که از اعمال شخص و یا هم گروه از خطاء کاران و مفسدین پرده برداشت، و غرض تنبیه آنان را در جامعه رسوا ساخت.

عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ ﴿٣٢﴾

اینک امیدواریم که پروردگار ما به جای آن، (بُستان) بهتری به ما عطا کند، که (از این پس) ما به پروردگارمان راغب و علاقه مندیم. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُبَدِّلُنَا» (بدل): عوض دهد و جایگزین دهد ما را؛ ابدال عبارت از برداشتن یک چیز و جایگزین کردن چیز دیگر به جای آن است. «رُغِبُونَ». مشتاقان و طلب‌کنندگان مغفرت الهی .

تفسیر :

«عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا»: امیدواریم که الله سبحانه و تعالی به خاطر توبه و اقرار به گناهان از جانب ما، بهتر از آن را به ما عطا فرماید.

« إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ (32)»: ما امید بخشودگی از او داریم و خواستار فضل و احسانش هستیم.

خواننده محترم !

انسان از طریق اطاعت به الله تعالی و انجام واجبات الهی می تواند به او نزدیک شود و خود را محبوب او سازد.

بناءً برای تداوم بخشیدن این محبوبیت باید یاد الله را سرمشق زندگی خویش سازیم، زیر پروردگار با عظمت ما در (آیه 152 سوره بقره) می فرماید: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُون». (پس به یاد من باشید، تا به یاد شما باشم! و شکر مرا گوید و [در برابر نعماتم] کفران نکنید).

همچنین در (آیه 31 سوره آل عمران) می فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (بگو (ای پیغمبر): اگر خدا را دوست می‌دارید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد و گناه شما را ببخشد، و خدا آمرزنده و مهربان است.

بناءً انسان در حالتیکه به مصیبت گرفتار و مبتلا می شود، و در حوادثیکه اموال خویش را از دست می دهد، باید به لطف و رحمت الهی امیدوار باشید که بهتر از آن را به شما بدهد. «عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا»

- دست الله تعالی برای تأمین و جبران باز است. گناهکاران مأیوس نباشند و خود را برای همیشه شکست خورده نپندارند. «يُبَدِّلُنَا خَيْرًا مِنْهَا».

باید یادآور شد که الله سبحانه و تعالی این قصه و داستان را مطرح کرده است تا به ما بیاموزد که سرانجام، بخیل و کسی که از ادای زکات امتناع می‌ورزد دچار هلاکت می‌گردد. او از دادن قسمتی از مالش در راه الله متعال دروغ می‌ورزد، اما تمام مالش با قهر و غضب خدا نابود می‌شود. از این رو خدا بعد از ذکر این قصه فرموده است:

كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٣٣﴾

این گونه است عذاب خداوند (در دنیا) و البته عذاب آخرت از آن هم بزرگتر و سخت‌تر است اگر مردم بدانند. (۳۳)

تفسیر :

«كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْأَخْرَءُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (33)» ؛ یعنی مانند همین عذاب که بر «یاران باغ» نازل شد، بر قریش نیز نازل می‌شود. و اگر دارای عقل و فهم باشند می‌دانند که عذاب آخرت از عذاب دنیا بزرگتر و شدیدتر می‌باشد.

ابن عباس (رض) فرموده است: این برای اهل مکه مثل می‌باشد که وقتی برای جنگ «بدر» بیرون رفتند، قسم یاد کردند تا محمد و یارانش را به قتل نرسانند و شراب ننوشند و موسیقیدانان، نوازنده و آواز خوانان بر جنازه‌ی آنان نرقصند و آواز نخوانند، به مکه باز نمی‌گردند، اما الله سبحان و تعالی گمان آنها را باطل کرد؛ چون آنها کشته و اسیر شدند و شکست خوردند. و مانند «یاران باغ» ناکام شدند؛ چرا که آنها به قصد چیدن ثمر بیرون رفتند اما نومید شدند. (تفسیر قرطبی ۲۴۶/۱۸).

بدون شک ظلم کردن و شکستن قلب انسانها گناه و کاری غیر اخلاقی و ناروا است و علاوه بر عذاب در آخرت آثار بسیار بدی هم در دنیا در پی دارد. طوریکه در فوق خواندیم: «كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْأَخْرَءُ» شخصی که قلب انسان دیگر را بشکند اگر این خطای خویش را جبران نکند و به اصطلاح رضایت مندی قلب او را به دست نیآورد و خشنودی او را جلب نکند بر طبق سنت الهی خود گرفتار ظلم دیگری خواهد شد و کسی دیگر قلب او را خواهد شکست.

از جانب دیگر ایمان داشتن به مجازات و عذاب قیامت، مانع بخل و طغیان و ظلم در انسان می‌گردد: طوریکه می‌فرماید: «وَالْعَذَابُ الْأَخْرَءُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» البته عذاب آخرت از آن هم بزرگتر و سخت‌تر است اگر مردم بدانند.

دروس حاصله از آیات متذکره :

خداوند نعمت‌های بی‌شماری را به انسان عنایت فرموده و در مقابل از او خواسته است سپاس این نعمت‌ها را به جای آورده و حقوق متعلق به آنها را پرداخت نماید تا بدین وسیله نعمت‌ها بر او پایدار بماند. اما هرگاه شکر نعمت تبدیل به کفران نعمت و تعدی به حقوق دیگران شده است خداوند متعال آن نعمت را برداشته و صاحبان آن را از برکات آن محروم ساخته است. اهل مکه نیز دارای موهبت‌های ممتازی نسبت به دیگران بودند؛ تجارت‌های پرمفعت و مهم‌تر از آن وجود خانه‌ی کعبه که حرم امنی برای آنها به حساب می‌آمد. حکایت اهل بستان آشکارترین و شدیدترین هشدار است که خداوند متعال خطاب به اهل مکه بیان می‌دارد تا شاید عبرتی بگیرند و آداب و شیوه‌ی شکرگزاری و اطاعت را جایگزین ناپسند عصیان و تکبر کنند. بدیهی است که این حکایت، هشدار بر جلو دیدگان تمامی متکبرین طمع‌کاری است که در ناسپاسی و غرور، گوی سبقت را از «أَصْحَابُ الْجَنَّةِ» ربوده‌اند و بر آن افتخار می‌کنند.

خوانندگان گرامی !

بعد از این که الله متعال حال و وضع تبهکاران و کفار مکه را یادآور شد، اینک در آیات متبرکه (34 الی 43) درباره مکافات نیکان، عدم مساوات میان فرمانبرداران و منحرفان ، بحث بعمل آمده است .

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٣٤﴾

بی تردید برای متقیان نزد پروردگارشان باغهای بهشت پرنعمت است. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْغَنِيمُ»: باغ‌های پرناز و نعمت که نه محدودیتی دارد و نه زوالی.

تفسیر :

«إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (34)» پرهیزگاران در آخرت باغ و بستان‌هایی خواهند داشت که جز نعمت خالص چیزی در آن نیست و مانند نعمت دنیا کدورت و تلخی آن را نمی‌بیند و بر آن عارض نمی‌شود. «جنت‌النعم» این فهم را برای ما می‌رساند که باغ‌های بهشت مملو از نعمت است، بر خلاف باغ‌های دنیوی که در کنار نعمت‌هایش دردها و آفت‌هایی متعددی و فراوانی برای انسان ببار می‌آورد.

به تأسف باید گفت: که تعدادی از انسانها بدین باور اند که اصلاً قیامتی برپا نمی‌گردد، و اگر احیاناً قیامت و روز جزا هم وجود داشته باشد، ما در آنجا هم در رفاه کامل خواهیم بود طوریکه در آیه (50 سوره فصلت) می‌فرماید: «وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ» و آیه به جواب همین اشخاص می‌باشد.

أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ (۳۵)

آیا مسلمانان را همانند مجرمان قرار دهیم؟ (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمُسْلِمِينَ»: فرمانبرداران و تسلیم‌شوندگان (ملاحظه شود: سوره‌های انعام، اعراف و یونس).

«الْمُجْرِمِينَ»: گناهکاران بدکار؛ حکمت طرح این سؤال از سوی الله سبحانه و تعالی این بود که بزرگان قریش هرگاه از بهشت و نعمت‌های بی‌شمارش می‌شنیدند می‌گفتند: اگر آنچه شما گمان می‌برید واقعاً حقیقت داشته باشد پس ما به آن نعمت‌ها سزوارتریم همان گونه که در دنیا ما بر خوشی‌های آن اولویت داریم.

تفسیر :

عدالت از مقتضیات حکمت الهی می‌باشد که آثار و علایم آن در آسمان‌ها و زمین و به صورت کل در سراسر جهان هستی دیده می‌شود.

عدالت حاکم بر این نظام از مقتضیات حکمت الهی می‌باشد، عدالت الهی ایجاب می‌کند که نیکوکاران و بدکاران، مطیع و عاصی هر کدام در مقام خویش قرار گیرند، و هر کدام به پاداش و جزای اعمال خویش برسند، در غیر این صورت اگر قرار باشد حکم به تساوی داده شود، یعنی همه بخشیده شوند یا همه مورد مواخذه قرار گیرند، و یا اینکه اصلاً هیچ جزا و پاداشی وجود نداشته باشد، در این صورت مفهوم عدالت الهی از بین رفته، و در نتیجه به اکثر نیکوکاران ستم بعمل آمده و مجرمان و مفسدان خوشبخت خواهند بود.

بناءً همانطوریکه پروردگار با عظمت ما در آیه فوق «أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ» (جزا و پاداش، بر اساس عدالت است. عدالت را هر وجدان و فطرت سالمی می‌پسندد) نباید فراموش کرد که احکام کتب آسمانی تابع تمایلات لجام گسیخته انسانها نمی‌باشد. و در هیچ کتاب آسمانی نیامده که هر چه خواستید بشود طوریکه الله متعال در آیه 38 همین سوره می‌فرماید «إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ» (آیه: 38 سوره قلم).

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٦﴾

شما را چه شده چگونه قضاوت می کنید. (۳۶)

تفسیر :

«مَا لَكُمْ؟» چه چیزی برای شماست؟ شما را چه شده است که این گونه حکم می کنید؟
«كَيْفَ تَحْكُمُونَ»: چگونه (جاهلانه و بی جا) از خود حکم صادر می کنید؟
در این آیه متبرکه که الله تعالی می فرماید که: شما را چه شده که به ناحق حکم می کنید و مؤمن و کافر را در فضیلت و ثواب برابر میدانید، حال آنکه در عمل خویش برابر نیستند.

همچنان قابل تذکر است که الله تعالی، هیچ تعهدی برای بندگان خویش نداده که حقیقت همان چیزی باشد که شما حکم می کنید. «أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ... إِنْ لَكُمْ لَمَّا تَحْكُمُونَ».

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ﴿٣٧﴾

آیا شما کتابی دارید (آسمانی) که در آن این حکم می خوانید؟ (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَدْرُسُونَ»: از روی آن می خوانید و به همدیگر نیز درس می دهید و بر مبنای آن حکم می کنید که...

تفسیر :

در این آیه متبرکه که خطاب به آنان می فرماید: آیا در نزد شما کتابی است که از نزد پروردگار نازل شده باشد و شما این حکم ناروا را که پرهیزگار و بدکار را با هم برابر می داند در آن خوانده و آموخته اید؟ نه عقل در این حکم با شما موافقت می کند و نه در این زمینه از نقلی پیروی نموده اید.

باید گفت که شریعت الهی، اصول است که الله تعالی آن را به پیامبران وحی فرموده است و شریعت بمتابه دین برای مردم پیش گردیده و آنان مکلف به اجرای دساتیر آن مطابقت به استطاعت بندگی خویش می باشند، که با اجرای آن در دنیا و آخرت سرفراز باشند. قابل تذکر است که منابع اساسی حقوق اسلام دو اند:

اولی قرآن کریم و دوم: سنت رسول الله یعنی احادیث. بر علاوه این منبع اصلی و اساسی دو منبع دیگر بر این دو منبع اولی حقوق اسلام استوار اند که به این ترتیب منبع سوم حقوق اسلام اجماع امت (consensus) و منبع چهار یعنی قیاس (analog) میباشد. علت این بحث اخیر به این سبب که همین منبع چهار یعنی قیاس امکان این را میسر میسازد تا مجتهدین و فقهای اسلامی تمام آن مسایل را که زمان و عصر نو به میان میاورد با اجتهاد، برای این مسایل جدید عصر و روز احکام و فتوی را با در نظر داشت منابع، اصول و نصوص اولی اسلامی یعنی قرآن و سنت حضرت پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم اجتهاد و فتوی صادر کنند. همین اصل و منبع است که دین اسلام جوابگوی تمام مسایل و مطالب مشخص روز نیز میشود.

إِنْ لَكُمْ فِيهِ لَمَّا تَخَيَّرُونَ ﴿٣٨﴾

که هر چه شما انتخاب می کنید برای شما در آن خواهد بود. (۳۸)

تفسیر :

«إِنْ لَكُمْ فِيهِ لَمَّا تَخَيَّرُونَ (38)» این جمله مفعول تدرسون می باشد. یعنی در این کتاب می خوانید که هر چه را آرزو کنید و بخوانید برایتان فراهم است؟ این هم توبیخی دیگر

است در مورد گمان باطل مشرکین که می‌گفتند: اگر حشر و جزایی در کار باشد، به ما بهتر از مؤمنین داده می‌شود، همان‌طور که در این دنیا به ما عطا شده است. مفسر طبری فرموده است: به خاطر گفته‌ی باطل و ناروا و آرزوهای دروغینشان این چنین توبیخ و سرزنش شده‌اند. (تفسیر طبری ۲۳/۲۹). درست این است که چنین چیزی وجود ندارد؛ نه در نزدتان کتابی است و نه دلیلی وجود دارد که شما را تأیید کند.

أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَهَّةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ ﴿٣٩﴾
ایا شما بر (عهده) ما عهد و پیمان استواری تا روز قیامت دارید، که هرچه را حکم کنید، (حق) برای شما باشد؟ (۳۹)

تفسیر:

یعنی برای تان بر ذمه ما پیمان‌هایی مؤکد و ثابتی وجود دارد؛ مبنی بر اینکه به زودی آنچه را دوست دارید و آرزو میکنید به دست می‌آورید؟ چنین نیست، بلکه این‌ها آرزو‌هایی اند که تحقق نخواهد یافت.

مفسران کثیر می‌نویسد: یعنی آیا عهد و پیمانی مؤکد در دست دارید که خواسته‌ها و آرزوهایتان برآورده خواهد شد؟ (مختصر ۵۳۷/۳). «أَيْمَانٌ»: جمع یمین، پیمانها و عهدها.

سَلِّمْهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ ﴿٤٠﴾
از آنان سؤال کن کدام شان ضامن این [ادعا] اند؟ (۴۰)

تفسیر:

ای پیامبر! از کافران بپرس که کدام یک کفیل این حکم است و ضمانت می‌کند که امور موافق اراده شان می‌باشد؟ برای تحقق گمان‌های آنان کفیلی وجود ندارد و دلیلی ندارند که ادعای شان را ثابت سازد. چون به چیزی حکم می‌کنند که از دایره‌ی عقل خارج است و منطق آن را رد می‌کند و با عدالت سازگاری ندارد.

« زَعِيمٌ » ضامن. عهده‌دار (ملاحظه شود سوره: یوسف / 72).

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿٤١﴾
ایا خدایانی دارند که ادعای آنان را ضمانت می‌کند و بر مطالبات شان کمک می‌نماید؟ (۴۱)

تفسیر:

پس اگر در این ادعا راست می‌گویند، آنها را بیاورند. در التسهیل آمده است: بدین ترتیب ناتوانی کفار را اعلام می‌دارد. منظور این است: اگر شرکایی دارید که می‌توانند کاری را انجام دهند، آنها را بیاورید تا ببینیم چه کاری برای شما انجام می‌دهند. (التسهیل ۱۴۰/۴).

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٤٢﴾
[یاد کن و به خاطر بیاورد] روزی را که ساق پاها از وحشت برهنه گردد، و به سجده کردن دعوت شوند، ولی در خود قدرت و استطاعت [سجده کردن] را نیابند! (۴۲)

تفسیر:

در آیه متبرکه‌ی یاد از حالت و وضعیت روز قیامت، روزی که سختی آنرا قرآن عظیم الشان با یک اعجاز خاصی تعریف و تشریح نموده .

و میفرماید: «يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ» روزی را به قوم خود یادآور شو که در آن امری بی‌نهایت خوفناک و به غایت شدید برملا می‌شود.
ابن عباس (رض) فرموده است: آن روز عبارت است از روز قیامت یعنی روز بیم و ناراحتی و شدت. (مختصر ۵۳۸/۳).

مفسر قرطبی فرموده است: در اصل یکشف عن ساق برای بیان حال انسانی به کار می‌رود که در موقعیت عسر و حرج قرار گرفته و بسیار شتاب و عجله کند و «ساق» و «کشف» به صورت استعاره برای بیان شدت به کار می‌رود. (تفسیر قرطبی ۲۴۹/۱۸).
«وَيُذْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ (42)»: در آن روز از کفار خواسته می‌شود برای پروردگار عالمیان سجده برند، اما نمی‌توانند؛ زیرا پشت آنها قابل خم شدن نمی‌باشد.
در حدیث آمده است: «هر زن و مرد مؤمنی برای خدا سر سجده می‌نهد ولی آنان که در دنیا برای ریا یا کسب آبرو سجده برده‌اند، می‌روند سجده ببرند اما پشت آنها خم نمی‌شود» (قسمتی از حدیثی طولانی است که بخاری و مسلم آن را اخراج کرده‌اند).
بناءً بر مسلمانان است تا در این دنیا از صحت‌مندی جسمی خویش استفاده اعظمی بعمل آورده، تا عبادت پروردگار خویش بوجه احسن انجام دهند، و به یاد داشته باشند که هیچ يك دیگر این فرصت‌های خوبی دنیوی را نخواهند داشت.
همچنان به یاد داشته باشید که مجرمین «خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ» رویی برای سربلند کردن و نگاه کردن ندارد.

کسی که خشوع انتخابی در برابر الله را قبول نه نماید، در آن روز خشوع و ذلت اجباری را خواهد پذیرفت. طوریکه پروردگار با عظمت ما می‌فرماید:

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ ﴿۴۳﴾
این در حالی است که دیدگانشان (از شدت ندامت و شرمساری) فرو افتاده و ذلت و خواری وجودشان را فرا گرفته است. آنان پیش از این (در دنیا) به سجده دعوت می‌شدند در حالی که سالم بودند (ولی سجده نکردند و امروز دیگر عاجزند). (۴۳)

راه ایجاد خشوع در نفس :

اولین راه که برای ایجاد خوف و خشیت وجود دارد اینست که باید دقت لازمی را که قرآن عظیم‌الشان و سنت رسول الله در باره خشوع به عمل آورده است، بطور دقیق مورد توجه، و مورد عمل قرار گیرد. ما باید علم‌الیقین داشته باشیم که بجز ذات حق تعالی دیگر هیچ نیروی و قدرت در جهان وجود ندارد که توانمندی آنرا داشته باشد که ما را از عذاب روز قیامت نجات دهد؟
تجسم عذاب و توجه به این که فقط الله تعالی می‌تواند ما را از این عذاب حفظ کند. اولین گام در راه خشوع است.

البته ما باید به لطف الله تعالی امید همیشگی داشته باشیم و هیچ وخت از عنایت او مأیوس نشویم زیرا یأس از رحمت الهی از شدیدترین گناهان بشمار میرود.

ولی اینکه چه کسی می‌تواند از عذاب الهی در امان باشد؟

چه کسی گفته می‌تواند همه تکالیفی را که الله تعالی بر ما واجب نموده انجام داده ام، و هیچ گناهی را مرتکب نشده‌ایم، و یا هم بعد از گناه توبه کرده‌ام؟ و یا اینکه توبه ما استجاب شده است؟ بناءً به این معتقد باشیم که عذابی همه وجود دارد. لذا بر انسان است تا از عذاب هم خایف باشد، و هیچ وخت هم با خود تصور نه نماید که گویا من به جهنم

نمی روم.

بناءً خوف از عذاب الهی که شامل عذاب روحی و جسمی است آنرا باید انسان درک کند و از آن باید در هراس باشد.

انسان همیشه باید بر عجز خویش در برابر عظمت الهی اقرار داشته باشد، و زمانیکه هر چه بیشتر در این زمینه تأمل کند، بیشتر زمینه خشوع برای انسان فراهم میشود. انسان هر قدر بتواند ناچیزی و حقارت خود را در برابر عظمت الهی درک کند، حالت شکستگی برای انسان پیدا می گردد.

هرچه معرفت انسان در باره خالقش بیشتر شود، خشوع اش بیشتر می شود.

دروس حاصله از آیات متذکره :

مفهوم کلی آیات:

قبل از همه باید گفت که: میزان اِکرام در دنیا و آخرت تقواست و هر آن که در دنیا پرهیزکاری پیشه کرد در باغستان‌های جنت مورد تکریم قرار می‌گیرد و آن که عملش را با میزان تقوا سنجیدند اما وزنی نداشت حقیقتاً خود را از اِکرام الهی محروم ساخته و اِهانته در جهنم را برای خویش برگزیده است و این حکم لایتنجیر پروردگارست، اما کافر طوری تصور میکند که گویا در آخرت نیز اِکرام و شخصیت دروغین دنیویش تکرار می‌شود و از رحمت الهی بهره‌مند می‌گردد، اما زهی خیال باطل که تمام این خیال بافی‌ها تنها به درد این دنیا می‌خورد و در آخرت هر آنچه بافته است لاجرم رشته می‌شود و میان او و پرهیزکاران فاصله‌ای به امتداد عدل خداوند ایجاد می‌شود که هیچ گذری از آن نیست. روزی که سختی‌ها به نهایت خود می‌رسد و کافران در وحشت و ترس غوطه‌ور می‌شوند، ذلیل و رسوا می‌گردند، و هرگاه بخواهند اِرادتی دروغین از خود نشان دهند بی‌درنگ خوارتر و حقیرتر می‌شوند و حقاً که نباید انتظاری از این داشته باشند.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (44 الی 52) در باره هشدار به دروغ پردازان، صبر و بردباری پیامبر صلی الله علیه وسلم به وسیله ی قرآن عظیم الشان ، به بحث گرفته شده است .

فَذَرْنِي وَمَنْ يُكْذِبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٤﴾

پس مرا با کسانی که این سخن قرآن را دروغ می پندارند واگذار؛ آنها را اندک اندک و پایه پایه از آنجا که ندانند فروگیریم به هلاکت و نابودی کشانیم. (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذَرْنِي»: مرا رها کن، یعنی مرا با کافران تنها بگذار و عقوبت آنها را به من بسپار. «بِهَذَا الْحَدِيثِ»: این سخن، قرآن. «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ» (درج): به تدریج و اندک اندک آنها را می‌گیریم. در اصل استدرج یعنی انتقال از حالی به حالی به صورت اندک اندک و بدون عجله، و عذاب استدرج یعنی این که کم‌کم آنها را وارد عذاب می‌کنیم و چه بسا همراه با ازدیاد نعمت و پوشاندن گناه باشد تا این که بر گناهان و ناسپاسی آنها افزوده شود و موجبات هلاکت‌شان فراهم آید. «مَنْ حَيْثُ»: به گونه‌ای که، از جایی که.

تفسیر :

«فَذَرْنِي وَمَنْ يُكْذِبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ»: تکذیب‌کننده‌ی این قرآن را به من واگذار کن که من شرش را از سرت کم می‌کنم و انتقام تو را از او می‌گیرم! یعنی خودت را به این مشغول نکن که چگونه با آنان دست و پنجه نرم کنی. دست و پنجه نرم کردن با آنان کار من

است. این و عیدی است بی‌نهایت شدید و سخت .
 « سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (44) »: «به تدریج آنان را به گونه ای که در نیابند به سوی تباهی سوق خواهیم داد.» کسی را ناآگاهانه به سوی هلاکت و تباهی بردن بدین ترتیب است که پروردگار با عظمت انسان دشمن حق و ظالم را در دنیا از نعمت‌ها برخوردار کند و به او صحت و سلامتی، مال و اولاد و موافقت‌های دنیوی اعطا فرماید و او در اثر آنها فریب بخورد و گمان کند من هرچه می‌کنم درست است و در عمل من هیچ‌گونه خطا و اشتباهی نیست. این گونه او در دشمنی و سرکشی و ستمگری خود هر چه بیشتر غرق می‌شود و متوجه نمی‌شود که نعمت‌هایی که به او داده می‌شود انعام و مکافات نیست، بلکه در حقیقت اسباب هلاکت اوست.

همچنان مفسر حسن در مورد اصطلاح «استدراج» فرموده است که: بسیاری از مردم به تمجید و ستایشی که از آنان به عمل می‌آید، به پوشیده شدن رازشان مغرور می‌گردند. (تفسیر قرطبی ۲۵۱/۱۸).

هكذا مفسر فخر رازی در مورد کلمه «استدراج» فرموده است که: استدراج یعنی این که پله به پله او را نزدیک گرداند تا در دام فرو افتد. مثلا هر بار که مرتکب گناهی شدند، نعمتی به نعمت‌هایشان افزوده شود به طوری که استغفار را فراموش کنند. پس استدراج فقط از طریق اعطای نعمت به در این هیچ جای شکی نیست که: تکذیب کنندگان، با الله تعالی در طرف اند. و کسانی که به تکذیب قرآن عظیم الشان پردازد، جزای سنگینی در انتظار اش خواهد بود. بزرگترین مصیبت در زندگی انسانها اینست: خطر که متوجه اش باشد، و او از این خطر غفلت ورزد و آنرا نادیده گیرد.

وَأْمَلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ ﴿٤٥﴾

آنها را مهلت می‌دهم، زیرا تدبیر من محکم و دقیق است. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَأْمَلِي لَهُمْ»: (مَلا) به آن‌ها (کافران) مهلت می‌دهیم (فعل مضارع از أَمَلَى)، در اصل به معنای مدت زمانی از روزگار است، یعنی مدت زمانی را در اختیارشان قرار می‌دهیم. «کَيْدِي»: در اصل به معنای مکر و حيله است و در مورد الله متعال به معنای تدبیر و اندیشه است. لفظ «متین» دلالت بر استواری و صلابت این کید دارد، به گونه‌ای که قابل دفع و مقابله نیست.

تفسیر:

«وَأْمَلِي لَهُمْ»: آنان را مهلت می‌دهم تا گناهان زیادی انجام دهند و عُمرهایشان را طولانی می‌سازیم تا در لُهو و بازی مصروف شوند.
 «إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ (45)»: به یقین که مکر و تدبیر من در برابر دشمنان محکم و شدید است؛ زیرا تا عصیانگران را گرفتار نسازم بدان آگاهی ندارند. در حدیث آمده است: «الله متعال به ظالم فرصت می‌دهد تا وقتی که او را گرفت دیگر نمی‌تواند از چنگش در برود».

گشایش روزی و طول عمر و صحت‌مندی جسمی که به آنها اعطا شده است به ظاهر احسان است ولی در باطن بلا و مصیبت است؛ چون مقصود از آن، مجازات و تعذیب آنان می‌باشد.

قابل تذکر است که در آیه مبارکه کلمه «کید» استفاده گردیده که به معنای تدبیر پنهانی علیه کسی است. این کلمه تنها زمانی یک بدی به حساب می آید که برای زیان رساندن ناحق به کسی باشد وگرنه در ذات آن هیچ گونه بدی ای وجود ندارد، بخصوص اگر این روش ضد کسی به کار رود که مستحق آن است.

در ضمن نباید فراموش کنیم که الله تعالی امهال دارد ولی هیچ وقت اهمال ندارد، به یاد داشته باشید مهلت های الهی، تدبیر الله تعالی است برای هلاکت کفار «أَمْ لِي لَهْمُ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ». و در این جای شک نیست که: توطئه های بشری خنثی می شود ولی تدبیر الهی محکم و استوار است. «إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ».

ما نباید در زندگی خویش ظاهر بین و سریع القضاوت باشیم سطحی نگری نه تنها در شان انسان مؤمن نیست، بلکه حتی در شان یک فرد عاقل هم نمیباشد. قضاوت انسان عاقل باید مبتنی بر تحقیق و دوراندیشی باشد؛ صرف داشتن ظاهر فریبنده و یا یک رفتار خوب یا بد نباید مبنای قضاوت انسان قرار گیرد. ما باید از قضاوت های منفعلانه و سطحی در مورد اشیا و اشخاص که منشا آن، تنها ادراکات حسی ظاهری است، اجتناب ورزیم. اگر انسان از روی تحقیق و دقت قضاوت کند و عقل خود را به کار گیرد، دیگر فریب زرق و برق دنیا را نمی خورد. در دنیا چیزهایی وجود دارد که ممکن است انسان با مشاهده آنها به قضاوت های عجولانه دست بزند و بر این اساس، فریب بخورد. اگر انسان درست بیندیشد، متوجه می شود که بسیاری از چیزهای که ظاهراً فریبنده اند، باطن خوبی ندارند. چه بسا به دنبال یک نگاه، سالها گرفتاری و بدبختی باشد. همچنین با دیدن ظاهر اشخاص نمی توان در مورد شخصیت حقیقی آنها قضاوت کرد. ممکن است کسانی ظاهری موجه داشته باشند، اما در باطن افرادی دو رو و منافق باشند و بر عکس، کسانی ظاهر خوبی نداشته باشند، اما باطن آنها بهتر از ظاهر شان باشد. بنابراین، ما نباید به دیدنی های ظاهری اکتفا کنیم و بر آن اساس زود قضاوت نماییم، بلکه باید به دنبال ادراکات حسی، عقل خود را نیز به کار بگیریم.

طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 216 سوره بقره) می فرماید: «وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (و چه بسا چیزی را خوش ندارید، در حالی که خیر شما در آن است و چه بسا چیزی را دوست دارید، در حالی که ضرر و شر شما در آن است. و خداوند (صلاح شما را) می داند و شما نمی دانید) بناءً با تمام وضاحت باید گفت؛ ملاک خیر و شر، آسانی و سختی و یا تمایلات شخصی نیست، بلکه مصالح واقعی ملاک است و نباید به قضاوت های ذهنی گرانه خویش قضاوت قبل از وخت بعمل آریم.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ ﴿٤٦﴾

آیا تو از آنها (برای رسالت خود) مزدی می خواهی که پرداخت آن برای آنها سنگین است؟! (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَغْرَمٌ»: غرامت، مزدی که آن را توانی در برابر دعوت می دانند. «مُثْقَلُونَ»: گرانبار و سنگین بارند، پرداخت این غرامت بر آنها سنگینی می کند و زیر بار این بدهی رفته اند و بدین خاطر دعوت تو را (ای پیامبر) نمی پذیرند. مقصود این نیست که پیامبر از آنها در مقابل دعوت دستمزد می گرفت بلکه برعکس، پیامبر جز قبول دعوت، از آنها انتظاری

نداشت.

تفسیر :

در این آیه متبرکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم که: «أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِّنْ مَّعْرَمٍ مُّتَقَلُونَ (46)» آیا در برابر تبلیغ رسالت و دعوت به سوی الله تعالی از کافران مزدی را خواستار شده‌ای؟ و از این‌رو تاوان اجرت بر آنان گران آمده و بار سنگینی را به دوش کشیده‌اند؟ درست این است که تو آنان را به جهت الله تعالی فرا می‌خوانی و مزد و پاداش تو بر الله تعالی است. پس به چه دلیل از دعوت تو قطع علاقه می‌کنند؟ منظور توبیخ آنها در مقابل عدم ایمان می‌باشد؛ زیرا پیامبر اصلاً از آنها اجرت و پاداشی نمی‌خواست. در جمله «أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا» به وضاحت تام معلوم می‌شود که: انبیاء هیچ‌گاه برای تبلیغ رسالت خویش درخواست مزد و پاداش از مردم نداشتند.

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ ﴿٤٧﴾

یا مگر نزد شان اسرار علم غیب است که [آن را] می‌نویسند و به دیگران می‌دهند؟! (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْغَيْبُ»: آنچه علم آن خاص الله متعال است، لوح محفوظ.

تفسیر :

« أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ (47) » یا این که لوح محفوظ که حاوی غیب است در اختیار آنان قرار دارد و آنها از آن استخراج می‌کنند که آنها اهل ایمان می‌باشند و از این‌رو بر کفر و طغیان اصرار می‌ورزند؟ استفهامی است بر سبیل توبیخ و انکار. در این آیه متبرکه واضح می‌گردد که مخالفان انبیاء، نه پشتوانه علمی دارند و نه عقلی و نه پشتوانه‌ای از عالم غیب برخوردار می‌باشند. باید به یاد داشته باشید که کید، مکر و نیرنگ دشمنان مقطعی نیست، بلکه دائمی است. که در نهایت نتیجه‌ی کید و نیرنگ، به خود این اشخاص باز می‌گردد.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخْتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ ﴿٤٨﴾

پس در انتظار حکم پروردگارت شکیبایی کن و همانند صاحب ماهی [یونس] مباش که [در تاریکی] ندا در داد و خشم فرو خورده بود. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كَصَاحِبِ الْأُخْتِ» «صاحب ماهی، (حضرت یونس علیه السلام است).
«مَكْظُومٌ» «سرشار از غم و اندوه بود».

تفسیر :

مفسرین در تفسیر آیه مبارکه می‌نویسند: « فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ »: ای پیامبر! به حکم پروردگارت که مهلت کافران را مقدر کرده و کامیابی و پیروزی‌تان را به تأخیر انداخته در مقابل آزار آنها شکیبایی باش و به تبلیغ رسالت خدا ادامه بده و مانند یونس علیه السلام، مباش که به فرمان پروردگارش شتاب ورزید، بر قومش قهر نمود، از نزد آنان گریخت و در نهایت او طعمه نهنگ شد.

بعد از اینکه به غم و اندوه و مشقت گرفتار شد، پروردگارش را دعا کرد و با توبه و استغفار درخواست گشایش نمود و در نتیجه حق تعالی او را نجات بخشید.

«إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ (48)» آنگاه که در شکم ماهی در حالی که سخت افسرده و

عصبانی بود، در پیشگاه خدایش به دعا و التماس برخاست و گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ».

داستان حضرت یونس علیه السلام یکی از با عبرتترین داستان ها در قرآن عظیم الشان می باشد: حضرت یونس علیه السلام بنا بر روایات تاریخی، و روایات اسلامی از جمله پیامبران که در قرن هشتم قبل از میلاد از منطقه شمال شهر الناصره امروزی به دستور الله تعالی به منطقه نینوا، پایتخت آشور مسافرت کرد. او پنجمین پیغمبر از دوازده پیامبر کوچک بنی اسرائیل پسر امتای و از نواسه های بولون بود. از نظر یهودیان یونس پیامبر بود ولی جنسیت یهودی نداشت.

حضرت یونس علیه السلام از پیامبرانی است که نام او در قرآن عظیم الشان، چهار بار ذکر گردیده است: (سوره های نسا، انعام، یونس و صافات، و در دو سوره انبیاء و قلم نیز وصف او بعمل آمده است).

حضرت یونس از جانب پروردگار تقریباً سی سال وظیفه داشت که به ارشاد مردم شهر نینوا در کشور عراق امروزی بپردازد. یونس علیه السلام سالها به امور تبلیغاتی و ارشادی کوشش خستگی ناپذیری بعمل آورد.

مؤرخین می نویسند: تعداد این قوم تقریباً به صد هزار نفر می رسید. این قوم دائماً به تکذیب حضرت یونس علیه السلام می پرداختند، و به شخصیت او تهمت می زدند و می گفتند تو هذیان میگویی، ما نمی خواهیم از تو پیروی کنیم و دعوت تو را قبول نمی کنیم. با این حال یونس علیه السلام باز هم به ماموریتش ادامه داد، و دائماً آنها را هدایت می کرد.

بعد از اینکه یونس علیه السلام از هدایت قومش نا امید شد، در نتیجه آنها را رها کرد و در بحر سوار کشتی شد، خداوند متعال وی را امتحان نمود؛ بحر طوفانی شد و کشتی بانان تصمیم گرفتند برای نجات جان سرنشینان کشتی قرعه کشی کنند تا یکی از مسافری سوار بر کشتی را به بحر بیاندازند تا وزن کشتی سبک تر شود. آنها سه بار قرعه کشی کردند و هر سه بار قرعه بنام یونس علیه السلام درآمد، بناچار تصمیم گرفتند یونس علیه السلام را به بحر بیاندازند. یونس علیه السلام را به بحر انداختند اما به امر الله متعال یک نهنگ بزرگ یونس علیه السلام را بلعید و او را در شکم خود جایی داد. در این وخت است که حضرت یونس علیه السلام در شکم نهنگ دست به دعا برده و توبه میکند و می گوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (سوره انبیاء 87). خدای متعال نیز توبه اش را پذیرفت و به نهنگ هدایت فرمود که یونس علیه السلام را صحت و سلامت به ساحل ببرد.

در آیه 87 انبیاء آمده: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذُهِبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ».

یعنی: «و ذوالنون را یاد کن» یعنی: صاحب ماهی را زیرا «نون» به معنی ماهی است. او یونس بن متی علیه السلام است که به سوی مردم نینوا از سرزمین موصل فرستاده شده بود «آن گاه که خشمگینانه رفت» یعنی: او به خاطر پروردگار خویش در اعتراض به اینکه چرا قومش به او ایمان نمی آورند، خشمگینانه از میانشان بیرون رفت، در حالیکه او باید شکیبایی می کرد و منتظر اذن و اجازه پروردگار باقی میماند «و پنداشت که ما

هرگز بر وی تنگ نگیریم» با بازداشتن وی از راهش و مانع شدن وی از اجرای خواسته اش. یا پنداشت که هرگز بر وی تنگ نمی‌گیریم؛ با فروبردن وی در شکم ماهی. ابن‌کثیر می‌گوید: «هنگامی که ذوالنون می‌خواست از میان قومش بیرون رود، به قومش هشدار داد که به دلیل اصرارشان بر عناد پس از سه روز بر آنان عذاب نازل می‌شود. قومش تهدید وی را جدی گرفتند زیرا دانستند که پیامبر دروغ نمی‌گوید آن‌گاه سر به صحراء برداشته با کودکان و چهارپایان و همه کوچک و بزرگ خویش از شهر بیرون رفتند و میان مادران و کودکان جدایی افکنده شور و ولوله و زاری به آسمان برداشتند و سخت تضرع نمودند پس خداوند متعال بر آنها رحم کرد و عذاب را از آنان برطرف کرد. اما از آن سوی دیگر، یونس علیه السلام رفت و با گروهی در کشتی‌ای سوار شد، کشتی در میان راه به تلاطم امواج گرفتار شد و کشتی‌نشینان از آن ترسیدند که همه غرق شوند لذا برای سبک کردن بارکشتی تصمیم گرفتند تا یک تن از میان خود را به بحر افکنند، قرعه انداختند، قرعه به نام یونس علیه السلام برآمد اما او را نیفکندند، بار دیگر قرعه انداختند، باز هم به نام یونس علیه السلام برآمد اما این بار نیز از انداختن او به بحر ابا کردند، بار سوم قرعه انداختند، باز هم به نام یونس علیه السلام برآمد، در این هنگام یونس علیه السلام خود برخاست و جامه از تن بیرون کرده خود را به بحر پرتاب کرد، آن‌گاه خدای عزوجل ماهی عظیم الجثه‌ای را فرستاد تا او را فرو بلعد...».

اینک ادامه ماجرا: «پس در دل تاریکی‌ها» تاریکی شب، تاریکی بحر و تاریکی شکم ماهی «ندا کرد» با این سخنش: «که» بار الها! «معبودی جز تو نیست، منزهی تو، به راستی که من از ستمگاران بودم» در بیرون رفتن از میان امتم بدون اجازه یا فرمان تو. این اعترافی است از یونس علیه السلام بر قصورش و توبه است از لغزشش.

در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده که فرمودند: «دَعْوَةُ ذِي النَّوْنِ إِذْ دَعَا وَهُوَ فِي بَطْنِ الْحُوتِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَإِنَّهُ لَمْ يَدْعُ بِهَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ فِي شَيْءٍ قَطُّ إِلَّا اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ» ترمذی (3427).

یعنی: «دعای ذوالنون (یونس) که در شکم ماهی خواند «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» که هیچ شخص گرفتاری نیست که به این دعا، دعا کند مگر اینکه برای او اجابت می‌شود».

و در حدیث دیگری آمده: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشَيْءٍ، إِذَا نَزَلَ بِرَجُلٍ مِنْكُمْ كَرِبَ أَوْ بَلَءٌ مِنْ بَلَايَا الدُّنْيَا دَعَا بِهِ يَفْرَجُ عَنْهُ؟»

فقیل له: بلی، فقال: دعاء ذی النون: لا إله إلا أنت سبحانک انی كنت من الظالمین». (السلسلة الصحيحة (1744). یعنی: آیا به شما خبر دهم؛ هرگاه بر کسی مشکل و مشقت و بلایی از بلاهای دنیا وارد شد دعایی بخواند تا از آن خلاص شود؟

یکی به ایشان گفت: بلی، فرمود: دعای ذوالنون را بخوانید: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ». (که در تقاضای مجازات قومش عجله کرد و گرفتار مجازات ترک اولی شد) در آن زمان که الله تعالی را خواند در حالیکه مملو از اندوه بود. خواننده محترم!

نعمت پروردگار را که حضرت یونس علیه السلام در این دعای اخلاص‌مندانه خویش بدست آورد، شامل نعمت مادی و معنوی شد. در نعمت مادی این بود که در آب غرق نشد و نهنگ او را بلعید، در شکم نهنگ زنده ماند و سپس او را بیرون بحر انداخت.

و هم نعمت معنوی که توفیق عذرخواهی و پذیرش توبه اش در نزد پروردگار با عظمت است.

الهی توفیق توبه که از جمله نعمت های بزرگی الهی است نصیب ما هم بگردانی!

لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لُنُبِدَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ﴿٤٩﴾

و اگر نعمتی جانب پروردگارش او را در نیافته بود، یقیناً نکوهش شده به صحرایی بی آب و گیاه افکنده می شد. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَدَارَكُهُ»: او را دریافت. یعنی به دادش رسید. «لُنُبِدَ»: حتماً انداخته می شد. «الْعَرَاءِ»: صحرایی خشک و خالی یعنی بی آب و گیاه (سوره: صافات). «وَ هُوَ مَذْمُومٌ»: در حالی که مورد مذمت و ملامت قرار می گرفت.

تفسیر:

«لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ»: اگر رحمتی را از جانب الله دریافت نمی کرد، «لُنُبِدَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ (49)»: به بیابانی وسیع و خالی از درخت و کوه، پرت می شد. و در همان حال به خاطر عملی که مرتکب شده بود مورد سرزنش قرار می گرفت، اما الله نعمت قبول توبه را به او عطا فرمود، و دیگر مذموم نماند.

اگر این آیه مبارکه را با آیات (146 - 142) سوره ی صافات کنار هم قرار دهیم معلوم خواهد شد که زمانی که یونس علیه السلام در شکم ماهی انداخته شده بود گرفتار سرزنش الله متعال بود، ولی هنگامی که الله سبحان و تعالی را تسبیح گفت و به گناه خویش اعتراف کرد، اگرچه در حالتی مریض گونه به ساحلی هموار انداخته شد، ولی در آن هنگام گرفتار عتاب الله نبود، بلکه خداوند متعال با رحمت خویش در آن جا یک درخت برگ دار رویاند، تا هم برگ های درخت بر او سایه کنند و هم از میوه های آن رفع و دفع گرسنگی و تشنگی کند.

فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٥٠﴾

پس پروردگارش وی را برگزید و از صالحان قرار داد. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اجْتَبَاهُ رَبُّهُ»: پروردگارش او را برای اتمام رسالتش برگزید.

تفسیر :

و بدین ترتیب پروردگار با عظمت او را به رسالت به سوی قومش برگزید، و پس به وطنش برگشتاند و صالح و مصلح ساخت. احوال، اعمال و اقوالش را نیکو ساخت تا به سوی راه الله دعوت نماید.

ابن عباس (رض) فرموده است: خداوند متعال وحی را به او بازگرداند و او را شفیع قوم خود قرار داد. (تفسیر کبیر ۳۰/۹۹).

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ

لَمَجْنُونٌ ﴿٥١﴾

و هر آینه نزدیک است آنانیکه کافر شدند چون قرآن را شنیدند که میخواندی تو را با چشمهای خود بلغزانند و بیفکنند؛ و می گویند: یقیناً این شخص (پیغمبر) بی تردید دیوانه است! (۵۱)

تشریح لغات واصطلاحات :

«يُزْلِفُونَ» «بلغزانند، چشم زخم بزینند».

تفسیر:

«وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُزْلِفُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ» نزدیک بود کفار از سر عداوت و دشمنی با چشم خود تو را سرنگون و نابود کنند.

ابن کثیر فرموده است: آیه دلیلی است بر این که زخم چشم واقعیت دارد و تأثیر حقیقی بر جای می‌گذارد، و حدیث نیز آن را تأیید می‌کند که آمده است: «اگر چیزی از قدر پیشی می‌گرفت، چشم از آن سبقت می‌گرفت» (روایت از احمد و ترمذی. ترمذی گفته است: حسن صحیح است).

قبل از همه باید گفت که دشمن با دست می‌جنگد، با زبان تهمت می‌زند، و با چشم قصد نابودی ما را دارد. در این هیچ جای شک نیست که چشم زدن حق است، طوریکه در آیه مبارکه فوق بیان شد. یعنی: آنها در وقت شنیدن قرآن عظیم الشان به‌سوی تو تند و تیز نگاه می‌کنند طوریکه نزدیک است این نگاهشان تو را بیهوش نموده و از جا ساقط گرداند زیرا آنان از شنیدن قرآن سخت نفرت و کراهت دارند.

مفسران در تفسیر: «لِيُزْلِفُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ» چند وجه ذکر کرده‌اند؛ برخی از مفسرین در معنی آن می‌فرمایند که: «نزدیک است کافران تو را چشم زخم برسانند». بنابراین آیه دلیل بر آن است که چشم زدن و تأثیر آن حق است و این تأثیر به امر پروردگار با عظمت می‌باشد در حدیث شریف آمده است: «... والعين حق: چشم زدن حق است» یعنی به اراده خداوند می‌باشد و نیز پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ان العين قد تدخل الرجل العين في القبر، وتدخل الجمل القدر»، یعنی: «گاهی چشم زدن مرد را در قبر داخل می‌کند و شتر را در دیگ». حسن بصری فرموده است: «دوای چشم زخم، خواندن این آیه مبارکه است: «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُزْلِفُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ - ۵۲»

خواننده محترم!

در مورد تأثیر چشم (چشم زخم) احادیث متعددی ذکر شده است: امام بخاری در صحیح خود بابی به نام «العَيْنُ حَقٌّ» دارد که برگرفته از حدیث مشهوری است که ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل کرده که فرموده است: «الْعَيْنُ حَقٌّ وَلَوْ كَانَ شَيْءٌ سَابِقُ الْقَدْرِ لَسَبَقَتْهُ الْعَيْنُ وَإِذَا اسْتُغْسِلْتُمْ فَاغْسِلُوا». «تأثیر چشم حقیقت دارد و اگر چیزی قرار بود بر تقدیر سبقت بگیرد چشم سبقت می‌گرفت و هرگاه از شما طلب غسل شد (از صاحب چشم) پس غسل کنید (تا از آب غسل برای بهبود مورد اصابت استفاده شود)». ابن عباس (رض) می‌فرماید: «قَالَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا اسْتُغْسِلْتُمْ فَاغْسِلُوا» «كَانَ يُعَوِّذُ بِهَا إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ النَّامَةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَأَمَّةٍ». «پیامبر صلی الله علیه وسلم، حسن و حسین را در پناه الله در می‌آورد و می‌فرمود این چنین جد شما، ابراهیم، پسرانش اسماعیل و اسحاق را در پناه خدا می‌آورد: شما را به کلمات کامل خداوند از هر شیطان و هر جنبنده‌ی مضر و از هر چشم بد در پناه خدا می‌آورم». ابن ماجه حکایت می‌کند که عامر بن ربیع در راهی می‌گذشت، ناگهان سهل بن حنیف را دید که در حال غوطه خوردن در آب و شستشوی بدن خویش در

آب است، آن‌گاه گفت: بدن پوشیده‌ای را تا به امروز همانند این ندیده بودم. دیری نگذشت که عامر از پای درآمد و افتاد. او را نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم بردند و گفتند: سهل را دریاب که از حال رفت. پیامبر سریعاً متوجه قضیه شد و فرمود: به چه کسی مشکوک هستید؟ گفتند: عامر بن ربیع. فرمود: چرا بی سبب یکی از شما برادرش را می‌کشد؟ هرگاه چیز شگفت‌انگیزی از برادران دیدید پس دعای برکت برایش کنید. سپس آب طلبید و به عامر دستور داد تا وضو بگیرد و غسل کند و سپس ناگهان آب را از پشت بر روی سهل بریزند.

ابن ماجه از ابو سعید خدری (رض) روایت می‌کند: پیامبر صلی الله علیه وسلم از چشم انس و جن پناه می‌برد و هنگامی که سوره‌ی معوذتین نازل شد پیوسته آن را می‌خواند و بقیه چیزها را رها کرد. امام مسلم و امام محمد از ابو سعید خدری (رض) روایت می‌کند: جبرئیل به نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و فرمود: ای محمد آیا شکایت کردی؟ (ظاهر از تأثیر چشم زخم). فرمود: بلی! جبرئیل فرمود: «بِاسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُؤْذِيكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ نَفْسٍ أَوْ عَيْنِ حَاسِدٍ اللَّهُ يَشْفِيكَ بِاسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ». «با نام الله برایت دعا می‌خوانم، و تو را از آسیب هر چیز و از شر هر شخص یا چشم حسودی در پناه الله می‌آورم، خداوند تو را شفا بخشد، با نام خدا برایت دعا می‌خوانم».

یادداشتی از تفسیر مراغی (رح) :

در تفسیر مراغی آمده است: «برخی از انسانها، جاذبه‌ی بخصوصی چون برق در چشمانشان وجود دارد، که با نگاه کردن در دیگران بر آنان اثر می‌گذارد. همانند این تأثیر گذاری به وسیله‌ی برق چشمان، برخی نیز دیگران را هیپنوتیزم می‌کنند؛ یعنی، با خواباندن مصنوعی (تنویم مغناطیسی)، یا با قوه‌ی مغناطیسی چشم، دیگران را به خواب می‌کنند که اکنون به صورت فنی در آمده و شیوه‌ی علمی دارد و جای تردید و انکار نیست.»

وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٥٢﴾

در حالی که این (قرآن) جز مایه بیداری برای جهانیان نیست. (۵۲)

تفسیر:

این قرآن اعجاز‌انگیز جز پند و نصیحت و یادآوری برای انس و جن، چیزی نیست. لذا نه فقط به سبب آن جنون دست نمی‌دهد بلکه قرآن سبب تکامل عقل و فهم انسان مؤمن است. پس چگونه کسی که قرآن بر او نازل شده است به دیوانگی منسوب می‌شود؟ «چون کافران به خاطر قرآن رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیوانه خواندند. پس حق تعالی روشن کرد که قرآن موعظه و پندی است عام که آن را جز کسی که عقل تام و کامل و اندیشه محکم و متینی داشته باشد، درک و دریافت نمی‌کند لذا کسانی که این سخن را درباره قرآن می‌گویند، خود جاهل و نابخردند».

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: در قرآن کجا سخن جنون و دیوانگی است که آنرا جنون می‌خوانید - بلکه برای تمام عالم‌اعلی‌ترین ذخیره پند و نصیحت است - از تأثیر آن اصلاح بنی نوع انسان - تغیر و تطور دنیا به ظهور میرسد و باید به همان مردم دیوانه خطاب شوند که دیوانه این کلام نیستند. قابل تذکر است که: محوریت‌ترین مسأله در ادیان آسمانی رابطه انسان با الله یا دین و یا انسان است.

وجه غالب در جهان بینی دینی آن است که دین برای انسان آمده و آنچه خواسته شده «انسان باید با دیانت» باشد، شخص مسلمان باید در زندگی خویش بی هدف و بی‌مکتب نباشد، توجه باید داشت که حتی کفار و مشرکان هم برای خود راه و مرامی دارند، آنچه در زندگی انسانها اهمیت دارد، همانا انتخاب راه درست و مستقیم، راه که انسان را به هدف مقصود برساند و سعادت دارین نصیب اش نماید.

نباید فراموش کرد: که راه یابی به راه راست و پایداری در آن، در گرو خواست خود انسان است. راه قرآن، راه مستقیم است و به دور از هرگونه افراط و تفریط و کج روی ها می باشد.

قرآن عظیم الشان تنها و تنها موعظه و نصیحتی برای انسانها، یادآوری و پندی برای پندپذیران و نصیحت‌هایی برای اهل اعتبار است.

هر که می‌خواهد ایمان آورد و هر که می‌خواهد کافر شود. «لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» خواست ما در اصول، خواست الله است، نه به اجبار او، که در این صورت، خواست ما بی معنا می‌شود. «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» الله تعالی برای ما توفیق راه قرآن و سنت رسول اله صلی الله علیه وسلم را نصیب فرماید.

یادداشت :

کلمه «العالمین» که آخرین کلمه و در آخرین آیه ی این سوره مبارکه آمده است، در آن موقعیت حساس و سخت در مکه، معجزه بودن قرآن و جهانی بودن این دین آسمانی را اعلام می کند.

قابل دقت و یادآوری است که الله سبحان و تعالی سوره را با بیان عظمت قرآن خاتمه داده است، همان‌طور که آن را با بیان عظمت رسول صلی الله علیه و سلم شروع کرده بود، تا در بین آغاز و انجام سوره تناسب و تناسق و هماهنگی جالبتر و زیباتر برقرار باشد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بسم الله الرحمن الرحيم سورة الحاقه

سورة حاقه در مکه مکرمه نازل شده و دارای پنجاه و دو آیه و دو رکوع می باشد. این سوره در ترتیب مصحف شریف شصت و نهمین سوره و در ترتیب نزول هفتاد و هشتمین سوره قرآن عظیم الشان است.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح آن با پرسش از قیامت که الحاقه اسمی از اسمای آن است، «الْحَاقَّةُ» نامیده شد.

سوره «الْحَاقَّةُ» سوره است سخت تکان دهنده و عظیم که این احساس را به قوت و صلابت تمام در انسان ایجاد می کند که کار دین جدی است و هیچ مجالی برای بی پروایی در برابر تطبیق دین وجود ندارد.

«حاقه» یکی از نامهای قیامت است. در این سوره وقایع هولناک قیامت و سزای فجار و کفار و پاداش متقین را بیان داشته است.

در این سوره با تمام قاطعیت کمترین تردید؛ بیان گردیده است که: قیامت «حق» است و بدون معاد، زندگی، آفرینش و حیات، پوچ و لغو خواهد بود.

بصورت کل کلمه «الْحَاقَّةُ»، در سه آیه اول سوره تکرار شده و سپس به توصیف قیامت، وامت های گذشته و باز هم قیامت و وحی نبوی پرداخته است.

محتوای سوره حاقه :

طوری که یاد آور شدیم، این سوره مسأله «حاقه» یعنی قیامت را به یاد می آورد، در قرآن عظیم الشان چندین نام دیگری هم برای قیامت آمده است که در سوره «الْحَاقَّةُ» سپس بالفظ «قارعه» و بعد با لفظ «واقعه» یاد آوری شده است و تمام اینها نامهای قیامت هستند. کلمه «الْحَاقَّةُ» به معنای حق و ثابت می باشد، و نیز به معنی آن که چیزی را ثابت کند هم آمده است و این لفظ با توجه به هر دو معنی، در مورد قیامت صدق می کند زیرا طوری که گفتم خود قیامت هم حق و وقوع آن ثابت و یقینی است و نیز قیامت، جنت را برای اهل ایمان و جهنم را برای کفار ثابت می نماید.

در این سوره به طور اجمالی به سرانجام امت های پرداخته، آنانیکه منکرین روز قیامت بودند، و در بخش دیگری اوصاف حاقه را بیان می کند، و اینکه در آن روز مردم دو گروه اند، یکی اصحاب یمین و دیگری اصحاب شمال یعنی اینکه، یکی اهل سعادت و دیگری اهل شقاوت اند، و در بخش دیگر در راستی و درستی خبرها و سخنان قرآن عظیم الشان تأکید نموده، آنها را حق الیقین معرفی می دارد.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره حاقه :

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم ؛ این سوره دارای 52 آیات، 256 کلمه و 1084 حرف می باشد. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

ارتباط سوره حاقه با سوره قلم :

ارتباط و پیوند سوره حاقه با سوره ی قلم را میتوان در دو جهت مورد بحث قرار داد : الف: در سوره ی «ن و القلم» به طور مجمل درباره روز قیامت اشاره بعمل آمده است (آیه: 42 قلم) و در سوره حاقه اهمیت آن روز را تبیین می کند.

ب: سوره ی «ن و القلم» ، بی باوران به قرآن را تهدید کرده است (قلم آیه 44) در

سوره حاقه از احوال بد ملت‌های بی باور گذشته و سرنوشت آنها برای عبرت آیندگان خبر می‌دهد.

زمان نزول سوره حاقه :

سوره حاقه از جمله سوره‌هایی است که در دوره ی آغازین مکه معظمه نازل شده اند و از مضامین آن چنین بر می آید که این سوره زمانی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد که مخالفت با ایشان آغاز شده بود، اما این عناد و دشمنی زیاد شدت پیدا نکرده بود. در مسند احمد روایتی از عمر بن الخطاب رضی الله عنه وجود دارد که یک روز پیش از مشرف شدن به اسلام من به قصد اذیت کردن پیامبر صلی الله علیه وسلم از خانه خارج شدم، ولی ایشان پیش از من وارد مسجد الحرام شده بود. هنگامی که من رسیدم ایشان در نماز سوره حاقه را تلاوت می‌گردد. من پشت سر ایشان ایستادم و گوش فرا دادم. من از شأن کلام قرآن غرق در حیرت شده بودم که ناگهان در دل چنین تصور نمودم که این شخص به طور قطع همان گونه که قریش می‌گویند یک شاعر است. بلافاصله بر زبان پیامبر صلی الله علیه وسلم این الفاظ جاری شدند که: «إِنَّه لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ ؛ این قول یک رسول کریم است، قول یک شاعر نیست.» من در دل خود گفتم اگر او شاعر نیست، پس کاهن است. در همان هنگام بر زبان مبارک این الفاظ جاری شدند: « وَ لَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ * قَلِيلًا مَا تَذْكُرُونَ ؛ و نه قول یک کاهن است، ولی شما بسیار کم می‌اندیشید و کم پند می‌گیرید. این کلام از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است.» از آن موقع اسلام در قلبم جا گرفت تا خدا مرا به اسلام هدایت فرمود.

از این روایت عمر (رض) معلوم می‌شود که این سوره بسیار پیش از ایمان آوردن ایشان شرف نزول یافته است، چراکه ایشان پس از این واقعه‌ها تا مدتی ایمان نیاورده بود.

محور و موضوعات اساسی مورد بحث سوره حاقه :

- طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم؛ در سوره حاقه در مورد داستان تکذیب‌کنندگان و ماجرای آنها، از قبیل قوم عاد و ثمود، و قوم لوط و فرعون و قوم نوح و دیگر کردنکشان مفسد به بحث بعمل می‌آید، همچنین حال نیکبختان و شقاوتمندان را یادآور می‌شود. اما محور اصلی سوره همانا؛
- قیامت و شرح تکذیب امت‌های گذشته و گروه بندی مردم در آخرت.
- اثبات صدق قرآن به عنوان کلام الله سبحان و تعالی و برانگیز پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم از تهمت‌های گمراهان.
- همچنان در این سوره بعد از آن به بحث در مورد وقایع اضطراب‌انگیزی پرداخته است که در موقع دمیدن در صور اتفاق می‌افتد از قبیل خراب شدن عالم و متلاشی شدن کوه‌ها و شکاف برداشتن آسمان‌ها.
- هکذا در این سوره حال و وضع نیکبختان و شقاوتمندان را در آن روز رعب‌انگیز یادآور شده است که در آن روز، نامه‌ی عمل مؤمن به دست راستش داده می‌شود و با احترام و انعام مواجه می‌شود. و کافر نامه‌ی عملش را از طرف دست چپ دریافت می‌دارد و با خواری و خفت روبرو می‌شود.
- همچنان در این سوره؛ احوال رادمردان و تبهکاران را بدین ترتیب ارائه داد، قسم یاد

کرده است که در بیان آنچه از جانب الله بر او نازل شده است راستگو می‌باشد، و دروغ‌ها و افتراهای مشرکین را رد کرده است که گمان می‌بردند قرآن سحر یا غیب‌گویی می‌باشد:

- بعد از آن دلیل قاطع بر صدق و درستی قرآن و امین بودن پیامبر صلی الله علیه و سلم و این که وی در تبلیغ وحی و پاسداری از آن صادق و راستکار است. قرآن این مطلب را طوری به تصویر می‌کشد که قلب از آن به شدت تکان می‌خورد، و بیم و هراس از هول موضوع، در نهاد برانگیخته می‌شود. (بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر).

ترجمه و تفسیر سوره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

الْحَاقَّةُ ﴿١﴾

آن روز ثابت، رخ دهنده و حق (روز رستاخیز که و قوعش بطور حتمی است). (۱)

تفسیر:

«الْحَاقَّةُ» به معنی «واقع شدنی، رخ دهنده، یکی از نام های قیامت است، که حق و باطل ثابت می شود، وعد و وعید با پاداش و جزا تحقق می یابد».

مَا الْحَاقَّةُ ﴿٢﴾

آن روز ثابت و حق چیست؟ (قیامت و صحنه های هول انگیزش چگونه و دارای چه صفات، هولناکی ها، خطر ها و احوالی است). (۲)

تفسیر:

«الْحَاقَّةُ» از «حق» گرفته شده و به معنی امر ثابت و محقق است. همچنان طوریکه در فوق یاد آور شدیم «الْحَاقَّةُ»، یکی از نام های قیامت است، و با تمام حق الیقین اقرار نمایم که: قیامت واقعه ای حتمی، حقیقی و ثابت است.

«مَا الْحَاقَّةُ»: استفهام در اینجا جهت بیان عظمت و حقانیت آن روز بزرگ است که علم برپایی آن منحصراً در نزد الله متعال است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 12) در باره اهمیت و بزرگداشت روز قیامت، هکذا در مورد سرنوشت ملل دروغ پرداز، بحث بعمل آورده است.

قیامت:

قیامت در لغت از قیام، خیزش و برخاستن گرفته شده است؛ و در اصطلاح برخاستن انسان از خاک و حضورش در برابر خالق لایزال پس از مرگ است.

قیامت صغری و قیامت کبری:

هر کس وفات می کند قیامت صغری او بر پا می شود (من مات قامت قیامته) و سرآغازی است برای پاداش و جزا های که بخشی آن جنبه برزخی دارد و بخش دیگری در قیامت کبری یعنی قیامت عمومی بر انسانها عملی می گردد، قابل تذکر است که: در هیچ یک از این دو مرحله نه چاره جویی ها مؤثر است، و نه در برابر اراده الهی یار و یابوری وجود دارد.

ترس و هیبت قیامت صغری مثل ترس و هیبت قیامت کبری است، با این فرق که در قیامت صغری ترس فردی است و در قیامت کبری ترس و هیبت اش تمام مخلوقات را فرا می گیرد.

قیامت صغری (عالم برزخ): انسان پس از مرگ وارد عالم قیامت نمی شود، بلکه به عالم برزخ وارد می گردد. منظور از عالم برزخ، جهانی است که میان دنیا و عالم آخرت قرار دارد، یعنی هنگامی که روح از بدن جدا می شود، پیش از آنکه بار دیگر در قیامت به بدن

اصلی باز گردد، در عالمی که میان این دو عالم است و برزخ نامیده می شود، قرار خواهد داشت.

قیامت کبری (عالم بعد از برزخ) عالمی است که پس از عالم برزخ همه انسانها از اولین تا آخرین جمع شده، و وارد مرحله ی جدیدی از زندگی و حیات می شوند؛ و به پاداش و یا جزای اعمال و رفتار زندگی دنیایی خود می رسند.

مشهور ترین نام برای روز قیامت «یوم القیامة» است که 70 بار در قرآن عظیم الشان ذکر یافته است.

خواننده گرامی !

در آیه «الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ» به یک واقعیت بر می خوریم، و آن اینکه قیامت، روزی بس بزرگ و هولناکی است. تعریف و توصیف این روز به جز از طریق وحی، قابل شناخت، و تعریف نیست. یقین و حکم شرعی همین است که: آنچه از اشخاصیکه به تکذیب قیامت می پردازند، بطور یقین گرفتار قهر و عذاب الهی در دنیا و آخرت می گردند.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ ﴿٣﴾

و تو چه دانی که آن روز واقع شدنی چیست؟ (۳)

تفسیر :

« وَمَا أَدْرَاكَ » تو چه می دانی، از کجا می دانی؟ چه چیز تو را باخبر کرد؟

در این آیه مبارکه که الله تعالی خطاب به پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم می فرماید: ای پیامبر! در باره حقیقت قیامت چه میدانی؟ یعنی قیامت بالاتر از توصیف و بزرگتر از تصور انسانی است، و بزرگترین و ذکی ترین انسان هم هر قدر فکر و دقت کند مناظر طاقت فرسا و هولناک آن روز را کماحقه ادراک کرده نمیتواند. بصورت کل در این روز حوادث عظیم و غول پیکری به وقوع می پیوندد.

مفسر ابو سعود فرموده است: تکرار به منظور تأکید بر خوف و هراس روز قیامت است که از دایره ی علم مخلوقات به دور است؛ یعنی بزرگی مقام و هولناکی آن در عقل هیچ احدی نمی گنجد.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ ﴿٤﴾

قوم ثمود و عاد آن روز کوبنده را تکذیب کردند. (۴)

تفسیر :

معنی لفظی کلمه «قَارِعَةٌ» کوبنده است، و این لفظ از آن جهت برای قیامت به کار برده شده است، که آن مضطرب و بی قرار کننده همه مردم و پراکنده کننده همه اجسام آسمانها و زمین است. (تفسیر معارف القرآن : مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سورة الحاقه) طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که تکذیب کنندگان این روز با عظمت (قیامت) به مصایب دردناکی هم در دنیا و هم آخرت مواجه و مؤاخذه می شوند، از جمله قوم عاد و ثمود، به همچو مصایبی مبتلا شدند، زیرا تکذیب در فهم کل مقدمه طغیان بوده و چیزی واضح است که طغیان، سبب نابودی میگردد.

قوم ثمود یعنی قوم صالح علیه السلام و قوم عاد یعنی قوم هود علیه السلام از جمله اقوام اند که هزار سال قبل از میلاد تا زمان بعثت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم در سرزمین امروزی عربستان سعودی زندگی بسر میبردند.

در داستان های قرآن عظیم الشأن آمده است که قوم عاد و ثمود بنابر بر انکار و تکذیب روز قیامت به وسیله عذاب الهی از میان رفته و مضمحل شدند.

فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ ﴿٥﴾

اما قوم «ثمود» با عذابی طغیان هلاک شدند. (۵)

تفسیر :

«الطَّاغِيَةِ» «آواز سهمگین، بلایی که شدنش از حد بگذرد، هدف از «الطَّاغِيَةِ» در این آیه مبارکه، همان صدای تند و تیزی که از حد تمام صدا های دنیا متجاوز باشد، قلب و دماغ انسان نتواند آن را تحمل کند، کلمه صاعقه همچنان در سوره (فصلت) نیز ذکر یافته است و برخی از مفسرین در تعریف کلمه «صاعقه» نوشته اند که عبارت از آوازی مهیبی که با لرزش همراه باشد، طوریکه سوره «اعراف» کلمه «رَجْفَه» و در سوره (هود) کلمه «صَيْحَه» استعمال گردیده است.

زمانیکه نافرمانی قوم عاد و ثمود از حد و مرز گذشت، عذاب الهی بر آنها به صورت صدای مهیب و سخت، نازل شد، که مجموعه از تمام جرقه های برق جهان و صدا های شدید آن بود که در اثر آن قلب ها شان پاره شدند.

الله تعالی در طول تاریخ، امت های متعددی را به خاطر تکذیب و انکار از قیامت هلاک کرد، پس در حقیقت این آیات جواب «ما» استفهامیه است. همچنان که جمله «فاذا نفخ فی الصور...» جواب دیگری است. و حاصل معنی این است که قیامت همان کوبنده ای است که قوم ثمود، قوم عاد، فرعون و طاغوت های قبل از او و موتفکات و قوم نوح تکذیبش کردند، و خدا به اخذ معاقبه و پیگرد شدید ایشان را بگرفت، و به عذاب انقراض هلاکشان کرد.

اما در مورد اینکه ثمودی ها چگونه به هلاکت رسیدند در آیه فوق خواندیم: «فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ» این جمله اثر تکذیب ثمود را به طور مفصل بیان می کند، و در اینکه مراد از طاغیه چیست؟ آیا صیحه (صدای محکم و کر کننده) آسمانی است و یا زلزله است و یا صاعقه؟ آیات قرآن عظیم الشأن مختلف است. در سوره هود سبب هلاکتشان را صیحه دانسته، فرمود: «و اخذ الذين ظلموا الصيحة» و در سوره اعراف عامل هلاکت آنان را زلزله دانسته اند.

وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ﴿٦﴾

اما قوم عاد را با باد سخت و نیرومند، بسیار سرد و طغیان گر به هلاکت رسیدند. (۶)

تفسیر :

«بَرِيحٍ صَرْصَرٍ» (به باد سوزان یا سرد یا آواز شدید)

«عَاتِيَةٍ» (از مصدر) عتو «به معنای طغیان و سرپیچی از اطاعت و ناسازگاری است. «وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ» کلمه «صَرْصَر» به معنی بادی سخت سرد و بسیار تند است. چنان باد تند و تیز بود که هیچ مخلوق آنرا اداره کرده نمیتوانست حتی از دست فرشتگانیکه به انتظام مقرر اند بیرون می برآمد. (تفسیر کابلی)

سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ
أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ ﴿٧﴾

پروردگار بزرگ، باد تندی را هفت شب و هشت روز پی در پی، بدون سستی و انقطاع بر

آنان مسلط ساخت و می دیدی که آنان مانند تنه های پوسیده و میان تهی درختان خرما در میان این تند باد روی زمین افتاده و هلاک شده اند. (۷)

تفسیر :

«سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ»: آن باد را بر آن‌ها گماشت؛ اصل تسخیر یعنی استعمال یک چیز با اقتدار و قوت، و در این جا یعنی آن توفان با اقتدار کامل بر آن‌ها مسلط گردید. «حُسُومًا» (حَسْم): پی در پی و بدون انقطاع، نحس، «صَرَغَى»: (صرع) ج صریع: فرو افتاده بر زمین مُرده.

«أَعْجَازُ» ج (عَجَز): تنه‌ی درخت. «خَاوِيَةً»: (خَوَى): میان تهی و پوچ. در این تشبیه قوم عاد به خاطر بلندقامتی به نخل و به خاطر گرفته شدن روح و هلاکت‌شان به نخل میان تهی (خاویه) تشبیه شده‌اند، و گفته شده توفان به گونه‌ای بوده که از دهان وارد بدن آن‌ها شده و هر چه را در درون خود داشتند از پایین همراه خود بیرون می‌ریخته است و سپس جسد و پوچ و بی روح آن‌ها همچون تنه‌های پوچ نخل‌های بی سر بر زمین می‌افتاد.

همچنان در (آیه 20 سوره قمر) آمده است: «كَانَتْهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ»، یعنی هلاکت قوم عاد آن گونه بود که گویا تنه بلند درخت خرما از ریشه کنده شده باشد. «سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ» (هفت شب و هشت روز پی در پی) در برخی از روایات آمده است که این عذاب طوفان باد، بود که از صبح روز چهارشنبه آغاز گردیده تا غروب چهارشنبه دیگر ادامه یافت، که بدین ترتیب روز ها هشت و شبها هفت شدند. تفسیر معارف القرآن علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی سوره الحاقه).

در این آیه متبرکه که در می یابیم که:

پروردگار با عظمت ما بر اثر نافرمانی هر قوم عذاب مختلف النوعی نازل می دارد، قوم ثمود را با آتش صاعقه و قوم عاد را با باد سرد هلاک کرد. و در این هیچ جای شک نیست که، عذابهای الهی گاهی دفعی است و گاهی تدریجی. هیچ شخص و هیچ قومی به نیرومندی و قوت خویش مغرور نشود، زیرا نیرومندی و تنومندی مانع هلاکت نیست. اگر قامت و بلندی انسان مثل درخت خرما بلند باشد، در برابر قهر الهی جل جلاله به زمین می‌افتد. جزای الهی آسان و یکسان نیست، گاهی به کلی محو و نابود اش می‌کند: «فَجَعَلْنَاهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ» و گاهی بر جسم اش می‌زند و مانند «أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ» و ملاحظه شد: که آنان مانند تنه های پوسیده و میان خالی درختان خرما در میان این تند باد روی زمین افتاده و هلاک شده اند.

عذاب الهی بر اقوام منحرف و یاغی :

در حدود یک چهارم و به تعریف دیگر یک ششم از قرآن عظیم الشان در قالب داستان و قصص به حال و احوال و قصه های اقوام پیشین پرداخته، و طی قصه بیان داشته است که این اقوام چگونه به عذاب الهی به علت بغاوت و نافرمانی مواجه شده اند. در سوره های مختلفی از نحوه هلاکت آنان بیانی به عمل آمده است، و علت اینکه این اقوام در چه حالت زمانی (در شب و یا روز، صبح و یا شام) هلاک و تعذیب شده اند: از جمله در (آیه 97 سوره اعراف) می فرماید: «أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْفُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ» (آیا نزد اهل قریه‌ها امنیتی از این هست که به آنها عذاب الله در حالتی که در شب

خواهند فرا نرسد در حالیکه به پروردگار خویش کفر ورزیده و پیامبران را تکذیب نموده‌اند؟).

همچنان در آیه 98 سوره اعراف می فرماید: «أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقَرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ» (آیا نزد آنها امنیتی از این هست که عذاب به سراغ آن ها در حالی نیاید که آنها چاشتگاه در غفلت لهو و لعب خویش به سر میبرند و غرق دنیای خویش‌اند؟) و یا هم در آیه 99 سوره اعراف می فرماید: «أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» (آیا آنها خود را از مکر الهی در امان می دانند؟! در حالیکه جز زیانکاران، خود را از مکر و مجازات خدا در امان نمی دانند!)
خواننده محترم!

در تاریخ دیده شده است که غرق شدن قوم نوح در روز روشن صورت گرفت، طوریکه در (آیه 64 سوره اعراف) میفرماید: «فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ» (ولی آنها به آیات الله کافر شده و پیامبرش نوح را تکذیب کردند، پس خداوند او و مؤمنان همراه او را با کشتی نجات داد) ولی بر کافران قوم او طوفان فرستاد چون آنها آیات الله تعالی را تکذیب نموده و از خدای یگانه نافرمانی کردند در حالیکه بینش و بصیرت آن‌ها کور شده بود و دریچه‌های قلب‌هایشان مسدود شد و فطرت آن‌ها از حق و سماع نصیحت منحرف گردید.

عذاب شبانه که همان زلزله شدید است، در شب بالای قوم ثمود نازل شد طوریکه می فرماید: «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جُثَمِينَ» (آیه 78 سوره اعراف) (الله تعالی زلزله شدیدی بر آنها فرستاد که نابود و هلاک‌شان ساخت و ارواح‌شان را گرفت و همه مردند و تبدیل به جثه‌های بی‌حرکت شدند که زندگی ندارد.

و یا هم باران سنگ که بالای قوم لوط نازل شد. طوریکه می فرماید «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظَرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ» (آیه 84 سوره اعراف) (خدای متعالی بر آن‌ها از سنگ‌های داغ، پی‌درپی و سخت بارید و این بارش سنگ آنها را متلاشی ساخت و هلاک کرد، پس تو تفکر کن که عاقبت کسانی که معاصی و گناه انجام میدهند و امور فحشا را کوچک می‌شمارند، چگونه است.

و یا هم زکری از زلزله قوم مدین (شعیب) که در آیه 91 سوره اعراف بدان اشاره شده «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جُثَمِينَ» (خدای تعالی بر آن‌ها زلزله شدیدی را به سبب کفرشان فرستاد و آنها در پی آن مردگان افتاده بر روی در خانه‌های خود شدند. سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَنِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ تسخیر باد صرصر بر قوم عاد به معنی مسلط کردن آن بر آنان است.

کلمه «حسوم» مع حاسم است،

کلمه «شهود» جمع شاهد است،

و حاسم از ماده «حسم» است، که به معنی داغ کردن مکرر چند بار پشت سر هم است. این کلمه صفت است برای کلمه «سبع»، و جمله چنین معنی می‌دهد: باد صرصر (عاصفه. باد تند. باد سخت. باد شدید. تندباد) را در هفت شب و هشت روز پشت سر هم بر آنان مسلط کرد و کلمه «صرعی» جمع صریع (به خاک افتاده) است،

و کلمه «اعجاز - «با فتحه همره - جمع» عجز - «با فتحه عین و ضمه جیم - (آخر و دنباله هر چیز) است، و کلمه «خاویه» به معنی چیز میان خالی است که آن را دور انداخته

باشند، که معنی آیه این است که خداوند متعالی باد صرصر را در هفت شب و هشت روز مسلسل و پی در پی بر آنان مسلط کرد، و اگر تو می بودی آن مردم را می دیدی که مانند ریشه های میان خالی درخت خرما به زمین افتاده اند.

فَهَلْ تَرَىٰ لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ ﴿٨﴾

آیا کسی از آنان را باقی مانده می بینی؟! (۸)

تفسیر :

«بَاقِيَةٌ» (بقی): بقیه و اثر، یعنی آیا آثاری از آن ها باقی ماند که تو مشاهده کنی؟ بعد از اینکه قوم عاد به هلاکت فراگیر به اثرگناه انکار از قیامت مواجه شد، و کسی از آنان زنده و نسلی از آنان باقی نماند، بلکه همه نابود شدند. و ضمیر «لَهُمْ» در آیه متبرکه به مجموع قوم ثمود و عاد بازگردد.

فحوی این آیه متبرکه می آموزاند که سرگذشت اقوام پیشین از جمله عاد و ثمود را که به اثر تکذیب پیامبران خویش مورد غضب و سرزنش و در نهایت به نابودی کامل مواجه شده اند، مطالعه و از آن عبرت بگیریم.

وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ ﴿٩﴾

و فرعون و کسانی که پیش از او بودند و همچنین اهالی شهرهای ویران شده (قوم لوط) مرتکب گناهان بزرگ و نافرمانی شدند. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«جَاءَ... بِالْخَاطِئَةِ»: مرتکب گناه شدند.

«الْمُؤْتَفِكَاتُ»: جمع مُؤْتَفِكَةٌ، شهرها و آبادیهای تخریب شده (سوره: توبه و نجم). در اینجا هدف قوم لوط که مردم بدکردار و خطا پیشه بودند.

تفسیر :

«المؤتفكات» بطور جمع استعمال شده، در این باره مفسران می فرمایند که این شهرها مربوط قوم لوط بوده است. البته قوم لوط در چندین منطقه زندگی می کردند و همه شان هلاک شدند.

مفسر صاوی فرموده است: «موتفكات» یعنی دهات زیر و رو شده که عبارتند از دهات قوم لوط که جبرئیل آن را از جا کند و آن را بر بال خود نهاد و تا نزدیکی آسمان آن را بالا برد، و آنگاه آن را سرچپه نمود به زمین زد. و فرموده اند آنها از پنج آبادی شهر بودند. (حاشیهی صاوی ۲۴۰/۴).

«الْخَاطِئَةُ»: که خطا کار بودند. (کفر ورزیدند، شرک نمودند و دست به ظلم و فساد زدند). (طبری ۳۲/۲۹) مفسر قرطبی آن را مرفوع دانسته، اما صحیح آن است که موقوف است بر این عباس.

فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخَذَةً رَابِيَةً ﴿١٠﴾

زیرا آنان از (فرمان) فرستاده پروردگارشان نافرمانی کردند، و الله ایشان را به سختی گرفت (۱۰)

تفسیر :

«عَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ»: هر یک از این اقوام یعنی فرعون، قوم لوط و دیگر اقوام کافر نسبت به فرستادهی پروردگارشان نافرمانی کردند. و آنان را اذیت کردند. در نهایت الله تعالی آنان را به عقوبت و عذابی سختی گرفتار ساخت.

«رَّابِيَةَ» (رَبَا يَزْبُو) «بسیار سخت، فراوان». «أَخَذَهُ رَابِيَةً» قهر و غضب الهی شدید است. «فَعَصَوْا رَسُولَ» اطاعت از پیامبران الهی واجب است، نافرمانی و بغاوت و مخالفت از هدایت شان سبب نابودی است.

«رَبِيَهُمْ فَأَخَذَهُمْ أَخَذَهُ رَابِيَةً» نباید فراموش کرد که نافرمانی از انبیاء جزا های دنیوی را همراه می باشد.

حکمت الهی همین است که پروردگار اِتمام حُجَّت میکند، در قدم اول پیامبر می فرستد، اگر مردم از هدایت وی نافرمانی کنند، آنان را با قهر و غضب خویش گرفتار می سازد.

کلام پیامبر کلام وحی است:

قرآن عظیم الشان با صراحت تام می فرماید: کلام پیامبر برگرفته از وحی الهی است و اگر حالتی پیش آید که پیامبر حرفی مخالف با واقعیت شرعی از او سرزند بلافاصله وحی او را تصحیح می کند. هیچ فرقی بین مصدر قرآن و سنت الهی نیست، باید به آن عمل نمایم و اساس و بنیاد شریعت اسلامی بر هردو بناء یافته است. قرآن عظیم الشان در (آیات 4-1 سورة النجم) می فرماید: «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ، مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ، وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» «قسم به ستاره چون فرود آید، که صاحب شما (محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم) هیچگاه در ضلالت و گمراهی نبوده است، و هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید، سخن او هیچ غیر وحی خدا نیست».

و باز می فرماید: «إِنْ أَتَيْتَ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيْ» (سوره الأنعام: 50) «من پیروی نمی کنم جز آنچه را که به من وحی می رسد».

و در آیه (113 سورة النساء) می فرماید: «...وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» «و خدا به تو این کتاب و حکمت (سنت) را عطا کرده و آنچه را که نمی دانستی به تو بیاموخت، و خدا را با تو لطف عظیم و عنایت بی اندازه است».

اطاعت از سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم شرط ایمان است!

قرآن عظیم الشان اطاعت از سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم را یکی از ارکان و پایه های اساسی ایمان برشمرده است. قبول هر آنچه از پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم آمده، دلیلی است بر صحت ایمان، در غیر اینصورت ایمان شخص ناتمام است. درست چون کسی که نیمی از شهادت «أشهد أن لا إله إلا الله» را بپذیرد و از نیم دیگر آن که «أشهد أن محمداً عبده و رسوله» باشد چشم پوشی و انکار نماید.

قرآن عظیم الشان در (آیه 65 سورة النساء) می فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» «به پروردگارت قسم که آنان مؤمن نخواهند بود، مگر آنکه تو را در آنچه میان خود نزاع و اختلاف دارند به داوری بپذیرند؛ سپس از حکمی که کرده آید در وجودشان هیچ دل تنگی و ناخشنودی احساس نکنند، و به طور کامل تسلیم شوند».

در (آیه 59 سورة النساء) می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ٥٩» «ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و نیز از پیامبر اطاعت کنید، و همچنین از صاحبان امر خودتان. و اگر درباره چیزی نزاع داشتید، آن را [برای

فیصله یافتنش] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به خدا و پیامبر ارجاع دهید؛ این [ارجاع دادن] برای شما بهتر و از نظر عاقبت نیکوتر است».

اطاعت از پیامبر اطاعت از الله است!

در قرآن عظیم الشان در بیش از 50 آیت با تمام صراحت به مؤمنان دستور داده شده است تا از الله تعالی و از پیامبرش اطاعت و پیروی کنند، قرآن عظیم الشان در (آیه 80 سوره النساء) میفرماید: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» «هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد [حسابش با ماست.] ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی] نفرستادیم».

همچنان در (آیه 59 سوره النساء) می فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» «ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و نیز از پیامبر اطاعت کنید. و همچنین از صاحبان امر خودتان...».

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر میفرماید: اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم همان پیروی از سنت اوست.

انکار از سنت موجب غضب الهی است:

قرآن عظیم الشان بغاوت و سرپیچی از دستورات و فرامین و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم را موجب خشم و عقاب الهی برمی شمرد، طوری که در (آیه 63 سوره النور) می فرماید: «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» «دعوت پیامبر را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما از بعضی دیگر قرار ندهید، خدا کسانی از شما را که برای (بی اعتنایی به دعوت پیامبر) با پنهان شدن پشت سر دیگران آهسته از نزد او بیرون می روند می شناسد. پس باید کسانی که از فرمانش سرپیچی می کنند، برحذر باشند از اینکه بلایی در دنیا یا عذابی دردناک در آخرت به ایشان رسد».

و باز می فرماید: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (آیه 80 سوره النساء) «هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد حسابش با ماست. ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی] نفرستادیم».

إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ ﴿١١﴾

ما وقتی که آب طغیان کرد شما را بر کشتی سوار نمودیم. (۱۱)

در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت ما به داستان نوح اشاره می فرماید: طوری که (در زمان نوح) چون (با اراده و قهر ما) آب طغیان کرد شما را در آن کشتی روان سوار کردیم. آیه مبارکه اشاره به طوفان نوح دارد در آن یک قوم کامل به سزای همین گناه عظیم غرق شدند و تنها کسانی نجات داده شدند که به سخنان پیامبر خدا ایمان آورده بودند.

نوح علیه السلام یکی از پیامبران ادیان ابرهیمی است که زندگی نامه اش در تورات، انجیل و قرآن عظیم الشان ذکر شده است. نام نوح علیه السلام تقریباً در بیشتر از چهل بار در قرآن عظیم الشان بخصوص در شش سوره بطور مفصل و تفصیلی بیان شده است که از آن جمله میتوان از: (سورهای اعراف- هود- مؤمنون- شعراء- قمر- نوح) نام برد

ولی مهمترین بخش داستان نوح در سوره هود آمده است که در بیست و پنج آیه یعنی از آیه 25 تا 49 ادامه دارد.

در زمان نوح علیه السلام فساد و بت پرستی به اوج خود رسیده بود، و مردم از دین توحید و از سنت عدالت اجتماعی رویگردان شده بودند. در همین زمان بود که نوح علیه السلام را الله تعالی با «صحیفه ابراهیم» و شریعتی به سوی آنان گسیل داشت.

نوح علیه السلام به هر اندازه ای که به دعوت خویش شدت داد، بغاوت و تمرد قومش در برابر دعوت اش بیشتر شد، به جز عده قلیلی کسی دیگری به او ایمان نیاوردند. بعد از این استنصار خدای متعالی به وی وحی کرد که از قومش به جز آن چند نفری که ایمان آورده اند، احدی ایمان نمی آورد، و آن جناب را در باره قومش تسلیت گفت و دلگرمی داد، بطوری که از فحوی آیات سوره نوح بر می آید، نوح علیه السلام قوم خود را به هلاکت و نابودی نفرین کرد، و از خدای متعالی خواست تا زمین را از لوث وجود همه آنان پاک کرده و احدی از آنان را زنده نگذارد.

بعد از اینکه حضرت نوح علیه السلام قوم خود را نفرین کرد، مطابق آیات سوره هود، وحی الهی بر نوح علیه السلام نازل و مأمور بر ساختن کشتی میگردد.

طوری که از فحوی سوره هود و مؤمنون معلوم می شود، نوح علیه السلام مطابق فرمان الهی، مشغول ساختن کشتی میشود. سپس اینکه کشتی به امر پروردگار به پایه اکمال رسید، در اینجا است که امر نزول عذاب الهی صادر شد. در این هنگام الله متعالی به نوح علیه السلام وحی فرستاد که از هر حیوان يك جفت (نر و ماده) سوار کشتی کند و نیز اهل خود را به جز اشخاصی که مقدر شده بود هلاک شوند، یعنی همسرش که خیانت کار بود و فرزندش که از سوار شدن در کشتی امتناع ورزیده بود و نیز همه آنهایی که ایمان آورده بودند، سوار کند.

و از فحوی سوره قمر بر می آید، همینکه آنها در کشتی سوار شدند، الله متعالی درهای آسمان را به آبی ریزان باز کرد، و زمین را به صورت چشمه های جوشان بشکافت، آب بالا و پایین برای تحقق شدن امری که مقدر شده بود دست به دست هم دادند.

همچنان از فحوی سوره هود فهمیده می شود که اندازه آب لحظه به لحظه زیاد شده می رفت، که در نتیجه کشتی را از زمین به حرکت در آورد. طوفان همه مردم روی زمین را فرا گرفت و همه را در حالیکه ستمگر بودند هلاک کرد.

لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيهَا أَدْنَىٰ وَاعِيَةٌ ﴿١٢﴾

تا آن را وسیله تذکری (بیداری) برای شما قرار دهیم و گوشی که شنوا است، آن را به عنوان مایه عبرت و تذکر حفظ کند. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَذْكِرَةٌ»: پند و درس عبرت هکذا مراجعه شود به سوره های: طه/ واقعه.

«وَأَعِيَةٌ» «شنوا، به یاد سپارنده». «تَعِيٌّ» «به یاد بسپارد».

تفسیر :

الله تعالی در آغاز این آیه مبارکه می فرماید: «لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً» تا آن حادثه را برای مردم مایه پند و عبرت قرار دهیم و از تکذیب کنندگان پیامبران مان انتقام بگیریم. از داستان قوم نوح که چگونه بر اثر نافرمانی و بغاوت از پیامبر خویش در آب و طوفان غرق شدند و چگونه مؤمنان، از طوفان نجات یافتند، که در واقعیت ذکر این داستان درس

آموزنده برای بشریت بشمار می رود. در جمله دومی با زیبایی می فرماید: «لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ» واقعاً گوش شنوا و قلب سلیم و حق پرست می خواهد تا از آن عبرت بگیرد. «وعی» (مصدر «تعیها») و «واعیه» به معنای نگه داری شیء و فهم و پذیرش آن است (لسان العرب).

مفسر قتاده فرموده است: واعیه یعنی خدا را دریافته و از شنیدن کتاب خدای عز و جل سود جسته است. (البحر المحیط ۸/۳۲۲).

هدف کلی همین است که درس با دل و جان و گوش «أذن و اعیه»، شنوا، شنویده شود و از آن عبرت گرفت. بنابر همین منطق است که قرآن عظیم داستان ها و قصص اقوام و ملت های پیشین را در چارچوب درس های آموزنده و پند های عبرت ناکی «لنجعلها لكم تذكرة و تعیها اذن و عیه» برای ما بیان فرموده است، تا از حوادث تلخ این اقوام عبرت باید گرفت. نباید به شنیدین این داستانها اکتفا کرد، بلکه آنرا باید هضم و با فهم عالی عملی و برای نسل های بعدی منتقل ساخت.

خواننده گرامی !

سؤال درباره ی قیامت و حوادثی که در این روز به وقوع می پیوندد ، مبحث و مسأله ای جدید نبوده و نخواهد بود، بدین خاطر الله سبحان و تعالی در مواضع متعددی از قرآن به آن پرداخته و از جوانب مختلف سعی بر اثبات آن نموده است. اما در کنار تمامی دلایل و براهین محکم در این بحث، گاهی نیز (همانند این سوره) به رفتار با منکرین قیامت اشاره نموده است تا بدین وسیله جلوه های عبرت آمیزی را پیش چشم و گوش ما قرار دهد و ذهنیت را از طرح شبهه و پرسش های مخرب و بی فایده به سوی جست و جوی حقیقت و تقویت یقین و اعتقاد نسبت به قیامت سوق دهد. و آنرا در ذهن ما تثبیت و با ترسیم چگونگی هلاکت مکذبان قیامت، گوشه ای از تحقق عدالت الهی به نمایش گذاشته شود تا همه دریابند که الله متعال از ظالمان و مکذبان غافل نیست و در نتیجه، رستخیز برای تحقق عدالت خداوند ضروری و لازم می باشد.

شان نزول: آیه 12:

ابن جریر و ابن ابوحاتم و واحدی از بریده روایت کرده اند: پیامبر صلی الله علیه و سلم به علی بن ابوطالب گفت: ای علی، الله تعالی به من دستور داده است که تو را به خود نزدیک بسازم و از خود دورت نکنم، و تو را تعلیم بدهم که یاد بگیری و بر تو هم لازم است با دقت زیاد گوش فرا دهی و حفظ نمایی، پس الله تعالی «وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ» را نازل کرد. (طبری 34720، واحدی 738، ابن عساکر 2423 و ابونعیم 1 / 67 از بریده روایت کرده اند. ملاحظه شود: تفسیر شوکانی 2752).

خوانندگان گرامی !

بعد از این که خداوند متعال به هلاکت منکرین قیامت در امت های گذشته اشاره بعمل آورد، اینک در آیات متبرکه که (13 الی 37) در باره روز قیامت که محور اصلی این سوره می باشد ، بخصوص درباره مقام و منزلت نیکان و بدان در آن ، بحث می نماید .

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً ﴿١٣﴾

پس چون در صور دمیده شود یک دمیدنی (۱۳)

تفسیر :

1 - دمیده شدن یک بار در صور، در آستانه برپایی قیامت «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةً

وحدة» مقصود از نفخ صور در این آیه مبارکه - به گفته مفسران- نفخ صور اولی است که نظم موجود جهان را به هم می ریزد. سپس قیامت با نفخ صور دوم برپا می شود.

2 - از هم پاشیده شدن نظم کنونی جهان، پیش از برپایی قیامت، با کیفیت و سرعت شگفت انگیزی خواهد بود. «فإذا نفخ في الصور نفخة وحدة» مطلب یاد شده، از توصیف «نفخة» به «واحدة» به دست می آید؛ زیرا به هم ریختن نظم استوار کنونی جهان - آن هم تنها با یک دمیدن در صور - نشانه سرعت و عظمت شگفت انگیز فروپاشی نظام دنیا است. «نَفْحَةٌ وَاحِدَةٌ»: یک دم. یعنی صدای صورتوسط اسرافیل یکبار، و ناگهان بلند می شود و برپایی باقی می ماند، تا اینکه همه در اثر آن بمیرند.

از نصوص قرآن عظیم الشأن و سنت رسول الله صلی اله علیه وسلم ثابت است که در روز قیامت صور دوبار دمیده می شود که در صور اول «نَفْحَةٌ صَعَقٌ» گفته میشود که درباره آن در آیه 68 سوره زمر «فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» اشاره بعمل آمده است که تمام اهل آسمانها یعنی فرشتگان و تمام جن و انس و حیوانات روی زمین، بی هوش میشوند (سپس در آن بی هوشی، همه می میمرند) و به نفخه دوم «نفخة بعث» گفته می شود.

بَعَثٌ به معنای بر خاستن است، و در اثر این نفخه، تمام مردگان زنده شده، بر می خیزند، چنانچه قرآن عظیم الشأن فرموده است: «نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» یعنی بار دوم در صور دمیده می شود که در اثر آن ناگهان تمام مردگان زنده شده بر می خیزند، و می نگرند.

آنچه در برخی روایات، علاوه بر این دو نفخه «نفخة» سومی ذکر شده است به آن «نفخة نزع» می گویند، از تأمل و اندیشه در مجموع روایات و نصوص معلوم می شود که هدف از آن نفخة اولی است، که در ابتدا به آن «نفخة نزع» گفته می شود، و در انتها «نفخة صعق یا بیهوشی» می گردد. (مظهری) (تفسیر معارف القرآن نوشته مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی رحمه الله علیه. سوره الحاقه).

وَحَمَلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً ﴿١٤﴾

و زمین و کوه ها از جا برداشته شوند و یکباره در هم کوبیده و متلاشی گردند. (۱۴) **تفسیر :**

«دَكَّةً»: «دک» به معنای خرد کردن و ویران نمودن است (لسان العرب). یکباره در هم کوبیدن و پخش و پراکنده کردن (مراجعه شود به سوره: اعراف، و سوره کهف).

«الْجِبَالُ»: ذکر کوهها بعد از زمین، که هدف در اینجا همواریها و نا همواری های زمین است که به هم می خورند و صاف می گردند (مراجعه شود به سوره طه). از فحوی آیه مبارکه «وَحَمَلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ» معلوم میشود که: زمین و کوه ها در آستانه برپایی قیامت، از جایگاه و مدار خود خارج خواهند شد.

همچنان از آیه «فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً» زمین و کوه ها در آستانه برپایی قیامت، به شدت و سرعت در هم کوبیده و ویران خواهند شد.

بصورت کل در بر پایی قیامت، زمین و کوهها از جای خویش برکنده و بالا برده می شوند، به جنبش درمی آیند، به سختی تکان می خورند و با یک تکان شدید و هولناک چون غباری در هوا پراکنده می شوند.

فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿١٥﴾

پس در آن روز واقعه (قیامت) رخ دهد. (۱۵)

تفسیر :

«الْوَأَقِعَةُ»: رخ دهنده و واقع شونده . از نام قیامت است.

در آن روز که قیامت برپا شود، لحظه است که بزرگترین حادثه پدید رُخ می دهد که هر واقعه دیگری در برابر آن، هیچ چیزی به حساب نمی آید و تنها قیامت است که باید آن را واقعه نامید. این بیان حکایت از عظمتی روز قیامت را افاده می کند که سایر واقعه ها در مقابل آن، ناچیز است و در واقع، قیامت حادثه است که مثل و مانند ندارد.

وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ﴿١٦﴾

و آسمان بشکافتد و در آن روز است که از هم گسسته و متلاشی گردد. (۱۶)

تفسیر :

یعنی اینکه: آسمان شکافته می شود و انشقاق می یابد و بعد از استحکام و سختی، نرم و ملایم می شود و متانت و استحکامش و بصورت کل نظام حاکم بر آن را از دست می دهد. «وَأَهِيَّةٌ» «سست، نا استوار، دریدگی و پراگندگی، مشرف بر سقوط.»

وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ ﴿١٧﴾

فرشتگان در اطراف و گوشه های آسمان ایستاده اند و برای انجام مأموریتها آماده می شوند ؛ و آن روز عرش پروردگارت را هشت فرشته بر فراز همه آنها حمل می کنند!

(۱۷)

تفسیر :

«الْمَلَكُ»: فرشتگان. اسم جنس است و در اینجا معنی جمع دارد.

«أَرْجَائِهَا»: (رجو) جمع رجا: اطراف، جوانب و کناره ها و سبب آن این است که آسمان مَسْكَن ملائکه است و آن گاه که آسمان شکافته شود ملائکه در اطراف پناهنده شده و مضطربانه نظاره گر وقوع قیامت می شوند.

«عَرْشٌ»: منظور از عرش شاید همان عرش عظیم و بی مانند الله متعال باشد که در آیات متعددی از قرآن کریم بدون ذکر جزئیات به آن اشاره شده است، و یا ممکن است در این جا میزانی باشد که جهت حکم و قضاوت بین خلائق برپا می شود.

«ثَمَانِيَةٌ»: هشت ملائکه یا هشت گروه یا صف از ملائکه که تعداد آنها را تنها الله متعال می داند.

قابل یادآوری است که : عرش، بردارندگان عرش، ملائکه، کرسی، قلم، لوح و مانند اینها از غیبیات است و ما بدانها ایمان داریم و از چند و چون و کم و کیف آنها بی خبریم. «وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ» یعنی در روز قیامت عرش رحمان را هشت فرشته بر می دارند. و در بعضی روایات حدیث آمده است که قبل از وقوع قیامت، این وظیفه محول به چهار فرشته است که در روز قیامت چهار فرشته دیگر به آنها افزوده می شود که مجموعاً هشت تا می شود.

ابن عباس (رض) فرموده است: هشت صف از ملائکه که جز الله متعال احدی تعداد آنها را نمی داند. (و حدیث: «حاملان عرش امروز چهار نفرند و در روز قیامت چهار نفر دیگر به آنها اضافه می شود و هشت نفر می شوند» ، آن را تأیید می کند. (برای مزید معلومات مراجعه شود به تفسیر طبری ۳۸/۲).

يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ ﴿١٨﴾

در چنین روزی همگی به پیشگاه الله برای حساب و محکمه عرضه خواهید شد، هیچ امر نهانی تان پنهان نخواهد ماند. (۱۸)

تفسیر :

«تُعْرَضُونَ»: عرضه می‌شوید، یعنی جهت محاسبه‌ی اعمالتان در محکمه عدل الهی حاضران می‌کنند. «خَافِيَةٌ»: آنچه از دیگران مخفی می‌شود، رازها و کارهایی که تنها خود انسان از آن‌ها آگاهی دارد و از نگاه دیگران مخفی مانده است. این بدین معنی است که در روز قیامت همه‌ی ابعاد پنهانی شخصیت انسان به نمایش گذاشته می‌شود و شخصیت واقعی انسان، از جمله خوبی‌ها و بدی‌ها، افکار و انگیزه‌ها، نقص‌ها و کمالات، کشف و عرضه می‌شود.

خواننده گرامی! وقوع قیامت برای الله سبحان و تعالی کار بسیار آسان‌تر از آن چیزی است که بشر تصور آنرا می‌کند. کوبیده شدن کوه‌ها و زمین به همدیگر و مختل نمودن نظم کائنات تنها با إرادة‌ی الله متعال و دمیدنی ویرانگر از سوی اسرافیل حاصل می‌شود و این یعنی پایان و آمادگی جهت حیاتی نوین و متفاوت و البته بعد از محاکمه در محکمه الهی که ذره ذره‌ی اعمال آشکار و نهان بندگان با دقتی فوق تصور بشر محاسبه گردد و جایگاه ابدی انسان معین شود.

«خَافِيَةٌ» «پنهان، پوشیده».

فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَآؤُمُ أَقْرَأُوا كِتَابِيَهٗ ﴿١٩﴾

پس آن کسی که نامه‌ی اعمال او را به دست راستش دهند با کمال خوشحالی، سرور، نشاط و سر بلندی به اهل محشر گوید: نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كِتَابِيَهٗ» «نامه‌ی اعمال مرا». «بِيَمِينِهِ»: به دست راست و از جهت راست او. «هَآؤُمُ»: اسم فعل امر است و دارای دو لغت مد «هَاءُ» و قصر «ها» است و حرف «م» علامت جمع آن است همان‌گونه که مثنای آن «هَآؤُمَا» است. در معنای «تَعَالَوْا» (بشتابید) و «خُذُوا» (بگیرید) استعمال می‌شود و معنای دوم شایع‌تر است؛ استعمال و کاربرد این لفظ در این جا به خاطر نشاط و خوشحالی مؤمن از گرفتن نامه‌ی اعمالش است. «كِتَابِيَهٗ» (کتابی): نامه‌ی اعمال. «هَآؤُمُ»: بگیرید.

تفسیر :

« فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ »: در آنروز شخصی که نامه‌ی عملش را به خاطر ایمان و یقینش به دست راست وی بدهد، از فرط مسرت و خوشحالی چیغ زده و می‌گوید: «فَيَقُولُ هَآؤُمُ أَقْرَأُوا كِتَابِيَهٗ (۱۹)»: با شادی و سرور می‌گوید: بگیرید نامه‌ی عمل مرا و آن را بخوانید و مطالعه کنید و من به حساب اعمالم یقین داشتم، از اینرو اعمال نیکی را انجام دادم تا خداوند متعال به من جزای نیکو داد. «هَاءُ» در (کتابیه) برای سگته آمده است. و «هَاءُ» (حسابه)، (مالیه) و (سلطانیه) نیز چنین است.

« و هَآؤُمُ أَقْرَأُوا كِتَابِيَهٗ » نشان می‌دهد که شخص مؤمن در روز قیامت در اوج سرور می‌باشد؛ زیرا نامه‌ی اعمالش را با دست راست دریافت کرده است، و می‌داند جزو رستگاران و کامیابان است و از نعمات پر فیض جنت برخوردار می‌شود. بنابراین علاقمند است آن را به دیگران نشان دهد تا از کامیابی او شادمان شوند. (تفسیر کبیر

باید یادآور شد: بعد از اینکه در روز قیامت کرسی قضاوت بین بندگان نصب گردد، کافران از مؤمنان جدا شده و به سمت چپ برده می‌شوند. «وَأَمْتَرُوا أَلْيَوْمَ أَيُّهَا الْمَجْرُمُونَ» (یس: 59). «با تحقیر ندا داده می‌شود: ای گنهکاران و مجرمان امروز از مؤمنان جدا شوید».

و مؤمنان در سمت راست عرش الهی قرار می‌گیرند و گروهی نیز در مقابل خدا جای دارند و نزدیک به او هستند. قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ، هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (سوره الجاثیه: 28-29). «همه ملت‌ها را می‌بینی که بر سر زانو‌ها نشسته و هر ملت به سوی نامه اعمالش خوانده می‌شود. امروز جزا و سزای کارهایتان را به شما داده میشود، این نامه اعمال، کتاب ماست که اعمال شما را صادقانه بازگو می‌کند ما خواسته بودیم که تمام کارهای شما که در دنیا انجام می‌داده‌اید را یادداشت کنند».

و باز در آیه (49 سوره الکهف) می‌فرماید: «وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمَجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يُوبِلْتَنَا مَالٌ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظِلُّمُ رَبُّكَ أَحَدًا» «کتاب‌ها و نامه اعمال توزیع می‌شود و گنهکاران را می‌بینی که از دیدن آنچه در آن است ترسان و لرزان می‌شوند و می‌گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی رها نکرده و همه چیز را برشمرده است، و بدین وسیله همه اعمال خود را حاضر می‌بینند و خداوندت به کسی ظلم نمی‌کند».

همه مخلوقات متواضعانه و خاشعانه در برابر رب العالمین صف کشیده‌اند، عرق از سر و رویشان می‌بارد، هر کسی به نسبت اعمالش غرق در عرق است، فروتن و ذلیل، بدون اذن خدا کسی توان سخن گفتن را ندارد، فقط پیامبران سخن می‌گویند، مردم به پیامبران خود چسبیده‌اند، نامه اعمال که شامل اعمال تمامی انسان‌ها از خلق آدم تا نهایت دنیا است و فرشتگان آن را در طول تاریخ یادداشت نموده‌اند، گذارده می‌شود.

امام حسن بصری می‌فرماید: «ای بنی‌آدم، چه منصف است کسی که تو را قاضی خودت قرار می‌دهد».

میزان جهت وزن اعمال خیر و شر گمارده می‌شود، پل صراط بر امتداد جهنم زده شده، فرشتگان به بنی‌آدم خیره گشته‌اند، شعله‌های جهنم زبانه می‌کشد و بهشت برین آشکار می‌گردد، خداوند جهت قضاوت و تسویه حساب با بندگان تجلی می‌یابد و زمین با نور الله روشن می‌گردد، و کتاب اعمال گذارده می‌شود، فرشتگان شهادت خود را بر اعمال بندگان ادا می‌کند، زمین نیز بر اعمال انسان‌ها بر روی خودش گواهی می‌دهد، راهی به جز اعتراف نمی‌ماند و الا بر دهان مهر سکوت زده شده و تمامی اعضای بدن به صدا آمده و هر آنچه انسان در شب‌ها و روزها مرتکب می‌شده است را برمی‌شمارند.

إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٍ ﴿٢٠﴾

من می‌دانستم که روزی در پیش است که حساب [عملکرد] خویش را خواهم دید. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُلَقٍ» (مُلاقی): ملاقات کننده، دریابنده. «حِسَابِيَّةٍ»: حساب و کتاب اعمال.

تفسیر :

من (در دار دنیا) به زنده شدن بعد از مرگ علم و یقین قطعی داشتم، و به این واقعیت معتقد بودم که روزی آمدنی است که محاسبه خود را خواهم دید (و عالم بودم به این که مجازاتی در کار است در مقابل طاعت ثواب و در برابر معصیت عقاب بناءً برای عرضه شدن به محضر اوتعالی آمادگی و توشه گرفتم).

مفسر حسن فرموده است: مؤمن نسبت به الله حسن ظن دارد، لذا عمل نیکو انجام می دهد، و منافق نسبت به خدا سوءظن دارد، و عمل بد انجام می دهد. (قرطبی ۲۷۰/۱۸). همچنان مفسر ضحاک فرموده است: در قرآن هر ظنی که از جانب مؤمن باشد به معنی یقین است و هر ظنی که از جانب کافر باشد، به معنی شک است. (قرطبی ۲۷۰/۱۸).

فَهُوَ فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿٢١﴾

پس او در زندگانی خوش و رضایت بخشی خواهد بود. (۲۱)

تشریح لغات واصطلاحات :

«عیشه: زندگی. راضیه: رضایت بخش، خوش و مورد پسند.»

تفسیر :

«فَهُوَ فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ (۲۱)»: او در زندگی رضایت بخش، خوش و مورد پسند، قرار دارد و از آن راضی است؛ چون در حدیث صحیحین آمده است: «آنها زندگی می کنند و هرگز مرگ ندارند و سحتمند اند و هرگز مریض نمی شوند، و از نعمت برخوردارند و هرگز فقر و بینوایی نمی بینند.»

باید متوجه یک حقیقت زیبا شد که اگر ایمان و داشتن عقیده به حساب و کتاب و روز جزا سبب تقوا و پرهیز از لذت های حرام دنیوی و محرومیت های موقت این دنیا فانی می شود، در عوض آن زندگی در بهشت، کاملاً رضایت بخش خواهد داشت.

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿٢٢﴾

در بهشتی برین (۲۲)

تفسیر :

«عَالِيَةٍ» در بهشتی برین و عالی مقام عالی و بلند مرتبه با سرور و شادمان، زندگی رضایت بخشی خواهد داشت.

قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ﴿٢٣﴾

که میوه های آن همیشه در دسترس (بهشتیان) است. (۲۳)

تشریح لغات واصطلاحات :

«قُطُوفُ» جمع (قطف): چیدنی ها، میوه ها یعنی میوه های تازه چیده شده، آماده ی چیدن. «دَانِيَةٌ»: پایین و در دسترس است به گونه ای که ایستاده، نشسته و حتی خوابیده می توان آن را چید.

تفسیر :

«قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ (۲۳)»: میوه هایش نزدیک است و در دسترس قرار دارد، به طوری که انسان در حال ایستادن و نشستن و دراز کشیدن می تواند از آن تناول کند. در التسهیل آمده است که: قُطُوف جمع قطف به معنی میوه ای است خوشه مانند که قابل چیدن است. روایت

است که انسان به صورت ایستاده یا نشسته یا دراز کشیده، با دهان آن را از درختش می‌گیرد. (التسهیل ۱۴۳/۴).

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ﴿٢٤﴾

(و به آنان گفته می‌شود:) بخورید و بیاشامید گوارا در برابر اعمالی که در ایام گذشته انجام دادید. (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كُلُوا وَ اشْرَبُوا» به عنوان تعارف و تکریم به آنها می‌گویند: بخورید و بنوشید نوش جانان باد! «هَنِيئًا»: (هَنًا) «الهنیء» آنچه هیچ مشقت و سختی و عواقب و خیمی در پی نداشته باشد، گوارا، در این جا از لحاظ اعرابی حال است. «أَسْلَفْتُمْ» (سلف): از پیش فرستادید، در گذشته انجام دادید. «الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ»: ایام گذشته دنیا. هدف در اینجا روزگاران دنیا است.

دروس حاصله از فحوای آیات متبرکه:

در آیات متبرکه متذکره با تمام وضاحت دریافتیم که: هر کس در دنیا نسبت به آخرت و ثواب و عقاب آن، اعتقادش یقینی شد، لیاقت بهره مندی از رحمت الهی را نصیب خود ساخته است، واضح است که یقین صادق به وسیله‌ی عمل صالح ثابت می‌شود نه با شعار و سخن، و مکافات بی‌مانند آخری را در مقابل نیکوکاری و عبادت خالصانه‌ی دنیوی می‌بخشند نه با دغل‌کاری و گناه، و نعمت بهشتی گوارای وجود بهشتیان باد!

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ ﴿٢٥﴾

و اما آن کس که کتاب (عملنامه) اش به دست چپ دهند (با کمال شرمندگی و اندوه) گوید: ای ای کاش عملنامه ام به من داده نمی‌شد. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بِشِمَالِهِ»: به دست چپ و از سمت چپ آن‌ها. «لَيْتَ»: حرف مشبّه بالفعل و جهت تمنی و آرزو استفاده می‌شود. «لَمْ أُوتَ»: (أُتِيَ): داده نشده بودم، به من نمی‌دادند.

تفسیر :

«وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ» و اما آنانیکه اعمالنامه خویش را با دست چپ بدست می‌آورند، این خود نشانه‌ی شقاوت، خسارت و زیانمندی است. «فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ (۲۵)»: لحظه که بدی و قبحات اعمال خویش را ملاحظه میکند و آنرا می‌بیند، می‌گوید: ای کاش! نامه‌ام را دریافت نمی‌کردم. مفسران فرموده‌اند: چون شرمندگی و افتضاح حاصل می‌شود، در چنین موقعیتی آرزو می‌کند که ای کاش! نامه‌ی اعمالش را به او نمی‌دادند، و به شدت پشیمان می‌گردد. از فحوای آیه مبارکه در می‌یابیم، آن‌عه اشخاصیکه اعمالنامه‌شان از طرف چپ بدست او داده می‌شود میداند که بر من بدبختی آمده است در آن وقت با نهایت حسرت تمنا میکند که ای کاش این اعمالنامه اصلاً بمن داده نمیشد و نمیفهمیدم که حساب - کتاب چیست؟ ای کاش مرگ قصه مرا خاتمه میداد تا بعد از مردن بار دیگر برخاستن نصیب من نمی‌شد و یا اگر برمیخواستم مرگ فوراً آمده مرا فرو میبرد - افسوس که آن مال و دولت و جاه و حکومت هیچ به کار من نیامده امروز همه آنها مفقود گردیده به کدام حجت و دلیل من پذیرفته می‌شود و نه گنجایش معذرت است.

خواننده گرامی !

قبل از همه باید گفت هر دو دست (دست راست و دست چپ) از مخلوقات و نعمت پروردگار با عظمت میباشد، و بر هر کدام از آن دو دست، حقوقی هست که از این جهت فرقی بین آنها دیده نمیشود.

ولی در تعلیمات دین مقدس اسلام، مسلمانان هر کار خوب و ثوابی را باید با دست راست انجام دهند؟ در این مورد عالم شهیر جهان اسلام شیخ امام نووی رحمه الله در «شرح صحیح مسلم» میفرماید: «این یک قاعده مستمر در شرع مقدس اسلام است که: هر آنچه از باب تکریم و شرافت باشد مانند: پوشیدن لباس پیراهن و تنبان، پوشیدن جراب، داخل شدن به مسجد، سواک (یا مسواک زدن)، سرمه زدن، گرفتن ناخون، کوتاه کردن بروت، شانه زدن موها، زدودن موی زیر بغل، تراشیدن موی سر، سلام نماز، شستن اعضای وضوء و غسل، خروج از توالت، خوردن و نوشیدن، مصافحه و دست دادن، لمس حجر الاسود و همانند آنها، تیامن (پیش انداختن دست راست) در آنها مستحب است.

و هر آنچه که ضد آن باشد مانند: رفتن به تشناب و یا دست شوی، بیرون رفتن از مسجد، استنشاق (به بینی آب انداختن و پاک کردن آن)، استنجاء، بیرون آوردن لباس و تنبان و یا هم جوارب و همانند آنها، پیش انداختن سمت چپ مستحب است، و تمامی این موارد برای تکریم راست و شرف آن است».

شیخ امام نووی می افزاید: «و قد أجمع العلماء على أنه منهي عن الاستنجاء باليمين، ثم الجماهير على أنه نهى تنزيه وأدب لا نهى تحريم، وذهب بعض أهل الظاهر إلى أنه حرام» یعنی: (و علماء اجماع کرده اند که از استنجاء با دست راست نهی شده است، و جمهور علماء نظرشان این است که این نهی، نهی تنزیه است نه نهی تحريم، و برخی از علمای اهل ظاهر آنرا نهی تحريم میدانند).

هكذا امام مناوی صاحب کتاب «فیض القدير» شرح جامع صغیر میفرماید: «و محل الخلاف ما لم تباشر اليد الإزالة بلا حائل وإلا حرم ولم يجز اتفاقاً» یعنی: (و جای اختلاف آن است تا زمانی که دست مستقیماً با نجاست در تماس نباشد، و اگر دست راست با نجاست مستقیماً در تماس شد به اتفاق همه حرام میشود).

و می افزاید: «و قوله (ولا يتمسح بيمينه) أي لا يستنجي بها فيكره عند الجمهور، أما التمسح بها بأن يجعلها مكان الحجر فيزيل بها النجاسة فحر» یعنی: (و قول پیامبر صلی الله علیه و سلم که میفرماید: (و با دست راستش مسح نکند) یعنی با دست راستش استنجاء نکند و نزد جمهور علماء مکروه است، ولی مستقیماً مسح کردن مقعد بجای سنگ و از الت نجاست با دست راست حرام است).

افضلیت مفاهیم تقدم راست با چپ در آیات و احادیثی متعددی ذکر شده که مختصراً به آن اشاره مینمایم:

فضیلت دست راست بر چپ در آیات قرآنی:

در آیه (71 سوره اسراء) آمده است: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ» یعنی: (به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایان شان می خوانیم! کسانی که نامه عملشان به دست راست شان داده شود، آن را (با شادی و سرور) می خوانند.

و یا هم در سوره (واقعه آیه 91) میخوانیم: «فَسَلِّمٌ لِّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ» یعنی: (به او گفته می‌شود:) سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب راست اند.

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ» (مدثر 38-40). یعنی: (آری) هر کس در گرو اعمال خویش است، مگر اصحاب یمین (راست) (که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوای شان به دست راست شان میدهند) آنها در باغهای جنت اند، و سؤال می‌کنند. و هنگامی که از پیامبرانش خبر می‌دهد، می‌فرماید: «وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى» (سوره طه آیه 69). یعنی: (ای موسی) آنچه را در دست راست داری بیفگن، تمام آنچه را ساخته‌اند می‌بلعد! آنچه ساخته‌اند تنها مکر ساحر است؛ و ساحر هر جا رود رستگار نخواهد شد.

– «فَرَاغَ إِلَى آلِهِتَهُمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ * مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ * فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ» (سوره صافات 91-93). یعنی: (ابراهیم وارد بتخانه شد) مخفیانه نگاهی به معبودانشان کرد و از روی تمسخر گفت: «چرا (از این غذاها) نمی‌خورید؟! چرا سخن نمی‌گویید؟! سپس بسوی آنها رفت و ضربه‌ای محکم با دست راست بر پیکر آنها فرود آورد.

– «وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ» (سوره واقعه آیه 41). یعنی: و اصحاب شمال (چپ)، چه اصحاب شمالی (که نامه اعمالشان به نشانه جرم ایشان به دست چپ آنها داده می‌شود).

– «وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ» (سوره حاقه آیه: 25). یعنی: اما کسی که نامه اعمالش را به دست چپش بدهند می‌گوید: «ای کاش هرگز نامه اعمالم را به من نمیدادند.» در آیات متذکره به وضاحت تام بر فضیلت دست راست تأکید بعمل آمده است.

احادیث نبوی و فضیلت دست راست بر چپ :

در مورد فضیلت دست راست بر چپ احادیثی متعددی روایت گردیده است که ما در این بحث به ذکر برخی از این روایات، ذیلاً اکتفاء مینمایم.

در حدیثی از حضرت بی بی عایشه رضی الله عنها روایت شده است که: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعْجِبُهُ التَّيْمُنُ فِي شَأْنِهِ كُلِّهِ: فِي طُهُورِهِ، وَتَرْجُلِهِ، وَتَعْلِيهِ». متفق علیه. صحیح امام بخاری (فتح الباری) (168)، صحیح امام مسلم (268).

یعنی (پیامبر صلی الله علیه وسلم شروع و انجام امور را از سمت راست در تمام کارهایش در غسل و وضوء و شانه کردن موی سر و پوشیدن بوت های خویش، دوست می داشت).

همچنان در روایت دیگری آمده است: «كَانَتْ يَدُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، الْيُمْنَى لِطُهُورِهِ وَطَعَامِهِ، وَكَانَتْ الْيُسْرَى لِخَلَائِهِ وَمَا كَانَ مِنْ أَدَى». حدیث صحیح، رواه ابو داود و غیره.

یعنی: «پیامبر صلی الله علیه وسلم دست راستش را برای وضو و غسل و خوردن خویش و دست چپش را برای دستشویی و رفع حاجت و هر آلودگی دیگری به کار می گرفت.» حدیثی صحیح است که ابوداود (33) و غیر او به اسناد صحیح روایت کرده‌اند.

هكذا در حدیثی از ام عطیه رضی الله عنها روایت شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم در هنگام غسل دخترش زینب به زنانی که او را غسل می‌دادند، فرمودند: «أَبْدَأَنَّ بِمِيَامِنِهَا وَمَوَاضِعِ الْوُضُوءِ مِنْهَا» منفق علیه. «غسل را از طرف های راست و اعضای

وضوی او شروع کنید». صحیح امام بخاری (فتح الباری) (167)، صحیح امام مسلم (648/2).

در حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِذَا اِنْتَعَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِالْيَمَنِ، وَإِذَا نَزَعَ فَلْيَبْدَأْ بِالشِّمَالِ. لِتَكُنِ الْيَمَنِ أَوْلَهُمَا تُنْعَلُ، وَآخِرَهُمَا تُنْزَعُ» متفق علیه.

یعنی: «هر گاه یکی از شما بوت های خویش را می پوشید، از راست و وقتی آن را از پای بیرون می آورید، از چپ شروع کنید، تا پای راست، در پوشیدن اول باشد و در آوردن آخر». صحیح امام بخاری (فتح الباری) (5856)، صحیح امام مسلم (2097). همچنان در حدیثی از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَأْكُلْ بِيَمِينِهِ، وَإِذَا شَرِبَ فَلْيَشْرَبْ بِيَمِينِهِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَأْكُلُ بِشِمَالِهِ، وَيَشْرَبُ بِشِمَالِهِ» یعنی: «هرگاه کسی غذا خورد با دست راستش بخورد، و اگر آب نوشید با دست راست بنوشد، چرا که شیطان با دست چپش می خورد و می نوشد». مسلم (2020).

- هکذا در حدیثی دیگری آمده است: «إِذَا شَرِبَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَتَنَفَسُ فِي الْإِنَاءِ وَإِذَا أَتَى الْخَلَاءَ فَلَا يَمَسُ ذَكَرَهُ بِيَمِينِهِ وَلَا يَتَمَسَحُ بِيَمِينِهِ» (متفق علیه) یعنی اگر کسی از شما چیزی بنوشد در ظرفش تنفس نکند و اگر وارد بیت الخلاء شود آلتش را با دست راست لمس نکند و با دست راستش خودش را پاک نکند.

همچنان در حدیثی از حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنه آمده است: «كانت يد رسول الله صلى الله عليه وسلم اليماني لظهوره وطعامه، وكان يده اليسرى لخلائه، وما كان من أذى» یعنی رسول الله صلی الله علیه و سلم دست راستش را برای وضوء گرفتن و خوراک خوردنش استفاده میکرد و دست چپش برای قضای حاجت و رفع نجاست استفاده میکرد.

همچنان حضرت حفصه رضی الله عنها در حدیثی میفرماید: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَجْعَلُ يَمِينَهُ لَطَعَامِهِ وَشَرَابِهِ وَثِيَابِهِ وَيَجْعَلُ يَسَارَهُ لِمَا سِوَى ذَلِكَ» (روایت ابو داود و ترمذی و غیره).

یعنی: رسول الله صلی الله علیه وسلم دست راست خود را برای خوردن و نوشیدن و جامه خویش اختصاص داده و دست چپ خود را برای دیگر امور قرار داده بود. این بود برخی از احادیثی رسول الله صلی الله علیه وسلم که هم شخص خودش اعمال خوب را بدست راست آغاز میکرد و هم برای صحابه کرام هدایت میفرمود تا اعمال خوب را بدست راست آغاز کند.

فرشتگان راست و چپ و فرشتگان نگهبان :

در منابع اسلامی تذکر داده شده است که: همه موجودات مخصوصاً انسانان پیوسته در معرض حوادث و آزار جسمی یا خطرات روحی، چون فریب و وسوسه شیطان و نفس اماره و سقوط ظاهری و باطنی قرار دارند.

پروردگار با عظمت ما گروپ از ملائک را مأمور و موظف حفظ، مراقبت و نگهبانی انسانها قرار داده است طوریکه در سوره مبارکه رعد آیه 17 میفرماید: «از فرشتگان محافظینی به نام معقبات (تعقیب کنندگان) پیوسته از جلو و پشت سر و در اطراف او، به حفاظت و مراقبت وی می پردازند.

هكذا برای هر انسان یک فرشته خاصی برای نگهداری توپیف گردیده است. طوریکه در سوره طارق آیه 4 میخوانیم: « و نیست انسانی مگر بر او نگهداری است، این نگهدار حفاظت از جان و روح او و قرار دادنش در مسیر حق و هم چنین حراست از جسم او را در مقابل خطرات به عهده دارند ».

دریافت اعمال نامه بدست راست :

یکی از بزرگترین شرف که دست از آن برخوردار است، این است که شرف نوشتن را پروردگار با عظمت با دست اعطا نموده، همانطوریکه شرف نطق را بزبان هدیه داده است.

پروردگار با عظمت ما طوریکه در فوق بدان اشاره نمودیم، ملائکه بی را مأمور گردانیده که مصروف نوشتن اعمال نامه خلق است و بر آنها نگهداری میکنند. الله تعالی می فرماید: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» (انفطار 10-12). یعنی: «البته و یقیناً نگهدارانی برای مراقبت احوال و اعمال شما مأمور اند، ملائکه هایی بزرگوارند که اعمال بندگان را می نویسند، شما هر چه کنید همه را می دانند».

و می فرماید: «إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (ق 17-18). یعنی: «دو ملائکه گفتار و کردار شخص را دریافت می دارند و آن را ثبت میکنند، یکی از دست راست و دیگری از دست چپ نشسته و همنشین او هستند، هر کلمه بی که بر زبان براند (از خیر و شر) آن را می نویسند و مراقب و حاضر حال اویند».

امام جلیل القدر و تابعی مشهور مجاهد بن جبر (متوفی سال 104 هـ.) در تفسیر این آیه متبرکه می فرماید: ملائکه بی در راست و ملائکه بی در چپ قرار دارد اما آنکه در راست است خیر و دیگری که در چپ قرار دارد شر و بدی را می نویسد. پس انسان باید فرشتگان را که اعمال او را می نویسند در نظر داشته باشد، و بیرهیزند از سخن یا کاری که پروردگار جهانیان از آن خشنود نباشد.

وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهٗ ﴿٢٦﴾

و از حساب خود خبردار نشده بودم. (٢٦)

تفسیر :

ای کاش به جزای اعمالم که در این نامه درج است اصلاً اطلاع نمی دانستم؛ زیرا عذاب درد آور و جزای سختی است که به اعمال آنان مترتب شده است. استفهام و تمنی برای ایجاد هراس و نشان دادن بزرگی خسران است. «لَمْ أَدْرِ»: آگاه نمی گشتم، خبردار نمی شدم.

يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ﴿٢٧﴾

ای کاش با مرگ کار تمام شده بود (و حساب و کتابی در میان نبود) (٢٧)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كَانَتْ»: منظور مرگ دنیوی است. «الْقَاضِيَةَ»: قطع کننده، پایان بخش و تمام کننده؛ یعنی ای کاش مرگ پایان همه چیز بود و زندگی مجددی وجود نداشت.

تفسیر :

« يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ (٢٧) » : ای کاش مرگ همه چیز پایان می داد و اصلاً از قبر زنده بر نمی خیزتم و ای کاش در میدان محشر اصلاً ایستاده نمی شدم.

مفسر قتاده فرموده است: آرزوی مرگ می‌کند در حالی که از مرگ برایش منفورتر چیزی نیست؛ (طبری ۳۹/۲۹). زیرا که می‌بیند چنان حالتی زشت‌تر و تلخ‌تر از حالت مرگ است.

و یا طوریکه در (آیه 40 سوره النبأ) می‌فرماید: «يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» (روزی که هر کس هر چه کرده در پیش روی خود حاضر ببندد و کافر در آن روز گوید که ای کاش خاک بودم (تا چنین به آتش کفر خود نمی‌سوختیم).

تعبیر به «قَدَّمَتْ يَدَاهُ» (دو دست او آن را از پیش فرستاده) به خاطر آن است که انسان اکثر کارها را با دست خویش انجام می‌دهد، ولی مسلماً هدف در آیه متبرکه صرف به اعمال هر دو دست نیست، بلکه آنچه را که با زبان و چشم و گوش نیز انجام می‌دهد همه مشمول این قانون است.

فهم تفسیر در این آیه متبرکه همانا خواهش و آرزوی کافران است که: ای کاش اصلاً در دنیا خلق نمی‌شدم و به همان حالت (اولی که خاک بودم) باقی می‌ماند، و یا اینکه ای کاش اصلاً خاک باقی می‌ماندم و زنده نمی‌شدم و جسم و روح باز نمی‌گشت تا از حساب و بازخواست در این روز در امان میماندم.

به هر حال کفار بعد از آنکه اعمال تمام عمر خود را در برابر خویش حاضر می‌بینند، آن چنان در غم و حسرت فرو می‌روند که می‌گویند: «یا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا»، و این حکایت از شدت تأثر و تأسّف آنها در حالتیکه قرار دارند می‌باشد. بناءً نباید فراموش کرد که آگاهی از آینده، گامی برای تصمیم‌گیری صحیح امروز می‌باشد و به آن باید به دید جدی نگریست.

مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَةٌ ﴿٢٨﴾

ثروتم عذاب را از من دفع نکرد (۲۸)

تفسیر:

کافران با خود می‌گویند: «مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَةٌ» «مال و منال من هیچ به کارم نیامد» یعنی: مال و منالیکه در دنیا اندوخته بودم، هیچ چیز از عذاب الله را از من دفع نکرد، هر چند آنها را ذخیره و محافظت کردم اما مرا رها کرد. این آیه به صورت استفهامی جهت سرزنش خود هم می‌توان معنا کرد: مالم چه چیزی را از من برطرف ساخت و چه سودی برایم در برداشت؟

قرآن عظیم الشان در باره صحنه‌های هولناک روز قیامت می‌فرماید: «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» (روزی که شخص از برادر، مادر، پدر، همسر و فرزندانش می‌گریزد زیرا هرکدام شان درگیر حسابرسی شخصی خود می‌باشند. (سوره عبس، 34-37).

واقعاً اندوختن مال و ثروت بدون ایمان و مصرف آنها در جهت سعادت اخروی، مایه حسرت و تأسّف در قیامت می‌باشد.

هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيَةٌ ﴿٢٩﴾

همه توان و قدرتم از دستم رفت (۲۹)

تفسیر:

«هَلْكَ»: از بین رفت و زائل گشت، از دستم رفت. «سُلْطُنٌ»: قدرت و جاه و مقام و

نسب و هر آنچه در دنیا یک شخص به آن می‌بالد. یعنی اینکه هیچ یار و پناهی ندارم و هیچ دوست و ناصری نمی‌یابم.

مراد، هم صحت بدنی و هم قدرت مقام و هم نفوذ کلام است. به «حکومت» سلطنت و حاکم هم سلطان گفته میشود، منظور اینکه آنچه در دنیا بر دیگران غلبه و تسلطی داشتم، آن برتری و غلبه کوچکترین دردی مرا دوا نکرد.

و میتوان سلطان را به معنای حجت هم گرفت، در این صورت مراد این است که حجت و برهان دنیوی او باطل بوده و هم اینک عکس آن ثابت شده است.

مفسر کبیر جهان اسلام ابوحیان می فرماید: «قول ابن عباس (رض) و موافقان وی در این مورد که مراد از سلطان در اینجا حجتی است که کافر به آن در دنیا حجت نمایی می کرد، راجح است زیرا کسانی که نامه های اعمالشان به دست چپشان داده می شود، فقط پادشاهان و فرمانروایان نیستند بلکه این امر عام است در تمام اهل شقاوت».

خُدُوهُ فَعْلُوهُ ﴿٣٠﴾

او را بگیرد و دربند و زنجیرش کنید! (۳۰)

تفسیر:

«فَعْلُوهُ» از یاد نه بریم که جزای دستها که در دنیا برای هرگونه، فسق، فساد، ظلم و ستم باز بود، در قیامت همانا غل و زنجیر است.

«خُدُوهُ فَعْلُوهُ ﴿٣٠﴾»: پروردگار جبار به مسئولین و موظفان دوزخ هدایت می فرماید، این مجرم را بگیرد و بند و زنجیرش کنید و طوق لعنت را هم در گردنش کنید یعنی، دست هایش را به گردنش ببندید و او را با خواری و شکست در دوزخ اندازید.

مفسر قرطبی فرموده است: یک صد هزار فرشته به سویش می‌شتابند، بعد از آن دستش را به گردنش می‌بندند، و معنی فرموده‌ی فَعْلُوهُ همین است. (تفسیر قرطبی ۲۷۲/۱۸).

ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلْوُهُ ﴿٣١﴾

سپس وی را در دوزخ بیفگنید. (۳۱)

تفسیر:

«صَلْوُهُ» (صلا): وارد شدن به جهنم که با برافروخته کردن جهنم همراه است، زیرا جهنمیان نوعی از انواع هیزم‌های جهنم خواهند بود.

واقعا در انسانهای که در قلبش نور معرفت الهی، و در عملش، خدمت به مردم نباشد، بهتر است که بسوزد.

ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ﴿٣٢﴾

پس در زنجیری که درازیش هفتاد ذراع است ببندید! (۳۲)

تفسیر:

«سِلْسِلَةٍ»: دنباله‌دار، پی در پی، زنجیر. باید گفت که: سلسله همان حلقه‌های درهم است که مجرم را با آن می‌پیچند تا نتواند تکان بخورد.

«سَبْعُونَ»: هفتاد. این عدد برای تکثیر و فراوانی و عددی تخمینی است. (توبه/۸۰).

ابن عباس فرموده است: هفتاد ذراع شاه (یعنی گز شاهی) زنجیر از مقعدش وارد می‌شود و از گلویش بیرون می‌آید! سپس در بین پیشانی و پاهایش جمع می‌شود. (تفسیر کبیر ۱۱۴/۳). مفسر حسن فرموده است: الله و سبحان و تعالی می‌داند به چه ذراعی می‌باشد.

«ذَرَعٌ» واحد اندازه‌گیری معادل یک گز یا نیم متر، و گفته‌اند: در این جا منظور هفتاد گز ملائکه است. «ذِرَاعاً»: فاصله آرنج تا نوک انگشتان دست. «فَأَسْلُكُوهُ» «سلک»: در آن قرارش دهید، زنجیرش کنید داخلش کنید.

در آیه متبرکه میفرماید: بعد از آن به زنجیر آهنینی که هفتاد ذرع طول دارد، وی را طوری محکم ببندید که از جای خود شور خورده نتواند. مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: به فرشتگان امر داده میشود که: او را بگیرد، در گلوی وی طوق به اندازید، سپس در آتش دوزخ غوطه بدهید و به زنجیری که طول آن هفتاد گز است او را بسته کنید تا در حالت سوختن حرکت کرده نتواند چه در اثر این طرف و آن طرف حرکت کردن شخص سوزنده اندکی تخفیف حس میکند.

یادداشت 1 :

مراد از گز، گز آخرت است مقدار آنرا تنها الله تعالی میداند.

یادداشت 2 :

«... ذَرَعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا...» در میان عرب رسم و رواج بر این است که هر گاه بحث از کثرت و فراوانی به میان آید؛ اعداد: 7، 70، 700 و.. را به کار می‌گیرند که هدفشان از آن، کثرت و فراوانی است نه خود آن اعداد حقیقی.

إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ ﴿٣٣﴾

چرا که او هرگز به الله بزرگ ایمان نمی‌آورد. (۳۳)

تفسیر :

«كَانَ لَا يُؤْمِنُ»: در طول زندگی دنیوی خویش، به توحید خدای بزرگ ایمان و باور نداشت و از یگانگی و یکتائی او تصدیق نکرد. ایمان به الله یعنی اعتقاد قطعی به وجود او سبحانه و تعالی و اعتقاد به ربوبیت و الوهیت و نام‌ها و صفات او داشته باشیم. رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: هیچ کودکی نیست مگر آنکه بر اساس فطرت به دنیا می‌آید؛ این پدر و مادر او هستند که او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی بار می‌آورند بخاری (۱۳۵۸) و مسلم (۲۶۵۸).

هر مخلوقی - بدون اینکه با اندیشه یا از طریق آموزش به وجود پروردگار برسد - فطرتش بر اساس ایمان به الله قرار داده شده و هیچکس از مقتضای فطرت خود منحرف نمی‌شود مگر آنکه چیزی بر قلبش وارد شود و آن را منحرف سازد.

وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ ﴿٣٤﴾

و هرگز مردم را بر اطعام بینوایان تشویق نمی‌نمود. (۳۴)

تفسیر :

«لَا يَحْضُ»: تشویق و ترغیب نمی‌کرد.

«طَعَامٍ»: به معنی غذا، یعنی خوراک دادن است. اینکه هیچ وقت نه خودش را برای غذا دادن به فقرا مؤظف و مکلف ساخت، و نه دیگران را به دادن طعام به فقیران و مساکین تشویق و ترغیب می‌کرد، یعنی هم خود بخیل بود و هم مردم را به بخل امر می‌نمود. مفسران فرموده‌اند: به منظور یادآوری این نکته که تارک تشویق چنین موقعیتی دارد، پس حال تارک احسان و صدقه چگونه باید باشد؟ به همین جهت تشویق را بدون عمل

ذکر کرده است.

در این آیه مبارکه اهتمام و توجه خاصی به بینوایان و به گرسنگان، در کنار ایمان به الله مطرح شده است، وطی رهنمود و فرمان به بندگان خویش می فرماید در صورتیکه خود توان کمک نداشته باشید، باید دیگران را برای کمک به گرسنگان تشویق و ترغیب کنی. رسیدگی به حال فقرا و مساکین در اینجا عام است فرق نمی کند که فقیر، مؤمن باشد. ابن کثیر در تفسیر این دو آیه می گوید: «یعنی او نه حق الله را می پرداخت و نه به خلق وی سودی می رساند و نه حق آنان را می پرداخت». روایت شده است که ابو درداء زنش را تشویق می کرد تا برای مساکین بسیار شوربا بپزد و می گفت: با ایمان نصف زنجیر را از خود دور افکنیم پس آیا نصف باقی مانده آن را با انفاق از خود دور نیفکنیم؟» که این سخن ابودرداء به این دو آیه کریمه اشاره دارد.

فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ ﴿٣٥﴾

ازینرو امروز هم در اینجا یار مهربانی ندارد. (۳۵)

تفسیر :

«حَمِيمٌ» (حمّ): در اصل به آب گرم گفته می شود اما به دوست و خویشاوند صمیمی و مهربان نیز حمیم گویند، شاید به خاطر گرمی محبت آن ها نسبت به همدیگر؛ در این جا معنای دوم یعنی دوست و خویشاوند صمیمی مراد است. یعنی در روز قیامت خویشاوندی ندارد تا به او فایده رساند، دوستانی ندارد که شفاعتش کنند و یآوری ندارد که از او دفاع کند.

بصورت کل دوزخیان، نه از لحاظ روحی در رفاه می باشند: «فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ» و نه از لحاظ جسمی. «وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسْلِينٍ».

وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسْلِينٍ ﴿٣٦﴾

و نه غذایی، جز خونابه و چرک (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«غَسْلِينٍ»: خونابه، زردابه، آبی که از تراوش زخم کافران در جهنم به وجود می آید. چرک و خون، چرکاب.

تفسیر :

«وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسْلِينٍ (۳۶)»: اهل دوزخ هیچگونه خوراکی را بجز از زردآب که از بدن های دوزخیان سرازیر می شود دارا نمی باشد. (طبری از ابن عباس چنین نقل کرده است.) قتاده فرموده است: یعنی بدترین و ناپاک ترین خوراک، اهل دوزخ است.»

لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ ﴿٣٧﴾

غذائی که جز خطاء کاران آن را نمی خورند. (۳۷)

تفسیر :

«الْخَاطِئُونَ» جمع (خاطی): خطاکار، گناهکار.

یعنی اینکه این طعام را هیچ کسی نمی خورد، مگر آنکه بر گناهان اصرار ورزیده، از جرم ها توبه نکرده و به اسلام کافر شده باشد.

دروس حاصله از آیات متذکره :

بی لیاقتی و عذاب آخری چیزی است که کافران با کفر و بخل برای خویش برگزیده اند و تا همیشه نیز برای شان جاویدان خواهد ماند و دیگر نه مال و ثروت به آن ها سودی

می‌بخشد و نه قدرت و منصب؛ از شدت خواری و پستی آرزو دارند ای کاش با این فصاحت به آن جا نمی‌رسیدند بلکه ناپود می‌گشتند. اما دریغا که باید بخورند و بنوشند و بچشند از آن سفره‌ی رنگینی که با انواع کثافت و پلیدی‌ها و عذاب‌های رنگارنگ برای‌شان چیده شده است و حسرت حتی مُردن نیز بر دل‌هایشان بماند و حقا که این است جزای کبر و نافرمانی خداوند.

محور بحث آیات متبرکه ذیل :

محور بحث آیات متبرکه (38 الی 52) در باره عظمت قرآن کریم ، و موضوعاتی پیامبر و مسایل وحی را تشکیل میدهد .

﴿ ۳۸ ﴾ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ ﴿ ۳۹ ﴾

«پس به آنچه می بینید و به آنچه نمی بینید قسم می‌خورم» (۳۸ - ۳۹)

تفسیر :

یعنی: قسم یاد می‌کنم به همه اشیاء، به آنچه از محسوسات می بینید و آنچه از غیر محسوسات نمی بینید. مفسرین می‌فرماید که: «لا» در (لا اقسام) زاید است. یا معنی این است: ضرورتی به قسم خوردن نیست زیرا کار چنان آشکار است که از ثابت ساختن آن به قسم ضرورت ندارد.

امام فخر رازی فرموده است: حکم آیه مبارکه بر عموم و شمول دلالت دارد؛ زیرا هر چیزی را که در نظر بگیری از این دو قسم خارج نیست: یا دیدنی است یا غیر قابل دیدن. بنابراین شامل خالق و مخلوق، دنیا و آخرت، اجسام و ارواح، جن و انس و نعمت‌های ظاهری و باطنی می‌شود. (تفسیر کبیر رازی ۱۱۶/۳۰). مفسرقتاده فرموده است: عام است و شامل جمیع مخلوقات خدای عز و جل می‌شود. و عطا فرموده است: «بما تبصرون» یعنی آنچه از آثار قدرت الله متعال مشاهده می‌کنید. و ما لا تبصرون یعنی آنچه از قدرت سری خدا که به چشم نمی‌آید و شما آن را نمی‌بینید. (آلوسی ۵۲/۲۹).

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿ ۴۰ ﴾

که این قرآن گفتار رسول بزرگوار است. (۴۰)

تفسیر :

« إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۴۰) »: «إِنَّهُ»: ضمیر (ه) به قرآن، یا به خبرهای پیشین مذکور در این سوره بر میگردد. این آیه جواب قسم‌های پیشین است. «رَسُولٍ كَرِيمٍ»: فرستاده‌ای بزرگوار، در این جا مراد پیامبر صلی الله علیه وسلم است؛ هر چند گویند: مراد جبریل است، اما در سوره ی تکویر آیه ی 10 اکثر مفسران می‌فرمایند که: «رسول کریم» جبریل است.

مفسر امام قرطبی فرموده است: در اینجا مراد از رسول، حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است و از این جهت کلام را به او نسبت داده است که او از جانب الله آن را می‌خواند و تبلیغ می‌کند. (تفسیر قرطبی ۲۷۴/۱۸).

ولی قابل تذکر است که: اکثر مفسران بدین عقیده اند که هدف از رسول در اینجا حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است، زیرا در آیه بعد آمده است که: قرآن قول شاعر و کاهن نیست حال آن که مشرکان جبرئیل را به شاعر و کاهن وصف نمی‌کردند بلکه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را به این اوصاف متهم می‌ساختند. اما به قول اکثر

مفسرین، مراد از رسول در سوره «تکویر» جبرئیل است زیرا اوصافی که بعد از آن می آید، به حال او تناسب دارد.

یادداشت :

«قول رسول بودن قرآن» با «کلام خدا بودن قرآن» منافاتی ندارد، زیرا منظور از آن، تلاوت و تبلیغ و نقل قول رسول از خداوند است.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾

و آن گفتار يك شاعر نیست؛ ولی کمتر ایمان می آورید. (۴۱)

تفسیر :

« وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ » :قرآن عظیم الشان را طوری که شما فکر می کنید سخن کدام شاعر نیست. ؛ زیرا با تمام اوزان شعر تفاوت دارد. نه شعر است و نه نثر. قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ (۴۱) خیلی کم به این قرآن ایمان می آورید. منظور از «قَلَّتْ» در این جا نفی کل است، یعنی اصلاً قرآن را باور ندارند و اصلاً از آن پند نمی پذیرند؛ «ما» در این جا زائد و برای تأکید و «قلیلاً» صفت برای مصدر محذوف است، یعنی «تؤمنون ایماناً قلیلاً»: پیش گو، غیب دان که ادعای علم غیب می کند. مقاتل فرموده است: منظور از «قلیل» این است که آنها تصدیق نمی کنند که قرآن از جانب الله می باشد؛ یعنی اصلاً به آن ایمان ندارند.

«شاعراً»: کسی است که : بر حسب خیالش سخن می گوید والله سبحانه وتعالی فرموده است که : فن شاعری را به پیامبر یاد نداده است و اصلاً شایستهی مقام و رسالت او نیست: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ» (سوره یس: 69)

اما مشرکان پیوسته تهمت شاعری به پیامبر صلی الله علیه وسلم می بستند ، تا سخنان او را اوهام و خالات جلوه دهند.

وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَدَّكَّرُونَ ﴿٤٢﴾

و (نیز) گفتار يك كاهن نیست، (لیکن شما) کمتر پند می گیرید. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«کاهن» «غیب گو، کاهن».

تفسیر :

«وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ»: و گفته می کاهن مدعی دانستن غیب نیست؛ چون اسلوب قرآن با آهنگ کاهنان مغایر است. «قَلِيلًا مَّا تَدَّكَّرُونَ (۴۲)»: خیلی کم متذکر می شوید و پند می گیرید.

در آیه فوق ملاحظه نمودیم که: «و» قرآن «گفتار هیچ کاهنی نیست» چنان که شما دشمنان در باره آن به زعم خویش تصور می کنید، زیرا کفایت مقوله است که با قرآن هیچ وجه مشترکی ندارد «چه اندک پند می گیرید» و از این جهت کار بر شما پوشیده می ماند زیرا به الفاظ قرآن دقیقاً نمی اندیشید و به این امر توجه ندارید که قرآن مشتمل بر دشنام دادن شیاطین است در حالیکه کاهنان دوستان و برادران شیاطین اند پس اگر قرآن گفتار کاهنان باشد، این بدان معنی است که آنها دوستان و سرورانشان را دشنام داده اند!

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٣﴾

کلامی است که از جانب پروردگار عالمیان نازل شده است!. (۴۳)

تفسیر :

«تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۳)»: از جانب پروردگار صاحب عزت و اقتدار نازل شده است. قرآن عظیم الشأن کلام پروردگار جهانیان است که بزبان جبرئیل امین بر قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم فرود آورده تا از بیم دهندگان باشد.

در (آیات ۴۳ تا ۴۷ سوره ی الحاقه) آمده است: «تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوَالِ لِأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ» (بلکه کلامی است که) از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است.

اگر پیامبر برخی از سخنان را به دروغ بر ما می‌بست، ما دست راست او را می‌گرفتیم. سپس رگ قلب او را پاره می‌کردیم. و کسی از شما نمی‌توانست مانع این کار ما در باره او شود و مرگ را از او باز دارد.

در این آیات تهدید آمیز، به صراحت گفته شده است: اگر پیامبر سخنی به ناحق به خداوند جل جلاله نسبت داد، خداوند دست راست و شاهرگش را قطع خواهد کرد.

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوَالِ ﴿۴۴﴾

اگر او سخن دروغ بر ما می‌بست. (۴۴)

تفسیر :

«تَقَوَّلَ»: نسبت دادن قول به کسی که اصلاً آن قول را نگفته باشد؛ نسبت سخن ناگفته به

شخصی؛ به دروغ نیز اطلاق می‌شود. «أَقْوَالٍ»: جمع أقوال جمع قول:

«سخنانی(دروغ)». از این صیغه بیش‌تر جهت تحقیر سخن استفاده می‌شود.

خواننده محترم !

مفسر کبیر جهان اسلام علامه عبد الرحمن سعدی در ترجمه و تفسیر آیات (44 الی 48 سوره الحاقه) فرموده است: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوَالِ * لِأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ * وَإِنَّهُ لَتَذَكَّرَةٌ لِلْمُنْفِقِينَ» (و اگر پیامبر پاره ای از سخنان را به دروغ بر ما می‌بست، با دست راست او را می‌گرفتیم و رگ دلش را پاره می‌کردیم، «وتین» رگی است که به قلب متصل است و هرگاه قطع شود انسان می‌میرد و هلاک می‌گردد).

پس به فرض اینکه پیامبر سخنانی را به دروغ به الله نسبت می‌داد خداوند بلافاصله او را عذاب می‌داد و به سختی او را مواخذه می‌کرد چون خداوند با حکمت و بر هر چیزی تواناست. و حکمت او اقتضا می‌کند که به کسی مهلت ندهد که بر او دروغ می‌بندد و ادعا می‌کند. خداوند خون و مال مخالفانش را برای او مباح قرار داده و او و پیروانش نجات یافته اند و مخالفانش هلاک شوندگانند. خداوند پیامبرش را به وسیله معجزات تأیید نمود و بر راست بودن آنچه او آورده نشانه‌های روشن‌گر را دلیل قرار داد، و او را بر دشمنانش پیروز گرداند، و به او قدرت داد تا آن‌ها را تسلیم کند، و این بزرگترین شاهد از جانب الله تعالی بر رسالت اوست. «فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ» و اگر خداوند پیامبر را هلاک کند او نمی‌تواند خودش را نجات دهد و نه کسی دیگر می‌تواند او را از عذاب خدا برهاند. «وَإِنَّهُ لَتَذَكَّرَةٌ لِلْمُنْفِقِينَ» و این قرآن کریم پندی است برای پرهیزگاران که به وسیله آن منافع دینی و دنیوی خود را به یاد می‌آورند و آن را می‌شناسند و به آن عمل می‌نمایند. قرآن عقائد و باورهای دینی و اخلاق پسندیده و احکام شرعی را به آن‌ها تذکر

می دهد و آن گاه آنان از علمای ربانی و عبادت کنندگان عارف و پیشوایان هدایت یافته خواهند شد».

و ابن قتیبه در شرح «لَاخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ»: با دست راست او را می گرفتیم» می گوید: این عبارت به معنی «با قوت و قدرت» است، و عبارت «اليمين: دست راست» بجای «قوت» آمده است، زیرا قوت هر چیز در طرف راست آنست. «فتح القدير». ابن عباس رضی الله عنه نیز چنین نظری دارند. «فتح البيان». بر این اساس معنی آیه یعنی: با قوت و قدرت وی را می گرفتیم و وی را مجازات می کردیم.

شیخ دهلوی می فرماید: «عادت شمشیر زن آن است که دست راست اسیر را با دست چپ خود بگیرد و شمشیر به گردن او حواله کند لذا بر این اسلوب بیان شد». (انوار القرآن). و امام قرطبی در تفسیر «ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ: رگ دلش را پاره می کردیم» می گوید: «أى لأهلكناه» یعنی: او را به هلاکت می رساندیم.

و خود امام قرطبی از امام حسن بصری درباره «لَاخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ» نقل کرده که وی گفته: «لَقَطَعْنَا يده اليمين». یعنی: «دست راست او را قطع می کردیم». و از ابو جعفر طبری نقل کرده که وی گفته: «أى لأمرنا بالأخذ بيده وبالغنا فى عقابه». یعنی: امر می کردیم تا دستش را بگیرند و در مجازات او مبالغه کنند. و امام طبرانی در تفسیر خود می گوید: «لَاخَذْنَا مِنْهُ بِقُوَّتِنَا وَقُدْرَتِنَا عَلَيْهِ ثُمَّ أَهْلَكْنَاهُ». یعنی: «با قوت و قدرت خود وی را می گرفتیم و سپس وی را هلاک می کردیم».

و شیخ مصطفی مراغی در تفسیر خود نوشته: «أى: ولو افترى محمد علينا بعض الأقوال الباطلة ونسبها إلينا لعاجلناه بالعقوبة، وانتقمنا منه أشد الانتقام... والمراد: أنه لو كذب علينا لأزهقنا روحه، فكان كمن قطع وتينه، وهذا تصوير للإهلاك بأفزع ما يفعله الملوك بمن يغضبون عليه، إذ يأخذ القتال بيمينه ويكفحه بالسيف ويضرب عنقه».

یعنی: «و اگر محمد صلی الله علیه وسلم بعضی از سخنان باطل را بر ما افترا ببندد و آنها را به ما نسبت دهد، در عقوبت و مجازات او تعجیل می کنیم، و با شدیدترین نوع انتقام از وی انتقام خواهیم گرفت... و مراد کلی آیات اینست: اگر او بر ما دروغ ببندد، روحش را می گیرم، بگونه ای که مانند کسی شود که رگ قلبش پاره شده باشد و این عبارات تصویری از هلاکت و نابودی با وحشتناکترین و قبیح ترین شیوه ای است که بعضی از پادشاهان نسبت به کسانی که از آنها خشمگین شده اند، انجام می دهند؛ چنانکه جلاد وی را با دست راستش گرفته و شمشیرش را بیرون کشیده و گردنش را می زند».

لَاخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾

ما او را با قدرت می گرفتیم. (٤٥)

تفسیر:

با قدرت بی نهایت، وحی ربانی را از او بر می گیریم. یعنی اینکه اگر محمد صلی الله علیه وسلم بر ما سخنی را از خود بسازد از او انتقام می گیریم و از جانب راستش مؤاخذه می کنیم. بلی! این وعیدی شدید و ترساندن از عذاب دشواری است؛ هر چند چنین کاری بسیار دور است.

«بِالْيَمِينِ»: دو معنا از این فهمیده می شود:

الف: مراد از یمین قدرت است، زیرا قوت و قدرت هر شخص در دست راست اوست و

منظور الله متعال برخوردار تند و قدرت‌مندانه است.

ب: مراد دست راست شخصی است که می‌خواهد به دروغ گفتاری را به الله متعال نسبت دهد، زیرا مخالفت و مقاله با یک خطا بسیاری مواقع با گرفتن دست راست همراه است، یعنی جلوگیری از ارتکاب خلاف.

ثُمَّ لَقَطْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾

«سپس شاهرگش را قطع می‌کردیم» (۴۶)

تفسیر :

«ثُمَّ لَقَطْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (۴۶)»: سپس شاهرگ قلبش را قطع می‌کردیم تا بمیرد.

شیخ قرطبی فرموده است: «وتین» رگی است به قلب که اگر قطع شود صاحبش خواهد مرد. (تفسیر قرطبی ۲۷۶/۱۸).

«الْوَتِينَ»: اسم رگی است که از پشت سر امتداد یافته و به قلب انسان می‌پیوندد و اگر احیاناً این رگ قطع شود، شخص بصورت حتمی می‌میرد.

البته این تصویری از نابود کردن به سخت‌ترین شکل آن است، چنانکه پادشاهان بر کسانی که قهر می‌کنند، همین شیوه را اعمال می‌کنند. پس همین که پیامبر صلی الله علیه وسلم در کمال عافیت به سر می‌برد، این خود دلیل صداقت وی است. منظور این است که اگر چیزی هرچند ناچیز به الله متعال نسبت بدهد، الله متعال مجازات او را تعجیل می‌کند و او را مهلت نمی‌دهد.

فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ﴿٤٧﴾

و هیچ کدام از شما نمی‌توانست از این کار جلوگیری کند. (۴۷)

تفسیر :

«حَاجِزِينَ» «بازدارندگان، مانع شونده‌گان». یعنی اینکه هیچ‌کسی نمی‌تواند عذاب ما را از او مانع شود و او را از ما باز دارد؛ زیرا میان بنده و خداوند کسی از مخلوقاتش درآمده نمی‌تواند.

مفسر خازن در تفسیر خویش می‌نویسد: یعنی محمد هرگز به خاطر شما دروغ نمی‌گوید و به دروغ چیزهایی را به ما نسبت نمی‌دهد؛ چون می‌داند اگر چیزی از این قبیل بگوید، او را مجازات می‌کنیم و هیچ‌کس قادر به دفع عقوبت ما از او نیست. (تفسیر خازن ۱۴۸/۴).

وَإِنَّهُ لَتَذَكَّرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾

و بی‌شک آن (قرآن) پندنامه‌ای برای پرهیزگاران است. (۴۸)

تفسیر :

قرآن عظیم الشان پند و موعظه بزرگی است. برای کسانی که اهل تقوی است، زیرا این متقیانی‌اند که از آن بهره می‌گیرند.

وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ ﴿٤٩﴾

و ما به خوبی می‌دانیم که برخی از شما آن را تکذیب می‌کنید. (۴۹)

تفسیر :

باید گفت که تکذیب قرآن عظیم الشان به هر شکلی از اشکالی که باشد خواه زبانی باشد و یا هم تکذیب عملی در واقعیت انکار از بزرگترین حقیقت و ظلم اشکارا است. پروردگار

با عظمت ما در (آیه 68 سوره عنکبوت) با تمام صراحت می فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ» و کیست ستمگارتتر از کسی که بر الله دروغ بندد (چیزی را که خدا فرموده به او نسبت دهد یا چیزی را که خداوند فرموده، تکذیب و از خدا قطع انتساب نماید) یا حق را زمانیکه به سویش آمد تکذیب کند؟ آیا در دوزخ جایگاهی برای کافران نیست؟ نکته قابل توجه در آیه مبارکه اینست که تکذیب در اصول قرآن، صرف انکار زبانی نبوده که با زبان در مخالفت با قرآن اعلام موضع مخالف نماید، بلکه به بی باوری و بی توجهی به آن موضوع نیز اطلاق میگردد. بطور مثال در سوره ماعون عدم توجه با یتیمان نشانه تکذیب و بی باوری عملی به روز جزا در اشخاصی است که حتی نماز هم میخوانند. یقیناً ما می دانیم که کسانی از شما بعد از روشنی بیان قرآن کریم، ظهور برهان و بزرگی سلطه‌اش بدان تکذیب می کنند.

واقعا بدترین ظلم، ظلم فرهنگی است که به تسلیم شدن انسان در برابر حق ضربه وارد می کند. بناء بر مسلمان واقعی است که وحی آسمانی را بدون کم و زیاد بپذیرید، اضافه کردن هر چیزی به دین، افترا و از جمله بدترین ظلم بشمار می ورد که از پروردگار با عظمت تمنا داریم که: الهی ما را از آن نگاه داری. آمین یا رب العالمین

وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٥٠﴾

و بی گمان آن حسرتی بر کافران باشد. (۵۰)

تفسیر :

«لَحْسْرَةٌ»: حسرت، ندامت، یعنی کافران در قیامت نسبت به انکار قرآن و عکس العمل‌های ناشایست خود پشیمان می‌شوند و چون پشیمانی سودی ندارد پس بر فرصت از دست رفته حسرت می‌خورند. بدون شک تکذیب به قرآن کریم ندامتی برای کافران و عبادت گران بت هاست، آنگاه که خود در آتش دوزخ داخل شوند و مؤمنان را در بهشت جاودان ببینند.

وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ ﴿٥١﴾

و این قرآن حق و حقیقت خالص است. (۵۱)

تفسیر :

«حَقُّ الْيَقِينِ»: یقین از صفات علم و فراتر از معرفت و فهم است، زیرا همراه با ثبوت و حکم و کسب نتیجه است و بالاترین درجه‌ی آن حق الیقین است که بر پایه‌ی یقین و قطعیت بنا شده و هیچ راه انکاری در آن باقی نمانده است. در این هیچ جای شکی نیست که قرآن عظیم الشأن حق الیقین و ثابت است، یقینی است که در آن شکی و شبهه وجود ندارد، به حقایق فرود آمده و با راستی بر محمد صلی الله علیه وسلم وحی فرستاده شده است.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٥٢﴾

پس به نام پروردگار با عظمت خویش تسبیح گوی. (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سَبِّحْ»: تسبیح کن. معنای تسبیح، تنزیه و پاک داشتن خداوند از هر آن چیزی است که لایق ذات او نباشد.

تفسیر :

«فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۵۲)» : حال که چنین است پس الله را از هر عیب و نقصی که سزاوار وی نیست منزّه دان، آنچه دشمنانش به او نسبت می دهند، یا به کتاب و پیامبرش تکذیب میکنند از عظمتش نمی کاهد؛ زیرا او تعالی در ذات، نامها، صفات و افعالش بزرگ است. بنابراین تسبیح، نفی نقایص است و تعظیم، اثبات کمال. در سنن «أبو داوود» از حضرت عقبه بن عامر جهنی روایت است، زمانیکه این آیه: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود این را در رکوع بخوانید، و چون آیه «فَسَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (اعلی) نازل شد، فرمود این را در سجده خود تان بخوانید، بنابر این به اجماع امت این دو تسبیح در رکوع و سجده خوانده می شوند، و نزد جمهور خواندن این تسبیح و تکرار آن سنت است، حتی برخی از علماء خواندن آنرا واجب دانسته اند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بسم الله الرحمن الرحيم سورة المعراج

سورة معارج در مکه مکرمه نازل شده و دارای چهل و چهار آیه و دو رکوع می باشد.
وجه تسمیه :

سوره‌ی «معارج» یا «سأل سائل» طوری که گفتیم مکی است و بعد از سوره‌ی «حاقة» نازل شده است. نام این سوره مبارکه از لفظ «ذی المعارج» آیه سوم این سوره مبارکه «مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ» گرفته شده است. طوری که در فوق هم متذکر شدیم، این سوره در مکه مکرمه نازل شده و مانند سوره‌های مکی، محور بحث آیات این سوره، درباره معاد، ترساندن و انذار مشرکان و مخالفان است. حالات کافران در قیامت و صفات خاصی جنّیان و دوزخیان، بخش دیگری از آیات این سوره را تشکیل می‌دهد.

تعداد آیات ، کلمات و حروف سورة المعراج :

تعداد آیات این سوره به چهل و چهار آیه و تعداد کلمات؛ آن به دوصد و شانزده کلمه و تعداد حروف آن به هزار و شصت و یک حرف می‌رسد. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره‌های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث می‌توانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

مناسبت سورة المعراج با سوره‌ی الحاقه :

بحث درباره قیامت، احوال کافران در آن زمان به همراه صفات نمازگزاران «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ» موضوعات مشترک این دو سوره را تشکیل می‌دهند تا جایی که سوره المعراج را تتمه و کامل کننده‌ی موضوعات سوره‌ی حاقه دانسته‌اند.

موضوعات و مباحث مطرح شده در این سوره:

مهم ترین هدف این سوره یادآوری قیامت، عذاب الهی متوجه مشرکان و هشدار کافران می باشد.

ولی به صورت کل در این سوره میتوان چهار بخش را بشرح ذیل ملاحظه نمود:

بخش اول: در بخش اول این سوره از عذاب سریع اشخاصی بحث بعمل می‌آورد، که آنان منکرین ببری از دساتیر رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشند. بطور مثال گفت: اگر این سخن حق است عذابی بر من نازل شود و این عذاب عملاً نازل شد. که توضیح آن در (آیات اولی و سوم این سوره) به عمل خواهد آمد.

بخش دوم: در این بخش ؛ تعداد کثیری از خصوصیات قیامت و مقدمات آن و حالات کفار در آن روز، مورد بحث و بیان قرار خواهد گرفت، که این مبحث از: (آیه چهارم آغاز و الی آیه هجدهم ادامه خواهد یافت)

بخش سوم: در بخش سوم به تعریف برخی از صفات انسانهای نیک، انسانها جنتی و دوزخی اشاره بعمل آمده است. (آیات نوزدهم تا سی و چهارم)

بخش چهارم: بخش چهارم این سوره موضوعات هشدارهای است به مشرکین و منکران، همچنان یک بار دیگر به مبحث موضوعات قیامت پرداخته، و آن را مورد بررسی قرار می‌دهد و بدین ترتیب سوره به پایان خود می‌رسد.

ترجمه و تفسیر سوره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ﴿١﴾

سائلی از عذاب واقع شونده پرسید. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَائِلٌ»: پرسنده، خواستار، درخواست کننده، تقاضا کرد. «بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»: واقع شونده که وقوع آن حتمی و قطعی است.

تفسیر:

«سَأَلَ سَائِلٌ»: درخواست کننده‌ای از کفار مکه برای خود و قومش عذابی را طلبید که تحقق آن حتمی و قطعی است.

برخی از مفسران «سَأَلَ» را در آیه مبارکه به معنای سوال کردن گرفته اند و معنا و مفهوم آیه را اینگونه بیان می کنند که سؤال کننده ای پرسیده است که آن عذابی که خبر آن به ما داده می شود، بر چه کسانی واقع خواهد شد؟ و الله سبحانه و تعالی فرموده است آن عذاب بر کافران واقع خواهد شد. اما بیشتر مفسران سوال را در این جا به معنای خواستن و طلب کردن گرفته اند.

میخواهم خدمت خوانندگان به عرض برسانم: تا زمانیکه عذاب الهی نازل نشده، راه توبه و دفع عذاب با صدقه باز است، ولی عذابی الهی که در حال نزول است، راه نجاتی از آن نیست. طوری که پروردگار با عظمت میفرماید: «بِعَذَابٍ وَاقِعٍ... لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ»

سبب نزول:

کفار مکه پیوسته بعثت را تکذیب و پیامبر را مسخره می کردند؛ آنچه را که از عذاب به آن ها وعده داده می شود غیر واقع و بلکه عجیب و دروغ می پنداشتند تا این که یکی از آن ها به نام نصر بن حارث احمقانه درخواست عذاب کرد: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ أُنزِلْنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (الأنفال: 32) «خدایا! اگر این سخنان حقیقتی از نزد توست پس بر ما باران سنگ بباران یا عذابی دردناک بر ما نازل کن» لذا خداوند متعال این آیات متبرکه را نازل کرد: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ». و آن شخص نیز در غزوه بدر به هلاکت رسید.

مفسران می افزایند: الله سبحانه و تعالی در روز بدر (نصر بن حارث) نابود کرد و به بدترین شکلی بمرد. و این آیه در بیان مذمت او نازل شد. (برای مزید معلومات ملاحظه فرماید: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

نَصْرُ بِنِ حَارِثِ كَيْسِتٍ:

نصر بن حارث بن علقمة بن کَلْدَةَ بن عبدمناف (متوفی 2 قمری) از جمله اقارب پیامبر صلی الله علیه وسلم و یکی از سران قریش و از جمله سرسخت ترین دشمنان رسول الله صلی الله علیه وسلم بحساب می آمد. حضرت ابن عباس (رض) می فرماید همه آیاتی که در آن لفظ «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (افسانه های پیشینیان) آمده است اشاره به نصر بن حارث دارد.

به اعتقاد برخی از مفسران آیات متبرکه (3 سوره حج، آیه 42 سوره فاطر، آیه 7

سوره جائیه که بیانگر سرکشی و دشمنی کافران در برابر وحی است، آیه 5 سوره فرقان مربوط به اتهام «بَشْرَى خواندن قرآن»، «آیه 31 سوره انفال» آیه 5 سوره فرقان مربوط به اتهام «افسانه پیشینیان بودن داستان‌های قرآن» و آیه 16 سوره ص درباره «درخواست عذاب نضر بن حارث از الله» و غیره می‌باشد. (برای مزید معلومات ملاحظه شود: (ابن اثیر، اسدالغابه، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۳۰۱؛ طبری، تاریخ طبری، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۵۹. و بلاذری، جُمَل من انساب الاشراف، ۱۳۹۷ق، ج ۱، ص ۱۴۱. و ابن کثیر، البدایة و النهایة، ۱۳۹۸ق، ج ۳، ص ۸۸. و سایر کتب سیرت).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 18) در باره تهدید مشرکان و هم عقیده، هم فکر و هم مسلکان شان به عذاب قیامت و موضوع قطعی بودن وقوع آن عذاب، به بحث گرفته شده است.

لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ﴿٢﴾

این عذاب مخصوص کافران است، و هیچکس نمی‌تواند آن را دفع کند. (۲)
شان نزول آیه مبارکه:

ابن منذر از حسن (رض) روایت کرده است: وقتی «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» نازل شد. گروهی از مردم گفتند: این عذاب بر که واقع خواهد شد؟ پس خدای متعال آیه «لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» را نازل کرد. یعنی الله متعال بخواهد عذاب نازل شود، به طور حتم بر آنان نازل می‌شود و هیچ کس نمی‌تواند جلوی وقوع آن را بگیرد. پس چه آن را درخواست کنند یا نکنند محقق می‌شود. و وقتی عذاب نازل شد، هرگز برطرف نخواهد شد. (ملاحظه شود: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

خواننده محترم!

در آیه مبارکه آمده است: اشخاصیکه کافر شدند اگر تمام آنچه روی زمین است و همانند آن را داشته باشند تا برای نجات خود از مجازات روز قیامت تادیه نمایند، از آنها پذیرفته نخواهد شد و به عذاب دردناکی مبتلا خواهند شد. طوریکه قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». (آیه 36 سوره مائده). (بییقین کسانی که کافر شدند، اگر تمام آنچه روی زمین است و همانند آن، مال آنها باشد و همه آن را برای نجات از کیفر روز قیامت بدهند، از آنان پذیرفته نخواهد شد؛ و مجازات دردناکی خواهند داشت).

مضمون و محتوی این آیه در سوره های «زمر» آیه 47، سوره «رعد» آیه 18، و سوره «یونس»، آیه 54 نیز تذکر یافته است، منتها هر کدام با عناوینی خاصی بیان شده است: بطور مثال در سوره «زمر» می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا...»، و در سوره «رعد» می‌فرماید: «وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ...»، و در سوره «یونس» می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ...» که البته قابل ارجاع به معنی و محتوی واحدی است که بصورت کل، نهایت تأکید در مسأله مجازات‌های الهی را می‌رساند، که این مجازات با هیچ سرمایه و قدرتی از سرمایه‌ها و قدرت‌ها جهان او را از این مجازات نجات داده نمی‌تواند، یگانه چیزی که موجب و عامل نجات‌اش از عذاب آخرت می‌شود همانا: ایمان و تقوا و جهاد و عمل صالح است.

«وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^٣ وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ» (اگر ستمکاران تمام آنچه را روی زمین است مالک باشند و همانند آن بر آن افزوده شود، حاضرند همه را فدا کنند تا از عذاب شدید روز قیامت رهایی یابند و از سوی الله برای آنها اموری ظاهر میشود که هرگز گمان نمیکردند». (سوره زمر / 47)

پروردگار با عظمت ما در (آیه 37، سوره مائده) در جد و جهد کافران در نجات از عذاب دردناک جهنم می فرماید: «يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ» (آنان می خواهند از آتش دوزخ بیرون آیند در حالیکه از آن بیرون آمدنی نیستند و برایشان عذابی دائم و پایدار است).

بلی عذاب کافران در جهنم ابدی بوده و سزای اعمال خود را می بینند، طوریکه می فرماید: «وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (و در آن روز) برای آنان بدی آن چه (در دنیا) کسب کرده اند روشن خواهد شد. و آن عذابی که به مسخره می گرفتند آنان را فرا خواهد گرفت).

از فحواى آیات متبرکه که فوق میتوان به چهار استنتاج درباره مشرکان و ظالمان دست یافت:

اول: اینکه به وضاحت در یافتیم که شدت و وحشت عذاب الهی در آن روز، به قدری زیاد و با قوت است که اگر دوزخیان دو چندان تمام ثروت و اموال روی زمین را در اختیار داشته باشند، حاضر اند همه را تادیه نمایند، تا خود را از این عذاب دردناک و شدید نجات دهند، ولی از این غافل اند و نمی فهمند که در آنجا معامله صورت نمی گیرد. دوم اینکه: انواعی از مجازات الهی که هرگز در فکر آنها خطور نمی کرد در برابر آنان ظاهر میشود.

سوم اینکه: سیئات اعمالشان در برابر آنها حضور پیدا میکند و تجسم مییابد. چهارم اینکه: آنچه را در مورد معاد شوخی می پنداشتند به صورت واقعیت عینی در یافتند و آنرا به چشم سر ملاحظه نمودند، و به واقعیت دریافتند که: تمام درهای نجات، به روی آنها بسته می شود. واقعاً روز قیامت، روز کشف و ظهور است و تمام اسرار آشکار می شود.

مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ ﴿٣﴾

[این عذاب] از سوی الله ذی المعارج است. (٣)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مِنَ اللَّهِ»: عذابی که از جانب الله است. «ذِي الْمَعَارِجِ»: جمع معراج: (محل عروج)، اصل در معراج بالا رفتن و صعود است و در اینجا منظور درجات عالی و مراتب والاست که برای ملائکه قرار داده شده است؛ به معنای آسمان هم ذکر شده است، یعنی مالک آسمانها (صفت برای الله).

تفسیر :

این عذاب از جانب پروردگار با عظمت نازل می گردد که صاحب جلال و جبروت است و دارای پله، یا هرچیز دیگری است که به وسیله ی آن بتوان به بالا صعود کرد و فرشتگان از آن بالا می روند و به فرمان او از آن پایین می آیند.

تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴿٤﴾

که فرشتگان و (نیز) روح در روزی که به اندازه پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می روند. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَعْرُجُ»: بالا می رود. صعود می کند. مِعْرَج، مَعْرَج و معراج و مَعْرَج: پله، بالابرنده، صعود کردن، بالارفتن، جمع آنها، معارج و معاریج است. «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ»: فرشتگان از این مدارج بالا می روند. «الرُّوحُ»: جبرئیل. «يَوْمٌ»: مراد مدت و زمان است. برخی آن را روز قیامت دانسته اند. «خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»: ذکر پنجاه هزار سال در این سوره، و یا ذکر هزار سال در سوره سجده، همه این عدد در آیه ها برای تکثیر است. این عدد تمثیلی، بیانگر مراتب بلند و فاصله ی زمان آن معارج و مراتب و از رازهای قرآن است.

تفسیر :

« تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ »: فرشتگان پاک نهاد و جبرئیل امین که الله او را مخصوصاً مأمور وحی قرار داده است، نزد او صعود می کنند. مراد از روح جبرئیل علیه السلام است و ذکر جداگانه ی او از فرشتگان دلالت بر عظمت او دارد. در سوره ی شعراء فرموده شده است: «نزل به الروح الأمين» «روح الامین آن را بر قلب تو نازل کرد.» و در سوره ی بقره ارشاد شده است: «قل من كان عدوا لجبريل فإنه نزله على قلبك - 97» «بگو کسی که دشمن جبرئیل است، پس همانا او به فرمان الله قرآن را بر قلبت نازل کرده است» با کنار هم نهادن و خواندن این دو آیه معلوم می شود که مراد از روح همان جبرئیل علیه السلام است. «فِي يَوْمٍ كَانَ مَقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (4)»: در روزی که طول آن به اندازه ی پنجاه هزار سال دنیا می باشد. ابن عباس (رض) فرموده است: آن روز عبارت است از روز قیامت. الله آن را برای کافران پنجاه هزار سال قرار داده است، آنگاه داخل آتش می شوند. (تفسیر قرطبی ۲۸۲/۱۸).

همچنان مفسران فرموده اند: تَفْهِيمُ این آیه با آیه ی سوره سجده: فی یوم کان مقداره ألف سنة اینچنین است: قیامت عبارت است از پنجاه مرحله، و هر مرحله هزار سال طول می کشد. و این مدت طولانی برای مؤمن سبک و آسان می شود، حتی از مدت یک فرض نماز بر او سبکتر می شود. (امام احمد از ابو سعید خدری نقل کرده است که به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفتند: روزی است بسیار طولانی، فرمود: «قسم به خدایی که جانم در دست او است برای مؤمن کوتاهتر است از مدت اقامه ی یک نماز»). برخی از مفسران در ذیل آیه مبارکه «خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»: می نویسند: این عروج، در روزی به بلندی پنجاه هزار سال دنیوی به طول می انجامد، منظور طول مدت قیامت تا تعیین تکلیف نهایی مردم است.

بصورت کل میتوان نظریات مفسران را در مورد این آیه در نقاط ذیل چنین جمع بندی و خلاصه نمود:

الف: بین عرش خداوند تا أسفل السافلین مسافتی به طول پنجاه هزار سال است.

ب: فاصله ی زمانی بین دنیا و آخرت.

ج: مدت زمان محاسبه ی آخری است که برای کافران پنجاه هزار سال به طول می انجامد و برای مؤمنین بسیار اندک و زودگذر است. (ملاحظه فرماید: تفسیر ابن کثیر، سوره ی معارج).

فرشتگان مقرب الهی:

در مورد اینکه چرا در میان سایر فرشتگان صرف و صرف به نام جبرئیل اکتفاء شده است، این به خاطر اهمّیت خاص آن ملائیکه می باشد که از مقام خاصی در میان سایر فرشتگان برخوردار می باشد.

بصورت کل فرشتگان مقرب در بار الهی عبارتند از:

اول: جبرئیل امین :

جبرئیل به دلیل واسط بودن بین الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه وسلم جهت نزول قرآن عظیم الشان لقب امین را گرفته است.

طوری که یادآور شدیم: جبرئیل امین مسئول وحی بوده است، وظیفه دارد تا ارتباط بین الله با پیامبران را برقرار نماید. ناگفته نباید گذاشت که از جبرئیل در قرآن عظیم الشان به عنوان روح القدس نیز یاد شده است.

صفات جبریل :

خداوند جبریل را به صفت‌های عظیم و بزرگی توصیف فرموده: و میفرماید: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ، الْجَوَارِ الْكُنَّسِ، وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ، وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ، إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ، مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٌ» (سوره التکویر: 15 - 21). «پس سوگند می خورم به ستارگان باز گردنده. (ستارگان) سیار نهان شونده. و به شب چون بازگردد. و به صبح چون بد مد. بی گمان آن برخوانده فرستاده بزرگوار است. توانمند به نزد صاحب عرش، صاحب منزلت. فرمانبرداری شده در آنجا امین».

صفت اول: قدرت :

قرآن عظیم الشان در (آیه 20 سوره التکویر) می فرماید: «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ». «توانمند به نزد صاحب عرش»، «ذِي الْعَرْشِ» «صاحب عرش»، «ذِي قُوَّةٍ» «فرشته توانمند». این صفت جبریل است.

صفت دوم: منزلت «مکین» «نزد پروردگار صاحب عرش دارای منزلت و مکان است». یعنی صاحب منزلت و مکان نزد الله تعالی که کسی غیر از او به چنین مقام و منزلتی نمی رسد.

صفت سوم: طاعت «مطاع». «در بین فرشتگان فرمانروا (فرمانده) است». تمامی فرشتگان به امر و فرمان خداوند از جبریل اطاعت می کنند.

صفت چهارم: امانت «امین»: «در حمل قرآن و تبلیغ آن به رسول الله صلی الله علیه وسلم و آنچه به او امر شود امین است». یعنی بر وحی امین است، هیچ چیزی از آنرا کم و زیاد نمی کند بلکه آنرا همچنانکه خداوند نازل کرده می رساند.

محمد صلی الله علیه وسلم جبریل را مشاهده نمود: قرآن عظیم الشان در (آیه 22 سوره التکویر) می فرماید: «وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ». «دوست و هم صحبت شما که در میان شما بزرگ شده و او را شناخته و ستوده اید (رسول اکرم صلی الله علیه وسلم) دیوانه نیست و هرگز امکان دیوانگی برای او نیست».

چنانکه کفار می گفتند: محمد صلی الله علیه وسلم دیوانه است.

«وَلَقَدْ رَءَاهُ بِالْأَفُقِ الْمُبِينِ» (سوره التکویر: 23). «به راستی (او) آن (فرشته) را در کرانه آشکار آسمان دید».

رسول الله صلی الله علیه وسلم دوبار جبرئیل را در افق مشاهده کرد.

بار اول در بطحاء مکه (یکی از محله‌های شهر مکه)، وقتی سر خود را بلند کرد او را در ابرهای آسمان دید که ششصد بال دارد و هر بالی آفاق را پوشانیده است. بار دوم: طوریکه در آیات (13 و 14 سورة النجم) می‌فرماید: «وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى، عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى». «و به راستی او را باری دیگر دیده بود. در نزد سدره المنتهی (یعنی جبریل را) رسول الله مشاهده کرد». (و آن در محلی است که منتهی و آخر عروج به آسمان است و فرشتگان و ارواح شهداء و پرهیزکاران از آن بالاتر نروند). رسول الله صلی الله علیه وسلم در شب معراج در آسمان چنانکه خداوند جبریل را آفریده او را دید.

دوم: میکائیل:

میکائیل، فرشته بخشش و شفقت، نگهبان سابق زمین که وظیفه آوردن باران و رعد را بر روی زمین بر عهده دارد.

سوم: اسرافیل:

اسرافیل: مسئول نفخ صور و یکی از حمل‌کنندگان عرش الهی است.

چهارم: عزرائیل:

عزرائیل، فرشته مرگ، کسی که مسئولیتی بس خطیر و به ظاهر ترسناکی بر عهده دارد و آن جداسازی روح انسان از بدن است. در قرآن عظیم الشان هرگز از این نام برای ایشان استفاده نشده ولی به جای آن لقب ملک الموت را به ایشان اعطا فرموده است.

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ﴿٥﴾

پس صبر کن صبری جمیل [صبری که در کنارش جزع و ناخشنودی نباشد]. [٥]

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صَبْرًا جَمِيلًا»: صبری که هیچ جزع و فزع و بی‌تابی در آن نباشد. صبری زیبا، صبری آرام بخش، یعنی صبری که در شأن یک انسان با ظرفیت باشد. (یوسف آیه 18 و 83 فصبر جمیل).

تفسیر :

«فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا (5)»: ای محمد! در مقابل استهزا و آزار و اذیت قوم خود شکیباش و بی‌تابی مکن، از اذیت آنان ناآرام نباشی، مأیوس نگردی و شکایتی نداشته باشی. به طور یقین الله متعال تو را بر آنان پیروز و غالب می‌کند.

مفسر قرطبی فرموده است: صبر جمیل عبارت از صبری است که انسان بی‌تابی نکند و به غیر الله به کسی دیگری پناه نبرد. (قرطبی 284/18).

الله متعال از آیات (5 الی 9) این سوره مبارکه پیامبر صلی الله علیه وسلم را به صبر جمیل دعوت نموده است. در این آیه مبارکه به رسول الله صلی الله علیه وسلم اطمینان داده می‌شود که: وقت آمدن عذاب بر آنان نزدیک است پس صبر کن که موعد انتقام دیر نیست. همچنین درس و عبرت دیگری که از فحوای این آیه مبارکه بو ضاحت معلوم میگردد اینست که: حتی پیامبران هم ضرورت به اطمینان و توصیه به صبر و پایداری دارند.

إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا ﴿٦﴾

زیرا آنها آن (روز) را دور می‌بینند. (٦)

تفسیر:

« یرون»: می بینند، می پندارند.

یعنی: آن استهزاکنندگان تحقق عذاب را بعید می‌دانند و معتقدند که نازل نمی‌شود؛ چون آنان در اصل حشر و حساب و کتاب را انکار می‌کنند.

وَنَرَاهُ قَرِيبًا ﴿٧﴾

و ما آن را نزدیک می بینیم (٧)

تفسیر:

در آیه مبارکه پروردگار با عظمت می فرماید که: فرا رسیدن قیامت نزدیک است، و حکمت قرب قیامت این فهم را می رساند و به انسان هشدار می دهد که برای کوچ کردن از این عالم به عالم آخرت توشه راه را بردارد و خود را آماده این کوچ کشی نماید، آنائیکه موضوع قیامت و روز حساب را بعید می شمارند واضح است که از این حکمت غافل هستند.

ناگفته نه ماند که همین غفلت باعث کافر شدن آنها می شود و آنها را دچار عذابهای الهی می سازند.

بناءً نباید انسان به دنیای زودگذر دل ببندد، و باید همیشه آماده کوچ کردن به جهان پایدار باشد در حدیثی از حضرت ابوهریره (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: ای مردم! مرگ را یاد کنید و به یاد داشته باشید که لذت های دنیوی را ختم میکند. (جامع الترمذی، سنن ابن ماجه، معارف الحدیث).

همچنان در حدیثی دیگری از عبد الله بن عمر روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که تحفه مؤمن مرگ است (شعب الایمان للبيهقي، معرف الحدیث). همچنین ابن عمر رضی الله عنهما میفرماید:

عن ابن عمر رضي الله عنهما قال: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَنْكِبِي فَقَالَ: كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ!

وكان ابن عمر رضي الله عنهما يقول: إذا أمسيت فلا تنتظر الصباح، وإذا أصبحت فلا تنتظر المساء، وخذ من صحتك لمرضك، ومن حياتك لموتك!

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم شانه مرا گرفت و فرمود: در دنیا چنان باش که گویا غریب، و یا راهگذری هستی. و عبدالله بن عمر همیشه می‌گفت: شبانگاهان، به انتظار بامداد منشین و بامدادان، به انتظار شب منشین، و از زمان تندرستی برای روزهای مریضیت و از زندگی برای مرگت توشه بردار. (بخاری رحمه الله تعالی این حدیث را روایت کرد).

محدثین در شرح این حدیث می فرمایند: در این حدیث دستور العمل بسیار پرارزشی و پر اهمیتی است، زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم توصیه می فرماید که در زندگی دنیا دل به چیزی مبند، و چنان زندگی کن که گویی غریب هستی و در صدد رفتن به وطن اصلی خود، و هستی یا اینکه گویا راه گذری هستی که برای رسیدن به وطن به سفر خود ادامه می دهی، و وطن برای شخص با ایمان جهان اخروی است، زیرا این جهان که روزهای معدودی با تحمل دهها مسؤولیت در آن می گذرد، شایسته دلبستگی نیست.

منظور این نیست که در دنیا دارای چیزی نباشی، زیرا اسلام همیشه تأکید می نماید که شخص مؤمن نیازهای خود را شخصاً مرتفع سازد، و زندگی آبرومندانه داشته، خانه و

خانواده تشکیل دهد، دین خود را در اجتماع از خدمت به اجتماع اداء کند، همیشه در نیکوکاری و کارهای خیر پیش قدم باشد، و اینها همه لازمه اش این است که انسان دلبستگی به مال دنیا نداشته باشد، مال داشته باشد ولی دلبسته آن نباشد. فرق است میان کسی که مالی ندارد و کسی که مال دارد، اما به حدی دلبستگی به مال دارد که مال دادن و جان دادن را مثل هم می داند و کسی که مال دارد، اما آن را برای خیر و نیکوکاری و اجتماع می خواهد.

کسی که در دنیا خود را غریب ندانست و خود را ره گذر نشمرد، روزها پس از شبها و شبها پس از روزها را به بیهوده می گذراند و عمری را که هر لحظه آن از همه دنیا پرارزش تر است تاراج می نماید، و وظیفه را که در این جهان به او محول شده است با ندانم کاری و غفلت زدگی و هدر دادن وقت انجام نمی دهد، و وقتی به خود می آید که داس اجل به طور بی رحمانه شاخه های عمر او را از هم قطع می نماید، آن وقت به جز حسرت و پشیمانی چیزی دیگری باقی نمی ماند، و آن وقت که انسان می داند لحظه از عمر چقدر ارزش دارد، اندازه حسرت و افسوس از تصور بیرون می شود.

چه بسیار مریضانی که چند لحظه قبل از مرگ به خود می آیند، در آن لحظات می خواهند با هر که دشمنی کرده اند، آشتی کنند. هر چه از دست رفته، باز یابند و غفلت زدگی را کنار بگذارند و به کارهای خیر بپردازند، اما افسوس و صد افسوس که آن لحظات دیگر برایش فایده نمی رساند.

يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ ﴿٨﴾

روزی که آسمان مانند مس گداخته شود (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُهْل» : فلز گداخته شامل مس، سرب، نقره و...، منظور از بین رفتن پیوستگی، استواری و انسجام آسمان است.

تفسیر:

قرآن عظیم الشان برخی از وقایع روز قیامت که مردم را سخت به وحشت می اندازد و روح و جان انسان را تسخیر می دارد، چنین به بیان گرفته است:

یکی از آن رویدادها و وقایع، نابودی هولناک کامل جهان هستی است، که شامل حال زمین، کوهها، آسمان، ستارگان، آفتاب و مهتاب را در بر میگیرد.

الله متعال، بیان می فرماید که زمین به لرزه می افتد و کوبیده می شود، کوهها حرکت می کنند و در آسمان پراکنده می شوند، دریاها و ابحار شکافته می شوند و آتش می گیرند، آسمان شکافته شده و درهم می پیچد، آفتاب تاریک می شود و از بین می رود، ماه تابان خاموش می گردد، ستارگان تیره می شوند و فرو می ریزند.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی مانند خلط روغن چراغ می شود. (نظر مجاهد چنین است، در طبری نیز چنین آمده است. ۴۶/۲۹).

جمع شدن زمین و درهم پیچیدن آسمان :

الله متعال در روز رستاخیز، زمین را در مشت خود گرفته و آسمانها را با دست راست درهم می پیچد، همان گونه که می فرماید: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ - وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ - سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰی عَمَّا يُشْرِكُوْنَ» (سوره الزمر: 67). «آنان آن گونه که شایسته است، الله را نشناخته اند. در روز رستاخیز، سراسر زمین

یکباره در مشت او قرار دارد و آسمان‌ها با دست راست او در هم پیچیده می‌شود. الله پاک و منزّه از شرک آنان است».

الله متعال، چگونگی در هم پیچیدن آسمان را، این گونه بیان می‌فرماید: «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْهَا إِنَّا كُنَّا فَعَلِينَ» (سوره‌الانبیاء: 104). «روزی که ما آسمان را در هم می‌پیچیم، به همان صورت که طومار نامه‌ها در هم پیچیده می‌شود. همان‌گونه که آفرینش را آغاز کردیم، آفرینش را دوباره باز می‌گردانیم. این وعده‌ای است که ما می‌دهیم و بی‌گمان آن را به انجام می‌رسانیم».

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر می‌فرماید: ابن عباس و علی بن ابی طلحه، سجد را به صحیفه تفسیر کرده‌اند و مجاهد، قتاده و چند نفر دیگر، بدان تصریح نموده‌اند. در میان مفسران، ابن جریر نیز همین دیدگاه را انتخاب کرده است، چون چنین تفسیری، از نظر زبانشناسی معروف است، بنابراین، مفهوم آیه چنین است: الله در روز رستاخیز، آسمان را مانند کتابی در هم می‌پیچد.

در همین مفهوم، گفتارهایی از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل شده است. از ابوهریره (رض) روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «يَقْبِضُ اللهُ الْأَرْضَ وَيَطْوِي السَّمَوَاتِ بِمِمينِهِ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ أَيَّنَ مُلُوكِ الْأَرْضِ». «الله متعال در روز رستاخیز، زمین را در دست می‌گیرد و آسمان‌ها را با دست راست در هم می‌پیچد. سپس می‌فرماید: من پادشاه هستم، پادشاهان دروغین زمین کجا رفته‌اند؟».

(مشکاة المصابیح (53/3) شماره (5522).

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ﴿٩﴾

و کوه‌ها مانند پشم رنگین متلاشی خواهد بود. (٩)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْعِهْنُ»: پشم رنگی حلاجی شده، منظور حالات کوه‌ها در هنگام برپایی قیامت است که ابتدا تبدیل به ریگ روان، سپس شبیه به پشم زده شده، و نهایتاً همچون ذرات معلق در هوا می‌گردد.

تفسیر :

«الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ»: کوه‌ها مانند پشم رنگارنگ. به صورت پشم حلاجی شده در مسیر باد پراکنده می‌شوند.

زمانیکه کوه‌ها در هم کوبیده شوند و در هوا منفجر و پراکنده گردند، شبیه پشم زده می‌شوند زیرا کوه‌ها در رنگ‌های مختلفی‌اند پس چون به هوا پراکنده شوند به پشم زده شباهت دارند.

مفسر قرطبی فرموده است : «عهن» یعنی پشم سرخ یا پشم رنگارنگ، و چون کوه‌ها دارای رنگ‌های متفاوتی هستند به آن تشبیه شده‌اند. اولین تغییری که بر کوه‌ها عارض می‌شود این است که به صورت ماسه‌شن درمی‌آید، سپس به حالت پشم حلاجی شده و بعد از آن به صورت گرد و غبار پراکنده درمی‌آید. (تفسیر قرطبی ۲۸۵/۱۸).

قرآن عظیم الشان در (آیات 13 - 16 سوره‌الحاقه) وضعیت متلاشی شدن کوه‌ها را به بیان و تعریف می‌گیرد، و همچنان اینکه این زمین ثابت و پا برجا و کوه‌های استوار که در روز قیامت و هنگام دمیدن در صور، یکباره در هم کوبیده و متلاشی می‌گردند. چنین می‌فرماید: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْحَةً وَاحِدَةً، وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً

وَجِدَّة، فَيَوْمِئذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ، وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ» «در آن هنگام، که در صور دمیده شود زمین و کوه‌ها از جا برداشته شوند و یک باره در هم کوبیده شوند. در آن هنگام، رویداد (رستاخیز) رخ می‌دهد و آسمان شکافته می‌شود و در آن روز، سست و نا استوار می‌گردد».

وباز می‌فرماید: «كَأَنَّ إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا» (سوره الفجر: 21). «هرگز! هرگز! زمانی که زمین سخت در هم کوبیده شود و صاف و مسطح گردد».

در آن هنگام این کوه‌های سخت، به ریگ‌های نرم تبدیل می‌شوند.
الله تعالی می‌فرماید: «يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا» (سوره المزمّل: 14). «در روزی که زمین و کوه‌ها سخت به لرزه درآیند و کوه‌ها به توده‌های پراکنده ریگ روان تبدیل شوند».

همچنان در مورد تبدیل شدن کوه‌ها مانند پشم رنگین باز هم می‌فرماید: «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ» (سوره المعارج: 9). (و کوه‌ها مانند پشم رنگین متلاشی خواهد بود.) و باز می‌فرماید: «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» (سوره القارعة: 5). «و کوه‌ها به سان پشم رنگین حلاجی شده می‌شوند».

سپس الله متعال این کوه‌ها را از جا می‌کند و زمین را هموار می‌گرداند، طوری که هیچ نشیب و فرازی در آن دیده نمی‌شود.

قرآن عظیم الشان از نابودی کوه‌ها، گاهی به سیر «روان شدن» و گاهی به نسف «پراگندن» تعبیر کرده است: «وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا» (سوره النبأ: 20). «و کوه‌ها روان میشوند و سراب می‌گردند». «وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ» (سوره المرسلات: 10). «و هنگامی که کوه‌ها پراکنده می‌گردند». «وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ» (سوره التکویر: 3). «و هنگامی که کوه‌ها رانده میشوند».

سپس وضعیت زمین را پس از حرکت و پراگندگی کوه‌ها، این گونه بیان میدارد: «وَيَوْمَ نُسِئِرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا» (سوره الکهف: 47). «روزی ما (نظام جهان هستی را به عنوان مقدمه برای نظام نوین، در هم می‌ریزیم و از جمله) کوه‌ها را به حرکت در می‌آوریم و (همه موانع سطح زمین را از میان برمی‌داریم به گونه‌ای که) زمین را (هموار و همه‌چیز را در آن) نمایان می‌بینی و همگان را (برای حساب و کتاب) گرد می‌آوریم و کسی از ایشان را فرو نمی‌گذاریم».

ومی‌فرماید: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا، فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا، لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا» (سوره طه: 105-107). «(از تو درباره کوه‌ها می‌پرسند، بگو: پروردگرم آن‌ها را از جا می‌کند و (در هوا) پراکنده می‌کند. سپس زمین را مانند زمینی صاف و هموار رها می‌سازد (زمینی که) در آن هیچ گونه نشیب و فرازی نمی‌بینی».

وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا ﴿١٠﴾

و هیچ دوستی صمیمی از (حال) دوست دیگر نمی‌پرسد. (۱۰)

تفسیر:

«حَمِيمٌ»: خویشاوند مشفق، دوست صمیمی، دوست نزدیک و یار مهربان. از شدت ترس. حمیم به معنای دوست مخلص و صمیمی است، در اینجا از شدت قیامت بحث به میان آمده است که در آن روز هیچ دوستی از دوست دیگر نمی‌پرسد، چه برسد که یکی به دیگری کمک بعمل آرد، سپس این را بیان میکند که عدم سؤال، از آن جهت نیست که

دوست در پیش او نمی باشد، بلکه قدرت الهی همه را رویا روی یکدیگر قرار می دهد، و هر شخصیی در عالم «نفسی نفسی» قرار گرفته است که نمی تواند به راحتی و مشقت دیگری توجه داشته باشد. (تفصیل موضوع را می توان در تفسیر معارف القرآن مؤلف حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی در سوره المعارج) به تفصیل مطالعه فرمایید.)
خواننده محترم!

برخی از صحنه های احوال کافران، هنگام بیرون آمدن از قبرها، و اینکه در وضع نا امیدی و افسوس قرار دارند، این وضع را قرآن عظیم الشان چنین بیان فرموده است: «يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ، خَشِيعَةً أَبْصَرُهُمْ تَرَهِقُهُمْ ذَلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ» (سوره المعارج: 43-44). «روزی که شتابان از قبرها بیرون شوند، گویی که به سوی بت هایشان می شتابند! در حالیکه چشمان شان (از ترس) به زیر افتاده است و خواری ایشان را فرو گرفته است. این همان روزی است که بدیشان وعده داده میشد».

خود مشرکان، بطور عاجزانه به سختی و دشواری جایگاه خود که در آن روز که بدان مبتلا اند اعتراف می نمایند: «يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِيرٌ» (امروز روز بسیار سختی است) (سوره قمر، آیه: 8).

يُبْصِرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِنِذٍ بِنْتِيهِ ﴿١١﴾

آنان را به ایشان نشان می دهند، گناهکار آرزو می کند که فرزندان خود را فدیة (برای نجات) از عذاب آن روز قرار دهد. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُبْصِرُونَهُمْ»: به همدیگر نشان داده شده و شناسانده می شوند؛ یعنی یک شخص، پدر، برادر، دوست و خویشان خویش را می بیند اما هیچ سخنی با آنها نمی گوید.
«يَفْتَدِي»: فدیة دهد، عوض دهد، جریمه بپردازد، فدا کند. اصل لغت فدیة به معنای پرداخت یک چیز در مقابل چیز دیگر است و در این جا فدا کردن پدر، برادر و خویشان در مقابل رهایی از عذاب قیامت است.

تفسیر :

«يُبْصِرُونَهُمْ»: آنان را می بینند و می شناسند، حتی انسان پدران، برادران، اقارب و عشیرت خود را می بیند اما از آنها نمی پرسد و با آنان لب به سخن نمی گشاید. بلکه از آنان گریزان است، همان گونه که الله در سوره عبس می فرماید: «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾ «وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾ «وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ﴿٣٦﴾ «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾». (روزی که انسان از برادرش (۳۴) و از مادرش و پدرش (۳۵) و از همسرش و پسرانش می گریزد (۳۶) در آن روز هر کسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می دارد (۳۷).

حضرت ابن عباس (رض) در تفسیر کلمه: «يُبْصِرُونَهُمْ»: فرموده است: یعنی یکدیگر را می شناسد و با هم تعارف می کنند آنگاه از همدیگر می گریزند. (تفسیر کبیر ۱۲۷/۳۰).

مجرم در روز قیامت دارای سه آرزو می باشد:

اولین آرزوی اش اینست که: می خواهد با خاك یکسان شود. «لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ» (آیه 42 سوره نساء).

دوهمین آرزوی اش اینست که: از اعمالش دور شود. «أَمَدًا بَعِيدًا» (آیه 30، آل عمران) سومین آرزوی اش اینست که: با تادیبه فدیّه دادن از این تکالیف نجات یابد، به اصطلاح عوام الناس کور خوانده.

«يَوْمَ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي...» (در آن روز مجرم دوست دارد فرزندان خود را برای دفع عذاب فدیّه دهد و فدای خود کند). مجرم برای فدیّه دادن و نجات یافتن از عذاب دشوار و غیر باور کردنی، شخص یا گروهی را انتخاب نمی کند، بلکه می گوید: همه را بگیرد و فقط مرا آزاد کنید؛ برایش فرق نمی کند میگوید: فرزند، همسر، برادر، فامیل و همه مردم زمین و همه دار و ندار که دارم آنرا بگیرد و فقط مرا از این مصیبت نجات دهید. به تأسف باید گفت طوری که ملاحظه می فرماید؛ برای کفار در آن روز دیگر عاطفه فرزندی هم مهم نیست، دیگر او، آن غیرت همسری را بسر ندارد، محبت برادری و حمایت فامیلی و آشنایی مردمی بدرد اش نمی خورد و همه را فدای منافع و مصالح شخصی خویش می سازد، مجرمین حاضر می شوند که در آن روز، بمنظور نجات خود از عذاب دوزخ، به قیمت نابودی همه می شود، ولی دریغا که همه این چیزها، هیچ سودی به حالتش نمی رساند.

او فراموش کرده بود که باید خود را نباید در دنیا به خاطر رفاه همسر و فرزندان اش و جلب رضایت دوستان و خویشاوندانش، دوزخی می ساخت، و متوجه آخرت خویش هم می شد. فراموش کرده بود که در آن روز هیچ يك از آنها به داد و فریاد انسان نمی رسند و توان آنرا ندارند که انسان از عذاب دردناک جهنم نجات دهند.

وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ ﴿١٢﴾

همچنین همسر و برادرش را. (۱۲)

تفسیر:

«صاحبته»: همسرش را، زنش را یعنی شخص کافر آرزو می برد کاش برای نجاتش از عذاب همسرش را با وجود محبت، دوستی و مهربانی که به او دارد - اما ترس او را فراموشکار ساخته است - فدیّه بدهد. همچنان اراده دارد برادرش را با وجود رابطه قرابتش فدیّه دهد.

وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ ﴿١٣﴾

و قبیله خود را که همیشه از او حمایت میکردند. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَصِيلَتِهِ»: جدا شده، و به طایفه هر شخص فصیله گویند، زیرا جدا شده از پیکرهی آن است و حکم مفصلی از مفاصل آن را دارد یعنی قوم و قبیله، نزدیکان اش را. «تُؤْوِيهِ»: تویی از «مأوي» گرفته شده بمعنی پناه دادن است.

تفسیر:

کافر آرزو می برد که ای کاش برای رهایی و نجات از عذاب، خانواده اش را که در آن پرورده شده و قبیله اش را که در آن رشد نموده فدیّه دهد، اما فراموش کرده است که: حسنها و نسبها در آن روز از میان رفته است.

وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ ﴿١٤﴾

و نیز همه کسانی را که در روی زمین است (فدا کند) تا (این کار) او را نجات دهد. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُنَجِّيهُ»: او را نجات می دهد. آن فدیة او را برهاند و رستگار کند.

تفسیر :

یعنی حاضر است و دوست که : تمام موجودات زمین اعم از انسان و غیره را فدیة بدهد و آنگاه خود از عذاب خدا نجات یابد؛ اما هیئات که تبهکار از عذاب نجات یابد؛ چرا که هیچ کسی نمی تواند او را از شدت سختی و فشار نجات بدهد. امام فخر رازی فرموده است : ثم بعید بودن رهایی یافتن را نشان می دهد؛ یعنی آرزو می کند تمام آنها را در اختیار داشته باشد و همه را فدای خود کند و خود را نجات دهد، اما بعید است او نجات یابد.

كَلَّا إِنَّهَا لَنظَى ﴿١٥﴾

این چنین نیست، دوزخ آتش سوزان و سراپا شعله است. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِنَّهَا لَنظَى»: جهنم یا درک دوم دوزخ شعله ور است.

تفسیر !

ولی واقعیت چنان نیست که آرزو می برد، بلکه ناچار باید به آتشی که از شدت سوزندگی اش شعله ور است و اهل خود را در هم می شکند داخل شود. یعنی این کافر گناهکار باید از این آرزوهای خویش باز داشته شوند، که فدیة دادن آنان را از عذاب الهی نجات داده نمیتواند، بلکه این را باید بداند که جهنم را در پیش رو دارند، جهنمی که شعله هایش زبانه می کشد و آتش آن مشتعل است.

نَزَاعَةٌ لِلشَّوَى ﴿١٦﴾

که پوست بدن را به شدت جدا می کند. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نَزَاعَةٌ»: سخت جدا کننده. «شَوَى»: جمع شِوَاةٌ : پوست سر، گوشت ساق پا.

تفسیر :

« نَزَاعَةٌ لِلشَّوَى (۱۶) »: حرارت شدید آن پوست سر انسان را می کند. (این نظر حضرت ابن عباس است. و مقاتل فرموده است: آتش پوست سر و اطراف آن را می کند و تمام گوشت و پوست را می سوزاند.) هر بار که کنده شود، برای مزید آزار و عذاب، به حال اول برمی گردد. از این رو پوست سر را مخصوصاً ذکر کرده است که حساس ترین قسمت بدن است و بیشتر از دیگر اعضا از آتش متأثر و متألم می شود. خواننده محترم !

قرآن عظیم الشان در وصف آتش جهنم می فرماید: «إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَ زَفِيرًا» (سوره فرقان، آیه ۱۲) (چون (دوزخ) از فاصله دور آنان را ببیند، خشم و خروشی از آن می شنوند).

«تَغَيُّظًا»: بمعنی چیغ، فریاد آشکار یا هم چیغ و فغان آمده است.

آتش جهنم دارایی شرار های بزرگی است : طوری که می فرماید: «انْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ لَا ظَلِيلٍ وَ لَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرِّرٍ كَالْقَصْرِ»

(آیات ۳۰ الی ۳۲ سوره مرسلات) (روید زیر سایه دودهای آتش دوزخ که از سه جانب

(شما را) احاطه کند، نه بر سر شما سایه خواهد افکند و نه از شرار آتش هیچ نجاتتان خواهد داد، آن آتش هر شراری بیفکند شعله مانند قصری است).

خصوصیت آتش دوزخ مستمر و غیر منقطع می باشد؛ طوریکه می فرماید: «سَأْصَلِيهِ سَقَرًا وَمَا أُدْرَاكَ مَا سَقَرٌ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ» (آیات 26 الی 28 سوره مدثر) (اما) به زودی او را وارد دوزخ میکنیم. و تو نمیدانی دوزخ چیست؟ (آتشی است که) نه چیزی را باقی میگذارد و نه چیزی را رها میسازد!) واقعاً هم شراره آن دوزخ از دوزخیان هیچ باقی نگذارد و همه را بسوزاند و محو گرداند.

نباید فراموش کرد که آتش دنیا فقط بدن را می سوزاند، ولی آتش آخرت روح و دل را هم می سوزاند.

آتش جهنم، سوزاننده درون جسم انسان است: «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» (آیات 7 و 8 سوره الهمزه) (آتش بر افروخته الهی است. آتشی که از دلها سر می زند!) قرآن عظیم الشان در این باره می فرماید: «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا...» (آیه 29، سوره کهف) (... ما برای ظالمین آتشی را آماده کرده ایم که سرا پرده اش آنها را از هر سو احاطه کرده است...).

صدای این آتش بی نهایت مهیب و ترس ناک است طوریکه می فرماید: «... وَ أَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّطًا وَ زَفِيرًا» (آیات 11 و 12 سوره فرقان) (... و ما برای کسی که نیکه قیامت را انکار کند آتش سوزانی مهیا کرده ایم. هنگامی که این آتش آنها را از دور می بیند صدای وحشتناک و خشم آلود او را که با نفس زدن شدید همراه است می شنوند).

«رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتَهُ...» (آیه 192، سوره آل عمران) (پروردگارا، هر که را تو (به خاطر اعمالش) به آتش افکنی، او را خوار و رسوا ساخته ای...) «... فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ» (آیه 63 سوره توبه) (... برای او آتش دوزخ است که جاودانه در آن میماند، این يك رسوائی بزرگ است!).

«تَلْفَحُ وَجُوهُهُمْ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالْحُوتِ» (آیه 104 سوره مؤ منون) (شعله های سوزان آتش همچون شمشیر به صورتهاشان نواخته می شود و در دوزخ چهره در هم کشیده دارند).

تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى ﴿١٧﴾

هر که را به حق پشت کرده و از دعوت حق روی گردانده می طلبد (١٧)

تفسیر :

«أَدْبَرَ وَتَوَلَّى»: پشت کرد به حقیقت و روی گرداند از طاعت، یعنی در نیت به تکذیب پرداخت و در عمل نیز فرمانبرداری و عبادت را ترک نمود.

یعنی میخواند (آتش) آنانی را که اعراض و پشت کرده و [از حق] روی برگردانده. حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: جهنم به زبان فصیح، کافران و منافقان را به نام هایشان می خواند و می گوید: ای کافر! ای منافق! بیا جلو، آنگاه همان طور که پرنده دانه را برمی چیند، جهنم هم آنها را در کام خود فرو می برد. (قرطبی ٢٨٩/١٨).

وَ جَمَعَ فَأَوْعَى ﴿١٨﴾

و آن را که ثروت جمع کرده و به ذخیره سازی و انباشتن پرداخته، می خواند (١٨)

«جَمَعَ»: جمع نمود مال را. «فَأَوْعَى» (وَعَى): آن را در ظرف قرار داد، یعنی ذخیره ساخت و حقوق متعلق به آن مثل زکات را پرداخت نکرد.

یعنی جهنم شخصی را می‌خواند که مال را جمع نموده و زراندوزی کرده و آن را در خزانه مخفی نموده و حق الله و بینوایان را از آن ادا نکرده است.

حسن بصری (رح) می‌فرماید: ای انسان! وعید خدا را شنیده‌ای اما باز دنیا را اعم از حلال و حرام، اندوخته می‌کنی!

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (19 الی 35) درباره نمازگزاران واقعی؛ و هکذا درباره ای خصوصیت و خلق و خوی انسان و اینکه ساختار وجودش بر خواهشات شدید نفسانی و جمع حطام دنیا قوام یافته است، بحث بعمل می‌آورد.

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ﴿١٩﴾

واقعا که انسان بی تاب و بی صبر (و حریص) آفریده شده است. (19)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَلُوعًا» (هلع): شدت حرص و بی‌تابی زیاد، ناشکیبا، کم حوصله و بی تاب. که آن شا الله در دو آیه بعد به تشریح مزید این خصوصیت پرداخته میشود.

تفسیر:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا (19)»: «به راستی که انسان سخت آزمند (حریص) و بی تاب خلق شده است» «این در سرشت انسان است.» یا: این از ضعف های طبیعی بشر است.»، زمخشری در تفسیر خویش در این باره می نویسد که: جبلت (اصل طبیعت. فطرت. طینت. طبع. غریزه. و نهاد.) انسان بر بی‌تابی است؛ خداوند متعال این گونه بیان داشت است که: «انسان این گونه آفریده شده است. در موقع مصیبت ناشکیبا بسیار جزع و بیتابی می کند، «اذا مسه الشر جزوعا» و در حال نعمت و رفاه ناسپاس است. «و اذا مسه الخیر منوعا». و آنرا از دیگران دریغ می دارد.

تعداد کثیری از مفسرین «هلوع» را به معنی حریص و تعداد هم آنرا به معنی «کم طاقت» تفسیر کرده اند، بنابر تفسیر اول در اینجا به سه نکته منفی اخلاقی در وجود اینگونه انسانها اشاره شده: «حرص» و «جزع» و «بخل» و بنابر تفسیر دوم به دو نکته «جزع» و «بخل» زیرا آیه دوم و سوم تفسیری است برای معنی «هلوع». این احتمال نیز وجود دارد که هر دو معنی در این کلمه جمع باشد، چرا که این دو وصف لازم و ملزوم یکدیگرند، انسانها حریص غالباً بخیلند، و در برابر حوادث سوء کم تحمل، و عکس آن نیز صادق است.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: «در این جا این مطلب را هم باید یادآور شد که در قرآن عظیم الشأن در بسیاری از موارد پس از ذکر ضعف های اخلاقی عام بشر، ایمان آورندگان و کسانی را که راه راست را انتخاب نموده اند از آن مستثنی قرار داده است و در آیه های بعدی هم همین مضمون و مطلب خواهد آمد. این به خودی خود نشان دهنده ی این حقیقت است که این ضعف ها غیر قابل اصلاح و تغییر نیستند، بلکه اگر انسان هدایت فرو فرستاده ی الله را پذیرفته برای اصلاح نفس خود عملاً تلاش کند، می تواند آنها را برطرف کند ولی اگر او مهار نفس را رها کند، این عیب ها و ضعف ها در او نهادینه می شوند.» (تفهیم القرآن)

إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ﴿٢٠﴾

چون آسیبی به او رسد، بی تاب است. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«جَزُوعًا»: زیاد جزع و فزع (گریه و شیون)، کننده، بی تاب و بی قرار و ناشکیب در مقابل سختی‌ها و ضررها. و یا «جَزُوعًا»: بسیار ناامید می شود.

تفسیر :

«إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا (۲۰)»: یعنی وقتی که حالتی نامساعد از قبیل فقر، یا مریضی یا ترس، به او روی آورد، بسیار بی تابی و آه و ناله می کشد، و ناامیدی بر او چیره می گردد.

یعنی بی صبری و کم همتی او تا حدی است که وقتی مشقت و مصیبتی به او برسد، صبر پیشه نمی کند، و وقتی راحت و آرامشی به او دست می دهد و به ثروت و مالی نایل آید، در آن بخل می ورزد، در اینجا هدف از بی صبری و جزع، آن است که از حد شرع خارج باشد و هم چنین هدف از بخل آن است که در ادای فرایض و واجبات کوتاهی نماید.

وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ﴿٢١﴾

و چون خیری بدو رسد سخت بخیل و نابخشنده است. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَنُوعًا»: بسیار ممانعت کننده و بخیل، بسیار بازدارنده، کلمه «جَزُوع و مَنُوع» از لحاظ اعرابی حال مقدره برای ضمیر مستتر در «هَلُوعًا» می باشند.

تفسیر :

«وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا (۲۱)» و اگر خیری از قبیل ثروت و سلامت و گشایش روزی به او روی بیاورد، خسیس شده و در حالت بینوایی ناشکیبا است و اگر الله متعال به او ثروتی و دارای عطا کند، آن را انفاق نمی کند. دانشمند جلیل القدر جهان اسلام أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ كَيْسَانَ (299 هـ / 912 م) فرموده است : الله انسان را طوری خلق کرده است که چیزی را دوست دارد که او را شاد می کند و از چیزی گریزان است که نفرت او را برمی انگیزد. سپس او را فراخوانده است تا آنچه را دوست دارد انفاق کند. و در مقابل آنچه برایش نامطبوع است شکیبیا باشد. (ملاحظه شود : تفسیر بغوی ۱۵۱/۴).

إِلَّا الْمُصَلِّينَ ﴿٢٢﴾

مگر نمازگزاران. (۲۲)

تفسیر :

«إِلَّا الْمُصَلِّينَ»: مگر نمازگزارانی که خداوند آن‌ها را از صفات مذموم به دور داشته و توفیق هدایت و خوبی را به آن‌ها عنایت نموده است و دارای اوصافی حقیقی هستند که خداوند مورد آن را در ادامه ذکر می نماید.

نمازگزارانی که نمازهای خود را تداوم می بخشند، «الذین هم علی صلاتهم دائمون». اولین خصوصیت و فائده نماز در کسب زیبایی آن است زیرا بدینوسیله ارتباط مستمر با درگاه پروردگار متعال تأمین می شود.

واضح است که : منظور از مداومت بر نماز این نیست که همیشه در حال نماز باشند، بلکه منظور این است در اوقات معین نماز را انجام می دهند.

نماز ماشین و محرک اصلی اعمال عبادی در دین مقدس اسلام بشمار می آید. مسلمانیکه

به نماز اهمیت قابل باشد، با تمام قوت و صلابت گفته میتوانیم که او با سایر عبادات هم اهمیت قابل بوده و به ادای آن ارج و احترام خاصی قابل است.

ولی مسلمانی که نماز برایش بی اهمیت باشد، باید در مورد این انسان حکم کرد که همچو انسانها سایر عبادت را نه تنها انجام نمی دهد و یا هم اگر انجام هم میدهد، آنرا به نیت صحیح بجاء نیاورده و فایده چندان از آن بدست نمی آورد.

نماز از جمله عباداتی است که قرآن عظیم الشان بر آن تأکید بیشتر نموده، بنابر مهم بودن این عبادات است که کلمه نماز و مشتقات آن بیشتر از (98) بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است.

نماز روح شخصی مسلمان را به مبدا هستی بخش مرتبط و متصل می کند و با این ارتباط روح و جان انسان را زنده، با نشاط و آرام نگاه داشته، و او را برای انجام سایر وظایف و رسالتهای فردی و اجتماعی آماده می سازد.

خواندن و بجا آوردن نماز برای یک مسلمان علاوه بر آنکه انجام یک دستور و یک وجیبه الهی بشمار میرود، خود مانع از انجام بسیاری از اعمال زشت، ناپسند و مانع پیوستن انسان به سایر گناهان میگردد.

یکی از فواید با عظمت نماز اینست که انسان را از فحشاء و منکرات نگاه میدارد: «ان الصلاة تنهى عن الفحشاء و المنکر».

دومین فایده نماز را میتوان در بعد سیاسی آن مورد بررسی قرار داد. نماز مسلمانان سراسر جهان را در هر روز پنج بار به سوی قبله واحدی، متحد میسازد، و به آنان شکوه و عظمت می بخشد.

نماز به انسان نیروی عظیمی برای تحمل غم ها و مصائب بخشیده و همین نماز است که بسیاری از امراض صعب العلاج روانی را مداوا بخشیده و انسان را به آینده امیدوار ساخته، قدرت ایستادگی و مقاومت او را در برابر حوادث بزرگ زندگی بالا می برد.

انسان مسلمان در نماز با تمام اعضای بدن و حواس خود متوجه الله تعالی میشود و از همه اشتغالات و مشکلات دنیوی روی برمیکرداند و به هیچ چیزی بغیر از پروردگار با عظمت و آیات قرآن که در نماز بر زبان می آورد، فکر نمیکند. همین رویگردانی کامل از مشکلات زندگی و نه اندیشیدن به آنها، در اثنای نماز، باعث ایجاد آرامش روان و آسودگی عقل در انسان نیز می شود.

این حالت آرام سازی و آرامش روانی از بر پا کردن نماز، از نظر روانی چنانچه گفته آمدیم، تأثیر بسزایی در کاهش شدت تشنجات عصبی ناشی از فشار زندگی روزانه و پایین آوردن حالت اضطرابی که برخی از مردم خاصاً درین عصر پُر تلاطم، تشویش و هیجان دچار آن هستند، دارد.

در حدیث پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم آمده است که: «إِذَا حَزَبَهُ امْرُؤٌ مِنَ النَّاسِ فَارْتَحِلْ إِلَى الصَّلَاةِ» (رسول الله صلی الله علیه و سلم چون از کاری در فشار قرار می گرفتند، به سوی نماز پناه می بردند). و در زیادتری از موارد زندگی پیامبر اسلام دیده شده است هرگاه امری بر رسول خدا سخت می آمد به نماز می ایستاد و به نماز پناه میبرد، و به حضرت بلال هدایت میفرمود: «ارحنا بها یا بلال» (ای بلال، ما را با نماز راحت کن) (منظور این بود که اقامه نماز را بر پا دارد).

بنابراین میبینیم که راحتی پیامبر بزرگوار اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در

ادای نماز بود، و از نماز خواندن حظ و لذت میبرد.

الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ﴿٢٣﴾

آنانی که همواره بر نمازشان مداوم و پایدارند (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«دَائِمُونَ»: مداومت دارند، یعنی بر ادای نماز در وقت خود پایبند هستند و هیچ گاه آن را به تعویق نمی‌اندازند.

تفسیر :

یعنی آنان که به صورت مداوم نمازهایشان را ادا می‌کنند و هیچ چیز آنها را از آن باز نمی‌دارد؛ زیرا با قرار دادن خود در معرض توجهات الله، نفس و نهادشان از کدورات حیات پاک و تصفیه شده است.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل آیه مبارکه «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ (23)» «همان کسانی که بر نمازشان پایداری می‌کنند» می‌نویسد: یعنی هیچ گونه سستی و راحت طلبی، یا مشغولیت، یا علاقه ای مانع پایبندی آنان به نماز نمی‌شود. هنگامی که وقت نماز فرا می‌رسد، آنان همه چیز را رها کرده برای به جای آوردن عبادت الله شان بپا می‌خیزند. عقبه بن عامر جهنی صحابی جلیل القدر و از علمای متبحر در فقه شعر و آداب در معنی آیه مبارکه «عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» یک معنای دیگری را هم بیان کرده است و آن این که آنان نمازشان را با نهایت آرامش و خشوع ادا می‌کنند. همچون زاغ نوک نمی‌زنند. تلاش نمی‌کنند با شتاب تمام خود را بالا و پایین کنند و به هر نحوی که شده است از نماز فارغ شوند و به هنگام نماز این سو و آن سو التفات و توجه هم نمی‌کنند. در زبان عربی آب ایستاده را «ماء دائم» می‌گویند. این تفسیر از همان برگرفته شده است.

نماز، محکم ترین رشته الفت بین بندگان و پروردگار با عظمت است و وای بر آن‌عه انسان‌هایی که از پیوند با صفای الهی جدا باشد و حیات و زندگیش از نور این عبادت، بی بهره بماند.

نماز، واقعیتی است که الله مهربان عشق و محبت از انسان خواسته و نورانی ترین عمل در شبستان حیات بشر است.

نماز، ریسمان اتصالی است که همه هستی و موجودیت انسان را، به ملکوت پیوند داده و مانند این منبع فیض، برنامه بهتر برای ایجاد ارتباط بین بشر و حق مطلق نمی‌توان یافت. **نماز**، برتر از همه عبادات، منعکس کننده تمام واقعیت‌ها، منبع برکات و کلید گشاینده مشکلات و شستشو دهنده خطرات از قلب و نور و روح عارفان و خالصان است.

نماز، مایه قرب الهی است که بدون آن جلب فیض خاص از پیشگاه با عزت ربوبی برای هیچ کس امکان ندارد.

نماز، حقیقتی است که کیمیای حیات بدون آن بی سود است بی خبران از نماز بی خردان اند و محرومان از این مقام اسیر دست شیطان اند، ثروتمندان بی نماز، تهی دست اند و فقیران با نماز ثروتمندان بزم وجود اند.

نماز، پلان و نقشه (رهبرد) است که انجام آن وسیله قرب به داور و نسبت به عبادات دیگر هم چون جوهر و در دنیا و آخرت ناصر و یاور و بر تمام خوبی ها مصدر و واجب بر جمله افراد بشر است.

وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ ﴿٢٤﴾

و آنانیکه در اموالشان حقی معین و معلوم است. (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَقٌّ مَّعْلُومٌ»: نصیب و حق معین و مشخصی که می‌تواند شامل زکات باشد، چون مقدار آن معلوم و مقدر است و یا طبق رأی بعضی از مفسران، هر صدقه و خیراتی غیر از زکات را شامل شود، زیرا در این آیه مراد حقوقی است که شخص آن را بر مال خویش واجب نموده است، از این رو دارای ارزشی فوق العاده است اما زکات، حق تعیین شده از جانب خداوند است که ادای آن بر هر ثروتمندی واجب است.

تفسیر:

در این آیه مبارکه بر مکلفیت های انسان مسلمان در امور عبادت های مالی، مانند زکات مال و سایر مساعدت های مالی که بر ذمه انسان لازم می‌گردد می‌باشد از جمله صدقه، نذر و یا سایر کمک های مادی به فقرا و محتاجین.

خواننده محترم !

حکم زکات در آیات متعددی از قرآن عظیم الشان بیان گردیده و مسلمان پس از ایمان به الله، دو عمل بسیار مهم و بزرگ را در پیشروی خود دارد که آنرا باید انجام دهد. این دو عمل بسیار بزرگ و مهم «نماز» و «زکات» است.

«زکات» به این معنی است که انسان اضافه بر نیاز، از ثروت و مالی که اختیار دارد، به اشخاص نیازمند و محتاج ببخشد.

انجام چنین عمل مهمی باعث رشد او و صعودش به سوی کمال می‌شود.

زکات در لغت به معنی نمو و رشد و زیاد شدن است و به معنی مدح و ستایش نیز آمده است.

و زکات در اصطلاح شرع عبارت است از: اندازه مخصوص از مال مخصوص برای اشخاص مخصوص با شرائط مخصوص.

پرداخت زکات مال موجب برکت آن شده و پاکیزه گی مال می‌گردد.

«و ما آتیتم من زکاة تریدون وجه الله فاولئک هم الممضعفون» (سوره روم/۳۹) (و آنچه را از زکات می‌دهید و قصد تان رضای الله است موجب فزونی مال شما می‌شود.)

در حکمت و فلسفه زکات علماء می‌فرمایند که اساساً زکات برای جبران کمبود های افراد جامعه و پرکردن شکاف های عمیق طبقاتی و ایجاد رفاه و آسایش هر چه بیشتر برای همگان و زدودن فقر و بیکاری تشریح گردیده است و معتبرترین ضامن حفظ آزادی و استقلال و ثبات سیاسی و اقتصادی ملت مسلمان است.

هرگاه مسلمانی احکام الهی را مراعات نموده زکات اموال حلال و پاک خود را بدهد اینجاست که او از محبت افراطی به مال به محبت دیگری انتقال میکند که آن محبت الله است. این مؤمن ثابت میکند که برای رضایت الله جل جلاله از مال خود گذشته آنرا در راه الله جل جلاله مصرف نموده است، پس چگونه رو به مال حرام نماید.

زکات، ایمان مؤمن را قویتر میسازد، زیرا در بسیاری از حالات انسانهای ریا کار میتوانند که صد ها رکعت نماز ریایی بخوانند ولی برعکس آن مصرف پول در راه الله جل جلاله نشان میدهد که او واقعاً محبت با پروردگار خویش داشته و از لذیذترین چیز در زندگی خویش برای رضایت وی صرف نظر نموده است.

بنابر این زکات انسان را به امور ذیل میکشاند:

الف: تقویت ایمان با مصرف نمودن اموال در راه الله جل جلاله

ب: دوری از بخل

ج: محبت با فقراء

د: دوری از کسب اموال حرام.

نقش زکات در ساختار جامعه انسانی :

فرق میان جامعه انسانی و سرزمین حیوانات (جنگل) در یک نقطه اساسی نهفته است، که انسان برای دیگران و حیوان برای خود زندگی میکند.

هرگاه در جامعه انسانی هر کسی بخاطر منفعت شخصی خود سعی و تلاش ورزیده و به بی توجهی به دیگران مشغول گردد، شخصیت انسانی خویش را از دست میدهد، دین مقدس اسلام برای ساختار جامعه اسلامی زکات را فرض نموده است، تا انسان برای خیراندیشی دیگران از اموال حلال و پاک خویش مصرف نماید، و مقداری از پول خود را برای سایر کسانی که از نعمت مال محروم اند مصرف نماید.

لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ﴿٢٥﴾

برای گدا و محروم (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سَائِلٍ»: نیازمندی که شخصاً درخواست کمک می‌کند یعنی فقیری که درخواست می‌کند و دست نیاز به سوی مردم دراز می‌نماید.

«مَحْرُومٍ»: نیازمندی که به سبب حیا و عزت نفس، از درخواست کمک خودداری می‌کند و گمان می‌برند بی‌نیاز است و در نتیجه محروم می‌ماند. مانند فرموده‌ی خداوند متعال که می‌فرماید: «يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعْفُفِ - 273 بقره». که باید او را شناسایی و به او کمک کرد.

تفسیر :

مراد از سائل (درخواست کننده) گداهای حرفه ای نیستند، بلکه انسان نیازمندی است که از کسی طلب کمک کند و از محروم مراد هر آن کسی است که بیکار باشد، یا برای به دست آوردن روزی تلاش می‌کند، اما به اندازه ی نیازهایش نمی‌تواند به دست بیاورد، یا به دلیل دچار شدن با حادثه و اتفاقی نیازمند شده باشد، یا اصلاً از کار افتاده باشد. درباره ی چنین کسانی هنگامی که معلوم شود که آنان واقعا محروم اند، یک انسان خداپرست منتظر آن نمی‌ماند که آنان خودشان بیایند و از او کمک بطلبند، بلکه خودش پیشدستی می‌کند و به کمک آنان می‌شتابد. (برای توضیح بیشتر رجوع شود به تفهیم القرآن، تفسیر سوره ی ذاریات، آیه ی 19).

وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿٢٦﴾

و آنانی که به روز جزا (قیامت) یقین کامل دارند. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُصَدِّقُونَ»: باور، یقین و ایمان دارند و در عمل نیز با عبادات خویش آن را ثابت کرده‌اند. «يَوْمِ الدِّينِ»: روز جزا، معاد.

تفسیر :

«وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (۲۶)»: یعنی و آنان که به روز حساب و جزا ایمان و باور

دارند و به طور قطعی ، عمیق و بدون شک و تردید فرا رسیدنش را تصدیق می‌کنند، لذا با انجام دادن اعمال نیکو خود را برای رویارویی با آن آماده می‌کنند. یعنی در دنیا خود را غیر مسئول و غیر جوابگو نمی‌پندارند، بلکه به این حقیقت باور کامل دارند که روزی در برابر خدای خود حاضر شده حساب و کتاب عملکرد زندگی شان را پس خواهند داد. مفسران مینویسند: معنای ایمان به روز آخرت همانا باور عمیق به اینکه خداوند مردم را از قبور برمی‌انگیزد و سپس به حسابشان رسیدگی می‌نماید و سزای اعمالشان را می‌دهد، تا اینکه بهشتیان در منزلشان در بهشت و دوزخیان در جایگاهشان در دوزخ قرار می‌گیرند.

ایمان به روز آخرت یکی از ارکان ایمان است. ایمان جز با ایمان به روز آخرت صحیح نمی‌شود. خداوند فرموده است: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (سوره بقره: آیه 177) (بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به الله و روز قیامت ایمان آورده باشد).
وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿٢٧﴾
و آنانی که از عذاب پروردگارشان بیمناک اند. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُشْفِقُونَ» (أَشْفَقَ): از عذاب پروردگارشان ترسان و بیمناک هستند، این ترس به خاطر ناچیز پنداشتن عباداتشان است. (کهف/۴۹، مشفقین)، (انبیاء/۲۸ و ۴۹)، (مؤمنون/۵۷) قبل از همه باید گفت خوف و ترس همیشگی و به اصطلاح در همه موارد و یا همه جا مذموم و مضر می‌باشد.

تفسیر:

بر اساس حکم آیتی قرآنی و احادیث نبوی، ترس از الله، ترس از قیامت، ترس از محکمه عدل الهی و بررسی اعمال انسان در روز جزا، ترس از عذاب الهی از جمله ترس و خوف های معقول و مفید می‌باشد.

در قرآن عظیم الشان دهها آیه در بیش از 20 سوره از کلام الهی به مسئله خوف از الله متعال اشاره دارد که روشن ترین و واضح ترین پیام آن مطلوبیت و شایستگی خوف از پروردگار است. (مراجعه شود به (آیه 28 سوره فاطر) «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (از بندگان الله تنها علما اند که از او می‌ترسند) بناءً گفته می‌توانیم که: دانشمندان بی تقوا، تا هنوز به علم واقعی نرسیده اند. در این شک نیست که اهل عبادت بسیار است، ولی تنها عالمان به مقام خشیت می‌رسند.

ترس و خوف از «مقام الهی» در قرآن عظیم الشان تاکید و مورد ترغیب قرار گرفته است. طوریکه الله متعال در (آیه 46 سوره رحمن) می‌فرماید «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ» «و برای آن کسی که از مقام پروردگارش بهراسند، دو باغ بهشت است»

ترس از قیامت و بررسی اعمال هم به نوعی با اعمال و رفتار انسان مرتبط است یعنی آن حوادث در قیامت به واقع شایسته اضطراب اند و چنین حالتی به جهت عدم اطمینان نسبت به صحت و قبولی اعمال در گذشته و آینده به وجود می‌آید البته بیم و اضطراب از قیامت برای افراد صالح، تنها در این دنیا است و آنان در جهان دیگر اضطرابی ندارند.

«لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (آیه 103 سوره انبیاء) (بزرگ ترین وحشت (آن روز) آنان را غمگین (و مضطرب) نمی‌سازد و فرشتگان به ملاقات (و استقبال) آنان می‌روند (و می‌گویند): این روزی است، که به شما وعده داده

شده بود.

ترس و خوف از عذاب الهی در آیات (15 الی 17) در سوره معارج به تفصیل بیان شده و در در زمینه به انسان هشدار داده شده است.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ ﴿٢٨﴾

چون از عذاب پروردگارشان در امان نیست. (۲۸)

تفسیر:

«غَيْرُ مَأْمُونٍ»: ناآمن، زیرا هیچ کس از عذاب الهی مصونیت و امانی ندارد عذاب الهی چنان چیزی نیست که بنده از آن مأمن و بیفکر شده بنشیند، مگر آن که به سبب عباداتش، الله سبحان و تعالی برای شان مصونیت داده باشد حال آن که در هنگام وقوع عذاب، هیچ نیرویی توان مقابله و دفع آن را ندارد.

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٢٩﴾

و کسانی که شرمگاه هایشان را (از بیعتی) محافظت می کنند. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فُرُوجٌ» جمع فرج: شرمگاه، و در این جا مقصود حفظ عفت و پاکدامنی است.
«حَافِظُونَ»: حفاظت کنندگانند، نگهدارندگان. یعنی جلو شهوت خود را می گیرند و مسائل جنسی و عفت خویش را به حراج نمی گذارند.

تفسیر:

قرآن عظیم الشان طی فورمول و نسخه طلایی به اشخاص پاکدامنی که شرمگاه های خویش را از بدکاری حفظ می کنند، مژده جنت و ماندگاری در آن را داده و می فرماید: «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ، الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (سوره المؤمنون: 10-11). «آنان مستحق و به ارث برنده بهشت هستند کسانی که بهشت برین را تملک می کنند و جاودانه در آن می مانند».

پیامبر بزرگ بشریت محمد صلی الله علیه وسلم فرموده است: «مَنْ يَضْمَنْ لِي مَا بَيْنَ لَحْيَيْهِ وَمَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ أَضْمَنْ لَهُ الْجَنَّةَ» (روایت بخاری، حدیث شماره (6474) به روایت ترمذی، حدیث (2408). یعنی: «هر کس به من ضمانت دهد که زبان و شرمگاهش را حفظ کند، من نیز برایش بهشت را ضمانت می کنم».

بناءً اگر انسان خود را از حرام نگاه ندارد، و اعضای بدن خویش را از آلوده شدن به گناه محفوظ ندارد، مژده الهی در باره شما تحقق می یابد؛ چرا که ضمانت بهشت و شایستگی برخوردار از نعمت های آن برای شما را رسول الله صلی الله علیه وسلم نموده است.

پروردگار متعال مردان و زنان را به حفظ نگاه هدایت و فرمان داده است، و می فرماید: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ، وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ». «به مردان مؤمن بگو که چشمانشان را [از دیدن نامحرم] فرو پوشند و پاکدامنی ورزند. این برایشان پاکیزه تر است. بی گمان خداوند از آنچه می کنند با خبر است، و به زنان مؤمن بگو: چشمانشان را [از نگریستن به نامحرم] فرو پوشند» (سوره النور. 30 و 31)

خداوند زنان و مردان مؤمن را به حفظ نگاه فرمان داده است. از نظر اصول فقهی امر مقتضی وجوب است، سپس خداوند بیان فرموده که این بهتر و پاکیزه تر است. شریعت فقط نگاه ناگهانی را مورد عفو قرار داده است.

حاکم در مستدرک از علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت می کند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «يَا عَلِيُّ، لَا تَتَّبِعِ النَّظْرَةَ النَّظْرَةَ، فَإِنَّمَا لَكَ الْأُولَى، وَلَيْسَتْ لَكَ الْآخِرَةُ» «ای علی! پس از افتادن نگاه اول، دوباره نگاه نکن، تو فقط نگاه اول را حق داری و نگاه دوم را حق نداری.» حاکم بعد از تخریج حدیث می گوید: این حدیث مطابق با شرایط شیخین صحیح است، ذهبی در «تلخیص» با حاکم موافق است، و چند حدیث دیگر به همین معنی آمده است.

إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٣٠﴾
مگر از زنان خود یا کنیزانی که آنها را مالک اند، که [درباره آنها] ملامتی برایشان نیست.
(۳۰)

تفسیر:

«مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ»: آنچه دستان راست آنها مالک آن است. اصطلاحاً یعنی کنیزانی که تحت ملکیت آنها بوده و شرعاً حق همبستری با آنها را دارند.
«غَيْرُ مَلُومِينَ»: ملامت و نکوهش نمی شوند در صورتی که مسائل جنسی خود را تنها با همسران شرعی یعنی زنان عقد شده و کنیزان زرخرید، خویش مطرح کنند. چون باعث ازدیاد نسل می شود.

فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٣١﴾
پس کسانی که در بهره گیری جنسی راهی غیر از این جویند، تجاوزکار از حدود حق اند.
(۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ابْتَغَىٰ» (بَغَى): طلب کند. «وَرَاءَ ذَلِكَ»: فراتر از آن، فراتر از حدود حلال؛ زنا و بی عفتی. «عَادُونَ» (عَدَى): تجاوزگران که از حدود حلال تجاوز کرده و به حرام روی آورده اند.

تفسیر:

طبری در تفسیر این مبارکه فرموده است: آنان که برای ارضای هوس خویش غیر همسر و کنیز خود را بجویند، از حد الله تجاوز کرده اند، آنها از حدی که خدای برای آنان حلال کرده است تجاوز کرده و به سوی امری که الله بر آنان حرام کرده است روی آورده اند. در نتیجه مورد سرزنش قرار گرفته اند. (تفسیر طبری ۵۳/۲۹).

بیشترین گناه در بین انسانها و بخصوص نسل جوان ناشی از بر افروختگی نیروی شهوت در او است. شرعی اسلامی طی دساتیر عالمانه و انسانی خویش که با فطرت انسان بصورت مطلق سازگار است کوشیده است که تا حدود زیادی انسان را از آلودگی محفوظ بدارد، ولی با آنهم انسان دارای غرایزی است که اگر به موقع و به صورت صحیح ارضا نشود، سلامتی بدنی و روانی و حالت های معنوی انسان را نیز دچار چالش های خطرناکی خواهد ساخت.

نیروی غریزه در انسان به قدری قوی است که با تأسف گاهی باعث شکسته شدن مقاومت افرادی می شود که به علم و عمل مشهور عام و خاص بوده اند. باید سعی کنید هر چه زودتر پاسخ منطقی و مناسبی برای تامین نیازهای طبیعی و غرایز داشته باشید و زمینه ازدواج خود را به هر صورت که ممکن باشد، فراهم سازید. بهترین و اساسی ترین راهکار کنترل شهوت و ترک گناه همانا ازدواج است.

ازدواج بخصوص برای کسانی که توانایی داشته باشند، واجب است، زیرا ازدواج، باعث عفت و نگهداری نفس میشود. ازدواج سنتی میباشد که خداوند متعال آنرا عرض سیر کشتی زندگی به طرف صلاح و فلاح تشریح کرده.

ازدواج يك واجبه اجتماعی است تا از انقضای نوع بشر جلو گیری شود. ازدواج بهترین راه برای ایجاد عشق و علاقه و محبت در بین مردان و زنان است.

ازدواج در اسلام، عقد، عهد و پیمانی است در بین زن و شوهر طوریکه خداوند متعال در قرآن عظیم الشان می فرماید: «وَأَخْذُنَا مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا» (زنان) باعقد ازدواج که با شما می بندند) عهد و پیمان بسیار محکمی از شما میگیرند. (نساء: ۲۱)

از مفهوم این آیه متبرکه میتوان چنین استنباط کرد که:

ازدواج عهد و پیمانی است بسیار محکم که زن آن را از مرد میگیرد و با ایجاد چنین عهد و میثاقی در بین آنان، هر يك متعهد میشوند که وظیفه خود را نسبت بهم به خوبی انجام دهند، طوریکه این مفهوم از جمله «میثاقاً غلیظاً» بخوبی واضح و آشکار میگردد که پروردگار ما با چه زیبایی تعبیر با ارزش رابطه زناشویی را بیان داشته است.

بناءً ازدواج در دین مقدس اسلام معامله تجاری و تملکی مانند خرید و فروش و اجاره نیست، و یا معامله نیست که زن را تقریباً به صورت برده در آورد و اختیارات او را سلب کرده باشد.

ازدواج در دین مقدس اسلام قرار داد است که برای طرفین عقد زن و شوهر حقوق و وجائب تعیین می کند و رسالت هر يك از زوج و زوجه را در فامیل، خانواده و جامعه تعیین می دارد.

رابطه و علاقه در بین زن و شوهر رابطه اطمینان و آرامش است، در امر ازدواج قلبها آرام میگیرند و مهر و محبت به وجود می آید.

حضرت ابن عباس (رض) میگوید: «عبادت انسان تکمیل نمی شود تا ازدواج نکند. هدف ابن عباس این است که وی ازدواج را جزء عبادت و مکمل آن قرار داده است و اگر به مفهوم حکمت و فلسفه ازدواج هم دقت بعمل آید، قلب انسان به اثر ازدواج از فشار و غلبه شهوت آرام میشود و عبادت هم جزء با قلب فارغ و آرام تکمیل نخواهد شد.

ابن مسعود (رض) می گفت: اگر تنها ده روز از عمرم باقی بماند دوست دارم ازدواج کنم تا به حالت مجرد و عزب به حضور پروردگارم نرسم.

خواننده محترم!

در آیه «فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» رضای غریزه جنسی از راههای حرام، نوعی تجاوزگری بشمار می رود. و در آیه فوقانی طروق جایز رفع حاجات شهونی را شرع اسلامی همسر و کنیز قرار داده است. و سایر طروق را ناجایز و ممنوع نموده که شامل سایر شهوت رانی ها و نکاح های می شود که از نظر شرع حلال نیستند، مانند نکاح با زنانی که نکاح با آنها شرعاً حرام باشد و هم چنین نکاح متعه که شرعاً نکاح جایز نیست. همچنان تعداد زیاد از مفسرین استمنا با دست را هم مشمول عمومیت این آیه قرار داده و آنرا حرام اعلام داشته اند.

أبو الوليد عبد الملك بن عبد العزيز بن جريج (متولد سالهای 80 هـ وفات 150 هـ) از فقهای مشهور جهان اسلام و تبع تابعی می فرماید که در این مورد از حضرت عطا پرسیدم

فرمود که آن مکروه است؛ شنیده ام که در محشر گروهی از مردم با دستانی باردار می آیند، به گمانم آنها کسانی هستند که با دست شهوت رانی کرده اند.
استمنا عبارت از این است که: شخص در رابطه جنسی با خود، کاری کند که منی از وی خارج شود. خود ارضایی هنگامی رخ می دهد که فرد به قصد انزال منی و لذت جنسی خود را تحریک می کند تا به اوج لذت برسد.

اضرار جسمی و روانی استمنا :

- در این بخش می خواهم مختصراً به اضرار جسمی و روانی استمنا اشاره نمایم:
- 1- تحریک زیاد هیپوتالاموس و در نتیجه تحریک افراطی غدد جنسی که سبب پرکاری نامتناسب آن ها می شود و بلوغ زودرس را به دنبال دارد.
 - 2- کاهش و تخلیه مکرر قوای جسمی و روحی که به ضعف عمومی بدن و بالاخره پیری زودرس می انجامد.
 - 3- به علت افزایش جریان خون در اعضای تناسلی، مغز و مراکز حساس دیگر، پیوسته دچار کاهش نسبی جریان خون می شود.
 - 4- رکود فکری، اختلال و ضعف حافظه و کاهش اراده در کسانی که استمنا می کنند، دیده می شود.
 - 5- ضعف بینایی و بی اشتهایی و در صورت افراط، ضعف استخوانی و ناراحتی های مفصلی در این افراد شایع است.
 - 6- فرد از نظر فکری نوعی توجه نسبتاً مداوم به موضوعات جنسی پیدا می کند که این امر مانع تفکر آزاد وی می شود.
 - 7- در مراحل افراطی به ضعف جنسی و انزال زود رس منجر می شود.
 - 8- به علت ارضایی ناقص و غیرطبیعی، بعد از ازدواج غالباً در امور زناشویی با مشکل مواجه می شوند.
 - 9- گوشه گیری، یأس و بی تفاوتی نسبت به مسایل مهم و حیاتی، غم و کدورت روانی از عوارض دیگر آن است.
 - 10- در موارد شدید خود آزاری ایجاد شده و شخص از آزار رساندن به خود لذت می برد.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿۳۲﴾

و آنانیکه امانت ها و عهد های خود را رعایت می کنند. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« رَاعُونَ » (رَعَى): رعایت کنندگانند و هیچگاه در امانت خیانت نمی کنند و به عهد و پیمان هایشان پایبندند.

تفسیر:

مراد از امانت ها هم امانت هایی هستند که الله متعال به انسان سپرده است و هم امانت هایی هستند که یک انسان بر انسان دیگری اعتماد کرده به او می سپارد. همچنین مراد از پیمان هم پیمانی است که بنده با الله خود بسته است و هم پیمانی است که بندگان با یک دیگر می بندند. پاس داشتن و حفظ این هر دو نوع امانت ها و پیمان ها از خصوصیت های الزامی یک مؤمن هستند. در حدیث از انس (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم هر سخنرانی ای که برای ما ایراد می کردند، در آن به

طور حتمی این مطلب را ارشاد می فرمودند که: (لا إيمان لمن لا أمانة له ولا دين لمن لا عهد له.) «آگاه باشید! کسی که امانت نداشته باشد ایمان ندارد و کسی که پایبند عهد و پیمان نباشد دین ندارد.» (بیهقی در شعب ایمان).

همچنان مسئله وفای به عهد و پیمان که در دین مقدس اسلام مورد بحث قرار گرفته است، از اساسی ترین شرائط زندگی دسته جمعی است و بدون آن هیچگونه همکاری اجتماعی ممکن نیست، و بشر با از دست دادن آن زندگی اجتماعی و اثرات آن را عملاً از دست خواهد داد، به همین دلیل در آیات قرآنی و احادیث نبوی تأکید فوق العاده و متداوم بالای آن صورت گرفته است، و شاید کمتر چیزی باشد که این قدر گسترش داشته باشد، زیرا بدون آن هرج و مرج و سلب اطمینان عمومی که بزرگترین بلای اجتماعی است در میان بشر پیدا می شود.

قرآن عظیم الشان می فرماید: «واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا الايمان بعد توكيدها وقد جعلتم الله عليكم كفيلا ان الله يعلم ما تفعلون» (سوره نحل، آیه 91). (و چون با خدا و رسول و بندگانش) عهدی بستید بدان عهد وفا کنید و هرگز سوگند و پیمان را که مؤکد و استوار کردید مشکنید، چرا که خدا را بر خود ناظر و گواه گرفته اید؛ همانا خدا به هر چه می کنید آگاه است.)

«الذين ينقضون عهد الله من بعد ميثقه ويقطعون ما امر الله به ان يوصل ويفسدون في الارض اولئك هم الخسرون» (سوره الرعد 25) (آنهايکه عهد الهی را پس از محکم کردن می شکنند، و پیوندهایی را که الله دستور به برقراری آن داده قطع می کنند، و در روی زمین فساد می نمایند، لعنت برای آنهاست؛ و بدی (و مجازات) سرای آخرت!)

وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ ﴿٣٣﴾

و آنانکه بر شهادتهای خود ایستاده اند. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَائِمُونَ»: اداکنندگان و تنها شهادت را در جایگاه خود و به صورت کامل ادا می کنند و بر آن پایبند هستند و هیچ گاه آن را (در صورت صحت) انکار نمی کنند. لفظ «قائمون» دلالت بر صلابت در سخن و پایبندی و ایستادگی نسبت به حقیقت دارد.

تفسیر:

در این آیه مبارکه «شهادات» به صیغه جمع آمده است، که این مطلب را می رساند که شهادت چند قسم است و محافظت آنها واجب است و این شهادت شامل ایمان به توحید و رسالت هم می شود، و نیز شامل شهادت هلال رمضان و حدود شرعی و معاملات مردم که با همدیگر انجام می دهند، می باشد، که کتمان و کم و زیاد کردن آنها حرام و درست بجا آوردن آنها بنابر این، فرض است. (برای معلومات مزید مراجعه شود به تفسیر معارف القرآن علامفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سوره المعارج.)

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٣٤﴾

و آنان که بر نمازهایشان مواظب اند. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُحَافِظُونَ»: محافظت می کنند بر ارکان، سنتها و شروط نماز که مبدا خللی در آنها به وجود آید.

تفسیر :

در این آیه مبارکه وصف دیگری از اوصاف مؤمنین مورد بحث قرار گرفته است، مؤمنینی که الله توفیق پاک نمودن نفوس از صفت بدی آز و «هلع» به آنها عطا کرده است.

یعنی آنان که شروط نماز را رعایت کرده و آداب آن را همیشه به جا می‌آورند، بخصوص خشوع و تدبیر در نماز را جداً رعایت مینمایند. مفسر قرطبی هم در تفسیر خویش نوشته است که : الله متعال در بیان اوصاف مؤمنین چنین آورده است: «الذین هم علی صلاتهم دائمون» و در خاتمه چنان آورده است: «و الذین هم علی صلاتهم یحافظون». «دوام» غیر از «محافظه» می‌باشد. دوام آنها بر نماز یعنی ادامه‌ی ادا و رها نکردن آن و این که هیچ مشغلتی آنها را از نماز غافل نکند. و منظور از محافظه این است که وضو را کامل بگیرد و مواظب باشد آن را در وقت خود اقامه کند، و ارکانش را به جا آورد و آن را با سنت‌ها و آدایش تکمیل، و با دوری جستن از گناهان آن را از تباه شدن مصون بدارد. پس دوام به نفس نماز مربوط است، و محافظه به احوالش. (تفسیر قرطبی ۲۹۲/۱۸).

خواننده گرامی ! باید بعرض رسانید که : عبادت صرف نماز خواندن نیست، هر چیزی که در راه الله و برای رضای الهی انجام شود، عبادت است.

کمک و دستگیری از فقرا، خدمت به جامعه و عالم بشریت، هم نوعی از عبادت است. اما در هر دینی یک نوع عبادت رسمی و مشخص وجود دارد که مبین وجود کامل و یا هم هویت آن دین را بیان میکند، نماز کارت شناخت، تذکره و یا به اصطلاح کارت هویت یک شخصی مسلمان در دین مقدس اسلام است.

عبودیت و پرستش یکی از نیازهای انسان است. انسانها از بدو پیدایش تا به امروز به شکلی از اشکال مصروف عبادت و پرستش داشته اند.

روح انسان نیاز به عبادت و پرستش دارد. با تمام صراحت باید گفت که: هیچ وجود مادی جای عبادت را پر کرده نمیتواند.

زیباترین، مقبولترین و احسنترین و کاملترین شکل پرستش در دین اسلام نماز است. دانشمندان گفته اند:

برای رسیدن به عرفان الهی و شناخت خود و خداوند متعال مراحل را باید طی نمود. و بهترین راه وصول عبادت بصورت کل و عبادت نماز به صورت خاص میباشد.

در فرهنگ اسلامی تعیین کردن و مشخص نمودن شکل عبادت، با شارع مقدس است و کسی نمی تواند عبادتی اختراع کند. همه امور عبادی را همان گونه که از طرف شارع مقدس بیان شده است، باید انجام داد، نه کمتر و نه بیشتر.

نماز رابطه بنده با الله است، و طبیعی است که بنده آن را به جا می آورد که خواسته خداوند و معبود اوست و اصولاً هدف اصلی از خلقت انسان بندگی است و نماز بهترین شیوه اظهار بندگی است و اگر قرار باشد که هر انسانی بر طبق خواسته خود عمل نماید نه آن چیزی که خداوند از او خواسته این دیگر بندگی خداوند نمی شود بلکه بندگی خود و عمل بر طبق خواسته خود است.

همان گونه که قرآن عظیم الشان با لفظ و معنای خویش هماهنگ و اعجاز الهی است به

همین ترتیب شکل نماز هم قشنگ است، هم معارف بلند اسلامی در آن وجود دارد، هم تسبیح و تقدیس لفظی است و هم تقدیس عملی می باشد.

تکبیر، قیام و قعود، رکوع و سجود و تسبیح و تحمید و دعا و سلام و خلاصه همه زیبایی ها در نماز است. با این همه اگر نماز به طور صحیح و کامل با حفظ شرایط و آداب خوانده شود، جلوی بسیاری از مفاسد اجتماعی را می گیرد: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَذَكَرَ اللَّهُ أَكْبَرَ» نماز اگر با مقدمات و تعقیبات همراه باشد، انسان را به اوج معنویت می رساند. آذان با آن محتوای زیبا دل را می نوازد.

چرا اسلام بر خواندن نماز تأکید بیشتر میدارد:

اول: اینکه نماز روح انسان ها را به مبدا هستی بخش مرتبط و متصل می کند و با این ارتباط روح و جان انسان را زنده، با نشاط و آرام می سازد و او را برای انجام سایر تکالیف و وظایف فردی و اجتماعی آماده می کند از این رو می توان گفت نماز ماشین محرکه سایر اعمال و دستورات اسلامی است، زیرا آن شخصیکه به نماز اهمیت بدهد، یقین داشته باشید که به سایر عبادات اهمیت بسزایی قایل بوده و با تمام اخلاصمندی آنرا بجاء میاورد.

اما اگر مسلمانی نماز خویش را بوجه احسن انجام ندهد و به آن اهمیتی قایل نباشد، سایر اعمال عبادی اش نیز از بهره و ثمره برخوردار نخواهد بود.

دوم اینکه: نباید فراموش کرد که خواندن نماز علاوه بر آنکه انجام یک فریضه الهی است، بلکه خواندن نماز خود مانع بسیاری از اعمال بد شده و جلوی بسیاری از گناهان را میگیرد.

نماز گزار واقعی از فحشا و منکرات به دور میماند و این خاصیت بازدارندگی نماز را «ان الصلاة تنهى عن الفحشاء و المنکر» را نمیتوان در سایر عبادات اسلامی در یافت. نماز، از لحاظ فهم سیاسی مسلمانان سراسر جهان را هر روز به سمت قبله واحد و مردم هر شهر و قریه در نماز جماعت با هم متحد می سازد. این حرکت در هر روز برای مسلمانان شکوه، عظمت و اقتدار خاص می بخشد.

أُولَئِكَ فِي جَنَاتٍ مُّكْرَمُونَ ﴿٣٥﴾

اینان در بهشت ها مکرّم و محترم اند. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُكْرَمُونَ»: گرامی داشته شدگان، کسانی که در بهشت های پرنعمت مورد تکریم الله عزوجل قرار خواهند گرفت.

تفسیر :

یعنی آنان که به چنان اوصافی والا و فضایی عالی قدر متصف می باشند، در باغ های پرنعمت مستقر می شوند و به سبب اتصافشان به مکارم اخلاق، خدا انواع نعمت ها و لذایذ مورد اشتها را به آنان عطا می کند.

یعنی مکافات آنان که اوصاف شان در آیات فوق الذکر به بیان گرفته شد؛ بهشت است و در آن آرام جای مورد احترام و اکرام فرشتگان و رحمت رحمان اند.... «الذین هم فی صلاتهم خاشون 2 والذین لهم عن اللغو معرضون 3 والذین هم للزکاة فاعلون 4 والذین هم لفروجهم حافظون 5 إلا علی أزواجهم أو ما ملکت ایمانهم فإنهم غیر ملومین 6 فمن

ائتی وراء ذلك فأولئك هم العادون 7 والذين هم لأماناتهم وعهدهم راغون 8 والذين هم على صلواتهم يحافظون 9 (مؤمنون/ ۲ تا ۹).

ایمان داشتن به روز آخرت :

ایمان به روز آخرت بیشترین تأثیر را در توجیه و نظم پذیری و التزام انسان به عمل صالح و تقوی خداوندی و دور شدن از ریا و تظاهر را دارد.

به همین دلیل در بیشتر اوقات میان ایمان به روز واپسین و عمل نیک ارتباط ایجاد شده است، مانند این فرموده الهی: «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (سوره انعام: 92) (مساجد الله را فقط کسی آباد می کند که به الله و روز آخرت ایمان آورده». (سوره توبه، 18).

همچنان می فرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (سوره الانعام: 92) (و کسانی که به آخرت ایمان دارند به آن (نیز) ایمان می آورند و آنان بر نمازهای خود محافظت می کنند).

کسانی که به امور زندگی و متاع آن مشغول شده و از مسابقه در طاعات و غنیمت شمردن وقت برای تقرب به الله متعال با طاعات غافل شده اند، حقیقت زندگی و کوتاه بودنش را از یاد برده اند و فراموش کرده اند که آخرت همان سرای ماندن و جاودانگی است.

هنگامی که برخی از مسلمانان پیروی از دستور الله تعالی و پیامبران اش را بر خود دشوار دیدند، خداوند جهت آگاه نمودن شان فرمود: «أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» (سوره توبه: 38) (آیا به جای آخرت به زندگی دنیا راضی شده اید؟! حال آنکه متاع زندگی دنیا در (برابر) آخرت جز اندکی (هیچ) نیست).

هنگامی که انسان به روز آخرت ایمان داشته باشد یقین خواهد داشت که هیچ نعمتی از نعمت های دنیا قابل مقایسه با نعمت آخرت نیست و از جهت دیگر نعمت های دنیا برابر با یک لحظه درنگ در عذاب نیست. همه عذاب های دنیا - که به خاطر خداوند تحمل می شود قابل مقایسه با عذاب آخرت نیست و از جهت دیگر تمام عذاب های دنیا با یک لحظه درنگ در نعمت های آخرت برابر نیست.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (36 الی 44) درباره بی باوران و نهایت شان بحث بعمل آمده است .

فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلِكُمْ مَهْطِعِينَ ﴿٣٦﴾

پس کافران را چه شده است که به سوی تو به سرعت می آیند؟ (۳۶)

تفسیر :

«فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا»: چه شده و چه اتفاقی افتاده است که کفار مجرم به سوی تو می شتابند و گردن می کشند و با چشم تو را می پایند؟ «قِبَلِكُمْ»: به سوی تو، پیش رویت، پیرامونت. مفسران در تفاسیر این آیه مبارکه می نویسند: مشرکان در اطراف پیامبر صلی الله علیه و سلم حلقه می زدند و به سخنانش گوش فرا می دادند و او و یارانش را مسخره کرده و می گفتند: اگر اینها به بهشت بروند- همان طور که محمد گمان می برد- ما قبل از آنها خواهیم رفت، آنگاه آیه هذا نازل شد. (تفسیر ابو سعود ۱۹۵/۵ و تفسیر خازن ۱۵۲/۴).

«مَهْطِعِينَ» جمع مَهْطَعَ (هَطَعَ): در اصل ماده به معنای گردن کشیدن و دراز کردن گردن است و کنایه از سرعت در رفتن و هجوم آوردن است و شتر نیز در هنگام دویدن

گردنش را راست می‌گیرد. همچنین به معنای نظر کردن و خیره ماندن و چشم بر نداشتن می‌آید. در آیه منظور مشرکان است که شتابان به‌سوی پیامبر می‌رفتند، گردن دراز کرده و به پیامبر چشم می‌دوختند تا این‌که بهانه‌ای برای استهزا جست‌وجو کنند.

عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عَزِينَ ﴿٣٧﴾
از جانب راست و از جانب چپ، گروه، گروه (۳۷)

تفسیر:

«عزین» جمع عزة (عزوة): جماعات و گروه‌های جداگانه. یعنی گروه گروه و دسته دسته در طرف چپ و راستت می‌نشینند و بحث می‌کنند و ابراز تعجب می‌نمایند. ابو عبیده گفته است: عزین یعنی دسته دسته و به طور متفرق. در حدیث شریف آمده است: چه شده است شما را عزین «متفرق و پراکنده» می‌بینم؟ چرا مانند فرشتگان در مقابل پروردگار به صف نمی‌ایستید؟» (تفسیر قرطبی ۲۹۳/۱۸، اخراج حدیث از مسلم.)

أَيُّطَمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ﴿٣٨﴾

آیا هر کدام از آنان طمع دارد که در بهشت پرناز و نعمت درآورده شود (۳۸)

تفسیر:

«أَيُّطَمَعُ كُلُّ...»: این سؤال را خداوند جهت ردّ سخن کافرین مطرح نمود که گفته بودند: اگر این جماعت، یعنی اصحاب پیامبر وارد بهشت شوند پس ما قبل از آن‌ها وارد بهشت می‌شویم. بدیهی است که سخن آن‌ها جهت استهزاء و تحقیر اصحاب پیامبر و وعده‌های خداوند بود.

مفسر قرطبی فرموده است: مسلمانان فقیر را مسخره می‌کردند و در مقابل آنها تکبر و فخر فروشی می‌ورزیدند.

آنگاه خداوند متعال فرمود:

كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾

هرگز چنین نیست، ما آنها را از آنچه خودشان می‌دانند آفریده ایم! (۳۹)

تفسیر:

«إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ»: منظور آفرینش انسان از ماده‌ی پست و بی‌ارزش، یعنی مّنی و نطفه است، یعنی مشرکان هیچ‌گونه تلاشی در جهت کمال خویش انجام نداده‌اند و بر همان پستی خویش باقی مانده‌اند، اما مؤمنین پیوسته در حال ترقی و راه یابی به کمال هستند، پس نه تنها بر مؤمنین برتری ندارند بلکه فرسنگ‌ها از مؤمنین عقب‌ترند.

«مِمَّا يَعْلَمُونَ»: از آنچه خود می‌دانند، نطفه کوچک.

فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ ﴿٤٠﴾

قسم به پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها که ما قادریم. (۴۰)

تفسیر:

«فَلَا أُقْسِمُ»: قسم می‌خورم «لا» زاید است. «الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ» جمع مشرق و مغرب: آوردن صیغه جمع برای مشرق و مغرب این‌گونه قابل توجیه است: 1- به نسبت ایام که هر روز دارای یک مشرق و یک مغرب است 2- به اعتبار ستارگان گوناگون، زیرا آفتاب، ماه و ستارگان هر کدام دارای مشرق و مغرب جداگانه‌ای هستند.

عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٤١﴾

بر آنکه بهتر از آنان جایگزین کنیم و ما ناتوان نیستیم. (۴۱)

تفسیر :

«تُبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ»: کافران را هلاک ساخته و بهتر از آن‌ها را (خداپرستان را) جایگزین آن‌ها سازیم. «مَسْبُوقِينَ» (سبق) جمع مسبوق: بازماندگانی که دیگر از آن‌ها سبقت گرفته‌اند و این ناتوانی بازمانده را نسبت به سبقت‌گیرنده می‌رساند؛ یعنی اگر بخواهیم آن‌ها را هلاک و دیگرانی را جایگزین‌شان کنیم هیچ قدرتی مانع کار ما نیست و اگر هم این کار را نمی‌کنیم دلیل بر ناتوانی ما نیست بلکه عذاب‌شان را تا زمان معینی به تأخیر انداخته‌ایم.

فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ ﴿٤٢﴾

پس آنان را به حال خود بگذار تا در باطل خود فرو روند و بازی کنند تا روزی را که وعده داده شده‌اند ملاقات کنند. (۴۲)

تفسیر :

«فَذَرَهُمْ»: (وذر): واگذار، رها کن. یعنی پس بگذارشان یاوه گویند، «يَخُوضُوا» (خوض): فرو رفتن در اعماق یک چیز و این جا منظور فرو رفتن در باطل و کندوکاو در آن است. «يَلْعَبُوا» (العب): بازی کنند و خود را بدین سان مشغول دنیا سازند. «حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ (۴۲)» تا با آن روز پرخطر و هراس روبرو شوند. که در آن نه توبه برای آنان سودی دارد و نه پشیمانی. «یوعدون»: و وعده داده می‌شوند.

يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَانَهُمْ إِلَى نُصَبٍ يُوفِضُونَ ﴿٤٣﴾

روزی که شتابان از قبرهای خود بیرون آیند، گویی آنان به سوی نشانه‌های (بت‌های) نصب شده می‌دوند. (۴۳)

تفسیر :

«يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا»: روزی که به سرعت به سوی سرزمین محشر بیرون می‌شوند. «كَانَهُمْ إِلَى نُصَبٍ يُوفِضُونَ (۴۳)»: گویا به سوی عبادت بت‌های نصب شده می‌دوند و مسابقه می‌دهند.

«أَجْدَاثٍ» جمع جَدَث: قبرها. «سِرَاعًا»: جمع سریع، شتابان به سوی دعوت کننده. «نُصَبٍ» جمع نَصَب یا نِصَاب: برپا داشته، منظور هر آن چیزی است که علم شده تا پرستش شود مثل بت. «يُوفِضُونَ» (أَوْفِضَ): به سرعت حرکت کرده و در رفتن شتاب برداشته‌اند؛ این آیه اشاره به رفتار مشرکان دارد که صبح‌گاهان با شتاب به سوی بت‌هایشان هجوم می‌آورند، از این رو الله متعال، برپایی آن‌ها از قبر و شتافتن به سوی صحرای محشر را به شتافتن آن‌ها به سوی بت‌هایشان تشبیه کرده است تا بدن وسیله بیعقلی و جهالت‌شان را به آن‌ها تذکر دهد که نباید از حساب آخرت غافل شوند.

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٤٤﴾

درحالی‌که چشمانشان زیر افتاده و خواری و ذلت ایشان را فرا گرفته است، این است آن روزی که وعده داده می‌شدند. (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«خَاشِعَةً»: ذلیل، فرو افتاده و وحشت‌زده، یعنی نمی‌توانند بالا نگاه کنند. «تَرَهَّقَهُمْ»: می‌پوشاند آن‌ها را. «ذِلَّةٌ»: خواری و پستی، یعنی سختی‌های قیامت و وحشت از عذاب، آنان را درمانده و خوار می‌سازد.

تفسیر:

در آیه مبارکه در جمله «تَزْهَقُهُمْ ذَلَّةٌ» آیه مبارکه گفته شده است: آنان در ذلت و خواری غرق اند؛ می‌خواهم توجه شما را به مفهوم بی‌نهایت عالی که همانا «عزت» است در این بخش جلب نمایم:

«عزت» به معنای حالتی است که از شکست انسان پیش‌گیری می‌کند و «ذلت» همان نبود عزت و شرافت در انسان است. به همین دلیل، انسان ذلیل شکست را به راحتی قبول میکند. (مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی).

علاقه مندی به «عزت» و تنفر داشتن از «ذلت»، امری فطری است که در نهاد همه انسان‌ها وجود دارد. شکوفایی «عزت» به پیدایش عواملی نیاز دارد که بی‌توجهی به آن‌ها سبب پذیرش ذلت و شکست در انسان می‌شود. انسانیکه یکبار طعم شیرین عزت را بچشد، هیچ‌گاه به ننگ ذلت و خواری، تن در نمی‌دهد.

نباید فراموش کرد که عزت خواهی از جانب پروردگار با عظمت باشد. الله تعالی، سرچشمه عزت به معنای واقعی است و دیگر آفریده‌ها در ذات خود، فقیر و ذلیل هستند. آنان به خداوند نیازمندند و خداوند عزیز مالک همه آن‌ها است. قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی در (آیه 10 سوره فاطر) می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً» (کسی که خواهان عزت است [بداند] که عزت، همه از آن اوست).

سخن اصلی این آیه آن است که عزت جویان باید عزت را از پروردگار با عظمت طلب نمایند، زیرا عزت در ملک خداوند است و انسان در پرتو پرستش خدا و تسلیم شدن در برابر او به عزت مندی واقعی می‌رسد.

دروس حاصله از سوره مبارکه :

- 1 - سختی‌های دنیوی همیشه دلیل بر عذاب نیست، بلکه گاهی جهت رفع درجات در بهشت است همان‌گونه که نعمت بر کافر، هلاکت سنگین‌تری را برای او در بر خواهد داشت.
- 2 - در قیامت هر کسی مسؤول کردار خویش است و دیگر هیچ چیز دنیوی اعم از مال و زن و فرزند و خویشاوند برای او منفعتی ندارد.
- 3 - طبیعت غریزی انسان، مادیگراست و همین سبب می‌شود حس معنوی و فطری او را تحت الشعاع قرار دهد لذا لازم است که آن را کنترل و تعدیل نمود.
- 4 - اساسی‌ترین شیوه برای کنترل امیال درونی و غریزی، ارتباط معنوی با خدا و مداومت و محافظت بر آن است.
- 5 - نمازها را باید آن‌گونه که شایسته است برپا داشت و رفتار خود را در رعایت حدود الهی اصلاح نمود تا اینکه اثرات مثبت و بازدارنده‌ی نماز، درون انسان را جلا بخشد و به نور ایمان روشن سازد.
- 6 - پامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نمونه‌ای بارز از بردباری و شکیبایی در برابر استهزاء و دشمنی بودند لذا بر ما واجب است که در مسیر دعوت به ایشان اقتدا کنیم.
- 7 - قدرت خداوند را نمی‌توان با معیارهای دنیوی سنجید. تمام آن چیزهایی که برای ذهن انسان قابل تصور است و هر آنچه در تصورات ذهنی او نمی‌گنجد با اراده‌ی خداوند واقع می‌شود و هیچ مانعی در این راه وجود ندارد: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ

فَيَكُونُ ۸۲» (یس: 82).

8 - امامان بخاری و مسلم از عایشه (رض) روایت می‌کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنْ تَمُوتَ وَأَنْ قَلَّ» «دوست‌داشتنی‌ترین کارها نزد خداوند مداوم‌ترین آن‌هاست هر چند که اندک باشد». عادت رسول الله صلی الله علیه وسلم بر این بود که هرگاه کاری را آغاز می‌نمود آن را ادامه می‌داد و ناتمام نمی‌گذاشت. امام مسلم از جابر بن سمره (رض) نقل می‌کند: روزی رسول الله ص بر ما وارد شد در حالی که ما در حلقه‌های جداگانه نشسته بودیم و فرمود: «مَالِي أَرَأَيْكُمْ عَزِينٌ». «مرا چه شده است که شما را در دسته‌های جداگانه می‌بینم؟» ظاهراً منظور ایشان پرهیز از تفرق و امر به اجتماع بود. (بنقل از تفسیر مبین نوشته: سید محمد صالح مهجور).

رسیدن به زندگی طیبه:

رمز رسیدن به حیات طیبه از نظر قرآن، بکار بستن فرامین خداوند در زندگی یا همان عمل صالح است. «[نحل/97] هر کس از مرد یا زن، عمل نیک انجام دهد در حالیکه ایمان داشته باشد پس بی تردید (در دنیا) به او زندگی پاکیزه خواهیم بخشید و (در آخرت) پاداششان را در برابر عمل‌های بسیار خوبشان خواهیم داد».

انسانهاییکه عمل صالح بجا نیاورده و آخرت خود را تباه ساخته اند در بدو ورود به عالم دیگر (عالم برزخ) انگشت حسرت به دندان خواهند گزید: «[مومنون/100] شاید به تدارک گذشته عملی صالح به جای آرم. (به او خطاب شود که) هرگز نخواهد شد، این کلمه ایی است که (از حسرت) می‌گوید (و ثمری نمی‌بخشد) و در برابر آنها عالم برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند».

بله، روزی انسان متوجه می‌شود که باید اعمالی بجا می‌آورد که دیگر دیر شده است. در آیات دیگری از قرآن کریم، به یکی از اعمال صالح مهم اشاره شده است. هنگامیکه از دوزخیان می‌پرسند: «[مدثر/42] چه عاملی باعث افتادن شما در جهنم شد؟» بلافاصله در آیه بعد، از زبان اینها می‌گوید: «[مدثر/43] ما از نماز گزاران نبودیم».

می‌دانیم که نماز ستون دین و اولین موضوعیست که راجع به آن می‌پرسند البته نمازی آن اثر مطلوب را دارد که باز دارنده از منکرات و بدیها باشد اگر کسی موفق به اینگونه نمازی (باز دارنده از بدیها) شود میتوان گفت که به حیات طیبه (زندگی پاک و بدور از منکرات) و عمل صالح، خود را مزین کرده است.

حیات طیبه برای کسی است که با انجام اعمال صالح و پیوند با خداوند، خود را پاک و پاکیزه نموده است. دوزخیان در آن جهان، سبب افتادن خود در جهنم را عدم انجام عمل صالح (نماز خواندن) و بی‌اعتنایی به قیامت می‌دانند.

الهی! ما را از خجالت و شرمساری دنیا و آخرت ننگه دار!

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره نوح

سوره نوح در مکه مکرمه نازل شده، دارای بیست و هشت آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

نوح هم نام این سوره است و هم عنوان مضمون آن، چراکه در این سوره از آغاز تا پایان داستان نوح علیهم السلام به بیان گرفته شده است. طوری که یادآور شدیم؛ نام این سوره «نوح» بوده و این نام از اولین آیه این سوره گرفته شده: «إنا أرسلنا نوحا» چون این سوره بصورت کل در باره قصه نوح علیه السلام و دعا های آن حضرت میباشد. بناءً بدین نام مسمی شده است. در این سوره رهنمود اساسی و بنیادی در باره دعوت اثبات وجود خداوند به عنوان ربّ، إله و حاکم است و به شیوه های عالی تعریف و توضیح شده است، که هر دعوتگری و انسان مؤمن متعهد باید اساس و جهت دعوت خود را بر این اصول بناء و به مردم برساند که فقط پروردگار با عظمت است که شایستگی پرستش و بندگی را دارد و تنها کسی که حاکم است و حکمش سزاوار تنفیذ می باشد، و تنها کسی که معبود بر حق است فقط خداوند است و بندگی خاص از اوست. نباید به هیچ عنوان و مبنایی تخطی کرد، باید با تمام وضاحت بیان داشت که فقط الله تعالی است که شایسته بندگی، تعظیم شایسته ذات الهی، حاکم و معبود بودن را دارد.

قابل تذکر است نوح علیه السلام اولین رسول و پیام آور از جانب خداوند متعالی بعد از حضرت آدم علیه السلام است. (شنقیطی، أضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن، 55/1 و 81/3؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، 223/1 و 569 و 23/2؛ ابوحیان اندلسی، تفسیر البحر المحیط، 329/2 و 260/8).

نام حضرت نوح علیه السلام بصورت کل چهل و سه بار در قرآن عظیم الشان بیان گردیده است.

زمان نزول سوره نوح :

این سوره هم از سوره هایی است که در دوران آغازین زندگی مکی پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است ولی مضمون داخلی آن بر این امر شهادت می دهد که این سوره به هنگامی نازل شده است که مخالفت کافران مکه با دعوت و تبلیغ پیامبر صلی الله علیه وسلم تا حد زیادی شدت گرفته بود.

تعداد آیات، کلمات، و تعداد حروف این سوره :

طوری که گفته آمدیم، سوره نوح از جمله سوره های مکی بود و بعد از سوره ی «نحل» نازل شده.

تعداد آیات سوره نوح به بیست و هشت آیه، تعداد کلمات آن به دوصد و بیست چهار کلمه و تعداد حروف آن به نهصد و بیست و نه حرف می رسد. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

مبحث نوح در قرآن عظیم الشان :

قبل از همه باید گفت که سوره نوح به طور کلی به داستان نوح علیه السلام و قومش

اختصاص یافته است، و سوره های دیگری از سوره قرآن عظیم الشان از جمله سوره هود نکات و ظرایف زیادی را از داستان نوح علیه السلام بیان فرموده است. تقریباً در حدود 25 آیات (آغاز آن از آیه 25 الی 49 در باره نوح علیه السلام بحث نموده است. همچنان سوره های یونس و شعراء یادی از حضرت نوح علیه السلام نموده و هکذا در سوره عنکبوت دو آیه به قصه نوح علیه السلام اختصاص یافته است. قابل یاد آوری است که در سوره نوح قسمت خاصی از زندگی نوح علیه السلام بیان شده که در سوره های دیگر از قرآن کریم کمتر به این سبک توضیح و تشریح گردیده است. مسئله و موضوع دعوت مستمر و پی گیر نوح علیه السلام به سوی توحید، کیفیت، و عناصر این دعوت و جزئیاتی که در این مسئله مهم به کار رفته است، آن هم در برابر قوم لجوج، خود خواه و متکبری که مطلقاً حاضر نبودند در برابر حق سر فرود آورند.

سوره های قرآنی که درباره داستان نوح پرداخته اند:

سوره آل عمران، آیه 22، سوره نساء، آیه 163، سوره انعام، آیه 84، سوره اعراف، آیات 59 و 60، سوره توبه، آیه 70، سوره هود، آیات (25، 32، 36، 42، 45، 46، 48، 89)، سوره ابراهیم، آیه 9، سوره اسرأ آیات 3 و 17، سوره مریم، آیه 58، سوره انبیاء، آیه 86، سوره حج، آیه 42، سوره مؤمنون، آیه 23، سوره فرقان، آیه 37، سوره شعرا آیات 105، 106، 116، سوره عنکبوت، آیه 14، سوره احزاب، آیه 7، سوره صافات، آیات 75 و 79، سوره ص، آیه 12، سوره غافر، آیات 5 و 31، سوره شوری، آیه 13، سوره ق، آیه 12، سوره ذاریات، آیه 46، سوره نجم، آیه 52، سوره قمر، آیه 9، سوره حدید، آیه 26، سوره تحریم، آیه 10، سوره نوح، آیات 1، 16، 21. (خالدی، القصص القرآنی، 151/1 و 152؛ شوقی ابوخلیل، اطلس القرآن، صفحات 19 و 20).

نوح علیه السلام شیخ الانبیاء بود:

از حضرت ابن عباس (رض) منقول است که نوح علیه السلام در سن چهل سالگی به پیامبری مبعوث شده است. همچنان مطابق به نص قرآن عظیم الشان نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال زندگی بسر برد، و نسبت به همه پیامبران الهی بیشتر عمر کرده است که به این ترتیب نوح علیه السلام بحیث شیخ الانبیاء شناخته می شود. طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه 14 سوره عنکبوت) می فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا حَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ». «ما نوح را به سوی قوم خود فرستاده ایم، و او نهصد و پنجاه سال در میان آنان ماندگار شد. سرانجام در حالی که با (کفر و معاصی) به خود ستم می کردند، طوفان ایشان را در بر گرفت.» نوح علیه السلام در این مدت طولانی هرگز دست از کوشش برنداشت، و هرگز مأیوس نشد، و چون از طرف قومش مورد آیذا و اذیت قرار میگرفت، صبر می کرد.

اساس دعوت حضرت نوح علیه السلام :

اساس و تهداب دعوت نوح علیه السلام بر سه اصل بنیادی استوار است که هر سه اصل متذکره در این آیه متبرکه با زیبایی خاصی جمع بندی گردیده است: «قال یا قوم انی لکم نذیر مبین ان اعبدوا الله و اتقوه و اطیعون» یعنی (ان اعبدوا الله و اتقوه و اطیعون) (آیه سوره) این آیه شریفه، رسالت نوح علیه السلام را به طور اجمال و تفصیل با زیبایی خاصی بیان می دارد:

اول: «ان اعبدوا الله»:

در این جمله قوم خویش را به توحید در عبادت دعوت می کند. قوم نوح بت پرست بودند، مذهب ثنیت (بت پرستی) داشتند. مذهب و اعتقاد ثنیت اجازه نمی دهد مردم خدای تعالی را بپرستند، نه به تنهایی، و نه با غیر، بلکه تنها مجازند با پرستش بتها ارباب بتها را بپرستند، تا آن ارباب که مستقیماً خدا را می پرستند، نزد خدا شفاعت ایشان کنند. به این ترتیب و در حقیقت عبادت پرستندگان خود را روی عبادت خود نهاده تحویل خدا دهند. اگر این مذهب به پیروان خویش اجازه پرستش خدای تعالی را می داد، این پیروان خداوند را به تنهایی می پرستیدند، پس دعوت چنین مردمی به عبادت خدا در حقیقت دعوت به توحید در عبادت است.

دوهم: جمله «واتقوه»:

در این جمله دعوت قوم به اجتناب از گناهان کبیره و صغیره است، یعنی شرک و پاپین تر از شرک، و انجام اعمال صالحه ای که انجام ندادنش گناه است.

سوم: جمله سوم «واطیعون»:

در این جمله دعوت قوم به اطاعت از خودش است، و اطاعتشان از او مستلزم این است که رسالتش را تصدیق نموده، معالم دین خود را و دستور یکتاپرستی را از او بگیرند، و این دستورات را سنت حیاتی خود قرار دهند.

پس ملاحظه می نمایم: که در جمله «ان اعبدوا الله و اتقوه و اطيعون»، قوم خویش را به اصول سه گانه دین دعوت می کند. جمله اول یعنی (اعبدوا الله) به توحید، و کلمه «اتقوه» به تصدیق معاد که اساس تقوی است، دعوت می کند. اگر معاد و حساب و جزای آن نبود، تقوای دینی معنی درستی نمیداشت، و جمله «واطیعون» به تصدیق اصل نبوت، که همان اطاعت بی چون و چرا از حکم الهی است می خواند.

موضوعات مطروحه سوره نوح:

در این سوره قصه حضرت نوح علیه السلام بیان شده است:

همچنان در این سوره تأکید حضرت نوح علیه السلام بر تقوا و اطاعت از پروردگار هکذا در مورد اصول عقیدتی و اخلاقی و فقهی و اجتماعی حضرت نوح علیه السلام بحث بعمل آمده، بحث در باره نعمت های بی شمار پروردگار برای بشر، شمارش آثار و نشانه های توحید و قدرت خداوند متعال، دعا های آموزنده و جالب حضرت نوح علیه السلام.

بصورت عموم محتوی و موضوعات این سوره راسه بخش تشکیل می دهد:

بخش اول این سوره، بحث از بعثت نوح و دعوت اوست

بخش دوم شکایت های نوح علیه السلام، به درگاه الهی است که می فرماید: پروردگارا هر چه این قوم را دعوت کردم جز مخالفت و عصیان رانیدم، الهی همه شان را نابود گردان.

بخش سوم سخن از هلاکت قوم آنحضرت بعمل آمده است.

نوح علیه السلام پیامبر اولوالعزم:

نوح علیه السلام از جمله اولین پیامبر اولوالعزم می باشد، که در تاریخ اسلام منحیث داعی توحید شهرت دارد. (قاموس قرآن، جلد 7، صفحه 118). اصطلاح «اولوالعزم» در آیه 35، سوره احقاف تذکر رفته است. «عزم» به معنای اراده

محکم و استوار آمده است طوری که (راغب در مفردات خویش می فرماید: عزم به معنای تصمیم گرفتن بر انجام کاری است).

«و اولوالعزم» یعنی پیامبرانی که دارای شریعت و دین مستقل و جدیدی بوده‌اند. تعداد پیامبران اولوالعزم در ادیان آسمانی به پنج نفر می رسد یعنی این پنج نفر؛ هم دعوت همگانی، هم شریعت و هم کتاب الهی را دارا می باشند، که عبارتند از: حضرت نوح علیه السلام، حضرت ابراهیم علیه السلام که کتاب شان بنام (صحف) یاد می شود، حضرت موسی علیه السلام که کتاب اش بنام (انجیل) مسمی است، حضرت عیسی علیه السلام که کتابش بنام (تورات) بوده و سیدنا محمد صلی الله علیه و السلام که کتاب آن قرآن عظیم الشأن است.

در عهد حضرت نوح کفر و شرک شایع بود، و مشهور است قوم نوح بت را پرستش می کردند و در ظلم و ستم و یاغیگیری و نافرمانی افراط می ورزیدند.

اهداف کلی این سوره :

سوره نوح بصورت کل، بیان داستان نوح علیه السلام و برخوردها و مباحثات او با کافران است و هدف آن بیان نشانه‌های خداوند متعال و عذاب الهی بر اهل باطل و هشدار به مشرکان مکه و تسلی به پیامبر صلی الله علیه و سلم و مؤمنان است.

محل وزمان نزول سوره نوح:

طوری که قبلاً هم یادآور شدیم، سوره نوح در مکه مکرمه بر پیامبر اکرم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم، نازل شده است. زمان و تاریخ نزول سوره نوح بعد از اسراء و قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه و سلم به مدینه منوره، می باشد.

شیوه دعوت و تبلیغ نوح علیه السلام :

شیوه دعوت، ارشاد و تبلیغ نوح علیه السلام را میتوان در سه شیوه ذیل جمع بندی و خلاصه نمود :

1- با نصیحت و پنددهی، پندگویی سری و نهانی شبانه روزی . یعنی دعوت جهری و عمومی در محافل گوناگون با صدای بلند، که نوح پیامبری خود را در آن محافل اعلان نمود.

2- به صورت جمعی و در ملاعام . یا دعوت علنی که گروه گروه و افراد مختلف را علناً به قبول دعوت فرا می خواند .

3- هر دو شیوه ؛ یعنی، نهان و آشکار را به کار می بست و فردی و شخصی با آنان صحبت و ملاقات میگرد که : شاید اثر کند؛ ولی متأسفانه بی نتیجه بود.

متن دعوت ایشان :

متن دعوت ایشان این بود که وی همیشه در خطاب به مردم میگفت : ای مردم! از پروردگارتان طلب مغفرت و بخشش نماید، تا با باران رحمت، کشت و زرع شما را سرسبز و پر بار گرداند. (ملاحظه فرماید آیات 65 و 66 سوره مائده) ، (آیه 96 سوره اعراف) و (آیات 2 و 3 سوره هود) .

حضرت نوح علیهم السلام به مردم میگفت که : با مال و ثروت پربرکت و فرزندان شایسته یارتان باشد، و باغ و بوستانها و جویبارهای روان را در اختیارتان بنهد تا از هرگونه نعمت و برکتی بهره مند و برخوردار باشید...

هکذا وی برای رهنمایی قومش میگفت که : چيست که از عظمت پروردگار خویش بیم

ندارید، چرا برایش عظمت و هیبت قائل نیستید و فرمانش را گردن نمی نهید، حال آن که شما را در چند مرحله آفرید و به کمال انسانی رسانید تا این که به این دوره قدم نهاده اید؟! (ملاحظه شود آیات متبرکه که 13 و 14 سوره مؤمنون).

هكذا نوح عليه السلام توجه قوم خویش را به کتاب گشوده ی هستی جلب می کند و خطاب به آنان می فرمود: مگر به عظمت و چیره دستی الله متعال نمی اندیشید که چگونه این طبقات آسمان را بر بالای هم قرار داده است که، ماه در میانشان پرتوافشانی می کند و چون آینه ای از آفتاب نور می گیرد و به شما پس می دهد. آفتاب، چراغی بس درخشان و نورافکن است و ستارگان هر کدام در گوشه و کنار و دور و نزدیک، چشمک می زند و زمین را روشن می گردانند و بهره ها و فایده ها می رسانند؟! (ملاحظه فرماید آیه: 5 سوره یونس).

همچنان نوح علیه السلام به قوم خویش می آموزاند که خلق انسان به شیوه ای بدیع و شگفت از خاک است و سرانجام می میرد و در همان خاک دفن می شود و ذراتش با ذرات زمین یکی می گردد، سپس بار دیگر زنده می گردد و مورد سؤال و جواب روز قیامت قرار می گیرد، تا کسی ظلم نبیند و بداند که در این آفرینش و رستخیز هیچ تردیدی نیست. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تَرَابٍ ثُمَّ مِّن نُطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبِّئِن لَّكُمْ وَنُقَرِّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يُّتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» (آیه: 5 سوره حج).

انسان همانند گیاهان از زمین پدید آمده و دارای همان عناصر اولیه ی زمین است و از آن تغذیه می کند و نیرو می گیرد و می بالد و این گونه حیات، ارمغان خداست... نوح علیه السلام قومش را به سوی این حقایق می کشانید تا قلب های شان نیروی حق را احساس کنند و دریابند که زنده شدن پس از مرگ، امری بسیار طبیعی و سهل و آسان خواهد بود. سپس نعمتهای الله متعال را به یادشان می آورد که زمین با این وسعت و فراخی، هدیه ی الهی است تا بندگانش از مسیرهای وسیع و گشاده ی آن، راه درست خود را در پیش گیرند و طی کنند و به زندگی سالم و درست و آرام خود - در پناه ایمان به آفریدگار - بپردازند و او را سپاسگزار باشند و آن چه حق بندگی است به جای آورند. (بنقل از تفسیر فرقان)

رسالت حضرت نوح علیه السلام، بهترین رهنمود برای مبلغین:

سوره نوح در مکه مکرمه نازل شده است، ولی پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و مسلمانان در مکه تقریباً به وضع و شرایط مشابه زمان نوح علیه السلام مواجه بودند. مسلمانان با استفاده از تجارب زمان نوح علیه السلام در کار تبلیغی، دعوت و ارشادی خویش استفاده عظیمی بردند.

- این تجارب به مسلمانان یاد می دهد که چگونه از طریق استدلال و منطقی کوبنده توأم با محبت و دلسوزی کامل در بین مشرکین و کفار کار تبلیغاتی را پیش ببرند، و از هر وسیله مفید و مؤثری در این راه بهره گیرند.

- قصه نوح علیه السلام به مسلمانان می آموزاند که: هرگز در راه دعوت به سوی الله

خسته نشوند، هر چند این دعوت شما سالها طول بکشد، و اگرچه به کارشکنی و دشمنی ظالمانه از جانب آنان مواجه شوید.

- فهم عالی این داستان به مسلمانان می آموزاند که در کار تبلیغ و رساندن حق در برابر مشکلات و سختیها صابر و شکیبا باشند. و متیقین باشند که روز آمدنی است که نصرت الهی نصیب شان شود.

- با وجود این همه یادآوری و نصیحت و ارشاد، قوم نوح در کفر و گمراهی و لجبازی و دشمنی بیشتر فرو رفتند و دعوت پیامبر خود را مورد استهزا و توهین قرار دادند تا این که الله متعال آنها را به وسیله طوفان نابود کرد: «قال نوح رب إنهم عصونی و اتبعوا من لم یزده ماله و ولده إلا خسارا* و مکروا مکرا کبارا* و قالوا لا تذرنا آلهتکم و لا تذرنا ودا و لا سواعا. . . .».

- و سوره با دعای نابودی نوح برای قومش به پایان می رسد. ایشان نه صد و پنجاه سال در بین آنان ماندگار شد و آنها را به سوی خدا فرا خواند، اما قلبشان نرم نشد و یادآوری و تهدید برای آنان سودمند واقع نگردید: «و قال نوح رب لا تذر علی الأرض من الکافرین دیارا* إنک إن تذرهم یضلوا عبادک و لا یلدوا إلا فاجرا کفارا* رب اغفر لی و لوالدی و لمن دخل بیتی مؤمنا و للمؤمنین و المؤمنات و لا تزد الظالمین إلا تبارا.».

ترجمه و تفسیر سوره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

«إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۱)

ما نوح را به سوی قومش (به رسالت) فرستادیم که قوم خود را (از قهر الله) به اندرز و پند بترساند، پیش از آنکه عذاب دردناک به آنان رسد. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نُوح»: شیخ الأنبياء نوح علیهم السلام، ششمین نسل از فرزندان آدم علیهم السلام (از نواسه گان شیث بن آدم)، اولین پیامبر مرسل با طولانی‌ترین زمان حیات دعوی، یعنی 950 سال، اولین پیامبر اولوالعزم، ساکن و مبعوث در سرزمین عراق. مفسران و مؤرخان می نویسند که: نوح علیه السلام اولین پیامبری است که از جانب الله متعال مبعوث شد و او را پیر پیامبران می نامند؛ زیرا عمر طولانی داشت، «ألف سنة إلا خمسين عاما». در میان قومش به سر برد: «ألف سنة إلا خمسين عاما». «أَنْذِرْ»: هشدار ده. «الیم»: دردناک. «عَذَابٌ أَلِيمٌ»: عذاب توفان در دنیا و آتش سوزان در جهنم.

تفسیر:

«إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ»: «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم» یعنی به ساکنان جزیره العرب فرستادیم. مفسر آلوسی فرموده است: چنان مشهور است که نوح در شهر کوفه مسکن داشت و در آنجا مبعوث شد. (روح المعانی ۶۹/۲۹). «أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (1)»: قوم خود را در صورتی که ایمان نیاورند از عذاب دردناک یعنی طوفان، بترسان و هشدار ده. یعنی بترسان ایشانرا پیش از آنکه در اثر کفر و شرارت در دنیا دچار طوفان و در آخرت گرفتار عذاب آتش دوزخ شوند طوفان در دنیا و عذاب آتش در آخرت. در این آیه مبارکه با زیبایی خاصی یک اصلی علمی به بیان گرفته شده که: هشدارهای دینی، باید شفاف و دلسوزانه باشند، ولی مردم غافل، هشدار لازم است نه بشارت.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 20) در باره نوح علیهم السلام در میان قومش، مناجات و شکوای او در بارگاه الله متعال بحث بعمل آمده است.

«قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (۲)

(نوح) گفت: ای قوم من! همانا من برای شما هشدار دهنده‌ای آشکارم. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نَذِيرٌ مُّبِينٌ»: ترساننده‌ای آشکار که دعوتش با دلیل و برهان قاطع همراه است.

تفسیر:

«قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (2)»: نوح علیه السلام آنان را به سوی الله واحد دعوت و برای آنها گفت: من حقیقت امر را توضیح می‌دهم و شما را از عذاب الله متعال برحذر می‌دارم پس کار و هدف من روشن و دعوتم آشکار است. مفسر کبیر جهان اسلام به روایت ضحاک نقل می فرماید که؛ قومش نوح علیه السلام را

چنان می زد که بی هوش می شد، و به زمین می افتاد، و او را در چادری می پیچیدند و در خانه می انداختند و خیال می کردند که مرده است، ولی چون روز دوم به هوش می آمد، باز آنها را به سوی الله دعوت می داد و به تبلیغ می پرداخت. (تفسیر معارف القرآن، علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سورۀ نوح).

خواننده محترم!

با تمام صراحت باید گفت که نوح علیه السلام مبلغ بینظیری بود. نوح علیه السلام در امور دعوتی خویش با احترام خاصی با مخاطبین خویش برخورد می کرد. صحبت های اش با مردم و شیوۀ دعوت اش با شنوندگانش توأم با احترام و بزرگواری بوده. بادر نظر داشت اینکه قومش او را احترام نمی گذاشتند ولی همیشه او از گفتن و خطاب محترمانه کوتاهی نمی کرد. بطور مثال خطابش این بود که می گفت: « يَا قَوْمِ » « ای قوم من ». و قوم را بخود نسبت می داد که نمونه از حرمت گذاشتن به آن هاست. بناءً بر هر دعوتگر است تا به استفادۀ از شیوۀ حضرت نوح علیه السلام، حتی کفار و مشرکین را با الفاظی مملو از حرمت و عطفیت مورد، خطاب قرار دهد؛ زیرا اگر هر پیامبر و دعوتگری مردم گمراه را با الفاظی همچون مشرکین، جاهلان، و... خطاب قرار می دادند، بی شک کسی به حرف های آنان گوش فرا نمی داد. این درس و پند بزرگ هدایت و رهنمایی مانند درس برای همه ما و دعوتگران، خصوصاً در عصر حاضر بر مسلمین لازم است تا از الفاظی که موجب توهین و تحقیر به شخصیت دینی و شخصیت فرهنگی و کلتوری جانب مقابل می شود اجتناب و خودداری نمایند. این شیوۀ کار در شوون دعوت ریشه الهی دارد. طوری که الله تعالی می فرماید: « ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجِدْلُهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ » (آیه 125 سورۀ النحل) « ای پیغمبر! مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوۀ هر چه نیکوتر و بهتر گفتگو کن. ».

شیخ امام قرطبی در تفسیر این آیه متبرکه می نویسد: « این آیه در زمان امر به صلح با قریش نازل شد. خداوند متعال، پیامبرش را امر می کرد که به سوی دین الله جل جلاله فرا خواند و بر وی حکم فرمود که با مهربانی، عاطفه و خالی از خشونت و اهانت حتی با کفار قریش، برخورد کند، و شایسته و بایسته است که این وعظ و اندرز و ارشادی برای مسلمانان تا روز قیامت باشد. » (تفسیر القرطبی، 211/10).

ولی نباید فراموش کرد: صحبت، بیان و رفتار محترمانه به معنای قبول عملکردهای کفار و مشرکین، مدارا و همنوایی کردن با آنها نیست، بلکه این عملکرد به عنوان اخلاق نیکویی تلقی می گردد تا آنها در لحظۀ خطاب احساس راحتی و احترام و در نهایت احساس خودی نمایند، و بدین وسیله زمینه شنیدن کلام برای شان مساعد شود. همچنان قابل تذکر می دانم که دعوتگر باید بسیار شیوا و شفاف حقایق شریعت الهی را برای مردم بیان کند، طوری که آنها بدون هیچ ابهام و اوهامی به اصل مطلب واقف شوند. این سبک دعوت از آن وخصلت نوح علیه السلام و سایر پیامبران الهی بوده است: طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 4، سورۀ ابراهیم) می فرماید « وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ - لِيُبَيِّنَ لَهُمْ » « و ما هیچ پیامبری را نفرستاده ایم مگر اینکه به زبان قوم خودش متکلم بوده است تا برای آنان (احکام الهی را) روشن سازد. ».

دعوتگر باید بداند که نفس ابلاغ کافی نیست بلکه ابلاغی از جانب الهی پذیرش می شود

که روشن‌گر و آشکار باشد؛ زیرا الله تعالی می فرماید «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا أَلْبَلُغُ الْمُبِينِ» (سوره العنکبوت: 18) «و وظیفه پیغمبر جز تبلیغ روشن و روشن‌گر نمی‌باشد.» پس دعوت‌گران باید کلام خود و الفاظ بکار رفته در آنرا مطابق زبان و فهم مخاطبان خود بنمایند و آنها را با کلمات ناآشنا، مُغْلَق، پیچیده و کلمات مسجّع، پیچ در پیچ و تکلف‌آور و بی‌فایده مورد خطاب قرار ندهد؛ چرا که با این حال ابلاغ خدشه‌دار می‌شود. خواننده محترم!

اما بحث بالای ما به بحث ذیل کمی متفاوت و بُعد دیگری دارد که اگر تأکید بداریم و بگوییم که هست مواردیکه بخش افاده‌ها با کلمات کوتاه باشکلی و معنا دار در یک زبان و از جمله در زبان عربی چنان از لحاظ شکل و محتوی کامل اند که افاده آن بدون استفاده همان اصل کلمه و همان شکل اصلی به نحوی دیگر نه کامل بوده و نه هم محتوی تمام ابعاد آن را در برگیرنده است.

مطمیناً که نیت درست «انما الاعمال بالنیات» همان وظیفه اولی و عبادتی را اجراء خواهد کرد که میکند. اما باز هم افاده و اداء متفاوت است. به طور مثال شما کلمه الله الله را با عمق و از ته دل سه بار تکرار کنید و در مقابل معادل دری/ فارسی آنرا را خداوند خداوند خداوند و یا معادل الله جل جلاله را به زبان های دیگر بیان کنید. شما خود قوت خاص را در ذکر کلمه الله الله الله (جل جلاله) از ته دل و جذبۀ آنرا خواهید یافت و محسوس خواهید کرد.

«أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُونِ» (۳)

که الله را پرستید و از او پروا داشته باشید و مرا اطاعت کنید. (۳)

تفسیر :

نوح علیه السلام به آنها گفت: «أَنْ اعْبُدُوا»: تنها الله را پرستش کنید و هر چه را حرام کرده است ترک نمایید.

عبادت الله سبب ایجاد ترس و پرهیزکاری در انسان می‌گردد، از این رو در پرتو آن، سخن حق را از هر شخصی می‌توان شنید و پذیرفت. در حقیقت عبادت به انسان شناخت حقیقی از الله متعال می‌بخشد و همین سبب ایجاد ترس از الله می‌گردد و نهایتاً انسان را به فرمانبرداری و تسلیم در برابر تمامی فرامین او و می‌دارد.

در این آیه متبرکه ؛ به یک اصل زیبایی اشاره نموده است که: پیروی از انبیاء، نتیجه و ثمره ایمان به الله و روز قیامت است، ملاحظه شد که اول بحث توحید، سپس تقوا، و سپس اطاعت از پیامبر در میان است.

محور دعوت نوح علیه السلام:

محور دعوت نوح علیه السلام در آیات متبرکه ذیل چنین جمع‌بندی گردیده است: «قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَأَنذِرُكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (2) أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُونِ (3)» این ها سه مطلبی محوری بودند که نوح علیهم السلام به هنگام آغاز پیامبری خویش آنها را به قومش عرضه داشت: یکی بندگی الله ، دوم تقوا، سوم اطاعت پیامبر.

نوح علیه السلام به قوم خویش با تمام صراحت و وضاحت میرساند که تنها ذات الله تعالی شایستگی عبادت را دارد و هرگونه موجود حتی انسان ارزش و وقعی بر این امر مهم را ندارد. طوریکه پروردگار با عظمت ما در (آیه 59 سوره الأعراف) می فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِن إِلَهٍ غَيْرُهُ» (ما نوح را به سوی قوم

خود فرستادیم. او بدیشان گفت: ای قوم من! برای شما جز الله معبودی (به حق) نیست. پس تنها الله را بپرستید). البته دعوت به یکتاپرستی و نفی دیگر معبودها اساس و بنیان دعوت هر پیامبری بوده است و اساس و بنیان هر دعوتی بر مبنای آن بوده است؛ طوریکه الله تعالی می فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (آیه 36 سوره النحل) («ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوی دعوت همه پیغمبران این بوده است) که الله را بپرستید و از طاغوت (شیطان، بتان، ستمگران، و...) دوری کنید.»

بناءً باید بعرض رسانید که اساسی‌ترین و برترین هدف هر دعوتگر باید دعوت به پرستش الله متعال و یکتاپرستی و نفی معبودهای دروغین باشد. دعوتگر باید انبیای الهی را مبنای کاری خود قرار دهد، همان‌گونه که خداوند میفرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْيِهِمُ اقْتَدِهْ» (سوره الأنعام: 90). «آنان (یعنی؛ پیامبران الهی) کسانی‌اند که خداوند ایشان را هدایت داده است، پس از هدایت ایشان پیروی کن.»

پس دعوتگر باید تمامی اهداف دعوتی خود را در محور یکتاپرستی بگذارد و این را بداند در صورتی که بیان و کردار و سکوت وی اگر معنی و مفهومی از شرک داشته باشد، در رسالت خود قطعاً منحرف شده و از مسیر حق خارج گشته است، و لازمه این نوع دعوت آموزش صحیح مفاهیم توحید و سپس عمل بدان و در نهایت ابلاغ آن می‌باشد.

«يَعْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُوخِّرُكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۴)

[تا] برخی از گناهانتان را بر شما ببخشاید و [اجل] شما را تا وقتی معین به تأخیر اندازد اگر بدانید، چون وقت مقرر خدا برسد، تأخیر بر نخواهد داشت. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُوخِّرُكُمْ» شما را مهلت می دهد، مرگتان را به تأخیر می اندازد، عمر شان را طولانی می گرداند. «أَجَلٍ مُّسَمًّى»: سرآمدی مشخص، زمانی معین. «أَجَلَ اللَّهِ»: مهلت خدا، وقت معلوم و مقرر خدا، اجل نهایی.

تفسیر :

«يَعْفِرُ لَكُمْ»: ایمان سبب آمرزش تمامی گناهانی می‌شود که شخص در حال کفر و شرک مرتکب شده است؛ یعنی ایمان، توبه‌ای اعتقادی است اما گناهانی که شخص بعد از ایمانش مرتکب می‌شود برای آمرزش نیاز به توبه‌ی مجدد دارد.

مفسران در تفسیر آیه مبارکه: «يَعْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ» می نویسند: یعنی: تا بعضی از گناهان شما را بر شما بیامرزد؛ و آن عبارت از گناهانی است که قبل از اطاعت پیامبر و اجابت دعوت وی از آنان سرزده است.

«وَيُوخِّرُكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»: «و (اجل) شما را تا وقتی مقرر به تأخیر اندازد» یعنی: اینکه عذاب را تا فرا رسیدن مرگ شما به تأخیر به اندازد، یعنی شما تا آخرین لحظه زندگی فرصت آنرا دارید که به الله تان مراجعه و بر وحدانیت الله تعالی اقرار و ازبیت پرستی دست بردارید، در غیر آن اگر عذاب الهی بر شما نازل شد، دیگر مجالی برای زنده ماندن نخواهید داشت.

مفسرین استدلال می نمایند که: انجام دادن طاعت و نیکی و پیوستن صله رحم حقیقتاً بر

عمر انسان می‌افزاید. طوریکه در حدیثی که از حضرت انس (رض) روایت گردیده آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «صَلَّةُ الرَّحْمِ تَزِيدُ فِي الْعَمْرِ». «صله رحم در عمر می‌افزاید».

جاری الله زَمَخْشَرِي (۲۷ رجب ۴۶۷ - ۹ ذی‌الحجه ۵۳۸) مفسیر، ادیب و خطیب مشهور جهان اسلام می‌فرماید: «مثلاً الله تعالی حکم نمود که اگر قوم نوح ایمان آورند، آنان را هزار سال عمر می‌دهد ولی اگر بر کفر خویش اصرار نمایند، آنان را بر سر نه صد سال هلاک گرداند. از این روی به آنان گفته شد: ایمان آورید تا خداوند به وسیله آن اجل مقرر شده شما را تا آخرین روز در باره حیات تان به تأخیر اندازد که این مدت، همان میعاد به سر رسیدن یک‌هزار سال است». «زیرا چون وقت مقرر الله فرا رسد، هرگز موقوف داشته نمی‌شود» یعنی: اگر مرگی را که الله بر شما مقدر نموده است فرا رسد و شما باز هم در کفر خویش باقی بمانید، مطمئن باشید که آن مرگ هرگز به تأخیر نخواهد افتاد، و خواه ناخواه واقع می‌شود، پس بشتابید به سوی ایمان و اطاعت، شما بر این حقیقت یقین داشته باشید، زمانیکه میعاد خداوند فرا رسد، آن زمان دیگر به تأخیر افکنده نمی‌شود، بناءً ایمان می‌آوردید.

از فحوی این آیه مبارکه بصورت کل معلوم می‌شود که: قوم نوح چقدر در دوستی و محبت به زندگی دنیوی غرق شده بودند، محبت شان تا حدی بود که مرگ را هم فراموش کرده و در آن شک داشتند.

«قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا» ﴿۵﴾

(نوح) گفت: بارالها، من قوم خود را شب و روز (به خدا پرستی) دعوت کردم. (۵) تشریح لغات و اصطلاحات:

«دعوت»: فرا خواندم، دعوت کردم. «لَيْلًا وَنَهَارًا»: اشاره به دعوت شبانه‌روزی نوح دارد که اولین درس دَعْوَى سوره است.

تفسیر:

نوح علیه السلام در دعوت خویش از روش‌های مختلفی دعوتی استفاده بعمل آورد، و شب و روز را یکی ساخت، و شیوه‌های مختلفی دعوتی را برای معتقد کردن قوم خویش به کار بست، که در نتیجه با کمال صداقت و اخلاصمندی توانست رضایتمندی الهی را بدست آورد طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه ۹۲ سوره المائدة) می‌فرماید: «فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلْغُ الْمُبِينُ» (بدانید! که بر پیغمبر ما تنها تبلیغ آشکار و روشن‌گر است و بس). ولی با تأسف تعدادی قلیلی از قوم به دعوت نوح علیه السلام لبیک گفتند و ایمان آوردند، و این می‌رساند که در هدایت یافتن فقط فرستنده پیام کافی نیست بلکه گیرنده آن هم نقش مهمی را ایفا نماید.

برخی از مفسران می‌فرمایند که نوح علیه السلام فرمود که من: شب و روز ایشان را خواندم این است که به عبادت خدا و تقوی و طاعت رسولشان خواندم، و خواندن در شب و روز کنایه است از اینکه دائماً و به طور خستگی ناپذیر به کار دعوت خویش مصروف شدم.

«فَلَمَّ يَرْدُهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا» ﴿۶﴾

ولی دعوت و نصیحتم جز بر فرار و اعراض از حق آنها نیفزود (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لم یزد»: نیفزود. فرار: گریز.

تفسیر :

در دعوت حق و مُبیین حضرت نوح علیه السلام در مدت نهصد و پنجاه سال تعداد قلیلی از مردم لبیک گفتند، و بالعکس تعدادی کثیری از قومش از دعوت اش رو گردان شدند، و راه حق را ترک نمودند.

و قتیکه هیچ راه امید برای نوح علیه السلام باقی نماند، مایوس و تنگدل شده بارگاه الهی عرض کرد بار الهی! من از طرف خود در دعوت و تبلیغ دقیقه هم فرو گذاشت نکردم یعنی شب و روز، در تاریکی شب و در روشنی روز ایشان را بطور مسلسل بسوی وحدانیت تو دعوت می‌کردم مگر نتیجه این شد که هر قدر ایشان را بسوی تو دعوت نمودم این بدبختان زیادتر ازینطرف اعراض نموده گریختند و هر قدر که از طرف من اظهار شفقت و دلسوزی شد همانقدر از طرف آنها نفرت و بیزاری زیاد تر گردید.

واقعیست امر اینست که: مبنای دعوت نوح بر پایه‌ی تداوم و تنوع بود. تداوم و استمرار دعوت بدین معنا که هیچ لحظه‌ای از شبانه‌روز را خالی از تأثیر نمی‌دانست، چرا که حالات روحی انسان در زمان‌های مختلف به یک شکل نیست و چه بسا لحظات آرام و آزادی در شبانه‌روز برای انسان پیش آید که به حقایق، واقع بینانه‌تر بنگرد و نسبت به آن قانع و تابع شود. تنوع در دعوت یعنی به کارگیری أسلوب‌های مختلف مثل دعوت سری، جهری و علنی که هر حالت و أسلوب می‌تواند بر گروه خاصی تأثیرگذار باشد یا أسلوب وعده و وعید، بیان عظمت و معرفت خداوند، آگاه‌سازی انسان نسبت به ضعف عمومی خویش و پیامدهای مثبت و منفی قبول یا ردّ دعوت که دعوت‌گر باید به فراخور حال مخاطبین، از تمامی این اسالیب و حالت بهره و استفاده ببرد.

«وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا» (۷)

و من هر باری که آنان را به سوی الله مهربان دعوت نمودم (تا آثار گناهان و معاصی شان را بپامرزد)، انگشتان خویش را (برای اعراض بیشتر) در گوش‌های خویش گذاشتند تا حق را نشنوند. چهره‌های خود را با جامه‌ها پوشاندند تا مرا نبینند. بر کفر ادامه دادند، به گمراهی مقیم ماندند و از قبول حق با شدت استکبار ورزیدند. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لتغفر لهم»: تا ایشان را بپامرزی.

«جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ»: مراد قسمتی از انگشت است که جهت جلوگیری از شنیدن در گوش فرو می‌بردند. (ملاحظه شود آیه: 19 سوره بقره، يجعلون). مفرد اصابع، أصبع و مفرد آذان، أذن.

«أَصْرُوا»: اصرار ورزیدند، پافشاری کردند. و بر کفر خود ثابت قدم ماندند.

«اسْتَكْبَرُوا»: خود را بزرگ شماریدند و به گردنکشی پرداختند. «اسْتِكْبَارًا»: مفعول مطلق است، یعنی استکبار شدید و گردنکشی در برابر همه کس و همه چیز؛ در این جا هدف این است که هم خودشان از قبول دعوت سرباز زدند و هم دیگران را از قبول دعوت باز داشتند و این هم یکی از درس دعوی سوره مبارکه میباشد، زیرا با نپذیرفتن

دعوت، خود را از قبول حقیقت بی‌نیاز دانسته و به واسطه‌ی تکبر و جهالت، خویشتن را از دیگران آگاه‌تر و داناتر می‌دانستند.

تفسیر :

«وَإِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لَتَغْفِرَ لَهُمْ»: من از آنها خواستم به سوی اقرار به یگانگی و انجام دادن طاعت تو روی بیاورند تا گناهان آنان را ببخشایید. «لتغفر لهم»: تا ایشان را بیامرزی. در التسهیل آمده است: مغفرت را که ناشی از ایمان است یادآور شده است، تا زشتی و ناپسندی روی گرداندن آنها از ایمان نمایان شود؛ چرا که آنها از نیکبختی خود روی گردانند. (التسهیل ۱۴۹/۴).

«جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ»: گوش‌های خود را می‌بستند تا دعوت مرا نشنوند. هدف از: «جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ»: اینست که: آنان قسمتی از انگشت خویش را جهت جلوگیری از شنیدن در گوش فرو می‌بردند. مفسران می‌نویسند که: معنایش این نیست که حقیقتاً انگشت در گوش خود کردند، بلکه این تعبیر کنایه است از اینکه از شنیدن دعوت آباء ورزیدند.

«وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ»: و با لباس خود سر و روی خویش را می‌پوشاندند تا سخنان مرا نشنوند و مرا نبینند، ولی این تعبیر هم کنایه است از تنفر آنان و گوش ندادن شان به سخن وی.

همچنان مفسران می‌نویسند: هدف از کشیدن لباس بر سر و روی خویش این بود که آنان حتی حاضر نبودند شکل و قیافه‌ی نوح علیه السلام را ببینند و یا هم این کار را برای آن می‌کردند که به هنگام گذر از پهلوی ایشان چهره‌ی خود را ببوشانند و با سرعت عبور کنند تا حتی نوبت این که ایشان آنها را شناخته با آن‌ها صحبت کند نرسد. این دقیقاً همان حرکت‌های بود که کافران مکه به هنگام مواجه شدن با رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن متوسل می‌شدند. طوری که این حرکت شان در آیه (5 سوره ی هود) چنین به بیان گرفته شده است: «بنگرید که آنان سینه‌های خود را می‌گرداندند تا از پیامبر صلی الله علیه وسلم پنهان شوند. آگاه باشید، آنگاه که آنان جامه‌هایشان را بر سر می‌کشند، الله هم آنچه را نهفته می‌دارند و هم آنچه را آشکار می‌دارند، زیرا او به اسرار سینه‌ها داناست.»

در تفسیر البحر آمده است: این امر حقیقت دارد، آنها گوش خود را می‌بستند، تا دعوت او را نشنوند و به دلیل تنفر و کینه‌ای که نسبت به وی داشتند لباس‌هایشان را بر سر و روی خود می‌کشیدند تا او را نبینند و سخنانش را نشنوند. و امکان دارد کنایه از مبالغه‌ی آنها در رویگردانی از دعوت نوح باشد. پس آنها به منزله‌ی افرادی می‌باشند که گوش و چشم خود را می‌بندند. (البحر ۳۳۸/۸).

قابل یادآوری است که در جمله: «استغشوا ثيابهم»: جامه‌شان را بر خود پوشاندند، بشکل که: نوح علیه السلام را نبینند و سخن او را نشنوند و این حرکت و عکس العمل آنها، هم از جمله درس دعوی این سوره مبارکه نیز بشمار می‌رود، این بدین معنا است که: همیشه داعی، باید انتظار هرگونه مخالفتی و حرکت‌های نامناسب را داشته باشد و در این میان هیچ واکنشی را از آنان عجیب و غیر منتظره نداند.

«وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا (7)»: یعنی در امتناع از گوش دادن اصرار ورزیدند، و از شنیدن سخنانم و پذیرفتن دعوتم استکبار نمودند، استکباری عجیب. به کفر و طغیان

خود ادامه داده و شدیداً تکبر ورزیدند و از ایمان آوردن امتناع نمودند. بیانگر فرط لجبازی و غلو آنان در گمراهی است.

«ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا» ﴿۸﴾

باز هم آنها را به صدای بلند دعوت کردم. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«جِهَارًا»: به طور آشکار، به آواز بلند، با صدای رسا و گویا.

تفسیر :

نوح علیه السلام در دفاع از شیوه تبلیغی خویش می فرماید: من آنان را با آواز بلند فرا خواندم و در مجامع و مجالس دعوتم را علنی ساختم؛ «ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا» یعنی نقصی در تبلیغ من وجود نداشت، بلکه نقص از طرف آنان بود که از قبولی همه این دعوت ها اعراض نمودند.

«ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا» ﴿۹﴾

و آن گاه آشکار و علنی خواندم و در خلوت و پنهانی خواندم (و حقیقت توحید و ایمان را برای شان بیان نمودم به هیچ وجه اثری نکرد). (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَعْلَنْتُ»: علنی بیان نمودم، آشکارا اعلام کردم. «أَسْرَرْتُ»: نهان داشتم؛ یعنی، به صورت فردی و خصوصی مردم را به سوی الله فراخواندم.

تفسیر :

نوح علیهم السلام میگوید: من در علنیت و خفا یعنی نهان و آشکار آنها را دعوت دادم، و این بدین معنی است که: در دعوت به سوی تو تمام راههای ممکن را در پیش گرفتم. مفسران فرموده اند: عطف به «ثم» نشان می دهد که اعلان و اسرار از جمله اشکال کاری بود که نوح علیه السلام در دعوت خود آنها را استفاده می کرد.

پس در این شیوه و طریقه‌ی کاری هر وقت نوح علیه السلام آشکار نمودن را صلاح و مفید می دید پیامش را علنی می کرد. و هر وقت انتظار می رفت که دعوت نهانی مفید باشد آنها را به صورت سرّی فرامی خواند.

در دروس حاصله از فحوای آیات متبرکه که به یک نتیجه می رسیم آن اینکه مبلغ و دعوتگر باید برخوردش با مردم و مخاطبان خویش در سایه مهربانی و اِکرام صورت گیرد. باید گفتار مملو از عاطفه، خیرخواهی، ادب و احترام خاص باشد، که مخاطب اش احساس راحت و سرور نمایند. دعوتگر نباید از مقامی صحبت کند که مخاطبان اش در خود احساس حقارت و ناراحتی نمایند. شیوه کار دعوتگر مانند طیب حاذق باشد، که گفتار اش بر مریض ایکه در برابر اش قرار دارد، همه جانبه مداوی و معالجه نماید.

ولی در مخاطبان حضرت نوح علیه السلام برخی از خصوصیات توهین آمیز سران و روسای قوم مشاهده میشود که به این برخورد نامناسب حالت خاصی میدهد طوریکه الله متعال در قرآن عظیم الشان در (آیه 60 سوره الأعراف) می فرماید: «قَالَ أَلْمَأْمَنُ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرِيكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (اشراف و رؤسای قوم او گفتند: ما تو را در گمراهی و سرگشتگی آشکاری می بینیم.)، ولی نوح علیه السلام با نهایت ادب و بدون عصبانیت و با استدلال و منطق به جواب آنان می پردازد. طوریکه قرآن عظیم الشان می فرماید: «قَالَ يُقَوْمِ أَلَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ، أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ

مِنْ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (سوره الأعراف، آیات 61-62). «گفت: ای قوم من! هیچ‌گونه گمراهی در من نیست و دچار گنجی وحیرانی هم نیستم. ولی من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم. من مأموریت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و شما را پند و اندرز می‌دهم و از جانب خدا چیزهایی (به من وحی می‌گردد و) می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

خواننده محترم!

عمدتاً خصوصیت منحصر به فردیکه که در شخصیت حضرت نوح علیه السلام وجو داشت این بود که: با وجود اتهام قومش به گمراهی، وی هیچ وخت خشمگین غضبناک و قهر نمی‌شود و حتی المقدور سعی می‌ورزد که با بیان منطق و آرامش کامل با جواب سؤالات آنان بطور توضیحی ارایه بپردازد. این شیوه برخورد مثال خوبی است برای دعوت گران امروزی ما که در برخورد با مخاطبان خویش باید به طور معقول خونسرد، آرام و حوصله مندی خاصی به آنان برخورد نمایند.

محمد بن اسحاق از عبید بن عمرو لیثی روایت کرده است که به من خبر رسیده که قوم نوح علیه السلام گلوی او را چنان فشار می‌دادند، که بی هوش می‌شد، و فرصتی که به هوش می‌آمد، چنین دعا می‌کرد: «رَبِّ اغْفِرْ لِقَوْمِي إِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».

پروردگارا! قوم مرا بیامرز که آنها نمی‌دانند. و گاهی که از ایمان آوردن نسلی مأیوس می‌شد، به نسل آینده ای امید می‌بست، که شاید از آنها ایمان بیاورد، و وقتی آن نسل در می‌گذشت، به نسل دیگری امیدوار بود، و به وظیفه‌ی خود می‌پرداخت، چرا که عمر نسلها تا آن حدی که عمر حضرت نوح علیه السلام بود، نبود؛ زیرا عمر حضرت نوح علیه السلام به صورت معجزه طولانی بود، و چون نسلهای آنان یکی بعد از دیگری می‌گذشتند، نسل آینده نسبت به نسل گذشته شیرین و بدتر می‌شد. (تفصیل موضوع را میتوان در تفسیر معارف القرآن، مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی، مطالعه فرماید.)

«فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا» ﴿١٠﴾

به آنها گفتم: به درگاه پروردگار خویش توبه کنید و آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده‌ای است. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ»: از کفرتان برگردید و از پروردگارتان طلب بخشش کنید .

استغفار در آیه مبارکه؛ مفهوم توحید و توبه را شامل است.

تفسیر :

گفتم: به الله متعال ایمان بیاورید و از کفر و گناهان خود توبه کنید، که الله توبه‌پذیر و مهربان است. گناهان را می‌بخشد و توبه را قبول می‌کند.

یعنی با وجودیکه صدها سال شمارا فهماندم و نپذیرفتید هنوز هم وقت است اگر سخن مرا پذیرفته بسوی مالک خود بگرائید و از او درباره خطاهای خود طلب عفو نمائید او تعالی آمرزگار بزرگ است تمام تقصیرات گذشته شما را يك سره معاف خواهد کرد.

نوح علیه السلام در رساندن حق به قوم خویش به طور علنی و از شیوه‌ها و اسلوب مختلف چه به طور غیر علنی و چه به طور آشکارا، استفاده نموده، و به نصیحت پرداخته است. گاهی آنان را تهدید به عذاب الهی می‌کرد و در برخی از حالات آنان را ترغیب به نعمت‌های جنت می‌نمود.

يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿١١﴾

تا بر شما از آسمان باران پی در پی و با برکت فروریزد. (۱۱)

تفسیر :

«يُرْسِلِ السَّمَاءَ»: آسمان را بر شما می‌باراند، یعنی باران بر شما می‌بارد .

در این آیه مبارکه درس عظیم نهفته است ، بدین مضمون که گناه زیاد، روزی را بر انسان تنگ می‌کند و در مقابل، استغفار و برگشت از گناه سبب فراخی رزق و اعاده‌ی رحمت الله سبحان و تعالی می‌شود، پس در هنگام قحطسالی و کمبارانی باید مردم را به استغفار فرا خواند، همان‌گونه که رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز ما را به این عمل سفارش فرموده است.

هكذا تعداد کثیری از مفسرین در تفسیر آیه «يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا، وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ» می‌نویسند که در اثر توبه و استغفار، در زمان لازم، باران می‌بارد و نمی‌گذارد قحطی واقع شود، و نیز در اثر استغفار بر اموال و اولاد، برکت نازل می‌شود، ولی عادت خداوند متعال با عموم مردم، چنین است که از توبه و استغفار و ترک معصیت مصایب دنیوی برطرف می‌گردند.

با الهام گرفتن از همین ارشادات قرآنی یک بار که امیر المومنین عمر (رض) به هنگام قحطی و خشکسالی برای دعای طلب باران بیرون رفته بود، تنها به استغفار بسنده کرد. مردم عرض کردند: «آی امیرالمؤمنین! شما که برای باران دعا نکردید؟» گفت: «من آن دروازه‌های آسمان را زدم که باران از آن جا فرود می‌آید.» و سپس همین آیه‌های سوره مبارکه نوح را بر مردم تلاوت فرمود. (ابن جریر و ابن کثیر).

همچنین یک بار کسی در مجلس حسن بصری از خشکسالی شکایت کرد. او گفت: «استغفار کن.» دیگری از فقر و تنگ دستی شکایت کرد. به او هم گفت: «استغفار کن.» دیگری از بی‌اولادی شکایت کرد. به او هم گفت: «استغفار کن.» دیگری از کمبود محصولات زراعتی شکایت کرد. به او هم گفت: «استغفار کن.» مردم گفتند که این چه سری است که شما به تمام مراجعه‌کنندگان که مشکلات مختلفی داشتند یک راه حل ارائه دادید؟ او در جواب همین آیه‌های سوره ی نوح را بر آنان تلاوت فرمود. (تفسیرکشاف).

«وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا» ﴿١٢﴾

و شما را با بخشیدن اموال و پسران یاری کند و برای شما باغهای خرم و نهرهای جاری در اختیار تان قرار دهد. (۱۲)

تفسیر :

«وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ»: (مدد): مال ، و ثروت و فرزند زیادی به شما می‌بخشد و بدین سان شما را یاری می‌کند، «وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا (12)»: و برای شما «جَنَّت» جمع جَنَّة: بساتین و باغ‌ها. وسیع و پردرخت با سایه و ثمر، قرار می‌دهد و برای شما «أَنْهَارًا» جمع نهر: جویبار و نهرهای آب مقرر می‌دارد که در خلال درختان در جریان باشد.

نوح علیه السلام وعده‌ی حصول خیرات و برکات آسمان را به آنها داد و گفت: اگر به الله تعالی ایمان بیاورید که کلید خزاین آسمان‌ها و زمین در دست اوست، به تمام آمال و آرزوهایتان نایل خواهید آمد. به منظور تحریک عواطف آنان، قلبشان را مخاطب قرار داده است. سپس بیان کرده است مشکلاتی که در آن قرار دارند از جمله خشک سالی و نه

باریدن باران و محروم ماندن از روزی و نسل، ناشی از کفرشان به الله متعال می‌باشد، و بیان نموده است که باریدن باران فقط در دست قدرتمند او قرار دارد، و نیز وفور روزی و اعطای اموال و فرزندان در اختیار او می‌باشد. و نباید چنین الله با عظمت را منکر شوند و خدایان دیگری را پرستش کنند، که خود آنها را اختراع کرده و نفع و ضرری از آنها نمی‌خیزد.

از فحوی آیه متبرکه بطور واضح چنین معلوم می‌شود که یکی از آثار ایمان، اینست که زندگی مادی انسان بهبود میابد، پروردگار با عظمت ما با استغفار و توبه برایتان فرزندان نیکوکار، دارایی، اموال زیاد و روزی فراخ می‌بخشد، باغ‌های سرسبز و بستان های فراخی را می‌رویند تا از فواید درخت ها، میوه ها و گل‌های آن بهره مند شوید و نیز جوی های پر از آب خوشگوار را مهیا می‌سازد. بناءً در برخی از حالات فراوانی مال و فرزند و باغ و آب، يك ارزش و پاداش الهی به شمار می‌رود. قابل تذکر است که از فحوای این دو آیه متبرکه علاوه بر عنایت خاص الله تعالی نسبت به مؤمنین، درس آموزنده دیگری نیز به بیان گرفته شده است، و آن این که از ابزار بسیار مؤثر در امر دعوت، ترغیب و تشویق و وعده‌های شیرین به نعمت‌های الله متعال اعم از دنیوی و اخروی است.

«مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا» ﴿۱۳﴾

چرا شما مردم الله را به عظمت و وقار باور ندارید؟ (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَا لَكُمْ»: شما را چه شده است؟ «لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ»: به الله امید و باور ندارید. «وَقَارًا»: سنگینی، هیبت و قدرت، یعنی چرا عظمت خداوند را درک نمی‌کنید و از او نمی‌ترسید.

تفسیر:

ای جماعت! شما را چه شده، و چه چیزی مانع و جلوگیری شما در این امر شده است که بر عظمت و بزرگی الله قهار امیدوار نیستید و چرا شما در برابر عظمت الله متعال خاضع نبوده و از عذابش نمی‌ترسید و مکافات وی امیدوار نیستید؟ در خدایی او دیگران را شریک قرار می‌دهید، احکام او را نافرمانی می‌کنید و باز هم بیم آن را ندارید که او شما را به خاطر چنین اعمالی مجازات کند. ابن عباس (رض) می‌فرماید: یعنی چه شده است که از الله متعال تعظیم شایسته به عمل نمی‌آورید؟ (طبری ۵۹/۲۹).

«وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا» ﴿۱۴﴾

و حال آنکه او شما را در مراحل مختلف آفریده (تا از نطفه به انسان کامل رسیدید). (۱۴) «أَطْوَارًا» جمع طور: مراحل مختلف و گوناگون خلقت مثل نطفه، علقه، مضغه و....

تفسیر:

«وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا (14)»: در آیه فوق در مراحل خلقت انسان اشاره نموده می‌فرماید: در حالیکه شما را پروردگار با عظمت در مراحل و حالاتی مختلفی و متفاوت خلق نموده (مواد خاکی، نبات، غذا، نطفه، علقه، مضغه، جنین، طفل، جوان و پیر) و تنها اوست که آفرینش و شکل دهی‌تان را به عهده داشته، برای‌تان روزی داده و سزاوار عبادت است.

«أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا» ﴿۱۵﴾

آیا ندیدید که حق تعالی چگونه هفت آسمان را به طبقاتی (یکی بالای دیگری) خلق کرد،
(۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَلَمْ تَرَوْا؟» آیا ملاحظه نمی‌کنید و نمی‌بینید؟ «طَبَاقًا»: طبقه طبقه و تو در تو که هر کدام بر بالای دیگری واقع است. (ملک/ 3).

تفسیر:

در این آیه ضمن دلایل توحید و قدرت الهی، طبقه طبقه بودن هفت آسمان و سپس نور بودن قمر در آنها را به بیان گرفته است. قابل تذکر است که مفهوم از طبقه و مثال های در قرآن کریم تلاش است که مسایل را برای بشر و فهم بشری نزدیک سازد و درینجا حتمی نیست که طبقه همان طبقه باشد که ما در منازل و خانه ها می‌شناسیم. این طبقه بندی به یقین مفهوم وسیعتر را دارا می‌باشد.

«وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا» (۱۶)

و مهتاب را در میان آنها تابان و آفتاب را چراغ درخشان گردانید؟! (۱۶)
سراجا: چراغ تابان و درخشان.

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نُورًا»: روشنایی که زمین از شعاع آن بهره می‌برد اما در ذات خود ایجاد نور نمی‌کند. «سِرَاجًا»: چراغی که نور تولید می‌کند و همه چیز از پرتو نورش به اندازه‌ی نیاز بهره می‌برد.

تفسیر:

« وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا »: پروردگار با عظمت ما، مهتاب را در فضای آسمان‌ها آفرید، که با نورش جهان را روشنی می‌بخشد و با درخشش خویش تاریکی‌ها را دور می‌سازد.

امام فخر رازی فرموده است: ماه فقط در آسمان زمین است نه در تمام آسمان‌ها. مانند آن است که می‌گویند: سلطان در عراق است، که به این معنی نیست در تمام نقاط عراق موجود باشد، بلکه منظور این است که در نقطه‌ای از نقاط عراق مستقر است. در اینجا نیز چنین است. و در تفسیر البحر آمده است: ماه در آسمان دنیا قرار دارد و درست است که آسمان‌ها ظرف ماه باشند؛ چون لازم نیست مظروف ظرف را پر کند. می‌گویند: زید در شهر است؛ یعنی در نقطه‌ای از شهر قرار دارد. (تفسیر البحر ۳۴۰/۸). می‌گویم: جز این نص، در قرآن نصی صریح موجود نیست مبنی بر این که ماه را در داخل آسمان‌ها قرار داده است، که تأویل آن از نظر تان گذشت. ماه نزدیکترین ستاره به زمین است و خداوند ستارگان را مایه‌ی زینت و آرایش آسمان قرار داده است: «و زینا السماء الدنيا بمصابیح». پس دور نیست انسان به ماه برسد؛ زیرا پایین‌تر از آسمان اول است. همان‌طوری که در زمان ما سفینه‌ی فضایی به آن رسید. و در علم جدید نیز امکان این امر ثابت شده است. پس در مورد تسخیر سیارات و فضا مانعی دینی موجود نیست. اما وصول به آسمان امری محال است؛ چون خدا فرموده است: «و جعلنا السماء سقفا محفوظا و هم عن آياتها معرضون». (برای مزید معلومات: به تفسیر صفوة التفسیر مراجعه فرماید.).

«وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا» ﴿١٧﴾

و خدا شما را مانند نباتات مختلف از زمین برویاند. (۱۷)

تفسیر:

«أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا»: شما را همچون گیاه از زمین رویانید، منظور سه چیز می‌تواند باشد: الف: اشاره به اصل خلقت آدم که از خاک است همان‌گونه که بستر سبز شدن گیاهان نیز خاک است. ب: منبع تغذیه‌ی انسان که مستقیم یا غیر مستقیم از خاک است و در واقع ما پرورده‌ی خاک هستیم. ج: اگر «نباتاً» را در این آیه مفعول به بدانیم ترجمه آیه چنین می‌شود: خداوند گیاهان را از زمین برای شما رویانید. مفسران در تفسیر این مبارکه می‌نویسند: چون انسان‌ها از مواد غذایی حیوانی و نباتی دریافتی از زمین استفاده می‌کنند، به نباتات تشبیه شده‌اند؛ چرا که غذای خود را از زمین می‌گیرند. از این رو خلق و ایجاد آنها را به رویاندن نام برده است. ضمناً به آفرینش آدم اشاره دارد که از خاک زمین خلق شد و بعد از آن نسلش پا به عرصه‌ی هستی نهاد. پس درست است گفته شود که از زمین رویده اند. (به آنچه علامه ابن حیان در البحر ۳۴۰/۸ و شیخ عبد القادر مغربی در تفسیر سوره‌ی تبارک صفحه ۱۳۱ نوشته‌اند، مراجعه کنید).

«ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا» ﴿١٨﴾

آن گاه بار دیگر (پس از مرگ) به زمین باز گرداند و دیگر بار هم شما را (از خاک به روز حساب) برانگیزد. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُعِيدُكُمْ فِيهَا»: به زمین برگردانده می‌شوید (بعد از مرگ به قبر). «يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا»: بسیار عجیب و شگفت‌آور شما را از زمین بیرون می‌آورد (رستاخیز و برانگیخته شدن از قبر).

تفسیر:

یعنی شما را می‌میراند و جسد شما را در زمین «باز می‌گرداند» پس اجزای وجودتان در آن به تحلیل می‌رود تا سرانجام بار دیگر به خاک تبدیل گردیده و با زمین آمیخته می‌شود «و دوباره شما را بیرون می‌آورد به طوری بیرون آوردن» یعنی: باز شما را از زمین بیرون می‌آورد؛ در روز قیامت به بیرون آوردن در یک دفعه واحد، نه با رویاندن تدریجی‌تان همچون بار اول.

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ بِسَاطًا» ﴿١٩﴾

والله این زمین را برای شما فرش گسترده قرار داده است. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِسَاطًا»: همچون فرشی برای شما گسترانید تا شما به اسانی و سهولت بر آن آرام گیرید و زندگی کنید.

تفسیر:

یعنی پروردگار با عظمت زمین را برای شما هموار گردانید که بر آن سکنی می‌گزینید، راه رفتن بر آن برای شما مقدور باشد و در آن مستقر و استراحت می‌کنید، همچون راه رفتن و استراحت بر روی فرش در خانه‌هایتان. در التسهیل آمده است: زمین به بستر و فرش تشبیه شده است؛ چرا که گسترده شده است

و مردم بر روی این استقرار یافته‌اند. و برخی از مفسران این آیه چنین دریافته‌اند که زمین کروی نیست، اما این نظر قابل توجه و دقت می‌باشد. (التسهیل ۱۵۱/۴). مفسر آلوسی فرموده است: این آیه بیانگر آن نیست که زمین گسترده است و کروی شکل نمی‌باشد؛ چون هر کس روی کره‌ای بزرگ قرار بگیرد، محل خود را مسطح می‌بیند، وانگهی اعتقاد به کرویت یا عدم کرویت زمین در شریعت لازم نیست. اما آنچه مسلم است کرویت آن یقینی است. و معنی بساط قرار دادنش این است که مانند فرش روی آن می‌جنبید. (روح المعانی ۷۶/۲۹).

«لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا» ﴿۲۰﴾

تا از آن جاده‌هایی وسیع بگیرید و در آن‌ها راه بیمایید. (۲۰)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَتَسْلُكُوا» (سلك): تا این که بیمایید، تا بگذرید، تا عبور کنید، تا بروید. «سُبُل» جمع سبیل: راه‌ها. «فِجَاجًا» جمع فَج: راه فرخ و وسیع، یعنی زمین را به شکلی قرار داده که گشت و گذار در آن بسیار آسان است.

تفسیر:

بصورت کل خداوند متعالی می‌فرماید که: برای استفاده شما زمین را مانند فرش گسترده و وسیع قرار دادم تا از آن (زمین) راه‌های وسیع اخذ کرده به مقصود خودتان واصل شوید و زمینه رفت و آمد شما بنقاط مختلف کره زمین آسان باشد. ای قوم به چنین خداوند متعال قادر و قاهر و خالق یکتا ایمان آورده، موحد شوید، عبادت بُت‌ها و ستایش آنها را ترك کنید! ولی قوم یاغی نوح علیه السلام بر عصیان اصرار ورزیدند و با زشت‌ترین گفتار به مقابله وی برخاستند.

از مجموع این آیات متبرکه که این مطلب مهم برداشت می‌شود که یکی از راه‌های پذیرش دعوت، بیان عظمت الله متعال و به طور کلی خداشناسی است، زیرا اگر انسان الله متعال را واقعاً آن گونه که هست بشناسد دیگر هیچ گاه نافرمانی او نمی‌کند و بدین خاطر الله سبحان و تعالی در آیات متعددی از قرآن کریم به معرفی خود پرداخته است. بطور خلاصه باید بعرض رسانید که: خداوند متعال به زبان نوح علیه السلام چهار دلیل را بر توحید خویش بیان کرد:

دلیل اول: آفرینش انسان بر اطوار مختلف،

دلیل دوم: آفرینش آسمان‌ها، افتاب و مهتاب،

دلیل سوم: رویاندن انسان از زمین؛ و

دلیل چهارم: گسترده کردن زمین با راه‌های گشاده و فراخ.

توجه به مراحل خلقت و آفرینش، انسان را به عظمت پروردگار متوجه می‌سازد و توجه به نقش آفتاب و مهتاب در زندگی بشر، راهی برای خداشناسی است.

از جانب دیگر حضرت نوح علیه السلام غرض بیداری وجدان قوم خویش آنان را به زیست‌شناسی و کیهان‌شناسی دعوت نموده است، تا بدین طریق توجه شان را به عظمت پروردگار جلب نماید. هکذا در این هیچ جای شک نیست که شناخت طبیعت، راهی برای شناخت الله است.

ابو محمد مُشرف الدین مُصلِح بن عبدالله بن مشرّف متخلص به سعدی (۶۰۶ - ۶۹۰) هجری قمری با زیبایی می‌فرماید:

دولت جان پرورست صحبت آمیزگار
خلوت بی مدعی سفره بی انتظار
آخر عهد شبست اول صبح ای ندیم
صبح دوم بایدت سر ز گریبان برآر
دور نباشد که خلق روز تصور کنند
گر بنمایی به شب طلعت خورشیدوار
مشعله‌ای بر فروز مشغله‌ای پیش گیر
تا بیرم از سرم زحمت خواب و خمار
خیز و غنیمت شمار جنبش باد ربیع
ناله موزون مرغ بوی خوش لاله زار
برگ درختان سبز پیش خداوند هوش
هر ورقی دفترست معرفت کردگار
روز بهارست خیز تا به تماشا رویم
تکیه بر ایام نیست تا دگر آید بهار
وعده که گفתי شبی با تو به روز آورم
شب بگذشت از حساب روز برفت از شمار
ور جوانی گذشت موی سیه پیسه گشت
برق یمانی بجست گرد بماند از سوار
دفتر فکرت بشوی گفته سعدی بگوی
دامن گوهر بیار بر سر مجلس بیار

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (21 الی 28) درباره شیوه های زشت و بد قوم نوح، گفتار و کردار شان، شکوهی نوح از مکذبین معاند، و موضوع مناجات نوح ، بحث بعمل آمده است.
«قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا» (۲۱)
نوح گفت: پروردگارا (با این همه تبلیغ و دعوت و اتمام حجت باز) این قوم مرا مخالفت کردند و پیرو کسی (از ثروتمندان) شدند که او خود مال و فرزندش هم جز بر زیانش نیفزود. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« عَصَوْنِي » : از من نافرمانی کرده اند، از دستور من سرپیچی کرده اند.

تفسیر:

«قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي» نوح علیه السلام گفت: خدایا! آنها در تکذیب و نافرمانی از دستور من غلو کرده‌اند.
«وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ» : مراد از لفظ «مَنْ» ثروتمندان و رؤسای بودند که کوچکترها و ضعیفان، احترام بخصوص به آنان می‌گذاشتند و گوش به فرمان آن‌ها بوده و سخنان آن‌ها را بر هر گفتاری ترجیح می‌دادند فقط به خاطر آن که مال و مقام دارند و یا این که داری پسرانی هستند که پشتیبان و قدرت‌شان محسوب می‌شوند هر چند ایشان هیچ منفعتی جز خسران دنیا و آخرت نصیب آنان نکردند.
نوح علیه السلام بعد از اینکه از هدایت قوم مأیوس شد به دربار پروردگار عرض کرد:

پروردگارا! آنها نافرمانی من کردند، و از کسانی پیروی نمودند که اموال و فرزندانشان چیزی جز زیانکاری بر آنها نیفزوده.

﴿وَمَكْرُوا مَكْرًا كُبَرًا﴾ (۲۲)

رهبران گمراه برای گمراه سازی ناتوانان مکر عظیمی را به کار بردند. (۲۲)

تفسیر:

واقعاً رهبران و سرکردگان یاغی و بی دین قوم برای گمراه سازی ناتوانان حيله، تدبیر بی نهایت بزرگی را براه انداختند و با جاه و مال خود آنان را از هدایت فریب دادند و با فتنه مال و دارایی به شبهه انداختند تا از حق باز دارند. ایشان در مخالفت به دعوت نوح علیه السلام ایستاد شوند. در نهایت مکر سران قوم همانا، تهییج و برانگیختن سفله‌گان و ارادل برای بر آزار دادن و کشتن نوح علیه السلام بکار برده شده بود.

مراد از مکر، توطئه هاست که سرداران و پیشوایان برای شورانیدن عموم مردم علیه تعلیمات نوح علیه السلام به آن‌ها متوسل می شدند. به طور مثال می گفتند: «نوح انسانی همچون شما است، پس چگونه می توان پذیرفت که از سوی خدا بر او وحی آمده است.» (اعراف: 63. هود: 27) «این ارادل و اوباش قومتان هستند که بدون اندیشه سخنان نوح را پذیرفته و به او پیوسته اند، اگر در سخنان او وزن و ارزشی وجود می داشت، بزرگان قوم به او ایمان آورده بودند.» (هود: 27) «خدا اگر می خواست فرستاده ای بفرستد، فرشته ای می فرستاد.» (مؤمنون: 24) «اگر این شخص فرستاده ی الله متعال می بود، خزاین در اختیار می داشت، از علم غیب بهره مند می بود و او همچون فرشته ها از تمام مایحتاج بشری بی نیاز می بود.» (هود: 31) «در نوح و پیروان او آخر چه شایستگی ای دیده می شود که برتری آنها را بایستی پذیرفت.» (هود: 27) «این شخص در اصل به دنبال برتری جویی است.» (مؤمنون: 24) این شخص در اصل تحت تاثیر یک جن قرار گرفته و دیوانه شده است.» (مؤمنون: 25) سخنانی که سرداران قریش می خواستند به وسیله ی آن‌ها مردم را علیه پیامبر بشورانند و از پیرامون ایشان پراکنده کنند، بسیار نزدیک به همین‌ها بودند.

﴿وَقَالُوا لَا تَدْرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَدْرُنَّ وِدًّا وَلَا سُوعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ (۲۳)

وگفتند: دست از خدایان و معبودانتان بر ندارید، و هرگز [بت‌های] وَدَّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر را رها نکنید. (۲۳)
تشریح لغات و اصطلاحات:

تفسیر:

﴿وَقَالُوا لَا تَدْرُنَّ آلِهَتَكُمْ﴾: آنان می گفتند: پرستش بت‌ها را رها نکنید و به پرستش خدای نوح روی نیاورید. «لَا تَدْرُنَّ»: (نون تأکید ثقیله) هیچ گاه رها نکنید. مبدا رها کنید. «آلِهَتَكُمْ» جمع إله: خدایان، منظور بت‌هایشان است که در اصل انسان‌های صالحی بودند اما بعد از وفات‌شان به تحریک ابلیس، بت‌هایی به نام آن‌ها ساخته و اندک اندک مورد پرستش واقع شد.

﴿وَلَا تَدْرُنَّ وِدًّا وَلَا سُوعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ (23): و هرگز این بت‌های پنجگانه را رها نکنید.

این بت‌ها معدود بت‌هایی بودند که قوم نوح ساختند و سپس این میراث نامبارک و شوم به سایر ملل و به اقوام مزبور عرب رسید.

مفسر صاوی فرموده است: اینها عبارتند از اسامی بت‌های مورد پرستش آنها، و بزرگترین بت‌های آنان بودند. از این رو آنها را مخصوصاً ذکر کرده‌اند. (تفسیر صاوی ۲۵۱/۴). و این شدت کفر و سرسختی آنها را در حيله و نیرنگ نشان می‌دهد. آنها لباس اندر زگویی مخلص را به تن کرده و در زمینه‌ی تثبیت ضعیفان بر عبادت پدران، انواع اسالیب حيله و مکر را به کار می‌بردند.

طوری که یادآور شدیم: رؤسا و سران قوم به پیروان خود برای برانگیختنشان بر نافرمانی نوح علیه السلام برای ضعیفان گفتند: به خاطر عبادت خداوند یگانه که نوح علیه السلام شما را بدان دعوت می‌کند، عبادت بت‌های خود را ترک نسازید. عبادت بت‌هایی چون ودّ، سواع، یغوث و نسر را ترک نکنید؛ بت‌هایی که گذشتگان نام‌های افراد صالح اقوام خود را بر آنها گذاشتند و بعد از آن به عبادت آنها پرداختند. (مفسرین می‌نویسند: اینها نام بت‌هایی است که می‌پرستیدند، و پس از آن آنها را عرب پرستید، و ودّ بشکل مرد، و سواع بشکل زن، و یغوث بشکل شیر، و یعوق بشکل اسب، و نسر بشکل نسر کرکس است بوده)

خواننده محترم!

همانطوریکه در فوق یاد آور شدیم اساس و بنیاد دعوت حضرت نوح علیه السلام را عبادت برای الله واحد تشکیل می‌داد. بناءً لازمه عبادت الله، عبادت نکردن غیر الله است.

بر بنیاد آیه شریفه این پنج بت معبودان قوم نوح علیه السلام را تشکیل میدادند. این بت‌ها اولین و کهن‌ترین بت‌هایی بودند که مورد پرستش قرار گرفته‌اند. مؤرخین می‌نویسند: که بدون شک گفته می‌توانیم که تاریخ پرستش بت به قبل از طوفان نوح برمی‌گردد. (بیومی، مهران، بررسی تاریخ قصص قرآن، 5/4).

مفسر معروف جهان اسلام عبدالله ابن عباس (رض) می‌فرماید: بت‌های قوم نوح علیه السلام به همان صورت در میان عرب نیز رواج پیدا کرد. چنانکه ودّ در دومة الجندل از آن «بنی کلب»، سواع متعلق به «بنی هذیل»، یغوث برای «مراد» - که پس از آن بنی غطیف در «جوف سبأ» آنها پرستیدند، یعوق متعلق به «همدان» و نسر از آن «حمیر» و متعلق به خاندان ذی کلاع بود. همه اینها نام شایستگی از قوم نوح بودند که پس از مرگشان، شیطان قومشان را به وسوسه انداخت که بر جایگاه آنها مجسمه‌ها و تمثال‌هایی بگذارد و آنها را به نام ایشان بنامید، و چنین کردند اما آنها را نپرستیدند، و چون آن قوم از بین رفتند، و علم و دانایی نیز منسوخ گشت، آنها را مورد پرستش قرار گرفتند.

بت‌های مشهور مردم عرب:

لات، عزی، منات، اساف، نائله و هبل بودند. هبل را بالای کعبه نصب می‌کردند.

«وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا» ﴿۲۴﴾

و بی گمان بسیاری از خلق را گمراه کردند، و تو ستمکاران را هیچ جز بر ضلالت و عذابشان می‌فزای. (۲۴)

تفسیر:

«وَقَدْ أَضَلُّوا»: مرجع ضمیر به اَصنام و رؤسا برمی‌گردد، یعنی رؤسا و ثروتمندان به واسطه‌ی این بت‌ها بسیاری را به گمراهی کشاندند.

سپس نوح علیه السلام از خداوند متعال می‌طلبد که بر گمراهی آنان بیفزاید: «وَلَا تَزِدِ

الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا (24)»: به خاطر طغیان و تجاوز و گردنکشی آنها، ای پروردگارا! برای این ظالمان که با فساد بر خویشتن ظلم روا داشتند، جز دوری از حق و راهیابی چیزی را نیفزا؛ زیرا بندگان را به گمراهی کشاندند.

«إِلَّا ضَلَالًا»: مگر گمراهی بیش‌تر جهت عذاب و هلاک بیش‌تر.

مفسران فرموده‌اند: بعد از این که به وسیله‌ی الله متعال از اصلاح و ایمان آنها ناامید شد، آنان را دعا کرد؛ زیرا الله خبر داد و گفت: «لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ»، لذا الله دعایش را مستجاب و آنها را غرق کرد.

مفسر تفسیر نفهیم القرآن در ذیل این آیه مینویسد: این نفرین نوح علیه السلام به سبب نا شکیبایی نبود، بلکه این نفرین زمانی از زبان ایشان جاری شد که ایشان پس از سالها دعوت و تبلیغ از ایمان آوردن قوم خود به کلی مایوس شده بود. در چنین شرایطی موسی علیه السلام هم فرعون و فرعونیان را چنین نفرین کرده بود که: «پروردگارا اموالشان را نابود کن و آنان را دل سخت گردان که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند.» و خدای بلندمرتبه در جواب ایشان فرموده بود: «دعای هر دوی شما پذیرفته شد.» (یونس: 88-89)

این نفرین نوح علیه السلام نیز همچون نفرین موسی علیه السلام مطابق خواست الهی بود. چنان که در سوره ی هود ارشاد شده است: «وَأَوْحِي إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (36)» و به نوح وحی شد که از قوم تو جز کسانی که تاکنون [ایمان آورده‌اند هرگز کسی دیگر ایمان نخواهد آورد، پس اندوه خوردن بر کارهای آنان را رها کن.» (هود: 36)

«مِمَّا خَطِيئَتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا» (۲۵) بر اثر گناهانشان بود که به غرق کشیده شدند، سپس به آتشی درآورده شدند و برای خود در برابر خداوند یابوری نیافتند. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَطِيئَتِهِمْ» جمع خطیئة: گناهانشان که کفر و عصیان را شامل می‌شد. «أغرقوا»: غرق شدند. «أنصار»: یاورانی که عذاب را از آنها برطرف سازند، مثل بت‌ها و یا کسانی که تحت الأمر آنان بودند.

تفسیر:

«مِمَّا خَطِيئَتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا»: یعنی این قوم از کثرت کفر و گناه خود و اصرارشان بر کفر و طغیانشان، به وسیله‌ی طوفان غرق و داخل آتش شدند و بعد از آن در آتش سوختانده شدند.

یعنی داستان آنان با غرق شدن پایان نیافت، بلکه ارواح آنان بلافاصله پس از مردن گرفتار عذاب آتش شدند. این دقیقاً همان چیز بیست که با فرعون و قوم او انجام پذیرفت، چنان که در سوره ی مؤمن آیه های 45-46 بیان شده است.

در التسهیل آمده است: این بخشی از سخنان الله متعال می‌باشد، و از وضع آنها خبر می‌دهد. و ما: در مما زائد و برای تأکید آمده است. و این مجرور نیز برای تأکید مقدم شده است، تا روشن شود که غرق کردن و وارد کردن آنها به آتش، به سبب خطایای خود آنها، یعنی کفر و دیگر معاصی بوده است. (التسهیل ۱۵۱/۴).

«فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا (25)»: پس کسی را نیافتند که آنها را یاری دهد یا عذاب الهی را از آنها دفع کند. ابو سعود گفته است: متضمن این تعریض است که آنها

غیر از الله خدایانی اتخاذ نمودند که قادر نبودند آنها را یاری دهند و بدین وسیله آنها را سرزنش کرده است. (ابو سعود ۵/۱۹۹).

یادداشت مفیده :

علماء و مفسران به آیهی «مما خطیئاتهم أغرقوا فأدخلوا ناراً» بر وجود عذاب قبر استدلال کرده و گفته‌اند: منظور از آن آتش قبر است؛ چون الله متعال آن را با «فا» عطف کرده و عطف، مفید ترتیب و تعقیب است، و آنان هنوز آتش آخرت را نچشیده‌اند. پس نشان می‌دهد که منظور عذاب قبر است. (تفسیر صفاة التفسیر)

«وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا» ﴿٢٦﴾

و نوح عرض کرد: پروردگارا از این کافران دیاری بر روی زمین باقی مگذار. (۲۶) تفسیر :

«رَبِّ لَا تَذَرْ»: دعای نوح بعد از این خبر خداوند بود که «لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ ءَامَنَ» (هود: ۳۶) : «جز آن کسانی که ایمان آوردند دیگر کسی از قومت ایمان نخواهد آورد».

«دَيَّارًا»: از اسم‌هایی است که در نفی عام به کار می‌رود. گفته می‌شود: در منزل دیاری نیست؛ یعنی هیچ کس نیست. (التسهیل ۴/۱۵۱).

بعد از اینکه نوح علیه السلام از قوم خویش نا امید شد بر آنان دعا کرد و گفت: پروردگارا! کافران را هلاک ساز و از آنان یکی را هم زنده مگذار که بر روی زمین دور خورد و در محدوده‌اش حرکت نماید؛ برای اینکه اثری از آنان نماند و ریشه‌شان از دنیا نابود شود.

و نوح علیه السلام در دعا خویش می‌افزاید: «همانا اگر تو آنان را بگذاری» و نابودشان نکنی «بندگان را گمراه می‌سازند» از راه حق «و جز بدکار کفران پیشه‌ای را نزاینند» یعنی: به دنیا نیاورند جز بدکاری را؛ با ترک طاعتت و جز بسیار ناسپاسی را؛ برای نعمتت.

مفسر و محدث کبیر جهان اسلام ابن کثیر می‌فرماید: «نوح علیه السلام این سخن را بدان جهت گفت که در میانشان نهصد و پنجاه سال زندگی کرده بود و از آنان شناخت کاملی داشت».

مفسر شیخ نسفی می‌فرماید: «نوح علیه السلام این سخن را بدان جهت گفت که خداوند به وی خبر داده بود که دیگر کسی از قومش به وی ایمان نمی‌آورد. چنانکه در آیه (۳۶)، سوره هود آمده است».

در این آیه مبارکه درس بزرگی برای دعایان دعوت نهفته است و آن اینکه: یعنی هیچ گاه نباید از هدایت قومی ناامید شد مگر زمانی که تمامی حجت‌ها بر او تمام شده و کوچک‌ترین امیدی به هدایت در آن‌ها باقی نمانده باشد و چون این مطلب نیز بر ما پوشیده است از این رو هیچ گاه نباید دست از دعوت برداشت.

«إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا» ﴿٢٧﴾

که اگر آنان را باقی گذاری، بندگان را گمراه می‌کنند و جز نسلی بدکار و ناسپاس زاد و ولد نمی‌کنند. (۲۷)

تفسیر :

«إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ»: اگر حتی یک نفر از آنها را بگذاری، بندگان تو را از

راه هدایت به در می‌برند. این ادعای نوح علیه السلام به سبب تجربه‌ی نه صد و پنجاه ساله‌ای است که بطور متداوم آن‌ها را دعوت داده بود تا جایی که گفته‌اند هر پدری دست پسرش را می‌گرفت و او را به‌سوی نوح می‌برد و می‌گفت: ای پسر! از این شخص دوری کن چون که دروغ‌گوست و این را پدرم به من گفته است؛ پسر نیز بعد از پدر شدن همین رفتار را با پسرش انجام می‌داد.

«و لا یلدوا إلا فاجرا کفارا»: و از نسل آنها جز تبه‌کار و کافر احدی به دنیا نمی‌آید. «فَاجِرًا»: گناهکاری که بر گنااهش پایبند است. «کَفَّارًا»: بسیار کافر و ناسپاس نعمت. مفسر کبیر جهان اسلام امام فخر رازی فرموده است: اگر گفته شود: نوح علیه السلام این را از کجا می‌دانست؟ در جواب گفته می‌شود: به طریق استقرا آن را می‌دانست؛ طوریکه گفته شد نوح علیه السلام از جمله پیامبران اولوالعزم است که خداوند تعالی ارج و منزلت خاصی را برای آنها گذاشته است. هکذا نوح علیه السلام با مدّت مدیدی که در میان قوم خویش ماند و آنها را در شب و روز، آشکار و خفا به سوی عبادت الله تعالی دعوت می‌کرد، و قوم خویش را از عذاب الهی و پرستش بت‌های ساختگی برحذر می‌داشت ولی با همه تلاش‌هایش، اندکی به وی ایمان آوردند و در این حالت بود که نوح علیه السلام دست به دعا برداشت:

مفسر این کثیر فرموده است: نوح علیه السلام بنابر اطلاعی که از قومش داشت، بر آن‌ها دعا کرد بدین معنا وی با وجود ماندگاری نهصد و پنجاه ساله (حال و اوضاع قومش را می‌دانست) با این حال الله متعال، دعای نوح علیه السلام را پذیرفت و امر به ساختن کشتی نمود تا به وسیله آن مؤمنان نجات و کافران هلاک گردند.

خداوند متعال می‌فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا أَحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ ءَامَنَ وَمَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» (سوره هود، آیه 40). «تا آن‌گاه که فرمان ما (مبنی بر هلاک کافران) در رسید و آب از زمین جوشیدن گرفت، گفتیم: سوار کشتی کن از هر صنفی نر و ماده‌ای را، و خاندان خود را، مگر کسانی را که فرمان هلاک آنان قبلاً صادر شده است، و کسانی را (در آن بنشان) که ایمان آورده‌اند، و جز افراد اندکی بدو ایمان نیاورده بودند.»

راه نوح علیه السلام دوايي برای امت اسلام:

نوح پیامبر بزرگوار و خردمند است که سالهای طولانی قوم خویش را به سوی الله یگانه دعوت نمود و در این مبارزه قهرمانه خویش از اسلوب و سبک های متعددی شب و روز استفاده کرد و راه های مختلفی جهت مبارزه با شرک‌ها و بدعت‌های گوناگون قومش بهره برد و زحمات زیاد و عتاب‌های مختلف را متحمل گردید، و این فراز و نشیبی که نوح پیامبر با کلام الهی بیان گشته سرشار از نکات و ظرائفی اند که زندگی هر مسلمان و دعوتگری با پند پذیری از آن، می‌تواند به سر منزل مقصود برسد و تجربه‌های نوح علیه السلام مانند دوايي برای دردهای امت رسول الله صلی اله علیه وسلم بکار گیرد.

«رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا» ﴿٢٨﴾

بار الها، مرا و پدر و مادر من و هر که با ایمان به خانه (یا به کشتی) من داخل شود و همه مردان و زنان با ایمان عالم را ببخش و بیامرز و ستمکاران را جز بر هلاک و عذابشان میفزای. (۲۸).

حضرت نوح علیه السلام مستمر و دوامدار از راه ها و طرق مختلف در پی اصلاح قوم خویش کوشید، ولی قومش بطور مستمر به تکذیب او پرداختند و با او مخالفت ورزیدند، لذا آنحضرت در نهایت، از آنها مأیوس شد و به در بار الهی دعاء نمود: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» یعنی الهی پروردگارا! از گناهان من و فرزندانم و کسی که با حالت ایمان وارد خانه‌ام می‌شود و مردان و زنان مؤمن، درگذر!

«وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا (28)»: و برای آنان که آیات تو را انکار و پیامبران تو را تکذیب می‌کنند، جز نابودی و خسارت دنیا و آخرت می‌افزاید!
که در اثر آن همه ای آن قوم به غرق عذاب شده و مبتلا به جزا ها شدند.

یادداشت :

تفسیر کلمه «بیتي» در آیه ی «وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا - 28» از فهم تفسیر «کتاب الواضح في تفسیر القرآن» (منسوب لآبی محمد عبد الله بن وهب الدینوری) : «شریعت یا کشتی»، از دید و فهم مفسر تفسیر مراغی : (تألف احمد مصطفى مراغی مفسر مصری که از جمله شاگردان شیخ محمد عبده می باشد). «مسجد و مصلی و تأیید پیامبری» و از دید و فهم مفسر تفسیر کشاف و بیضاوی و منیر: «منزل، یا مسجد یا کشتی». و از دید و فهم تفسیر: «التحریر و التتویر» تألیف محمد بن عاشور: «منزل» و از دید و فهم «تفسیر الجواهر» تألیف: شیخ طنطاوی جوهری مفسر و عالم دینی قرن سیزده و چهاردهم : «منزل یا مسجد یا کشتی» است.

نهایت داستان نوح :

زندگی نوح علیه السلام؛ زندگی‌ای مملو از دشواریها و تلخی‌ها، مملو از ناراحتی‌ها و لومه، مملو از تهمت و اذیت، از سختی و درد‌ها بود، وی نهصد و پنجاه سال در بین قوم خویش زندگی بسر برد، در همه ای این سالها همه تلاش خویش را بخرچ داد تا قومش به الله واحد ایمان آورند و پرستش بت‌ها را ترک نمایند.
حضرت نوح علیه السلام با استدلال و منطق مطرح می کرد که خلقت وجود خویش نظر اندازید که باچه عظمت پروردگار شما را با طی مراحل خلق نموده است، چگونه هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است؟ و مهتاب را در میان آن‌ها تابان، و آفتاب را چراغ آن قرار داده است. (که تفصیل آن در آیات 14 الی 20 گذشت) ولی دشمنان همه ای این استدلال و منطق مستند و منطقی حضرت نوح علیه السلام را نادیده گرفتند، و توانمندی آنرا نداشتند که بطور دقیق، منطقی و صحیح با نوح علیه السلام استدلال نمایند. بعد از اینکه نوح علیه السلام همه تلاش‌های خویش جهت رهنمای قوم خویش بخرچ داد، ولی قوم از وی پیروی نکردند، سران و اشرافیان قوم به حضرت نوح علیه السلام گفتند: «قَالُوا يٰ نُوحُ قَدْ جَدَلْنَا فَاكْثَرْتَ جِدْلَنَا فَاْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ» (سوره هود: 32). «گفتند: ای نوح! با ما جرّ و بحث کردی و جرّ و بحث را به درازا کشاندی. اگر راست می‌گویی آنچه را که ما را از آن می‌ترسانی، به ما برسان.»

با شنیدن این سخن حضرت نوح علیه السلام متوجه شد که قومش دیگر به وی هیچ اهمیتی قابل نیستند و دعوت برحق اش گوش فرا نمی دهند، و ادامه دعوت را بی نتیجه و بی‌ثمر دید و حتّی متوجه شد که نتیجه عکس می‌دهد و قومش هر روز جسورتر و گستاخ‌تر می‌شوند تا جایی که به وی گفتند: «قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يٰ نُوحُ لَتَكُوْنَنَّ مِنَ الْمَرْجُوْمِيْنَ»

(سوره الشعراء: 116). «گفتند: ای نوح! اگر (به دعوت خود) پایان ندهی، قطعاً جزو سنگساران خواهی شد.»

طوفان نوح :

همانطوریکه یادآور شدیم قوم از لجابت دست بردار نشد. نوح علیه السلام دست به دربار الهی بالا نموده گفت: «فَأَفْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (سوره الشعراء: 118). «نوح گفت: پروردگارا! قوم من مرا دروغگو نامیدند، (اکنون که هیچ راهی برای هدایت آنها نمانده و تمام تلاشم را کردم) میان من و اینان خودت قضاوت کن و من و مؤمنانی را که با من هستند نجات ده.» و بدینترتیب حضرت نوح علیه السلام بعد از همه تب و تلاش ها دعای نابودی قومش را از پروردگار با عظمت بعمل آورد و گفت: «وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكُفْرِينَ دَيَّارًا، إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا» (آیات: 26-27 همین سوره) «نوح گفت: پروردگارا! هیچ احدی از کافران را بر روی زمین زنده باقی مگذار. که اگر ایشان را رها کنی، بندگان را گمراه می‌سازند، و جز فرزندان بز هکار و کافر سرسخت نمی‌زایند و به دنیا نمی‌آورند.»

خداوند متعالی دعای پیامبرش را استجابت کرد و اراده و مشیت الهی بر این قرار گرفت که قوم نوح علیه السلام با طوفان از بین روند، بدین خاطر پروردگار - فرمان می‌دهد که نوح علیه السلام کشتی سازد، و نوح شروع به ساختن آن کرد و مردم از اینکه می‌دیدند نوح علیه السلام از دعوت به خداوند یکتا به نجاری تبدیل شده است، وی را به تمسخر گرفتند، و نوح علیه السلام می‌گفت که ما نیز همان‌گونه که شما ما را مسخره کرده‌اید ما نیز شما را مسخره می‌کنیم.

عاطفه پدری نوح با پسرش :

بعد از اینکه طوفان به آغازیدن گرفت و مؤمنان در کشتی جابجاء شدند، حضرت نوح علیه السلام به فکر پسرش افتاد. عاطفه و مهر پدری او را وادار ساخت که در این هیاهوی هولناک پسرش را چیغ بزند ولی پسر لجوج و مغرورش به وی جواب نداد. قرآن عظیم الشان در آیات (42 و 43 سوره هود) می‌فرماید: «وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يُبْنِي أَرْكَبَ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكُفْرِينَ، قَالَ سَأُوتِي إِلَى جِبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ» («مؤمنان سوار کشتی شدند و) کشتی با سرنشینانش (سینه) امواج کوهپیکر را می‌شکافت و (همچنان) پیش می‌رفت. (مهر پدری اوج گرفت) و نوح پسرش را که در کناری جدا (از پدر) قرار گرفته بود چیغ زد که فرزند دلبندم با ما سوار شو و با کافران مباش. (پسر) گفت: به کوه بزرگی می‌روم و ماوی می‌گزینم که مرا از سیلاب محفوظ می‌دارد. نوح گفت: امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان الله (مبنی بر غرق شدن کافران) پناه نخواهد داد مگر کسی را که مشمول رحمت خدا گردد و بس و موج میان پدر و پسر جدایی انداخت و پسر در میان غرق شدگان جای گرفت.»

نوح علیه السلام با دیدن صحنه غرق شدن پسرش در برابر چشمانش بی‌تاب و عاجزانه از خداوند متعال درخواست می‌کند فرزندش را نجات دهد، الله تعالی نیز چون وی از اشخاص ناصالح و بی‌ایمان بود، او را غرق می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: «وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَكَمِينَ 45 قَالَ يُنُوحُ

إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ 46 قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنَ مِنَ الْخَسِرِينَ» 47 (سوره هود: 45-47). «و نوح پروردگار خود را آواز داد و گفت پروردگارا پسر من از کسان من است و قطعاً وعده تو راست است و تو بهترین داور انی (۴۵) فرمود ای نوح او در حقیقت از کسان تو نیست او [دارای] کرداری ناشایسته است پس چیزی را که بدان علم نداری از من نخواه - من به تو اندرز می دهم که مبادا از نادانان باشی (۴۶) گفت پروردگارا من به تو پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که بدان علم ندارم و اگر مرا نیامرزی و به من رحم نکنی از زیانکاران خواهم بود. (۴۷) خواننده محترم!

در اینجا سوالی پیش می آید که آیا نوح علیه السلام چگونه فرزندش را به سوار شدن به کشتی دعوت کرد، در حالی که او کافر بود و الله تعالی اجازه سوار کردن کافران را به کشتی صادر نکرده بود. آیا شفقت پدری باعث فراموش شدن حکم الهی گردید؟ خداوند، تعبیری ظریف در جمله معترضه‌ای در مورد پسر نوح بیان می‌دارد و آن اینکه «وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوْحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ» (و آن [کشتی] ایشان را در میان موجی کوه آسا می برد و نوح پسرش را که در کناری بود صدا زد ای پسرک من با ما سوار شو و با کافران مباش) (آیه 42 سوره هود) در اینجا ملاحظه می شود که پسر نوح در مکانی دور و جدای از کافران بود. نوح علیه السلام که توانسته بود پسرش را از کفار دور سازد و وی نیز عزلت کرده بود، چنین به پدر وانمود کرده بود که وی از زمره مؤمنان است و بدین خاطر بود که وی را برای سوار شدن دعوت کرد و حتی در صورت سرباز زدن وانکار از خداوند برایش طلب دعا نمود. (خالدی، القصص القرآنی، 97/1 و 198).

سرنوشت زن نوح علیه السلام :

هر شخصیکه میخواهد تصمیم به ازدواج کند و شریک زندگی برای خود انتخاب نماید، لابد است که سلسله معیار های را باید در نظر گرفت، که از جمله مهمترین آن ایمان او به خدای یکتا است. که حتی گمراهان از صراط حق دنبال این ملاک و معیار می باشند، چه رسد به انسانهای صالح، انبیاء و فرستادگان خدا، که خود مبلغ چنین معیارهای شایسته ای بودند ولی با این وجود ما در تاریخ بشریت می بینیم که عده ای از زنان انبیاء اعتقادی غیر از اعتقاد راستین انبیاء داشتند و علم مخالفت با آنها را می افراشتند، که از نمونه های بارز آن میتوان به دو کافره، که در خانه دو پیامبر بزرگوار زندگی می کردند مثال آورد: یکی زن نوح علیه السلام و دیگری زن لوط علیه السلام که هر دوی آن به همسرشان نه تنها خیانت کردند بلکه کفر هم ورزیدند، که جایگاهشان آتش دوزخ و با اهل کفر و ضلال محشور می گردند.

مصیبت بزرگ نوح علیه السلام این بود که نه تنها در معرض ریشخند قوم نادان و یاغی خویش قرار داشت، بلکه در خانه هم راه احتیاط را در پیش می گرفت. قرآن عظیم الشأن در (آیه 10، سوره تحریم) هردو زن کافره یعنی زن نوح و زن لوط را در ردیف هم ذکر نموده اند. طوریکه که می فرماید: «ضرب الله مثلاً للذین کفروا إمرات نوح و امرات لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئاً و قیل ادخلا النار مع الداخلین» (خداوند برای کسانی که کفر ورزیدند، همسر

نوح و همسر لوط را مثال زده است که این دو زن، همسر (و از خانواده) دو بنده صالح از بندگان ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند. پس در برابر (کیفر) خداوند، برای آن دو زن هیچ کاری از آن دو پیامبر ساخته نبود و به آنان گفته شد: به آتش وارد شوید با وارد شوندگان).

زن نوح علیه السلام به مردم می گفت نوح دیوانه است و اگر کسی به نوح ایمان می آورد فوری به سران مشرکان اطلاع می داد و آنها در مقام ادبیت به آن ایمان آورنده بر می آمدند.

مؤرخان می نویسند بعد از اینکه کشتی نوح علیه السلام آماده شد (چهار پسر اش هریک سام، حام، یافت و کنعان) و هر کسی که به آنها ایمان داشت به کشتی سوار شدند، میگویند: کنعان و یک زوجه آن حضرت که واعله نام داشت به سخن نوح علیه السلام اعتنایی نکردند و از فرمان او سرپیچی نمودند و مورد غضب الهی واقع شدند. (سپهر، محمد تقی، ناسخ التواریخ، بیتا، یک جلدی، کتابخانه آیت الله گلپایگانی ره، ص ۵۵).

سرنوشت کودکان که در طوفان غرق شدند :

اگر بپرسیده شود ؛ آنانیکه در طوفان نوح غرق شدند، کودکانشان چه سرنوشتی یافتند؟ در جواب باید گفت: با آنان غرق شدند، البته نه برای آن که غرق شدن سزای آنان باشد، بلکه مانند دیگر کودکانی که به یکی از اسباب مرگ می میرند و چه بسیار از آنان که غرق می شوند و یا در آتش سوزی می سوزند و همچنین غرق شدن آنان می تواند بر عذاب پدر و مادرشان بیفزاید و از آن جمله است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم می فرماید: «یهلکون مهلکه واحدة و یصدرون مصادر شتی» (یکباره و با همدیگر نابود می شوند، اما با سرنوشتی گوناگون برانگیخته می شوند).

از حسن بصری (رح) روایت شده است که : در این باره از او سؤال بعمل آمد وی در جواب گفت : الله متعال می دانست که آنان بی گناه هستند، از این روی آنان را بدون عذاب دادن نابود ساخت. همچنین گفته اند الله متعال چهل سال پیش از طوفان - به روایتی هفتاد سال پیش از آن - رحمهای مادرانشان را عقیم گذاشت و اصلاب پدرانشان را خشکاند و وقتی غرق شدند، هیچ کودکی با آنان همراه نبود. (تفسیر فرقان)

کوه جودی :

کوهی است که مشرف بر جزیره ابن عمر در طرف شرق دجله در شمال عراق در موصل موقعیت دارد (یاقوت حموی، معجم البلدان، 179/2). (همچنان برای مزید معلومات مراجعه شود به کتاب اهداف دعوتی داستان آدم، نوح و ابراهیم تألیف: دکتر یونس یزدان پرست (حمل) 1395 شمسی، رجب 1437 هجری)

کشتی و طوفان :

در مورد اینکه بزرگی و اندازه کشتی نوح چقدر است، و این کشتی دارایی چند منزل بود در بین علمای یهودی و هم در بین علمای اسلام اختلاف نظر وجود دارد، این اختلاف را میتوان هم در کتاب تورات و کتب اسلامی به وضاحت تام ملاحظه کرد.

ولی واقعیت آن است که روایات هیچ دلیلی بر صحت خود و ضعف دیگر روایات ارائه نمی دهند تا امکان ترجیح قویترین دلیل وجود داشته باشد. آنچه در ماهیت کشتی به اثبات رسیده، فرموده پروردگار با عظمت ما است که می فرمایند: «وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوْحِ وَدُسُرٍ» (سوره القمر: 13). (و نوح را بر کشتی ساخته شده از تخته ها و میخ ها، سوار

کردیم). راغب اصفهانی می‌گوید: **دُسْر** به معنای میخ‌ها و مفرد آن دَسار است و اصل دَسر به معنای دفع شدید با زور است، گفته شده: **دَسْرُهُ بِالرُّمَحِ** یعنی: او را با نیزه به زور دور کرد. و در این زمینه اسرائیلیات و روایات ضعیفی وجود دارند که ضرورت دیده نمیشود که مورد بحث قرار گیرد.

مقدار شدت طوفان نوح :

مفسران در شدت طوفان اختلاف نظر دارند، اکثریت بدین عقیده اند که همه کره خاکی بجز کعبه را در بر گرفته بود، و این تفکر برگرفته از این است که نوح علیه السلام را پیامبری برای تمامی بشر دانسته‌اند و هکذا نوح علیه السلام در دعایش خواستار نابودی کل کافران و حامیان آن‌ها بر روی زمین زمانی شد که تلاشهای زیادی برای رهنمایی و هدایت شان به عمل آورده بود.

فقیه و حقوق دان شهیر مصر شیخ محمد عبده متولد سال 1266 هجری قمری می‌فرماید: «...طوفان نوح علیه فراگیر تمامی زمین نبوده و تنها سرزمینی را که قوم نوح در آنجا زندگی میکردند، فرا گرفت، چنانکه مردمانی در چین بودند که غرق نشدند و دعای نوح علیه السلام هم عام نبود و تنها کافران قوم او را شامل می‌شده است؛ چرا که او تنها به سوی قوم خویش فرستاده شده بود؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «و کان کل نبیّ یبعث الی قومه خاصّة و بعثت الی اساس کافّة.» (تمامی پیامبران به طور اخص برای قوم خویش فرستاده می‌شدند و من به سوی تمامی مردم برانگیخته شده‌ام.)، (صحیح): بخاری (ش335) / مسلم (ش1191).

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم
و من الله التوفیق**

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره جن

سوره جن در مکه مکرمه نازل شده، دارای بیست و هشت آیه و دو رکوع می باشد.

معلومات مؤجز در باره سوره جن:

سوره الجن هفتاد و دومین سوره از سوره های قرآن عظیم الشان است. سوره «جن» یا به اصطلاح سوره «قُلْ أُوجِبُ» از جمله سوره های مکی است. و بعد از سوره ی «أعراف» نازل شده است.

مفسرین می نویسند که این سوره حدوداً در سال ششم (۶) بعثت، بعد از اینکه پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم برای دعوت قبیله ثقیف به طائف رفته بود و آنها در ضمن اینکه دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم را قبول نداشتند، و بالعکس به آزار و اذیت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نیز پرداختند، در مکه نازل شد.

- این سوره بصورت عمدتاً درباره مخلوق ناپیدائی بنام جن بحث می نماید. در این سوره سخن از ایمان آوردن آنها به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و فروتنی آنان در برابر قرآن عظیم الشان، ایمان و اعتقاد آنها به معاد و روز بازگشت، و وجود گروهی مؤمن و کافر در میان آنان و بخش مسائلی دیگری را مورد بحث قرار داده است.

- هکذا در این سوره به مسئله یگانه بودن الله (ج) و بازگشت پس از مرگ بحث صورت گرفته.

- در این سوره از مسئله علم غیب، که هیچ کس از آن آگاهی ندارد جز آنچه که خداوند متعال اراده کرده است، یاد آوری شده است.

وجه تسمیه:

این سوره به دلایل آنکه در باره قصه زندگی، احوال و فعالیت های جنیان و بیم دهی آنان پرداخته است بنام سوره « جن » مسمی گردیده است. « الجن » هم نام این سوره است و هم عنوان مضامین آن، چرا که در این سوره واقعه ی قرآن شنیدن جن ها و ایمان آوردن و رفتنشان به سوی قومشان و فراخواندن آنان به سوی اسلام به تفصیل بیان گرفته شده است. در ضمن قابل تذکر است که اسم جن در مجموع بیست و دو (22) بار در قرآن عظیم الشان ذکر گردیده است.

تعداد آیات ، کلمات و حروف سوره جن :

چنانچه در فوق هم متذکر شدیم سوره جن دارای (2) دو رکوع، (28) بیست و هشت آیات، (287) دو صد و هشتاد و هفت کلمه، (1126) یک هزار و یکصد و بیست و شش حرف و (424) چهار صد و بیست و چهار نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

مناسبت سوره جن با سوره ی نوح :

سوره ی نوح چگونگی معاندان و مخالفان وحی و نبوت و سرانجام شوم آنان را به تصویر کشیده تا هوشداری برای دشمنان وحی در عصر نبوت باشد و سوره ی مبارک جن با بیان پذیرش رسالت آسمانی توسط جنیان، آن معاندان را مورد تحقیر و توبیخ قرار می دهد که چگونه از آن حقیقت آشکار غافل و محروم مانده اند.

همچنان در سوره ی نوح آمده است : «از پروردگارتان بخشایشی طلب کنید، تا برایتان از

آسمان، باران پربرکت فروریزد.» (نوح آیات متبرکه 10 و 11) و در سوره جن نیز به مردم مکه می فرماید: «اگر انسان و پری راه راست را در پیش گیرند و بر آن پایداری و مداومت کنند، آب فراوانی - که مایه ی حیات است - به آنان ارزانی می داریم.» (آیه 16 جن).

هکذا در هر دو سوره به چیزی اشاره می کند که به آسمان تعلق دارد و نیز عذاب گناهکاران را یاد آور می شود. (آیات متبرکه: 15 و 25 سوره نوح)، (آیات متبرکه 8 و 23 سوره جن).

محور اساسی مورد بحث سوره جن :

محور اساسی مورد بحث این سوره را؛ جنیان و موضع گیری آنان در برابر وحی و قرآن تشکیل می دهد.

محتوای کلی سوره :

در بخش اول سوره که تقریباً نوزده آیه از جمله بیست و هشت آیه این سوره را در بر میگیرد، سخن از ایمان جن به پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم، خضوع ایشان در برابر قرآن مجید، ایمان و اعتقاد آنها به معاد یعنی روز آخرت، وجود گروهی مؤمن و کافر در میان آنان و امثال آن مسائل درین آیات مورد بحث قرار گرفته است. در این سوره بر بسیاری از عقائد خرافی در مورد «جن» اصلاح و رهنمایی صورت گرفته است و موضوعات مربوط به جنیبات با اسناد ثقه و استدلال عالی مورد بحث قرار داده شده است. همچنان درین سوره بر بسیاری از خرافات در مورد جن که در ذهن بعضی از انسان ها وجود داشته و به اصطلاح خطور می کند، خط بطلان کشیده است. در بخش دیگری از این سوره اشاره به مسأله توحید و معاد آمده است. در آخرین بخش این سوره، مسأله علم به غیب به بحث گرفته شده است. درین بخش تأکید اکید شده است که هیچ کس به جز آنچه را خداوند متعال اراده کرده است، آگاهی ندارد.

مباحث مورد بحث در سوره جن :

در سوره جن بصورت عموم بر چهار محور اساسی بحث بعمل می آید:
مبحث اول: حکایت از ایمان جن: (آغاز از آیه 1 الی آیه هفت).
مبحث دوم: حراست از وحی: (این موضوع از آیه 8 سوره آغاز والی آیه پانزده، این سوره ادامه می یابد.)

مبحث سوم: دعوت به یکتاپرستی: (آیه 23 آغاز والی آیه 24، این سوره ادامه می یابد).
مبحث چهارم: خداوند عالم غیب است: (این بحث آن از آیه 25 سوره آغاز والی آیه 28، این سوره ادامه می یابد.)

جن یا پری چگونه مخلوق است؟

الف : جن از شعله ی آتش پدید آمده است. (رحمان آیه 15] برخلاف انسان که از خاک است. (رحمان : آیه : 14).

ب: جن دارای علم و ادراک است و حق و باطل را از روی استدلال تشخیص می دهد. (سوره جن).

ج: مکلف و مسؤول است. [سوره های جن و رحمان]

د: گروهی مؤمن اند و گروهی هم کافر (سوره جن آیه 11).

ه: حشر و نشر می شوند. (سوره جن آیه 15) .
و: می توانستند در آسمانها خبر بیاورند و استراق سمع کنند؛ اما اکنون نه (سوره جن آیه 9:) .

ز: تعدادی از آنان از نیرو و توان بخصوصی برخوردارند. (سوره نمل آیه: 39) . «قالَ عَفْرِيبٌ مِّنَ الْجِنِّ...»
«وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ (12) يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَّحَارِبٍ وَتَمَائِيلٍ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَّاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ (13)» (سوره سبأ ، آیات 12 و 13) . «وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ...»
ح: جنیان پیش از انسانها آفریده شده اند. (سوره حجر آیه 27) . «وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ»

ترجمه و تفسیر سوره

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام الله بخشنده و مهربان

«قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا» ﴿١﴾

(بگو: به من وحی شده است که گروهی از جنیان (به تلاوت من) گوش فرا داده اند، سپس گفته اند: «ما قرآن عجیبی شنیده ایم.») (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أوحى»: وحی شده است. «استمع»: گوش فرا داد. «نفر»: به گروه سه تا هفت یا ده نفره اطلاق می گردد. الجن: جنیان، پری. «عجبا»: عجیب و شگفت از جهات مختلف، مثل فصاحت و بلاغت، پند و اندرز و موعظه‌گری.

تفسیر :

«قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ»: ای محمد! به قومت بگو: الله به من وحی کرده است که گروهی از جن به قرآن گوش فرا دادند و به آن ایمان آوردند و آن را تصدیق کردند و به اسلام گرویدند.

از فحوای این آیه مبارکه بر می آید که: پیامبر صلی الله علیه وسلم در آن هنگام جن ها را نمی دید و نمی دانست که آنها به قرآن خواندن ایشان گوش فرا می دهند، بلکه بعدها خداوند متعال به وسیله ی وحی این سوره واقعه را به اطلاع ایشان رساند. عبد الله بن عباس (رض) هم به هنگام بیان این واقعه تصریح می کند که: «پیامبر صلی الله علیه وسلم نه از حضور جن ها مطلع بود و نه آن ها را می دید و نه به قصد خواندن بر آن ها قرآن را تلاوت فرموده بود.» (مسلم، ترمذی، مسند احمد، ابن جریر).

« فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (1) »: وقتی به میان قوم خود برگشتند به آنها گفتند: ما قرآنی عجیب و شگفت‌انگیز شنیدیم، نیکی نظم و بلاغت و رسایی اسلوب و محتوایش، از حکمت‌های نو ظهور و اندرزهای شگفت‌انگیزش، سخت مؤثر است.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: عبارت به کار رفته در متن آیه مبارکه همانا « قُرْآنًا عَجَبًا » است. قرآن به معنای «شیء خواندنی است و به احتمال زیاد جن ها این لفظ را به همین معنا به کار برده اند، چرا که آن ها برای اولین بار با این کلام آشنا شده بودند و شاید در آن هنگام نمی دانستند که آن چه را می شنوند نامش هم قرآن است. «عجبا» (عجب) صیغه ی مبالغه است و این کلمه در زبان عربی برای چیز بسیار شگفت‌انگیز به کار برده می شود. پس معنا و مفهوم گفته جن ها آن است که ما کلامی شنیده ایم که هم از لحاظ زبان خود و هم از لحاظ مضامین خود بی نظیر و شگفت‌انگیز بود.

این نشان دهنده ی آن است که جن ها نه تنها سخنان انسان ها را می شنوند، بلکه زبان آن ها را هم به خوبی می فهمند، اگرچه ضروری نیست که تمام جنها تمام زبان های بشری را بدانند و متوجه بشوند. ممکن است هر گروهی از آنها در هر منطقه ای از زمین که زندگی می کند، زبان های انسان های آن منطقه را بدانند. اما از این بیان قرآن در هر حال این مطلب به دست می آید که جن هایی که بدان هنگام قرآن را شنیده بودند با زبان

عربی آنقدر آشنا بودند که هم بلاغت بی نظیر آن را حس کردند و هم مضامین بلند پایهی آن را به خوبی درک کردند. (بنقل از تفهیم القرآن).

شان نزول :

امام بخاری، امام ترمذی و سایرین از ابن عباس (رض) روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم برای جن نه قرآن خوانده و نه آنان را دیده است ولیکن آن بزرگوار با گروهی از اصحاب خود به بازار عکاظ رفتند.

ریشه عربی کلمه «عکاظ»، از «عَكَّظَ يَعَكِّظُ عُكَاظًا» گرفته شده است، این منظور جمال الدین ابوالفضل محمد بن مکرّم بن علی الانصاری الخزرّی عالم شهیر زبان، لغت و تاریخ کشور مصر (630 قمری) در شرح این کلمه می نویسد: «فیعکظ بعضهم بالفخارای یَدَعُک»؛ «عکاظ را عکاظ می‌گفتند، چون عرب در آن، جمع می شدند و به دیگران فخر می فروختند.»

عکاظ از جمله بازار های مشهوری است در مکه که همه ساله با شان و شوکت برای تبادل اجناس تجاراتی بر پا میشود و در جنب تجارت، در آن مسابقات شعر و ادب، پهلونی و سایر مسابقات معروف آن زمان صورت می گرفت.

و به اصطلاح اعراب در آن بازار به فخر و مباحات می پرداختند.

ابن عباس می فرماید: در آن هنگام میان شیاطین و اخبار آسمانی مانع ایجاد و طرف آنها شهاب پر تاب می شد. شیاطین نزد قوم خود مراجعت کردند. سران و بزرگان آنان گفتند: این کار صورت نگرفته مگر به علت حادثه بزرگ، شرق و غرب عالم را گردش کنید و علت این حادثه را بیابید آنان (شرق و غرب دنیا را گشتند و آنچه را که میان آنها و اخبار آسمانی حایل شده بود، جستجو کردند.) گروهی که به قصد تهامه رفته بودند گذارشان به نخله افتاد، در آنجا پیامبر صلی الله علیه وسلم با یاران خود نماز صبح را اقامه می کرد. (تهامه سرزمینی است هموار و ساحلی که از سمت شمال از شبه جزیره سینا تا نواحی یمن جنوبی امتداد دارد. شهرهای مکه، نجران، جدّه، صفا در این منطقه واقع است.

به مکه معظمه به همین دلیل، تهامه نیز گفته می شود. در این سرزمین قبائلی نیز پیش از اسلام زندگی می کردند. درباره اوصاف رسول الله صلی الله علیه وسلم در کنار اوصاف قریشی، ابطحی، مکی، مدنی، تهامی نیز ذکر شده است. کوهی نیز در این ناحیه وجود دارد که به کوه تهامه شهرت دارد) گروه جن چون تلاوت قرآن کریم را شنیدند گوش دادند و گفتند: به الله قسم همین است آن که میان شما و خبر آسمان حایل شده است. از آن جا برگشتند و به نزد قوم خویش مراجعت کردند و گفتند: کلام شگرف و خوش ایندی را شنیدیم بنابر این «قُلْ أَوْحَى إِلَيَّ» به پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد. گفتار جن به آن بزرگوار وحی شد. (مواخذ: تفسیر بیان کلمات قرآن کریم تالیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تالیف علامه جلال الدین سیوطی ترجمه عبد الکریم ارشاد فاریابی).

- ابن جوزی در کتاب «صفوة الصفوه» از سهل بن عبدالله روایت کرده است: در

نواحی دیار عاد بودم ناگاه شهری دیدم که از سنگ کنده شده بود و در وسط آن قصری قرار داشت که از یک پارچه سنگ ساخته شده بود و در آنجا جن زندگی می کرد داخل شدم ناگاه دیدم شیخ قوی الهیکل و تنومندی با جامه پرتراوت پشمی رو به کعبه نماز می خواند، تازگی و طراوت جامه او بیشتر مایه شگفت و تعجب من شد تا تنومندی و درشتی اندامش، سلامش کردم جواب سلامم را داد و گفت: ای سهل، جثه بزرگ لباس را کهنه

نمی‌کند. بلکه لباس را ارتکاب گناهان و خوردن غذاهایی که از کسب حرام به دست می‌آید کهنه می‌سازد و این جامه هفت صد سال است که بر تن من است و با این لباس حضرت عیسی علیه سلام و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را ملاقات کرده‌ام و به هر دو ایمان آوردم. گفتیم: خودت کیستی؟ گفت: از آن جماعتی هستم که خدا «قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ» را در موردشان نازل کرده است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 17) در باره حقایقی از زبان جنیان و ایمانشان به قرآن کریم بحث بعمل آورده است.

جن:

قبل از همه باید گفت که بدبختی بعضی انسانها درین است که فهم و درک همه چیز ماحول و مافوق و مسایل و سوالهای مربوط به زندگی و مرگ را صرف به لمس و فهم حواس پنجگانه خویش به صورت ملموس مرتبط ساخته و خارج از آن را قبول کرده نمی‌تواند. در حالیکه هست موارد و حالاتیکه درک و لمس آن تعمق و ریاضت و ایمان میطلبد و درک بخش ازین مسایل و مفاهیم ایجاب ممارست های بیشتر و بیشتر نموده و درک مراحل مختلف از معرفت را ایجاد مینماید. در بخش آن بعد از ایمان به الله تعالی فهم و درک مسایل حاصل میشود. اما در کل این بحث باریکی های خویش را دارد که عدم دقت به این باریکی های اعتقادی میتواند انسان را در صورت عدم احتیاط لازم به بد راه و گمراهی بکشد. با این مقدمه مختصر اضافه میکنم که:

- جن (به کسر جیم و شد نون) در زبان عربی به معنای پوشیده، پنهان، غیر مرئی که دیده نمیشود، یا پشت پرده و در زبان دری- فارسی در مورد معنی جن در فرهنگ عمید می‌نویسد: جن- جنه: (به کسر جیم و تشدید نون) به موجودی خیالی و به موجودی خیالی و غیر مرئی بین انسان و ارواح رامیگویند که واحدش جنی و مونث آن جنیه است. جنی یعنی یک مرد جن و جنیه یعنی یک زن جن.

نویسنده برهان قاطع در معنای جن گفته است: جن بکسر اول در عربی معروف است که پری و دیو باشد و دل را نیز میگویند و قلب هم خوانند و اول و نخست را هم گویند که در مقابل کهنگی است. در فرهنگ عربی المنجد هم مانند فرهنگ عمید جن بمعنی موجودی خیالی بین انسان و ارواح آمده و به این سبب به این اسم نامیده شده که از دید ما مخفی و پوشیده است.

در فرهنگ لاروس در معنای جن نوشته شده است: الجن: موجود نامرئی بین انسان و ارواح، پری است که واحد آن جنی و مونث آن جنیه است.

- دارای علم، ادراک، تشخیص حق از باطل و قدرت منطق و استدلال است (در آیات مختلفی از سوره جن مباحثی در مورد اجنه صورت گرفته است).

- علمای علم لغت میفرمایند که: جن در برابر کلمه انس می‌آید. جن، موجود غیر مادی و شاید نیمه مادی است. به هر حال از جنس ما یعنی جنس انسان نیست ولی بنا به صراحت آیات قرآن کریم، در اکثر احوال، همطراز و هم عرض انسان است.

همچنان علمای علم لغت می‌افزایند: جنّ را فرزندان جان و بنابر این جانّ را ابو الجن و جمع جنّ را جنّه و جنان، و جنی را منسوب به جنّ یا جنّه دانسته اند (ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (مبارک بن محمد)، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، چاپ صلاح بن محمد بن

عویضه، بیروت ۱۴۱۸/۱۹۹۷. (ابن بابویه، الامالی، قم ۱۴۱۷).
 برخی «الجان» را که در قرآن کریم به همراه انس به کار رفته است، اسم جمع جن دانسته اند (بن تیمیه، مجموع الفتاوی، چاپ مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت ۱۴۲۱/۲۰۰۰).
 (ابن حجر عسقلانی، الاصابة فی تمییز الصحابة، چاپ عادل احمد عبدالوجود و علی محمد معوض، بیروت ۱۴۱۵/۱۹۹۵).
 ابن قتیبه شیاطین را جنیان سرکش و جان را جنهای ضعیف دانسته است. (ابن حزم، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، بیروت ۱۴۰۳/۱۹۸۳).
 هستند علمای که واژه جن را معرب از اصل حبشی آن دانسته است، اما به نظر دیگر خاورشناسان، ریشه کلمه جن در زبانهای اکدی، آرامی، عبری، و سریانی، به معنای پوشش و استتار، وجود دارد.

ماهیت جن :

پروردگار با عظمت ما در قرآن عظیم الشان از ماهیت جن اینگونه ما را باخبر می‌سازد:
 - «وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ» (سوره الحجر: 27) «وجن را قبل از آن ها از آتش سوزان خلق کردیم.»
 - در (آیه 27، سوره حجر) برای این موضوع تأکید بعمل آمده است که: خلقت جن ها در روی زمین قبل از خلقت انسان ها بوده است.
 - پروردگار با عظمت ما می فرماید: «وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ» (سوره الرحمن: 15) (و جن را از شعله آتش آفرید).
 و در حدیثی که حضرت بی بی عایشه رضی الله عنها از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده آمده است: «خُلِقَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورٍ وَخُلِقَ الْجَانُّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ وَخُلِقَ آدَمُ مِمَّا وُصِفَ لَكُمْ»
 (مسلم: 5314). «ملائکه از نور و جن از شعله آتش و آدم از آن چه برای تان وصف شده، خلق شده اند.»
 - مطابق تعریف قرآن عظیم الشان، جن از آتش خلق گردیده است، طوریکه انسان از خاک خلق گردیده است. «و لقد خلقنا الانسان من صلصال من حماء مسنون و الجن خلقناه من قبل من نار السموم» (همانا ما انسان را از گل و لای ساخورده تغییر یافته، خلق نموده ایم و جن را از آتش گدازنده خلق کردیم).
 - جنیان مثل انسانها نیز تمایلات نفسانی دارند. (سوره الرحمن، آیه 56).
 - جن مانند انسان مکلف به اعمال است «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون».
 - تعداد جنیان بیش از انسانها است. (سوره انعام، آیه 128).
 - جن دارای علم و ادراک و تشخیص حق از باطل و دارای قدرت منطق و استدلال است. (این مشخصه در آیات متعددی سوره جن به وضاحت بیان گردیده است).
 - جن و انس هر دو نیکوکار و گناهکار دارند و گناهکارانشان اهل دوزخ می باشند «و لقد ذرأنا لجهنم كثيرا من الجن و الانس لهم قلوب لا يفقهون بها... اولئك هم الغافلون»
 جن مانند انسانها می میرند و از بین می روند. و گروهی جای گروهی را میگیرند.
 - جن توانمندی و قدرت نفوذ در آسمانها و خبرگیری و استراق سمع را قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم را داشتند و بعد از بعثت از آن منع شدند.
 - در میان جن ها افرادی یافت می شوند که از قدرت زیادی برخوردارند، همان گونه که

میان انسان ها چنین است (سوره نمل، 39).
- قدرت بر انجام بعضی از کارهای مورد نیاز انسان را دارند (سباء، 12 - 13)
- در داستان حضرت سلیمان علیه السلام آمده که: جن مدعی میشود که میتواند تخت بلقیس را به نزد سلیمان آورد پیش از آن که از مجلس برخیزد حاضر می نماید. (سوره نمل آیات 30 - 40)

از فحوی مجموع این آیات طوری معلوم میشود که: جن یک موجود خیالی نیست طوری که برخی از انسانها فکر میکنند، بلکه جن یک موجود واقعی مادی است که ارتباط با او امکان پذیر است و طوری که عده هم با او ارتباط برقرار کرده اند. اگرچه از روزگاران قدیم بین انسان و جن، شبیه های مختلفی از روابط تصور می شده است.
طوری که در آیه 6 سوره جن آمده است و همانا مردانی از انس به مردانی از جن پناه می بردند، پس به سختی های ایشان می افزودند».

- تعدادی از جن ها مؤمن صالح و تعدادی از آنان کافرند. (در سوره جن، آیه 11).
- در میان جن ها افرادی یافت می شوند که از قدرت زیادی برخوردارند، همان گونه که در میان انسان ها نیز چنین است «قَالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنَّ أَنَا آتَيْكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ»
سوره نمل آیه 39).

- از نظر آنچه که قرآن کریم برای ما بیان کرده، در خصلتها شبیه ترین موجودات به انسان است، یعنی موجودی است که مانند انسان بلکه مانند هر حیوانی تولد دارد، و مانند یک حیوان و انسان مرگ دارد، و مانند یک حیوان و انسان حشر دارد، ذریه (خانواده و نسل دارد، دو جنس یعنی مرد و زن دارد).

اینها به دلیل اینکه عنصر و مبدأ اولی شان در خلقت با انسان متفاوت است تفاوتهایی با انسان دارند. در بعضی قسمتها، در آنچه که فضیلت و کمال واقعی است، از انسان پایینتر اند یعنی دون انسان اند، و بعضی چیزها را از انسان بیشتر دارند که آنها کمال واقعی شمرده نمی شود. آنچه اینها در آن از انسان پایین تراند این است که در مراحل ایمانی و معنوی «مانند انسان نیستند.» البته مانند انسان مؤمن دارند غیرمؤمن دارند، حتی مشرک و کافر دارند، منکر خدا دارند، منکر انبیا دارند، مؤمن واقعی هم دارند. ولی افراد اینها در ایمان، آن مراتبی را که افراد بشر طی می کنند طی نمی کنند که مثلاً به مقام پیغمبری برسند. در این جهت تابع بشر هستند یعنی پیغمبرهای بشر هادی و راهنمای آنها هستند نه اینکه از خود پیغمبری داشته باشند.

و اما به دلیل اینکه عنصر اولی که اینها از آن آفریده شده اند با عنصر خاک متفاوت است تفاوتهایی با انسان دارند. طوری که قبلاً یادآور شدیم یکی از این تفاوت ها مسئله غیرمرئی بودن جن ها است، یعنی وجود دارد، مانند یک جسم هم وجود دارد ولی یک جسم غیرمرئی. دیگر مسئله سرعت است. در آنها حرکت وجود دارد ولی حرکت را به یک سرعتی انجام می دهند که برای بشر غیرقابل تصور است. در یک آن می توانند اینجا باشند و در آن بعد در دورترین کرات عالم باشند.

- جن موجودی است که هرچند دارای روح و جسم البته با قابلیت های بخصوص خود است اما در شرائط عادی از حس ما پنهان است.

معنی اصطلاحی جن:

در معنای اصطلاحی، جن به مخلوقی از مخلوقات خدای متعال اطلاق می شود که نامرئی

است و از حواس ظاهری انسان پنهان است، طوری که در فوق هم تذکر دادیم، جن را به این جهت جن نامیده اند که به چشم دیده نمیشود، مگر در موقعی که بخواهد قدرتی را که خدای متعال در او قرار داده به نمایش بگذارد.

(جنّه) جمع جن است و (جانّ) «تشدید نون» ابوالجن یعنی پدر جن هاست. در فرهنگ لاروس و المنجد آمده: «جن: موجود نامرئی بین انسان و ارواح است، پری. واحد آن جنی و مونث آن جنّیه است».

- در مجمع البحرین آمده: جن موجوداتی اند که بر خلاف انسان هستند و به خاطر این که دیده نمی شوند جن نامیده شده اند. گفته شده که جن اجسامی اند هوایی که قادرند به اشکال مختلف در آیند. آنها دارای عقل و فهم بوده و بر انجام اعمال سخت قدرت دارند و این عربی حکایت کرده: مسلمین اجماع دارند که اجنه می خورند و می آشامند و نکاح می کنند، بر خلاف فلاسفه که منکر وجود جن هستند.

- فخر رازی در تفسیر کبیر خویش می نویسد: علماء درباره جن اختلاف دارند. بعضی گفته اند: جن از جنس غیر شیطان است و صحیح آن است که شیاطین از اقسام جن هستند، پس هر جنی که مؤمن باشد شیطان نامیده نمی شود و هر جنی که کافر باشد به اسم شیطان نامیده می شود و دلیل بر صحت این مطلب آن است که لفظ جن مشتق از اجتنان به معنای استتار است و هر چه که چنین باشد از جن شمرده می شود.

- راغب در (محاضرات) در وجه نامیدن جن گفته: جن چون از نظرها مستور است او را جن گفتند و در بسیاری از استعمالات، جن و شیطان متحد مینمایند.

غریف جن در اصطلاح آوازی است که از باد یا غیر آن در بیابان ظاهر میشود.

- همه علماء در این مورد توافق دارند که جن و شیاطین عبارت از اشخاصی نیستند که دارای اجسام کثیف باشند و مانند انسان و حیوانات رفت و آمد داشته باشند، بلکه قول متفق در مورد جن و شیطان همین است که:

اول:- آنها اجسامی هستند هوایی که قادرند به اشکال مختلف شکل گیرند و دارای عقل و فهم هستند و قدرت دارند کارهای سخت و طاقت فرسا را انجام دهند.

دوم:- حکما موجوداتی را ثابت کردند که نه مکان دارند و نه حالتی در مکان و گفتند: آنها مجرد از اجسام هستند.

- جن جسمی ناری و سفلی (پست) است که به اشکال مختلف در می آید حتی به شکل سگ و خوک، ولی به شکل فرشته و نبی در نمی آید.

معنی دیگر جن در برخی از روایات :

این نکته نیز قابل توجه است که جن گاهی بر يك مفهوم وسیع تر اطلاق می شود که انواع موجودات ناپیدا را شامل می گردد، اعم از آنها که دارای عقل و درك اند و آنها که عقل و درك ندارند، و حتی گروهی از حیواناتی که با چشم دیده می شوند و معمولاً در لانه ها پنهانند، نیز در این معنی وسیع وارد است.

شاهد این سخن روایتی است که از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل شده است که فرمود: «خداوند جن را پنج صنف آفریده است:

صنفي مانند باد در هوا (ناپیدا هستند) و صنفی به صورت مارها، و صنفی به صورت عقرب ها، و صنفی حشرات زمین اند، و صنفی از آنها مانند انسان اند که بر آنها

حساب و عقاب است» با توجه به این روایت و مفهوم گسترده آن، بسیاری از مشکلاتی که در روایات و داستان ها در مورد جن گفته می شود، حل خواهد شد.

انواع جن :

علامه شیخ الإسلام أبو عمر، یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر (368 - 463 هجری) در مورد کلمه «جن» مینویسد که اصطلاح «جن» دارای مراتبی مختلفی است از جمله:

- 1- جن خالص را «جنى» می گویند.
- 2- جنی که با انسانها زندگی می کند، آن را «عامر» که جمعش «عمار» است می نامند.
- 3- جنی که مزاحم اطفال می شود آن را «ارواح» می گویند.
- 4- جنی که اعمال زشت و خبیث را انجام دهد و متعرض گناه شود، آن را «شیطان» می گویند.
- 5- جنی که در حد فراوانی کارهای بد و خبیث را انجام دهد، آن را «عفریت» می گویند. پیامبر صلی الله علیه وسلم راجع به انواع جنیان فرمود: «الجن ثلاثة أصناف: فصنف يطير في الهواء، وصنف حیات وکلاب، وصنف يحلون ويطعنون». (جنیان سه نوع دارند: نوعی از آنها در فضا پرواز می کند. نوعی دیگر از آنها، مار و سگ ها هستند و نوع سوم آنها در منازل و خانه ها سکونت می جویند). (این حدیث را طبرانی، حاکم، و بیهقی به سندی صحیح آن را در «الأسماء والصفات» روایت کرده است. «صحیح الجامع: 85/3».

شکل و هیكل اجنه :

در مورد شکل و هیكل اجنه حدیثی داریم از ابی ثعلبه خشنی (رضی الله عنه) که: رسول الله (صلی الله علیه و سلم) فرمودند: «الجن ثلاثة أصناف: صنف لهم أجنحة يطیرون في الهواء، وصنف حیات، وصنف يحلون ويطعنون» یعنی: «اجنه بر سه گونه اند: گونه ای از آنان بال هایی دارند و در آسمان به پرواز درمی آیند، گونه ای به شکل مار هستند و گونه ای دیگر اقامت نموده و کوچ می کنند». (رواه الطبرانی وقال الهیثمی فی المجمع: (رجاله وثقوا وفي بعضهم خلاف) (الحدیث أخرجه ابن حبان والحاكم وأورده السيوطی فی الجامع الصغير. رقم: 365).

شیخ الاسلام ابن تیمیه می فرماید: «اجنه به شکل های شتر، گاو، گوسفند، اسب، قاطر و خر و نیز به شکل بنی آدم هستند، یکبار شیطان بر قریش به شکل یک پیر مرد نجدی ظاهر شد، وقتی در دارالندوه گردآمده بودند تا ببینند که آیا رسول الله صلی الله علیه وسلم را به قتل برسانند یا او را به زندان بیافکنند و یا او را تبعید نمایند. در قرآن کریم آمده است: «وإذ يمكر بك الذين كفروا ليثبتوك أو يقتلوك أو يخرجوك ويمكرون ويمكر الله والله خير الماكرين» یعنی: و (یاد کن) هنگامی را که کفار در باره تو نیرنگ می کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا (از مکه) اخراج کنند و نیرنگ مینمودند و الله (ج) تدبیر مینمود و الله (ج) از بهترین تدبیر کنندگان است).

وقتی که قریش برای خارج شدن برای جنگ بدر گردآمده بودند و آنچه در جنگ میان آنان و کنانه رخ داده بود را یادآوردند چیزی نمانده بود که از نبرد منصرف شوند، در آن هنگام ابلیس به صورت سراقه بن مالک بن جعشم مدلجی، که از اشراف بنی کنانه بود، بر آنان ظاهر شد و خطاب به ایشان گفت: من شما را از اینکه گزندی از قبیله کنانه به شما برسد در امان می دارم. با این حرف آنان برای جنگ بیرون شدند و شیطان نیز

همراه شان بود و از ایشان جدا نمی شد. ولی زمانی که نبرد درگرفت و در جریان نبرد ابلیس لشکر خدا (ملائکه) را دید. که از آسمان فرود می آیند، ابلیس پشت به آنان نمود و پا به فرار گذاشت. در این اسنا قریشیان گفتند: کجا می روی ای سراقه؟ مگر خودت نگفتی که همراه ما هستی و ما را تنها نمی گذاری؟ جواب داد: «انی بریء منکم انی اری ما لا ترون انی اخاف الله والله شديد العقاب» (سوره الانفال: 48) یعنی: «من از شما بیزارم من چیزی را می بینم که شما آن را نمی بینید من از خدا بیمناکم و خدا سخت کیفر است.»

نشانه های بسیاری که نشانگر جلوه نمودن اجنه به صورت آدمیان هستند، بیانگر قدرت اجنه به شکل های مختلف در آوردن خویش می باشد.

بصورت کل در بین اجنه، اجنه های درستکار، شیطان، دیو (مارد)، مرید (بسیار سرکش) و عفریت وجود دارند. خداوند متعال در سوره صافات میفرماید: «وَحَفُظًا مِّنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ» یعنی: «و (آن را) از هر شیطان (مارد) سرکشی نگاه داشتیم.» و در سوره حج: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ» یعنی: «و برخی از مردم در باره خدا بدون هیچ علمی مجادله می کنند و از هر شیطان سرکشی پیروی می نمایند.» و در سوره نمل بیان می فرماید: «قَالَ عَفْرَيْتُ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ» یعنی: «عفریتی از جن گفت من آن را پیش از آنکه از مجلس خود برخیزی برای تو می آورم و بر این [کار] سخت توانا و مورد اعتمادم.» و همانطور که در حدیث ذکر شد، برخی از آنان پرواز می کنند، و برخی نیز غواص هستند (در آب فرو می روند)، چنانکه خداوند متعال در آیه 37 سوره ص می فرماید: «وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بَنَاءٍ وَعَوَاصٍ» یعنی: «و شیاطین را (برای او مسخر کردیم) هر معمار و غوطه خور از آنها را!»

همچنین در میان آنان کسانی هستند که پیرو دین اسلام هستند و عده کافر و یهودی، مسیحی، مجوسی یا پیرو ادیان دیگر هستند.

طوریکه در آیه سوره جن «وَأَنَا مِّنَ الصَّالِحِينَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا» یعنی: «و از میان ما برخی درستکارند و برخی غیر آن و ما فرقه هایی گوناگونیم.» و ادامه می دهد: «وَأَنَا مِّنَ الْمُسْلِمِينَ وَمِنَّا الْفَاسِقُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا» یعنی: «و از میان ما برخی فرمانبردار و برخی از ما منحرف اند پس کسانی که به فرمانند آنان در جستجوی راه درستند.»

هکذا در بین جنیان، اجنه عاقل و باهوش و افرادی نادان و احمق وجود دارد. خداوند متعال می فرماید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ» (سوره الأنعام: 38) یعنی: «و هیچ جنبنده در زمین نیست و نه هیچ پرنده که با دو بال خود پرواز می کند مگر آنها (نیز) گروه هایی مانند شما هستند ما هیچ چیزی را در کتاب (لوح محفوظ) فروگذار نکرده ایم سپس [همه] به سوی پروردگارشان محشور خواهند گردید.»

اجنه پرنده گونه از انواع اجنه است که در آسمان به پرواز درمی آید، مانند پرنده که در آسمان می پرد و مسافت های زیادی را با سرعت زیاد می پیماید. برخی دیگر اجنه «ریحانی» (بادی) هستند که به «ریح» نسبت داده می شوند، این نوع از اجنه وقتی که در نفس انسانی وارد می شود چنان است که مدتی را در کالبد فرد برقرار

نمی ماند و حرکاتی چابک و اغلب بدخو و بد اخلاق است با این حال از کالبد فرد مجنون و گرفتار می گریزد اگر احساس خطر کند که مرتبط با سحر و چشم زدن نباشد. اینجا است که ممکن است برخورد با اینگونه از اجنه دشوار باشد، به همین دلیل دیده می شود که برخی از افسونگران چهار انگشت فرد گرفتار (مجنون) را و برخی هر ده انگشت وی را می بندند به نیت آنکه جن مذکور را محبوس کنند و نگذارند بگریزد، ممکن است این شیوه را از کتاب «لقط المرجان فی أحكام الجان» سیوطی که از کتاب «العرائس» ابن جوزی نقل نموده، برگرفته باشند؛ که طالب علمی سفر می کرد. در راه شخصی با وی همراه شد و زمانی که به نزدیکی های شهر مقصد رسیدند، آن شخص به او گفت: چنان شد که من بر تو حق و مهتری (زامم) یابم. من مردی از اجنه هستم و حاجتی از تو دارم. گفت: آن چیست؟

گفت: وقتی که به فلان جا رسیدی، آن جا مرغ هایی را می بینی که میانشان یک خروس سفید وجود دارد، آن را از صاحبش بخواه و خریداری نموده و ذبحش کن. آن طالب علم نیز گفت: ای برادر، من نیز از تو حاجتی می خواهم. گفت: بگو، آن چیست؟ چنانچه شیطان (مارد) پلیدی که هیچ دعا و افسونی در او کارگر نباشد و با آدمی ستیزه و لجاجت کند، چاره اش چیست؟

گفت: ریسمانی از پوست گوزن نر (گوز) گرفته و انگشتان ابهام هر دو دست فرد جن زده را تند و محکم می بندی و روغن سداب کوهی را گرفته و به این ترتیب در بینی اش می چکانی که: در بینی راست چهار بار و در سمت چپ سه بار، آنگاه (جن) راه یافته به آن فرد، خواهد مرد و هیچ جن دیگری هم به درون وی نخواهد رفت. می گوید: وقتی وارد شهر شدم، به آن مکان رفته و آن خروس پیر را یافتم. خواستم آن را از صاحبش بخرم ولی نپذیرفت. به ناچار آن را به چندین برابر قیمتش از او خریداری کردم. (آن جن) با اشاره به من فهماند که آن را ذبح کنم و من ذبحش نمودم. فردای آن روز که بیرون آمدم دیدم عده از مردان و زنان دف می زنند و به من گفتند: ای جادوگر! گفتم: من جادوگر نیستم. گفتند: درست از همان لحظه که تو آن خروس را سر بریدی، دختر جوانی نزد ما جن زده شده است.

از آن ها خواستم تا ریسمانی از پوست (یحمور) گورخر و روغن سداب کوهی برایم بیاورند. وقتی با او چنان عمل نمودم، فریادی کشید و گفت: وای که من آن را علیه خودم به تو آموختم. سپس روغن را در بینی وی ریختم و در همان لحظه مرد، و آن زن شفا یافت و دیگر هرگز هیچ شیطانی به سوی او بازنگشت.

این شیوه برای همه قابل استفاده بوده و درست تجربه شده هست، اما نه برای همه انواع اجنه، چون مریدها (دیو) و عفریت ها از منافذی به جز انگشت های ابهام خارج میشوند و ممکن است از چشم، شکم یا گوش فرد جن زده بیرون بیایند و آن عضو را در حین خارج شدن ناقص کنند. بنابراین بهتر است از این شیوه استفاده نکرده و جن مذکور را می توان با خواندن این آیه ی شریفه بر فرد جن زده و به نیت حبس آن جن، زندانی نمود: «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (سوره، یس:9) یعنی: «و [ما] فراروی آنها سدی و پشت سرشان سدی نهاده و پرده بر [چشمان] آنان فرو گسترده ایم در نتیجه نمی توانند ببینند.»، و به اذن خداوند جن مذکور نمی تواند بگریزد.

«يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا» ﴿٢﴾

(که) به راه راست هدایت می کند پس به آن ایمان آوردیم و هرگز کسی را شریک پروردگار خود قرار نخواهیم داد. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الرُّشْدِ»: راه راست و درستی که جویندگان را به سر منزل سعادت و کمال میرساند.
«وَلَنْ نُشْرِكَ»: دلالت بر این مطلب دارد که آن‌ها نیز مشرک بودند و به واسطه‌ی اِستماع قرآن ایمان آورده‌اند.

تفسیر :

«يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ»: به این قرآن راهنمای حق و هدایت و درستی و صواب است، و ما آن را تصدیق کرده‌ایم و به آن ایمان آورده‌ایم. «وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا (2)»: و به شرکی که قبلاً بر آن بودیم باز نمی‌گردیم، و بعد از این برای الله شریک قرار نمی‌دهیم. خازن گفته است: آیه نشان می‌دهد که آن گروه مشرک بودند. (تفسیر خازن ۱۵۸/۴).

«وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا» ﴿٣﴾

و (ایمان آوردیم به اینکه) شأن و شکوه پروردگار ما بسیار بلند است، او زن و فرزندی (برای خود) نگرفته است. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَعَالَى»: بلند مرتبه و والا است. «جَدُّ»: بزرگی و عظمت، و منظور از «جَدُّ رَبِّنَا»، قدرت، فرمانروایی، نعمت‌ها و آیات بی‌شمار پروردگار است. «مَا اتَّخَذَ»: اختیار نکرده و برنگزیده است.

تفسیر :

«وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا»: عظمت و شکوه و جلال پروردگار ما را سزد که بسی والا است. برخی از مفسران کلمه «جد» را به کسر جیم می‌دانند. یعنی ربوبیت پروردگار ما راست و حق است. گویی جنیان از قرآن حقایقی را دریافتند که آن‌ها را بر خطای عقیده شرکی شان آگاه و بیدار ساخت. همچنین احتمال دارد که مراد از «جد» ملک و فرمانروایی یا توانگری باشد چنان که در حدیث شریف آمده است: «لَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مَنْكَ الْجَدُّ» که ابو عبیده (رض) در معنای آن گفته است: «هیچ توانگری را توانگری و ثروتش در برابر تو سود نمی‌رساند».

آن جنیان افزودند: «مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا (3)»: «همسر و فرزندی برنگرفته است» یعنی: برتر است شأن و جلال و عظمت پروردگار ما از اینکه زن یا فرزندی برگیرد، آن گونه که گروهی از کفار این نسبت ناروا را به وی می‌دهند. چنین بود که جنیان به مجرد شنیدن قرآن بالبداهه دریافتند که الله تعالی از برگرفتن زن و فرزند پاک و منزّه است.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: «از این بخش آیه مبارکه دو مطلب به دست می‌آید: یکی اینکه این جن‌ها یا از جمله جن‌های مسیحی بودند، یا مذهب و دین دیگری داشتند که الله متعال را در آن صاحب زن و فرزند پنداشتند. دوم آن که در آن هنگام رسول الله صلی الله علیه وسلم در حال تلاوت آیه‌هایی از قرآن بودند که با شنیدن آن جن‌ها به نادرست بودن عقاید خود پی بردند و دانستند که نسبت دادن زن و

فرزند به ذات والا مرتبه ی خدای بلندمرتبه نادانی و گستاخی بزرگی است.»

«وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا» ﴿٤﴾

و (شگفت) آنکه از میان ما نادانی در باره الله سخنانی یاره می گفت (٤)

تفسیر:

«سَفِيهُنَا»: بی‌خرد و نادان از بین ما؛ منظور گناهکاران و مشرکان از بین خود جنیان است که سردسته‌ی آنان ابلیس بود. همچنان مفسر مجاهد فرموده است: آن سفیه، ابلیس بود که آنها را به عبادت غیر خدا فرامی‌خواند (قرطبی ٩/١٩). در آیه مبارکه کلمه «فِيفَا» به کار رفته است که هم برای یک فرد می‌تواند به کار برود و هم برای یک جمع. اگر آن را به معنای یک فرد بگیریم، ابلیس از آن مراد خواهد بود و اگر آن را به معنای یک گروه بگیریم معنا آن خواهد بود که بسیاری از جن‌های احمق و نادان چنین مطالب نادرست و سخیفی می‌گویند. (تفهیم القرآن) «شَطَطًا»: زیاده‌روی در شرک و کفر و دوری از حق و عدل، در اصل به معنای تجاوز از حد است.

«وَأَنَا ظَنُّنَا أَنْ لَنْ نَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» ﴿٥﴾

و اینکه ما گمان می‌کردیم که انس و جن هرگز بر خدا دروغ نمی‌بندند. (٥)

تفسیر:

مفسر طبری می‌نویسد: یعنی علت گمراه شدن ما به سبب مطالب نادرست آنها این بود که ما به هیچ وجه فکر و گمان نمی‌کردیم که هیچ‌کدام از انسان‌ها یا جن‌ها حتی به خود جرأت این کار را بدهند که درباره‌ی الله مطالب دروغی بگویند، و همسر و فرزند به او نسبت دهند. آنها تصور می‌کردند که ابلیس درست می‌گوید، اما همین‌که قرآن را شنیدند یقین حاصل کردند که دروغگو بوده و از این‌رو او را سفیه خواندند. (تفسیر طبری ٦٨/٢٩)

«وَأَنَا ظَنُّنَا أَنْ لَنْ نَقُولَ...»: این سخن جنیان اشاره به یکی از اسباب گمراهی ملت‌ها در طول تاریخ بشریت دارد، و آن عبارت است از اعتماد و اعتقاد بیش از حد به سخنان کسانی که در حکم مُرْشِد و بزرگتر هستند و هر چه بگویند با حسن نیت و بدون دلیل پذیرفته می‌شود و این اعتماد در بسیاری از مواقع تا به جایی می‌رسد که بر سخن الله و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز برتری می‌یابد و مخالفت با آن ننگ و عار محسوب می‌شود. (بنقل از تفسیر مبین جزء 29 و 30 تألیف سید محمد صالح مهجور)

«وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا» ﴿٦﴾

و اینکه مردانی از بشر به مردانی از جن پناه می‌بردند، و آنها سبب افزایش گمراهی و طغیانشان می‌شدند. (٦)

تفسیر:

«وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ»: و مردانی از بشر به بعضی از افراد جن پناه می‌بردند.

مفسر ابو سعود می‌فرماید: این آیه اشاره به این عادت عرب جاهلی دارد که هرگاه یک نفر از آنها مجبور می‌شد شب را در بیابانی بگذراند از ترس و برای محافظت از خود، این اشعار را تکرار می‌کرد: «أَعُوذُ بِسَيِّدِ هَذَا الْوَادِي مِنْ سُفْهَاءِ قَوْمِهِ»: «پناه می‌برم به بزرگ این دشت از شر نادانان قومش». منظورشان از سید واری بزرگان جن بود.

جنیان نیز هرگاه این را می‌شنیدند می‌گفتند: «سِدْنَا الْإِنْسَ وَالْجِنَّ»: «بزرگ انس و جن شدیم» و بدین‌سان بر گناه و تکبر جنیان افزوده می‌شد؛ و یا این که این پناهندگی انس به جن سبب ازدیاد گناه و شرک انس می‌شد؛ و یا این که بر ترس و وحشت انسیان می‌افزود. «رهقا» سفاقت و جهالت، گمراهی، طغیان و سرکشی. و آنچه حقیقت را می‌پوشاند، ترس. از فحوی جمله: «فَزَادُوهُمْ رَهَقًا» که پناه بردن و اتصال تماس با جن که معمولاً برای رسیدن به اهداف نادرست صورت می‌گیرد، بر گمراهی دو طرف می‌افزاید. (تفسیر ابو سعود ۲۰۰/۵).

شان نزول:

- ابن منذر، ابن ابوحاتم و ابوشیخ در «عظمه» از کردم بن ابوسائب انصاری روایت می‌کنند: در اوایل شهرت و آوازه خیر پیامبر با پدرم به سوی مدینه روانه شدیم شبی را در نزد چوپانی پناهگاه گرفتیم نصف شب گرگ آمد و از گله یک بره دزدید. چوپان برخاست و گفت: ای ساکن وادی در پناه تو هستم، منادیی که ما او را نمی‌دیدیم، صدا کرد ای سرحان، [رهایش کن] بعد از این صدا برده با شتاب میان گله برگشت، خدا آیه «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا» را در مکه به رسول خود نازل کرد.

- ابن سعد از ابورجای عطاردی منسوب به قبیله بنی تمیم روایت کرده است: وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم مبعوث گردید من سرپرست خانواده خویش بودم و به طور کافی و شایسته به آن‌ها خدمت می‌کردم، در این هنگام با شتاب خارج شدیم و به بیابانی خالی از آب و علف رسیدیم. همیشه وقتی به چنین جاهایی می‌رسیدیم، شام گاهان سر گروه ما می‌گفت: ما امشب از شر جن به سرور این وادی پناه می‌بریم. آن شب هم این جملات را گفتیم. پس به ما گفته شد: راه و روش این شخص شهادت لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله است. هر کس به این کلمه اقرار کند جان و مالش در امان است. بنابراین، برگشتیم و اسلام را پذیرفتیم. ابو رجاء گفته است: به نظر من الله تعالی این آیه را در باره من و یارانم «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ» نازل کرده است.

- خرائطی در کتاب «هواتف جان» آورده که از عبدالله بن محمد بلوی و او از عماره بن زید و او نیز از عبدالله بن علاء و او از محمد بن عکبرشنیده و او از سعید بن جبیر روایت کرده است: رافع بن عمیر از قبیله بنی تمیم آغاز مسلمان شدن خود را چنین بیان می‌کند: شبی در ریگستان پرخم و پیچ راه می‌رفتم که ناگاه خواب بر من غلبه کرد، از شتر پیاده شدم و او را خواباندم و از شر جن به سرور این وادی پناه بردم و به خواب رفتم. در عالم رؤیا دیدم که مردی می‌خواهد با سلاحی که در دست دارد شتر مرا گردن بزند. هراسان از خواب بیدار شدم و چپ و راست نگاه کردم هیچ چیزی ندیدم و به خود گفتم: این رؤیاست، دوباره خوابیدم، باز مثل سابق خواب دیدم. بیدار شدم و دیدم که شترم رمیده است و ملتفت شدم جوانی مانند همان کسی که در خواب دیده بودم سلاح در دست دارد و مرد کهن سالی دست او را گرفته از شتر من دورش می‌کند. آن دو در حال دعوا بودند که ناگاه سه گاو وحشی آمد. مرد مسن گفت: برخیز هرکدام از این‌ها را بخواهی عوض شتر پناهنده آدمیزاد من برای خودت بگیر، جوان برخاست و یکی از گاوها را گرفت و رفت. پس شیخ متوجه من شد و گفت: ای جوان! هرگاه در یکی از این وادی‌ها پیاده شدی و از چیزهای هولناک آن ترسیدی، بگو از شر چیزهای هراس‌انگیز این وادی به پروردگار محمد صلی

الله علیه وسلم پناه می برم و به هیچ جن پناه مگیر که فرمانروایی آنها باطل شد. رافع بن عمیر می گوید: گفتم: این محمد کیست؟ گفت: پیامبری است که روز دوشنبه از میان عرب برانگیخته شد، دعوت او منحصر به شرق و غرب عالم نیست. گفتم: اهل کجاست؟ گفت: یثرب دیار نخلستان ها. چون صبح دمید شتر خویش را سوار شدم و با جدیت راه پیمودم تا وارد مدینه شدم. رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا دید و سر گذشت مرا قبل از اینکه من چیزی بگویم بیان داشت و به اسلام دعوتم کرد. من اسلام را پذیرفتم. سعید بن جبیر می گوید: ما فکر می کنیم این همان کسی است که در باره اش آیه «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا ﴿٦٦﴾ وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا» نازل شده است.

ازدواج با جن :

آنچه مسلم است این است که بنابر ذات وجودی جنیان آنها نیز مانند انسان دارای غریزه جنسی بوده و توالد و تناسل دارند و لازمه ادامه و بقای نسلشان آمیزش جنس مونث و مذکر است، اما این سوال که آیا آنها هم مانند انسانها و یا سایر جانداران با عمل القاح و تشکیل نطفه تولد می یابند، چیزی نیست که از کلام خداوند متعال بتوان استنباط کرد ولی ابن عربی در فتوحات گفته است:

تناسل بشر به القای آب نطفه در رحم است و تناسل جن به القای هوا در رحم انثی (جنس ماده) می باشد». (جن و شیطان صفحه 57)

طوریکه در فوق تذکر نمودیم که ارتباط برخی از انسان ها با جن ها قابل انکار نیست اما اینکه انسان میتواند با جن ازدواج کند، اکثر روایات در این بابت، از جمله روایات شفاهی است، و اسناد معتبری در این بابت وجود ندارد.

عالم جلیل القدر و شهیر اسلام ابن عربی (۵۶۰ تا ۶۳۸ هـ. ق) در «الفتوحات المکیة فی معرفة أسرار المالکیة والملکیة» مینویسد که:

تناسل جن به القای هوا در رحم انثی است به همه حال در این مورد نمی توان حکم قطعی نمود. ولی در این هیچ جای شک نیست که: اما لذت بردن و آزار دادن توسط جن ها گاهی اتفاق می افتد.

در مورد زاد و ولد جن، خداوند پاک در قرآن کریم می فرماید: «أَفْتَتَخُونَهُ وَذُرِيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» (سوره الکهف: 50) یعنی: «آیا [با این حال] او و نسلش را به جای من دوستان خود می گیرید و حال آنکه آنها دشمن شمايند و چه بد جانشینانی برای ستمگرانند.» معنی کلمه «الذرية» همان اولاد و خانواده می باشد. خواننده محترم!

در مورد ازدواج جن با انسان ویا هم بالعکس ازدواج انسان با جن تفاسیر و نقل قول های متعددی از علما نقل شده، برخی از علما این ازدواج را محال می دانند و برخی دیگر آنرا ممکن الوقوع دانسته اما از آن منع کرده اند.

ازدواج انسان با جن اگر محال نباشد بسیار نادر است و اگر هم واقع شود از جهت انسان غیر اختیاری است.

در میان علماء در مورد ازدواج انسان با جن به سه نظریه مشهور باید اکتفاء کرد:

اول: برخی از علما ازدواج با جن را بصورت مطلق جایز می دانند و برخی دیگر از همین علماء این ازدواج را جایز ولی مکروه می شمارند.

عالم شهیر جهان اسلام امام جلال‌الدین سیوطی در اشباه و نظایرش از عماد بن یونس نقل می‌کند که در شرح الوجیز می‌گوید: انسان می‌تواند با جنی ازدواج کند. حسن بصری ازدواج با جن را مشروط به وجود شهود جایز می‌داند.

دوم: جمهور علماء ازدواج انسان با جن را ممکن و لی غیر جایز می‌دانند و از آن منع کرده‌اند.

سوم: گروه از علما مانند ابن یونس و ابن عبدالسلام منکر امکان ازدواج انسان با جن از لحاظ ماهیتی هستند.

قائلین به جواز نکاح جن و انس به ادله متعددی استدلال دارند، که برخی از این ادله عبارتند از:

1- آیه «وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ» (سوره الأنعام، آیه 128) (خداوند متعال می‌فرماید: روزی را که در آن همه آنان را در کنار هم گرد می‌آوریم ای گروه جنیان! شما افراد فراوانی از انسانها را گمراه ساختید. می‌گویند: پروردگارا! برخی از ما از برخی دیگر سود بردیم.)

در این آیه خداوند از حال جنیان و انسانها در قیامت خبر می‌دهد و محل استدلال «رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ» است که صراحت دارد به اینکه انسانها از جنیان و جنیان از انسانها لذت جویی کرده‌اند و از مصادیق استمتاع و لذت جویی ازدواج و تناکح بین آنهاست.

ابن تیمیه در مجموع الفتاوی می‌گوید: «الاستمتاع بالشیء هو أن يتمتع به فينال به ما يطلبه ويريد به ويهواه ويدخل في ذلك استمتاع الرجال بالنساء بعضهم ببعض كما قال «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» وفي الجملة استمتاع الإنس بالجن والجن بالإنس يشبه استمتاع الإنس بالإنس»

یعنی منظور از استمتاع از چیزی لذت جویی از آن چیز است به اینکه به آنچه که می‌خواهد و طلب می‌کند و هوا و هوس او بر آن است برسد. لذت جویی و کامیابی مردان از زنان نیز در استمتاع وارد است چون خداوند می‌فرماید: (پس اگر با زنی از زنان ازدواج کردید و از او کام گرفتید، باید که مهریه او را بپردازید، و این واجبی (از واجبات الهی) است.) خلاصه اینکه استمتاع انس از جن و بالعکس همانند لذت جویی انسان از انسان است.

2- استدلال به آیه «وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» (سوره الإسراء، آیه 64) (خداوند خطاب به شیطان که از جنیان است می‌گوید: و در اموال آنان و در اولاد ایشان شرکت جوی

3- استدلال به آیه «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنْسُ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ» (سوره الرحمن، آیه 56) (یعنی در باغ‌های بهشت زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی‌ورزند و پیش از آنان کسی از انسانها و جنیها با ایشان نزدیکی و مقاربت نکرده است. می‌گویند آیه اشاره به این دارد که همانطور که انسان با زنان مقاربت می‌کند جنیها هم می‌توانند مقاربت بکنند.

4- استدلال به حدیثی که ابوداود روایت کرده «هل رأى فيكم المغربون قلت وما

المغربون ؟ «قال» الذین بَشَرَکَ فَبِہِمُ الْجَنِّ» یعنی آیا در میان شما مغربون دیده شده اند گفته شد مغربون چه کسانی هستند فرمود: کسانی که جن در آنها شریک است.
5- استدلال به حدیثی که ابن حجر در لسان المیزان روایت کرده «لا تذهب الدنیا حتی یکثر فیکم أولاد الجن» دنیا از بین نمی رود تا اینکه در میان شما فرزندان جنی زیاد شود.

6- استدلال به حدیثی که ابن عدی در الکامل آورده «کان أحد أبوی بلقیس جنیا» یکی از پدر و مادر بلقیس جنی بوده اند.

یادداشت ضروری:

اکثر احادیثی که برای جواز ازدواج انسان با جن صورت گرفته است از احادیث ضعیفه و نمیتوان بر آن استدلال شرعی نمود.

دلایل جمهور علماء:

دلایل جمهور علماء که معتقد به امکان ازدواج با جن را جایز می دانند، از آن منع بعمل آورده اند:

- 1- امام احمد و اسحاق بصورت مرسل از زهری روایت کرده اند: (نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن نکاح الجن) یعنی رسول خدا از ازدواج با جن نهی کرد.
- 2- از آنجا که مشروعیت نکاح برای الفت و سکون و آرامش و مودت است و چنین مفاهیمی در جن مفقود است و وجود ندارد بلکه به نسبت انسان در جن ضد آن یعنی عداوت وجود دارد از دواج با جن جایز نیست.
- 3- اذنی از طرف شارع بر جواز آن وارد نشده است و در آیه «فَأَنْکِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» لفظ نساء اختصاص به مونت بنی آدم دارد پس غیر آن بر تحریم باقی می ماند چون اصل در ابضاع و فروج حرمت است مگر اینکه دلیلی بر حلّیت وارد شود.
- 4- بخاطر ضروری که متوجه فرزند است حرّ (انسان آزاد) از ازدواج با امة (کنیز) منع می شود چون فرزند او برده می گردد شکی نیست که ضرر در ازدواج با جن بیشتر است پس وقتی از ازدواج با کنیز بخاطر اختلاف در نوع منع میشود از نکاح با جنیة از باب اولی بخاطر اختلاف در جنس منع میگردد.
- 5- از انزاء خر بر اسب نهی شده است و در روایتی که ابوداود، نسائی و احمد نقل کرده اند پیامبر فرمود: «انما یفعل ذلک الذین لا یعلمون» یعنی جاهلان این کار را انجام می دهند. این منع بخاطر اختلاف در جنس است که به نسبت انسان و جن از باب اولی صدق می کند.
- 6- از امام مالک در مورد مردی از جن که می خواهد با دختری ازدواج کند سوال شد ایشان در جواب گفت: «لَا أَرَى بِهِ بَأْسًا فِي الدِّينِ، وَلَكِنْ أَكْرَهُ أَنْ تُوجَدَ امْرَأَةٌ حَامِلَةٌ فَتَدَّعِي أَنَّهُ مِنْ رَوْحِهَا الْجَنِّي فَيَكْتُرُ الْفَسَادُ.» یعنی از لحاظ شرعی (در صورتی که جنی مسلمان باشد) اشکالی نمی بینم اما آنرا مکروه می دانم چرا که زمانی که زن از جنی باردار شد به او گفته می شود شوهر تو کیست؟ او می گوید از جنیان است و به این صورت فساد و فحشاء در اسلام زیاد میشود.
- 7- از جهت غریزه و فطرت انسان تمایلی برای ازدواج با جن ندارد و نزد انسانها چنین ازدواجی شوم و غریب است.

8- حدیث ابی سعید رضی الله عنه که مسلم روایت کرده و رسول الله صلی الله علیه و سلم می فرماید: «ان بالمدينة جنا قد أسلموا فإذا رأيتهم منهم شيئاً فأذنوه ثلاثة أيام فإن بدا لكم بعد ذلك فاقتلوه فإنما هو شيطان» یعنی در شهر مدینه جنیان وجود دارند که مسلمان شده اند پس اگر چیزی از جنیان را مشاهده کردید سه روز به او مهلت دهید تا آنجا را ترک کند اگر بعد از آن نمایان شد آنرا بکشید چون شیطان است. در این حدیث از ارتباط و نزدیک شدن جن با انسان منع شده است پس چگونه امکان دارد که ازدواج مسلمان با جنی جایز باشد.

9- ازدواج با جن مقاصد شرعی نکاح را محقق نمی کند چون مهمترین مقاصد نکاح تولید مثل و ایجاد انس و الفت و محافظت جامعه از فساد و تباهی است. وقتی که تحقق این مقاصد در ازدواج انسان با انسان وجود نداشته باشد چنین ازدواجی مکروه است و از آن منع می گردد پس نکاح با جنی از باب اولی مردود است.

10- خداوند از موالات و دوستی با اجنه و شیاطین منع کرده است و می فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» (سوره الکهف 50) یعنی آن گاه که ما به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. آنان جملگی سجده کردند مگر ابلیس که از جنیان بود و از فرمان پروردگارش تمرد کرد. آیا او و فرزندان او وجود اینکه ایشان دشمنان شمايند، به جای من سرپرست و مددکار خود می گیرید؟! ستمکاران چه عوض بدی دارند!

11- ازدواج با جن خطرات زیادی برای انسان ببار می آورد، از جمله مسلط شدن جنی ها بر زوج انسی خود می باشد، وحتى او را به قتل نزدیکان و فرزندان انسی اش دستور می دهد، و او را از ازدواج و مقاربت با همسر انسی اش منع می کند. آنچنانکه علما در کتب مختلف بیان کرده اند رها شدن از زوج یا زوجه جنی بسیار سخت است.

«وَأَنَّهُمْ ظُنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا» ﴿٧﴾

و اینکه آنها گمان کردند، همان گونه که شما گمان می کردید، که خداوند هرگز کسی را (به نبوت) مبعوث نمی کند. (٧)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ظنوا»: انسانها گمان می بردند. «ظننتم»: شما جنیان گمان بردید.

تفسیر :

یعنی و کفار انس مانند شما ای گروه جن! گمان می کردند که خدا بعد از مرگ هیچ کس را زنده نخواهد کرد. پس مانند شما بعثت را انکار می کردند. (از سیاق آیات متبرکه چنان برمی آید که گفتگوی جن با نزدیکشان می باشد. مفسر طبری این نظر را پسندیده است و بعضی از مفسرین گفته اند: کلام الله می باشد که آن را به پیامبر وحی کرده است و معنی آن چنین است: ای جماعت قریش! جن هم مانند شما بعثت را انکار می کردند. اما وقتی قرآن را شنیدند ایمان آوردند. پس چرا شما هدایت نمی شوید؟)

«وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِنَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا» ﴿٨﴾

و ما بر آسمان دست یافتیم و آن را پر از نگهبانان توانا و تیر های شهاب یافتیم (٨)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَمَسْنَا السَّمَاءَ»: لمس کردیم به معنای دست زدن جهت آگاهی از یک چیز است و در

این جا لمس به معنای طلب و قصد است، زیرا مطلوب و مقصود جنیان از این کار، آگاهی از خبرهای آسمان بود.

«مُلِئْتُ» (ملئ): پر شده است. «حَرَسَ» جمع حارس: نگهبانان، مراد همان ملائکه است که آسمان را در مقابل استراق سمع پاسبانی می‌کند.
«شَدِيدًا»: قوی و نیرومند، صفت برای حَرَس. «شُهَبٌ» جمع شهباب: شهاب‌سنگ، تیرها و سنگ‌های آسمانی، شعله‌های برگرفته از آتش فروزان ستارگان، تیرهای شهاب، گلوله‌های آتشین شهاب.

تفسیر:

یعنی جن می‌گویند: ما به منظور شنیدن سخنان ساکنان آسمان سعی کردیم به آسمان برسیم، اما آن را مملو از فرشتگان یافتیم که از آن حفاظت می‌کردند و آن را مملو از شهاب‌های سوزان یافتیم که به سوی اشخاصی پرتاب می‌شدند که می‌خواستند به آسمان‌ها نزدیک شوند.

«وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا» ﴿٩﴾

و اینکه ما پیش از این به استراق سمع در آسمانها می‌نشستیم؛ اما اکنون هر کس بخواد استراق سمع کند، شهابی را در کمین خود می‌یابد. (٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

شهاب: «شهاب» در لغت به معنای شعله‌ای از آتش است که زبانه می‌کشد. (راغب، مفردات فی غریب القرآن، جلد 1، صفحه 465).

رصد: «رصد» در لغت به معنای آماده برای مراقبت، در کمین بودن و کمین کننده آمده است. (قاموس قرآن، جلد 3، صفحه 101).

تفسیر:

استراق سمع: استراق اصلاً از ماده «سرق» به معنای دزدی است، گرفته شده است (لسان العرب، جلد 10، صفحه 156). دزدی یا سرقت یعنی اینکه مال کسی را به طور مخفیانه بر میداری بدون اینکه مالک و صاحب مال از آن اطلاع داشته باشد.

«استراق سمع» هم به معنای دزدی کلام است؛ یعنی وقتی که دو نفر با هم آهسته صحبت می‌کنند و می‌خواهند کسی متوجه صحبت آنان نشود، شخصی در خفا به کلام آنها گوش میدهد، طوری که دین مقدس اسلام این استماع مخفیانه را نکوهش نموده و آنرا از جمله گناهان کبیره بحساب آورده است.

«وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا» ﴿٩﴾

و اینکه ما پیش از این به استراق سمع در آسمانها می‌نشستیم؛ اما اکنون هر کس بخواد استراق سمع کند، شهابی را در کمین خود می‌یابد. (٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَقْعِدَ لِلسَّمْعِ»: «مقاعد» جمع معقد به معنای مکان نشستن (نشستگاه) و «للسمع» جهت استراق سمع است. جنیان خودشان اقرار می‌کنند که پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم و تغییرات آسمان، در جایگاه‌های مختلفی از آسمان می‌نشستیم و مشغول استراق سمع و شنیدن خبرهای آسمان از ملائکه می‌شدیم و هیچ مانعی نیز وجود نداشت.

«فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ»: مراد از لفظ «الآن» زمان بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم است که شهاب‌سنگ‌ها، جنیان و شیاطین را از آسمان می‌راند.

«رَّصَدَ»: آماده، نشانه گرفته شده، در کمین.

تفسیر:

«وَأَنَا كُنَّا نَفْعُدُّ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ»: و ما قبل از بعثت محمد صلی الله علیه و سلم استراق سمع می کردیم و اخبار آسمان را گوش می دادیم و آن را به کاهنان القا می نمودیم. «استراق سمع»: استراق اصلاً از ماده «سرق» به معنای دزدی است، گرفته شده است (لسان العرب، جلد 10، صفحه 156). دزدی یا سرقت یعنی اینکه مال کسی را به طور مخفیانه بر میداری بدون اینکه مالک و صاحب مال از آن اطلاع داشته باشد. «استراق سمع»: هم به معنای دزدی کلام است؛ یعنی وقتی که دو نفر با هم آهسته صحبت می کنند و می خواهند کسی متوجه صحبت آنان نشود، شخصی در خفا به کلام آنها گوش میدهد، طوری که دین مقدس اسلام این استماع مخفیانه را تقبیح نموده و آنرا از جمله گناهان کبیره بحساب آورده است.

پیامبر صلی الله علیه و سلم با زیبایی خاصی در این مورد فرموده است: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَاتٌ» (سخن چین وارد بهشت نمی شود) (بخاری 6056 و مسلم 105) همچنان پروردگار با عظمت ما در مورد استراق سمع در (سوره صافات) می فرماید: «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ» (مگر آنها یکی در لحظه کوتاه برای استراق سمع به آسمان نزدیک شوند، که «شهاب ثاقب» آنها را تعقیب می کند). و این موضوع یکبار دیگر در (آیات 17 الی 18 سوره الحجر) چنین یاد آوری شده است: «وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ * إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ» «و آن را» (یعنی: آسمان را) «از هر شیطان رانده شده حفظ کردیم» (به طوری که شیاطین نمی توانند به آن دستبرد زده و چیزی از وحی یا غیر آن را بشنوند) «مگر کسی که دزدیده گوش فرادهد که شهابی روشن در پی او می افتد» (و بی درنگ او را دنبال کرده یا به قتلش می رساند، یا او را آشفته حال و درمانده می گرداند چنانکه در هر حال از استراق سمع بازش می دارد).

در مورد آیات سوره جن، آیات از سوره (صافات) و آیات از سوره (حجر) که در فوق از آن یاد آوری بعمل آوردیم، مفسرین تفاسیر مختلفی در تفاسیر خویش ارائه داشته اند از جمله مفسر «تفسیر فی ظلال» با بسیار دقت به این موضوع اشاره فرموده می فرماید: «اینها حقایقی است که درک آن برای ما ممکن نیست و باید به آنچه در عمل واقعی ما در این زندگی مؤثر است بپردازیم» این مفسر جلیل القدر به تفسیر اجمالی در این باب قناعت نموده، و از توضیح و تبیین بیشتر این مسئله خود داری نموده است. او با اعتراف به ناتوانی درک این حقایق، می گوید: «شیطان و چگونگی استراق سمع او و همچنین این که شیطان چه چیزی را استراق سمع می کند؟! از غیب های الهی است که از خلال نصوص نمی توان به آن دست یافت، و پرداختن به آن نتیجه ندارد؛ زیرا بر اعتقادات ما چیزی نمی افزاید، و جز اشتغال فکر انسان به امری که به او ارتباط خاصی ندارد و او را از انجام عمل حقیقی او در این زندگی باز می دارد ثمره نخواهد داشت. (شاذلی، سید بن قطب، تفسیر فی ظلال قرآن، جلد 4، صفحه 2133، ناشر دارالشروق، چاپ هفدهم، بیروت، 1412ق).

مفسر تفسیر نمونه در تفسیر خویش نیز به این موضوع تماس گرفته و مینویسد: «البته نباید تردید داشت که قرآن یک کتاب بزرگ انسان سازی و تربیت و حیات است، اگر چیزی

ارتباط با زندگی انسان ها نداشته باشد مطلقاً در آن مطرح نخواهد شد، همه آن درس زندگی است، چرا که قرآن نور و کتاب مبین است و برای فهم و تدبر و هدایت مردم نازل شده است، پس چگونه فهم این آیات به ما ارتباطی ندارد؟ به هر حال ما این طرز موضع گیری را در برابر این گونه آیات و ما نند آن نمی پسندیم.) (مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، جلد 11، صفحه 43، دار الکتب اسلامی، چاپ اول، تهران، 1374 ش)

نظریات سایر مفسرین در مورد «استراق سمع»:

سایر مفسرین در مورد تفسیر «استراق سمع» تفاسیر مختلفی را در این باب ارائه داشته اند، طوریکه برخی از این مفسرین می فرمایند:

که به یک بارگی موضوع «پر شدن آسمان از نگهبانان قوی پیش آمد، و قبلاً چنین نبوده، بلکه جنیان آزادانه به آسمان پائین و بالا می رفتند، و در جایکه خبرهای غیبی و سخنان ملائکه به گوششان برسد می نشستند». و از ذیل آیه که با «فاء» تفریع فرموده: «فمن...» استفاده می شود که جنیان خواسته اند بگویند از امروز هر کس از ما بخواهد در آن نقطه های قبلی آسمان به گوش بنشیند، تیرهای شهابی را می یابد که از خصوصیاتش این است که تیر اندازی در کمین دارد.

از مجموع دو آیه مربوط به این نتیجه مهم میرسیم که: جنیان به یک حادثه مهمی در آسمان برخورد کرده اند، حادثه جدید که مقارن با نزول قرآن و بعثت خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه وسلم رخ داده، و آن عبارت از این است که با بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم، جنیان از تلقی اخبار غیبی آسمانی و استراق سمع برای به دست آوردن آن ممنوع گردیدند. بنابراین، این گونه می توان مطرح کرد که منظور از آسمان که جایگاه فرشتگان است، یک عالم ملکوتی و ما وراء طبیعی است، و از این جهان محسوس، برتر و بالاتر است، و منظور از نزدیک شدن شیاطین به این آسمان برای استراق سمع و پرتاب کردن شهاب ها به آنها آن است که آنها می خواهند به جهان فرشتگان نزدیک شوند تا از اسرار خلقت و حوادث آینده آگاهی یابند، ولی آنها شیاطین را با انوار معنوی ملکوتی که تاب تحمل آن را ندارند می رانند.

از (مجموع آیات سوره جن و حجر و صافات) بر می آید که موجوداتی به نام جن تا زمان معینی به عالم ملائکه راه می یافتند و یا به آن عالم نزدیک می شدند و سخنان ملائکه را می شنیدند و بعد از یک حادثه تاریخی آنها از ورود به آن فضا محروم و ممنوع شده اند و اگر به آن فضایی که ممنوع شده اند، جهت استراق سمع نزدیک شوند، بوسیله نگهبانانی از ملائکه تحت تعقیب قرار می گیرند و رانده می شوند.

حضرت ابن عباس رضی الله عنه می فرماید: «قبل از تولد عیسی علیه السلام شیاطین از آسمانها بازداشته نبودند لذا به آسمانها وارد شده اخبار غیب را از فرشتگان می شنیدند و سپس آن را به منجمان و کاهنان انتقال می دادند و چون عیسی علیه السلام متولد شد، شیاطین از سه آسمان بازداشته شدند و بعد از آن که رسول الله صلی الله علیه وسلم متولد شد آنها از همه آسمانها ممنوع شدند، از این جهت کار کاهنی با بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم از رونق افتاد».

پروردگار با عظمت در (آیات 6 الی 10 سوره الصافات) می فرماید: «إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ، وَحِفْظًا مِّنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ، لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ وَيُقْدِفُونَ مِّنْ كُلِّ جَانِبٍ، دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ، إِلَّا مَن حَطَفَ الْحَطَفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ»

«ما آسمان دنیا را به زینت ستارگان زینت داده ایم، و آن را از هر شیطان سرکشی محفوظ داشتیم، نمی توانند به ملاً اعلی گوش فرا دهند، و از هر سو به راندنی سخت پرتاب می شوند، و برایشان عذاب دایمی است، مگر کسی که برباید به ربایشی، پس شهابی درخشان از پی او می تازد».

بنابراین شیاطین هنگام استراق سمع مورد حمله شهاب های آتشین از طرف فرشتگان قرار میگیرند، مگر چیزی از سخن فرشتگان را که یکباره و به سرعت استراق سمع کند زیرا فرشتگان در میان خود، راجع به آنچه که در عالم روی خواهد داد - قبل از آنکه اهالی زمین آن را بدانند - سخن می گویند و مذاکره می کنند.

و مضمون احادیث صحیح در این باره، گویای آن است که قبل از اسلام، شیاطین به منظور استراق سمع به سوی آسمان بالا می رفتند و چون خداوند به امری از امور زمین حکم می راند، اهالی آسمان راجع به آن گفتگو می کردند و شیطانی که تا نزدیکیشان آمده بود، آن سخن را می شنید و سپس آن را به شیطانی که پایتزر از وی بود القا می کرد و چه بسا که شهاب او را بعد از آنکه سخن را القا کرده بود، می سوزانید و چه بسا هم نمی سوزانید. آن گاه شیاطین این سخن را به سوی کاهنان القا می کردند پس آنها با آن سخن صد دروغ را در آمیخته و به خورد مردم می دادند و جاهلان تمام آن سخنان را باور می کردند. اما آن گاه که خدای عزوجل آیین اسلام را نازل کرد، آسمان به شدت مورد حراست قرار گرفت به طوری که هیچ شیطانی دیگر نمی تواند از تیررس شهابها بگریزد، و بدین گونه وحی خویش را از دستبرد شیاطین حفظ نمود.

طوریکه در تفسیر (آیه 9، سوره جن) به تفصیل بیان شد: «جنیان گفتند) و اینکه ما پیش از این برای شنیدن از آسمان در نشستگاه هایی می نشستیم» (یعنی: برای آنکه اخبار آسمان را از فرشتگان دزدانه بشنویم و سپس آن اخبار را به سوی کاهنان بیفکنیم) «اما اکنون هر کس گوش بسپارد، برای خود شهابی در کمین می یابد» (یعنی: الله متعال با بعثت پیامبر خویش آسمان را از دستبرد اخبارتوسط جنیان با شهابهای سوزانی نگهبانی کرد پس هر کس از ما به آن گوش بسپارد، شهابی را در کمین خود می یابد تا او را مورد هدف قرار داده و از گوش سپردن و شنیدن اخبار آسمان بازش دارد).

احمد، ترمذی و نسائی از ابن عباس روایت کرده اند که فرمود: «قبل از بعثت، شیاطین نشستگاههایی در آسمان داشتند که در آنها به شنیدن وحی می پرداختند و چون یک کلمه را می شنیدند، نه کلمه دیگر هم بر آن افزوده (و آن را به کاهنان منتقل می کردند) اما فقط آن یک کلمه حق بود و آنچه بر آن افزوده شده بود، باطل و ناروا بود ولی چون رسول الله صلی الله علیه و سلم به رسالت برانگیخته شدند، شیاطین از این نشستگاههای خود بازداشته شدند، سپس آنها این رویداد را با ابلیس در میان گذاشتند، ابلیس به آنها گفت: عامل این امر چیزی جز وقوع یک پدیده جدید در روی زمین نیست. آن گاه او لشکریانش را به اطراف و اکناف زمین فرستاد پس گروهی از آنان رسول خدا صلی الله علیه و سلم را در میان دو کوه مکه مکرمه ایستاده یافتند و نزد ابلیس آمده این خبر را به وی دادند. ابلیس گفت: این همان رویداد و حادثه است که در زمین رخ داده است.

جن ها برای استراق صرف تا بالای ابرها می رفتند:

هدف از استماع جن ها برای شنیدن اخبار آسمانی به این معنا نیست که آنها توانمندی آنها

داشتند، تا خود را به آسمانها برسانند، بلکه جن ها صرف خود را تا بالای ابر ها می‌رسانند، و اخبار آسمان را گوش می‌کردند.

در حدیثی از حضرت بی بی عایشه صدیقه رضی الله عنها که در صحیح بخاری و صحیح مسلم ذکر شده است، آمده است که: «إن الملائكة تنزل في العنان وهو السحاب، فتذكر الأمر قضى في السماء فتسترق الشياطين السمع فتسمعه، فتوحيه إلى الكهان فيكذبون معها مائة كذبة من عند أنفسهم» (البخاری 3210، مسلم 2228)

حضرت بی بی عایشه صدیقه می‌فرماید: که از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: فرشتگان تا عنان سماء که به معنای ابر است، نازل می‌شوند و در آنجا از آنچه در آسمانها مقدر شده است، تذکر می‌کنند، و از آنجا شیاطین این اخبار را می‌دزدند و می‌شنوند و به کاهنان می‌رسانند و از طرف خود صد دروغ به آن آمیخته و به آنها می‌گویند. خلاصه اینکه اجنه قبل از بعثت به آسمان می‌رفتند و استراق سمع میکردند ولی بعد از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم اجنه از استراق سمع منع گردیدند، تا نتوانند چیزی از قرآن را دزدیده و آن را به زبان کاهنان بیفکنند و بر اثر آن کار وحی آشفته و درهم شود زیرا در آن صورت دانسته نمی‌شود که راستگو کیست.

بنابراین این اشخاص که ادعاء علم غیب گذشته و حال و آینده میکنند در واقع عرّاف و کاهن هستند و با جن در رابطه هستند و آنها را عبادت میکنند، و حرام است کسی نزد آنها برود و از آنها سؤال کند و یا دعاء بطلبد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من أتى عرافا فسأله عن شيء لم تقبل له صلاة أربعين يوماً» (صحیح مسلم) (هر آنکس نزد عرّافی بیاید و از او سؤالی کند نماز چهل روزش قبول نخواهد شد) علاوه بر آن مرتکب گناه کبیره، با در نظر داشت اینکه چهل روز نماز هم میخواند ولی نمازش قبول نمیشود و اگر شخص با این اخبار باور کند در شرع اسلام همین است که مرتکب کفر شده است.

استراق جن از کدام آسمان بود:

تعدادی از مفسرین بدین عقیده اند که: استراق سمع بشکل بود، که اجنه به صورت ستونها روی هم به طرف آسمان قرار می‌گرفتند و بدین طریق استراق سمع می‌کردند. ولی تعدادی دیگری از مفسرین بنابر بر فحوی (آیات 8 و 9 سوره جن) می‌نویسند که: هدف از آسمان که در آن جن به استراق سمع قادر گردیده است، آسمان اول است نه زمین، که شامل ستارگان هستند، زیرا شیاطین در آسمان نشیمنگاهی برای استراق سمع ایجاد میکنند، ولی اینها صرف قدرت رفتن به آسمان اول را دراند نه بیشتر از آن زیرا در صورتیکه از آسمان اول بالا می‌رفتند توسط ملائکه، توسط ستاره های آتشین که به سوی آنها پرتاب مینمودند، آنان را می‌سوزند و از نزدیک شدن شان جلوگیری بعمل می‌آمد.

مفسر تفسیر انوار القرآن می‌نویسد: آن جنیان افزودند: «و اینکه ما آسمان را لمس کردیم» یعنی: ما جویای اخبار آن شدیم چنانکه عادت ما بوده است؛ «پس آن را یافتیم که از نگهبانان پر شده است» یعنی: از فرشتگانی که آن را از استراق سمع پاسبانی و نگهبانی می‌کنند، نگهبانانی که نیرومند و قوی بودند «و با شهاب هایی» زیادی مسلح بودند، که بر ما حمله ور می‌شوند. البته این تحول بعد از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه

وسلم در آسمان روی داد.

شهاب: همان تیر آتش ستارگان است.

آن جنیان افزودند: «و اینکه ما پیش از این برای شنیدن از آسمان در نشستگاههایی می نشستیم» یعنی: برای آنکه اخبار آسمان را از فرشتگان دزدانه بشنویم و سپس آن اخبار را به سوی کاهنان بیفکنیم؛ «اما اکنون هر کس گوش بسپارد، برای خود شهابی در کمین می یابد». یعنی: خدای سبحان با بعثت پیامبر خویش آسمان را از دستبرد اخبار توسط جنیان با شهابهای سوزانی نگهبانی کرد پس هر کس از ما به آن گوش بسپارد، شهابی را در کمین خود می یابد تا او را مورد هدف قرار داده و از گوش سپردن و شنیدن اخبار آسمان بازش دارد.

در مورد استراق سمع و شهاب ثاقب در حدیثی آمده است:

- در یکی از شبها رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ستاره را دید که روشن شد و از جای خودش بسرعت دور گشت. آنحضرت صلی الله علیه وسلم به اصحاب اش فرمود: «شما در دوره جاهلیت، در مورد این ستارگان که به آنها (شهاب ثاقب) می گویند، چه نظر داشتید؟» یاران عرض کردند، ما عقید داشتیم که بخاطر بدنیا آمدن یا مردن شخصیتی بزرگ، چنین اتفاقی می افتد، رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «خیر، چنین نیست. بلکه واقعیت این است که هر وقت پروردگار عالم برای انجام کاری تصمیم می گیرد، حاملین عرش تسبیح می گویند، بعد اهالی آسمان هفتم تسبیح می گویند، تا اینکه نوبت به اهالی آسمان دنیا می رسد، بعد اهالی آسمان هفتم، از حاملین عرش می پرسند که پروردگار ما چه فرموده است؟ حاملان عرش اهالی آسمان را از تصمیم پروردگار با خبر می سازند، بعد اهالی هر آسمان دیگر کسب خبر می کنند تا نوبت به آسمان دنیا می رسد. در این هنگام، شیاطین در صدد استراق سمع بر می آیند، آنگاه بوسیله این ستارگان رانده می شوند. شیاطین، سخنانی را که شنیده اند برای دوستان خود می برند. اگر این سخنان، بدون کم و کاست گفته شوند، حق اند. اما شیاطین از جانب خود مطالبی را به آنها اضافه می کنند». (مسلم و احمد).

در حدیثی دیگر که بخاری روایت کرده، می فرماید: هنگامی که از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم درباره سخنان افراد کاهن پرسیدند، فرمود: سخن کاهن، واقعیت ندارد. مردم عرض کردند، ولی آنها گاهی سخنانی می گویند که واقعیت دارند. آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «آنها در واقع همان سخنان حقی است که جن ها و شیاطین استراق سمع نموده و به اطلاع آنها رسانیده اند البته همراه با صد تا دورغ».

شهاب ثاقب قبل از بعثت بود و یا بعد از بعثت:

در مورد شهاب ثاقب مفسرین نظریات مختلفی ارائه داشته اند، برخی بدین عقیده اند که شهاب ثاقب قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز وجود داشت، ولی مطابق نصوص قرآنی و احادیث نبوی کار دفع شیاطین به وسیله این شهاب ها صرف بعد از بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم صورت گرفته است.

طوریکه گفته شد شهاب ثاقب در عرف شکستن ستاره و در عربی به انقضاض الکوکب گفته میشود که از قدیم الایام در دنیا سماوی در جریان بود، ولی از آیات متبرکه سوره جن، چنین معلوم میشود که شهاب ثاقب، مختص به زمان و عهد نبوی است، اما در مورد اینکه برخی مفسرین میگویند که شهاب ثاقب از قدیم الایام وجود داشت، در جواب باید گفت که

فرق نمی کند که شهاب ثاقب از قبل وجود داشته باشد و یا اینکه مواد آتشین بنام شهاب ثاقب از زمین به فضا می رسند، و بعداً شعله ور می شوند و یا حقیقتش این باشد که این ماده آتشین از خود ستاره ها و یا سیاره ها بیرون آیند، به همه حال این عملیه که بنام شهاب ثاقب است برای دفع استراق سمع شیاطین از اخبار اسمانی است که بعد از بعثت آن حضرت صلی الله علیه وسلم آغاز گردیده است.

توضیح پیامبر اسلام در مورد استراق سمع:

رسول الله صلی الله علیه وسلم نحوه استراق سمع جن ها را چنین توضیح و تعریف نموده است: وقتی خداوند می خواست کاری انجام گیرد فرشتگان بمنظور اطاعت از وی پرهای خود را مانند زنجیری بر صخره می زدند. وقتی اضطراب دلپایشان زدوده شد، با هم می گفتند: پروردگار چه فرمود؟ می گویند: هر آنچه گفته حق است، او برتر و بزرگ است. استراق کنندگان این گفتگوی فرشتگان را می شنیدند و آن را به دیگران منتقل می کردند، آنها نیز آن را به دسته دیگری منتقل می کنند، تا اینکه در نهایت آن کلمه استراق شده را به ساحر یا کاهنی می رسانند، چه بسا ممکن است قبل از رساندن آن کلمه به ساحر و یا کاهن شهاب سنگی آن را نشانه بگیرد و کسی از آن اطلاع نیابد، و ممکن است هیچ شهاب سنگی آن را نیپماید و به دست کسی بیفتد، از این رو به وسیله آن یک کلمه صحیح و درست صد کلمه دروغ را ردیف می نماید، زیرا مردم می گویند: مگر فلان روز چنین و چنان نگفت که درست از آب درآمد؟ پس با توجه به کلمه درستی که از آسمان استراق نموده تمامی دروغهای وی تصدیق می شوند.

«وَأَنَا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا» ﴿١٠﴾

و اینکه (با این اوضاع) ما نمی دانیم آیا اراده شری درباره اهل زمین شده یا پروردگار شان خواسته است آنان را هدایت کند؟! (۱۰)

تفسیر:

«وَأَنَا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ»: و ما جماعت جن نمی دانیم که الله می خواهد چه کاری با ساکنان زمین بکند؟ و نمی دانیم آیا مملو شدن آسمان از نگهبان و شهاب به منظور عذابی است که الله متعال می خواهد آن را بر ساکنان زمین نازل کند؟ «وَأَنَا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ...»: جنیان از وضعیت ایجاد شده در آسمان به این نتیجه می رسند که حتماً الله متعال برای اهل زمین حکمی صادر کرده است اما نمی دانستند که این حکم و امر مربوط به هلاکت آنهاست یا این که خداوند می خواهد آنها را هدایت کند. نکته‌ی قابل تأمل در این اظهار نظر جنیان آنست که ایشان شر و بدی را به الله نسبت ندادند بلکه تنها هدایت و خوبی را به الله متعال برگرداندند و این اشاره‌ای است بر این مطلب که هدایت معلق به رحمت خداوند است اما هلاکت نتیجه‌ی اعمال پلید خود انسان می باشد.

«أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا (10)»: یا این که الله در مورد آنها قصد نیکی دارد و می خواهد پیامبری به میان آنها مبعوث فرماید تا آنها را به سوی حق و حقیقت هدایت نماید؟ این بیان نشانه‌ی ادب و نزاکت جن است که خیر و نیکی را به الله نسبت داده و شر را به او نسبت نداده و گفته‌اند: «أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا».

ابن کثیر فرموده است: قبلاً ستارگان به سوی آنان پرتاب می شدند. و همین امر آنها را وادار کرد که سبب را بجویند، لذا مشارق و مغارب زمین را زیر پا نهادند، تا این که پیامبر صلی الله علیه و سلم را با یارانش یافتند که در نماز قرآن می خواند، آنگاه دریافتند

آسمان به خاطر این امر در حفظ و حراست قرار گرفته است. از این رو بر شنیدن قرآن حریص گشته و به آن نزدیک شدند و به اسلام گرویدند. (مختصر ۵۵۷/۳).

«وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدْدًا» (۱۱)

و اینکه برخی از ما صالح و نیک و برخی غیر آن (بد) اند. ما گروه‌های گوناگون هستیم. (۱۱).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قِدْدًا»: جمع قِدَّة، متفرق و مختلف مثل مؤمن و کافر، صالح و طالح، فرقه، دسته، گروه‌ها

تفسیر :

«وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ»: و در بین ما گروهی صالح و رادمرد قرار دارند که اعمال مورد رضایت الله را انجام می‌دهند، و جمعی ناصالح نیز در بین ما قرار دارند.

به قولی: هدف از صالحان: مؤمنان جن اند و مراد از کسانی که دون (غیر صالح) اند کافرانند. در التسهیل آمده است: منظور آنان از دون ذلک افرادی است که کاملاً یا اصلاً صالح نبودند. (التسهیل ۱۵۳/۴ و قرطبی ۱۵/۱۹).

« كُنَّا طَرَائِقَ قِدْدًا (11) »: «ما روندگان راههای گوناگونیم» یعنی: ما جنیان گروههایی هستیم متفرق و پراکنده و دسته‌هایی هستیم مختلف و متعدد، دارای خواسته‌هایی متضاد و متباین و راه و روش‌هایی دور از هم.

حضرت سعید بن مسیب (رض) می‌گوید: «جنیان متشکل بودند از مسلمانان، یهود، نصاری و مجوس».

«وَأَنَا ظَنُّنَا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا» (۱۲)

و اینکه ما یقین داریم هرگز نمی‌توانیم بر اراده الله در زمین غالب شویم و نمی‌توانیم از (پنجه قدرت) او بگریزیم (۱۲)

تفسیر :

«ظَنُّنَا»: قطعاً دانسته ایم، و یقین حاصل کردیم. که الله بر ما مسلط است و ما در هر جا که باشیم در قبضه قدرت و تسلط او قرار داریم،

«لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ»: هرگز ما نمی‌توانیم الله را عاجز و ناتوان کنیم و در هر کجا از زمین که باشیم الله متعال بر ما إحاطه دارد. «لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا»: با فرار گریز هم نمی‌توان از زیر حکم و قدرت الله سبحان و تعالی خارج شد و خود را رها ساخت.

مفسر قرطبی فرموده است: با استدلال و تفکر در آیات الله، دریافتیم که در قبضه قدرت او قرار داریم و با فرار و گریز و غیره از دایره قدرت او خارج نمی‌شویم. (تفسیر قرطبی ۱۶/۱۹).

یادداشت :

جنیان به گونه‌ای الله متعال را شناخته بودند که برای‌شان یقین حاصل شده بود هیچ راه فراری از خداوند مگر به‌سوی خودش وجود ندارد، ولی با تأسف باید گفت که هستند بسیاری از انسان‌ها با وجود تمامی ادعا و فهم‌شان هنوز بدان درجه از معرفت نرسیده‌اند و گاهی از الله متعال به چیزهای بسیار پست و ناچیزی دنیوی پناه می‌جویند.

«وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا» ﴿١٣﴾

و اینکه ما هنگامی که هدایت قرآن را شنیدیم به آن ایمان آوردیم و هر کس به پروردگارش ایمان بیاورد نه از نقصان می ترسد و نه از ظلم! (۱۳)

تفسیر :

«وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ» : و این که: ما چون هدایت را شنیدیم ، بیدرنگ آنرا قبول کردیم و بایمان آوردن يك دقیقه هم تاخیر ننمودیم.
«فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا (13)» : (پس هر کس به الله ایمان داشته باشد نه از ضایع شدن حق خوف وهراسی خواهد داشت و نه از ظلم وستم. یعنی خوف و ترسی ندارد که : از نیکی هایش کاسته شود و بر گناهانش افزوده گردد؛ زیرا «بخس» به معنی نقص و کاستی است و «رهق» به معنی ظلم و تجاوزگری می باشد. (این نظر جمهور است و کلام بعدی گفته ی الله می باشد که به پیامبر صلی الله علیه و سلم وحی کرده است.) (ملاحظه شود تفسیر صفوة التفاسیر).

مفسیر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد : مراد از ضایع شدن حق آن است که به او مکافات کمتر از آنچه که به خاطر نیکی هایش مستحق آن است داده شود و مراد از ظلم وستم آن است که به او مکافات نیکی هایش داده نشود یا بیش از مجازات خطا های که از او سر زده است مجازات شود، یا کسی بدون آن که گناهی کرده باشد سزا داده شود. برای هیچ ایمان آورنده ای نزد الله متعال هراسی از چنین بی انصافی ای نمی رود. (تفهیم القرآن)

«وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا» ﴿١٤﴾

و اینکه گروهی از ما مسلمان، و گروهی ظالم اند، پس هر کس اسلام را اختیار کند راه راست را برگزیده است (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْقَاسِطُونَ» : جمع قاسط: تجاوزگران و منحرفانی ، کج روان که حاضر به تسلیم در برابر حقیقت نیستند.

یادداشت : قاسط از ریشه ی «قَسَطَ» به معنای ظالم و تجاوزگر است اما مُقْسِط از ریشه ی «أَقْسَطَ» به معنای عادل و عدالت گستر می باشد. «تَحَرَّوْا» (حری): قصد کرده اند، گرایش پیدا کرده اند، انتخاب کرده اند، جستجو کرده اند، جسته اند. «رَشَدًا»: رُشد، هدایت و نجات.

تفسیر :

«وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ» : بعد از نزول قرآن در میان ما دو قسم مردمان اند یکی آنانی که پیغام الله متعال را شنیده قبول کردند و به رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم ایمان آوردند و مقابل احکام او سر اطاعت خم نمودند، ایشان همان اند که در جستجوی حق کامیاب شدند و از روی تحقیق و تفحص براه نیکی رسیدند. یعنی به طریق سعادت و رستگاری هدایت شده اند. و بعضی دیگر از حق و حقیقت منحرف گشته و کافر شدند. این گروه از بی انصافان است که از راه کجروی و بی انصافی احکام پروردگار خود را تکذیب و از فرمان برداری او انحراف میکنند اینها مردمانی هستند که آنها همیزم دوزخ اند.

مفسران گفته اند: «قسط الرجل» یعنی ظلم ورزید، و «أقسط» یعنی عدالت را رعایت

کرد. و اسم فاعل از اول «قاسط» و از «دوم» «مقسط» می‌باشد.
 در قرآن عظیم الشان آمده است: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ». ولی قاسط به معنی ستمکار و ظالم است.
 «فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا (14)»: پس آنان که به اسلام گرویدند و از پیامبر صلی الله علیه و سلم پیروی کردند، آنها راه راست را جسته و به طریق سعادت و رستگاری هدایت شده‌اند.

«وَأَلِّوْا اسْتِقَامًا عَلَى الطَّرِيقَةِ لِأَسْقِيَانَهُمْ مَاءً غَدَقًا» ﴿١٦﴾

و اینکه اگر آنها (جنّ و انس) در راه (ایمان) استقامت ورزند، با آب فراوان سیرابشان می‌کنیم! (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَلِّوْا اسْتِقَامًا- ان لو استقاموا»: که اگر پایداری می‌کردند. «الطَّرِيقَةُ»: راه، راه راست و درست. «اسقیناهم»: به آنان می‌نوشانیدیم. «غدقا»: فراوان، زیاد.

تفسیر :

«وَأَلِّوْا اسْتِقَامًا عَلَى الطَّرِيقَةِ»: و اگر آن کافران (جنّ و انس) ایمان می‌آوردند و بر شریعت الله پایدار و مستقیم می‌ماندند، «لِأَسْقِيَانَهُمْ مَاءً غَدَقًا (16)»: روزی آنان را وسیع می‌گردانیدیم و در دنیا به آنها گشایش می‌بخشیدیم و علاوه بر نعمت‌های ابدی آخرت، روزی دنیای آنان را فراوان می‌دادیم، و بدین ترتیب به عزت و افتخار دنیا و آخرت نایل می‌آمدند.

این همان مطلبی است که در سوره ی نوح فرموده شده بود که: «از الله متعال آمرزش بخواهید، او از آسمان به وفور بر شما باران خواهد بارانید. (سوره ی نوح آیات 12 - 10) کثرت آب به صورت کنایه برای کثرت نعمت به کار رفته است، چراکه آبادانی به تمامی به آب بستگی دارد. اگر آب نباشد، به هیچ وجه نه آبادی ای به وجود خواهد آمد، نه نیازهای اساسی انسان فراهم خواهند شد و نه به هیچ وجه حیاتی وجود خواهد داشت. همچنان در التسهیل آمده است: «ماء غدقا» یعنی آب فراوان که کنایه از توسعه و گشایش روزی می‌باشد. و منظور از «طریق» ، اسلام و اطاعت خدا می‌باشد. که اگر بر آن پایدار می‌شدند، الله سبحان و تعالی روزی آنان را وسیع می‌داد، و مانند گفته‌ی: «و لو أن أهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا عليهم» برکات من السماء و الأرض می‌باشد. (البحر ۳۵۲/۸۸).

فحوی جمله «وَأَلِّوْا اسْتِقَامًا عَلَى الطَّرِيقَةِ» در آیه مبارکه این واقعیت را برای ما انسانها می‌آموزاند که: مهمتر از ایمان، پایداری و استقامت بر آن است. و در ضمن به ما می‌آموزاند که؛ در میان راه‌ها تنها يك راه حق قابل قبول است. همچنان آیه متبرکه با زیبایی خاصی بیان می‌دارد که: آثار ایمان تنها در آخرت نیست، بلکه در دنیا نیز ظاهر می‌شود.

شان نزول :

از مقاتل روایت است: هفت سال بر کفار قریش باران نبارید. پس آیه «وَأَلِّوْا اسْتِقَامًا عَلَى الطَّرِيقَةِ لِأَسْقِيَانَهُمْ مَاءً غَدَقًا» در موردشان نازل شد. «نزول آیات قرآن کریم مؤلف جلال الدین سیوطی».

«لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا» ﴿١٧﴾

هدف این است که ما آنها را با این نعمت فراوان بیازماییم و هر کس از ذکر پروردگارش روی گرداند، او را به عذاب شدید و سخت گرفتار میسازد! (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لِنُفْتِنَنَّ»: تا بیازماییم. «يُغْرَضُ»: روی گردانی و پشت کند. «ذِكْرَ رَبِّهِ»: قرآن، عبادت، موعظه و به طور کلی هر آنچه که انسان را به یاد پروردگارش نزدیک می‌سازد. «يَسْأَلُكَ»: او را داخل می‌کند، در بند می‌کشاند، او را زنجیر می‌کند. (قصص/32، أسلک داخل کن.]. (حاقه/32، اسلکوه: او را بکشانید، او را داخل کنید). «صَعْدًا»: دشوار و طاقت‌فرسا که همیشگی بوده و هیچ راحتی در آن نیست.

تفسیر:

«لِنُفْتِنَهُمْ فِيهِ»: تا آنها را امتحان کنیم و معلوم شود که در مقابل آن سپاسگزارند یا ناسپاس؟ «وَمَنْ يُغْرَضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْأَلُكَ عَذَابًا صَعْدًا (17)»: یعنی: هر کس از قرآن، یا توحید، یا عبادت، یا از موعظه و اندرز روی بگرداند، و یا اینکه: شنیدن ذکر و یاد الله را تحمل نکند و یا اینکه از عبادت و پرستش الله روی بگرداند، خداوند متعال او را به عذابی سخت و سهمگین گرفتار و مبتلا می‌کند.

مفسر قتاده فرموده است: «صَعْدًا»: یعنی عذابی که در آن آسایش نیست. (تفسیر قرطبی ۲۱/۱۹). و مفسر عکرمه فرموده است: «صَعْدًا» عبارت است از سنگی صاف در جهنم که دوزخی را مجبور می‌کنند از آن بالا بروند، وقتی از آن بالا رفت دوباره به جهنم پرتاب می‌شود. (تفسیر البحر ۳۵۳/۸).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (18 الی 24) در باره برخی دیگر از دستورات پیامبر صلی الله علیه وسلم و بیان اصول رسالتش، به بیان گرفته شده است.

«وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (۱۸)

و اینکه مساجد خاص برای عبادت الله است، پس کسی دیگر را با الله مخوانید. (۱۸)

تفسیر :

یعنی بگو: که به من وحی شده است که مساجد و اماکن عبادت به الله اختصاص دارند، پس غیر الله را در آن پرستش نکنید و عبادت را خالصانه بهر الله انجام دهید. مجاهد فرموده است: یهود و نصاری وقتی به کلیسا و معبد یهودان و مراکز عبادت خود وارد می‌شدند، در آنجا برای خدا شریک قرار می‌دادند، از این رو الله به پیامبر خود و مؤمنان دستور داد که در تمام مساجد و اماکن عبادت، الله را به تنهایی و خالصانه پرستش کنند. (تفسیر صاوی ۲۵۷/۴).

مفسران در تفاسیر خویش از «مساجد» عبادتگاه‌ها را مراد گرفته‌اند و با لحاظ نمودن این معنا مفهوم آیه این است که در عبادتگاهها کسان دیگری را با الله عبادت و پرستش نکنید. حسن بصری (رح) فرموده است که: تمام زمین عبادتگاه است و معنای آیه چنین است که در هیچ جایی از زمین الله کسی دیگر را در عبادت و پرستش با او شریک نسازید. استدلال او از چنین تعبیری این ارشاد پیامبر صلی الله علیه وسلم است که: «جعلت لی الأرض طهورا و مسجدا». «تمام روی زمین برای من محل عبادت و وسیله ی پاکی قرار داده شده است.»

مفسر سعید بن جبیر از «مساجد»، اعضای سجده مراد گرفته است، یعنی دست‌ها،

زانوها، قدم‌ها و پیشانی. از روی این تفسیر معنا و مفهوم آیه آن است که این اعضا را الله سبحان و تعالی آفریده است؛ از این رو نبایستی این‌ها را در برابر کسی جز الله متعال برخاک سایید.

شان نزول :

- ابن ابوحاتم از طریق ابوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: گروهی از جنیان گفتند: ای رسول خدا! به ما اجازه بده به کنار تو در مسجد نماز بخوانیم. پس الله تعالی این آیه «و آنکه مساجد خاصّ خداوند است. پس کسی دیگر را با خداوند (به نیایش) بخوانید» را نازل کرد.

- ابن جریر از سعید بن جبیر روایت کرده است: گروهی از اجنه به نبی کریم گفتند: چگونه در کنار تو به مسجدت نماز بخوانیم، در حالی که از تو دوریم. پس آیه «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» نازل گردید. (تمامی زمین عبادت‌گاه و مسجد است و ضرورتی به حضور آن‌ها در مسجدی خاص وجود ندارد.) (تفسیر طبری 35128)
«وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا» ﴿١٩﴾
و اینکه چون بنده الله بر خواست تا او را به (عبادت الله) بخواند نزدیک بود که بر او هجوم آورند. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عبدالله»: بنده ی الله ، پیامبر بزرگوار. «گادوا»: نزدیک بود، چیزی نمانده بود. «لبدًا» جمع لبدة، انباشته ، متراکم ، انبوه ، پشت سر هم به گونه‌ای که بعضی نزدیک است بر سر بعضی دیگر سوار شوند.

تفسیر :

یعنی زمانی که پیامبر صلی الله وسلم به عبادت الله متعال برخاست، «گادوا یكونون علیه لبدا (19)»: نزدیک بود جن از شدت ازدحام و حرص و اشتیاق شنیدن قرآن، روی سر یکدیگر سوار شوند. حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: برای شنیدن قرآن دست و پا می‌شکستند. (تفسیر طبری ۷۶/۲۹).

«قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا» ﴿٢٠﴾

بگو: «من تنها پروردگارم را می‌خوانم و هیچ کس را شریک او قرار نمی‌دهم (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَدْعُو»: می‌پرستم، می‌خوانم.

تفسیر:

یعنی ای محمد! به آن کافران که از تو می‌خواهند از دینت برگردی، بگو: من فقط خدایم را پرستش می‌کنم، و برای الله شریکی نه از انسان و نه از بت، قرار نمی‌دهم. مفسر صاوی فرموده است: سبب نزول آیه این بود که کفار قریش به پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌گفتند: تو مسأله‌ای بس بزرگ را آورده و با تمام انسان‌ها به مخالفت برخاسته‌ای، از این موضوع دست بردار، ما به حفظ و حمایت و یاری تو اقدام می‌کنیم. آنگاه این آیه نازل شد. (مختصر ۵۶۰/۳).

«قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا» ﴿٢١﴾

بگو: من مالک هیچ گونه زبانی برای شما نیستم و نمی‌توانم شما را هدایت کنم. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لا املك»: اختیار ندارم، دارای اختیار نیستم، در اختیارم نیست. «ضرا»: زیان و گمراهی. «رشدا»: خیر و برکت، هدایت و رهنمود. (آیه 10 همین سوره).

تفسیر :

یعنی ای محمد! در جواب آنان بگو: من به هیچ وجه مدعی آن نیستم که در خدایی الله نقش و سهمی دارم، یا ساختن و خراب کردن سرنوشت انسان ها در اختیار و تسلط من است. من تنها یک پیامبرم و وظیفه ای که به من محول شده است بیش از این نیست که پیام های الله سبحان و تعالی را به شما برسانم. باقی می ماند اختیارات الله، آن ها که به تمامی در اختیار خود الله می باشد. سود و زیان رساندن به دیگران که به جای خود، من که حتی اختیار و قدرت سود و زیان رساندن به خود را هم ندارم. اگر الله را نافرمانی کنم نمی توانم از مؤاخذه ی او به هیچ جایی بگریزم و به نزد هیچ کسی پناه ببرم و برای من هیچ پناه و جایگاهی جز دامن الله وجود ندارد.

«قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُتَعَدًّا» (۲۲)

بگو: «(اگر من نیز بر خلاف فرمانش رفتار کنم) هیچ کس مرا در برابر او حمایت نمی کند و پناهگاهی جز او نمی یابم» (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَنْ يُجِيرَنِي»: هرگز پناهم نمی دهد. هیچ وقت مرا در جوار خود نمی گیرد (ملاحظه شود سوره: مؤمنون، احقاف، ملک). «مُتَعَدًّا»: پناهگاه. ملجأ (ملاحظه شود سوره: کهف آیه 27) پشت برده .

تفسیر :

نیز به آنها بگو: اگر از امر الله نافرمانی کنم «لَنْ يُجِيرَنِي»: هرگز کسی نمی تواند مرا پناه دهد، و بجز او یاور و پناهی نمی یابم. پس چگونه درخواست شما را اجابت کنم؟ مفسر قتاده فرموده است: «مُتَعَدًّا»: ملتحداً یعنی پناهگاه و یاور.

«إِلَّا بَلَاغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ»: پناهگاهی را نمی یابم جز این که پیام الله متعال را رسانده باشم و آن طور که الله فرمان داده است شما را اندرز داده و ارشاد کرده باشم، در چنین حالتی الله مرا از عذاب پناه می دهد، که فرموده است: «يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك و إن لم تفعل فما بلغت رسالته». مفسر ابن کثیر فرموده است: یعنی مرا پناه نمی دهد و از عذاب رستگار نمی کند مگر این که رسالتی را ابلاغ کرده باشم که خدا ابلاغش را بر من واجب کرده است.

شان نزول:

- ابن جریر از حضرمی روایت کرده است: یکی از اشراف جنیان که پیروان زیاد داشت می گفت: محمد صلی الله علیه و سلام امید دارد که خدا او را از رنج و سختی نجات می دهد. در حالی که من خودم می توانم او را از رنج و سختی نجات بدهم. پس خدای بزرگ آیه «قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُتَعَدًّا» «بگو: کسی مرا از [کیفر] خداوند پناه ندهد. و هرگز پشت و پناهی جز او نیابم». (تفسیر طبری 35245).
(مواخذ: اسباب نزول آیات قرآن کریم (ترجمة کتاب: لباب النقول فی أسباب النزول) تألیف: جلال الدین سیوطی).

«إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا» ﴿٢٣﴾

تنها وظیفه من ابلاغ از سوی الله و رساندن رسالات اوست؛ و هر کس نافرمانی الله و رسولش کند آتش دوزخ از آن اوست و جاودانه در آن می ماند! (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِلَّا بَلَاغًا»: تنها ابلاغ، تبلیغ فرمان الله متعال است که پناهگاه من در برابر غضب و قهر خداوند متعال خواهد بود. «رِسَالَاتِهِ» جمع رساله: پیام‌های الله متعال که پیامبر برای ابلاغ آن‌ها به سوی مردم برانگیخته شده بود. «يَعْصِ» (عصی): نافرمانی و عصیان کند.

تفسیر :

مفسر «تفهیم القرآن» در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: این بدان معنا نیست که مجازات هر گناه و معصیتی جهنم ابدی است، بلکه در تعقیب کلامی که این مطلب در آن فرموده شده است، معنا و مفهوم آیه این است که دعوت به یکتاپرستی ای که از سوی الله متعال و پیامبرش در جریان است، هر که آن را نپذیرد و دست از شرک و کفر بر ندارد، مجازات او جهنم ابدی است یعنی اینکه: من مالک نفع و نقصان شما نیستم لیکن اگر الله و مرا نافرمانی کردید حتماً برای تان نقصان رسیدنی است.

«حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَيَسْئَلُونَ مَنْ أضعفُ ناصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا» ﴿٢٤﴾

این کار شکنی کفار همچنان ادامه می یابد، تا آنچه را به آنها وعده داده شده ببینند؛ آنگاه می دانند چه کسی یاورش ضعیفتر و جمعیتش کمتر است! (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَنْ أضعفُ»: چه کسی ناتوان تر است؟ «نَاصِرًا»: یار و یاور و مددکار. «أَقَلُّ»: کمتر، اندک شمارتر.

تفسیر :

«حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا»: این جمله آیه مبارکه به دو صورت قابل معناست: 1- آنگاه که مشرکان عذاب را در دنیا و یا قیامت مشاهده کردند پس خواهند دانست که یاوران کدام یک از دو گروه مومن و کافر، ضعیفتر و کمتر هستند.

2- مشرکان به کارشان ادامه می دهند تا آنگاه که عذاب را مشاهده نمایند

«فَيَسْئَلُونَ مَنْ أضعفُ ناصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا (24)»: پس در آن زمان خواهند دانست، که یاور و معین و ساز و برگ چه کسی اندکتر است. آنها یا مؤمنان یکتاپرست؟ و تردیدی نیست که الله یاور بندگان بالیمان است. پس آنها از لحاظ یاور قویتر و از لحاظ عدد بیشتر خواهند بود؛ زیرا الله سبحان و تعالی و فرشتگان با آنها می باشند.

واقعیت امر اینست که: ایمان به الله متعال پایداری و اخلاص در عبادت تنها راه نجات از دشواری‌های عذاب طاقت‌فرسای خداوند است. شرک در هر صورت و درجه‌ای در نزد خداوند متعال مردود است و با هیچ سخن و عملی قابل توجیه نیست.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (25 الی 28) در باره اینکه: علم از آن الله متعال است، بحث بعمل آمده است.

«قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوْعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا» ﴿٢٥﴾

بگو: «من نمی دانم آنچه به شما وعده داده شده نزدیک است یا پروردگارم زمانی برای

آن قرار می دهد؟! (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِنَّ أَدْرِيَّ» ما أدري: «إن» نافی به معنای «ما» است. نمی دانم. «مَا تُوعَدُونَ»: آنچه وعده داده شده‌اید یعنی عذاب آخرت. «أَمَدًا»: میعاد، مدت زمان، وقت معین، مراد از آیه این است که تنها خداوند زمان دقیق برپایی قیامت را می‌داند و هیچ کس حتی پیامبران از آن آگاهی ندارند.

تفسیر:

به آنها بگو: نمی‌دانم آیا زمان این عذاب موعود نزدیک است؟ «أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا (25)»: یا این که دور است و مدتی طولانی و مشخص دارد؟

مفسران گفته‌اند: هرگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم آنان را از آتش جهنم برحذر می‌داشت و از قیامت و احوالش می‌ترسانید، آنها علناً سخنانش را مسخره می‌کردند و می‌پرسیدند: این عذاب چه وقت خواهد آمد؟ لذا الله متعال به او فرمان داد که به آنها بگوید زمان آن را نمی‌دانم. من نمی‌دانم زمان فرارسیدن آن نزدیک است یا دور؟

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا» (۲۶)

(چون او) دانای همه رازهای پوشیده است، پس هیچ کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَلَا يُظْهِرُ»: آگاه و مطلع نساخته است، باخبر نمی‌کند، آشکار نمی‌سازد.

تفسیر :

الله متعال به نادیده‌ها و نهان‌ها آگاه است، و هیچ یک از بندگان را از آن آگاه نمی‌کند. یعنی علم کامل غیب مخصوص الله سبحان و تعالی است و این علم کامل غیب را او به کسی نمی‌دهد.

«إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْن يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا» (۲۷)

مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می‌دهد. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«یسلک - رصد» : «یسلک» : می‌گمارد، می‌نشاند، روانه می‌کند، راه می‌دهد، گسیل می‌دارد. «مِن بَيْن يَدَيْهِ»: تمامی جوانب او. «مِنْ خَلْفِهِ»: پشت سرش. «رصدًا»: جمع راصد، نگهبانان، مراقبان و محافظان. رصد: هم به معنای اسم فاعل و هم به معنای اسم مفعول است؛ یعنی، کمین کننده و مورد کمین قرار گرفته. مفرد، جمع، مؤنث و مذکر در آن یکسان است. [راغب]

تفسیر :

«إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ»: جز پیامبری را که برای دادن مقداری از علم غیب خود برگزیده باشد، پس او را بر پاره‌ای امور غیبی آگاه می‌سازد که معجزه‌ای بر اثبات نبوت وی باشد، مثل عیسی که به مردم خبر می‌داد چه چیزی خورده و یا در خانه‌هایشان انباشته‌اند و یا قرآن که به عنوان معجزه پیامبر اسلام در بردارنده‌ی بسیاری امور غیبی از احوال و اخبار قیامت است تا مردم از آن‌ها عبرت بگیرند.

«فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْن يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا (27)»: الله فرشتگان را از پیش و از پشت

سر، مأمور حفظ و حراست پیامبر قرار می‌دهد تا او را از جن محافظت کنند و او را در مورد ثبت و ضبط علم غیبی که از جانب الله بر او القا می‌شود، محافظت نمایند. مفسر طبری فرموده است: یعنی خدا برای حفظ و صیانت او از جن، از پیش و پشت سرش نگهبانانی اعزام می‌دارد. (تفسیر طبری ۷۷/۲۹).

«لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا» (۲۸)*
تا بداند که پیغمبران پیام‌های پروردگارشان را رسانده‌اند و (الله) به آنچه که در نزد آنان است احاطه دارد و هر چیزی را با عدد شماره کرده است. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لِيَعْلَمَ»: تا معلوم گرداند، تا آشکار کند. «ابلغوا»: پیامبران یا فرشتگان رسانیده‌اند، ابلاغ کرده‌اند. «احصى»: برشمرده، آمار گیری کرد، حساب کرد. «عَدَدًا»: شماره. شمرده. شمرنده.

تفسیر :

«لِيَعْلَمَ»: تا این که بداند، مراد علم ظهوری الله متعال است؛ یعنی علم خداوند ظاهر و محقق گردد و بندگان آگاه شوند که پیامبران پیام‌های پروردگارشان او را بدون کم و کاست ابلاغ کرده‌اند.

ابن کثیر فرموده است: یعنی الله به وسیله‌ی فرشته‌هایش پیامبران را حمایت می‌کند تا بتوانند پیام او را ابلاغ کنند، و وحی نازل شده بر آنان را نیز محفوظ می‌دارد تا نشان دهد که آنها رسالات خدای خود را ابلاغ کرده‌اند. با علم به این که الله به طور قطع و یقین قبل از وجود اشیا به آنها عالم است. (مفسران می‌گویند: آنچه در قرآن در مورد تعلیل علم الله آمده است از قبیل: *إِلَّا لَنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ وَوَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ* در مورد علم ظهور است نه علم آغاز؛ چون الله در آغاز به همه چیز عالم است. بلکه فقط علمش را برای بندگان نمایان می‌سازد.) (تفصیل موضوع ملاحظه شود: تفسیر صفوة التفاسیر)

«وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ»: و به آنچه نزد پیامبران است آگاه می‌باشد. پس یک ذره از امور آنان بر الله متعال پوشیده نیست.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در تفسیر آیه مبارکه: **«وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ»:** می‌نویسد: «یعنی قدرت الله متعال بر پیامبران و فرشته‌ها نیز به قدری محیط است که اگر ذره ای هم برخلاف خواست او عمل کنند، بلافاصله مورد مؤاخذة قرار خواهند گرفت و پیام‌هایی که الله متعال می‌فرستد حرف حرف آنها شمارش شده است و برای پیامبران و فرشتگان به هیچ وجه ممکن نیست که حتی یک حرفی را به آن بیفزایند یا از آن بکاهند.»

«وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (28)»: و به طور یقین به تعداد و میزان همه‌ی چیزهایی آگاه است که در زمین و آسمان‌ها منتشر و مستقراند. از تعداد قطرات آب باران و ریگ و برگ درختان و کف دریاها باخبر است. و هیچ چیز از نظر او ناپیدا نیست. پس چگونه به وحی نازل شده بر پیامبران و تبلیغ آن آگاه نیست؟ و چگونه ممکن است پیامبران در رسالات الله کوتاهی کنند و یا چیزی به آن اضافه نمایند، یا در آن تحریف و تغییری ایجاد کنند و او بدان آگاه نباشد؟! در صورتی که الله به آن محیط است و آمار تمام اشیا خورد و بزرگ را می‌داند: **«و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها إلا هو و يعلم ما في البر و البحر و ما**

تسقط من ورقة إلا يعلمها و لا حبة في ظلمات الأرض و لا رطب و لا يابس إلا في كتاب مبين .».

واقعاتی قبل از نزول سوره جن:

خواننده محترم !

قبل از اینکه «سوره الجن» نازل شود، برخی از واقعاتی مهمی قبل از نزول آن بوقوع پیوسته بود که ذکر و یادآوری آنها در این مبحث لازم و ضروری میدانم: واقعه اول: قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم شیاطین تا آسمانها میرفتند، و به اخبار فرشتگان گوش فرا می دادند، ولی بعد از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم جن به وسیله « ثاقب » از این عمل ممنوع شدند و جلو آنان گرفته شد، و در ضمن تحقیق و بررسی از این حادثه، گروهی از جنیان به محضر رسول الله صلی الله علیه وسلم رسیدند، چنان که تفصیل آن در سوره احقاف بیان گردیده است.

واقعه دوم: در زمان جاهلیت عادات مردم بر این بود که هر گاه در اثنای سفر در جنگل یا هم وادی صحرا و یا هم دریا، وقت استراحت شان فرا می رسید، به این نیت که سردار از ما نگهداری و محافظت کند، می گفتند: «أعوذ بعزیز هذا الوادی من سفهاء قوم» یعنی من از شرارت سفهای قوم سردار این رودخانه، به او پناه می برم.

واقعه سوم: در اثر دعای بد و نفرین آن حضرت صلی الله علیه وسلم در مکه قحطی واقع شده بود، و تا چندین سال ادامه داشت.

واقعه چهارم: وقتی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم اقدام به دعوت به اسلام نمود، کفار مخالف، علیه او هجوم آوردند. (مواخذ: تفسیر معارف القرآن: مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی ترجمه مولانا محمد یوسف حسین پوری جلد چهاردهم)

عدم رؤیت جن به معنی عدم وجود آن نیست:

تعدادی از انسانها بدین عقیده اند، مخلوق که به چشم دیده نمیشود ما نباید اصلاً بدان عقیده و باور داشته باشیم. در جواب باید گفت که: عدم رؤیت جن دلیل بر عدم وجود آنها نیست، در زندگی ما بسا چیزهایی در ما حول ما وجود دارد، ولی ما آنها را نمی بینیم، بطور مثال برق جریان دارد ولی ما آن را نمی بینیم، لیکن برای اثبات آن به اثر آن گروپ و غیره استدلال می کنیم، و همچنین هوایی که بوسیله آن وجود آن را احساس می کنیم.

هکذا بطور مثال روح که اساس زندگی ما بر آن استوار است و بدون آن می میریم، با وجود اینکه آن را نمی بینیم و حقیقت آن را نمی شناسیم، به موجود بودن آن ایمان داریم. و چیزهای دیگری مثل جاذبه زمین، نیروی آهن ربا (مغناطیس) و غیره نیز می توان نام برد.

انکار از وجود جن :

عالم جن و احوال آن ها برای انسان ها امری غیبی است و جز آنچه در کتاب الله و سنت صحیح پیامبر صلی الله علیه و سلم آمده است، چیزی از آن دانسته نمی شود. پس ایمان به آنچه در کتاب و سنت آمده است بدون تعجب و انکار و نیز سکوت در چیزی که درباره آن در کتاب و سنت چیزی نیامده است، واجب است. زیرا تلاش بیهوده برای نفی یا اثبات، گفتار بدون علم است که خداوند از آن نهی فرموده است.

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (سوره اسراء /36) (و از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن؛ چرا که گوش و چشم و دل، همه مسئولند).

بناءً هر آن شخصیکه از وجود جن انکار ورزد، کافر و مطابق حکم قاطع شرعیت از دایره اسلام خارج میگردد؛ زیرا انکار از جن مستلزم انکار دلایل متواتری است که در قرآن عظیم الشان و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است.

بنابراین ایمان به وجود جن از جمله ایمان به غیب است. ما آنها را نمی بینیم و برای اثبات وجود آنها به خبرهای درست (الله و پیامبراش) اعتماد میکنیم.

الله تعالی در مورد ابلیس و لشکرش می فرماید: «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» (شیطان و همدستانش، شما را از آنجا که آنها را نمی بینید، می بینند.)

اعراف/27»

ولی بمنظور توضیح بیشتر حکم شرعی خدمت خوانندگان محترم باید بعرض برسانیم که: انکار دخول جن در کالبد انسان باعث کفر نیست؛ ولی این انکار؛ تکذیب دلایل شرعی می باشد. به دلیل پوشیدگی این مسئله بر مردم، منکر آن کافر نمی شود. ولی در اشتباه است. چون دلیلی بر انکار این موضوع ندارد. بنابراین به عقل و درک خود تکیه می کند؛ بدیهی است که عقل در امور غیبی ملاک نیست. شیوه گمراهان چنین است که عقل را بر شریعت مقدم میدارند.

اثبات وجود جن :

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله عالم شهیر جهان اسلام می فرماید: «هیچ یک از فرقه های اسلامی نه وجود جن را انکار نموده است و نه این موضوع را که خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و سلم رابه سوی آنان فرستاده است... علت این موضوع آن است که وجود داشتن اجنه با تواتر، معلوم و ثابت گردیده است.»

دلایل وجود اجنه در قرآن عظیم الشان بسیار می باشد، که ضرورتی به شمردن آنها نمی بینیم چرا که خداوند متعال یک سوره کامل را به نام آنها «الجن» نامیده و در آن از اخبار و سرگذشت و گفته های بسیاری از آنان ذکر شده است.

آیا جن برای خود پیامبر مستقل دارد:

در مورد اینکه اجنه برای خود پیامبر مستقل دارد و یا خیر، موضوع است که ذهن تعدادی را بخود مشغول ساخته است، برای روشنی مراجعه مینمایم به (آیه 130، سوره الأنعام) که می فرماید: «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَفْصُحُونَ». (در آن روز خداوند بدیشان می گوید: ای جنیان و ای انسانها! آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند). از فحوی این آیه مبارکه با تمام وضاحت چنین فهمیده میشود که: خداوند متعال برای جن ها پیامبر فرستاده است.

ولی در هیچ یکی از نصوص شرعی تصریح نشده است که این پیامبران از خود جن ها بوده اند یا از انسانها، زیرا کلمه «منکم» در آیه متذکره محتمل هر دو معنی است. یعنی احتمال دارد که پیامبر هر جنس از خود همان جنس باشد و این معنی درست است که پیامبر جن و انس، از مجموع این دو جنس باشد، پس این معنی که پیامبر جن و انس از یک جنس، یعنی از انسان باشد، نیز صحت پیدا می کند و در این باره دو دیدگاه وجود دارد:

اول: اینکه جن ها از خود پیامبر دارند، ضحاک و ابن جوزی دیدگاه اول را تایید می کنند و ظاهر عبارت نیز همین را می رساند.

علامه ابن حزم می گوید: از میان انسانها قبل از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم هیچ

پیامبری بسوی جن ها مبعوث نشده است.

دوم: پیامبر جنیان از انسانها بوده اند: علامه سیوطی می فرماید: جمهور علماء از سلف و خلف بر این عقیده اند که هرگز از جن ها نبی یا رسولی مبعوث نشده است. از ابن عباس رضی الله عنه، جاهد کلبی و ابی عبید نیز چنین روایت شده است. (لوامع انوار البهیته: 223-224/2).

قول راجح این است که پیامبر جن ها، همان پیامبر انسانها بوده اند، و آیه «إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أَنْزَلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى». (سوره الأحقاف: 30) (اینان گفتند: ای قوم ما! ما به کتابی گوش فرا دادیم که بعد از موسی فرستاده شده است). هر چند نص صریح در این باره نیست اما دال بر این مطلب است. این مسئله مبنای هیچ عملی نیست و در این باره، نص قاطعی نیز وجود ندارد.

و پیامبر صلی الله علیه وسلم برای انس و جن مبعوث شده است. علامه ابن تیمیه می فرماید: این یک اصل متفق علیه میان صحابه، تابعین، ائمه مسلمین و سایر فرقه های اسلامی است. (مجموع فتاوی: 9/19).

اعتراف جن ها به پیامبران :

در این هیچگونه جای شکی نیست که جن ها به اطاعت کردن پروردگار متعال مکلف هستند و از آنها بعضی مسلمان و بعضی دیگر کافراند و به صالح و ناصالح تقسیم می شوند همانطوریکه در (آیه 11 سوره جن) بیان یافت: «جمعی از ما صالح و جمعی غیر از آن می باشند. ما فرقه های مختلف بودیم.»

و از زبان آنها در (آیات 14-15) بیان می دارد «جمعی از ما مسلمان و جمعی دیگر ستمکاراند. پس کسی که مسلمان شد راه راست را انتخاب نموده ولی ستمکاران هیزم جهنم خواهند شد.»

و خداوند متعال جماعتی از جن را به طرف پیامبر صلی الله علیه و سلم که در حال قرائت بود معطوف داشت. آنها گوش دادند و به آن ایمان آوردند و به سوی قوم خویش برای دعوت کردند بازگشتند.

چنانکه الله تعالی در (سوره احقاف آیه 29) می فرماید: «وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلُوا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُّنْذِرِينَ» (به یاد آور) هنگامی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که قرآن بشنوند، وقتی حضور یافتند به یکدیگر گفتند: «خاموش باشید و بشنوید!» و هنگامی که پایان گرفت، به سوی قوم خود باز گشتند و آنها را بپیم دادند!

«قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أَنْزَلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ» (احقاف: 30) (گفتند: «ای قوم ما! ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده، هماهنگ با نشانه های کتاب های پیش از آن، که به سوی حق و راه راست هدایت می کند.)

«يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ» (احقاف آیه: 31). (ای قوم ما! دعوت کننده الهی را اجابت کنید و به او ایمان آورید تا گناهان تان را ببخشد و شما را از عذابی درد ناک پناه دهد!)

«وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (احقاف-32). (و هرکس به دعوت کننده الهی جواب نگوید، هرگز نمی

تواند از چنگال عذاب الهی در زمین فرار کند، و غیر از خدا یار و یآوری برای او نیست، چنین کسانی در گمراهی آشکار اند!

و این دلیل است بر اینکه جنها به پیامبران پیشین ایمان داشتند و کتابهایشان را هم می دانستند چنانکه می فرماید: «إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ» (احقاف 30).

«ای قوم ما کتابی را که بعد از موسی فرود آمده را شنیدیم که آنچه را قبل از او بوده تصدیق می کند و به سوی حق و راه مستقیم دعوت می نماید.» از رسول الله صلی الله علیه و سلم ثابت است که فرستادگان جن را گرامی داشت و به آنها گفت: «لکم کل عظم ذکر اسم الله علیه، یقع فی أیدیکم أوفر ما یکون لحمًا، وکل بعره علف لدوابکم» (هر استخوانی که اسم خداوند بر آن برده شده باشد برای شماست و بیشتر از گوشتش از آن بهره مند می شوید. و سرگین حیوانات علف حیوانات شما است.) و به همین خاطر رسول الله صلی الله علیه و سلم از بکار بردن استخوان و سرگین حیوانات سم دار به جای سنگ در بعد از قضای حاجت نهی کرده است و فرموده «إِن الْعِظَامَ زَادَ إِخْوَانَكُمْ مِنَ الْجِنِّ» (استخوان، خوراک برادران جنی شماست.)

قابل تذکر است که تعدادی از مفسرین بدین عقیده اند که از : فحوی برخی از آیات قرآنی طوری استنباط میگردد که: جنیان به شریعت پیامبران دیگری مانند شریعت حضرت موسی علیه السلام نیز اعتقاد داشته اند، و حکم خویش را به این آیه قرآن عظیم الشان استناد می نمایند: «قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ» (جنیان) گفتند: ای قوم ما، ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده، هماهنگ با نشانه های کتابهای پیش از آن، که به سوی حق و راه راست هدایت می کند.

انذار کنندگان جن برای هدایت قوم خویش به دین پیامبر خاتم و بهره آنان از قرآن، تصدیق قرآن نسبت به تورات را یادآور شده اند و این سخن در صورتی درست است که جنیان به تورات معتقد باشند.

مفسر مشهور طباطبایی در تفسیر خویش می فرماید: این آیه دلالت بر آن دارد که: جنیان به حضرت موسی علیه السلام و کتاب او ایمان داشته اند.

سوره های قرائت شده برای جنیان:

ترمذی، ابن منذر، ابوالشیخ در «العظمة»، حاکم به سندی صحیح، ابن مردویه و بیهقی در «الدلائل» از جابر بن عبدالله رضی الله عنه نقل کرده اند که فرمود: پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد اصحاب آمد و سوره «الرحمن» را از ابتدا تا به انتها برای آنها قرائت نمود، اصحاب همه ساکت ماندند، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «ما لی أراکم سکوتاً، لقد قرأتها علی الجن لیلة الجن، فکانوا أحسن مردوداً منکم، کنت کلما أتیت علی قوله: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» قالوا: ولا بشيء من نعمک ربنا نکذب، فلک الحمد». (چرا ساکت مانده اید، در یک ملاقات با جنیان همین سوره را برای آنها قرائت کردم، دیدم که به طوری نیکو به سؤالات آیه ها پاسخ می دهند، زیرا هرگاه آیه: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (الرحمن: 13) را قرائت مینمودم، در جواب میگفتند: پروردگارا هیچ یک از نعمتهای تو را کذیب نمی نمایم و در برابر آنها شما را سپاس می گوئیم).

صحبت و ملاقات پیامبر با جنیان چند بار بود:

فطرت انسان به گونه‌ای است که او را محتاج به سخن گفتن و ارتباط برقرار کردن با هم‌نوعان خود ساخته است. از طرفی اصوات در حیوانات هم به طریق علمی و هم تجربی ثابت شده و همچنین در قرآن و روایات ذکر شده که بعضی از پیامبران (مانند حضرت نوح و سلیمان) زبان حیوانات را دانسته و می‌توانستند با آنها سخن گویند، وضع در میان جنیان نیز به همین منوال است، از آنجایی که جنیان نیز مادی هستند و زندگی اجتماعی آنها ایجاب می‌کند که با یکدیگر سخن بگویند، پس به طور قطع و یقین آنها اصواتی برای انتقال مفاهیم به یکدیگر دارند ولی در فهم ما نیست. البته کسانی می‌توانند به طریقی حرفهای آنها را دریابند و با آنها سخن گویند؛ چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم با آنها صحبت می‌کردند و افرادی بنا بر تواناییهای خاصی می‌توانند با آنها ارتباط برقرار کنند. در مورد ملاقات و صحبت پیامبر صلی الله علیه وسلم، سیرت نویسان مینویسند که جریان ملاقات و صحبت پیامبر صلی الله علیه وسلم با جنیان در یک شب نبوده است، بلکه این تماس‌ها چندین بار صورت گرفته است.

ابن کثیر مفسر مشهور جهان اسلام در تفسیر سوره احقاف تمام احادیثی را که درباره ملاقات رسول الله صلی الله علیه وسلم با جن‌ها بود جمع‌آوری نموده و تذکر داده است که ابن مسعود رضی الله عنه در جریان ملاقات رسول الله صلی الله علیه وسلم با جن‌ها بسیار نزدیک بوده است.

دربارخی از روایات بخاری آمده است که: بعضی از جنیاتی که نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده‌اند ساکن محلی بنام «نصیبین» از سرزمین یمن بوده‌اند.

بخاری از حضرت ابوهریره روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أتانی وفد نصیبین، و نعم الجن، فسألونی الزاد، فدعوت الله لهم ألا یمرؤا بعظم ولا روثة إلا وجدوا علیها طعاماً». (جماعتی از جن‌های نصیبین نزد من آمدند، آن‌ها جن‌های خوبی بودند، از من تقاضای زاد و نفقه کردند، من نیز در حق آنان دعا کردم که از کنار هیچ استخوان و مدفوعی نگذرند و رد نشوند، مگر اینکه غذای خود را از آن دریا بند). بخاری: 171/7 شماره 3860).

توانمندی و قدرتمندی اجنه:

در این هیچ جای شک نیست که اجنه دارای توانایی و قدرت ما فوق بشری که خداوند متعالی به آنان اعطا فرموده است می‌باشد، از جمله اثرگذاری آنان برای وسوسه و تلقین در انسانها آنها بدون دخالت عوامل مادی، می‌باشد. طوریکه خداوند متعال در (آیه 22، سوره ابراهیم) میفرماید:

«وقال الشیطان لما قضی الأمر إن الله وعدکم وعد الحق ووعدتکم فأخلفتکم وما کان لی علیکم من سلطان إلا أن دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی ولوموا أنفسکم ما أنا بمصرخکم وما أنتم بمصرخی إنی کفرت بما أشرکتُمونی من قبل إن الظالمین لهم عذاب ألیم» (یعنی: و چون کار از کار گذشت و قضاوت صورت گرفت) شیطان می‌گوید در حقیقت خدا به شما وعده داد، وعده راست و من به شما وعده دادم و با شما خلاف کردم و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود جز اینکه شما را دعوت کردم و اجابت نمودید پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید من فریادرس شما نیستم و شما هم فریادرس من نیستید من به آنچه

پیش از این مرا (در کار الله) شریک می دانستید کافرم، آری ستمکاران عذابی پردرد خواهند داشت.»

خواننده محترم!

طوری که متذکر شدیم: جن از نظر قدرت فکری ضعیف است اما دارای قدرت قابل ملاحظه است که می تواند با سرعت زیاد کارهای خارق العاده انجام دهد. پروردگار با عظمت ما به جن ها قدرت و توانمندی اعطا نموده اند که به انسانها نداده و خداوند متعال برخی از این قدرتمندی و توانمندی آنها برای ما خبر داده است. از جمله:

سرعت حرکت و انتقال :

عفریتی از جمله جن ها ی که با حضرت سلیمان علیه السلام تعهد کرد که عرش ملکه یمن را در مدتی کمتر از اینکه شخصی از جایش بلند شده و بنشیند، در محضر او حاضر کند: قرآن عظیم الشأن در (آیات 39-40 سوره النمل) می فرماید: «قَالَ عِفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ». (عفریتی از جن گفت: «من آن را نزد تو میاورم پیش از آنکه از مجلست برخیزی و من نسبت به این امر، توانا و امین ام!»)

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ».

(اما کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت «پیش از آنکه چشم برهم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد» و هنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پا برجا دید گفت: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را بجا می آورم یا کفران می کنم؟ و هرکس شکر کند به نفع خود شکر می کند، و هرکس کفران نماید (به زیان خویش نموده است)، که پروردگار من غنی و کریم است!»

ارتباط جن با ملائکه و انسان :

قبل از همه باید گفت که: ارتباط ملائکه با انسانها مقدور و ممکن است، ولی این ارتباط فقط مختص پیامبران الهی بود و دیگر انسانها شامل آن نمی شوند، بنابراین در زمان ما و بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم هرکس ادعای ارتباط با ملائک وحی را بنماید او کذاب است.

اما ارتباط اجنه با انسانها نیز مقدور و ممکن است، و ما می بینیم که بعضی از مردم با جنها ارتباط برقرار می کنند و از آن طریق شرارت، سحر و جادو می کنند، و در زمان ما هم این ارتباط امکان دارد. طوری که در (آیه 6، سوره جن) خواندیم: «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا». یعنی: و نیز مردانی بودند از آدمیان که به مردانی از جن پناه میبردند و بر طغیان شان می افزودند.

اما هیچ دلیلی از شریعت وارد نشده است که اجنه بتوانند با ملائکه ارتباط برقرار کنند.

عُمر و مرگ و میر در بین اجنه :

مطابق نصوص شرعی، جن مانند انسانها می میرند و از بین می روند و گروهی جای گروهی دیگری را می گیرند. طوری که پروردگار با عظمت ما در (آیه 18، سوره احقاف) می فرماید: «...حق عليهم القول في امم قد خلت من قبلهم من الجن و الانس انهم كانوا خاسرين» یعنی: (و آنچه از عقب دارند (از نعمت و لذت ابدی آخرت) فراموش و غافلشان

کنند و وعده الهی بر آنها حتم و لازم گردید. و چون امتانی از جن و انس که در گذشتند، سخت زبون و زیا نکار شدند). کلمه «قد خلت» مبین آن است که امتهای از جن مانند امتهای انس، از بین رفته اند.

طوریکه که گفتیم جن مانند سایر جانداران همان طور که دارای حیات هستند مرگ هم شامل حالشان می شود در سوره (الرحمن، آیه 26) با تمام صراحت آمده است: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ، وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَالْإِكْرَامِ، فَبِأَيِّ آيَاتٍ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (همه آن چه که بر روی زمین است، دستخوش فنا می گردد و تنها ذات پروردگار با عظمت و ارجمند تو می ماند و بس. پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را دروغ می انگارید؟!)

هكذا در (آیه 185، سوره آل عمران) می فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (یعنی: «هر جاندار چشنده (طعم) مرگ است).

همچنان در حدیثی صحیح بخاری آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: در صحیح بخاری از ابن عباس (رض)، روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَنْ تُضِلَّنِي أَنْتَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَالْجَنُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ». (بارالها، به عزت تو پناه می برم که معبودی جز تو وجود ندارد، تو معبودی هستی که نمی میرد و جن و انس می میرند). (صحیح مسلم: (۱۹۰۶/۴) شماره: (۲۴۵۱)

البته مقدار عُمر جن، برای ما معلوم نیست؛ اما درباره ابلیس آمده است که تا روز رستاخیز زنده می ماند: «قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يَبْعَثُونَ، قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ» (ایات 14-15 سوره الاعراف). «شیطان گفت: مرا تا روزی که همگی دوباره زنده می شوند، مهلت ده. الله متعال گفت: تو از زمره مهلت یافتگانی.» پس تنها عمر شیطان برای ما معلوم است. ولی در این هیچ جای شک نیست که جن نسبت به انسان عمر بیش تر می کند.

حشرجن ها :

«وَّ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَ قَالَ أُولِيَاءُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَ بَلَّغْنَا الَّذِي أَجَلْنَا الَّذِي أَجَلْتُمْ لَنَا قَالِ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ» (سوره انعام/128)

و [یاد کن] روزی را که همه آنان را گردمی آورد [و می فرماید:] «ای گروه جنیان، از آدمیان [پیروان] فراوان یافتید.» و هوا خواهان آنها از [نوع] انسان می گویند: «پروردگارا، برخی از ما از برخی دیگر بهره برداری کرد، و به پایانی که برای ما معین کردی رسیدیم.» [خدا] می فرماید: «جایگاه شما آتش است؛ در آن ماندگار خواهید بود، مگر آنچه را خدا بخواهد [که خود تخفیف دهد]؛ آری پروردگارتو حکیم و داناست.»

این آیه اشاره دارد که بعضی انسانها در سایه پیروی از جن ها وارد جهنم می شوند و در اول آیه اشاره بر این است که جن ها در قیامت محشور خواهند شد تا جوابگوی اعمال خود باشند.

اعتقادات مشترک :

آیه دیگری اشاره دارد که انسانها همراه با عده از جن ها وارد جهنم خواهند شد. «قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا آدَارُكُوا فِيهَا جَمِيعاً قَالَتْ أَخْرَاهُمْ لِأَوْلَادِهِمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَ لَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ» (سوره اعراف/38) الله متعال میفرماید: «در میان

امتهایی از جنّ و انس، که پیش از شما بوده اند، داخل آتش شوید.» هر بار که امتی [در آتش] درآید، همکیشان خود را لعنت کند، تا وقتی که همگی در آن به هم پیوندند؛ [آنگاه] پیروانشان درباره پیشوایان شان می گویند: «پروردگارا، اینان ما را گمراه کردند، پس دو برابر عذاب آتش به آنان بده.» (الله) می فرماید: «برای هر کدام [عذاب] دو چندان است ولی شما نمی دانید.»

از این آیه معلوم می شود که در میان جنیان همان اعتقاداتی که بین انسانها است می باشد چرا که عده از این دو طیفه به خاطر اعتقادات فاسد وارد جهنم می شوند. نکته دیگری که استفاده می شود تأثیری است که این دو طرف بر هم دیگر دارند.

اقامتگاه های عمده اجنه:

از جمله اقامتگاه های عمده اجنه محلات حمام ها هستند، چنانچه در صحیحین در حدیثی از انس رضی الله عنه آمده: که رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی وارد بیت الخلاء (دستشویی) می شد می گفت: «اللهم انی أعود بک من الخبث والخبائث» یعنی:

«خدایا از شر شیاطین نر و ماده به تو پناه می برم.»

همچنین از محلات عمده مسکونی شان در زباله دان ها و ویرانه ها و غار و حفره ها یادآوری بعمل آورد، زیرا این محلات از اماکن عمده مورد استفاده اجنه می باشند.

ولی در مورد اینکه اجنه برای اعمار منازل و خانه می نماید و یا خیر؟ در جواب باید گفت که اجنه برای خود خانه هم می سازند؟ و الله اعلم.

همچنان از روایات اسلامی طوری معلوم میشود که اجنه در آن عده از خانه های که نام الله در آن برده نمیشود یکجا با انسانها زندگی می نمایند. بنابر همین بنیاد است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «إذا دخل الرجل منزله فذكر اسم الله عند دخوله وعند طعامه، قال الشيطان لا مبيت لكم ولا عشاء، وإذا ذكر اسم الله عند دخوله ولم يذكره عند طعامه قال أدرکتُم العشاء ولا مبيت لكم، وإذا لم يذكر اسم الله عند دخوله ولا عند عشاءه قال: أدرکتُم المبيت والعشاء» یعنی: «هرگاه شخص به خانه اش داخل شده و در وقت داخل شدن خود و در هنگام نان خوردن خویش نام خدا را یاد کند، شیطان به یارانش می گوید: نه می توانید بخوابید و نه می توانید نان بخورید، ولی هرگاه داخل شود، و نام خدا را در وقت دخول خود یاد نکند، شیطان می گوید: جای شب ماندن خود را یافتید و هرگاه الله را در وقت طعام خود یاد نکند، می گوید: جای نان خوردن و شب ماندن را یافتید.» (رواه مسلم)

هکذا در روایاتی اسلامی آمده است که جن بیشتر در جاهای خلوت و صحرا، بخصوص اماکنی که در آن کسی زندگی نمی کند، آن مناطق را می پسندد، و بدین خاطر بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم برای دعوت دادن آنان بسوی الله و خواندن قرآن برایشان به صحرا می رفتند، چنانکه در احادیث آمده است.

و برخی دیگر از جنها در جاهای کثیف و زباله سکونت می کنند، و این بخاطر اینست که آنها باقی مانده غذای انسانها را می خورند چنانکه در حدیث ذکر شده است.

برخی دیگر آنها همراه انسانها در منازل سکونت می کنند.

و همچنین در حمامها و تشناب ها (توالت) نیز زندگی می کنند، در این جاها بیشتر جنهای کافر زندگی می کند زیرا که آنها جاهای نجس و کثیف را بیشتر دوست دارند و از بوی خوب بخصوص بوی مشک بدشان می آید.

و همچنین در شکافها و سوراخها نیز زندگی می کند، در حدیث آمده است که: «رسول الله صلی الله علیه وسلم از ادرار کردن در سوراخ نهی نموده است» (ابو داود بشماره ۲۹) و نسائی بشماره (۳۴) و احمد (۸۲/۵) و حاکم (۱۸۶/۱) روایت کرده اند از قتاده یکی از راویان این حدیث پرسیده شد: برای چه ادرار کردن در سوراخ کراهت دارد؟ گفت: گفته می شود که محل سکونت جن می باشد.

و جن در محل خوابیدن شتر نیز زندگی میکنند چنانکه در حدیث آمده است: براء بن عازب گوید: از پیامبر صلی الله علیه وسلم درباره نماز خواندن در استراحت گاه شتران سوال کردند، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَا تُصَلُّوا فِي مَبَارِكِ الْإِبِلِ فَإِنَّهَا مِنَ الشَّيَاطِينِ» «در استراحت گاه شتران نماز نخوانید چون از شیاطین است» (سنن أبی داود ۱/۱۸۴، حدیث: ۴۹۳، شیخ آلبنی می گوید: صحیح است).

بطور خلاصه:

اجنه در همین زمینی که ما در آن به سر می بریم زندگی می کنند. جایی بر روی زمین نیست مگر آنکه اجنه در آن با ما شریک هستند. خداوند سبحان بر ما رحمت آورده که آن ها را نمی بینیم. گاهی آن ها را به اشکالی غیر از شکل اصلی ایشان می بینیم ولی مشاهده آنان به صورت اصلی و حقیقی شان از ویژگی های پیامبران علیهم الصلاة والسلام است. خداوند بین آنان و آسیب رسانیدن به انسان ها مانع قرار داده است. گاهی بعضی از آن ها خود را به بعضی از افراد بشر می مالند و با این مالش خود باعث ایجاد شر می شوند. و از تماس جن با انسان ممکن است انسان دچار صرع شده و یا شر و بدی دیگری برایش رخ دهد. لیکن خداوند متعال رحم کرده و بسیار کم پیش می آید که از اجنه آسیبی به بشر برسد و این مقدار اندک برای آن است که انسان ها وجود آنان را حس کنند و بدانند که در پس این جهان دیدنی آنان جهانی دیگر هست که نادیدنی است و خداوند سبحانه و تعالی انسان ها را از شر آنان حفظ نموده است با آنکه هر دو با هم و یکجا زندگی می کنند.

جن و تاریکی شب :

در بین عوام الناس معروف و مشهور است که فعالیت و گشت و گزار جن ها در شب و بخصوص در شب های تاریک و بارانی شدت پیدا میکند، و بر فعالیت شان افزوده میشود. باید با تمام قوت گفت که این شایعه دارایی هیچ کدام سند نبوده و نقل و قول های عوام الناس میباشد. ولی باید گفت که جن با خصوصیات خاص خویش که دارد، ضرر آن برای انسان متصور است. ولی اگر شرائط و قوانین حاکم بر زندگی دو موجود که متفاوت یعنی انسان و جن اقتضا می کند که به این اطمینان برسیم ارتباط و اصطحاکاکی بین ما و آنها به وجود نخواهد آمد. در واقع باید گفت زمینه و انگیزه ارتباط و اصطحاکاکی بین ما و آنها از دو طرف وجود ندارد. تنها در موارد نادری ممکن است چنین امری پیش آید و جنی کافر یا بدکار به دلالی قصد آسیب زدن انسانی را بکند.

در صد رخ دادن چنین امری آن قدر پایین است که دغدغه برای انسان بر نیا نگیزند این امر همانند آن است که بگوییم ممکن است انسان شرور و بدکاری در یک شب بدون هیچ دلیلی قصد اذیت و آزار ما را بکند ولی ما حتی از این اتفاق ممکن و محتمل الوقوع چندان ترسی به خود راه نداده، تنها در شرائط خاص با رعایت تمهیداتی احتمال بروز چنین حوادث ناخوشایندی را منتفی می کنیم مثلاً در وقت نامناسب از شب در مکانی که احتمال حضور ارادل و اوباش باشد، حضور نمی یابیم.

آیا جن قابل رویت است ؟

اصل آنست که جن میتواند انسان را ببیند، ولی انسان نمیتواند جن را ببیند، طوریکه پروردگار با عظمت ما (درسوره الأعراف، آیه 27) میفرماید: «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» (هرآینه شیطان و قبیله اش شما را از آنجا که آنها را نمی بینید، می بینند.) ولی در روایات اسلامی در مورد ظاهر شدن آجنه آمده است که: جن میتواند به اشکال مختلف ظاهر شود، و در آن صورت میشود که انسان آنها را ببیند.

شیخ الاسلام ابن تیمیة رحمة الله علیه می فرماید: «والجن يتصورون في صور الإنس والبهائم فيتصورون في صور الحيات والعقارب وغيرها وفي صور الإبل والبقر والغنم والخيل والبغال والحمير وفي صور الطير وفي صور بنى آدم كما أتى الشيطان قریشا في صورة سراقه بن مالك بن جعشم لما أرادوا الخروج إلى بدر» (مجموع الفتاوى 44/19) (و جن به اشکال انس و چهارپایان و مار و گژدم و شتر و گاو و گوسفند و اسب و خر و پرنده و بنی آدم میتواند نمایان شوند، همانطور که شیطان بصورت شخصی بنام سراقه بن مالک بن جعشم نمایان شد و نزد کفار قریش آمد هنگامی که میخواستند برای جنگ بدر بروند.

و خداوند متعال داستان آنر در آیه 48، سوره انفال بشرح ذیل بیان داشته است: «وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌّ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَآتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ» و (به یاد آور) هنگامی را که شیطان، اعمال آنها (مشرکان) را در نظر شان جلوه داد، و گفت امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نمیگردد! و من، همسایه (و پناه دهنده) شما هستم « اما هنگامی که دو گروه (کافران، و مؤمنان مورد حمایت فرشتگان) در برابر یکدیگر قرار گرفتند، به عقب برگشت و گفت: من از شما (دوستان و پیروانم) بیزارم! من چیزی را میبینم که شما نمیبینید، من از خدا میترسم، خداوند سخت کیفر است.)

بدین معنا که شیطان در رأس لشکری از شیاطین به صورت انسانی متمثل شد و گفت که او پناه دهنده آنها خواهد بود از هر دشمنی، یا امان دهنده آنها هست و گفت: من از قبیله بنی کنانه هستم. ابلیس خود، به صورت «سراقه بن مالک بن جعشم» که از سران قبیله یاد شده بود به میدان بدر آمد و قریش از قبیله بنی بکر هراس داشت که از پشت، به وی ضربه نزنند ولی پس از درگیری مسلمانان و کفار، ابلیس به عقب بازگشت زیرا او نشانه های پیروزی مسلمانان را با امداد خداوند از طریق فرستادن فرشتگان دید، به همین جهت از مشرکان برائت جست.

و ابن جریر طبری در تفسیرش (12564) و ابن کثیر در «البدایة و النهایة» (62/5) از عروة بن الزبیر نقل کرده اند که گفت: «لما أجمعت قریش المسیر ذکرت الذی بینها و بین بنی بکر- یعنی من الحرب- فکاد ذلک أن یثبطهم، فتبدی لهم إبلیس فی صورة سراقه بن جعشم المدلجی، وکان من أشراف بنی کنانة، فقال: أنا جار لكم من أن تأتیکم کنانة بشیء تکرهونه! فخرجوا سراع» (هنگامی که (کفار) قریش تصمیم گرفته بودند که به جنگ بدر بروند، آنها را به مسائلی که بین خودشان و قبیله بنی بکر بود (یعنی جنگهای سابق) یادآوری کردم نزدیک بود که دست از جنگ بکشند (زیرا شاید آن قبیله از پشت به قریش ضربه بزنند)، در آن لحظه ابلیس به صورت سراقه بن مالک بن جعشم مدلجی نمایان شد و از بزرگان قبیله بنی کنانه بود، و گفت: من همسایه شما هستم و از قبیله کنانه هیچ

مکروهی به شما نخواهد رسید، بنابراین به سرعت (برای جنگ) خارج شدند (پس از اینکه از ضربهٔ قبیله‌های دیگر توسط ابلیس در امان ماندند). بنابراین میبینیم که در آن لحظه ابلیس به صورت انسان در آمده است.

و در روایتی دیگر در صحیح بخاری از ابو هریره نقل شده است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا مسئول حفظ زکات رمضان کرد، سپس شخصی آمد و از آن غذا میدزدید، و من او را گرفتم و گفتم: قسم به خدا که تو را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم خواهم برد، و آن شخص از فقر و بدبختی و عیالباریش سخن گفت، و ابو هریره دلش به رحم آمد و او را ترک کرد، تا اینکه سه بار این مسئله تکرار شد، و بار سوم ابو هریره گفت: تو را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم خواهم برد زیرا این بار سوم است که ادعا میکنی که بر نمیگردی ولی باز هم برمیگردی، آن شخص گفت: مرا ترک کن و در عوض تو را چیزی میآموزم که بدردت میخورد، گفتم: آن چیست؟ گفت: اگر خواستی بخوابی آیهٔ الکرسی «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» را بخوان تا تمامش کنی، اگر چنین کنی خداوند تو را در پناه خودش قرار میدهد و هیچ شیطانی تا صبح نزدیکت نمیشود. پس ابو هریره او را ترک کرد، و هنگامی که صبح شد این خبر را به پیامبر صلی الله علیه و سلم رساند، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: او راست گفته ولی بسیار دروغگو است، آیا میدانی در این سه شب تو با چه کسی صحبت میکردی؟ گفت: خیر، پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: او شیطان است. (صحیح بخاری 3275)

پس این حدیث نیز به وضوح نشان میدهد که شیاطین میتوانند بشکل انسان نمایان شوند. و در صحیح مسلم (2236) از ابو سعید خدری نقل شده است که گفت: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنَّ بِالْمَدِينَةِ نَفْرًا مِنَ الْجِنِّ قَدْ أَسْلَمُوا فَمَنْ رَأَى شَيْئًا مِنْ هَذِهِ الْعَوَامِرِ فَلْيُؤْذِنَهُ ثَلَاثًا فَإِنْ بَدَأَ لَهُ بَعْدَ فَلْيَقْتُلْهُ فَإِنَّهُ شَيْطَانٌ» (صحیح مسلم 2236) «از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود:» در مدینه اشخاصی از جن هستند که مسلمان شده اند، پس هر کس ماری را در خانه ببیند سه بار به او بگوید که از خانه بیرون برود، و اگر نرود پس باید آنرا بکشد زیرا شیطان است. و این حدیث نشان دهنده آنست که شیطان میتواند بشکل خزندگان و یا حیوانات نمایان شوند. و انسان میتواند اجنه را به اشکال مختلف ببیند.

سگ و خر جن را می بینند:

طوری که در فوق هم تذکر دادیم، در حالیکه بسیاری از انسان‌ها، نمیتوانند جن را ببینند، ولی هستند برخی از موجودات، از جمله سگ و خر، توانمندی آنرا دارند که جن را ببینند و به رویت جن قادر شوند. در این بابت در حدیثی صحیح بخاری و مسلم آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «إِذَا سَمِعْتُمْ صِيْحَ الدِّيَكَةِ فَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنَّهَا رَأَتْ مَلَكًا وَإِذَا سَمِعْتُمْ نَهِيْقَ الْحِمَارِ فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهَا رَأَتْ شَيْطَانًا» (بخاری: (350/6)، شماره: (3303)، مسلم: (2092/4)، شماره: (2729)، ابی داوود: (961/3)، شماره: (4255) (هرگاه آواز خروس را شنیدید، فضل و بزرگی الله را بخواهید؛ زیرا وقتی خروس فرشته را ببیند، به صدا در می آید و هر گاه صدای خر را شنیدید، از شر شیطان به الله پناه ببرید؛ زیرا او در این هنگام، شیطان را می بیند).
هکذا در مورد شنیدن صدای سگ در حدیثی که: ابوداود از جابر بن عبدالله روایت نموده آمده است که: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «إِذَا سَمِعْتُمْ نَبَاحَ الْكَلْبِ وَ نَهِيْقَ

الحِمار، فَتَعَوِّدُوا بِاللَّهِ، فَإِنَّهُنَّ يَرَوْنَ مَا لَا تَرَوْنَ» (ابی داوود: (961/3)، شماره: (4256)
(هرگاه صدای سگ و خر را شنیدید، به الله پناه ببرید، زیرا آن ها چیز هایی می بینند، که شما نمی بینید).

اینکه یک حیوان چیزهایی را ببیند که از دید ما پنهان است، تعجب آور نیست، زیرا دانشمندان ثابت کرده اند که برخی موجودات زنده، توان دیدن چیزهایی را دارند، که ما انسان ها قادر به دیدن آن ها نیستیم. بطور مثال، زنبور عسل اشعه ماوراء بنفش را می بیند و به همین خاطر از پشت ابرها آفتاب را می بیند و بوم نیز در تاریکی شب سیاه می تواند موش را ببیند.

چه باید کرد تا از شر جن در امان باشیم؟

- 1- اولین توصیه در امان بودن از شر جن همین است که: بر انکار و اوراد صبح و شام محافظت نماید.
- 2- دومین توصیه همین است که بر تلاوت قرآن عظیم الشان مبادرت ورزیده و هکذا تلاوت صوتی قرآن عظیم الشان را نباید فراموش نمایم.
- 3- هرگاه در جای به بلندی بالا می شوید گفتن «بسم الله» را فراموش نکنید.
- 4- هرگاه آب داغ بر روی زمین ریختید «بسم الله» را فراموش نکنید.
- 5- هرگاه داخل اتاق تاریکی می شوید «بسم الله» را حتماً بزبان آرید.
- 6- هر گاه چیز سنگینی بر زمین انداختی «بسم الله» را نباید فراموش کرد.
- 7- هرگز در سوراخ ادرار نکنید.
- 8- از دید روانی کوشش بعمل آرید تا تنها نخوابی، و در صورت مجبور بودن حتماً باید وضو گرفت و بعد از وضو و قبل از خواب اذاکار خواب را نباید فراموش کرد.
- 9- به سگ و پشک نباید آزار رسانید.
- 10- کوشش کنید در شب بخصوص در تاریکی در صحرا به سفر نه پردازید.
- 11- ماری که در منزل دیدید نکشین و در مورد به نکات ذیل توجه فرماید: - هر گاه در خانه ات ماری را دیدی سه روز به او هشدار بده و به او بگو «شما را قسم می دهم به آن عهده که سلیمان بن داود از شما گرفته است که به ما آزار و اذیت نرسانید و دوباره ظاهر نشوید. اگر بعد از سه روز دوباره آشکار شد او را بکشید.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُورَةُ الْمُزْمَلِ

سورة الْمُزْمَلُ در مکه مکرمه نازل شده و دارای بیست آیه و دو رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

سورة «مزمّل» به جهت این نام مسمی شد که رسول الله صلی الله علیه وسلم، در آغازین مرحله نزول وحی الهی به سوی ایشان که خود را در جامه می پیچیدند، سخن می گوید. مزمّل: یعنی جامه بر خود پیچیده.

معنای لفظی «يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ» تقریباً با لفظ سورة «مدثر» هم معناست، در هر دوی این سوره رسول الله صلی الله علیه وسلم با وضعیتی مؤقت و صفت خاصی مورد مخاطب قرار گرفته است، زیرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن زمان بنابر شدت خوف و فزع، سردی شدیدی را احساس می نمود، لذا فرمود، پارچه ای بر من بیندازید، بر او پارچه ای انداخته شد، که آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیچیده شد، و این واقعه در صحیحین (بخاری و مسلم) با روایت حضرت جابر به بنام زمان فترت وحی یاد می گردد، به تفصیل بیان گردیده است. (برای تفسیر بیشتر موضوع مراجعه شود به تفسیر معارف القرآن مؤلف علامه مفتی شفیع عثمانی دیوبندی).

سبب نزول :

امام بخاری از جابر بن عبدالله روایت می کند: رسول الله صلی الله علیه وسلم از فترت وحی سخن می گفت و من شنیدم که فرمود: «فَبَيْنَا أَنَا أَمْشِي سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ، فَرَفَعْتُ بَصْرِي قِبَلَ السَّمَاءِ فَإِذَا الْمَلَكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءِ قَاعِدٍ عَلَى كُرْسِيِّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَرُعِبْتُ مِنْهُ فَجِئْتُ أَهْلِي فَقُلْتُ زَمَلُونِي زَمَلُونِي. فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ۱ قُمْ فَأَنْذِرْ ۲﴾ إِلَى قَوْلِهِ «وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ۵» فَحَمِي الْوَحْيُ وَتَتَابَعُ» یعنی: «روزی در حالی که راه می رفتم صدایی از آسمان شنیدم، نگاهم را به سوی آسمان بلند کردم، دیدم همان فرشته ای که در غار حرا نزد من آمده بود بر روی کرسی میان آسمان و زمین نشسته است. پس از آن صحنه ترسیدم و به نزد خانواده ام برگشتم و گفتم: مرا بپوشانید، مرا بپوشانید؛ پس آن گاه خداوند این آیات را نازل فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ۱ قُمْ فَأَنْذِرْ ۲﴾ (المدثر: 1-2). تا این سخن پروردگار: «وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ۵» (المدثر: 5). بعد از این، پیوسته وحی ادامه یافت».

در روایتی دیگر از این حدیث آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «دَثِّرُونِي وَصَبُّوا عَلَيَّ مَاءً بَارِدًا - قَالَ - فَدَثَّرُونِي وَصَبُّوا عَلَيَّ مَاءً بَارِدًا قَالَ فَنَزَلَتْ ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ۱ قُمْ فَأَنْذِرْ ۲ وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ ۳﴾ یعنی: «مرا در جامه بپیچید و بر من آب سرد بریزید، پس مرا در جامه پیچیدند و بر من آب سرد ریختند و خداوند این آیات را نازل کرد...» و به همین سبب خداوند ایشان را «مَزْمَلٌ» یعنی «جامه بر خود پیچیده» نامید. بسیاری از علما بر این نظرند که سوره ی مَزْمَلٌ نیز به همین سبب و در پی سوره ی مَدَّثِرٌ و یا با اندکی تاخیر نازل شده است، و حتی برخی مفسرین، نزول سوره ی مَزْمَلٌ را بر سوره ی مَدَّثِرٌ مقدم می دانند.

تعداد آیات ، کلمات و حروف سوره مَزْمَل :

طوری که در فوق هم یادآور شدیم؛ سوره مزمل هفتاد و سومین سوره قرآن کریم است و بعد از سوره‌ی «مدثر» نازل شده است.

تعداد آیات، این سوره به بیست آیه و تعداد کلمات آن به دوصد و هشتاد و پنج کلمه و تعداد حروف آن به هشتصد و سی و هشت حرف میرسد. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

پیوند و مناسبت سوره‌ی مزمل با سوره جن:

پایان بخش آیات سوره‌ی جن در بحث توحید و یکتاپرستی، نبوت و ابلاغ وحی الهی است و آغازگر و بلکه محور سوره‌ی مزمل در مورد خاتم پیامبران صلی الله علیه وسلم است. و یا اینکه پایان سوره جن اشاره به تبلیغ رسالت پیامبران به امر پروردگار است؛ سرآغاز این سوره هم به پیامبر خاتم دستور می فرماید که به تبلیغ و هشدار بپردازد و از خواب شیرین و استراحت شبانه در گذرد.

مباحث مطرح شده در این سوره:

- دعوت پیامبر اسلام به قیام شبانه برای عبادت و تلاوت قرآن کریم،
- دعوت او به صبر و شکیبائی و مقاومت و مدارا با مخالفان،
- بحث‌هایی پیرامون معاد، و ارسال موسی بن عمران به سوی فرعون،
- تخفیف دستورات شدید آغاز سوره به خاطر گرفتاری های مسلمانان،
- دعوت به تلاوت قرآن، و خواندن نماز و دادن زکات و انفاق در راه الله متعال و استغفار.

مطالب عمده و اساسی این سوره:

طوری که یادآور شدیم؛ عمده ترین و مهمترین و اساسی ترین مبحث این سوره همانا بخشی از حیات پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه و سلم را در بعد زهد و طاعت و شب‌زنده‌داری و قرائت کتاب الله عز و جل مورد بحث قرار داده است.

همچنان در این سوره موضوعات ذیل مورد بحث قرار گرفته است:

- سوره با ندای لطیف که نمایانگر لطف و مهر و رحمت الله عز و جل است آغاز شده است، که بیانگر مهر و محبت پروردگار با عظمت نسبت به بنده و پیامبرش یعنی محمد صلی الله علیه و سلم که به منظور جلب رضایت و خشنودی الله خود را خسته می‌کرد: «یا ایها المزمل *قم اللیل إلا قلیلاً* نصفه أو انقص منه قلیلاً* أو زد علیه و رتل القرآن ترتیلاً.»

- بعد از آن سوره موضوع سنگینی بار وحی را مورد بحث قرار داده که الله متعال پیامبرش را مکلف کرده است آن را تبلیغ کند و از نظر روحی و روانی خود را به مستوایی برساند که بتواند آن را حمل نماید و شب را در عبادت و زهد، زنده سپری نماید: «إنا سنلقى علیک قولاً ثقیلاً* إن ناشئة اللیل هی أشد وطئاً و أقوم قیلاً* إن لک فی النهار سبحاً طویلاً. . .» (آداب شب زنده داری (قیام الیل)؛ آداب قرائت قرآن عظیم الشان؛ بشارت نزول وحی؛ مزایای شب و روز؛ آداب مسلمانی، در یاد الله بودن، از غیر خداوند بریدن، به الله عزوجل اعتماد داشتن، شکیبایا بودن، از مردان بد دوری گزیدن، دنبال روزی رفتن، در راه حق جنگیدن، نماز گزاردن، بر فقرا زکات دادن و در راه خداوند وام دادن؛ خداشناسی: خداوند پروردگار ماست، صاحب و مالک شرق و غرب (همه هستی) است، جز او معبود به حقی نیست، یار و یاور بندگان است، وعده او راست

است، بر بندگان مطیع پاداش نیک می دهد؛ معاد و روز قیامت با زنجیرهای سنگین و آتش افروخته، طعامهای گلوگیر، عذاب دردناک، لرزش زمین، لرزش کوهها و بالاخره شدت روز قیامت؛ فرمان بردن پیامبر صلی الله علیه وسلم و گروهی از مؤمنان در شب خیزی از حکم الهی.

- در این سوره به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور می دهد که در مقابل آزار مشرکین صبور و شکیبا باشد و آنان را با شیوهی پسندیده ترک نماید تا الله انتقامش را از آنان بگیرد: «و اصبر علی ما یقولون و اهرهم هجرا جمیلا* و ذرنی و المکذبین اولی النعمة و مهلم قلیلا.»

- بعد از آن الله مشرکان را به عذاب و آزار روز قیامت تهدید کرده که خوف و هراس آن روز به حدی است که موی اطفال را سفید می کند: «إن لدینا أنکالا و جحیما و طعاما ذا غصة و عذابا ألیما* یوم ترجف الأرض و الجبال و کانت الجبال کثیبا مهیلا.»

- در خاتمه ی این سوره مبارکه ، الله متعال از سر رحمت و مهر نسبت به پیامبر و مؤمنان، قیام و شب زنده داری را بر آنان تخفیف داده، تا پیامبر و یارانش برای انجام دادن بعضی از امور زندگی فراغت و فرصت کافی داشته باشند.

ترجمه و تفسیر سوره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا الْمُرْمِلُ ﴿١﴾

ای جامه بر خود پیچیده! (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمُرْمِلُ» (جامه بر خود پیچیده) .

تفسیر :

« يَا أَيُّهَا الْمُرْمِلُ (1) »: ای آن که لباس را به خود پیچیده‌ای! در اصل متزمل است. و آن کسی است که خود را می‌پوشاند و لحاف بر خویش می‌کشد. «الْمُرْمِلُ» (الْمُرْمِلُ): خود را پوشاننده، جامه بر سر کشیده؛ باید گفت که: استفاده از این اصطلاح در نزد عرب جهت ملاطفت و مهربانی با مخاطب است. دانشمند شهیر جهان اسلام «سهیلی، عبد الرحمن بن عبد الله» فرموده است: اعراب وقتی بخواهند نسبت به یک نفر ابراز لطف نمایند او را به اسمی که از حالتش مشتق است مورد خطاب قرار می‌دهند. از جمله طوری که در تفسیر بحر المحيط آمده است زمانیکه حضرت علی از فاطمه قهر شد و خوابید و گرد و خاک بر او نشست و پیامبر صلی الله علیه و سلم به او گفت: بلند شو یا ابو تراب! و بدین وسیله ملاطفت و مهر خود را نسبت به او ابراز داشت و نشان داد از او عتاب نمی‌گیرد. و فایده‌ی دوم متذکر نمودن تمام افرادی است که در شب لحاف به خود کشیده و بدون هیچ دغدغه‌ای و به فکر آرام می‌خوابند، تا متوجه شوند و شب را در قیام و یاد الله به سر برند؛ چون اسمی که از فعل مشتق شده باشد هم مخاطب و هم تمام افراد موصوف به آن صفت در آن مشترک می‌باشند. (البحر المحيط ۳۵۸/۸).

از فحوی آیه مبارکه چنین بر می‌آید که: رسول الله صلی الله علیه و سلم برای آغاز یک رسالت و مأموریت عظیم بشری دعوت شده که انجام این رسالت و مأموریت بدون خود سازی قبلی نا ممکن است. بناءً در آغاز بهتر می‌دانیم که به شأن نزول این آیه سوره مبارکه توجه خوانندگان گرامی را جلب نمود.

شأن نزول اولین آیه این سوره :

- بزار و طبرانی به سند موهم و واهی از جابر (رض) روایت فرموده اند: قریش در دار نده جمع شدند و گفتند: باید برای این شخص نامی بگذاریم تا مردم از او روگردان شوند. برخی از آن‌ها گفت: این مرد کاهن است. عده‌ای گفت: کاهن نیست. عده‌ای گفت: مجنون است. عده‌ای گفت: مجنون هم نیست. عده‌ای گفت: ساحر است. تعدادی سخن آن‌ها را نفی کردند و گفتند: او ساحر هم نیست. نبی کریم صلی الله علیه و سلم صحبت‌های آنان را شنید لباس پوشید و خود را در آن پیچاند. پس جبرئیل امین آمد و آیه «يَا أَيُّهَا الْمُرْمِلُ، يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ» را تلاوت کرد. (طوری که یادآور اسناد این روایت جداً ضعیف است، بزار 2276 «کشف» [طبرانی در «معجم اوسط» 2096] از جابر روایت کرده اند. هیثمی در «مجمع الزوائد» 11443 می‌گوید: در این اسناد معلی بن عبدالرحمن واسط کذاب است. «تفسیر شوکانی» 2771). (برای مزید معلومات مراجعه شود به: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین

سیوطی).

- ابن ابوحاتم از ابراهیم نخعی روایت کرده است: وقتی که آیه «یا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ» نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم خود را در چادر پیچانده بود. (باز هم مراجعه شود به: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف: شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

خواننده محترم!

از علنی شدن دعوت اسلام تا هنوز چند روز و چند ماه محدود سپری نگردیده بود، که موسم حج فرا رسید، سران مشرکین قریش تشویش داشتند که دسته زایرین عرب یکی پس از دیگری به سرزمین مکه بر آنان وارد می‌شوند، بناءً لازم و ضروری دانستند که طرح شعارهای جدید تبلیغاتی را در بین این گروه علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم و دین جدیدش، مطرح نمایند، این تبلیغات با شعار واحد و هدف واحد در بین زایرین بطور منسجم و تاثیر گزار را مطرح و تبلیغ نماید، هدف اساسی این شعارها باید این باشد تا شخصیت رسول الله صلی الله علیه وسلم زیر سؤال برده شود، و از جانب دیگر مجالی برای تبلیغات رسول الله صلی الله علیه وسلم و مسلمانان باقی نه ماند، و دین جدید باید در بین زایرین امکان نفوذ را نداشته باشد.

سران مشرکین قریش رهبران ذی فهم خویش را به اصطلاح به جلسه اضطراری دعوت نمودند، و همه؛ به نزد ولید بن مغیره رفتند.

ولید بن مغیره مخزومی یکی از علماء معروف و یکی از جمله فصیحان مشهور قریش بشمار می رفت، او پدر خالد بن ولید و کاکای ابوجهل بود، شخص سخن سنج و با استدلال بود که مشهور به حکیم عرب بود.

سران قریش بعد از اینکه به نزد ولید بن مغیره تشکیل جلسه دادند، وی در خطاب به سران قوم گفت: در این خصوص، همگی اجماع کنید و یک سخن شوید، و هر یک به راه های جداگانه نروید، تا در نتیجه ناخواسته یکدیگر را تکذیب کنید و در برابر آراء و نظرات یکدیگر قرار گیرید! گفتند: تو خود بگو که چه باید گفت و چه باید کرد! و برای ما یک نقطه نظر واحدی شعاری مطرح کن که همه همان را بگوییم! گفت: بلکه بعکس، شما بگوئید تا من بشنوم! گفتند: می‌گوییم: که (رسول الله صلی الله علیه وسلم) کاهن است! گفت، نه به الله، او کاهن نیست! ما بسیار کاهنان را دیده‌ایم، این با وردها و سجع‌های کاهنان بسیار متفاوت است! گفتند، می‌گوییم: مجنون است! گفت: او مجنون نیست! ما مجنون‌ها را مشاهده کرده‌ایم و نیک می‌شناسیم که جنون چیست. هیچیک از علائم جنون از قبیل عوارض جسمانی، درگیری‌های عاطفی و روانی، و حالات و سواس و نابسامانی را در وجود او نمی‌یابیم! گفتند: می‌گوییم: شاعر است! گفت: او شاعر نیست! ما انواع مختلف شعر: رجز و هزج و قریض و مقبوض و مبسوط را خوب می‌شناسیم، این شعر نیست! گفتند: می‌گوییم: ساحر است! گفت: وی ساحر هم نیست! ما جادوگران و جادوهایشان را زیاد دیده‌ایم، نه دمیدنی در کار او هست، و نه گره زدنی! گفتند: پس چه بگوییم؟ گفت: به خدا! سخنان وی شیرینی خاصی دارد، و از آب و رنگی کم نظیر برخوردار است، ریشه‌ای سترگ دارد، و شاخه‌هایی پر بار، هر یک از این سخنان را که شما بخواهید مطرح کنید بر همگان معلوم می‌شود که باطل است، باز هم از همه بهتر همین است که بگوئید: ساحر است! گفتاری آورده است که سحر است، میانه شخص را با پدرش، با برادرش، با همسرش

و با خاندانش برهم می‌زند! قریشیان همین رأی و نظر را از او گرفتند و پراکنده شدند. (سیره ابن هشام، ج 1، ص 271؛ بیهقی و ابونعیم نیز در دلایل و دیگر آثارشان آورده‌اند.) مؤرخین در برخی از روایات می‌نویسند؛ زمانیکه ولید بن مغیره تمامی پیشنهادات قریشیان را رد کرد، گفتند: آن رأی و نظر بی حرف و سخن خودت را به ما ارائه کن! ولید گفت: مهلتی به من بدهید تا در این باره کمی فکر کنم! مدتی اندیشید و اندیشید، تا در نهایت همان رأی و نظری را که اخیراً از او نقل کردیم، برای آنان ابراز کرد. خداوند متعال نیز شانزده آیه از سوره مدثر (آیات 11 تا 26) را در ارتباط با ماجرای این مباحثات قریش و اظهار نظر ولید بن مغیره نازل فرموده است که تفصیل آن در سوره مدثر بیان گردیده است.

به هر حال، شورای قریش به این تصمیم‌گیری انجامید، و قریشیان در پی اجرای آن برآمدند. در موسم حج، سر راه مردم نشستند، و هرکس که بر آنان می‌گذشت، او را از گرایش به دین جدید برحذر می‌داشتند، و قضیه دعوت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را برای او مطرح می‌کردند. (سیره ابن هشام، جلد 1، صفحه 271.) از سوی دیگر، رسول الله صلی الله علیه و سلم شخصاً به دیدار حجاج عربی می‌رفت از جمله به بازار مشهور عکاظ و مجنه و ذوالمجاز تشریف می‌برد، و آنان را به دین جدید دعوت می‌نمود.

ولی در مقابل؛ ابولهب از پشت سر آن حضرت صلی الله علیه و سلم می‌آمد و می‌گفت: که این شخص از دین برگشته و دروغ‌ساز است! (این کار ابولهب را امام احمد در مسند خود روایت کرده است: ج 3، ص 492؛ ج 4، ص 341؛ البداية والنهاية، ج 12، ص 449-450.)

مؤرخان می‌نویسند: نتیجه این شد که آن سال، همه کسانی که از قبائل مختلف عرب به حج رفته بودند، با اطلاع کافی از اخبار دعوت رسول الله صلی الله علیه و سلم، از موسم حج بازگشتند، و بدین ترتیب شهرت دعوت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم سراسر بلاد عرب را در بر گرفت.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 10) در باره رهنمودهای الهی در آغاز و بدایت دعوت اسلامی به پیامبر گرامی محمد صلی الله علیه و سلم را مورد بحث قرار میدهد.

قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٢﴾

شب برخیز مگر کمی (از آن را). (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قم»: به پا خیز، برخیز، شب بیدار باش، شب را زنده بدار. «قَلِيلًا»: اندکی، کمی. از شب که به استراحت و خواب می‌گذرانی.

تفسیر:

الله تعالی خطاب به پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: جامه به خود پیچاندن را کنار بگذار، و برای اقامه‌ی نماز شب با شور و نشاط برخیز و ساعاتی از شب را در عبادت الله سبحان و تعالی سپری کن تا برای به عهده گرفتن امری بزرگ و وظیفه‌ای سنگین یعنی تبلیغ دعوت و رساندن فرمان پروردگارت به مردم، آماده شوی و چشم آنان را به نور دین جدید روشن نمایی.

در آیه مبارکه رسول الله صلی الله علیه وسلم به قیام لیل مأمور می شود، قیام لیل در جنب اینکه از جمله بهترین عبادت بشمار می رود، بلکه کمک کننده در برابر مشکلات دعوت و مشقت های زندگی نیز می باشد.

قابل تذکر است که قیام لیل فقط بر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرض بود. صحابی جلیل القدر جابر بن عبدالله (رض) درباره شأن نزول این آیه مبارکه روایت نموده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مجاور حراء گردیدم (بنا بر عادت ایشان) و چون مدت مجاورتم را در آن به سر رساندم، از کوه پایین شدم، بناگاه صدای را شنیدم که مرا می خواند پس به جانب راست خویش نگریستم ولی چیزی را ندیدم و به جانب چپ خویش نگریستم، باز هم چیزی را ندیدم و به پشت سرم نگریستم، باز هم چیزی را ندیدم پس سرم را به سوی آسمان بلند کردم در این وخت دیدم؛ همان کسی که در حراء نزد آمده بود، در میان آسمان و زمین بر تختی نشسته است از هیبتش ترسیدم و بی درنگ خود را به خانه رساندم و گفتم: مرا در جامه درپچید، مرا در جامه درپچید». به دنبال آن پروردگار با عظمت «يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ الْمَلُومُ» را نازل کرد.

قیام اللیل:

از فحوی آیات قرآنی، واحادیثی نبوی به این حقیقت میرسیم که: بعد از فرایض، واجبات و سنن، مهمترین عبادت و نمازی که مسلمانان به ادای آن در شریعت اسلامی مکلف گردیده اند، نماز تهجد، یا «قیام اللیل» است.

قابل تذکر است که: قیام در راستای خودسازی و قرب الهی، و در جهت اصلاح و اعتلای روح و روان و تندرستی ظاهری و باطنی انسان سازنده ترین و مؤثرترین نقشی را ایفا میدارد.

تهجد:

کلمه تهجد از ریشه (ه ج د) است. اصل هُجود به معنای «خوابیدن» است، اما در تأکید دیگری این کلمه از اضداد چون در لغت به دو معنای «در شب خفتن» و «در شب بیدار شدن» آمده است.

نام های تهجد:

علماء تهجد را با نام های متعددی یاد و مسمی نموده اند که از آن جمله میتوان: صلاة اللیل (نماز شب)، قیام اللیل (شب بیداری)، صلاة التطوع باللیل (نماز نفل شبانه)، صلاة السحر (نماز سحر)، نماز پاکان، نماز انبیاء و غیره نام برد.

تهجد در لغت، مصدر و از باب «تفعل» است و از هجد یهجد هجوداً مأخوذ است. میگویند: هجد و أهجد، یعنی خوابید. و این کلمه در زبان عربی از اضداد است؛ یعنی دو معنای متضاد دارد، هم به معنی خوابیدن در شب است و هم به معنای از خواب بیدار شدن. (جوهری، الصحاح: ۵۵۵/۲).

تهجد در اصطلاح فقهی:

تهجد در اصطلاح فقهی همان شب زنده داری میباشد که غرض برپا کردن نماز شب، تلاوت قرآن عظیم الشأن، ذکر الله تعالی و طلب مغفرت بعمل می آید. برخی از علماء در تعریف اصطلاحی تهجد فرموده اند: «هو صلاة التطوع باللیل» نماز نفلی که در شب خوانده می شود.

هكذا تعدادی از علماء میان نماز شب (قیام اللیل) و نماز تهجد فرق گذاشته اند و گفته اند:

خواندن نوافل از مغرب آغاز و تا طلوع صبح صادق، را قیام اللیل و یا هم نماز شب می نامند، ولی نماز نفل که بعد از خواب شب ادا می شود، آنرا بنام نماز تهجد مسمی داشته اند. ولی برخی از علماء هر دو را به یک معنا گرفته اند. البته آموزش و روش پیامبر و عمل بیشتر علماء بر همین بوده است که بعد از خوابیدن پاسی از شب بیدار می شدند و نماز تهجد می خوانند.

صحابی جلیل القدر هر یک علقمه بن قیس و اسودبن یزید رحمهما الله در مورد نماز تهجد می فرمایند: «إنما التهجد بعد نومة» نماز تهجد در حقیقت آن است که بعد از خواب اداء شود. (المروزی، قیام اللیل: ۱۹)

یادداشت ضروری:

حکم نماز تهجد در نزد بسیاری از علمای اسلامی، براساس روایتی که از حضرت عائشه رضی الله عنها نقل می فرمایند همین است که: در ابتدا نماز تهجد بر تمام امت فرض بود و حدود یک سال پیامبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب، آن را به طور فرض می خواندند و بر آن پایبند بودند، سپس نرمی و آسانی بعمل آمد و فرضیت آن نسخ و تبدیل به نفل شد. (ابن الجوزی، زاد المسیر: ۳۵۳/۴).

«متجد»:

متجد به شخصی گفته میشود که در طول شب از خواب بیدار میشود و شروع به خواندن نماز نافله میکند، آن شخص را در اصطلاحی فقهی «متجد» و نمازی که وی به جا می آورد نماز «تهجد» مینامند.

تعداد رکعات نماز تهجد:

مطابق احادیثی رسول الله صلی الله علیه و سلم، کمترین رکعات نماز تهجد دو رکعت بوده و حداکثری برای آن وجود ندارد. هر چقدر که بیشتر خوانده شود، نماز گزار ثواب و پاداش بیشتری کمایی مینماید.

ولی مطابق حدیثی که از حضرت بی بی عایشه روایت گردیده آمده است:

«ما کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یزید فی رمضان و لا فی غیره علی إحدی عشرة رکعة» (متفق علیه) (پیامبر صلی الله علیه و سلم چه در رمضان و چه در غیر رمضان بیش از یازده رکعت نمی خواند)

ولی در روایتی دیگر وارد شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «صلاة اللیل مثنی مثنی فاذا خفت الصبح فوتر بواحدة» (روایت بخاری) (نماز شب دو رکعت دو رکعت میباشد و اگر بیم از طلوع صبح داشته باشی پس با یک رکعت نماز وتر آنرا خاتمه بده).

بنابر این باید گفت که: نماز شب را بصورت نمازهای دو رکعتی خواند، هر چند رکعات زیادی خوانده شوند، و سپس در آخر با یک رکعت نماز وتر آنرا خاتمه داد، ولی بر طبق روایتی که از حضرت بی بی عایشه رضی الله عنها ذکر شد، سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم اینست که یازده رکعت نماز شب خوانده شود، یعنی ابتدا چهار بار نماز دو رکعتی میخواند که مجموعاً میشود 8 رکعت، و سپس دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر میخواند.

و طوری که در فوق متذکر شدیم، نماز شب بعد از نماز عشاء (خفتن) شروع میشود و تا قبل از طلوع فجر صادق خاتمه میابد، ولی بهتر است بعد از نماز عشاء خوابیده شود و

سپس در یک سوم آخر شب نماز شب خوانده شود زیرا وقت نزول الهی است و دعاء مستجاب است.

بهترین وقت برای ادای قیام (تهجد):

بهترین وقت برای ادای نماز تهجد مطابق احادیثی پیامبر صلی الله علیه وسلم، بعد از نماز خفتن (عشاء) شروع شده، و تا طلوع فجر صادق ادامه دارد. پیامبر صلی الله علیه و سلم در این مورد میفرماید: «إن الله زادكم صلاة، وهي الوتر، فصلوها بين صلاة العشاء إلى صلاة الفجر» (خداوند نمازی را بر شما افزوده، که نماز وتر هست، پس آنرا بین نماز عشاء و نماز صبح بخوانید). و بهترین وقت شب ثلث اخیر (یک سوم پایان شب) میباشد که وقت نزول الهی است (نزولی که لایق به جلال و کمال خداوند هست و کیفیت آنرا نمیدانیم)، و دعاء در این وقت مستجاب هست.

در حدیثی پیامبر صلی الله علیه و سلم آمده است: «إن الله تعالى ينزل كل ليلة إلى السماء الدنيا، حتى يبقى ثلث الليل الأخير، فيقول: هل من تائب فأتوب عليه؟ هل من مستغفر فأغفر له؟ هل من سائل فيعطى سؤاله؟ حتى يطلع الفجر» (خداوند متعال، در هر شب به سوی آسمان دنیا فرود می‌آید تا آنکه چون یک سوم اخیر شب باقی می‌ماند، می‌گوید: آیا توبه‌کاری هست تا بر وی توبه بپذیرم؟ آیا آمرزش‌خواهی هست تا بر وی بیامرزم؟ آیا درخواست‌کننده‌ای هست که خواسته وی داده شود؟ تا آن‌گاه که طلوع صبح می‌دمد).

ولی قابل تذکر است که اگر نماز گزار خوف آنرا داشته باشد که مباد در آخر شب نتواند برخیزد و نماز وتر و تهجدش را بجاء آرد، بهتر است قبل از خوابیدن نمازش را بخواند، طوریکه حکم پیامبر صلی الله علیه وسلم در این مورد به وضاحت چنین بیان گردیده است: «من خاف أن لا يقوم من آخر الليل فليوتر أوله، ومن طمع أن يقوم آخره فليوتر آخر الليل، فإن صلاة آخر الليل مشهودة، وذلك أفضل».

یعنی: (کسیکه از بیدار شدن در آخر شب بیم داشته باشد، پس در اول شب نماز وترش را بجاء آرد، و کسیکه بر خود اعتماد داشته باشد که میتواند در آخر شب بیدار شود پس آخر شب نمازش را بخواند، زیرا نماز آخر شب مشهود است (ملائکه آنرا مشاهده میکنند) و این بهتر است).

بهترین و افضل ترین طریقه همین است که: در ابتدای شب بخوابد و سپس در ثلث اخیر شب برخیزد و نماز تهجد و یا قیام لیل خویش را بجاء آرد.

طوریکه میدانید: شب از وقت آذان مغرب شروع میشود و تا آذان فجر ادامه دارد، لذا میتوان این ساعات را تقسیم بندی نمود تا وقت یک سوم اخیر شب را برای نماز تهجد خویش معلوم کرد.

نماز تهجد بر پیامبر واجب است :

بلی طوریکه یاد آور شدیم که نماز تهجد بر پیامبر صلی الله علیه وسلم واجب میباشد، زیرا پروردگار با عظمت در این مورد در (آیات 1-4 سوره مزمل) خطاب به آنحضرت فرموده است: «يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ * فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» (ای جامه بر خود پیچیده، شب را زنده بدار، مگر اندکی را، نیمه ای از آن را یا اندکی از نیمه کم کن یا اندکی بر نیمه بیافزای و قرآن را شمرده و روشن بخوان).
شیخ عبدالرحمن سعدی رحمه الله در تفسیر این آیات می نویسد: «در این جا خداوند او را

به عبادت های فرمان داد که مخصوص او هستند. سپس او را دستور داد تا در برابر اذیت و آزار قومش شکبیا باشد، و او را دستور داد تا فرمان الهی را آشکارا اعلام نماید و به صورت علنی آن ها را به سوی خداوند دعوت کند.

پس پیامبر را به بهترین عبادت ها که نماز است و در بهترین وقت ها که شب است فرمان داده است و از آن جا که خداوند نسبت به پیامبر لطف و مرحمت داشته است او را به زنده نگهداشتن تمام شب فرمان نداده است: «فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا» شب را زنده بدار جز اندکی از آن را. سپس اندازه آن را بیان کرد و فرمود: «نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا» نیمی از شب را زنده بدار یا از نیمه ی آن اندکی بکاه. یعنی یک سوم آن را زنده بدار. «أَوْ زِدْ عَلَيْهِ» یا بر نصف بیافزا. یعنی حدود دو سوم شب را زنده بدار. «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» و قرآن کریم را چنان که باید شمرده و شیوا بخوان، چون اگر قرآن با ترتیل خوانده شود تدبیر و اندیشیدن در آن حاصل خواهد شد و دل ها را تکان خواهد داد و انسان را بر عبادت خدا با آیات او و آمادگی کامل برای عبادت تحریک خواهد کرد».

فضیلت تهجد در قرآن کریم :

در قرآن عظیم الشان بصورت کل 112 مرتبه در 45 سوره در باره مقام و منزلت نماز و امر به اداء آن آمده است و از آن جمله در 17 آیه ای در باره نماز شب (قیام اللیل) و دعوت بندگان برای برپا داشتن آن آمده است که این نشانه ای از اهمیت فوق العاده خلوت شبانه معبود با خالق خویش است.

ولی لفظ «تهجد» صرف یکبار در قرآن عظیم الشان و آنهم در (آیه ی 79 سوره ی اسراء) بکار گرفته شده است: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (یعنی پاسی از شب را زنده بدار! باشد که پروردگارت تو را به مقامی محمود و نیکو برساند.)

ولی قرآن عظیم الشان در مورد سایر نوافل که در قیام لیل و شب زنده داری بعمل می آید در آیات متعددی بدان اشاره نموده که : این آیات عبارتند از: (اسرا 79، فرقان 64، سجده 16 و 17، طه 30، ص 37 و 38، زمر 9، ذاریات 17 و 18، طور 48، مزمل 2 و 3 و 4 و 6، دهر 25 و 26، فجر 3).

فضیلت تهجد در احادیثی نبوی صلی الله علیه و سلم :

فضیلت و فواید نماز تهجد در احادیثی متعددی ذکر گردیده، و پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم، در ملاقات های متعددی خویش بر اهمیت نماز تهجد تأکید بعمل آورده است. پیامبر صلی الله علیه و سلم صحابه کرام را به ادای نماز تهجد (قیام اللیل) توصیه فرموده، و در مورد فواید دنیوی نماز تهجد (قیام اللیل) تأکیداتی بعمل آورده است که ذیلاً توجه شما را به برخی از آن جلب مینمایم:

1- در حدیثی آمده است: «علیکم بقیام اللیل فإنه دأب الصالحین قبلکم»؛ نماز شب را بر خود لازم بگیرید، زیرا مواظبت بر آن، شیوه و روش نیکان قبل از شما بوده است. (ترمذی: ۳۵۴۹).

نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا ﴿۳﴾

(بر خیز) نیمی از شب یا اندکی از آن کم کن (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نِصْفَهُ»: نیمه ای از شب را به عبادت بپرداز. «أَوْ انْقُصْ»: بکاه، کم کن یعنی کمتر از

نیمی از شب را به عبادت بپرداز. « مِنْهُ »: از آن، از نیمه.

تفسیر :

در آیه مبارکه می فرماید : (و آن مقدار کم از شب) نصف شب است (یعنی نصف از شب را نماز بگذار) یا از نصف هم کمی بگناه و تقلیل بده. طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که؛ خواندن نماز (قیام لیل) هکذا تلاوت قرآن عظیم الشان در قیام لیل بهترین وسیله برای ایجاد آمادگی روحی و کسب انرژی بشمار می رود.

أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا ﴿٤﴾

یا اندکی بر آن بیافزای و قرآن را با تدبیر و تأمل، شمرده و شیوا بخوان. (۴)

تفسیر :

«أَوْ زِدْ عَلَيْهِ» : یا این که به عبادت نیمی از شب بیفزای و بیش تر از نیم شب را به عبادت بگذران.

یادداشت :

باید گفت که : در این آیه مبارکه الله سبحان و تعالی حداقل عبادت شبانه را یک سوم، حداکثر را دو سوم و حد وسط را نیمی از شب بیان داشته است. «تَرْتِيلًا» : (رتل) : شمرده، منظم و همراه با تدبیر.

قابل یادآوری است که : امر به ترتیل قرآن بعد از امر به قیام لیل بدین خاطر است که تأثیرگذاری نماز به قرائت قرآن و تدبیر در آن برمی گردد و این صفتی است که نمازگزار باید آن را در تمامی نمازهایش مد نظر داشته باشد.

«ترتیل» :

ترتیل بصورت کل چهار بار در قرآن عظیم الشان بکار رفته که از آن جمله در دو آیه مبارکه هر یک (آیه 32 سوره فرقان و آیه 4 سوره مزمل) میتوان یاد آور شد. ترتیل در آیه 32 سوره فرقان به معنای نزول تدریجی و پی در پی قرآن کریم است که با وجود تدریجی بودن نزول آن، آیات و سوره هایش هماهنگ و دارای یک هدف اند. در (آیه 4 سوره مزمل) به پیامبر صلی الله علیه و سلم و مسلمانان هدایت بعمل آمده است که قرآن عظیم الشان را با ترتیل باید تلاوت کرد.

مفسرین منظور از «ترتیل» را در این آیه قرائت شمرده که همراه با آشکار کردن حروف و کلمات بدون زیاده روی و اشباع حرکات خوانده می شود.

تلاوت قرآن عظیم الشان باید طبق نظم تبیین کلمات و چینش جملات و ترتیب آیات بدون پس و پیش، هویدا و گشاده خواندن، تانی و مکث در قرائت و نهایت دقت در ادای حروف و حرکات و چینش نیکوی کلمات، اداء کردن حروف و رعایت وقف ها، تلاوت با صدای نیکو و حزین، پیوسته و شمرده خواندن بدون شتاب و کشش شبیه به غنا باشد؛ یعنی به گونه ای تلاوت شود که حروف پشت سر هم و جدا از هم به گوش برسد.

نباید فراموش کرد که: تلاوت قرآن عظیم الشان بخصوص با ترتیل نور است و هر قدر که تلاوت با تدبیر همراه باشد، نور علی نور می گردد.

قرآن عظیم الشان را باید با تدبیر تلاوت کرد: طوریکه می فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ؟» (سوره النساء آیه 82) (آیا در [معانی] قرآن نمی اندیشند).

واقعاً هم قرآن کتاب اندیشه و عمل است و باید آن را بررسی و واریسی کرد و تنها به

تلاوت ظاهری آنا نباید اکتفاء کرد. (مراجعه فرماید به سوره های: نساء /، اسراء /، فرقان /، ق /، قمر / و یوسف).

طوریکه یاد آور شدیم: تدبّر در قرآن کریم از جمله موضوعاتی است که قرآن عظیم الشان بدان اهتمام خاصی نموده است. طوریکه در (آیه 29 سوره ص) با زیبایی خاصی می فرماید: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (قرآن کتاب مبارکی است که ما آن را به سوی تو نازل کردیم تا در آیاتش تدبّر شود و خردمندان پند گیرند).

قاری قرآن باید بداند و درک کند که چه چیزی را تلاوت میکند، زمانیکه قاری بر مفاهیم آیات تلاوت شده آگاهی داشته باشد، گفته می توانیم که؛ چنین تلاوت می تواند در رشد معنوی، اخلاقی، تقوا و پرهیزگاری انسان نقش مؤثری را ایفا نماید.

آنچه از انسانهای که؛ تدبّر را در تلاوت قرآن مراعات نمی نماید و خدا ناخواسته با قرآن برخوردی سطحی می نمایند، مورد توبیخ الله تعالی قرار می گیرند. طوریکه می فرماید: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (سوره محمد/ ۲۴) ما باید قرآن را با تدبّر بخوانیم اما در این راه باید مراقب این امر باشیم که مبادا وسوسه های شیطان مبنی بر اینکه چرا قرآن را میخوانی هنگامی که معنای آن را نمیدانی؟ به سراغ ما بیاید و این موجب شود تا تلاوت قرآن کریم را کنار بگذاریم.

باید به عرض رسانید: که تلاوت یک جزء از قرآن عظیم الشان به ترتیل بهتر از خواندن دو جزء که بدون ترتیل تلاوت گردد، زیرا طوریکه در فوق بعرض رسانیده شد که هدف از تلاوت قرآن تدبّر در آن میباشد که در ترتیل این هدف بهتر حاصل میشود. تدبّر در قرآن به معنای اندیشیدن در مقاصدی است که قرآن برای بیان برای بشریت آمده است.

إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا (۵)

به یقین ما به زودی کلام سنگین به تو القا خواهیم کرد. (۵)

تشریح لغات واصطلاحات :

«سنلّقی» (لّقی): به زودی القا می کنیم، به زودی فرود می آوریم. «قولا ثقیلا»: سخنی گران سنگ، سخنی سنگین، سخنی باوقار و با شکوه و پرارزش.

تفسیر :

«إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا (5)»: کلام و گفتاری بس بزرگ و عالی قدر و مهم را بر تو نازل خواهیم کرد که دارای هیبت و شکوهی بزرگ می باشد؛ چون کلام پادشاه علام است. امام فخر رازی فرموده است: منظور از ثقیل بودنش این است که گرانقدر و باشکوه و خطیر است، و هر چیزی که ارزشمند و عالی قدر و مهم باشد، سنگین است. و معنی گفته می این عباس (رض) همین است که گفته است: قولا ثقیلا یعنی کلامی بزرگ. و گویا منظور اوامر و نواهی مکنون در قرآن است که بر مکلف شاق و سنگین می نمایند.

«قَوْلًا ثَقِيلًا» (ثقل):

قول سنگین، مراد از این سنگینی می تواند سه چیز باشد:

1 - سخنی و الامقام و دارای قدر و منزلتی بزرگ که این قدر و مقام بر تو سنگینی خواهد کرد.

2- اوامر و نواهی و تکالیفی در آن است که بر تو و دیگر مکلفین سنگینی خواهد نمود.
3- الفاظ قرآن به گونه‌ای است که فرود آمدن و به خاطر سپردن آن بر تو سنگینی می‌کند و حقاً که بر دیگر مؤمنین هم نگهداری و حفظ آن در سینه، کاری سن سنگین است.
خواننده گرامی!

واقعاً هم قرآن عظیم الشان کلام سنگین و با عظمت است. قرآن عظیم الشان با زیبایی و اعجازی خاصی در (آیه 21 سوره حشر) می‌فرماید: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» (اگر ما این قرآن (عظیم الشان) را بر کوه نازل میکردیم، مشاهده میکردی که کوه از ترس و عظمت خدا خاشع و ذلیل و متلاشی میگشت.) سبحان الله

بی بی عائشه (رض) در حدیثی می‌فرماید: «من میدیدم که وحی در روز بسیار سردی بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل میشد و در حالی از ایشان قطع میگردید که از پیشانی مبارکش عرق سرازیر بود».

چنانچه در فوق ذکر شد قرآن کریم که کلام الهی است به هر دو اعتبار (درک معنا و فهم، و تحقق بخشیدن معارف) ثقیل است، اما از حیث فهم معنایش ثقیل است، برای اینکه کلامی الهی است که پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم آن را از خدای متعال گرفته، و معلوم است چنین کلامی را نمی‌فهمد، مگر نفوس طاهر از هر پلیدی، نفوسی که از هر سببی قطع امید کرده و تنها به خدای سبحان که مسبب الاسباب است دل بسته؛ کلامی است الهی و کتابی است عزیز که ظاهر و باطنی دارد، تنزیل و تأویلی دارد؛ تبیان برای هر چیز است، و سنگینی آن از حال و وضع رسول الله صلی الله علیه وسلم مشهود بود، همه می‌دیدند که چه حالتی هنگام دریافت وحی به حضرتش دست می‌داد.

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْناً وَأَقْوَمُ قَيْلاً ﴿٦﴾

بی تردید شب زنده داری در تزکیه و اصلاح نفس مؤثرتر و در سخن استوارتر است. (۶)
تفسیر:

«نَاشِئَةُ اللَّيْلِ» (نشأ): در اصل به معنای ایجاد است و در این جا منظور اوقات و لحظات پرتأثیری است که در نتیجه‌ی برخاستن شبانه، یا عبادت شبانه، ایجاد می‌شود و می‌توان از آن بهره‌های معنوی فراوانی بدست آورد.

«أَشَدُّ وَطْناً»: اصل «وطئ» به معنای گام نهادن و وارد شدن است و زمانی که با لفظ «أَشَدُّ» همراه شود استحکام و صلابت آن را می‌رساند، از این رو دو مفهوم از این اصطلاح قابل فهم است:

1- قدم نهادن در عبادت شبانه دارای پایداری بیشتر و تأثیری عمیقی در وجود انسان است، زیرا زبان او با قلب او همراهتر خواهد بود.

2 - مشغول شدن به عبادت شبانه در مقایسه با عبادت روزانه دارای مشقت و دشواری بیشتری است. (ملاحظه شود: تفسیر مبین از دیدگاه اهل سنت - جزء 29 و 30).

«أَقْوَمُ»: استوارتر و تأثیرگذارتر. «قَيْلاً»: (قولاً) یعنی آیاتی از قرآن که در قیام شبانه قرائت می‌شود دارای تأثیری پایدارتر بر نفس است، زیرا حضور قلب و ذهن به خاطر سکوت و آرامش شبانه بیشتر و بستر مناسب جهت تفکر و تدبیر در معانی قرآن مهیاتر است.

همچنان مفسران در تفسیر آیه مبارکه: «وَأَقْوَمُ قَيْلاً (6)»: و گفتار در آن ثابت‌تر و

راستین‌تر می‌باشد؛ نوشته‌اند: اصوات در خلال شب آرام می‌شوند و در خلال شب جنب و جوش قطع می‌شود، در نتیجه نفس باصفا تر گشته، و ذهن آماده‌تر می‌شود. پس آرامش صوت در شب و سکون انسان در آن، نفس و نهاد را در تدبیر و درک و فهم یاری داده و در اندیشیدن در اسرار و رموز و مقاصد قرآن کمک می‌کند. هکذا برخی از مفسران در این بابت فرموده‌اند که: این احتمال، نیز وجود دارد که به معنی توافق بیشتری است که در این لحظات در میان قلب، چشم و گوش انسان و بسیج همه آنها در مسیر عبادت پیدا می‌شود. بصورت کل باید بعرض رسانید که: عبادت شبانه تأثیر ماندگارتری در روح دارد. قیام لیل عامل ثبات قدم و تقویت عقیده مؤمن می‌شود.

حسن البناء مفسر کبیر جهان اسلام (متولد 14 اکتوبر 1906 وفات 12 فبروری 1949) در رساله‌ی «المناجاة» می‌نویسد: «ای برادر، بهترین وقت مناجات و راز و نیاز زمان خلوت تو با الله است، آن هم در موقعی که شب پرده‌های سیاه خود را بر زمین می‌کشد، و ستارگان ظاهر میشوند و مردم در خواب فرو می‌روند، ولی خلوت‌گزینان بیدارند و با حضور قلب پروردگارشان را یاد میکنند. پس در آن لحظات عجز و ناتوانی خود را ببین، پروردگارت را به بزرگی یاد کن و از ترس هیبتش گریه کن تا دلت آرام گیرد. به مراقبت او آگاه باش، در دعا اصرار کن، در استغفار بکوش و احتیاجاتت را به پیشگاه ذاتی عرضه کن که از هیچ چیز در نمی‌ماند، و وقتی اراده می‌کند که چیزی وجود پیدا کند به او می‌گوید شو پس میشود. تو هم خیر دنیا و آخرت و آمال خود را از او بخواه و برای سرزمین و خاندانت دعای خیر کن. «وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» (سوره آل عمران: آیه 126) (... هیچ پیروزی و فتح نیست، مگر از جانب خداوند غالب و فرزانه).

در شب زنده داری و مناجات پروردگار، چنان انس و الفتی نهفته است که ناراحتی و خستگی احساس نمیشود. پیامبر صلی الله علیه وسلم در شب زنده داری‌ها و عبادات طولانی پاهای مبارکش ورم میکرد، ولی چون در انس الهی غرق بود متوجه درد و رنج آن نمی‌شد.

صالحان می‌گویند: هیچ لذتی در دنیا مانند لذت نعمت‌های آخرت نیست، مگر لذتی که از شیرینی مناجات در دل شب زنده داران پیدا میشود، پس شما نیز بکوشید که این لذت را بچشید. (تفصیل موضوع را میتوان در کتاب: نماز شب تألیف؛ بسام عطیه فرج مترجم: عبدالغنی براهویی ملاحظه فرماید).

إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا ﴿٧﴾

چون تو در روز تلاش مستمر و طولانی خواهی داشت. (٧)

تفسیر:

«إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا (٧)»: و در خلال روز جنب و جوش و دخل و تصرف و اشتغالی طولانی در امور خود داری. پس شب را برای شب زنده‌داری و عبادت قرار بده.

و یا اینکه در خلال روز همیشه مصروف هدایت خلق، ابلاغ رسالت پروردگار، و حل مشکلات زندگی جمعی و فردی هستی، و مجال کافی برای عبادت و نیایش حاصل نمیشود، بنابراین عبادت شبانه را جانشین آن کن.

در التسهیل آمده است: سبج در اینجا به معنی اشتغال و تصرف در اعمال است. پس یعنی برای اشتغال به کارها، روز کافی است، و شب را برای عبادت قرار بده. (التسهیل ۱۵۷/۴).

«سَبَّحًا» (سبح): اصل «سَبَّحَ» به معنای حرکت و جریان است و به شنا «سَبَّحَ» گویند، زیرا با حرکات دست و پا همراه است. مراد از «سَبَّحَ» در این جا طوریکه در فوق تذکر دادیم: مشاغل روزانه است، زیرا انسان جهت رفع حوائج و نیازهای خویش پیوسته در حرکت و تکاپوست، بنابراین شایسته است قسمتی از شب را به عبادت اختصاص دهد و اوقات طولانی روز را به امور معیشتی خویش بپردازد.

وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا ﴿٨﴾

و نام پروردگارت را یاد کن و از هر چیز صرف نظر کرده و به سوی او متوجه شو. (۸) **تفسیر:**

«تَبَتَّلْ»: اصل «تَبَتَّلَ» به معنای انقطاع، بریدن و قطع رابطه کردن است، یعنی میل و نظر خویش را از مادیات دنیوی و مشغول گشتن به آن قطع کن و خالصانه متوجه الله سبحان و تعالی باش و تنها به سوی او متمایل شو. مفسر ابن کثیر فرموده است: یعنی یاد الله را بیشتر کن و از غیر او روی برگردان و هر وقت از کار و مشغلت فراغت یافتی با قلبی فارغ و اخلاصی کامل به عبادت او بپرداز. (مختصر ۵۶۴/۳).

واقعا هم عبادت شبانه و ذکر روزانه، مقدمه ای برای انقطاع کامل به سوی خداوند است. در آیه مبارکه «أَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ»: نام پروردگارت را ببر و به یاد او باش. ذکر خدا بکن. «تَبَتَّلْ»: کناره گیری کن. مراد دوری از مردم و با تمام وجود متوجه شدن به الله متعال و در خلوت شبها به عبادت پرداختن است.

یادداشت ضروری:

مفسر مجاهد می فرماید: «و تبتل إليه تبتیلا»؛ یعنی، بندگی را برای خدا پاک و خالص گردان. شیخ ابن حجر می گوید: یعنی، بریدن از غیر و پیوستن به ذات آفریدگار و چون بریدن از غیر - در حقیقت - پیوستن به خداست، باید همراه اخلاص در عبادت باشد. (دایرة المعارف اخلاق قرآنی، ج ۵)

چرا خدا می فرماید: «و تبتل إليه تبتیلا»؛ نمی فرماید: «و تبتل إليه تبتلا»؛ هر چند مصدر فعل «تَبَتَّلَ»، «تَبَتَّلَ» بر وزن «تَفَعَّلَ» است، نه «تَفَعَّلَ» ابن قیم جوزی به این استفسار چنین پاسخ میدهد: مصدر «تَبَتَّلَ، تَبَتَّلَ»، بر وزن یفعل است، نه تفعیل؛ اما این مصدر به دلیل راز لطیفی که در آن نهفته است، بر وزن تفعیل آمده؛ زیرا در نهاد این فعل، اعلامی است برای تمرین [و آرام آرام پیش رفتن]، پذیرش رنج و سختی، کارورزی و آمادگی، کثرت و فراوانی و مبالغه و زیاده روی که انگار می فرماید: «بتل نفسك إلى الله تبتیلا»: خود را تسلیم خدا کن و کارت را خالص گردان و فقط به او بپرداز. پس، از این گونه فعل و مصدر از دو باب در قرآن بسیار آمده و از زیباترین ایجاز و اختصار برخوردار است. (دایرة المعارف اخلاق قرآنی).

رَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا ﴿٩﴾

(همانا) او پروردگار مشرق و مغرب و (همه جهات) است که هیچ معبودی (بر حق) به جز او نیست، پس او را نگاهبان و وکیل خود قرار ده. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وکیلاً»: آن که امور را به او می‌سپارند و به او اعتماد می‌کنند.

تفسیر :

قرآن عظیم الشان به رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: الله سبحانه و تعالی خالق و متصرف و مدبر امور خلق است. و ذات پروردگار مالک و خالق مشرق و مغرب زمین است، و جز او پروردگاری نیست. فقط به او تکیه کن و کار خود را به او واگذار نما. از پیمودن راه حق نترسید و به الله توکل کنید، او را نگاهبان و وکیل خود قرار ده، از نیروی باطل نترسید و در تمام امور خود فقط به او تکیه کن.

قرآن عظیم الشان همه ای پیامبران که؛ بعد از نوح علیه السلام آمده اند، را مثال می‌آورد که آنها به مردمی که با آنها مخالفت می‌کردند و سد راه آنها می‌شدند، می‌گفتند: «وَمَا لَنَا إِلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آدَبْتُمُونَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» (سوره ابراهیم: 12)؛ «و چرا بر الله توکل نکنیم و حال آن که ما را به راه هایمان رهبری کرده است؟ و ما بر آزاری که به ما رساندید البته صبر خواهیم کرد و اهل توکل باید تنها بر الله توکل کنند.» این آیه در کمال صراحت، توکل را به صورت یک امر مثبت ذکر می‌کند. و بدان که او ضامن و عده خویش به پیروزی توست. پروردگار ما در (آیه 159 سوره آل عمران) می‌فرماید: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (ای پیامبر!) همین که عزم کردی و تصمیم گرفتی، به الله اعتماد کن و کار خود را دنبال کن.»

قرآن عظیم الشان نشستن دست زیر الاشه را نهی نموده و می‌فرماید کار خود را بکن و به الله تعالی توکل کن. همان اندازه که به هنگام مشورت باید، نرمش و انعطاف به خرج داد، در زمان اتخاذ تصمیم نهایی باید قاطع بود. بنا بر این پس از برگزاری مشاوره و روشن شدن نتیجه مشورت، باید هر گونه تردید و دو دلی و آرای پراکنده را کنار زد و با قاطعیت تصمیم گرفت. از فحوی آیات قرآنی معلوم می‌شود؛ که به هنگام تصمیم نهایی باید بر خدا توکل داشت؛ یعنی در عین فراهم نمودن اسباب و وسایل عادی، استمداد از قدرت بی لایزال پروردگار را نباید فراموش کرد.

وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا ﴿١٠﴾

و در برابر آنچه آنها (دشمنان) می‌گویند صبر کن و به شیوه نیکو از ایشان دوری نما. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَا يَقُولُونَ»: هدف از آن یاوه سرایهای کافران و مشرکان است. «أهجر»: فاصله بگیر، دوری کن. «هَجْرًا جَمِيلًا»: دوری کردنی پسندیده، نیکو، زیبنده.

تفسیر :

یعنی در مقابل آزار و نیش زبان آن احمقان تکذیب کننده صابروشکیبا باش که می‌گویند: محمد ساحر، شاعر و دیوانه است؛ چون محققاً الله متعال یاورت می‌باشد و بر آنان پیروزت می‌کند.

«وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا (10)»: و از آنان کنار بکش و آنها را ترک نما و با آنان روبرو مشو و به آنان بد و بیراه مگو. (ابن کثیر این‌گونه گفته است ۵۶۴/۳).

«اهْجُرْهُمْ» «هَجْرًا» در اصل به معنای «قطع کردن» و نقطه مقابل «وصل» است (معجم المقاییس اللغة، جلد 6 صفحه 34) خواه این قطع ارتباط با بدن باشد یا با زبان یا با قلب؛ چنانکه «وَ اهْجُرُوهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ»: آنان را در بستر رها کنید» (سوره نساء: آیه 34) منظور جدایی جسمانی است. یعنی در مسیر دعوت گاهی لازم است به گونه محترمانه و شایسته، از بدگویی دشمنان رویگردان شد، و بدون عتاب و انتقام موقتاً به ترک ایشان گفت.

ابوالدرداء (رض) می‌گوید: «ما بر روی گروه‌هایی از مردم می‌خندیم در حالیکه دل‌های ما آنان را لعنت میکند».

مفسران فرموده اند: هجر جمیل همان است که همراه آن عتاب نباشد، و به اصطلاح به آزار و شتم آلوده گردد. این حکم قبل از دستور قتال با مشرکین بود، که می‌فرماید: «و إذا رأیت الذین یخوضون فی آياتنا فأعرض عنهم». اما بعداً دستور قتال و قتل آنها را داد. حکمت این امر این است که مؤمنان در مکه اقلیتی ضعیف بودند، لذا به آنها امر شد که صبور باشند و در عبادت شبانه تلاش کنند، تا با این پرورش روحی خود را برای مبارزه و مقابله با دشمنان آماده سازند. و تا زمانی که تعدادشان افزون می‌شود شکیبایی را پیشه کنند آنگاه در مقابل دشمن و طغیان ایستاده شوند. اما قبل از رسیدن به این مرحله باید صبر کنند و به دعوت ربانی اکتفا نمایند. (تفسیر صفاة التفاسیر).

برما است که: در همه کارها و شؤون زندگی باید به الله توکل کرد، وظیفه و رسالت خویش به توکل و اعتماد به الله انجام بده، آن وقت در خواهی یافت که چطور مساعدت الله تعالی به همراه ات است «... فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» خدا غالب و قاهر است، اگر بخواهد، هیچ قدرتی در مقابل او نیست و حکیم است و کارهایش حکیمانه و براساس مصلحت است، بی جهت کسی را تأیید نمی‌کند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (11 الی 18) موضوعات متعلق به هشدار به بی باوران کفر پیشه ، به بحث گرفته میشود .

وَدَّرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهْلَهُمْ قَلِيلًا ﴿١١﴾

و مرا با این تکذیب کنندگان صاحب نعمت و اگذار، و آنها را کمی مهلت ده. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَدَّرْنِي»: مرا تنها بگذار. «أُولِي النَّعْمَةِ»: صاحبان نعمت، افراد مرفه و خوشگذران، شادخواران.

تفسیر :

«وَدَّرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ»: مرا با آن تکذیب‌کنندگان آیتم، که در دنیا دارای تنعم و رفاه اند و در عیش ، عشرت و خوشگذرانی سرمست اند، تنها بگذار. من به تنهایی می‌توانم شر آنان را از تو دفع کنم. می‌دانم که چگونه آنانرا عقوبت کنم. مفسر صاوی فرموده است: یعنی مرا بگذار تا از آنها انتقام بگیرم و برای آنها شفاعت مکن. بدین ترتیب تعظیم و شکوه قدر و منزلتش را نشان می‌دهد. (تفسیر صاوی ۲۶۰/۴).

«أُولِي النَّعْمَةِ»: دارای نعمت و مال، توانگران؛ اشاره به بزرگان ثروتمند هر قومی دارد که در نظر عوام بزرگ می‌نمایند و بدین خاطر مایه‌ی گمراهی بسیاری از ضعیفان

می‌گردند.

«وَمَهْلُهُمْ قَلِيلًا (11)» و مدتی کوتاه به آنها مهلت بده تا به عذاب شدید نایل آیند. مفسران می‌نویسند: الله سبحانه وتعالى به آنها فرصت داد تا پیامبر صلی الله علیه و سلم از مکه هجرت کرد.

وقتی او هجرت نمود الله متعال سال‌های خشک و قحطی را به صورت عذابی عمومی بر آنها مسلط کرد، سپس بزرگانشان را در غزوه‌ی بدر به قتل رساند. (تفسیر صاوی ۲۶۰/۴).

هكذا از فحوی کلمه زیبای «مَهْلُهُمْ» در آیه متبرکه معلوم میشود که مهلت دادن به مخالفان، سنت الهی می‌باشد.

اگر الله تعالی به کافران متنعم خوشگذران و صاحبان ثروت مهلت می‌دهد، نشانه رضایت او نیست بلکه این مهلت تا زمانی که روز قیامت فرا رسد. در آیه بعدی با زیبایی خاصی می‌فرماید: «مَهْلُهُمْ... إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا» نباید کافران به کامیابی‌های زودگذر خویش مغرور شوند، زیرا غل و زنجیر و آتش که برافروخته و غذایی گلوگیر در انتظارشان است. به یاد داشته باشید که تبدیل کردن زندگی مرفه دنیایشان به عذابی دردناک، برای قدرتی که کوه را به خاکستر تبدیل میکند، کاری آسان است. «أُولِي النُّعْمَةِ... طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ... كَانَتْ الْجِبَالُ كَثِيرًا مَهِيلًا»

شان نزول آیه مبارکه :

مفسران می‌نویسند که: این آیه درباره سران قریش و رؤسای مکه - یعنی کسانی که علیه دعوت کمر بسته بودند، نازل گردید. (تفسیر انوار القرآن).

إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا ﴿١٢﴾

بی گمان نزد ما غل و زنجیرهای سنگین و (آتش سوزان) دوزخ است. (۱۲)

تشریح لغات واصطلاحات :

«أنكال» جمع نکل: بندها و زنجیرهای گران و سنگین یا انواع عذاب سنگین برای کافران در آخرت است.

«جَحِيم»: در اصل به معنای برافروختگی است و به آتش جهنم جحیم گویند، چون شعله‌های آن برافروخته گردد و زبانه کشد.

تفسیر :

یعنی در آخرت آنها در نزد ما زنجیرهای بزرگ و سنگین و زبانه‌ی آتش سوزان دوزخ دارند.

در التسهیل آمده است: (أنكال) جمع «نکل» به معنی زنجیر آهنی می‌باشد. و در روایت آمده است: زنجیرهای سیاه آهنین می‌باشد. (التسهیل ۱۵۸/۴).

مفسران می‌نویسند: این غل و زنجیرهای سنگین را برای گریز از فرار در پای مجرمان جهنمی نمی‌اندازند، بلکه آن‌ها را در پایشان می‌اندازند تا نتوانند بلند شوند. به عبارت دیگر اینها برای جلوگیری از فرار نیستند، بلکه برای عذاب اند.

وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٣﴾

و (نزد ما) غذایی گلوگیر و عذاب دردناک است (۱۳)

تشریح لغات واصطلاحات :

«ذَا غُصَّةٍ» (غصّ): به آنچه سبب تنگ شدن و مسدود گشتن حلق (گلوگیر) شود

غُصَّة گویند که می‌تواند دارای اسباب مادی و معنوی فراوانی باشد؛ در این جا مراد غذاهای جهنمی مانند ضریع (خار مگیلان) است که بعد از خوردن در گلو مانده و نه پایین و نه بالا می‌آید و بدین سان مجرای تنفس را تنگ می‌نماید.

تفسیر :

« وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ »: و در نزد ما برای کافران بدکار، طعام گلوگیری آماده شده که در حلق میچسپد، به سختی و دشوار از گلو پایان می‌رود، و آن عبارت است از زقوم و ضریع. ضریع گیاهی است بدبو و خاردار. و در ضمن همراه این طعام، عذاب دردآوری نیز مهیا شده که قابل طاقت و تحمل نمیباشد. ابن عباس (رض) فرموده است: خار آتشین است که در گلو گیر می‌کند، نه فرو می‌رود و نه بالا می‌آید. (البحر ۳۶۴/۸).

«وَعَذَابًا أَلِيمًا (13)»: و علاوه بر زنجیر و مطالب مذکور، عذاب دردناک از قبیل مارها و کژدمها، دیگری عذاب‌ها که الله متعال ما را از آن نگاهدارد.

يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا ﴿١٤﴾

در آن روز که زمین و کوه‌ها به لرزه درآیند و کوه‌ها به توده‌های پراکنده و تپه‌های ریگ روان تبدیل می‌گردند. (۱۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

«تَرْجُفُ» (رجف): شدیداً به خود می‌لرزد. «كَثِيبًا» (کثب): در اصل به معنای انباشته و انبوه است و در این جا منظور انبوهی از ریگ و سنگ‌ریزه است که در نتیجه‌ی لرزش کوه‌ها بر روی هم انباشته گردد. «مَّهِيلًا» (هیل): اصل آن مَهِيُول است (مثل مَكِيل و مَكِيُول)؛ نرم و روان بشکل که با قدم گذاشتن بر آن به حرکت درآید.

تفسیر :

«يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ»: روزی که زمین به لرزه درمی‌آید و کوه‌هایش به شدت تکان می‌خورد، آن روز، روز قیامت است.

قرآن عظیم الشان برای کفار و مشرکین می‌گوید: دوره تکذیب حق و خوشگذرانی، مدت زیادی طول نمیکشد و فرصت آنان در دنیا اندک «مَهْلَهُمْ قَلِيلًا» است. تبدیل رفاه دنیا به عذابی دردناک، برای قدرتی که کوه را به ریگ تبدیل میکند، «أُولِي النُّعْمَةِ... طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ... كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا» کاری آسانی است. و این تبدیل کردن کوه‌ها به ریگ روان، بیانگر عظمت لرزش زمین و زلزله قیامت است.

«وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا (14)»: و کوه‌ها با آن همه قوت و صلابتی که دارند به صورت تپه ریگ روان درمی‌آیند، و بعد از این که زمانی محکم بودن و جامد بودند به ریگی نرم تبدیل می‌شوند.

ابن کثیر فرموده است: یعنی کوه‌ها به صورت ریگ روان درمی‌آیند. آن هم بعد از این که سنگ‌های کریستال و مرمر بودند، آنگاه متلاشی شده و اثری از آنها باقی نمی‌ماند.

مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند که: سیر دگونی کوه‌ها در هنگام برپایی قیامت بدین صورت است که ابتدا با لرزشی شدید از جا کنده شده و فرو می‌ریزد و تبدیل به توده‌ای از ریگ نرم و روان می‌گردد، سپس این توده‌های رنگین همچون پشم رنگینی در هوا به حرکت درآمده و متلاشی می‌گردد و غبار حاصل از آنها تنها سرابی از آن را

بر جای می‌گذارد.

طوری که در قرآن عظیم الشان در (آیات متبرکه 105 الی 107 سوره طه) می‌فرماید: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ۱۰ نَسْفًا ۱۰ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ۱۰۶ لَا تَبْقَىٰ فِيهَا جَبَلًا وَلَا أَمْتًا ۱۰۷» (و از تو درباره کوه‌ها می‌پرسند (که در روز قیامت چه خواهند شد) پس بگو: پروردگرم آنها را در هوا پراکنده خواهد کرد. ﴿106﴾ پس آنها را به شکل میدان هموار می‌گذارد. ﴿107﴾ که (تو ای مخاطب) در آن هیچ نشیب و فرازی را نمی‌بینی.)

إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ﴿١٥﴾
ما پیامبری به سوی شما فرستادیم که بر شما گواه است، همان گونه که به سوی فرعون رسولی فرستادیم. (۱۵)

تفسیر:

«إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ»: خطاب به اهل مکه، کفار عرب و تمامی کافران است و مراد از رسول، محمد صلی الله علیه وسلم که در قیامت، شاهدهی علیه کافران خواهد بود.

«كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا (15)»: و مراد از فرستاده به سوی فرعون نیز موسی علیه السلام است که فرعون شدیداً به مقابله با او برخاست.

مفسر خازن فرموده است: از این جهت از میان سایر ملت‌ها و پیامبران حضرت موسی را ذکر کرده است که حضرت محمد از جانب مردم مکه مورد اذیت قرار گرفت و چون در بین آنان به دنیا آمده بود، او را تحقیر کردند. همان‌طور که حضرت موسی به دلیل این که توسط فرعون بزرگ شده و در خانه‌ی وی سربرآورده بود تحقیر می‌گردید. (خازن ۱۶۹/۴).

بشر امروزی پس از سر درگمی های بی شمار که به آن مواجه اند، باید این نکته را در یابد که سعادت و امنیت فقط در پرتو تعالیم پیامبران الهی که فرستادگان الله و رهبران واقعی و دوست‌داران حقیقی بشر هستند میسر است.

پیامبران و تعلیمات ارزشمند آنان که سرچشمه‌ی علمی الهی است. به شاهراه سعادت نایل شده است و در صورتی که انسان از آن استفاده نماید در دنیا و آخرت به اوج خوشبختی میرسد. باید اذعان کنیم که گذشت زمان نتوانسته است و نخواهد توانست اندکی از خاصیت جاودانه تعالیم پیامبران بکاهد.

فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِئْسَ لِلْكٰفِرِينَ مَا كَانُوا عٰشِرِينَ ﴿١٦﴾

پس فرعون به مخالفت و نافرمانی آن رسول برخاست، (لذا) او را شدیداً مجازات کردیم. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اخذنا»: گرفتیم. «وبئساً»: سخت، سنگین، به شدت.

تفسیر:

یعنی موسی را تکذیب کرده و به او ایمان نیاورد، و او هم مانند شما ای جماعت قریش که از فرمان محمد صلی الله علیه وسلم عاصی شده و سرباز زدید و رسالتش را تکذیب کردید! از فرمان موسی در رفت و عاصی شد.

«فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِئْسَ لِلْكٰفِرِينَ مَا كَانُوا عٰشِرِينَ (16)»: پس او را به صورتی فجیع و شدید و خارج از تصور نابود

کردیم. او را با پیروانش در بحر غرق نمودیم. (مختصر ۵۶۵/۳). ابو سعود فرموده است: آیه یادآور این نکته می‌باشد که آنچه بر سر آنان آمد، بر سر اینان نیز خواهد آمد. و «وبیل» یعنی سنگین و غلیظ. (تفسیر ابو سعود ۲۰۵/۵).

ضرورت بشریت به پیامبران و رسایل آسمانی:

خواننده محترم!

ابن سینا در رساله مشهور خویش بنام «ابن سینا، الاهیات من کتاب الشفاء» در باره ضرورت ارسال پیامبران می‌نویسد:

«انسان در زندگی با حیوانات تفاوت دارد و دارای زندگی اجتماعی است. هر کدام از انسان‌ها قسمتی از نیازهای زندگی را به عهده می‌گیرند و چون لزوماً باید با هم زندگی کنند و دارای داد و ستد باشند، به قانون نیازمندند، قوانینی که مطابق با عدالت و تأمین کننده حقوق تمام انسان‌ها باشد. حال که انسان به قانون احتیاج دارد، اگر قانون‌گذار خود وی باشد دوماشکل پیش می‌آید:

- 1- انسان احاطه به تمام مصالح و مفاسد ندارد.
- 2- هر کس ممکن است در مقام قانون‌گذاری مصالح و منافع خود را در نظر بگیرد و طبعاً قانون را به دل خواه خود وضع کند؛ چرا که خودخواهی فطرتاً در انسان وجود دارد. پس ضروری است، از طرف خداوند متعال که عالم؛ قادر و حکیم است، قانونی برای بشر تنظیم شود که در معاملات و داد و ستدها و زندگی وی عدالت اجتماعی را تأمین نماید. و از آنجا که خدای متعال موجودی مجرد است و بالاتر از آن است که با انسان‌ها تماس و ارتباط داشته باشد، پس باید انسان کاملی که از عالم غیب مطلع و حقایق به او وحی میشود، واسطه بین انسان و خدا باشد و حقایق و قوانین واقعی را به بشر ابلاغ کند. طبیعی است که در قانون خداوند دو اشکال فوق نیست؛ زیرا که خداوند در این قانون حظ و بهره‌ای ندارد تا بگوییم به نفع خود، قانون وضع میکند، و همچنین به تمام شئون عالم و مصالح و مفاسد احاطه کامل دارد.

این استدلال شیخ الرئیس، اگرچه بسیار متین و محکم است، اما شیخ در اینجا فقط نظر به زندگی مادی انسان داشته، و ضرورت ارسال پیامبران را از این نگاه بیان کرده است. در حالی که نیاز بشر، بیش از این زندگی مادی است و برای هدف بالاتر و والاتر خلق شده است که همان رسیدن به کمال و سعادت اخروی است.

قرآن عظیم الشان در این باره می‌فرماید: «و ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». (سوره ذاریات، 56) «(من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند. (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند).

پرستش خدا ارتباط با او است و ارتباط با خدای متعال سبب تکامل انسان است و تکامل انسان موجب سعادت ابدی است.

بنابراین نیاز انسان و جوامع بشری به پیامبران، برای این است که به دستورات و قوانینی که الله تعالی برای انسان‌ها وضع کرده، دسترسی پیدا کنند تا در پرتو آن هم در زندگی مادی و این جهانی از تضییع حقوق، ظلم، تجاوز و... نجات یابند و هم با تذکر پیامبران و ارائه راه‌های رسیدن به کمالات واقعی، به هدف خلقت نائل آیند.

شیخ ابن قیم الجوزیه (۷۵۱-۶۹۱ هجری قمری) در مورد ضرورت مردم به پیامبران و تعلیمات ایشان، می‌فرماید:

«از اینجا فهمیده میشود که بندگان بیش از هر ضرورتی، نیازمند شناخت پیامبران، تعالیم و برنامه‌ها و شریعتی هستند که با خود آورده‌اند، باید اخبارشان را تصدیق و فرمان‌هایشان را اطاعت کنند؛ چرا که در دنیا و آخرت، هیچ راهی بسوی نیک بختی و رستگاری نیست جز به دست پیامبران و هیچ راهی برای تشخیص و شناخت دقیق پاک و ناپاک یافت نمی‌شود، مگر از طرف آن‌ها؛ و فقط به وسیله آن‌ها، رضای الله متعال بدست می‌آید؛ از این، رو اخلاق نیکو و کردار و گفتار پاک و درست، تنها راه و روش و شریعت آن‌هاست؛ پس ایشان معیار برتری هستند و گفتار و اخلاق با آن‌ها سنجیده می‌شود و با پیروی از آن گمراهان از هدایت یافته‌گان جدا میشوند؛ نیاز بشر به آن‌ها، از نیاز بدن به روح، نیاز چشم به نور، و نیاز روح به زندگی، بیشتر است؛ خلاصه هر ضرورت و نیازی فرض شده باشد، نیاز بشر به پیامبران خیلی از آن بیشتر است.

شخصی را تصور کن که تو را راهنمایی میکند، اگر برای یک چشم به هم زدن، تو را راهنمایی نکند، قلبت فاسد می‌گردد و به مانند یک ماهی است که از آب فاصله گرفته و در ظرفی گذاشته شده باشد، حال بنده‌ای که قلبش از پیامبر و آموزه‌هایش، فاصله گرفته باشد، نیز چنین و شاید بیشتر از این است؛ اما تنها قلبی این را درک میکند، که زنده باشد، زیرا مرده احساس درد نمیکند.

حال اگر سعادت دنیا و آخرت انسان، به هدایت و برنامه‌ی پیامبران صلی الله علیه وسلم وابسته است، بر هرکسی که دلسوز و خیرخواه خویش است، و می‌خواهد نجات یابد، واجب است که آن قدر از هدایت و راه و روش و سیره و احوال ایشان، یاد بگیرد که از جاهلان جدا گردد و در شمار پیروان و حزب ایشان قرار گیرد. فضل و بزرگی هم در دست الله متعال است و به هرکس بخواهد میبخشد، و الله متعال دارای فضل بزرگی است. (زاد المعاد 15/1)

همچنان عالم شهیر جهان اسلام، شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌فرماید: «رسالت آسمانی برای بندگان ضروری است، و نیازشان به آن بیشتر از نیاز به هر چیز دیگری است. رسالت الهی روح، نور و حیات جهان است؛ اگر جهان فاقد نور، حیات و روشنی باشد، جز فساد چه چیزی در آن هست و کدام خیر و صلاحی در آن باقی میماند؟! دنیا تاریک و ملعون است، مگر جایی که خورشید رسالت در آن تابیده باشد. انسان هم مادامیکه خورشید رسالت در قلبش تابش نکند و به روح و حیات آن نایل نگردد، در تاریکی به سر میبرد و مرده محسوب میشود؛ همانگونه که الله متعال می‌فرماید:

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سوره‌الأنعام: 122).

آیا آن کس که (با جهل و شرک) مرده بود، پس ما او را با هدایت خود زنده ساختیم و برای او نوری (ایمانی) بخشیدیم تا به وسیله آن در میان مردم راه خود را بیابد، مانند کسی است که به تاریکی گرفتار است و راه بیرون شدن از آن را نمی‌داند؟ اینچنین اعمال کافران، در نظرشان مزین جلوه داده شده بود.

این توصیف مؤمن است، در اصل مرده بود و در تاریکی جهل بسر می‌برد، ولی الله متعال با روح رسالت آسمانی و نور ایمان، او را زنده کرد و برایش نوری قرار داد که در میان مردم با آن راه برود، ولی کافر هم چنان دارای قلب مرده است و در تاریکی‌ها بسر می‌برد».

وی در ادامه می‌گوید: «الله متعال رسالتش را روح نام گذاری کرده، چون اگر روح نباشد، زندگی هم وجود ندارد؛ همانگونه که میفرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (سوره‌الشوری: 52).

«و همان‌گونه- که بر پیامبران گذشته وحی کردیم- قرآن حیات‌بخش را نازل نمودیم. پیشتر تو نمی‌دانستی که کتاب و ایمان چیست؟ ولی آن- وحی- را نوری قرار دادیم که با آن، هریک از بندگانمان را که بخواهیم، هدایت میکنیم و مسلماً(توای پیامبر) به راه راست هدایت میکنی.»

در اینجا الله متعال دو اصل را یادآور میشود: روح و نور؛ روح زندگی، و نور روشنایی است.»

همچنین می‌گوید: «الله متعال وحی را که زندگانی و روشنایی قلب‌هاست به آب باران تشبیه میکند که از آسمان فرود می‌آید و زمین را زنده میکند. هم چنین به آتشی تشبیه میکند که نور از آن حاصل میگردد. همانگونه که در این آیه میفرماید: أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَّابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ جَلِيَّةٍ أَوْ مَتَعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُ ۚ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ ۚ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً ۗ وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ ۚ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ. (سوره الرعد ایه 17)

«- الله متعال- از آسمان آب باران نازل کرد و بدینترتیب در هر دره‌ای به اندازه‌ای گنجایش و ظرفیتش سیلاب جاری شد و آنگاه بر روی سیلاب کف‌های زیادی نمایان گشت. چنانکه از فلزاتی که برای به دست آوردن زیور آلات و وسایل زندگی ذوب میکنند، کفی همچون کف سیلاب پدید می‌آید؛ بدین سان الله، حق و باطل را مثال میزند. ولی کف‌ها از میان میروند و آنچه به مردم سود میرساند، در زمین میماند. الله این‌گونه مثال میزند.»

شیخ الاسلام بعد از بیان این آیه فرمود: «الله متعال علم را به آب نازل شده از آسمان تشبیه نمود؛ چون قلب با علم شرعی زنده است، همانگونه که زنده بودن بدن وابسته به آب است، همچنین قلب‌ها را به رودخانه‌ها تشبیه فرمود؛ چون قلب جایگاه علم و دانش است، همچنان که رودخانه‌ها محل آب است؛ برخی قلب‌ها گنجایش علم فراوانی دارد، همانگونه که برخی دره‌ها و رودخانه‌ها، آب زیادی را در خود جای میدهند. برخی دیگر از قلب‌ها، جای کمی برای علم دارند، همان طور که برخی از رودها، جای کمی برای آب دارند.

الله متعال بیان میدارد، که به خاطر درهم رفتن و مخلوط شدن آب‌ها، مقداری کف روی سیلاب می‌آید، ولی آب، آن کف‌ها را دور انداخته و از خود جدا میکند و همه پنهان میشوند و آنچه برای مردم مفید است، در زمین قرار میگیرد. قلب‌ها هم به همان صورت، با شهبوات و شبهات آمیخته میشوند، سپس مخفی شده و میروند و ایمان و قرآنی که برای مردم و صاحب قلب، سودمند هستند، در آن مستقر شده و جای می‌گیرند. الله متعال فرمود: «وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ جَلِيَّةٍ أَوْ مَتَعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُ ۚ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ ۚ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً ۗ وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ ۚ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» (سوره‌الرعد: 17).

«چنانکه از فلزاتی که برای به‌دست آوردن زیور آلات و وسایل زندگی ذوب میکنند، کفی همچون کف سیلاب پدید می‌آید؛ بدین سان الله، حق و باطل را مثال میزند.»

سپس شیخ الاسلام رحمه الله بیان کرد که این دو مثال هر دو نظیر دارند آنهم دو مثالی که

در سوره‌ی بقره الله متعال میفرماید: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ (17) صُمُّ بُكُمْ عُمِي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (18) أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ (19)» (سوره البقرة: 17-19).

«مثال این گمراهان، همانند کسی است که آتشی بر می‌افروزد؛ همین که آتش اطرافش را روشن میکند، الله نورشان را از میان میبرد و آنان را در انبوهی از تاریکی‌ها رها مینماید؛ به گونه‌ای که توانائی دیدن هیچ چیزی را ندارند.

- در حقیقت انسان‌های گر، گنگ و کوری- هستند که به راه حق- باز نمیگردند. یا همانند کسانی هستند که گرفتار بارانی توفنده و آکنده از تاریکی و رعد و برق شده‌اند و از ترس مرگ انگشتان‌شان را در گوش‌هایشان قرار میدهند، تا از صدای صاعقه، در امان بمانند. و الله، بر کافران احاطه‌ای کامل و مطلق دارد».

بعد از اینکه شیخ مؤمن را توصیف کرد، می‌گوید: «اما کافران در تاریکی‌های کفر و شرک به سر میبرند و زنده نیستند اگرچه دارای حیات حیوانی باشند، ولی حیات روحانی و عالی ندارند که سبب آن ایمان است و به وسیله‌ای آن بنده به سعادت و رستگاری دنیا و آخرت نائل میگردد؛ زیرا الله متعال پیامبرانش را بین خود و بندگان واسطه قرار داده تا از طریق آن‌ها سود و زیان را به آن‌ها معرفی کند و آنچه برای زندگی این دنیا و معادشان (بازگشت) مصلحت است، تکمیل گرداند. همگی آنان مبعوث شده‌اند تا مردم را به سوی الله متعال دعوت کنند و راه رسیدن به او را به آن‌ها نشان دهند و عاقبت و فرجام‌شان را بعد از رسیدن به الله متعال، تبیین کنند».

سپس شیخ الاسلام اصولی را بیان مینماید، که بدان‌ها اشاره میکنیم:

اصل اول: اثبات صفات، توحید، قدر و بیان نعمت‌های الله متعال در مورد اولیاء الله متعال و دشمنان او، یعنی همان قصه‌هایی که الله متعال برای بندگان خود ذکر فرموده و ضرب المثل‌های که گفته است، را در بر میگیرد.

اصل دوم: در برگزیده جزئیات قوانین، امر، نهی، مباح و بیان آن چه الله متعال می‌پسندد و نمی‌پسندد، میباشد.

اصل سوم: شامل ایمان به آخرت، بهشت، دوزخ، پاداش و مجازات، است.

سپس بیان میدارد که «مدار و محور آفرینش، خوشبختی و رستگاری به این اصول وابسته است و جز از طریق پیامبران راهی برای شناخت این اصول وجود ندارد؛ زیرا عقل به تنهایی قادر به هدایت بسوی جزئیات این اصول و شناخت حقیقت‌شان نیست، اگرچه در مجموع بتواند نیاز و ضرورت آن‌ها را هم درک کند؛ مانند مریضی که میداند نیازمند پزشک و مداوا است، ولی جزئیات مریضی و نوع دوا مورد ضرورت اش را نمی‌داند. (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی (93/9-96).

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا ﴿١٧﴾

پس اگر شما کفر ورزید، چگونه خود را از (عذاب شدید الهی) حفظ می‌نمایید، در آن روز که کودکان را پیر میگرداند؟! (۱۷)

تفسیر:

«فَكَيْفَ تَتَّقُونَ»: ای جماعت قریش! پس چگونه خویش را از وحشت و سختی روزی که کودکان را پیر می‌سازد در امان می‌دارید؟ هکذا میتوان آیه مبارکه به دیگری هم معنا

نمود: پس چگونه پرهیزکار خواهید شد اگر کفر ورزید به آن روزی که کودکان را پیر می‌سازد؟

یعنی اگر در دنیا خلاصی و نجات یافتید در آن روز چگونه نجات خواهید یافت که شدت و درازی آنروز اطفال را پیر خواهد ساخت اگر چه در حقیقت اطفال پیر نگردند لیکن اقتضای سختی و درازی آن روز همین است.

مفسر طبری فرموده است: از این جهت نوزاد پیر می‌شود که الله به انسان می‌گوید:

ذریّت خود را از آتش بیرون بیاور، از هر هزار نفر نه صد و نود و نه نفر بیرون می‌آیند، از این رو هر نوزادی سفید موی می‌گردد. (طبری ۸۶/۲۹ و مختصر ۵۶۵/۳).

مفسران در باره کلمه «شیب» می‌نویسند: «شیباً»: جمع اشیب، پیران، به معنای شخص پیر و سفید مو است. که بدین ترتیب (آیه ۱۷) را میتوان دو گونه معنی کرد:

الف: سختی روز قیامت به اندازه است که کودک تازه متولد شده را پیر میکند.

ب: آن روز به اندازه طولانی است که کودک به پیری میرسد. این کنایه از شدت ترس و هراس آن روز است زیرا غم و پریشانی نیروی انسان را ضعیف و او را به طور زود هنگام پیر و فرتوت میکند.

از فحوی جمله: «فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ» آیه متبرکه معلوم میشود که: در قیامت، راه گریزی از دوزخ برای کفار وجود ندارد. همچنان صاحبان قدرت در دنیا، گرفتار عذاب سخت الهی شدند و نتوانستند از خود دفاع کنند، چه رسد به عذاب آخرت!

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۱۸ الی ۲۰) در باره راهنمایی و راه هدایت و تخفیف ساعات شب زنده داری مورد بحث قرار گرفته است.

السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا ﴿۱۸﴾

آسمان به سبب (هول) آن روز از هم شکافته میشود (چون) وعده او حتماً شدنی است. (۱۸)

تفسیر:

«مُنْفَطِرٌ»: شکافنده. «بِهِ»: به سبب وحشت دهشت آن روز. «وَعْدُهُ»: هدف از آن حوادث روز قیامت است که الله تعالی از آنها خبر داده است. (مراجعه شود: سوره نساء، انفال و، اسراء و احزاب).

«كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا (۱۸)»: به طور قطع و یقین وعده‌ی الله سبحان و تعالی مبنی بر فرارسیدن چنین روزی جامه‌ی تحقق به خود می‌پوشد؛ زیرا در وعده‌ی او خلاف نیست. یعنی وعده الله غیر ممتنع و حتماً وارد شدنی است اگر چه شما آنرا بعید از امکان بدانید.

إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿۱۹﴾

قطعاً این (قرآن) هشدار و تذکری است، پس هر کس که بخواهد راهی به سوی پروردگار خود در پیش بگیرد. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَذْكِرَةٌ»: یعنی موعظه، عبرت و یادآوری کننده. «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ»: پس هر کس که خواست در پرتو طاعت و عبادت، راه نجاتی به سوی خشنودی پروردگارش برمی‌گزیند.

تفسیر:

«إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ»: این آیات ترس‌آور، در حکم زنگ خطر و بازدارنده برای

انسان ها می‌باشند. «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (19)»: پس هر یک از غافلان فراموشکار که بخواد قبل از فوت وقت از این تذکر و یادآوری بهره‌مند شود، راهی را در پیش می‌گیرد که او را به الله سبحان و تعالی برساند و راه ایمان و طاعت را ببیماید، راه هموار و وسایل فراهم می‌باشد.

مفسران گفته‌اند: منظور تشویق و ترغیب انسان بر ایمان و اطاعت الله و اعمال صالح می‌باشد تا برای آخرتش ذخیره و اندوخته‌ای فراهم نماید.

خواننده محترم!

قابل یادمانی میدانم که: عقوبت کافران ممکن است برای مدتی به تأخیر افتد اما محال است که الله سبحان و تعالی از آن غافل گردد و یا از آن صرف نظر کند. این سنت پروردگار با عظمت، بشارتی بر قلب پیامبر است که با هجوم همه جانبه‌ی تبلیغات کفرآمیز ثروتمندان و سران شرک مواجه بود. سنتی تغییر ناپذیر از نزد الله متعال که هر چند مهلتی اندک را برای کافران به همراه دارد اما توأم با عذابی دردناک و غلّ و زنجیرهایی آهنین و گداخته در روزی مثال زدنی خواهد بود. روزی که شدت ترس و هراس آن همه چیز را در برمی‌گیرد و تمامی کائنات را در هم و برهم می‌پیچد و هیچ امان و خلاصی از آن روز نیست مگر برای آن‌که از این دنیا راه نجات و خلاص خویش را پیدا کند و خود را به سرمنزل امنیت برساند.

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَاتَّبَعَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَعُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاقْرَأُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٠﴾

در حقیقت پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از کسانی که با تو هستند نزدیک به دو سوم از شب یا نصف آن یا یک سوم آن را [به نماز] بر می‌خیزید و خداست که شب و روز را اندازه‌گیری می‌کند [او] می‌داند که [شما] هرگز حساب آن را ندارید پس بر شما درگذشت، پس آن مقدار از قرآن کریم را (در نماز) که میسر می‌شود بخوانید [خدا] می‌داند که به زودی در میانتان مریضان خواهند بود و [عده‌ای] دیگر در زمین سفر می‌کنند [و] در پی روزی خدا هستند و [گروهی] دیگر در راه الله پیکار می‌نمایند پس هر چه از [قرآن] میسر شد تلاوت کنید و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و به الله قرض الحسنه بدهید (در راه او به اخلاص انفاق کنید). و کارهای نیکی را که برای خودتان پیش می‌فرستید آن را نزد الله بهتر و با پاداش بیشتر خواهید یافت. و از الله مغفرت بخواهید که یقیناً الله آمرزندهٔ مهربان است.) (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَقُومُ»: برمی‌خیزی برای عبادت و نماز. «أَدْنَىٰ»: نزدیک. «ثُلُثِي»: نزدیک به دو سوم شب. «طَائِفَةٌ»: گروهی. «طَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ»: منظور اصحاب پیامبر است. «وَاللَّهُ يُقَدِّرُ»: گاهی روز و گاهی شب طولانی‌تر است و گاهی نیز مساوی اند و در تمامی حالات کاملاً بر اعمال شما واقف است و مقدار عبادت شما چندان

برای او مهم نیست. «لَنْ تُحْصَوْهُ»: نمی‌توانید مقدار حقیقی شب و روز را بر شمارید و یا این‌که توان آن را ندارید که همه یا قسمت عمده‌ای از شب به عبادت بپردازید. «فَتَابَ عَلَيْكُمْ»: پس الله متعال بر شما بخشید و تخفیف قائل شد. «تَيْسَّرَ»: میسر و ممکن شد. «الْقُرْآنِ»: در این جا مراد آیاتی از قرآن است که در نماز شب خوانده می‌شود، لذا مقصود اصلی از قرآن در این آیه، نماز است. در آیات دیگری نیز از لفظ قرآن به معنای مطلق نماز استفاده شده است، مثل «وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ» (الاسراء: 78). که منظور نماز صبح است، چنان‌که بر عکس این نیز در قرآن استعمال شده است، یعنی اطلاق لفظ نماز به معنای قرآن: «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا» (الاسراء: 110) که منظور آیاتی از قرآن است که در نماز قرائت می‌شود.

«مرضی»: جمع مریض، مریضان. «آخرون»: عده ای دیگر. «يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ»: در زمین سفر می‌کنند. «يُقَاتِلُونَ»: مقابله و مبارزه می‌کنند، می‌رزمند. «قَرْضًا حَسَنًا»: قرض نیکو.

تفسیر:

ای محمد! الله سبحان و تعالی می‌داند که تو با یارانت کمتر از دو سوم شب به تهجد و عبادت می‌پردازید، و گاهی نصف و گاهی یک سوم شب را به عبادت می‌پردازید. خواننده محترم! آیه مبارکه در مورد وجوب قیام شبانه بر پیامبر صلی الله علیه وسلم و یارانش نصی صریح است. آنها مکلف شدند ساعاتی طولانی از شب را در قیام به سر ببرند که از یک سوم شب کمتر نباشد و از دو سوم زیادتر نباشد. باید گفت که: قیام و احیای شب در طاعات مختلف از قبیل ذکر و نماز و تلاوت قرآن، بدن را نیرومند می‌سازد و روح را پاک می‌گرداند و انسان را با خشونت زندگی عادت می‌دهد و از استراحت و سستی و فرو رفتن در لذایذ دور می‌کند. الله متعال آنان را بدان مکلف نمود تا از لحاظ روحی و جسمی آنها را آماده سازد که بار دعوت دین جدید را به دوش بکشند و در راه نشر دین زحمات را تحمل کنند. وه چه تربیتی است کریمانه و مبارک که مردان بزرگ را بار می‌آورد!

طوری‌که الله متعال می‌فرماید: «كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ* وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ. وَاللَّهُ يَقْدِرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» و الله به مقدار و میزان شب و روز و اجزا و ساعات آن عالم است و از قیام در این ساعات و در هوای شب تاریک که به خاطر جلب رضایت او در عبادت به سر می‌برید، با خبر است، و الله متعال تدبیر کننده‌ی شب و روز است.

«عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ»: الله می‌داند که توانایی قیام تمام شب یا اغلب آن را ندارید، لذا به شما رحم کرد و بار شما را سبک نمود، تکلیف شما را تخفیف داد. مفسر طبری فرموده است: یعنی الله متعال می‌داند که توانایی قیام آن را ندارید، لذا تخفیف داد و توبه‌ی شما را پذیرفت. (طبری ۸۸/۲۹).

«فَأَقْرءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ»: پس هر اندازه که برایتان میسر است شب نماز بخوانید. از این جهت نماز را به قرائت بیان و تعبیر کرده است که قرائت یکی از اجزای نماز است.

پس هر اندازه که برایتان میسر می‌شود از قرآن بخوانید یعنی: هر چه بر شما از نماز شب میسر می‌شود بخوانید، بدون تعیین وقت مشخصی. پس مراد از قرائت، طوری‌که

یادآور شدیم نماز است از باب اطلاق جزء و اراده کل. یا آنچه را که بر شما از قرآن آسان و مقدور باشد، در نماز شب و در غیر آن بخوانید، بی آنکه رسیدن وقت خاصی را انتظار بکشید.

مفسر (تفسیر السدی الکبیر شیخ ابومحمد اسماعیل (۱۲۷ ق) فرزند عبد الرحمن قرشی تابعی) می فرماید: «مراد از مقدار میسر؛ یکصد آیه است». صحابی جلیل القدر ابی بن گعب بن قیس بن عبید، می فرماید: «هر کس در شب صد آیه را بخواند، در زمره قانتان نوشته می شود». چنانکه در حدیث شریف آمده است: «من قام بعشر آیات لم یکتب من العافلین، و من قام بمائة آیه کتب من القانتین، و من قام بألف آیه کتب من المقنطربین: هر کس به تلاوت ده آیه از قرآن پردازد، از غافلان نوشته نمی شود و هر کس صد آیه از قرآن را تلاوت کند، از قانتان نوشته می شود و هر کس هزار آیه از قرآن را تلاوت کند، از مقنطران است». یعنی به اندازه قنطاری مکافات داده می شود. قنطار: مقدار هنگفت و بسیاری است.

ابن عباس (رض) فرموده است: وجوب قیام شب از گردن یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم از بین رفت و برای آنان به صورت تطوع (دوطلبانه) باقی ماند، اما برای پیامبر صلی الله علیه و سلم به صورت فرض باقی ماند.

بعد از آن حکمت این تخفیف را بیان کرده و می فرماید: «عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرَضَى»: «الله می داند مریضی مانع قیام شبانه بعضی از شما خواهد شد. از این رو از سر رحمت و عطوفتی که نسبت به شما داریم، بار آن را از شما سبک نمودیم.

«وَأَخْرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ»: «و دیگرانی که در زمین سفر می کنند و از فضل خداوند طلب روزی می نمایند» یعنی: در زمین برای تجارت و کسب منافع و به طلب روزی الهی که در امر معیشت و گذران زندگی شان به آن نیاز دارند، سفر می کنند از این روی تاب و توان شب زنده داری را ندارند.

«وَأَخْرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: «و جمعی دیگر یعنی مجاهدان که برای اعلاهی کلمه می باشند، از این رو الله بار آنها را سبک نموده است.

امام فخر رازی می فرماید: مریضان به سبب مریضی شان نمی توانند به تهجد پردازند، و مسافر و مجاهد در خلال روز به اعمال سخت و مشقت بار اشتغال دارند و اگر در شب نخوابند، اسباب مشقت آنها اضافه می شود. از این رو الله سبحان و تعالی آن را تخفیف داد و وجوب تهجد درباره ی آنها منسوخ گشت. (تفسیر کبیر ۱۸۷/۳۰).

«فَأَقْرَهُوا مَا تَيْسَّرَ مِنْهُ»: پس هر مقدار که مقدور گردید نماز بخوانید و در نماز خود هر اندازه میسر گردید قرآن بخوانید.

توجه بفرماید که الله سبحان و تعالی در این آیه مبارکه درجه مجاهدان و مال جویانی را که در طلب کسب نفقه حلال برای خود و خانواده خویش هستند، با هم برابر گردانیده است پس این خود دلیل بر آن است که کسب مال برای تأمین روزی حلال به منزله جهاد است چنانکه در حدیث شریف آمده است: «هیچ فروشنده ای نیست که طعامی را از شهری به شهر دیگری می برد و آن را به نرخ روز می فروشد مگر این که منزلت وی در نزد الله عزوجل منزلت شهداء است» سپس آن حضرت صلی الله علیه و سلم این آیه را تلاوت کردند.

« وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ »: و نماز فرض را به وجه اكمل ادا نمائید و زکات را به مستحقان بدهید.

مفسران در تفسیر خویش نگاشته اند: در قرآن کریم به ندرت به نماز امر شده است مگر این که در کنار آن به ادای زکات نیز امر شده است؛ چون همچنان که نماز ستون است در بین بنده و الله، زکات نیز در بین بنده و برادرانش ستون است. و نماز بزرگترین عبادت بدنی است و زکات بزرگترین عبادت مالی. «وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»: به خاطر جلب رضایت خدا نیکی و صدقه و بخشش و احسان را پیشه‌ی خود کنید.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: منظور صدقات دیگر غیر از زکات است، از قبیل صله‌ی رحم و اکرام مهمان و غیره. (تفسیر کبیر ۱۸۷/۳۰).

« وَمَا تَقَدَّمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ »: و هر عملی نیکویی را انجام بدهید و به هر کاری خیر بپردازید، اجر و ثواب آن را نزد الله متعال می‌یابید. «هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا»: در روز قیامت ثواب و پاداش آنچه را که در دنیا از پیش فرستاده‌اید، از قبیل اعمال صالح، می‌یابید؛ زیرا دنیا ناپایدار و آخرت پایدار است. و آنچه در نزد الله سبحان و تعالی می‌باشد برای بزرگ مردان بهتر است.

«وَأَسْتَعْفِرُوا اللَّهَ» و در تمام اوقات و احوال بخشودگی الله متعال را بجویید؛ چون انسان اهل قصور و تقصیر است.

« إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (20) »: دایره‌ی بخشودگی اش فراخ و میدان رحمتش وسیع است. باید گفت که: فرمان دادن به طلب آمرزش بعد از تشویق کردن به کارهای خیر فایده‌ای بزرگ و مهم دارد و آن این است که بنده حتماً در انجام آنچه بدان امر شده تقصیر می‌ورزد، یا آن را اصلاً انجام نمی‌دهد یا به صورت ناقص آن را انجام می‌دهد. پس الله سبحان و تعالی دستور فرموده، تا این تقصیر با طلب آمرزش جبران شود، چرا که بنده در طول شب و روز مرتکب گناهانی می‌شود. پس هر کس مشمول رحمت خداوند نشود هلاک خواهد شد.

علی بن محمد بن ابراهیم الشیخی مشهور با بالخازان در تفسیر خویش «لباب التأویل فی معانی التنزیل» در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: الله متعال سوره را با راهنمایی انفاق کنندگان نیکوکار خاتمه داده، و در آخر آنان را راهنمایی می‌کند که عفو و بخشودگی الله متعال را بجویند؛ زیرا احتمال دارد که انفاق را خالصانه و با نیت پاک انجام نداده یا در قرض دادن نیکو عمل نکرده باشند. در نتیجه نفقه را در غیر محل خود قرار داده، یا آن را بر مبنای غرض و هوس صرف کرده‌اند. و این خاتمه با موضوع انفاق سازگار و مناسب است. پس منزله‌ی خدایی است که قرآن را با واضحت‌ترین بیان نازل کرده است. (تفسیر خازن ۱۷۱/۴).

اسباب نزول آیه 20:

- حاکم از عایشه (رض) روایت کرده است: هنگامی که خدای متعال آیه: «يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ، فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا» را نازل کرد. مسلمانان یک سال، تمام شب نماز می‌خواندند [آنقدر نماز شب خواندند] تا که پاهایشان ورم کرد. پس الله متعال کلام آسمانی «فَأَقْرَعُوا مَا تَيْسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» را نازل کرد (حاکم 2 / 504) از عایشه روایت کرده. اسناد این به خاطر حکم بن عبدالملک ضعیف است، اما حاکم و ذهبی این حدیث را صحیح می‌دانند.

- ابن جریر از ابن عباس (رض) و غیره مثل این روایت کرده است. (طبری 35169)
از سماک حنفی از ابن عباس (رض) روایت کرده است. اسناد این حسن است به خاطر
سماک، وی از راوی‌های مسلم است. (مراجعه شود به: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم
تألیف: شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی)

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بسم الله الرحمن الرحيم سورة المدثر

وجه تسمیه :

این سوره به سبب افتتاح با صفت «تدثر»: جامه بر خود پیچیدن» که رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن موصوف شده اند، «مدثر» نامیده شد. اصل مدثر متدثر است؛ و او کسی است که خود را به جامه خویش در می پیچد تا بخوابد، یا خود را گرم کند. سوره مدثر از جمله سوره هایی است که به طور کامل در دوره ابتدایی نزول قرآن عظیم الشان، نازل شده، بنابر این، بعضی آن را اولین سوره نازل شده قرآن کریم دانسته اند. از روایاتی صحیح و مشهور، اول از همه آیات ابتدایی سوره «اقراً» نازل شده اند، سپس تا مدتی نزول قرآن کریم متوقف شد که به آن زمان فترت وحی گفته میشود.

موضوعات مطرح در این سوره :

شرح اصول و محورهای اصلی دعوت پیامبر صلی الله علیه وسلم موضوعات در باره قیامت و روز رستاخیز، علایم و نشانه های انسان متکبر، سرنوشت نهانی انسان، نگهبانان دوزخ و ماموران عذاب الهی.

در این سوره سه آیه قسم هم وجود دارد. از آیه (32 الی 34) که با قسم به ماه و شب و صبحگاهان به اسرار پیچیده این پدیده ها که از اسرار علمی جهان طبیعت و از نشانه های توحید و قدرت الهی است. و این سوگند به این اصل مهم است که جان همه انسانها در گرو اعمالشان است.

نام سوره :

نام این سوره «الْمُدَّثِّرُ» بوده و طوری که در فوق هم یاد آور شدیم این سوره از جمله سوره های است که درمکه نازل شده است. کلمه «المدثر» در آیه ی اول نام سوره قرار داده شده است و این کلمه تنها به عنوان نام انتخاب شده است و عنوان مضامین نیست.

تعداد آیات کلمات و تعداد حروف سوره :

سوره «الْمُدَّثِّرُ» دارای 65 آیات، 256 کلمات و 1036 حروف می باشد. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

مناسبت سوره ی «مدثر» با سوره ی «مزمّل» :

سر آغاز هر دو سوره خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم است و او را ندا می زند. گفته میتوانیم که: موضوع سر آغاز و بدایت هر دو سوره یکی است؛ یعنی، به پا خاستن برای هدفی والا، بیدار شدن و به خود باز گشتن، تلاش نمودن و الله را به یاد آوردن. آغاز سوره ی مزمّل از شب خیزی و نماز تهجد و آمادگی راهنما و رهنمون خبر می دهد و شروع سوره «مدثر»، هم دستور می دهد تا پیامبر صلی الله علیه وسلم مردم را به شیوه های گوناگون، آگاه و رهنمایی کند و خود نیز پیشقدم باشد. هکذا سوره ی «مدثر» شامل اوصاف و بیان طرز تفکر ثروتمندان و تکذیب کنندگان است که در سوره ی «مزمّل» نیز در مورد آنها بحث شد، و مهمتر این که سوره ی مزمّل

تقویت کننده‌ی نفس و ارتباط آن با الله است. همچنان سوره‌ی «مدثر» بیانگر انذار مردم جهت تقویت این ارتباط صحیح است که این خود از نتایج عبادات شبانه است؛ به عبارتی دیگر می‌توان گفت: سوره‌ی «مزمل» از خودسازی و «مدثر» از دیگرسازی و اصلاح جامعه بحث می‌نماید.

محور اصلی مورد بحث سوره‌ی «مدثر» :

سوره‌ی «مدثر» ؛ امر به تبلیغ دین اسلام همراه با انذار کافران و بیان خصوصیات و سرانجام شوم آنان.

سبب نزول سوره‌ی «مدثر» :

در مقدمه‌ی سوره‌ی «مزمل»، در باره‌ی سبب نزول این سوره نیز بحث شد. علما سوره‌ی «مدثر» را اولین سوره‌ای می‌دانند که آیات آن کامل شده است.

موضوع و محتوای سوره‌ی «مدثر»:

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم ؛ سوره‌ی «مدثر» به پیامبر صلی الله علیه وسلم امر می‌کند، تا مردم را به سوی پروردگار فراخواند، کافران را هشدار دهد و در برابر آزار بی‌باوران پایدار باشد، (1 الی 7)،
- در این سوره از قیامت و خوف و هراس آن بحث بعمل آورده، و به منکران حق هشدار داده می‌دهد که فرجام و نهایت بد کارهایی را که امروز می‌کنند در قیامت خواهند دید. (1 الی 10)،

- در این سوره بدون نام بردن از ولید بن مغیره وی را تهدید می‌کند؛ چون هر چند اعتراف می‌کرد که قرآن کلام الله تعالی است؛ اما به خاطر مقام و ریاست و دنیا پرستی، آن را سحر و جادو می‌نامید. (11 الی 26)،

- در این سوره بحث از دوزخ و مأمورانش بعمل آمده است. (27 الی 31)،
- در این سوره به دلیل اهمیت موضوع، به ماه و شب... قسم می‌خورد. (22 الی 37)،
- در آیات متبرکه (49 الی 53) سوره مدثر ریشه‌ی اصلی مریضی کافران را به بیان گرفته و گفته شده است از آنجایی که آنان ترسی از آخرت ندارند و همین دنیا را همه چیز می‌دانند؛ و برای ایمان آوردن شرط‌های غیر منطقی‌ای می‌گذارند، در حالی که اگر تمام شرایط آنان برآورده شود، باز هم با انکار آخرت، راه ایمان را یک قدم هم نمی‌توانند ببینند.

- در اخیر سوره یعنی از آیات (49 الی 56) به روشنی تمام فرموده شده است که الله متعال به ایمان هیچ کسی نیاز و ضرورت ندارد تا شرط‌های او را یکی پس از دیگری برآورده کند. قرآن عظیم الشان یک پند و اندرز عام است که به همه ارایه شده است. اینک هر که دوست دارد آن را بپذیرد. خدا سزاوار آن است که مردم از نافرمانی او بترسند و او دارای این شأن است که هر که راه و روش تقوا و خدا ترسی را پیشه کند، الله او را مورد بخشش قرار خواهد داد، هر چند که در گذشته نافرمانی‌های زیادی کرده باشد.

ترجمه و تفسیر سوره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿١﴾

ای مرد جامه بر خود پیچیده (۱)

تشریح لغات واصطلاحات :

«الْمُدَّثِّرُ» (الْمُدَّثِّرُ): «تدثّر» عبارت است از پوشیدن دثار یا مخفی شدن در زیر آن و «دثار» دثار، قدیفه یا روجای که هنگام خواب از آن استفاده می شود.

اکثریت قریب به اتفاق مفسران بدین نظر و باور اند که هدف این آیه مبارکه رسول الله صلی الله علیه وسلم است.

در مورد اینکه چرا رسول الله صلی الله علیه وسلم به جای یا ایها الرسول یا ایها النبی با کلمه ی یا ایها المدثر مورد خطاب قرار گرفته است؟ باید گفت که : چون رسول الله صلی الله علیه وسلم با دیدن ناگهانی جبرئیل علیه السلام در حالی که در میان آسمان و زمین بر کرسی نشسته بود وحشت کرده بود و در چنین حالی با شتاب به خانه آمده و از اهل خانه خواسته بود که چادری بر او بکشند؛ از این رو الله سبحان و تعالی ایشان را با کلمه ی «یا ایها المدثر» مورد خطاب قرار داد. این نحوه ی لطیف خطاب به خودی خود در برگیرنده ی این نکته است که ای بنده ی محبوب من، تو چطور چادر بر سر می کشی و در بستر قرار می گیری. آخر مسئولیت عظیمی به عهده ی تو گذاشته شده است که برای انجام دادن آن باید باعزم جزم قیام کنی. (تفهیم القرآن).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 10) در باره رهنمودهای سودمند و مفیدی در بدو دعوت به سوی دین الهی، مورد بحث قرار گرفته است.

شان نزول 1:

- بخاری و مسلم از جابر (رض) روایت کرده اند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: مدت یک ماه در غار حراء (به کسر ح) معتکف بودم چون زمان اعتکاف را سپری کردم از آنجا خارج شدم به عمق دره که رسیدم کسی مرا صدا کرد، من هیچکس را ندیدم ناگهان سر خود را بلند کردم و همان فرشته را دیدم که در حراء نزد من آمده بود. وقتی به خانه رسیدم گفتم: مرا بیچانید. پس الله آیه «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ» را نازل کرد. (صحیح بخاری 4923 و 4924، مسلم 161).

- همچنان طبرانی به سند ضعیف از ابن عباس (رض) روایت کرده است: ولید بن مغیره برای قریش غذا ترتیب داد و از آن‌ها پذیرایی کرد. چون غذا خوردند، گفت: در باره این شخص چه می‌گویید، کسی گفت: ساحر است. کسی گفت: نه ساحر نیست، عده گفتند: کاهن است. عده گفتند: کاهن هم نیست. یکی گفت: شاعر است، و یکی دیگر گفت: این مرد شاعر هم نیست. در آخر یکی گفت: این مرد جادوی بیان دارد. این جریان را رسول الله شنید و بی‌نهایت غمگین شد و خود را در چادر پیچاند. پس خدای متعال آیه «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ فَمَ فَأَنْذِرْ وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ» رانازل کرد. (طبرانی 11250 و هیشمی در «مجمع الزوائد» 11448. ترجمه آیات: «ای جامه به خود پیچیده. برخیز و هشدار ده. و پروردگارت را به بزرگی یاد کن. و لباسهات را پاکیزه بدار و پلیدی را دور ساز. و

نباید چیزی افزون خواهانه بدهی. و برای [حکم] پروردگارت شکبیا باش». (ملاحظه شود: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

یادداشت کوتاه:

زمانیکه عمر رسول الله صلی الله علیه وسلم به چهل سال کامل رسید که سن کمال و پختگی انسان محسوب می‌شود و نیز گفته شده که پیامبران در این سن مبعوث می‌شدند، نشانه‌های پیامبری آن حضرت، از ورای آفاق زندگی به درخشش افتاد و بر زندگی تابید. از جمله اینکه خواب‌های صادقانه می‌دید و چیزی به خوابش نمی‌آمد مگر آنکه همانند روشنایی صبح، برایش مشخص می‌شد.

شش ماه بدین منوال گذشت و زمان نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم 23 سال بود. اما خواب‌های صادق، بخشی از 46 قسمت نبوت به شمار میرفت که پس از نبوت نیز همچنان وجود دارد.

در رمضان سومین سال عزلت آن حضرت صلی الله علیه وسلم در غار حرا، الله تعالی، اراده فرمود که رحمتش را بر اهل زمین، سرازیر نماید؛ لذا آن حضرت صلی الله علیه وسلم را به نعمت نبوت گرامی داشت و جبرئیل علیه السلام را با آیاتی از قرآن به حضور آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرستاد. (ابن حجر می‌گوید: بیهقی گفته است: مدت این خواب‌ها، شش ماه بوده است که با این حساب نبوتش، با رؤیای صادقانه و در ماه ربیع الاول و پس از آن شروع شده که عمر آن حضرت به چهل سال کامل رسید. اما ابتدای وحی در بیداری در ماه مبارک رمضان بوده است (فتح الباری ۱/۲۷) تاریخ نویسان اختلاف بزرگی در مورد ماهی که آن حضرت به پیامبری مبعوث شده، دارند، گروهی ماه ربیع الاول را نوشته و گروهی ماه مبارک رمضان را گفته اند و نیز گفته شده که آن حضرت در ماه رجب، مبعوث شده است. (رجوع شود به مختصر سیره الرسول از شیخ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب نجدی صفحه ۷۵)؛ اما از نظر ما، رمضان، ماه بعثت است به دلیل قول خداوند که می‌فرماید: «ماه رمضان، ماهی است که در آن قرآن نازل شده است».

(سوره بقره ۱۸۵) و نیز این آیه که خداوند متعال می‌فرماید: «ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم» (سوره قدر: ۱) واضح و روشن است که شب قدر در ماه رمضان می‌باشد).

تاریخ نزول اولین آیات :

مفسرین می‌نویسند که؛ نزول اولین آیات قرآن عظیم الشان توسط جبرئیل آمین بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم به روز دوشنبه 21 رمضان برابر با 10 اگست سال 610 میلادی بوده است. در آن زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم بر اساس سال قمری 40 سال و 6 ماه و 12 روز سن داشت که بر اساس سال شمسی 39 سال و 3 ماه و 22 روز می‌شود.

انقطاع وحی :

مدت انقطاع وحی بنا به روایت ابن سعد از ابن عباس چند روزی بیشتر نبوده است؛ قول راجح نیز همین است. قول مشهور، مبنی بر اینکه انقطاع وحی، سه سال و یا دو نیم سال طول کشیده، به هیچ عنوان درست نمی‌باشد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم در روزهای انقطاع وحی افسرده، غمگین و سرگردان

بود. امام بخاری در کتاب تعبیر، روایت کرده است:

نزول وحی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم قطع شد و پیامبر صلی الله علیه وسلم چنان اندوهگین گردید که چند مرتبه تصمیم گرفت خود را از قلۀ کوه به زمین افکند و هر دفعه که به این منظور به قلۀ کوه نزدیک می شد، جبرئیل علیه السلام ظاهر می گشت و می گفت: ای محمد! تو، بحق، رسول خدایی و بدین سان اضطراب آن حضرت تسکین می یافت و روانش آرام می گرفت و باز می گشت و چون انقطاع وحی، ادامه می یافت، دوباره به همان کار تصمیم می گرفت؛ اما وقتی به قلۀ کوه می رفت، جبرئیل آشکار می شد و همان مطلب را تکرار می کرد. (بخاری، کتاب التبعیر، باب أول مابدی به رسول الله صلی الله علیه وسلم من الوحي الرؤيا الصالحه.)

ابوالفضل شهاب الدین احمد بن علی بن محمد الکنانی العسقلانی (۷۷۳-۸۵۲ هـ. ق) مشهور به ابن حجر عسقلانی کنانی مصری، از جمله مشهورترین علمای جهان اسلام (در علم تفسیر، حدیث و فقه) بشمار می رود می نویسد:

مدت انقطاع وحی، چند روزی بیشتر نبود تا اینکه حالت ترس و وحشت، از آن حضرت رفت و دوباره به حالت عادی بازگشت. (فتح الباری ۱/۲۷)

پس از سپری شدن این مرحله و بعد از آنکه پیامبر صلی علیه وسلم اطمینان یافت که به پیامبری برگزیده شده و یقین نمود که واقعاً، سفیر و فرشته الهی بوده که بر او وحی کرده، دوباره مشتاق نزول دوباره وحی گردید و بدین سان آرام و قرار یافت.

رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره انقطاع وحی فرموده است: «همچنان که راه می رفتم، از آسمان صدایی شنیدم. چشمانم را به سوی آسمان بلند کردم؛ چشمم به همان فرشته افتاد که او را در غار حرا دیده بودم؛ او در میان آسمان و زمین روی یک کرسی نشسته بود. هراس وجودم را فرا گرفت و چیزی نمانده بود به زمین بیفتم. به خانه برگشتم و گفتم: مرا بیوشانید، مرا بیوشانید. آنان، مرا پوشاندند. خداوند، این آیات را نازل کرد: (ای جامه به خود پیچیده! برخیز و بترسان و از بتان دوری کن) پس از آن، نزول وحی ادامه یافت. (صحیح بخاری، کتاب التفسیر (۲/۷۳۳). همچنان مراجعه شود: (سیرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم (ترجمه کتاب الرحیق المختوم) تألیف: صفی الرحمن مبارکپوری ترجمه: حامد فیروزی محمد ابراهیم کیانی)

فَمُ قَائِرٌ ﴿۲﴾

برخیز و بیم ده (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قم»: به پا خیز. «أَنْذِرَ»: بترسان و به تبلیغ و تحذیر پرداز.

تفسیر:

ای مرد جامه بر خود کشیده «فَمُ» (برخیز و مردم را از عذاب بترسان) یعنی: بپاخیز و اهل مکه را بیم و هشدار ده و آنان را از عذاب برحذر دار در کلمه «فَأَنْذِرْ» که مشتق از انذار یعنی ترساندن می باشد، این فهم را نیز میرساند که این ترساندن باید مبتنی بر شفقت و محبت باشد، تا آنان ایمان بیاورند.

معنای حقیقی «فَمُ قَائِرٌ» اینست که ای کسی که خود را پوشانده و خفته ای، برخیز و نیز میتواند به این معنا باشد که مراد از قیام، آماده شده و مستعد شدن برای کاری است، و هدف این است که همت نموده، خدمت اصلاح مردم را عهده بگیر.

در قرآن عظیم الشان بصورت کل دوبار کلمه «قُم» مورد استفاده قرار گرفته است که در هر دو بار مخاطب رسول الله صلی الله علیه وسلم است، یکی برای نماز شب «قُم اللَّيْل» (آیه 73 سوره مزمل) و دیگری برای ارشاد و تبلیغ. اگر به رسالت «پیامبران» نظر اندازیم در خواهیم یافت که آنان سه اصل را به جامعه بشریت پیش کش نموده اند:

- علم درست و صحیح
 - اعتقاد و یقین بر آن علم
 - ایجاد انگیزه عمل بر آن علم و ادامه زندگی بر اساس آن یقین.
- این سه اصل خلاصه تعلیمات پیامبران از آدم علیه السلام آغاز تا خاتم آن یعنی محمد صلی الله علیه وسلم می باشد.
- پیامبران در اولین پیام شان که برای بشریت تقدیم داشته اند، اینست که خالق جهان کیست؟ این اولین سوال است که پیامبران به جواب آن پرداخته اند، و اظهار می‌دارند، هدف از خلقت را باید درک کرد.

پیامبران هیچ‌گاه مدعی نشدند که ما برای آشکار ساختن اسرار نهان طبیعت آمده‌ایم، یا می‌خواهیم نیروهای طبیعی را رام سازیم و یا می‌خواهیم اختراعات جدیدی به جامعه بشریت عرضه داریم، بلکه می‌گویند، ما مسئولیت داریم علمی را که آفریدگار جهان به ما عنایت فرموده است، به دیگران ابلاغ نماییم، آن‌ها می‌گویند: جهان را ذاتی قادر، بدون همکاری احدی به وجود آورده است و بنا به اراده و حکمت آن ذات در حال حرکت است و نیز بی هدف آفریده نشده است و بدون قصد اداره نمی‌گردد. پس از زندگی دنیا حیات جاوید دیگری در انتظار انسان است که در آنجا نسبت به حیات پیشین مورد باز خواست و محاسبه قرار می‌گیرد و به تناسب اعمال نیک و بدش، پاداش و کیفر خواهد دید.

بلی، این پیامبران اند که قوانین گوناگون بشری را از سوی الله تعالی آورده اند و هدف او را از آفرینش جهان بیان می‌کنند و پیامش را به هر ملت و سرزمینی می‌رسانند. پیمودن راه پروردگار با عظمت، بدون وجود پیامبران امکان پذیر نمی‌باشد. در آیه متبرکه «قُم فَأَنْذِرْ» پروردگار با عظمت ما می‌فرماید، در جنب اینکه انبیاء باید هم بشارت دهند و هم انداز، ولی برای غفلت زدایی و بیدار کردن مردم، هشدار لازم است نه بشارت.

وَرَبِّكَ فَكْبِّرْ ﴿٣﴾

پروردگارت را به بزرگی و کبریایی یاد کن. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَكْبِّرْ»: بزرگ دار و به بزرگی و کبریایی یاد کن و او را بزرگتر از آن بدان که دارای شریکی باشد. (اسراء)

تفسیر :

یعنی فقط پروردگارت را به بزرگی، تعظیم یاد کن، چه به قول باشد و چه با عمل، انسان بدون ذکر پروردگار حیات معنوی ندارد، همانطوریکه ماهی بدون آب زندگی کرده نمی‌تواند انسان هم بدون اکسیژن حیات جسمانی ندارد، انسان بدون حیات معنوی و ذکر بزرگی و کبریایی خالق، همچون مرده متحرک است، بناءً بر انسان است که حیات خویش

را در ارتباط با خداوند جستجو کند. یاد الله قلب را آرامش می بخشد. مفسر آلوسی فرموده است: یعنی تکبیر را به الله اختصاص بده. اعتقاد و باور داشته باش و گفته‌ی او را به کبریا و عظمت توصیف کن و بخوان. (روح المعانی ۱۱۶/۲۹).

از این رو این جمله را بعد از امر به انذار آورده است که به پیامبر یادآور شود به کفار اهمیت و اعتبار ندهد؛ چون اختیار خلاق عموماً در دست الله سبحان و تعالی می‌باشد. مفسرین می‌نویسند که حضرت موسی علیه السلام در زندگی خویش همیشه به یاد الله جل جلاله و متوجه به درگاه او بود و حلّ هر مشکلی را از پروردگار با عظمت خود استدعا می نمود.

از جمله زمانیکه در مصر شخص قطبی را کشت و ترک اولایی از او سرزد فوراً از الله تعالی تقاضای عفو و مغفرت کرد «گفت: پروردگار! همانا من به خویشان ستم کرده‌ام، پس مرا ببخش» «قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي» (سوره قصص آیه 16) و زمانیکه از مصر بیرون آمد «گفت: پروردگارا، مرا از این قوم ظالم رهایی بخش» «قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (سوره قصص، آیه 21).

و هنگامی که متوجه سرزمین مدین شد «گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند» «قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ» (سوره قصص، آیه 22) همچنان زمانیکه گوسفندان شعیب را سیراب کرد و در سایه آرامید «گفت: پروردگارا، به هر خیر و نیکی که بر من فرو فرستی نیازمندم» «فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» (سوره قصص، آیه 24).

این دعای اخیر حضرت موسی علیه السلام در بحرانی ترین لحظات زندگی او به قدری مؤدبانه و توأم با آرامش و خونسردی بود که حتی نگفت خدایا نیازهای مرا بر طرف کن، بلکه تنها عرض کرد: من محتاج خیر و احسان توام.

خواننده محترم!

فراموش نباید کرد که: پروردگار با عظمت اجابت را می داند به شرط آنکه ما انسانها طریقه خواندن و خواستن آنرا بدانیم.

دعا عبادت‌یست که پروردگار ما آنرا دوست دارد و دعا کنندگان نیز از آن لذت می برد. دعا از جمله سنت های است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم تا آخرین لحظات زندگی خویش، یک لحظه هم از طلب آن دست بر نداشت.

دعا سلاح کار آمد مؤمن، دعا ستون دین مؤمن است، دعا وسیله است که دین مؤمن را نور میبخشد، مؤمن با طلب دعا از بارگاه رب العزت دلش آرام می گیرد، و بدینوسیله عقده های دل خویش را باز می نماید.

پروردگار با عظمت ما میفرماید: «فادکرونی اذکرکم» (سوره البقره آیه 152) (مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم). «أذکرو الله ذکر أ کثیرا» (سوره الاحزاب: آیه 41) (پروردگار را بسیار بسیار ذکر کنید).

در بسیاری از اوقات در روزگار زندگی انسان حالاتی پیش می آید که ضرورت با راز و نیاز دارد، غرض گفتن این راز جز الله کسی دیگری سزاوار و محرم نیست.

به جز ذات اقدس که همیشه مواظب بندگان است و به محبت خاصه ربوبیت به بنده اش خطاب کرده میگوید: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.» (سوره البقره: آیه 186) (هر گاه بندگان من

از تو در باره من سؤال کردند همانا من نزدیکم و جواب می دهم به دعا و فریاد هر دعا کنندۀ که مرا به دعا و فریاد می خواند. پس لازم است از دستور های من اطاعت نماید، و سپس ایمان بیاورند باشد که راه راست را بیابند و به مقصد رسند).

علماء و مفسران می نویسند: دعا نه تنها برای انسان در موقع که محتاج باشد و برای حاجت خویش دست به دعا می زند مفید و سودمند می باشد، بلکه دعا زمانیکه تقاضا و حاجت هم در میان نباشد برای انسان سودمند، مفید و ضروری میباشد.

اساساً فریاد رسی، نیکو کاری و دلسوزی زمینه را برای بهبود یافتن انسان فراهم می سازد.

دعا آرامش بخش دلهاست و همین آرامش است که در روح و مغز انسان نوعی انبساط ایجاد میکند و روح را از حالت خمودگی بیرون می آورد و به حرکت وامی دارد و گاهی روحیه دلاوری و قهرمانی به دعا کننده می بخشد.

دعا به انسان متانت در رفتار، انبساط و شادی درونی، استعداد پیروزی، و استحکام در استقبال از حوادث می دهد و بدین وسیله انسان توجه زیادی به ذات اقدس الهی پیدا می کند و مانند سایر عبادات اثر تربیتی دارد.

دعا روح ایمان را در نفوس برمی انگیزد و انسان لذت ارتباط با پروردگار را درک می کند.

دعا انسان را متکی به پروردگار با عظمت و مستقل می سازد و از اتکاء به دیگران بی نیاز می کند.

دعاء حب الهی را در دل رسوخ می دهد و نفس را از مشغله های بیهوده رها می کند. و چراغ امید را در قلب و دل انسان روشن می سازد.

دعا کتفش بنده ضعیف و نیازمند و محتاج به سوی خداوند کریم و توانا است. دعا کلید و وسیله قرب الهی لب عبادت، مغز و اساس طاعات و حیات روح است.

دعا موجب نزول برکات و شرح صدور در انسان می شود.

دعا اطمینان بخش دلها و فضیلت هرانسان خدا پرست است. دعا سدی در برابر گناهان و انحرافات است.

دعا باعث تقویت معنویات و ارج و ارتقای عبادت می گردد. دعا کننده همواره با ریسمان استوار خود را با پروردگار محبوب خویش پیوند می دهد و بدین وسیله از ورطه گرفتاریها نجات می یابد.

وَتِيَابِكَ فَطَهَّرَ ﴿٤﴾

و لباس ها ات را پاک کن (۴)

تفسیر :

تاثیر و جذابیت نفوذ کلام رهبر آسمانی آن است که شخصیت اش از هر گونه آلودگی پاک و نظیف باشد.

مفسران زید فرموده است: مشرکین خود را پاک نمی کردند، الله متعال به پیامبر امر کرد خود را پاکیزه کند و لباسش را پاک بدارد. (ابن کثیر ۵۶۸/۳).

و ابن عباس گفته است: لباس کنایه از قلب است. پس یعنی قلبت را از گناه و نافرمانی پاک بدار.

همچنان مفسران در مورد «وَتِيَابِكَ فَطَهَّرَ»: مبارکه می نویسند: مراد از طهارت لباس

می‌تواند طهارت ظاهری باشد، یعنی لباس را از ناپاکی‌ها و نجاسات پاکیزه دار برخلاف مشرکان که به پاکیزگی از نجاست اهمیت نمی‌دادند، همچنین طهارت معنوی نیز می‌تواند مدّ نظر باشد و در این صورت لفظ «ثیاب» کنایه از قلب و درون است؛ یعنی قلب و درونت را از ناپاکی‌های شرک و گناه و صفات رذیله‌ی اخلاقی پاکیزه ساز و این استعمال در نزد عرب بسیار معمول بود.

مفسرین می‌فرمایند: که پیمودن راه کمال و رسیدن به مقامات عالی کار آسانی نیست بلکه به علت وجود موانع در این راه کار دشوار شده و بر انسان مؤمن لازم است که برای بر طرف ساختن آن‌ها به تزکیه و جهاد با نفس خویش بپردازد. در اهمیت تزکیه نفس همین بس که قرآن عظیم الشان پس از یازده مرتبه قسم در سوره شمس، تزکیه نفس را تنها عامل رستگاری و وصول به سعادت فردی معرفی داشته است.

همچنان در آیه «وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ» این فهم را بوضاحت روشن می‌سازد که نظافت و پاکی در کنار توحید و تکبیر نشانه توجه دین به پاکیزگی است، نه فقط پاکی بدن بلکه نظافت و پاکیزگی لباس نیز مورد توجه دین مقدس اسلام می‌باشد.

پروردگار با عظمت ما در (آیه 222 سوره بقره) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (همانا خداوند توبه‌کنندگان را دوست دارد و پاکان را نیز دوست دارد.) و در احادیث، طهارت جزء ایمان گفته شده است.

قتاده در معنی آن می‌گوید: «نفس را از گناه پاکیزه بدار». لذا با این تأویل، مراد از آن طهارت نفس است زیرا اعراب شخصی را که به عهد خداوند متعال وفا نمی‌کرد، پلید جامه می‌نامیدند و کسی را که به عهد وی وفا کرده و به لباس صلاح آراسته می‌بود، پاک جامه می‌نامیدند. و هر دو معنی صحیح است زیرا طهارت حسی عادتاً متلازم با طهارت معنوی یعنی دوری از گناهان می‌باشد چنانکه عکس قضیه نیز صحیح است چرا که وجود پلیدی‌ها گاهی با بسیاری گناهان همراه می‌باشد.

وَالرُّجْزَ فَأَهْجُرْ ﴿٥﴾

واز پلیدی‌ها پرهیز (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَأَهْجُرْ» (هَجَرَ): رها کن و دور ساز و دیگر هیچ‌گاه به آن توجهی نکن.

تفسیر :

«الرُّجْزُ»: به ضم را و کسر آن، معنای هر دو یکی است، همچنان تعدادی از مفسران هریک (مجاهد، عکرمه، قتاده، زهری، ابن زید و غیره) «رجز» را به بت معنی کرده‌اند، مفسران زید فرموده است: «رجز» یعنی خدایانی که آنها را می‌پرستیدند. پس الله متعال به پیامبر صلی الله علیه و سلم امر کرده است که پرستش آنها را ترک گوید و نزدیک آنها نشود. (طبری ۹۳/۲۹).

امام فخر رازی فرموده است: «رجز» مانند رجس برای ناپسند و کثیف نام است. و در روایتی از حضرت ابن عباس (رض) آمده است که مراد از آن، هر گناه و معصیت است، لذا معنای آیه این است که؛ همه بتها و معصیت و گناه‌ها را کنار بگذار، رسول الله صلی الله علیه و سلم از اول همه این بت‌ها را کنار گذاشته بود، لذا منظور چنین دستور دادن به آن حضرت صلی الله علیه و سلم این است که در آینده نیز از اینها

دوری گزیند و در حقیقت این حکم تعلیمی برای امت است، که بخاطر نهایت تاکید رسول الله صلی الله علیه وسلم مخاطب قرار داده شده است تا آنان بدانند که وقتی به پیامبر چنین دستور داده شده است ما باید اهتمام بیشتر داشته باشیم. (مراجعه شود به تفسیر معارف القرآن مولف علامفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی سوره المدثر).

با تمام قوت باید گفت که؛ خودسازی مقدم بر جامعه سازی است. کسی که می‌خواهد جامعه را از آلودگی پاک کند، باید خودش اول از هر نوع آلودگی پاک و نظیف باشد. یعنی تا زمانی که خودش چیزی نداشته باشد، نمی‌تواند آن را به دیگران بدهد. پس اگر انسان خود را نساخته باشد، نمی‌تواند در ساختن دیگران که به وسیله همان «امر به معروف و نهی از منکر» صورت می‌پذیرد گام مؤثری بردارد. نباید فراموش کرد که مقدم بودن «خودسازی» بر «دگر سازی یا جامعه سازی»، تقدم زمانی نیست، که با خود بگوید فعلاً به اصلاح دیگران و یا به اصلاح جامعه سر و کاری ندارم، بلکه اول باید خود را اصلاح کنم و به اصطلاح به خودسازی خود مشغول شود. توجه باید کرد که «وجود» انسان و ابعاد آن بسیار بسیط است. نه انسان محدود است و نه کمالات. لذا «خودسازی» مثل برطرف نمودن گرسنگی نیست که محض پر شدن معده، هدف حاصل شده باشد. بلکه انسان تا هست باید به سوی کمالات سوق شود. پس تا هست باید به «خودسازی» خویش بپردازد.

وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْتِرُ ﴿٦﴾

و به هر که احسان کنی ابداً منت مگذار و عوض افزون مخواه (٦)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« لَا تَمُنُّنَ » : منت منه، عطا مکن. « تَسْتَكْتِرُ » (کثر): بیشتر می‌طلبی، افزون طلبی می‌کنی.

تفسیر :

« وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْتِرُ (6) »: و چیزی را که به مردم می‌دهی زیاد نشان مده؛ چون بخشنده، بخشش خود را کم جلوه می‌دهد هر چند که زیاد هم باشد. (التسهیل ٤/١٦٠). و مانند شخصی که از فقر نمی‌ترسد، بخشش کن.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی چیزی را به امید التماس بیشتر عطا مکن. (مختصر ٥٦٨/٣). منظور این است که چیزی را مده که بیشترت بدهند. و راز نهی این است که عطا باید خالی از انتظار و چشمداشت و عوض باشد. باید به طریق تعفف و کمال باشد؛ چون پیامبر به شریفترین آداب و والاترین اخلاق مأمور و مکلف است. بصورت کل باید گفت که: آیه مبارکه این فهم را میرساند، عبادت و انفاق را که به عمل می‌آوری نه بر الله تعالی منت بگذار و نه بر خلق خدا منت گذار. زیر منت گذاشتن و چشم داشتن در انفاق‌ها و عطایا، از مصادیق پلیدی روح است. طوریکه با زیبایی خاصی می‌فرماید: «و الرُّجْزَ فَاهْجُرْ وَ لَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْتِرُ»

در آیات قرآنی با تمام وضاحت بیان گردیده است که؛ قبولی هر عملی متوقف بر تحقق دو شرط نیت پاک و عمل صالح است. به این معنا که عملی مقبول خداوند بوده و موجب تقرب می‌شود که از حسن فاعلی یا همان نیت پاک و حسن فعلی یعنی کردار و عمل نیک و صالح برخوردار باشد و هر چیزی که مانع از تحقق این دو شرط باشد، به معنی عدم قبولی و تقرب خواهد بود. اما گاه می‌شود که عمل هر دو شرط را دارا می‌باشد ولی

مقبول و مقرب نباشد؛ زیرا کارهایی پس از آن انجام می‌گیرد که موجب ابطال عمل می‌شود. از جمله موجبات احباط، می‌توان به منت‌گذاری اشاره کرد. منت‌گذاری، رفتاری است که عمل مقبول و آثار آن را از میان می‌برد.

وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ﴿٧﴾

و به خاطر پروردگارت صبر کن. (۷)

تفسیر :

پروردگار با عظمت بعد از کمال عقل و کمال اخلاق عالی که رسول الله صلی علیه وسلم از آن برخوردار بود، خصوصیت بی نظیر پیامبر اسلام، صبر، بردباری و استقامتی است که از همان آغاز رسالت، الله تعالی بر دوش پیامبر گذاشت. در آیه شریفه: «وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ» (و به خاطر پروردگارت شکیبایی کن.) از همان آغاز رسالت این دستور نازل شد که باید برای پروردگارت صبر کرده و استقامت به خرج دهی.

همچنان در (آیه 35، سوره احقاف) می‌فرماید: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» (پس صبر کن آن گونه که پیامبران «أولو العزم» صبر کردند). پیامبر صلی الله علیه وسلم، دائماً و در هر حالت پایداری و استقامت داشت، هر سختی که می‌دید آنرا برای پیشبرد دین مقدس اسلام به جان می‌خرد، استقامت و پایداری آنحضرت به حدی رسید که قرآن عظیم الشان در (آیه 2، سوره طه) خطاب به ایشان فرمود: «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» (ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که (از کثرت عبادت الله و جهد و کوشش در هدایت خلق) خود را به رنج درافگنی).

فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ ﴿٨﴾

پس زمانی که در صور دمیده شود (۸)

تفسیر :

«النَّاقُورُ»: اصل «نُقِرَ» به معنای صوت است که برای زنده شدن بار دوم مردگان، به صدا در می‌آید. و «ناقور» به چیزی گفته می‌شود که صوت از آن خارج می‌شود مثل صور، بوق و شیپور؛ طوریکه گفتیم در این آیه مبارکه مراد نفخ دوم صور است.

صور چیست؟

در قرآن عظیم الشان، به دو نفخ در صور تصریح بعمل آمده است؛ نفخه اول که در اثر آن همه می‌میرند و نفخه دوم که در اثر آن دوباره همه زنده می‌شوند. از جمله آیه مبارکه: «نُقِرَ فِي النَّاقُورِ» این واقعیت را برای ما انسانها می‌رساند که؛ پایان این جهان و آغاز جهان دیگر، با صدایی وحشتناک صور آغاز می‌یابد.

صور:

صور، در زبان عربی، به «شیپور» گفته می‌شود. صحابه کرام در مورد ماهیت صور، از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال نمودند، رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را به چیزی که نزد عرب شناخته شده بود، تفسیر نمود.

از عبدالله ابن عمرو بن عاص، روایت شده که شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و پرسید: صور چیست؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: صور، شاخی است که در آن دمیده می‌شود. (سلسلة الاحادیث الصحيحة (68/3) شماره (1080).

از حسن بصری (رض) روایت شده است که می‌گوید: صور، جمع صورۀ است و به معنای دمیدن در اجساد مردگان است، تا دوباره زنده شوند و روح بیرون رفته به کالبد مادی باز گردد.

از ابو عبیده و کلبی روایت است که: صور با «واو ساکن» جمع صورۀ است. همان‌طور که سور (دیوار پیرامون شهر) جمع مسورۀ، صوف جمع صوفۀ و بسر جمع بسرة است. منظور از دمیدن در صور، دمیدن در اجساد است، تا ارواح به آن‌ها باز گردند.

یادداشت‌های توضیحی تفسیر و تأویل صور :

اول: قبل از همه باید گفت؛ قرائتی فوق که به حسن بصری نسبت داده شده است، از امامانی که قرائت‌شان دلیل به شمار می‌رود، نقل نشده است، بلکه شاذ یا ضعیف هستند. دوم: براساس دیدگاه ابو عبیده و کلبی، جمع صورۀ، صور، با فتحه واو است نه با سکون واو. در قرآن عظیم الشان آمده است: «وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ» (سوره غافر: 64) (و شما را شکل بخشید و شکل‌هایتان را زیبا آفرید). از کسی به اثبات نرسیده است که صور را با واو ساکن قرائت کرده باشد.

سوم: کلماتی که بیان کردند، جمع نیستند؛ بلکه اسم جمع هستند که میان آن‌ها و مفرد شان، با «ة» فرق گذاشته می‌شود.

چهارم: تفسیر صور به (اجساد)، خلاف عقیده اهل سنت و جماعت است، چون در این عقیده، صور به شیپور و بوق تفسیر شده است.

پنجم: تفسیر این گروه با تفسیر پیامبر صلی الله علیه وسلم در تضاد است. ششم: الله تعالی می‌فرماید: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرٰی فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» (سوره الزمر: 68) (در صور دمیده می‌شود و تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، می‌میرند، مگر کسانی که الله بخواهد (آنان را تا زمان دیگری زنده بدارد). سپس بار دیگر در آن دمیده میشود، به ناگاه همگی بپا می‌خیزند و مینگرند).

بر اساس این آیه، دو بار در صور دمیده می‌شود، ولی زنده کردن یک بار صورت می‌گیرد؛ بنابراین نمی‌توان دمیدن در صور را به زنده کردن اجساد تفسیر و تأویل نمود. (التذكرة قرطبي (182. 185) و فتح الباری ابن حجر (367/11) و لسان العرب (493/2) اما اینکه برخی از دانشمندان گفته اند: صور از جنس یاقوت یا نور است، حدیث صحیحی در این باره وجود ندارد.

صاحب صور کیست ؟

ابن حجر عسقلانی می‌فرماید: دیدگاه معروف و مشهور همین است که صاحب صور اسرافیل است. حلیمی در این باره، اجماع را نقل کرده و در حدیث وهب من منبه، بدان تصریح شده است، در روایت بیهقی از ابو سعید و مردویه از ابو هریره و در حدیث طولانی صور، نیز به نام اسرافیل تصریح شده است. (فتح الباری (368/11) رسول الله صلی الله علیه وسلم بیان می‌دارد که اسرافیل از روزی که آفریده شد، برای دمیدن در صور آماده گشته و همیشه منتظر ابلاغ دستور از سوی الله مئان است. در مستدرک حاکم، از ابو هریره (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ طَرْفَ صَاحِبِ الصُّورِ مُنذٌ وَكَلَّ بِهِ مُسْتَعِدٌّ يَنْظُرُ نَحْوَ الْعَرْشِ مَخَافَةً أَنْ يُؤْمَرَ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ طَرْفُهُ كَأَنَّ عَيْنَيْهِ كَوْكَبَانِ دُرِّيَّانِ» (سلسله الاحادیث الصحیحه (66/3)

شماره (1079) «از روزی که مسئولیت دمیدن صور به صاحب صور داده شد، نگاهش را به سوی عرش دوخته است، تا اندکی در دمیدن صور، از فرمان الله تاخیر نشود و او چنان به سوی عرش نگاه می‌کند، که گویی دو چشمش دو ستاره نورانی هستند».

روز دمیدن صور:

مطابق روایات اسلامی رستاخیز، در روز جمعه برپا می‌شود. در صحیح مسلم از ابوهریره (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خَيْرُ يَوْمٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِيهِ خُلِقَ آدَمُ وَفِيهِ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ وَفِيهِ أُخْرِجَ مِنْهَا وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ إِلَّا فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ» (مشكاة المصابيح (427/1) شماره (1356) «بهترین روزی که افتاب در آن طلوع می‌کند، روز جمعه است، در روز جمعه آدم آفریده شد و در روز جمعه وارد بهشت شد و در روز جمعه از بهشت بیرون رفت و رستاخیز نیز روز جمعه برپا می‌شود».

در حدیثی دیگر رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین بیان داشتند که رستاخیز در روز جمعه برپا می‌شود و انسان‌ها نیز برای بار دوم در روز جمعه زنده می‌گردند.

چند بار صور دمیده می‌شود؟

علمای اسلام در خصوص تعداد دفعات دمیدن در صور اختلاف نظر دارند بعضی می‌گویند دو بار و بعضی معتقدند سه بار دمیده می‌شود.

بنا بر نصوص وارد شده در مورد قیامت، اسرافیل دو بار در شیپور می‌دمد، بعد از صور اول تمام موجودات زنده هوش و حواس خود را از دست می‌دهند و بعد از صور دوم، همه موجودات، زنده می‌گردند، خداوند می‌فرماید: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ». (سوره الزمر: 68) (در صور دمیده خواهد شد و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می‌میرند مگر کسانی که خدا بخواهد (آنان را تا زمان دیگری زنده بدارد). سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود، به ناگاه همگی (جان می‌گیرند و) بپا می‌خیزند و می‌نگرند (تا در حق ایشان چه شود و حساب و کتابشان کی انجام پذیرد و سرنوشتشان به کجا بی انجامد). قرآن کریم نفخه اولی را «راجه» و نفخه دومی را «رادفه» می‌نامد، خداوند متعال می‌فرماید: «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاحِفَةُ * تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ». (النازعات: 6 - 7) (رستاخیز و قیامت برپا گردد) در آن روزی که (نفخه اول، در صور دمیده می‌شود و) زلزله در می‌گیرد (و دنیا خراب می‌گردد و همگان می‌میرند) سپس (نفخه دوم، در صور دمیده می‌شود و زلزله نخستین) زلزله دیگری به دنبال خواهد داشت)

و در جایی دیگر صور اولی را «صیحه» نامیده و به وقوع دومی نیز تصریح فرموده است، می‌فرماید: «مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ، فَلَا يَسْتَنْطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ، وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» (سوره یس: 49 - 51) (جواب استهزاء ایشان، این است که آنان، چندان) انتظار

نمی‌کشند مگر صدائی را که (ناگهان طنین‌انداز می‌گردد و موج آن) ایشان را در بر می‌گیرد (و نابودشان می‌گرداند) در حالی که با یکدیگر (به معامله و کار و بار روزمره زندگی، سرگرم و درگیرند. (این حادثه به قدری سریع و برق‌آسا و غافلگیرانه است که) حتی توانائی وصیّت نمودن و سفارش کردن نخواهند داشت، و حتی فرصت مراجعت به سوی خانواده و فرزندانشان را پیدا نخواهند کرد. (برای بار دوم) در صور دمیده می‌

شود و به ناگاه همه آنان از قبور بیرون آمده و به سوی محکمه (حساب و کتاب) پروردگارشان شتابان رهسپار می‌گردند.

در احادیث رسول‌الله صلی الله علیه وسلم نیز به دو نفخه تصریح شده است، در صحیح بخاری و مسلم از حضرت ابوهریره روایت شده که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مَا بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ قَالَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا قَالَ أُبَيْتُ قَالَ أَرْبَعُونَ شَهْرًا قَالَ أُبَيْتُ قَالَ أَرْبَعُونَ سَنَةً قَالَ أُبَيْتُ». میان دو نفخه (چهل) فاصله وجود دارد.

از ابوهریره سوال شد، چهل روز، چهل ماه یا چهل سال فاصله دارد؟ ابوهریره می‌گوید: من از تعیین کردنش خوداری می‌کنم. (بخاری کتاب تفسیر و مسلم). البته گروهی از علماء بر این عقیده هستند که نفخه (صور) سه بار صورت می‌گیرد، نفخه اولی را نفخه فزع می‌گویند، چون با دمیدن و شنیدن صدای آن مردم می‌هراسند و دومی را نفخه صعق می‌گویند، چون با دمیدن و شنیدن صدای آن مردم بی‌هوش می‌شوند و نفخه سومی را نفخه بعث می‌گویند، چون با دمیدن و شنیدن آن مردم زنده از قبور برمی‌خیزند.

ابن‌العربی، ابن‌تیمیه، ابن‌کثیر و سفارینی بنا به آیه ذیل این دیدگاه را پذیرفته اند، خداوند منان در این مورد می‌فرماید: «وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ». (سوره النمل: 87) و یادآور شو روزی که در صور دمیده شود، و تمام کسانی که در آسمانها و زمین اند وحشت زده و هراسناک شوند، مگر کسانی که خدا بخواهد. و همگان فروتنانه در پیشگاه او حاضر و آماده می‌گردند).

ولی ابن‌حزم می‌فرماید: نفخه‌های روز قیامت چهار تا هستند:

- 1- نفخه مردن.
- 2- نفخه زنده شدن. با نفخه دوم همه مردگان زنده می‌شوند و از قبور بیرون می‌آیند و به منظور حساب تجمع می‌کنند.
- 3- نفخه فزع و صعق است که با شنیدنش بی‌هوش می‌شوند، ولی کسی جان نمی‌دهد و نمی‌میرد.

4- نفخه به هوش آمدن و افاقه از این بی‌هوشی است. (فتح الباری: (446/6)). ابن‌حجر بعد از نقل دیدگاه ابن‌حزم می‌گوید: اینکه دو نفخه را چهار تا تلقی کرده، روشن و واضح نیست، بلکه ارجح همان دو نفخه است، اما تغایر و تفاوت گذاشتن میان دو نفخه برگرفته از حال و وضعیت شنوندگان است، با شنیدن نفخه اول همه زندگان می‌میرند، مگر مخلوقاتی که بر اساس اراده خدا استثناء شوند آنها با شنیدن نفخه مات و مبهوت می‌گردند و با دمیدن نفخه دوم همه مرده‌ها زنده شده و بی‌هوش‌ها از غفلت و سرگردانی نجات می‌یابند. (حقیقت را خداوند بهتر می‌داند). (فتح الباری: (446/6)).

مرگ اسرافیل :

علمای اسلام در این مورد اختلاف نظر دارند:

- 1- اکثر اهل علم می‌گویند: تمام ملائکه و از جمله اسرافیل نیز می‌میرد و ملک الموت مأمور مرگ وی می‌شود و بعد الله متعال ملک الموت را نیز می‌میراند، و سپس همه را زنده می‌کند.

دلیل خود را حدیث طولانی «صور» بیان کرده اند که در قسمتی از آن حدیث چنین آمده: «..ثم یجیء ملک الموت إلی الجبار، فیقول: یا رب، قد مات حملة العرش، فیقول الله وهو أعلم: من بقى؟ فیقول: بقیت أنت یا رب، الحی الذی لا تموت، وبقی جبریل ومیکائیل، وبقیت أنا، فیقول الله: فلیمت جبریل ومیکائیل، فیموتان، وینطق الله العرش فیقول: یا رب، تمیت جبریل ومیکائیل؟ فیقول الله له: اسکت، فإنی کتبت الموت علی من تحت عرشی، ثم یجیء ملک الموت إلی الجبار فیقول: یا رب، مات جبریل ومیکائیل، فیقول الله وهو أعلم: فمن بقى؟ فیقول: بقیت أنت الحی الذی لا تموت، وبقیت أنا، فیقول الله: أنت خلق من خلقی، خلقتک لما قد تری، مت... ثم قال: أنا الجبار، ثم ینادی: لمن الملك الیوم؟ ثم یرد علی نفسه: الله الواحد القهار..».

یعنی: «سپس ملک الموت نزد خداوند آمده و می گوید: ای پروردگارا، ملائکه حاملان عرش نیز مردند، الله متعال باوجود آنکه بهتر می داند می فرماید: چه کسی باقی مانده؟ ملک الموت می گوید: تو ای پروردگارا، کسی که زنده است و هیچگاه نمی میرد، و جبرئیل و میکائیل و من نیز زنده مانده ایم، الله می فرماید: جبرئیل و میکائیل نیز خواهند مرد، عرش با الله سخن می گوید: ای پروردگارا! جبرئیل و میکائیل نیز خواهند مرد؟ الله به وی (عرش) می فرماید: ساکت باش! چرا که من مرگ را برای هرآنکه زیر عرش باشد فرض کرده ام، سپس ملک الموت نزد الله برمی گردد و می گوید: ای پروردگارا! جبرئیل و میکائیل نیز مردند، الله متعال با وجود آنکه خودش بهتر می داند می فرماید: پس چه کسی باقی مانده؟ ملک الموت می گوید: شما زنده مانده اید که هیچگاه نخواهی مرد، و من نیز مانده ام! الله می فرماید: تو یکی از مخلوقات منی، پس بمیر.. سپس الله می فرماید: منم جبار! سپس ندا می دهد: «لَمَنْ الْمُلْکُ الْیَوْمَ» (امروز فرمانروایی از آن کیست؟) سپس خودش جواب می دهد: «بِاللهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» «از آن خداوند یگانه قهار است».

حدیث فوق در منابع زیر وارد شده است: ابن ابی الدنيا در «الأهوال» (54) و ابن ابی حاتم در «تفسیرش» (2928/9-2931) و أبو یعلیٰ - «إتحاف المهرة» (56/8) - و طبری در «تفسیرش» (331/21) و بیهقی در «البعث والنشور» (رقم 593) و سیوطی در «الدر المنثور» (256/7). اما این حدیث ضعیف است و لذا محل اعتبار نیست. ضعیف الترغیب والترهیب (2224). امام بخاری می گوید: حدیث صور صحیح نیست. «تهذیب التهذیب» (524/9).

2- برخی از علماء می فرمایند که؛ اسرافیل و ملائکه حمل عرش نمی میرند.

3- برخی می فرمایند؛ هیچکدام از ملائکه نمی میرند.

و دلیل خود را حدیثی از شیخین ذکر کرده اند که از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ: «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَالْحَيُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ»». (7383) و مسلم (2717).
یعنی: پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرمود: «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَالْحَيُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ». یعنی پروردگارا! به عزت ات که هیچ معبودی بجز تو وجود ندارد، پناه می برم. همان ذاتی که هرگز نمی میرد ولی جن و انسانها می میرند». سپس با استناد به این حدیث می گویند: مفهوم حدیث چنین می رساند که هرآنچه غیر جن و انسان باشد، نمی میرند، و ملائکه نیز نه جن هستند و نه انسان پس آنها نمی میرند.

حافظ ابن حجر در «فتح الباری» (370/13) این استدلال بخاطر وجود آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» نمی پذیرد.

فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ ﴿٩﴾

آن روز، روز سختی است (۹)

تفسیر :

«عَسِيرٌ»: سخت، گران، ناخوشایند.

این روز واقعاً روز سخت، هولناک، دشوار و موقف خطرناکی است، زیرا هولناکی زیاد و دهشت سختی دارد و امور بزرگی در آن تحقق می یابد.

عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ ﴿١٠﴾

بر کافران آسان نیست (۱۰)

تفسیر :

«غیر یسیر»: دشوار است، آسان نیست.

در این روز دفاتر حسابدهی باز می شود، و کفار به عذاب و مجازات سنگینی روبرو می شوند.

حضرت ابن عباس (رض) می فرماید که از عبارت: (بر کافران آسان نیست) این معنی را فهمیده است که آن روز بر مؤمنان آسان است. این مستمسک است برای کسانی که «دلیل خطاب» را حجت می دانند.

همچنان مفسر صاوی فرموده است: آیه نشان می دهد که کار بر مؤمنان آسان می شود؛ زیرا عسرت آن به کافران مقید است. و نیز آیه متضمن وعید و کین زیاد نسبت به کافران و حاوی مژده و تسلی خاطر مؤمنان می باشد. (تفسیر صاوی ۲۶۵/۴).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (11 الی 30) درباره تهدید سران شرک و کفر و انکار و بصورت کل درباره تفکری ناصواب آنان ، بحث بعمل آمده است .

ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا ﴿١١﴾

مرا با کسی که تنها آفریده ام واگذار (۱۱)

تفسیر :

«ذَرْنِي»: سرنوشت او را به من واگذار. «وَحِيدًا»: او را از مادرش آفریدم در حالی که تنها و بی چیز بود از نزد خود نعمت های فراوانی به او عطا کردم.

لفظ «وَحِيدًا» این آیه مبارکه به دو اعتبار دیگر نیز قابل معناست: 1- مرا واگذار با آن که خودم به تنهایی او را آفریدم 2- مرا واگذار با آن که خلقتش کردم و خود نیز به تنهایی از عهدهی او بر خواهم آمد.

مفسران گفته اند: آیه مبارکه در مورد «ولید بن مغیره» نازل شده است که یکی از بزرگان سرشناس قریش بود. به همین سبب لقب «وَحِيد» و «ریحانه» قریش یافت. الله سبحانه و تعالی نعمت مال و اولاد را به او عطا کرد و دروازه های روزی را بر وی گشود. ثروتش مانند دریا خروشان شد. در طائف باغی داشت که تابستان و زمستان ثمرش قطع نمی شد. اما به نعمت های الله متعال ناسپاس شد و آن را به کفر مبدل ساخت و به انکار آیات الله برخاست و به آن افترا بست.

و در مورد او آیهی ذرنی و من خلقت وحیداً نازل شد، که تهدید بسیار بدیع و کم نظیری

است و نیز در سوره‌ی «نون» آیات 15 و لا تطع کل حلاف مهین . . . تا . . . سنسمه علی الخرطوم در مورد او نازل شده است

همچنان از کلمه «خَلْفْتُ وَحِيدًا» فهمیده می‌شود که در این روز هیچ چیزی به درد انسان نمی‌خورد، در دنیا امروزی که اموال و فرزندان در اطراف ما قرار دارند نباید به آن مغرور شویم، باید همیشه در فکر آن باشیم که روزی تنها امیدیم و تنها می‌رویم، یگانه چیزی که به درد ما می‌خورد و برای ما فایده می‌رساند، همانا اعمال حسنه ما است.

شان نزول آیه: 11:

- حاکم به نوع صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: ولید بن مغیره خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید و آن بزرگوار برای او قرآن مجید را تلاوت کرد، مثل اینکه ندای روح پرور قرآن دل او را نرم کرد. این خبر به ابوجهل رسید. به نزد او آمد و گفت: ای کاکا، قومت می‌خواهند که برای تو مال و ثروت جمع کند. [گفت: برای چه؟ ابوجهل گفت:] برای این که به تو ببخشند، چون نزد محمد رفته‌ای تا از دارایی او استفاده کنی، گفت: قریش خوب می‌داند که من ثروتمندترین آن‌ها هستم. ابوجهل گفت: پس در این صورت در باره محمد سخنی بگو تا قومت مطمئن شود که تو سخنان او را نپذیرفته‌ای و از او متنفر هستی. ولید گفت: چه بگویم به الله قسم می‌خورم! در بین شما کسی پیدا نمی‌شود که به فنون شعر از من بیشتر آگاه باشد، نه به رجز [اشعاری که روز نبرد در مقام مفاخرت گفته می‌شود] نه به قصیده و نه به اشعار جن. قسم به الله کلام محمد به هیچکدام از انواع شعر شباهت ندارد. به الله قسم! گفتار او از شربینی و حلاوت خاصی برخوردار است کلامش بهجت آفرین و زیباست، اولش درخشان و آخرش فروزان است مدارج سخنش رفیع و بالاتر از آن سخنی نیست و به ما دون خود شکست می‌آورد. ابوجهل گفت: تا عیب او را نگویی قبیله‌ات از تو راضی و خشنود نمی‌شوند. گفت: مرا بگذار تا در این مورد ببیندیشم. بعد از لحظه‌ای تفکر گفت: سخنان محمد جادوی است که بر دیگران اثر می‌گذارد و خود او این جادو را از دیگری می‌آموزد. پس خداوند متعال در این خصوص آیه «ذُرْنِي وَمَنْ خَلْفْتُ وَحِيدًا» را نازل کرد. اسناد این روایت به شرط بخاری صحیح (واحدی در «اسباب نزول» 842، حاکم 5 / 506 و بیهقی در «دلائل» 2 / 198 و 199 به همین معنی روایت کرده اند... حاکم و ذهبی این را به شرط بخاری صحیح می‌دانند راوی‌هایش راوی صحیح هستند.

وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا ﴿١٢﴾

و به او دارایی بسیار فراوان بخشیدم (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَمْدُودًا»: زیاد، گسترده و فراوان.

تفسیر:

مفسر بیضاوی فرموده است: «مَمْدُودًا»: یعنی مبسوط و فراوان. او دارای کشتزار و خیل و حشم و تجارت بود. (تفسیر بیضاوی ۲/۴۹۲). ابن عباس (رض) فرموده است: مالی گسترده در بین مکه و طایف داشت. و مقاتل می‌نویسد: بستانی داشت که نفع و ثمر آن در تابستان و زمستان قطع نمی‌شد. (تفسیر کبیر ۳۰/۱۹۸).

وَبَيْنَ شُهُودًا ﴿١٣﴾

و فرزندان آماده [به خدمت دادم] (۱۳)

تفسیر :

«بَيْنَ»: جمع این، پسران. «شُهُود»: جمع شاهد، حاضر و آماده که همیشه در خدمت او بودند و پیوسته به آن‌ها می‌بالید.

ولید بن مغیره همیشه از امکانات زیاد و خوبی برخوردار بود، از جمله از نعمت و لذت‌ها داشتن تعدادی زیادی از فرزندان اش بود، که همیشه با وی و در کنارش در مکه مکرمه زندگی به سر می‌برد، مؤرخین می‌نویسند که ولید بن مغیره سیزده اولاد داشت که همه شان پسر بودند، و سه تن از فرزندان وی هریک بنام‌های خالد، عمار و هاشم ایمان آوردند.

برخی از مفسران از جمله زمخشری نوشته‌اند که: آنان که مسلمان شدند عبارتند از: خالد و عماره و هشام. اما صحیح آن است که ولید مسلمان شد و عماره کافر مرد. به حاشیه‌ی شهاب ۲۷۴/۸ نگاه کنید.

وَمَهَّدَتْ لَهُ تَمْهِيدًا ﴿١٤﴾

و برای او وسایل زندگی را از هر نظر آماده ساختم (۱۴)

تفسیر :

«وَمَهَّدَتْ لَهُ تَمْهِيدًا (14)»: و دنیا را در مقابلش گشودم و تکالیف حیات را برایش آسان و فراهم کردم. «تَمْهِيدًا»: مفعول مطلق تأکیدی است، یعنی بستر انواع خوشی‌ها و جاه و مقام دنیوی را برای او گسترانیدم. به طوری که در بین قریش عزیز و مقتدر و سرور و مطاع شد.

ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ﴿١٥﴾

(با این حال) باز هم از من طمع دارد که بر او بیفزایم! (۱۵)

تفسیر :

«يَطْمَعُ»: با وجود کفران نعمت، طمع دارد که بر مالش بیفزایم. مفسر فخر رازی می‌فرماید: لفظ «ثُمَّ» برای انکار و تعجب به کار رفته است. مانند این که به رفیقت بگویی: تو را در منزل جا دادم و غذایت را دادم و احترامت را گرفتم، اما در مقابل مرا ناسزا می‌گویی؟ (تفسیر کبیر ۱۹۹/۲).

ولید بن مغیره با همه امکاناتی از جمله ریاست قوم، اولاد مال و سرمایه سرسام آور که در اختیار داشت، هیچ وقت حاضر نشد که شکر نعمت الهی را بجا آورد و با تمام عناد و دشمنی از قبولی اسلام و ادای تکالیف شرعی ابا و ورزید.

كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا ﴿١٦﴾

هرگز چنین نخواهد شد، زیرا او در مقابل آیات ما دشمنی می‌ورزید. (۱۶)

تفسیر :

«عَنِيدًا»: سرپیچی، مخالفت و سرسختی با وجود آگاهی از حقیقت.

ولید بن مغیره دشمنی خویش را با آیات قرآنی و وحی که بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل شده بود کافر شد. با وجود آگاهی و اطلاع از حقانیت قرآن، با آن به مخالفت می‌پرداخت.

مفسران می‌نویسند: «عَنِيدًا» از «عناد» گرفته شده است؛ یعنی کافران با در نظر داشت

اینکه حق را شناختند ولی از روی عناد و دشمنی به لجاجت شروع کردند و حاضر به پذیرش واقعیت و حقیقت نه گردیدند.

به یک واقعیت باید اعتراف کرد، زمانیکه یکبار مرض عناد و لجاجت در انسان مستقر شود، و آن بحیث عادت اش مبدل گردد، منفی گرای و دشمنی اش به حدی میرسد که حتی، آیات الهی را نیز تکذیب می نماید. نباید فراموش کرد که مرض عناد و لجاجت سبب زوال نعمت الهی می گردد.

سَأَرْهِفُهُ صَعُودًا ﴿١٧﴾

(بلکه) به زودی او را به بالا رفتن بر گردنه سخت مجبور می کنم. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سَأَرْهِفُهُ» (رهق): اِرْهَاق یعنی وادار نمودن به انجام یک کار سنگین.
«صَعُودٌ» (صَعَدَ): «صُعُودٌ» (با ضم صاد) عبارت است از رفتن به مکان بلند و «صَعَوْدٌ» (با فتح صاد) به جایگاه صُعُود (مکان بلند) اطلاق می شود، لذا به گردنه «صَعُودٌ» گفته می شود و به صورت استعاری به هر کار سختی نیز صَعُود می گویند.

تفسیر :

«سَأَرْهِفُهُ صَعُودًا (17)»: او را به عذابی سخت و طاقت فرسا مبتلا و روبرو می کنم، که نیروی او را همانند صعودکنندگان به قلهی کوه ضعیف می کند.
مفسر قرطبی فرموده است: صعود عبارت است از صخره‌ی صافی که شخص مکلف و مجبور می شود از آن بالا برود. و وقتی به بالای آن برسد، به جهنم در می افتد، قبل از این که به مقرش برسد هزار سال سقوط می کند. (تفسیر کبیر ۱۹۹/۲).
و در حدیث آمده است: «صعود کوهی است از آتش. کافر هفتاد پاییز از آن بالا می رود، سپس همچنان تا ابد از آن بالا می رود و پایین می افتد» (اخراج از ترمذی، و حاکم آن را تصحیح کرده است).

إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ ﴿١٨﴾

همانا او (برای مبارزه با قرآن) اندیشه کرد و مطلب را آماده ساخت. (۱۸)

تفسیر :

«فَكَّرَ»: فکر کرد. در مورد قرآن و پیامبر که چگونه انکار کند و بر آن ها طعن وارد سازد. «قَدَّرَ»: تفکرش را مورد سنجش قرار داد و سخن ناشایستی و غیر مطلوب را در ذهن خویش آماده ساخت که به قرآن و پیامبر نسبت دهد.
یعنی او مفکوره و طرح بدی را مطرح کرد، و رسول الله صلی الله علیه وسلم را به سحر و ساحری متهم نمود.

فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿١٩﴾

پس مرگ بر او باد، چگونه سنجید؟ (۱۹)

تفسیر :

هدف از «قَدَّرَ»، «تقدیر» به معنای مقایسه میان قرآن با سحر و شعر و کهان است.
قرآن عظیم الشان در مورد کفر و دروغ از کلمه «قُتِلَ» استفاده بعمل آورده است؛
طوری که در (آیه 17، سوره عبس) می فرماید «قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» (مرگ به انسان که (بی ایمان) که تا این حد کفر می ورزد. همچنان در (آیه 10، سوره ذریات) با زیبایی خاصی می فرماید: «قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ» مرگ بر کسانی که دروغ می بندند.

آیه متبرکه که متضمن تمسخر و سرزنش او می‌باشد؛ چرا که چیزی را سرهم کرده است که اصلاً درست نیست و هیچ عاقلی آن را نمی‌گوید.

در البحر آمده است: عرب در موقع بزرگ دانستن و تعجب از امری می‌گویند: «قاتله الله» خدا او را نابود کند! منظور آنان این است که به جایی رسیده است که مورد رشک و حسد قرار گرفته و نفرین می‌شود و حاسدانش نابودی او را می‌خواهند. استفهام در کیف قدر جانشین «ما أعجب» و «ما أغرب تقدیره» می‌باشد. مانند این که می‌گویند: چه مردی است این! یعنی چه بزرگ است! (البحر ۸/۳۷۴).

ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَرًا (۲۰)

باز هم مرگ بر او باد، چگونه سنجید؟ (۲۰)

تفسیر:

«كَيْفَ»: استفهام در این آیه دلالت بر سنجش جاهلانه و عجیب از جانب ولید بن مغیره دارد. «ثُمَّ قُتِلَ»: تکرار دلالت بر مبالغه و تأکید دارد.

«ثم» که در این آیه مبارکه تذکر رفته است بر این امر دلالت می‌کند که نفرین بر وی هرچه بیشتر و مؤکدتر است. این تعابیر همه برای بزرگ نمودن جرم وی و سزاوار بودنش برای عذاب مضاعف است.

مفسران فرموده اند: ولید از کنار پیامبر صلی الله علیه و سلم گذشت که در نماز تلاوت قرآن می‌گردد، به قرائتش گوش داد و تحت تأثیر آن قرار گرفت. آنگاه به طرف مجلس قوم خود «بنو مخزوم» شتافت و گفت: قسم به الله هم‌اکنون کلامی را از محمد شنیدم که نه کلام انسان است و نه کلام جن. به الله قسم بسی شیرین است و بسی زیباست. و بالایش باثمر و پائینش سرسبز و دلفریب است، غالب می‌شود و مغلوب نمی‌گردد، و سپس به منزل برگشت. قریش گفتند: به الله قسم ولید از دین برگشته و تمام قریش از دین برمی‌گردند! ابو جهل گفت: او را به من واگذارید، پس بیرون رفت و با حالتی افسرده در کنار ولید نشست. ولید گفت: چه شده ای برادرزاده که جگر خون و افسرده‌ای؟! ابو جهل گفت: چگونه افسرده نباشم در حالی که می‌بینم قریش مالی جمع کرده‌اند که تو را در این سن پیری کمک نماید، اما آنان گمان می‌کنند که تو گفتار محمد را زیبا دانسته و از دین برگشته‌ای تا از اضافه خوراک او به نوایی برسی و از مالش طرفی بربندی! ولید خود را به اصطلاح بی‌خبر گرفت و گفت: مگر قریش نمی‌داند که ثروت و اولاد من از همه‌ی آنها بیشتر است؟! و آیا محمد و یارانش سیر شده‌اند تا اضافه غذا داشته باشند؟! آنگاه برخاست و با ابو جهل به مجلس قوم برگشت و گفت: گمان می‌برید محمد دیوانه است، آیا تا حال دیده‌ای کسی را خفه کند؟ گفتند: نه. گفت: گمان می‌کنید کاهن است، آیا تا به حال هرگز از او کهانتی دیده‌اید؟ گفتند: نه. گفت: خیال می‌کنید محمد شاعر است، آیا هرگز او را دیده‌اید که شعری بگوید؟ گفتند: نه. گفت: گمان می‌برید دروغگو می‌باشد، آیا هرگز دروغی از او تجربه کرده‌اید؟ گفتند: نه. به ولید گفتند: پس محمد چیست؟ مدتی اندیشید و گفت: او جز ساحر چیزی نمی‌تواند باشد. مگر ندیده‌اید که شخص را از خانواده و فرزندش جدا می‌سازد؟ چیزی که می‌گوید جز سحر نیست. پس این است معنی فرموده‌ی خدای متعال: «إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ». ولید را رها کردیم تا بیندیشد و تقدیر کند. (قرطبی ۱۹/۷۳ و خازن ۴/۱۷۶ و تفسیر کبیر ۳۰/۲۰۱ و سیره‌ی ابن هشام).

ثُمَّ نَظَرَ ﴿٢١﴾

سپس باز نگرید (۲۱)

تفسیر :

«نَظَرَ»: نگرید و اوضاع را مجدداً و ارسی کرد تا کارترین طعنه را وارد سازد.

ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ﴿٢٢﴾

سپس رو ترش نمود و چهره در هم کشید. (۲۲)

تفسیر :

«عَبَسَ»: بین چشمان را در هم کرده و رو ترش نمود و چهره را در هم کشید. «بَسَرَ»: سخت چهره در هم کرد و رونکش تغییر نمود.

در التسهیل آمده است: «بسور» یعنی ابرو در هم کشیدن، که از عبوس شدیدتر است (التسهیل ۱۶۱/۴).

یادداشت :

مفسران مراتب چهره در هم کشیدن. چین به ابرو افکندن را چنین تقسیمبندی نموده اند: در هم کشاندن چشمان را «عَبَسَ» گویند، اگر عبوس شدن با نمایان گشتن دندانها همراه شود میگویند «كَلَّحَ» و اگر همراه با تفکر و دقت در امری باشد گفته می‌شود «بَسَرَ» و اگر خشم و غضب نیز همراه آن شود به آن «بَسَلَ» می‌گویند.

ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ ﴿٢٣﴾

باز پشت گردانید و تکبر کرد. (۲۳)

تفسیر :

«اسْتَكْبَرَ»: گردن فرازی کرد، تکبر نمود، خود را برتر دید یعنی از حق و ایمان «و تکبر کرد» از گردن نهادن به حقانیت قرآن ابا و ورزید. و از پیروی از هدایت و حق تکبر کرد.

انکار از حق از جمله بزرگترین رذائل اخلاقی بشمار رفته و دارای آثار و عواقب شوم و بدی می باشد، که همواره مورد نهدی و نکوهش دین مبین اسلام قرار گرفته است؛ طوریکه قرآن عظیم الشان خطاب به منکرین حق می فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (سوره آل عمران: آیه ۷۱). (ای اهل کتاب! چرا در حالیکه به حقایق و واقعیات آگاهید، حق را به باطل مُشْتَبِه می‌کنید و آن را پنهان میدارید.)

کافران متعصب برای گریز از پذیرفتن واقعیتها و حقایق الهی، آنها را اموری موهوم جلوه می‌دادند و پیامبر صلی الله علیه وسلم را متهم به سحر و جادو می‌کردند.

فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلا سِحْرٌ يُؤْتَرُ ﴿٢٤﴾

پس گفت: این قرآن جز جادویی که از جادوگران پیشین حکایت شده چیزی نیست. (۲۴)

تفسیر :

یعنی گفت: چیزی که محمد می‌گوید، جز نقل سحر از ساحران نیست.

«يُؤْتَرُ» بازگو می‌شود، آموزش داده می‌شود.

قابل تذکر است فحوی آیه مبارکه می‌رساند که قرآن عظیم الشان با این فصاحت و بلاغت و با این اعجازی که دارد، حتی در نظر کافران، کلامی پر جاذبه و سحرآمیز است

همچنان این اتهامات یک واقعیت را میرساند که رسول الله صلی الله علیه وسلم دارای فضایل بزرگی اخلاقی می باشد که کفار نتوانستند در زندگی پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچ نقطه ضعفی نیافتند که به ایشان نسبت می داد بجز از اینکه او را متهم به لقب سحر کردند.

إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ ﴿٢٥﴾

این فقط سخن انسان است (نه گفتار خداوند!) (۲۵)

تفسیر :

یعنی این کلام الله نبوده و جز کلام مخلوق چیزی نیست. محمد مردم را بدان فریب و قلوب آنها را تحت تأثیر قرار می دهد. همان طور که سحر در نهاد مردم مؤثر است این هم در قلب آنها اثر می نهد.

مفسر آلوسی در ذیل این آیه مبارکه می نویسد : این صورت تأیید جمله اول را دارد؛ چون مقصود از این دو نفی، نفی قرآن بودن و یا نفی کلام خدا بودنش می باشد. از این رو آن را با واو، عطف نکرده است. مراد از بیان سخن بی ارزش و پوچ ولید، تمسخر و ریشخند به او می باشد و نشانگر آن است که از حق به دور است. با تحقیق در احوال ولید معلوم می شود که این گفته را از روی دشمنی و حمیت جاهلی بر زبان آورده است نه از روی آگاهی به حقیقت. (روح المعانی ۱۲۴/۲۹).

در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم مردم سخت به اموری چون جادوگری و سحر معتقد بودند، از این رو، بهترین راه برای نشان دادن عدم حقایق دعوت و اقدامات و معجزات انبیا، نسبت دادن سحر به آنان بود تا مردم کار پیامبران را همچون کار ساحران بدانند که می توانند مرده را زنده گردانند، مریض را شفا دهند، عصایی را مانند افعی و یا مار جلوه دهند و یا به قدرت سحر الفاظ، مدعی آوردن کتاب از سوی الله تعالی باشند. از آیات قرآنی بوضاحت ملاحظه می شود که کافران و منکران نبوت، سحر و ساحری را به همه پیامبران نسبت داده اند.

خواننده محترم !

قبل از همه باید گفت که مقام نبوت هدیه و بخشش الهی است به هر کس از بندگانش را که خود بخواهد و صلاح بداند ارزانی می فرماید. نبوت منصبی نیست که بتوان از راه تلاش و کوشش بدان دست یافت، مقامی نیست که از کانال عبادت و زهد زیاد آنرا بدست آورد، بلکه تنها وسیله و عامل نیل به آن طوریکه یادآور شدیم همانا فضل و رحمت الهی است و بس «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (سوره البقرة:

105). (کافران و مشرکان دوست ندارند که خیر و برکتی از جانب خدایان بر شما نازل

گردد و به شما دست دهد، در حالیکه خداوند به هرکسی که بخواهد رحمت خویش را اختصاص می دهد، و الله تعالی دارای فضل و بخشش بزرگ است).

بنابراین نبوت «انتخاب و اختیار» است و هیچ احدی جز کسانی که پروردگار خود اراده کند (کسانی که شایستگی حمل این امانت و بار سنگین را داشته باشند)، نمی تواند به این مرتبه عظیم دست یابد، زیرا نبوت تکلیفی بزرگ و باری سنگین است جز مردان با همت و «أولوالعزم» شایستگی و توان حمل آنرا ندارند چنانکه خداوند متعال خطاب به پیامبر

صلی الله علیه وسلم می فرماید: «إِنَّا سَأَلْنَاكَ عَلَىٰ قَوْلَا نَقِيلاً» (سوره المزمّل: 5]. (ما

سخن سنگینی را بر تو نازل خواهیم کرد).

همچنان قابل تذکر است که نبوت مقام و منصب ارثی نیست که به وراثت از پدر به پسر برسد، پادشاهی و ملوکیت نیست که از راه غلبه و استیلاء بدان دست یافت، بلکه همانطوریکه یادآور شدیم اختیار و انتخاب است، که خداوند متعال بهترین مخلوقات خود را به این مقام می‌گمارد و برجسته ترین بندگان خود را مأمور حمل این رسالت می‌نماید و آن‌ها را از میان انسان‌ها برمی‌گزیند و این مسئولیت خطیر را بر دوش آن‌ها قرار می‌دهد. طوریکه می‌فرماید: «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ۝۷۵» (سوره الحج: 75) (خداوند از میان فرشتگان پیام‌آورانی را برمی‌گزیند و هم از میان انسان‌ها پیغمبرانی همچون (موسی، عیسی و محمد را برمی‌گزیند) چرا که خداوند شنوا و بینا است).

و باز می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَعَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَعَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (سوره آل عمران: 33) (خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را از میان جهانیان برگزید).

بنابر همین منطق است که مشرکین و کفار قریش بر رسالت محمد صلی الله علیه وسلم خرده گرفتند و چیزی دیگر نه یافتند او را متهم به سحر، کهانیت و جنون به پیامبر اسلام کردند.

قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَابٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالُوا الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (سوره انعام/7) (اگر ما نامه‌ی روی صفحه‌ی بر تو نازل کنیم، و علاوه بر دیدن و خواندن آن‌را با دست‌های خود لمس کنند باز کافران می‌گویند: این، چیزی جز یک سحر آشکار نیست).

نسبت دادن سحر به پیامبر صلی الله علیه وسلم به خاطر مشاهده معجزات غیر قابل انکار و نفوذ خارق العاده او در افکار بود، و نسبت دادن کذب به او به خاطر این بود که بر خلاف سنت‌های خرافی و افکار منحطی که جزء مسلمات آن محیط محسوب می‌شد قیام کرد و بر ضد آن سخن می‌گفت و دعوی رسالت از سوی الهی داشت.

سَأْصَلِّيهِ سَقَرٌ ﴿٢٦﴾

(به سزای این سخن) به زودی او را وارد دوزخ می‌کنیم. (۲۶)

تفسیر :

«سَأْصَلِّيهِ» (صلی): او را در می‌آورم، او را داخل می‌کنم. [نساء/30، 56، 115، نصلیه، نصلیهم، نصله]. یعنی او را داخل زبانه‌ی آتش جهنم درآوریم تا حرارت و عذابش را بچشد.

«سَقَرٌ»: از نام‌های جهنم است که دلالت بر گرمای شدید آن دارد به گونه‌ای که شکل هر چیز را تغییر می‌دهد و سیاه و ذوب می‌کند. «سَقَرٌ»: دوزخ. ما أدراك: تو چه می‌دانی، چه چیز تو را آگاه کرد. (حاقه/3)، (مرسلات/۱۴).

وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ ﴿٢٧﴾

و تو چه می‌دانی که سقر چیست؟ (۲۷)

تفسیر :

«وَمَا أَدْرَاكَ»: استفهام در این جا جهت ترساندن فراوان از جهنم و گرمای شدید آن است. از آیه فوق به یک حقیقت واضح پی می‌بریم که دوزخ به جز از راه وحی قابل درک

و شناخت برای انسان نیست، اگر ما خواستار واقعیت و حقیقت جنت باشیم باید در مورد شناخت آن به وحی آسمانی مراجعه نمایم.

لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ ﴿٢٨﴾

(آتشی است که) نه چیزی را باقی می‌گذارد و نه چیزی را رها می‌سازد! (۲۸)

تفسیر :

آتش دوزخ هم فراگیر است و هم خاموش ناشدنی. مفسران در معنی کلمه: «لَا تُبْقِي»: می‌نویسند که: چیزی را از جهنمیان باقی نمی‌گذارد مگر این که آن را کباب و سیاه کند. یعنی همه چیز را نابود می‌کند و هیچ یک از تبهکاران را ناسوخته نمی‌گذارد. ابن عباس (رض) فرموده است: یک ذره خون و استخوان و گوشت را باقی نمی‌گذارد و اگر دوباره خلق و بازسازی شوند، شدیدتر از قبل آنها را می‌سوزاند و این روند تا ابد ادامه دارد. (تفسیر کبیر ۲۰۲/۳۰).

لَوَاحِةٌ لِلْبَشَرِ ﴿٢٩﴾

پوست بدن انسان را به کلی دگرگون می‌کند. (۲۹)

تفسیر :

«لَوَاحِةٌ» (لَوْح): تغییر دهنده، سیاه کننده. «بَشَرٌ» جمع بَشَرَّة: ظاهر پوست بدن انسان، اسم جنس جمعی بشره است. از آیه مبارکه: «لَوَاحِةٌ لِلْبَشَرِ» جزای شخصی که وحی الهی را دگرگون جلوه دهد و آنرا در سیمای سحر به مردم معرفی کند، دگرگون شدن پوست بدنش با آتش دوزخ است.

قدرت آتش دوزخ بر اهل دوزخ :

قدرت و قوت آتش دوزخ به حدی است که هر چیزی را به کام خود می‌کشد. پوست بدن را می‌سوزاند و به استخوان می‌رسد و آنچه که در شکم است، همه را بیرون می‌افکند و به قلب می‌رسد. هرکس که به دام آتش دوزخ بیفتد، نجات پیدا نخواهد کرد. آن آتش نه می‌میراند و نه رها می‌سازد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره آتش دوزخ می‌فرماید: «نَارُنَا جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ. فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ كَانَتْ لَكَافِيَةً. قَالَ: إِنَّهَا فَضَلَّتْ عَلَيْهَا بِتِسْعَةِ وَسِتِّينَ جُزْءًا» «حرارت آتش دنیا هفتاد برابر کمتر از حرارت آتش دوزخ می‌باشد. اصحاب گفتند: ای پیامبر! اگر به اندازه همین آتش دنیا هم گرم باشد، باز برای عذاب گناهکاران کافی است. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: حرارت آتش دوزخ به هفتاد قسمت تقسیم شده است که شصت و نه قسمت آن برای آتش دوزخ باقی است و هر قسمت از آن‌ها به اندازه آتش دنیا گرم می‌باشد.» (صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب صفة النار الباری (330/6). صحیح مسلم، کتاب الجنة، باب شدة حر النار: (2184/4).

حرارت آتش تقلیل نمی‌یابد:

قرآن عظیم الشأن در (آیه 30، سوره النبأ) می‌فرماید: «فَدُوِّقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا» «پس بچشید! ما هرگز چیزی جز عذاب و رنج برایتان نمی‌افزاییم». با گذشت زمان، حرارت این آتش کم نخواهد شد، طوری که الله متعال می‌فرماید: «كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» (سوره الإسراء: 97). «هر زمان که زبانه آتش فروکش کند، بر زبانه آتش‌شان می‌افزاییم».

بنابر این تحلیل، کفار هرگز راحتی و آرامشی ندارند و عذاب آن‌ها با گذشت زمان کم نمی‌شود. «فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» (سوره البقرة: 86). «عذابشان کم نمیشود و کسی به آنان یاری و کمک نمی‌رساند». و دوزخ زمانیکه دوزخیان را می‌بیند، آتشش برافروخته می‌شود. «وَإِذَا أَلْجَأِمْ سِعْرَتِ، وَإِذَا أَلْجَأَتْهُ أُلْفَتِ» (سوره التکویر: 12-13). «و در آن هنگام که دوزخ برافروخته شود و در آن هنگام که بهشت نزدیک گردد».

عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ ﴿٣٠﴾

بر آن (دوزخ) نوزده فرشته [موگل] گمارده اند (۳۰)

تفسیر :

«تِسْعَةَ عَشَرَ»: مراد نوزده ملائکه یا گروه ملائکه است که خَزَنَه و نگهبان جهنم هستند و طبق آیه‌ی ششم از سوره‌ی تحریم، بسیار خشن، تندخو و سنگدل هستند و کاملاً تحت فرمان پروردگارشان هستند.

ابن عباس (رض) فرموده است: «فاصله‌ی بین دو شانهِی هر یک از آنها مسیر یک سال است و قدرت هر یک از آنها به اندازه‌ایست که با یک ضربه شلاق آهنین هفت هزار انسان را به قعر جهنم می‌اندازد».

مفسر آلوسی گفته است: از ابن عباس روایت است که وقتی آیه‌ی علیها تسعة عشر نازل شد، ابو جهل به قریش گفت: مادر به عزایتان بنشینند! می‌شنوم ابن ابی کبشه یعنی محمد می‌گوید: نگهبانان جهنم نوزده نفرند در حالی که شما افراد زرنگ و شجاعی هستید، آیا هر ده نفر از شما نمی‌توانند یک نفر از آنها را از پای درآورند؟ ابو الاسد جمحی که مردی پر قدرت بود، گفت: من به تنهایی از عهده‌ی هفده نفر از آنها برمی‌آیم، شما فقط دو نفر را مهار کنید. (تفسیر روح المعانی ۱۲۶/۲۹).

توجه باید کرد: زمانیکه يك فرشته می‌تواند جان همه مردم را بگیرد و وقتی دو فرشته می‌توانند شهر لوط را زیر و رو و همه اهل آن را هلاک کنند، نوزده فرشته می‌توانند مسئول عذاب همه مجرمان باشند.

شأن نزول آیه 30:

ابن ابوحاتم و بیهقی در «البعث» از براء روایت کرده اند: گروهی از یهودیان از یک نفر صحابی پرسیدند که تعداد خازنان دوزخ چند نفراند صحابی آمد و پیامبر صلی الله علیه وسلم را از این موضوع خبر کرد. در آن ساعت آیه «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» نازل شد. (ملاحظه فرماید: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (31 الی 37) درباره حکمت برگزیدن تعداد نوزده نگهبان فرشته برای دوزخ بحث بعمل آمده است .

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَرْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ ﴿٣١﴾

و ما خازنان دوزخ را غیر فرشتگان (عذاب) قرار ندادیم و شمار آنها را نیز جز وسیله آزمایش کافران قرار ندادیم، تا اهل کتاب یقین کنند (که قرآن کتاب آسمانی است) و تا ایمان مؤمنان بیشتر شود و تا اهل کتاب و مؤمنان شک نکنند و تا بیماردلان (منافقان) و کافران بگویند: الله از این مثل چه خواسته است؟ الله این چنین هر که را بخواهد [پس از بیان حقیقت] گمراه می کند و هر که را بخواهد هدایت می نماید، و سپاهیان پروردگارت را جز خود او کسی نمی داند، و این قرآن فقط مایه تذکر و پند برای بشر است. (۳۱)

تفسیر:

«وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً»: یعنی ما نگهبانان و مأموران جهنم را جز از فرشتگان بزرگ و پر قدرت اختیار نکرده ایم. آنها را از بشر قرار نداده ایم تا با آنها درگیر شوید و بر آنها غالب آید.

«أَصْحَابَ النَّارِ»: یاران آتش، منظور نگهبانان و به تعبیر قرآن خزنه‌ی جهنم می‌باشند. «وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمُ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا»: و آن عدد را فقط سبب فتنه و گمراهی مشرکین قرار داده ایم، تا تعداد آنها را اندک بدانند و آنان را مسخره کنند. تا ابوجهل بگوید: آیا هر یک صد نفر از شما نمی‌تواند یک نفر از آنها را از پای درآورد تا از آتش بیرون بیاییم؟ (تفسیر قرطبی ۷۹/۱۹).

مفسر طبری فرموده است: از این جهت الله متعال تعداد نگهبانان جهنم را برای کفار فتنه قرار داده است که آنها آن را تکذیب می‌کردند، و بعضی به طریق تمسخر می‌گفتند: ما شر آنها را از شما دفع می‌کنیم. (تفسیر طبری ۱۰۱/۲۹).

«لَيْسَتَيْنِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»: تا این که اهل کتاب (یهود و نصاری) یقیناً برای شان ثابت شود که آنچه در قرآن آمده دقیقاً همان مطالبی است که در کتاب‌های آسمانی آنها (تورات و انجیل) نیز ذکر شده است و این خود تأییدی بر صدق نبوت محمد ص می‌باشد. «وَيَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا»: و تا تصدیق مؤمنان به الله و پیامبرش، افزایش یابد و درستی اخبار پیامبر خود را مشاهده کنند؛ چون آنچه در قرآن آمده است با تورات و انجیل مطابق است، و اهل کتاب نیز سر تسلیم فرو آورند.

«وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ»: و تا اهل کتاب و مؤمنان در مورد تعداد آنها شک و تردید نداشته باشند. این بخش از آیه برای تأکید ما قبلش آمده است؛ چون وقتی یقین را ذکر کرد، شک را از آنها نفی کرده است. پس گفته‌ی «وَلَا يَرْتَابَ» برای مبالغه و تأکید آمده است. (التسهیل، این را از زمخشری نقل کرده است.)

«الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»: مراد کسانی‌اند که ظاهر، اسلام را پذیرفته‌اند اما در باطن نسبت به آن شک و تردید دارند و به یقین حقیقی نسبت به صدق قرآن و پیامبر نرسیده‌اند و هنوز باورهای کفر در آنها زنده و فعال است. از جمله منافقین و انسانهای یا ضعیف الایمان. «مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ»: تا کافران و ضعیف‌ایمانان از روی استهزاء و تمسخر و بلکه از روی نادانی بگویند که: الله متعال چرا این چنین سخنی را که مثالی از غرابت و تازگی است مطرح نموده و بدین سان می‌خواهد ما را بترساند!

مفسر فخر رازی فرموده است: اثبات یقین در بعضی موارد با پیدایش شک و تردید منافات ندارد. مقصود از اعاده‌ی این سخن این است که برای آنان یقین جازم و قطعی حاصل شده به گونه‌ای که هرگز شک و تردید در آن حاصل نیاید. پیامبر صلی الله علیه و سلم از حال قریش آگاه بود و می‌دانست که چنانچه این عدد عجیب را به اطلاع آنها

برساند، آنها آن را مسخره کرده و به آن می‌خندند، از این رو خدا به واضح‌ترین شیوه مقصود از ذکر این خبر را توضیح داده است. (تفسیر کبیر با کمی تغییر ۲۰۶/۳۰).
«كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»: الله همان‌طور که ابوجهل و یارانش را گمراه کرد، هر کس را که بخواهد از هدایت و حق گمراه می‌کند و هر کس را که بخواهد هدایت می‌دهد.

«وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ جَزْ»: الله هیچ کس تعداد فرشتگان و قدرت و قوت جسمانی آنها و کیفیت خلقت و کثرت آنها را نمی‌داند.
آیه نظر ابوجهل را رد می‌کند که می‌گفت: آیا خدای محمد بیش از آن نوزده، یار و انصاری ندارد؟

« وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ (31)»: این آتش که الله متعال و جبار آن را برای شما توصیف کرده است جز اندرز و پند و یادآوری برای انسان چیزی نیست، تا از غضب الهی بترسند و از در اطاعت درآیند و از نافرمانی دست بردارند.

شان نزول آیه 31 :

از ابن اسحاق روایت کرده است: روزی ابوجهل گفت: ای گروه قریش! محمد می‌گوید: لشکر خدا که شما را در جهنم عذاب می‌دهند و شکنجه می‌کنند نوزده نفراند. تعداد شما از آنان بیشتر است آیا صد نفر شما را یکی از آنها مغلوب می‌کند، پس خدا آیه «وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً...» را نازل فرمود.

- همچنان از سدی روایت کرده است: هنگامی که «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» نازل شد. مردی از قریش به نام ابو اشد گفت: ای گروه قریش، از نوزده نفر خازن دوزخ نترسید، من خودم تنها ده نفر آن‌ها را با شانه راستم و نه نفر آن‌ها را با شانه چپم از شما دفع می‌کنم. پس آیه «وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً...» نازل شد. (ملاحظه شود: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

خواننده محترم !

طوری‌که در آیات (26 الی آیه 30) دریافتم که الله تعالی نگهبانان دوزخ را نوزده نفر بیان نموده است، که در بیان این عدد برای کافران، آزمایش و عذاب گردید؛ آنها گمان می‌کردند که بر این تعداد کم چیره می‌شوند و نمی‌دانستند که یکی از آن فرشتگان می‌تواند با تمام فرزندان آدم مقابله کند. روی همین اصل، الله متعال در پی آن فرمود:
«وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا» (سوره المدثر: 31). «و نگهبانان دوزخ را فقط فرشتگان (عذاب) قرار دادیم و تعداد شان را تنها از این جهت بیان کردیم که مایه گمراهی کافران باشد».

ابن رجب می‌فرماید: دیدگاه مشهور در میان دانشمندان گذشته و امروز، این است که آزمایش بدین جهت بود که تعداد فرشتگان تصریح شد و کفار به خاطر اندک بودن آن‌ها، گمان می‌بردند که مبارزه با آنان و مغلوب کردنشان، آسان است و به این واقعیت پی نبردند که یکی از آن فرشتگان، توان مبارزه با تمام انسان‌ها را دارد. (تخویف من النار ص (147) این فرشتگان همان کسانی هستند که الله متعال آنان را «نگهبانان دوزخ» نامیده است. الله متعال می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُحَقِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ» (سوره غافر: ۴۹). «دوزخیان به نگهبانان دوزخ می‌گویند: شما

از پروردگارتان درخواست کنید که روزی عذاب را از ما بردارد».

كَلَّا وَالْقَمَرَ ﴿٣٢﴾

نه چنین نیست (که کفار تصویری کنند که این حقایق افسانه است)، قسم به ماه. (۳۲)

تفسیر :

« كَلَّا »: کلمه‌ی زجر و منع است. الله متعال به ماه قسم یاد کرده که «سقر» حق است، تا آن مسخره کنندگان به وحی و قرآن دست از عمل زشت و ناپسند خود بردارند. قسم به ماه. در این هیچ جای شکی نیست که آفریده‌های خداوند متعال در طبیعت از چنان اهمیتی برخوردارند که قابل قسم اند

وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ ﴿٣٣﴾

قسم به شب هنگامی که پشت کند. (۳۳)

تفسیر :

بصورت کل در قرآن عظیم الشأن هفت بار به شب قسم بعمل آمده است که عبارتند از:

- 1- «وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ» (قسم به شب چون بگذرد).
 - 2- «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ» (تکویر 17) (سوگند به شب چون برود)
 - 3- «وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ» (انشقاق 17) (قسم به شب و آن چه را جمع آوری میکند)
 - 4- «وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرَ» (فجر آیه 4) (قسم به شب هنگامی که حرکت می‌کند)
 - 5- «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» (شمس آیه 4) (قسم به شب چون فرو پوشد)
 - 6- «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» (لیل آیه 1) (قسم به شب چون فرو پوشاند)
 - 7- «وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى» (سوره ضحی آیه 2) (قسم به شب چون آرام گیرد).
- باید یادآور شد که در قرآن عظیم الشأن قریب به چهل موارد به غیر از الله به تعداد مخلوقات قسم یاد گردیده است که از جمله: در سوره شمس به یازده چیز قسم خورده شده که هشت تای آن غیر الله است که شامل: «آفتاب»، «نور آفتاب»، «ماه»، «روز»، «شب»، «آسمان»، «زمین» و «نفس انسان» می باشد.
- همچنان در سوره النازعات به سه چیز و در سوره والمرسلات به دو چیز قسم می خورد. همچنین سوگند به غیر الله در سوره های الطارق، قلم، عصر، البلد، هم وارد شده است.

وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ ﴿٣٤﴾

قسم به صبح زمانی که روشن شود. (۳۴)

تفسیر :

«أَسْفَرَ»: نورش دمیده و روشن می‌شود و فروغش در جهان پخش می‌گردد.

إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكُبْرَى ﴿٣٥﴾

که دوزخ یکی از نشانه‌های بزرگ (قدرت الله) است. (۳۵)

تفسیر :

مفسر ابو حیان فرموده است: الله سبحان وتعالی به این اشیا قسم یاد کرده است تا شرافت آنها را نشان دهد و صنعت عجیب و قدرت خود را در آنها یادآور شود که برپایی هستی بر ایجاد آنها متکی است. قسم خورده است که جهنم یکی از مصایب بسیار بزرگ و بی‌نظیر است. (البحر ۳۷۸/۸).

حسن بصری (رض) فرموده است: «به الله قسم که حق تعالی خلیق را به بلایی

بزرگتر از دوزخ بیم نداده است». به قولی «آنها» یعنی: تکذیب آنان محمد صلی الله علیه وسلم را یکی از بلاهای بسیار بزرگ است. یا معنی این است: فرستادن بیم دهنده به سوی بشر، یکی از بزرگترین رویدادها در هستی است. آیه بیانگر آن است که آفتاب و مهتاب ساخته‌ی دست قدرت الله متعال می‌باشند، و در حرکات و رفت و برگشت و روشنایی و پیدایش شب و روز از آنها، مسخر و مطیع فرمان خدای متعال می‌باشند، و در پیشگاه قدرت و قهر او سر سجده و اطاعت خم می‌کنند. پس چگونه برازنده‌ی انسان است که آن دو را پرستش کند، و به خدایی کافر باشد که آنها را هستی داده است؟ (تفسیر صفاة التفاسیر).

نَذِيرًا لِلْبَشَرِ ﴿٣٦﴾

هشدار دهنده بشر است (٣٦)

تفسیر :

باید یاد آور شد که هشدار پیامبر صلی الله علیه وسلم برای همه بشریت است، و این هشدار دادن امر ضروری و لازمی هم می باشد.

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ﴿٣٧﴾

(ترساننده است) برای هر یک از شما که بخواهد (در مقام ایمان و طاعت و سعادت) پیش رود، یا پس ماند (به سبب کفر، طغیان و گناه). (٣٧)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« أَنْ يَتَقَدَّمَ » : که پیش افتد، که پیشی جوید. « يَتَأَخَّرَ » : پس افتد، باز ماند.

تفسیر :

یعنی برای آن‌که با انجام دادن اعمال نیک به پروردگارش تقرب جوید و یا با ارتکاب اعمال مهلک و خطرناک از او دوری جوید.

در البحر آمده است: منظور از تقدم و تأخر پیشی گرفتن در اعمال نیک و تخلف ورزیدن از آن است. مانند گفته‌ی «فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر». (البحر ٣٧٩/٨).

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی هر کس می‌خواهد از الله پیروی کند و هر کس بخواهد تخلف ورزد و مرتکب معصیت و نافرمانی شود. (طبری ١٠٣/٢٩). از فحوی آیه مبارکه معلوم می‌میشود که انسان دارای اختیار و اراده است. «هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید» به سوی حق و خیر یا به سوی بهشت «یا باز ایستد» به سبب کفر از راه حق و خیر و از جاده بهشت.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (38 الی 56) در باره گفتگو میان اهل سعادت (جنتیان) و اهل گناه (دوزخیان) ؛ بحث بعمل آمده است .

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ﴿٣٨﴾

هر نفس (هر شخص) در گرو اعمال خویش است. (٣٨)

تفسیر :

«رَهِينَةٌ» «گروگان، در گرو».

طوری‌که گفتیم «رَهِينَةٌ» به معنی مرهونه و هدف از آن محبوس و مقید بودن است، مانند آن کسی که در برابر قرضی ، چیزی را بطور رهن و گروگان بگذارد، پس آن چیزی

در دست قرض دهنده محبوس می ماند، و مالک نمی تواند از آن استفاده کند، همچنین در روز قیامت هر کسی در عوض گناهان خویش محبوس و مقید می باشد، غیر از اصحاب الیمین که از این حبس و قید، مستثنی می باشند. (تفسیر معارف القرآن علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی، سوره المدثر). رفتار انسان، سازنده شخصیت اوست، و یکی از خصوصیات قرآن عظیم الشان اینست که انسان را مسئول اعمال خود می داند و در آیات زیادی مسئولیت اعمال خوب و بد را به خود انسان نسبت می دهد. این امر نشان می دهد قرآن عظیم الشان برای انسان قائل به اختیار است و لازم است آیاتی را که جبر از آنها استفاده می شود با مجموعه چنین آیاتی فهمید.

با توجه به آیه یاد شده هر نفسی در گروهی کسب خود است، چنانچه انسان در آخرت مجازات شود یا اگر پیوست عملی به بدی یا خوبی کشیده می شود، عامل آن خوبی یا بدی خود انسان است و نمی تواند بگوید چون خداوند قدرت مطلق دارد، اعمال ما و آثار اعمال ما منسوب به خداوند متعال است.

انسان دارای اختیار است؛ می تواند هر عملی را چه خوب و چه بد انجام دهد اما بداند که آثار عمل از مجازات یا پاداش به واسطه اعمال خود است. قرآن عظیم الشان برای آن عده از اشخاصیکه در سرآشویی گناه افتاده اند موقعیت خطرناکی ترسیم می کند و می فرماید مشکل است چنین اشخاصی به زودی هدایت شوند مگر اینکه به لطف الهی و درخواست جدی از مسیر گناه بازگردند. اشخاص گناهکار باید با توبه قاطع به اصلاح اعمال خود بپردازد تا امید نجات آنها حاصل شود.

إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ﴿٣٩﴾

مگر اصحاب دست راست (که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوی به دست راستشان می دهند). (۳۹)

تفسیر :

« أَصْحَابَ الْيَمِينِ »: یاران دست راست، یاران اهل سعادت، (واقعه/27، 38، 90، 91) گیرندگان کارنامه ی اعمال با دست راست بهشتیان که با اعمال نیکو، خود را از آتش جهنم نجات داده اند.

فِي جَنَاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٤٠﴾

که آنها در باغهای بهشت اند و سؤال می کنند. (۴۰)

تفسیر :

« يَتَسَاءَلُونَ »: از یکدیگر می پرسند، از گناهکاران می پرسند. کیفیت این پرسش می تواند دو نوع باشد: 1- این که مومنان در میان خودشان در مورد اسباب جهنمی شدن مجرمان گفت و گو می کنند. 2- مومنان از مجرمان در مورد اسباب جهنمی شدنشان می پرسند تا بر حسرت آنان بیفزایند. البته سؤالات متعدد و پی در پی که از مجرمان در قیامت، بعمل می آید، از جمله نوعی از عذاب روحی برای آنان بحساب می رود.

عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿٤١﴾

از مجرمان (۴۱)

تفسیر :

«از مجرمان» یعنی: مؤمنان از یک دیگر راجع به احوال گناهکاران می پرسند، یا از

خود گنهکاران می پرسند در حالی که خطاب به آنان می گویند: «چه چیز شما را در دوزخ در آورد؟ می گویند: از نماز گزاران نبودیم و بینوایان را هم اطعام نمی دادیم و با هرزه درایان هرزه درایی می کردیم» یعنی: با اهل باطل در باطلشان در می آمیختیم و هرگاه گمراهی به گمراهی کشیده می شد، ما هم با او گمراه می شدیم. ابن زید در معنی آن می گوید: «در کار محمد صلی الله علیه وسلم با فروروندگان و هرزه درایان فرومی رفتیم و می گفتیم: محمد دروغ گوست، دیوانه است، جادوگر است، شاعر است...».

مَا سَلَكُكُمْ فِي سَقَرٍ ﴿٤٢﴾

چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟ (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَا سَلَكُكُمْ»: چه چیزی شما را داخل جهنم ساخت؟ یا شما را در آورد. «سَقَرٌ»: آتش سوزان جهنم.

تفسیر :

مفسر تفسیر البحر می نویسد: سؤال برای توبیخ و تحقیر است، و گرنه می دانند چه چیزی آنها را به جهنم انداخته است. (البحر ۳۸۰/۸).

قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ﴿٤٣﴾

می گویند: ما از نماز گزاران نبودیم. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

المصلین: نماز گزاران.

تفسیر :

مجرمان در جواب می گویند: یعنی ما از جمله کسانی نبودیم که به الله و پیامبر و کتاب او ایمان آورده آن نخستین حق الله سبحان و تعالی که بر یک انسان خداپرست واگذار گردیده بود، یعنی نماز را ادا کرده باشیم. در اینجا این مطلب را باید به خوبی دانست که هیچ شخصی نمی تواند نماز بخواند تا زمانی که ایمان نیاورده است؛ از این رو از نماز گزاران بودن، به خودی خود مستلزم این است که از ایمان آورندگان باشد. جمله «لَمْ نَكُ» و «كُنَّا» نشانه استمرار فعل را بیان میدارد تکرار گناه تقریباً به معنی تکرار عملی گناه است بدون پشیمان شدن طوریکه در عرف گفته شود مداومت بر آن گناه نموده و واضح است کسی که بر گناه اصرار می ورزد، از ارتکاب آن پشیمان نیست.

شخص با یک بار گناه (گناه صغیره) به دوزخ نمی رود، ولی اصرار و مداومت به گناه و فساد، سبب رفتن به دوزخ می گردد.

وَلَمْ نَكُ نَطْعِمُ الْمَسْكِينِ ﴿٤٤﴾

و مسکینان را طعام نمی دادیم. (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمَسْكِينِ»: بینوایان، نیازمندان و مستمندان.

تفسیر :

ما صدقه و احسان به بینوایان و محتاجان نمی دادیم. مفسر ابن کثیر در تفسیر آیات متبرکه (43 و 44) می نویسد: منظور در این دو آیه این است که الله متعال را پرستش و عبادت

نمودند و نسبت به خلق الله و همنوع خود نیکی و احسان نکردند. (تفسیر مختصر ۵۷۳/۳).

یادداشت :

قابل یادآوری است که : نماز ارتباط با الله سبحان و تعالی و صدقه ارتباط با خلق الله است و قطع این ارتباطات نتیجه‌ی متابعت از هواهای نفسانی و دور ماندن از تعالیم اخلاقی الله است.

وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ ﴿٤٥﴾

با آنانی که سخن باطل می‌گفتند (در کفر گویی) همنشین و همصدا بودیم. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نَحُوضُ» (خوض): فرو می‌رفتیم ، هم صدا می‌شدیم. «الْخَائِضِينَ» در یاوه‌گویی و سخنان باطل و بیهوده.

تفسیر :

یعنی اینکه ما همراهی گمراهان در باطل و یاوه‌گویی مشغول بودیم، و با آنها در اباطیل و مسایل غیر ضروری شرکت می‌جستیم. در التسهیل آمده است: خوض یعنی حرّافی و زیاده‌گویی در اباطیل. (التسهیل ۱۶۲/۴).

یکی از خصوصیت انسان مؤمن این است که از لغو و باطل و یاوه‌گوییان دوری جوید، و زندگی شریین خویش را به یاوه‌گویی‌ها به مصرف نرساند، بدون شک وقت و فرصت بزرگترین و گرانمایه‌ترین و بی‌نظیرترین سرمایه برای بشر است، که می‌توان در استفاده از آن توفیقات بزرگی را بدست آورد، و در پرتو آن به اهداف عالی دست یافت، وقت گوهر ناب و گران سنجی است که ارزش هیچ چیز را نمی‌توان با آن مقایسه کرد، این که می‌گویند وقت طلاست، دقیق فرموده اند. از فحوی آیه مبارکه: «كُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ» معلوم میشود که: گذراندن عمر به بطلت، جرم و گناه نابخشودنی میباشد.

خواننده محترم !

قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی در (آیه ۱۰۰ سوره مائده) میفرماید: «قُلْ لَّا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.» بگو: (ای مردم) پلیدی (حرام) و پاکیزه (حلال) برابر نیست، اگرچه فراوانی ناپاکان تو را به تعجب اندازد، پس ای صاحبان عقل از الله بترسید، باشد که رستگار و کامیاب گردید.

اموال خبیث، افکار پلیدی!

طیب و خبیث که در آیه مبارکه بدان اشاره بعمل آمده شامل هر نوع پاکی (حلال) و پلیدی (حرام) چه در انسان‌ها، چه در اموال و درآمدها، چه در غذاها و چه در اشیای مختلف النوع شامل می‌گردد. بنابراین اطلاق خبیث و طیب در آیه فوق به هر موجود ناپاک و پاک و از جمله افکار پاک و ناپاک انسانها می‌گذرد.

البته ناگفته نباید گذاشت که اموال خبیث و ناپاک بطور یقین بالای افکار و رفتار انسان اثر سوء و منفی می‌گذارد و نتیجه مال خبیث، فکر پلیدی و منحرف در انسان خلق و تشویق می‌دارد.

نقطه دیگری را که آیه مبارکه بدان اشاره به عمل می‌آورد، اینست که در جامعه

امروزی دیده می‌شود که برخی از انسانها تحت تاثیر اراء و افکار یک عده از انسانهاییکه در زیادت از حالات تعداد ظاهری شان نسبتاً زیاد می‌باشد، قرار می‌گیرند و

طوری تصور می کنند که حق با اکثریت است. در حالیکه همیشه چنین نیست، هست مواردیکه همین اکثریت اشتباهات مدهوش را مرتکب شده اند، تعلیمات قرآن عظیم الشان همین است که کمیت و مقدار مهم نبوده، بلکه کیفیت و نیت مهم است. خوب بودن یک امر به اکثریت کیفی است نه اکثریت کمی؛ یعنی افکار قویتر و والاتر و عالیتر و اندیشه های تواناتر و پاکتر لازم است نه کثرت نفرات طرفدار.

در جوامع امروزی اصطلاح وجود دارد که میگویند: «خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو» این استدلال واریه همچو منطق اشتباه محض بوده است.

طوریکه در آیه فوق آمده است: «كُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ» یکی از عوامل دوزخی شدن، همرنگ شدن با جماعت فاسد است. و در ضمن دوست و همنشینی با دوستان بد زمینه ساز برای دوزخی شدن انسان می گردد. الله تعالی ما را از آن نگاه دارد.

وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿٤٦﴾

و همواره روز جزا را دروغ می شمردیم. (۴۶)

تفسیر :

یعنی ما روز قیامت و جزا و معاد را تکذیب می کردیم. به منظور بزرگ نشان دادن روز قیامت، تکذیب روز قیامت را در آخر آورده است؛ چون تکذیب آن بزرگترین و زشتترین جرایم به حساب می آید.

حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ ﴿٤٧﴾

تا آن که مرگ به سراغ ما آمد. (۴۷)

تفسیر :

«الْيَقِينُ»: مرگ که پرده های غیب را از برابر چشمان کنار می زند و حقایق را آن گونه که هست آشکار می سازد.

قابل یادآوری است که: مرگ فنا نیست بلکه آزاد شدن از اسارت دنیای مادی و دیدن حقایق ماورایی است.

فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ﴿٤٨﴾

از این رو شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی نمی بخشد. (۴۸)

تفسیر :

« الشَّافِعِينَ »: شفاعت کنندگان (پیامبران، ملائکه و صلاحین) که برای مومنین شفاعت خواهند کرد اما حقیقت امر آن است که مجرمین اصلاً شفاعت گری ندارند که از شفاعت آنها مستفید شوند و اگر هم تمامی اهل زمین آنها را شفاعت کنند هیچ منفعتی برای آنان نخواهد داشت، زیرا خبایثت اعمالشان تمامی دروازه های نجات و رهایی را بر آنها بسته است.

ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد: انسانی که دارای چنین اوصافی باشد، در روز قیامت شفاعت شافع او را سودی نخواهد رساند؛ چون شفاعت زمانی مقبول است که انسانی که برای او شفاعت به عمل می آید قابل قبول و شایسته باشد. اما آن که به کفری به پیشگاه الله برود برای همیشه در آتش خواهد بود. (مختصر ۵۷۳/۳).

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ ﴿٤٩﴾

پس آنان را چه شده که از تذکر و هشدار روی گردانند؟ (۴۹)

تفسیر :

«فَمَا لَهُمْ»: آن‌ها را چه شده است و سبب چیست؟ «الْتَذَكِرَةَ»: تذکار و اندرز و یادآوری کننده، منظور قرآن کریم است که قدرت بی‌مانند الله متعال و ضعف ذاتی انسان را به او بیان و نشان میدهد. یعنی چه چیزی باعث شده است که آن مشرکان از قرآن عظیم الشان و آیات قرآنی و از پند و موعظه‌ی رسا و نصایح و ارشادات آن، روی بگردانند.

كَانَهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ ﴿٥٠﴾

گویا گوره خرانی وحشی و رمیده اند. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُسْتَنْفِرَةٌ» «رمنده، چموش».

تفسیر :

«كَانَهُمْ»: گویی آن‌ها. «حُمُرٌ» جمع حمار: در این جا مراد خر وحشی (گور خر) است که زندگی شان با شیرمشترک است «مُسْتَنْفِرَةٌ» (نفر): رم کننده، گریزان، گریزپا. هکذا در یکی از یک ضرب المثل های عربی آمده است. یکی از خصوصیت های گورخرها آن است که به محظ احساس خطر با چنان سراسیمگی ای پا به فرار می گذارند که هیچ جانور دیگری آن گونه فرار نمی کند؛ از این رو عرب ها کسی را که با نهایت سراسیمگی و ورخطای فرار کند، به گورخرهایی تشبیه می کند که به محض حس بوی شیر، یا صدای پای شکارچی پا به فرار گذاشته باشند.

فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ﴿٥١﴾

که از [چنگال] شیر فرار کرده اند! (۵۱)

تفسیر :

«فَرَّتْ» «فرار کرده است، گریخته است».

«قَسْوَرَةٍ» جمع قَسْوَر: شیر درنده، این لغت در اصل به معنای چیره و غالب است و چون شیر بر دیگر درندگان چیرگی دارد به آن قَسْوَره میگویند و بدین اعتبار به صیاد و تیرانداز نیز قسوره گویند؛ این لغت در اصل از لغات حبشی است. در البحر آمده است: به عنوان ذم و توهین، الله آنان را به الاغهای وحشی تشبیه کرده است. (البحر المحيط ۸/۳۸۰).

ابن عباس (رض) فرموده است: الاغهای وحشی وقتی شیر را ببیند پا به فرار می گزارند، و آن مشرکان نیز وقتی محمد صلی الله علیه و سلم را می‌دیدند، همان‌طور که الاغ از شیر فرار می‌کند، آنها هم فرار می‌کردند. (تفسیر کبیر ۳۰/۲۱۲).

بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُنَشَّرَةً ﴿٥٢﴾

بلکه هر کدام از آنها می‌خواهد که صحیفه‌های سرگشاده (از سوی الله) برای او فرستاده شود. (۵۲)

تفسیر :

«أَنْ يُؤْتَىٰ»: که داده می‌شود. «صُحُفًا»: جمع صحیفه، نامه‌ها. منشرة: سرگشاده.

شان نزول آیه 52:

ابن منذر از سدی روایت کرده است: مشرکان گفتند: اگر محمد راست می‌گوید باید زیر بالش هریک از ما منشور امان و نجات از جهنم بگذارد. پس خدای بزرگ آیه «بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُنَشَّرَةً» را نازل کرد. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی)

یادداشت :

خواننده معزز! (محتوای آیات متبرکه که 50 و 51) مبین این تعبیری بس رسا و گویا است که : چگونه مشرکان و بی باوران از آیات روح افزای قرآن فرار می کنند و چه زیبا آنان را به گورخرانی بی عقل و شعور تشبیه کرده است!؟

كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ﴿٥٣﴾

این چنین نیست، بلکه ایشان از روز آخرت نمی ترسند. (۵۳)

تفسیر :

یعنی باید آنها از این انتظار و توقع دست بردارند و صرف نظر کنند. در حقیقت آنها جمعی هستند که محشر و محاسبه را تکذیب می کنند و به نعیم و عذاب ایمان ندارند و همین امر آنها را فاسد کرده و آنها را وادار کرده است که از اندرزهای قرآن روی برتابند. (تفسیر صفوة التفاسیر)

كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرَةٌ ﴿٥٤﴾

چنین نیست که آنها می گویند، قرآن محققاً همه پند و یادآوری است. (۵۴)

تفسیر :

« إِنَّهُ تَذَكَّرَةٌ »: یعنی این قرآن اندرز و یادآوری می باشد! اگر سعادت خود را بخواهند، این قرآن برای پند دادن به آنها کافی است.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ ﴿٥٥﴾

پس هر کس بخواهد از آن پند گیرد (۵۵)

تفسیر :

یعنی هر کس بخواهد از آن پند می گیرد و از هدایتش سود می برد.

وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ ﴿٥٦﴾

و پند نگیرند مگر آنکه الله خواهد، اوست که سزاوار تقوی است و او سزاوار آمرزش است. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَهْلُ التَّقْوَى» «اهل تقوا پر هیزکاری». «أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ» «اهل آمرزش».

تفسیر :

مفسر آلوسی فرموده است: یعنی شایسته است از او ترسید و از او اطاعت کرد، و شایسته است گناه افرادی را ببخشاید که به او ایمان آورده و او را اطاعت کرده اند. در حدیث از انس روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم این آیه را خواند: هو اهل التقوی و اهل المغفرة، آنگاه فرمود: خدایتان فرموده است: شایسته است از من بترسید، پس هر کس از من ترسید و خدای دیگری را قرار نداد، شایسته است من او را ببخشایم.

باید گفت که اختیار و خواست انسان مستقل نیست بلکه منوط به مشیت و خواست پروردگار با عظمت است. این بدین معنای است که فقط او سزاوار است تا از او ترسیده شود و از نافرانی او اجتناب باید کرد.

اراده و خواست پروردگار مستقل، مطلق و بالاتر از همه خواست ها و اراده ها است.

از آیه شریفه «و ما یذکرون إلاّ أن یشاء الله» فهمیده می شود که بیداری و پندگیری از قرآن کریم به توفیق الهی است. همانطوریکه خواست انسان وابسته به خواست الله تعالی است، در ضمن باید گفت که پندگرفتن و متذکر شدن از قرآن کریم نیز، به توفیق الهی است

الهی برای ما توفیق فهم واقعی قرآن مجید را نصیب فرما! آمین

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بسم الله الرحمن الرحيم
سورة القيامة

سورة قیامه در مکه مکرمه نازل شده و دارای چهل آیه و دو رکوع می باشد.
وجه تسمیه :

سوره‌ی «قیامت» یا «لا أقسم» طوری که بیان یافت از جمله سوره های مکی بوده است و بعد از سوره‌ی «قارعة» نازل شده این سوره به سببی بنام «قیامت» مسمی شد که قسم الهی به قیامت آغاز یافته است، تا شأن آن را بزرگ نموده و بر وقوع حتمی و رد بر منکران آن تأکید گذاشته باشد.

نام سوره: «قیامة»

معانی نام سوره: اینست که کلمه قیامت از قیام گرفته شده؛ قیامت به معنی برخاستن، و **یوم القیامة** به معنی روز برخاستن از قبرها و روز زنده شدن و حشر شدن است. طوری که در فوق هم یادآور شدیم سوره قیامه دارای چهل آیه بوده، و در مکه مکرمه نازل شده است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید).

تعداد آیات ، کلمات و حروف سوره قیامت :

طوری که در فوق هم یادآور شدیم؛ سوره قیامت (قیامة) دارای چهل آیه ، و یکصد و شصت و چهار کلمه ، و (676) حرف میباشد. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید).

ارتباط سوره قیامت با سوره مدثر :

بعد از آن در سوره‌ی مدثر، مجرمین یکی از اسباب جهنمی شدنشان را تکذیب روز جزا بر شمردند خداوند نیز علت این تکذیب را نترسیدن از قیامت می داند و در سوره قیامت مفصلاً به بحث قیامت از وجوه مختلف آن یعنی امکان وقوع، سختی های آن و علت نترسیدن از آن می پردازد.

محور اصلی بحث سوره:

بحث قیامت، جزا و سختی های آن و امکان عقلی وقوع قیامت همراه با اشاره ای به نزول قرآن.

محتوای و مباحث اساسی این سوره:

این سوره مانند سایر سوره های مکی از اصول دین، بحث بعمل می آورد ، برای اثبات زنده شدن روز معاد، به خود قیامت و به نفس لواحه قسم یاد میکند بصورت کل گفته میتوانیم که : محتوی کلی و مباحث اساسی این سوره مبارکه را معاد و روز قیامت تشکیل می دهد. در سوره جز چند آیه ای که درباره قرآن عظیم الشان و مکذبین بحث بعمل می آورد، در باقی موارد بحث هایکه در مورد قیامت در این سوره آمده روی هم رفته در چهار بخش جمع بندی می شوند:

موضوعاتی مربوط به اشراط الساعة (حوادث عجیب و بسیار هول‌انگیزی که در پایان این جهان و آغاز قیامت روی می‌دهند)؛ موضوعاتی مربوط به وضع حال نیکوکاران و بدکاران در آن روز؛

موضوعاتی به لحظات پر اضطراب مرگ و انتقال از این جهان به جهان دیگر؛
بحث‌های مربوط به هدف آفرینش انسان و رابطه آن با مسأله معاد (روز بازگشت).

ترجمه و تفسیر سوره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴿١﴾

قسم می خورم به روز قیامت (۱)

تفسیر:

«لَا أُقْسِمُ»: «لا» زائده و جهت تاکید در قسم است، (سوره های: واقعه، حاقه، معراج) قسم خوردن پروردگار با عظمت به روز قیامت برای تعظیم و تفخیم شأن آن می باشد و قطعاً او صاحب اختیار است که به هر چیز از مخلوقاتش که می خواهد، قسم یاد نماید. در نزد پروردگار با عظمت وقوع قیامت بطور قطعی است و لذا به آن قسم می خورد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 15) در باره اثبات زنده شدن دوباره، و موضوع روز قیامت و نشانه هایش، به بحث گرفته شده است.

وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ﴿٢﴾

و قسم می خورم به نفس لوامه، وجدان بیدار و ملامتگر (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَفْسِ اللَّوَّامَةِ»: نفس لوامه، نفس ملامتگر و وجدان بیدار هر مؤمن که او را نسبت به ترک خوبی ها ملامت می کند و هنگام انجام دادن گناه او را پشیمان می سازد.

نفس لوامه:

بصورت کل باید به عرض برسانیم که نفس لوامه خود نمونه يك قیامت كوچك است و روز قیامت نمونه بزرگ نفس ملامتگر می باشد.

قیامت به منزله وجدان کل جهان است که در آن به صورت حساب همه انسان ها رسیدگی می شود.

نفس ملامتگر نیز وجدان فردی هر انسان است و قیامتی است که برای هر کسی در درون خودش بر پا می شود.

قرآن عظیم الشأن برای نفس سه مرتبه بیان می دارد: نفس اماره، نفس لوامه و نفس مطمئنه.

البته نفس اماره پایین ترین مرتبه نفس است و به معنای نفس فرمان دهنده و به شدت فرمان دهنده است. مقصود همان حالتی از نفس است که پیوسته انسان را به بدیها و زشتیها دعوت می کند، در آن هوا و هوس بر انسان غالب است و انسان محکوم هواهای نفسانی خودش است. (ملاحظه شود سوره: یوسف) مرتبه دوم نفس لوامه است به معنای ملامتگر.

«لوامه» از لوم با فتح لام مشتق است، که به معنای ملامت و سرزنش می آید، هکذا نفس ملامتگر که از آن به عنوان وجدان اخلاقی نیز یاد می کنند، نفس بیدار و آگاهی است که هنوز در برابر گناه مصونیت نیافته است و گاه گاهی لغزش پیدا می کند و به دامان گناه می افتد، اما هرچه زودتر به خود می آید و به مسیر سعادت باز می گردد و به ملامت و سرزنش آدمی می پردازد و او را توبه می دهد.

و به عباره دیگر نفس لَوَّامه قوه است در درون انسان که انسان را در مورد کارهای بد ملامت می کند. این نفس مثل يك قاضی عادل است که نفس اماره را مورد ملامت و سرزنش قرار می دهد که چرا فلان کار را انجام دادی یا چرا فلان کار را نکردی. حسن بصری (ابوسعید و یا حسن بصری متولد سال 21 هجری در مدینه و متوفی سال 110 هجری قمری در بصره) از علمای مشهور جهان اسلام نفس لَوَّامه را به نفس مؤمنه تفسیر نموده، و فرموده است: والله مؤمن همیشه و در هر حال نفس خود را ملامت می کند، ملامتش بر سیئات ظاهر است، و در حسنات و کارهای نیک، نیز در قبال شأن خداوندی، احساس کمی و کوتاهی می نماید؛ زیرا ادای کامل حق عبادت، در توان کسی نیست، بنابر این، همیشه کوتاهی خود را در نظر می گیرد و خود را بر آن ملامت می کند. (مأخذ: تفسیر معارف القرآن مؤلف مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی سوره القیامه) نفس مطمئنه بالاترین مرتبه نفس انسان است که نفس آرامش یافته و به حقیقت رسیده است که هیچ گونه ترس و دو دلی و تردیدی ندارد و به آرامش کامل رسیده است. نفس مطمئنه، نفس تکامل یافته است که نفس اماره را رام خود کرده است و به مقام تقوای کامل و احساس مسؤولیت رسیده است و به آسانی لغزش برای او امکان پذیر نیست (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به سوره: فجر). به هر حال نفس لَوَّامه، بعد از وقوع کار نیک یا بد، بلافاصله محکمه در درون انسان تشکیل جلسه می دهد و به عنوان قاضی و شاهد مجری حکم به حساب و کتاب او می رسد. طبق توضیحات فوق نفس لَوَّامه را می توان همان وجدان انسان دانست که همیشه انسان را به خاطر کارهای بدش سرزنش می کند و به حساب هایش رسیدگی می نماید که چرا فلان کار را کردی، چرا این کار را انجام ندادی، چرا اینگونه سخن گفتی، چرا اینگونه با مردم برخورد کردی. این سوالات و سرزنش ها را انسان در روز قیامت نیز تجربه می کند. یعنی يك میزان عدل الهی داریم که در روز قیامت برپا میشود و يك میزان جزئی داریم که در قلب هر شخصی وجود دارد و آن نفس لَوَّامه است. پس دیده می شود که در این آیه متبرکه که الله تعالی به دو چیز قسم می خورد قسم به ترازوی عدل بزرگ که قیامت است و قسم به ترازوی عدل کوچک که در درون انسان وجود دارد که نفس لَوَّامه (ملامتگر) می باشد.

«لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»: شاید بهترین معادل برای نفس لَوَّامه در اصطلاحات ما «وجدان» باشد و کاری که نفس لَوَّامه میکند همان «عذاب وجدان» است. یکی از خصوصیات مهم قیامت، همانا محاسبه، حسابرسی و مواخذه است؛ و خداوند این ویژگی را در همین دنیا در وجود ما قرار داده است؛ و شاید به همین جهت باشد که الله تعالی در این آیه و آیه قبل قسم خوردن به قیامت را در کنار قسم خوردن به نفس لَوَّامه قرار داده باشد.

همچنان حضرت ابن عباس (رض) و حسن بصری (رض) در مورد قسم یاد کردن به نفس لَوَّامه می فرمایند: برای اظهار اکرام و شرف آن نفوس مؤمنه است که خود شخصاً اعمال خود را مورد محاسبه قرار داده بر کوتاهی های خود نادم شده خود را ملامت کنند. (مأخذ: تفسیر معارف القرآن مؤلف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی سوره القیامه).

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ ﴿٣﴾

آیا انسان گمان می کند که ما هرگز استخوان هایش را جمع نخواهیم کرد؟ (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« بحسب »: می‌پندارد. « عظام »: جمع عظم: استخوانها.
« أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ »: باید گفت که افکار تکذیب قیامت، از آن جا نشأت می‌گرفت که کافرین گمان می‌بردند چون استخوان‌های انسان بعد از مرگ متلاشی شده و تبدیل به خاک می‌شود دیگر هیچ‌گاه قابل بازسازی نخواهد بود، از این رو، حیاتی (زندگی) دوباره نیز برای آن قابل تصور نمی‌باشد.

تفسیر :

در این آیه متبرکه که الله تعالی می‌فرماید: که استخوان‌های در هم پاشیده انسان را گرد خواهد آورد آنگاه هر انسان را زنده خواهد کرد تا او را مورد محاسبه قرار داده و سپس به او جزای مناسبی داده می‌شود.

مفسرین در بیان شأن نزول آیه کریمه می‌فرمایند: که این آیه در مورد «عدی بن ربیع» نازل شده است. و آن اینکه؛ عدی بن ربیع به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: ای محمد! به من از روز قیامت بگو که چه وقت به وقوع خواهد پیوست؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم حقیقت امر قیامت را به وی باز گفتند. سپس او گفت: حتی اگر این روز را به چشم سر هم ببینم، تو را تصدیق نمی‌کنم و به آن ایمان نمی‌آورم، عجبا! آیا خداوند متعال این استخوان‌ها را پس از پوسیدن آن‌ها گرد می‌آورد؟! پس این آیه کریمه نازل گردید. قرآن عظیم الشان در جواب به این انکارکنندگان می‌فرماید: الله تعالی نه تنها استخوان‌ها، بلکه قادر است سرانگشتان را بازسازی کند. (تفسیر کبیر ۲۱۷/۳۰).

بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ ﴿٤﴾

بلی! قادریم که حتی خطوط سر انگشتان او را موزون و مرتب گردانیم (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَلَىٰ»: بلی، حرف تصدیق و ایجاد است. «قَادِرِينَ»: از نظر اعرابی حال از ضمیر فعل مقدر «نَجْمَعُهَا» است، یعنی در حالی که حتی بر مرمت سر انگشتان او نیز قدرتمندیم. «نُسَوِّيَ»: بازسازی کرده و مرتب و منظم گردانیم که سر و سامان دهیم، و هماهنگ کنیم. «بَنَان» جمع بَنَانَة: سر انگشتان که دارای خطوطی است که البته کیفیت آن در اشخاص مختلف متفاوت و منحصر به فرد است.

تفسیر :

در آیه مبارکه به جواب شخص منکر که در مورد وقوع قیامت سؤال نموده بود گفته شده است: بلی قادریم که [حتی خطوط سر] انگشتان که از جمله دقیق‌ترین و لطیف‌ترین اندام هستند، او را موزون و مرتب کنیم.

بَنَانَةُ چیست؟

کلمه «بَنَان» هم به معنای انگشتان و هم به معنای سر انگشتان آمده است. اما برخی از مفسرین آن را به «خطوط سر انگشتان» معنی کرده اند.

بر سر انگشت همه انسانها خطوط وجود دارد که این خط‌ها در هر انسان به شکل خاصی خود بوده و به خطوط سر انگشتان انسان دیگر متفاوت می‌باشند. حتی در اطفال دوگانه‌یی، خطوط یک برادر یا یک خواهر با برادر دیگر و خواهر دیگر در حالیکه از لحاظ زمانی ولادت شان چندان متفاوت نمی‌باشد و هر دو در یک رحم مادر رشد و نمو نموده اند، فرق می‌کند.

بنابراین اثر انگشت هر کسی امضای طبیعی اوست که هیچ کس نمی‌تواند آن را جعل و یا هم مشابه آنرا بیاورد. طوریکه اطلاع دارید ادارات پولیس امنیتی و جنایی درجهان

از اثر نشان انگشت (فنگر پرینت- (Finger print) برای پیدا کردن مجرمین استفاده بعمل می‌آورند، وارگانهای امنیتی با انگشت نگاری می‌تواند صاحب اثر انگشت را پیدا کند.

با کمک همین اثر انگشتها می‌توان یک شخص را از بین میلیونها انسان شناسایی کرد. علاوه بر سر انگشتان، برخی از علماء بدین عقیده اند که اثر لبهای انسانها هم از یک دیگر متفاوت می‌باشد. مانند اثر نشان انگشت ها، هیچ دو انسانی یافت نمی‌شود که اثر لبها و انگشتان عین چیز باشد. سبحان الله

قرآن عظیم الشان 1400 سال قبل به این راز معجزه اساء اشاره نموده و فرموده است: «الله تعالی در روز قیامت شما را دوباره بازسازی خواهد کرد و حتی اثر انگشت شما را هم مثل زمانی که در دنیا بودید دوباره خواهد ساخت.» دانشمندان می‌فرمایند که چرا الله تعالی بر روی «بَنَان» تأکید دارد، و آیا آفرینش آن پیچیده تر از عظام است؟

پس از آن که کفار از زنده شدن بعد از مرگ و شکل گیری استخوان های پوسیده و خاک شده را به شکل اول آن انکار کردند گفتند:

«أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَأَنَّا لَمَبْعُوثُونَ» (آیه: 16 سورصافات) اگر توجه فرموده باشید: منکرین روز قیامت برای ادعای پوچ انکاری خویش هیچ وقت، منطق و استدلال صحیحی ندارند و به جای استدلال فقط استبعاد می‌کنند. و البته با تمام دقت برای شان گفت: انکار لجوجانه معاد سبب خواری در قیامت است.

پروردگار با عظمت ما، با يك اسلوب تأکیدی به آن ها جواب داد که خداوند نه تنها قادر به جمع آوری استخوان های پوسیده و اجساد خاک شده آن ها و اعاده آفرینش آن هاست بلکه قادر است، شکل و تصویر سرانگشتان انسان ها را مانند روز اول خلق کند. یعنی اینکه سر انگشتان دوباره مانند روز اول ساخته شود، بمعنی تمام شدن آفرینش تمام جسد انسان است، طوریکه می‌فرماید: «قَالَ مَنْ يَحْيِي الْعِظْمَ وَهِيَ رَمِيمٌ» (سوره یس 78). یعنی: گفت: «چه کسی استخوان های پوسیده را زنده می‌گرداند؟!» بنابراین همان جسم پوسیده او احیاء می‌گردد و آنگاه روح به جسد او باز می‌گردد، بنابراین انسان وجود جدیدی بدست نمی‌آورد.

الله تعالی با زیبایی خاصی در (آیه: 27 سوره روم) می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» «او کسی است که آفرینش را آغاز کرد سپس دوباره آن را برمی‌گرداند و آن را تجدید می‌نماید و این کار بر او آسان است.»

غرض معلومات باید یادآور شد که: تشکیل سرانگشت در جنین در ماه چهارم صورت گرفته و در طول زندگی اش ثابت و متمایز می‌شود و ممکن است که اثر در انگشت به هم نزدیک باشد اما هرگز یکسان نیست و لذا اثر انگشت يك دليل قاطع و ممیزی برای شخصیت هر انسان در همه کشورهاست.

ایمان داشتن بعد از مرگ:

ایمان داشتن به زنده شدن بعد از مرگ از بزرگترین اصول ایمان در دین مقدس اسلام به شمار می‌رود، و آنچه بر مؤمن واجب است این است که به احوال و حوادث آن ایمان داشته باشد و بداند که بسیاری از جزئیات و کیفیت آن بر بشر نامعلوم است و هنوز علم به آنجا نرسیده و شاید هم هرگز نرسد، بنابراین آنچه بر یک مسلمان واجب است تصدیق

و ایمان به زنده شدن مردگان است، هر چند که عقل و علم محدود بشری آنرا توجیه نکند! چرا که عقل و علم بشری هرگز به تکامل نخواهد رسید، و هنوز هم بسیاری از واقعیت های جهان را نه توانسته اند توجیه یا تحلیل کنند، ولی آیا آن واقعیتها انکار می شوند؟ در حالیکه این علم است که هنوز به این حد از رشد و تکامل نرسیده که بتواند آن واقعیتها را تحلیل نماید.

بنابراین در اینجا علم محکوم است نه حقیقت و واقعیتی که علم عاجز از تحلیل آن است! خالق کائنات، همانکسی که تمام مخلوقات را با جزئیات ایشان خلق کرده است، قادر است که مردگان را زنده کند. الله تعالی می فرماید: «ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ» (سوره بقره 56) «سپس بعد از مردنتان شما را زنده می کنیم». پس بر طبق این آیه مبارکه باید ایمان داشته باشیم که خداوند مردگان را زنده می کند و از قبرهایشان خارج می گرداند، همین آیه برای یک مسلمان کافیهست.

و حقیقت زنده شدن این است که الله تعالی اجساد قبرها را که در آن حل شده اند، جمع می کند و به قدرت خود آن را برمی گرداند همانگونه که بود سپس به سوی آن ارواح را برمی گرداند و آنها را به سوی محشر برای حکم نهایی سوق می دهد. الله تعالی می فرماید: «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ (۷۸) قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» (۷۹)

و (این انسان منکر قیامت) برای ما مثالی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد. گفت: چه کسی این استخوان های پوسیده و فرسوده را دوباره زنده می گرداند؟ ﴿۷۹﴾ بگو: همان ذاتی که بار اول آنها را آفریده است دوباره زنده می گرداند و او به هر آفرینشی داناست. و از حذیفه رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ رَجُلًا حَضَرَهُ الْمَوْتُ لَمَّا أَيْسَ مِنَ الْحَيَاةِ أَوْصَى أَهْلَهُ إِذَا مِتُّ فَاجْمَعُوا لِي حَطْبًا كَثِيرًا ثُمَّ أَوْزُوا نَارًا حَتَّى إِذَا أَكَلْتُ لَحْمِي وَخَلَصْتُ إِلَى عَظْمِي فَخَذُّوْهَا فَاطْحَنُوْهَا فَذَرُونِي فِي الْيَمِّ فِي يَوْمِ حَارٍّ أَوْ رَاحٍ فَجَمَعَهُ اللهُ فَقَالَ لِمَ فَعَلْتَ قَالَ حَشَيْتُكَ فَعَفَّرَ لَهُ» بخاری (3479).

«شخصی در آستانه مرگ قرار گرفت و وقتی از برگشت به زندگی دنیا نا امید شد به خانواده اش وصیت کرده که: وقتی مردم چوب بسیاری برایم گرد آورید سپس آتشی روشن کنید تا گوشتم را از بین ببرد و به استخوانهایم برسد، جسم را بردارید و آن را خرد کنید و در روزی بسیار گرم یا روزی که باد بوزد در دریا اندازید. خداوند جسمش را جمع کرد و به او فرمود: چرا چنین کردی؟ گفت: به خاطر ترس از تو. پس خداوند او را بخشید».

این آیه و حدیث بر این امر دلالت دارند که الله تعالی اجساد را برمیگرداند و آنچه جدا شده و در زمین حل شده اند را جمع می کند تا آنجا که به حالت اول همانگونه که بود برمی گرداند پس ارواحشان را به آن برمی گرداند.

بر طبق نصوص دینی خداوند بر زمین آب را نازل می کند پس به وسیله آن اهل قبور می رویند همانگونه که گیاهان می رویند. و دلیل بر آن حدیث ابوهریره رضی الله عنه است که شیخین روایت کرده اند. رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید:

«مَا بَيْنَ النَّفَخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ قَالَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا قَالَ أَبَيْتُ قَالَ أَرْبَعُونَ شَهْرًا قَالَ أَبَيْتُ قَالَ أَرْبَعُونَ سَنَةً قَالَ أَبَيْتُ قَالَ ثُمَّ يُنَزَّلُ اللهُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيَنْبُتُونَ كَمَا يَنْبُتُ الْبَقْلُ لَيْسَ مِنَ الْإِنْسَانِ شَيْءٌ إِلَّا يَبْلَى إِلَّا عَظْمًا وَاحِدًا وَهُوَ عَجْبُ الدَّنْبِ وَمِنْهُ يَرْكَبُ الْخَلْقُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

(بخاری (4935)، و مسلم (2955)).

«فاصله بین دو نفخ صور چهل است از ابوهریره پرسیدند: چهل روز است.

گفت: نمی توانم چیزی را بگویم به آن علم ندارم. گفتند: چهل ماه است؟

گفت: نمی توانم چیزی بگویم به آن علم ندارم. گفتند: چهل سال است؟

گفت: نمی توانم چیزی بگویم به آن علم ندارم. پیامبر فرمود: سپس خداوند از آسمان بارانی نازل می کند پس مرده ها زنده می شوند همانطور که گیاهان سبز می شوند. تمام اعضای انسان پوسیده می شود مگر یک قطعه استخوانی که عجب الذنب نام دارد که سالم باقی می ماند و انسانها در روز قیامت از این استخوان زنده و آفریده می شوند.»

این حدیث بر کیفیت زنده شدن دلالت دارد و اینکه اهل قبور در قبرهایشان چهل در فاصله بین دو نفخه می مانند که آن دو نفخ، نفخ مردن و زنده شدن می باشد و راوی منظور از چهل را مشخص نکرده که آن چهل روز، یا چهل ماه یا چهل سال است. در بعضی از روایات آمده که چهل سال است. سپس هنگامی که خداوند بخواهد مخلوقات را زنده کند بارانی از آسمان نازل می کند. در بعضی روایات آمده آن مانند منی مرد است پس اهل قبور از آن آب زنده می شوند همانگونه که گیاهان سبز می گردند بعد از اینکه تمام جسم شان جز استخوان عجب الذنب از بین رفت و این شامل انبیاء نمی گردد زیرا اجساد آنها نمی پوسد همانگونه که بیان آن قبلاً گذشت. با این توضیحات حقیقت زنده شدن، و زمان و کیفیت آن روشن گردید و الله اعلم.

رای صحیح بر بیان زنده شدن دلالت می نماید و زنده شدن تکرار برای خلق کردن است و برای هر عاقلی معلوم است که تکرار برای چیزی آسانتر از خلقت ابتدایی آن است.

بَلْ يَرِيْدُ الْاِنْسَانَ لِيَفْجُرَ اَمَامَهُ ﴿٥﴾

بلکه انسان می خواهد (با انکار نمودن) در مهلتی که در پیش دارد، فسق و فجور کند.

(۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لِيَفْجُرَ اَمَامَهُ»: تا زمان در پیش روی خویش را تباه کند و فرصت باقی مانده ی عمر

خویش را همچون گذشته با خیالی آسوده به گناه و فساد بگذارند

تفسیر :

در این آیه مبارکه الله تعالی می فرماید که: انسان شک در رستاخیز و قیامت را غیرممکن نمیدارد، بلکه دلیل واقعی انکار از آخرت آنان این است که در صورت پذیرفتن آخرت مجبور هستند اینکه برخی محدودیت های اخلاقی را بپذیرند، قبول کردن و پذیرفتن همین محدودیت های اخلاقی در اصل برایشان سخت و مشکل تمام میشود. آنان می خواهند مانند حیوانات صحرائی بدون مهار زندگی بسر ببرند. آنان مانند حیوانات که جز نیل به هوس های حیوانی آرمانی دیگری ندارند، در تکاپو باشند. از این رو قیامت را انکار و آن را تکذیب می کنند.

آنان بدینترتیب میخواهند ظلم و ستم و فسق و فجور و فریب کاری و بدکرداری ای که تاکنون می کرده اند، در آینده هم بتوانند با آزادی کامل به آن ادامه بدهند و مبادا این تصور که روزی بایستی در پیشگاه الله سبحان و تعالی حضور یابیم و حساب این اعمال خود را پس دهیم، اختیارات این آزادی نامشروع را از آنان سلب کند. پس در اصل این عقیشان نیست که آنان را از پذیرفتن عقیده ی آخرت باز می دارد، بلکه این خواسته های نفسانی شان است که راه را بر آنان می بندد.

اهمیت ایمان به آخرت :

همانطوریکه ما انسان ها با میل و رغبت خودما بوجود نیامده ایم با میل و رغبت خودمان هم نمی میریم. همه مذاهب بزرگ دنیا می گویند نوعی زندگی پس از مرگ وجود دارد. روز قیامت یکی از باورهای اساسی مسلمانان، مسیحیان و یهودیان است. هندوها هم معاد جسمانی را تقریباً قبول دارند.

ایمان به روز واپسین یکی از ارکان ایمان و عقیده از عقائد اساسی دین مقدس اسلام است. مسئله بعثت در دنیای پس از مرگ بعد از وحدانیت خداوند پایه دوم عقیده اسلامی میباشد. ایمان به وقایع عالم پس از مرگ و ایمان به نشانه های قیامت از جمله ایمان به غیبات است که عقل انسان قادر به درک آن ها نیست و جز از طریق وحی نبوی راهی برای شناخت آن ها وجود ندارد.

ایمان به الله تعالی و روز آخرت با ثواب و عقاب آن توجیه کننده رفتار انسان به سوی خیر است و هیچ قانونی از قوانین بشر نمی تواند رفتار انسان را همانند ایمان به آخرت راست و متعادل گرداند.

لذا فاصله زیادی است بین رفتار کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد و می داند دنیا مزرعه آخرت و اعمال صالح توشه آن هستند و بین کسی که ایمان به خدا و روز قیامت ندارد.

تصدیق کننده روز جزا بر اساس معیارهای آسمانی عمل می کند نه معیارهای زمینی و به حساب آخرت عمل می کند نه به حساب دنیا «الیوم الآخر فی ظلال القرآن» (صفحه ۲۰)

انسان که تصدیق کننده روز جزا باشد، در زندگی خویش رفتاری جداگانه دارد. در او استقامت، سعه صدر، نیروی ایمان، پایداری در سختی ها، تحمل در مصیبت ها به خاطر اجر و ثواب اخروی دیده می شود. او می داند آنچه نزد خدا است بهتر و ماندگارتر است. امام مسلم از صهیب (رضی الله عنه) روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «عجباً لأمر المؤمن أن أمره كله خير، و ليس ذلك لأحد إلا للمؤمن إن أصابته سراء شكر، فکان خيراً له، وإن أصابته ضراء صبر فکان خيراً له» (صحیح مسلم) کتاب الزهد، باب فی احادیث متفرقه، (۱۲۵/۱۸ - با شرح امام نووی). (کار مؤمن تعجب برانگیز است! زیرا همه کارهای او خیر است و جز مؤمن کسی چنین ویژگی را ندارد. اگر به خوشی برسد شکر گزار است و اگر به اوزیانی وارد شود صبر می کند پس همه این ها برای او خیر است).

شخصیکه به الله و روز آخرت و حساب و کتاب آن ایمان ندارد تلاش میکند تا تمام مقاصدش را در دنیا محقق سازد، او نفس زنان به دنبال متاع دنیا است و حریصانه آن را جمع می کند و شدیداً مانع رسیدنش به مردم است او دنیا را بزرگترین غم و نگرانی و تنها هدف دانش خود قرار داده است. او همه چیز را به نفع خود مقایسه می کند و به هیچ کس غیر از خود اهمیت نمی دهد و توجه نمی کند مگر زمانی که در این زندگی کوتاه و محدود سودی برای او به ارمغان آورد.

او در زمین حرکت می کند و حد و مرز او تنها زمین و زندگی کوتاه آن است بدین دلیل موازین و معیارهای او متفاوت است و مدام به نتایج منفی می رسد زیرا او از عالم پس از مرگ دور شده است. «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ، يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ» (سوره القیامه: آیات 5 الی 6) (بلکه انسان می خواهد در پیش روی خود فسق و فجور کند (بدین خاطر) او سؤال می کند روز قیامت کی می آید).

این تصور جاهلی محدود و تنگ باعث خونریزی، سرقت اموال، غارت و راهزنی می شود چونکه آنان همانطور که قرآن حالشان را به تصویر می کشد به روز قیامت و جزا و پاداش آن ایمان ندارند. «وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ» (الأنعام: 29) (و گفتند حیاتی جز زندگی دنیا وجود ندارد و ما (هرگز) مبعوث نخواهیم شد).

این نوع انسان‌ها حریصترین فرد بر زندگی دنیا هستند زیرا به حیات بعد از مرگ ایمان ندارند همانطور که خداوند در وصف مشرکین قوم یهود و امثال آنان می فرماید: «وَلْتَجِدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحِّزِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ» (سوره البقره: 96).

(و آنان را حریصترین مردم بر زندگی (دنیا) خواهی یافت حتی طمعکارتر از مشرکان (لذا) هر یک از آنان دوست دارد هزار سال عمر کند در حالیکه اگر این عمر به او داده شود. او را از عذاب بدور نمی دارد و خداوند نسبت به اعمال آنان بینا است).

مشرک امید به زندگی بعد از مرگ ندارد و طولانی شدن زندگی دنیایی را دوست دارد و یهودی‌ها با علمی که (به حقانیت اسلام) دارد به خزی و خواری خود در قیامت واقف است این نوع انسانها و امثالشان بدترین افراد هستند که در بین آنان طمع و حرص، راندن مردم و استثمار آنان و غارت ثروتها به خاطر حرص در تمتع به لذتهای دنیایی ترویج می یابد. لذا در بین آنان انحلال اخلاقی و رفتار حیوانی ظاهر می شود.

پس این چنین انسان‌ها وقتی متوجه میشوند که برخلاف لذتهای زودگذر و آرزوهای بی پایان شان سختی‌ها و شدائد دنیا افزایش می یابد که در این وقت هیچ مانعی را برای خودکشی خود نمی بینند. وقتی آنان مسئولیتی در عالم پس از مرگ ندارند پس مانعی برای خلاص شدن از این دنیا احساس نمی کنند.

به همین خاطر اسلام اهمیت خاصی برای ایمان به روز آخرت قائل است و تأکیدات فراوانی در قرآن عظیم الشان در این باره و درباره اثبات آن آمده است پس خداوند نادانان را به خاطر دوری از آن سرزنش می کند و پیامبر را مأمور می کند تا سوگند بخورد که حیات پس از مرگ حق است.

يسألُ أيانَ يومِ القيامةِ ﴿٦﴾

(با حالتی آمیخته با تردید) می پرسد روز قیامت چه وقت است؟ (٦)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أيان»: چه زمان و کی؟ هدف از مطرح کردن این سؤال توسط کافران، همانا استهزا و اندیشه‌ی بعید دانستن قیامت است، برای این‌که با فکر آرام و وجدانی راحت به گناه خویش ادامه دهند.

تفسیر :

قابل تذکر است بسیاری از انسانهای که از قیامت انکار می ورزند، آنان مشکل علمی ندارند، بلکه از نظر روانی انکار آنان برای آن است که به خیال خود راه را برای خواسته‌های خود باز کنند.

اگر هر کدام از ما ایمان راسخ و کامل به روز قیامت داشته باشیم، بدون شک و تردید به عبادت الله متعال روی می آوریم و مشغول عبادت می شویم و از گناه و زشتی‌ها پرهیز می نمایم و در نتیجه زندگی شرافتمندانه و خوشبخت را نصیب و کمایی خواهیم کرد. الله تعالی می فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً

وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سوره النحل: آیه 97). (هر کس خواه زن و خواه مرد، کار نیک انجام دهد و او مؤمن باشد، البته به زندگی پاک و خوشایند زنده اش می کنیم. و حتماً (نظر) به نیکوترین آنچه عمل می کردند، ثوابشان خواهیم داد.) شخصی که ایمان به روز آخرت داشته باشد، می داند که در برابر هر چیزی محاسبه می شود، شکی نیست که در هر کردار و گفتار خویش می اندیشد و دقت می نماید، هیچ عملی انجام نمی دهد و هیچ سخنی نمی گوید مگر اینکه راست و درست باشد زیرا که می داند خداوند در قرآن فرموده است: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (سوره الإسراء: 36). یعنی: «آنچه به آن علم و یقین نداری پیروی نکن، زیرا که گوش و شنوائی و چشم و بینائی و دل و قلب و شعور، از همه اینها انسان مسئولیت دارد و پرسیده می شود».

شخصیکه ایمان به روز آخرت داشته باشد می داند چه اموری در این روز بسیار گرم و سخت اتفاق می افتد و می داند که هیچ چیزی سبب نجات وی نمی شود مگر عمل صالح، در این صورت به انجام دادن انواع کارهای نیک از قبیل نماز، روزه، صدقه، قرائت قرآن، امر به معروف و نهی از منکر، خوش رفتاری با مردم و رعایت حقوق والدین و همسایه ها و... مبادرت می ورزد و در سبقت گرفتن در راه خیرسعی و تلاش می نماید. «سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ...» (سوره الحديد: 21). یعنی: (لذا) به سوی آمرزش از جانب پروردگارتان و جنتی که پهنایش مانند پهنای آسمان و زمین است بشتابید که برای کسانی که به الله و پیغمبران او ایمان آورده اند آماده شده است این فضل الله است به هرکس که بخواهد آنرا می دهد و الله دارای فضل و بخشش بزرگ است.)

و شخصیکه ایمان به روز آخرت داشته باشد می داند که پروردگار با عظمت، چه نعمت هائی جاویدان و همیشگی برای مؤمنان، و چه عذابها و شکنجه های پی در پی و همیشگی برای کافران آماده کرده است شکی نیست که دنیا را حقیر و کوچک شمرده و خاطر جمع و مطمئن می گردد که دنیا جز خانه موقت و متاعی زود گذرا نیست پس خود را به خاطر دنیا ناراحت و نگران نمی سازد، در این دنیا پاکدامن و پرهیزگار زندگی می کند و برای رسیدن به منزله حقیقی و جاویدان سعی و تلاش می نماید، و قسم به خدا که آن منزل (یعنی بهشت) ارزش خستگی و کوشش زیاد را دارد.

فَادَا بَرَقَ الْبَصَرُ ﴿٧﴾

پس وقتی [است] که چشم [از سختی و هولناکی آن] خیره شود. (٧)

تفسیر :

«بَرَقَ» : ترسان و حیران و مبهوت گردد، گویا به یک باره شعاعی از نور شدید بر چشم انسان تابیده باشد. کلمه «بَرَقَ» در لسان عربی وقتیکه که به چشم نسبت داده می شود به معنای حالتی برخاسته از ترس و وحشت شدید است.

ولی این اصطلاح در محاوره روزمره اعراب تنها برای این معنا به کار نمی روند، بلکه اگر انسان به سبب خوف، ترس، حیرت، یا مواجه شدن با حادثه ای ناگهانی دچار شوک شود و نگاه او به طرف همان منظره ی ناراحت کننده خیره بماند، برای آن هم این الفاظ به کار برده میشود. همین مضمون در جای دیگری از قرآن عظیم الشان چنین بیان یافته است: «إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ»، «جز این نیست که خدا آنان را

برای روزی به تاخیر می اندازد که چشم ها در آن خیره می شود.» (ابراهیم: 42)

وَخَسَفَ الْقَمَرُ ﴿٨﴾

و مهتاب تاریک و بی نور گردد. (۸)

تفسیر :

«خَسَفَ» «تیره گردد». «یعنی نور و روشنی آن تماماً از بین رفته و مجدداً به آن برنگردد چنانکه در مهتاب گرفتگی دنیا به آن برمی گشت.
«خَسَفَ» اگرچه اصطلاح «خسوف» برای مهتاب گرفتگی شایع شده، اما اصل این کلمه دلالت بر درهم پیچیدن (غموض) و فرو رفتن (غور) می کند و غالباً در مورد زمین هم به کار می رود وقتی که چیزی را چنان در خود فرو ببرد که اثری از شیء باقی نماند، چنانکه چاه «خسیف» هم چاهی است که آبش فرو رود که دیگر نتوان از آن آب برداشت (کتاب العین، ج ۴، ص ۲۰۱؛ معجم مقاییس اللغة، جلد ۲، صفحه ۱۸۰)
و در قرآن کریم هم این کلمه در این معنای فرو رفتن در زمین (از باب عذاب الهی) مکرر به کار رفته است (از جمله سوره های نحل/۴۵؛ اسراء/۶۸؛ قصص/۸۲-۸۱؛ عنکبوت/۴۰؛ سبأ/۹؛ ملک/۱۶).

مفسران «خسوف» با شدت و صلابت؛ و با این توضیحات نتیجه گرفته اند که خسوف در این آیه، نه صرفاً از بین رفتن نور ماه، بلکه فرو رفتن آن در آفتاب و منحل شدن ماه در آفتاب است و به معنای درهم ریختن نظام مادی دنیوی است [که شاید تعبیری را که در آیه بعد آمده (جَمَعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ) بتوان مؤید این دیدگاه دانست] (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ص ۵۸-۵۷).

وَجَمَعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ ﴿٩﴾

و آفتاب و ماه یکجا جمع شود. (۹)

تفسیر :

«جَمَعَ»: مفسران در تعریف و توضیح این کلمه بشرح ذیل می نویسند :
1 - عطاء بن سائب ابو محمد ثقفی کوفی فرموده است : آفتاب و ماه یک جا جمع و در آتش دوزخ و یا آب دریا انداخته شود تا بر اشتعال آن بیفزاید. (تفسیر طبری ۱۳/۲۹).
2- نور هر دو از بین برود و تاریک گردد. 3- هر دو از غروب خویش طلوع کنند.
خلاصه‌ی کلام این است که هر دو در پایان حیات خویش به سرنوشتی مشابه دچار شده و نابود می‌گردند

از فحوی این آیه مبارکه چنین معلوم می شود که در روز قیامت نظام موجود جهان، از هم فرو می پاشد. ماه فقط نور خویش را از دست نمی دهد، بلکه آفتاب هم روشنی خویش را از دست می دهد و وحشت ناشی از وقوع قیامت، وجود انسان را فرامی گیرد.

يَقُولُ الْإِنْسَانُ يُومِنُ أَيَّنَ الْمَفْرُ ﴿١٠﴾

و (وقتی روز قیامت برپا شود) انسان می گوید: راه فرار کجاست؟! (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَيَّنَ الْمَفْرُ»: راه فرار و گریز کجاست تا از سختی‌های این روز خود را رهایی بخشیم؟

تفسیر :

یعنی از سختی‌های این روز به کجا می‌توان گریخت؟ و به کجا باید فرار کرد و پناه برد؟ و از این حادثه‌ی جانکاه و مصیبت بزرگ چگونه باید نجات یافت؟

خواننده محترم !

بعد از اینکه اولاد آدم صحنه های هولناک روز قیامت را مشاهده کند، در آن هنگام می گوید: کجاست گریزگاه از نزد الله سبحان و تعالی و از حساب و عذاب وی.

حضرت ابوهریره (رض) از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت می کند: «يَقْبِضُ اللَّهُ الْأَرْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَيَطْوِي السَّمَاءَ بِيَمِينِهِ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ أَيْنَ مُلُوكِ الْأَرْضِ». (خداوند زمین و آسمان را قبضه می نماید و در هم می پیچاند سپس می فرماید: من پادشاه، هستم پادشاهان زمین کجا هستند؟). (این حدیث را امام بخاری در صحیح، کتاب الرقائق (6519)، روایت کرده است.

انسان ها بعد از اینکه از قبر برخاستند، بسوی سرزمین محشر سوق داده می شوند. «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَاءً، وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا» (سوره مریم: 85-86).

قرآن عظیم الشان در (آیات 34 الی 37 سوره عبس) با قوت خاصی صحنه وحشتناک روز محشر را چنین بیان و توصیف نموده است:
«يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ، وَصَحْبَتِهِ وَبَنِيهِ، لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْيِبُهُ» (سوره عبس آیات 34-37).

(روزی که انسان از برادر خود می گریزد؛ و از مادر و پدر خویش؛ و از همسر و فرزندان؛ برای هر انسانی در آن روز حال و کاری خواهد بود که او را به خود مشغول دارد)

آفتاب با آن شدت حرارتش به آنها نزدیک شده و از تمامی بدن آنها عرق سرازیر می شود. طوری که در حدیث نبوی آمده است: «يَعْرِقُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَذْهَبَ عَرَقُهُمْ فِي الْأَرْضِ سَبْعِينَ ذِرَاعًا وَيُلْجِمُهُمْ حَتَّى يَبْلُغَ آذَانَهُمْ» «آنچنان مردم در روز قیامت عرق می کنند که عرق آنها تفاد ذراع (گز) در زمین فرو می رود، و تا گوش هایشان عرق در عرق می شوند». (صحیح بخاری حدیث شماره (6532).

و در روایت دیگر نیز آمده است که: «تُدْنَى الشَّمْسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْخَلْقِ حَتَّى تَكُونَ مِنْهُمْ كَمِقْدَارِ مِيلٍ، ... فَيَكُونُ النَّاسُ عَلَى قَدْرِ أَعْمَالِهِمْ فِي الْعَرَقِ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ إِلَى كَعْبِيهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ إِلَى رُكْبَتَيْهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ إِلَى حَقْوَيْهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يُلْجِمُهُ الْعَرَقُ الْجَمَامًا، وَأَشَارَ رَسُولُ اللَّهِ بِيَدِهِ إِلَى فِيهِ». «در آن روز آفتاب به مردم نزدیک شده و با اندازه یک میل با آنها فاصله دارد، پس مردم به قدر اعمالشان در عرق هستند که کسانی تا قوزک (کعب) و کسانی تا زانو، و کسانی تا کمر بند، و کسانی هستند که در عرق غرق شده اند و حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم به دهانش اشاره فرمود، یعنی عرق به دهان آنها نزدیک است».

كَلَّا لَا وَزَرَ ﴿١١﴾

هرگز چنین نیست راه فرار و پناهگاهی وجود ندارد. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَزَرَ»: کوه، قلعه و هر قرارگاهی که هنگام بروز مصیبت به آن جا پناه برده شود.

تفسیر :

«لَا وَزَرَ» «گریز گاهی نیست، پناه گاهی وجود ندارد».

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ﴿١٢﴾

(بلکه) در آن روز قرارگاه [نهایی] به سوی پروردگار تو است. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمُسْتَقْرُّ»: پناهگاه و قرارگاه نهایی که فرار و بازگشت همه کس به آن جا منتهی می‌شود و منزلگاه ابدی خواهد بود.

تفسیر :

مفسر آلوسی در تفسیر این آیه مبارکه فرموده است: بندگان در پیشگاه الله سبحان و تعالی استقرار می‌یابند و بجز او پناهگاهی دیگری ندارند. (روح المعانی ۱۴۰/۲۹). هدف و مقصود از این آیات متبرکه بیان خوف و هراس آخرت است. بصر و چشم‌ها در روز قیامت خیره می‌شوند و از شدت خوف و هراس متحیر می‌گردند و از مشاهده‌ی عظمت امور خیره می‌مانند و انسان عقلش را از دست می‌دهد، هوش از سرش می‌پرد و به جستجوی ملجا و مفری می‌افتد. ولی متأسفانه، قیامت فرا رسیده و حیات به سر آمده است.

يُنْبَأُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ﴿١٣﴾

و در آن روز انسان را از تمام کارهایی که از پیش یا پس فرستاده خبر داده می‌شود. (۱۳)

تفسیر :

«يُنْبَأُ»: باخبر گردانیده می‌شود. «مَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ»: چیزهایی که پیشاپیش فرستاده است و برجای گذاشته است. یعنی همه کارهایی که در حال حیات از پیش فرستاده و آنچه برای بعد از مرگ گذاشته است، از نیک و بد و حسن و قبح عملکرد خود باخبر می‌شود. (این معنی که مرجوح است از ابن عباس و ابن مسعود روایت شده است. و عده‌ای دیگری از مفسران نیز فرموده اند، معنی آیه چنین است: آنچه در اول عمر و آخر آن انجام داده است.)

در حدیث آمده است: «هر کس روشی نیکو دایر کند، مکافات آن و مکافات انسانهای که تا روز قیامت بدان عمل می‌کنند، بدون کاسته شدن از اجر عاملان، به او می‌رسد. و هر کس سنت و روشی بد و ناپسند بنا نهد، گناه و سزای آن و سزای آنان که تا روز قیامت آن را عملی می‌کنند بدون کاسته شدن از مجازات عاملان به او می‌رسد». (حدیث در صحاح آمده است.)

خواننده محترم !

در زبان پشتو مثل مردمی داریم که می‌گویند: «هغه چی گری نو هغه به ریښی، یعنی چیزی که می‌کاری همانرا درو می‌کنی» در روز قیامت بعد از اینکه محکم‌الهی بر پا می‌شود. در این وقت است که هر شخصی آنچه که در دنیا فرستاده است می‌بیند، تمام اعمال که انجام داده، خواه کوچک باشد و یا بزرگ همه در جلوش مجسم و آشکار می‌گردد، و هیچ چیزی از آن اعمال بر خداوند متعال پوشیده نشده و نخواهد شد، و تمام اعمال شخص را بطور دقیق و کامل مورد بررسی قرار می‌دهند.

مهمترین سؤالی که روز قیامت از انسانها بعمل می‌آید راجع به کفر و شرک است. از آنها درباره معبود هایشان سؤال می‌شود. خداوند می‌فرماید: آیه: «وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ، مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ». (الشعراء: 92 – 93) (و بدیشان گفته می‌شود: کجا هستند معبودهایی که پیوسته آنها را عبادت می‌کردید؟ (معبودهای) غیر از خدا. آیا آنها (در برابر این شداوند و سختی‌هایی که اکنون با آن روبرو هستید و هستند) شما را کمک می‌کنند یا خویشان را یاری می‌دهند؟).

و راجع به تکذیب پیامبران مورد سؤال قرار می گیرند: طوریکه می فرماید: «وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ، فَعَمِيَّتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ».

(القصص: 65 - 66) (خاطرنشان ساز) روزی را که خداوند مشرکان را فریاد مینماید و می گوید: به پیغمبران چه پاسخی دادید؟ در این هنگام (بر اثر حیرت و دهشت) همه خبرها را فراموش مینمایند (و جملگی دچار فراموشی می شوند و سخنی برای گفتن نخواهند داشت و حتی از ترس و هراس) نمی توانند چیزی از یکدیگر هم بپرسند).
در دنیا چه عملی را انجام داده اند؟

انسان در مورد اعمالی که در دنیا انجام داده است مورد بازخواست قرار می گیرد. «فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ». (الحجر: 92 - 93) (به پروردگارت قسم! که حتماً (در روز رستاخیز از آنچه در دنیا مردمان انجام می دهند) از جملگی ایشان پرس و جو خواهیم کرد. (سؤال و بازخواست می کنیم) از کارهایی که (در جهان) می کردند). «فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ». (سوره الأعراف: 6) ((در روز قیامت) به طور قطع از کسانی که پیغمبران به سوی آنان روانه شده اند می پرسیم (که آیا پیام آسمانی به شما رسانده شده است یا خیر و چگونه بدان پاسخ داده اید؟) و حتماً از پیغمبران هم می پرسیم (که آیا پیام آسمانی را رسانده اید و از مردمان در قبال فرمان یزدان چه شنیده و چه دیده اید؟)).

در سنن ترمذی از ابی برزه نضله بن عبید اسلمی رضی الله عنه روایت شده که پیامبر الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «لا تزول قدما عبد يوم القيامة حتى يسأل عن عمره فيم أفناه؟ وعن علمه فيم فعل فيه؟ وعن ماله من أين اكتسبه؟ وفيم أنفقه؟ وعن جسمه فيم أبلاه؟» جامع الاصول (436/10) و شماره آن: 7969. (در روز قیامت هیچ کس نمی تواند قدم بردارد تا اینکه در مورد چهار چیز از او سؤال نشود:

- 1- عمرش را در چه چیزی صرف نموده.
 - 2- مقطع جوانی را با چه چیزی بسر برد.
 - 3- تا کجا به علم و دانشش عمل کرد.
 - 4- مال و ثروتش را از چه راهی کسب کرد و در چه چیزی خرج نمود).
- باز در سنن ترمذی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا تزول قدم ابن آدم يوم القيامة من عند ربه، حتى يسأل عن خمس: عن عمره فيم أفناه؟ وعن شبابه فيم أبلاه؟ وعن ماله من أين اكتسبه، وفيم أنفقه، وماذا عمل فيما علم».

(در روز قیامت هیچ کس نمی تواند در حضور پروردگار قدم بردارد تا اینکه در مورد پنج چیز از او سؤال نشود:

- 1- عمرش را در چه چیز صرف نمود.
 - 2- وقت جوانی را با چه چیزی بسر برد.
 - 3- مال و ثروتش را از چه راهی کسب کرد.
 - 4- مال و ثروتش را در چه چیزی خرج نمود.
 - 5- تا کجا به علم و دانشش عمل کرد).
- همچنان پروردگار با عظمت در روز قیامت از نعمت هایی که در دنیا به انسان داده است، سؤال می کند. می فرماید: «ثُمَّ لَنَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ». (سوره التكاثر: آیه 8) (سپس

در آن روز (همه شما) از نعمت های که داشته اید بازپرسی خواهد شد مقصود از نعمت موارد زیر می باشند: شکم سیر، آب خنک، سایه خانه و مسکن، تعدیل در ساختار جسم و روح و لذت خواب.

سعید بن جبیر رضی الله عنه می گوید:

حتی یک جرعه غسل مورد بازخواست واقع می شود. مجاهد می گوید: تمام لذات دنیوی شامل بازخواست می باشند، حسن بصری می گوید: نعمت صبح و شام نیز از جمله نعمت هایی هستند که انسان در مورد آنها مورد سؤال قرار خواهد گرفت.
ابن عباس می گوید: نعیم عبارت است از: صحت جسم، چشم و گوش. تفسیر ابن کثیر: (364/7)

انواع نعمت هایی که شمرده شدند، از باب تنوع در تفسیر نعمت بود و گرنه نعمت های خداوند بسیار زیاد اند و قابل شمارش نیستند: «وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا». (سوره ابراهیم: آیه 34) (و اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید (از بس که زیادند) نمی توانید آنها را شمارش کنید).

در صحیح بخاری از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که پیامبر الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس: الصحة والفراغ». (دو نعمت وجود دارند که بسیاری از مردم در ارتباط با آنها دچار ضرر و زیان هستند: تندرستی و فراغت وقت).

معنی حدیث این است که اغلب مردم در شکر و قدردانی از این دو نعمت کوتاهی می کنند، و به مقتضای آن دو، عمل نمی کنند و هر کس به مقتضای آنچه که بر وی واجب است عمل نکند، در خسارت است.

در مسند احمد آمده است که رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا بأس بالغنی لمن اتقى الله عز وجل، والصحة لمن اتقى الله خیر من الغنی، وطیب النفس من النعیم». (کسانی که از معصیت خداوند می ترسند ثروت برای آنها هیچ اشکالی ندارد. تندرستی برای کسانی که از خداوند می ترسند، از ثروت بهتر است، و نفس پاکیزه از جمله نعمت ها است).

بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾

بلکه انسان خود به وضع خویش بیناست. (۱۴)

تفسیر:

«بَصِيرَةٌ»: بر نفس و عملکرد خویش آگاه و شاهد است و احتیاج به شاهی غیر از خود ندارد. همان طور که در جای دیگری می فرماید: «كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا - 14» (سوره اسراء). «ها» در بصیره برای مبالغه است.

ابن عباس (رض) فرموده است: انسان به تنهایی بر خود شاهد است، گوش و چشم و پاها و اعضایش بر او شهادت می دهند. (تفسیر طبری ۱۱۵/۲۹).

وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ ﴿١٥﴾

اگرچه [برای توجیه گناهانش] عذرهایی پیش کند. (۱۵)

تفسیر:

«مَعَاذِير» جمع معذرت به معنای پیدا کردن چیزی است که آثار گناه را محو کند، خواه عذر به جا باشد و یا هم عذربی جا.
امام فخر رازی فرموده است: یعنی هر اندازه انسان عذر و بهانه بیاورد و دربارهی آن به

جدل بپردازد و هر عذر و دلیلی که بیاورد، فایده ندارد؛ چون خود بر خود شاهد است که چه جنایت‌ها و چه گناهان تباہ‌کننده‌ای را مرتکب شده است. (تفسیر کبیر ۲۲۲/۳۰).

خواننده گرامی!

در این هیچ شکی نیست که: وقوع قیامت امری است حتمی و ممکن و ایمان و اعتقاد به آن شهوات و تمایلات را سمت و سوی اخلاقی و انسانی می‌دهد و غریزه‌ی پست حیوانی را در انسان تعدیل کرده و تحت کنترل خود در می‌آورد اما از آن جایی که **گناهکاران**، قید و بندهای اخلاقی را سدّ راه تمایلات حیوانی خویش می‌دانند پیوسته در فکر آن آند تا با أسالیب گوناگون، قیامت را انکار کنند و بدین ترتیب نفس خود را از ملامت‌های احتمالی آرام سازند و با فکر آسوده و به دور از هر اندیشه‌ای به شهوت رانی بپردازند، اما غافل از آن که خواه ناخواه روزی فرا خواهد رسید که تمامی انسانها به‌سوی قرارگاه نهایی در محکمه عدل الهی سوق داده شوند و سراسر وجود هر شخص، شاهدهی بر تمام گناهی خواهد شد که تحت هر عنوان و شعاری مرتکب شده است.

عذر خواهی گناهکاران در قیامت سودی ندارد :

بر اساس حکم آیات قرآن دنیا تنها جایی است که الله تعالی به ما اختیار داده تا در آن عمل کنیم و در صورت اشتباه و خطا عذرخواهی یعنی توبه کنیم. اما در قیامت اصلاً مجالی برای عذرخواهی و توبه وجود ندارد.

خداوند متعال با در نظر داشت اینکه برای انسان اختیاری داده، دنیا را محلی برای انجام عمل قرار داده و آخرت را محل رسیدگی به اعمال و بر همین اساس اگر انسان با توجه به اختیار خویش گناهی یا ظلمی انجام داد تنها در همین دنیا می‌تواند عذر خواهی نموده و از عمل خویش توبه نماید. توبه یا همان عذرخواهی از الله متعال، بایی است که تنها در عالم دنیا برای انسان ها گشوده شده و این دروازه امکاناتی با مردن انسان بسته می‌شود و راهی برای عذرخواهی در عالم قیامت وجود ندارد. پروردگار با عظمت ما می‌فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (برای کسانی که کارهای بد را انجام می‌دهند، و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا می‌رسد می‌گوید: «الان توبه کردم!» توبه نیست؛ و نه برای کسانی که در حال کفر از دنیا می‌روند؛ اینها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم کرده ایم» (آیه 18 سوره نساء).

با توجه به نکته اول؛ قیامت مجالی برای عذرخواهی نیست اما این امر منافات ندارد با اینکه مجرمان و گناهکاران وقتی عذاب الهی را می‌بینند و ترس تمام وجود آنها را فرا می‌گیرد برای رهایی خود از عذاب شروع به عذرخواهی می‌کنند کما اینکه در امور دنیوی نیز به همین منوال است. از همین روست که در آیاتی مانند «فِيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ» (آن روز عذرخواهی ظالمان سودی به حالشان ندارد، و توبه آنان پذیرفته نمی‌شود.) (سوره روم/57) و آیه «بِیَوْمٍ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (روزی که عذرخواهی ظالمان فایده به حالشان نمی‌بخشد؛ و لعنت خدا برای آنها، و خانه (و جایگاه) بد نیز برای آنان است.) (سوره غافر/52) در آیه به صورت صریح و روشن بیان شده که معذرت خواهی و توبه ظالمان و گناهکاران در قیامت سودی به حال آنها ندارد.

در انسانها معمول طوری است که برای توجیه کارهای خلاف خود عذر تراشی می‌کند،

طوریکه مثال های آن در قرآن عظیم الشأن با زیبایی بیان یافته است:
 طوریکه می گویند: «غفلت کردیم: «إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (سوره اعراف آیه 172)
 و در برخی از اوقات میگویند: بزرگان و سران قوم، ما را گمراه کردند: «هُؤُلَاءِ
 أَضَلُّونَا» (سوره اعراف، آیه 38). در برخی از اوقات میگویند: شیطان ما را گمراه
 کرد، اما شیطان در جواب شان می گوید: مرا ملامت نکنید زیرا خودتان مقصر هستید:
 «فَلَا تَلْمُزُونِي وَ لَوْمُوا أَنفُسَكُمْ» (سوره ابراهیم، آیه 22).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (16 الی 25) در باره شتاب ورزیدن پیامبر صلی الله علیه وسلم در
 حفظ قرآن کریم ، و موضوع احوال مردم و دیدار پروردگار در قیامت ، را مورد بحث
 قرار داده است .

لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿١٦﴾

(ای پیغمبر! پیش از پایان یافتن وحی به وسیله جبرئیل) زبانت را حرکت مده تا در یاد
 کردن آن شتاب کنی. (۱۶)

تفسیر :

«لَا تُحَرِّكْ بِهِ» :مجنبان، حرکت مده، به حرکت در نیاور، چرخ مده. این آیه اشاره به
 حالت رسول الله صلی الله علیه وسلم در هنگام دریافت وحی دارد که در کلمات وحی
 عجله می کرد و از بیم فراموشی، آیات را همراه جبرئیل علیهم السلام ، توسط لبها و
 زبان خود را برای تکرار آن می جنبانیدند .
 اما الله سبحان و تعالی ایشان را از این کار باز می دارد و این آیه نازل شد یعنی: زبان
 خویش را در هنگام القای وحی به تکرار کردن قرآن جنبان تا آن را از بیم آنکه مبدا از
 ذهنت برود، به شتاب فراگیری.

شأن نزول، آیه 16:

بخاری از ابن عباس (رض) روایت کرده است: وقتی به پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی
 نازل می شد، آن بزرگوار وحی نازل شده را زود زود می خواند تا سریع حفظ کند. پس
 الله تعالی آیه «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ» را نازل کرد. (صحیح است، بخاری 5 و
 4927 و 4929 و 5044 و 7534، مسلم 448، ترمذی 3229، نسائی 2 / 149).
 (ملاحظه شود:تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب
 نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی)

إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿١٧﴾

چرا که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست! (۱۷)
 همچنان در (آیه 114 سوره طه) آمده است که می فرماید: «لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ
 يَقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ» (قبل از پایان وحی در تلاوت آن عجله نکن).

تفسیر :

«جَمْعَهُ»: گردآوردن قرآن. هدف از گردآوردن قرآن در سینه پیامبر صلی الله علیه وسلم
 می باشد. همچنان در جمله: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ» این هدف را میرساند که قرآن عظیم
 الشأن از هر گونه تحریف و تغییر در مصونیت میباید.
 «قُرْآنَهُ» (قرأ): در اصل لغت به معنای قرائت کردن است همچنان که در این آیه نیز
 بدین معنا آمده است، یعنی بر ماست قرائت آن بر تو تا این که آن را فراموش نکنی.

و بدینترتیب، الله تعالی و عده می فرمایند که تمام آیات را در سینه پیغمبر جمع و حفظ نماید.

فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴿١٨﴾

پس هر گاه آن را خواندیم، از قرائت آن پیروی کن! (۱۸)

تفسیر :

«فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ»: از قرائتش پیروی کن. شرط این تبعیت، استماع قرآن و سپس کوشش در فرا گرفتن آن است.

پس وقتی جبرئیل علیه السلام قرآن را بر تو خواند گوش فرا ده تا قرائتش را تمام کند. و در اثناء قرائت جبرئیل لبها را تکان مده. به عبارت دیگر، همان گونه که حفظ قرآن در همه دوران در میان مردمان بر عهده الله است، نگهداری آن در سینه پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و جاری کردن آن بر زبان آن حضرت نیز بر عهده الله تعالی میباشد. (ملاحظه شود سوره حجر) کلمه (قرآن) مصدر است و به معنی قرائت است.

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿١٩﴾

سپس (توضیح) و بیانش نیز بر عهده ماست. (۱۹)

تفسیر :

«بَيَانَهُ»: بیان داشتن احکام، توضیحات و غرایب آن و به طور کلی تبیین و تفسیر قرآن. حضرت ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه مبارکه فرموده است: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ» یعنی گوش بده و ساکت باش. «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ»: سپس آن را به وسیلهی زبان تو بیان می‌کنیم. (این روایت از ابن عباس در صحیحین ثابت است). مفسر این کثیر درباره این آیه مبارکه فرموده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم برای دریافت قرآن عجله می‌کرد، و در قرائت آن با فرشته مسابقه می‌داد. آنگاه الله متعال به او دستور فرمود که گوش فرا دهد، الله قول داد که قرآن را در سینه‌ی او جمع و حفظ نماید و آن را برایش بیان کند و توضیح دهد. پس حالت اول، جمع قرآن در سینه‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، حالت دوم، تلاوتش و حالت سوم، تفسیر و بیان و توضیح معانی قرآن بود. (مختصر ۵۷۶/۳).

خواننده محترم!

اگر به وظائف و مسئولیت های پیامبر صلی الله علیه وسلم نظر اندازیم به وضاحت در می یابیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم چند وظیفه مهم را بدوش داشت از جمله: یادداشت:

بصورت کل در این آیات متبرکه حالات سه‌گانه‌ی وحی ذکر شده است: 1- جمع نمودن قرآن در سینه‌ی پیامبر 2- تلاوت قرآن بر پیامبر جهت فراگیری 3- تفسیر و تبیین معانی آن.

اول دریافت وحی :

در این هیچ جای شکی نیست؛ که وحی را از پروردگار با عظمت در یافت می داشت، و با رحلت شان ارسال وحی هم خاتمه یافت.

دوم: تبیین و تشریح وحی الهی :

دومین وظیفه که رسول الله صلی الله علیه وسلم آنرا انجام می داد؛ بیان دین و تفسیر آن است، طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه: 44 سوره نحل) می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ

الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی).
ملاحظه بفرمایید که رسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقط «بیان وحی» نیست، بلکه تفسیر و «تبیین وحی» نیز از جمله وظایف آنحضرت می باشد.

سوم: اقامه دین در جامعه :

از مسئولیت های دیگری پیامبر صلی الله علیه وسلم، اقامه دین در زندگی مردم بود، این بدین معنا است که؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم صرف به بیان وحی و تفسیر دین اکتفا نکرد، بلکه برای تشکیل حکومتی بر پایه دین در مدینه منوره تلاش نمود، امری که در مکه مکرمه محقق نشد و در مدینه منوره به وقوع پیوست.

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ﴿٢٠﴾

نه، چنین نیست که شما می پندارید و دلایل معاد را کافی میدانید بلکه شما دنیای زودگذر را دوست دارید و هوسرانی بی قید و شرط را (۲۰)

تفسیر :

«الْعَاجِلَةَ»: دنیا، زیرا زودیاب و زودگذر است و انسان نتایج کارهایش را در آن فی الحال و نقدی دریافت می دارد و این با طبیعت انسان هم سازگارتر است.

خواننده محترم !

قرآن عظیم الشان در مورد خواست انسان از نعمت های دنیاوی زود گذر می فرماید: «مَنْ كَانَ يَرْيِدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَذْهُورًا» (آیه 18 سوره اسرا) (هر کس پیوسته زندگی دنیای زودگذر را بخواهد، به مقداری که خواهیم و برای هر که اراده کنیم، در این دنیا بشتاب فراهم می کنیم، سپس جهنم را برایش قرار می دهیم که با شرمندگی و طرد شدگی، وارد آن خواهد شد.)
باید گفت بدترین خصلت در یک انسان، خصلت دنیا گرای است، نه اصل دنیا، زیرا در آیه متبرکه جمله «كَانَ يَرْيِدُ الْعَاجِلَةَ» آمده است.

از دیدگاه و فهم قرآن عظیم الشان، دنیا طلبی و دنیا گرایی اگر سبب غفلت از آخرت و انحصار خواسته ها در دنیا باشد، مورد نکوهش قرآن عظیم الشان قرار گرفته است.
طوری که می فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (سوره روم آیه 7) (آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می دانند، و از آخرت (و پایان کار) غافلند!)
هكذا در (آیه 29 سوره نجم) می فرماید: «فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَ لَمْ يَرِدْ إِلَّا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (پس، از هر که از یاد ما روی گرداند و جز زندگی دنیا را خواستار نبود، روگردان. و باز می فرماید: «أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (آیا به جای آخرت، به زندگی دنیا راضی شده اید؟) (آیه 38 سوره توبه).

در این هیچ جای شکی نیست که: خواست انسان بی حد و حصر است، بناءً خواست انسانی باید در چهارچوب اراده الهی محدود شود.

دنیاطلبان را میتوان به دو گروه تقسیم نمود: گروه اول از جمله کسانی اند که متأسفانه هم دنیا را می بازند و هم آخرت را و به اصطلاح؛ «حَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ» می شوند، و گروه دیگری کسانی اند که به بخشی از خواسته های دنیایی شان می رسند، ولی به خسران آخرت مواجه می شوند: «مَنْ كَانَ يَرْيِدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَذْهُورًا» (هر کس پیوسته زندگی دنیای زودگذر را بخواهد، به مقداری که خواهیم و برای هر که اراده کنیم، در این دنیا بشتاب فراهم می کنیم، سپس

جهنم را برایش قرار می دهیم که با شرمندگی و طرد شدگی، وارد آن خواهد شد.) و در جمله: «جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ» واضح می سازد که: «عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ» (پایان دنیاطلبی، پشیمانی و دوزخ است.

وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ ﴿٢١﴾

و آخرت را ترک می کنید. (۲۱)

تفسیر:

«تَذَرُونَ» (وذر): رها کرده و وا گذاشته‌اید. «الْآخِرَةَ»: دنیای دیگر که دیریاب و پایدار است و برای آن باید تلاش کرد و در انتظار پاداش آن شکیبا بود. مفسر تفسیر صفاة النفاسیر در ذیل آیه مبارکه مینویسد: ای مشرکان! دست بردارید و بس کنید، موضوع آن‌طور که شما تصور کرده‌اید نیست که گمان می‌کنید حشر و حساب و مکافات و مجازات در کار نیست. بلکه شما گروهی دوستدار و خواهان دنیای ناپایدار هستید، و آخرت پایدار را رها می‌کنید. از این‌رو برای آخرت خود در اندیشه نیستید در صورتی که پایدار و بهتر همان است.

ایمان به روز آخرت و تأثیر آن بر مسلمان :

پروردگار با عظمت ما (در آیه 39، سوره نباء) می فرماید: «ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَابًا» (یعنی: «آن است روز حق و هر حقیقتی آشکار می گردد پس هر کسی که راه نجات خود را می جوید، راه رجوع و بازگشت به درگاه الله را درپیش می گیرد). روز آخرت مرحله مهم و با اهمیتی در زندگی انسان می باشد، و آن روز نمایان گر آنچه که برای انسان اتفاق می‌افتد می‌باشد، از هنگام مرگ اش تا اینکه در بهشت یا دوزخ مستقر شود.

ایمان داشتن به روز قیامت، انسان را تشویق می دارد تا به عبادت الله تعالی روی آورد و مشغول عبادت الله تعالی شود و از گناه و معصیت به پرهیزد، و در نتیجه زندگی شرافتمند و با عزتی داشته باشد.

شخصی که به روز آخرت ایمان دارد درک می کند که در برابر هر چیزی مورد محاسبه قرار می گیرد، شکی نیست که در هر کردار و گفتار خویش می اندیشد و دقت لازمی را بخرج می دهد، هیچ عملی انجام نمی‌دهد و هیچ سخنی نمی گوید مگر اینکه راست و درست باشد زیرا که می داند که خالق اش در قرآن عظیم الشان فرموده است: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (سوره الإسراء: 36). (یعنی: «آنچه به آن علم و یقین نداری پیروی نکن، زیرا که گوش و شنوائی و چشم و بینائی و دل و قلب و شعور، از همه اینها انسان مسئولیت دارد و پرسیده می شود».

انسان معتقد به روز آخرت می داند چی حوادثی در این روز به اتفاق می افتد و می داند که هیچ چیزی سبب نجات وی نمی شود مگر عمل صالح، در این صورت به انجام دادن انواع کارهای نیک از قبیل نماز، روزه، صدقه، قرائت قرآن، امر به معروف و نهی از منکر، خوش رفتاری با مردم و رعایت حقوق والدین و همسایه ها و... مبادرت می ورزد و در سبقت گرفتن در راه خیرسعی و تلاش می نماید.

شخص معتقد به روز آخرت می داند که خداوند چه نعمت‌هایی جاویدان و همیشگی برای مؤمنان، و چه عذاب‌ها و شکنجه‌های پی در پی و همیشگی برای کافران، آماده کرده

است، شکی نیست که دنیا را حقیر و کوچک شمرده و خاطر جمع و مطمئن می گردد که دنیا جز خانه موقت و متاعی زودگذر نیست پس خود را به خاطر دنیا ناراحت و نگران نمی سازد، در این دنیا پاکدامن و پرهیزگار زندگی می کند و برای رسیدن به منزله حقیقی و جاویدان سعی و تلاش می نماید.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ ﴿٢٢﴾

در آن روز چهره‌هایی شاداب (و مسرور) هستند. (۲۲)

تفسیر :

«ناضرة» از ماده «نضرة» به معنای طراوت، شادابی و سرور آمده است، بصورت کل این کلمه و مشتقاتش، سه بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است (سوره انسان/11، سوره مطفین/24 و سوره قیامت/22)، این سه آیه اشاره به پادشاهای خداوند در روز قیامت دارد که شامل انسانهای مؤمن، مخلص و نیکوکار خواهد شد.

در جای دیگر، علت این سرور و شادابی را رحمتها و نعمتهای خداوند دانسته می فرماید: «تعرف فی وجوههم نضرة النعم» در چهره های آنها طراوت و نشاط نعمت را می بینی (مطفین/24) بنا بر این، آیه شریفه در باره حالت مؤمنان در قیامت است که با چهره شادمان و مسرور در آنجا حاضر می شوند.

إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾

و به پروردگار خود می نگرند. (۲۳)

تفسیر :

تعدادی از انسانها بر اثر اعمال نیک در روز قیامت صورت نورانی و سفیدی دارند که در واقع انعکاس و ظهوری از اعمال نیک دنیایی آنهاست. قرآن عظیم الشان به صورت کلی، بدون اینکه خصوصیات این اشخاص را نام ببرد، این حقیقت را بیان نموده، می فرماید: «روزی که چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه شود و اما روسفیدان در رحمت خدا قرار می گیرند و در آن جاویدان اند» و همچنین صورت نورانی برخی از این افراد را چنین بیان نموده است: و برخی چهره‌ها در آن روز روشن و نورانی است، خندان و شادمان است.»

و گاهی به صورت محدودتر می فرماید: مؤمنین در آن روز نورانی هستند: «[روزی که] نور مؤمنان پیشاپیش و سمت راستشان می شتابد، می گویند: پروردگارا! نورمان را برای ما کامل گردان.»

حال باید دید اینها چه کسانی هستند و چه اعمالی انجام داده اند که با چنین چهره‌هایی محشور شده اند! توجه دارید که نورانی بودن چهره و داشتن یک صورت نورانی فقط یک نماد ظاهری نیست؛ بلکه نشانه رستگاری ابدی است؛ چنانکه اشاره شد، قرآن می فرماید: «و اما روسفیدان در رحمت (و بهشت) خدا جاویدانه هستند.»

قابل یادآوری است که: بزرگترین نعمت برای بهشتیان دیدن خدای متعال و نظر کردن بدون حجاب به ذات مبارکش می‌باشد. حسن بصری گفته است: به خالق نگاه می‌کنند و همین امر موجبات شادی و سرور زاید الوصفی را برای آنان فراهم می‌کند. (طبری ۱۲۰/۲۹). نصوص صحیح بدین مضمون آمده است. (مذهب اهل سنت چنین است و آنچه در صحیحین آمده است آن را تأیید می‌کند که می‌فرماید: «همان‌طور که این ماه را مشاهده می‌کنید الله (ج) را هم خواهید دید». و در صحیح مسلم چنین آمده است: «پرده

برداشته می‌شود و محبوبتر از رؤیت خدای متعال چیزی به آنها عطا نشده است». معتزله رؤیت الله متعال را در آخرت انکار کرده و آیهی ناظره را به منتظره تأویل کرده‌اند؛ یعنی منتظر ثواب الله می‌باشند. و این باطل است؛ چون «نظر» اگر به معنی «انتظر» باشد به غیر حرف جر متعدی می‌شود. دلایل وافی را در تفسیر خازن ملاحظه کنید. (۱۸۶/۴).

وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ ﴿٢٤﴾

و چهره‌هایی در آن روز گرفته (و غمگین) است (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَجُوهٌ»: هدف از آن چهره‌های کافران و منافقان و گنهگاران می‌باشد.
«بَاسِرَةٌ» (بسر): در هم و مبهوت و وحشت‌زده، عبوس. ترش به سبب مواجهه با عذاب‌های طاقت‌فرسای دوزخ.

تفسیر :

پروردگار با عظمت ما بندگانی را از روی عدل دوزخی مینمایند، و بندگانی را از روی فضل به بهشت میبرد، به این معنا که آن اشخاصی که تمام حیات دنیوی ایشان را با کفر گذرانده‌اند، سزای اعمالشان در روز قیامت نیز این خواهد بود که تمام حیات اخروی ایشان را از دست داده‌اند «جزاء وفاقاً» (آیه 26 سوره نبأ) و کسانی که حیات دنیوی ایشان را در عبادت خداوند گذرانده‌اند، آنها نیز جزا ایشان اینست که تمام حیات اخروی ایشان را در بهشت کسب کنند، ولی این نعمت بخاطر فضل خداوند هست، زیرا بیشتر از آنچه که عبادت خداوند را در دنیا انجام داده‌اند در بهشت خواهند ماند و در آنجا تا ابد جاویدان خواهند بود. و اینکه خداوند عذاب شدیدی را برای مشرکان و کفار مهیا کرده، در عوض نعمت عظیمی نیز در بهشت برای صالحین آماده است، لذا الله تبارک و تعالی میفرماید: «... فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ...» (سوره الکهف: 29)، یعنی: (پس هر که بخواهد ایمان آورد و هر که بخواهد کافر شود) و میفرماید: «فَقَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (الشمس: 10 - 9) یعنی: (هر کس آن را (نفس خود را) پاک گردانید، قطعاً رستگار میشود و هر کس آن را (نفس خود را) آلوده کرد، قطعاً زیانکار میشود).

تَنْظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ ﴿٢٥﴾

(چون) یقین دارند که در معرض عذابی کمر شکن قرار خواهند گرفت. (۲۵)

تفسیر :

«فَاقِرَةٌ» (فقر): بلا و مصیبت کمر شکن، اصل «فقار» به ستون فقرات گفته می‌شود و «فَاقِرَةٌ» عبارت است از شکسته شدن ستون فقرات در نتیجه‌ی مصیبت بسیار بزرگ. یعنی جهنمی یقین می‌یابد که سختی عذاب، کمر او را خواهد شکست. مفسر ابن کثیر فرموده است: این چهره‌های عبوس و پشمرده به ناپکاران تعلق دارند. آنان یقین می‌دانند که نابود می‌شوند، و منتظرند مصیبتی ناگوار و بزرگ برایشان پیش آید که ستون فقرات را خرد می‌کند.

بعد از اینکه محاسبه کفار و فجار به اتمام برسد و می‌خواهند مانند مؤمنین بر روی پل صراط (که از بالای جهنم می‌گذرد) عبور کنند، فرشتگان به آنان اجازه نمی‌دهند و نمی‌

گذارند که عبور کنند، بلکه آنها را با قلاب و زنجیر می کشانند و به داخل جهنم می اندازند.

جهنم!... چه جهنمی!... در حدیث صحیح روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «جهنم آورده می شود، در حالی که دارای هفتاد هزار افسار می باشد، با هر افساری هفتاد هزار فرشته می باشد، که جهنم را می کشانند...».

به درستی که آن، منزلگاه پستی، رسوائی، و عذاب و شکست است، منزلی است که فریادها، آه و ناله های از آن بلند می شود و کسانی که در آن هستند در بدبختی و بیچارگی همیشگی بسر می برند، در آن انواع و اقسام عذابها و شکنجه ها می باشد، آتش سوزان... مارها... کژدم های بزرگ و نوشیدن آبهای داغ، آن آبی که با نوشیدن آن تمامی روده ها تکه تکه می شود، و همچنین نوشیدن کثافت ها و چرک ها و خون ها، و زقوم که اگر قطره از آن زقوم در دنیا چکیده شود زندگی اهل دنیا را تلخ و ناگوار می سازد.

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در حدیثی که امام بخاری و امام مسلم روایت کرده اند، می فرماید: «انْقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ فَإِنَّ لَمْ تَجِدْ فِكْلِمَةً طَيِّبَةً». «از آتش دوزخ بترسید، گرچه با صدقه دادن نصف دانه خرما باشد، پس اگر کسی نیابد، با گفتار نیکو و کلمه طیبه از آتش بترسد». الله تعالی همه ما را از آتش جهنم نجات دهد و بهشت جاویدان نصیبمان گرداند آمین.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (26 الی 40) در باره کوتاهیهای انسان در دنیا و موضوع دوباره زنده شدن، مورد بحث قرار گرفته است.

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ ﴿٢٦﴾

چنین نیست که (ایشان گمان دارند) او ایمان نمی آورد تا موقعی که جان به گلوگاهش رسد. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَلَغَتِ»: رسید، روح رسید. «التَّرَاقِيَ»: جمع ترقوه، هر یک از دو استخوان کمانی شکل که در جلو به جناغ و در دو طرف به کتف متصل می شوند؛ چنبر [ف. فشردهی سخن]، استخوانهایی که پیرامون گلو هستند. نام دو استخوان بالای سینه و زیر گردن که از طرفی به شانه و از طرف دیگر به جناغ سینه متصل است. [راغب]

«بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ»: و وقتی که روح به «ترقوه» و سینه رسید و انسان به حال احتضار افتاد، عمر به پایان رسید. (فرقان)

تفسیر :

طوری که فوق هم تذکر دادیم: «التَّرَاقِيَ»: جمع ترقوه، به معنی استخوانهایی است که گرداگرد گلو را گرفته اند. رسیدن جان به گلوگاه، کنایه از آخرین لحظات عمر است. یعنی ای مشرکان! دست بردارید و به خوف و هراس و سایر ناملایمات که در پیشرو دارید توجه کنید. زیرا دنیا ناپایدار و فانی است و حتماً شربت مرگ را می نوشید، و جام فنا را سر می کشید. و وقتی روح به «ترقوه» و سینه رسید و انسان به حال احتضار افتاد.

وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ ﴿٢٧﴾

و گفته شود: آیا کسی هست که افسون بخواند؟ (۲۷)

تفسیر :

«مَنْ رَأَى» (رَقِي): شفا دهنده و افسونگر، آن کس که مرگ را از او دور کند، این سخن حاضرین بر بستر مریض در حال مرگ است، همچنین ممکن است این سخن ملائکه باشد، یعنی کدام یک از فرشتگان رحمت یا عذاب، روح این شخص را به جایگاه حقیقی آن می برد؟

در البحر آمده است: آنها را متوجه سختی مرگ کرده است که اولین منزل و مرحله‌ی آخرت است. وقتی جان به «ترقوه» و بالای سینه می رسد، خانواده اش می گویند: چه کسی طبیب این مریض می شود و او را شفا می دهد؟

«رَأَى» «افسوس کننده، تعویذ نویس».

وَمَنْ أَنَّهُ الْفِرَاقُ ﴿٢٨﴾

و (محتضر) یقین کند که زمان جدایی (روح از بدن) فرا رسیده است. (٢٨)

تفسیر :

واقعیت امر اینست که هیچ افسونگر نمی تواند جلو مرگ انسان را بگیرد، واقعاً هم حالت احتضار برای مسلمانان بی نهایت مهم میباشد، لحظات است که روح از بدن خدا حافظی می گیرد.

در حالت است که: قدم های انسان قریب المرگ سست می شود، انسان دیگر قوت و توازن ایستاد شدن را از دست میدهد، زمانیکه بخواد ایستاد شود گاهی به یک سو و گاهی به سوی دیگر سقوط میکند. و در نهایت قوت و حوصله راه رفتن را بصورت کل از دست میدهد، سربینی انسان قریب الموت تقریباً مایل به کجی میشود، شقیه ها و فکهای انسان فرو میرود، پوست روی انسان کشیده میشود، و رنگ داخل چشم، گوش ها تغییر کرده (مایل به کم رنگی) میشود، پوست خصیته دراز میشود، حالت شدید ترس انسان را می پیچاند، از تنهای سخت در خوف و حراس میباشد. در برخی از اوقات از دیدن چیز های عجیب و غریب صحبت بعمل میاورد، و مبتلا به خواب های متنوع و احياناً ترس آور میگردد.

در وقت جان کندن نفس انسان کوتاه کوتاه میشود این بدین معنی است که انسان در وقت جان دادن زود زود نفس می کشد، همه جسم انسان بخصوص پاها بی قوت میشود. دهن انسان کج میشود، گوشها بی حواص میشود.

میگویند که اگر انسان ضعیف جسم باشد روح از بدن آن بصورت فوری و تقریباً به اسانی کشیده میشود، ولی اگر انسان قوی جسم باشد، از حنجره اش صدای مخصوصی شنیده میشود.

قابل یادآوری است که پس از جدانشدن روح از بدن هر عضو بدن به سردی می گرائید، اول پا ها از حرکت باز می ماند، زیر روح اول از طرف پا ها کشیده می شود و سپس به تدریج از راه دهان بیرون می رود سپس ساقها، رانها و همین طور سایر اعضای بدن از حرک باز می ماند.

تشنگی شدید و زاید الوصف، انسان را فرا میگیرد و لب های انسان خشک میگردد، چشم ها زیادتر اوقات باز و در برخی از انسان بسته می ماند، مطابق احادیثی نبوی انسان که در احتضار قرار دارد. ملائکه قبض روح را به چشم می بیند، و زیاد علاقه دارد تا اقارب و دوستان اش، بخصوص زن و فرزندانش که ثمره زندگی اش است، در کنارش

حضور داشته باشند، در این حالت انسان علاقه زاید الوصفی به آن‌عه از انسانها نشان میدهد که: بتواند او را به سوی آرامش دعوت کند، و وی را از حالت ترس سكرات مرگ آرام سازد. از جمله علماء صالحین و انسانهای که در تقوای و فضیلت معروف باشند، میتوانند این وظیفه را بوجه احسن انجام دهد و کمک خوبی را برای شخص محتضر بعمل آرد.

مطابق احادیث نبوی، کسیکه در حالت نزع یا به اصطلاح در حالت احتضار قرار داشته باشد، اگر آرامش و سکون بر او مسلط باشد و زبانش به بیان کلمه شهادت حرکت و قلبش به امید به رحم خداوند شاد باشد در بهترین حالت مرگ قرار دارد. پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «إِذَا رَقِبُوا الْمَيِّتَ عِنْدَ ثَلَاثٍ: إِذَا رُشِحَ جَبِينُهُ وَدُمِعَتْ عَيْنَاهُ وَبَيَّسَتْ شَفْتَاهُ فَهِيَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ قَدْ نَزَلَتْ بِهِ وَ إِذَا غَطَّ غَطِيظَ الْمُخْنُوقِ وَاحْمَرَ لَوْنَهُ وَارْبَدَتْ شَفْتَاهُ فَهِيَ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ قَدْ نَزَلَ بِهِ». (به هنگام مرگ شخص متوجه سه حالت باشید اگر پیشانی‌اش به عرق نشست و اشک در چشمانش حلقه زد و لبهایش خشک شد این حالت در اثر رحمتی است که از جانب پروردگار بر او نازل شده است. اما اگر مانند کسی که دارد خفه اش می‌کنند به غر غر افتاد و رنگش سرخ شد و لبهایش سبز و کبود گردیده باشد، این حالت‌ها نشانه این است که او در عذاب قرار دارد.) (راوی حدیث ابو داود 2857، نسایی 1654) (شیخ‌البنی این حدیث را حسن دانسته است.)

همچنان پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «هنگامی که زمان وفات مسلمان فرا رسید، بعضی از اعضاء بدن او بر بعضی دیگر سلام داده با هم خدا حافظی میکنند! و به همدیگر چنین می‌گویند: سلام بر تو، تو از من و من نیز از تو مفارقت می‌کنم تا روز قیامت که با هم همراه (روح) و حلول آن در بدن، روز رستاخیز همدیگر را ملاقات کنیم».

پیامبر صلی الله علیه وسلم زندگی دنیا را خواب و مرگ را بیداری معرفی داشته، و میفرماید مرگ دریچه‌ای است برای خروج از عالم خیال و ورود به جهان حقیقت و واقعیت.

مرگ ما را با دنیا تازه روبرو می‌کند که همه عوالم آن برای ما شگفت‌انگیز ورود به این دنیا جدید، تنها با بر افتادن پرده امکان می‌یابد که به دست مرگ فرو افتد. پیامبر اسلام میفرماید: ای مردم این حقیقت را از خاتم پیامبران بشنوید که: هر که می‌میرد در حقیقت نمرده است، و اگر در ظاهر پوسیده می‌شود در باطن چیزی از ما پوسیده نمی‌شود بلکه پایدار می‌ماند.

پیامبر اسلام در مورد شخص یکه فوت کرده بود فرمود: «أَصْبَحَ مَرْتَحِلاً عَنِ الدُّنْيَا وَ تَرَكَهَا لَا هَلْهَا فَإِنَّ كَانَتْ رَضِيَ فَلَا يَسْرَهُ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا كَمَا لَا يَسْرُ أَحَدٌ يَرْجِعُ إِلَى بَطْنِ أُمِّهِ» (او از دنیا رفت و آن را برای ساکنان آن به جا گذاشت. اگر از این سفر راضی باشد، دوست ندارد به دنیا برگردد همانگونه که هیچ يك شما دوست ندارد که به شکم مادر خویش دوباره برگردد.)

پیامبر اسلام با ذکر این مثال با صراحت توضیح داد که گسترش آخرت نسبت به دنیا مانند گسترش دنیا نسبت به رحم تاريك مادر است.

وَأَلْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ ﴿٢٩﴾

و ساق پاها (از شدت جان دادن) به ساق دیگر بیچد. (٢٩)

تفسیر:

«وَأَلْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ»: یک ساق پا به ساق دیگر بیچد. از این آیه سه منظور قابل فهم است:

1- سختی‌های مرگ او را در هم پیچد تا جایی که دیگر توانی در ساق پاهایش باقی نماند.

2- اشاره به مُردن و جفت شدن دو پا در کفن است.

3 - سختی قبض روح و فراق دنیا با همدیگر بر او فشار می‌آورد.

حسن بصری (رح) فرموده است: یعنی ساق دو پایش در کفن پیچیده می‌شوند. ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی سختی فراق دنیا و سختی حالت مرگ با هم جمع می‌گردد. پس این تمثیل حادثه‌ی بسیار ناگوار و خوف‌انگیز است؛ چون شدت سختی فراق دنیا و شدت سختی آخرت به هم می‌رسند. همچنان‌که می‌گویند: «شمرت الحرب عن ساق» که کنایه از شدت جنگ است. (مختصر ۵۷۸/۳).
باتأسف باید گفت که: انسان در زندگی خود کمتر متوجه می‌شود، با این ساق‌های که در حیات به گردش می‌پرداخت، روزی هم رسید که همین ساق‌ها او را در کفن می‌پیچانند.

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ ﴿٣٠﴾

(بلی) آن روز مسیر همه بسوی دادگاه پروردگارت خواهد بود. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمَسَاقُ»: مرجع و محل بازگشت که تنها به‌سوی پروردگار است.

تفسیر:

یعنی در روز قیامت برای رسیدگی به وضع آنان، به محضر الله متعال کشانده می‌شوند. در محضر الله سبحان و تعالی نیکان و نابکاران گرد هم می‌آیند، آنگاه یا روانه‌ی جنت می‌شوند و یا راهی دوزخ.

مفسرخازن (علی بن محمد بن ابراهیم شیخی خازن بغدادی متولد سال 678 بغداد) فرموده است: یعنی سرانجام و مرجع بندگان، محضر الله می‌باشد، تا در بین آنها قضاوت و حکم شود.

فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّىٰ ﴿٣١﴾

در آن روز گفته می‌شود او هرگز ایمان نیاورد و نماز نخواند. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَا صَلَّىٰ»: نماز نخواند و ابراز بندگی ننمود.

تفسیر:

مفسر ابو حیان فرموده است: جمهور برآنند که این آیه در مورد «ابو جهل» نازل شده است. و تقریباً در آیه: (و یتمطی - 33) به آن تصریح شده است؛ چرا که او و تمام افراد قبیله‌ی مخزوم با تکبر و با فیز و افاده راه می‌رفتند. (فخر رازی گفته است: رسیدن نفس به تراقی کنایه از نزدیک شدن مرگ است).

باید به تمام صراحت گفت که: تصدیق همه حقایق دین لازمی و ضروری می‌باشد، مطمئناً شخصی که یکی از ضروریات دین را تصدیق نکند، و به انکار آن بپردازد به مفهوم اینست که کل دین را تصدیق نکرده است.

واقعاً چی زیبا و مهم است که در محکمه عدل الهی در روز قیامت، اولین محاسبه در باره نماز می‌باشد:

روز محشر که جانگداز بود - اولین پرسش از نماز بود

لذا اگر نماز مسلمان صحیح بود، به تبع آن بقیه اعمالش نیز صحیح و درست می باشد و اگر نمازش فاسد بود، بقیه اعمالش نیز فاسد شده می تواند. نماز ماشین و محرک اصلی اعمال عبادی در دین مقدس اسلام بشمار می آید، مسلمانیکه به نماز اهمیت قابل باشد، با تمام قوت و صلابت گفته می توانیم که او با سایر عبادات هم اهمیت قابل بوده و به ادای آن ارج و احترام خاصی قابل است. ولی مسلمانیکه نماز برایش بی اهمیت باشد، باید در مورد این انسان حکم کرد که همچو انسانها سایر عبادت را نه تنها انجام نمی دهد و یا هم اگر انجام هم میدهد، آنرا به نیت صحیح بجاء نیآورده و فایده چندان از آن بدست نمی آورد. نماز از جمله عباداتی است که قرآن عظیم الشان بر آن تأکید بیشتر نموده، بنابر مهم بودن این عبادات است که کلمه نماز و مشتقات آن بیشتر از (98) بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است.

نماز روح شخصی مسلمان را به مبدا هستی بخش مرتبط و متصل می کند و با این ارتباط روح و جان انسان را زنده، با نشاط و آرام نگاه داشته، و او را برای انجام سایر وظایف و رسالتهای فردی و اجتماعی آماده می سازد. خواندن و بجا آوردن نماز برای یک مسلمان علاوه بر آنکه انجام یک دستور و یک وجیبه الهی بشمار می رود، خود مانع از انجام بسیاری از اعمال زشت، ناپسند و مانع پیوستن انسان به سایر گناهان می گردد. یکی از فواید با عظمت نماز اینست که انسان را از فحشاء و منکرات نگاه میدارد: «ان الصلاه تنهى عن الفحشاء والمنکر».

دومین فایده نماز را میتوان در بعد سیاسی آن مورد بررسی قرار داد. نماز مسلمانان سراسر جهان را در هر روز پنج بار به سوی قبله واحدی، متحد میسازد، و به آنان شکوه و عظمت می بخشد.

نماز به انسان نیروی عظیمی برای تحمل غمها و مصائب بخشیده و همین نماز است که بسیاری از امراض صعب العلاج روانی را مداوا بخشیده و انسان را به آینده امیدوار ساخته، قدرت ایستادگی و مقاومت او را در برابر حوادث بزرگ زندگی بالا می برد. انسان مسلمان در نماز با تمام اعضای بدن و حواس خود متوجه الله تعالی میشود و از همه اشتغالات و مشکلات دنیوی روی بر می گرداند و به هیچ چیزی بغیر از پروردگار با عظمت و آیات قرآن که در نماز بر زبان می آورد فکر نمیکند. همین رویگردانی کامل از مشکلات زندگی و نه اندیشیدن به آنها، در اثنای نماز، باعث ایجاد آرامش روان و آسودگی عقل در انسان نیز می شود.

این حالت آرام سازی و آرامش روانی از بر پا کردن نماز، از نظر روانی چنانچه گفته شد، تأثیر بسزایی در کاهش شدت تشنجات عصبی ناشی از فشار زندگی روزانه و پایین آوردن حالت اضطرابی که برخی از مردم خاصاً در این عصر پُر تلاطم، تشویش و هیجان دچار آن هستند، دارد.

در حدیث پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم آمده است که: «اذا حَزَبَهُ امر فَرَعَ الى الصلاة» (رسول الله صلی الله علیه و سلم چون از کاری در فشار قرار می گرفتند، به سوی نماز پناه می بردند). و در زیادتیری از موارد زندگی پیامبر اسلام دیده شده است هرگاه امری بر رسول خدا سخت می آمد به نماز می ایستاد و به نماز میپرداخت، و به حضرت بلال هدایت میفرمود: «ارحنا بها يا بلال» (ای بلال، ما را با نماز راحت کن) (منظور این بود که اقامه نماز را بر پا دارد).

بنابراین میبینیم که راحتی پیامبر بزرگوار اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در ادای نماز بود، و از نماز خواندن حظ و لذت میبرد.

وَلَكِنْ كَذَبَ وَتَوَلَّى ﴿٣٢﴾

بلکه دروغ شمرد و اعراض نمود (۳۲)

تفسیر :

چرا انسان از خالق خویش که او را خلق نموده انکار می نماید: برخی از انسان ها دانسته یا ندانسته از عقل و منطق فرار کرده و از حقیقت روی می گرداند. و برای همین گریز خود را از نظر عقلی موجه جلوه می دهند و بدین ترتیب می خواهند وجدان خویش را آسوده سازند، به اصطلاح دست به خود فریبی می زند و سعی و کوشش می کنند به تمام افکار و اعمال خود لباس عقل و منطق بپوشاند تا آنجا که حتی آنان که خرافات را می پذیرند نیز حاضر نیستند این عمل خود را دور از عقل و منطق بدانند.

برخی از این عوامل عبارتند از:

اولین عامل آن خود پرستی به جای حق پرستی می باشد، پیروی از خواهشات نفسانی و مقدم داشتن آنها بر حقیقت است. بدین معنا که در موارد زیادی، چون پذیرفتن حقیقتی با منافع شخصی و گروهی و یا انواع تعصبات انسان برخورد پیدا می کند، از پذیرفتن آن طفره می رود و در عمل حقیقت را فدای هواهای نفسانی خود می گرداند. دومین عامل همانا انحرافات اخلاقی است، این عامل چنان بر انسان تاثیر می گذارد که قلب انسان را آکنده از آلودگی ها ساخته و جایی برای تابش نور معرفت و خداپرستی در آن باقی نمی ماند. طوریکه در (23 سوره نجم) آمده است: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ» ([آنان] جز گمان و آنچه را که دلخواه شان است پیروی نمی کنند). سومین عامل همانا معرفی غلط الله تعالی است؛ خدایی که برخی ادیان تحریف شده به نام مبدأ هستی و آفریدگار جهان به مردم معرفی کرده اند خدایی است که نه تنها دانشمندان علوم طبیعی، بلکه هر عاقلی از او وحشت داشته و حاضر نیست حتی او را پدید آورنده موجود ساده بداند تا چه رسد به اینکه این همه نظم عمیق را در سرتاسر جهان هستی از پرتو وجود او بداند.

چهارمین عامل سنجش همه چیز با مقیاس علوم مادی است زیرا نیروهای دماغی و مغزی انسان در هر قسمت که بیشتر فعال باشد، در همان قسمت انکشاف ورزیده و نیرومند می شود، به همین دلیل سایر موضوعات در فکر او، اصالت خود را از دست داده و به صورت یک رشته امور فرعی نسبت به موضوع تخصصی مزبور جلوه گر می شود؛ به همین جهت می خواهد هر چیز را با همین عینک و از همان دریچه ببیند و با آن قضاوت کند.

پنجمین عامل همانا غرور بیجا می باشد که در طرز تفکر مادی ها نسبت به خدا و جهان ماوراء طبیعت سهم بسزایی داشت این بود که جمعی از مادی مذهب ها- تصور می نمودند که همه چیز را فهمیده، هیچ مجهولی در عالم برای آنها باقی نمانده و علل طبیعی پدیده ها را کشف کرده و دریافته اند که هر حادثه علت مادی دارد.

بنابر این اعتقاد به وجود خدا برای حل معماهای جهان هستی لزومی ندارد! البته نتیجه این طرز تفکر و غرور علمی این است که آنها به همه چیز بی اعتنا شده و به طور کلی به آنچه از پیشینیان به یادگار مانده به فراموشی سپردند.

ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَمَطَّى ﴿٣٣﴾

سپس بسوی خانواده خود باز گشت در حالیکه متکبرانه قدم برمی داشت (۳۳)

تفسیر :

«یتمطی» بدین معنی است: او از روی خودبینی و گردنکشی از اجابت دعوتگر حق، سنگینی و کاهلی کرد.

دوری و فاصله گرفتن از دین و تکالیف شرعی آن، عامل غرور و سرمستی در انسان می شود. قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی در (آیه 31، سوره مطفین) می فرماید:

«وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ» (و چون به اهل خود باز می گشتند به سخن مزاح و فکاهی (به نکوهش نماز و طاعت مؤمنان) با هم تفریح می کردند.)

أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ﴿٣٤﴾

وای بر تو، باز هم وای بر تو. (۳۴)

تفسیر :

«أُولَىٰ»: سزاوارتر. در خورتر. هدف این است که: سزاوارتر به مرگ و نابودی است. «أُولَىٰ لَكَ»: وای بر تو! مرگ و هر چه مصیبت و عذاب است بر تو شایسته تر است.

شأن نزول، آیه 34 - 35:

- ابن جریر از عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: وقتیکه الله تعالی آیه: «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» را نازل کرد. ابوجهل خطاب به قریش گفت: مادرتان در عزای تان گریه کند این ابوکبشه به شما اعلان می دارد که خازنان جهنم نوزده نفرند و شما توده های عظیم مردم را تشکیل داده اید، آیا ده نفر از شما نمی تواند بر یکی از مؤظفین جهنم غلبه حاصل کند. بنابراین، الله سبحان و تعالی به فرستاده خویش محمد صلی الله علیه وسلم وحی کرد که برود و به ابوجهل بگوید: «أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ، ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ» «وای بر تو! وای بر تو باز هم وای بر تو وای بر تو» (طبری 35440 از عطیة عوفی روایت کرده). (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

- نسائی از سعید بن جبیر روایت کرده است: از ابن عباس (رض) پرسیدم که آیا این کلام عزیز «أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ» را رسول الله صلی الله علیه وسلم از نزد خود گفته و یا الله متعال دستورش داده است که بگوید؟ او گفت: ابتدا رسول الله از نزد خود گفته است.

سپس الله تعالی به صورت وحی منزل و آیات قرآنی نازل کرده است. (نسائی در «تفسیر» 658، حاکم 5 / 510، طبرانی 12998 به اسناد صحیح به شرط بخاری و مسلم). (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ﴿٣٥﴾

سپس وای بر تو، و باز هم وای بر تو (۳۵)

تفسیر :

مفسران برای «أولى لك» معانی متعددی را در تفاسیر خویش بیان فرموده اند : وای بر تو، هلاکت و مرگ برای تو باد، تباهی و نابودی برای تو باد، نگون بختی برای تو باد. ولی مناسب ترین مفهوم آن از لحاظ سیاق و سباق همان معنا و مفهومی است که حافظ ابن کثیر در تفسیر خویش آنرا بیان کرده است که: «هنگامی که تو مرتکب جسارت کفر به آفریدگار خود شده ای، سزاوار انسانی همچون تو همین شیوه و رفتاری است که تو برگزیده ای.»

أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يَتْرَكَ سُدًى ﴿٣٦﴾

آیا انسان گمان می کند که به حال خود گذاشته می شود (و با او حساب و کتاب صورت نمی گیرد)؟ (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سُدًى»: بیهوده و بی هدف همانند دیگر حیوانات که هیچ حساب و جزایی ندارند.

تفسیر :

در زبان عربی «إبل سدى» برای شتری گفته میشود که : به حال خود رها شده باشد تا در هر جایی که دل اش خواسته باشد به چرا پردازد و کسی کاری به کارش نداشته باشد. به اصطلاح شتر بی مهار هم همین معنا را می رساند. پس مفهوم آیه مبارکه این است که آیا انسان خویش را شتر بی مهارى پنداشته است که آفریدگارش او را در زمین، غیر مسئول آفریده و رها کرده است؟ نه مسئولیتی بر عهده ی او نهاده شده باشد، نه از چیزی بازداشته شده باشد و نه زمانی برای رسیدگی به عملکردش در نظر گرفته شده باشد؟

أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِي يَمَنِي ﴿٣٧﴾

آیا او نطفه از منی که در رحم ریخته شده، نبود؟ (۳۷)

تفسیر :

«نُطْفَةً»: قطره ای از منی، آمیزه ی منی مرد و تخمک زن. «يَمَنِي»: در رَحْمِ زَن ریخته می شود.

ابو الحسن احمد بن فارس بن زکریا از مشهور ترین زبان شناس لسان عربی در «مقایس اللغة» در مورد منی می فرماید که: منی انسان را بخطر منی گویند چون که خلقت انسان از آن مقدر می شود.

و منی از نظر اصطلاحی به مایعی اطلاق می شود که از مردان در هنگام نزدیکی (یا انزال) خارج می شود که: معمولاً حاوی 200 تا 300 میلیون اسپرماتوزئید است. قرآن عظیم الشان در چند مبحث سخن از «منی» نموده و خلقت انسان را از آن می داند: «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ» (آیات: 58 و 59 سوره واقعه) «آیا آنچه را [که به صورت منی] فرومی ریزید دیده اید؟ آیا شما آن را خلق می کنید یا ما آفریننده ایم.»

وباز می فرماید: «وَأَنَّهٗ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَىٰ مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ» (آیات 45 و 46 سوره نجم) «و هم اوست که دو نوع می آفریند: نر و ماده از نطفه چون فروریخته شود.»

وباز در (آیه 37 سوره قیامت) فرموده است: «أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِي يَمَنِي» «مگر او [قبلاً] نطفه از منی نبود که ریخته می شود؟»

قابل یاد آوری است: آیاتی که در بحث «خلفت انسان از آب» مورد استناد قرار می گیرد، بنا بر یک تفسیر استدلال به منی دارد. بطور مثال: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ...» (انبیاء/ 30)، «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ...» (سوره نور/ 45)، «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا...» (سوره فرقان/ 54)، «ثُمَّ جَعَلْنَا نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» (سوره سجده/ 8)،

«أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» (سوره مرسلات/ 20)، «خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ» (سوره طارق/ 6).

آفرینش انسان در قرآن عظیم الشان از «نطفه» یعنی: از آب منی «سپس از علقه» علقه: قطعه از خون بسته است زیرا نطفه پس از چهل روز به اذن خداوند به قطعه از خون غلیظ یا جامد متحول میشود «سپس از مضغه» مضغه: قطعه از گوشت است که خون جامد به آن متحول شده است «شکل داده شده» مخلقه: یعنی پاره از گوشت دارای صورت واضح، هیأت روشن و خلقت کامل؛ از چشم و دهان و دست و پا و غیره «و شکل داده نشده» غیر مخلقه: مرحله است از تطور همان پاره گوشت قبل از شکل گیری خلقت در آن، که هنوز صورت و هیأت واضحی به خود نگرفته و تصویر آن کامل نشده است.

ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى ﴿٣٨﴾

سپس از خون بسته بود که (الله آن را) آفرید باز (خلقت او را) استوار و موزون کرد. (۳۸)

تفسیر:

«عَلَقَةً»: مرحله‌ی دوم خلقت که نطفه تبدیل به خون بسته می‌شود. «خَلَقَ»: مراحل بعدی خلقت که از مضغه (تکه گوشت) تا زایمان ادامه می‌یابد. «سَوَّى»: مرتب ساخت و آن را به بهترین شکل ممکن ترکیب‌بندی کرد.

فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى ﴿٣٩﴾

پس از آن (قطره منی) دو جفت مذکر و مؤنث را آفرید. (۳۹)

أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ ﴿٤٠﴾

و آیا همین (آفریننده انسان‌ها از منی) قادر نیست که (بار دوم) مرده‌ها را زنده کند؟ (۴۰)

تفسیر:

«أَلَيْسَ ذَلِكَ»: آیا چنان ذات قدرت‌مندی که انسان را بدون نمونه‌ی قبلی و از ماده‌ی ناچیز می‌آفریند توانا نیست که بار دیگر او را بازآفرینی کند؟ بلی! او قدرت و توانایی انجام دادن همه چیز را دارد

در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر کس از شما سوره «لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» (سوره القیامة: 1) را می‌خواند و به فرموده حق تعالی: «أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ» (سوره القیامة: 40) می‌رسد، باید بگوید: بلی! نه چنان است که پروردگار ما بر زنده کردن مردگان توانا نباشد بلکه او بر آن تواناست.»

همچنین در حدیث شریف آمده است زمانیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم این آیه را می‌خواند، می‌فرمودند: «سبحانک و بلی: پاک و منزّه هستی پروردگار! نه چنان است که توانا نباشی بلکه تو توانا هستی.» همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس از شما

سوره «وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ» (سوره: التين: 1) را می خواند و به آخر آن، یعنی: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ» (سوره: التين: 8) می رسد، باید بگوید: نه چنان است که پروردگار ما احکم الحاکمین نباشد بلکه من بر این امر از گواهانم: (بلی و أنا علی ذلکم من الشاهدين...) و هرکس سوره (مرسلات) را می خواند و به آیه: «فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ» (سوره المرسلات: 50) می رسد، باید بگوید: (أَمْنَا بِاللَّهِ) به خداوند ایمان آوردیم».

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الإنسان

سورة الإنسان در مکه مکرمه نازل شده و دارای سی و یک آیه و دو رکوع می باشد.
وجه تسمیه:

قبل از همه باید گفت که : سوره ی «انسان» یا «ذهر» یا «هل أتى» بعد از سوره ی «الرَّحْمَن» نازل شده است .

همچنان مفسران نوشته اند که : «سورة الإنسان»؛ بدین جهت بنام «الإنسان» مسمی شده است، که درین سوره در اول آیه نام انسان به کار رفته است و به این بیان که پروردگار با عظمت انسان را از عدم خلق نموده است و در سرزمین، مقام والای «خلافت» را به او داده است . سایر نامهای این سوره طوری که یادآور شدیم ؛ همانا «ذهر»، «هل أتى»، «أَمْشَاج» و «أَبْرَار» میباشد .

محل نزول سوره الإنسان :

مفسران در مورد اینکه سوره انسان در مکه شده نازل و یا هم در مدینه، بین خود اختلاف رای و نظر دارند ، برخی از مفسران بدین باور اند که تمام این سوره مکی می باشد. از عکرمه و حسن مدنی بودن این سوره نقل شده است که این سوره الی آیه «وَلَا تُطِغْ مِنْهُمْ أَيْمَانًا أَوْ كُفُورًا» که آن در مکه نازل شده است. همچنان برخی از مفسرین می فرمایند که از آیه: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَیْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا» تا آخر سوره مکی که هشت آیه است ، و از اول سوره تا آیه مذکور که بیست و دو آیه است مدنی میباشد.

ولی بیشترین صاحب نظران از جمله: عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر، قتاده و.. این سوره را مکی میدانند. و این نظر نیز قابل ترجیح و نزدیک به ثواب می باشد. (الناسخ والمنسوخ جلد3 صفحه 132، اتقان جلد1 صفحه 59). و کتاب «شناخت مکی و مدنی قرآن سوره انسان: اثر علمی و تحقیقی: پوهندوی دوکتور عبدالقدوس «راجی».

(تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی)

مناسبت سوره الإنسان با سوره ی قیامت :

محور و اساس سوره ی قیامت همانا بحث قیامت میباشد . بعد از اثبات این قضیه با دلایل عقلی و مادی، الله متعال با رعایت تناسب کامل بین پایان سوره ی قیامت «أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِّن مَّنِيَّ يَمْنَىٰ ۚ ۳۷» (القیامة: 37) با آغاز سوره ی انسان «هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ... إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ»، به بحث در مورد یکی از اقسام مردم در قیامت یعنی جنتیان می پردازد.

همچنین در سوره ی قیامت از رستاخیز و بازگشت انسان به سوی الله و سرانجام او بحث نموده است و این سوره هم به بحث خلقت و هدف از آن و سرانجام کار انسان می پردازد.

محور کلی سوره الإنسان :

محور کلی مورد بحث این سوره همانا انسان و هدف از خلقت او و سرانجام کارش در روز قیامت میباشد.

تعداد آیات ، کلمات و تعداد حروف سوره :

چنانچه در فوق هم تذکر یافت ، تعداد آیات سوره انسان سی و یک آیه ، تعداد کلمات آن به دوصدو چهل کلمه و تعداد حروف این سوره به هزارو چهار صدو پنجاه حرف می

رسد. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

محتوای کلی این سوره :

- محتوی این سوره بر پنج بخش اساسی تقسیم میگردد:
- در بدو از آفرینش انسان و خلقت او از نطفه امشاج (مختلط) و سپس هدایت و آزادی اراده او بحث می نماید.
- در بخش دوم بحث از مکافات ابرار و نیکان بعمل می آورد.
- در بخش سوم دلایل استحقاق این مکافات را در جمله‌هایی کوتاه و مؤثر تشریح می فرمایند.
- در بخش چهارم به اهمیت قرآن، و طریق اجرای احکام آن، و راه پرفراز و نشیب خودسازی اشاره شده.
- در بخش پنجم بحث از حاکمیت مشیت الهی را مورد بحث قرار می دهد.
- همچنان در آخرین بخش این سوره ، بحث براین مطلب به پایان رسانده شده است که این قرآن یک پند و اندرز است، اینک هر که دوست دارد آن را پذیرفته راه پروردگار خود را برگزیند. اما خواست انسان در دنیا همه چیز نیست. خواسته ی هیچ کسی تا زمانی که الله نخواهد برآورده نخواهد شد و خواسته ی الله هم بی حکمت نیست، بلکه الله هرچه بخواند، از روی علم و حکمت خود می خواهد. از روی این علم و حکمت او هر که را مستحق رحمت خود بداند، مورد لطف و مرحمت قرار می دهد و هر که را ظالم و ستمگر بیابد، عذاب دردناکی برای او مهیا ساخته است.

ترجمه و تفسیر سوره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

«هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا» ﴿١﴾

(آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود) (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«هَلْ أَتَى»: استفهام است که معنای حقیقی آن در این جا یقین (قد أتى) است؛ یعنی یقیناً بر انسان گذشته است... «حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ»: مدت زمانی که انسان به صورت تکه‌خونی ناچیز در شکم مادرش است، و یا مدت زمانی که زمین خالی از هر انسانی بود و سپس الله سبحانه و تعالی انسان را بر روی زمین آورد. «مَّذْكُورًا»: دارای نام و نشان، قابل توجه و ذکر شده، قابل ذکر.

تفسیر:

ابن کثیر در تفسیر خویش در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: الله سبحانه و تعالی خبر می دهد که انسان را بعد از این که در نیستی به سر می‌برد به علت کوچکی حقارتش نام و نشانی نداشت، هستی داد. (مختصر ۵۸۰/۳).
منظور از انسان: جنس انسان است، و منظور از «حِينٌ» مدت زمانی است که در شکم مادر به سر می‌برد. (تفسیر کبیر ۲۳۷/۳۰).

این آیه مبارکه در واقع می‌خواهد انسان را بر اساس خلقت و چگونگی رشد و تکامل خویش آشنا نماید؛ چرا که انسان در حقیقت موجودی فراموش گشته بوده و چیزی قابل ذکر و شایسته‌ی توجه نبوده است. و قطره آبی ناچیز بود که جز خالق هیچ کس از وجودش خبری نداشت.

آیا می‌خواهد بفهماند انسان موجودی است حادث، که در پدید آمدنش نیازمند به صانعی است تا او را بسازد و خالق‌ی که او را خلق کند و همینطور هم بوده است، پروردگارش او را آفریده و به تدبیر ربوبیت اش به ابزار شعور یعنی سمع و بصر مجهزش کرده، تا با آن ابزار شعور به راه حق هدایت شود.

ناچیز بودن انسان گاهی طبیعی است، «لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا» ولی به تأسف باید گفت که در برخی از اوقات همین انسان به عمل و یا گفتار ناخردمندانه اش منزلت خویش را به سرحد ناچیز بودن میرساند. طوریکه قرآن عظیم الشان می فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ...» (آیه 68 سوره مائده) ای اهل کتاب! اگر کتاب آسمانی را برپا ندارید، هیچ هستید.

خواننده محترم!

کلمه انسان شصت و پنج بار در قرآن عظیم الشان به کار رفته است، که از آنجمله 12 بار از خلقت انسان از نطفه یاد آوری بعمل آورده است، تا هم قدرت خداوند متعال معلوم شود که از نطفه‌ای انسان را می‌سازد و هم انسان دچار غرور و تکبر نگردد.

اگر به صورت کل به فحوی این آیات متبرکه نظر انداخته شود، در خواهیم یافت که از آن جسد ظاهری و صورت ظاهری مراد نیست چنانکه در بشر مراد است، بلکه باطن، نهاد، استعداد، انسانیت و عواطف او در نظر اند.

خداوند متعال به نیکوترین شیوه انسان را خلق کرد، وی را بالاترین کرامت بخشید و هستی را برایش مسخر کرد تا سبب تمایز و برتری وی شود. به وی نعمت عقل را ارزانی فرمود و بر فطرتی آفرید که به سوی کمال سیر کند و در او میل به شهوت قرار داد تا با تجربه صبر و شکر در برابر آن، راه نزدیکی به الله برایش میسر گردد. به او آزادی و اختیار بخشید، تا اعمالش را ارزشمند گرداند. و برایش کتاب‌هایی فرستاد تا به او الهام کند که پاکی‌ها برایش مجاز و پلیدی‌ها برایش ممنوع است. خداوند این همه را به انسان نمایان کرد که پروردگارش را بشناسد و بندگی او را به جای آورد و در نهایت، خوشبختی دنیا و آخرت را برای خود رقم زند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 3) درباره موضوع پیدایش انسان و نشان دادن راه خیر و سعادت به او، رامورد بحث قرار داده است.

«إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا» (۲)
 همانا ما انسان را از نطفه‌ای مختلطی (از نطفه مرد و زن) خلق کردیم تا او را بیازماییم، پس او را شنوا و بینا گردانیدیم. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُطْفَةٌ»: آمیزه‌ی مَنی مرد و زن. «أَمْشَاجٍ» جمع آن «مشج و یا مشیج» است، که به معنای مخلوط و آمیخته می‌آید، که در ظاهر هدف از آن نطفه‌ای آمیخته مرد و زن است. در «روح المعانی» از بعضی مفسران نقل شده است که مراد از «امشاج» اخلاط اربعة (هون، بلغم، سودا و صفرا) است که نطفه از آنها ترکیب یافته است. نظریات مؤجز مفسران در معنای امشاج:

ابن عباس، حسن، عکرمه فرموده اند: نطفه امشاج؛ یعنی درآمیختن، که عبارت است از آمیزش و اختلاط آب مرد و آب زن، سپس از حالی به حالی و از شکلی به شکلی انتقال می‌یابد. (مختصر ۳/۵۸۰).

- قتاده می‌فرماید: امشاج به معنای اطوار است؛ یعنی حالات مختلف انسان از ابتدای انعقاد نطفه تا زمانی که صورت انسانی به خود می‌گیرد؛ یعنی ابتدا به صورت نطفه، بعد علقه، بعد مضغه، بعد عظام، تا این‌که انسان می‌شود.

- مجاهد و ضحاک و کلبی فرموده اند: مقصود اختلاف رنگ‌های نطفه است؛ یعنی نطفه مرد سفید و سرخ و نطفه زن سبز و زرد است. پس نطفه امشاج یعنی نطفه‌ای که دارای رنگ‌های مختلف است.

- مفسر حسن می‌فرماید: امشاج یعنی نطفه مخلوط شده با خون حیض. وقتی زن حامل و آبستن شد، دیگر حیض منقطع می‌شود.

- ابن مسعود فرموده است: امشاج موی رگ‌هایی است که در نطفه وجود دارد.

- برخی از مفسران فرموده اند: امشاج عبارت از طبیعت‌هایی است که در انسان وجود دارد؛ مانند گرمی، سردی و یبوست و رطوبت. خداوند آنها را در نطفه قرار داد، سپس آن‌را با بنیه حیوانی منظم تنظیم نمود، آن‌گاه در آن روح حیاتی دمید، پس از آن برانش چشم و گوش قرار داد. و این است سخن خدای متعال که فرمود: «فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا».

«نَبْتَلِيهِ»: او را می‌آزمایم، انسان را به وسیله‌ی تکالیف و مسؤولیتها و عبادات، آزمایش

می‌کنیم که آیا در برابر اوامر و نواهی الله متعال فرمانبردار خواهد بود یا نافرمان. «فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا»: وسایل کشف و درک حقیقت را که عمده‌ترین آن شنوایی و بینایی است در اختیار او نهادیم.

تفسیر :

« إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ »: ما با قدرت بی‌نهایت خود این انسان را از آبی ناچیز- یعنی منی- خلق کرده‌ایم که از پشت مرد می‌چکد و با منی زن درمی‌آمیزد. آنگاه این مخلوق عجیب از اختلاط این دو نطفه شکل می‌گیرد.

«نَبِّئَلَيْهِ» : تا او را به وسیله‌ی تکالیف شرعی و اوامر الهی امتحان کنیم، و ببینیم آیا سپاسگزار است یا کافر و ناسپاس؟ و آیا مسیر مستقیم را در پیش می‌گیرد یا این که به بیراهه کشانیده میشود؟

«فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (2)»: او را عقل دادیم تا نیک و بد را فرق کند، و بینایی و شنوایی دادیم تا آیات منزل را بشنود و دلایل هستی دال بر وجود خالق حکیم را ببیند. مفسر کبیر جهان اسلام، امام فخر رازی فرموده است: الله سبحان و تعالی به انسان چیزی عطا کرده که با داشتن آن می‌توان او را آزمود؛ یعنی فهم و تمییز را به او عطا کرده است که برای آزمایش لازم اند.

همان‌گونه که از زبان حضرت ابراهیم علیهم السلام نقل می‌کند که به پدرش گفت: « لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَ لَا يُبْصِرُ - 42 مریم»، و منظور از آن دو همان دو حس معروف و مشهوری است. از این جهت که این دو حس کاربرد بیشتری دارند و شریفترند، آنها را مخصوصاً آورده است. (تفسیر کبیر ۲۳۷/۳۰).

هدف آیه مبارکه که میفرماید ما انسان را از حالی به حالی دیگر در می‌آوریم این است که، نطفه را علقه (خون بسته) و علقه را مضغه (گوشت جویده شده) کرده تا در آخر خلقتی دیگرش می‌کنیم و به همین منظور او را دارای قوای چشم و گوش (که همانا هدف مشاعر و عقل و هوش) می‌گردانیدیم، تا دعوت الهی را که به او میرسد بشنود و آیات الهی را که وحدانیت پروردگار با عظمت، رسالت انبیاء رسول و پیامبران، قیامت و بعث بعد الموت را اثبات میکند، ببیند و به این ترتیب با آگاهی تمام در مسیر حق حرکت کند. نطفه‌ی مخلوط میتواند اشاره باشد به اختلاط اسپرم و تخمه، یا اشاره باشد به استعدادهای مختلفی که درون نطفه وجود دارد، یا اشاره به مواد مختلفی باشد که نطفه را می‌سازد.

واقعا که خلقت مخلوقات معجزه است :

آشپای عادی و غیرعادی و آنچه را که از طریق عقل به وجود آنها پی می‌بریم، و یا آشپای را که برخی مردم آن را غیرقابل درک می‌پندارند، تماماً و به طور یکسان در تحت سیطره قدرت الهی قرار دارند، خداوند متعال هر آنچه بخواد به وقوع می‌پیوندد، طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه 69 سوره انبیاء) می‌فرماید: «فَلَمَّا يَآنُزُكُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ» (به آتش هدایت دادیم که آتش سرد و سالم شو بر ابراهیم). آتش جز به اراده الله تعالی نمی‌سوزاند، هرگاه الله متعال بخواد که بسوزاند، میسوزاند و چنانچه او نخواهد، نمی‌سوزاند، و آب با خواست خداوند متعال به صورت سیال و مایع می‌باشد، و هرگاه خداوند بخواد جامد و سخت گردد چنان خواهد شد؛ دقت کنید به آنچه که خداوند متعال در مورد حضرت موسی علیه السلام انجام داده است: «فَلَمَّا تَسْرَعَا الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَابُ

موسیٰ اِنَّا لَمَدْرِكُونَ، قَالَ كَلَّا اِنَّ مَعِيَ رَبِّي سِيَّهْدِين، فَاَوْحَيْنَا اِلَىٰ مُوسَىٰ اَنْ اَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فَرَقٍ كَالطُّودِ الْعَظِيمِ» (آیه 63 سوره شعرا) (هنگامیکه هر دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسیٰ علیهم السلام گفتند: ما به دست فرعونیان گرفتار می گردیم. موسیٰ گفت: چنین نیست پروردگار با من است، رهنمودم خواهد کرد. به دنبال آن به موسیٰ علیه السلام وحی نمودیم که عصای خود را به بحر بزن، بحر از هم شکافت، و هر بخشی همچون کوه بزرگی گردید.)

بصورت کل باید گفت: همه اشیاء در کُرّه ارضی ما، فرق نمی کند اشیاء عادی باشد و یا غیرعادی همه آن معجزه است. بطور مثال: به گاوی که تولید کننده شیراست، توجه بفرماید که اگر علماء تمام جهان دست به دست هم دهند، هرگز قادر نخواهد شد که از این گیاه سبز شیر تولید کند که حاوی خواص شیر و مواد غذایی ما در آن فراهم شود، پس آیا گاو معجزه نیست؟

آیا آفرینش انسان معجزه نیست؟

آیا رویاندن گیاه معجزه نیست؟

آیا بارش باران معجزه نیست؟

و شما در حیطة میلیون ها معجزه واقع شده اید، و با تا سف از آنها آگاه نیستید.

آیا بصورت کل هستی معجزه نیست؟

توجه بفرماید در مولود که چگونه از آب ناچیزی خلق شده است. از نطفه‌ی ناچیزی که با چشم دیده نمیشود، چهار صد میلیون نطفه از مرد به یکباره رها میگردد. هر کدام دارای سر، گردن و دم میباشند و گسترش مییابند، و در رأس آن ماده‌ای است که با پوست نازکی پوشانده شده است، و چون با تخمدان برخورد نماید پاره گردد. و این ماده در ذوب نمودن جدار تخمدان و دخول به آن دارای نقش میباشند، و نطفه به تخمدان وارد گشته، و در طریق رفتن به رحم، بدون افزایش حجم به تعداد فراوانی تقسیم گردد. پس دیده می شود که آفرینش انسان در ذات خویش یک معجزه بینظیر است.

واقعا خلقت انسان معجزه است:

در حیات هر کدام از انسان‌ها نشانه‌های اعجاز‌آوری است که آشکارا بر عظمت خدای عزّ و جلّ دلالت مینمایند، که از جمله آنها تشکیل جسم ما است که نسبت به هر چیز برای ما نزدیک تر است. بطورمثال در سر هر کدام از ما سه صد هزار موی وجود دارد، که هر موی دارای پیاز، رگ، سرخرگ، ماهیچه، عصب، غده چربی و وراثتی می‌باشد. به شبکه چشم نظر بیاندازیم که دارای ده قسمت میباشند، که در بین مخروط [چشم] و کمانک [آن] صد و چهل میلیون گیرنده نور یافت میگردد، و عصب بینایی که از چشم به مغز میرسد شامل پنج صد هزار تار عصبی است.

به گوش نظر بیاندازیم، مانند شبکه چشم در آن (قسمت‌های مختلف) وجود دارد، و در آن سی هزار سلول صرف برای شنیدن صدا از جمله خفیف ترین صدا وجود دارد. به مغز نظر بیاندازیم در مغز دستگاهی است- که نفاصل زمانی که از یک هزار و ششصد ثانیه کمتر است برای حصول صدا به هر گوش را اندازه گیری مینماید، و جهت صدا را برای انسان معلوم و معین میسازد.

به زبان نظر بیاندازیم؛ در روی زبان جهت شناخت مزه‌های شیرین، ترش، تلخ و شور برآمدگی چشایی وجود دارد، که وظیفه آن انتقال مزه خوردنی‌ها به مغز میباشند. هر

حرفی که بر روی زبان به صدا درمیآید، هفده عضله در تشکیل آن شرکت مینمایند. چه کسی باور مینماید؟ که در قسمت داخلی دهان پنجمدهزار سلول وجود دارد؟ و در هر پنج دقیقه نیم میلیون سلول در دیواره داخلی از بین رفته، و نیم میلیون سلول جدید دیگر جای آنها را پر میکند.

کرویات سرخ خون چنانچه کنار هم چیده شوند طول آن شش برابر محیط زمین میباشد، و در هر میلیمتر مکعب خون پنج میلیون گلبول سرخ وجود دارد، و هر گلبول سرخ در روز هزار و پنجمصد بار در خون به گردش درمیآید، و مسافت هزار و پنجاه کیلومتر را طی مینماید.

به قلب انسان نظر اندازیم؛ قلب (انسان) در عمر متوسط بیشتر از ظرفیت یک [ساختمان] آسمان خراش خون پمپ می‌نماید، در یک دقیقه شصت الی هشتاد بار نبض می‌زند، و در روز هزار بار میتپد، که در این تعداد تپش هشت هزار لیتر خون پمپ مینماید و هر دو صد لیتر معادل یک بیلر می‌باشد، و برخی دانشمندان تهیه خون توسط قلب را در عمر، پنجاه و شش میلیون گیلن حساب نموده‌اند و هر گیلن معادل پنج لیتر میباشد.

و انسان در هر 2 ثانیه صد و بیست میلیون سلول مصرف مینماید، و مغز انسان دارای چهارده میلیارد سلول بیرونی و صد میلیارد سلول پایه‌ای میباشد که کارایی آنها هنوز شناخته نشده است، و مغز پیچیده ترین دستگاه در وجود انسان میباشد، با این وجود مغز از فهم حقیقت خود عاجز است.

و در دو شش (ریه) انسان همسان خوشه‌های انگور هفتصد میلیون نوع سلول ریوی وجود دارد و اگر پخش گردند مساحت دوصدمتر مکعب را اشغال مینماید، و هر دو شش در روز بیست و پنج هزار بار میتپند، و صد و هشتاد متر مکعب استنشاق مینمایند به جگر انسان نظر به اندازیم، در جگر سیصد میلیارد سلول وجود دارد که در ظرف چهار ماه تماماً تجدید میگردند، وظایف جگر بی نهایت فراوان است، مهم و حیرت‌آور است، طوری‌که انسان بدون جگر بیش از سه ساعت نمیتوان زنده ماند.

و اگر به معده نظربه اندازیم صرف در جدار معده میلیاردها سلول وجود دارد. که در یک روز افزون بر چند لیتر اسید را تراوش مینماید، و دانشمندان در حل این معما (که چرا معده خودش خود را هضم مینماید؟) بسیار تلاش نموده‌اند که علت آنرا از لحاظ علم در یافت نمایند که تا هنوز بدان قادر نه شده‌اند، بناءً گفته میتوانیم که همین معده با این وظایف اش معجزه میباشد.

و اگر به روده‌ها نظر به اندازیم؛ در روده سه هزار و ششصد موی روده‌ای جهت مکیدن در هر سانتی‌مترمربع یافت می‌گردد، و این موی‌ها تماماً هر چهل و هشت ساعت دوباره تجدید حیات مینمایند.

و همچنان اگر به گرده‌ها نظر به اندازیم؛ در گرده‌ها دو میلیون دستگاه تصفیه [خون] که طول آنها روی هم صد کیلومتر میباشد، وجود دارد. که در هر روز، پنج بار خون از آنها عبور مینماید.

و زیر لایه پوست پانزده میلیون تنظیم‌کننده و تهویه حرارت بدن یافت میشود، که همان غده عرق ریز باشند و هر غده عرق ریز نیز دارای تهویه، تنظیم، تعدیل حرارت و رطوبت میباشد.

بناءً با این چشم و کالبدی که ما با آن زندگی و حیات بسر میبریم؛ نزدیکترین شیء نسبت به ما میباشد و این واقعیت‌های است که اطباء دهها سال پیش آنرا کشف نموده‌اند و مطلقاً جای جر و بحث نیست و قرآن نیز میفرماید: «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (سوره ذاریات):

21) (و در خود شما [آیاتی] وجود دارد آیا نمیبینید؟).

واقعاً خلقت انسان در زیباترین شکل آن بوده طوریکه خالق لایزال میفرماید: «لقد خلقنا الانسان في أحسن تقويم، ثم رددناه أسفل سافلين، إلا الذين آمنوا و عملوا الصالحات فلم اجر غير ممنون» (سوره تین: 4-6) «ما انسان را در بهترین شکل و سیما خلق نمودیم، سپس او را به پایین ترین مرحله باز گردانیدیم، مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند که برای آنها پاداش تمام ناشدنی است».

پروردگار ما هر آنچه را ساخته و خلق نموده به آن کمال و زیبایی بخشیده است، و میفرماید: «لقد خلقنا الانسان في أحسن تقويم» (سوره تین: 4) و باز میفرماید: «الذی خلقک فسوّاک فعدلک» (سوره انفطار: 7). (پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سر و سامانت داده است، و بعد تو را معتدل و متناسب کرده است.) این همه نشانگر عنایت خاص خالق لایزال است، و اشاره دارد به اینکه انسان نزد خداوند و در نظام هستی دارای ارج و منزلت میباشد. بصورت کل انسان عظیمترین معجزه میباشد.

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۳)

«هرآینه ما راه را به او نشان دادیم، خواه شکرگزار باشد یا ناسپاس» (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« هَدَيْنَاهُ »: هدایت کردیم او را و کاملاً تشریح نمودیم برای او. «السَّبِيلَ»: راه خیر و شر و سعادت و شقاوت. «شَاكِرًا»: شکرگزار و مومن که راه سعادت را برگزیده و حق راهنما (خداوند) را با اعمال نیکوی خود و راهنمایی دیگران به جای می‌آورد. «كُفُورًا»: بسیار ناسپاس که اوامر شیطان و تمایلات درونی را بر ارشادات الله متعال ترجیح می‌دهد و تابع آن می‌شود.

تفسیر :

برای رساندن انسان به سعادت و کمالش، علاوه بر مجهز کردن او به ابزار شناخت راه سعادت و کمال را نیز به او نشان داد تا بتواند راه صحیح را از خطا بازشناسد. حال انسان‌ها در مقابل هدایت الهی این اختیار را دارند که تسلیم شده و شکر این نعمت را به جا آورده و به سعادت برسند یا مخالفت کنند و کفران این نعمت کرده دچار شقاوت شوند. پروردگارمئان راه حق و باطل، هدایت و ضلالت، خیر و شر را برایش واضح کرد. منافع و مصالح، خوبی‌ها و مضرات را به او معرفی داشت که او به فطرت و عقل خویش آن را طی نماید، همچنان پیامبران را برای رهنمایی حلال از حرام و رسیدن انسان به معراج سعادت فرستاد، آیات خویش را نازل کرده و ادله را برپا کرد، خواه این انسان است که به اختیار خویش شکرگزار بوده و راه ایمان و عبادت و تقوی را در پیش می‌گیرد، خواستار جنت است، و یا ناسپاس که کفر می‌ورزد و خواستار جهنم میباشد.

مفسران می‌نویسند که انسان در مسیر بندگی و شکر از الله متعال، مرحله ضعیف یا متوسطی را طی میکند ولی در راه سرکشی، تمرد و بغاوت مرحله بالایی را میپیماید. در شکر، شاکر است (نه شکور)، ولی در کفر، کفور است. «إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كُفُورًا» یعنی شکر او معمولی ولی کفر او قوی است. در قرآن عظیم الشان نمونه‌های زیادی در این مورد داریم:

از آنجمله طوریکه میفرماید: «إِنَّهُ لَيُؤْسٌ» انسان بسیار مأیوس است. «إِنَّ الْإِنْسَانَ

لَطْلُومٌ» به راستی که انسان بسیار ظالم است. «كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا» انسان موجودی عجول است. «كَانَ الْإِنْسَانُ قَنُورًا» انسان، تنگ نظر است.
 «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا» انسان بسیار حریص و کم طاقت است. «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا» هنگامی که شرّی به او رسد، بسیار جزع و فزع میکند.
 «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» انسان نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس و بخیل است.
خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (4 الی 22) درباره مجازات کافران و هکذا در باره مکافات ، مقام ، منزلت و موقعیت نیکان جنتی بحث بعمل آورده است .

«إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا» (۴)

ما برای کافران زنجیرها و بندها و آتش سوزان آماده ساخته ایم(۴)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَعْتَدْنَا»: آماده کردیم. «سَلَاسِلَ»: جمع سِلْسِلَةٍ، زنجیرها ، آنچه با آن پاها را ببندند. در رسم الخطّ قرآنی الف زائدی در آخر دارد.
 «أَغْلَلٌ» «جمع غل، غلها، بندها طوقها، که در دست و گردن می‌نهند. (برای معلومات بیشتر مراجعه فرماید: [اعراف/۱۵۷، الأغلل]، [رعد/ 5 الأغلل]، [غافر/۷۱، الأغلل]. «سَعِيرًا»: آتش شعله ور و سوزان.

تفسیر:

در این آیه متبرکه به عاقبت وخیم اشخاصی که کفر ورزیده و از راه هدایت الله انحراف نموده اند اشاره بعمل آمده است. در مورد اشخاص شکرگزار و ناسپاس بحث نموده و به بیان یک واقعیت میپردازد که: برای کافران، زنجیرها و غلها آماده کردیم که توسط آنها دست‌های آنان در گردن هایشان سخت بسته میگردد و در آتشی که برای شان آماده شده است در حالیکه مقید اند میسوزند.

«إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا» (۵)

بی‌گمان نیکوکاران (در بهشت) از کاسه ای می نوشند که با کافور آمیخته است.(۵)
تفسیر :

«أَبْرَارٌ»: جمع برّ: راستگویان در عمل، به جای آورندگان حقوق خداوند ، اهل طاعت و اخلاص، یعنی از جمله اشخاصی اند که حق الله تعالی را ادا می‌کنند. در حدیث شریف آمده است: «وَالْبِرُّ مَا أَطْمَأْنَنَتْ إِلَيْهِ النَّفْسُ». «برّ چیزی است که روان بدان آرام گیرد». «كَأْسٌ»: پیاله شراب است «که آمیزه آن کافور است» یعنی: کافور با آن آمیخته می‌شود تا بوی و طعم شراب کامل و لذت بخشتر گردد.
 «مِزَاجٌ» (مزج): خلط و آمیخته‌ی هر چیز .

«كَافُورًا»: گیاه خوشبوئی است که عربها آن را به داخل شراب می‌ریختند تا معطر گردد (مراجعه شود به تفسیر: فی‌ظلال القرآن). ولی در این آیه متبرکه اسم آبی است در جنت. تشبیه آن به کافور از لحاظ سفیدی و خوشبوئی است. یعنی محتوی آن از آبی به نام کافور است. شراب آن، خوشبو و سفید همچو کافور است.

مفسران فرموده اند : کافور عطری است معروف و مشهور که از نوعی درخت در هندوستان و چین به دست آمده و در نزد اعراب نفیس‌ترین انواع عطر به شمار می‌آید. منظور این است هر کس از آن جام بنوشد بوی مطبوعی مانند بوی کافور می‌یابد.
 (تفسیر صاوی ۲۷۴/۴).

«عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» ﴿٦﴾

از چشمه ای که بندگان خداوند از آن می نوشند آن را به خواست خود جاری می سازند (٦)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَيْنًا»: منصوب آمدن این لفظ به یکی از این عبارات است: 1- بدل از کافور، زیرا آب این چشمه در سفیدی و خوشبویی و خنکی همانند کافور است. 2- مفعول به برای (يَشْرَبُونَ)، یعنی نیکوکاران می نوشند از چشمه ای که... 3- مفعول به فعل محذوف مثل (أَخْضُ عَيْنًا)، یعنی چشمه ای را اختصاص داده ام که...
«يُفَجِّرُونَهَا»: جنتیان جاری می سازند آن را. «تَفْجِيرًا»: جاری ساختن شگفت، و آن به این صورت است که هر کجا بخواهند آن را هدایت می کنند و در مکان های پایان (پنج) و مرتفع می جوشانند و بدین سان در هر حالت و مکانی از آن بهره می برند.
تفسیر :

در این ایه مبارکه پروردگار با عظمت می فرماید جنتیان آن چشمه را به هر جایی از بهشت که بخواهند، روان میکنند و از آن هر گونه که بخواهند، فایده میگیرند. هدف اینست که آن چشمه، تحت امر و تصرف جنتیان قرار دارد.
مفسر صاوی فرموده است: منظور این است که استفاده از آن برای آنها (جنتیان) سهل و آسان است و با هیچ مشکلی در این رهگذر مواجه نمی شوند. روایت شده است که یکی از آنها وقتی در منازل یا قصرهای خود قدم می زند و بالا و پایین می رود، با چوبی که در دست دارد به آب اشاره می کند و آب به دنبال او به هر جا که می رود، روان می شود، و وقتی که بخواهد بالا برود به دنبال او تا آخرین نقطه ی قصر بالا می رود.
(تفسیر طبری ۱۲۹/۲۹).

در حدیث شریف آمده است: «در بهشت چهار چشمه وجود دارد؛ دو چشمه آن زیر عرش روان اند که خداوند از یکی از آنها چنین یاد کرده است: «يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» (الإنسان: 6) و آن دیگر چشمه زنجبیل است. دو چشمه دیگر از فراز عرش فواره زنند که یکی از آنها را خداوند چنین یاد کرده است: چشمه ای است در آن که سلسبیل نامیده میشود و دیگری آن چشمه تسنیم است.

حسن بصری (رح) فرموده است: «چشمه تسنیم مخصوص مقربان و به عنوان آب شرب ایشان است که از آن برای ابرار آمیزه ای است چنانکه از چشمه های زنجبیل و سلسبیل نیز برای ابرار آمیزه ای است».

امام فخر رازی می فرماید: «از این آیات که در ذکر عذاب شیوه اختصار و در شرح ثواب شیوه تفصیل به کار برده شده، این دلالت بر می آید که جانب رحمت غالب تر و قوی تر است»

«يُؤْفُونَ بِالْأَنْدَرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا» ﴿٧﴾

(بندگان نیکوکار) به نذر وفا میکنند و از روزی میترسند که (عذاب و) شر آن فراگیر است. (7)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُؤْفُونَ»: وفا می کنند. «الأندر»: نذر. نذر: در لغت به معنای ایجاب و واجب نمودن و در اصطلاح شرع به آن چیزی گفته می شود که شخص بر خود واجب می کند.
یادداشت: آن کس که امر غیر واجبی را بر خود واجب کند و آن را به خاطر تقرب به الله سبحان و تعالی انجام دهد پس واجبات الهی را با اشتیاق تمام تری انجام خواهد داد.
«شَرُّهُ»: شر آن روز، بلا و سختی های روز قیامت. «مُسْتَطِيرًا» (طیر): دامن گستر،

فراگیر به گونه‌ای که همه جا و همه کس را فرا می‌گیرد.

تفسیر :

یعنی ابرار، با بصیرت تمام معاد را باور دارند و به تمام جزا هایکه که در آن روز دامن بدکاران را می‌گیرد ایمان دارند، و اثر این ایمان در اعمال شان کاملاً نمایان است.

- زمانی انسان به کمال واقعی دست می‌یابد که نیکی در انسان نهادینه شود. طوریکه میفرماید: «يُؤْفُونَ، يَخَافُونَ، يُطْعَمُونَ و...» (اگر توجه بفرمایید: تمام کمالات با فعل مضارع که نشانه استمرار فعل است، آمده است.) از جانب دیگر؛ اطعام و انفاق زمانی دارای ارزش بیشتر میباشد، که شیء انفاق شده، مورد ضرورت و علاقه انسان باشد. زیرا مفهوم در ایه متبرکه همین است؛ تعدادی از انسانها طعام را دوست دارند و گروهی اطعام را: «يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ» و از طرف دیگر اطعام، زمانی ارزش بیشتری دارد که از خود و با دست خود باشد «نُطْعِمُكُمْ» و نباید فراموش کرد که کمک زمانی دارای ارزش واقعی خویش است که به دور از هر منت و انتظاری باشد. «نُطْعِمُكُمْ لَوْجِهِ اللَّهِ» و در نهایت آنچه به عمل ارزش میدهد، انگیزه خالصانه و اخلاص در عمل است. «نُطْعِمُكُمْ لَوْجِهِ اللَّهِ لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُوراً».

یادداشت کوتاه:

طعام مصدر باب افعال و از ریشه «طعم» به معنی طعام دادن است. در مورد اینکه هدف از طعام چیست لغویان به یک نظر نیستند: برخی گفته اند: هر چیزی است که چیده و جمع‌آوری شود، اعم از حبوبات و میوه‌ها و برخی طعام را مخصوص خرما و برخی دیگر فقط گندم می‌دانند. ولی به نظر میرسد همه این موارد مصداق طعام باشد و همانگونه که ابن منذر و راغب میفرمایند: طعام عبارت است از هر چیزی که خوردنی باشد. بنابراین، اطعام یعنی خوراندن و طعام دادن از آنچه که ذکر شد. همچنان این بندگان صالح و نیکوکار «به نذر وفا میکنند» یعنی: آن‌ها چون برای خدای سبحان نذر کنند، به نذر خود وفا میکنند.

نذر چیست :

نذر در لغت به معنی الزام کردن آمده است، و هدف از آن اینکه: انسان چیزی را بر خود لازم می‌گرداند: «نذر علی نفسه لله کذا، يَنْذِرُ، يَنْذِرُ، نَذراً و نذوراً» (ابن منظور، لسان العرب (ج 5 ص 200).

امام شافعی در کتاب «جرح عمد»، آن مال را که در جراحات از دیه واجب میباشد نذر نامیده و گفته که لغت اهل حجاز همین است و اهل عراق در مقابل، به آن ارش میگویند: (ابن اثیر، النهایة (ج 539) // حافظ عراقی، طرح التثريب (ج 6 ص 57) // زمخشری، أساس البلاغة (ج 2 ص 422).

معنی اصطلاحی نذر:

نذر در شریعت اسلام به این معنی میباشد که شخص بر خود عبادتی را که شرع بر او لازم نکرده، واجب گرداند. (ابن اثیر، النهایة (جلد 5 صفحه 39)

نذر در ادیان:

نذر یکی از عبادت‌های قدیمی که در امت‌ها و ادیان گذشته هم به حیث یک عبادت

محسوب میشود و در نزد آنان وفای به آن لازم و واجب بوده است و کسی که به نذرش عمل نمیکرد، نکوهش و ذم میشدند و نوعی از مخالفت از دساتیر دینی و شرعیت شان به حساب میرفت.

نذر در اعراب جاهلیت:

مؤرخین می نویسند که در زمان جاهلیت و قبل از اسلام هم، مشرکان و بت پرستان مکه برای خداوند و بت ها نذر میکردند و خداوند هم از اهل جاهلیت نقل میکند که آن ها برای تقرب به خداوند برای بت ها نذر میکردند و آن ها را نزد خداوند شفیع قرار می دادند تا به حاجات و ضروریات شان رسیدگی شود. (سید سابق، فقه السنّه (جلد 3 صفحه 34)). حضرت عمر (رض) می فرماید: من در جاهلیت نذر کردم که شبی را در مسجد الحرام اعتکاف کنم و بعد از مسلمان شدنم از پیامبر صلی الله علیه وسلم در این مورد سوال کردم و ایشان فرمودند که «به نذرت وفا کن».

نذر در اسلام:

اما موضوع نذر در شرع اسلامی مشخص و معلوم است و کتاب و سنت و اجماع بر مشروعیتش دلالت دارد.

و تعدادی از علماء از جمله امام نووی، امام ابن قدامه، امام سرخسی، امام ابن رشد، امام شوکانی، امام بهوتی، امام ابن مفلح، امام مرداوی، امام رویانی (رحمهم الله)، مذهب امامیه و ابن المرتضی صاحب بحر الزخار بر مشروعیت نذر، نقل اجماع کرده اند. (ابن قدامه، الشرح الکبیر (جلد 11 صفحه 331)).

نذر واجب نیست:

هیچ یکی از فقها از جمله فقهی مذهب اربعه حکم بر واجب بودن نذر را نه نموده اند، حتی از پیامبر صلی الله علیه وسلم ثابت نگردیده که نذر کرده باشند، بناءً گفته می توانیم که نذر بصورت قطع واجب نمیباشد. (ابن قدامه، المغنی (ج 11 ص 332)).

مستحب بودن نذر:

تعداد از علمای مذهب امام شافعی از جمله: قاضی حسین، متولی، ظاهر قول رافعی و امام غزالی (رحمهم الله) نذر کردن را عمل خیر و قربتی دانسته، و میفرمایند: که نذر مندوب میباشد و لذا از کافر قبول نمیگردد. (شریبینی، مغنی المحتاج (ج 4 ص 410) شوکانی، نیل الأوطار (صفحه 1632)) / ابن حجر، فتح الباری (جلد 11 صفحه 578).

شیخ امام قرطبی آن را در مجازاة مکروه و در تبرر مندوب میداند و میگوید اگر فرد اعتقاد به تأثیر ذاتی نذر کند و آن را مؤثر بداند، نذر کردن برای اینگونه افراد حرام می باشد. (شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632) ابن حجر، فتح الباری (ج 11 ص 578)).

امام ابوحنفیه رحمه الله علیه میفرماید: نذر صحیحی بشرایط خود دارا باشد، قربت مشروع و مندوب می باشد و دلیل قربت بودن آن، به دلیل انجام اعمال خیری است که نذر کرده میشود و دلیل مشروع بودن آن به خاطر اوامری که از طرف شارع به ایفا کردن به آن آمده است. (الجزیری، الفقه علی المذاهب الأربعة (جلد 2 صفحه 117)).

دلایل استحباب نذر:

علمای که بر استحباب بودن نذر قائل اند بر دلایل ذیل استنباط می نمایند: اول اینکه الله تعالی ایفا کنندگان نذر را مدح نموده اند: طوریکه می فرماید: «وَلْيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ» (سوره الحج: 29). «و به نذرهای خویش (اگر نذر کرده اند) وفا کنند». و یا می فرماید: «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِّنْ نَّذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ» (سوره البقرة: 270).

«و هر چیزی را که انفاق کنید یا هر نذری که ببندید، قطعاً خداوند آن را میداند.» در این آیه، خداوند متعال میفرماید که به نذر کنندگان و بخشندگان پاداش داده میشود و عمل آن‌ها فراموش نمیشود؛ لذا نذر کردن قربت است که پاداش دارد. (شربینی، مغنی المحتاج (ج 4 ص 410) ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 67).

مباح بودن نذر:

امام مالک (رح) بدین نظر است که: نذر کردن مباح است بشرط اینکه تکرار نشود؛ چرا که در غیر این صورت انجام آن برایش مشکل می‌گردد. (قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 106)/ شوکانی، نیل الأوطار (صفحه 1632). ابن رشد/ مالکی هم نذر کردن را مباح می‌دانند. (حاشیة الدسوقي على الشرح الكبير (جلد 2 ص 162) هکذا ابن حامد حنبلی نذر را مباح می‌داند. (الموسوعة الكويتية (جلد 40 صفحه 139) عده‌ای از فقهای حنفی هم گفته‌اند که نذر کردن در طاعت مباح می‌باشد؛ چه مطلق باشد و یا معلق. (زحیلی، الفقه الإسلامي وأدلته (جلد 4 صفحه 116). اما دلیل این‌ها برای اباحه نذر این است که می‌گویند چون ما احادیث امر و نهی داریم و هیچ دلیلی هم برای ترجیح بین آن‌ها نداریم، لذا حمل آن‌ها به اباحه اولی می‌باشد تا امر و نهی پیامبر صلی الله علیه وسلم هر دو اعمال گردد.

نذر کردن مکروه است :

امام شافعی (رح) : میفرماید که اصلاً نذر کردن مکروه می‌باشد. (شربینی، مغنی المحتاج (جلد 4 صفحه 409) و ابن حجر، فتح الباري (جلد 11 ص 578). و امام نووی در مجموع این قول را ترجیح داده است. (نووی، المجموعه (ج 8 ص 450). و این قول اکثر فقهای شافعی هم می‌باشد. (شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632) مذهب ظاهریه: نذر کردن را مکروه میدانند. و امام ابن حزم (رح) میفرماید: اگر شخصی نذری کرد و نذرش در عمل معصیت نبود، حتماً باید به آن وفا کند. ابن حزم، المحلی (جلد 8 صفحه 2). مذهب مالکیه هم بر این عقیده است که نذر مطلق مندوب است، به شرطی که تکرار نشود، اما اگر تکرار شود مکروه میدانند؛ مثلاً شخصی بگوید: من برای الله نذر میکنم که روزه هر پنجشنبه را بگیرم، اما این نذر به علت سنگینی و مشقتی که دارد به عدم طاعت بودن بیشتر نزدیک است تا به طاعت بودن و ممکن است که شخص در وفای به آن کوتاهی کند و نتواند آن را انجام دهد. (شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632)

حرام بودن نذر کردن :

در روایتی از مذهب حنابله آمده که نذر کردن مکروه تحریمی می‌باشد و عده‌ای از اهل حدیث هم آن را حرام می‌دانند. (ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 578). امام ابن تیمیه در مورد حرام بودن آن توقف کرده است و گویی که بیشتر به تحریم مایلند. ابن عثیمین، الشرح الممتع (جلد 15 صفحه 207)/ (بهوتی) و ابن عثیمین/ هم این قول را قوی می‌دانند.

امام صنعانی در سبل السلام، قول به تحریم بودن نذر را قوی میدانند و می‌گویند که این قول قویتر است. (صنعانی، سبل السلام (جلد 4 صفحه 364).

امام قرطبی آن را در مجازاة مکروه و در تبری مندوب میدانند، اما می‌گویند اگر فرد اعتقاد به تأثیر ذاتی نذر کند و آن را مؤثر بداند، نذر کردن برای اینگونه افراد حرام می‌باشد.

باشد. (شوکانی، نیل الأوطار (صفحه 1632) و ابن حجر، فتح الباری (جلد 11 صفحه 578).

دلایل حرام بودن نذر:

در حدیثی که امام مسلم روایت میکند آمده است که: «وَحَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ يَعْنِي الدَّرَاوَرِدِيَّ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا تَنْذِرُوا، فَإِنَّ النَّذْرَ لَا يُغْنِي مِنَ الْقَدْرِ شَيْئًا، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ».

مسلم (ش: 4329) / ابوداود (ش: 3289) / نسایی (ش: 3805).
«نذر نکنید، چرا که نذر هیچ چیز از قدر خداوند را عوض نمیکند، و فقط مال است که از دست انسان بخیل خارج میشود (یعنی اینگونه افراد به خاطر بخل به کسی چیزی نمیبخشند و فقط هنگام نذر کردن مال میدهند)».

و همچنین آمده است که: «وَحَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَرْثَةَ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ النَّذْرِ، وَقَالَ: إِنَّهُ لَا يَرُدُّ شَيْئًا، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ» (بخاری (ش: 6608) / مسلم (ش: 4327-4330) / ابوداود (ش: 3289) / نسایی (ش: 3801) / ابن ماجه (2122).

«پیامبر صلی الله علیه وسلم از نذر کردن نهی نموده و فرمودند که چیزی از قضای خداوند را تغییر نمیدهد و از انسان بخیل مال را بیرون میکشد که در حالت عادی آن مال را نمیداد».

و در این احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم از نذر کردن نهی کرده اند و اصل در منهیات رسول الله بر تحریم میباشد، مگر قرینه‌ای باشد و لذا ما هم در اینجا آن را بر حرمت حمل میکنیم، هرچند که وفا کردن به آن واجب میباشد، چون ملازمه‌ای بین این دو نمیباشد. (تشریح و مثال مشخص داده شود) (صنعانی، سبل السلام (جلد 4 صفحه 364).

آیا نذر کردن در برآوردن حاجات مفید است؟

«وَحَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ يَعْنِي الدَّرَاوَرِدِيَّ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: لَا تَنْذِرُوا، فَإِنَّ النَّذْرَ لَا يُغْنِي مِنَ الْقَدْرِ شَيْئًا، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ» (مسلم (ش: 4329) / ابوداود (ش: 3289) / نسایی (ش: 3805).
«نذر نکنید چرا که نذر هیچ چیز از قدر خداوند را عوض نمیکند، و فقط مال است که از دست انسان بخیل خارج می‌شود (یعنی اینگونه افراد به خاطر بخل به کسی چیزی نمیبخشند و فقط هنگام نذر کردن مال میدهند)».

و با نذر کردن انسان فقط مال خود را ضایع میکند و اضاعه مال هم حرام میباشد، و لذا نذر کردن هم حرام میشود (صنعانی، سبل السلام (ج 4 ص 364).

علامه ابن عثیمین (رح) میگوید: چونکه خود رسول الله صلی الله علیه وسلم از نذر کردن نهی فرموده و میفرماید: «عَنْ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ نَهَى عَنِ النَّذْرِ، وَقَالَ: «إِنَّهُ لَا يَأْتِي بِخَيْرٍ، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ» (مسلم (ش: 4327) / نسایی (ش: 3801).

«ابن عمر (رض) میگوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم از انجام نذر نهی کردند و فرمودند: نذر موجب (تغییر قدر و) ایجاد خیر نمیشود و فقط از دست انسان بخیل مال را بیرون می‌آورد».

و طوری که در حدیث فوق خواندیم که «لَا تَنْذِرُوا، فَإِنَّ النَّذْرَ لَا يُغْنِي مِنَ الْقَدْرِ شَيْئًا، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ» (مسلم (ش: 4329) ابوداود (ش: 3289) نسایی (ش: 3805). «نذر نکنید، چرا که نذر هیچ چیز از قدر خداوند را عوض نمیکند و فقط مال است که از دست انسان بخیل خارج میشود (یعنی اینگونه افراد به خاطر بخل به کسی چیزی نمیبخشند و فقط هنگام نذر کردن مال میدهند)».

و اگر الله بخواهد کاری را انجام دهد انجام میدهد، و اگر بخواهد کاری را انجام ندهد انجام نمیدهد، و از طرفی خود رسول الله صلی الله علیه وسلم از نذر نهی کرده و بیان فرموده که در نذر هیچ فایده شرعی وجود ندارد، فایده شرعی ندارد، چون خیری ندارد و فایده قدری ندارد، چون قدری را عوض نمیکند؛ پس قول به حرام بودن قویتر است. (ابن عثیمین، شرح الممتع (جلد 15 صفحه 207).

یادداشت توضیحی :

شیخ ابن عثیمین (رح) میفرماید: اگر کسی اعتراض کند و بگوید چگونه خداوند متعال وفا کنندگان به نذر را مدح و ستایش نموده است، در حالی که آن‌ها با نذر کردن به کار حرامی مرتکب شده‌اند؟

جواب همین است که خداوند متعال بر نذرکننده‌گان مدح نکرده است و بلکه وفاکننده‌گان به نذرهایشان را مدح نموده است و بین این دو تفاوت است، پس این قول الله تعالی که میفرماید: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ» (آیه 7 سوره الإنسان) «(و صالحان) به نذرهای خود وفا میکنند». معنایش این است که اگر برای خداوند چیزی نذر کنند، صبر نمیکنند و به سرعت به ادای نذر خود میپردازند، و قول دیگری هم در مورد این آیه میباشد که اصلاً منظور از نذر در این آیات و احادیثی که نذردهندگان در آن مدح شده‌اند «ادای واجبات» میباشد، طوری که می فرماید: «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ» (سوره الحج: آیه 29) «سپس، باید آلودگی‌های شان را بر طرف سازند، و به نذرهای خود وفا کنند».

با اینکه آن‌ها نذری نکرده بودند، اما میفرماید که باید به نذرهایشان وفا کنند (ابن عثیمین، شرح الممتع (جلد 15 صفحه 208).

و امام صنعانی/ میگوید: نذر کردن در طاعات مانند نماز و روزه و حج، خارج از نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد. (صنعانی، سبل السلام (ج 4 ص 364-365). امام طبری/ از قتاده/ در مورد تفسیر آیه «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ» (الإنسان: 7). روایت کرده است که: «حَدَّثَنَا يَشْرٌ، قَالَ: ثنا يَزِيدُ، قَالَ: ثنا سَعِيدٌ، عَنِ قَتَادَةَ، قَوْلُهُ: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾ قَالَ: كَانُوا يَنْذُرُونَ طَاعَةَ اللَّهِ مِنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، وَالْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ، وَمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ، فَسَمَّاهُمْ اللَّهُ بِذَلِكَ الْأَبْرَارِ، فَقَالَ: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا... يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾ [الإنسان: 5-7]». (طبری، جامع البيان (ج 24 ص 95).

ترجمه: قتاده/ در مورد تفسیر «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ» می‌گوید: آنان در نماز و روزه و سایر فرائض خداوند نذر میکردند و لذا خداوند آنان را ابرار نامیده است. و سندش تا قتاده صحیح میباشد. (طبری، جامع البيان (جلد 24 صفحه 95).

امام قرطبی (رح) میگوید: به نظر من نذر کردن کسی که بر این عقیده است که نذر میتواند برای او تأثیر گذار باشد و قدر الهی را تغییر دهد، حرام است.

اما کسی که این اعتقاد را نداشته نذر کردن مکروه می باشد. (شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632).

«وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» ﴿٨﴾

و طعام را با وجود محبت و حاجت خود، به بینوا، یتیم و اسیر میدهند. (۸)
تفسیر:

«يُطْعَمُونَ»: خوراک می‌دهند، اطعام می‌کنند. «عَلَى حُبِّهِ»: به خاطر دوستی و محبت با الله، طعام خویش را برای مسکینان، یتیمان و اسیران به مصرف میرسانند. با در نظر داشت اینکه خود شان خوراکی کمی در اختیار دارند، ولی با آنهم به منظور رضای پروردگار آنرا بر این سه گروه تقسیم می‌نمایند.

امام فخر الدین رازی: «بدان که مجامع طاعات در دو امر محصور است: تعظیم امرین که «يُؤْفُونَ بِالَّذِرِّ» بدان اشاره دارد و شفقت بر خلق الله که «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ» ناظر بر آن است».

ابن جریر در مورد کلمه «اسیرا» می‌فرماید: «رسول الله صلی الله علیه وسلم اهل اسلام را به اسارت نمیگرفتند و این آیه در باره اسیران اهل شرک نازل گردید و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم مسلمانان را به رفتار نیک با آنها دستور میدادند».

حسن فرموده است: اسیر را پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌آوردند، او را به یک مسلمان می‌سپرد و به او می‌گفت: با او نیکی کن. و بعد از دو سه روز که پیش وی می‌ماند آنقدر با او به نیکی رفتار می‌کرد که او را بر خود ترجیح می‌داد. (روح المعانی ۱۵۵/۲۹).

شان نزول آیه 8:

- ابن منذر از ابن جریج روایت کرده است: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم مسلمانان را اسیر نمیگرفت. لیکن این کلام الله «وَأَسِيرًا» در مورد اسرای مشرکین است که آنها را به خاطر فدیة اسیر میگرفتند. بعد از نزول این آیه رسول الله صلی الله علیه وسلم [در روز بدر] دستور داد که با اسیران خوش رفتاری کنند. (در المنثور، ناشر دار الفکر بیروت، ج 8، ص 371). و (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی)

«إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا» ﴿٩﴾

(و میگویند:) «ما فقط به خاطر الله به شما غذا میدهیم، و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم. (9)

تفسیر:

«لَوَجْهِ اللَّهِ»: صرفاً به خاطر طلب خشنودی و کسب پاداش از جانب الله سبحانه و تعالی . در آیه مبارکه با چه زیبایی خاصی فرموده است: «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ»: فقط به خاطر جلب رضایت و طلب ثواب الله به شما نیکی و احسان می‌کنیم. ملاحظه می‌شود اطعام و انفاق زمانی ارزش بیشتر دارد که شیء انفاق شده، مورد ضرورت و علاقه انسان باشد. خالصانه و به دور از هر منت و انتظاری باشد، باید گفت: آنچه به عمل ارزش میدهد، انگیزه خالصانه و اخلاص در عمل است.

از جانب دیگر باید گفت که در جمله «نُطْعِمُكُمْ» این فهم عالی را میرساند که اطعام، زمانی ارزش بیشتری دارد که از خود و با دست خود باشد. و از جانب دیگر؛ کمال واقعی زمانی است که نیکی در انسان نهادینه شود.

هكذا اگر توجه نماید: تمام کمالات با فعل مضارع که نشانه استمرار فعل است، آمده است.

انسان های خیر رسان، نه تنها با زبان درخواست تشکر از جانب مقابل ندارد، بلکه در دل هم به فکر تمجید و تشکر نمی باشد. گرچه ابرار انتظار مکافات را ندارند ولی مردم هم نباید در مقابل کسانی که با شما احسان و نیکی مینمایند نباید بی تفاوت بود. طوریکه در آیه 25 سوره قصص میخوانیم: حضرت شعیب دخترش را فرستاد تا مکافات سقایی و آب دادن حضرت موسی را بپردازد. «إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ». «لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا (9)»: در مقابل این احسان، از شما اجرت نمی‌خواهیم، و انتظار آن را هم نداریم که از ما تمجید و تکریم به عمل آورید. مجاهد فرموده است: قسم به الله آنها چنین سخنانی بر زبان نیاورده‌اند، اما الله از قلب و نهاد آنها آگاه است و از آنان تمجید به عمل می‌آورد تا راغبان را تشویق و ترغیب کند. (مختصر ۵۸۲/۳).

داستان کوتاه از مسابقه شیخین در صدقه با فقر و مساکین :

از حضرت عمر (رض) روایت است که روزی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم هدایت فرمودند صدقه دهیم، خوشبختانه من در آن روزها اندکی ثروت داشتم. با خود فکر کردم که؛ امروز نزد من اندکی مال موجود است و زمینه برای اینکه از حضرت ابوبکر صدیق (رض) در صدقه دادن سبقت بگیرم، فراهم است. با چنین فکر و اندیشه‌ای با عجله خود را به منزل خویش رساندم، و نصف کلیه اموال موجود را برداشتم و به محضر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آوردم. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: برای اهل خانه چیزی باقی گذاشته‌ای؟ عرض کردم: بلی، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: چقدر گذاشته‌ای؟ عرض کردم: نصف اموال را برای اهل خانه گذاشته و نصفش را آورده‌ام. حضرت ابوبکر صدیق (رض) آنچه را که داشته بود همه را تقدیم رسول الله صلی الله علیه وسلم نمود. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم خطاب به حضرت ابوبکر صدیق فرمودند: ای ابوبکر! برای اهل خانه چه گذاشته‌ای؟ حضرت ابوبکر صدیق عرض کرد: الله و رسولش را گذاشته‌ام، یعنی برکات نام خدا و رسولش را گذاشته‌ام. حضرت عمر (رض) می‌گوید: با خود فکر کردم که هرگز از حضرت ابوبکر صدیق در انجام کارهای خیر نمیتوانم سبقت بگیرم. در انجام کارهای نیک و معروف سعی شود تا از دیگران سبقت بگیریم و این مسابقه سخت و مطلوب است.

قرآن نیز چنین مسابقه‌ای را مورد تشویق و ترغیب قرار داده است.

«إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا» (۱۰)

ما از پروردگارانمان از روزی می‌ترسیم که در آن چهره درهم کشیده می‌شود و کار شدید و سخت می‌گردد (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَوْمًا عَبُوسًا»: روزی که وحشت و هراس آن، چهره‌ها را درهم و ترشروی نماید.

«قَمْطَرِيرًا»: یعنی سخت دشوار و تاریک و وحشتناک، غم بار.

تفسیر :

در این آیه مبارکه از موضوع خوف از الله یاد آوری بعمل آمده است، یعنی اشخاصیکه از الله تعالی خوف داشته باشد، منافاتی با شوق به ثواب یا خوف از عقاب ندارد. زیرا ثواب و عقاب نیز از جانب الله است «لَوْجِهِ الله...» قابل تذکر است که در روز قیامت، نه تنها مردم، ترس می‌باشد، بلکه در واقعیت این روز اساساً در ذات خویش از روز

های عبوس و ترش می باشد طوری که در آیه مبارکه آمده است؛ «يَوْمًا عَبُوسًا» ولی نباید فراموش کرد که برای فرار از آن روز عبوس، ما نباید امروز در برابر مسکین و یتیم و اسیر، ترش روی کنیم.

«فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا» ﴿١١﴾

پس الله تعالی آنان را از شر آن روز نکه داشته و آنان را با خوشی و شادابی و شادمانی استقبال می کند. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سُرُورًا» «سرور، شادمانی».

«نَضْرَةً» به معنای زیبایی و شادابی و صفا و پاکی و خرمی چهره از اثر نعمت است.

چنانکه در جای دیگر میخوانیم: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ» (آیه 23 سوره قیامه)

تفسیر:

و در این هیچ جای شک نیست که الله تعالی آنان را از سختی های این روز نکه میدارد، و ایشان را از هولناکی اش دور و مصون میسازد، از مشکلاتش نجات میدهد. سیمای شان را زیبایی و روشنی میبخشد و با شنیدن خبرها شادمان شان میسازد؛ از اینرو چهره های روشن و گشاده و دل های شادمان دارند. همین مطلب در سوره ی انبیاء بشرح ذیل بیان یافته است: «اضطراب و سرآسیمگی بزرگ آنان را غمگین نمی سازند و ملائکه

پیشاپیش به آنان مژده می دهند که این همان روزی است که به آن وعده داده می شدند.»

(انبیاء: 103) و عین همین مطلب در سوره ی نمل بشرح ذیل چنین بیان شده است:

«هر که با نیکی بیاید مکافات بهتر از آن خواهد یافت و چنین کسانی از هراس آن روز

در امان خواهند بود.» (نمل: 89)

«وَجَزَّاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا» ﴿١٢﴾

و به پاداش و صبری که کردند، بهشت و (لباس های) ابریشمی (بهشتی) را به آنان پاداش داد. (۱۲)

تفسیر:

«حَرِيرًا»: بمعنی ابریشم است، همانا ساخت لباس جنتیان از ابریشم می باشد، (مراجعه

شود به سوره های حج، فاطر).

ابرار انسانهای اند که غیر از رضای پروردگار، خواست دیگری ندارند و اراده او را بر

خواست خود مقدم می شمارند، و در عبادت و طاعت استقامت و صبرناک اند، بهشت

برین جای بود و باش شان بوده و در آنجا از نعمت های بینظیری و بی مانندی مستفید و

بهرمند می باشند، مینوشند و از پوشاک، تکیه گاه و فرش های ابریشمی استفاده مینمایند.

«مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا» ﴿١٣﴾

در حالی که در آن (جنت) بر تخت ها تکیه زده اند، و در آنجا هیچ (گرمای سوزان)

آفتاب و نه (سوز) سرما را در آن جا می بینند. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُتَّكِنِينَ»: اسم فاعل از اِتَّكأ، تکیه دهندگان. «الْأَرَائِكِ»: جمع اَرِيكَة: تخت های مزین و

آراسته در میان باغستان های جنت. «شَمْس»: آفتاب در این جا مراد گرمای آفتاب

است. «زَمْهَرِير»: سرمای بسیار شدید، سرمای زیانبار.

تفسیر :

جنتیان بر تخت‌های نرم و ملایم که به زیباترین رنگ‌ها مزین شده‌اند و دارای بهترین شکل میباشند، تکیه زده‌اند، گرمی افتاب و سردی زمهریر را در جنت احساس نمیکنند، بلکه فضای معتدل، هوای خوشگوار و سایه فراخی برای شان آماده است. طوری که در حدیث شریف آمده است: «هواء الجنة سجسج لا حر ولا قر». «هوای بهشت معتدل است، نه گرم است و نه سرد». سجسج: سایه گسترده است، مانند سایه طلوع صبحانه تا طلوع آفتاب.

«وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذَلِيلًا» (۱۴)

و سایه‌های درختان به آنان نزدیک است و چیدن میوه هایش بسیار آسان است. (۱۴)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«دَانِيَةً» (دَنَى): نزدیک «ظِلَالُهَا»: جمع ظلّ: سایه‌های درختان بهشتی. «ذُلَّتْ» (ذَلَّ): نزدیک و در دسترس است. «قُطُوفُ»: جمع قِطْف: چیدنی هایش میوه هایش.

تفسیر :

جنتیانی که در ناز و نعمت زندگی بسر می‌برند، سایه‌های درختان آن بر سر آنها نزدیک و گسترده است، و میوه‌های چیدنی اش به آسانی فرود آمده و در اختیار شان قرار دارد یعنی: میوه‌های جنت چنان برای تناول کنندگان رام ساخته شده است که جنتی‌ها میتوانند آنرا در هر حالتی که میل و خواهش داشته باشند، از میوه آن مستفید شوند، فرق نمی‌کند در حالات ایستاده باشد، و یا در حالات نشسته و یا هم به پهلو آرمیده باشد، در همه‌ای این حالات یکسان میتواند به آن دسترسی یابد و از آن استفاده بعمل آرند، نه آن درختان از پیش شان دور، که دست‌های بهشتیان به آن نه رسد، در ضمن صفت آن درختان اینست که این درختان بدون خار و خاشاک می‌باشند.
ابن عباس (رض) فرموده است: وقتی بخواهند از میوه‌ی آن مصرف کنند، میوه به طرف آنان خم می‌شود تا هر چه را که می‌خواهند، بدارند و مصرف کنند. (تفسیر کبیر ۲۴۹/۳۰).

«وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا» (۱۵)

جامهای نقره‌پی شراب و قدح‌های بلورین می‌میان شان به گردش درمی‌آید (۱۵)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُطَافُ» (طُوف): به گردش درآید، گردانیده می‌شود.
«آنِيَةً»: جمع اِنَاء: ظرف‌های غذا. فرق در میان آنیه و اکواب این است که: اکواب جام‌های است بدون دسته اما آنیه ظروفی است دارای دسته، مانند قدح و کوزه.
«فِضَّةً»: نقره سیم. «أَكْوَابٍ»: جمع کوب: قدح‌ها و جام‌های بی‌دسته جهت آب خوری
«قَوَارِيرَ» جمع قَارُورَة: ظرف بلورین و شیشه‌ای. و مراد از آن در اینجا روشنی و شفافیت ظرف‌های بهشتی است.

تفسیر :

قابل تذکر است که مکافات الهی در مقابل صبر و استقامت انسانها همین است؛ که الله تعالی در قدم اول برای شان جنت نصیب نموده «جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا» که الهی نصیب همه‌ای ما بگرداند آمین. و در قدم دوم در جنت خدمت جنتیان نوکران نوجوان با کوزه‌های بلورین ظرف‌های طعام و جامه‌های شراب در اطراف‌شان پروانه‌وار می‌چرخند، «يُطَافُ عَلَيْهِمْ»، این بدین معنی است که جنتیان دارای خدمتگاران مهذب و مقرب‌اند، در آنجا

برای شان خوراک های لذت‌بخش و قابل اشتها و شراب نافع و بی‌ضرری را در ظرف‌های فاخر و زیبایی که از شیشه نقره ای است برای‌شان آماده میکنند.

مفسر کبیر جهان اسلام ابن عباس (رض) می‌فرماید: «هیچ چیز در جنت نیست مگر اینکه بشما در دنیا مشابه آن داده شده است، بجز کوزه‌های که از نقره است».

قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا ﴿١٦﴾

جام‌هایی از نقره ساخته و اندازه نموده اند آنها را به اندازه ای که موافق میل آنان باشد. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَدَّرُوهَا»: پر می‌کنند آن را و می‌پیمایند، آنها را اندازه گیری کرده‌اند. «تَقْدِيرًا»: پر کردن به اندازه، که متناسب با میزان تمایل جنتیان است.

تفسیر :

« قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ »: یعنی صفای شیشه و حسن نقره را دارند. حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: آنچه در دنیا وجود دارد فقط اسم آن در بهشت هست. آنچه در بهشت است بسی عالی‌تر و والاتر است، اگر در دنیا تکه نقره‌ای را برداری و آن را مانند بال مگس نازک هم کنی، نمی‌توانی آب را در پشت آن مشاهده نمایی. اما « سیوی » یعنی ظروف سفالین جنتی دارای سفیدی نقره و صفا و شفافیت بلور می‌باشد. (الوسی ۱۵۹/۲۹).

طوریکه یادآور شدیم ظرف‌های جنت در شکل و اندازه‌های متفاوت و مطابق با اراده و میل جنتیان ساخته شده است. «قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا» (یعنی اینکه نقره‌هایی که حاجب ماوراء نیستند و از بیرون درون آنها دیده می‌شود).

ساقی آن‌ها را به طور حساب‌شده مقدر کرده است؛ طوریکه زیادت و نقصانی ندارد و این امر لذت‌بخش‌ترین چیز در انسان است.

ابن عباس (رض) فرموده است: به اندازه‌ی احتیاج می‌آورند، نه اضافه می‌آید و نه کم، به گونه‌ای که سیراب می‌شوند و اشتهایشان برآورده می‌شود. (الوسی ۱۶۰/۲۹).

وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِرْأَجُهَا زَنْجَبِيلًا ﴿١٧﴾

و در آنجا جامی که نوشیدنی اش آمیخته به زنجبیل است، به آنان می‌نوشانند (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُسْقَوْنَ»: می‌نوشانند. «كَأْسٌ»: جام و گیلاس پز از شراب «مِرْأَجٌ»: ترکیب، آمیخته، آمیزه.

تفسیر :

« وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِرْأَجُهَا زَنْجَبِيلًا (17) »: ساقیان جنتی به آن نیک مردان شرابی می‌دهند که با زنجبیل آمیخته است.

«زَنْجَبِيلًا»: «زنجبیل». از جمله نباتی است که معمولاً در مناطق گرمسیر پیدا می‌شود، عربها زنجبیل را به خاطر نشاط آور و محرک و خوشبو بودن در شراب خویش استعمال می‌نمودند.

مفسران آورده اند که: اعراب از شرابی بیشتر لذت می‌برد که با زنجبیل ممزوج باشد؛ چرا که دارای بوی مطبوع است.

شیخ قرطبی فرموده است: آنان خواهان نعمت آخرت بودند؛ چون معتقد بودند که انسان

در آن به اوج تنعم و ت لذذ می‌رسد. (تفسیر قرطبی ۱۴۰/۱۹).
قتاده فرموده است: زنجبیل نام چشمه‌ای است در جنت که فقط مقربان پیشگاه الله از آن می‌نوشند. اما برای سایر اهل بهشت با شراب مزوج می‌شود. (البحر المحيط ۳۹۸/۸).
یادداشت: از لحاظ مزاجی زنجبیل گرم و کافور سرد است.

عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا ﴿١٨﴾

چشمه است در جنت که سلسبیل نامیده میشود (۱۸)

تفسیر:

«عَيْنًا»: چشمه‌ای، چشمه ساری. «سَلْسَبِيلًا»: در لغت، به معنی آب روان و سلسبیل در لغت نام آبی است که در نهایت روانی و صفای بوده. که به اسانی از حلقوم انسان پایین می‌رود به صورت کلی به هر چشمه‌ای که سریع بجوشد گفته می‌شود.
از فحوی آیه مبارکه «عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا (18)»: معلوم شد که ابرار نیکوکار از چشمه‌ای آب جنت می‌نوشند که سلسبیل نام دارد؛ و این آب از دُر پاک است، تناولش آسان است و خیلی لذت بخش است. لذا مصرف‌کنندگان طعمش را چشیده ولی سوزش آن را احساس نمی‌کنند، پس شراب بهشت گوارا است و هیچ سوزشی را ایجاد نمی‌کند. هکذا گفته شده است که: سلسبیل نام چشمه از چشمه های جنت میباشد.

بعد از آن خدمتکاران بهشتیان را تعریف و توصیف کرده و می‌فرماید:

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنْثُورًا ﴿١٩﴾

و بر گرد آنان پسرانی جوانی می‌گردند چون آنها را ببینی گویی که مرواریدهایی پراکنده اند (۱۹).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَنْثُورًا»: پراکنده «لُؤْلُؤًا مَّنْثُورًا»: مروارید پراکنده. مروارید غلطان، اشاره به زیبایی و درخشندگی و جذابیت غلامان خدمتگزار است.

تفسیر:

«وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ»: پسرانی که الله متعال آنها را برای خدمت به مؤمنان خلق کرده است، در اطراف آن نیک‌مردان می‌چرخند.

«مُخَلَّدُونَ»: یعنی همیشه در حال شادابی و طراوت باقی می‌مانند. شیخ قرطبی فرموده است: یعنی بر همان شادابی و جوانی و طراوت و زیبایی باقی می‌مانند. پیر نمی‌شوند و تغییر پیدا نمی‌کنند و همیشه در آن سنی که دارند باقی می‌مانند. (تفسیر قرطبی ۱۴۱/۱۹).

از کلمه «يَطُوفُ» در آیه مباحه این فهم بدست می‌آید، که در جنت از جنتیان چنان پذیرایی و استقبال گرمی به عمل می‌آید که ضرورت به درخواست و تقاضا طلب نیست، بلکه در اطراف ابرار، پسرانی نیکوکار اند که همیشه نوجوان اند هر گاه ایشان را ببینی گمان میکنی آنان از مروارید برآمده اند (در صفای و روشنی و پاکیزگی طوری فکر میکنی که آنان مرواریدی هستند که تازه از صدف بیرون شده اند، جوانی این جوانان بی نهایت با طراوت بوده و در تازگی و خرمی مانند «لُؤْلُؤًا مَّنْثُورًا»، اند، و دایماً در حالت «مُخَلَّدُونَ» قرار دارند که شادابی شان تغییر نمی‌یابد و نه می‌میرند.
پروردگار با عظمت ما این پسران خدمت گزار را به به مروارید افشاند تشبیه نموده که در خدمت گزاری بی نهایت سریع اند، برخلاف حور عین که ایشان را به مروارید نهفته تشبیه

نمود زیرا ایشان زیر بار خدمت قرار داده نمیشوند و برای عشق ورزیدن فارغ بالند. ابن کثیر میفرماید: «نه نیکوتر از این، تشبیهی وجود دارد و نه از مروارید افشاندن در مکانی زیبا و باصفا، منظره‌ای دلرباتر و زیباتر وجود دارد». مفسر فخر رازی فرموده است: این نوع تشبیه بسی عجیب است؛ زیرا مروارید وقتی پخش و متفرق باشند زیباتر به نظر می‌آیند؛ چون بر یکدیگر پرتوافشانی می‌کنند، پس بسیار دل‌انگیز و زیبا می‌شوند. (تفسیر کبیر ۲۵۱/۳۰).

وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا ﴿٢٠﴾

و هنگامی که آنجا را ببینی نعمتها و پادشاهی بزرگ را ببینی! (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ثَمَّ»: آنجا. مراد بهشت است. «نَعِيمًا»: نعمت فراوان، ناز و نعمت بی کران، غیر قابل وصف.

تفسیر :

«وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا (20)»: وقتی آثار انس و سرور مکنون در بهشت را دیدی، ملکی را می‌بینی که به توصیف نمی‌آید، ملکی بس وسیع و بزرگ و بیکران می‌بینی. همان‌طور که در حدیث قدسی آمده است: «برای بندگان صالح خود، چیزی را تدارک دیده‌ام که نه چشم آن را دیده و نه گوش آن را شنیده و نه به خاطر انسانی خطور کرده است».

«مُلْكًا كَبِيرًا»: سرزمین بزرگ و وسیع و مملکت فراخ، پادشاهی و سلطنت عظیم (تفسیر کبیر).

در آیه مبارکه اشاره دارد به اینکه در هر جای و هر طرفی از جنت که نظر اندازی به اندازه نعمت‌های ماندگار، جاودانگی پایدار، شادمانی دوامدار، شادابی عمیم و خورسندی عظیمی را مشاهده مینمایی. که هرگز قدر و اندازه آن را در حد و حصر نتوان آورد. مفسر ابن کثیر فرموده است: در حدیث صحیح آمده است: «حداقل ثروت و منزلتی که هر کدام از بهشتیان در اختیار دارند، به اندازه‌ی دنیا و ده برابر آن است». وقتی عطای الله سبحان و تعالی برای پایین‌ترین اهل بهشت چنین باشد، در مورد آن که منزلتی بالاتر و نصیب و سهمی بیشتر دارد چه فکر می‌کنی؟

شان نزول آیه :

ابن منذر از عکرمه روایت کرده است: که عمر بن خطاب (رض) نزد رسول الله صلی الله علیه آمد در حالیکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر بوریاء از برگ درختان خرما که درشتی آن بر پهلوی مبارکش اثر کرده بود خوابیده بودند. پس عمر (رض) گریان کرد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: چه چیز تو را به گریه وا داشته است؟ عمر (رض) گفت: کسری، هرمز و پادشاه حبشه و فرمانروایی شان را به‌یاد آوردم و در حالیکه شما فرستاده الله تعالی هستید، بر حصیری از خرما قرار دارید! «پس، از این حال شما بر من رقت دست داد و بی‌اختیار گریستم».

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: آیا راضی نیستی که دنیا از آنان باشد و آخرت از آن‌ها؟ پس این آیه نازل گردید: «وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا.» (تفسیر بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین

سیوطی - سورة الإنسان: (20).

«عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» ﴿٢١﴾

بر اندامشان لباس های از حریر نازک و سبز رنگ و دیبای نازک و دیبای ضخیم است و با دستبندهایی از نقره آراسته شده اند، و پروردگارشان شراب طهور به آنان می نوشاند. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَالِيَهُمْ»: بر اندام ایشان است. به تن ایشان است. «سُنْدُسٍ» لباس ابریشمی رقیق ، نازک نرم و لطیف. « خُضْرٌ »: سبز. «إِسْتَبْرَقٌ»: لباس ابریشمی غلیظ و ضخیم، دیباج. (کهف/31)، [دخان /53، سندس و استبرق] «حُلُّوا»: آراسته گشته اند. زینت شده اند. فعل ماضی مجهول از مصدر تحلیه است. «أَسَاوِرَ»: جمع اسوره، دستبندها و دستاويز و آنچه برای زینت بر دست بندند. [کهف / ۳۱]، [حج / ۲۳]، [فاطر / ۳۳]. «طَهُورًا»: بسیار پاک و پاکیزه «شَرَابًا طَهُورًا»: شراب پاکیزه و به دور از نجاسات خمر دنیوی، که بویی خوش و طمعی لذیذ دارد و از چشمه‌ای در بهشت می‌جوشد. [تفسیر کبیر]. این شراب عالیترین نوع شراب بوده و غیر از آن شراب که ذکر آن در آیات پنجم و هفدهم آمده است.

یادداشت :

طبق آیات قرآن، زیورآلات مختلف بهشتیان از طلا و مروارید و نقره خواهد بود.

تفسیر :

«عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ» لباس سبز و فاخری بر تن دارند که به انواع زیور آراسته و جنس آن از حریر نازک یعنی سندس و حریر ضخیم یعنی استبرق می‌باشد. پس لباس آنان در بهشت حریر می‌باشد، همان‌طور که فرموده است: «و لباسهم فیها حریر.»

مفسران فرموده اند: سندس یعنی حریر نازک و لطیف و استبرق یعنی حریر ضخیم. و لباس نیکان در بهشت چنین است.

از این جهت گفته است: «عالیهم» تا یادآور شود که چند جور لباس دارند اما آن‌که روی لباس‌ها قرار دارد همان حریر است، پس بهترین آنها می‌باشد.

«وَ حُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ»: در بهشت خود را با زیورآلات نقره‌ای و النگوهای زینتی می‌آریند؛ چون وقوع آن محقق است آن را به زمان ماضی تعبیر کرده است.

مفسر صاوی فرموده است: اگر گفته شود چگونه در اینجا گفته است: أساور من فضة و در سوره‌ی کهف گفته شده است: «یحلون فیها من أساور من ذهب» و در سوره‌ی فاطر گفته است: «یحلون فیها من أساور من ذهب و لؤلؤا؟» در جواب گفته می‌شود: آنها به دلخواه خود گاهی از طلا و گاهی نیز از نقره و گاهی هم از مروارید استفاده می‌کنند. و ممکن است در دست یکی از آنها همزمان النگوهای طلایی و نقره‌ای و مروارید باشد. (تفسیر صاوی ۲۷۸/۴).

«وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا (21)»: علاوه بر این نعمت‌ها، خدا شرابی پاک به آنها می‌نوشاند که دست انسان آن را آلوده نکرده و مانند شراب دنیا ناپاک نیست.

مفسر طبری فرموده است: آن نیک‌مردان شرابی پاک می‌نوشند. و از جمله پاکی آن این

که تبدیل به ادرار نمی‌شود و به صورت عرق خوشبو از بدن آنان ترشح می‌کند. روایت است که انسان در جنت به اندازه‌ی یک صد نفر اشتها پیدا می‌کند و بعد از خوردن، شراب پاک می‌نوشد، بعد از آن به صورت ترشح خوشبو از بدنش بیرون می‌آید. (طبری ۱۳۷/۲۹).

«إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا» ﴿۲۲﴾

در حقیقت این پاداشی برای شماست، و کوشش شما مورد سپاس است. (۲۲)
تفسیر:

«هُدًا»: جمیع نعمت‌های بهشتی که به پاس عبادت بندگان به آن‌ها مکافات داده شود. «مَشْكُورًا»: ستوده شده پذیرفته شده و حقا که تمامی این کرامت‌های بهشتی در نتیجه‌ی گزینش راه حقیقت و قدر نهادن به آن است: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ...». در آیه مبارکه خطاب به اهل جنت که این نعمت‌ها پاداشی است برای شما در برابر اعمالتان و سعی و تلاش که از جانب پروردگار برای شما ارزانی گردیده است، و سعی شما در نزد پروردگار قابل تقدیر ستوده و مورد پسند است. خوشا به حال شما به نعمت‌های رنگارنگ که امروز در خدمت شما قرار دارد و از همه نعمت‌ها الهی برخوردار هستید.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (23 الی 31) موضوعات از قبیل: فرمان صبر و بردباری و شب زنده داری به پیامبر، احوال نافرمانان در دنیا، به بحث گرفته شده است.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ﴿۲۳﴾

به یقین ما خود، این قرآن را بر تو به تدریج فرو فرستادیم (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَزَّلْنَا»: به تدریج، بخش و فرو فرستادیم. «تَنْزِيلٌ»: (نَزَلَ): فرق بین انزال و تنزیل: انزال عام و تنزیل خاص است؛ یعنی تنزیل بر نزول تدریجی در دفعات مختلف و مواضع خاص دلالت دارد اما انزال نزول یکبارگی را شامل می‌شود و بدین خاطر در مورد نزول قرآن الله متعال از لفظ «نزل» استفاده کرده است مگر مواضعی که دلالت بر نزول یکبارگی قرآن یا سوره‌ای از آن داشته باشد، مثل: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ۱» که بر طبق روایات، منظور نزول یکبارگی قرآن به آسمان دنیاست، و آیه‌ی 20 سوره محمد «فَإِذَا أَنْزَلْتُمْ سُورَةَ مُحْكَمَةً» که اشاره به رفتار منافقین دارد که از نزول یکبارگی سوره‌ای که دلالت بر وجوب جهاد بر آن‌ها دارد ناخشنود و بیمناک بودند. (مفردات راغب).

تفسیر:

یکی از امتیازات که قرآن عظیم‌الشان نسبت به سایر کتب آسمانی دیگر دارد اینست که قرآن علاوه بر نزول دفعی آن بر قلب پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم بطور تدریجی و قسمت به قسمت به رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل گردید است. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که: روش نزول کتب آسمانی در مورد قرآن عظیم‌الشان تفاوت دارد. و این نزول بشکل تدریجی تنها به لحاظ حکمت‌های بوده است که مشیت خداوند تعالی آن را ایجاب نموده و ما اگرچه به تمام حقایق این حکمت‌ها آگاه نمی‌باشیم اما آن مقدار از این حکمت‌ها را که از راه تفکر و عقل به آنها دست یافته ایم قرار ذیل بر می‌شماریم:

اول: حکمت که اختصاص به قرآن دارد:

همانطوریکه یاد آور شدیم که قرآن عظیم اَلشَّانْ به صورت آیه به آیه در طول مدت 23 سال نازل گردید. این آیات با یک سبک خاص و در یک سطح بودند بی آنکه کوچکترین تضادی با هم داشته باشند. و این در حالی بود که قرآن در طول نزول تدریجی خود با حوادثی مختلفی روبرو بود که هیچ یک از این حوادث تأثیری بر قرآن نگذاشت و این خود برای نشان دادن عظمت قرآن و اثبات اعجاز و وحی قرآن دلیل محکم و روشنی است.

دوم: نزدیک بودن زمان وحی به زمان وقوع حوادث:

موضوع دیگری که در نزول تدریجی قرآن مجید مورد توجه قرار گرفته است نزدیک بودن نزول قرآن کریم به وقایع و حوادث است. مثلاً وقتیکه آیه‌ای درباره اسیران جنگی نازل میشود و مسلمانان چنین اسیرانی ندارند عمل به آن حکم و اگذار به آینده خواهد شد. اما اگر چنین آیه‌ای در پی اسیر شدن مشرکان نازل شود و مسلمانان تا آن لحظه ندانند که وظیفه شان چیست. مسلماً نزول قرآن در چنین موقعی براساس ضرورت و به همراه آن رویداد از یک اثر عملی برخوردار خواهد بود.

سوم: بیان خصوصیات قرآن کریم از جنبه عملی و اجرائی:

قرآن کریم همانند یک کتاب نظری و عملی ساخته فکر بشر نبوده تا در اجتماع طرح شود و تاثیر و تاثراتی بر روی آن انجام گیرد و بر اثر آزمایشهای که از آن نتایج گرفته می‌شود، اصلاحات و تصرفاتی در آن لازم آید و نقض مطالب آن به تمرین و ممارست گذاشته شود. این نوع کتابها چون از عقل محدود بشری زائیده شده اند، آنچه از آنها پدید می‌آید طبعاً محدود خواهد بود. اما قرآن کتابی است که از جانب پروردگار آگاه و حکیم قرآن آمده تا در زندگی انسان وارد شود و اجراء گردد و بوسیله آن راه صحیح زندگی را برای بشریت روشن سازد، لذا لازمه چنین کتابی آن است که با تحولات تدریجی اجتماعات هماهنگ و با سنت و قانون الهی مطابقت داشته باشد.

قرآن عظیم اَلشَّانْ به صورت تدریجی نازل شد تا مردم به موجب تدریجی بودن آن تحول و تغییری ریشه دار پیدا کنند پس جنبه عملی در قرآن کریم تنها در زمینه قوانین و احکامی که آورده نیست بلکه در اسلوبی است که با نزول تدریجی آن انجام پذیرفته است و اگر این اسلوب نمیبود هیچگاه قرآن عظیم اَلشَّانْ به نشان عملی بودنش ممتاز نمیشد.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آيْمًا أَوْ كَفُورًا ﴿٢٤﴾

پس در برابر فرمان پروردگارت صبور و شکیبا باش و از هیچ گنهکار و کافری از آنان اطاعت مکن. (۲۴)

تفسیر:

«فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ»: در برابر فرمان پروردگارت صبور و شکیبا باش.

«آيْمًا»: گناه کار، بدکاری است که آشکارا مرتکب گناه می‌شود.

«كُفُورًا»: شخصی است که بر کفر خود تعصب داشته و در آن افراط مینماید به طوری که آشکارا کفر خود را اعلان میکند (تفهیم القرآن).

«لَا تُطِعْ مِنْهُمْ...»: یعنی از تهدید شان نترس، و تحت تأثیر کردار و گفتار شان قرار نگیر، و فرمان خدا را بدون کم و کاست و ملاحظه این و آن برسان. در آیه مبارکه خطاب است به رسول الله صلی الله علیه وسلم آنچه که بر تو لازم است بر

آنچه حق تعالی حکم نموده و از قضای کونی و شرعی مقدر نموده صبر نمایی و هرگز از خواسته‌های مردم گنهکار و جفا پیشه و زورگو و آنان که در محرّمات فرو میروند و به رسالت پیامبران و آیات خداوند سبحان کافر شدند، جانبداری مکن.

شان نزول آیه 24:

عبدالرزاق، ابن جریر و ابن منذر از قتاده روایت کرده اند: ابوجهل گفت: اگر ببینم که محمد صلی الله علیه وسلم نماز میخواند گردنش را میزنم. پس وَلَا تُطْعُ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كُفُورًا نازل شد. (عبدالرزاق 3442، طبری 35867). (تفسیر بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی - سورة الإنسان: 20).

وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٢٥﴾

و نام پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور. (۲۵)

تفسیر:

«وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ»: و برای الله ات نماز اقامه کن و عبادت و طاعت او را افزایش بده. «بُكْرَةً وَأَصِيلًا (25)» در اول و آخر روز. «بُكْرَةً»: صبح. اشاره‌ای به ادای نماز صبح دارد. «أَصِيلًا»: شامگاهان. به فاصله میان ظهر و غروب آفتاب نیز اطلاق میشود، و لذا اشاره‌ای هم به ادای نمازهای ظهر و عصر دارد.

در این هیچ جای شک نیست که یاد الله انسان را صبور و مقاوم میسازد طوری که در آیه مبارکه آمده است «فَاصْبِرْ... وَادْكُرْ... بُكْرَةً وَأَصِيلًا» پس یاد الله را نباید فراموش نمود، اوقات مناسب برای یاد الله آغاز و پایان روز است «بُكْرَةً وَأَصِيلًا». از جانب حکم آیه متبرکه همین است که بر یاد پروردگار خود مداومت کن.

هدف از ذکر اول روز: همانا نماز صبح و مراد از آخر آن: نماز ظهر و عصر است. بنابر این هدایت پروردگار؛ نمازهای صبح، ظهر و عصر را در بر میگیرد، و در بخشی از شب برای او سجده کن» یعنی: در برخی از ساعات شب برای حق تعالی نماز بگذار. «و او را در بخش بلندی از شب به پاکی یاد کن» یعنی: برای او در وقت طول از شب - که دو سوم، یا نصف، یا ثلث آن است - نماز تهجد بجاء آور.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا ﴿٢٦﴾

و بخشی از شب را برای الله سجده کن و در حصه طولانی از شب به تسبیح او بپرداز (۲۶)

تفسیر:

«من الليل»: پاسی از شب. «فاسجد له»: و شب هنگام به تهجد برخیز و در راز و نیاز غرق شو و برای الله نماز اقامه کن. «سبِّحْهُ» الله را از هر ناپاکی و صفات ناشایست منزّه و پاکیزه دار. «لَيْلًا طَوِيلًا» در درازای شب، لحظاتی را به تسبیح و عبادت پروردگارت بگذران تا بدین سان تمامی اوقات شبانه روز را به عبادت گذرانده باشی. و بعد از تسلی دادن خاطر پیامبر گرامی، باز به شرح احوال کافران مجرم روی آورده و می‌فرماید:

إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا ﴿٢٧﴾

بی گمان اینها دنیای زود گذر را دوست دارند و روز قیامت را که در پیش دارند، رها میکنند (۲۷)

تفسیر:

«إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ»: «هُؤُلَاءِ»: مشرکان و منافقین که دنیای فانی را بر آخرت

باقی ترجیح داده‌اند. و در لذاذذ ناپایدار آن مستغرق اند.
«الْعَاجِلَةُ»: زندگانی زودگذر دنیا که هر کس بخواهد می‌تواند انواع بهره‌های مادی و
آنی از آن ببرد و به آن دل خوش دارد.
«وَيَذُرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا (27)»: و در مقابل خود روزی سخت و مشکل و شدید را
پشت سر می‌افکنند که هول و ترس آن بسیار عظیم است؛ یعنی روز قیامت را رها
می‌کنند.

«يَذُرُونَ» (وذر): واگذاشته و افکنده‌اند.
«وَرَاءَهُمْ»: پشت سرشان یا جلوشان.
«يَوْمًا ثَقِيلًا»: روزی سنگین به خاطر سختی‌ها، خوف و هراس، ترس و وحشت آن
که تحمل آن بر انسان سنگینی می‌کند.
قابل یاد آوری است که توجه به زودگذر بودن دنیا و سختی و سنگینی روز قیامت، از
عواملی است که میتواند محبت انسان را از دنیا کم و کاهش داد.
در قرآن عظیم‌الشان تعابیر مختلفی در مورد اینکه بر بی ارزش بودن و ناچیز بودن دنیا
در مقابل جهان آخرت حکم نموده، آمده است. از جمله اینکه دنیا متاع زودگذر و متاع
اندک است. هدف اساسی این تعابیر نشان دادن این واقعیت است که لذت‌های دنیا در
برابر لذت‌های جهان آخرت آنی و نا پایدار است.

قرآن عظیم‌الشان در (آیه 55 سوره روم) می‌فرماید: «يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا
لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ»؛ (و روزی که قیامت برپا شود، مجرمان قسم یاد
میکند که جز ساعتی (در عالم برزخ) درنگ نکردند! این چنین از درک حقیقت بازگردانده
میشوند.) همچنان در (آیه 45 سوره یونس) می‌فرماید:

«وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ...»؛ به یاد آور روزی
را که خداوند آنها را جمع و محشور می‌سازد آن چنان که احساس می‌کنند گویی جز ساعتی
از روز، در دنیا توقف نکردند، به آن مقدار که یکدیگر را ببینند و بشناسند.
در آیات متذکره اشاره به وضع دردناک مشرکان در قیامت بعمل آورده و می‌فرماید؛ به یاد
آور، آن روز را که خداوند همه آنها را محشور میکند، در حالیکه چنان احساس میکنند
که تمام عمر شان در این دنیا بیش از ساعتی از یک روز نبود؛ به همان مقدار که یکدیگر
را ببینند و بشناسند.

این احساس کم بودن مقدار اقامت در دنیا، یا به دلیل آن است که اصولاً در برابر زندگی
جاویدان قیامت به مقدار ساعتی بیش نیست.

یا از آنرو است که این دنیای نا پایدار چنان با سرعت بر آنها گذشت که گویی بیش از
یک ساعت نبود.

و یا اینکه به دلیل عدم استفاده صحیح از عمر خود، چنین می‌پندارند که همه عمرشان بیش
از یک ساعت ارزش نداشت.

بدین اساس دنیا و توقف در آن به قدری فانی و زودگذر است که انسان به هنگام مرگ و
به هنگام قیامت اینطور می‌پندارد که بیش از یک شب و یک روز، یا بیش از یکی دو
ساعت در دنیا مکث نموده است.

دنیا متاع اندک: «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ»؛ (سوره نساء، 77). به آنها بگو سرمایه زندگی
دنیا، ناچیز است. حتی نعمت‌های اندک آن دنیا در برابر تمام نعمت‌های مادی دنیا کثیر

است. چنانکه کوچکترین عذابش بزرگتر از تمامی عذاب‌های دنیا است.

نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا ﴿٢٨﴾

ما آنان را خلق کردیم و مفاصل شان را استوار و محکم کردیم و هر وقت بخواهیم مانند آن‌ها انسان‌های دیگری را جایگزین شان میکنیم. (۲۸)

تفسیر:

«نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ» ما به قدرت خود آنها را از عدم به وجود آوردیم، و بازوان و مفاصل آنها را به وسیله‌ی اعصاب و عروق «شَدَدْنَا»: استوار محکم و قوی گردانیدیم تا سخت نیرومند شوند.

«أَسْرَ»: پیوند مفاصل؛ در اصل لغت به معنای محکم بستن است و هرگاه در مورد خلقت به کار برده شود یعنی به بهترین و مناسبترین صورت ممکن خلقت نمودیم و پیوند و اعضای او را استوار داشتیم. (هکذا مراجعه شود به سوره‌های توبه، محمد، واقعه).

«وَ إِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا (28)»: و اگر بخواهیم آنها را نابود کرده و آنها را به افرادی بهتر تبدیل می‌کنیم که بنده و مطیع خدا شوند. آیه متضمن تهدید و وعید است. «بَدَّلْنَا»: تبدیل می‌کنیم و دیگران را جایگزین آنان می‌سازیم. «أَمْثَلَهُمْ»: افرادی هم‌نوع و همجنس آنها، یعنی آن‌ها را هلاک کرده و انسان‌هایی دیگر را جایگزین آن‌ها می‌کنیم. خداوند متعال خالق تمام جهان و مخلوقات، است، بناءً برای کافران گوشزد میشود که کافران را الله تعالی خلق نموده به آن سیما و صورت بخشیده و خلقت شان را کامل ساخته است. او تعالی هرگاه هلاکت آنان را اراده کند کسی او را باز داشته نمیتواند و به عوض آنان قومی را به وجود می‌آورد که از این بدکاران برایش فرمان بردارتر باشند و پروردگار خویش را بیشتر عبادت نمایند.

إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَيَّ رَبًّا سَبِيلًا ﴿٢٩﴾

یقیناً این تعلیمات قرآن، یادآوری و پندی است؛ پس هر کس بخواهد با استفاده از آن راهی به سوی پروردگارش در پیش گیرد. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هذه»: اشاره به آیات قبلی میباشد.

«تَذْكَرَةٌ»: پند و یادآوری است (ملاحظه شود سوره‌های طه، واقعه، حاقه).
«إِتَّخَذَ إِلَيَّ رَبًّا سَبِيلًا»: راهی به سوی پروردگارش در پیش گیرد. (همچنان ملاحظه شود سوره‌های: نساء، فرقان، مزمل).

تفسیر:

«إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ»: این آیات شریف با معنی دقیق و لفظ زیبایی که دارند مایه‌ی پند و یادآوری اند و انسان عاقل به وسیله‌ی آنها پند می‌گیرد و نادان از کجروی باز می‌گردد.
«فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَيَّ رَبًّا سَبِيلًا (29)»: پس هر کس قصد بهره‌گیری و عبرت‌پذیری و در پیش گرفتن راه سعادت را دارد، و می‌خواهد از این آیات عبرت بگیرد و از نور و فروغش روشنایی بجوید، و راهی را در پیش گیرد که او را به خدایش برساند، بر اوست که راه طاعت و رضایت خدا را پیش گیرد. اینک اسباب سعادت فراهم و راه نجات آماده است. (تفسیر صفوة التفاسیر)

خواننده محترم!

در این ایه مبارکه و به صورت کل در این سوره متبرکه پندها و موعظه ای های عظیمی است که برای انسان گوشزد شده، و یکی از موعظه ها اینست؛ هرگاه انسان نیت و اراده نجات از جهنم را داشته باشد، باید راه طاعت و عبادت به سوی الله تعالی را در پیش گیرد تا رضای او تعالی را حاصل و به بهشتش راه یابد.

ولی یک نقطه را نباید فراموش کرد که؛ راه الله به هیچ صورت اجباری نبوده، هر که میخواهد، خود را به سعادت برساند، باید خودش آن راه را انتخاب کند و آنرا طی نماید، زیرا در قرآن عظیم الشان با تمام صراحت بیان شده است: «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» همچنان الله تعالی، حجت را بر مردم تمام کرده و فرموده است؛ «إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ» و این وسیله پند آموزی همانا قرآن عظیم الشان است. از جانب دیگر قابل تذکر است که، راه الله تعالی اجباری هم نیست، طوری که در فوق یادآور شدیم؛ هر کی میخواهد خود را به سعادت برساند، باید خودش در مورد تصمیم بگیرد و آن راه را که انتخاب نموده آنرا عملی سازد که از جمله: «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» به وضاحت معلوم می شود. همچنان باید گفت: خواست انسان، نه مستقل از خواست خداوند است و نه برتر از آن. بلکه آنچه را که انسان میخواهد، اگر مورد خواست پروردگار نیز قرار گیرد، به یقین مطلق تحقق خواهد یافت. ان شا الله.

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٣٠﴾

و شما چیزی را نمیخواهید مگر اینکه الله بخواهد؛ یقیناً الله همواره دانا و حکیم است (۳۰) تفسیر:

در جمله «مَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»: هدف اینست که از خواستن چیزی ساخته نمی شود، تا زمانی که الله تعالی نخواستته باشد، یعنی اراده کردن و خواستن وظیفه انسان است و در برابرش سزا و جزا میبیند، و توفیق دادن و نتیجه بخشیدن در دست الله تعالی است. و الله تعالی قادر مطلق است. بطور خلاصه باید گفت: مشیت بندگان در گرو مشیت الهی است. طوری که میگویند شما حرکت نماید که الله برکت کند. بطور مثال انسان در وقت مریضی دوا خوردن را بدست خودش اجرا می کند، ولی شفا بخشیدن مرض بدست پروردگار با عظمت است.

يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣١﴾

هر کس را بخواهد به رحمت خویش در می آورد و برای ظالمان عذاب دردناکی را آماده ساخته است. (۳۱)

تفسیر:

«يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ»: هر کس را که بخواهد مورد لطف و توجه خویش قرار می دهد و به او توفیق می دهد تا از اسباب سعادت استفاده ببرد و او را به راه های هدایت رهنمود می سازد.

«رَحْمَتِهِ»: رحمت او. مراد بهشت خدا است.

«وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (31)»: اما برای مشرکان ظالم عذابی سخت و

دردناک را در آتش دوزخ تدارک دیده است. سوره مبارکه هذا با بیان سرانجام پرهیزگاران و کافران مجرم خاتمه یافته است.

برادران محترم !

رحمت همگانی الهی و غضب‌های اختصاصی:

در قرآن عظیم اَلشَّانُ پروردگار با عظمت ما علاوه بر اینکه از رحمت خود سخن به میان آورده، در آیاتی از عذاب و نوع قهر خود نسبت به برخی از بندگان خود نیز بحث بعمل آورده است.

در این هیچ جای شکی نیست که: الله سبحانه و تعالی رحمتش را شامل همه موجودات ساخته، طوریکه می فرماید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا» (آیه 6 سوره هود) «و هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه روزیش بر عهده الله است.»

همچنان الله تعالی خود را یاری دهنده تمام اقشار خوانده و همگان را شامل عطایای خویش دانسته است طوریکه می فرماید: «كُلًّا نُمِدُّ هُوَآءًا وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» (سوره اسراء/ ۲۰) هر دو دسته یعنی اینان و آنان را از عطای پروردگارت مدد می بخشیم و عطای پروردگارت از کسی منع نشده است.»

طبق این آیات، روزی رساندن، یاری کردن و بهره مندی از عطای الهی، مسئله‌ای همگانی بیان شده و بیانگر رحمت عام الله تعالی است. البته برخی از مهربانی‌های خداوند اختصاصی نیز هست. رحمت‌های که بسته به ایمان و تقوای اشخاص بیشتر و بیشتر میشود و خداوند درباره آن فرموده است: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ» (سوره نساء/ ۱۷۵) و اما کسانی که به خدا گرویدند و به او تمسک جستند به زودی خدا آنان را در جوار رحمت و فضلی از جانب خویش درآورد.

در طرف دیگر و با بررسی آیات قرآن، به روشنی میبینیم که خداوند عذاب خود را نه تنها همگانی نخوانده بلکه آن را منحصر در اشخاصی خاصی دانسته است: «قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (سوره اعراف/ ۱۵۶) فرمود عذاب خود را به هر کس بخواهم میرسانم و رحمت همه چیز را فرا گرفته است.»

و در خاتمه باید یادآور شد که رحمت الهی با خشونت خدا تعارضی ندارد؛ زیرا اگر کافران و ملحدان، به جای پیش گرفتن فتنه و جنگ، طغیان نمی‌کردند؛ اگر ظالمان به جای ستمگری از کارهای نا شایسته خود توبه میکردند؛ در چنین صورتی از آغوش رحمت الهی بیرون نشده و از عذاب و عقاب به دور بودند؛ که خداوند متعال فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (سوره حدید/ ۲۸) ای کسانی که ایمان آورده اید از الله پروا دارید و به پیامبر او بگروید تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که آن راه سپرید و بر شما ببخشد و خدا آمرزنده مهربان است.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

و من الله التوفيق

بسم الله الرحمن الرحيم سورة مرسلات

سورة مرسلات در مکه مکرمه نازل شده و دارای پنجاه آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه :

«مرسلات» جمع مرسله به معنی فرستاده شده است. نام سوره برگرفته از آیه اول این سوره است که با «مرسلات» آغاز شده است. الله تعالی درین آیه بدان قسم خورده که هدف از آن، فرشتگانی هستند که از سوی خداوند متعال برای انجام امور مختلف، فرستاده می‌شوند.

سورة مرسلات ماننده سوره های ذیل با آیات مربوط به معاد شروع شده اند. بطور مثال (سورة انبیاء «اقترب للناس حسابهم»، سورة قمر «اقتربت الساعة»، سورة حج «ان زلزلة الساعة شیء عظیم»، سورة واقعه «اذا وقعت الواقعة»، سورة حاقه «الحاقه ما الحاقه»، سورة قیامت «لااقسم بیوم القیامة»، سورة نباء «عم یتساءلون»، سورة تکویر «اذا الشمس کورت»، سورة انفطار «اذا السماء انفطرت»، سورة انشقاق «اذا السماء انشقت»، سورة غاشیه «هل اتاک حدیث الغاشیه»، سورة قارعه «القارعه ما القارعه»، همچنان سورة زلزال «اذا زلزلت الارض زلزالها».

قابل تذکر است که در سورة مرسلات مانند سوره های (فاطر، ذاریات و نازعات) با قسم به فرشتگان آغاز شده است.

ناگفته نباید گذاشت که در این سوره، آیه «وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» (وای در آن روز بر تکذیب کنندگان!) ده مرتبه تکرار شده، همان طوریکه در سورة الرحمن آیه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبان» و در سورة قمر آیه «فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِي» تکرار بعمل آمده است.

علت و سبب تکرار آیات در قرآن عظیم الشان زیاد است ولی یکی از علت های عمده آن این است، هر آیتی که زیاد تکرار شود دلالت بر تاکید بودن آن را مینماید و همچنان چیزیکه زیاد تکرار شود بهتر دانسته می شود و در قلب جا می گیرد چنانکه عرب ها می گویند (اذا تکرر تقرر)

تعداد آیات، کلمات و حروف این سوره :

تعداد آیات این سوره طوریکه در فوق هم یادآور شدیم به پنجاه آیه و تعداد کلمات آن به صد و هشتاد و یک کلمه و تعداد حروف این سوره هشتصد و شانزده حرف می باشند. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

ارتباط سوره مرسلات با سورة انسان :

الف : آیهی آخر سورهی انسان به نیکان بشارت داد و به بدان هشدار، ولی آغاز و بدایت سوره مرسلات با قسم پیاپی شروع می‌شود و به فرجام دو گروه نیک و بد اشاره می کند. ب: سورهی انسان به زاویه‌های کوتاهی از احوال کافران و به موارد فراوانی از احوال مؤمنان در آخرت اشاره کرده ؛ ولی در سوره مرسلات ، عکس آن است، تا میان هر دو تعادل برقرار گردد.

محور کلی سوره مرسلات :

محور کلی سوره مرسلات همانا بحث در باره امکان قیامت و احوال بشر در آن روز میباشد.

فضیلت سوره مرسلات:

در صحیح «بخاری» از حضرت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: هم‌رای رسول الله صلی الله علیه وسلم در غارء در منی بودم، که ناگهان سوره «مرسلات» نازل گردید، و رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را می خواند و من با شنیدن آن از دهان مبارک آن حضرت آن را حفظ کردم، و دهان مبارک آن حضرت صلی الله علیه وسلم از حلاوت آن رطب (شاداب) می شد، که ناگهان مارء بر ما حمله نمود.

رسول الله صلی الله علیه وسلم به قتل آن هدایت فرمود، ما که به سوی آن متوجه شدیم، گریخت، آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هم چنان که شما از شر آن در امان ماندید، آن نیز از شر شما محفوظ ماند. (ابن کثیر) (تفسیر معارف القرآن).

ابن عباس (رض) از مادرش روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در نماز مغرب سوره «مرسلات» را می خواندند.

نقل است که ابن عباس (رض) سوره «مرسلات» را می خواند، در این اثنا ام الفضل به وی گفت: فرزندم! با خواندن این سوره به خاطرم آوردی؛ این سوره آخرین چیزی است که شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را در نماز مغرب می خوانند.

همچنان در مورد فضیلت سوره مرسلات در حدیث روایت شده از حضرت ابن عباس (رض) آمده است: «شَيَّبَنِي هُوْدٌ وَالْوَأَقِعَةُ وَالْمُرْسَلَاتُ وَ (عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ) وَ (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ)». در این باره حدیث ابن عباس (رض) بیان شد که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «سوره هود، واقعه، مرسلات، نبأ و تکویر مرا پیر کردند». (تخریج آن بیان شد، و ملاحظه شود: صحیح الجامع).

محتوای و مباحث اساسی این سوره:

بیشترین مطالبی که در این سوره مطرح بحث می باشد، در مرحله اول مسائل مربوط به روز قیامت و تهدید و انذار مکذبان و منکران است.

در مرحله دوم سرگذشت غم انگیز اقوام گنهکاران پیشین؛

در مرحله سوم بخشی از خصوصیات آفرینش انسان؛

در مرحله چهارم قسمتی از مواهب الهی در زمین؛

در مرحله پنجم قسمتهایی از عذاب تکذیب کنندگان را به شرح گرفته است.

همچنین در هر مرحله اشاره به مطالبی بیدارگر و تکان دهنده کرده، و به دنبال آن این آیه را تکرار می کند و حتی در بخشی از آن به نعمتهای جنتی که نصیب پرهیزگاران شده، اشاره به عمل آورده، و می خواهد: تا انذار را با بشارت بیامیزد و تهدید را با تشویق.

ترجمه و تفسیر سوره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا ﴿١﴾

قسم به فرستادگان پی در پی (چون موی گردن اسب که پشت سر هم بر آن روییده است، پیاپی می آیند). (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمُرْسَلَاتِ»: فرستاده شدگان، فرشتگانی که الله متعال آن ها را به قصد هدایت و نصرت به سوی پیامبران فرستاده است. «عُرْفًا» پیاپی و پشت سر هم، به معنای معروف و خوشی نیز آمده است. از نظر اعرابی به اعتبار معنای اول مفعول مطلق و به اعتبار معنای دوم مفعول لأجله است.

«وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا (1)»: یعنی قسم به بادهای هنگامی که می وزند و پشت سر هم می آیند مفسران فرموده اند: عبارتند از بادهای عذاب که ستمگران را نابود می کند.

مفسران در تفاسیر خویش در مورد پنج کلمه از جمله: «مُرْسَلَاتِ، عَاصِفَاتِ، نَاشِرَاتِ، فَارِقَاتِ، و مُلْقِيَاتِ» که در پنج آیه اول سوره مرسلات تذکر رفته است؛ نظریات مختلفی بیان و ارایه نموده اند که از جمله؛ تعدادی از مفسران آنرا فرشتگان، و برخی از آنها آنرا بادهای، ترجمه و تفسیر نموده اند.

ولی جمهور مفسران بدین باور اند که هدف از کلمه «مرسلات»، بادهاست. همچنان برخی از اینان میگویند که هدف از «مرسلات» فرشتگان فرستاده هستند که وحی، امر و نهی پروردگار را بر وجهی نیکو، یا به طور پیاپی میآورند.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه که (1 الی 15) در باره حوادث و رویداد های روز قیامت و نشانه های آن بحث بعمل آمده است .

توضیح مختصری درباره پنج کلمه در پنج آیه اول سوره مرسلات :

مفسران در تفسیر و تعریف این پنج آیه به شدت در بین خود به اختلاف رای و نظر پرداخته اند . بعضی از مفسران همه را به باد معنی کرده و بعضی گفته اند: عموماً به معنی فرشته می باشند. برای توضیح بیشتر توجه خوانندگان محترم را به نظریات مفسران در مورد بشرح ذیل جلب میداریم .

- 1 - مرسلات: بادهای، بادهای عذاب ،
- 2 - عاصفات: تندبادها، بادهای توفنده و در هم شکننده و نابود کننده،
- 3 - ناشرات: فرشتگان مأمور که - به باد فرمان می دهند تا - ابرهارا به هر طرف بگردانند.

4 - فارقات: فرشتگانی که حق و باطل و حلال و حرام را از هم باز می شناسند.

5- ملقیات: فرشتگان آورنده وحی. (اخذ شده از تفسیر صفوة التفسیر).

- نظر شیخ ناصرالدین عبد الله بیضاوی مؤلف تفسیر بیضاوی در کتاب خویش «کتاب انوار التنزیل و اسرار التاویل مشهور به تفسیر بیضاوی»: می نویسد: هر پنج مورد، قسم به فرشتگان است که به فرمان الله سبحان و تعالی هم چون باد وزان در پی انجام مأموریت اند و شرایع و دستورات آسمانی را به پیام آوران می رسانند.

مفسر تفسیر «تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان» شیخ عبد الرحمن السعدی موارد (1 و 2 و 3 و 5 میگویند فرشتگان اند) البته، به مورد 4 هیچ اشاره نکرده است. شیخ محمد بن احمد بن اردیس الحلی مؤلف تفسیر المنتخب من تفسیر القرآن؛ مینویسد هر پنج مورد، آیه‌های اول قرآن است.

فخر رازی مفسر تفسیر کبیر می نویسد: هر پنج مورد ملائکه، هر پنج مورد بادهای [نقل قول]. هر پنج مورد قرآن کریم و آیه‌های آن. [رأی خود شیخ کبیر]. مفسر غرائب القرآن و رغائب الفرقان للحسن بن محمد النیشابوری می فرماید: (1، 4 و 5 فرشتگان، 2 و 3 بادهای.)

مفسر تفسیر المصحف المفسر شیخ محمد فرید (1875 - 1954) می نویسد: هر پنج مورد فرشتگان .

شیخ محمد محمد عبد اللطیف بن الخطیب مؤلف تفسیر: اوضح التفسیر می نویسد که: هر پنج مورد فرشتگان.

مؤلف تفسیر أضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن تألیف محمد الأمين الشنقیزی می نویسد که: 1 و 2 و 3 هم بادهای، هم فرشتگان و هم پیامبران اند، به مورد 4 و 5 اشاره نکرده است.

شیخ محمود الالوسی مؤلف تفسیر روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی می نویسد: هر پنج مورد نام فرشتگان است که از سوی الله مأموران؛ اما مأموریت شماره‌های 1 و 2 با مأموریت شماره‌های 3، 4 و 5 فرق دارد... در کلمات القرآن تفسیر و بیان للشیخ حسنین محمد مخلوف آمده است که: 1 و 2 بادهای، 3، 4 و 5 فرشتگان .

در مفردات محمد حسن حمصی آمده است: 1 و 2 بادهای، 3، 4 و 5 فرشتگان. تفسیر المنیر تألیف وهبه زحیلی آمده است که: (1 و 2 و 3 بادهای، 4 و 5 فرشتگان). در تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل تألیف جار الله زمخشری هر پنج مورد را فرشته نام برده است. در التفسیر اوضح تألیف الحجازی، محمد محمود آمده است: (1- فرشتگان، 2- تند و روان و وزنده، 3 و 4 و 5 بادهای...).

در تفسیر مراغی تألیف احمد مصطفی مراغی آمده است: (1- الله تعالی به فرشتگانی قسم می خورد که آنان را به نیکی و احسان، نزد پیامبران فرستاده است. 2 - فرشتگانی اند که باطل را به سرعت دور می گردانند، همان گونه که باد، خاک را بلند می کند و به هوا می برد. 3- فرشتگانی اند که آثار و رحمت الله را به سرزمین می‌رسانند.

4- فرشتگانی اند که حق و باطل و هدایت و گمراهی را از هم جدا می کنند. 5 - فرشتگانی اند که به پیامبران وحی می‌رسانند، تا به مردم اتمام حجت کنند و هشدار دهند....

همچنان کلمات القرآن حسین محمد مخلوف می نویسد (1- بادهای پیاپی عذاب هم چون بال اسب. 2- بادهای تند و توفنده و نابود کننده 3- فرشتگانی که هنگام نزول وحی بالها را می گسترانند. 4- فرشتگانی که به امر خداوند متعال فرود می آیند و حق و باطل و هدایت و گمراهی را از هم جدا میکنند. 5- فرشتگانی که برای پیامبران وحی می آورند،

تا به مردم اتمام حجت کنند و هشدار دهند....).

مبحث ملائیکه در قرآن عظیم الشان:

مبحث ملائیکه در قرآن عظیم الشان بصورت کل در سوره های مختلفی. از آنجمله در سوره مرسلات بکار رفته است که در ذیل مختصراً به تفصیل و توضیح آن می پردازیم:
اسماء فرشتگان :

- **جبرئیل (روح الامین)** که مأمور نزول وحی می باشد. بصورت کل کلمه «جبرئیل» سه بار در قرآن عظیم الشان ذکر یافته است. (سوره بقره آیات 97 - 98 و سوره تحریم آیه:4).
- **ماروت:** (معلم سحر برای دفع فتنه سحر) می باشد. این نام بصورت کل یک بار در سوره بقره، آیه 102 ذکری از آن بعمل آمده است.
- **هاروت:** (معلم سحر برای رفع، دفع فتنه سحر). این نام نیز بصورت کل یک بار در سوره بقره، آیه 102 ذکر گردیده است.
- **میکال:** بطور کل یک بار در (آیه 98، سوره بقره) تذکر یافته است.
- **مالک:** (محافظ جهنم) که بصورت کل یک بار در آیه 77، سوره زخرف از آن ذکری بعمل آمده است.
- **ملک الموت:** این ملک مؤظف به قبض روح بوده و بصورت کل یک بار در آیه 11، سوره سجده ذکر گردیده است.
- **عتید و رقیب:** (مسؤل ثبت اعمال خوب و بد) می باشند که هر کدام از این نام ها یک بار در آیه 18، سوره ق، قرآن عظیم الشان ذکر گردیده است.

تعریف ملائیکه:

ملائیکه جمع ملک است و از (الألویک) گرفته شده و به معنی پیغام و رسالت است. آن ها مخلوقی از مخلوقات الله تعالی اند، دارای اجسامی نورانی و لطیف میباشند که قادرند خود را به شکل ها و صورت های پاک در آورند. برای اجرای امر الهی بسیار قوی و نیرومند هستند و می توانند سریع مطابق امر الهی جا به جا شوند.

ایمان به ملائیکه:

ایمان به ملائیکه متضمن کارهایی است که بنده باید آن ها را درک کند و بفهمد تا ایمان به ملائیکه در او تحقق پیدا کند و آن عبارتند از:
اعتراف و تصدیق به وجود آنها کما اینکه نصوصی که پیشتر آورده شد دلالت دارد بر اینکه ایمان به آنها رکنی از ارکان ایمان است که ایمان جز با آن تحقق پیدا نمی کند.

تعداد ملائیکه:

قبل از همه باید ایمان داشته باشیم که تعداد ملائیکه زیاد بوده و به جز از الله تعالی کسی دیگری تعداد آن ها را نمی داند. «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ». (آیه 31، سوره المدثر) به خاطر زیاد بودن، تعداد سربازان پروردگارت جز خود او کسی نمی داند.

الله تعالی آن ها را برای عبادت خود و اجرای اوامرش انتخاب و خلق کرده و برگزیده اند. آنها در هیچ کاری نافرمانی خداوند نمی کنند و آنچه را که به آنها از جانب الله تعالی امر شده، انجام می دهند.

در حدیث طولانی اسراء که شیخین از حدیث مالک بن صعصعه رضی الله عنه روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «... ثُمَّ رُفِعَ لِي الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ فَقُلْتُ يَا

جَبْرِيلُ مَا هَذَا قَالَ هَذَا الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ إِذَا خَرَجُوا مِنْهُ لَمْ يَعُودُوا فِيهِ آخِرُ مَا عَلَيْهِمْ» (سپس بیت المعمور را به من نشان دادند گفتیم: ای جبریل این چیست؟ گفت: این بیت المعمور است. هر روز هفتاد هزار ملائکه داخل آن می‌شوند و هنگامی که از آن خارج می‌شوند دیگر برای بار دیگر در آن باز نمی‌گردند.) (صحیح البخاری برقم (۳۲۰۷)، و مسلم برقم (۱۶۴)، واللفظ لمسلم).

همچنان در صحیح مسلم از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «يُوتَى بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ زِمَامٍ مَعَ كُلِّ زِمَامٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَجْرُؤْنَهَا» در آن روز جهنم را در حالیکه دارای هفتاد هزار افسار است می‌آورند و هر افسار را هفتاد هزار ملائکه می‌کشند. (صحیح مسلم شماره (۲۸۴۲) این دو حدیث دلالت دارد بر اینکه تعداد ملائکه زیاد است. هنگامی که هر روز هفتاد هزار ملائکه داخل بیت المعمور می‌شوند سپس دیگر به آن بر نمی‌گردند و ملائکه‌های دیگر غیر از آنها می‌آیند (بر زیاد بودن آنها دلالت دارد زیرا تعدادشان آن قدر زیاد است که دیگر نوبت آنها نمی‌رسد که برگردند). و جهنم در روز قیامت به وسیله این تعداد از ملائکه آورده می‌شود. پس حال ملائکه‌های دیگر باید چگونه باشد که به کارهای دیگر مشغول هستند و تعداد آنها را جز خالقشان تبارک و تعالی کسی نمی‌داند.

مقام و منزلت ملائکه :

اعتراف به مقام و منزلت و کرامت و شرافت ملائکه نزد الله تعالی در آیات (26 و 27، سورة الأنبياء) آمده است: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ، لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ». «و گفتند خداوند فرزندی اتخاذ نموده، خداوند از این گفته پاک و منزّه است، بلکه آنان همه بندگان گرامی خدا هستند، در گفتار بر خداوند پیشی نمی‌گیرند و دستورش را انجام می‌دهند» و می‌فرماید: «بِأَيْدِي سَفَرِهِ، كِرَامٌ بِرَّهِ» (سوره عبس: ۱۶-۱۵). «به دست ملائکه‌هایی بزرگوار و نیکوکار و والا مقام» آنها را به اینکه نزد خداوند گرامی و والا مقام هستند وصف می‌کند. و الله تعالی در حقشان می‌فرماید: «فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ». (سوره فصلت: آیه 38). «کسانی که در پیشگاه پروردگارت هستند شبانه روز او را تسبیح می‌گویند و خسته نمی‌شوند». خداوند آنها را اینگونه وصف می‌کند که بخاطر شرافت و بزرگیشان است که نزد او هستند. همراه با مقام بندگی برای او بدون هیچگونه خستگی و سستی‌ای. همانگونه که خداوند به آنها در جاهای متعددی از کتابش سوگند می‌خورد و این به خاطر شرافتشان نزد اوست. خداوند متعال می‌فرماید: «وَالصَّافَاتِ صَفًا، فَأَلْزَجْرَتِ زَجْرًا، فَالْتَلَّيْتِ ذِكْرًا» (سوره الصافات: 1-3). «سوگند به صف بستگان که صف بسته‌اند؛ به زجر کنندگان که به سختی زجر می‌دهند؛ و به تلاوت کنندگان آیات خداوند».

مقرب ترین ملائکه :

مقرب ترین ملائکه همراه حاملان عرش الهی هستند. افضل مقربین ملائکه، همانا سه ملائکه هستند که ذکر آنها در دعای پیامبر صلی الله علیه وسلم که به وسیله آن نماز شب را شروع می‌کرد، موجود است. می‌فرمود: «اللهم رب جبریل و میکائیل و اسرافیل فاطر

السموات والأرض عالم الغيب والشهادة» ای پروردگار جبریل، میکائیل و اسرافیل ای برپا دارنده آسمانها و زمین، ای کسی که بر نهان و آشکار خبر داری...».
(رواه الإمام أحمد في المسند: ۶ / ۱۵۶، والنسائی في السنن: ۳ / ۱۷۳، برقم (۱۶۲۵)، ونحوهما مسلم في الصحيح، برقم (۷۷۰)، وابن ماجه، برقم (۱۳۵۷) جایگاه ایمان به ملائکه، کیفیت و دلایل آن)

و افضل این سه نفر جبریل علیه السلام می باشد که او مسئول وحی است و شرف و بزرگی او به خاطر بزرگی و شرافت وظیفه اش می باشد.
الله تعالی در کتابش به آنچه که دیگر ملائکه را با آن ذکر ننموده از او یاد کرده است و با اشرفترین نامها او را نام می برد و به زیباترین صفات او را وصف می نماید. از جمله نام شان روح است.

الله تعالی می فرماید: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» (سوره الشعراء: 193). «قرآن را الله متعال بوسیله جبریل، الروح الامین نازل فرمود» و می فرماید: «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا» (سوره القدر: 4). «در آن (شب قدر) ملائکه و روح فرود می آیند». این اسم (روح) به صورت اضافه تشریفی به الله تعالی مضاف شده است. می فرماید: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (سوره مریم: 17). «روح خود را به سوی او فرستادیم تا به شکل بشری خوش اندام بر او نمایان شد». و آن به قدس اضافه شده «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ» (سوره النحل: 102) است: «بگو آن را روح القدس از نزد پروردگارت به حق فرود آورده است».

قول صحیح در میان مفسران این است که القدس، خداوند است. و از آنچه که در وصف او (جبریل) آمده است این آیات می باشد: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ، مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٌ». (التکویر: ۲۱-۱۹). «همانا قرآن کلام رسول گرامی است که نزد صاحب عرش با قدرت است، و فرمانده ملائکه و امین وحی خداست» و می فرماید: «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى، ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى». (سوره النجم: 5-6). «صاحب قدرت بسیار علم را به او آموخت. دارای توان و نیرو در مقابلش ایستاد». الله تعالی او را به فرستاده و رسول و اینکه نزد او کریم و بزرگوار است وصف نموده و صاحب قدرت و مقام نزد پروردگار سبحان و فرمانده در آسمانها و امین وحی و مظهر زیبایی است.

ایمان به ملائکه :

ایمان به ملائکه تاثیر مهمی در زندگی انسان مؤمن دارد، که از جمله می توان به موارد زیر اشاره نمود:

- ۱- اطلاع یافتن از قدرت و عظمت خدای متعال است، زیرا بزرگی و عظمت مخلوق نشانی از عظمت و بزرگی خالق است.
- ۲- استقامت و پایداری در اطاعت از خدا و عبادت او. وقتی انسان ایمان داشته باشند که ملائکه تمام اعمالش را می نویسند و ثبت می کنند، از الله می ترسد، و در نتیجه نه مخفیانه و نه آشکارا اقدام به گناه و نافرمانی از خدا نمیکند.
- ۳- وقتی انسان مؤمن یقین یابد موجوداتی به نام ملائکه که تعدادشان هم خیلی زیادند که مشغول عبادت خدا هستند، احساس آرامش و اطمینان می کند و در می یابد که تنها او نیست که خدا را عبادت می کند.
- ۴- وقتی انسان مؤمن بداند که ملائکه مأمور مراقبت و حفظ او هستند، متوجه عنایت

الله سبحانه و تعالی نسبت به خود می‌گردد و موجب می‌شود شکر گزاریش به خاطر نعمتهای بیش از حد خدا بیشتر و بیشتر شود.

۵- اگر انسان مؤمن پی ببرد که وقتی اجلش سر رسد، ملک الموت که مأمور قبض روح است به سراغش می‌آید و روحش را قبض خواهد کرد، به فانی بودن دنیا بیشتر ایمان می‌آورد، در نتیجه سعی می‌کند با ایمان و عمل صالح، خود را برای روز آخرت آماده‌تر سازد.

فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا ﴿۲﴾

قسم به بادهای تیز وزنده. (۲)

تفسیر :

«الْعَاصِفَاتِ»: جمع عاصِفَة، در هم پیچنده و نابود کننده (ملاحظه شود: تفسیر کبیر).
«العاصفات» جمع «عاصفه» به معنای باد شکننده و سخت، طوری که درختان را از بیخ کنده و منازل را خراب و آثار و نشانه‌ها را دگرگون می‌کند. بطور مثال (ریح عاصف؛ یعنی باد سخت، توفان تندوتیز. یوم عاصف؛ روز باد تند یا هم روز طوفانی) ملاحظه بفرماید: (آیه 22 سوره یونس) که در آن مفهوم و معنای تند باد چنین ذکر یافته است: «... جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَ جَاءَهُمُ الْمَوْجُ...» (...ناگهان تندبادی آید و موج از هر سو سراغشان آید..)

اگر کلمه «عاصفات» را در آیه متذکره فرشتگان بدانیم، معنای آیه چنین است که فرشتگان، فرمان الهی را با شدت و سرعت انجام می‌دهند. طوری که می‌فرماید: «يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (آیه 6 سوره مرسلات) (و آنچه به آنها حکم شود انجام دهند.) و یا طوری که می‌فرماید: «هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (آیه 27 سوره انبیاء) «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ»: چیزی نخواهند گفت تا خدا نگوید و فرمان ندهد. به فرمان او عمل مینمایند و مخالفت نمیکنند و از الهی سرپیچی نمیکنند.

برخی از مفسرین بدین نظر اند که الله تعالی در جنب یاد کردن قسم به بادهای و فرشتگان، شاید به خاطر شباهت میان باد و فرشته باشد، از این نظر که هر دو لطیف و سریع‌اند و در آفرینش و تدبیر امور نقش دارند.

همچنان برخی از مفسرین در تفاسیر خویش می‌نویسند که: «عاصفات» فرشتگانی‌اند که بر بادهای گماشته می‌شوند و آنها را تند می‌رانند. به قول دیگر: آنها فرشتگانی هستند که ارواح کافران را به تندی می‌رانند. والله اعلم.

نحوه خلقت ملائکه :

الله تعالی ملائکه را از نور خلق نموده اند. در حدیثی که؛ از عائشه (رض) روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خُلِقَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورٍ وَخُلِقَ الْجَانُّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ وَخُلِقَ آدَمُ مِمَّا وُصِفَ لَكُمْ» (خداوند ملائکه را از نور، اجنه را از آتش و آدم را از آنچه برایتان وصف نموده خلق کرد.) (صحیح مسلم برقم ۲۹۹۶).

صفات و ویژگی‌های ملائکه:

- 1- طوری که در فوق یادآور شدیم: ملائکه از نور آفریده شده‌اند.
- 2- ملائکه بال دارند و تعداد بالهای آنها متفاوت است. «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَى أَجْنَحَةٍ مِّنِّي وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (سوره فاطر: ۱) (ستایش خداوندی را سزا است که آفریننده

آسمانها و زمین است، و فرشتگان را با بالهای دوتا دوتا، و سه تا سه تا، و چهارتا چهارتائی که دارند، مأمور (قدرتمند اجرای فرمان خود در زمینه‌های مختلف تکوینی و تشریحی) کرد. او هر چه خواهد بر آفرینش (فرشتگان و مردمان و سایر موجودات جهان) می‌افزاید. چرا که خداوند متعال بر هر چیزی توانا است.

۳- الله تعالی به آنها این قدرت را داده که به صورت انسان درآیند. (جبرئیل که به نزد حضرت مریم آمد و ملائکه که نزد حضرت ابراهیم و حضرت لوط آمدند به شکل انسان آمده بودند.)

۴- ملائکه موجوداتی هستند که جز عالم غیب اند و از این رو ما نمی‌توانیم آنها را ببینیم.

۵- آنها دائم مشغول عبادت الله تعالی هستند.

۶- آنها هیچ یک از صفات ربوبیت و الوهیت را دارا نیستند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ». (سوره تحریم/ 6) (ای مؤمنان! خود و خانواده خویش را از آتش دوزخی بر کنار دارید که آفرزینه آن انسانها و سنگها است. فرشتگانی بر آن گماشته شده اند که خشن و سختگیر، و زورمند و توانا هستند. از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی‌کنند، و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده اند.)

وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا ﴿٣﴾

و قسم به بادهای که ابرها را منتشر می‌کنند (برای باریدن باران). (۳)

تفسیر:

«النَّاشِرَاتِ» (نشر): پراکنده سازان که در هر سوی فرو آیند و یا در هنگام فرود آمدن، بال‌های خویش را می‌گسترند تا شرایع الهی را در بین امت‌ها انتشار دهند.

عده ای از مفسران در تفسیر خویش درباره کلمه «ناشرات» نوشته اند که هدف از آن فرشتگانی اند که بر ابرها مؤظف اند، و آن‌ها را تیت و پراکنده می‌سازد و یا مراد فرشتگانی اند که در هنگام فرودآوردن وحی، بالهای خود را در فضا می‌کشایند و می‌افشانند.

فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا ﴿٤﴾

پس قسم به آن فرشتگان که جدا کننده [حق از باطل] اند (۴)

تفسیر:

«فَالْفَارِقَاتِ» (فرق): فرق‌گذاران و جداسازان حق از باطل و حلال از حرام هدف این آیه مبارکه فرشتگانی هستند که با پیامهای الهی‌ای که فرود می‌آورند، حق و باطل و حلال و حرام را از هم جدا می‌کنند.

فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا ﴿٥﴾

و قسم به فرشتگانی که وحی الهی را (به پیامبران) القا می‌کنند. (۵)

تفسیر:

«الملقیات»: جمع ملقیة القاکنندگان، آموزندگان نام الله.

یعنی قسم به فرشتگان نازل‌کننده وحی و آورندگان کتاب‌های الله متعال به نزد پیامبران علیهم السلام.

«ذِكْرًا»: وحی و آنچه سبب نزدیکی انسان به الله سبحان و تعالی می‌شود که ملائکه آن را به پیامبران ابلاغ می‌کنند مثل قرآن کریم .

شیخ سعید حوی مؤلف تفسیر «لأساس في التفسير» که به زبان عربی تحریر گردیده در مورد اقسام پنجگانه قسم ها که در آیات فوق تذکر یافت: فقط قسم دوم یعنی (فالعاصفات) به بادها تعلق دارد و قسم های دیگر مربوط به فرشتگان است. و به عباره دیگر: سه قسم اولی اول به بادها و قسم چهارم و پنجم به فرشتگان تعلق دارد. طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم؛ که وجه مناسبت میان بادها و فرشتگان، لطافت و سرعت حرکت آنهاست.

عُذْرًا أَوْ نُذْرًا ﴿٦﴾

برای رفع عذر یا بیم دادن (از عذاب الله). (٦)

تفسیر :

«عُذْرًا»: اتمام حجت و اثبات دلیل و مردود شمردن عذر و بهانه. «نُذْرًا»: هشداری نسبت به عذاب و قهر الهی. یعنی: فرشتگان وحی را به عنوان عذر اشکار نمودند و اتمام حجت خدای بر خلقش، یا به عنوان هشدار عذابش، بر انبیاء علیهم السلام فرود می‌آورند. یا فرشتگان وحی را به عنوان عذر و حجتی برای حق پرستان و هشداری برای باطل پرستان، فرود می آورند.

«نُذْرًا»: برای بیم دادن مردم از عذاب و عقاب الهی. «عُذْرًا أَوْ نُذْرًا»: مفعول له هستند.

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ ﴿٧﴾

آنچه که به شما وعده داده شده است، واقع شدنی است. (٧)

تفسیر :

«إِنَّمَا تُوعَدُونَ»: این آیه جواب تمامی قسم های یاد شده تا به این جاست تا ثابت شود وعدهی الهی حقیقت دارد و گریزی از آن نیست.

«وَوُوعٍ»: رخ دهنده و شدنی است و هیچ شکی در آن نیست.

مفسران فرموده اند: خدای متعال به پنج چیز قسم یاد کرده است تا قدر و منزلت آنها را یادآور شود و عظمت و اهمیت آنها را خاطر نشان سازد: به باد قسم خورده است که بار رحمت و عذاب را به دوش دارد و برای بندگان الله خیر و شر به ارمغان می‌آورد، به فرشتگان پاک سرشت قسم خورده است که به منظور انذار و بر بستن راه معذرت، وحی را نازل می‌کنند، قسم خورده است که مسأله‌ی قیامت امری است محقق و در آن شک و تردیدی نیست و نیز قسم یاد کرده است که آنچه الله مکذبین را به آن تهدید کرده است از قبیل فرار سیدن قیامت و تحقق ثواب و عذاب حتماً محقق می‌شود و نباید در آن شک و تردیدی داشته باشند. (البحر المحيط ٤٠٤/٨).

بعد از آن زمان وقوع قیامت را به تفصیل بیان کرده و می‌فرماید:

فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ ﴿٨﴾

پس وقتی که ستارگان بی‌نور و محو شوند. (٨)

تفسیر :

«طُمِسَتْ» به معنای از بین رفتن و محو شدن است و شاید هدف از آن از بین رفتن نور باشد یعنی زمانیکه ستارگان «تیره و محو شود، و یا طوریکه گفتیم بی نور گردد». یعنی برای آگاهی به قیام قیامت سیاه و بی نور شوند .

وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ ﴿٩﴾

و آن زمانی که آسمان بشکافت. (٩)

تفسیر :

«فرج» به معنای شکاف است و «وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ» به معنای شکاف برداشتن و پاره پاره شدن آسمان است یعنی نظم موجود عالم بالا که به برکت آن هر ستاره و سیاره ای در مدار خود می چرخد و هر پدیده ای در جهان هستی از حد و اندازه ی خود فراتر نمی رود، در هم شکسته خواهد شد، ستارگان محو و آسمان شکافته می شود و از این دگرگونی در چندین آیات قرآن عظیم الشان یاد آوری بعمل آمده است. طوری که فوق خواندیم: «فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ».

وَإِذَا الْجِبَالُ سُفَّتْ ﴿١٠﴾

و آن زمان که کوه ها از بیخ و بن کنده شوند. (١٠)

تفسیر :

«سُفَّتْ» از جاکنده شود، پراکنده گردد. یعنی آنگاه که کوه ها متلاشی گشته و به صورت گرد و غبار درآمده و باد آن را پراکنده ساخت. مانند فرموده ی «وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا - 105 طه». (ای پیامبر، از تو در باره کوه ها می پرسند که به گاه قیامت چه خواهند شد؟ بگو: (پروردگام آنها را ریز ریز و پراکنده خواهد ساخت.)

وَإِذَا الرُّسُلُ أُقِنَّتْ ﴿١١﴾

و وقتی که برای (جمع شدن) پیغمبران (جهت گواهی بر امتها) وقت تعیین شود. (١١)

تفسیر :

«الرُّسُلُ»: پیغمبران.

«أُقِنَّتْ» (وقت): برای پیامبران وقت خاصی معین شود تا بر امت هایشان گواهی دهند و آن وقت روز قیامت است. (ملاحظه شود سوره های: مائده / زمر). اصل این کلمه (وقت) است و از مصدر (توقیت) آمده است.

انبیاء در روز قیامت جمع می شوند طوری که قرآن عظیم الشان بد آن اشاره نموده است. (آیه 109، سوره مائده): «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ» (روزی که الله تعالی همه انبیا را جمع گرداند، پس گوید: چگونه امتتان دعوت شما را اجابت کردند.) قابل تذکر است که: یکی از نام های روز قیامت «يوم الفصل» یعنی روز جدایی است. در قرآن عظیم الشان آیه (17 سوره حج) الله متعال می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (خداوند متعال در روز قیامت بین آنها (و آنچه بدان دلبسته اند) جدایی می افکند. در این آیات با سه تعبیر از عظمت قیامت یاد شده است: «لَأَيَّ يَوْمٍ أُجِلَّتْ لِيَوْمِ الْفَصْلِ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمِ الْفَصْلِ» و تکرار کلمه «يوم» نشانه عظمت آن روز است.

بناءً مطابق حکم قرآن: نظام کنونی آفرینش در قیامت دیگرگون می شود؛ ستارگان محو و آسمان شکافته می شود و از این دگرگونی بارها در قرآن یادآوری شده است: «فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ» (آیات 8 و 9 سوره مرسلات).

از جانب دیگر قابل یاد آوری است که: حقیقت قیامت تنها از راه وحی قابل شناخت و ادراک است. «وَ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ» (آیه 14 سوره مرسلات). و در روز قیامت برای شهادت پیامبران بر امت های خویش، وقتی معین قرار داده شده است. «وَ إِذَا الرُّسُلُ أُقِنَّتْ، لَأَيَّ يَوْمٍ أُجِلَّتْ» سوره مرسلات آیات 11 و 12)

در آیات مختلفی از قرآن عظیم الشان به وضاحت تام از دیگر گونی آسمان در لحظات برپایی قیامت و پایان یافتن دنیا، با تعبیرهای گوناگون یاد آوری بعمل آمده است که از جمله توجه خوانندگان رابه آیات ذیل جلب میدارم:

«إِنْشِقَاقٌ»: پاره پاره شدن «إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ» (سوره انشقاق 1) (زمانی که آسمان پاره پاره می‌شود).

«انْفِطَارٌ»: شکافته شدن «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ» (سوره انفطار 1) (آنگاه که آسمان از هم بشکافت).

«انْفِجَاجٌ»: گشوده شدن «وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا» (سوره نبا 19) (و آسمان گشوده می‌گردد، پس درهای متعددی از آن باز می‌شود).

«انْفِرَاجٌ»: باز شدن «وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ» (مرسلات 9) (و آن زمان که آسمان از هم باز شود).

«انطواء»: درهم پیچیده شدن «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ» (انبیاء 104) (روزی که آسمان ها را چون طومار درهم می‌پیچیم).

«مورٌ»: به حرکت درآمدن «يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا» (طور 9) (روزی که آسمان شدیداً به حرکت درآید).

«مهلٌ»: فلز مذاب «يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ» (معارج 8) (روزی که آسمان چون فلز مذاب شود).

«دُخَانٌ»: دود «فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ» (دخان 10) (پس منتظر روزی باش که آسمان دودی آشکار بیاورد).

«دهان»: روغن مذاب یا چرم سرخ «فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ» (الرحمن 37) (آنگاه که آسمان پاره پاره شده و همچون روغن مذاب یا چرم سرخ، گلگون گردد)

«كشطٌ»: زایل شدن «وَ إِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ» (تکویر 11) (و آن زمان که آسمان برچیده شود).

لَا يَوْمٍ أُجِّلَتْ ﴿١٢﴾

برای چه روزی تعیین وقت شده است (۱۲)

تفسیر:

«أُجِّلَتْ» (أجل): به انتظار فرا رسیدن کدامین روز، گواهی پیامبران به تأخیر افتاده است؟ تا الله متعال میان آنان و اقوام شان فیصله کند. بلی! روزی که چنین وصفی داشته باشد روز بزرگ و عظیمی است. این آیه استفهافی است تا خوف و وحشت قیامت را بهتر گوشزد کند.

لِيَوْمِ الْفَصْلِ ﴿١٣﴾

برای روز فیصله که (بین حق و باطل و سعید و شقی) جدایی افتد. (۱۳)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمِ الْفَصْلِ ﴿١٤﴾

و تو چه می‌دانی که روز فیصله چیست؟ (۱۴)

تفسیر:

«يَوْمِ الْفَصْلِ»، (به معنای: روز جدایی). از جمله یکی از نام های روز قیامت در قرآن

عظیم الشأن میباشد. مفسرین نامگذاری روز قیامت به یوم الفصل را به این دلیل دانسته‌اند که در روز قیامت، بین حق و باطل جدایی می‌افتد.

اصطلاح یوم الفصل برای روز قیامت در بسیاری از موارد برای سرزنش و تهدید مشرکین یا تکذیب کنندگان آمده‌است. از جمله (در آیه: 21 سوره صافات) می‌خوانیم: «هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكذِّبُونَ». (امروز روز فصل و جدایی و همان روزی است که آن را تکذیب می‌کردید.) همچنین در (آیه 40، سوره دخان) می‌خوانیم: «يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ.» [روز جدایی] روزی است که هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی‌کند و از هیچ سویاری نمی‌شوند، مگر کسی که الله او را مورد رحمت قرار داده و او عزیز و رحیم است. در سوره مرسلات سه بار این وصف برای روز قیامت ذکر شده است. که از جمله در آیات 13 و 14 در بیان عظمت این روز اینگونه آمده: «برای چه روزی، وقت معین میشود؟ برای روز فصل. و تو چگونه میتوانی عظمت آن روز جدایی را تصور کنی؟» همچنان آیه 38 سوره مرسلات نیز برای سرزنش و تهدید مکذبین می‌گوید: «وای در آن روز به حال آنان که آیات خدا را تکذیب کردند. این روز فصل است که شما را با همه در گذشتگان پیشین به عرصه محشر جمع گردانیم.» همچنان در آیه 17، سوره نبأ نیز یوم الفصل را روز میقات و میعاد و جمع کردن همگان معرفی می‌کند طوری که می‌فرماید: «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا»: ترجمه: همانا روز فصل روز میقات و وعده‌گاه همگان است.»

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٥﴾

در چنین روز وای بر تکذیب‌کنندگان. (۱۵)

تفسیر :

«وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ»: این آیه چند بار در این سوره تکرار می‌شود تا ترهیب و هشدار بر کفر و ناسپاسی کافران و ترغیب و تشویقی بر ایمان و پایداری مؤمنین باشد.

تکرار کلمه « وَيْلٌ » در قرآن :

بصورت کل باید گفت که: کلمه « وَيْلٌ » 39 بار در قرآن عظیم الشأن تذکر و تکرار یافته است که: بیشترین موارد آن هم در سوره مبارکه مرسلات است که تعداد آن به 10 مورد میرسد. 3 مرتبه نیز در (آیه 79، سوره مبارکه بقره) و دو بار (در سوره مطففین آیات 1 و 10) تکرار شده است. موارد دیگر آن نیز در 12 سوره همچون سوره های (ابراهیم آیه 2، مریم آیه 37، انبیاء آیه 18، ص آیه 27، زمر آیه 22، فصلت آیه 6، زخرف آیه 65، جاثیه آیه 7، ذاریات آیه 60، طور آیه 11، همزه آیه 1، ماعون آیه 4 آمده است.) در برخی آیات نیز این با ضمیرهای مختلف و به شکل ترکیبی همراه شده است. به شکل «ویلنا» 5 مورد (انبیاء/ 14 و 46 و 97، یس/ 56، صافات/ 20، قلم/ 31) به صورت «ویلتی» 3 مورد (مائده/ 31، هود/ 72، فرقان/ 28) با حالت «ویلکم» 2 مورد (طه/ 61، قصص/ 80) و به صورت «ویلتنا» (کهف/ 49) و همچنین «ویلک» (احقاف/ 17) هر کدام 1 مورد در قرآن عظیم الشأن آمده است.

کلمه «ویل» اکثراً درباره تحریف کنندگان دین، ریاکاران و غافلان نماز، بدگویان عیب جو، تکذیب کنندگان قیامت، دین و کتاب های آسمانی، کافران از حیث حضور در روز قیامت و عذاب، مشرکان، ظلم کنندگان، دروغگویان گناه‌پیشه، و منحرفین به کار رفته

است.

برخی از مفسران می فرمایند که: «ویل» بمعنی قبح است و گاهی در تحسّر و تأسف بکار می رود. در هر حال این کلمه حکایت از بد بختی و عذاب دارد خواه شخص گرفتار خودش بگوید مثل «یا وَيْلَتُنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا» (کهف/ 49) و خواه از دیگری به دیگری باشد مثل «وَيَلَّكَ آمِنٌ» (احقاف/ 17)؛ وای بر تو ایمان بیاور یا «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» (مرسلات/ 15)؛ وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.

حوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه که (16 الی 40) در باره هشدار به کافران، برحذر داشتندشان از کفر، انواع هشدار و چگونگی عذاب آخرت، مورد بحث قرار گرفته است .

أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ﴿١٦﴾

آیا ما اقوام (مجرم) نخستین را هلاک نکردیم؟ (۱۶)

تفسیر :

« الْأَوَّلِينَ » پیشینیان مثل قوم لوط، عاد و ثمود که به سبب انکار پیامبران شان هلاک شدند. مفسیر تفسیر (تفهیم القرآن) در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: «این استدلال تاریخی برای اثبات آخرت است. یعنی به تاریخ خودتان در این دنیا بنگرید. تمام اقوام و ملت هایی که آخرت را انکار کرده زندگی دنیا را اصل پنداشتند و نتایج به دست آمده در آن را معیار خیر و شر قرار داده و رویه ی اخلاقی خود را بر اساس آن تعیین کردند بدون استثنا سرانجام همه هلاک شدند. این واقعیت این چیز را به اثبات می رساند که آن به راستی یک حقیقت است و کسی که بدون در نظر گرفتن آن در این دنیا حرکت کند، هرگونه زیان می کند که کسی که چشم بر حقایق و واقعیت ها بیند و حرکت کند، زیان می کند».

ثُمَّ تَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ ﴿١٧﴾

سپس به دنبال آنان دیگران را هم [به سبب تکذیبشان] هلاک می کنیم. (۱۷)

تفسیر :

در آیات متبرکه «أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ، ثُمَّ تَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ» طوریکه در فوق هم یادآور شدیم ؛ اشاره به قوم عاد، قوم لوط، قوم فرعون و غیره می باشد. و در جمله «ثُمَّ تَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ» مطابق قرائت مشهور و معروف با سکون عین عطف بر «نُهْلِكِ» است، که معنی اش این است: آیا ما بعد از اولین، آخرین را پشت سر آنها هلاک نکردیم، لذا مراد آخرین همان بازماندگان امتهای گذشته می باشند، که هلاکت آنها قبل از نزول قرآن به وقوع پیوسته است، و در قرائت دیگر «تَتَّبِعُهُمُ» با ضم عین آمده است، که مطابق به آن، این جمله مستقل است، و هدف آن از آخرین کفار امت محمدی صلی الله علیه وسلم است، که از خیردادن از هلاکت امتهای گذشته، خبر از هلاکت کفار اهل مکه است، که بعداً در غزوه بدر و غیره عذابی بوسیله مسلمانان بر آنها واقع شد.

تفاوت اش فقط همین است که بر امتهای گذشته عذاب آسمانی نازل می شد، که همه قریه ها و قصبات از بین می رفتند، و برای امت محمدی به جهت آن حضرت صلی الله علیه وسلم اکرام و اعزاز خاصی انجام گرفت، که بر کفار این امت عذاب آسمانی نمی آید، بلکه به عذاب مختلف النوع دیگر مبتلا میشوند.

كَذَلِكَ نَفَعُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿١٨﴾

(بلی) ما با گناهکاران چنین رفتار کنیم (۱۸)

تفسیر :

«كَذَلِكَ»: این گونه و این چنین مجرمان را هلاک خواهیم کرد.
یعنی این سنت الهی درباره هر مجرم و عادتش درباره هر تکذیب کننده است و این حکم کافران مکه را شامل می شود؛ یعنی جزای آنان مانند جزای پیشینیان است.

وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٩﴾

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان! (۱۹)

تفسیر :

یعنی هلاک و نابودی برای آن عده کسانی باد که به الوهیت الله متعال و رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم را تکذیب می کنند؛ یعنی در دنیا خواری و در آخرت به آتش دوزخ گرفتار می شوند.

أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿٢٠﴾

آیا شما را از آبی حقیر نیافریده‌ایم؟ (۲۰)

تفسیر :

«مَاءٍ مَّهِينٍ» (مهن): از آبی ناچیز و بی مقدار، آبی که در اصل و جایگاهش بی ارزش است، یعنی از نطفه نیافریدیم؟ پس از چه رو زورگویی، تکبر و انکار می کنید؟

آب منی :

آب منی آب مرد حاوی اسپرم است. که در خود ترکیبات مختلف را دارا میباشد از جمله فرکتوز، ویتامین سی، مس، پروتئین، لاکتیک اسید، مگنیزیم، کلرید، کلسیم، سیتریک اسید، کروتین، پتاسیم، ویتامین ب 12، سدیم، نیتروجن و فسفورس.
در علم لغت، «مهن» از ماده «مهن» را ضعیف، حقیر و قلیل معنی نموده اند، ولی باید گفت «منی» تا زمانی که منی است، کسی برای آن ارزش قائل نمیشاند، ولی بعد از اینکه در رحم مادر رشد و دارای حیات می شود مورد اهتمام و توجه علم قرار می گیرد.
کلمه مهن که به معنی ضعیف و حقیر و ناچیز است اشاره به وضع ظاهری آن می باشد، و گر نه «منی» از جمله اسرار آمیزترین موجودات بشمار می رود.
البته این هیچ جای شکی نیست با این حجم کم و ناچیزی که دارد، دارای بوی بد و ناخوشایند می باشد و برای انسان ها هم بی ارزش است.

«ماء مهن» به معنی آبی خوار و پست است، که خودش نمی تواند خود را نگه دارد. اطباء بدین نظر اند که: از نظر علمی اگر آب منی در جایگاه مناسب قرار نگیرد، به سرعت و ظرف چند دقیقه، خصوصیت و قابلیت تبدیل شدن به موجود زنده را از دست می دهد. این نیز می تواند اشاره به ضعف و ناچیز بودن آن باشد.
به عبارت دیگر؛ درست است منی از این حیث (دارنده اسپرم های زیاد) ارزشمند است، ولی این قابلیت است که بالقوه دارد نه بالفعل. ما بایستی وضع فعلی او را در نظر بگیریم، زیرا آیه هم اشاره به همان است. بالفعل و در حال حاضر، او مایع ناچیز و ضعیف و بی ارزش است؛ افزون بر این که اگر در مکان مناسب قرار نگیرد، به سرعت، همه قابلیت خود را از دست داده و کاملاً بی ارزش می شود. از این رو آب منی مایع که نزد مردم بی ارزش است و متعفن و خیلی زود هم قابلیت و اثر خود را از دست

می دهد، چنین تعبیری برای او مناسب است.

فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ﴿٢١﴾

پس آن را در جایگاهی محفوظ و استوار (رحم مادر) قرار دادیم. (۲۱)

تفسیر :

یعنی نطفه را (از صلب پدر) به قرارگاه استوار (رحم) منتقل ساختیم. یکی از جاهایی که منی در آن ساخته می شود، غده وزیکولی است، این غده در لگن خاصره قرار دارد که با انزال خارج می شود. منی سالم دارای حداقل ۲۰ میلیون اسپرم در هر میلی لیتر از مایع منی و طبق جدیدترین ستندرد سازمان صحت جهانی ۱۵ میلیون اسپرم در هر میلی لیتر از مایع منی وجود دارد. وقتی مایع منی داخل رحم زن تخلیه می شود، اسپرم ها به سرعت شنا کرده و در عرض کمتر از ۲ دقیقه خودشان را به داخل دهانه رحم می رسانند. وقتی داخل دهانه رحم شدند، دیگر جاذبه زمین تاثیر چندانی در خروج آنها نخواهد داشت.

إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ ﴿٢٢﴾

تا مدتی معین (در رحم بماند). (۲۲)

تفسیر :

یعنی تا مدت زمانی که در نزد الله متعال محدود و معین است؛ یعنی تا زمان ولادت آن را در رحم قرار دادیم و با حساب دقیقی که بر حکمت دلالت دارد سپری می شود.

فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ ﴿٢٣﴾

پس اندازه گرفتیم، پس چه خوب اندازه گیرنده ایم. (۲۳)

تفسیر :

ما با حسن تدبیر در دوره حمل و ولادت، آفرینش و تصویرش را مقدار نمودیم، چه تقدیر کننده بزرگ و نعمت دهنده با تدبیری است.

وَيَلِّ يَوْمًا لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٤﴾

در چنین روز وای بر تکذیب کنندگان. (۲۴)

تفسیر :

«وَيَلِّ» همچنان به معنی هلاکت و بربادی است، و در روایات حدیث آمده است که ویل نام رودی است در جهنم که در آن ریم و خون جراحت های اهل جهنم جمع می شوند که مسکن مکذبین قرار داده می شود.

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا ﴿٢٥﴾

مگر زمین را محل اجتماع نگردانیدیم (۲۵)

تفسیر :

«فَاتًا» (جمع کننده، جایگاه تجمع). یعنی آیا زمین را چنان مقرر نداشتیم که زنده ها را بر رویش و مرده هایی را در باطنش نگه می دارد؛ زنده هایی که قابل شمارش نیستند و مرده هایی که در حد و حصر نمی گنجند؟

أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا ﴿٢٦﴾

هم در حال حیات و زندگی شان و هم مرگ شان (۲۶)

تفسیر :

یعنی: زمین در سطح خود فراگیر زندگان است و زندگان بر روی آن حیات به سر می برند،

و برای خود در آن منازل و محلات رهايشی می سازند، در ضمن همین زمین است که در بطن خود مردگان را جمع و تا روز قیامت نگاه داری می نماید. بصورت کل گفته می توانیم که زمین «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءَ وَ أَمْواتًا» (آیات 25 و 26 مرسلات) (آیا زمین را محل اجتماع زنده ها و مرده ها قرار ندادیم؟). پس در حقیقت زمین موضع اجتماعی زندگان و مردگان است.

وَجَعَلْنَا فِيهَا رِوَاسِيَّ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا ﴿٢٧﴾
و کوه های بلند در آن قرار دادیم و به شما آبی شیرین نوشاندیم (٢٧)

تفسیر :

«شامِخَات» «جمع شامخ، بلند، استوار، سر به فلک کشیده».

«فُرَاتا» «شیرین، گوارا».

در «رِوَاسِيَّ شَامِخَاتٍ وَ أَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً» کوهها بحیث منابع تأمین آب مورد نیاز برای بشر معرفی گردیده است. واقعاً موجودیت کوه های استوار و بلند، از نعمت های الهی برای بشر و تأثیرگذار در زندگی انسان ها است.

وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِبِينَ ﴿٢٨﴾

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان. (٢٨)

تفسیر :

هلاکت، بربادی و تباهی برای کسانی باد که به قدرت ما در آفرینش زمین و طبقاتش که زندگان و مردگان را در خود جای داده و در آفرینش کوههای ثابت و آب گوارا تکذیب می نمایند.

کذب و دروغ :

قبل از همه باید گفت که: ریشه و زیربنای همه جرمها و اکاذیب از عقاید فاسد سرچشمه می گیرد. زیرا شخصی که معتقد نباشد، حق را تکذیب کرده و در نتیجه به هر کار خلاف که امکان دسترسی به آن پیدا کند، دست میزند.
خواننده محترم !

کذب از جمله بدترین معایب، زشتترین گناه و منشاء بسیاری از مفسدات است و بالطبع از کارهای زشت و ناپسند و عادت به آن از رذایل اخلاقی و از گناهان کبیره بشمار می رود. تا ضرورت و مصلحت مهمی در میان نباشد، دروغ گفتن جایز نیست.

بناءً گفته می توانیم که خلقت و طبیعت بر حقیقت و راستی استوار است، لیکن این انسان ظالم و ستمکار است که حق را با باطل به هم آمیخته و آن را وارونه جلوه می دهد، زیرا باطل محض را نمی شود به مردم ارائه داد که طبع حقیقت جوی مردم خود به خود آن را دفع می کند.

معنی دروغ :

کذب بر وزن وزر و کتف به معنی دروغ گفتن است. صحاح و قاموس و اقرب و غیره هر دو وزن را مصدر گفته اند ولی استعمال قرآن نشان می دهد که کذب بر وزن وزر مصدر است.

تکذیب آن است که دیگری را به دروغ نسبت دهد و بگویی دروغ می گوید. کذاب مبالغه است یعنی بسیار دروغگو «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ» (آیه 28 سوره غافر) کاذبه مصدر است مثل عاقبه، عافیه و باقیه «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ - لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كاذِبَةٌ»

(سوره واقعه آیات 1 و 2).

صفات مکذبین در قرآن :

- 1- استکبار:** قرآن عظیم الشأن در (آیه 22، سوره نحل) می فرماید: «فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ» (پس کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، دل‌هایشان (حق را) انکار کند، و خودشان مستکبرند).
 - 2- تجاوز:** طوری که می فرماید: «وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ، الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ، وَ مَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ» (سوره مطفین/10 تا 12) (درچنین روز وای بر کذب و رزان، کسانی که روز جزا را انکار می‌کنند و به جز هر تجاوز پیشه گناهکار کسی آن را انکار نمی‌کند).
 - 3- ترک نماز:** طوری که می فرماید: «وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ* وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ» (مرسلات/47 تا 48) (وای آن روز به حال آنان که (آیات خدا را) تکذیب کردند. و هر گاه به آنها گفته شود که نماز و طاعت خدا را به جای آرید اطاعت نکنند).
 - 4- تکبر:** طوری که در (آیه 60 سوره زمر) آمده است: «وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ» (و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بستند بنگری که روی همه شان سیاه شده است (رسوای خدا و خلق گردیدند) آیا در جهنم جایگاهی برای متکبران نیست؟
 - 5- سازش:** «فَلَا تَطْعِ الْمُكَذِّبِينَ* وَذُؤُوا لَوْ تَذَهَّنْ فَيَذَهُنَّ» (قلم/8 تا 9) (پس هرگز از مردم کافری که آیات خدا را تکذیب می‌کنند پیروی مکن* کافران بسیار مایل اند که تو با آنها مدهانه و مدارا کنی (و متعرض بت های شان نشوی) تا آنها هم (به نفاق) با تو مدهانه و مدارا کنند).
 - 6- ظلم:** «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّابٌ كَذَّابٌ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ» (سوره یونس/39) (بلکه انکار چیزی را می‌کنند که علم شان به آن احاطه نیافته و حقیقت و باطن آن هنوز به آنان نرسیده است، پیشینیان هم این چنین رسل و آیات خدا را تکذیب کردند، پس بنگر عاقبت کار ستمکاران عالم به کجا کشید!)
 - 7- گمراهی:** «ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ» (سوره واقعه /51) (آن گاه شما ای گمراهان منکر).
 - 8- گناه:** «وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ* أَلَمْ نَهْلِكِ الْأَوَّلِينَ* ثُمَّ نُنْبِئُهُمُ الْآخِرِينَ* كَذَّالِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ» (سوره مرسلات/15 تا 18) (وای آن روز به حال آنان که (آیات خدا را) تکذیب کردند* آیا ما پیشینیان را (به کیفر کفر) هلاک نکردیم*؟ از پی آنان آیندگان را (که منکران قرآن باشند) نیز هلاک می‌کنیم. ما بدکاران عالم را همین گونه هلاک می‌سازیم).
 - 9- لهو گرایی:** «فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ، الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ» (سوره طور/11 تا 12) (در آن روز سخت وای بر آنان که (وعده حق و کتاب و رسول او را) تکذیب کردند* آنان که به بازیچه دنیا فرو شدند).
- یکی از مشکلات جامعه امروزی، رواج دروغگوئی در میان افراد جامعه می‌باشد. برخی ها به بهانه های مختلفی دروغ گفته و آن را به راحتی توجیه می کنند. به طوری که گوئی توجه ندارند که دروغ یکی از گناهان کبیره بوده و دروغگو در معرض لعن خداوند متعال می باشد و در قرآن و روایات اهل بیت «علیهم السلام» از آن به شدت نهی

شده است.

انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿٢٩﴾

به سوی چیزی که دروغ می شماردید بروید (٢٩)

تفسیر :

«انْطَلِقُوا»: بروید، رهسپار شوید. روان شوید. امروز آن را با چشم سر می بینید و گرمی اش را درمی یابید. «ما»: مراد دوزخ است. «این سخن از سوی خزنه‌ی جهنم (نگهبانان دوزخ) خطاب به کافران و تکذیب‌کنندگان دوزخ در قیامت است.

انْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ ﴿٣٠﴾

به سوی دودی دارای سه شاخه بروید. (٣٠)

تفسیر :

یعنی بشتابید و بروید و در زیر سایه‌ی دود انبوه جهنم قرار بگیرید که سه شعبه از آن منشعب می‌شود.

«ظِلٌّ»: در اصل لغت به معنای سایه است اما سایه‌ی جهنم چیزی مگر دود و سیاهی نخواهد بود و این سخن در حقیقت استهزایی خطاب به جهنمیان است.

«ثَلَاثِ شُعَبٍ» جمع شُعْبَةٍ: شاخه و جانب که اطراف و بالای آن‌ها را فرا می‌گیرد و در هاله‌ای از دود فرو می‌برد.

نار جهنم: معنی کلمه «نار» در لغت عربی مشهور و طبق قواعد زبان جزو اسماء

مؤنث، تصغیر اش نویره و جمع آن نیران و نیار است (لسان العرب).

و در اصطلاح شریعت نیز به معنی: منزل و اقامتگاهی است که پروردگار توانا آن را برای تعذیب و شکنجه کافران، منافقان و گناهکاران مسلمان آماده ساخته است.

برخی از خصوصیات جهنم :

گرمای طاقت فرسا: پروردگار با عظمت مدت یک هزار سال آتش بسیار سخت و سوزان دوزخ را برافروخته تا سرخ گردد، هزار سال دیگر هم این کار ادامه خواهد داشت تا سفید شود و بالاخره یک هزار دیگر نیز ادامه داشته تا سیاه گردد، آنگاه متکبران و مخالفان دین الله (ج) به درون این آتش کاملاً سیاه و سوزان که شدت گرمایش ما فوق تصور بشر است، انداخته شده و اعضای بدنشان متلاشی می‌گردد.

حضرت ابو هریره (رض) در این زمینه از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل میکند:

«نَارُكُمْ هَذِهِ الَّتِي يُوقِدُ ابْنُ آدَمَ جُزْءًا مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ حَرِّ جَهَنَّمَ. قَالُوا: وَاللَّهِ إِنْ كَانَتْ لَكَافِيَةً يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: فَإِنَّهَا فَضِلَّتْ عَلَيْهَا بِتِسْعَةِ وَسِتِّينَ جُزْءًا كُلُّهَا مِثْلُ حَرِّهَا.» (آتش

دنیا که انسان‌ها را می‌سوزاند قسمتی از هفتاد قسمت آتش دوزخ است. حضار گفتند:

سوگند به الله (ج) اگر شدت گرمایش به اندازه آتش دنیا هم بود کفایت می‌کرد. پیامبر فرمود: گرمای هر کدام از شصت و نه قسمت دیگر آتش دوزخ مانند آتش دنیا است).

لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ النَّهَبِ ﴿٣١﴾

نه سایه دار است و نه از شعله [آتش] جلوگیری می‌کند! (٣١)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا ظَلِيلٍ» «نه سایه افکن، نه سایه دار». «ظِلٌّ ظَلِيلٌ» به معنی سایه دائم و «ظِلٌّ لَا

ظَلِيلٌ» یعنی سایه غیر مفید و غیر خنک. «النَّهَبُ» «شعله‌های آتش، گرمی آتش».

تفسیر :

یعنی هر کس زیر آن قرار بگیرد، سایه‌ای نمی‌یابد و از حرارت آفتاب مصون نمی‌دارد، و زبانه‌ی آتش برافروخته را از وی دفع نمی‌کند. مفسر طبری فرموده است: آن سایه آنان را از گرما محفوظ نداشته و زبانه‌ی آتش را از آنان دور نمی‌کند؛ چرا که این دود از آتش جهنم برمی‌خیزد و در طبقات فوقانی به سه شعبه پخش می‌شود. (تفسیر طبری ۱۴۶/۲۹).

إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ ﴿٣٢﴾

جرقه‌های از خود بیرون می‌اندازد که مانند قصر (بزرگ) است (۳۲)

تفسیر :

«إِنَّهَا»: ضمیر به جهنم یا آتش بر می‌گردد که آیات قبل و بعد در پی توصیف آن می‌باشند. «تَرْمِي بِشَرَرٍ»: (اسم جمع شَرَرَة)، شراره می‌افکند، جرقه‌ها و پاره‌های آتش را به هر سوی پراکنده می‌سازد. «قَصْرٌ»: قصر که مظهر بلندی و بزرگی است و جرقه‌های آتش در بزرگی و وسعت شبیه به آن اند.

مفسران کثیر فرموده است: جرقه‌های قلعه مانند زبانه‌های آتش جهنم می‌جهد. (مختصر ۵۸۸/۳).

كَأَنَّهُ جُمَالَتٌ صُفْرٌ ﴿٣٣﴾

گویی آن شراره (در بزرگی و رنگ) مانند شترهای زرد رنگ است. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«جُمَلَتٌ» جمع جَمَل: شتران که شراره‌های آتش به سبب بزرگی، ارتفاع و زردی به آن شبیه شده است.

«صُفْرٌ» جمع أَصْفَر: معمولاً در لغت عرب به زرد متمایل به سیاهی اطلاق می‌شود، وجه مشابهت به رنگ زرد و جرقه‌های آتش، در کثرت و حرکت و رنگ آن‌هاست.

تفسیر :

یعنی جرقه‌های جهیده از جهنم در سرعت حرکت و رنگ، مانند شترهای زرد موی می‌باشند. بلی! آتش از خشم الله سبحان و تعالی سیاه شده و شراره‌های سیاه رنگی را از خود بیرون می‌اندازد.

مفسر فخر رازی در این مورد فرموده است: الله سبحان و تعالی جرقه‌ها را در بزرگی به قصر و در رنگ و سرعت به شتران زرد موی تشبیه کرده است. (تفسیر کبیر ۲۷۷/۳۰). و این‌گونه تشبیه از صورت‌های زیبای تشبیه است؛ چون وقتی جرقه بسان قصر باشد، اصل آتش فروزان چگونه باید باشد؟ خداوند به فضل و رحمت خود ما را از آتش جهنم مصون بدارد!

وَيَلِّ يَوْمًا لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٣٤﴾

وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان! (۳۴)

تفسیر :

یعنی نابودی و هلاکت از آن تکذیب‌کنندگان آیات الله می‌باشد. آنانیکه همیشه با خود تصور می‌گردند که: قیامت گاهی نمی‌آید و اگر آمد در آنجا نیز قرین عیش و راحت خواهند بود.

هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ ﴿٣٥﴾

این روزی است که (کافران بر نجات خود) سخنی نتوانند گفت. (۳۵)

تفسیر :

«لَا يَنْطِقُونَ»: گناهکاران سخن نمی‌گویند و دم نمی‌زنند، یا این‌که هیچ سخن مفیدی بر زبان نمی‌آورند.

این روز رعب‌انگیز همان روزی است که تکذیب‌کنندگان نمی‌توانند در آن روز سخنی سودمند به حال خود بگویند. پس در آن روز گنگه و بی‌زبان می‌شوند. قابل یادآوری است؛ بعد از اینکه مجرم بودن آن‌ها به وسیله‌ی شهود و اسناد و مدارک به صورت کامل به اثبات رسانده شود و حتی دست‌ها و پاها و اعضای بدن خودشان علیه آنان شهادت دهند و هیچ شک و تردیدی در مجرم بودنشان باقی نماند و پس از برآورده کردن کامل عدل و داد علیه آن‌ها حکم صادر شود، دهان‌شان بسته خواهد شد و چیزی برای گفتن و عذر خواهی نخواهند داشت.

قابل دقت و یادآوری است که: اجازه ندادن برای معذرت خواهی یا ندادن فرصت آن بدانها، به این معنا نیست که بدون آن که به آنان فرصت دفاع داده شود، علیه‌شان حکم صادر خواهد شد، بلکه بدان معناست که جرم‌شان با چنان شواهد و مدارک و اسنادی به اثبات رسانده خواهد شد که دیگر نخواهند توانست عذر و بهانه‌ای بیاورند.

وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ ﴿٣٦﴾

و به آنها اجازه داده نمی‌شود که عذر خواهی کنند. (۳۶)

تفسیر :

«فَيَعْتَذِرُونَ»: یا این که عذری بترائند و بهانه‌ای بیاورند تا به‌گونه‌ای گناهانشان را توجیه کنند.

مفسران مینویسند که: در مورد اعمال زشت و تبهکاری‌ها و جرایم‌شان عذر و بهانه‌ای از آنان پذیرفته نمی‌شود، بلکه حتی اجازه‌ی پوزش و معذرت آوردن به آنها داده نمی‌شود؛ زیرا این دلایل و معذرت‌ها پذیرفتنی نیست. همچنان‌که در جای دیگری می‌فرماید: یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم .

وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٣٧﴾

وای در آن روز برای تکذیب‌کنندگان. (۳۷)

تفسیر :

یعنی آن‌عه از کسانی‌که محکمه‌های عدالت دنیا را مشاهده کرده‌اند، محکمه عدالت الهی را هم بهمان محاکم دنیوی قیاس نموده، فکر میکنند که: اگر چنین موقع پیش آمد در آنجا هم زبان بازی و عذر کرده و از عذاب آخرت نجات خواهند یافت.

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمْعَانُكَمُ وَالْأُولِينَ ﴿٣٨﴾

امروز همان روز فیصله است که شما و پیشینیان را در آن جمع کرده ایم. (۳۸)

تفسیر :

«يَوْمُ الْفَصْلِ»: روز جدایی و روز فیصله و اصدار حکم بین حق و باطل و سعادت‌مندان و شقاوت‌مندان. «الْأُولِينَ»: آنانی که پیش از شما زندگی می‌گردند. یعنی به آنها گفته می‌شود: این‌روز، روز صدور حکم در بین خلائق است، که الله متعال به حکم عادلانه‌ی خود در

بین سعادت‌مندان و اشقیای حکم می‌کند. شما را در این روز با ملت‌های قبل از شما گرد آورده‌ایم تا در بین تمام شما حکم کنیم. و هر کدام را مطابق عملکردش جزا دهیم.

فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا ﴿٣٩﴾

پس اگر نیرنگی دارید پس به کار گیرید (۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كَيْدٌ»: حيله، مکر، چاره «فَكِيدُونَ» (فَكِيدُونِي): برای مقابله با حکم من، نیرنگ و چاره‌ای بیندیشید و خود را از عذاب نجات دهید .

تفسیر :

یعنی شما در دنیا نیرنگ‌ها و حيله‌های زیادی به کار می‌بردید، اینک اگر این جا می‌توانید حيله و نیرنگی به کار برید و از چنگ من بگریزید، و از این کار دریغ نکنید. یعنی پس اگر برای رستگاری و نجات و خلاصی از عذاب حيله‌ای دارید، آن را به کار ببرید و خود را از ضربت و انتقام الله متعال، اگر می‌توانید نجات دهید. اما قوت و لشکری را به دسترس ندارید تا شما را نجات بخشد. بدین وسیله ناتوانی آنها را اعلام نموده و آنان را توبیخ می‌کند.

وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٠﴾

وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان! (۴۰)

تفسیر :

هلاکت عظیم و عذاب دردآور برای کسانی باد که به اموری چون جمع‌آوری اولین و آخرین و عدم توان کافران به حيله جویی در پیشگاه خداوند یگانه قهار تکذیب می‌کنند. بعد از این که احوال تبه‌کاران بدبخت را ذکر کرد، به تعقیب آن احوال سعادت‌مندان نیکبخت و متقی را یادآور شده و می‌فرماید:

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ ﴿٤١﴾

به یقین پرهیزکاران در زیر سایه‌ها و کنار چشمه ساره آیند (۴۱)

تفسیر :

به راستی کسانی که با انجام اوامر و پرهیز از نواهی الهی تقوا گزیدند در سایه‌های درخت‌های بلند بالا، در بوستان‌های شاداب و در باغ‌های فراخ قرار دارند و چشمه‌های آب صاف، گوارا و جاری برای شان آماده است.

متقین و پرهیزکاران :

در سوره بقره پروردگار با عظمت در تعریف و صفت متقین می‌فرماید: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۝ ۳ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِمَّا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ۝ ۴ أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (سوره بقره: 3-5). «آنان که به غیب ایمان می‌آورند، و نماز را برپا میدارند، و از آنچه روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند؛ و آنان که بدانچه به سوی تو فرود آمده، و به آنچه پیش از تو نازل شده است، ایمان می‌آورند؛ و به آخرت یقین دارند. آنها ایند که از هدایتی از جانب پروردگار شان برخوردارند و آنها همان رستگارانند.»

چگونه میتوان متقی شد:

اول اینکه: به غیب و نادیده ایمان داشته باشید «ایمان به الله (ج) - فرشتگان - قیامت - بهشت و دوزخ».

دوم: نماز را درست و به موقع بخوانید «بدون ریا و سستی».

سوم اینکه: و از آنچه که الله تعالی به شما اعطا کرده است خرج کنید، انفاق کنید، زکات دهید «زکات سلامتی جسم (روزه) زکات مال و فراموش نکردن مستمندان».

چهارم اینکه: و ایمان داشته باشید به محمد صلی الله علیه وسلم، قرآن عظیم الشان، پیامبران و کتاب‌های آسمانی قبل از آن «نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و... زبور، صحف، تورات و انجیل» پس شما از طرف الله (ج) هدایت شده‌اید و به حقیقت شما رستگار هستید.

قرآن عظیم الشان میفرماید: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (سوره البقرة: 177).

«نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به الله (ج) و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد، و مال [خود] را با وجود داشتنش، به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و گدایان و در [راه آزاد کردن] بندگان بدهد، و نماز را برپای دارد، و زکات را بدهد، و آنان که چون عهد بندند، به عهد خود وفادار اند؛ و در سختی و زیان، و به هنگام جنگ شکیباییانند؛ آنان کسانی که راست گفته‌اند، و آنان همان پرهیزگار اند».

متقیان:

متقی کلمه عربی که جمع آن متقیان است، به شخصی اطلاق می‌گردد که به پاک ساختن نفس از اخلاق ذمیمه، بخل و امساک، طمع و غیره خود را پاک سازد و به صرف مال خود به سؤال‌کنندگان، محتاجین و... می‌پردازد. این همه کارها را نه به جهت ریا و خودنمایی و یا کدام امور دنیوی، بلکه برای رضای الهی انجام می‌دهند.

- نیکوکارند.

- قسمتی از شب را به عبادت مشغولند.

- و کثرت عبادت‌ها آنها را مغرور نمی‌ساخت بلکه به تناسب بندگی‌شان بر خوف و

خشیت آنها می‌افزود و در سحرگاهان برای گناهانشان طلب آمرزش می‌کردند.

- بی‌بهره «آنکه محتاج و تنگدست است اما سؤال نمی‌کند» ایشان از مال خود علاوه بر ذکات بخشی را برای سائلین و محتاجان مقرر کرده بودند.

«وَسَيَجْزِيهَا الْأَتَقَى، 17 الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى» 18 (سوره الليل: 17-18). «و بزودی پاک رفتارتر [این مردم] از آن دور داشته خواهد شد: همان که مال خود را می‌دهد/ می‌دهند [برای آنکه] پاک شود/ شوند».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (42 الی 50) در باره مکافات پرهیزکاران و مجازات دروغ‌گویان و منکرین بحث بعمل آمده است.

وَفَوَاكِهِ مِمَّا يَسْتَهْوُونَ ﴿٤٢﴾

با هر میوه ای که خوش داشته باشند (42)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَوَكَّهُ» جمع فاکهه: میوه‌ها. «يَسْتَهْوُونَ»: اشتهای و رغبت می‌کنند.

تفسیر :

یعنی برای شان میوه‌های بسیار و لذت بخشی با مزه های متنوع و طعمهای مختلف در جنت آماده شده و در امن و شادمانی با نعمت و شادکامی به سر می‌برند.

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾

بخورید و بنوشید خوشگوار، اینها در برابر اعمالی است که (در دنیا) انجام می‌دادید.

تفسیر :

«هَنِيئًا»: گوارا و دلنشین باد. «بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»: پاداش تمامی نیکی‌ها و خوبی‌هایی که انجام داده‌اید.

به طریق انس و الفت به آنها گفته می‌شود: با رضایت خاطر و طور گوارا از بهترین و پاکیزه ترین طعام بخورید و از لذیذترین و شیرین ترین نوشیدنی بیاشامید. این نعمتها به سبب اعمال نیکویی به شما ارزانی شده که در دنیا انجام دادید و مکافات سعی مشکور شماست.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٤٤﴾

ما آنگونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. (۴۴)

تفسیر :

«كَذَلِكَ»: بدین‌سان و با چنین نعمت‌هایی او را جزا و پاداش می‌دهیم. ما به آنان که عملشان نیکو و نیتشان خالص است و از پروردگار خویش می‌ترسند، چنین مکافات عظیم می‌دهیم. حق تعالی مکافات عمل هر بنده نیکوکار را که از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی کند و از پروردگارش بترسد عطا می‌نماید.

وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِبِينَ ﴿٤٥﴾

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان! (۴۵)

تفسیر :

هلاکت و تباهی برای کسانی باد که به نعمتهای خداوند برای پرهیزگاران نیکوکار تکذیب می‌نمایند.

كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ ﴿٤٦﴾

[شما ای کافران و مشرکان! در این دنیا] بخورید و بهره‌گیرید اندک، یقیناً شما مجرمید.

تفسیر :

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَمَتَّعُوا قَلِيلًا»: ای گناهکاران! مدت زمانی اندک (حیات دنیوی) به خوشی و بهره‌مندی از لذت‌های دنیا مشغول شوید، چرا که به سبب گناهتان هیچ بهره‌ای از لذت‌های بهشت نصیبتان نخواهد شد.

تفسیر :

به طریق تهدید و وعید برای کافران گفته می‌شود: ای بدکاران! مانند چهارپایان که قصدی جز پر کردن شکم و نیل به شهوات ندارند، شما هم مدتی کوتاه از لذت‌های دار دنیا در عمرهای کوتاه تان بخورید؛ زیرا لذت‌های آن قطع شدنی و نعمتهای آن فناشدنی است.

میگویند طبیب در دو حالت به مریض اجازه می فرماید که؛ یکی مریض که از مریضی نجات یافته و صحتمند شده باشد، هر غذایی را که میل داشته باشد آنرا نوش جان کند، و دیگر مریض که لا علاج و امید به بهبود اش نباشد به اصطلاح مریض بی درد مان باشد و طبیب از تداوی او مأیوس شده است. در این صورت برایش میگوید هر چه که دلت خواست و هرچه که اشتیها داشته باشی میتوانی آنرا نوش جان کنی. همچنان در قرآن عظیم الشان امر «كُلُوا» گاهی نشانه امید و سلامتی است و گاهی هم نشانه قهر الهی است، طوریکه الله تعالی خطاب به مجرمان میفرماید: «كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرَمُونَ» و نظیر آیه «اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ» «آیه 40 سوره فصلت» هر کاری میخواهید، بکنید.

وَيَلِّ يَوْمًا لِلْمُكَذِبِينَ ﴿٤٧﴾

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان! (۴۷)

تفسیر :

هلاکت و نابودی برای کسانی باد که به خبرهای پوشیده بی که خداوند یگانه قهار بدان اطلاع داده تکذیب می کنند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ ﴿٤٨﴾

و چون به آنان گفته شود به رکوع بروید نمی توانند به رکوع کنید. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا»: مراد نماز خواندن به صورت خاص و مطلق خشوع و خضوع در برابر الله سبحان و تعالی به صورت عام است، زیرا کافران پیوسته از عبادت و طاعت الله متعال گریزان بودند و در لذت های پست و زودگذر دنیوی به سر می برند.

تفسیر :

باید یادآور شد که هدف از خم شدن در برابر الله ، تنها پرستش کردن او و رکوع کردن در برابر او نیست، بلکه ایمان آوردن به پیامبری صلی الله علیه وسلم که فرستاده است و کتابی که نازل کرده است و اطاعت کردن از احکام آنها را هم شامل می شود.

فلسفه رکوع در نماز:

قبل از همه باید گفت که: عبادت به نقل است و نه به عقل اما این بدان معنی نیست که در مسایل نقلی زیبایی ها و عقل نیست و یا به آن موافقت ندارد.

رکوع و خضوع برای ذات الهی اولین و زیباترین نشانه تواضع و فروتنی یک انسان مسلمان در برابر پروردگارش، خم شدن در برابر او (رکوع) و تعظیم کردن به او است. علماء در تعریف، رکوع میفرمایند که: رکوع در نماز عبارت از آن است که نمازگزار پس از سوره فاتحه و قرائت یک سوره بعد از آن، به نیت تعظیم و فروتنی در برابر فرمان الهی و عظمت پروردگار با عظمت، تا حدی خم شود که دست ها به زانو ها برسد، کمر صاف باشد، گردن کشیده باشد.

خم می شود، یعنی کبریایی تو ما را به تعظیم و می دارد و در برابر بزرگی و بی همتایی تو، سر و قامت مان می شکند.

همان طوریکه گفتیم: رکوع نشانه خضوع و خشوع است و از صفات مؤمنان شمرده شده است، چنانکه قرآن کریم در توصیف مؤمنان میفرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (سوره

حج: ۷۷). (ای کسانی که ایمان آورده‌اید رکوع کنید و سجود بجا آورید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک را انجام دهید تا رستگار شوید.)
نماز گزار وقتی که به رکوع خم می‌گردد در حقیقت با عمل خود به ذلت و خواری اش و با ذکر رکوع به عظمت و کبریائی الله بزرگ اش اعتراف و اقرار می‌کند. طوریکه گفتیم، این بهترین نوع تواضع بنده در مقابل مقام با عظمت پروردگارش است. به همین خاطر که او الله (ج) را به عظمت و بزرگی یاد کرد پروردگار با عظمت نیز او را در نزد بندگان عزت و بزرگی می‌بخشد.

علماء می‌گویند که: هر چند که قرب کامل در سجده حاصل می‌شود ولی تا موقعی که ادب خضوع در رکوع کامل نگردد، قرب مطلق بدست نمی‌آید چون نقص در هر جزء به کل سرایت می‌کند. چنانچه از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل شده که: «هر کس که وضوء و رکوع و خشوع اش در نماز کامل نباشد نمازش ناقص است».
رکوع مرحله اول است و سجود مرحله دوم، هر کس که معنی و حقیقت اولی را به جای آورد شایستگی دومی را یافته. پس باید که رکوع با خضوع و خشوع کامل باشد تا سجده به تبع آن کامل گردد.

بدترین دزدی در رکوع :

محدثین مینویسند که: ابوهریره (رض) می‌گوید مرا خلیم (پیامبر صلی الله علیه و سلم) از سه عمل در نماز، نهی فرمود:

- 1- از نوک زدن مانند خروس.
 - 2- از نگرستن به این طرف و آن طرف مانند روباه اباء ورزید.
 - 3- و از نشستن مانند شادی (میمون) جلوگیری نماید. (راوی حدیث احمد).
- همچنین فرمودند: «أسوء الناس سرقة الأذى يسرق من صلاته» (بدترین دزد آنست که از نمازش بدزدد)، صحابه عرض کردند: ای رسول الله صلی الله علیه و سلم! چگونه از نماز دزدی میشود؟ فرمود: «لايتم رکوعها و سجودها» (روایت حدیث طبرانی) (رکوع و سجده آن را کامل نه کند).

محدثین مینویسند: روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم در حال نماز، چشمش به مردی افتاد که کمرش را در رکوع و سجده، هموار نمی‌کرد، پس از سلام، فرمود: «يا معشر المسلمین لاصلاة لمن لا یقیم صلبه فی الرکوع و السجود» (روایت ابن ماجه و احمد) (ای مسلمانان! بدانید کسی که کمرش را در رکوع و سجده، هموار نمی‌کند، نمازش درست نیست و در حدیثی دیگر فرمود: «لاتجزیء صلاة الرجل حتی یقیم ظهره فی الرکوع و السجود» (روایت ابوداود) (نمازش کامل نیست).

راز و حکمت مشترک رکوع و سجود:

راز مشترک رکوع و سجود تسلیم و فروتن در برابر پروردگار با عظمت است، تفاوت رکوع و سجود در این است که سجود، چون فروتنی از رکوع است، سجود نماینگر وضع است که این حالت به الله سبحان نزدیک تر است، چون بنده هر اندازه به تواضع نزدیک تر شود، احتمال رسیدنش به پروردگار بیشتر می‌شود، بنا بر اهمیت مقام سجده است که از آن در تعداد زیادی نصوص اسلامی تذکر یافته است. «اقرب ما یكون العبد من الله عز وجل و هو ساجد».

علماء در مورد حکمت رکوع می‌فرمایند که بجاء آوردن رکوع: از جمله زیباترین خضوع

و فروتنی بشمار میرود. رکوع و خم شدن در برابر آفریدگار هستی، با شکوه ترین و زیباترین حالت تواضع و خضوع انسان است.
رکوع، سراسر تواضع، تذلل، فروتنی، خاکساری، سرسپاری، فرمانبرداری، شکستگی، دوری از تکبر، منیت و خود خواهی است.
وجه تمایز مسلمانان از سایر ملت‌ها در همین ادای رکوع و خم شدن در عبادت نماز نهفته است.

شان نزول آیه 48 :

- ابن منذر از مجاهد روایت کرده است: آیه «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ» در مورد ثقیف نازل شده است. (زاد المسیر» 1509). [وقتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم ثقیف را به ادای نماز امر کرد. گفتند: ما خود را خم نمی‌کنیم، زیرا این کار بر ما عیب است. پیامبر گفت: دینی که در او نماز نیست خیر هم نیست]. (عبد الرحمن بن علی بن محمد جوزی، تفسیر «زاد المسیر فی علم التفسیر» (ج 8، ص 452).
خواننده محترم !

در بین بسیاری از اقشار جامعه چنین رایج است که وقتی چیزی را در زندگی خویش گم می‌کنند به نماز می‌ایستند تا آن را دوباره بدست آرند، در واقع نماز بهترین فرصت است که انسان میتواند به تمرکز حواس بخصوص از طریق ایستادن به سوی قبله، رکوع و سجود اخلاصمندان با خشوع و خضوع بسوی خالق، بدان دست یابد.
یکی از روانشناسان میگوید: محبت یا عشق پنج نوع است و یکی از انواع این محبت و عشق به پروردگار با عظمت میباشد.

روانشناسان در تحقیقات خویش می افزایند که: این عشق برای زندگی انسان بی نهایت ضروری است، زیرا انسان باید همیشه در فکر کمال خویش بوده و آرزوی وصول به آن را باید همیشه در سر خویش بپروراند تا به پیشرفت و حل مشکلات در زندگی نایل آید.
یگانه راه وصول به این هدف نماز و ادای حرکات آن از جمله قیام رکوع و سجود آن مطابق به سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم میباشد.

اگر بخواهیم برای نماز روح و جسم قایل شویم و حرکات فزیک (قیام، رکوع و سجده) را جسم نماز و حالات روحانی آن را روح نماز نام گذاریم به فواید و آثار نماز بیشتر پی خواهیم برد.

از پروردگار با عظمت استدعا دارم که نماز اخلاصمندان ما را به در بار خویش قبول فرماید.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٩﴾

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان! (۴۹)

تفسیر :

هلاکت و تباهی برای کسانی باد که به رسالت تکذیب می کنند، وحی را رد می نمایند و بدان کافر می شوند.

یادداشت :

«وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» : این آیه ده بار در این سوره مبارکه تکرار شد و تکرار آن بعد از هر آیه به معنای آن بود که ای تکذیب کنندگان! چگونه به خود اجازه می‌دهید که با قول و عمل به تکذیب قیامت بپردازید و چرا از کیفر اعمال پلید خویش باکی ندارید؟

فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٠﴾

پس بعد از قرآن به کدام سخن ایمان می آورند؟. (٥٠)

تفسیر :

«حَدِيثٌ بَعْدَهُ» : سخنی بعد از قرآن، یعنی آن گاه که قرآن را با این فصاحت و بلاغت و حجت و برهان و إعجاز و بیان انکار می کنند پس امید است که به چه سخن و کتاب دیگری راضی شده و تابع شوند تا آن ها را به سعادت برساند و از عذاب آتش برهاند؟ درک عظمت قرآن کریم، منوط به معرفت قرآن در تمامی ابعاد است. یعنی شناخت حقایق و معارف غیبی، اسرار و حکم، شرایع و احکام، قصص و امثال، محکم و متشابه، تأویل و تنزیل، ظاهر و باطن آن، که هر کدام بُعدی از ابعاد و جلوه ای از جلوه های قرآن کریم است.

قرآن عظیم الشان در برگیرنده عالی ترین معارف الهی در زمینه شناخت الله متعال، أسما و صفات الهی، اسرار توحید، در باره پیامبران الهی، اسرار جهان غیب، سنتهای حاکم بر جامعه های بشری، شناخت انسان و نهایت سرنوشت او، اخبار غیبی مربوط به گذشتگان و آیندگان است و همچنین حاوی نظام های اجتماعی، حقوقی، اقتصادی و سیاسی است که بشر برای سعادت و خوشبختی جاودانه خود به آن ضرورت حیاتی دارد. قرآن عظیم الشان نشانگر راهی است که پیمودن آن انسان را از یوغ استعمار و بردگی نجات می دهد و از اسارت در زنجیر جهل، خرافه و هواهای شیطانی می رهاند و او را در مسیر سلامت قلب، پاکی ظاهر و باطن و پیشرفت مطلوب انسانی و معنوی قرار می دهد. قرآن عظیم الشان حاوی معیارهای جاودانه برای شناخت حق از باطل است. با شناخت این ویژگیها و خصوصیات است که درک عظمت و رفعت ذاتی قرآن عظیم الشان و برتری آن بر دیگر انوار الهی روشن می شود. قرآن عظیم الشان، شیواترین، تازه ترین و شایسته ترین پیام آور برای بشریت است، نباید فراموش کرد که محتوی و موضوعات قرآن عظیم الشان هرگز کهنه نمی شود و در هر زمان، نو و تازه است. اگر کسی به قرآن عظیم الشان ایمان نیاورد، پس به کدام سخن ایمان خواهد آورد.

الهی قرآن کریم را مشعل و رهنمای زندگی ما قرار فرما!

(پایان جزء بیست و نهم)

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة النبا

جزء 30

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 40 آیه است.

مقدمه:

قرآن عظیم الشان کتاب الهی و بزرگترین اعجاز جاودانه، آخرین پیام آور الهی و عصاره چکیده ای همه کتب آسمانی است.

قرآن عظیم الشان کتابی است که غبار کهنگی و فنا هرگز نمی تواند بر صفحات نورانی آن بنشیند و گذشت زمان نه تنها آن را فرسوده نمی کند بلکه روز به روز علوم و معارف آن را هویدا تر می گرداند.

قرآن قانون مستحکم امت اسلامی است و به این خاطر دشمنان در طول تاریخ همیشه کوشیده اند با انواع دسیسه های شیطانی امت اسلامی را از تعالیم حیات بخش قرآن دور نگاه داشته و این کتاب انسان ساز را مهجور و منزوی نمایند. ولی علی رغم تلاش مستمر آنان، قرآن کریم سر منشأ تمامی تحولات و حرکت ها و قیام ها بوده و درخشش آیات نورانی آن چشم خفاشان زمان را کور کرده است.

نور قرآن پرتو امید ماست «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» هیچ منبعی به اندازه قرآن نمی تواند نور ببخشد و قلب انسان را نورانی کند، و هیچ عملی به اندازه قرآن نمی تواند اخلاق انسان را بسازد.

قرآن عظیم الشان شیوه صحیح و سالم زندگی را به ما می آموزد و راه مستقیم حقیقی را به ما نشان می دهد. «اللَّهُمَّ نَوِّرْ قُلُوبَنَا بِالْقُرْآنِ» آمین یا رب العالمین.

خوانندگان گرامی!

از مهم ترین مسائلی که در جزء سی ام قرآن مجید که اکثریت قریب به اتفاق سوره های آن مکی است روی آن تکیه شده، مسئله (قیامت) و شرح احوال انسان در روز رستاخیز و قیامت به بیان گرفته شده است.

این به خاطر آن است که برای اصلاح انسان نخستین گام این است که بداند حساب و کتابی در کار است، محکمه و عدالت گاهی وجود دارد که چیزی بر داد رسان آن مخفی نمی ماند. محکمه ای که نه ظلم و جور در آن راه دارد و نه خطا و اشتباه.

نه توصیه، واسطه، و رشوه در آن کارساز است، و نه امکان دروغ و انکار و بالاخره هیچ راهی برای فرار از چنگال مجازات در آنجا نیست، یگانه راه نجات همانا ترک گناه در این دنیا است.

ایمان به وجود چنین محکمه و دادگاهی، انسان را تکان می دهد، و ارواح خفته را بیدار می کند، روح تقوی و تعهد و احساس مسؤولیت را در انسان زنده می کند، و او را به وظیفه شناسی دعوت می نماید.

اصولاً در هر محیطی که فساد رخنه کند عامل آن یکی از دو چیز است: ضعف نیروی مراقبت، یا ضعف تشکیلات قضایی اگر مراقبین تیزبین اعمال انسانها را زیر نظر بگیرند،

و محاکم دقیقاً به جرائم متخلفان برسند، و هیچ (جرمی) بدون (جریمه) نماند، در چنین محیطی مسلماً فساد و گناه و تجاوز و تعدی و طغیان به حداقل خواهد رسید. جایی که زندگی مادی در پرتو مراقبین و دادگاه های آن چنین باشد تکلیف زندگی معنوی و الهی انسان روشن است.

ایمان به وجود مبدی که همه جا با او است «لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ»: (به اندازه سنگینی ذره ای چیزی از علم او مخفی نمی گردد) (سوره سبأ-3) و ایمان به وجود معادی که به مصداق «فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره و من يعمل مثقال ذرة شرا يره» (سوره زلزال - 7 و 8) (ذره ای کار خوب و بد به دست فراموشی سپرده نمی شود، و در آنجا در برابر او قرار می گیرد، چنین ایمانی، چنان تقوایی در انسان ایجاد می کند که در تمام زندگی می تواند رهنمای او در مسیر خیر باشد.

محور دومی که در جزء سی ام واقعاً قابل دقت و تامل است، مسئله حمایت های الهی از پیامبرش است، طوریکه این حمایت قاطع را میتوان در سوره ضحی، در سوره انشراح، در سوره کوثر، در سوره علق و در بسیاری از سوره های دیگر درک نمایم. ما در این سوره می بینیم که خدای تبارک و تعالی حمایت و نصرت خودش را نسبت به رسولش اعلام میکند که هرگز پشت رسول خود را خالی نخواهد گذاشت.

مبحث دیگری که در جزء سی ام قابل ذکر است، عرض اندام قدرت الهی در مقابل کفار، مشرکان، مکذبان که آنها هم راه به جایی نخواهند برد، می دانیم که پیامبر در مکه به ظاهر در موضع ضعف بود اما در همین سوره های مکی خدای تبارک و تعالی انواع و اقسام اخطارها و انذارها و تهدیدها را متوجه کفار و مشرکین می کند، که مثال ها و نمونه های این اخطارها و انذارها را در سوره همزه ملاحظه می کنیم که «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ» یا در سوره «مطففین» می بینیم «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» یا در سوره «تبت یدا» می بینیم که «تبت یدا ابی لهب و تب» یا در سوره «علق» می بینیم که خدا تهدید می کند «كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَهِ لَنُصْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ» بنابراین، این سوره ها جزء مهمترین وسایل تقویت روحی و روانی برای پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنین بوده در آن فضای سخت مکه و قاعدتاً می تواند عامل آرامش و تقویت روحی و روانی برای مومنان باشد که در هر زمانی و مکانی به تلاوت این آیات و سوره ها مشغول می شوند. بنابراین سوره های جزء سی ام هم در نظر تقویت بنیه های اعتقادی در حوزه های توحید و معاد و هم از نظر بنیه های روحی و معنوی برای تقویت ارتباط انسان با خدای خودش سوره های بسیار مفید و موثری می باشد. امیدواریم که تفسیر و ترجمه سوره های که بشکل درسنامه های علمی و تحقیقاتی تحت عنوانی «تفسیر احمد: تفسیر شریف جزء سی ام» تهیه و ترتیب گردیده و در دسترس شما قرار دارد، فرصت خوبی را فراهم کند، تا این درسنامه های قرآنی مثر ثمر برای شما عزیزان واقع گردد.

خداوند همه ما را مشمول این دعا قرار دهد: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ أَلْوَهَّابُ» (آل عمران: 8).

وجه تسمیه:

سوره ای عم در مکه نازل شده و به سوره ای «نبأ» موسوم است؛ زیرا با این فرموده خدای تبارک و تعالی: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ» که مراد از آن خبر روز رستاخیز است، افتتاح شده است. و به سوره ای «عم» و «نبأ» مشهور است.

محور اساسی آیات متبرکه که این سوره با استدلال به نظام حکیمانه حاکم بر طبیعت، برپایی قیامت برای اجرای نظام مکافات و مجازات را لازمه حکمت الهی شمرده و هستی انسان بدون آن را عبث و بیهوده می‌دانند.

محور کلی این سوره پیرامون اثبات «اعتقاد به معاد» دور می‌زند که مشرکان آن را مدت‌های مدید انکار می‌کردند.

پیوند و مناسبت سوره نبأ با سوره‌ی مرسلات:

الف: همانندی هر دو سوره در بیان زنده شدن و اثبات دلایل آن و بیان قدرت خدا و نکوهش کافران دروغگوی تکذیب‌کننده. (مرسلات آیات: 16، 20 و 25)، (سوره نبأ آیه: 6 الی 16).

ب: مشترک بودن هر دو سوره در بیان و توصیف بهشت و دوزخ و نعمتهای پرهیزکاران و کیفر کافران و وصف قیامت.

ج: تبیین و تفصیل آیاتی که در سوره‌ی پیشین مجمل‌اند. (مرسلات آیات: 12 الی 14)، (نبأ: 17 الی پایان سوره).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره‌ی النبأ:

سوره «النبأ» از جمله آغاز جز 30 سی ام قرآن عظیم‌الشان است. طوریکه یادآور شدیم این سوره از جمله سوره‌های مکی بوده، و دارای (2) رکوع، و (40) چهل آیت، و (174) یکصد و هفتاد و چهار کلمه، و (801) هشتصد و یک حرف، و (363) سه صد و شصت و سه نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره‌های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث می‌توانید به سوره‌الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

در ضمن قابل یادآوری است که: نامگذاری این سوره به خاطر تعبیری است که در آیه‌ی دوم آن آمده است، و گاه از آن به عنوان سوره «عَمَّ» به تناسب آیه نخستین آن تعبیر می‌شود.

اسباب نزول سوره نبأ:

محمد بن جریر طبری مورخ و مفسر مشهور جهان اسلام و ابن ابی حاتم محدث معروف مسلمانان از حسن روایت کرده‌اند: چون رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به رسالت مبعوث شدند و به مردم مکه از یگانگی خداوند جلّ جلاله و از زنده شدن پس از مرگ خبر دادند و بر آنان قرآن تلاوت کردند، کفار شروع کردند به سؤال کردن از يك ديگر و مي‌گفتند: براي محمد چه اتفاقي افتاده است؟ او چه چيزي به همراه آورده است؟ پس خداوند جلّ جلاله این آیه را نازل فرمود. «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِإِ الْعَظِيمِ» سپس سؤال‌شان را با این فرموده خویش پاسخ داد:

محتوای سوره نبأ:

باید گفت که: الله متعال در قرآن عظیم‌الشان سوره‌ها را با موارد و چیزهایی جذاب آغاز نموده و سپس وارد موضوع اصلی می‌شود. در سوره نبأ نیز الله متعال سوره را با سؤال از کافران شروع می‌کند.

در ضمن قابل تذکر است که: سوره‌ی نبأ چکیده و خلاصه‌ای از جزء سی می‌باشد.

بنابراین اگر انسان، معارفی را که سوره‌ی نبأ بیان می‌کند دقیقاً بفهمد، چکیده‌ای از جزء سی‌ام را فهمیده است.

بنأ محتوای این سوره را می‌توان در چند نقطه ذیل خلاصه و جمع بندی نمود:

- 1- سوره‌ی شریف با خبر دادن درباره‌ی قیامت و حشر و جزا آغاز شده است، موضوعی که اذهان بسی از کفار مکه را به خود مشغول کرده بود. تا جایی که مردم مکه در این راستا به دو گروه تصدیق و تکذیب کننده درآمدند: «عم یتساءلون * عن النبی العظیم. . .»
- 2- سپس به بیان نمونه هایی از مظاهر قدرت و توانای پروردگار عالمیان در آسمان و زمین و زندگی انسانها به عنوان دلیلی بر امکان قیامت و حشر می پردازد.
- 3 - بعد از آن موضوع بعث را یادآور شده و زمان و موعدهش را مشخص کرده و بیان نموده است که در آن روز الله در بین بندگان قضاوت می‌کند و اولین و آخرین را برای حساب جمع می‌نماید: «إن یوم الفصل کان میقاتاً* یوم ینفخ فی الصور فتأتون أفواجا»
- 4 - بعد از آن در مورد جهنم، و انواع عذاب دردناک طغیانگران را بیان فرموده که پروردگار با عظمت آن را برای کافران آماده کرده است: «إن جهنم کانت مرصدا* للطاغین مآباً* لابئین فیها أحقاباً...».
- 5 - و بعد از بحث کافران، به بحث در مورد پرهیزگاران پرداخته و انواع نعمت‌های آماده شده برای آنان و مواهب جنت را شرح می‌دهد: «إن للمتقین مفازاً* حدائق و أعباباً* و کواعب أتراباً* و کأسا دهاقا.»
- 6 - در خاتمه، سوره از خوف و ترس، بیم و هراس روز قیامت سخن می‌گوید، خوف و هراسی که کافر از شدت آن، آرزو می‌کند به خاک تبدیل شود و محشور نگردد: «إنا أنذرناکم عذاباً قریباً یوم ینظر المرء ما قدمت یداه و یقول الکافر یا لیتنی کنت تراباً.»

ترجمه و تفسیر سوره النبأ

جزء 30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿١﴾ عَنِ النَّبِإِ الْعَظِيمِ ﴿٢﴾ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ﴿٣﴾ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿٤﴾ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿٥﴾ أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا ﴿٦﴾ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا ﴿٧﴾ وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا ﴿٨﴾ وَجَعَلْنَا نُومَكُمْ سُبَاتًا ﴿٩﴾ وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا ﴿١٠﴾ وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا ﴿١١﴾ وَبَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا ﴿١٢﴾ وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا ﴿١٣﴾ وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا ﴿١٤﴾ لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا ﴿١٥﴾ وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا ﴿١٦﴾ إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ كَانَ مِيقَاتًا ﴿١٧﴾ يَوْمَ ينفُخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا ﴿١٨﴾ وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا ﴿١٩﴾ وَسِيرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا ﴿٢٠﴾ إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ﴿٢١﴾ لِلطَّاغِينَ مَابًا ﴿٢٢﴾ لَا بَيْتِينَ فِيهَا أَحْقَابًا ﴿٢٣﴾ لَا يَدْخُلُونُ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا ﴿٢٤﴾ إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا ﴿٢٥﴾ جَزَاءً وَفَاقًا ﴿٢٦﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا ﴿٢٧﴾ وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا ﴿٢٨﴾ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا ﴿٢٩﴾ فَذُوقُوا فَلَآنَ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا ﴿٣٠﴾ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا ﴿٣١﴾ حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا ﴿٣٢﴾ وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا ﴿٣٣﴾ وَكَأْسًا دِهَاقًا ﴿٣٤﴾ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا ﴿٣٥﴾ جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا ﴿٣٦﴾ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا ﴿٣٧﴾ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا ﴿٣٨﴾ ذَلِكَ الْيَوْمَ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا ﴿٣٩﴾ إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا ﴿٤٠﴾

ترجمه و تفسیر مؤجز:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 30) در باره خبر دادن از زنده شدن، دلایل اثبات آن، اوصاف روز قیامت و نشانه‌ها و نوع عذاب آن ، مورد بحث قرار میگیرد .

«عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ» (1) :

کافران «درباره چه از یک دیگر می پرسند»؟

«عَمَّ» از دو حرف «عَنْ» و «مَا» مرکب گردیده است، (ما) برای استفهام می آید، در این ترکیب الف از «ما» ساقط گردیده است، معنایش این است که آنها در چه چیز با همدیگر سؤال و جواب دارند، سپس خود جواب می دهد که:

« يَتَسَاءَلُونَ » از همدیگر می پرسند. وقتی که کفار و مشرکان مکه، با مطالب و مباحث تازه‌ای، از قبیل مبدأ و معاد و وحی و نبوت و رستاخیز و حساب و کتاب قیامت، و بهشت و دوزخ، روبرو شدند، گاهی از روی شک و تردید، و گاهی از روی مزاق ، شوخی و مسخره، سولاتی درباره آن مطالب از یکدیگر می کردند. در اینجا سؤال ایشان این بود که: واقعاً راست است که قیامت وجود دارد؟

«عَنِ النَّبِإِ الْعَظِيمِ» (2) :

«از آن خبر بزرگ سؤال می کنند».

«نبأ عظیم»: به چند معنی توسط مفسرین، تفسیر گردیده است: قیامت، قرآن، تمام اصول

عقاید دینی اعم از مبدا و معاد، ولی قرائن موجود در مجموعه آیات این سوره نشان میدهد که تفسیر آن به «قیامت» از همه برتری دارد. این بدین معنا است که اهل مکه در خصوص خبر عظیم الشان قیامت، بحث و سؤال و جواب دارند، و نسبت به آن، با هم اختلاف می نمایند.

«الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ» (3) :

«آنکه خود در آن مختلف اند».

«مُخْتَلِفُونَ»: اختلاف ورزندگان. تعدادی آن را می پذیرند، و تعدادی دیگری درباره آن گرفتار شک و تردیدند.

حضرت ابن عباس (رض) در حدیثی می فرماید: هنگامی که نزول قرآن عظیم الشان آغاز گردید، کفار مکه در محافل و مجالس خویش نشستند، نسبت به آن قیاس آرای می کردند، در قرآن، قیامت، با اهمیت فوق العاده ای ذکر شده است، و گویا آمدن قیامت نزد اهل مکه از محالات بوده، بنابر این، در باره ای آن مباحثی داغی در جریان بود، عده ای آنرا تصدیق می کرد، و عده ای از آنان به تکذیب آن استدلال می نمودند، لذا در ابتدای این سوره، این وضع آنها را ذکر نمود، و سپس وقوع آن را بیان کرد، و نسبت به اشکال و استبعادی که در باره ی وقوع آن داشتند، جواب داد.

بعضی از حضرات مفسرین می نویسند که: جروبحت ها و این سؤال و جواب ها برای تحقیق واقعیت یابی بعمل نمی آمد، بلکه فقط بخاطر استهزا و مسخره صورت می گرفت. قرآن عظیم الشان در جواب به آن جمله ای را جهت تاکید دوباره تکرار نمود، که:

«كَلَّا سَيَعْلَمُونَ» (4) :

«نه چنان است» که مشرکان می پندارند، قسم به پروردگار که به زودی راستی این خبر و درستی این امر را می دانند و زشتی عملکرد و افعال خویش را درک خواهند کرد؛ آنگاه که اهل قبرها برانگیخته شوند، آنچه در سینه ها پنهان است پدید آید، حجابها دور رود و امور پوشیده آشکار شود. این هشدار و زجر و توبیخ سختی برای کفار است که مجدداً برای مبالغه و تشدید در هشداردهی و وعید با این هشدار تکان دهنده دنبال می شود: «سَيَعْلَمُونَ»: خواهند دانست. مراد بعد از مرگ است. چرا که انسان بعد از مرگ متوجه احوال و اوضاع خود می گردد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

«ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ» (5) :

«باز هم نه چنان است، به زودی خواهند دانست» یعنی: هرگز سزاوار نیست که در باره قرآن یا قیامت اختلاف کنند زیرا قرآن و باور های این دین حق است لذا کسانی که بدان کفر می ورزند، به زودی فرجام تکذیب ایشان را خواهند دانست. یعنی خواهند دید چه عذاب و خفتی به سرشان می آید؟

آنگاه خداوند متعال به ذکر برخی از مظاهر قدرت عظیم خود بر آفرینش اشیای عجیب و پدیده های شگرف که خود دلیل قدرت وی بر امر قیامت، و غیر آن است، پرداخته و نه پدیده از آنها را اینگونه برمی شمارد:

«كَلَّا»: تکرار برای تأکید است. هرگز، نه چنین است، چنین نیست، «سَيَعْلَمُونَ»: خواهند دانست. مراد بعد از زنده شدن و سر برآوردن از گورها است (ملاحظه شود: المصحف المیسر).

«أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا» (6) :

(آیا نساختیم زمین را گهواره ای؟)

مهاده: از ماده‌ی مهد است، یعنی گهواره‌ای که برای اطفال آماده می‌شود تا در آن جای بگیرد و استراحت کند. و مکان‌هایی را هم که مهد کودک نام گذاشته‌اند از همین کلمه گرفته شده است. واقعاً! زمین مادر مهربانی است که رزق و روزی معلوم و مقسومی در آن به ودیعت نهاده شده است. و این یکی از آیات آفاق است و به تعبیری دعوت به حکمت است. تفکر انسان‌ها را مورد خطاب قرار می‌دهد که شما نگاه کنید آیا زمین را مهد و محل استقرار و آرامش شما قرار ندادیم؟ اشاره‌ای هم به کروی بودن زمین دارد که اگر زمین غیر کروی بود، دیگر محل آرامش و آسایش نبود و مشکلات عدیده‌ای در ساختار شب و روز ایجاد می‌شد.

گاهی انسان‌ها غرق در نعمت و غافل از آنند. الله متعال این نعمت‌ها را به یاد ما می‌آورد که شکرگزار باشیم و در مقابل، شیطان ملعون نعمت‌ها را از یاد ما برده و آنچه نداریم را در نظر ما بزرگ می‌کند که راضی و شکرگزار نباشیم.

«وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا» (7) :

(کوه‌ها را میخ‌هایی؟) یعنی: کوه‌ها را مانند میخ‌هایی برای زمین گردانیدیم تا آرام گیرد و نجبد، و مانع حرکت و لرزش آن گردند. همچنان‌که خیمه با میخ محکم ساخته می‌شود.

«أَوْتَادًا»: «میخ‌هایی که زمین با آن ثابت می‌ماند. همان‌گونه که خیمه‌ها با میخ محکم و ثابت می‌شود.» بلی واقعاً هم! اوتعالی کوه‌ها را با اندازه‌گیری مستحکمی بر روی زمین توزیع نموده، و در میان و چارگوشه‌اش با درستی و حسن تدبیر مستقر ساخته است. در التسهیل آمده است: کوه‌ها را به میخ تشبیه کرده است؛ زیرا زمین را نگه می‌دارند و مانع لرزش آن می‌شوند. (التسهیل ۱۷۳/۴).

«وَوَخَّلْنَاكُمْ أَرْوَاجًا» (8) :

(و شما را جفت‌ها آفریدیم) یعنی: جفت‌های جوره جوره ای (زن موجودی ظریف، با احساس و عاطفه قوی است که خداوند متعال او را آفرید تا بخشی از بار رسالت تعلیم و تربیت جامعه را بر دوش گیرد و در مسیر کمال گام بردارد. خداوند زن را که مظهر جمال الهی است، آفرید و او را مایه آرامش و سکون همسر قرار داد، تا خانه و خانواده را در سایه عطوفت و رحمت خود بیاراید. چرا که رحمت و مودت، مایه بقای زندگی است.

«وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا» (9) :

(و خواب شما را مایه آرامش) و آسایش «گردانیدیم» یکی از امور طبیعی مسئله خواب است. خواب در زندگی بشر از چنان اهمیتی برخوردار است که به طور طبیعی انسانی که از خواب به هر علتی محروم شود ممکن است بمیرد.

به هر حال انسان به طور طبیعی نیازمند خواب است و بی خوابی عامل مهم در ایستادی قلب و مرگ شخص می‌شود. برخی بر این منوط می‌گویند که انسان از گرسنگی و تشنگی نمی‌میرد ولی از بی خوابی می‌میرد. بنابراین یکی از نعمت‌های خداوندی به بشر مسئله خواب است.

خواب خوب آن است که در محیطی آرام انجام شود و خوابگاه از کم‌ترین نور برخوردار

باشد. از این رو قرآن یکی از آیات بزرگ خداوندی را مسئله گردش روز و شب می‌داند که فرصتی برای استراحت و آرامش کامل انسان در شب فراهم می‌آورد و زمینه را برای تلاش و کار در روز ایجاد می‌کند.

«وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا» (10):

(و شب را ساختیم پوششی) قرآن حقیقت خوابیدن را به معنای خروج روح از بدن بر می‌شمارد و می‌فرماید: و هو الذي يتوفيكم بالليل؛ خداوند ذاتی است که شما را در شب می‌میراند. (سوره انعام آیه 60) و یا می‌فرماید: «الله يتوفي الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها... ويرسل الاخرى الي اجل مسمي؛ خداوند ذاتی است که جان‌ها و نفس‌ها را در هنگام مرگ توفی می‌کند و می‌گیرد اگر در خواب نمرده باشد... و آن دیگری را که نمرده می‌فرستد تا زمان مرگ معین و مشخص وی فرارسد. (سوره زمر آیه 42) در این آیات به بخصوص آیه اخیر به حقیقت مرگ اشاره شده است. در تحلیل قرآنی، مرگ و خواب امری یگانه هستند و هیچ تفاوت بین یکدیگر ندارند. به این معنا که حقیقت مرگ و خواب این است که جان انسان به طور کامل گرفته می‌شود و جان از کالبد بشری بیرون می‌رود. از این رو در هنگام خواب ارتباط میان بدن و روح از هم گسسته می‌شود و خداوند جان‌ها را از تن‌ها بیرون می‌کشد و به جایی دیگر می‌برد که بیرون از کالبد و تن انسان و جایی است که از آن به نزد خود یاد می‌کند.

تنها تفاوت میان مرگ و خواب این است که در هنگام مرگ این ارتباط به طور کلی حذف می‌شود و هرگونه رابطه و پیوندی میان بدن و روح از بین می‌رود. تن و جان انسان در این هنگام دیگر با هم پیوندی ندارند و روح که از کالبد جدا شده اجازه بازگشت به تن را نخواهد یافت و در همان جایی که رفته نگه داشته می‌شود. اما خواب به گونه‌ای است که این پیوند دوباره به طور کامل برقرار می‌شود و جان به سوی بدن فرستاده می‌شود تا فعالیت‌های حیات را رهبری کند.

قرآن هر خوابی را مرگی می‌داند که وفات و گرفتن کامل در آن انجام می‌شود با این تفاوت که در هنگام مرگ روح نگه داشته می‌شود ولی در خواب روح تا مدتی که اجل مسمای فرد است بازگردانده می‌شود تا تن را مدیریت کند.

بنابراین حقیقت خواب را همانند مرگ می‌توان خروج روح از تن دانست. هر خوابی مرگی است که ادامه نمی‌یابد و شخص با بازگشت روح به تن دوباره بیدار می‌شود. از این رو بیداری به معنای بازگشت روح به تن خواهد بود. کسی که در خواب است هیچ گونه مهار و تسلط بر تن خویش ندارد و ارتباط میان روح و تن به گونه‌ای نیست که در هنگام بیداری است. این بدان معنا خواهد بود که ارتباط میان روح و بدن ارتباطی از بیرون است و نه از درون. این گونه که شخص از بیرون چیزی و کالبدی را رهبری می‌کند.

«وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا» (11):

(و ساختیم روز را معاشی؟) روز یکی از مهمترین موضوعات در قرآن عظیم‌الشان است که پروردگار با عظمت ما به «روز» در دو سوره قسم یاد نموده است:

1- در (آیه 4 سوره شمس) «وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى» (قسم به روز هنگامی که جهان را روشن سازد).

2- در (آیه 2 سوره لیل) «وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى» قسم به روز هنگامی که جهان را به ظهور خود روشن سازد).

مفسرین می نویسند که هدف از قسم پروردگار به نور و روشنایی، متوجه ساختن انسان است به فواید بسیار بزرگ آنها، تا آنکه خدای را شکر نموده و وی را سپاس گوئیم. قسم به روز نشان می دهد که در آن، بزرگترین نعمت های الهی قرار دارد چون اگر روزگار همیشه تاریک بود برای آفریده های خداوند امکان نداشت که به طلب معاش خود مشغول شوند و اگر همیشه روز می بود از استراحت و سکونت و آرامش بهره ای نمی بردند. لذا در دو سوره (شمس و لیل) موضوعات شب و روز تکرار شده است و این برای بزرگ شمردن ارزش آن دو در باب دلالت بر موارد حکمت آنها است.

«قسم پروردگار» یکی از موضوعات مهمی است که از جانب پروردگار در قرآن عظیم الشان صورت گرفته که در سوره (شمس، لیل و غیره) در مورد به تفصیل بحث صورت گرفته است، در اینجا مختصراً میخوام عرض برسانم که:

سور های که در قرآن عظیم الشان که با قسم شروع می شوند، این خودش عامل دارد، اینکه چرا متعال باید قسم بخورد و چرا باید به طبیعت قسم بخورد؟ ما به خدا قسم میخوریم میگوییم قسم به خدا قسم به قرآن قسم به پیغمبر یعنی ما به چیزهایی که خدایی هستند قسم میخوریم خدا چرا باید قسم بخورد؟ خدا که ضرورتی به قسم ندارد.

مفسرین در علت آن می نویسند: که موضوع قسم بیشتر در سوره هایی که مکی هستند صورت گرفته و این سوره ها در فضای نازل شدند که افراد مقابل و مخاطب قرآن، میخوانند قرآن را انکار بکنند و بگویند این کلام الهی نیست و از قرآن انکار کنند، می گویند که: پیغمبر پیغمبر نیست و خداوند با بشر ارتباط بر قرار نکرده است. انسان زمانی قسم میخورد؟ وقتی با منکر رو به رو است و گرنه ما احتیاجی به قسم خوردن نداریم همین طوری داریم گپ خود را میزنیم کی قسم میخوریم؟ من وقتی قسم میخورم که می بینم طرف مقابل حرف ما را را باور نمیکند یا منکر قول حرف ما است یا این که اصلاً اهمیتی برای حرف ما قائل نیست.

پس خداوند متعال در قرآن کریم که نازل شده و پایین آمده در حد عقول و اندیشه ها و افکار ما قرار گرفته است یعنی کلام عظیم الهی آمده خودش را نازل کرده و پایین آورده به اندازه ی سطح درک و فهم مخاطبین قرار داده است چون میخواد با مخاطبانش رابطه برقرار کند و آنها را تحت تاثیر قرار دهد و انکار آنها و استبعاد آنها را (یعنی بعید شمردن آنها) که بعید می شمارند خدا با یک بشر ارتباط برقرار کند این استبعاد را خداوند میخواد بر هم بزند قسم میخورد. یگانه دلیل قسم های الهی در قرآن همین است.

«وَبَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا» (12):

(و بر فرازتان هفت آسمان استوار) که در خلقت و آفرینش خود محکم و نیرومند است. در بالای سر شما بنا نمودیم؛ چنانکه در بنای آن ها کوتاهی و عیبی وجود ندارد. «سَبْعًا»: هفت. این عدد برای تکثیر است و اشاره به کرات متعدد آسمان و مجموعه های منظومه ها و کهکشان های فراوان جهان هستی است که دارای ساختار استوار و بزرگی هستند. و یا بر تحدید دلالت دارد، اما آنچه ما از ستارگان می بینیم همه متعلق به آسمان اول است و ماورای آن، شش آسمان دیگر وجود دارد که از دسترس علم بشر بیرون و فراتر است (ملاحظه شود: صافات / 6، فصلت / 12).

کلمه «شداد: محکم و استوار» به این معنا به کار رفته است که مرزهای آن ها به قدری مستحکم اند که ذره ای تغییر و دگرگونی در آن ها ایجاد نمی شود و هیچ یکی از ستاره

ها و سیاره های بی شمار بالا نه از این مرزها عبور کرده با دیگران برخورد پیدا می کند و نه بر زمین شما فرو می افتد. طوری که در (آیه 32 انبیاء) می فرماید: «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَفْفًا مَحْفُوظًا وَ هُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ - 32». (و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم، و آنها از نشانه های آن روی گردانند).

«وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا» (13):

(وساختن چراغ گرم و تابانی) که هدف از آن آفتاب است. حرارتی همیشگی و فروزندی دایمی دارد، طوری که بر مبنای حساب حرکت می کند، با حکمت روشنی می دهد و با تقدیر ما طلوع می نماید، نه در سیر و حرکتش خللی وجود دارد و نه در طلوع و غروبش ناهماهنگی مشاهده می شود.

مفسران فرموده اند: و هاج یعنی نورش بسیار فروزان و مشتعل و ملتهب و زبانه کش

«وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا» (14):

(و از ابرهای متراکم آبی ریزان فرود آوردیم)

«الْمُعْصِرَاتِ»: جمع مُعْصِر، ابرهایی که زمان باریدن آنها فرا رسیده باشد. گویا ابرها به هنگام تراکم، سیستمی بر آنها حاکم می شود که خود را می فشارند و در نتیجه باران از آنها می بارد (تفسیر: نمونه). «ثَجَّاجًا»: بسیار ریزنده و بارنده. پیاپی ریزان. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

ابر در قرآن:

قرآن عظیم الشان کلمات مختلفی را برای ابر بکار برده است که از آن جمله میتوان:

1- سحاب: از «سحب» به معنای کشیدن است. به ابر، سحاب گفته اند؛ زیرا در آسمان با باد، کشیده می شود یا به این جهت که آب را همراه خود می کشاند. سحاب، اسم برای مطلق ابر، اعم از ابرهای باران زا و بی باران است. (مفردات، ص 399، «سَحَب») این کلمه نه (9) بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده است: (سوره بقره آیه 164، آیه 57 اعراف؛ آیه 12 رعد؛ آیه 40 نور؛ 88 آیه نمل؛ آیه 48 روم؛ آیه 9 فاطر؛ آیه 44 طور).

2- غمام: از «غم» به معنای پوشاندن چیزی است. وجه نام گذاری ابر به غمام این است که نور آفتاب، یا صفحه آسمان را می پوشاند (مفردات ص 613، «غم»). این کلمه: چهار بار در قرآن عظیم الشان آمده است آیات 57 و 210 سوره بقره، آیه 160 اعراف؛ آیه 25 فرقان).

3- عارض: از «عرض»، به معنای آشکار کردن است و از آن جهت به ابر، عارض گفته اند که در معرض دید انسان قرار دارد این کلمه دوبار در آیه 24 احقاف/46 آمده است.

4- ظل: از «ظل» به معنای سایه، و ابر سایه افکن آمده (مفردات، صفحه 536، «ظل»).

و در قرآن عظیم الشان، بیشتر در باره ابرهای عذاب آور به کار رفته است. این کلمه دو بار به صورت مفرد در آیات 171 اعراف و آیه 189 شعراء و يك بار به صورت جمع در آیه 210 بقره آمده است.

5- حاملات: از «حمل» است و ابر را حاملات گویند؛ چون آب را با خود حمل می کند (مفردات، ص 257، «حمل») این کلمه يك بار در آیه 2 سوره ذاریات/51 ذکر شده است.

6- معصرات: از «عصر» به معنای فشردن (التحقیق، ج 8، ص 146، «عصر».) و هدف از آن، ابر های بارانزا است. وجه نامگذاری ابرها به معصرات آن است که باد، هنگام نزول باران، آن ها را می فشرد.

به عقیده برخی، مُعَصِر از اِصْصَار به معنای طوفان است و به ابرهایی گفته می شود که به همراه طوفان آورده شده (مفردات، صفحه 569، «عصر») و دارای رگباری تند و قطرات بزرگ آبد، و مؤید آن، صفت «تَجَاجَأ» (فراوان و پی در پی) است که قرآن برای باران هایی که از این نوع ابرها فرو می ریزد، آورده است این کلمه يك بار در آیه 14 سوره نبأ آمده است.

7- مزن: از «مزن» به معنای درخشندگی و بر ابر نورانی (مفردات، ص 766، «مزن» (و آیدار اطلاق شده است (القاموس المحیط، جلد 2، صفحه 1621، «مزن»). این کلمه صرف يك بار در آیه 69 سوره واقعه ذکر شده است.

8- از «صوب» به معنای فرو ریختن است که افزون بر ابر، بر باران نیز اطلاق شده است (مقاییس، جلد 3، صفحه 317، «صوب»). برخی آن را ابر بارانزا دانسته اند. این کلمه يك بار در آیه 19 سوره بقره/2 به کار رفته است.

9- سماء: از «سمو» به معنای رفعت و بلندی است و بر هر چیزی، از جمله ابر که بر انسان سایه افکند، اطلاق می شود. (الصاحح، جلد 6، صفحه 2382، «سمو»). برخی اطلاق آن را بر ابر، مجازی و برخی دیگر، حقیقی دانسته اند (مقاییس، ج 3، ص 98). «سمو» به گفته برخی، مقصود از «سماء» در جمله: «و انزل من السماء ماء» سوره بقره آیه 22 که در قرآن عظیم الشان چند بار بکار رفته است.

«لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا» (15):

(تا به سبب آن دانه و گیاه را برویانیم» یعنی: تا به سبب آن آب ریزان از ابرها، دانه هایی را از زمین بیرون آوریم که قوت و غذای شماست؛ مانند گندم، جو و غیره. نبات: عبارت از علوفه چهار پایان و سایر گیاهان خوردنی است.

«وَجَنَاتٍ أَلْفَافًا» (16):

«و» نیز تا برویانیم به سبب آن آب ریزان «باغهای در هم پیچیده و انبوه را» منظور از باغ های در هم پیچیده، بستان های انبوهی است که با میوه ها احاطه ی کامل داشته باشد و نیازمند حکمتی است که از هیچ چیز فروگذار نگردد و نیازمند رحمتی است که هر چیزی را دربرگیرد؛ باغ هایی که درختانش بسیار زیاد است که در دل همدیگر فرو رفته اند.

الله سبحان و تعالی به عنوان ارائه ی دلیل روشن بر امکان حشر و نشر، این نه دلیل دال بر قدرت را خود ذکر کرده است؛ چون خالق که قدرت این اشیا را داشته باشد، بر زنده کردن مرده ها و حشر و نشر نیز قادر است.

«إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا» (17):

(بی گمان که روز فصل میقاتگاهيست) روز محاسبه و جزا و روز قضاوت در بین خلایق، در علم و تقدیر خدا وقت و زمانی مشخص و معین دارد و تقدیم و تأخیر ندارد. مفسر قرطبی فرموده است: از این رو به «یوم الفصل» موسوم است که الله متعال در بین خلق خود حکم فیصله دهنده و قطعی صادر می کند که در آن اولین و آخرین را حشر می کند.. (قرطبی ۱۷۳/۱۹).

علما در مورد معنی «يَوْمَ الْفَصْلِ» آرای مختلفی دارند:

- 1- در آن روز بین اهل کفر و اهل ایمان فاصله می‌افتد.
 - 2- در آن روز بین مردم و ظلم‌هایی که کرده‌اند فاصله می‌افتد.
 - 3- «يَوْمَ الْفَصْلِ» روز حق است.
 - 4- در آن روز مردم حقیقت همه چیز را می‌بینند.
- علت این‌که الله بعد از ذکر نعمت‌ها در مورد یوم الفصل صحبت می‌کند این است که خود را به نعمت‌های دنیا مشغول نکن و بدان که بعد از دنیا چه چیزی پیش رو داری و هدف، هشدار به انسان‌هاست.
- پس قیامت یعنی روز جدایی حق از باطل، جدایی صف مؤمنین از غیر مؤمنین است، فرا خواهد رسید، میقات است، یعنی قطعی و حتمی است.

«يَوْمَ يَنْفُخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» (18):

(روزی که در صور دمیده شود پس بیائید گروه در گروهی)

صور: بوقی است که اسرافیل علیه السلام در آن میدمد و از آن صدای مهیبی بیرون می‌آید «پس فوج فوج بیایید» یعنی: شما گروه گروه و توده توده، هر امتی همراه با پیامبرش از قبر های تان به سوی موقف محشر و عرصه‌گاه حساب می‌آیید.

در حدیثی که از حضرت ابو ذر غفاری روایت گردیده آمده است: در روز قیامت مردم به سه گروه تقسیم می‌شوند، گروهی با شکمی سیر ملبس به لباس، در حالیکه بر سواری های خود سوار اند، در میدان حشر می‌آیند، گروه دوم مردمانی پیاده هستند که به میدان حشر می‌آیند، گروه سوم کسانی هستند که در حالی که بر روی صورت کشانده می‌شوند، وارد میدان حشر می‌شوند. (مظهري به روایت نسائی، حاکم و بیهقی) در برخی از روایات افواج به ده گروه، تشریح شده است، و برخی گفته اند که حاضرین میدان حشر با توجه به اعمال و کردار خویش، به گروه های بی شماری تقسیم می‌گردند، در این اقوال هیچگونه تضادی وجود ندارد، همه را می‌توان جمع کرد.

به قول بعضی علما 3 بار در بوق دمیده می‌شود:

- 1 - نفخه اول، ترس و وحشت است.
- 2 - نفخه دوم، مرگ است و همه می‌میرند.
- 3 - نفخه سوم، بیداری همه پس از مرگ است.

بعضی علما تعداد نفخات را 2 بار می‌دانند:

- 1 - نفخه ترس و مرگ.
- 2 - نفخه بیداری و برانگیخته شدن.

«وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا» (19):

«و آسمان گشوده می‌شود و به صورت درهای متعدد درمی‌آید». طوری که در (آیه: 1 سوره انشقاق) می‌فرماید: «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ». و چون وقوع آن محقق است آن را با صیغه‌ی ماضی، فتحت بیان کرده است. یعنی: آسمان دارای درهای بسیاری می‌گردد تا فرشتگان از آن دروازه‌ها فرود آیند.

«وَسَيَّرَتِ الْجِبَالَ كَأَنَّ سَرَابًا» (20):

«وَسَيَّرَتِ الْجِبَالَ»: «و کوه‌ها از جای خود کنده و به حرکت درمی‌آیند.» «فَكَانَتْ سَرَابًا»: «کوه‌ها همچون سراب جلوه‌گر می‌شوند - سراب آب ناست - یعنی همان‌گونه

که انسان سراب را آب می‌پندارد در حالی که آب نیست، کوه‌ها هم همان‌طور می‌شوند. « یعنی کوه‌ها با تکانی شدید از جای‌شان برکنده و پاره پاره می‌شوند و مانند گردی به هوا پراکنده می‌شوند به طوری که بیننده گمان می‌برد که آن کوهی است زیرا بر صورت کوه است در حالی که حقیقتاً در آنجا کوهی نیست بلکه محضاً غباری است و بس. طبری فرموده است: کوه‌ها بعد از این که بر هم کوبیده شدند و تبدیل به گرد و غبار گشتند بیننده آن را آب می‌پندارد، اما در حقیقت گرد و غبار است. (طبری ۷/۳۰).

«إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا» (21):

«بی‌گمان جهنم کمینگاهی است» هدف از جهنم در اینجا جسر جهنم، یعنی پل صراط است، و در آنجا دو گروه فرشته‌ی ثواب و عذاب در انتظارند، فرشتگانی عذاب اهل جهنم را می‌گیرند، و فرشته‌های ثواب اهل بهشت را به جایگاه‌هایشان می‌رسانند. (مظهری).

حسن بصری فرموده است: پل جهنم را فرشتگان نگهبان پاسداری می‌کنند، هرکسی اجازه نامه رفتن به جنت را در دست داشته باشد، او را اجازه می‌دهند تا برود، و کسی که این جواز را نداشته باشد، از او جلوگیری می‌نمایند. (مظهری)

«لِلطَّاغِينَ مَأْبَأٌ» (22):

(که برای سرکشان اقامتگاهی است.) یعنی آتش دوزخ جای بازگشت سرکشان است که با خواری و ذلت به سویش رو می‌آورند. بلی! در آنجا عذاب می‌شوند و مورد اهانت قرار می‌گیرند.

«لِلطَّاغِينَ»: برای کسی که با شرع الله مخالفت کرده و از حدود الله تجاوز نماید و اصول دین را تکذیب کرده است.

«مَأْبَأٌ»: مرجع، جا و محل بازگشت. مأب مرجع و مکان است که طغیان‌گران و اهل انحراف، جایگاه‌شان آن جا است.

«لَا يَبْتَئِنَ فِيهَا أَحْقَابًا» (23):

(درنگ کننده در آن قرن‌ها قرنهایی) عناصر یاغی و باغی، بی‌خبر از عاقبت طغیان و سرکشی‌شان، با بیباکی جلو می‌روند، نمیدانند که دوزخ در چند قدمی در کمین‌شان، و منتظر آنان است، و قرن‌ها قرن‌ها در آن درنگ می‌کنند، و اقامتگاه چند روز مؤقت‌شان نمی‌باشد، متناسب با زمان نیست که اگر به عناصر طاغی در دنیا میسر می‌شد، از سرکشی خود در آن باز نمی‌آمدند، آنها مصمم بودند همواره در طغیان بسر برند، اکنون باید همواره در دوزخ باشند.

«لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا» (24):

(نه در آن سردی‌ای بچشند و نه نوشابه‌ای) یعنی در جهنم آب خنکی نمی‌چشند تا گرمای آتش را تخفیف بدهد و شراب و نوشیدنی نمی‌نوشند که تشنگی آنان را برطرف کند. پوست‌های‌شان می‌سوزد و به تشنگی گرفتار اند.

«إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا» (25):

(مگر گرم آبی وزرد آبی) حمیم: آب جوش است «و چرکابه‌ای» که زرد آب و چرک و خونابه دوزخیان می‌باشد.

«حَمِيمًا»: به معنی آبی است که در اوج حرارت خودش باشد. حُمی هم به معنی تب است. چون حرارت بدن از حالت طبیعی بالاتر می‌رود.

در اصل لفظ «غساق» به کار رفته است که بر چرک، زردابه، خونابه و تمام رطوبت هایی که به خاطر عذاب و شکنجه ی شدید از چشم ها و پوست ها بیرون می آیند، اطلاق می شود. مفسران در مورد کلمه «غساق» تفاسیر ذیل را ارائه داشته اند :

1 - نوشیدنی بدبو و بدمزه که از خونابه ی بدن دوزخیان بیرون می آید.

2- شراب یا نوشیدنی بسیار یخ که دندان ها را شکسته و خرد می کند.

3 - نوشیدنی بسیار سرد و بدبو و بدمزه.

«جَزَاءٌ وَفَاءٌ» (26) :

(جزایی است مناسب) یعنی: این عذابشان موافق و مناسب با اعمال و گناهانشان میباشد؛ پس گناهی بزرگتر از شرک و عذابی بزرگتر از آتش دوزخ وجود ندارد و چنان که اعمالشان بد است، خداوند جلّ جلاله به آنان جزایی موافق با آن می چشاند.

«إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا»: (27):

«آنان بودند که حساب و کتابی را توقع نمیداشتند» آنان در انتظار قیامت نبودند، بدان ایمان نداشتند و زنده شدن بعد از مرگ را اصلاً توقع نمی بردند. آنان در دنیا از محاسبه الله در آخرت نمی ترسیدند چون به برانگیخته شدن پس از مرگ ایمان نداشتند و اگر از دوباره زنده شدن می ترسیدند، به الله ایمان آورده و عمل صالح انجام می دادند. آنان معتقد بودند که هرچه وجود دارد در همین دنیا است، پس از این که مُردیم، همه چیز تمام می شود؛ درحالی که الله چنین معامله نمی کند و حداقل کاری را که در رابطه با بندگانش انجام می دهد، این است که آن ها را به جزای حتمی عملشان به اندازه ی کافی خواهد رساند.

«وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا» (28) :

«و آیات ما را سخت تکذیب می کردند» یعنی: آنها آیات قرآنی و حجتها و دلایلی را که خداوند متعال به وسیله پیامبران علیهم السلام بر خلقش فرود آورده بود، سخت تکذیب میکردند.

«وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا» (29):

(و هر چیزی را به صورت کتابی ضبط کرده ایم) یعنی: هر چیز را در لوح محفوظ نوشته و به شمار آورده ایم تا فرشتگان آن را بشناسند. یا مراد اعمال بندگان است که فرشتگان نگهبان آنها را نوشته اند.

«فَدُوفُوا فَلَئِنْ تَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا»: (30):

«فدوفوا»: خطاب به کافران است: پس بچشید که ما شما را از این بیشتر عذاب می دهیم. همچنانکه در (آیه 49 سوره غافر) می فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ ۖ ۴۹» «و کسانی که در آتش اند، به نگهبانان دوزخ می گویند: از پروردگارتان بخواهید که برای یک روز، این عذاب را از ما بردارد.» مفسران گفته اند: در قرآن عظیم الشان در مورد اهل آتش آیه ای از این شدیدتر نیامده است؛ چون هر وقت برای خلاصی و نجات از عذابی، کسی را به کمک بطلبند با عذابی شدیدتر روبرو می شوند. (قرطبی ۱۸۰/۱۹ و حاشیه ی صاوی ۲۸۵/۴).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (31 الی 40) در باره احوال سعادت‌مندان، عظمت و رحمت رحمان، روز قیامت و هشدار به بی‌باوران ، بحث بعمل آمده است .

«إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفْزَأً» (31) :

«بی‌گمان، برای پرهیزکاران [به خاطر انجام اوامر و ترک نواهی] کامیابی [بزرگی] است [و آن بهشت است].»

«مفاز»: رستگاری و دست یافتن به مطلوب و نجات از آتش دوزخ، یا تفرجگاهی است. ابن‌کثیر معنی دوم را ترجیح داده است زیرا خداوند جلّ جلاله بعد از آن میفرماید:

«حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا» (32):

(باغ ها و انگور هایی، مثمر و مشجر.) «حَدَائِقَ»: باغ‌های انبوه و پرثمر با درختان مختلف و متنوع. یعنی باغستان های که دارای درختان انبوه و تاک‌های انگوری است؛ همچنان که شاخه‌های فرود آمده و نزدیک دارد. ذکر انگور از میان سایر میوه‌ها به خاطر منافع بسیار و مزه نیکوی آن است.

«وَكَوَاعِبَ أُنْرَابًا» (33) :

(و جوان حور های همسن و سالی) یعنی دوشیزگانی باکره و هم سن‌وسال با پستان‌های برجسته برای آنان مقرر است. در التسهیل آمده است: کواعب جمع کاعب، به معنی دختری است که پستانش نمایان شده باشد. (التسهیل ۱۷۴/۴).

«أُنْرَابًا»: «در سن و سال و حسن و جمال یکسان هستند. اتراب جمع است و مفرد آن «ترب» می‌باشد.»

«وَكَأْسًا دِهَاقًا» (34) :

«و جام‌هایی لبریز و پیاپی [از شراب پاکیزه بهشت]». برای‌شان مهیاست که نشه‌آور نیست، ایجاد درد سر نمی‌کند، صاحبش را دچار هذیان نمی‌نماید، و عقلش را نمی‌رباید؛ با وجودی که نهایت لذت‌بخش و سرور آور است. مفسر قرطبی فرموده است: منظور از کاس، شراب است، و طوری‌که گفته است: پیاله‌های لبالب از شراب تصفیه شده دارند. (قرطبی ۱۸۱/۱۹).

«كَأْسًا»: جام، هرگاه در قرآن عظیم الشان لفظ کأس آمد، شراب در آن است.

«دِهَاقًا»: پر و لبریز است و دلیل کرم و بخشش الله است ولی نه آن‌قدر که بریزد؛ بلکه به همان اندازه تشنگی و نیاز در آن شراب است.

«لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدَابًا» (35) :

(نشنوند در آنجا سخن بیهوده ای و نه دروغ گویی یی) یعنی در بهشت سخن بیهوده باطل و دروغ نمی‌شنوند؛ چون بهشت دارالسلام است و هر چه در آن قرار دارد از باطل و نقص سالم است. در بهشت با خوردن شراب، عقل انسان‌ها از بین نمی‌رود و حرف بی‌فایده و دروغ نمی‌شنوند و همه دور هم نشسته و ناراحتی و کدورت و نگرانی را الله از قلب‌ها پاک می‌کند.

در بهشت همه تقدیم سلام و حسن کلام با خوبی و مجالس انس است و عزت و حلاوت منطبق وجود دارد.

«جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا» (36):

(پاداشی است از سوی پروردگارت، عطای حسابی یی) «مِّن رَّبِّكَ»: از نزد الله. این دلیل

رحمت و کرم الله است، یعنی این مکافات نیکو در برابر اعمالی که انجام داده‌اند از جانب پروردگار برای‌شان آماده شده و نعیم مقیم را در برابر التزام راه مستقیم به دست آوردند. الله تعالی بر ایشان عطا و بخشش کرده و ایشان را در نیکوترین جای و بهترین مقام استقرار بخشیده است.

«رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا» (37) :

(پروردگار آسمان‌ها و زمین و هرچه میان آنهاست، همان بس مهربانی که از او بدست نیارند «مجال» حرف زدنی)

«يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» (38) :

(روزی که روح و فرشته‌ها صف بسته بایستند، و تکلم نکنند مگر کسیکه خدای رحمان به او اجازه دهد، و گوید سخن درست)

حضرت ابن عباس رضی الله عنه می‌فرماید: «روح فرشته‌ای است عظیم که در آفرینش خود از بزرگترین فرشتگان می‌باشد».

ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «روح فرشته‌ای است بزرگتر از آسمانها و زمین». مفسر نسفی فرموده است: «قول جمهور این است که روح: جبرئیل علیه السلام است». به قولی: «روح لشکری از لشکریان خدای عزوجل است که فرشته نیستند». به قولی دیگر: «آنان ارواح بنی‌آدم اند که در صفی می‌ایستند و فرشتگان در صفی دیگر و این امر در میان دو دمیدن اسرافیل علیه السلام قبل از آنکه ارواح به اجسام برگردانده شوند روی میدهد».

«ذَلِكَ الْيَوْمِ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا» (39) :

(اینست همان روز حق پس هر کس خواهد راه باز گشتی بسوی پروردگارش پیش گیرد) روز قیامت روزی است که وعده بدان راست، وقوعش حق و وقتش ثابت است. پس هر که می‌خواهد عمل صالحی را در پیش گیرد که در نزد پروردگار برایش نفعی برساند و او را از عذاب و مجازات دشوار پروردگار نجات بخشد.

«الْيَوْمِ الْحَقِّ»: 1 - حقیقت واضح می‌شود. 2 - عدالت برقرار می‌شود.

«فَمَنْ شَاءَ»: امر و اختیار دست خود شماست. قیامت حق است و خواهد آمد. این‌که توبه کنید و برگردید یا نه، با شماست.

«إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا»: با عمل صالح به نزد الله خواهی آمد.

«مَآبًا»: «بازگشت سالم مقرون به ایمان و تقوا که نجات با آن دو حاصل می‌شود.»

«إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» (40) :

(هرآینه ما شما را از عذاب نزدیکی هشدار دادیم، روزی که انسان آنچه را دو دست وی پیش فرستاده بود) از خیر یا شر «بنگردد و کافر گوید: ای کاش من خاک بودم) ابن‌کثیر نقل می‌کند که: خداوند جلّ جلاله چهارپایان را برای انتقام گرفتن از همدیگر گرد می‌آورد و بعد از آن که از يك دیگر انتقام می‌گیرند به خاک تبدیل می‌شوند، در آن وقت است که کافر حالی همانند حال آنها را آرزو می‌کند.

طوری‌که در آیات فوق مطالعه نمودیم: کفار و مجرمان هنگامی که صحنه قیامت و دادرسی پروردگار و جزای اعمال را مشاهده می‌کنند عکس عملهای مختلفی نشان می‌

دهند که همگی حکایت از شدت تأثر و تأسف آنها می‌کند.
 گاه می‌گویند: «وای بر ما از این حسرت که در اطاعت فرمان خدا کوتاهی کردیم».
 و گاه می‌گویند: «خداوندا؛ ما را به دنیا باز گردان تا عمل صالح انجام دهیم».
 و گاه می‌گویند: «ای کاش خاک بودیم و هرگز زنده نمی‌شدیم».
 در آن روز بزرگ یکی از بهترین مکافات نیکوکاران و یکی از بدترین مجازات بدکاران
 همین اعمال مجسم آنهاست که همراهشان خواهد بود. بلی؛ کار انسانی که اشرف مخلوقات
 است گاه بر اثر کفر و گناه به جایی می‌رسد که آرزو می‌کند در صف یکی از موجودات
 بی‌روح و پست باشد.

شدت عذابی اهل دوزخ :

عذاب و شکنجه آتش بسیار سخت و بیمناک است، آتش دوزخ دارای عذابی چنان سخت و
 وحشتناک است که انسان را آماده می‌سازد تا بخاطر نجات از آن بهترین دارایی و هستی
 خود را به عنوان فدیة تقدیم کند: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ
 مِلٌّ أَرْضٍ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» (سوره آل
 عمران: 91) (کسانی که کفر می‌ورزند و با کفر از دنیا رخت برمیبندند، اگر زمین پر از
 طلا باشد و (بتوانند برای باز خرید خود) آن را به عنوان فدیة بپردازند، هرگز از هیچ کدام
 از آنان پذیرفته نخواهد شد. برای ایشان عذاب دردناکی است و یاورى ندارند).
 و در جایی دیگر در این رابطه می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
 وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَعَلَيْهِمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (سوره المائدة:
 36) (بیگمان اگر همه آنچه در زمین است و همانند آن، مال کافران باشد و (یکایک آنان
 در آخرت) آن را برای نجات خود از عذاب روز قیامت بپردازند و بخواهند خویشان را
 بدان باز خرید کنند، از ایشان پذیرفته نمی‌گردد (و راهی برای نجات شان وجود ندارد و)
 دارای عذاب دردناکی می‌باشند).

در صحیح مسلم از حضرت انس روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:
 «يَوْمَ تَأْتِي بِنِعْمِ أَهْلِ الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَصْبَغُ فِي النَّارِ صَبْغَةً ثُمَّ يُقَالُ يَا ابْنَ آدَمَ
 هَلْ رَأَيْتَ خَيْرًا قَطُّ هَلْ مَرَّ بِكَ نَعِيمٌ قَطُّ فَيَقُولُ لَا وَاللَّهِ يَا رَبِّ». مشکاة المصابيح (102/3)
 (آنچه اهل دوزخ در دنیا داشته اند روز قیامت مهیا می‌شود و سپس در آتش رنگ داده
 می‌شود. آنگاه سوال می‌شود: ای فرزند آدم! آیا هرگز خیری را دیده‌ای؟ آیا هرگز نعمتی
 نزد تو بوده است؟ می‌گوید: پروردگار! سوگند به ذات تو هرگز ندیده‌ام).
 این تنها چند لحظه‌ی اندکی است که کفار با مشاهده‌ی آن تمامی لذایذ و شادی‌های دنیا را
 فراموش می‌کنند.

در بخاری و مسلم از انس بن مالک روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:
 «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لِأَهْلِ النَّارِ عَذَابًا لَوْ أَنَّ لَكَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ كُنْتَ تَفْتَدِي بِهِ قَالَ
 نَعَمْ قَالَ فَقَدْ سَأَلْتُكَ مَا هُوَ أَهْوَنُ مِنْ هَذَا وَأَنْتَ فِي صَلْبِ آدَمَ أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي فَأَبَيْتَ إِلَّا
 الشِّرْكَ». (بخاری، کتاب الرقائق، باب: صفة الجنة و النار، فتح الباری: (416/11)).
 (مشکاة المصابیح: (102/3) (خداوند روز قیامت خطاب به دوزخیانی که عذاب شان نسبت
 به دیگران کمتر است، می‌فرماید: آیا اگر از نعمتهای زمین چیزی می‌داشتی آن را برای
 نجات از عذاب دوزخ فدیة می‌دادی؟ می‌گویند: حتماً. پروردگار می‌فرماید: کمتر از آن را
 از تو خواستم. در حالی که تو در صلب (پشت و کمر) پدرت آدم بودی، خواستم کسی را

شریک من قرار ندهی، اما تو برای من شریک قرار دادی).
 شدت آتش و بیم آن، انسان را آماده میسازد که تمام دوست و احبابش را بمنظور رهایی از عذاب دوزخ تقدیم کند: «بِصَرُّوْنَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرَمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِنَبِيٍّ * وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ * وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ * وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يَنْجِيهِ * كَلَّا إِنَّهَا لَأُظِي * نَزَّاعَةً لِّلشَّوْءِ» (سوره المعارج: 11 - 16). (شخص گناهکار آرزو می‌کند کاش میشد برای رهایی خود از عذاب آن روز، پسران خود را فدا سازد. همچنین همسر و برادرش را. همچنین فامیل و قبیله و عشیره‌های که او را در پناه خود می‌گرفتند. و حتی تمام کسانی را که در روی زمین هستند (همگی را فدا کند) تا این که مایه نجاتش شود.
 هرگز! (این تمناها و آرزوها بر آورده نمی‌گردد، و هیچ فدیة و فدائی پذیرفته نمی‌شود).
 این، آتش سوزان و سراپا شعله (دوزخ) است. پوست بدن را می‌کند و با خود می‌برد).
 آری، این عذاب بیمناک و پی در پی، زندگی این گناهکاران را برای همیشه و بدون وقفه تلخ و ناراحت می‌سازد.

خلقت جهان در شش روز :

ابتدا باید بدانیم که منظور از آفرینش جهان در شش روز در آیات قرآن کریم چیست؟ بحث از آفرینش، در هفت مورد از آیات قرآن مجید آمده است، ولی در سه مورد، علاوه بر آسمان و زمین «ما بینهما» (آنچه در میان زمین و آسمان قرار دارد) نیز بر آن اضافه شده است که در حقیقت توضیحی برای جمله قبل است، زیرا همه اینها در معنی آسمانها و زمین جمع است، چون آسمان شامل تمام چیزهایی می‌شود که در جهت بالا قرار دارد و زمین نقطه مقابل آن است.

با توجه به مفهوم وسیع کلمه «یوم» (روز) و معادل آن در زبان های دیگر، پاسخ این پرسش روشن است، زیرا بسیار می‌شود که این کلمه به معنی «یک دوران» به کار می‌رود، خواه این دوران یک سال باشد یا صد سال یا یک میلیون سال و یا میلیاردها سال. در قرآن کریم نیز شاهدهی که این حقیقت را ثابت می‌کند، وجود دارد.

در قرآن صدها بار کلمه «یوم» و «ایام» به کار رفته است و در بسیاری از موارد به معنی شبانه روز معمول نیست، مثلاً تعبیر از عالم رستاخیز به «یوم القیامه» نشان میدهد که مجموعه رستاخیز که دورانی است بسیار طولانی به عنوان «روز قیامت» شمرده شده است، از پاره های از آیات قرآن استفاده می‌شود که روز رستاخیز و محاسبه اعمال مردم پنجاه هزار سال طول می‌کشد. در لغت نیز گاهی منظور از «یوم» مقدار زمان میان طلوع و غروب خورشید است و گاهی نیز به مدتی از زمان، هر مقدار که باشد، گفته می‌شود. بنابراین، خداوند مجموعه زمین و آسمان را در شش دوران متوالی آفریده است، هر چند این دورانها میلیونها یا میلیاردها سال به طول انجامد.

با توجه به آیات: «9-12 سوره فصلت 11» این دوران های ششگانه به ترتیب زیر است:

1. روزی که همه جهان به صورت توده گازی شکل بود که با گردش به دور خود از هم جدا شد و کرات را تشکیل داد.
2. این کرات تدریجاً به صورت توده مذاب و نورانی و یا سرد و قابل سکونت درآمدند.
3. روز دیگر منظومه شمسی تشکیل یافت و زمین از خورشید جدا شد.
4. روز دیگر زمین سرد و آماده حیات شد.
5. سپس گیاهان و درختان در زمین آشکار شدند.
6. سرانجام حیوانات و انسان در روی زمین ظاهر شد.

اما در این که چرا خداوند این جهان را در یک لحظه نیافرید، با این که با قدرت بی‌انتهایش می‌توانست همه آسمانها و زمین را در یک لحظه بیافریند، پس چرا آنها را در این دورانهای طولانی قرار داد؟ نکته مهم در پاسخ این پرسش این است که آفرینش اگر در یک لحظه انجام می‌گرفت، کمتر می‌توانست از عظمت و قدرت و علم آفریدگار حکایت نماید، اما هنگامی که در مراحل مختلف و چهره‌های گوناگون، طبق برنامه‌های منظم و حساب شده، انجام گیرد، دلیل روشنتری برای شناسایی آفریدگار خواهد بود، مثلاً اگر نطفه آدمی در یک لحظه تبدیل به نوزاد کامل می‌شد، آن قدر نمی‌توانست عظمت خلقت را بازگو کند، اما هنگامی که در طی 9 ماه، هر روز در مرحله‌ای و هر ماه به شکلی، ظهور و بروز کند، میتواند به تعداد مراحل که پیموده است، نشانه‌های تازه‌ای از عظمت آفریدگار از خود بروز دهد.

در واقع آفرینش هستی گام به گام صورت گرفته است و قانون گام به گام، همگام با قانون طبیعی و عقلی است و عقلاء هم آن را مورد پسند و پذیرش قرار می‌دهد. البته پرونده این بحث هم چنان باز است و در تحقیق بسته نیست.

به هر شکل آفرینش هستی و طبیعت باید با قانون طبیعی همراه باشد، هر چند قدرت و اراده‌ی خداوند «کن فیکون» می‌باشد. و بین این دو منافاتی وجود ندارد. هم خداوند «کن فیکون» باشد و هم در آفرینش هستی بر اساس قانون طبیعی و عقلی که همان قانون گام به گام می‌باشد پیش رفته باشد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره النازعات

جزء 30

این سوره در « مکه » نازل شده و دارای 46 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با سوگند الهی به « نازعات » که عبارت از فرشتگان قبض کننده ارواح بنی آدم اند، بنام سوره ای « النازعات » نامیده شد. نام دیگر این سوره « ساهره » یعنی « زمین محشر » است که بیان آن در آیه (14) آمده است.

پیوند و مناسبت سوره النازعات با سوره ای نبأ :

الف: موضوع و محور هر دو سوره با هم شباهت دارند، هر دو از قیامت و احوال آن و از سرانجام پرهیزگاران و بازگشت مجرمان به پیشگاه الله متعال بحث بعمل آورده است. ب: هم چنین مطلع و مقطع هر دو سوره یک موضوع مشترک را بیان می کنند.

تعداد آیات ، کلمات وحروف سوره النازعات :

سوره « النازعات » از جمله سوره های مکی است. این سوره بنام « ساهره » نیز یاد میشود. امام سخاوی رحمه الله در مورد این سوره میگوید: این سوره بعد از سوره « نبأ » و پیش از سوره « اذا السماء انشقت » نازل شده است.

این سوره دارای (2) دو رکوع، (46) آیت، (181) یکصد و هشتاد و یک کلمه، (791) هفتصد و نود یک حرف و (340) سه صد و چهل نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

اسباب نزول آیه (12):

سعید بن منصور از محمد بن کعب روایت کرده است: چون الله تعالی جل جلاله «أَيْنَا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ» (نازعات آیه 10) رانازل کرد، کفار قریش گفتند: اگر بعد از مرگ زنده شویم به شدت زیان خواهیم کرد. پس «قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ» (12) نازل شد. اسباب نزول آیه (42 الی 44):

حاکم و ابن جریر از عائشه (رض) روایت کرده اند از رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد قیامت بسیار سؤال می شد، تا که خدا جل جلاله این کلام عزیز «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا» (42) «فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا» (43) «إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا» (44) را نازل کرد. سپس سؤالات آنها پایان یافت.

ابن ابو حاتم از طریق جویبر از ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: مشرکان مکه با استهزاء و تمسخر از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کردند که قیامت چه وقت بر پا می شود؟ پس آیه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا...» تا آخر سوره) نازل شد.

طبرانی و ابن جریر از طارق بن شهاب روایت می کند: رسول الله صلی الله علیه وسلم از قیامت بسیار یاد می کرد تا «فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا، إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا» نازل شد.

ابن حاتم از عروه نیز مانند این روایت کرده است.

آشنایی با سوره نازعات :

طوری‌که در فوق هم متذکر شدیم ؛ سوره‌ی نازعات در مکه نازل شده و مانند سایر سوره‌های مکی به اصول عقیده یعنی «یگانگی و یکتایی الله متعال ، رسالت و پیامبری، حشر و جزا» می‌پردازد .

محتوی و موضوع بحث در این سوره را موضوعات مربوط به روز قیامت در بر می‌گیرد، موضوعات زندگی بعد از مرگ و ارائه دلائل قوی و محکم و انکار ناپذیر را در این بابت و سرانجام پرهیزگاران و نابکاران و مجرمان بحث می‌کند. هکذا در این سوره:

1- قسم های موکدی که با معاد ارتباط دارد و بر تحقق این روز بزرگ تکیه و تأکید می‌کند. طوری‌که گفتیم سوره‌ی شریف با قسم خوردن به فرشتگان نیک‌سرشت آغاز شده است، فرشتگانی که جان مؤمنان را با لطف و نرمی قبض می‌کنند و جان مجرمان را به شدت و سختی می‌کشند. و نیز به فرشته‌هایی قسم می‌خورد که به فرمان الله متعال امور خلاق را اداره می‌کنند: « و النازعات غرقا* و الناشطات نشطا* و السابحات سبحا* فالسابقات سبقا* فالدبرات أمرا . »

2- در این سوره قسمتی از مناظر ترسناک و وحشت ناک آن روز گفته شده است.

3- در این سوره اشاره کوتاه و گذرائی به داستان حضرت موسی علیه السلام و فرعون طغیان گر شده که هم مایه تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم و مومنان، هم هشداري به مشرکان طغیانگر و اشاره ای به این است که انکار معاد انسان را به چه گناहانی آلوده می‌کند.

4- در این سوره نمونه هایی از مظاهر قدرت خداوند در آسمان و زمین بر شمرده که خود دلیلی برای امکان معاد و حیات و بعث بعد از مرگ است.

5- شرح قسمت دیگر از حوادث وحشت ناک آن روز بزرگ و سر نوشت طغیانگران و پاداش نیکوکاران.

6- سر انجام در این سوره بر این حقیقت تکیه شده که هیچ کس از تاریخ وقوع قیامت باخبر نیست ولی همین اندازه مسلم است که نزدیک است.

مهمترین و هوشدار ترین نقطه که در این سوره بدان تاکید شده، اینست که برای قیامت باید آمادگی گرفت و برای آن در این دنیا باید کار و فعالیت کنند. و اما کسی که به قیامت باور ندارد به عناد و لجاجت او نباید توجه کرد چون لجاجت او مبني بر تکذیب و عناد است و وقتی او به چنین حالتی رسیده است جواب دادن به او کار بیهوده ای می‌باشد و خداوند که داورترین داوران است از انجام دادن کار بیهوده پاک و منزّه است.

ترجمه و تفسیر سُورَةِ النَّازِعَاتِ

جزء 30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا ﴿١﴾ وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا ﴿٢﴾ وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا ﴿٣﴾ فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا ﴿٤﴾ فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا ﴿٥﴾ يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ ﴿٦﴾ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ ﴿٧﴾ قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ ﴿٨﴾ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ ﴿٩﴾ يَقُولُونَ أَنَّنَا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ ﴿١٠﴾ أَأَنذَاكُنَا عِظَامًا نَخِرَةً ﴿١١﴾ قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ ﴿١٢﴾ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ ﴿١٣﴾ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ ﴿١٤﴾ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى ﴿١٥﴾ إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِي الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٦﴾ أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ﴿١٧﴾ فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى ﴿١٨﴾ وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى ﴿١٩﴾ فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى ﴿٢٠﴾ فَكَذَّبَ وَعَصَى ﴿٢١﴾ ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى ﴿٢٢﴾ فَحَشَرَ فَنَادَى ﴿٢٣﴾ فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى ﴿٢٤﴾ فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى ﴿٢٥﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى ﴿٢٦﴾ أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا ﴿٢٧﴾ رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا ﴿٢٨﴾ وَأَعْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا ﴿٢٩﴾ وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا ﴿٣٠﴾ أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا ﴿٣١﴾ وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا ﴿٣٢﴾ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ ﴿٣٣﴾ فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى ﴿٣٤﴾ يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى ﴿٣٥﴾ وَبُرْزَتِ الْجَحِيمِ لِمَنْ يَرَى ﴿٣٦﴾ فَأَمَّا مَنْ طَغَى ﴿٣٧﴾ وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٣٨﴾ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى ﴿٣٩﴾ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٤٠﴾ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى ﴿٤١﴾ يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا ﴿٤٢﴾ فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا ﴿٤٣﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا ﴿٤٤﴾ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَنِ خَشَاهَا ﴿٤٥﴾ كَانَهُمْ يَوْمَ يَرُونَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عِشِيَةً أَوْ ضَحَاهَا ﴿٤٦﴾

ترجمه موجز سوره:

«وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا» (1) (قسم به فرشتگانی که ارواح بندگان (کافران) را از اجساد شان با کشیدنی سخت بیرون می‌کشند).

«وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا» (2) (وقسم به فرشتگانی که جان (مؤمنان را) به آرامی و مهربانی می‌گیرند).

«وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا» (3) (و قسم به فرشتگانی شناکانان شناورند).

«فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا» (4) (وقسم به فرشتگانی که ارواح را شتابان به بهشت یا دوزخ می‌برند).

«فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا» (5) (و قسم به فرشتگانی که همه امور را تدبیر می‌کنند).

«يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ» (6) (در آن روز زلزله ای در می‌گیرد).

«تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ» (7) (سپس (نفخه دوم، در صور دمیده می‌شود و زلزله نخستین) زلزله دیگری به دنبال خواهد داشت (که مردگان زنده می‌گردند و رستاخیز و قیامت آغاز میشود،

و جهان ابدی آغاز میگردد).

«قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ» (8) (دلهایی در آن روز تپان و پریشان میگردند.)
«أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ» (9) (و چشمانشان (آن گروه) فرو افتاده.)
«يَقُولُونَ أَيْنَا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ» (10) (می‌گویند: آیا ما دوباره به زندگی بازگردانده می‌شویم؟).

«أَيْنَا كُنَّا عِظَامًا نَّخْرَةً» (11) (آیا وقتی که استخوان‌های پوسیده و فرسوده‌ای خواهیم شد (به زندگی بازگردانده می‌شویم؟).

«قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ» (12) (می‌گویند: آن‌گاه آن بازگشتی زیانبار است.)
«فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ» (13) (پس آن تنها یک بانگ بلند است.)
((بازگشت آنان چندان مشکل نیست) تنها صدایی (از صور) برمیخیزد و بازگشت انجام میپذیرد).

«فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ» (14) (پس آن‌گاه آنان بر زمین هموار می‌آیند.)
«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى» (15) (آیا خبر داستان موسی به تو رسیده است؟).
«إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (16) (بدان‌گاه که پروردگارش او را در زمین مقدس طوی صدا زد.)
«أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» (17) (بدو گفت:) برو به سوی فرعون که سرکشی و طغیان کرده است.)
«فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى» (18) (بگو: آیا میل داری (از آنچه در آن هستی)، رها و پاک گردی؟).
«وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتُحْسِنِي» (19) (و تو را به سوی پروردگارت راه نمایم تا تو بیمناک گردی.)
«فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى» (20) (و (موسی) معجزه بزرگ را به او نشان داد.)
«فَكَذَّبَ وَعَصَى» (21) (آن‌گاه دروغ انگاشت و سرپیچی کرد.)
«ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى» (22) (سپس پشت کرد و رفت و (برای مبارزه با موسی) به سعی و تلاش پرداخت.)
«فَحَشَرَ فَنَادَى» (23) (آن‌گاه (جادوگران را) گرد آورد و (مردمان را) دعوت کرد.)
«فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (24) (و گفت: من والاترین معبود شما هستم!).
«فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَجْرَةِ وَالْأُولَى» (25) (خدا او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد.)
«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَحْسِنِي» (26) (در این (داستان موسی و فرعون، درس) عبرت بزرگی است برای کسی که (از خدا) بترسد.)
«أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خُلُقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا» (27) (آیا قریش شما سخت‌تر است یا آفرینش آسمان که خداوند آنرا ساخته است؟).
«رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا» (28) (بلندی آنرا برافراشته و آنرا به سامان ساخت.)
«وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا» (29) (و شب آنرا تاریک کرد و روز آنرا روشن نمود.)
«وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا» (30) (و پس از آن، زمین را غلتاند و (به شکل بیضی در آورد و) گستراند.)
«أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا» (31) (آب آن را و چراگاه آن را پدیدار کرد.)
«وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا» (32) (و کوهها را محکم و استوار کرد.)

«مَتَاعاً لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ» (33) (برای استفاده شما و چهار پایان شما (همه اینها را سر و سامان داده و سرگشته و فرمانبردار کرده‌ایم).

«فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى» (34) (هنگامی که بزرگترین حادثه (و بلای سخت طاقت فرسای قیامت) فرا می‌رسد).

«يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى» (35) (روزی که انسان تلاش خود را به یاد می‌آورد).

«وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى» (36) «و دوزخ برای هر فرد بینائی آشکار و نمایان می‌گردد».

«فَأَمَّا مَنْ طَغَى» (37) (اما آن کسی که طغیان و سرکشی کرده باشد).

«وَأَنْزَلَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (38) (و زندگی دنیا را ترجیح داده‌است).

«فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى» (39) (بداند که) دوزخ جای (او) است).

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى» (40) (و اما کسی که از ایستادن در حضور پروردگارش بیمناک بوده است. و نفس را از هوی و هوس باز داشته باشد).

«فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى» (41) (قطعاً بهشت جایگاه (او) است).

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا» (42) (از تو درباره قیامت می‌پرسند که در چه زمانی واقع می‌شود؟).

«فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا» (43) (تو را چه خبر از آن؟).

«إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا» (44) (آگاهی از زمان وقوع قیامت با پروردگارت است).

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَنِ يَخْشَاهَا» (45) (تو تنها بیم‌دهنده کسی هستی که از آن (قیامت) می‌ترسد).

«كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا» (46) (روزی که آن را می‌بینند، انگار که آنان جز شبی یا روزی درنگ نکرده‌اند).

تفسیر سوره نازعات :

خوانندگان گرامی !

آیات متبرکه (1 الی 14) در باره قسم های پیاپی الله متعال به آفریده‌ها برای اثبات زنده شدن در آخرت و احوال مشرکان و ابطال انکارشان ، بحث بعمل آورده است .

«وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا» (1):

(قسم به فرشتگانی که ارواح بندگان را از اجسادشان با کشیدنی سخت بیرون می‌کشند) ویا هم قسم به کسانی که ارواح را به سختی بیرون میکشند.

«النَّازِعَاتِ»: برکنندگان. بیرون کشندگان. برای کلمه پنجگانه (نازعات، ناشطات، سَابِحَات، سَابِقَات، مُدَبِّرَات) بکار رفته است. (تفسیر کبیر) از جمله: فرشتگان، ستارگان آسمان، اسپان مجاهدان، ارواح مردگان، غازیان و جهادگران، قلوب مردمان، و گاهی آمیزه ای از اینها. اما اغلب مفسران طرفدار ستارگان و فرشتگان اند. بهترین نظریه، در این بابت نظریه تفسیر المنتخب است که گردآورنده چکیده همه نظرات است. (تفسیر نور).

«نازعات» جمع نازعه است و از مادهی نزع می‌باشد؛ نزع یعنی کندن چیزی از چیز دیگر و یا از جایی با شدت. وقتی دو یا چند چیز به هم چسبیده‌اند و پیوند محکمی دارند، جدا کردن‌شان مستلزم به کار بردن نیروی زیادی است. و منظور از آن گروهی از ملائک است؛ و به تعبیری «نزع» یعنی خارج ساختن روح از کالبد؛ و این به خارج ساختن او از چاه تشبیه شده است بنابراین به کسی که در حالت احتضار باشد می‌گویند در

حالت نزع روح است.

النازعات: فرشته‌ای که روح را از بدن کافران به شدت و سختی بیرون می‌کشد و صدا می‌زند: «أَخْرَجِي أَيُّهَا النَّفْسُ الْخَبِيثَةُ» [ابن ماجه: 4262] حکم آلبانی: صحیح ، أَخْرَجِي إِلَى غَضَبِ اللَّهِ» (صحیح ابن حبان: 3014] حکم آلبانی: صحیح ، «ای نفس بدجنس که در بدن انسان بد هستی به سوی عذاب و خشم الله حرکت کن» و این ندا در روح انسان بد پخش می‌شود و مانند بیرون آوردن خار از پنبه، بیرون آمدن روح انسان‌های خبیث و بدکار هم از جسم‌شان، سخت است و فرشتگان، این کار را با سختی و شدت انجام می‌دهند؛ زیرا روح فرار می‌کند و این ملائک، نازعات نام دارند.

«عَرَقًا»: به گونه اغراق آمیز. به تمام و کمال.

«وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا» (2) :

(قسم به همه چیزهایی که (نیروی) بدانه‌ها داده شده است که بدان اشیاء را از قرارگاه خود) چابکانه و استادانه بیرون می‌کشند!

«النَّاشِطَاتِ»: آنهایی که کارها را آهسته و آرام ، ولی استادانه و چابکانه به انجام می‌رسانند. (تفسیر نور) فرشتگانی هستند که با قدرت و نشاط جان‌ها را می‌ستانند. یا ناشطات: فرشتگانی که جان مؤمنان را با بشارت و آرامش می‌گیرند و می‌گویند: «أَخْرَجِي أَيُّهَا النَّفْسُ الطَّيِّبَةُ ، أَخْرَجِي إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ»: «ای نفس پاک که در بدن انسان مومن هستی، به سوی بهشت الله حرکت کن». (ابن ماجه: 4262] حکم آلبانی: صحیح، الزهد هناد بن سری کوفی: 339] حکم سند: صحیح) و یا «نشط» برای ارواح مؤمنان و «نزع» برای ارواح کافران است.

مفسیر تفسیر کابلی در تفسیر آیه مبارکه می‌نویسد : قسم به فرشتگانی که روح مؤمنان را از قید جسم رها کنند در آن حال روح آنها به شوق عالم قدس چنان به نشاط پرواز میکند که اسیر از قید رها شود اما روح بدکاران از این شادی بی بهره می‌باشد و فرشتگان آنرا کشتان کشتان می‌برند فراموش نباید کرد که این درباره روح است نه جسم .

«وَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا» (3) :

(وقسم به فرشتگانی که [به امر الله، از آسمان به سوی زمین] شناورند». یعنی قسم به همه چیزهایی که (سرعتی) بدانه‌ها داده شده است که در پرتو آن، وظائف خود را هر چه زودتر) به شکل ساده و آسان انجام می‌دهند!

«وَالسَّابِقَاتِ»: فرشتگانی که حرف الله را گوش می‌دهند. مفسران در مورد این کلمه نظریات و تفاسیر ذیل را نگاشته اند :

- فرشتگانی که گوش به امر و فرمان الله متعال هستند.
- فرشتگانی که همیشه در تسبیح و ذکر الله هستند.
- فرشتگانی که وحی را نازل می‌کنند: جبرئیل علیهم السلام .

«فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا» (4) :

(وقسم به فرشتگانی که برای انجام امر الهی از دیگر فرشتگانی پیشی می‌گیرند. نیز از شیطان‌ها پیشی می‌گیرند تا وحی خداوند را به پیامبران برسانند و شیطان‌ها نتوانند آن را بدزدند.

بصورت کل مفسران در مورد کلمه «السَّابِقَاتِ» سه نظر دارند:

1 - فرشتگانی که سریع وحی را گرفته و به پیامبران می‌رسانند تا دست شیاطین به آن

نرسد و آن را نذردند؛ زیرا شیاطین در آسمان‌ها در انتظارند که این محتوای وحی را به آجنه و جادوگران برسانند؛ پس سابقات باید هرچه سریع‌تر وحی را به پیامبران رسانده و به آن‌ها بدهند تا شیاطین فرصت و مجال دزدیدن و دستبرد زدن به آن را نداشته باشند.

2 - فرشتگانی که سریع روح مؤمن را بعد از مرگ به بهشت منتقل می‌کنند.

3 - فرشتگانی که سریع امر الله را گوش داده و اطاعت می‌کنند و از دیگر فرشتگان پیشی می‌گیرند.

«فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا» (5) :

(و قسم به فرشتگانی که خداوند آن‌ها را برای تدبیر بسیاری از کارها در جهان بالا و پائین از قبیل باران و روئیدن گیاهان و وزیدن بادهای و اداره دریاها و حیوانات و بهشت و جهنم و غیره مقرر داشته است.

الله به پنج چیز قسم یاد کرد: نازعات، ناشطات، سابحات، سابقات و مدبرات؛ نظر راجح این است که منظور از هر نوع، گروهی از فرشتگان می‌باشند و جایز است که منظور غیر فرشتگان هم باشد و اشکالی ندارد؛ زیرا منظور این است که بدانیم الله متعال به بعضی از مخلوقاتش سوگند یاد کرده که زنده شدن و معاد قطعاً ثابت است، حق است و واقعیت دارد، جواب قسم در آن پنج مورد حذف است و تقدیر آن عبارت است از: «لَتُبْعَثَنَّ ثُمَّ لَتُنْبَوْنَ بِمَا عَمَلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» (التغابن: 7): «قطعاً زنده خواهید شد و به آنچه انجام داده‌اید باخبر می‌شوید. و این بر الله آسان است». و با این قسم‌ها می‌خواهد به بندگانش بفهماند که با خلق این همه فرشته قادر به انجام هر کاری هست و می‌تواند ما را دوباره زنده کند و از قبر بیرون آورده و برانگیزد.

«نازعات»: فرشتگانی که ارواح کافران را می‌ستانند؛ «ناشطات»: فرشتگانی که ارواح مؤمنان را به ملکوت اعلی می‌برند. «سابقات»: فرشتگانی که به آوردن وحی به سوی پیامبران از شیاطین سبقت می‌گیرند. «مدبرات»: فرشتگانی که تدبیر آنچه به آنان سپرده شده از قبیل قبض ارواح، انزال باران و ارسال باد و ... را انجام می‌دهند.

«يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ» (6):

(در آن روز زلزله ای درمیگیرد.) (و آن روز، روز قیامت است.) در آن روزی که (نفخه اول، در صور دمیده می‌شود و) زلزله ای در می‌گیرد (و دنیا خراب می‌گردد و همگان می‌میرند).

«الرَّاجِفَةُ»: «صدایی سهمگین که همه چیز را لرزانده و درهم می‌کوبد» و این همان نفخه‌ی اول است که اسرافیل در صور می‌دمد و همه می‌میرند.

و این مراحل بعث و جزا، در روزی که نفخه‌ی اول - راجفه - دمیده می‌شود و تمام جهان به لرزه درمی‌آید و هر آنچه در آن است، فنا و نابود خواهد شد از آن پس نفخه‌ی دوم به نام «رادفه» دمیده می‌شود که همه از قبرها زنده می‌شوند. فاصله‌ی میان این دو نفخه همان‌گونه که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث صحیح بیان داشته‌اند، چهل سال است.

«تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ» (7) :

(سپس) نفخه دوم، در صور دمیده می‌شود و زلزله نخستین (زلزله دیگری به دنبال خواهد داشت) (که مردگان زنده می‌گردند و رستاخیز و قیامت آغاز می‌شود، و جهان ابدی آغاز می‌گردد).

ابن عباس (رض) فرموده است: راجفه و رادفه عبارتند از دو نفخه‌ی اول و دوم. در نفخه‌ی اول تمام جانداران به فرمان الله می‌میرند، و در نفخه‌ی دوم تمام مرده‌ها به فرمان الله زنده می‌شوند. (تفسیر قرطبی ۱۹/۱۹۳).

بعد از آن در آیات متبرکه ذیل حالت و شدایدی را یادآور شده است که تکذیب‌کنندگان با آن مواجه می‌شوند:

«قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ» (8) :

(دل‌های در آن روز از سختی و وحشت آن چه می‌بینند و می‌شنوند ترسان می‌شوند.) «قُلُوبٌ»: «جمع قلب، قلب‌ها» و دلیل کثرت، این است که قلب‌های تمامی انسان‌ها را شامل می‌شود.

کلمه (دل‌هایی) از آن جهت به کار رفته است که از روی قرآن کریم تنها کافران، فاجران و منافقان مضطرب و هراسان خواهند شد و مؤمنان صالح از هراس آن روز در امان خواهند بود. در سوره‌ی انبیاء درباره‌ی آنان فرموده شده است: «دلهره‌ای بزرگ آنان را غمگین نمی‌کند و فرشتگان از آنها استقبال می‌کنند که این همان روزی است که به شما وعده می‌دادند.» (انبیاء: 103)

«واجفه»: دل‌های مضطرب، نگران و لرزانی هستند که بر اثر مشاهده خوف و ترس روز قیامت سخت هراسان می‌شوند. و اینهم از نتیجه‌ی کار و پیامدها و عمل‌کردهای دنیایی‌شان می‌ترسند. این هم شیپور سوم است.

«أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ» (9) :

(چشمان آن هافرو افتاده و ترس دل‌هایشان را فرا گرفته و وحشت دل‌هایشان را از بین برده و تأسف و حسرت بر آن‌ها مستولی و چیره گشته است.) «أَبْصَارُهَا»: دیدگان و چشمان آنان از ترس، شرم‌نده و افتاده است. «خَاشِعَةٌ»: ذلیل.

چرا الله به جای کلمه‌ی ذلیل از کلمه‌ی خشوع استفاده کرد؟ زیرا کافران در دنیا از الله خشوع نداشتند و پروردگار را عبادت نمی‌کردند ولی در آخرت به خشوع خواهند افتاد. چشم‌ها پر از ذلت و فرو افتاده، کدام چشم‌ها؟ قطعاً چشمان اهل ایمان نیستند. چشم کسانی است که مؤمن به این روز نبوده‌اند. چشم کسانی که به روز قیامت و محاسبه ایمان نداشتند. این‌ها همان کسانی‌اند که در دنیا می‌گفتند: وقتی که ما مردیم و استخوان‌های ما پوسیده شد، آیا دوباره زنده می‌شویم و برمی‌گردیم؟

«يَقُولُونَ أَنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ» (10) :

(می‌گویند: آیا ما دوباره به زندگی بازگردانده می‌شویم؟). آیا پس از مرگ به آفرینش نخستین باز می‌گردیم؟! این استفهام، انکاری است که مشتمل بر غایت تعجب است. یعنی آن‌ها زنده شدن پس از مرگ را انکار کردند. سپس آن را بیشتر بعید دانسته. کافران در دنیا به صورت تکذیب می‌گویند:

مفسر قرطبی فرموده است: وقتی به آنها گفته شود: شما زنده می‌شوید، منکرانه و شگفت زده می‌گویند: آیا بعد از مرگ به حالت اول برمی‌گردیم و مانند قبل از مرگ زنده می‌شویم؟ عرب می‌گویند: (رجع فلان فی حافرته) یعنی از همانجا که آمده بود برگشت. (تفسیر قرطبی ۱۹/۱۹۴).

«الْحَافِرَةُ»: حفره، قبر، گور. «حافره» نامی برای اول هر چیزی است. از ماده‌ی حفر

است. حفره به معنی مکان گود و عمیق است. معنی حفر یعنی خاکی که از جایی خارج می‌شود و در نتیجه‌ی بیرون آمدن خاک، آن جا گود می‌شود.

«أَيُّدًا كُنَّا عِظَامًا نُخْرَةَ» (11) :

(آیا وقتی که تبدیل به استخوان های پوسیده و از هم پاشیده ای شدیم باز به زندگی اولی بر می گردیم؟ این سخن را هنگامی از روی استبعاد (بعید دانستن) می‌گویند که به آنان گفته شود: شما بعد از مرگ برانگیخته شده و از نو زنده می‌شوید. یعنی: آیا بعد از آن‌که در چُقُری و (گودال) قبرهایمان قرار بگیریم، مجدداً به حال اول برگردانده شده و بعد از مرگ زنده می‌شویم؟! محدثین می‌نویسند: حتی گروهی از آنان روزی با یک تکه استخوان کهنه و پوسیده پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم رفتند و با فشار آن را پودر کرده و بر صورت مبارکش پوف کردند و گفتند: آیا وقتی ما به این استخوان‌های پوسیده و کهنه تبدیل شدیم ممکن است دوباره زنده شویم؟ چنین چیزی غیر ممکن است. این گفتار آنان بیانگر این است که وقوع قیامت و معاد را بعید می‌پنداشتند بنابراین منکر بعث و روز جزا شدند.

«قَالُوا تِلْكَ إِذَا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ» (12) :

(می‌گویند: آن‌گاه آن بازگشتی زیانبار است). (تمسخرکنان) می‌گفتند: این (بازگشت به زندگی دوباره، اگر انجام پذیر گردد) در این صورت بازگشت زیانبار و زیان بخشی خواهد بود! (و ما هرگز از این زیانها نخواهیم کرد، و چنین کاری ممکن نیست).
آن‌ها بعید می‌دانند که خداوند آنان را پس از مرگ و بعد از آن‌که به استخوان‌های پوسیده تبدیل گشتند دوباره زنده گرداند. چون آنان نسبت به قدرت و توانایی خداوند جاهل بودند و در حق او جسارت می‌کردند.

خداوند در بیان این که زنده کردن مردگان برایش آسان است می‌فرماید:

«فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ» (13) :

(پس آن تنها یک بانگ بلند است.) (بازگشت آنان چندان مشکل نیست) تنها صدایی (از صور) بر می‌خیزد و بازگشت انجام می‌پذیرد).

واقعیت این است که دمیدن بار دوم یک آوازی بیش نیست و با انجام آن بر ما زحمتی رونما نمی‌شود. بلی! زمانیکه در صور دمیده شود، آنان را مانند آفرینش نخست به زندگی باز می‌گردانیم و همچنان که بمیرانیم زنده می‌سازیم.

«زجر»: به معنی راندن کسی با صدای رسا از جایی.

«فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ» (14) :

(پس آن‌گاه آنان بر زمین هموار می‌آیند.) (ناگهان همگان (به پا می‌خیزند و) در دشت وسیع و بزرگ و سفید محشر آماده می‌شوند).
در این جا پروردگار با عظمت به فرشتگان و کارهایشان که نشانگر کمال فرمانبرداری آن‌ها از خدا و شتاب آنان در اجرای دستور او می‌باشد، سوگند خورده است. احتمال دارد که آنچه برای اثبات آن سوگند خورده شده جزا و زنده شدن پس از مرگ باشد. و احتمالاً آنچه برای اثبات قیامت بیان شده است. و احتمالاً آنچه برای اثبات آن سوگند خورده شده و آنچه به آن سوگند یاد شده است یکی هستند و خداوند به فرشتگان قسم خورده تا وجود آن‌ها ثابت گردد. چون اعتقاد به وجود فرشتگان یکی از ارکان شش گانه ایمان است.

نیز پرداختن به کارهایشان متضمن جزا و پاداشی است که به هنگام مرگ و قبل و بعد از آن بر عهده فرشتگانی است.

«ساهره»: به سطح زمین گفته می‌شود و عمدتاً زمینی که پیوسته و شب و روز در حال رویاندن گیاه باشد. مانند این که استراحت و خواب نداشته باشد. ساهره هم یکی از نام‌های صحرای قیامت است که حاضر و آماده می‌شود و انسان‌ها در آن برای محاسبه صف می‌کشند.
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (15 الی 26) یاد آوری مختصری از قصه و داستان موسی علیه و السلام با فرعون، بعمل آمده است:

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى» (15):

آیا خبر موسی به تو رسیده است؟ این سوال از امر بزرگی است که به وقوع پیوسته است. یعنی آیا خبر او به تو رسیده است؟

باید یادآور شد که: انکار آخرت و قیامت توسط کافران مکه و به ریشخند گرفتن آن، در اصل رد کردن یک فلسفه نبود، بلکه تکذیب پیامبر خدا بود و توطئه‌هایی که آنان علیه محمد صلی الله علیه وسلم انجام می‌دادند، توطئه علیه یک انسان عادی نبود، بلکه برای آسیب رساندن به دعوت پیامبر صلی الله علیه وسلم بود.

این آیه خطابی است برای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به قصد تسلیت و دلجویی ایشان در برابر تکذیب قومشان. یعنی: ای پیامبر! بدان که داستان موسی علیه السلام با فرعون سرکش و قوم وی نیز همین‌گونه بود زیرا او نیز در دعوت فرعون با تکذیب روبه‌رو شد و متحمل سختی‌های فراوانی گردید. چنان‌که این آیه تهدیدی است برای کفار که اگر به تکذیب خود ادامه دهند، سرانجامی مانند سرانجام فرعون و کسان وی - که از آنان بسیار نیرومندتر و با شوکت‌تر بوده‌اند - در انتظارشان خواهد بود و خدای سبحان چنان‌که فرعون و قومش را عبرتی برای جهانیان گردانید، آنان را نیز به سرنوشتی همانند روبرو خواهد کرد.

«إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (16):

(زمانیکه پروردگارش او را (موسی علیه السلام) را در زمین مقدس (پاک) طوی صدا زد.) «طوی»: وادی است واقع در کوه سینا که خداوند در آن جا با موسی سخن گفت و با اعطای رسالت بر او منت گذارد و او را به همراه وحی مبعوث کرد و برگزید. پس به او فرمود:

«أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» (17):

(بدو گفت:) برو به سوی فرعون که سرکشی و طغیان کرده است. یعنی برو و با سخنانی نرم و مهربانانه بگو، او را از سرکشی و طغیان و شرک ورزیدن و نافرمانی بازدار. «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» شاید او پند پذیرد یا بترسد.

«فِرْعَوْنَ»: پادشاه مصر؛ اولین پادشاهی که لقب فرعون رابه خود داد «اختاتون»

نام داشت و فرعون زمان موسی علیه السلام «رامسس دوم» نام داشت که خود را

معبودمی دانست و می‌گفت: من والاترین معبود شما هستم: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى ۚ ۲۴».

فرعون: یعنی: «خانه یا قصر خیلی بزرگ، منطقه قصر» و بعدها این کلمه برای نسبت بزرگی و پادشاهی به اشخاص داده شد. در زمان یوسف علیه السلام به پادشاهان مصر،

ملک می‌گفتند و در زمان موسی علیه السلام پادشاه رامسس دوم، معروف به فرعون و انسانی ظالم و جاه‌طلب بود. وی بر روی تمام سکه‌ها نام خود را ضرب زد و همه چیز را تحت تصرف و ملک خود قرار داد.

مردم مصر در آن زمان از 2 گروه تشکیل شده بودند:

- 1 - قبطی‌ها: پادشاهان (فرعونیان) و ثروتمندان مصر.
- 2 - بنی اسرائیل: مردم عادی و فقیر مصر که از ذریه‌ی یعقوب نبی علیه السلام بودند و بعد از آمدن یوسف علیه السلام و خانواده‌اش به مصر در آنجا ساکن و منتشر شدند.

«فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ» (18) :

یعنی: بعد از آن‌که پیش فرعون رسیدی، پس به او بگو: آیا می‌خواهی به خصلتی پسندیده و زیبا که خردمندان در به دست آوردن آن از یکدیگر پیشی می‌گیرند روی بیاوری؟ و آن این است که خود را پاکیزه گردانی و خویشتن را از آلودگی کفر و طغیان پاک کنی و به سوی ایمان و عمل صالح بیرون بیایی؟! «فَقُلْ»: پس بگو؛ الله در این آیات، شیوه دعوتگری را به ما می‌آموزد و می‌فرماید که با بدترین انسان‌ها نیز باید با آرامی و با اخلاق رفتار کرد. بدین ترتیب موسی علیه السلام مأمور گردید تا در قدم نخست با فرعون از در نرمش و ملایمت درآید.

«وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ» (19)

(و تو را به سوی معرفت و شناخت و اطاعت خدا راهنمایی کنم، و عوامل رضایت و خشم الله را برایت بیان نمایم؟! «فَتَخْشَىٰ» پس چون راه راست را بشناسی از پروردگارت بی‌مناک خواهی شد.

مفسر زمخشری فرموده است: ترس را از این جهت ذکر کرده است که ملاک امر و فرمان است. هر کس از الله بترسد هر خیری از او می‌خیزد. و خطابش را با استفهامی که به معنی پیشنهاد است، آغاز کرده است. همان‌طور که انسان به مهمانش می‌گوید: مگر نمی‌خواهی نزد ما به مانی؟ و به تعقیب آن گفتاری نرم و محبت‌آمیز را آورده است. تا او را با مهربانی بخواند و دعوت کند و با مدارا او را از گردنکشی و طغیان بیرون آورد. طوری‌که در (آیه: 44: سوره طه) آمده است: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِّئِنَّا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ» (44). (پس به نرمی با او سخن بگویند، شاید متذکر شود، یا (از الله) بترسد. اما فرعون از پذیرفتن آنچه موسی او را به سوی آن فرا خواند امتناع ورزید.

«فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ» (20):

(و (موسی) معجزه بزرگ را به او نشان داد.) در کلام قسمتی حذف شده است. یعنی موسی نزد او رفت و او را خواند و با او بحث کرد، وقتی او از ایمان امتناع ورزید، معجزه‌ی بزرگ [دال بر رسالت خود] را به او ارائه داد که عبارت بود از تبدیل عصا به ماری که حرکت می‌کرد. مفسر قرطبی فرموده است: یعنی علامت کبری را که معجزه بود به او ارائه داد.

ابن عباس (رض) فرموده: معجزه عبارت بود از عصا. (تفسیر قرطبی ۲۰۲/۱۹). «الآيَةُ الْكُبْرَىٰ»: معجزه‌ی بزرگ:

1 - عصا به مار تبدیل شد.

2- ید بیضاء: دست موسی علیه السلام سفید و نورانی شد.

در زمان موسی علیه السلام سحر و جادو رایج بود و او معجزه‌اش مطابق با شرایط آن دوران بود همان‌طور که در زمان عیسی علیه السلام علم طب و در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم سخنوری و کلام امری مهم و رایج بود.

«فَكَذَّبَ وَعَصَى» (21) :

(آن‌گاه دروغ انگاشت و سرپیچی کرد.) (اما فرعون، موسی را دروغگو نامید و (نبوت او را نپذیرفت، و از چیزی که از جانب الله با خود آورده بود) یعنی وبعد از ظهور معجزه‌ی آشکار از فرمان خدا سرپیچی نمود.

«فَكَذَّبَ»: تکذیب زبانی، «وَعَصَى»: یعنی تکذیب عملی: اعلام سرکشی و طغیان. این اولین انحراف فرعون است. تکذیب کرد. چیزهای واضح و روشن را انکار کرد و عصیان ورزید و نافرمانی کرد. بیشتر از این هم پا را فراتر گذاشت.

«ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى» (22):

(سپس پشت کرد و رفت و (برای مبارزه با موسی) به سعی و تلاش پرداخت.)
مردم را از پیروی موسی علیه السلام باز داشت و با ظلم و تعدی، کشتن و برده ساختن مردم در روی زمین دست به فساد زد.

«ثُمَّ أَدْبَرَ»: به ایمان پشت کرد و ایمان نیاورد. «يَسْعَى»: سعی کردن، فکر کردن به شکست موسی علیه السلام. فرعون با تمام توان خود کوشش و تلاش کرد تا نگذارد دعوت موسی به جایی برسد.

باید یادآور شد که فرعون به مردم عوام گفت: من پروردگارم، اما حقیقت این دو نام (من و پروردگار) را نمی‌فهمید؛ زیرا اگر حقیقت پروردگاری را درک می‌کرد، هیچ‌گاه از خلق نمی‌ترسید و اگر حقیقت «من» را می‌فهمید، مقید به جسم و جان حیوانی نمی‌شد.

«فَحَشَرَ فَنَادَى» (23):

(آن‌گاه (جادوگران را) گرد آورد و (مردمان را) دعوت کرد.) یا مردم را برای حضور در صحنه گرد آورد تا آنچه را که روی می‌دهد، مشاهده کنند «پس» خودش یا به‌وسیله منادی‌ای «ندا در داد» در آن جمع.

«فَحَشَرَ»: همه را جمع کرد (قبطی‌ها و مردم بنی‌اسرائیل، سربازان، ساحران).

«فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (24) :

(فرعون لشکریانش را جمع کرد و ندا زد و به آن‌ها گفت: «من پروردگار برتر شما هستم و بالاتر از من خدایی نیست.» وی این کار را برای ایجاد ترس و وحشت در مردم انجام داد. پس مردم سخن او را باور کردند و به باطل او اقرار نمودند زیرا عقل آن‌ها را به بازیچه گرفته بود.)

«فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى» (25):

«پس الله او را به عذاب آخرت [شدیدترین عذاب] و دنیا [با غرق کردن در دریا] گرفتار کرد.»

«فَأَخَذَهُ اللَّهُ»: الله انتقامی از او گرفت تا عبرت دیگران شود و ظالمان توبه کنند.»

«الْآخِرَةَ»: آخرت

«الْأُولَى»: دنیا

الله فرعون را به عذاب آخرت هنگامی که گفت: «أَنَا رَبُّكُمْ أَلَا عَلَيَّ» و به عذاب اولی هنگامی که گفت: «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» (القصص: 38) «معبودی جز خود برایتان نمی‌شناسم» گرفتار کرد.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى» (26) :

(بی گمان در این (داستان موسی و فرعون، درس) عبرت بزرگی است برای کسی که (از الله) بترسد.)

بعد از این که پروردگار به نقل از داستان حضرت موسی و فرعون پرداخت و آنرا یاد آور شد، بمثابه یک درس عبرت برای همه طغیانگران و تکذیب کنندگان بار دیگر به مساله معاد و رستخیز بر می‌گردد و نمونه هائی از قدرت بی انتهای حق را در جهان هستی به عنوان یک دلیل برای امکان معاد بیان می‌کند و گوشه هائی از نعمت های بی پایانش را بر انسانها شرح می‌دهد تا حس شکرگزاری را که سرچشمه معرفه الله است در آنها برانگیزد. نخست منکران معاد را مخاطب ساخته و ضمن یک استفهام تویخی می‌فرماید آیا آفرینش شما (و بازگشت به زندگی پس از مرگ) مشکلتی است یا آفرینش این آسمان با عظمت که خداوند بنا نهاده است.

«أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا» (27):

(ای منکران معاد!) آیا آفرینش (مجدد پس از مرگ) شما سختتر است یا آفرینش آسمان که خدا آن را (با این همه عظمت سرسام آور و نظم و نظام شگفت، بالای سرتان همچون کاخی) بنا نهاده است؟

مفسر فخر رازی فرموده است: آنها را به امری متوجه کرده است که با چشم مشاهده می‌شود؛ چون وقتی خلق انسان با این کوچکی و ضعیفی در مقابل خلق آسمان با آن بزرگی و عظمت احوالش قرار گیرد، خلق انسان آسانتر است، و وقتی چنین باشد اعاده و بازآوردن آنها نیز آسانتر می‌باشد پس چرا آن را انکار می‌کنند؟ (تفسیر کبیر ۴۳/۳۱).

همانطوریکه در (آیه 57 سوره غافر) می‌فرماید: «لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ 57» (قطعاً آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش مردم بزرگتر است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).

«بَنَاهَا (۲۷)» آن را محکم و استوار و بلند و بدون ستون در بالای سر شما بنا نهاد.

سپس بر توضیح و بیان افزوده و می‌فرماید:

«رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا» (28) :

ارتفاعش را بلند کرد و آن را سقف شما قرار داد و آن را هموار و بدون شکاف و سوراخ قرار داد. این کثیر فرموده است: یعنی آن را از لحاظ ساختمان، بلند و از لحاظ فضا، وسیع قرار داد و تمام گوشه و کنار آن را هموار و راست گرداند و در شب تاریک با ستارگان بیاراست. (مختصر تفسیر ابن کثیر).

«وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا» (29) :

«این عباس فرموده است: و شب آن را تاریک کرد و روز آن را روشن نمود.» (مختصر تفسیر ابن کثیر).

«وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا» (30):

(و پس از آن، زمین را غلت اند و (به شکل بیضی در آورد و) گستراند. مفسران فرموده اند که: این قول با گرد بودن زمین منافات ندارد؛ چون آن امری است

قطعی. حتی امام فخر رازی فرموده است: «زمین در آغاز صورت کره‌ی به هم فشرده داشت و بعد از آن خدا آن را طول و گسترش داد. و معنی دحاها پهن کردن محض نیست، بلکه منظور آن است که زمین را مسطح و آماده‌ی سبز شدن و رویدن گیاهان و مواد خوراکی کرد. و آیه‌ی «أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعَاهَا» بر آن دلیل است. تمامی اجسام بزرگ مسطح به نظر می‌آیند». (تفسیر کبیر ۴۸/۳۱).

«دَحَاهَا»: به معنی حرکت دادن چیزی به طوری که غلطان و گردش دورانی شکل داشته باشد. و این هم به نوعی اشاره به کرووی بودن و یا بیضی شکل بودن زمین می‌کند که الله متعال زمین را این‌چنین خلق کرده است تا بتواند دارای حرکات وضعی و انتقالی باشد و همچنان که در سوره‌ی نبا اشارتی رفت این وضعیت باعث ایجاد شب و روز و فصول چهارگانه می‌شود.

«أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعَاهَا» (31):

(آب آن را و چراگاه آن را پدیدار کرد.) یعنی زمین را خشک قرار نداد، بلکه تمام امکانات رشد و نمو در زمین را در اختیار شما قرار داد. از قبیل آب و آبادانی و مراتع سرسبز برای چارپایان.

«وَ الْجِبَالِ أَرْسَاهَا» (32):

(و کوهها را محکم و استوار کرد.) و مانند میخ محکم در زمین درآورد و گستراند. تا زمین استقرار یابد و ساکنانش در آرامش به سر ببرند.

«مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ» (33):

(برای استفاده شما و چهار پایان شما) همه این‌ها را سر و سامان داده و سرگشته و فرمانبردار کرده‌ایم. و کسی که تمام اینها را خلق کرده است، از خلق دوباره آنها ناتوان نیست.

پس از آن‌که الله متعال مظاهر قدرت خود را در آفرینش انسان‌ها و ترتیب زندگی آنان به عنوان دلیلی بر رستاخیز و قیامت بیان نمود، به دنبال آن دلایل قدرت خود بر زنده گرداندن آنان پس از مرگ و محاسبه و مجازات آنان را با اسلوب واضح و روشنی بیان نمود و فرمود:

«فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى» (34):

(هنگامی که بزرگترین حادثه (و بلا)ی سخت طاقت فرسای قیامت) فرا میرسد. ابن عباس (رض) فرموده است: که هدف از آن قیامت، و به «طامه» موسوم شده است؛ چون تمام امور هولناک را تحت شعاع خود قرار می‌دهد. سفیان ثوری (رح) فرموده است: «طامه» همان ساعتی است که دوزخیان تسلیم «زبانیه» می‌شوند.

«الطَّامَّةُ الْكُبْرَى»: قیامت، یا نفخه‌ی دوم حشر؛ «طامه» مهم‌ترین حادثه است حادثه‌ی طاقت فرسا. حادثه‌ای که در مغز و ذهن انسان نمی‌گنجد و قابل تصور هم نیست. مصیبتی عظیم و غیر قابل تصور برای همه و نه عده‌ای خاص.

زمانی که طامه بیاید و طوریکه گفتیم طامه، به حادثه‌ای گفته می‌شود که فراگیر است و از هر حادثه‌ای عظیم‌تر و هولناک‌تر است و هیچ چیز نه باد عاد و نه صیحه‌ی ثمود و نه رجه‌ی «یَوْمِ الظُّلَّةِ» [الشعراء: 189] به آن نمی‌رسد. طوری که هیچکس از سیطره و احاطه‌ی آن خارج نمی‌شود. حادثه‌ی فراگیر؛ و قید کبری هم این معنی را در آن بیشتر

می‌کند که این حادثه با حوادث دیگر فرق دارد. چه از باب زلزله بودنش زیرا این زلزله بر خلاف زلزله‌های معمولی، تمام کره‌ی زمین را منقلب می‌کند و چه از باب کبری بودنش که بزرگ و غیر قابل تصور است. آن جا کار از کار گذشته و دیگر ارزش نخواهد داشت که انسان از خواب غفلت بیدار شود.

«يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى» (35):

(روزی که انسان [تمام اعمال خیر و شر و] تلاش خود را به یاد می‌آورد). زیرا یقین دارد مورد بازجویی قرار می‌گیرد و در مقابل اعمالش پاداش داده می‌شود. «مَا سَعَى»: آنچه در دنیا از خیر و شر انجام داده است.

مفسران در مورد به یاد آوردن اعمال سه نظر دارند:

- 1- زمانی که نامه‌ی اعمال انسان به دستش داده می‌شود، به یاد می‌آورد.
- 2- زمانی که فرشتگان، زمین، جسم و تمام اعضا و همه چیز به سخن درمی‌آیند و شهادت می‌دهند، اعمالش را به یاد می‌آورد.
- 3- زمانی که نزد الله حساب و کتاب می‌شود، الله همه چیز را به یاد انسان آورده و اعمالش را به او نشان می‌دهد. آن جا است که انسان اهل ذکر می‌شود. از غفلت می‌گریزد و در رابطه با عملکرهای خود متذکر می‌شود که «مَا سَعَى»؟ چه کار کرده است؟ حرکات و تلاش‌هایش چگونه و در چه راستایی بوده است؟

«وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى» (36):

«و دوزخ برای هر فرد بینائی آشکار و نمایان می‌گردد». در روز قیامت آتش جهنم را جلوی چشم انسان آورده و به خلاق نشان می‌دهند. جهنم، 70 هزار گره و دستگیره دارد و هر دستگیره را 70 هزار فرشته حمل می‌کند. طوریکه در حدیث متبرکه آمده است: «يُؤْتَى بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ زِمَامٍ، مَعَ كُلِّ زِمَامٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَجُرُّونَهَا» [مسلم: 2842] در آن روز، گردنی از آتش بیرون آمده که چشم دارد و فریاد می‌زند و جهنمیان را فرا می‌خواند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «تَخْرُجُ عُقُوقٌ مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَهَا عَيْنَانِ تُبْصِرَانِ وَأُذُنَانِ تَسْمَعَانِ وَلِسَانٌ يَنْطِقُ، يَقُولُ: إِنِّي وَكَلْتُ بِثَلَاثَةِ، بَكْلٍ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَبَكْلٍ مِّنْ دَعَا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، وَبِالْمُصَوِّرِينَ» «روز قیامت گردنی از آتش بیرون آمده که دارای دو چشم بینا و دو گوش شنوا و زبانی است که با آن نطق می‌کند و می‌گوید: من امروز بر سه شخص گمارده شده‌ام: بر شخص جبار ستمگر و سرکش، بر کسی که در دنیا با الله متعال، معبودی دیگری می‌خواند و بر صورت‌گران». [سنن ترمذی: 2574 و مسند احمد: 8430] حکم آلبانی: صحیح.

«فَأَمَّا مَنْ طَغَى» (37):

(اما آن کسی که طغیان و سرکشی کرده باشد).

«وَأَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (38):

(و زندگی دنیا را (برگزیده باشد و بر آخرت) ترجیح داده باشد). این آیات مبارکه اصول سعادت و شقاوت انسان را به نحو زیبا و شایسته‌ای ترسیم نموده، شقاوت انسان را نتیجه طغیان و دنیا پرستی و سعادت او را ثمره خوف از خدا و ترک هوای نفس دانسته است و عصاره تمام تعلیمات انبیاء و اولیاء نیز همین است و بس. هوای پرستی پرده‌ای بر عقل می‌کشد اعمال زشت را در نظر انسان تزئین می‌کند و حس تشخیص را که بزرگ‌ترین

نعمت الله و امتیاز انسان از حیوان است از او می گیرد و انسانرا به خود مشغول می کند.

«فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى» (39):

(بداند که) دوزخ جایی (او) است) در جمله اول اشاره به فساد عقیدتی آنها می کند زیرا طغیان ناشی از خود بزرگ بینی است و خود بزرگ بینی ناشی از عدم معرفه الله است. کسی که خدا را به عظمت بشناسد خود را بسیار کوچک و ضعیف می بیند و هرگز پای خود را از جاده عبودیت بیرون نمی گذارد.

و جمله دوم اشاره به فساد عملی آنهاست چرا که طغیان سبب می شود انسان لذت زودگذر دنیا و زرق و برق آن را بالاترین ارزش حساب کند و آن را بر همه چیز مقدم بشمرد.

این دو در حقیقت علت و معلول یکدیگرند: طغیان و فساد عقیده سر چشمه فساد عمل و ترجیح زندگی ناپایدار دنیا بر همه چیز است و سر انجام این دو آتش سوزان دوزخ است که در جمله سوم به آن اشاره شده. سپس به ذکر اوصاف بهشتیان در دو جمله کوتاه و بسیار پرمعنی پرداخته، می فرماید:

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى» (40):

(و اما کسی که از ایستادن در حضور پروردگارش بیمناک بوده است. و نفس را از هوی و هوس باز داشته باشد).

«فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى» (41):

(قطعاً بهشت جایگاه (او) است.) بهشت «دارالسلام» یا دار النعیم با نعمت های بی پایان جسمی و روحی و معنوی و لذت های برتر از لذات دنیوی که منزل گاه نیکوکاران و متقیان است، مأوی و منزل گاه او خواهد بود. چه منزل گاه خوب و دلربایی! آنجا که چشمه های روان، تخت های بلند، جام های نهاده شده، بالش های پهلوی هم چیده، فرش های زربافت گسترده، حوران زیبا، نورس و همسن و سال و دیدار دوستان، نصیبشان می گردد. روایت شده هنگامی که حضرت بلال (رض) در احتضار مرگ بود، از هوش رفت، وقتی به هوش آمد دید که همسرش گریه می کند، بلال به او گفت: گریه نکن فردا دوستانم، یعنی محمد و یارانش را دیدار خواهیم کرد.

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا» (42):

(مشرکین از تو درباره قیامت می پرسند که در چه زمانی واقع می شود؟) مفسران فرموده اند: مشرکین اخبار و اوصاف قیامت را از قبیل: طامه، صاخة و قارعه می شنیدند. آنگاه به صورت استهزا می گفتند: کی خدا آن را می آورد، و کی رخ می دهد و واقع می شود؟ آنگاه آیه مبارکه نازل شد.

«فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا» (43):

تو از آن آگاه نیستی تا خبرش را به آنها بدهی؛ چون جزو اسرار و نهفتنی هایی می باشد که فقط الله عزوجل از آن باخبر است. پس چرا از تو می پرسند و اصرار می ورزند؟

«إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا» (44):

(آگاهی از زمان قیامت، به پروردگارت واگذار می گردد (و اطلاع از وقوع آن کار پروردگار تو است؛ نه تو).

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَخْشَاهَا» (45)

(وظیفه تو تنها و تنها بیم دادن و هشدار به کسانی است که از قیامت میترسند (و روح حق جوئی و حق طلبی دارند). اما خبر دادن از زمان تحقق آن وظیفه‌ی تو نمی‌باشد.

«كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا» (46) :

(روزی که آن را میبینند، تصویری که آنان جز شبی یا روزی درنگ نکرده‌اند». (روزی که آنان برپائی رستاخیز را می‌بینند (چنین احساس می‌کنند که در جهان (گوئی جز شامگاهی یا چاشتگاهی از آن درنگ نکرده‌اند و بسر نبرده‌اند). مفسران کثیر فرموده است: مدت حیات خود را بسی کوتاه می‌دانند تا جایی که به نظر آنان به اندازه‌ی شامگاه یا چاشتگاهی بوده است.

و بدین ترتیب سوره مبارکه نازعات با اثبات «حشر و بعث» خاتمه داده میشود، موضوعی که در اول سوره بر آن قسم یاد کرده بود تا اول و آخر همه با هم هماهنگ باشند.

ماموریت ملک الموت:

قبل از همه باید گفت که ماموریت ملک الموت تنها در قبض روح انسانها و سایر مخلوقات از قبیل فرشتگان، جنیات، حیوانات و... خلاصه میگردد. طوریکه خداوند متعال میفرماید: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَيَّ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» (سوره سجده 11). یعنی: بگو: فرشته‌ای که خداوند آن را مأمور قبض ارواح و گرفتن نفس‌ها نموده است به کمک همکارانش به سراغ شما می‌آید و نفس‌هایتان را می‌گیرد. «ثُمَّ إِلَيَّ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» سپس به نزد پروردگارتان بازگردانده می‌شوید آنگاه شما را طبق اعمال‌تان سزا و جزا خواهد داد. و شما زنده شدن پس از مرگ را انکار کرده‌اید پس بنگرید و بیاندیشید که خداوند با شما چه خواهد کرد! بر طبق این آیه‌ی مبارکه درمی‌یابیم که ملک الموت مأمور قبض روح انسانهاست، ولی اینک، روح حیوانات چگونه و توسط چه کسی قبض می‌شود، حدیثی صریح در مورد وجود ندارد، ولی احادیثی دروغین ساختگی در مورد وجود دارد که: «أَجَالُ الْبَهَائِمِ كُلِّهَا مِنَ الْقَمَلِ وَالْبَرَاغِيثِ وَالْجَرَادِ وَالْخَيْلِ وَالْبِغَالِ كُلِّهَا وَالْبَقَرِ وَغَيْرِ ذَلِكَ، أَجَالُهَا فِي التَّسْبِيحِ، فَإِذَا انْقَضِيَ تَسْبِيحُهَا قَبِضَ اللَّهُ أَرْوَاحَهَا، وَلَيْسَ إِلَيَّ مَلَكُ الْمَوْتِ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ». یعنی: زمان مرگ تمامی حیوانات از قبیل مورچه و شپش و کک و ملخ و اسب و قاطر و گاو و دیگر حیوانات بستگی به زمان تسبیح آنها دارد، هرگاه تسبیح گفتن آنها پایان رسید خداوند روح آنها را قبض می‌کند، و ملک الموت چیزی از آنرا برعهده ندارد. ولی همانطور که گفتیم این حدیث دروغ است و علامه البانی رحمه الله در (السلسلة الضعيفة) (188/4) این حدیث را دروغ دانسته است.

و لذا بعضی از علما گفته‌اند: ملک الموت ارواح جمیع مخلوقات (انسان و حیوانات) را قبض می‌کند، و بعضی دیگر از اهل علم گفته‌اند: «خداي سبحان خود ارواح حیوانات را می‌ستاند، نه فرشته مرگ». نگاه کنید به: (التذكرة للقرطبي صفحه (75)، (الفواکه الدواني) (100/1).

و شیخ ابن عثیمین این مسئله را خارج از تکلیف انسان دانسته و پرداختن به آنرا بی‌فایده دانسته است، چنانکه از ایشان در مورد قبض ارواح حیوانات پرسیده شد و ایشان جواب دادند: «نظر تو چیست اگر به شما گفته شود که: ملک الموت مأمور قبض ارواح حیوانات است یا مأمور نیست، فایده‌ی این چیست؟! آیا صحابه در این مورد از رسول صلی الله علیه و سلم سوال کردند، در حالیکه آنها از هرکسی بیشتر در یادگیری و کسب علم حریص

بودند، و رسول الله صلي الله عليه وسلم در پاسخ دادن به سوال آنها از هرکسي توانا تر بود، ولي با اين وجود هرگز صحابه از ايشان در اين مورد سوال نکردند، آنچه که خداوند متعال مي فرمايد اينست: «فُلٌ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ» يعني ملک الموت مأمور قبض ارواح بني آدم است، اما در مورد ارواح غير انسان ها چيزي ثابت نشده و الله بدان آگاهتر است. (الباب المفتوح 11/146).

قبض روح پیامبر صلي الله عليه وسلم:

هنگامي که در روز پاياني حيات پیامبر صلي الله عليه وسلم سختي مرگ بر ايشان فشار آورد، زمانیکه اسامه بر او وارد شد، نمیتوانست سخن بگوید و فقط دستهايش را به سوي آسمان بلند مي کرد و بعد بر اسامه مي گذاشت و اسامه متوجه ميگرديد که بر ايش دعاء ميکند. عايشه، پیامبر را در آغوش گرفته بود. در اين اثنا عبدالرحمن ابن ابوبکر در حالي وارد شد که مسواکي در دست داشت. پیامبر اکرم صلي الله عليه وسلم به مسواک او چشم دوخته بود. عايشه گفت: آن را براي شما بگيرم؟ با اشاره سر گفت: بلي. عايشه چوب مسواک را از برادرش گرفت و آن را جويد و نرم کرد و به پیامبر داد.

ايشان مسواک را در دهان گرفت و مسواک زد و اين جمله را تکرار نمود «في الرفيق الاعلي» يعني دوست دارم به رفيق اعلي بپيوندم و دستش را مرتب در ظرف آبي که کنارش بود، فرو مي برد و به چهره اش مي ماليد و ميگفت: «لا اله الا الله، ان للموت سكرات». «لا اله الا الله! مرگ سكرات دشواري دارد!» همينکه از مسواک زدن فراغت يافتند، دستانشان يا انگشتانشان را بالا کردند، و چشمانشان را به سقف اتاق دوختند، و لبهاي مبارکشان به حرکت در آمد. عايشه با دقت گوش فراداد. آنحضرت گفتند: «مع الذين أنعمت عليهم من النبيين والصديقين و لشهداء و الصالحين. اللهم اغفر لي و ارحمني و ألقني بالرفيق الأعلي. اللهم، الرفيق الأعلي». «با آن كساني که به آنان انعام فرموده اي: پیامبران، صديقان، شهيدان و صالحان! بار خدايا، مرا بيمرز و مرا مشمول رحمت قرار ده، و مرا به ملکوت اعلا برسان! بار خدايا، ملکوت اعلا!» اين عبارت اخير را سه بار تکرار کردند، و دستشان به یک طرف افتاد، و به ملکوت اعلا پيوستند: «إنا لله و إنا إليه راجعون!». (بخاري، کتاب المغازي، شماره 4437 و 4449 و «باب مرض النبي») و در روايتي آمده است که فرمود: بار الها! مرا در سختيهاي مرگ ياري نما. (الترمذي، کتاب الجنائز، شماره 978).

اما در مورد سكرات موت، همانطور که در حديث فوق اشاره رفت عايشه رضي الله عنها در مورد سخنان پاياني پیامبر صلي الله عليه وسلم در هنگام لحظات چنين نقل مي کند که ايشان فرمودند: «لا إله إلا الله، إن للموت سكرات» يعني: «لا اله الا الله، همانا مرگ، سختي ها دارد».

سرعت عمل ملك الموت:

تعداد کثيري از انسان ها احياناً با خود طوري تصور مينمايند که چگونه ملک الموت در یک زمان اقدام به قبض روح تعداد کثيري از انسانها ميکند؟ قبل از همه ميخواهم توضيح بدارم که استعمال کردن نام «عزرائيل» براي فرشته قبض روح (ملک الموت) دقيق نميباشد.

بايد نام اصلي اين فرشته که «ملک الموت» است، مورد استفاده قرار گيرد زيرا نام «عزرائيل» در قرآن عظيم الشان و احاديث پیامبر صلي الله عليه وسلم وارد نشده است،

بلکه این نام از اسرائیلیات گرفته شده که بهتر است ترک شود و در عوض نام «ملک الموت» بجای آن استفاده شود، زیرا این اسم یعنی «ملک الموت» در قرآن و احادیث ذکر شده است.

ثانیا، خداوندی که ملائکه های با قدرتی از قبیل ملک الموت، جبریل، میکائیل، و غیره خلق کرده است این نیرو و قدرت و سرعت نیز به آنها بر حسب شغلشان عطا فرموده است.

مجاهد رحمة الله علیه گفت: «زمین مانند طشتی تحت اشراف و احاطه ملک الموت قرار داده شده است، به طوری که هرگاهی بخواهد، هر روحی را از آن می‌گیرد».

و در قرآن گرفتن روح، گاهی به خداوند نسبت داده شده، مانند آیه: «الله یتوفی الأنفس حین موتها و التي لم تمت فی منامها فیمسک التي قضي علیها الموت و یرسل الأخری إلی أجل مسمی إن فی ذلك لآیات لِقَوْمٍ یَتَفَكَّرُونَ» (سوره الزمر: 42)

و گاهی گرفتن روح به ملائکه نسبت داده میشود، مانند آیه: «الذین تتوفاهم الملائكة طیبین...» (سوره النحل: آیه 32)، «... توفته رسلنا و هم لا یفرطون» (سوره الانعام: 61)، «الذین توفاهم الملائكة ظالمی أنفسهم...» (سوره النساء: 97) و گاهی گرفتن روح به ملک الموت نسبت داده میشود، مانند آیه: «قل یتوفاکم ملک الموت الذی وکل بکم» (سوره السجدة: 11) و این آیات بدین معناست که اولاً خداوند است که انسان ها را می‌میراند و به امر او روح از بدن خارج میشود، و ثانیاً ملک الموت دارای کمک یارانی از ملائکه است که مقدمات مرگ یک شخص را فراهم میکنند، و سپس ملک الموت است که روح را از بدن جدا میسازد و تحویل میگیرد و سپس آنها به دست ملائکه عذاب و یا رحمت میسپارد تا اینکه آن روحها در عالم برزخ تا روز قیامت در نعیم و یا عذاب سپری کنند.

ولی اینجا لازم به تذکر است که بجای اینکه فکر کنیم که چگونه ملک الموت قادر به قبض ارواح در یک لحظه است، به فکر آن باشیم که قبل از ملاقات با او هنگام مرگ، چه اعمال صالحی را برای خود پیشه کرده ایم.

صورت حال جنتیان:

اهل جنت به بهترین و زیباترین شکل و صورت (یعنی: شکل و صورت پدر خود حضرت آدم علیه السلام وارد بهشت می‌شوند. پس هیچ شکل و صورتی کامل تر و زیباتر از صورتی که خداوند آدم ابوالبشر را بر آن آفریده است وجود ندارد. خداوند آدم را با دست های خود آفریده، آفرینش وی را به اتمام رسانده و به زیباترین صورت او را در آورده است. لذا هر کس که وارد بهشت شود، به صورت آدم و ساختار جسمی او خواهد بود. خداوند آدم را بسیار قد بلند، مانند: درخت خرما بلند آفریده است که طول او شصت ذراع بوده است. در صحیح مسلم از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند آدم را به صورت خود آفریده است. بلندی قدش شصت ذراع است. لذا هر کس که داخل بهشت شود بر همان صورت آدم داخل می‌شود. طولش شصت ذراع است. بعد از آفریدن آدم ارتفاع قامت انسانها همواره رو به کاستی بوده است». (صحیح مسلم، کتاب: الجنة، باب یدخل الجنة اقوام افئدتهم مثل افئدة الطیر: 2841). و از جمله زیباییاتی صورت و چهره های اهل بهشت این است که مانند نوجوان بدون ریش خواهند بود. چنان به نظر میرسند که سر مه کشیده اند، و همه ی آنها 33 ساله

وارد بهشت میشوند.

در مسند احمد و سنن ترمذی از معاذ بن جبل روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «یدخل اهل الجنة جرداً مردأً كأنهم مکحلون ابناء ثلاث و ثلاثین». (اهل بهشت در حالی وارد بهشت می‌شوند که مجرد و بدون ریش هستند. چنان زیبا خواهند بود، که گویی سرمه به چشم کشیده اند و 33 سال عمر دارند). صحیح مسلم: (7928). صورت حال دوزخیان:

اهل دوزخ به شکل و صورتی بسیار بیمناک و فربه (که مقدار حجم آنها جز پروردگار کسی دیگر نمی‌تواند، اندازه کند) وارد دوزخ میشوند. در حدیثی روایت شده حضرت ابو هریره آمده است: «ما بین منکبی الکافر مسیره ثلاثه ایام للراکب المسرع». صحیح مسلم، باب النار یدخلها الجبارون (2190/4). یعنی: (در روز قیامت لاشه ی کافر چنان بزرگ می‌شود که اسب سوار تند و تیز در طی سه روز میتواند فاصله ی میان دو شانه ی آن را بپیماید). بزرگی حجم و جسم کافر بخاطر آن است تا به عذاب و شکنجه اش افزوده شود. امام نووی در شرح این احادیث می‌فرماید: «همه اینها بخاطر آن است که شکنجه اش به حد نهائی برسند. آری ایمان به همه این کارها واجب است. چون رسول صادق المصدق بدان خبر داده است. شرح نووی علی مسلم: (186/17).

ابن کثیر در شرح و توضیح این احادیث می‌گوید: «لیکون ذلک انکی فی تعذیبهم، واعظم فی تعبهم و لهیبهم، كما قال شدید العقاب: (لیذوقوا العذاب)» (نهایه: لابن کثیر). (این افزودگی به لاشه ی کافر بدان جهت است تا عذاب بیشتری را بچشد، همانطور که خدای شدید العقاب می‌فرماید: تا عذاب را بچشند).

وضعیت کودکان در قیامت:

حکم شرعی همین است که: انشاءالله کودکان مسلمانانی که پیش از سن بلوغ وفات یافته اند، جای شان در بهشت خواهند بود. (إن شاءالله). خداوند می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ» (سوره الطور: 21) (کسانی که خودشان ایمان آورده‌اند و فرزندان شان از ایشان در ایمان آوردن پیروی کرده‌اند، (در بهشت) فرزندان شان را بدیشان ملحق می‌گردانیم (تا زادگان دلبنده خود را در کنار خود ببینند و از انس با آنان لذت بیشتر ببرند) بی‌آنکه ما اصلاً از عمل آن کسان چیزی بکاهیم (و از اندوخته پدران و مادران چیزی برداریم و به فرزندان شان بدهیم، و یا بدین وسیله بر حسنات فرزندان بیفزائیم و یا گناهان شان را از این راه بزدانیم). چرا که هر کس در گرو کارهایی است که کرده است).

حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه از جمله: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» (سوره مدثر 38). به اهل بهشت بودن کودکان مسلمانان استدلال نموده است. زیرا آنان عملی را انجام نداده‌اند که در برابر اعمال خود مسئول باشند.

امام بخاری باب مستقلی را تحت عنوان «فضل من مات له ولد فاحتسب» مطرح نموده است و آن حدیث حضرت انس رضی الله عنه که به شرح زیر می‌باشد آورده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «ما من الناس مسلم یتوفی له ثلاث لم یبلغوا الحنث الا ادخله الله الجنة بفضل رحمته ایاهم». (هر مسلمانی سه فرزند نابالغ را از دست بدهد خداوند به فضل و رحمت خود او را وارد بهشت می‌کند).

احمد به سندی حسن از طریق خنساء دختر معاویه بن صریح از عمه‌اش نقل کرده که می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسیدم: ای رسول خدا! چه کسی در بهشت است؟ فرمود: «النبي في الجنة و الشهيد في الجنة، و المولود في الجنة. فتح الباري: (246/3) (پیامبران، شهداء و نوزادان (نابالغان) در بهشت هستند).

امام مسلم و امام احمد در مسند از ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «صغارهم دعامیص الجنة، یتلقى ادهم اباه او قال ابویه، فیأخذ بثوبه، او قال بیده، كما أخذ انا بصنفة ثوبک هذا، فلا یتناهی، او قال: فلا ینتهي حتی یدخله الله و اياه الجنة». (کودکان مسلمان خدمت گزاران اهل بهشت هستند، آنان پدر خود یا والدین خود را دیده، خود را به لباس آنان آویزان می‌کنند. همانطور که من الآن گوشه لباس تو را گرفته‌ام. این معامله به آنجا منجر می‌شود که خداوند آن کودک و والدینش را وارد بهشت می‌سازد).

وضعیت کودکان مشرکین و کفار در قیامت:

امام بخاری باب را تحت عنوان «ما قیل فی اولاد المشرکین» مطرح نموده و حدیث زیر را از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده است: «سئل رسول الله عن اولاد المشرکین، فقال: الله اذ خلقهم اعلم بما کانوا عاملین». (درباره فرزندان نابالغ مشرکین از رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال شد؟ فرمودند: خداوند در موقع آفریدن آنها دانسته که چه عملی را انجام می‌دهند). ابوهریره نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «کل مولود یولد علی الفطرة، فابواه یهودانه، او ینصرانه او یمجسانه، کمثل البهیمه، تنتج البهیمه هل تری فیها جدعاء» (هر نوزادی با فطرتی سالم به دنیا می‌آید. پدر و مادرش او را به یهودی، نصرانی و یا مسیحی تبدیل می‌کنند. مانند: حیوانات که حیوانی را متولد و به دنیا می‌آورند، آیا در میان آنها حیوانی را دیده‌اید که گوشش بریده شده باشد). (بخاری، کتاب الجنایز. فتح الباری: 3/246).

بر اساس اظهارات ابن حجر، بخاری با نقل این روایات اشاره به این دارد که او در این مسأله اظهار نظر نمی‌کند. اما بعد از تفسیر سوره روم بهشتی بودن آنها را قاطعانه اعلام داشته است. ایشان احادیث این باب را به گونه‌ای ترتیب داده که حکایت از بهشتی بودن کودکان مشرکین دارند، زیرا امام بخاری ابتدا احادیث دال بر توقف و بعد از آن احادیث مرجح به بهشتی بودن و در پایان احادیث یقین بخش برای بهشتی بودن آنها را نقل کرده است، آنجا که حدیث زیر را گزارش داده: «و اما الولدان الذین حوله فکل مولود یولد علی الفطرة، فقال بعض المسلمین: و اولاد المشرکین؟ فقال: و اولاد المشرکین». (و فرزندان که پیرامون آنها هستند، پس هر فرزندی با فطرت پاک به دنیا می‌آید. بعضی از مسلمانان پرسیدند: آیا کودکان مشرکین نیز آنجا هستند؟ فرمود: آری).

ابن حجر می‌گوید: حدیث روایت شده از ابو یعلی از انس به سند مرفوع مؤید دیدگاه امام بخاری است.

«سالت ربي اللاهين من ذرية البشر ان لا يعذبهم فاعطانيهم» (رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: از پروردگارم تقاضا کردم که فرزندان نابالغ انسان‌ها را عذاب ندهد، پروردگار این سوال مرا پذیرفت). «اللاهين» بنابر تفسیر ابن عباس همان اطفال هستند. و هم چنین برای بهشتی بودن فرزندان مشرکین به حدیث زیر استدلال شده است: «اطفال المشرکین خدم اهل الجنة» سلسله الاحادیث الصحیحه: (1468). (اطفال مشرکان خدمت

گزار اهل بهشت هستند).

این دیدگاه که اولاد مشرکان در بهشت هستند، دیدگاه تعدادی کثیر یاز علماء مانند: ابی الفرج بن جوزی و... است. امام نووی در این باره می‌گوید: «و هو المذهب الصحيح المختار الذي ذهب اليه المحققون لقوله تعالى: و ما كنا معذبين حتي نبعث رسولا. اسراء: 15» (مذهب صحیحی که انتخاب شده و محققین نیز آن را تأیید نموده اند این است که فرزندان مشرکین وارد بهشت می‌شوند، زیرا خداوند بیان داشته که: تا پیامبری به میان قومی ارسال نکنیم، هرگز آنان را عذاب نمیدهیم).

وضعیت مجائین و دیونگان در قیامت:

و در اخیر می‌خواهم در مورد وضعیت شخص مجنون یا دیوانه (و حتی کرولال و اهل فتره یعنی کسی که پیام و رسالت پیامبران الهی به او نرسیده باشد) مطالب ذیل بیان بدارم. شیخ محمد ناصرالدین البانی رحمه الله در کتاب «چگونه قرآن را تفسیر کنیم» می‌فرماید: «با آنها در قیامت معامله بخصوصی خواهد شد و آن بدین صورت است که خداوند فرستاده ای را به سوی آنها می‌فرستد که آنها را بیازماید، چنانچه مردم در حیات دنیا امتحان میشوند، پس هر کسی آن فرستاده را در عرصه قیامت استجاب نمود و از وی اطاعت نمود، به بهشت می‌رود و کسی که عصیان و نافرمانی نماید وارد آتش می‌گردد.

(سلسله احادیث صحیحہ (2468)) این موضوع در احادیثی چنین بیان گردیده است: - «أربعة يحتجون يوم القيامة، رجل أصم لا يسمع، ورجل هرم، ورجل أحمق، ورجل مات في الفترة وفيه: فيأخذ موثيقهم ليطيعنه فيرسل إليهم رسول أن ادخلوا النار، فوالذي نفسي بيده لو دخلوها لكانت عليهم بردا وسلاما ثم رواه عن أبي هريرة وقال في آخره: فمن دخلها كانت عليه بردا وسلاما، ومن لم يدخلها رد إليها» (مسند امام احمد - صحیح جامع الصغیر البانی) یعنی: چهار نفر روز قیامت استدلال می‌کنند؛ ناشنوایی که نمیشنود، مرد کهن سال و مردی که عقل ندارد (مجنون است) و مردی که در فتره (پیام و رسالت پیامبران الهی به او نرسیده است) از دنیا رفته است. از آنها عهد و پیمان می‌گیرند که خداوند را فرمانبری کنند. او رسولی به نزدشان می‌فرستد و به آنها می‌گوید که وارد آتش شوند. سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر داخل شوند برایشان تبدیل به سردی و سلامتی می‌گردد، سپس آن را از ابو هریره روایت میکند و در آخر حدیث می‌گوید: هرکس داخل شود برای او تبدیل به سردی و سلامتی می‌گردد و هرکس بدان وارد نشود او را به آتش برمی‌گردانند.

- محمد بن یحیی الذهلی و بزار از طریق عطیه العوفی از ابوسعید خدری روایت کرده اند که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «الهاك في الفترة، والمعنوه والمولود يقول الهاك في الفترة لم يأتني كتاب، ويقول المعنوه: رب لم تجعل لي عقلا أعقل به خيرا ولا شرا، ويقول المولود: رب لم أدرك العقل، فترفع لهم نار فيقال لهم: ردوها، قال: فيردها من كان في علم الله سعيدا لو أدرك العمل، ويمسك عنها من كان في علم الله شقيا لو أدرك العمل، فيقول: إياي عصيتم فكيف لو أن رسلي أتكموفي رواية البزار فكيف برسلي بالغيب قال البزار لا يعرف إلا من طريق عطية عنه» یعنی: کسی که در فتره بمیرد و معنوه و مولود. اولی می‌گوید: رسالتی به من ابلاغ نشد و معنوه می‌گوید: پروردگارا، برای من عقل قرار ندادید تا به وسیله آن خیر و بدی را بفهمم و مولود می‌گوید: پروردگارا من قادر به تعقل نبودم. آنگاه آتش برایشان مهیا می‌شود و گفته میشود بدان وارد شوید؛ آنگاه هرکس در صورت مواجهه با عمل، در علم خداوند سعادت مند شود، بدان وارد می‌شود و هرکس در علم خداوند در صورت مواجهه با عمل، شقاوتمند گردد از ورود بدان خود داری میکند

آن وقت به آن ها گفته میشود: خودم را نافرمانی و معصیت کردید حال اگر رسولانم نزد شما می آمدند چگونه با آن ها معامله می نمودید. و در روایت بزار آمده: چگونه با رسولان من معامله می نمودید در حالی که آن ها شما را به ایمان به غیب دعوت می نمودند و بزار می گوید: این روایت جز از طریق عطیه شناخته نشده است.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة عبس

جزء 30

این سوره در « مکه » نازل شده و دارای چهل و دو آیه می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با ذکر «عبوست یعنی تُرثش رویی» که از اوصاف عادت‌ی و جبلی بشر است و بر انسان در وقت مصروفیت آن به کاری دیگری مهم‌تر برایش، چیره می شود که این حالت «عبس» نامیده شد.
نام «عبس» از اولین آیه این سوره گرفته شده است. قابل تذکر است که «عبس» نام این سوره است نه عنوانی برای مضامین آن.
«عَبَسَ»: از ماده‌ی عُبُوس یا عُبُوس گرفته شده است. عُبُوس یا عُبُوس به کسی گفته شده که چهره‌اش را در هم کشیده است و عمدتاً اخم و ترش‌رویی بیرونی ریشه در درون داشته می‌تواند.

پیوند و مناسبت سوره عبس با سوره النازعات:

هنگامی که خداوند متعال سوره نازعات را به ذکر انذار و ترسانیدن کسی که از قیامت بترسد، پایان داد، سوره عبس را به ذکر انذارش، شروع کرد.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره عبس:

سوره «عبس» به نام سوره «سفره» نیز یاد می شود، این سوره دارای (1) یک رکوع، (42) چهل و دو آیت، (133) یکصد و سی و سه کلمه، (552) پانصد و پنجاه و دو حرف و (292) دویست و نود و دو نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث می‌توانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

اسباب نزول سوره عبس:

مفسران در بیان سبب نزول این سوره کریمه گفته اند: این سوره در شأن عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه پسر خاله حضرت بی بی خدیجه رضی الله عنها نازل شد. داستان آن را مفسرین چنین بیان فرموده اند:

عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه نابینا در حالی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد که جمعی از سران قریش - عتبه و شیبیه دو فرزند ربیع، ابوجهل بن هشام، عباس بن عبدالمطلب، امیه بن خلف و ولید بن مغیره نزد آنحضرت نشستند و آن حضرت صلی الله علیه و سلم آنان را به سوی اسلام دعوت میکردند. امید بدان بود که با مسلمان شدن این بزرگان قوم دیگران نیز مسلمان شوند.

در این اثنا عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! بر من بخوانید و مرا از آنچه که خدای عزوجل به شما تعلیم داده است، تعلیم دهید و این سخن خویش را در حالی تکرار میکرد که نمی‌دانست رسول الله صلی الله علیه و سلم به دعوت سران قریش مشغول اند. پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم این امر را که او سخنشان را قطع می کند، ناخوش داشته چهره در هم کشیدند و از وی رو برگردانیدند (و عبوس شدند).

همان بود که این سوره نازل شد. بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم این ام مکتوم

را گرامی میداشتند و چون او را میدیدند، میگفتند: «مرحبا بمن عاتبني فيه ربي: خوش آمد کسی که پروردگارم مرا به خاطر وی عتاب کرد». آنگاه به او می گفتند: «آیا هیچ کار و نیازی داری؟» یعنی من آماده هستم که به کار و نیاز تو بپردازم.

سیرت نویسان مینویسند که پیامبر صلی الله علیه وسلم دو بار او (عبدالله بن أم مكتوم رضي الله عنه) را به عنوان والی شهر مدینه زمانیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم عازم غزوات میگردد، تعیین نموده است.

روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این سوره، نه هرگز بر روی فقیری چهره در هم کشیدند و نه خود را به پرداختن به امور توانگری مشغول ساختند. طرز افاده به کلام غایب از الله تعالی که مخاطب پیام اسلام را قرار نمیدهد و میفرماید: **عبس و تولى** - عبوس و ترش رو شده وقتیکه به وی کور آمد. یعنی ذات باری تعالی نه گفتند که: عبوس و ترش روی شدی زمانیکه شما را کور مخاطب قرار دادند. این طرز عالی افاده ادب و غصه در هم خلط و تربیت و تعین حدود انسان و رسالت وی در هدایت او است. این به ذات خود نوعی از اعجاز قرآنی است که در افاده روش خاص به خود را دارد.

شرایط صحابه شدن:

علماء در مورد شرایط صحابه میفرمایند که: یکی از شروط صحابی بودن دیدن پیامبر صلی الله علیه وسلم است آیا اشخاص نابینایی همچون ابن مکتوم که در محضر رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند جزو صحابه محسوب میشوند و یا خیر؟

در جواب باید گفت: شروط صحابه بودن بصورت زیر است:

- 1- شخص در هنگام زندگی پیامبر صلی الله علیه وسلم را ملاقات کرده باشند.
- 2- به پیامبر صلی الله علیه وسلم ایمان آورده و با ایمان نیز از دنیا رفته باشند.

حال اگر کسی یکی از دو شرط فوق را نداشته باشد، او جزو اصحاب رضي الله عنهم قرار نمی گیرد.

ولی عبدالله بن ام مکتوم رضي الله عنه هر چند نابینا بوده است ولی دو شرط فوق را داشته است! زیرا شرط صحابی بودن دیدن چهره ی پیامبر صلی الله علیه وسلم نیست! بلکه ملاقات پیامبر صلی الله علیه وسلم است و ملاقات یعنی حضور رساندن نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم. و لذا ملاقات با دیدن فرق می کند و علماء شرط را بر دیدن نکرده اند بلکه شرط بر ملاقات است.

مثلاً اویس قرنی رحمه الله هرچند که در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم به ایشان ایمان آوردند و همچنین با اسلام وفات کردند، ولی چون هرگز موفق به ملاقات پیامبر صلی الله علیه وسلم نگردید، او شامل صحابی نمی باشد.

محتوای کلی سوره عَبَسَ:

اگر به محتوای سوره عَبَسَ، بصورت کل نظر بیاندازیم، در خواهیم یافت که این سوره در 5 موضوع اساسی خلاصه می شود:

- 1- عتاب شدید خداوند نسبت به کسی که در برابر مرد نابینای حقیقت جو برخورد مناسبی نداشت.
- 2- اهمیت و جایگاه قرآن عظیم الشان. 3- ناسپاسی انسان در برابر نعمت های الهی.
- 4- بیان گوشه ای از نعمت های الهی. 5- قیامت و سرانجام سرنوشت مؤمنان و کافران.

ترجمه و تفسیر سُورَه عِبَس

جزء 30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

عَبَسَ وَتَوَلَّى ﴿١﴾ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ﴿٢﴾ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْغَى ﴿٣﴾ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ
الذِّكْرَى ﴿٤﴾ أَمَا مِنْ اسْتَعْنَى ﴿٥﴾ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى ﴿٦﴾ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْغَى ﴿٧﴾ وَأَمَا مَنْ
جَاءَكَ يَسْعَى ﴿٨﴾ وَهُوَ يَخْشَى ﴿٩﴾ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ﴿١٠﴾ كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ﴿١١﴾ فَمَنْ شَاءَ
ذَكَرْهُ ﴿١٢﴾ فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ ﴿١٣﴾ مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ ﴿١٤﴾ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ ﴿١٥﴾ كِرَامٍ
بَرَّةٍ ﴿١٦﴾ قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ ﴿١٧﴾ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ﴿١٨﴾ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ
فَقَدَرَهُ ﴿١٩﴾ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ﴿٢٠﴾ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ﴿٢١﴾ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ ﴿٢٢﴾ كَلَّا لَمَّا
يَقُضِ مَا أَمَرَهُ ﴿٢٣﴾ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانَ إِلَى طَعَامِهِ ﴿٢٤﴾ أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبَابًا ﴿٢٥﴾ ثُمَّ شَقَقْنَا
الْأَرْضَ شَقَاقًا ﴿٢٦﴾ فَاثْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ﴿٢٧﴾ وَعَبَا وَقَضْبًا ﴿٢٨﴾ وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ﴿٢٩﴾ وَحَدَائِقَ
غُلْبًا ﴿٣٠﴾ وَفَاكِهَةً وَأَبًّا ﴿٣١﴾ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ ﴿٣٢﴾ فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ ﴿٣٣﴾ يَوْمَ يَفِرُّ
الْمُرءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ﴿٣٦﴾ لِكُلِّ امْرئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ
يَغْنِيهِ ﴿٣٧﴾ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفَرَةٌ ﴿٣٨﴾ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ ﴿٣٩﴾ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا
غَبْرَةٌ ﴿٤٠﴾ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ ﴿٤١﴾ أُولَئِكَ هُمُ الْكُفْرَةُ الْفَجْرَةُ ﴿٤٢﴾

ترجمه و تفسیر موجز:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 10) در باره مساوات و برابری در دین مقدس اسلام بحث بعمل آمده است:

«عَبَسَ وَتَوَلَّى» (1):

(چهره درهم کشید، و روی بر گردانید). یعنی پیامبر صلی الله علیه وسلم به خاطر مصروفیت به دعوت بزرگانی از کافران چهره اش را درهم کشید؛ یعنی رو گشتاند و به سؤال نابینا گوش فرا نداد؛ هر چند با او در غیاب آنان با مهربانی مخاطبه نمود.

«أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى» (2):

(که چرا آن کور نزد وی آمد).

أحمد بن محمد الصّاوِي المالکي الخلوتی مؤلف حاشیه علی تفسیر جلالین فرموده است: به منظور ابراز مهر و احترام نسبت به پیامبر، خداوند متعال از ضمائر غایب عبس و تولى استفاده کرده است؛ چون شدت و سختی و عتاب در «تاء» خطاب «عبست و تولیت» امری است غیر قابل انکار. نام فرد نابینا «عبد الله بن ابن مکتوم» بود، و بعد از نزول آیات سرزنش هر وقت نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم می آمد، پیامبر می گفت: مرحبا به آنکه به خاطر او خدایم مرا سرزنش کرد، و عبايش را برای او پهن می کرد تا بنشیند. (تفسیر صفوة التفاسیر).

«اعمى»: از مادهی عمى است و عمى یعنی فقدان بصر و یا بصیرت برای از دست دادن چشم سر و یا چشم دل کلمه‌ی اعمى استعمال شده است.

«وَمَا يَذُرُّكَ لَعَلَّهُ يَزَّكِّيَ» (3):

(چه چیزی آگاهت ساخت، شاید او خودش را پاکیزه میساخت.)
«لَعَلَّهُ يَزَّكِّيَ»: «شاید او از گناهان پاک و آراسته گردد.»
«يَزَّكِّيَ»: اعمال صالح انجام دهد که باعث پاک شدن گناهان شود.
علامه عبدالرحمن سعدی رحمه الله از جمله مفسرین معاصر می فرماید: «سبب نزول این آیات کریمه این است که مرد نابینایی از مؤمنان آمد تا از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بپرسد و از او یاد بگیرد. در همان لحظه مردی از ثروتمندان نیز آمد.

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برای هدایت شدن مردم به شدت علاقمند بود. بنابر این پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رو به مرد ثروتمند نمود و به او توجه کرد و از مرد نابینا روی گردانید، تا این ثروتمند را هدایت کند، و به هدایت شدن و پاکیزه شدن او طمع ورزید.
پس خداوند او را (پیامبر بزرگوار اسلام را) سر زنجی نرم کرد و فرمود: «عَبَسَ وَتَوَلَّى» در برابر فقیر چهره در هم کشید و بدن خود را به سوی ثروتمند کج کرد. سپس سبب توجه پیامبر را به آن ثروتمند بیان کرد و فرمود: «وَمَا يَذُرُّكَ لَعَلَّهُ يَزَّكِّيَ» تو چه می دانی شاید نابینا از اخلاق زشت پاک گردد و به اخلاق زیبا آراسته شود. «أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى» یا آنچه را که به او فایده می رساند بپذیرد و از این پند بهره مند شود و این فایده بزرگی است که هدف از بعثت پیامبران و موعظه واعظان و پند دادن پند دهندگان همین است.

پس توجه کردن تو به کسی که نزدت آمده و خود را نیازمند تو می داند مناسبتر و ضروری تر است. و اما روی آوردن و پرداختن تو به توانگری که خود را بی نیاز می داند و نمی پرسد و علاقه ای به خیر ندارد، و رها کردن کسی که از این توانگر بسی سزا وارتر است، شایسته تو نیست، چون اگر آن توانگر تزکیه نشود گناهی بر تو نیست و تو به خاطر کار بد او مورد بازخواست قرار نمی گیری.

امر مشخصی به خاطری امر موهومی ترک نمیشود:

مفسرین میگویند: این جا قاعده معروفی به دست می آید که «هیچگاه امر مشخصی، به خاطر امر موهومی ترک نمی گردد، و مصلحتی که تحقق یافته است نباید به خاطر مصلحتی که گمان تحقق آن می رود رها شود.» و باید به طالب علم و کسی که نیازمند دانش است و به آن علاقمند می باشد از کسی که چنین نیست بیشتر توجه شود.»

شایان ذکر است که این گونه رفتار از جانب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به مثابه ترک افضل بود لذا نه این کارشان گناه بود و نه در تصادم با اصل عصمت انبیا علیهم السلام است، زیرا این کار ایشان بر اثر انگیزه ای سر زد که تابع سرشت انسانی است مانند خشم، رضا، خنده و گریه، یعنی اموری که در شریعت اسلام تکلیف از آنها مرفوع گردیده است. عذر این امکتوم نیز این بود که نمی دانست رسول الله صلی الله علیه وسلم به دیگران مشغول اند و بدین امید با آنان سخن می گویند که به اسلام مشرف شوند.

«أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى» (4):

(یا پند می گرفت و پند سودمندش می ساخت).

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: این گونه رفتار از جانب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به مثابه ترک افضل بود لذا نه این کارشان گناه بود و نه در تصادم با اصل عصمت انبیا علیهم السلام زیرا این کار ایشان بر اثر انگیزه ای سر زد که تابع سرشت انسانی است مانند خشم، رضا، خنده و گریه، یعنی اموری که در

شریعت اسلام تکلیف از آنها مرفوع گردیده است. عذر ابن ام مکتوم نیز این بود که نمی‌دانست رسول الله صلی الله علیه وسلم به دیگران مشغول اند و بدین امید با آنان سخن می‌گویند که به اسلام مشرف شوند.

«أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى» (5):

(اما آن کس که خود را بی نیاز میداند). یعنی: کسیکه به سبب مال و جاهی که دارد، خود را از ایمان، علم و دین، بی‌نیاز می‌داند و خویش را از شنیدن حرف حق و دعوت دین و شنیدن حق و کلام الله بی‌نیاز می‌داند و غنای کاذب یعنی غنای مادی، او را به طغیان کشانده است، تو به آنها می‌پردازی؟

«فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى» (6):

(تو به او روی می‌آوری). یعنی: به او روی می‌آوری و با او سخن می‌گویی در حالی که او تحت تأثیر ثروت و توانگری خویش از تو اظهار بی‌نیازی می‌کند و از آنچه که آورده‌ای، روی برمی‌گرداند.

«وَمَا عَلَيْكَ أَلَا يَزَّكَّى» (7):

(و بر تو الزامی نباشد اگر خود را پاکیزه نساخت). اگر از گنااهش پاک نشود، بر تو ضرری نیست تا بدان سبب بر هدایتش حریص باشی. زیرا مأموریت تو فقط ابلاغ پیام الهی است و بس. بنابراین او را تا هنگامی که سرکشی می‌کند و هدایت را ترک می‌نماید در پلیدی‌اش رها بگذار.

«وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى» (8):

(و اما کسی که شتابان (برای کسب خیر) به نزد تو آمد).
«يَسْعَى»: یعنی در طلب خیر - علم و هدایت - به‌سوی تو می‌شتابد.

«وَهُوَ يَخْشَى» (9):

(و از خدا ترسان است). یعنی او از عذاب الهی و مجازاتش می‌ترسد و ترس الله متعال باعث شده که سؤال کند تا حلال را بداند و بدان عمل کند؛ حرام را بشناسد و از آن پرهیز نماید. بلی! با خوف الهی می‌توان نجات را به دست آورد.

«فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى» (10):

(پس تو بی از وی بی‌پروایی کنان). این کثیر فرموده است: «از اینجاست که الله عزوجل به پیامبرش دستور داد تا کسی را به امر ابلاغ و هشدار مخصوص نگرداند بلکه میان شریف و وضعی، فقیر و غنی، آقا و برده، مرد و زن و بزرگسال و خردسال در ابلاغ پیام حق برابری برقرار نماید».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (11 الی 23) در باره موضوعات از قبیل اینکه: اینکه قرآن، اندرز است، کفران نعمت خدا، زنده شدن پس از مرگ، به بحث گرفته شده است.

«كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ» (11):

(نه چنین است، این است یاد دهانی‌ای). یعنی بی‌گمان، این [آیات برای کسانی که به آن روی آورند] تذکر و یادآوری است».

خداوند متعال می‌فرماید: به حق این موعظه و پندی از جانب خداوند است که با آن بندگان را پند می‌دهد و آنچه را که به آن نیاز دارند در کتابش مشخص می‌نماید.

پس وقتی این روشن شد، «فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ» هر کس که میخواهد به آن عمل کند. همان طور که خداوند متعال میفرماید: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» و بگو: «حق از جانب پروردگارتان است پس هرکس می خواهد ایمان بیاورد و هرکس می خواهد کفر ورزد.»

سپس محل نگهداری این پند، و بزرگی و بلندی مقام و منزلت آن را بیان کرد و گفت:

«فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ» (12):

(پس هر کس بخواد از آن پند گیرد.) یعنی هر که دوست دارد که از نصایح قرآن بهره‌مند شود چنین کاری را انجام دهد؛ یعنی خویشتن را با وحی مهدب سازد، روش خود را با دین قوام بخشد و با عمل صالح از علم نافع فایده گیرد.

«فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ» (13):

(در صحیفه های گران قدر است.) در صحیفه های والا و دارای مقام بلند و پاک و به دور از آفت ها است و دست شیطان ها به آن نمیرسد. بلکه این صفحه ها «بِأَيْدِي سَفَرَةٍ» در دست نویسندگانی است و آن ها فرشتگان میباشند که سفیران الله در میان خدا و بندگانش هستند.

«مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ» (14):

(بلند مرتبه ای پاکیزه ای.) مفسر تفسیر «تفهیم القرآن» می نویسد: یعنی از هر نوع آمیختگی پاک است. آموزه های ناب و حقی در آن عرضه شده است. هیچ نوع اندیشه و نظریه ی باطل و فاسدی نتوانسته است به آن راه پیدا کند. آلودگی هایی که کتاب های مذهبی دیگر دنیا به آنها آلوده شده اند، ذره ای از آن ها نتوانسته است به درون این کتاب رخنه کند. چه تخیل های بشری باشند، یا وساوس شیطانی، این کتاب از هر دوی آن ها پاک نگه داشته شده است.

«مُطَهَّرَةٌ»: از مادهی طهر و طهارت است که می‌تواند طهارت جسم باشد و یا طهارت روح و نفس و روان باشد

«مَرْفُوعَةٍ»: والا در آسمان.

«بِأَيْدِي سَفَرَةٍ» (15):

(به دست فرشتگان) سفیران (وحی است).

«سَفَرَةٍ»: سفیر، نویسندگان. سفره: فرشتگانی اند که به‌کار انتقال وحی در میان الله متعال و پیامبرانش می‌پردازند، از ماده سفارت که رفت و آمد برای آوردن اصلاح در میان قوم است، گرفته شده است.

مفسران در تفسیر این کلمه فرموده اند:

- أصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و حافظان قرآن.

- ملائک و فرشتگان که سفیر الله به سوی انسان ها هستند. آن فرشتگان مطیع و

فرمان‌بردار پیشگاه الله متعال اند که این قرآن را در لوح محفوظ به ثبت رسانده‌اند، این صفات ملائک شامل هر شخص مؤمن، کریم‌النفس، پاک طینت، حافظ و عامل به کتاب الله می‌شود، مؤمنی که قرآن را در دستان خود قرار داده و آن را قرائت و ترتیل می‌نماید.

در صحیح بخاری از عایشه (رض) روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:

«مَثَلُ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَهُوَ حَافِظٌ لَهُ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ» «مثال کسی که قرآن را

بخواند و حافظ آن باشد در ردیف فرشتگان بزرگوار و نیکوکار است». (بخاری: 4937) و (مسلم: 798).

«كِرَامِ بَرَرَةٍ» (16):

(بزرگوار و نیکوکار). یعنی فرشتگانی که در نزد پروردگارشان بزرگوار و دارای عزت اند، « لا یعصون الله ما أمرهم و یفعلون ما یؤمرون .» از امرش اطاعت می‌کنند، از نواهی‌اش اجتناب می‌نمایند، از کدورت گناهان به سلامت مانده‌اند و از آثار عیب‌ها رهایی جسته‌اند.

«قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ» (17):

(مرگ بر (این) انسان، چقدر نا سپاس است؟!).

«قَتَلَ الْإِنْسَانَ»: لعنت بر انسان کافر.

«مَا أَكْفَرَهُ»: چه ناسپاس است. چه کافر بی‌ایمانی است.

الله سبحانه و تعالی انسان کافر را لعنت کند، چه قدر کفرش شدید و انکارش بزرگ است، احسان را فراموش کرده و خداوند رحمت را عصیانگری کرده است، از شیطان اطاعت نموده و به قرآن کریم تکذیب کرده است!

شان نزول آیه 17:

ابن منذر به نقل از عکرمه می‌فرماید: وقتی «عُتِبَهُ» پسر أبولهب گفت: «کفرت برب النجم»: به پروردگار ستاره بی باورم. این آیه شرف نزول یافت.

«مِنْ أَي شَيْءٍ خَلَقَهُ» (18):

(الله) او را از چه چیز آفریده است؟ [که این‌گونه تکبر ورزیده و کفر می‌ورزد]

«مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ» (19):

(او را از نطفه (نا چیز) آفریده است، آنگاه او را موزون ساخت). یعنی: او را از آب بی‌مقداری آفرید از میان هزاران نطفه که الله به او امر کرده است.

بنابراین کسی که از مخرج بول بیرون آمده است، چگونه شایسته است که تکبر ورزد؟ «فَقَدَرَهُ»: پس اندازه مقررش بخشید.

مفسران کثیر فرموده است: یعنی روزی و أجل و عمل او را تعیین کرده و معلوم نموده است که آیا شقی می‌باشد یا سعید. (مختصر ۶۰۰/۳).

مفسران در تفاسیر خویش در مورد این آیه می‌نویسند:

- الله تعالی تو را از نطفه‌ای ناچیز در مجرای ادرار مرد و رحم زن خلق کرد؛ ابتدا نطفه

و بعد علقه و لخته خون و سپس به صورت مُضْغَه و پاره گوشت؛ پس چرا متکبری؟

- ای انسان تو نطفه‌ای ناچیز بودی که الله تمام اعضای بدن تو را خلق کرد و تو را زیبا

و مکمل آفرید پس چرا مغروری؟

- الله قدرت ایستادن به تو داده و تو را کامل و پر از نعمت خلق کرده است؛ پس چرا

متکبری؟

- الله متعال انسان را از یک نطفه ناچیز و در چند مرحله خلق کرده است: نخست نطفه بعد

علقه و سپس مضغه. آیا کسی که چنین وضعیتی را دارا باشد، شایان این است که نسبت به

الله کفر ورزد و متکبر شود و خود را از پروردگار بی‌نیاز داند؟ انسان باید به ابتدا و پایان

و میان این آغاز و پایان بنگرد؛ آغازش نطفه‌ی گندیده و پایانش لاشه‌ی بدبو و میان این دو

حامل نجاساتی می‌باشد، چنین انسانی اصلاً چرا باید کفر ورزد و چرا باید تکبر کند؟

«ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ» (20):

(سپس راه را برای او آسان گردانند). یعنی سپس راه خروج از شکم مادر، راه معاش او، یا راه سعادت او را، سهل و آسان گردانید. اگر الله متعال راه خروج را از شکم مادر میسر نمی‌ساخت چگونه بیرون می‌آمد؟
حسن بصری (رح) فرموده است: چگونه موجودی تکبر می‌کند که دوبار از مجرای ادرار یعنی از ذکر و فرج عبور کرده است؟ (تفسیر قرطبی ۲۱۶/۱۹).
«یسره»: یعنی انسان را آنچنان ساخته و پرداخته کرده که بتواند در این راه گام بردارد. اما همچنان که از بیرون وحی را فرستاده است از درون هم استعدادها و توانایی‌ها را بخشیده است تا انسان بتواند گام به گام این وحی را عملی و تطبیق نماید.

«ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ» (21):

(بعد او را میمیراند و وارد قبرش میگردانند). یعنی برایش قبر مقرر کرد تا به عنوان احترام در آن نهان شود، در غیر آن، گندیده و متعفن می‌شد و تبدیل به خوراک جانوران و وحوش و پرندگان و درندگان نگردد. خازن گفته است: بدین ترتیب بنی آدم را بر دیگر حیوانات تفضیل و برتری داده است.

«ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ» (22):

(سپس هر وقت بخواهد او را زنده میگردانند). یعنی و بعد از مرگ او را برای حشر و حساب و جزا زنده می‌کند. (تفسیر خازن ۲۱۰/۴).
«إِذَا شَاءَ»: زمانی که الله خودش خواست و امر کرد. این زمان دست ما نیست.

«كَأَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ» (23):

(هرگز چنین نیست، که او میپندارد) او هنوز آنچه را که (الله) فرمان داده، به جای نیاورده است.) این کافر باید از تکبر و نخوت و جبروت خود بازگردد؛ چرا که فرض مقرر از جانب الله متعال را آداء نکرده و عبادتی را انجام نداده است که الله او را به انجام دادن آن مکلف کرده است.
علامه ابن کثیر آیه مبارکه «كَأَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ» را به «ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ» متعلق ساخته چنین نتیجه میگیرد که خدای تعالی هر وقت که خواست مردگان را زنده گردانیده حشر میکند و کسی را مجال دم زدن نیست که گوید چرا درین زودی ها صورت نمیگیرد زیرا حکم تکوینی (حکم خلقتی) خود را درباره دنیا هنوز با تمام نرسانیده است (تفسیر کابلی).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (24 الی 42) در باره موضوعات؛ نیاز و مایحتاج انسان به نعمتهای الهی، و موضوع خوف و ترس روز قیامت به بحث گرفته شده است.

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (24):

(انسان باید به خوراک خود بنگرد). یعنی انسان باید به خوراکی که مایه‌ی حیات او است بنگرد که چگونه با تقدیر و تدبیر الله متعال کامل شده است؛ شاید انسان آن را متذکر شود و الله را سپاس گوید.

در این آیه مبارکه از لزوم نظر کردن به طعام سخن به میان آمده است و بدون شک معنای ظاهری آیه همان غذاهای جسمانی است که در ادامه آیات این سوره به آن اشاره شده ولی غذای روح را نیز میتوان از این آیه استفاده کرد.

به عبارتی دیگر چون انسان ترکیبی است از روح و جسم همانگونه که جسم او نیاز به غذاهای مادی دارد، روح او نیز محتاج به غذای روحانی است. مفسرین در تفاسیر خویش می نویسند که: این آیه از جمله آیاتی است که دارای معنای عام است.

«أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا» (25):

(بی گمان ما آب فراوان (از آسمان) فرو ریختیم). یعنی ما با قدرت خود آب را به شیوه‌ای شگفت‌انگیز از ابرها فرو ریختیم که از آن آب فراوانی پدید می‌آید، دارای برکت و نماست و حیات انسان‌ها، حیوانات و نباتات را تأمین می‌کند.

«ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا» (26):

(سپس زمین را شکافتیم به نیکی شکافتیم). یعنی بعد از آن خاک زمین را با رویانیدن نبات، موافق حجمش و بدون زیادت و نقصان، بلکه باحکمت و اتقان شکافتیم تا ساق نبات از آن بیرون شود. به همین جهت خداوند متعال بعد از آن، هشت نوع از انواع میوه‌ها را به شرح ذیل تذکر داده می‌فرماید:

«فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا» (27):

آنگاه در آن دانه‌های (فراوان) رویانندیم. یعنی در نتیجه دانه‌های گندم، جو و جواری را از زمین بیرون آوردیم تا با اصناف متعدّد و مزه‌های متنوّع غذای انسان و حیوان باشند.

«وَعَنْبًا وَقُضْبًا» (28):

(و انگور و سبزیجات را).

«وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا» (29):

(و زیتون و درختان خرما را). الله متعال در این‌جا، نام سه میوه‌ی انگور، زیتون و خرما را ذکر فرموده و دلیل آن این است که این میوه‌ها بسیار مفید و پرخاصیت هستند و به پادشاه میوه‌ها معروف و مشهور اند.

«وَوَحْدَانِقَ غُلْبًا» (30):

(و باغ‌های پر درخت و انبوه را).

«نخل غلب»: درختان خرما، اصیل، تنومند و ضخیمی است که به طور پرپشت و به تعداد زیاد در نخلستان قد برافراشته باشد.

«وَوَافِكِهَةً وَأَبًّا» (31):

(و میوه و گیاهی را).

«فاکِهه»: هر چیزی است که مردم از میوه‌ها می‌خورند. آن را عام ذکر کرد تا شامل تمام انواع آن بشود.

مفسر قرطبی فرموده است: «ابّ» یعنی گیاه و علوفه‌ی مورد استفاده‌ی حیوانات.

(قرطبی ۲۲۰/۱۹).

«مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ» (32):

(همه این‌ها) برای بهره‌گیری شما و چهار پایانتان است). ابن کثیر فرموده است: این آیات متضمن منت نهادن بر بندگان می‌باشند. و با اشاره به رویاندن نبات از زمین مرده، بر این نکته استدلال می‌کند که اجسام بعد از این که به صورت استخوان‌های پوسیده و اعضای از هم پاشیده درآمدند، این‌گونه زنده می‌شوند. (مختصر ۶۰۱/۳).

خداوند متعال بعد از آن، خوف و هراس قیامت زکری بعمل آورده می‌فرماید:

«فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةُ» (33) :

(پس هنگامی که (آن) صدای مهیب (قیامت) فرا رسد.)
«الصَّاعَةُ»: «صیحه‌ی عظیم و گوش خراش نفخه‌ی دوم.» روزی که صدای ترس آور
اسرافیل گوش‌ها را می‌خراشد و وحشت و هراس به دل‌ها می‌اندازد.
«صخ»: زدن آهن بر آهنی دیگر، یا زدن با عصا بر چیزی است که از آن آواز
گوش‌خراشی پدید آید.

پس از آن که الله متعال آغاز حیات و زندگی انسان را در این دنیا بیان نمود، به بیان و
توضیح معاد و سرانجام بشر در دنیای دیگر پرداخت و فرمود: «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةُ
۳۳»: شاید تسمیه‌ی قیامت به «صاخه» به این دلیل باشد که شدت نفخه‌ی دوم صور،
چنان است که گوش‌ها را می‌خراشد و چه بسا کر شوند که الله متعال به دنبال آن می
فرماید:

«يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ» (34):

(روزی که انسان از برادرش بگریزد.) یعنی روزی که انسان علی رغم نزدیکی، صلۀ
رحم و علاقه‌ی نسبی از برادرش می‌گریزد؛ یعنی برادری، معرفت و منفعتی وجود ندارد؛
زیرا وضعیت از هر چیزی بزرگتر است.
قیامت، روز فرار است. فرار برادر از برادر، فرزند از پدر و مادر، مرد از همسر، پدر
از پسر.

«وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ» (35):

(و از مادر و پدرش.) یعنی هولناکی موقوف به اندازه‌ای است که انسان از پدر و مادرش
هم می‌گریزد و از حسنائش برای‌شان نمی‌دهد. بلی! او را اموری از پدر و مادر به خود
مصروف ساخته که عقل‌ها را در ربوده، فکرها را به دهشت انداخته و چشم‌ها را بی‌خود
کرده است.

«وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ» (36):

(و از همسر و فرزندانش (نیز بگریزد). زیرا ترس بیش از حد و هولناکی وحشت‌آوری
به وی دست داده است. همچنان از فرزندان با آن لطف و مهربانی و شفقتی که بر آنان
داشته می‌گریزد. بلی! علاقه‌ها به نهایت رسیده، رابطه‌ها بگسسته و نسب‌ها از میان رفته
است.

عامل فرارشان چیزی جز خوف و ترس بزرگ و هنگامه وحشتناک قیامت نیست. چنان
که حدیث شریف آمده است: «تَحْشَرُونَ حِفَاةَ عِرَاةِ مِشَاةِ غِرَالَا، قَالَ: فَقَالَتْ زَوْجَتُهُ: يَا
رَسُولَ اللَّهِ، نَنْظُرُ أَوْ يَرِي بَعْضُنَا عَوْرَةَ بَعْضٍ؟ قَالَ: لِكُلِّ امْرِيءٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يَغْنِيهِ».
«پای برهنه، بدن عریان، پای پیاده و ختنه ناشده محشور می‌شوید. راوی می‌گوید: پس
همسر آن حضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان پرسید: یا رسول الله! آیا بعضی از ما
عورت بعضی دیگر را می‌نگریم، یا می‌بینیم؟ فرمودند: در آن روز هرکس از آنان را
شغلی است که او را کفایت می‌کند» (آیه بعد). یعنی هرکس چنان به هول و هراس و
پریشانی خود غرق است که به این امر پرداخته نمی‌تواند.

«لِكُلِّ امْرِيءٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يَغْنِيهِ» (37)

(در آن روز هرکس را کاری است که او را به خود مشغولش دارد.) هر انسانی موقوف
دشواری دارد که قلبش را مشغول ساخته و عقلش را محو نموده است؛ چنان‌که دوستان

را فراموش نموده، از یارانش غافل شده و از نسب‌ها و رابطه‌ها به خود مصروف است. روابط خویشاوندی، در قیامت گسسته می‌شود. در قیامت، فرصت برای پرداختن به کار دیگران نیست.

علماء و مفسران در مورد دلیل ترس و فرار مردم از یکدیگر توضیحات ذیل ارائه داشته اند:

- شخص از این می‌ترسد که نیکی‌هایش را از او بگیرند؛ زیرا در دنیا ممکن است حقی بر گردن داشته باشد.

- هرکس مشغول نفس خویش است و به فکر خود می‌باشد حتی پیامبران و هرکسی می‌گوید: نفسی! نفسی!

- هرکس از کسی دیگر درخواست نیکی می‌کند.

- می‌گریزد تا مورد تقاضای دیگران قرار نگیرد. می‌گریزد تا رسوایی او را دیگران نفهمند.

- می‌گریزد تا به کار خود برسد و تکلیفش زودتر روشن شود.

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ» (38):

(چهره‌هایی در آن روز گشاده و روشن است).

«مُسْفِرَةٌ»: «نورانی و درخشان» چهره‌ای که خوشحالی قلبی از درخشش آن معلوم است. همانا چهره‌های مؤمنان در آن روز، روشن و تابان است. با مزده یابی تابان شده، با شادمانی روشنی یافته، با سرور می‌درخشد و آن را نور و اشراق تحت پوشش قرار داده است.

«ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ» (39):

(خندان و شادان). یعنی از دیدن عطایا و کرم و رضایت خدا سخت شاد و مسرورند و به خاطر برخورداری از آن نعمت‌های دایمی خوشحال اند.

«مُسْتَبْشِرَةٌ»: با خبر شدن از مطلب شادی که از آن بشره و پوست صورت شکفته شود. نباید فراموش کرد که: خنده‌های قیامت، بر اساس بشارت به آینده‌ای روشن است. و آلودگی به گناه در دنیا، سبب آلودگی چهره در قیامت می‌شود.

«وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ غَیْبَةٌ» (40):

(و چهره‌هایی در آن روز غبار آلود است). یعنی چهره‌های دیگری هم هستند که غبار غم و آندوه و زبونی و پشیمانی و گناه آنها را گرفته است و هم چون هیزم نیم سوخته اند. زیرا می‌بینند که الله متعال عذاب سختی را برایشان آماده نموده است. گناه، باعث می‌شود که چهره پاک الهی انسان، با نقابی زشت و سیاه پوشیده شود. «غَبْرَةٌ»: «بر آن گرد نشسته - کدورت و آندوه».

«تَرَاهُهَا قَتْرَةً» (41):

(سیاهی (و تاریکی) آن‌ها را پوشانده است). یعنی تاریکی گناه، سیاهی خطاها و تیره‌گی معاصی چهره‌های آنان را پوشانیده است؛ زیرا وقتی عذاب را دیدند و مجازات را مشاهده کردند.

مفسر نسفی فرموده است: «تو وحشتناک‌تر از آن نمی‌بینی که غبار و سیاهی هردو در یک چهره جمع شود».

این آیات متبرکه، مردم را در قیامت به دو دسته تقسیم می‌کند: اهل سعادت و اهل

شقاوت، که هر دو گروه با سیما و چهره‌شان شناخته می‌شوند. چون صورت انسان، آئینه سیرت اوست و شادی و غم درونی او در چهره‌اش ظاهر می‌گردد.

این سوره با چهره در هم کشیدن در دنیا آغاز و با چهره دود آلوده شدن در قیامت پایان می‌یابد. «عَبَسَ ... تَرَهُّهَا قَتْرَةٌ».

«أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ» (42):

اینان همان کافران بدکارانند که در دنیا بر کفر و فجور زندگی کردند و بر آن حالت هم مردند. آن‌ها کسانی بودند که در دنیا پرده‌ی کفر را بر ایمان قرار دادند، آنان کسانی اند که: کتاب الله و پیامبرش را تکذیب کرده‌اند و بدکارانی اند که معاصی و گناهان را مرتکب شده‌اند؛ آنان که از رسالت انکار ورزیدند و راه گمراهی را در پیش گرفتند. آنان کسانی اند که: ایمان‌شان به امراض مختلف از جمله نفاق و ریا دچار گردید. از طاعت الله به دور، واجبات را ترک کرده و محرمات را مانند ربا و زنا و خون‌ریزی مرتکب شدند.

مفسر صاوی فرموده است: الله متعال به علاوه‌ی سیه‌روی، گرد و غبار بر آن افزوده است؛ چرا که آنها کفر و تبهکاری را با هم داشتند. (صاوی ۲۹۴/۴). بدین وسیله سرآغاز و سرانجام این سوره هماهنگ می‌گردد. . . . سرآغاز سوره حقیقت معیار و میزان را بیان می‌دارد، و سرانجام سوره نتیجه این معیار و میزان را به رشته سخن می‌کشد. این سوره کوتاه این همه حقائق بزرگ و صحنه‌ها و منظره‌های سترگ، و آهنگها و پیامهای مهم را به گوش جان می‌خواند، و همه آنها را اینگونه زیبا و دقیق می‌رساند.

مخاطب این سوره کیست؟

در مورد سوره «عَبَسَ»، حدیث صحیح وجود دارد که مخاطب این سوره پیامبر اسلام (صلي الله عليه وسلم) میباشند. و اینکه قاضی عیاض و دیگر علمای اهل سنت گفته اند که این سوره برای کسی دیگر نه، پیامبر نازل شده است.

ترمذی و حاکم از عایشه رضي الله عنها روایت کرده اند: «أنزلت: «عَبَسَ وَتَوَلَّى» في ابن أم مكتوم الأعمى أتى رسول الله صلي الله عليه و علي وسلم فجعل يقول: يا رسول الله أرشدني، وعند رسول الله صلي الله عليه و علي وآله وسلم رجل من عظماء المشركين، فجعل رسول الله صلي الله عليه و علي وآله وسلم يعرض عنه، ويقبل علي الآخر. ويقول: تري بما أقول بأسا ففي هذا نزل». ترمذی (3331).

یعنی: ابن أم مكتوم نابینا بود خدمت پیامبر اکرم صلي الله عليه وسلم آمد و گفت: ای رسول خدا! مرا به راه راست راهنمایی کن تا رستگار شوم، در آن حال یکی از بزرگان قریش نزد پیامبر نشست، پیامبر از ابن ام مكتوم رخ برتافت و روی به جانب آن بزرگ کرد و گفت: آیا به اهمیت و قوت سخنانم پی میبری؟ آن غافل با بی‌توجهی و غفلت گفت: نه، پس خدا آیه «عَبَسَ وَتَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى» را نازل کرد.

عبدالرزاق مهدی (محدث معاصر) در تحقیق بر کتاب «اسباب النزول» سیوطی گفته: این حدیث صحیح است، ترمذی 3331، ابن حبان 535، حاکم 2 / 514 و واحدی 845 روایت کرده اند. حاکم می‌گوید: این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است. نا گفته نماند که شیخ البانی نیز این حدیث را صحیح می‌داند: «صحیح الترمذی (3331). ابویعلی نیز مانند این روایت را از انس نقل کرده ولی نام آن مرد را ابی بن خلف گفته

است.

در: طبري 33624 از قتاده از انس روایت کرده اسناد آن حسن است، (مسند ابویعلی 431/5 دار المأمون للتراث دمشق) عبدالرزاق در «تفسیر قرآن» 3494 از قتاده بدون ذکر انس روایت کرده است با این وصف به حدیث قبلی شاهد است.

پس بنا به صحت حدیث مربوطه (که شواهد دیگری هم دارد) قضیه در باره پیامبر صلی الله علیه وسلم و نحوه برخوردش با عبدالله بن ام مکتوم است.

قابل تذکر است که: عذر ابن ام مکتوم نیز این بود که نمی دانست رسول الله صلی الله علیه وسلم به دیگران مشغول اند و بدین امید با آنان سخن می گویند که به اسلام مشرف شوند.

در روایت ابن کثیر آمده است: که حضرت عبد الله بن ام مکتوم صحابی نا بینا از پیامبر صلی الله علیه وسلم تقاضا نمود، تا آیه ای از قرآن مجید را به او تعلیم دهد، و نسبت به پاسخ این سوال اصرار فوری داشت، و رسول الله صلی الله علیه وسلم مشغول به تبلیغ سران کفار مکه بود که عبارت بودند از: عتبه بن ربیع، ابو جهل بن هشام و حضرت عباس بن عبد المطلب کاکای آن حضرت که تا آن زمان به اسلام مشرف نگردیده بود، لذا آن حضرت صلی الله علیه وسلم از این اصرار عبد الله بن ام مکتوم و تقاضای جواب فوری او، ناراحت شد، زیرا حضرت عبد الله از مسلمانان پخته و همیشه حاضر در صحنه بود، می توانست در اوقاتی دیگر، سؤال کند، و در تاخیر نمودن به پاسخ او، ترس نقصان در دین وجود نداشت، بر خلاف رؤسای قریش که آنها نه همیشه کلمه الله را به گوش آنها بر ساند، و در این وقت به گفتگوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم گوش فرا می دادند، لذا امکان داشت ایمان بیاورند، و اگر گفتگو با آنها قطع میشد، محرومیت آنها از ایمان آشکار بود.

با توجه به این احوال و اوضاع، آن حضرت صلی الله علیه وسلم از پاسخ دادن به سؤال حضرت عبد الله روی گردانید، و ناگواری خود را اظهار داشت، و صحبت تبلیغ را که با کفار قریش در جریان بود، بر قرار نمود. پس از اختتام جلسه آیات مذکور سوره ای «عبس» نازل گردید، و در آنها این روش آن حضرت صلی الله علیه وسلم ناپسند قرار داده شد، و به او رهنمایی گردید.

چون اجتهاد آن حضرت صلی الله علیه وسلم این بود که مسلمانی که آداب مجلس را در نظر نمی گیرد، باید قدر منتبه گردد، تا در آینده آداب مجلس را مراعات نماید، بدین جهت آن حضرت صلی الله علیه وسلم از حضرت عبد الله بن ام مکتوم روی گردانید. علت دیگر این بود که:

در ظاهر حال، کفر و شرک بزرگترین گناه می باشند، و باید در مقابل تعلیم احکام فروع دین به عبد الله، بر طرف کردن آن مقدم میشد، ولی حق تعالی جله شان، روی این اجتهاد آن جناب صلی الله علیه وسلم صحه نگذاشت، و او را متوجه کرد که در اینجا این امر قابل توجه است، که شخصی که از شما نسبت به تعلیم اصرار دارد مفید بودن پاسخ به سؤال او، یقینی است، و مفید بودن صحبت با کسی که مخالف است و نمی خواهد با شما گفتگو کند، امر موهومی است، و نباید امر موهوم، بر امر یقینی ترجیح داده شود، و عذر عبد الله بن ام مکتوم را که بر خلاف آداب مجلس برخورد نمود، قرآن با لفظ «اعمی» بیان فرمود، که او نابینایی بود، نمی دید و متوجه نبود، که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در چه بحثی مشغول باشد، و با چه کسانی گفتگو مینماید، لذا چون او معذور بود، مستحق اعراض نبود.

از این معلوم می شود که اگر شخصی معذوری به علت عدم آگاهی، کاری بر خلاف آداب مجلس انجام بدهد، قابل عتاب و سرزنش نمی باشد.

«عَبَسَ وَتَوَلَّى» به معنای ترش رویی نمودن، یعنی اظهار ناگواری در صورت، و «وَتَوَلَّى» به معنای روگردانی است.

در اینجا موقع خطاب به صیغه ی حاضر بود که می گفت شما چنین کردید، اما اعجاز قرآن حکیم به صیغه خطاب صیغه غایب به کار برد، که در آن، ضمن حالت عتاب، نیز احترام رسول الله صلی الله علیه وسلم ملاحظه شود، و یا به کار بردن صیغه ی غایب این ابهام گذاشته شد که گویا این کار را شخص دیگری انجام داده است، و اشاره نمود که چنین برخوردی مناسب شان شما نبود، و در جمله بعدی به عذر آن حضرت صلی الله علیه وسلم اشاره شده است که:

«وما یدریک» شما چه اطلاعی داشتید، در اینجا بیان فرمود که علت اعراض این بوده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم به این فکر نبوده است، که اثر آنچه این صحابی در یافت مینماید، یقینی است، و اثر صحبت با دیگران موهوم است، و در جمله بعدی در رها کردن صیغه ی غایب و به کار بردن صیغه ی مخاطب، تکریم و دلجویی بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم است، که اگر کلاً صیغه ی خطاب به کار گرفته نمی شد، امکان داشت این شبهه پدید آید، که ناپسندیدگی این برخورد، موجب ترک خطاب قرار گرفته است، و این برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم رنج آور و دردناک واقع میشود، بنابر این، هم چنان که در جمله اولی به کار بردن صیغه ی غایب به جای حاضر تکریم رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، همچنین صیغه ی خطاب در جمله بعدی نیز تکریم و دلجویی آن جناب صلی الله علیه وسلم میباشد.

«لَعَلَّه یُرْکَى، أَوْ یَذْکُرُ فِتْنَعَهُ الذِّکْرَى» یعنی شما چه می دانستید که فایده آنچه این صحابی در یافت می کند، متیقن است، و او را باید تعلیم داد، تا که به وسیله آن، نفس خود را تزکیه می کرد، و کمالی حاصل می نمود، و اگر این نمی شد، حد اقل از ابتدایی ذکر الله، استفاده میبرد، و در اثر آن در قلب او محبت و خوف خدا بیشتر می شد.

لفظ «ذکر» به معنای کثرت ذکر است.

در اینجا قرآن دو جمله اختیار نمود: «یُرْکَى» و «یَذْکُرُ» معنای اول پاک و صاف شدن است، و معنای دوم نصیحت پذیرفتن و از ذکر متأثر شدن است، اولی مقام ابرار و اتقیاست، که نفس خود را از هرگونه نا پاکی ظاهری و باطنی، پاک و صاف سازند. و دومی مقام سالک ابتدایی است که در راه می رود که مبتدی، ذکر الله یاد داده می شود تا از آن، عظمت و خوف خدا در قلب او مستحضر گردد، مقصود این که تعلیم او در هیچ حالی از نفع خالی نبود، چه نفع کامل، که تزکیه کامل نفس را به دست می آورد، یا نفع ابتدایی حاصل میشود که یاد الله و عظمت و خوف او در قلبش ترقی میکرد، و هر دو جمله با لفظ تردیدی «أَوْ» به کار برده شد، تا از این دو حالت یکی حتماً حاصل گردد، در اینجا «مانعه الخلو» وجود دارد، یعنی این احتمال هم هست که هر دو نفع با هم به دست بیایند، که در ابتدای تذکری حاصل شود، و در نهایت تزکیه بدست آید، «مانعه الخلو» نیست که هر دو با هم نتواند جمع گردند. (مظهری).

معصوم بودن انبیاء :

پیامبران الهی در تبلیغ شریعت و دین معصوم هستند، به این معنا که : هر آنچه از جانب

الله باشد بدون کاستن یا افزودن بر آن یا کتمان آن به مردم می رسانند، و الله متعال درباره پیامبرش صلی الله علیه وسلم می فرماید: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ * وَإِنَّهُ لَتَذَكَّرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ» (سوره الحاقه 44-48). یعنی: اگر او سخنی دروغ بر ما میبست، ما او را با قدرت می گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می کردیم، و هیچ کس از شما نمی توانست از (مجازات) او مانع شود! و آن مسلماً تذکری برای پرهیزگاران است.

و به پیامبرش صلی الله علیه وسلم فرمود: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (سوره مائده 67). یعنی: ای پیامبر! آنچه را از جانب پروردگارت به سویت نازل شده، ابلاغ کن، و اگر چنین نکنی، پیامش را نرسانده ای! و خدا تو را از گزند مردم نگاه میدارد.

بنابراین ممکن نیست که انبیاء الهی چیزی را از دین و شریعت الهی فراموش کنند که به مردم برسانند، و یا آنرا تغییر دهند و یا کتمان نمایند، بخصوص پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم که هر آنچه از دین بود را بطور کامل و شامل به مردم عرضه نمود؛ و الله متعال در حجة الوداع ایه مبارکه را چنین نازل کردند: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (سوره مائده/3). یعنی: امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان دین ماندگار شما پذیرفتم.

همچنین پیامبران الهی از ارتکاب به گناهان کبیره عصمت داشتند، چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله گفته اند: «گفته اکثر علمای اسلام و تمامی فرق بر اینست که انبیاء از ارتکاب به کبائر - نه صغائر - معصوم هستند. و این گفته اکثر أهل تفسیر و حدیث و فقهاء نیز هست، بلکه نقل نشده که سلف امت و ائمه دین و صحابه و تابعین و تابع تابعین چیزی خلاف این سخن گفته باشند». (مجموع الفتاوی: جلد 4 / 319).

یاد داشت:

گاهی پیش می آمد که در انجام پاره ای از تکالیف دینی و یا موضوعاتی که به دین و شریعت مربوط میشد، اشتباهاتی جزئی از انبیاء صادر می گشت، ولی بلافاصله آن اشتباه بوسیله وحی الهی تذکر و اصلاح می شد تا مبادا بر امر رسالت خدشه ای وارد شود، و روش جبران را به او می آموخت تا یارانش بیاموزند که هرگاه در این مواقع دچار سهو شدند چگونه جبران کنند؛ عبارتی خود این سهوها نوعی آموزش دینی برای مردم بود، بطور مثال:

روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم در نماز چهار رکعتی سهواً در رکعت دوم سلام دادند، بعداً که متوجه شدند بلافاصله آنرا جبران کرده و در آخر سجده سهو بردند، مردم با دیدن این صحنه آموختند که اگر در آینده دچار سهوی در نماز خود شدند چگونه (بدون تکرار نماز) آنرا جبران کنند، پس یکی از حکمتهای این نوع سهوها؛ آموزش دینی به مردم است، و اکنون ما با وجود این وقایع و روایات است که می دانیم در هنگام سهو در نماز چکار کنیم، اگر این وقایع و روایات نبودند ما اکنون روش جبران را نمی دانستیم.

مثالی دیگر در ماجرای اسرای بدر؛ امام احمد و دیگران از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده اند: پیامبر صلی الله علیه وسلم ضمن مشورت با یاران خویش درباره اسرای بدر گفت: خدا این ها را زبون پنجه توانمند شما کرده است، نظر شما در باره ایشان چیست؟ عمر بن خطاب برخاست و گفت: ای رسول خدا همه شان را گردن بزن، پیامبر از وی رو

برگرداند. ابوبکر صدیق برخاست و گفت: نظر من این است که آن‌ها را مورد عفو قرار بدهی (از کشتن‌شان صرف نظر کنید) و از آن‌ها فدیة بگیری، پس پیامبر با پذیرش فدیة آن‌ها را مورد عفو قرار داد. در این خصوص خدای بزرگ آیه «مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّىٰ يَتَّخِذَ فِي الْأَرْضِ ثَمَرًا عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» را نازل کرد. أحمد (13143).

معنی آیه: «برای هیچ پیامبری روا نیست که اسیرانی داشته باشد (و برای آزادی آنان فدیة بگیرد) تا زمانیکه کاملاً بر دشمن چیره گردد! متاع نا پایدار دنیا را می‌طلبید، در حالیکه خداوند برای شما پاداش پایدار آخرت را می‌خواهد؛ و خداوند عزیز و حکیم است. اگر نبود که پیش از این فرمانی از سوی خداوند صادر شده بود، بخاطر فدیة‌هایی که بازستاندید عذابی عظیم شما را فرا میگرفت!».

در اینجا پیامبر صلی الله علیه وسلم بر اساس اجتهاد خویش چنین حکم کردند که اسرا را در قیال فدیة آزاد کنند، اما این اجتهاد بوسیله نزول وحی تأیید نشد و مردم دانستند که چه چیزی مطلوب شارع است.

بنابر این پیامبر صلی الله علیه وسلم در امر ابلاغ رسالت دینی خود عصمت داشتند، و اگر احیاناً در یک امر عبادی دچار سهوی می‌شدند و یا در یک مسئله‌ای مرتبط به احکام دین، اجتهادی ناصواب از ایشان صادر می‌گشت، بلافاصله بوسیله وحی ابشتابه او تصحیح می‌شد و به مردم ابلاغ می‌گشت و مردم از آن دین می‌آموختند و پی‌به مسئله می‌بردند. و اما در مسائل و کاروبار دنیایی هم گاهی دچار اشتباهاتی می‌شدند، ولی تشخیص امر رسالت از امور دنیوی برای یارانشان ساده و آسان بود، زیرا شناخت امور دنیوی و تمییز آن از امور دینی برای هر انسانی ممکن است؛ و یا گاهی خود یارانشان سؤال می‌کردند که آیا فلان امر از وحی است یا نظرات شخصی ایشان، چنانکه در حدیث صحیح وارد شده که در هنگام جنگ بدر رسول الله صلی الله علیه وسلم لشکرشان را حرکت دادند تا پیش از مشرکان به آبهای بدر برسند، و نگذارند که آنان به مخازن آب وادی بدر دست یابند هنگام عشاء پاسی از شب گذشته، به نزدیک‌ترین چاه آب در وادی بدر رسیدند و منزل کردند. حُباب بن مُنذر به عنوان یک کارشناس نظامی گفت: «أرأيت هذا المنزل أمْنزلاً أنزله الله لیس لنا أن نتقدمه ولا نتأخره أم هو الرأي والحرب والمكيدة؟ قال بل هو الرأي والحرب والمكيدة قال یا رسول الله فإن هذا لیس لك بمنزل امض بالناس حتی تأتي أدنی ماء من القوم فنعسكر فيه ثم نعور ما وراءه من الآبار ثم نبني عليه حوضاً فنملؤه ماء ثم نقاتل القوم فنشرب ولا يشربون فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد أشرت بالرأي ثم أمر بإنفاذه فلم یجیء اللیل حتی تحولوا کما رأی الحباب وامتلكوا مواقع الماء» (فقه السیرة) و (دلائل النبوة) و البانی گفته صحیح است.

یعنی: ای رسول‌خدا اینجا که منزل کرده‌اید، آیا منزلی است که خداوند (از طریق وحی) برای شما تعیین کرده است که ما حق نداریم پیشتر از آن برویم یا به عقب‌تر از آن بازپس رویم؟ یا اینکه آندیشه است و جنگ است و نیرنگ؟ فرمودند: (بل هو الرأي والحرب والمیکدة) نه، بلکه این نظر خودم است و جنگ است و نیرنگ! گفت: ای رسول‌خدا، اینجا جای منزل کردن نیست! لشکریان را حرکت دهید تا به نزدیک‌ترین چاه به طرف مقابل (قریش) برسیم. آنجا منزل کنیم، و چاه‌های آنطرف‌تر را کور کنیم و بر آنها حوضی بسازیم و آن حوض را از آب پر کنیم؛ آنگاه با حریفان بجنگیم، ما آب داشته باشیم و آنان آب نداشته

باشند! رسول الله صلی الله علیه وسلم- فرمودند: (لقد أشرت بالرأي) اندیشه درست را تو ارائه کرده‌ای! آنگاه، رسول خدا صلی الله علیه وسلم لشکر را حرکت دادند، تا به نزدیک ترین چاه آب به دشمن رسیدند. در آنجا در دل شب منزل کردند، و شبانه حوض‌های آب را ساختند و چاه‌های آن طرف‌تر همه را کور کردند و آبشان را در آن حوض‌ها انداختند. در اینجا می بینیم که چون مسئله بر حباب بن منذر رضی الله عنه مشتبه شد که آیا عملکرد پیامبر صلی الله علیه وسلم از جانب وحی است یا نظر شخصی، از ایشان سؤال کردند تا مسئله برایشان روشن گردد.

و یا در روایت صحیح دیگری آمده که روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم در مدینه از کنار چند نفر عبور کردند که آنها در حال تلقیح نخلهای خود بودند، پیامبر صلی الله علیه وسلم با دیدن آن کار آنها فرمودند: «لَوْ لَمْ تَفْعَلُوا لَصَلَحَ» اگر شما این کار را نکنید بهتر است، آنها نیز بخاطر سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم از انجام کار تلقیح نخلها منصرف شدند، ولی بعدها محصول نخل خوب نشد، بعد از مدتی پیامبر صلی الله علیه وسلم دوباره نزد آنها رسیدند و فرمودند: «مَا لِنَخْلِكُمْ؟» اوضاع نخلهای شما چگونه است؟ آنها موضوع خراب شدن محصول را خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم عرض کردند، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِأَمْرِ دُنْيَاكُمْ» شما به امورات دنیوی و تخصصی خود آگاه تر هستید، و در مسند بزاز آمده که فرمودند: «وَإِنِّي قُلْتُ لَكُمْ ظَنًّا ظَنَنْتُهُ، فَمَا قُلْتُ لَكُمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَنَنْ أَكْذِبَ عَلَيَّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» یعنی: «من آنچه که به شما گفتم گمان و نظر خودم بود، اما هر آنچه به شما گفتم که خدای عزوجل چنان فرموده، هیچگاه دروغی بر خداوند تبارک و تعالی نیست.» صحیح مسلم (2363) و مسند البزاز (937).

و از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرمودند: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْ دِينِكُمْ فَخُذُوا بِهِ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْ رَأْيِي، فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ.» صحیح الجامع (2338).

یعنی: «همانا من بشری هستم (مانند شما)، هرگاه شما را در دینتان به چیزی امر کردم آنرا اجرا کنید، و اگر چیزی را از روی نظر خود به شما گفتم، بدانید که من بشر هستم (و احتمالاً درست نیست).»

خلاصه اینکه:

انبیای الهی در ابلاغ دین عصمت داشتند، و هرآنچه مربوط به دین و احکام آنست را بدون کم کاست و کتمان برای مردم بیان کرده اند، و اگر أحياناً در پاره ای از مسائل مرتبط به امر دین دچار سهو یا اشتباه می شدند بلافاصله توسط وحی تصحیح و اصلاح می شدند و مردم آگاه می گشتند، و در کاروبار دنیایی و غیر دینی هم عصمت نداشتند، و این امر لطمه ای به رسالت ایشان وارد نمی کند، زیرا خدای متعال فرموده که من پیامبری تاجر یا دهقان یا طبیب یا صنعتکاری برای شما فرستادم! بنابراین اشتباه کردن در این امور چیز عجیبی نیست و تشخیص امر رسالت از غیر آن برای مردم آسان بود، و همانگونه که چند مثال ذکر کردیم مسائل دنیوی و غیر دینی قابل تمییز بودند و پیامبر صلی الله علیه وسلم هرآنچه مربوط به دین و رسالت می بود را بعنوان دین به مردم می فهماند تا مردم متوجه شوند که فلان مسئله از دین است و فلان مسئله خارج از رسالت است.

بر همین مبنا فقهای اسلام فرمودند: أصل در فرموده های پیامبر صلی الله علیه وسلم بر

آنست که اقوال ایشان مبنای تشریحی دارند و از جانب وحی هستند مگر آنکه دلیلی یافت شود که ثابت کند فلان قول نبوی نظر شخصی ایشان بوده، و اگر چنین حجتی وجود نداشته باشد به اصل عمل می شود؛ یعنی اقوال او مورد تأیید وحی هستند و جنبه تشریحی دارند، اما اصل در افعال نبوی همیشه بر جنبه تشریحی نیست؛ گاهی جنبه تشریحی دارد و گاهی اجتهاد و نظر شخصی ایشان است.

عصمت پیامبران در چه چیز های است؟

پیامبران علیهم الصلاة والسلام در بین مخلوقات از همه شرافتمندتر و پاکتر بودند و بیشتر از همه تقوای خداوند را داشته و دارند و از او می ترسند و برگزیدگانی هستند که مردم باید به آنها تاسی جویند و اقتدا نمایند. رسول صلی الله علیه وسلم و پیامبران علیهم الصلاة والسلام دارای مقام عصمت و مصون از اشتباه و معاصی است.

مسائل مرتبط با عصمت را به دو امر زیر تقسیم می کنیم:

- عصمت در تبلیغ دین

- عصمت در خطاهای بشری

مورد اول، یعنی در تبلیغ انبیاء همگی معصومند. الله تعالی می فرماید: «ولو تقول علينا بعض الأقاویل * لأخذنا منه بالیمین * ثم لقطعنا منه الوتین * فما منکم من أحد عنه حاجزین» (الحاقه 47/ - 44) یعنی: و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود دست راستش را سخت می گرفتیم سپس رگ قلبش را پاره می کردیم و هیچ یک از شما مانع از (عذاب) او نمیشد. شیخ عبد العزیز بن باز - رحمه الله - در (فتاوی ابن باز ج 371/6) میگوید: قاطبه مسلمانان اجماع دارند که پیامبران علیهم الصلاة والسلام و از جمله محمد صلی الله علیه وسلم در آنچه که مربوط به خطای تبلیغ در دین است معصومند، الله تعالی می فرماید: «والنجم إذا هوی * ما ضل صاحبکم وما غوی * وما ینطق عن الهوی * إن هو إلا وحی یوحی * علمه شدید القوی» (سوره النجم 1/ - 5) یعنی: سوگند به اختر چون فرود میآید [که] یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده و از سر هوس سخن نمیگوید این سخن بجز وحی که وحی می شود نیست آن را [فرشته] شدید القوی به او فرا آموخت.

پس پیامبر ما محمد صلی الله علیه وسلم در تمام آنچه که مربوط به تبلیغ دین الله از قول و فعل و تقریر است، معصوم می باشد و در این مسئله بین اهل علم اختلافی نیست. اما در خصوص مورد دوم یعنی معصوم بودن در خطاهای بشری: این مسئله به دو بخش تقسیم می شود:

1- عدم خطای انبیاء مربوط به گناهان کبیره، که آنها علیهم السلام از گناهان کبیره معصومند چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در مجموع الفتاوی: (ج 4 / 319) بر آن تأکید داشته.

2- گناهان صغیره، گاهی بعضی از انبیاء مرتکب گناهان صغیره شده اند و لذا اکثر اهل علم معتقدند که انبیاء در گناهان صغیره معصوم نیستند. و اگر یکی از انبیاء مرتکب چنین گناهی شده باشد الله تعالی به وی تذکر داده و او نیز مبادرت به توبه نموده است. کسانیکه می گویند: آدم علیه السلام معصیت کرد و توسط شیطان دچار لغزش گردید و جهت اثبات آن به فرموده خداوند متعال استناد میجویند: «فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَّتْ لُهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (سوره طه/121) «از آن درخت خوردند آنگاه شرمگاهایشان آشکار گردید و شروع به پوشاندن خویش به وسیله

برگ درختان بهشت کردند و آدم پروردگارش را نافرمانی کرد بنابراین اغوا شد یعنی راه را گم کرد.» و در سوره بقره آیه 36 می فرماید: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا» «شیطان آن دو را از آنجا دچار لغزش کرد.»

جواب این است که: آنچه در مورد آدم علیه السلام در اینجا روی داده قبل از نبوت بوده است بنابراین درست نیست که آن را وسیله طعنه زدن به او قرار داد. امام ابوبکر بن فورک گوید: این جریان مربوط به قبل از نبوت آدم بوده است و دلیل آن فرموده پروردگار است که می فرماید: «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَاهُ» (سوره طه 122) «سپس پروردگارش او را برگزید، توبه اش را قبول کرد و او را هدایت نمود.» و آنگاه می گوید که برگزیدن و هدایت آدم بعد از عصیان و نافرمانی بوده است و اگر قبل از آن بود دلیل جواز گناه به صورت واحد در مورد آنها بود و همچنین قبل از نبوت شریعتی برای پیامبران وجود ندارد که بر ما تصدیق آن واجب باشد و اما زمانی که از طرف پروردگار به سوی مردم مبعوث شدند، امین و معصوم در رساندن پیام پروردگارند و گناه گذشته به آن ضرری نمی رساند.

اگر گفته شود چگونه وقایع روی داده را به قبل از نبوت آدم مرتبط می دارید مگر نبوت همان وحی کردن از جانب پروردگار نیست؟ در حالیکه آیات و احادیث ناطق به آنند که خداوند با آدم قبل از خروج از بهشت سخن گفته است.

جواب اینست که: نبوت در اینجا منتهی است زیرا آن تنها وحی نیست بلکه وحی کردن به شخص نبی برای یک شریعت جدید و یا تجدید شریعت قبلی است و این چیزی است که دلایل موجود آن را در مورد آدم نمی رساند که در بهشت همراه همسرش به او شریعتی داده شده باشد. بنابراین صحیح ترین سخن در این مورد این است که آنچه در مورد آدم روی داده قبل از نبوتش بوده است. تنها چیزی که احتمال داشتن شریعتی را برای آدم علیه السلام قبل از آن نافرمانی ممکن می سازد توبه ای است که بعد از ارتکاب نافرمانی اقدام به آن کرد ولی این کار نه به واسطه شریعت بلکه تنها به خاطر صفا و پاکی نفس و شناخت مقام و منزلت پروردگار از جانب آدم علیه السلام تحقق یافت. خداوند متعال می فرماید: «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (سوره بقره 37) «آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود آنگاه خداوند توبه اش را پذیرفت که او توبه پذیر مهربان است.»

از جمله مثالهایی که مخالفان باز در این زمینه بیان داشته اند و به خاطرش می خواهند قرآن را زیر سؤال ببرند آن هم موردی است که قبل از نبوت در مورد موسی علیه السلام روی داده و آن ارتکاب جرم قتل است و برای آن به قرآن استناد می جویند: «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ» (سوره قصص 15) «هنگامی که مردم شهر در بی خبری بودند موسی به شهر درآمد؛ دو نفر را دید که با همدیگر می جنگند یکی از آن دو از قوم موسی و دیگری از طایفه دشمنان او بود. آنگاه شخصی که از طایفه موسی بود او را به کمک طلبید، موسی به کمکش شتافت و با یک مشت آن مرد را از پای درآورد و گفت: این کار از شیطان است هر آینه شیطان دشمن گمراه کننده آشکاری است.» سپس می گویند که موسی علیه السلام از ارتکاب آن پشیمان شد و همین ندامت باعث شد که در حضور

پروردگار در شفاعت پیش قدم نشود چنانکه در حدیث شفاعت که طولانی است بیان گردیده: «فَيَأْتُونَ مُوسَى فَيَقُولُونَ يَا مُوسَى أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ فَضَلَّكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَبِكَلَامِهِ عَلَيَّ النَّاسِ اسْتَفْعَ لَنَا إِلَى رَبِّكَ أَلَا تَرَى إِلَيَّ مَا نَحْنُ فِيهِ فَيَقُولُ إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ وَإِنِّي قَدْ قَتَلْتُ نَفْسًا لَمْ أُوْمَرْ بِقَتْلِهَا نَفْسِي نَفْسِي» (بخاری) (در روز قیامت مردم پیش موسی می آیند و می گویند: ای موسی تو رسول خدا هستی و خداوند به واسطه رسالت و سخن گفتن با شما، تو را برتری داده است. پیش پروردگارت برای ما شفاعت کن. مگر نمی بینی ما در چه وضع و حالی هستیم؟ در جواب می گوید: پروردگارم امروز چنان خشمگین است که نه در گذشته و نه در آینده بدین صورت خشمگین نخواهد شد من کسی را بدون اینکه مأمور به کشتن او باشم، کشتم. من هم اکنون در فکر خود می باشم. خودم، خودم، خودم.)

در این باره نیز می گوئیم: آنچه که مخالفان در حق موسی علیه السلام بیان کرده اند مربوط به قبل از نبوتش بوده است چنانکه خداوند متعال می فرماید: «قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِئْتَ فِينَا مِنْ عَمْرٍكَ سِنِينَ* وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ* قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ* فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (سوره شعرا 18-21) «گفت: ای موسی آیا تو را در میان اهل خویش در دوران جوانی نپروراندم؟ و سالها عمر خویش را در میان ما گذراندی و انجام دادی آنچه را می خواستی و از جمله ناسپاسان بودی. گفت: من آن کار را کرده و از جمله گمراهان بودم سپس گریخته و از عقوبت شما ترسیدم آنگاه پروردگارم مرا دانش آموخت و از جمله پیامبران قرار داد.» موسی قصد کشتن او را نداشت بلکه هدفش دفاع از برادرش بود بنابراین مرتکب قتل عمد نشد و به خاطر این کار موسی از خداوند درخواست بخشش نمود و خداوند نیز او را بخشید چنانکه می فرماید: «قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (سوره قصص 16) «گفت: پروردگارا به درستی که به نفس خویش ظلم کردم، مرا ببخش، آنگاه پروردگار او را بخشید که به راستی او صاحب بخشش و رحمت است.» و ایرادهای را به پیامبران نسبت می دهند که در حقیقت امر خلاف اولی است یعنی انجام ندادنش بهتر بود.

ما مسؤل رفتن مردم به جنت نمی باشیم!

در قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی میفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنْ أِهْدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّٰ فَاِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» (سوره زمر / 41). (ای محمد) ما این کتاب را به حق برای هدایت مردم بر تو نازل کردیم پس هر کس که، هدایت یافت به سود و فایده خودش است، و هر که گمراه شد به زیان و ضرر خودش تمام میشود، و تو وکیل و مسؤل آنها نیستی.

مفسرین در تفسیر آیه متبرکه (41 / سوره زمر) مینویسند که اساساً قرآن عظیم الشان برای هدایت و رهنمایی بشریت نازل شده. «إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ» (بطور یقین این کتاب پر جلال و پر معجزه میباشد، بدون اینکه در آن باطل و اشیای بی مفهوم باشد، برای هدایت بشریت بر تو فرو فرستادیم).

علماء میگویند در مورد کلمه «حق» که در آیه متذکره ذکر گردیده است، میتوان دو تفسیر را از آن بعمل آورد.

1- اول اینکه نزول و ارسال قرآن عظیم الشان به پیامبر صلی الله علیه وسلم، به حق

صورت پذیرفته است، و در آن هیچگونه چیزی باطلی دیده نمیشود.
2- دوم اینکه این کتاب حق است **(ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ)** است، قرآن عظیم الشأن کتاب بر حق و در آن جای هیچگونه شک و شبهه وجود نمیتواند داشته باشد، و برای هدایت متقیان نازل گردیده است.

همچنان در این هم جای شک و شبهه باقی نمی ماند که این کتاب: یعنی قرآن عظیم الشأن بر پیامبر صلی الله علیه وسلم غرض رهنمایی و هدایت بشریت نازل گردیده است، بنا بر انسانها است تا در رهنمائی و هدایت این کتاب آنچه که حق است بدان عمل نمایند و از آن چیز که موجب ضلالت انسانی میگردد از آن باید دوری و اجتناب نماید، باید به فهم قرآن عمل کرد و زندگی خویش را در فهم و منطق قرآن عیار ساخت، به سوی آنچه که این کتاب ما را تشویق و ترغیب می کند، باید بدان شتافت و آن را عملی ساخت، و از آنچه که از انجام آن ما را هشدار داده و منع نموده است، باید هشدار آنرا جدی گرفت و خود را از انجام آن نگاه کرد. به هر آنچه که قرآن عظیم الشأن ما را فرا میخواند، آن را رشد و هدایت به حساب آورد و از آنچه که نهی فرموده، آن را باطل و ناروا شمرد و از آن دوری کرد. در ادامه آیه شریفه می آید: **«فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ»** پس هر کس و هر انسان راه هدایت را قبول کرد، راه هدایت را در پیش گرفت، و با دلیل و برهان به سوی حق شتافت به نفع او خواهد بود، زیرا که حکم علمی است که: نتیجه حق پذیری به خود انسان باز میگردد.

«وَمَنْ ضَلَّٰ فَاِنَّمَا يَضِلُّ عَلَیْهَا» (و هر کس گمراه گردید و از حق روشن کلام الهی سرپیچی و انحراف جوید، در نهایت امر به زیان و ضرر خودش تمام خواهد گردید، در نتیجه شخص گمراه ای خواهد بود؛ و به اصطلاح کیفر عمل انحرافی خویشرا خواهد چشید.
«وَمَا اَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَكِيلٍ» و تو ای پیامبر! بر آنان بحیث وکیل و مراقب گماشته نشده ای، و موظف نیستی که حق را به قلب، جان و وجود آنان برسانی، و به اصطلاح همیشه مراقب و مواظب آنان باشی که آنان انحراف ننمایند. زیرا که تو نمی توانی آنان را به اسلام و ایمان وادار به اجبار سازی. تنها و تنها وظیفه تو رساندن پیام آسمانی است، نه نگرهبانی از دلهای مردم و یا اجبار شان به پذیرش حق.

ایمان یک عقد، وپیمان و التزام قلبی و درونی است که انسان با اختیار خود آن را باید بپذیرد. بدین اساس دین مقدس اسلام ایمان اجباری را قبول ندارد و پروردگار با عظمت ما انسان را آزاد گذاشته است تا با تحقیق دین را انتخاب کند.

در منطق قرآن، کسانی که انتخاب کننده دین ناهق باشد آنرا کافر و کسانی که قبول کننده دین حق باشد آنرا مؤمن مسمی می کند. درین محاسبه کسی میتواند مسلمان باشد و سر انقیاد و تسلیم به راه حق فروآورده باشد اما مؤمن نباشد.

چنانچه گفتیم مؤمن همان رابطه و تعهد داخلی است که از آن تعهد و صداقت آن الله تعالی و خود شخص مسلمان و مؤمن خبر دارد.

دین مقدس اسلام برای انتخاب دین قاعده و قانون را وضع نموده است که پایه و بنیاد این قانون در (آیه: ۲۵۶ سوره بقره) با ظرافت خاص بیان یافته است:

پروردگار با عظمت ما میفرماید: **«لَا اِكْرَاهُ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ...»** الایه (اجبار و اِکراهی در (قبول دین) نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است.

شأن نزول آیه متبرکه: این آیه در سوره بقره بوده و سوره بقره بعد از هجرت به مدینه

آغاز گردیده است. وحی این سوره زمان آغاز یافت که نظام اسلامی در حال شکل گیری و استحکام بود.

مفسرین میگویند: که این سوره در باره مردی از اهل مدینه و از قبیله بنی سالم بن عوف، در مورد شخص بنام «حصین»، نازل شده است: قصه طوری است که: «حصین» که خودش مسلمان شده بود، دو پسر داشت که نصرانی بودند و تا هنوز بدین اسلام مشرف نشده بودند.

این مرد داستان را بحضور محمد صلی الله علیه و سلم عرض داشتند که یا رسول الله! آیا میتوانیم آن دو را مجبور به قبولی دین اسلام کنم، چون آنان حاضر نیستند که غیر از نصرانیت دین دیگری را بپذیرند؟! در جواب آیه شریفه «لا اکره فی الدین...» نازل شد. همچنان برخی از مفسرین در شان نزول این آیه فرموده اند که: مردی از انصار غلامی داشت سیاه پوست بنام «صبیح» میخواستند او را به دین اسلام به زور مجبور سازند.

در همین اثنا آیه «لا اکره فی الدین» بر پیامبر محمد صلی الله علیه و سلم نازل شد و به «صبیح» و تمام مسلمانان هدایت داده شد تا در پذیرش دین کوچکترین اجبار و اکراهی را بر مردم روا ندارند و فرمود: که انسان ها از کمال اختیار و آزادی برخوردار میباشند.

همچنان حضرت عمر رضی الله عنه پیره زن نصرانی را به دین مقدس اسلام دعوت کرد؛ او در جواب گفت: «انا عجوز کبیره والموت اقرب الی» یعنی من پیر زن بزرگ سالی هستم که مرگم نزدیک شده است؛ چرا در آخر عمر خود مذهبم را رها کنم؟ حضرت عمر رضی الله عنه بعد از استماع صحبت زن او را بر ایمان آوردن اجبار نه نمود؛ بلکه این آیه شریفه را تلاوت نمود که: «لا اکره فی الدین» یعنی، در دین اجباری نیست» و در حقیقت بر پذیرش ایمان زور و اکراه امکان ندارد.

دین مقدس اسلام ارتباط ایمان را با اعضای ظاهری نداشته، بلکه ایمان و عدم ایمان را از اموری قرار داده است که ارتباط اساسی به خواست خود انسان و میل و رضایت درونی او دارد.

طوریکه خداوند متعال میفرماید: «وقل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر» (بگو: حق همان چیزی است که) از سوی پروردگار تان (آمده) است (ومن آن را با خود آورده ام و برنامه من و همه مؤمنان است) پس هرکس که میخواهد (بدان) ایمان بیاورد و هرکس میخواهد (بدان) کافر شود. (سوره الکهف: ۲۹) قرآن عظیم الشان محمد صلی الله علیه و سلم را به این حقیقت متوجه ساخته است که بر تو فقط تبلیغ دعوت واجب است و تو نمیتوانی بر مردم به گرویدن به اسلام اجبار کنی. «افأنت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین» (یونس: آیه ۹۹) «آیا تو (ای پیغمبر!) می خواهی مردمان را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟ (این کار نه صحیح و نه سودمند است و نه از دست تو ساخته است).

و باز در سوره (الغاشیه: آیه: ۲۲) میفرماید: «لست علیهم بمسیطر» (تو بر آنان چیره و مسلط نیستی) همچنان قرآن عظیم الشان در سوره الشوری آیه: ۴۸ میفرماید: «فان اعرضوا فما ارسلناک علیهم حفیظاً ان علیک إلا البلاغ» (اگر (مشرکان از پذیرش دعوت تو) روی گردان شدند (باک مدار و غمگین مشو) چراکه ما شما را به عنوان مراقب و مواظب ایشان نفرستادیم. بر تو پیام باشد و بس.) همچنان قرآن عظیم الشان در (سوره مزمل آیه: ۱۹) میفرماید: «فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلاً» «پس هرکس که بخواهد (میتواند) راهی به سوی پروردگارش اتخاذ نماید» در این آیه متبرکه جمله «من شاء»

دلیل بر اختیار و آزادی انسان در انتخاب کفر و ایمان است. «انا هدیناه السبیل إما شاکراً وإما کفوراً» «ما راه را به انسان نشان دادیم، خواه شکر گذار باشد (و پذیرا شود)، یا (مخالفت کند و) کفران نماید.» در آیات متذکره راه حق و باطل از یکدیگر مشخص شده است و انتخاب هر یک به دست خود انسان است، او مجبور نیست و در عمل میتواند هر کدام از این راه را که بخواهد انتخاب کند، لکن اگر راه حق و حقیقت را انتخاب کرد، به جنت و سعادت ابدی دست مییابد و اگر راه باطل را انتخاب کرد، به عذاب دردناک، و جهنم و بدبختی عظیمی گرفتار خواهد شد.

قرآن عظیم الشان در بیش از (۱۲۰) آیه تأکید نموده است که اسلام بر اساس رضایت قلبی و آموزش محض انتشار یافته است و بعد از عرضه شدن اسلام بر مردم، بر ای آنها صلاحیت عام تام داده شده است تا در پذیرش ورد دین آزاد باشند. بنابر همین منطق بزرگ انسانی است که پیامبر محمد صلی الله علیه وسلم بعد از فتح مکه اهل مکه را به حال خود رها کرد و فرمود: «**أذهبوا فأنتم الطلقاء**»: بروید، شما آزادید و بعد از این فتح عظیم و سر نوشت ساز بر آنان، کسی را به اسلام مجبور نکرد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره التکویر

جزء 30

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 29 آیه است.

وجه تسمیه:

طوریکه در فوق یادآور شدیم: این سوره به سبب افتتاح و آغاز با این فرموده پروردگار با عظمت «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» «تکویر» نامیده شد. نام دیگر این سوره «کورت» است. کلمه «کُوِّرَتْ» از آیه ی اول این سوره مبارکه بر گرفته شده است. کورت صیغه ی ماضی مجهول از مصدر تکویر است که به معنای در هم پیچیده شده است. قابل تذکر است که: این سوره در مکه پس از سوره ی مَسَد نازل شده است. **تکویر:** در هم پیچیدن آفتاب و سپس افگندن و محو کردن روشنی آن است. نام سوره اشاره به حادثه ای از حوادث عظیمی است که در نظام هستی پیش از آغاز قیامت روی می دهد، حادثه ای که در رابطه با آفتاب، به عنوان یکی از بارزترین مظاهر قدرت و عظمت و رحمت الله متعال روی می دهد و بیان کننده ی این مهم است که انسان به سرانجامی که خود، مقدمه ی آن را فراهم کرده است می رسد، البته بعد از وقوع حوادث بزرگی که در پیشاپیش قیامت و محاکمه و محاسبه ی انسان ها روی می دهد و وجود افرادی در کره ی زمین که برنامه ی الله را نمی پذیرند و آن را تحمل کرده نمی توانند، کمترین اشکالی در برنامه ی الله ایجاد نمی کند و اگر کسی قادر به رویت نور آفتاب نیست، مشکل از چشمان اوست نه از نور آفتاب.

زمان نزول سوره تکویر:

از مضمون و لحن بیان سوره مبارکه به روشنی چنین بر می آید که این سوره از سوره های است که در دوره ی آغازین بعثت در مکه ی معظمه شرف نزول یافته است.

برخی از خصوصیات سوره های مکی:

- 1 - قسم خوردن زیاد.
- 2 - موضوعیت ایمان به الله و روز قیامت و وصف بهشت.
- 3 - آیات کوتاه.
- 4 - بحث و مجادله با مشرکان.
- 5 - قصه و داستان.
- 6 - آوردن عبارت یا ایها الناس.
- 7 - سخن نگفتن از جهاد.

پیوند و مناسبت سوره تکویر با سوره عبس:

هر دو سوره از حوادث و رویدادهای، عظیم و سنگین روز قیامت بیان بعمل آورده است: (عبس - آیات متبرکه 33 الی 42)، و سوره تکویر از (آیات 1 الی 14).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره تکویر:

طوریکه یادآور شدیم نام این سوره «التکویر»، یعنی «برخود پیچیدن» است، که از آیه اول این سوره گرفته شده است. این سوره در مکه مکرّمه نازل شده و از جمله سور های

مکی میباشد.

سوره تکویر دارای (1) رکوع، (29) بیست و نه آیت، (104) یکصد و چهار کلمه، (426) چهارصد و بیست و شش حرف و (219) دویست و نوزده نقطه می باشد. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این بحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

آشنایی با سوره تکویر:

این سوره با جملات، کوتاه ولی قاطع، جالب، دارای قیافه و هماهنگی با مضامین سوره، بخش اول سوره در باره حالت ابتدایی قیامت و تاریک شدن همه منظومه های شمسی و در هم ریختن همه چیز و فرو پاشی نظام موجود هستی بحث می کند، سپس به موضوع بر خاستن انسانها از قبرها و گروه گروه بسوی خدا شتافتن را ترسیم نموده، محاسبه ای را به نمایش می گذارد و از شنیعترین گناه زمان جاهلیت، دختران را زنده بگور کرد، یاد آور شده، صحنه های جنت و جهنم را رقم می زند که با مشاهده آن انسان خود را درک می کند که چه چیزی را در این دو اقامتگاه نهانی برای خود فراهم کرده است، سپس با ارائه شواهدی از گسترده این هستی به حقانیت پیام اورش استناد نموده، به مخاطبین دعوت اذعان میکند که اگر پیام این دعوتگر را با پیام دیگران مقایسه کنید و سپس در باره آن قضاوت نمائید، حتماً به حقانیت آن پی میبرید.

فضیلت سوره تکویر:

در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «هر کس دوست دارد که به سوی روز قیامت بنگردد چنانکه گویی آن را به چشم سر میبیند پس باید سوره های: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ، إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ و إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ» را بخواند.

فضیلت تلاوت سوره تکویر:

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم می خوانیم: «کسی که سوره إذا الشمس کورت، را بخواند، خداوند او را از رسوائی در آن هنگام که نامه عملش گشوده می شود، حفظ می کند».

در حدیث دیگری می خوانیم که به پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم گفتند: چرا این قدر زود آثار پیری در شما نمایان گشته؟

فرمود: «سوره هود، واقعه، مرسلات، عم، و إذا الشمس کورت، مرا پیر کرد» زیرا آن چنان حوادث هولناک قیامت در اینها ترسیم شده است که هر انسان بیداری را گرفتار پیری زودرس می کند.

تعبیراتی که در روایات بالا آمده به خوبی نشان می دهد که منظور تلاوتی است که سر چشمه آگاهی و ایمان و عمل باشد.

محتوای سوره تکویر:

این سوره در قدم اول سرزنش و ملامت افرادی است که بر اساس يك سری مطالب موهوم بر یکدیگر تفاخر میکردند. و بصورت کل محتوای این سوره را عمدتاً دو محور اساسی را مورد بحث قرار داده است:

1- آیات آغاز این سوره بیانگر نشانه هائی از قیامت و دگرگونی های عظیم در پایان این جهان و آغاز رستاخیز است.

2- بخش دوم سوره از عظمت قرآن و آورنده آن و تأثیرش در نفوس انسانی سخن می گوید، و این قسمت با سوگند های بیدارکننده و پرمحتوایی همراه است.

سیاق های سوره تکویر:

اگر محتوای آیات از آیه (۱ تا ۱۴) ملاحظه شود: موضوعات هشدار و انذار، آگاهی انسان از دستاورد خود در روز قیامت مورد بحث قرار گرفته است.

و در آن تذکر داده شده که: نظام عادی عالم بر چیده میشود و نظام تعیین سرنوشت بر اساس دستاورد های خود جای آن را می گیرد. «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (۱) «وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» (۲) «وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ» (۳) «وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ» (۴) «وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» (۵) «وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ» (۶) «وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ» (۷) «وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ» (۸) «بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» (۹) «وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ» (۱۰) «وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ» (۱۱) «وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ» (۱۲) «وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْفِتْ» (۱۳) «عِلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ» (۱۴)»

هكذا از آیه ۱۵ تا ۲۹ - از سخن وحی دوری نکنید و متذکر آن شوید:

آگاهی انسان از دستاورد خود در روز قیامت، سخن فرشته امین وحی است و رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را از جنیان و شیاطین دریافت نکرده است، پس چرا از آن دوری میکنید؟ به جای دوری کردن، متذکر آن شوید. «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ» (۱۵) «الْجَوَارِ الْكُنُوسِ» (۱۶) «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ» (۱۷) «وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» (۱۸) «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (۱۹) «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» (۲۰) «مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ» (۲۱) «وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ» (۲۲) «وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ» (۲۳) «وَمَا هُوَ عَلَى الْعَيْبِ بِضَنِينٍ» (۲۴) «وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ» (۲۵) «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ» (۲۶) «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (۲۷) «لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» (۲۸) «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (۲۹)».

نکات اخلاقی و اجتماعی سوره تکویر:

1 - دفاع از مظلوم، اسلام و کفر ندارد. با اینکه دختران زنده به گور شده مسلمان نبودند، ولی قرآن از حق آنان دفاع می کند با نوع پرسش خاص که الله از فاعل جرم (و اذا المؤمنة سئلت).

2 - با سؤال، وجدان ها را بیدار کنید (بای ذنب قتلت).

3 - کرامت و بزرگواری، توانایی و مکننت، داشتن نیروهای فرمان بر و امانت داری از شرایط لازم برای پیام رسانی و ارشاد است (کریم، ذی قوه، مکین، مطاع، امین).

4 - گاهی باید تهمت ها را بی جواب نگذاشت و پاسخ داد (و ما صاحبکم بمجنون).

5 - در شیوه تبلیغ، تذکر بلی، ولی اجبار نه (ذکر للعالمین لمن شاء منکم ان یستقیم).

6 - انسان، نه بی اراده است و نه خود مختار. «و ما تشاؤون الا ان یشاءالله».

7 - چون خداوند رب العالمین است و بر همه امور تسلط دارد، پس خواست انسان نیز در موارد خیر به رضا و اراده و در همه موارد دیگر مشروط به خواست اوست. «و ما تشاؤون الا ان یشاءالله رب العالمین».

ترجمه و تفسیر سوره التکویر

جزء 30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﴿١﴾ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ﴿٢﴾ وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ﴿٣﴾ وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ ﴿٤﴾ وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ﴿٥﴾ وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ﴿٦﴾ وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ﴿٧﴾ وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ ﴿٨﴾ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ﴿٩﴾ وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ﴿١٠﴾ وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ ﴿١١﴾ وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ ﴿١٢﴾ وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ ﴿١٣﴾ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ ﴿١٤﴾ فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ ﴿١٥﴾ الْجَوَارِ الْكُنُوسِ ﴿١٦﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ ﴿١٧﴾ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ ﴿١٨﴾ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿١٩﴾ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ﴿٢٠﴾ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿٢١﴾ وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ ﴿٢٢﴾ وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ ﴿٢٣﴾ وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ ﴿٢٤﴾ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿٢٥﴾ فَأَيْنَ تَذُهَبُونَ ﴿٢٦﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٢٧﴾ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ ﴿٢٨﴾ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٩﴾

ترجمه موجز:

- «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (1) در آن هنگام که آفتاب در هم پیچیده شود،
«وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» (2) و در آن هنگام که ستارگان بی فروغ شوند،
«وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ» (3) و در آن هنگام که کوهها به حرکت در آیند،
«وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ» (4) و در آن هنگام که با ارزشترین اموال به دست فراموشی سپرده شوند،
«وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» (5) و در آن هنگام که وحوش (حیوانات) جمع شوند،
«وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ» (6) و در آن هنگام که دریاها بر آفروخته شوند،
«وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ» (7) و در آن هنگام که هر کس با همسان خود قرین گردد،
«وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ» (8) و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود.
«بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» (9) به کدامین گناه کشته شدند؟!
«وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ» (10) و در آن هنگام که نامه‌های اعمال گشوده شود،
«وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ» (11) و در آن هنگام که پرده از روی آسمان برگرفته شود،
«وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ» (12) و در آن هنگام که دوزخ شعله ور گردد،
«وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ» (13) و در آن هنگام که بهشت نزدیک شود،
«عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ» (14) (بلی در آن هنگام) هر کس میداند چه چیزی را آماده کرده است!
«فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ» (15) سوگند به ستارگانی که باز می‌گردند،
«الْجَوَارِ الْكُنُوسِ» (16) حرکت می‌کنند و از دیده‌ها پنهان میشوند،
«وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ» (17) و قسم به شب، هنگامی که پشت کند و به آخر رسد،
«وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» (18) و به صبح، هنگامی که تنفس کند،
«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (19) که این (قرآن) کلام فرستاده بزرگواری است (جبرئیل امین).

«ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» (20) که صاحب قدرت است و نزد (خداوند) صاحب عرش، مقام والاّی دارد!
 «مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٍ» (21) در آسمانها مورد اطاعت (فرشتگان) و امین است!
 «وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ» (22) و مصاحب شما (پیامبر) دیوانه نیست!
 «وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ» (23) او (جبرئیل) را در افق روشن دیده است!
 «وَمَا هُوَ عَلَى الْعَيْبِ بِضَنِينٍ» (24) و او نسبت به آنچه از طریق وحی دریافت داشته بخل ندارد!

«وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ» (25) این (قرآن) گفته شیطان رجیم نیست!
 «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ» (26) پس به کجا میروید؟
 «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (27) این قرآن چیزی جز تذکری برای جهانیان نیست،
 «لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» (28) برای کسی از شما که بخواهد راه مستقیم در پیش گیرد!
 «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (29) و شما اراده نمی کنید مگر اینکه خداوند (پروردگار جهانیان) اراده کند و بخواهد!

تفسیر سوره تکویر:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 14) در باره مقدمات و گردهمایی و خوف، ترس، هیبت و دهشت در روز قیامت، بحث بعمل آمده است.

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (1):

(هنگامی که آفتاب در هم پیچیده شود).

و مانند پیچیدن دستار و جمع کردن لباس فراهم آورده شود سپس به عنوان اعلامی بر ویرانی جهان، پرتاب گردد.

حسن بصری در تفسیر خویش می نویسد: که «کورت» از تکویر مشتق است که به معنای بی نور بودن می آید، و به معنای آندا ختن و افکندن نیز می آید که بیع بن خخثیم چنین تفسیر نموده است، که مقصود از آن این است که آفتاب در بحر انداخته می شود، و در اثر حرارت آن کلیه بحر ها و دریا آتش میگیرند، در میان این دو تفسیر هیچگونه تعارضی وجود ندارد، بدین شکل که اول نور آفتاب سلب گردد و سپس به بحر انداخته شود.

در صحیح بخاری از حضرت أبو هریره (رض) روایت است، که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: آفتاب و ماه در روز قیامت به بحر انداخته می شوند، و در مسند بزاز آمده است که در جهنم انداخته میشود، ابن ابي حاتم و ابن ابي الدنيا و أبو الشيخ نسبت به این آیات چنین نقل کرده اند، که خداوند در روز قیامت ماه و آفتاب و تمام ستارگان را به بحر می اندازد، و سپس بر آن باد تندی می وزد که در اثر آن تمام دریا ها آتش می گیرند، و بدین شکل این هم صحیح است که آفتاب و ماه به دریا و بحر انداخته می شوند، و این نیز درست است که به جهنم انداخته می شوند، زیرا کلیه ای دریا ها در آن هنگام جهنم قرار میگیرند. (مستفاد من المظهری والقرطبی).

مفسیرین در تفسیر: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» میافزایند که: نور آفتاب که اکنون در همه جا ساطع است، تا دور دور را فراگرفته و میلون ها میل (مایل) دور تر می تابد، با فرا رسیدن قیامت، نور گسترده آفتاب، منقبض گردیده بر خود می پیچد و از دیده ها پنهان می

شود.

آفتاب که منظومه در خشان و تابانیست به تدریج به سردی می‌گراید، گرما و روشنایی اش را از دست میدهد و به ستاره تاریک و سردی تبدیل می‌شود، همچنان که زمین پس از جدا شدن از آفتاب و سایر منظومه‌ها، نخست گرم و آتشین و روشن و در خشان بود، بتدریج به سردی گرائید و به جرم سرد و تاریکی تبدیل شد که اکنون نور و حرارتش را از آفتاب می‌گیرد، فقط در عمق سینه و در ژرفای دل خود حرارتش را حفظ کرده و همه چیز در درونش در حالت مذاب و غلیان، ولی سطح بیرونی اش سرد و تاریک، آفتاب نیز با مرور زمان به این سرنوشت مبتلا خواهد شد.

«شمس»: به معنی آفتاب نورافشان است و نورافشان بودن از توصیف آفتاب در (سوره‌ی نبا آیه‌ی 13) گرفته شده است.

«كُوْرَتٌ»: «دریچد و بی‌فروغ گردد. آنگاه که آفتاب تاریک شود.»

یعنی:

1 - نور آن از بین می‌رود و تاریک می‌شود.

2 - به زمین می‌افتد.

3 - حرکت و طلوع آن متوقف می‌شود.

4 - به قول علماء «كُوْرَتٌ» یعنی در هم پیچیده شدن و جمع شدن و افتادن.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «آفتاب و ماه در روز قیامت هردو در آتش هستند»: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ يُكْوَرَانِ فِي النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ دلیل آن برای عذاب بیشتر کافران است که در دنیا آفتاب و ماه را عبادت می‌کردند تا مایه عذاب و ناراحتی بیشتر آنها شود. [مشکل الآثار طحاوی: 183] و [الابانة الكبرى ابن بطه: 70] و [السلسلة الصحيحة: 124] حکم البانی: صحیح.

«وَإِذَا النُّجُومُ انْكَرَتْ» (2):

(و هنگامیکه ستارگان تیره گردند).

و نور آنها از میان برود. یا «انکدار» آنها به معنی فروافتادن، پراکنده شدن و به پایان رسیدن عمر آنهاست.

با فرا رسیدن روز قیامت و خاموش شدن مشعل تابان و در خشان آفتاب، ستاره‌ها تیر و تاریک میشوند، تعداد کثیر از ستارگان که روشن معلوم می‌شوند در اصل تاریک هستند نور و روشنایی خویش را از منابع دیگری به عاریت گرفته‌اند.

«وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ» (3):

(و آن وقت که کوه‌ها چون ریگ به حرکت در آیند و سپس چون پشم رنگین به هوا روند. آن هنگام تغییر می‌کنند و به غباری پراکنده تبدیل می‌شوند از جای خود برکنده می‌شوند).

«سُيِّرَتْ»: کوه‌ها از جای‌شان کنده شوند و به این سو و آن سو رانده شوند. روان‌شدن؛ مانند پنبه شده، از جای خود کنده می‌شوند و حرکت می‌کنند.

بعد از آفتاب و ستارگان کم کم زمین دچار تحول می‌شود، اولین چیزی که در زمین دگرگون می‌شود کوه‌ها هستند. «وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ۳» که کوه‌ها به حرکت مستمر و زیاد انداخته می‌شود. در آیه‌ای دیگر از سوره‌ی طه آمده که الله به پیامبر رحمت می‌فرماید: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ» در رابطه با کوه‌ها از تو می‌پرسند که چه اتفاقی

برایشان می‌آفتد؟ «فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ۱۰۵» (طه: 105). بگو: پروردگرم آن‌ها را پاره پاره و ذره ذره خواهد کرد. «فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ۱۰۶» (طه: 106) آنها را کاملاً مسطح خواهد کرد، مانند زمینی هموار «لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ۱۰۷» (طه: 107). کوه‌هایی که تکیه گاه زمین و زمینیان هستند، کوه‌هایی که هر جا باشند، یکی از عوامل مهم استقرار و استحکام هستند، همین کوه‌ها به حرکت درآورده می‌شوند و این صحنه‌ها را اگر بتوانیم تصور کنیم، بسیار مهم و تأثیرگذار خواهد بود.

«وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ» (4):

(در آن روز مردم گرانبهاترین اموال خود را که در همه اوقات مواظب آن بودند رها می‌کنند چون چیزی آمده که آن اموال گرانبها را از یادشان برده است) عشار: شتران رام و مهار کرده‌ای هستند که فرزندان آنها در شکم آنهاست. این گونه شتران به این دلیل به یادآوری مخصوص شدند زیرا نفیس‌ترین و گرامی‌ترین اموال در نزد اعراب می‌باشند. و یا اینکه ده ماهه حمل در شکم او باشد از نهایت دهشت این روز از صاحبش رها می‌شود.

عطلت: یعنی همین‌گونه رها کردند و بدون شتربان و انهاده شوند؛ به سبب خوف و هراس عظیمی که مردم در روز قیامت مشاهده می‌کنند. این آیه دلیل بر آن است که شتران نیز مانند حیوانات دیگر برانگیخته می‌شوند.

«وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» (5):

(و هنگامی که حیوانات وحشی در روز قیامت گرد آورده شوند). یعنی: جانوران وحشی و درندگان و جانوران بیابانی در روز قیامت حشر میشوند تا از برخی از آنها برای برخی دیگر قصاص گرفته شود، سپس به خاک تبدیل می‌گردند. به قولی: حشر آنها، مرگ آنهاست.

«وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ» (6):

(و هنگامی که أبحار (مانند آتش) آفروخته شوند). و به آتشی شعله ور و زبانه‌کش تبدیل شوند. البته بعید نیست که مراد انفجار مواد مذاب آتشفشانی اندرون زمین بر اثر انفجار و زلزله های عظیم آن باشد چنان‌که بعضی از مفسران همچون الوسی بر این نظرند. ابی بن‌کعب می‌گوید: «در اثنایی که مردم در بازارهای خویش به سر می‌برند، بناگاه نور آفتاب محو می‌شود و در اثنایی که آنان در این حالت‌اند، بناگاه کوه‌ها از جا برکنده شده و بر روی زمین می‌آفتند پس، از آن حرکت و اضطراب عظیمی پدید می‌آید در این هنگام جنیات وحشت‌زده به سوی انسان‌ها روی می‌آورند و انسان به سوی جنیان و چهار پایان و مرغان و درندگان همه در هم می‌آمیزند».

«وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ» (7):

«وآنگاه که جانها قرین همدیگر شوند».

یعنی: جانهای مؤمنان با حورالعین جفت گردانیده میشوند و جان‌های کافران با شیاطین. یا ارواح با اجساد جمع میشوند.

حسن بصری در معنای آن می‌گوید: «هر کس به گروه خویش ملحق میشود؛ یهود با یهود، نصاری با نصاری، مجوس با مجوس، منافقان با منافقان و همین‌گونه مؤمنان با مؤمنان پس هر کس با هم کیش و هم آیین خود پیوند داده میشود».

مفسر طبری فرموده است: در بهشت مرد صالح با مرد صالح قرین می‌شود و مرد

ناصالح و بد با ناصالح و بد در آتش قرین می‌شود. (طبری این روایت را از حضرت عمر (رض) نقل کرده است. و عده‌ای نیز می‌گویند: منظور قرین شدن ارواح است با اجساد. أما اول أرجح است. و الله اعلم.)

«النُّفُوسُ»: جمع نَفْس، جانها و روانها.

«رُؤِجَتْ»: جفت اصل خود گردانده شد، و به منشأ خویش، یعنی بدن درآورده شد. این آیه بیانگر این مطلب است که پس از مرگ انسانها، جانها از پیکرها جدا می‌گردند و به گونه مستقلی بسر می‌برند، و پیکرها به خاکها تبدیل و جذب عناصر دیگر میشوند و شکلها و صورت های ترکیبی جدیدی را پیدا میکنند، با نفخه دوم صور و به فرمان ربّ غفور، بار دیگر روان ها وارد کالبد های خود می‌گردند، و چشم به جهان نو می‌گشایند و تا ابد به گونه شگفتی زندگی مینمایند.

«وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ» (8):

(و هنگامیکه از دختر زنده به‌گور شده پرسیده شود) که به چه سبب کشته شده است؟ این سؤال برای توبیخ قاتل و اثبات ظلمش وارد می‌شود.

«سُئِلَتْ»: از حق خود و از خویش که به ناحق ریخته شده می‌پرسد و بازخواست می‌کند.

«بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» (9):

(به کدامین گناه کشته شده است؟) طوری که اطلاع دارید تعداد از اعراب ها در دوران جاهلیت، از سبب عار و یا هم از بیم فقر و نیازمندی دختران خویش را بعد از تولدشان زنده به گور می‌کردند چرا که آنان را سر بار و مایه ننگ و عار خود میدانستند. بنابر همین عادت جاهلانه شان بود که پروردگار با عظمت به این اشخاص انظار داد که، قاتلان دختران را که بی هیچ گناهی کشته شده‌اند، به محاکمه میکشاند و از علت آن دختران که زنده به گور شده‌اند می‌پرسد که به‌کدامین گناه کشته شده‌اند؟ پاسخ آن دختران این است: بی هیچ گناهی زنده به گور شده‌ایم! و در اینجا است که روی حساب با قاتلان است.

این آیه دلیل بر آن است که اطفال مشرکان عذاب نمیشوند زیرا عذاب در برابر گناه است. اطفال به جنت می‌روند.

فضیلت دختران:

فضیلت دختران چیز پنهانی نیست؛ همانها مادران و خواهران و همسران هستند، و آنها نصف جامعه را تشکیل می‌دهند و نصف دیگر نیز از آنها زاده می‌شوند، گویا کل مجتمع هستند. نگاه کنید به: «تحفة المولود فی احکام المولود» ابن القیم (صفحه 16).

و از جمله چیزهایی که دلالت بر فضیلت دختران میکند؛ اینست که الله عزوجل دختر را هبه ای (برای والدین) نامبرده و آنان را در این آیه بر پسر مقدم گردانده است: «يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ» (سوره شوری 49). یعنی: «خداوند به هر کس اراده کند دختر میبخشد و به هر کس بخواهد پسر».

و همچنین رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیثی فضیلت آنان را بیان نموده و احسان و نیکوکاری را در حق آنان تشویق می‌کند، چنانکه می‌فرماید: «مَنْ ابْتُلِيَ مِنْ هَذِهِ الْبَنَاتِ بِشَيْءٍ فَأَحْسَنَ إِلَيْهِنَّ كُنَّ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ» بخاری (1418) و مسلم (2629).

یعنی: «هر کس که خداوند وی را به وسیله چند دختر، مورد آزمایش قرار دهد (صاحب دختر شود و آنها را درست تربیت کند) و با ایشان به نیکویی رفتار کند، برایش سپری در

برابر آتش دوزخ، خواهند شد». (برگرفته از کتاب: «الإيمان بالقضاء بالقدر» محمد بن ابراهیم الحمد صفحه 160).

بهانه زنده به گور کردن دختران:

طوری که در فوق هم تذکر دادیم در فرهنگ جاهلی عرب، عزت و افتخار را در داشتن فرزندان پسر میدانست و نگهداری دختران را مایه ننگ و به همین دلیل آنها را می کشتند. قرآن کریم در این باره میفرماید: «وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ»؛ (سوره نحل/ آیه 58) و چون یکی از آنان را به (تولد) دختر بشارت دهند (از فرط غیظ و غضب) روی های شان سیاه گردد، در حالی که خشم گلویش را می فشارد. «يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»؛ (سوره نحل /آیه 59) از بدی بشارتی که به او داده شده از میان قبیله خود متواری شود (و نمی داند) آیا او را با سرفکندگی نگاه دارد یا (زنده) در زیر خاکش نهان سازد. هان، بد قضاوتی میکنند.

قرآن عظیم الشان میفرماید: در زمان جاهلیت عرب وقتی برای ایشان خبر می آوردند که دختردار شدید از خشم سیاه میشدند، و از بدی خبری که به آنان داده شد و از فشار افکار عمومی که آنها بد می پنداشتند پنهان گشته، به فکر فرو میرفتند که آیا این نوزاد دختر را نگه دارند و ذلت و خواری دختر داری را تحمل کنند و یا هم زنده به گور شان سازند، همچنان که عادت اکثر شان در باره دختران متولد شده این بود. مفسرین در مورد زنده به گور کردن دختران در زمان جاهلیت دلایل ذیل را عمده می شمارند:

- 1- دختران نقشی در اقتصاد و تولید نداشته و بار زندگی بودند؛ لذا قرآن میفرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّهُمْ...»، (سوره انعام / آیه 151) و فرزندانان را از (ترس) فقر، نکشید! ما شما و آنها را روزی میدهیم.
- 2- در زمان جاهلیت معمولاً میان قبائل عرب جنگ و درگیری بود و سرنوشت و بقای قبیله در این جنگ ها رقم میخورد؛ لذا آنان برای این نبردها فرزندان شجاع و دلیر می خواستند، و این از عهده زنان و دختران خارج بود.
- 3- در جنگ ها، دختران اسیر می شدند و مورد تجاوز دشمن قرار میگرفتند؛ از این رو برای آنکه دچار چنین مشکلی نشوند، خود آنها را زنده به گور میکردند.

اصطلاح دوران جاهلیت:

دوران جاهلیت از مفاهیم مصطلح در اسلام و نامی است که به حالت فکری مردم عرب قبل از ظهور دین مقدس اسلام داده شده است. این اصطلاح در قرآن هست اگر چه تفسیر های متفاوتی از آن شده است.

سیرت نویسان و محققین نیز در برخی از نوشته خویش این کلمه را برای اشاره به جامعه عربستان قبل از اسلام بکار میبرند. در دوران جاهلیت مردم شبه جزیره عربستان سعودی بت پرست بودند، و برای تعداد کثیری از بت ها مصروف عبادت بودند، و برایش قربانی می نمودند، با ظهور دین مقدس اسلام آئین بت پرستی برچیده شد.

به طور کلی، آغاز و پایان دوران معروف به جاهلیت مورد اختلاف دانشمندان اسلامی است. برخی آنرا فاصله میان نوح و ادریس، و برخی از علماء فاصله میان زمان موسی و عیسی دانسته اند، و برخی دیگری دوران جاهلیت را عصر عیسی علیه السلام تا محمد

صلي الله عليه وسلم پنداشته اند. به هر صورت پایان این زمان را گاه ظهور محمد صلي الله عليه وسلم و گاه فتح مکه میدانند: (مراجعه شود به کتاب راه های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی، صفحه ۱۶)

«وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ» (10):

(و هنگامی که نامه های اعمال که هر بد و نیکی در آن نوشته شده گشوده می شوند و هر یک به صاحب آن داده می شود. پس برخی نامه اعمالشان را به دست راستشان گرفته اند و برخی نامه اعمال را در دست چپ یا پشت سر گرفته اند.)
«صُحُفٌ»: نامه اعمال.

«نُشِرَتْ»: پخش کردن و به قول علما باز پخش می شود (مفتوح) یعنی: کتاب اعمال انسان به صورت باز (نه بسته) به دست انسان داده می شود و ما اعمالمان را می بینیم.
آن جا است که نامه های اعمال، توزیع و پراکنده می شوند. «وَكَلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْتَهُ طَيْرَهُ فِي عُنُقِهِ» (الإسراء: 13) هر چیزی را که انسان در دنیا کسب کرده است، ما آن را به گردن او می آویزیم. «وَكَلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْتَهُ طَيْرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا ۱۳» (الإسراء: 13) و در روز قیامت به شکل کتاب و نامه ای باز شده و واضح برای او انتشار خواهیم داد: «أَقْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ۱» (الإسراء: 14) از انسان ها می خواهیم که نامه اعمالشان را برای ما بازخوانی کنند. و البته چیزی قابل انکار نخواهد بود.

«وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ» (11):

(و هنگامیکه آسمان (مانند پوست حیوان) برکنده شود) یعنی: پاره پاره گردیده و از جا برکنده شود چنان که سقف از خانه و پوست از تن گوسفند کشیده می شود.
منظور این است که لایه ای که روی سر ما است، کنار خواهد رفت و چهره ای اصلی آسمان نمودار خواهد گشت. الله متعال می فرماید: این آسمان و زمین دگرگون خواهد شد: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ۴۸» (ابراهیم: 48) های دیگر [تبدیل ها] به آسمان «در آن روز، [این] زمین، به زمینی دیگر و آسمان می شوند و [مردم] در مقابل الله یگانه پیروزمند ظاهر می گردند». و این که آسمان چهره دیگری پیدا خواهد کرد، اشاره به همان تحولی است که به دنبال تکویر آفتاب روی می دهد و بعد از این تحولات واضح و روشن دو مطلب دیگر باقی است؛ یکی مساله ای جهنم و دیگری مساله ای بهشت.

«وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ» (12):

(و هنگامی که دوزخ برافروخته و شعله ور شود) برای دشمنان الله به فروزشی سخت. قتاده می گوید: «دوزخ را خشم الله و گناهان بنی آدم برافروخته میگرداند».

«وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ» (13):

(و هنگامی که بهشت برای پرهیزگاران نزدیک آورده می شود) و در دسترس اهل بهشت قرار داده می شود. جهنمی ها را به سوی جهنم می برند اما بهشت را برای اهل بهشت می آورند که خود دال بر تکریم اهل بهشت از سوی الله متعال است.

«عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ» (14):

(هرکس آنچه را که آماده ساخته است میداند). یعنی: چون آن امور یاد شده واقع شود، در آن هنگام هر کس با گشودن نامه های اعمال خود میداند که از خیر یا شرچه آماده کرده

است.

در حدیث شریف به روایت عدی بن حاتم آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا سَيَكَلَّمُهُ رَبُّهُ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تَرْجَمَانٌ فَيَنْظُرُ أَيْمَنَ مِنْهُ، فَلَا يَرَى إِلَّا مَا قَدَّمَ، وَيَنْظُرُ أَشْأَمَ مِنْهُ، فَلَا يَرَى إِلَّا مَا قَدَّمَ، وَبَيْنَ يَدَيْهِ فَلَا يَرَى إِلَّا النَّارَ تَلْقَاءَ وَجْهِهِ، فَاتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فِكْلِمَةَ طَيْبَةٍ». متفق علیه. (هیچ کس از شما نیست مگر این که خداوند متعال به زودی با او سخن میگوید به طوری که میان او و میان خداوند ترجمانی نیست پس به جانب راست خویش مینگرد و جز آنچه را که (از اعمال) پیش فرستاده است، نمی بیند و به جانب چپ خویش مینگرد پس جز آنچه را که پیش از خود (از اعمال) فرستاده است، نمی بیند آنگاه آتش به او روی می آورد. پس هر کس از شما که می تواند از آتش بپرهیزد ولو با دادن پاره‌ای از خرمایی، اگر توانمندی صدقه خرما را نداشتید با سخن نیکو خود را از آتش دوزخ نجات دهید».

وقتی این امور وحشتناک اتفاق افتاد مردم مشخص میگردند و هرکس می داند که برای آخرت خود چه تحفه ای آورده آند، و خوب و بدی را که انجام داده میداند. چون در روز قیامت آفتاب در هم پیچیده می شود و ماه بی نور می گردد و آفتاب و ماه در آتش انداخته می شوند.

حشر حیوانات در روز قیامت:

مفسرین مطابق آیات قرآنی و احادیثی نبوی مینویسند که: حیوانات نیز دارای روح هستند در روز محشر زنده می شوند و مورد حشر قرار می گیرند، ولی بعدا دوباره نابود میشوند و بهشت و جهنم فقط مخصوص انسان و جن است. در قرآن عظیم الشان آمده است که: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ» (سوره أنعام/38) (یعنی: هیچ جنبنده ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز میکند مگر آنکه آنها (نیز) گروه های مانند شما هستند ما هیچ چیزی را در کتاب (لوح محفوظ) فروگذار نکرده ایم سپس (همه) به سوی پروردگارشان محشور (زنده شدن بعد از مرگ در روز قیامت)، خواهند گردید.) و نیز می فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلِيٌّ جَمْعُهُمْ إِذَا يَشَاءُ فَيُدِيرُهُمْ» (سوره شوري 29). (یعنی: از نشانه های (قدرت) اوست آفرینش آسمان ها و زمین و آنچه از (انواع) جنبنده در میان آن دو پراکنده است و او هرگاه بخواهد بر گرد آوردن آنان تواناست).

شیخ الاسلام ابن تیمیه با استناد به این دو آیه میگوید: حیوانات؛ همه حشر میشوند چنانکه کتاب و سنت بر آن دلالت دارد. (مجموع الفتاوی 248/4).

و چنان که در حدیث صحیح آمده: «إِنَّ اللَّهَ لَيَقْتَضِي لِلشَّاةِ الْجَلْحَاءِ مِنَ الشَّاةِ الْقَرْنَاءِ» (مسلم 2582) (الله تعالی قصاص گوسفند بی شاخ را از گوسفند شاخدار می گیرد.) و این دلیل بر حشر شدن حیوانات است.

امام نووی با استناد به حدیث فوق میگوید: این حدیث بر حشر حیوانات در قیامت تصریح دارد، و بازگشت آنها همانند بازگشت انسانها در قیامت، چنانکه الله تعالی می فرماید:

«وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» یعنی: سوگند به روزیکه در آن حیوانات حشر می شوند. و علما میگویند: مجازات و عقوبت شرط بازگشت و حشر (آنها) نیست و منظور از

قصاص در حدیث فوق، قصاص تکلیف نیست، بلکه قصاص بعنوان مقابله بمثل است.

خوانندگان محترم!

آیات متبرکه (15 الی 29) در باره موضوعات اثبات وحی قرآنی و اثبات پیامبری، بحث بعمل آورده است.

«فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُسِ» (15):

(سوگند به ستارگانی که واپس میروند).

«فَلَا أُقْسِمُ»: (برای تفصیل مراجعه آن شود به سوره: واقعه/75، سوره حاقه/38، سوره معارج/40، سوره قیامه/1 و 2).

«الْخُنُسِ»: جمع خانس، واپس روندگان. واپس ماندگان. مراد همه ستارگان است که با طلوع آفتاب، از دیدگاه ما انسانها، انگار خویشتن را واپس می کشند، و به درون لانه های خود میخزند.

دلایل قسم خوردن:

- 1 - اعراب در کلام خود زیاد قسم میخورند و قرآن کلام الله به زبان عربی است.
- 2- الله در سخن با کافران برای تأکید بیشتر، قسم یاد می کند تا باور کنند (تشویق).
- 3 - تأکید کلام.

قسم خوردن فقط باید برای الله باشد و انسان نباید به غیر از الله قسم بخورد؛ ولی الله می تواند به تمام مخلوقاتش و هر چه که اراده کند، قسم بخورد. الله متعال برای تأکید قسم خود، از اصطلاح: «فَلَا أُقْسِمُ» استفاده کرده و دلیل آن، آیه مبارکه: «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوْعِدِ النَّجُومِ ۷۵ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ۷۶» می باشد.

«الْجَوَارِ الْكُنُسِ» (16):

(ستارگان) سیاره نهان شونده. حرکت میکنند و از دیده ها پنهان میشوند. مفسر قرطبی فرموده است: ستارگان در خلال روز پنهان می شوند و در خلال شب ظاهر و نمایان می گردند، و در موقع غروبشان مستور می شوند. همان طور که آهوها در لانه هایشان پنهان می شوند. (این نظر علی (رض) و ابن عباس (رض) و مجاهد و حسن است. در تفسیر طبری نیز چنین آمده است. ۴۸/۳).

«الْجَوَارِي»: جمع جاریه، روندگان. سیارگان. در رسم الخط قرآنی یاء آن برای تخفیف حذف شده است.

«الْكُنُسِ»: جمع کانس، پنهان شونده.

«وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ» (17):

(وقسم می خورم به شب چون روی بیاورد. و گفته شده که «عسعس» به معنی «پشت کننده» میباشد).

مفسرین مینویسند که: «عسعس اللیل». از الفاظ اصداد است. و ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد که: (معنای روی آوردن در اینجا مناسبتر مینماید).

همچنان مفسران نوشته اند: «عَسْعَسَ» به معنی عقب و جلو آمدن، شروع شب و انتهایش. وقتی که روزها طولانی و دراز می شوند، شروع شبها دیرتر می شود و انتهایشان هم زود است، یعنی شبها کوتاه تر می شود. تعبیر عسعس یعنی کسی که در تاریکی شب فرو رفت، طوری که تا انتهای تاریکی این فرو رفتن ادامه داشت و نزدیک بود وارد روشنایی و صبح شود. تعبیر «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ ۱۷» اشاره به حالتی از شب

است که دلالت بر پایان و تمام شدن شب دارد.

«وَالصَّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ» (18):

(و به صبح وقتی که نشانه های آن آشکار میگردد و روشنایی اش به تدریج سیاهی شب را بشکافد تا این که کامل می گردد و آفتاب طلوع میکند. این ها نشانه های بزرگی هستند که خداوند برای بزرگی و شکوه و محفوظ بودن قرآن از هر شیطان رانده شده ای به آنها قسم خورده است.)

«تَنَفَّسَ»: نفس کشید. د میدان گرفت. انگار صبح شخصی است که از فشار غم رها و نفس راحتی میکشد. مراد روشن شدن است (مراجعه شود سوره: مدثر/34).

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (19):

(بی گمان قرآن بر خواننده ی فرستاده بزرگوار ی است و او جبرئیل علیه السلام است که قرآن را از سوی الله نازل کرده است، همان طوری که خداوند متعال می فرماید:

«ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» (20):

(او نیرومند است و نزد خداوند صاحب عرش دارای منزلت والائی است.)
«ذِي قُوَّةٍ»: «صاحب نیروی بس شگرفی است.» «قوه»: به معنی قدرت است و به آمادگی گفته می شود که در شخص برای انجام کار وجود دارد و در همه ی مخلوقات این قوه موجود است.

صفات جبرئیل:

- 1- رسول: فرستاده از طرف الله.
- 2- کریم: دارای منزلت عظیم، بزرگوار.
- 3- ذی قوه: قوی و قدرتمند و دارای ششصد بال؛ قوم لوط را با یک بال به آسمان برد و به زمین کوبید. «أَنَّهُ رَأَى جِبْرِيلَ لَهُ سِتُّ مِائَةِ جَنَاحٍ» [بخاری: 3232 و 4856 و 4857 و مسلم: 174] «پیامبر صلی الله علیه وسلم جبرئیل علیه السلام را (در صورت حقیقی)، درحالی که ششصد بال داشت دید.»
- 4- مکین: صاحب جایگاه و منزلت نزد الله، منزلت والا.
مُطَاع: رئیس و سایر فرشتگان از او اطاعت می کنند، فرمان برداری شده. آن فرشته که کریم و صاحب قول کریمانه است و در ادای مأموریت خود توانا و نیرومند است و با قوت این پیام را ابلاغ می کند و نزد الله صاحب عرش دارای منزلت و مکانت والایی است. توانایی است که هیچ انس و جنی توان اینتراع وحی و یا کم و کاست آن را هیچگاه نخواهند داشت.

«مُطَاعٌ ثُمَّ أَمِينٌ» (21):

«مُطَاعٌ»: فرمانروا، اطاعت شونده.
«ثُمَّ»: آنجا. مراد عالم بالا و ملکوت اعلی است که اصل آن را الله میداند و بس. در ملکوت اعلی از جبرئیل اطاعت میشود چون او از فرشتگان مُقَرَّب است و از نظر و فرمانش فرمان برداری میشود. و امانتدار است و هر چه را به او فرمان دهند بدون کم و کاست و بدون این که از حدودی که برایش مقرر شده است پارا فراتر بگذارد آن را انجام میدهد. این ها همه بر شرافت و عظمت قرآن در پیشگاه خداوند دلالت مینمایند.
خداوند قرآن را با این فرشته بزرگوار که دارای این چنین صفات کاملی می باشد فرستاده است. و عادت بر این است که پادشاهان کسانی را که برایشان گرامی هستند برای رساندن

مهم ترین و شریف ترین پیام ها می گمارند. پس وقتی که فضیلت فرشته ی حامل قرآن را بیان کرد فضیلت انسانی را که قرآن بر او نازل شده و به سوی آن دعوت کرده است نیز بیان کرد و فرمود:

«وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ» (22):

(و همدم و معاشر شما (محمد پسر عبدالله) دیوانه نیست، (و خوب او را میشناسید و به عقل و شخصیت و بزرگی او اعتراف دارید).

محمد صلی الله علیه وسلم دیوانه نیست آن طور که دشمنانش که رسالت او را تکذیب میکنند، می گویند و تهمت های به او بر میبندند و می خواهند با این گفته ها آنچه را با خود آورده است خاموش کنند. بلکه محمد صلی الله علیه وسلم از همه مردم عاقل تر و راستگوتر است.

«صَاحِبٌ»: دوست و رفیق. مُصَاحِب و مُعَاشِر. تعبیر صاحب، اشاره به این است که او سالیان دراز در میان قریشیان زندگی کرده بود و او را آمین می نامیدند، و تا وحی برای وی نیامده بود او را خردمند و هوشمند و فرزانه میدانستند، ولی پس از آن دیوانه اش قلمداد میکردند.

«وَلَقَدْ رَأَهُ بِالأُفُقِ المُبِينِ» (23):

(و محمد صلی الله علیه وسلم جبرئیل علیه السلام را در بالاترین کرانه (کنار، طرف، حاشیه) روشن و آشکار که با چشم دیده می شود دیده).

محمد به طور مسلم جبرئیل را در کرانه روشن (عالم بالا، در سدره المُنْتَهی، به صورت فرشتگی خود) مشاهده کرده است، (رأی محمد صلی الله علیه وسلم جبرئیل علی صورته التي خلق علیها). یعنی نبی علیه السلام حضرت جبرئیل را به شکل دید که خداوند او را به همان شکل خلق نموده است. (تفسیر جلالین)

قابل تذکر است که جبرئیل فقط اوقات نزول وحی بر نبی اکرم صلی الله علیه وسلم وارد می شد؛ چرا که در موارد بسیار در روایات داریم که مثلاً پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم مشغول فلان کار بود که جبرئیل بر او نازل شد. این گویای این مطلب است که جبرئیل در همه حال همراه آن حضرت نبود، اگر جبرئیل در همه حال همراه با پیامبر میبود دیگر نزول معنی نداشت؛ زیرا نزول به این معنی است که مرتبه بالا بوده و به مرتبه پایین نازل شده و در صورتی که او همراه پیامبر باشد دیگر نزول معنی ندارد.

همراه بودن و نبودن جبرئیل در بشری بودن نبی مکرم اسلام صلی الله علیه وسلم تأثیری ندارد، مگر جبرئیل، کسی جز حامل وحی به رسول خدا است؟ چه تلازمی بین همراهی جبرئیل و ملک بودن رسول الله (ص) وجود دارد؟!

«وَمَا هُوَ عَلَى الغَیبِ بِضَنینٍ» (24):

او (که محمد امین است، مطالب وحی آسمانی را بر شما پوشیده نمیدارد، و از اعلام آن دریغ نمی ورزد و) نسبت به شما در باره غیب بخل نشان نمیدهد.

«الغَیب»: مراد وحی، یعنی هر آن چیزی است که درباره روز قیامت، ذات و صفات الله، بهشت و دوزخ، فرشتگان، و غیره از سوی خدا به پیغمبر ابلاغ شده است.

«ضَنین»: بخیل، تنگ چشم.

هدف اصلی آیه این است که: پیغمبر اسلام در تبلیغ و تعلیم مطالب وحی، کمترین تعلل و

قصوری نمیکند و هر چیزی را که بداند به شما میآموزد، و مانند کاهنان و ساحران نیست که آموخته های خود را به دیگران منتقل نکند.

«وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ» (25):

(و آن (قرآن) گفته شیطان رانده شده نیست. ای غافلان به کجا می روید؟!). در آیات گذشته این حقیقت روشن شد که قرآن عظیم الشان کلام الله است، چرا که محتوایش نشان می دهد که گفتار شیطانی نیست بلکه سخن رحمانی است، که به وسیله پیک وحی خدا با قدرت و امانت کامل بر پیامبری که در نهایت اعتدال عقل است نازل شد.

در اینجا مخالفان را به خاطر عدم پیروی از این کلام بزرگ مورد توبیخ قرار داده بایک استفهام توبیخی (حالت است که گوینده جواب را میداند ما مخاطب را باز هم توبیخاً سؤال میکند)، می گوید:

«فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ» (26):

(پس کجا می روید؟) (محمد با بیان حجّت و رساندن حق و حقیقت بر شما اتمام حجّت کرده است. پس هر جائی و راهی که بروید، گمراهی و سرگشتگی است). در آیه بعدی میفرماید:

«إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (27):

«آن قرآن جز پند و اندرز برای جهانیان نیست».

و بدین ترتیب همه را اندرز میدهد، هشدار میدهد، تا از خواب غفلت بیدار شوند. از آنجا که برای هدایت و تربیت تنها «فاعلیت فاعل» کافی نیست بلکه «قابلیت قابل» نیز شرط است، در این آیه میافزاید: قرآن مایه بیداری است «برای کسی از شما که بخواهد راه مستقیم پیش گیرد».

«لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» (28):

«برای کسی از شما که بخواهد راست کردار شود». آیه قبل عمومیت فیض هدایت الهی را بیان می کند، و این آیه شرط بهره گیری از این فیض را، و تمام مواهب عالم چنین است که اصل فیض عام است ولی استفاده از آن مشروط به اراده و تصمیم است.

أسباب نزول این آیه:

ابن جریر و ابن حاتم از سلیمان بن موسی روایت کرده اند: زمانیکه آیه: «لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» نازل شد: أبوجهل گفت: این امر مربوط به ماست؛ اگر بخواهیم، با استقامت میشویم و اگر نخواهیم، نمیشویم! پس خداوند جلّ جلاله نازل کرد: «شما نمیخواهید مگر آنکه خداوند پروردگار عالمیان بخواهد». پس، از تعمق در سبب نزول این آیه به يك نکته مهم می‌رسیم و آن موقوف بودن مشیت بشری به‌مشیت الهی است. البته این به معنای مجبور بودن انسان نیست زیرا حق تعالی به علم ازلی خود دانسته، سپس اراده کرده و قدرتش را بر آن امر نمایان ساخته است پس علم وی کشف کننده است نه اجبار آور. یعنی خداوند متعال به علم ازلی خود دانسته است که مثلاً زید در زندگی خود چه کارهایی میکند آنگاه تحقق کارهای او را اراده کرده و سپس به قدرت خویش آن کارها را در عرصه واقع نمایان ساخته است.

قضا و قدر:

در مورد تفسیر آیه «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (یعنی: و شما اراده نمی‌کنید

مگر اینکه خداوند، پروردگار جهانیان، اراده کند و بخواهد. (مفسرین می فرمایند: این مسئله مربوط است به قضا و قدر و لذا باید فهم عمیقی از قضا و قدر داشت تا مفهوم آیه واضح گردد، و مسئله قضا و قدر بسیار گسترده است و نیاز به درک مسئله دارد و ما توصیه می کنیم که زیاد وارد چنین موضوعاتی نشوید زیرا که علما از پرداختن به این مسائل نهی کرده اند و گاهی سوالاتی بدون جواب برای آنها نیز پیش می آید. ولی اگر بخواهیم اشاراتی مختصر به مسئله قضا و قدر بیافکنیم، در ابتدا باید مراتب چهارگانه قضا و قدر را و ارتباط آن چهار مرتبه با هم را درک نمود:

1- اول اینکه خداوند سبحان به تحقیق آنچه را که واقع شده است و یا در آینده بوقوع می پیوندد را می داند.

2- خداوند متعال هر چیزی را تقدیر نموده، (در لوح محفوظ) نوشته است.

3- ایمان به اراده برگشت ناپذیر الهی و آن اینکه آنچه را بخواهد خواهد شد و هر آنچه نخواهد، وجود نخواهد یافت.

4- ایجاد و خلق کردن از جانب خداوند است. و آنچه را اراده کند خلق می کند و آنچه را نخواهد خلق نمی کند.

حال با توجه به این مراتب، قضا و قدر تغییر ناپذیر است، ولی شما باید دقت کنید که چون الله تعالی عالم به آینده انسان هاست و از طرفی دیگر انسان ها را مختار آفریده، بنابراین الله تعالی میداند که مثلاً فردا شما چه کارهای انجام می دهید و الله نیز آن کارها را از روز اول در لوح محفوظ ثبت کرده است و به اصطلاح تقدیر نموده است.

فرض نماییم دو برادر وجود داشته باشند، الله تعالی از ازل می دانست که مثلاً یکی از آنها با اراده خود راه شرک و کفر را ترجیح داده و نیز حتی با وجود اینکه راه اسلام را به وی نشان داده و هموار ساخته است، وی با اختیار خود آنرا برنمی گزیند، بنابراین الله تعالی در لوح محفوظ راه شر را که خودش آنرا برگزیده است می نویسد ولی برادر دیگری با اختیار خود تسلیم حق می شود و راه اسلام را بر می گزیند و الله تعالی نیز چون از ازل این موضوع را می داند لذا آنرا در لوح محفوظ می نویسد که این برادر راه سعادت را طی کند، بنابراین انسانها مختارند تا راه شر یا خیر را خود انتخاب نمایند، چنانکه الله تعالی می فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (سوره انسان 3) یعنی: ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس و کافر.

«وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (سوره کهف 29) یعنی: بگو: «این حق است از سوی پروردگارتان! هر کس می خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود)، و هر کس می خواهد کافر گردد!».

حال اگر به آیه مذکور در سوال بازگردیم، متوجه خواهیم شد که بنا به توضیحات فوق، اراده انسانها زمانی کارساز خواهد شد که الله تعالی نیز بدان اذن دهد، یعنی انسانها مختارند تا تصمیم بگیرند و اعمال مورد نظرشان را انجام دهند، بعد از اقدام به تصمیم گیری از سوی خود اراده می کنند تا تصمیم خود را عملی نمایند ولی در این میان هنوز اراده الله تعالی حاکم است و باید الله تعالی اراده نماید تا اراده انسانی که با اختیار خود تصمیم به کاری گرفته است، به مرحله عمل برسد. یعنی اراده انسانها تنها عامل انجام عمل نیست بلکه اذن الله تعالی بر تصمیم انسانها شرط است. فرض نماییم شخصی تصمیم دارد به مسافرت رود و لذا خود را آماده می کند و اسباب سفر را نیز مهیا می سازد در این میان

اگر الله تعالى اراده کردند تا اراده آن شخص عملی شود، در اینصورت شخص می تواند به مسافرت برود اگر الله تعالی بنا به حکمت خود چنین اراده ای نداشتند، شخص هر چند که تصمیم به سفر کرده و حتی مقدمات آنرا آماده کرده است ولی موفق نمی شود که به مسافرت خود برود و اینجاست که گفته می شود الله تعالی چنین اراده کردند که اراده شخص تصمیم گیرنده به مسافرت عملی نشود.

خلاصه اینکه برای انجام گرفتن هر عملی از سوی انسانها دو شرط لازم است:

- 1- ابتدا انسان با اختیار خود تصمیم به انجام عملی می گیرد.
- 2- بعد از آن الله تعالی باید اراده نمایند تا تصمیم گرفته شده از سوی انسان عملی شود. لذا اگر کسی تصمیم به انجام عملی نگیرد، عمل نیز صورت نمی پذیرد و همچنین اگر تصمیم گرفت تا عملی را انجام دهد تا الله تعالی نیز اجازه ندهد عمل وی صورت نمی پذیرد.

و بر همین اساس است که اهل سنت و جماعت معتقد است که الله تعالی خالق اعمال انسانها است و فعلی که ما انجام می دهیم توسط ما کسب می شود ولی خالق آن افعال الله تعالی هستند. ما تصمیم می گیریم و اسباب رسیدن به هدف را مهیا کرده و نتیجه کار بستگی به اراده الله تعالی دارد مانند شخصی که تصمیم به خودکشی کرده و خود را از ساختمانی به پایین میاندازد ولی بعداً متوجه می شویم که او هنوز زنده است و نمرده و یا شخصی که زهر می خورد ولی زنده می ماند و این دلیلی است بر اینکه الله تعالی اراده نکرده بودند تا تصمیم شخص جهت خودکشی عملی شود و اراده شخص جهت خود کشی مورد اذن الله تعالی واقع نشود.

پس، از تعمق در این آیه به یک نکته مهم میسریم و آن موقوف بودن مشیت بشری به مشیت الهی است. البته این به معنای مجبور بودن انسان نیست زیرا حق تعالی به علم ازلی خود دانسته، سپس اراده کرده و قدرتتش را بر آن امر نمایان ساخته است پس علم وی کشف کننده است نه اجبار آور. و باید دانست که یکی از سنت های الهی اینست که معمولاً اراده ای که انسانها می گیرند، الله تعالی نیز بدان اذن می دهد مگر اینکه مقتضای حکمت ایشان خلاف آن باشد تا انسان ها در اوج اختیار باشند و در اعمال خود مختار و مسئول باشند. یعنی خداوند متعال به علم ازلی خود دانسته است که مثلاً احمد در زندگی خود چه کارهای می کند آن گاه تحقق کارهای او را اراده کرده و سپس به قدرت خویش آن کارها را در عرصه واقع نمایان ساخته است. مشیت و خواست او نافذ است و امکان ندارد که چیزی با خواست خداوند مخالفت ورزد. این آیه و امثال آن ردی است بر دو فرقه قدریه و جبریه که خواست و مشیت خدا را نفی می کنند.

«وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (29):

(درحالی که نمی توانید بخواهید مگر آن که الله، پروردگار جهانیان بخواهد).
خداوند متعال به «الْخَسْ» سوگند خورده است و آن ستارگانی هستند که از حرکت معمولی ستارگان به سوی مشرق بازپس می روند و آن ستارگان هفتگانه سیار هستند که عبارتند از: «آفتاب»، «مهتاب»، «زهره»، «مشتری»، «مریخ»، «زحل» و «عطارد». پس این هفت ستاره دو حرکت دارند، یکی حرکت به سوی مغرب به همراه همه ستارگان و افلاک.

و دوم حرکت معکوس از جهت مشرق که فقط این هفت ستاره این گونه هستند.

پس خداوند به این ها در حال بازماندن و حرکت کردن شان و پنهان شدن شان سوگند خورده است، و احتمال دارد که منظور همه ستارگان سیار و غیره باشد.

جبریل آمین حامل قرآن و سایر کتب آسمانی:

قبل از همه باید گفت که جبرئیل، یکی از چهار فرشته مقرب در آدیان ابراهیمی است، رابط میان خداوند و پیامبران به شمار میآید.

در تاریخ یهودیت و مسیحیت و دین مقدس اسلام از نقش جبرئیل بسیار نقل شده است. در میان انسانها جز رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی نمیتواند فرشتگان و از جمله جبرئیل علیه السلام را به صورت و شکل حقیقی شان ببینند، زیرا خداوند چنین قدرتی را به آنها نداده که بتوانند آنها را ببینند. و رسول الله صلی الله علیه وسلم دو مرتبه جبرئیل را با شکل واقعی خود در حالت بیداری ملاقات کرده:

بار اول: سه سال بعد از بعثت. در صحیح بخاری از جابر رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: روزی در حال راه رفتن صدای به گوشم رسید، سرم را بلند کردم، دیدم همان فرشته ای بود که در غار حراء نزد من آمده بود، روی کرسی ای در میان زمین و آسمان قرار داشت، از دیدن آن صحنه دچار ترس و وحشت شدم. به خانه برگشتم و گفتم: روی من چادر یا لحافی بیندازید. بخاری: (27/1 شماره: 4).

بار دوم: زمانی که جبرئیل رسول الله صلی الله علیه وسلم را به سوی آسمان ها برد (معراج)، و در «سوره نجم» به این دو مرتبه اشاره شده، آنجا که میفرماید: «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى * وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى * فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى * أَفَتُمَارُونَهُ عَلَيَّ مَا يَرِي * وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى * عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى * عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى * إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى * مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَعَى» (نجم: 5-17).

یعنی: (جبرئیل، فرشته) بس نیرومند آن را بدو آموخته است. همان کسی که دارای خرد ستوار و اندیشه وارسته است. سپس او (به صورت فرشتگی خود و با بالهای که کرانه های آسمان را پر کرده بود) راست ایستاد. در حالی که او در جهت بلند (آسمان رو به روی بیننده) قرار داشت.

سپس (جبرئیل) پائین آمد و سر در نشیب گذاشت. تا آنکه فاصله او (و محمد) به اندازه دو کمان یا کمتر گردید. پس جبرئیل به بنده خدا (محمد) وحی کرد آنچه می بایست وحی کند. دل (محمد) تکذیب نکرد چیزی را که او (با چشم سر) دیده بود. آیا با او درباره چیزی که دیده است، ستیزه می کنید؟ او که بار دیگر (در شب معراج) وی را دیده است. نزد سدره المنتهی. بهشت که منزل (و مأوی متقیان) است در کنار آن است. در آن هنگام، چیزهای سدره را فرا گرفته بود که فرا گرفته بود. چشم (محمد در دیدن خود به چپ و راست) منحرف نشد و به خطاء نرفت، و سرکشی نکرد.

پروردگار با عظمت ما جبریل آمین را در قرآن عظیم الشان به صفتهای عظیم و بزرگی توصیف فرموده است: چنانکه می فرماید: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخَنَسِ الْجَوَارِ الْكُنَسِ وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ وَالصَّبْحِ إِذَا تَنَفَسَ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ.» (سوره التکویر 15 21). (چنین نیست، قسم یاد می کنم به ستارگان باز گردنده، که بگردش آیند و در مکان خود رخ پنهان کنند، قسم به شب تاریک هنگامی که روی جهان را تاریک گرداند، قسم به صبح روشن که دم زند، که همانا قرآن کلام رسول بزرگوار حق است که

فرشته با قوت و قدرتست، و نزد خدای مقتدر عرش با جاه و منزلت است، و فرمانده فرشتگان و امین وحی خداست).

صفت اول:

قدرت:

صفت اولی جبریل امین قدرت بودن او است، قرآن عظیم الشان می فرماید: «ذی قوة عند ذی العرش». (سوره التکویر 20). [او دارای نیرو و قدرتی است که توانائی حمل قرآن و آنچه به او امر شود را دارد، و او نزد پروردگار صاحب عرش دارای منزلت و مکان است]، «ذی العرش» (صاحب عرش و آنهم خداوند عز و جل میباشد)، ذی قوة (فرشته نیرومند و با قدرت است).

صفت دوم:

منزلت مکین: (نزد پروردگار صاحب عرش دارای منزلت و مکان است).
یعنی صاحب منزلت و مکانت نزد خداوند که کسی غیر از او به چنین مقام و منزلتی نمیرسد.

صفت سوم:

طاعت: مطاع. (در بین فرشتگان فرمانروا (فرمانده) است). تمامی فرشتگان به امر و فرمان خداوند از جبریل اطاعت می کند.

صفت چهارم:

امانت: امین. (در حمل قرآن و تبلیغ آن به رسول الله صلی الله علیه وسلم و آنچه به او امر شود امین است). یعنی بر وحی امین است، هیچ چیزی از آنرا کم و زیاد نمیکند بلکه آنرا همچنانکه خداوند نازل کرده می‌رساند.

محمد صلی الله علیه وسلم جبریل را مشاهده نمود: باریتعالی می فرماید: ﴿وما صاحبکم بمجنون﴾ (سوره التکویر 22). (دوست و هم صحبت شما که در میان شما بزرگ شده و او را شناخته و ستوده اید (رسول اکرم صلی الله علیه وسلم) دیوانه نیست و هرگز امکان دیوانگی برای او نیست). و ای مردم (همنشین شما) محمد (دیوانه نیست) طوریکه شما می‌پندارید ای کفار.

چنانکه کفار میگفتند: محمد صلی الله علیه وسلم دیوانه است. «ولقد رءاه بالأفق المبین» (سوره التکویر 23). (به یقین محمد صلی الله علیه وسلم جبریل را به صورتی آشکار در بالاترین آفاق دید).

سایر فرشتگان:

1- میکائیل مأمور است به نزول باران از آسمان که آنرا سوق میدهد در حالیکه خداوند سبحانه به او فرمان داده است.

2- اِسْرَافِیل که مأمور به دمیدن در شیپور (طوله) است وقتی خدای تعالی بخواهد مردم را از قبرهایشان برانگیزد و جسد ها از قبرها می رویند و کامل میشوند و چیزی بجز روح باقی نمی ماند، در این وقت اِسْرَافِیل به فرمان خداوند در شیپور میدمد و ارواح به اجسادی داخل میشود که از قبرها روئیده بود و بلند شده بودند، سپس به جائی که خداوند به آنان فرمان داده می راند.

خداوند تعالی می فرماید: ﴿یوم یخرجون من الأجداث سراغاً کأنهم إلی نصب یوفضون﴾ .

(سوره المعارج 43). (آن روزی که بسرعت و شتابان از قبرهایشان بیرون می‌آیند، گویا آنان بسوی بتهائی که می‌پرستیدند می‌شتابند).

3- فرشتگانی هستند که مأمورند به نطفه در شکم مادر چنانکه در حدیث عبدالله بن مسعود آمده که گفت: حدثنا رسول الله وهو الصادق المصدق: «إِنَّ أَحَدَكُمْ يَجْمَعُ خَلْقَهُ فِي بطنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا نَظْفَةً ثُمَّ يَكُونُ عِلْقَةً مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يَكُونُ مَضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يَرْسَلُ إِلَيْهِ الْمَلِكُ فَيَنْفِخُ فِيهِ الرُّوحَ وَيُؤَمِّرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ بَكْتَبِ رِزْقِهِ وَأَجَلِهِ وَعَمَلِهِ وَشَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ» (متفق علیه). فرستاده الله بما فرمود و اوست پیغمبر راستگو و تصدیق شده: محققاً خلقت یکی از شما در شکم مادرش چنین انجام میگیرد: چهل روز بحالت نطفه است، پس از آن لخته ای از خون میشود در چهل روز، پس از آن تکه گوشتی می شود در چنین مدتی، پس از سه چهل روز (که جمعاً یکصد و بیست روز خواهد بود) خدای تعالی فرشته ای بسوی او می فرستد تا در آن روح بدمد، و فرشته مأمور است به نوشتن چهار کلمه: نوشتن روزیش، مدت عمرش، کردارش، و اینکه بدبخت یا نیکبخت است.

خداوند سبحانه و تعالی این فرشته را به این امر مهم و بزرگ به طرف او میفرستد.

4- فرشتگانی هستند که به قبض و گرفتن روح و جانها مأمورند تا اینکه عمر او پایان یابد، و در اینجا (ملك الموت) فرشته مرگ است، چنانکه خدا می فرماید: قل يتوفاكم ملك الموت. (سوره السجدة 11). (ای رسول ما بگو: فرشته مرگ جان شما را میگیرد).

و فرشته مرگ (ملك الموت) با خود همراهانی دارد.

5- فرشتگانی هستند که به حفظ و نگهداری اعمال و کردار بنی آدم مأمورند، چنانکه در حدیث آمده: «يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل وملائكة بالنهار». (متفق علیه).

فرشتگانی پی در پی بر شما وارد می شوند، گروهی شب می‌آیند و گروهی روز می‌آیند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الانفطار

جزء 30

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 19 آیه است.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «انفطار» نامیده شد که با این فرموده حق تعالی: «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ» آغاز و افتتاح شده است. سوره‌ی انفطار: که از جمله سوره‌های مکی بوده، دارای آیات کوتاه و بحث قیامت است. سوره انفطار، اولاً از انقلاب کونی سخن میگوید که در روز قیامت پدید خواهد آمد سپس انسان ناسپاس در آن مورد هشدار و سرزنش قرار می‌گیرد و در نهایت هم علت انکار منکران بیان میشود.

پیوند و مناسبت سوره انفطار با سوره‌ی پیشین و سوره‌ی پسین (انشقاق):

هر سه سوره در بیان و توصیف روز قیامت و سختیها و خوف، هراس و هیبت آن بحث بعمل می‌آورد.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره انفطار:

نام این سوره «انفطار» (درز بر داشتن) است که این نام از اولین آیه این سوره گرفته شده است. سوره «انفطار» مکی است، دارای (1) رکوع، (19) نوزده آیت، (70) هفتاد کلمه، (334) سه صدوسی و چهار حرف و (154) یکصد و پنجاه و چهار نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره‌های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

قابل تذکر است که: در اولین آیات این سوره در باره حوادث بزرگ روز قیامت چون در هم شکستن آسمان، پراکنده شدن ستاره‌ها، شکافتن قبرها و بر خاستن مرده‌ها از گورها بحث بعمل آمده است. سپس نمودار شدن عملکردهای انسانرا به نمایش می‌گذارد و متصل آن انسان فریب خورده‌ای که پروردگارش را فراموش کرده و از ملاقات باوی سبحانه و تعالی انکار می‌کند، با صیغه حیرت‌آوری مورد خطاب قرار داده از او می‌پرسد: چه چیزی ترا نسبت به آفریدگار مهربانت فریفته؟ همانکه ترا متوازن و متعادل. در شکل و صورت زیبا آفرید؟ چگونه گمان میکند که پروردگارش روز باز پرسى تعیین نکرده، به عملکرد هایش نرسد و پاداش را ندهد؟ در پایان جایگاه نیکوکاران و انجام بدکاران و چگونگی روز مکافات و مجازات را ترسیم میکند.

أسباب نزول آیه (6):

این أبو حاتم از عکرمه در مورد آیه (6) سوره انفطار می‌نویسد که: آیه «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» در باره ابی بن خلف نازل شده است. ابی بن خلف بن وهب بن حذافة بن جمح، اصلاً از قبیله قریش، شاخه بنی‌جمح و یکی از دشمنان سر سخت پیامبر صلی الله علیه وسلم بود. ابی بن خلف و برادرش أمیه، از اشراف قریش در جاهلیت بودند که در دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان، بر دیگران سبقت می‌جستند.

مؤرخین می نویسند: آنچه در زندگانی اُبی دیده می‌شود، سراسر تکبر و سرکشی است. مؤرخین می‌افزایند: وقتی اُمیه یکی از بردگانش را شکنجه می‌کرد، اُبی می‌گفت: عذابش را افزون کن.

کینه ورزی و دشمنی اُبی با رسول الله صلی الله علیه وسلم از ابتدای بعثت آشکار است. وی و گروهی از سران شرک به دیدار اُبوطالب شتافته، وخواستار قطع دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم به توحید شدند.

دشمنی اُبی خلف با رسول الله صلی الله علیه وسلم به حدی بود، هر گاه که رسول الله را در مکه میدید میگفت: «اسیم را نیک پرورش می‌دهم تا سوار بر آن تو را بکشم» او یکی از جمله سران مشرکین بود که، در جلسه دار الندوه شرکت کرد، و کمر به قتل پیامبر صلی الله علیه وسلم بست.

مؤرخین می‌افزایند: اُبی، جان و مالش را بر سر دشمنی با رسول الله نهاد و از جمله اطعام کنندگان سپاه شرک در غزوه بدر بود او که بر کشتن پیامبر اسلام قسم یاد کرده بود، در جنگ احد، فریاد برآورد: ای محمد! تو را زنده نمی‌مانم و به گفتن همین کلمه بر پیامبر صلی الله علیه وسلم حمله اور شد، که در نهایت بقتل رسید.

فضیلت سوره الإنفطار:

نسائی از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: حضرت معاذ ملا امام مردم بود و نماز را طولانی کرد. در این اثنا یکی از افرادی که به او اقتدا کرده بود، نماز خود را از جماعت وی قطع، و به گوشه مسجد رفت، به تنهایی به ادای نماز پرداخت و بعد از ختم نماز بطوری انفرادی از مسجد بیرون شد. چون این خبر به معاذ رسید، گفت: فلان شخصی است منافق. پس قضیه را به رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان گذاشتند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم آن شخص را خواست و علت اینکه چرا نمازش را در پشت سر امامت حضرت معاذ رها کرده است؟ او گفت: یا رسول الله! من آمدم که پشت سر وی نماز بگزارم اما وی نماز را بر من طولانی کرد، بناچار بازگشته در گوشه مسجد نماز گزاردم و رفتم که به شترم علف بدهم. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم به حضرت معاذ فرمودند: «أفتان أنت یا معاذ؟ این کنت عن سبِّح اسم رَبِّكَ الْأَعْلَى وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَإِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ: ای معاذ! آیا تو فتنه‌گری؟ کجا بودی از خواندن سوره های: سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى وَالضُّحَى وَإِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» یعنی: چرا از این سوره های متوسط بر آنان نمی‌خوانی که در کار دین به ملال نیفتند و از نماز دل‌تنگ نشوند زیرا اگر چنین شود، از دین دل‌تنگ گشته و به فتنه در افتاده اند.

آشنایی با سوره انفطار:

محتوای اساسی این سوره بر محور مسائل مربوط به روز قیامت دور می‌زند، و در پنج موضوع خلاصه می‌گردد: در این رابطه اشاره شده:

- 1- گوشه ای از سختی های آن روز بزرگ.
- 2- سرنوشت نیکان و بدان در قیامت.
- 3- توجه انسان به نعمتهای خداوند که سراسر وجود او را فراگرفته است.
- 4- اشاره به فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال انسان ها هستند.
- 5- حوادث عظیمی که در پایان جهان و در آستانه قیامت رخ میدهد.

ترجمه و تفسیر سوره الانفطار

جزء 30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ﴿١﴾ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ ﴿٢﴾ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ﴿٣﴾ وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ﴿٤﴾ عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ ﴿٥﴾ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ﴿٦﴾ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ ﴿٧﴾ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ ﴿٨﴾ كَلَّا بَلْ تُكذِّبُونَ بِالذِّينِ ﴿٩﴾ وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ﴿١٠﴾ كِرَامًا كَاتِبِينَ ﴿١١﴾ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ﴿١٢﴾ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿١٣﴾ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴿١٤﴾ يَصَلُّونَهَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿١٥﴾ وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ ﴿١٦﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿١٧﴾ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿١٨﴾ يَوْمَ لَا تَمَلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ ﴿١٩﴾

ترجمه مختصر:

- «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ» (1) (وقتی که آسمان بشکافت).
«وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ» (2) «و وقتی که ستارگان فروریزند».
«وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ» (3) «و وقتی که بحر ها به جوش آمد روان گردند».
«وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ» (4) «و وقتی که قبرها شکافته شوند».
«عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ» (5) «هر کس بداند که چه چیز پیش فرستاده و مؤخر گذشته».
«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» (6) «ای انسان! چه چیزی تو را (نسبت) به پروردگار بزرگوارت فریفت؟ و مغرور کرد».
«الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ» (7) «خدایی که تو را آفرید آنگاه استوارت ساخت سپس (آفرینش تو را) معتدل گرداند».
«فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ» (8) «(و آنگاه به هر شکلی که خواست تو را ترکیب کرد».
«كَلَّا بَلْ تُكذِّبُونَ بِالذِّينِ» (9) «نه چنین نیست بلکه دین را تکذیب میکنید».
«وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ» (10) (در حالیکه بی گمان نگهبانانی بر شما گمارده شده اند».
«كِرَامًا كَاتِبِينَ» (11) «نویسندگانی بزرگوار».
«يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» (12) (که هر چه میکنید میدانند).
«إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ» (13) (بی گمان که نیکو کاران در نعمت های برین (دائمی) باشند).
«وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ» (14) (و بد کاران در انبار آتشین).
«يَصَلُّونَهَا يَوْمَ الدِّينِ» (15) (در روز جزا به آن در می آیند).
«وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ» (16) (و هرگز غائب شونده از آن نباشند).
«وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ» (17) «(و تو چه میدانی که روز جزا چیست؟».
«ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ» (18) (باز تو چه میدانی که روز جزا چیست؟).

«يَوْمَ لَا تَمَلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» (19) (روزی که هیچ کسی برای دیگران نمیتواند کاری بکند و در آن روز فرمان، فرمان خدا است).

تفسیر سوره:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 8) در باره موضوعات نشانه‌های رستاخیز، مکافات و مجازات، نکوهش منکران نعمت الهی، بحث بعمل آمده است.

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم: محو اصلی و اساسی این سوره در رابطه با مجموعه حوادثی است که قبل از آمدن قیامت روی می‌دهد و در آغاز اشاره به حوادثی است که در گستره‌ی آفاق و آنفوس اتفاق می‌افتد و همچنین متوجه ساختن انسان نسبت به مسئولیتی که در رابطه با برنامه‌ی الله دارد که قبل از این که فرصت‌ها از دست برود، از آن‌ها حداکثر استفاده را بنماید. الله متعال در این سوره علاوه بر این‌که برای ما از نشانه‌های قیامت می‌گوید، ما را مورد مؤاخذه و عتاب قرار می‌دهد.

سوره مبارکه الانفطار با کلمه‌ی «إِذَا» شروع می‌شود: طوری‌که می‌فرماید:

«إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ» (1):

(وقتی‌که آسمان بشکافت). یعنی برای فرود آمدن فرشتگان دروازه‌هایی در آن ایجاد گردد و خیمه‌ی آسمان پارچه پارچه شود. انفطار آسمان؛ شکافته شدن و از هم گسستن آن برای فرود آمدن فرشتگان از آن است.

شکاف برداشتن آسمان مستلزم آن است که الله اراده‌ی شکافته شدن را داشته باشد و به فرمان او آسمان شکافته شود.

«أَنْفَطَرَتْ ۱»: یعنی پذیرش شکافته شدن و تسلیم فرمان الله گشتن.

«إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ۱»: وقتی که آسمان شکاف برمی‌دارد و در نتیجه، استقرارش از بین می‌رود.

«وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ» (2):

(و وقتی‌که که ستارگان فروریزند). یکی از نشانه‌های پایان جهان و بر پا شدن قیامت، دگرگون شدن نظام کواکب و شکافتن و درز، بر داشتن آسمانی است که در آیات کثیری از قرآن عظیم الشان به این موضوع، اشاره شده و تعبیرات مختلفی در باره آن دیده میشود.

گاه این تعبیرات به لفظ «انشقاق» بعمل آمده: «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ»: (در آن هنگام که آسمان (کرات آسمانی) شکافته شود). (سوره انشقاق - 1) نظیر همین معنا در آیه 16 حاقه نیز آمده است: «وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ»: (و آسمان‌ها از هم شکافته می‌شوند و سست می‌گردند، فرو میریزند).

در (آیه 25 سوره فرقان)، همین معنا با مختصر تفاوتی منعکس است: «وَأَنَّ يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالنُّعْمِ»: (به خاطر بیاور روزی را که آسمان با ابرها از هم شکافته می‌شود!) منظور از «سما» در این آیات کرات آسمانی است که در پایان جهان بر اثر انفجارهای پی در پی از هم شکافته می‌شود، ولی در این که منظور از شکافته شدن با «ابرها» چیست؟ این احتمال وجود دارد که منظور همراه بودن متلاشی شدن آسمان‌ها با پیدایش ابرهای سنگینی است که از گرد و غبار آنها حاصل میشود.

«وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ» (3):

«ووقتی که بحر ها به جوش آمد روان گردند). و آنگاه که راه دریاها به یکدیگر باز شود و آب‌های شیرین و شور در هم آمیزند، و به صورت یک دریا درآیند.

«وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثَتْ» (4):

«و وقتی که قبرها شکافته شوند). خاک قبرها زیر و رو گردد و مرده‌ها برای حساب و کتاب از قبر بیرون شوند، هر شخص کردار گذشته و آینده خود را خواهد دانست، هر کی در هر جا دفن شده بود از همانجا بر می‌خیزد و بسوی محشر در حرکت می‌افتد. مقتضای این وقایع، اینست که انسان از خواب غفلت بیدار شود. در کلمه «بُعِثَتْ» هم معنای «بعثت» (به پا خواستن) است و هم معنای «ثور» (دگرگون شدن)، لذا راغب در مفردات گفته است که بعید نیست فعل «بُعِثَتْ» مرگب از این دو فعل باشد، یعنی زیر و رو شدن خاک‌ها و برپاخواستن مردگان. هکذا پیوند میان آسمان و زمین و ابحار و خشکی به گونه‌ای است که هرگاه نظام یکی از آنها به هم بخورد، نظام همه چیز به هم می‌خورد.

«عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ» (5):

«هر کس بداند که چه چیز پیش فرستاده و مؤخر گذشته). در آنروز عملکرد های انسان بدون کم و کاست، بطور دقیق و با ارائه زمان و مکان و چگونگی هر عملی در جلوش به نمایش گذاشته میشود. در قیامت ظرفیت انسان توسعه می‌یابد و همه کارهای گذشته را به یاد می‌آورد. مفسر طبری فرموده است: یعنی در آن روز هر کس می‌داند چه عمل صالحی را انجام داده و چه روش و سنتی نیکو را به جا نهاده است که بعد از او بدان عمل می‌شود؟ (طبری ۵۴/۳۰).

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» (6):

«ای انسان! چه چیزی تو را (نسبت) به پروردگار بزرگوارت فریفت یعنی مغرور گشتانند؟».

یعنی: چه چیز تو را فریفت و غره کرد که به پروردگار کریم و بخشنده‌ات کافر شدی، به پروردگاری که بر تو در دنیا با کامل کردن آفرینش و حواست فضل و بخشش نمود، تو را عاقل و فهمیده گردانید، به تو روزی داد و بر تو با نعمت‌هایی که بر انکار هیچ چیز از آن‌ها قادر نیستی، انعام گذاشت.

برخی مفسران فرموده‌اند: انسان را عفو خداوند متعال مغرور کرد زیرا او انسان را در اولین گام گناه و نافرمانی‌اش به شتاب مؤاخذه و مجازات نکرد. در حدیث شریف آمده است که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم آیه: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» (الانفطار: 6) را می‌خواندند، می‌فرمودند: «انسان را جهلش مغرور و فریفته ساخت».

برخی از مفسران در بیان شأن نزول آیه کریمه فرموده‌اند: این آیه درباره ابی بن خلف یا درباره ابی‌اشدین‌کلده جمحی نازل شد. ولی ابن عباس (رض) می‌گوید: «مراد از انسان در اینجا، ولیدبن مغیره است».

خوانندگان گرامی!

در این آیه متبرکه: بعد از اینکه بحث در باره قیامت بعمل آمد، مبحث دیگری را پروردگار با عظمت ما با بسیار شکل عالی مطرح، و می‌خواهد انسان را از خواب غفلت

بیدار ساخته و توجه و اهتمام او را به مسئولیت های او در برابر خداوند جلب نماید. مفسرین می نویسند در این آیه توجه انسان، به مسئولیت هایش در برابر خداوند، نخست او را مخاطب ساخته، و با يك استفهام توبیخی شدید و در عین حال توأم با نوعی لطف و محبت می فرماید: «ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته؟» غرور یا خود فریفتگی به این معنا است که انسان به آنچه دارد از کمالات و امکانات بسنده کند و خویش را کامل و رسیده بداند و از حرکت برای یافتن و دانستن و بکار بستن باز ماند و دچار سکون شود.

غرور به معنی فریفتگی به داشته ها و جذابیت های غیر حقیقی و علائق دنیوی است که باعث می شود انسان از یاد خدا غافل شود و معنویت و سرمایه های حقیقی سعادت خود را فراموش نماید و در نتیجه آن به انواع امراض اخلاقی و روانی مانند عجب، تکبر، خود خواهی و مانند آن مبتلا گردد.

این کلمه به طور وسیعی در کلمات عرب مخصوصا در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی به کار رفته است.

«راغب» در کتاب «مفردات» کلمه «غرور» (به فتح غین که معنی وصفی دارد) را به معنی هر چیزی که انسان را می فریبد و در غفلت فرومی برد خواه مال و مقام باشد یا شهوت و شیطان تفسیر میکند.

در «صحاح اللغة» «غرور» به معنی اموری که انسان را غافل میسازد و میفریبد (خواه مال و ثروت باشد یا جاه و مقام یا علم و دانش و غیر آن) تفسیر شده است.

بعضی از ارباب لغت - به گفته «طریحی» در «مجمع البحرین» گفته اند: «غرور فریفتگی به چیزی است که ظاهری جالب، و دوست داشتنی دارد، ولی باطنش ناخوشایند و مجهول و تاریک است».

در کتاب «التحقیق فی کلمات قرآن الکریم» بعد از نقل کلمات ارباب لغت چنین آمده است: «ریشه اصلی این کلمه به معنی حصول غفلت به سبب تأثیر چیز دیگری در انسان است و از لوازم و آثار آن جهل و فریب و نیرنگ و نقصان و شکست و... میباشد».

در «المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء» که از بهترین کتب اخلاق محسوب می شود و تکمیل و تهذیبی است برای «إحیاء العلوم» «غزالی» چنین می خوانیم: «غرور عبارت است از دلخوش بودن به چیزی که موافق هوای نفس و تمایل طبع انسانی است و ناشی از اشتباه انسان یا فریب شیطان است و هر کس گمان کند آدم خوبی است (و نقطه ضعفی ندارد) خواه از نظر مادی یا معنوی باشد و این اعتقاد از پندار باطلی سرچشمه بگیرد آدم مغروری است و غالب مردم خود را آدم خوبی میدانند در حالی که در اشتباه اند بنابراین اکثر مردم مغرورند، هر چند شکل غرور آنها و درجه آن متفاوت است».

«الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ» (7):

«خدایی که تو را آفرید آن گاه استوارت ساخت سپس (آفرینش تو را) معتدل گرداند.» ای انسان ناسپاس، چه چیز تو را در باره پروردگار بخشنده ات مغرور ساخت؟ ذات پروردگار با عظمت کسی است که تو را از نطفه خلق کرد، و به تو هیکل زیبا اعطا کرد، و نعمت حواس پنجگانه بخشید، که از برکت آن می شنوی، می بینی و درک میکنی. در این آیه مبارکه، خلقت و آفرینش انسان، ساختار درست، برابر و استوار آن، تعادل و توازنی که در ساختار انسان بکار رفته، یاد آوری نموده است.

«فَعَدَلْكَ» «خَلَقْتَ تُو رَا مَعْتَدَل و مَتَنَاسِب قَرَار دَاد نَه دَسْتِي اَز دَسْت دِيگَر دِرَاز تَر و نَه پَای اَز پَای دِيگَر کُوتاه تَر اَسْت.»

«فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ» (8):

(«و آن گاه به هر شکلی که خواست تو را ترکیب کرد». پروردگار با عظمت تو را در صورت و ساختاری ترکیب کرد که از آراسته ترین و معتدل ترین ترکیب هاست. قرآن عظیم الشان در مورد زیبایی ترکیب انسان و صورت آن میفرماید: - «لقد خلقنا الانسان في أحسن التقويم» (سوره تین آیه 4) (ما انسان را به نیکوترین صورت و سیرت آفریدیم.

- همچنان (در آیه غافر آیه 64) میفرماید: «... و صورکم فأحسن صورکم» (و شما را صورت بخشید و صورتهایتان را نیکو ساخت).

- در آیه 3 سوره تغابن میافزاید: «... و صورکم فأحسن صورکم و اليه المصير» - «فتبارك الله أحسن الخالقين» (سوره مؤمنون آیه 14) (پاک و بزرگوار خدایی که نیکوترین آفرینندگان است).

حسن صورت عبارت است از تناسب تجهیزات آن نسبت به یکدیگر و تناسب مجموع آنها با آن غرضی که به خاطر آن غرض ایجاد شده، این است معنای حسن نه زیبایی منظر، چون حسن يك معنای عامی است که در تمامی موجودات جاری است.

ابن عباس میگوید: انسان در زیباترین صورت یعنی مستوی القامه و مستقیم آفریده شده است. نه مثل سایر حیوانات سرافکنده و افتاده بر صورت. (تفسیر المیزان) «أحسن التقويم» یعنی انسانها با کمال در نفوس و اعتدال در جوارح و اعضایشان آفریده شده اند و با سخن گفتن و تشخیص دادن و تدبیر امور کردن از دیگر موجودات جدا شده اند (سوره جبر/85)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (9 الی 19) در باره موضوعات: انکار قیامت، کاتبان نامه‌ی اعمال، گروه نیکوکاران و گروه گنهگاران بحث بعمل آمده است:

«كَلَّا بَلْ تُكذِّبُونَ بِالْدِينِ» (9):

«نه چنین نیست بلکه دین را تکذیب میکنید». مراد از دین: دریافت جزای اعمال در روز قیامت، یا دین اسلام است.

کلا: کلمه‌ای است برای تنبیه و هشدار دادن به آن انسان کافر در این مورد که پندار هایش نادرست است و او نباید به کرم خداوند متعال مغرور شده و نعمت و فضلش را وسیله‌ای به سوی کفر بگرداند. «تفسیر أنوار القرآن».

بعد از اینکه پروردگار از بیان نشانه های قیامت و بعد از برشمردن نعمت های خود بر انسان و انکار و ناسپاسی آنها از سوی وی، علت این انکار را که تکذیب روز قیامت است ذکر میکند میگوید:

«وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ» (10):

(در حالیکه بی گمان نگهبانانی بر شما گمارده شده اند». یعنی تردید و تکذیب تو سودی نمی بخشد، نه قیامت را به تأخیر می اندازد و نه از محاسبه محتوم و قطعی ات مانع میشود، متوجه باش که نگهبانانی بر تو گماشته شده اند که همواره تو را و اعمال تو را با دقت تام تحت کنترل ، نظارت و مراقبت قرار می میدهد. همه امور انسان را مسجل

نمایند و اعمال نیک و بدش را بنویسند.
مفسر قرطبی فرموده است: یعنی رقیبانی از ملائکه مراقب شما هستند. (تفسیر قرطبی ۲۴۵/۱۹).

«کِرَاماً کَاتِبِينَ» (11):

«نویسندگانی بزرگواری». نه تنها اعمال انسان را یاد داشت میکند، بلکه انگیزه حرکات ها و نیت هدف و مقصد شما را گزارش میدهد.

«يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» (12):

(که هر چه می کنید میدانند).

آنان به اذن پروردگار بر اعمال خوب و بدتان نظارت و آگاهی دارند و آنها را برای حسابدهی روز جزا بدون زیادت و نقصان برمی‌شمارند و ثبت می‌کنند.
در اینجا پروردگار به آنده اشخاص، که روز جزا روز قیامت و زنده شدن بعد از مرگ، را دروغ می‌شمارد و از آن انکار میکند میفرماید: نباید فراموش کرد که: فرشتگان از جانب خداوند جلّ جلاله بر شما گماشته شده اند و طوریکه در فوق تذکر دادیم، اعمال شما را مینویسند تا روز قیامت در برابر آنها مورد محاسبه قرار گیرید و آن فرشتگان هر چه را که انجام می دهید، می دانند و می نویسند، متوجه باشید که هیچ حرکت و هیچ نیت و قصد شما برای آنها پنهان نمی ماند.

در حدیث به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُم عَنِ التَّعْرِی، فَاسْتَحْيُوا مِنْ مَلَائِكَةِ اللَّهِ الَّذِينَ مَعَكُمْ، الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ، الَّذِينَ لَا يَفَارِقُونَكُمْ إِلَّا عِنْدَ ثَلَاثِ حَالَاتٍ: الْغَائِطِ، وَالْجَنَابَةِ، وَالْغَسْلِ، فَإِذَا اغْتَسَلَ أَحَدُكُمْ بِالْعَرَاءِ فَلْيَسْتَتِرْ بِتُوبَةٍ أَوْ بِجَرْمِ حَائِطٍ، أَوْ بِبَعِيرَةٍ» (خداوند جلّ جلاله شما را از برهنه شدن نهی می کند پس از فرشتگان خداوند جلّ جلاله که همراه شما هستند حیا کنید؛ از آن نویسندگان گرامی قدری که از شما جدا نمیشوند مگر در سه حالت: رفتن شما به قضای حاجت، حالت جنابت و حالت غسل و چون یکی از شما در فضایی باز غسل می کند، باید خود را با جامه خویش، یا به پناه دیواری، یا به شتری استتار کند».

آیا پیامبران هم دارای کرام الکاتبین هستند؟

مطابق نصوص شرعی گفته میتوانیم که، تمام انسانها دارای دو ملائکی هستند که احوال و جریانات روزمره وی را ثبت میکنند، این ملائکه یکی در سمت راست و دیگری هم در سمت چپ، انسان قرار دارند. ملائک سمت راست مشغول نوشتن حسنات شخص بوده، و در ضمن امیر ملائک سمت چپ را نیز بر عهده دارد، وظیفه ملائکه سمت چپ، نوشتن و ثبت سیئات شخص میباشد.

هرگاه شخص دچار گناهی شد ملائک سمت چپ می خواهد که آنرا ثبت نماید ولی ملائک سمت راست به وی میگوید صبر کن و به وی مهلت بده شاید توبه کند.

و هرگاه حسنه ای انجام داد ملائک سمت راست بدون وقفه فوراً آنرا ثبت میکند. الله تعالی میفرماید: «عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (سوره ق: 17-18) یعنی: آنگاه که دو (فرشته) دریافت‌کننده از راست و از چپ مراقب نشسته اند (انسان) هیچ سخنی را به لفظ در نمی آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او (آن را ضبط میکند).

اما در خصوص اینکه، آیا پیامبران هم دارای کرام الکاتبین هستند؟ مراجعه میکنیم به

حدیث که از «عن عبد الله هو ابن مسعود قال: قال رسول الله صلي الله عليه وسلم: ما منكم من أحد إلا وقد وكل به قرينه من الجن، وقرينه من الملائكة. قالوا: وإياك يا رسول الله قال: وإيائي، ولكن الله أعانني عليه فلا يأمرني إلا بخير». (امام أحمد) یعنی: از عبدالله ابن مسعود رضي الله عنه روایت شده که گفت: رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: هیچ یک از شما نیست مگر اینکه قرينه اي از جن و قرينه ای از ملائک مؤکل (اعمال وی است) گفتند: حتی شما ای رسول الله؟ فرمود حتی من، ولی خداوند مرا بر آن پیروز گردانیده و جز خیر مرا به چیزی امر نمیکند. بنابراین گفته میتوانیم که تمامی انسانها از جمله پیامبران نیز دارای ملائک کاتب بر اعمالشان هستند.

فرشتگان نیت و قصد انسانها را هم می نویسند!

در حدیثی آمده است که فرشتگان حتی نیت و قصد، و آنچه در قلب بنی آدم است، و آنرا در قلب میگویند، و آنچه نیت می کند که آنرا انجام دهد، آنرا نیز مینویسد. به همین خاطر است که اگر انسان نیت نیک نماید ثوابش به او می رسد، و بر نیت بد نیز مجازات می شود، زیرا نیت عمل قلبی است. فرشتگان مأمورند، از وقتی که یک انسان به سن بلوغ می رسد و تا لحظه ای که از دنیا رحلت مینماید، آنچه در دنیا از نیت و کردار و گفتار انجام داده همه آنرا مینویسد.

منزلت و مکانت نماز صبح و نماز عصر در بین نمازهای دیگر:

رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «يتعاقبون عليكم ملائكة بالليل وملائكة بالنهار يجتمعون في صلاة العصر وفي صلاة الفجر..». (متفق علیه). فرشتگانی پی در پی بر شما وارد می شوند، گروهی شب می آیند و گروهی روز می آیند، و اینها صبح و عصر با هم يك جا جمع می شوند. باریتعالی می فرماید: «و قرآن الفجر». یعنی نماز صبح. و می فرماید: «إن قرآن الفجر كان مشهوداً». (سوره الإسراء 78). (حقاً که نماز صبح مورد مشاهده فرشتگان شب و فرشتگان روز است).

فرشتگان شب و فرشتگان روز در آن حاضر می شوند، و به قرآنی که در نماز تلاوت می شود گوش میدهند، و در نماز عصر حاضر با هم جمع می شوند، خداوند در حالیکه حال انسانها را از فرشتگان بهتر می داند از آنها سؤال میکند: چگونه و در چه حالی بندگان را ترك کردید؟ آنها می گویند: آنها را ترك کردیم در حالیکه نماز می خواندند، و به آنان وارد شدیم در حالی که نماز می خواندند. یعنی فرشتگان نازل شدند و ما در نماز عصر بودیم و با ما در نماز حاضر بودند، و بالا رفتند در حالیکه ما در نماز صبح بودیم، و به این خاطر نماز عصر، نماز وسطی یعنی میانه نامیده شده است که خداوند بر آن تشویق کرده میفرماید: «حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى». (سوره البقره/ 238).

(محافظت کنید بر نماز های فرض شبانه روزی، و بخصوص نماز میانه که نماز عصر است). یعنی نماز عصر زیرا فرشتگان شب و فرشتگان روز در آن حاضر میشوند. همچنان بعضی از مفسرین گفته اند صلوة الوسطی عبارت است از نماز صبح براین لحاظ که دو نماز از خود به قبل و دو نماز از خود به بعد دارد.

«إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ» (13):

(بی گمان که نیکو کاران در نعمت های برین باشند). نیکو کاران، و مؤمنان راستینی که کار نیک را انجام میدهند و در تمام کارهای خویش تقوی را مد نظر داشته و از خدای

عزوجل پروا میکنند؛ «در نعمت اند» یعنی: در ناز و نعمت بهشتی قرار دارند. و بدکاران حتماً در انبار آتشین بسر خواهد برد، در این هیچ جای شک نیست که روز محاسبه آمدنی است و هر یک پاداش اعمالش را می یابد و به جایگاه مناسب خود می رود.

«الْأَبْرَارَ»: «مؤمنان پاکدامن و نیکوکار.» (جمع برّ) کسانی که کارهای خیر، زیاد انجام می دهند و گناه و شر انجام نمی دهند.

نیکوکاران صاحب دو نعمت (نعیم) می شوند: آرامش قلب و روان و آرامش تن.

«وَإِنَّ الْفَجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ» (14):

(و بدکاران در انبار آتشین) فجار: جمع فاجر است. یعنی کفاری که شریعت الهی را ترک کرده اند «در دوزخند» بنابراین، مراد از «فجار» کفارند و این خطاب، مرتکبان گناه کبیره را شامل نمیشود.

«يَصْنَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ» (15):

(در روز جزا به آن در می آیند) پروردگار برای مکافات و مجازات کامل اعمال موعدی را مقدر کرده که آنرا یوم الدین نام گذاشته، فجار و بدکاران در یوم الدین پس از محاسبه و محاکمه وارد جهنم میشوند. و درکام شعله های سرکش آن، سختی ها می چشند و عذاب ها می بینند.

«یوم الدین»: به معنای جزا و حساب و طاعت است. شریعت و قانون را از آن جهت «دین» گفته اند که در آن طاعت و پاداش و جزا است.

آیات 4 سوره فاتحه الكتاب و 35 حجر و 82 شعراء و 20 صافات و 78 ص و 12 ذاریات و 56 واقعه و 26 معارج و 46 مدثر و 11 مطفین و 7 تین و 1 ماعون از روز قیامت به نام «یوم الدین» و از قیامت به «دین» یاد کرده اند. مگر نه این است که روشنترین برنامه و اصلیتترین هدف برپایی قیامت برنامه دین، یعنی جزا و پاداش و حساب الهی اعمال آدمی، است. آری، یوم الدین روزی است که پرده از روی اعمال و حقایق برداشته می شود و بعد از محاسبه دقیق اعمال به هر کس جزایی موافق عملش داده می شود. این حقیقت «یوم الدین» است امام رازی نقل کرده است که: «سلیمان بن عبدالملک خلیفه اموی عازم مکه بود و در راه مکه از مدینه میگذشت پس در دیداری که با ابو حازم داشت، به وی گفت: فردای قیامت قرار گرفتن در پیشگاه خداوند جلّ جلاله چگونه است؟ ابو حازم گفت: اما نیکوکار؛ او همانند شخص سفرکرده ای است که از سفر نزد خانواده اش بر میگردد و اما بدکار پس او همچون برده گریزپایی است که نزد مولای خویش آورده می شود. راوی میگوید: سلیمان گریست و سپس گفت: ای کاش میدانستم که خدای سبحان با ما چه می کند؟! ابو حازم گفت: این کار ساده ای است؛ عملت را بر کتاب خداوند جلّ جلاله عرضه بدار، آن وقت میدانی که او با تو چه خواهد کرد.

سلیمان گفت: این توصیه تو در کجای کتاب خدا جلّ جلاله آمده است؟ ابو حازم گفت: إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفَجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ. سلیمان گفت: در این صورت، رحمت خداوند جلّ جلاله در کجاست؟ ابو حازم پاسخ داد: إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ. بی گمان رحمت خداوند جلّ جلاله به نیکوکاران نزدیک است» «اعراف/56».

«وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ» (16):

(و هرگز غائب شونده از آن نباشند) نه چنان بسوزند که به خاکستر تبدیل شوند و از درد سوختن برهند.

یعنی: دوزخیان فاجر کافر، هرگز برای ساعتی هم از دوزخ جدا نشده و از آن دور نمی شوند و عذاب آن بر آنان سبک نمی شود بلکه برای ابد در آن به سر میبرند. دوزخ به لحاظ شدت گرمی و نوع عذابی که خداوند برای اهل آن در نظر گرفته است، متفاوت است و عذاب و شدت حرارت آن یک نواخت نمیباشد. خداوند میفرماید: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا» (سوره النساء: 145) (بیگمان منافقان در اعماق دوزخ و در پائین ترین مکان آن هستند و هرگز یآوری برای آنان نخواهی یافت (تا به فریادشان رسد و آنان را برهاند).

واژه «الدرك» در لغت عرب به هر چیز رده پائین و «الدرج» به هر چیز رده بالا گفته میشود. بنابر این برای بهشت درجه و درجات و برای دوزخ درک و درکات بکار میرود. دوزخ به هر میزان که پائین تر باشد، حرارت و شعله‌هایش نیز به همان اندازه شدیدتر میشود. منافقان بهره بیشتری از آتش دوزخ دارند، بهمین خاطر در درک اسفل دوزخ خواهند بود. گاهی به مراتب دوزخ «درجات» نیز اطلاق میگردد.

خداوند متعال در سوره أنعام بعد از ذکر اهل بهشت و دوزخ میفرماید: «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا» (سوره الأنعام: 132) (و هر یک (از نیکوکاران و بدکاران) دارای درجاتی (و درکاتی از پاداش و عزت و باد افره و ذلت در جهان دیگر) بر طبق اعمال خود هستند). «أَفَمِنْ أَتْبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ * هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ» (سوره آل عمران: 162 - 163) (آیا کسی که (با طاعت و عبادت) در پی خوشنودی خدا است، مانند کسی است که (با معصیت و نافرمانی) خشم خدا را نصیب خود می کند، و جایگاه او دوزخ خواهد بود؟! و دوزخ بدترین بازگشتگاه است. (هر یک از) آنان (چه دینداران و چه بی دینان) برای خود جاه و مقام، و جا و مکانی در پیشگاه خدا دارند (و برابر و یکسان نیستند) و خداوند می بیند آنچه را که انجام می دهند (لذا درجات و درکات هر یک را برابر کردار و رفتارشان تعیین مینماید و به هرکس آن دهد که سزاوارند).

عبدالرحمن بن زید بن مسلم می گوید: درجات جنت به سوی بلندی و درجات دوزخ به سوی بلندی و پستی میروند. (تخویف من النار لا بن رجب: صفحه 50).

از برخی سلف نقل شده است که: موحدین گناهکار که وارد دوزخ می شوند در درک اعلی، یهود در درک دوم، نصاری در درک سوم، صابئین (بی دینان) در درک چهارم، مجوس در درک پنجم، مشرکین اعراب در درک ششم و منافقان در درک هفتم خواهند بود.

و در برخی کتابها نام آن درکات نیز وارد شده است:

درک اول: جهنم،

درک دوم: لظی،

درک سوم: حطمه،

درک چهارم: سعیر،

درک پنجم: سقر،

درک ششم: جحیم و

درک هفتم هاویه نام دارند.

ولی تقسیم مردم در دوزخ بر اساس تقسیم مذکور صحیح نیست. همانگونه که نامگذاری مراتب دوزخ به گونه‌ای که بیان گردید صحت ندارد. قول راجح و صحیح آن است که هم

این اسماء مذکور مانند: جهنم، لظى، حطمه... نامی برای دوزخ هستند نه اینکه هر کدام نام بخشی از دوزخ باشد. البته این مطلب که مردم به لحاظ کفر و گناهان خود، مراتب متفاوتی خواهند داشت، صحت دارد.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ» (17):

(و تو چه می‌دانی که روز جزا چیست؟) «مهمترین شاخصه یوم الدین در این آیات اقتدار الهی است از اقتدار الهی و از ظهور و بروز سلطنت الهی به عنوان مهمترین شاخصه یوم الدین ذکر شده. و میفرماید:

«ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ» (18):

(باز تو چه میدانی که روز جزا چیست؟) «مراد این است که حقیقت و چگونگی قیامت را کسی چنانکه باید، نمی‌داند. وقتی که به تأکید این را بیان می‌کند، یعنی ای پیامبر! حتی شما هم که مخاطب اولیه‌ی این آیات بوده‌ای، عظمت این روز را درک نکرده‌ای؟ مگر آن مقداری را که مشیت ما اقتضاء کرده است.

«يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» (19):

(روزی که هیچ کسی برای دیگران نمیتواند کاری بکند و در آن روز فرمان، فرمان الله است.)

روز کیفر و پاداش، روزی است که هیچ کسی اختیار هیچ چیزی را برای دیگری ندارد. روز رستاخیز روزی است که کسی توان دفاع از کسی دیگری را ندارد و تنها در فکر نجات خویش است و بسان دنیا نیست که زورمندان و ظالمان قادر به تحقق اهداف شوم خویش باشند، و هر چه که بخواهند آنرا انجام و عملی نمایند.

«وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» (و کارها آن روز، همه و همه تنها از آن خداست.) بلی، آن روز قضاوت در میان بندگان و پایان دادن به کشمکش‌ها، گرفتن حق مظلوم از ظالم، ارزانی داشتن پاداش به نیکان و عدالت خواهان و عفو و بخشایش گناهکاران، تنها از سوی خداست و بس. هیچ کس (هر که باشد) اختیار رساندن چیزی از منفعت را در روز قیامت برای کس دیگری ندارد و در آنجا جز خداوند جلّ جلاله پروردگار عالمیان، هیچ کس نیست که حکمی صادر کند یا کاری را انجام دهد. یعنی اقتدار بی حد و مرز الهی و ظهور و بروز قدرت کامله الهی در روز قیامت عیان میشود.

توضیح مختصر در باره روز قیامت:

قرآن عظیم الشان در تعریف و توضیح وضع زمین، آسمان و انسان در روز قیامت و اینکه روز رستاخیز دارای چه اوصاف است میفرماید: قرآن مجید روز قیامت را روز فرار مسمی نموده است، روزیکه انسان از پدر، مادر، برادر، خواهر، همسر، فرزندان و اقوام خود میگریزد و هر کس به کار خود مشغول است و در واقع روز محشر، روز قطع پیوند‌ها و خویشاوندی است.

قرآن عظیم الشان میفرماید که در روز حشر تنها، در زنده شدن دوباره انسان‌ها خلاصه نمیشود، بلکه همراه آن مجموعه‌ای از حوادثی مهمی رخ می‌دهد که برخی از این رویدادها و حوادث عبارتند از:

وضع زمین و دریاها و کوه‌ها:

بر اساس آیات سوره‌های مبارکه «تکویر، زلزال، دُخان و واقعه، در روز قیامت،» لرزشی سخت زمین را فرا می‌گیرد. آنچه بر زمین پدیدار گشته، فرو می‌پاشد. سطح زمین آشکار و

نمایان می گردد. زمین شکافته می شود و مردگان از آن بیرون می آیند تا در قیامت محشور گردند. دریاها از هم شکافته، جوشان و برافروخته می شوند. کوه ها از جا کنده می شوند و به صورت غیر متعادل به حرکت در می آیند و به مثل تلی از خاک در می آیند و مانند پشم زده میشوند و نرم و انعطاف پذیر میگردند، و سرانجام مانند ذرات غبار پراکنده می شوند. از سلسله کوه های سر به فلک، جز سرابی چیز دیگری باقی نمی ماند.

وضع آسمان و ستارگان:

سوره های «تکویر، انفطار، طور و الرحمن» درباره وضع آسمان و ستارگان اشاره دارند که وضع آسمان دگرگون می شود و ستارگان از جای کنده می شوند، آسمان دچار نوعی تموج و حرکت پاره پاره و شکافته می شود و مانند گل سرخ و روغن و فلز مذاب روان نمایان می گردد و سرانجام به شکل دود درآمده، در هم پیچیده می شود. نور، آفتاب و ماه به خاموشی می گراید. نظم آنها به هم می خورد و به سوی زمین پرتاب میگردند.

نفخ صور:

در آیات و روایات اسلامی آمده است که : یکی از نشانه های قیامت «نفخ صور» است و آن دو نفخ دمیدن است که یکی نفخ مرگ است و پیش از قیامت عمومی رخ می دهد، یعنی پیش از برپایی قیامت صدای مهیبی به گوش همه موجودات خواهد رسید که موجب مرگ همه آنها می شود و به واسطه آن نظام عالم به هم می خورد. دیگری نفخ حیات است که قیامت برپا می شود و صحنه جهان با نور خدا روشن می گردد و همه انسانها و حتی حیوانات در يك لحظه زنده می شوند. قرآن مجید در سوره زمر آیه 68 درباره نفخ صور می فرماید؛ و در صور دیده می شود، پس همه کسانی که در آسمان ها و زمین هستند می میرند مگر آنان که خدا بخواهد. سپس بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگهان همگی به پا می خیزند و در انتظار حساب و جزا می مانند.

اوصاف رستاخیز:

قرآن، نام ها و اوصاف مختلفی برای قیامت بر شمرده است که هر يك به حقیقتی اشاره دارند. برخی از آنها عبارتند از:

- واقع شدنی و تردید ناپذیر است:

قرآن عظیم الشان در آیه 2 سوره واقعه و آیه 7 سوره حج قیامت را امری می داند که در وقوعش هیچ شك و تردیدی نیست.

- نزدیک بودن:

قرآن عظیم الشان در آیه 7 سوره معارج قیامت را نزدیک می شمارد. و در برخی از تعبیر از آن با کلمه « فردا» یاد می کند از جمله (آیه 18 سوره مبارکه حشر).

- حق بودن قیامت:

قرآن در آیه 39 سوره نباء قیامت را روز حق می داند، روزی است که در آن حق مطلق، ظهور می کند و جای برای باطل نیست و هر کسی به حق خود می رسد.

- خبر بزرگ:

قرآن عظیم الشان در آیه 67 سوره ص، آیه 15 سوره یونس و (آیه 3 سوره هود) از قیامت با عنوان «خبر بزرگ» یاد می کند و نیز با تعبیر «روز عظیم»، زیرا رویداد های عظیمی در آن رخ میدهند و همچنین با تعبیر «روز کبیر».

- روز فریاد:

صحنه روز محشر را «روز فریاد» و یوم «التناد» گویند. این نام، بدان جهت است که دوزخیان بهشتیان را صدا میزنند. (سوره اعراف آیه 50).

- پیر کننده:

قیامت روزی است کودکان و نوجوانان در آن پیر می شوند. دلیل آن شاید طولانی بودن و یا سخت بودن حوادث آن روز است. (مراجعه به آیه 17 سوره مزمل)

- آشکار شدن رازها:

در قیامت، همه رازها و اعمال انسان آشکار می گردند و مؤمنان و بدکاران با چهره خود باز شناخته می شوند و نامه اعمال انسان گشوده می گردد، نامه ای که همه اعمال در آن ثبت است و هر کس هر عمل خوب و بدی را که انجام داده می بیند. (سوره طارق / آیه 9 و سوره تکویر / آیه 10)

وجوب ایمان به فرشتگان:

از جمله اصول پنجگانه اسلامی یکی هم ایمان بر فرشتگان است فرشتگان آنها هستند که خداوند نام آنان را برایمان ذکر فرموده است، مانند جبریل و میکائیل و اسرافیل و مالک نگهبان جهنم: «ونادوا یا مالک ليقض علينا ربك» (سوره الزخرف 77). (آن دوزخیان مالک نگهبان جهنم را ندا کرده و میگویند: ای مالک از پروردگارت بخواه تا ما را مرگ دهد، بمیریم و راحت شویم). بر مسلمانان است که بر این فرشتگان ایمان داشته باشند، چه آنانیکه نام شان ذکر شده و چه آنانیکه نام شان ذکر نشده است، و به اعمال و کرداری که آنان به فرمان خدا آن اعمال را انجام می دهند. و فرشتگانی هستند در آسمان که مشغول عبادت و رکوع و سجود پروردگار اند، و هیچ جائی از آسمان نیست مگر اینکه فرشته ای از فرشتگان در حال رکوع و سجود خداست.

و فرشتگانی هستند که جز خداوند کس دیگری از آنها خبر ندارد، و ما بطور اجمالی ایمان می آوریم به آن فرشتگان که نام آنها ذکر نشده، و بطور تفصیلی ایمان می آوریم، به آن فرشتگانی که نامشان ذکر شده، و آنان را دوست داریم. و آنها بیشترین کسانی هستند که بنی آدم را به نیکی و خیر نصیحت می کنند، و به نیکی فرمان می دهند، و برای آنان استغفار میکنند، چنانکه خداوند عز وجل می فرماید: «الذین يحملون العرش ومن حوله يسبحون بحمد ربهم ويؤمنون به ويستغفرون للذين آمنوا». (سوره غافر 7).

نشانه و تأثیر ایمان به فرشتگان در زندگی انسان:

ایمان به فرشتگان نقش و تأثیر مهمی در زندگی روز مره انسان دارد، زیرا اگر انسان حس کند که تحت تعقیب و مراقبت است، در زندگی خویش احتیاط میکند، و اگر دانست که فرشتگانی مأمور بر او هستند و شب و روز از او نگهداری و مراقبت میکنند، در اینحال احتیاطی بیشتر بخرچ می دهند. طوریکه در امور دنیاوی نیز چنین است. انسان زمانیکه احساس تعقیب را می کند، با احتیاط قدم بر میدارد. بناءً در امر مراقبت فرشتگان نیز باید چنین احتیاط را مراعت کنیم.

مراقبین و جواسیس دنیاوی را حداقل انسانها میتوانند ببینند، و یا هم خود را از دید و نظر آنها میتوان پنهان کرد، ولی فرار و یا هم ستر و مخفی کردن از مراقبت فرشتگانی آسمانی کاری است دشواری. انسان نمیتوان از دید و مراقبت آنان فرار کند. فرشتگان آسمانی انسان را در همه جا تعقیب می نماید و همیشه همراه انسان می باشد. خداوند عز وجل به آنان این

قدرت را داده تا هر جائیکه خداوند به آنها فرمان دهد خود را برسند، به همین خاطر خداوند می فرماید: «وَأَنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ كَرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَعْمَلُونَ». (سوره الإنفطار 10-12).

خداوند اینرا فرموده تا ما مواظب خود باشیم. و این ثمره ایمان به فرشتگان است که انسان مواظب گفتار و کردار بد خود بود، تا اینکه بر او چیزی نوشته نشود، وگرنه روز قیامت مجازات خواهد شد.

عمل فرشتگان به عمل شیطان چه تفاوتی دارد؟

1 - فرشتگان تسبیح و تنزیه و سپاس خداوند را میگویند، و برای کسانی که در زمین هستند استغفار میکنند، و آنها بهترین پند دهندگان و ناصحترین مخلوقات خدا به بنی آدم هستند، و شیاطین از خائن ترین مخلوقات خدا به بنی آدم می باشند، زیرا شیاطین عهد و پیمان بسته اند که تا آنجائیکه بتوانند بنی آدم را گمراه کرده فریب دهند و او را به هلاکت برسانند.

2- فرشتگان به نیکی و خوبی امر می کنند. و شیاطین به فساد و بدی امر می کنند، چنانکه خداوند می فرماید: «وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضًا لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ». (سوره الزخرف 36). (و هر کسی که خود را به کوری، و از قرآن که یاد خدای مهربان و رحمت خدا برای جهانیان است روی بگرداند، برای او شیطانی برانگیزیم تا همیشه با او همراه و همنشین باشد).

پس کسانی که از قرآن اعراض کرده و به آن پشت کنند خداوند سبحانه و تعالی آنان را عذاب میدهد به اینکه شیطانی بر او مسلط و چیره کرده تا همیشه همراه او باشد.

و همچنین می فرماید: «وَأَنَّهُمْ لِيَصُدُّوهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا آيَاتُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِنَسِ الْقَرِينِ». (سوره الزخرف 37-38).

(و بتحقیق آن شیطانها همیشه آن مردم را از خدا غافل کرده به گمراهی می کشانند، و ایشان گمان می کنند که براه راست رسیده اند، تا وقتی که از دنیا بسوی ما باز آید آنگاه با نهایت حسرت گوید: ای کاش میان من و تو فاصلهء میان مشرق و مغرب بود که او بسیار همنشین و یار بدی برای من بود. و چیزی انسان را از شیطان دور نمی کند، بجز ذکر و یاد خدایتعالی).

3- اینکه ذکر خداوند شیطان را از او میراند، و فرشتگان نزد او حاضر میشوند.

و به همین خاطر شیطان را: الوسواس الخناس نامیده اند.

و هرگاه انسان ذکر خداوند را ترك کرد شیطان بسوی او می آید و هرگاه ذکر خدا کند فرشتگان دور او جمع میشوند، چنانکه در حدیث آمده: «مَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَيَتَدَارَسُونَ بَيْنَهُمْ إِلَّا نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ وَغَشِيَتْهُمُ الرَّحْمَةُ وَحَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ». (مسلم). هرگاه گروهی از مردم در خانه ای از خانه های خدا (یعنی در یکی از مساجد) گرد آیند تا کتاب خدا قرآن را بخوانند و درسهای آنرا بهم بفهمانند آرامش بر دلهای ایشان فرود آید، و مهر و رحمت خدا ایشان را فرا گیرد، و فرشتگان ایشانرا در بر گیرند، و خداوند ایشان را میان کسانی که نزد اوست یاد کند.

شوخی با ملائکه:

طوری که گفته آمدیم: ایمان به ملائکه و تکریم و تقدیر آنها جزو ارکان ایمان است، بناءً شوخی و تمسخر در باره ملائکه در فهم شرعی جواز نداشته و هر کسی که به چنین عمل دست زند عمل کفري إجراء میکند. و کافر میگردد.

تعداد کثیری از علماء و مفسرین با استناد از آیات قرآنی و احادیث نبوی شوخی و استهزاء

به ملائکه یا یکی از آنان را کفر محسوب میدانند. و معتقد اند کسانیکه دست به چنین عملی میزنند، میگویند این عمل موجب خروج شخص از اسلام و موجب إرتداد یک انسان میگردد: این عده از علماء به آیات (65 و 66 سوره توبه) استدلال نموده می فرمایند: «وَأَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ لِيَقُولَنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ * لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةٌ بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ» (یعنی: «و اگر از آنها بپرسی (چرا این اعمال خلاف را انجام دادید؟!))، میگویند: «ما بازی و شوخی می کردیم!» بگو: «آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می کردید؟!» (بگو: عذر خواهی نکنید (که بیهوده است؛ چرا که) شما پس از ایمان آوردن، کافر شدید! اگر گروهی از شما را (بخاطر توبه) مورد عفو قرار دهیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد؛ زیرا مجرم بودند».

عالم جلیل القدر اسلام امام ابن حزم میفرماید:

«از طریق نص شرعی ثابت است که هرکس خداوند متعال یا یکی از ملائکه یا یکی از انبیاء علیهم السلام یا آیه ای از قرآن و یا فریضه ای از فرائض دینی را به استهزاء و مسخرگی بگیرد، چنانکه حجت بر او تمام شده باشد او دیگر کافر است، چرا که اینها همه آیات الهی هستند» «الفصل في الملل والأهواء والنحل» (142/3).

و باز فرمودند: «هرکسی خدا را دشنام دهد یا مورد استهزاء و تمسخر قرار دهد، و یا ملائکه ای را دشنام دهد یا مورد استهزاء و تمسخر قرار دهد، یا پیامبری را دشنام دهد یا مورد استهزاء قرار دهد، یا آیه ای از آیات خداوند را دشنام دهد یا مورد استهزاء قرار دهد، او با این عملش کافر و مرتد گشته و حکم مرتد دارد، و شرائع الهی و قرآن همه از آیات الهی هستند» «المحلي» (413/11).

و ابن نجیم حنفی میگوید: «با ایراد گرفتن از یکی از ملائکه یا سبک شمردن آن کافر میگردد» «البحر الرائق» (131/5).

حتی بعضی از علماء متذکر شدند که انسان با هرگونه سخنی که احساس استهزاء و مسخرگی از آن رود کافر می شود، چنانچه ابن نجیم گفته: «اگر کسی به دیگری بگوید: دید من به تو مثل دید ملک الموت است، بعضی (از اهل علم) بر خلاف اکثریت گفتند: کافر میشود».

جاهائیکه فرشتگان به آنجا میروند:

فرشتگانی هستند که جهانگردند و در جستجوی حلقه های ذکر و درس هستند، و اگر حلقه ای از علم و دانش را دیدند به همدیگر می گویند: بیائید که نیاز خود را پیدا کردیم. و حلقه های ذکر بسیار است و از آن جمله عبارتند از:

- 1- تلاوت قرآن، پس هرکس قرآن را تلاوت کند ذکر خدا را بجا آورده است.
- 2- و کسیکه نماز می خواند ذکر خدا را بجا آورده است.
- 3- و کسیکه تسبیح و تهلیل و تکبیر و استغفار و سپاس خدا کند ذکر خدا را بجا آورده است. در اینجا فرشتگان اطراف و پیرامون آنها جمع می شوند و شیاطین از آنها دور میشوند.
- 4- کسیکه کتابهای علمی را مطالعه میکند و برای علم و دانش حلقه می زند تا علم و دانش بیاموزد ذکر خدا بجا آورده و فرشتگان پیرامون و اطراف وی جمع میشوند.

جاهائیکه شیاطین به آنجا می روند:

- 1- کسانیکه وقت خود را بیهوده صرف می کنند مانند: مجالس موسیقی و ترانه و تئاتر (صحنه نمایش)، شیاطین پیرامون آنها جمع می شود و فرشتگان از آنها فاصله میگیرند.

2- کسیکه عکس جاندار در خانه آویزان کند فرشتگان به خانه اش داخل نمی شوند چنانکه در حدیث آمده: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا تَدْخُلُ بَيْتاً فِيهِ كَلْبٌ وَلَا صُورَةٌ». (منفق علیه). فرشتگان به خانه ای که در آن سگ و عکس باشد داخل نمی شوند، پس فرشتگان رحمت به خانه هائیکه در آن عکس وجود دارد داخل نمیشوند.

سابقه دشمنی شیطان با بشر:

مطابق حکم قرآنی شیطان با انسان سابقه طولانی داشته، طوری که قرآن عظیم الشان در این مورد میفرماید: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (سوره فاطر/ آیه 6) پروردگار با عظمت به انسان میفرماید: شما نیز او را دشمن بگیرید؛ جز این نیست که او دار و دسته‌ی خود را فرامی خواند تا از اصحاب دوزخ باشند. گفتیم سابقه دشمنی شیطان با انسان طولانی بود. همین شیطان بود که با وسواس مدبرانه خویش ادم و حوا را فریب داد و آنان را از جنت بیرون کشید. «كَمَا أَخْرَجَكَ أَبُويك» (سوره اعراف، 27). باید برای تمام انسانها اعلان کرد، که شیطان چنان دشمن خطرناک و محلی است که به چشم دیده نمی‌شود مگر او شما را می‌بیند. «أَنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَ قَبِيلَهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» (سوره اعراف، 27).

در روایات اسلامی با تمام صراحت گفته شده است که شیطان دشمن قسم خورده است. «فَبِعِزَّتِكَ...» (صفحه، 82). از هر سو حمله میکند. «مَنْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَنْ خَلْفَهُمْ...» (سوره اعراف، 17). وسیله‌ی او برای انحراف مردم، وعده‌ی فقر و امر به فحشا است. «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمُ بِالْفَحْشَاءِ» (سوره بقره، 268) او جز با دوزخی کردن مردم راضی نمی‌شود. «يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ».

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره المطففين

جزء 30

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 36 آیه است.

وجه تسمیه:

این سوره به جهت افتتاح آن با این فرموده حق تعالی: «وَيَلِّ لِّلْمُطَفِّفِينَ ۱»، مطففین نامیده شد. مطففین کسانی‌اند که در پیمانہ و وزن، به طرف زیان وارد می‌کنند.

پیوند و مناسبت سوره المطففين با سوره الانفطار:

سوره مطففین و سوره انفطار در چهار مورد با هم وجه اشتراک دارند:

الف: آخرین آیه‌ی پایان سوره‌ی انفطار در وصف قیامت است. (آیه: 19). سرآغاز سوره مطففین هم مجرمین گران فروش را تهدید می‌کند که: اموال مردم را به کم می‌خیرند و اموال خود را به گران می‌فروشند.

ب: هر دو سوره از احوال روز قیامت بحث بعمل آورده است.

ج: سوره‌ی انفطار می‌فرماید: «و إن علیکم لحافظین. کراماً کاتبین» (آیات: 10 و 11). سوره مطففین می‌فرماید: «کتاب مرقوم» (آیه: 9).

د: هر دو سوره مردم را به دو صنف تقسیم کرده‌اند: 1- نیکان 2- بدان

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره المطففين :

نام این سوره «المطففين» (کاهندگان مخفیانه) است، که از آیه اول این سوره گرفته شده است. این سوره دارای (1) رکوع، هفتصد و هشتاد حرف (780)، یکصد و شصت و نه کلمه (169)، سی و شش (36) آیت، و (358) و سه صد و پنجاه و هشت نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث می‌توانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

در مورد مکی بودن، و یا مدنی بودن سوره (مطففین) بین مفسرین اختلاف رأی است. قول راجح نزد اکثر مفسرین اینست که این سوره مدنی است.

ویل للمطففین کم فروشی و خیانت کردن در خرید و فروش یکی از صفت های زشت و بدی است که پروردگار با عظمت ما فاعل آن را مورد مؤاخذه قرار خواهد داد و وعده داده که اگر شخص آن را ترک نکرد عاقبتش عذاب دردناکی خواهد بود. و این فعل عادت بسیار بد است. که الله تعالی رسولش را به سوي فاعلان آن فرستاد تا آنها را به ایمان دعوت کند و از این عادت زشت دور کند و همچنین به آنها هشدار دهد که عدم ترک آن باعث هلاکت آنان خواهد شد.

قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «وای بر کم فروشان کم دهندگان (1) آنانکه چون پیمانہ از مردم گیرند تمام می‌ستانند(2) و چون برای مردم پیمانہ و یا وزن کنند زیان می‌رسانند و می‌کاهند(3) آیا ایشان گمان ندارند که برانگیخته می‌شوند (4) برای روز بزرگی(5) روزی که مردم به فرمان پروردگار جهانیان بپاخیزند(6).

أسباب نزول (شأن نزول):

در مورد أسباب نزول این سوره: در حدیثی که امام نسائی و ابن ماجه از ابن عباس

رضي الله عنه روایت کرده اند آمده است: «لما قدم النبي صلي الله عليه وسلم المدينة كانوا من أخبث الناس كيلاً، فأنزل الله تعالى: (ويل للمطففين) فحسنوا الكيل بعد ذلك). (زمانی که رسول الله صلي الله عليه و سلم به مدینه تشریف آوردند، دید که مردم مدینه از خیانت ترین مردم در پیمانۀ کردن أجناس هستند، پس الله تعالى این آیه را نازل کرد: (ويل للمطففين) بعد از آن در پیمانۀ کردن عدالت را برقرار کردند.

و قرطبي رحمه الله در تفسیر این آیه می گوید: گروهی گفته اند که سبب نزول این سوره به خاطر مردی که معروف به ابی جهینه بود، نازل شد، این مرد دو پیمانۀ داشت که با یکی از آنان جنس را می فروخت و با دیگری میخرد.

محتوای کلی سوره مطففين:

تعداد کثیری از مفسرین در تفاسیر خویش کلمات «تطفیف» «وزن» و «کیل» در این سوره بر تعیین وزن معنوی و قدر و منزلت اشخاص بکار برده اند، و میفرمایند که در مجموع سوره ملاحظه میشود که بحث از «فجار»، موضوعات زشت و عاقبت و خیم آنان و بحث از «ابرار» و نیکو کاران و پایان شایسته و نیکوی آنان است.

از نظر اسلام بزرگترین تعرض به آبرو و عزت انسان است، همانگونه که گرامی ترین سر مایه انسان شرف و عزت است، بزرگترین و شنیع ترین تجاوز تعدی نیز لطمه زدن به حیثیت و عزت انسان و تجاوز بر آبروی اوست. بدین ترتیب «مطفف» کسیست که انسان شریف را تحقیر کند، نسبت به او إهانت روا دارد، خود را با لایتر از او بشمارد، در اثنای قضاوت در باره شایستگی های ذاتی او و اعتبار و حیثیت اجتماعی اش مرتکب تعدی و تجاوز شود، از وزن او بکاهد و ارزش او را کمتر جلوه دهد.

و وقتی خود را بر مردم عرضه می کند و قضاوت آنان را در مورد شایستگی های خود وزن و اعتبار اجتماعی اش جویا شود، انتظار آنرا دارد که بیش از حد ستایش کنند، پیمانۀ او را پر جلوه داده خلا و کم و کاستی را در شخصیت او نشان دهی نکنند و او را از هر عیب و نقص برتر و بالاتر بشمارند، همین گناه زشت و شنیع در این سوره مورد بحث قرار گرفته است.

ترجمه و تفسیر سوره المطففین

جزء 30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ ﴿١﴾ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ﴿٢﴾ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ
يُخْسِرُونَ ﴿٣﴾ أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ﴿٤﴾ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥﴾ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ
الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سِجِّينٍ ﴿٧﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ ﴿٨﴾ كِتَابٌ
مَّرْقُومٌ ﴿٩﴾ وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ يَكْذِبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿١١﴾ وَمَا يَكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ
مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿١٢﴾ إِذَا تَتَلَّى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا
كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٤﴾ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ﴿١٥﴾ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو
الْجَحِيمِ ﴿١٦﴾ ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿١٧﴾ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي
عَلِيِّينَ ﴿١٨﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ ﴿١٩﴾ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ﴿٢٠﴾ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ ﴿٢١﴾ إِنَّ
الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿٢٢﴾ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ﴿٢٣﴾ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ﴿٢٤﴾
يَسْقُونَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ ﴿٢٥﴾ خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ﴿٢٦﴾
وَمِرَاجُهُ مِنَ السَّنِيِّمِ ﴿٢٧﴾ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ﴿٢٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ
آمَنُوا يَضْحَكُونَ ﴿٢٩﴾ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ ﴿٣٠﴾ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا
فَكَهِينٌ ﴿٣١﴾ وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ ﴿٣٢﴾ وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ ﴿٣٣﴾
فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ﴿٣٤﴾ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ﴿٣٥﴾ هَلْ تُؤِيبُ الْكُفَّارُ
مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

ترجمه و تفسیر موجز:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 6) در باره ؛ تهدید و هشدار به کم فروشان (مطففین) بحث بعمل آمده است.

قابل تذکر است که: راجع به این آیات اولی‌هی، یکی از انصار می فرماید: ما در میان مردم بدپیمانه بودیم تا آنجا که هر کدام از ما دو کیل داشتیم، یک کیل برای خرید و یک کیل برای فروش ولی هنگامی که این سوره مبارکه بر ما نازل شد، بهترین کیل و وزن را اختیار کردیم .

« وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ » (1) :

(وای به حال کم کنندگان (از حقوق مردم).

«وَيْلٌ»: هلاک، عذاب و تباهی باد بر کسانی که پیمان‌های برای خود دارند و در معاملات از پیمان‌های خود استفاده می‌کنند ولی برای مردم از پیمان‌های دیگر که کمتر است، استفاده می‌کنند.

«مُطَفِّفِينَ»: کسانی که در میزان چل و فریب می‌کنند؛ کسبه کاران که بر بازار سلطه داشتند و برای خودشان سنگ و پیمان‌های وزن مخصوص داشتند و همه جا با خود می بردند.

«تطفیف»: از طفیف یعنی «آندک» و از طف، یعنی «کناره یک چیز» برگرفته شده

است. پس تطفیف، کاستن چیز اندکی از پیمانہ یا وزن است و مطفف کسی است که از حق طرف معامله خویش با کم کردن از اجناس پیمودنی (کیلی) یا کشیدنی (وزنی) می‌کاهد.

«الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ» (2) :

(کسانی که چون (برای خود) پیمانہ زنند از مردم به تمام و کمال دریافت میدارند). «يَسْتَوْفُونَ»: «به تمام و کمال افزون بر اندازه دریافت می‌کنند.»

«وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَّزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ» (3) :

(و هنگامیکه برای دیگران پیمانہ میزنند یا وزن می‌کنند کم می‌گذارند). یعنی زمانی که به دیگران چیزی را می‌فروشد از وزن آن کم می‌کند و برای خود می‌گیرد و به بدین ترتیب برای جانب مقابل زیان می‌رسانند. بنابراین ثقل و خیانتی که در آیه مبارکه از آن ذکری بعمل آمده است، در واقع همان ثقل در پیمانہ کردن و ثقل در اندازه‌گیری با ترازو است. زیرا در آن زمان مردم از این دو بسیار استفاده میکردند. اما برخی از علماء می‌گویند: این ثقل فقط شامل امور تجارتي نمی‌گردد، بلکه شامل تمام حق و حقوق حتی عبادات نیز میشود.

امام قرطبي رحمه الله میگوید: دیگران گفته اند: ثقل ذکر شده در آیه شامل ثقل کردن در پیمانہ و ترازو در وضو و نماز و حتی سخن هم می‌شود. و از سالم بن ابی الجعد روایت شده که گفت: نماز با پیمانہ است. پس کسی که به آن وفا کرد به او نیز وفا خواهد شد. و کسی که در آن ثقل کرد. پس بدانید که الله تعالی چنین می‌فرماید: «وَيْلٌ لِلْمُطَفِّينَ» و برخی از علماء گفته اند: هر چیزی که با تصرف کردن در آن وقتیکه شخص بیشتر از حقتش را بگیرد و یا هم به صاحب حق کم تر از حقتش را به او دهد پس آن ثقل محسوب میشود.

کم فروشی در قرآن:

«وَيْلٌ لِلْمُطَفِّينَ» «وای بر مطففین» یعنی: زیان و نابودی بر کسانی باد که از حقوق مردم در وزن و پیمانہ می‌کاهند.

در قرآن عظیم الشان در تعداد کثیری از آیات قرآنی به طور صریح و مکرر به کم فروشی اشاراتی بعمل آمده و به شدت تمام این عمل را تقبیح نموده، و بالاتر از آن قرآن عظیم الشان کم فروشی را موجب ویران شدن شهر مدین و نابود شدن قوم آن معرفی کرده است، اهمیت این موضع به حدی می‌باشد که در شش سوره از 114 سوره قرآن عظیم الشان، کم فروشی مورد مذمت قرار گرفته است. بنابراین اهمیت این موضوع است که سوره مطففین به نام «کم فروشان» مسمی گردیده است.

مسمی ساختن یک سوره بنام کم فروشان، طوریکه که گفتیم، حاکی بر مهم بودن و شایع بودن این مسئله در بین بنی آدم میباشد.

و اینکه وقتی این سوره ی مبارکه با چنین جمله ای آغاز میشود «وَيْلٌ لِلْمُطَفِّينَ» یعنی وای بر کاهش دهندگان (حق مردم) و یا به عبارت دیگر یعنی وای بر کم فروشان، این مطلب نشان از سنگین بودن جرم کم فروشی و حق تلفی دارد.

حرام و غیر اخلاقی بودن کم فروشی چه به لحاظ شرعی و چه به لحاظ عقلی امریست إنکار ناپذیر. متأسفانه امروزه کم فروشی ابعاد گوناگونی پیدا کرده است. کم فروشی در

أجناسی که بر اساس وزنشان فروخته می‌شوند، از قدیمی ترین انواع کم فروشی است. «تطفیف» که «مطففین» از آن گرفته شده است در لغت به معنای «آندک و کم» است و «مطفف» به کسی اطلاق می‌شود که از چیزی بکاهد و آن را از حد واقعی آن کم کند و آن را آندک کند، حال آن چیز ممکن است جنسی باشد که به دیگری می‌فروشد و یا کاری باشد که برای شخصی انجام می‌دهد و یا حتی ممکن است قیمت چیزی باشد که می‌پردازد و یا مزد کاری باشد که می‌پردازد در واقع امکان تطفیف کردن و کاستن فقط در داد و ستد نیست بلکه در هر معامله ای ممکن است.

قرآن عظیم الشان با بیان کلمه (مطففین) در کمال فصاحت مطلب را طوری بیان فرموده که هر کم کاری و کم فروشی ای را شامل میشود.

پروردگار با عظمت ما در سوره اسراء میفرماید: **«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كُنْتُمْ وَزَنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ. ذَلِكُمْ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»**. (جنس را با پیمانانه کامل و وزن درست تحویل بدهید. که این کار خوب میباشد و عاقبت بهتری برای شما دربر دارد.) در این سوره مبارکه که قبل از اشاره به موضوع پیمانانه و وزن صحیح به زنا و قتل نفس و تعدی به مال یتیمان اشاره شده است و کم فروشی در ردیف این گناهها قرار گرفته است. همچنان در سوره رحمن آمده است: **«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ. أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ. وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ»**. (آسمان را خداوند برافراشت و میزان عدل را برقرار کرد. تا در آنچه وزن می‌کنند تجاوز و تعدی روا ندارید و هرگاه چیزی را وزن می‌کنید عدالت و صحت ترازو را رعایت کنید و آنچه را وزن می‌کنید کم ندهید.

هكذا در سوره أنعام آمده است: **«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ»** (پیمانانه را تمام و وزن را درست و عادلانه تحویل بدهید).

در این سوره مبارکه خداوند متعال آنچه را بر بندگان خود حرام کرده است بر می‌شمرد: خود داری از شرک، و احسان به والدین، و خودداری از کشتن اولاد خود از ترس فقر و تنگدستی، و خود داری از فحشاء ظاهر و باطن، و قتل نفس، و خود داری از تجاوز و دست درازی به مال یتیم، و در آخر صحت پیمانانه و وزن و خود داری از کم فروشی است.

پروردگار با عظمت ما در سوره اعراف، خطاب به قوم شعیب اهالی شهر مدین می‌فرماید: پیمانانه و وزن را تمام و کمال تحویل بدهید و در مال مردم نقصان روا مدارید و در پهنه زمین پس از آنکه صلاح و اصلاح برقرار شد فساد را منتشر نکنید و این امر برای شما بهتر است اگر ایمان داشته باشید.

همچنان در سوره هود داستان قوم مدین و رفتار غیر انسانی آنان را با شعیب پیغمبر و سرنوشت وحشتناک آنها را بازگو می‌کند.

خداوند جلّ جلاله قوم شعیب علیه السلام را به جهت آن نابود کرد که در وزن و پیمانانه زیان میرسانیدند بعد از آنکه شعیب علیه السلام مکرراً آنان را نصیحت کرد: **«وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ...»** «هود/85» زین الاسلام ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن بن عبدالملک بن طلحه بن محمد قشیری میگوید: «لفظ مطفف شامل کم کردن در وزن و پیمانانه، آشکار کردن عیب کالا یا پنهان کردن آن و طلب انصاف برای خود و ترک انصاف دادن برای دیگران، همه میشود پس هر کس که

آنچه را برای خود می‌پسندد، برای برادر مسلمان خویش نپسندد، او منصف و دادگر نیست و هر کس که عیب مردم را می‌بیند اما عیب خود را نمی‌بیند، او نیز مطفف است و هر کس که حق خود را از مردم می‌طلبد اما حقوق آنان را نمیدهد، او نیز از این جمله است.

پس جوان مرد کسی است که حقوق مردم را می‌پردازد و برای خود از کسی حقی نمی‌طلبد».

در حدیثی از حضرت عبد الله بن عباس روایت شده است که رسول الله صلی اله علیه وسلم فرموده است: «خمس بخمس، ما نقض قوم العهد إلا سلط علیهم عدوهم وما حکموا بغير ما أنزل الله إلا فشا فیهم الفقر ولا ظهرت فیهم الفاحشه إلا فشا فیهم الموت ولا طففوا المکیال إلا منعوا النبات وأخذوا بالسنین ولا منعوا الزکاة إلا حبس عنهم المطر» یعنی سزای پنج گناه پنج چیز است:

- 1- کسی که عهد و پیمان را بشکند، خداوند دشمن را بر او مسلط می‌کند.
- 2- ملتی که قانون الله را رها ساخته می‌خواهد موافق با قانون دیگر عمل کند، بین آنها فقر و فاقه و احتیاج عام می‌گردد.
- 3- قومی که زنا و بی‌حیایی در آنها رایج گردد، خداوند طاعون و امراض دیگر را بر آنها مسلط می‌گرداند.
- 4- کسانی که در کیل و وزن کوتاهی کنند، خداوند آنها را به قحط مبتلا می‌سازد.
- 5- کسانی که زکات اداء نمی‌کنند، خداوند باران را از آنان باز می‌دارد. (ذکر القرطبي وقال أخرجه البزار بمعناه مالک بن انس ایضاً من حدیث ابن عمر) طبرانی از حضرت ابن عباس روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: قومی که در میان آنها خیانت در اموال غنیمت رایج باشد، خداوند بیم دشمن را در قلوب آنها می‌اندازد، و قومی که ربا خواری بین آنان رایج گردد، مرگ و میر در میان آنها اضافه می‌شود، و قومی که در کیل و وزن، کم و کاست نمایند، خداوند رزق آنها را قطع می‌نماید، و کسانی که بر خلاف دستور خداوند قضاوت نمایند، بین آنان قتل و خونریزی عام می‌گردد و کسانی که در معاهدات غداری و عهد شکنی میکنند، خداوند دشمن را بر آنها مسلط میگرداند. (رواه مالک موقوفاً، مظهري).

تطیف در عبادات:

در «موطا امام مالک» آمده است که حضرت عمر (رض) کسی را دید که رکوع و سجده و ارکان دیگر نماز را بطور کاملاً طوری که حق آنست ادا نمی‌کرد، و نماز را به سرعت به پایان میرساند، فرمود: «لقد طففت» یعنی تو در حقوق الله مرتکب به تطیف شدی.

حضرت امام مالک پس از نقل این قول حضرت فاروق فرموده است که «لکل شیء وفاء و تطیف» یعنی پرداخت کامل حق یا کاستن، در هر چیزی می‌باشد، حتی در نماز، وضوء و طهارت نیز، و هم چنین کوتاهی کننده در حقوق دیگر خداوند و عبادات، مجرم به تطیف میباشد، و نیز کسی که در حقوق مقرر بندگان کوتاهی کند او هم در حکم تطیف می‌باشد.

و همچنان مؤلف تنویر الازهان تحت این آیه کریمه می‌نویسد که «وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ» (سوره رحمن (9) مامور و اجیر مؤظف که در کار خود عمداً

غفلت ورزد تحت و عید ایة متذکره قرار میگیرد و بلاخره از مطفیین محسوب میشود.

عدم اعتقاد به زندگی بعد از مرگ:

«أَلَا يَظُنُّ أَوْلِيكَ أَنَّهُمْ مَّبْعُوثُونَ» (4):

(آیا اینان نمی دانند که دوباره زنده میشوند).

پروردگار با عظمت ما میفرماید: آیا کسانی که مرتکب عمل تطفیف میشوند از جمله کسانی اند که: هیچ در فکر این نیستند که دوباره زنده هم گردانیده میشوید، و در آن وقت آنچه را که مرتکب گردیده مورد سوال و جواب قرار خواهد گرفت چرا در این امر تدبیر و اندیشه نکردند تا سر انجام با رسیدن به یقین در این امر، آنچه را که باید از عاقبت آن بیمناک بود، فروگذارند؟ پس «أَلَا يَظُنُّ» سؤالی است از سر توییح و انکار و به تعجب افگندن از حال آنان. از یقین به «ظن» تعبیر شد تا اشاره ای باشد به این امر که اگر کسی حتی به گمان برپایی قیامت باشد، بر ارتکاب همچو کارهای زشتی جسارت نمیکند، چه رسد به کسی که به آن یقین دارد.

«لِيَوْمٍ عَظِيمٍ» (5):

(برای بزرگ روزی).

روزی بزرگ عبارت از روز است، که قیامت بر پا میشود و در این روز حوادثی بزرگی در آن رخ میدهد از جمله از رستاخیز گرفته تا حساب و عقاب و ورود جنتیان به جنت و دوزخیان به دوزخ.

«يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (6):

(روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می ایستند). روز بزرگ روزی است که انسانها در برابر خداوند متعال ایستاده میشوند، آنده اشخاصی که به روز جزا و روز حشر و قیامت و روز باپرسی ایمان و عقیده نداشته باشند، انسان های مریضی آند، اساس ای مریضی زمانی به انسانها رخ میدهد که به زندگی بعد از مرگ ایمان نداشته باشند، این تعداد انسانها کسانی اند که باور ندارند که در برابر الله ایستاده می شوند و به محاسبه الهی مواجه میشوند.

کی ها اهل جنت و کی ها اهل دوزخ آند؟

در مورد اینکه کی اهل جنت و کی اهل دوزخ آند باید گفت: «ما بطور قطع و یقین حکم به جنتی بودن و دوزخی بودن هیچ مسلمانی را نمی دهیم، مگر آنده کسانی را که الله تعالی و رسولش بر جنتی بودن و دوزخی بودنشان شهادت داده اند».

البته این قاعده در مورد مؤمنان و مسلمانان است، ولی هر آن کسی که بر کفر از دنیا برود، حکم و شهادت به جهنمی بودنش می دهیم چرا که خداوند متعال خود وعده داده کافران و منکرین اسلام را در جهنم اندازد: «وَأَتَقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» (سوره آل عمران 131). یعنی: و از آتشی بپرهیزید که برای کافران آماده شده است. «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (آل عمران 85). یعنی: و هر کس جز اسلام آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیان کاران است.

مثلا در مورد جنتی بودن عشره میشره، طوریکه در حدیثی شریف آمده است: «أَبُو بَكْرٍ فِي الْجَنَّةِ وَعُمَرُ فِي الْجَنَّةِ وَعُثْمَانُ فِي الْجَنَّةِ وَعَلِيٌّ فِي الْجَنَّةِ وَطَلْحَةُ فِي الْجَنَّةِ وَالزُّبَيْرُ فِي الْجَنَّةِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فِي الْجَنَّةِ وَسَعْدُ فِي الْجَنَّةِ وَسَعِيدُ فِي الْجَنَّةِ وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ

الْجَزَّاحِ فِي الْجَنَّةِ». (امام أحمد، أبوداود، ترمذی 3680، و ابن ماجه و غیره.) یعنی: **أبو بكر** در بهشت خواهد بود، **عمر** در بهشت خواهد بود، **عثمان** در بهشت خواهد بود و **علی** در بهشت خواهد بود و **طلحه** و **زبیر** و **عبدالرحمن بن عوف** و **سعد** و **سعید** و **أبو عبیده** همگی در بهشت خواهند بود.

هكذا در مورد دیگر مسلمانان که أهل تقوا و عمل صالح بودند و از بدعت و انحراف بدور بودند، بطور قطع حکم به جنتی بودنشان نمی دهیم ولی امید و حسن ظن داریم که ان شاء الله خداوند متعال آنها را وارد بهشت خود نماید، چنانکه فرمودند: «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (سوره بقره 25). یعنی: به کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند، بشارت ده که باغهای از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر درختانش جاریست.

در مورد مسلمانان عاصی و گناهکار، بشرطی که مؤجد باشند، نمیتوان بطور قطع حکم به جهنمی یا جنتی بودنشان صادر نمود، بلکه می گوئیم: اگر خدا خواست آنها را می بخشد و داخل جنت می کند و اگر خواست به اندازه گناهشان آنها را عذاب داده و سپس از دوزخ بیرون می آورد و سرانجام هیچ مؤمن موحدی در دوزخ ماندگار نخواهد شد. طوری که خداوند متعال میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (سوره نساء/ 48). یعنی: خداوند (هرگز) شرک را نمی بخشد! و پایین تر از آن را برای هر کس (بخواد و شایسته بداند) می بخشد.

هكذا رسول الله صلي الله عليه وسلم میفرماید: «يُخْرَجُ مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ إِيْمَانٍ». بخاری (7510)، مسلم (193). یعنی: «هرکس در قلبش به اندازه سر سوزنی ایمان باشد بالاخره از آتش خارج می شود». این همان اعتقاد صحیحی است که از مجموع نصوص کتاب و سنت نتیجه شده است.

اگر شخص مسلمانی فوت کند و چند نفر وی را تعریف و تمجید کنند و واقعاً هم آدم صالح و نیک کرداری بوده باشد، در اینصورت باز بطور قطع و یقین حکم به جنتی بودنش نمی دهیم ولی امید و حسن ظن زیادی داریم که ان شاء الله خداوند متعال وی را وارد جنت خود نماید. البته بعضی از علماء فرموده اند که: برای کسی که مؤمنان برایش گواهی به کار خیر داده اند، به بهشت گواهی داده میشود. امام ابی العز الحنفی رحمه الله در شرح عقیده طحاویه می گوید: «سلف صالح راجع به گواهی دادن به بهشت سه قول دارند:

اول: برای احدی جز پیامبران به جنت گواهی داده نمی شود. این قول از محمدبن حنفیه و أوزاعی نقل میشود.

دوم: برای هر مؤمنی که نص در باره اش آمده به جنت گواهی داده میشود. این قول بسیاری از علماء و أهل حدیث میباشد.

سوم: برای این افراد و برای کسی که مؤمنان برایش گواهی به کار خیر داده اند، به جنت گواهی داده می شود؛ همچنان که در «صحیحین» از انس رضي الله عنه روایت شده: «مَرُّوا بِجَنَّاةٍ فَأَتْنُوْا عَلَيْهَا حَيْرًا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَجَبَتْ». ثُمَّ مَرُّوا بِأُخْرَى فَأَتْنُوْا عَلَيْهَا شَرًّا، فَقَالَ: «وَجَبَتْ». فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضي الله عنه: مَا وَجَبَتْ؟ قَالَ: «هَذَا أَتَيْنِيُمْ عَلَيْهِ حَيْرًا فَوَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ، وَهَذَا أَتَيْنِيُمْ عَلَيْهِ شَرًّا فَوَجَبَتْ لَهُ النَّارُ، أَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللهِ فِي الْأَرْضِ». (بخاری: 1367)

یعنی: آنها (صحابه) از کنار جنازه ای گذشتند و او را تعریف کردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «واجب شد». سپس، از کنار جنازه دیگری گذشتند و آن را نکوهش کردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «واجب شد». عمر رضی الله عنه پرسید: یا رسول الله! چه چیز واجب شد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «میتی را که شما تعریف کردید، جنت برایش واجب شد و میتی را که شما او را نکوهش کردید، دوزخ برای او واجب شد. شما شاهدان خداوند در روی زمین هستید». اینتهای شرح. همچنین از عمر رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أَيُّمَا مُسْلِمٍ شَهِدَ لَهُ أَرْبَعَةٌ بِخَيْرٍ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ». فَقُلْنَا وَثَلَاثَةٌ؟ قَالَ: «وَوَثَلَاثَةٌ». فَقُلْنَا: وَاثْنَانِ؟ قَالَ: «وَاثْنَانِ». ثُمَّ لَمْ نَسْأَلْهُ عَنِ الْوَاحِدِ. (بخاری: 1368) یعنی: «خداوند هر میت مسلمانی را که چهار نفر به خوب بودنش گواهی دهند، وارد جنت خواهد کرد. عمر می گوید: پرسیدیم: اگر سه نفر گواهی دهند، چطور است؟ رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «اگر سه نفر شهادت دهند نیز چنین خواهد بود». دوباره پرسیدیم: اگر دو نفر گواهی دهند؟ ایشان فرمود: اگر دو نفر گواهی دهند نیز چنین می شود». درباره گواهی دادن یک نفر، سوال نکردیم.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (7 الی 17) در باره دیوان (کارنامه‌ی) شر و سرگذشت بدکاران، بحث بعمل آمده است.

«كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ» (7):

(نه چنین است، بی گمان نامه بد کاران در سجین باشد).

«كَلَّا»: «قطعاً، قضیه آنچنان نیست که کم‌فروشان می‌پندارند.» کلا جواب توقع و انتظاری است که واقع نشده است.

«فَجَّارٍ»: کافران، منافقان، فاسقان.

«سِجِّينٍ»: جایی تنگ، جای در جهنم.

این کثیر فرموده است: سجین از سجن به معنی تنگنا است. و چون سرانجام نابکاران أسفل سافلین است، خداوند متعال خبر داده است که نامه‌ی آنها رقم خورده و خاتمه یافته است و هیچ کس در آن دخل و تصرفی ندارد و نمی‌تواند به آن بیفزاید، یا از آن کم کند. (مختصر ۶۱۴/۳).

«سِجِّينٍ»: اسم خاص دیوان یا دفتر کلّ بایگانی نامه‌های اعمال بدکاران و گناهکاران است. صیغه مبالغه «سِجِّينٌ» است که به معنی زندان است، لذا سِجِّينٌ، زندان بسیار سخت و تنگ است (فرهنگ لغات قرآن دکتر قریب). تعبیر از آن بدین نام شاید به خاطر این باشد که محتویات این دیوان سبب زندانی شدن صاحبانش در دوزخ است. گویا اصل آن «سِنْجُونٌ» و در زبان اتیوپی یا حبشی قدیم به گل و لای گفته می‌شود. در این صورت بیان‌گر فرود و پستی نیز می‌باشد (جزء عم شیخ محمد عبده).

«بعد از مرگ، نامه اعمال انسان توسط فرشتگان به آسمان بالا رفته و مهر می‌شود، نامه‌ی نیکوکاران به علین رفته و نامه‌ی اعمال گناهکاران از بالا به پایین و در سجین انداخته خواهد شد. الله در مورد محل کتاب اعمال کافران صحبت می‌کند تا شاید برگشته و توبه کنند (یعنی: زمانی که جای کتاب اعمال آن‌ها چنین جایی باشد پس جای خودشان کجا خواهد بود). کسی که نامه‌ی اعمال او در سجین درج شده باشد، باید از زندان طولانی در

محنت و رنج مطلع شود مکان آن در طبقه هفتم زمین است.».

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِينٌ» (8):

(و تو چه می دانی که سجین چه و چگونه است؟) یعنی تصور این را هم که سجین چگونه است نمی توانی بکنی

«كِتَابٌ مَّرْفُومٌ» (9):

«کتاب نوشته شده ای است.» در اینجا هدف از کتاب علین است: «علین» کتابی است که نام های جنتیان در آن نوشته شده است. یا کتابی است نشانه دار. همچنین علین نام خود بهشت یا بلندی های آن نیز هست.

«مَرْفُومٌ»

- در آن کم و کاست و زیادی نیست.

- واضح و مشخص است.

- کتاب اعمال کفار دارای علامت خاصی است و اسم آنان روی آن نوشته شده است.

- مختوم است: بعد از مرگ، ختمی مانند قفل بر نامه ای اعمال انسان می زنند.

«وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» (10):

«وای در آن روزی به تکذیب کنندگان.» عذاب دردناک در وادی ویل در روز قیامت از آن تکذیب کنندگان الله، آیات الله و دیدار الله و تکذیب کنندگان روز جزا و محاسبه می باشد.

«مُكَذِّبِينَ»: کسانی که به دین دعوت شده اند ولی قبول نکردند یعنی عذاب و هلاک برای کسانی که اتمام حجت بر آنان شده و دین به آنان معرفی و دعوت شده اند اما آن را قبول نکردند و روز قیامت را دروغ می پندارند.

«الَّذِينَ يَكْذِبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ» (11):

«آنانکه روز جزا را دروغ می شمارند.» و از بعث و بعد الموت انکار ورزیدند؛ یعنی به بهشت و دوزخ و به ایستادن در محضر خداوند جبار باورمند نیستند.

«بِيَوْمِ الدِّينِ»: «روز قیامت که روز حساب و جزاست.».

«وَمَا يَكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ» (12):

«و تکذیبش نکند مگر هر تجاوز کار گناهکار.»

«مُعْتَدٍ»: متجاوزی که از حد و مرز قانون عقل و شرع درمی گذرد.

«أَثِيمٍ»: بسیار گناهکار.

یعنی: جز هر بدکار ستمگری که در گناه از حد گذشته و در به کارگیری اسباب آن فرورفته است، روز جزا را تکذیب نمی کند.

اشخاص و ارادی به تکذیب قیامت می پردازد که: دارای دو خصوصیت باشد: یکی معتد باشد، یعنی حدشکن باشد؛ زیرا ایمان به آخرت انسان را محدود می کند. معتد یعنی کسی

که حدود و مرزها را می شکند، بنابراین هم خودش ضرر می کند و هم به دیگران

ضررهایی را می رساند، آن کسانی که نمی خواهند در یک حد و مرزی سالم زندگی کنند و سلامت دیگران را هم به خطر می اندازند، اینها کسانی هستند که مؤمن به آخرت نیستند.

و دوم کسانی که دچار چنان گناهایی می شوند که اصلاً مشتاق رسیدن به ثواب و پاداش نیستند و این گناهان آنها را از حرکت به سوی ثواب و پاداش و خیر باز می دارد.

إِذَا تَتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (13)

وقتی که آیات قرآن بر او خوانده شود، می‌گوید: این افسانه و خرافات پیشینیان است که آن را در کتاب خود نوشته و آراسته‌اند.

«**أَسَاطِيرُ**» جمع «اسطورة» به معنای افسانه است که مطالب زیبا و دل‌نشین دارد ولی واقعیت ندارد و بافته ذهن و خیال داستان سرایان است. «**أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ**» یعنی آنکه پیشینیان افسانه‌ها را ساخته‌اند و پیامبر آنها را بازگو می‌کند. در جوامع بشری امروزی ما هم هستند به اصطلاح روشنفکران که قرآن را افسانه‌های گذشتگان قلمداد نموده و می‌گویند که این قرآن به درد جامعه‌ی امروزی نمی‌خورد. این قرآن نمی‌تواند مشکل جامعه‌ی مدرن امروزی ما را حل کند. با تمام وضاحت باید گفت: کسانی که آیات قرآن عظیم الشان را افسانه و اسطوره قلمداد میکنند از جمله افراد اند که در گرداب گناه و طغیان فرو رفته‌اند. واضح است که: توجیه وحی الهی و آسمانی به افسانه، راهی است برای کافر ماندن.

«كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (14):

«چنین نیست (که می‌گویند) بلکه عملکردها و تلاش‌های شان دل‌های آنانرا زنگ‌لود ساخته است».

«**رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ**»: «پرده بر روی دل‌های‌شان گذاشته و مانع از قبول حق می‌باشد.» مفسران در تفسیر لفظ «**رَانَ**» می‌نویسند: ران یعنی گناه بر گناه متراکم می‌شود تا قلب سیاه و تیره گشته و راه حق را نمی‌بینند.

نه چنان است که ناباوران ادعا دارند که قرآن افسانه‌های پیشینیان است بلکه اعمال زشت آنان و اثرات گناهان است که دل‌های‌شان را زنگ زده کرده است. و همچون زنگاری بر دل‌های‌شان نشسته و منافذ هدایت را بر روی‌شان بسته است و از معرفت و شناخت حق بازمانده‌اند.

در حدیث شریف به روایت احمد، ترمذی و نسائی از ابو هریره رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «**إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا نَكَتَتْ فِي قَلْبِهِ نَكْتَةٌ سَوْدَاءٌ، فَإِنْ تَابَ وَنَزَعَ وَاسْتَغْفَرَ صَقَلَ قَلْبَهُ وَإِنْ عَادَ زَادَتْ حَتَّى تَغْلَفَ قَلْبَهُ، فَذَلِكَ الرَّانُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ سَبْحَانَهُ فِي الْقُرْآنِ: چُون بِنْدَه مَرْتَكَبْ گَنَاهِی شُود، دَر قَلْبِ وَی نَقْطَه سِیَاهِی کُوبِیْدَه مِی‌شُود پَس اِگَر تَوْبَه کَرْد وَ دَسْت کَشِیْد وَ اَمْرَزَش خُوَاسْت، قَلْبِ وَی صِیْقَلْ زَدَه مِی‌شُود وَ اِگَر بَه گَنَاهِ بَازگِشْت، اَن نَقْطَه سِیَاهِ اَفزُودَه مِی‌شُود تَا اَن کَه قَلْبِش رَا دَر غَلَاْفِی فَرُو مِی‌بَرْد. پَس اِیْن هَمَان رِیْن (زَنگ) اَسْت کَه خُدای سَبْحَانِ اَز اَن دَر قُرْآنِ یَاد کَرْدَه اَسْت.» (ترمذی: 3334 و ابن ماجه: 4244. حکم آلبانی: حسن)**

«كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» (15):

«چنین نیست (که می‌گویند) بی‌گمان آنان آن روز از (لقای) پروردگارشان در حجاب‌اند».

یعنی: اینها در روز رساخیز، زمانیکه برای محاسبه إحضار میشوند و در برابر پروردگار قرار می‌گیرند محجوب و در پرده‌اند و از این دیدار باز داشته میشوند، دیده‌شان از شرف فرو افتاده، بسوی خدای داد حقیقی مانند مؤمنان، دیده نمیتوانند. همان طوری که در دنیا از توحید و یگانه پرستی در حجابند، همین‌گونه در آخرت از دیدار حق تعالی در حجاب میباشند. مجاهد در تفسیر آیه کریمه می‌گوید: «آنها از کرامت و

بخشایش حق تعالی باز داشته شده و محبوبند».

«ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ» (16):

«سپس آنان داخل آتش دوزخ می گردند و در آن میسوزند».

پایان کار و نهایت کار شان جهنم است، و هرگز از آن بیرون شدنی نیستند. بنابراین، آنها با وجود حرمان از دیدار خدای رحمان، اهل آتش جاویدان نیز هستند و قطعاً ورود به دوزخ، سخت تر از خوار کردن و محروم نمودن شان از آن کرامت است.

«ثُمَّ يَقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكْذِبُونَ» (17):

«سپس به آنها گفته می شود: این است آنچه آنرا دروغ می انگاشتید».

یعنی بعد از آن موظفان دوزخ با سر توییح، خفت و خواری به آنان می گویند: این همان غذایی است که بدان تکذیب می کردید. اکنون آن را با خواری بچشید و در آن همیشه باشید.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (18 الی 28) در باره دیوان (کارنامه‌ی) خیر و سرگذشت نیکان، بحث بعمل آمده است.

«كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيْنَ» (18):

«و به درستی که نامه ی کردار نیکان در (علیین) برترین ها قرار دارد».

«كِتَابَ الْأَبْرَارِ»: «آنچه در دوسیه ابرار نوشته شده». «الْأَبْرَارِ»: جمع برّ و یا بارّ است.

1 - کسانی که نه فقط ظاهر آنان بلکه باطن و اعمال آنان نیز پاک است و ایمان دارند و حقوق الله و حقوق بندگان الله را به جا می آورند.

2 - کسانی که کارهای خیر بسیاری انجام می دهند و بسیار اطاعت الله می کنند و به وسیله‌ی اطاعت صادقانه الله در ادای واجبات و اجتناب از محرمات، نسبت به پروردگار نیکی کنند و یا نیک رفتار باشند، پرونده‌ی چنین اشخاصی در علیین است.

«لَفِي عَلِيْنَ»: «در مکانی به نام «علیین»- در آسمان در زیر عرش الله- دارندگان این پرونده در اعلا‌ی بهشت اند».

مفسران در مورد «علیین» فرموده اند:

- علیین منطقه‌ای در سدره المنتهی، در التسهیل آمده است: لفظ علیین معنی مبالغه می دهد و از علو مشتق است؛ زیرا سبب بلندی منزلت و درجات بهشت می شود. یا به این معنی است که مکانی بلند و رفیع است. روایت شده است که در زیر عرش قرار دارد. (التسهیل ۴/۱۸۵).

- علیین منطقه‌ای در آسمان هفتم،

- علیین جایی در زیر عرش الله.

بعد از مرگ، کتاب اعمال انسان بالا رفته، ختم می شود و بسته به اعمال شخص به سجین یا علیین منتقل می شود. محل قرار دادن کتاب اعمال شخص، دلیلی بر محل خود شخص است.

قرار گاه و منزل گاه های ارواح:

ارواح در قرارگاههای خود گوناگون میباشند، بیگمان که ارواح ایمانداران در جایی است که ارواح کافرین در آنجا وجود ندارد، و قرآن میفرماید: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي

عَلِيَّيْنَ» (چنان نیست که آنها (درباره معاد) می‌پندارند، بلکه نامه اعمال ابرار و نیکان در علیین است.

و خداوند می‌فرماید: **«كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينٍ»** (المطففين: 7) چنین نیست که آنها (درباره قیامت) می‌پندارند به یقین نامه اعمال بدکاران در سجین است. از این دو آیه فهمیده می‌شود که کفار در مقر و قرارگاهی غیر از مقر مؤمنین قرار دارند، و گفته شده است که سجین در پائین‌ترین طبقه هفتم زمین قرار دارد، و علیین در بالاترین آسمان هفتم قرار دارد، و گفته شده است که ارواح کفار در چاهی به نام «برهوت»، و ارواح مؤمنان در چاه «زمزم» یعنی این ارواح با هم جمع شده و در آنجا اُلفت می‌گیرد. و قول صحیح اینکه ارواح ایمانداران هر کجا بخواهند در آن قرار می‌گیرد، و پیامبر صلی الله علیه و سلم از ارواح شهداء خیر داده است که در شکم بالندگان سبز رنگی در باغ بهشت آویزان می‌شوند، و به چراغهای آویزان شده‌ای در عرش برمی‌گردند) این دلیل است بر اینکه ارواح شهداء در بهشت قرار دارد، و خداوند ذکر کرده است که آنها (روح شهدا) زنده هستند: **«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ»** (ال عمران: 169) (ای پیامبر! هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شدند مُرده اند، بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده میشوند. گمان مبرید آنانی که در راه خداوند کشته شده‌اند، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگار خویش روزی داده میشوند.

آنان دارای حیات خاصی می‌باشند و روح آنان همچون ارواح دیگران مجرد نیست، بلکه ارواح آنان در شکم بالندگان سبزی که به گرد آن چراغها می‌گردند قرار دارد، اما ارواح دیگر مؤمنان گویند مجردند، و نظری هم قائل است به اینکه آنها هم در شکم پرندگان قرار دارند.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُونَ» (19):

«و تو چه می‌دانی که (علیین) چه و چگونه است». یعنی: ای محمد! چه چیز تو را آگاه ساخت که علیین چیست؟ این تعبیر برای تفخیم و بزرگ نمایاندن شأن علیین است.

«كِتَابٌ مَّرْقُومٌ» (20):

«کتاب نوشته شده‌ای است». یعنی: علیین کتابی است که نام‌های بهشتیان در آن نوشته شده است. یا کتابی است نشان‌دار. همچنین علیین نام خود بهشت یا بلندی‌های آن نیز هست.

«مَّرْقُومٌ»:

- معلوماتش واضح و مشخص است.
 - در آن نقصی نیست و کم و کاست ندارد.
 - مختوم و بسته است و اسم شخص روی آن نوشته شده است.
 - هیچ‌کس غیر از صاحبش آن را نمی‌بیند.
- نوشته گویاست که الله متعال با آن، حاملش را از آتش جهنم امان می‌دهد و به بهشت می‌فرستد. برای این که حساب‌شان کاملاً واضح و روشن باشد.

«يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» (21):

«مقربان مشاهده اش کنند». یعنی: جماعت بزرگواری از فرشتگان مقرب درگاه الهی که منزلت عالی دارند در نزد این کتاب حضور می‌یابند و به آنچه در کتاب ابرار است گواهی و شهادت می‌دهند. یعنی شهادت می‌دهند به اینکه این افراد کسانی بوده‌اند که در

دنیا با قول و فعلشان آن چیزی را که الله فرموده بود، تأیید کردند، این جا منظور از مقربان فرشتگان هستند و یک معنی دیگرش عبارت است از انسان‌ها و انبیاء که شاهد بر حقانیت راه آن‌ها هستند. الله متعال در قرآن عظیم الشان اشاره کرده است که: «وَأَشْرَفَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِئَتْ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ٦٩» [الزمر: 69] «در روز قیامت، زمین به نور پروردگارش روشن خواهد شد و نامه [اعمال] نهاده می‌شود و پیامبران و گواهان را می‌آورند و به حق و عدالت میان مردم داوری می‌شود و هرگز به آنان ظلم نخواهد شد». انبیاء و گواهان آورده می‌شوند تا گواهی دهند.

«إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ» (22):

(بی تردید که نیکو کاران در «بهشت» نعمت بار باشند). یعنی: أهل طاعت در سرای آخرت در ناز و نعمت بزرگی قرار خواهند داشت که نتوان قدر و اندازه آن را فراگرفت و سنجش کرد.

«عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ» (23):

«بر تخت های (نشسته اند و) می نگرند».
«ارائک»: تخت ها و اورنگ های سرا پرده های بهشتی است. آریکه بر تخت اطلاق نمیشود مگر آنگاه که تخت در حجله یعنی در زیر قبه‌ای قرار داشته باشد که به پرده ها و آرایش ها آراسته باشد «مینگرند» به سوی آنچه که خدای عزوجل برایشان از ناز و نعمت ها و اکرام و اعزاز ها آماده کرده است. یا معنی این است: می نگرند به سوی ذات ذوالجلال.

«تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ» (24):

«خوشی و خرمی نعمت را در چهره هایشان می بینی». یعنی: چون ایشان را ببینی، می‌دانی که از اهل ناز و نعمت‌اند، به سبب نور، زیبایی، سپیدی، بهجت و تروتازگی‌ای که در چهره هایشان می‌بینی زیرا خداوند متعال در سیما و شکل و شمایل و زیبایی آنان چنان رونق و صفا و طراوتی بخشیده است که هیچ توصیف‌کننده‌ای آن را وصف نتواند کرد.
«نَضْرَةَ النَّعِيمِ»: سرور و بهجت و خوشحالی.

«يَسْقُونَ مِنْ رَحِيقٍ مَّخْتُومٍ» (25):

«و از شراب ناب مهر شده [توسط خدمتکاران‌شان نوشانده و] سیراب می‌شوند».
«يَسْقُونَ»: فرشتگان این شراب را جلوی ما گرفته و به ما می‌دهند.
«مِنْ رَحِيقٍ»: شرابی است که نه هیچ غش و ناخالصی‌ای در آن است و نه چیزی که آن را گندیده و فاسد کند.
«مَّخْتُومٍ»: آن است که بر آن مهری نهاده شده است لذا از این‌که دست‌ها به آن برسد، محفوظ و باز داشته شده است تا آنکه نیکان خود مهر آن را بر می‌دارند.

«خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ» (26):

«که مهرش مشک باشد، تنافس کنندگان در چنین چیزی باید باهم تنافس و مسابقه کنند».
«تنافس»: مشاجره و کشمکش بر سر تصاحب يك چیزی است که هر کس آن را برای خودش می‌خواهد لذا بر سر آن با دیگران رقابت میکند، بر آن بخل می‌ورزد و آن را

در حوزه اختصاص خودش در می‌آورد.
در حدیث شریف آمده است: «هر مؤمنی که به مؤمن تشنه‌ای جرعه آبی بنوشاند، خداوند جلّ جلاله در روز قیامت او را از رحیق مختوم می‌نوشاند و هر مؤمنی که مؤمن گرسنه‌ای را اطعام کند، خداوند جلّ جلاله او را از میوه‌های بهشت اطعام میکند و هر مؤمنی که مؤمن برهنه‌ای را بپوشاند، خداوند جلّ جلاله او را از لباسهای سبز بهشتی میپوشاند».

«وَمَزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ» (27):

«و آمیزشش از تسنیم است». تسنیم شرابی است که از بالا بر بهشتیان فرو ریخته‌اند میشود و بهترین شراب‌های بهشت است.

«عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ» (28):

«(تسنیم) چشمه‌ای است که مقربان از آن می‌نوشند».

رحیق، یا تسنیم چشمه‌ای است که جنّیان جام‌های خویش را با آن می‌آمیزند در حالی که مقربان از آن به‌طور خالص مینوشند. پس رحیق دارای چهار صفت است:

1 - شرابی است سر به مهر.

2 - مهر آن از مشک است.

3 - در محل رقابت و در معرض رغبت قرار دارد.

4 - آمیزه آن از تسنیم است.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «تسنیم چشمه‌ای است در بهشت که صرفاً مقربان از آن می‌نوشند و اصحاب یمین نیز جام‌هایشان را با آمیزه‌ای از آن خشبو و معطر میکنند».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (29 الی 36) موضوع ریشخند و نیشخند کافران به مؤمنان در دنیا و مقابله به مثل مؤمنان در قیامت، به بحث گرفته میشود.

«إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ» (29):

«بی‌گمان کسانی که مجرم بودند بر آنانکه مؤمنان بودند می‌خندیدند».

مفسرین در بیان سبب نزول این آیه کریمه دو روایت ذکر کرده‌اند: بنا بر روایت اول، مراد از «مجرمان» بزرگان مشرکین مانند ابوجهل، ولید بن مغیره و عاص بن وائل سهمی هستند که عمار، صهیب، بلال و غیر ایشان از فقرای مسلمین را مورد استهزاء قرار میدادند.

در روایت دوم آمده است: علی بن ابی طالب رضی الله عنه با جمعی از مسلمانان از راه می‌گذشت پس منافقان به ایشان خندیده و با چشم و ابرو ایشان را مورد تمسخر قرار دادند آنگاه نزد یاران منافق رفتند و گفتند: امروز مرد کله طاس را دیدیم! و همه آنان از این سخن خندیدند. و قبل از آنکه علی رضی الله عنه نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم برسد، این آیه نازل شد.

«وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَرُونَ» (30):

«و چون از کنار آنان می‌گذشتند، به هم دیگر چشمک میزدند».

«يَتَغَامَرُونَ»: «با اشاره چشم و ابرو و کنایه مسلمانان را مسخره می‌کردند.» و این کار از خندیدن سخت‌تر بود. دلیل استفاده از کلمه و فعل جمع: چون بیشتر آنان این کار را انجام

می‌دادند.

«وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ» (31):

«و چون به خانواده های شان بر می گشتند شادمان از (عملکرد خوي) بر میگشتند». زمانیکه کفار از مجالس و محافل خود؛ «بازمی گشتند شادمان» از حال و وضعی که دارند و از این که مؤمنان را مورد ریشخند و تمسخر قرار داده‌اند. یا چون به خانه هایشان باز میگشتند، هر ناز و نعمتی را که میخواستند در آنها مییافتند. البته دادن این ناز و نعمت بر ایشان «استدراج» بود.

زیرا آن ها با این که بدترین کار را کرده بودند باز هم احساس آرامش می نمودند، گویا که از جانب خداوند عهد و پیمانی آمده است که آن ها اهل سعادت و خوشبختی هستند. آنها برای خود حکم کردند که اهل هدایت می باشند و مومنان گمراهند و این دروغی بود که بر خداوند می بستند و به خود جرئت دادند و بدون آگاهی بر خداوند دروغ بستند.

«وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ» (32):

«و هنگامی که مؤمنان را میدیدند میگفتند: بی گمان اینان گمراهند».

«وَإِذَا رَأَوْهُمْ»: «هنگامی که این مسخره‌کنان، مسلمانان را می‌دیدند.»

«قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ»: «می‌گفتند: اینان، منظورشان یاران محمد صلی الله علیه وسلم بود، گمراه و عقب‌مانده و متعلق به زمان قدیم هستند.»

«وَمَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ» (33):

«درحالی‌که محافظ و نگران (عملکرد های آنان) فرستاده نشده‌اند». یعنی: آنان از جانب خدای سبحان بر مسلمانان باز رس گماشته نشده بودند تا نگهبان احوال و اعمال شان باشند بلکه مکلف شده بودند تا در خویشتن خویش بنگرند و امور خود را به صلاح و سامان آورند پس پرداختن به خود از مشغول شدن به عیب جویی دیگران بر ایشان سزا وارتر بود.

این کارشان از لجابت و عناد سر چشمه می‌گیرد و دلیل و حجتی ندارند. بنابر این سزایشان در آخرت از نوع عمل شان است.

«فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ» (34):

«پس امروز آنانکه باور داشتند بر کافران بخندند».

«مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ»: «یعنی هنگامی که مؤمنان که بر تخت‌های خود نشسته و عذاب کافران را نظاره‌گرند، بر آنان می‌خندند.»

«عَلَى الْأَرْأِكِ يَنْظُرُونَ» (35):

«بر تخت ها (تکیه میزنند) و مینگرند».

مفسر قرطبی فرموده است: به اهل دوزخ گفته می‌شود: بروید بیرون، و دروازه‌های دوزخ بر روی آنها گشوده می‌شود و آنها هجوم می‌برند که بیرون بروند، و مؤمنان که بر تخت نشسته‌اند آنها را تماشا می‌کنند، وقتی به پشت درها می‌رسند، به رویشان بسته می‌شود، آنگاه مؤمنان به آنها می‌خندند. (قرطبی ۲۶۸/۱۹).

مؤمنان در نهایت آرامش و راحتی بر تخت های مجلل تکیه می زنند و در میان نعمت های به سر میبرند که خداوند بر ایشان آماده کرده است و به چهره پروردگار مینگرند.

«هَلْ تُؤَبِّبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (36):

«آیا به کافران مکافات و سزای کارهای که میکرده‌اند داده شده است». یعنی سزایی کارهای که در دنیا بعمل می‌آوردند داده شده است؟ بطور مثال آنان در دنیا بالای مؤمنان می‌خندیدند و آن‌ها را به گمراه بودن متهم می‌کردند، مؤمنان نیز در روز قیامت که به کیفر گمراهی و سرکشی آن‌ها در عذاب و شکنجه می‌بینند به آن‌ها می‌خندند.

روش پیامبر در تجارت:

سیرت نویسان روش پیامبر صلی الله علیه وسلم در تجارت و خرید و فروش را بصورت زیر خلاصه و بیان فرموده‌اند:

1- پیامبر صلی الله علیه وسلم خودش شخصا خرید یا فروش می‌کردند - چنانکه در حدیث عمر و جابر رضی الله عنهما نقل خواهیم کرد - و یا گاهی یکی از اصحابش را وکیل آن می‌کردند.

مثلاً در مورد عروه بن أبوجعد البارقی گفته شده: «أَعْطَاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دِينَارًا يَشْتَرِي بِهِ أَضْحِيَّةً - أَوْ شَاةً - فَاشْتَرَى شَاتَيْنِ، فَبَاعَ إِحْدَاهُمَا بِدِينَارٍ، فَاتَاهُ بِشَاةٍ وَدِينَارٍ، فَدَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ فِي بَيْعِهِ، فَكَانَ لَوْ اشْتَرَى ثَرَابًا لَرَبِحَ فِيهِ» (ترمذی (1258) و أبو داود (3384) و ابن ماجه (2402). یعنی: «رسول الله صلی الله علیه وسلم به او یک دینار داد که قربانی، یا گوسفندی خریداری کند او با همان (یک دینار) دو گوسفند خرید، و بعد گوسفندی را به یک دینار فروخت، و یک گوسفند با یک دینار به خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم آورد. پیامبر صلی الله علیه وسلم در حق او دعای برکت نمود، تا جائیکه اگر خاک می‌خرد، سود می‌کرد».

2- پیامبر صلی الله علیه وسلم تجار را به نیکوکاری و صداقت و صدقه دادن امر می‌فرمود.

از حکیم بن حزام رضی الله عنه روایت است: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «فَإِنْ صَدَقًا وَبَيْنَا بُورِكَ لَهُمَا فِي بَيْعِهِمَا، وَإِنْ كَتَمَا وَكَذَبَا مُحِقَّتْ بَرَكَةُ بَيْعِهِمَا» بخاری (1973) و مسلم (1532) یعنی: «اگر فروشنده و خریدار راست بگویند و عیب کالا را بیان کنند، در معامله آنان، خیر و برکت بوجود خواهد آمد، و اگر عیب کالا را پنهان کنند و دروغ بگویند، معامله آنها بی برکت خواهد شد».

و از اسماعیل بن عبید بن رفاعه از پدرش از جدش روایت می‌کند که او همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم به سی مصلی رفت، دید که مردم خرید و فروش می‌کنند، فرمود: «يَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ» ای گروه تاجران! آنها ندای رسول الله صلی الله علیه وسلم را اجابت کردند و سرهای خود را بالا گرفتند و رو به ایشان کردند، فرمود: «إِنَّ التُّجَّارَ يَبْعَثُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَجَّارًا، إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَبَرَّ وَصَدَقَ». همانا تجار در روز قیامت همانند انسان‌های فاجر و گناه‌کار برانگیخته میشوند مگر آنکسی که از خدا بترسد و نیکو کار و راستگو باشد». ترمذی (1210) و ابن ماجه (2146).

و از قیس بن ابوغرزه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرمود: «يَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ إِنَّ الْبَيْعَ يَخْضُرُهُ النَّعْوُ وَالْحَلْفُ فَشَوْبُوهُ بِالصِّدْقَةِ» (ترمذی (1208) و أبو داود (3326). یعنی: «ای گروه تاجران، در معامله‌ها سخن‌های بی‌پیش می‌آید، آنها را با صدقه دادن، دفع کنید».

3- پیامبر صلی الله علیه وسلم به بذل و گذشت و سهل گیری در خرید و فروش امر می فرمود. از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا سَمَحًا إِذَا بَاعَ، وَإِذَا اشْتَرَى، وَإِذَا اقْتَضَى» بخاری (1970). یعنی: «خداوند بر بنده ای رحم میکند که هنگام خرید و فروش و طلب حق خود، سهل گیر باشد».

از جمله نمونه های بلند نظری رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیث ابن عمر رضی الله عنه است که گفت: «كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَفَرٍ فَكُنْتُ عَلَيَّ بِكَرٍ صَعْبٍ لِعُمَرَ، فَكَانَ يَغْلِبُنِي فَيَتَقَدَّمُ أَمَامَ الْقَوْمِ، فَيُزْجِرُهُ عُمَرُ وَيَرُدُّهُ، ثُمَّ يَتَقَدَّمُ فَيُزْجِرُهُ عُمَرُ وَيَرُدُّهُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعُمَرَ: (بِعْنِيهِ) قَالَ: هُوَ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: (بِعْنِيهِ) فَبَاعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: هُوَ لَكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ تَصْنَعُ بِهِ مَا شِئْتَ» بخاری (2610). یعنی: در سفری، همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم بودم. و بر شتری جوان و سرکش که از پدرم بود، سوار بودم. گاهی از کنترل من خارج می شد و از کاروان، جلو می افتاد. عمر آنرا متوقف می کرد و به عقب می راند. ولی دوباره، جلو می افتاد. عمر او را تنبیه می کرد و بر می گرداند. رسول الله صلی الله علیه وسلم به عمر گفت: «او را به من بفروش». عمر گفت: ای رسول خدا! از آن شما باشد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «آنرا به من بفروش». عمر آنرا به رسول خدا فروخت. سپس، رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به عبدالله بن عمر رضی الله عنهما فرمود: «ای عبد الله! او مال تو باشد و هر چه می خواهی، با او بکن».

و جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است: «أَنَّهُ كَانَ يَسِيرُ عَلَيَّ جَمَلٌ لَهُ قَدَّ أَعْيَا، فَمَرَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَضْرَبَهُ، فَدَعَا لَهُ، فَسَارَ بِسِيرِ لَيْسَ يَسِيرٌ مِثْلَهُ، ثُمَّ قَالَ: بِعْنِيهِ بِوَقِيَّةٍ قُلْتُ: لَا ثُمَّ قَالَ: بِعْنِيهِ بِوَقِيَّةٍ فَبِعْتُهُ، فَاسْتَنْثَيْتُ حُمَلَانَهُ إِلَيَّ أَهْلِي، فَلَمَّا قَدِمْنَا أَتَيْتُهُ بِالْجَمَلِ، وَنَقَدْنِي ثَمَنَهُ، ثُمَّ أَنْصَرَفْتُ، فَأَرْسَلَ عَلَيَّ إِثْرِي، قَالَ: مَا كُنْتُ لِأَخْذِ جَمَلِكَ، فَخَذْتُ جَمَلَكَ ذَلِكَ فَهُوَ مَالُكَ» بخاری (1991) و مسلم (715). یعنی: «بر شتری سوار بودم و میرفتم، شترم خسته شده بود، پیغمبر صلی الله علیه وسلم به من رسید، (وقتی دید شترم خسته است) عصای به او زد و برایش دعا کرد، پس از دعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم طوری به سرعت می رفت که هیچ شتری به او نمی رسید، آنگاه گفت: «این شتر را به یک (اوقیه) چهل درهم به من بفروش»، گفتم: آنرا نمیفروشم، بار دیگر پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت: «آنرا به یک اوقیه به من بفروش»، شترم را به او فروختم، و گفتم: تا به منزل می رسم حق سواری بر آنرا دارم، همینکه به منزل رسیدیم شترم را به حضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم بردم، ایشان قیمت آنرا نقداً به من داد وقتی از حضورش خارج شدم فوراً کسی را به دنبال من فرستاد، (برگشتم)، فرمود: منظورم این نبود که شترت را از تو بگیرم، پس آنرا با خود ببر و قیمت آن هم مال خودت باشد».

4- پیامبر صلی الله علیه وسلم در هنگام ادای حقوق دیگران بخوبی عمل می نمود و بر آن نیز تشویق می کردند.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: «كَانَ لِرَجُلٍ عَلَيَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِنَّةً مِنَ الْإِبِلِ فَجَاءَهُ يَتَقَاضَاهُ فَقَالَ: (أَعْطُوهُ)، فَطَلَبُوا سِنَّةً فَلَمْ يَجِدُوا لَهُ إِلَّا سِنًا

فَوْقَهَا، فَقَالَ (أَعْطُوهُ)، فَقَالَ : أَوْفَيْتَنِي أَوْفَى اللَّهِ بِكَ ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ خِيَارَكُمْ أَحْسَنُكُمْ قَضَاءً» بخاری (2182) و مسلم (1601). یعنی: «پیامبر صلی الله علیه وسلم شتری به مردی قرضدار بود. آن مرد نزد پیامبر آمد و شترش را خواست. پیامبر فرمود: (شتر را) به او بدهید، لذا دنبال شتری مثل شتر او گشتند ولی نیافتند، شتری بزرگتر پیدا کردند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (این شتر را) به او بدهید، مرد گفت: حق مرا به صورت کامل أداء کردی خداوند حق شما را أداء کند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: بهترین شما کسی است که به بهترین وجه قرضش را أداء کند».

5- پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت به پذیرفتن فسخ معامله از طرف انسان نادم و پشیمان تشویق می کردند.

از أبوهریره رضي الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ أَقَالَ مُسْلِمًا أَقَالَهُ اللَّهُ عَثْرَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» أبو داؤد (3460) و ابن ماجه (2199). یعنی: «کسی که از مسلمانی فسخ معامله را بپذیرد، خداوند در روز قیامت از لغزشها و گناهانش در میگذرد».

«اقاله»: یعنی گذشت و سخاوت، و بازگشتن از خرید یا فروش، و دلالت بر کرم نفس دارد.

بعنوان مثال: هرگاه کسی چیزی را از فروشنده ای بخرد، سپس به دلیلی از خرید خود پشیمان گشت؛ حال احساس فریب خوردگی کرده باشد، و یا دیگر نیازی به آن نداشته باشد، و یا قیمت آنرا کم کرده باشد، او جنس خریداری شده را به فروشنده پس می دهد و فروشنده نیز از او می پذیرد؛ الله متعال در روز قیامت از لغزشها و مشقتهای او گذرد، زیرا او در حق خریدار خود إحسان نموده است، و این درحالی است که عقد معامله منعقد شده و خریدار توانایی فسخ آنرا نداشت. نگاه به: "عون المعبود" شرح سنن ابو داود.

6- پیامبر صلی الله علیه وسلم اجناس مردم را ناچیز و بی ارزش نمی شمرد، چنانکه در حدیث جابر رضي الله عنه در مورد فروش شترش به ایشان گذشت، و در هنگام خرید کالا در مورد قیمت آن بحث میکرد تا با فروشنده بر سر آن به توافق برسد.

از سوید بن قیس رضي الله عنه روایت است که گفت: «جَلَبْتُ أَنَا وَمَخْرَمَةُ الْعَبْدِي بَرًّا مِنْ هَجْرٍ فَأَتَيْنَا بِهِ مَكَّةَ، فَجَاءَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمْشِي، فَسَأَوْنَا بِسَرَاوِيلٍ، فَبِعْنَاهُ» ترمذی (1305) و قال: حسن صحيح، وأبو داؤد (3336) والنسائي (4592) وابن ماجه (2220). یعنی: «من و مخرمه عبدي پارچه هائی از منطقه هجر آوردیم. پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد ما آمد و از آن ازاری خرید و در مورد قیمت آن با ما بحث کرد و ما آنرا به ایشان فروختیم».

7- پیامبر صلی الله علیه وسلم در وقت ترازو کردن جنس فروشی امر می کردند که آنرا سنگین تر وزن کنند (سنگینتر قرار دادن کفه ی ترازو و یا پیمانانه در هنگام فروختن و وزن کردن).

از سوید بن قیس رضي الله عنه روایت است که گفت: «(رَأَى) رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلًا يَزُنُّ بِالْأَجْرِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (زِنْ وَأَرْجِحْ)». یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم مردی را دید که در مقابل دستمزد (أجناس و پول مردم را) وزن می کرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم به او فرمود: وزن کن و افزون کن». این حدیث ادامه حدیث سابق است.

8- پیامبر صلی الله علیه وسلم به مهلت دادن تنگدست و کم کردن بدهی او امر می فرمود.

از ابو الیسر رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ أَنْظَرَ مُعْسِرًا أَوْ وَضَعَ عَنْهُ أَظْلَهُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ» مسلم (3006).

یعنی: «هرکس که به بدهکار تنگدست مهلت دهد و یا از قرض او کم کند، خدای تعالی او را در روز قیامت در سایه عرش خویش جای میدهد».

9- پیامبر صلی الله علیه وسلم از ربا، و غرر، و بیع العینه، و خرید و فروش محرّمات، و فریب و تقلب نهی فرمودند.

«غرر» یعنی: معامله ای که توأم با جهالت و یا مخاطره باشد.

«بیع عینه»: بدین صورت است که کسی کالا ی را بصورت نسیه به شخصی فروخته و تحویل دهد، و قبل از دریافت مبلغ، آنرا به قیمتی کمتر بصورت نقدی، از وی بخرد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «مَنْ عَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا». یعنی: «هرکس ما را فریب دهد و قصد تقلب داشته باشد از ما نیست» مسلم (101).

و از ابوهریره روایت است: «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ بَيْعِ الْغَرَرِ» مسلم (1513). یعنی: «پیامبر صلی الله علیه وسلم از بیع غرر نهی کرد».

و از ابن عمر روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِذَا تَبَايَعْتُمْ بِالْعَيْنَةِ

وَأَخَذْتُمْ أَدْنَابَ الْبَقَرِ وَرَضِيْتُمْ بِالزَّرْعِ وَتَرَكْتُمْ الْجِهَادَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ذَلًّا لَا يَنْزِعُهُ حَتَّى

تَرْجِعُوا إِلَي دِينِكُمْ» (ابوداود (3445). یعنی: «آنگاه که به صورت عینه معامله کردید و

دم گاو ها را گرفته (به کشاورزی مشغول شدید) و به کشت و کار دل خوش نموده، و

جهاد را ترک کردید، خداوند ذلتی را بر شما چیره خواهد کرد، و تا زمانیکه به دین تان

باز نگردید، آن را از شما برنمیدارد».

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الإنشقاق

جزء 30

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 25 آیه است.

وجه تسمیه سورة الإنشقاق:

«إنشقاق» مصدر است و معنای شکافته شدن را می‌رساند. سوره ی إنشقاق یعنی سوره ای که از شکافته شدن آسمان در آن بحث بعمل آمده است. این سوره بدان جهت «الإنشقاق» نامیده شد که خداوند جلّ جلاله آن را با این فرموده اش: «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ» که اعلام شکافتن آسمان است، آغاز کرده است؛ پدیده‌ای که خود نشانه ویرانی جهان و برپایی خوف و ترس عظیم روز قیامت می‌باشد.

تعداد آیات، کلمات و حروف سورة الإنشقاق:

قبل از همه باید گفت که سورة «الإنشقاق» پس از سورة الإنفطار نازل شده و از جمله سوره های مکی بوده، دارای (1) یک رکوع، (25) بیست و پنج آیات، (108) یکصد و هشت کلمه، (448) چهار صد و چهل و هشت حرف، و (209) دوصدونه نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

پیوند و مناسبت سورة الإنشقاق با سوره های قبلی:

قبل از همه باید گفت که سوره ی إنشقاق از جمله سوره های مکی است و مانند سایر سوره های مکی صحنه های تکان دهنده ی قیامت را مورد بحث قرار داده و به اصول عقیده ی اسلامی می‌پردازد. هکذا سوره های قبلی از جمله: سوره های: مطففین، انفطار و تکویر، احوال قیامت را تبیین می‌کنند و از احوال سعادت‌مندان و سیاه بختان بحث بعمل می‌آورد.

یادداشت:

قابل تذکر است که: (آیات 20 و 21) سورة إنشقاق دارای سجده تلاوت می‌باشد. (معلومات تفصیلی در مورد حکم سجده تلاوت در سورة «النجم» همین تفسیر وجود دارد).

آشنایی با سورة الإنشقاق:

این سوره مانند بسیاری از سوره های جزء اخیر قرآن عظیم الشأن بوده و به مباحث روز قیامت می‌پردازد. در بدو سوره به حوادث هولناک و تکان دهنده پایان جهان و شروع قیامت اشارات و تذکراتی دارد. در مرحله بعد این سوره به مسأله رستاخیز و حساب اعمال نیکوکاران و بدکاران و سر نوشت آنها، و در مرحله سوم به بخشی از اعمال و اعتقاداتی که موجب عذاب و مجازات الهی میشود. در مرحله چهارم بعد از ذکر سوگند هائی به مراحل سیر انسان در مسیر زندگی دنیا و آخرت اشاره میکند و سر انجام در مرحله پنجم باز سخن از اعمال نیک و بد و کیفر و پاداش آنهاست. در بدو سوره به حادثه پاره شدن آسمان به عنوان یکی از علائم اولین قیامت اشاره شده،

سپس هموار شدن زمین و بیرون ریختن هر چه در سینه خود دارد و بر آن گیخته شدن انسان و رفتن اش بسوی الله و چگونگی توزیع نامه های اعمال مورد بحث قرار گرفته است.

طوری که در قرآن عظیم الشان می خوانیم: «و اینکه رستخیز آمدنی است، و شکی در آن نیست و خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند، حشر و زنده میکند» (سوره حج، 7).
- در قرآن کریم آمده است: «وزن کردن (اعمال، و سنجش ارزش آنها) در آن روز، حق است! کسانی که میزان های (عمل) آنها سبک است، همان رستگارانند! و کسانی که میزان های (عمل) آنها سبک است، افرادی هستند که سرمایه وجود خود را، به خاطر ظلم و ستمی که نسبت به آیات ما می کردند، از دست داده اند. (سوره اعراف، 8 - 9).
- پروردگار ما در مورد این روز محاسبه و حساب رسی می فرماید: «چنانچه خداوند متعال می فرماید: «حساب مردم به آنان نزدیک شده، در حالی که در غفلت اند و روی گردانند. (سوره ص 117 - 118).

همچنان در مورد تقسیم اعمال نامه ها می فرماید: «و در آن هنگام که نامه های اعمال گشوده شود. (سوره تکویر، 10).

مطابق حکم قرآنی، انسان ها در روز قیامت هنگام گرفتن نامه اعمال به دو دسته تقسیم میشوند: گروهی که نامه اعمالشان را به دست راست شان میدهند؛ گروه دیگری که نامه اعمال شان را از پشت سر به دست چپ شان میدهند. گروه اول شادمان و دارای حسابرسی آسان و أهل بهشت هستند. اما گروه دوم، أهل جهنم میباشند (که به این موضوع در آیات، 7 - 12 بحث صورت گرفته است).

همچنان پل صراط، پُلی است که بر روی جهنم کشیده میشود و تمام بندگان خداوند باید از روی آن عبور کنند تا اگر جنتی است، داخل جنت شود. چنانکه خدای متعال می فرماید: «و همه شما (بدون استثنا) وارد جهنم می شوید این امری است حتمی و قطعی بر پروردگارت. (سوره مریم، 71).

فضیلت سوره الإنشاق:

در مورد فضیلت این سوره در حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: با رسول الله صلی الله علیه وسلم در هنگام تلاوت: «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ و اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» سجده کردیم.

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الانشِقَاقِ جزء 30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (1) وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ (2) وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (3) وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ (4) وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ (5) يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (6) فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (7) فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا (8) وَيَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا (9) وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ (10) فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا (11) وَيَصْلَى سَعِيرًا (12) إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا (13) إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ (14) بَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا (15)

تشریح لغات و اصطلاحات:

- «انْشَقَّتْ»: شکافت: شکافته شد، بشکافت. (مراجعه شود: سوره حاقه/16، سوره انفطار/1).
- «أَذْنَتْ»: گوش فرا داد و فرمان بُرد. اِمْتِثَالَ نمود.
- «حَقَّتْ»: سزاوار و شایسته همین است. بر آن واجب شده که منقاد و فرمانبردار باشد.
- «مُدَّتْ»: کشیده و گسترده شد. هدف دو چیز است:
- 1- از میان رفتن پستیها و بلندیها و تبدیل زمین به پهنه و گستره فراخ و یکپارچه‌ای.
 - 2- گسترده تر و فراختر شدن زمین تا برای خلائق اولین و آخرین گنجایش پیدا کند.
- «مدت»: کشیده شد، توسعه یافت.
- «أَلْقَتْ»: پرتاب کرد. بیرون افکند.
- «تَخَلَّتْ»: (خلو)، خالی گردید.
- «كَادِحٌ»: تلاشگر رنجبر.
- «كَدْحًا»: جدّ و جهد در کار همراه با رنج و تعب، به گونه‌ای که در جسم و جان اثر بگذارد.
- «فَمُلَاقِيهِ»: به پروردگار خود می‌رسی. به نتیجه تلاش و رنج خود میرسی.
- ضمیر (ه) به رَبِّ یا كَدْحٍ بر میگردد.
- «سَوْفَ يُحَاسَبُ»: محاسبه و رسیدگی خواهد شد.
- «إِلَى أَهْلِهِ»: نزد زن و فرزندان و کسان خود.
- «وَرَاءَ ظَهْرِهِ»: پشت سرش. اشخاص کافر و گناهکار نامه اعمال خود را از پشت سر و با دست چپ دریافت میدارند. چنین کاری بیانگر بیزاری ایشان از این نامه شوم و پرورنده بدشگون است یعنی دوسیه بد رونق است. (مراجعه شود به سوره: حاقه / 25).
- «يَدْعُو»: فریاد بر می آورد، زاری می کند.
- «ثُبُورًا»: هلاک، نابودی.
- «يَصْلَى»: به آتش وارد میگردد و بدان میسوزد.
- «سَعِيرًا»: آتش دوزخ، آتش برافروخته و شعله ور، دوزخ.
- «أَهْلِهِ»: خانواده و خویشان خود، دوستان و همدمان خود.
- «كَانَ . . . مَسْرُورًا»: مراد سُرور ناشی از شهوتها و غفلتها، و لذت حاصل از کفر و گناه است.

«أَنْ يَحُورَ»: باز نمی گردد. مراد این است که به معاد باور نداشته است و معتقد به رستاخیز و حساب و کتاب اخروی و بهشت و دوزخ نبوده است.

خوانندگان گرامی!

از آیات متبرکه (1 الی 15) در باره خوف و ترس ، دهشت، رعب، در روز قیامت و مسیر مردم به سوی دو جایگاه؛ بحث بعمل آورده و آنرا به تصویر می کشد و هکذا به بیان مصایب و اضطرابی که در روز قیامت روی می دهد و خیال از آن آشفته می شود. می پردازد.

ترجمه و تفسیر:

«إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ» (1):

(در آن هنگام که آسمان پاره، پاره شود). و این شکافتن از نشانه های قیامت است. یعنی دروازه های آتش باز شود، فرشتش جمع شود، بنایش تغییر یابد و سقفش قطع شود. الله متعال در این آیه مبارکه خبر می دهد که هرگاه آسمان بشکافتد و از هم متلاشی گردد. البته این شکاف برداشتن همراه با آمادگی آسمان است. چون مأموریتش تمام شده است و وضعیت دنیا باید تغییر کند.

مفسر آلوسی فرموده است: یعنی از بیم روز قیامت آسمان شکافته می شود. (روح المعانی ۷۸/۳۰).

«وَأَذِنتُ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ» (2):

(و تسلیم فرمان پروردگارش شود، و همین «سزاوارش» باشد). زیرا اوست که آسمان را آفریده و بنا کرده است، امرش نافذ است و هیچ کس به مخالفت آن اقدام کرده نمی تواند. در آیه مبارکه جمله « وَأَذِنتُ لِرَبِّهَا » آمده است که ؛ معنای لفظی کلمه «اذن» گوش سپردن به یک چیز و سخن پذیری از آن است، «او فرمان پروردگارش را شنید.» ولی در زبان عربی از لحاظ محاوره روزمره معنای «اذن له» تنها این نیست که او فرمان را شنید، بلکه معنای آن این است که او با شنیدن دستور همچون یک فرمانبردار آن را اجرا کرد و به هیچ وجه سرپیچی نکرد. یعنی: سزاوار آسمان است که برای پروردگار خود مطیع و فروتن باشد و سخن بشنود.

و معنای «حققت» به صیغه ی مجهول این است که: «حق لها الإنقیاد» یعنی حق و واجب بود که او از این حکم الله متعال اطاعت کند.

«وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ» (3):

(و در آن هنگام که زمین گسترده شود). یعنی: آنگاه که زمین با برکنده شدن کوه ها و تپه های گسترش یافته و صاف و هموار و مسطح گشت، به گونه ای که نه آبادی و نه تعمیری و نه کوه ها و بلندی های و نه دره بر آن باقی می ماند.

از حضرت جابر بن عبدالله (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: زمین در روز قیامت چنان کشیده و پهن می شود که پوست یا لاستیک کشیده و اضافه کرده می شوند، اما با وجود این، میدان حشر که بر این زمین قرار می گیرد، در آن تمام انسانها از ابتدای دنیا تا قیامت جمع می گردند، بدین صورت که به هر انسانی به میزانی زمین داده می شود که پاهایش را بر آن بگذارد (رواه الحاکم بسند جید، مظهری).

«وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ» (4):

(و هر آنچه در درون آن است بیرون افکنده و تخلیه شود). قبل از قیامت، زمین هرچه را

در خود نگه داشته از مردگان و معادن گنج ها که در شکم اش موجود است ، همه را بیرون می اندازد و تمام مخلوقات میانش را تخلیه می نماید. و مسئولیتش تمام می شود. و زمین هم مانند آسمان که تسلیم فرمان الله است، تسلیم می شود. مفسر شیخ قرطبی فرموده است: مرده ها را بیرون انداخت و از آنها خالی شد، و همان طور که باردار بارش را وضع می کند، آن هم هر چه از معادن و گنج در بطن دارد بیرون می اندازد. و بدین وسیله عظمت اضطراب آن روز را اعلام می دارد. (تفسیر قرطبی ۲۶۸/۱۹).

«وَأَذِنْتُ لِرَبِّيَّهَا وَحَقَّتْ» (5):

(و به فرمان پروردگارش گوش نماید، و همین سزاوارش باشد). یعنی: سزاوار زمین نیز این است که از آنچه در درون آن است، خالی شود و به امر پروردگار با عظمت گوش بسپارد اطاعت و انقیاد کند. زیرا اوست که صاحب اختیار ملک خویش است، هیچ کس امرش را رد کرده نمی تواند و مانعی برای اراده اش وجود ندارد. مفسر تفسیر «فی ظلال» در تفسیر آیه مبارکه می فرماید: بارزترین مظهر از مظاهری که با تلاوت آیات مقدماتی این سوره خودش را پیش روی انسان قرار می دهد، مظهر استسلاام است. تسلیم شدن آسمان و زمین برای الله. و بعد از آن انسان را به این تسلیم فرا می خواند. به دنبال این است که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ» و چه ارتباطی میان این آیات وجود دارد؟ بسیار واضح و روشن است. آنها (آسمان و زمین) تسلیم شدند، اگر چه علم و اراده و شعور هم ندارند و تو ای انسان با علم و اراده ات! آیا معقول است که در این تسلیم شدن همراه آن ها نشوی؟

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (6):

(ای انسان! بی گمان تو با تلاش سختی بسوی پروردگارت میروی، پس او را ملاقات خواهی کرد!).

خطاب عام است و تمام بشر را شامل می شود. یعنی تو پیوسته کار می کنی و با اعضا و جوارحت، به اعمال خیر و شرمشغولی و تا هنگام مرگ کار می کنی که به سرای آخرت انتقال می یابی و پروردگارت را ملاقات می کنی؛ این ملاقات همانا مرگ انسان است یا تو در روز قیامت با عملت ملاقات خواهی کرد، و نتیجه ی رنج و تلاش خود را خواهی دید. چه خیر باشد و چه شر. اگر عملت نیک باشد پاداش نیکو می گیری و اگر عملت بد باشد پاداش بد می گیری.

در البحر آمده است: «كَادِحٌ»: یعنی کسی که در کار نیک یا بد خود در طول عمر تلاش می کند و سرانجام در محضر الله متعال ایستاده می شود ، آنگاه سزا یا مکافات زحمت خود را می یابد. (البحر ۴۴۶/۸).

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قال جبرئیل: یا محمد، عش ما شئت فإنک میت وأحبب ما شئت فإنک مفارقة واعمل ما شئت فإنک ملاقیه». «جبرئیل گفت: ای محمد! هر چه می خواهی زندگی کن زیرا سرانجام می میری و هر چه را می خواهی دوست بدار زیرا سرانجام از آن جدا می شوی و هر چه می خواهی عمل کن زیرا تو با عمل خویش ملاقات خواهی کرد».

«إِنَّكَ كَادِحٌ»: حقا که تو به سختی عامل و کاسب خیر باشی.

«إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا»: و به سوی پروردگارت به شدت کوشایی.

«فَمُلَاقِيهِ»: تو عمل می کنی و این عمل هر چند در نظر الله کم باشد ولی جزای آن را

می‌دهد و تو مکافات آن را در قیامت خواهی دید و الله را ملاقات خواهی کرد.

«فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ» (7):

(پس کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شود.) این علامت نیکبختی و سعادت است. و آنان مؤمنان اند که نامه‌های اعمالشان به دست راستشان که حاوی خیر است و در آن بدی نیست داده می‌شود. چون دست راست میمون و مبارک است، چنین شخصی سعادتمند و رستگار است.

وقتی انسان فوت کرد، کتاب اعمالش بسته و ختم می‌شود و به بالا می‌رود و بسته به اعمال شخص به علین یا سجین منتقل می‌شود. صحیفه‌ی اعمال انسان، دارای تاریخ، سال، ماه، روز و جزئیات اعمال است و به زودی خودش می‌بیند.

«فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا» (8):

(بزودی محاسبه خواهد شد به محاسبه آسانی). یعنی از او سخت حساب گرفته نخواهد شد. از او پرسیده خواهد شد که فلان کار را چرا کردی و عذر و دفاع تو درباره‌ی انجام دادن آن چیست. در نامه‌ی اعمال او بدی‌های او به طور قطع در کنار نیکی‌های او وجود خواهند داشت، اما با ثابت شدن این که کفه‌ی نیکی‌های او از کفه‌ی بدی‌های او سنگین‌تر است، بدی‌های او مورد عفو و بخشش قرار خواهند گرفت. طوری که الله متعال در سوره‌ی (احقاف آیه: 16) در رابطه با اهل ایمان چنین بیان فرموده است: «أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ» [الأحقاف: 16]. هر عمل صالح نیکویی را که نیکوترین عمل آن‌ها باشد، می‌پذیریم و از گناهان آنها صرف نظر می‌کنیم و به بهشت خواهند رفت.

هکذا در قرآن عظیم الشان در (آیه 18 سوره رعد) برای حسابرسی سخت عبارت «سوء الحساب. حسابرسی بد.» به کار رفته است.

منظور از «حِسَابًا يَسِيرًا» حساب آسان در آیه مبارکه همانا عرضه کردن است؛ چون از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که فرموده است: (هر کس محاسبه شود عذاب می‌بیند). حضرت عایشه رضی الله عنها گفته است: مگر الله نفرموده است: «فسوف يحاسب حسابا يسيرا». «زودا که با او حساب کنند به حسابی آسان؟» رسول الله صلی الله علیه و سلم در جواب فرمودند: «ليس ذلك بالحساب، ولكن ذلك العرض، من نوقش الحساب يوم القيامة عذب». «این‌که تو می‌گویی حساب نیست بلکه این ارائه کارنامه بد انسان به اوست پس بدان که هرکس در حساب مورد مناقشه و کندوکاو قرار گیرد، عذاب می‌شود». روایت از بخاری و مسلم.

در حدیث آمده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: در روز قیامت الله به بنده نزدیک می‌شود و او را مشمول رحمت و غفران خود قرار می‌دهد و به او می‌گوید: چنین چنان کردی، گناهانش را برمی‌شمارد، سپس می‌گوید: آن را در دنیا پوشیدیم و امروز آن را می‌بخشم. منظور از حساب یسیر همین است.)

«وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا» (9):

(و خوشحال به اهل و خانواده‌اش باز می‌گردد.) یعنی: مؤمن بعد از حساب آسان به سوی آن عده از اعضای خانواده، اهل و عیال خویش که همچون او مورد عفو قرار گرفته‌اند و در بهشت به سر می‌برند، باز می‌گردد. از فضل کرمی که الله به او عطا کرده است

سخت شاد و مسرور است.

برخی از مفسران در تفاسیر خویش می فرمایند که: منظور از «أَهْلِهِ» همان بهشتیانی هستند که قبل از او فوت شده‌اند و او هم به آنها ملحق می‌شود، برخی دیگری از مفسران فرموده اند که: الله متعال در سوره‌ی طور فرموده: «وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِّنْ عَمَلِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ ۚ ۲۱» [الطور: 21] «مؤمنانی که فرزندانشان در ایمان پیرو آنان بودند، فرزندانشان را (نیز در جنت) به آنان ملحق خواهیم کرد و از [مکافات] عملشان ذره‌ای نمی‌کاهیم؛ چرا که [سرنوشت] هر کس در گرو دستاورد خود اوست». هرکس که (مؤمن) بمیرد، اهلش را هم به او ملحق می‌کنیم به شرطی که اهلش هم لهل ایمان باشند. بار الهی! ما را از زمره ایشان بگردان.

«وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ» (10):

(و اما کسی که نامه اعمالش به پشت سرش داده شود). یعنی آن‌که نامه‌ی عملش را با دست چپ و از پشت سر دریافت می‌کند، که این نشانه‌ی شقاوت و بدبختی است. ویکی از عذاب‌های کافران هم این است که نامه‌ی اعمال آنها به دست چپ و از پشت کمر به آن‌ها داده می‌شود.

«فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا» (11):

(بزودی فریاد می‌زند وای بر من که هلاک شدم!) یعنی: بعد از اینکه نامه اعمال اش به دست چپش داده شود و آن را بخواند، می‌گوید: ای وای بر من! ای خاک بر سرم! و آرزوی مرگ و نابودی می‌کند. و از الله متعال می‌خواهد که هلاکش کند تا از این وضعیت اسفبار بار نجات پیدا کند. ولی دیگر فایده‌ای به حالش ندارد و مهلت تمام شده است. و هدف الله متعال، هشدار و بیدار کردن انسان‌ها برای انجام اعمال صالح است. «ثُبُور»: به معنی هلاکت و فساد و نابودی است و ثبُور که در قرآن به کار رفته است، به معنی کسی که عقلش ناقص باشد. و نقصان عقلی یکی از بزرگترین خسارت‌ها است.

«وَيَصْلَى سَعِيرًا» (12):

(و در شعله‌های سوزان آتش می‌سوزد). تا اینکه سختی‌ها و گرمای سوزان آن را بجشد.

مفسر تفسیر مسیر می‌نویسد: بخاطر کفر و تکذیب، و به سبب اعمال بد و قبیح اش در آتش بر آفر وخته‌ای داخل می‌شود که رویش را بریان می‌کند، جسمش را می‌سوزاند و وجودش را می‌گذازد.

«إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا» (13):

(بی‌گمان که او میان اهلش شادمان بود). یعنی: او در دنیا با پیروی از هوس‌ها و سوار شدن بر مرکب شهوت‌های خویش؛ سرمست، مغرور، متکبر، حریص، و مسرور و غافل و سرخوش بود و به عاقبت نمی‌اندیشید و آخرت اصلاً به خاطرش خطور هم نمی‌کرد. و فکر می‌کرد این دنیا برای او به همین وضعیت و شرایط انا ابد باقی خواهد ماند. آنان در دنیا در نعمت مادی و شادی بودند و گناه کرده و مؤمنان را مسخره می‌کردند؛ ولی این شادی فقط جسمی بود و نه روحی؛ شادی کافران، پشیمانی و ناراحتی به دنبال دارد ولی شادی مؤمنین، پشیمانی به دنبال ندارد و ابدی خواهد بود. ابن زید فرموده است: الله جنتیان را در دنیا به غم و اندوه و گریه توصیف کرده و

عاقبت آنان را به نعمت و سرور یادآور شده است. و دوزخیان را در دنیا به سرور و خنده توصیف کرده و عاقبت آنها را به آندوه طولانی یادآور شده است. (قرطبی ۲۷۱/۱۹).

«إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ» (14):

(او گمان میکرد که هرگز بازگشت نمیکند!) و برای حساب و کتاب بعد از مرگ او را زنده نمی‌کند. به تکذیب کتاب الهی پرداخته، رسالت را رد نموده و از گمراهی پیروی داشته است. او مانند ابولهب کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم که می‌گفت: با پولم جنت را می‌خرم. و طوری تصور می‌گردد که: این دنیا تمام‌شدنی نیست و بعد از مرگ زنده نخواهد شد به همین خاطر هیچ گاه کار نیکی انجام نداد و از اعمال شر اجتناب نمی‌ورزید و به معاد و جزا اعتقادی نداشت. که این گمان، کفر و خسران است.

«بَلَىٰ إِنْ رَبُّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا» (15)

(بلی، پروردگارش نسبت به او بینا بود (و اعمالش را برای حساب ثبت کرد)!) یعنی چنان نیست که او پنداشته است، بلکه به زودی به سوی پروردگارش باز می‌گردد و بعد از مرگ برانگیخته می‌شود، و پروردگار به اعمالش داناست؛ زیرا او تعالی به کوشش و سعیش باخبر است، به حالش آگاه است و به امور پوشیده و آشکارش بیناست. و هیچ چیز از احوال وی در دنیا بر او پنهان نمی‌ماند و اینک وی را در برابر همه رفتارها، گفتارها و کردارهایش مورد محاسبه، بازخواست و مجازات قرار میدهد. مفسر تفسیر تفهیم القرآن می‌فرماید: «این برخلاف عدل و داد و حکمت الهی بود که کرده‌های او را نادیده بگیرد و او را نزد خود فراخواند و از او بازپرسی به عمل نیاورد.»

«بَصِيرًا»: بصیر: قدرت ادراک دل است و در مقابلش بَصَر است. بصر یعنی همان چشم سر و بصیرت، یعنی چشم دل، یعنی نیرویی که انسان را در راستای تشخیص خیر از شر و حق از باطل یاری می‌کند. حیوانات فقط عین دارند و انسان‌ها علاوه بر عین، بصیرت هم دارند، به همین دلیل مکلف هستند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه: (16 الی 25) درباره قطعی بودن وقوع قیامت بحث بعمل آمده است. **فَلَا أَقْسِمُ بِالشَّفَقِ (16) وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ (17) وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ (18) لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ (19) فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (20) وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ (21) {س} بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ (22) وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ (23) فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (24) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (25)**

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لا أقسم»: سوگند، قسم می‌خورم، [واقعه/ ۷۵]، [حاقه/ ۳۸]، [معارف/ ۴۰].

«الشَّفَقِ»: سرخی کناره آسمان در افق مغرب، در آغاز غروب آفتاب. منظور از «شَفَقِ» در این سوره همان روشنی آمیخته با تاریکی در آغاز شب است. و از آنجا که ظهور شَفَقِ خبر از يك حالت تحول و دگرگونی عمیق در جهان می‌دهد، و اعلام پایان روز و آغاز شب است، و زیبایی خاصی دارد و از همه گذشته وقت نماز مغرب است، خداوند به آن قسم یاد فرموده تا همگان را وادار به اندیشه در این پدیده زیبای آسمانی کند.

«وَسَقَّ»: فرا گرفت، جمع کرد.

«إِسْقَى»: جمع گردید. جمع و جور شد. گرد و تمام شد. مراد کمال نور ماه در شب چهارده است که ماه در این حالت فروغ و زیبایی خاصی دارد.
«لَتَرْكَبُنَّ»: قطعاً حال به حال می گردید و احوال و اوضاع گوناگونی را پشت سر می گذارید.

«يُكَذِّبُونَ»: به کار بردن فعل مضارع، برای استمرار است، و گواه بر این معنی که کافران در تکذیب های خود اصرار داشته و دارند.
«يُوعُونَ»: نگاه میدارند. در ظرف دلها پنهان مینمایند و به دل میگیرند (مراجعه شود به سوره: معارج / 18، سوره حاقه / 12) (فرقان).

ترجمه و تفسیر:

«فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ» (16):

(پس نه چنین است، قسم به شفق). (لا) برای تأکید قسم آمده است. یعنی به سُرخِ اُفق که بعد از غروب آفتاب پدیدار می گردد، مؤکداً قسم یاد می کنم.
امام ابوحنیفه (رح) می فرماید: «شفق سپیدی ای است که سرخی با آن پیوسته است». آن را به سبب رِقَّت و نازکی آن شفق نامیدند، پس شفق از شفقت برگرفته شده است.

«وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَّ» (17):

(و سوگند به شب و آنچه را جمع آوری میکند). یعنی: آنچه که شب به خود چسبانده و در خود فرا آورده و در پیچانده است زیرا شب پراکندهگان روز را که در پی کار و کسب و تلاش و تحرک خویش به همه جا پراکنده می شوند، گرد می آورد و چون شب روی آورد، همه چیز به ماوی و مسکن خویش جای می گیرد. «تفسیر انوار القرآن».
در تفسیر «صفوة التفاسیر» آمده است: مفسران گفته اند: تمام مخلوقات در شب آرامش می یابند و انسان و حیوان و حشرات که در خلال روز پراکنده اند، جمع می شوند. پس هر یک به محل و لانهی خود پناه می برد. از این رو بر انسان منت نهاده و گفته است: و جعل اللیل سکناً. پس با فرارسیدن روز همه پراکنده می شوند و با آمدن شب همه به پناهگاه های خود پناه می برند.

«وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ» (18):

(و قسم به ماه آنگاه که بدر کامل میشود). اتساق ماه: پر شدن و تمام شدن آن است که این حالت را بدر می نامند و در نیمه ماه قمری رخ می دهد.
الله متعال برای تأکید، به سه چیز قسم شدید و قوی می خورد:

- 1- شفق: یعنی سرخی بعد از مغرب تا نماز عشا.
- 2- شب و هرچه در شب رخ می دهد و هرچه در شب برای موجودات رخ می دهد.
- 3- ماه، زمانی که بدر کامل و 14 شبه است.

«لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ» (19):

(حتماً بالا روید از طبقه ای به طبقه ای). «طَبَقًا عَن طَبَقٍ»: «مراتب و حالات مختلفی را یکی پس از دیگری طی خواهید کرد: نطفه، علقه، مضغه، حیات. مرگ. سپس حیات دوباره» و هیچ وقت به یک حال نمی مانید.

مفسر آلوسی فرموده است: یعنی با مصایب متوالی که هر یک از دیگری شدیدتر است روبرو می شوید. این احوال (خوف، ترس) عبارتند از مرگ و حوادث پس از آن از قبیل

بیم و هراس‌های روز قیامت و آشفتگی‌های ناشی از آن. (روح المعانی ۸۲/۳۰).
مفسر طبری فرموده است: یعنی از شدت بیم و فزع روز قیامت احوال و اوضاعی
پراضطراب می‌بینند. (تفسیر طبری ۸۰/۴۰).

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می‌فرماید: یعنی شما در یک حال نخواهید ماند، بلکه از جوانی
به پیری، از پیری به مرگ، از مرگ به برزخ، از برزخ به زندگی دوباره، از زندگی
دوباره به صحرای محشر و از آن جا به سوی حساب و کتاب و مراحل مختلف سزا و
جزا خواهید رفت. برای اثبات این حقیقت به سه چیز سوگند یاد شده است. یکی به شفق
سرخ پس از غروب آفتاب، دیگری به تاریکی شب پس از سپری شدن روز و گرد هم
آمدن انسان‌ها و حیوان‌های بی‌شماری که به هنگام روز در زمین پراکنده می‌شوند و
سوم به کامل شدن گام به گام هلال ماه. گویا این چند پدیده آشکارا بر این امر شهادت می
دهند که جهانی که انسان در آن زندگی می‌کند، در آن هیچ جای ایستایی نیست، بلکه در
هر سو یک تغییر و دگرگونی پله به پله ای دیده می‌شود؛ از این رو این گمان کافران
درست نیست که با آخرین نفس زندگی همه چیز تمام می‌شود.

«فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (20):

(پس چیست آنرا که ایمان نمی‌آورند؟! یعنی ایشان را چه شده که به الله یگانه و پیامبرش
ایمان نمی‌آورند؛ حال آنکه براهینی را پیش روی آنان نهاده، دلایل را اقامه نموده،
حجت‌ها را بیان داشته و راه‌های استدلال را واضح کرده است؟ بلی! شواهد یگانگی
قائم، نشانه‌های الوهیت آشکار و آثار ربوبیت هویدا است.

«وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ» (21):

(و چون قرآن بر آنها خوانده میشود سجده نمی‌کنند؟! سر تسلیم خم نمی‌کنند و برای
خدای رحمان سجده نمی‌برند؟ یعنی بعد از شنیدن این کلام إعجاز آور، چه چیزی آنان را
از پذیرش آن باز داشته و از ایمان بدان منع کرده است؟

کدام مانع بر سر راه سجده کردن و خضوع آنان در هنگام قرائت قرآن وجود دارد؟ یا
مراد از این سجده، سجده معروف به سجده تلاوت است چنان‌که امام ابوحنیفه (رح) با
این آیه کریمه بر وجوب سجده تلاوت در اینجا استدلال کرده است زیرا آیه کریمه کسانی
را که آن را می‌شنوند و سجده نمی‌کنند، نکوهش کرده است و رأی جمهور علما نیز بر
وجوب سجده تلاوت در اینجا است. «تفسیر انوار القرآن»

در تفسیر معارف القرآن در تفسیر ذیل آیه مبارکه آمده است:

معنای «سجده و سجود» در لغت به معنای خم شدن است و این کنایه از اطاعت شعاری
و فرمانبرداری است، و ظاهر چنین است که مراد از سجده در اینجا سجده‌ی اصطلاحی
نیست، بلکه مقصود از آن خم شدن همراه با اطاعت به بارگاه الله است، که به آن خشوع
و خضوع می‌گویند، و وجهش ظاهر است، که حکم سجده در این آیه، متعلق به هیچ آیه
ای نیست، بلکه متعلق به کل قرآن است، لذا اگر از این سجده اصطلاحی مراد باشد، لازم
می‌آید که بر تلاوت هر آیه از کل قرآن سجده لازم گردد، و بنابر اجماع کل امت این
مراد نیست، و کسی از سلف و خلف موافق آن نیست، اکنون مانده این مسئله که آیا با
تلاوت و شنیدن این آیه سجده واجب است یا خیر؟

اگر چه با قدری تأویل می‌توان از این آیه بر وجوب سجده استدلال نمود، هم چنان که
برخی از فقهای احناف گفته‌اند که در اینجا مراد از القرآن کل قرآن نیست، بلکه الف و

لام عهد خارجی است، و مراد از این فقط همین آیه می باشد، اما این نوعی تأویل است، که می توان آن را در حد احتمال صحیح گفت، اما به ظاهر بعید است که منظور قرآن همین باشد، والله أعلم بالصواب

بنابر این، صحیح این است که در خصوص این آیه می توان از روایات حدیث و تعامل صحابه در این باره فیصله کرد. روایات حدیث در باره ی سجده ی تلاوت مختلف است، از بعضی وجوب و از بعضی دیگر مجاز و رخصت معلوم می گردد. بنابر این، مسئله در میان ائمه ی مجتهدین نیز مورد اختلاف قرار گرفته است.

نزد امام ابوحنیفه بر این آیه، سجده ی تلاوت واجب است هم چنان که بر آیات دیگر سور مفصل واجب است، و استدلال او در این باره از احادیث مندرج در ذیل است: در «صحیح بخاری» آمده است که حضرت ابورافع فرمود: روزی نماز عشا را پشت سر حضرت ابوهریره خواندم، او سوره ی «انشقاق» را در نماز تلاوت کرده و بر این آیه سجده کرد، من از او پرسیدم این چه سجده ای است؟ فرمود: من پشت سر ابوالقاسم در نماز بر این آیه سجده کرده ایم.

شیخ قرطبی از ابن عربی نقل کرده است که صحیح این است که این آیه هم از آیات سجده است، بر خواننده و شنونده ی آن، سجده واجب است، اما کسانی که این عربی در میان شان مقیم بود، سجده کردن بر این آیه، در میان آنها رایج نبود، شاید آنها مقلد امامی بوده اند که نزد او سجده واجب نبوده است، پس ابن عربی می گوید: من این طریقه را برگزیدم که هرگاه جایی امام بشوم، سوره ی «انشقاق» را نخوانم؛ زیرا نزد من بر این آیه، سجده واجب است، اگر سجده نکنم گناهکار می شوم، و اگر بکنم کل جماعت به این عمل، مرا از دیدگاه بدی می نگرند، پس چرا بدون جهت اختلاف ایجاد کنم، والله سبحانه و تعالی اعلم (تفسیر معارف القرآن: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور).

«بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ» (22):

(بلکه کافران پیوسته آیات الهی را انکار میکنند!) واقعیت امر این است که کافران به کتاب الهی کفر ورزیدند، کتاب الهی را که مشتمل بر اثبات توحید، معاد و ثواب و عقاب است.

«وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ» (23):

(و خداوند آنچه را در دل پنهان میدارند بخوبی میداند!) حق تعالی از کفر و تکذیبی که در سینه جمع می کنند و به اموری که در ضمیر دارند آگاه است، به امور پنهانی آنان داناست و به آنچه در سینه ها و نیت های خویش از کفر و تکذیب مخفی می سازند علماً احاطه دارد. ابن عباس (رض) فرموده است: یوعون یعنی عداوت و دشمنی پیامبر و مؤمنان را در دل خود نهان می دارند. (البحر ۴۴۸/۸).

«فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (24):

(پس آنها را به عذابی دردناک بشارت ده!) ای رسول الله به کسانی که شنیده و عمل نمی کنند بشارت عذاب بزرگی بده. این صیغه های بشارت در اینجا و جاهای دیگر در قرآن عظیم الشأن دلالت بر استهزاء می کنند. آنان را خبر ده که عذاب دردآوری در انتظارشان است، عقوبت در پیش روی آنان قرار دارد، جایگاه آنان آتش است و مستقر آنان دوزخ است. در التسهیل آمده است: قرار دادن بشارت در محل انذار برای سرزنش

کفار است. (التسهیل ۴/۱۸۸).

بشارت:

در قرآن عظیم الشأن و کتب لغت، کلمه «بشارت» در خبر مسرت بخش (مژده دادن) و اندوه بخش هر دو به کار رفته است اما طبق قرائن یکی از این دو معنا مشخص می شود. (قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، جلد 1، صفحه 194) خود کلمه «بشارت» (بشارة) در قرآن عظیم الشأن نیامده، اما مشتقات آن ذکر شده است؛ مانند «بُشْرَى»: «وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ»؛ (آل عمران، 126). خدا آن را (یاری فرشتگان) برای شما بشارت و خبر شادی بخش قرار داد. کلمه «بُشْرَى» در این آیات و مانند آن به معنای خبر مسرت بخش و مژده به کار رفته است.

اما کلمه «بَشِيرٌ» در قرآن کریم، به هر دو معنای بشارت آمده است؛ مانند: «بَشِيرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»؛ (سوره بقره: 25) به کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده‌اند، بشارت ده که باغ‌هایی از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر درختانش جاریست. کلمه «بَشِيرٌ» در این آیه، به معنای مژده و خبر شادمانی آمده است. «بَشِيرِ الْمُتَّقِينَ بَأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»؛ (سوره نساء: 138) به منافقان بشارت ده که مجازات دردناکی در انتظار آنها است. و «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» در این آیات، کلمه «بَشِيرٌ» به معنای خبر اندوه بخش بوده که استعمال این کلمه، یک نوع استعاره و یا تحکم است؛ یعنی، غیر از عذاب هیچ چیز دیگری برای آنان نیست؛ زیرا چون موعظه و پند و نصیحت در دل‌های کفار و بت پرستان هیچ گونه اثری نمی‌گذارد، خداوند خطاب به پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده که به آنان عذاب دردناک و عقوبت را اعلام نماید، و نوعی طعن و سرزنش است.

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (25):

(مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، که برای آنان پاداشی است قطع‌نشده!).

پاداشی کامل و تمام‌نشده، شادمانی بی‌اندوه و عطای بی‌منت آماده است. عطای بزرگ، نعمت‌های پسندیده، فراوانی کامل و مزد عظیمی برای ایشان بخشیده شده و بر علاوه مورد بهترین ستایش قرار می‌گیرند. پروردگار با عظمت ما بعد از این که احوال و اوضاع شقاوت‌مندان را بیان نمود، سوره مبارکه را با ذکر نعمت‌هایی که به نیکان می‌دهد خاتمه داده است که در واقع به مثابه‌ی توضیح اجمالی است که در اول سوره می‌باشد؛ چرا که در اول سوره آمده بود که هر کس جزای عمل خود را می‌یابد: «یا أيها الإنسان إنک کادح إلی ربک کدحا فملاقیه».

قیامت و علایم آن:

ابو بکر الجزائری یکی استادان شهیر تفسیر و حدیثی در مدینه منوره در کتاب خویش (عقیده المؤمن) روز قیامت را چنین تعریف و توصیف نموده است: «ان المراد من یوم القیامة امران: فناء هذه العوالم كلها وانتهاء هذه الحیاة بکاملها والثانی إقبال الحیاة الآخرة وابتدائها، فدل لفظ الیوم الآخر علی آخر یوم هذه الحیاة وعلی الیوم الاول والاخر من الحیاة الثانیة اذ هو یوم واحد لا ثانیة له فیها البتة» (هدف از روز قیامت دو چیز است: اول زوال و فنا همه این جهان، فنا و ختم زندگی. دوم آغاز وابتدا زندگی دیگر).

پس لفظ آخرت بر آخرین روز زندگی این جهان و بر اولین روز و آخرین روز زندگی دوم دلالت میکند، بخاطر اینکه تعریف روز قیامت چنین بیان یافته است:

«هو الحادثة الكونية العظمى التي تطوى عند ها السموات والارض وينتشر فيها النظام الكونى» (روز قیامت يك حادثه بزرگ كونی است كه در آن آسمان ها و زمین با هم درهم می چسبند و نظام كونی امروزه در آن در هم و بر هم میگردد).

ابوبكر بن ابوالدنيا از مقداد بن اسود نقل میکند كه از رسول الله صلي الله عليه وسلم شنیده است كه فرمودند:

«روز قیامت آفتاب به اندازه يك یا دو ميل (سليم بن عامر يكي از راويان حديث ميگويد: نمیدانم منظور از ميل مسافت زمین است یا منظور همان ميلي است كه با آن سرمه در چشم مي كنند) به مردم نزديك مي شود و مردم در گرمای آن به تناسب اعمال شان عرق مي ریزند. گروهی تا پشت پایشان و گروهی تا زانو و گروهی دیگر تا كمر بند شان و گروهی تا حلقوم به اندازه بيني و گروهی تا پيشاني در عرق قرار دارند. سپس رسول الله صلي الله عليه وسلم اشاره به دهان مباركش کرده و فرمودند: و گروهی كه عرق آنها را در برمي گيرد و غرق مينمايند». (مسلم و ترمذي نیز این حديث را روايت کرده اند).

در صحيحين از ابوهريره روايت شده كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «هفت گروه اند كه در روزي كه هيچ سايه اي به جز سايه خداوند وجود ندارد خداوند آنها را زير سايه خودش ميگيرد. رهبر عدالت پيشه، جواني كه در عبادت خدا كلان شده باشد، و مردی كه قلبش به مسجد معلق است، و دو نفری كه در راه خدا با يكدیگر دوست شده و نشست و برخاست شان به خاطر الله باشد، و مردی كه وقتی زني با شخصيت و زيبا از او تقاضاي فعل حرامی را كند بگويد: من از الله مي ترسم، و کسی كه آنقدر مخفيانه صدقه ميدهد كه دست چپش از صدقه دست راستش بيخبر ميماند، و کسی كه در خلوت با ياد خدا اشك بريزد».

همه این زمانی است كه مردم در جایگاه تنگ و تاریکی قرار دارند، جایی طاقت فرسا مگر بر كسانی كه خداوند به آنها لطف نماید و آسان كند، از خداوند ميخواهيم كه آن روز را بر ما آسان نموده و ما را از سختي هایش به دور بدارد (آمین).

وقتی مردم از قبر هایشان برمي خیزند زمین را به گونه اي دیگر مي بینند. كوهایش مسطح گشته و تپه ها از بين رفته اند، شكلش تغيير یافته، رودها خشك شده و درختان ریشه كن گشته و دریاها برافروخته شده اند. پستی و بلندی هایش يكسان شده و شهرها و روستاها خراب گشته اند، زلزله ها رخ داده و زمین همه محتوياتش را بیرون ریخته است كه انسان می پرسد: زمین را چه شده است؟

آسمان ها نیز به همین صورت تغيير یافته است. ستارگان خاموش شده و متلاشي گشته اند و آسمان شكافته شده و تکه تکه گردیده است و فرشتگان همه جا را احاطه کرده اند و آفتاب و ماه در يك جا جمع شده و تاریك شده اند كه بعد از آن خاموش میشوند.

ابوبكر بن عیاش از ابن عباس نقل مي كند كه فرمود: «وقتی مردم از قبرها بیرون می آیند، می بینند كه نه زمین زمین قبلي است و نه مردم مردمی هستند كه قبلاً آنها را می شناخته اند».

خداوند متعال میفرماید: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (سوره ابراهیم/ 48) «روزي که زمین به زمین دیگری و آسمان ها به آسمان های دیگری تبدیل میشوند و مردم در پیشگاه خداوند یگانه مسلط حضور به هم میرسند».

«يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا * وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا * قَوْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» (طور/ 11-9). «روزي که آسمان سخت به تکان و جنبش میافتد و درهم میلورد * و کوهها شتابان روان میگردند * در آن روز وای بر تکذیب کنندگان».

«فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * فَيَوْمَئِذٍ لَا يَسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (سوره الرحمن/ 40-37)

«بدانگاه که آسمان شکافته شود و همچون روغن گداخته ای گردد، پس کدامین نعمت پروردگارتان را تکذیب میکنید، در آن روز وقت آن نیست که انس و جن از گناهانشان پرسیده شود، پس کدامین نعمت پروردگارتان را انکار میکنید».

«فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ، وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ، وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ، يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ» (سوره

الحاقه / 18-15) «بدان هنگام است که آن واقعه (روز قیامت) رخ میدهد، و آسمان از هم می شکافد و پراکنده میشود، و در آن روز سست و نا استوار میگردد، و فرشتگان در اطراف و کناره های آسمان قرار میگیرند و در آن روز هشت فرشته عرش پروردگارت را حمل مینمایند، در آن روز به خدا عرضه میشوید و چیزی از کار های پنهانیتان مخفی و پوشیده نمیماند».

در صحیحین از سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «روز قیامت مردم بر سرزمینی بسیار سفید و صاف که هیچ مرز بلندی بر آن وجود ندارد محشور میشوند».

امام احمد از عایشه صدیقه رضی الله عنها نقل می کند که فرمود: «من اولین کسی بودم که از رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد آیه: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» (سوره ابراهیم / 48).

سؤال نمودم، پرسیدم: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم! مردم در این حالت کجا هستند؟ فرمود: (بر صراط)». (امام مسلم و ترمذی و ابن ماجه نیز روایت کرده اند.)

مسلم در روایتی دیگر از ثوبان خدمتگار رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت می کند که: یکی از علمای یهود در مورد این آیه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم سؤال نمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در تاریکی نزدیک پل صراط».

آیات مربوط به قیامت در بیشتر سوره های قرآن کریم وجود دارد. امام احمد از ابن عمر رضی الله عنه نقل می فرماید: که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: کسی که می خواهد از نزدیک قیامت را تماشا کند، سوره های «التکویر» و «الإنفطار» و

«الإنشاق» و سوره هود را بخواند. (- به روایت امام احمد از عبدالرزاق از عبدالله بن یحیی صنعانی از عبدالله بن یزید صنعانی از ابن عمر از رسول الله صلی الله علیه وسلم،

ترمذی نیز این حدیث را روایت نموده است.) «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (1) وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (2) وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (3) وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ (4) وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (5) يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (6) فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (7) فَسَوْفَ

يَحَاسِبُ حِسَابًا سِيرًا ﴿٨﴾ وَيَنْقَلِبُ إِلَيَّ أَهْلَهُ مَسْرُورًا ﴿٩﴾ وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ ﴿١٠﴾ فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا ﴿١١﴾ وَيَصْلِي سَعِيرًا ﴿١٢﴾ إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا ﴿١٣﴾ إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ ﴿١٤﴾ بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا» (سوره الإنشقاق / 1-15)

«هنگامی که آسمان می شکافد، و فرمان پروردگارش را می برد و چنین نیز سزاوار است، و هنگامی که زمین گسترده می شود، و هر چه در درون خود دارد بیرون ریخته و خالی می‌گردد، و فرمان پروردگارش را می برید و سزاوار نیز همین است، ای انسان، تو با تلاش و رنج فراوان به طرف پروردگار خود رهسپاری و سرانجام او را ملاقات خواهی نمود، در آن وقت هر کسی نامه اعمالش به دست راستش داده شود، با او حساب ساده و آسانی خواهد شد و خرم و شادمان به سوی خانواده اش برمی‌گردد، و اما آن کسی که نامه اعمالش از پشت سر به او داده شود، مرگ را فریاد زده و آرزوی هلاکت میکند و به آتش سوزان دوزخ خواهد رسید، او در دنیا در میان خانواده اش سرمست و مسرور بوده است، او گمان می کرده که هرگز به سوی خدا باز نخواهد گشت، بلی! پروردگارش او را میدیده و آگاه از حالش بوده است».

إِسْرَافِيلُ فَرَشْتَه مَأْمُور دَمِيدِن دَر صُور، دُو مَرْتَبَه بَه إِذْنِ خَدَاوَنَدِ دَر صُور مِيدَمَد: بَار اَوَّلِ جِهَتِ پَايَانِ دَادَن بَه دُنْيَا وَ اَز بَيْنِ رَفْتَنِ تَمَامِ مَوْجُودَاتِ رُويِ زَمِينِ وَ اَسْمَانِ (بَه جِزِ كَسَانِي كِه خَدَا بَخَاوَد) وَ تَغْيِيرَاتِ وَ تَبْدِيلَاتِي كِه جِهَتِ شُرُوعِ رُوزِ قِيَامَتِ دَر زَمِينِ وَ اَسْمَانِ صُورَتِ مِي گيرِد مِي بَاشَد وَ بَار دُومِ جِهَتِ بَرخَواستَنِ مَوْجُودَاتِ وَ اِنْسَانِ هَا اَز قَبْرِ هَايشَانِ وَ شَتَاftنِ بَه سُوِي صَحْرَايِ مَحْشَرِ جِهَتِ رُويَارُويِي بَا خَدَاوَنَدِ وَ گَرftنِ كَارنَاْمَه اَعْمَالِ اَسْت.

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ * وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ * وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يظْلَمُونَ * وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ» (سوره الزمر / 70-67) «در صور دمیده خواهد شد و تمامی کسانی که در آسمان ها و زمین هستند می میرند، مگر کسانی که خدا بخواهد، سپس بار دیگر در آن دمیده میشود که به ناگاه همه مردم از قبرها به پاخواسته و به اطراف مینگرند * و زمین با نور خدا روشن میشود و نامه اعمال توزیع می گردد و پیغمبران و گواهان آورده می شوند و به درستی بین مردم قضاوت می شوند و اصلاً به آنها ستمی نمی شود * و به تمام و کمال جزای هر کاری را که انسان کرده است بدو داده می شود و خداوند بهتر می داند که آنها چه کارهای را میکرده اند».

اما سختی روز قیامت بیشتر مختص کافران خواهد بود و کسانی که در دنیا به آیات خداوند کفر ورزیده اند در حقیقت خود به خودشان ظلم کرده اند چرا که با کفر ورزیدن خود را مستحق عذاب و قهر و غضب الهی ساخته اند درحالی که در دنیا بدانها هشدار داده شده بود.

خداوند میفرماید: «وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَرَعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ * وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرٌّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ» (النمل / 88-87) «و روزی که در صور دمیده میشود تمام کسانی که در آسمانها و زمینند وحشت زده و هراسناک شوند مگر

کسانی که خدا بخواهد و همگان فروتنانه در پیشگاه خدا حاضر و آماده میگردند * و کوه ها را ساکن و بی حرکت می پنداری در حالی که مانند ابر ها در سیر و حرکت هستند، این ساختار خداوندی است که همه چیز را محکم و استوار آفریده است، مسلماً از کارهای شما آگاه است». «فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ * فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ * عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ» (سوره المدثر / 10-8) «هنگامی که در صور دمیده شود * آن روز، روز سختی خواهد بود * بر کافران آسان نخواهد بود».

امام احمد از ابن عباس رضي الله عنه نقل می کند که در تفسیر آیه: «فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ» (سوره المدثر: 8) از رسول خدا صلي الله عليه وسلم روایت کرده است که فرمودند: «چه کار خواهید کرد در حالی که مسئول دمیدن در صور آن را در دست گرفته و پیشانی را به جلو آورده و منتظر امر خداوند است تا در آن بدمد؟» یاران پرسیدند: یا رسول الله صلي الله عليه وسلم چه بگوییم؟ فرمود: بگویید: «حسبنا الله و نعم الوكيل، علي الله توكلنا». «خدا برای ما بس است و چه خوب پشتوانه ایست، بر خدا توکل نمودیم».

پس با نفخ اول در صور، نظام آفرینش کنونی به هم می ریزد و از شدت انفجار همه موجودات جان می دهند و آسمانها و زمین از مسیرهای طبیعی خود خارج گشته و در یک کلام زلزله قیامت رخ می دهد که این همه حوادث مقدمه ای خواهد بود جهت بازگشت به خدا و پس دادن حساب در روز قیامت.

سپس بعد از مدت چهل سال بار دیگر صور دمیده می شود که همه مردگان بدون در نظر گرفتن زمان مرگ شان مبعوث گشته و مات و حیرت زده به خاطر تغییراتی که در نظام آفرینش می بینند، به اطراف خود نگاه می کنند و آنجاست که تبهکاران به بدبختی و روسیاهی خود پی برده و دیوانهوار به این طرف و آن طرف می دوند و در نهایت با بدنی عریان و پای لوج به سوی صحرای محشر روانه می گردند. و چه زیبا خداوند در یک جمله چنین بیان می کند: «مَنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» (سوره طه / 55) «ما شما از زمین آفریده ایم و بدان باز می گردانیم، و بار دیگر شما را از آن بیرون می آوریم».

سوالاتی ضروری در روز قیامت:

انسان ها در مورد معبودی که عبادت کرده اند، مورد سؤال قرار می گیرند. از آنان سؤال میشود که پیامبران را اجابت کرده اند یا خیر. انسانها درباره اعمالی که انجام داده اند و از نعمت های که در دنیا از آنها بهره برده اند و از عهد و پیمانها و از گوش، چشم و دلهاي شان سؤال خواهد شد. در این بحث از موارد ذکر شده صحبت خواهد شد.

1- کُفْر و شِرْک:

نباید فراموش کرد، مهمترین سؤالی که در روز قیامت از انسانها بعمل می آید راجع به کفر و شرک است. از آنها درباره معبود هایشان سؤال میشود. خداوند میفرماید: آیه: «وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ». (سوره الشعراء: 92 – 93) (و بدیشان گفته می شود: کجا هستند معبودهای تان که پیوسته آنها را عبادت میکردید؟ (معبودهای) غیر از خدا. آیا آنها (در برابر این شدائد و سختی های

که اکنون با آن روبرو هستید و هستند (بتها) شما را کمک میکنند یا خویشتن را یاری میدهند؟).

«وَيَوْمَ يَنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ». (سوره القصص: 62) (روزي (را خاطر نشان ساز که) خدا ایشان را فریاد می‌دارد و می‌گوید: آن شرکائی که برای من گمان می‌بردید کجایند؟! (ای مشرکان! حالا که حجاب‌ها و پرده‌ها کنار رفته‌اند و هنگامه حساب و کتاب و گرفتاری و درماندگی است، بگوئید بتها و خداگونه‌های انس و جنی که می‌پنداشتید و می‌پرستیدید بیایند و شما را از عقاب و عذاب آفریدگار برهانند). انسان‌ها درباره اینکه غیر از خدا چه کسی را عبادت می‌کردند و اینکه جانوران و انواع هدایا را به معبودهای باطل تقدیم می‌کردند مورد سؤال قرار خواهند گرفت آیه: «وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تُفْتَرُونَ». (سوره النحل: 56) «(کافران) برای بت‌هایی که چیزی نمیدانند (زیرا که جمادند)، بهره‌ای (از حیوانات و ارزاق خود) که ما بدیشان داده‌ایم قرار میدهند (و بدین وسیله بدانها تقرب می‌جویند). به خدا سوگند! (در دادگاه قیامت) از این دروغ و بهتانها باز پرس‌ی خواهید شد (و سزای کردارتان داده میشود).

و راجع به تکذیب پیامبران مورد سؤال قرار می‌گیرند: آیه: «وَيَوْمَ يَنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ * فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ». (القصص: 65 – 66) (خاطر نشان ساز) روزی را که خداوند مشرکان را فریاد میدارد و می‌گوید: به پیغمبران چه پاسخی دادید؟ در این هنگام (بر اثر حیرت و دهشت) همه خبرها از یادشان میرود (و جملگی دچار فراموشی میشوند و سخنی برای گفتن نخواهند داشت و حتی از خوف و ترس) نمیتوانند چیزی از یکدیگر هم بپرسند).

2- در دنیا چه عملی را انجام داده‌اند؟

انسان در مورد اعمالی که در دنیا انجام داده است مورد بازخواست قرار می‌گیرد. «فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ». (سوره الحجر: 92 – 93) (به پروردگارت قسم! که حتماً (در روز رستاخیز از آنچه در دنیا مردمان انجام میدهند) از جملگی ایشان پرس‌وجو خواهیم کرد. (سؤال و بازخواست میکنیم) از کارهای که (در جهان) می‌کرده‌اند).

«فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ». (سوره الأعراف: 6) (در روز قیامت) به طور قطع از کسانی که پیغمبران به سوی آنان روانه شده‌اند می‌پرسیم (که آیا پیام آسمانی به شما رسانده شده است یا خیر و چگونه بدان پاسخ داده‌اید؟) و حتماً از پیغمبران هم می‌پرسیم (که آیا پیام آسمانی را رسانده‌اید و از مردمان در قبال فرمان یزدان چه شنیده و چه دیده‌اید؟).

در سنن ترمذی از اب‌برزه‌اسلمی رضی الله عنه روایت شده که پیامبر الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «لا تزول قدما عبد يوم القيامة، حتى يسأل عن عمره فیم أفناه، وعن علمه فیم فعل، وعن ماله من أين اكتسبه وفیم أنفق؟ وعن جسمه فیم أبلاه؟» (جامع الاصول (436/10) و شماره آن: 7969). (در روز قیامت هیچ کس نمیتواند قدم بردارد تا اینکه در مورد چهار چیز از او سؤال نشود:

۱- عمرش را در چه چیزی صرف نمود؟

۲- جوانی‌ات را با چه چیزی بسر برد؟

۳- تا کجا به علم و دانشش عمل کرد؟

۴- مال و ثروتش را از چه راهی کسب کرد و در چه چیزی خرج نمود؟.

باز در سنن ترمذی از عبدالله بن مسعود رضي الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا تزول قدم ابن آدم يوم القيامة من عند ربه، حتي يسأل عن خمس: عن عمره فيم أفناه؟ وعن شبابه فيم أبلاه؟ وعن ماله من أين اكتسبه، وفيم أنفقه، وماذا عمل فيما علم».

(در روز قیامت هیچ کس نمی تواند در حضور پروردگار قدم بردارد تا اینکه در مورد پنج چیز از او سؤال نشود:

1- عمرش را در چه چیز صرف نمود؟

2- مقطع جوانی را با چه چیزی بسر برد؟

3- مال و ثروتش را از چه راهی کسب کرد؟

4- مال و ثروتش را در چه چیزی خرج نمود؟

5- تا کجا به علم و دانشش عمل کرد؟.

آنچه که در حدیث مذکور و یا امثال آن قابل توجه است، اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم مسلمانان را بسوی احتیاط و تخفیف در جمع آوری اموال دعوت می کند، زیرا به هر میزان که مال انسان زیاد باشد، مدت محاسبه اش نیز به همان میزان زیاد و طولانی خواهد بود. و به هر میزان که مال و دارای اش اندک باشد، مدت زمان حسابش به همان میزان کوتاه بوده و به سرعت تمام به بهشت برده می شود. از رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرمود: «إن فقراء المهاجرين يسبقون الأغنياء، يوم القيامة إلى الجنة بأربعين خريفاً». (مهاجرین فقراء به مدت چهل سال جلوتر از مهاجرین اغنیاء به بهشت برده می شوند).

3- نعمت هایی که مورد استفاده بوده اند:

خداوند روز قیامت از نعمت هایی که در دنیا به انسان اعطا فرموده، میفرماید: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ». (سوره التكاثر: 8) (سپس در آن روز از ناز و نعمت باز خواست خواهید شد).

مقصود از نعمت موارد زیر می باشند:

شکم سیر، آب خنک، سایه خانه و مسکن، تعدیل در ساختار جسم و روح و لذت خواب. سعید بن جبیر رضي الله عنه میگوید: حتی یک جرعه غسل مورد بازخواست واقع میشود.

مجاهد می گوید: تمام لذات دنیوی شامل بازخواست می باشند.

حسن بصری می گوید: نعمت صبح و شام نیز از جمله نعمت هایی هستند که انسان در مورد آنها مورد سؤال قرار خواهد گرفت.

ابن عباس (رض) می فرماید: نعیم عبارت است از: صحت جسم، چشم و گوش. تفسیر ابن کثیر: (364/7) انواع نعمت های که شمرده شدند، از باب تنوع در تفسیر نعمت بود و گونه نعمت های خداوند بسیار زیادند و قابل شمارش نیستند: «وإن تعدوا نِعْمَتَ اللَّهِ لا تحصوها». (سوره ابراهیم: 34) (و اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید (از بس که زیادند) نمیتوانید آنها را شمارش کنید).

بعضی نعمت‌ها ضروری و برخی دیگر از مکملات هستند و مردم نیز در ارتباط با نعمت یکسان نیستند. مردم یک دوران از نعمت‌های بهره‌ و استفاده می‌جویند که در دوره بعدی یا قبلی وجود نداشته و ندارند. در شهری نعمت‌های یافت میشوند که در شهر دیگر یافت نمی‌شوند. انسان‌ها از تمام این نعمت‌ها مسؤل خواهند بود.

در سنن ترمذی از ابی هریره روایت شده که رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**إن أول ما يسأل العبد عنه يوم القيامة من النعيم أن يقال له: ألم نصح لك جسمك؟ ونروك من الماء البارد**». مشکاة المصابیح: (656/2) و شماره آن: (1596). (روز قیامت اولین سؤالی که در باره نعمت‌ها از انسان پرسیده میشود این است که: آیا جسمی سالم را به تو نداده بودیم؟ و از آب سرد تو را سیراب نکرده بودیم؟).

بعضی از مردم نعمت‌های بزرگ و با ارزش الهی را که به آنان عنایت شده‌اند، درک نمی‌کنند و قدر نعمت یک جرعه آب، یک لقمه طعام، مسکن، همسر و فرزندان را نمی‌دانند و نعمت‌ها در ساختمان‌های مجلل، باغ‌ها و سواری‌های آخرین مدل منحصر میدانند.

شخصی از عبدالله بن عمرو بن العاص سؤال کرد و گفت آیا ما از مهاجرین فقراء نیستیم؟

عبدالله از وی سؤال کرد: آیا همسر داری که نزد وی بروی؟ گفت: دارم، بعد سؤال کرد: آیا منزلی برای سکونت داری؟ گفت: دارم. عبدالله بن عمرو گفت: پس تو از ثروتمندان هستی. آن شخص گفت: علاوه بر این من خدمت گزارانی نیز دارم، عبدالله بن عمرو گفت: پس تو از جمله سلاطین هستی. صحیح مسلم: (2285/4) و شماره آن: (2979). در صحیح بخاری از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که پیامبر الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس: الصحة والفراغ**». (دو نعمت وجود دارند که بسیاری از مردم در ارتباط با آنها دچار ضرر و زیان هستند: تندرستی و فراغت وقت).

معنی حدیث این است که اغلب مردم در شکر و قدردانی از این دو نعمت کوتاهی می‌کنند، و به مقتضای آن دو، عمل نمی‌کنند و هرکس به مقتضای آنچه که بر وی واجب است عمل نکند، در خسارت است.

در مسند احمد آمده است که رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**لا بأس بالغني لمن اتقى الله عز وجل، والصحة لمن اتقى الله خیر من الغني، وطيب النفس من النعيم**». (کسانی که از معصیت خداوند می‌ترسند ثروت برای آنها هیچ اشکالی ندارد. تندرستی برای کسانی که از خداوند می‌ترسند، از ثروت بهتر است، و نفس پاکیزه از جمله نعمت‌ها است).

در صحیح مسلم از ابی هریره رضی الله عنه روایت شده که رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**يلقي (الرب) العبد فيقول: أي فل، ألم أكرمك، وأسودك، وأزوجك، وأسخر لك الخيل والإبل، وأدرك ترأس وتربع؟ فيقول: بلي. قال: فيقول: أفظنت أنك ملاقي؟ قال: فيقول: لا. فيقول: فإني أنساك كما نسيتني. ثم يلقي الثاني فيقول: أي فل، ألم أكرمك، وأسودك، وأزوجك، وأسخر لك الخيل والإبل، وأدرك ترأس وتربع؟ فيقول: بلي. أي رب، فيقول: أفظنت أنك ملاقي؟ فيقول: لا. فيقول: فإني أنساك كما**

نسیتی. ثم یلقی الثالث، فیقول له مثل ذلک. فیقول: یا رب آمنت بک وبکتابک وبرسلک وصلیت وصمت وصدقته، ویتی بخیر ما استطاع. فیقول: ههنا اذن. قال: ثم یقال له: الآن نبعث علیک شاهداً علیک، ویتفکر فی نفسه، من ذا یشهد علی؟ فیختم الله علی فیہ. ویقال لخذہ ولحمه وعظامه: انطقی فتنطق فخذہ ولحمه وعظامه بعمله. وذلك لیعذر من نفسه. وذلك المنافق الذي یسخط الله علیه».

(وقتی که بنده با پروردگارش ملاقات می کند، پروردگار از وی سؤال می کند: ای فلانی! آیا از تو احترام نگرفتم؟ سیادت و بزرگی را به تو ندادم؟ همسر به تو ندادم؟ گاو و شتران را در اختیار تو نگذاشتم؟ که تو بر آنها سیادت نکردی؟ بنده در جواب می گوید: بلی، پروردگار از وی سؤال میکند، آیا تو گمان کردی که روزی با من ملاقات می کنی و برای چنین کاری خود را آماده کرده‌ای؟ بنده می گوید: خیر. پروردگار میگوید: همانطور که تو مرا فراموش کردی، من نیز امروز تو را به فراموشی می سپارم. با نفر دومی ملاقات میکند، همان گفتگو میان او و پروردگارش انجام می گیرد. بعد خداوند نفر سومی را ملاقات می کند. همان سؤال را از وی می پرسد، میگوید: پروردگار! به تو و به کتاب تو و پیامبر تو ایمان آورده‌ام، نماز خوانده‌ام، روزه گرفته‌ام و صدقه داده‌ام، و تا می تواند پروردگارش را تعریف می کند. آنگاه پروردگار به او می گوید: بس است.

سپس خداوند به او می گوید: آیا گواهی علیه تو بیاوریم، او بخود می آندیشد. چه کسی علیه من گواهی می دهد؟ خداوند بر دل او مهر می زند و به ران، گوشت و استخوانهای او حکم می شود: سخن بگویند. آنگاه ران، گوشت و استخوانهای او پیرامون اعمالی که انجام داده است سخن می گویند تا عذری برای گناهانش باقی نمانده باشد و این معامله با منافقینی که مورد خشم خداوند هستند صورت خواهد گرفت).

سؤال از نعمت، در واقع سؤال از انجام شکر و سپاس در برابر نعمت هایی است که خداوند به انسان عنایت کرده است. هرگاه انسان شکر کند، در واقع حق نعمت را بجا آورده است. اما اگر منکر شود و از نعمت قدردانی نکند، خداوند بروی خشم خواهد کرد. در صحیح مسلم از حضرت انس رضی الله عنه روایت شده که رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ لَیَرْضِی عَنِ الْعَبْدِ أَنْ یَأْکُلَ الْأَکْلَةَ، فِیْحَمْدِهِ عَلَیْهَا، أَوْ یَشْرِبَ الشَّرْبَةَ فِیْحَمْدِهِ عَلَیْهَا». (خداوند از بنده راضی و خشنود می شود وقتی که لقمه را بخورد و در برابر آن خدا را سپاس گوید، یا یک جرعه آب بنوشد و در برابر آن خدا را سپاس گوید). (مشکاة المصابیح و شماره آن: 42).

4- عهد و پیمان:

خداوند انسانها را در برابر عهد و پیمانی که با او بسته‌اند مورد بازخواست قرار میدهد. آیه: «وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا یُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ اللَّهُ مَسْئُولًا». (سوره الأحزاب: 15) (آنان قبلاً با خدا عهد و پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند و نگریزند (و در دفاع از اسلام و مسلمین بایستند). عهد و پیمان خدا پرسش دارد (و از وفای بدان بازخواست میشود).

و هرگونه عهد و پیمان جایز و مشروعی که میان انسانها بسته شود، خداوند در باره ایفاء و عدم ایفاء آن سؤال خواهد کرد. میفرماید: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا».

(سوره الإسراء: 34) (و به عهد و پیمان (خود که با خدا یا مردم بسته‌اید) وفا کنید، چرا که از (شما روز رستاخیز درباره) عهد و پیمان پرسیده میشود).

5 - گوش، چشم و دل:

خداوند انسانها را در برابر تمام گفته هایشان مورد سؤال قرار می دهد. اینجا است که انسانها را از گفتن سخنان بدون علم و سندی حذر داشته است: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا». (سوره الإسراء: 36) (از چیزی دنباله روی مکن که از آن ناآگاهی. بی گمان (انسان در برابر کارهای که) چشم و گوش و دل همه (و سایر اعضا) دیگر انجام می دهند) مورد پرسش قرار میگیرد).

قتاده می گوید: راجع به آنچه که دیده‌ای یا ندیده‌ای، شنیده‌ای یا نشنیده‌ای، میدانی یا نمی دانی، چیزی نگو، زیرا خداوند راجع به همه اینها از تو سؤال خواهد کرد. ابن کثیر می گوید: خلاصه آنچه که در آیه بیان گردید، این است که خداوند متعال از گفتن سخن بدون علم و مدرک نهی کرده است حتی سخن مزنون و مشکوک را نیز جایز نشمرده است می فرماید: «اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ». (سوره الحجرات: 12) (از بسیاری از گمانها بپرهیزید، که برخی از گمانها گناه است). در حدیث آمده است: «إياكم والظن فإن الظن أكذب الحديث». (نزدیک گمان نروید، زیرا که گمان از بزرگترین دروغ است) در سنن ابو داود آمده است: بدترین سواری و تکیه گاه انسان این است که به ظن و گمان سخن گوید.

و در حدیثی دیگر آمده است: «إن أفری الفری أن یری الرجل عینیه ما لم یریا». (بزرگتر از همه دروغ ها این است که انسان به چشم خود نشان دهد آنچه را که چشم ندیده).

و در حدیثی صحیح آمده است: «من تحلم حلماً کلف یوم القیامة أن یعقد بین شعیرتین ولیس بفاعل». (تفسیر ابن کثیر: (308/4). (هرکس به دروغ بگوید: من خواب دیده‌ام، روز قیامت به وی امر می شود تا دو دانه جو را گره زند و او هرگز قادر به این کار نخواهد بود).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة البروج

جزء 30

این سوره در «مگه» نازل شده و دارای (۲۲) آیه است.

وجه تسمیه این سوره:

این سوره به سبب افتتاح با سوگند خداوند جلّ جلاله به آسمان دارای برج ها، «بروج» نامیده شد. هکذا در برخی از تفاسیر نام این سوره بنام‌های: «البروج و والسماء ذات البروج» نیز یاد گردیده است. این سوره با بیان جنایات گروهی شکنجه‌گر آغاز می‌شود که گودالی، خندق و چُقری عمیق حفر می‌کردند و آتشی عظیم در آن می‌افروختند و مؤمنان را به سوزاندن در آتش تهدید می‌کردند و هرکه دست از ایمان برنمی‌داشت، در آتش می‌انداختند. پروردگار با عظمت نیز آنان را به آتش سخت دوزخ وعده می‌دهد که با آتش دنیا قابل مقایسه نیست.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره البروج:

سوره «البروج» از جمله سوره های مکی است، دارای (۱) رکوع، (۲۵) بیست و پنج آیت، (۱۰۹) یکصدونه کلمه، (۴۷۵) چهار صد و هفتاد و پنج حرف، و (۲۰۴) دوصد و چهار نقطه. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر أحمد مراجعه فرماید).

اکثریت مفسران در تفاسیر خویش این سوره را از سوره های «مکی» معرفی نموده و بدین باور آند که: هدف اصلی این سوره تقویت روحیه مؤمنان در برابر دشمنان و تشویق آنان به سوی مقاومت، پایداری و استقامت است.

پیوند و مناسبت سوره البروج با سوره الانشقاق:

الف: هر دو سوره با سوگند به «السماء» شروع می‌شود.
ب: هر دو سوره به مؤمنان وعده می‌دهد و کافران را از مجازات الهی می‌ترساند و از شأن و بزرگی و عظمت قرآن عظیم الشأن بحث بعمل آورده است.
ج: سوره‌ی پیشین می‌گوید: خداوند از دل و درون همه‌ی مشرکان با خبر است که نسبت به پیامبر و مؤمنان کینه و دشمنی دارند و پیوسته آنان را آزار و شکنجه‌ی روحی و جسمی می‌دهند، دست به تزویر، حيله، دروغ، فریب، می‌زند. هکذا سوره البروج به آن اشاره می‌کند که موقعیت ملت‌های کفر پیشه‌ی پیشین نیز چنین بوده آند.

فضیلت سوره البروج:

در حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و سلم در نماز عشاء سوره «بروج» و «وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ» را می‌خواندند. شایان ذکر است که هدف از نزول این سوره، دلجویی رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و یاران و پیروانشان در برابر ایذاء و ضرر رسانی کفار است؛ با بیان این حقیقت که کافران اُمتهای پیشین نیز مانند مردم مکه در برابر دعوت‌های الهی ستیزه‌گر و در تکذیب حق با هم یکسان بوده‌اند، مانند اصحاب اُخدود در یمن، فرعون، قوم ثمود و دیگران؛ اما

خدای عزوجل از آنان انتقام گرفت زیرا آنان در قبضه قدرت وی قرار داشتند پس همین‌گونه از مُنکران عنود و ستیزه گر با دین اسلام نیز انتقام می‌گیرد چرا که آنان نیز در قبضه قدرت وی قرار دارند.

زمان نزول سوره البروج:

مضمون کلی سوره بروج خود گویای آن است که این سوره در آن دوره ی مکه ی معظمه نازل گردیده است که ظلم و ستم علیه مسلمانان با شدت هرچه تمام تر در جریان بود و کافران با شکنجه های طاقت فرسا تلاش داشتند مسلمانان را از راه ایمان و اسلام بازدارند.

اسباب نزول سوره البروج:

سبب نزول این سوره که بر محور اصحاب اخدود دور میزند، به‌طور مؤجز این بود: به یکی از شاهان کفار یهودی به‌نام زرعه بن‌تبان اُسعد حمیری معروف به ذو نواس خبر رسید که بعضی از رعایایش از دین نصرانیت به دین اسلام ویا به نصرانیت؟ ایمان آورده‌اند پس با لشکریانی از قبیله حُمیر به سراغ ایشان رفت و چون ایشان را دستگیر کرد، میان اینکه یهودی شوند یا در آتش سوزانده شوند، مخیرشان نمود اما آن مؤمنان آتش را برگزیدند. سپس خندق ها برکند و در آنها آتش افروخت آنگاه به ایشان گفت: هر کس از شما که از دین خویش برگردد، او را رها می‌کنیم و هر کس که برنگردد، او را در این آتش می‌افکنیم. آن مؤمنان شکیبایی و پایداری ورزیدند و سرانجام ایشان را در آتش افکندند در حالی که آن پادشاه ستمگر با یاران خود نظاره گر این صحنه‌ها بود. نقل است که: دوازده، یا بیست، یا هفتاد هزار تن از آن مؤمنان به قتل رسیدند. گفتنی است که ذونواس آخرین پادشاه حمیری و به قول ابن‌کثیر مُشرك بود.

آشنایی با سوره بروج:

این سوره از جمله ی سوره‌های مکی می‌باشد که به بحث درباره ی عقاید اسلامی می‌پردازد. محتوای کلی این سوره تقویت روحیه مؤمنان در برابر دشمنان و تشویق آنان به پایداری، مقاومت و استقامت است.

و محور بحث این سوره عبارت است از قصه ی «اصحاب اخدود» که نمونه ی بارزی از رشادت و ایثار و فداکاری است.

«اصحاب اخدود» همانها یکه خندق ها کردند و آتش های عظیمی در آن افروختند و مؤمنان را تهدید به شکنجه با آتش کردند، گروهی را زنده در آتش سوزاندند، اما آنها از ایمان شان باز نگشتند.

- سوره در ابتداء به آسمان قسم یاد کرده است که دارای ستارگان شگفت‌انگیز و مدارهای بزرگی است که افلاک در آن شناورند.

و به روز باعظمت مشهود یعنی روز قیامت سوگند یاد کرده است. و به پیامبران و خلائق قسم خورده است که مجرمان نابود و ریشه‌کن می‌شوند، مجرمانی که مؤمنان را در آتش می‌انداختند تا از دین خود برگردند: «و السماء ذات البروج* و الیوم الموعود* و شاهد و مشهود».

- در سوره بعد از آن یادآور شده است که الله می‌تواند از دشمنانش انتقام بگیرد، از مجرمانی که در مورد بندگان و دوستان خدا به فتنه‌انگیزی می‌پردازند: *إِنْ بَطَشَ رَبُّكَ لِشَدِيدٍ إِنَّهُ هُوَ بِيدِيٌّ وَيُعِيدُهُ وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ*.
- و در خاتمه سوره داستان فرعون ستمکار و بلا و نابودی و مصایبی را یادآور می‌شود که به سبب گردنکشی و طغیان دامنگیر فرعون و قومش شد: *هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ* فرعون و ثمود* بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ* و الله من ورائهم محيط* بل هو قرآن مجید* فی لوح محفوظ*. پایانی است جالب که با موضوع سوره کاملاً مناسب است.

أصحاب أخدود:

محدثین و سیرت نویسان داستان أصحاب أخدود را به روایات مختلفی نقل و نوشته‌اند، خلاصه و چکیده این داستان به استناد حدیثی (صحیح مسلم) در خلاصه‌ی تفسیر بیان شده است که سبب شأن نزول این سوره را نیز بیان مینماید.

سیرت نویسان می‌نویسند: بنابر روایت ابن عباس (رض) در زمان پادشاهی «یوسف ذنواس در کشور یمن» مدت تقریباً هفتاد سال قبل از ولادت با سعادت پیامبر صلی الله علیه وسلم، کاهن و در روایت ساحر ماهر و ذی‌خبره می‌زیست.

سیرت نویسان می‌افزایند: بعد از اینکه این ساحر مریض سخت شد، به حضور «یوسف ذنواس» رفته و عرض داشت که من دچار مریضی سخت و نا‌علاجی شده‌ام و اجل و مرگ من فرا رسیده است، پس لطفاً یک جوانی را در اختیار من قرار دهید تا سحر و جادوگری را به او تعلیم دهم، شاه به درباریان هدایت فرمود، تا جوانی ذکی و هوشیار را انتخاب و آنرا در اختیار ساحر قرار دهند.

در باریان جوان مورد نظر را یافتند و در اختیار جادوگر و ساحر دربار قرار دادند، مؤرخین این جوان را در روایت خویش «عبد الله بن تامر» معرفی داشته‌اند. این جوان مطابق تعلیمات ساحر، همه روزه، غرض آموزش و اخذ دوره سحری و جادوی، به قصر شاهی، نزد ساحر در رفت و آمد بود، در یکی از روزها در بین راه به موعظه یک راهب و عالم مسیحی (که در آن وقت) دین مسیح دینی برحق بود) برخورد. این جوان بعد از استماع نصایح و عظ راهب، به حقیقت دین الهی پی برد، و سر انجام مسلمان شد، خداوند چنان ایمان کامل و قوی نصیب اش گردانید، که به خاطر ایمان اذیت‌های مردم را تحمل کرد. جوان (عبد الله بن تامر) از آن روز به بعد همه روزه به دیر و یا صومعه این عابد و عالم دینی میرفت و علاقمند بود که مدتی طولانی نزد این عالم روحانی باقی بماند و از وعظ و نصایح سودمند و علمی اش استفاده ببرد.

الله را عبادت میکرد و زیادتر اوقات طوری اتفاق می‌افتاد که در رفتن به نزد ساحر چون مدتی زیادی نزد راهب باقی می‌ماند، تأخیر صورت میگرفت.

مؤرخین می‌افزایند: از اینکه جوان در زیادتری از روزها به تأخیر در موعود خویش به نزد ساحر میرسید، ساحر او را تنبه میکرد و حتی او را میزد.

جوان به راهب مسیحی شکایت کرد و آنرا از ماجر و لت و کوب اش توسط ساحر در بار شاهانه، مطلع ساخت.

راهب به جوان گفت پسر من وقتی ساحر گفت چرا دیر کردی بگو کسان من مرا معطل داشتند و هر گاه، اعضای خانواده گفت که چرا دیر به خانه آمدی بگو، ساحر مرا معطل نمود. جوان در همین رفت و آمد بود که روزی مردم را دید که یک شیر بزرگ و خطرناکی،

راه مردم را مسدود نموده و میخواهد مردم را به هلاکت برساند، جوان گفت من امروز معلوم می‌کنم که نصایح و پند راهب بر حق است و یا هم کار و فعالیت‌های ساحر. جوان سنگی را بر داشت و گفت «یا الله» اگر امر راهب در نزد تو محبوب‌تر است پس این شیر را باین سنگ بکش و سنگ بر سر شیر زد و او را کشت و مردم را از شر این شیر درنده نجات داد.

جوان داستان را به راهب اطلاع داد، راهب برای این جوان گفت: پسر من تو بزودی دستگیر خواهی شد و هر گاه گرفتار شدی خواهش‌مندم مرا معرفی کنی.

آن جوان از آن تاریخ بعد شروع به مداوای مریضان می‌کرد و جذامی (لپرسی یا خوره مریضی خطرناک است که: معمولاً به دلیل یک باکتری به نام مایکوباکتریوم لپرا بروز پیدا می‌کند. این مریضی علائم آشکاری دارد که بیشترین اثرات آن روی قسمت‌های

عصبی بدن و نواحی پوستی شخص مریض دیده میشود) و برصی یعنی مریضی (پیبسی) را معالجه و بهبودی میداد، در یکی از روزها یکی از افراد وابسته به شاه که کور بود، نزد آن جوان آمده و تقاضای کرد که چشم او را بینا بسازد، جوان گفت من کسی را شفاء داده نمیتوانم، بلکه این پروردگار با عظمت است که شفاء دهنده است.

پس اگر تو ایمان به الله بیاوری من از الله خود میخواهم تا تورا بینا سازد، و در این راه از الله خود کمک می‌طلبم، آن شخص به شنیدن این حرف، ایمان آورده و جوان دعا نمود و خداوند او را شفاء داد.

زمانیکه این شخص بینا شد نزد شاه «یوسف ذنواس» رفت و ماجرای شفا چشم خویش را به حضور شاه بیان داشت. شاه به این شخص گفت که کی تو را شفا داد؟ شخص گفت: پروردگارم.

شاه گفت: من.

شخص گفت: نه پروردگار من و تو.

شاه گفت: آیا غیر از من خدایی دیگری برای تو است.

شخص گفت: بلی پروردگار من و پروردگار تو الله است.

شاه به درباریان خویش امر گرفتاری و شکنجه او را صادر کرد.

شخص بعد از شکنجه جوانی را که به دعای او بینا شده بود معرفی داشت.

شاه به گرفتاری آن جوان امر فرمود و جوان را نزد شاه حاضر نمودند. شاه بعد از حاضر شدن جوان در نزد اش از او پرسید: تو هستی که مریضان جذامی و مبروص را شفا میدهی؟

جوان گفت: من احدی را، شفا نمیدهم بلکه پروردگارم شفا میدهد.

شاه گفت: آیا غیر از من برای تو خدایی هست؟

جوان گفت: بلی خدای من و تو.

پس دستور داد او را شکنجه نمودند که محرک و معلّم اولی را معرفی کند.

جوان را آن قدر شکنجه کردند تا راهب را معرفی کرد.

موظفین در بار راهب را دستگیر و راهب را شکنجه غیر انسانی نمودند که حتی سر او را توسط، ازّه بریدند و جسد او را دونیم ساختند. و بجوان گفتند از دینت بر گرد، در غیر آن به همچو شکنجه ای روبرو خواهی شد.

جوان از تسلیم شدن و گذشت از راه خویش ابا و امتناع ورزید.

شاه دستور داد عده ای او را برداشته و بر فلان و فلان کوه بردند. اگر از دینش برگشت او را رها سازند و اگر برنگشت از بالای کوه غلطانیده و بدره عمیق پرتاب اش کنند تا پاره پاره شود.

سیرت نویسان می افزایند: زمان موعود رسید. درباریان جوان را گرفته و بر بالای کوه بردند. زمانیکه جوان بر سر قلعه کوه رسید دعا کرد: پروردگارا مرا از شر ایشان نجات ده.

میگویند با گفتن همین دعا کوه به لرزیدن آغاز کرد. همه محافظین همراه به قعر دره ها پرتاب وبه هلاکت رسیدند. وجوان صحیح وسالم نزد شاه دوباره برگشت و برای شاه گفت: الله همه محافظین شما را به هلاکت رسانید.

شاه برای بار دوم به محافظین خویش امر فرمود تا او را گرفته و در میان امواج خروشان بحر غرق نمایند. محافظین جوان را گرفته بر کشتی سوار و روانه قعر بحر شدند. محافظین زمانیکه میخواستند که جوان را به بحر پرتاب کنند. جوان با خود گفت: الهی مرا از شر این ظالمان نجات ده! در همین اثنا کشتی یکجا با محافظین اش غرق وجوان صحیح وسلامتی نزد پادشاه آمد. پادشاه گفت مأمورین چه شدند. گفت خدای من آنها را هلاک و غرق در بحر نمود.

جوان روی به شاه کرد و گفت: تو قاتل من نیستی تا اینکه هر چه من بتو میگویم انجام دهی. گفت چه کنم گفت مردم را جمع کن و مرا بر تنه درخت خرمایی به دار بزن. پس تیری از تیردان من بگیر و در مرکز کمان گذارده و بگو: بنام پروردگار و خدای این جوان و کمان را بکش تا تیر بمن اصابت کرده و کشته شوم.

پس از شنیدن این سخن شاه مردم را جمع و جوان را بدار آویخت و تیری از کیسه تیر او بکمان گذارد و گفت بنام «الله این جوان» و تیر را رها نمود و تیر به پیشانی جوان اصابت نموده و بدین ترتیب این جوان مؤمن به شهادت رسید. مردم که غرض تماشا آمده بودند به یک صدا فریاد کشیدند وگفتند: «ما ایمان به الله» این جوان آوردیم.

همکاران و پاسبانان شاه بعد از دیدن این صحنه رو به شاه کرده و گفتند: دیدی از آنچه میترسیدی به سرت آمد و مردم همه بخدای جهان ایمان آوردند.

شاه از این وضع عصبانی شد و دستور داد که خندق های عمیقی حفر کنند ودر آن آتش به افروزند. هر شخص که از دین این جوان انکار کند آن را رها و سایرین که معتقد و مؤید دین این جوان شده اند، در چقری و گودال های آتش زنده بسوزانید! که در این میان تعدادی زیادی از مؤمنان طعمه حریق شدند. (مؤرخین تعداد مؤمنان موحد که طعمه این حریق شده اند تقریباً در حدود 12 الی 20 هزار نفر تخمین زده اند.)

سیرت نویسان می افزایند: در آنروز پروردگار با عظمت برای مؤمنان چنان قوت واستقامت نصیب گردانید که هیچ کدام از آنان بر ترک ایمان راضی نشدند و اُفتادن در آتش را پذیرفتند، ولی از دین وعقیده خویش انکار نه نمودند.

میگویند فقط یک زن که طفلی در آغوش داشت، از رفتن در آتش خود داری کرد.

آنگاه طفلش برایش گفت: مادر جان صبر کن، زیرا که حق با تو هست.

ابن کثیر می نویسد: در روایت محمد بن إسحق آمده است: جایی که کودک «عبد الله بن تامر» مدفون بود اتفاقاً بنا بر ضرورت در زمان حضرت عمر فاروق اعظم حفاری شد و از آنجا جسد (عبد الله بن تامر) صحیح و سالم بیرون آمد که شسته نشده بود، و دستش بر

جراحت که تیر خورده گذاشته شده بود، یکی از ناظران دست او را از زخم بر داشت و از آن خون جاری شد، باز در آنجا گذاشت، خون قطع گردید، و در دستش انگشتری بود که در آن کلمه «الله ربی» حک گردیده بود.

والی یمن موضوع را به حضرت عمر اطلاع داد. حضرت عمر در جواب گفت او را با وضعیت که وجود دارد یکجا با انگشترش دوباره دفن نماید.

این کثیر می نویسد که وقایع اتشوزی مؤمنان در خندق آتش سوزی، واقعه یگانه نبود، بلکه همچو وقایع دو و یا سه واقعه دیگری در منطقه دیگری نیز رخ داده است. و یکی از این واقعه در یمن (که وقوع آن در زمان هفتاد سال قبل از بعثت آن حضرت صلی الله علیه وسلم پیش آمده است) که قرآن عظیم الشان آنرا در این سوره بیان نموده است، آن خندق نجران از ملک یمن است.

هدف کلی از بیان این داستان:

هدف کلی ونهای بیان این داستان را میتوان در نکات ذیل جمعبندی و خلاصه نمود:

- 1 - تعبیر مؤمنین که در مقابل عذاب و آزار و شکنجهی دیگران صبر پیشه کنند.
- 2 - تخفیف و تهدید کافران که بدانند بعد از ظلم خود چه عذابی پیش رو خواهند داشت.

ترجمه و تفسیر سُورَةِ الْبُرُوجِ

جزء ۳۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ ﴿١﴾ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ﴿٢﴾ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ ﴿٣﴾ قَتَلَ أَصْحَابُ الْأَخْدُودِ ﴿٤﴾ النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ ﴿٥﴾ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ﴿٦﴾ وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ﴿٧﴾ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿٨﴾ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ ﴿١٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ ﴿١١﴾ إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ﴿١٢﴾ إِنَّهُ هُوَ يَبْدِئُ وَيَعِيدُ ﴿١٣﴾ وَهُوَ الْعَفُورُ الْوَدُودُ ﴿١٤﴾ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ ﴿١٥﴾ فَعَالٌ لِمَا يَرِيدُ ﴿١٦﴾ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ ﴿١٧﴾ فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ ﴿١٨﴾ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ ﴿١٩﴾ وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ ﴿٢٠﴾ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ ﴿٢١﴾ فِي لُوحٍ مَحْفُوظٍ ﴿٢٢﴾

ترجمه موجز:

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ» (١): (قسم به آسمان که دارای برج هاست).
«وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ» (٢): (وقسم به همان روز موعود (= روز قیامت)).
«وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ» (٣): (و قسم به هر بیننده، و آنکه دیده میشود. (شاهد و مشهود) برخی از مفسرین مینویسند که شاهد (= روز جمعه) و «مشهود» (= روز عرفه).
«قَتَلَ أَصْحَابُ الْأَخْدُودِ» (٤): (أصحاب أخدود (= خندق داران) به هلاکت (و نابودی) رسیدند).

«النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ» (٥): (خندق های پر از آتش و دارای هیزم فراوان).
«إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ» (٦): (هنگامیکه بر (کناره) آن نشسته بودند).
«وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ» (٧): (و آنان آنچه را با مؤمنان انجام میدادند تماشا میکردند).

«وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (٨): (و هیچ ایرادی از آنان نگرفتند، جز اینکه به الله پیروزمند ستوده ایمان آورده بودند).

«الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (٩): (خدایی که سلطنت آسمان ها و زمین از آن اوست، و خداوند بر همه چیز شاهد و ناظر است).

«إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ» (١٠): (بدون شک کسانی که مردان و زنان مؤمن را شکنجه دادند آنگاه توبه نکردند، برای آنان عذاب جهنم باشد و عذاب سوزان آتش را در پیش دارند).

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ» (۱۱): «بی گمان کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند، برای آنها باغ های بهشت که تحت آن نهرها جاری است و این است همان کامیابی بزرگ).
«إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ» (۱۲): (به راستی (مجازات و) فرو گرفتن پروردگارت سخت است).

«إِنَّهُ هُوَ بَدِئُ وَيَعِيدُ» (۱۳): (همانا اوست که (آفرینش را) آغاز می کند و دو باره (بعد از مرگ) باز می گرداند).

«وَهُوَ الْعَفُورُ الْوَدُودُ» (۱۴): (و او آمرزگار دوستدار است).

«ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ» (۱۵): (صاحب عرش با عظمت).

«فَعَالٌ لَمَّا يَرِيدُ» (۱۶): (هر آنچه بخواهد انجام میدهد).

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ» (۱۷): (آیا خبر لشکرها به تو رسیده است؟!).

«فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ» (۱۸): (که (همان) فرعون و ثمود باشند).

«بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ» (۱۹): (حق این است که کافران همواره تکذیب میکنند).

«وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ» (۲۰): (در حالیکه خداوند از پشت سر ایشان را احاطه کرده است).

«بَلْ هُوَ فُرْقَانٌ مَجِيدٌ» (۲۱): (بلکه این قرآن، بزرگوار و عالی قدر است).

«فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ» (۲۲): (که در لوح محفوظ (در صفحه محفوظ) نگاشته شده) است.

تفسیر مختصر:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۱ الی ۱۱) در باره اصحاب أخذود ، موضوعات متعلق به مجازات و مکافات مورد بحث قرار داده شده است.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذات البروج»: دارای برجها، برجهای ستارگان و کهکشانها، یا دوازده برج مشهور به صور فلکی که هر کدام به یکی از موجودات زمینی شباهت دارد، که شش تای آنها در شمال خط استوا قرار دارند: حمل ثور، جوزاء، سرطان، آسد، سنبله (فصل بهار و تابستان) و شش تای دیگر در جنوب خط استوان میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، حوت (فصل خزان و زمستان)، آورده اند که: آفتاب سه برج اول شمالی را در سه ماه طی می کند که همانا فصل بهار است، سه برج دیگر را در سه ماه دیگر طی می کند که فصل تابستان است. همچنین سه برج اول جنوبی را در سه ماه که فصل خزان است طی می کند و سه برج دوم جنوبی را در سه ماه دیگر طی می کند که فصل زمستان است. ولی ماه هر یک از آنها را در دو یا سه روز می پیماید پس ماه دارای بیست و هشت منزل است و دو شب را هم پنهان می ماند.

معنای دیگر بروج در زبان عربی، قصور جمع قصر است.

«اليوم الموعود»: روز قیامت.

«شاهد»: گواه، شهادت دهنده.

«مشهود»: مورد گواهی، گواهی داده شده، مورد شهادت واقع شده.

«قتل»: مرگ بر، نفرین بر، نابود باد!

«أصحاب الأخدود»: آتش داران گودال، صاحبان کوره ی آدم سوزی، شکنجه گران

صاحب خندق و گودال.

«اخذود»: خندق و گودال بزرگ، خندق بزرگ مستطیلی، جمع آن اخادید است.

«ذات الوقود»: صاحب سوخت آتش.

«الوقود»: هیزم، آفرزینه، آن چه بدان آتش روشن می کنند، سوخت آتش. [بقره/۲۴، وقودها الناس و الحجارة]، [آل عمران/۱۰، اولئك هم وقود النار]، [تحریم / ۶ وقودها الناس و الحجارة].

«قعود»: جمع قاعد، نشستگان.

«شهود»: جمع شاهد، گواهان، ناظران جنایت و آدم سوزی.

«ما نعموا»: انتقام نگرفتند، عیبی نیافتند، کار زشتی ندیدند.

«الحمید»: ستوده، سزاوار ستایش.

«فتوا»: آزار دادند، شکنجه کردند، مورد ابتلاء قرار دادند.

«الحریق»: سوزان.

«الفوز»: کامیابی، رستگاری، پیروزی.

تفسیر:

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ» (۱):

(قسم به آسمان که دارای برج هاست». ویا قسم به آسمان که دارای منازل است و منازل آفتاب و ماه و ستارگان را که با نظمی کامل در حرکت هستند دربردارد. سیر و حرکت نظام شمسی، آفتاب، ماه و ستارگان بر کمال قدرت الله متعال و بر کمال رحمت و گستردگی علم و حکمتش دلالت مینماید. تعداد کثیری از مفسران از جمله: ابن عباس، مجاهد، قتاده، حسن بصری، ضحاک و سدی «الْبُرُوجِ» را به سیاره ها و ستاره های عظیم الشان آسمان تفسیر کرده اند. (تفهیم القرآن).

قرآن کریم سیارات را در آسمان متمرکز ندانسته است، بلکه هر سیاره را به حرکت ذاتی خویش متحرک قرار می دهد، چنان که در آیه ی 40 از سوره ی «یس» آمده است که: «وکل في فلک یسبحون» مقصود از فلک در اینجا آسمان نیست، بلکه مدار سیارات است که در آن حرکت می کنند(مظهری).

«وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ» (۲):

(و به همان روز موعود». قسم به روز موعود که روز قیامت است و خداوند به مردم وعده داده است که آن ها را در آن روز گرد آورَد و همه را یک جا جمع کند. این وعده الهی امکان ندارد که تغییر کند یا خلاف آن عمل شود. خواهی خواهی واقع شدنی است و مدّت معین و مشخصی به وقوع می پیوندد.

«وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ» (۳):

(و به هر شاهد و هر مشهود). و این شامل هرکس می گردد که به این صفت متصف باشد. یعنی بیننده و آنچه دیده می شود و حاضر و آنچه حاضر شده است. آنچه خداوند برای اثبات آن سوگند خورده مواردی است که این سوگند در بردارد و آن نشانه های بزرگ الهی و فرمان آشکار و رحمت گسترده اش می باشد.

به قولی: شاهد روز جمعه است که بر هر عمل کننده ای به آنچه که در آن عمل کرده است، شهادت می دهد. الله متعال، فرشتگان، انبیاء - پیامبر (ج)، اعضای بدن: (شهادت دهنده). و مشهود روز عرفه است که مردم در آن شاهد مراسم حج آند و

فرشتگان در آن حاضر می‌شوند. یا مراد از مشهود: عجایب و شگفتی‌هایی است که مردم در روز قیامت می‌بینند. «تفسیر أنوار القرآن».

قابل تذکر است که: مفسران در مورد (الشاهد) و (المشهود) دارای اختلاف رأی اند که حتی برخی از مفسران در این مورد شانزده قول را در تفاسیر خویش تذکر داده اند. هکذا در یک روایت آمده است که: شاهد یعنی روز قیامت و مشهود یعنی روز عرفه. و قولى می‌گوید: شاهد یعنی حضرت محمد و مشهود یعنی روز قیامت. و قولى گفته است: شاهد یعنی اعضای انسان و مشهود یعنی بنی آدم. و صاوى می‌گوید: بهتر آن است که آن را عامتر در نظر آوریم؛ چرا که به صورت نکره آورده شده اند تا شامل هر شاهد و مشهودی بشود. (صفوأة التفاسر)

«قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ» (۴):

(أهل خندق‌ها نابود شدند). گفته شده آنچه بر آن قسم خورده شده فرموده الهی است که می‌فرماید: «قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ» یعنی الله أهل خندق‌ها نابود گردند. أهل خندق‌ها قومی کافر بودند که گروهی مؤمن با آن‌ها زندگی می‌کردند. کافران از مؤمنان خواستند که به دین آن‌ها بگردند اما مؤمنان از پذیرفتن دین کافران امتناع ورزیدند. آنگاه کافران خندق‌های در زمین حفر و غرض مجازات مؤمنان و سوختن آنان در آن آتش آفرودند. قرطبی فرموده است: «اخذود» عبارت از ایجاد شکافی بزرگ و مستطیل شکل است که در زمین ایجاد می‌شود. جمع آن «أخادید» است. و معنی (قتل) یعنی نفرین و لعنت بر او باد! ابن عباس (رض) فرموده است: در هر جای قرآن «قتل» آمده باشد به معنی لعنت است. (تفسیر قرطبی ۲۸۴/۱۹).

«النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ» (۵):

(خندق‌های پُر از آتش و دارای هیزم فراوان). «النَّارِ» را در اصطلاح نحوی می‌گویند بدل از «اخذود». یعنی «قتل أصحاب النار ذات الوقود». یعنی نابود شوند کسانی که صاحبان آتش برافروخته هستند.

«ذَاتِ الْوَقُودِ»: یعنی صاحب سوخت. چون سوخت است که شعله را تقویت و تحریک می‌کند. آتشی که صاحب سوخت است، یعنی تمام نمی‌شود و شعله‌ور بودن و برافروخته‌بودنش ادامه دارد. أبو سعود گفته است: این بیانگر آن است که بسی بزرگ و زبانه‌کش است و هیزم فراوانی سوخت آن را تأمین می‌کند. (ابو سعود ۲۵۲/۵).

«إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ» (۶):

(هنگامیکه بر (کناره) آن نشسته بودند). یعنی: آنگاه که کافران بر حاشیه و لبه‌ی خندق با خیال راحت نشسته و نظاره‌گر زنده زنده سوختن و تعذیب شدن مؤمنان بودند و لذت می‌بردند.

باید گفت که: ارتکاب گناه يك مسئله است، ولی سنگدلی و نظاره‌گری و رضایت بر آن، مسئله دیگر است، ظالمان که: شاهد بر شکنجه مؤمنان اند، باید بدانند و فراموش نکنند که: الله شاهد بر آنان و کار آنهاست.

«وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ» (۷):

(و آنان بر آنچه با مؤمنان می‌کردند حاضر بودند). یعنی نسبت بدانچه بر سر مؤمنان می‌آوردند از یرتداد از اسلام و انداختن آنان در مابین آتش، شاهد بودند. یعنی خود، شاهد شکنجه‌هایی بودند که به أهل ایمان تحمیل می‌کردند. شاهد بودن‌شان یعنی اینکه از اعمال

خودشان کاملاً لذت می‌بردند و اینکه ظالمان آن‌چنان از لحاظ روانی آشفته می‌شوند که لذت را در این می‌بینند که مؤمنی را در عذاب و شکنجه ببینند. ملاحظه می‌شود که: منطق کافر، همانا تهدید و انتقام است. از فحواى آیه مبارکه در می‌یابیم که: در نزد کفار، ایمان بزرگترین جرم بحساب می‌آید، آنان جز با دست برداشتن از ایمان به چیز دیگری راضی نمی‌شوند. ولی کافران باید بدانند که حامی مؤمنین خدای عزیز است که قدرت انتقام دارد.

«وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (۸):

(و از آنان عیب جویی نکردند مگر آنکه بخدای عزیز و حمید ایمان آوردند). یعنی بر مؤمنان جز ایمان به الله متعال دیگر عیبی نمی‌گرفتند؛ یعنی مؤمنان در نزد آنان هیچ گناهی نداشتند، مگر اینکه از پروردگارشان اطاعت می‌نمودند و اگر چنین نمی‌بود، نه ایشان را آزار می‌دادند و نه بر آنان ستم روا می‌داشتند. در آیه مبارکه می‌خواهد به این نکته اشاره کند که سبب سوزاندن آنها با آتش چیزی نبود جز این که آنها به خدای یگانه و یکتا ایمان داشتند و این هم گناهی نیست که موجب مجازات و عقوبت باشد. «نَقَمُوا»: از ماده‌ی نَقَمْت است، یعنی چیزی را زشت شمردن و بد دانستن، چه با زبان و چه با عقوبت و انکار.

«عزیز»: أسماء الحسنی، قادر، قوی، به سختی و شدت انتقام می‌گیرد، دارای عزت و قهر و غلبه، به کسی نیازی ندارد (تهدید کفار).

«حمید»: محمود، دارای صفات خوب و مؤمنین را به پاداش صبرشان جزا می‌دهد. از أسماء الحسنی، (بشارت به مؤمنین).

«الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (۹):

«خدایی که سلطنت آسمان‌ها و زمین از آن اوست، و خداوند بر همه چیز شاهد و ناظر است».

ذات پروردگار بر هر چیزی گواه و به هر امری داناست، بر هر کاری آگاه و به امور کوچک و بزرگ إحاطه دارد.

از جمله به عملکرد آنان با مؤمنان؛ پس چیزی از اعمال‌شان بر او پنهان نمی‌ماند. البته این وعیدی سخت برای خندق و گودال آفروزان و وعده‌ای نیک برای مؤمنانی است که به‌خاطر دین خود مورد عذاب قرار گرفتند.

در این آیات متبرکه آن دسته از صفات و ویژگی‌های الله متعال تذکر یافته که با توجه به آن‌ها تنها او مستحق آن است که به او ایمان آورده شود و نشان دهنده‌ی آن هستند که کسانی که از این که کسی به این الله ایمان بیاورد ناراحت و برآشفته شده و دست به ظلم و ستم می‌زنند.

«إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ» (۱۰):

«بدون شک کسانی که مردان و زنان مؤمن را شکنجه دادند آن‌گاه توبه نکردند، برای آنان عذاب جهنم باشد و عذاب سوزان آتش را در پیش دارند».

یعنی: برای آنان عذابی دیگر افزون بر عذاب کفرشان است که این عذاب، عذاب سوزان می‌باشد؛ به‌سبب حریق سوزانی که برای مؤمنان برپا کردند. حسن بصری (رض)

فرموده است: «بنگرید به سوی بحز بی‌کران جود و کرم پروردگار متعال؛ در حالی که آنها دوستانش را کشتند اما او باز هم آنان را به سوی توبه و مغفرت فرامی‌خواند.»
«الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»: مردان و زنان مؤمن؛ زیرا در میان شکنجه‌شوندگان زنان نیز بوده‌اند و می‌گویند زن مؤمنی از ترس کودکش نزدیک بود از ایمان خود برگردد ولی کودک به سخن آمد و مادر را ترغیب به ادامه راه خود کرد که برحق بود و مادر مؤمنه در آتش سوزانده شد.

«ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا»: سپس توبه نکردند، یعنی با اینکه بدترین کار را با مؤمنین کردند و آنها را زنده در آتش سوزاندند ولی باز هم اگر توبه می‌کردند و برمی‌گشتند، خداوند تمام آنها را می‌بخشید و توبه‌ی آنها را قبول می‌کرد. سبحان الله. این آیه خطاب به قریش و ظالمین و ترغیب آنان به توبه است.

«عَذَابُ جَهَنَّمَ وَعَذَابُ الْحَرِيقِ»: عذاب سوزان جهنم با حرارتی مضاعف و چندین برابر حرارت آتش دنیا و بدن‌های عظیم و بزرگ برای عذاب بیشتر.
و این سنت الهی است آن کسانی که زنان و مردان اهل ایمان را دچار فتنه ساختند و کوشیدند تا از لحاظ ایمانی آنان را در پرتگاه سقوط قرار دهند. سپس توبه نکردند، عذاب جهنم از آنها است، چون این دنیا را برای اهل ایمان با شکنجه‌ها و اذیت و آزارها جهنم ساختند.

«وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ»: چرا عذاب حریق: چون سخن از أصحاب اخدود بود، کار به جایی رسیده بود که مؤمن را به خاطر ایمانش زنده زنده به آتش می‌انداختند. پس جزای آنها از جنس عمل‌شان خواهد بود و عذاب آتش برای آنها است. عذاب دوزخ مربوط به قیامت و عذاب حریق - سوزان - مربوط به دنیاست.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می‌نویسد: عذاب سوزان به این دلیل جدا از عذاب جهنم در آیه مبارکه ذکر گردیده است که آنان ایمان آورندگان مظلوم را زنده زنده در آتش سوزانده بودند. به احتمال زیاد این آتش متفاوت با آتش عادی جهنم و از آن سوزنده‌تر و دردناک‌تر خواهد بود که اینان در آن سوزانده خواهند شد.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ» (۱۱):

«بی‌کمان کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند، برای آنها باغ‌های بهشت که تحت آن نهرها جاری است و این است همان کامیابی بزرگ.»
این همان کامیابی به مطلوب، دستیابی به امور خوشایند و دریافت همه خوبی‌هاست که به فضل خداوند منان به دست می‌آید.

این آیه مبارکه دلالت می‌کند بر این‌که: به کسی که بر کفر مجبور ساخته می‌شود، سزاوارتر این است که در برابر هرگونه تهدیدی پایداری نماید و شکیبایی ورزد، هرچند برای وی گفتن کلمه کفر نیز رخصت است. روایت شده است که مسیلمه کذاب دو تن از أصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم را دستگیر کرد و به یکی از آنها گفت: آیا شهادت می‌دهی که من رسول الله هستم؟ آن صحابی گفت: بلی! پس مسیلمه او را رها کرد. سپس به صحابی دیگر نیز چنین گفت ولی آن صحابی در جوابش فرمود: نه، من چنین شهادت در مورد تو نمی‌دهم بلکه تو دروغگویی بیش نیستی! پس مسیلمه آن صحابی را کشت. چون خبر این واقعه به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید، فرمودند: «آن کس که

مسيلمه رهائش کرد، به رخصت عمل نمود و بنابراین، هیچ پیامدی بر وی نیست ولی آن کس که کشته شد، به فضیلت عمل کرد بنابراین، (این فضیلت) بر او گوارا و مبارک باد.» «تفسیر أنوار القرآن».

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (۱۲ الی ۲۲) در مورد اینکه ؛ قدرت کامل از آن الله متعال است ، بحث بعمل آمده است.

إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ (۱۲) إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيَعِيدُ (۱۳) وَهُوَ الْعَفُوُّ الْوَدُودُ (۱۴)
ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ (۱۵) فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ (۱۶) هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ (۱۷)
فِرْعَوْنُ وَثَمُودَ (۱۸) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ (۱۹) وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ
(۲۰) بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ (۲۱) فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَطْش»: قهر گرفتن، با شدت و خشونت گرفتن، درهم فرو کوفتن، فروگرفتن، ناگهانی یورش بردن، کیفر سخت.

«یبدء»: شروع می‌کند، پدید می‌آورد.

«یعيد»: باز می‌گرداند.

«الودود»: دوستدار.

«المجید»: با مجد و شکوه، با عظمت.

«الجنود»: جمع جند، لشکریان، سپاهیان، سربازان.

«فی تکذیب»: غرق در تکذیب اند، کارشان تکذیب است.

«من وراء»: از پشت، از هر سو.

تفسیر:

خداوند متعال بعد از بیان عقاب و جزای مشرکین، در ادامه مکافات مؤمنین را بیان می‌فرماید؛ چرا که قرآن کریم مثنای است و به هر دو بُعد کفر و ایمان و عقاب و پاداش آنها می‌پردازد. طوری که می‌فرماید:

«إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ» (۱۲):

«به راستی (مجازات و) فرو گرفتن پروردگارت سخت و سنگین است».

یعنی: یقیناً عذاب الهی بر کسانی که نافرمانی‌اش می‌کنند مضاعف و سهمگین و از طاقت بیرون است، مجازاتش چنان سخت است که هیچ کس و هیچ چیز در برابرش مقاومت کرده نمیتواند و چون کسی را بگیرد هلاک و تباه می‌سازد. بخصوص این ظالمان و مستبدانی که داستان شان در فوق بیان یافت.

بَطْش: گرفتن همراه با خشونت و شدت است و چون خود آن‌که مفید معنای شدت است، باز به شدت وصف شود، بیانگر آن است که در نهایت سختی و سهمگینی است.

«إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيَعِيدُ» (۱۳):

«یقیناً وی همان ذاتیست که آغاز میکند و اعاده مینماید» پس کسی که توان آغاز و اعاده را دارد حمله و یورش او شدید است. یعنی: از قوت و قدرت تامه حق تعالی این است که؛ مخلوقات را در بدایت آفرینش به وجود آورده و در نهایت دوباره زنده می‌کند. از عدم خلق کرده و در عین اینکه استخوان‌های پوسیده‌اند زنده می‌گرداند. او می‌میراند و

باز زنده می‌سازد، ایجاد کرده و برابر ساخته است؛ بیافریده و هدایت نموده است. باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که: آفریدن و بازگرداندن، کار همیشگی پروردگار با عظمت است، واضح است که؛ قدرت الهی بر آفریدن و بازگرداندن یکسان است.

«وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ» (۱۴):

«و او آمرزگار دوستدار است». خداوند هم قهر و غلبه دارد و هم بخشش و محبت. آنکه قادر به گرفتن دشمنانش است، بخشاینده‌ی گناهان دوستانش می‌باشد. یعنی: حق تعالی از گناهان بندگان مؤمنش درگذشته و آن را می‌پوشاند و ایشان را بدان گناهان رسوا نمی‌سازد. برای هر تائب و پشیمان از گناه حلم فراوان دارد، تقصیرکاران را می‌آمرزد و کسانی را که به او رو آورند دوست می‌دارد. ابن عباس (رض) فرموده است: همان‌طور که انسان برادر خود را دوست دارد الله متعال هم دوستداران خود را دوست دارد و به آنان مژده‌ی خیر مدهد. (قرطبی ۲۹۴/۱۹).

مفسرین در إعجاز این آیه متبرکه مینویسد: خداوند کلمه «ودود» را با «غفور» یک جا بیان کرده است تا بر این دلالت نماید که گناهکاران هرگاه به سوی خدا برگردند و توبه کنند خداوند گناهانشان را می‌آمرزد و آنان را دوست می‌دارد. چنین نیست همان‌طور که برخی به اشتباه می‌گویند «فقط گناهانشان بخشیده می‌شود و دیگر آن‌ها را دوست ندارد».

بلکه خداوند از توبه بنده اش بیش تر از مردی شاد می‌شود که شترش را با آب و غذایش در بیابانی گم کرده و نا امید و به انتظار مرگ در زیر سایه درختی در از کشیده است. اما ناگهان شتر را بالای سر خود می‌یابد و مهار آن را می‌گیرد و از فرط خوشحالی آن چنان کنترل خود را از دست میدهد که می‌گوید: «پروردگارا! تو بنده منی و من خدای تو!» خداوند از توبه بنده اش بیشتر از این مرد خوشحال می‌شود. ستایش و تمجید خدا را سزااست که احسان خیر فراوانی دارد!

«ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ» (۱۵):

«صاحب عرش با عظمت». یعنی: حق تعالی پروردگار عرش بزرگ و صاحب مجد و بزرگی است.

«الْمَجِيدُ» یعنی الله متعال مجید است و مقامش از مقام خلائق والا تر و به تمام صفات کمال و جلال متصف است. الله متعال؛ ذات بزرگ و صفات زیبا دارد، دارای افعال نیکو است و عظمت و جلال مخصوص اوست. الله متعال علاوه بر آفریدن، تدبیر و فرمان‌روایی همه چیز برای اوست.

«فَعَالٌ لِّمَا يَرِيدُ» (۱۶):

«هر آنچه بخواهد انجام می‌دهد». یعنی: حق تعالی هر چه را بخواهد انجام می‌دهد، هرچه را اراده نماید حکم می‌نماید، حکمش را کسی باز نمی‌گرداند، از آنچه انجام دهد، مورد پرسش قرار نمی‌گیرد. قضایش را کسی رد نمی‌کند، عطایش را کسی منع نمی‌نماید و چون منع کند کسی داده نمی‌تواند، قدرتش نافذ است و حکمتش واضح. الله متعال متعال

بر هیچ چیزی مجبور نیست و هیچ کسی قادر به إکراه و إجبار او نخواهد بود. چون بخواد گناهان را می‌بخشد و چون بخواد عذاب می‌کند. امام قرطبی فرموده است: هیچ امری از قدرت و اراده‌ی او خارج نیست. (قرطبی ۲۹۵/۱۹). روایت است که ابو بکر صدیق رضی الله عنه در بستر مریضی مرگ قرار داشت. به او گفتند: آیا طبیبی تو را دیده است؟ گفت: بله. گفتند: چگونه بود؟ و چه گفت؟ در جواب گفت: به من گفت: «إنی فعال لما أرید». یعنی من هر کاری را بخوام انجام می‌دهم. (مختصر ۶۲۵/۳).

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ» (۱۷):

«آیا خبر لشکرها به تو رسیده است؟!». یعنی: ای محمد! آیا تو را از داستان اقوام طغیانگر ناکس آگاه سازیم؟ آنان که با پیامبران بزرگوار به جنگ پرداختند، گناهان زیادی را در زمین انجام دادند و به روزگار خویش مغرور شدند. و آیا به تو خبر رسیده است که از جانب الله متعال چه مصیبتی به سر آنها آمد و چه انتقام و عذابی بر آنها نازل شد. مفسر قرطبی فرموده است که: هدف از طرح این موضوع، دلجویی از رسول الله صلی الله علیه وسلم است و این که می‌باید در برابر تکذیب قوم خود صبر و شکیبایی پیشه کنند چنان که پیامبران پیشین علیهم السلام صبر کردند.

«فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ» (۱۸):

«که (همان) فرعون و ثمود باشند». که دارای نیرو و قدرت فراوانی بودند. از قوم تو بیشتر و نیرومندتر بودند، باوجوداین الله متعال در مقابل گناهانشان از آنها سخت انتقام گرفت.

مراد از فرعون ذوالاوتاد، فرعونی که صاحب وتد، یعنی میخ بود که کنایه از کثرت سپاهیان اوست، چرا که فرعون صاحب نیروی انسانی زیادی بود و ثمود هم از لحاظ قدرت بدنی معروف بودند. «وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ۙ ۹» (الفجر: ۹) صخره‌ها را می‌شکافتند و برای خود خانه می‌ساختند؛ فرعون با تکبر زیاد، به اعلی مراتب غرور رسید و همچنین قوم ثمود که در تکذیب زیاده‌روی کردند. اما خداوند با آنها چه کار کرد؟ تأریخ شاهد حال است که: مجهزترین سپاه و لشکرها در برابر قهر الهی ناچیزند.

فرعون:

اصل کلمه فرعون، به معنی خانه بزرگ است، فرعون نام حاکم مشخص نبوده و فراعنه خود را وسیط بین الهه و بشر میدانستند، فراعنه در سرزمین های در حوالی مصر امروز در حدود ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد حاکمیت داشتند.

لفظ فرعون (۷۴) بار در قرآن عظیم الشان بخصوص در داستان های بنی اسرائیل و موسی (ع) به چشم میخورد، محل زندگی فراعنه سرزمین مصر بوده است.

فرعون به صفات مسرف، طاغی، عالی، ذوالاوتاد توصیف گردیده و از سیاست های شیطانی او با کید فرعون یاد شده است. فرعون در ابتدا ادعای ربوبیت داشت و میگفت:

«فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (نازعات/ ۲۴) (وگفت من پروردگار برتر شما هستم) سپس به

این صفت اکتفاء نکرد و پا را فراتر گذاشته و ادعای الوهیت میکند: «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا

أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» (سوره قصص/ ۳۸). «و فرعون گفت: ای

جمعیت اشراف من خدای جز خودم برای شما سراغ ندارم» فرعون دشمن سرسخت بنی اسرائیل بود و اولاد ذکور آنها را می کشت و دختران ایشان را برای خدمتکاری زنده

میگذاشت، (سوره اعراف/۱۴۱)

«بَلِّ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبِ» (۱۹):

«حق این است که کافران همواره تکذیب میکنند». کفار قریش از سرنوشت آن کافران تکذیب‌کننده عبرت نگرفتند، بلکه به تکذیب خود ادامه دادند، پس کفر و طغیان کفار مکه از کفر و طغیان آن گردنکشان بسیار شدیدتر است.

مفسران می‌نویسند: سبب ایمان نیاوردن آنها این نبود که اخبار امت‌های تکذیب‌کننده پیشین به آنها نرسیده بود و از هلاکت آنها بی‌خبر بودند، بلکه این بود که به خاطر پیروی از هوی و هوس خود پیامی را که پیامبران‌شان آورده بودند تکذیب کردند.

«وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ» (۲۰):

«در حالیکه خداوند از پشت سر ایشان را احاطه کرده است». یعنی **الله متعال** بر آنان مسلط و مقتدر است هر وقت بخواهد آنان را در زیر قبض و قهر خود درمی‌آورد و نمی‌توانند از دایره‌ی قدرت‌ش خارج شوند و او را درمانده کنند؛ زیرا در هر وقت و هر زمان زیر فرمان او قرار دارند. و از دایره‌ی ملک‌ش بیرون شده نمی‌توانند. و هیچ راه گریزی ندارند. (کلمه «وَرَائِهِمْ» نشانه غفلت آنان از علم و قدرت **الله متعال** است). **الله متعال**، هم می‌بیند و هم می‌داند که آنها چه کرده و چه می‌کنند و این آیه، هشدار سختی به کافران است که حتماً آنان را مجازات خواهد داد. و همه تحت نظر و اشراف مستقیم او هستند. از پشت سر آنها را تعقیب می‌کند، درحالی‌که خودشان هم متوجه نیستند.

«بَلِّ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ» (۲۱):

«بلکه این قرآن، بزرگوار و عالی قدر است». این قرآنی که کافران تکذیب‌ش کردند، قرآنی «مجید است» و در نهایت شرف، کرامت و کتاب با برکت و عظیم و رهنمای کریمی است؛ زیرا کلام خداوند بخشنده و مهربان است. چنان‌که آنان می‌گویند؛ قرآن شعر و کهانیت و سحر نیست. بلکه کتابی است که در زمینه‌ی اعجاز و نظم و درستی معانی بر سایر کتب آسمانی تفوق دارد.

بلی آن پیام الهی قرآن مجید و در لوح محفوظ قرار دارد. خداوند با این آیه ادعای مشرکان را که می‌گفتند: قرآن سحر و شعر و افسانه‌ی پیشینیان است، ردّ می‌کند و می‌فرماید: چنین نیست که می‌گویند و ادعا می‌کنند، بلکه آن قرآن ارجمند در لوحی محفوظ قرار دارد که از شیاطین و دستبرد آنان محفوظ و مصون است، هیچ‌کسی نه شیاطین و نه غیر شیاطین آن را لمس نموده و بدان نزدیک نشده است.

استعمال کردن لفظ مقدس برای قرآن:

در این مورد ممانعتی وجود ندارد که قرآن را با کلمه «مقدس» وصف کرد، زیرا تقدس و تقدیس در اینجا به معنای تطهیر است، و قدس در کلام عرب به معنای طهارت است. از هری رحمه الله گفته: «القدوس، از أسماء الله»: یعنی طاهر و منزّه از عیوب و نقایص». و تقدیس: یعنی، تطهیر، و تقدس یعنی تطهر. (مراجعة فرماید: «لسان العرب (۶/۱۶۸-۱۶۹).

ابن جریر طبری رحمه الله می‌فرماید: «تقدیس همان تطهیر و تعظیم است، از جمله این قول: «سبوح قدوس» که منظور از سبوح یعنی تنزیه **الله تعالی**، و منظور از قدوس یعنی طهارت و پاکی و تعظیم برای خداوند. و برای همین به زمین گفته شده: «ارض مقدسه» یعنی زمین پاک..» (تفسیر الطبری (۱/۴۷۵).

با این وجود بهتر و افضل آنست که قرآن را آنگونه وصف کنیم که الله تعالی وصف نموده است، چنانکه میفرماید: «الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ» (حجر ۱). یعنی: الر، این آیات کتاب، و قرآن مبین (روشنگر) است. «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» (حجر ۸۷). یعنی: ما به تو سوره حمد و قرآن عظیم دادیم. «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» (واقعه ۷۷). یعنی: که آن، قرآن کریمی است. «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ». (بروج ۲۱). یعنی: بلکه قرآن با عظمت است.

در ضمن عبارت «قرآن مقدس» بعنوان لقب و نام در حق قرآن بکار برده نمیشود، زیرا با گفتن این عبارت خود را شبیه نصاری می کنیم که در حق کتاب تحریف شده خود میگویند: «کتاب مقدس» یا «انجیل مقدس». بنابراین اگر کسی بپرسد: آیا قرآن کتاب مقدسی است؟ ما می گوییم: آری، و بلکه این کتاب از هر کتاب دیگری به تقدس و تطهیر اولاتر و برحق تر است، اما ما عبارت «کتاب مقدس» یا «قرآن مقدس» را در وقت نام بردن کتاب الله، بر آن اطلاق نمی کنیم، چرا که با گفتن آن خود را شبیه نصاری کرده ایم، هر چند که میتوان قرآن را با کلمات «مقدس» و «مطهر» توصیف نمود، اما در وقت تسمیه و نام بردن کتاب خدا را آن گونه نام می بریم که خدای متعال نام برده است، مانند: قرآن کریم، قرآن مجید، قرآن مبین، قرآن حکیم.

خلاصه اینکه: میتوان گفت که: «قرآن کتابی مقدس و مطهر است» یعنی جایز است که قرآن را با صفت تقدس وصف کرد، اما در وقت نام بردن کتاب خدا میگوئیم: «قرآن کریم» یا «قرآن مجید» و

«فِي لُوحٍ مَّحْفُوظٍ» (۲۲):

«در لوح محفوظ (در صفحه محفوظ)». قرآن عظیم الشان در لوح محفوظ جای دارد و در آن جا از هر گونه تغییر، تبدیل افزایش و دست برد شیطان ها و استراق سمع خناسان محفوظ و بیمه است. و آن لوحی است که خداوند همه چیز را در آن ثبت و ضبط کرده است. و این بر بزرگی و اهمیت مقام والای قرآن دلالت می نماید. قرآن عظیم الشان از خطا منزه است و بلندتر از این است که در آن خللی وارد شود؛ زیرا از نزد پروردگار جهانیان فرود آمده است. دساتیر و رهنمود های عالی و معجزه اسای آن به طور حتم جامه ی عمل خواهد پوشید تمام جهانیان اگر دست به دست هم بدهند و بخواهند آن را باطل کنند، هرگز نخواهند توانست. هم خداوند متعال، صاحب مجد و عظمت است و هم قرآن او.

لوح محفوظ:

در مورد لوح محفوظ مفسرین تفاسیر مختلفی نوشته اند ولی باید گفت که کیفیت آن مشخص نیست، فقط می دانیم که الله تعالی هر آنچه را که در کائنات رخ داده یا خواهد داد را در آن نوشته است و حتی قرآن کریم نیز در آن ثبت شده است. و لوحی که از دسترس شیطان محفوظ و مصون میباشد.

خداوند متعال میفرماید: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ» بلکه این قرآنی است که معانی و مفاهیم آن بزرگ و زیاد است و خیر و دانش فراوان دارد، «فِي لُوحٍ مَّحْفُوظٍ» در لوح محفوظ جای دارد و در آن جا از هر گونه تغییر و کاستی و از شیطان ها محفوظ است. و آن لوحی است که خداوند همه چیز را در آن ثبت و ضبط کرده است. و این بر بزرگی و اهمیت مقام والای قرآن دلالت می نماید. (تفسیر سعدی) بخاری در صحیحش از عمران بن حصین

روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرُهُ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَكُتِبَ فِي الذِّكْرِ كُلِّ شَيْءٍ وَخُلِقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضُ» «خداوند، وجود داشت و هیچ چیزی غیر از او وجود نداشت و عرش خدا روی آب قرار دارد، او تقدیر همه کائنات را در لوح محفوظ نوشت. و آسمان ها و زمین را آفرید». (بخاری (۳۱۹۱).

سلسله انبیاء از آدم تا پیامبر اسلام:

در قرآن عظیم الشان فقط از بیست و پنج پیامبر نام برده شده است. ذکر هجده نفر آنها در این فرموده الله تعالی است: «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيَّ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ * وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمَن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ * وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ» (سوره انعام ۸۳-۸۶). یعنی: «و این حجت ماست. آن را به ابراهیم بر (ضد) قومش دادیم. هر کس را بخواهیم در مراتب (و منزلت) فرا می بریم، بی گمان پروردگارت کاردان داناست. و اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم، هر یک (از آنان) را هدایت کردیم و به نوح (نیز) پیش از این راه نمودیم. و از فرزندان او (ابراهیم) داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون (را نیز هدایت کردیم). و بدینسان به نیکوکاران پاداش می دهیم. و (نیز) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس (را هدایت کردیم) هر یک (از آنان) از صالحان بودند. و (نیز) اسماعیل و یسع و یونس و لوط (را هدایت کردیم) و هر یک (از آنان) را برجھانیان (روزگارشان) برتری دادیم»

و ذکر بقیه آنها در جاهای دیگر از قرآن آمده است. مانند: هود، صالح، شعیب، آدم، ادریس، ذوالکفل و محمد علیهم الصلاة والسلام: الله تعالی می فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ وَآمَنُوا بِرُسُلِهِمْ وَاسْتَوَىٰ لَهُم مَّا نَسَبُوا مِنْهُمْ نِسَبًا سَوِيًّا أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّالِحُونَ» (سوره اعراف/ ۶۵). «و به سوی عاد برادرشان هود را فرستادیم». (سوره اعراف/ ۷۳). «وَالَّذِينَ آمَنُوا مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ وَآمَنُوا بِرُسُلِهِمْ وَاسْتَوَىٰ لَهُم مَّا نَسَبُوا مِنْهُمْ نِسَبًا سَوِيًّا أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّالِحُونَ» (سوره اعراف/ ۷۳). «و به سوی ثمود برادرشان صالح را فرستادیم». «وَالَّذِينَ آمَنُوا مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ وَآمَنُوا بِرُسُلِهِمْ وَاسْتَوَىٰ لَهُم مَّا نَسَبُوا مِنْهُمْ نِسَبًا سَوِيًّا أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّالِحُونَ» (سوره اعراف/ ۸۵). «و به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم»

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا». (سوره آل عمران ۳۳). «خداوند آدم و نوح را برگزید» «وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِينَ». (سوره انبیاء ۸۵). «و اسماعیل، ادریس و ذوالکفل همه از صبر کنندگان بودند». و میفرماید: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ». (سوره فتح/ ۲۹). «محمد، رسول خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیر و با همدیگر مهربانند».

بنابر این تعداد پیامبرانی که اسامی آنها بر ما انسانها مشخص است به ترتیب زمانی عبارتند از: آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحق، یعقوب، یوسف، ایوب، شعیب، موسی، هارون، یونس، داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، زکریا، یحیی، عیسی، ذوالکفل و سرور همه آنان محمد علیهم الصلاة والسلام.

اما بدون شک تعداد پیامبران از این عدد بیشتر بوده اند، ولی خدای متعال اسم و داستان آنها را برای ما ذکر نکرده است، چنانکه می فرماید: «وَرُسُلًا قَدْ فَوَّضْنَاكَ عَلَيْهِمْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَّمْ نَفْضُصْهُمْ عَلَيْكَ». (سوره نساء ۱۶۴).

یعنی: و پیامبرانی که سرگذشت آنها را پیش از این، برای تو باز گفته‌ایم؛ و پیامبرانی که سرگذشت آنها را بیان نکرده‌ایم. و می فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَّن

قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَّن لَّمْ نَقُصُّصْ عَلَيْكَ» (سوره غافر ۷۸). یعنی: ما پیش از تو رسولانی فرستادیم؛ سرگذشت گروهی از آنان را برای تو بازگفته، و گروهی را برای تو بازگو نکرده‌ایم. بعضی از علماء فرموده اند که تعداد انبیاءِ الهی (124000) یکصد و بیست و چهار هزار نفر هستند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة الطارق
جزء 30

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 17 آیه است.

وجه تسمیه :

این سوره به سبب افتتاح آن با سوگند الهی به: «وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ» [الطارق: 1]، «طارق» مسمی شده است.

نامگذاری سوره :

«طارق» به معنای کوبنده و شکننده است. به ماه یا ستاره درخشانی که شبانگاه ظلمت شب را میشکند و میشکافد و نورش را به زمین میرساند «طارق» میگویند. در اولین آیه این سوره به «طارق» قسم یاد شده و طوریکه یادآور شدیم، سوره نیز به آن نامیده شده است.

باید متذکر شد که؛ مردم صحرائی اعراب از قبل به نام ستاره «طارق» آشنا بودند، و آنرا می شناختند. آورده اند که در جنگ احد، هند بنت عتبه همسر ابو سفیان به همراه جمعی از زنان که در میان لشکر قریش بودند. برای تشویق جنگجویان خود، دسته جمعی سرود می خواندند که بیتی از آن چنین است:

نحن بنات الطارق تمشي على نمارق.
ما دختران ستاره فروزانیم و روی بالها و فرشتهای نرم راه می رویم.

زمان نزول طارق :

محتوای و موضوعات سوره طارق شبیه سوره های نازل شده در آغاز دوره ی سوره های مکی است، ولی این سوره زمانی نازل شده است که کافران مکه برای ضربه زدن به دعوت پیامبر صلی الله علیه وسلم و قرآن از هر نوع حربه ای استفاده می کردند.

پیوند و مناسبت سوره طارق با سوره البروج :

الف: سرآغاز و بدایت هر دو سوره (طارق والبروج) مانند سوره های انشقاق و انفطار - به قَسَم و سوگند به آسمان شروع می شود.

ب: هکذا در ترکیب آیات در مورد موضوعات از قبیل: زنده شدن، معاد، صفت قرآن و رد سخن مشرکان و دروغ پردازان بی باور، بحث بعمل آمده است که از جمله: در سوره ی بروج، آیات (13 و 21 و 22) و در سوره طارق از آیات متبرکه (8 و 13) نام برد.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الطارق :

قبل از همه باید گفت که: سوره مبارکه طارق پس از سوره ی «بلد» نازل شده و طوریکه یادآور شدیم، سبب نامگذاری اش به «طارق» به مناسبت اولین آیه ی آن است.

سوره «الطارق» از جمله سوره های مکی بوده و دارای (1) رکوع، (17) هفده آیت، (61) شصت و یک کلمه، دارای (184) یکصد و هشتاد و چهار حرف، و (98) نود و هشت نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) (برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

أسباب نزول سوره طارق :

ابن ابو حاتم از عکرمه روایت کرده است: ابو اشد به روی پوست دباغی شده (رنگ شده) ایستاد میشد و می گفت: ای گروه قریش، هر کس بتواند مرا از روی این چرم دور کند چنین و چنان چیزها رابه او میدهم. بعدمی گفت: محمد ادعا دارد که خازنان و مأمورین دوزخ نوزده نفرند من به تنهایی شما را از ده تایی آنها نجات میدهم و تمام شما مرا از شر نه تایی آنها نجات دهید. در باره او «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ» نازل شد.

آشنایی با سوره طارق :

موضوعات اساسی این سوره بر دو محور «معاد و رستاخیز» و «قرآن عظیم الشان و ارزش و اهمیت آن» می چرخد. ولی در بدو سوره بعد از قسم های اندیشه آفرین اشاره به وجود مراقبین الهی بر انسان میکند. بعد برای اثبات امکان معاد (روز بازگشت و قیامت)، به زندگی نخستین و بدو پیدایش انسان از آب نطفه اشاره فرموده و نتیجه گیری میکند. (خداوندی که قادر است او را از چنین آب بی ارزش و ناچیزی بیافریند توانائی بر بازگشت مجدد او را دارد). در مرحله بعد به بعضی از خصوصیات روز رستاخیز اشاره کرده، سپس با ذکر قسم های متعدد و پرمعنائی اهمیت قرآن را گوشزد می نماید، و سر انجام سوره را با تهدید کفار به مجازات الهی پایان میدهد.

در این سوره با زیبایی خاصی گفته شده است: که هر کس مراقب و محافظی دارد که اعمال او را ثبت و ضبط و حفظ می کند و برای حساب و جزا نگهداری مینماید. بنابر این انسان هرگز تنها نیست و هر که باشد و هر کجا که باشد تحت مراقبت فرشتگان الهی و ماموران پروردگار خواهد بود. این مطلبی است که توجه به آن در اصلاح و تربیت انسان فوق العاده مؤثر است.

انسان در آغاز خاک بود و سپس بعد از طی مراحل به صورت نطفه درآمد و نطفه نیز بعد از طی مراحل پیچیده و شگفت انگیزی تبدیل به انسان کاملی شد، بنابر این بازگشت او به حیات و زندگی مجدد هیچ مشکلی ایجاد نمیکند. و این ظهور و بروز برای مؤمنان مایه افتخار و مزید نعمت، و برای مجرمان مایه سزافکنندگی و منشأ خواری و خفت است.

چه دردناک خواهد بود که انسان عمری با آبرو در میان مردم زندگی کند ولی در آن روز در برابر همه خلائق شرمسار و سر افکنده شود، در آن روز نه نیرویی که بر زشتیهای اعمال و نیات او پُرده بپفکند و نه یآوری که او را از عذاب الهی رهائی بخشد.

و پایان سوره سرمشقی است برای همه مسلمانان که در کارهای خود مخصوصاً هنگامی که در مقابل دشمنانی نیرومند و خطرناک قرار می گیرند با حوصله و صبر و شکیبائی و دقت رفتار کنند، و از هر گونه شتابزدگی و کارهای بی نقشه یا بی موقع بپرهیزند.

مهمترین مباحث سوره :

- 1- بیان اهمیت و عظمت طارق یا قسم به به آن؛ 2- ثبت و نظارت بر اعمال انسان؛ 3- مراحل تکامل و خلقت انسان؛ 4- رستاخیز و ظهور اسرار نهانی انسانها در آن روز؛ 5- اشاره به عظمت قرآن؛ 6- دستور مهلت دادن به کافرن.

ترجمه و تفسیر سُوْرَةِ الطَّارِقِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ﴿١﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ ﴿٢﴾ النَّجْمُ الثَّاقِبُ ﴿٣﴾ إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ﴿٤﴾ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ﴿٥﴾ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ﴿٦﴾ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ﴿٧﴾ إِنَّهُ عَلَي رَجْعِهِ لِقَادِرٌ ﴿٨﴾ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ ﴿٩﴾ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ ﴿١٠﴾ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ ﴿١١﴾ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ ﴿١٢﴾ إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ ﴿١٣﴾ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ ﴿١٤﴾ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ﴿١٥﴾ وَأَكِيدُ كَيْدًا ﴿١٦﴾ فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُويْدًا ﴿١٧﴾

ترجمه موجز:

«وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ» (1) «قسم به آسمان و ستارگانی که شبانگاهان نمودار شوند».
«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ» (2) «وتو چه دانی ستارگانی که شبانگاهان نمودار شوند چه هستند؟»

«النَّجْمُ الثَّاقِبُ» (3) «(همان) ستاره یی در خشنده».
«إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ» (4) «هیچکس نیست مگر آنکه بر او نگهبان و محافظی (از فرشتگان) است»

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ» (5) «پس انسان باید بنگرد که از چه چیزی آفریده شده است؟».
«خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ» (6) «از آب جهنده ناچیزی آفریده شده است».
«يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ» (7) «(آبی) که از میان استخوان پشت و استخوان سینه بر می آید».

«إِنَّهُ عَلَي رَجْعِهِ لِقَادِرٌ» (8) «بی گمان او (= الله) بر بازگرداندن او (پس از مرگ) قادر است»

«يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» (9) «روزی که نه آنها آشکار میشود».
«فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ» (10) «آنگاه او نه قوتی داشته باشد و نه یاری دهنده ای».

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ» (11) «قسم به آسمان پر باران».
«وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ» (12) «و قسم به زمین شکافنده».
«إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ» (13) «بی گمان این (قرآن) سخن جداکننده حق از باطل است».

«وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ» (14) «و آن (سخن) هزل و بیهوده نیست».
«إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا» (15) «بی گمان آن ها پیوسته حيله و نیرنگ میکنند».

«وَأَكِيدُ كَيْدًا» (16) «و من (هم) حيله (و تدبیر) میکنم».
«فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُويْدًا» (17) «پس کافران را مهلت بده، اندکی آنان را رها کن».

تفسیر موجز:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 17) درباره موضوعات از قبیل: فرشتگان، نگهبان انسان آند، آفرینش انسان، نشان صنع بدیع کردگار، قرآن فیصله دهنده حق و باطل، مهلتی آندک به کافران تا سر رسید معین، به بحث گرفته شده است.

«وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ» (1):

«قسم به آسمان و ستارگانی که شبانگاهان نمودار شوند» خداوند متعال در این سوره به آسمان و ستارگان قسم یاد کرده بیان میفرماید: بر هر انسان یک محافظ گماشته شده است، که تمام افعال، اعمال، حرکات و سکنات او را میبیند و میداند، مقتضای عقلی او این است که انسان بر سر انجام خود بیاندیشد، که آنچه او در دنیا انجام میدهد، نزد پروردگار محفوظ است، و این محافظ بودن جهت محاسبه ای، که در روز قیامت می باشد، لذا نباید هرگز از فکر آخرت و قیامت غافل باشد.

طارق: از جمله ستارگان است که مثل سایر ستارگان از طرف شب پدیدار میشود، و از طرف روز پنهان میشود.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیثی فرموده است: «أعوذ بك من شر طوارق الليل والنهار،

إلا طارقا بطرق بخير يارحمن» (پروردگارا! به تو از شر پیش آمد های ناگوار شب و روز پناه میبرم مگر پیش آمدی که به خیر می آید، ای رحمان». اعراب میگویند «طرق الباب: در را کوبید».

در حدیث دیگری آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی کردند از این که مرد مسافر شب هنگام به طور ناگهانی در منزلش را کوبیده و بر خانواده اش فرود آید.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ» (2) :

«و تو چه دانی ستارگانی که شبانگهان نمودار شوند چه هستند؟».

«طارق» از نظر لغت به معنای کوبیدن، و از ماده «طرق» گرفته شده است.

و لهذا به آلت کوبیدن یعنی چکش «مطرقة» گفته میشود.

عرب به کسیکه شبانه دروازه های خانه ای را بکوبد طارق میگوید. منظور از طارق در آیه همانگونه که در آیه بعد آمده «نجم ثاقب» است. نجم ثاقب ستاره درخشانی است که نورش در چشم انسان نفوذ کرده، و تا اعماق وجودش پیش می رود.

مفسرین در تفاسیر خویش نوشته اند: هدف از طارق (نجم ثاقب) هر ستاره درخشانی است که در آسمان می درخشد. بناءً پروردگار با عظمت نه به یک ستاره، بلکه به تمام ستارگانی که در خشش خاصی دارند قسم یاد کرده است. چرا که عظمت این ستارگان برای بشر محسوستر است.

برخی از مفسرین میگویند: هدف از آن ستاره زحل است، چون ستاره زحل دورترین، بالاترین و مرتفع ترین ستاره منظومه شمسی است، که با چشم دیده میشود. پس از آن اورانوس، نپتون و پلوتون کشف شده است. هر چند این ستاره های سه گانه با چشم غیر مسلح دیده نمی شوند. و اخیراً پلوتون را از جمع منظومه شمسی خارج کرده اند، چون حجم کافی یک سیاره را ندارد، بلکه سنگ سرگردانی است که در منظومه شمسی وجود دارد. دومین علتی که طارق را به ستاره زحل تفسیر کرده اند، این است که این ستاره دارای خصوصیتی خاصی میباشد، که هنوز دانشمندان پرده از راز آن برنداشته اند. و آن اینکه حلقه های در اطراف زحل دیده میشود که با فاصله، مسطح و عریض است، و برگرد زحل می چرخد. آیا این حلقه ها قطعات یخ اند که بر گرد آن می چرخد، یا تکه هایی از یک سیاره از هم پاشیده اند که قبلاً بر گرد آفتاب می چرخیده، یا چیز دیگری اند؟ سومین احتمال اینکه منظور از طارق ستاره ثریاست.

ستاره ثریا: نام شش ستاره نزدیک به هم را ثریا و یا پروین مسمی نموده اند، اهل مغرب برای تشخیص قیله، ستاره ثریا را هنگام طلوع در طرف راست و ستاره عیوق را در طرف چپ خود قرار می دهند. برخی از علما فرموده اند که: علامت یادشده برای اهالی مغرب مانند حبشه (اتیوپی فعلی) و منطقه نوبه بخشی از کشور سودان و مصر کنونی است نه مغرب که: شامل قرطبه، تونس و طرابلس نیز می شود.

«النَّجْمُ الثَّاقِبُ» (3) :

«ستاره یی در خشنده». طوری که در فوق یاد آور شدیم که پروردگار با عظمت ما، به ستارگانی قسم میخورد که به هنگام شب ظاهر میگردند و نور و درخشش آن ها تاریکی شب و آسمان ها را می شکافد و در زمین دیده می شوند.

صحیح ترین قول نزد اکثریت مفسرین این است که «النَّجْمُ الثَّاقِبُ» شامل همه ستارگان میگردد. اگرچه برخی از مفسرین در تفاسیر خویش می نویسند که هدف از «النجم الثاقب» ستاره «زُحَل» است که نورش آسمان های هفت گانه را می شکافد و از آنها می گذرد و دیده می شود.

هکذا برخی از مفسرین بدین عقیده اند که: هدف از «نجم ثاقب» کره ماه است که در حقیقت یکی از ستارگان درخشان نزدیک به ما است. این ستاره، ستاره کوچکی است، ولی چون فاصله آن با ما کم است، آنرا بزرگ می بینیم.

«إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ» (4) :

«نیست هیچ نفسی مگر بر اوست یکی نگهدارنده». خداوند متعال با ذکر قسم میفرماید:

هرکس نگرهبانی دارد که کار های نیک و بدش را ثبت و ضبط مینماید و در برابر کارهایی که کرده و ثبت شده اند سزا و جزا خواهید دید.

این آیه جواب هر دو قسم قبلی است. فرشتگان نگرهبان؛ فرشتگانی هستند که عمل، گفتار و کردار انسان و هر چه را که از خیر یا شر انجام می دهد، ثبت و ضبط کرده و از آفتها نگرهبانی اش میکنند. یا آنها عمل، روزی و أجل وی را حفظ و نگهداری می کنند هر چند نگرهبان در حقیقت خدای عزوجل است اما حفظ فرشتگان اثر حفظ و نگرهبانی او می باشد زیرا نگرهبانی آنان از انسان، به فرمان اوست.

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ» (5) :

«پس انسان باید بنگرد که از چه چیزی آفریده شده است؟». پس باید انسان در آفرینش خود و آغاز پیدایش خود بنگرد، یعنی: بر انسان لازم است که در امر آغاز آفرینش خود تفکر و اندیشه کند تا قدرت خداوند متعال را بر آنچه که فروتر از آن است - مانند قدرت وی بر زنده کردن پس از مرگ - را بداند.

«خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ» (6) :

«از آب جهنده ناچیزی آفریده شده است». «از آب جهنده ای» که در رحم ریخته میشود، و آن عبارت از آب منی مرد و آب نطفه زن است زیرا انسان از این دو آب آفریده شده است. هر دو آب را در يك لفظ ذکر کرد، از آن رو که هر دو آب به هم آمیخته میشوند. این ابو حاتم از عکرمه روایت کرده است: ابو أشد بروی پوست دباغی شده می ایستاد و می گفت: ای گروه قریش، هر کس بتواند مرا از روی این چرم دور کند چنین وچنان چیز ها را به او میدهم. بعد می گفت: محمد ادعا دارد که خازنان و مأمورین دوزخ نوزده نفرند من به تنهایی شما را ده تایی آنها نجات میدهم و تمام شما مرا از شر نه تایی آنها نجات دهید. در پاره او «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ» نازل شد.

«يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ» (7) :

«(آبی) که از میان استخوان پشت و استخوان سینه بر می آید». برخی از مفسرین مینویسند که هدف از این آیه اینست که: منظور از آن منی مرد باشد که از میان کمر و سینه اش بر می آید. و شاید این معنی بهتر باشد چون آب رابه جهنده بودن توصیف کرده است و این منی مرد است که جهنده می باشد. و کلمه «ترائب» برای مرد استعمال می شود، و «ترائب» از مردان به مثابه ی دو پستان زنان می باشد. پس اگر منظور زن باشد، میفرمود: «من بین الصلْب و التَّدِين» یعنی از میان کمر و دو پستان.

«الصلْب»: استخوان پشت. ستون فقرات. «التَّرَائِبِ»: جمع تَرِيْبَة، استخوان های سینه. فاعل فعل «يَخْرُجُ» ضمیر مستتر (هو) است که به (انسان) در آیه 5 همین سوره بر میگردد. دو قطب جنین رشد یافته انسان در هفته های آخر جنینی مابین جناغ و دنده های تحتانی سینه مادر و ستون فقرات پشت مادر قرار داشته و از آنجا حرکت در مسیر کانال زایمانی را در موعد مقرر آغاز میکند. ضمیر (ه) در «رجعه» نیز به انسان بر می گردد... این آیات مسیر زندگی انسان را از بدو انعقاد نطفه تا رستاخیز مرور میکنند. منی در لغت به معنای «تقدیر و اندازه گیری» آمده است و به «آب مرد» اطلاق شده است، اما در مورد زن به گار نرفته است.

منی 200 تا 300 میلیون اسپرماتوزئید دارد و برخی تعداد آن را بین 2 تا 500 میلیون عدد متغیر میدانند. به نطفه مرد کرمک می گویند که طول آن 10 - 100 (هر مویک میلیون متر) کرمک دارای سر و گردن و دم بسیار متحرک میباشد و در هر ثانیه 14 - 23 میکرون حرکت می کند. اسپرمها داخل مهبل ریخته می شود و از 300 تا 500 عدد آن فقط یکی مورد نیاز است و بقیه وارد زهدان می گردند (توماس، رویان شناسی لانگمس، رضایی، حسن رضا، قرآن و فرهنگ زمانه طبع تهران).

صاحب نظران درباره خاستگاه منی میگویند: وقتی به کتب لغت مراجعه می کنیم، محل منی را صُلْب و ترائب می دانند که به قسمت پشتی و قدامی ستون فقرات مربوط است، یعنی جای اولیه ای که بیضه و رحم قرار می گیرند. (قبل از شش ماهگی جنین، تخم و

تخمدان هر دو در پشت قرار دارند و پس از شش ماهگی در جنس نر هر دو به پایین کشیده شده و در پوست بیضه قرار میگیرند و به وضع عادی در می آیند و در جنس ماده نیز مختصر جابه جا شده و در دو طرف پهلو محاذی لوله های رحم جایگزین میشوند) نظریه علمی دیگری درباره منشأ منی وجود دارد که مطابق با لغت و قول مشهور است و آن چنین است: «منی مرد که از میان صُلب و ترائب (استخوان پاها) او خارج میشود، در تمام نقاط و مجاری عبور منی - از نظر کالبد شکافی - در محدوده صُلب و ترائب (استخوان پاها) قرار دارند. غدد کیسه‌ای پشت پروستات (که ترشحات آنها قسمتی از منی را تشکیل می دهد) نیز در این محدوده قرار دارند. پس می توان گفت: منی از میان صلب مرد به عنوان يك مرکز عصبی - تناسلی امر کننده - و ترائب او به عنوان رشته های عصبی مأمور به اجراء، خارج میشوند» (دیاب و قرقوز، رضایی، حسن رضا، بررسی شبهات قرآن و فرهنگ زمانه).

بنابر این با توجه به کتب لغت، نظرات مفسران و دیدگاه دانشمندان می توان گفت «صُلب» به معنای پشت مرد، به عنوان يك مرکز عصبی، و «ترائب» به معنای بین دو استخوان ران است که کنایه از دستگاه تناسلی مرد میباشد، پس آیه «صُلب و ترائب» با نظرات دانشمندان جنین شناسی همخوانی دارد.

«إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ» (8) :

«بی گمان خداوند بر باز آفریدنش تواناست». خداوندی که انسان را از آبی جهنده آفریده است، آبی که از این جای سخت و دشوار بیرون می آید، برای بازگرداندن انسان در آخرت وزنده کردن دوباره او برای جزا و سزا توانا است، و گفته شده که معنی آن چنین است: «همانا خداوند بر برگرداندن آن آب که از کمر جهیده شده است، تواناست».

ابن کثیر فرموده است: الله متعال ضعف و ناتوانی اصل انسان را یادآور شده و او را رهنمایی کرده است که به معاد اعتراف کند؛ زیرا آن که قدرت خلق او را دارد به طریق اولی می تواند او را باز آورد.

«يَوْمَ تَبْيَأُ السَّرَائِرُ» (9) :

«روزی که راز های نهان آشکار میگردد». در روزی که خوبی ها و بدی های که در دل ها پنهان است بر چهره ها آشکار می گردد. همان طور که خداوند متعال میفرماید: «يَوْمَ تَبْيَأُ وَجُوهٌ وَتَسْوَدُ وَجُوهٌ» روزی که چهره های سفید و چهره های سیاه می گردند. در دنیا بسیاری از چیزها پنهان و پوشیده می ماند و برای مردم آشکار نمیشود اما در روز قیامت نیکی نیکوکاران و بدی بدکاران آشکار می گردد و همه چیز علنی می شود.

«فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ» (10) :

«آنگاه او نه قوتی داشته باشد و نه یاری دهنده ای) او توانی برای دفاع از خودش ندارد و نه کسی دارد که او را کمک نماید».

در التسهیل آمده است: چون در دنیا دفع موانع و مشکلات یا به وسیلهی خود انسان صورت می پذیرد یا دیگری او را در برطرف نمودن آن یاری می دهد، الله متعال خبر داده است که انسان در قیامت از هیچ کدام از این جهات نمیتواند مساعدتی را دریافت نماید. او نیرویی ندارد و هیچکس هم او را یاری نمی دهد. (التسهیل ۱۹۲/۴).

«فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ...»: مطابق فحوای تعداد کثیری از آیات مبارکه بر می آید که: در آخرت تنها وسیله نجات انسان، همانا ایمان و عمل صالح است و بس (ملاحظه شود: آیه 19 / سورة انفطار).

«ناصر»: از مادهی نَصْر و نُصِرْت به معنی نوع خاصی از کمک کردن است. فرق نصر با عون در این است که عون هر نوع کمک کردن است. اما نصرت نوع خاصی از کمک کردن است که به هنگام بلا و مصیبت، انسان به آن نیازمند است. یک بخش نصرت از طرف الله نسبت به بندگان است و بخش دیگر نصرت هم در قرآن آمده که از طرف بنده برای الله است. آنجا که میفرماید: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ ۗ» (محمد: 7) «اگر [دین و پیامبر] الله را یاری کنید، او نیز شما را یاری می کند و گام هایتان را (ثابت و)

استوار می دارد». اما معنی نصرت انسان برای الله چیست؟ یعنی بندگی کردن و اقامه حدود و برنامه‌هایی که الله نازل کرده است، یعنی رعایت عهد و پیمان‌های خود با الله. مجموع این معانی در نصرت انسان برای الله وجود دارد. اما در رأس همه‌ی آنها بهترین راه نصرت بنده برای الله بندگی کردن است.

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ» (11) :

«قسم به آسمان پی در پی بر گردانند». مفسرین در معنای «رجع» مینویسند که: رجع آن بارانی است که پشت سر هم باشد، یعنی یک مرتبه بیارد و ختم شود، سپس بر گردد و بیارد.

قسم به آسمان باران دار که هر سال از آن باران می بارد و زمین را می شکافد و گیاهان میرویند و به وسیله آن انسان ها و حیوانات زندگی میکنند و همیشه تقدیر و شئون الهی در آسمان انجام می پذیرد، زمین روز قیامت می شکافد و مردگان از آن بیرون می آیند. ابن عباس (رض) فرموده است: «رجع» یعنی باران که اگر نباشد انسان نابود گشته. و چهارپایان هم تباہ می شوند. (مختصر ۶۲۸/۳).

«وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ» (12) :

«وقسم به زمین شکافنده». که برای بیرون آوردن گیاهان، اشجار، آتشفشانها و... شکافته میشود و این پدیده ها از آن بیرون می آیند. «ذات الصّدع»: «شکافدار، آماده برای کشت؛ دارنده شکاف به وسیله‌ی روییدن نباتات در آن».

ابن عباس (رض) فرموده است: «ذات الصّدع» عبارت است از شکافتن زمین در موقع بیرون آمدن گیاهان و ثمر. (تفسیر طبری ۹۵/۳۰).

الله متعال به آسمان قسم یاد کرده است که بر ما آب می ریزد، و به زمین قسم خورده است که میوه و گیاهان به ما میدهد. آسمان در رابطه با موضوع آفرینش حیثیت پدر را دارد و زمین حیثیت مادر را، و در بین آن دو، نعمت‌های بزرگ و خیرات فراگیر وجود دارد که بقای انسان و حیوان بدان بستگی دارد.

«إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ» (13) :

- (آیه مبارکه: جواب قسم است) بی‌گمان این قرآن کریم سخنی است که بین حق و باطل فیصله می‌کند، (گمراهی و هدایت را از هم جدا می‌سازد و صلاح و فساد را از هم متمایز می‌نماید).

«فصل» یعنی:

- حق و درست است.

- معلوماتش بین حق و باطل فاصله می‌اندازد.

- بین متقین و ظالمین فاصله می‌اندازد.

«وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ» (14) :

«و نیست یاوه و بیهوده». قرآن گزافه و شوخی نیست بلکه قرآن کلام جدی است. سخنی است که میان احزاب و اندیشه‌ها قضاوت مینماید و مجادلات به وسیله‌ی آن حل و فصل میشود.

در حدیث شریف به روایت علی کرم الله وجهه آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بی‌گمان فتنه‌ای در پیش است». علی می گوید: گفتم؛ یا رسول الله! پس راه بیرون رفت از آن فتنه چیست؟ فرمودند: «کتاب الله تبارک و تعالی: راه بیرون رفت از آن فتنه، کتاب خدای تبارک و تعالی است؛ فیه نبأ من قبلکم، وخبر ما بعدکم، وحکم ما بینکم، هو الفصل لیس بالهزل، من ترکه من جبار قصمه الله ومن ابتغی الهدی فی غیره أضله الله وهو حبل الله المتین، ونوره المبین، وهو الذکر الحکیم، وهو الصراط المستقیم، وهو الذی لا تزیغ به الأهواء ولا تلتبس به الألسنة ولا تتشعب معه الآراء ولا یشعب منه العلماء ولا یملئه الأتقیاء ولا یخلق علی کثیره الرد ولا تنقضی عجائبه، هو الذی لم تنته الجن لما سمعته أن قالوا:...»

در قرآن خبر پیشینیان شما، خبر پسینیان شما و قضاوت در میان شماست، قرآن سخنی است قاطع و فیصله‌کن که شوخی و بازیچه نیست. هر کس آن را از سرگردن کثیف و استکبار فروگذارد، خداوند متعال او را کمرشکن میکند و هر کس هدایت را در غیر آن طلب کند، خداوند متعال او را گمراه میکند.

قرآن ریسمان مستحکم خداوند متعال و نور مبین او و ذکر حکیم و صراط مستقیم است. قرآن است که هواها با آن به کجی و انحراف نمی‌گیرند، زبانها بدان التباس و ابهام پیدا نمی‌کنند، آراء بدان شاخه شاخه نمیشود، علماء از آن سیر نمیشوند، پرهیزکاران از آن ملول و دلتنگ نمی‌گردند و با وجود بسیاری تکرار کهنه نمیشود و عجایب و شگفتی‌های آن به‌پایان نمی‌آید و قرآن است که چون جنیان آن را شنیدند، بی‌درنگ گفتند: (ما قرآن عجیبی را شنیدیم که به سوی رشد راه مینماید) «جن/2-1».

هر کس به علم قرآن مجهز گشت، پیش تاخت و هر کس به قرآن سخن گفت، راست گفت و هر کس به سوی قرآن دعوت کرد، به سوی راه راست هدایت شد.

قرآن عظیم‌الشان مشعلی است که خاموش نمیشود و چراغیست که روشنی آن فرو نمی‌نشیند، قرآن کتابیست که حق و باطل را از هم جدا میکند، شک و تردید را از آذهان دور میسازد، خواندن و شنیدن آن قلب را صیقل و جلاء میدهد، اطمینان و آرامش را به انسان به ارمغان می‌آورد.

قرآن کتاب رهنمای و چراغ بشریت است و در زندگی انسان نقش حیاتی و اساسی دارد. قرآن کتابی نیست که فقط برای هدایت انسان‌ها که یک‌هزار چارصد سال قبل می‌زیستند نازل گردیده باشد، بلکه قرآن کتابی است برای بشریت و در طول تاریخ بشریت تا اینکه بشریت زنده است قرآن مورد رهنمایی ایشان میباشد.

انسان زمانی میتواند به ترقی اصلی و واقعی دست یابد، که به هدایات قرآنی گوش فرا دهد. انسان زمانی میتواند به سعادت اصلی و ابدی دست یابد که به قرآن کریم و دساتیر آن مراجعه می‌نماید.

ای مسلمانان به یاد داشته باشید!

که تجربه زندگی نشان داده است که هر کسیکه در راه قرآن باشد و با قرآن دوست باشد، آن را بخواهد و برای آن ارزش و احترام قائل باشد، مطمئن باشید که جواب اعتماد قرآن را بدست خواهید آورد.

قرآن انسان را در زندگی تنها نمی‌گذارد، قرآن کتابی است که انسان را در غم و شادی همراهی میکند.

به یاد داشته باشید که قرآن دوست و رفیق نیمه راه نیست، کتابی است که انسانها را به عبادت همراه با روحیه و نشاط و شادی دعوت می‌نماید.

اگر دوست انسان قرآن باشد حتماً طرفدار این دوستی خداست و چه کسی قوی‌تر و مطمئن‌تر از پروردگار است؟ و چه کسی قوی‌تر و مطمئن‌تر از الله در حمایت از کسی است؟ سراسر این کتاب و عظمت و نصیحت و پر از کلام شیرین و احترام به مقام والای انسان است.

عمل به دساتیر، این کتاب نه تنها موجب وحدت و یکپارچگی مسلمانان را فراهم میسازد، بلکه اعتماد کلیه انسان‌های روی زمین را در خواست مینماید.

قرآن به عنوان تکیه‌گاه مسلمانان جهان و عامل اتحاد در وحدت مسلمانان بشمار میرود. این کتاب آسمانی نقطه قوت مسلمانان و نقطه ضعف و خار چشم دشمنان اسلام و مسلمانان بوده و خواهد بود.

«إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كِيداً» (15) :

«همانا ایشان تدبیر می‌سازند تدبیر سنجیدنی». کسانی که قرآن و پیامبر را تکذیب میکنند سخت نیرنگ می‌ورزند تا با نیرنگ خودشان حق را شکست دهند و باطل را یاری کنند. این آیه مبارکه در مورد کافران و قریشیان کافر است که در سعی و تلاش هستند تا مردم

را از قرآن و پیامبر صلی الله علیه وسلم و دعوتش دور کنند و این کار آنان از روی نقشه و حساب و مکر است و برای جلوگیری و تضعیف آنها، نقشه می‌کشند. کید و مکر می‌کنند. یادداشت:

«یکیدون»: از ماده‌ی کید است و نوعی از چاره‌اندیشی برای انجام کاری است. می‌تواند کید نکوهیده باشد، یعنی چاره‌اندیشی مکارانه و فریبکارانه و می‌تواند کید ممدوح یعنی کید ستودنی باشد.

«وَأَكِيدُ كَيْدًا» (16) :

«و من (هم) حيله (و تدبير) ميکنم». یعنی: من هم تدبیر میکنم تا هیچ تدبیر و نیرنگ آن‌ها مؤثر واقع نشود. من نیز برای اظهار حق و دور کردن باطلی که آورده اند تدبیر مینمایم. هر چند کافران این را ناپسند بدانند. و مشخص است که پیروز چه کسی است، چرا که انسان بسی ناتوان تر و حقیرتر است از آن که خداوند توانمند و دانا را شکست دهد. مفسر أبو سعود در تفسیر خویش مینویسد: یعنی در مقابل نیرنگ آنان نیرنگی استوار و محکم به کار می‌برم که امکان ندارد رد بشود؛ چون در حالی که از همه چیز غافلند آنها را گرفتار می‌کنم. (أبو سعود ۴۳۸/۸).

در این آیه مبارکه، الله متعال به مسلمانان دعوتگر، تسلی و آرامش خاطر بخشیده و میفرماید که: غصه و تشویش نداشته باشید، از این به بعد طرف آنها من هستم و آنها نمیتوانند در مقابل من ایستادگی کنند، همه‌ی آنها را هلاک میکنم. اما وقتی که تو دعوت و مسئولیت خودت را انجام دادی، آن وقت هیچ مسئولیتی نداری. کیدی که در اینجا به الله نسبت داده می‌شود، از این نوع ممدوح آن می‌باشد.

از فحوای آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که: برخورد الله سبحان و تعالی با انسان، متناسب با عمل اوست. اگر در راه خیر قدم بردارد، الله هدایتش میکند: «جَاهِدُوا فِينَا لَنْهَدِيَهُمْ» (عنکبوت، 69) و اگر به دنبال کید باشد، گرفتار کید الهی می‌شود. «يَكِيدُونَ كَيْدًا وَ أَكِيدُ كَيْدًا» که الله متعال ما را از آن نگاه دارد.

«فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمَهُمْ رُويداً» (17) :

پس ای محمد! به کافران مهلت بده، اندک زمانی آنان را رها کن. (تا نسبت به ایشان اتمام حجت گردد، و بعدها کارشان زار و نزار، و خودشان در دنیا و آخرت شرمسار شوند). مدت زیادی نخواهد گذشت که نتیجه‌ی اعمال شان در برابرشان ظاهر خواهد شد و خواهند دانست که نیرنگ‌های آنان در برابر تدبیر من چه اندازه تأثیر داشته است. بناءً در برخورد با دشمن، نه خود عجله کنید و نه از الله متعال عجله بخواهید.

«إتمام حجت»: (پایان مرحله تبلیغ و بیان، در روند هدایت و ثبوت تکلیف و پایان گفت و گو و مناظره در برخورد با کافران را اتمام حجت گویند. قرآن کریم در بیان مراحل هدایت، از مقطعی یاد میکند که حقیقت در آن، به طور کامل و روشن بر مردم آشکار شده و دیگر جای هیچگونه شبهه و پرسشی باقی نمانده و هرگونه اعتراضی نامعقول و برخاسته از عناد و لجاجت است. اندیشه و روان مسلمان بر این مقطع نام «اتمام حجت» نهاده اند.

«مهل»: از ماده‌ی مهل است و به معنی سکون و آرامش و با تأنی کاری را انجام دادن است. مهلت هم یعنی فرصتی را ایجاد کردن برای اینکه کاری با حوصله به پایان برسد. همچنان «امهال»: وا گذاشتن و به تأخیر افگندن است «اندک زمانی» یعنی: مهلت‌شان ده به مهلتی نزدیک، یا مهلتی اندک و به زودی خواهی دید که چه عذاب خفت باری بر آنان فرود خواهد آمد. و نهایت و سرانجام تلخ حیات آنان را آنگاه که وقت عذاب فرا رسد مشاهده خواهی نمود.

نقش تخم زن و مرد در جنین :

در آیه مبارکه «يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ - 7 طارق» موضوع بحث خلقت و از آن جمله موضوع جنین مورد بحث قرار گرفت:

جنین در لغت به معنای پوشاندن چیزی از حواس است و به طفل که در شکم مادر، از آن رو که پوشیده و پنهان است جنین گفته می‌شود.

در صحیحین حدیثی از حضرت انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَكَلَّ بِالرَّحِمِ مَلَكًا، يَقُولُ: يَا رَبِّ نُطْفَةٌ، يَا رَبِّ عَلَقَةٌ، يَا رَبِّ مُضْغَةٌ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَفْضِي خَلْقَهُ قَالَ: أَدَكَرُّ أَمْ أَنْثَى، شَقِي أَمْ سَعِيدٌ، فَمَا الرِّزْقُ وَالْأَجَلُ، فَيَكْتَبُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ». (بخاری (6595) و مسلم (2624)). یعنی: خداوند فرشته را مأمور رحم زن حامله میکند و پس از استقرار نطفه فرشته میگوید: پروردگارا! نطفه است، پروردگارا علقه (خون بسته) است، پروردگارا مضغه (پاره گوشتی) است.

آنگاه که خداوند متعال اراده فرمود آن نطفه را خلق کند و بیافریند، فرشته عرض می کند: پروردگارا مرد است یا زن؟ بد بخت است یا سعادت مند؟ رزق او چیست؟ عمرش چقدر است؟ همه اینها را در زمانی که آن انسان در رحم مادر است فرشته مینویسد.

هر مرحله چهل روز طول میکشد؛ یعنی چهل روز نطفه، چهل روز علقه، و چهل روز سوم مرحله مضغه (یا تخلیق) گویند، و در انتهای مرحله مضغه ملائکه مأمور نوشتن میگردد و از جنسیت نوزاد هم مطلع است.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه میگوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ أَحَدَكُمْ يَجْمَعُ خَلْقَهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكًا فَيُؤَمِّرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ...». (بخاری: 3208).

یعنی: نطفه هر یک از شما مدت چهل روز در رحم مادر، جمع میشود. سپس تا چهل روز دیگر، به شکل خون بسته (علقه) در می آید. و بعد از چهل روز دیگر، به پاره گوشتی (مضغه)، تبدیل میشود. آنگاه، خداوند، فرشته ای را میفرستد و او را به نوشتن چهار چیز، مأمور می کند.

در انتهای مرحله مضغه است که تخلیق روی می دهد، به دلیل فرموده الله تعالی: «فَأَنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ» (سوره حج/ 5). یعنی: ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» (چیزی شبیه گوشت جویده شده)، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم). مخلقه: یعنی پاره ای از گوشت دارای صورت واضح، هیأت روشن و خلقت کامل؛ از چشم و دهان و دست و پا و غیره است.

پس در انتهای مرحله مضغه (که از روز هشتاد شروع میشود و تا صد و بیست روزه طول می کشد) اندک اندک شکل جنین ظاهر می گردد و جنسیت آن نیز به ملائکه مأمور خبر داده می شود.

در حالیکه ظاهر آیه آنست که کسی جز الله تعالی جنسیت نوزاد را نمی داند، چنانکه میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَبِيرٌ» (سوره لقمان 34).

یعنی: آگاهی از زمان برپایی قیامت مخصوص خداست، و اوست که باران را نازل میکند، و آنچه را که در رحم های (مادران) است میداند، و هیچکس نمیداند فردا چه به دست می آورد، و هیچکس نمیداند در چه سرزمینی میمیرد؟ خداوند عالم و آگاه است.

حال با جمع بین این آیه و حدیث فوق الذکر نتیجه می گیریم که معنای آیه این است که: قبل از خلقت نوزاد (یعنی قبل از اتمام مرحله سوم یعنی مرحله تخلیق)، این تنها خدا است که جنسیت او را می داند، ولی بعد از خلقتش (بعد از تخلیق) و بعد از آنکه به فرشته امر شد تا زمان أجل او را ثبت کند و جنسیت جنین به وی خبر داده شد، علم به جنسیت جنین دیگر جزو غیبیات نیست بلکه جزو عالم شهاده است، زیرا ملائکه مأمور نیز از جنسیت نوزاد مطلع شده پس از حالت غیبی خارج شده، از اینرو انسان هم می تواند از طریق ابزار آلات پیشرفته جنسیت جنین را بعد از اتمام مرحله مضغه (چهار ماه) از شکل گیری لقاح بداند و لذا دانستن این امر در کل مراحل مختلف ازین پروسه، توسط دستگاه های طبی ممکن و قابل پیشبینی میباشد.

امام ابن کثیر رحمه الله در تفسیر این آیه مینویسد: «جز خدای متعال کسی نمی داند که او چه چیزی می خواهد بیافریند، اما هرگاه به مذکر یا مؤنث بودن یا بدبخت یا خوشبخت

بودن جنین امر کرد، ملائکه موکل او نیز به آن آگاه شده و همچنین (بعد از وی) هرکس دیگری از مخلوقاتش را که بخواهد آگاه می شود». نکته دیگر اینکه: خدای متعال در آیه مذکور بطور عموم فرموده: «وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ» یعنی: «و آنچه را که در رحم های (مادران) است میداند». در این آیه مخصوصاً به جنسیت جنین اشاره نکرده است؛ بلکه فرموده که از احوال جنین آگاه است، و مسلماً دانستن جنسیت جنین تنها یکی از موارد احوال جنین است، اما دیگر موارد از قبیل: مقدار زمانی که جنین در شکم مادرش بسر خواهد برد، و مقدار حیاتش، و اعمال او، و مقدار رزقش، و شقاوت یا سعادت او نیز از دیگر مواردی اند که داخل در عموم آیه می شوند که تنها خداوند متعال از آن آگاهی دارد.

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة الاعلى
جزء 30

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 19 آیه است.

وجه تسمیه:

این سوره در مکه، پس از سوره‌ی تکویر، شرف نزول یافته است. و به سبب افتتاح با این فرموده خداوند متعال «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ» (الأعلى: 1) سوره «أعلى» نام گرفت و «سبح» نیز نامیده می‌شود.

قابل یادآوری است که: برخی از مفسران مشهور از جمله: ناصرالدین عبدالله بیضاوی مؤلف تفسیر «أنوار التنزیل و أسرار التأویل یا تفسیر بیضاوی»، مفسر محمود أفندی آلوسی مؤلف «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» و دانشمند مشهور اسلام محمد سید طنطاوی امام مسجد الأزهر شریف و ریس سابق پوهنتون الأزهر مصر و... در مورد تفسیر آیه‌های (14 و 15) می‌نویسند که: «تزکی: زکات فطر داد»، «و ذکر اسم ربه: در عید فطر، الله را تکبیر گفت»، «فصلی: نماز عید برگزار کرد».

شیخ الوسی روح المعانی به همین دلیل به مدنی بودن «سوره الأعلى» اشاره می‌کند؛ و استدلال می‌آورد که: شروع نماز عید و زکات فطر در مدینه بود، نه در مکه.

پیوند و مناسبت سورة الاعلى با سورة الطارق:

سوره‌ی «طارق» از آفرینش انسان و پیدایش آسمان و زمین بحث می‌نماید: «خلق من ماء دافق» (طارق آیه: 6)، (طارق آیه 11 و 12) و سورة الاعلى نیز اندکی گسترده تر به هر دو مورد اشاره می‌کند: (آیات متبرکه 2 ، 4 و 5 اعلى و).

تعداد آیات، کلمات و حروف سورة الاعلى:

«سورة الاعلى» از جمله سوره های مکی، دارای (1) رکوع، (19) نوزده آیت، (72) هفتاد و دو کلمه، (299) دوصد و نود و نه حرف و (133) یکصد و سی و سه نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث می‌توانید به تفسیر سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

در ضمن قابل تذکر است: سوره‌های را که با فرمان تسبیح خداوند آغاز می‌شود، مسبّحات گویند و «سوره أعلى»، آخرین سوره از سور مسبّحات می‌باشد.

فضیلت سورة الاعلى:

در حدیث شریف به روایت نعمان بن بشیر (رض) آمده است که: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در نمازهای عید و روز جمعه، سوره‌های: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ» و «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَشِيِّ» (الغاشیة: 1) را می‌خواندند و چه بسا که عید و جمعه در یک روز جمع می‌شد اما همین دو سوره را می‌خواندند».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در نماز وتر، سوره‌های: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ»، «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» (الکافرون: 1) و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (الإخلاص: 1) را می‌خواندند». علی (رض) روایت کرده است که: «رسول الله صلی الله علیه وسلم سوره اعلى را دوست داشتند».

أسباب نزول سورة أعلی:

در مورد أسباب نزول «سوره الاعلی» در حدیثی از حضرت عقبه بن عامر جهنی می خوانیم، زمانیکه سوره ی «سبح اسم ربک الاعلی» نازل شد، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «اجعلوها فی سجودکم» یعنی در سجده ی خود بخوانید: «سبحان ربی الاعلی»، «سبح اسم ربک الاعلی» به معنای پاک نگهداشت و پاک کردن است، معنای «سبح اسم ربک» این است که نام رب خود را پاک نگهدارید، هدف این است که تعظیم و تکریم نام رب خود را بجا آورید، و هر زمانیکه نام الله را بر زبان برانید خضوع و خشوع و ادب را مراعات فرماید.

موضوع و مطالب بحث سوره أعلی:

اگر به محتوای کلی این سوره با دقت نظر بیندازیم بوضاحت تام در خواهیم یافت که اساساً این سوره از دو بخش اساسی تشکیل یافته است:

اول: بخشی که در آن روی سخن با شخص به پیامبر صلی الله علیه وسلم است. و دستورهایی در زمینه تسبیح پروردگار و ایفای رسالت به او می دهد.

دوم: در این بخش از مؤمنان خاشع و فرمانبردار و کافران شقی سخن به میان آمده و عوامل سعادت و شقاوت این دو گروه به طور فشرده بیان شده است.

و در اخیر این سوره تأکید می یابد که همه مطالب و حقایقی متذکره تنها در قرآن عظیم الشان نه بلکه در سایر کتب و صحف پیشین، صحف ابراهیم و موسی، نیز بر آن تأکید شده است.

- همچنان از متن کلی این سوره مبارکه و بخصوص از آیه شش آن «سُقْرُنْكَ فَلَا تَنْسَى»، طوری معلوم میگردد که، این سوره در دوران خیلی ابتدایی مکه، زمانیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم به در یافت وحی عادی نگردیده بودند و تشویش داشتند که مبادا برخی از وحی را فراموش کنند، نازل گردیده است.

طوریکه ملاحظه می فرماید: در اولین پنج آیات بحث روی خدای شناسی و مبادی توحید صورت گرفته و در آیات بعدی به پیامبر صلی الله علیه وسلم اطمینان های ذیل از جناب پروردگار با عظمت داده شده است، نکات عمده این اطمینان ها عبارتند از:

- به پیامبر صلی الله علیه وسلم اطمینان داده شده است که: به لطف و عنایت الهی قرآن را فراموش نخواهد کرد.

- اطمینان داده شده که: مأموریت او را در کار دعوت بسوی الله دشوار نه ساخته، در این منحصر میسازد که به کسی پند دهد و به هدایت و رهنمائی اش اهتمام ورزد که از دعوت مایه می گیرد و در او استعداد پند پذیری سراغ میشود.

- کسیکه بی باک نیست، نسبت به عواقب خوب و بد عملکرد های خود بی اعتنائی ندارد، بر خود میترسد، از عواقب افکار و نظرات خود بد خود و جامعه بیم دارد و از انجام ظلم و فساد حاکم بر جامعه هراسان است، مخاطب اصلی این دعوت الهی است، چنین کسی حتماً این پیام رهائی بخش را باگوش دل خواهد شنید. ولی عناصر شقی و بدبخت از آن خود داری می ورزند.

- کسی که به تزکیه فکری و اخلاقی خود اهتمام ورزد، پروردگارش را بیاد آرد و نماز برپا دارد، به فلاح و رستگاری رسد.

- مردم زندگی دنیا را برمی‌گزینند، به اهداف زود رس و پیش پا افتاده می‌چسبند، در حالیکه دنیا، ناچیز است و ناپایدار و آخرت بهتر است و پایدار.

- به پیامبر صلی الله علیه وسلم اطمینان داده شده است که: رسالت تو تداوم رسالت پیامبران و اولعزمی چون حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام است که بزرگترین تمدنها را پایه‌گذاری کردند و مستکبرین بزرگ تاریخ بدست آنان سرنگون گردیدند، پیام تو و آنان یکی است و پایان کار تان یکی.

در آخر، کلام سوره مبارکه اعلی با این مطلب به پایان رسانده شده است که رستگاری تنها برای کسانی است که عقاید، اعمال و اخلاق خود را پاک کنند و نام پروردگار خود را ذکر کرده نماز بخوانند. اما متأسفانه تمام هم و غم مردم رفاه و آسایش و منافع و لذت‌های همین دنیا است و بس، در حالی که هم و غم اصلی آن‌ها بایستی آخرت می‌بود. چراکه آخرت باقی است و دنیا فانی و نعمت‌های آخرت به مراتب بیش از نعمت‌های دنیا است. این حقیقت تنها در قرآن عظیم الشان نیامده است، بلکه در صحیفه‌های ابراهیم و موسی هم همین حقیقت به انسان یادآوری شده است.

مفسران مشهور جهان اسلام از جمله شیخ قرطبی (أبو عبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی) در تفسیر خویش می‌نویسد: معمولاً صحابه کرام از جمله حضرت عبد الله بن عباس، ابن عمر، ابن زبیر، أبو موسی و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهم أجمعین، چنین بودند که هر گاه این سوره را تلاوت می‌کردند، قبل از آن می‌گفتند: «سبحان ربی الأعلی». یعنی در خارج از نماز وقتی تلاوت کنند چنین گفتن مستحب است.

ترجمه و تفسیر سُورَةِ الْأَعْلَى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ﴿١﴾ الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى ﴿٢﴾ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى ﴿٣﴾ وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى ﴿٤﴾ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى ﴿٥﴾ سَنُقَرِّبُكَ فَلَا تَنْسَى ﴿٦﴾ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى ﴿٧﴾ وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى ﴿٨﴾ فَذَكَرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَى ﴿٩﴾ سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى ﴿١٠﴾ وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى ﴿١١﴾ الَّذِي يَصَلِّي النَّارَ الْكُبْرَى ﴿١٢﴾ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَا ﴿١٣﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ﴿١٤﴾ وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى ﴿١٥﴾ بَلِ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿١٦﴾ وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴿١٧﴾ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى ﴿١٨﴾ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى ﴿١٩﴾

ترجمه مختصر:

- «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (1) «نام پروردگار برترت را به پاکی یاد کن».
- «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى» (2) «(همان) که آفرید پس درست و استوار ساخت».
- «وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» (3) «و (همان) کسیکه اندازه گیری کرد پس هدایت نمود».
- «وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى» (4) «و کسیکه چراگاه را رویانید».
- «فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى» (5) «سپس آن را خشک و سیاه گردانید».
- «سَنُقَرِّبُكَ فَلَا تَنْسَى» (6) «ما بزودی (قرآن را) بر تو می خوانیم، پس هرگز فراموش نخواهی کرد».
- «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى» (7) «مگر آنچه را که خدا بخواهد، به یقین او پنهان و پیدار میداند».
- «وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى» (8) «و تو را برای شریعت ساده و آسان آماده میسازیم».
- «فَذَكَرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَى» (9) «پس یاد دهانی کن چون یاد دهانی سود بخشد».
- «سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى» (10) «هرکس (از پروردگار با عظمت ما) میترسد پند خواهد پذیرفت».
- «وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى» (11) «و بدبخت‌ترین فرد از آن دوری خواهد گزید».
- «الَّذِي يَصَلِّي النَّارَ الْكُبْرَى» (12) «(همان) کسیکه در آتش بزرگ (جهنم) در خواهد آمد».
- «ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى» (13) «سپس در آن (آتش) نه می میرد و نه زنده میماند».
- «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» (14) «یقیناً کسی که خود را پاک (و تزکیه) کند، رستگار شد».
- «وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى» (15) «و (نیز کسی که) نام پروردگارش را یادکرد پس نماز گزارد».
- «بَلِ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (16) «بلکه شما (مردم) از زندگی دنیا را ترجیح میدید».
- «وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (17) «در حالی که آخرت بهتر و ماندگارتر است».
- «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى» (18) «بی گمان این (فحوا) در کتاب‌های پیشین بوده است».
- «صُّحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» (19) «صحیفه‌های ابراهیم و موسی».

تفسیر مختصر:

«سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (1):

«نام پروردگار برترت را به پاکی یاد کن». یعنی: او را از هر چه که سزاوار وی نیست، با گفتن جمله: «سبحان ربی الاعلی» به پاکی یاد کن. در حدیث آمده است: «هر وقت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم این آیه را می خواند، می گفت: (سبحان ربی الاعلی)» (امام احمد آن را از ابن عباس روایت کرده است). مراد از «اعلی» این است که: الله متعال برتر، والاتر و بزرگتر از هر چیزی است که وصف کنندگان آن را وصف می کنند. علما فرموده اند: برای خواننده این آیه مستحب است که چون آن را می خواند؛ «سبحان ربی الاعلی» بگوید چنان که رسول الله صلی الله علیه و سلم و جمع دیگری از صحابه و تابعین کرام این گونه می کردند. همچنان در حدیث آمده است که: چون این آیت نازل شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که (اجعلوها فی سجود کم = این را در سجده های خویش بگردانید) و ازینجاست که در سجده سبحان ربی الاعلی خوانده میشود. هکذا در حدیثی از عقبه بن عامر جهنی (رض) روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور خواندن «سبحان ربی الاعلی» را در سجده بر اساس همین آیه و خواندن «سبحان ربی العظیم» را در رکوع بر اساس آخرین آیه ی سوره ی واقعه «فسبح باسم ربک العظیم» داده بود. (مسند احمد، ابوداود، ابن ماجه، ابن حبان، حاکم، ابن المنذر) در این آیه مبارکه ملاحظه می فرمایم که: پروردگار با عظمت ما به تسبیح خود فرمان میدهد که متضمن ذکر و عبادت برای او و کرنش و انقیاد در برابر شکوه، جلال، عظمت و بزرگی اش می باشد. این تسبیح، تسبیحی باشد که شایسته عظمت پروردگار ما باشد، به این صورت که نام های نیکوی او یاد شوند، نام های نیکویی که به سبب معانی نیکو و عظیمی که دارند بر هر نامی برتری دارند. نیز کارهای پروردگار با عظمت ما باید یاد شوند.

«سَبِّحْ»:

- الله از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است.

- الله از هر تشابهی به موجودات دیگر منزّه است.

- «رَبِّكَ»: از ریشه رب: تربیت و پرورش دهنده.

- «الْأَعْلَى»: از صفات الله؛ برتر، بالاتر، الله بالاست.

«الْأَعْلَى»:

- عَلُو ذَات: ذاتاً در آسمان و بالاست و عرش و علمش همه جا إحاطه دارد.

- عَلُو الْقَهْر: در مقابل ظالمان قاهر و قدرتمند است.

- عَلُو قَدْر: قدر و منزلتش بالاست.

«الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى» (2):

«کسیکه آفرید و استوار داشت».

از جمله کار با عظمت اینست که: همه مخلوقات را آفریده، شکلش را نیکو ساخت، قامتش را برابر داشت، اعضایش را مناسب نمود و آفرینش او را محکم زیبا ساخت تا از عهده تکالیف برآید. طوریکه در سوره ی سجده می فرماید: «الذی أحسن کل شیء خلقه» «همان کسی که هر چیزی را که آفریده نیکو آفریده است.» (سجده: 7)

در البحر آمده است: یعنی همه چیز را منظم خلق کرده است به طوری که ناهماهنگی در آنها مشهود نیست، بلکه در استواری و استحکام متناسب بوده و بیانگر آنند که از جانب خداوند دانا و حکیمی هستی یافته اند. (البحر ۴۵۸/۸). «خُلِقَ»: خلق کرد.

«فَسَوَّى»: بدون نقص و به بهترین شکل و ترکیب.

«وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» (3):

پروردگار با عظمت ما همه چیز را اندازه گیری کرده و همه مخلوقات را به اندازه راه نموده است. این هدایت عام است که هر مخلوقی را به آنچه صلاح او در آن است هدایت کرده است. نعمت های دنیوی از زمره هدایت مذکور می باشند.

مفسران فرموده اند: به منظور افاده‌ی عموم مفعول را حذف کرده است؛ یعنی مخلوق و حیوانی را آن‌گونه که شایسته است آفریده و آن را به وظیفه‌ی خود هدایت و راهنمایی کرده و آن را به آنها یاد داده است. (به روح المعانی ۱۰۴/۳۰ و التسهیل ۱۹۳/۴ مراجعه شود).

هدایت چند نوع است؛ من جمله:

1 - هدایت تکوینی یا طبیعی، تمام اندام و اعضای درونی و بیرونی و پیکره‌ی گیاه و حیوان را فرا می گیرد...

2- هدایت غریزی: مخصوص حیوانات است که بر حسب مراتب رشد غریزی، اندک اراده و درک و شعوری در آنها، مشهود و ملموس است...

3 - هدایت فطری: این‌گونه هدایت، صورت کاملتری از هدایت غریزی و اولین دریچه‌ی عقل و اختیار در طرق زندگی است که بر روی ذهن انسان باز می‌شود...

4 - هدایت عقلی مستقل و مختار: ترتیب دریافته‌های فطری و محسوس و بدیهی برای رسیدن به مسایل نظری است...

5 - هدایت وحی و نبوت (تشریحی): این هدایت، تکمیل‌کننده‌ی هدایت‌های پیشین و عالی‌ترین مراتب هدایت برای تقویم عقل و استقامت بر صراط مستقیم است...» [بر گزیده‌ای از: پرتوی از قرآن و تفسیر فرقان].

«وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى» (4):

و کسی که از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن انواع گیاهان و علف های زیادی می‌روید که مردم و چهار پایان و همه حیوانات از آن می‌خورند.

«الْمَرْعَى»: «آنچه چارپایان با آن تغذیه شوند، از گیاه تر و خشک». اگر چه در آیه مبارکه لفظ «مرعی» به کار رفته است که بر علف حیوانات اطلاق می‌شود، ولی سیاق عبارت نشان دهنده‌ی آن است که مراد از آن در این جا تنها علف نیست، بلکه تمام گونه های گیاهی است که از زمین می‌رویند.

«فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى» (5):

سپس بعد از آنکه مدت زمانی را به پایان برد که پروردگار با عظمت ما مقرر نموده بود در آن مدت زمان تر و تازه باشد، آن را درهم پیچید و «فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى» آنگاه آن را سیاه و خشک گردانید. البته این هشدار به انسان هم است که همیشه جوان و شاداب باقی نمی‌ماند. در این پنج آیات متبرکه که در فوق بیان یافت: آیه اولی متضمن دستور به تنزیه و تقدیس نام الله است و چهار آیه‌ی بعدی در رابطه با اوصاف و تعریف الله متعال

است تا بیانگر تعظیم نام الله و تعظیم ذات مبارک او و تنزیه او از شریک، همسر، فرزند و ... باشد.

هكذا الله متعال بعد از یادآوری دلایل قدرت و یگانگی خود، فضل و کرم خود را نسبت به پیامبرش یادآور شده و می‌فرماید:

«سَنُفَرِّقُكَ فَلَا تَنسَى» (6):

(ما قرآن را بر تو خواهیم خواند و تو دیگر آن را فراموش نخواهی کرد). کتابی را که بر تو وحی نموده ایم محافظت می‌کنیم و آن را در دل تو جای می‌دهیم و تو از آن چیزی را فراموش نخواهی کرد. یعنی در حوزه‌ی هدایت کاستی و کمبود نخواهی یافت، زیرا ما به مقتضای شرایط و ظروف و به مقتضای احوال، بر تو این هدایت را قرائت می‌کنیم، طوری که جمله: **«فَلَا تَنسَى»** آن را فراموش نکنی، پس خوف نسیان و فراموشی نداشته باش، چون به گونه‌ای این هدایت را بر تو ارزانی خواهیم داشت که آن را فراموش نکنی. این وعده‌ی الله متعال به فرستاده‌ی خود می‌باشد که هر آنچه یاد گرفتی فراموش نمی‌کنی.

در این آیه متبرکه نوید و مژده بزرگی از جانب پروردگار با عظمت ما به پیامبر صلی الله علیه وسلم، است مبنی بر این که پروردگار با عظمت ما دانشی به او می‌دهد که آن را فراموش نمیکند.

در ضمن این آیه مبارکه متضمن معجزه‌ی حضرت محمد صلی الله علیه وسلم می‌باشد؛ زیرا او بی‌سواد بود، و با خواندن و نوشتن بلد نبود، با وجود آن هرگز آنچه را جبرئیل بر او می‌خواند فراموش نمی‌کرد. و این که این کتاب با عظمت را بدون درس و تکرار حفظ کرده و آن را فراموش نمی‌کرد، یکی از بزرگترین دلایل صدق نبوتش می‌باشد. ابن کثیر فرموده است: بدین ترتیب الله متعال به پیامبرش صلی الله علیه وسلم وعده داده است که چیزی بر او خواهد خواند که آن را فراموش نمی‌کند. (مختصر ۳/۶۳۰).

شان نزول آیه مبارکه:

چون جبرئیل علیه السلام بر رسول الله صلی الله علیه وسلم وحی را فرود می‌آورد، هنوز او از القای آخر آیه فارغ نمی‌شد که رسول الله صلی الله علیه وسلم آغاز آیه را تکرار می‌کردند تا مبادا آن را فراموش کنند. پس این آیه نازل شد و الله متعال خواندن قرآن را بر پیامبرش الهام نموده و ایشان را از فراموش کردن آن محفوظ داشت.

«إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى» (7):

«مگر آنچه که حکمت الهی اقتضاء کند که آن را فراموش کنی».

و پروردگار با عظمت ما آشکارا و پنهان را می‌داند و آنچه را که مصلحت بندگانش می‌باشد می‌داند. بنابراین هر آنچه بخواید به عنوان شریعت مقرر می‌دارد و به آن فرمان می‌دهد.

مفسران در معنی عبارت: **«يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى»** فرموده اند که: الله متعال نسبت به آنچه بنده‌ای از قرائت و حدیث آشکار می‌کند و یا مخفی و پنهان کند، آگاه و مطلع است، برخلاف بندگان که از امور سری و مخفی آگاهی ندارند. دلیل اینکه الله در این آیه ابتدا کلمه‌ی: **الْجَهْرَ** (آشکار) را ذکر فرموده و بعد کلمه‌ی **يَخْفَى** (پنهان)، این است که به بندگانش بفهماند: همان‌گونه که جهر و آشکار را می‌داند، سیر و پنهان را نیز می‌داند تا به یقین برسند که الله عالم به پیدا و پنهان است.

«وَيْسِرُكَ لِلْإِسْرَى» (8):

«و تو را برای شریعت ساده و آسان آماده میسازیم». یعنی: بر تو عمل بهشت را آسان می‌گردانیم و بر تو وحی را آسان می‌گردانیم به طوریکه آن را به‌سادگی حفظ کنی و به آن عمل نمایی.

راه سهل و آسان یعنی به دور از حَرَج که همان شریعت اسلامی است و بر پایه سهل و آسان‌گیری در دین بُنیان نهاده شده است؛ آنجا که الله متعال می‌فرماید: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (الحج: 78) در دین شما حرج و سختی وجود ندارد. الله متعال در این آیه به رسولش می‌فرماید که نه تنها دین و شریعت تو از همه ادیان آسان‌تر است، بلکه هر چیزی را برای تو آسان می‌کنیم. به عبارتی هم کار تبلیغ هدایت را آسان می‌کنیم و هم تو را آماده می‌کنیم که آن کار را انجام دهی و هدایت را تبلیغ کنی، پس حال که این چنین است، تکلیف تو هم روشن است.

و این هم مژده ای دیگر است که پروردگار با عظمت ما همه کار های پیامبرش را آسان می‌گرداند و آئین و شریعت او را سهل و ساده می‌نماید.

«فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى» (9):

«پس اگر پند و اندرز سودمند باشد پند و اندرز بده».

در این آیه به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: به شریعت الهی و آیات او پند بده اگر پند مورد قبول واقع گردد، و موعظه و اندرز بگو اگر کسی گوش کند، خواه از پند دادن تمام هدف آن برآورده شود یا برخی از آن برآورده گردد. مفهوم آیه این را می‌رساند که اگر پند دادن سودمند نباشد به این صورت که پند دادن به شر و بدی بیفزاید یا از خیر و خوبی بکاهد در این صورت نباید پند داد. و پند دادن مردم را به دو گروه تقسیم می‌کند؛ کسانی که استفاده می‌برند و کسانی که استفاده نمی‌برند.

کسانی که از پند استفاده می‌برند آن‌های هستند که از پروردگار با عظمت ما می‌ترسند و هرگاه انسان بداند که پروردگار با عظمت ما او را به خاطر کارهای که کرده است مجازات می‌کند، و از کیفر او بهراسد، از آنچه پروردگار با عظمت ما را ناخشنود می‌نماید دوری می‌کند و برای انجام دادن کارهای خوب تلاش می‌نماید.

مفسر شهیر جهان اسلام ابن کثیر فرموده است: از اینجا روش و آداب نشر دانش و علم برگرفته می‌شود؛ یعنی آن را نباید نزد نا اهل و ناشایست یادآوری کرد. مانند فرموده‌ی حضرت علی علیه السلام که فرمود: «نباید چیزی را به مردم بگویی که عقلشان قدرت فهم آن را ندارد؛ چون این امر برای بعضی مایه‌ی فتنه است» و فرمود: «طوری با مردم صحبت کنید که آن را بفهمند، آیا دوست دارید خدا و پیامبرش تکذیب شوند؟ ! (مختصر ۶۳۰/۳).

«سَيَذَكُرُ مَنْ يَخْشَى» (10) :

«هرکس (از پروردگار با عظمت ما) می‌ترسد پند خواهد پذیرفت». یعنی کسی که به الله مؤمن باشد و از قهر و عذابش ترس و خشیت داشته باشد، پند و اندرز خواهد گرفت.

«وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى» (11):

«و بدبخت‌ترین فرد از آن دوری خواهد گزید». و اما کسانی که از پند بهره نمی‌برند بدبخت‌ترین افرادی هستند که وارد بزرگ‌ترین آتش می‌شوند و با آن می‌سوزند.

«الْأَشْقَى»: «کافری که اندرز قرآنی و قوانین الهی را گوش نگیرد.»

«الَّذِي يَصَلِّي النَّارَ الْكُبْرَى» (12) :

«آن کسیکه داخل بزرگترین آتش خواهد شد.»

یعنی: در آتش وحشتناک و بسیار دردناک که آتش جهنم است. آتش که 70 برابر آتش دنیا است می سوزند.

در حدیث آمده است: «نَارُكُمْ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ»، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ كَأَنَّ لَكَافِيَةً قَالَ: «فُضِّلَتْ عَلَيْهِنَّ بِتِسْعَةٍ وَسِتِّينَ جُزْءًا كُلُّهُنَّ مِثْلُ حَرِّهَا» [بخاری: 3265 و مسلم: 2843] رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «آتش دنیا، یک هفتادم آتش دوزخ است». گفتند: یا رسول الله! مگر آتش دنیا، کافی نیست؟ فرمود: «آتش دوزخ، شصت و نه مرتبه، سوزنده تر از آتش دنیا است. و هر مرتبه آن، به اندازه آتش دنیا، سوزندگی دارد».

مفسر حسن فرموده است: «نار کبری» یعنی آتش آخرت، و «نار صغری» یعنی آتش دنیا.

«ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى» (13) :

«آن گاه در آن جا نه می میرد و نه زنده می شود». آنان عذاب دردناکی می بینند که هیچ گونه استراحت و آرامشی ندارد. تا جائیکه آن ها آرزوی مرگ می کنند اما مرگ هم به سراغ شان نمی آید. واقعاً! دشوارترین زندگی بر انسان روزی است که نه زنده امیدوار باشد و نه مرده ای که طور کامل نابود شود.

همان طور که پروردگار با عظمت ما می فرماید: «لَا يَقْضِي عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يَخَفُّ عَنْهُمْ مِّنْ عَذَابِهَا» نه میمیرند و نه از عذابشان کاسته می گردد.

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» (14) :

«بهراستی کسیکه خود را [از کفر و گناه] پاک کند، رستگار خواهد شد». هرکس که خودش را پاکیزه کند و خویشتن را از شرک ورزیدن و ظلم و رفتار های زشت پاک دارد قطعاً رستگار است.

«أَفْلَحَ»: «رستگار شد، از آتش دوزخ نجات یافت و وارد بهشت شد.»

«مَنْ تَزَكَّى»: «آن کسی که بعد از تخلیه از شرک و معصیت ها خود را به وسیله ایمان و اعمال صالح پاک گردانید و به وسیله پرداخت زکات از بخل دوری جست.» تزکیه در اصل به معنی نمو و رشد دادن است، هکذا تزکیه به معنی تطهیر و پاک کردن نیز آمده است.

بنابا بصورت کل باید گفت که: تزکیه، آن است که فکر از عقاید فاسد و نفس از اخلاق فاسد و اعضاء از رفتار فاسد، پاک شود و زکات پاک کردن روح از حرص و بخل و مال از حقوق محرومان است.

قرآن عظیم الشان پس از یازده سوگند میفرماید: «سوگند به همه این ها که هرکس نفس خود را تزکیه کند، رستگار است و هرکس نفس خود را آلوده ساخت، (از لطف الله) محروم گشت. قرآن عظیم الشان هدف پیامبران را تزکیه و پرورش نفوس ذکر کرده است.

«تزکی» از زکوه مشتق است به معنای پاک کردن می باشد، زکات مال را هم به خاطر زکات میگویند که بقیه مال را برای انسان پاک می گرداند، در اینجا لفظ «تزکی» عام است، که هم شامل تزکیه ایمانی و هم شامل تزکیه اخلاقی می شود، و هم ادای زکات مال را.

برای رسیدن به تزکیه برخی از مفسرین دو مرحله را مورد پیشنهاد قرار داده اند:
1- تهذیب نفس از بدی ها یعنی تصفیه قلب از اخلاق بد و اجتناب از گناه. این عمل را تصفیه و تخلیه هم مینامند.

2- پرورش و تکمیل نفس به وسیله تحصیل علوم و معارف حقه و فضائل و مکارم اخلاق و انجام عمل صالح. این عمل را تخلیه هم می گویند، یعنی پرورش و تکمیل و آرایش دادن. البته قبل از تخلیه و تخلیه باید انسان نقاط ضعف خود را بشناسد.
«وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى» (15):

«و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد». و به ذکر پروردگارش مشغول شود و قلبش با ذکر او انس بگیرد چنین کسی کارهای می کند که پروردگار با عظمت ما را خشنود گرداند به خصوص نماز می خوانند که نماز ترازوی ایمان است. هستند عده ای از مفسرین که در تفسیر «تَزَكَّى؛ فَصَلَّى» می فرمایند: «زکات فطریه بدهد و نماز عید بخواند». گرچه این مفهوم را نیز شامل می شود اما معنی آیه تنها این نیست.

«بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (16):

«بلکه زندگی دنیا را ترجیح میدهید». یعنی نعمت از بین رونده و ناخوش آن را بر می گزینند و آخرت را رها می کنید.

تمام دغدغه، هوش و فکر شما دنیا و رفاه و آسایش و منافع و لذت های آن است و گمان می کنید منفعت واقعی همان است که در این جا به دست بیاید و اگر در این جا از چیزی محروم شدید گمان می کنید زیان واقعی همین است که دچار آن شده اید. با تأسف باید گفت: هستند انسانان که برای تحصیل آنچه عاجل است تلاش می ورزند و از آنچه در آینده وعده داده شده چشم می پوشند.

«وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (17):

«و آخرت بهتر و ماندگارتر است». در این آیه پروردگار ما میفرماید: در حالی که آخرت از هر نظر از دنیا بهتر و ماندگارتر است. چون آخرت سرای جاودانگی و بقا است و دنیا سرای فنا و نابودی است. پس مؤمن عاقل بهتر را رها نمی کند و زشت تر را بر نمی گزیند و آرامش و راحتی همیشگی را به خاطر لذت و شادمانی آنی از دست نمی دهد. پس محبت دنیا و ترجیح دادن آن بر آخرت اساس هر اشتباهی است.

ابن مسعود (رض) این آیه را خواند و سپس به یارانش گفت: می دانید چرا دنیا را بر آخرت ترجیح دادیم؟ گفتند: نه. گفت: چون دنیا خوراک و نوشیدنی و زن و لذات و خوشگذرانی را نقداً به ما ارزانی می دهد، و آخرت از دید ما پنهان و گم است. پس ما عاجل را دوست داشته و آجل را رها کرده ایم. (تفسیر خازن ۴/۲۳۶).

«إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى» (18):

«بی گمان این در کتاب های پیشین بوده است». تمام مضامین، امر نیکو و اخبار خوبی که در این سوره مبارکه برایتان بیان شد منحصر به این کتاب آسمانی نیست بلکه در کتاب های قبلی آسمانی نیز بیان گردیده است از جمله کتاب های ابراهیم و موسی که بعد از محمد بزرگ ترین و شریف ترین پیامبران هستند.

پس این ها فرامینی است که در هر شریعتی آمده اند چون به منافع هر دوجهان بر می گردند و این اوامر در هر زمان و مکانی صلاح و منفعت انسانها را تأمین میکنند.

«صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» (19):

«صحف و کتاب‌های ابراهیم و موسی». و آن ده صحف است برای ابراهیم (ع) و تورات است برای موسی (ع).

«صُحُفِ»: بدل از صُحُفِ قبلی است. این آیه اشاره به این واقعیت دارد که اصول کلی و مطالب اساسی ادیان آسمانی همگی یکسان بوده و از یک منبع سرچشمه گرفته‌اند، و تنها تعلیمات و دستوراتی با هم تفاوت داشته است که اختلاف زمان و رشد انسان مقتضی آن بوده است. (تفسیر نور مصطفی خرمدل).

یادداشت:

این دومین جا از قرآن عظیم الشان است که در آن به صحیفه‌های موسی و ابراهیم اشاره شده. پیش از این در (آیات 36-37 سوره ی نجم) همچنین اشاره بعمل آمده است.

موضوعات و مضامین صحف ابراهیمی:

آجری از حضرت ابو ذر غفاری روایت کرده است که او از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کرد: صحیفه‌های حضرت ابراهیم چگونه و چه بودند؟ آن حضرت در جواب فرمودند: در آنها امثال عبرت بیان شده بود، در مثالی به پادشاه ظالمی خطاب شده است که ای مسلط شونده بر مردم و مغرور و مبتلا، بدین جهت به تو سلطنت ندادم که تو در دنیا مال را روی مال انباشته کنی، دادن اقتدار بدین جهت بود که نگذاری فریاد مظلومی به من برسد، زیرا قانون من این است که فریاد مظلوم را بی جواب نمی گزارم، اگر چه از زبان کافری بر آید.

و در مثال دیگری عموم مردم را مورد خطاب قرار داده است، که کار عاقل چنین است که اوقات خود را سه قسمت تقسیم کند: یکی وقت عبادت الله و مناجات به در بار او باشد، دوم برای محاسبه ی اعمال خویش و تدبیر و فکر، در عظمت قدرت و صنعت الله، سوم برای تحصیل ضروریات زندگی و انجام نیازهای طبیعی.

و فرمود: برای عاقل ضروری است که از احوال زمان خود آگاه باشد، و به کارهای مقصودی مشغول گردد، زبان خویش را در کنترل خود در آورد، و کسی که کلام خود را و عمل خود بشمارد، کلامش خیلی کم و فقط در کارهای ضروری به کار رود.

موضوعات و مضامین صحف حضرت موسی:

حضرت ابوذر میفرماید: سپس من عرض کردم در صحف موسی علیه السلام چه بود؟ فرمود: در آنها فقط عبرت بود که از آن جمله موارد ذیل است:

در تعجب نسبت به کسی به مُردن، یقین دارد، باز هم دل به خوشیها سپرده است، و تعجب از کسی که به تقدیر، ایمان دارد، و باز عاجز و در مانده و غمگین باشد، و در تعجب از کسی که به حساب آخرت یقین دارد و از عمل دست برداشته بنشیند.

حضرت ابوذر میفرماید، باز سؤال کردم: آیا از آن صحیفه‌ها در وحی که بر شما نازل می شود چیزی آمده است؟ فرمود: ای ابوذر! این آیات را بخوان: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى، وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى، بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى، إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى، «صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» (قرطبی)

حکم ایمان داشتن به کتب آسمانی:

قبل از همه باید گفت شخصیکه به سایر کتاب‌های آسمانی دیگر (تورات و انجیل و زبور

و صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى) ایمان نیاورد، ایمان او مقبول نیست و بعنوان مسلمان محسوب نمیشود.

دلیل واجب بودن ایمان به کُتُب آسمانی:

دلیل واجب بودن ایمان به سایر کتاب آسمانی حکم و امر پروردگار با عظمت است که میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» (سوره نساء 136). یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید به کتابی که بر پیامبرش نازل کرده و بر کتابی که از قبل نازل نموده است ایمان بیاورید و هر کس به الله، ملائکه، کتابها، پیامبران و روز آخرت کافر شود در گمراهی بسیار دوری افتاده است».

الله تعالی بندگان مؤمنش را در این آیه امر می کند که به الله و پیامبرش، محمد صلی الله علیه وسلم و کتابی که بر او نازل نموده که قرآن می باشد و کتابی که از پیش نازل نموده که شامل تمام کتابهای پیشینیان مانند تورات، انجیل و زبور می باشد، ایمان بیاورند. سپس در آخر آیه بیان می کند که هر کس به چیزی از ارکان ایمان کافر شود در گمراهی بسیار دوری افتاده و از مسیر درست خارج گشته است.

و باز در بیان ایمان به تمام کتابها الله تعالی به بندگان مؤمنش امر میکند که اهل کتاب را با این سخن مورد خطاب قرار دهند: «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (سوره بقره 136). یعنی: «بگوئید به خدا و آنچه که بر ما فرو فرستاده شده و آنچه که به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نواسه های یعقوب فرو فرستاده شده و آنچه که به موسی و عیسی داده شده و (نیز) آنچه که به (دیگر) پیامبران از سوی پروردگارشان نازل شده است، ایمان آورده ایم. و در ایمان آوردن به پیامبران بین هیچکدام از آنان تفاوتی نمی گذاریم. و فرمانبردار او (خداوند) هستیم».

آیه در برگیرنده ایمان مؤمنان به آنچه خداوند بر آنها به واسطه رسولش صلی الله علیه وسلم نازل نموده و آنچه بر پیامبران که در آیه ذکر شده و آنچه بر بقیه انبیاء نازل شده است، می باشد و آنها در ایمان به پیامبران بین هیچکدام فرقی نمی گذارند و به تمام پیامبران و تمام کتابهای که خداوند به ترتیب نازل نموده است، باور دارند.

بنابراین طبق آیات صریح قرآن، هر کس به کتابهای آسمانی قبل از قرآن ایمان نداشته باشد او کافر است، زیرا ایمان نیاوردن به آن کتابهای آسمانی دیگر به معنای تکذیب آیات خداوند بر دیگر پیامبران است در حالیکه همه ی پیامبران الهی به حق از سوی الله تعالی برای ارشاد انسانها فرستاده شده اند و بعضی از آنها دارای کتاب آسمانی بودند.

نکاتی ضروری و دانستنی:

اولاً: شخصی مسلمان قبل از همه باید بداند که همه کتابهای آسمانی بجز قرآن کریم مورد تحریف و تغییر قرار گرفته است. زیرا خداوند عزوجل در قرآن کریم از تحریف، تغییر و تبدیل توسط اهل کتاب بر کتابهای الله تعالی که بر آنها نازل شده خبر می دهد. الله تعالی در حق یهود می فرماید: «أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (بقره 75) یعنی: «آیا امید دارید که به شما ایمان بیاورند در حالیکه دسته از آنها کلام خدا را میشنوند سپس بعد از اینکه آن را

میفهمند و در حالیکه می دانستند آن را تحریف مینمودند» و می فرماید: «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يَحْرِفُونَ الْكَلِمَ عَن مَوَاضِعِهِ» (سوره نساء 64) «و کسانی از اهل یهود کلام را از جایگاه خود تحریف میکنند».

و الله تعالی از نصاری خبر می دهد میفرماید: «وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يَنْبئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ* يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» (سوره مائده 14-15).

یعنی: و کسانی که گفتند ما نصاری هستیم پیمان گرفتیم و بخشی از آنچه به آن اندرز داده شده بودند فراموش کردند و ما تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکندیم و به زودی خدا آنان را از آنچه می کردند باخبر می سازد. ای اهل کتاب پیامبر ما به سوی شما آمده است که بسیاری از کتاب که پوشیده می داشتید برای شما بیان می کند و از بسیاری درمی گذرد.

آیات دلالت دارند بر اینکه یهود و نصاری کتابهای نازل شده بر خودشان را تحریف نموده اند. و این تحریف گاهی با زیاد کردن و گاهی با کم کردن بوده است.

و دلیل بر زیاد کردن بر کتابها آن این سخن الله تعالی میباشد: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ» (سوره بقره 79).

«ویل به حال کسانی که کتاب را با دستانشان نوشتند سپس می گویند این از جانب خداست تا با بهای بی ارزش بفروشند پس ویل به حال آنها از آنچه با دستهایشان نوشتند و ویل به حال کسانی که آن را بدست آوردند».

و دلیل بر نقصان آن این فرموده الله تعالی است: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ» (مائده 15). «ای اهل کتاب پیامبر ما به سوی شما آمده است که بسیاری از کتاب که پوشیده می داشتید برای شما بیان میکند» و میفرماید: «قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا» (سوره أنعام 9) «بگو چه کسی آن کتابی را که موسی آورده نازل کرده که برای مردم روشنایی و هدایت است آن را بصورت ورقه های در می آورید از آن آشکار و بسیاری را پنهان میکنید».

اما قرآن عظیم از آنچه بر کتابهای گذشته از تحریف و تبدیل روی داده، سالم مانده است و خداوند آن را حفظ نموده و از آن صیانت می نماید همانگونه که خود از آن خیر میدهد: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (سوره حجر 9). «بی گمان ما قرآن را فرو فرستاده ایم و به راستی ما نگهبان آن هستیم».

ثانیاً: باید چگونگی ایمان به کتابهای قبل از قرآن را بداند، و آن بدینگونه است که:

1- تصدیق قاطع به اینکه تمام آنها از جانب الله عزوجل نازل شده و کلام الله تعالی می باشند و الله تعالی به حقیقت آنگونه که لایق به خود اوست و بر وجهی که اراده کرده، به آن تکلم نموده است. الله تعالی میفرماید: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ* نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ* مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ» (آل عمران 2-4).

یعنی: «الله است که هیچ معبود بحقی جز او نیست همیشه زنده و پابرجا است. این کتاب

را در حالیکه مؤید آنچه پیش از خود می باشد به حق بر تو نازل کرد و تورات و انجیل را پیش از آن برای هدایت مردم فرستاد و فرقان را نازل کرد کسانی که به آیات خداوند کفر ورزیدند بی تردید عذابی سخت خواهند داشت و خداوند شکست ناپذیر و صاحب انتقام است». الله عزوجل خبر می دهد که این کتابها: تورات، انجیل و قرآن از نزد او هستند و این دلالت دارد بر اینکه به آنها تکلم نموده و آنها از او آغاز شده اند و مربوط به غیر او نیستند و برای همین در آخر آیه وعده می دهد که هرکس به آیات خداوند کفر ورزد دچار عذاب شدیدی خواهد شد.

2- ایمان به اینکه کتابهای الله تعالی تصدیق کننده همدیگرند و بین آنها تناقض و تعارضی نیست همانگونه که الله تعالی در قرآن میفرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ» (سوره مائده/48). «و (این) کتاب را به راستی تصدیق کننده کتابی که پیش از آن است و بر آن حاکم و شاهد است بر تو نازل کردیم» و در مورد انجیل میفرماید: «وَأَتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ» (سوره مائده/46). «و ما انجیل را که در آن هدایت و نور است و تصدیق کننده تورات است فرو فرستادیم». ایمان به اینها واجب است و اینکه کتابهای خداوند از تمام تناقضات و تعارضات بدور هستند و این از بزرگترین ویژگی کتابهای خداوند نسبت به کتابهای مخلوقات و کلام خدا نسبت به کلام خلق می باشد. زیرا در کتابهای مردم نقص، خلل و تعارض وجود دارد. همانگونه که خداوند در وصف قرآن میفرماید: «وَلَوْ كَانَ مِنَ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (سوره نساء/82). «اگر آن از جانب غیر خداوند بود در آن اختلاف بسیاری را می یافتند».

3- اعتقاد راسخ به اینکه تمام کتابها و صحیفی که خداوند بر رسولان نازل کرده به وسیله قرآن کریم نسخ شده اند و برای هیچکس از جن یا انس و پیروان کتابهای سابق و نه غیر آنها روا نیست که بعد از آمدن قرآن، خداوند را جز با آن عبادت کنند یا اینکه به غیر آن حکم نمایند. و دلیل بر این مورد در کتاب و سنت فراوان است.

الله تعالی میفرماید: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (سوره فرقان 1). «با برکت است کسی که فرقان را بر بنده اش نازل فرمود تا برای تمام دنیا ترساننده باشد» و میفرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (سوره مائده 15-16). «ای اهل کتاب پیامبر ما به سوی شما آمده است که بسیاری از کتاب که پوشیده می داشتید برای شما بیان می کند و از بسیاری درمیگذرد. قطعاً برای شما از جانب خداوند روشنایی و کتابی روشنگر آمده است. خداوند هرکه از خشنودی او پیروی کند به وسیله آن به راههای سلامت رهنمود می شود و به توفیق خویش آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون می برد و به راهی راست هدایتشان میکند». خداوند به پیامبرش امر می کند که بین اهل کتاب به قرآن حکم نماید: «فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ» (سوره مائده 48). «بین آنها به آنچه خداوند نازل نموده حکم نما و از هوا و آرزوی آنها بعد از آنکه حق آمد تبعیت نکن» و همچنین میفرماید: «وَأَن احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ» (سوره مائده 49). «و میان آنها به آنچه خداوند نازل نموده فیصله و قضاوت

کن و از هواایشان پیروی مکن و از آنان برحذر باش مبادا تو را در بخشی از آنچه خداوند بر تو نازل کرده به فتنه در اندازد».

و از سنت حدیث جابر بن عبد الله است که عمر بن خطابت با کتابی که از اهل کتاب بود پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و آن را بر پیامبر اسلام خواند پیامبر صلی الله علیه وسلم عصبانی شد و فرمود: «أَمْتَهُوْكَوْنَ فِيهَا يَا ابْنَ الْخَطَّابِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ جُنْتُكُمْ بِهَا بِيضَاءَ نَفِيَّةٍ لَا تَسْأَلُوهُمْ عَنْ شَيْءٍ فَيُخْبِرُوكُمْ بِحَقِّ فَتُكْذِبُوا بِهِ أَوْ بِبَاطِلٍ فَتُصَدِّقُوا بِهِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ مُوسَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ حَيًّا مَا وَسِعَهُ إِلَّا أَنْ يَتَّبِعَنِي» (مسند الإمام أحمد: 3 / 387، وكشف الأستار: 134، وشعب الإيمان للبيهقي: (177).
و غیر هم و هو حدیث حسن بمجموع طرقة).

یعنی: «ای پسر خطاب آیا در آن در تعجب هستی؟! قسم به کسی که نفس من به دست اوست برای شما آن روشن کننده پاک را آوردم. شما چیزی از آنها نمی پرسید پس به حق به شما خبر می دهند پس به وسیله آن آنها را تکذیب می کنید یا به باطل خبر می دهند شما به وسیله آن آنها را تصدیق می کنید قسم به کسی که نفس من به دست اوست اگر موسی زنده بود چاره ای جز پیروی از من نداشت». این بحث مختصری از کتابهای الله تعالی می باشد که واجب است به آن و آنچه در قرآن بر وجه خصوص آمده معتقد باشیم.

سوم: و نکته ی مهمتر از همه آنست که: هر مسلمانی در برخورد با آیات توراتی و انجیل و دیگر کتابها ممکن است با سه حالت روبرو شود:

1- آن آیه ای که می شنود یا می بیند مخالف با قرآن است.
(در اینحالت بر او واجب است که آن آیه را تکذیب کند، زیرا آن تحریف شده است و ما مسلمانان مأمور به ایمان به آیات تحریف شده نیستیم، زیرا آن آیات تحریف شده از جانب خداوند متعال نازل نشده اند بلکه توسط انسان ها تغیر و تبدیل یافته اند و لذا تکذیب آنها واجب است).

2- آن آیه ای که می بیند یا می شنود همسو و در تایید آیات قرآن است.
(در این حالت باید به آن آیه ایمان بیاورد و نزول آنرا از جانب خداوند تصدیق نماید)

3- نمی داند آن آیه ای که می شنود یا می بیند در تأیید قرآن است یا مخالف با آن.
(در اینحالت او نه آنرا تصدیق کند و نه تکذیب نماید).

حکم احترام به کتاب های آسمانی:

ایمان به کتابهای الله تعالی مشتمل بر تعدادی جوانب است که نصوص بر واجب بودن، و معتقد بودن و بیان آن دلالت دارد تا این رکن بزرگ از ارکان ایمان تحقق یابد و آن عبارتند از:

1- تصدیق قاطع به اینکه تمام آنها از جانب الله عزوجل نازل شده و کلام الله تعالی می باشند و الله تعالی به حقیقت آنگونه که لایق به خود اوست و بر وجهی که اراده کرده، به آن تکلم نموده است.

2- ایمان به اینکه تمام آنها به سوی عبادت کردن الله تعالی به تنهایی و آنچه خیر، هدایت، نور و روشنایی آمده است، دعوت می کنند.

3- ایمان به اینکه کتابهای الله تعالی تصدیق کننده همدیگرند و بین آنها تناقض و تعارضی نیست.

4- اعتقاد راسخ به اینکه تمام کتابها و صحفی که خداوند بر رسولان نازل کرده به وسیله

قرآن کریم نسخ شده اند و برای هیچکس از جن یا انس و پیروان کتابهای سابق و نه غیر آنها روا نیست که بعد از آمدن قرآن، خداوند را جز با آن عبادت کنند یا اینکه به غیر آن حکم نمایند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ مُوسَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ حَيًّا مَا وَسِعَهُ إِلَّا أَنْ يَتَّبِعَنِي» مسند أحمد (3 / 387)، و شعب الإيمان بیهقی (177). یعنی: «قسم به کسی که نفس من به دست اوست اگر موسی زنده بود چاره ای جز پیروی از من نداشت».

پس تنها آنچه در قرآن کریم آمده تَعْبُدِي و عمل کردن به آن الزامی است، و اما آنچه در کتب آسمانی گذشته آمده اگر مخالف با شریعت ما باشد خود به خود متروک است نه به دلیل اینکه باطل بوده، ممکن است در زمان خودش حق بوده باشد، لیکن ما مکلف به آن نیستیم، زیرا که با شریعت ما منسوخ شده است، و اگر موافق شریعت ما باشد مسلماً حقی است که شریعت اسلام بر درستی آن دلالت کرده است.

5- اعتقاد به اینکه کتابهای پیشین مورد تحریف قرار گرفته اند، چراکه خداوند عزوجل در قرآن کریم از تحریف، تغییر و تبدیل توسط اهل کتاب بر کتابهای الله تعالی که بر آنها نازل شده خبر می دهد. الله تعالی در حق یهود میفرماید: «أَفْتَطَمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (سوره بقره 75). یعنی: «آیا امید دارید که به شما ایمان بیاورند در حالیکه دسته از آنها کلام خدا را می شنوند سپس بعد از اینکه آن را می فهمند و در حالیکه می دانستند آن را تحریف می نمودند».

و میفرماید: «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يَحْرَفُونَ الْكَلِمَ عَن مَوَاضِعِهِ» (سوره نساء 64). یعنی: «و کسانی از اهل یهود کلام را از جایگاه خود تحریف میکنند».

و الله تعالی از نصاری خبر می دهد می فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» (سوره مائده/ 15).

یعنی: «ای اهل کتاب؛ پیامبر ما به سوی شما آمده است که بسیاری از کتاب که پوشیده می داشتید برای شما بیان می کند و از بسیاری در می گذرد».

و فرمود: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتُوا بِهِ نَمَانًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ» (سوره بقره/ 79).

یعنی: «وویل به حال کسانی که کتاب را با دستانشان نوشتند سپس می گویند این از جانب خداست تا با بهای بی ارزش بفروشند پس ویل به حال آنها از آنچه با دست های شان نوشتند و ویل به حال کسانی که آن را بدست آوردند».

آیات دلالت دارند بر اینکه یهود و نصاری کتابهای نازل شده بر خودشان را تحریف نموده اند. و این تحریف گاهی با زیاد کردن و گاهی با کم کردن بوده است.

اما قرآن عظیم الشأن از آنچه بر کتابهای گذشته از تحریف و تبدیل روی داده، سالم مانده است و خداوند آن را حفظ نموده و از آن صیانت می نماید همانگونه که خود از آن خبر می دهد: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (سوره حجر 9). یعنی: «بی گمان ما قرآن را فرو فرستاده ایم و به راستی ما نگهبان آن هستیم».

أبو عمر و دارائی از ابی حسن منتاب روایت می کند که گفت: «روزی نزد قاضی أبو إسحاق إسحاق بن إسحاق بودم. به او گفته شد: چرا اجازه تبدیل در حق اهل تورات داده شده اما به اهل قرآن داده نشده است؟ قاضی گفت: خداوند در مورد اهل تورات میفرماید:

«بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ» (سوره مائده/ 44). «به آنچه از كتاب خدا حافظ گردانده شده اند» پس حفظ آن به آنها سپرده شد پس اجازه تبديل در آن داده شده است. و در قرآن مي‌فرمايد: «إِنَّا نَحْنُ نُزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (سوره حجر/ 9). «بي گمان ما قرآن را فرو فرستاده ايم و به راستي ما نگهبان آن هستيم» پس اجازه تبديل در آن داده نشده است. گفت: پس به سوي ابو عبدالله محاملي رفتم و داستان را براي شما تعريف نمودم. گفت: كلامي زيباتر از اين نشنيدم».

قرآن متضمن خلاصه اي از كتاب هاي سابق و اصول شريعت پيامبران است. الله تعالي مي‌فرمايد: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ» (سوره مائده 48). يعني: «و (اين) كتاب را به راستي (و) تصديق كننده كتابي كه پيش از آن است و بر آن حاكم و شاهد است به تو نازل كرديم»

سوال: ممكن است كسي بگويد: بر طبق نصوص قرآن و احاديث بر هر مسلماني واجب است تمامي كتاب هاي آسماني را تصديق کرده و ايمان آورد، ولي نصوص ديگري دلالت بر تحريف اين كتب مي کنند، با اين وضعيت يك مسلمان چگونه به اين كتاب هاي تحريف شده ايمان آورد؟

جواب: يقين و باور داريم كه آنچه در كتب گذشته خداوند متعال به پيامبرانش عليهم السلام نازل فرموده، كه سالم از تبديل و تحريف بودند، حق است و هيچ شك و شبهه اي در آن نيست. ولي معنايش اين نيست كه تمام آنچه اکنون در اين كتاب ها درج است و در اختيار اهل كتاب قرار دارد بپذيريم، زيرا اين كتابها تحريف شده و به آن حالت اصلي كه خداوند متعال به پيامبرانش عليهم السلام نازل فرموده باقي نمانده است.

توراتي كه ايمان آوردن به آن واجب است همان كتابي است كه خداوند بر موسي عليه السلام نازل فرموده و نه تورات تحريف شده اي كه امروز در اختيار اهل كتاب قرار دارد. و انجيلي كه ايمان آوردن به آن واجب است همان كتابي است كه خداوند آنرا بر عيسي عليه السلام نازل فرموده و نه انجيل هاي تحريف شده اي كه امروزه در نزد اهل كتاب قرار دارد. و زبورى كه ايمان بدان واجب است همان كتابي است كه خداوند متعال بر داود عليه السلام نازل فرموده و نه تحريفاتي كه توسط يهود در آن بعمل آمده است.

با اين وجود اين تحريف و تبديل لزوماً شامل كل و تمام كتابشان نيست، و چه بسا مسائلي در كتاب هاي شان باشد كه حق باشند، چنانكه اين كتب مشتمل بر بعضي از اسماء الهي اند، لذا نمي توان گفت كه كل تورات يا كل انجيل و يا كل زبور تحريف شده و نوشته دست انسان است.

برخورد اعتقادي در برابر كتب تحريف شده:

1- آنچه را كه يقيناً بدانيم خداوند متعال نازل فرموده و تحريف و تبديل بر آن وارد نشده، آنرا تصديق مي كنيم، مثلاً آنچه را قرآن يا سنت صحيح نبوي تصديق کرده باشد، ما هم يقيني آنرا تصديق خواهيم كرد، زيرا الله و رسول آنرا ذكر کرده اند. بطور مثال: الله متعال مي‌فرمايد: «أَمْ لَمْ يَنْبَأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى، وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى، أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى، وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى، وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يَرَى، ثُمَّ يَجْزَاهُ الْجَزَاءُ الْأَوْفَى» (سوره نجم 36-41). يعني: «آيا از آنچه در كتب موسي نازل گرديده با خبر نشده است؟! و در كتب ابراهيم، همان كسي كه وظيفه خود را بطور كامل ادا كرد، كه: هيچ كس بار گناه ديگري را بر دوش نمي گيرد، و اينكه براي انسان بهره اي جز سعي و كوشش او نيست،

و اینکه تلاش او بزودی دیده می شود، سپس به او جزای کافی داده خواهد شد». و میفرماید: «بَلْ تُؤْتَوْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى، إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى، صُّحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» (سوره اعلیٰ 16-19). یعنی: «ولی شما زندگی دنیا را مقدم می‌دارید، در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است! این دستورها در کتب آسمانی پیشین (نیز) آمده است، در کتب ابراهیم و موسی».

و یا می‌فرماید: «كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَي نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (سوره آل عمران 93). یعنی: «همه غذاها (ی پاک) بر بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه اسرائیل (یعقوب)، پیش از نزول تورات، بر خود تحریم کرده بود؛ بگو: «اگر راست می‌گویید تورات را بیاورید و بخوانید».

پس بعنوان مثال: ما ایمان داریم که در تورات همه نوع انواع طعام حلال بود، و آنچه بر بنی اسرائیل حرام شد به سبب گناهایی بود که مرتکب شدند. و الله متعال ذکر کردند که حکم رجم در تورات است، میفرماید: «وَكَيْفَ يَحْكُمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ» (سوره مائده 43). یعنی: «چگونه تو را به داوری می‌خوانند، در حالی که تورات دارند و حکم خدا در آن (بخصوص درباره زنا به روشنی) آمده است؟».

2- آنچه را بدانیم تحریف شده هستند تکذیب می‌کنیم، مثلاً مواردی را که قرآن یا سنت تکذیب کرده باشند، ما هم بطور یقینی آنها را مردود دانسته و تکذیب می‌کنیم.

3- آن مواردی را که قرآن یا سنت نه تصدیق کرده باشد و نه تکذیب، ما نیز سکوت می‌کنیم؛ یعنی نه تصدیق می‌کنیم و نه تکذیب، چرا که احتمال صدق و کذب آن می‌رود، مگر آنکه دلایل واقع دلالت بر تصدیق یا تکذیب آن کنند، که ما نیز در تصدیق و تکذیب تابع آن دلایل خواهیم بود، مثلاً مخالف با آیات قرآن باشند، که اگر از آیات احکام باشد می‌تواند دلیل بر نسخ آن توسط آیات قرآن باشد یا شاید محرف باشد، و اگر مربوط به احکام نباشد قطعاً دلالت بر تحریف شدن آن است، زیرا کتابهای الله تعالی تصدیق کننده همدیگرند و بین آنها تناقض و تعارضی نیست همانگونه که الله تعالی در قرآن می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ» (مائده 48). یعنی: «و (این) کتاب را به راستی تصدیق کننده کتابی که پیش از آن است و بر آن حاکم و شاهد است بر تو نازل کردیم».

و در مورد انجیل می‌فرماید: «وَأَتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ» (سوره مائده 46). یعنی: «و ما انجیل را که در آن هدایت و نور است و تصدیق کننده تورات است فرو فرستادیم».

و ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده: «كَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَفْرَعُونَ التَّوْرَةَ بِالْعِبْرَانِيَّةِ، وَيَفْسِرُونَهَا بِالْعَرَبِيَّةِ لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ، وَلَا تُكَذِّبُوهُمْ وَقُولُوا: (أَمْنَا بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا)» الآية. (بخاری: 4485)

یعنی: اهل کتاب، تورات را به زبان عبری (عبرانی) می‌خواندند و آنرا به زبان عربی برای مسلمانان، تفسیر میکردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «أهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب. بلکه به آنها بگویید: «(أَمْنَا بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا)» یعنی ما به خداوند و آنچه که بسوی ما نازل کرده است، ایمان داریم».

با این توضیحات بر ما مشخص می‌شود که إهانت به تورات و انجیل جایز نیست، زیرا

ممکن است مشتمل بر مواردی از کلام الهی باشند، چنانکه مشتمل بر بعضی از اَسْمَاء و صفات الله متعال هستند.

هیتمی در کتاب «تحفة المحتاج» (1 / 178) میگوید: «حق آنست که: در انجیل و تورات مواردی هستند که گمان عدم تبدیل آنها میرود، زیرا با آنچه در شرع خود آموخته ایم موافقت دارد».

وامام خطیب شربینی نیز گفته: «استنجا با هر چیز نا محترمی جایز است.. و قاضی عیاض استنجا بوسیله ورقی از تورات و انجیل را هم جایز دانسته است، ولی این سخن او بر آن اوراقی حمل می شود که عدم تبدیل (و تحریف) آن مشخص باشد و اسم الله تعالی و مشابه آن در آن نباشد». «مغنی المحتاج» (1/162-163).

و خرسی مالکی در کتاب «مختصر خلیل» (8/63) گفته: «اَسْمَاء الله و انبیاء به دلیل حرمت (نام شان) همچون مصحف قابل احترامند».

و خطاب مالکی در کتاب «مواهب الجلیل» (1/287) گفته: «احترام گذاشتن به اَسْمَاء الهی واجب است هر چند که در چیزهایی نوشته شده باشند که إهانت به آن واجب باشد مانند تورات و انجیل تحریف شده، که سوزاندن و نابودکردنشان جایز است، ولی إهانت به آنها به دلیل وجود آن اَسْمَاء جایز نیست».

و در کتاب دائرة المعارف فقهی آمده: «جمهور فقهاء لمس تورات و انجیل بدون طهارت را جایز دانسته اند.. بجز اینکه امام أبوحنفیه (رح) گفتند: مکروه است زن حائض یا انسان جنب تورات و انجیل و زبور را قرائت کند، زیرا تمام آنها کلام الله تعالی هستند مگر آنچه (در آنها) تحریف شده، و آنچه تحریف شده اند نا معین هستند..». «الموسوعة الفقهية» (37/282). مراجعه نماید: تبیین الحقائق (1 / 57) و «رد المحتار علی الدر المختار» (1 / 195)، و (الفتاوی الهندیة (1 / 39).

و باز در همین کتاب آمده: «فقهاء إتفاق نظر دارند که استنجا بوسیله اشیاء محترم مانند کتابهای که ذکر الله متعال در آنها هست مانند حدیث و فقه به دلیل حرمت حروف جایز نیست».

اما درباره کتاب های که احترامی ندارند إختلاف نظر دارند؛ کتاب های مانند کُتُب سحر و فلسفه و تورات و انجیلی که تحریف آن مشخص باشد:

مالکی ها گفتند: استنجا با این کتب به دلیل حرمت حروف (یعنی شرفشان) جایز نیست. ابراهیم اللقانی گفته: اگر این حروف با عربی نوشته باشند حرمت دارند، وگرنه حرمتی نخواهند داشت مگر آنکه آنچه نوشته شده باشد از اَسْمَاء الله تعالی باشد، ولی علی اجهوری گفته: چه با عربی مکتوب باشند یا غیر عربی، در هر دو حالت حرمت دارند.

و شافعیه گفتند: استنجا بوسیله اشیاء نامحترم از قبیل کتب فلسفه، و همچنین تورات و انجیلی که تحریف آن دانسته شود و از اسم معظم (الله) خالی باشد، جایز است.

و ابن عابدین از فقهای حنفیه گفته: نزد ما اینگونه نقل شده که حروف (قرآن) حرمت دارند حتی اگر مقطعه باشند، و بعضی از قاریان ذکر کردند که حروف هجاء قرآن بر هود علیه السلام نازل شده اند، و مفاد (این سخن) آنست که آنچه (از این حروف بر چیزی) مکتوب باشد مطلقاً حرمت دارد». (الموسوعة الفقهية (34/181).

(تفصیل موضوع را در حاشیة ابن عابدین (1 / 227)، و حاشیة الدسوقي (1 / 113)، و

مواهب الجلیل (1 / 287)، و نهاية المحتاج (1 / 132)، و كشف القناع (1 / 69)، و المغنی (1 / 158) مطالعه فرماید.

و از شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله درباره مردی سوال شد که یهود را لعن می کند و دینش را نیز لعن می کند و تورات را دشنام دهد، آیا برای یک مسلمان جایز است که کتاب آنها را دشنام دهد؟

جواب فرمودند: «برای کسی روا نیست تورات را لعن کند؛ بلکه هرکس تورات را علی الاطلاق لعن کند از او طلب توبه می شود، اگر توبه نکرد کشته می شود. و اگر بر چیزی (از آن کتاب لعن کند) که مشخص شود از جانب الله متعال نازل شده و ایمان به آن واجب است؛ در اینحالت بخاطر دشنام دادنش کشته میشود و حتی بر طبق صحیح ترین قول علماء توبه او پذیرفته نخواهد شد.

و اما اگر دین یهود را لعن کند، یعنی آن دینی که آنها در این زمان بر آن هستند؛ ایرادی بر آن نیست، زیرا یهود و دینشان ملعون هستند، و همچنین اگر توراتی که نزد آنهاست را دشنام دهد، بگونه ایکه مشخص کند که قصد وی ذکر تحریف آن است، مثلا بگوید: این تورات تحریف شده نسخ شده است و عمل به محتوای آن جایز نیست، و هرکس امروزه به شریعت تحریف شده و منسوخ آنها عمل کند کافر است؛ این سخن و امثال اینها حق است و چیزی بر گوینده اش نخواهد بود. (مجموع الفتاوی (200/35)).

خلاصه اینکه:

إهانت و دشنام و بی حرمتی به إنجیل و توراتی که امروزه در دست اهل کتاب است، جایز نمی باشد، زیرا این کتابها شامل حق و باطل آند، و نیز مشتمل بر اسماء و صفات الهی، و لذا برای حفظ حرمت این موارد جایز نیست که مثلا إنجیل یا تورات را بر زمین بزنند. با این وجود شایسته مسلمان نیست که بخواهد یکی از این کتابهای تحریف شده را تهیه کرده و بخواند، مگر برای کسانی از اهل علم که قصد استخراج اکاذیب ورد بر آنها داشته باشند.

پس هرگاه یکی از این کتابها به دست ما افتاد، محافظت و نگهداری از آن جایز نیست، همانطور که اهانت کردن به آن مثلا با انداختن در سطل کثافات جایز نیست، ولی باید از طریق سوزاندنش از آن خلاص شد، زیرا مشتمل بر اسماء الهی است، و ممکن است دربردارنده مطالبی باشند که از تحریف در امان مانده باشند.

و اینکه می گوئیم سوزانده شود، این بی ادبی و إهانت به آن نیست؛ زیرا ثابت شده که صحابه برای آنکه از إهانت به اوراق مصحف ممانعت کرده باشند، آنها سوزاندند تا اثری از آن نماند که قابل إهانت باشد.

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الغاشیه

جزء 30

این سوره در «مکه» نازل شده و 26 آیه دارد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان سبب «غاشیه» نامیده شد که با این فرموده خداوند متعال: «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ» افتتاح شده است. طوری که متذکر شدیم «غاشیه» از نامهای روز قیامت است.

«غاشیه» به معنی: «قیامت و پوشنده» است و برای این سوره سه نام ذکر کرده اند:

1 - «الْغَاشِيَةِ».

2 - «هَلْ أَتَاكَ».

3 - «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ».

پیامبر صلی الله علیه وسلم در نمازهای عیدین و نماز جمعه، سوره اعلی و غاشیه را میخواند. «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ج يَقْرَأُ فِي الْعِيدَيْنِ، وَفِي الْجُمُعَةِ بِسَبْحِ اسْمِ رَبِّكَ الْأَعْلَى، وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ»، قَالَ: «وَإِذَا اجْتَمَعَ الْعِيدُ وَالْجُمُعَةُ، فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ، يَقْرَأُ بِهِمَا أَيْضًا فِي الصَّلَاتَيْنِ» (مسلم: 878)

چون این دو سوره دارای معانی مهمی هستند و پیامبر ج میخواست آن معانی در ذهن مسلمانان تکرار و تثبیت شود.

تمام مضمون سوره غاشیه دال بر این است که این سوره نیز از سوره های نازل شده در دوره ی آغازین بعثت در مکه است، اما با این تفاوت که پیامبر صلی الله علیه وسلم به هنگام نزول آن تبلیغ عمومی را آغاز کرده بود و مردم مکه به طور عموم آن را می شنیدند ولی توجه به آن نمی کردند.

محو بحث سوره غاشیه:

محور سوره ی غاشیه، اصلاح بینش در ارتباط با آخرت و حیات پس از مرگ که موضوعی بدیهی است و عقلاً و نقلاً ثابت شده می باشد.

و همچنین تاثیر ایمان به آخرت در زندگی انسان ها و موضع گیری شان در رابطه با این حادثه ی مهم که تنها یک بار روی می دهد. محور سوره با نام سوره که غاشیه و از ماده ی غشاء است و به معنی پرده ای است که کاملاً چیزی را می پوشاند، طوری که چیزی از آن پیدا نباشد، تناسب دارد، چون غاشیه یکی از نام های قیامت است و به همه گیر و فراگیر بودن قیامت اشاره می کند.

پیوند و مناسبت سوره الغاشیه با سوره اعلی:

قبل از همه باید گفت که: سوره غاشیه تفسیر مؤجزی از سوره ی اعلی است، که اندکی بیشتر احوال مؤمن و کافر و بهشت و دوزخ را به معرفی میگیرد.

در سوره ی اعلی می فرماید: «و يتجنبها الأشقي الذي...» (اعلی/ ۱۱ تا ۱۳)، سوره غاشیه، آن را چنین تفسیر می کند: «عامله ناصبه» [۳ تا ۷]. در سوره غاشیه در مورد صفات مؤمنان می فرماید: «وجوه يومئذ ناعمة...» [۸ تا ۱۶] و در سوره ی اعلی می فرماید: «و الآخرة خیر و ابقى» (اعلی/ ۱۷).

تعداد آیات، کلمات و حروف سورة الغاشية:

نام این سوره «الغاشية» (پوشاننده) است که اسم از آیه اول این سوره گرفته شده است که در مراحل ابتدائی مکه مکرمه نازل شده است.

سوره «الغاشية» مکی بوده پس از سوره‌ی ذاریات، نازل شده و دارای (1) رکوع، (26) بیست و شش آیت، (92) نود و دو کلمه، (384) سه صد و هشتاد و چهار حرف و (216) دو صد و شانزده نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

محتوای سوره غاشیه:

«الغاشية» طوری که در فوق یاد آور شدیم، به معنی پوشاندن است و انتخاب این نام «غاشیه» برای قیامت به خاطر آن است که حوادث وحشتناک آن ناگهان همه را زیر پوشش خود قرار میدهد.

محتوی مجموعی و اساسی سوره «الغاشیه» را می توان در نقاط ذیل جمع بندی نمود:
- در آیه اول این سوره مبحث آمدن روز قیامت را به بیان گرفته است: به اینکه یکی از بارزترین خصوصیات و ویژگی‌هایی که این روز دارد، فراگیر بودنش است. مقدمه‌ی قیامت را همه می‌شناسیم که مرگ است و آن هم عمومیت دارد. شاید انسان‌ها در بسیاری از مسایل، حوادث و رویدادهای دنیوی بتوانند از مشارکت در آن امتناع نمایند ولی در حادثه‌ی مهم مرگ قبل از قیامت، هیچکس نمی‌تواند مشارکت‌ناپذیری خود را با دیگران نفی نماید. همه در مرگ شریک هستند و باید بمیرند. اما تقدم و تأخری در زمان آن وجود دارد، یکی زودتر می‌میرد و یکی دیرتر می‌میرد. پس غاشیه بودن قیامت به شکلی بر مرگ هم دلالت می‌کند؛ زیرا مرگ خود به نوعی غاشیه است، البته در مقیاس کوچکتر.
- از آیه‌ی 2 تا آیه‌ی 7 بیان حال گروهی از مردم است که خواری و خفت در قیامت بر چهره‌ی آنها می‌نشیند، چون در دنیا با انجام معصیت و گناهان طالب این خفت و خواری بوده‌اند.

- از آیه‌ی 8 تا آیه‌ی 16 بیان احوال گروهی دیگر است که از زحمات و تلاش‌های دنیوی که متحمل گشته‌اند سرافراز و شاد هستند.

- از آیه‌ی 17 تا آیه‌ی 20 استدلال است به آیات آفاق برای اثبات عظمت هدایت الهی.
- از آیه‌ی 21 و 22 بیان وظایف داعی و مُبَلِّغ در رابطه با مردم است که چه تکلیفی را یک دعوتگر بر عهده دارد.

- از آیه‌ی 23 تا آیه‌ی 26 بیان سرنوشت کسانی است که از هدایت رویگردان شده‌اند.
در اخیر سوره به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفته شده که مخالفت که این عناصر بی شعور در برابر رسالت برحق شما بعمل می‌آورند نباید خسته شود، و باید به کار خویش ادامه دهد، ای محمد تو پند دهنده و هشدار دهنده، هستی، یاد دهانی و نصیحت کن، حقایق فراموش شده را بیادشان بیاور، و برای شان اذعان بدار که: در پایان کار بسوی الله بر میگردند و پروردگار به حساب شان میرسد.

ترجمه و تفسیر سوره الغاشیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

هل أتاك حديث الغاشية ﴿١﴾ وجوه يومئذ خاشعة ﴿٢﴾ عاملة ناصبة ﴿٣﴾ تصلي نارا حامية ﴿٤﴾ تسقي من عين آنية ﴿٥﴾ ليس لهم طعام إلا من ضريع ﴿٦﴾ لا يسمن ولا يغمي من جوع ﴿٧﴾ وجوه يومئذ ناعمة ﴿٨﴾ لسعيها راضية ﴿٩﴾ في جنة عالية ﴿١٠﴾ لا تسمع فيها لاغية ﴿١١﴾ فيها عين جارية ﴿١٢﴾ فيها سرر مرفوعة ﴿١٣﴾ وأكواب موضوعة ﴿١٤﴾ ونمارق مصفوفة ﴿١٥﴾ وزرابي مبثوثة ﴿١٦﴾ أفلا ينظرون إلى الإبل كيف خلقت ﴿١٧﴾ وإلى السماء كيف رفعت ﴿١٨﴾ وإلى الجبال كيف نصبت ﴿١٩﴾ وإلى الأرض كيف سطحت ﴿٢٠﴾ فذكر إنما أنت مذكر ﴿٢١﴾ لست عليهم بمسيطر ﴿٢٢﴾ إلا من تولى وكفر ﴿٢٣﴾ فيعذبه الله العذاب الأكبر ﴿٢٤﴾ إن إلينا إياهم ﴿٢٥﴾ ثم إن علينا حسابهم ﴿٢٦﴾

ترجمه موجز:

«هل أتاك حديث الغاشية» (1) «آیا داستان غاشیه (روز قیامت که حوادث و حشتناکش همه را میپوشاند) به تو رسیده است؟!»
«وجوه يومئذ خاشعة» (2) (روها در آن روز زبون و ترسنده).
«عاملة ناصبة» (3) (تلاش کرده و رنج دیده).
«تصلي نارا حامية» (4) (در آتش سوزان در افتند).
«تسقي من عين آنية» (5) (از آن چشمه بسیار، گرم آبشان دهند).
«ليس لهم طعام إلا من ضريع» (6) (طعامی جز خار ندارند).
«لا يسمن ولا يغمي من جوع» (7) (که نه چاق می کند و نه دفع گرسنگی).
«وجوه يومئذ ناعمة» (8) (و در آن روز روهایی تازه باشند).
«لسعيها راضية» (9) (از کار خویشتن خشنود).
«في جنة عالية» (10) (در جنتی برین).
«لا تسمع فيها لاغية» (11) (که در آن سخن لغو نشنوند).
«فيها عين جارية» (12) (و در آن چشمه های آب روان باشد).
«فيها سرر مرفوعة» (13) (و تختهایی بلند زده).
«وأكواب موضوعة» (14) (و جام های منظم گذاشته شده ای).
«و نمارق مصفوفة» (15) (و بالشت های منظم چیده شده ای).
«و زرابي مبثوثة» (16) (و فرشهای فاخر گسترده).
«أفلا ينظرون إلى الإبل كيف خلقت» (17) (آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده است؟)

«و إلى السماء كيف رفعت» (18) (و به آسمان که چگونه بر افراشته شده اند؟)

«و إلى الجبال كيف نصبت» (19) (و به کوهها که چگونه نصب شده اند؟)

«وَأَلِي الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ» (20) (و به زمین که چگونه هموار شده؟)
 «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» (21) (پس پند ده، که تو پند دهنده ای هستی)
 «أَسْنَتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ» (22) (تو بر آنان فرمانروا نیستی)
 «إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ» (23) (مگر آن کس که رویگردان شد و کفر ورزید.)
 «فِيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ» (24) (پس خدایش به عذاب بزرگ تر عذاب میکند.)
 «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ» (25) (هر آینه بازگشتشان به سوی ماست.)
 «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» (26) (سپس حسابشان با ماست.)

تفسیر مختصر:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (1 الی 7) موضوعات درباره قیامت و احوال دوزخیان ، به بحث گرفته شده است .

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ» (1):

ای محمد! آیا داستان غاشیه (روز قیامت که حوادث وحشتناکش همه را میپوشاند به تو رسیده است؟!) منظور از استفهام تشویق جهت گوش فرادادن به خیر است. و نیز برای بزرگ نشان دادن آن روز پرهراس یعنی روز پرترس و پر بیم است یعنی مصیبتی که بر تمام جهان چیره خواهد شد. قیامت، روزی است که برای همه می آید و هیچ کس استثناء نیست. و علت اینکه غاشیه نامیده شده این است که احوال و سختی آن مردم را فراموش میگیرد.

در اینجا این مطلب را باید مد نظر داشت که در این آیات تمام مراحل آخرت از مرحله ی فروپاشی نظام فعلی گرفته تا زنده برانگیخته شدن مجدد تمام انسان ها و صدور حکم برای تمام انسان ها از دادگاه الهی به بیان گرفته شده است و به صورت یکجا ذکر گردیده اند.

غاشیه در سوره ی حج، چنین به تعریف و تعبیر گرفته شده است: وقتی می آید همراه خودش زلزله و تکان شدیدی ایجاد می کند که همه کس را غافل و حیران و سرگردان خواهد کرد. «يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ 2 حج» آن روز هر زن شیر دهنده ای از اطفال که شیر می دهد غافل می شود و او را رها می کند «وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا» و هر زنی که حامله است، حملش را سقط می کند «وَتَنزِي النَّاسِ سُكْرَى» و مردم را می بینی که مست و حیران این طرف و آن طرف می روند و معلوم نیست که مشغول چه کاری هستند «وَمَا هُمْ بِسُكْرَىٰ وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ 2 حج» درحالی که مست هم نیستند. و غاشیه این چنین وضعیتی را ایجاد می کند و هیچ کسی نمی تواند از آن بگریزد. مفسران فرموده اند: چون خوف ، بیم و ترس و سختی های روز قیامت تمام خلائق را فراموش میگیرد، و دشواری ها و حوادث ناگوارش عموم را شامل می شود طوری که در فوق هم یادآور شدیم این حالت به «غاشیه» موسوم شده است.

«غاشیه»:

از ماده ی غشاء است و به معنی پرده ای است که چیزی را کاملاً بپوشاند. در قرآن کریم غطاء هم آمده که همان معنی غشاء را دارد اما با اندکی تفاوت. غشاء یعنی پرده ای نازک و غطاء یعنی پرده ای ضخیم. پس غاشیه، یعنی دربرگیرنده، فراگیرنده و پوشاننده.

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ» (2):

(روها در آن روز زبون و ترسنده). یعنی برخی چهره‌ها در روز قیامت به خاطر اعمال بد و افعال نادرست خویش خوار، ناامید و سیاه‌اند؛ زیرا آنگاه که عذاب را مشاهده می‌نمایند ندامت آنان را فرا می‌گیرد و احساس زیانمندی می‌کنند.

حضرت امام حسن بصری روایت کرده است: زمانیکه حضرت فاروق اعظم (رض) به کشور شام مشرف شد، راهبی نصرانی که شخصی کهنسالی بود نزد او آمد و طبق مذهب خویش مشغول عبادت، ریاضیت و زحمت بود، و در اثر زحمت صورتش متغیر شده بود، بدنش خشک و لباسش ژولیده و بد هیأت بود، وقتی که فاروق اعظم او را دید، به گریه افتاد، مردم سبب گریه را جویا شدند، فرمود: من بر حالت این پیر مرد تأسف می‌خورم که این بیچاره برای هدفی زحمت و جانفشانی کشیده، اما به آن هدف یعنی رضای پروردگار نایل نشده است، و آنگاه حضرت فاروق اعظم این آیه را تلاوت کرد: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ، عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ» (قرطبی).

«خَاشِعَةٌ»: «ذلیل و زبون‌اند، نگران، خوار. وجوه را بیان داشته و منظور صاحبان وجوه است.»

این آیه توصیف آیه اول «الغاشیه» هست که چهره گناهکاران را که بیان‌گر احساس قلبی و درونی آن‌هاست، بیان می‌کند که چگونه خاضع و سرافکنده هستند و نگرانی آن‌ها به خاطر دربرگرفتن غاشیه از صورت‌های‌شان پیدا و مشخص است و چهره‌هایی ذلیل و زبونند.

«عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ» (3):

(سختی دیده و محنت کشیده‌اند). یعنی «[در دنیا] پیوسته تلاش کرده [و] خسته شده [و] چون در راه حق نبوده نتیجه‌ای ندیده‌اند».

مفسران فرموده‌اند: این آیه مربوط به کافران می‌باشد. آن‌ها به سبب کشیدن زنجیرها و غل‌ها خسته می‌شوند و همان‌طور که شتر در گل فرو می‌رود آن‌ها هم در آتش فرو می‌روند. و در بلندی‌ها و پستی و دره‌ها بالا و پایین می‌روند. همان‌طور که الله متعال در سوره غافر فرموده است: «إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ» «71»، «فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ» «72» (آن گاه که غل‌ها در گردن‌هایشان باشد و با زنجیرها کشیده می‌شوند. در آب جوشان و سپس در آتش سوزانده می‌شوند). این است پاداش و کیفر تکبرشان بر بندگان در دنیا، و غرق شدنشان در لذات و هوس‌های ناپدار دنیوی.

«تَصَلِّي نَاراً حَامِيَةً» (4):

(در آتش سوزان در افتند). که پوست وجود را بریان می‌کند، اعضای وجود را می‌گدازد، نه تخفیف می‌یابد و نه از عقوبتش نجات می‌یابند.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی آتش جهنم، داغ شده و بر دشمنان الله زبانه می‌کشد. (خازن ۲۳۷/۴).

«تَصَلِّي»: به آتش داخل می‌شوند و بدان می‌سوزند (إنشاق 12، اعلی / 12).

«حَامِيَةً»: بی‌نهایت گرم و سوزان (قاسمی).

«حَامِيَةً»:

- هیچ وقت خاموش نمی‌شود و همیشه سوزان است.

- مانند آتش دنیا نیست که سرد و گرم و کم و زیاد شود.
- آتش از همه جهات و اطراف فراگیر است.
- در قیامت گردنی از آتش بلند می‌شود و حرف می‌زند و کافران را می‌طلبد.

«سُقِي مِنْ عَيْنِ آيَةٍ» (5):

(از آن چشمه بسیار، گرم آبشان دهند.) از چشمه‌ای بی‌نهایت داغ و جوشان می‌نوشند که حرارت و جوشش آن به آخرین درجه رسیده است. یعنی هرگاه جهنمیان کمک یا آبی طلب کنند به آنها از چشمه‌ای که «آیة» است، آب داغ و جوشانی داده می‌شود که از حرارت آن روده‌های آنان را قطع می‌کند و گوشت چهره‌های آنان از جوشش و شدت فورانش می‌افتد. چشمه‌ای که آبش به حداکثر دمای خودش رسیده است: «وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ 15» (محمد: 15). (و از آب جوشان نوشانده شوند که روده‌هایشان را پاره پاره (و متلاشی) کند.

«لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيحٍ» (6):

(طعامی جز خار ندارند.) یعنی دوزخیان جز ضریح طعام دیگری جز بته خار دار تلخ به آنان داده نمی‌شود. در دنیا به نعمت‌های الهی ناسپاسی کردند، امروز از همه آن نعمت‌ها محروم‌اند، چون حیوان زندگی کردند، باید طعامشان بته تلخ و خاردار باشد که شتر آنرا می‌خورد و به تعقیب آن گفته شده است که این بته خار دار از جمله بته‌های هستند که نه کسی را چاق می‌کند و نه گرسنگی را رفع می‌سازد.

در این آیه مبارکه فرموده است: خوراک آنها ضریح است: «لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيحٍ»، ولی در سوره‌ی «حاقه/آیه 36» فرموده است: «وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسِيلِينَ»، این دو با هم منافات ندارند؛ چون سزا اقسام و اشکال مختلف دارد و معذبان نیز متفاوتند. خوراک بعضی زقوم است و خوراک گروهی ضریح و خوراک بعضی دیگر غسلین است. و بدین ترتیب عذاب متفاوت و متنوع می‌شود.

«ضریح چیست؟»:

در مورد اینکه «ضریح» چیست مفسرین تفاسیر مختلفی ارائه نموده‌اند: برخی از مفسرین گفته‌اند: ضریح نوعی از بته خار است که به زمین می‌چسبد و گیاهی است سمی (زهری) که هیچ حیوانی به آن نزدیک نمی‌شود. و قریش این نوع خار را زمانیکه تازه باشد «شبرق» و وقتی خشک میشد «ضریح» مینامید. خلیل، از علمای لغت می‌گوید: «ضریح» گیاه سبز بدبوئی است که از بحر بیرون می‌افتد. ابن عباس (رض)، در تعریف «ضریح» مینویسد: درختی است از آتش که اگر در دنیا باشد زمین و هر چه را در آن است می‌سوزاند.

قتاده فرموده است: بدترین و ناپاکترین و زشت‌ترین خوردنی است. (مختصر ۶۳۲/۳). ولی در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم می‌خوانیم: ضریح چیزی است در آتش دوزخ، شبیه خار، تلخ‌تر از صبر (نوعی گیاه بسیار تلخ)، و متعفن‌تر از مردار، و سوزنده‌تر از آتش، خداوند آن را ضریح نام نهاده است.

بعضی نیز گفته‌اند: «ضریح» طعامی است ذلت‌آفرین که دوزخیان برای رهائی از آن به درگاه خدا تضرع می‌کنند و این غذا نه آنان را چاق می‌کند و نه در دفع گرسنگی تاثیر دارد. طوریکه می‌فرماید:

« لَا يَسْمِنُ وَلَا يَغْنَى مِنْ جُوعٍ » (7):

(این غذای نیست که بر اثر آن تقویت جسم و فرونشاند گرسنگی بعمل آید یعنی غذای است، یعنی غذای خار خشک زهردار که نه چاق میکند و نه دفع گرسنگی اما بالعکس درد را بیش می‌گرداند و مریضی را مزید می‌سازد.) علماء می‌گویند: غذایی است گلوگیر که خود نوعی عذاب است. آنها که در این دنیا انواع غذاهای لذیذ و چرب و شیرین را از راه ظلم و تجاوز به حقوق دیگران فراهم کرده، و اجازه ندادند محرومان جز از غذاهای گلوگیر و ناگوار استفاده برند، باید در آنجا غذائی داشته باشند که «عذاب الیم» آنان گردد.

«يُسْمِنُ»: از ماده‌ی سَمِن است. به معنی چاقی و مقابل آن هُزَال است، یعنی لاغری. به روغن هم سَمِن گفته می‌شود و شاید هم به این خاطر باشد که یکی از عوامل چاق شدن انسان استفاده از روغن زیاد است. خوانندگان گرامی!

قابل تذکر است که در آیات قبلی از قیامت، هکذا از گروه سعادت‌مندان و از گروه شقاوت‌مندان، جایگاه آنان و در مورد مکافات و مجازات آنان بحث بعمل آمد. اینک در آیات متبرکه (8 الی 26) پروردگار با عظمت مابه شرح دلایل قدرت و وحدانیت می‌پردازد و هشدار می‌دهد که به آسمان بلند، به زمین گسترده، به چگونگی آفرینش حیرت انگیز شتر، به کوهها و دشتهای و... بنگرند و خوب بیندیشند و شکوه و عظمت خدا را به یاد آورند.

هکذا در این آیات حال مؤمنان مخلص نیکوکار و توصیف نعمت های بی نظیر اهل جنت را به بیان می‌گیرد.

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ» (8):

در این آیه مبارکه به تعریف و توصیف جنتیان و چهره های آن پرداخته می‌فرماید: روی ها در آن روز شاداب، تازه و باطراوت و غرق در سرور است، طوریکه می فرماید: «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ . 24 مطففین»، بر عکس روی ها دوزخیان که غرق در ذلت و آندوه میباشند.

«نَاعِمَةٌ»: از ریشه «نعمه» در اینجا اشاره به چهره هایی است که غرق نعمت شده و شاداب و نورانی است. واقعیت امر اینست که: شادی و خرّمی واقعی، در چهره منعکس می یابد.

این چهره‌ها، عبارت از چهره‌های نیکوکاران نیکبخت، کسانی که مؤمن به آخرت هستند و دنیا را دارند اما در واقع در این دنیا برای آخرت‌شان تلاش می‌کنند. به عبارتی دنیا را مانند پلی می‌بینند که از روی این پل باید عبور کنند تا به آخرت برسند. و پل را نیز باید محکم ساخت تا فوراً فرو نریزد و بتوانیم هم خود از آن عبور کنیم و هم دیگران از آن عبور کنند.

«لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ» (9):

این چهره ها و روی ها توصیف چنانی دارد که: از سعی و تلاش خود [در دنیا با عمل صالح] راضی و خشنود است. یعنی: آنها از عملی که در دنیا کرده اند، راضی هستند زیرا در برابر آن پاداش رضایت‌بخشی دریافت کرده اند. به عکس دوزخیان که از تلاش و کوشش خود جز خستگی و رنج بهره ای نبرند.

و «عامله ناصبه» بودند، جنتیان نتایج تلاش و کوشش خود را به أحسن وجه می بینند و کاملاً راضی و خشنودند. تلاشهایی که در پرتو لطف الله متعال به صورت چند برابر، گاه ده و گاه هفتصد برابر و گاه بیشتر رشد یافته، و گاه با آن جزای بی حساب را دریافت کرده اند: «انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب» (سوره زمر/10). آنان با اخلاص فقط برای الله متعال، و متابعت مطابق سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم؛ عمرشان را آباد کردند و از ساعات و لحظه لحظه‌ی عمرشان بهترین استفاده را بردند؛ زیرا بهترین کار را در بهترین وقت انجام دادند و بهترین احوال را پیدا کردند که بودن در بهشت‌های رفیع است.

سپس به شرح این مطلب پرداخته، می گوید: آنان در جنتی عالی قرار دارند:

«فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ» (10):

(در جنتی برین) کلمه: «عالیة» ممکن است اشاره به «علو مکانی» باشد یعنی آنها در طبقات عالی جنتند، و یا «علو مقامی»؛ و مفسران هر دو احتمال را گفته اند. ولی تفسیر دوم مناسب تر به نظر می رسد. هر چند جمع میان دو معنی نیز ممکن است. زیرا جنت دارای درجاتی است چنانکه دوزخ دارای درجات و طبقاتی می باشد.

«عَالِيَةٍ»:

1 - حسی و مکانی: بهشت در مکانی مرتفع در بالای هفت آسمان واقع شده است.

2 - معنوی: بالا مرتبه و پرمنزلت و نزد الله است.

3- درجات: بهشت درجه درجه و دارای منازل است.

در بهشتی که عالی و بلندمرتبه است، باغی است که دست همه کس به آن نمی رسد، مگر کسی که اهل ایمان و عمل صالح باشد.

بعد به توصیف دیگری از این جنت که جنبه روحانی و معنوی دارد پرداخته، می افزاید:

«لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِاَغْيَةٍ» (11):

(که در آن سخن لغو نشنوند،) و هیچ سخنی که حاکی از نفاق، عداوت و یا جنگ و جدال باشد، و یا کینه توزی و حسد، دروغ، تهمت، غیبت و نه حتی لغو و بی فایده. ابن عباس (رض) فرموده است: نه حرف بد و آزار دهنده‌ای به گوش می خورد و نه باطل و بیهوده‌ای. (تفسیر طبری ۱۰۴/۳۰).

و چه آرام بخش است محیطی که از همه این سخنان پاک باشد و اگر درست بیندیشیم قسمت عمده ای از خفگان های زندگی دنیا، شنیدن این گونه سخنان است که آرامش روح و جان و نظام اجتماعی را برهم زده و آتش فتنه ها را شعله ور میسازد.

نباید فراموش کنید کسانی که در دنیا از لغو دوری کنند، در سرای آخرت، در فضای بدون لغو زندگی خواهند داشت. در بهشت نه تنها لغو نیست بلکه کلامی که به نحوی سبب پدید آمدن لغو هم شود وجود ندارد.

بنابراین اگر مجالس دنیوی ما طوری اداره ورهبری شود که هیچ صحبت لغو و بیهوده‌ای در آن مطرح نشود، آن مجلس یک مجلس بهشتی خواهد بود. و این شاء الله در آن دنیا هم از فعل و قول لغو خبری نخواهد بود.

بعد از ذکر این نعمت روحانی و آرامش روحی به بیان قسمتی از نعمت های مادی جنت پرداخته، میگوید:

«فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ» (12):

(و در آن چشمه های آب روان باشد). چشمه صاف، گوارا، روشن و جاری با آب زلال

و سردی در بهشت وجود دارد که با تندی بیرون می‌جهد و کرامتی برای مؤمنان است. منبع و سرچشمه آن فردوس اعلی است و از کوه‌هایی که از مسک هستند، سرازیر می‌شوند.

«عین» اسم جنس است. یعنی در آن چشمه‌هایی روان است که هر جا بخواهند آن‌ها را می‌برند. زمخشری فرموده است: تنوین (عین) برای تکثیر است؛ یعنی چشمه‌های فراوان در آن جاری است. (الوسی ۱۱۵/۳۰).

در جنت رودهایی با طعم‌های متنوع جاری و روان است «آب، شیر، عسل، شراب، سلسبیل». و صدای آب به آنها آرامش می‌دهد و دیدن آب نیز لذت آن را دوچندان می‌کند.

«فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ» (13):

(در آنجا تخت‌هایی است بالابلند.) هم از نظر قدر و مرتبت و هم از نظر مکان و موقعیت.

«سُرُرٌ» جمع «سریر» از ریشه «سرور» به معنی تخت‌هایی است که در مجالس انس و سرور بر آن می‌نشینند. و حوریان در مقابل او تواضع و فروتنی نشان می‌دهند. (مختصر ۶۳۳/۳).

بلند بودن این تخت‌ها به خاطر آن است که جنتیان بر تمام مناظر اطراف خود مسلط بوده و از مشاهده آن لذت ببرند. این احتمال نیز وجود دارد که توصیف این تخت‌ها به «مرفوعه» اشاره به اینست که این تخت‌ها از جمله گرانبها ترین تخت‌ها بشمار رفته، طوریکه در توصیف این تخت‌ها برخی از مفسران گفته‌اند که این تخت‌ها از قطعات طلا ساخته شده و مزین به زبرجد، دُر و یاقوت است.

«سُرُرٌ»: جمع سریر، تخت‌هایی که بر آنها می‌نشینند یا می‌خوابند

«مَرْفُوعَةٌ» مرفوع: از ماده‌ی رفع است و به معنی بلندکردن چیزی از لحاظ مادی یا از نظر معنوی. رافعه یکی از نام‌های قیامت است که در سوره‌ی واقعه تذکر یافته است. و از آن جا که استفاه از آن چشمه‌های گوارا و شراب‌های طهور جنتی، نیاز به ظرف‌هایی دارد، در آیه بعد می‌افزاید:

«وَ أَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ» (14):

(و در آنجا جام‌های منظم گذاشته شده‌ای). قدح‌های زیبا و جالبی در کنار این چشمه‌ها گذارده شده. هر زمان اراده کنند قدح‌ها از چشمه‌ها پر می‌شود و در برابر آنان قرار می‌گیرد، تازه به تازه می‌نوشند و سیراب می‌شوند و لذت می‌برند لذتی که توصیفش برای ساکنان دنیا غیرممکن است.

«أَكْوَابٌ» جمع «کوب» به معنی «قدح» یا ظرفی است که دسته دار باشد. توجه به این نکته لازم است که در قرآن تعبیرات مختلفی درباره ظرف‌های شراب طهور جنتیان آمده، در اینجا و بعضی از آیات دیگر کلمه «أَكْوَابٌ» به کار رفته، در حالی که در بعضی دیگر از آیات «أَبَارِيقٌ» جمع «إِبْرِيقٌ» به معنی ظرف دارای دسته و لوله برای ریختن مایعات و یا «كأس» آمده است.

جام‌ها و ساغرهایی از طلا و نقره جهت پر شدن از شراب بهشتی که «لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزَفُونَ ۱۹» (الواقعة: 19). با نوشیدن آن نه دچار سردرد می‌شوند و نه مست می‌گردند، برای آنان نهاده شده تا اگر بخواهند شرابی بنوشند بادستان خود از آن می‌نوشند و یا غلامان با آن، آنان را پذیرایی می‌کنند؛ این نوعی از نوشیدنی بهشتیان است.

در ادامه به نکته های بیشتری از جزئیات نعمتهای جنتی پرداخته اضافه میکند:

«وَنَمَارِقٍ مَّصْفُوفَةٍ» (15):

(و در آنجا بالشت های منظم چیده شده ای.)

نمارق جمع «نمرقه» به معنی پستی کوچک است از ابریشم و نازک که به صف گذاشته و چیده شده است که جنتیان بر آنها تکیه می کنند و معمولاً به هنگام استراحت کامل از آنها استفاده می شود و خستگی هایی که به خاطر الله و دین او تحمل کردند، را از تن خارج می کنند.

و کلمه «مصفوفة» دلالت بر تعدد و نظم آنها دارد، این تعبیر نشان می دهد که آنها جلسات انس دست جمعی تشکیل میدهند و این اجتماع خالی از هر گونه لغو و بیهودگی و تنها بیان الطاف الهی و نعمت های بی پایان او و نجات از درد و رنجهای دنیا و عذاب آخرت است و چنان لطف و لذتی دارد که چیزی با آن برابری نمی کند. سپس به فرش های فاخر جنتی اشاره کرده، میفرماید:

«وَوَرَابِي مَبْنُوثَةٍ» (16):

(و در آنجا فرش های فاخره گسترده.) «وَرَابِيٌّ»: از ربه: آزر بایجان. فرش های فاخر و گران بها مانند فرش ابریشم که نرم راحت و لطیف و هم گران بها و پر قیمت است. مخمل نرم، نازک و ظریفی دارد و در مجالس بهشتیان به فراوانی گسترده است. «مَبْنُوثَةٌ»: همه جا پهن و گسترده شده اند. یعنی و فرش های زربافتی که بر زمین پهن شده و با نگاه کردن به این فرش ها چشمانشان به آرامش می رسند. این خلاصه ای گذرا و مجمل از یک صحنه بهشتیان جهت تذکر و یادآوری ذاکرین و اندرز پرهیزگاران بود. خلاصه کلام اینکه: جنت جایگاهی است بی نظیر از هر جهت، خالی از هر گونه ناراحتی و جنگ و جدال، با انواع میوه های رنگارنگ و نغمه های دلپذیر و چشمه های آب جاری و شراب های طهور و خدمت گزارانی شایسته و همسرانی بی مانند و تخت هایی مرصع و فرشهایی فاخر و دوستانی باصفا و ظروف و قدحهایی جالب در کنار چشمه ها و خلاصه نعمت هایی که نه به الفاظ محدود این جهان قابل شرح است و نه در علم خیال قابل درک؛ همه اینها در انتظار مقدم مؤمنانی است که با اعمال صالح خود اجازه ورود در این کانون نعمت الهی را کسب کرده اند.

در آیات بعدی این سوره، سخن از کلید اصلی وصول آن همه نعمت ها که «معرفة الله» است به میان آمده و با ذکر چهار نمونه از مظاهر قدرت خداوند، از آفرینش بدیع خدا و دعوت انسان به مطالعه درباره آنها راه ورود به جنت را نشان میدهد. در ضمن اشاره ای است به قدرت بی پایان خدا که کلید حل مساله «قیامت» است.

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (17):

(آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟) یعنی چرا انسان ها با دیده ی تعمق و عبرت بین به شتر نمی نگرند که الله متعال چگونه آن را به این شکل شگفت انگیز خلق کرده است که نشان دهنده ی قدرت و توانایی خالق می باشد؟! در التسهیل آمده است: در این آیه انسان تشویق شده است تا در آفرینش شتر بیندیشد؛ زیرا با وجود این که حیوانی است قدرتمند و نیرومند اما هر انسان ضعیف و ناتوانی می تواند آن را براند و بر آن سوار شود. این حیوان در مقابل تشنگی و گرسنگی بسیار مقاوم است. این حیوان فواید متعدد و بی شماری دارد؛ انسان بر آن سوار شده و بار را بر

آن حمل کرده و از گوشت و شیر آن استفاده می‌کند. خدا از این جهت شتر را مخصوصاً ذکر کرده است که شتر بهترین حیوان عرب است. و از همه‌ی حیوانات بیشتر سودمند است، به همین جهت آن را «کشتی صحرا» می‌نامند. پس خلقت آن را بنگر که بی‌نهایت نیرومند است. (التسهیل ۴/۱۹۶).

قابل تذکر است که: این آیه سرزنش و استفهام است برای کسانی که به قیامت ایمان ندارند و پیامبر صلی الله علیه وسلم را تصدیق نمی‌کنند و همچنین فحواى آیه مبارکه هذا مردم را تشویق می‌کند تا در آفرینش‌های شگفت‌انگیز الله دقت و توجه کنند.

اسباب نزول آیه 17:

ابن جریر و ابن ابی حاتم از قتاده روایت کرده اند: چون الله متعال نعمت های جنت را ستود، گمراهان تعجب کردند. پس «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَيَّ الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» «آیا به‌سوی شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟». نازل شد.

«وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ» (18):

(و به آسمان نظر نمی‌کنند که چگونه برافراشته شده؟! یعنی آیا با دیده‌ی عبرت‌بین به آسمان بدیع و استوار [نمی‌نگرند] که چگونه [برای آنها سقوی محفوظ] برافراشته شده است [و بر آنها سقوط نمی‌کند]؟!)

الله متعال در این آیه، انسان را به دقت و تفکر در خلقت آسمان تشویق می‌کند که بدون هیچ ستون و هیچ ناصافی و خللی افراشته شده است.

«وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ» (19):

(و به کوه‌ها [نمی‌نگرند] که چگونه [محکم بر زمین] نصب شده است [و زمین را نگه داشته و از لرزش آن جلوگیری می‌کنند]؟! به کوه‌هایی که با شکوه و قایم اند، با زیبایی خاصی ایستاده‌اند، زمین را مانند میخ ثابت نگه می‌دارند، مانع باد و طوفان و گردباد را گرفته و از طغیان طوفان آب دریاها جلوگیری می‌کنند. و هر کوهی چون انگشت سبّابه‌ای به یگانگی خداوند متعال شهادت می‌دهد؟)

مفسرین در تفاسیر خویش مینویسند که درسه آیات متذکره درس با روحیه برای انسان نگاشته شده که در پیشرفته ترین پوهنتون ها نظیر آن را نمی توان یافت:

یک دهقان و یک چوپان که در سحرا بزرگ مصروف چرانان رمه های خویش است، زیر پایش زمین است، بالای سرش آسمان، در چهار طرف اش کوهها و در برابر اش شترها، و اگر در هر يك از این مخلوقات نظر اندازد و دقت کند، اسرار بسیاری را کشف میکند. مثلاً شتر از اسب بیشتر میدود، نسبت به خر بیشتر بار میبرد. در میان حیوانات بعضی برای سواری، بعضی برای گوشت و بعضی هم برای شیر مورد استفاده قرار میگیرند، ولی شتر همه چیزش قابل استفاده است.

برای نگهداری اش به مشکل مواجه نمی شود، زیرا وقت در سحرا رها شوند، ضرورت به محافظت آنان نیست، غذای شان مانند فیل و حیوانات دیگر نیست که بدست آوردنش به مشکل مواجه شود.

در صحراهای عربستان سعودی آب بسیار کم است، همه جا و همیشه میسر نمیشد، خداوند به قدرت خویش در شکم شتر تانکر پس انداز گذاشته است، که میتواند با نوشیدن آب برای هفت یا هشت روز ذخیره کند، و به تدریج حسب نیاز از آن استفاده کند، برای سوار شدن بر این حیوان بسیار بلند، نیاز به زینه بود، ولی حق تعالی پاهای او را دارای

سه بند قرار داده است که در هر پا دو زانو گذاشته است، که آنها را جمع می‌کنند و نشینند، که سوار شدن و پایین آمدن بر آن آسان میشود، و به قدری زحمتکش هست که از همه حیوانات باری سنگینتری برمی‌دارد.

در بیابان‌های عرب در تابستان به علت گرما سفر خیلی مشکل است، خداوند شتر را چنان خلق کرده که تمام شب راه می‌رود، قوی‌ترین، کم‌خرج‌ترین، پر فایده‌ترین و آرام‌ترین و بردبارترین حیوان است، و چنان مطیع طبع است، که طفل کوچک مهار او را بگیرد هر کجا که می‌خواهد می‌تواند آن را ببرد، علاوه بر این، خصوصیات دیگری هم دارد که به انسان درس قدرت و حکمت بالغه خداوند را میدهد. پیدایش آسمان‌ها و کوه‌ها و زمین تصادفی نیست، بلکه کاملاً حکیمانه آفریده شده و در جای خود قرار داده شده‌اند.

در هر نعمتی يك جهتی برجستگی دارد (در شتر، نحوه‌ی آفرینش؛ در آسمان، بلندی؛ در زمین، گستردگی و در کوه‌ها نحوه‌ی نصب شدن).

آسمان‌ها، کرات، مدار کرات، نظم و حساب آنها که هر روز گوشه‌ای از عجایب آنها کشف میشود، از عرصه‌های همیشگی مطالعه و کشف و تأمل هستند. کوه‌ها و ریشه‌های آنها در دل زمین، مثل میخ‌ها و حلقه‌های زنجیر زمین را از تزلزل و اضطرابی که در اثر مواد گداخته درون زمین پدید می‌آید، حفظ میکنند، برف‌ها را در خود ذخیره نموده و به تدریج روانه می‌کنند، مانع طوفان‌ها را گرفته و سبب تصفیه هوا میشوند، مخزن انواع معدن‌ها و مواد صنعتی بوده و علاماتی برای مسافران و بستری برای پرورش بعضی از گیاهان هستند. دیگر کوه‌ها از طریق انواع سنگ‌های قیمتی و زینتی مثل عقیق یا سنگ‌های عمرانی همچون مرمر در ساختمان‌ها، سرمایه‌ای پایان‌ناپذیر برای بشر هستند و خلاصه در این آیات به مسائل جهان‌شناسی و حتی تمام مسائلی همچون دهقانی، صنعت و امور فضایی به نحوی اشاره شده است.

«وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ» (20):

«و» آیا نمی‌نگرند «به‌سوی زمین که چگونه هموار شده است؟» در این آیه به انسان از نشانه‌های قدرت خویش در آسمان و زمین یاد اوری مینماید و برایش می‌گوید که زمین چگونه هموار کرده شده است.

خداوند متعال در آیات متعددی از جمله: (آل عمران، 19؛ بقره، 164؛ روم، 22؛ جاثیه، 3؛ عنکبوت، 44؛ یونس، 3؛ عنکبوت، 61؛ غافر، 57؛ ذاریات، 47-48؛ انبیاء، 32؛ رعد، 2) به نشانه‌های قدرت خویش در آسمان و زمین اشاره نموده. بزرگی، گستردگی، وسعت و بیشمار بودن کرات آسمانی و کهکشان‌ها آشکارترین نشانه بر قدرت بی‌انتهای الله است.

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» (21):

ای پیامبر! با آیات قرآن و دلایل آفرینش در مخلوقات مردم را پند ده، که تو پند دهنده ای هستی.

«مُذَكِّرٌ»: «پس آنان را با نعمت‌ها و دلایل توحیدش، یاد اوری کن.»

الله متعال به پیامبرش دستور داد که به وظایف مهم خود بپردازد، با آیات قرآن و دلایل آفرینش در مخلوقات مردم را پند بده. همچنان انواع نعمت‌ها و ایام عقوبت‌ها را برای مردم یادآوری نما؛ زیرا وظایف‌ها تنها پنددادن است.

«لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (22):

(تو بر آنان فرمانروا نیستی) تا آنان را به اجبار و اکراه وادار به ایمان کنی. وظیفه تو فقط ابلاغ است. و وظیفه نداری که آنها را اجبار و اکراه کنی که حتماً اهل ایمان شوند و البته در قبول هدایت هیچ اجباری نیست و اگر اجباری باشد، دیگر ایمان معنی نخواهد داشت. چون ایمان یعنی به آرامش رسیدن و این با اکراه و اجبار حاصل نمی‌شود. - این بدین معنای است که: اجبار و وادار ساختن مردم به پذیرش پندها و موعظه‌ها، از تکالیف و رسالت‌های پیامبر صلی الله علیه وسلم نیست. «لست علیهم بمصیطر».

«صَطَّرَ» و «سَطَّرَ»، به یک معنا می‌باشند (مفردات) و «مسیطر» به معنای عهده دار و مسلط است. (مقایس اللغة).

- مساله دوم در فهم این آیه چنین است که، پذیرش دین، اجباری نیست. «لست علیهم بمصیطر».

- سومین نقطه از فهم آیه چنین است که: اهتمام شدید پیامبر صلی الله علیه وسلم، به هدایت مردم «لست علیهم بمصیطر» با توجه به این که پیامبر صلی الله علیه وسلم، هرگز در صدد سلطه جویی بر مردم نبود، تأکید آیه شریفه، بر نفی سیطره، بیانگر تلاش وافر و پی گیری مستمر آن حضرت صلی الله علیه وسلم در زمینه هدایت مردم است.

- چهارمین نقطه را که میتوان در تفسیر این گفت اینست که: اثر نبخشیدن پند و اندرز های دینی برای مردم، تکلیف ابلاغ معارف الهی را ساقط نمی‌کند. «فذکر... لست علیهم بمصیطر» در آیه شریفه، بیانگر روگردانی برخی مردم، از تذکرات پیامبر صلی الله علیه وسلم است و بیان می‌دارد که در این موارد، نباید معارف الهی را بر مردم تحمیل کرد. آیه قبل با توصیف پیامبر صلی الله علیه وسلم به «تذکر دهنده»، آن حضرت را حتی در این موارد، به تذکر دادن مأمور ساخته است.

«إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ» (23):

(مگر آن کس که رویگردان شد و کفر ورزید). یعنی آن کسیکه به هدایت پشت گرداند، به رسالت کافر شود، از راهیابی اعراض نماید، از دلایل انکار ورزد و به حق تکذیب کند. چنین کسی به راستی که مستحق عذاب و عقوبت شده است.

«فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ» (24):

(پس خدایش به عذاب بزرگ تر عذاب میکند) چنانکه او را برای همیشه وارد دوزخ می‌کند. یعنی کسی که از طاعت خدا روگردانید و از آیات او انکار ورزید از عذاب بزرگ و مجازات شدید آخرت ادا خلاص شده نمی‌تواند و بالضرور بحضور ما دوباره آمدنی میباشد و ذره ذره از آنها حساب می‌گیریم.

«الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ»:

- عذاب جسمی.

- عذاب روحی و نفسی.

حق تعالی او را در روز قیامت به عذاب شدیدی عذاب مبتلا خواهد کرد، با طوق‌ها و زنجیرهای آهنینی در آتش دوزخ که عمق بسیار دارد و طعام اهلش زقوم است عذاب می‌نماید.

آرامش را از آنها می‌ستاند و عذاب اکبر را به آنها می‌رساند. چرا عذاب اکبر؟ چون موضع‌گیری‌شان بر مبنای تکبر و کبر و استکبار بوده و بنابراین جزا هم باید دقیقاً از جنس عمل‌شان باشد. تکبر انسان را از حق دور می‌کند و کاری می‌کند که انسان حق را نپذیرد.

«إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ» (25):

(هر آینه بازگشتشان به سوی ماست) به راستی که مرجع همگان به سوی الله متعال است و همه به سوی او برمی‌گردند.

«ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» (26)

(پس حساب و جزای آنان فقط در اختیار ما می‌باشد.) یعنی: محاسبه اعمالشان و جزا دادنشان در برابر آن اعمال «بر عهده ما است» یعنی به همه رسیدگی کامل می‌نماییم و هریک را مطابق عملکردش اعم از خیر و شرّ جزا و پاداش می‌دهیم.

آیا زبان مروج در جنت زبان عربی است؟

ما فوقاً در مورد نعمت‌ها و غذاها و چگونگی زندگی، اهل جنت و غذاهای اهل جهنم معلوماتی مختصری ارائه داشتیم، اینک در مورد زبان مروج اهل جنت نیز مختصراً می‌نویسیم:

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در مجموع فتاوی جلد چهارم بخش (العقیده) خویش مینویسد: معلوم نیست که مردم در روز قیامت بکدام زبانی صحبت میکنند، و با چه زبانی خطاب الله تعالی رامی‌شنوند، برای اینکه الله تعالی و رسولش صلی الله علیه وسلم در این باره به ما خبری نداده‌اند... و به صحت نرسیده که زبان مردم در آن عربی باشد و در این مسئله نمی‌دانم که بین صحابه نزاعی باشد بلکه آنها به این مسئله نپرداخته‌اند زیرا سخن در این باره جزو فضولی است ولی بین متأخرین قیل و قالهایی شده:

برخی از مردم می‌گویند: جنتیان با زبان عربی صحبت میکنند.

برخی دیگر می‌گویند: جنتیان با زبان سریانی صحبت میکنند، زیرا زبان آدم علیه السلام سریانی بوده.

ولی برخی دیگری را عقیده بر این است که: فقط اهل جنت با زبان عربی صحبت میکنند. البته تمامی این اقوال دارای حجت نیستند که نه از طریق عقل نه از طریق نصوص حجت نیستند بلکه همگی ادعاهای هستند که خالی از دلیل درستی هستند و خداوند سبحان بدان آگاه‌تر است. (مجموع فتاوی شیخ الاسلام أحمد بن تیمیه، جلد 4 بخش (العقیده)) ما بارها گفته‌ایم که در عبادت و مسایل مربوط آن در اسلام به نقل‌اند نه به عقل. این به دان معنی نیست که مسایل شرعی عبادتی جانب عقلی نداشته باشند. بلکه بر عکس علم هر روز مکنونات و عمق مسایل و احکام اسلامی را چنان بیان میدارد که روز به روز اعجاز قرآن کریم ثابت میشود. به این ارتباط اگر از غذا، لباس و پوشاک و وسایل استفاده در جنت و دوزخ صحبت شود به فهم من از دین مقدس اسلام در دین اسلام مسایل دنیوی شده و دنیوی ساخته شده تا انسان آنرا در عالم اسباب و دنیا بهتر درک کرده بتواند. وقت و مقیاس زیاد و کم بودن آن، بصر و بصیرت و دین به چشم و دین به جوارح دیگر، مفاهیم و عمق قضایای عالم برزخ او بالاخره مستقیم به بحث ما مسأله زبان و آن هم زبان و طعام جنتی و دوزخی باید گفت. این مقایس برای فهم بشری‌اند و الله تعالی دانا و توانا است که این مفاهیم یا اصلاح به این شکل فعلی اصلاً وجود نداشته باشند و یا در موارد عین هدف با وسایل و ذرایع دیگر حاصل میشود. تفصیلات، تشریحات و مطالب در توصیف غذا و لباس و پوشاک و زیبایی هم در نصوص شرعی به مفهوم انسانی ساختن آن خواهد بود که الله تعالی به صورت یقین‌قادر به دادن عین مزایا و یا شکل بهتر و افضل آن به طروق و اشکال مختلف که خود الله تعالی به کیفیت آن آنگاه باشد نیز ممکن است. در چنین فهم از مسایل در آن صورت ضرورت به این و حتمی نیست که ما آن مسایل و روابط حاکم را

در آن وقت و شرایط حتماً با احوال و شرایط وفهم انسانی امروز خویش منحصر، توصیف و چوکات بندی نداریم. در آن وقت ممکن به چنین نام گذاری ها و یا به چنین مفاهیم اصلا ضرورت نباشد. والله أعلم بالصواب.

آیا بی برکتی روز از علایم قیامت است؟

بسیاری از انسان ها بی برکتی روز و شب را از جمله علایم نزدیکی قیامت می دانند و زیاتر وقت به احادیثی پیامبر صلی الله علیه وسلم از جمله به حدیث شماره 1036 امام بخاری به روایت حضرت ابو هریره (رض) استدلال مینمایند:

طوریکه پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَفْبُضَ الْعِلْمُ، وَتَكْثُرَ الزَّلَازِلُ، وَيَتَقَارَبَ الزَّمَانُ، وَتَظْهَرَ الْفِتْنُ، وَيَكْثُرَ الْهَرْجُ وَهُوَ الْقَتْلُ الْقَتْلُ، وَحَتَّى يَكْثُرَ فِيكُمْ الْمَالُ فَيَفِيضَ» (قیامت برپا نمی شود تا اینکه این علامات پدیدار گردند: از بین رفتن علم، زیاد شدن زلزله، نزدیک شدن زمان، ظاهر شدن فتنه، زیاد شدن آشوب و فتنه که همان قتل می باشد و زیاد شدن بیش از اندازه مال های تان.) و امام احمد در حدیث شماره 10260 از ابو هریره روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَتَقَارَبَ الزَّمَانُ، فَتَكُونَ السَّنَةُ كَالشَّهْرِ، وَيَكُونَ الشَّهْرُ كَالْجُمُعَةِ، وَتَكُونَ الْجُمُعَةُ كَالْيَوْمِ، وَيَكُونَ الْيَوْمُ كَالسَّاعَةِ، وَتَكُونَ السَّاعَةُ كَاخْتِرَاقِ السَّعْفَةِ» (تا زمان نزدیک نگردد و سال مانند ماه، ماه مانند هفته، هفته مانند روز، روز مانند ساعت و ساعت مانند آتش گرفتن شاخه های درخت خرما نگردد، قیامت بر پا نمی شود.) ابن کثیر رحمه الله می فرماید: اسناد آن به شرط مسلم صحیح است. البانی در صحیح الجامع شماره 7432 آن را صحیح دانسته است.

این دو حدیث دلالت می کنند بر اینکه از نشانه های قیامت نزدیک شدن زمان است. علماء در معنی نزدیکی زمان اختلاف دارند و در این مورد سخن بسیار است. از بهترین این سخنان این سخن است که: نزدیک شدن زمان را بر نزدیکی حسی و نزدیکی معنوی حمل می کنند.

نزدیکی معنوی:

منظور از نزدیکی معنوی این است که برکت زمان از بین می رود. و این در دوران های آینده واقع میشود.

این قول را قاضی عیاض، نووی و حافظ ابن حجر (رحمهم الله) اختیار کرده اند. نووی می گوید: مراد از کوتاه شدن روز، عدم برکت در آن است. مثلاً روز می گذرد در حالیکه از آن به اندازه يك ساعت فایده میبرند.

حافظ می گوید: و حق این است که مراد از بین رفتن برکت از تمام چیزها و حتی زمان است که از نشانه های نزدیک شدن قیامت میباشد.

از نزدیکی معنوی همچنین می توان به آسانی ارتباط بین مکانهای دور و سرعت رفت و آمد بین این مسافتها که از آن به نزدیکی زمان تفسیر می شود، اشاره کرد. فاصله های که در گذشته در چندین ماه طی می شدند إغراق نیست اگر بگوییم حالا در بیشتر از چند ساعت طول نمی کشد.

شیخ بن باز در تعلیق فتح الباری (522/2) می گوید: نزدیکی که در حدیث ذکر شده به نزدیکی بین شهرها و قاره ها و کمی مسافت به آنها به سبب إختراع طیارات وسایل ترانسپورتی و تمام چیزهایی که مانند آن هستند، تفسیر میشود.

نزدیکی حسی:

منظور از نزدیکی حسی این است که زمان به صورت محسوس کوتاه می شود. ساعات شب و روز به سرعت میگذرند و بین گذشت این ساعت ها فاصله پیدا نمیشود، و واقع شدن آن امری غیر ممکن نیست. برای تأیید آن به زمان دجال می توان اشاره کرد که در آن روز به اندازه سال، ماه و هفته طول می کشد. در نتیجه همانگونه که ایام طولانی می گردند، کوتاه نیز می شوند که آن به خاطر اختلال در نظام عالم و نزدیک شدن پایان دنیا است.

حافظ در الفتح از ابن ابی جمره نقل می کند که گفت: «مراد از نزدیک شدن زمان در حدیث «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَكُونَ السَّنَةُ كَالشَّهْرِ»، به کوتاه شدن آن اشاره دارد. با این حساب پس کوتاه شدن باید حسی باشد و بر معنای معنوی نیز حمل میگردد. اما در حسی فاصله منظور نمی باشد. و شاید آن از اموری باشد که باعث نزدیک شدن قیامت میگردد. اما از نظر معنوی پس برای آن مدت و فاصله منظور می باشد که علماء دینی آن را میدانند. و اهل دنیوی نیز اگر زیرک و عاقل باشند آن را خواهند دانست که ایشان نمی توانند مانند گذشته کارهای بزرگی را که انجام میدادند، انجام دهند. به خاطر آن دچار شك و تردید می شوند ولی علت آن را نمی توانند درك کنند. شاید علت آن به سبب ضعف ایمان باشد که به آشکار نمودن بیش از حد کارهای خلاف شرع می پردازند. و شدیدتر از آن خوراکیهای است که در آن شکی و شبهه ای وجود ندارد که حرام می باشند و بسیاری از مردم کار به حلال و حرم آن ندارند و در بدست آوردن آن تمام تلاش خود را به کار می گیرند و عقل خویش را به کار نمی گیرند. نتیجه و ماحاصله بحث این میشود که برکت در زمان، روزی و در گیاهان به خاطر ایمان قوی و تبعیت از اوامر خداوند و دوری از نواهی او می باشد. و دلیل بر این مدعا قول الله تعالی میباشد: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» «اگر اهل قریه ای ایمان بیاورند و تقوای خدا داشته باشند برکات آسمان و زمین را بر ایشان می گشاییم».

و سیوطی در الحاوی للفتاوی (44/1) در باره معنی این حدیث که ذکر شد این طور گفته است: «گفته شده منظور از آن کوتاه شدن به صورت حسی میباشد. ساعات شب و روز نزدیک بر پا شدن قیامت کوتاه می شوند. و گفته شده به صورت معنوی می باشد که مراد از آن به سرعت گذر کردن زمان و از بین رفتن برکت از تمام چیزها حتی زمان است... و قول های دیگری نیز در این باره وجود دارد. و الله اعلم.»

این سه قول از بین رفتن برکت، سهولت ارتباط و نزدیک شدن به صورت حسی، بینشان تعارضی نیست و مانعی بر اینکه حدیث بر همه آنها دلالت کند، وجود ندارد. سخنان دیگری نیز در باره زمان گفته اند که درجه قوت آنها به مانند آنچه ذکر شد، نیست. از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره نمود:

خطابی گفته که منظور از آن لذت بردن از زندگی است. حافظ از زبان او نقل می کند که می گوید: می خواهد آن را زمان خروج مهدی- الله اعلم- که راستی در زمین پدیدار می شود، عدل پیروز میگردد و مردم از زندگی لذت می برند و مدت آن کوتاه می باشد، پدید آورد. و ایام خوش مردم در زمان کوتاهی سپری می شود که اگر مدت آن به درازا کشد و طولانی شود، مکروه و ناپسند می گردد در نتیجه مدت آن کوتاه می باشد. سپس حافظ می گوید: می گویم که خطابی در آنچه ذکر کرده به سوی تأویل رفته است. زیرا در زمان نقصان پدید نمی آید. و گر نه کسی که حدیث را ضمانت کرده آن را در زمان ما به وجود

می آورد. در نتیجه ما از این حدیث به جای نقصان در زمان، زودگذری آیام را درک می کنیم. زیرا که زمان ما با زمان قبل از ما هیچ فرقی ندارد. و منظور از این حدیث لذت بخش بودن زندگی نیست. و حق آن است که مراد از آن از بین رفتن برکت می باشد. این بطل می گوید: مراد نزدیک شدن عمر انسانها به خاطر کمی عبادت میباشد تا اینکه به خاطر غالب بودن فسق و گناه و ظاهر شدن انسان های فاسد، کسی نیست که امر به معروف و یا نهی از منکر کند. و این تأویل خلاف ظاهر حدیث است و این جمله به وسیله حدیث دیگری از رسول الله صلی الله علیه و سلم رد می شود که فرمودند: «السَّاعَةُ حَتَّى يَتَقَارَبَ الزَّمَانُ، فَتَكُونُ السَّنَةُ كَالشَّهْرِ.. الح» از ظاهر آن فهمیده می شود که مراد نزدیک شدن خود زمان است نه نزدیک شدن مدت عمر انسانها. والله أعلم.

(تفصیل در فتح الباری (21/13) شرح حدیث رقم (7061)، (إتحاف الجماعة للتوحيجی (497/1)، "السنن الواردة في الفتن وغوائلها والساعة وأشراتها" لأبي عمرو عثمان الداني، تحقيق د/ رضاء الله المباركفوري. «أشراط الساعة» للوابل (صفحة 120)

موجودیت پرندگان در جنت:

مطابق روایات اسلامی در جنت هم پرندگان و هم جانورانی وجود دارد که غیر از خداوند متعال کسی آنها را نمیداند. الله بزرگوار در باره نعمت هایی که اهل جنت از آن تغذیه میشوند میفرماید: «وَلَحْمَ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ» (سوره الواقعة: آیه 21). (و گوشت پرنده ای که بخواهند و آرزو کنند).

در حدیثی که در سنن ترمذی از حضرت انس روایت گردیده است آمده که: در باره کوثر از رسول الله صلی الله علیه و سلم سوال شد: کوثر چیست؟ فرمود: «ذاک نهر اعطانيه الله، اشد بياضاً من اللبن و احلي من العسل فيه طير اعناقها كاعناق الجزر، قال عمر: ان هذه لناعمة، قال رسول الله صلي الله عليه وسلم اكلتها انعم منها» (آن نهری است در جنت که خداوند به من اعطاء نموده است. از شیر سفید تر است و از عسل شیرین تر است. در آن پرندگانی وجود دارد که گردن های آن، مانند گردن های شترها (دراز) اند.

عمر گفت: پس این باید شتر مرغ باشد. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: خوردن آن از شتر مرغ بهتر است. (مشكاة المصابيح (91/2).

ابو نعیم در حلیه و حاکم در مستدرک از ابن مسعود نقل کرده است: «جاء رجل بناقة مخطومة، فقال: يا رسول الله، هذه الناقة في سبيل الله، فقال: لك بها سبعماته ناقة مخطومة من الجنة». (مردی شتری مهار شده را نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آورد و گفت: این شتر را در راه خدا صدقه می کنم، پیامبر در جواب فرمودند: خداوند در عوض آن هفتصد شتر مهار شده را به شما خواهد داد). حاکم راجع به این روایت گفته: این روایت بنا به شرائط شیخین صحیح می باشد، ذهبی و شیخ ناصر الدین البانی نیز با او موافقت نموده اند.

در صحیح مسلم از ابو مسعود انصاری اینگونه وارد شده است: «لك بها يوم القيامة سبعماتة ناقة كلها مخطومة». (روز قیامت در برابر این شتر هفتصد شتر مهار شده به تو داده می شود).

خمر یا شرابی جنتی:

از جمله شرابی که خداوند از روی فضل خود بر اهل جنت ارزانی میدارد، خمر است و

خمر جنت خالی از عیب و نقص هایی است که مشروبات دنیا دارند. و اما شراب دنیا عقل را از بین می برد، سر و شکم را به درد می آورد و موجب امراض بدی میشود، و گاهی در رنگ و ساخت آن نقص و عیب پدید می آید. اما خمر و شراب جنت از همه ی این عیوب و نقص ها خالی هستند، شراب جنت: براق، گوارا و زیبا میباشد: «يَطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَّعِينٍ * بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ * لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يِنزَفُونَ» (الصافات: 45 - 47) «قدحهای می برگرفته از رودبار جاری شراب، گرداگرد آنان در گردش است. شراب سفیدرنگ و خوشگوار برای نوشندگان. نه در آن تباهی ها و گرفتای هائی (همچون بیهوشی و سردرد و سایر مضرات و مفاسد) است، و نه میخواران از آن به حالت تهوع (و استفراغ و عرق و کثرت بول) در می آیند».

خداوند زیبایی شراب جنت را بیان نموده و سپس بیان می دارد که نوشنده بدون اینکه عقلش دچار خلل گردد از آن لذت میبرد: «وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ» (محمد: 15) «و رودبارهایی از شرابی است که سراپا لذت برای نوشندگان است».

و در وصف شراب های جنت می فرماید که نوشنده از نوشیدن آن ملول نمی شود: «لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يِنزَفُونَ» (سوره الصافات: 47) «و نه میخواران از آن به حالت تهوع (و استفراغ و عرق و کثرت بول) در می آیند».

«يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ * بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَّعِينٍ» (الواقعة: 17-18) «نوجوانانی، همیشه نوجوان (برای خدمت بدیشان، پیرامونشان در آمد و رفت هستند و باده را) برای آنان میگردانند. (برای آنان به گردش در می آورند) قدحها و کوزه ها و جامهائی از رودبار روان شراب را».

ابن کثیر در تفسیر آیه های فوق میفرماید: دچار سر درد نمیشوند و عقل های شان دچار اختلال نمیگردد.

ضحاک از ابن عباس نقل می کند که گفته: «في الخمر اربع خصال: السكر، الصداع، القيء و البول، فذكر الله خمر الجنة، و نزهها عن هذه الخصال». «مستی، سر درد، استفراغ و ادرار از جمله ویژگیهای مشروبات دنیایی هستند و خداوند شراب جنت را از این چهار خصلت پاک و منزّه نموده است). تفسیر ابن کثیر: (514/6).

خداوند در آیه ی دیگری در وصف شراب جنت میفرماید: «يَسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ * خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكِ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ» (المطففين: 25 - 26) «به آنان از شراب زلال و خالصی داده میشود که دست نخورده و سربسته است. مهر و دربند آن از مشک است (و با دست زدن بدان، بوی عطر مشک در فضا پراکنده میشود). مسابقه دهندگان باید برای به دست آوردن این (چنین شراب و سایر نعمت های دیگر جنت) با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند».

خداوند برای این شراب دو وصف را ذکر کرده است: اول اینکه مختوم است، یعنی سر به مهر است و دوم اینکه آنهایی که آن را می نوشند در پایان نوشیدن آن بوی مسک را احساس میکنند.

شهوت و معاشرت جنسی در جنت:

قابل تذکر است که در روایات اسلامی آمده است که در جنت هر لذتی برای انسان ها وجود دارد، از جمله خوردن و نوشیدن و شهوت و لذت جنسی، بنابراین در جنت شهوت و جماع وجود دارد.

مهم نیست که دیگران چه می گویند، آنها که با وحی در ارتباط نبودند؟! مهم اینست که خداوند متعال از طریق وحی به پیامبرش صلی الله علیه وسلم خبر داده که در جنت جماع و لذت شهوانی وجود دارد و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز آنرا برای امتش بیان کرده چنانکه فرمودند: «إِنَّ الرَّجُلَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ يُعْطَى قُوَّةَ مِائَةِ رَجُلٍ فِي الْأَكْلِ وَالشُّرْبِ وَالشَّهْوَةِ وَالْجِمَاعِ. فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ: فَإِنَّ الَّذِي يَأْكُلُ وَيَشْرَبُ تَكُونُ لَهُ الْحَاجَةُ؟! قَالَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: حَاجَةٌ أَحَدِهِمْ عَرَقٌ يَفِيضُ مِنْ جِدِّهِ فَإِذَا بَطْنُهُ قَدْ ضَمَرَ» رواه أحمد برقم 18509، والدار می برقم 2704. یعنی: همانا به مردی از اهل جنت قوت و نیروی یکصد مرد (این دنیا) برای خوردن و نوشیدن و شهوت و جماع داده می شود، مردی یهودی گفت: آنکسی که می خورد و می نوشد نیاز به قضای حاجت دارد؟! رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «قضای حاجت آنها به صورت ترشحات خوشبویی خواهد بود که همچون مشک از پوستشان خارج شده و شکم را سبک میگرداند».

پس تا زمانی که فرمایش رسول الله صلی الله علیه وسلم وجود شهوت و جماع را در جنت تصدیق می کند، سخن بدون دلیل دیگران ارزشی ندارد و ما از پیامبر خود پیروی می کنیم و سخنانش را تصدیق می کنیم.

در ضمن در خود آیات قرآن به وجود حورالعین اشاره شده و بیان داشته که آنها زوج مردان جنتی خواهند بود: «كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ» (دخان 54). یعنی: «بلی! چنین است و آنها را با حوریان درشت چشم، همسر میگردانیم» یعنی: ایشان را با همدم ساختن زنان حور عین که آنها را برایشان حلال گردانیده ایم، مورد اکرام قرار می دهیم، به طوری که هر یک از آنان هر تعداد از حور عین که بخواهد، برایش آماده است. و تعبیر «زَوَّجْنَاهُمْ = همسر می گردانیم» دلیلی بر جماع جنتیان با حور عین است.

اما بعضی از اهل علم گفته اند که در جنت فرزندی بر اثر جماع متولد نمی شود، چنانکه امام بخاری رحمه الله میگوید: «وَقَدْ رُوِيَ عَنْ أَبِي رَزِينِ الْعُقَيْلِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَا يَكُونُ لَهُمْ فِيهَا وَلَدٌ». یعنی: از ابی زرین عقیلی از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرمودند: «همانا برای اهل جنت زاد و ولد نیست». این حدیث مورد اشاره ی بخاری در مسند امام احمد (15773) آمده است.

آیا زنان هم دارای حور جنتی اند؟

کلمه حور از «سفیدی» گرفته شده بمعنای «زنان سفید»، و «عین» یعنی «چشم گشاده»، و این اصطلاح فقط برای زنان بکار گرفته میشود، و از آنجاییکه در دنیا مردان به خواستگاری زنان میروند مردان طالب هستند و زنان مطلوب، لذا خداوند حوران جنتی را در قرآن ذکر کرده تا تشویق شوند، ولی از آنجاییکه مسئله جنس چیزی است که نفوس بشر (چه زن و چه مرد) به آن میل پیدا میکند، لذا برای زنان نیز مردانی در جنت بدون شک وجود دارند که به صورت دقیق در نصوص شرعی از وجود حور و غلمان صحبت است و این غلمان را بخش از نافهمان و یا مردسالاران صرف و صرف از دایره مرد نگاه کرده و به امتیازات، حق و حقوق زنان جنتی توجه متناسب نمی دارند. بنابراین اگر زنی وارد جنت شود که در دنیا ازدواج نکرده باشد و یا شوهرش دوزخی شده باشد، مردانی که در دنیا زن نداشته، و یا زنانشان دوزخی بوده میتوانند با هم ازدواج کنند.

و نا گفته نماند که در جنت دیگر ممنوعیتی وجود ندارد و هر آنچه نفس اشتها کند آنرا میابد چه برای زنان و چه مردان، و همانطور که در احادیث ذکر شده در جنت چیزهای

وجود دارد که نه کسی آنرا دیده و نه شنیده و نه در قلب کسی خطور کرده است، و وظیفه یک بنده آن است که سعی کند خودش را با اعمال صالح به آنجا برساند، و سپس چیزهایی را ملاحظه خواهد کرد که به ذهن بشر نمیرسیده است.

- در حدیثی از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «قَالَ اللهُ تَعَالَى: أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَيَّ قَلْبَ بَشَرٍ، وَأَفْرُؤُوا إِنِّ سَنُنْتُمْ: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سوره السجدة: 17) (متفقٌ عليه)» «خداوند (در حدیث قدسی) فرمود: من برای بندگان نیکوکار خویش چیزی را مهیا نمودم که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه در دل کسی خطور نموده است و اگر می خواهید بخوانید. (هیچکس نمی داند که چه نعمت های بی نهایت که سبب روشنی چشم است برای شان ذخیره گردیده است). (سوره سجده: 17)».

و خداوند متعال در قران عظیم الشان میفرماید: «وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ» (سوره فصلت/31) «و برای شما است در آنجا آنچه که نفسهایتان میل کند و برای شماس است آنجا آنچه درخواست کنید» و میفرماید: «وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (سوره زخرف / 71) (و میباشد در جنت آنچه که نفس میل کند و چشم ها از دیدنش لذت گیرد و شما در آن جاویدان هستید).

غلمان جنتی:

آنچه که در جنت با عنوان «پسران زیبارو» برای اهل جنت وعده داده شده اند به معنای این نیست که اهل جنت می توانند با آنها عمل لواط انجام دهند زیرا جنت از خبائث به دور است و این عمل زشت در جنت وجود ندارد!

خداوند تبارک و تعالی در سوره ی طور در مورد اهل جنت میفرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينَ، وَأَمَدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ، يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمُ، وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ» (سوره طور 21-24) یعنی: کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردند، فرزندانشان را (در جنت) به آنان ملحق می کنیم؛ و از (پاداش) عملشان چیزی نمی کاهیم؛ و هر کس در گروه اعمال خویش است! و همواره از انواع میوه ها و گوشتها -از هر نوع که بخواهند- در اختیارشان می گذاریم! آنها در جنت جامهای پر از شراب طهور را که نه بیهوده گویی در آن است و نه گناه، از یکدیگر میگیرند! و پیوسته بر گردشان نوجوانانی برای (خدمت) آنان گردش می کنند که همچون مرواریدهای درون صدفند! که در قرآن این نوجوانان بنام غلمان نام برده شده اند ولی باید دانست که وظیفه ی این نوجوانان جز خدمت به اهل جنت چیز دیگری نیست. یعنی: این بدین معنی است که نوجوانان خوبروی همراه با جام میوه و غذا و دیگر نعمت ها برگرداگرد جنتیان می گردند، به خدمت سرگرم اند و رفت و آمد میکنند و آن نوجوانان؛ در زیبایی، خرمی، رخسندگی و صفای خود؛ بسان «مرواریدی آند که نهفته است» یعنی: در پرده صدف پنهان و در داخل صدف مصؤون است و هیچ دستی به آن نرسیده است؛ سپید و چشم ربا و خرم. در حدیث شریف به روایت قناده آمده است: «از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم پرسیدند: یا رسول الله! خدمتکار (جنت خود) مانند مروارید است پس چگونه است کسی که آن خدمتکار به وی خدمت میکند؟ فرمودند: سوگند

به ذاتی که جانم در اختیار اوست، فضل و برتری در میان آنان، همانند فضیلت ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است». (أنوار القرآن) بنابراین وجود نوجوانانی زیباروی در جنت دلیل بر استمتاع جنسی اهل جنت از آنان نیست!! و جز لواطبازان زمانه کسی نمی تواند برای انجام عمل قبیح و ضد فطری خود توجیه بیاورد.

ثانیاً وجود آن نوجوانان ربطی به احکام شرعی دنیوی ندارد تا کسی بخواهد با استناد بدانها عمل زشت همجنس بازی را توجیه نماید.

تبدیلی زنان دنیوی به حوریان جنتی:

زنها بعد از مرگ که داخل جنت میشوند به حور تبدیل نمی شود، بلکه حوریان جنتی با زنان دنیایی متفاوت هستند؛ چنانکه قرآن کریم در مورد حوریان جنتی میفرماید: «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ اِنَّسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ» (سوره رحمن آیه : 56). یعنی: در آن باغهای جنتی زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی ورزند؛ و هیچ انس و جنّ پیش از اینها با آنان تماس نگرفته است.

این معنی دیدگاه کسانی را نفی می کند که می گویند: حوران همان همسران دنیوی هستند که خداوند متعال آنها را بعد از پیری و کهولت بار دیگران جوان می آفریند. بلی می پذیریم که خداوند متعال زنهای مؤمنه را در سن جوانی وارد جنت می کند. اما آنها غیر از حورانی هستند که خداوند آنها را می آفریند.

قرآن عظیم الشان درباره حسن و جمال حوریان جنتی میفرماید: «وَحُورٌ عِينٌ ، كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ» (سوره الواقعة: 22 - 23) یعنی: و همسرانی از حور العین دارند، همچون مروارید در صدف پنهان اند.

منظور از مکنون: پنهان و محفوظ است. یعنی نور خورشید، رنگهای آنها را تغییر نداده است. در جایی دیگر خداوند حوران جنتی را به یاقوت و مرجان تشبیه کرده است. و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «..وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ يَرِي مُحٌ سَاقِيَهُمَا مِنْ وَرَاءِ اللَّحْمِ مِنَ الْحُسْنِ..». بخاری. فتح الباری: (318/6)، مسلم و ترمذی نیز آن را روایت کرده اند. یعنی: «.. برای هر کدام از مردان اهل جنت دو همسر (حور) هست که در اثر زیبایی و لطافت بدن، مغز استخوان پاهایشان از بیرون دیده میشود..».

ولی زیبایی زنانی که وارد جنت می شوند بسیار بیشتر از حور خواهد شد، چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ سُوقًا، يَأْتُونَهَا كُلَّ جُمُعَةٍ، فَتَهُبُّ رِيحُ الشَّمَالِ فَتَحْتَوِي فِي وُجُوهِهِمْ وَثِيَابَهُمْ، فَيَرْدَادُونَ حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَرْجِعُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ وَقَدْ أَرْدَادُوا حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَقُولُ لَهُمْ أَهْلُوهُمْ: وَاللَّهِ لَقَدْ أَرَدَدْتُمْ بَعْدَنَا حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَقُولُونَ: وَأَنْتُمْ، وَاللَّهِ لَقَدْ أَرَدَدْتُمْ بَعْدَنَا حُسْنًا وَجَمَالًا». (مسلم (2833).

یعنی: «در جنت اجتماعی است که جنتیان هر بار پس از مدت زمانی به اندازه یک هفته (دنیا) به آنجا میروند؛ پس از آن نسیم صبا شروع به وزیدن می کند و بر صورت ها و لباس هایشان می وزد؛ از این رو در حالی نزد همسرانشان باز می گردند که بر جمال و زیباییشان افزوده شده است. لذا همسرانشان به آنان می گویند: به خدا سوگند! که پیش از رفتن از نزد ما بر جمال و زیبایی شما افزوده شده است؛ مردان جنتی نیز میگویند: به خدا سوگند که جمال و زیبایی شما نیز افزایش یافته است». و وضعیت زنان در جنت؛ همراه با شوهر دنیایی خود خواهند بود، چنانکه می فرماید: «ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ» (سوره زخرف 70). یعنی: شما و همسرانتان به جنت درآید، در آنجا شادمان

و شادکام و مکرّم و محترم خواهید بود.
و اگر شوهرشان جهنمی باشد، در آنصورت به ازدواج یک مرد جنتی درخواهند آمد، همچنین اگر زنی قبل از اینکه در دنیا ازدواج کند، فوت نماید او در جنت با مردی که در دنیا ازدواج نکرده مرده است، ازدواج میکند.
برای توضیح بیشتر این موضوع باید گفت: موقعیت یک زن در دنیا خارج از حالات زیر نیست:

1- قبل از ازدواج (بصورت عازب) میمیرد، که در اینصورت خداوند همسری از دنیا را برایش تعیین میکند، همسری که مورد پسند آن زن باشد، زیرا یکی از نعمت های جنتی همانا نزدیکی زن و شوهر میباشد و این نعمت منحصر به یکی غیر از دیگری نیست.
2- بعد از طلاق و قبل از ازدواج با همسر دیگر میمیرد، که در اینصورت نیز حکمش مانند حکم بالا است، یعنی خداوند همسری را از دنیا برایش تعیین میکند همسری که مورد پسند آن زن باشد.

3- زن شوهر دارد، ولی شوهرش دوزخی میشود و با او به جنت نمیرود، در اینصورت مردانی که در دنیا زن نداشته اند و یا زن داشته اند ولی دوزخی شده اند، به ازدواج این زنان در میآیند.

4- بعد از ازدواج میمیرد، که در اینصورت شوهرش در جنت همان شوهر دنیایش می باشد.

5- شوهرش میمیرد، و او تا وقت مرگ بی شوهر میماند، که در اینصورت شوهرش در جنت همان شوهر دنیایش میباشد.

6- شوهرش میمیرد و یک مرد دیگر با او ازدواج میکند، که در اینصورت اگر در دنیا بمرور زمان با چند شوهر دیگر یکی پس از دیگری ازدواج کرده باشد، در این صورت شوهرش در جنت آخرین شوهرش در دنیا میباشد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «المرأة لأخر أزواجها» (صحیح - سلسلة أحادیث صحیحة ألبانی) و حذیفه ابن یمان به زنش گفت: «اگر میخواهی من شوهرت در جنت باشم، پس بعد از مرگ من با هیچکس ازدواج نکن، زیرا یک زن در جنت نصیب آخرین شوهرش در دنیا میباشد هر چند شوهران زیادی یکی پس از دیگری داشته باشد، و برای همین خداوند ازدواج با زنان پیامبر پس از مرگ او حرام فرمود زیرا همه آنها در جنت زنان پیامبر خواهند بود» این بود موقعیت های یک زن در دنیا، و مقابل هر یک از این حالات در جنت، پس هیچکس در جنت بی همسر نمی ماند.

حجاب حوریان در جنت:

اول باید دانست که ما انسانها از بسیاری از امورات غیبی خبر نداریم، زیرا خداوند آن اخبار را به پیامبرش فرموده است و آنچه که بر ما واجب است؛ این است که ما باید به آنها ایمان داشته باشیم و از کنجکاوئی بیش از حد خودداری کنیم.

چنانچه گفته آمدیم نوعیت، کیفیت و وصف بخش از امور در آن عالم با امکانات وسیع و غیر نهایی الله تعالی به نحوی خواهد بود و است که ما تصور دقیق از آن را فعلاً نداشته و بسیاری مفاهیم و اهداف به شکل دیگر بهتر و خوبتر تأمین شود و یا به بخش از مفاهیم و جوانب اصلاً در آن وقت تعمق ضرورت نه افتد و یا به شکل و تصور فعلی ما وجود نداشته باشند. با آن بخش از قضایا را با در نظر داشت بخش از نصوص و روایات شرعی درین

مبحث باشما شریک ساختیم.

دوم: در جنت نظر سوء وجود ندارد و کسانی که در آن قرار می گیرند دارای قلب مریضی نیستند که مردانی بدنبال زنانی در جنت بگردند بلکه جنت سرای کرامت است و در آن شر و بدی وجود ندارد و شهوت حرامی وجود ندارد.

نکته بعدی اینکه، حوریان جنتی که برای شخصی در نظر گرفته می شوند، با هیچ مرد دیگری رابطه نداشته و هیچکس بغیر از آن مرد از او استفاده نمی کند.

عبدالرحمن سعدی در تفسیر آیه 48 صافات می نویسد: «وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ» و اهل جنت در کنار خود حورهای زیبایی دارند که بی عیب و نقص هستند و چشمانی درشت و خمارآلود دارند، «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» یعنی این که آنها (حوریان) فقط به شوهرانشان نگاه میکنند و به دیگران نگاه نمی کنند، چون پاکدامن هستند و به دیگران چشم نمی دوزند، و بدان جهت که همسرانشان زیبا و کامل می باشند، به گونه ای که آنان در جنت هیچ کسی را جز همسرانشان نمی خواهند و فقط به آنان علاقه دارند. و یا این که منظور این است که شوهرش به او چشم دوخته، و این بیانگر آن است که زن جنتی زیبا و کامل است و زیبایی اش باعث شده تا شوهرش نگاهش فقط به او باشد. و منحصر بودن نگاه نیز بر این دلالت دارد که محبت آنها منحصر به یکدیگر است. و هر دو معنی محتمل درست میباشند.

و همه ی اینها بر زیبایی مردان و زنان جنت دلالت می کند، و بیانگر آن است که آنها یکدیگر را دوست دارند و هیچ کس آرزو نمی کند که به جای همسرش کسی دیگر را داشته باشد. و نیز به شدت پاکدامنی همه ی آنها دلالت می نماید. و نیز نشانگر آن است که آنها در آن جا به همدیگر حسد و کینه نمی ورزند، چون سببی برای حسد و کینه وجود ندارد. و در تفسیر آیه 56 الرحمن مینویسد: «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» یعنی در آن کاخ ها حوریانی هستند که چشم فرو هشته اند. یعنی چشمانشان فقط به شوهرانشان معطوف، از آن جا که شوهرانشان بسیار زیبا و خوب هستند و کاملاً آن ها را دوست دارند، شوهرانشان نیز فقط به آن ها چشم دوخته اند چون آن ها بسیار زیبا می باشند و آن ها را به شدت دوست دارند و وصال شان لذت بخش است.

«يَطْمِئُنُّنَّ إِنْسُ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ» یعنی هیچ احدی از جن و انس قبل از آنان به آنها دسترسی پیدا نکرده است و به سبب اینکه به طریقه ی نیکو شوهرداری می کنند و دارای ناز و دلبری و ملاحظت هستند به نزد شوهرانشان محبوب هستند، به همین جهت فرمود: «كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ» انگار آنان یاقوت و مرجان هستند، و این به خاطر صفائی آنان و زیبایی منظر و رخساره ی آنان است. و الله تعالی در آیه 72 الرحمن میفرماید: «حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ» زنانی زیبا که در خیمه ها نگاه داشته شده اند. بنابراین این چون حوریان جنتی را کسی جز شوهرانشان نمی بیند، در اینصورت حجاب برای آنها نزد شوهرانشان وجود ندارد. در کل چون نصی صریح در مورد وجود ندارد نمی توان گفت که وضعیت آنها چگونه است. ولی آنچه که مسلم است آنان نزد شوهران خود نیازی به حجاب ندارند. و نص وارد نیست که آیا مردها به زنان دیگر جنتی نگاه می کنند یا خیر!

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الفجر

جزء 30

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 30 آیه است.

وجه تسمیه:

این سوره بدان سبب «الفجر» (صبح) نامیده شد که با این فرموده خداوند جلّ جلاله: «وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ» افتتاح شده است. و این سوگندی بزرگ به سپیده صبح است که دل ظلمت را میشکافد. سوره فجر پس از سوره ی لیل شرف نزول یافته.

محور کلی سورهی فجر:

محور کلی سورهی فجر بیان گشایشی است که برای اهل ایمان در مسیر مبارزه با طغیان و طواغیت روی می‌دهد و توضیح اینکه مدت وجود ظلمت و طغیان محدود بوده و در هر حال محکوم به فنا است. همان‌طور که شب می‌رود و جای خود را به روز روشن می‌دهد.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الفجر:

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم؛ نام این سوره «الفجر» بمعنی (صبح) است که از اولین آیه این سوره أخذ گردیده است.

این سوره مکی و دارای (1) رکوع، و (30) سی آیت، و (137) یکصد و سی و هفت کلمه، و (585) پنج صد و هشتاد و پنج حرف، و (256) دوصد و پنجاه و شش نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

باید گفت که: این سوره در مراحل ابتدایی در شرایط در مکه مکرمه نازل شده است که دشمن در مقابل مسلمانان از زور آزمایی استفاده میکردند و مسلمانان سخت در زیر تهدید و فشار قرار داشتند.

پیوند و مناسبت سوره الفجر با سوره بالغاشیه:

ألف: قسمهایی که در بدایت و آغاز سوره الفجر آمده، نشان درستی آیه‌های پایان سورهی الغاشیه است که می‌فرماید: «إِن إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ...».

ب: سورهی غاشیه، مردم را به دو دسته ی بدبخت و خوشبخت تقسیم کرد، این سوره هم از اقوام نافرمان: عاد، ثمود، فرعون و امثالشان - که از زمره‌ی نگون بختان اند -، و هم از گروه اهل باور و ایمان - که شاکر و وفادارند -، سخن می‌گوید.

ج: جمله‌ی «ألم تر کیف...»، مشابه جمله‌ی «أفلا ينظرون إلى الإبل...» در سورهی غاشیه است. (فرقان).

فضیلت سوره فجر:

نسائی از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: معاذ پیش نماز مردم بود. در این اثنا مردی آمد و به او اقتدا کرد اما معاذ نماز را طولانی کرد. پس آن مرد نماز خود در پشت سر وی را قطع نموده به گوشه مسجد رفت و به تنهایی نماز گزارد و بیرون شد.

چون این خبر به معاذ رسید، گفت: فلان کس که چنین کرد، منافق است. قضیه را به رسول خدا صلی الله علیه و سلم بردند، رسول خدا صلی الله علیه و سلم از آن شخص سؤال کردند که چرا نماز را در پشت سر معاذ رها کرده است؟ او گفت: یارسول الله! آمدم که به دنبال وی نماز بگذارم اما او نماز را بر من طولانی کرد، به ناچار بازگشتم و در گوشه مسجد نماز گزاردم و رفتم که به شترم علف بدهم. پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم به معاذ فرمودند: «ای معاذ! آیا تو فتنه‌گر هستی؟ چرا سوره‌هایی مانند: **سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا، وَالْفَجْرِ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى** را بر مردم نمیخوانی؟». یادآور می‌شویم که نظیر این حدیث شریف در آغاز سوره «انفطار» نیز نقل شده است.

أسباب نزول فجر:

در أسباب نزول آیه (27) سوره الفجر، ابن حاتم از بریده روایت کرده است که آیه: «**يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ**» در شان حضرت حمزه (رض) نازل شده است. و از طریق جویبر از ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است که رسول الله صلی علیه وسلم فرمود: کیست که چاه رومه را بخرد و با این عمل خود، هم آب شیرین و گوارا بنوشد و هم مورد آمرزش و مغفرت خدا قرار بگیرد، حضرت عثمان (رض) آن را خرید. سپس پیامبر بزرگوار گفت: «آیا می‌توانی این چاه را محل آبخوری عموم قرار بدهی؟» گفت بلی.

آنگاه آیه «**يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ**» در مورد عثمان نازل شد. «**يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (27) ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً (28)**» ای نفس مطمئنه یعنی: ای روح آرام به یقین رسیده که در ایمان به خداوند جلّ جلاله و باور به یگانگی او به چنان یقینی رسیده‌ای که هیچ شکی با آن آمیخته نیست و هیچ ریب و ریایی در آن سراغ نمی‌شود. ای روحی که به فضای الهی راضی گشته‌ای و دانسته‌ای که همه چیز مطابق مقدرات اوست و آنچه به انسان باید برسد، رسیدنی است و از او دوری ندارد و آنچه که به وی رسیدنی نیست، از او کاملاً به دور است، ای روح خشنود و آرام! «بازگرد به سوی پروردگار خویش خشنود» از او؛ با پاداشی که به تو بخشیده است «و او نیز از تو خشنود است» یعنی: خدای عزوجل نیز از تو خشنود است و تو روز قیامت آرام و آسوده در عرصات می‌آیی زیرا در هنگام مرگ و در هنگام رستاخیز به بهشت مزده داده می‌شوی.

برخی از مفسرین در أسباب نزول دو روایت را ذکر نموده‌اند: روایت اول اینست که: این آیات درباره حضرت حمزه رضی الله عنه نازل شد آنگاه که در احد به شهادت رسید. و روایت دوم همان است که این آیت در باره حضرت عثمان زمانیکه چاه رومه را خرید و آن را برای آب آشامیدنی مردم وقف کرد، نازل شده است.

دو داستان ذی عبرت:

حضرت سعید بن جبیر می‌فرماید: حضرت ابن عباس (رض) در طایف وفات کرد، بعد از آماده شدن جنازه پرنده‌ی عجیب و غریبی که من قبلاً مانند آن را هیچ‌گاه ندیده بودم، آمد و در نعش جنازه داخل شد، سپس کسی آن را ندید که بیرون بیاید، وقتی که نعش در قبر گذاشته شد، بر کنار قبر صدای تلاوت این آیه آمد: «**يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ... الخ**» همه در جستجوی قرار گرفتند که چه کسی این را تلاوت نمود، معلوم نشد. (ابن کثیر) امام حافظ طبرانی در کتاب العجائب با سند خود از ابی هاشم فتان بن رزین، واقعه‌ی خود را نقل کرده که فرمود: زمانی ما در کشور روم اسیر شدیم، و ما را نزد پادشاه آنجا بردند، او ما را

إِجْبَارِ كَرْدِ كِه دِينِ اَو رَا اِخْتِيَارِ كَنِيم، وَ هِر كَسِ اَز اَن اَنكَارِ كَنْدِ گَرْدَنِ اَو زَدِه مِي شُود، مَا چَنْدِ نَفَرِ بُوْدِيْم، كِه اَز اَن جَمْلِه سِه نَفَرِ اَز تَرَسِ مَرِگِ مَرْتَدِ شُدِه دِينِ اَو رَا اِخْتِيَارِ كَرْدَنْد، نَفَرِ چِهَارْمِ جَلُو اَوْرَدِه شُد، اَو اَز كَفْرِ وَ اِخْتِيَارِ كَرْدَنِ دِينِ اَو، اِنكَارِ كَرْد، گَرْدَنِ اَوْرَدِه شُد، سَرَشِ دَر نَهْرِ قَرِيْبِي اِنْدَاخْتِه شُد، نَاگِهَانِ اَن سَرِ اَز تِه اَبِ فَرِيَادِ كَشِيْد، وَ سِپَسِ بَرِ رُوِي اَبِ اَمْد، وَبِه سُوِي مَرْدَمِ نَگَاهِ كَرْدِه اَنهَا رَا بِه نَامِ صَدَا نَمُوْدِ كِه فَلَانِ وَ فَلَانِ وَ سِپَسِ گَفْت: «يَا اَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، اِرْجِعِي اِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً، فَاَدْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي» سِپَسِ دَر اَبِ غُوْطِه خُوْرْد، اَيْنِ وَاقَعِه عَجِيْبِ رَا هَمِه حَاضِرِيْنَ مَشَاهِدِه كَرْدَنْد، وَ صَدَا رَا شَنِيْدَنْد، تَمَامِ نَصَارَايِ اَنجَا بَا مَشَاهِدِه اَن وَاقَعِه مَسْلَمَانَانِ شُدَنْد، وَ تَخْتِ شَاهِ بِه لَرَزِه دَر اَمْد، وَ اَن سِه نَفَرِ كِه مَرْتَدِ شُدِه بُوْدَنْد بَاَزِ مَسْلَمَانِ شُدَنْد، سِپَسِ خَلِيْفِه مَنْصُوْرِ تَمَامِ مَا رَا اَزِ اَسَارَتِ اَو اَزَادِ كَرْد. (اَيْنِ كَثِيْر).

موضوع و محور سوره فجر:

- 1- قِسمِ مَخْصُوْصِ اَلِهِي بِه سِپِيْدِهِي صَبْحِ وَ بِه دِه رُوْزِ نَخْسْتِ مَاهِ ذِي حِجْهِ وَ بِه زَوْجِ وَ فَرْدِ اَزِ هِرِ چِيْزِ وَ بِه پَايَانِ شَبِّ، كِه: كَاْفِرَانِ نَمِي تُوَانَنْدِ اَزِ عَذَابِ اَو فَرَارِ كَنْنَد. (1 اِلَى 5).
- 2- گُذَرِي كُوْتَاهِ بِه سَرِنُوْشْتِ بَرُخِي اَزِ مَلْتَهَايِ ظَالِمِ تَكْذِيْبِ كَنْنَدِهِي پِيَامْبِرَانِ خُدَا. (6 اِلَى 14).
- 3- زَنْدِگَانِي اَيْنِ جِهَانِ اَزِ مَاشِيْگَاهِ عَمُوْمِي اِنْسَانِ اَسْت، كِه فَرَجَامَشِ بِه كَجَا مِي كَشْتَد؟ (15 اِلَى 20).
- 4- تَوْصِيْفِ مَكْرَرِ قِيَامَتِ. (21 اِلَى 23).
- 5- مَرْدَمِ دَرِ قِيَامَتِ بِه دُو دِسْتِه تَقْسِيْمِ مِي شُوْنْد: خُوْشْبَخْتِ وَ بَدْبَخْتِ. (24 اِلَى 26).
- 6 - خَبَرِ دَاْدَنِ اَزِ دِسْتِيَابِي سَعَادَتْمَنْدَانِ بِه نَعْمَتَهَايِ اَمَادِهِي بَهْسْتِي. (27 اِلَى 30). (بَنْقَلِ اَزِ تَفْسِيْرِ فَرَقَانِ).

ترجمه و تفسیر سُورَةِ الْفَجْرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالْفَجْرِ ﴿١﴾ وَّ لَيَالٍ عَشْرٍ ﴿٢﴾ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ﴿٣﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرُّ ﴿٤﴾ هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حَبْرٍ ﴿٥﴾ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿٦﴾ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿٧﴾ الَّتِي لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ ﴿٨﴾ وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿٩﴾ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ﴿١١﴾ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ ﴿١٢﴾ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ﴿١٣﴾ إِنَّ رَبَّكَ لَبَّالْمُرْصَادِ ﴿١٤﴾ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ﴿١٥﴾ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ ﴿١٦﴾ كَلَّا بَلْ لَا تَكْرَمُونَ الْيَتِيمَ ﴿١٧﴾ وَلَا تَحَاضُونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ ﴿١٨﴾ وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا ﴿١٩﴾ وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ﴿٢٠﴾ كَلَّا إِذَا دُغَّتِ الْأَرْضُ دَغًّا دَغًّا ﴿٢١﴾ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ﴿٢٢﴾ وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّىٰ لَهُ الذِّكْرَىٰ ﴿٢٣﴾ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ﴿٢٤﴾ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ ﴿٢٥﴾ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ ﴿٢٦﴾ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾ وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾

ترجمه و تفسیر موجز:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 14) در باره اینکه مجازات و عذاب کفر و رزان قطعی است و برخی از آنان در همین دنیا مجازات و سزا می بیند، بحث بعمل آمده است.

«وَالْفَجْرِ» (1):

«قسم به صبح (صبحگاهان)» الله سبحانه و تعالی به سپیده دم (صبح) قسم می خورد زیرا این وقت، وقت درهم دریدن ظلمت و شکفتن سپیده روز است. یعنی قسم به روشنی صبحدم، آنگاه که تاریکی را بیرون می راند. و با درخشش خویش کائنات را فرا می گیرد و با نورش دنیا را روشنی می بخشد. قسم به صبح، وقتی که به رحمت الله متعال روز روشن می شود، به فضل الله، از خواب که مرگ صغری است، بیدار می شویم و الله برای ذخیره ی اعمال بیشتر، روز دیگری را به انسان هدیه می دهد. مجاهد می فرماید: «مراد حق تعالی از این سوگند، سپیده دم روز عید قربان است».

سایر نظریات و آراء مفسران در تفسیر «وَالْفَجْرِ»:

- 1- فجر به طور کامل.
- 2- فجر در هنگام نماز صبح: زیرا به هنگام نماز صبح، دو گروه از فرشتگان وجود دارند:

فرشتگان شب بالا رفته و فرشتگان روز پایین می‌آیند و الله متعال از آنها می‌پرسد کجا بودند بندگان من؟ و چه می‌کردند؟ و آنها جواب می‌دهند: در حال خواندن نماز صبح بودند که ما آنها را ترک کردیم. طوریکه در حدیث متبرکه آمده است: «يَتَعَاقَبُونَ فِيكُمْ مَلَائِكَةٌ بِاللَّيْلِ وَمَلَائِكَةٌ بِالنَّهَارِ، وَيَجْتَمِعُونَ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ وَصَلَاةِ الْعَصْرِ، ثُمَّ يَعْرُجُ الَّذِينَ بَاتُوا فِيكُمْ، فَيَسْأَلُهُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ: كَيْفَ تَرَكْتُمْ عِبَادِي؟ فَيَقُولُونَ: تَرَكْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ، وَأَتَيْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ» [بخاری: 555 و 3223 و 7429 و 7486] و [مسلم: 632] هنگام نمازهای صبح و عصر، 2 نوع ملائک بر انسان حاضر هستند که جایشان را عوض می‌کنند و گزارش اعمال روز و شب ما را به آسمان بالامی‌برند.

«فجر»: صبح روز عید حج (قربان) (آخرین شب از شب‌های ذی‌الحجه). و تعبیر دیگری که در قرآن عظیم‌الشان از فجر آمده است همانا فلق می‌باشد. «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ أَلْفَلَقِ ۱»: بگو: پناه می‌برم به رب فلق. و فلق یعنی شکاف، پرده‌ی تاریکی را می‌شکافد و از دل این تاریکی صبح روشن را بیرون می‌آورد.

وَلَيَالٍ عَشْرٍ (2)

و قسم به ده شب مبارک اول ماه ذی‌الحجه؛ چون زمانی بزرگوار است، اعمال خیر در آن بسیار انجام می‌گیرد و وقت انجام افعال و مناسک حج تعیین شده است. (این نظر جمهور است و از ابن عباس (رض) نیز روایت شده است. عده‌ای نیز می‌گویند: منظور ده روز آخر رمضان است؛ زیرا شب قدر در آن قرار دارد. این قول هم از ابن عباس (رض) روایت است. ولی قول اول أرجح است.)

در حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم این معنی را تأیید می‌کند آنجا که می‌فرماید: «مَا مِنْ أَيَّامٍ الْعَمَلُ الصَّالِحُ فِيهِنَّ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ هَذِهِ الْأَيَّامِ الْعَشْرِ» «عمل صالح در هیچ روزی به اندازه‌ی دهه‌ی اول [ماه ذی‌حجه] نزد الله متعال دوست‌داشتنی نیست». [ترمذی: 757] و [ابوداود: 2438] و [ابن ماجه: 1727] حکم البانی: صحیح.

سایر نظریات مفسران در مورد شب‌های ده‌گانه:

1- دهه‌ی اول ذی‌حجه: که به ایام الله معروف است و اعمال صالح در این روزها اجر و فضیلت زیادی دارد؛ چون همه‌ی اعمال صالح در این روزها جمع می‌شود و تمام اعمالی که در شب‌های قدر انجام می‌شود، در دهه‌ی اول ذی‌حجه هم هست علاوه بر اینکه در ذی‌حجه، مناسک حج انجام می‌شود و همه‌ی مسلمانان یک‌صدا لبیک‌گو هستند و شیطان ناراحت است. فضیلت روزه و عبادت در دهه‌ی اول ذی‌حجه از جهاد در راه الله بیشتر است؛ مگر کسی که در جهاد شهید شود و تمام مال و ثروتش را نیز در راه الله و جهاد از دست بدهد؛ فقط در این صورت اجر و ثواب او بیشتر است. «مَا مِنْ أَيَّامٍ الْعَمَلُ الصَّالِحُ فِيهِنَّ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ هَذِهِ الْأَيَّامِ الْعَشْرِ»، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَا الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَلَا الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، إِلَّا رَجُلٌ خَرَجَ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فَلَمْ يَرْجِعْ مِنْ ذَلِكَ بِشَيْءٍ» [ترمذی: 757] و [ابوداود: 2438] و [ابن ماجه: 1727] حکم البانی: صحیح.

2- دهه‌ی آخر رمضان: به خاطر شب‌های قدر.

علماء در مورد دهه‌ی آخر رمضان دو نظریه دارند:

1- بعضی معتقدند که منظور از شب‌های ده‌گانه، شب‌های آخر رمضان نیست؛ زیرا این سوره (الفجر) مکی است ولی روزه رمضان در سال دوم هجری در مدینه فرض شده

است.

2 - بعضی دیگر از مفسران معتقد اند که دلیلی وجود ندارد و الله به واسطه علم غیب خود می‌تواند به آنچه که هنوز نازل نشده قسم یاد کند.

در نهایت علما دو نظریه زیر را برای این آیه ارائه کرده‌اند:

- 1 - شب‌های رمضان بهتر و روزهای ذی‌حجه بهتر است.
- 2 - دهه ذی‌حجه بهتر است چون ایام الله است و دارای منزلت و فضیلت زیادی است و علاوه بر تمام اعمالی که در شب قدر انجام می‌شود در دهه ذی‌حجه، حج هم انجام می‌شود.

«وَالشَّفَعِ وَالْوَتْرِ» (3):

(و به جفت و طاق (هر چیزی) قسم یاد می‌کند!) گویا الله به همه چیز قسم خورده است؛ چون هر چیز یا جفت است یا طاق و شامل خلق و خالق نیز می‌شود؛ چون الله یکی است و تمام مخلوقات که از مذکر و مؤنث تشکیل یافته‌اند جفت می‌باشند. (این نظر از مجاهد و ابن عباس روایت شده است و نیز از ابن عباس (رض) روایت است که «شفع» یعنی روز قربان؛ چون روز دهم است، و «وتر» یعنی روز عرفه؛ چون روز نهم است. اقوال زیادی در این مورد وارد شده است. که برای تفصیل بیشتر به تفاسیر مراجعه فرماید.) (بنقل از تفسیر صفاة التفاسیر).

«الشَّفَعِ»: زوج، جفت.

«الْوَتْرِ»: طاق و تک. شفع و وتر، شامل همه کائنات می‌گردد. برخی شفع را مخلوقات الله متعال، و وتر را ذات الله دانسته‌اند. (قاسمی - خرم‌دل).

«وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرُّ» (4):

(و به شب قسم بدان گاه که (به سوی روشنایی روز) حرکت میکند! و در رفتن شب بسوی روشنی صبح نشانه‌ای است که قدرت حق تعالی را به نمایش می‌گذارد.

«هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرِ» (5):

(آیا در آنچه گفته شد، قسمی مهمی برای اخاصی خردمند، موجود است؟ یعنی برای اهل عقل و خرد قسم قانع‌کننده نهفته است؟! استفهام تقریری است و بزرگی و اهمیت امور مذکور را نشان می‌دهد. گویا می‌فرماید: در حقیقت، این قسمی است بس بزرگ در نزد دارندگان عقل و دانش. پس هر کس دارای عقل و دانش است خوب می‌داند که در اشیاء مذکور شگفتی و دلایلی بی‌شمار بر وجود پروردگار و یگانگی او نهفته است، پس شایسته است به آن قسم بخورد؛ زیرا بر خدای خالق عظیم الشان دلالت دارند.) (بنقل از تفسیر صفاة التفاسیر).

مفسر قرطبی فرموده است: گاهی الله به اسماء و صفات خود قسم می‌خورد که نشان‌دهنده علم او می‌باشد، و به افعال خود قسم می‌خورد؛ چون نشان‌دهنده قدرتش می‌باشند. همان‌طور که گفته است: «وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى». و به مخلوقات خود قسم می‌خورد؛ چون بیانگر قدرت و توانایی او می‌باشند. «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا، وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ وَوَالْفَجْرِ وَلَيَالِ عَشْرِ». (تفسیر قرطبی ۴۱/۱۹).

جواب قسم محذوف و تقدیر آن چنین است: به پروردگار این اشیا قسم که کفار را عذاب می‌دهم. (الوسی ۱۲۲/۳۰).

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ» (6):

(ای پیامبر) آیا ندیدی، که پروردگارت چگونه با قوم عاد رفتار کرده است (و چه بلائی بر سر ایشان آورده است؟). آنگاه که آنان را با باد سختی عذاب نمود و با هلاکت نابودشان کرد؛ در حالی که از کافران مگه نیرومندتر بودند؟ بنابراین هلاکت این کافران آسان‌تر است.

«أَلَمْ تَرَ»: آیا دیده‌ای؟ منظور، دیدن با چشم نیست بلکه فهمیدن و درک کردن و دیدن عملی و با چشم دل است.

«رَبُّكَ»: «پروردگارت»؛ بشارت به پیامبر که تو را رها نمی‌کنم و مقصود، همه امت است. «بِعَادٍ إِرَمَ»: «عاد نام پدر قوم هود است شخصی که قبیله‌اش به نام او بود و در منطقه‌ی یمن و سلطنت عمان زندگی می‌کردند و چون به مکه نزدیک بودند، اخبار آنان را شنیده بودند و پیغمبرشان هود علیه السلام بود و آنان دارای قدرت و توانمندی زیادی بودند. ارم اسم جدشان می‌باشد.»

«إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ» (7):

(قوم ارم که صاحب قامت های بلند ستون مانند، و (کاخ ها و خیمه های) ستوندار بودند. «إِرَمَ»: نام دیگر قوم عاد است. بدل عاد و مجرور است.

«ذَاتِ الْعِمَادِ»: دارای قد و قامت بلند ستون مانند. تنومند و بلند بالا. دارای قصر ها و خیمه‌های پرستون. مراد بیان قدرت مادی و قوت بدنی قوم عاد است. (تفسیر نور مصطفی خرم دل)

«الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ» (8):

(آنکه آفریده نشده است مثلش در شهرها) یعنی: مانند آن قبیله در تنومندی قدوقامت و نیرومندی و استواری آفریده نشده بود.

قوم عاد:

قبل از همه باید گفت که عاد، (اسم جد بزرگ عادیان بوده است) بر اساس آنچه در تفاسیر آمده است قوم عاد از نسل سام بن نوح، و بسیار مردمان قوی جُثه و نیرومند بوده‌اند، سرزمین عادیان حاصلخیز و سرسبز بوده و آنان با نیروهای خدادادی خود به آباد ساختن آن پرداخته و در کوه‌ها و جاهای مرتفع کاخ‌ها و قصرهای بسیار مستحکم و قشنگ اعمار نمودند، که به تعبیر قرآن مانند آنها در هیچ جایی ساخته نشده است، (شیخ قرطبی نوشته است که ضمیر در مثلها راجع به قبیله است یعنی تاکنون هیچ قبیله‌ای مانند قوم عاد در نیرو و سرسختی و قوت اندام و بلندی قامت آفریده نشده، نیز یادآوری می‌کند که گروهی این ضمیر را راجع به شهر عادیان می‌دانند یعنی مانند آن شهر در هیچ جا ساخته نشده است:

قوله تعالى: «التي لم يخلق مثلها في البلاد» الضمير في «مثلها» يرجع إلى القبيلة. أي لم يخلق مثل القبيلة في البلاد: قوة وشدة، وعظم أجساد، وطول قامة؛ عن الحسن وغيره. و في حرف عبدالله «التي لم يخلق مثلهم في البلاد». وقيل: يرجع للمدينة. و الأول أظهر، و عليه الأكثر، حسب ما ذكرناه.)

قدرت بسیار و پیشرفت قوم عاد سبب طغیان و استکبار آنها شد، طوریکه بغاوت شان به سرحدی رسید که از دعوت بر حق پیامبر شان انکار کردند و گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است (سوره فصلت، 15) تا بتواند ما را عذاب دهد؟ در قرآن مجید (سوره

هود، آیه 60) تصریح شده است که عاد، همان قوم هود است. نام قبیله یا قوم عاد 24 بار در قرآن کریم آمده است. و در سوره نجم (آیه 50) به نام «عاد الأولی» خوانده شده که بعضی محققان از این استنباط کرده اند که دو عاد وجود داشته است:

«عاد اولی» که بیش از هزار شاخه و تیره داشته و بعد از هلاک ایشان، «عاد ثانیه» ظاهر شده است که بت پرست بوده است و نام بت های ایشان در کتب اُصنام ذکر شده است. (در تفسیر قرطبی در تفسیر آیه 50 سوره نجم، آمده است: «قوله تعالی: «وأنه أهلك عادا الأولی» سماها الأولی لأنهم كانوا من قبل ثمود. وقیل: إن ثمود من قبل عاد. وقال ابن زید: قیل لها عاد الأولی لأنها أول أمة أهلكت بعد نوح علیه السلام. وقال ابن إسحاق: هما عادان فالأولی أهلكت بالريح الصرصر، ثم كانت الأخری فأهلكت بالصيحة. وقیل: عاد الأولی هو عاد بن إرم بن عوص بن سام بن نوح، وعاد الثانیة من ولد عاد الأولی؛ والمعنی متقارب. وقیل: إن عاد الآخرة الجبارون وهم قوم هود».

قوم عاد بت پرست بودند خداوند، هود (ع) را به سوی آنان فرستاد، حضرت هود یکی از انبیای الهی است که نام مبارکش هفت بار در قرآن عظیم الشان ذکر گردیده است، حتی یکی از سوره های قرآن نیز بنام هود میباشد.

هود از نواسه های حضرت نوح بوده و با هفت پشت به او می رسد. ایشان را به این خواطر هود می گفتند که از گمراهی قومش نجات یافته بود و از طرف خداوند برای هدایت قومش انتخاب شده بود، ولی قوم عاد، هود را سفیه پنداشتند (سوره اعراف، 66، سوره هود، 54) و از پرستش خدای یگانه سر باز زدند و به دین پدران خود چسبیدند و استکبار ورزیدند و هود را تهدید کردند، در نتیجه، عذاب خداوند که باد و طوفان سختی بود بر آنان نازل شد و همه، جز هود (ع) و پیروان اندک او نابود شدند. قصه قوم عاد در سوره های اعراف، هود، مؤمنون، شعراء و فصلت به تفصیل بیان گردیده است، آنچه از قرآن عظیم الشان بر می آید، مسکن و محل بود و باش قوم عاد در احقاف (ریگزاری میان عمان و حضر موت) بوده است (سوره احقاف، آیه 21).

در سوره حاقه (آیات 6 - 8) و اما (قوم) عاد با تند بادی سرکش و سرد به هلاکت رسیدند. (6) خداوند (آن تند باد را هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنها مسلط نمود، آنگاه (آن) قوم را آن (تندباد) مانند تنه های پوسیده میان خالی درختان خرما، بر زمین افتاده (هلاک شده) می دیدی. (7) پس آیا از آنها کسی را می بینی که باقی مانده باشد؟! (8). (تفصیل بیشتر را در این مورد میتوان در تفسیر قرطبی، تفسیر جلالین، ابن کثیر و تفسیر بغوی، مطالعه نمود).

«وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ» (9):

(و (آیا ندانسته ای که پروردگارت) با قوم تمود چه کرده است؟ همان قومی که صخره های عظیم را در وادی القری (میان مدینه و شام) می بریدند و می تراشیدند (و در دل کوه ها خانه ها و قصر های مجلل برای خود می زیستند).
قوم تمود، قوم صالح است، و اینها از عرب بودند که پس از قوم عاد، به وجود آمدند و در سر زمین وادی القری (بین مکه و شام) در شهر حجر (که هم اکنون بعضی از آثار آن شهر در میان تخته سنگ های عظیم دیده میشود) زندگی می کردند، و از قبایل مختلف تشکیل شده بودند و هم چون قوم عاد در بت پرستی، فساد، ظلم و طغیان غوطهور بودند، و در زندگی شان جز انحراف و گمراهی، چیز دیگری دیده نمی شد. قصر ها میساختند).

حضرت صالح:

حضرت صالح علیه السلام یکی از پیامبرانی الهی است که نام مبارکش یازده بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است. حضرت صالح نواسه سام بن نوح از قبیله ثمود بود و برخی از مؤرخین در سلسله نسب حضرت صالح مینویسند که: «صالح بن عبید بن جابر بن ثمود» و بعضی دیگر او را به عنوان «صالح بن جابر بن ارم بن سام بن نوح» یاد کرده‌اند. حضرت صالح - علیه السلام، از جمله پیامبران بود که بر زبان عربی تسلط داشت، و مطابق روایات 280 سال عمر کرد.

مقام ومدفن حضرت صالح علیه و سلام مطابق روایات بین حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام - در کنار کعبه قرار دارد.

حضرت صالح اصلاً برای هدایت و رهنمایی قوم ثمود فرستاده شد، و با تلاش های شبانه روزی خود، آن قوم را به سوی خدا و نیکی ها دعوت نمود، ولی آن قوم، از او اطاعت نکردند و سر انجام به عذاب سخت الهی گرفتار شدند.

حضرت صالح سومین پیامبری است که پس از نوح - علیه السلام - و هود - علیه السلام - یک تنه بر ضد بت و بت پرستی عصرش قیام کرد، و سالها با آنها مبارزه و ستیز نمود. طبق بعضی از روایات، حضرت صالح - علیه السلام - در شانزده سالگی به دعوت قوم به سوی خدا پرستی پرداخت، و 120 سال آنها را دعوت کرد، ولی جز اندکی، به او ایمان نیاوردند.

زمین مغضوب:

زمین مغضوب عبارت از زمین است که مورد (غضب الهی) قرار گرفته باشد، از جمله سر زمین غضب کرده شده میتوان از: سرزمین قوم لوط و سر زمین بابل و ثمود (بین مدینه و شام که قوم صالح علیه السلام بودند) و مسجد ضرار (مجاور مسجد قباء است که توسط منافقین بنا شده بود)، نام برد.

اگر چه نماز خواندن در سر زمین مغضوب نزد جمهور علماء درست است ولی تعداد دیگری از علماء حتی خواندن نماز را در این محلات مکروه میدانند.

محدثین میفرمایند که: در یکی از روزها پیامبر صلی الله علیه وسلم بر سر زمین ثمود عبور کردند و فرمودند: «لَا تَدْخُلُوا عَلَيَّ هَوْلَاءَ الْمُعَذِّبِينَ إِلَّا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ، فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا بَاكِينَ فَلَا تَدْخُلُوا عَلَيْهِمْ، لَا يَصِيبُكُمْ مَا أَصَابَهُمْ» بخاری (433). یعنی: «به سر زمین اینها که مورد عذاب خدا قرار گرفته‌اند وارد نشوید، مگر به حالت گریان، و اگر حالت گریه نداشتید بر آنان وارد نشوید، تا عذابی که بر آنان نازل شده بر شما نازل نشود». و در لفظ مسلم آمده است: «لَا تَدْخُلُوا مَسَاكِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، إِلَّا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ حَذْرًا، أَنْ يَصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَهُمْ» مسلم (2980). یعنی: «به منزل کسانی که به خود ظلم کرده اند وارد نشوید مگر به حالت گریه و زاری، تا عذابی که بر آنان نازل شده بر شما نازل نشود».

و از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا نَزَلَ الْحَجَرَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ أَمَرَهُمْ أَنْ لَا يَشْرَبُوا مِنْ بَيْرِهَا وَلَا يَسْتَقُوا مِنْهَا، فَقَالُوا: قَدْ عَجْنَا مِنْهَا وَاسْتَقَيْنَا، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَطْرَحُوا ذَلِكَ الْعَجِينَ وَيَهْرِيفُوا ذَلِكَ الْمَاءَ» بخاری (3378) و مسلم (2981). یعنی: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در غزوة تبوک در محل حجر (منازل ثمود) توقف کرد، دستور داد تا نه از آب آن چاه

بنوشند و نه از آن بردارند. صحابه گفتند: ما از آب چاه، آرد، خمیر کرده ایم و آب برداشته ایم! رسول خدا صلی الله علیه وسلم دستور داد تا آن خمیر را بیندازند (و به شترها بدهند) و آن آب را بریزند. و امام بخاری در صحیح خود ذکر کرده که علی رضی الله عنه نماز خواندن در بابل را مکروه می دانستند. (تفصیل موضوع را میتوان در: (الموسوعة الفقهية 190/30). مطالعه فرماید.

«وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ» (10):

«و» ای محمد! (آیا خبر نداری که پروردگارت) با فرعون «صاحب اوتاد» چه کرده است؟

فرعون سرکش و ستمگر که دارای سربازان و لشکریان بزرگی بود و ملک و سلطنت خود را بدان تقویت می کرد. مفسر أبو سعود فرموده است: از این رو به «ذی الاوتاد» توصیف شده است که سرباز و خیمه های زیادی داشت و برای قرارگاه خود میخ به کار می برد، و یا به خاطر این که به وسیله میخ مردم را شکنجه می داد. (ابو سعود ۲۶۲/۵).

ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: فرعون سپاهیان و لشکریانی زیادی داشت که دارای خیمه های بسیاری بودند و آن خیمه ها را با میخ ها محکم می کردند.

«اوتاد» (میخها) اشاره به سپاهیان، لشکر و حشم و خدم فراوان فرعون است که خیمه های نظامی و صحرایی می زدند و طوریکه یادآور شدیم با میخ آنها را محکم می بستند و دیگر این که: میخهایی در زمین فرو می بردند و کسانی را که موردخشم، قهر و غضب فرعون قرار می گرفت، شکنجه و چهار میخ می کردند، تا فوت می کرد. نظر مفسران در تفسیر کلمه «ذی الْأَوْتَادِ» را میتوان بشرح ذیل چنین بیان داشت: - أصحاب کوه (هرمها). اهرامهایی که فراعنه بنا کردند تا گورهایشان در درون آنها قرار داده شود و آنها برای اعمار آن بناهای عظیم، توده های مردم را به کار اجباری و می داشتند.

- فرعونی که برای شکنجهی مردم، شلاق به دست داشت.

- فرعونی که سپاه و لشکریان فراوانی برای حفظ حکومت و پادشاهی اش دارد.

- ستون هایی بلند که این قوم به هنگام جشن برپا می کردند.

یادداشت:

زیباترین تعبیر و تفسیر در مورد آیه ی مبارکه «و فرعون ذی الاوتاد» این است که: شکل بناهای بزرگ فراعنه ی مصر، همانند شکل میخهای سرچپه، در قاعده پهن و در رأس، باریک بود. نمونه اش، اهرام سه گانه در قاهره است... (والله اعلم) (بنقل از تفسیر مرغی و تفسیر فرقان).

خوانندگان محترم!

مؤرخان و سیرت نویسان مینویسند بعد از اینکه موسی علیه السلام و پیروانش، از ظلم و ستم فرعون و فرعونیان به ستوه آمده بودند، و ادامه زندگی برای شان در مصر دشوار بود، موسی علیه السلام تصمیم میگیرد تا یکجا با بنی اسرائیل به سوی فلسطین (بیت المقدس) هجرت نمایند.

خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی فرمود: تا پیروان خود را شبانه از مصر خارج

سازد.

موسی علیه السلام و پیروانش، شبانه از مصر به سوی فلسطین حرکت کردند، در مسیر راه به رود نیل رسیدند، در این بحران شدید، خداوند با لطف خاص خود به موسی علیه السلام وحی کرد: عصای خود را به دریا بزن «فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِب بِعَصَاكَ الْبَحْرَ...» (شعراء، 63) و نیز فرمود: «فَاضْرِب لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً لَا تَخَافُ دَرَكاً وَّ لَا تَخْفَى؛» برای بنی اسرائیل راهی خشک در دریا بگشا که از تعقیب (فرعونیان) خواهی ترسید و نه از غرق شدن در رود نیل. (سوره طه/77).

موسی علیه السلام به فرمان الله متعال عصای خود را به بحر زد. آب بحر شق شد و زمین درون بحر آشکار گشت، موسی و بنی اسرائیل از همان راه حرکت نموده و از طرف دیگر به سلامت خارج شدند.

فرعون و سپاهیان او فرا رسیدند و از همان راهی که در میان بحر پیدا شده بود، بنی اسرائیل را تعقیب کردند، غرور آن چنان بر فرعون چیره شده بود که به سپاه خود رو کرد و گفت: تماشا کنید چگونه به فرمان من بحر شکافته شد و راه داد تا بردگان فراری خود (بنی اسرائیل) را تعقیب کنم.

وقتی که تا آخرین نفر از لشکر فرعون وارد راه باز شده رود نیل شدند، ناگهان به فرمان الله متعال آنها از هر سو به هم پیوستند و همه فرعونیان را به کام مرگ فرو بردند. در همان لحظه طوفانی که فرعون خود را در خطر شدید مرگ می‌دید، فرو ریخت و درك کرد که همه عمرش پوچ بوده و اشتباه کرده است با چشمی گریان به خدای جهان متوجه شد و گفت: «أَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (ایمان آوردم که هیچ معبودی جز معبودی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند وجود ندارد، و من از تسلیم شدگان هستم. (سوره یونس/90) ولی دیگر وقت و فرصت گذشته بود، و لحظه ای برای توبه نمانده بود، امواج سنگین رود نیل، فرعون را غرق کرد و سپس کالبد بی جان او را به بیرون دریا پرتاب نمود تا مایه عبرت برای آیندگان گردد. (تفصیل مبحث در آیات متبرکه 90 تا 92 سوره یونس. تفسیر احمد مطالعه فرماید).

«الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ» (11):

(اقوامی که در شهرها و کشورها طغیان و سرکشی کردند.) این وصفی برای عاد و ثمود و فرعون است. یعنی: هر طایفه از آنان در سرزمین خویش سر به طغیان برداشته و از حکم الهی تمرد سرکشی پیشه کردند. ملاحظه میشود که: طغیانگر و طغیان مرز و سرحدی را نمی‌شناسد.

«الَّذِينَ»: اقوام سه‌گانه مذکور، یعنی عاد، و ثمود، و فرعون و فرعونیان.

«طَعَوْا»: در زمین فساد و طغیان کردند.

این صفت قوم عاد و ثمود و فرعون و پیروان‌شان است که در شهرها و آبادی‌ها سرکشی و طغیان کردند و به بندگان الله در دین و دنیا، آزار رساندند و ظلم کردند.

«فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ» (12):

(و در آنجاها خیلی فساد و تباهی به راه انداختند.) دست به ظلم، تعدی، قتل و سایر معاصی و گناهان را در سرزمین الهی به کثرت مرتکب شدند.

«الْفُسَادَ»: مراد فساد و تباهی همه جانبه، (فساد معنوی) یعنی مانند انواع کفر و شرک و (فساد حسی و عملی) مانند ظلم و زور و فسق و فجور است.

اینان در فساد زیاده‌روی کردند و کفر و گناه ورزیدند و از شدت کفر، ظالم شدند و در مبارزه با پیامبران و بازداشتن مردم از راه الله کوشیدند.

«فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ» (13)

(آنگاه پروردگارت تازیانه عذاب را بر آنان فرو آورد.) این تعبیر اشاره به آن دارد که عذاب دنیا نسبت به عذاب آخرت - مثلاً - همچون تازیانه نسبت به قتل است.

«سوط» چیست؟

«سوط» به معنی تازیانه (شلاق) و در اصل به معنی مخلوط کردن چیزی به چیزی است علاوه بر این به تازیانه که از رشته های مختلف چرم و مانند آن بافته شده اطلاق گردیده است. و بعضی آن را کنایه از «عذاب» میدانند، عذابی که با گوشت و خون انسان آمیخته میشود و او را سخت ناراحت میکند.

«صب» در اصل به معنی فرو ریختن آب است. در اینجا اشاره به شدت و استمرار این عذاب است.

این تعبیر کوتاه اشاره به مجازات های شدید و مختلفی است که دامنگیر این اقوام شد: مفسرین می نویسند:

قوم عاد به وسیله تندباد سرد و سوزناک هلاک شدند (سوره حاقه-6)

قوم ثمود به وسیله صیحه عظیم آسمانی نابود شدند (سوره حاقه-5)

و قوم فرعون در میان امواج نیل غرق و مدفون گشتند (زخرف-55)

و در آخرین آیه این بحث به عنوان هشدار به همه کسانی که در مسیر آن اقوام طغیانگر گام بر می دارند میفرماید:

«إِنَّ رَبَّكَ لَبَلِمْرَسَادٍ» (14):

(مسئلاً پروردگار تو در کمین (مردمان و مترصد اعمال ایشان) است.)

قطعاً پروردگارت برای هر جبار سرکش و هر طاغوت ستمگری در کمین است. او را اندک زمانی مهلت می‌دهد و سپس به شدت گرفتارش می‌کند و عذاب او تمام‌شدنی نیست. «مرصاد» از ماده «رصد» به معنی آمادگی برای مراقبت از چیزی است، معادل دری / فارسی آن «کمین گاه» است.

این کلمه معمولاً در جایی به کار می رود که افراد ناچارند از گذرگاهی بگذرند و شخصی در آن گذرگاه آماده ضربه زدن به آنهاست. و در مجموع اشاره به این است که گمان نکنید کسی می تواند از چنگال عذاب الهی بگریزد، همه در قبضه قدرت او هستند و هر وقت اراده کند آنها را مجازات می نماید. بدیهی است خداوند مکان ندارد و درگذرگاهی نمی نشیند، این تعبیر کنایه از احاطه قدرت پروردگار به همه جباران و طغیانگران و مجرمان است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (15 الی 30) درباره موضوعات نکوهش انسان به خاطر بی توجهی به آخرت، زیاده روی و حرص و دنیا دوستی و دنیا پرستی، اکراه داشتن از مال دنیا، قیامت، بحث بعمل آمده است.

«فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ» (15):

«اما انسان، هنگامی که پروردگارش وی را میآزماید» (با دادن نعمت ها) «پس گرامی داردش و نعمت دهدش» (با دادن مال و گسترده کردن روزی و نعمت بر وی).

«می‌گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است» (لذا با این پندار که بهره‌های دنیا گرامی داشت الهی از وی است، بدانها شاد و مغرور میشود، بی آنکه در برابر آن نعمت‌ها شکر گزارد و یا این اندیشه در خاطرش خطور کند که این امتحانی برای او از جانب پروردگارش میباشد).

مفسر بیضاوی می‌فرماید: «گویی حق تعالی می‌فرماید: ای انسان! بدان که من در کمین تو هستم و از تو می‌خواهم که برای آخرتت تلاش کنی اما انسان جز در هم و غم دنیا و لذت‌های آن نیست» («و اما چون او را بیازماید» (به بلا و محنت) «و روزی او را بر او تنگ گرداند» (و بر او در آن گشایش و فراوانی ارزانی ندارد) «می‌گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است» (یعنی: مرا به خواری و حقارت درافکنده است. البته این صفت منکرانی است که به رستاخیز ایمان ندارند پس در نزد چنین کسانی، کرامت و عزتی جز دنیا و بهره‌مندیهای گسترده آن و نیز خواری و حقارتی جز با از دست دادن دنیا و عدم دسترسی به آرایش‌های آن، وجود ندارد. اما کرامت و عزت در نزد مؤمن این است که خداوند او را با بخشیدن توفیق طاعت و فرمان برداری خویش، گرامی داشته و او را برای عمل آخرت توفیق دهد پس مؤمن نه گشایش در کار دنیا را کرامت محض تلقی میکند و نه تنگی آن را إهانت؛ بلکه گشایش و توانگری را آزمایشی برای خود میداند که آیا در قبال آن شکر و سپاس می‌گزارد یا خیر؟ و فقر را نیز آزمایشی برای خود میداند که آیا بر آن شکیبایی می‌ورزد و صبر می‌کند یا خیر؟) «نه، چنین نیست».

«وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ» (16):

(و اما هنگامی که او را بیازماید، پس روزیش را بر او تنگ گیرد (نا امید میشود و) می‌گوید: «رَبِّي أَهَانَنِ»: «پروردگارم مرا خوار کرده است.») یعنی: مرا به خواری و حقارت درافکنده است. بنابراین از سایر نعمت‌هایی که الله متعال به وی بخشیده از قبیل صحت و سلامتی اعضا و عافیت بدنی، الله را شکر و سپاس نمی‌گوید. و هرگاه الله روزی انسان را کم نماید و یک محدودیت رفاهی برایش ایجاد و وضع کند و ارزاق محدود با زحمت در اختیارش قرار دهد، طوری که از خوراک روزانه‌اش بیشتر نباشد، گمان می‌برد الله او را خوار و زبون کرده و اکرام نکرده است و با فقر و مشکلات او را عذاب می‌کند و یا اصلاً به او توجهی ندارد درحالی که این پندار، تصور و تفکر انسان نادرست است و الله اینگونه او را مورد ابتلاء و آزمایش قرار می‌دهد و مقیاس محبت الله، مال و ثروت نیست بلکه دین است.

مفسر قرطبی می‌نویسد: این صفت و طبیعت کافری است که به حشر و زنده شدن باور ندارد. بلکه به نظر او کرامت و بزرگی و خواری در کثرت سهم و نصیب و یا کمی بهره‌ی دنیا مقرر است. ولی احترام و اکرام از منظر مؤمن عبارت است از این که الله توفیق طاعت را به او عطا کند که سبب حظ و نصیب آخرت است. و اگر در دنیا به او گشایش عطا کند او را سپاس و ستایش می‌کند. (قرطبی ۵۱/۱۹).

«كَلَّا بَلْ لَّا تُكْرَمُونَ الْيَتِيمَ» (17):

(هرگز! هرگز! (نه چنین است، بلکه اکرام نمی‌کنید به یتیم).

«كَلَّا»: «نه، این حقیقت ندارد. این‌گونه نیست که این کافر می‌پندارد و می‌گوید.» فراموش نه کنید احترام و کرامت به ثروت نیست، و اهانت و تحقیر در فقر و بینوایی نیست، بلکه اکرام و اهانت به طاعت و معصیت بستگی دارد، اما شما نمی‌دانید. سپس

فرمود: «بَلْ لَا تُكْرُمُونَ الْيَتِيمَ» بلکه شما عمل بدتر از آن مرتکب می‌شوید؛ یعنی با این که الله نسبت به شما کرم کرده و مال و ثروت فراوان را به شما عطا کرده است، شما نسبت به یتیم کرم و لطف نشان نمی‌دهید!

«لَا تُكْرُمُونَ»: «اکرام نمی‌کنید، گرامی نمی‌دارید.» به خاطر عقاید اشتباه خود:

- 1- از مال و ثروت خود به یتیم نمی‌دهید.
- 2- حتی از مال یتیم می‌خورید و حقش را پرداخت نمی‌کنید و در ضمن به او اهانت هم می‌کنید.

قابل تذکر است که یتیم: کسی که قبل از سن بلوغ پدرش فوت کرده باشد. در حدیث شریف آمده است: «خیر بیت فی المسلمین بیت فیہ یتیم یحسن إلیه وشر بیت فی المسلمین بیت فیہ یتیم یساء إلیه ثم قال بأصبعیه: أنا وکافل الیتیم فی الجنة هكذا». «بهترین خانه در میان مسلمین، خان‌های است که در آن با یتیمی خوشرفتاری می‌شود و بدترین خانه در میان مسلمین، خان‌های است که در آن با یتیمی بدرفتاری می‌شود آنگاه دو انگشت خویش را بالا نموده و فرمودند: من و متکفل یتیم در بهشت این گونه در جوار همدیگر قرار داریم.»

«وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ» (18):

(و همدیگر را تشویق و ترغیب نمی‌کنید به خوراک دادن به محتاجان.) یعنی: خودتان را یا همدیگر را بر آن رغبت نمی‌دهید و بر نمی‌انگیزید، در بین شما و جامعه شما هیچ صحبتی از غذا دادن به مساکین نیست، نه کسی خودش به فکر غذا دادن به تهیدستان و محتاجان است، نه این احساس در میان مردم وجود دارد که برای از بین بردن گرسنگی گرسنگان چاره ای بیندیشند و یکدیگر را برای چاره اندیشی برای آن برانگیزانند.

«وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا» (19):

(و میراث را حریصانه می‌خورید [و حق ضعیفان از زنان و یتیمان را نمی‌دهید]. یعنی و به صورتی شدید به خوردن میراث می‌پردازید، و نمی‌پرسید که حلال است یا حرام؟ و حق یتیمان، بیوه‌ها و زنان را بدون ترس از پروردگار با عظمت به مال‌تان یکجا می‌سازید.

در التسهیل آمده است: یعنی در ارث سهم خود و دیگری را برمی‌دارد؛ چون عرب به مؤنث و صغیر سهمی از ارث نمی‌دادند. بلکه ارث فقط به مردان اختصاص داشت. (مختصر ۶۳۸/۳).

«الْأَثَرَاتُ»: «میراث» مالی که بعد از مرگ کسی به خانواده و ورثه‌اش می‌رسد.

«وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا» (20):

(و اموال و دارائی را بسیار دوست میدارید (و سخت دل باخته مال و متاع دنیا هستید.) و برای تحصیل آن عمرها را ضایع می‌کنید، خطرها را تحمل می‌نمایید و سفرهای زیادی را در پیش می‌گیرید. بلی! بسیاری از انسانها امروز بنده درهم و دینار هستند. محبت مال فطری است و دین مقدار دوست‌داشتن مال را برای انسان‌ها تنظیم کرده است. به اندازه‌ای حق داریم مال را دوست داشته باشیم که خادم ما باشد نه اینکه خائن به ما، مرکب ما باشد نه راکب بر ما. و اگر مال ما را به عبودیت خود بکشاند بسیار خطرناک است.

خلاصه این‌که: شما دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهید در حالی که الله متعال تلاش برای

آخرت را بیشتر از تلاش برای دنیا دوست دارد و به این راضی نیست که دوستی دنیا و لذت‌های آن بر انسان غلبه‌کند و به حد افراط برسد.

«كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا» (21):

(هرگز چنین نیست (که شما گمان میکنید) «إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ»: «آنگاه که زمین سخت در هم کوبیده شود، به وسیله‌ی حرکت شدید و زلزله‌ی محکم، تا آنجا که هیچ شاخصی بر روی آن نماند.» (زمین به میدانی صاف و هموار و بدون هیچ فراز و نشیبی تبدیل می‌گردد.) و این همانند قول الله متعال است که می‌فرماید: «وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ ۙ وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ ۙ» (الانشقاق: 3-4): «و آنگاه که زمین گسترده [و هموار] شود، و هر چه را درون خود دارد، بیرون ریزد و تهی گردد.»

«كَلَّا» برای منع و بازداشتن است، یعنی ای غافلان! بس کنید و از این عمل دست بردارید. در روز قیامت اضطراب و خوف و ترس عظیم در برابر خود می‌یابید. آن هم وقت و زمانی که زمین به حرکت و لرزش و تکان در می‌آید.

دک: در هم شکستن، فروکوبیدن و هم سطح کردن یک چیز مرتفع است. یعنی: زمین پشت سر هم چنان در هم کوبیده شود که هر بنا و ساختمانی بر روی آن ویران گردد تا بدانجا که کوه‌ها و پشته‌ها به دشت و هامون همواری تبدیل گردد. دکان نیز از ماده «دک» است زیرا محلی است هم سطح و هموار.

«وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» (22):

(و پروردگارت برای حکم و قضاوت عادلانه بیاید و ملائک پشت سر هم و در صفوفی منظم می‌آیند.

در التسهیل آمده است: منذر بن سعید می‌فرماید: در آن موقع خالق در مقابل خلائق نمایان می‌شوند، و واجب است به این آیه و امثال آن ایمان داشته باشیم، بدون این که کیفیت و مثالی برایش بیاوریم. و ابن کثیر گفته است: یعنی خلائق از قبرهای خود برخاسته و در پیشگاه الله متعال می‌ایستند، والله برای قضاوت حق و عادلانه در بین خلقش می‌آید، بعد از شفاعت سرور فرزندان آدم، حضرت محمد صلی الله علیه و سلم خدای متعال برای قضاوت در بین حق و باطل می‌آید، و فرشتگان در صف‌های منظم به پیشگاهش می‌آیند. (تفسیر صفاة التفاسیر).

«وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى» (23):

(در آن روز دوزخ را حاضر آورند (تا مجرمان آن را ببینند). طوریکه می‌فرماید: « وَ بُرِّرَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى - 36 نازعات ».

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است: «جهنم در روز قیامت حاضر آورده می‌شود در حالی که دارای هفتاد هزار زنجیر و هر زنجیر را هفتاد هزار ملک می‌کشد».

« يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ » در آن روز پراضطراب و در چنان موقعیتی پرهراس، انسان عمل خود را به یاد می‌آورد و از سهل‌انگاری و تفریط و نافرمانی خود پشیمان شده و آرزو می‌کند به دنیا برگردد و توبه کند. ولی چنین به خود آمدنی کی سودی به حال او دارد؟!!

« وَ أَنَّى لَهُ الذِّكْرَى (23) » اما یادآوری چه سودی برای وی دارد؛ چرا که زمانش سپری شده است.

یعنی: پند گرفتن فقط در صورتی برای او سودمند بود که قبل از در رسیدن مرگ حق را بهیاد می‌آورد لذا توبه و ندامت در آخرت هیچ سودی برایش در بر ندارد. زمان جبران گذشته‌ها نیست! چون زمان آن گذشته است. وقت عمل تمام شده و وقت حساب است. و اینجاست که با حالت ندامت و پشیمانی می‌گوید:

«يَقُولُ يَا لَيْتِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي» (24):

(وی می‌گوید: ای کاش برای زندگی خود (خیرات و حسناتی) پیشاپیش می‌فرستادم!)
«قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي»: ای کاش در زندگی فانی دنیا برای این زندگی جاودانی کدام خیر و خوبی را از قبیل اعمال نیک و افعال پسندیده انجام می‌دادم. زیرا زندگی جاوید و باقی در آنجاست.

در حدیث شریف آمده است: «اگر بنده‌ای از هنگام تولد تا دم مرگ در طاعت الله متعال بر روی خود افتاده باشد، بی‌گمان روز قیامت عمل خویش را ناچیز و حقیر می‌شمارد و قطعاً دوست دارد که به سوی دنیا برگردانیده شود تا بر مزد و پاداش خویش بیفزاید.»

«فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ» (25):

(در آن روز (که چنین احوال و اوضاعی رخ میدهد، خداوند کافر را چنان عذابی می‌رساند که) هیچ کس عذابی همسان عذاب او را بدو نمی‌رساند.) یعنی: عذاب خداوند متعال در روز قیامت بر نافرمانان به‌گونه‌ای سخت و سهمگین است که جز او هیچ‌کس بر چنان عذابی قادر نیست زیرا سلطه مطلق در حساب و جزا از آن الله سبحانه و تعالی است و هیچ‌کس از قبضه قدرت و سلطه وی بیرون آمده نمی‌تواند.

«وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ» (26):

(و (در آن روز) هیچ‌کسی همچون خداوند او را به بند نمی‌کشد (و به غل و زنجیر نمی‌بندد). بلی سزا و مجازات مجرم، چنین است. و اما نفس پاک و مطمئن مورد استقبال قرار گرفته حال و وضع دیگری دارد:

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» (27):

(ای انسان آسوده خاطر (که در پرتو یاد الله و پرستش الله، آرامش به هم رسانده‌ای، ای انسانی که روح با یاد و محبت خدا آرام گرفته و شاد شده‌ای! از راه خود مطمئن می‌باشی، به قضا و قدر الله اطمینان داری، در خوشی و ناخوشی، در وقت داشتن و نداشتن نعمت، در زمان دارائی و ناداری، اطمینان داری و دچار شک و تردید نمی‌گرددی، و منحرف نمی‌شوی، به خود اطمینان داری و در راه، بدین سو و آن سو نمی‌روی. تو مطمئن هستی و در روز ترس و هراس وحشتناک قیامت دچار ترس و هراس نمی‌شوی.

اینجا حُسن ختام کلام است و بدین ترتیب به ما می‌آموزاند: سعی کنید که این نفس مطمئنه را به عنوان پس‌اندازی قبل از مرگ به دست آورید و حتماً هم به این جایگاه می‌توانید برسید. به این آرامش نفسی و رضایت و تسلیم اگر بخواهید می‌توانید برسید.

«ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (28):

(به سوی پروردگارت باز گرد، در حالیکه تو از او خوشنودی و او از تو خشنود است.) و این خطاب به نفس‌های مطمئنه است، نفس‌هایی که با ایمان به آرامش نهایی رسیده‌اند. در حالی که از کرده خود در دنیا و از نعمت آخرت راضی هستید و مورد رضایت الله هستید به جوار پروردگارتان و در منزل‌گاه کرامتش باز گردید؛ به سوی آن

الله فریادرس و فرمانروایی که در دنیا برایش بندگی می‌کردید. شخص مؤمن وقتی روح از بدنش خارج می‌شود، راحت و آسان مانند رهاشدن قطره‌ای آب است و ملائک به او مژده مرگ راحت و جای راحت را می‌دهند.

1 - روحت آسان و راحت از بدنت خارج می‌شود.

2 - جایبت در بهشت است.

3 - هم الله از تو راضی است و هم تو از الله راضی هستی.

مفسران فرموده اند: این خطاب و ندا در موقع فرارسیدن مرگ تحقق‌پذیر است. در موقع احتضار به مؤمنان چنان گفته می‌شود:

«فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» (29):

(پس در زمرهٔ بندگان (خاص) من در آی). در میان بندگان صالح، و لشکر سرافراز الله متعال داخل شو که به نعمت‌های جاودانی و خلود، دائم ربانی و الهی در بهشت ابدی قرار دارند.

«وَادْخُلِي جَنَّتِي» (30):

(و به بهشت من داخل شو). یعنی قرارگاه رادمردان صالح در آی. [که برای آنها آماده کرده‌ام].»

نفس مطمئنه:

نفس مطمئنه، نفسی است که صاحب آن احساس کمک و امنیت از طرف خداوند میکند و نفس او در نزد پروردگار آرام است و با ذکر خدا مطمئن می‌شود و به سوی او باز می‌گردد و مشتاق لقاء و قرب او است، نفسی است، شکسته و خوار در نزد الله عزّ و جلّ زاهد و پرهیزگار در زندگی فانی دنیا، و ملائکه به صاحب نفس‌های مطمئنه در موقع مرگ می‌گویند: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي».

ای انسان آسوده خاطر (که در پرتو یاد خدا و پرستش الله، آرامش به هم رسانده ای و هم اینک با کوله باری از اندوخته طاعات و عبادات، در اینجا آرمیده ای!)، به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که تو (از کرده خود در جهان و از نعمت آخرت خوشنودی و (خدا هم) از تو خوشنود (است). به میان بندگام در آی (و همراه شایستگان و از زمره بایستگان شو).، و به بهشت من داخل شو (و خوش باش!) و در تفسیر این آیه آمده است که (ای نفس به نزد خداوند، عزّ و جلّ، و به سوی ثواب الهی و رحمت او برگرد و خداوند از او راضی می‌گردد و به این نفس در موقع نزدیک شدن مرگ و در روز قیامت مژده داده میشود که او از زمرهٔ بندگان صالح خداست و به زودی داخل بهشت می‌گردد درست مانند بشارت ملائکه به انسان مؤمن در واقع نزدیک شدن مرگ و بر انگیزته شدن از قبر.) (تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 511).

ابن عباس (رضی الله عنه) در بیان معنی نفس مطمئنه میفرماید: (مطمئنه یعنی تصدیق شده) و حضرت قتاده (رحمه الله) میفرماید: (همانا مؤمن کسی است که نفسش به آنچه خداوند وعده داده است مطمئن است و صاحب این نفس در زمینهٔ معرفت و شناخت اسماء خداوند به طور کامل از آن چه که بعد از مرگ و از این وقایع برزخ و نیز آن چه که بعد از آن هول و ترس قیامت وجود دارد، مانند این که آنها را با چشم مشاهده می‌کند آشناست و نیز نسبت به قضا و قدر خداوند مطمئن است و تسلیم آن می‌شود و به آن راضی می‌

گردد و هیچ گونه داد و فریاد و شکوه ای نمی کند و در ایمانش دچار شک و تردید و اضطراب نمی گردد و بر آنچه که از دست می دهد نا امید نمی گردد و نیز نسبت به آنچه که به او می رسد شاد و مسرور نمی شود چرا که مصیبت وارده قبل از این که به او برسد برای او مقدر شده).

و نفس مطمئنّه نفسی است بیدار که این بیداری باعث میشود انسان عیوب و آفتهای اعمال خویش را مشاهده کند و از جنایات و گناهانش دست بردارد و نیز او را بر بسیاری از از حقوق و واجبات ترغیب می نماید و نفسش را فروتن می سازد و باعث فروتن شدن انسان می گردد و او را متواضع می گرداند و او را در برابر خداوند از میان مشاهده نعمت هایش و آشکار شدن و دیدن خطاها و عیب های خویش شرمنده و خجل می گرداند و در برابر او کرنش (تواضع) کرده و سر خم می کند و نیز هم چنین به ارزش زمان و اهمیتش پی میبرد که آن سرمایه خوشبختی او است پس نسبت به آنچه که او را به پروردگارش نزدیک نمی کند، بیزار می شود و دور می کند.

همانا در نابود کردن آن، زیان و حسرت و در رشد و کمال آن سود و سعادت است، و این اثر و نتیجه بیداری اوست این اولین منزل از منازل نفس مطمئنّه است که سیر و تکامل به سوی خدا و روز قیامت از آن نشأت میگیرد.

برخی از خصوصیات نفس مطمئنّه:

از جمله خصوصیات نفس مطمئنّه این است که آن نفس بیدار کننده و پاک کننده ی گناهان و لغزش ها در نزد خداوند است که ما را نسبت به ذکر خداوند تبارک و تعالی، و کثرت توبه و طلب آمرزش و بازگشت به سوی او مطمئن می سازد و نیز ما را مشتاق به لقاء و قرب خداوند میسازد و ملائکه، رضایت خداوند را به او مژده می دهند، دانشمندان و علمای صالح خصوصیات نفس مطمئنّه را به شکل زیر بیان کرده اند:

رضایت و خشنودی به قضا و قدر الله سبحان و تعالی :

پروردگار با عظمت ما انسانهای صالح را چنین توصیف مینماید: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (پرهیزگاران) همان هائی که (به هنگام مرگ) فرشتگان (قبض ارواح) جانیشان را میگیرند در حالی که پاکیزه (از کفر و معاصی) و شادان (از رویارویی سرافرازانه خود با پروردگار) هستند. (فرشتگان بدیشان) میگویند: درودتان باد! (در امان خدائید و از امروز به ناراحتی و بلائی دچار نمیآئید. و) به خاطر کار هائی که میکرده اید به بهشت درآئید (سوره نحل/32) در حدیث شریفی رسول الله صلی الله علیه و سلم میفرماید: «لَذَاقَ طَعْمِ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ بِمُحَمَّدٍ صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ رَسُولًا» (کسی طعم ایمان را می چشد که الله را به عنوان پروردگار و اسلام را به عنوان دین و محمد- صلی الله علیه و سلم - را به عنوان رسول خدا قبول داشته باشد و به آن راضی و خشنود باشد).

و کسیکه در موقع شنیدن ندای اذان بگوید: «رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ بِمُحَمَّدٍ صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ رَسُولًا غُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُهُ» (روه مسلم) (من الله را به عنوان پروردگار و اسلام را به عنوان دین و محمد- صلی الله علیه و آلِهِ و سلم - را به عنوان فرستاده خدا قبول دارم و به آنها راضی و خشنود هستم، گناهانش بخشیده می شود).

و رضا به قضای خداوند نشانه محبوبیت کامل و نیز از صفات صالحان است، خداوند متعال میفرماید: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» خدا از ایشان راضی

و ایشان هم از خدا خوشنودند! این (همه نعمت و خوشی) از آن کسی خواهد بود که از پروردگار خویش بهراسد. (سوره البینه/8).

و کسی که قلبش را از رضا و خشنودی الهی پُر کند، نفسش از ناراحتی و غمگینی و گرفتاری و اندوه رهایی می یابد و نفس خود را برای غلبه هوی و هوس شیطان رها نمی کند، و رضا و خشنودی با یقین، آرامش و امنیت را برای انسان مسلمان به ارمغان دارد و در این زمینه دعایی در حدیث وارد شده: «**أَلْهَمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ نَفْسًا بِكَ مُطْمَئِنَّةً وَ تَوْمِنُ بِلِقَائِكَ، وَ تَرْضَى بِقَضَائِكَ وَ تَقْنَعُ بِعَطَائِكَ**» (پروردگارا! من از تو نفسی را می طلبم که به تو اطمینان داشته باشد و به لقاء تو ایمان و به قضای تو راضی و خشنود و به عطای تو قانع باشد).

فروتنی و ترس از الله متعال:

انسان مسلمان عابد، همیشه از مرتکب شدن به معاصی و محرّمات در خوف و ترس شدیدی به سر می برد و این دلیلی بر صحّت ایمان اوست، طوری که خداوند متعال می فرماید: «**فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**» پس (از آنجا که شما به خدا ایمان دارید، بیباید و دلیر باشید و) از آنان مترسید و از من بترسید اگر مؤمنان (راستین) هستید (سوره آل عمران/175).

و نیز خداوند بندگان مؤمن اش را چنین توصیف مینماید: «**إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ**» (کسانی که از خوف خدا در هراس هستند. (سوره مؤمنون/57).

امیدواری به رحمت الله:

خداوند، بندگان صالحش را به داشتن خصلت و خوی امیدواری توصیف مینماید و میفرماید: «**أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ**» (سوره بقره/218). (آنان به رحمت خدا امید وارند، و خداوند آمرزنده ی مهربان است.

و از جمله دعا های رسول الله صلی الله علیه وسلم است که می فرماید: «**اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَأَعُوذُ بِمَعَاذِكَ مِنْ عِقَابِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ**» (رواه/احمد و ترمذی). (پروردگارا! من از غضب تو به رضای تو، و از عذاب تو به عفو تو، و از عذاب تو به تو پناه میبرم، حمد و ثنا بر تو حدی ندارد حمد و ثنا به گونه ای است که خودت خویش را توصیف کرده ای) امیدواری به رحمت خداوند به نفس بشری ثابت می کند که به حقیقت، نفس انسان احتیاج دائمی به پروردگار با عظمت دارد، و امکان ندارد که نفس انسان از رحمت و کرم و فضل و توفیق خدا بی نیاز شود.

کوتاهی و سهل انگاری در امید به خدا جایز است، و نیز مداومت کردن بر گناه و نافرمانی به امید رحمت خداوند مذموم و نکوهیده است، پس رجاء و امید صحیح و پسندیده آن است که امیدواری و رجاء به رحمت خداوند همراه عمل صالح برای خدا باشد، که این مصداقی از فرموده خداوند - عزّ و جلّ - است که میفرماید:

«**فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا**»

پس هرکس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند، و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد. (سوره کهف/110)

و رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - این مطلب را تأکید کرده و میفرماید: «**لَيْسَ الْإِيمَانُ بِالْتَّمَنِّي وَ لَكِنْ مَا وَقَرَ بِالْقَلْبِ وَ صَدَقَهُ الْعَمَلُ**» (متفق علیه)

(ایمان فقط با خواهش و تمنا نیست و بلکه ایمان این است که در قلب رسوخ کند و با عمل تصدیق شود) پس امید به رحمت خدا جز با عمل درست نیست.

کثرت استغفار و توبه و بازگشت به راه حق و حقیقت صاحب نفس مطمئنّه خطاها و گناهان صغیره و کوچک خویش را بزرگ می شمارد و از آنها به سوی خداوند - عزّ و جلّ - رو می آورد و با طلب آمرزش و بخشش به او پناهنده می شود و با طلب غفران و پشیمانی بر آنچه که انجام داده، تصمیم بر اینکه هرگز به انجام معاصی و نافرمانی بازنگردد و با افزایش طاعات و عبادات سر به درگاه الهی خم کرده و توبه می کند و از او پیروی مینماید.

و خداوند متعال بندگانش را به استغفار و توبه امر می کند و میفرماید: «وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ نُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى». و این که از پروردگارتان طلب آمرزش کنید و به سوی او برگردید که خداوند (به سبب استغفار صادقانه و توبه مخلصانه) شما را تا دم مرگ به طرز نیکویی (از مواهب زندگی این جهان) بهره مند میسازد (سوره هود/3).

و هم چنین خداوند به ما امر کرده که توبه باید صادق و حقیقی و خالص برای او باشد، پس خداوند متعال میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ترجمه: ای مؤمنان! به درگاه خدا برگردید و توبه خالصانه ای بکنید، شاید پروردگارتان گناهانتان را محو نماید و بزداید، و شما را به باغهای بهشتی داخل گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آن رود بارها روان است. این کار در روزی خواهد بود که خداوند پیغمبر و کسانی را خوار و سبک نمی دارد که با او ایمان آورده اند (بلکه ایشان را والا می گرداند و به درجات بالا میرساند).

نور (ایمان و عمل صالح) ایشان، پیشاپیش و سوی راستشان (رو به جانب بهشت) در حرکت است.

(وقتی که خاموش شدن نور منافقان را می بینند، رو به درگاه خدا میکنند و) می گویند: پروردگارا! نور ما را کامل گردان (تا در پرتو آن به بهشت برسیم) و ما را ببخشای، چرا که تو بر هر چیزی بس توانائی. (سوره تحریم /8).

و خداوند توبه کنندگان را دوست دارد و میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» بی گمان خداوند توبه کاران و پاکان را دوست میدارد. (بقره /222)

پشیمانی از جمله وصیت های رسول الله صلی الله علیه وسلم نسبت به بندگان صالح خداوند است که میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ فَوَ اللَّهُ إِنِّي لَأَتُوبُ فِي الْيَوْمِ إِلَيْهِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً» (رواه مسلم و بخاری) (ای مردم! بسوی خداوند برگردید و توبه کنید که قسم به خدا من در روز بیشتر از هفتاد بار توبه می کنم) و نیز میفرماید: «لَلَّهِ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ مِنْ رَجُلٍ فِي أَرْضٍ دَوِيَّةٍ مَهْلَكَةٍ مَعَهُ رَاحِلَتُهُ عَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ فَنَامَ فَاسْتَيْقَظَ وَقَدْ ذَهَبَتْ فَطَلَبَهَا حَتَّىٰ أَدْرَكَهُ الْعَطَشُ ثُمَّ قَالَ أَرْجِعْ إِلَىٰ مَكَانِي الَّذِي كُنْتُ فِيهِ فَنَامَ حَتَّىٰ أَمُوتَ فَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَىٰ سَاعِدِهِ لِيَمُوتَ فَاسْتَيْقَظَ وَعِنْدَهُ رَاحِلَتُهُ وَعَلَيْهَا زَادُهُ وَطَعَامُهُ وَشَرَابُهُ فَاللَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ مِنْ هَذَا بِرَاحِلَتِهِ» (رواه البخاری و مسلم) (توبه بنده مؤمن در نزد خدا خوشایند تر از مردی است که در سر زمین خشک و مرگباری سفر میکند که همراهش شتری است که برد آن طعام و نوشیدنی است، و می خوابد، و هنگامی که بیدار

می شود مشاهده میکند که شترش رفته است پس به دنبال آن می رود تا این که تشنگی او را فرا میگیرد، به خود می گوید: به مکانی که در آن بودم برگردم و بخوابم تا این که بمیرم، سرش را بر بازوهایش قرار می دهد تا این که مرگش فرا رسد، وقتی که بیدار می شود، شترش را نزد خویش می یابد که بر آن توشه و طعام و نوشیدنی است، پس خدا بیشتر از این شخص که به یافتن شترش خوشحال می شود از توبه مؤمنش شاد و مسرور می گردد.)

انواع و اقسام نفس انسان:

خداوند به ما خبر داده است که نفوس به سه دسته تقسیم شده اند:

1- نفس اماره بالسوء.

2- نفس لوامه.

3- نفس مطمئنه.

«إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» (سوره یوسف: 53) (چرا که نفس (سرکش طبیعتاً به شهوات می گراید و زشتیها را تزئین مینماید و مردمان را) به بدیها و نابکاریها می خواند، مگر نفس کسی که پروردگارم بدو رحم نماید (و او را در کنف حمایت خود مصون و محفوظ فرماید). «وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» (سوره القیامة: 2) (و به نفس سرزنشگر سوگند! (که پس از مرگ زنده می گردید و رستاخیز حق است) «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّاتِي» (الفجر: 27 - 30) (ای روح آرام یافته (27) بسوی پروردگارت بازگرد، در حالیکه تو از او خوشنودی و او از تو خوشنود است (28) پس در زمره بندگان (خاص) من در آی (29) و به بهشت من وارد شو(30)).

البته منظور این نیست که هر انسان سه نفس را دارا باشد، بلکه منظور این است که این سه، صفات و حالاتی هستند که ممکن است با در نظر گرفتن شرایط برای ذاتی عارض شوند، مثلاً هرگاه هوس های نفس بر انسان غلبه کنند و نفس مرتکب گناه و معاصی شود، نفس اماره درست می شود و اگر بعد از گناه توبه و پشیمانی صورت گیرد، نفس لوامه ایجاد می شود، چون انسان را بر انجام گناه ملامت میکند و در ارتکاب گناه و انجام حسنات دچار شک و تردید میشود. اما نفس مطمئنه در صورتی است که محبت به خیر و میل به حسنات و دوری از شر و بدیها به ملکه و اخلاق راسخی در بدن تبدیل شده باشند. شرح طحاوی شارح طحاوی بعد از بیان انواع و اقسام نفوس میفرماید: حقیقتاً این نفس ها برای یک انسان عارض میشوند، یعنی نفس انسانی دارای سه حالت میباشد، ابتدا انسان را به انجام گناه دستور میدهد سپس اگر ایمان بیاید نفس لوامه درست میشود و بعد از ارتکاب گناه انسان را محاکمه و سرزنش می کند و اگر ایمان قوت بگیرد به نفس مطمئنه مبدل میگردد. شرح الطحاوی: 445.

آیا نفس می میرد؟

ابن تیمیه میفرماید: بدون تردید ارواح مخلوق هستند و عدم و فنا بر آنها عارض نمیشود، ولی مرگ شان با جدایی از بدن ها صورت می گیرد و هنگام دمیدن نفخه ثانیه ارواح به بدن ها باز میگردند. ملاحظه شود؛ مجموع فتاوی (279/4).

شارح طحاوی این مساله را مطرح نموده و میگوید: مردم در باره اینکه آیا روح می میرد یا خیر اختلاف نظر دارند، گروهی بر این عقیده هستند که ارواح می میرند، چون آنها نفوس

هستند و هر نفسی لا جرم می میرد، اگر فرشتگان از مرگ نجات پیدا نکنند روح هرگز نجات پیدا نخواهد کرد. گروه دیگری هم بر این باوراند که ارواح نمی میرند، چون ارواح برای بقاء و دوام آفریده شده اند و بدن و جسم هم برای مرگ و نابودی، بنا بر این اصل می گویند: احادیثی که دال بر منعم یا معذب بودن ارواح هستند حکایت از آن دارند که ارواح از بین نمیروند.

دیدگاه صحیح در این باره این است که گفته شود: مردن ارواح و نفوس یعنی مفارقت و جدایی آنها از بدن، اگر منظور از مردن ارواح و نفوس همین قدر یعنی خروج از ابدان باشد، پس آنها طعم مرگ را می چشند و «کل نفس ذائقة الموت» در حق آنها نیز جاری است، ولی اگر منظور از مردن ارواح فنا و معدوم شدن بطور کلی باشد، درست نیست، چون روح در بهشت و جهنم ماندگار است و از نعمت و یا عذاب بهره مند می شود، همانگونه که خداند در قرآن می فرماید: «لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ» (سوره الدخان: 56) (آنان هرگز در آنجا مرگی جز همان مرگ نخستین (که در دنیا چشیده اند و بعد از آن زنده شده اند) نخواهند چشید، و خداوند آنان را از عذاب دوزخ به دور و محفوظ داشته است.) و منظور از این مرگ همان مفارقت و جدایی از ابدان و اجساد است. (شرح طحاویه: 446).

فرق بین شیطان و نفس چیست؟

چگونه بدانیم که شیطان است یا نفس که ما را وادار به گناه میکند؟
نفس آدمی شامل سه نوع است:

1- نفس اماره بالسوء؛ که او را به بدی امر می کند و از راه خدا و خیر دور و در گناه و معصیت غوطه ور میسازد.

1- نفس لوامه؛ هرگاه انسان خواست کاری بکند یا تصمیم به انجام گناهی گرفت. نفس ملامتگر او را سرزنش می کند و جلوی او را می گیرد تا برگردد، توبه کند و به سوی جاده درستی قدم نهد.

3- نفس مطمئنه؛ که بالاتر از نفس لوامه است و انسان را به حالت آرامش می رساند بگونه ای که حلاوت ایمان و عبادات را درک کرده و لذت می برد.

هرگاه فکر گناه یا انجام آن به ذهنش خطور کرد نفس لوامه اش او را سرزنش می نماید که آن کار را نکند. پس با حالی پشیمان و گریان بسوی پروردگارش بر می گردد و از حق تعالی طلب بخشش می کند. فرجام نیکی ندارد کسی که پایان کارش با نفس اماره باشد در حالیکه جایی برای بازگشت و پشیمانی نمانده و این زیانکاری آشکاری است.

طبیعت انسان قید و بندپذیر نیست و نفس او می خواهد که از تمامی بندها آزاد باشد: «وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» (سوره یوسف: 53) این نفس صاحبش را به آن چه دلش می خواهد امر می کند و بهسوی گناه

و نافرمانی سوق میدهد و از جادهی پرستش او را دور میکند. برای او تمامی وسایل گناه و نافرمانی، شگفت انگیز و جالب است و نیروهای فسق و فجور در مزرعه دل او در حال رشد و نمو میباشند. در کلام خداوند منان تأمل کن: «لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ».

خداوند نفرمودند «أمره بالسوء». این موضوع به خاطر کثرت دستورات نفس به بدی است و غالباً به خاطر زیادی دستور نفس اماره به صاحبش، جهت انجام کارهای ناشایست به وسیلهی این خوی خستگی ناپذیر بودن نفس است. مگر صاحبش لگام این افسار

گسیخته را محکم بگیرد اما نفس امر کننده به بدیها و معاصی جدای از شیطان است و شیطان همان قرین آدمی است که او را به معاصی دعوت می کند. ولی از شأن نفس بشری فرمان دادن به بدی است، به سبب اینکه نفس به شهوات گرایش داشته و شهوات در آن تأثیر طبعی دارد و بازداشتن و مهار کردن آن از این گرایش دشوار است. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «چه میگویید درباره رفیقی که به همراه دارید، رفیقی که اگر او را گرامی داشته و اطاعتش کنید و او را بپوشانید، شما را به بدترین فرجام میرساند و اگر او را خوار سازید و عریان و گرسنه بدارید، شما را به بهترین فرجام میرساند؟ اصحاب گفتند: یا رسول الله! این چنین رفیقی، بدترین رفیق در روی زمین است. فرمودند: سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست، این رفیق همانا نفس های شماست که در میان پهلوهایتان است.» (أنوار لقرآن). اما اینکه تمایل انسان به امورات زشت ناشی از شیطان است یا نفس اماره، مهم نیست که از طرف کدامیک باشد مهم اینست که نباید تسلیم هوا و هوس خود و دیگران گشت. اما با توجه به اینکه در ماه رمضان شیاطین در غل و زنجیر میافتند می توان گفت آنچه که در این ماه باعث کشاندن آدمیان به معاصی است همان نفس اماره است. و در حقیقت نفس اماره بالسوء تمایل و گرایشی در درون هر انسانی است که امورات منکر و زشت را می پسندد و شیطان از این نفس به نفع اهداف خود بهره برداری کرده و آن استعداد را در درون آدمیان پرورش می دهد تا به راحتی بتواند انسانها را به دام خود گرفتار سازد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره البلد

جزء 30

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 20 آیه است.

وجه تسمیه:

این سوره به سببی به سوره «البلد» مسمی گردید، که خداوند جلّ جلاله در آغاز آن به بلد حرام (مکه مکرمه) قسم یاد کرده است. این سوره، پس از سوره‌ی «ق» نازل شده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره البلد:

نام این سوره «البلد» است که از آیه اول سوره گرفته شده است، این سوره مکی، دارای (1) رکوع، (20) بیست آیت، (82) هشتاد و دو کلمه، (347) سه صد و چهل و هفت حرف، و (168) یکصد و شصت و هشت نقطه است.

(لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

این سوره در زمانی در مکه نازل شد که کفار و مشرکین مکه با تمام توان در دشمنی به پیامبر صلی الله علیه وسلم و رسالت برحق او مبارزه همه جانبه را در پیش گرفته بودند.

پیوند و مناسبت سوره البلد با سوره الفجر:

الف: سوره‌ی فجر مال دوستان و وارثان تجاوزگر را نکوهش کرد که اینها به مستمندان و محتاجان توجه ندارند و کسی را برای رساندن کمک و مساعدت تشویق و ترغیب نمی کنند. در سوره البلد از خصال نیکوی آزادکردن بردگان و خوراک دادن در وقت قحطی و خشکسالی و کمک به یتیمان بحث بعمل می آید.

ب: پایان سوره‌ی فجر از نفس مطمئنه یاد کرد، در سوره بلد نیز، راه و رسم اطمینان و اعتماد و دوری از نومیدی و کفر و نافرمانی پروردگار سخن می گوید.

آشنایی با سوره بلد:

قابل یادآوری است که: در این سوره یک مضمون بسیار پرمعنا در چند جمله ی کوتاه جمعبندی گردیده است که نشانگر کمال ایجاز قرآن عظیم الشان است که یک جهان بینی کامل را که گنجاندن آن در یک کتاب حجیم هم دشوار است در سطور کوتاه این سوره به صورت مؤثر بیان کرده است. موضوع آن عبارت است از فهماندن جایگاه درست انسان در دنیا و جایگاه درست دنیا برای انسان و بیان این که الله متعال هر دو راه سعادت و شقاوت را در برابر انسان باز گذاشته است، همچنین اسباب امکانات دیدن این دو راه و پیمودن آن ها را نیز برایش فراهم کرده است و اینک به تلاش و زحمت خود انسان بستگی دارد که آیا او راه سعادت را پیموده به فرجام نیکو می رسد یا راه شقاوت را برگزیده دچار فرجام بد می شود.

همچنان در سوره مبارکه بلد بیان می یابد که: انسان در رنج، سختی و مشقت آفریده شده است و در تمام زندگی باید سختی ها را تحمل نماید پس چه بهتر که زیر بار سختی های دنیا برود تا به راحتی آخرت برسد؛ و الا آخرتش نیز مانند دنیایش سراسر سختی خواهد

بود.

نباید فراموش کرد مشکلات زندگی امتحان الهی است، باید با صبر و تحمل از این آزمون موفق به در آید؛ به ظاهر قضیه نگاه نکنید. به نتایج معنوی و آثار اخروی رویدادهای زندگی خویش نیز توجه داشته باشید. زندگی همیشه با رنج و مشکلات آمیخته است. و اساساً مشکلات در زندگی نوعی آزمون الهی است. خداوند در قرآن می فرماید:

«وَأَنْبَلُواكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ... لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا؛ شما را با اندکی از ترس، گرسنگی و آفت در مال ها و جان ها و میوه ها میآزماییم... تا معلوم گردد که چه کس عمل شایسته انجام میدهد».

سیرت نویسان مینویسند که: پیامبران الهی بیش از دیگران در زندگی خود با مشکلات روبرو بوده اند.

قرآن عظیم الشأن می فرماید: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» اگر در آیه شریفه دقت بعمل اریم با وضاحت در خواهیم یافت که: در آیه شریفه یک نوع پیوستگی و ارتباط بین تحمل سختی ها و رسیدن به آسانی وجود دارد؛ یعنی این طور نیست که انسان به طور تصادفی بعد از سختی، به آسانی دست یابد، بناءً برای پیوند بین «عسر و یسر»، به کلمه ای ضرورت است که این معنا در آن وجود داشته باشد و آن کلمه «مع» است.

برای استعمال «مع» تفسیرهای متعددی از جانب مفسرین بعمل آمده است: از جمله می فرمایند:

الف: آیه با لفظ «مع» برای ما انسان ها که نباید فراموش کرد که: آسانی با رنج توأم است، از لحظه تحمل سختی، آسانی به تدریج به دست میآید.

ب: از بکار بردن کلمه «مع» این موضوع را روشن میسازد، که آسانی به سختی نزدیک است که از این رهگذر موجبات تسلی خاطر و تقویت قلب را فراهم میسازد.

به هر حال با توجه به این که با هر مشکلی آسانی آمیخته، و با هر صعوبتی سهولتی همراه است، و این دو همیشه با هم بوده و با هم خواهند بود، استفاده از کلمه «بعد» این معنای لطیف را افاده نمی کند.

خداوند در این آیه به پیامبر صلی الله علیه وسلم خود خطاب میکند که: پس (بدان که) مسلماً با هر دشواری آسانی است.

پیامبری که در مکه با دشواری های بسیاری روبرو بوده است. بدیهی است که این وعده ای است از سوی خداوند که برای ایشان در مدینه آسانی است و یا با عسری که در دنیا است، در بهشت برایشان یسر باشد.

البته گستردگی مفهوم آیات، همه مشکلات را شامل میشود؛ یعنی این دو آیه به صورتی مطرح شده که اختصاص به شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و زمان آن حضرت نیز ندارد، بلکه به صورت یک قاعده کلی و به عنوان تعلیلی بر مباحث سابق مطرح است، و به همه انسان های مؤمن مخلص و تلاشگر نوید می دهد که همیشه در کنار سختی ها آسانی ها است.

ترجمه و تفسیر سُورَةِ الْبَلَدِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ ﴿١﴾ وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ ﴿٢﴾ وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ ﴿٣﴾ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ ﴿٤﴾ أَيْحَسِبُ أَنْ لَنْ يَفْدَرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ ﴿٥﴾ يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا ﴿٦﴾ أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ ﴿٧﴾ أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ ﴿٨﴾ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ ﴿٩﴾ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ﴿١٠﴾ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ﴿١١﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ ﴿١٢﴾ فَكُّ رَقَبَةٍ ﴿١٣﴾ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ﴿١٤﴾ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ﴿١٥﴾ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ﴿١٦﴾ ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ﴿١٧﴾ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ﴿١٨﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ﴿١٩﴾ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤَصَّدَةٌ ﴿٢٠﴾

ترجمه موجز:

«لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ» (1) (نه، قسم می خورم به این شهر (مکه)).
«وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ» (2) (و شهری که تو ساکن آن هستی) (و جنگ در این شهر برای تو حلال خواهد شد).

«وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ» (3) (وقسم به پدر، (آدم) و فرزندی که به وجود آورد).
«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (4) (همانا ما انسان را در رنج و محنت آفریده‌ایم).
«أَيْحَسِبُ أَنْ لَنْ يَفْدَرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ» (5) (آیا او گمان می کند هیچ کس بر او (توانا و) قادر نیست؟)

«يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا» (6) (می گوید: من مال فراوانی تباه و نابوده کرده‌ام).
«أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ» (7) (آیا می پندارد که کسی او را ندیده است؟).
«أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ» (8) (آیا برایش دو چشم قرار نداده‌ایم؟).
«وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ» (9) (و یک زبان و دو لب را نیافریده‌ایم؟).
«وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (10) (و او را به دو راه (خیر و شر) را هنمائی کردیم).
«فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» (11) (پس به گردنه (سخت) قدم نگذاشت (و نیامد)).
«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ» (12) (و تو چه میدانی که گردنه (سخت) چیست؟).
«فَكُّ رَقَبَةٍ» (13) (آزاد کردن برده‌ای است).

«أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ» (14) (یا خوراک دادن در روز قحطی (گرسنگی)).
«يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ» (15) (یتیمی را از خویشاوندان،)
«أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ» (16) (یا گرد آلود و نیازمند را).
«ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ» (17) (پس از آن از کسانی است که ایمان آورده و همدیگر را به صبر و شکیبایی توصیه کرده و همدیگر را به مهربانی سفارش نموده‌اند).

«أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» (18) (اینان أهل سعادتند (که نامه اعمال شان به دست راست شان داده می شوند و به بهشت میروند).
«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» (19) (و کسانی که به آیات (و نشانه های) ما

کفر ورزیدند، آنان اهل شقاوتند (که نامه اعمالشان به دست چپ شان داده میشود و به جهنم میروند).

«عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ» (20) (بر آنها (از هر سو) آتشی سر پوشیده است (که راه فرار ندارند).

تفسیر سوره :

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 7) درباره ؛ همدمی انسان با رنج و محنت، فریفته شدنش به نیرو و ثروت، به بحث گرفته میشود.

باید گفت که: سوره مبارکه بلد با قسم بدایت می یابد و با اشاره به نظام توالد و تناسل انسان، زندگی این دنیا را همراه با تلاش و زحمت معرفی می کند.

آنگاه انسان های غافل و مغرور را مورد سرزنش قرار داده و به نعمت های با ارزشی که خداوند به انسان عطا کرده اشاره نموده و راه سپاس از این نعمت ها را رسیدگی به محرومان و خدمت به یتیمان بیان می دارد.

البته در برابر این نعمت ها، انسان ها به دو گروه منقسم می شوند، گروهی سپاس گزار که عاقبتی میمون و مبارك دارند و گروهی کفران پیشه که پایانی شوم و سخت در انتظار آنهاست.

«لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ» (1):

(قسم می خورم به این شهر یعنی: به شهر با حرمت مکه مکرمه ... به شهری که حرم الهی، جای نزول وحی، مولد پیامبر صلی الله علیه وسلم و موضع مناسک حج است. شهری که به وسیلهی بیت العتیق - قبله ی شرق و غرب عالم - آن را شریف و مبارک گردانده و آن را محل نزول رحمت و برکات قرار داده.

الله متعال در شروع سوره به شهر مکه قسم یاد می کند و آن به خاطر شرف و احترام این سرزمین است که: خانه الله در آن واقع شده و محبوبترین مکان نزد الله متعال است و فضل و برتری این مکان بر همگان واضح است و دعا در این مکان و در خانه کعبه، رد نمی شود و قبول می شود؛ در صورتیکه دعا کننده به اجابت دعای خود یقین داشته باشد. قابل یادآوری است که: در این آیه، حرف «لا» زاید است و آوردن حرف زاید «لا» در برخی از محاورت مردم عرب معمول است.

و صحیح ترین قول این است که حرف (لا) برای رد نمودن خیال باطل مخاطب است در شروع قسم آورده می شود، معنای آن این که چنان که شما پنداشته آید، نیست بلکه ما با قسم میتوانیم بگوییم که حقیقت آن است که بیان میکنیم، و طوری که گفتیم مقصود از «البلد» شهر مکه مکرمه است، هم چنان شهر در سوره «والتین» هم به شهر مکه قسم یاده بعمل آمده است، و با این صفت آن را امین دانست که: «وهذا البلد الامین» قسم یاد کردن به شهر مکه برای اعلام و اظهار شرف و فضیلت مکه نسبت به شهری های دیگر است.

در التسهیل آمده است: به اتفاق عموم مفسران منظور از بلد، «مکه» می باشد و به آن قسم خورده است تا شرف آن را نشان دهد. (التسهیل ۱۹۹/۴).

از حضرت عبد الله بن عدی روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگام هجرت، شهر مکه را خطاب فرمود: قسم به الله که تو از کل زمین در نزد الله بهتر و

محبوبتر هستی، واگر من برای خروج از اینجا تحت فشار قرار نمیگرفتم، من از سرزمین تو بیرون نمیرفتم. (رواه الترمذی وابن ماجه).

یادداشت:

در قرآن عظیم الشان سه بار جمله «لَا أُقْسِمُ» مورد استعمال قرار گرفته است و مفسران آن را به دو مفهوم معنا کرده اند. تعداد از مفسران حرف لا را زائد دانسته و آن را (قسم می‌خورم) معنا کرده‌اند و تعدادی آن را (قسم نمی‌خورم) ترجمه کرده‌اند، به این معنا که مسئله به قدری روشن است که ضرورتی به قسم خوردن هم نیست.

«وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ» (2):

(و شهری که تو ساکن آن هستی). در لفظ «حل» دو احتمال است: یکی این که از حلول مشتق باشد، که به معنای جایگزین و سکونت و فرود آمدن می‌آید، پس با توجه به این، معنای حل فرود آیند و سکونت کننده معنی میدهد، و مراد این آیه این است که شهر مکه خود هم محترم و مقدس است، بخصوص وقتی که شما در آن سکونت دارید، پس در اثر فضیلت مکین، فضیلت مکان افزایش مییابد، بنابر این عصمت و حرمت شهر به علت اقامت شما در آن، دو برابر میشود، و احتمال دوم این که لفظ «حل» از مصدر حلت مشتق باشد که به معنای حلال بودن است، و با توجه به این، میتوان لفظ «حل» دو معنا داشته باشد: یکی این که شما را کفار مکه حلال قرار داده اند، که در صدد کشتن شما بر آمده اند، و در صورتی که خود آنها در شهر مکه هیچ نوع شکار را حلال نمی‌پندارند، ولی ظلم و سرکشی آنها تا آنجا از حد گذشته است، که در آن مقام مقدسی که قتل حیوانی جایز نیست، و این خود عقیده آنهاست، در آنجا آنان ریختن خون رسول الله صلی الله علیه وسلم را حلال قرار داده اند. و معنای دوم حل، می‌تواند این باشد ویژگی شما چنین است که به جهت شما قتال با کفار مکه در حرم حلال خواهد شد، چنان که در فتح مکه به خاطر آن جناب در یک روز احکام حرام برداشته شدند، و قتل کفار حلال قرار داده شد. در خلاصه تفسیر همین معنی سوم، در نظر گرفته شده، ولی در تفسیر «مظهری» هر سه احتمال ذکر است و مجال هر سه معنی هم هست.

«وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدًا» (3):

(و قسم به پدر، و فرزندی که به وجود آورد). مقصود از والد، حضرت آدم علیه والسلام است که پدر تمام بنی آدم است، و مراد از «ما ولد» اولاد او هستند، که از آغاز آفرینش تا قیامت خواهند بود، و بدین شکل به حضرت آدم و تمام بنی نوع او، قسم یاد شد.

مجاهد گفته است: والد یعنی حضرت آدم علیه السلام و ما ولد یعنی تمام ذریت صالح او. ابن کثیر گفته است: نظر مجاهد و یارانش نیک و محکم است؛ چون خدا بعد از این که به ام القری یعنی محل سکونت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم قسم یاد کرد، بعد از آن به ساکن آن یعنی «آدم» و فرزندش قسم خورده است. (مختصر ۳/۶۴۰).

و خازن گفته است: خدا به خاطر شرف و حرمتی که مکه دارد به آن قسم یاد کرده است. و به آدم و پیامبران و ذریت صالحش قسم خورده است، چون کافر- با این که از نسل آدم است- احترامی ندارد. (خازن ۴/۲۴۸).

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (4):

«همانا ما انسان را در رنج و محنت آفریده ایم».

«کبد»: کبد و یا کباد به معنی درد و سختی است، وقتی که گفته می‌شود کَبَدَ رَجُلٌ یعنی مرد دچار سختی شد.

یعنی: قسم به چیزهای یاد شده، که انسان پیوسته در رنج و تعب دنیا و تحمل سختی‌های آن است، از آغازین نقطه پیدایش انسان یعنی از زمان دمیدن روح در کالبدش و تا هنگام گرفتن روح از او، مدام انواع سختی‌ها را کشیده و می‌کشد.

ابن عباس (رض) فرموده است: «فِي كَبَدٍ» یعنی از مشقت و سختی. از همان زمان حمل و ولادت و شیرخوارگی و از شیر گرفته شدن تا دیگر مراحل زندگی و حیات و مرگ در زحمت است. (خازن ۲۴۸/۴).

و گفته‌اند: خدا هیچ مخلوقی را خلق نکرده است که به اندازه‌ی انسان زحمت و مشقت بکشد. باوجوداین ضعیف‌ترین مخلوق است. (خازن ۲۴۸/۴).

ابو سعود فرموده است: این آیه مبارکه تسلی بخش پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در قبال سختی‌هایی است که از سوی قریش می‌بینند و انگیزی برای ایشان بر تحمل این سختی‌هاست. (ابو سعود ۲۶۵/۵).

بعد از آن الله متعال از طبیعت انسان خبر می‌دهد، انسانی که قدرت خدا را انکار و حشر و نشر را تکذیب می‌کند:

«أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَفْعِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ» (5):

«آیا انسان گمان می‌کند که هیچ‌کسی توان ندارد از او انتقام گیرد و بر او قهر و غلبه نماید؟ او به خاطر اموالی که برای شهوات نفس خود خرج کرده است افتخار میکند. این اندیشه نادانی، غرور و خودبینی است، بلکه خداوند متعال بر او قهر و غلبه می‌کند و از او انتقام می‌گیرد.

مفسران فرموده اند که این آیه مبارکه درباره: «ابی‌الاشد بن کلدۀ» نازل شده است که سخت به نیرومندی بدنی خویش مغرور بود. می‌گویند وی چرمی را می‌انداخت و پایش را روی آن قرار می‌داد و می‌گفت: هر کس آن را از زیر پایم بیرون آورد و مرا از روی از بالای سر آن کنار بزند، چنان مبلغی را به او می‌دهم. ده نفر چرم را می‌کشیدند چرم تکه تکه میشد و ولی پایش از روی آن تکان نمی‌خورد. و معنی آیه چنین است: آیا این انسان های یاغی و نافرمان و تحقیرکننده‌ی مؤمنان گمان می‌برد هیچ کس قدرت انتقام گرفتن از او را ندارد.

«يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا» (6):

این کافر می‌گوید: من مالی زیاد را در دشمنی با محمد صلی الله علیه و سلم صرف کردم. یعنی: مال بسیار و فراوانی را که از بسیاری و انباشته‌گی آن بیم شدنش نمی‌رود، در راه مبارزه و عداوت با پیامبر صلی الله علیه وسلم، و مخالفت اسلام و معاصی، یا به‌خاطر شهرت طلبی و فخرفروشی خرج کرده‌ام.

مقاتل در بیان شأن نزول آیه مبارکه فرموده است که: این آیه درباره حارث بن عامر بن نوفل نازل شد که مرتکب گناهی گردید و از رسول الله صلی الله علیه وسلم استنفتا کرد. رسول الله صلی علیه وسلم به وی دستور دادند که کفاره بپردازد. گفت: آخر از آن هنگام که در دین محمد درآمدم، مالم همه در کفاره‌ها و خیراتها رفت! و این سخنش

نوعی طغیان، یا ابراز تأسفی بر از دست دادن مالش بود که در هر صورت، بازتاب پشیمانی او از انفاق مال است.

مفسر آلوسی فرموده است: یعنی با مباحات و فخرفروشی بر مؤمنان می‌گفت: مالی فراوان را صرف کردم، منظورش مالی بود که از روی ریا و برای کسب شهرت خرج کرده بود. و انفاق را به اهلاک تعبیر کرده است، تا نشان دهد که برایش اهمیتی ندارد، و آن را به امید جلب نفع صرف نکرده، و طوری پنداشت که گویا مالی فراوان را تلف کرده است. عده‌ای نیز گفته‌اند برای ابراز شدت عداوتش با پیامبر صلی الله علیه وسلم و سلم چنین می‌گوید. (آلوسی ۱۳۶/۳۰).

خداوند متعال انفاق در راه شهوت‌ها و گناهان را هلاک کردن نامید، چون خروج کننده از این انفاق سودی جز پشیمانی و زیان و خستگی و کمبود حاصل نمی‌کند. اما کسی که در راه خشنودی الله متعال دارایی خود را خرج کرده باشد با خداوند داد و ستد و معامله مینماید و چندین برابر آنچه خرج کرده، سود و فایده به دست می‌آورد.

«أَهْلَكْتُ»: تباہ نابود و هلاک کردن مال. مراد خرج کردن و مصرف نمودن است.

«أُبْدَأُ»: انباشته و فراوان.

«أَهْلَكْتُ مَالاً أُبْدَأُ»: مراد چنین کافری و کافرانی، اظهار تفاخر به کثرت دارائی، و بذل و بخشش بی‌رویه به مردمان، و لخرجی‌های فراوان است.

«أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ» (7):

«آیا خیال می‌کند که کسی او را ندیده است؟». یعنی آیا این انسان مغرور و مستکبر طوری تصور میکند، که به حقیقت امر و اندازه و مقدار انفاقش کسی آگاه نخواهد بود؟ و گمان می‌برد اعمالش از الله متعال پوشیده است؟

الله تعالی در این آیه مبارکه کسی که أموالش را در راه شهوت‌ها خرج کرده و به کار خود افتخار می‌کند، تهدید می‌نماید که آیا گمان می‌برد که الله او را نمی‌بیند و از اهداف او اطلاع ندارد؟ و اعمالش را محاسبه نمی‌کند؛ البته که نه، چنین نیست؛ بلکه الله او را دیده، اعمالش را ثبت کرده و جزا می‌دهد. مگر معقول است که الله وسیله و طرق شنیدن و دیدن را به انسان داده باشد اما خود فاقد آن باشد؟

مفسران آورده اند که: منظور این آیه مبارکه شخصی است بنام «ابوالاشدین»، که مال و دارایی‌اش را در راه دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وسلم و اسلام با افتخار به مصرف میرساند.

یادداشت:

(تعداد زیاد از مفسران می‌نویسند که هدف و مراد این آیه مبارکه شخص مشخص، معینی و منظور نیست ولی برخی از علما بر این باور اند که این شخص «أبو الاشدین أُسَيْدُ بْنُ كَلْدَةَ الْجُمَحِيِّ» نام داشت. و در این مورد روایتی بی سند از ابن عباس (رض) در تفسیر قرطبی «الجامع لا حکام القرآن 20 / 64» ذکر شده است که آن را مربوط به این آیه مبارکه می‌دانند). والله اعلم.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (8 الی 20) در باره انتخاب و اختیار نمودن راه‌هایی برای آخرت، مورد بحث قرار گرفته است.

«أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ» (8):

«آیا برایش دو چشم قرار نداده‌ایم؟».

که با آن می‌بیند؟ بلی! بینایی انسان نعمت بزرگی است، از آن رو که با چشمانش وسایل زندگی و مهمات حیاتش را می‌بیند تا بدین وسیله وجودش قوام یابد.

«عَيْنَيْنِ»: از ماده عین است، به معنی وسیله بینایی، یعنی چشم. و هکذا به معانی مختلفی هم به کار رفته است. وقتی گفته می‌شود فلانی تحت نظر من است، منظور این است که دارم از او محافظت می‌کنم. الله به موسی علیه السلام می‌فرماید: «وَلِئَصْنَعَ عَلِيَّ عَيْنِي ۳۹» [طه: 39]. یعنی ای موسی! تحت نظر من ساخته و پرداخته می‌شوی.

«وَلِسَانًا وَشَفْتَيْنِ» (9):

«و زبان و دو لب را نیافریده‌ایم؟».

یعنی زبانی که: به وسیله آن نطق می‌کند و منویات ضمیرش را با آن ترجمانی می‌نماید. همچنان برایش لب‌هایی بخشیده‌ایم که او را در سخن‌زدن و خاموشی و در تناول طعام کمک می‌کند؛ حال آنکه هر دو جمالش را زیبا ساخته‌اند و صُنْعی مُتَقَن در آن‌ها به کار رفته است.

«وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (10):

و او را به دو راه خیر و شر به طور روشن رهنمایی کردیم و هدایت را از گمراهی برایش مشخص کرده‌ایم. تا راه سعادت را پیش گیرد و از پیش گرفتن راه شقاوت دوری و امتناع جوید. ابن مسعود (رض) فرموده است: «الْأَجْدَيْنِ» یعنی خیر و شر. مانند گفته‌ی «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (مختصر ۶۴۱/۳). پس برخورداری از این نعمت‌های فراوان اقتضا می‌کند که بنده حقوق الله متعال را ادا نماید و شکر نعمت‌هایش را به جای آورد و از نعمت‌ها برای انجام گناه کمک نگیرد، ولی این انسان چنین نکرده است.

«فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» (11):

«پس نگذشته است بر گذرگاه سخت» «الْعَقَبَةُ»: راه و گردنه‌ی سخت بین دو کوه مرتفع را می‌گویند. یعنی چرا با انجام اوامری چون کارهای نیکو و صداقات فرض و نفل، از این گردنه و راه دشوار نمی‌گذرد تا به رستگاری دست یابد و نجات را به چنگ آورد. چرا به جای صرف مال در دشمنی با محمد صلی الله علیه و سلم آن را برای عبور از راه صعب العبور صرف نکرد؟!.

در البحر آمده است: «الْعَقَبَةُ» استعاره است و منظور عملی است که انجام آن بر نفس سنگینی می‌کند. و چون بذل مال برای نفس مشکل و زحمت و سخت است، به عقبه یعنی راه صعب العبور کوهستانی تشبیه شده است، که در پیش گرفتن چنین راهی زحمت و مشقت را به دنبال دارد. و معنی «اقتحمها» یعنی به سرعت و شدت وارد آن شد. (البحر ۴۷۶/۸). این مثلی است که الله متعال آن را برای جهاد با نفس و هوی و هوس و شیطان و جلب رضایت خدای رحمان، آورده است.

واقعاً هم جهاد با نفس مانند عبور کردن از عقبه، سخت و دشوار است و راه آخرت خیلی طولانی و سخت است. پس انسان باید سعی کند این راه سخت را با عبادت و فرمان برداری الله متعال طی نماید؛ اگر از مال دنیا به جای استفاده در خوشگذرانی دنیوی برای آسانی راه عقبه و راه آخرت استفاده شود خیلی بهتر خواهد بود. راه بهشت سخت است و

باید از انفاق اموال برای رفتن در این راه استفاده شود.
 در حدیثی آمده است: «حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ» (مسلم: 2822)
 «بهشت با کارهای دشوار و جهنم با خواهش‌های نفسانی پوشیده شده است». یعنی راه رسیدن به بهشت از میان مشقت‌ها و مشکلات می‌گذرد و راه رسیدن به جهنم پیروی از شهوات و آرزوها و آمیال می‌باشد. بنابراین در این مسیر گام برداشتن و گذشتن از عقبه و تنگناها و پیچ‌های خطرناک و راه‌های مشکل و صعب‌العبور، انسان‌ها را به قله‌ها می‌رساند، اگرچه خطراتی هم دارد. اما نتیجه‌ی مطلوب و گوارایی خواهد داشت. پس چرا انسان عقبات و سختی‌ها و مشکلات را به جان نمی‌خرد؟

پادداشت:

امور دینی بسببی راه سخت مسمی شده است که مخالف هوا و هوس نفس بوده تعمیلش بروی دشوار می‌باشد.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ» (12):

«و تو [ای رسول الله] چه می‌دانی که گردنه [سخت] چیست؟ [که برای رسیدن به بهشت باید آن را پیمود]». یعنی: تو چه دانی که در هم ریختن آن مانع سخت و گردنه دشوار چه گونه است؟
 این آیه مبارکه برای بزرگ نمودن شأن عقبه است، یعنی تو دشواری این گردنه و پاداش از میان برداشتن آن را نمی‌دانی.

به واقعیت امر گذاشتن از آن برای کسی که الله متعال توفیقش را إرادة نکرده باشد دشوار است. اما برای کسی که پروردگار توفیقش دهد آسان است.
 سپس حق تعالی در آیات بعد، گردنه را تفسیر می‌فرماید و برای عبور از گردنه پیشنهاد می‌دهد:

«فَأَكْرِمْ رَبِّكَ» (13):

«برده‌ای را آزاد کردن» این همان خلاصی برده‌ای است در راه الله و رها کردن او از قید اسارت و بردگی، تا آزادی اش برآورده و از حقوقش برخوردار شود و انسانیتش کمال یابد. بلی! اسلام حریت و آزادگی را به ارمغان می‌آورد.
 رقبه به معنای گردن است در زبان عرب. اما گاهی گردن کنایه ای از انسان است. آزاد کردن انسان. انسانی را آزاد کنید).

«أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ» (14):

«یا خوراک دادن در روز گرسنگی». یعنی اقدام به اطعام بکنید. إطعام طعام به گرسنگان، در چه روزی؟ در آن روزی که قحطی بیداد میکند. اطعام طعام همیشه امر مقبول و پسندیده است و در دین اسلام مقدس همیشه به آن توصیه شده است. ولی در روز قحطی قطعاً ثواب و ارزش دیگر و خاصی دارد. چون «ذِي مَسْعَبَةٍ» یعنی روزی که صاحب گرسنگی است یعنی ایام قحطی.

مفسر صاوی فرموده است: غذا دادن را به روز گرسنگی مقید کرده است؛ چون صرف مال در چنان روزی بر نفس سخت و سنگین است. (تفسیر صاوی ۳۴۲/۴).
 طوریکه یادآور شدیم که: غذا دادن بشکل عام مطلوب است، اینکه انسان اهل طعام باشد چه برای اشخاص مستحق، چه برای افراد غیر مستحق؛ فعل پسندیده‌ای است. اما اینکه این کار چه وقت بسیار ارزشمند است و مکافات لازم خود را کسب می‌کند به ظروف و

شرایط خاص بستگی دارد. یعنی در مانده‌ای که به اوج فقر و درماندگی رسیده است و راهی برایش باقی نمانده است، فقیری که کم کم به سوی ضعف ایمان و کفر می‌رود، چنین افراد و اشخاص که: اگر کمک و مساعدت شوند، ارزشمند خواهد بود. معنی ساده آیه این است که به کسی که گرسنه است، غذا بدهید.

«يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ» (15):

«به یتیمی از خویشاوندان» یعنی: به طفلی که نه پدر دارد و نه مادر، و نه کسی را دارد تا رعایت و تفقدش کند و با دلشکستگی احساس ذلت می‌نماید. باید گفت که: نیکونی به یتیمان دارای ثواب است و به اقربا هم و در جائیکه هر دو جمع شود دو ثواب را در بر دارد.

در ضمن باید گفت که: محرومیت زدایی. یتیم در هر عصری محروم‌ترین قشر جامعه است و طبیعتاً یتیم‌بودن قبل از سن بلوغ است و از سن بلوغ به بالا اگر پدر هم نداشته باشند، دیگر یتیم محسوب نمی‌شوند. حال چرا در این آیه مبارکه و آیات متبرکه دیگری بحث از یتیم و مسکین بیشتر مطرح می‌یابد؟ و چرا الله متعال این دو قشر را بیشتر از همه نام می‌برد؟ عامل و علت آن اینست که: محروم‌ترین قشر جامعه یتیمان هستند. آن هم یتیمی که صاحب قوم و خویشی و قرابت با انسان باشد.

در حدیث شریف آمده است: «الصدقة علي المسكين صدقة، وعلی ذی الرحم اثنتان: صدقة وصلة». «صدقه بر مسکین یک صدقه است و بر خویشاوند و نزدیک دو چیز: هم صدقه هم صله رحم».

«أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ» (16):

یا مسکین گرد آلود و نیازمندرا). متربه از تراب گرفته شده، تراب به معنای خاک و برای مسکینی که مکان بود و باش ندارد و در خاک افتاده است، کنایه از شدت فقر و بینوایی می‌باشد.

ابن عباس (رض) فرموده است: «ذَا مَتْرَبَةٍ» انسانی است که در کنار معابر افتاده و جز خاک پناهگاهی دیگری ندارد.

مجاهد فرموده است: «او بینوایی است که لباس یا چیز دیگری ندارد که از خاک محافظتش کند پس خاک‌نشین و خاکسار است».

«ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ» (17):

«پس از آن از کسانی است که ایمان آورده و همدیگر را به صبر و شکیبایی توصیه کرده و همدیگر را به مهربانی سفارش نموده‌اند».

نکته مهمی که در این آیات باید به آن توجه داشته باشیم این است که پروردگار با عظمت ما برای رساندن انسان به قله کمال سعادت، مسائل اجتماعی را از قبیل یتیم نوازی، دادن طعام به گرسنگان، انسان‌ها را آزاد کردن، و غیره را در کنار یک مفهوم معنوی که عبارت به ایمان آوردن به ذات پروردگار است، قرار داده است. یعنی در دین مقدس اسلام مسائل مادی و اجتماعی از مسائل معنوی و خدایی و خداپرستی جدا نمی‌باشد. و لذا در بعضی از آیات می‌فرماید: «ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات» که آمنوا اشاره به جنبه ذهنی، روحی و معنوی دارد. «عملوا الصالحات» اشاره به اقدامات مناسب اجتماعی. اگر انسان بخواهد پا در جاده کمال بگذارد و در حقیقت دامنه‌های دشوار کمال را وارد شود و ببیند هم باید در حوزه ایمانی و هم باید در حوزه اخلاق اجتماعی ملبس به

اخلاق نیکوی اجتماعی و بخصوص از خود گذشتگی شود و آن هم در شرایط سخت و دشواری که برای یک جامعه به وجود می‌آید.

چهار مورد که با رعیت آن می‌توانی از این گردنه عبور کنی:

1 - آزاد کردن برده که در روایت وارد شده: کسی که برده‌ی مؤمنی را آزاد کند فدیهای او از آتش دوزخ می‌گردد. در حدیث شریف آمده است: «أَيُّمَا رَجُلٍ أَعْتَقَ امْرَأً مُسْلِمًا، اسْتَنْقَذَ اللَّهُ بِكُلِّ عَضْوٍ مِنْهُ عَضْوًا مِنْهُ مِنَ النَّارِ» (بخاری 2517 و 6715 و مسلم 1509) «هرکس، برده مسلمان را آزاد کند، الله در برابر هر عضو آن برده، یک عضو آزادکننده را از آتش دوزخ، نجات خواهد داد».

2- خوراک هنگام قحطی و گرسنگی، بخصوص به یتیمی که خویشاوند است و یا به مسکینی که خاک‌آلود و در شدت فقر است.

3 - ایمان صادق و واقعی به الله، به رسول الله و به آیات الله و به دیدار الله تا قلبش به آن زنده گردد.

4 - با مؤمنان مستضعف سفارش به صبر و شکیبایی کند که برحق ثابت قدم باشند و با توانگران و مال‌داران سفارش به ترحم و مهربانی کند تا به فقیران و مسکینان رحم کنند و نیازمندی آنان را رفع نمایند.

به وسیله‌ی این چهار مورد انسان می‌تواند از آن گردنه عاقبت‌نگری بالا رود و خود را از عذاب نجات دهد، انسان باید در این‌گونه موارد مالش را صرف کند و مؤمنان صالح باشد.

«أَوْلِيكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» (18):

«ایشان اهل سعادتند».

یعنی اهل صفات یاد شده اصحاب یمین‌اند که در سرای رستگاران قرار دارند، که نامه‌ی اعمال خود را با دست راست دریافت می‌دارند، و با وارد شدن به باغ‌های پر نعمت، سعادت‌مند می‌شوند.

«میمنه»: را برخی از مفسرین مصدر میمی به معنای زیادی و استمرار در خیر و برکت خوانده‌اند، و برخی دیگر اسم مکان یعنی جایگاه خیر و برکت دانسته‌اند. (التفسیر الکبیر، جلد ۲۷، صفحه ۱۴۳).

اصحاب یمین و میمنه در اصطلاح قرآن عظیم الشان به کسانی اطلاق می‌شود که در دنیا با ایمان و عمل صالح زندگی کرده‌اند و طوریکه یادآور شدیم که اینان در روز قیامت نامه عملشان را با دست راست دریافت میدارند.

قرآن، اصحاب یمین را یکی از سه گروه انسانها در قیامت (سابقون، اصحاب یمین و اصحاب شمال معرفی کرده است:

«وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ... وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ... وَالسَّابِقُونَ» و در موارد دیگر، اصحاب یمین را در مقابل اصحاب شمال، و اصحاب میمنه را در برابر اصحاب مشئمه قرار داده است.

بر اساس نصوص کتاب الله و احادیثی نبوی، انسانها به سه دسته تقسیم گردیده‌اند:

1- کسانی‌اند که ایمان و توحید صحیح دارند، و اعمال صالحه‌ی زیادی دارند؛ این دسته از انسانها اهل بهشت هستند و خدای متعال از گناه آنها گذشت خواهد کرد.

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (سوره بقره

25). یعنی: به کسانی که ایمان آورده، و کار های شایسته انجام داده اند، بشارت ده که باغهای از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر درختانش جاریست.

2- کسانی آند که ایمان و توحید صحیح دارند، اما مرتکب گناهان زیادی شده اند و تا حد فسق پیش رفته اند، این افراد لیاقت جهنم را دارند؛ ولی خدای متعال ممکن است با آنها به دو گونه برخورد کند: یا به فضل و لطف خویش از گناهشان بگذرد و از جهنم نجات دهد، و یا آنها را به جهنم فرستاده و پس از مجازات گناهان روزی آنها را از جهنم بیرون می آورد. «بَلَّغْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْذَرُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُهَا يَحْصِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (سوره بقره 284). یعنی: آنچه در آسمان ها و زمین است، از آن الله است. و (از این رو) اگر آنچه را در دل دارید، آشکار سازید یا پنهان، خداوند شما را بر طبق آن، محاسبه میکند. سپس هر کس را بخواهد (و شایستگی داشته باشد) میبخشد؛ و هر کس را بخواهد (و مستحق باشد)، مجازات میکند. و خداوند به همه چیز قدرت دارد.

3- کسانی که ایمان و توحید صحیح ندارند، این افراد داخل جهنم خواهند شد و تا ابد در آن خواهند ماند و هیچگاه از آن خارج نمیشوند.

همچنین در مورد عالم برزخ، از مجموع نصوص کتاب الله و احادیثی نبوی طوری معلوم میشود که: همه انسانها در عالم قبر و برزخ:

- یا در باغچه ای از باغهای بهشت هستند.
- یا در گودالی از گودالهای جهنم.

چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ فَيَقَالُ هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّىٰ يَبْعَثَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» بخاری (1379)، و صحیح مسلم (2866) «هر وقت، یکی از شما فوت کند، صبح و شام، جایگاهش به او عرضه می شود. اگر جنتی باشد جایگاهش در جنت و اگر دوزخی باشد، جایگاهش در دوزخ، به او نشان داده می شود. و به او گفته میشود: این، جای توست تا روز قیامت که خداوند تو را حشر مینماید».

و قرار نیست که هرکسی در دنیای برزخ در خوشی باشد در قیامت در ناخوشی قرار گیرد! بلکه حدیث فوق خلاف آنرا ثابت می کند. همچنین گاهی ممکن است کسی در دنیای برزخ در رنج و عذاب باشد و خدای متعال در قیامت او را به بهشت برد، و سختی و عذاب برزخ را برای او سبب پاک شدن گناهانش قرار دهد بگونه ای که در صحرای محشر گناهانش کم شده باشند، و از لطف الهی بر بندگان شایسته اش است.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» (19):

(وکسانی که به آیات ما کفر ورزیده اند ایشانند اهل شقاوتگاه).

«أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ»: تعبیری دیگر از اصحاب شمال در قرآن عظیم الشان است. قرآن عظیم الشان از اصحاب شمال با عناوین دیگری نیز یاد کرده است: «مَكْذِبِينَ»، «ضَالِّينَ» «كَاْفِرِينَ»؛ «أَعْمَى»؛ «مَنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ» و «مَنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ». راز نامگذاری این گروه از افراد به اصحاب شمال را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

1- نامه عمل آنان در قیامت به دست چپشان داده میشود و آن نوعی ترس و بیم دادن به آن

هاست؛ زیرا عرب گرفتن نامه به دست راست را نشانه پذیرش و تکریم و به دست چپ را علامت ردّ و اهانت میدانند.

2- آنان زندگی را در پوچی، پستی و پلیدی گذرانده و با کفر به آیات الهی بر خلاف راه حق و سعادت گام برداشتند و فرجام آنان در آمدن به دوزخ و عذاب فراوان است.

3- عالم هستی دارای دو جانب راست و چپ است. جانب راست آن ملکوت اعلا و جانب چپ آن ملکوت اسفل و جایگاه ارواح اثنقیا (شقی) و فرشتگان عذاب و نویسنده بدی ها و دوزخ بدکاران است.

بااستفاده از آیاتی که از سقوط اصحاب شمال در جهنّم، عذاب دردناک آن ها و حال و وضع آنان در آخرت سخن می گوید، می توان اموری را عوامل سقوط و عذاب اصحاب شمال دانست:

کوردلی:

قرآن اصحاب شمال را در برابر اصحاب یمین قرار داده و گروه مقابل اصحاب یمین در دنیا نابینا معرفی شده اند؛ بنابراین می توان چنین نتیجه گرفت که اصحاب شمال کوردلان اند و کوردلی آنان در دنیا باعث نابینایی آنان در آخرت خواهد بود.

برخورداری از نعمت فراوان:

اصحاب شمال در دنیا غرق در نعمت اند و همین امر آنان را از عبرت گیری غافل کرده است. آن ها برای راحتی تن، وظایف واجب خود را ترك میکنند خداوند قوه شهویه را برای رشد و تعالی انسان در وجود وی نهاده است، اما زیاده روی مترفان در خوردن و آشامیدن و پیامد های آن دو و خوشگذرانی، زمینه غفلت و ترك وظیفه را برای آنان فراهم می آورد؛ از این رو آنان قوه شهویه را که می تواند وسیله رشد و کمال باشد، در جهت سقوط خویش به کار گرفته اند.

«عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ» (20):

«بر آنان (از هرسو) آتشی (فراگیر) گمارده شده است». و کسانی که کفر ورزیده و این امور را پشت سر انداخته و خداوند را تصدیق نکرده و به او ایمان نیاورده و کاری شایسته انجام نداده و بر بندگان خدا رحم نکرده اند اینان اهل شقاوت و بدبختی هستند و آتشی بر آنان گمارده شده است که در هایش به درازی است تا از آن بیرون نیایند و در سختی و اندوه قرار گیرند.

اهمیت و مقام صبر:

صبر از جمله بارزترین اخلاق انسانی است، علماء میگویند صبر از جمله ستون های اساسی اخلاق اسلامی است که سایر سلوک بر محور آن می چرخد و از صبر سرچشمه میگیرد. و اگر به هر یک از صفات نیکو انسانی دقت بعمل آریم با وضات تام در خواهیم یافت که: اساس و مرکز آن صبر است.

انسان در مسیر زندهگی خویش به سه نوع صبر ضرورت دارد و در قرآن عظیم الشان در مورد هر سه نوع آن اشاره بعمل آمده است از جمله:

1. صبر بر طاعت الله:

یعنی مقاومت و پایداری در برابر همه کشش های نفسی و شیطانی و تلاش بی امان برای نیکو انجام دادن عبادت پروردگار و سایر وظایف و رسالت های انسانی.

2. صبر در برابر معصیت الله:

یعنی نگاه داشتن نفس از فرو افتادن در لجنزار معصیت و نافرمانی از احکام الهی و دساتیر پیامبر صلی الله علیه وسلم.

3. صبر در برابر حوادث دردناک زنده‌گی:

یعنی پی بردن به این حقیقت که بساط زنده‌گی یک طرفش غم و طرف دیگرش شادی است، و انسان باید هنگام مصیبت امید خود را از دست ندهد و خود را تسلیم پروردگارش کند و به آنچه او خواسته راضی باشد و این است نوع سوم صبر که در قرآن کریم نیز از آن فراوان سخن رفته است.

و صبری که بدین انگیزه نباشد نه پاداشی دارد و نه هم ارزشی. و خداوند صرف صابران به‌خاطر خویش را در قرآن وصف کرده است و آینده را از آن ایشان دانسته: نا گفته نماند که انگیزه‌ی و سبب صبر در هر سه میدان باید رضای پروردگار باشد همان‌گونه که خود پروردگار گفته است: «وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ»، «وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ» (سوره رعد 22)

صبر در لغت:

به معنی حبس و نگه داشتن است.

صبر جمیل و صبر زیبا همان صبری است که در آن جزع و فزع و بی قراری در آن وجود نداشته باشد. «فُصْبِرُ جَمِيلٌ» (سوره یوسف: آیه 18). (پس صبر زیبا را پیشه ساز.) نا گفته نباید گذاشت که «صبور» یکی از نام‌های پروردگار با عظمت است.

صبر در اصطلاح:

علماء در تعریف اصطلاحی صبر می‌فرمایند که: صبر ثبات و استواری بر احکام کتاب الله قرآن عظیم الشان و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم است. قرآن عظیم الشان کلید داخل شدن به جنت را صبر معرفی می‌دارد، علماء می‌گویند: ملاک ایمان و زینت انسان و راه رسیدن او به بزرگی و عظمت همانا صبر است. انسان با صبر آرامش می‌یابد و در سرزمین صبر به آسودگی کامل دست می‌یابد. کلمه صبر در قرآن عظیم الشان بیشتر از هفتاد بار ذکر گردیده است، در مورد مقام و منزلت صبر همین کافی که پروردگار با عظمت ما در آیه 10 سوره زمر می‌فرماید: «أَتَمَّا يَوْفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می‌دارند).

بهترین کاری که انسان مسلمان صادق در هنگام قرار گرفتن در برابر ابتلاء و آزمایش‌ها انجام می‌دهد صبر و انتظار اجر و پاداش الهی در برابر چیزی است که قضای الهی اقتضاء نموده است.

اگر صبر انسان در برابر شهوت‌ها باشد «عفت» نامیده می‌شود و اگر صبر انسان برای تحمل ناخوشی‌ها باشد «رضایت و تسلیم در برابر خداوند» خواهد بود.

اگر صبر برای نعمت و شکر آن باشد «خویشترنداری و حکمت نامیده خواهد شد و اگر صبر در جهاد مقدس باشد «شجاعت» نام خواهد گرفت و در صورتی صبر انسان در برابر حماقت و بی ادبی دیگران باشد «برد باری و حلم» نامیده خواهد شد و اگر برای پوشاندن

راز دیگران باشد صاحب آن «امین و راستگو» نام خواهد گرفت و اگر صبر انسان در برابر زیاده روی در زندگی و یا در سخن گفتن باشد «زهد» نامیده میشود. برای همین منطبق است که انسان بدون صبر در زندگی خود ناتوان و عاجز خواهد شد و در برابر هیچ فشاری توان مقاومت نخواهد داشت.

رفتن به بهشت قبل از حساب و کتاب:

روایت شده است که در روز قیامت وقتی مردم برای محاسبه اعمال شان جمع میشوند، یک منادی ندا میزند: صابران کجایند تا بی حساب وارد جنت شوند؟ گروهی از مردم بر می خیزند. فرشتگان که آنان را می بینند می گویند: به کجا میروید ای فرزندان آدم؟

میگویند: به بهشت.

فرشتگان می گویند: قبل از حساب؟

می گویند: بله.

فرشتگان از آنان می پرسند: شما کی هستید؟

می گویند: صابران.

فرشتگان می پرسند: صبر شما چه بود؟

می گویند: بر طاعت خدا صبر کردیم و در برابر معصیت و گناه خدا صبر کردیم تا این که خداوند جان ما را گرفت.

فرشتگان میگویند: شما چنان هستید که گفتید. وارد بهشت شوید که چه زیباست پاداش عمل کنندگان.

خداوند متعال در این باره می فرماید: «إِنَّمَا يَوْفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (سوره الزمر: 10) (جز این نیست که صابران اجرشان را بدون حساب کاملاً دریافت میکنند).

صبر و حوصیله با مردم:

در حدیثی از ابن مسعود (رض) روایت شده گوید: گوئی هم اکنون رسول الله صلی الله علیه وسلم را نگاه می کنم که داستان یکی از پیغمبران خدا؛ را قصه می کرد قومه او را زده و بدنش را خون آلود کرده بودند و او در حالیکه خون از روی خویش پاک می کرد و میمالید میگفت: «اللهم اغفر لقومی، فإنهم لا یعلمون» (متفق علیه).

پروردگارا از (خطای) قومم در گذر چون آنان نمیدانند.

در یکی از روزها که رسول الله صلی الله علیه وسلم با یارانش مشغول تشییع جناز بود یک نفر یهودی بنام زید بن سَعْنَه به نزد او آمد و تقاضای بازپرداخت قرض خویش را کرد، محل تلاقی پیراهن عبای او را گرفت و به صورت آکنده از خشم بر وی نگریست و گفت:

ای محمد آیا حق مرا نمی دهی؟ و به شیوهی تند و خشونت آمیز با وی سخن گفت، عمر بن خطاب (رض) از این حرکت مرد یهودی بی نهایت خشمگین شد و در حالیکه از شدت خشم چشم هایش چون چرخ و فلک دایره ای میچرخید گفت: ای دشمن الله، آیا با رسول الله این چنین حرف میزنی و پرخاشگری میکنی، قسم بخدای که او را بحق معبوث کرده است اگر ترس از توبیخ او مانع نمیشد هم اکنون سرت را از تن جدا می کردم، رسول الله با سکونت و آرامش تمام به طرف عمر دید، فرمود: من و این آقا هر دو نیازمند غیر این هستیم باید به من دستور دهی، قرض او را به نیکی پرداخت کنم، و به او دستور دهی به

نیکی قرض خویش خویش را طلب کند، ای عمر برو حق او را پرداخت کن و بیست پیمانہ خرمای اضافی هم به او بده».

زید یهودی گوید چون عمر بیست پیمانہ را اضافه کرد گفتم این زیادتی چیست؟
عمر گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم به من دستور داده است در مقابل دشمنی و کینه ورزیت این بیست پیمانہ را اضافه کنم.

زید گفت: ای عمر مرا میثناسی؟ عمر فرمود: خیر تو کیسی؟ گفت: زید بن سَعْنَه.
عمر گفت: زید دانشمند و عالم یهودی؟ گفتم: بلی. گفت: چه چیز تو را وادار کرد این چنین با رسول الله صلی الله علیه وسلم به خشونت رفتار کنی و آنچه را که گفتم بر زبان آوری؟
زید گفت همه‌ی نشانه‌های پیغمبری را در محمد میدیدم جز دو چیز.

1- آیا جهل او بر حلمش غلبه می کند.

2- یا شدت جهل در مقابل وی، او را بیشتر به بردباری می خواند خواستم او را امتحان کنم... و حالا تو را به گواهی می گیرم که «رضیت بالله رباً وبالاسلام دنیاً وبمحمد نبیاً»
به پروردگاری الله راضی شدم، و اسلام را بعنوان دین برگزیدم، و محمد صلی الله علیه وسلم را بعنوان پیغمبر پذیرفتم، و تو را به گواهی می گیرم که نصف کل مال و سرمایه‌ی خود را به مسلمانان امت محمد بخشیدم.

عمر (رض) گفت: ولی این مقدار مال کفایت همه‌ی آنها نمی کند. گفت آنرا به برخی از آنان بخشیدم.

بعد زید یهودی به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم برگشت و گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله» گواهی می دهم که خدای بحق جز الله وجود ندارد، و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده‌ی الله است، بدین ترتیب به او ایمان آورد و او را تصدیق کرد». (الحاکم فی المستدرک، این حدیث را صحیح دانسته است).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الشمس

جزء 30

این سوره در «مکه» نازل شده و 15 آیه دارد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «شمس» نامیده شد که با قسم الهی به آفتاب (شمس) افتتاح شده است.

قابل تذکر می دانم که: در قرآن عظیم الشان، بعضی مطالب با يك قسم آمده است. بطور مثال: «وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» ودر برخی از حالات دو قسم پشت سرهم آمده است. بطور مثال: «وَ الضُّحَى وَ اللَّيْلُ إِذَا سَجَى».

در برخی از حالات سه قسم در پی هم آمده است بطور مثال: «وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا، فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا، فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا».

در برخی از حالات چهار قسم؛ بطور مثال: «وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ وَ نُورِ سِينِينَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ».

و در برخی از حالات پنج قسم بطور پیهم آمده است، بطور مثال: «وَ الْفَجْرِ، وَ لَيَالٍ عَشْرٍ، وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ، وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسْرُ».

ولی خداوند متعال بیشترین قسم های قرآنی، را به صورت پشت سر هم در سوره مبارکه شمس بعمل آورده است که تعداد آن به یازده قسم مسلسل و پیاپی میرسد که از جمله بر آفتاب و ماه، روز و شب و آسمان زمین، بر ارزش و اهمیت تزکیه نفس، تأکید می‌ورزد.

علت نامگذاری سوره «شمس» به این نام:

قبل از همه باید گفت که سوره های قرآن عظیم الشان در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم دارای نام هایی بود که از طریق وحی مشخص شده بودند.

در برخی از موارد علماء و مفسرین به مناسبت های که در سوره وجود داشت، نام های دیگری را به آن سوره گذاشته اند، بدین اساس ملاحظه میفرمایم که، در نام گذاری سوره های قرآن اعتبارات گوناگونی در نظر گرفته شده است که برخی از این اعتبارات عبارت اند از:

الف: نام گذاری به اعتبار کلمه یا کلمات اول سوره و معانی آنها، مثل سوره براءت (توبه) و یا سوره قل هو الله (توحید).

ب: نام گذاری به اعتبار اسمی که در آن سوره آمده است.

ج: نام گذاری به اعتبار موضوع خاصی که در آن سوره آمده و در بقیه سوره ها نیامده، بلکه در آن سوره به شکل گسترده و کامل تری مطرح شده است. (الاتقان، جلال الدین سیوطی، جلد 1، صفحه 118 به بعد، نشر دارالکتب العلمیه).

نام گذاری سوره «شمس» نیز، به علت یکی از احتمال های فوق می باشد؛ به خصوص آن که این سوره، با کلمه قسم به «شمس» آغاز شده است.

پیوند وارتباط سوره شمس با سوره البلد:

قبل از همه باید گفت که سوره «شمس» پس از سوره «قدر» در مکه شرف نزول

یافته است.

مفسران در پیوند و ارتباط سوره شمس با سوره بلد می نویسند:
الف: سوره‌ی بلد به بیان و معرفی اهل سعادت (اصحاب میمنه) و اهل شقاوت (اصحاب مشئمه) پایان یافت و این سوره نیز مراد از هر دو گروه را به روشنی توضیح می‌دهد.
(ملاحظه فرماید: (آیه مبارکه: 9 و 10).

ب: پایان سوره‌ی بلد، بازگشت و فرجام کفر پیشگان را بیان نمود و پایان شمس هم از مجازات برخی از کفرپیشگان در دنیا یاد بعمل می‌آورده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره شمس:

طوری‌که گفتیم نام این سوره «الشمس» (آفتاب) است که از آیه اول این سوره گرفته شده است. این سوره دارای (1) یک رکوع، (15) پانزده آیات، (50) پنجاه کلمه، (247) دوصدوچهل و هفت حرف و (97) نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث می‌توانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

محتوای و فضیلت سوره شمس:

این سوره که در حقیقت سوره «تهدیب نفس» و «تطهیر قلوب از ناپاکی ها و ناخالصی ها» ست، اگر انسان بدبخت می‌شود، باید عوامل این شقاوت و بدبختی را در درون خود جستجو کند و اگر می‌خواهد به سعادت و خوشبختی واقعی نایل شود باید لوازم این «سعادت» را در خود فراهم کند.

محتوی سوره، بر محور همین معنی دور میزند، منتها در آغاز سوره به یازده موضوع مهم از عالم خلقت و ذات پاک خداوند برای اثبات این معنی که فلاح و رستگاری در گرو تهدیب نفس است قسم یاد شده، و طوری‌که یادآور شدید بیشترین سوگند های قرآن را بطور جمعی در خود جای کرده است.

سوره شمس درباره پیامد های تزکیه نکردن نفس در دو بخش به توضیح می‌پردازد: در بخش اول (آیات 1 - 10) به پیامد فردی تزکیه نکردن نفس اشاره میکند. در این گفتار با قسم به پدیده هایی مانند: آفتاب و ماه، شب و روز، آسمان و زمین که ویژگی های متقابل دارند و نفس انسان که دارای دو حالت متفاوت فجور و تقواست بر این نکته تاکید می‌کند که رستگاری انسان در گرو پاکی نفس است و اگر انسان نفس خود را تزکیه نکند از فلاح و رستگاری ابدی محروم میماند.

در بخش دوم یعنی (آیات 11-15) به بیان پیامد اجتماعی تزکیه نشدن نفوس انسان ها اختصاص دارد. در این گفتار با اشاره به نابودی قوم متمدن و پیشرفته ثمود در اثر گسترش مفاسد اجتماعی، بر این نکته تأکید می‌شود که بخشی از این سرنوشت شوم به دلیل آن بود که قوم ثمود از فردی فاسد و گمراه که نفس خود را تزکیه نکرده بود پیروی کردند.

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الشَّمْسِ

جزء 30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ﴿١﴾ وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا ﴿٢﴾ وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا ﴿٣﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا ﴿٤﴾ وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا ﴿٥﴾ وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّاهَا ﴿٦﴾ وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿٧﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿٨﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ﴿٩﴾ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ﴿١٠﴾ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا ﴿١١﴾ إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا ﴿١٢﴾ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا ﴿١٣﴾ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا ﴿١٤﴾ وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ﴿١٥﴾

ترجمة موجز:

- «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا» (1) «قسم به آفتاب و روشنی آن (به هنگام جاشت)».
«وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا» (2) «و قسم به ماه چون از پی (آن) درآید».
«وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا» (3) «و قسم به روز هنگامیکه آن (آفتاب) را روشن (و جلوه گر) کند»
«وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» (4) «و قسم به شب چون آن را فرو می پوشاند».
«وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا» (5) «و قسم به آسمان و به آن که آن را بنا کرد».
«وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّاهَا» (6) «و قسم به زمین و به آن که آن را گسترانید».
«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (7) «و قسم به جان (انسان) و آنکه آن را (آفرید و) نیکو گردانید».
«فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (8) «سپس بدی ها و پرهیزگاری هایش را (به او) الهام کرد»
«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (9) «محققاً هرکس که نفس خود را تزکیه (و پاک) کرد، رستگار شد»
«وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (10) «و یقیناً هرکس که آن را (با گناه) آلوده ساخت، نا امید (و زیانکار) شد»
«كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا» (11) «(قوم) ثمود از روی سرکشی و طغیان شان، پیامبر شان را تکذیب کردند»
«إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا» (12) «آنگاه که شقی ترین شان (برای اقدام به جنایت) برخاست»
«فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا» (13) «پس پیامبر الله (صالح) به آنها گفت: «ماده شتر الله را با آبشخورش وا گذارید»
«فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا» (14) «(ولی آن ها) او را

تکذیب کردند، آنگاه ماده شتر را پی کردند، پس پروردگارشان به بسبب گناهان شان بر سرشان عذاب آورد، و با خاک یکسان کرد.»
«وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا» (15) «و (الله) از سرانجام آن بیم ندارد».

تفسیر سوره:

خوانندگان گرامی!

بصورت کل باید گفت در این سوره مبارکه موضوعات مکافات؛ نفس تزکیه شده و مجازات نفس ناپاک، پند گیری از فرجام سر کشان و سیاه چارگان، به بحث گرفته میشود.

«وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا» (1):

(قسم به آفتاب و ضحای آن) آنگاه که دنیا را روشن و تیرگی را پراکنده و نابود می‌کند. «ضحی»: وقت بالا آمدن آفتاب بعد از طلوع آن است آن گاه که تابش و روشنی آن به کمال میرسد. یا معنی این است: آفتاب همیشه در حال روشنی و درخشش قرار دارد. که این معنی، حامل معجزه‌های از معجزات این قرآن عظیم است.

«وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» (2):

وقسم به ماه بدان گاه که از پس آفتاب برمی‌آید (و به نیابت آفتاب زمین را زیر بال سیمین مهتاب میگیرد)!

«تَلَاهَا»: به دنبال آن برآمد. از پس آن روان شد. مراد تابیدن ماه در شب، پس از درخشیدن آفتاب در روز است. این آیه، صورت دیگری از تابش و تجلی آفتاب را می‌نماید. قابل تذکر است بادر نظر داشت اینکه ماه علاوه بر نور و روشنایی خود را که از آفتاب می‌گیرد به دور آفتاب هم می‌گردد.

«وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا» (3):

(وقسم به روز بدان گاه که آفتاب را ظاهر و جلوه‌گر می‌سازد (و عظمت آن را در سیمای خود می‌نماید)! بلی! او از نظرها در حجاب است و در زیر پرده‌ها قرار دارد و روز آن را آشکار می‌سازد. ابن کثیر فرموده است: یعنی گستره‌ی زمین را روشن و با فروغش کائنات را درخشان می‌سازد. (مختصر ۳/۶۴۴).

«النَّهَارِ»: روز.

«جَلَّاهَا»: جلوه‌گرش ساخت. نمایاندش. ضمیر (ها) به آفتاب بر می‌گردد. درست است که در حقیقت آفتاب روز را ظاهر میکند، ولی معنی صریح آیه این است که روز آفتاب را آشکار می‌سازد. و با اشاره‌ای خفی، دخالت زمین در تجلی آفتاب فهمیده میشود زیرا در واقع، تقابل قسمتی از زمین با آفتاب است که روز را برمی‌آورد و آفتاب متجلی می‌گردد. در هر حال باز هم سخن از نور آفتاب و تأثیر فوق‌العاده آن در موجودات کره زمین است.

«جَلَّاهَا»: از ماده‌ی جَلَو و به معنی روشن‌شدن و تجلی‌کردن چیزی که ابهام در آن بوده است؛ یعنی کشف بعد از خفا. یکی از آسمای الله، جلیل است که از همین ریشه است؛ یعنی کسی که کارش جلا دادن و روشن کردن است.

«وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» (4):

(وقسم به شب بدان گاه که آفتاب را می‌پوشاند (و آن را در پس پرده ظلمت پنهان مینماید)!

«يَغْشَاهَا»: آفتاب را می پوشاند. ضمیر (هَا) به آفتاب بر میگردد. چرا که باز هم بر اثر تقابل قسمتی از زمین با آفتاب، شب مانند پرده‌ای بر چهره آفتاب فرو می افتد و روی آفتاب را در آفاق زمین می پوشاند.

مفسر صاوی فرموده است: به خاطر رعایت فواصل، فعل مضارع يَغْشَاهَا را آورده و نگفته است: (غشیها). (تفسیر صاوی ۳۲۱/۴).

«وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا» (5):

(احتمال دارد که «ما» موصوله باشد، و این طور معنی شود: قسم به آسمان و بانی آن که خداوند متعال است. احتمال دارد که «ما» مصدریه باشد پس این طور معنی میشود: قسم به آسمان و بنای آن که در نهایت زیبایی و استواری آفریده شده است. «ما»: این کلمه موصوله است و مراد ذات پاك پروردگار است. در لغت عرب موصول مشترك (مَنْ) برای عاقل و (مَا) برای غیر عاقل به کار می رود، ولی در مواردی به جای یکدیگر استعمال می شوند (ملاحظه شود سوره: نساء/3 و 22، سوره بلد/3). در اینجا استعمال (مَا) برای وصفیت است، یعنی آن چیز عظیم الشأن توانائی که گذشته از اینها استعمال (مَنْ) یا (مَا) برای خدا یکسان است؛ چرا که به کار بردن هر يك از این دو کلمه، در آن مفهوم معهود بشری، نسبت به خدا نادرست است. (ملاحظه شود جزء عم شیخ محمد عبده).

«وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا» (6):

(وقسم به زمین، و به آن که زمین را پرت کرده است و غلتانده است و (با وجود گرد و کروی بودن و گردش شتاب‌آمیز، آن را برای زندگی انسانها و سبز شدن و رویدن گیاهان) پهن نموده است و گسترانیده است!

«طَحَا»: راند، پرت کرد، غلتاند، گستراند. این کلمه مرادف با (دَحَا) در سوره نازعات آیه 30 است. تبدیل دالّ به طاء جائز است. (ملاحظه شود لسان‌العرب، روح البیان، کبیر). اشاره و إفاده‌ها به کرویت زمین و حرکت های زمین از جمله حرکت انتقالی و وضعی دارد.

«وَوَيْسِ وَمَا سَوَّاهَا» (7):

(وقسم به نفس انسان، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (وقوای روحی وی را تعدیل، و دستگاههای جسمی او را تنظیم نموده است)!

«وَيْسِ»: نفس انسان، منظور انسانیت انسان با دو بعد روح و جسم است که مملوّ از شگفتیها و اسرار است. نکره آمدن نفس، میتواند اشاره به عظمت و اهمّیت مافوق تصوّر و آمیخته با ابهام انسان، این اعجوبه و شاهکار عالم آفرینش باشد که دانشمندان به حق او را «موجود ناشناخته» نامیده‌اند.

«سَوَّاهَا»: ساخته و پرداخته‌اش کرده است. بدین نحو که هر يك از اندام های بدن انسان را برای کاری، و هر يك از نیروهای آن را جهت امری آفریده است و اندازه و تناسب نماد و نهاد دستگاه تن را مراعات فرموده است (مراجعه شود به سوره: قیامه آیه 38، سوره كهف/آیه 37، سوره انفطار/آیه 7).

«فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (8):

(سپس بدو گناه و تقوا را إلهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسط عقل و وحی به او نشان داده است).

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی خیر و شر و طاعت و معصیت را برایش بیان و روشن کرده و به او یاد داده است که چه چیزی مناسب و چه چیزی شایسته‌ی پرهیز است.

«**أَلْهَمَ**»: الهام کرده است. نشان داده است. فهمانده است.

«**فُجُورَ**»: گرایش به گناه و معصیت و کناره‌گیری از حق و حقیقت. (تفصیل در معجم‌الفاظ القرآن الکریم).

مراد راه شرّ و طریق معصیت است. مصدر ثلاثی مجردی است همچون جُلوس و قُعود «**تَفْوِي**»: پرهیز. مراد راه خیر و طریق حق است (تفصیل به سوره: بلد/10). مفسران گفته‌اند: خدا به هفت چیز قسم یاد کرده است؛ یعنی به «آفتاب، ماه، شب، روز، آسمان، زمین و نفس بشریت» قسم خورده است تا عظمت قدرت خود را ابراز و نمایان سازد و یگانگی خود را در ربوبیت و ألوهیت نشان دهد، و به منافع فراوان این اشیاء نیز اشاره کند، و ثابت نماید که باید سازنده‌ای آنها را ساخته، و مدبری حرکات و سکانات آنها را ترتیب داده باشد.

و امام فخر رازی فرموده است: چون آفتاب بزرگترین محسوسات است، الله متعال آن را با اوصاف چهارگانه‌اش ذکر کرده است که دال بر عظمت آن می‌باشند. بعد از آن ذات مقدس خود را یادآور شده و آن را به سه صفت توصیف کرده است، تا عقل و خرد به طور شایسته به درک جلال و عظمتش نایل آید، و از این طریق عقل را از حسیض عالم محسوسات، به أوج میدان وسیع کبریای خویش رهنمون سازد. (صفوة التفسیر).

«**قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا**» (9):

(قسم به همه اینها!).

کسی رستگار و کامیاب میگردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات با عمل صالح، و ترک معاصی و منهیات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را با هویدا ساختن هویت انسانی رشد دهد و بالا برد).

«**قَدْ أَفْلَحَ**»: قطعاً رستگار است. کامیاب شد. جواب قسم‌های یازده گانه است. (ملاحظه فرماید: المصحف المیسر، صفوه التفسیر، روح المعانی).

«**زَكَّي**»: پاکیزه داشت.

پیراست. مراد پاکیزه داشتن و پیراستن نفس است با انجام اوامر و ترک نواهی (مراجعه شونده به سوره: بقره/129 و 151، سوره توبه/103، سوره نازعات/18).

مراد از رشد دادن روح تقوا و طاعت، و جلوه‌گر ساختن هویت انسانی، و بالا بردن استعداد نیکی و نیکوکاری است. از مصدر تزکیه، به معنی تطهیر و تنمیه است. (تفصیل را میتوان در تفسیر: روح المعانی، پرتوی از قرآن ملاحظه فرماید).

قابل تذکر است که یک شخص تزکیه شده می‌تواند منشأ تحول در جامعه شود و به جامعه رشد و شجاعت و شخصیت و معرفت و وحدت دهد، چنانکه يك نفر تزکیه نشده برای رسیدن به هوسهای خود امتهایی را به فساد و نابودی و سقوط بکشاند. در قرآن عظیم الشان، برای رستگاری انسان‌ها دو عامل مطرح شده است: یکی ایمان و دیگری تزکیه.

«**وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا**» (10):

(و کسی که نفس خود را مستور گرداند که در حقیقت سزاوار آن نیست که آن را

مخفی و مستور گرداند و آن را خوار و ذلیل بگرداند و آن را به وسیله‌ی آلودگی به رذایل و نزدیک شدن به عیب‌ها و ارتکاب گناهان، و ترک کردن صفاتی که نفس را کامل میگرداند و آن را رشد و تکامل می‌دهد، و نیز با متصف شدن به صفاتی که نفس را ملوث میگرداند. (کسیکه چنین کند) زیانکار و ناکام می‌گردد.

«قَدْ خَابَ»: خَاب: به معنی خَبِیت است، قطعاً ناامید و ناکام گردید. حتماً به مطلوب و مقصود نرسید و محروم و بی بهره گشت (مراجعه فرماید به سوره: آل عمران/ 12، ابراهیم/ 1، سوره طه/ 61 و 111).

«دَسِيٌّ»: پنهان داشت، آلوده کرد. از مصدر تَدَسِيَّة، به معنی نقص و إخفاء، و آلوده کردن و خاموش داشتن استعداد است. در أصل (دَسَسَ) از (دَسَّ) به معنی پنهان کردن چیزی در زیر خاک است و حرف دوم مضاعف قلب به یاء شده است، مانند تَقَضَّضَ و تَطَنَّزَ، که تَقَضَّى و تَطَنَّي هم خوانده اند نکته قابل توجه این است که خدا استعدادهای لازم، و وجدان بیدار، و فهم تشخیص حسن و قبح امور را برای پیمودن راه سعادت به انسان عطاء فرموده است، و انسان در مقابل ضائع کردن یا بی ثمر گذاشتن آنها مورد بازخواست قرار میگیرد.

«كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا» (11):

(قوم ثمود با طغیان و سرکشی خود، تکبر و سرباز زدن از پذیرفتن حق و سرکشی در برابر پیامبرشان برحق شان (صالح علیه السلام)، را نه تنها تکذیب کردند بلکه او را (و دروغگو نامیدند).

«طَغْوِيَا»: طغیان، سرکشی. مراد تجاوز از حدود مقررات الهی، و تمرد از فرمان های او است که بزرگترین تَدَسِيه ی نفس است.

«بَطَّغُوَاهَا»: به سبب سرکشی و طغیان شان. با سرکشی و طغیانشان.

«ثَمُودُ»: «اصحاب حجر که پیامبرشان صالح علیه السلام را تکذیب کردند».

ثمود همان قبیله‌ی معروف قوم صالح علیه السلام است و چون منازل آنان از سنگ بود بنابراین به آنان «اصحاب حجر» خطاب میگفتند. پس از ذکر آیات گذشته، الله متعال قوم ثمود را به عنوان مثال و مصداق این آیات بیان می‌کند.

«إِذْ أَنْبَعَتْ أَشْقَاهَا» (12):

(آنگاه که بدبخت ترین ایشان برخاست و رفت (تا شتر را پی بکند. دیگران هم مانع این عمل شان نشد، و بدین ترتیب مرتکب عمل خطاء و گناه کار و جنایت کار شدند). باید یادآور شد که: رضایت و تشویق و تحریک به گناه نیز از جمله گناه بحساب می آید.

ابن کثیر گفته است: این انسان بدبخت عبارت بود از: «قدار بن سالف».

«إِنْبَعَتْ»: انبعث از فعل بعث است یعنی برخاست و روان شد، وقتی آن قوم «قدار» را فرستادند و «قدار» با موافقت آنان ناچه را کشت.

واقعیت امر اینست که: شکستن قداست‌ها نشانه از شقاوت است و هر چه قداست بیشتر باشد، شکستن آن قساوت بیشتری می‌خواهد. طوریکه در فحوای کلمه «اشقی» آیه مبارکه بدان اشاره شده است.

ملاحظه میداریم اگر انسان به فکر تزکیه نباشد، در ابتدا پیروی از نفس را مخفیانه انجام می‌دهد طوریکه در آیه مبارکه « وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا » بیان شد و سپس بطور علنی:

«إِذْ أَنْبَعَتْ أَشْقَاهَا» بیان یافت. واضح است که در انجام کار بد، آن کس که شقی‌تر است

زودتر تحريك می‌پذیرد.

«أَشَقَّيْهَا»: «بدبخت‌ترین قبیله «قُدار بن سالف» بود که مثل وزبازد آن زمان در بین مردم قرار گرفته و می‌گفتند: از «قُدار شوم‌تر». یعنی بعد از اینکه آن شقی و بدبخت‌ترین آن قبیله بنام «قُدار بن سالف» به پا خاست - تا شتر را پی کند و دیگران هم مانع کار او نشدند- بناً «قُدار» در شقاوت و یاغی‌گری ضرب‌المثل عام و خاص قرار گرفت. و مردم بین خود می‌گفتند: «فلانی شوم‌تر از قُدار است». طوری‌که در احادیثی ذیل آمده است:

1- «يَا أَبَاتْرَابِ! أَلَا أُحَدِّثُكُمْ بِأَشَقَى النَّاسِ رَجُلَيْنِ؟» قُلْنَا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَحْيَمُرُ ثَمُودَ الَّذِي عَقَرَ النَّاقَةَ، وَالَّذِي يَضْرِبُكَ عَلَى هَذِهِ، (يَعْنِي قَرْنَ عَلِيٍّ)، حَتَّى تَبْتَلَّ هَذِهِ مِنْهُ الدَّمُ، يَعْنِي لِحْيَتَهُ» (المستدرک حاکم: 4679) و (مسند أحمد: 18321) و (السنن الکبریٰ نسایی: 8485) و (السلسلة الصحيحة: 1743).

2- «أَشَقَى الْأَوَّلِينَ عَاقِرُ النَّاقَةِ، وَ أَشَقَى الْأَخْرِينَ الَّذِي يَطْعُنُكَ يَا عَلِيٍّ وَأَشَارَ إِلَى حَيْثُ يَطْعَنُ» (المعجم الکبیر طبرانی: 7311) و (مسند أبویعلیٰ موصلی: 485) و (مسند بزار: 1424) و (السلسلة الصحيحة: 1088).

«فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا» (13):

(پیامبر الله صالح عليه السلام در حالیکه قوم خویش را برحذر می داشت به آن‌ها گفت: از کشتن و پی زدن شتر الله که آن را برایتان نشانه و معجزه بزرگی قرار داده‌است بپرهیزید و این نعمت الله را که از شیر آن می نوشید با پی زدن شتر پاسخ ندهید.

صالح عليه السلام به آنها با تمام صراحت اعلام داشت: به این شتر الله کاری نداشته باشید، مانع نوشیدن آب آن از چشمه در روز نوبتش نگردید.

«نَاقَةَ اللَّهِ»: شتر خدا (مراجعه فرماید به سوره: اعراف/73 و 77، سوره هود/64، سوره اسراء/59، سوره قمر/27). تحذیر است و کلمه ناقة مفعولٌ به فعل محذوف (اِحْذَرُوا) است.

«سُقْيَا»: نوبت آب نوشیدن آب (مراجعه شود» به سوره شعراء/155).

«فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا» (14):

(آنها پیامبر شان صالح عليه السلام را تکذیب کردند و شتر را پی کردند و کشتند و خداوند آنان را به سزای گناهانشان هلاک کرد، با خاک یکسان کرد، و عذاب او همه را فرا گرفت و بانگ مرگباری از بالای سرشان بر آنان فرستاد و لرزه، آن‌ها را از زیر فرا گرفت پس بیهوش به زمین افتادند.

باید یادآور شد که: هر کس به گناه دیگری راضی باشد شريك جرم بحساب می آید، ملاحظه نمودیم که: شتر را يك نفر کشت ولی قرآن عظیم الشان می‌فرماید: جمعی آن را کشتند.

«دَمْدَمَ عَلَيْهِمْ»: بر آنان غضب گرفت. عذاب را بر همگان گماشت. ایشان را خرد و خمیر کرد. آنان را هلاک و نابود کرد.

مفسر خازن فرموده است: (الدمدمة) یعنی نابود کردن و ریشه‌کن کردن؛ یعنی عذابی بر آنان مسلط کرد که احدی از آنان نجات نیافت.

«سَوَّاهَا»: ایشان را با خاک یکسان ساخت. یعنی تمام افراد قبیله را یکسان کیفر داد و

صغیر و کبیر و ثروتمند و بینوا احدی نجات نیافت. این بدین معنی که: زمین را بر سر آنان هموار کرد و آنان را با خاک یکسان گردانید.
عذاب و هلاک را به طور یکسان گریبانگیر همگان کرد و کارشان را یکسره ساخت.
«فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ... فَسَوَّاهَا»: به سبب گناهشان عذاب را بر همگان گماشت و ایشان را یکسان نابود کرد.

داستان شتر حضرت صالح:

حضرت صالح یکی از پیامبرانی است که نام آن در قرآن عظیم الشان یازده بار ذکر شده است. حضرت صالح (ع) سومین پیامبری است که پس از نوح (ع) و هود (ع) با تمام قوت و صلابت علیه بت پرستی و طاغوت های زمان خودش قیام کرد و سال ها با آن ها مبارزه خدشه ناپذیری بعمل آورد.
داستان حضرت صالح (ع) در ده سوره ی قرآن و مجموعاً در شصت و هفت آیه ذکر گردیده است.

حضرت صالح؛ یکی از طوایف قوم ثمود و از نواسه گان «سام» پسر حضرت نوح؛ است. حضرت صالح (ع) از طرف خدای متعال برای هدایت قوم ثمود فرستاده شده بود. قوم ثمود در یک منطقه ی کوهی بین حجاز و شام زندگی میکردند.
قوم ثمود بسیار ثروتمند و دارای باغ و زمین های زراعتی وسیعی بودند، علاقه زیادی به زندگی دنیوی داشتند، بی نهایت علاقمند به زندگی دنیا و در ضمن مردم خوشگذران و عیاش بوده اند و از حیث مذهب بت پرست.
در نتیجه خداوند پیامبری را به نام صالح؛ که از فامیل و طایفه خودشان بود برای هدایت ایشان برانگیخت.

دعوت به پرستش خداوند:

حضرت صالح به قوم خود فرمود: ای قوم من! خدای یگانه را پرستش کنید که جز او خدایی نیست. خداوند شما را بعد از قوم عاد، جانشین آن ها قرار داده تا از آن ها و عاقبتشان درس بگیرید برای آن که به عذابی که آن ها را در هم کوبید گرفتار نشوید.
آری! قوم ثمود نیز مانند اقوام قبل از خود به جای گوش دادن به فرمان این پیامبر خدا به او حرف های زشت و تهمت های ناروا می زدند.
آن ها می گفتند: آیا ما از انسانی مثل خود پیروی کنیم؟ چرا از میان ما تنها بر او وحی نازل می شود؟

وقتی بت پرستان قوم ثمود، استواری حضرت صالح (ع) را دیدند از او خواستند تا معجزه ای برای آن ها بیاورد و به خیال خود با این کار می خواستند ناتوانی او را مشاهده کنند و برای همیشه از او و سخنانش بی غم شوند.

خداوند به حضرت صالح (ع) وحی فرمود که برای آزمایش آن ها شتری می فرستیم، شتری که از دل کوه بیرون می آید بدون این که از پدر و مادری متولد شده باشد و دیگر این که یک روز مردم آب آن منطقه را بنوشند و روز دیگر آن شتر.
حضرت صالح (ع) معجزه ی خود را به قوم خود نشان داد و سفارش های لازم را درباره آن به مردم کرد.

حضرت صالح (ع) به قوم خود فرمود: مزاحم این شتر نشوید و بگذارید در این سرزمین به چرا کند و اگر آزاری به آن برسد، به عذاب دردناکی دچار می شوید. یک روز شما از

آب آشامیدنی موجود در این ناحیه استفاده کنید و روز دیگر بگذارید این شتر از آن آب بنوشد.

مدتی به همین صورت گذشت تا این که این موضوع بر آن قوم بی ایمان و بت پرست سنگین آمد و آن را سبب محرومیت خود از آب و همچنین موجب خفت و خواری خود پنداشتند. آن گاه بزرگان و ثروتمندان قوم ثمود با یکدیگر مشورت کردند و تصمیم گرفتند آن شتر را بکشند و برای این کار یک نفر را که از همه شرورتر بود انتخاب کردند. آن ها برای این کار قداره بن سالف و یا قداره بن سالف را که مردی بی رحم بود انتخاب کردند و دستورات لازم را به وی دادند.

یک روز که نوبت استفاده ی شتر از آب های منطقه بود آن مرد به شتر حمله کرد و او را کشت. وقتی حضرت صالح از این جریان مطلع شد به قوم خود فرمود: مگر به شما نگفته بودم به این شتر آزاری نرسانید؟ اکنون در کمترین زمان به عذاب الهی دچار خواهید شد. عذابی که خداوند بر قوم ثمود فرستاد بسیار عجیب و هولناک بود. عذاب هنگامی نازل شد که همگی در خواب بودند. ناگهان زلزله ی شدیدی آن منطقه را لرزاند به طوری که از خواب بیدار شدند اما آن ها فرصت نکردند که از خانه های خود خارج شوند زیرا صاعقه ای بسیار شدید و با صدایی وحشتناک فرود آمد. زلزله از یک طرف و صاعقه از طرفی دیگر به آنها فرصت تصمیم گیری نداد.

اگر کسی فردای آن روز به آن منطقه می آمد فکر نمی کرد کسانی در این جا زندگی می کردند و خانه هایی وجود داشته؛ چون نه از مردم خبری بود و نه از خانه ها؛ اما حضرت صالح (ع) و ایمان آورندگان با معجزه ی الهی نجات یافتند و به زندگی خود ادامه دادند.

«وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا» (15):

(و از عاقبت آن نمیترسد).

یعنی: پروردگار این عذاب را بر آنان نازل کرد، بی آنکه از عاقبت کار خویش یا از پیامدی آن بترسد زیرا او در حکم خویش عادل است. در این هیچ شکی نیست که: پروردگار با عظمت بر هر چیز مسلط است و از نابود کردن ظالمان و متجاوزین هیچ پروائی ندارد.

ابن کثیر این قول را اولی میدانند. ولی به قولی دیگر: ضمیر «ها» به پی کننده شتر بر میگردد. یعنی: پی کننده شتر از فرجام عمل خود نترسید.

زمخشری به تأیید معنی اول می گوید: «خداوند متعال از فرجام کار خود نمی ترسد چنان که شاهان چون مجازات می کنند، از بیم پیامدهای آن تدابیری می اندیشند، یا به جهت ترس از پیامدهای آن، آن گونه که در نظر دارند، مجازات را اجرا نمی کنند».

«لَا يَخَافُ»: نمی ترسد:

- 1 - الله از عاقبت و سرانجام سزا و مجازات اش نمی ترسد که کسی چیزی بگوید.
- 2 - الله از انجام مجازات اش، پشیمان نمی شود. از پیامد کار خویش - هلاک و نابودی آنان- بیمی و ترسی به خود راه نمی دهد؛ زیرا پروردگار همه، مالک همه و قاهر و قادر است و مافوق بندگان خود قرار دارد و عزیز و حکیم است. الله حکیم از روی علم و حکمت خود، مجازات و سزا می دهد و در کارش پشیمانی راه ندارد؛ زیرا به آنان هشدار داده شد ولی آنان دروغ پنداشتند و نافرمانی کردند.

قسم در قرآن:

قرآن عظیم الشان که کتاب هدایت بشر می باشد برای تربیت انسانها روش های متعددی را مورد توجه قرار داده که به کار بردن سوگند (قسم) یکی از آن روشهای تربیتی می باشد. زیرا چنانکه می دانیم سوگند یادکردن در میان عامه مردم امری رایج بوده و هر کدام از آنها بر اساس آداب و رسوم و دینی که دارند قسم یاد می کنند تا با اینکار یا مطلبی را تأکید نمایند یا توجه مخاطبان را نسبت به اهمیت نکته مورد نظر که درباره اش سوگند می خورند جلب نمایند.

«قَسْم» در لغت به معنای جزء جزء کردن و «قَسْم» به معنای بهره بردن (این منظور، محمد بن مکرّم؛ لسان العرب، بیروت، دار صادر، 1414ق، ج12، ص478). و «قَسْم» در اصل از «قَسامه» بوده (یمین و سوگندی که بر اولیاء مقتول أداء شود)، به معنای حسن و جمال که در اصطلاح فقهی و قرآنی، اِسْمی برای «حلف» به کار برده شده است.

وجه نامگذاری سوگند یادکردن به «قسم» اینست که یادکنندهی قسم گویا با سوگند خوردن در هر جایگاهی که باشد از زیبایی و جمال آن چیزی که به آن قسم میخورد، بهره ای میبرد؛ (راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دارالعلم الدار الشامیة، 1412ق، چاپ اول، صفحه 670).

«یمین» را از آن جهت به معنای سوگند گرفته اند که عرب چون در حین پیمان بستن و هم سوگند شدن، دست راست یکدیگر را میفشردند، لذا به طور مجاز یمین گفته اند. (قرشی، سیدعلی اکبر؛ قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1384ش، چاپ چهاردهم، جلد 7، صفحه 273).

انواع قسم های قرآنی:

انواع قسم هایی که در قرآن آمده علماء آنرا به شرح ذیل کتکوری نموده اند: خداوند در قرآن علاوه بر ذات خویش به مخلوقاتی چند نیز سوگند یاد نموده که تقریباً با یک نگاهی در قرآن می توان به موارد زیر دست یافت.

قسم به ذات خویش:

پروردگار با عظمت ما در بار با لفظ جلاله «الله» مانند «تالله لتسئلن عما کنتم تفترون» (سوره نحل / آیه 56 و درشش مورد با کلمه «رب» قسم خورده است.

قسم به فرشتگان:

«والنّازعات غرقا والنّاسطاط نشطا... فالمدبراب امرا» (سوره نازعات آیات 1-5) قسم به جان پیامبر «لعمرك انهم لفي سكرتهم يعمهون» (سوره حجر آیه 72).

قسم به قرآن مجید:

«یس و القرآن الحکیم». (سوره یس 1 و 2)

قسم به قیامت:

«و الیوم الموعود» (سوره بروج آیه 2)

قسم به پدیده های آفرینش:

مانند ایمان به آفتاب، ستارگان، زمین، ماه، باد، ابر، بحر، کشتی، آنجیر، و زیتون. مراجعه شود به: (سوره طارق آیه 4، سوره شمس آیه 1، سوره تکویر آیه 15، سوره شمس

آیه 6، سوره انشقاق آیه 18، سوره ذاریات / آیه 1 و 2، سوره طور / آیه 6، سوره ذاریات / آیه 3، سوره تین / آیه 1).

قسم به زمانهای مختلف:

سپیده دم، چاشتگاه، عصر، غروب آفتاب، روز و شب مراجعه شود به: (سوره فجر / آیه 1، سوره شمس / آیه 1، سوره عصر / آیه 1، سوره انشقاق / آیه 17، سوره شمس / آیه 4، سوره تکویر / آیه 17).

قسم به مکانهای مقدس:

مانند مکه، کوه طور، بیت المأمور مراجعه شود به سوره: (بلد آیه 1، طور آیه 1 و 3)

قسم به نفس انسان:

قسم به وجدان انسانی، قلم و نوشته، انسان پیکارگر، شفع، وتر و... مراجعه شود در (سوره شمس آیه 17، سوره قیامت آیه 2، سوره قلم / آیه 1، سوره عادیات آیه 1 تا 5 - سوره فجر / آیه 3).

مورد قسم:

البته لازم به یادآوری است که قسم های قرآن یا در موردی است که اعتقاد بشر به آنها لازم و ضروری است مانند سوگند به وحدانیت خدا، وقوع قیامت، مبعوث شدن پیامبران، نبوت پیامبر اسلام، حقانیت وعده الهی یا برای تأکید بر حالات و روحيات بشر است مانند تأکید بر خلقت انسان در بهترین صورت، آفرینش انسان در رنج و سختی، وجود نگهبانان و حافظانی برای انسان، زیانکار بودن انسان را نام برد.

تفاوت قسم الهی با قسم انسانی:

مفسرین در این مورد می نویسند: تفاوت قسم های الهی یا قسم های متعارف میان مردم نقاط ذیلی را برجسته ساخته اند:

1- مردم معمولاً به چیزهایی قسم یاد می کنند که در نظرشان مقدس و یا بسیار عزیز است و در تمام آنها نگران مأخذ و یا صدمه، در صورت دروغ گویی هستند.

2- هدف اصلی از سوگند مردم اثبات مطلب است، وقتی گوینده ای احتمال میدهد که شنوندگان سخن او را باور نکنند با سوگند خوردن سعی می کند آنان را وادار به قبول نموده شك و تردید را برطرف سازد.

این در حالی است که هیچ يك از این مطالب در سوگندهای قرآن نیست، زیرا خداوند نه از کسی یا چیزی ترس دارد و نه فقدان چیزی برایش ضرر می رساند تا سوگند یاد کند، از طرف دیگر در باره سخن خدا، من نیاز به سوگند ندارد و برای کافر و معاند سوگند سودی ندارد.

خوانندگان گرامی!

یکی از فلسفه های قسم های پروردگار، بیان درجه اهمیت چیزی است که برای آن قسم خورده است دومین فلسفه قسم های خداوند، بیان اهمیت و ارزش موجوداتی است که به آنها سوگند یاد کرده است.

از مجموع قسمهای قرآن در يك مورد خداوند یازده قسم یاد کرده، که آیات اولیه سوره شمس است. و در چهار مورد سوگندهای پنجگانه وجود دارد. و در چهار مورد قسمهای چهارگانه یافت می شود. سوگندهای سه گانه شش مورد و قسم های دوگانه پنج مورد است. و قسم های یگانه شانزده مورد است که بیشترین عدد را به خود اختصاص داده است.

قسم های یازده گانه و تهذیب نفس قسم های سورۀ شمس:

خداوند در این سوره یازده قسم یاد کرده، که چهارتای آن دو تا دو تا، و سه مورد آن قسم یگانه. اما چهار مورد اول به شرح زیر است:

1- **وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا:** سوگند به آفتاب و تابندگیش در این آیه هم به آفتاب قسم یاد شده، و هم به نور ش.

2- **وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا:** قسم به آسمان و آن کس که این بنای رفیع و با عظمت را بنا کرده است.

3- **وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا:** قسم به زمین و خدایی که آن را گسترانیده است

4- **وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا:** قسم به روح انسان و آن کس که آن را آفریده است. در چهار مورد بالا مجموعاً هشت قسم وجود دارد. اما سه موردی که فرد است:

1- **وَالْقَمَرَ إِذَا تَلَّاهَا:** قسم به ماه هنگامی که به دنبال آفتاب بیرون می آید.

2- **وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا:** قسم به روز هنگامی که پرتو آن صفحه زمین را روشن می سازد.

3- **وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا:** قسم به شب هنگامی که تاریکی و ظلمتش تمام روی زمین را فرا می گیرد.

آفتاب عالمتاب:

در مورد عظمت و اهمیت آفتاب و نور آن، که خداوند متعال به آن قسم خورده، مطالبی که به هنگام نزول قرآن هیچ کس از آن مطلع نبود:

الف- عظمت خیره کننده آفتاب

ب- وزن آفتاب

ج- درجه حرارت آفتاب

د- شعله هایی از آفتاب

ه- جاذبه آفتاب

آثار و اسرار نور آفتاب:

1- همه چیز مرهون نور آفتاب!

2- پرورش مواد غذایی با نور آفتاب

3- بارانها و نور آفتاب

4- رابطه نور آفتاب و بادهای

5- آفتاب منشأ زیبایی ها

6- نور آفتاب منبع انرژی ها

قسم به ماه:

«وَالْقَمَرَ إِذَا تَلَّاهَا.» برخی از خصوصیت های ویژگی های ماه درخشان!

الف- حجم کره ماه

ب- وزن ماه

ج- زندگی در کره ماه

د- حرکت کره ماه

ه- فاصله ما تا کره ماه

و- روز و شب در ماه

گوشه ای از پرکات کره ماه:

1- ماه، تقویمی طبیعی!

2- جزر و مد اینجاست که خداوند متعال ضمن درس تهذیب نفس (که قسم های یازده گانه سوره شمس برای آن است) درس توحید و خدا شناسی هم می دهد، و ما را متوجه منبع فیاض جهان هستی، و علّة العلل می کند، تا با شناخت هر چه بیشتر او، به درجات بالاتری از کمال دست یابیم.

سوگند به روح انسان:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» خداوند متعال در این آیه شریفه به نفس انسان، و آن کس که آن را آفریده، و بصورت معتدل قرار داده، سوگند یاد کرده و در ادامه متذکر این نکته می شود که به آفرینش روح انسان قناعت نکرده، بلکه فجور و تقوا را نیز به او تعلیم داده است. یعنی هم اسباب سعادت را در اختیارش نهاد، و هم عوامل شقاوت را به وی معرفی کرده، و به عبارت دیگر، راه و چاه را به انسان نشان داده است.

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» سوگند های یازده گانه، برای تبیین اهمیت فوق العاده این نکته است که: «هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرد هر سنگار شده؛ و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است.

سعادت چیست؟

مفهوم سعادت و معانی اصطلاحی آن و فهم ما از سعادت یکی از مطالب مهم و مرکزی در جوامع بشری و زندگی ما انسان ها بشمار میرود. یکی از سؤال های مهمی در زندگی انسان اینست که در یابد که سعادت چیست؟ سعید و خوشبخت کیست؟ سعادت واقعی چیست؟ و چطور میتوان انسان به سعادت واقعی دست یابد؟ یافتن جواب درست و منطقی به این سوالات، به اطمینان کامل حلی برای بسیاری از مشاکل ما شده میتواند و درک مفردات آن امر بسیار مهمی بشمار میرود.

سعادت در فرهنگ هر ملت و حتی هر انسان مفهوم، محتوی و تعاریف مختلفی دارد. هر گروه و فرقه انسانی سعادت را به خاصی و ذوق خود تعریف و تشریح نموده اند و فهم خویش را ازین مفهوم دارند.

کلمه سعادت یا خوشبختی در لغت، توسط علماء به معنای سعادت و خوش طالعی مورد ترجمه و تفسیر قرار گرفته است. همچنان علماء در تعریف سعادت میگویند:

«سعادت: رسیدن به هر نوع کمال ممکن که انسان استعداد و شایستگی وصول به آن را دارد» و یا به عبارت دیگر: سعادت عبارت از استفاده صحیح، سالم و مشروع از نیروهای مختلف مادی و معنوی که پروردگار در تصرف و اختیار انسان قرار داده است.

این فهم را قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی خویش چنین معرفی میفرماید: (و نفس وما سویها فالهمها فجورها و تقویها قد أفلح من زکیها و قد خاب من دسیها) از فحوی آیات متبرکه با صراحت تام معلوم میگردد که: فلاح انسان در گرو تزکیه نفس است و «فلاح» همان سعادت و کمال نفس انسانی است: از این نظر که موجب رستگاری و رها شدن انسان از مشکلات است. از آن نظر که موجب دستیابی به خواسته هاست «فوز» و از نظر اینکه مطلوب ذاتی است «سعادت» نامیده میشود.

اگر ما حکمت و فلسفه خلقت انسان را مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهیم با وضاحت تام در خواهیم یافت که، هدف از خلقت جهان و به تعقیب آن خلقت انسان، رساندن انسان به

کمال فضیلت و رساندن انسان به بالاترین کمال انسانی است، بنابر همین منطق است که گفته می‌توانیم که انسان فطرتاً مخلوق کمال‌جو و سعادت طلب خلق گردیده است. بناً همه انسان‌ها می‌خواهند خود را به سعادت گم شده خود برسانند.

ولی در این جای شک نیست که انسانها برای رسیدن به معراج سعادت برای خود راه‌ها و وسایل مختلفی را مطرح و پیش‌بینی می‌نمایند. برخی از انسانها رسیدن به سعادت و خوشبختی متصور خویش را در رسیدن به «لذت» ظاهری و برخی دیگر از انسانها «لذت‌های» باطنی را مایه سعادت و خوشبختی معرفی می‌دارند. این‌سینا، سعادت را به فعلیت رسیدن استعدادهای انسان به طور یکنواخت و هماهنگ که موجب کمال انسان میشود، معنا کرده‌اند. (رساله سیمای خوشبختی، نوشته حمید رسائی، صفحه ۱۷).

همچنان علماء بدین باور و عقیده اند که هر کدام از دو خصوصیت (سعادت و شقاوت) برای خود معنای بخصوصی دارند. بطور مثال: «روح» دارای سعادت و شقاوتی است. و «جسم» هم دارای سعادت و شقاوتی بخصوص خود میباشد. بنابر همین منطق است که قرآن عظیم الشان انسان را موجودی مرکب از جسم و روح معرفی داشته است. روحی ابدی و جسمی متحوّل و متغیر. بنابراین آنچه که تنها مربوط به سعادت، «روح» انسان است. مانند علم، تقوا و امثال آن، از سعادت‌های انسانی می‌شمرد و همچنین اموری که سعادت جسم و روح را با هم دربر دارد، از سعادت‌های انسان محسوب می‌فرماید: مانند نعمت مال و اولاد بشرط آنکه انسان را از یاد پروردگار غافل نکند و دلبستگی به حیات دنیوی را به دنبال نداشته باشد. همچنین سعادت انسان اموری است که در ناحیه جسم و بدن سختی و ناملایماتی را بوجود آورد ولی در ناحیه روح از سعادت شمرده می‌شود، مانند قبول مشقت‌های جسمی در راه خدا، انفاق اموال در راه خدا. اما اموری که در روح شقاوت ایجاد کند، گرچه سعادت جسمانی را به همراه داشته باشد، هیچ‌گونه سعادت را همراه ندارد، مانند لذائذی که فقط جنبه دنیوی غیر مشروع داشته و این لذایذ غیر مشروع دنیوی موجب فراموشی از یاد خداوند گردد. این نوع لذائذ و به اصطلاح سعادت غیر مشروع جسمانی را پروردگار برای انسان در واقعیت عذاب شمرده است.

دین مقدس اسلام، به انسان هشدار می‌دهد که مفهوم زندگی این نیست که انسان یکسره خود را به لذایذ و رنج‌های دنیوی منحصر شمارد. بلکه زندگی ابدی و جاودانه نیز با رنج‌ها و لذت‌های متناسب با اعمال انسان‌ها در راه است و این انسان است که می‌تواند انتخاب کند زندگی زودگذر و فانی، یا سعادت جاودانه و ابدی و همیشگی. دین اسلامی درین راستا اعتدال را مراعات کرده و برای بهره‌گیری از لذایذ مادی و معنوی حدود و ثغور بس‌عالی و انسانی را تعیین نموده که با پیروی همان‌گونه که از طبیعت این دین که دین دنیا و آخرت است رهنمایی و هدایت میکند. پیروی ازین اصول سبب صلاح و فلاح دنیا و آخرت خواهد بود.

مسئله است که سعادت و خوشبختی از آن انسان‌ها و جوامع بشری است که آسایش خاطر و آرامش بیشتری داشته باشند. برای عده که سعادت و خوشبختی را تنها در داشتن مال دنیوی خلاصه میکنند باید گفت که: مال و ثروت و قدرت، به هیچ‌صورت منشأ سعادت و خوشبختی به حساب نمی‌آید، زیرا ثروت و قدرت، رفاه می‌آورند اما حتمی نیست که آرام بخش باشند. یکی از دانشمندان انگلیسی می‌گوید: برای مردم عاقل، ثروت یکی از عوامل اضطراب و بدبختی است. مسئله مهم این است که باید بکوشیم تا مالک ثروت خود باشیم،

نه بنده آن. ما باید امیر نفس باشیم نه اسیر نفس. کسانی که در عشق ثروت و قدرت فرورفته اند و همیشه خود را اسیر آن ساخته‌اند و متداوماً در فکر آن میباشند که مبادا در کشمکش حوادث، مال و دارائی خویش را از دست ندهند، بناً همیشه در فکر غرق اند. باید دانست که همچو اشخاص به هیچ وجه روی خوشی را نخواهد دید. باید تعمق کرد و دانست که در کفن جیب نیست (آن هم به گمان است که ببری یا نبری).

انسان چگونه میتواند به سعادت حقیقی دست یابد:

1- کسب رضای پروردگار:

اولین چیزیکه انسان میتواند به سعادت واقعی و حقیقی برسد همانا کسب رضای پروردگار با عظمت است. قرآن عظیم الشان در سوره عصر، آنده از انسان های را از خسران مستثنی می سازد که آنان مؤمن و نیکوکار باشند. قرآن عظیم الشان با صراحت تام بیان میدارد: انسان های مؤمن و نیکو کار به طور حتمی به فلاح و کامیابی دست مییابند. «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّاصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّاصُوا بِالصَّبْرِ» علماء علم اخلاق میگویند خوش بخت کسی است که زندگی خوشایندی داشته باشد و رسیدن به این مامل جز با رضا پروردگار در چیزی دیگری بدست نمی آید.

2- تقوا و پر هیزگاری:

دومین عامل رسیدن به سعادت حقیقی را قرآن عظیم الشان در سوره شمس آیه (9) پس از یازده سوگند و قسم چنین بیان میدارد: سعادت و رستگاری نصیب آنده از انسان های است که خود را از پلیدی تطهیر کند و بدبخت کسی است که به ناپاکی روی بیاورد. یکی از عوامل ارسال کتب سماوی و ارسال پیغمبران الهی در همین فهم خلاصه میگردد، پیغمبران آمده آند تا برای ما انسان ها راه زندگی و رسیدن به زندگی سعادتمند ابدی را نشان دهند. پیامبران الهی مبعوث گردیده اند تا برای بشریت راه خیر و راه رسیدن به سعادت را تعلیم دهند. یکی از رسالت انبیاء همین است که برای انسان ها راه ها و طرق ورود به زندگی سعادتمند، خوش بختی، نیکی و نیکوکاری، راستی و درستی و استحکام اخلاقی و خیرخواهی و مهربانی را به آموزند.

3- یاد پروردگار:

مهمترین عامل و وسیله که موجب خوشی و آرامش روح انسان میگردد، همانا یاد پروردگار است. قرآن عظیم الشان در (سوره رعد: آیه ۲۸) مهم ترین عامل و وسیله برای خوشی و آرامش روح را یاد پروردگار معرفی داشته است: (إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ، تنها با یاد پروردگار است که، قلب ها آرام میگیرند). البته روی گرداندن از یاد الله را عامل سیه روزی و بدبختی معرفی داشته و میفرماید: (هر کس از یاد من روی گرداند، زندگی اش سخت میشود) (سوره ط / آیه ۱۲۴) اما باید گفت راز خوشبختی تنها در نور ایمان الهی نهفته است و بس. انسان های در زندگی خویش خوشبخت هستند که از آرامش نفس و روح حقیقی برخوردار باشند. آنده از انسانهای که سعادت را صرف در زراندوزی و انباشتن مال و منال می پندارند در اشتباه اند. تجربه به اثبات رسانیده است که مال، و دارائی زیاد هیچ وخت برای انسان سعادت را به بار نیاورده، در زیاتر از موارد همین مال و ثروت است که باعث مصیبت ها و فلاکت های متعددی برای انسان میگردد.

4- عمل صالح:

قرآن عظیم الشان عمل صالح را در اعمالی مانند جهاد فی سبیل الله، امر به معروف، نهی

از منکر، بجا آوردن شکر نعمت های الهی و توبه را مایه، زندگی با سعادت برای انسان معرفی داشته است.

5- مجالست و هم نشینی با علماء و بزرگان:

ارشادات شرعی و دینی همین است که: (سعادت مندترین انسانها کسانی آند که با علماء و شخصیت های بزرگوار و کریم هم نشین داشته باشد).

6- داشتن اولاد صالح:

زن صالحه و منزل شایسته؛ از جمله عوامل است که انسان را به سعادت‌مندی واقعی میرساند: در حدیثی از پیغمبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم روایت است که میفرماید: «من سعادة المرء المسلم الزوجة الصالحة و المسكن الواسع و المركب الهنيء و الولد الصالح؛ از سعادت انسان مسلمان است که زن شایسته، خانه وسیع، مرکب راهوار و فرزند شایسته نصیبش باشد».

خواننده محترم!

نصحیت و توصیه اخلاص‌مندان، دوستانه و برادرانه من برای رسیدن به زندگی با سعادت و بهتر، این است: که با خود تعهد نمایم که مرتکب گناه نشویم. من معتقدم که هرچه گناه و عصیان کمتر باشد زندگی سعادت‌مند لذت‌مند در اختیار خواهیم داشت. بر ماست تا باطن ما بهتر از ظاهر ما باشد.

خوش خلقی را نباید در زندگی فراموش کرد، آنچه که در زندگی از آن فایده ای و سعادت اصلی متصور نیست آنرا باید ترک کرد ما باید به این نتیجه در زندگی خویش برسیم که در دنیا آنچه نصیب انسان میماند که با کار آخرت آید. انسان نباید فریب مال و منال دنیا را خورده و همیشه در فکر پول و پیسه و دارائی برآید. در این هیچ جای شک نیست، انسان تا میتواند کار و زحمت بکشد تا محتاج کسی نشود و دستش برای دیگران دراز نشود. اما مراعات اعتدال و اوامر الهی درین رستا سبب صلاح و فلاح هر دو عالم خواهد گردید. الهی ما را سعادت دارین نصیب فرما.

إلهی پرودگارا بر خود ظلم روا داشته ایم اگر بر ما ترحم او درگذشت نه کنی از جمله خساره مندان خواهیم بود. ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفرلنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين.

قسم خوردن به غیر الله:

سوگند خوردن به غیر الله تعالی و یا به غیر از أسماء و صفات الله بصورت مطلق حرام است و جزو شرک اصغر محسوب می شود، و حتی اگر کسی به تعظیم و بزرگداشت غیر الله را به قسم یاد کند، او دچار شرک اکبر خواهد شد.

و علت این هم حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم است که فرمودند: «من حلف بشيء دُونَ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ» (هرکس به غیر الله سوگند یاد کند، قطعاً کفر یا شرک ورزیده است). (ترمذی (1535) و گوید: حدیث حسن است).

بنابر این ما مسلمانان یا نباید سوگند یاد کنیم و یا اگر سوگند خوردیم باید فقط به الله یا یکی از أسماء و صفاتش باشد، مثلاً سوگند یاد کردن به کلام الله صحیح است زیرا کلام صفت خداوند متعال است.

البتة خداوند متعال میتواند به مخلوقاتش قسم بخورد همانطور که خداوند متعال میفرماید: «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا، وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّاهَا، وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا، وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا، وَالسَّمَاءُ وَمَا بَنَاهَا، وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَاهَا، وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (الشمس: 6-1). یعنی: به آفتاب و گسترش

نور آن سوگند، و به ماه هنگامی که بعد از آن درآید، و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد، و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند، و قسم به آسمان و کسی که آسمان را بنا کرده، و به زمین و کسی که آن را گسترانیده، و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) منظم ساخته.

که در این آیات و بسیاری از آیات دیگر خداوند متعال به آفتاب و ماه و شب و روز و غیره قسم میخورد، و باید دانست که سوگند خوردن به (فجر و شمس و لیل و وتر و غیره) فقط و فقط مختص خداوند متعال است، و ما انسانها حق نداریم که به این موارد سوگند یاد کنیم، زیرا هرگز نه پیامبر صلی الله علیه وسلم و نه هیچ یک از اصحاب ایشان رضی الله عنهم به شمس یا فجر یا لیل یا وتر و غیره سوگند نخوردند، و اگر جایز می بود آنها به این موارد سوگند می خوردند.

ولی خداوند متعال به هر چیزی که بخواهد قسم میخورد، و هدف از آن قسم خوردنهای توسط خداوند اینست تا نعمتهای خویش را یاد آوری کند، نعمتی مانند خورشید و شب و روز و کوه ها و غیره که همه را برای انسانها آفرید و خداوند متعال با سوگند خوردن به این نعمتها قصد یادآوری کردن آنها را به ما دارد، بنابراین فقط خالق آنها (یعنی خداوند) می تواند به آن مخلوقات سوگند بخورد نه ما انسانها که خود مخلوق هستیم. پس ما نیز نباید به آنها قسم یاد کنیم، زیرا آنها فقط مختص خداوند است که الله تعالی قصد دارد با سوگند خوردن به مخلوقاتش آن نعمتها را به ما یادآوری کند.

و اگر قسم خوردن به غیر خدا جایز می بود، قطعاً پیامبر صلی الله علیه وسلم بجای آنکه ما را از آن نهی کند با استناد به آن آیاتی که خداوند در آنها به مخلوقاتش سوگند خورده حکم بر جواز سوگند به غیر خدا میداد، در حالیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم چنین فرمودند: «أَلَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ، فَمَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْمُتْ» بخاری (2679) - مسلم (1646) (هان! بدانید که الله تعالی شما را از سوگند به پدران تان نهی میکند لذا هر کسی که میخواهد سوگند یاد کند به نام الله سوگند یاد کند یا سکوت نماید).

در روایتی دیگر عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلَا يَحْلِفُ إِلَّا بِاللَّهِ» (هرکس میخواهد سوگند یاد کند فقط به نام الله سوگند یاد کند)، راوی می گوید: قریش به نام پدرانشان سوگند یاد میکردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَا تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ» (به نام پدران تان سوگند یاد نکنید). بخاری (3836) مسلم (1646)

و روایت ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه وسلم این موضوع را تأیید میکند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ حَلَفَ مِنْكُمْ فَقَالَ فِي حَلْفِهِ: بِاللَّاتِ وَالْعُزَّى فَلْيُقُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَمَنْ قَالَ لِأَخِيهِ تَعَالَى أَقَامَرَكَ فَلْيَتَصَدَّقْ» رواه مسلم و غیره، (هرکس به لات و عزی سوگند یاد کند باید «لا اله الا الله» بگوید، و هرکس به دوستش بگوید: بیا قمار بازی کنیم، باید صدقه بدهد). بخاری (4860) مسلم (1648).

پیامبر صلی الله علیه وسلم هر مسلمانی را که با لات و عزی سوگند یاد کند دستور داده است لا اله الا الله بگوید (یعنی: تجدید ایمان کند). زیرا سوگند به غیر الله با کمال توحید منافات دارد و در این کار به وسیله سوگند که مخصوص الله است به غیر الله تعظیم شده است.

بلی ! این فرموده های رسول خدا صلی الله علیه وسلم هستند که صراحتاً سوگند به غیر خدا را نهی می کنند، آیا اگر سوگند به ماه و ستارگان و دیگر مخلوقات جایز می بود، پس چرا پیامبر صلی الله علیه وسلم ما را از سوگند به غیر خدا نهی می کنند؟! رسول خدا صلی الله علیه وسلم که آگاه ترین انسانها به آیات قرآن و معانی آنها بود پس چرا با استناد به آن آیاتی که خداوند در آنها به مخلوقاتش سوگند یاد می کند حکم بر جواز سوگند به غیر خدا نمی دهد؟! آیا العیاذ بالله پیامبر صلی الله علیه وسلم در امر رسالت کوتاهی کرده اند!! یا آنکه معانی آن آیات را نمی دانست!

و چرا أصحاب بزرگوار ایشان به غیر خدا سوگند نخورده اند چنانکه ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: «لَأَنْ أُحْلِفَ بِاللَّهِ كَانِبًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُحْلِفَ بِغَيْرِهِ صَادِقًا» مصنف ابن ابی شیبۀ (12281). از این که از روی دروغ به خدا سوگند بخورم برایم پسندیده تر است از آنکه به غیر خدا از روی راست سوگند بخورم.

خلاصه اینکه اگر در قرآن کریم خداوند متعال به ماه و آفتاب و زمین و آسمان و سایر مخلوقات قسم می خورد، اشکالی نیست، زیرا خداوند متعال که پروردگار و خالق جهانیان است به مخلوقاتش قسم می خورد، ولی برای یک مخلوق جائز نیست که به مخلوق دیگری قسم بخورد، و فقط باید به خداوند متعال و یا به اسماء و صفات و کلام خداوند قسم بخورد، مثلاً بگوید «والله» و یا «به کلام الله» و از این قبیل سوگندها.

حکمت قسم خوردن به عصر:

وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ داشتیم که منظور از قسم یادکردن خداوند(ج) به کدام عصر است. و چرا قسم یادکردن. منظور از عصر، زمان و روزگار است. «و الله سبحانه وتعالی از آن روی به زمان و روزگار قسم می خورد که روزگار محل گذر شب و روز و پیاپی آمدن تاریکی ها و نور و ظرف رخدادها و اموری در امر قوام یافتن زندگی و مصالح و منافع زندگان است که روزگار آنها را در بستر خود می پروراند و شکی نیست که این امور بر وجود صانع عزوجل و بریگانگی وی دلالت روشنی دارند. بنابراین، قسم خوردن خدای عزوجل به روزگار، دلیل شرف و اهمیت آن است، از این جهت در حدیث شریف آمده است: «لاتسبو الدهر، فإن الله هو الدهر: روزگار را دشنام ندهید زیرا خدای عزوجل خود (آفریننده) روزگار است». صحیح مسلم (2247). اما به قول مقاتل: مراد از «عصر» نماز عصر است از این جهت بسیاری از علما «صلاه وسطی» را به نماز عصر تفسیر کرده اند. بنابراین وجه تفسیری، این سوگند اشاره به آن دارد که عمر باقی مانده دنیا نسبت به آنچه که از آن گذشته است، مانند وقت باقی مانده در میان نماز عصر و مغرب است پس بر انسان لازم است تا به تجارتی بیزبان مشغول شود زیرا وقت به آخر نزدیک شده و جبران مافات ممکن نیست. اما ابن کثیر معنی اول را ترجیح داده است». «تفسیر انوار القرآن».

یادداشت ضروری:

اینکه الله متعال به زمان قسم می خورد، تنها خاصه اوست و ما انسان ها نباید جز به نام الله یا صفاتش به چیز دیگری قسم یاد کنیم. در مورد به فتوای علماء مراجعه فرماید.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره اللیل

جزء 30

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 21 آیه است.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «لیل» نامیده شد که با قسم الهی به شب که با تاریکی خود پوشاننده جهان است، افتتاح شده است.

باید یادآور شد که: سوره لیل پس از سوره‌ی «أعلى» شرف نزول یافته است.

پیوند و ارتباط سوره لیل با سوره الشمس:

قبل از همه باید گفت که: مضمون کلی سوره لیل به قدری به مضمون سوره ی شمس شبیه است که هر دو سوره تفسیر یکدیگر به نظر می رسند و مطلب همان مطلبی است که در سوره ی شمس بگونه ای دیگر فهمانده شده است و در این سوره بگونه ای دیگر. این امر نشان دهنده ی آن است که این دو سوره در زمانی نزدیک به هم نازل شده اند.

سوره ی شمس از رستگاری نفس تزکیه شده و پاکیزگی آن و زیانباری نفس فرورفته در پلیدی و تباهی بحث بعمل آورده است: (ملاحظه فرماید: آیات متبرکه 9 و 10) و در سوره لیل، از اوصاف آن چه که رستگاری آورد و آن چه که به انسان زیان و ناامیدی رساند، سخن می گوید. (آیه 5)، گویا این آیات، تبیین و توضیح دو آیه ی بالاست. شروع سوره با «لیل» است که با بخل بخیل تناسب دارد؛ چون بخل، سبب سیاه بختی و ناامیدی بخیل است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره لیل:

طوریکه گفتیم: «سوره لیل» از جمله سوره های مکی بوده، و دارای (1) رکوع، و (21) بیست و یک آیت، و (71) هفتاد و یک کلمه، و (314) سه صد و چهارده حرف، و (137) یکصد و سی هفت نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

مکی یا مدنی بودن آیات سوره لیل:

با توجه به اینکه برخی روایات به مکی بودن این سوره و برخی دیگر به مدنی بودن آن اشاره دارند سیاق آیات این سوره نیز نشانگر مکی یا مدنی بودن آن نیست فلذا نمی توان در مورد مکی یا مدنی بودن آن به آسانی حکم صادر نمود.

در بدو سوره بعد از ذکر سه قسم مردم را به دو گروه تقسیم میکند: إنفاق کنندگان با تقوا، و بخیلانی که مُنکر پاداش قیامت آند.

پایان کار گروه اول را خوشبختی و سهولت و آرامش، و پایان کار گروه دوم را سختی و بدبختی می‌شمرد.

در بخش دیگری از این سوره بعد از اشاره به این معنی که هدایت بندگان بر خداست، همگان را از آتش فروزان دوزخ اِنذار می کند. و در آخرین بخش کسانی را که در این آتش می سوزند و گروهی را که از آن نجات می یابند با ذکر اوصاف معرفی می کند.

أسباب نزول سورة لیل:

تعداد کثیری از مفسران در شأن نزول این سوره از ابن عباس (رض) نقل فرموده اند که: «مردی در میان مسلمانان بود که شاخه یکی از درختان خرماى او بالای خانه مرد فقیر عیال مندی قرار گرفته بود، صاحب نخل هنگامی که بالای درخت می رفت تا خرما ها را بچیند، گاهی چند دانه خرما در خانه مرد فقیر می افتاد، و کودکانش آن را بر میداشتند، آن مرد از درخت نخل پایان می شد و خرما را از دست این اطفال می گرفت.

مرد فقیر به پیامبر صلی الله علیه وسلم شکایت آورد. پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: برویم تا این مسأله را حل کنیم، پیامبر صلی الله علیه وسلم در نزد مالک نخل رفت و برایش گفت: این درختی که شاخه هایش بالای خانه فلان شخص آمده است به من می دهی تا در مقابل آن نخلی در بهشت از آن تو باشد! مرد گفت: من درختان نخل بسیاری دارم، و خرماى هیچ کدام به خوبی این درخت نیست و حاضر به چنین معامله ای نیستم.

یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم این سخن را شنید، عرض کرد: ای رسول الله! اگر من بروم و این درخت را از این مرد خریداری و واگذار کنم، شما همان چیزی را که به او می دادید به من عطا خواهی کرد؟ فرمود: بلی.

آن مرد رفت و صاحب نخل را دید و با او گفتگو کرد، صاحب نخل گفت: آیامی دانی که محمد حاضر شد درخت نخلی در بهشت در مقابل این به من بدهد و من نپذیرفتم. خریدار گفت: آیا می خواهی آن را بفروشی یا نه؟ گفت: نمی فروشم مگر آن که مبلغی را که گمان نمی کنم کسی بدهد به من بدهی. گفت: چه مبلغ؟ گفت: چهل نخل. خریدار تعجب کرد و گفت:

عجب قیمت سنگینی و گرانبهای برای درخت خرماى که کج شده مطالبه میکنی. چهل درخت خرما! سپس بعد از کمی سکوت گفت: بسیار خوب، چهل نخل به تو میدهم. فروشنده (طمعکار) گفت: اگر راست میگوئی چند نفر را به عنوان شهود بطلب! اتفاقاً گروهی از آنجا میگذشتند آنها را صدا زد، و بر این معامله شاهد گرفت. سپس خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و عرض کرد ای رسول الله! نخل به ملك من در آمد و تقدیم (محضر مبارکتان) میکنم. رسول الله صلی الله علیه وسلم، به سراغ خانواده فقیر رفت و به صاحب خانه گفت: این نخل از آن تو و فرزندان توست.

اینجا بود که سوره « لیل » نازل شد و گفتنی های را درباره بخیلان و سخاوتمندان گفت.

محتوای آیات مبارکه سورة لیل:

این سوره اشاره و تذکر به اختلاف انسان ها در شیوه ی زندگی داشته و آثار هر یک از این شیوه ها را در زندگی آخری بیان میکند. مثلاً می فرماید: هر کس که از الله تعالی بترسد و وعده های نیک خداوند را تصدیق کند الله تعالی نیز در عوض حیاتی جاودانه و سعادتى ابدی نصیبش می کند و هر که بخل بورزد و در صدد بی نیازی و اشباع خواسته های منفی درونی خود باشد (= غنا طلب باشد) و وعده های نیک الهی را تکذیب کند،

خداوند او را دچار سوء عاقبت نموده و آخرت نیز مالش هیچ سودی برایش نخواهد داشت.

موضوعات تاریخی سوره لیل:

در این سوره به موضوع تاریخی مهمی اشاره و ذکر می‌شود که به عمل نیامده و تنها، از ماجرای شخصی بخیل که با وجود ثروت فراوان از کمک به فقرا جلوگیری می‌نموده، نقل شده است. شخص مذکور موقع چیدن خرما حاضر نمی‌شده است حتی دانه‌هایی که به زمین می‌افتد، آنرا به فقیران ببخشد و اگر اشتباهاً دانه‌ای از دستش رها شده و کودکی فقیر آنرا به دهان می‌گذاشته از درخت نخل پایین آمده و آن دانه را از دهان کودک خارج می‌نموده است!

در این سوره به این شخص و اشخاص بخیل هشدار داده شده است که به زودی سختی و شدت را خواهد دید و در آن روز هیچ راه فراری ندارند.

ترجمه و تفسیر سُورَة لیل

جزء 30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (1) وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى (2) وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى (3) إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى (4) فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى (5) وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى (6) فَسَنِيسِرْهُ لِلْإِسْرَى (7) وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى (8) وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى (9) فَسَنِيسِرْهُ لِلْعُسْرَى (10) وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى (11) إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى (12) وَ إِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَ الْأُولَى (13) فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى (14) لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى (15) الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى (16) وَ سَيَجْنَبُهَا الْأَنْفَى (17) الَّذِي يُوْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى (18) وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى (19) إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى (20) وَ لَسَوْفَ يَرْضَى (21)

ترجمه مختصر:

«وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» (1) سوگند به شب چون پرده افکند،
«وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى» (2) سوگند به روز، وقتی که ظاهر می‌گردد،
«وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى» (3) «و سوگند به آن که نر و ماده» یعنی: دو جنس مذکر و مؤنث از بنی آدم و غیر آنان «را آفرید».
«إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى» (4) بی گمان که تلاش های شماست گونه گونه،
«فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى» (5) پس اما آنکه عطا کرد و تقوی کرد،
«وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى» (6) و نیکوتر را تصدیق نماید،
«فَسَنِيسِرُّهُ لِلْإِسْرَى» (7) پس بزودی آسانش سازیم به آسان راه،
«وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى» (8) اما آن که بخل ورزد و خود را بی نیاز ببیند،
«وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى» (9) و وعده نیک را دروغ انگاشت» یعنی: این وعده را که خداوند متعال در عوض انفاقش به او در آخرت پاداش نیکوتری می بخشد، یا اسلام، یا بهشت را دروغ انگاشت؛
«فَسَنِيسِرُّهُ لِلْعُسْرَى» (10) پس بزودی آسانش سازیم به دشوار گاه،
«وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى» (11) و چون هلاک شد دارایی او به کارش نمی‌آید.
«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» (12) بی گمان که بر ماست رهنمایی.
«وَ إِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَ الْأُولَى» (13) و بدون شک که از آن ماست پایان و آغاز،
«فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى» (14) و شما را به آتشی شعله ور هشدار دادم.
«لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى» (15) نمی در آید در آن مگر بدبخت ترین.
«جز شقاوت پیشه ترین مردم در آن» به طور جاودان «درنیاید» و او کافر است که

جاودان در شعله های سرکش آن میسوزد، مانند أبوجَهْل و امیه بن خلف. ابن کثیر در تفسیر این آیه میفرماید: «در دوزخ جز کسی که شقاوت پیشه ترین است به در آمدنی که از تمام جوانب بر وی إحاطه کند، در نیاید».

در حدیث شریف به روایت احمد از ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا یدخل النار إلا شقی، قیل: و من الشقی؟ قال: الذی لا یعمل بطاعة ولا یتربک لله معصية» (در دوزخ داخل نمی شود جز شقی. کسی پرسید: شقی کیست؟ فرمودند: کسی که به طاعتی عمل نمی کند و هیچ معصیتی را برای رضای خدا فرو نمی گذارد».

گفتنی است که هر يك از «اتقی» و «اشقی» دو قسم را شامل میشود. پس اتقی هم شامل مؤمن نیکوکردار پاک رفتاری میشود که از همه زشتی ها دوری گزیده است و هم شامل مؤمنی که گاه و بیگاه مرتکب گناهی میشود و سپس توبه کرده و پشیمان می گردد لذا پاداش هر دوی آنها بهشت است.

اشقی نیز: هم شامل کافری می شود که منکر خدای عزوجل و پیامبران و کتاب های وی است و هم شامل مسلمانی که در دلش به خداوند متعال و رسول وی ایمان دارد ولی بر برخی از گناهان و بدیها پای فشرده و از آنها توبه نمی کند که این خود، دلیل کمی باور و تصدیق وی است، به دلیل حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم: «زناکار در هنگام زنا، مرتکب زنا نمی شود در حالی که مؤمن باشد و سارق در هنگام دزدی، سرقت نمیکند در حالی که مؤمن باشد».

باید دانست که گروه اول از قسم دوم جاودانه در دوزخ اند اما گروه دوم از قسم دوم مدتی را بر حسب مشیت الهی در دوزخ می مانند اما سرانجام به بهشت برده میشوند. سپس حق تعالی شقاوت پیشه ترین مردم را چنین معرفی میکند:

«الذی کذب و تولی» (16) آنکه تکذیب کرد و رو برتافت،
«و سيجنبها الأتقی» (17) و حتماً کنار گذاشته شود از آن، پرهیز گارترین،
«الذی یؤتی ماله یتزکی» (18) آنکه مالش را میدهد، پاکیزگی کنان،
«و ما لأحد عنده من نعمه تجزی» (19) و هیچ کس را به قصد پاداش، نعمت نمی بخشد،
«إلا ابتغاء وجه ربه الأعلى» (20) مگر جستن رضای پروردگار برترش،
«و لسوف یرضی» (21) «و قطعاً به زودی خشنود میشود» یعنی: سوگند به ذات ذوالجلال که این شخص با آنچه که به وی از کرامت و پاداش عظیم می دهم، بهزودی خشنود خواهد شد.

تفسیر سوره:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 11) در باره موضوعاتی؛ از قبیل تلاش و سعی گوناگون مردم، بحث بعمل آمده است.

«و اللیل إذا یغشی» (1):

(قسم به شب وقتی که روز را می پوشاند، آنگاه که عالم را با سیاهی اش زیر پوشش قرار می دهد، شبی که (روی زمین را فرا میگیرد، و همه اشیاء را با تاریکی خود) میپوشاند، شبی که (همه انسانان و جانداران را به استراحت و سکون میکشاند)!

«یغشیتا»: فرا میگیرد و میپوشاند.

الله متعال به شب قسم می‌خورد که مانند لباسی زمین را پوشانده و تاریک می‌کند و او تعالی می‌تواند به همه چیز قسم بخورد؛ زیرا مخلوقات او هستند و الله همیشه به چیزهای عظیم و بزرگ قسم یاد می‌کند و شب نیز با تاریکی خود باعث آسایش و آرامش می‌شود. طبق نظر بعضی از علماء، دلیل اینکه این سوره با شب آغاز شده، این است که در این سوره در مورد انسان‌های بخیل صحبت شده که اعمال آنان مانند شب، سیاه و تاریک است.

یادداشت:

از نقاط ظریف قسم خوردن به شب و روز این است که هر دو ضد یکدیگرند و اشاره دارد به تضاد میان مذکر و مؤنث، خوبی و بدی، سختی و آسانی، تصدیق و تکذیب که محتوای این سوره را تشکیل می‌دهد.

«وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى» (2):

(و قسم به روز وقتی که ظاهر می‌گردد، روزیکه نور آن ظلمت شب را می‌راند و همه انسانان و جانداران را بار دیگر به فعالیت و تلاش می‌اندازد!)
«تَجَلَّى»: روشن و آشکار گردید، جلوه گر آمد.

مفسران فرموده‌اند: الله متعال به شب قسم خورده است که وقت آسایش است برای جمع خلائق. انسان و حیوان شب هنگام به مسکن و مأوای خود پناه می‌برند، و از اضطراب و جنبش می‌رهند. پس به روز قسم خورده است که خلق در خلال آن به تکاپو و تلاش برای معاش می‌افتد. حکمت این قسم عبارت است از منافع بی‌شماری که در تعاقب و به دنبال هم آمدن آن دو به دست می‌آید؛ چون اگر تمام عمر شب باشد، زندگی غیر ممکن می‌شود، و اگر همه‌ی آن روز باشد آسایش و راحتی به انسان روی نمی‌آورد، و منافع انسان دچار اختلال می‌شود.

«وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى» (3):

و قسم به آن کسی که جنس نر و ماده را خلق کرده. پروردگار با عظمت ما در آیات متذکره می‌فرماید: قسم به شب وقتی که روی روز را می‌پوشاند و یا قرص آفتاب را فرامی‌گیرد و قسم به روز هنگامی که ظهور و تجلی می‌یابد و همه پنهان‌ها را آشکار می‌سازد و به آن امر عظیم و اعجاب‌انگیزی که دو جنس نر و ماده را از یک نوع واحد آفرید، بعضی مفسران (ما) را مصدریه گرفته‌اند که در این صورت معنا چنین خواهد بود که: قسم به خلقت نر و ماده. سپس در جواب این قسم‌ها می‌فرماید: «الذَّكَرَ وَالْأُنثَى»: هدف از آن جنس مرد و زن در همه مخلوقات عام از انسانها و حیوانات، حشرات و گیاهان و همه اشیاء است. و قابل یادآوری است که: نظام زوجیت در حیوان و انسان، نشانه قدرت و حکمت الله سبحان و تعالی است.

«إِنْ سَعَيْكُمْ لَسْتَيْ» (4):

هماناسعی و تلاش شما متفرق و گوناگون است (و لذا جزا و سزای شما هم متفاوت و مختلف خواهد بود).

ابن‌کثیر فرموده است: چون قسم به اشیای متضاده بود پس مقسم‌علیه یعنی جواب قسم نیز متضاد است، از این جهت فرمود: «که همانا کوشش شما پراکنده است» یعنی: عمل شما نیز مختلف و متضاد است؛ برخی از آن خیر و برخی از آن شر است، برخی از آن برای بهشت و برخی از آن برای دوزخ است، کسی در نجات نفس خود سعی و تلاش دارد و

کسی هم در نابودی آن.

«شَتِيَا»: جمع شَتِيْت، پراکنده. مراد مختلف و متفاوت و از هم جدا است. دسته‌ای نیکوکار و پرهیزگار، و گروهی بدکردار و ناپرهیزگار، بعضی مؤمن و صادق، و برخی کافر و فاسق، و... تلاشهایی برای درم و شکم و لذائذ نفسانی، و تلاشهایی در راه خدمت به مردمان و رضای یزدان و اجرای اوامر ربّانی. و... این آیه بیانگر دو خطّ سیر متمایز و جهت‌گیری متفاوت است و جواب قسم است.

برخی از مفسرین در تفسیر آیه «إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَى» مینویسند که: انسان بطور طبیعی برای انجام کاری به سعی و کوشش، عادت کرده است، ولی بعضی از مردم در سعی و کوشش، به فکر راحت دایمی هستند، و بعضی دیگر با این سعی و کوشش، عذاب دایمی را می‌خرند، چنان که در حدیثی آمده است که: هر کس به هنگام صبح وقتی بر می‌خیزد، به یک نوع معامله ای مشغول می‌شود، بعضی در آن معامله، پیروز شده خود را از عذاب آخرت رها می‌سازد، بعضی دیگر به گونه ای می‌باشد که زحمت و کوشش او سبب هلاکت او قرار می‌گیرد، کار خردمندی این است که نخست مردم سر انجام کار خود را در نظر بگیرد، هر آن عملی که موقتاً موجب راحت و آرامش است، اما سر انجامش باعث رنج و عذاب همیشگی است، انسان باید از آن بر حذر باشد، و گرد آن نگردد.

«فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى» (5):

اما آنکه انفاق کند و پرهیزکار باشد، یعنی کسی که (در راه الله دارائی خود را) بذل و بخشش کند، و پرهیزگاری پیشه سازد (و از آفریدگار خویش بهراسد). شاید مراد از عطای همراه با تقوا، این باشد که عطا با نیت خالص و بدون منت، آن هم از مال حلال و در راه الله متعال باشد که تمام این امور در کلمه تقوا جمع است. ابن کثیر فرموده است: مالی بدهد که دادن آن به او امر شده و در امور و کارهایش از خدا بترسد. (مختصر ۶۴۶/۳).

«أَعْطَى»: صرف کرد و داد. خرج و پخش کرد.

«اتَّقَى»: از الله ترسید. تقوا و پرهیزگاری پیشه کرد.

شان نزول آیهی مبارکه:

حاکم از عامر بن عبدالله بن زبیر از پدرش روایت کرده است: أبوقحافه (پدر أبوبکر) به أبوبکر (رض) گفت: فرزند عزیز ما می‌بینم که تو فقط بردگان و کنیزان ناتوان، بیچاره و درمانده را آزاد می‌کنی. اگر مردان توانا و نیرومند را آزاد کنی، از تو حمایت می‌کنند و تو را می‌پایند. أبوبکر صدیق گفت: پدرم! این کار من تنها برای رضای الله است. پس «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى ۝» نازل شد.

طوری که در حدیث متبرکه آمده است: «قَالَ أَبُو قُحَافَةَ لِأَبِي بَكْرٍ: أَرَأَيْكَ تُعْتَقُ رِقَابًا ضِعَافًا فَلَوْ أَنَّكَ إِذْ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ أَعْتَقْتَ رَجُلًا جَلْدًا يَمْنَعُونَكَ وَيَفُومُونَ دُونَكَ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا أَبَتِ إِنِّي إِنَّمَا أُرِيدُ مَا أُرِيدُ لِمَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَاتُ فِيهِ «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى ۝ وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى ۶ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى ۷» إِلَى قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا إِلَّا ابْتِغَاءً وَجْهَ رَبِّهِ الْأَعْلَى ۲۰ وَ لَسَوْفَ يَرْضَى ۲۱» (اللّیل: 5-21) [حاکم: 3942] حکم سند: حسن.

«وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى» (6):

و به پاداش خوب (الله در این سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور داشته باشد

«الْحُسْنِيَا»: پاداش خوب خدا که در این جهان بهره مؤمنان می‌گردد و پاداش بهتر خدا که در آن جهان نصیب مسلمانان میشود خیر مطلق که خدا آن را خیر میداند. یعنی آن کسی که بذل و بخشش می‌کند و پرهیزگاری پیشه می‌سازد و به خوب و خوبی ایمان دارد، و در يك كلام، حسنات و سیئات و فضیلت و رذیلت را همسان نمی‌شمارد، و بالطبع به پاداش نیکبها و بدبها معتقد است.

«الْحُسْنِيَا»: میتواند صفت مشبّهه، یا صفت تفضیلي باشد.

«فَسُنِّيْزُهُ لِّلْيَسْرِي» (7) :

بزودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت، موانع و مشکلات را برای او آسان می‌سازیم و در کار خیر توفیقش می‌دهیم و او را آماده رفاه و آسایش مینمائیم.

«نِيْسِرُهُ»: او را مهیا و آماده می‌سازیم.

«الْيَسْرِيَا»: رفاه و آسایش، ساده و آسان آیه «فَسُنِّيْزُهُ لِّلْيَسْرِي» متضمّن دو معنی است:

اول: او را آماده برای زندگی خوش و آسوده آخرت می‌سازیم. (مراجعه فرماید آیه 97 سوره نحل).

دوم: او را آماده انجام کارهای ساده و آسانی می‌سازیم که پیشتر برای او مشکل و دشوار بود.

یعنی در پرتو گام نهادن به راه الله مشکلات را برایش ساده و در انجام آنها توفیقش میدهم (مراجعه شود به: آیه 16 سوره مائده، و آیه 69 سوره عنکبوت).

اصولاً ایمان به معاد و پاداش عظیم الهی، مشکلات را در نظر انسان سهل و آسان جلوه گر می‌سازد و نه تنها مال، بلکه جان خود را در طبق إخلاص می‌گذارد و از این ایثارگری لذت می‌برد.

این آیه به این نکته بسیار مهم اشاره دارد که خداوند بندگانی را که از سر إخلاص در مسیر اطاعت و بندگی و تقوی و إنفاق حرکت کنند یاری و توفیق می‌رساند و حرکت آنها را در این مسیر آسان می‌سازد.

حقیقت این است که اعمال صالح – مانند إنفاق – در ابتدا برای انسان دشوار است؛ ولی با تکرار و ادامه کار چنان بر فرد آسان می‌شود که از آن لذت می‌برد و ترک آن برایش دشوار می‌گردد.

به طور کلی و خلاصه باید بعرض رسانیده شود که: اعتقاد به معاد و پاداش های عظیم الهی تحمل انواع مشکلات برای انسان چنان آسان می‌کند که نه تنها مال که جان خود را در طبق اخلاص می‌گذارد و به عشق شهادت در میدان جهاد شرکت می‌کند و از این ایثار خود لذت هم می‌برد.

برخی از مفسرین در تفسیر این آیه «فَسُنِّيْزُهُ لِّلْيَسْرِي» مینویسند: به زودی راهش را به‌سوی شر و دشواری هموار کنیم» یعنی: او را برای خصلت دشواری آماده کرده و راه آن را بر رویش هموار می‌کنیم، به این ترتیب که اسباب خیر و صلاح بر او دشوار شده و از انجام دادن آنها سست و ناتوان می‌گردد و خود این امر، او را به دوزخ که سرای دشواری است، می‌کشاند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از علی بن ابی طالب آمده است که گفت: بارسول خدا ص در تشییع جنازه‌ای حضور داشتیم پس فرمودند: «هیچ کس از شما نیست مگر این که قطعاً جایگاهش از بهشت و جایگاهش از دوزخ نوشته شده

است. اصحاب گفتند: یا رسول الله! «حالا که همه چیز نوشته شده است» آیا ما بر آن تکیه نکنیم (و از عمل دست نکشیم)؟ فرمودند: خیر! عمل کنید زیرا هرکس برای همان چیزی آماده ساخته شده که برای آن آفریده شده است پس هر کس از اهل سعادت باشد، برای عمل اهل سعادت آماده ساخته می‌شود و هر کس از اهل شقاوت باشد، برای عمل اهل شقاوت آماده ساخته می‌شود». سپس این آیات را تلاوت نمودند: «فَسْتُسَبِّرُهُ لَلْإِسْرَى». ابن عباس (رض) می‌فرماید که: این آیات درباره امیه بن خلف نازل شد.

«وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى» (8):

و اما کسی که [نسبت به مالش] بخل بورزد، و خواستار ثروت و بی نیازی باشد، و تنگ چشمی بکند و بخیل باشد، (و به بذل و بخشش دارائی در راه الله دست نیازد) و خود را بی نیاز (از الله و توفیق و پاداش دنیوی و آخروی الهی) بداند. ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی از صرف مال دریغ ورزد، و خود را از خدا بی‌نیاز بداند.

«إِسْتِغْنَا»: خود را بی نیاز دانست. مراد بی‌نیاز از الله متعال، و مدد و یاری دنیوی، و اجر و پاداش آخروی یزدان جهان است.)

باید متذکر شد که؛ اهل بخل باید بدانند که داشتن ثروت نجات دهنده انسان نیست. به یاد داشته باشید که: نتیجه بخل در نهایت امر سقوط است، سقوط از انسانیت و کمال و سقوط از چشم مردم همراه با سقوط در دوزخ و محروم شدن از درجات آخروی.

«وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى» (9):

و پاداش نیک روز جزا را تکذیب کند و به پاداش خوب (الله را در این سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور نداشته باشد.

مفسران می‌نویسند: یعنی عوض و مکافات الهی را در مقابل اِنْفَاق و صدقه و خیرات، تکذیب کند. عقاید و باورهای را که الله متعال واجب نموده تکذیب نماید.

بَخِلَ + واستغنى + وكذب بالحسنى:

1 - تکذیب حق.

2 - تکذیب خلف و جایگزینی مال.

3 - تکذیب «لا إله إلا الله».

و حسنی یعنی نیکوترین از هر چیز را تکذیب کند؛ از جمله آخرت را. کلمه‌ی توحید و آخرت و هر چیزی را که نیکوترین و ارزشمندترین است، نفی می‌کند و به همه می‌گوید، این حرف‌ها همه شایعه است. بهشت و جهنم وجود ندارد. بهشت و جهنم مربوط به همین دنیا است.

«فَسْتُسَبِّرُهُ لَلْأُسْرَى» (10):

اعمال نیک را در نظرش سنگین و دشوار میسازیم، او را آماده برای سختی و مشقت (و زندگی بس مشکل و ناگوار دوزخ) میسازیم.

«الْأُسْرَى»: سختی و مشقت. شدت و محنت. خواری ناشی از عدم توفیق در اعمال صالحه. عذاب دوزخ.

مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند: طریق خیر به «یسری» موسوم است؛ چون سرانجامش یسر یعنی ورود به بهشت و منزلگاه پر نعمت است، و طریق شر به «عسری» موسوم است؛ چون سرانجامش عسر و سختی یعنی ورود به دوزخ است.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از علی بن ابی طالب (رض) آمده است که گفت: با رسول الله صلی الله علیه وسلم در تشییع جنازه‌ای حضور داشتیم پس فرمودند: «هیچ کس از شما نیست مگر این که قطعاً جایگاهش از بهشت و جایگاهش از دوزخ نوشته شده است. أصحاب گفتند: یا رسول الله! «حالا که همه چیز نوشته شده است» آیا ما بر آن تکیه نکنیم (و از عمل دست نکشیم)؟ فرمودند: خیر! عمل کنید زیرا هرکس برای همان چیزی آماده ساخته شده که برای آن آفریده شده است پس هرکس از اهل سعادت باشد، برای عمل اهل سعادت آماده ساخته می‌شود و هر کس از اهل شقاوت باشد، برای عمل اهل شقاوت آماده ساخته می‌شود». سپس این آیات را تلاوت نمودند: «فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَىٰ ۖ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ ۖ ﴿٦﴾ (اللیل: 5-6) تا «فَسُنِّيْزُهُ لِّلْيُسْرَىٰ ۖ ﴿٧﴾ (اللیل: 7)». حضرت ابن عباس (رض) در بیان شأن نزول فرموده است که: این آیات درباره امیه بن خلف نازل شد.

«وَمَا يَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ» (11):

«و در هنگام [مرگ و] ورود به دوزخ، دارایی‌اش به حال او سودی نخواهد داشت».

«إِذَا تَرَدَّىٰ»: «هلاک شد، در آتش افتاد».

در این آیه مبارکه با تمام صراحت بیان میدارد، زمانیکه انسان وفات نماید، ثروت و داری‌اش سود را ببار نمی‌آورد، در مقابله با فرد مذکور در آیات قبلی، اینجا به توصیف شخصی می‌پردازد که از انفاق بخل می‌ورزد و در طلب مال اندوزی و کسب ثروت می‌باشد و وعده نیکویی را که الله عزوجل به شخص منفق داده است، تکذیب می‌کند و لازمه چنین تکذیبی، تکذیب اصل معاد و قیامت است، می‌فرماید: شخصی که چنین باشد، ما به او توفیق انجام اعمال صالح را نمی‌دهیم، و این اعمال را در نظرش سخت و دشوار می‌سازیم تا او با انجام ندادن آن اعمال آماده عذاب شود، و چنین کسی وقتی که در حفره قبر و یا در جهنم و ورطه هلاکت سقوط می‌کند مالش چه دردی از او دوامی کند و چه سودی برایش دارد؟ این معنا در صورتی است که (ما) استغفامی باشد، اما اگر (ما) نافیه باشد، معنا این است که چنین کسی در وقتی که به ورطه هلاکت می‌افتد مالش به دردش نمی‌خورد.

«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ» (12):

مسئلاً نشان دادن (راه هدایت و ضلالت به مردم) بر عهده ما است. که راه هدایت و گمراهی را برای مردم روشن و معلوم کنیم، و راه راست و کج را توضیح دهیم. مانند فرموده الله متعال: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ ۚ 29 كهف» (و بگو: حق از سوی پروردگار شما رسیده است، پس هر که خواست ایمان آورد و هر که خواست کافر شود).

«عَلَيْنَا»: بر ما است.

«الْهُدَىٰ»: رهنمود، راهنمایی، ارائه طریق.

«وَإِن لَّنَا لَلْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ» (13):

و همانا دنیا و آخرت متعلق به ماست «لَلْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ»: آن جهان و این جهان. مقدم شدن آخرت بر دنیا، به خاطر اهمیت فراوان و مقصود اصلی بودن آن است. یعنی اینکه ابتداء و انتهای هرکاری هم به دست ما است. اگر می‌خواهید آخرت خوبی داشته باشید، راهش التزام و تبعیت از هدایت است و اگر می‌خواهید دنیای خوبی را

داشته باشید، راه رسیدن به این دنیای خوب و به دور از نگرانی‌ها، التزام و تبعیت از این هدایت است و اگر می‌خواهید هم دنیا و هم آخرت خوبی را با همدیگر داشته باشید، باز هم راهش التزام و تبعیت از این هدایت است.

«فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى» (14):

من شما را از آتش هولناکی بیم می‌دهم که شعله ور میشود و زبانه میکشد.
«فَأَنْذَرْتُكُمْ»: «شما را به آن ترساندم؛ هشدار دادم.».

«نَارًا تَلَظَّى»: «آتشی که زبانه می‌کشد.»

«فَأَنْذَرْتُكُمْ»: از ماده‌ی اِنذار و از ریشه‌ی نَذر است. به معنی ترساندن و نذر عبارت است از اینکه انسان بدون دخالت شریعت، بر خود انجام کاری را واجب گرداند و برای رسیدن به مطلوب خودش بخواد از چیزی و یا چیزهایی بگذرد. وقتی کسی می‌گوید: نذرت لله امرأ: چیزی را برای الله نذر کردم؛ بر او انجام آن کار بدون اینکه از طرف الله بر او تکلیف شده باشد، واجب می‌گردد و ترس و بیمی در دل پیدا می‌شود که مبادا آن مطلوب محقق نشود. اِنذار از همین ریشه است، یعنی ترساندن؛ و نذر یعنی ترسیدن و ترساندن؛ یعنی آخبری که در آن ترساندن و خوف باشد. در مقابل اِنذار، تبشیر است، یعنی آخبری که در آن سرور و شادمانی باشد. مُنذر یعنی کسی که انسان را از عاقبتی که پیش رو دارد، می‌ترساند و مُبَشِّر یعنی کسی که انسان را به عاقبتی که در پیش دارد، مژده می‌دهد. و در حقیقت در فرهنگ دین و قرآن اِنذار انبیا، خادم تبشیر آن‌هاست و مبشر بودن انبیا مقدم بر منذر بودن آن‌هاست؛ زیرا رحمت الله بر غضبش سبقت دارد. و قرار نیست انبیا کسی را از درگاه رحمت وسیع الله نا امید بگردانند، بنابراین مناسب نیست که ابتدای کار با اِنذار آغاز شود، مگر در مواردی که با تبشیر نتوان کار مثبتی را انجام داد و ما هم در پیروی از دستورات الله و روش پیامبر باید در تبلیغ و دعوت به دینداری، تبشیر را اساس کار بدانیم و اِنذار نیز به عنوان خادم هرکجا که لازم شد، حضور پیدا کند. (بنقل از: ترجمه معانی قرآن).

«لَا يَصِلَا هَا إِلَّا الْأَشْقَى» (15):

هیچ کسی بدان داخل نمی‌شود و در آن ماندگار نمی‌ماند، جز کافر شقاوت‌پیشه‌ای که از هدایت روگردان است، هلاکت را اختیار کرده، از ایمان مانع می‌شود و از شیطان پیروی می‌نماید.

در حدیث شریف به روایت احمد از ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا الشَّقِيُّ، قِيلَ: وَ مِنْ الشَّقِيِّ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَعْمَلُ بَطَاعَةَ وَلَا يَتْرُكُ لِلَّهِ مَعْصِيَةً.» «در دوزخ وارد نمی‌شود جز شقی. کسی پرسید: شقی کیست؟ فرمودند: کسی که به طاعتی عمل نمی‌کند و هیچ معصیتی را برای رضای الله فرو نمی‌گذارد.»

گفتنی است که هر یک از «اتقی» و «اشقی» دو قسم را شامل می‌شود. پس اتقی هم شامل مؤمن نیکوکردار پاک‌رفتاری می‌شود که از همه زشتی‌ها دوری گزیده است و هم شامل مؤمنی که گناه و بی‌گناه مرتکب گناهی می‌شود و سپس توبه کرده و پشیمان می‌گردد لذا پاداش هر دوی آن‌ها بهشت است. اشقی نیز: هم شامل کافری می‌شود که منکر الله متعال و پیامبران و کتاب‌های وی است و هم شامل مسلمانی که در دلش به الله متعال و رسول وی ایمان دارد ولی بر برخی از گناهان و بدیها پای فشرده و از آن‌ها توبه نمی‌کند

که این خود، دلیل کمی باور و تصدیق وی است، به دلیل حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم: «زناکار در هنگام زنا، مرتکب زنا نمی‌شود در حالی که مؤمن باشد و سارق در هنگام دزدی، سرقت نمی‌کند در حالی که مؤمن باشد». باید دانست که گروه اول از قسم دوم جاودانه در دوزخ آند اما گروه دوم از قسم دوم مدتی را برحسب مشیت الهی در دوزخ می‌مانند اما سرانجام به بهشت برده می‌شوند. «تفسیر انوار القرآن»

«الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى» (16):

همان کسانی که قرآن عظیم الشان را تکذیب می‌کند، از فرمان الهی رو می‌گرداند، از رسالت‌ها انکار می‌ورزد، اوامر شریعت را ترک می‌نماید و نواهی را انجام داده است. همچنان به ردّ روایات می‌پردازد و به دین عمل نمی‌نماید. «تَوَلَّى»: پشت کرد. رویگردان شد (تفصیل آن مطالعه شود در آیه 205 سوره بقره و آیه 82 سوره آل عمران و آیه 29 سوره نجم).

«وَسَيَجَنَّبُهَا الْأَتَقِي» (17):

و بزودی افرادی که با تقواترند از آن آتش هولناک دور می‌شوند، یعنی شخص که «أَتَقَى» عادت به طاعت کامل حق باشد، و مال خود را در راه خداوند، بدین خاطر صرف میکند که از گناهان پاک باشد، چنین شخصی از آتش اهل جهنم، دور نگه داشته میشود، اگرچه أَلْفَاظ این آیه کریمه عام و شامل هر کسی می‌باشد که مال خود را در راه خدا إنفاق کند، ولی از شان نزول آیه طوری معلوم می‌گردد که در اصل، مراد از این لفظ «اتقی» حضرت ابو بکر صدیق (رض) است.

ابن ابی حاتم از عروه روایت کرده است که هفت از مسلمانان چنان بودند که مشرکین مکه آنها را برده و غلام خود قرار داده بودند، وقتی که آنها مسلمان شدند، به گونه های مختلفی تحت شکنجه و آزار قرار گرفتند، حضرت ابو بکر صدیق با صرف نمودن اموال خویش، آنها را از کفار خرید و آزاد کرد، و بر این آیه نازل گردید. (مظهری) و مناسب به آن آخرین جمله آیه چنین است: «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى» یعنی بردگانی که حضرت صدیق اکبر با صرف پول زیاد آنها را خرید و آزاد نمود، احسان قبلی بر ذمه ی او نداشته که او در پاداش آن چنین اقدامی را کرده باشد، بلکه «إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى» مقصود او غیر از رضای خداوند متعال چیزی دیگری نبود.

در مستدرک حاکم از حضرت زبیر منقول است که حضرت ابوبکر صدیق عادت داشت که هر گاه مسلمانی را در دست کفار اسیر می‌دید، او را می‌خرید و آزاد می‌کرد. و این افراد عموماً از مردمان مستضعف بودند، والد حضرت ابوبکر صدیق ابو قحافه به او فرمود: وقتی تو این بردگان را آزاد می‌کنی، این طور بکن که چنان برده های را آزاد کن که قوی و بهادر باشد، تا که آنها فردا در مقابل دشمنان تو، به درد تو بخورند، و بتوانند، از تو حفاظت کنند، حضرت ابوبکر صدیق فرمود: مقصودم از آزاد کردن آنها استفاده نیست، بلکه فقط خواهان رضای خداوند می‌باشم. (مظهری).

«الْأَتَقِي»: پرهیزگارترین.

«الَّذِي يُوْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى» (18):

آن کسی که مال و دارائی خود را (بدون سمعه و ریا و بدون امتنان و اذیتی، در راه الله خرج می‌کند و) میدهد تا خویشتن را (به وسیله این کار، از کثافت بخل) پاکیزه بدارد. «يَتَزَكَّى»: خود را پاک می‌دارد و پاکیزه می‌کند، حال یا بدل از فاعل است.

«وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى» (19):

هیچ کسی بر او حق نعمتی ندارد تا (بدین وسیله به نعمتش جواب گوید و ازسوی او آن نعمت جزا داده شود).

«تُجْزَى»: نعمت جزا داده شود، سپاس گفته شود.

«إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى» (20):

بلکه تنها هدف او جلب رضای ذات پروردگار بزرگوارش میباشد.
«ابْتِغَاءَ»: خواستار شدن، طلبیدن.

«وَجْهِ»: ذات (مراجعه شود به سوره: انعام/ 52، سوره کهف/ 28، و سوره قصص/ 88).

«وَأَسْوَفَ يَرْضَى» (21):

قطعاً (چنین شخصی، از کارهایی که کرده است) راضی خواهد بود و (از پادشاهی که از پروردگار خود دریافت میدارد) خوشنود خواهد شد.
«أَسْوَفَ يَرْضَى»: راضی خواهد بود. راضی خواهد شد، یعنی کسی که مال خود را صرف نمود و رضای الهی را در نظر گرفت، استفاده شخصی مورد نظرش نبود، خداوند او را در روز قیامت از خود نیز راضی می گرداند. و او را به نعمت های عجیب و دایم در بهشت نایل می گرداند.

إنفاق:

علماء در تعریف إنفاق می فرمایند: یکی از وظایف مهم افراد در یک مجتمع اسلامی، کمک و دستگیری از نیازمندان، مساکین و فقرا است، هر کس به اندازه امکانات و توانمندی خویش وظیفه و مسئولیت دارد که خلاء های موجود در زندگانی افراد را جبران و کمبودهای آنان را پاسخگو باشد. همانگونه که خداوند نیازمند و فقیر را با فقر و ناداری امتحان میکند، ثروتمندان را نیز این گونه می آزماید.

کمک به افراد نیازمند، فقیر و بی بضاعت اگر همراه با خلوص نیت و به خاطر رضای پروردگار صورت گرفته باشد، دارای تأثیرات بی شماری است. برخی از آثار آن آنرا انسان در همین جهان مشاهده کرده می تواند و برخی دیگری از این آثار در جهان دیگر، به عنوان پاداش های اخروی، برایش ظاهر می گردد. در تعداد کثیری از احادیث نبوی و روایات اسلامی به برخی از این آثار اشاره شده است؛ از جمله پیشگیری حوادث و مرگ های ناگهانی و دور شدن بلاها و گرفتاری ها.

إنفاق در قرآن:

در قرآن کریم در باره إنفاق سفارشات بسیاری شده است و در راه این إنفاق نیز رعایت إخلاص بسیار سفارش شده است. در قرآن کریم آیه ای آمده است که هدف نهایی إنفاق یعنی عدم دل بستگی به علاقه مندی ها را بیان می کند.

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ - 92 آل عمران» (هرگز به مقام بر (نیکی) نمی رسید مگر از آنچه دوست دارید إنفاق کنید) آیه إنفاق: آیه 274 سوره بقره به ستایش کسانی پرداخته که در شب و روز و نهان و آشکار إنفاق می کنند و برخی آن را «آیه إنفاق» گفته اند «الذین ینفقون أموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیه فلهم اجرهم عند ربهم ولاخوف علیهم و لا هم یحزنون» کسانی که ثروت و دارائی های خویش را در شب و روز، و نهان و آشکارا، إنفاق می کنند، پاداش آنان نزد پروردگارشان برای آنان خواهد بود، و نه بیمی بر

آنان است و نه آندوهگین می شوند.».

به گفته برخی از مفسران، انفاق کنندگان باید در انفاق خود هنگام روز یا شب، پنهان یا آشکار، جهات اخلاقی و اجتماعی را در نظر بگیرند. از آن جا که دلیلی برای اظهار انفاق به نیازمندان نیست، آن را پنهان سازند تا هم آبروی آنان حفظ شود و هم خلوص بیشتری در آن باشد و از آن جا که مصالح دیگری مانند تعظیم شعایر و تشویق دیگران در کار است و انفاق، جنبه شخصی ندارد، تا موجب احترام کسی شود. (مانند انفاق برای جهاد و امور خیریه و امثال آن) و با إخلاص نیز منافات ندارد، آشکارا انفاق کند.

إخلاص و ریا در انفاق:

از آیات قرآن استفاده می شود که إخلاص دارای درجات مختلفی است، و فضل و بخشش حق تعالی به هر شخصی به اندازه إخلاص اوست، سنگینی و سبکی ترازوی اعمال در آخرت به درجه إخلاص بستگی دارد. در سوره بقره وضعیت کسانی که أموالشان را در راه رضای خدا انفاق می کنند، به باغی تشبیه نموده که در زمین نیکو باشد و بارانی بسیار بر آن بیارد و ثمرش را دو برابر ثمر دهد و یا دست کم بارانی آندک بر آن بیارد. بنابراین، همچنان که زمین نیکو همیشه ثمری نیکو می دهد، عمل صالح خالص نیز پیوسته نتیجه ای نیکو دارد و عنایت الهی شامل آن می شود؛ چراکه خداوند بر اعمال انسان بینا است و از میزان إخلاص اعمال او آگاه است. «و الله بما تعملون بصیر» قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَى وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ (بقره 263) گفتار پسندیده (در برابر نیازمندان)، و عفو، از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد، بهتر است، و خداوند، بی نیاز و بردبار است. این آیه در حقیقت تکمیلی است نسبت به آیه قبل، در زمینه ترک منت و آزار به هنگام انفاق، می فرماید: گفتار پسندیده (در برابر ارباب حاجت) و عفو و گذشت (از خشونت‌های آنان) از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد بهتر است.

این را نیز بدانید که آنچه در راه خدا انفاق می کنید در واقع برای نجات خویشتن ذخیره مینمایید، و خداوند (از آن) بی نیاز و (در برابر خشونت و ناسپاسی شما) بردبار است.

بخل:

بخل در لغت در مقابل إعطاء جود و بخشش است. اگر شخصی ثروت و دارای خویش را در جای مناسب و شایسته صرف کند، بحیث جواد و بخشنده شناخته می شود؛ اما اگر از صرف دارایی خویش در جای شایسته خودداری کند، بخل ورزیده است. (مفردات الفاظ قرآن کریم، راغب اصفهانی، صفحه ۱۰۹، «بخل»). کلمه بخل ۱۲ بار و در ۷ آیه (آل عمران، آیه ۱۸۰؛ نساء، آیه ۳۷؛ توبه، آیه ۷۶؛ محمد، آیات ۳۷ و ۳۸؛ حدید، آیه ۲۴؛ لیل، آیه ۸) به صورت های مصدری، فعل ماضی و فعل مضارع به کار رفته است. در آیات 5 تا 8 سوره لیل، این کلمه در کلمه «اعطاء» قرار گرفته که به معنای بذل و بخشش است. بنابراین، کسی که اهل بذل و بخشش نیست، اهل بخل است. بنابراین، در فرهنگ اصطلاحات و مفاهیم قرآنی، بخل، مفهوم وسیع تری داشته و به مواردی مانند ترک کارهای خیر و جهاد و انفاق، احسان و مانند آن هم اطلاق شده است. به هر حال، بخل در فرهنگ قرآنی، دارای بار معنایی گسترده تر از معنای لغوی آن است. از این رو برخی بخل را ضد کرامت و بزرگواری دانسته و آن را به معنای منع و إمساک

گفته اند؛ چرا که انسان بخیل از دادن چیزی به دیگران اِمساک می کند و مانع از بهره مندی دیگران از آن می شود.

آثار زیانبار بخل:

هر یک از مراتب بخل آثاری دارد، ولی شکی نیست که بخل به معنای مطلق اِمساک در اِنفاق مال، نشانه ای از کفران نعمت است؛ زیرا خداوند نعمت های زیادی را به انسان بخشیده تا با بهره مندی از آنها بتواند خود و دیگران را برای اُبدیت بسازد. اگر انسان از عقل خویش بهره نبرد و در سفاقت و جهالت بماند و در حقیقت تعقل نوزد، کفران نعمت کرده است؛ زیرا خداوند عقل را داده تا انسان خدا و خود را بشناسد و حکمت و فلسفه زندگی خود را بیابد و به درستی در مسیر خدایی و ربانی شدن گام بردارد. کسی که نعمت ها را انبار می کند و از آن به شایستگی استفاده نمی کند، کفران نعمت کرده است. گاه این بخل درباره خودش است و نعمتی را در اختیار دارد و به کار نمی برد و گاه نسبت به دیگری است و آن نعمت را نه تنها به دیگری نمی دهد بلکه دیگران را نیز به بخل ورزی فرمان می دهد و تشویق میکند. (نساء آیه ۳۷؛ المیزان، ج ۴، صفحه ۳۵۵) کسانی که نعمت های الهی را به شایستگی مورد استفاده قرار نمی دهند، درحقیقت منکر قیامت و رستاخیز و پاداش آن هستند. از این رو خداوند بخل را نشانه ای از بینش و نگرش نادرست افرادی میدانند که قیامت و پاداش آن را منکر هستند. (لیل، آیات ۸ و ۹).

استفاده کردن از میوه باغ بیگانه:

قبل از همه باید گفت، آن‌عه از درختان میوه که در سر راه عام بدون چهار دیوالی قرار دارند، و از میوه آن استفاده بعمل آید، از دید شرعی کدام ممانعت نداشته، زیرا این درختان ملک عامه مسلمین است و ترک آن درختان بدون وجود محافظ و یا هم دیور، دلیلی بر اجازه و اباحه خوردن میوه های آنهاست.

حتی پیامبر صلی الله علیه وسلم برای کسی که مثلاً از باغی عبور می کند اجازه دادند از میوه آن باغ و بستان بخورد ولی نباید فراموش کرد که جمع کردن میوه و بردن آن با خود، اجازه نمی باشد، البته این اجازه نبوی در مورد باغ و بستانی بود که مالک دارد، با این وصف خوردن از میوه و ثمرات درختانی که جزو اموال عامه هستند به طریق اولاً جایز است.

ابن عمر رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که فرمود: «مَنْ دَخَلَ حَائِطًا فَلْيَأْكُلْ وَلَا يَتَّخِذْ حُبْنَةً» ترمذی (1287) و ابن ماجه با این لفظ روایت کرده: «إِذَا مَرَّ أَحَدُكُمْ بِحَائِطٍ فَلْيَأْكُلْ وَلَا يَتَّخِذْ حُبْنَةً» ابن ماجه (2301) و صححه الألبانی فی صحیح الترمذی. یعنی: «هرکس وارد باغی شد می تواند از میوه آن بخورد ولی دامن خود را از آن پر نکند» و در لفظ دیگری چنین روایت شده: «هرگاه یکی از شما از باغی عبور کرد می تواند از میوه آن بخورد ولی آغوش خود را از آن پر نکند».

و در حدیث دیگری از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِذَا أَتَيْتَ عَلَيَّ رَاعٍ فَنَادِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَإِنْ أَجَابَكَ وَإِلَّا فَاشْرَبْ فِي غَيْرِ أَنْ تُفْسِدَ، وَإِذَا أَتَيْتَ عَلَيَّ حَائِطٍ بُسْتَانٍ فَنَادِ صَاحِبَ الْبُسْتَانِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَإِنْ أَجَابَكَ وَإِلَّا فَكُلْ فِي أَنْ لَا تُفْسِدَ» ابن ماجه (2300) و صححه الألبانی فی صحیح ابن ماجه.

یعنی: «هرگاه نزد (گله) چوپانی رسیدی سه بار (چوپان) را صدا بزنی، اگر پاسخ داد (که بهتر و از او اجازه بگیر) وگرنه می توانی بقدر نیاز شیر بنوشی بدون آنکه زیاده روی

کنی، و هرگاه به باغی رسیدی صاحب بستان را سه بار صدا بزنی، اگر پاسخ داد (که بهتر و از او اجازه بگیر) وگرنه می توانی از میوه آن بخوری بدون آنکه زیاده روی کنی.» این احادیث دلالت میکنند که خوردن از میوه باغ دیگران جایز است، البته بشرطیکه ابتدا سه بار صاحب باغ را صدا کند (مثلاً بگوید: ای صاحب این باغ) اگر پاسخ داد از او کسب اجازه کند، و اگر پاسخی نداد می تواند بقدر نیاز از میوه باغ او بخورد بدون آنکه بخواد زیاده روی کند و مقداری هم با خود حمل کند و ببرد.

امام ابن قدامه در کتاب (المغنی) (332/9) آورده: «إمام احمد گفته: اگر (باغ) دیوارکشی نشده بود (یعنی اطراف باغ را با موانعی نگرفته بودند) در آنصورت اگر گرسنه بود از (میوه باغ) بخورد، و اگر گرسنه نبود پس چیزی از آن نخورد. و گفته: چندین تن از أصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم چنین کردند، اما اگر بر اطراف (باغ) دیوار کشیده شده بود، از آن مخور؛ زیرا این دیوار مثل حریم (برای آن باغ) است (و دلالت بر عدم اجازه مالک باغ دارد).. و از ابوزینب تیمی روایت شده که گفت: با انس بن مالک و عبدالرحمن بن سمره و ابو برده (از أصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم) مسافرت کردم و آنها از بستان و باغ عبور می کردند و از آن می خوردند. و این قول عمر و ابن عباس و ابوبرده نیز هست. عمر گفته: بخور ولی از آن نبرید. و باز از امام احمد روایت است که گفته: از میوه زیر درخت بخور، و اگر زیر درخت میوه ای نیافتاده بود پس نباید از میوه مردم بخوری.. و سنگ و چوپ به میوه پرتاب مکن، زیرا با اینکار خراب می شود (و این زیاده روی است).

پس اگر (اطراف باغ) دیوارکشی شده بود، داخل شدن به آنجا جایز نیست؛ به دلیل این گفته ابن عباس رضی الله عنه: اگر بر گرد آن دیوار بود این حریم (باغ تلقی) می شود، پس از آن مخور، و اگر بر گرد آن دیوار نبود، ایرادی ندارد (از میوه آن بخوری). وانگهی؛ دیوارکشی باغ دلالت می کند که مالک آن بخیل و تنگ نظر است و به (خوردن میوه های باغش) اجازه نمی دهد.»

اما شیخ ابن عثیمین می گوید: «مشروط (کردن جواز یا عدم جواز خوردن میوه) به وجود دیوار دور آن محل نظر است؛ زیرا ألفاظ حدیث اینگونه است: (من دخل حائطاً) یعنی هرکس وارد حائطی شد، و حائط آنچیزی که دور چیزی را احاطه می کند، و بر این اساس فرقی بین نخلستانی که دور آن حائطی باشد با باغی که دور آن حائط نشده نیست، و آنچه از سنت روشن می شود؛ شرط (تنها) اینست که علاوه بر خوردن چیزی باخود نبرد، و به درخت چیزی پرتاب نکند بلکه با دستش میوه را بچیند، و یا اگر بر زمین افتاده (از آن بخورد). همچنین شرط شده که سه بار مالک (باغ) را صدا زند، اگر جواب داد از او اجازه بگیرد، و اگر پاسخ نداد از آن بخورد، این آنچیزی است که حدیث بر آن دلالت می کند، و امام احمد رحمه الله نیز بر همین رأی است. ولی جمهور معتقدند که اینکار جایز نیست و احادیث وارده را بر اوائل اسلام یا اوائل هجرت حمل نمودند آن زمانی که مردم فقیر و نیازمند بودند ولی در صورت نبود نیاز جایز نیست، ولی رأی صحیح آنست که این (حکم) عام است (چه فرد محتاج باشد یا نباشد) « الشرح الممتع » (339/6).

بطور خلاصه:

خوردن از میوه درختان که در کنار سرک ها، جاده و راه های عمومی وبخصوص درختانی

که صاحب مالکی ندارند جایز است، همچنین خوردن از میوه و ثمره باغ و بستانی که مالک دارد با رعایت شروط سابق جایز است.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الضحی

جزء 30

سورة الضحی در «مکه» نازل شده و دارای یازده آیه میباشد.

وجه تسمیه :

این سوره مبارکه بدان جهت «ضحی» نامیده شد که کلمه آغازین آن «وَالضُّحَىٰ» [الضحی: 1] است و الله متعال در آن به «ضحی» که آغاز روز است، قسم خورده است تا به اهمیت این وقت مهم نورانی توجه داده باشد و نیز بدان جهت که این سوره در شأن رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که نور محض بودند، نازل شده است. از امام شافعی (رح) نقل شده است که فرمود: گفتن «الله اکبر» یا «الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر» در آخر سوره «ضحی» و پایان تمام سوره‌های بعد از آن سنت است. مفسران در بیان وجه مناسبت این تکبیر گفتن نقل کرده اند: ارسال وحی مدتی بر رسول الله صلی الله علیه وسلم به تأخیر افتاد سپس فرشته آمد و سوره «ضحی» را تماماً بر ایشان ایفا کرد و ایشان از سرشادی و فرحت تکبیر گفتند. اما این کثیر می‌گوید: «این روایت متکی بر اسنادی نیست که بتوان بر آن به صحت یا ضعف حکم کرد».

پیوند و ارتباط سوره الضحی با سوره اللیل :

چون الله متعال سوره لیل را پایان داد به اینکه اتقی را آن قدر ثواب بدهد تا راضی شود، سوره ضحی را افتتاح نمود به اینکه پیامبرش را خشنود نماید به آنچه به او در روز قیامت از کرامت و مقام عطا نماید.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الضحی :

سوره «الضحی»، در مکه مکرمه و برای دلداری پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم نازل شده است.

سوره «الضحی» از جمله سوره های مکی بوده، دارای (1) رکوع، (11) یازده آیت، (40) چهل کلمه، (166) یکصد و شصت و شش حرف و (68) شصت و هشت نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانی به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید). این سوره در شرایط در مکه مکرمه نازل گردید، که نزول وحی برای مدت کوتاهی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم قطع شده بود، از یک سو قطع مؤقتی نزول وحی، باعث اضطراب و پریشانی پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، و نمیدانست که چرا وحی بالایش قطع شده و در فکر و تشویش این بود که گویا اشتباهی از او سرزده و از این بابت پروردگار مهربانش از او ناراض شده و یا هم کدام علت دیگری در میان بود!

از سوی دیگر تبلیغاتی وسیع در بین دشمن در جریان بود و آنان در این تبلیغات خویش میگفتند: خدای که محمد صلی الله علیه وسلم ادعای رابطه وحی را با او داشت، وی را تنها گذاشته، رابطه اش را با او قطع کرده، این خدا که پیامبر مدعی ارتباط آن بود، خدا نه بلکه جن بود که پیامبر را وسوسه می کرد و او آن را وحی الهی می پنداشت، این جن، دیگر با قطع رابطه نموده است.

درگیر و دار این تشویش و پریشانی و تبلیغات شدید دشمن بود که این سوره نازل شد و طی آن پروردگار با عظمت ما، به پیامبر صلی الله علیه وسلم اطمینان خاطر داده شد که پروردگارت ترا نه کنار گذاشته و نه دشمن پنداشته، بلکه در قطع مؤقت وحی حکمتی بی نهایت حکیمانه مضمّن است، مثل که در آمدن شب بعد از سپری شدن گرمای شدید روز مضمّن است.

أسباب نزول سوره «الضحی» :

در باره أسباب نزول سوره «الضحی»: (در تفسیر معارف القران دانشمند شهیر جهان اسلام مولانا مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی) مینویسد:

در بخاری و مسلم روایت حضرت جنذب بن عبد الله آمده است: و ترمذی از حضرت جنذب روایت کرده است که روزی انگشت آن حضرت مجروح گردیده و از آن خون جاری شد،

آنحضرت فرمود: آن انت الاصبغ دمیت وفي سبیل الله مالقیة یعنی، تو انگشتی بیش نیستی که خون آلوده شده‌ای، و در راه خدا به تو مشقت وارد شده است (لذا باکی نیست) حضرت جندب با ذکر این واقعه، فرمود که پس از این، (ظرف چند روزی) حضرت جبرئیل وحی نیاورد، پس مشرکان مکه به طعنه زنی پرداختند، که خدای محمد صلی الله علیه وسلم، او را رها ساخته و از او ناراضی شده است، بر این واقعه این سوره نازل گردید.

در روایت حضرت جندب که در بخاری آمده است چنین یاد آوری شده که دوشیبه آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای نماز تهجد بلند نشد، بحثی از تأخیر وحی در آن نیست، و در روایت (ترمذی) بحثی از بلند نشدن برای نماز تهجد نیست، فقط بحث از تأخیر وحی است، روشن است که در این دو روایت نمیتواند تعارضی باشد، امکان دارد هر دو امر اتفاق افتد، راوی گاهی این را ذکر کرده باشد و گاهی آن دیگر را، و آن زنی که به آن حضرت صلی الله علیه وسلم طعنه زده بود (أم جمیل) همسر ابولهب بود، چنان که در روایات دیگر آمده است، وقایع تأخیر وحی چند بار اتفاق افتاد، یکی هنگام شروع نزول قرآن واقع شد، که به آن زمان فترت و حیاطلاق گردیده است و این از همه طولانی تر بود.

یکی دیگر زمانی پیش آمد که مشرکان یا یهود، نسبت به حقیقت روح از آنحضرت صلی الله علیه وسلم سؤال کردند، آن جناب صلی الله علیه وسلم و عده ای جواب را به بعد موکول کرد اما از گفتن این شاء الله را فراموش کرد، و در اثر آن چند روزی در نزول وحی تأخیر پدید آمد، لذا مشرکان به طعنه زنی پرداختند که خدای محمد صلی الله علیه وسلم از او ناراضی شده و او را رها ساخته است، اینگونه وقایع سبب نزول سوره‌ی «ضحی» قرار گرفتند، لازم نیست که همه‌ی این وقایع به یکبار پیش بیاید، بلکه میتواند عقب و جلو قرار گیرند.

طبرانی، ابن ابوشیبہ در «مسند» خود واحدی و دیگران به سندی که در آن نام شخصی است که شناخته نشده از حفص بن سعید قرشی از مادرش و او نیز از مادرش خوله که خدمت گزار رسول الله صلی الله علیه وسلم بود روایت میکنند: چوچه سگی وارد خانه پیامبر صلی الله علیه وسلم شده و به زیر تخت رفته و در همانجا مرده بود، رسول الله صلی الله علیه وسلم چهار روز در انتظار ماند وحی نیامد. گفت: ای خوله در خانه فرستاده خدا چه رخ داده است که جبرائیل امین نمی آید، با خود گفتم: بهتر است خانه را جمع و جور و تطهیر نمایم، زمانیکه زیر تخت را جارو می زد، لاشه چوچه سگی را که در آنجا مرده بود بیرون آورد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالی که در میان پیراهن خود می لرزید آمد و هر وقت که وحی نازل میشد در آن حال اندام مبارک اش مرتعش میگردید، انگاه خدای بزرگ «وَالضُّحَى... تا... فترضی» را نازل کرد.

حافظ ابن حجر گفته است: موضوع دیر آمدن جبرئیل به سبب چوچه سگ مرده مشهور است اما سبب نزول آیه بودنش غریب بلکه شاذ مردود است.

ابن جریر از عبد الله بن شداد روایت کرده است: خدیجه (رض) به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: فکر می کنم خدایت از تو بیزار شده است. پس این آیه نازل شد.

همچنان از قول عروه روایت می کند: جبریل امین بسیار دیر به حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم نیامد و آن بزرگوار شدیداً بی تاب شد. ام المؤمنین خدیجه گفت: فکر میکنم پروردگارت از تو بیزار شده است که این همه بیتابی از تو دیده می شود. پس این آیه نازل شد. هر دو روایت مرسل و روایان آنها ثقه و راستگو هستند.

حافظ ابن حجر میگوید: ظاهراً معلوم می شود که ام جمیل و خدیجه هر دو این سخن را گفته اند. خدیجه (رض) برای اظهار همدردی و ام جمیل پیامبر را سرزنش کرده است.

محتوای سوره «الضحی» :

طبق برخی از روایات وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم بر اثر تأخیر و انقطاع مؤقت وحی پریشان و ناراحت بود، و زبان دشمنان نیز باز شده بود، این سوره نازل شد و همچون باران رحمتی بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه وسلم نشست.

این سوره با دو قسم آغاز می شود، سپس به پیامبر صلی الله علیه وسلم بشارت میدهد که پروردگار هرگز تو را رها نساخته است.

بعده او نوید و مزده میدهد که خداوند آنقدر به او عطا میکند که خشنود شود.
و در آخرین مرحله، گذشته زندگانی پیامبر صلی الله علیه وسلم را در نظر او مجسم می سازد
که خداوند چگونه او را همیشه مشمول انواع رحمت خود قرار داده، و در سخت ترین
لحظات زندگی حمایتش نموده است.
و لذا در آخرین آیات به او دستور می دهد که (به شکرانه های نعمتهای بزرگ الهی) با یتیمان
و مستمندان مهربانی کند و نعمت الله را بازگو نماید.

ترجمه و تفسیر سُوْرَةِ الضَّحَى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالضُّحَى (۱) وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى (۲) مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى (۳) **وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى (۴) وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (۵) أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى (۶) وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (۷) وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى (۸) فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (۹) وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (۱۰) وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱۱)**

ترجمه مؤجز سوره الضحی:

«وَالضُّحَى» (1) قسم به چاشتگاه (هنگام که آفتاب برآید و همه جا را فراگیرد)،
«وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى» (2) و قسم به شب در آن هنگام که آرام گیرد، (تیره و سیاه شود)
«مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى» (3) که خدای تو هرگز تو را وانگذاشته (و به دشمن نگرفته)
«وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى» (4) و حتماً آخرت و آینده، بهتر است برایت از نخست
(و گذشته)

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» (5) و بزودی پروردگار به تو خواهد داد و بخشید تا تو راضی شوی.

«أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى» (6) آیا یتیم نیافت و پناه داد؟!
«وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» (7) و تو را گم شده یافت و هدایت کرد، و تو را از دین و دانشنا آگاه یافت، و به شریعت و احکام آن را نمود.

«وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» (8) و تو را فقیر یافت و بی نیاز ساخت،
«فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ» (9) پس تو (ای محمد) حال که چنین است یتیم را دل مشکن و حق او را مگیر،

«وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» (10) و سائل را از خود مران،
«وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (11) و نعمتهای پروردگارت را بازگو کن! (و نعمت های پروردگارت که پیامبری و قرآن است به مردم خبرده و برسان و بخوان با آن نیکویی که با تو کرد).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضحی»: روز روشن، روشنایی اول روز، وقت چاشت، پیش از ظهر، [شمس/1]
[اعراف ۹۸، ضحی: گسترش نور خورشید، چاشتگاه]، [طه/۵۹، ضحی].
«سجی»: آرام گرفت، تاریک شد، تاریکی فراگیر شد. «ما ودعك»: تو را ترک نکرد، تو را رها نکرد، تو را وانگذاشت. «ما قلی»: بی مهری نکرد، دشمنی نکرد، خشم نگرفت.
«الآخرة»: پایان کار، آخرت، فرجام کار. «الاولی»: آغاز کار، دنیا، اوایل زندگی. «الم یجد»: آیا تو را نیافت؟ آوی: پناه داد، جای داد. «ضالا»: سرگشته، حیران، راه نیافته.
«عائلا»: بی چیز، تنگدست. «لا تقهر»: خوار و بی مقدار مکن، زبون و زیردست و ناتوان مگردان، ناخشنود مگردان. «لا تنهر»: مران، دور مکن، نومید مگردان، مرانجان. «حدث»: بیان کن، باز گوی، سخن بگویی. (فرقان).

تفسیر سوره:

«وَالضُّحَى» (1):

«قسم به ضحی». ضحیی نام وقت بالا آمدن آفتاب در آغاز روز است. یعنی: قسم به روشنایی روز.

دلیل قسم: بیان خبر مهم، از أسلوب عرب و برای جلب توجه است.
منظور از روشنایی و نور، محمد صلی الله علیه وسلم است که در تاریکی شرک، نور هدایت بودند.

باید گفت که: روشنی روز و تاریکی و آرامش شب دو نعمت بزرگ الهی است که مورد قسم پروردگار با عظمت قرار گرفته است.

«وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى» (2):

«و قسم به شب چون بپوشد». اصمعی میگوید: «سجو شب، پوشیدن آن روز راست، مانندی

که شخص جامه را بر خویشتن میپوشاند». دلیل این که حق تعالی در سوره قبل شب را بر روز مقدم و در این سوره مؤخر ذکر کرد، توجه دادن به فضیلت هر يك از شب و روز میباشد زیرا شب فضیلت سبقت را دارد و روز فضیلت نور را، دلیل اینکه فقط به وقت چاشت و شب سوگند خورد، توجه دادن به اهمیت و ارزش وقت و زمان است که گذر روز و شب بر آن دلالت می کند و دلیل این که مخصوصاً از وقت چاشت یادآوری کرد این است که این وقت، وقت گردهم آمدن مردم و انس گرفتن آنها با يك دیگر بعد از تنهایی شب است. ابن عباس (رض) فرموده است: سَجِي يَعْنِي بِأَتِيرَافِش رَوِي أَوْرِد. (خازن ۲۵۸/۴).

نظریات و آرای مفسران در تفسیر آیه:

- 1- قسم به شب چون آرام گیرد.
- 2- قسم به شب چون تاریکی همه جا را فراگیرد.
- 3- قسم به شب چون همه جا را سیاه و تاریک می کند.
- 4- قسم به شب چون طولانی است و برای عبادت و نماز، فرصت است.

«مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى» (3) :

جواب قسم این است: «پروردگارت تو را وانگذاشته» بسان واگذاشتن کسی که با کسی وداع می کند پس او وحی را از تو قطع نکرده است «و بی مهر نشده است» بر تو و با تو بَغْض و نفرت نورزیده است.

مفسرین در تفاسیر خویش می نویسند «والضحی» به معنای نور است و با نزول وحی تناسب دارد و «واللیل» به معنای شب است و با انقطاع وحی تناسب دارد و آیه مذکور به این معناست که خداوند با پیامبر قهر نیست!

بدین وسیله سخن مشرکین را رد کرده است که می گفتند: خدا محمد را رها کرده است. و جواب قسم همان است.

«مَا وَدَّعَكَ»: تو را ترک و رها نکرده است. به ترک تو نگفته است.

«وَدَّعَ»: یعنی خدا حافظی کرد.

«وَدَّعَكَ»: یعنی از تو خدا حافظی کرد.

«مَا وَدَّعَكَ» یعنی از تو خدا حافظی و وداع نکرد.

«مَا قَلَى»: یعنی عصبانی نشد و دشمن نداشته است.

«وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى» (4) :

«و قطعاً آخرت برای تو بهتر از دنیا است».

در این آیه متبرکه که میتوان نقاط مهم ذیل را به بررسی گرفت:

اول اینکه؛ گفته شده است که آخرت برایت بهتر از دنیا است.

دوم اینکه؛ «اینده ای» بهتر و روشنی نسبت به گذشته در انتظار تو است.

سوم اینکه تابش وحی بر تو، پس از این توقف، در حالت بهتر و آسان تر از سابق خواهد بود، در گذشته در یافت وحی بر تو شاق و دشوار می گذشت، ولی در آینده بشکل بهتر و آسان تر آنرا أخذ و در یافت خواهی کرد.

سیرت نویسان مینویسند که: در برخی از اوقات در یافت وحی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم چنان دشوار می گذشت که در سرمای سخت زمستان از همه وجودش عرق سرازیر می شد.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم بر روی بوریا خوابیده بودند و درشتی بوریا بر پهلوی مبارک اثر گذاشته بود پس چون بیدار شدند، من شروع به دست کشیدن بر پهلویشان کردم و گفتم: یا رسول الله! آیه ما اجازه نمیدهد که چیزی را بر روی بوریا برای شما هموار کنیم؟ فرمودند: «مالي وللدنيا، إنما مثلي ومثل الدنيا كراكب ظل تحت شجرة ثم راح وترکها: مرا چه کار است با دنیا، جز این نیست که مثل من و مثل دنیا، همچون مثل شخص سواری است که لختی در زیر درختی درنگ کرده است، سپس رفته و آنرا ترک نموده است».

طبرانی در «معجم اوسط» از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رسول الله فرمود: «شهرها و سرزمین های را که اتمم بعد از من فتح می کنند، برایم آشکارا نشان داده شد و مشاهده

آنها خرسندم ساخت، پس خدای بزرگ «وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى» را نازل کرد. (اسناد این روایت حسن است).

حاکم و بیهقی در «دلائل النبوه» و طبرانی و دیگران از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: شهرها و دهاتی که یکی بعد از دیگر مغلوب مسلمانان گردید ه و فتح می شدند آشکارا به پیامبر نشان داده شد. پیامبر از مشاهده آنها بی نهایت خرسند گردید.

«وَأَسْوَفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» (5) :

«و البته پروردگارت به زودی به تو میبخشد». گشایش در کار دین، پاداش عظیم، اعلیٰ علین بهشت، حوض کوثر و نعمت شفاعت برای امت را در آخرت «پس خشنود میشوی» به این بخشش ها و پاداشها.

فترضی :

از مادهی رضایت است. رضا به حالتی گفته میشود که هیچگونه اعتراضی در انسان از لحاظ درونی وجود نداشته باشد.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی شفاعت را به او عطا میکند تا راضی شود؛ چون روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم امتش را به یاد آورد و فرمود: بار خدایا! امتم، امتم، و گریه را سر داد. آنگاه الله متعال به جبرئیل گفت: پیش محمد برو و از او بپرس چرا گریه میکنی؟- در صورتی که الله به همه چیز آگاه است- جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و از او پرسید، پیامبر صلی الله علیه وسلم جریان را به او گفت، آنگاه الله به جبرئیل گفت: نزد محمد صلی الله علیه وسلم برو و به او بگو: در مورد امتش ما او را راضی خواهیم کرد، و او را ناراحت نمیکنیم. (اخراج از مسلم).

همچنان در حدیث آمده است: از هر پیامبری درخواستی قبول میشود. تمامی پیامبران درخواست خود را در دنیا مطرح کردند، اما من درخواستم را شفاعت امتم در روز قیامت قرار داده‌ام. (اخراج از شیخان).

مفسر خازن در تفسیر این آیه مبارکه فرموده است: بهتر آن است ظاهر آیه منظور شود، تا شامل خیر دنیا و آخرت گردد؛ چون الله در دنیا پیروزی و غلبه بردشمنان و کثرت پیروان و فتوحات فراوان را به او عطا کرد و دینش را غالب و پیروز گرداند و امتش را بهترین امت قرار داد. و در آخرت شفاعت عام و مقام محمود و غیره را به او عطا فرموده است؛ یعنی خیر دو عالم را به او داده است. (تفسیر خازن ۲۶۰/۴). «لِبَابِ التَّوِيلِ فِي مَعَانِي التَّنْزِيلِ» معروف به «تفسیر خازن» تألیف علی بن محمد بغدادی (م، ۷۲۵ هـ) مشهور به خازن. همچنان در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ لَا أَرْضِي وَوَاحِدٍ مِنْ أُمَّتِي فِي النَّارِ: پس حالا که چنین است؛ من راضی نمیشوم تا یکی از امت من در دوزخ باشد».

شان نزول این آیه مبارکه:

شان نزول این آیه مبارکه مانند شان نزول آیه قبل است. ابن عباس رضی الله عنهما روایت میکند: سرزمین هایی که بر امت آن حضرت صلی الله علیه وسلم فتح میشود شهر به شهر بر رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضه شد و ایشان بدان مسرور گردیدند آنگاه نازل گردید: «وَأَسْوَفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى».

بعد از اینکه وعدهی گرانقدر را به او داد، نعمت‌های دوران کودکی‌اش را به او یادآور شد، تا خدایش را سپاسگزار باشد و فرمود:

«أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى» (6) :

«مگر تو را یتیم نیافت پس جای داد؟». یعنی: پروردگارت تو را یتیم بدون پدر یافت آنگاه برایت مأوایی قرار داد که به آن جای گیری و سروسامان یابی، آن مأوی خانه جدت عبدالمطلب و کاکایت ابوطالب بود زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگامیکه در شکم مادر شان بودند یا بعد از تولد، پدر خود را از دست دادند، سپس مادرشان آمنه دختر وهب نیز در شش سالگی ایشان وفات یافت و ایشان تا هشت سالگی تحت سرپرستی پدرکلان خود عبدالمطلب قرار داشتند و بعد از آن که او درگذشت، ابو طالب کاکایش سرپرستی ایشان را

بر عهده گرفت و تا چند سال بعد از بعثتشان به پیامبری که ابو طالب درگذشت، او پیوسته حامی و پشتیبان بود.

مفسرین مینویسند: حکمت در اینکه الله عزوجل آن حضرت صلی الله علیه وسلم را یتیم برگزید این بود تا ایشان قدر یتیمان را شناسند و به حق آنان و سروسامان دادن به اوضاعشان بپردازند چنانکه وقتی رسول الله صلی الله علیه و سلم با وصف یتیمی به نبوت و رسالت برانگیخته شدند، این خود نشانه عظیمی از نشانه های صدق و صحت رسالت ایشان گردید. در حدیث شریف آمده است که چون مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم از قسوت قلبش شکایت کرد، آن حضرت صلی الله علیه و سلم به وی فرمودند: «اگر میخواهی دلت نرم شود، بر سر یتیم دست عطوفت بکش و مسکین را غذا ده».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «من و سرپرست یتیم (در بهشت) مانند این دو انگشت به هم نزدیک هستیم» و به دو انگشت سیابه و وسطای خود اشاره کردند.

«وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» (7) :

«و تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد». یعنی: ای پیامبر! حق تعالی تو را از چگونگی ایمان غافل یافت به طوری که نمیدانستی ایمان چیست و تو را از آنچه که برایت از کار نبوت ایراده کرده بود، غافل یافت و تو نمی دانستی که قرآن چیست و نه از شرایع و احکام الهی آگاه بودی پس تو را بدینها راه نمود. گفتنی است که در اینجا نمیتوان «ضلال» را بر آنچه که در مقابل «هدی» است، حمل کرد زیرا انبیاء علیهم السلام از گمراهی معصوم و مصون اند بلکه «ضلال» در اینجا به معنی ندانستن احکام شرعی و عدم آگاهی از امر نبوت است چنانکه بیان شد.

ابن عباس (رض) است: یعنی در سن بچگی در دره های مکه گم شده بود. و عده ای نیز میگویند وقتی یاکاکایش به شام رفته بود در راه از نزدکایش گم شد.

«ضالاً»: ضال در اینجا به معنی حیران است که تا حدودی معنی دقیقی است. یعنی پیامبر می دانست که عربها در جاهلیت هستند، می دانست که قومش به گمراهی افتاده اند، ولی نمی دانست که آنها را چگونه به مسیر الله هدایت کند، بنابراین حیران و سرگشته شده بود. «فهدی» یعنی الله تو را هدایت کرد و آن هدایت را در اختیار تو گذاشت و به تو برنامه ای داد تا بتوانی مسیر تاریخ را تغییر دهی. تو را فقیر یافت و بی نیاز کرد. خدیجه را مسخر تو گردانید (تنها موردی بود که زنی تمام غرورش را زیر پا گذاشت و به خواستگاری پیامبر رفت و این بسیار مهم است). هدایتی که تمام شخصیت تو را دگرگون کرد، هدایتی که به تعبیر خود قرآن در سوره ی نجم، الله تنها پیامبری که از میان تمامی پیامبران، تمام ابعاد شخصیتی او را تزکیه، گزینش و تأیید کرده، پیامبر اسلام است؛ زیرا الله دل، زبان و اخلاق و چشم و همه ی ابعاد شخصیتی پیامبر را تأیید کرده است.

«وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» (8) :

«و نیاز مندت یافت و بی نیاز ساخت». یعنی: ای پیامبر! حق تعالی تو را فقیر و عايله مند و بی مال و منال یافت پس بی نیازت کرد؛ با رزق و روزی که به تو از طریق فتوحات سر زمین ها و اماکن کفار بخشید.

یا معنی این است: تو را قبل از رسالت نخست با تجارت در مال خدیجه دختر خویلد اولین همسرت، توانگر ساخت سپس با مال ابوبکر رضی الله عنه آنگاه با مال انصار و سپس با نیل به غنیمت بعد از رسالت و بعد از هجرت و نیز تو را توانگر ساخت؛ با قانع ساختنت به روزی اندک چنانکه در حدیث شریف آمده است: «لیس الغنی عن كثرة العرض ولكن الغنی غنی النفس: توانگری از بسیاری مال و ثروت نیست بلکه توانگری، توانگری و بی نیازی نفس است».

عائل: یعنی فقیر و عیال وار. از ماده ی عال، یعول است. یعنی کسی که عیال وار است و درآمد او کفایت نمی کند.

فاغنی: از ماده ی غنی است، به معنی حالتی که مثل رضا در انسان ایجاد میشود و احساس نیاز به هیچکس و هیچ چیزی پیدا نمی کند. یعنی بی نیاز کرد.

بعد از این که سه نعمت را بر او برشمرده، ایشان را به سه چیز توصیه کرده و میفرماید:

«فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ» (9) :

«پس اما یتیم را پس خشونت مکن». یعنی: ای پیامبر! تو نیز به پاس این همه نعمت، به سبب ضعف و ناتوانی یتیم بر مال و حقش مسلط نشو بلکه حقش را به او بده و یتیمی خودت را به یاد آور.

وجود اطفال یتیم که پدر یا والدین خود را در طفولیت از دست داده اند در هر جامعه‌ای اجتناب ناپذیر است. در همه‌ی ادیان الهی ابراهیمی به این کودکان توجه بعمل آمده است و بر ضرورت تعهد در برابر آنان، حفظ حقوق شان و اظهار لطف به آنان تأکید میکنند.

پروردگار با عظمت ما پیروان ادیان الهی از جمله به بنی اسرائیل هدایت به نیکی به ایتام نموده و از جمله عهدی است که خداوند از بنی اسرائیل در مورد گرفته شده است: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ»؛ (سوره بقره آیه 83) «به یاد آورید زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید.»

این آیه‌ی شریفه، احسان به چند گروه را از وظایف ضروری‌اهل ایمان و از مصادیق اعمال شایسته دانسته است که یتیم نوازی از جمله آنان است؛ چرا که بندهای این میثاق، عام است و به بنی اسرائیل اختصاص ندارد؛ بلکه از اصول حقیقی دین الهی است که در همه‌ی سرائع مقدسه بوده است و تغییر نمی‌کند.

قرآن عظیم الشان میفرماید: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مِنْ أَمْنٍ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ» (بقره / 177) (نیکی (تنها) این نیست که به هنگام نماز صورت خود را به سوی مشرق و مغرب کنید بلکه نیکوکار کسی است که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورد و مال خود را با تمام علاقه‌ای که به آن دارد به خویشاوندان و یتیمان و از کار افتادگان و... انفاق کند....)

هكذا در (آیه: 152 سوره انعام) میفرماید: «ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن» به مال یتیم نزدیک مشوید جز به بهترین وجه.»

قرآن کریم با تعبیرات گیرا و گویا، مسئولیت مردم و دولت اسلامی را در باره‌ی ایتام برشمرده است. این کتاب مقدس و آسمانی با برترین شیوه از ایتام تجلیل و بر رسیدگی به امور مادی و معنوی، فردی و اجتماعی آنان تأکید میکند. همچنین کوتاهی در سرپرستی آنها را توبیخ کرده، سبب کفر دنیوی و آخروی میدانند.

قرآن مجید در آیات مختلف، نیکی و رسیدگی به امور مادی و معنوی افراد یتیم را پس از احسان به والدین و نزدیکان قرار داده و این نیکی را یکی از زمینه‌های سازندگی اخلاق و مبارزه با بخل، غرور و مفساد اخلاقی معرفی کرده است.

یتیم:

یتیم در لغت عرب، به شخص نا بالغ گفته می‌شود که پدرش را از دست داده (فوت کرده) باشد و پس از بلوغ این اسم از او برداشته شود. (لسان العرب، ابن منظور، دار صادر، بیروت، سوم، 1414 ق، ج 12، ص 645).

از دیدگاه شرع مقدس اسلام طفل یتیم با از دست‌دادن سایه‌ی پرمهر پدر، احساس خلأ و کمبود فراوان میکند که این خلأ با محبت و دوستی قابل جبران است.

مادران مهربان و دلسوز، این کمبود را تا حدودی جبران می‌کنند؛ ولی اسلام، همگان را مکلف کرده است تا در صورت وجود مادر یا سرپرست، او را در قبال این امر مهم یاری کنند و در غیر این صورت آنها را تحت حمایت خویش قرار دهند.

دین مبین اسلام، حقوقی را در قبال ایتام واجب کرده است که شناخت آن حقوق، ما را در انجام وظایف و مسئولیت‌های ما کمک میکند.

قابل تذکر است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم با یتیمان به نیکی، شفقتی و مهربانی زاید الوصفی رفتار کرده و در حق آنان به نیکی هدایت و دساتیر متعددی در زمینه اهتمام و توجه در حق ایتام صادر فرموده است.

«وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» (10) :

«و اما بر سائل چيغ نزن». يعني: هرگاه فقير، مسكين و نیازمند جهت رفع نیاز منديش به عنوان كمكى از تو چيزى در خواست كرد، بر او چيغ نزن و او را از خود مران زيرا تو خود نيز فقير بوده اي پس يا به او غذا و خوراكي بده و يا هم او را به نرمي و ملايمت برگردان. قتاده فرموده است: يعني گدا را با نرمش و گشاده رويى جواب ده.

مفسران اين آيه مبارکه را به دو معنا ترجمه و تفسير فرموده اند: اگر سائل را به معنای نیازمند جویای کمک بگیریم، معنای این عبارت آن خواهد بود که اگر توان کمک به او را داشتی که کمک کن و اگر هم نداشتی با نرمی و ملاطفت معذرت خواهی کن، ولی به هیچ وجه او را از خود مران و طرد نکن. از لحاظ این معنا، این دستور در جواب به این احسان الله متعال است که: «و تو را تنگدست یافت و بی نیاز گردانید.» اگر سائل را به معنای سوال کننده، یعنی کسی که درباره‌ی دین می پرسد بگیریم، معنای آن این خواهد بود که چنین کسی هر اندازه که نادان و به دور از فرهنگ و تربیت باشد و به ظاهر پرسش خود با مشکل ذهنی و فکری خود را به هر نحو غیر منطقی ای که مطرح کند، در هر حال باشفقت به او پاسخ بده و همانند انسانهای تندخوی مدعی علم و دانش آنان را نهیب نزن و طرد نکن. از لحاظ این معنا این ارشاد در پاسخ به این احسان خدای بلند مرتبه است که: «و تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد.» ابوالدرداء، حسن بصری، سفیان ثوری و برخی دیگر از علما و مفسران، همین معنا را ترجیح داده اند، چراکه از لحاظ ترتیب کلام این ارشاد در پاسخ به ووجدك ضالا فهدی قرار می گیرد. (تفهيم القرآن)

«وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (11) :

درباره نعمت پروردگارت که آنرا بر تو کامل ساخته سخن بگو، آثار رحمتش بر خویشتن را منتشر نما، نعمت‌های پروردگار کریم و مئان را با شکران یادآوری کن و با جود و انکار از آنها چشم پوشی مکن.

مفسر الوسی فرموده است: یعنی تو یتیم و ره گم کرده و بینوا بودی، اما الله تو را پناه داد و هدایت و بی‌نیاز کرد. پس در این سه مورد نعمت الله متعال را فراموش مکن و نسبت به یتیم مهربان باش و به گدا رحم کن؛ چون خودت مزه‌ی یتیمی و بینوایی را چشیده‌ای، و مردم و بندگان را به راه راست هدایت کن همانطور که خدا تو را هدایت کرد. (تفسیر روح المعانی ۱۶۴/۳۰).

باید گفت که: به پیامبر صلی الله علیه وسلم ثروت و دارای از پدر به میراث نه مانده بود، او نه تنها درد محروم شدن از سر پرستی پدر را چشیده بود و در سن شش سالگی از آغوش پر عطفوت مادرش محروم شد، بلکه جوانی اش را در فقر، تنگدستی و ناداری سپری کرد، ولی دیری نگذشت که با ثروتمندترین زن قریش، در قدم نخست او را شریک تجارت خود گرفت و سپس پیشنهاد ازدواج با او را داد و بدین ترتیب راه های بیرون رفتن از تنگدستی برویش گشوده شد.

در تفسیر «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» باید گفت که: «حَدِّثْ» از تحدیث مشتق شده که به معنای گفتن سخن می‌آید.

هدف از آن اینست که شما نعمت های پروردگار را پیش مردم بیان کنید، زیر این یکی از راه های شکر گذاری است، تا جایی که اگر کسی بر دیگری احسان کند به او دستور داده شده که از محسن سپاسگزاری نماید.

در حدیثی آمده است: کسی که بر احسان مردم شکر بجا نیاورد، او شکر الله را نیز بجا نخواهد آورد) «من لا یشکر الناس لا یشکر الله» (رواه احمد، ورواته ثقات، مظهری).

در حدیثی دیگری آمده است که: هر کس بر دیگری احسان کند، او هم باید در عوض احسان او، احسان کند، و اگر توان مالی ندارد، در پیش مردم او ستایش کند، زیرا هر کسی در جمع مردم از کسی ستایش کرد، او حق سپاسگزاری را بجا آورد. (تفسیر مظهری).

یاد داشت: بجا آوری شکر هر نعمت، واجب است، شکر نعمت مال این است که از آن مقدری در راه الله با إخلاص نیت صرف کند، و شکر نعمت علم و معرفت این است که آن را به دیگران تدریس کند. (رواه البغوي عن جابر بن عبد الله، مظهری).

شکر گزاری از نعمت های الهی :

در آیه «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» پروردگار با عظمت ما به پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: نعمت‌های پروردگارت را یادآوری کن. یادآوری کردن نعمت به معنای برتری جویی و فخر بر دیگران نباید باشد بلکه به معنای یادآوری نعمت هست که انسان را شاکر و در مقام عبودیت تکامل بخشیده و باعث میشود کم تر، کمبودها و دردها را احساس کند، چرا که خداوند به قدری به ما نعمت داده است که اگر نعمتی هم گرفته شود نمیتوان شکر نعمت های دیگر را به جای آورد.

- انسانی که نعمت های خداوند را متذکر است در گرفتاری، سختی و بلاها هم دچار یأس و ناامیدی و اضطراب نمیشود و روحی آرام و قلبی مطمئن دارد.
یادآوری نعمت ها دو گونه است:

لسانی و عملی :

لسانی، که همان شکر گزاری و سپاس است.
عملی، که همان انفاق و بخشش در راه پروردگار است، بخششی بدون منت که حکایت از نعمت های فراوانی داشته باشد که خدای کریم به او ارزانی فرموده است مانند: صرف مال در خیرات جاریه و باقیات الصالحات مانند: ساخت مسجد، مدرسه، نشر کتب سودمند و... پروردگار عالم نیازی به شکر ما ندارد و اگر دستور شکرگزاری داده به جهت این است که ما در مکتب عالی تربیت، بهترین مراتب شکرگزاری را طی نمایم.

خدای متعال نجات و پیروزی و ازدیاد نعمت هایش را در شکرگزاری و عذاب را در کفران نعمت ها داده و خطاب به بنی اسرائیل (در ادامه‌ی مواضع موسی علیه السلام) و یا در یک جمله‌ی مستقل خطاب به مسلمین (هر دو تفسیر، در تفاسیر قرآن آمده که البته جمع آن هم منافاتی ندارد) میفرماید: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»؛ اگر شکرگزاری کنید نعمت خود را بر شما میافزایم و اگر کفران کنید شما را مجازاتی شدید خواهیم کرد.

البته این را هم باید گفت که پروردگار عالم نیازی به شکر ما ندارد و اگر دستور شکرگزاری داده به جهت این است که ما در مکتب عالی تربیت، بهترین مراتب شکرگزاری را طی نمایم.

شکر چیست ؟

شکر در لغت به معنای تصور نعمت در ذهن و اظهار آن در گفتار و کردار است.
شکرگزاری با قلب، زبان و عمل، در روایات اسلامی نیز به همین معنی آمده است.

شکرگزاری در اسلام :

شکر گزاری بدرگاه الهی از مهمترین خصوصیات انسان است. گرچه نعمتها و فضل پروردگار بسیار زیاد می باشد و قابل شمار نیست اما همین معرفت و شناخت که بشر بداند از شکر الهی عاجز است مقدمه ای بر رویش این فرهنگ در وجود او خواهد بود. شکر مراتب و درجاتی دارد، تشکر به قلب و اعماق روح و روان و تذکر به آنچه اعطاء شده است، جاری ساختن بر زبان و ثناگویی منعم، بروز شکر بر جوارح و اعضاء به نحوی که انسان در حد توان بتواند از قوای خود در جهت مصالح و اموری که رضایت الهی در آن نهفته است اقدام نماید.

قرآن مجید در بیش از هفتاد آیه، سپاسگزاری و قدردانی را چه از جانب خدا و چه از سوی انسان ها مورد اشاره قرار داده و با عناوین گوناگونی بر انجام این کار نیک پای فشرده است. همچنین در روایات زیادی به این امر سفارش شده است که بعضی از آنها عبارت اند از:

تشکر از خدا و از پدر و مادر :

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ» ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش او را با سستی روز افزون حمل کرد و شیرخوار گیش دو سال است، سفارش کردیم که سپاس من و

پدر و مادرت را به جای آر؛ زیرا بازگشت به سوی من است.

مراتب شکر :

سپاس و شکر گزاری در برابر نعمت های وسیع و لا یتنهی پروردگار مطابق فهم علمای اسلام در سه مرحله انجام می پذیرد: (شکر گزاری قلبی، شکر گزاری زبانی، و شکر گزاری عملی).

شکر گزاری قلبی :

بدین معنی است که قلب سپاس گزار همواره یاد نعمت و بخشش نعمت گستر و بزرگداشت و تعظیم اوست و در برابر بزرگی و توجه او اظهار کوچکی و نیاز می کند و با تفکر در کارهای بزرگ و مخلوقات گوناگون خدا و اراده خیررسانی به بندگانش، شگفتی خویش را ابراز میدارد و خضوع و خشوعش افزون می شود.

شکر گزاری زبانی :

شکر گزاری زبانی بدین معنی است که: شکرگزار به تمجید و ثناگویی و تسبیح و تهلیل نعمت دهنده میپردازد و در حد فکر و توان خود، او را میستاید. همین طور در قالب امر به معروف و نهی از منکر دیگران را نیز به اطاعت از او و اطاعت از او می دارد.

شکر گزاری عملی :

شکر گزاری عملی عبارت از مرحله سوم شکر، سپاس گزاری عملی در برابر نعمت گستر است که نعمت پذیر باید تلاش کند نعمت های خدا را در راه نافرمانی او به کار نگیرد، بلکه از آنها برای اطاعت و عبادت او کمک بجوید.

تشویق به شکرگزاری :

دین مقدس اسلام پیروان خویش را به شکرگزاری سفارش و تشویق کرده و افراد سپاس گزار را ستوده است:

قرآن عظیم الشان میفرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید از آن پاکیزه هایی که روزی شما کرده ایم بخورید و اگر خدا را می پرستید سپاسش را به جای آورید. و نیز میفرماید: هر کس خواهان پاداش آن جهان باشد به او میدهیم و شاکران را پاداش خواهیم داد.

کفران نعمت :

کفران نعمت به معنای پوشاندن و نادیده گرفتن نعمت هاست. خداوند، اگرچه نیازمند سپاس گزاری و عبادت ما نیست، ولی از روی حکمت و مصلحت عبادت را بر بندگان ضروری دانسته است و در قرآن کریم پس از نوید به سپاس گزاران میفرماید: آن که سپاس گزاری کند سپاسش به نفع خود اوست و هر که کفران ورزد، خداوند بی نیاز و ستوده است. با این که خداوند از سپاس و تشکر نعمت پذیران بی نیاز است و بزرگوارتر از آن است که ناسپاسان را محروم سازد، ولی کفران نعمت، خود، سبب برخی از ناهنجاری ها می شود از جمله:

1- پستی :

انسان ناسپاس، پستی و بی کفایتی خود را اثبات میکند چرا که عقل و وجدان انسان میگوید که نعمت پذیر باید سپاس گزار باشد و زیر پا گذاشتن داوری عقل و وجدان از کسانی سر می زند که در پستی و بی ارزشی به حد حیوانیت رسیده، بلکه پست تر شده اند.

2- زوال نعمت :

کفران نعمت، سبب بی ثباتی و ناپایداری نعمت ها می شود و خیر و برکت را از بین می برد. همان طور که سپاس گزاری سبب بقای آن می شود.

3- کم شدن احسان و نیکی :

اثر دیگر کفران نعمت، رخت بستن خیر و احسان از جامعه است، چرا که ناسپاسی، صاحبان نعمت را دلسرد میکند و از انعام و بخشش باز می دارد. سنت خداوند نیز چنین است که اگر بندگان کفران نعمت ورزند از فضل و احسانش بکاهد.

4- عقوبت سریع :

تأثیر منفی دیگر کفران نعمت، تسریع در شکنجه و عقوبت کافر نعمت است.

5- رفتن به دوزخ :

آخرین برداشتی که کافر نعمت از محصول خود می کند، رفتن به دوزخ سوزنده است، زیرا او با پوشاندن نعمت های خدا و نادیده گرفتن احسان بندگان او از راه خدا منحرف میشود و قدم در راه ستم می نهد که پایانی جز جهنم نخواهد داشت این سرانجامی است که قرآن به آنان نشان داده است: آیا ندیده ای کسانی را که نعمت خدا را به کفر بدل ساختند و مردم خود را به دیار هلاکت بردند، آنان به قرارگاه بد، دوزخ، داخل می شوند.

وَحْيٍ چيست ؟

تعريف وحي :

ابن ابي حاتم از طريق عقيل از زهري آورده است که از وحی سؤال شد: در جواب گفت: وحی آن است که خداوند بر پیامبرانش می فرستد و در قلب پیامبر ثابت می ماند، پس با آن تکلم می کند و آن را می نویسد، و آن کلام الله است، و قسمتی دیگر از وحی پیامبر به آن گفتگو نمی کند و آن را برای کسی نمی نویسد و به نوشتن آن مأمور نیست ولی به صورت حدیث آن را برای مردم بازگو میکند که خداوند او را امر فرمود که آن مطلب را برای مردم بیان نموده و به آنان تبلیغ کند. (ترجمه الاتقان في علوم القرآن جلال الدين عبد الرحمن سيوطي) علماء در مورد اینکه وحی چیست و به چه کسانی وحی می شود میفرماید: کلمه وحی در زبان عربی چندین معنی دارد که در قرآن کریم از این معانی در جاهای مختلف بکار رفته است، از جمله معانی وحی عبارتند از:

1- الهام غریزی برای حیوان، مانند الهام به زنبور عسل: «وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ» (سورة نحل/68). یعنی: «وپروردگار تو به زنبور عسل «وحی» (و الهام غریزی) نمود که: «از کوهها و درختان و داربستهایی که مردم می سازند، خانههایی برگزین». مراد از این وحی، الهام غریزی است، یعنی: پروردگار تو به زنبور عسل الهام کرد. زنبوهای عسل برابر فطرت خود خانه های خویش را تهیه می بینند، و این فطرت را خدای متعال در وجود آنها نهاده که همان الهام غریزی میباشد.

2- الهام فطری برای انسان.

3- اشاره سریع بحالت رمز، مانند اشاره زکریا علیه السلام: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» (سورة مريم/11).

یعنی: او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد؛ و با اشاره به آنها گفت: «(بشکرانه این موهبت،) صبح و شام خدا را تسبیح گوید!» یعنی: این مطلب را از طریق اشاره به آنان فهماند و نتوانست آن را با زبان به آنان انتقال دهد.

4- وسوسه شیطان بر نفس انسان:

«وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيَجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ» (سورة انعام 121). یعنی: و شیاطین وسوسه القا میکنند به سوی دوستان خویش تا با شما خصومت کنند، اگر از آنها اطاعت کنید، شما هم مشرک خواهید بود.

پس کلمه وحی در لغت عرب تمامی معانی فوق را دارا می باشد، اما معنای مورد نظر ما در اینجا، معنای اصطلاحی آن است. مقصود از معنای اصطلاحی وحی، یعنی: ارتباط خدا با پیغمبران با واسطه یا بدون واسطه است.

اما وحی - با آن معنای اصطلاحی - تنها به ملائکه و انبیای الهی مختص میشود، دلیل وحی بر ملائکه این فرموده الله متعال است: «إِذْ يُوْحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَيَّنُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَالِقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّعْبُ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ» (سورة انفال/ 12). یعنی: و (به یاد آر) موقعی را که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد: «من با شما هستم؛ کسانی را که ایمان آورده اند، ثابت قدم دارید! بزودی در دلهای کافران ترس و وحشت می افکنم؛ ضربه ها را بر بالاتر از گردن (بر سرهای دشمنان) فرود آرید! و همه انگشتانشان را قطع کنید.

و دلیل نزول وحی بر انبیاء الهی، این فرموده الله متعال است: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا

إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا» (نساء 163).

یعنی: ما به تو (محمد) وحی فرستادیم؛ همان گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم؛ و (نیز) به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (ذوریه) و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم؛ و به داوود زبور دادیم.

بنابر این تنها بر ملائکه و انبیاء و پیامبران علیهم الصلاة والسلام وحی میشود، اما هیچ دلیل قرآنی یا حدیثی وجود ندارد که ثابت کند وحی - با آن تعریف اصطلاحی - بر غیر از ملائکه و انبیاء نازل شود. روشهای وحی بر انبیاء نیز مختلف است.

زبان وحی:

ابن ابی حاتم از سفیان ثوری روایت کرده که گفت: هیچ وحی بجز عربی نازل نشد است، بلکه هر پیامبری آن را برای قومش ترجمه می کرد.

حالت پیامبر اسلام در وقت وحی:

وضعیت و حالتی پیامبر صلی الله علیه وسلم در وقت وحی در حدیثی این سعد که حضرت بی بی عایشه روایت کرده چنین است: «پیامبر صلی الله علیه وسلم هنگامی که وحی بر او نازل میشد سرش را می پوشانید و رنگش تغییر میکرد، و در دندان های خود احساس سردی می کرد، و عرق می کرد بطوری که مانند مروارید از صورتش سرازیر میشد.

طریق وحی:

قرآن عظیم الشان در (آیه 51 سوره شوری) سه طریق وحی بر پیامبران الهی را بیان فرموده است: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَاخِيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يَرْسُلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَايِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ» (یعنی: و شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید، مگر از راه وحی یا از پشت حجاب، یا رسولی میفرستد و فرمان او آنچه را بخواهد وحی می کند؛ چرا که او بلند مقام و حکیم است!

منظور از وحی در اینجا معنای اصطلاحی آن نیست، بلکه یک معنی از معانی لغوی آن مقصود است که میتوان کلمه وحی در آیه را به خواب دیدن تفسیر کرد. پس بر طبق این آیه کریمه، خدای متعال از سه طریق با رسولان و انبیای خود سخن می گوید:

1- از طریق رؤیای صالحه

2- از طریق سخن گفتن از پشت حجاب

3- از طریق ارسال ملائکه و نزول وحی بوسیله ملائکه وحی

اما اینکه گفته شود که: «نحوه وحی برای هر پیامبری متفاوت بوده» این سخن بطور صد در صد هم صحیح نیست، زیرا همانگونه که در آیه فوق آمد، خدای متعال تنها از آن سه طریق با انبیای خود مرتبط می شود، و ممکن است پیامبری از هر سه طریق با خدای متعال در ارتباط باشد (مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم) و ممکن است که پیامبر دیگری تنها از دو طریق (رؤیای صالحه و ارسال فرشته) در ارتباط باشد، پس ممکن است پیامبری با دیگری در نحوه وحی اشتراک داشته باشند.

مثلاً ابراهیم علیه السلام از دو طریق (رؤیای صالحه و ارسال فرشته) بر وی وحی شده است، مثلاً در مورد رؤیای صالحه، آیه زیر این مطلب را تایید میکند:

1- وحی بر ابراهیم علیه السلام از طریق رؤیای صالحه:

«رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ * فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمِرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ * وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ * وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ * سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ * كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ * وَبَشِّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ» (صافات 100-112).

یعنی: ابراهیم گفت: پروردگارا! به من از صالحان [فرزندان صالح] ببخش، ما او (ابراهیم) را به نوجوانی بردبار و صبور بشارت دادیم! هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید، گفت: «پسر من! من در خواب دیدم که تو را ذبح میکنم، نظر تو چیست؟» گفت «پدرم! هر

چه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت!» هنگامی که هر دو تسلیم شدند و ابراهیم جبین او را بر خاک نهاد... او را نداء دادیم که: «ای ابراهیم! آن رؤیا را تحقق بخشیدی (و به مأموریت خود عمل کردی)!» ما اینگونه، نیکوکاران را جزا میدهیم! این مسلماً همان امتحان آشکار است! ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم، و نام نیک او را در آمتهای بعد باقی نهادیم! سلام بر ابراهیم! این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم! او از بندگان باایمان ما است! ما او را به اسحاق -پیامبری از شایستگان- بشارت دادیم!

2- همچنین بر ابراهیم علیه السلام از طریق ارسال فرشته، وحی شده است: «وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلْنَا اِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامًا فَمَا لَبِثَ اَنْ جَاءَ بِعَجَلٍ حَنِيذٍ» (سوره هود 69). یعنی: فرستادگان ما (فرشتگان) برای ابراهیم بشارت آوردند؛ گفتند: «سلام!» (او نیز) گفت: «سلام!» و طولی نکشید که گوساله بریانی (برای آنها) آورد.

اما سخن گفتن خدا از پشت حجاب با پیامبری، تنها برای موسی علیه السلام و پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم ثابت شده است، چنانکه در مورد موسی علیه السلام آمده: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ اَرِنِي اَنْظُرْ اِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاِنِي وَلَكِنْ اَنْظُرْ اِلَى الْجَبَلِ» (سوره اعراف 143). یعنی: و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد، و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا! خودت را به من نشان ده، تا تو را ببینم!» گفت: «هرگز مرا (در دنیا) نخواهی دید! ولی به کوه بنگر.

همچنین ثابت شده که در شب معراج، خدای متعال از پشت حجاب با پیامبر صلی الله علیه وسلم سخن گفته، البته بر پیامبر صلی الله علیه وسلم از طریق رؤیای صالحه و از طریق ارسال فرشته نیز وحی نازل شده است.

خلاصه اینکه خدای متعال از سه طریق با پیامبران خود در ارتباط بود، که در این میان بعضی از انواع وحی (سخن گفتن از پشت حجاب) تنها مخصوص دو تن از پیامبران بوده، ولی بیشتر پیامبران در دو نوع دیگر (یعنی از طریق رؤیای صالحه و یا ارسال فرشته) مشترک بودند، و اینگونه نبوده که هر پیامبری به روش خاصی وحی شده باشد.

حکمت وحی به زنبور عسل :

در مورد حکمت وحی به زنبور عسل خداوند متعال میفرماید: «وَأَوْحَى رَبُّكَ اِلَى النَّحْلِ اَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ» (سوره نحل/ 68) «و پروردگار تو به زنبور عسل وحی «إلهام غریزی» کرد که از پاره‌های کوه ها و از برخی درختان و از آنچه داربست (و چفته سازی) می‌کنند، خانه‌هایی برای خود درست کن.».

منظور از وحی در اینجا معنای شرعی آن نیست، بلکه یک معنی از معانی لغوی آن مقصود است که إلهام باشد، زیرا وحی دارای معانی متعددی است از جمله: إلهام غریزی یا إلهام فطری، اشاره کردن، و وسوسه شیطان نیز نوعی وحی است که از جانب شیطان بر انسان إلقاء می شود، چنانکه قرآن میفرماید: «وَ اِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ اِلَى اَوْلِيَائِهِمْ لِيَجَادِلُوْكُمْ» (سوره انعام/ 121) «و در حقیقت، شیطانها به دوستان خود وسوسه می کنند تا با شما ستیزه نمایند.» و مراد از وحی در آیه فوق (سوره نحل/ 68) به معنای «إلهام» است و آن إلهام از نوع غریزی می باشد، یعنی پروردگار به زنبور عسل إلهام کرد و اعمال شگفت‌آسایی را که عقلای بشر از آن عاجزند، در طبع و غریزه آن قرار داد زیرا زندگی زنبور عسل از چنان نظام اجتماعی و تعاونی دقیق و حیرت آوری برخوردار است که بشر را به شگفتی و إعجاب واداشته است.

زنبور عسل در پرتو إلهام فطرتی کار می کنند که آفریدگار در آنها به و دیعت نهاده است. إلهام نیز نوعی وحی است که زنبوران عسل به مقتضی آن کار میکنند.

زنبور عسل برابر فطرت خود خانه‌های خویش را تهیه می بینند، و این فطرت را خدای متعال در وجود آنها نهاده که همان إلهام غریزی می باشد.

ولی انسان ها قسمتی از امورات خود را بصورت غریزی انجام می دهند ولی قسمتی دیگر را باید توسط انبیای الهی ارشاد شوند تا به مسیر درست رهنمود شوند، و خدای متعال توسط وحی به برگزیدگان خود وحی فرموده تا در میان انسانها این رهنمودها را منتشر کنند، و با

آمدن آخرین پیامبر خدا و کتابش قرآن؛ آن رسالت به اتمام رسید و دیگر نیازی به نزول وحی ندارند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الشرح

جزء 30

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 8 آیه است.

وجه تسمیه:

در سبب نامگذاری این سوره مبارکه به «شرح» یا «إنشراح» یا «ألم نشرح» مفسران می نویسند که: سرآغاز این سوره از شرح سینه، نورانی گرداندن و هدایت پیامبر گرامی محمد صلی الله علیه وسلم با نور ایمان و حکمت، شروع و آغاز می شود. بلی! هر کس شامل اراده‌ی خیر پروردگار گردد، هدایتش می دهد و دل و سینه اش را مرکز دین اسلام و خیر و سعادت قرار می دهد. (أنعام / آیه 125).
سوره «الشرح» بعد از سوره «ضحی» نازل گردید و گویی تکمله‌ای برای آن می باشد زیرا سایه سار روح بخشی از لطف و عنایت پروردگار را بر حبیبش حضرت محمد صلی الله علیه وسلم می گستراند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الشرح:

(سورة الشرح) مکی، و دارای (1) رکوع، (8) هشت آیت، (27) بیست و هفت کلمه، (102) یکصد و دو حرف، و (37) سی و هفت نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث می توانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

أسباب نزول سوره مبارکه:

وقتی که مشرکان به دلیل فقر و تهیدستی مسلمانان را مورد سرزنش قرار دادند، این سوره نازل شد.

ابن جریر از حسن (رض) روایت کرده است: هنگامی که پروردگار متعال آیه «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» را نازل کرد، رسول الله گفت: شاد باشد که آرامش و راحت نصیب شما شد و هر گز یک سختی و بیچارگی نمی تواند دو راحتی و آسایش را مغلوب کند.

آشنایی با سوره انشراح:

مفسرین در این مورد همه متفق القول اند که: این سوره بعد از سوره «والضحی» نازل شده و محتوای آن نیز همین مطلب را تأیید می کند. در این سوره بخش و قسمتی از مواهب الهی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم شمرده شده است و در واقع سه نوع موهبت بزرگ در سوره الضحی آمده و سه موهبت بزرگ الهی در سوره انشراح آمده است. مواهب سه گانه این سوره همه جنبه معنوی دارند و بر سه محور دور میخورند. یکی بیان همین نعمتهای سه گانه و دیگر بشارت به پیامبر صلی الله علیه وسلم، از نظر برطرف شدن مشکلات دعوت او در آینده و دیگر توجه به خداوند یگانه و تحریص و ترغیب به عبادت و نیایش.

مجموع این سوره بیانگر عنایت خاص الهی به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وسلم و تسلی او در برابر مشکلات و وعده نصرت و تأیید او در برابر مشکلات و فراز و نشیبهای راه رسالت است.

اگر کسی حالات پیامبر صلی الله علیه وسلم را دقیقاً مطالعه کند و میزان شرح صدر او را در حوادث سخت و پیچیده دوران زندگی اش بنگردد یقین می کند که این از طریق عادی ممکن نیست، بلکه يك تأییدِ الهی و ربانی است.

بخاطر همین شرح صدر بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم به عالیتترین وجهی مشکلات رسالت را پشت سر گذاشت و وظایف خود را در این راه به خوبی انجام داد.

در سورهٔ إنشراح لحن آیات آمیخته با لطف و محبت فوق العاده پروردگار و تسلی و دلداری به نبی اکرم صلی الله علیه وسلم است.

در این سوره از پیامبر صلی الله علیه وسلم میخواهد که با توجه به این آثار درخشان، هیچ گاه از تلاش در راه الله باز نایستد و هنگامی که کاری را به اتمام رساند، کار بزرگتر و سخت تری را شروع کند تا از آثار آن نیز بهره مند شود.

ترجمه و تفسیر سوره «الشرح»

جزء 30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ﴿١﴾ وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ ﴿٢﴾ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ﴿٣﴾ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ﴿٤﴾ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٥﴾ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٦﴾ فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ﴿٧﴾ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ ﴿٨﴾

ترجمه مختصر:

- «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» (1) «آیا فراخ نساختیم برایت سینه ات را؟».
- «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» (2) «و بار سنگین تو را از (دوش) تو برنگرفتیم؟».
- «الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ» (3) «همان باری که پشت تو را سنگین کرده است؟».
- «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» (4) «و بلندی بخشیدیم یاد و ذکرت را؟».
- «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (5) «پس بی گمان در کنار دشواری آسانی است.».
- «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (6) «به یقین در کنار دشواری آسانی است.».
- «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» (7) «پس هنگامی که (در کار و بارت) فراغت یافتی، بکوش.».
- «وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ» (8) «و به سوی پروردگارت روی آر.».

تفسیر سوره:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه این سوره در باره نعمتها و فرمانهای الله متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم بحث بعمل می آید:

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» (1):

(استفهام برای تقریر است.)

یعنی ای محمد! آیا ما سینه تو را با نور هدایت و ایمان و قرآن نگشودیم (و دلت را از بند غم حیرت رها نساختیم، و تاب تحمل نا بسامانی های محیط جاهلیت و سختی های مسؤولیت بزرگ نبوت را به تو عطاء نکردیم؟).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَشْرَحْ»: شرح: بازکردن، شکافتن، گشاده کردن و از ریشه شریحه است.

«نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»: آیا سینهات را به وسیله نبوت و تطهیر آن، لبریز از ایمان و حکمت برای تو نگشادیم؟

«شرح صدر» به معنای گشایش سینه و بالا رفتن ظرفیت انسان است تا بتواند ناملازمات را تحمل کند و در مشکلات و سختی ها صبر و پایداری از خود نشان دهد.

مفسران نوشته اند: هنگامی که خداوند متعال حضرت موسی علیه السلام را به رسالت برگزید، اولین خواسته او سعه صدر بود که گفت: «رَبِّ انشُرْ لِي صَدْرِي» (طه،

25). (پروردگارا! سعه صدر به من عطا کن). ولی پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم بدون درخواست مورد لطف الهی قرار گرفت و سعه صدر را از خداوند دریافت کرد.

مفسر این کثیر در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: یعنی قلبت را روشن و فراخ و وسیع گردانندیم. و همان طور که الله سینهی او را روشن کرد، شریعتش را نیز گسترش داد و آن

را میسر و آسان قرار داد، نه فشار طاقت فرسا و نه ضعف و تنگ نظری در آن وجود ندارد. (مختصر ۶۵۲/۳).

سایر مفسرین در توضیح «أَلَمْ نَشْرَحْ...» میفرمایند: شرح صدر. کنایه از: سعه صدر، رهایی از غم و آندوه حیرت و ضلال پیش از نبوت، تاب تحمل مشکلات مسؤلیت نبوت و رهبری، صبر و حوصله در برابر ناملازمات محیط و درد سر های کُفّار و مشرکان و دیگران است (ملاحظه فرماید سوره أنعام/ آیه: 125، سوره زمر/ آیه: 22، سوره طه/ آیه: 25، سوره نحل/ آیه: 106).

مفسر ابوحیان در تفسیر آیه مبارکه، فرموده است: «شرح صدر» یعنی روشن کردن آن به حکمت، و فراخ نمودن آن برای دریافت وحی نازل شده. و نظر جمهور نیز همین است. عده ای نیز می گویند: «شرح صدر» عبارت است از این که در دوران طفولیت جبرئیل سینه ای او را شکافت. این نظر از ابن عباس (رض) روایت شده است. (البحر ۴۸۷/۸).

امام فخرالدین رازی می فرماید: «شق الصدر از ارهاصات نبوت، یعنی از مقدمات و بشارت های آن است».

خوانندگان گرامی!

از آنجا که غم و غصه ها را نمی توان کم کرد، پس باید ظرفیت ها را باید بالا برد تا بتوان مشکلات را تحمل کرد و کم نیاورد. شرح صدر که در آیه مبارکه بدان اشاره بعمل آمد نشانه لطف بخصوص و خاص أَلْخَاصِ الْإِلَهِيِّ است: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» (أنعام/125). (یعنی هر کس را خداوند اراده کند هدایت یابد، روح او را برای پذیرش اسلام باز می کند).

از نظر روانی، هنگام برخورد با مشکلات و پرابلم های دنیوی، نباید تمام ذهن متوجه آن شود، بلکه باید به سهولت های پس از آن که مورد وعده و سنت پروردگار با عظمت است نیز توجه داشته باشید.

منظور از «شرح صدر» آیه مبارکه: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» گسترش روح و فکر پیامبر صلی الله علیه وسلم به وسیله نور الهی و سکینه و آرامش خداداد میباشد، این توسعه می تواند مفهوم وسیعی داشته باشد که هم وسعت علمی پیامبر را از طریق وحی و رسالت شامل گردد و هم بسط و گسترش تحمل و استقامت او در برابر لجابت ها و کارشکنی های دشمنان و مخالفان.

پیامبر صلی الله علیه وسلم مثال، نمونه و الگوی کامل برای زندگی فردی و اجتماعی ما انسانها است. آنحضرت چراغ هدایتی است که جهان بشریت را روشنی بخشیده و با سیره و سخنش سنت های زیبا و عالی را پایه گذاری کرده و برنامه جامع سیر از خاک تا افلاک و از دنیا تا آخرت را ارائه فرموده است. از این روست که سیره و سخنان گهربار آن شخصیت بی بدیل، پیامبر بزرگوار صلی الله علیه وسلم، اهتمام و توجه ی ویژه می طلبد. یکی از سیره های پُر اهمیت آن حضرت شرح صدر است؛ سیره ای که خداوند در قرآن از آن با عظمت یاد می کند و آن را یکی از مَنّت های بزرگ خویش بر می شمارد.

شرح صدر و گشادگی سینه پیامبر اسلام است که بار سنگین رسالت بر حضرتش قابل تحمل بود، بار سنگینی که پشت انسان را حَم می کند.

همین شرح صدر است که او را در برابر همه ناملازمات سربلند و پیروز میگرداند و خداوند آوازه اش را بلند میسازد. بهترین وسیله برای پیمودن راه حق و کمال، فراخی سینه و شرح صدر است. هر چه سینه فراختر باشد پرواز بلندتر است. سعه و گسترده گی قلب و روح حبیب خدا تا آنجاست که بر ماسوای خداوند احاطه دارد و همه عالم ریزه خوار سفره

نور و إحسان آن رحمة للعالمین آند. هر چند قلم و بیان عاجز از درک روح بلند الهی آن بزرگوار است.

در تفسیر (آیه 125 / سورة أنعام) مفسر انوار القرآن مینویسد: «فَمَنْ يَرِدِ اللهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يَرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا كَأَنَّما يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» «پس هر که را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه وی را برای اسلام گشاده میکند» یعنی: دلش را باز و گشاده میکند تا اسلام را با سینه باز و مُنْشَرَح بپذیرد.

در حدیث شریف به روایت عبدالرزاق، ابن جریر طبری و غیر ایشان آمده است: أصحاب از رسول الله صلی الله علیه وسلم راجع به این آیه پرسیدند؛ یا رسول الله! چگونه سینه انسان راه یافته گشاده می شود؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «نور یقذف فیهِ، فینشرح له وینفسح: نوری است که در او افکنده می شود پس سینه اش از آن نور، باز و گشاده می شود». گفتند: آیا برای این گشادگی و انشراح، نشانه ای هم هست که با آن شناخته شود؟ فرمودند: «الإنابة إلى دار الخلود، والتجافي عن دار الغرور، والاستعداد للموت قبل لقاء الموت: بلی! نشانه آن رجوع به سوی سرای جاودانگی، دل برکنندن از سرای غرور و قرار و آرام نگرفتن در آن، و آمادگی برای مرگ قبل از روبروشدن با آن است». همچنین در حدیث شریف آمده است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال شد: از مؤمنان چه کسی هشیارتر و زیرکتر است؟ فرمودند: «بیشترین آنان در یاد آوری از مرگ و بیشترین آنان در آمادگی برای بعد از مرگ». «و هر کس را که» خداوند «بخواهد گمراه کند، سینه اش را تنگ می گرداند در نهایت تنگی» به طوری که در آن هیچ جایی برای ایمان و هدایت نباشد. ابن کثیر می گوید: «یعنی سینه اش را برای پذیرش (لا اله الا الله) تنگ می گرداند تا بدانجا که این کلمه طیبه به آن وارد نمیشود».

رُجَاج میگوید: «حَرَج، نهایت تنگی است». «چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا میرود» زیرا کسی که به آسمان بالا رود، به دلیل فشار هوا و کمبود اکسیژن، سخت احساس سینه تنگی میکند، گویی نزدیک است که خفه شود.

گفتنی است که با اکتشافات جدید علمی، روشن شده که این تشبیه از معجزات قرآن کریم میباشد زیرا حقیقت علمی ای که این آیه به بیان آن پرداخته، در عصر نزول قرآن کریم شناخته شده نبود. بلی! این آیه، حال معنوی کسی را که به سوی اسلام فرا خوانده میشود درحالی که برای وی گمراهی مُقَدَّر شده است به حالت حسی کسی تشبیه میکند که از بالا رفتن به سوی آسمان سخت احساس سینه تنگی میکند، گویی میخواید خفقان بگیرید و این معنی که صعود به بالا سبب نفس تنگی میشود در روزگار نزول قرآن کریم شناخته شده نبود.

و علامه عبدالرحمن سعدی رحمه الله در تفسیر خود مینویسد: «خداوند متعال در حالی که علایم و نشانه های خوشبختی و هدایت، و بدبختی و گمراهی را برای بندگان بیان می دارد، میفرماید: هر کس سینه اش برای پذیرش اسلام گشاد شد، یعنی سینه و درونش وسیع و باز شد، و به نور ایمان روشن گردید و با روشنایی یقین زنده گشت و آرامش یافت؛ خوبی را دوست داشت، و انجام دادن خیر و نیکی را زیبا یافت و از آن لذت برد و آن را دشوار ندانست، همانا این نشانه آن است که خداوند او را هدایت کرده و توفیق در پیش گرفتن درست ترین راه را به او ارزانی نموده است. و علامت کسی که خداوند می خواهد

او را گمراه سازد این است که سینه اش را تنگ می گرداند. یعنی آن را در نهایت تنگی قرار می دهد، به گونه ای که در آن جای برای ایمان و یقین یافت نمیشود، و در شُبّهات و شهوات فرو رفته، و خیری به او نمی رسد. و قلبش برای انجام کار خیر باز نمی گردد، و سینه اش آنگونه به تنگی و تپش می افتد که گویا به آسمان ها بالا می رود، و به زور او را به این کار وادار می کنند، اما راهی برای رفتن به آسمان نمی یابد.

و این بدان سبب است که آنها ایمان ندارند. پس این امر باعث شده است که خداوند پلیدی و عذاب را بر آنها قرار دهد؛ چون آنها دروازه رحمت و نیکوکاری را به روی خود بسته اند. و این ترازوی است که در آن ظلم و ستمی وجود ندارد، و راهی است که تغییر نمی کند. پس همانا هرکس ببخشد، و بدهد، و از خدا بترسد، و پرهیزگاری نماید، و آیین نیک را تصدیق کند، به زودی راه آسانی را در پیش پای او می گذاریم و آن را برایش آسان می گردانیم. و هرکس بخل ورزد، و خود را از خدا بی نیاز بداند، و آیین نیک را تکذیب کند، به زودی راه سختی را به او خواهیم نمود.

«وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ» (2):

«و بار سنگین تو را از (دوش) تو برنگرفتیم؟» یعنی بدین گونه باری را که بر تو نهاده شده بود کم کردیم، گناهان متقدم و متأخرت را آمرزیدیم، از تو راضی و خوشنود شدیم و عفو و رحمت خویش را بر تو جاری ساختیم.

مفسرین در تفسیر کلمه «وَضَعْنَا» مینویسند: فرو آوردیم. پائین آوردیم. «وزر» در لغت به معنی سنگینی است، کلمه (وزیر) نیز از همین معنی مشتق شده است، چون بارهای سنگین حکومت را بر دوش میکشد، و گناهان را نیز به همین جهت وزر گویند چرا که بار سنگینی است بر دوش گنهار.

بعضی از مفسرین (وزر) را به معنی بار سنگین (وحی) در آغاز نزول، تفسیر کرده اند. بعضی نیز به ضلالت و گمراهی و لجاج و عناد مشرکان. و بعضی به اذیت و آزار فوق العاده آنها.

و بعضی به اندوه ناشی از وفات کاکای ابو طالب و همسرش خدیجه و بالاخره بعضی به مسأله عِصْمَت و پاکی از گناه تفسیر کرده اند.

ولی ظاهراً همان تفسیر اول است: هدف از آن بار کمرشکن غم و رنج حاصل از مشاهده کفر و شرک و تبهکاری ها و خونریزی ها و ستمگری ها و نابسامانی های جامعه پیش از نبوت، و تلاش و کوشش آن حضرت برای هدایت مردمان و دفع اذیت و آزار ایشان در آغاز نبوت است.

قرائن آیات به خوبی نشان می دهد که منظور همان مشکلات رسالت و نبوت، و دعوت به سوی توحید و یکتا پرستی، و برچیدن آثار فساد از آن محیط بسیار آلوده بوده است، نه تنها پیامبر صلی الله علیه وسلم که همه پیغمبران در آغاز دعوت با چنین مشکلات عظیمی روبرو بودند، و تنها با امداد های الهی بر آنها پیروز میشدند، منتها شرائط محیط و زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم از جهاتی سخت تر و سنگینتر بود.

«الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ» (3):

«همان بار سنگینی که پشت تو را در هم شکسته بود؟» «أَنْقَضَ»: سنگینی کرده بود.

گرانبار ساخته بود. مجازاً شکستن پشت معنی می دهد.

پروردگار با عظمت ما به ذکر موهبت دیگری از مواهب عظیم خود به پیامبر صلی الله

علیه و سلم پرداخته می‌افزاید: آیا ما بار سنگین را از تو برداشتیم؟! همان باری که سخت بر پشت تو سنگینی می‌کرد (الذی انقض ظهرك). (انقض) از ماده (نقض) به معنی گشودن گره طناب، یا جدا کردن قسمت‌های به هم فشرده ساختمان است، و (انتقاض) به صدائی گفته میشود که به هنگام جدا شدن قطعات یک تعمیر از یکدیگر بگوش می‌رسد، و یا صدای مهره‌های کمر به هنگامی که زیر بار سنگینی قرار می‌گیرد.

این کلمه در مورد شکستن پیمان‌ها و قرار داد‌ها نیز به کار میرود و می‌گویند فلان کس نقض عهد کرد.

به این ترتیب آیه فوق می‌گوید: خداوند آن بار سنگین و کمر شکن را از تو برداشت. این کدام بار بود که خداوند از پشت پیامبرش برداشت؟ قرائن آیات به خوبی نشان می‌دهد که منظور همان مشکلات رسالت و نبوت، و دعوت به سوی توحید و یکتاپرستی، و برچیدن آثار فساد از آن محیط بسیار آلوده بوده است، نه تنها پیامبر صلی الله علیه و سلم، که همه پیامبران در آغاز دعوت با چنین مشکلات عظیمی روبرو بودند، و تنها با امداد‌های الهی بر آنها پیروز می‌شدند، منتها شرائط محیط و زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم از جهاتی سخت‌تر و سنگین‌تر بود.

« وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ » (4):

و آوازه تو را بلند نکردیم و بالا نبردیم؟ مقام و جایگاه تو را بلند گردانیدیم و یاد و ذکر و آوازه‌ی تو را در مناره‌ها، منبرها و دفترها بلند ساختیم؛ تو یتیم بودی و کسی تو را نمی‌شناخت. تو بی‌کس بودی و کسی را نداشتی. عموهای تو که قرار بود پشتیبان تو باشند، علیه تو ایستادند و این ما بودیم که در کنار تو قرار داشتیم، پشتیبان تو بودیم و نگذاشتیم پشت تو شکسته شود.

مجاهد فرموده است: هرگاه نامی از الله برده شود نام محمد صلی الله علیه و سلم در کنارش برده می‌شود. و قتاده گفته است: خدا نام او را در دنیا و آخرت بالا برده است، هر خطیب و شهادت‌دهنده و نمازگزاری ندا می‌دهد: «أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله».

در حدیث آمده است: «جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد! خدایت می‌گوید: آیا می‌دانی چگونه یاد و نام تو را رفیع گردانده‌ام؟ گفتم: خدا می‌داند. گفت: وقتی نامی از من برده شود، نام تو نیز با من می‌آید.» (مختصر ۴۵۲/۳).

در البحر آمده است: در شهادت و آذان و اقامه و تَشَهُد و حُطْبَه، و در بسی موارد در قرآن و غیره نام پیامبر با نام خدا قرین است و از پیامبران و ملت‌های آنها خواسته است که به محمد صلی الله علیه و سلم ایمان بیاورند. (البحر المحيط ۴۸۸/۸).

در این مورد حسان بن ثابت سروده است: «و ضمَّ الإله اسمَ النبی إلى اسمه إذا قال فی الخمس المؤذن أشهد و شقَّ له من اسمه لیجله فذو العرش محمود و هذا محمد». «خدا نام پیامبر را در آذان پنجگانه در کنار نام خود قرار داد. و از اسم خود برایش اسمی مشتق کرد تا او را والا بدارد، نام خدای صاحب عرش محمود است و نام این محمد». (مختصر ۴۵۲/۳).

« فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا » (5):

«پس بی‌گمان با دشواری آسانی است». یعنی: به راستی که بعد از هر سختی آسانی است، بعد از هر تنگدستی گشایش است، بعد از غم خوشحالی است و بعد از شب غم، صبح شادی فرا می‌رسد. بناءً سختی و دشواری استمرار نمی‌یابد و رنج و پریشانی باقی نمی‌ماند.

«عُسر و یُسْر»: این دو کلمه ضد هم هستند. عُسر به معنی سختی است و یُسْر به معنی آسانی.

مفسران فرموده‌اند: در مکه پیامبر صلی الله علیه وسلم و یارانش بر اثر اذیت و آزار مشرکین سخت در مَضِيقَه و تنگنا بودند. لذا به منظور تسلی خاطر و آرامش قلب و تقویت امیدش، خدا وعده‌ی راحتی و آسایش را به او داد، همان‌طور که در آغاز سوره نعمت‌های عطا شده به او را برشمرد. و فرمود: کسی که این نعمت‌های گرانقدر را به تو عطا کرده است، تو را بر آنان پیروز می‌کند، و کارت را استوار می‌گرداند، و این سختی را به زودی به آسایش تبدیل می‌کند. از این رو آن را در قالب مبالغه تکرار کرده و گفته است:

« إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا » (6):

مسئلاً با سختی و دشواری، آسایش و آسودگی است. یعنی: بی‌گمان در جنب دشواری‌ای که ذکر شد، آسانی دیگری است.

پس افسرده و غمگین مشو. در حدیث آمده است: «سختی بر دو آسانی پیروز نمی‌شود». (اخراج از حاکم و بیهقی).

مفسرین در تفسیر این آیه متبرکه مینویسند: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (5) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (6)» این مژده بزرگی است که هرگاه سختی و دشواری در میان آید آسانی همراه آن خواهد بود، حتی اگر سختی و دشواری در سوراخ سوسماری (کربوری) برود آسانی بر آن وارد می‌شود و آن را بیرون می‌آورد. همان‌طور که خداوند متعال می‌فرماید: «سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا» (سوره الطلاق: 7). «خداوند بعد از سختی، آسانی خواهد آورد». و همان‌طور که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «فرج به همراه سختی و آندوه است و آسانی با سختی همراه است».

و معرفه آمدن کلمه‌ی «عسر» در هر دو آیه بر این دلالت می‌کند که سختی و دشواری یکی است و نکره بودن کلمه «یسر» نشانگر آن است که آسانی تکرار خواهد شد. و معرفه بودن کلمه‌ی «العسر» که الف و لام آن بر استغراق و عموم میبانشد دال بر این است که سختی و دشواری هرچند شدت یابد در آخر آسان خواهد شد و آسانی با آن همراه خواهد بود. سپس پیامبرش را به صورت مخاطب اصلی و مومنان را به تبع او دستور داد تا خدا را سپاس گذارند و وظیفه خود را در برابر عظمت او انجام دهند و فرمود:

سبب نزول آیه مبارکه:

روایت شده است که چون مشرکان مسلمانان را به فقر و نداری طعنه زدند، این آیه نازل شد. ابن‌جریر طبری از حسن بصری (رض) روایت کرده است که گفت: چون این آیه نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مژده تان باد که بر شما آسانی آمد، هرگز یک دشواری بر دو آسانی غالب نمی‌شود».

«فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» (7):

وقتی از کار هایت فراغت یافتی و در دل تو چیزی که آن را دچار مشکل نماید باقی نماند در دعا و عبادت بکوش. به طاعت رو آور، به ادای نوافل و فضایل بیشتر بپرداز و از اعمال نیکو توشه بگیر.

«فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» هرگاه (از کار مهمی) بپرداختی، به دنبال آن (به کار مهم دیگری بپرداز و در آن بکوش و) رنج ببر (و فرجام کاری را آغاز کار دیگری کن).
«فَرَغْتَ»: فراغت یافتی. تمام شدی و بیکار ماندی. «انصَب»: رنج ببر. مؤمن باید انسان متحرک و پویایی باشد و پس از فراغت از وظیفه‌ای، آماده کوشیدن و سختی کشیدن در وظیفه دیگری باشد. چون: ما زنده به آنیم که آرام نگیریم.

قابل یادآوری است که فحوای این آیه مبارکه؛ بیانگر ترسیم و نقشه زندگی هر مسلمانی است که برای پیامبر صلی الله علیه وسلم وضع شده تا آن شیوه و منهج را در حیات و زندگی روزمره خویش و مسلمانان تطبیق نماید تا به بهشت نایل آیند و از عذاب دوزخ نجات و رهایی یابند؛ یعنی هرگاه از یک کار دینی فارغ شد خود را برای یک کار دنیایی آماده سازد.

یعنی انسان باید بعد از فارغ شدن از هر کار و مسئولیتی، آماده پذیرش مسئولیت دیگر و تلاش و کوشش دیگر باشد.

بطور نمونه هرگاه از نماز فراغت یافت به ذکر و دعا و چون از آن فارغ شد، به امور دنیوی مشغول شود. شخص مسلمان زندگی جدی و سختی دارد و هیچ‌گاه وقتی را برای بازی، شوخی، تنبلی، بیکاری و ... نخواهد یافت.

«وَالِی رَبِّكَ فَارْغَبْ» (8)

و یکسره به سوی پروردگارت روی آر (و تنها بدو دل و امید ببند، و جز به او خود را مشغول مساز). یعنی تنها به پروردگارت روی آور. اِهتمام و توجه خود را به این دنیای ناپایدار و رفتنی مصروف مدار. این کثیر گفته است: یعنی وقتی از امور و کارهای دنیا فراغت یافتی و از آن قطع علاقه کردی، به عبادت برخیز و با شادابی و نشاط و قلبی فارغ به عبادت خدا بشتاب، و قصد و نیت خود را خالصانه برای خدا قرار بده (مختصر ۴۵۳/۳).

هكذا مفسران در تفسیر آیه مبارکه: «وَالِی رَبِّكَ فَارْغَبْ» می نویسند: و برای اجابت دعای خود فقط به پروردگارت روی بیاور و از کسانی مباش که وقتی کار و بارشان تمام می‌شود به بازی و سرگرمی مشغول میشوند و از پروردگار خود و از ذکر او اعراض میکنند. و اگر چنین کنی آنگاه از زیان کاران خواهی بود. همچنان برخی از مفسران در معنی آیه مبارکه نگاشته‌اند: هرگاه از نماز فارغ شدی و آن را کامل نمودی در دعا بکوش و در خواستن نیاز هایت به او روی بیاورد. و کسی که چنین گفته بر مشروعیت دعا و ذکر بعد از نمازهای فرض استدلال کرده است.

مفهوم توصیه به صبر در اسلام:

پروردگار با عظمت ما میفرماید: «وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (سوره انفال: 46) (و صبر و استقامت کنید که خداوند با استقامت کنندگان است!)
همچنان در جایی دیگر میفرماید: «إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (سوره یوسف: 90) (هر کس تقوا پیشه کند، و شکیبایی و استقامت نماید، (سرانجام پیروز

میشود) چرا که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند! و باز هم در (آیه 10 سوره زمر) میفرماید: «إِنَّمَا يُوفِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت میدارند!).

«فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ» (سوره هود: 49) (بنابراین، صبر و استقامت کن، که عاقبت از آن پرهیزگاران است!) پس شما را بر صبر نمودن توصیه می‌کنیم که ان شاءالله مشکلات بزودی حل خواهند شد چرا که برآستی پس از سختی آسانی در راه است: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» سوره انشراح 6. یعنی: بلی با دشواری آسانی است.

مفهوم «ان مع العسر يسرا»:

بسیاری از کسانی می‌پرسند که با توجه به این آیه چرا بعضی مسلمان‌ها تا آخر عمرشان سختی میبینند؟ همیشه مصیبت‌ها دنبال هم می‌آیند در زندگی شان؟ (بدون اینکه آسانی بیاید!) حتی تا آخر عمرشان در عذابند؟ حتی آنهایی که بیشتر از همه طاعات و عبادات میکنند؟

در جواب باید گفت: چون خدای متعال بر آنها منت گذاشته و با این بهانه بسیاری از گناهانشان را پاک میکند، زیرا مصائب و سختی‌ها و بلاها، کفاره گناهان هستند، و خوشحال آن کسانی که در بلا و مصیبت صبوری پیشه میکنند چرا که همین سختی‌ها و ناخوشی‌ها اگر با صبوری تحمل شوند موجب کفاره گناهانشان میشود، و شاید این لطف و رحمت الهی (تحمل و صبوری در برابر مشکلات) نصیب هر کسی نشود.

أبوهریره رضي الله عنه می‌گوید: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ يَرِدِ اللَّهَ بِهِ خَيْرًا، يَصِبْ مِنْهُ». (بخاری: 5645) یعنی: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «خداوند به هرکس که اراده خیر داشته باشد، او را گرفتار بلا میسازد». و خدای متعال در مورد کسانی که صبور هستند می‌فرماید: «إِنَّمَا يُوفِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (سوره الزمر: 10). یعنی: بی تردید شکیبایان پاداش خود را بی حساب [و] به تمام خواهند یافت. و باز أبوهریره رضي الله عنه روایت میکند: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ، مِنْ حَيْثُ أَتَتْهَا الرِّيحُ كَفَّاتَهَا، فَإِذَا اعْتَدَلَتْ، تَكْفَأُ بِالْبَلَاءِ، وَالْفَاجِرُ كَالْأَرْزَةِ، صَمَاءٌ مُعْتَدِلَةٌ، حَتَّى يَفْصِمَهَا اللَّهُ إِذَا شَاءَ». (بخاری: 5644). یعنی: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مثال مؤمن، مانند ساقه گیاهی است که از هر طرف، بادی به سراغش می‌آید و او را کج می‌کند. و هنگامی که باد آرام می‌گیرد، راست می‌شود. (همیشه در بلا و مصیبت بسر میبرد و این مصیبت‌ها باعث کفاره گناهان اش می‌گردند). اما فرد فاجر، مانند درخت کاج، سخت و استوار است تا اینکه مرگ اش فرا می‌رسد و خداوند او را نابود می‌گرداند». (یعنی کمتر دچار گرفتاری می‌شود).

و ابوسعید خدری و ابوهریره رضي الله عنهما می‌گویند: «مَا يَصِيبُ الْمُسْلِمَ مِنْ نَصَبٍ وَلَا وَصَبٍ، وَلَا هَمٍّ وَلَا حُزْنٍ، وَلَا أَدْيٍ وَلَا غَمٍّ، حَتَّى الشُّوْكَةِ يَشَاكُهَا، إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ». (بخاری: 5642).

یعنی: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «مسلمان، دچار هیچگونه خستگی، بیماری، نگرانی، ناراحتی، گرفتاری و غمی نمی‌شود مگر اینکه خداوند به وسیله آنها، گناهانش را می‌بخشد. حتی خاری که به پایش می‌خورد» (باعث کفاره گناهانش میشود).

و در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده که فرمودند: «الدُّنْيَا سَجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ» مسلم (2956). یعنی: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است. و پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد صبر و شکر بنده مؤمن فرموده است: «عَجَبًا لِأَمْرِ

المؤمن إن أمره كله خير، وليس ذاك لأحد إلا للمؤمن؛ إن أصابته سراء شكر؛ فكان خيراً له، وإن أصابته ضراء صبر؛ فكان خيراً له». (روایت مسلم).

یعنی: چه عجیب است امر مؤمن، همه امورش برایش خیر ست، و این برای کسی نیست مگر برای مؤمن، اگر نعمت به وی برسد شکر میکند، و این شکر کردن برایش خیر است، و اگر مصیبت به وی برسد صبر میکند، و این صبر کردن برایش خیر است. و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «حفت الجنة بالمكاره وحفت النار بالشهوات». مسلم (2822) و ترمذی (2559). یعنی: بهشت با سختیها پوشیده و جهنم نیز با شهوات پوشیده شده است.

بنابراین هرگاه بنده ی مومن متقی در بلا و مصیبتی قرار گرفت، باید آنرا به نعمت تبدیل کند! چگونه؟ با صبوری و سپاسگذاری کردن و راضی شدن به تقدیر الهی و توکل کردن به او در دفع آن سختی... تا بدین ترتیب آنرا کفاره ی گناهانش کند.

در ضمن اینگونه هم که شما تصور می کنید نیست!؟ چرا که هر کسی در زندگی خود هم خوشی داشته و هم ناخوشی، و شاید در این میان بعضی از مومنان بیشتر در سختی ها باشند، که گاهی آن سختیها نتیجه اعمال و کارهای خودشان است چنانکه الله تعالی می فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» (شوری 30). یعنی: اگر شما را مصیبتی رسد، به خاطر کارهایی است که می کنید و خدا بسیاری از گناهان را عفو می کند.

و گاهی خدای متعال بنا به حکمت خویش وی را می آزمايد، چنانکه میفرماید: «وَلَيَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالنَّمَرَاتِ وَبَشِيرٍ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُّصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» (سوره بقره/ 155). یعنی: قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مالها و جانها و میوهها، آزمایش می کنیم؛ و بشارت ده به استقامت کنندگان، آن کسانی که چون مصیبتی به آنها برسد گویند: «ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم» آنان درود و رحمت خدا شامل حالشان است و ایشان هدایت شوندگان هستند.

خداوند متعال خبر داده است که حتماً بندگان را به مشکلاتی گرفتار می نماید و با مصایبی میآزماید (از قبیل آفت های آسمانی، غرق شدن، ضایع شدن، و اموالی که پادشاهان ستمگر و راهزنان با زور و فشار می ستانند. اما به هر حال اینگونه نیست که کل عمرش در سختی و عذاب باشد! و این تصور صحیح نیست و ما آنرا نمی پذیریم.

هدف از شق صدر رسول الله:

هدف از شق الصدر برای رسول گرامی اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم چه بوده است؟

اولاً حادثه «شق الصدر» یعنی: «شکافتن سینه» پیامبر صلی الله علیه و سلم، هنگامی رخ داد که در قبیله بنی سعد برای رضاعت نزد حلیمه سعديه بود تا اینکه بنا به گزارش ابن اسحاق چند ماه بعد، و یا بنا به نظر محققان در سن چهار سالگی ماجرای شکافته شدن سینه اش پیش آمد. مسلم از انس (رض) روایت کرده است که جبریل علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد، در حالی که با اطفال سن و سالش بازی می کرد. او را از جای برگرفت و بر زمین خواباند و سینه او را برشکافت و قلب او را خارج ساخت، و از درون آن، لخته خونی را بیرون کشید و گفت: این است بهره شیطان از تو! آنگاه دل او را در طشتی زرین با آب زمزم شستشو داد؛ و سپس و به جای نخستینش

بازگردانید و سینه اش را دوخت. پسر بچه ها نزد مادرش یعنی دایه اش شتافتند و گفتند: محمد را کشتند! همگی در پی یافتن او شتافتند. وقتی او را یافتند، رنگ رخساره اش دگرگون شده بود. انس (رض) می فرماید: من جایی آن دوخت و دوز جبرئیل را روی سینه پیامبر صلی الله علیه و سلم می دیدم (صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب الاسراء، جلد 1، صفحه 147، ح 261).

حلیمه سعدیه پس از این واقعه ترسید و او را به مادرش بازگردانید. و حادثه شکافتن سینه پیامبر صلی الله علیه و سلم سه بار در حیاتش رخ داده است.

1- هنگام کودکی همانطور که بیان شد و این روایت در صحیح مسلم آمده است، و حکمتش همان بود که آن دو ملائکه بیان کردند و گفتند: «این است بهرة شیطان از تو»، و یک لخته خونی را از قلبش جدا کردند.

2- قبل از بعثت، و حکمتش این بود که با قلب کاملتر و قویتری وحی را استقبال کند. حافظ ابن حجر در کتابش «الفتح» در شرح اسراء و معراج گفت: «و شکافتن سینه پیامبر صلی الله علیه و سلم هنگام بعثت ثابت شده است همانطور که ابو نعیم این روایت را در کتاب «الدلائل» بیان کرده است»، و نویسندگان سیرت پیامبر صلی الله علیه و سلم نیز این حادثه را بیان کرده اند.

3- قبل از حادثه اسراء و معراج، و حکمتش این بود که با قلب پاکتر و قویتری برای مناجات با خداوند بطور مستقیم آماده گردد، و این حادثه در صحیحین و همچنین کتب احادیث دیگر ثابت شده است.

آثار گناه:

1- یکی از مهمترین آثار گناه، محروم شدن از علم و دانش است؛ علمی که خداوند در قرآن و سنت قرار داده است و مایه سعادت دنیوی و اخروی بشر است؛ انسان های گناهکار از این علم محروم میشوند. الله عزوجل میفرماید: «...وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (سوره البقره آیه: 282) «از خدا بترسید و تقوی داشته باشید، خداوند شما را می آموزد.»

امام شافعی رحمه الله میفرماید: «همانا علم، نور خداست و نور خدا به انسان های گناهکار داده نمی شود.»

2- گناه و معاصی عقل انسان را فاسد و خراب میکند و قوه ادراک و خوب فکر کردن را از انسان میگیرد و انسان را در هر امری به چالش میکشاند. از بعضی از سلف صالح (رحمهم الله) نقل شده است که میفرماید: «هر کس معصیت خدا کند، عقل او ضایع می شود و گناه، نور عقل را از بین می برد و ضعف و سستی جایی آن را میگیرد.»

3- گناه و معصیت، قلب را ضعیف و تاریک میکند و آن را به خرابیهای تبدیل میکند که هیچ اراده و تصمیم خوبی از آن تراوش نمیکند. با اصرار بر گناه و انباشته شدن آن، خداوند قلب گناهکار را مهر میکند؛ به همین دلیل، قلب انسان، کور و صاحب آن در زمره غافلان محشور میشود. آتش جهنم اول قلبها را مورد حمله قرار میدهد و آن را با بدترین شعلهای خود می سوزاند.

4- گناه، انسان را ذلیل و خوار می کند و عزت و سربلندی را از او می گیرد. قال الله تعالی: «مَنْ كَانَ يَرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ» (سوره فاطر « آیه 10)

اگر کسی عزت و سر بلندی می‌خواهد، همانا تمامی عزت از آن الله است.»

5- یکی از اثرات بد گناه، از بین رفتن «حیاء» است. حیاء که مایه زنده بودن قلب و اصل همه خوبی‌ها و خیرهاست، بر اثر تکرار گناه و اصرار بر آن، از بین می‌رود. رسول اکرم صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «الْحَيَاءُ خَيْرٌ كُلُّهُ» صحیح مسلم حیاء همه اش خیر است.

6- گناه باعث از بین رفتن رزق و روزی و نعمتهای خدا بر بندگان میشود و سبب می‌شود که برکت از رزق و روزی و عمر و علم و عمل انسان گرفته میشود. قال الله تعالی: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (سوره الأعراف: 96) «اگر مردمان این شهرها و آبادی‌ها به خدا و انبیاء ایمان می‌آوردند و از کفر و معاصی پرهیز میکردند؛ درگاه خیرات و برکات آسمان و زمین را بر روی آنها میگشودیم.»

رسول اکرم می‌فرماید: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَحْرُمَ الرِّزْقَ بِالذَّنْبِ الَّذِي يَصِيبُهُ» ابن حبان- حسن «همانا شخص به وسیله ی گناهی که انجام میدهد از رزق و روزی محروم میشود.»

7- گناه سبب میشود که شیاطین و جنها به انسان نزدیک و بر او مسلط شوند و او را مورد آزار و اذیت قرار دهند و روز به روز بسوی فساد و هلاکت بکشانند.

8- گناه سبب نافرمانی و گستاخی خانواده و فرزندان بر فرد میشود. تا جایی که فرزندش- فرزند دل‌بند و جگرگوشه‌اش که او را با خوندل بزرگ کرده- بر او جرأت پیدا میکند و او را مورد آزار و اذیت و نافرمانی قرار میدهد. اما اطاعت و بندگی خدا، انسان را در مقابل همه این مصائب حفظ میکند و فرزند را عصای دستش و نور چشمش قرار میدهد.

9- اما بدترین اثر گناه: همانطور که انسان خدا را فراموش میکند، خداوند نیز او را فراموش میکند. خداوند برای چنین شخصی دو عقوبت قرار داده است. به این آیات توجه کنید:

الف: وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (سوره الحشر: 19)

(مانند کسانی نباشید که خدا را از یاد برده اند، پس خدا هم خودشان را از یاد خودشان برد مصالح و اسباب سعادت خود را همچنین خوبی را از بدی تشخیص نمی دهند- آنان همانا بدکارانند)

ب- قال تعالی: ... نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (سوره التوبه آیه 67)

(خداوند را فراموش کرده اند و خدا هم ایشان را فراموش کرده است.) خداوند آنها را در دنیا و آخرت فراموش میکند و آنها را از لطف و رحمت خود محروم میکند.

10- گناه باعث می‌شود که فرشتگان خدا از انسان دور شوند. فرشتگان خدا در همه حالات همراه انسان هستند و مایه نزول رحمت و مغفرت و برکت خدا بر انسان هستند. زمانی که انسان معصیت و نافرمانی الله عزوجل میکند، فرشتگان از انسان دور می‌گردند و انسان از این لطف خداوند محروم میشود.

11- یکی از عواقب گناه فساد و خرابی در آب و هوا و زراعت و میوه‌ها میباشد. الله تبارک و تعالی می‌فرماید: **ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»** (سوره الروم: 41) (تباہی و خرابی در دریا و خشکی به خاطر کارهایی پدیدار گشته است که مردمان انجام میداده اند. بدینوسیله خدا سزای برخی از کارهایی را که انسان‌ها انجام میدهند، بدیشان می‌چشاند تا اینکه آنها برگردند.)

12- گناه، انسانها را به وسیله سیل و زلزله، رانش زمین و طوفان و صاعقه و انفجار هلاک میکند و از بین می‌برد.

از ام المومنین زینب بنت جحش روایت شده که میفرماید: «یا رسول الله اَنْهَلِكُ وَفِيْنَا الصَّالِحُونَ؟ قال: نَعَمْ إِذَا كَثُرَ الْخَبَثُ» متفقٌ علیه «ای رسول الله آیا در حالی که انسانهای صالح در بین ما هستند، دچار هلاکت میشویم؟ فرمود: بله، هرگاه فسق و فجور زیاد شود. از سهل بن سعد روایت شده است پیامبر خدا -صلي الله عليه وسلم- فرمود: «سیکون في آخر الزمان خسف، وقذف ومسح» قيل: ومتي ذلك يا رسول الله؟ قال: «إذا ظهرت المعازف و القينات». «در آخر الزمان زبونی و خواری، دشنام و ناسزا و زشتی و بد شکلی ظاهر میشود سؤال شد چه وقت ای پیامبر خدا؟ فرمودند «وقتی که آلات موسیقی و زنان خواننده ظاهر شوند». صحیح جامع الصغیر.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره التین

جزء 30

این سوره در «مکه» نازل شده و مکی بوده و دارای 8 آیه است

وجه تسمیه:

سبب نامگذاری این سوره به سوره‌ی «تین» به دلیل قسم خوردن به آن در بدایت سوره است، «والتین والزیتون﴾ ۱﴿».

همچنان مفسران علت تسمیه این سوره را چنین بیان گرفته اند: که پروردگار عزوجل در آغاز این سوره به چهار چیز پر اهمیتی قسم یاد کرده است. «والتین والزیتون﴾ ۱﴿ و طور سینین﴾ ۲﴿». (قسم به انجیر و زیتون، یا قسم به سر زمین شام و بیت المقدس). طوری که یادآور شدید نام این سوره «التین» است و از آیه اول این سوره اخذ گردیده است. قسم پروردگار در آغاز سوره به «تین: انجیر» و «زیتون» بدین معنی و مفهوم است که در انجیر و زیتون خیرات و برکات بسیاری متعددی نهفته است.

برخی از مفسرین مینویسند که این گونه قسم ها در سوره «التین» اشاره به مراحل چهار گانه خود شناسی انسان را میرساند، و ناظر به آیه: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ 33 آل عمران» است. (براستی که خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید).

- «تین» اشاره است به دوران و مقام آدم علیه السلام (که در جنت به آن آراسته بود).
- طور سنین اشاره به مقام حضرت موسی علیه السلام (که تفصیل آن در سوره آل عمران) آمده است.

- «البلد الامین» اشاره به مقام رفیع حضرت محمد صلی الله علیه وسلم دارد که تنها در سایه دین اسلام میسر است (سوره آل ابراهیم). یعنی انسان با طی این مراحل است که به احسن تقویم میرسد.

سایر روایات مفسران در باره «تین» و «زیتون»:

تعداد از مفسران در تفاسیر خویش برخی از روایات را در باره «تین» و «زیتون» منقول داشته اند، که بادر نظر داشت عدم ثقه بودن منابع آن صرف برای معلومات بشرح ذیل بیان می یابد:

- مقصود از «تین» و «زیتون» همان دو میوه معروف است؛
- «تین» مسجدی است که حضرت نوح (ع) روی کوه جودی بنا کرد و «زیتون» مسجد شهر قدس است؛
- «تین» و «زیتون» اشاره به سرزمین هایی است که درخت انجیر و زیتون در آن پرورش می یابد؛
- «تین» و «زیتون» نام دو کوه در شام است؛
- «تین» و «زیتون» نام دو شهر است؛
- «تین» و «زیتون» نام دو مسجد در شام است؛
- «تین» مسجد الحرام و «زیتون» مسجد اقصی است؛
- «تین» شهر دمشق و «زیتون» شهر قدس است؛

- «تین» مسجد دمشق و «زیتون» مسجد شهر قدس است؛
- «تین» کوهی است که دمشق بر آن بنا شده و «زیتون» کوهی در شهر قدس است؛
- «تین» مسجد اصحاب کهف (کهف: 21) و «زیتون» مسجد شهر قدس است؛
- «تین» کوه «طور تینا» و «زیتون» کوه «طور زیتا» است؛
- «تین» اشاره به دوران حضرت آدم (ع) و «زیتون» اشاره به دوران حضرت نوح (ع) است؛
- «تین» و «زیتون» سرزمین فلسطین است؛
- هستند مفسرین که در تفاسیر خویش مینویسند که هدف از زیتون، همانا زیتون بیت المقدس است.

کوه زیتا یا کوه زیتون:

نام کوه زیتون از درخت زیتون که به اندازه زیادی در این کوه وجود داشته، مأخوذ شده است، کوه زیتون را اعراب به «کوه طور» و یا کوه «طور زیتا» نیز می شناسند و قریه طور بالای این کوه موقعیت دارد. این کوه در شرق شهر بیت المقدس واقع است، کوه است که بر تمام شهر بیت المقدس مشرف میباشد. ارتفاع این کوه از سطح بحر تقریباً به 826 متر میباشد. میگویند حضرت مسیح عیسی بن مریم به منظور فرار از آزار و اذیت یهودی ها به کوه زیتون پناه می برد. و در انجیل متی خطاب به بیت المقدس گفته است: ای اورشلیم، ای قاتل انبیاء و ای شهری که به سوی فرستادگان الهی سنگ پرتاب میکنی، چند بار خواستم فرزندان ترا همان گونه که مرغ چوچه های خود را زیر پر و بال خود میگیرد جمع کنم ولی نخواستید پس بروید که این منزل تنها به صورت مخروبه ای برای شما باقی خواهد ماند.

تعداد آیات ، کلمات و حروف سوره التین :

قبل از همه باید گفت که سوره تین ، پس از سوره ی بروج شرف نزول یافته است .
سورة «التین» مکی است و دارای (1) رکوع، (8) هشت آیت، (32) سی و دو کلمه، (165) یکصد و شصت و پنج حرف، و (33) سی و سه نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

پیوند و ارتباط سوره التین با سوره الانشراح :

سوره ی شرح از کاملترین و زبده ترین انسان (پیامبر بزرگوار محمد صلی الله علیه وسلم) از جهت آفرینش و خلق و خو، بحث نموده و سوره التین هم از نوع ترکیب و ساختمان ظاهری انسان و فروافتادنش در پایین ترین مراتب دستاوردهای خود و با رسیدنش به نور حق، خبر می دهد.

اسباب نزول سوره التین :

ابن جریر از طریق عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: که در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم اشخاصی بودند که سن و سال شان بالا رفته پیر شده بودند وقتی که به دلیل پیری عقل و اندیشه شان را از دست داده، در این باره آنها از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کردند. پس خدای متعال وحی فرستاد و آنها را معذور داشت و فرمود اجر و پاداش اعمال خیری که در راه اسلام قبل از دست دادن عقل و خرد خود انجام داده اند نصیب آنها ست. (مواخذ: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تالیف: شیخ حسنین محمد

مخلوف و اسباب نزول تالیف علامه جلال الدین سیوطی، سوره تین)

زمان نزول سوره تین :

قتاده می فرماید که این سوره مدنی است. از ابن عباس (رض) در این باره دو قول نقل شده است. یکی آن که این سوره مکی است و دیگری آن که این سوره مدنی است. اما جمهور علماء آن را مکی قرار می دهند و نشانه ی آشکار مکی بودن آن این است که در آن برای مکه ی مکرمه ی عبارت «وهذا البلد الامین» «و این شهر پر امنیت» به کار رفته است. واضح است که اگر این سوره در مدینه نازل شده بود، در آن صورت به کار بردن عبارت «و این شهر» برای مکه نمی توانست درست باشد. افزون بر آن از دقت و توجه به مضمون سوره «تین» نیز چنین احساس می شود که این سوره از سوره های نازل شده در دوران آغازین مکه است، چراکه در آن هیچ نشانی از این دیده نمی شود که به هنگام نزول آن کشمکش کفر و اسلام آغاز شده باشد و در آن همان لحن بیان سوره های دوران آغازین مکی دیده می شود که در آن ها به صورت بسیار مختصر و جذاب به مردم فهمانده شده است که سزا و جزای آخرت ضروری و به طور کامل منطقی است.

موضوعات مورد بحث در سوره تین :

سوره ی تین به بررسی دو مطلب برجسته می پردازد :

اول: اکرام الله متعال نسبت به انسان.

دوم: ایمان به حساب و جزای آخرت.

این سوره با قسم به اماکن مقدس و شریفی آغاز شده است که الله متعال آنها را به محل نزول وحی بر پیامبران اختصاص داده است. این اماکن عبارتند از «بیت المقدس»، «کوه طور» و «مکه ی مکرمه». و قسم خورده است که انسان را در زیباترین شکل و سیما آن خلق گردیده است و اگر نعمت های پروردگارش را سپاسگزار نباشد جایگاه او پایین ترین طبقات دوزخ خواهد بود.

- هکذا در سوره تین کافر به خاطر انکار حشر و نشر توبیخ شده است؛ چرا که بعد از آن همه دلیل روشن و قطعی که بر قدرت پروردگار عالمیان در آفرینش انسان در نیکوترین شکل و زیباترین صورت ارائه شده است، باز حشر و نشر را انکار می کند: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ.»

و در خاتمه عدالت الهی را با دادن پاداش به مؤمنین و مجازات و سزا به کافران بیان کرده است: «فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ * أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ آیه متضمن:» آن است که پاداش و معاد امری است مسلم و قطعی.

ترجمه و تفسیر سوره التین

جزء 30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالْتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ ﴿١﴾ وَطُورِ سَيْنِينَ ﴿٢﴾ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ﴿٣﴾ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ﴿٥﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٦﴾ فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ ﴿٧﴾ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ ﴿٨﴾

ترجمه مؤجز:

«و التین و الزیتون» (1) قسم به تین و زیتون (دو میوه معروف انجیر و زیتون یا دو معبد بزرگ کعبه و بیت المقدس).

«و طور سینین» (2) (و قسم به طور سینا)

«و هذا البلد الامین» (3) و قسم به این شهر امن و امان (مکه معظم).

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (4) (یقناً که ما انسان را در نیکوترین صورت (در مراتب وجود) بیافریدیم).

«ثم رددنه أسفل سفلین» (5) (سپس (به کیفر کفر و گناهش) به اسفل سافلین (جهنم و پست ترین رتبه امکان) برگردانیدیم).

«إلا الذين آمنوا و عملوا الصلحت فلهم اجر غیر ممنون» (6) (مگر آنان که ایمان آورده و نیکوکار شدند که به آنها پاداش دائمی (بهشت ابد) عطا کنیم).

«فما يكذبك بعد بالدين» (7) (پس (ای انسان مشرک ناسپاس) چه تو را بر آن داشت که دین حق و روز جزا را تکذیب کنی؟)

«أليس الله بأحكم الحاكمين» (8) (آیا الله مقتدرترین و عادل ترین حکم فرمایان (حاکم مطلق) عالم نیست؟)

ترجمه و تفسیر:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه سوره هذا در باره ساختار متعادل و نیکو و زیبای بنی آدم؛ بحث بعمل آمده است:

«والتین والزیتون» (1):

(قسم به «بلد» انجیر و زیتون!

«تین» در لغت به معنی «انجیر» و «زیتون» همان زیتون معروف و مشهوری است که مردم از آن روغن مفیده را بدست میآورند.

ابن عباس (رض) فرموده است: منظور انجیری است که آن را می‌خورید، و زیتونی است که از آن روغن می‌گیرید. (قرطبی ۱۹/۱۱۰).

و عکرمه فرموده است: الله متعال به محل زرع، رشد و نمو انجیر و زیتون قسم خورده است، و انجیر بیشتر در دمشق به بدست می‌آید و زیتون در بیت المقدس. (البحر

۴۸۹/۸). و اظهر هم همین است؛ زیرا عطف کردن «کوه طور» و «البلد الامین» بر آن، دلیلی است بر اثبات این نظر. پس قسم به اماکن مقدسه‌ای صورت گرفته است که الله متعال در آن اماکن بر پیامبرانش وحی نازل کرد و آنها را مشرف و مبارک قرار داد.

در مورد اینکه آیا هدف قسم در این به این دو میوه معروف است یا هدف از قسم پروردگار چیزی دیگری است؟ مفسران تفاسیر، تاویلات و تحلیل های مختلفی را در این مورد ارائه فرموده اند. تعدادی از مفسرین بدین نظر اند که ذکر این دو میوه معروف و مشهور در این سوره اشاره به خوراکه مفیده غذایی که خواص تداوی فوق العاده زیاد و مختلف النوع را دارد.

برخی از مفسران بدین باور اند که هدف از آن میوه «تین وزیتون» در این سوره نیست، بلکه هدف از آن: طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم عبارت از: دو کوهی معروف و مشهوری است که در شهر «دمشق» و «بیت المقدس» موقعیت دارد. و این دو سرزمین، محل قیام بسیاری از انبیاء و پیامبران بزرگ خداست، یکی مبعث شدن حضرت موسی علیه السلام و دیگری مبعث شدن اسمعیل علیه السلام و محمد صلی الله علیه وسلم است که از فحوای قسم های آیت سوم و چهارم که از سر زمین های مقدسی یاد می کند میتوان فهمید.

برخی از مفسرین میفرمایند که: «التَّيْنِ»: انجیر. و ذکر آن در این سوره اشاره به دوران آدم علیه السلام است که او و زوجه اش بی بی حوا در جنت، برگ درختان و چه بسا انجیر را برای پوشش عورت خویش مورد استفاده قرار دادند: طوریکه ذکر آن در (سوره اعراف/ 22) بعمل آمده است.

کلمه «الزَّيْتُونِ»: زیتون اشاره به دوران نوح است. که آدم دوم لقب گرفته است. گویا در آخرین مراحل طوفان، نوح کبوتری را رها کرد تا در باره پیدا شدن خشکی از زیر آب جستجو کند. کبوتر با شاخه زیتونی بازگشت، از بازگشت کبوتر و نشستن آن بر شاخه زیتون نوح علیه السلام استنباط نمود که طوفان دیگر به پایان خود رسیده است. طوریکه شاخه زیتون بحیث سمبول صلح و امنیت در بین تعداد از عرب های شهرت دارد. کوه «طور زیتا» که در بیت المقدس است. (مراجعه شود: جزء عمّ شیخ محمد عبده).

مفسر ابوحیان در تفسیر «بحرالمحیط» مینویسد: «ظاهرا مراد حق تعالی سوگند به خود انجیر و زیتون است». بلی! حق تعالی به انجیر سوگند خورد زیرا انجیر میوه ای است که از تیرگی ها و آلائش هایی که لذت را میکاهد، خالص شده است به سبب آنکه تمام آن با پوست و گوشت و دانه خورده میشود هم چنین انجیر هم غذاست، هم میوه و هم دوا. انجیر غذایی است نرم و زود هضم که در معده بسیار نمی ماند، دوايي است ملین طبع، کاهش دهنده بلغم، پاک کننده کلیه ها و مثانه، فربه کننده بدن، بازکننده مسامات کبد و طحال و میوه ای است از بهترین و ستوده ترین میوه ها.

بسیاری از اطباء نیز برآنند که انجیر مفیدترین میوه ها و مغذی ترین آنها برای بدن است.

اما زیتون نیز هم میوه است، و هم میتوان از آن روغن بدست آورد و هم میتوان از آن در ترکیب بسیاری از دوا های استفاده بعمل آورد.

«وَطُورِ سَيْنِينَ» (2) :

(و قسم به طور سینین!)

مفسر خازن فرموده است: به دلیل این که درختان مبارک و مثمر در آن وجود دارد به «سینین» و «سینا» موسوم است، و هر کوهی که دارای درختان باثمر باشد، آن را «سینین و سینا» می گویند. (تفسیر خازن ۲۶۶/۴).

قابل یادآوری است که کوهی «طُورِ سَيْنِينَ»: در صحرائی سیناء موقیت دارد و حضرت موسی علیه السلام در بالای آن به مناجات با پروردگار با عظمت پرداخت. در کنار این کوه نور شریعت موسوی تابیدن گرفت (مراجعه شود به سوره: مریم/ 52). طُورِ سَيْنِينَ، همان وادی سینا که در میان مصر و فلسطین امروزی موقیت دارد. کوه طور از جمله کوه های است که در شبه جزیره سینا موقیت داشته، این کوه در دین ابراهیمی و بخصوص دین یهودیت از موقیت خاصی برخوردار است. تعداد کثیری از روایات دینی یهودی به اصطلاح از همین کوه سر چشمه میگیرد. کوه طور عبارت از همان کوه است که بنی اسرائیل بعد از سه ماه از ترک مصر به آنجا رسیدند و در جوار آن خیمه زدند.

مطابق برخی از روایات ادیان ابراهیمی، خداوند شریعت را آنجا به بنی اسرائیل عطا کرد، گوساله سامری در همین کوه ساخته شده است. در این کوه برای اولین بار وحی بر موسی علیه السلام نازل و در زیر درخت زیتون به وسیله آتش بر وی تجلی نمود. (خروج ۱۶: ۱۷) این کوه به نام های کوه حوریب، جبل الله، جبل موسی در بین مردم شهرت دارد. این کوه 2285 متر از سطح بحر ارتفاع دارد و به فاصله 30 مایلی جنوب العریش واقع می باشد.

«سینین»: به معنی زرین است که بعضی ها گفته اند که منظور همین طور سینا است که در سوره ی مؤمنون هم آمده است.

«وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» (3):

(وقسم و سوگند به این شهر امین (مکه)!

هدف از «الْبَلَدِ الْأَمِينِ»: یا شهر امین. سرزمین مکه معظمه است، سر زمینی که حتی در عصر جاهلیت هم به عنوان منطقه امن و حرم خدا شمرده میشد، و کسی در آنجا حق تعرض به دیگری نداشت.

مکه معظمه بحیث شهر «امین» نه تنها برای: انسانها، بلکه برای حیوانات، درختان و گیاهان و پرندگان میباشد، نه جانداري در آنجا کشته میشود و نه گیاهی کنده میگردد، مگر انواعی از نباتات که مردم بدانها نیازمندند (تفصیل بیشتررا میتوان در جزء عمّ شیخ محمّد عبده مطالعه فرماید).

«الْأَمِينِ»: سرزمین دارای امن و امان (مراجعه شود به سوره بقره/ 126، آل عمران / 97، قصص / 57).

در این آیات «طُورِ سَيْنِينَ وبلد الامین» دارای مفهوم واضح و روشن است که هیچگونه مناقشه را ایجاد نمی کند، طوری که در فوق یاد آور شدیم: یکی مبعث شدن حضرت موسی و دیگری مبعث شدن اسمعیل علیه السلام و محمد صلی الله علیه وسلم است. اگر در روشنائی آیات دیگری قرآن غور کنیم، به وضاحت در خواهیم یافت که میان این دو سرزمین فقط یک شباهت خاصی وجود دارد و آن اینکه هر دو منسوب به پیامبران اند و دو پیامبر جلیل القدر در آن مبعوث شده اند، در طور سینا حضرت موسی علیه وسلم و در بلد الامین پیامبر صلی الله علیه وسلم مبعوث شد، هر دو مبعث پیامبران و مهبط وحی اند. ارتباط قسم به طُورِ سَيْنِينَ وبلد الامین، با جواب قسم کاملاً واضح و هویداست، زیرا این دو سرزمین که مهبط وحی بوده و بزرگترین شخصیت های تاریخی در آن تبارز کرده اند،

بخوبی گواهی می دهند که در انسان استعداد های بزرگی گذشته شده و در بهترین ساختاری آفریده شده، مگر وجود این پیامبران بزرگ و جلیل القدر که به آن مقام بلند و رفیع رسیدند، هریک انقلاب عظیمی و عمیقی را رهبری کردند، و چون مشعل فروزان درخشیدند و شب تیره و تار جامعه جهل زده و ستم زده را روشن کردند.

بعد از ذکر این قسمهای پر محتوای چهارگانه که مختصراً بدان اشاره نمودیم، در آیت ذیل به جواب قسم پرداخته چنین می فرماید:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (4):

ما انسان را (از نظر جسم و روح) در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده‌ایم.

مجاهد فرموده است: «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ» یعنی به زیباترین سیما و بدیع‌ترین صورت او را آفریده‌ایم. (طبری ۱۵۶/۳۰).

«لَقَدْ خَلَقْنَا...»: جواب قسمهای چهارگانه است. «أَحْسَنَ»: زیباترین. بهترین «تقویم» به معنی در آوردن چیزی به صورت مناسب، و نظام معتدل و کیفیت شایسته است، و گستردگی مفهوم آن اشاره به این است که خداوند انسان را از هر نظر موزون و شایسته آفرید، هم از نظر جسمی، و هم از نظر روحی و عقلی، چرا که هر گونه استعدادی را در وجود او قرار داده، و او را برای پیمودن قوس صعودی بسیار عظیمی آماده ساخته، و با اینکه انسان جرم صغیری است،) عالم کبیر (را در او جا داده و آنقدر شایستگی ها به او بخشیده که لایق خلقت و لقد کرمانا بنی آدم ما فرزندان آدم را کرامت و عظمت بخشیدیم (سوره اسراء آیه 70) شده است همان انسانی که بعد از اتمام خلقتش میفرماید: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ» پس بزرگ و پر برکت است خدائی که بهترین خلق کنندگان است!

ولی همین انسان با تمام این امتیازات اگر از مسیر حق منحرف گردد چنان سقوط می کند که به «اسفل السافلین» کشیده می شود، لذا در آیه بعد می فرماید سپس ما او را بیاینترین مراحل باز گردانیدیم یعنی «ثم رددناه اسفل سافلین.» میگویند همیشه در کنار کوه های بلند دره های بسیار عمیق وجود دارد، و در برابر آن قوس صعودی تکامل انسان، قوس نزولی و حشتناکی دیده میشود، چرا چنین نباشد در حالی که موجودی است مملو از استعدادهای سرشار که اگر در طریق صلاح از آن استفاده کند بر بالاترین قله افتخار قرار می گیرد، و اگر این همه هوش و استعداد را در طریق فساد به کار اندازد بزرگترین مفسده را می آفریند و طبیعی است که به اسفل السافلین کشیده شود.

از فحوای آیه مبارکه «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» با تمام وضاحت در یافتیم که : انسان در اصل خلقت پستی ندارد و سقوط او در طی مراحل زندگی واقع می‌شود.

واقعاً انسان که برترین و اشرفتترین مخلوقات است، سقوطش نیز از همه موجودات

پست‌تر است. «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ ... أَسْفَلَ سَافِلِينَ» همانطوریکه در (آیه 179 سوره

اعراف) می‌فرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ». (انان همچون چهارپایان، بلکه

گمراه‌ترند.) یکی از عوامل اساسی که موجب سقوط انسان است همانا ؛ دوری انسان از

ایمان و عمل صالح، واضح است که : ایمان، عامل دوری از هر گونه پستی و نزول

است.

«ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (5):

(سپس ما او را به میان پست‌ترین پستان بر میگردانیم (و از زمره بدترین مردمان میگردانیم).

«رَدَدْنَاهُ»: او را بر میگردانیم. او را قرار می‌دهیم. کلمه (رَدَدَ) را به معنی اصلی برگرداندن، و معنی ضمنی جعل، یعنی قرار دادن و ساختن دانسته اند (روح المعانی).
«أَسْفَلَ»: پائین‌ترین. مفعول به یا منصوب به نزع خافض است.

«سَافِلِينَ»: پائین‌تران. پستان. جمع مذکر سالم است و مراد انسان هائی است که امتیاز انسانیت خود را نادیده می‌گیرند، و به جای پیمودن قوس صعودی ایمان و دینداری، قوس نزولی کفر و بی‌دینی را طی می‌کنند، و از درجه والای اعلی‌علیین به ژرفای گودال اسفل سافلین فرو می‌افتند.

مفسران مشهور جهان اسلام هر یک مجاهد و حسن فرموده اند که: «اسفل سافلین» یعنی پایین‌ترین درجات آتش و دوزخ.

ضحاک فرموده است: یعنی او را به پست‌ترین عمر که پیری است باز می‌گردانیم. (تفسیر قرطبی ۱۱۵/۱۹).

مفسر آلوسی فرموده است: از سیاق کلام چنان به نظر می‌آید که به وضعیت انسان کافر در روز قیامت اشاره دارد، و نشان می‌دهد که بعد از این که در زیباترین و بدیع‌ترین صورت آفریده شده بود، به زشت‌ترین و ناپسندترین شکل در می‌آید. (آلوسی ۱۷۶/۳۰).
«رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»: این بند آیه مبارکه، بدین واقعیت اشاره دارد که: کسانی که راه کفر و شرک و ستمگری و زورگوئی و سایر مفاصد را در پیش می‌گیرند، از مقام انسانیت سقوط می‌کنند و در نظر الله متعال از پستان پست بشمار می‌آیند، و در دنیا از زمره ناپاکان، و در آخرت از جمله دوزخیانند. (تفصیل این موضوع را در سوره: نساء/ 145، صافات/ 98، فصلت/ 29، بینه/ 6) مطالعه فرماید. همین انسان با تمام این امتیازات که برایش داده شده است، اگر از مسیر حق منحرف گردد چنان سقوط می‌کند که به اسفل السافلین کشیده میشود.

ولی در آیه بعد می‌افزاید: مگر کسانی که ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند که برای آنها پاداشی است قطع ناشدنی (الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون).

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (6)

(مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند که آنان پاداش قطع ناشدنی و بی‌منت دارند).

«غَيْرُ مَمْنُونٍ»: ناگسیختنی، قطع ناشدنی، بی‌منت (مراجعه شود به سوره فصلت/ 8، قلم/ 3، انشاق/ 25).

«ممنون» از ماده من در اینجا به معنی قطع یا نقص است، بنابراین غیر ممنون اشاره به پاداشی دائمی و خالی از هر گونه نقص است، و بعضی گفته اند منظور خالی از منت بودن است اما معنی اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

در تفسیر این آیه مبارکه باید گفت که: ایمان به تنهایی، برای نجات کافی نیست! و ایمان و عمل صالح، ارکان اساسی قرب الی الله، ایمان و عمل صالح از شاخص‌ترین، بلکه از بارزترین و مهمترین عواملی که سبب داخل شدن انسان به جنت می‌گردد همانا، ایمان و

عمل صالح است.

به یاد داشته باشید که ایمان بدون عمل، اثری ندارد، همچنان عمل بدون ایمان هم سود بخش نیست و مفید تمام نمی شود. با نگاهی کوتاه به آیات قرآن، در می یابیم که سعادت و خوشبختی انسان و جامعه در گرو دو چیز است: ایمان و عمل صالح و زندگی با ایمان و عمل شایسته.

خداوند در قرآن می فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سوره نحل، آیه 97-134).
سوره بقره، آیه (82).

هر کس از مرد و زن، کار نیکی را به شرط ایمان برای خدا به جا آرد، ما او را در زندگانی، خوش و با سعادت زنده ابد می گردانیم و اجر بسیار از عمل نیکی که کرده به او عطا می کنیم.

و در آیه دیگری می فرماید: «وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.» (سوره بقره، آیه 82) (کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، آنها یاران بهشت اند و برای همیشه در آن خواهند ماند.) «ایمان» و «عمل صالح» از جمله چیزهایی هستند که خدای متعال آنها را از ما مطالبه کرده و آنرا شرط رسیدن به کمال و سعادت بشر دانسته است. این دو مفهوم در قرآن کریم در بسیاری از موارد در کنار هم ذکر شده اند و بر تلازم آنها با یکدیگر تأکید گردیده است. نمونه ای از این آیات را با هم مرور می کنیم:

وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ (سوره بقره آیه 25) و کسانی را که ایمان آورده اند و کار های شایسته انجام داده اند، مژده که ایشان را باغ هایی خواهد بود که از زیر (درختان) آنها جوی ها روان است.

الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ (سوره رعد آیه 29) کسانی که ایمان آورده و کار های شایسته کرده اند، خوشا به حالشان، و خوش سر انجامیدارند.
فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ (سوره انبیاء آیه 94) پس هر که کار های شایسته انجام دهد و مؤمن (هم) باشد، برای تلاش او نا سپاسی نخواهد شد.
از این آیات معلوم میشود وظیفه ما در قبال خدای متعال، «ایمان» و «عمل صالح» است. علماء رابطه «ایمان» و «عمل صالح» مثل رابطه «درخت» و «میوه» میدانند. یک درخت سالم (از درختان میوه) خالی از میوه نخواهد بود، همچنین ایمان از عمل صالح جدا نخواهد شد، مگر ایمان های ضعیف و کم نور که در برابر شهوت و هوی و هوس ها از اثر می افتد و به تعبیر روشنتر عمل صالح تجسم ایمان قلبی است.

البته این سخن بدان معنا نیست که معصیتکاران یا مرتکبان کبیره کافرند آنگونه که خوارج می پنداشتند، بلکه منظور این است ایمان قوی هرگز از عمل صالح مقدم داشته شده، با این که به نظر می رسد انجام واجبات و ترک محرّمات کاری مشکل تر از ایمان است، و قاعدتاً باید مقدم داشته شود، این بخاطر آنست که قرآن با این بیان می خواهد اشاره به ریشه و اساس بودن ایمان نسبت به اعمال صالح کند. تعبیر به ایمان و عمل صالح، آنچنان تعبیر گسترده ای است که تمام مراحل ایمان به خدا و سایر مبانی اعتقادی را از یک سو، و انجام هرگونه کار شایسته فردی و اجتماعی و سیاسی و عبادی را از سوی دیگر شامل می شود.

«وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ» (عصر/3-1) در سوره عصر به زمان قسم یاد می‌کند و می‌فرماید: قسم به زمان! انسانها در زیانند، مگر کسانی که ایمان دارند، «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و عمل صالح انجام میدهند.

ایمان به تنهایی هیچ فایده‌ای ندارد؛ ایمان و عمل همیشه توأم با یکدیگر هستند.

رابطه ایمان و عمل صالح :

ایمان و عمل صالح ارتباط متقابلی با یکدیگر دارند. در آیات بسیاری از قرآن کریم به عمل صالح نیز بعد از ایمان اشاره شده است.

این دو در حقیقت مانند دو پله ترازویی هستند که سنجش بدون یکی از آن دو ممکن نیست و ایمان بدون عمل صالح، سودی نخواهد داشت. اگر کسی بدون آنکه به برنامه‌های اسلام عمل کند، ادعای ایمان داشته باشد، ایمانش، ادعایی بیش نیست و هیچ سودی به حال او نخواهد داشت.

قرآن مجید در این باره می‌فرماید: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مَنَّظِرُونَ» (انعام، 158).

آثار و فواید پیوند ایمان و عمل صالح:

فواید و ثمراتی که از توأم بودن ایمان و عمل صالح در قرآن آمده، نشان‌دهنده این است که این دو با هم ارتباط تنگاتنگ و مستقیمی دارند. اگر ایمان در اعماق جان نفوذ کند شعاع آن در اعمال انسان خواهد تابید و عمل او را صالح می‌کند؛ زیرا عمل صالح، میوه درخت ایمان و ایمان همچون ریشه می‌باشد، و وجود میوه شیرین، دلیل بر سلامت ریشه و ایمان بدون عمل صالح، درختی بی‌میوه است. بنابراین ثمره این دو عبارتست از:

محو و زدودن گناهان:

اعمال صالح موجب میشود گناهان گذشته انسان محو شود. خداوند می‌فرماید: «يَكْفُرْ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ؛ وَ بَخْشِي مِنْ غَنَاهَاتِنَا رَا مِي زِدَائِدِي.» و «ان الحسنات يذهبن السيئات؛ قطعاً نیکی‌ها بدی‌ها را از بین می‌برند».

عامل سعادت و رستگاری:

معیار سعادت انسان، ایمان و عمل صالح است: سعادت دارای درجات و مراتب مختلفی می‌باشد. عمل صالح، مرحله اولی از مراحل کمال و سعادت انسانی است و موجب صفا و طهارت در حواس و اعضا میشود.

خداوند متعال می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» هرکس از زن یا مرد عمل صالح انجام دهد، زندگی پاکیزه خواهیم داد و پاداشی بهتر از کردارش به او عطا خواهیم کرد.» (سوره نحل، 97)

عمل صالح زندگی دنیوی و اخروی انسان را تغییر می‌دهد و حیات طیب در دنیا و آخرت را نصیب افراد مؤمن نیکوکار می‌سازد. عمل صالح (نیکوکاری) همراه ایمان، بزرگ‌ترین بهایی است که خریداران فلاح و رستگاری را به آن می‌رساند.

از منظر و فهم قرآن، رستگاری محصول عمل صالح و ایمان است. بنابراین ملاک در سعادت، حقیقت ایمان و عمل صالح است، نه صرف ادعای لفظی و زبانی. آخرین درجه سعادت، رسیدن به لقای پروردگار است که با عمل صالح میسر و امکان‌پذیر

می شود: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا؛ هر کس به ملاقات پروردگارش امیدوار باشد، باید عمل صالح انجام دهد.»

در سوره عصر به زمان قسم یاد می کند و میفرماید: قسم به زمان! انسانها در زیانند، مگر کسانی که ایمان دارند، «وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ» و عمل صالح انجام میدهند. نقطه قابل توجه که در این سوره وجود دارد اینست که ایمان به تنهایی هیچ فایده ای ندارد؛ ایمان و عمل همیشه توأمان با یکدیگر هستند.

محبت آفرینی و ایجاد دوستی:

از دیگر ثمرات ایمان و عمل صالح، محبت آفرینی است که الله تعالی میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، خداوند رحمان دوستی آنان را در دل های مردم قرار می دهد. (سوره مریم، 96).

بنابراین ایجاد دوستی، یکی از ثمرات ایمان و عمل صالح است و از دیگر ثمرات این دو عبارتند از: دادن جزا و پاداش نیکو و ضایع نشدن اجر، کسب خوف و رجاء، مورد مغفرت واقع شدن، خوش عاقبتی، رزق زیاد، بهره مندی از رحمت و موهبت الهی، هدایت از ظلمات به نور، زیانکار نبودن، فوز و پیروزی بزرگ، وعده بهشت و جاودان بودن آن ... و

باید توجه داشت ثمرات و فوائد مذکور به شرط توأم بودن ایمان و عمل صالح به دست میآید و لازمه حصول آنها منوط به وجود ایمان در کنار عمل صالح است و خداوند عمل صالح را به اندازه توان و طاقت انسان تعیین کرده؛ تا افراد مؤمن بتوانند عمل صالح را در کنار ایمان انجام دهند.

علاوه بر آیات، روایات زیادی بر ارتباط متقابل ایمان و عمل صالح، تصریح کرده اند که به برخی از آنها اشاره می شود.

نتیجه گیری:

از مجموع آیات و روایات استفاده می شود که ایمان و عمل مانند دو بال هستند که پرواز با يك بال ممکن نیست. ودو واقعیت جدانشدنی هستند و مقارنت ایمان و عمل صالح در آیات و عدم مخالفت روایات وارده در این زمینه، ارتباط مستقیم و متقابل این دو را تصدیق میکند.

«فَمَا يَكْذِبُكَ بَعْدَ بِالِدِينَ» (7)

«پس بعد از این چه چیز تو را به تکذیب روز جزا و امی دارد؟» یعنی: ای انسان منکر! اکنون که دانستی خداوند تو را در نیکوترین ساختار آفریده است و هم اوست که تو را به فرودین فرود برمی گرداند پس چه چیز تو را و امی دارد که رستاخیز و جزا را منکر گردی؟ به قولی: خطاب برای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم است. یعنی ای محمد صلی الله علیه وسلم، بعد از ظهور این دلایل قاطع و گویا، باز کدامین انسان تو را تکذیب می کند؟

«أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ» (8)

«آیا خداوند حکم کننده ترین حاکمان نیست» هم در قضا و هم در عدل خویش؟ بی شک که هست؛ از آن رو که او انسان را به نیکویی و زیبایی و با بهترین ساختار آفرید، سپس کافران و منکران خویش را در فرودین فرود دوزخ افگند و مؤمنان را به درجات بلند

برتری بخشید؛ پس از عدل اوست که قیامت را برپا می‌دارد تا مظلومان داد خویش را از ظالمان بستانند.

در تفسیر المیزان در باره این آیه مبارکه مینویسد: «آیا خدا بهترین حکم‌کنندگان نیست؟» در ادامه با استفهامی توبیخی خطاب به نوع انسان میفرماید: چه عاملی تو را به این امر واداشته که جزای روز قیامت را تکذیب کنی؟ با اینکه ما نوع انسان را به دو گروه پاداش داده شده و برگردانده شده به اسفل السافلین تقسیم کرده ایم، آیا جز این است که خداوند احکم الحاکمین است و حکم او مافوق هر حاکم می‌باشد، زیرا حکم او در اتقان و نفوذ از حکم هر حاکم دیگر برتر است، و همین حکم متقن و حکیمانه اقتضای کند که این دو طائفه از انسان‌ها در جزا مختلف و متفاوت باشند، پس باید روز جزایی باشد تا هر کس مطابق عملش جزا داده شود و عقل و فطرت انسان هرگز تجویز نمیکند که روز جزایی در بین نباشد.

خواننده معزز!

در حدیث مرفوع از ابوهریره (رض) روایت شده است: «فَإِذَا قَرَأَ أَحَدُكُمْ: «وَالْتِّينَ وَالزَّيْتُونَ» ... فَأَتَى آخَرَهَا: «دَلِيسَ اللَّهِ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ؟» ... فَلْيُقَلِّ: بَلَى وَ أَنَا عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ». «هرگاه یکی از شما «وَالْتِّينَ وَالزَّيْتُونَ» را خواند، وقتی که در آخرش رسید به «اليسَ الله بأحكم الحاكمين؟» باید بگوید: بلی (خداوند داورترین داوران است) و من از زمره گواهی دهندگان هستم».

پیام های سوره تین:

- 1- نعمت های دنیوی حتی خوردنی ها، قداست دارد و مورد سوگند الهی واقع شده اند. «والتین و الزیتون».
- 2- صحت و سلامتی که از طریق غذا به دست می‌آید و امنیت، مهم‌ترین نیازهای مادی انسان است. «التین و الزیتون... البلد الامین».
- 3- قداست وحی، به زمین‌ها نیز سرایت می‌کند. «طور سینین».
- 4- امنیت شهر مکه، دعای حضرت ابراهیم است که گفت: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا» و این دعا مورد استجابت واقع شد. «هَذَا الْبَلَدِ الْاَمِينِ»
- 5- انسان در آفرینش بر همه‌ی موجودات برتری دارد. «خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِي اِحْسَنِ تَقْوِيمٍ»
- 6- خداوند بر آغاز و فرجام انسان حاکم است. «خَلَقْنَا... رَدَدْنَا»
- 7- انسان در اصل خلقت پستی ندارد و سقوط او در طی مراحل زندگی واقع می‌شود. «خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِي اِحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ اَسْفَلَ سَافِلِينَ»
- 8- انسان که برترین مخلوق است، سقوطش نیز از همه موجودات پست‌تر است. «احسن تقویم... اسفل سافلین» (چنانکه در آیات دیگر نیز میفرماید: «اولئك كالانعام بل هم اضل») دوری از ایمان و عمل صالح سبب سقوط است و ایمان، عامل دوری از هر گونه پستی و نزول است. «رَدَدْنَاهُ اَسْفَلَ سَافِلِينَ اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ»
- 10- با آنکه خداوند خالق انسان است و هرگونه بخواهد حق دارد با مخلوقش رفتار کند، اما او بر اساس عدل، حکم می‌کند و بهترین داوران است. «احکم الحاکمین»

میوجات و حبوبات ذکر شده در قرآن:

همه‌ای گیاهانی که از زمین می‌رویند از هر نظر مهم و آیت روشنی از عظمت پروردگار با عظمت میباشند. در قرآن عظیم الشان از گیاه به عنوان «نبات» بیش از 20 بار، از

درخت با عنوان «شجره» بیش از 20 بار، از میوه با عنوان «فاکهه و ثمر» بیش از 30 بار، از دانه حبوبات با عنوان «حب» بیش از 10 بار و از زراعت با عنوان «زرع» 9 بار و از سبزی با عنوان «قضب و بقل» دو بار ذکر به عمل آمده است.

«انار» (رمان) کلمه انار سه بار در قرآن عظیم الشان ذکر گردیده است. (سوره انعام آیه 99، سوره انعام آیه 141، سوره الرحمن آیه 68)

«انجیر» (تین) اسم انجیر یک بار در قرآن عظیم الشان ذکر گردیده است آنهم در سوره (تین آیه 1)

انجیر از جمله قویترین میوه ها و یا هم گفته میتوانیم که انجیر از بهترین مواد غذایی است که انسان میتواند در هر سن سال از آن استفاده نماید، انجیر میتواند به عنوان قند طبیعی برای کودکان استفاده نمود. ورزشکاران و نیز آنها که دچار ضعف یا پیری هستند می توانند از انجیر برای تغذیه خود استفاده کنند.

میگویند «افلاطون» به قدری انجیر را دوست می داشت که بعضی آن را دوست فیلسوفان نامیده اند.

«سقراط» انجیر را جذب کننده مواد نافع و دفع کننده ضرر می دانسته است.

«جالینوس» رژیم مخصوصی از انجیر برای پهلوانان تنظیم کرده بود. به پهلوانان روم و یونان قدیم نیز انجیر داده میشد.

علماء می گویند: انجیر سرشار است از ویتامین های مختلف و شکر. و در بسیاری از امراض از آن به عنوان یک دوا می توان استفاده کرد مخصوصاً هرگاه انجیر و عسل را به طور مساوی مخلوط کنند برای زخم معده بسیار مفید است.

خوردن انجیر خشک، باعث تقویت حافظه می شود و به علت وجود عناصر معدنی در انجیر که سبب تعادل قوای بدن و خون می گردد، انجیر را غذایی هر سن و سال، و هر موسوم سال و شرایطی جوی، معرفی کرده اند.

«انگور» (عنب) میوه انگور، به صورت جمع و مفرد (عنب و اعناب) بیش از 10 بار در قرآن عظیم الشان ذکر گردیده است (سوره رعد آیه 4، سوره نحل آیه 11 و یس آیه 34، سوره نحل آیه 67، سوره اسرا آیه، سوره کهف آیه 32 و 42)

«خرما» (رطب) «درخت خرما» (نخل، نخیل، نخله) کلمه نخل و نخیل در 20 آیه از قرآن عظیم الشان ذکر شده است (سوره رعد آیه 4، سوره انعام آیه 99، سوره ق آیه 10، سوره انعام آیه 141، سوره یس آیه 34)

«خیار» (بادرنگ) خیار در ماجرای بنی اسرائیل آمده که آنان به یک غذا قناعت نکردند و از موسی علیه و السلام خیار خواستند. (سوره بقره آیه 61)

«زیتون» نام زیتون 6 بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است، یک بار به طور مستقیم به درختی اشاره شده که در کوه سینا می روید و از آن روغن تولید می گردد (ذکر آن در سوره مؤمنون آیه 20).

هکذا نام درخت زیتون دو بار به تنهایی و پنج بار همراه دیگر میوه ها همچون خرما، انار، انگور و انجیر به کار رفته است. در قرآن عظیم الشان درخت زیتون از نشانه های خداوند معرفی شده (سوره نحل آیه 11) و درخت زیتون از جمله درخت مبارک و پر برکت ذکر شده است (سوره نور آیه 35) همچنین خداوند متعال به درخت قسم یاد کرده است (سوره نور آیه 35).

«موز» (کیله) موز یک بار در قرآن کریم آمده است که بهشتیان از درخت موزی که میوه اش بر روی هم چیده شده بر خوردارند (سوره واقعه آیه 29)، البته غالب مفسران قرآن عظیم الشان، «طلح» را درخت موز میدانند اما فاروقی آن را «اقاقیا» میدانند.

«پیاز» (بصل) یاد کردن از پیاز در ماجرای بنی اسرائیل است که آنان به یک نوع غذا قناعت نکردند و از موسی (ع) پیاز خواستند (سوره بقره آیه 61)

«سیر» (قوم) در قرآن کریم و در ماجرای بنی اسرائیل سیر هم یکی از خواسته های قوم، از حضرت موسی (ع) بوده است (سوره بقره آیه 61)

«ترنجبین» (من) قرآن کریم سه بار از من یاد می کند که به عنوان نعمت به بنی اسرائیل عطا شده است (سوره بقره آیه 57، سوره اعراف آیه 160، سوره طه آیه 80)

«حنا» (کافور) کلمه کافور یک بار در قرآن و آنهم در سوره «انسان آیه 5» به کار رفته است.

«زنجبیل» زنجبیل یک بار قرآن عظیم الشان یاد کرده و آن را آمیزه نوشیدنی بهشتیان یاد کرده است. (سوره انسان آیه 17)

«عدس» (نسک) قرآن کریم از عدس در ماجرای بنی اسرائیل و تقاضای آنان از حضرت موسی ذکر می کند. (سوره بقره آیه 61)

«کدو» (کدو) کدو در قرآن کریم یکبار و در سوره «صافات آیه 146» آمده و در آن اینگونه بیان شده که خداوند پس از نجات دادن حضرت یونس از شکم ماهی بر سرش بوته کدویی رویانید تا او از اشعه سوزان آفتاب در امان باشد.

میوجات و درختانی جنتی:

در مورد اینکه در بهشت چه درخت های از میوه وجود دارد، آیت و احادیث در مورد اشارت مشخصی ندارد، و این جزو علم غیب است. فقط می دانیم که، بر طبق بعضی از نصوص شرعی (کتاب و سنت) اسم بعضی از میوه ها و درخت های بهشتی ذکر شده اند، مانند میوه انار و خرما و سیب و.. و یا درخت سدر..

اما باید به این نکته مهم هم توجه نمود که: در آنجا اهل جنت هر میوه ای که بخواهند برایشان مهیا می شود، چرا که در قرآن آمده: «وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ (20) وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ» (سوره الواقعة/ 20-21). یعنی: و هر نوع میوه را که برگزینند و بخواهند، به کامل ترین و زیباترین صورت برایشان فراهم خواهد بود. و از گوشت انواع پرندگانی که بخواهند به هر صورتی که بخواهند کباب شده یا پخته شده و یا به صورتی دیگر که بخواهند برایشان فراهم خواهد شد.

و «يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ» (سوره الدخان/ 55) یعنی: آنان در بهشت هر میوه ای را که بخواهند از آنچه که در دنیا اسمش هست و از آنچه که در دنیا اسمی از آن نیست و شبیهی ندارد میطلبند، پس هر میوه ای، از هر نوع را که بخواهند بدون زحمت و مشقت فوراً برایشان حاضر می گردد.

و فرمود: «وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ؛ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ» واقعه (32-33). یعنی: همانند میوه های دنیا نیستند که در بعضی وقت ها یافت نمیشوند و فقط در برخی فصل ها در دسترس هستند و به دست آورد نشان مشکل است، بلکه میوه های بهشت همواره و همیشه وجود دارند و چیدن و استفاده از آن راحت است و انسان در هر حالتی که باشد به آن دسترسی دارد. و فرمود: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ * وَفَوَاكِهٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ» (مرسلات 40-41).

یعنی: پرهیزکاران در میان درختان متنوع و سایه سار و سرسبز و با طراوات و چشمه سارانی دیدنی هستند که از چشمه‌ی سلسبیل و رحیق سرچشمه میگیرند. و بهترین و پاکیزه ترین میوه‌هایی که دلخواه آنان است و آرزو می‌کنند برایشان مهیاست.

و فرمود: «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَنُوتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (سوره البقره/ 25). (به کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده‌اند، بشارت ده که باغهایی از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر درختانش جاریست. هر زمان که میوه‌ای از آن، به آنان داده شود، می‌گویند: «این همان است که قبلاً به ما روزی داده شده بود. (ولی اینها چقدر از آنها بهتر و عالیتر است.)» و میوه‌هایی که برای آنها آورده میشود، همه (از نظر خوبی و زیبایی) یکسانند. و برای آنان همسرانی پاک و پاکیزه است، و جاودانه در آن خواهند بود.) در تفسیر سعدی آمده: «میوه‌های بهشتی همه در زیبایی و طعم همسانند و در میان آن میوه مخصوصی وجود ندارد، و اهل بهشت همواره در ناز و نعمت بسر می‌برند. پس آنها همواره با خوردن آن میوه‌ها لذت می‌برند. «وَأَنُوتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا» عده‌ای می‌گویند میوه‌های بهشت تشابه اسمی دارند اما در مزه با یکدیگر فرق میکنند. گروهی نیز می‌گویند در رنگ با یکدیگر تشابه هستند اما در اسم فرق می‌کنند. برخی نیز در این باورند که در زیبایی و لذت تشابه دارند شاید این بهترین قول باشد».

هر بار که نعمتی جدید به آنها تقدیم می‌گردد چون میوه‌ها در ظاهر به یک شکل و صورت می‌باشد گمان می‌کنند که همان میوه قبلی است، ولی در حقیقت این چنین نیست. و همه آنها در مزه و طعم و خوشبویی خواص منحصر به فرد داشته و با دیگری متفاوتند.

و این آیات نشان می‌دهند که محدودیتی در بهشت از نظر میوه‌ی دلخواه وجود ندارد، و حتی میوه‌های جدیدی وجود دارند که در دنیا وجود نداشته است.

و همچنین در مورد درختان جنتی آمده: «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ * فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ * وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ» (سوره واقعه 27-29).

یعنی: اما اصحاب سعادت، اصحاب سعادت چه حال دارند؟ یعنی حالت بسیار خوبی دارند. «فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ» در میان درختان سدري هستند که خارهایشان گرفته شده و بریده شده است و شاخه‌های خراب آن قطع گردیده و به جای خار و شاخه‌های مضر میوه قرار داده شده است، و درخت سدر ویژگی‌هایی چون سایه گسترده و آرامش یافتن انسان در سایه آن را دارا میباشد.

«وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ» «طلح» درخت بزرگی است که در صحرا می‌روید و میوه‌ای لذیذ و خوشمزه دارد و خوشمزه است.

ابن ابی‌الدنیا از سلیم بن عامر روایت می‌کند که فرمود: اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم میگفتند: خداوند در آمدن اعراب بادیه‌نشین و سؤالاتشان ما را مستفید میگرداند. روزی یکی از بادیه‌نشینان به خدمت رسول خدا صلی الله علیه وسلم رسید و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم! خداوند در بهشت درختی را عنوان کرده که از اردهنده است و من فکر نمی‌کردم که درخت آزار دهنده‌ای در بهشت وجود داشته باشد. رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «آن چه درختی است؟» گفت: درخت سدر. این درخت، خار دارد و خارش مزاحم است. رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «مگر نه این که

خداوند فرموده است **(فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ)** (سوره الواقعة آیه 28) خداوند خار آن را برداشته و به جاي هر خار ثمري روياينده است. ثمري از اين درخت مي‌رويد كه هر دانه‌اش به هفتاد و دو رنگ درآمده و هيچ کدام از رنگ‌هايش شبیه ديگري نيستند». و فرمود: **«هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ»** (سوره انعام آیه 141).

يعني: و اوست كه باغهايي آفريد نيازمند به داربست و بي‌نياز از داربست، و درخت خرما و كشتزار، با طعم هاي گوناگون، و درخت زيتون و انار، كه از جهتي با هم شبیه، و از جهتي تفاوت دارند.

خلاصه اينكه در جنت همه انواع ميوه همچون سيب، خرما، انگور و انار و زيتون و غيره وجود دارد، تا چه رسد به انواع گل‌ها و شكوفه‌هاي خوشبو و در يك كلمه درجنت چيزهايي وجود دارد كه هيچ چشمي آن را ندیده و هيچ گوشي آن را نشنیده و هيچ کدام از آن حتي بر فكر كسي نيز خطور نكرده است، خداوند ما را از آن بي‌نصيبت نگرداند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره العلق

جزء 30

سوره علق در «مکه» نازل شده و دارای 19 آیه میباشد

وجه تسمیه:

سبب نامگذاری این سوره به «علق» به دلیل دومین آیهی آن است. هکذا این سوره به «اقرأ» یا «قلم» نیز مسمی می باشد، زیرا الله سبحانه و تعالی آن را با فرموده اش «اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ...» آغاز نموده است.

این سوره اولین ارتباط آسمان با انسان بعد از حدود شش قرن می باشد و با این اتصال تحولات عظیمی در زمین به وقوع می پیوندد و تولد انسان با این تحولات در بینش ها، خصلت ها خلق خوی، طبیعت و عادت مردم رقم می خورد. شایان ذکر است که صدر این سوره، اولین آیات نازل شده قرآن کریم میباشد اما بقیه این سوره بعد از انتشار دعوت آن حضرت صلی الله علیه و سلم در میان قریش و بروز تحریکات شان علیه دعوت، نازل شده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره العلق:

این سوره اولین سوره ای است که پنج آیهی اول آن در مکه بر قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است. سوره (علق) که بنام سوره «اقرأ» هم یاد می شود طوری که متذکر شدیم، این سوره از جمله سورهای مکی میباشد. این سوره دارای (1) یک رکوع، (19) نوزده آیات، (73) هفتاد و سه کلمه، (197) یکصدونود و هفت حرف، و (125) یکصد و بیست و پنج نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

پیوند و ارتباط سوره العلق با سوره تین:

در سوره تین به آفرینش بی نمونه و زیبای انسان، اشاره بعمل آمده است و در سوره علق، به آفرینش انسان از علق و مادهی پیدایش او. این سوره احوال جهان ابدی را به یاد می آورد که بیانگر سورهی قبل است: (آیات متبرکه ۵ و ۷).

یادداشت:

باید گفت که: (سوره علق آیه 19) دارای سجده تلاوت میباشد. شما میتوانید معلومات تفصیلی در مورد حکم سجده تلاوت را در سوره «النجم» همین تفسیر مطالعه فرمایید.

محتوای سوره علق:

اکثریت مطلق مفسران بدین باور اند که از محتوا این سوره طوری معلوم میشود که این سوره اولین سوره است که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است. در آغاز به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم دستور قرائت و تلاوت می دهد و سپس از آفرینش این انسان با عظمت، از يك قطعه خون بی ارزش، سخن میگوید. در مرحله بعد از تکامل انسان در پرتو لطف و کرم پروردگار، و آشنائی او به علم و دانش

و قلم بحث می‌کند.

و در مرحله بعد، از انسان های ناسپاسی که علی رغم این همه موهبت و اکرام الهی راه طغیان را پیش می‌گیرند سخن به میان می‌آورد.

و سر انجام به مجازات دردناک کسانی که مانع هدایت مردم و اعمال نیک اند اشاره میکند و سوره را با دستور سجده و تقرب به درگاه پروردگار پایان میدهد.

بصورت کل محتوا سوره علق را میتوان در نکات ذیل چنین خلاصه و جمع‌بندی نمود :

- آغاز نزول وحی بر خاتم پیامبران محمد صلی الله علیه و سلم.

- سرکشی و طغیان انسان در مقابل اوامر خدا به سبب داشتن مال.

- داستان ابوجهل بدبخت و منع کردن پیامبر از اقامه‌ی نماز.

- سوره علق با بیان فضل و کرم الله متعال نسبت به پیامبر آغاز می‌شود. در آغاز سوره

خداوند سبحان یادآور می‌شود که این قرآن یعنی «معجزه‌ی جاودانی» را بر او نازل

کرده است، در حالی که او در «غار حرا» خدایش را عبادت می‌کرد: «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ

الَّذِي خَلَقَ . . . تا . . . عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ .»

- بعد از آن از سرکشی و طغیان انسان در این دنیا بحث کرده و بیان می‌نماید هرگاه

انسان نیرو و ثروتی داشته باشد از فرمان الهی سر باز زده و به سبب نعمت و ثروتی که

در اختیار دارد سر طغیان بلند می‌کند. در حالی که بالعکس باید در مقابل فضل و کرمی

که الله به وی ارزانی داشته است او را سپاسگزار باشد، نه این که نعمت او را انکار کند.

و به او تذکر می‌دهد که به سوی الله برگردد تا به مکافات اخروی نایل آید: «كَلَّا إِنَّ

الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْجَنِي * إِنَّ إِلِيَّ رَجْعُكَ أَلْرُّجْعِي .»

- بعد از آن، داستان «ابو جهل» ، فرعون این امت را مورد بحث قرار می‌دهد که پیامبر

صلی الله علیه و اله و سلم را تهدید می‌کرد و به منظور نصرت و یآوری بت‌ها، او را از

اقامه‌ی نماز باز می‌داشت: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى * عَبْدًا إِذَا صَلَّى .»

- و در پایان و اختتام سوره آن انسان بدبخت کافر را تهدید کرده است که اگر به گمراهی و

طغیان خود ادامه دهد، به سزا و مجازات شدید گرفتار می‌آید. و نیز به پیامبر صلی الله

علیه و سلم هدایت فرموده است که به وعید و تهدید آن مجرم و گناهکار گوش

فراندهد: «كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَه لِنَسْفَعَا بِالنَّاصِيَةِ . . . تا . . . كَلَّا لَا تُطَعُّهُ وَ أَسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ .»

- طوری که یادآور شدیم سوره مبارکه علق با دعوت به خواندن و یادگیری قرآن شروع

شده است، و با توصیه به نماز و عبادت خاتمه می‌یابد تا علم با عمل قرین گردد. و آغاز

با ختام متناسب و همگون و هم نظم باشد.

آغاز وحی در تاریخ اسلام :

اکثریت به اتفاق مفسرین جهان اسلام در این مورد متفق الری اند که: آیاتی از اول سوره

علق، اولین آیات نازل شده وحی را تشکیل می‌دهند: «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ

الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (علق

آیات 1-5) «بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از علق آفرید. بخوان، و

پروردگار تو کریمترین (کریمان) است. همان کس که به وسیله قلم آموخت. آنچه را که

انسان نمی‌دانست (بتدریج به او) آموخت»

امام احمد (رح) می‌فرماید: عبدالرزاق و معمر پسر زهري براي ما از عروه، و او از

عائشه (رضي الله عنها) روایت کرده‌اند که گفته است: «اولین چیزی که به پیامبر صلی

الله علیه وسلم وحی گردیده است به صورت رؤیای صادقانه در خواب بوده است. هیچ خوابی نمی دید مگر این که مثل سپیده صبح تحقق می یافت. پس از این مرحله، دوست داشت گوشه گیری و خلوت کند. در غار حراء گوشه گیری و خلوت میکرد و در آنجا چندین شب عبادت میکرد، بدون این که به پیش اهل و خانواده اش برگردد، و زاد و توشه خلوت کردن را تهیه و با خود می برد.

بعد از آن به نزد خدیجه برمی گشت و برای شبهای دیگری دوباره زاد و توشه برمی گرفت و با خود می برد. تا وقتی از اوقات که در غار حراء بود حق و حقیقت بدو رسید.

فرشته به پیش او آمد و گفت: بخوان. فرمود: من خواندن نمی دانم... پیا میر صلی الله علیه وسلم روایت فرموده است: فرشته مرا گرفت و فشار و تکانم داد تا بدانجا که خسته و درمانده شدم و نیروئی برایم نماند. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. من گفتم: خواندن نمی دانم. برای بار دوم مرا گرفت و فشار و تکانم داد تا بدانجا که خسته و درمانده شدم و نیروئی برایم نماند. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: خواندن نمی دانم. برای بار سوم مرا گرفت و فشار و تکانم داد تا بدانجا که خسته و درمانده شدم و نیروئی برایم نماند. سپس گفت: «أَفْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) أَفْرَأُ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) (ای محمد! بخوان چیزی را که به تو وحی میشود. آن را بیاباز و) بخوان به نام پروردگارت. آن که (همه جهان را) آفریده است. انسان را از خون بسته آفریده است. بخوان! پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده تر است (از آنچه تو می انگاری. بعد از این، بزرگواریها و بخشنندگیها از او خواهی دید که تعلیم قرائت در برابر آنها ساده و ناچیز است). همان خدائی که به وسیله قلم (انسان را تعلیم داد و چیزها به او) آموخت. بدو چیزهایی را آموخت که نمی دانست.) پیامبر صلی الله علیه وسلم با این آیات در حالی به خانه برگشت که اندامش می لرزید. وقتی که به پیش خدیجه رفت، فرمود: «رَمَلُونِي رَمَلُونِي» (مرا بپوشانید. مرا بپوشانید). او را پوشاندند تا ترس و هراس او برطرف گردید. آن گاه فرمود: «یا خدیجه مالی؟» (ای خدیجه مرا چه شده است؟) «خدیجه او را از رخداد آگاه کرد. فرمود: «قَدْ خَشِيتُ عَلِي نَفْسِي.» «واقعاً بر خویشتم ترسیدم.»

خدیجه بدو گفت: هرگز! هرگز! مژده باد تو را، به الله سوگند هرگز الله تو را خوار نمی دارد. زیرا تو پیوند خویشاوندی را مراعات میکنی و صلۀ رحم را بجای می آوری. راستگو هستی و راست می گوئی. به درد دردمندان میرسی و درماندگان را کمک و یاری می کنی، و از مهمانان به خوبی پذیرائی میکنی، و در برابر حوادث حق تعالی، یار و مددکار دیگران میشوی.

آن گاه خدیجه پیغمبر صلی الله علیه وسلم را با خود به پیش ورقه پسر نوفل پسر اسد پسر عبدالعزی پسر قصی برد.

ورقه پسر کاکایی خدیجه بود. در زمان جاهلیت عیسوی شده بود. کتاب عربی می نوشت. کتاب های عبری را از روی انجیل، تا آنجا که خدا میخواست بنویسد - می نوشت. پیر و کور شده بود.

خدیجه بدو گفت: ای پسر کاکا، سخن پسر برادرت را بشنو. ورقه گفت: پسر برادرم، چه می بینی؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم از چیزی که دیده بود بدو نقل کرد. ورقه گفت: این همان رازداری است (به نام جبرئیل) که به پیش موسی می آمد. کاش در آن وقت جوان می

بودم. کاش من زنده می بودم در آن هنگام که قوم تو، تو را بیرون خواهند کرد. پیامبر صلی الله علیه و وسلم فرمود: «أَوْ مُخْرَجِي هُمْ؟». (آیا ایشان مرا بیرون خواهند کرد؟).

ورقه گفت: بلی. هرگز مردی چیزی را با خود نیاورده است بسان چیزی که تو با خود آورده‌ای مگر این که با او دشمنی شده است. اگر من زنده باشم به تو سخت کمک خواهم کرد و کاملاً یاریت خواهم داد. ولی مدتی، نگذشت که ورقه وفات یافت... تا آخر». این روایت در صحیح مسلم و صحیح بخاری از قول زهری نقل شده است. آیه «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ...» در واقع آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، و علامه مبارکفوری در کتاب «رحیق المختوم» مینویسد: «با بررسی قرائن و شواهد و دلایل مختلف، می‌توانیم سالروز بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم را شامگاهان دوشنبه بیست و یکم رمضان، مطابق با دهم سال 610 میلادی، شب هنگام، معین سازیم که در آن اوان، ایشان دقیقاً چهل سال قمری و شش ماه و دوازده روز از عمر شریفشان میگذشته است که با 39 سال شمسی و 2 ماه و 20 روز برابر خواهد بود».

همچنین ایشان در ادامه مینویسد: «سیره نویسان در ارتباط با تعیین نخستین ماه گرامی داشت پیامبر صلی الله علیه وسلم- به نبوت از سوی خداوند و فرو فرستادن وحی بر آن حضرت، اختلاف فراوان دارند. عده زیادی از سیره نویسان بر آن شده‌اند که ماه ربیع الاول بوده است؛ گروه دیگری از آنان بر آن اند که ماه رمضان بوده است؛ برخی نیز گفته اند: ماه رجب بوده است. ما ترجیح داده‌ایم که ماه رمضان بوده باشد؛ به دلیل این آیه شریفه که میفرماید: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» (سوره البقرة: 185). و این آیه شریفه دیگر که می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ». (سوره القدر: 1). که در نتیجه شب قدر در ماه رمضان قرار می‌گیرد، و شب قدر همان شبی است که در آیه 2، سوره دخان، خداوند درباره آن میفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مَبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ» (سوره الدخان: 3). و نیز به دلیل آنکه اقامت آن حضرت در غار حراء در ماه رمضان بوده، و واقعه نزول جبرئیل بر ایشان نیز در همین ماه بوده است؛ چنانکه همگان میدانند.

قائلان به آغاز نزول وحی در ماه رمضان نیز در باب تعیین دقیق این روز با یکدیگر اختلاف دارند، و روایات در این زمینه مختلف است. بعضی گفته‌اند: روز هفتم، برخی گفته اند: هفدهم، و بعضی دیگر نیز گفته اند: هجدهم.

ابن اسحاق و برخی دیگر از سیره نویسان بر آن اند که این روز، روز هفدهم بوده است؛ اما، ما ترجیح دادیم که روز بیست و یکم بوده باشد، به این دلیل که تمامی سیره‌نویسان یا اکثر آنان متفق‌القول اند بر اینکه بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم- در روز دوشنبه اتفاق افتاده است؛ چنانکه آن حضرت خود فرموده‌اند: «فِيهِ وُلِدْتُ وَ فِيهِ أَنْزَلَ عَلَيَّ» و به روایت دیگر: «ذَاكَ يَوْمَ وُلِدْتُ فِيهِ وَ يَوْمَ بَعَثْتُ أَوْ أَنْزَلَ عَلَيَّ فِيهِ» (صحیح مسلم، جلد 1، صفحه 368؛ مسند احمد، جلد 5، صفحه 297، 299؛ بیهقی، جلد 4، صفحه 286،

300: حاکم نیشابوری، جلد 2، صفحه 62). روز دوشنبه در ماه رمضان نیز در آن سال مطابق بوده است با روز هفتم؛ روز چهاردهم؛ روز بیست و یکم، و روز بیست و هشتم؛ از سوی دیگر، بنا به دلالت احادیث صحیح، شب قدر جز با یکی از شبهای فرد در دهه آخر رمضان منطبق نمیگردد، و شب قدر در محدوده این شبها جابه جا می‌شود. اگر این آیه شریفه را که میفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ». با روایت ابوقتاده که میگوید بعثت آن حضرت روز دوشنبه بوده است، کنار هم بگذاریم، همچنین با مراجعه به تقویم تطبیقی که موارد مطابقت روز دوشنبه را با ایام رمضان در آن سال تعیین میکند؛ برای ما یقینی

شده است که بعثت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم شب هنگام، شامگاه روز 21 رمضان بوده است».

اهداف کلی و اساسی این سوره :

- 1- توجه انسان به الله تعالی که او رب است و آفریدگار و ارجمند و آموزش دهنده است و کنار زننده پرده های جهل و نادانی؛
- 2- توجه بشر به اینکه الله متعال او را از علق آفریده است و اینکه او تحت ربوبیت خداوند است و حامل لواهی علم و معرفت و هنگامی که خود را مستغنی می یابد فساد و طغیان میکند؛
- 3- توجه به این که بازگشت همه چیز به سوی الله است. آغاز و انجام همه به دست او و به سوی اوست؛
- 4- متوجه ساختن انسان به وظایف او که باید قرائتش بلکه همه افعالش به نام الله و در سبیل هدایت باشد و دستور تقوا دهد، با حق ستیزه نکرده و به آن پشت نکند و بداند که الله متعال او را می بیند (و او در محضر و مرءای خداست).
- 5- ترساندن از عذاب خداوند که او موی سر او را می گیرد و با حقارت و ذلت به سوی عذاب میکشاند؛
- 6- و توجه به اینکه الله سبحان و تعالی می خواهد از طغات و فاسدین پیروی نشود و بندگان الله در پیشگاه او به خاک مذلت بیافتند و قرب و نزدیکی او را بخواهند.

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الْعَلَقِ

جزء 30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿١﴾ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ﴿٢﴾ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ﴿٣﴾ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿٤﴾ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴿٥﴾ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ ﴿٦﴾ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى ﴿٧﴾ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى ﴿٨﴾ أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى ﴿٩﴾ عَبْدًا إِذَا صَلَّى ﴿١٠﴾ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَىٰ الْهُدَىٰ ﴿١١﴾ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ ﴿١٢﴾ أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿١٣﴾ أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ ﴿١٤﴾ كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ ﴿١٥﴾ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ﴿١٦﴾ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ﴿١٧﴾ سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ ﴿١٨﴾ كَلَّا لَا تَطَّعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ ﴿١٩﴾

ترجمه موجز:

- «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» (1) (بخوان بنام پروردگارت که بیافرید)
«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» (2) (انسان را از خون بسته آفریده است).
«اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ» (3) (بخوان! پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده تر است)
«الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (4) (همان خدائی که به وسیله قلم (انسان را تعلیم داد و چیزها به او) آموخت).
«عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (5) (بدو چیزهایی را آموخت که نمی دانست).
«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ» (6) (قطعاً (اغلب) انسان ها سرکش و تمرد می آغازند).
«أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى» (7) (چون خود را مستغنی و بی نیاز ببینند).
«إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى» (8) (مسلماً بازگشت (همگان در آن جهان) به سوی پروردگار تو خواهد بود).
«أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى» (9) (آیا دیده ای کسی را که نهی میکند و باز میدارد).
«عَبْدًا إِذَا صَلَّى» (10) (بنده ای را که نماز می گزارد؟).
«أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَىٰ الْهُدَىٰ» (11) (آیا میدانی اگر بر هدایت بودی؟).
«أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ» (12) (و یا به پرهیز گاری فرمودی؟).
«أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ» (13) (آیا دیدی اگر تکذیب کرد و روبرتافت؟).
«أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ» (14) (آیا نمی داند که خدا می بیند).
«كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ» (15) (هرگز! چنین نیست، اگر باز نیاید، حتماً او را بکشیم از موی پیشانی).
«نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ» (16) (موی پیشانی دروغگویی خطا کار).
«فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ» (17) (پس فرا خواند یاران مجلسش را).
«سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ» (18) (وما حتماً فرا خوانیم دفع کنندگان پیاده را).
«كَلَّا لَا تَطَّعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ» (19) (نه چنین است، پیروی اش ممکن، به سجده برو و تقرب بجو).

تفسیر سوره:

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 5) در باره موضوعات ؛ حکمت خلقت انسان و آموزش خواندن و نوشتن به او، به بحث گرفته شده است.

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» (1):

این اولین خطاب الله متعال به پیامبر صلی الله علیه و سلم می باشد و متضمن فراخوانی به خواندن و نوشتن و کسب علم و دانش است؛ زیرا شعار دین اسلام چنین است. از افتخارات اسلام این است که کارش را با قرائت و علم و قلم شروع کرد. یعنی ای محمد! (بخوان بنام پروردگارت که بیافرید) (ای محمد! بخوان چیزی را که به تو وحی می شود. آن را بیاغاز و) بخوان به نام پروردگارت. آن که (همه جهان را) آفریده است. بخوان زیرا با خواندن، علم و معرفت حاصل می شود و عبادت پروردگار صورت می گیرد و با نام الله متعال برکت، گشایش و توفیق به دست می آید.

چه زیبا است که در اولین فرمان آسمانی دین مقدس اسلام فرمان فرهنگی را باین زیبایی در می یابیم. خواندن لوحی که برای اولین بار در برابر پیامبر باز شد، منظم و مکتوب بود.

هکذا در فرمان اقرء این نقطه مهم نهفته است که آنچه بر تو نازل خواهد شد، خواندنی است، نه فقط دانستنی.

بخوان به نام آن که تو را پرورش داد و به مصالح و منافعت عنایت ورزید. پس این تعبیر، هم بر انس و الفت بیشتر دلالت میکند و هم بر طاعت برانگیزاننده تر است. در فرمان اقرء این نکته نهفته است که آنچه بر تو نازل خواهد شد، خواندنی است، نه فقط دانستنی.

بلی! بخوان به نام آن «که آفرید» پس الله سبحان و تعالی خود را با این صفت برای ما وصف میکند تا نعمت آفرینش را به یادمان بیاورد زیرا نعمت آفرینش اولین نعمت ها و بزرگترین آنهاست.

یعنی: ای پیامبر! بخوان به نام خداوندی که تو را آفریده است، هر چند که قبلا نه خواننده بوده ای و نه نویسنده زیرا ذاتی که کائنات را آفریده است، بر این امر نیز تواناست که قدرت خواندن را در تو ایجاد نماید.

«الَّذِي خَلَقَ»: از ذکر صفت تخلیق در اینجا، شاید حکمت این باشد که همچنان که بر مخلوقات انعام و احسان شده است، از همه نخستین انعام به او اعطای شده است، و در اینجا مفعول «خلق» یعنی آنچه آفریده شده است را ذکر نه فرموده به این اشاره است که همه کائنات مخلوق او تعالی باشند.

الله متعال این سوره مبارکه را با اِقْرَأْ آغاز می کند (بخوان) ولی از قرآن نام نمی برد. دلیل عدم ذکر کلمه قرآن در این آیه به نظر علما بشرح ذیل است:

1 - منظور کلی آیه، قرآن است و طبق اسلوب سخنوری هر چیزی که واضح و روشن باشد اسمش ذکر نمی شود.

2 - این علم که از اِقْرَأْ ناشی می شود، شامل هر علمی در دین اعم از حدیث، فقه و یا سایر علوم عصری دیگر می شود.

بخوان به نام پروردگارت! الله متعال به پیامبرش دستور می دهد که سرآغاز خواندش با

نام الله بخشاینده‌ی مهربان باشد.

الله سبحان و تعالی هم جسم انسان را رشد و تکامل می‌دهد و هم روح او را. (کلمه «رَبِّكَ» میان دو کلمه «خَلَقَ» و «أَفْرَأُ» آمده است.) «أَفْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»
«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» (2) :

(انسان را از خون بسته آفریده است.) سپس در جمله خلق شدن سایر مخلوقات اشاره خاصی به خلقت انسان نموده و فرموده است که: انسان را از خون سختی بسته آفریده، و به تدبیر او پرداخته است باید امر ونهی کند و امر ونهی بافرستادن پیامبران و نازل کردن کتاب‌ها انجام میشود.

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ» : «و انسان را که از نسل آدم است آفرید.» تخصص خلق انسان، خاص الله است و او انسان را از نطفه‌ی کوچک و بی‌مقدار آفریده است. آدم را از گل، انسان و نسل آدم را از خون بسته؛

«مِنْ عَلَقٍ» : از خون بسته شده، آفرید. اسم جمع است مفرد آن «علقه» است که قطعه‌ای از خون غلیظ و بسته‌ای است که بعد از سپری شدن چهل روز، نطفه و تکامل آن به علقه تبدیل می‌گردد که معلق به جداره رحم است و سپس یک مرحله‌ی دیگر چهل روزی بر آن سپری می‌شود و تکامل می‌یابد و «مضغه» می‌شود. از آن پس یا مشیت الله با آفرینش آن است و آن را می‌آفریند و یا آن را به عنوان پارچه گوشتی از رحم به بیرون می‌راند. معجزه خلقت :

الله سبحان و تعالی، جنس انسان را با این شکل و صورت بدیع و زیبا و ممتاز از دو چیز آفرید:

الف : از تخمک یا «أوول» (سلول جنسی ماده که هنوز لقاح نیافته و با سلول نرینه ترکیب نشده).

ب : از اسپرم (سلول جنسی نر که در بیضه ساخته شده و در منی، ترشح می‌کند و می‌تواند تخمک را بارور گرداند؛ اسپرماتوزوئید)؛ منی دانه یا نطفه‌ی نر. از این سلول جنسی بی‌شمار، به داخل رحم زن ریخته می‌شود و برای به وجود آوردن موجودی تازه به انجام مأموریت خود، شروع می‌کنند و پس از طی دوران مشخص بارداری، انسانی پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارد. «فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ.»

این آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم است که کسی که تو را از لخته‌ی خون خلق کرده، می‌تواند تو را از امی به قاری تبدیل کند و این برای او کار مهمی نیست.

ذات خلق کردن مهم است و اینکه انسان را از خون آویخته آفریده، مهم‌تر است. به خاطر همین است که انسان گل سر سبد مخلوقات است، اگر قدر خود را بشناسد، از ملائک هم بالاتر است و اگر نشناسد از حیوانات هم پست‌تر است.

«أَفْرَأُ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ» (3) :

(بخوان! پروردگار تو بزرگوarter و بخشنده‌تر است) جود و احسان او فراوان می‌باشد، و از بزرگواری و احسان او این است که انواع دانش‌ها را به انسان آموخته است.

«الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (4) :

(همان خدائی که به وسیله قلم (انسان را تعلیم داد و چیزها به او) آموخت.) این نشانه اکرام و عنایت بی‌پایان او است که انسان را از «لخته خونی» به شکل «انسان» در

آورد، و به او خواندن و نوشتن را اموخت یگانه موجود که پیام دیگران را از طریق «خواندن» درک می کند و با «نوشتن» حفظ نموده و آنرا به آیندگان انتقال می دهد و به این تر تیب از تجارب گذشتگان خویش مستفید می شود.

شیخ قرطبی فرموده است: الله متعال فضل علم و نوشتن را یادآور شده است؛ چون منافی عظیم داشته که انسان به آن احاطه ندارد، و اگر نوشتن نبود نه علوم تدوین می شد و نه حکمت ماندگار شده و نه اخبار پیشینیان ثبت می شد و نه اقوال آنها و کتب نازل شده از جانب خدا ضبط و حفظ می گردید.

و اگر کتابت و نوشتن نبود، امور دنیا و دین رو به راه و منظم نمی شد. (تفسیر قرطبی ۱۲۰/۱۹).

از این آیه مبارکه چند مطلب را میتوان استنباط کرد:

«قرائت»، «علم»، «قلم» رمز بر تری و فضیلت انسان بر سایر مخلوقات. در فحوای آیه مبارکه؛ «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» در می یابیم که: رهائی از جهل با استفاده از قلم، جلوه ای از کرم و ربوبیت اوست و نویسندگی هنر مطلوب و مورد ترغیب دین مقدس اسلام است. هکذا در جمله «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» به وضاحت در می یابیم که پروردگار با عظمت کارهای خود را از طریق اسباب انجام می دهد.

اولین و مهمترین وسیله آموزش قلم است:

در حدیثی که از حضرت ابو هریره (رض) روایت گردیده، آمده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده: «لما خلق الله الخلق كتب في كتابه فهو عنده فوق العرش ان رحمتي غلبت غضبي» یعنی وقتی که خداوند در ازل مخلوق را آفرید، در کتابی که پیش او در عرش هست، این را نوشت که «رحمت من بر غضبم غالب است» و نیز هم در حدیثی ثابت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «اول ما خلق الله القلم فقال له اكتب فكتب ما يكون الي يوم القيامة فهو عنده في الذكر فوق عرشه» یعنی خداوند از همه ی آنچه را که تا قیامت بودنی بود، نوشت و این نامه پیش خداوند بالایی عرش موجود است. (مواخذ: از تفسر ابو عبدالله محمدبن احمد انصاری قرطبی - تفسیر سوره تین)

انواع قلم:

علماء در مورد انواع قلم می فرمایند که قلم در جهان به سه نوع است. یکی اولین قلم که خداوند آن را به ید قدرت خویش آفرید، و به نوشتن تقدیر کاینات به آن دستور داد، دوم قلم فرشتگان که آنان به وسیله آن تمام وقایع آینده و مقادیر آنها و نیز اعمال انسان را به آن می نویسند، سوم قلم عمومی مردم که به وسیله آن مقاصد و کلام خویش را می نویسند، و کتابت در حقیقت یک نوع بیان است که صفات بخصوص انسان است. (قرطبی)

امام التفسیر مجاهد از ابو عمرو نقل فرموده است که خداوند متعال در همه کائنات چهار چیز را به ید قدرت خویش آفریده است، علاوه بر اینها نسبت به بقیه کاینات فرموده است که کن یعنی باشید همه موجود گشته اند، و آن چهار چیز عبارتند از: قلم، عرش، جنت عدن، و آدم علیه السلام.

اولین علم کتابت:

اولین فن علم کتابت را علما می گویند به ابو البشر حضرت ادم علیه السلام آموخته شد، و اول از همه او به نوشتن پرداخت. (کعب احبار: ابو اسحاق کعب بن ماته الحمیری الاحبار شخصی یهودی و مربوط قبیله نوالکیلا از یمین بود زمانیکه مسلمان شده در زمان خلافت حضرت عمر بن خطاب زندگی می کرد. او معلوماتی زیادی در کتاب یهود (اعم از عهد عتیق، و عهد جدید) و داستان های مربوط به پیامبران گذشته داشت. اخبار و اقوال

زیادی که معمولاً به اسرائیلیات مشهور اند از وی برجای مانده است.) و برخی از علما فرموده اند که اول از همه این فن به حضرت ادریس آموخته شد، و از همه اول کاتب در دنیا ایشان می باشد. (ضحاک) و برخی دیگری از علما فرموده اند که هرکس که به کتابت پرداخته است، آن تعلیم از جانب الله است.

«عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (5):

(بدو چیزهایی را آموخت که نمیدانست.) خداوند انسان را از شکم مادرش بیرون آورد درحالیکه هیچ چیزی نمی دانست و برایش شنوایی و بینایی و حواس پنجگانه اعطا فرمود، و اسباب علم و دانش را برای او فراهم کرد پس به انسان قرآن و حکمت آموخت و به وسیله ی قلم به او چیزهایی آموخت قلمی که با آن دانش ها و حقوق ثبت می گردند. خداوندی که نعمت هایی به بندگان داده است که توان شکرگزاری آن را ندارند. سپس با توانگر کردن آن ها و روزی فراوان بر آن ها منت گذارده است. ولی انسان به سبب نادانی و ستمگری اش وقتی خود را بی نیاز ببیند سرکشی مینماید و از پذیرفتن هدایت سرباز می زند و فراموش میکند که به سویی پروردگارش بازخواهد گشت. بلکه گاهی به جایی میرسد که هدایت را رها میکند و دیگران را به ترک گفتن آن فرا میخواند. بنابراین، از نماز خواند که بهترین اعمال ایمان است جلوگیری میکند.

مفسرین در تفسیر آیه مبارکه؛ «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (به انسان چیزهایی آموخت که نمی دانست.) که این اولین حقیقت قرآنی است که دل پیغمبر صلی الله علیه وسلم در نخستین لحظه آن را دریافت داشته است. این حقیقت، ذهن و شعور او را، زبان او را، کار و روی کرد او را بعد از آن در طول زندگانش تصرف کرد، و نخستین پایه ایمان بشمار آمد.

امام شمس الدین ابو عبدالله محمد ابن قسیم جوزیه در کتاب خود: «زادالمعاد فی هدی خیر العباد» که رهنمود و رهنمون پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در ذکر و یاد خدا خلاصه کرده است، گفته است:

پیامبر صلی الله علیه وسلم از همه آفریدگان کامل تر به ذکر و یاد خداوند بزرگوار می پرداخت. اصلاً همه سخنانش درباره ذکر و یاد الله و پیرامون آن بود. امر و نهی و مقررانش برای ملت، ذکر و یاد الله بود. خبر دادنش از نام ها و صفت های پروردگار، و بیان احکام و افعال و وعد و وعیدش ذکر و یاد خدا بود. مدح و ثنای نعمت های الهی و تسبیح و تقدیس معبودش ذکر و یاد خدا بود. درخواست و دعایش، و رغبت و رهبتش ذکر و یاد خدا بود. سکوت کردن و خاموشی گزیدن او ذکر و یاد دلش از خدا بود. در هر زمانی و در هر حالی به یاد خدا و در ذکر خدا بود. ذکر و یاد خدا در حال ایستادن، نشستن، بر پهلو افتادن، گام زدن، سوار شدن، حرکت کردن، پائین آمدن، کوچیدن، و اقامت گزیدن، با نفسهایش همراه و جاری بود. هنگامی که بیدار میشد میفرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَمَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ.» (حمد و سپاس خداوندی را سزا است که ما را زنده کرد بعد از این که ما را میرانده بود. زنده شدن دوباره در دست او است.)
خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (6 الی 19) در باره صوری از طغیانگریهای انسانهای بی نیاز نافرمان و منحرف، به بیان گرفته میشود:

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا» (6):

(قطعاً) (اغلب) انسانها سرکش و تمرد می‌آغازند. یعنی مسلماً آنگاه که انسان از ایمان خالی باشد، دارایی و ثروت او را متکبر و سرکش می‌سازد و در ظلم، ستمگری، فساد، فسق، مکر و حيله از حد می‌گذرد.

«كَلَّا»: قابل یادآوری است که جمله «كَلَّا»: در سوره‌های مکی آمده اما در سوره‌های مدنی وجود ندارد. کلمه‌ای که برای انکار چیزی و رد مطلبی به کار می‌رود و در ادبیات عرب به کلمه‌ی ردع (انکار) مشهور است. وقتی کسی مطلبی را گفته و یا توقع و انتظاری که شما از کسی دارید، برآورده نمی‌شود، آنجا است که کلمه‌ی کلا به کار برده می‌شود.

کلا در چند معنا به کار می‌رود:

- 1- در زجر، ردع و تنبیه مخاطب نسبت به باطل بودن سخنش؛ وقتی قبل از آن چیزی که اقتضای آن را داشته باشد بیاید در ترجمه آن گوئیم: نه چنان است.
- 2- حرف جواب به معنی «حقاً» آری، که همراه با قسم آورده شود.
- 3- به معنای «الا» استفتاحیه است در صورتی که در سخن چیزی که اقتضای زجر یا نفي کند پیش از آن نیامده باشد.
- 4- برای رد و نفي است. در این آیه «كَلَّا» مردّد است میان اینکه به معنی حقاً باشد یا به معنی «الا» استفتاحیه.

«لِيطْغَى»: از ماده‌ی طغیان است به معنی از حد گذشتن، حدود را شکستن و بر سر مسیر نماندن. طاغی یعنی کسی که متجاوز از حدود است. بلی! طاغیان راه گم کرده‌ی تاریخ، تصورشان این است که: بر جان و مال و زندگی و عقیده و آزادی بندگان الله، حاکم اند و آزادی را از آنان می‌گیرند، تا خلق را به بندگی و اسارت، بخصوص به اسارت و بندگی فکری و عقیدتی خود در آورند.

اسباب نزول آیه 6:

ابن منذر از ابو هریره (رض) روایت کرده است: ابوجهل گفت: آیا محمد پیش چشم شما روی خویش بر زمین میزند؟ گفتند: بله، گفت: قسم به لات و عزی اگر من او را ببینم که این کار را انجام می‌دهد بر گردنش سوار می‌شوم و رویش را به خاک می‌مالم پس آیه «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا» نازل شد.

در حدیثی شماره (4958) امام بخاری آمده است: «از ابن عباس رضي الله عنهما روایت است که: ابو جهل گفت اگر محمد را ببینم که در نزدیک خانه (کعبه) نماز می‌خواند، بر گردنش سوار می‌شوم، چون این خبر به پیامبر صلی الله علیه وسلم رسید، فرمود: «اگر خواسته باشد چنین کند. «لَوْ فَعَلَهُ لَأَخَذْتَهُ الْمَلَائِكَةُ» ملائکه (عذاب) او را می‌گیرند.

نسایي رحمه الله از ابو هریره رضي الله عنه روایت می‌کند که ابو جهل می‌خواست چنین کند، ولی دیدم که به عقب بر می‌گردد، و دستش را بر رویش می‌گیرد، کسی از وی پرسید: چه شده است؟ گفت: بین من و بین او، یعنی محمد صلی الله علیه وسلم جوئی از آتش قرار دارد، و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اگر نزدیک می‌شد ملائکه او را تکه تکه می‌کردند».

«أَنْ رَأَهُ اسْتَغْنَى» (7) :

(اگر خود را دارا و بی نیاز ببینند.) یعنی زمانیکه ثروتمند شود سرمست، سرکشی و طغیان می‌کند و چون تقوا را گم کرد می‌بینی که هتک حرمت و اهانت می‌کند، طاعات را ترک می‌نماید و به ادای حقوق نمی‌پردازد.

نباید فراموش کنیم که : این بی‌نیازی تنها مخصوص الله متعال است که الله خود به بندگانش فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ۗ» (فاطر: 15) «ای مردم، [همه] شما به الله نیازمندید و [تنها] الله است که بی‌نیاز ستوده است». حال اگر جای این دو عوض شد و انسان خود را نسبت به الله فقیر ندانست، بلکه احساس غنا کرد، رشدش متوقف می‌شود. ولی ما اگر در ارتباط با غیر الله خود را غنی بدانیم، هیچ اشکالی ندارد، اما در ارتباط با الله باید فقر خود را اعلان کنیم و به این اعلان بنازیم و ببالیم و افتخار کنیم. فقیر بودن است که ما را به جایی می‌رساند اما در مقابل در برابر هیچکس اظهار عجز و فقر نکنیم که خوار می‌شویم؛ زیرا همه با هم برابر هستیم و هیچ کسی بر هیچکس دیگر برتری ندارد جز با تقوا: «لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ، وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَلَا أَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ، وَلَا أَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ، إِلَّا بِالْتَّقْوَى» «هیچ فرد عرب بر فرد عجم و هیچ فرد عجم بر فرد عرب، هیچ شخص سرخ‌پوست بر شخص سیاه‌پوست و هیچ شخص سیاه‌پوست بر شخص سرخ‌پوست برتری ندارد مگر به وسیله تقوا». (مسند احمد: 23489) و (السلسلة الصحيحة: 2700) حکم آلبانی «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (الحجرات: 13) «بی‌تردید، بزرگوارترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست». فرمود «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَغْنِيَكُمْ» کسی که پول زیاد دارد، نزد الله ارزشمندتر است. اصلاً چنین چیزی نیست بلکه: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ».

خواننده معزز!

اگر انسان ظرفیت نداشته باشد، یا اینکه ثروت او را مغرور می‌کند، چنانکه قارون می‌گفت: «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي» (قصص، 78). یا قدرت او را مغرور می‌کند، چنانکه فرعون می‌گفت: «أَلَيْسَ لِي مَلِكُ مِصْرَ» (زخرف، 51). یا علم او را مغرور می‌کند. چنانکه بلعم باعورا به آن گرفتار شد. «أَتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا» (اعراف، 175) ولی اگر ظرفیت باشد، حتی هر سه در يك نفر جمع می‌شود مثل حضرت یوسف و سلیمان ولی مغرور نمی‌شود، چون همه را از خداوند می‌داند نه خود. چنانکه حضرت سلیمان گفت: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي» (نمل، 40). و حضرت یوسف گفت: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» (نمل، 40). بلی خطر آنجاست که انسان به خود بنگرد نه الله را. طغیانگر نه بندگی الله را می‌خواهد خدا را بنده است، نه دستورات الهی را به رسمیت می‌شناسد، نه استدلال می‌پذیرد و نه به ندای وجدان و ناله مظلومان گوش فرا می‌دهد.

«إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى» (8):

(مسلماً بازگشت (همگان در آن جهان) به سوی پروردگار تو خواهد بود (و او سرکشان و متمرّدان را به سزای اعمالشان می‌رساند).

«رُجْعَى»: مصدر است از ریشه‌ی رجوع یعنی برگشتن.

آیه مبارکه در ضمن، اینکه انسان را از عاقبت طغیان و سرکشی برحذر می‌دارد و او را تهدید هم می‌کند. و می‌فرماید ای انسان [طاغی]! چرا تکبر می‌ورزی و سرکشی می‌کنی؟ فراموش کرده‌ای رجوعی هست و مرگی وجود دارد؛ فراموش کرده‌ای شرایط و

وضعیتی پیش می‌آید که در رابطه با عملکرد و موضعگیری‌هایت مورد محاسبه و ارزیابی قرار می‌گیری. روزی می‌آید که همه به سوی الله باز می‌گردند؛ پس به آنچه الله به شما داده مغرور نشوید.

باید گفت که: آیه عام است و هر سرکش و طاغی و متکبری را در برمی‌گیرد. مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند: بعد از مدتی مدید که از نزول صدر سوره گذشت، این آیات در مورد «ابو جهل» نازل شدند؛ چون ابو جهل به سبب ثروت زیادش یاغیگری می‌کرد و در دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و سلم افراط می‌ورزید. اما اعتبار به عموم لفظ است نه خصوص سبب. (صاوی ۳۳۶/۴ و قرطبی ۱۲۳/۱۹).

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى» (9) :

(آیا دیده‌ای کسی را که نهی میکند و باز میدارد.) یعنی آیا تعجب نمی‌کنی از کسی که بندگان را از طاعت پروردگار باز می‌دارد، از راه الله منع می‌کند و مخلوق را از عبادت آفریدگار جلوگیری می‌نماید؟

بازداشتن از نماز بزرگترین مخالفت با پروردگار با عظمت و مبارزه با حق است. کسی از این اعمال نیک نهی می‌کند که خودش بر هدایت نیست و دیگران را به آنچه که خلاف پرهیزگاری است فرمان میدهد.

اسباب نزول آیه مبارکه :

ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: پیامبر صلی الله علیه و سلم مشغول نماز خواندن بود که ابوجهل بن هشام آمد و او را از نماز خواندن منع کرد، آن‌گاه آیه: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى ۹ عَبْدًا إِذَا صَلَّى ۱۰» نازل شد. (دیدنی آن کس را که باز می‌داشت بنده‌ای را آن‌گاه که نماز می‌گذارد. آیا نماز خواندن جرم است؟ و آیا ادای نماز ضرر و زیانی بر کسی دارد؟) (بخاری: 4958) و لفظ متن در (جامع البیان طبری ط هجر: 534 / 24) و (زاد المسیر ابن جوزی: 1546).

این آیه مبارکه اشاره به ابوجهل است که به ابوالحکم مشهور بود، و پیامبر صلی الله علیه و سلم به او لقب ابوجهل داد.

ابوجهل که از جمله مشرکان سرسخت مکه بود، وطوریکه در فوق هم بدان اشاره نمودیم وی گفته بود که می‌روم و زمانی که محمد نماز می‌خواند پا روی گردنش می‌گذارم و او را خفه می‌کنم؛ اما هرچه خواست به پیامبر صلی الله علیه و سلم نزدیک شود، به عقب باز می‌گشت و با دستش خودش را می‌پوشاند. وقتی علنش از او پرسیده شد، گفت: میان من و او خندقی از آتش بود و ترس و بال‌های فرشتگان؛ و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: اگر به من نزدیک می‌شد، فرشتگان او را تکه تکه می‌کردند. (مسلم: 2797).

«عَبْدًا إِذَا صَلَّى» (10) :

(بنده‌ای را چون به نماز ایستد؟) (آیا چنین بازدارنده‌ای مستحق عذاب الهی نیست؟). واقعیت امر اینست که: نشانه بندگی الله متعال همانا نماز است. بناً طاغوت‌ها از آن‌عه بندگانی الهی در خوف و حراس اند که تداوم به نماز داشته باشد نه از: انسانهای بی‌تفاوت و یا انسانها بی بند و بار و یا به اصطلاح انسانهای بی نماز.

«أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى» (11) :

(به من بگو: اگر (این طاغی یاغی بر راه راست و) بر طریق هدایت بود. (چه مقام و منزلتی در پیش الله میداشت؟).

«أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى» (12):

(یا این که (دیگران را به جای بازداشتن از نماز و سایر عبادات) به تقوا و پرهیزگاری دستور میداد (آیا این برایش بهتر نمی بود؟).

«أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى» (13):

(به من بگو: اگر تکذیب کند (قرآن و همه کتابها و چیزهایی را که پیغمبران با خود آورده‌اند) و پشت کند (به ایمان و همه کارهای خوب و پسندیده، آیا سزاوار چه مجازات و سزای خواهد بود، و حال و وضعش در قیامت چگونه خواهد شد؟). این آیه مبارکه این مفهوم عالی را می‌رساند، که تنها این آیات به عمل شنیع ابو جهل در برابر پیامبر صلی الله علیه وسلم محدود نمی‌شود، بلکه همه کسانی را در بر می‌گیرد که در برابر «عبادت الله» حساسیت و ممانعت نشان می‌دهد و مانع آن میشوند که کسی الله را عبادت کند.

«أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى» (14):

(آیا او ندانسته است که الله متعال (همه احوال او را میداند، و همه اعمال وی را) می‌بیند؟ یعنی گفتارش را برمی‌شمارد و کردارش را می‌نویسد، به احوالش داناست و بازگشتش را به سوی خویش مقرر می‌دارد؟

اگر از «ممانعت» خود دست نه بردارد، و از «تکذیب حقیقت» و «اعراض از حق» خود داری نکند، حتماً او را موهای پیشانی‌اش محکم خواهیم گرفت و بسوی جایگاه مناسبش خواهیم کشانید. همانگونه که مجرم زبون و ذلیلی را از مویهای پیشانی‌اش می‌گیرند و به محکمه می‌کشند و مجازات می‌کند.

«كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ» (15):

(هرگز! (آن چنان نیست که او می‌پندارد). واقعیت این چنین نیست. قسم به پروردگار که اگر این شقاوت‌پیشه، محاربه با الله متعال و اذیت پیامبرش را ترک نکند پیشانی‌اش را به سختی می‌گیریم، او را به شدت می‌کشانیم و بعد از آن او را با طرد و ذلت در آتش دوزخ می‌اندازیم.

«لَنَسْفَعًا»: اصل آن از ریشه‌ی سَفَع است، یعنی گرفتن موهای پیشانی کسی و کشاندن او بر روی زمین که دال بر ذلیل کردن است. با لام در اول و تنوین در آخر که این تنوین جانشین نون خفیفه است و صیغهی جمع هم است، بنابراین سه تأکید در آن است. «لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ»: «اگر او از اذیت و آزار پیامبر ما، محمد صلی الله علیه وسلم و از مانع شدنش در پشت مقام، دست بردار نشود.»

«لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ»: «او را به موی پیشانی‌اش سوی آتش می‌کشیم.»

«النَّاصِيَةِ»: موهای پیشانی؛ چون محل تمام رفتارهای حرکتی در مغز، ناصیه و جلوی پیشانی می‌باشد. ملاحظه بفرماید در آیه مبارکه؛ آخرین مرحله اتمام حجت است، اگر ابوجهل از اذیت و آزار رسول الله صلی الله علیه وسلم دست بردارد و از ممانعت نماز خواندنش باز نایستد و از نافرمانی‌ها و این ممانعت‌ها و عدم رشدهایی که در آن غرق شده دست بردارد، موهای پیشانی او را محکم گرفته و او را با شدت و توهین خواهیم کشاند و او را به سوی آتش دوزخ سوق دهیم.

مطابق تحقیقات که در اواخر قرن بیست در مورد وظایف بخش‌های مختلف مغز انسان توسط علماء بعمل آمده است، علماء بدین نتیجه رسیده‌اند که: بخش مخصوص مغز در

انسانهای جنایتکار رشد بیشتر مییابد، این بخش مغز، در قسمت پیش روی سر وزیر موی پیشانی قرار دارد. که ناصیه نام دارد و رسول الله صلی الله علیه وسلم آن زمان چگونه این را می دانستند به جز اینکه این از اعجاز قرآن و کلام الله علیم است.

«نَاصِيَةٌ كَاذِبَةٌ خَاطِئَةٌ» (16):

(موی پیشانی دروغگویی خطا کار). یعنی پیشانی اش پیشانی است که در سخنانش دروغگویی و در افعالش خطا کار است، در ارائه خبرها دروغ می گوید و در احکام خطا می نماید. بنابراین اراده فاسد و عقیده منکر دارد.

«كَذِبَةٌ»: دروغگو.

«خَاطِئَةٌ»: خطا کار

در التسهیل آمده است: توصیف ناصیه به اوصاف «کاذبه» و «خاطئه» مجاز است؛ چرا که دروغگو و خطا کار صاحب ناصیه است. «خاطيء» آن است که از روی عمد مرتکب گناه بشود، و «مخطيء» آن است که بدون تعمد خطا از او سر می زند. (التسهیل ۲۰۹/۴).

«فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ» (17):

(بگذار او همنشینان و هم مجلسان خود را صدا بزند و به کمک بطلد (تا او را در جنگ با مؤمنان، یاری بدهند).

نادی: محلی است که قوم در آن می نشینند و خانواده و قبیله در آن گرد هم می آیند. «نَادِيَةٌ»: یاران، اطرافیان، یعنی کسی که عذاب بر او قطعی شده باید یاران و اقوامش را فرا بخواند تا او را در دفع بلا یاری کنند و اشاره به ابوجهل است که می گفت: من یاران زیادی دارم و آنها به من کمک خواهند کرد و الله می فرماید: آنها را بطلب تا بیایند. اسباب نزول آیه (17 الي 18):

ترمذی و دیگران از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در حال نماز خواندن بود، ابو جهل آمد و گفت: آیا تو را از این کار منع نکرده بودم؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم تهدیدش کرد.

ابو جهل گفت: تو خوب میدانی که در این دیار اکثر انجمن ها و مجامع قوم و قبیله متعلق به من است، آنگاه پروردگار با عظمت آیات: «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ، سَدْعُ الزَّبَانِيَةِ» را نازل کرد. «كَانَ النَّبِيُّ جَ يُصَلِّي فَجَاءَ أَبُو جَهْلٍ فَقَالَ: أَلَمْ أَنهَكَ عَنْ هَذَا؟ أَلَمْ أَنهَكَ عَنْ هَذَا؟ أَلَمْ أَنهَكَ عَنْ هَذَا؟ فَأَنْصَرَفَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَبَّرَهُ، فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ: إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا بِهَا نَادٍ أَكْثَرُ مِنِّي، فَأَنْزَلَ اللهُ: «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ۗ ۱۷ سَدْعُ الزَّبَانِيَةِ ۗ ۱۸» (العلق: 17-18) فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَاللَّهِ لَوْ دَعَا نَادِيَهُ لَأَخَذَتْهُ زَبَانِيَةُ اللهِ» (ترمذی: 3349) و (السنن الكبرى نسایی: 11620) و (مسند احمد: 2321 و 3044) و (جامع البيان طبري ط هجر: 24/538) (37685) حكم البانی: صحيح.

«سَدْعُ الزَّبَانِيَةِ» (18):

(ما هم به زودی فرشتگان مأمور دوزخ را صدا میزنیم (تا او را به دوزخ ببرند و به ژرفای آن بیندازند).

«زبانیه»: از مادهی زَبَنی یعنی محافظ، نگهبان و مأمور و این جا منظور از «زبانیه»: فرشتگان سختگیر درشتخوی خشن اند که آتشبان جهنم می باشند. یعنی: او قبیله و یارانش را به کمک فراخواند و ما این فرشتگان خشن درشتخوی قوی پنجه را تا او را

بگیرند و در آتش سوزان بیفگنند.

صفات «الزَّبَانِيَّة» یا نگهبانان جهنم:

1 - در قلب آنها رحم نیست. (غلاظ)

2 - سخت و سنگدل هستند. (شِدَاد)

3 - هیچ امر الله را نافرمانی نمی‌کنند.

4 - بسیار بزرگ و قوی و قدرتمند هستند.

5 - گوش به فرمان الله هستند.

در پرتو این سرنوشت خیالی هراس انگیز، این سوره پایان می‌پذیرد با رهنمود و رهنمون مؤمن فرمانبردار بدین امر که بر کار خود اصرار و پافشاری کند، و بر ایمان و طاعت خود ثابت و استوار بماند.

در نهیات باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که: قدرت پروردگار با عظمت بر همه توطئه‌ها غالب است. مسؤلیت و رسالت ما در برابر نهی و منع دیگران، همانا اصرار بر انجام کارهای عبادی باید باشد.

ابو جهل کیست:

قریش یکی از جمله مشهورترین و مهم‌ترین قبایل عرب در حجاز بشمار میرفت. مؤرخین طایفه مشهور و بزرگ قریش را مقارن ظهور اسلام 25 طایفه به شرح ذیل معرفی داشته‌اند:

1- بنی هاشم، 2- بنی مطلب، 3- بنی حارث، 4- بنی امیه، 5- بنی نوفل، 6- بنی حارث بن فهر، 7- بنی اسد، 8- بنی عبدالدار، 9- بنی زهره، 10- بنی تیم بن مره، 11- بنی مخزوم، 12- بنی یقظه، 13- بنی مرّه، 14- بنی عدی بن کعب، 15- بنی سهم، 16- بنی جُمح، 17- بنی مالک، 18- بنی معیط، 19- بنی نزار، 20- بنی سامه، 21- بنی ادرم، 22- بنی محارب، 23- بنی حارث بن عبدالله، 24- بنی خزیمه، 25- بنی بنانه (مسعودی، مروج الذهب، جلد 1، صفحه 277، بطون قریش)

ابوالحکم عمرو بن هشام بن مغیره مخزومی مشهور به «ابوجهل» از اشراف قریش و از مشرکان معروف مکه و برادر زاده ولید بن مغیره بود، او مصروف امور تجارتي در مکه و از جمله مالدران مشهور اهالی مکه بحساب می‌آمد. در این هیچ جای شکی نیست که: ابوجهل از قبيله قریش است ولی از جمله کاکا های پیامبر صلی الله علیه وسلم بحساب نمی‌آید. زیرا پدر رسول الله صلی الله علیه وسلم عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است. بنابراین پیامبر صلی الله علیه وسلم از سلسله بنی هاشم و ابوجهل از سلسله بنی مخزوم است، که بدین صورت سلسله نسبی شان متفاوت می‌باشد. (ابن سعد، الطبقات الکبری، ترجمه، جلد 7، صفحه 413).

ابو جهل بیشترین دشمنی را نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم و بخصوص کسانی که جدیداً به دین اسلام مشرف می‌شدند، روا می‌داشت. لجاجت و دشمنی او با پیامبر صلی الله علیه وسلم و بخصوص با مسلمانان و دین مقدس اسلام به سرحدی رسید که او را «ابوجهل» نامیدند. همین ابو جهل بود که «سمیه» مادر عمار بن یاسر را به بشهادت رسانید، و بالاخره خودش نیز در جنگ «بدر» به قتل رسید و نام ننگی از وی در تاریخ اسلام باقی مانده است.

«كَلَّا لَا تَطَعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ» (19):

(هرگز! هرگز) ای محمد! واقعیت طوری که این کافر تصور میکند نیست، بلکه تو محفوظ و منصور می‌باشی. بناءً در ترک نماز از او پیروی مکن، بلکه بیشتر به پروردگارت سجده نما و تقرب بجوی تا فُرب و دوستی اوتعالی را به دست آوری. بلی! نزدیکترین حالت بنده به پروردگار هنگام به سجده افتادن اوست. در حدیث شریف ذیل آمده است: «نزدیکترین و دوست داشته‌ترین حالت بنده به پروردگارش، حالتی است که پیشانی‌اش در آن برای حق تعالی سجده‌کنان بر زمین نهاده است». (روایت از مسلم).

بلی! سجده کردن بر زمین، نمادی از عبودیت و ذلت در پیشگاه پروردگار سبحان و تعالی است.

البته راه قرب به الله متعال شامل تمام کارهایی است که با قصد قربت انجام می‌شود، لیکن سجده بهترین راه قرب است.

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اما رکوع؛ پس پروردگارتان را در آن تعظیم کنید و اما سجده؛ پس در آن به دعا بکوشید زیرا سجده سزاوار آن است که دعایتان در آن مستجاب شود».

اهمیت قلم در اسلام:

قلم ترجمان بزرگان بود قلم بهتر از تیغ بران بود، نسل ادم، جهت ابراز عواطف و احساسات درونی و خواسته‌ها و دستورات و باز دهی اندوخته‌های فکری و ابراز نظرات و عقاید خویش نیازمند به ابزار و وسایل است که عمده‌ترین آن‌ها زبان و قلم است. گرچه از راه‌های دیگری نیز میتوان منظور و مقصود و پیام خود را به هم نوعان رساند، همچون ایما و اشاره و در آوردن صداهای شبیه صدا‌های حیوانات که انسان‌های ما قبل تاریخ از این طریق‌ها تبادل‌ی افکار نموده، پیام‌های خود را به همدیگر می‌رسانیده‌اند، و همچنان خنده و گریه که کودکان تا موقعی که زبان فرا نگرفته‌اند سرور خود را در قالب خنده، درد و گرسنگی و تشنگی‌شان را با گریه به پدر و مادر و سایر اطرافیان بیان میدارند.

وگاهی هم سکوت، اعتصاب غذا، تحصن، تغییر دادن قیافه و... وسیله‌ی بیان منویات و خواسته‌ها و نیازهای انسان واقع میشود. ولی در اکثر موارد زبان و قلم مورد استفاده قرار می‌گیرد و از این دو وسیله، قلم اهمیت بیشتری دارد. چون اثرش جاودانی و ماندگار است.

بعضی از دانشمندان گفته‌اند: «البیان بیانا: بیان اللسان و بیان الاقلام، بیان اللسان قد تدرسه اللاعوم و بیان الاقلام باق علی مرّ الایام» بیان دوگونه است: بیان زبان و بیان قلم، بیان زبان با گذشت زمان کهنه می‌شود و از بین می‌رود، ولی بیان قلم‌ها برای همیشه باقی می‌ماند.

پروردگار ما در قرآن عظیم‌الشان اهمیت قلم و نگارش را چنان صریح و با تأکید بیان می‌کند که به قلم و آنچه می‌نگارد سوگند یاد می‌کند «ن والقلم وما یسطرون» (سوره قلم/1). بر اهل سواد پوشیده نیست که محکم‌ترین و بالاترین تأکید سوگند یاد نمودن است آنهم به یک امر مهم و عظیم، عظمت و اهمیت قلم و آنچه می‌نگارد در این‌که: سر چشمه‌ی پیدایش تمدن‌های انسانی، پیشرفت و تکامل علوم، بیداری اندیشه‌ها و افکار و شکل گرفتن

مذهب ها و سرچشمه هدایت و آگاهی بشر است.

گردش نیش قلم بر صفحه ی کاغذ، سرنوشت بشر را رقم می زند، لذا پیروزی و شکست جوامع انسانی به نوک قلم ها بسته است.

قلم، حافظ علوم و دانشها، پاسدار افکار اندیشمندان، حلقه ی اتصال فکر علماء، پل ارتباطی گذشته و آینده ی بشر است و حتی ارتباط آسمان و زمین نیز از طریق لوح و قلم حاصل شده است.

قلم، انسان هایی را که جدا از هم، از نظر زمان و مکان زندگی می کنند، پیوند میدهد. قلم، راز دار بشر و خزانه دار علوم و جمع آوری کننده ی تجربیات قرون و اعصار است، اگر قرآن به آن سوگند یاد می کند به همین دلیل است زیرا همیشه سوگند به یک امر بسیار عظیم و پرارزش یاد می شود.

قرآن کریم معجزه جاوید پیامبر صلی الله علیه وسلم، کتابت شده از سوی خداوندی است که خالق قلم است و قلم و کتابت از مقوله هایی هستند که نه تنها کهنه نمی شوند بلکه هر روز جنبه هایی تازه از آنها پدیدار می گردد. سوگند خداوند در قرآن به نام قلم، گویاترین شاهد بر قداست و شرافت آن است: ن والقلم و ما یسطرون؛ ن و قسم به قلم و آنچه خواهد نگاشت. (سوره قلم 1) هم چنان که در نخستین ارتباط و حیاتی با رسول صلی الله علیه وسلم سخن از قلم به میان می آورد: الذی علم بالقلم؛ آن که (نوشتن) به قلم آموخت. (سوره علق 4)

یکی از مهم ترین رویدادهای زندگی بشر پیدایش خط و نگارش قلم بر روی کاغذ ها یا سنگ ها بود که دوران تاریخ را از ماقبل تاریخ جدا کرد. قلم حافظ علوم و دانش ها، پاسدار افکار اندیشمندان و حلقه اتصال فکری علما و پل ارتباطی گذشته و آینده زندگی بشر است و حتی ارتباط آسمان ها و زمین نیز از راه لوح و قلم حاصل شده است. برخی مفسران قلم را در آیه 1 سوره قلم به قلمی تفسیر کرده اند که فرشتگان بزرگ خدا وحی آسمانی را با آن می نویسند و یا نامه آدمیان را با آن رقم می زنند، ولی به باور برخی دیگر آیه مفهوم گسترده ای دارد که این تفسیر بیان یکی از مصداق های آن است، همان گونه که ما یسطرون نیز مفهوم وسیعی دارد و تمام آنچه را که در طریق هدایت و کمال فکری و اخلاقی و عملی بشر به رشته تحریر در می آورند، شامل می شود و منحصر به وحی آسمانی یا اعمال انسان ها نیست.

برخی دیگر نیز سوگند خوردن خدای تعالی به قلم و آنچه می نویسند را سوگند به یکی از نعمت ها دانسته اند؛ چرا که عظمت قلم و نوشتن را برابر با کلام دانسته اند. در عظمت این دو نعمت همین بس که خدای سبحان بر انسان منت نهاده که وی را به سوی کلام و قلم هدایت کرده و طریق استفاده از این دو نعمت را به او یاد داده.

اگر قرآن به قلم سوگند یاد می کند از این روست که قلم رازدار بشر و خزانه دار دانش ها و جمع آوری کننده تجربیات قرن ها و دوران هاست و این امری بسیار پرارزش و محترم است. قلم و آنچه به وسیله آن به رشته تحریر در می آید در واقع همان چیزی است که سرچشمه پیدایش تمام تمدن های انسانی، و تکامل دانش ها و بیداری اندیشه ها به شمار می آید؛ چرا که قلم و نوشته از عظیم ترین نعمت های الهی است که خدای تعالی بشر را به آن هدایت کرده و به وسیله آن حوادث غایب از انظار و معانی نهفته در درون دلها را ضبط می کند و انسان به وسیله قلم و نوشتن می تواند هر حادثه ای را که در پس پرده مرور زمان و بعد مکان قرار گرفته، نزد خود حاضر سازد.

نتیجه:

قلم تمدن ساز است، زبان گویای تاریخ و پل ارتباطی جوامع انسانی است، حافظ علوم و دانشها است «کل علم لیس فی القرطاس ضاع» هر دانشی که در کاغذ نباشد از بین میرود و تلف میشود.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره القدر

جزء 30

سوره قدر در «مکه» نازل شده و دارای 5 آیه است.

وجه تسمیه:

این سوره به نام شب قدر که قرآن در آن نازل گردیده است، «قدر» یعنی شرف و عظمت نامیده شد چنانکه الله سبحان و تعالی در مطلع آن می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ۱» (القدر: 1).

این سوره ، پس از سوره‌ی عبس شرف نزول یافته است.
این سوره دارای آسمای ذیل می‌باشد:

1 - القدر.

2 - لیلۃ القدر.

3 - «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ».

زمان نزول سوره قدر:

درباره ی مکی یا مدنی بودن این سوره در بین علماء اختلاف وجود دارد. مفسر أبوحیان در البحرالمحیط ادعا کرده است که نزد بیشتر علماء این سوره از جمله سوره های مدنی میباشد. علی بن أحمد الواحدی در تفسیر خود می نویسد که این اولین سوره ایست که در مدینه نازل شده بود. برخلاف این ماوردی می فرماید که: این سوره نزد بیشتر عالمان مکی است و امام سیوطی در الاتقان هم همین مطلب را نوشته است. ابن مردویه از ابن عباس (رض) ، ابن زبیر و عائشه (رض) این گفته را نقل کرده است که این سوره در مکه نازل شده بود. از فحوای و مضمون سوره هم همین احساس می شود که این سوره بایستی در مکه نازل شده باشد.

موضوع بحث سوره قدر:

قبل از همه باید گفت که: در این سوره مبارکه درباره ی آغاز نزول قرآن کریم و فضل و برتری شب قدر بر سایر آیام و ماه‌ها بحث بعمل آمده است. شب قدری که أنوار تجلیات قدسی و رایحه و شمیم ربانی در آن انتشار می یابد و الله سبحان و تعالی آن را به حرمت نزول قرآن به بندگان با ایمان ارزانی می‌دارد. و نیز درباره ی نزول ملائک پاک سرشت از آسمان تا طلوع فجر بحث می‌کند. پس چه شبی بزرگ است شب قدر! که در نزد الله از هزار ماه بهتر است!

موضوع اصلی بحث درین سوره مبارکه طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ همانا بیان عظمت قرآن عظیم الشان است، جلال و عظمت قرآن کریم به پیمانہ ایست که شب نزول آنرا «شب قدر» مسمی نموده اند. شب ارزش، نه شب با ارزش، شبی که خود ارزش است و معیاری برای ارزش‌ها، بهتر از هزار شب، بهتر از عمر یک انسان، شب سرنوشت ساز، سرنوشت و مقدرات ملت‌ها را این شب رقم می‌زند. هرکي پاس این شب را داشت و به نعمت عظیم الهی که در این شب شامل حالش شده واقعی گذاشت و برداشت و نگهداشت و شکرش را بجای آورد، به عزت و عظمت رسید. هرکي به عظمت این «شب قدر» اعتنا نکرد، نعمتی را که این شب قدر ظرف آن بود، نشناخت و واقعی به آن

نگذاشت و پاسش را نداشت، ذلیل و به عذاب الهی مواجه می‌گردد.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره «القدر»:

طوری‌که گفتیم؛ سوره قدر در مکه نازل شده، آیاتش کوتاه و موزون است. این سوره دارای (1) رکوع، (5) پنج آیت، (31) سی و یک کلمه، (115) یکصد و پانزده حرف و (49) چهل و نه نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر أحمد مراجعه فرمایید).

پیوند و ارتباط سوره القدر با سوره العلق:

الله سبحانه و تعالی، در سوره‌ی علق به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور فرمود تا به نام پروردگارش قرآن بخواند و بیاموزد، در این سوره نیز آغاز نزول آن را بیان می‌کند که در شب قدر با قدر و گرانبهای ماه رمضان است.

فضیلت سوره قدر:

محتوای و فضیلت سوره قدر طوری‌که از نام این سوره معلوم و هویدا است در قدم اول به بیان نزول قرآن عظیم الشان در شب قدر می‌پردازد، و سپس در بیان اهمیت شب قدر و برکات و آثار آن توضیحات را ارائه میدارد. نزول قرآن عظیم الشان، در شب قدر همان شبی که مقدرات و سرنوشت انسانها در تمام سال در آن شب تعیین می‌شود دلیل دیگری بر سرنوشت ساز بودن این کتاب بزرگ آسمانی است.

فضیلت شب قدر:

«شب قدر» شبی است که در آن قرآن بر پیامبر عظیم الشان اسلام نازل شده است و فضیلت عبادت در این شب از تمام شبها بیشتر است. در این شب مقدرات یک سال انسان معین می‌گردد. از با فضیلت ترین اعمال در چنین شبی «إحیاء» می باشد که به معنای پاس داشتن یک شب تا صبح است. پس جا دارد که در چنین شبی انسان از اعمال زشت خود استغفار نماید چرا که شب توبه است و خداوند در آن بندگان را مورد اِکرام خاص خود قرار میدهد. لسان الغیب سروده است.

اسرار نزول تدریجی قرآن:

الله متعال، اُمت محمدی را معزز و بزرگوار گردانید و آخرین پیام و کتاب گران قیمت با عظمت و معجزه اُساء خویش را بر آنان نازل فرمود، تا قانون زندگی، راه گشای مشکلات، مرهم [و داروی] شفابخش دردها و امراض روحی و جسمی و نشانه‌ی بزرگی و سرفرازی این اُمت برگزیده گردد و برای حمل مقدس ترین پیام آسمانی - که نزولش سبب مجد و افتخار آنان گشت به ایشان را به برگزیده ترین و بزرگوارترین آفریده‌ی زمین و آسمان، محمد بن عبدالله صلی الله علیه وبارک وسلم، منتسب فرمود و با نزول این قرآن، پیوند ارزشمند رسالت آسمانی به کمال رسید، نور تابان در جهان گسترده شد، روشنایی آن، هستی را فراگرفت و هدایت الهی مردم را دستگیر و پشتیبان گشت. نزول قرآن به وسیله‌ی امین آسمان، جبریل امین علیه السلام صورت گرفت که آن پیامها را به تدریج بر قلب مبارک پیامبر فرود آورد. (شعراء/ ۱۹۳ تا ۱۹۵) [در آمدی بر علوم قرآنی، ص ۵۵ و تفسیر فرقان].

فلسفه‌ی نزول تدریجی قرآن:

نزول تدریجی قرآن عظیم الشان دارای، حکمت‌های بزرگ و رازهای فراوانی می‌باشد که انسان‌های دانشمند از آن مطلع‌اند، برخی از این رازها و حکمت‌ها عبارتند از:

- 1 - برای محکم نگهداشتن قلب پیامبر در برابر اذیت و آزار مشرکان.
- 2 - مهربانی و تلطف کردن به پیامبر در هنگام نزول وحی.
- 3 - اندک اندکی پیش رفتن در قانون‌گذاری احکام آسمانی.
- 4 - آسان بودن حفظ و درک قرآن برای مسلمانان.
- 5 - همراه بودن با وقایع و رویدادها و بیداری و آگاهی از آنها در وقت خود و پیوستن به درگاه پروردگار به وسیله‌ی قرآن که از سوی دانای ستوده سیر، نازل گشته است.
بنقل از: درآمدی بر علوم قرآنی، صفحه 59 و تفسیر فرقان).

پیام‌های سوره قدر:

- شب قدر، شب سلامت فکر و روح انسان و تعالی به سوی خداوند سلام است. «سلام
هی حتی مطلع الفجر»

- شب قدر، شب رحمت است و میتوان با توبه، الطاف پروردگار را به خود جلب کرد.

«سلام هی حتی مطلع الفجر»:

- تقدیر امور از سوی الله متعال، بر اساس سعادت بشر است، مگر آنکه او خود جز این
بخواهد. «سلام هی حتی مطلع الفجر».

ترجمه و تفسیر سوره القدر

جزء 30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿١﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ﴿٢﴾ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿٣﴾ تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ﴿٤﴾ سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ ﴿٥﴾

ترجمه موجز:

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (1) همانا ما آن (= قرآن) را در شب قدر نازل کردیم، «وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ» (2) و تو چه فهمیدی که چیست شب قدر؟، «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (3) شب قدر بهتر است از هزار ماه، «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» (4) فرود می آیند فرشتگان و روح (= جبرئیل) در آن (شب) به دستور پروردگارشان برای (انجام) هر کاری نازل میشوند.

«سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ» (5) امان است، آن شب تا طلوع صبح است.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«انزلنا»: نازل کردیم.

«القدر»: توانایی، بزرگواری، شرف، منزلت، ارزش، اندازه و مقدار.

«ما ادراك»: تو چه می دانی، تو چه دانایت کرد، تو خبر نداری. (حاقه 3/، (مرسلات/ ۱۴)، (انفطار/ ۱۶ و ۱۷).

«ألف شهر»: هزار ماه.

«الروح»: جبرئیل، یا روح هر چیز، رحمت.

«من كل أمر» ← لکل امر»: برای هر کاری.

«سلام»: درود و تحیت، سلامت، امن و امان.

«مطلع»: طلوع، دم صبح، سپیده دم.

تفسیر سوره قدر:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه سوره هذا در باره؛ آغاز نزول قرآن و فضایل شب قدر، بحث بعمل آمده است.

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (1):

ما قرآن را در شب ذی قیمت و با ارزش «لایلة القدر» فرو فرستاده ایم. به خاطر همین نزول قرآن کریم است که این شب در عبادت، شرافت، بزرگی و منزلت خود از هزار ماه بهتر شده است.

«أَنْزَلْنَاهُ»:

ضمیر (ه) در «أَنْزَلْنَاهُ» به فهم اکثریت از مفسران به قرآن بر می گردد. و اشاره به آغاز نزول قرآن است. ذکر ضمیر به جای اسم ظاهر، به خاطر شهرت و جلالت فوق العاده قرآن، و جایگزین بودن آن در همه اذهان است.

خداوند، امور عالم را از طریق فرشتگان و با واسطه آنان به انجام میرساند. لذا در بسیاری از آیات قرآن، فعل‌ها و ضمیر های مربوط به خداوند به صورت جمع آمده است. چنانکه در آغاز این سوره میفرماید: «أَنَا أَنْزَلْنَاهُ» ما قرآن را نازل کردیم.

بر اساس نظر تعداد کثیری از مفسران، قرآن عظیم الشان دو بار نازل شده است. یکبار به صورت یکپارچه در شب قدر که این سوره به آن اشاره دارد و بار دیگر به صورت تدریجی در مدت بیست و سه سال دوره رسالت پیامبر. تعبیرات قرآن نیز درباره نزول این کتاب آسمانی دو گونه است. برخی با کلمه «انزلنا» از ریشه انزال به معنای نزول دفعی آمده و برخی دیگر با کلمه «نزلنا» از ریشه تنزیل به معنای نزول تدریجی آمده است. ابن عباس (رض) فرموده است الله متعال انرا به صورت کامل از «لوح المحفوظ» به «دار العزة» در آسمان دنیا نازل کرد، پس از آن به مقتضای حال و در خلال بیست و سه سال بر پیامبر صلی الله علیه و سلم نازل شد. (مختصر ۶۵۹/۳ و قرطبی ۱۳۰/۱۹).

مفسر تفسیر «جلوه های از اسرار قرآن» مینویسد: «انزال و پائین آوردن قرآن هم به معنی فرستادن این پیام الهی از بالا به پائین است و هم پائین آوردن مستوای بلند کلام الهی به سطح فهم و درک انسان. یعنی پروردگار با عظمت ما مستوای کلام خود را به حدی پائین آورده که برای «انسان روی زمین» قابل فهم شود.

«لَيْلَةُ الْقَدْرِ»: شب بزرگوار و ارزشمند، شب ارزشیابی و تعیین سرنوشت است، چون قرآن کریم در آن نازل شده است و سراسر نور، رحمت، خیر، برکت، سلامت و سعادت از هر جهت است.

قدر:

- 1 - تقدیر و سرنوشت در این شب برای ملائک روشن و مشخص می‌شود.
 - 2 - ارزش و منزلت این شب بالاست و برابر عبادت 83 سال اجر دارد.
- بنابراین شب قدر، شب شکرگزاری و تشکر از الله متعال است. زیرا مهم‌ترین نعمت الهی بر بشر، یعنی قرآن نازل شده است.
- در ضمن قابل یادآوری است که: ظرف و مظهر باید متناسب باشند. بهترین کتاب در بهترین شب بر بهترین انسان‌ها نازل می‌شود.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ» (2):

و چه چیزی آگاهی کرد که چیست شب قدر؟ یعنی تو چه میدانی که شب قدر کدام است؟ (و چه اندازه عظیم است؟) یعنی چه چیزی شما را به قدر و منزلت و فضل آن آگاه کرده است؟! (خازن ۲۷۵/۴).

استفهام برای تفخیم و بزرگداشت شأن شب قدر است، یعنی: تو مرتبه و پایه نهایی فضل و شرف شب قدر را درک نکرده‌ای.

«مَا أَدْرَاكَ؟» تو چه میدانی؟ تعبیر «مَا أَدْرَاكَ؟» برای ما مفهوم این موضوع را میرساند و برای ما واضح می‌سازد که، زمان و عظمت دقیق این شب را حتی شخصی پیامبر صلی الله علیه و سلم هم نمی‌دانسته است، چه رسد به دیگران!

این آیه مبتار که دلیل اهمیت و ارزش و فضیلت این شب مبارک را بیان میدارد که: در بین شب‌های دهه آخر ماه رمضان مخفی شده و هیچ کس به طور قطع از آن خبر ندارد. به نظر علماء علت إخفاء شب قدر در شب‌های طاق دهه آخر رمضان عبارت است از: الله متعال آن را مخفی نگه داشته تا بندگان به عبادت بیشتر تشویق شوند و عبادت خود را منحصر و خاص به یک شب نسازند. و یک دوره آموزشی برای تقویت ایمان همگان باشد.

یادداشت:

شب‌های طاق دهه آخر رمضان (21، 23، 25، 27 و 29) از بهترین هدیه‌هایی است که الله به بندگان عطا فرموده است.

« لَيْلَةُ الْقَدْرِ »: (شب قدر):

کلمه «قدر» در قرآن عظیم الشان، در چند معنا به کار رفته است:
الف: مقام و منزلت. چنانکه می‌فرماید: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» (أنعام، 91). (آن گونه که باید، مقام و منزلت الهی را نشناختند).
ب: تقدیر و سرنوشت. چنانکه می‌فرماید: «جِئْتُ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى» (طه، 40). (ای موسی تو بنابر تقدیر (الهی به این مکان مقدس) آمده‌ای).
ج: تنگی و سختی. چنانکه می‌فرماید: «وَمَنْ قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ...» (طلاق، 7). (کسی که رزق و روزی بر او تنگ و سخت شود....).

دو معنای اول در مورد «لَيْلَةُ الْقَدْرِ» مناسب است، زیرا شب قدر، هم شب با منزلتی است و هم شب تقدیر و سرنوشت است.

« لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ » (3):

شب «لَيْلَةُ الْقَدْرِ» از جمله شب‌های که از هزار ماه بهتر است.
«أَلْفِ شَهْرٍ»: هزار ماه. قابل تذکر است که مراد «أَلْفِ شَهْرٍ» تکثیر است نه تعیین و تحدید.

در اینکه لیلۃ القدر از هزار ماه بهتر قرار داده شده. بدیهی است که در آن هزار ماه هر سال یک شب، لیلۃ القدر می‌باشد، پس این محاسبه به چه صورتی می‌باشد. ائمه تفسیر فرموده‌اند که مراد از هزار ماه، آن ماههایی هستند که در آنها این شب نباشد، لذا ایرادی نمی‌آید. (کذا ذکره ابن کثیر عن مجاهد).

با توجه به اختلاف مطالع در ممالک و شهرهای مختلف، شب قدر مختلف می‌باشد و در آن هیچگونه اشکالی نیست، زیرا به اعتبار هر کجا که شب قدر بیاید در شب همانجا برکات لیلۃ القدر حاصل می‌شوند. والله سبحانه و تعالی أعلم.

مفسران فرموده‌اند: یعنی عمل نیکو در شب قدر بهتر از عمل هزار ماهی می‌باشد که در آنها شب قدر نباشد. در روایات تاریخی آمده است که: یک نفر به مدت هزار ماه سلاح را برداشت و در راه الله جهاد کرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم و مسلمانان در شگفت شدند. و پیامبر صلی الله علیه و سلم برای امتش تمنا کرد و گفت: خدایا! به اُمت من کوتاه ترین عمر و کمترین عمل عطا کرده‌ای! آنگاه الله متعال شب قدر را به او عطا فرمود و گفت: شب قدر برای تو و اُمت تو از هزار ماه که آن مرد در آن جهاد کرد بهتر است. (این نظر از ابن عباس و مجاهد روایت شده است).

مجاهد گفته است: یعنی عمل نیک و روزه گرفتن و نماز شب از هزار ماه بهتر است.

(مختصر ۶۵۹/۳)

یادداشتی در مورد «ألف شهر»: = 83 سال و 4 ماه:

الله متعال به خاطر عمر کوتاه انسان بر ما منت نهاده که با عبادت در این شب اجر و ثواب عبادت یک عمر را داشته باشیم؛ زیرا حادثه‌ای در این ظرف زمانی صورت گرفته که عظیم‌تر از آن حادثه را در زمین سراغ نداریم. در ضمن لازم نیست کلمه‌ی «ألف» را محدود کنیم که منظور هزار است و بعضی از علماء و محدثین آمده‌اند هزار ماه را تقدیر کرده‌اند که شده هشتاد و چند سال و نتیجه‌گیری‌هایی کرده‌اند که این نتیجه‌گیری‌ها زیاد مطلوب و با سیاق آیات جور و برابر در نمی‌آید.

الله تعالی در بیان عظمت لیلۃ القدر می‌فرماید: «أَيُّلَةُ الْقَدَرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ۃ» شب قدر بهتر است از هزار ماه. اما اینکه گفته‌اند عبادت در شب قدر از هزار ماه بهتر است، جای بحث است، زیرا الله فرموده: «العبادة في ليلة القدر خير من ألف شهر». بلکه فرموده: «أَيُّلَةُ الْقَدَرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ۃ» خود شب قدر بهتر است از هزار ماه و این هزار برای تکثیر است. الزاماً به معنای همین هزار نیست که دقیقاً عدد هزار را برساند و در قرآن این تعبیرات بسیار زیاد به کار رفته است.

مفهوم عمر کوتاه انسان:

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «أَعْمَارُ أُمَّتِي مَا بَيْنَ السَّبْعِينَ إِلَى السَّبْعِينَ، وَأَقْلَهُمْ مَنْ يَجُورُ ذَلِكَ» [ترمذی: 3550] و [ابن ماجه: 4236] حکم آلبانی: (عمر امت من بین 60 تا 70 سال می‌باشد و عده کمی از آن‌ها بیشتر از این عمر می‌کنند.) و الله متعال به خاطر عمر کوتاه ما این هدایا را به ما تقدیم داشته است.

یادداشت:

هر کسی که در شب قدر نماز عشا و صبح را به جماعت ادا کرد، او نیز ثواب آن شب را دریافت، و هر کس هرچه بیشتر عبادت کند به ثواب بیشتری نایل می‌گردد. در صحیح مسلم به روایت حضرت عثمان (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هر کسی که نماز عشا را با جماعت اداء کرد به ثواب قیام نیم شب نایل آمده است و اگر نماز صبح را با جماعت ادا نماید، پس ثواب عبادت شب بیداری همه شب را یافته است.

«تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» (4):

فرشتگان و جبرئیل در آن شب با این پروردگارشان، پیایی (به کره زمین و به سوی پرستشگران الله (ج) و عبادت کنندگان شب زنده دار الله متعال می‌آیند برای هر گونه کاری (که بدان یزدان سبحان دستور داده باشد).
«تَنْزَلُ»: پیایی نازل گردید.

این فعل می‌تواند به معنی ماضی باشد (شیخ محمد عبده در تفسیر جزء عم) می‌فرماید: «الرُّوحُ»: جبرئیل. نزول فرشتگان و سردسته ایشان جبرئیل به کره زمین، جهت دعای خیر و طلب امرزش برای کسانی است که شب زنده داری مینمایند و به عبادت می‌پردازند و از پروردگار با عظمت طلب مرحمت و مغفرت میکنند.

«تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ» مراد از روح، حضرت جبرئیل امین است. حضرت انس روایت نموده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هرگاه شب قدر بیاید، جبرئیل با جمع بزرگی از فرشتگان به زمین فرود می‌آیند، و برای همه بندگان خدا از مرد

و زن که به نماز یا ذکر الله مشغول باشند، دعای رحمت می کنند.
«بِإِذْنِ رَبِّهِمْ»: «به دستور و فرمان الله متعال در آن شب نازل می شوند.» یعنی آنان سر به خود و به اصطلاح خودسرانه فرود نمی آیند، بلکه به اذن و اجازه پروردگار با عظمت فرود می آیند.

«مِنْ كُلِّ أَمْرٍ»: «در باره هر کاری که در آن سال تقدیر گردد.» و مراد از هر فرمانی هم همان چیزی است که در آیه ی 5 سوره ی دخان امر حکیم (کار و امر حکیمانه) خوانده شده است.

فرشتگان در آن شب هر چه الله فرموده و امر کند در سرنوشت و تقدیر انسان ها می نویسند. و انسان ها می توانند با عبادت و دعای خالصانه در این شب، تقدیر خود را عوض کنند باذن الله تعالی.

ابن کثیر در تفسیر خویش در باره جمله: «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» آیه مبارکه مینویسد: در اینجا حرف «مِنْ» به معنای «با» است. چنان که در «يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» (سوره رعد، 11) «مِنْ» به معنای «با» به کار رفته است، همچنان از لحاظ قواعد نحوی میتوانیم به صراحت بگویم که حروف جاره یکی به جای دیگر نیز استعمال میشود واضح است که مِنْ و با هر دو از حروف جاره است یعنی فرشتگان تمام وقایع پیش آینده تقدیر در سال را با خود همراه گرفته به زمین فرود می آیند.

بعضی از مفسرین مانند مجاهد و غیره «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» را به «سلام» متعلق دانسته و آن را چنین معنی کرده اند که این شب از هر شر و آفت و چیز های بد، سالم است. (تفسیر ابن کثیر).

«سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْعِ الْفَجْرِ» (5):

آن شب، شب سلامت و رحمت (و درود فرشتگان بر مؤمنان شب زنده دار) است تا طلوع صبح. این شب همه اش آرامش و سلامتی است، از اول تا آخرش برکت است، بدی و فتنه ای در آن نیست و ناخجسته گی و خطری از نخستین لحظاته تا هنگام طلوع بامداد وجود ندارد.

«سَلَامٌ»: سلام و درود.

مراد درود فرشتگان بر مؤمنان است که طلب آمرزش و رحمت برای ایشان است.

سلامت:

یعنی طاعت و عبادت در آن، موجب سلامت و در آمن و آمان ماندن مؤمنان از هر چیز است.

یا این که به معنی سالم، یعنی شبی است سالم و توأم با سلامت.

شیخ قرطبی در تفسیر خویش مینویسد: «سلام» در اصل عبارت «هی سلام» است. لفظ «هی» حذف شده است، یعنی این سلام و سلامتی است، و کاملاً خیر است، که نامی از شر در آن نیست. (قرطبی) و برخی دیگری از مفسرین گفته اند که تقدیر عبارت «سلام هو» است، و آن را صفت «کل امر» قرار داده اند، و معنایش اینکه این فرشتگان هر آن امری را برداشته می آیند که خیر و سلام باشد. (مظهری).

مجاهد در تفسیر آیه کریمه می فرماید: «آن شب، شب سالمی است که شیطان نمی تواند در آن گزند و آزاری برساند». شعبی می گوید: «مراد از سلام، سلام گفتن فرشتگان بر اهل مساجد در شب قدر است از هنگامی که آفتاب پنهان می شود تا آنگاه که بامداد طلوع

می‌کند».

«هي حتي مطلع الفجر»: یعنی این برکات لیلة القدر مختص قسمتی از شب نیست، بلکه از آغاز شب گرفته تا طلوع فجر ادامه خواهد داشت.

«مَطْلَع»: طلوع، دمیدن، وقت طلوع، هنگام دمیدن. مصدر میمی یا اسم زمان است.

یادآوری:

شب قدر در مناطق مختلف، یکی است. چرا که شب همان سایه نیم کره زمین است که بر نیم کره دیگر می‌افتد، و این سایه همراه گردش زمین در حرکت است.

یک دوره کامل آن در بیست و چهار ساعت انجام می‌پذیرد. این مدت که تاریکی تمام نقاط زمین را به تدریج فرا می‌گیرد، شب کامل کره زمین و شب قدر آن است که با اختلاف چند ساعت زودتر و دیرتر، مهمان مردمان گوشه و کنار سراسر زمین می‌شود.

نظریات علماء در مورد در بندبودن شیاطین در این ماه:

بصورت کل نظریات علماء را در این بابت میتوان در سه نظر ذیل خلاصه و جمع‌بندی نمود:

1 - شیطان قبل از رمضان انسان را به حدی به گناه مشغول و آغشته می‌کند که اثر آن تا آخر ماه رمضان بر روی انسان باقی بماند و در رمضان به واسطه‌ی گناهان قبل از رمضان نتواند طاعت و عبادت الله را به جا آورد. بر اساس این نظر شیاطین در رمضان در بند هستند ولی انسان به واسطه‌ی اثر گناهان قبل از رمضان از عبادت شایسته الله باز می‌ماند.

2 - رئیس شیاطین در بند است و بقیه و اطفال شان آزاد هستند و فعالیت می‌کنند.

3 - در لیلة القدر هیچ شیطانی آزاد نیست و همه در بند و در غل و زنجیر هستند. انسان در آن شب از هر بدی در امان است؛ زیرا همه‌ی آن شب سلامتی است، از غروب آفتاب تا طلوع فجر آن شب، هنگام فرود آمدن فرشتگان است پس همه‌ی شب سلامتی و امان از هر مخوف است.

شان نزول:

این آبی حاتم از مجاهد مرسلأ روایت نموده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم وضعیت جهادگری از قوم بنی اسرائیل را ذکر فرمود که او تا هزار ماه پشت سر هم در جهاد مشغول ماند که هیچ گاه شمشیر های خویش را به زمین نمی گذاشت، مسلمانان با شنیدن آن در شگفت قرار گرفتند، بر این، سوره «قدر» نازل گردید، و در این، عبادت یک شب این امت را بالاتر از عبادت تمام عمر آن مجاهدین قوم بنی اسرائیل یعنی هزار ماه قرار داد.

این جریر به روایت مجاهد واقعه دیگری ذکر نموده است که عابدی در قوم بنی اسرائیل بود که همه شب در عبادت مشغول بود، و به هنگام صبح به جهاد بیرون می رفت و به جهاد مشغول میشد، و بدین شکل او هزار ماه در عبادت به سر برد، بر این، خداوند متعال سوره «قدر» را نازل فرمود، از این، نیز معلوم میگردد که شب قدر از خصوصیات امت محمدی است. (مظهری).

ابن کثیر این را قول امام مالک دانسته است و بعضی از شوافع آن را قول جمهور قرار داده اند، خطابی بر این، ادعای اجماع را دارد، اما بعضی محدثین در این باره اختلاف نظر دارند. (برای تفصیل مراجعه شود به تفسیر ابن کثیر).

شب قدر و نزول قرآن کریم:

الف: نزول قرآن کریم:

یکی از خصوصیات و امتیازات شب قدر این است که قرآن عظیم الشان، کتاب هدایت و راهنمای بشر و معجزه جاوید پیامبر بزرگوار اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در این شب نازل شده است. که سه آیه از قرآن عظیم الشان این مطلب را مورد تأیید قرار داده است:

اول:

سوره «قدر» که میفرماید: «انا انزلناه فی لیلۃ القدر»،

دوم:

آیه صد و هشتاد و پنج سوره «بقره»: «شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن».

و سوم:

(آیات 3 و 4 سوره دخان) که میفرماید: «إنا أنزلناه فی لیلۃ مبارکة إنا كنا منذرین فیها یفرق کل أمر حکیم» (سوره دخان/ آیات 3 و 4) (ما قرآن را در شبی مبارک نازل نموده ایم زیرا همواره هشدار دهنده و اندازه کننده بوده ایم. در آن شب مبارک هر امری طبق حکمت خداوند تنظیم میشود).

مبارک یعنی چه؟

کلمه «مبارک» در آیه متبرکه آمده است، از ماده برکت گرفته شده است. یعنی این شب، شبی است پر از رحمت، شبی است بسیار مفید و سودمند، که در آن فراخی و زیادی نعمت و روزی وجود میداشته باشد.

هكذا پروردگار با عظمت ما میفرماید: «انا انزلناه فی لیلۃ القدر وما ادراک ما لیلۃ القدر لیلۃ القدر خیر من الف شهر» (به تحقیق ما فرود آوردیم قرآن را در شب قدر و چه چیز مطلع ساخت ترا که چیست شب قدر، شب قدر بهتر است از هزار ماه (خداوند پاک میفرماید: «شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن» (ماه رمضان ماه است که در آن قرآن فرود آورده شده است. (سوره بقره/ آیه ۱۸۵) و در سوره قدر میخوانیم:

«انا انزلناه فی لیلۃ القدر» (ما آن را در شب قدر نازل کردیم) بناً حکم مطلق همین است که شب قدر در ماه مبارک رمضان است.

بناً حکم مطلق اکثریت از مفسرین همین است که شب قدر در ماه مبارک رمضان است. شبی است که در آن قرآن عظیم الشان که مبدا تمام خیرات و برکات و سر چشمه تمام نیکی ها و خوبی ها است، نزول یافته است.

شب قدر، شبی است، که مقدرات جهان بشریت با نزول قرآن در آن استحکام میپذیرد و مشخص می گردد.

مفسرین اسلام نزول قرآن را بر دو قسم تقسیم مینمایند:

1- نزول دفعی و کلی

2- نزول تدریجی

نزول دفعی یعنی قرآن عظیم الشان بطور کامل در شب قدر بر قلب رسول اکرم صلی علیه وسلم نازل گردیده است و نزول تدریجی عبارت از نزولی است که: قرآن در مدت بیست و سه سال به تدریج و به مناسبت ها و طبق رویداد ها بر پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نزول یافته است.

خواننده محترم!

تعدادی از مفسرین در تفسیر آیت: «**انا انزلناه في ليلة القدر**» مینویسند: مراد از «**انزلناه**» «**ما قرآن را فرو فرستادیم**» نه این نیست که در همین شب قدر جمعاً از عرش به آسمان دنیا فرستاده شده، و نه اینکه قرآن در شب نخستین نزول «جمعاً» بر دل پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده، این دو تو جیه بی اساس و مغایر آیات صریح قرآن است که بر نزول تدریجی قرآن بر پیامبر صلی الله علیه وسلم تأکید دارد. تفسیر این آیه را در خود قرآن باید جستجو کرد و هر رأی که با شرح قرآن تصادم کند باید آنرا کنار بگذاریم و به آن ننمائیم.

قرآن عظیم الشأن در این مورد صریحاً میفرماید: «**وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْتَبٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا**» (سوره الاسراء/ 106) (و قرآن را جزء جزء کردیم تا آنرا با درنگ بر مردم بخوانی و با اینگونه نزولی آن فرو فرستادیم).

همچنان میفرماید: «**وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا**» (سوره فرقان: 32) (و کافران گفتند: چرا قرآن همه یکباره بر او نازل نشده؟ چنین کردیم تا دلت را با آن استوار سازیم و آنرا آرام و شیوا برخوانیم). این آیات بوضوح نشان می دهند که «**نزول**» قرآن تدریجی جز وار، و توأم با وقفه بوده و بر رأی کسانی که معتقد به «**نزول**» یکباره قرآن اند خط بطلان میکشد.

«**انزلنا**» در قرآن برای «**نزول**» باران بطور مکرر استعمال شده که بارش تدریجی و وقفه ئی باران را افاده میکند نه نزول یکباره همه آب آسمان، یکجا و در یک وقت.

معنای قدر:

مفسرین «**قدر**» را به معنای اندازه کردن، معین نمودن و فیصله کردن ترجمه و تفسیر نموده اند، یعنی لیلۃ القدر عبارت از شبی است که خداوند متعال در آن هر چیزی را صحیح اندازه مینماید. و وقت آنرا تعیین میکند و احکام را نازل میفرماید و تقدیر هر چیزی را مقرر مینماید.

«**فيها يفرق كل امر حكيم. امراً من عند الله...**» «**فیصله کرده میشود هر کار استوار آن، فرود آوردیم آنرا به وحی کردن از نزد خویش.**» (الدخان آیات ۴ و ۵).

تعیین شب قدر:

از تصریحات قرآن این امر تا این حد ثابت است که شب قدر در ماه مبارک رمضان می باشد، اما در تعیین تاریخ آن، اختلاف است. چهل قول در این باره است، اما در تفسیر «**مظهری**» آمده است که از همه این اقوال، صحیح این است که لیلۃ القدر در دهه آخر رمضان است، ولی تاریخ خاصی در این دهه آخر مشخص نیست، بلکه امکان دارد در یکی از این شبها باشد، و نیز آن در هر ماه رمضان تغییر می خورد، و از روی احادیث صحیح احتمال بیشتر این است که در شبهای طاق - (21، 23، 25، 27، 29) بیاید، و در تمام احادیث که در ارتباط با تعیین شب قدر آمده اند، که در آنها شبهای طاق، (21، 23، 25، 27، 29) ذکر شده است جمع میگردند، اگر شب قدر در این شبها دایر و در هر رمضان تغییر کند، پس همه روایات حدیث به جای خود درست و ثابت میباشند، در هیچ یکی نیازی به تاویل نمی ماند، بنابراین، بیشتر ائمه فقها فرموده اند که شب قدر در دهه آخر رمضان تغییر می یابد.

ابو قلا، امام مالک، احمد بن حنبل، سفیان ثوری، إسحق بن راهویه، ابو ثور، مزنی، ابن

خزیمه و غیره همه هم چنین فرموده اند، و روایتی از امام شافعی نیز موافق با این منقول است. روایتی دیگر از امام شافعی چنین آمده است که این شب غیر قابل تغییر است، بلکه متعین است. (تفسیر ابن کثیر).

روایتی از حضرت عایشه صدیقه رضي الله عنها در صحیح بخاری آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «تَحْرُوا لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْعَشْرِ الْآخِرِ مِنْ رَمَضَانَ» یعنی شب قدر را در دهه آخر رمضان جستجو کنید، و در صحیح مسلم به روایت حضرت ابن عمر آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «فَاطْلُبُوهَا فِي الْوَتْرِ مِنْهَا» یعنی شب قدر را در شبهای طاق دهه آخر رمضان تلاش کنید. (تفسیر مظهری) در مورد اینکه شب قدر در کدام یکی از شب های رمضان میباشد، آیا این شب واقعاً در ده اخیر رمضان و آنها در روزهای طاق و یا هم روز های جفت قرار دارد بحثی است که به احادیثی نبوی باید مراجعه کرد.

و بعضی از علمای متأخرین ذکر نموده است که لیلۃ القدر در شب 27 ماه رمضان است: نظریه این دلیل که کلمات لیلۃ القدر در تمام قرآن کریم سه بار ذکر گردیده است و هر سه کلمه آن در سوره قدر میباشد و کلمه لیلۃ القدر جمعاً 9 حرف است که به این حساب $27=3 \times 9$ میشود.

ولی قبل از همه باید گفت که لیلۃ قدر از جمله شبهای با فضیلتی است که بر همه شب های سال فضیلت و برتری خاصی خود را دارد بخاطر اینکه این شب قرآن و نزول قرآن میباشد. پیامبر صلی الله علیه وسلم در باره فضیلت این شب میفرماید: «مَنْ يَقُمْ لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاری: 35) «هر کس، شب قدر را بقصد ثواب، زنده نگاه دارد، (یعنی آن شب را در عبادت و بندگی بسر برد)، همه گناهان گذشته اش، مورد عفو قرار خواهند گرفت».

علما به دلیل وجود احادیث مختلف، در مورد تعیین شب قدر آرای متفاوتی دارند، اما بدون شک این شب در ده شب آخر رمضان و از روز های فرد میباشد.

از عباده بن صامت رضي الله عنه روایت است که: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ يَخْبُرُ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ، فَتَلَّحَى رَجُلَانِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ: «إِنِّي خَرَجْتُ لِأَخْبِرْكُمْ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَإِنَّهُ تَلَّحَى فُلَانٌ وَفُلَانٌ، فَرُفِعَتْ، وَعَسَى أَنْ يَكُونَ خَيْرًا لَكُمْ، التَّمَسُّوْهَا فِي السَّبْعِ وَالسَّبْعِ وَالْخَمْسِ». (بخاری: 49) روزی، رسول الله صلی الله علیه وسلم تشریف آورد که شب قدر را برای ما مشخص نماید. در این اثنا، دو تن از مسلمانان سرگرم نماز عه با یکدیگر بودند. آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: « بیرون آمدم تا شما را از شب قدر با خبر سازم. با دیدن دعوی این دو نفر، مطلب را فراموش کردم. شاید این برای شما بهتر باشد. با وجود این، شب قدر را در هفتم، نهم و پنجم جستجو کنید». (البته اینجا منظور در دهه پایانی رمضان است).

عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روایت میکند که: «أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُرُوا لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْمَنَامِ فِي السَّبْعِ الْآخِرِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَرَى رُؤْيَاكُمْ قَدْ تَوَاطَأَتْ فِي السَّبْعِ الْآخِرِ فَمَنْ كَانَ مُتَحَرِّبَهَا فَلْيَتَحَرَّهَا فِي السَّبْعِ الْآخِرِ». (بخاری: 2015).

چند تن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم خواب دیدند که شب قدر، در هفت شب آخر رمضان است. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «می بینم که خواب های شما در باب

اینکه شب قدر در هفت شب آخر رمضان می باشد، موافق یکدیگر است. پس کسی که در صدد یافتن شب قدر می باشد، آنرا در هفت شب آخر رمضان، جستجو نماید».

ابو سعید خدری رضي الله عنه میگوید: «اعْتَكَفْنَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْعَشْرَ الْأَوْسَطَ مِنْ رَمَضَانَ فَخَرَجَ صَبِيحَةَ عِشْرِينَ فَحَطَبْنَا وَقَالَ: «إِنِّي أُرِيتُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ ثُمَّ أُنْسِيْتُهَا أَوْ نُسِيْتُهَا فَأَلْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ فِي الْوَتْرِ...» (بخاری: 2016).

در دهه دوم رمضان با رسول الله صلی الله علیه وسلم به اعتکاف نشستیم. آنحضرت صلی الله علیه وسلم صبح روز بیستم، بیرون آمد و به ایراد سخن پرداخت و فرمود: «شب قدر، در خواب برایم مشخص شد. ولی من آنرا فراموش کردم و یا آنرا از یادم بردند. پس آنرا در شبهای فرد دهه آخر، جستجو نمایید.

عبدالله بن عباس رضي الله عنهما روایت میکند که: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي تَاسِعَةٍ تَبْقَى فِي سَابِعَةٍ تَبْقَى فِي خَامِسَةٍ تَبْقَى» (بخاری 2021) رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «شب قدر را در دهه آخر رمضان، یعنی در نه یا هفت یا پنج روز باقیمانده آن، جستجو کنید».

عبدالله بن عباس رضي الله عنهما در روایتی دیگر، میگوید: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هِيَ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ هِيَ فِي تِسْعٍ يَمْضِينَ أَوْ فِي سَبْعٍ يَبْقَيْنَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ» (بخاری: 2022) رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «شب قدر در دهه آخر رمضان است، در نه شب و یا در هفت شب آخر آن، مییاشد».

بنابر این احادیث وارده در تعیین شب قدر، مختلف میباشد و شاید حکمت نا معلوم بودن آن شب این باشد که مومنان برای بدست آوردن ثواب و اجر عبادت در این شب حریص باشند و در ده شب آخر رمضان تلاش بیشتری را برای رسیدن به این ثواب انجام دهند؛ اما آنچه که اکثر علماء برآند، این است که شب قدر، شب بیست و هفتم رمضان هر سال میباشد و الله اعلم.

سعی و تلاش برای دستیابی شب قدر:

در حدیثی پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است: «من قام ليلة القدر ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه» (کسی که شب قدر را با ایمان و احتساب اجر بر پای دارد گناهان پیشین او بخشایش میشوند).

سیرت نویسان مینویسند که شخصی پیامبر صلی الله علیه وسلم سعی و تلاشی را برای دستیابی شب قدر بخرج میداد، و أصحاب کرام را نیز در سعی تشویق و ترغیب مینمود. از فهم احادیثی منقوله بر میآید که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای دستیابی شب قدر در دهه آخر شهر رمضان نه تنها خودش تلاش بیشتری در نماز خواندن و قرئت قرآن و دعا خواندن میکردند که در دیگر روزهای سال چنین تلاشی نداشتند، بلکه خانواده خویش را بیدار می نمود، به امید اینکه شب قدر را دریابند.

چنانکه عایشه رضي الله عنها روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم: «كان إذا دخل العشر الأواخر أحيأ الليل وأيقظ أهله وشد المنزر» (بخاری: 2024). یعنی: هنگامیکه دهه آخر رمضان، فرا می رسید، رسول الله صلی الله علیه وسلم کمرش را محکم می بست (از همسران، دوری می گزید) و شب خود را با عبادت، زنده نگه میداشت و خانواده اش را نیز بیدار می کرد.

در مسند از عباد بصورت مرفوع روایت شده است: «کسی که در جهت یافتن شب قدر،

شب را بر پای دارد و موفق به درک آن شود گناهان پیشین و آینده وی آمرزیده خواهد شد».

و در مورد بعضی از گذشتگان از صحابه و تابعین وارد شده است که در دهه اخیر غسل میکردند و خوشبویی استعمال می نمودند به امید اینکه با بهترین وجه بر شب قدر دستیابی نمایند.

بنابراین مسلمانان روزه دار است تا پیروی از سیرت پیامبر صلی الله علیه وسلم و سیرت صحابه تلاش خویش برای حصول این شب مقدس بخصوص در دهه اخیر رمضان بخرچ دهیم، یقیناً این شب در دهه آخر ماه مبارک رمضان و آن هم در شب های طاق میباشد، و بیشتر امید میرود که شب بیست و هفتم باشد. به دلیل حدیثی که مسلم از ابی بن کعب روایت می کند که فرمودند: «به خدا قسم من میدانم که آن شب چه شبی است و همانا شبی است که پیامبر ما را امر نمود آنشب را بر پا داریم و آن شب، شب بیست و هفتم میباشد» و ابی بر آن سوگند یاد می کرد و می فرمود: «با دلایل و نشانه هایی که پیامبران ما را از آن مطلع ساخته است آفتاب در حالی در صبح آن روز طلوع میکند که هیچ شعاعی ندارد».

حضرت بی بی عائشه میفرماید: به حضور رسول الله صلی اله علیه وسلم عرض کردم: ای رسول الله! اگر شب قدر را دریافتم چه بگویم؟

پیامبر فرمود بگو: «اللهم إنك عفو كريم تحب العفو فاعف عني» «خداوند! تو بسیار عفو کننده و بسیار صاحب کرمی، عفو نمودن را میپسنندی، پس خطا های مرا عفو کن».

(رواه احمد و ترمذی و صححه الألبانی).

ای خواجه چه جوی از شب قدر نشانی

هر شب، شب قدر است اگر قدر بدانی

«سعدی شیرازی»

چرا شب قدر مشخص نشده است؟

علماء و مفسرین مینویسند که دسترسی به هر امر ارزشمند و ذیقیمت سعی و تلاش و به اصطلاح سرمایه گذاری خود را دارد و معروف است، هر چه چیزی که دارای ارزش و قیمت بیشتر باشد قیمت آن هم بیشتر میباشد.

گفتیم ارزش عبادت در شب قدر بیشتر از هزار ماه است، چیزی واضح است که دیدن و حصول به این شب کار اسان و به این سادگی هم ممکن و میسر نیست، اگر قرار باشد که با این سادگی انسان به این شب دسترسی پیدا کند، نصیب همه انسان ها میشود، دسترسی به این جد و جهد و عبادت و زحمات بسیار میخواهد.

طوریکه مفسرین مینویسند که علت پنهان بودن این شب در شبهای ماه مبارک رمضان و عدم وضوح شب قدر برای گستردگی و افزایش عبادت بندگان و انس بیشتر آنان با پروردگار با عظمت است. از پروردگار با عظمت میخواهیم که حصول این شب را نصیب ما سازد.

تکرار شب قدر در هر سال:

قبل از همه باید گفت که: شب قدر اساساً در همان سال اول نزول قرآن بوده است ولی از فحوای آیه متبرکه «تنزل الملائکه و الروح» که با فعل مضارع است، تکرار و استمرار این شب مقدس را میرساند، این بدین معنی است که شب قدر منحصر به همان شب اول

سال نزول قرآن نبوده، بلکه این شب مقدس در هر سال در ماه مبارک رمضان تکرار و «فرشتگان و روح» در آن نازل میگردد.

پس در هر سال قمری، در ماه رمضان مبارک شب قدری هست با این تفاوت که در آن شب دیگر قرآن نازل نمی شود بلکه تنها فرشته و روح فرود می آیند، و رحمت الهی را بر بشر فرود می آورند ولی چگونگی آن به درستی و روشنی معلوم نیست.

عبادت شب قدر بهتر از هزار ماه است !

بعضی از ایام سال هستند که در نزد الله ارزش، جایگاه والا و مقام خاصی خود را دارند، که شاخص ترین آنها شب قدر است. شبی که به اندازه یک عمر ارزش دارد. شبی که قرآن عظیم الشان در توصیف آن میفرماید: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (شب قدر از هزار ماه برتر است).

قرآن عظیم الشان در (سوره قدر) میفرماید «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (به تحقیق ما فرود آوردیم قرآن را در شب قدر و چه چیز مطلع ساخت ترا که چیست شب قدر، شب قدر بهتر است از هزار ماه) (خداوند پاک میفرماید: «شَهْرٌ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» (ماه رمضان ماه است که در آن قرآن فرود آورده شده است. (سوره بقره آیه ۱۸۵).

و باز هم در سوره قدر میخوانیم: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (ما آن را در شب قدر نازل کردیم)

بنابراین مطابق حکم مطلق قرآنی همین است که شب قدر در ماه مبارک رمضان است. حالا برای تعدادی از مسلمانان این سوال پیدا میشود که امت های پیامبران قبلی عمر زیادی داشتند، و شاید عبادت آنان نسبت به عبادت ما بیشتر بوده باشد، مثلاً عمر پیروان نوح علیه السلام بیش از هزار سال بود، ولی عمر ما شاید از شصت و هفتاد سال تجاوز نخواهد کرد، بناً هر قدر که عبادت کنیم عبادت ما به اندازه آنان نخواهد رسید.

ولی اینطور نیست، الله جلّاله بر اساس لطف و رحمت خویش بر امت مسلمان عبادت یک شب را به اندازه هزار ماه عبادت ارزانی فرموده است. و با زیبایی خاصی گفته است «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» شب قدر بهتر از عبادت 1000 ماه میباشد.

هرگاه 1000 را تقسیم 12 ماه کنیم مساوی میشود به 83 سال و هرگاه شخصی در شصت سال عمر خود شبهای قدر را عبادت نماید، و 60 را ضرب 83 کنیم، مساوی میشود به 4980 این است فضیلت و عبادت در شب قدر.

فضیلت و برتری شب قدر:

این واضح است که مخلوقات خداوند منحیث خلقت در بین خود یکی بالای دیگر فضیلت و برتری را دارا اند. مثلاً این برتری و فضیلت در اماکن مسجد و غیر مسجد در مساجد باز هم خاص و عام مانند فضیلت مسجد الحرام بالای مساجد دیگر به همین ترتیب فضیلت زمان بالای همدیگر مانند فضیلت ماه رمضان بالای ماه های دیگر و یا فضیلت روز عرفات بالای روزهای دیگر و هكذا خلقت انسانی که بالای همدیگر فضیلت را دارد که عبارت از تقوی میباشد مانند خلقت رسول الله صلی الله علیه وسلم با خلقت انسان های دیگر بناً شب قدر بر همه شب های سال فضیلت و برتری خاصی خود را دارد، یکی از برتری های این شب نزول قرآن عظیم الشان در این شب است.

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (1) وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (2) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (3)

تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (4) سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ (5) و یکبار دیگر در (آیه 3 /سوره دخان) میفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ» (ما قرآن را در شبی مبارک و گرامی نازل کردیم) پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «من قام ليلة القدر إيماناً واحتساباً غفر له ما تقدم من ذنبه». (رواه الجماعة إلا ابن ماجه).
«کسی که در شب قدر بر اساس ایمان به خدا و امید اجر و پاداش از وی به نماز بایستد (و به عبادت مشغول شود) گناهان گذشته او بخشیده میشود».

بزرگترین فضیلت این شب همین است که عبادت این یک شب، از عبادت هزار ماه، یعنی هشتاد و سه سال، بهتر است. باز برای بهتر بودن آن، حدی مقرر نیست، که چقدر بهتر است، آیا دو برابر، چهار برابر، ده برابر، صد برابر و غیره همه در این امکان دارند.

در صحیحین از حضرت ابو هریره رضی الله عنه منقول است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هر کسی که در شب قدر برای عبادت برخاست، همه گناههای گذشته او عفو میگردد. از حضرت ابن عباس روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: تمام فرشتگان که در سدرۃ المنتهی اسکان یافته اند، در شب قدر همراه با جبرئیل به دنیا فرود میآیند، و هیچ مرد و زن مومن نیست که آنها را سلام نکنند، غیر از کسی که او شراب بنوشد یا گوشت خوک بخورد.

در حدیثی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هر کسی که از خیر و برکت شب قدر محروم بماند، او کاملاً محروم و بدشانس است. اما نه این برای همه حاصل می گردد و نه در تحصیل ثواب و برکات شب قدر دخلی خواهند داشت، لذا نباید به فکر آنها بود.
خوانندگان گرامی!

مطابق نصوص شرعی و جمع بندی آیات قرآن کریم چنین استفاده می شود که «شب قدر» یکی از شبهای ماه مبارک رمضان است بناً دساتیر شرعی به زنده داری این ده روز آخر سفارش نموده است.

زیرا از یک سو، قرآن میفرماید: «شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن» قرآن در ماه مبارک رمضان نازل شده است. و از سوی دیگر، آیه نخست سوره مبارکه قدر «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» بیانگر آنست که قرآن، در شب قدر نازل شده است. بنابراین از جمع این دو آیه شریفه، به روشنی دانسته می شود که شب قدر در ماه مبارک رمضان واقع شده است. اما اینکه کدام شب از شب های ماه مبارک رمضان است، به روشنی معلوم نیست. روایات که در این زمینه وجود دارند شب قدر را مردد بین این شبها دانسته اند: شب اول، شب هفدهم، شب نوزدهم، شب بیست و یکم، شب بیست و سوم، شب بیست و هفتم و شب بیست و نهم.

بعضی از روایات بر این مطلب تاکید دارند که شب قدر در دهه آخر ماه مبارک رمضان و یکی از شبهای بیست و یکم یا بیست و سوم است.
بعضی از روایات تصریح نموده اند که شب قدر شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان است.

از جمله در حدیثی که از حضرت بی بی عایشه رضی الله عنها روایت شده آمده است: «كَانَ إِذَا دَخَلَ الْعَشْرُ الْأَوَّلَى أَحْيَا اللَّيْلَ وَأَيَّقُظُ أَهْلَهُ وَشَدَّ الْمَنْزِرَ» (بخاری: 2024).
«هنگامی که ده روز آخر ماه رمضان فرا میرسید. رسول الله صلی الله علیه وسلم شب

بیدار میماند و خانواده اش را بیدار می کرد و سخت به عبادت مشغول میشد». همچنان در مسند امام احمد و صحیح مسلم آمده: «**كان يجتهد في العشر الأواخر مالا يجتهد في غيرها**». یعنی: در دهه آخر ماه رمضان تلاش بیشتری را (در عبادت) می کردند که در دیگر روزهای سال چنین تلاشی نداشتند.

از حضرت عایشه روایت شده است که میفرماید: به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتم: اگر دانستم کدام شب قدر است چه بگویم؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: بگو: «**اللهم انك عفو تحب العفو فاعف عني**» «پروردگارا: بی شك تو بسیار آمرزنده ای و آمرزش را دوست میداری. پس مرا ببامرز».

علامات و نشانه های بارزه این شب:

در مورد اینکه شب قدر دارای چه علایم خصایص و نشانی ها می باشد، علماء نظریات متعددی را با استناد به احادیثی نبوی ارایه داشته اند که برخی از این علایم ذیلاً اشاره مینمایم:

مفسرین مینویسند: یکی از جمله علامات بارزه شب لیلة القدر این است که آن شب شبی نسبتاً آرام است و شخص مؤمن دلش در این شب آرام می گیرد و رغبت اش برای انجام کار خیر بیشتر میگردد.

میگویند: «افتاب در صبحگاه شب قدر، ضعیف و سرخ رنگ ظاهر میشود». طوری که در حدیث روایت شده از حضرت جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده است: که رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره شب قدر فرمودند: «من شب قدر را دیدم اما آن را فراموشم ساختند. شب قدر در شبهای دهه اخیر رمضان است و شبی است معتدل، نه گرم و نه سرد، روشن و سپید، گویی که در آن ماهی تمام می تابد. آن شب شیطان بیرون نمیآید تا آنکه صبحش روشن گردد».

روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از خانه بیرون شدند تا به مردم از شب قدر خبر دهند؛ در این اثنا دو مرد را که باهم در کشمکش بودند در برابر خود یافتند پس آن خبر را فراموش کردند.

حکمت در پنهان داشتن شب قدر مانند حکمت در پنهان داشتن وقت وفات و روز قیامت است تا مکلف به طاعات رغبت کرده و بر سختکوشی و جد و جهد خود در این راه بیفزاید، غفلت و سستی نکند و بر شب مخصوصی تکیه ننماید.

ولی به هر حال برای مسلمانان بهتر این است که هر شب ماه مبارك را به احتمال این که شب قدر باشد، به عبادت و قرائت قرآن و دعا بگذرانند و دعا خویش را منحصر به سه و یا چهار شب و یا هم شب های طاق نسازند.

دعا های قرآنی در شب قدر:

از افضلترین دعاهایی که در شب قدر خوانده می شود، دعایی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم به بی بی عایشه رضی الله عنها یاد دادند، چنانکه ترمذی از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت کرده و حدیث را هم صحیح دانسته، که او گفت: گفتم: ای رسول خدا! اگر شب قدر را دانستم در آن چه (دعایی) بگویم؟ فرمود:

«**قُولِي: اللَّهُمَّ إِنَّكَ عَفُوٌّ تُحِبُّ الْعَفْوَ فَاعْفُ عَنِّي**». «بگو: خداوند! تو بخشنده ای، عفو و بخشش را دوست داری؛ پس مرا مورد عفو و بخشش قرار بده».

در شب های قدر، می توان هر دعایی را کرد. اما بهتر است دعاهایی را که در قرآن کریم ذکر شدند تلاوت نمود همچون: «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لِطَاقَةِ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» و یا «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» و یا «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» و یا «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَاتِنَا فِرَّةً أَعْيُنَ وَ اجْعَلْنَا لِّلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» و یا «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِأَخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» و یا «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» و یا «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدِي وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ».

و یا دعاهایی که در احادیث پیامبر اکرم ذکر شده اند همچون: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَ مَا لَمْ أَعْلَمْ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّرِّ كُلِّهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَ مَا لَمْ أَعْلَمْ» و یا «اللَّهُمَّ أَحْسِنْ عَاقِبَتَنَا فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا وَ اجْرِنَا مِنْ خِزْيِ الدُّنْيَا وَ عَذَابِ الْآخِرَةِ» و یا «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْهُدَى وَ التَّقَى وَ الْعِفَافَ وَ الْعَنِي» و یا «اللَّهُمَّ أَغْنِنِي بِالْعِلْمِ وَ زَيِّنِي بِالْحِلْمِ وَ اكْرِمْنِي بِالتَّقْوَى وَ جَمِّلْنِي بِالْعَافِيَةِ» و یا «اللَّهُمَّ مُقَلِّبِ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ» و یا «اللَّهُمَّ جَنِّبْنِي مُنْكَرَاتِ الْأَخْلَاقِ وَ الْأَهْوَاءِ» و یا «اللَّهُمَّ اجْعَلْ حُبَّكَ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيَّ وَ اجْعَلْ خَشْيَتَكَ أَخَوْفَ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي وَ اقْطَعْ عَنِّي حَاجَاتِ الدُّنْيَا بِالشُّوقِ إِلَيَّ لِقَائِكَ وَ إِذَا أَفْرَزْتَ أَعْيُنَ أَهْلِ الدُّنْيَا مِنْ دُنْيَاهُمْ فَأَقْرِرْ عَيْنِي مِنْ عِبَادَتِكَ».

ملائکه در شب قدر برای چه و بر چه کسانی فرود می آیند:

از خصوصیات بارز دیگر این شب نزول ملائک و فرشتگان است. بر اساس آیه شریفه «تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ امْرٍ» (فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگار شان برای تقدیر هر کار نازل می شوند).

در مورد اینکه منظور از روح کیست؟ بعضی گفته اند: «جبرئیل امین» است که «روح الامین» نیز نامیده می شود. بعضی «روح» را به معنی «وحي» تفسیر کرده اند. به فحوائی آیه 52 سوره شوری «وَ كَذَلِكَ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ رُوحًا مِنْ اَمْرِنَا» «همان گونه که بر پیامبران پیش وحي فرستادیم، بر تو نیز «وحي» را به فرمان خود وحي کردیم». برخی از مفسرین روح را مخلوق عظیمی مافوق فرشتگان می شمارند.

قابل تذکر است که : فرشتگان بر شخص خاصی فرود نمی آیند، بلکه در شب قدر ملائکه به زمین فرود می آیند تا سلام و دعای رحمت و مغفرت بر کسانی که این شب را احیاء می کنند بفرستند، و بر دعای دعا گویند امین می فرستند.

نزول فرشتگان نزول رحمت و برکت الهی است، پروردگار با عظمت ما میفرماید: «تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ امْرٍ». «در آن فرشتگان با روح به اذن پروردگارشان فرود می آیند» از آسمان ها به سوی زمین «برای هر امری» یعنی: فرود می آیند برای پرداختن و نظم و نسق هر امری که خداوند آن را تا سال آینده مقدر و به آن حکم کرده است.

طوری که یاد اور شدیم روح: جبرئیل علیه السلام است و هر چند کلمه «فرشتگان» شامل او نیز میشود ولی از او به سبب فزونی شرفش مخصوصاً نیز یادآوری شد پس این از باب عطف خاص بر عام است.

از فواید فرود آمدن فرشتگان این است که ایشان در زمین انواع طاعاتی را می بینند که در

میان اهالی آسمان ها ندیده بودند همچنین آنها در زمین فریاد ناله و زاری گنهکارانی را میشوند که ناله و زاری آنها نزد خداوند دوست داشته تر از زمزمه تسبیح سبحان است پس در این حال به یک دیگر میگویند: بیایید صدایی را بشنویم که نزد پروردگار ما دوست داشته تر از تسبیح ما میباشد».

اعمالی که در شب قدر باید انجام یابد:

اکثریت مطلق مفسرین، محدثین و علماء بر این امر معتقد اند که: سنت است که روزه داران بر امر اعتکاف در ده آخر ماه رمضان بمنظور برخورداري از خیر و پاداش و دریافتن شب قدر انجام گیرد است.

و مستحب است که شخص معتکف به عباداتی مانند نماز، تلاوت قرآن و سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر گفتن و طلب مغفرت، صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و سلم، دعا کردن، بحث و گفتگوی علمی و مانند اینها مشغول سازد.

و مکروه است که اعتکاف کننده خودش را با سخنان و اعمال بیهوده سرگرم کند همانطور که ساکت ماندنش به گمان اینکه سکوت، او را به خدا نزدیک میکند مکروه است».

نزول همه کتب آسمانی در رمضان:

در حدیثی را که حضرت ابوذر غفاری روایت نموده است که می فرماید که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: صحیفه های حضرت ابراهیم به تاریخ سوم رمضان، تورات در تاریخ ششم، انجیل در تاریخ سیزدهم و زبور در تاریخ هجدهم رمضان نازل گردیده است، و قرآن کریم به تاریخ بیست و چهارم رمضان بر رسول الله صلی الله علیه و سلم نازل شده است.

نزول فرشتگان برای اشخاص معین است:

نزول فرشتگان در شب قدر برای شخص معین و خاصی صورت نمی گیرد، بلکه در شب قدر ملائکه به زمین فرود می آیند تا سلام و دعای رحمت و مغفرت بر کسانی که این شب را احیاء میکنند بفرستند، و بر دعای دعا گویان آمین می فرستند.

نزول فرشتگان نزول رحمت و برکت الهی است، همانطوریکه فرشتگان در موقع تلاوت قرآن و حلقه های علم نازل میشوند و بال های شان را برای طالب علم میگسترانند. «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ». «در آن فرشتگان با روح به اذن پروردگارشان فرود می آیند» از آسمان ها به سوی زمین «برای هر امری» یعنی: فرود می آیند برای پرداختن نظم و نسق هر امری که خداوند آن را تا سال آینده مقدر و به آن حکم کرده است.

کدام انسان ها از فرشته ها برتر هستند؟

البته در این شکی نیست که پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم افضل مخلوقات و باشرفترین آنهاست، و فضیلت او از تمامی انسانها و فرشتگان و اجنه بالاتر است، و شک و تردیدی در این امر مسلم وجود ندارد.

اما در مورد غیر پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم و ملائکه نظراتی وجود دارد:

نظریه اول:

نظریه اول اینست که انسان ها از ملائکه افضلتر هستند.

علما که بر افضل بودن انسان نسبت به ملائکه حکم میکنند، استدلال می آورند که خداوند متعال به ملائکه امر نمود که بر آدم سجده ببرند و لذا گفته اند که این دلیل بر تفضیل انسان

بر ملائکه است؛ آنجا که فرمود: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا» (سوره بقره 34). یعنی: و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» همگی سجده کردند.

نظریه دوم:

نظریه دوم اینست که: ملائکه نسبت به انسان ها افضلتر هستند. این تعداد از علما استدلال به حدیثی پیامبر صلی الله علیه وسلم مینماید که فرموده است: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي، وَأَنَا مَعَهُ إِذَا دَكَّرَنِي، فَإِنْ دَكَّرَنِي فِي نَفْسِهِ دَكَّرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِنْ دَكَّرَنِي فِي مَلَأٍ دَكَّرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ»..».

(بخاری: 7405) یعنی: «خداوند متعال می فرماید: من با بنده ام بر اساس گمانی که به من دارد، رفتار مینمایم. و هنگامی که مرا یاد می کند، من با او هستم. پس اگر در تنهایی مرا یاد کند، من هم او را در تنهایی، یاد خواهم کرد. و اگر مرا در میان جمع، یاد کند، من او را در میان جمع بهتری (یعنی ملائکه)، یاد خواهم کرد..».

و منظور از یاد کردن ذاکرین در میان جمع بهتری، یعنی جمع ملائکه! و این را می رساند که ملائکه از انسانها برترند.

نظریه سوم:

نظریه سوم اینست که: ملائکه به اعتبار اینکه زودتر از انسانها خلق شده و از نور خلق شده اند و اهل استکبار و سرپیچی نیستند، و در آنچه خدا بدانها امر می کند سرپیچی نمی کنند، و آنچه که بدانها امر شود انجام می دهند و اهل شهوت نیستند و بندگانی مکرم نزد الله تعالی می باشند، لذا از این جهت آنها افضلتر هستند.

ولی انسان ها به اعتبار آنکه محل رضای خدا قرار میگیرند و مورد کرامت پروردگار هستند و ملائکه در بهشت آنها را مسرور میکنند، و بر آنها سلام می دهند، از این جهت انسانها از ملائکه افضلتر هستند. (و این نظر شیخ الاسلام ابن تیمیه است).

نظریه چهارم:

نظریه چهارم نظریه سکوت! است یعنی هیچیک را بر دیگری نه تفضیل میدهند و نه عکس آن، (و این قول شیخ ابن عثیمین است).

زیرا پرداختن به این مسئله (یعنی بیان افضلتر بودن ملائکه یا انسانها) نه مفید است و نه نیازی بدان می رود، و نفعی برای شخص مسلمان ندارد، پس بهتر است از پرداختن به این موضوعات خود داری نمود، زیرا صحابه رسول خدا صلی الله علیه وسلم که از هر کسی نسبت به علم و ایمان حریصتر بودند هرگز وارد این مباحث نشده و از خود و یکدیگر نپرسیده اند که آیا ملائکه افضلتر است یا انسانها؟! و چیزی که صحابه در مورد آن سکوت کرده اند، بهتر است ما نیز سکوت کنیم چرا که یک قاعده شرعی وجود دارد که باید بدان توجه کرد و آن اینست که: «در هر چیزی از مسائل دین که صحابه در آن مورد سکوت کرده اند، بدان که پرداختن به آن چیز جزو فضولی محسوب شده و نیازی به آن نیست». زیرا آنچه که برای ما لازم است باید از طریق کلام الله و سنت نبوی و یا صحابه اخذ شوند، و هرگاه در یک مسئله دینی آنرا در یکی از این سه طریق نیافتیم، پس باید دانست که آن چیز جزو دین نیست و لذا پرداختن به آن بی مورد است. (نگاه کنید به: شرح العقیده السفارینیة؛ علامه ابن عثیمین، صفحه 605). و بنظر می رسد که حکم بر تفضیل انسان و ملائکه امری غیر ضروری است، یعنی دانستن به این مسئله نیازی نیست و بهتر است

از پرداختن به آن خودداری کنیم و بگوییم: خدا آگاهتر است والسلام!

آیا واقعاً شیطان معلم ملائکه بود:

در مورد اینکه آیا واقعاً ابلیس معلم ملائکه و فرشتگان بوده باشد، هیچ دلیلی از کتاب و سنت صحیح مبني بر این امر در شرع وجود ندارد، از اینرو نمی توان بدون دلیل این ادعا را مطرح کرد و هرکس چنین می گوید یا باید دلیل از کتاب و سنت بیاورد و یا آنکه بدون علم سخن نگوید چرا که خداوند متعال می فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (سوره اسراء 36) یعنی: «و چیزی را که بدان علم نداری دنبال نکن» به این ترتیب، خدای متعال نهی می کند از این که انسان چیزی بگوید یا به چیزی عمل کند که به آن علم ندارد. همچنین این معنی، شامل گواهی دروغ، سخن دروغ، افترا و طعن زدن به دیگران، جست و جوی عیوب مردم، دگرگون کردن حقایق علمی، جعل اخبار و غیر این از دغلبازی ها، تقلب ها و اعمال مبتنی بر حدس و تخمین و گمان نیز میشود. «زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد» یعنی: از صاحب آنها پرسیده می شود که این حواس خود را در چه راهی به کار گرفته است زیرا حواس انسان آلات و ابزاری اند که اگر او آنها را در خیر به کار گیرد، سزاوار دریافت پاداش است و اگر آنها را در شر به کار گیرد، سزاوار عقاب میباشد. به قولی: خداوند عزوجل این اعضا را در هنگام پرسش از آنها به نطق می آورد و آنها از آنچه که صاحبشان انجام داده است خبر می دهند. چنان که آیات و احادیث گواه این حقیقت است. آنچه که بعضی از علما فرموده اند اینست که ابلیس جزو مقربان درگاه الهی بوده است، یعنی هر چند که او خود ملائکه نبود و از جنس جن بود ولی در میان ملائک مقرب قرار داشت.

الله تعالی در قرآن چنین میفرماید: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ * قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ * قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَاجِمٌ» (سوره ص 71-77) یعنی: و به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل میافرینم! هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید!»

در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند، جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود! گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترین ها بودی؟! (برتر از اینکه فرمان سجود به تو داده شود!)» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده ای و او را از گل!» فرمود: «از آسمان ها (و صفوف ملائکه) خارج شو، که تو رانده درگاه منی!

بنابر این بر اساس قولی، ابلیس از میان ملائک مقرب رانده شد و بعدها نیز از بهشت خارج گردید. چنانکه علامه سعدی در تفسیر خود نوشته: «قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا» خداوند به ابلیس گفت: از آسمان و جایگاه ارزشمند بیرون برو، «فَأِنَّكَ رَاجِمٌ» چرا که تو مطرود و رانده شده از رحمت الهی هستی.

و میفرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» (سوره کهف

یعنی: به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید» آنها همگی سجده کردند جز ابلیس که از جن بود.

و از این آیه می توان به این مطلب پی برد که ابلیس در میان ملائک بوده است ولی هیچیک از نصوص قرآنی به این امر اشاره نکرده اند که ابلیس معلم ملائک بوده باشد. بنابراین ما نیز این ادعای باطل را مردود می دانیم و به همه ی مسلمانان تابع کتاب و سنت می گوئیم که از باورها و اعتقادات بدون دلیل دوری و حذر نمایید.

تفاوت بین ملائکه و جن:

در بین ملائکه و جن تفاوت های مختلفی و متعددی است از جمله:

1- در اصل خلقتشان که جنیات از آتش سوزان و فرشتگان از نور آفریده شدند.
2- فرشتگان بنده گانی مطیع، فرمانبردار، مقرب و مورد احترام خداوند می باشند، چنانچه خداوند میفرماید: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (الأنبياء: 26 - 27). «فرشتگان بندگان محترمی هستند، آنها در سخن گفتن بر خدا پیشی نمی گیرند، و تنها به فرمان او کار می کنند».

و نیز میفرماید: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (سوره التحریم: 6). «از خدا در آنچه به آنها دستور دهد نافرمانی نمی کنند، و همان چیزی را انجام می دهند که بدان مأمور شده اند».

اما جنیات، بعضی از آنها مؤمن و بعضی کافر میباشند، چنانچه خداوند تبارک و تعالی از آنها در قرآن خبر داده، میفرماید: «وَأَنَا مِّنَ الْمُسْلِمِينَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ» (سوره الجن: 14). «در بین ما، فرمانبرداران و منحرفان و بیدادگراند».

بعضی از آنها مطیع و فرمانبردار و بعضی نیز گنهگار هستند، و خداوند در این باره میفرماید: «وَأَنَا مِّنَ الصَّالِحِينَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ» (سوره الجن: 11).

«و بعضی از ما تسلیم فرمان خدا و پرهیزگارند، و بعضی از ما جز این، (یعنی نافرمان و بی دین)». و بسیاری دیگر از آیات قرآن که در این باره وارد شده است.

اسمائی فرشته که مسؤل حمل عرش الهی اند:

ملائکه هایی هستند که حامل عرش میباشند: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا» (سوره غافر 7) «کسانی که عرش با عظمت الهی را حمل میکنند، و آنهایی که پیرامون عرش به تسبیح و ستایش پروردگارشان مشغولند، هم خود به خدا ایمان دارند و هم برای اهل ایمان از خدا آمرزش و مغفرت می طلبند» و میفرماید: «وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ» (سوره حاقه 17)

«عرش پروردگارت را در آن روز (یعنی قیامت) هشت ملائکه حمل میکنند». تعدادی از علما می گویند: کسانی که اطراف عرش هستند ملائکه های مقرب هستند و ایشان با آنکه حامل عرش هستند اشرفترین ملائکه میباشند. (تفسیر ابن کثیر (120/7)).

اما اسم آن ملائک در کتاب و سنت وارد نشده است و بیشتر بنام ملائکه ی «حمل کننده گان عرش» مشهورند و لذا ما نیز به همین اصطلاح اکتفا میکنیم؛ بصورت کل گفته می توانیم که ملائکه جزو موجودات غیبی هستند که الله عزوجل آن ها را خلق کرده و خداوند آن ها را فرمانبردار و خاضع قرار داده است و هر یک از آن ها وظایفی دارند که خداوند آن ها را مخصوص انجام آن وظایف کرده است.

اما نام برخی از ملائکه در کتاب و سنت آمده اند که از جمله:

جبریل: مسئول وحی، اسرافیل، مسئول نفخ صور و یکی از حمل کنندگان عرش، میکائیل مسئول باران و نباتات، مالک، هاروت و ماروت، رضوان، منکر و نکیر، و کسانی دیگر که در اسامی آنها در نصوص بیان شده است.

و همچنین آنچه نصوص از آن با وصف خبر داده است: مانند رقیب و عتید (مراقب و نگهبان)، یا به وسیله وظیفه آنها مانند ملک الموت (ملائکه مرگ) و ملک الجبال (ملائکه کوهها) یا آنچه را که نصوص به ذکر وظایفشان بصورت مجمل می پردازد مانند: حملة العرش (حمل کنندگان عرش) و الکرام الکاتبین (نویسندگان بزرگوار) و الموکلین بحفظ الخلق (مسئول حفظ خلق)، الموکلین بحفظ الاجنة و الارحام (مسئول حفظ نطفه در داخل رحم)، طواف البيت المعمور (ملائکه مسئول طواف بیت المعمور)، ملائكة السياحين (ملائکه هایی که در زمین میگردند) و ملائکه های دیگری که الله و رسولش صلی الله علیه وسلم از آن خبر داده اند. و واجب است که به صورت مفصل به تمام آنهايي که ذکرشان با نام و صفت و وظایف در اخبار آمده ایمان داشته باشیم و تصدیق کنیم.

آیا ملائکه جسم هستند؟

به اساس این فرموده پروردگار با عظمت گفته می توانیم که بلی که ملائکه جسم هستند «جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنَحَةٍ» «ملائکه را پیام رسان فرستادگان به سوی انبیاء گردانیده است ملائکه هایی که دارای بالهای دوگانه هستند» و پیامبر صلی الله علیه وسلم جبریل را بر صورت اصلی خود که بر آن خلق شده و دارای ششصد بال می باشد دیده است. همان گونه که صفت و خبر آن در حدیثی بخاری شریف آمده است.

هر انسان دارای دو فرشته است:

بر هر يك از انسانها دو فرشته مأموریت دارد، یکی بر سمت راست حسنات و نیکی های او را مینویسد، و دیگری در سمت چپ او بدیها را مینویسد، چنانکه پروردگار با عظمت ما می فرماید: «إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِينَ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ.» (سوره ق 17 18). (دو فرشته گفتار و کردار شخص را دریافت می دارند و آنرا ثبت میکنند، یکی از دست راست و دیگری از دست چپ نشسته و همنشین او هستند، هر کلمه که بر زبان براند (از خیر و شر) آنرا مینویسند و مراقب و حاضر حال او اند). این فرشتگان در سفر و در اقامت با انسان هستند، و در تمامی احوال، در نماز در سجود با او هستند و او را ترك نمیکنند مگر در بعضی از حالات خاصی مانند قضای حاجت، و آنان گفتار و کردار او را مینویسند.

فرشتگان نیت و قصد انسانها را می نویسند:

در حدیث صحیح وارد شده، است که فرشتگان حتی نیت و قصد، انسان و آنچه در قلب بنی آدم بگذرد، ویا آنچه، او در قلب میگوید، و آنچه نیت میکند که آنرا انجام دهد فرشته آنرا مینویسد. به همین خاطر انسان اگر نیت نیک نماید ثوابش به او میرسد، و بر نیت بد نیز مجازات میشود، زیرا نیت عمل قلبی است.

فرشتگان مأمورند بر انسان از وقتی که به سن بلوغ برسد تا اینکه از دنیا برود و آنان آنچه در دنیا از نیت و کردار و گفتار انجام داده می نویسند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره البینه

جزء 30

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای 8 آیه است.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «بینه» مسمی شده که با این فرموده حق تعالی: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ۗ» (البینه: 1) افتتاح شده است. باید گفت که این سوره، پس از سوره ی طلاق، شرف نزول یافته است. **بینه:** بینه به معنای: «برهان روشن» است.

سایرنامهای این سوره:

سایر نام های این سوره عبارتند از: «قیامت - لم یکن، الفیمة»، «بلد»، «الإنفکاک و منفکین»، «البریة» و «لم یکن الذین کفروا» است. (روح المعانی).

پیوند وارتباط سوره البینه با سوره القدر:

این سوره، بمتابۀ علت نزول سوره ی قدر است: «أنزلناه في ليلة القدر...» که گویند: سبب نزول قرآن چیست؟ در جواب می گویند: چون بسیاری از کفر پیشگان و أهل کتاب از روی دلیل آشکار می گروند و ایمان می آورند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره البینه:

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم که: این سوره در مدینه منوره نازل شده. ولی برخی از مفسران، بدین باور آند که این سوره در مکه مکرمه نازل شده است. در حالیکه متن فحوای سوره مبین این واقعیت است که: نزول آن باید در مدینه منوره صورت گرفته باشد، چون از أهل کتاب بحث میکند و مخصوصاً که از أهل کتاب قبل از مشرکین نام میبرد.

یزاع با أهل کتاب و بحث مفصل در بارۀ آنان در مکه مکرمه سابقه ندارد. این منازعه در مدینه منوره آغاز شد.

سوره «بینه» به ترتیب جمع آوری نود و هشتمین سوره ای است که بعد از سوره «قدر» و قبل از سوره «زلزله» در قرآن آمده است.

و به ترتیب نزول نیز «صدمین» سوره ای است که بعد از سوره «طلاق» و قبل از سوره «حشر» نازل شده است.

سوره بینه دارای یک (1) رکوع، 8 آیه، 94 کلمه و 399 حرف است. قابل ذکر است که بنا به گزارش فرهنگ نامه علوم قرآن، تعداد کلمات این سوره به 74 و تعداد حروف آن به 392 یا 404 حرف نیز گزارش شده است. (مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی). (چنانچه گفته آمدیم لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

فضیلت سوره بینه:

در مورد فضیلت سوره بینه در حدیثی اُبی بن کعب آمده که پیامبر صلی الله علیه فرموده

است: «إن الله أمرني أن أقرأ عليك: لم يكن الذين كفروا» قال: وسماني لك؟ قال «نعم» قال فبكي.» (رسول الله صلي الله عليه وسلم به ابي بن كعب رضي الله عنه گفتند: همانا الله به من دستور داده تا بر تو سوره «لم يكن الذين كفروا» را تلاوت کنم، (ابي بن كعب رضي الله عنه) گفت: وآيا الله نام مرا گرفته است؟ رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: بله (راوی) می گوید: (أبي بن كعب رضي الله عنه) شروع به گریه نمود. (این حدیث صحیح را امام مسلم روایت نموده است.)

أسباب نزول سورة البينة:

در مورد اینکه أسباب نزول (شأن نزول) سوره بینه چه است، سبب معینی در مورد گفته نشده است، اما در کل این سوره، به سرزنش اهل کتاب (یعنی یهود و نصاری) بحث بعمل آورده و جملات «هُم شَرُّ الْبَرِيَّةِ» و «هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» نیز به بیان کسانی که کفر ورزیدند و کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند میپردازد، خصوصاً که از کلمه: «الذین» و «أولئک» و ضمیر «هُم» که ضمائر جمع میباشد، بوضاحت معلوم می گردد که مخاطب آن شخص واحد و معین نه، بلکه تعداد کثیری آند.

محتوای سوره البینه:

این سوره اشاره به رسالت جهانی پیامبر صلي الله عليه وسلم دارد، و با دلایل روشن این رسالت بیان گردیده است.

- روی گردانی عده ای از پیامبر به خاطر دلایل مادی؛ هکذا نقطه عالی که در این سوره بدان اشاره شده همان است که سلسله دعوت همه پیامبران الهی را یک اصل تشکیل میدهد که همان توحید و یگانگی است. هکذا در این سوره در باره موضع گیری های گوناگون اهل کتاب و مشرکان در برابر اسلام را بیان می نماید.
در بخش دیگری از این سوره موضع گیری های مختلف اهل کتاب و مشرکان را در برابر اسلام مشخص می کند آن گروه که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترین مخلوقاتند، و آن گروه که راه کفر و شرک و گناه را در پیش گرفتند بدترین مخلوقات محسوب میشوند.

- دعوت به ایمان، نماز، روزه؛ اصطلاح «اهل کتاب» سی و یک بار در قرآن عظیم الشأن ذکر گردیده است و در بسیاری این آیات اصطلاح اهل کتاب در مقابل «مشرکان» قرار گرفته است. که این خود نشانه مغایرت مفهوم آن دو است.
قرآن عظیم الشأن در بسیاری از، احکام آن دو گروه را از هم جدا معرفی داشته است، بطور مثال در آیه (27 سوره توبه) میخوانیم: «فأقتلوا المشركين حيث وجدتموهم و احصروهم و اعدوا لهم كل مرصد فان تابوا و اقاموا الصلوة و اتوا الزكاه فخلوا سبيلهم ان الله غفور رحيم.» (آیه 5 /سوره توبه) (مشرکان را هر جا بیابید به قتل رسانید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و از هر سو در کمین آنها باشید چنانچه از شرک توبه کرده، نماز بر پا داشتند و زکات دادند پس از آنها دست بردارید (و توبه آنان بپذیرید) که خدا آمرزنده و مهربان است.)

قرآن عظیم الشأن به بیان حکم بخصوص اهل کتاب می پردازد و تا زمانی که تسلیم شوند و حاضر به پرداخت جزیه گردند، کشتار آنان را جایز می داند و در صورت تسلیم و پرداخت جزیه به ایشان امان میدهد: «قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین اتوا الكتاب حتی یعطوا

الجزیه عن یدِ وهم صاغرون.» (سوره توبه - ۲۹) (ای اهل ایمان) با هر که از اهل کتاب که ایمان به خدا و روز قیامت نیاورده است و آنچه را که خدا و رسولش حرام کرده حرام نمی‌دانند و به دین حق (آیین اسلام) نمی‌گروند، کارزار کنید تا آنگاه که با ذلت و تواضع به اسلام جزیه دهند).

در جهان علاوه بر اسلام، فقط دو دین آسمانی وجود دارد که بطور مسلم و به اتفاق آرای علمای اسلامی، از جمله اهل کتاب بحساب می‌آیند که عبارتند از: یهود و مسیحیت. قرآن کریم به اهل کتاب بودن این دو دین اشاره کرده، می‌فرماید: **«ان تقولوا انما انزل الكتاب علي طائفتين من قبلنا و ان كنا عن دراستهم لغافلين.»** (سوره انعام- ۱۵۶) (قرآن را برای این فرستادیم که تا نگویید کتاب تورات و انجیل بر دو طائفه یهود و نصاری فرستاده شد و ما از تعلیم درس آن کتاب الهی غافل و بی بهره ماندیم). اگر در مجموع آیات قرآنی که در مورد اهل کتاب بیان گردیده است دقت بعمل آریم، با وضاحت تام در خواهیم یافت که قرآن عظیم الشان اهل کتاب را به چهار کتگوری منقسم نموده است:

کتگوری اول: آنهایی که با حقیقت اسلام آشنا شدند ولی از پذیرش آن سر باز زدند، این عده از اهل کتاب مورد سرزنش مطلق قرآن قرار گرفته اند، فرق نمی کند که: علت این انکار، در چه نهفته است، میشود خواهشات نفسانی چون قدرت، مال و... باشد و چه امور غیر خواهشات نفسانی باشد، ولی در همه حال مورد مذمت قرآن اند.

کتگوری دوم: اشخاصی از اهل کتاب اند که حقیقت اسلام برای شان نرسیده، ولی با آنهم مورد مذمت قرآن قرار گرفته اند: زیرا این عده اشخاص، اخلاق انسانی را زیر پا نهاده اند، توحید را آگاهانه خدشه دار کرده اند، به دشمنی با اسلام پرداخته اند و پیامبر و مومنان را اذیت و آزار کرده اند. حتی این عده اشخاص از جمله افرادی بودند که قبل از اسلام اعمال شان مورد مذمت قرآن قرار گرفته اند چون کسانی که کتاب مقدس خود را تحریف کرده اند، پیامبران خود را کشته اند.

کتگوری سوم: افراد اند که به حقیقت قرآن پی برده اند، و دین اسلام را قبول کرده اند و پیامبر صلی الله علیه وسلم را پیامبر آسمانی می شمارند، اینها از جمله کسانی اند که به هدایت رسیده اند طوری که در (آیه ۲۰ / سوره آل عمران) می‌فرماید: **«فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا»** و یا هم در آیه ۱۱۰ سوره آل عمران، می‌فرماید: **«وَأُولَئِكَ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ»**.

کتگوری چهارم: اشخاصی اند که افراد شریف و با اخلاقی هستند، اگر چه با حقیقت اسلام نا آشنایند، ولی قرآن آنان را با دیده احترام مینگرند، این عده اشخاص در طول زندگی به احکام انسانی پایبندند، به خدا باور دارند و به اصطلاح زندگیشان خدایی است، آنانی که به معاد و روز قیامت پایبندند.

از مجموع این معیاری ها که از قرآن به دست می آید می توان در مورد اهل کتاب امروزی نیز حکم کرد و بر این باور بود که کدام یک شایسته احترام و کدام یک قابل مذمت هستند.

خوانندگان گرامی!

- قبل از همه میخواهم خدمت شما بعرض رسانم که: در این هیچ جای شک نیست که: اسلام ناسخ ادیان گذشته است و این ناسخیت از عقاید اصلی مسلمانان بوده و با أدله

صریح، اثبات شده است و اگر در بعضی آیات از اهل کتاب تمجیدی بعمل آمده و آنها را مورد لطف قرار داده، نشان از برتری دین آنها بر اسلام نیست، بلکه این لطف به حسب علت های است که منافاتی با حقانیت و ناسخیت اسلام ندارد.

- در دین اسلام، نگاه به پیروان اهل کتاب با مشرکان کاملاً متفاوت است. با هر یک ادبیاتی خاص به خود مورد استفاده قرار گرفته و هیچ وقت تمام اهل کتاب همسان با مشرکان قرار نگرفته اند. البته تنها بعضی از اهل کتاب به جهت اعمال و عقاید غیر انسانی، هم ردیف با مشرکان قرار گرفته اند.

- بسیاری از آیات قرآن که در آنها اُسْمای یهودیان، مسیحیان و صائبیان آمده است، انصراف به آنانی دارد که در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم می زیستند. لذا حکم آن آیات، برای همه اهل کتاب در تمام زمان ها نیست بلکه باید در أدله ای که آورده شده دقت شود و براساس آن أدله حکم کرد که آیا اهل کتاب امروزی تماماً کافر هستند یا خیر و براساس قرآن چه برخوردی باید با آنها داشت.

بیشتر اهل کتاب زمان پیامبر که با پیامبر مواجهه داشته اند این گونه بوده اند. حال برای بررسی نگاه عام قرآن به اهل کتاب باید به تمام آیات قرآنی و أدله ای که در آن ذکر شده، توجه کرد و براساس آنها حکم کرد.

- قرآن کریم در موارد بسیاری به امور مشترک بین مسلمانان و اهل کتاب، دعوت کرده

است بطور مثال میفرماید: «وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (آل عمران، 64) «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ» (عنکبوت، 46) و به آنها پیشنهاد میکند به این امور توجه کنند.

باز خوانی این عقاید برای اهل کتاب، یکی از مهمترین عوامل شکل گیری رابطه ای درست و منسجم میان مسلمانان و اهل کتاب است و به نوعی همسنگی با غیر مسلمانان را اِشاعه می کند.

ترجمه و تفسیر سُورَةِ الْبَيِّنَةِ

جزء 30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ﴿١﴾
رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً ﴿٢﴾ فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ ﴿٣﴾ وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ ﴿٤﴾ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ
الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ ﴿٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ﴿٦﴾
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ﴿٧﴾ جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ
جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا
عَنْ ذَلِكَ لِمَنْ حَسِيَ رَبُّهُ ﴿٨﴾

ترجمه و تفسیر:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه ذیل این سوره، موضوعاتی از قبیل: تکلیف در برابر دلیل روشن و مجازات، پس از انذار (رسانیدن پیام حق و مثالی بودن داعی)، تهدید کفرپیشگان و نوید به نیکان، به بحث گرفته میشود.

«لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ»
﴿١﴾:

«کافران از میان اهل کتاب و مشرکان [از آیین خود ملزم] به جدایی نبوده [و نیستند] تا وقتی که برای آنان دلیل آشکار بیاید». یعنی اهل کتاب و مشرکان کفرشان را ترک نمی‌کنند تا نشانه‌ای را برای آنان بیاوری که در کتاب‌هایشان ذکر شده و بدان وعده صورت گرفته است.

«مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ»: «یعنی یهود و نصاری».

«الْمُشْرِكِينَ»: مراد همه کسانی است که بت یا آتش و مانند این‌ها را پرستیده‌اند و کتاب الهی هم نداشته‌اند.

«مُنْفَكِينَ»: «از روشی که دارند جدا شوند».

«حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ»: «تا اینکه حُجَّت واضح که همان محمد صلی الله علیه و سلم با کتابش قرآن است، به سوی آنان بیاید».

«بَيِّنَةُ» به معنای دلیل روشن است که به واسطه آن حق از باطل آشکار گردد.

در این سوره مبارکه به صراحت نگفته است که از چیزی دست نکشیدند؟ اما معلوم است که منظور کفر و گمراهی است که بر آن قرار داشتند. پیامبر صلی الله علیه و سلم قرآن را برای آنان آورد و گمراهی و شرک آنها را بیان کرد که در جاهلیت بر آن بودند. و آنان را به ایمان دعوت کردند. برخی از آنان ایمان آوردند و هدایت شدند. پس الله متعال

آنان را از جهالت و گمراهی نجات داد. و قبل از بَعَثت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم از کفر خود دست نکشیدند. و این آیه مبارکه در مورد ایمان آورندگان دو گروه مشرک و اهل کتاب بحث می‌کند.

برخی از مفسران در ذیل این آیه مبارکه نوشته اند: این آیه را میتوان به دوشکل تفسیر کرد: طبق يك تفسیر همین است که در این آیه مبارکه بحث از بی وفائی و عدم صداقت اهل کتاب و مشرکان است و مطابق تفسیر دیگر سخن از اتمام حجت برای آنان است. ادعای کفار این بود که تا دلیل روشنی به ما نرسد، مادر راه خود باقی هستیم، و از عقاید عبادی خویش دست بردار نیستیم. ولی بعد از آن که دلیل واضح، روشن و منطقی رسید، باز هم در راه خود باقی ماندند و جز عده‌ای ایمان نیاوردند. عین فهم این مضمون، در (آیه 89 / سوره بقره) نیز آمده است که قبل از ظهور اسلام در انتظار آمدن پیامبر جدیدی بودند و به خود نوید می‌دادند، ولی «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا» همین که آمد برای آنان چیزی را که می‌شناختند آنرا نپذیرفتند و به مخالفت او اقدام نمودند. قابل یادآوری است که: بدون دلیل روشن انتظار نداشته باشید که مردم دست از عقیده و راه خود بردارند. هکذا در ضمن باید گفت که: در اتمام حجت، کفار و مشرکان از یکدیگر جدا نیستند. خداوند متعال برای همه مردم، چه کفار و چه مشرکان، با فرستادن پیغمبر، اتمام حجت می‌کند.

«رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً» (2):

(فرستاده‌ای از جانب خدا که (بر آنان) صحیفه‌هایی پاک را تلاوت کند. پیامبر از جانب پروردگار برای شان فرستاده شود و (بیاید) که صحیفه‌های پاک را (بر آنها) بخواند) مطهر از شرک و دروغ و دخالت شیاطین جن و انس. «يَتْلُوا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً (2)» یعنی از نشانه و علامه، بعثت پیامبر صلی الله علیه و سلم است، که صحیفه‌های پاک را تلاوت می‌کند یعنی: آنچه را که در صحیفه‌های قرآن است، از حافظه ذهنی و قلبی خود و نه از روی کتاب بر آنان می‌خواند. مفسر قرطبی فرموده است: یعنی محتویات مکتوب در برگ‌ها را می‌خواند. او آن را از حفظ می‌خواند نه از روی کتاب و نوشته؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و سلم بی‌سواد بود و خواندن و نوشتن را نمی‌دانست. (تفسیر قرطبی ۱۴۲/۲۹).

ابن عباس (رض) فرموده است «مُطَهَّرَةً» یعنی از ناروا و شک و نفاق و گمراهی پاک و منزّه است. و قتاده فرموده است: یعنی از باطل پاک و منزّه است. (تفسیر قرطبی ۱۴۲/۲۹).

«رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ»: «محمد، رسول الله.

«صُحُفًا مُّطَهَّرَةً»: نامه‌ها و صحیفه‌های پاک از باطل.

این پیغمبر رسول و پیامبری بود که از طرف الله مبعوث شده بود که صُحُف و نامه‌های روشن و پاک از هرگونه پلیدی را به صورت مرتب بر ایشان بخواند.

صحیفه:

معنای صحیفه‌ها از لحاظ لغت «اوراق نوشته شده است، اما در قرآن عظیم الشان این کلمه اصطلاحاً برای کتاب‌های فرورستاده شده بر پیامبران به کار می‌رود. و مراد از صحیفه‌های پاک، نیز صحیفه‌های هستند که از هر نوع باطلی، از هر نوع گمراهی و ضلالتی و از هر نوع پلیدی اخلاقی ای پاک باشد.

کلمه صحف، بصورت کل 8 مرتبه در قرآن عظیم الشأن تکرار شده است :
صحف ابراهیم و موسی (اعلی:19)، صحف موسی (نجم:36)، صحف اولی (طه:133 و اعلی:18)، صحف مکرّمه (عبس:13)، صحف منشره (مدثر:52 و بصورت نشرت (تکویر:10) و صحف مطهّره (بینه:2)

مفسر تفهیم القرآن می نویسد: اهمیت کامل این مطلب زمانی روشن می شود که انسان در کنار قرآن، کتاب مقدس و کتاب های ادیان دیگر را نیز مطالعه کند و مطالب موجود در آنها را که هم برخلاف حق و راستی و عقل سلیم آند و هم از لحاظ اخلاقی در درجه بسیار پایینی قرار دارند، ببیند. پس از مطالعه ی آن ها هنگامی که انسان قرآن را بخواند، می تواند بفهمد که قرآن چه کتاب پاکیزه و با عظمت است. (تفهیم القرآن).

«فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ» (3):

در آن نوشته ها و احکام استوار، درست و سنجیده. یعنی: در آن صحیفه ها آیات و احکامی است که به حق و عدل گویاست. احکامی است که حق را از باطل جدا می کند. و انسان ها را به سوی رشد و صلاح رهنمای می کند که:

- هم از نظر حسی مطهر است یعنی فقط انسان پاک باید آن را لمس کند.
- و هم از نظر معنوی، لفظی و معنا مطهر است.

مفسر دانشمند أحمد بن محمد صاوی فرموده است: منظور از «صحف»، اوراقی است که قرآن در آن نوشته می شود، و منظور از «کُتِبَ»، احکام نوشته شده و رقم خورده در آنها می باشد. از این رو گفته است: «كُتِبَ قِيمَةٌ»؛ زیرا قرآن نتیجه و ثمره ی تمام کتب پیشین است. (حاشیة الصاوي علی تفسیر الجلالین ۳۴۲/۴).

«قیمه»: یعنی درست، راست، محکم و استوار که در آنها هیچ کجی و انحرافی از حق وجود ندارد بلکه هر چه که در آنها هست، صواب و رهنمونی، هدایت و حکمت است. «كُتِبَ قِيمَةٌ - ۳» یعنی نامه ها و برنامه هایی که با گذشت زمان دچار فرسایش و خارج شدن از درجه ی اعتبار نیست، قوت و اصالت شان را از دست نمی دهند.

ولی متأسفانه اهل کتاب با آنها زمانیکه این کتاب مقدس شرف نزول یافت، ایمان نیاوردند و آنرا تکذیب نمودند.

«وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ» (4):

و آنانیکه کتاب به آنان داده شده، متفرق نشدند، مگر بعد از آنکه آمد به آنان همان هویدا کننده. یعنی: آنها پس از روشن شدن حق و آشکار شدن راه صواب یعنی بعد از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در کار دین حق، تفرقه و اختلاف پیشه کردند و برخی به ایشان ایمان آورده و برخی هم به ایشان کفر ورزیدند در حالی که تکلیف آنها این بود که در پیروی از دین خدا و پیروی از پیامبرش (که تصدیق کننده کتاب های شان نیز هست) بر راه و روش واحدی قرار داشته باشند.

ولی زمانیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم ظهور کرد و کتاب آسمانی نازل شد، به یک بارگی تغییر موقف و رأی کردند، و به اختلاف در دین الله پرداختند.

مفسر أبو سعود در تفسیر این آیه مبارکه فرموده است: آیه مخصوصا اهل کتاب را بسیار مورد سرزنش قرار داده و جنایات آنان را سخت و سنگین نشان می دهد. آن هم با بیان این که اختلاف آنها جز بعد از وضوح و روشن شدن حال و از بین رفتن هر نوع معذرتی صورت نگرفته است.

«وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» «وَأهل كتاب- یهود و نصاری- دستخوش پراکندگی نشدند.»

«إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ ء» «مگر پس از آنکه برهان آشکار - یعنی محمد و کتابش قرآن- به سوی آنان آمد.»

قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم یهودیان می گفتند: پیامبری به نام پیامبر آخرالزمان ظهور خواهد کرد و اهل کتاب در ظهور این پیامبر خاتم الانبیاء اتفاق نظر داشتند. ولی هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم ظهور کرد آنان دو گروه شدند: گروهی به پیامبری او ایمان آورده و از او پیروی کردند؛ مانند: عبدالله بن سلام و همراهانش و گروهی به او کفر ورزیدند و بینه را قبول نکردند و در عناد و گمراهی خود دچار تفرقه شدند.

ناگفته نباید گذاشت که این آیه: در عین حال، تسلیت و دلجویی از رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز هست، یعنی ای پیامبر! تفرقه آنان تو را غمگین نکند زیرا منشاء این تفرقه کمبود و قصور حجت و برهان نیست بلکه منشأ آن عناد است که عادت ریشه دار در میان اهل کتاب می باشد.

در حدیث شریف آمده است: «یهودیان به هفتاد و یک فرقه و نصاری به هفتاد و دو فرقه متفرق شدند و بهزودی امت من به هفتاد و سه فرقه متفرق خواهند شد که همه آنها در دوزخ اند مگر یک فرقه. أصحاب گفتند: این یک فرقه چه کسانی اند یا رسول الله؟ فرمودند: «همانان که بر (راه و روشی قرار دارند) که من و أصحابم بر آن قرار داریم.»

«وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ» (5):

«و فرمان نیافته بودند جز این که الله را بپرستند و در حالی که فقط به او گراییده اند دین خود را برای او خالص گردانند و نماز برپا دارند و زکات بدهند. دین بی نهایت صحیح و درست همین است.»

«وَمَا أَمْرُوا»: امر نکردم مگر اینکه برای الله عبادت کنید و الله برای عبادت واسطه نمی خواهد چه این واسطه بت باشد یا انسان های مقدس.
«مُخْلِصِينَ»: خالصانه، فقط برای من (الله).

«حُنَفَاءَ»: «از تمام ادیان صرف نظر کرده و به سوی دین اسلام روی آوردند.» دین توحید و عبادت الله به یگانگی، دین حق و خالص و بدون واسطه.

«دِينُ الْقِيَمَةِ»: «آیین راست و درست، دین ارزشمند.»

«يُقِيمُوا الصَّلَاةَ»: یعنی فرمان یافته بودند که نمازها را بر وجهی اقامه کنند که خداوند از آنها خواسته است؛ در اوقات آنها و با رعایت آداب و ارکان آنها که: در همه ادیان این حکم وجود داشت. (بمثنابه حق الله).

«يُؤْتُوا الزَّكَاةَ»: یعنی: دادن زکات مالی را که الله بر آنان واجب گردانیده باید در مصالح فقیران و مسکینان بپردازند. (بمثنابه حق الناس).

دینی که راست و پایدار و مستقیم باشد و بنده را به رضای پروردگار بکشاند و از عذاب و خشم الله دور دارد همین دین پاک اسلام است.

« وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ»: و این است دین قیم. یعنی: این دین که پیام آور اخلاص در عبادت

برای خداوند، ترک همه معبودات باطل غیر از وی، آدای نمازها در اوقات آن و پرداخت زکات برای بندگان نیازمند خدا است، تنها دین استوار و پایدار الهی میباشد.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ» (6):

«بی‌گمان کسانی که کافر شده‌اند از اهل کتاب» بعد از بعثت محمد صلی الله علیه وسلم «و نیز مشرکان، در آتش جهنم‌اند» و سر انجام به آن می‌پیوندند «در آن جاودان می‌مانند» نه از آن بیرون آمده می‌توانند و نه در آن می‌میرند «اینها اند که بدترین خلق اند» یعنی: اینان بدترین آفریدگان خداوند هستند زیرا از روی حسد و سرکشی حق را فروگذاشته‌اند.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ»: «کسانی که به اسلام، پیامبر اسلام و کتاب، کافر شدند که همان یهود و نصاری می‌باشند.»

«أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ»: «آنان بدترین مخلوق اند.» اگر به به این تعبیر (آنها بدترین مخلوقات اند) توجه نمایم، در میابیم که این تعبیر بی‌نهایت، تکان دهنده ای است که نشان می‌دهد در میان تمام جنبندگان و غیر جنبندگان موجودی مطرودر از کسانی که بعد از وضوح حق و اتمام حجت راه راست را رها کرده در ضلالت گام می‌نهند یافت نمی‌شود.

امام فخر رازی فرموده است: اگر گفته شود چرا کافران را در قالب جمله‌ی فعلیه «كَفَرُوا» و بُت‌پرستان را در قالب اسم فاعل «وَالْمُشْرِكِينَ» آورده است؟ در جواب گفته می‌شود: تا یادآور شود که اهل کتاب در ابتدای امر کافر نبودند؛ زیرا تورات و انجیل را قبول داشتند، و آنها را تصدیق می‌کردند، و به مبعث حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم معترف بودند، اما بعداً به بعثت حضرت کافر شدند، به عکس مشرکین که از همان اول به عبادت بت‌ها می‌پرداختند و حشر و قیامت را انکار می‌کردند.

فرموده‌ی «أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ» به منظور افاده‌ی حصر آمده است؛ چون از دزدان بدترند؛ زیرا آنها از کتاب الله صفت حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم را دزدیدند و از راهزنان بدترند؛ چون راه حق را بر خلق خدا بستند. (تفسیر کبیر ۴۹/۳۱).

انسان اگر بخواهد مطلوب و محبوب الله باشد، باید به راهنمایی پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیث صحیح عمل کند که روزی فردی نزد پیامبر الله آمد و عرض کرد: «يَا رَسُولَ اللَّهِ دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ إِذَا أَنَا عَمَلْتُهُ أَحَبَّنِي اللَّهُ وَأَحَبَّنِي النَّاسُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: اِزْهَدْ فِي الدُّنْيَا يُحِبَّكَ اللَّهُ، وَازْهَدْ فِيمَا فِي أَيْدِي النَّاسِ يُحِبُّكَ النَّاسُ» [ابن ماجه: 4102] حکم آلبانی: حسن «ای رسول الله! مرا به کاری راهنمایی کن که وقتی آن را انجام دهم، الله و مردم، مرا دوست بدارند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: در دنیا زهد و پارسایی پیشه کن تا الله تو را دوست بدارد و به آن چه مردم دارند، چشم طمع نداشته باش، در نتیجه مردم تو را دوست خواهند داشت.» بنابراین اگر قرار است محبوب الله شویم، نباید دنیا در دلمان لانه کند؛ «وَلَا تَنَسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» (القصص: 77) «بهره‌ات را از [زندگی] دنیا نیز فراموش نکن.»

مقدم داشتن «اهل کتاب» بر «مشرکان» در این آیه مبارکه نیز ممکن است به خاطر این باشد که آنها دارای کتاب آسمانی و علماء و دانشمندان بودند و نشانه‌های پیامبر صلی الله علیه وسلم در کتب آنها صریحاً تذکر رفته بود، بنابراین مخالفت آنها زشت تر و بدتر بود.

منظور از «شَرُّ الْبَرِيَّةِ» آن‌عه از اشخاص آند که: به اسلام کفر بورزد (فرق نمی کند از جمله اهل کتاب باشد یا مشرکین).

بعد از این که در آیه متبرکه قرارگاه اَشْقِيَا را یادآور شد، در آیه متبرکه ذیل قرارگاه سعادت‌مندان به بیان گرفته میشود طوری که می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (7):

(اَمَّا) کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده آند، آن گروه ایشانند که بهترین مخلوقات (خدا) یند.

یعنی کسانی که خالصانه ایمان آوردند و عبادت خالصانه‌ی قلبی، عملی و بدنی انجام دادند، اینان بهترین انسان‌ها و برترین مخلوقات هستند.

کسانی که به الله و رسولش محمد صلی الله علیه وسلم ایمان آوردند، و خالصانه الله را عبادت کردند و نماز برپا نمودند و زکات دادند، و الله را در آنچه امر و نهی کردند، اینها «أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» یعنی: «من فعل ذلك من الناس فهم خير البرية» هر انسانی چنین کند پس آنها بهترین مخلوقات هستند.»

یعنی در رأس همه‌ی اعمال صالح، اصلاح رابطه با الله در قالب اقامه‌ی نماز و اصلاح رابطه با مخلوقات در قالب پرداخت زکات قرار دارد. اگر این دو گام درست برداشته شود، انجام بقیه‌ی اعمال صالح آسان می‌شود. چون بقیه‌ی اعمال صالح در راستای تثبیت و استحکام بخشیدن رابطه‌ی انسان با الله است که در منزلت و مقام اقامه‌ی نماز قرار می‌گیرد.

این آیه شخص معینی را مورد خطاب قرار نمی دهد، بلکه بصورت جمع آمده یعنی تمامی انسان‌های که ایمان آورند و عمل نیک انجام دهند (یعنی نماز و روزه و زکات و بقیه احکام دینی را انجام دهند و از منهیات و محرّمات دوری کنند) آنها جزو بهترین مخلوقات الله تعالی قرار می گیرند.

یعنی آن‌عه از انسانها که به دین مقدس اسلام، قرآن عظیم الشان و پیامبر صلی الله علیه وسلم ایمان بیاورد، و سپس عمل صالح انجام دهد، آنان انشاء الله جزو «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» است.

امام ابن کثیر رحمه الله مفسر شهیر جهان اسلام، در تفسیر دو آیه 6 و 7 می فرماید: «خداوند متعال خبر می دهد از عاقبت روی گرداننده گان از حق؛ از کافران اهل کتاب و مشرکین که با کتاب الله یعنی قرآن و پیامبران مرسلش مخالفت می ورزند، که جایگاه آنها در روز قیامت آتش جاودان جهنم است؛ یعنی در آن می مانند و از آنجا بیرون نخواهند آمد و آتش جهنم از آنان برداشته نمی شود، و آنها بدترین مخلوقات الهی هستند؛ سپس الله متعال خبر می دهد از احوال ابرار و نیکوکاران؛ کسانی که با قلب‌هایشان ایمان آوردند و با بدنشان عمل صالح انجام دادند، به اینکه آنها بهترین مخلوقات هستند.»

همچنین مفسر اسلام امام طبری رحمه الله در تفسیر آیه 6 و 7 میفرماید: «کسانی که به الله و رسولش محمد صلی الله علیه وسلم کفر ورزیدند و نبوت او را انکار نمودند، از یهود و نصاری و مشرکین، تمامی آنها «فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا» یعنی تا ابد در جهنم می مانند و از آن خارج نمی شوند و هیچگاه نمی میرند.»

«خَيْرِ الْبَرِيَّةِ» در احادیث نبوی: درباره مصداق عبارت «خَيْرِ الْبَرِيَّةِ» محدثین، احادیث متعددی را روایات فرموده اند که از جمله اسناد یک حدیث صحیح بوده، و اسناد سایر احادیث ضعیف و یا هم قابل استناد نیست.

حدیث صحیحی که در این باره وارد شده، حدیثی است که امام مسلم در صحیح خود از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده که گفت:

«جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا خَيْرَ الْبَرِيَّةِ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاكَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ» صحیح مسلم (4367). یعنی: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا خیر البریه! رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز در جواب فرمود: «(خیر البریه) ابراهیم علیه السلام است».

این حدیث صحیح است و علاوه بر صحیح مسلم، محدثین زیادی آنرا روایت کرده اند، از جمله: سنن ابی داؤود (4672) و علامه البانی آنرا در «صحیح ابی داؤود» آورده است، و در سنن ترمذی (3352) و علامه البانی آنرا در «صحیح ترمذی» آورده، و در مسند احمد (12361 و 12440) و معجم الاوسط طبرانی (1436). و در «مسند ابی یعلی الموصلی» (3842) امام بیهقی نیز در «دلایل النبوة» آنرا نقل کرده و گفته: «این سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم دلیل بر تواضع است».

«جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ رَبَّهُ» (8):

مکافات و پاداش آنها نزد پروردگارشان باغهای بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ همیشه در آن میمانند، (هم) الله از آنها خشنود است و (هم) آنها از الله خشنودند؛ و این (مقام والا) برای کسی است که از پروردگارش بترسد. «جَزَاؤُهُمْ»: مکافات و هدیه‌ی آنان، جنتی است که: همیشه در آن میمانند. «جَنَّتٌ عَدْنٌ»: «باغ‌هایی که اقامت در آنها همیشگی است».

«عَدْنٌ»: اقامت دایم و همیشگی، جاویدان.

«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ»: «الله به دلیل اطاعتشان از آنان راضی است».

«وَرَضُوا عَنْهُ»: «و آنان نیز به دلیل ثواب و پاداش از الله راضی اند».

در زیر درختان باغ‌های بهشت، نهرهایی جاری است که در مسیر خود روان و همه جا جاری است بدون اینکه حصار داشته باشد و همه جا پخش شود. چهار نهر و رود در بهشت جاری است:

1 - آب.

2 - شیر.

3 - عسل.

4 - شراب.

در جنت هیچ غم و غصه، مشکلات و پرابلم، مریضی و نگرانی برای هیچکس نیست و هر شخصی احساس می‌کند خودش در بهترین نعمت است و حسادت و غل و غش وجود ندارد. پس از آنکه الله نعمت را بر جنتیان تکمیل کرد، آنها را صدا زده و می‌فرماید: آیا راضی هستید؟ و جنتیان جواب می‌دهند: بله راضی هستیم (1) و الله می‌فرماید: من هم از شما راضی هستم و پرده از روی پروردگار کنار می‌رود. (2) و بهشتیان، الله متعال را مانند ماه شب چهارده می‌بینند. (3) و این جزای کسانی است که از الله ترسیده‌اند و او را آن‌گونه عبادت کرده‌اند که گویا او را می‌دیدند و گناه نمی‌کردند.

بصورت کل اگر در ترجمه و تفسیر سوره‌ی آل‌بنه دقت بعمل آریم، طوریکه در ابتدا گفتیم این سوره بیشتر در ذم و سرزنش اهل کتاب وارد شده است، آندسته از اهل کتاب را که

بعد از آمدن بینه، باز بردین و آیین خود ماندند و به پیامبر صلی الله علیه وسلم کفر ورزیدند، و نیز آن دسته را که به پیامبر صلی الله علیه وسلم ایمان آورده و سپس عمل صالح انجام دادند را بترتیب به بدترین و بهترین مخلوقات تعبیر کرده است.
یادداشت:

آخرین آیه مبارکه این سوره به چهار وصف و مکافات دایمی، ابدی و ماندگار مؤمنان اشاره بعمل آورده است که عبارتند از:

الف: خیر البریه،

ب: جنات عدن، که انهار از پایین آنها روان است.

ج: ابدی بودنشان در آن آرام جای،

د: خشنودی پروردگار از آنان و آنان از لطاف فراوان و رحمت عمیم او (توبه/۷۲)، (رعد/۲۳)، (نحل/۳۱).

اوراق ضمایم احادیث وارده:

1- «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُونَ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ، فَيَقُولُ: هَلْ رَضِيتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: وَمَا لَنَا لَا نَرْضَى يَا رَبِّ وَقَدْ أُعْطِينَا مَا لَمْ نُعْطِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: أَلَا أُعْطِيكُمْ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ، فَيَقُولُونَ: يَا رَبِّ وَآيُّ شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ، فَيَقُولُ: أَحَلُّ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِي فَلَا أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أَبَدًا» (بخاری : 6549 و 7518 و مسلم : 2829) (الله تعالی به جنتیان می فرماید: ای اهل بهشت! و آنها جواب می دهند: آیا راضی شدید؟ میگویند: پروردگارا! چرا راضی نباشیم، در حالی که به ما نعمت های ارزانی داشته ای که به هیچ یک از بندگانت نداد ای؟ می فرماید: آیا بهتری از این را به شما بدهم؟ می گویند: چه چیزی از این بهتر است؟ می فرماید: شما را از رضایت خویش بهره مند سازم و هر گز بر شما خشم نمی گیرم».

2 - «إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، قَالَ: يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: تُرِيدُونَ شَيْئًا أَزِيدُكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: أَلَمْ تُبَيِّضْ وُجُوهَنَا؟ أَلَمْ تُدْخِلْنَا الْجَنَّةَ، وَتُنَجِّنَا مِنَ النَّارِ؟ قَالَ: فَيَكْشِفُ الْحِجَابَ، فَمَا أُعْطُوا شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنَ النَّظَرِ إِلَى رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ» «مسلم: 181» (آن گاه که جنتیان وارد بهشت می شوند، الله تبارک و تعالی می فرماید: آیا چیزی افزون بر این می خواهید که به شما بدهم؟ می گویند: مگر ما را رو سفید نکرده ای؟ مگر ما را وارد جنت نگرداند ای؟ مگر ما را از آتش دوزخ نجات نداده ای؟ آن گاه حجاب را کنار می زنند و به این ترتیب محبوب ترین چیزی که به جنتیان داده می شود، نگرستن به پروردگار شان می باشد).

3 - «كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ جَ، فَنَظَرَ إِلَى الْقَمَرِ لَيْلَةً - يَعْنِي الْبَدْرَ - فَقَالَ: إِنَّكُمْ سَتَرُونَ رَبِّكُمْ، كَمَا تَرُونَ هَذَا الْقَمَرَ، لَا تَضَامُونَ فِي رُؤْيَيْهِ، فَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لَا تُغْلِبُوا عَلَى صَلَاةِ قَبْلِ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلِ غُرُوبِهَا فَافْعَلُوا. ثُمَّ قَرَأَ: «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ ۝ ۳۹» [ق: 39]» [بخاری: 554 و 573 و 4851 و 7434 و 7436 مسلم: 633]. (نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم، نگاهی به ماه شب چهارده یعنی قرص کامل ماه کرد و فرمود: «همینطور که این ماه را می بینید، پروردگارتان را خواهید دید. در این مورد، هیچ مزاحمتی برای شما، وجود نخواهد داشت. (اگر می خواهید دیدار الله نصیب شما شود) سعی کنید بر نمازهای صبح و عصر، مواظبت نمایید. و حتماً این کار را انجام دهید». سپس این آیه را تلاوت فرمود: «و پیش از برآمدن آفتاب و قبل از

فروشدن آن، پروردگارت را به پاکی ستایش کن (و نماز بگزار).
پروردگارا!

قلوب ما را از زنگار شک و شبهه پاک گردان، دیدگانمان را روشنایی بخش و بر بینش ما بیفزای تا به سوی غیر تو میل نکنیم و جز از تو از کسی دیگری نترسیم. آمین یارب العالمین.

خشیت چیست؟

«**خشیت**»: به آن خوفی و ترس گفته میشود که: بر اساس تعظیم و عظمت باشد. «خشیت» ملاک سعادت حقیقی و رسیدن به مراتب والای بندگی است. هر کس از این صفت محروم باشد، از؛ عصیانگری، و گناه کاری دست، دست نمی کشد و در آن گم می شود. [روح المعانی].

در این آیه مبارکه با تمام صراحت گفته شده است که: بهشت مخصوص اهل خشیت است. «ذلک لمن خشی ربّه» و آیه ای دیگر می فرماید: تنها علما اهل خشیت هستند: «اتّما یخشی الله من عباده العلماء» (215) پس بهشت مخصوص علما است. از طرفی دیگر می دانیم که تمام علما و دانشمندان اهل بهشت نیستند. زیرا قرآن بسیاری از دوزخیان را کسانی می داند که بعد از علم و آگاهی گمراه شدند: «اضلّه الله علی علم» (سوره جاثیه آیه 23) و همچنین تمام بی سوادان دوزخی نیستند. پس آن علمی که سبب خشیت می شود این علم اصطلاحی نیست، بلکه مراد یک فهم طبیعی و الهی است که سبب نورانیت دل شود.

عبادت الله از روی محبت و خوف:

یک عده از مسلمانان صوفی مشرب میگویند که ما فقط بخاطر محبت الله مصروف عبادت هستیم، این عقیده معمولاً از منهج صوفی ها ی گمراه بلند میشود، و این منهجی مبتدع است. (شکی نیست که) محبت خداوند از بزرگترین منازل عبادت است، اما کل عبادت نیست.

منهج اهل سنت بر اینست که عبادت خداوند باید از روی محبت و خوف، و امید و بیم (رجاء و خشية) و سایر عبادتهاست، الله متعال میفرماید: «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً» (سوره اعراف 55). یعنی: «پروردگار خود را از روی تضرّع، و در پنهانی، بخوانید». و در مورد پیامبرانش فرمود: «إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ» (سوره انبیاء 90). یعنی: «آنان همواره در کارهای خیر بسرعت اقدام میکردند؛ و در حال بیم و امید ما را میخواندند؛ و پیوسته برای ما (خاضع و) خاشع بودند». درباره ملائکه میفرماید: «وَهُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ» (سوره انبیاء 28). یعنی: «و از ترس او هراسانند»، و فرمود: «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (سوره نحل 50). یعنی: «آنها از پروردگارشان، که حاکم بر آنهاست، میترسند؛ و آنچه را مأموریت دارند انجام می دهند». و سایر آیاتی که در این باره وارد شده است.

فرق بین کافر و مُشْرک:

در اصطلاح لغوی، لفظ «کافر» از کلمه «کفر» گرفته شده یعنی «پوشاندن»، پس «کافر» یعنی «پوشاننده» زیرا او حقیقت ایمان را با اعتقاد باطلش میپوشاند. در اصطلاح لغوی، لفظ «مشرک» از کلمه «شُرک» گرفته شده، زیرا یک شخص مشرک کسی دیگر را در عبادت شریک خداوند قرار داده است.

امام نووی در شرح صحیح مسلم میگوید: «شُرک و کفر ممکن است یک معنی واقع شوند و ممکن است دو معنای جداگانه داشته باشند، و شرک مخصوص عبادت کردن بتها و یا مخلوقات دیگر باشد در حالیکه به خداوند نیز اعتقاد داشته باشند، مانند کفار قریش، پس در اینحالت کفر معنای عمومی تر از شرک را در بر دارد.»
در عموم میتوان گفت که:

کُفر دو نوع میباشد:

- 1- کفر کوچک مانند جنگ کردن با مسلمان، و هر چند از گناهان کبیره محسوب میشود ولی مسلمان را از دایره اسلام خارج نمیکند، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «سبب المسلم فسوق و قتاله کفر» یعنی: «فحش و ناسزا گفتن به مؤمن فسق است و جنگ کردن با او کفر است»، پس پیامبر صلی الله علیه و سلم جنگ با مسلمانان را کفر بیان کرده، ولی این کفر آنها را از دایره اسلام خارج نمیکند.
- 2- کفر بزرگ مانند انکار کردن اوامر خداوند و غیره، که این نوع کفر شخص را از دایره اسلام خارج میکند.

شرک نیز دو نوع میباشد:

- 1- شرک کوچک مانند ریاءخودنمایی در دین، ولی ریاکار از دایره اسلام خارج نمیشود، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «انَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ الشِّرْكَ الْأَصْغَرَ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ: وَمَا الشِّرْكَ الْأَصْغَرُ قَالَ: الرِّيَاءُ» (روایت احمد رقم 27742) یعنی (همانا بیشترین چیزی که بر شما میترسم شرک اصغر است" پرسیدند: «ای رسول خدا، شرک اصغر چیست؟» فرمود: «ریاء: خودنمایی.»
- 2- شرک اکبر، مانند عبادت بت و مخلوقات دیگر، که این نوع شرک یک شخص را از دایره اسلام خارج میکند.

و در واقع میتوان گفت که یک کافر مشرک هست و یک مشرک کافر است، زیرا خداوند اهل کتاب (یهود و نصاری) را در قرآن کافر خطاب کرده و میگوید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (6)» یعنی: «بی گمان کسانی که کافر شده اند از اهل کتاب و نیز مشرکان، در آتش جهنم اند» ولی در سوره توبه آنها را مشرک خطاب کرده و میگوید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِنُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (30) اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (31)» یعنی: «و یهود گفتند: عزیر پسر خداست، و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست، این سخن آنان است به دهانهایشان به سخن قومی تشبه میجویند که پیش از این کافر شدند، خدا آنان را بکشد چگونه بازگردانده میشوند؟ اینان دانشمندان و راهبان خود را بجز الله به خدایی گرفتند و مسیح پسر مریم را با اینکه مأمور نبودند جز اینکه خدای یگانه را بپرستند معبودی جز او نیست، منزّه است او از آنچه با او شریک میگردانند.»

پس یک مشرک کافر است زیرا مشرک نیز حقیقت و وحدانیت خداوند را با عمل شرک پوشانده است، و یک کافر مشرک است زیرا هوا و هوس و ضمیر خود را آله قرار داده است و آنرا بجای خداوند میپرستند، خداوند میفرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...» (سوره الجاثیه : 33) یعنی: «پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را خدای

خود قرار داده...» پس در نتیجه کسی که عمداً در اسلام برای مردم حلال را حرام میکند و یا حرام را حلال میکند در واقع هم کافر و هم مشرک هست.

نواقض اسلام عبارتند از:

اول: شرک آوردن در عبادت خدای یکتا و برای او شریک قائل شدن. خداوند میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَهُ لِمَنْ يَشَاءُ» (سوره النساء 116). خداوند نمی بخشد که به او شرک آورده شود، و جز آن را برای هرکس که بخواهد، می آمرزد).

و میفرماید: «مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» (سوره المائدة آیه 72). (بی گمان کسی که به خداوند شرک آورد، خداوند بهشت را بر او حرام می گرداند و جایگاهش آتش (دوزخ) است، و ستمکاران یاورانی ندارند). و از جمله شرک در عبادت خداوند متعال دعا کردن مردگان و طلب مدد خواستن از آنهاست، و همچنین نذر کردن و ذبح و قربانی برای آنهاست.

دوم: کسیکه بین خود و بین خدا واسطه قرار دهد و از آن واسطه چیزی بخواهد (یعنی دعای خود را متوجه او سازد) و از او شفاعت بطلبد و بر او توکل کند، چنین اشخاصی اجماع علماء و دانشمندان اسلام بر کفر آنان است.

سوم: کسیکه مشرکان را کافر نداند، و یا اینکه در کفر آن مشرکان شک و تردید داشته باشد، و یا اینکه مذهب آن مشرکان را صحیح بداند کافر است.

چهارم: کسیکه اعتقاد داشته باشد که هدایت و دستورهای غیر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم کاملتر و بهتر است از هدایت و دستورهای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، و یا اینکه بگوید حکم و قضاوت غیر رسول الله صلی الله علیه وسلم بهتر است از حکم و قضاوت پیامبر صلی الله علیه وسلم، مانند کسانی که حُکم و قضاوت طواغیت (قوانین رسمی کشوری) را که غیر شرعی باشد بر قوانین شرعی و دینی برتری می دهند و اینها همه کافر می باشند.

پنجم: کسیکه به چیزی از آنچه رسول الله صلی الله علیه وسلم برای امت اسلامی از هدایت بشری و قضاوت و حُکم به قرآن و سنت آورده، بَغض ورزد، اگر چه به آن حکم عمل کند، در حالیکه از آن نفرت دارد، باز هم جزو کافران می باشد.

خداوند متعال میفرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ» (سوره محمد آیه 9). (این از آن است که آنان آنچه را که خدا نازل کرده است ناخوش داشتند، در نتیجه خداوند اعمالشان را تباه کرد).

ششم: هر کسیکه به چیزی از دین مبین اسلام مسخره و ریشخند کند، همان دینی که رسول الله صلی الله علیه وسلم آنرا از طرف باری تعالی آورده، و یا از ثواب و نیکی و پاداش آن، و یا از جزا و عقاب و کیفر آن، کافر شود، و دلیلش قول تبارک و تعالی است که میفرماید: «قُلْ أِبَلَّهِ وَأَيَّاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ(65) لَا تَعْتَدِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ(66)». (التوبة). (بگو: آیا بخدا و آیات او و رسولش ریشخند می کردید؟ عذر نیاورید، به راستی که پس از ایمانتان کفر پیشه کردید).

هفتم: سحر و جادوگری و آنچه شامل آن می شود از قبیل ایجاد اختلافات بین دوستان و جلب آن برای دیگران و کسی که آنرا انجام دهد، و یا از آن راضی شود کافر گردد و دلیل قول تبارک و تعالی است که میفرماید: «وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ

فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرُ» (سوره البقرة / آیه 102). «و(آن دو فرشته) به هیچ کسی (جادو) نمی آموختند مگر آنکه می گفتند: ما تنها (مایه) آموزنی هستیم، پس (با به کار گیری جادو) کافر مشو».

هشتم: پشتیبانی کردن از مشرکان و یاری کردن آنان بر ضد مسلمانان، و دلیل آن قول باری تعالی است که میفرماید: **«وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»** (سوره المائدة آیه 51). (و هرکس از شما آنانرا (یهود و نصاری) دوست گیرد، برآستی که خود از آنان است، بی گمان خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمیکند). **نهم:** کسیکه معتقد باشد که بعضی از مردم می توانند از شریعت و دین محمد صلی الله علیه وسلم خارج شوند کافر میباشند.

خداوند تبارک و تعالی میفرماید: **«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»** (سوره آل عمران آیه: 85) (و هرکس دینی جز اسلام بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است).

دهم: روی گردانی و اعراض نمودن از دین خدا و نیاموختن اسلام و عمل نکردن به آن و دلیل آن خداوند میفرماید: **«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ»** (سوره السجدة / آیه 22) (و کیست ستمکارتر از کسی که به آیات پروردگارش پند یابد آنگاه از آن روی بگرداند، بی گمان ما از گناهکاران انتقام خواهیم گرفت).

و در تمامی این نواقض و مخالفتها بین اینکه انسان جدی باشد و یا اینکه شوخی کند و یا از انجام آن بترسد، هیچ فرقی وجود ندارد، مگر کسیکه مکره یعنی مجبور شود به انجام آن عمل در حالیکه او راضی نیست. و همه اینها از امور خطرناکی است که ممکن است مردم در آن واقع گردند. پس بر مسلمان لازم است از آنها بر حذر باشد و بترسد از اینکه در این گناهان بیفتد و باید از آن اجتناب و دوری ورزد.

مُقَدِّم و بهتر دانستن قوانین بشری بر قوانین آسمانی:

در مخالفت و نواقض چهارم برخی از مسائل را مورد بحث قرار دادیم ولی بهتر میدانیم که در توضیح این موضوع اضافات ذیل را نیز به افزایم: هر شخصی که اعتقاد داشته باشد که قوانین وضعی و رسمی کشور که مردم آنرا اختراع کرده اند و از ساخته بشر است از قوانین الهی و آسمانی بهتر است. یا اینکه بگوید دستور اسلام برای قرن بیستم غیر قابل قبول است. و یا اینکه بگوید شریعت الهی (دین اسلام) سبب خسارت و عدم پیشرفت، و سبب عقب ماندگی مسلمانان در قرن بیستم شده است.

یا اینکه بگوید دین اسلام فقط واسطه و رابطه ای است بین خدا و بنده، و هیچ ربطی در سایر شؤون زندگی ندارد، پس کسیکه این اعتقاد را داشته باشد نیز کافر است. هرکس معتقد باشد که بریدن دست دزد و سنگسار کردن زن یا مرد زنا کاری که قبلاً ازدواج کرده و یا در حال حاضر متأهل است برای این زمان غیر قابل قبول است نیز کافر میباشند. به دلیل این که قول خویش را علیه قول الله(ج) ترجیح داده و بهتر میدارد فلذا ادعای شان باطل و سبب کفر میگردد.

هرکس عقیده داشته باشد که حکم نمودن و قضاوت کردن در معاملات خرید و فروش و

حدود الهی بغیر از حکم خداوند عز و جل جایز است کافر می شود، اگر هم به این عقیده نباشد که آن حکم از حکم خداوند بهتر است.

زیرا با این عمل و اعتقاد آنچه بطور اجماع مسلمانان خداوند آنرا حرام کرده، او آنرا حلال دانسته است، و کسی چیزی از آنچه خداوند حرام دانسته و حرمت آن واضح و آشکار باشد، مانند زناکاری و شراب خواری و رباخواری و قضاوت و حکم بغیر از شریعت الهی آن شخص به اجماع مسلمانان کافر است.) (عبدالعزیز بن عبدالله بن باز) بنابراین کسی که مرتکب یکی از موارد فوق شود کافر می گردد.

البته نکته مهمی باید رعایت شود و آن اینست که اگر کسی مرتکب اعمال نواقض اسلام شود نباید بلافاصله وی را تکفیر نمود بلکه خود تکفیر نمودن دارای قواعد و ظوابطی است که نبایست در آن تعجیل شود و دست به تکفیر مردم زد، در زیر به بررسی شرایط تکفیر خواهیم پرداخت:

برای تکفیر کردن نباید عجله کرد و شخصیکه از اسلامش یقین حاصل شد با شک نمی توان اسلام را از وی سلب نمود. و لازمست شروط تکفیر پدید آمده باشند و موانع آن برطرف شده باشد که در ذیل به بررسی آن می پردازیم:

وظیفه مسلمان این است که دیگران را با بصیرت و آگاهی به سوی خداوند دعوت کند، و به کسی امر نشده که در مورد نهانی های مردم حکم کند پس هرکس شهادتین را با زبان بگوید و به مقتضیات آن عمل کند در ظاهر به اسلام و مسلمان بودنش حکم می شود و مادامی که حرفی یا عملی را انجام نداده که او را از دایره اسلام خارج کند جایز نیست او را تکفیر کنیم و بر این سخن دلایل واضحی از قرآن و سنت وجود دارد و سلف صالح این امت بر آن اجماع کرده اند.

1- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید:

«أَيُّمَا امْرِئٍ قَالَ لِأَخِيهِ يَا كَافِرٌ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا إِنْ كَانَ كَمَا قَالَ وَإِلَّا رَجَعَتْ عَلَيْهِ»

«هرگاه شخصی به برادرش بگوید ای کافر قطعاً این کلمه به یکی از آن دو برمی گردد اگر آن گونه که گفت، باشد، کافر است و گرنه این کلمه به خود گوینده آن برمی گردد.»

2- از ابوذر رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «مَنْ

دَعَا رَجُلًا بِالْكَفْرِ أَوْ قَالَ عَدُوَّ اللَّهِ وَلَيْسَ كَذَلِكَ إِلَّا حَارَ عَلَيْهِ» «هر شخصی کسی

دیگر را مسمی به کفر نماید یا به او بگوید ای دشمن خدا و او آن گونه نباشد (که او می گوید) جز این نیست که این کلمه به خود او برمی گردد.»

در این آیات و احادیث کسی که کلمه کفر را بر برادر مسلمانش بدون دلیل اطلاق کند به شدت تهدید شده است و از این که بر الله بدون علم سخن بگوید شدیداً برحذر شده است.

بعضی از اقوال سلف در مورد دوری از تکفیر:

امام احمد حنبل رحمه الله می گوید: «همانا قبول کردن، حرام کردن، پاداش و عذاب و

تکفیر و فاسق کردن حق خدا و رسولش است و کسی حق چنین حکمی را ندارد و بر

مردم واجب است که آن چه خدا و رسولش واجب کرده اند، بپذیرند و آن چه که خدا و

رسولش حرام کرده اند حرام بدانند و آن چه خدا و رسولش خبر داده اند تصدیق کنند.»

از آیات و احادیث و کلام سلف صالح برای ما روشن می شود که تکفیر از احکام شرعی

است که حکم آن به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم برمی گردد و منهج سلف

صالح نیز همین است و جایز نیست برای کسی با اجتهاد و یا ظن و گمان خود یا تنها به

حکم عقل خود کسی را تکفیر نماید....

خلاصه سخن این که: بر مسلمان واجب است که در این مورد بدون علم و آگاهی و دلیل از قرآن و سنت سخن نگوید زیرا که وارد کردن و یا خارج کردن کسی از دایره اسلام از بزرگترین امور دین است و در این مورد همانند سایر موارد دین، خدا و رسول برای ما کافی است پس در کل حکم در این مورد از آشکارترین احکام دین است و بر ما واجب است که از خدا و رسولش پیروی کنیم و از بدعت گذاری دوری گزینیم.

ضوابط تکفیر:

بعد از آن که دلایلی از تحریم تکفیر مسلمان را بدون برهان و دلیل واضح بیان کردیم حال باید ضوابط حکم تکفیر را بدانیم.

در این مورد باید دو قاعده مهم و اساسی را بدانیم:

قاعده اول: کسی که قول یا عملی را انجام داده که طبق نصوص (قرآن و سنت) کفر است اما به خاطر وجود موانع و منتفی بودن شروط آن، حکم تکفیر وی صادر نمی گردد. به همین خاطر به مجرد این که از شخص مسلمانی قول یا عملی کفر آمیز صادر شود مگر بعد از اقامه حجت و بر طرف نمودن شبهه حکم تکفیر وی صادر نمی گردد و او از دایره اسلام خارج نمی شود.

أهل بدعت از جمله خوارج، روافض، قدریه و جهمیه با این قاعده مخالفت کرده اند و آنان بدون اقامه حجت و برطرف نمودن شبهه افراد را تکفیر می نمایند بلکه مخالفانشان را بدون انجام قول یا عمل کفر آمیزی تکفیر می کنند.

قاعده دوم: هر گناهی که کفر نامیده شود آدمی را از دایره اسلام خارج نمی کند زیرا کفر دو نوع است: کفر أصغر و کفر أكبر؛ لذا بعضی از گناهان کفر نامیده می شوند در عین حال شخص را از دایره اسلام خارج نمی کند همان طور که در فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است: «اَثْنَتَانِ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمْ كُفْرٌ الطَّعْنُ فِي النَّسَبِ وَالنِّيَاحَةُ عَلَي الْمَيْتِ» «دو کار در بین مردم وجود دارد که کفر می باشند طعنه زدن در نسب و نوحه خوانی بر مرده». أهل سنت و جماعت إجماع کرده اند که این دو گناه کبیره آدمی را از دایره اسلام خارج نمی کند بلکه کفر دون کفر یا کفر أصغر می باشند. بعد از این دو قاعده و دلایلی که در مورد آن ها ذکر شد حال شایسته است که شروط و موانع تکفیر را که علماء ذکر کرده اند را بشناسیم.

شروط و موانع تکفیر:

شروط تکفیر با بررسی و تحقیق در قرآن و سنت و تبعیت از اقوال سلف در می یابیم که شروط تکفیر در موارد زیر خلاصه می گردد:

- 1- از او قول و عمل کفر آمیزی ظاهر شود هر چند که ادعای اسلام را داشته باشد.
- 2- به او حجت و دلیلی در تبیین حق و از بین رفتن شبهه رسیده باشد؛ و این حجت و دلیل اگر از أهل علم و رأی است، نزدش ثابت باشد.
- 3- بالغ و عاقل باشد.
4. به سبب تازه مسلمان بودنش معذور نباشد.
- 5- مجبور نشده باشد.
- 6- به سبب زندگی در صحرا که از علم و أهل علم دور است، جاهل نباشد.

موانع حکم تکفیر:

حال که شروط تکفیر را دانستیم در مقابل این شروط موانع تکفیر قرار دارند که عبارتند از:

- 1- آن چه موجب کفر قولی یا عملی می گردد در او ظاهر نشود.
- 2- بر او حجت دلیل اقامه نشده باشد حال یا فقط به خاطر عدم بلوغش و یا به سبب داشتن شبهه در قلبش، یا جهل نسبت به آن به علت دوری از بلاد اسلامی.
- 3- بچه، دیوانه یا پیری نباشد که نمی داند چه می گوید.
- 4- جهل به آن چه که نسبت به آن حجت اقامه می شود مانند این که کسی از اهل علم یافت نشود که بر او دلیل و حجت اقامه کند یا این که نسبت به کفرش معذور باشد مانند کسی که در صحرا زندگی کرده یا تازه مسلمان شده و احکام شرعی را نمیداند.
- 5- مجبور شدن به قول یا عملی کفر آمیز؛ همان طور که خداوند متعال می فرماید: «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» «جز کسی که مجبور شده در حالی که قلبش با ایمان آرام و مطمئن است».

این موارد بعضی از قواعد و شروط و موانع تکفیر بود که علماء آن را بیان کرده اند پس بر هر مسلمانی واجب است که آن ها را رعایت و بر آن ها توقف کند. به خاطر سرعت گرفتن بیشتر مردم در مورد حکم در باره مسلمانان بدون علم، فتنه بزرگی حال به سبب جهل و یا دوری آن ها از علما یا به سبب داشتن شبهه و ضعف و سستی در قلب هایشان به وجود آمده است.

راه نجات از این فتنه بزرگ بازگشت به کتاب و سنت و متمسک شدن به ریسمان خداوند (قرآن و سنت) و پیروی از علمای ربانی سلف و مصلحان هدایت گر است. عمر بن عبدالعزیز می گوید: «رسول الله صلی الله علیه وسلم و والیان و امرأ بعد از ایشان سنت های را وضع کردند: متمسک شدن به آن، تصدیق کتاب خدا، کامل شدن اطاعت خدا و قوتی بر دین خداست؛ برای کسی جایز نیست که آن را تغییر دهد و رأیی مخالف آن ها داشته باشد هرکس به وسیله آن ها هدایت شود، او هدایت یافته است و هرکس به وسیله آن ها طلب یاری کند، یاری شده است و هرکس مخالف آن باشد و از راه غیر مؤمنان تبعیت کند خداوند از او روی گردان شده و او را وارد جهنم می کند که بد سر انجامی است».

حال اگر کسی مرتکب کفر شود و شروط پدید آمده و موانع آن برطرف شده باشد، در این صورت وی کافر خواهد بود و بایستی توبه نماید و اگر توبه نکند بعنوان حد ارتداد کشته خواهد شد و این احکام را باید حاکم اسلامی انجام دهد نه شهروندان، و اگر کسی هم از ابتدا مسلمان نبود و بدان اعتقاد نداشت را کافر اصلی گویند که لازمست مسلمانان پیام دین را بوی برسانند و وی را از دین الله تعالی باخبر سازند و آنها را از آتش جهنمی که الله تعالی برای کافران مهیا ساخته است ترسانند و از طرفی به نعمت بهشت مزده داد، بعد نتیجه را به الله واگذاریم و اگر ایمان نیاورد باید همانند کفار با وی معامله شود، مثلاً حق مسلمانان نباید دختران و زنان خود را به نکاح کفار در بیاورند و به آنها ارث دهند و غیره.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره زلزله

جزء 30

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای 8 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با خیر دادن از حادثه زلزله سخت، قبل از رسیدن و آمدن روز قیامت، «زلزله» یا «زلزال» نامیده شد. این سوره، پس از سوره‌ی نساء نازل شده است.

پیوند و ارتباط سوره زلزله با سوره البینه :

سوره‌ی «البینه» از مکافات مؤمنان و مجازات کافران بحث نمود، در این سوره می‌فرماید: اکنون آن وعد و وعید و آثارش فرا رسیده است. روی سفید و روی سیاه در آن روز از کسی پوشیده نیست. (سوره آل عمران 106 و 107).

این سوره عمدتاً بر سه محور اساسی می‌چرخد: در قدم اول بحث خود را از «اشراط الساعة» و نشانه‌های وقوع قیامت آغاز می‌کند، و به تعقیب آن بحث از شهادت زمین به تمام اعمال انسانها را بیان میدارد.

در بخش دیگر از تقسیم مردم به دو گروه «نیکوکار» و «بدکار» و رسیدن هرکس به اعمال خود سخن بعمل می‌آورد.

تعداد آیات ، کلمات و حروف سوره:

این سوره دارای (1) رکوع، و (8) هشت آیت، (37) سی و هفت کلمه، (158) یک صد و پنجاه هشت حرف، و (83) هشتاد و سه نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره‌های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

زمان نزول سوره زلزله :

در مورد اینکه سوره زلزله مکی است یا مدنی در بین علماء اختلاف وجود دارد. ابن مسعود، عطاء، جابر و مجاهد می‌فرمایند که: این سوره مکی است و یک قول ابن عباس (رض) هم در تایید همین است. قتاده و مقاتل می‌فرمایند که: که این سوره در مدینه نازل شده است و گفته‌ی دیگری از ابن عباس (رض) نیز در تایید مدنی بودن آن نقل شده است. بر مدنی بودن آن از این روایت ابوسعید خدری استدلال می‌شود که ابن ابی حاتم آن را از او نقل کرده است که هنگامی که این آیه‌ها نازل شدند: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (7) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (8)» من عرض کردم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا من تمام اعمال ام را خواهم دید؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند، بلی! من عرض کردم، آیا گناهان بزرگ بزرگ را؟ فرمود، بلی. عرض کردم و گناهان کوچک کوچک را نیز؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند، بلی. سپس من عرض کردم که پس من هلاک شدم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند، متاثر نباش ابوسعید (رض)، چراکه هر نیکی به اندازه‌ی ده نیکی همانند خود خواهد بود. پایه‌ی استدلال از این حدیث بر مدنی بودن این سوره این است که ابوسعید خدری از مردم مدینه بود و پس از غزوه‌ی احد به سن بلوغ رسیده بود از این رو اگر این سوره زمانی نازل شده که او به عنوان یک مسلمان در کنار رسول الله صلی الله علیه

وسلم بوده است، چنان که از گفته ی او به دست می آید، پس این سوره باید مدنی باشد.

اسباب نزول زلزال :

اسباب نزول سوره «زلزال» این بود که کفار از روز قیامت و حساب بسیار سؤال می کردند و می گفتند: «أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ»: «روز قیامت چه وقت است؟» «سوره القیامه/6» و مانند این از سؤالات دیگر در این مورد... پس خداوند جلّ جلاله در این سوره از نشانه های قیامت برایشان سخن گفت نه از وقت آن تا بدانند که علم قیامت فقط نزد اوست و هیچ راهی به سوی تعیین وقت آن برای آنان وجود ندارد.

فضیلت سوره زلزال :

در باره فضیلت این سوره احادیثی آمده است از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت انس بن مالک رضی الله عنه است که رسول الله صلی الله علیه و سلم به مردی از یاران خود فرمودند: «ای فلان! آیا ازدواج کرده ای؟ گفت: یا رسول الله! به خدا قسم که من چیزی ندارم تا با آن ازدواج کنم!! فرمودند: آیا «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره ثلث (یک سوم) قرآن است. فرمودند: إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللهِ وَالْفَتْحُ همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره ربع (یک چهارم) قرآن است. فرمودند: آیا «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره نیز ربع (یک چهارم) قرآن است. فرمودند: آیا «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا» همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره نیز ربع (یک چهارم) قرآن است؛ پس ازدواج کن».

همچنان در حدیثی دیگری از: حضرت انس و ابن عباس (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است که: سوره «زلزال» نصف قرآن و «اخلاص» یک سوم قرآن و «کافرون» یک چهارم قرآن است. (رواه النسائی وابن ماجه عنها)

پیام های سوره زلزال :

- 1- زلزله بزرگ زمین در آستانه قیامت، امری قطعی و حتمی است. «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا» (زیرا کلمه «إِذَا» در موردی بکار می رود که امر قطعی باشد).
- 2- معاد جسمانی است. (جسم انسان ها در زمین دفن شده که در قیامت خارج میشود، نه روح آنها) «أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا»
- 3- قیامت روز تحیر انسان است. «قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا»
- 4- هستی شعور دارد. «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا»
- 5- زمین از گواهان قیامت است. «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا»
- 6- در قیامت راه هرگونه انکار بسته است. «يَرَوُا أَعْمَالَهُمْ»
- 7- همه مردم در محمکه الهی عدل الهی یکسان اند. «فَمَنْ يَعْمَلْ... فَمَنْ يَعْمَلْ...»
- 8- کیفر و پاداش الهی، بر اساس عمل است. «فَمَنْ يَعْمَلْ... فَمَنْ يَعْمَلْ...»
- 9- عمل هر چه هم کوچک باشد، حساب و کتاب دارد. لذا نه گناهان را کوچک شمیرید و نه عبادات را. «مِثْقَالَ ذَرَّةٍ»
- 10- تجسم و دیدن عمل در آن روز خود عذاب یا لذت است.

محتوا سوره زلزال :

به طور کلی موضوعات مطرح شده در این سوره عبارتند از: وقوع زلزله هولناک زمین در هنگامه رستاخیز، بیان این حقیقت که در هنگامه قیامت و با وقوع زلزله شدید آن زمین بارهای سنگین خویش را بیرون می افکند بارهایی که به نظر بسیاری از مفسران تعداد

عظیم انسان هایی است که از درون قبرها بر می خیزند، اشاره به این که در آن روز انسان علت حوادث را جویا می شود، تصریح به این حقیقت که زمین در آن روز عظیم تمامی اخبار خویش را بازگو می کند، تصریح به این حقیقت که وقایع آن روز به اشاره الهی است، اشاره به برانگیخته شدن انسان ها به صورت گروه های مختلف از درون قبرها اشاره به حساب و کتاب دقیق اعمال انسان در آن روز و این که هرکس حتی به اندازه ذره ای نتیجه عمل خویش را خواهد دید.

از مهمترین محورهای سوره مبارکه زلزال اشاره به زلزله وحشتناک روز قیامت است که در اصطلاح بر آن نفخ صور اول می گویند. در این روز انسان ها از این اتفاقات به شگفت می آیند. پیام این قسمت سوره مبارکه زلزال آن است که قبل از فرارسیدن این روز مومنان خود را باید برای حضور در صحنه رستاخیز آماده کنند. در بخش دوم سوره زلزال به برخورد انسان با اعمالش در روز قیامت اشاره شده در واقع حساب رستاخیز بسیار دقیق است و انسان ها باید مراقب اعمال خود باشند.

سوره زلزله با معرفی زمین به عنوان یکی از شاهدان اعمال، تأثیر بسزایی در مخاطبان خود به جا می گذارد، زیرا اگر کسی به این حقیقت توجه کند زمینی که بر آن ایستاده و درختان و کوه ها و سایر اشیائی که در اطراف او هستند، همچون چشمانی بیدار همه حرکات و افکار او را ثبت می کنند و روزی علیه او گواهی خواهند داد، هیچ گاه خود را تنها نمی یابد و به خود جرأت گناه نمیدهد.

ترجمه و تفسیر سُورَةُ زُلْزَلَةِ

جزء 30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا ﴿١﴾ وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿٢﴾ وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ﴿٣﴾ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ﴿٤﴾ بَأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا ﴿٥﴾ يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ ﴿٦﴾ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾

ترجمه موجز:

«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا» (1) «هنگامی که زمین در نفخه اول به شدت و بیابای تکان داده شود».

«وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» (2) «و زمین بارهای سنگین خود را بیرون میافکند».

«وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا» (3) «و انسان می گوید: آن را چه شده است؟».

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» (4) «آن روز (زمین) از خبرهای خود سخن میگوید».

«بَأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا» (5) «چرا که پروردگارت به آن حکم کرده است».

«يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ» (6) «در آن روز مردم به (حال) پراکنده بر آیند تا (کیفر) اعمال شان به آنان نماینده شود».

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» (7) «پس هرکس به اندازه ذره ای کار نیک کرده باشد (پاداش) آن را خواهد دید».

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (8) «و هرکس به اندازه ذره ای کار بد کرده باشد (کیفر) آن را خواهد دید».

تفسیر سوره زلزله:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه این سوره ؛ موضوعاتی درباره ؛ نشانه های فرارسیدن قیامت، پاداش نیک و بد ، مورد بحث قرار داده میشود.

«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا» (1) :

آن گاه که زمین به شدت تکان می خورد و به لرزه انداخته میشود و کوه های آن از هم می پاشد و تپه ها برابر میشوند و زمین به میدانی صاف و همواره و بدون فراز و نشیب تبدیل میشود.

و زمین بارهای سنگین خود را بیرون افکند. و انسان با خود بگوید: زمین را چه شده است؟ (که اینگونه سخت می لرزد). در آن روز زمین خبرهای خود را بازگو کند. چرا که پروردگارت به آن وحی کرده است. در آن روز مردم به طور پراکنده (از قبرها) بیرون آیند تا کارهای شان به آنان نشان داده شود. پس هر کس به مقدار ذره ای کار نیک کرده باشد همان را ببیند. و هرکس هم وزن ذره ای کار بد کرده باشد آن را ببیند.

«إِذَا...»: اشاره به زلزله شدید قیامت است (مراجعه شود به سوره: حج / 1).

کلمة (زُلْزِلَتْ) یعنی به شدت تکان خورد و پریشان شد و زمین با لرزه بزرگ خود که

آخرین لرزیدن آن است به شدت ناموزون شد. و این ماهیت زلزله قیامت است که زلزله های دنیا نمونه های کوچک و محدود آن هستند.

«زَلْزَالَهُهَا»: زلزله های که مخصوص زمین است و چگونگی و شدت آن را تنها پروردگار با عظمت میدانند.

شروع سوره با خبری از زلزله ی زمین است که با زلزله ی دنیا فرق دارد؛ زیرا زلزله ی دنیا موقت و کوتاه مدت است و خرابی که به بار می آورد نیز موضعی است؛ اما زلزله ی قیامت یکسره و با شدت زیاد و خرابی مطلق و یکپارچه است و انسان ها در آن هنگام مانند انسان های مست هستند در حالی که مست نیستند و الله متعال می فرماید: «وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ»: (الحج: 2) «و مردم را مست می بینی، در حالی که مست نیستند».

از روایات اسلامی و تفاسیر تعدادی کثیری از علماء اسلام طوری معلوم میشود که: دفینه ها، قبلاً بیرون می آیند، ولی ممکن است دفینه هایی که قبل از قیامت بیرون آمده بودند، به مرور زمان زیر خاک رفته مدفون گردند، سپس در روز قیامت بیرون آیند، شاید حکمت ظاهر شدن دفینه ها این باشد که دوستداران مال با چشم خود ببینند، که مال، بیکار مانده است، و انسان (کافر با مشاهده این وضع) می گوید که چه شد این را (که زمین این چنین می لرزد و همه دفینه بیرون می آیند) در آن روز زمین همه (سخنان خوب و بد) خود را بیان می کند، زیرا دستور و هدایت پروردگار با عظمت چنین است.

در ترمذی و غیره کتب احادیث در حدیث مرفوعی آمده است، هر کسی که بروی زمین چه عملی انجام داده باشد فرق نمی کند چه اعمال خوب باشد و یا هم اعمال بد، زمین یک یک آنرا بیان می کند، و این گواهی و شهادت آن می باشد) در آن روز مردم به گروه های مختلف در آمده (از موقف و حساب) بر می گردند (کسانی که از حساب محشر فارغ شده اند بر می گردند، برخی جنتی و برخی جهنمی قرار گرفته به جنت و دوزخ می روند) تا که (ثمرات) حال خود را ببینند، پس کسی که (در دنیا) به قدر ذره ای نیکی میکند آن را خواهد دید، و کسی که به قدر ذره ای بدی می کند آن را خواهد دید (به شرطی که تا آن وقت آن بدی و نیکی بر قرار بماند، و الا اگر به سبب کفر آن نیکی به باد رفته باشد و یا به سبب ایمان و توبه، بدی عفو گردد، آن مشمول این نمی باشد، زیرا نه آن نیکی باطل شده نیکی است و نه بدی عفو شده شر و بدی می باشد، لذا در میدان محشر آنها در جلو نمی آیند).

امام بخاری در حدیثی از حضرت ابوهریره روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد وقت و یکی از علائم قیامت فرموده است: «قیامت برپا نمی شود تا زمانی که علم از میان مردم برداشته می شود، و زلزله های فراوان به وقوع می پیوندد و زمان (برای طی مسافت) به هم نزدیک میشود و فتنه ها و بی بند و باری که همان قتل و کشتار است زیاد میشود و مال و ثروت شما بسیار شده و به وفور یافت می شود». (به روایت بخاری، حدیث شماره (989)).

مفهوم زلزله بزرگ قیامت را تاحدودی برای ما روشن میسازند، قیامتی که الله سبحانه و تعالی وعده شکنجه کافران را در آن داده است و میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» (سوره حج: 1) «ای مردم! از پروردگارتان بترسید، واقعاً زلزله قیامت چیز بزرگی است».

«وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» (2):

و زمین گنجهها و مرده های بطن خود را در نفخه دوم بیرون میاندازد». منظور از سنگینی زمین انسان است، عبارت از همان مخلوق مکلفی که برای بهشتی به پهنای آسمانها و زمین خلق شده است. او وزین و سنگین است زیرا قبول امانت نموده و خداوند آسمانها و زمین را برای وی رام کرده و جانشین خود در زمین ساخته است که اگر عقل او بر شهوتش چیره گردد از ملائکه برتر و اگر شهوت او بر عقلش چیره گردد از حیوانات پستتر است.

امام طبری در جلد 30، صفحه 265 تفسیر خویش مینویسد: «زمین جسم همه مردگان را به صورت زنده بیرون میاندازد و مردگان درون زمین بر آن سنگینی می کند... و ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی مردگانش را بیرون داد. و منذر ابن سعید فرموده اند: یعنی مرده های مدفون در بطن خود را بیرون داد. (الوسی ۲۰۹/۳۰).

ابن کثیر نیز در جلد 4، صفحه 540 تفسیر خویش نوشته است: (یعنی آنچه از مردگان در زمین است را به بیرون پرت میکند. این نظر را چند تن از سلف ابراز داشته اند). و در حدیث شریف به روایت مسلم و ترمذی از ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «تلقى الأرض أفلاذ كبدها أمثال الاسطوان من الذهب والفضة فيجىء القاتل فيقول: في هذا قتلت، و يجىء القاطع فيقول: في هذا قطعت رحمي ويجىء السارق فيقول: في هذا قطعت يدي، ثم يدعونه فلا يأخذون منه شيئاً». «زمین پاره های جگر خود را بسان ستونهایی از طلا و نقره برون می افگند پس قاتل می آید و می گوید: در راه این (طلا و نقره) آدم کشتم. از هم گسلنده رحم می آید و می گوید: به خاطر این، پیوند رحم خود را قطع کردم. دزد می آید و می گوید: دست من در راه این، قطع شده است سپس همه آنها آن طلا و نقره را فرو می گذارند و چیزی از آن نمی گیرند». شایان ذکر است که زمین مردگان را در نفخه دوم برون می افگند.

«أثْقَالٌ»: جمع ثَقْل، بارهای سنگین. مراد همه گدازه ها و دفیینه ها و گنجینه ها و اموات و جز اینها هستند که در قیامت، زمین آنها را بیرون می افگند. چنانکه در (آیه ای 1 سوره انشقاق) می فرماید: «وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ» (هكذا مراجعه شود به سوره: عنكبوت آیه : 13، و سوره: نحل آیه : 7).

«وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا» (3):

و انسان می گوید: زمین را چه شده است؟ این گفته انسان از روی تعجب و ترس است. «الإنسان»: انسانی که تکان های غیر عادی و دگرگونی های وحشتناک زمین را می بیند. با خود می گویند «مَا لَهَا»: زمین را چه خبر است؟ آن را چه شده است؟ چه بلایی بر سر زمین آمده و به چه مصیبتی گرفتار شده است؟ که به این شدت می لرزد و هر چه را که در بطن دارد بیرون می اندازد؟ شکی نیست که مراد از این انسان سائل، انسان کافر به قیامت است اما انسان مؤمن، به آن علم و آگاهی دارد؛ زیرا که آن جزئی از عقیده ای اوست. انسان بنا بر قول اکثر مفسران عبارت است از آن انسانهایی که خوف و هراس آن روز را درک می کنند و اهل ایمان نیستند.

و نشانه های قیامت فقط برای بدترین انسان های روی زمین پدیدار می شود و اهل ایمان و حتی کسانی که ذره ای ایمان در قلب دارند با توجه به مفاد حدیث صحیح قبل از روز قیامت با نسیمی جان شان گرفته می شود و آن خوف و هراس روز قیامت را احساس

نمی‌کنند و وقتی هم که بیدار می‌شوند، بیدار شدن‌شان بسیار طبیعی و آرام می‌باشد و از وضعیت موجود هیچ تعجبی ندارند، چون به آنها (مؤمنین) در دنیا وعده داده شده بود که چنین اتفاقی خواهند افتاد. طوریکه در حدیث شریف آمده است: «يَبْعَثُ اللَّهُ رِيحًا كَرِيحِ الْمِسْكِ مَسُّهَا مَسُّ الْحَرِيرِ، فَلَا تَتْرُكُ نَفْسًا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا قَبَضَتْهُ، ثُمَّ يَبْقَى شِرَارُ النَّاسِ عَلَيْهِمْ تَقْوَمُ السَّاعَةُ» (مسلم: 1924 و 2937 و 2940)

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» (4):

در آن روز (که سرآغاز قیامت است) زمین خبرهای از اعمال نیک و بد ساکنان خود انسان‌ها را به زبان قال یا حال خواهد گفت که چه چیزهایی بر آن گذشته است) «يَوْمَئِذٍ»: در آن روز. بدل از (إِذَا) است.

«تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا»: «آن روز زمین خبرهای خود را از خیر و شر برای صاحبانش بازگوید و شهادت دهد.»

این سخن گفتن و بازگو کردن، یا به زبان قال است و زمین شاهد و ناظر اعمال انسانها بوده است، و یا این که به زبان حال است. یعنی وضع زمین بدان هنگام بیانگر همه چیز خواهد بود، و در چنین روزی حق و باطل پدیدار خواهد شد. «أَخْبَارَهَا»: اخبار زمین، اوضاع و احوالی است که در آن زمان به چشم می‌خورد، یا اعمال و افعالی است که مردمان بر روی آن انجام داده‌اند و اینک بدانها گواهی می‌دهد. چرا که همه چیز در جهان ثبت و ضبط است.

قابل تذکر است که: یکی از شاهدها بر اعمال انسان زمین می‌باشد. انسان هر حرکتی اعم از شر یا خیر بر روی زمین انجام دهد، یکی از شاهدانش زمین است، هر کاری اعم از طاعت و یا معصیت که انجام داده باشد.

در حدیثی از ابو هریره (رض) روایت شده است که «پیامبر صلی الله علیه و سلم آیه‌ی «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» را قرائت کرد و فرمود: آیا می‌دانید اخبار زمین چیست؟ گفتند: الله و پیامبر داناترند. فرمود: اخبار آن این است که بر هر زن و مرد گواهی می‌دهد که بر روی آن چه عملی را انجام داده‌اند، و می‌گوید: در فلان روز چنین و چنان عملی را انجام داده‌اند، پس اخبارش این چنین است» (ترمذی آن را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح است.).

و در حدیث دیگری آمده است: «از زمین حذر کنید و شرم داشته باشید؛ چون زمین مادر شما می‌باشد و هر کس بر روی زمین هر عمل خیر یا شر را انجام دهد، از آن خبر می‌دهد.» (طبری آن را در «معجم» روایت کرده است.).

«بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا» (5):

«بدان سبب است که پروردگار تو به او (زمین) پیام داده است.» (که چه بشود و چه بگوید). منظور اینست که خداوند، زمین را بر سخن گفتن توانا کرده و امر به کلام نموده است.

«بِأَنَّ رَبَّكَ...»: حرف باء، سببیه است. «أَوْحَى»: پیام داد، فرمان داد (مراجعه شود سوره: نحل/ 68). که سخن بگوید و تمام وقایع اتفاق افتاده بر آن را بر زبان آورد. پس، از نافرمان و گناهکار شکایت می‌کند و بر او گواهی می‌دهد. و از مطیع و فرمانبر سپاسگزاری نموده و از او تمجید می‌کند.

«يَوْمَئِذٍ يَصْنُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ» (6):

«در آن روز، مردمان پراکنده بیرون می‌آیند». (ورسپار صحراي محشر میشوند) تا نتیجه اعمال خویش را ببینند).

یعنی فرد فرد و متفرق، بدون تجمع، بدون همفکر و همراه و همکار، بدون هیاهو و غالمغال و تکبر با این حال که الله سبحان و تعالی در آیه 65 سوره یس وصف نموده است: «امروز بر دهان های شان، مَهر می نهیم و دستانشان با ما سخن میگویند و پاهایشان بر دستاوردهای شان شهادت می دهند».

«يَصْنُرُ»: بیرون می آیند از قبر.

«أَشْتَاتًا»: جمع شتیت، پراکنده‌ها. مراد دسته دسته و فرد فرد است. حال است.

طبق نظر علما «أَشْتَاتًا» در سه معنی به کار رفته است:

1 - متفرق و تنها، بعضی به سمت چپ و بعضی به سمت راست می‌روند و هرکس خودش تنهاست.

2 - مسلمانان در جهتی و کافران در جهتی دیگر می‌روند.

3 - هر گروه و قومی با همسان خود و همراه با رئیسانشان؛ مشرک با مشرک، رباخوار با رباخوار.

«لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ»: «تا پاداش اعمالی که انجام داده‌اند ببینند که آیا جنتی اند یا جهنمی؟»

یعنی آنان می‌روند به سوی جایگاهی که در آنجا اعمالشان به آنها نشان داده می‌شود تا آنها را ببینند و با سزا و جزای آنها رویاروی گردند. گاهی رویاروی شدن انسان با عمل خودش سخت‌تر و بدتر از هر سزا و جزایی است. برخی از کارها است که انسان از رویاروی شدن با آن گریزان و نفرت دارد.

مفسرین می‌نویسند: مردم در روز قیامت بر احوال مختلف و پراکنده‌ای از گورهای خود به سوی محل و ایستگاه‌های حساب بیرون می‌آیند؛ برخی از آنان در امان و اطمینان و برخی ترسناک، برخی به رنگ اهل بهشت‌اند که رنگ سپید است و برخی به رنگ اهل دوزخ که رنگ سیاه است، برخی به سمت راست باز می‌گردند و برخی به سمت چپ چنان که در ادیان و اعمال خویش نیز متفرق‌اند.

مفسر ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌فرماید: «مردم از موقف حساب گروه‌گروه باز می‌گردند». یعنی: در حالی که به انواع و اصناف مختلفی تقسیم شده‌اند، از شقی گرفته تا سعید و از بهشتی تا دوزخی. بلی! باز می‌گردند: «تا اعمالشان به آنان نشان داده شود» یعنی: تا خداوند جلّ جلاله اعمال شان را به آنان ارائه نماید و بگوید: اینک این شما و این هم اعمالتان. یا معنی این است: تا خداوند جلّ جلاله جزا و نتیجه اعمالشان را به آنان نشان دهد.

اعمال فقط نوشته شده نیست بلکه دیده می‌شود که چه گناهایی را انجام داده‌اند و یا چه اعمال نیکی را انجام داده‌اند؛ انسان‌ها تمام اعمال و گناهان صغیره و کبیره‌ی خویش را می‌بینند و آن را تأیید هم می‌کنند.

هکذا بحث جزای عمل نیست، فرموده است: «لیروا جزاءهم» بلکه اعمالشان به صورت دقیق و کامل و بدون کم و کاست به آنها نشان داده می‌شود؛ در سوره‌ی آل عمران الله سبحان و تعالی صحنه‌ی قیامت و اعمال انسان‌ها را به تصویر کشیده می‌فرماید: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا» (سوره آل عمران: 30) روزی می‌رسد که هر نفسی

هر کار خیری را انجام داده است، به صورت فیلمی برایش نمایش داده می‌شود؛ کلمه‌ی مُحَضَّر همین معنی را افاده می‌کند، محضّر یعنی دقیقاً زنده کردن چیزهایی که انسان فکر می‌کند انجام داده و به عبارتی از بین رفته و به تعبیر قرآن پرواز کرده است. همچنان که در آیه‌ی دیگری از قرآن عظیم الشان آمده است: «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَبْرَهُ فِي عُنُقِهِ» (الإسراء: 13) هر عملی را که انسان انجام داده است (طائر یعنی پرنده و منظور نامه‌ی اعمال است) همه را جمع می‌کنیم و به او ملحق می‌کنیم کلمه‌ی «أَلْزَمْنَاهُ» یعنی به او ملحق ساختیم. «فِي عُنُقِهِ» آن کارهایی را که انجام داده و فکر می‌کند که تمام شده است. چنین نیست، بلکه همه‌ی گفته‌ها و کرده‌ها ثبت و ضبط می‌شوند.

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (7) وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (8):»

پس هر کس به اندازه ذره غباری کار و عمل نیک انجام دهد، و یا بدی کسب نموده باشد، پاداش و سزای خود را خواهد دید.

«مِثْقَالَ ذَرَّةٍ»: به اندازه ذره خاک (برخی آن را مورچه ریز میدانند که نماد ریزی در میان عربها است. (ملاحظه شود سوره: نساء/ 40، سوره یونس/ 61) همچنان علماء: در مورد کلمه «ذَرَّةٍ» مینویسند که: ذره: عبارت از گرد و غباری است که در شعاع آفتاب دیده میشود.

و ابن عباس (رض) فرموده است: اگر کف دست را روی زمین بگذاری و سپس آن را بلند کنی هر جزء خاکی که به دستت چسبیده است، ذره می‌باشد. (اخراج از مسلم). مفسر قرطبی فرموده است: این مثال را آورده است تا نشان دهد که از اعمال کوچک و بزرگ فرزندان آدم غافل نیست. و مانند فرموده‌ی «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» می‌باشد. (اخراج از ترمذی).

نظر علما در مورد کلمه «ذَرَّةٍ»:

- 1 - مورچه‌های کوچک قهوه‌ای‌رنگ.
- 2 - ذره‌های ریک.
- 3 - گرد و غباری که به همراه نور آفتاب در نور روز دیده می‌شود.
- 4 - منظور از ذره هر چیز کم است و حسنه‌ی خیلی کم، حتی لبخندی هم، در میزان اعمال حساب می‌شود و جزا داده می‌شود.

فحوای جمله « فَمَنْ يَعْمَلْ ... فَمَنْ يَعْمَلْ » آیات متبرکه این فهم را میرساند که: مجازات و مکافات الهی بر اساس عمل است، عمل هر چه هم کوچک باشد، حساب و کتاب دارد. لذا نه باید گناهان را کوچک بشماریم و نه عبادات را. در ضمن تجسم و دیدن عمل در آن روز خود عذاب است و یا هم لذت.

در حدیث شریف آمده است: «هیچ کس نیست مگر این‌که خود را در روز قیامت ملامت می‌کند زیرا اگر نیکوکار باشد، با خود می‌گوید: چرا بر نیکوکاری خود نیفزودم؟ و اگر غیر از این باشد هم می‌گوید: چرا از گناهان دست نکشیدم؟» و این امر در هنگام مشاهده ثواب و عقاب است. ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «آیه فَمَنْ يَعْمَلْ ... محکمترین آیه در قرآن کریم است.»

قابل تذکر است که: علما بر عام بودن این آیه اتفاق نظر دارند. کعب احبار می‌فرماید: «خداوند متعال بر محمد صدو آیه نازل کرده است که تمام آنچه را در تورات، انجیل، زبور و صحیفه‌هاست، دربر گرفته‌اند، این دو آیه عبارت‌اند از: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ»

خَيْرًا يَرَهُ ٧ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ٨» (الزلزلة: 7-8).

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن جریر و ابن ابی حاتم آمده است که ابوبکر صدیق (رض) به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: یا رسول الله! آیا من در روز قیامت همسنگ ذره‌ای از عمل شر را که عمل کرده باشم، می‌بینم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ای ابابکر! ناخوشی‌هایی که در دنیا می‌بینی، کفاره مثقال‌های ذره شر است اما خداوند متعال مثقال‌های ذره خیر را برایت ذخیره می‌کند تا این‌که در روز قیامت آن‌ها را باز می‌یابی».

سعید بن جبیر (رض) در شأن نزول آیه مبارکه می‌فرماید: چون آیه: «وَيُطْعَمُونَ أَلْطَعَامَ عَلَىٰ حَيْثُ» (الإنسان: 8) نازل شد، مسلمانان بر این پندار بودند که در برابر چیزهایی اندکی که به نیازمندان می‌دهند، پاداشی ندارند و عده دیگری نیز بر این باور بودند که در برابر گناه اندک مورد سرزنش قرار نمی‌گیرند، مانند یک دروغ، یک نگاه حرام، یک غیبت و امثال این‌ها؛ و می‌گفتند: جز این نیست که الله متعال فقط در برابر ارتکاب گناهان کبیره ما را به دوزخ هشدار داده است، نه در برابر گناهان صغیره! همان بود که الله سبحان و تعالی این آیه را نازل فرمود.

در حدیث شریف آمده است که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره زکات الاغ مورد سؤال قرار گرفتند، فرمودند: «الله متعال درباره آن جز این آیه بی‌نظیر و جامع را بر من نازل نکرده است: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ٧ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ٨» (الزلزلة: 7-8). بنابراین، این آیه را آیه: «فاذ جامع» یعنی یکتا، بی‌نظیر و فراگیر نامیدند.

خوانندگان گرامی!

قابل تذکر است که: علما بر عام بودن این آیه اتفاق نظر دارند. کعب احبار می‌گوید: «خداوند جل جلاله بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم دو آیه نازل کرده است که تمام آنچه را در تورات، انجیل، زبور و صحیفه هاست، دربر گرفته‌اند، این دو آیه عبارت‌اند از: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ٧ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ٨».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن جریر و ابن ابی حاتم آمده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه به رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت:

یا رسول الله! آیا من در روز قیامت ذره‌ای از عمل شر را که عمل کرده باشم، می‌بینم؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «ای ابابکر! ناخوشی‌هایی که در دنیا می‌بینی، کفاره مثقال‌های ذره شر است اما خداوند جل جلاله مثقال‌های ذره خیر را برایت ذخیره می‌کند تا این‌که در روز قیامت آن‌ها را باز می‌یابی».

وظیفه کاری شیطان در روز حشر:

قبل از همه باید گفت: که از احادیثی و روایات اسلامی طوری معلوم می‌گردد که با برپایی قیامت و دمیده شده نفخ صور همه موجودات خواهند مُرد و قطعاً در این جمله: ابلیس نیز مانند سایر انس و جن از بین خواهد رفت، اما کیفیت نابودی و مردن وی بر ما مشخص نیست، جز اینکه مطابق فحوی کلی سوره «زلزله» باید بگویم که: در هنگام نفخ صور اول زلزله بسیار هولناکی اتفاق می‌افتد که از ترس آن زن شیرده نوزاد شیرخواره اش را فراموش می‌کند.

در قرآن کریم آمده: «قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (سوره ص 79-81). یعنی: ابلیس گفت: پروردگارا! پس مرا تا روزی که مردمان برانگیخته میشوند، مهلت ده» یعنی: مرا شتابان نمیران و به من تا یک نهایی مهلت ده که آن نهایت، روز برانگیخته شدن آدم و نسل وی بعد از مرگشان است. خداوند متعال «فرمود:» پذیرفتم «تو از مهلت‌یافتگانی تا روز معین معلوم» که من آن را

برای فناء خلائق مقدر و معین کرده‌ام.

در این آیه ذکر شده که ابلیس تا «وقت معلوم» فرصت دارد، اما علما و مفسرین در معنای آن دو نظر دارند:

اول: اجل ابلیس مشخص است و علم آن تنها نزد خداوند است که چه وقت اجلس به سر خواهد رسید.

دوم: گروهی از مفسرین گفته اند که: آن وقت دمیدن نفخه دوم و هنگام برانگیخته شدن خلائق است.

دلیل این که ابلیس تا روز رستاخیز مهلت خواست، این بود که از مرگ نجات یابد زیرا اگر او تا روز رستاخیز مهلت می‌یافت، نمی‌مرد پس خداوند متعال او را مهلت داد اما نه تا روز رستاخیز بلکه تا روز «صعق» که روز مرگ همه مخلوقات است:

«وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» (سوره زمر 68) «و در صور دمیده می‌شود پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است بی‌هوش در می‌افتد» این همان نفخه دوم یا نفخه «صعق» است.

صعق: عبارت از مرگ فوری است. صور: بوق یا شاخی است که اسرافیل در آن میدمد و از بس صدایی هولناک دارد، تمام اهالی آسمانها و زمین از ترس آن می‌میرند».

سوم: اکثر علما فرموده اند که منظور از «وقت معلوم» یعنی نفخه اول (فزع) است که دمیده میشود که جمیع خلائق می‌میرند، یعنی حتی بعد از نفخه دوم هم نیست، زیرا نفخه دوم برای برانگیخته شدن پس از مردن است. و رأی ابن عباس رضی الله عنه هم همان نفخه اول است.

بعضی نفخه فزع و صعق را یکی میدانند، اما در کتاب «تذکره» امام قرطبی آمده است: «نفخه فزع همان نفخه صعق است، چون ترس و وحشت لازم و ملزوم همدیگرند، مردم ابتدا دچار ترس و هراس صدای قیامت می‌شوند، سپس جان به جان آفرین تسلیم میکنند». اما در قیامت سخت‌ترین عذاب برای اوست، و هیچگاه پایانی بر عذابش وارد نمیشود و تا ابد در عذاب سخت الهی قرار می‌گیرد. خداوند متعال بعد از آنکه به شیطان مهلت داد، به وی وعید می‌دهد که: «قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقْوَلُ * لِأَمَلَانَ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (ص 84-85). یعنی: فرمود: «به حق سوگند، و حق می‌گویم، که جهنم را از تو و هر کدام از آنان که از تو پیروی کند، پر خواهم کرد!». بدین‌گونه، خداوند عزوجل سوگند یاد میکند که ابلیس و پیروانش را به دوزخ وارد خواهد کرد تا بدانجا که دوزخ از آنان پر و انباشته شود.

چگونگی حشر انسانها در روز قیامت:

مفسرین در مورد اینکه انسانها در روز قیامت در چه حالت بدنی حشر میشوند، می‌نویسند: انسانها در روز حشر در حال پا برهنگی، لخت و غیر ختنه شده حشر خواهند شد. این علماء استدلال خویش را به حدیث، صحیح مسلم و بخاری که از ابن عباس رضی الله عنه روایت گردیده مستند می‌سازند: که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ حُفَاةَ عُرَاةٍ غُرْلًا ثُمَّ قَرَأَ: «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فاعِلِينَ» (سوره الانبیاء: 104). (شما پابرهنه، لخت و غیر ختنه شده مبعوث خواهید شد، سپس آیه ذیل را از قرآن برای یاران تلاوت فرمود: (همان گونه که (نخستین بار سهل و ساده)

آفرینش را سر دادیم، آفرینش را از نو بازگشت می‌دهیم).
محدثین می‌افزایند: زمانیکه حضرت بی بی عایشه رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنید که مردم روز قیامت عریان و برهنه حشر خواهند شد، عرض کرد: ای پیامبر الله! زنان و مردان همه به سوی همدیگر نگاه خواهند کرد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: ای عایشه، صحنه خطرناکتر از این خواهد بود که مردم بسوی همدیگر نگاه کنند. (مشکاة المصابیح: (57/3).

البته در بعضی روایات آمده است که انسان در همان لباسی که هنگام مردن به تن داشته، حشر میشود، ابو داود، ابن حبان و حاکم از ابوسعید خدری نقل کرده‌اند که هنگام احتضار از اطرافیان خواست تا لباس تازه‌ای برای او بیاورند، سپس آنرا پوشید و فرمود از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده‌ام که می‌فرمود: «إِنَّ الْمَيِّتَ يَبْعَثُ فِي ثِيَابِهِ الَّتِي يَمُوتُ فِيهَا» سلسله احادیث الصحیحة، شماره 1671. (همانا میت در همان لباسی که در آن رحلت کرده است، حشر میشود). حاکم این حدیث را صحیح و موافق با شرایط صحیح بخاری و مسلم قرار داده است. امام بیهقی با سه روش میان این حدیث و حدیث گذشته توافق ایجاد نموده است:

1- لباسی که هنگام مرگ به تن داشته اند، بعد از بلند شدن از قبر پاره می‌شود، در نتیجه برهنه و لخت در مقابل حشر قرار می‌گیرند، اما بعد از موقف حشر لباس بهشتی به تن می‌کنند.

2- زمانی که پیامبران و بعد از آنها صدیقین و به دنبال صدیقین بنا به مراتب، انسان‌های دیگر لباس می‌پوشند، جنس لباس هر کدام از همان لباسی است که هنگام مرگ به تن داشته است، ولی هنگام ورود به خلد برین لباس بهشتی به تن می‌کنند.

3- منظور از لباس در حدیث بعدی، اعمال هستند، یعنی هر انسانی در حال انجام عملی حشر می‌شود که موقع مردن مشغول انجام آن بوده است، خداوند می‌فرماید: «وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكِ خَيْرٌ» (سوره الأعراف: 26) (لباس تقوا و ترس از خدا، بهترین لباس است). «وَتِيَابِكُمْ فَطَهِّرُوا» (سوره المدثر: 4) (و جامه خویش را پاکیزه دار (و خویشتن را از آلودگی‌ها پاک گردان).

امام بیهقی برای توجیه جواب سوم به حدیثی از کاکایش استدلال میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده: «يَبْعَثُ كُلُّ عَبْدٍ عَلَيَّ مَا مَاتَ عَلَيْهِ». (النهاية ابن كثير 288/1). (هر انسان در حال انجام عملی مبعوث و محشور می‌گردد که موقع مردن مشغول انجام آن بوده است).

هر چند از حدیث جابر در صحیح مسلم نمی‌توان استنباط کرد که انسان در همان لباسی حشر می‌شود که در آن وفات کرده است، چون مفهوم حدیث بنا به دلایل دیگر این است که انسان اگر هنگام مرگ بر کفر یا ایمان، شک یا یقین جهان را وداع گفته باشد در قیامت هم بر همان حال و وضعیت زنده می‌شود و به بارگاه الهی می‌شتابد، همانگونه که در حدیث دیگر آمده انسان بر همان کرداری حشر می‌گردد که هنگام مرگ آنرا انجام می‌داد، حدیث مسلم از عبدالله بن عمر این مفهوم را تأیید می‌نماید که می‌فرماید از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که می‌فرمود: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ عَذَابًا أَصَابَ الْعَذَابُ مَنْ كَانَ فِيهِمْ ثُمَّ بُعِثُوا عَلَيَّ أَعْمَالِهِمْ» (اگر خداوند اراده کند که قومی را در دنیا مجازات کند، آنها را دچار

عذاب و هلاکت می سازد، سپس با همان حالت آنها را زنده میکند) صحیح مسلم: (2206/2) شماره: (2879).

اگر کسی در حالت احرام بمیرد، روز قیامت در حال لبیک گفتن حشر می شود، بخاری و مسلم از حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت میکند که مردی در سفر حج با رسول الله صلی الله علیه وسلم همراه بود، از روی شتر خود افتاد و گردنش شکست و مرد، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اغسلوه بماءٍ وسدرٍ وکفونوه فی ثوبین ولا تحنطوه ولا تحمروا رأسه فإنه یبعث یوم القیامة مؤنباً» مشکاة المصابیح: 520/1 و شماره حدیث: 1637 میباشد. (با آب و سدر او را غسل دهید و در همان دو پارچه احرام او را کفن دهید، به او عطر نزنید و سرش را نپوشانید، چون در روز قیامت در حالت احرام و لبیک گفتن حشر خواهد شد).

شهید روز قیامت در حالی حشر می شود که از زخمش خون می ریزد، رنگ خون قرمز است، ولی بوی عطر از آن بلند می شود.

با توجه به روایات مذکوره تلقین مریض درحال مرگ در حالت مردن به لا اله الا الله مستحب است تا در حالت توحید بمیرد و روز قیامت در حالت توحید حشر شود.

یاد داشت:

خداوند عیناً همان انسانهای مرده را زنده میکند، اما این آفرینش با حیات دنیوی اندکی متفاوت است، یکی از تفاوت های قابل ملاحظه این است که جسد تازه با وجود بلا و مصیبت های فراوان، نابود نمی شود، خداوند میفرماید: «وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ» (سوره ابراهیم: 17). (مرگ از هر سو بدو روی میآورد و حال این که نمی میرد).

در حدیثی که حاکم با سند صحیح از عمرو بن میمون اودی روایت می کند، آمده که معاذ بن جبل بلند شد و فرمود: «یا بنی اود! انی رسول رسول الله صلی الله علیه وسلم تعلمون المعاد إلی الله، ثم إلی الجنة أو إلی النار، وإقامة لا ظعن فیها، وخلود لا موت فی أجساد لا تموت» سلسله الاحادیث الصحیحة: (1668).

یعنی: ای بنی اود من فرستاده رسول خدا هستم، شما از برگشتن بسوی خداوند مطلع هستید، بعد از آن مسیر نهائی به سوی بهشت است یا به دوزخ، در قیامت زندگی ماندگار است و کسی کوچ نمیکند، همه برای ابد آفریده میشوند و مرگ در کسی را نمی زند، اجساد برای نابودی زنده نمی شوند.

از جمله این تفاوت ها دیدن و رویت موجوداتی است که در دنیا آنها را نمی دیدند، یا نمی توانستید آنها را ببینید، چون انسان ها در آن روز، فرشتگان و جن ها را می بینند، همچنین یکی دیگر از تفاوت ها و شگفت های قیامت این است که بهشتیان آب دهان، ادرار و مدفوع ندارند.

این تفاوت ها به معنی آن نیستند که زنده شدگان قیامت موجوداتی مخالف مخلوقات قیامت هستند، همانگونه که ابن تیمیه میفرماید: «هر دو حیات از یک جنس واحد هستند، در صفات و حالاتی با هم متفق، مشابه و متمائل هستند و در برخی حالت دیگر با هم شباهتی ندارند، بر این اساس است که قیامت را مبدأ می نامند، چون هر چیزی به اصل و اساس خودش بر می گردد، بنا براین لفظ «اعاده» مقتضی مبدأ و معاد است». مجموع الفتاوی: (253/17).

یاد داشت:

اهل جنت به بهترین و زیباترین شکل و صورت (یعنی: شکل و صورت پدر خود حضرت

آدم عليه السلام وارد بهشت می‌شوند. پس هیچ شکل و صورتی کامل تر و زیباتر از صورتی که خداوند آدم ابوالبشر را بر آن آفریده است وجود ندارد. خداوند آدم را با دست های خود آفریده، آفرینش وی را به اتمام رسانده و به زیباترین صورت او را در آورده است. لذا هر کس که وارد بهشت شود، به صورت آدم و ساختار جسمی او خواهد بود. خداوند آدم را بسیار قد بلند، مانند: درخت خرما بلند آفریده است که طول او شصت ذراع بوده است. در صحیح مسلم از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: خداوند آدم علیه سلام را مورد پسند خود آفریده است. بلندی قدش شصت ذراع است. لذا هر کس که داخل بهشت شود بر همان صورت آدم داخل می‌شود. طولش شصت ذراع است. بعد از آفریدن آدم ارتفاع قامت انسانها همواره رو به کاستی بوده است». صحیح مسلم، کتاب: الجنة، باب یدخل الجنة اقوام افئدتهم مثل افئدة الطیر: 2841.

و از جمله زیبایی صورت و چهره های اهل بهشت این است که مانند نوجوان بدون ریش خواهند بود. چنان به نظر میرسند که سر مه کشیده اند، و همهی آنها 33 ساله وارد بهشت میشوند.

در مسند احمد و سنن ترمذی از معاذ بن جبل روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «یدخل اهل الجنة جرداً مرداً کانهم مکحون ابناء ثلاث و ثلاثین». (اهل جنت در حالی وارد جنت میشوند که مجرد و بدون ریش هستند. چنان زیبا خواهند بود، که گوئی سر مه به چشم کشیده اند و 33 سال عمر دارند). صحیح مسلم: (7928).
یاد داشت:

اهل دوزخ به شکل و صورتی بسیار بیمناک و فربه - که مقدار حجم آنها جز پروردگار کسی دیگر نمی‌تواند، اندازه کند- وارد دوزخ می‌شوند. در حدیثی که ابوهریره آن را از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل می‌کند، چنین آمده است: «ما بین منکبی الکافر مسیره ثلاثة ايام للراکب المسرع». صحیح مسلم، باب النار یدخلها الجبارون (2190/4). یعنی: (در روز قیامت لاشه‌ی کافر چنان بزرگ می‌شود که اسب سوار تند و تیز در طی سه روز می‌تواند فاصله‌ی میان دو شانه‌ی آن را بپیماید). بزرگی حجم و جسم کافر بخاطر آن است تا به عذاب و شکنجه اش افزوده شود. امام نووی در شرح این احادیث می‌فرماید: «همه اینها بخاطر آن است که شکنجه اش به حد نهائی برسند. آری ایمان به همه این کارها واجب است. چون رسول صادق المصدق بدان خبر داده است. شرح نووی علی مسلم: (186/17).

ابن کثیر در شرح و توضیح این احادیث می‌گوید: «لیکون ذلک انکی فی تعذیبهم، واعظم فی تعبهم و لهیبهم، كما قال شدید العقاب: (لینذوقوا العذاب)» (نهایه) لابن کثیر. (این افزودگی به لاشه‌ی کافر بدان جهت است تا عذاب بیشتری را بچشد، همانطور که خدای شدید العقاب می‌فرماید: تا عذاب را بچشند). والله اعلم

پناه گزینان عرش الهی:

بخاری و مسلم در صحیح خود از ابی هریره، روایت می‌کند که رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سبعة یظلهم الله فی ظله یوم لا ظل الا ظله الامام العادل وشاب نشأ فی عبادة ربه ورجل قلبه معلق فی المساجد ورجلان تحابا فی الله اجتمعا علیه وتفرقا علیه ورجل طلبته امرأة ذات منصب وجمال فقال انی أخاف الله ورجل تصدق أخفی حتی لا تعلم شماله ما تنفق یمینه ورجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه». (بخاری کتاب اذان، باب «من جلس فی مسجد»).

روزي که مردم در میدان محشر در گرمای سوزان آفتاب با سختی هایی مواجه میشوند که کوه های بلند و محکم تاب و توان تحمل آن را ندارند، هفت گروهی از برگزیدگان زیر سایه عرش الهی در نهایت آرامش و اطمینان به سر می برند و از این ناراحتی و هراسی که دیگران را فرا گرفته گزندی نمی بینند.

این دسته دارای همتی والا و عزم و اراده ای آهنینی هستند، عقیده اسلامی با خون و گوشت آنها عجین شده، زیرا ارزشهای متعالی اسلام بر آنها حکومت می کرد و یا مشغول کرداری بودند که در میزان اسلام دارای اهمیت و وزنه ای فراوانی بود.

- یکی از این راد مردان امام عادل است که با وجود قدرت و امکانات فراوان، از طغیان و فساد کردن فرسنگ ها فاصله گرفته و میان انسانها با عدالت رفتار می کند و عدل و قسط را مطابق با موازین و اصول شرعی پیاده می کند.

- یکی دیگر جوانی است که توأم با بندگی خداوند پرورش یافته و نفس اماره را با لگام تقوی مهار کرده و به هوس و خواسته های نفس اماره، پاسخ رد داده و عمرش را بدون آرایش به گناه سپری نموده است.

- یکی دیگر کسانی اند که با طاعت و بندگی، مساجد خدا را آباد کرده و در فضای معنوی آنها احساس سکون و آرامش می کنند و هرگاه از مساجد جدا شوند، روح و روانشان همواره متوجه مسجد خواهد بود.

- یکی دیگر کسانی هستند که صرفا بخاطر خداوند با همدیگر محبت و دوستی می کنند و پیوند برادری آنها فقط بخاطر خداوند است، گردهمایی اشان در نیکی و تقوی و اصلاح است و جدایی آنها نیز مبتنی بر اعمال نیک خواهد بود.

- یکی دیگر کسانی هستند که زمینه گناه و فتنه در شکل زیباترین زن ها برای شان فراهم می شود، اما تقوی و ترس از خدا نمی گزارد مرتکب عملی خلاف میل پروردگار شوند.

- یکی دیگر کسانی هستند که فقط برای خشنودی خداوند انفاق میکنند، و انفاق آنها در پنهانترین شیوه صورت می گیرد، به گونه ای که خود هم از آن اطلاع پیدا نمی کنند.

- آخرین گروه کسانی هستند که دلهایشان سرشار و مملو از خوف خداوند است و بر اثر آن ترس و خوف در عالم تنهایی، اشک می ریزند.

خواندن نماز برای دفع زلزله:

قبل از همه باید گفت: که در شرع اسلامی برای دفع زلزله نمازی وجود ندارد، و هیچ حدیثی از شخص پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد نشده که ایشان (بجز برای کسوف) نمازی تحت عنوان دفع مصایب از جمله زلزله و یا دفع طوفان ها و سیلاب ها و غیره.. خوانده باشد.

بر همین استدلال است که برخی از علماء: نماز خواندن را بجز برای کسوف و خسوف روا نمیدانند.

ولی هستند تعدادی از فقهای مذاهب که با استناد به روایتی از حضرت ابن عباس رضی الله عنه حکم نموده اند که: خواندن نماز (به همان شیوه ای که برای نماز کسوف خوانده می شود) در وقت روی دادن هر نشانه ای از آیات الهی مانند: زلزله، طوفان، سیلابهای ویرانگر.. مستحب است؛ و روایت ابن عباس رضی الله عنه چنین است: «**أنه صلي في زلزلة بالبصرة كصلاة الكسوف، ثم قال: هكذا صلاة الآيات**». یعنی: «این عباس به دلیل زلزله شهر بصره همانند نماز کسوف خواند، سپس گفت: نماز آیات اینگونه است».

این روایت را ابن ابی شیبة (472/2) و عبد الرزاق (101/3)، و بیهقی در «السنن

الكبري» (343/3) آوردند و بیهقی گفته: این عمل از ابن عباس ثابت است، و حافظ ابن حجر در (فتح الباری (521/2) آنرا صحیح دانسته است. علامه کاسانی حنفی فرموده است: «نماز خواندن در وقت هر ترس و هراسی (که بر مردم وارد میشود) مستحب است، مانند: باد شدید، و زلزله، و تاریکی (در روز)، و باران مداوم؛ زیرا اینها از مخاوف هستند، و موجب هول و هراس اند...». (بدائع الصنائع (282/1).

و در کتاب «منح الجلیل شرح مختصر خلیل» (333/1) از کتب مالکیه آمده: «و نماز زلزله و دیگر آیات مخوف شبیه وبا و طاعون مستحب است، بصورت جماعت با دو رکعت یا بیشتر».

و اما حنابله تنها نماز زلزله را مستحب می دانند، و آنهم به دلیل روایت ابن عباس، غیر آنرا مشروع نمیدانند. نگاه به: «کشاف القناع» (66/2). و در کتاب «التمهید لما فی الموطأ من المعانی والأسانید» (318/3) چنین آمده: «.. و امام مالک و شافعی معتقد به خواندن نماز در وقت زلزله و تاریکی (در روز) و باد شدید نبودند، ولی گروهی از اهل علم از جمله امام احمد و اسحاق و ابوثور به نماز خواندن در این مواقع معتقد بودند، و از ابن عباس روایت شده که او در وقت زلزله نماز خوانده، و امام ابوحنیفه هم گفته: اگر کسی نماز بخواند خوب است، و اگر هم نخواند کدام ممانعتی ندارد».

و بعد مؤلف ادامه می دهد: از پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد نشده که در عصر ایشان زلزله آمده باشد و سنتی در این باره (یعنی خواندن نماز در وقت زلزله) به صحت نرسیده، و اولین زلزله در عهد اسلام در زمان خلافت عمر رضی الله عنه بوده است.. حماد بن سلمه از قتاده از عبدالله بن حارث روایت می کند که در شهره بصره زمین لرزید، ابن عباس گفت: والله نمی دانم زمین لرزید یا زمین (زیر پای) من بود، لذا بلند شد و همراه مردم نماز کسوف خواند».

و اما امام نووی در (المجموع (61/5) می گوید که: امام شافعی معتقد بود که نماز آیات را می توان بصورت انفرادی در خانه و بدون جماعت خواند.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه معتقد بود که خواندن نماز در وقت هر نشانه ای از آیات الهی مشروع است، می گوید: «و نماز (به شیوه) کسوف برای هر آیتی مانند زلزله و غیر آن خوانده می شود، و این قول ابوحنیفه و روایتی از احمد و محققین حنابله و دیگران است». (الفتاوی الکبری (358/5). و اما شیخ ابن عثیمین درباره خواندن نماز بغیر از کسوف و خسوف می گوید: «علماء بر سه قول اختلاف نظر دارند:

قول اول: برای هیچ آیتی نماز خوانده نمی شود بجز برای زلزله.

و این ها میگویند: در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم باد و طوفان و بارانهای شدید وجود داشته ولی نمازی برای این موارد نخواندند، اما برای زلزله به روایت ابن عباس و علی ابن ابیطالب رضی الله عنهم استناد می کنند که آنها در وقت زلزله نماز خواندند، پس حجت آنها عمل صحابی است.

قول دوم: تنها برای خورشید و ماه نماز خوانده می شود، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمَا فَصَلُّوا». یعنی: «هرگاه خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی روی داد نماز بخوانید». متفق علیه.

بجز این دو برای هیچ آیتی از آیات تخویف (هولناک) نمازی خوانده نمی شود، و عمل ابن عباس اجتهاد شخصی ایشان بوده است.

قول سوم: براي هر آيت هولناكي نماز خوانده مي شود.
و دليل آنها چنين است:

1- عموميت علت فرموده پيامبر صلي الله عليه وسلم: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَاتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ، يَخَوْفُ اللَّهُ بِهِمَا عِبَادَهُ». يعني: «همانا خورشيد و ماه دو نشانه از آيات الهي هستند، كه خداوند بوسيله آن دو بندگان را ميترساند». مسلم (911).

و گفتند: هر آيتي كه در آن ترس و هراس باشد، مي توان براي آن نماز خواند.

2- سختي و هراسي كه در بعضي آيات ايجاد مي شود از سختي كسوف بيشتري است.
3- آنچه از عمل ابن عباس و علي رضي الله عنهم روايت شده، دلالت مي كند كه نماز تنها مختص كسوف نيست، و هر چيزي كه تخويف و هراس داشته باشد مي توان براي آن نماز خواند.

4- و اگر در زمان پيامبر صلي الله عليه وسلم باد و رعد و برق و مانند اينها بودند و نماز نخواندند، دليل بر خلاف گفته ما نيست؛ زيرا ممكن است آن باد معمولي باشد و مردم به شدت آن عادت گرفته باشند و براي آنها ترسناك نبوده باشد، .. درست است كه بعضي از رعد و برقها بسيار بزرگ و ترسناك است، ولي آيا رعد و برق زمان پيامبر صلي الله عليه وسلم هم تا اين حد ترسناك بوده؟ چه كسي مي تواند ثابت كند كه اينگونه بوده؟ .. اين راي سوم راي برگزيده شيخ الاسلام ابن تيميه است كه راجح هم همين است». (الشرح الممتع (193/5) با اختصار اندك و جزئي).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره العاديات

جزء 30

سوره العاديات مكى و (11) آيه است.

وجه تسميه:

اين سوره به جهت افتتاح آن با قسم حق تعالى به عاديات كه عبارت از «أسبان تيز رفتار مجاهدان» است، «عاديات» ناميده شد.

اين سوره كه از جمله سوره هاى مكى ميباشد داراى دو نام: «العاديات، و العاديات ضبحاً» مى باشد. سوره ي عاديات به سوره عتاب يا گله و سرزنش هم معروف و مشهور است و الله اين سوره را با قسم به يك حيوان شروع مى كند و هدف، بيان ناسپاسى انسان است. اين سوره پس از سوره ي عصر نازل شده است.

«عاديات»: جمع عاديه؛ وكلمه عاديه از ماده «عدو» است و به معنى دويدن. به اسب هم عاديه گویند. پس عاديات يعنى دوندگان يا هرچيزى كه با سرعت مسيرى را طى كند. نام سوره ارتباط تنگاتنگى با محور سوره مباركه دارد كه همانا بحث از مجموعه نعمت هاى است كه الله متعال در اختيار بندگان گذاشته و يكى از آنها همين عاديات است كه در حقيقت اگر شكر اين نعمت ها به جاى آورده شود، انسان به كمال مى رسد و در صورت عدم شكر و ناسپاسى اين نعمت ها، انسان دچار نقص و ضعف و عقب ماندگى خواهد شد.

زمان نزول سوره العاديات:

در مورد مكى يا مدنى بودن اين سوره هم در بين علماء اختلاف است. عبدالله بن مسعود (رض)، جابر (رض)، حسن بصرى، عكرمه و عطاء مى گویند كه اين سوره از جمله سوره هاى مكى است. انس بن مالك (رض) و قتاده مى گویند كه اين سوره مدنى است. و از ابن عباس (رض) دو قول در اين مورد نقل شده است. يكى آن كه اين سوره مكى است و ديگرى آن كه اين سوره از جمله سوره هاى مدنى است. اما مضمون و سبك بيان سوره به روشنى گويائى آن است كه اين سوره نه تنها مكى است، بلكه از سوره هاى نازل شده در دوران آغازين مكه است.

پيوند وارتباط سوره العاديات با سوره الزلزال:

الف: تناسب و علاقه ميان «و أخرجت الأرض أثقالها» در سوره ي الزلزال و «إذا بعثر ما في القبور» در اين سوره.

ب: پايان سوره ي پيشين به بيان خير و شر اشاره كرد، اين سوره نيز انسان را به خاطر ناسپاسى، انكار نعمت حق و ترجيح دادن دنيا بر آخرت نكوهش مى كند. (تفسير فرقان).

تعداد آيات، كلمات و حروف سوره:

سوره عاديات، داراى (1) ركوع، و (11) يازده آيات، و (40) چهل كلمه، و (170) يكصد و هفتاد حرف، و (78) هفتاد و هشت نقطه است. (لازم به ذكر است كه اقوال علماء در نوع حساب كردن تعداد حروف سوره هاى قرآن متفاوت و مختلف است. براى تفصيل اين مبحث ميتوانيد به تفسير سوره الطور، تفسير احمد مراجعه فرمايد).

پيش درآمد سوره العاديات:

- سوره ي عاديات درباره ي اسب هاى مجاهدان راه خدا صحبت مى كند. آنگاه كه بر دشمن

حمله و یورش می‌برند و در موقع تاختن صدای شدیدی از آنها به گوش می‌رسد و بر اثر برخورد سُم آنها با سنگ، جرقه‌های آتش از آن به پرواز درمی‌آید و گرد و خاک بلند می‌شود. سوره با قسم به اسب‌های یورشگران آغاز شده است و بدین ترتیب فضل و شرف آنها را در نزد الله متعال نمایان و بر ملا می‌کند. قسم خورده است که انسان در مقابل نعمت‌های الله ناسپاس است. عطایا و بذل و کرم او را انکار می‌کند. و با زبان حال و مقال این ناسپاسی و انکار را ابراز می‌دارد. و همچنین درباره‌ی طبیعت و سرشت انسان و عشق و علاقه‌ی شدیدش به مال بحث می‌کند و با بیان این که سرانجام انسان برای حساب و جزا به محضر خدا برمی‌گردد، سوره خاتمه می‌یابد و نشان می‌دهد در آخرت مال و مقام سودی ندارند و فقط عمل صالح سودبخش است.

أسباب نزول سورة مبارکه:

بزار، ابن ابی‌حاتم و حاکم از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند، رسول الله صلی الله علیه وسلم دسته‌ای از سواران سپاه اسلام را به یکی از میدان‌های جهاد فرستاد، یک ماه منتظر ماند ولی از آنها خبری نرسید سپس این آیات: «وَالْعَدِيَّتِ صَبْحًا ۱ فَأَلْمُورِيَّتِ قَدْحًا ۲ فَأَلْمُغِيرَتِ صَبْحًا ۳ فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا ۴ فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا ۵ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ۶ وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكٍ لَّشَهِيدٌ ۷ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ۸ ﴿۵﴾ أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ ۹ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ ۱۰ إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ ۱۱» نازل گردید. (بزار در مسند 82/3 شماره 2291 «کشف» ، و واحدی در (أسباب النزول : صفحه 305) ، و دارقطنی در (الأفراد: 236/3) (شماره 2525 - اطراف الغرائب) تخریج نموده‌اند ؛ و همان گونه که سیوطی در (الدر المنثور (599/8) آورده است. ابن منذر وابن ابی‌حاتم وابن مردویه در تفسیر شان از طریق «احمد بن عبده الضبی عن حفص بن جمیع ثنا سماک عن عكرمة عن ابن عباس» آن را نقل نموده‌اند. حکم سند : ضعیف ؛ (حفص بن جمیع ضعیف است . علت دیگری نیز برای ضعف این حدیث وجود دارد: روایت سماک از عكرمة مضطرب است.

محتوای سورة العادیات:

اگر به محتوای این سوره دقت بعمل آید، دیده می‌شود که، در آغاز سوگندهای بیدار کننده‌ای را ذکر می‌کند، و بعد از آن سخن از پاره‌ای از ضعفهای نوع انسان همچون کفر و دنیا پرستی به میان می‌آورد و سرانجام با اشاره کوتاه و گویائی به مسأله معاد و احاطه علمی خداوند به بندگان، سوره را پایان می‌دهد.

تقسیم‌بندی آیات متبرکه سوره:

در 5 آیه اول این سوره اشاره به نعمت بزرگی است که الله متعال به انسان‌ها داده و انتظار می‌رود انسان، شاکر این نعمت‌ها باشد اما واقعیت این است که انسان تابع شهوات و میل و آرزوهای خود است و در این راستا گام بر نمی‌دارد و به جای شکر، کفر و ناسپاسی را پیش می‌گیرد.

آیه‌ی 6 جوابی است برای 5 آیه‌ی اول که الله نعمت‌هایی را به بنده داده و انتظار می‌رود، بنده شکرگزار باشد اما این چنین نیست.

و از آیه‌ی 9 تا آخر سوره اشاره‌ای است به زنده‌شدن انسان‌ها پس از مرگ و بر ملا شدن آن چیزهایی که پنهان می‌کردند و به جزا و سزای اعمال رسیدن انسان‌ها است.

ترجمه و تفسیر سُورَةِ الْعَادِيَات

جزء 30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (1) فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (2) فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا (3) فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا (4) فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا (5) إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (6) وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكٍ لَّشَهِيدٌ (7) وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (8) أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ (9) وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ (10) إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ (11)

ترجمه موجز:

«وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» (1) قسم به اسب های دونده که نفس زنان (به سوی میدان جهاد) پیش میرفتند. (1)

«فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا» (2) و قسم به اسب‌هایی که (در اثر اصطکاک سم شان با سنگ ها) جرقه (آتش) ایجاد کردند. (2)

«فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا» (3) باز قسم به اسب های که در صبحگاهان (بر دشمن) حمله برند. (3)

«فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا» (4) پس در آن هنگام گرد و غبار بر انگیزته میشود. (4)
«فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا» (5) آنگاه به میان جمع (سپاه دشمن) در آیند، (و آن ها را محاصره کننده). (5)

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» (6) محققاً انسان در برابر (نعمت های) پروردگارش بسیار ناسپاس است. (6)

«وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكٍ لَّشَهِيدٌ» (7) و بی گمان او بر این (ناسپاسی) گواه است. (7)
«وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» (8) و همانا او علاقه فراوان و شدیدی به مال دارد. (8)
«أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ» (9) آیا او نمی داند که چون آنچه در گورهاست، (همه زنده و) برانگیزته شوند؟ (9)

«وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ» (10) و آنچه در سینه هاست (همه) آشکار گردد. (10)
«إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ» (11) یقیناً در آن روز پروردگارشان به (وضع و حال) آن ها کاملاً آگاه است. (11)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْعَادِيَاتِ»: جمع عَادِيَةٌ، اسبان تازنده. مراد هر مرکب و وسیله‌ای است که در راه الله و برای اجرا فرمان او مورد استفاده قرار گیرد. یعنی: «اسبان غازیان که به سرعت می دوند.»

«ضَبْحًا»: صدای نفس اسبان به هنگام دویدن.

«الْمُورِيَاتِ»: جمع مُورِيَةٌ، آتش آفروزندگان با چخماق. مراد تولیدکنندگان جرقه ها است.

«قَدْحًا»: زدن سنگ چخماق به یکدیگر برای تولید جرقه. در اینجا به معنی اسم فاعل یعنی (قَادِحَات) و حال است. مراد زندگان سهای پا بر سنگ های زمین است.

«الْمُغِيرَاتِ»: جمع مُغِيرَةٌ، یورش برندگان. هجوم‌کنندگان. مغیرات: از ماده‌ی أغار

است، به معنی فرود آمدن چیزی از بلندی به پستی، بنابراین اغاره یعنی حمله کردن. «صُبْحًا»: بامدادان. مفعولٌ فیه است. آن را در معنی اسم فاعل، یعنی (مُصْبِحَات) نیز دانسته و حال بشمار آورده‌اند. صبح: وقتی آفتاب بالا می‌آید و نورش همه جا را فرا می‌گیرد.

«أَثْرَنَ»: برانگیختند. برپا کردند. باب افعال و از مصدر (إِثَارَةٌ) و از ماده (ثور) است (مراجعة شود سوره: بقره / 71، سوره روم / 9 و 48، سوره فاطر / 9).
«وَسَطَنَ»: به وسط رفتند. به میانه دویدند.

«الْإِنْسَانُ»: مراد انسانی است که در پرتو معارف الهی تربیت نیافته است و تعلیمات انبیاء بر دلش نتافته است، و خویشتن را تسلیم غرائز و شهوات سرکش نموده است.
«لِکَنُودٍ»: از مادهی «کَنَدَ» یعنی بی‌خیر شد، از خیر محروم شد، کنود صیغه‌ی مبالغه است، یعنی بسیار ناسپاس. حق ناشناس و بی‌خیر.

«بُعْثِرَ»: بیرون آورده شد و زنده گردید (سوره: انفطار / 4).

«حُصِّلَ»: به دست آورده شد. جمع گردید.

خبیر: آگاه. (بنقل: تفسیر نور)

تفسیر موجز:

خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه سوره‌ی هذا در باره‌ی انسان منکر نعمت الله، بسیار مال دوست و اینکه نسبت به آخرت سهل انگار است؛ بحث بعمل آمده است.

«وَالْعَادِيَاتِ صَبْحًا» (1):

«قسم به تند دونده که نفس زنان (به سوی میدان جهاد) پیش می‌رفتند!». یعنی همین دوندگان آند که با دوش تند و تیز خود صدای خشنی از سینه‌های شان بیرون میدهند که دال بر شدت دوش آنهاست و همینها آند که چون سم شان با سنگی إصابت میکند، جرقه‌های آتش می‌افروزد و همینها آند که برای غارت صبحگان، بکار گرفته شده‌اند، و همین‌ها آند که در اثنای دوش تند و تیز شان گرد و غبار بر انگیزته‌اند و همینها که در صف مقابل رخنه نموده شق اجرا کرده‌اند.

ابن عباس (رض) فرموده است: اسب وقتی بدود، صدای اح، اح از آن شنیده می‌شود که آن را «صبح» می‌گویند.

مفسر ابو سعود فرموده است: الله متعال به اسب مجاهدین قسم خورده است که به طرف دشمن می‌تازند و صدای دماغ و بینی آنها به تندی به گوش می‌رسد. (ابو سعود ۲۸۰/۴).

طبق نظر علماء، «عادیات» به دو معنی است:

1 - شتر.

2 - اسب‌های در حال دویدن.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: أَلْفَاظُ آيَةٍ بِهٖ اِیْنِ مَطْلَبِ تَصْرِیْحِ نَكْرَدَةِ اُنْدِ كِهٖ مَرَادُ اَزِ دُونْدِگَانِ اَسْبِ هَا هَسْتَنْدِ، بَلَكِهٖ تَنْهَا وَالْعَادِيَاتِ (سَوَگَنْدِ بِهٖ دُونْدِگَانِ)

فرموده است. به همین دلیل میان مفسران اختلاف شده است که از دوندگان مراد چه چیزهایی هستند. گروهی از صحابه و تابعان به این سو گرایش پیدا کرده‌اند که مراد از آن اسب‌ها هستند و گروهی دیگر گفته است که مراد از آن شترها هستند. اما از آنجایی که صدای بخصوص زمان دویدنی که به آن «صبح» می‌گویند تنها در نتیجه‌ی به شدت نفس کشیدن اسب‌ها بیرون می‌آید و آیه‌های بعدی که در آنها از جهاندن آتش،

برانگیزاندن گرد و خاک و تاخت و تاز صبح گاهان سخن به میان آمده است، تنها بر اسب ها صادق می آیند، به همین دلیل بیشتر محققان از آن اسب را مراد گرفته اند. ابن جریر می گوید: «از میان این دو قول همین قول قابل ترجیح است که مراد از دوندگان اسب ها هستند، چراکه شتر ضبح (صدای مخصوص برآمده از اسب ها) نمی کند، بلکه این تنها اسب است که ضبح می کند و خدای بلندمرتبه هم فرموده است سوگند به دوندگانی که ضبح می کنند.» امام رازی می گوید که الفاظ این آیه فریاد می زنند که مراد از آن اسب ها هستند، چراکه صدای ضبح جز از اسب بیرون نمی آید و عمل جهاندن آتش از هیچ دویندی جز بر خورد سم ها برسنگ ها انجام نمی گیرد و همچنین یورش بردن به هنگام صبح نسبت به هر جانور دیگری به وسیله ی اسب ها آسان تر انجام می گیرد.» (تفهیم القرآن).

قسم های قرآنی:

در قرآن عظیم الشان بصورت کل در چهل و چهار سوره، در ضمن صد و چهار آیه، صد و هجده مورد قسم یاد گردیده است.

در سی و سه سوره قرآن، نود و پنج مورد سوگند های آفریدگار جهان است که در بیست و سه سوره آغاز سوره با سوگند مییاشد، و دو مورد سوگند هائی است که از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم در اثبات وقوع روز قیامت و محاسبه اعمال و جزاء در آن روز آمده، چهار مورد قسمی است که از برادران حضرت یوسف(ع) آمده است و یک مورد، سوگندی است که ساحران برای فرعون یاد کرده اند که بر موسی غالب خواهند شد. و یک مورد نیز سوگندی است که شیطان در اغواء بندگان غیر مخلص یاد کرده و پانزده مورد نیز مربوط به مشرکین و منافقین و منکرین روز قیامت مییاشد. (تفسیر کبیر صفحه 23 و 24) سوگند (sawgand) در اصل «سوکنته (Saokenta)» به معنی گوگرد و سوگند خوردن به معنی خوردن گوگرد است که نوعی آزمایش برای تشخیص گناهکار از بی گناه بوده، در قدیم مقداری آب آمیخته به گوگرد را به متهم می خوراندند و از تأثیر آن در وجود وی گناهکار بودن یا بی گناه بودن او را تعیین می کردند، بعدها به معنی قسم بکار رفته است. (فرهنگ عمید، جلد 2، صفحه 1485)

قسم که اقرار و اعترافی است که شخص بر روی شرف و ناموس خود می کند و خدا، یا بزرگی را شاهد گیرد، مانند قسم. (فرهنگ فارسی معین، دکتر محمد معین، جلد 2، صفحه 1956).

کلمه «قسم» در زبان عربی و تمام اشتقاقات آن مترادف کلمه «سوگند» در زبان فارسی است و قسم را از این جهت قسم گفته اند که کلام را دو قسم کرده قسم صواب و صحیح را از قسم خطا و اشتباه بیرون میبرد. و در اصطلاح قسم جمله ای است که بواسطه آن جمله دیگری تأکید میشود. (مغنی اللیب ابن هشام، صفحه 56)

شیخ محمد عبده در مورد قسم های قرآنی میفرماید: «وقتی به همه چیزهائی که مورد سوگند قرآن قرار گرفته دقت می کنی می بینی که بعضی از مردم آن را انکار می کرده اند و یا در اثر بی اطلاعی از فایده اش مورد تحقیر قرار می دادند و خلاصه آنکه از حکمت در آفرینش آنها غافل بوده اند که این سوگند ها به همه آنها پاسخ داده و مردم را از شک و تردید وهم و غفلت بیرون آورده و موفقیت هر کدام از موجودات را به درستی نشان داده و حقایق امور را آشکار ساخته است.»

برای تعظیم و تکریم اعمال خیر و شایسته تا مردم به انجام آنها تشویق و ترغیب شوند، مانند از جمله قسم «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» (قسم به اسبان تازنده ای که نَفَس زنان پیش میروند!) . از جانب دیگر، سوگند های قرآن عالی‌ترین وسیله جهت گرایش افکار انسان به تحقیق در ژرفای مسائل و موجودات جهان است تا از رهگذر این کوشش ها و دقت ها درهای علوم و دانشها را بسوی جامعه انسانی بگشایند. و بقول طنطاوی «سوگند های قرآن کلید دانشها است) (الجواهر طنطاوی، جلد 25، صفحه 258 به نقل از سوگند های قرآن أبوالقاسم رزاقی).

«فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا» (2):

پس قسم باسپان آتش برآورنده از نعل، به اسپانی که از تیزگامی و شدت سرعت در دویدن با سُم‌های خود آتش افروزی می‌کنند؛ یعنی با قدم‌های خویش شرر می‌پراگندند. ألفاظ جهانندن آتش بر این امر دلالت دارند که این اسب ها به هنگام شب می‌دوند، چراکه تنها در تاریکی شب است که شراره های جهنده در اثر برخورد سم ها و نعل های آن ها با سنگ ها قابل رؤیت هستند. (تفهیم قرآن).

«فَالْمُعِيرَاتِ صُبْحًا» (3):

«پس به غارتگران صبحگاهان، که در صبحگاهان (بر دشمن) حمله و یورش برند». مفسر آلوسی فرموده است: این امر در حملات چیزی عادی می‌باشد. آنها شب هنگام حمله می‌کردند تا دشمن درنیابد، و صبحگان حمله را آغاز می‌کردند، تا ببینند چه می‌آورند و چه به جا می‌گذارند. (روح المعانی ۲۱۵/۳۰).

«فَأَثَرُنَّ بِهٍ نَفْعًا» (4):

«پس در آن هنگام گرد و غبار بر انگیرند». یعنی با دویدن خویش غبارها را می‌پراگندند و با تیزگامی خاک‌ها را به هوا می‌پاشند؛ از آنرو که سرعت زیاد دارند و قدم‌های خود را با قوت به زمین می‌کوبند.

«فَوَسْطَنَ بِهٍ جَمْعًا» (5):

«آنگاه به میان جمع (سپاه دشمن) در آیند، (و آن‌ها را محاصره کننده)». یعنی دشمن را چنان غافلگیر کنید که ناگاه در وسط آنان باشید تا فرصت مقابله با شما را نداشته باشند. خدای سبحان و تعالی به این سه امر قسم یاد کرده است، تا مقام و منزلت اسبان مجاهدین را نشان دهد که به سرعت بر دشمنان الله یورش می‌برند، و شراره‌های آتش از سم آنها می‌جهد و در صبحاگان به دشمن حمله می‌کنند، و گرد و غبار بلند می‌شود، و در قلب نیروهای دشمن جا می‌گیرند و آن را پریشان و آشفته می‌سازند. الله متعال بعد از ذکر مشخصات این اسب‌ها در میدان جنگ، انسان را سرزنش می‌کند که ای انسان! تو ناسپاس هستی و نعمت‌های بی‌شمار الله را شکرگزاری نمی‌کنی.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهٍ لَكْنُودٌ» (6):

«محققاً انسان در برابر (نعمت های) پروردگارش بسیار ناسپاس است». از احسان الهی چشم‌پوشی می‌نماید و به بخشش‌های مولایش کفران می‌کند؛ یعنی شکرش ناچیز یا معدوم است. درحالی‌که الله متعال شکر نعمت را از او می‌خواهد.

«کنود»:

کنود: کسی است که بسیار انکارگر و کفران‌کننده نعمت باشد. حضرت حسن بصری در معنای کنود میفرماید: کنود عبارت از شخصی است که مصایب را به یاد آورده و نعمت

ها را فراموش می کند.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی منکر نعمت های الله متعال می باشد. و حسن می فرماید: یعنی سختی را به یاد می آورد و نعمت ها را فراموش می کند. (تفسیر قرطبی ۱۶۰/۲۰).

ابوبکر واسطی فرموده است: کسی که نعمت های الله را در نافرمانی او صرف کند، کنود است. به همین طور ابو عبیده گفته است که کنود عبارت از قلیل الخیر است و هکذا أرض الکنود عبارت از زمین است که هیچ چیزی را زرع نمیکند (تفسیر مظهري جلد 7 صفحه 467) ترمذی فرموده است کسی که به نعمت بنگرد و به منعم نعمت دهنده ننگرد او کنود است، ما حصل این قول ناسپاس است. که در فوق این کلمه ناسپاس ترجمه شد. در آیه مبارکه: «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» ملاحظه نمودیم که: جهاد و دفاع به قدری دارای ارزش است که الله سبحان و تعالی به نفس اسب های زیر پای جهادگران قسم یاد می کند. در آیه مبارکه در یافتیم که اسبان در راه الله می دوند، ولی انسان در برابر اطاعت از امر پروردگار و پیامبر صلی الله علیه و سلم از خود سرسختی و بغاوت نشان میدهد.

«وَأَنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ» (7):

«و همانا خود انسان نیز بر این گواه است» یعنی وجدان انسان آگاه است؛ حتی در مواردی که عذر و بهانه می آورد خود می داند که چه کاره است. «شهِيدٌ»: از مادهی شَهَدَ یعنی کسی که حاضر و ناظر بر انجام کاری و یا چیزی است، از مادهی شَهِد.

نظر علماء در مورد کلمه «لَشَهِيدٌ»:

- 1 - انسان خود شاهد بر کمکاری خود است که شکر نمی کند.
 - 2 - الله می داند که بندگان شکرگزار نیستند.
- الله متعال اعلام می کند که او آگاه است که چه در روان انسان است و به آن گواه می باشد. همان گونه که انسان نسبت به اعمال و اقوال و کردار خود گواه است بر کفران نعمت و انکار نعمت و انکار موهبت های الهی نیز گواه است. یعنی: انسان بر ناسپاسی خود گواه است و به زبان حال یا قال این گواهی را علیه خود می دهد، از آن رو که اثر این ناسپاسی بر وی آشکار و هویداست. اما قتاده و سفیان ثوری می گویند: «معنی این است که: الله متعال بر این ناسپاسی گواه می باشد».

«وَأَنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» (8):

«و همانا او علاقه فراوان و شدیدی و بیش از حد به مال دارد». و به جمع و اندوخته کردن آن علاقه مند است، به متاع دنیا دل بسته، دوست دار دارایی و عاشق دنیا است و بر جمع آوری ثروت حریص است، بالعکس اشتیاقش به عبادت و علاقه اش به سپاسگزاری نعمت ها سخت ضعیف و اندک است.

و این مورد دیگر قسم الله است و توصیف دیگر «انسان کنود» است، یعنی چنین انسانی سخت مال دوست و بخیل است و نفقه، زکات و صدقه نمی دهد و حق مال را اداء نمی کند. هیچ خیری، نه مالی و نه اخلاقی به کسی نمی رساند.

الله متعال مال را به «خیر» نام برده، به عنوان تسمیهی عرفی که در میان مردم چنین متعارف است که مال «خیر» است، یعنی به وسیلهی آن، انسان به خیر و نیکی فراوان نایل می آید اگر آن را در مسیر رضای پروردگار هزینه و انفاق کند.

قابل یادآوری است که: در این هیچ جای شکی نیست که: علاقه به مال، امری فطری در انسانها است، ولی آنچه مذموم است علاقه افراطی و بیش از حد است که انسان از يك سو دست به هر نوع درآمد و کسب مال می‌زند و از سوی دیگر حقوق واجب الهی را در آن اداء نمی‌نماید.

مفسران در معنی این آیه دو رأی و نظر را ارایه داشته‌اند:
اول اینکه انسان بسیار مال دوست است،

دوم این که او به سبب مال دوستی حریص و بخیل می‌باشد. مفسر ابن کثیر می‌فرماید: «هر دو معنی صحیح است». بنابراین، معنای جمع‌کننده هر دو وجه این است: انسان در مال دوستی زیاده‌رو و در طلب آن به گونه‌ای سخت‌کوش و در تک و دو می‌باشد که در پی اندوختن آن دست از پا نمی‌شناسد.

در آیات متذکره هشت گانه فوق‌الذکر نقاط ذیل را میتوان برجسته ساخت:

- پنج قسم به حرف (ف) با هم مرتبط شده که نشان می‌دهد همه از جنس واحد و یکسان‌اند. یعنی همین دوندگان‌اند که با دوش تند و تیز خود صدای خشنی از سینه‌های شان بیرون می‌دهند که دال بر شدت دوش آنهاست و همین‌ها‌اند که چون سم‌شان باسنگی‌ی‌صابت می‌کند، جرقه‌های آتش‌می‌افروزند و همین‌ها‌اند که برای غارت صبحگاهان، بکار گرفته شده‌اند و همین‌ها‌اند که در اثنای دوش تند و تیز شان، گرد و غبار بر انگیخته‌اند و همین‌ها‌اند که در صف مقابل رخنه‌نموده شق اجرا کرده‌اند.

از چگونگی بیان بوضوح معلوم می‌شود که هدف از این دوندگان تند و تیز به نزد برخی از مفسرین فقط اسب‌های می‌باشد، و استدلال می‌آورند که این صفات بر هیچ دوندگان دیگری جز اسب‌ها صدق نمی‌کند. ولی برخی دیگری از مفسرین بدین عقیده‌اند که هدف از آن حملات نا بهنگام عرب‌ها در زمان جاهلیت است که انجام میدادند.

- جواب قسم‌ها فوق این است «بی‌گمان که انسان در برابر پروردگارش خیلی ناسپاس است؟ (برای تفصیل مراجعه شود: تفسیر جلوه‌های از اسرار قرآن. حکمتیار)

در قرآن عظیم‌الشأن در بسیاری از آیات صفات برخی از بندگان ناسپاس را بیان می‌کند که در هنگام مصیبت به یاد الله مشغول می‌گردند، و به الله روی می‌آورند، ولی هنگام رفاه و نعمت و یا پس از رفع مصیبت از الله روی می‌گردانند، و او را به فراموشی می‌سپارند.

قرآن عظیم‌الشأن در (آیات 63-64 سوره الانعام) می‌فرماید: «قُلْ مَنْ يَنْجِيكُمْ مِنَ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * قُلِ اللَّهُ يَنْجِيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْرِكُونَ» (بگو: «چه کسی شما را از تاریکی‌های

خشکی و دریا رهایی می‌بخشد؟ درحالی که او را با حالت تضرع (و آشکارا) و در پنهانی می‌خوانید؛ (و می‌گویید: اگر از این (خطرات و ظلمتها) ما را رهایی می‌بخشد، از شکرگزاران خواهیم بود * بگو: «خداوند شما را از اینها، و از هر مشکل و ناراحتی، نجات می‌دهد؛ باز هم شما برای او شریک قرار می‌دهید! (و راه کفر می‌پویند).

همچنان می‌فرماید: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سوره

یونس: 12) (هنگامی که به انسان زیان (و ناراحتی) رسد، ما را (در هر حال:) در حالی که به پهلو خوابیده، یا نشسته، یا ایستاده است، می‌خواند؛ اما هنگامی که ناراحتی را از او برطرف ساختیم، چنان می‌رود که گویی هرگز ما را برای حل مشکلی که به او رسیده

بود، نخوانده است! این گونه برای اسرافکاران، اعمالشان زینت داده شده است (که زشتی این عمل را درک نمی‌کنند!).

- «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ» (سوره الفجر: 15-16) (اما انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش، اکرام می‌کند و نعمت می‌بخشد (مغرور میشود و) میگوید پروردگارم مرا گرامی داشته است * و اما هنگامی که برای امتحان، روزیش را بر او تنگ می‌گیرد (مأیوس می‌شود و) می‌گوید پروردگارم مرا خوار کرده است).

- «فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَيَّ عِلْمٌ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (سوره الزمر: 49) (هنگامی که انسان را زیانی رسد، ما را (برای حلّ مشکلش) می‌خواند؛ سپس هنگامی که از جانب خود به او نعمتی دهیم، می‌گوید: «این نعمت را بخاطر کاردانی خودم به من داده‌اند»؛ ولی این وسیله آزمایش (آنها) است، اما بیشترشان نمیدانند).

- «وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ * فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ» (سوره التوبة: 75-76).

(بعضی از آنها با خدا پیمان بسته بودند که: «اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد، قطعاً صدقه خواهیم داد و از صالحان (و شاکران) خواهیم بود * اما هنگامی که خدا از فضل خود به آنها بخشید، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی برتافتند).

پروردگار با عظمت به همچو اشخاص ناسپاس و کافر با تمام صراحت می‌فرماید: که روز باپرس آمدنی است، قیامت بر پا خواهد شد و آنچه در قبرها خفته اند، برانگیخته خواهند شد و به آنچه در سینه‌هاست، رسیدگی خواهد شد، اینها در برابر پروردگارش خواهد ایستاد، و خواهد دانست که پروردگارش آنروزی، بیش از هر کس دیگری، از حال او باخبرتر است، میدانند چه ناسپاسی کرده است، و میدانند که مستحق چه پاداشیست.

- «وَلَئِنْ أَدْفَنَاهُ رَحْمَةً مِّنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّنَتْهُ لَيُقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ» (سوره فصلت: 50). (و هرگاه او را رحمتی از سوی خود بعد از ناراحتی که به او رسیده بچشانیم می‌گوید: «این بخاطر شایستگی و استحقاق من بوده، و گمان نمی‌کنم قیامت برپا شود؛ و (بفرض که قیامت باشد)، هرگاه بسوی پروردگارم بازگردانده شوم، برای من نزد او پاداشهای نیک است. ما کافران را از اعمالی که انجام داده‌اند (بزودی) آگاه خواهیم کرد و از عذاب شدید به آنها می‌چشانیم).

«أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ» (9):

«آیا او (انسان فریفته به دنیا) نمی‌داند که چون آنچه در گورهاست، (همه برای حساب و جزا زنده و) برانگیخته شوند؟».

«إِذَا بُعِثَ»: «برانگیخته و از گورها بیرون آورده شوند.».

آیا این انسان ناسپاس و دل‌باخته مال و ثروت، نمیداند که: زمانی هم آمدنی است که: قبرها شکافته می‌شود و صاحبان این قبور از قعرقبرها بیرون آورده می‌شوند، آنجا که به قول خودشان در خواب ناز فرو رفتند، در سوره یس آیه 52 می‌فرماید: «قَالُوا يٰوَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا» وقتی آنها را زنده می‌کند، می‌گویند: وای بر ما چه کسی ما را از این خواب خوش بیدار کرد؟ یکبار به یادشان می‌آید که در دنیا چنین وعده‌ای داده شده

بود: « هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ۝۲ » این وعده‌ای بود که الله داده بود و پیامبران همه راست گفتند.

واقعیت امر اینست که: یاد قیامت، عامل هشدار به ناسپاسان و مال پرستان است.

« وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ » (10):

«و اسرار و رازهایی را که در ضمیرها و خاطرها پنهان داشته شده‌اند، نمایان و آشکار می‌شود و رازها کشف می‌گردد.»

یعنی روز قیامت اسرار درونی کشف و حسابرسی میشود.

« يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ ۙ (سوره طارق) آن روز که رازها [همه] فاش شود، اینجاست که: «فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مَشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يُؤْتِنَا مَالٌ هَذَا الْكُتُبِ لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا» (الکهف: 49) «آنگاه گناهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن [نامه] است ترسان و نگرانند و می‌گویند: ای وای بر ما! این چه نامه‌ای است که هیچ [گفتار و رفتار] کوچک و بزرگی را رها نکرده است، مگر اینکه آن را در شمار آورده است؟» روزی که کتاب و دوسیه اعمال را برای او بیرون می‌آوریم که کاملاً باز شده است، یعنی هیچ چیزی از او پنهان نیست و همه چیزش آشکار است و به او گفته می‌شود:

خودت پرونده‌ی اعمالت را بخوان: «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا ۱۳ أَقْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ» (الإسراء: 13-14) «و [سرنوشت] رفتار هر انسانی را [تا لحظه حسابرسی] در گردنش بسته‌ایم و روز قیامت نوشته‌ای برایش بیرون می‌آوریم که آن را گشوده می‌بیند. [به او می‌گوییم:] نامه‌ات را بخوان. کافی است که امروز خود حسابگر خویش باشی.» هرچه خودت بگویی. اینجا دیگر نمی‌تواند چیزی را مخفی کند، مانند دنیا نیست، زبانش چیزی بگوید، چشمش چیزی ببیند و گوشش چیز دیگری بشنود و دلش هم چیز دیگر. وضعیت انسان‌های امروزی این‌گونه است، برای همین است که آرامش ندارند. چون در هر وضعیت و شرایطی هویت و شخصیت متفاوتی پیدا می‌کنند، کاملاً لرزان، مشوش و پریشان هستند.

« إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ » (11):

«یقیناً در آن روز پروردگارشان به (وضع و حال) آن‌ها کاملاً آگاه است.»

(و چیزی از امر بندگانش بر او پوشیده نیست و آنان را با توجه به اعمالشان پاداش می‌دهد)».

الله سبحان و تعالی بر افکار و اعمال ما آگاهی کامل دارد.

«خبیر» به معنای آگاهی از ظاهر و باطن است. خداوند متعال در دنیا نیز به امور مردم آگاه است، اما در قیامت، این خبیر بودن برای همه ظاهر می‌شود. چون الله متعال خبیر است، حسابرسی او نیز دقیق است.

انسان باید بداند که همچو روز باپرس و محاکمه و محاسبه حتماً آمدنی است، که اسرار دل‌ها و عزایم پنهان در سینه بر ملا می‌شود، اگر او بر ناسپاسی خویش اعتراف نکند، و تجدید نظر ننماید، و در پی جبران نرود، در روز قیامت با پروردگار علیم و آگاهی مواجه خواهد شد.

ترس و خوف از الله (ج):

در بدو باید گفت که ما چرا از الله مهربان خویش بترسیم؟ الله کمال و جمال مطلق و شایسته ترین موجودی است که انسان باید به او محبت بورزد، و او را دوست داشته باشد.

منشأ و سرچشمه ترس انسان از الله را می توان در دو چیز خلاصه نمود:

1- گاهی ترس انسان به خاطر وظایف و مسئولیت هایی است که بر دوش دارد و ممکن است در انجام آن کوتاهی نماید، در نتیجه در محکمه عدل الهی نتواند از عهده جواب آن برآید و به خاطر کوتاهی در انجام وظیفه و یا عدم رعایت حقوق دیگران مجازات شود و یا مقامش نزد محبوب کم گردد. ترس از گناهان خود است.

2- گاهی ترس به خاطر درك عظمت مقام، و توجه به وجود بی انتها و پرمهابت پروردگار است. گاه می شود انسان به دیدن شخص بزرگی که از هر نظر شایسته عنوان عظمت است می رود. دیدار کننده گاهی چنان تحت تأثیر مقام پر عظمت او قرار میگیرد که احساس وحشت درون قلب خویش می نماید، تا آن جا که به هنگام سخن گفتن لکنت زبان پیدا میکند، حتی گاهی حرف خود را فراموش می کند، هر چند آن شخص بزرگ نهایت محبت و علاقه را به او و همه دارد، و کار خلافی نیز از این شخص سر نزده است. این نوع ترس بازتاب و عکس العمل درك عظمت است. این حالت جز برای کسانی که واقف به عظمت ذات پاک و مقام کبریایی پروردگارند و لذت قرب او را چشیده اند، حاصل نمی شود. قرآن مجید این حالت را مخصوص بندگان عالم و آگاه دانسته: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (سوره فاطر آیه 28)؛ از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او خشیت دارند». این نوع ترس مولود سیر آفاقی و نفسانی و آگاهی از علم و قدرت و حکمت پروردگار است.

ترس از الله چه به معنای اول و چه به معنای دوم باشد مهم ترین عامل ذکر و توجه مطلق نسبت به خداوند و دستور و جایگاه او و امور مرتبط با این حقایق در وجود انسان است. به همین جهت مقام خشیت و خوف الهی یکی از ارزشمندترین جلوه های مقابله با غفلت ها و انحرافات و لغزش های دنیوی است. در عین حال خوف و خشیت به همراه درك حقیقت آن، لذتی درونی و معنوی را در وجود انسان متجلی می سازد. لذت همراه با این ترس همانند لذت حضور در برابر بزرگ ترین شخصیت عالم است که در عین فشار، مقام حضور و اضطراب ناشی از آن هیچ گاه از یاد فرد خارج نشده، همواره به عنوان زیباترین لحظه زندگی او به یاد خواهد ماند؛ نه تنها خوف و خشیت مذموم و ناراحت کننده و نشان سرخوردگی و دوری نیست بلکه عامل نزدیکی، محبت بیشتر و تضمین کننده سعادت و رستگاری در آخرت و نجات از هراس آینده نزدیک است. اگر انسانی در مقابل عظمت و بزرگی خدا از يك سو و کوتاهی ها و گناهان خود از سوی دیگر، به خشیت الهی نرسید و خضوع و خوف به معنای درست کلمه در وجود او حاکم نشد، به دنبال برطرف کردن کاستی ها و توبه نخواهد رفت. در قیامت در شرایطی نابسامان و بسیار خوفناك قرار خواهد گرفت که هول و هراس آن هزاران بار بیش از خوف و خشیت در برابر خداوند است.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة القارعه
جزء 30

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 11 آیه است.

وجه تسمیه :

این سوره به سبب افتتاح با کلمه «قارعه» که ایجادگر ترس و هراس است، «قارعه» نام گرفت. باید گفت که: نام سوره با محوری که این سوره تعقیب می‌کند، ارتباطی تنگاتنگ دارد. شایان ذکر است که قارعه یکی از نام‌های روز قیامت است، مانند «الحاقه»، «الصافه»، «الغاشیه» و مانند اینها. این سوره، پس از سوره‌ی قریش نازل شده.
«قارعه»: از ماده‌ی قَرَع و یا قُرَع به معنای کوفتن؛ قارَع یعنی کوبنده مِقَرَع یعنی چکش و یا وسیله‌ی کوبیدن؛ گرفته شده است. و در اینجا قارعه اشاره به قیامت است، چون با آمدنش وضعیت کنونی را در هم می‌کوبد.

محوری کلی سوره «قارعه» :

محور اساسی و کلی این سوره مبارکه در حقیقت، متوجه ساختن انسان‌ها به این حادثه‌ی هولناک و رهائیدن آنها از بی‌تفاوتی و عدم احساس مسئولیت و اصلاح بینش در رابطه با مسأله‌ی قیامت و نهایتاً تقسیم بندی انسان‌ها بر حسب ایمان‌شان به قیامت و حوادث قیامت است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره :

طوری‌که گفته آمدیم؛ «سورة القارعه» مکی است، دارای (1) رکوع، (11) یازده آیت، (35) سی و پنج کلمه، (160) یکصد و شصت حرف، و (88) هشتاد و هشت نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث می‌توانید به تفسیر سورة الطور، تفسیر احمد، مراجعه فرمایید.)

پیوند و ارتباط سوره القارعه با سوره العادیات :

پایان سوره‌ی «العادیات» به وصف قیامت اشاره فرموده است. (از جمله: آیات 9 الی 11)؛ اما سوره «القارعه» بصورت کل از روز رستاخیز و کوبندگی اش سخن بحث بعمل آورده است.

محتوای و فضیلت سوره قارعه :

از مضمون، محتوا و أسلوب ادبی این سوره به وضاحت معلوم می‌شود که از جمله سوره های دوران ابتدایی مکه می‌باشد، در این سوره مراحل ابتدایی و بعدی قیامت را با الفاظ کوتاه ولی جامع و آهنگدار خود به نحوی بیان میدارد که همه صحنه های هیبت ناک آن در برابر دیده ها مجسم می‌شوند، قیامت را بنام «القارعه» یاد می‌کند که کوبیده شدن همه چیز و تصادم میان آنها، توام با صدای هیبتناک را می‌کند، در روزیکه نظام موجود هستی متلاشی می‌شود، اجرام سماوی از مدار های خود فرار نموده با هم دیگر تصادم می‌کند، کوه ها از جا می‌جنبند، با همدیگر کوبیده می‌شوند، چون پشم حلاجی شده رنگین و پاشان در فضا پراکنده می‌شوند.

صدای هیبتناک و رعب آور تصادم اجرام و اجسام بزرگ فضا و روی زمین، در همه جا طنین انداز بوده، انسانها در آن روز چون پروانه ها و یا ملخ های ریز بهر سوی هیبت زده و هراسان پراکنده شوند، سپس مر حله بعدی قیامت ترسیم میکند که در آن سر نوشت هرکسی باتوجه به «ثقل» و «وزن» عملش رقم می‌خورد، اگر عملش ارجمند بود، وزن سنگینی داشت، شایستگی در آن سراغ شد، گر انمايه و ارزشی بود، به زندگی رضایت بخشی نایل می‌شود، ولی اگر عملش سبک، پوچ و پوک، بی ارزش و بی محتوی بود، آتش گرم دوزخ او را در آغوش خود بگیرد و پاداش عملش گودال آتشین دوزخ باشد.

سوره مبارکه قارعه با یادآوری ویژگی در هم کوبندگی روز قیامت به این حقیقت مهم اشاره میکند که با وقوع قیامت، همه روابط موجود در نظام های دنیوی در هم می‌ریزد و همانگونه که نظام طبیعت به هم می‌خورد و کوه‌ها متلاشی میشوند، نظام روابط انسانی هم از بین میرود.

با فرا رسیدن روز رستاخیز، نظام دیگری بر پا خواهد شد. در این نظام جدید، ارزش و جایگاه انسان ها بر اساس موقعیت اجتماعی و دارایی اقتصادی تعیین نمیشود، بلکه تنها معیار ارزشیابی انسان ها، اعمال خالص و عقاید درست آنهاست. در آن روز نامه عمل هرکس که از اعمال نیک سنگین تر باشد، عاقبت و سرانجام او نیکوتر است و کسیکه عمل نیکی در نامه اعمالش نیست، فرجامی جز دچار شدن به عذاب دوزخ ندارد.

پیام های سوره قارعه :

- 1- قیامت، کوبنده مستکبران و روحیه های متکبرانه است. «القارعة ما القارعة»
- 2- قیامت فراتر از فکر بشر است. حتی پیامبر بدون بیان الهی از آن خبر ندارد. «و ما ادراک ما القارعة»
- 3- قیامت روز تحیر و سرگردانی بشر است. «کالفراس المبیثوث»
- 4- جنت را به بها دهند نه بهانه. «من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة»
- 5- زندگی سراسر شاد، مخصوص قیامت است. زیرا در دنیا در کنار کامیابی ها، دغدغه مریضی، سرقت، حسادت، از دست دادن و گذرا بودن هست. «عیشة راضیة»
- 6- رضایت از زندگی، از نشانه های جامعه بهشتی است. «فهو فی عیشة راضیة»
- 7- مبنای کیفر و پاداش، عمل است که با ترازوی عدل سنجیده می شود. «ثقلت موازینه... خفت موازینه»

تقسیم بندی کلی آیات متبرکه قارعه :

سه آیات اول سوره اشاره به حادثه ای عظیم قیامت یعنی آن کوبنده است. آیات 4 و 5 وضعیت مردم و وضعیت کوه ها به عنوان ملجأ و پناهگاه برای مردم توضیح داده می شود.

از آیه 6 تا آخر سوره تقسیم بندی مردم بر حسب ایمان و عدم ایمان به قیامت است.

ترجمه و تفسیر سُورَةِ الْقَارِعَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الْقَارِعَةُ ﴿١﴾ مَا الْقَارِعَةُ ﴿٢﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ ﴿٣﴾ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْتُوثِ ﴿٤﴾ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ﴿٥﴾ فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ﴿٦﴾ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿٧﴾ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ﴿٨﴾ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ ﴿٩﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ ﴿١٠﴾ نَارٌ حَامِيَةٌ ﴿١١﴾

ترجمه مختصر:

«الْقَارِعَةُ» (1) (همان فروکوبنده). «الْقَارِعَةُ»: کوبنده. مصیبت سخت و بزرگ را میگویند (که ذکر آن در سوره رعد / 31 بیان شده است). «الْقَارِعَةُ» اسمی است برای روز قیامت. «مَا الْقَارِعَةُ» (2) (بلاي بزرگ چیست و چگونه است؟! «مَا»: چیست؟ چگونه است؟! «وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ» (3) (تو چه می‌دانی بلاي بزرگ چیست و چگونه است؟! «يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْتُوثِ» (4) (در روزی است که مردمان، همچو پروانگان پراکنده (در اینجا و آنجا حیران و سرگردان) میگردند. «الْمَبْتُوثِ»: (پراکنده).

«يَوْمَ»: قیامت، مدت زمانی است که با نفخه صور اول شروع و با دآوری در میان مردم پایان میگیرد.

«الْفَرَاشِ»: پروانه. اسم جنس است. مراد پروانه‌هایی است که شبها دیوانه وار وحیران پیرامون نور چراغ میگردند و میسوزند و میافتند. عربها، در سرگشتگی و نادانی و بی خبری از عاقبت کار، به پروانه ضرب المثل میزنند.

«الْمَبْتُوثِ»: پراکنده.

«وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» (5) (وکوه‌ها، همسان پشم رنگارنگ حلاجی شده میشوند. «العِهْنِ»: پشم. پشم رنگ شده.

«الْمَنْفُوشِ»: زده شده. حلاجی شده.

«فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ» (6) (کسی که ترازوی (حسنات و نیکی های) او سنگین باشد. «ثَقُلَتْ»: سنگین گردید.

«مَوَازِينُ»: جمع میزان، ترازوها. جمع بستن آن برای تعظیم است. یاجمع موزون، کشیده ها و سنجیده ها. یعنی اعمال انسان (ملاحظه شود سوره: أعراف/8).

«فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ» (7) (او در زندگی رضایت بخشی بسر می برد). «عِيشَةٍ»: زندگی.

«رَاضِيَةٍ»: رضایت بخش. یعنی زندگی که صاحب آن بدان راضی و از آن خوشنود است (ملاحظه شود: سوره حاقه/21).

«وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ» (8) (و اما کسی که ترازوی (حسنات و نیکی های) او سبک شود). «خَفَّتْ»: سبک گردید. مراد سبک شدن حسنات، یا به عبارت دیگر، کمتر بودن حسنات از سیئات است.

«فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ» (9) (پس باشد در آغوش گیرنده اش گودالی). «أُمُّهُ»: (مادرش، در این جا؛ یعنی، جایش).

«هاوِیة»: پرتگاه و محل سقوط اشیاء بدان. اسمی از أسماء دوزخ است. (هاوِیة: دوزخ، آتش، فضای باز از ریشهی هوی).

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ» (10) (توجه میدانی، گودال دوزخ چیست و چگونه است؟! «ماهیة»: مرکب است از (مَا) استفهام و (هِي) ضمیر و (ه) سکنه (ملاحظه شود: سوره حاقه / آیات: 19، 20، 25، 28، 26 و 29).

«نَارٌ حَامِيَةٌ» (11) (آتش بزرگ بسیار گرم و سوزانی است).

«حَامِيَةٌ»: بسیار گرم و سوزان (ملاحظه شودسوره: غاشیه / 4).

تفسیر سوره :

خوانندگان گرمی !

در آیات متبرکه سوره هذا در باره موضوعات: بیم و هراس قیامت و میزان نیکی و بدی انسان، بحث بعمل می آورد.

«الْقَارِعَةُ» (1) :

«قارعه» یعنی: در هم کوب دلها با خوف و هراس و بی قراری خویش، یا کوبنده دشمنان خدا جل جلاله با عذاب روز قیامت.

قیامت را «الْقَارِعَةُ» گفته‌اند؛ زیرا به خاطر هولناکی‌اش دل‌ها را می‌کوبد. «القارعه»: از ماده‌ی قرع که: ترجمه‌ی لفظی آن «کوبنده» است. معنای قرع کوبیدن شدید چیزی بر چیزی دیگر است که صدایی شدید از آن برآید.

همانطوریکه در (سوره‌ی رعد آیه‌ی 31) این تعبیر آمده است: «وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيْبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ۝۳۱» «و کسانی که کفر ورزیدند، پیوسته به [سزای] آنچه کرده‌اند گرفتار مصیبت کوبنده‌ای می‌شوند یا [عذاب الهی] نزدیک خانه‌هایشان فرود می‌آید تا [سرانجام]، وعده‌ی الله فرارسد. بی‌تردید، الله خُلف وعده نمی‌کند». و پیوسته اهل کفر به خاطر عملکردشان دچار آفات بزرگی خواهند شد.

طوریکه یاد آور شدیم: «قارعه» در این آیه مبارکه به معنی آفت بزرگی است که وضعیت انسان را به هم می‌ریزد و اوضاع آنها را در هم می‌کوبد، به شکلی که دیگر نمی‌توانند به وضعیت خودشان نظم دهند.

در سوره‌ی حاقه هم این تعبیر چنین به بیان گرفته شده است: «الْحَاقَّةُ ۱ مَا الْحَاقَّةُ ۲ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ ۳ كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادُ بِالْقَارِعَةِ ۴» [الحاقه: 1-4] «[روز] واقع‌شدنی [رستاخیز] آن واقع‌شدنی چیست؟ و تو چه دانی آن واقع‌شدنی چیست [و چگونه است]؟ [قوم] ثمود و [قوم] عاد، [قیامت] در هم‌کوبنده را تکذیب کردند». در اینجا قارعه همان آفت بزرگ است. بلای بزرگی که وضعیتی را به دنبال دارد که برای انسان‌ها وضعیت مطلوبی نیست. طوریکه یادآور شدیم: «القارعه» یکی از نام‌های قیامت بوده، سر‌آغازی قیامت که: جهان را در هم می‌کوبد و خوف و هراس آن، دلها را به تپش می‌اندازد. البته چنین خوف و فرح و وحشت و هراسی، کافران و منافقان و مشرکان و فاجران را در بر می‌گیرد، و مؤمنان در شادی و شاد خواری بوده و دور از شدائد و مصائب می‌باشند (تفصیل آن را میتوان در سوره: بقره/ 262، سوره مائده/ 69، سوره یونس/ 62، سوره زخرف/ 68، سوره احقاف/ 13 ملاحظه فرماید).

«مَا الْقَارِعَةُ» (2) :

«چیست قارعه؟». این سؤال برای بزرگداشت و تفخیم شأن آن است، یعنی: این درهم کوب و اوایلا برانگیز سخت و سهمگین چیست؟

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ» (3) :

«و تو چه دانی که در هم‌کوب چیست؟». این تکرار نیز تأکیدی بر شدت هول و هراس و فزونی وحشت و دهشت روز قیامت است. یعنی: تو چه دانی که آن درهم کوب چه قدر عظیم و سهمگین است؟ یعنی قارعه بزرگتر از آن است که درک و فهم انسان بدان برسد و آن را احاطه کند، و اصلاً بتوان تصورش کرد!

سپس خود در تفسیر آن می‌فرماید:

«يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ» (4) :

«روزی که مردم چون پروانه‌های پراکنده گردند». «كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ»: «همچون پروانه‌های پراکنده و دسته‌های ملخ که با یکدیگر موج می‌

زنند.»

فراش: همان حشره پرنده احمق معروفی است که خود را بر قلب آتش میزند. به قولی: تمام حشرات پرنده در معنی آن داخل‌اند، مانند پشه و ملخ.

و علت این تشبیه این است که این حشرات وطن و خانهای ندارند و همیشه در رفت و آمد هستند و انسان‌ها نیز در روز قیامت با اینکه دارای عقل و شعور هستند اما از هراس و وحشت، رفتاری مانند این حشرات دارند.

مبثوث: یعنی متفرق و پراکنده.

این تشبیهی برای حال مردم در هنگام بیرون آمدن شان از قبرهاست که از شدت هول و هراس و دهشت، دست و پای خود را گم کرده و حیران و پریشان به هر سوی می‌دوند تا آنکه همه آنها در موقف حساب گردآورده میشوند.

«وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ» (5) :

«در آن روز کوه‌ها مانند پشم‌های ندافی شده‌ای هستند.»

و چون غباری در هوا پراکنده‌اند؛ زیرا سخت تکان می‌خورند، برکنده می‌شوند و از جای خویش به دور می‌افتند.

تا این جا ذکر مرحله‌ی اولین قاره، یعنی قیامت است. یعنی هنگامی که آن حادثه‌ی عظیم و هولناک که در نتیجه‌ی آن تمام نظام عالم از هم خواهد پاشید، رخ دهد، در آن هنگام مردم در حالیکه وحشت زده اند چنان به هرسو خواهند گریخت و پراکنده خواهند شد که حشرات و پروانه‌هایی که به سوی روشنایی می‌آیند به هرسو پراکنده میشوند و کوه‌ها همانند پشم‌های رنگارنگ حلاجی شده به هوا برخواهند خواست. کوه‌ها به این دلیل به پشم‌های رنگارنگ تشبیه داده شده‌اند که دارای رنگ‌های مختلفی هستند.

این هم وصف دوم از اوصاف آن روز حراس افکن روز قیامت است.

مفسر صاوی فرموده است: از این جهت حال و وضع انسان و کوه را در کنار هم قرار داده است تا نشان دهد که قاره در کوه‌های عظیم و سخت طوری تأثیر می‌کند که با این که آن کوه‌ها مکلف هم نیستند از هم متلاشی شده و به صورت پشم حلاجی شده در می‌آیند، پس حال انسان ضعیف و مکلف چگونه باید باشد؟! (صاوی ۴/۳۷۴).

سپس وضع انسان را در آن روز یادآور شده که به دو دسته‌ی سعادت‌مند و شقی و بدبخت تقسیم می‌شوند:

«فَأَمَّا مَنْ نَقَلَتْ مَوَازِينُهُ» (6) :

آنگاه هر که حساناتش در ترازوی اعمال سنگین برآید، اعمال نیکش بیشتر باشد و کارهای خیرش ترجیح یابد که گوارا، پاکیزه و مایه خورسندی است.

علما در مورد میزان یا ترازو 3 نظریه دارند و هر سه نظریه صحیح و مورد تأیید است:

1- در روز قیامت کتاب و صحیفه‌ی اعمال انسان روی میزان وزن می‌شود.

2- خود انسان‌ها روی میزان وزن می‌شوند.

3- اعمال انسان در قیامت مجسم شده و وزن می‌شود.

قابل یادآوری است که: مبنای مجازات و مکافات، عمل انسان‌ها است که با ترازوی عدل سنجیده می‌شود. که با زیبایی خاصی چنین فورمولبندی شده است «نَقَلَتْ مَوَازِينُهُ... حَقَّتْ مَوَازِينُهُ».

با توجه به این آیه و سایر آیاتی که از میزان روز قیامت صحبت می‌کنند، میزان و ترازو حق است و مطابق عقیده‌ی صحیح اهل سنت و جماعت، اعمال انسان‌ها با آن وزن می‌شود.

«فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ» (7) :

«پس او در زندگی پسندیده‌ای خواهد بود.» یعنی او در زندگانی پاکیزه و با عزت، در بهشت‌های پُر از نعمت، در جایگاه راستین و مقام امن، در مجلس سلامتی و محلّ انس، با شادمانی و کامرانی و در نور و سرور به سر می‌برد.

«عیشه»: کلمه است که جامع تمام نعمت‌های بهشتی می‌باشد.

«راضی»: از ماده‌ی رضی میباشد. حالت بعد از اطمینان و آرامش قلبی را رضایت می‌گویند و به این چنین فردی راضی گفته می‌شود.

در روز قیامت همه به حق خود راضی هستند و هیچکس هیچ اعتراضی به نتیجه‌ی اعمال خود ندارد و بهشتیان از لحاظ جسمی و روحی و قلبی در نعمت و آرامش و رضایت هستند و غم و غصه و ناراحتی ندارند. بسیاری از مفسران گفته‌اند که او از زندگی‌اش راضی است.

«وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ» (8) :

«و اما هر کس پله‌های او سبک برآید.» یعنی پلّه اعمال خیرش به علت کمبود حسناتش گرانی نداشته باشد، بلکه گناهانش ترجیح یابد که دور از رحمت است و وای باد به حالش از آنچه در انتظار اوست.

«خَفَّتْ»: در مقابل ثقلت است. خفت یعنی سبک شد. خفیف یعنی سبک. عین مضمون این آیه مبارکه در آیات متعددی از قرآن عظیم الشان آمده است که به مفاهیم آیات متبرکه نظر به اندازیم؛ معنا و مفهوم این آیه به طور کامل برای ما روشن خواهد شد. در سوره‌ی اعراف آمده است: «و در آن روز وزن حق است، پس هرکس میزان‌های او گران باشد، همانان رستگار اند و هرکس میزان‌های او سبک باشد، پس آنان اند که به خود زیان زده‌اند.» (اعراف: 9-8) در سوره‌ی کهف ارشاد شده است: «بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم؟ آنان کسانی‌اند که کوشش‌شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند. بلی آنان کسانی‌اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند، در نتیجه اعمالشان تباه گردید و روز قیامت برای آنها قدر و ارزشی نخواهیم نهاد.» (کهف: 104-105) در سوره‌ی انبیاء فرموده است: «وما ترازوی درست و دقیق و عادلانه را در روز قیامت خواهیم نهاد و به هیچ وجه به هیچ کسی کمترین ستمی نمیشود و اگر کسی به اندازه‌ی دانه‌ی خردلی عملی داشته باشد، آن را حاضر خواهیم کرد و برای حساب رسی، ما کافی هستیم.» (انبیاء: 47) از این آیه‌ها معلوم می‌شود که کفر و انکار حق به جای خود چنان بدی بزرگی است که کفهی بدی را لازماً پایین می‌آورد و هیچ کدام از نیکی‌های کافر وزنی نخواهد داشت که کفهی نیکی‌های او را سنگین کند و پایین بیاورد. البته در کفهی مؤمن هم وزن ایمان او خواهد بود و هم وزن نیکی‌هایی که او در دنیا کرده است. سپس هر بدی‌ای که داشته باشد، در کفهی بدی‌ها نهاده خواهد شد و پس از آن نگر بسته خواهد شد که آیا کفهی نیکی‌های او سنگین است یا کفهی بدی‌های او.

«فَأَمَّةٌ هَاوِيَةٌ» (9) :

پس مسکن و سرانجامش آتش دوزخ است و به قعر آن سقوط می‌کند. آن را مادر «ام» نامیده است؛ زیرا مادر فرزند مضطرب را پناه می‌دهد، آتش جهنم نیز آن تبهاران را در خود جا میدهد. همانطور که فرزندان به مادران رو می‌آورند، آنها هم به جهنم رو می‌آورند و بسان مادر آنها را در بر می‌گیرند!

در این هیچ جای شکی نیست که: مادر برای همه فرزندان، مأوی و پناهگاه است، اما در آنجا مادر و پناهگاه گروهی از انسان‌ها دوزخ است.

«هاویة» از «هوی» به معنای سقوط است و دوزخ، محلّ سقوط گروهی است. مفسر ابو سعود فرموده است: هاویة یکی از اسامی آتش دوزخ است و از بس که عمیق است آن را هاویة نامیده است. روایت است که سقوط دوزخیان در آن هفتاد فصل سال طول می‌کشد. (ابو سعود ۲۸۲/۵). از قتاده آمده است که فَأَمَّةٌ هَاوِيَةٌ یعنی سرش در قعر جهنم به صورت وارونه قرار دارد. اما قول اول روشنتر است.

«فَأَمَّةٌ»:

(أم): به معنی مادر یا مرجع است. به این دلیل به أم، مادر گفته می‌شود که فرزندان در اوقات مختلف به او رجوع می‌کنند و مرجع و پناهگاه آنها است.

اما معنی بیشتر برای أم زمانی است که در کنار آب قرار می‌گیرد. دختر تا ازدواج نکند أم نمیشود. بنابر این مادر شدن دختر فضیلتی است که الله نصیب او می‌کند. وقتی دختر

است فقط مقام دختر بودن را دارد، وقتی که ازدواج کرد، علاوه بر دختر بودن مادر هم میشود. حالا علاوه بر مادر بودن همسر هم می‌شود و علاوه بر آن، مادر بزرگ هم می‌شود و جایگاه‌های مختلفی را پیدا می‌کند و در هر جایگاهی امتیازی دارد و به حسب آن امتیاز، احترامش هم واجبتر میشود. مادر هم که مقامش مشخص است. «أَحَقُّ النَّاسُ بِحُسْنِ الصُّحْبَةِ» (بخاری: 5971 و مسلم: 2548) «شایسته‌ترین مخلوقات و حتی شایسته‌تر از پدر در حُسن مصاحبت» است. به هر حال ام در اینجا به معنی مرجع و پناهگاه و تکیه‌گاه می‌باشد. علما در تفسیر این آیه، 2 نظریه دارند:

1- آتش جهنم مانند مادر، او را در آغوش می‌کشد گویی آتش، مادر اوست و او همیشه در آتش است. («أُمُّهُ» به معنی مادرش).

2- به خاطر گناهانش با سر به آتش افکنده میشود («أُمُّهُ» یعنی قسمت بالای سر). ملجأ و پناهگاه این‌چنین افرادی هاویه است، یعنی پرتگاهی عمیق و مکانی که جایگاه انسان‌های سقوط کرده می‌باشد. انسان‌های که از لحاظ شخصی و شخصیتی، و نیز مادی و یا معنوی سقوط کرده‌اند. در همه حال در هاویه هستند. در دنیا هم شاید بتوان گفت که هاویه به صورت ضعیف وجود داشته باشد. کسانی که از لحاظ ایمان و اخلاق عقب مانده‌اند و در این عقب‌ماندن خود در جا می‌زنند و افتخار هم می‌کنند؛ این‌ها در هاویه هستند و به آن سقوط کرده‌اند.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ» (10) :

«و تو چه دانی که هاویه چیست؟». استفهام به خاطر هولناکی و سختی موقف است. یعنی برای برانگیختن هراس و افکندن ترس، خوف و وحشت با ایجاد این تصور است که دوزخ از حد معهود و متعارف خارج می‌باشد به گونه‌ای که بشر حقیقت آن را در نمی‌یابد.

«ماهیة»: اگرچه در اینجا برای توصیف جهنم و یا پرتگاهی به کار رفته است، اما انسان‌هایی که از لحاظ انجام اعمال نیکو، عقب مانده‌اند و عمل صالحی در دوسیه‌شان ثبت نشده، به هر دو معنی سقوط می‌کنند. سقوط معنوی در دنیا و سقوط مادی در آخرت. بنابر این، هر دو سقوط را می‌توان در ضمن هاویه برای آنها تصور کرد.

«نَارٌ حَامِيَةٌ» (11) :

«آتشی است بس سوزان». آتشی است بسیار گرم، فراگیر و سخت پرحرارت که حرارت آن از حد معمول تجاوز کرده است (شدیدالحراره)، آتشی است فروزان و پرشعله که کمترین رحمت و شفقتی در آن نیست و ممکن نیست چون کسی داخلش شود، بتواند از آن خارج شود که حرارت آن 70 برابر حرارت آتش دنیا است و جسم انسان برای تحمل این آتش تغییر میکند و بعد از هربار سوختن مجدداً پوست دیگر جایگزین آن میشود تادوباره عذاب شود.

«حَامِيَةٌ»: گرم، از ریشه‌ی حم، یحم، حمّاً و حماماً، به معنی بسیار گرم و شدت حرارت است.

ماء حمیم: یعنی آب جوشان. نار حمیم: یعنی آتش فروزان و بسیار گرم. در حدیث شریف آمده است: «نار بنی آدم التي توقدون جزء من سبعین جزءا من نار جهنم... آتش فرزندان آدم که آن را برمی‌افروزید، جزئی از هفتاد جزء از آتش جهنم است...».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «إن أهون أهل النار عذاباً: من له نعلان، يغلي منها دماغه: بی گمان آسانترین أهل دوزخ از نظر عذاب، کسی است که دارای دو کفش از آتش است، «و سوزش آن به حدی است» که دماغش بر اثر آن می‌جوشد».

پروردگار با عظمت به فضل و کرم خود ما را از آن مصون بدارد!

قیامت و نشانه‌های آن :

قرآن عظیم الشان در بیشتر از (1500 آیه) در مورد قیامت و نشانه‌های آن بحث مفصّلی بعمل آورده است، اگر مجموع آیات ذکر شده در مورد قیامت، مورد تفسیر و تحلیل دقیق

و علمی قرار گیرد، میتوان این آیات را در چند کتگوری تقسیم نمود.
دسته اول از این آیات به جواب آنده از اشخاصی می پردازد که وقوع روز قیامت را منحیت کل انکار می نمایند.

دسته دوم از این آیات در جواب کسانی است که در وقوع قیامت در شک و شکاکیت بسر میبرند و به اصطلاح با حالت تعجب سؤال می کنند: که چگونه انسان زمانیکه میمیرد، و جسمش به خاک مبدل می گردد، دوباره زنده میشود و دوباره پوست و گوشت و چشم و ابرو و... اش به حالت اولیه بر می گردند؟ طوریکه پروردگار با عظمت ما در جواب آن میفرماید: «قُلْ يَحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» (سوره مبارکه یاسین آیه 79) (همانگونه که اولین بار شما را خلق کردیم و هیچ نبودید، خلقت دوباره شما آسان تر از اول است).
دسته سوم این آیات موضوعات به نعمت های اعطاء شده برای جنّیان را مورد بحث قرار میدهد از جمله زندگی در بهشت، موضوعات حور و غلمان و نهر های عسل و... است و سایر نعمات آن دنیا را مورد بحث قرار داده است.

هکذا دسته چهارم از این آیات، دورنمای جهنم، مظهر قهر الهی و آتش جهنم و غل و زنجیر، طعام دوزخیان و صراط، میزان و عالم برزخ را به تصویر میکشند.
همچنان عده ای از آیات که غیر مستقیم بحث قیامت را مطرح می سازد، اما مستقیماً سخنی از قبر، عذاب، بهشت و جهنم ندارد. مانند «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» و «مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (سوره مبارکه هود/ آیه 98) (هرکس به اندازه یک ذره کار نیک انجام دهد آن را خواهد دید و هر کس به قدر یک ذره کار زشتی مرتکب شده آن هم به کيفرش خواهد رسید).
خوانندگان گرامی!

در مورد قیامت و نشانه ها و علایم آن احادیث و روایات متعددی وجود دارد، و پروردگار با عظمت ما توسط پیامبرش به ما انسانها از نشانه هایی و وقوع قیامت خبر داده اند که به آنها نشانه های صغری و کبری گفته می شوند.
در احادیثی متذکره وارد گردیده است از جمله حدیثی مشهوری داریم از: عمر بن خطاب رضی الله عنه که چنین روایت نموده است:

«بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ، إِذْ طَلَعَ عَلَيْنَا رَجُلٌ شَدِيدُ بَيَاضِ الثِّيَابِ، شَدِيدُ سَوَادِ الشَّعْرِ، لَا يَرِي عَلَيْهِ أَثَرَ السَّفَرِ، وَلَا يَعْرِفُهُ مِنَّا أَحَدٌ، حَتَّى جَلَسَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَسْنَدَ رُكْبَتَيْهِ إِلَى رُكْبَتَيْهِ، وَوَضَعَ كَفَيْهِ عَلَى فَخْذَيْهِ، وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِسْلَامِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (الْإِسْلَامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ، وَتُحَاجَّ الْبَيْتَ أَنْ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا) قَالَ: صَدَقْتَ، فَعَجَبْنَا لَهُ بِسَأَلِهِ وَيَصَدِّقُهُ. قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِيمَانِ، قَالَ: (أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ، وَبِمَلَائِكَتِهِ، وَبِكُتُبِهِ، وَبِرُسُلِهِ، وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْفَقْرِ خَيْرَهُ وَشِرَّهُ). قَالَ: صَدَقْتَ، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِحْسَانِ. قَالَ: (أَنْ تُعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَاتَّهَ بِرَأْيِكَ). قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّاعَةِ، قَالَ: مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ. قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ إِمَارَاتِهَا، قَالَ: (أَنْ تَلِدَ الْأُمَّةَ رَيْتِهَا، وَأَنْ تَرَى الْحَفَاةَ الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّيْءِ يَتَطَاوَلُونَ فِي الْبُنْيَانِ). ثُمَّ انْطَلَقَ فَلَبِثْتُ مَلِيًّا ثُمَّ قَالَ: (يَا عُمَرُ أَتَدْرِي مَنْ السَّائِلُ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَشِئْتَهُ بُوَدِيمَ، مَرْدِي بَرَّ مَا وَارَدَ شَدَّ كَهْ جَامِهِ أَوْ بَسِيَارَ سَفِيدِ بُوَدٍ، وَ مَوْهَى سَرَشِ بَسِيَارِ سِيَاهِ، وَ كَسَى أَوْ مَا أَوْ رَا نَمَى شَنَاخَتِ، وَ هَيْجَ أَثَرِ سَفَرِ بَرَّ أَوْ نَبُوْدَ كَهْ بَكُوْبِيْمَ أَوْ جَايَ دُورِ أَمَدِهِ اسْتِ، تَا أَيْنَ كَهْ نَزْدِ بِيَامْبِرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَشِئْتَهُ، وَ دُو زَانُوِي خُودِ رَا بَهْ دُو زَانُوِي بِيَامْبِرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چَسْبَانْدِ، وَ دُو دَسْتَشِ رَا بَرَّ دُو رَانَ أَنْ حَضْرَتِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَادِ، وَ كَفْتِ: أَي مُحَمَّدًا! مَرَا أَوْ اسْلَامِ خَبْرِ دَهْ.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در جواب فرمود: اسلام عبارت است از این که گواهی دهی و یقین داشته باشی، معبودی به حق جز خدای یکتا نیست، و آن که محمد فرستاده خداست، و بر پا بداری نماز را، و زکات بدهی، و روزه (ماه مبارک) رمضان بگیری، و حج خانه خدا ادا نمایی، اگر توانایی بدنی و مالی و توشه راه و وسیله ای برای سفر داشته باشی.
آن مرد گفت: راست گفتم.

ما متعجب شدیم که از رسول اکرم سؤال میکند (در حالی که سؤال، علامت ندانستن است)

و تصدیق مینماید (در حالی که تصدیق نشانه دانستن است). گفت: پس مرا از ایمان خبر ده، حضرت فرمود: ایمان عبارت است از این که ایمان بیاوری به یگانگی خدا (در ذات و صفات و أفعالش که هیچ شریکی ندارد)، و ایمان بیاوری به فرشتگان خدا (که پیام رسانان میان خدا و پیامبران هستند)، و ایمان بیاوری به پیامبران خدا (که برای راهنمایی بشر فرستاده شده اند)، و ایمان بیاوری به روز قیامت (و آن چه شامل آن میشود از جزای اعمال و حساب و بهشت و دوزخ)، و ایمان بیاوری به سرنوشت؛ (یعنی تقدیر)، و ایمان بیاوری به خیر و شر آن.

آن مرد گفت: راست گفتی. گفت: مرا از احسان و نیکوکاری خبر ده، فرمود: نیکوکاری عبارتست از اینکه چنان خدا را بندگی کنی گویا او را میبینی، و اگر تو او را نمیبینی، یقین بدار که او تو را میبیند. گفت مرا از روز قیامت خبر ده، فرمود: پرسیده شده (در این مسأله) دانستن از پرسنده نیست، آن مرد گفت: پس مرا از نشانه های قیامت باخبر ساز، فرمود: آنکه کنیز آقايش را بزاید، (یعنی مادران را خوار و حقیر شمارند و خود را آقای مادر بدانند). و آنکه پا و تن برهنگان بینوا، و چوپان گوسفندان را ببینی که به برافراشتن کاخ (و زیاده روی در ساختمان) پردازند.

پس آن مرد رفت، و من چندی نشستم، و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: ای عمر! میدانی که سؤال کننده چه کسی بود؟ گفتم: الله و رسول خدا بهتر دانند، فرمود: او جبریل بود، که آمده بود (تا با پرسش و پاسخ کردنش) دینتان را به شما بیاموزد. خواننده محترم!

در مورد اینکه زمان وقوع قیامت چه وقت است و یا قیامت چه وقت شروع میشود حکم شرع اسلامی همین است که از زمان وقوع قیامت به جز الله تعالی، کسی دیگر زمان آنرا نمی فهمد، الله تعالی میفرماید: «وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ» (سورة زخرف/ 85). یعنی: «و علم قیامت نزد اوست».

ولی گفته می توانیم که برپا شدن قیامت نشانه های دارد که بر اساس وقوع آن نشانه ها می توان پی به نزدیک بودن زمان وقوع قیامت برد. این نشانه ها را در اصطلاح شرع «أشراط الساعة» یعنی نشانه ها و علامتهای قیامت که قبل از برپایی آن واقع می شوند، مسمی نمود.

نشانه های قیامت :

علماء نشانه های قیامت را به سه کتگوری تقسیم بندی نموده اند:

دسته اول :

در کتگوری دسته اول نشانه ها و علایم شامل نشانه ها و علایم دور که آمده و پایان یافته اند. که از آن جمله بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم می باشد. بر اساس آنچه در صحیحین از حدیث انس بن مالک رحمه الله که از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت میکند که فرمود: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ. وَضُمَّ السَّبَابَةُ وَالْوَسْطِيُّ» (بخاری (6504)، و صحیح مسلم (2951)). «بعثت من و قیامت مانند این دو انگشت است و دو انگشت سبابه و وسطی را به هم چسبانند» و از آن جمله نصف شدن ماه بر اساس آنچه خداوند در کتابش به آن خبر داده است. الله تعالی میفرماید: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» (سورة قمر/ 1) «قیامت نزدیک و ماه دو نصف می گردد» و از آن جمله خارج شدن آتش از سرزمین حجاز که بخاطر آن گردن شترها در بصری روشن میگردد. شیخین از ابوهریر روایت میکنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَخْرُجَ نَارٌ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ تُضِيءُ أَعْنَاقَ الْإِبِلِ بِبُصْرِي» (بخاری (7118)، و صحیح مسلم (2902)). «قیامت برپا نمی شود تا آتشی در حجاز برافروخته شود و گردن شتران را در بصری روشن گرداند» (بُصْرِي): از شهری معروف که در سوریه فعلی موقعیت دارد و به آن حوران گفته می شود که تا دمشق سه مرحله فاصله دارد. «معجم البلدان» (441/1) و «شرح نووي بر صحیح مسلم» (30/18) و «فتح الباری» (80/13).

و این آتش بر اساس آنچه پیامبر صلی الله علیه وسلم خبر داده بود در جمادی الثانی

سال 654 هـ که خروج آن در قسمت شرقی مدینه بود، ظاهر شد و به سبب آن دره ای از آتش جاری شد و جماعتی از مردم آنجا و مردم شام نور آن را دیدند و مردم بصری گردن شتران در روشنایی آن همانگونه که پیامبر صلی الله علیه وسلم خبر داده بود دیدند. دستة دوم:

کتگوری دوم، نشانه های وسطی و آن عبارتند از نشانه های که ظاهر شده و پایان نیافته اند بلکه زیاد شده و به شدت منتشر شده اند. که از آن جمله جاریه آقای خود را به دنیا آورد و انسان های پا برهنه، لخت، نیازمند و چوپان را می بینی ساختمان های چند طبقه و بلند میسازند. بر اساس آنچه در حدیث جبریل در فوق گذشت: «گفت مرا از روز قیامت خبر ده، فرمود: پرسیده شده (در این مسأله) دانتر از سؤال کننده نیست، آن مرد گفت: پس مرا از نشانه های قیامت باخبر ساز، فرمود: آنکه کنیز آقایش را بزاید، و آنکه پا و تن برهنگان بینوا، و چوپان گوسفندان را ببینی که به برافراشتن کاخ (و زیاده روی در ساختمان) بپردازند.»

و از آن جمله خارج شدن سی دجال که همگی ادعای نبوت میکنند همانگونه که در حدیث ابوهریره (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَبْعَثَ دَجَالُونَ كَذَّابُونَ قَرِيبًا مِنْ ثَلَاثِينَ كُلَّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ» بخاری (3609). «قیامت برپا نمیشود مگر اینکه دجالهای کذابی حدود سی نفر که همه آنان ادعای نبوت می کنند، ظاهر شوند.»

و در سنن ابوداود و ترمذی از ثوبان روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «وَإِنَّهُ سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي كَذَّابُونَ ثَلَاثُونَ كُلَّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» سنن ابی داود (4252) «همانا در امت من سی نفر مدعی نبوت دروغین ظاهر میشوند و هر یک از آنان گمان می کند پیامبر خدا است در حالی که من خاتم انبیاء هستم و پیامبری بعد از من نخواهد آمد.»

از آن جمله ظاهر شدن کوهی از طلا در فرات که مردم بخاطر آن با همدیگر می جنگند ابوهریره (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می کند که فرمودند: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَحْسِرَ الْفَرَاتُ عَنْ جَبَلٍ مِنْ ذَهَبٍ يَقْتُلُ النَّاسَ عَلَيْهِ فَيَقْتُلُ مِنْ كُلِّ مِائَةِ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ وَيَقُولُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ لَعَلِّي أَكُونُ أُنَا الَّذِي أَنْجُو» مسلم (2894)، بخاری (7119) «قیامت بر پا نمی شود تا اینکه رود فرات کوهی از طلا را کشف (ظاهر) کند. مردم بر سر آن بجنگند و نود و نه صد آنان کشته می شوند و همه میگویند شاید من زنده بمانم» و این علامتی است که فاصله واقع شدن آن زیاد نیست.

نشانه های بزرگ قیامت که تا هنوز نرسیده اند :

علامت نشانه های بزرگ که تا هنوز نرسیده اند، عبارتند از:

علامت اول: خروج مهدی :

مفسرین می نویسند که مهدی مردی از اهل بیت است و در حالیکه زمین پر از ظلم و ستم است، از عدل و داد پر می نماید. اسمش موافق اسم پیامبر صلی الله علیه وسلم و اسم پدرش موافق اسم پدر پیامبر صلی الله علیه وسلم است. ابوداود و ترمذی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت می کنند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَمْلِكَ الْعَرَبَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَوَاطِي أَسْمُهُ اسْمِي وَاسْمُ أَبِيهِ اسْمُ أَبِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا» (سنن ابی داود 4 / 306 (4282)) «دنیا به پایان نمیرسد تا اینکه مردی از اهل بیت من که هم اسم من و اسم پدرش هم اسم پدر من است حکومت عرب را بدست گیرد و زمین را همانگونه که پر از ظلم و ستم شده پر از عدل و داد می کند.»

علامت و نشانه دوم: ظهور مسیح دجال :

مسیح دجال مردی از فرزندان آدم است که در آخرالزمان خارج می شود و به وسیله او بسیاری از مردم دچار فتنه میگردند. خداوند بر دست او بعضی از اعمال خارق العاده را جاری میسازد. ادعای خدایی میکند باطل او بر مؤمن اثر ندارد و داخل تمام شهرها جز مکه و مدینه می شود و با او آتش و بهشت است. آتش او بهشت، و بهشت او آتش است.

أحاديثي صحيح بر خروج او دلالت دارند. از آن جمله حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص است که مسلم در صحیحش از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می کند که میفرماید: «يَخْرُجُ الدَّجَالُ فِي أُمَّتِي فَيَمُكْتُ أَرْبَعِينَ لَا أَدْرِي أَرْبَعِينَ يَوْمًا أَوْ أَرْبَعِينَ شَهْرًا أَوْ أَرْبَعِينَ عَامًا فَيَبْعَثُ اللَّهُ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ كَأَنَّهُ عَزْرَةٌ بِنُ مَسْعُودٍ فَيَطْلُبُهُ فَيَهْلِكُهُ» مسلم (2940). «دجال در امت من خارج میشود و در زمین چهل میماند نمی دانم چهل روز یا چهل ماه، یا چهل سال پس خداوند عیسی بن مریم را میفرستد که او مانند عروه بن مسعود است او را میخواند و به هلاکت میرساند».

و در صحیحین از عبدالله بن عمر روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان مردم بلند شد و خداوند را بر آنچه شایسته او بود حمد و ثنا گفت سپس دجال را ذکر نمود و فرمود: «أَنِّي أَنْذِرْكُمْوَهُ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا قَدْ أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ لَقَدْ أَنْذَرَهُ نُوحٌ قَوْمَهُ وَلَكِنْ سَأَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلًا لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ أَعْوَرٌ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ» بخاری (3057)، و صحیح مسلم (169)

«من شما را از او بر حذر می دارم. و هیچ پیامبری نیامده مگر اینکه قوم اش را از او بر حذر داشته است. از آن جمله، نوح نیز قوم اش را بر حذر داشته است. اما من درباره او سخنی میگویم که هیچ پیامبری برای قومش نگفته است. دجال، یک چشم و آهول است. ولی خداوند، چنین نیست».

انسان با چشم آهول کسی را میگویند که یک چشم اش به یک طرف چشم دیگرش به طرف دیگر عیار باشد و نگاه کند. مخاطب و بیننده نمی داند و تشخیص کرده نمی که وی به کدام طرف نگاه میکند.

علامت و نشانه سوم: نزول عیسی؛ از آسمان به زمین :

او در زمین به عدالت حکم می کند، صلیب را می شکند، خوک را می کشد و کار دجال را تمام می کند. همانگونه که نصوص از کتاب و سنت بر آن دلالت دارند. الله تعالی در کتابش میفرماید: «وَإِنَّهُ لَعَلَّمِ لِلسَّاعَةِ» (سورة زخرف/61)». «و (به تحقیق) همانا آن، نشانه ای برای رستاخیز است».

بیشتر مفسرین به این آیه بر نزول عیسی استدلال می کنند و این روایت از ابن عباس نقل شده است. امام احمد در مسندش از ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه روایت میکند که میگوید: «هو خروج عیسی ابن مریم علیه السلام قبل يوم القيامة» (المسند: 318/1). «آن خروج عیسی بن مریم؛ قبل از روز قیامت است». همانگونه که احادیث صحیح بر نزول عیسی؛ دلالت میکنند. در صحیحین از ابو هریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُوشِكَنَّ أَنْ يَنْزَلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَكَمًا عَادِلًا فَيَكْسِرَ الصَّلِيبَ وَيَقْتُلَ الْخَنزِيرَ وَيَضَعِ الْجِزْيَةَ وَيَفِيضَ الْمَالَ حَتَّى لَا يَقْبَلَهُ أَحَدٌ وَحَتَّى تَكُونَ السَّجْدَةُ الْوَاحِدَةَ خَيْرًا مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» بخاری (2222)، و صحیح مسلم (155) «قسم به ذاتی که جان من در دست اوست، بزودی عیسی بن مریم نزول خواهد کرد. او حاکم عادل خواهد بود، صلیب را خواهد شکست و خوک را از بین خواهد برد و جزیه را برمی دارد و (در زمان ایشان) ثروت و دارایی بحدی زیاد می شود که کسی حاضر به پذیرفتن مال، نخواهد شد».

علامت و نشانه چهارم: خروج یاجوج و ماجوج :

یاجوج و ماجوج مخلوقات بسیاری هستند کسی نمی تواند آنها را بکشد. گفته شده آنها از نواسه یافت که از فرزندان نوح علیه السلام؛ است، می باشند و کتاب و سنت بر خروج آنها دلالت دارد.

پروردگار با عظمت در آیات (96 و 97 سوره انبیاء) میفرماید: «حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ** وَأَقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقِّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارِ الَّذِينَ كَفَرُوا» «تا زمانی که یاجوج و ماجوج رها می گردند و آنان از هر بلندی و ارتفاعی می گذرند. (در این هنگام) وعده راستین (روز قیامت) نزدیک است پس ناگهان چشمان کفار خیره می شوند (و از حرکت باز می ایستند)». شیخین از زینب بنت جحش روایت می کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی با حالت هراسان بر او داخل شد و فرمود: «لَا

إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَيَلُّ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدْ أَقْتَرَبَ فُتِحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدْمٍ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ وَحَلَّقَ بِإِصْبَعِهِ الْإِبْهَامِ وَالَّتِي تَلِيهَا».. بخاری(3346)، وصحیح مسلم(2880). «لا اله الا الله» وای بر عرب از شری که امروز نزدیک شد. امروز سد یاجوج و ماجوج اینطور (دو انگشت ابهام و مجاورش را حلقه کرد) باز شد».

علامت و نشانه پنجم: انهدام کعبه و ربودن زیور آلات آن :

محدثین در مورد، انهدام کعبه وزدیدن زیور آلات آن که از علامه بزرگ قیامت است می نویسند که: مردی دارای ساق پاهای کوچک و دراز از حبشه کعبه را ویران و زیور آلات آن را با خود می برد. در حدیثی، شیخین از ابو هریره روایت میکنند که پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «يَخْرِبُ الْكَعْبَةَ ذُو السُّؤِفَتَيْنِ مِنَ الْحَبَشَةِ» بخاری (1591)، و صحیح مسلم (2909).

«مردی دارای ساق پای کوچک و باریک از حبشه کعبه را خراب می کند» و امام احمد با سند صحیح از عبدالله بن عمرو روایت می کند که او از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنید که فرمود: «يَخْرِبُ الْكَعْبَةَ ذُو السُّؤِفَتَيْنِ مِنَ الْحَبَشَةِ وَيَسْلُبُهَا حَلِيَّتَهَا وَيَجْرُدُهَا مِنْ كِسْوَتِهَا وَلِكَأْتِي أَنْظَرُ إِلَيْهِ أَصِيلَعٌ أَفِيدِعٌ يَضْرِبُ عَلَيْهَا بِمِسْحَاتِهِ وَمِعْوَلِهِ» المسند: 220/2. «مردی دارای ساق پای باریک و کوچک از حبشه کعبه را خراب می کند و کسوت و زینت آلات را از آن جدا میسازد مثل اینکه اکنون من او را می بینم با سری طاس و مفاصل کج با بیل و کلنگش به کعبه می کوبد».

علامت و نشانه ششم: دخان :

علامت و نشانه ششم عبارت از دود بزرگی است که از آسمان جاری می شود و مردم را می پوشاند و آنها را در بر میگیرید: قرآن عظیم الشان میفرماید: «فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (سوره دخان 10-11) «منتظر باش تا روزی آسمان دودی واضح و آشکار ظاهر کند و همه مردم را در بر گیرد این عذاب دردناکی است».

همچنان در حدیثی از حذیفه بن اسید روایت است که: «إِنَّهَا لَنْ تَقُومَ حَتَّى تَرَوْنَ قَبْلَهَا عَشْرَ آيَاتٍ فَذَكَرَ الدُّخَانَ وَالذَّجَالَ وَالذَّابَّةَ» مسلم (2901). «قیامت برپا نمی گردد تا ده نشانه آن نیاید که دخان، دجال و دابه را ذکر نمود».

علامت و نشانه هفتم: بلند شدن حروف قرآن از زمین به سوی آسمان :

نشانه هفتم از نشانه های بزرگ قیام بلند شدن حروف قرآن از زمین به سوی آسمان است. از قرآن عظیم الشان، آیه ها و سوره های که در مصاحف تحریر گردیده است و یا در قلب انسان است باقی نمی ماند. و دلیل بر آن حدیث حذیفه است که از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت میکند که فرمود: «يَذْرُسُ الْإِسْلَامُ كَمَا يَذْرُسُ وَشْيُ الثُّوبِ حَتَّى لَا يَذْرِي مَا صِيَامٌ وَلَا صَلَاةٌ وَلَا نُسُكٌ وَلَا صَدَقَةٌ وَأَلَيْسَرِي عَلَي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي لَيْلَةٍ فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مِنْهُ آيَةٌ...» (سنن ابن ماجه 1344/2) «اسلام همانند نقش و نگار لباس پاک میشود تا آنجا که کسی روزه، نماز، قربانی و زکات را نمیداد. و بر کتاب خداوند عزوجل در شبی میگذرد در حالیکه در زمین از آن آیه ای باقی نمانده است».

علامت و نشانه هشتم: طلوع نمودن آفتاب از مغرب :

در مورد طلوع نمودن آفتاب از مغرب قرآن عظیم الشان میفرماید: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا» (سوره انعام 158) «روزی که بعضی از آیات پروردگارت بیایند کسی که قبلاً ایمان نیآورده یا در ایمان خویش عمل خیری را کسب نکرده ایمان آوردنش برای او هیچ نفعی ندارد» تعدادی از مفسرین بر این رأی هستند که منظور از بعضی آیات پروردگار، طلوع نمودن آفتاب از مغرب آن است.

طبری بعد از ذکر سخنان مفسرین در باره این آیه می گوید: (وأولى الأقوال بالصواب في ذلك ما تظاهرت به الأخبار عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال ذلك حين تطلع الشمس من مغربها) «اولی ترین سخنان به صواب و درستی در این باره اخباری است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم در باره طلوع نمودن آفتاب از مغرب می باشد». (تفسیر

ابن جریر جلد 8 / 97).

شیخین از ابوهریره روایت میکنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا فَإِذَا طَلَعَتْ فَرَأَاهَا النَّاسُ آمَنُوا أَجْمَعُونَ فَذَلِكَ حِينَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا» بخاری (4636)، و مسلم (157). «قیامت بر پا نمیگردد تا اینکه آفتاب از مغرب طلوع میکند پس هنگامی که مردم آن را دیدند همگی ایمان می آورند در آن هنگام کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا در ایمان خویش عمل نیکویی را کسب ننموده ایمانش برای او سودمند نمی باشد.»

علامت و نشانه نهم: خروج دابه :

و آن مخلوق بزرگی است گفته شده طول آن شصت ذراع است و دارای دست و پا و پشمالو (دارای موهای زیاد در صورت و بدن) می باشد و گفته شده خلقت او شبیه تعدادی از حیوانات است. قرآن و سنت بر خروج آن قبل از برپایی قیامت دلالت دارند. الله تعالی میفرماید: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» (سوره نمل / 82).

«هنگامی که فرمان وقوع قیامت فرا میرسد دابه را از زمین برای مردم بیرون می آوریم که با ایشان سخن می گوید. برآستی مردم به آیات ما ایمان نمی آورند.» ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت میکند که فرمودند: «ثَلَاثٌ إِذَا خَرَجْنَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَالذَّجَالُ وَدَابَّةُ الْأَرْضِ» مسلم (158). «هنگام وقوع سه حادثه، انسانی که قبلاً ایمان نداشته یا از ایمان خود خیری کسب نکرده است اگر ایمان بیاورد برای او سودی نخواهد داشت:

1. طلوع نمودن آفتاب از مغرب

2. ظهور دجال

3. خروج دابه الارض.»

امام احمد از ابو امامه رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «تَخْرُجُ الدَّابَّةُ فَتَسِيبُ النَّاسَ عَلَى حَرَاطِيمِهِمْ ثُمَّ يَغْمُرُونَ فِيكُمْ حَتَّى يَشْتَرِيَ الرَّجُلُ الْبَعِيرَ فَيَقُولُ مِمَّنْ اشْتَرَيْتَهُ فَيَقُولُ اشْتَرَيْتَهُ مِنْ أَحَدِ الْمُخْطَمِينَ» (المسند: 5 / 268).

«دابه الارض خارج میشود و بر بینی مردم نشانه می گذارد تا اینکه آنقدر تعدادشان زیاد می شود. که یک نفر شتری را می خرد به او می گویند این شتر را از چه کسی خریده ای او در جواب می گوید: از یکی از نشانه دارها (کسانی که دابه الارض روی بینی آنها نشانه گذاشته است)»

علامت و نشانه دهم: خارج شدن آتش بزرگ :

این آتش از عدن (بندری در یمن است) خارج می شود و مردم را به سوی محل تجمع شان می راند. و این آخرین نشانه بزرگ قیامت است. و دلیل بر این نشانه حدیث حذیفه بن اسید است که قبلاً گذشت و مسلم آن را بیان کرده که در آن پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «وَأَخْرَجَ ذَلِكَ نَارًا تَخْرُجُ مِنَ الْيَمَنِ تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَى مَحْشَرِهِمْ» مسلم (2901). «و آخر آن آتشی است که از یمن خارج میشود و مردم را به سوی مکان قیامت فراری می دهد» و در روایتی از حدیث حذیفه آمده: «وَنَارٌ تَخْرُجُ مِنْ فُجْعَرَةَ عَدَنِ تَرْحَلُ النَّاسَ» «و آتشی از عمق عدن خارج می شود که مردم را کوچ می دهد.»

این نشانه ها بزرگترین نشانه های قیامت بودند که قبل از برپایی آن واقع میگردند هنگامی که این نشانه ها آمدند قیامت به اذن الله تعالی برپا می گردد و روایت شده که این نشانه ها به دنبال هم همانند مهره های ستون فقرات پشت سرهم می آیند هنگامی که یکی از آنها آشکار شود به دنبال آن دیگری می آید.

طبرانی در اوسط از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می کند که فرمودند: «خروج الآيات بعضها علي إثر بعض، يتتابعن كما تتابع الخرز في النظام» (المعجم الوسيط:

148 / 5، (4283))

حکمت پنهان داشتن تاریخ دقیق قیامت :

بسیاری اوقات انسان از خود می پرسد که علت نامشخص بودن زمان وقوع قیامت در چیست و چه حکمت در آن نهفته است که تاریخی آن برای ما انسانها نامشخص است.

مفسرین در جواب این پرسش فرموده اند که: پنهان ماندن تاریخ دقیق فرا رسیدن قیامت تعلق اساسی به اصلاح نفوس انسان ها دارد.

تاریخ دقیق وقوع قیامت پنهان است، معامله ی بسیار مهمی که انسان از وقوع آن مطمئن باشد اما نمی داند که چه لحظه ای به سراغ او می آید و او را احاطه می کند، انسان را همواره در انتظار خود نگاه می دارد.

مؤلف تفسیر «فی ظلال القرآن» در این باره می نویسد: مجهول در زندگی بشر در ساختار روانی او یک عنصر و عامل اساسی است، لذا لازم است که انسان ها در زندگی خود مجهولی که در انتظار آن بنشینند، داشته باشند و اگر هر چیز برای بشر پیدا می بود و حال آنکه او دارای چنین فطرتی است. نشاط، شادابی و سعی و تلاش او متوقف می شد و زندگی دچار رکود و انجماد میگردید.

بلی انسان ها در پس پرده مجهولات حرکت می کنند، در پرتو مجهولات بر حذر بوده و از هوشیاری لازم استفاده میکنند، امید را می بینند، در بوته تجربه قرار می گیرند، می آموزند، پنهانیهای توان و استعداد خود و جهان گرداگرد را کشف می کنند. گره دادن دل ها و احساسات به قیامت مجهول و وعده داده شده، آنها را از سرکشی و طغیان محافظت میکند. آنها نمی دانند که قیامت در چه روزی و در چه تاریخی به وقوع می پیوندد و لذا آنها همواره در انتظار وقوع آن می نشینند، همواره برای آن آماده می شوند، البته مجهول بودن قیامت این گونه ثمرات مثبت را در حق کسانی به ارمغان می آورد که دارای فطرت سالم و مستقیم باشند، اما کسانی که فطرتشان فاسد و ناسالم شده و از هوا و نفس تبعیت میکنند، موجب غفلت و نادانی میشوند و در نهایت به اقیانوس نابودی سقوط می کنند. (روز قیامت در تفسیر فی ظلال القرآن جمع و اعداد احمد فائز: صفحه 98).

حکم پیشگویی در مورد وقوع قیامت :

مردم درباره زمان فرا رسیدن قیامت به کثرت سوال میکردند و اغلب از شخص رسول الله صلی الله علیه وسلم می پرسیدند. پاسخ این سوال از جانب خداوند متعال چنین آمده که: «يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ فَلَنْ اِنَّمَا عَلِمَهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يَذْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا» (سوره الاحزاب: 63) (ای پیغمبر!) مردم از تو درباره فرا رسیدن قیامت می پرسند، بگو: آگاهی از آن، اختصاص به الله دارد و بس. (و کسی جز او از این موضوع مطلع نیست). تو چه می دانی، شاید هم فرا رسیدن قیامت نزدیک باشد).

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا * فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا * إِلَى رَبِّكَ مُنتَهَاهَا» (النازعات: 42 - 44) (از تو در باره قیامت می پرسند که در چه زمانی واقع میشود؟ تو را چه آگهی و خیر از آن؟! (تو چیزی از آن نمی دانی) آگاهی از زمان قیامت، به پروردگارت واگذار میگردد (و اطلاع از وقوع آن کار پروردگار تو است؛ نه تو.) خداوند این علم را به هیچ فرشته مقرب یا نبی مرسل نداده است، به همین خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم در پاسخ به سوال جبرئیل مبنی بر تاریخ وقوع قیامت فرمود: در این مورد مسؤول از سائل آگاه تر نیست.

بنابر این هرگونه بحث و گفتگو در این خصوص و هر سخنی دایر بر اینکه قیامت در فلان سال به وقوع می پیوندد، نوعی دروغ پردازی بر خداوند متعال است و کسانی که در این زمینه به نظریه پردازی و مباحثه می پردازند، در واقع بامنهج قرآنی و منس نبوی که مردم را به ترک اینگونه مطالب هدایت میکنند، مخالفت می ورزند و خدا و پیامبر با ایمان و عمل صالح انسان را برای آمادگی به چنین روزی فقط دعوت میکنند و بس.

کسانی که در این زمینه سخن میگویند، فکر میکنند می توانند آنچه را که رسول الله صلی الله علیه وسلم و جبرئیل ندانسته اند، درک کنند! برای کسانی که قلب سلیم دارند و حرف های خداوند را گوش می کنند، باید از این سخن عبرت بیاموزند و از سخن گفتن در زمینه تعیین تاریخ وقوع قیامت دست بردارند و ما هم از سر خیر خواهی و نصیحت خطاب به آنها میگوییم: باید به اندازه پیامبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب و بزرگان دین در این مورد بحث و گفتگو کنیم، اگر در شناختن تاریخ وقوع قیامت نفع و سودی برای بشر وجود می داشت، قطعاً خداوند بشر را از آن آگاه می ساخت، اما خداوند این علم را به خاطر مصلحتی که در نظر دارد، از بشر پنهان کرده است.

باید دنباله روان به پیشینیان اقتدا کنند و از حال و وضعیت آنها عبرت بگیرند، بعضی از گذشتگان در این زمینه بحث نموده‌اند و برای وقوع قیامت مدت یا علامات قریب الوقوعی را بیان کرده‌اند، اما أجل مشخص شده فرا رسیده، ولی هیچگونه حادثه‌ای به وقوع نپیوسته است، از جمله این آقایان علامه طبری است، خداوند ایشان را بیامرزد. علامه طبری از برخی نصوص چنین برداشت نموده است که دنیا بعد از پانصد سال از بعثت نبوی پایان می‌پذیرد. (مقدمه ابن خلدون، صفحه: 59).

و اینک حدود هزار و اندی سال از ضرب الاجل طبری می‌گذرد ولی هنوز موعد او تحقق نیافته است.

از جمله دیگر این افراد علامه سیوطی است: او کتاب خویش بنام «الکشف» می‌گوید: قیامت در آغاز قرن پنجم بعد از هزاره اول از بعثت برپا می‌شود و اینک چند سال از موعدی که مشخص کرده است، می‌گذرد ولی قیامت برپا نشده است حتی بسیاری از علامات آن نیز تحقق نیافته است. لوامع أنوار البهية: (66/2).

سهیلی حروف مقطعه در اوائل سور را با حذف مکررات جمع کرده و بر اساس حساب جمل (ابجد) ضرب الاجلی را از چند صد سال پیش نسبت به وقوع قیامت مشخص کرده است. (مقدمه ابن خلدون: 591).

بسیاری از فرزندان آدم در این خصوص نظر داده و بدون دلیل به بی‌راهه رفته‌اند، همه دیدگاه‌ها حدس و گمان هستند و حقیقتی در درون خود ندارند. آخرین اطلاعی که در این باره دارم از این قرار است که شخصی به نام دکتر بهائی با استفاده از امار و ارقام ریاضیبرگرفته از حروف مقطعات در اوایل سور، می‌گوید: قیامت در سال 1710 هجری برپا می‌شود. اما برای بی‌اساس بودن این نظریه باید بگویم که خطا و اشتباه این گونه محاسبات و ضرب الاجل‌ها ثابت شده است، همه آنها همین روش را اتخاذ نموده‌اند تنها در بیان علامت و مدت تعیین شده اختلاف دارند، بنابراین هر حسابی بر همان معیار اشتباه باشد در نهایت غلط از آب در می‌آید.

علامه شیخ الإسلام ابن تیمیه کسانی را که درباره تاریخ وقوع قیامت اظهار نظر کرده‌اند، مورد انتقاد قرار داده و می‌فرماید: کلیه کسانی که درباره تاریخ وقوع قیامت سخن گفته‌اند، مانند کسی که کتابی بنام «الدر المنظم فی معرفة الاعظم» نگاشته است و بابیان ده دلیل به تاریخ دقیق برپایی قیامت اشاره نموده است یا کسانی که بر اساس حروف مقطعات و حساب ابجد، سخن گفته‌اند یا کسی که درباره «عناء مغرب» سخن بر لب آورده است، همه اینها و امثالشان هرچند که نزد پیروان شان ارزش و اعتباری دارند، اما اغلب آنها کاذب و بدور از صداقت هستند و به دلایل متعددی برای آنها ثابت شده است که آنها بدون علم سخن گفته و می‌گویند، هرچند مدعی کشف و شناخت اسرار و رموز بوده‌اند. گفتیم اغلب، زیرا بعضی از آنان اشتباه‌ها وارد این بحث شده‌اند و قصد تضلیل و گمراهی دیگران را نداشته‌اند. مانند: طبری و سیوطی.

خداوند می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (سوره الأعراف: 33) (بگو: خداوند حرام کرده است کارهای نابهنجار (چون زنا) را، خواه آن چیزی که آشکارا انجام پذیرد و ظاهر گردد، و خواه آن چیزی که پوشیده انجام گیرد و پنهان ماند، و (هر نوع) بزهکاری را و ستمگری (بر مردم) را که به هیچ وجه درست نیست، و این که چیزی را شریک خدا کنید بدون دلیل و برهانی که از سوی خدا مبنی بر حقانیت آن خبر در دست باشد، و این که به دروغ از زبان خدا چیزی را (درباره تحلیل و تحریم و غیره) بیان دارید که (صحت و سقم آن را) نمی‌دانید) قطعاً ادعای شناخت تاریخ وقوع قیامت ادعای بدون علم است. (ملاحظه شود مجموع الفتاوی، شیخ الاسلام: 342/4).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره التكاثر

جزء 30

سوره التكاثر در «مکه» نازل شده است.

وجه تسمیه و یا نام گزاری سوره:

سوره «تکاتر» به دلیلی به این نام مسمی گردیده است که پروردگار با عظمت ما در اول سوره میفرماید: «أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ» یعنی: فخر نمودن به کثرت اموال و اولاد و یاران و خدمتگاران، شما را غافل داشت. بناً میگویم که نام این سوره از آیه اول آن گرفته شده است. «أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ» و بنام «تکاتر» مشهور گشته است. شروع این سوره با عتاب و سرزنش است و دارای آیات تنبیه است برای کسانی که مشغول دنیا هستند.

پیوند و ارتباط سوره التكاثر با سوره القارعه:

سوره‌ی قارعه از برخی سختیهای قیامت و مکافات نیکان و مجازات بدکاران، خبر داده است و سوره تکاتر، دلیل گرفتاری دوزخیان را بیان می کند که: به خاطر عشق و سرگرمی به ثروت دنیا و فرزند و خدم، لشکر. خدمتگاران و اطرافیان و دلبستگی به مقام و آلودگی به گناه، از دین خدا غافل گشته‌اند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره تکاتر:

قبل از همه باید گفت که سوره تکاتر پس از سوره‌ی کوثر نازل شده. و این سوره دارای (1) رکوع، و (8) هشت آیت، (68) شصت و هشت کلمه، و (123) یکصد و بیست و سه حرف، و (69) شصت و نه نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

زمان نزول سوره تکاتر:

أبو حیان و شوکانی می فرمایند که این سوره نزد تمام مفسران مکی است. امام سیوطی هم گفته که مشهورترین قول همین است که این سوره مکی است، اما روایت های هم وجود دارد که بر اساس آنها این سوره را مدنی هم دانسته‌اند. آن روایت ها عبارتند از: ابن ابی حاتم از ابو بریده (رض) روایتی نقل کرده که در آن آمده است که این سوره درباره ی دو قبیله بنی حارثه و بنی الحر أنصار نازل شد. این دو قبیله نخست در برابر یک دیگر به آدم های زنده ی خود نازیدند، سپس به گورستان رفتند و مردگان خود را به برخ یکدیگر کشیدند و به آنان نازیدند. به دنبال آن بود که این إرشاد إلهی نازل شد که: «الهلکم التکاثر» اما روشی که صحابه و تابعان درباره ی بیان شأن نزول ها داشته اند، اگر آن را مدنظر داشته باشیم، این روایت را نمی توان دلیل این امر دانست که سوره ی تکاتر در همان زمان نازل شده باشد، بلکه منظور از آن این است که مضمون این سوره کاری را که آن دو قبیله کرده بودند، نیز در بر می گیرد.

إمام بخاری و ابن جریر این گفته ی ابی بن کعب (رض) را نقل کرده اند که ما این فرموده ی رسول الله صلی الله علیه وسلم را که: «لو کان لابن آدم وادیان من مال لابتغی وادیا ثالثاً ولا یملأ جوف ابن آدم إلا التراب. اگر آدمیزاد دو وادی مملوء از مال و دارایی

داشته باشد، به دنبال وادی سوم خواهد بود و شکم فرزند آدم را چیزی جز خاک سیر نمی کند. از قرآن می پنداشتیم، تا آن که أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ نازل شد.» این روایت را روی این اساس دلیل مدنی بودن سوره ی تکاثر قرار داده اند که اُبی در مدینه مسلمان شده بود. اما از این بیان اُبی روشن نمی شود که صحابه این فرموده ی رسول الله صلی الله علیه وسلم را به چه معنا از قرآن می پنداشتند. اگر منظور آن این باشد که آن را آیه ای از قرآن می پنداشتند، که این مطلب پذیرفتنی نیست، چراکه اکثریت عظیم صحابه کسانی بودند که از تک تک حروف و کلمات قرآن آگاه بودند، آنان چگونه ممکن بود که دچار این سوء فهم شوند که این حدیث آیه ای از قرآن است. اما اگر از قرآن بودن را به معنای برگرفته شده از قرآن بگیریم، معنای این روایت این هم می تواند باشد که چون کسانی که در مدینه مسلمان شده بودند برای اولین بار این سوره را از زبان مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدند، آن را سوره ای تازه نازل شده پنداشتند و سپس إرشاد فوق الذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم را برگرفته از همین سوره گمان کردند.

ابن جریر، ترمذی، ابن المنذر و محدثان دیگر این گفته را از علی (رض) نقل کرده اند که: ما درباره ی عذاب قبر همواره در شک و تردید بودیم تا آن که «أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ» نازل شد. « این روایت را روی این اساس دلیل مدنی بودن این سوره قرار داده اند که از عذاب قبر در مدینه سخن به میان آمده بود و در مکه ذکری از آن نشده بود. اما این مطلب غلط است. در سوره های مکی قرآن در جاهای زیادی عذاب قبر با چنان صراحتی ذکر شده است که جایی برای شک و تردید باقی نمی گذارد. به طور مثال ملاحظه شود، سوره ی انعام، آیه ی 93، سوره نحل، آیه ی 28، سوره ی مؤمنون، آیه های 99-100، غافر، آیه های 45-46. تمام این ها سوره های مکی ای هستند؛ از این رو اگر از إرشاد علی (رض) چیزی ثابت می شود این است که سوره ی تکاثر پیش از سوره های مکی ای که ذکر شدند نازل شده بود و نزول آن شک و تردیدهای صحابه را در باره ی عذاب قبر برطرف کرده بود.

به همین دلیل است که با وجود این روایت ها، اکثریت عظیم مفسران بر مکی بودن آن متفق اند. نزد ما این سوره نه تنها مکی است، بلکه مضمون و لحن بیان آن گویای آن است که این از سوره های نازل شده در دوره ی آغازین مکی است. (بنقل از تفهیم القرآن).

محور سوره تکاثر:

محور سوره ی تکاثر بیان سرانجام ناگوار دنیاپرستی و دنیاپرستان می باشد و اینکه زیادت طلبی انسان ها تا لحظه ی مرگ ادامه دارد. نام سوره تکاثر است از باب تفاعل، به معنی زیادت طلبی، کثرت طلبی و فزون طلبی می باشد، زیرا تکاثر از ماده ی کثرت گرفته شده و کثرت در سه معنی به کار رفته است: معنی اول اینکه انسان فطرتاً طوری آفریده شده که برای کسب و تکثیر ثروت تلاش می کند، چون از باب تفاعل است و مشارکت دو یا چند نفر را در انجام کاری می رساند. معنی سوم فخر فروشی است که در قبال این تحصیل و تکثیر ثروت به یکدیگر فخر می فروشند و بسیاری از افراد جامعه ی ما علی الخصوص خانواده های اشرافی و به خصوص زنان را تحت تأثیر قرار داده است. تعبیر قرآن در آیه ی 57 سوره ی حدید جالب توجه است، آنجا که می فرماید: «أَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وِزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرَبُّهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا وَفِي الْأَخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ۚ۰» (الحديد: 20) «بدانید که زندگی دنیا، بازیچه و سرگرمی و زیور، و فخرفروشی در برابر یکدیگر و افزون‌طلبی در اموال و فرزندان است؛ [این زندگی،] همچون بارانی است که گیاهان [روبیده از] آن، کشاورزان را به شگفت می‌آورد؛ سپس [این گیاه شاداب،] پژمرده شود؛ آنگاه می‌بینی که زرد می‌شود و سپس خاشاک می‌گردد؛ و در آخرت، [نصیب منافقان و کافران] عذابی شدید است؛ و [نصیب مؤمنان،] آمرزش و رضایت الهی است. [در هر حال] زندگی دنیا چیزی جز [لذت و] برخورداری فانی [و فریبنده] نیست».

فضیلت سوره تکاثر:

رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به صحابه فرمود: آیا یکی از شما نمی‌تواند هر روز هزار آیه از قرآن را بخواند، صحابه کرام عرض کردند چه کسی می‌تواند هر روز هزار آیه تلاوت کند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: آیا یکی از شما نمی‌تواند سوره «الْهَاقُمُ التَّكَاثُرُ» را بخواند، مقصد این که خواندن «الْهَاقُمُ التَّكَاثُرُ» در هر روز برابر با خواندن هزار آیه می‌باشد (مظهری به حواله ی حاکم و بیهقی عن ابن عمر).

ترجمه و تفسیر سُورَةِ التَّكَاثُرِ

جزء 30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

أَهْلَاكُمُ التَّكَاثُرَ ﴿١﴾ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ﴿٢﴾ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣﴾ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ﴿٥﴾ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ﴿٦﴾ ثُمَّ لَتَرَوْهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ﴿٧﴾ ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ﴿٨﴾

ترجمه موجز:

«أَهْلَاكُمُ التَّكَاثُرُ» ﴿١﴾ «افزون طلبی (و تفاخر) شما را به خود مشغول داشته (و از الله غافل نموده) است».

«حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» ﴿٢﴾ «تا آنجا که به دیدار قبرها رفتید (و قبور مردگان خود را برشمردید و به آن افتخار کردید!)».

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣﴾ (چنین نیست که میپندارید، (بلی) بزودی خواهید دانست!)
ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾ (باز چنان نیست که شما می پندارید بزودی خواهید دانست!)
كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ﴿٥﴾
(چنان نیست که شما خیال میکنید اگر شما علم الیقین (به آخرت) داشتید (افزون طلبی شما را از خدا غافل نمی کرد!).

لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ﴿٦﴾ (قطعاً شما جهنم را خواهید دید!)
ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ﴿٧﴾ (سپس (با ورود در آن) آن را به چشم الیقین خواهید دید.)
ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ﴿٨﴾ (سپس در آن روز (همه شما) از نعمت هایی که داشته آید بازپرسی خواهید شد!)

توضیح مختصر در باره سوره:

خداوند متعال به لطف و رحمت خود در دعوت انسان به سوی بندگی خود ابتدا او را از خواب غفلت بیدار می کند و او را چنین خطاب قرار می دهد که: ای انسان! چنین تصور مکن که وضعیت موجود و این زندگی دنیایی که به آن عادت کرده ای تا ابد این گونه خواهد بود و تغییر و تحولی نخواهد یافت. ای انسان! این را بدان که ناگهان تغییری روی می دهد که تماماً این جهان را بر هم می زند.

لازم به ذکر است که انسان طبیعتاً وقتی با چیزی خو گرفت چنان تصور میکند که هرگز از آن جدا نمی شود و آن چیز هرگز از بین نمی رود. انسانی که به دنیا و مال و ثروت و نعمت و امکاناتش دل خوش میکند و به آنها خو گرفته است کم کم فراموش می کند که روزی خواهد آمد و هرآنچه دارد تمام می شود و از بین می رود.

این جاست که باید از خواب غفلت بیدار شود و به خود بیاید که چنین تصویری درست نیست. این وضعیت و زندگی روزی از بین می رود. این جهان روزی تغییر خواهد کرد. وضعیت دیگر و جهانی دیگر به وجود خواهد آمد که هیچ شباهتی با این دنیا ندارد.

در همین راستا بسیاری از آیات قرآن عظیم الشان به این تغییر و دگرگونی اشاره می کنند و از به وجود آمدن وضعیت دیگری خبر می دهند، وضعیتی که در آن انسان بعد از مردن دوباره زنده می شود و در دادگاه و محکمه پروردگار حاضر میشود تا محاکمه شود. برای نمونه در سوره «تکواثر» کسانی را خطاب قرار می دهد که از قیامت و انجام وظیفه و مسؤلیت خود غافل هستند و به امکانات و نعمت های دنیایی به عنوان هدف نگاه می کنند و از یاد برده اند که این نعمت ها وسیله ای هستند برای شناخت الله و راه او و انتخاب آن، و این را فراموش کرده اند که روزی خواهد آمد که در آن به دادگاه الله احضار می شوند و از آنها این گونه سؤال خواهد شد که: «از امکانات و نعمت های خداوند چگونه استفاده کردید؟» آنها را این چنین خطاب قرار می دهند که:

«أَلْهَمَ التَّكَاثُرَ، حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» ای انسان های غافل! ای آنان که چنان سرگرم و مشغول به دست آوردن مقام و موقعیت دنیایی شده اید و در این راه باهم مسابقه می دهید که مسؤلیت و وظیفه خود را فراموش کرده اید. آیا نمی دانید و فراموش کرده اید که هرکس امکانات و نعمت بیشتری داشته باشد مسؤلیتش نیز بیشتر خواهد بود؟! دنبال کردن مقام و موقعیت و ثروت شما را چنان به حد سرگرم کرده است که از مسؤلیتی که دارید و سرانجامی که منتظرتان است غافل شده اید و هم چنان در این حالت هستید تا این که مرگ شما را دریابد. شما به خود نمی آید و از غفلت بیدار نمی شوید تا زمانی که گورهایتان را دیدار کنید (زمان به زمان مرگ تان فرا رسد و آنگاه که در جایگاه ابدی قرار بگیرید). ای انسان های غافل! ای آنان که هم و غمتان کسب مال و ثروت بیشتر و دست یافتن به مقام و موقعیت بالاتر است! چرا مسؤلیت و وظیفه خود را فراموش کرده اید و زندگی را این گونه سپری می کنید و تا زمانی که در جایگاه ابدی قرار بگیرید به خود نمی آید؟! ای انسان های غافل!

«كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (3) ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» (4) خداوند با این خطاب آنان را سرزنش و توبیخ می کند و می فرماید: نه، نه، این کار را نکنید. بس است، این کار را نکنید. غفلت بس است. خود را به کسب مال مشغول نکنید و تلاش و فعالیت تان مسابقه در کسب مال و موقعیت بیشتر نباشد زیرا طولی نخواهد کشید که به واقعیت پی خواهید برد و خواهید فهمید که چه خبر است و چه روی خواهد داد.

(کلا) نه، نه، از خواب غفلت بیدار شوید و دست از این مسابقه بکشید:

«لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ» (5) اگر می دانستید و اگر بدانید چه سر انجامی در پیش دارید هرگز این کار را نمی کردید. چرا غافلید؟ چرا در این فکر نیستید که روزی خواهد آمد و از شما در مورد اعمالتان سؤال خواهد شد؟! چرا به خود نمی آید و همیشه در فکر جمع آوری مال دنیایی هستید؟! این را بدانید که:

«لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» (6) قسم به الله آن آتش سوزنده ی شعله ور را خواهید دید.

ابتداء از دور آن را می بینید و بعد:

«ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» (7) به آن نزدیک می شوید و به گونه ای آن را مشاهده می کنید که جایی هیچ شک و تردیدی نمی ماند. با چشم یقین آن را می بینید و به وضوح می فهمید که آن آتش، آتش جهنم است و برای افرادی همچون شما آماده شده است و راه نجات و چاره ای نیست. این را بدانید که در آن روز در باره همه نعمتهایی که به شما بخشیده شده مورد سؤال قرار خواهید گرفت:

«تَمَّ لَتَسْلُنَ يَوْمَهُ عَنِ النَّعِيمِ» (۸) در چنین روزی از آن همه نعمت و امکانات که در اختیار تان قرار داده شده سؤال خواهد شد. از شما پرسیده می شود: چگونه از آن نعمتها استفاده کردید؟

تفسیر:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه این سوره در باره: تفاخر به ثروت دنیا و سؤال از کردار انسانی بحث بعمل آمده است.

«الْهَائِكُمُ التَّكَاثُرُ» (1):

«تفاخر و افزون طلبی به بیشتر داشتن شما را غافل داشت» یعنی: فزون طلبی در اموال و فرزندان، فخرورزی به بسیاری آنها و چشم و هم چشمی با يك دیگر در آنها، شما را از طاعت خداوند متعال و عمل برای آخرت غافل داشت و به خود گرفتار کرد. ابن عباس و حسن بصری در تفسیر آیه: «الْهَائِكُمُ التَّكَاثُرُ» می نویسند که: «تکثیر» از کثرت مشتق شده، و به معنای جمع آوری مال و ثروت است. در روایتی از حضرت ابن عباس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم «الْهَائِكُمُ التَّكَاثُرُ» را خواند و فرمود: هدف از آن، این است که مال از راه نامشروع به دست آورد، و فریاضی که از جانب الله بر مال عاید می گردد، آنها را تادیه ننماید. (تفسیر قرطبی).

«التَّكَاثُرُ»: «تفاخر و مباحات به داشتن فزونی نعمت دنیا.»

- 1 - رقابت و چشم و هم چشمی دو گروه یا دو نفر.
 - 2 - طمع و زیاده خواهی شخصی در امور دنیوی بدون استفاده برای خود.
 - 3 - فخر فروشی با زبان به اصل و نسب و ریشه و طایفه (قولی).
- این خطاب الله متعال در رابطه با کسانی است که به جمع و تکثیر مال و دارایی مشغول هستند تا با آن بر دیگران تفاخر و مباحات کنند، چنین امری انسان را از اطاعت و بندگی باز می دارد و بدون اینکه خیری برای سرای دیگر داشته باشد مرگ به سراغش خواهد آمد. رقابت باید در ایمان و عمل صالح باشد؛ و این رقابت باید برای رسیدن به نعمت های اخروی که ابدی است باشد؛ نه در امور گذرا و مؤقت دنیوی.

«الْهَيْكُمُ»:

باید گفت که کلمه «الهاکم» از لهُو برگرفته شده است که در اصل معنای غفلت را می رساند. اما در زبان عربی این کلمه بر هر مشغولیتی اطلاق می شود که علاقه ی انسان به آن به قدری افزایش پیدا کند که او با تمام وجود در آن فرورود و از چیزهای مهم دیگر غافل شود.

هنگامی که کلمه «الهاکم» از این ریشه به کار برده شود، معنایش این خواهد بود که لهُوی شما را چنان به خود مشغول داشته است که به فکر چیز دیگری، که از آن بسیار مهم تر است، نیستید. شیفته ی همان هستید و همیشه در فکر و اندیشه ی همان هستید و این دلبستگی و غرقه شدن شما را به طور کامل غافل کرده است.

راغب اصفهانی در باره «لهُو» فرموده است: «لهُو» آنست که انسان را از کاری که مفید و اُهم است مشغول کند. إلهاء به معنی مشغول کردن می باشد.

«التَّكَاثُرُ»: تکثیر هم از کثرت برگرفته شده و به سه معنا است:

یکی آن که شخص برای به دست آوردن هر چه بیشتر کثرت تلاش کند.

دوم آن که مردم تلاش کنند در به دست آوردن کثرت از یکدیگر پیشی بگیرند.

سوم آن که مردم به این که نسبت به دیگران از کثرت بیشتری برخوردارند، فخر بفروشند. پس معنا و مفهوم الهاکم التکاثر این است که تکاثر شما را چنان به خود مشغول داشته که دلبستگی و شیفتگی به آن شما را از چیزهای مهم تر از آن غافل کرده است. (تفهیم القرآن).

«حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» (2):

تا آنجا که به زیارت قبرها رفتید (قبور مردگان خویش را برشمردید و به آن افتخار کردید!) «تفاخر به بیشتر داشتن شما را غافل داشت» یعنی: فزون طلبی در اموال و فرزندان، فخرورزی به بسیاری آنها و چشم و هم چشمی با یک دیگر در آنها، شما را از طاعت خداوند متعال و عمل برای آخرت غافل داشت و به خود گرفتار کرد. «تا کارتازان به گورستان رسید» یعنی: به فزون طلبی و فخرورزی تا بدانجا ادامه دادید که به شما مرگ در رسید و بر این حال و منوال در گورها دفن شدید. یا تا بدانجا به فزون طلبی ادامه دادید که برای نشان دادن کثرت خود به قبرستان رفتید و به شمردن قبرها پرداختید. در حدیث شریف آمده است: «بهرم ابن آدم، و یبقی معه اثنتان: الحرص والأمل: فرزند آدم پیر می شود اما دو چیز همراه وی باقی می ماند: حرص و آرزوهای دور و دراز». باید دانست که در این هیچ جای شک نیست که: زیارت قبور از بهترین داروهای شفابخش برای سنگدلان می باشد زیرا این کار به یاد آورنده مرگ و آخرت است از این رو علماء بر جواز زیارت قبور برای مردان اتفاق نظر دارند اما در جواز آن برای زنان اختلاف است؛ رفتن زنان جوان به آن حرام و رفتن زنان مسن مباح می باشد و اگر زنان جدا از مردان به زیارت قبور بروند، این کار برای همه آنها جایز است اما در صورتی که از آمیزش مردان و زنان فتنه‌ای روی میدهد، زیارت آن برای زنان جواز ندارد.

«كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» (3):

«چنین نیست که می پندارید، (بلی) بزودی خواهید دانست (عاقبت این غفلت در اثر تفاخر به دنیا را)». این تنبیه و هشدار برای انسانی در مورد فزون طلبی آنهاست. یعنی ای انسان‌ها! دست بردارید و از مشغول شدن به چیزی که سودی ندارد دوری جوید؛ چرا که در آینده و در محضر الله سرانجام نادانی و کوتاهی خود در عبادت و مشغول شدن به دنیای ناپایدار، و غافل شدن از سرای پایدار را خواهید دانست. یعنی به زودی برای تان آشکار خواهد شد که آخرت از دنیای زودگذر بهتر و ماندگارتر است.

«كَلَّا»: «هان، نباید چنین کاری انجام دهید، از این تفاخر و مباحات بگذرید.»

«سَوْفَ تَعْلَمُونَ»: «وقتی که وارد قبر شدید، آن وقت است که به خطا و اشتباه خود در

این تکاثر و تفاخر پی خواهید برد.»

یعنی شما گرفتار این سوء فهم هستید که پیشرفت و خوشبختی و موفقیت یعنی برخوردار بودن هر چه بیشتر از اسباب و امکانات زندگی دنیا و پیشی گرفتن از دیگران در آن، در حالی که پیشرفت و خوشبختی و موفقیت به هیچ وجه این نیست. به زودی شما به فرجام بد این روش پی خواهید برد و شما خواهید دانست که در تمام عمرتان دچار چه اشتباه

فاحشی بوده آید.

«ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» (4):

باز چنان نیست که شما می‌پندارید: بزودی خواهید دانست! «باز هم نه چنین است، زوداست که بدانید» این تکرار بر وجه تأکید و تغلیظ و تهدیدی بعد از تهدید دیگر است. یعنی به زودی اختیار بدتان در تقدیم دنیا بر آخرت آشکار می‌شود و زشتی مصروف‌شدن به دنیا با إعراض از طاعت إلهی برای‌تان واضح خواهد شد. یعنی وقتی مرگ دامن شما را گرفت و در گور دفن شدید و وحشت و سختی‌های آن را مشاهده کردید، عاقبت و سرانجام مباهات و ورزیدن به کثرت مال را خواهید دانست. ابن عباس (رض) فرموده است: «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» یعنی خواهید دانست که در قبر چه عذابی خواهید داشت، و «ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» یعنی در آخرت که با عذاب روبرو شدید، خواهید فهمید که چه خبر است! (تفسیر قرطبی ۱۷۲/۲۰).

«كَلَّا» «حَقًّا»:

در برابر افکار و رفتار انحرافی باید هشدار را تکرار کرد. «كَلَّا- ثُمَّ كَلَّا- كَلَّا» تکرار آیات در قرآن کریم مطابق با قول علماء، بنابر دو دلیل صورت می‌پذیرد:

1 - تأکید بر اینکه چنین نکنید و مشغول دنیا نباشید (مواظب خودت باش هیچ کس به درد تو نمی‌خورد).

2 - دو آیه دارای دو معنی متفاوت است و آیهی دوم، معنی دیگری می‌دهد.

آیه اول به دنیا و آیه دوم به آخرت اشاره دارد.

«كَلَّا» در آیه اول یعنی در دنیا به خاطر گناهانی که انجام می‌دهی عتاب می‌شوی (اول با ناراحتی از گناه در دنیا عذاب می‌بینی) چون انجام گناه، خود باعث قلق و ناراحتی می‌شود.

«كَلَّا»: در آیهی دوم به عذاب الهی در آخرت اشاره دارد و اینکه الله در روز قیامت و در زمین محشر، به وسیلهی عذاب قبر و ازدحام زمین محشر، حرارت آفتاب، ترس از جهنم و روی پل صراط به وسیلهی خار و خاشاک، قلاب و آتش جهنم، تو را عذاب می‌دهد.

«كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ» (5):

چنان نیست که شما خیال میکنید: اگر شما علم الیقین (به آخرت) داشتید (افزون طلبی شما را از خدا غافل نمی‌کرد)! «هرگز چنین نیست، اگر بدانید به علم الیقین» یعنی: اگر به علم یقین مانند علمتان به قطعیات و یقینیات دنیا بدانید که چه سرنوشتی در انتظار شماست و به کدامین جایگاه می‌روید، بی‌گمان این امر شما را از فزون طلبی و فخر فروشی باز می‌دارد و هرگز دنیا شما را از چنین کار بزرگی غافل نمی‌گرداند.

جواب (لو) که در آیه متبرکه محذوف است، بنابر بر علت است تا هراس بیشتری را ایجاد کند؛ یعنی اگر آن را می‌دانستید، افتخار و مباهات به دنیا شما را از طاعت الله غافل نمی‌کرد، و نعمت‌های دنیا شما را فریب نمی‌داد و از اضطراب و وحشت آخرت غافل نمی‌شدید. همان‌طور که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «اگر آنچه را که من می‌دانم، شما می‌دانستید، کم می‌خندید و زیاد گریه می‌کردید». (قسمتی از حدیثی است که بخاری آن را روایت کرده است.) (بنقل از تفسیر صفاة التفسیر).

در التسهیل آمده است: جواب (لو) محذوف و تقدیر آن چنین است: اگر می‌دانستید، بس

می‌کردید و خود را برای آخرت آماده می‌کردید. جواب (لو) به منظور ایجاد ترس و هراس حذف شده است. تا شنونده هر چه را که بزرگتر به نظرش می‌رسد تقدیر کند. مانند آیهی «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَىٰ النَّارِ» (التسهیل ۲۱۶/۴).

«عِلْمَ الْيَقِينِ»: یعنی مطمئن که این اتفاق خواهد افتاد.

«لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ»: «اگر به طور یقین سرانجام نفاخر و مباحات به کثرت دارایی تان را می‌دانستید.» حتی کمترین درجه‌ی علم را هم ندارید، یعنی علم الیقین را ندارید، اگر فقط علم الیقین را هم داشتید، کافی بود.

علم یقینی علمی است که از اعتقاد و باور منطبق با واقع برخاسته و از مشاهده عینی، یا از دلیل قطعی ثابتی پدید آمده باشد که عقل صحیح، یا نقل ثابت از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، بر آن دلالت کند.

«لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» (6):

«به یقین شما دوزخ را خواهید دید» مفسر آلوسی فرموده است: این، جواب قسمی مستتر است که وعید را بدان مؤکد و تهدید را بدان تشدید کرده است؛ یعنی قسم به پروردگار که آتش دوزخ را با چشمان تان مشاهده می‌کنید و آن را آشکار می‌بینید. آیا عمل نجات‌بخشی را انجام داده‌اید که شما را از دخول به دوزخ نجات دهد و دور سازد؟

«ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» (7):

(سپس) با ورود در آن) آن را به عین الیقین خواهید دید. در البحر آمده است: خداوند متعال با آوردن «عَيْنَ الْيَقِينِ» این توهم را برطرف می‌کند که رؤیت در آیه‌ی قبلی به معنی مجازی آن به کار رفته است. (البحر ۵۰۸/۸).

یعنی: سپس دوزخ را به رؤیتی که عیناً خود یقین است با چشمان تان می‌بینید. به قولی دیگر: این خبری است در مورد دوام ماندگار بودنشان در دوزخ. یعنی: این رؤیت‌شان رؤیتی پیوسته، همیشگی و بی‌انقطاع است.

ابن‌کثیر فرموده است: «این آیه تفسیر تهدید یاد شده در آیه قبل، یعنی: «لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» است.»

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: هنگامی که حضرت موسی علیه السلام بر کوه طور تشریف داشت، و پشت او قوم او به گوساله پرستی اقدام نمود، خداوند در آنجا به او اطلاع داد که قوم شما در چنین مصیبتی گرفتار شده است، او آنقدر تحت تأثیر قرار نگرفت که بعد از برگشت و مشاهده قوم متأثر شد، و بی‌اختیار ألواح تورات را به زمین گذاشت. (رواه احمد والطبرانی بسند صحیح).

«ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (8):

سپس در آن روز (همه شما) از نعمت‌هایی که داشته‌اید با زبانی خواهید شد! «باز البته در آن روز از نعمت‌ها پرسیده خواهید شد.»

یعنی: در موقف حساب از نعمت‌های دنیایی‌ای که شما را از کار کردن برای آخرت غافل گردانید، مورد پرسش قرار خواهید گرفت که آیا آن نعمت‌ها را با شکر دنبال کرده‌اید یا خیر.

«ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ»: مؤکد به لام تأکید در ابتدا و نون ثقیله در انتها. تأکیدی است بر اینکه حتماً مورد سؤال واقع خواهید شد.

«يَوْمَئِذٍ»: «در آن روزی که دوزخ را به یقین می‌بینید.»

«عَنِ النَّعِيمِ»: «از آن نعمت‌هایی که برخوردار شدید و از آن لذت هم بردید؛ مانند صحت، فراغت، آسایش، خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها و...».

روز قیامت از آن نعمت‌هایی که به شما داده شده پرسش و بازخواست خواهید شد که آیا حق الله را ادا کرده‌اید یا نه؟ با تن سالم عبادت الله کرده‌ای و با مال و ثروت، زکات و صدقه داده‌ای یا نه؟

پرسش از نعمت‌هایی که در دنیا به شما داده شده از قبیل: صحت، فراغت، آسایش، خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها و...؛ کسی که شکر آنها را به جای آورده باشد، نجات یافته و کسی که شکر آنها را به جای نیاورده باشد مورد مواخذه قرار خواهد گرفت. پس باید نعمت‌های الله را در خدمت دین الله و طاعت و عبادت او گرفت؛ زیرا از ما در مورد آنها سؤال خواهد شد.

گفتنی است که احادیث وارده در این باب، مفید عام بودن این سؤال است. یعنی همه انسانها اعم از مؤمن و کافر مورد سؤال قرار می‌گیرند ولی سؤال کردن از کفار بر سبیل توبیخ است زیرا آنان شکر نعمت‌ها را فرو گذاشته اند و سؤال کردن از مؤمن از باب تشریف است؛ زیرا او نعمت‌ها را شکرگزارده است.

در حدیث شریف آمده است که عمر (رض) در مدینه از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کرد و گفت: یا رسول الله! ما از چه نعمتی مورد پرسش قرار می‌گیریم درحالیکه از خانه‌ها و اموال مان بیرون رانده شده‌ایم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «از سایه سارهای منازل و درختان و دیگر سایه بانهایی که شما را از گرما و سرما حفظ میکنند و از آب خنک در روز گرم».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن ابی شیبیه و احمد از محمود بن لبید آمده است که فرمود: «چون سوره تکاثر نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را بر اصحاب تلاوت کردند و چون به آیه: **ثُمَّ لِنُسْأَلَنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ** رسیدند، اصحاب گفتند: یا رسول الله! از کدام نعمت‌ها مورد پرسش قرار می‌گیریم درحالیکه همینک ما جز آب و خرما چیز دیگری در اختیار نداریم و در عین حال شمشیرهایمان بر گردنهایمان آویخته است و دشمن هم حاضر می‌باشد؟ آخر چه نعمتی داریم که از آن مورد پرسش قرار بگیریم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: اما این پرسش يك حقیقت است و به واقعیت خواهد پیوست».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «دو نعمت است که بسیاری از مردم در آن زیانکارند؛ سلامتی و فراغت» یعنی: بسیاری از مردم در شکر این دو نعمت مقصرند زیرا به تکلیف خود در قبال آنها عمل نمی‌کنند پس هر کس حقی را که بر ذمه وی واجب است ادا نکند، در حقیقت زیانکار می‌باشد.

همچنین در حدیث شریف به روایت ابی برزه (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**لَا تَزُولُ قَدَمَا الْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ عَمْرِهِ فِيمَ أَفْنَاهُ، وَعَنْ شَبَابِهِ فِيمَ أَبْلَاهُ، وَعَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَفِيمَ أَنْفَقَهُ، وَعَنْ عِلْمِهِ مَاذَا عَمِلَ بِهِ**». قدم‌های بنده در روز قیامت دور نمی‌شود تا از چهار چیز مورد پرسش قرار نگیرد: از عمر خویش که در چه راهی آن را فنا کرده است، از جوانی خویش که در چه چیزی آن را فرسوده است، از مال و ثروت خویش که از کجا آن را به دست آورده و در

کجا آن را خرج کرده است و از علم خویش که با آن چه عمل کرده است». همچنین در حدیث شریف به روایت مسلم و اصحاب سنن از ابو هریره (رض) آمده است که فرمود: «رسول الله صلی الله علیه وسلم از خانه خود بیرون شدند و در این حال با ابوبکر و عمر رضی الله عنهما روبرو گردیدند پس فرمودند: چه چیزی در این ساعت شما را از خانه هایتان بیرون آورد؟ آن دو گفتند: گرسنگی یا رسول الله! رسول مبارک صلی الله علیه وسلم فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، مرا نیز همان چیزی بیرون آورده که شما را بیرون آورده است. پس آن دو با رسول الله صلی الله علیه وسلم به راه افتاده و به در خانه مردی از انصار رفتند. از قضا که آن مرد در خانه اش نبود و چون زنش رسول الله را دید، گفت: خوش آمدید! رسول الله از وی پرسیدند: فلان (شوهرت) کجاست؟ زن گفت: رفته است که برای ما آب شیرین بیاورد. در این اثنا مرد انصاری از راه رسید و به رسول الله صلی الله علیه وسلم و دو یارشان نگاهی افکند و گفت: سپاس و ثنا خدای عزوجل را، امروز هیچ کس میهمانانی گرامی تر از من ندارد. آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم و یاران شان را به گرمی پذیرفت و خود رفت و خوشه ای خرما از نخلستان آورد که در آن خرماي غوره و رسیده هر دو موجود بود و ایشان را به خوردن از آن دعوت کرد.

سپس کارد را گرفت. رسول الله به وی فرمودند: مبدا حیوان شیردهی را ذبح کنی! پس گوسفندی را برایشان ذبح کرد و از آن گوسفند و خرما خوردند و از آب شیرین هم نوشیدند و چون سیر و سیراب شدند، رسول الله خطاب به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، یقیناً در روز قیامت از این نعمت ها مورد پرسش قرار میگیرید».

فخر فروشی در اسلام:

به نظرم تفاخر به نسب از امور جاهلیت است. رسول الله صلی الله علیه وسلم از این کارها بیزار است. ولی گفتار الله تعالی که میفرماید: «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» (سوره زخرف: 32) (و بعضی را بر بعضی برتری دادیم).

منظور از آن امور دنیوی میباشد. چرا که الله تعالی می فرماید: «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَيَّ رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ (31) أَهْمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًا وَرَحْمَةَ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (32)» (سوره زخرف) (و گفتند: «چرا این قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟!» (31) آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟! ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را مسخر کرده (و با هم تعاون نمایند): و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری میکنند بهتر است! (32) این یکی فقیر و دیگری ثروتمند، یکی مریض و دیگری سالم، یکی قوی و دیگری ضعیف و ناتوان است... منظور از آیه این است.

اما فخر فروشی به نسب از ادعاهای جاهلیت است که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از انجام دهنده آن اظهار بیزار است. الله تعالی میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (13)» (حجرات) (ای مردم! ما شما

را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را طایفه ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید: (اینها ملاک امتیاز نیست،) گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست: خداوند دانا و آگاه است! (13) منظور از آن شناختن یکدیگر است نه تفاخر و فخر فروشی.

فخر فروشی و مباهات:

یکی از رذایل اخلاقی و اوصاف بسیار زشت انسانی، فخر فروشی و مباهات است. مراد از فخر فروشی این است که انسان بخاطر کمال های موهوم یا واقعی که در خود احساس می کند به دیگران مباهات کند و بر آنها فخر نماید.

فخر فروشی شعبه از تکبر یا نشأت گرفته از تکبر است. بنابر این تمام آیات و روایاتی که در مورد تکبر آمده است، فخر فروشی را نیز شامل می شود. البته ریشه فخر فروشی جهالت و نادانی است که اینک ریشه تکبر نیز همین است. زیرا انسان ای جاهل، نه کمالات را می شناسد و نه علت اصلی کمال را. به همین دلیل گاهی، معایب را کمال می پندارند و بر کمال موهوم افتخار می کنند. و یا کمالات موجود در خود را ساخته و پرداخته خود می دانند و سرمنشأ کمالات یعنی خدای متعال را فراموش میکنند، که هر دوی این خصوصیت جز از جهالت نیست.

به همین دلیل، حضرت علی رضی الله عنه میفرماید: «**لَا حُمْقَ أَعْظَمَ مِنَ الْفَخْرِ**» یعنی (حماقتی بزرگ تر از فخر فروشی به دیگران نیست).

معالجه فخر فروشی:

معالجه و در مان رذایل اخلاقی وقتی میسر است که مبتلا به آنها، واقعاً آن را رذیله بحساب آرد، و شخصاً در پی معالجه آن اقدام کند، در غیر اینصورت معالجه و تداوی این مرض غیر ممکن خواهد بود، زیرا کسانی که به این مرض مبتلا شده اند، آنرا از جمله اخلاق حسنه بحساب آورده، و متوجه این نکته نیست که «**أَكْبَرُ الْفَخْرِ أَلَا تَفَخَّرُ**» است، باز داشتن آن از فخر فروشی ممکن نیست.

بنابر این علماء میفرمایند که اولین قدم معالجه، اینست که به شخص که به این مرض مبتلا شده است باید بفهماند که این خصلت از جمله رذایل اخلاقی بوده و باید در پی معالجه و درمان آن اقدام شود.

مرحله دوم در معالجه این مرض اینست که: عامل و علت فخر فروشی شخص مبتلا به مرض باید تشخیص داده شود.

این بدین معنی است شخصیکه فخر فروشی می کند، چه چیزی دارد که او را به این خصلت ناپسند مبتلا کرده است؟ آیا به آنچه در خود دارد مانند علم، جمال، قدرت، و یا ثروت مباهات میکند و یا آنچه در دیگران است مثل مباهات به حسب و نسب و فضیلت خویشان و اقربا.

اگر اولی باشد باید به او فهماند که در بخش مهمی از آنها که در اوست، ایشان هیچ نقشی ندارد مانند جمال و زیبایی که خدای متعال قدرت نمائی نموده است و وی در آن خصوص هیچ کاره است و ثانیاً همین جمال و زیبایی روزی متعفن گردیده و در نهایت تبدیل به خاک خواهد شد همان طوریکه قبلاً نطفه و آب گندیده بود. در بخش دیگر مانند ثروت و قدرت نیز اولاً باید بداند که او حمال است و برای وراثت انبار می کند و دیگران خواهند خورد او حسابش را پس خواهد داد و این فخری ندارد و ثانیاً باید بداند که تمام اینها در مقابل قدرت خدای متعال هیچ است و قابل توجه نیست.

فخر فروشی از سبک سری و کوتاه بینی است. کسی که به کمترین داشته خود فخر می کند و دارای گران قیمت دیگران را نمی بیند، ضمن ابتلا به جهالت که فضیلت دیگران را نمی بیند، آستان ظرفیتش نیز پایین است که کمترین امتیاز ولو موهوم او را از خود بی خود می کند. چنین انسانی باید به وضع خود متأسف باشد که دیگران هفتاد شهر عشق را گشته ولی مهر سکوت بر لب زده اند ولی او آندر خم یک کوچه گم گردیده و قدمی به سوی منزل مقصود برنداشته و فضیلتی بدست نیاورده، صدایش که انکر الاصوات به تفاخر بلند است و مانند طبل توخالی، تولید صدا می کند.

علم الیقین چیست؟ و به چه افرادی اختصاص دارد؟

موضوع علم الیقین که در (آیه 5 / سوره تکوین) ذکر شد: «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ» (هرگز چنین نیست، اگر بدانید به علم الیقین) یعنی اگر به علم یقین مانند علمتان به قطعیات و یقینیات دنیا بدانید که چه سر نوشتی در انتظار شماست و به کدامین جایگاه میروید، بی گمان این امر شما را از فزون طلبی و فخرفروشی بازمی دارد و هرگز دنیا شما را از چنین کار بزرگی غافل نمیگرداند، و علم یقینی علمی است که از اعتقاد و باور منطبق با واقع برخاسته و از مشاهده عینی، یا از دلیل قطعی ثابتی پدید آمده باشد که عقل صحیح، یا نقل ثابت از رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بر آن دلالت کند، و علم یقین آن نسبت که اهل تصوف می پندارند که منزله است که یک شخص میتواند به آن نائل آید و بعد از آن تکالیف شرعی از او ساقط میشود زیرا میگویند خداوند متعال می فرماید: «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (سوره الحجر: 99) (و پروردگارت را پرستش کن تا وقتی که یقین مرگ تو فرارسد) و این در واقع تحریف معنای قرآن است، زیرا می گویند طبق این آیه، تکالیف فقط تا زمانی است که یک شخص به منزلت یقین نرسیده باشد، ولی به محض رسیدن به منزلت یقین، تکالیف شرعی از او ساقط میشود، ولی معنای حقیقی یقین در این آیه مرگ است، یعنی پروردگارت را برای همیشه تا آنگاه که زنده هستی عبادت کن، و این آیه دلیل بر آن است که پرستش پروردگار متعال و انجام عبادات - همچون نماز گزاردن - بر انسان فرض است تا وقتی که عقل وی کار کند. پس مؤمن باید در هر وضعیت جسمی ای که قرار دارد به حسب حالش نماز بگزارد چنانکه در حدیث صحیح آمده است: «ایستاده نماز بگزار و اگر نمی توانستی نشسته و اگر نمی توانستی به پهلو»، بنابراین این آیه دلیل بر عدم صحت قول اهل تصوف است که میگویند مراد از «یقین» در این آیه «معرفت» است لذا از نظر آنها معنی این است که پروردگارت را تا وقتی که به سر حد معرفت و یقین میرسی عبادت کن، بنابراین وقتی یکی از آنان - به پندار خود - به حد معرفت رسیدند، تکالیف از آنها ساقط میشود.

شکی نیست که این رأی - چنانکه ابن کثیر گفته - کفر و گمراهی و جهل است زیرا با وجود آنکه انبیاء و اصحابشان خدانشناس ترین مردم و داناترین آنان به حقوق و اوصاف الهی بوده اند، در عین حال عابدترین و مواظب ترین آنها بر عبادت خداوند و انجام دادن خوبی ها تا دم مرگ خویش نیز بوده اند و هرگز کمال معرفتشان به پروردگار متعال، ایشان را از انجام تکالیف و عبادات شان باز نداشته بلکه بر خشوع و خضوع و نیایش و شکر و ریاضتشان افزوده است.

و در رد بر قول باطل آنها میتوان آیه دیگری را گواه گرفت که از زبان اهل دوزخ است که خداوند متعال در مورد آنها میفرماید: «إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَن

الْمُجْرِمِينَ * مَا سَأَلَكُمْ فِي سَفَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ * وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ * حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ».

(سوره المدثر: 39-74) (مگر اصحاب یمین (که) در بوستان هایی هستند (و) هم پرسه می‌کنند از مجرمان (که) چه چیز شما را در دوزخ در آورد؟ می‌گویند: از نماز گزاران نبودیم و بینوایان را هم طعام نمی‌دادیم پیوسته همراه یاهو گویان (اهل باطل) هم صدا میشدیم و روز جزا را دروغ می‌شمردیم تا آن که یقین به سراغمان آمد). که مراد از یقین در این آیه مرگ است.

در قرآن عظیم الشان سه جمله در مورد یقین آمده است: علم الیقین، حق الیقین، عین الیقین خداوند متعال میفرماید: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ» (سوره الواقعة: 95) «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ» (سوره التكاثر: 5) «ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» (سوره التكاثر: 7) و منظور از علم الیقین خبری است که متواتر توسط اشخاص امین و راستگو بیان شده باشد بطوریکه در صحت و یا وجود آن دیگر شکی نباشد، و عین الیقین وقتی است که خبری که شنیده است را مشاهده نماید، و حق الیقین وقتی است که آن خبر را معاینه و لمس میکند، بعنوان مثال، اگر اشخاص معتبر و راستگویی بگویند که عسل شیرین است، این بمثابة علم الیقین است که شخص باور میکند که چیزی بنام عسل وجود دارد که طعمش شیرین است، و وقتیکه آنرا ببینند به مرحله عین الیقین میرسند، و وقتیکه آنرا بچشند به مرحله حق الیقین میرسند، بنابراین بهشتی که خداوند متعال بر زبان انبیاء برای مؤمنان بیان فرموده است علم الیقین است، زیرا باور دارند که در آخرت نعیم ابدی بنام بهشت وجود دارد، و وقتیکه آنرا ببینند به مرحله عین الیقین میرسند، و وقتیکه وارد بهشت میشوند و از لذتهای بهشتی استفاده میکنند به مرحله حق الیقین میرسند زیرا به چیزی که از آن خبر داده شده بودند و سپس آنرا دیدند رسیدند و آنرا چشیدند.

حقوق مسلمان با برادر مسلمان

مسلمان نسبت به حقوق و وظایف، برادر مسلمانش ایمان دارد، خود را پای بند و ملزم به احترام و ادای حقوق برادر مسلمان می‌داند. مسلمان بر این باور است که ادای احترام و حقوق برادر مسلمان عبادت و نزدیکی به خدا است، مسلمان را با خدای سبحان نزدیک میکند، زیرا این حقوق و آداب را خداوند واجب کرده است، بنابراین باید بخاطر دستور خدا آنها را رعایت نمود.

این آداب و حقوق بشرح زیر هستند:

1- موقع ملاقات با برادر مسلمان قبل از هر چیز به او سلام کند و بگوید: «السلام علیکم ورحمة الله» و باو مصافحه کند. جواب سلام چنین داده شود. «وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته».

زیرا خداوند میفرماید: «وَإِذَا حُيِّئْتُمْ بِهِ بِحَبِيبَةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا» (النساء: 86). «هرگاه به شما سلام گفته شد، در جواب آن کلماتی بهتر گفته شود یا بهمان اندازه اکتفا شود».

2- وقتی برادر مسلمانی عطسه می‌زند «الْحَمْدُ لِلَّهِ» می‌گوید، در جواب عطسه او «بِرَحْمَتِكَ اللَّهُ» خداوند بر تو رحم کند، گفته شود و عطسه کننده، در جواب او بگوید: «يَهْدِيكُمْ اللَّهُ وَيَصْلِحُ بِأَلْسِنَتِكُمْ» خداوند مرا و تو را مورد مغفرت قرار بدهد یا اینکه خداوند شما را اصلاح کرده، هدایت‌تان کند.

3- وقتی مسلمانی مریض شود، برادر مسلمان دیگر باید در حق او دعای صحت نموده و عیادتش کند، زیرا در حدیث صحیح آمده است: «هر مسلمان بر مسلمان دیگری پنج حق دارد: 1- جواب دادن سلام، 2- عیادت مریض، 3- تشیع جنازه، 4- پذیرفتن دعوت، 5- جواب گفتن به عطسه. (متفق علیه).

4- این حق مسلمان بر مسلمان است که به هنگام وفاتش در نماز جنازه و مراسم تکفین و تدفین او شریک شوند.

6- هرگاه برادر مسلمان از برادر مسلمانانش در مورد مسئله ای مشورت کند و جویای خیر و صلاح شود، لازم است که راه خیر و صلاح به او گفته شود و دیدگاه های مفید برایش ارائه گردد، یعنی آنچه را شخص مورد مشوره برای خود مفید می داند، همان را به کسی که جویای مشوره است، ارائه دهد.

7- هر آنچه را که مسلمان برای خود می پسندد، برای مسلمان دیگر نیز بیسندد و هر آنچه را که برای خود دوست ندارد، برای مسلمان دیگر نیز دوست نداشته باشد.

زیرا رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يَحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يَحِبُّ لِنَفْسِهِ وَيَكْرَهُ لَهُ مَا يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ» «مؤمن بودن بطور کامل و بمعنی واقعی کلمه منوط به این است که برای دیگران پسند کنید آنچه را که برای خودتان می پسندید، و دوست نداشته باشید برای دیگران آنچه را که برای خودتان دوست نمی پسندید». (متفق علیه).

8- بر مسلمان واجب است که مسلمان دیگر را در موقع نیاز و ضرورت کمک کند و او را بی یار و مددگار نگذارد.

9- مسلمان نباید مسلمان دیگری را اذیت و آزار برساند از تعرض به مال و حیثیت و آبروی مسلمان جداً خود داری کند، زیرا در حدیث آمده است: «كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ، دَمُهُ وَمَالُهُ وَعَرْضُهُ» «همه چیز مسلمان بر مسلمان دیگر حرام است و محترم است - خونش، مالش، حیثیت و آبرویش». (مسلم). مسلمان بر مسلمان دیگر حرام است.

10- انسان مسلمان در برابر مسلمان باید فروتن باشد، و فخر فروشی نکند، جایز نیست که یک مسلمان، مسلمان دیگری را از جای مباحش که از پیش آنجا نشسته و اشغالش کرده است، بلند کند و خود در آنجا بنشیند. زیرا خداوند میفرماید: «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (سوره لقمان: 18).

«چهرهات را برای مردم عبوس نکن، روی زمین با فخر و غرور راه نرو، خداوند هیچ متکبر و فخر فروش را دوست ندارد».

11- برای هیچ مسلمانی شرعاً جایز نیست که با برادر مسلمان بیش از سه روز قطع رابطه کند.

12- از مسلمان غیبت و بدگویی نشود و هیچ مسلمان، مسلمان دیگری را تحقیر نکند، مورد استهزاء قرار ندهد، عیب جوئی نکند، با نام و القاب بد کسی را یاد نکند و سخن چینی نکند. زیرا خداوند میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيَحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ» (حجرات: 12). «ای مؤمنان، از بسیاری بدگمانی ها بپرهیزید. همانا بعضی گمان ها، گناه اند، تجسس، غیبت و بدگویی نکنید، آیا می پسندید که گوشت برادر مرده خود را بخورید، که چنین چیزی را نمی پسندید».

و میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا

نِسَاءً مِنْ نِسَاءِ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ
الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (سوره حجرات: 11).

«ای مؤمنان هیچ قومی، قوم دیگری را مورد استهزاء و مسخره قرار ندهد. ممکن است آنان بهتر باشند، زنان نیز زنان دیگر را استهزاء نکنند. چه بسا زنان مورد مسخره از مسخره کنندگان بهتر باشند، یکدیگر را تحقیر نکنید و با القاب ناشایسته یکدیگر را یاد نکنید، چسپاندن نام‌های نامطلوب و برچسب‌ها با شأن مسلمانی شما هماهنگی ندارد. هر کس بعد از این گناهان توبه نکند، آنان از ستمکاران اند.»

13- برای هیچ مسلمانی مجاز نیست که به ناحق از مسلمانی دیگر بدگویی کند. خواه مرده باشد یا زنده.

14- برای مسلمان مجاز نیست که نسبت به مسلمان دیگر، در دل حسد، بغض، و بدگمانی داشته و از او تجسس کند. زیرا رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می فرماید: با همدیگر حسد، رنجش و بغض نکنید و از همدیگر روگردان نباشید و در معاملات یکدیگر مداخله نکنید، ای بندگان الله! برادروار زندگی کنید. (مسلم).

15- برای مسلمان مجاز نیست که درباره مسلمانی دیگر نیرنگ و فریبکاری کند و در صدد گول زدن او باشد، زیرا رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می فرماید: «هر کس علیه مسلمانی اسلحه بکشد و هر کس در پی فریب و خدعه مسلمانان باشد، از گروه ما مسلمانان نیست.» (مسلم).

16- انسان مسلمان در برابر عهد و پیمان خود وفادار است. زیرا خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده: 1). «ای مؤمنان نسبت به معاملات و عهد و پیمان خودپای بند باشید.»

19- هر مسلمان موظف است که از جانب خود نسبت به سایر مسلمانان عدل و انصاف را رعایت کند و با آنان چنان رفتار کند که دوست دارد با وی رفتار شود.

20- انسان مسلمان باید از لغزش‌های مسلمان دیگر صرف نظر کند و عیوب او را پنهان نماید و در صدد کشف اسرار وی بر نیاید، زیرا خداوند می فرماید: «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (المائدة: 13). «عفو کن و از آنان در گذر بفرما، همانا خداوند نیکوکاران را می پسندد.»

21- بر مسلمان واجب است که برادر مسلمانش را در صورت نیاز مساعدت کند و در تامین نیازها و رفع مشکلات او در حد توان سعی و تلاش کند. زیرا خداوند می فرماید: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى» (المائدة: 2). «در کارهای خیر و پرهیزگاری همدیگر را مساعدت کنید.»

22- هرگاه مسلمانی بنام خدا نزد مسلمانی دیگر پناهنده شود، باید به او پناه داده شود.

پیام های سوره تکاثر:

1- فزون طلبی و فخر فروشی انسان را به کارهای بیهوده و عبث می کشاند. «الهاکم التکاثر.»

2- فزون طلبی، عامل غفلت از حساب قیامت است. «الهاکم التکاثر - لتسنلن یومئذ عن النعیم.»

3- دامنه فزون طلبی تا شمارش مردگان پیش می رود. «حتی زرتم المقابر.»

- 4- بی خبری از احوال قیامت، انسان را به انحراف میکشانند. «الهاکم التکاثر... کلاً لو تعلمون».
- 5- در برابر افکار و رفتار انحرافی باید هشدار را تکرار کرد. «کلاً - ثمّ کلاً - کلاً»
- 6- از طریق ایمان و یقین انسان می تواند آینده را ببیند. «لو تعلمون علم الیقین لترونّ الجحیم».
- 7- در فرهنگ جاهلی، کمیت و جمعیت، تا آنجا ارزش دارد که حتی مردگان را در شمارش به حساب میآورند. «حتی زرتم المقابر».
- 8- تکاثر و تفاخر، کیفر سختی دارد. «الهاکم التکاثر... لترونّ الجحیم».
- 9- عاقبت اندیشی مانع فخر فروشی است. «کلاً سوف تعلمون...».
- 10- باید برای رسیدن به یقین و شناخت حقایق تلاش کرد تا از خطرات قیامت در امان بود. «لو تعلمون علم الیقین لترونّ الجحیم».
- 11- کسانی که به دنیا سرگرم هستند، هرگز به درجه یقین نمی رسند. «لو تعلمون علم الیقین» (کلمه لو در موارد نشدنی بکار می رود).
- 12- ایمان و یقین، در جاتی دارد. «علم الیقین... عین الیقین».
- 13- حساب قیامت بر اساس امکاناتی است که خداوند به هرکس داده است و لذا هر کس متفاوت از دیگری است. «لتسئلنّ یومئذ عن النعیم».

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة العصر

جزء 30

سورة «العصر» در (مکه مکرمه) نازل شده و دارای 3 آیه است.

وجه تسمیه:

علت اینکه چرا این سوره به «العصر» نامگذاری شده، جواب همه مفسرین این اینست، چون که پروردگار با عظمت ما در بدو و آغاز این سوره به «عصر» یعنی روزگار قسم خورده است. طوری که می فهمید که: روزگار دربرگیرنده اعجوبه‌هایی است؛ مانند شادی و غم، سلامتی و مریضی، غنا و فقر، عزت و ذلت... و نیز به سبب آنکه عصر به اجزایی چون سال، ماه، روز، ساعت، دقیقه و ثانیه منقسم می شود.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره العصر:

«سوره العصر» طوری که یادآور شدیم از سوره های مکی بوده که دارای یک (1) رکوع، (3) سه آیات، (14) چهارده کلمه، (74) هفتاد و چهار حرف، و (21) بیست و یک نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث می‌توانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

فضیلت سوره عصر:

حضرت عبید الله بن حصن فرموده است که دونفر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین بودند که هر گاه با هم ملاقات می کردند، تا آن زمان از همدیگر جدا نمی شدند، تا برای یکدیگر سوره ی «عصر» را تلاوت نمی‌کردند. (رواه الطبرانی) امام شافعی (رح) فرموده است که اگر مردم تنها به همین سوره می اندیشیدند، این برای آنها کافی بود. (ابن کثیر).

همچنان مفسران می نویسند: عمرو بن عاص قبل از آنکه مسلمان شود، به نمایندگی از مشرکان قریش نزد مسلیمه کذاب رفت. مسلیمه از وی پرسید: در این مدت دیگر بر رفیق شما چه چیزی نازل شده است؟! عمرو بن عاص (رض) در جوابش گفت: بر او سوره‌ای کوتاه اما بسیار بلیغ نازل شده است.

مسلیمه کذاب گفت: آن سوره چیست؟ عمرو بن عاص آن سوره را قرائت نمود: «وَالْعَصْرِ ﴿١﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ ﴿٣﴾» مسلیمه کذاب بعد از استماع این سوره سخت در فکر فرو رفت و بعد از اندکی سرخویش را بالا نموده و گفت: بر من نیز مانند آن نازل شده است. عمر و بن عاص به وی گفت: ممکن است آن را برایم بخوانی؟ مسلیمه کذاب شروع به خواندن کرد و گفت: «یا ویر، یا ویر، و انما انت اذنان و صدر و سائرک حفر نقر ای ویر، ای ویر! تو جز دو گوش و یک سینه چیزی دیگر نیستی زیرا سایر اندامهای تو گودی و فرورفتگی است». سپس رو به عمرو کرد و پرسید: ای عمرو! این سوره نازل شده بر من را چگونه یافتی؟

عمرو گفت: سوگند به الله تو خوب می‌دانی که من خوب می‌دانم که تو دروغگو هستی.

ابن کثیر می فرماید: «مسئله کذاب خواست تا به وسیله این هذیان با قرآن معارضه کند اما حتی پرستشگر بت را نیز متقاعد و قانع ساخته نتوانست». امام شافعی (رح) در مقام و منزلت سوره عصر میفرماید: «اگر همه مردم در این سوره تدبیر کنند، این سوره همه آنان را میگذرد».

همچنان امام شافعی (رح) می افزاید: «اگر جز این سوره هیچ سوره دیگری نازل نمی شد، یقیناً برای مردم کافی و بسنده بود؛ زیرا این سوره دربرگیرنده تمام علوم قرآنی است».

سوره عصر با در نظر داشت اینکه، سوره ی بسیار کوچکی از قرآن عظیم الشان است، اما چنان جامع است که به قول حضرت امام شافعی اگر مردم این سوره را با اندیشه و تعمق در معانی و تفاسیر آن تلاوت کنند، پس برای درستی دین و دنیا کافی می باشد. در این سوره بحث از خاسرین و زیانکار بودن همه انسان ها به میان می آید. درین سوره تاکید و گفته شده است که انسان زمانی از این خسران و زیانکاری نجات خواهد یافت که دارای خصوصیت: «ایمان، عمل صالح، سفارش یکدیگر به حق سفارش یکدیگر به صبر، هستند».

انسان و جامعه انسانی زمانی از خسران و تباهی نجات می یابد که در مسیر ایمان قرار گیرد، ایمان و اعتقاد او در عملکرد صالح و شایسته او به نمایش گذاشته شده، و به حق التزام داشته باشد، دیگران را به پابندی و التزام به حق دعوت کرده و دشواری های حرکت در خط ایمان، عمل صالح و دفاع از حق را تحمل نموده، شکیبایی ورزیده، همرم نیمه راه نبوده و بخاطر مصالح و مناصب دنیوی و منافع مادی خویش، به راست و چپ منحرف نشود و در راه مبارزه خویش احساس خستگی نه نموده، و دیگران را با قول و عمل خود به شکیبایی دعوت نموده و الگویی برای عناصر صابر و شکیبا باشد.

پیام های سوره عصر:

- 1- دوران تاریخ بشر، ارزش دارد و خداوند به آن قسم یاد کرده است. پس از عبرت های آن پند بگیریم. «والعصر»
- 2- انسان از هر سو در خسارت است. «لفی خسر»
- 3- انسان که در مدار تربیت انبیا نباشد، در حال خسارت است. «انّ الانسان لفی خسر»
- 4- تنها راه جلوگیری از خسارت، ایمان و عمل است. «آمنوا و عملوا الصالحات»
- 5- به فکر خود بودن کافی نیست. مؤمن در فکر رشد و تعالی دیگران است. «تواصوا بالحق»
- 6- سفارش به صبر به همان اندازه لازم است که سفارش به حق. «بالحق - بالصبر»
- 7- ایمان بر عمل مقدم است، چنانکه خودسازی بر جامعه سازی مقدم است. «آمنوا و عملوا... و تواصوا»
- 8- بدون ایمان و عمل صالح و سفارش دیگران به حق و صبر، خسارت انسان بسیار بزرگ است. «لفی خسر» (نکره بودن «خسر» و تنوین آن نشانه عظمت خسارت است.)
- 9- اقامه حق به استقامت نیاز دارد. «تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر»
- 10- جامعه زمانی اصلاح می شود که همه مردم در امر به معروف و نهی از منکر مشارکت داشته باشند. هم پند دهند و هم خودشان پند بپذیرند. «تواصوا بالحق» (کلمه «تواصوا» برای کار طرفینی است)

11- نجات از خسارت زمانی است که انسان در صدد انجام تمام کارهای نیک باشد گرچه موفق به انجام آنها نشود. «عملوا الصالحات» (کلمه «الصالحات» به صورت جمع محلی به الف و لام آمده است)

12- ایمان باید جامع باشد نه جزئی. ایمان به همه اجزا دین، نه فقط برخی از آن. «الَّذِينَ آمَنُوا» (ایمان، مطلق آمده است تا شامل تمام مقدسات شود).

محتوای کلی این سوره:

طوریکه متذکر شدیم، جامع بودن این سوره به حدی است که به گفته برخی از مفسران تمام علوم و مقاصد قرآن در این سورهء کوچک خلاصه و جمع بندی گردیده است. آغاز آن از سوگند و قسم پرمعنی به «عصر» آغاز می شود، سپس یادی از زیانکار بودن همه انسان ها که در طبیعت زندگی تدریجی نهفته است، به میان می آورد. بعد فقط یک گروه را از این اصل کلی جدا و مستثنی میسازد و میفرماید: آنها یکه دارای پروگرام برنامه چهار ماده ای میباشند عبارت اند از کسانیکه: «ایمان، عمل صالح، توصیه یکدیگر به حق، و توصیه یکدیگر به صبر» و این چهار اصل در واقع برنامه های اعتقادی، عملی، فردی و اجتماعی اسلام را در بر می گیرد.

«ایمان» تنها يك «کلمه» نیست، بلکه يك «باور قلبی» است. باوری که به زندگی انسان را «جهت» می بخشد و ایمان در «چگونه زیستن» او نقشی مهم دارد و محور ارزش گذاری برای اندیشه ها و عملکرد های مردم است.

خداوند متعال نیز در قرآن کریم هرگاه «ایمان» را مطرح میسازد، به دنبال آن «عمل» را نیز بیان می دارد تا نمود عینی ایمان را در عمل گوشزد کند.

بنابراین ایمان زبانی و یا اعتقاد صرف، ایمان نیست مگر آنکه به لوازم آن چیزی که بدان معتقد شده ایم، ملتزم شویم و آثار آن را بپذیریم.

در نتیجه درك فوائد ایمان، زمانی معنا پیدا میکند که انسان علاوه بر آنچه که به زبان می آورد و باور قلبی دارد، به آنچه که پروردگار ما دستور داده نیز عمل نماید. به این ترتیب نه ایمان زبانی و باور قلبی اکتفا نه نموده بلکه در انتظار چشیدن فوائد ایمان نیز میباشد.

- ایمان به الله تعالی سلامتی جسمانی انسان را بهبود می بخشد، و یکی از ضروریات قلبی انسان بشمار میرود.

- ایمان به الله تعالی بر فکر و روح انسان اثر گذاشته و برای انسان آرامش روحی می بخشد.

زندگی انسان همواره مملو از مشکلات، فراز و نشیب ها و موانع است. هدف از آرامش روحی همین است که انسان مؤمن و متکی به الله تعالی در مواجهه به مشکلات راحتتر همه مشقات زندگی را به اتکا به الله تعالی و ایمان بهتر و اسانتر طی کرده میتواند. آنها وجود مشکلات با آرامش کامل روحی مشکلات را از سر راه خود برداشته و در فراز و نشیب های زندگی استوار تر قدم بر میدارند. به همین دلیل اگر توجه فرموده باشید آنعه اشخاصیکه دچار امراض روحی و روانی اند معمولاً افراد بی ایمان هستند.

خداوند متعال در «آیه 62 سوره بقره» در خصوص آرامش ایمان آورندگان به الله می فرماید: «... من ءامن بالله و الیوم الآخر... و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون.» (کسانیکه ایمان به الله و روز قیامت دارند... هیچ ترس و ناراحتی بر آنها نیست.)

- کسانیکه ایمان به الله دارند؛ الله متعال را به عنوان قدرتی بی منتها دوست و یاور خود

می دانند طوریکه پروردگار با عظمت ما در آیه (257 سوره بقره) چنین وعده فرموده است: «اللّٰهُ وَلِيّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا يَخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ». (الله تعالی یاور مومنان است و آنها را از تاریکی به روشنایی می برد).

- کسانی که به الله ایمان دارند، توکل کننده کامل خویش را الله خویش قرار می دهند، طوریکه قرآن عظیم الشان در «سوره طلاق آیه 3» با این زیبایی می فرماید: «وَ مَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (هر کس بر خدا توکل کند، الله او را کافی است).

- کسانی که به خدا ایمان دارند، نتایج امور خویش را به الله می سپارند. بناً اشخاصیکه به الله ایمان دارند با تکیه و اعتماد بر الله تعالی پس از انجام امور نتیجه کارشان را به او واگذار می کنند و اگر آن کار به نتیجه مطلوب نرسیده یقین دارند که حتما خداوندیکه دوست و یاور آنها می باشد این مساله را به صلاح بنده وی نمی دانسته لذا از این جهت آرامش دارند که اگر چه کارشان به نتیجه نرسیده اما ضرری متوجه آنها نشده چراکه حتما خداوند این امر را به صلاح فرد نمی دانسته.

- کسانی که به الله ایمان دارند، به قضای الهی راضی می باشند.

- کسانی که به الله ایمان دارند، در برابر امر پروردگار تسلیم می باشند.

- یکی از آثار ایمان به الله متعال، خوش بینی به جهان خلقت و هستی است. ایمان به تلقی انسان از جهان شکل خاصی میدهد، به این نحو که آفرینش را هدفدار و هدف را خیر و تکامل و سعادت معرفی می کند.

- شخص با ایمان با ابزار خوش بینی و در پرتو روشن دلی، به نتیجه مطلوب تلاش های خود امیدوار است.

در منطق شخص با ایمان، جهان نسبت به تلاش های او بی طرف و بی تفاوت نیست، بلکه دستگاه آفرینش حامی افرادی است که در راه حق و حقیقت و درستی و عدالت و خیرخواهی تلاش میکنند: «ان تَنْصُرُوا اللّٰهَ يَنْصُرْكُمْ» (سوره محمد: 7): اگر خدا را یاری کنید (در راه حق گام بردارید) خداوند شما را یاری می کند.

اجر و پاداش نیکوکاران هرگز هدر نمی رود: «ان اللّٰه لا يُضِيعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ» (سوره توبه: 90): فرد با ایمان به کمک و یاری پروردگار امیدوار است و در بحران های زندگی و برای دست یابی به اهدافش دست یاری به سوی الله دراز می کند و این امید به خدا مانع از ابتلا به اضطراب می شود.

- یکی دیگر از آثار پربرکت ایمان به الله هدفمند بودن در کارهاست. زیرا مؤمن میداند که به خودی خود به وجود نیامده و خداوندی حکیم او را به دنیا هستی آورده و برای هدف بس بزرگی که همانا عبودیت و بندگی پروردگار و جانشینی او در زمین است، خلق شده است و می داند که باید از رفتار و گفتارش حساب بکشد، قبل از اینکه روز حساب فرا برسد و می داند که باید کار کند تا زندگی کند نه اینکه زندگی کند تا کار کند. چون حساب و کتاب در راه است و روزی از خرد و درشت و کوچک و بزرگ پرسیده می شود، لذا باید در تمام مراحل زندگی متوجه و هوشیار باشد و کاری نکند که فردای بدون بازگشت در حضور پروردگار شرمنده باشد.

- شخصی که دلش با حق تعالی پیوند خورده است، ممکن نیست که ترس و بیم داشته باشد. چراکه او با همه کاره عالم سروکار دارد، پس، از چه بترسد؟

مؤمن همیشه خود را غالب می داند، چون با موجودی پیوند دارد که همه عوالم وجود مسخر او هستند.

در آیات قرآن صفت «عزت» اختصاصاً برای مؤمن به کار رفته است. عزت حالتی است برای روح که خویش را غالب می بیند. چه کسی می ترسد؟ آنکه خود را مغلوب می نگرد. آنگاه که از جنود نفس که دشمنان درونی اند شکست خورد، از همه موجودات بیرونی نیز می ترسد.

- شخصی که به الله تعالی ایمان داشته باشد شخصی وقت شناس و در زندگی خویش دارای نظم عالی می باشد، از اوقات خویش در راه بهتر عبادت کردن خداوند استفاده بیشتر از لحظات زندگی و سرعت گرفتن در انجام اعمال صالح بهره می برند به همین دلیل در نظم بخشیدن به زندگی خود بسیار کوشا هستند. از هیچ دقیقه ای در راه رسیدن به اهداف عالی خود صرف نظر نمی کنند و به برنامه ریزی برای ساعات خویش اهتمام می ورزند.

- شخصی که به خداوند پاک ایمان داشته باشد، همه چیز را در این دنیا خلاصه نمی کند بلکه علاوه بر این دنیا به دنیایی فراتر از جهان هستی نیز اعتقاد دارد تمامی اعمال و رفتار خود را بر همین اساس تنظیم می نماید.

- ایمان به الله در انسان نیروی مقاومت می آفریند و تلخیها را شیرین می گرداند.
- کسی که ایمان به الله دارد؛ به خاطر خدا و از ترس عاقبت و خیم نافرمانی و گناه، سنجیده عمل میکند و کاری نمی کند که خدا و خلق خدا را از خود برنجاند و هر کاری که می کند، به خاطر خدا و هر کاری که نمی کند باز به خاطر خداست و باید ها و نباید ها را از دین و فرمان خدا و رسول می گیرد. به همین خاطر دارای وجدانی آسوده و راحت است.

خلاصه تفسیر سوره عصر:

بصورت کل تفسیر سوره عصر را چنین خلاصه و جمع بندی نمود: قسم به زمانه (که در آن رنج و زیان واقع می شود، که انسان (در اثر ضایع کردن عمر خویش) در زیان بزرگی قرار گرفته است، مگر کسانی که ایمان آوردند و کار های نیک انجام دادند، (این کمال خود است) و یکدیگر را بر پابندی بر دین حق توصیه نمودند، و یکدیگر را به پابندی (بر اعمال) تفهیم کردند، (این تکمیل دیگران است، پس کسانی که خود، این کمال را به دست آورند و دیگران را نیز تکمیل کنند این قبیل مردم در زیان قرار نمی گیرند، بلکه در نفع میباشند.

ترجمه و تفسیر سورة العصر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالْعَصْرِ ﴿١﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وَتَوَّاصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّاصُوا بِالصَّبْرِ ﴿٣﴾

ترجمه سورة عصر:

«وَالْعَصْرِ» ﴿١﴾ قسم به زمان

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» ﴿٢﴾ یقیناً انسان است در زیان

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّاصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّاصُوا بِالصَّبْرِ» ﴿٣﴾ مگر آنانیکه ایمان آورده اند، و کار های شایسته انجام داده اند، (عمل صالح) و همدیگر را به حق و درستی سفارش کرده اند و همدیگر را به صبر و شکیبایی فرموده اند.

خوانندگان گرامی !

نقطهء اساسی، علمی و بی نهایت معجزه اساء که در این سوره مورد بحث قرار گرفته است، و برای هر مؤمن مسلمان قابل توجه، دقت و رعایت است همانا اینکه انسان برای نجات از خسران و زیان به چهار صفت ضرورت دارد: و این چهار صفت عبارت اند از: «ایمان، عملی صالح، توصیه به حق، و توصیه به صبر.»

در این سوره برای ما انسانها می آموزاند که انسان زمانی میتواند به فلاح و رستگاری حقیقی و واقعی دست یابد که همهء این عوامل چهار گانه رستگاری را در خود تعبیه کند. هر مسلمان باید به یاد داشته باشد که اگر یکی از اینها را بنابر عواملی و یا هم بنابر بر مصلحت دنیوی، کنار بگذارد و آنرا بی اهمیت تلقی نماید و یا اینکه هر کدام آنرا در جای خویش بطور دقیق مراعات ننماید، کشتی نجاتش در نیمه راه می ماند و از رسیدن به ساحل مطلوب که همانا سعادت ابدی است، محروم می ماند و به خسران دنیا و آخرت گرفتار می گردد.

ترجمه و تفسیر سورهء عصر:

وَالْعَصْرِ ﴿١﴾ :

قسم به زمان (که سرمایه زندگی انسان، و فرصت تلاش او برای نیل به سعادت دو جهان است).

مفسران می نویسند: «الْعَصْرُ»: زمان. روزگار. مراد زمان و تاریخ بشریت است که سرمایه زندگی انسانها است، و خسران و زیان آنان بر اثر گذشتن زمان عمرشان به بیهودگی است.

قابل تذکر است که: ترجمه و تفاسیر متنوع و متعددی را در مورد کلمه «العصر» بعمل آورده اند، برخی از مفسران آنرا به «وقت عصر» ترجمه و تفسیر مینمایند. برخی از مفسرین «العصر» را به زمانه خاص مخصوصاً عصر پیامبر صلی الله علیه وسلم تعبیر نموده و بدین تر تیب مفسران می خواهند با تفاسیر مختلف در توضیح و تشریح این کلمه بپردازند.

ولی اگر استدلال و تفاسیر هریکی از این مفسرین مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد، هیچ کدام از این ها دلیلی برای اختصاص «العصر» به وقت و زمانه خاص را ذکر نه نموده اند، با این توجیه ارتباط میان قسم و جواب آن از میان می رود و در این صورت

با هیچ تعبیر و تاویلی نمی توان ثابت کرد که «العصر» گواهی می دهد که انسان در خسران و زیان است.

صیغه «العصر» عام است که نباید آنرا «خاص» ساخت. ارتباط میان قسم و جواب آن نیز فقط زمانی نمایان می شود که صیغه را به حال خود «عام» بگذاریم که به این ترتیب بمعنی هر مقطع زمان و هر فراز و نشیب تاریخ بگیریم. زمان و همهء فراز و نشیب های گوناگون می دهد که انسان همواره در نتیجه بی ایمانی، عملکرد بد و ناشایسته، عدم توصیه به حق و عدم توصیه به صبر با زیان و خسران مواجه شده است.

«سوگند به عصر» خدای سبحان از آن روی به روزگار سوگند می خورد که روزگار محمل گذر شب و روز و پیاپی آمدن تاریکی ها و نور و ظرف رخدادها و اموری در امر قوام یافتن زندگی و مصالح و منافع زندگان است که روزگار آنها را در بستر خود می پروراند و شکی نیست که این امور بر وجود صانع عزوجل و بریگانگی وی دلالت روشنی دارند. بنابراین، سوگند خوردن الله متعال به روزگار، دلیل شرف و اهمیت آن است، از این جهت در حدیث شریف آمده است: «لَاتَسْبُو الدَّهْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ: روزگار را دشنام ندهید زیرا خدای عزوجل خود (آفریننده) روزگار است».

همچنان قابل تذکر است که: برخی از مفسرین هدف از «عصر» را نماز عصر تعبیر نموده و بر اساس تفسیر همین تعداد از مفسرین است که: ما «صلاه وسطی» را به نماز عصر تفسیر کرده اند. بنابراین وجه تفسیری، این سوگند اشاره به آن دارد که عمر باقی مانده دنیا نسبت به آنچه که از آن گذشته است، مانند وقت باقی مانده در میان نماز عصر و مغرب است.

پس بر انسان لازم است تا به تجارتي بی زیان مشغول شود زیرا وقت به آخر نزدیک شده و جبران مافات ممکن نیست. ولی «ابن کثیر» مفسر شهیر جهان اسلام معنی اول را ترجیح داده است.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿۲﴾:

(انسانها همه زیانمندند.) «الْإِنْسَانُ»: انسان مکلف مراد است.

«خُسْرٍ»: زیان و ضرر.

اصل این است: آنان که با طلای عمر خود با شیطان معامله می کنند، زیان می بینند (مراجعه شود: نمل/ 5، اعراف/ 178، شوری/ 45) و آنان که با یزدان تجارت مینمایند، سود میبرند (مراجعه شود: صف/ 10 - 13).

جواب سوگند آیه قبل این است: «که بی گمان انسان در خسر است» خسر و خسران: زیان کاری، نقصان و از بین رفتن سرمایه است. یعنی: هر انسانی که به تجارت و کار و تلاش مادی و صرف عمر در کارهای دنیا مشغول است، در زیان و گمراهی از حق و در معرض نابودی قرار دارد و از این قاعده هیچ کس مستثنی نیست، بجز کسانی که در آیه ذیل مورد استثنا قرار گرفته اند:

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّاصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّاصُوا بِالصَّبْرِ ﴿۳﴾:

(مگر کسانی که ایمان می آورند، و کار های شایسته و بایسته میکنند، و همدیگر را به تمسک به حق (در عقیده و قول و عمل) سفارش می کنند، و یکدیگر را به شکیبایی (در تحمل سختی ها و دشواریها و دردها و رنجهایی) توصیه می نمایند (که موجب رضای خدا می گردد).

«تَوَّاصُوا» همدیگر را سفارش کردند. «الْحَقِّ»: هرگونه حق و حقیقتی.

«الصَّبْر»: شکیبایی ذکر خاص بعد از عام است و بیانگر اهمیتی است که دارد. «مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کار های شایسته کرده‌اند»

یعنی: مردان و زنان مؤمنی که در میان ایمان به الله و عمل صالح جمع کرده‌اند، در سودند نه در زیان زیرا کار های دنیا آنان را به خود مشغول نساخته و برای آخرت خویش عمل کرده‌اند «و» مگر کسانی که «همدیگر را به حق سفارش کرده‌اند» همان حقی که بپاخاستن برای آن، شایسته و بایسته است و آن عبارت از: ایمان به خدای عزوجل و یگانگی وی و انجام دادن همه چیزهایی است که حق تعالی مشروع کرده است و اجتناب از همه چیزهایی که او از آنها نهی کرده است و «مگر کسانی که» همدیگر را سفارش کرده‌اند به صبر» و شکیبایی در خود داری از ارتکاب نافرمانی های خدای عزوجل، شکیبایی بر انجام فرایض وی و شکیبایی بر مقدرات درد آور وی.

پس صبر از خصلت های حقی است که مؤمنان صالح باید یک دیگر را به آن سفارش کنند و از آنجا که صبر نسبت به دیگر خصلت های نیک شرف بیشتری دارد و درجه آن از آنها بالاتر است و نیز از آنجا که بسیاری از بپاخاستگان برای حق، مورد دشمنی و تعدی قرار میگیرند پس نیاز به صبر و شکیبایی، نیاز ملموس و ارستگان مؤمن میباشد. بنابراین، آنها باید یک دیگر را به صبر و شکیبایی نیز توصیه و سفارش نمایند. امام رازی: میگوید: «آیه کریمه دلیل بر آن است که حق امری است سنگین که رنجها و محنتها با آن ملازم و همراهند. از این جهت، پروردگار ما آن را به سفارش یک دیگر به صبر پیوسته گردانید».

مفهوم قرآنی عمل صالح :

عمل صالح به معنای کار راست، درست و نیکو است. اگر میان دو نفر اختلاف شود برطرف کردن اختلاف و دشمنی را که راست کردن میان آن دو است، صلح می گویند. عمل صالح یعنی هر کار درست و نیکو، مفهومی است که مصادیق بسیاری دارد. در قرآن این ترکیب، در اصطلاح خاصی به کار رفته و از جایگاه بخصوصی نیز برخوردار است.

اگر اسلام را در دو مولفه اصلی و اساسی بخواهیم تعریف و تحدید کنیم یکی از دو مولفه اصلی را شکل خواهد داد. به این معنا که اسلام بر دو مولفه اصلی ایمان به حق و عمل صالح شکل می گیرد.

مسلمان و مومن کسی است که دردل به حق ایمان و باور داشته باشد و در عمل کار های درست و نیکو انجام دهد. از این رو، ایمان توحیدی و عمل صالح را دو بال پرواز انسانیت دانسته اند و قرآن عمل صالح را در کنار کلمه طیب(حق) به عنوان بالابر یاد می کند. (سوره فاطر آیه 10) و تنها کسانی را رستگار و موفق می شمارد که توانسته اند دارای ایمان و عمل صالح اند و غیر ایشان کسانی هستند که از سرمایه اصلی زیان داده اند و جزو زیانکاران و اهل خسران میباشند. (آیات 2 و 3 سوره عصر که در فوق گذشت).

پرسش این است که کدام مصادیق را قرآن به عنوان عمل صالح ستوده و آن را مورد توجه و اهتمام قرار داده است؟ قرآن برای عمل صالح مصادیق بسیاری را ذکر می کند که در این جا به برخی از آن ها اشاره می شود. در (سوره توبه آیه 120 و 121) به صورت کلی و جزئی به برخی از مصادیق عمل

صالح اشاره می‌کند و می‌فرماید: در راه خدا هیچ تشنگی به آن‌ها چیره نشود یا به رنج و سختی نیفتند یا به گرسنگی دچار نگردند یا گامی که کافران را خشمگین سازد بر ندارند یا به دشمن (حربی) دستبردی نزنند، مگر آن که عمل صالحی برایشان نوشته شود، که خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌سازد؛ و هیچ مالی چه اندک و چه بسیار هزینه نکنند و از هیچ وادی و سرزمینی نگذرند مگر آن که به حساب ایشان نوشته شود تا خدا پاداششان دهد؛ چون پاداش نیکوترین کاری که می‌کرده‌اند.

در این آیات به موارد و مصادیق چندی اشاره شده است که مصداق کلی و جزئی عمل صالح است. در همه این‌ها آن چه شرط اساسی و کلیدی است در راه خدا بودن عمل صالح و نیکو است.

اگر انفاق و بذل و بخشش کم و بیشی صورت پذیرد و یا سختی و رنج‌های بسیاری تحمل شود و کارهای نیکویی دیگری انجام گیرد که نیت خدایی و قصد الهی در آن نباشد این کار نیکو و درست فرد همانند کار کسی است که بخواهد با یک بال پرواز کند که چنین چیزی غیر ممکن و ناشدنی است.

چنان که ایمان بدون عمل صالح نیز امکان پرواز را از فرد می‌گیرد. در آیات قرآن در همه موارد به شرطیت هر دو اشاره شده است و هر گاه سخنی از رستگاری و رهایی از آتش دوزخ می‌شود به ایمان و عمل صالح اشاره می‌شود. در بیش از 70 آیه به این مسأله توجه داده شده است که بدون تحقق هر دو (ایمان و عمل صالح) رستگاری مفهومی نخواهد داشت. (نگاه کنید واژگان ایمان و عمل صالح) از سوی دیگر مومنان واقعی را کسانی می‌شمارد که نه تنها خود این‌گونه هستند، بلکه دیگران را به ایمان و عمل صالح می‌خوانند و سفارش می‌کنند. در حقیقت بر جنبه اجتماعی اسلام تأکید می‌شود. به یک معنا اسلام دینی است که تنها به نجات فرد نمی‌اندیشد بلکه نجات جامعه نیز یکی از مهم‌ترین مقاصد و اهداف آن را تشکیل می‌دهد. از این روست که امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از اعمال صالح در قرآن مورد توجه و تأکید قرار گرفته است.

این روش و شیوه قرآن نشان می‌دهد که اسلام نه تنها به نجات افراد بلکه جوامع بشری می‌اندیشد. رهایی و نجات و رستگاری فرد هر چند مهم است ولی این مهم جز به فراهم شدن جامعه صالح و امت درستکار تحقق نمی‌یابد. فرد اگر خود را برهاند و به جامعه توجه نداشته باشد نمی‌توان مطمئن شود که در آینده دچار گرفتاری نخواهد شد. رهایی فردی بخصوص در جوامع امروزی به رستگاری و رهایی جامعه بستگی دارد.

در خسران جنیات هم شامل اند:

در سوره «العصر» و هکذا در تعداد کثیری از احادیثی پیامبر صلی الله علیه و سلم، بنی آدم و مخصوصاً مردان مورد خطاب قرار گرفته است: که انسان در خسران است ولی ذکری از زنان و جنیان در آیات متذکره بعمل نیامده است.

ولی باید یاد آور شد که: خطاب پروردگار در مورد خسران، که در آیه سوره «العصر» بعمل آمده است، شامل حال خسران، زنان و مردان، و حتی شامل حال خسران انس و جن نیز می‌گردد، زیرا دین اسلام دینی است که برای تمام مکلفین مرد و زن و جن نازل گردیده است، و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «النساء شقائق الرجال» (روایت احمد)، به این معنا که زنان در امور دین مانند مردان اند، مگر در مسائلی که اسلام آنرا برای زن و مرد مستثنا دانسته و جداگانه معین کرده باشد مانند مسائل شهادت و ارث و غیره، و در مورد جن نیز در آیات قرآنی آمده است که از آنها مؤمنان و کافرانند، و

خداوند میفرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» یعنی: (و من جن و انس را بجز برای عبادت نیافریدم)، پس جن مانند انس مکلف به عبادتند، و معنای آیه سوره عصر عموم را میرساند یعنی هم جن و هم انس در هلاکت و خسارتند مگر کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند و یکدیگر را به حق و صبر پند و اندرز دهند.

راه رسیدن به جنت :

در رسیدن به جنت مؤمن مسلمان باید سعی و تلاشی همه جانبه را بخرچ دهد، حکم شرعی همین است که راه جنت با مخالفت با هوای نفس تحقق می یابد و این به اراده قوی، آهنین و تصمیم قاطع نیاز و ضرورت دارد. در حدیثی از بخاری و مسلم که از حضرت ابی هریره روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «حجبت النار بالشهوات، و حجبت الجنة بالمکاره» (جامع الاصول: 521/10) شماره 8069). (دوزخ با لذایذ و شهوات و بهشت با نا ملایقات احاطه شده است).

همچنان در سنن نسائی، ابو داود و ترمذی از ابی هریره روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أَذْهَبَ فَاَنْظُرُ إِلَيْهَا فَذَهَبَ فَنَظَرُ إِلَيْهَا ثُمَّ جَاءَ فَقَالَ أَيُّ رَبِّ وَعَزَّتِكَ لَا يَسْمَعُ بِهَا أَحَدٌ إِلَّا دَخَلَهَا ثُمَّ حَفَّهَا بِالْمَكَارِهِ ثُمَّ قَالَ يَا جَبْرِيْلُ أَذْهَبَ فَاَنْظُرُ إِلَيْهَا فَذَهَبَ فَنَظَرُ إِلَيْهَا ثُمَّ جَاءَ فَقَالَ أَيُّ رَبِّ وَعَزَّتِكَ لَقَدْ حَشِيْتُ أَنْ لَا يَدْخُلَهَا أَحَدٌ» جامع الاصول: (520/10) شماره 8068). (برو بهشت و آنچه را که در بهشت برای مؤمنان آماده کرده ام ملاحظه کن.

جبرئیل رفت و بهشت و تمامی امکانات آن را مشاهده کرد و سپس برگشت و گفت: پروردگارا! سوگند به جلال و عظمتت، هر کس در باره این نعمت ها بشنود، برای ورود آن خود را مهیا میکند و وارد آن می شود. پس خداوند دستور دارد که بهشت بوسیله ناملایقات احاطه شود و به جبرئیل امر کرد، برو و ببین که برای بهشت و اهل بهشت چه آماده کرده ام. جبرئیل رفت و برگشت و گفت: پروردگارا! سوگند به جلال و عظمتت، بیم آن دارم که کسی وارد بهشت نشود).

امام نووی در شرح مسلم پیرامون حدیث اول تفسیر و توضیحاتی به شرح زیر نوشته است: این تمثیل بسیار زیبا و نشانگر فصاحت و جامعیت کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم است.

معنی و مفهوم آن، این است که انسان تا کارهای دشوار و ناملایم به طبیعت خود را انجام ندهد، به بهشت نمی رسد و تا لذت های نامشروع را فدا نکند از دوزخ نجات نمی یابد. آری، جنت و دوزخ با شهوات و مکاره پوشانده شده اند. هر کس از پرده ها و موانع عبور کند به محبوب می رسد. برداشتن موانع راه بهشت یعنی روبرو شدن با مشکلات و برداشتن موانع دوزخ یعنی رسیدن به لذت ها.

مکاره و مشکلات عبارتند از:

کوشش در عبادت، مواظبت بر آن، صبر و استقامت در برابر مشکلات راه دین، امر به معروف و نهی از منکر و تبلیغ حق و دعوت بسوی الله و جهاد حق در راه او، و فرو بردن خشم، عفو و گذشت، بردباری، صدقه، نیکی در حق کسی که نسبت به شما عمل بدی انجام داده است و صبر در برابر لذت ها و امثال آن. (شرح نووی بر مسلم: 165/17).

مدعین نبوت :

در مورد اینکه بعد از محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم چه تعداد اشخاص ادعای نبوت

کرده اند؟ معلومات دقیق در دست نیست، ولی در حدیث صحیحی پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَبْعَثَ دَجَالُونَ كَذَابُونَ قَرِيبًا مِنْ ثَلَاثِينَ كُلَّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ» بخاری (3609). یعنی: «قیامت بر پا نمی شود مگر اینکه دجال های کذابی حدود سی نفر که همه آنان ادعای نبوت میکنند، ظاهر شوند» و در سنن ابوداود و ترمذی از ثوبان روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «وَإِنَّهُ سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي كَذَابُونَ ثَلَاثُونَ كُلَّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» سنن أبي داود (4252). یعنی: «همانا در امت من سی نفر مدعی نبوت دروغین ظاهر می شوند و هر یک از آنان گمان می کند پیامبر خدا است در حالی که من خاتم انبیاء هستم و پیامبری بعد از من نخواهد آمد». و اولین نفری که ادعای پیامبری نمود، مسیلمه ی کذاب بود که بعدها توسط مسلمین کشته شد.

پیامبران دروغین در صدر اسلام :

در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم اشخاصی قد علم کردند، و خود را مدعیان نبوت اعلام داشتند. در این میان تعداد کمی از این افراد توانستند برای خود پیروانی، پیدا نمایند.

از معروفترین و مشهورترین این اشخاص میتوان از: مسیلمه بن ثمامه نام برد که در تبلیغات خویش، خود را شریک پیامبر در امر نبوت میدانست، و اسود عنسی و طلحه بن خویلد و... که هر یک در منطقه ای دعوا نبوت می کردند.

مسیلمه بن ثمامه :

مسیلمه بن ثمامه که با کنیه ابا ثمامه نیز شهرت داشت. (1) در یکی از روزها با تعداد از پیروان خویش نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفتند. او در ملاقات با رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: (2) اگر امور را چنان قرار دهی که پس از تو، امور از آن من باشد، (من به اصطلاح جانشین شما باشم) از تو پیروی خواهم کرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم به او رو کرد در حالی که در دستش شاخه ای از نخل بود، فرمود: «اگر از من چنین چیزی که در دست من است را درخواست کنی، به تو نخواهم داد، در کار خود با آنچه خدا برایت در نظر گرفته دشمنی مکن و اگر رویگردان شوی خداوند دنبالهات را خواهد برید. و من تو را همان می بینم که در خواب دیدیم (3)» او بعد از این مباحثه با رسول الله صلی الله علیه وسلم به سوی قبیله خویش برگشت، و بعد از مواصلت نزد قبیله خویش، یکباره ادعای نبوت را کرد و گفت که با پیامبر اسلام در نبوت شریک است (4). قابل تذکر است که او نبوت پیامبر اسلام را رد نکرد ولی خود را مانند او پیامبر می دانست و می گفت من و محمد در امر نبوت شریک هستیم. سیرت نویسان می نویسند که بعد از سپری شدن مدتی که مسیلمه توانست عده ای را گرد خود جمع کند به پیامبر نامه ای به محتوی ذیل نوشت:

«از مسیلمه پیامبر خداوند به محمد پیامبر خدا، درود بر تو! اما بعد، همانا که من با تو در امر (نبوت) شریک هستم و نیمی از زمین از آن ماست و نیمی از قریش، اما قریش تجاوز میکنند».

زمانیکه نامه به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید بعد از مطالعه نامه شان، نامه را به مضمون ذیل عنوانی او گسیل داشت:

«از سوی محمد پیامبر خداوند به مسیلمه دروغگوی، درود بر کسی که از راه رستگاری

پیروی کند. اما بعد، زمین از آن خداوند است که به هرکس از بندگان که بخواهد، به ارث می‌رساند و سرانجام از آن پرهیزکاران است. «(5)، (6).
مؤرخین مینویسند که پیامبر صلی الله علیه وسلم شخصی را بنام «حبيب بن زهد» را به سوی مسیلمه گسیل داشت.

مسیلمه به فرستاده رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: شهادت می‌دهد که محمد رسول و فرستاده خدا است؟ حبيب گفت: بله. مسیلمه گفت: شهادت می‌دهی که من رسول خداوند هستم. حبيب گفت: من کر و لال هستم. این کلام چندین بار رد و بدل شد تا این که مسیلمه اعضاي او را یک به یک برید و او شهید شد. (7)

در روایت دیگری آمده است: مسیلمه کذاب دو تن از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را گرفت و به یکی از آن دو گفت: آیا شهادت می‌دهی که محمد رسول الله است؟ گفت: آری. باز پرسید: آیا به رسالت من هم شهادت می‌دهی؟ گفت: آری. پس او را آزاد کرد.

سپس دومی را خواست و گفت: آیا به رسالت محمد شهادت می‌دهی؟ گفت: آری. سپس پرسید آیا به رسالت من هم شهادت می‌دهی؟ جواب داد: من گنگ و لالم... و او شهید شد. مسیلمه بعد از مرگ پیامبر ادعا کرد که با نبودن پیامبر اسلام، او تنها پیامبر موجود است و مردم باید از او اطاعت و حمایت کنند (8)

در نهایت، خلیفه اول وقتی خطر مسیلمه را جدی دید چندین سپاه را برای جنگ با او بسیج کرد و چندین درگیری کوچک و بزرگ در میان آنان شکل گرفت که در نهایت سپاه اسلام به فرماندهی خالد بن ولید در جنگی سخت پیروز شد و مسیلمه نیز در همان جنگ کشته شد (9)

پاورقی :

- (1) زرکلی، خیر الدین، الأعلام (قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین)، جلد 7، صفحه 226، دار العلم للملایین، بیروت، چاپ هشتم، 1989م.
- (2) در برخی از نقل‌ها ذکر شده که او به پیش پیامبر نرفت و دیگران از او نقل قول کردند و پیامبر نیز جواب داد؛ الأعلام، ج 7، ص 226.
- (3) بخاری، محمد بن إسماعیل، صحیح البخاری، محقق: الناصر، محمد زهیر بن ناصر، ج 4، ص 203، دار طوق النجاة، چاپ اول، 1422ق.
- (4) مقریزی، تقي الدين، إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع، ج 14، ص 229، دار الكتب العلمية، بیروت، چاپ اول، 1420ق.
- (5) اعراف، 128: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»
- (6) طبري، محمد بن جرير، تاريخ الأمم و الملوك، تحقيق: محمد أبو الفضل ابراهيم، ج 3، ص 146، دار التراث، بیروت، چاپ دوم، 1387ق.
- (7) عبد البر، يوسف بن عبد الله، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، تحقيق: جايوى، على محمد، ج 1، ص 320، دار الجليل، بیروت، چاپ اول، 1412 ق؛ ابن اثير جزري، عز الدين أبو الحسن، أسد الغابة في معرفة الصحابة، جلد 1، صفحه 443، دار الفكر، بیروت، 1409ق.
- (8) البداية و النهاية، جلد 6، صفحه 341.

(9) ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد، تاريخ ابن خلدون (ديوان المبتدأ و الخبر فى تاريخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوى الشأن الأكبر)، تحقيق: خليل شحادة، ج 2، ص 502، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، 1408ق.

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سُورَةُ الْهُمَزَةِ
30

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 9 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره «الهُمَزَة» نام دارد زیرا الله عزوجل آن را با آیه: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» آغاز کرده است.

باید گفت که: این سوره پس از سوره‌ی قیامت نازل شده. همزه: کسی است که غیبت و عیبجویی مردم را نموده و با سخن، یا با فعل، یا با اشاره به آنان طعنه میزند.

مناسبت سوره الهمزة با سوره (العصر):

در سوره «والعصر» از جنس انسان سخن گفت که الله عزوجل بیان کرده است که: انسان در خسران و هلاکت است. و نیز این سوره احوال انسان زیانبار را - که گرد آورنده‌ی ثروت است و از دین خبر ندارد -، نیز به بیان گرفته است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الهمزة:

«سوره الهمزة» از جمله سوره های مکی بوده، دارای (1) رکوع، و (9) نه آیات، و (33) سی و سه کلمه، و (135) یکصد و سی و پنج حرف، و (46) نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

اسباب نزول سوره الهمزة:

ابن ابو حاتم محدث مشهور جهان اسلام از عثمان بن عمر روایت کرده است: ما همواره میشنیدیم که آیه «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» در باره ابي بن خلف نازل شده است. و از سدی روایت میکند: این آیه در باره اخنس بن شریق نازل شده است. اخنس بن شریق بن عمرو ثقفی، یکی از بزرگان و اشخاص صاحب نفوذ شهر مکه بود. که در مکه و قبل از هجرت به اقداماتی نه چندان خشونت‌آمیز علیه پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم دست یازید است.

اخنس از جمله سران قریش بود که نزد ابوطالب رفت و با وساطت او، به پیامبر صلی الله علیه و سلم پیشنهاد هایی دادند که اخنس در آنجا گفت: «ما و خدایان ما را رها کن، ما نیز تو و پروردگارت را رها میکنیم»

اخنس بعد از هجرت و در جنگ بدر، به دلیل رهایی اموال از دست مسلمانان، جنگ را ترک کرده و برخی قبائل نیز از او پیروی کردند، اما او در جنگ احد در سپاه کفار بوده و فرزندش نیز در همان جنگ کشته شد. در نهایت اخنس، با فتح مکه مسلمان شده و از «مؤلفه قلوبهم» قرار گرفته و حتی در جنگ حنین نیز در کنار مسلمانان حضور یافت. اخنس در سال‌های ابتدایی خلافت حضرت عمر، درگذشت. (بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق، زکار، سهیل، زرکلی، ریاض، ج 1، ص 231، دار الفکر، بیروت، چاپ اول، 1417ق).

ابن جریر از مردی از اهل رقه روایت می کند: این آیه در باره جمیل بن عامر جمحی

نازل شده.

ابن منذر روایت کرده است: هرگاه امیه بن خلف پیامبر صلی الله علیه وسلم را می دید طعنه می زد و عیب جوی می کرد پس «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» تا آخر سوره نازل شد. ابو حیان الأندلسی مفسر تفسیر البحر المحیط مینویسد: این سوره ممکن است در باره ای یکی از افراد زیر نازل شده باشد که عبارتند از: اخنس بن شریق، عاص بن وائل، جمیل بن معمر، ولید بن مغیره، امیه بن خلف. و شکی نیست که این سوره برای هر کسی که این اوصاف را دارد، عام است.

پیش درآمد سوره هُمَزَه:

در این سوره مبارکه نسبت به سه گناه سنگین، و عید عذاب شدید، و سپس شدت آن عذاب بیان می گردد، و آن سه گناه عبارتند از: «همز، لمز و جمع مال» همزه و لمزه برای چندی معنی به کار می روند، آنچه را که اکثر مفسرین فرموده اند، این است که همز به معنای غیبت یعنی پشت سر کسی عیب او بیان گردد، و لمز به معنای عار دادن و طعنه زدن به کسی در پیش رویش، این هر دو گناه سنگینی هستند، و عیدهای غیبت در قرآن عظیم الشان و احادیث نبوی به بیان گرفته شده است، علت آن می تواند این باشد که در اشتغال به این گناه هیچ مانعی وجود ندارد، هر کسی که به آن مشغول گردد، لجام گسیخته می رود، بنابر این، گناه به تدریج بزرگ شده اضافه می گردد، برخلاف گفتار روبه روی، که طرف مقابل برای دفاع آماده می باشد، لذا در گناه امتداد نخواهد آمد، علاوه بر این، ذکر عیب کسی پشت سرش از آن جهت هم ظلم بزرگی است که او متوجه نیست که بر او چه تهمات های وارد می شود تا او بتواند از خود دفاع کند، و از جهت دیگر لمز شدیدتر است، بد گفتن کسی در جلوی تو هین و تذلیل نسبت به اوست، و اذیت و آزار رسانی اشد است، بنابر این، عذاب آن نیز اشد خواهد شد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «شرار عباد الله تعالی المشاءون بالانميمة المفرقون بین الاحبة الباغون البراء العنت» یعنی بدترین بندگان الله کسانی هستند که سخن چینی می کنند، و در میان دوستان تفرقه می اندازند، و در پی جستجوی عیب بی گناهان قرار می گیرند، سومین خصلت که بر آن و عید عذاب در این سوره بیان گردیده است، همانا حرص مال و محبت با آن است، و آن را الله متعال در آیه چنین تعبیر فرموده است، که در اثر حرص مال و محبت به آن، آن را بار بار می شمارد، قابل تذکر است که مطابق نصوص شرعی جمع کردن مال بصورت مطلق امر ناجائز و گناهی نیست، بنابراین، مراد از جمع کردن، آن است که در آن حقوق واجب آن ادا نگردند، یا هدف از جمع کردن فخر و تفاخر باشد، یا در محبت آن چنان انسان غرق گردد که وی را از ضروریات دین غفلت سازد.

درس ها و عبرت های سوره همزه:

- 1- این سوره بیانگر عقیده بعث و جزا هست.
- 2- در این سوره تاکید بر اجتناب و دوری از غیبت و عیب جویی بعمل آمده است.
- 3- در این سوره برای هر غیبت کننده و عیب جو و بخیل شدت عذاب جهنم بیان گردیده است.

محتوای و فضیلت سوره همزه:

در این سوره از کسانی بحث بعمل آمده است که: تمام توجه نیرو و قوت خویش را متوجه

جمع اوری مال می نمایند، اونه تنها در حب مال همه اهتمام خویش را بخرچ میدهد، بلکه تمام ارزشهای وجودی انسان را در آن خلاصه می کنند، سپس نسبت به کسانی که دستشان از آن خالی است به دیده حقارت می نگرند و آنها را به باد استهزای گیرند. و در پایان سوره از سرنوشت دردناک آنها سخن می گوید که چگونه به صورت حقارت آمیزی در دوزخ پرتاب می شوند، و آتش سوزان جهنم قبل از هر چیز بر قلب آنها مسلط می گردد، و روح و جان آنها را به آتش می کشد.

پیام های عمده سوره همزه :

- 1- یکی از آفات و خطرات ثروت اندوزی، تحقیر دیگران است. «همزة لمزة... جمع مالاً و عدده»
- 2- مسائل اخلاقی جزء دین است و انسان مؤمن، باید زبان و چشم خود را در کنترل خود داشته باشد. «ویل لكل همزة لمزة»
- 3- مراقب باشیم فریب مال و متاع دنیا، مقام و منصب دنیا را نخورد و مغرور نشود. «یحسب ان ماله اخذه»
- 4- آنان که به جای انفاق مال، در فکر جمع و احتکار اموال هستند، منتظر عذاب خرد کننده قیامت باشند. «جمع مالاً و عدده... لينبذن في الحطمة»
- 5- نیش زبان و طعنه زدن، از گناهان کبیره است، زیرا درباره آن وعده عذاب آمده است. «ویل لكل همزة لمزة... لينبذن في الحطمة»
- 6- آتشی که خدا بیفزورد، نه فقط بر جسم، بلکه بر جان و دل مجرمان نفوذ می کند. «نار الله الموقدة التي تطلع على الافئدة»
- 7- فکر بشر از درک حقایق دوزخ و بهشت عاجز است. «و ما ادراك ما الحطمة»
- 8- ستون های بلند آتش، راه فرار را بر دوزخیان می بندد. «إنها علیم مؤصدة» «فی عمد ممددة»

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الْهُمَزِ

جزء

30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ﴿١﴾ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ ﴿٢﴾ يُحْسِبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ﴿٣﴾
كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ﴿٤﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ ﴿٥﴾ نَارُ اللَّهِ الْمَوْقُودَةُ ﴿٦﴾ الَّتِي
تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ ﴿٧﴾ إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ ﴿٨﴾ فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ ﴿٩﴾

ترجمه موجز:

«وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» ﴿١﴾ (وای بر هر عیب جوی غیبت‌کننده‌ای)
«الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ» ﴿٢﴾ (همان) کسی که مال فراوانی گرد آورد و شمارش کرد
«يُحْسِبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» ﴿٣﴾ (گمان می‌کند که مالش او را جاودانه می‌سازد، گمان می‌کند که
مالش همراهیش خواهد بود)
«كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ» ﴿٤﴾ (هرگز چنین نیست (که او گمان می‌کند) مسلماً در «حطمه»
انداخته خواهد شد)
«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ» ﴿٥﴾ (و تو چه دانی «حطمه» چیست؟!)
«نَارُ اللَّهِ الْمَوْقُودَةُ» ﴿٦﴾ (آتش برافروخته الهی است)
«الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» ﴿٧﴾ (آتشی) که بر دل‌ها چیره گردد (و بسوزاند).
«إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ» ﴿٨﴾ (بی‌گمان آن (آتش) بر آن‌ها فرو بسته و ازهر سو آن‌ها را
محاصره کرده است)
«فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ» ﴿٩﴾ (در ستون‌های بلند (کشیده شده) است).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَيْلٌ»: وای! وا ویلا! ننگ و عذاب شدید، رسوایی و بدبختی، نابودی، نشان پشیمانی و پشیمانی.

«لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ»: همزه: غیبت‌کننده و ناسزاگو. بدگو، عیبجو، (قلم/۱۱، همّاز].
«لمزة»: عیب جو که معمولاً برای تحقیر مردم عیب جویی می‌کند. عیبجو، (حجرت/۱۱]،
«همزه ولمزه»، از حیث معنا، همچون دو کلمه مترادف اند. لمزه، عیبجوی نهانی و با
اشاره‌ی چشم و ابرو و سر و... این عباس می‌گوید: همزه غیبت‌کننده و لمزه، نکوهش
کننده و طعنه زن (پشت سر و پیشروی).

«مالاً»: ثروت و دارایی فراوان. عدده: بارها آن ثروت را برشمرد و حساب کرد؛ چون
از شمردنش لذت می‌برد و...

«اخلده»: او را ماندگار کرده است، به او جاودانگی داده است. «لنبدن» (نبد): حتما
انداخته می‌شود، بی‌تردید پرت می‌شود.

«الحطمة»: بسیار خردکننده، دوزخ. به انسان پرخور حطمه می‌گویند؛ چون شکمش به
دوزخ تشبیه شده است.

«الموقدة» (وقد): افروخته شده، شعله‌ور. تطلع: چیره می‌شود و مسلط می‌گردد، فرا
می‌گیرد. «الافئدة»: جمع فؤاد، دلها. «موصدة» (وصد): سرپوشیده، فراگیر، چیره و
مستولی، در بسته و بدون منفذ (بلد/۲۰]. «عمد»: جمع عماد: ستونها. «ممددة»: دراز

و کشیده. (فرقان)

معنای اجمالی سوره :

الله سبحانه و تعالی در این سوره به هر غیبت کننده عیب جو و عده رفتن به جهنم را می دهد. هکذا در این سوره صفتی از صفات این غیبت کننده عیب جو را بیان می کند که آن جمع کردن مال و شماریدن آن است در حالی که هیچ علاقه ای به انفاق کردن آن در راه خیر و صلح رحم ندارد. و گمان میکند که اموالش او را در این دنیا جاودان خواهد کرد و هرگز نخواهد مرد در نتیجه برای به دست آوردن اموال بیشتر تلاش بیشتری میکند تا جایی که به این نتیجه می رسد که سبب طولانی شدن عمرش در جمع اموال و سرمایه بیشتر است در حالی که نمی داند این بخل و خسیسی است که از عمر می کاهد و باعث نابودی دنیا و آخرت وی می شود ولی بر عکس عطا و بخشش عمر را طولانی تر می کند.

سپس الله عزوجل میفرماید: «كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ﴿٤﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ»: برای بزرگ نشان دادن آن و ایجاد ترس و وحشت سپس در شرح حطمه میفرماید: «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ» آتشی که هیزم آن مردم و سنگ هاست و به سبب شدید بودن «تَطَّلُعُ عَلِي الْأَفْنِدَةِ» یعنی از جسم به قلب نفوذ می کند و با وجود چنین حرارت شدیدی آنها در آن زندانی هستند و از بیرون رفتن از آن نا امید.

و به همین دلیل است که بعد این آیه می فرماید: «إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ» یعنی بسته اند «فِي عَمَدٍ» از پشت درها کشیده شده اند در نتیجه نمی توانند از آن خارج شوند. او در آیه دیگر در قرآن عظیم الشان میفرماید: (هر گاه بخواهند از (شدت) اندوه از آنجا خارج شوند، به آن باز گردانده می شوند) (سوره حج: 22) «كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا».

تفسیر سوره:

«وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ»(1):

(وای بر هر اشاره گر عیبجویی» یعنی: وای بر هر غیبت کننده و طعنه زننده.
سوره «همزه» با یک «وای» شروع شده است: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ. هُمَزَةٌ وَ لُّمَزَةٌ»
چه کسی است؟

«همزه» وزن مبالغه است در اصل این لغت به معنای شکستن است. شخص غیبت کننده، شخص غایب را با حرف ها و نیشهای کلامش می شکند، و همزه به کسی گفته میشود که در پشت سر مردم غیبت می کند و «لمزه» به شخصی اطلاق میشود که در پیش رو عیب جویی و با چشمک آبرو، با سر و اشاره کسی را مورد تحقیر و توهین قرار میدهد. در این سوره الله تعالی با لحن تهدید و آیدبن مغیره و اخس را مورد عتاب و ملامت قرار داده است.

همزه یعنی آنهایی که می خواهند دیگران را خورد و کوچک کنند، فرق نمی کند که این عملیه خورد کردن به زبان باشد و یا با رفتار و عمل شان باشد، این تعداد اشخاص ترقی و پیشرفت خویش را در تحقیر، و عیب جوی دیگران جستجو می نماید، و شخصیت دیگران را به اصطلاح ترور می نمایند.

قرآن عظیم الشان درباره همچو اشخاص غیبت گر، میگوید، این کار مثل این است که گوشت مرده را برادرت را خورده باشی! تو شخصیت برادر دینی ات را خورد می کنی تا خودت را بالا ببری. او را بد جلوه می دهی تا خودت خوب جلوه کنی.
در برخی از حالات وضعیت چنین پیش می آید که برخی از انسان ها به تعریف و تمجید

خویش می پردازد، خوب این کاری بدی نیست که کسی از خود تعریف و تمجید کند، ولی هستند انسانهایی که میخواهند در اهانت و پایین آوردن دیگران، موقف و شخصیت خویش را بالا نشان دهد، یعنی در خورد و ذلیل ساختن دیگران میخواهند خود را نیرومند و قوت مند و صاحب قوت نشان دهد.

در حدیث شریف آمده است: «شرار عباد الله تعالی المشاؤون بالنميمة، المفسدون بین الأحبة: بدترین بندگان خدا جل جلاله، سخنچینان برهم زننده رابطه دوستی در میان دوستان و عیبجویان اشخاص پاک و بیگناهاند».

«الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ» (2):

«آنکه مالی گرد آورد و شماره اش کرد» یعنی: که به سبب مال گرد آورده خود دلخوش، سرمست و مغرور است و تصور میکند که به وسیله این مال، بر دیگران فضل و برتری دارد، از این جهت دیگران را کوچک و حقیر می شمارد.

مفسیر کبیر جهان اسلام محمد بن جریر طبری فرموده است: یعنی آمار آن را نگه داشته و آن را در راه الله خرج نمی کند، و حق الله را از آن ادا نمی کند. فقط آن را جمع کرده و به حفظ و نگهداری آن می پردازد. (طبری ۸۹/۳۰).

«لُمَزَةٌ» کسی است؟ «الَّذِي جَمَعَ مَالًا» کسی که تمام سعی و تلاش اش در جمع آوری مال بمصرف میرسد.

«وَعَدَّدَهُ» و اینکه همیشه او را می شمارد. انداختن مال و ثروت را برای مصرف و دادن صدقه جمع نمی کند، بلکه آنرا برای لذت بردن از شمردنش می خواهد. خوش دارد که مردم برایش بگویند، فلان پولدار و سرمایه دار بزرگی است.

«يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» (3):

خیال می کند که مالش او را جاویدان و پاینده خواهد کرد؛ وطوری گمان میکند، که هرگز نمی میرد! و همیشه مالش با او خواهد بود، بناً همیشه دلبسته مال خویش اند، و سرمست مال خویش است، نه فکر مرگ به ذهنش خطور میکند و نه به بعد از مرگ می اندیشد. ولی این را فراموش کرده است که این مال و ثروت اش در قبر جوابگویی اش نخواهد بود، بلکه این اعمال صالح است که صاحب خود را در حیاتی ابدی جاودان میکند، نه مال و ثروت همچنین علم همراه با عمل است که صاحب خود را جاویدان میکند. مفسرین در مورد اینکه شیطان از چه راه توانست آدم و حوا را در بهشت فریب دهد می نویسند:

شیطان دو چیز به آنها گفت. یکی اینکه الله برای این گفته است که به این درخت نزدیک نشوید که «أَنْ تَكُونَا مَلَکَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ.» (سوره اعراف آیه 20) که نخواسته شما ابدی شوید، چون هر که از میوه ای این شجره بخورد عمر جاویدان پیدا می کند و «مَلَكٌ» می شود.

«مَلَكٌ» یعنی کسی که دارای امکانات خاصی است و مثل فرشته «تملک» دارد. می گوید آنها را با همین حرف فریب داد.

این داستان در دو آیه قرآن عظیم الشان آمده که در واقع بیان یک معنی است، در یکی از قول ابلیس میگوید «يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى» (سوره طه آیه 120) (ای آدم، می خواهی تو را به درختی جاودانی راهنمایی کنم که اگر از آن بخوری، تملک و امکاناتی بیایی که هرگز کهنه نشود؟ پس معلوم می شود که بشر دو انگیزه دارد که هیچ موجود دیگری ندارد:

يکي آنکه مي خواهد جاويدان بماند، و ديگر اينکه مي خواهد امکاناتي داشته باشد که هيچ وقت از ميان نرود.

حالا اين سه آيه را از آخر به اول مي خوانيم: «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» انسان گمان ميکند که مال پاينده اش مي دارد، در حالي که آنچه ما را جاويدان ميکند ساختن آخرت است؛ دنبال خير و خدمت رفتن است؛ به نفع بندگان خدا کار کردن است؛ در پي حقيقت بودن است؛ ارزش هاي خدايي پيدا کردن است.

اينهاست که انسان را ابدي مي سازد. «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ» است (سوره كهف آيه 46) (يعني کار هاي نيك پايدار است.) اعمال صالح است که پيش پروردگار بالاترين مقام و منزلت و عالترين پاداش را دارد. آنان که امکانات مادي دارند نبايد مغرور شوند. آنان که امکانات مادي هم ندارند، نبايد مأیوس باشند. زيرادر پيشگاه پروردگار با عظمت، هيچ عمل صالحی محو نمی شود، مکافات ها تضمين شده است.

«كَلَّا لَيُنَبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ» (4) :

«ولي نه» يعني: کار چنان نيست که آن انسان غافل طعنه زن از خود راضي مغرور مي پندارد، بلکه «قطعاً در حطمه افکنده ميشود» يعني: او و مالش بي شبيهه در آتشي افکنده مي شود که همه چيز را در هم ميشکند و خرد و خوار ميکند.

«كَلَّا لَيُنَبَذَنَّ»: «نَبَذَ» يعني افتادن و افکنده شدن.

مثل چيزي که انسان چيزي را در باطله داني مي اندازد، اينها هم همان طور در «حُطَمَةِ» ميافتند.

«حُطَمَةِ»: در لغت هم معني «همزه» است. «حُطَمَةِ» از ريشه ي «حَطَمَ» است و حُطْمٌ يعني در هم شکستن و خورد و پايمال کردن.

اين کلمه در دو جاي در قرآن عظيم الشان استعمال گرديده است، که در هر دو جاي معنای جالبي دارد.

يکي از زبان مورچه هاست، که وقتي حضرت سليمان و سپاهش مي آيد به هم ميگويند که به لانه هاي تان برويد تا «لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ» (سوره نمل 18) مبادا سليمان و لشكريانش پايالتان کنند.

و ديگر راجع به فصل که برگ ها، گل ها و شاخه هاي درختان را «حُطَامٌ» مي کند. يعني باد خزاني و برگ هاي خشک از درختان جدا مي شوند و در حُطَمَةِ افکنده ميشوند.

اينها هم در زندگيشان چون ديگران را ميشکستند و پايمال مي کردند، خودشان هم در حُطَمَةِ، که شکننده و خورد کننده است، خواهند افتاد و خورد خواهند شد.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ» (5) :

«و تو چه داني که حطمه چيست؟» استفهام براي تفخيم، به تعجب افگندن و ترسناک معرفي کردن آتش جهنم است، گويي آتش خردکننده جهنم از مقولاتي است که عقل آن را درک نميکند.

«نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ» (6) :

«آتش افروخته الهي است» يعني: حطمه آتش فروزان الهي است که به فرمان پروردگار با عظمت برافروخته شده است. در حديث شريف آمده است: «آتش را هزار سال روشن کرد تا برافروخت، سپس هزار سال ديگر آن را روشن کرد تا سفيد شد، و بعد از آن هزار سال آن را روشن کرد تا سياه شد.

در هیچ جایی از قرآن عظیم الشان غیر از همین آیه مبارکه آتش جهنم آتش الله خوانده نشده است. نسبت دادن آن در این جا نه تنها هولناکی آن را به نمایش می گذارد، بلکه این مطلب را هم به دست می دهد که الله متعال با چه نگاه تنفر آمیز و غضبناکی به کسانی که به سبب بهره مند شدن از مال و دنیا دچار کبر و غرور می شوند، می بیند که : آتشی را که این گونه کسان در آن انداخته می شوند آتش ویژه ی خود خوانده است. (تفهیم القرآن)

توجه فرماید : ما انسانها زمانیکه بحث از آتش می شود، به فهم ظاهری و بیروانی آن توجه مینماییم ولی از آتش هایی که چه بسا در باطن خود ماست غافلیم.

«الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» (7) :

«آتشی که بر دلها غالب شود» یعنی: حطمه آتشی است که گرمای سوزان آن به دلها راه می یابد و بر دلها غالب شده و آن را می پوشاند. دلها را به یاد آوری مخصوص کرد در حالی که آتش تمام وجود آنان را در می پوشاند، از آن رو که دل لطیف ترین عضو بدن است و با اندک آزاری درد سختی بر آن عارض می شود، یا از آن روی که دل محل و جایگاه مقاصد انحرافی، نیات پلید، اخلاق و منش بد مانند کبر و کوچک شمردن اهل فضل است.

مفسر مشهور شیخ قرطبی فرموده است از این جهت «افئده» را مخصوصاً ذکر کرده است که وقتی درد و الم به قلب برسد، انسان می میرد. پس آنها در حالت مرگ قرار می گیرند. اما همان طور که خدا فرموده است: «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى». پس آنان زنده هستند اما در حال مرگ قرار دارند.

«إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ» (8) :

«همانا آن آتش بر آنان تنگاتنگ محیط است» یعنی: آتش از همه سو بر دوزخیان فراگیر و درهای آن تماماً بر رویشان بسته است پس آنان از همه جهت در تنگنای آن قرار دارند و از آن بیرون آمده نمیتوانند.

«فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ» (9) :

«در ستونهایی بالا بلند» یعنی: آنان در احاطه ستونهایی بلند و محکم قرار گرفته اند تا هرگز از آن بیرون نیابند. و راه فراری ندارند. طولانی بودن ستون ها نشان می دهد که برای مدتی بی پایان در آنجا خواهند ماند.

مفسرین میگویند: «درها بر روی شان مسدود گردیده، و ستون اساسی آن که از آهن است توسط میخ ها محکم گردانیده شده که امکان فرار از آن غیر ممکن است «مُؤَصَّدَةٌ» یعنی چیزی که از آن امکان جدایی نیست.

آیا مال اندوزی در اسلام حرام است؟

قابل تذکر است که دین مقدس اسلام مطلقاً اندوختن و انباشته کردن مال و دارائی را حرام نکرده، و تنها هشدار شدیدی به صاحب مال اندوخته شده وارد شده است، ولی اگر زکات مالش را پرداخت نماید، سرزنجی متوجه صاحب مال نیست هرچند که اموال زیادی را از راه حلال اندوخته و ذخیره کرده باشد.

پروردگار با عظمت ما درباره کسانی که زکات اموالشان را نمیدهند، میفرماید: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (سوره توبه 34). یعنی: کسانی که طلا و نقره را اندوخته می کنند و آن را در راه خدا خرج نمی نمایند،

آنان را به عذاب بس بزرگ و بسیار دردناکی مژده بده.
ابو داود از ام سلمه رضي الله عنها روایت کرده که پیامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: «مَا بَلَغَ أَنْ تُؤَدِّيَ زَكَاتَهُ فَرَكِي فَلَيْسَ بِكَزْرٍ» أبو داود (1564). یعنی: «هرکس اموالش به حد نصاب زکات برسد و زکاتش را بدهد، پس کنز نیست».

کنز: هر چیزی است که بر روی هم جمع آوری و ذخیره شود، ثروت اندوزی.
امام مالک در الموطأ (595) از عبدالله بن دینار روایت کرده که او گفت: «سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ وَهُوَ يَسْأَلُ عَنِ الْكَنْزِ مَا هُوَ فَقَالَ هُوَ الْمَالُ الَّذِي لَا تُؤَدِّي مِنْهُ الزَّكَاةَ».
یعنی: «شنیدم که از عبدالله بن عمر درباره کنز سوال شد که چیست؟ او گفت: مالی است که زکات آن پرداخت نشده باشد».

و امام بخاری از خالد بن اسلم روایت کرده که گفت: «حَرَجْنَا مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، فَقَالَ أَعْرَابِي: أَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ، وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» [التوبة: 34] قَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «مَنْ كَنَزَهَا، فَلَمْ يُوَدِّ زَكَاتَهَا فَوَيْلٌ لَهُ، إِنَّمَا كَانَ هَذَا قَبْلَ أَنْ تُنَزَلَ الزَّكَاةُ، فَلَمَّا أَنْزَلَتْ جَعَلَهَا اللَّهُ طَهْرًا لِلْأَمْوَالِ».
بخاری (1404).

یعنی: همراه عبد الله بن عمر رضي الله عنه بیرون رفتیم، یک نفر اعرابی به وی گفت: درباره این آیه برایم بگو: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ، وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، ابن عمر رضي الله عنه گفت: هرکس طلا و نقره اندوخته کند و زکاتش را ندهد، پس وای بر او، و این مربوط به زمانی بود که زکات فرض نشده بود، وقتی زکات فرض شد خداوند آنرا (یعنی زکات را) مایه پاکی اموال قرار داد».

و عبدالرزاق در «المصنف» (7141) از عبید الله بن عمر از نافع از ابن عمر روایت کرده که گفت: «ما أدي زكاته فليس بكنز وإن كان تحت سبع أرضين، وما كان ظاهراً لا يؤدي زكاته فهو كنز». یعنی: «آنچه زکاتش پرداخت شده باشد جزو کنز محسوب نمی شود حتی اگر زیر هفت زمین (ذخیره و پنهان شده) باشد، و آنچه ظاهر است ولی زکاتش پرداخت نشده باشد، جزو کنز است».

خلاصه اینکه: آنچه حرام و مورد هشدار است، کنزی است (یعنی مال انباشته شده ای است) که زکاتش تادیه نشود، ولی مالی که به حد نصاب نرسیده و یا به نصاب رسیده و زکاتش ادا شده باشد؛ بعنوان کنز تلقی نخواهد شد، و اسلام اندوختن مال را حرام نکرده بلکه نپرداختن زکاتش را تحریم نموده است.

غیبت و کفاره آن :

غیبت کردن از گناهان کبیره در شرعیت اسلامی بود و شخص غیبت کننده نزد خداوند متعال معاقب خواهد شد، و خطیر بودن این گناه به دو علت است:

1- این گناه تعدی به حق الناس است بنابراین خطر آن زیاد بوده چرا که نوعی ظلم به مردم است.

2- غیبت کردن برای بیشتر مردم سهل و آسان است مگر برای کسی که خداوند متعال به وی رحم کرده باشد، در حالیکه این گناه نزد خداوند بزرگ و مبعوض است.

از اینرو مسلمان باید مواظب این آفت زبان باشد و خود را از گناه بزرگ آن نجات دهد، و عادت کردن زبان به غیبت مسلمانان تنها باعث فزونی بار گناهان غیبت کننده خواهد شد و برآستی جبران آنهمه گناه که قسمتی از آن حق الناس است سخت و دشوار است.

اما در مورد کفاره ای غیبت لازمست که به بعضی از نکات مهم توجه کرد:

اولاً: کفاره ای غیبت، دعای خیر کردن و طلب آمرزش و استغفار از خدا برای کسیست

که غیبت او شده است.

دوماً: باید دانست که دعا و استغفار برای غیبت شونده بعنوان کفاره ای غیبت او به تنهایی کافی نیست، زیرا اصل بر این است که گناهان جز با توبه صادقانه و پشیمانی قلبی و عدم بازگشت به آن گناه پاک نمی شود، بعد از آن امید است که خداوند متعال توبه اش را بپذیرد و گناهش را ببخشد و وی را عفو نماید.

اما پایمال کردن حق الناس، جز با طلب عفو و بخشش از کسی که به وی تجاوز و ظلم شده است، و سرانجام عفو و بخشش از طرف او پاک نخواهد شد، دلیل آن حدیث صحیحی از پیامبر صلی الله علیه وسلم است که می فرماید: «مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلَمَةٌ لِأَخِيهِ مِنْ عَرْضِهِ أَوْ شَيْءٍ فَلْيَتَحَلَّلْهُ مِنْهُ الْيَوْمَ قَبْلَ أَنْ لَا يَكُونَ دِينَارٌ وَلَا يَرْهَمُ، إِنْ كَانَ لَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ أَخَذَ مِنْهُ بِقَدْرِ مَظْلَمَتِهِ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ أَخَذَ مِنْ سَيِّئَاتِ صَاحِبِهِ فَحُمِلَ عَلَيْهِ». بخاری (2449). یعنی: «هرکس به برادرش ظلم کرده خواه از جهت ناموس یا غیر آن، همین امروز از او طلب بخشش کند قبل از آنکه روزی فرا رسد که دینار و درهم در آن روز پذیرفته نمی شوند، اگر عمل صالح داشته باشد به اندازه ظلمی که کرده از آن برداشته میشود و اگر کار نیک و حسنه ای نداشته باشد از گناهان شخص مظلوم برداشته میشود و بر گناهان او اضافه میشود».

که در این حدیث طلب بخشش از مردم و جبران ظلم وارد شده بر آنها قبل از وفاتشان شده است، چرا که در روز قیامت جبران مظالم با حسنات و سیئات خواهد بود نه درهم و دینار و برآستی که این خسارتمندی واقعی است.

سوماً: پس کسی که می خواهد نفس خود را از گناه غیبت مبرا و خلاص کند باید در طلب بخشش خواستن از کسی که غیبتش را کرده است سعی و تلاش جدی کند، یعنی از او طلب عفو و گذشت کند، و با سخنانی نرم و نیک از وی معذرت خواهی کند و تا می تواند در این راه دریغ نورزد، حتی اگر شده و لازم شد برای وی هدایای با ارزشی بخرد تا دل وی را بدست آورد، و علماً تمامی این موارد را جهت بدست آوردن رضایت جانب مقابل جایز دانسته اند.

اما بسیاری از سلف صالح و اهل علم و فقها چنین رأی داده اند که اگر طلب بخشش در امر غیبت مفسده بزرگی به دنبال داشته باشد؛ مثلاً موجب بر افروخته شدن خشم طرف شود، و موجب قطع صلح یا رحم گردد، قلبها را آکنده از دشمنی و کینه نماید، در اینصورت اکثر اهل علم بر ترک طلب بخشش از وی رخصت داده اند و گفته اند که در این شرایط نیازی نیست که نزد غیبت شونده رفت و از وی بخشش خواست، و امید دارند که دعا کردن برای او (یعنی دعا برای کسی که غیبت وی شده است) و طلب آمرزش و استغفار برای وی نزد خداوند متعال بعنوان کفاره ای غیبت کفایت کند.

البته بعضی دیگر از اهل علم گفته اند که گناه غیبت جز با توبه و طلب بخشش از کسی که غیبت وی شده است، پاک نمی شود و کفاره ای ندارد و دعا و استغفار برای وی نمی تواند گناه غیبت را پاک کند، البته همین دسته از علما فرموده اند که اگر غیبت شونده غایب باشد و یا فوت کرده باشد، در اینحالت دعا کردن برای او و استغفار برای وی جایز است.

خلاصه اینکه طلب آمرزش از خدا برای کسی که غیبت وی شده است عذری اضطراری است که در وقت ضرورت صورت می گیرد و شریعت اسلام حالت ضرورت را برای زدودن مفسد و جلب مصالح در نظر می گیرد.

و لذا با توجه به مطالب فوق الذکر؛ اشتباه و تصور غلط کسانی روشن می شود که در غیبت کردن عمدی مسلمانان تساهل می کنند به این امید که استغفار و دعا برای او نزد خداوند جهت کفاره ای غیبتش و پاک شدن گناه آن کافیهست! در حالیکه نمی دانند آنها از چند جهت این تصور آنها اشتباه است:

- 1- آنها فراموش کرده اند که شرط توبه اساسی، ندامت و صداقت در توبه و پشیمانی به سوی خداوند متعال است، و بسیاری از مردم موفق به تحقق این شرط نمی شوند.
- 2- همانا اصل حقیقی در جبران حق الناس، سعی و تلاش جهت طلب بخشش از آنهاست، و اگر به فرض، خبر دادن به او (یعنی کسی که غیبتش شده است) موجب مفسده ای بزرگتری شود، در این حالت - بجای حلالیت جستن از او - به استغفار و دعا کردن برای او کفایت می شود و گرنه اصل بر اینست که نزد کسی که بر وی ظلم شده است رفت تا از او طلب گذشت شود.
- 3- اگر غیبت شونده توسط شخصی دیگر با خبر شود که غیبت وی را کرده اند، در این صورت بر غیبت کننده لازمست تا مستقیماً نزد او برود و از وی بخشش بخواهد، تا شاید ناراحتی و آزار قلب غیبت شونده تمام شود و گذشت کند، و اگر گذشت نکند در اینصورت است که راهی جز استغفار و دعا کردن برای او (برای خلاص شدن از گناه این غیبت) وجود ندارد.

چهارم: در مورد شیوه و لفظ دعا و استغفار برای غیبت شونده باید گفت که دعا کردن برای او بایستی همراه با ذکر اسم او باشد و علاوه بر آن باید خود را نیز داخل دعا نمود، مثلاً گفت: «اللهم اغفر لي ولفلان: بارالها! بر من و فلانی» (کسی که غیبت او را کرده ای) بیامرزش.

اللهم تجاوز عنا و عنه: بارالها! از گناه ما و او درگذر.

و باید سعی نمود این دعا را در اوقات اجابت دعا و با صدق و خلوص نیت خوانده شود و از تکرار آن خسته نشود.

پنجم: لازمست اشاره شود که هدف از دعا و استغفار در حقیقت دفع عمل زشت و مقابله با آن بوسیله ی حسنات است و لذا برای رسیدن به این هدف (دفع اثر عمل زشت و گناه آن) لازم نیست که حتماً از دعا و استغفار برای مظلوم استفاده شود و عمل دیگری برای این هدف انجام نگیرد، بلکه می توان هر نوع عمل صالح دیگری انجام داد و ثوابش را به غیبت شونده اهدا نمود؛ مانند صدقه دادن بجای وی و یا کمک کردن به او، و همراهی با وی در هنگام محنت و سختی هایش و غیره، که این اعمال جایگزین ادیتی می شود که بر وی وارد شده است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می گوید: «حق مظلوم تنها با توبه کردن ساقط نمی شود، و این حق است، و فرقی در این مورد بین کسی که به ناحق دیگری را به قتل می رساند با کسی که ظلم دیگری را بر او وارد می کند نیست، پس آنکس که از ظلم توبه کند حق مظلوم تنها با این توبه ساقط نمی شود، اما برای کامل کردن توبه اش باید برایش جبران کند؛ با همان چیزی که توسط آن بر او ظلم کرده، و اگر در دنیا آن (بدی و ظلم را) جبران نکند بایستی که در آخرت جبران کند، پس بر ظالم توبه کار لازمست که حسنات زیادی را انجام دهد، تا اگر مظلومین حقوقشان را (در آخرت از او) بازگرفتند مفلس باقی نماند، با این وجود هرگاه خدا خواست که حق مظلوم را خودش جبران کند از فضل و لطف او بدور نیست، همانطور که اگر بخواهد هرگناه غیر شرکی را برای آنکس که بخواهد می بخشد... در حدیث ترمذی که آنرا صحیح یا حسن دانسته آمده: «إذا كان

يوم القيامة فإن الله يجمع الخلائق في صعيد واحد، يسمعهم الداعي وينفذهم البصر، ثم يناديهم بصوت يسمعه من بعد كما يسمعه من قرب، أنا الملك، أنا الديان، لا ينبغي لأحد من أهل النار أن يدخل النار وله عند أحد من أهل الجنة حق حتى أقصه منه، ولا ينبغي لأحد من أهل الجنة أن يدخل الجنة ولأحد من أهل النار عنده حق حتى أقصه منه». يعني: هرگاه روز قیامت رسید خداوند متعال همه خلائق را در سرزمین واحدی جمع می کند، دعوتگري همه آنها را می شنوند سپس آنها را با صدایی ندا می دهد که از دور نزدیک همه می شنوند، و خداوند می گوید: من فرمانروا هستم، من دیان (قضاوت کننده) هستم، شایسته نیست هیچیک از اهل جهنم وارد دوزخ شود درحالیکه او نزد یکی از اهل بهشت حقی دارد تا آنکه آن حق را از او بستانند، و برای هیچیک از اهل بهشت شایسته نیست که وارد بهشت گردد درحالیکه کسی از اهل جهنم از او حقی دارد تا آنکه حقش را بستانند».

و در صحیح مسلم از حدیث ابو سعید خدری (رض) آمده: «أن أهل الجنة إذا عبروا الصراط وقفوا علي قنطرة بين الجنة والنار، فيقتص لبعضهم من بعض، فإذا هذبوا ونقوا أذن لهم في دخول الجنة». یعنی: هرگاه اهل بهشت از صراط عبور کردند بر پلی بین بهشت و جهنم می ایستند، و بعضی از آنها از دیگران قصاص می گیرند، و هرگاه (از گناه جرمشان) پاک شدند و قصاص گردیدند به آنها اجازه ای داخل شدن به بهشت داده می شود.

و خداوند متعال نیز می فرماید: «وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا». حجرات 12، یعنی: و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند. و غیبت از نوع ظلم تجاوز است. و فرمود: «أَيُّبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْنَاهُ وَإَتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ». یعنی: آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است. که (در این آیه خداوند متعال) غیبت کنندگان را به توبه کردن آگاه می گرداند تا توبه کنند. و این در چیزی است که مظلوم را از جبران آن آگاه می کند، اما اگر او را غیبت کند یا به وی تهمتی بزند ولی مظلوم از آن باخبر نگردد، در اینصورت بعضی از علما گفته اند: از جمله شرط توبه برای ظالم این است که به مظلوم اعلام کند که وی را غیبت کرده و وی را با خبر نماید، و بعضی دیگر گفته اند خبر دادن به او شرط و لازم (حتمی) نیست، و این یکی قول بیشتر علما است، و هر دو قول از امام احمد روایت شده است، اما قول او در این قضیه اینست که ظالم در حق مظلوم حسناتی انجام دهد مانند: دعا کردن و استغفار برای او، و انجام عمل صالح و هدای ثواب آن برای وی که این موارد (بعنوان جبران کننده ی و کفاره) غیبت و تهمت می شود. و حسن بصری گفته: کفاره ی غیبت این است که برای غیبت شونده استغفار کنی». (مجموع الفتاوی) (187-189/18).

خلاصه اینکه قبل از هر چیز انسان مسلمان متقی باید مراقب گفتار و زبان خود باشد و زبان خویش را به بدگویی و غیبت مسلمان مشغول نسازد تا بارگناهانش را زیاد نکند، ولی اگر مرتکب این گناه کبیره گشت قبل از هر چیزی بر او لازمست تا توبه ای صادقانه کند و قلباً از غیبت آن مسلمان احساس ندامت و پشیمانی کند، بعد از آن، اصل بر اینست که اگر امکان داشت نزد غیبت شونده رفته و از او حلالیت بخواهد، و اگر لازم شد به طریقی قلب وی را بدست آورد تا موفق به گذشت وی شود، اما اگر ممکن بود که باخبر

کردن وي از غيبتش موجب شر بزرگتري شود و خشم وي را برانگيزاند و احتمال قطع صله رحم وجود داشت، در اين شرايط بعضي از علما فرموده اند که لازم نيست به او چيزي بگويد بلکه کافيست تا براي او دعاي خير و طلب آمرزش نزد خدا کند و يا براي او اعمال نيك و صدقه کند و ثوابش را براي او اهدا نمايد، و بعضي ديگر از علما فرموده اند تنها راه، همان حلاليت خواستن از وي است مگر آنکه فوت کرده باشد يا غايب باشد که در اينحالت بايد براي او دعا و استغفار کند، ولي رأي بيشتري علما اينست که در اين شرايط لازم نيست تا نزد غيبت شونده برود و وي را باخبر کند، بلکه براي او دعاي خير و استغفار کند، اميد است که کفايت کند و گناهش پاک شود.

سخن چيني:

يکي از آفات زبان که در اخلاق اسلامي از رذائل اخلاقي به شمار مي رود سخن چيني يا نَمَامِي است. سخن چيني غالباً به اين گفته مي شود که سخن کسي را که پشت سر ديگري گفته به وي باز گويد، مثلاً بگويد فلان درباره تو چنين و چنان گفت؟ يا نسبت به تو چنين و چنان کرد.

در حديثي حذيفه رضي الله عنه مي گويد: پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: «سخن چين به بهشت راه ندارد» (فتح الباري 10 / 472).
از پيامبر صلي الله عليه وسلم سؤال شد: «أي الإسلام أفضل؟ فقال الله صلي الله عليه وسلم: مَنْ سَلَّمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَوَدَّه» (متفق عليه) يعني: کدام اسلام بهتر است؟ پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: آنکه مسلمانان از دست و زبان او در امان بمانند.
از صفات مؤمنان نگاه داشتن زبان خود از وارد شدن به نواميس و آبروي ديگران و دوري از بيهوده گويي است. رسول الله صلي الله عليه وسلم فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيصْمِتْ» (متفق عليه). يعني: و کسي که ايمان به خدا و روز آخرت دارد، بايد سخن خوب گويد و يا سکوت اختيار کند.
اما کسي که از زبانش محافظت نمي کند و خبرکسي و سخن کسي را به ديگري باز مي گويد اين امر موجب بزرگتري و اساسي ترين عامل قطع روابط و شعله ور ساختن آتش کينه و عداوت ميان مردم محسوب مي گردد، و خداوند متعال سخن چين را مذمت نموده است، مي فرمايد: «وَلَا تُطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ * هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ» (سوره قلم 10 - 11).
«و از کسي که بسيار سوگند ياد مي کند اطاعت مکن، و از کسي که بسيار عيب جوست و به سخن چيني آمد و رفت مي کند اطاعت مکن».

ابن عباس رضي الله عنه مي گويد: پيامبر صلي الله عليه وسلم از کنار باغي از باغ هاي مدينه عبور مي کردند و آنجا صداي دو نفر را شنيدند که در قبر هاي شان عذاب ميشدند، ايشان فرمودند: «اين دو شخص عذاب مي شوند، البته تعذيب آنان به خاطر گناه بزرگي نيست، سپس فرمودند - آري (گناه آنان بزرگ است) يکي از آنان از ادرار خویش پرهيز نمي کرد، و آن ديگري سخن چيني (دوبهمني) مي کرد» فتح الباري 1 / 317.

وظیفه ما در قبال سخن چين چیست؟

خداوند متعال مي فرمايد: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (اسراء: 36) «(انسان در برابر کارهايي که) چشم و گوش و دل، همه، (و ساير اعضاي ديگر انجام مي دهند) مورد پرس و جوي از آن قرار مي گيرد».
همچنين مي فرمايد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ

فَنُصِبْهُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» (سوره حجرات 6). يعني: اي كساني كه ايمان آورده ايد! اگر شخص فاسقي خبري براي شما بياورد، درباره آن تحقيق كنيد، مبادا به گروهی از روي ناداني آسيب برسانيد و از کرده خود پشيمان شويد!

پس هرگاه فاسقي خبري رسانيد بايد درباره آن خبر تحقيق كرد و به محض شنيدن آن باورش نكرد و اقدام نگردد، چون تحقيق نكردن و بسنده نمودن به شنيدن خبر خطر بزرگي دارد و سبب مي شود تا انسان مرتكب گناه گردد، چون هرگاه خبر او همانند خبر فرد عادل و راستگو پذيرفته شود به موجب ومقتضاي آن حكم مي شود آن گاه جان و مال هايي به ناحق تلف و ضايع مي گردد كه باعث پشيماني و ندامت مي شود، بلكه بايد به هنگام شنيدن خبر فرد فاسق، تحقيق و بررسي كرد؛ پس اگر دلايل و قرينه ها بر صداقت او دلالت داشت به آن عمل شود و مورد تصديق قرار گيرد، و اگر قرينه ها و دلايل بر دروغگو بودن او دلالت مي كرد بايد تكذيب شود.

رعایت هوشیاری در قبال سخن چین:

اگر شخص سخن چین براي کسی اطلاع مي آورد، در حين استماع بايد نکات ذيل جداً در نظر داشته باشد:

- 1- نبايد حرف سخن چین را باور كند و نبايد آنرا تصديق كند.
 - 2- بايد او را نصيحت كند، و از چنين عملي نهي كند.
 - 3- نبايد نسبت به برادر غائبش سوءظن داشته باشد.
 - 4- نبايد به خود اجازه دهد كه حرف سخن چین را بازگويد، و نبايد بگويد فلاني اين چنين گفته است، چون با اين كار، خودش هم سخن چین مي شود.
- نباید هر چیزی را كه شنيد بازگويد، چون پيامبر صلي الله عليه وسلم مي فرمايد: «كفي بالمرء إثماً أن يحدث بكل ما سمع». روايت مسلم (5) و لفظ از اوست.
- يعني: براي گناهكار بودن شخص همين كافي است كه هر چیزی را شنيد بازگويد. اينها، مسائلي است كه اگر انسان با جان و دل بدانها پي ببرد، ديگر مجالي براي سخن چيني ديگران باقي نمي ماند.
- ولي به تاسف بايد گفت كه امروز وضع بالعكس است:

- 1- به سخن چین و غيبت و بدگويي هاي غيبت كننده در مورد شخص مسلمان با دقت گوش مي دهند.
- 2- نه تنها به غيبت گوش فرا مي دهند، بلكه از شنيدن غيبت نيز لذت مي برند و همواره مشتاق آن هستند كه سخنان و اخبار ناپسند بيشترى درباره ي شخصي كه از او غيبت ميشود، بشنوند.
- 3- علاوه بر شنيدن، خود نيز به ذكر اوصافي از شخص مي پردازند كه او را ناخوشايند است و بدین ترتيب جدا از شنيدن غيبت، خودشان نيز به غيبت مشغول مي شوند.
- 4 - سخنان سخن چین را تائيد و بلكه تحسين مي كنند و بر مسلماني كه حضور ندارد، طعنه ميزنند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُورَةُ الْفِيلِ

30

این سوره در «مکه مکرمه» نازل شده و دارای 5 آیه است.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «فیل» نامیده شد که با یادآوری از داستان اصحاب فیل افتتاح شده است. و نام این سوره «اصحاب الفیل» از آیه ی اولی این سوره مبارکه گرفته شده است. سوره مبارکه الفیل به حادثه‌ای بزرگی تاریخی اشاره می‌کند که در زندگانی جزیره‌العرب پیش از بعثت کاملاً مشهور و معروف بود. این رخداد وحادثه بیانگر رعایت و عنایت بزرگ الله متعال نسبت به این سرزمین مقدّسی بود که خدا آن را برگزیده تا محلّ دریافت واپسین نور، و پرورشگاه عقیده تازه، و نقطه‌ای باشد که این عقیده جدید از آنجا لشکرکشی مقدّس خود را به سوی نواحی زمین بیاغارد، و هدایت و حق و خیر و خوبی را در اطراف زمین مستقرّ و جایگزین سازد.

زمان نزول سوره الفیل :

این سوره به اتفاق همه ای مفسران از جمله سوره های مکی است ، پس از سوره ی کافرون نازل شده و اگر به آن در پس زمینه ی تاریخی اش توجه نمایم ، چنین به نظر خواهد رسید که این هم بایستی در دوره ی آغازین مکه نازل شده باشد.

پیوند و مناسبت سوره الفیل با سوره الهمة :

در سوره ی همزة از کسی که عیجو و طعنه زن و مال اندوز است و به آن مال و ثروت می نازد، فریب می خورد و می پندارد که او را برای همیشه جاودانه می گرداند؛ سخن بعمل آمده است . در سوره فیل نیز به قصه ی اصحاب فیل - که مردمی بسیار نیرومند، ثروتمند و نافرمان بودند - می پردازد که خداوند متعال به وسیله ی کوچکترین پرنده، آنان را خرد و نیست و نابود کرد و آن همه ثروت و مکنّت و زور و قوت به فریادشان نرسید و نیرنگشان تباہ گشت.

تعداد آیات ، کلمات وحروف سوره فیل :

سورة فیل طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم از جمله سوره های مکی بوده و دارای (1) رکوع، (5) پنج آیات، (24) بیست و چهار کلمه، (94) نودوچهار حرف، و (46) چهل و شش نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

محتوای کلی سوره فیل:

این سوره چنانکه از نامش معلوم است، اشاره به داستان تاریخی معروفی و مشهور می کند که در سال تولد پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در مکه واقع شده، و خداوند خانه «کعبه» را از شر لشکر عظیم کفاری که از سرزمین یمن سوار بر فیل آمده بودند، حفظ کرد.

یاد آوری این داستان هشدار ی است به کفار مغرور و لجوج که بدانند در برابر قدرت الله کمترین قدرتی ندارند، خداوندی که لشکر عظیم فیل را با آن پرندگان کوچک، و آن سنگریزه

های نیم بند «حجارة من سجیل» در هم کوبید قدرت آنرا دارد که این مستکبران لجوج را نیز مجازات کند.

باید بصورت کل گفت که : سوره فیل از دو بخش تشکیل شده است:
بخش اول: آیات 1 و 2 بحثی است پیرامون توطئه‌ای که در شرف تکوین است برای برچیدن مرکز فرمانروایی خداوند در روی زمین یعنی همان بیت الله و چگونگی خنثی‌کردن این توطئه از سوی خداوند. چرا که بندگان در روی زمین نیستند که از دین خداوند و از مرکز فرمانروایی او دفاع کنند. پس خداوند خود مستقیماً وارد عمل می‌شود و این سنت خداوند است. در طول تاریخ هرگاه بندگان برای دفاع از دین او وجود نداشته باشند، خود مستقیماً وارد عمل شده و مداخله می‌کند و کار را تمام می‌کند.

در بخش دوم: از آیه‌ی سوم تا پایان سوره، چگونگی از بین بردن توطئه‌گران با استفاده از ضعیف‌ترین وسیله. توطئه‌گران همیشه بزرگ‌ترین و قوی‌ترین وسیله‌ی خودشان را برای نابودی و برچیدن برنامه‌ی الله از روی زمین به کار می‌برند و خداوند ضعیف‌ترین وسیله را در مقام رویارویی و مواجهه با قوی‌ترین وسیله‌های بشری به کار می‌گیرد و این بیانگر این موضوع است که قرار نیست خداوند هم به مانند انسان‌ها وارد کار شود و بخواهد به کارها سامان دهد. انسان‌ها معمولاً از ابزار و امکانات دنیایی خودشان استفاده می‌کنند و اگر این امکانات دنیایی از آنها گرفته شود، دیگر چیزی برای مطرح کردن ندارند. اما خداوند مانند انسان نیست، از کمترین و ضعیف‌ترین وسایل و امکانات استفاده می‌کند و بزرگ‌ترین کارها را انجام می‌دهد.

باید یادآور شد که قصه و داستان اصحاب در سالهای 570 میلادی به وقوع پیوسته یعنی 570 سال بعد از میلاد مسیح، دشمنان نقشه مطرح میکنند تا مرکزی را که محل تجمع و وحدت مسلمانان شده است، از روی زمین برچینند.

ترجمه و تفسیر سُورَةِ الْفِيلِ

جزء

30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ﴿١﴾ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ﴿٢﴾ وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ﴿٣﴾ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ ﴿٤﴾ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ ﴿٥﴾

ترجمه مختصر:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ» (1) (ای پیامبر) آیا ندیدی پروردگارت با فیل سواران (لشکر ابرهه که برای نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟! «أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ» (2) آیا نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟! «وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ» (3) و بر سر آنها پرندگانی را گروه گروه فرستاد، «تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ» (4) که با سنگهای کوچکی آنان را هدف قرار می دادند. «فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ» (5) سرانجام آنها را همچون گاه جویده شده (و متلاشی) قرار داد!

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَلَمْ تَرَ»: آیا ندیده‌ای؟ مراد از دیدن، شنیدن و باخبر شدن است (ملاحظه شود: بقره آیات: 243 و 246 و 258، فجر آیه: 6). مخاطب هر چند پیغمبر است، ولی مراد عموم مردم است. «أصحاب الفیل»: فیل داران، پیل داران، پیلبانان. «ألم يجعل»: آیا قرار نداد. «کید»: نیرنگ، دسیسه. «تضلیل»: (ضل): سردرگمی، تباہ ساختن. بی اثر ماندن، از مقصد منحرف گشتن. «طیرا»: پرندگان، بر جمع و مفرد، اطلاق می شود. «آباییل»: دسته دسته، گروه گروه، گروههای پشت سر هم و پی در پی. «سجیل»: معرب سنگ گل، گل به سنگ در آمده (متحجر)، گل سخت و سفت شده. «عصف»: گاه، برگ خشک، برگ پوسیده ی درخت برگ گندم و جو و غیره. (رحمن / 12). «مأکول»: آفت زده و کرم خورده. خورده شده. «عصف مأکول»: برگ آفت زده و کرم خورده. برگ جویده شده و از دهان حیوانات افتاده. برگی که دانه آن خورده شده و به صورت گاه در آمده باشد. (روح البیان).

قصه ی اصحاب فیل (فیل سواران):

داستان وقصه ی اصحاب فیل (ابرهه و لشکریان آن) یکی از داستان های عبرت انگیز، تاریخی و معجزه اساء و مشهوری است که در قرآن عظیم الشان در جمله سایر داستان ها تذکر رفته است.

از مضمون، محتوای و اسلوب بیان این سوره بوضاحت تام فهمیده میشود که این سوره در مکه معظمه نزول یافته، و شامل پنج آیه میباشد.

ناگفته نباید گذاشت که، این سوره در سال تولد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم واقع شده است. و پروردگار با عظمت ما کعبه را از شر لشکر عظیم کفار که از سر زمین یمن سوار با فیل آمده بودند حفظ کرد.

این داستان که بنام داستان «اصحاب فیل» شهرت یافت، در زمان تولد پیامبر بزرگوار

اسلام محمد صلي الله عليه وسلم بوقوع پیوست.

مفسرین در مورد سر آغاز این داستان مینویسند که: ذونواس یکی از پادشاهان که بر مناطقی یمن زمام امور را بدست داشت و سالها متولی بر یمن سلطنت میکرد، در یکی از روزها سفری را به شهر «یثرب» انجام داد، وی در این سفر تحت تاثیر تبلیغات سحر انگیزی یهودیانی که بدانجا مهاجرت کرده بودند قرار گرفت، تاثیر تبلیغات یهودی به ذونواس به حدی بود که وی دین ابایی خویش را یعنی بت پرستی را رها و به قبولیت دین یهودی گردن نهاد.

طولی نکشید که این دین تازه بشدت در دل ذونواس اثر گذارد و از جمله یهودیان متعصب مبدل گشت و افراطیت دینی آن تا سرحدی رسید، که در نهایت تصمیم اتخاذ کرد که مردمان سایر مناطق جزیره العرب و بخصوص شهرهاییکه در تحت اداره ای حکومتی اش قرار دارد، بدین یهودیت داخل سازد. بنأ طي پلان منظم پیروان سایر ادیان را تحت شکنجه، آزار و مظالم مختلف النوع قرار داد تا به اثر این فشار به ناچار مردم دین یهودیت را قبول و از آن متابعت نمایند.

ذونواس توانست در مدتی کوتاه پرگرام دعوتی خویش را بطور دقیق عملی، و تعداد زیادی از اعراب ها را بدین یهودیت ذونواس داخل گرداند.

مردم «نجران» یکی از شهرهای شمالی و کوهستانی یمن چندی بود که دین مسیح را پذیرفته و در اعماق جانیشان اثر کرده بود و بسختی از آن دین دفاع می کردند و بهمین جهت از پذیرفتن دین یهودیت سر پیچی و بغاوت کرده و از اطاعت «ذونواس» یهودی سرباز زدند.

ذونواس از این سرپیچی و بغاوت مردم «نجران» خوشش نیامد و براین عمل شان خشمگین شد و تصمیم گرفت تا آنان را شکنجه و وادار به زور به قبولی دین یهودی نماید.

«ذونواس» برای تحقیق هدف دینی خویش دستور داد تا خندق بزرگی حفر نمایند، و آتش زیادی در آن افروخته و کسانیکه در مخالفت از اساسات دین یهود باشد، آنان را باید در آتش سوختاند. مبلغین «ذونواس» بتعداد کثیري از پیروان مسیحیان نجران را در آن خندق سوختاندن و تعدادی از انسانها را نیز طعمه شمشیر کرده و دست، پا، گوش و بینی آنها را بریده، و اساسات دینی خویش را بر مردم «نجران» قبولاندن.

مؤرخین تلفات و تعداد کشته شدگان این مظالم دینی را بیست هزار نفر تخمین زده اند که در تناسب تعداد نفوس آن عصر عدد بسیار زیاد بود. به عقیده گروه زیادی از مفسران قرآن کریم «داستان اصحاب اخدود» که در قرآن کریم (در سورة بروج) ذکر شده است، اشاره بهمین ماجرا است.

کلمه «أخدود» به معنای شکاف بزرگ زمین است، و «اصحاب اخدود» جباران ستمگری بودند که زمین را می شکافتند و آن را پر از آتش نموده، مؤمنین را به جرم اینکه ایمان دارند در آن انداخته و تا آخرین نفرشان را می سوزاندند.

«أخدود به زبان عربی الأخدود» (نام شهری است در جنوب شهر نجران در یمن که در سورة بروج (آیه 4) در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است.

طوریکه متذکر شدید مردم متدین این شهر به دستور «یوسف ذی نواس» در آتش ظالمانه اصحاب اخدود سوزانده شدند.

مؤرخین مینویسند: نام اصلی حاکم «یوسف ذی نواس» زرعه بن تبان اسعد أبوکرب

ولقبش «ذونواس» بود.

مؤرخین همچنان می افزایند: در گیر و دار این مظالم، یکی از سران مسیحیان منطقه نجران توانست از این جنگ و قتل عام جان به سلامت ببرد، و امکانات آنرا یافت که خود را از شر سربازان ذونواس مخفی و قادر به فرار از شهر شود. این شخصی خود را به دربار امپراتور در قسطنطنیه میرساند، و داستان قتل عام و کشتار فجیع مسیحیان نجران را به امپراتور روم به شد و مد آن قصه نموده و خواستار کمک و انتقام از «ذونواس» می‌گردد.

امپراتور روم از شنیدن این داستان غم انگیز و سخت متأثر شده در جواب درخواست کمک اظهار داشت:

کشور شما از لحاظ جغرافیایی بما دور است ولی من نامه‌ای به «نجاشی» پادشاه حبشه می‌نویسم تا وی شما را در این مورد کمک و مساعدت نماید.

امپراتور در قسطنطنیه نامه ای به دربار نجاشی مینویسد، نجاشی با خواندن این نامه لشکری بزرگی (قرار روایت شصت الی هفتاد هزار) نفر مرد جنگی به یمن فرستاد، و قوماندانی و سر لشکری این قوای به شخصی بنام «ابرهه» فرزند «صبحاح» که گنیه اش ابو یکسوم بود، تسلیم می نماید.

هکذا به روایت دیگری نجاشی در رأس و قوماندانی این قوا شخصی را بنام «اریاط» مقرر می نماید و «ابرهه» را که یکی از جنگجویان و سرلشکران بود همراه او کرد. «اریاط» از حبشه تا کنار بحر احمر خود را میرساند و از آنجا توسط کشتی ها خود را به سرزمین یمن میرساند.

ذونواس که از جریان مطلع شد لشکری مرکب از قبائل یمن با خود برداشته بجنگ حبشیان آمد و هنگامی که جنگ شروع شد لشکریان ذونواس در برابر مردم حبشه تاب مقاومت نیاورده، شکست خوردند و ذونواس که تاب تحمل این شکست را نداشت خود را به بحر انداخته و در طوفان بحر غرق شد.

مردم حبشه وارد سرزمین یمن شده و سالها در آنجا حکومت کردند. «ابرهه» پس از چندی «اریاط» را کشت و خود بجای او نشست و مردم یمن را مطیع خویش ساخت و نجاشی را نیز که از شوریدن او به «اریاط» خشمگین شده بهر ترتیبی بود از خود راضی کرد. در این مدتی که ابرهه در یمن بود متوجه شد که اعراب آن نواحی چه بُت پرستان و چه دیگران توجه و اهتمام خاصی بمکه و خانه کعبه دارند، و کعبه در نظر آنان از احترام خاصی دارد و هر ساله تعداد کثیری از مردم یمن به زیارت آن خانه می روند و قربانیها می‌کنند، و کم کم ب فکر افتاد که این نفوذ معنوی و اقتصادی مکه و ارتباطی که زیارت کعبه بین قبائل مختلف عرب ایجاد کرده ممکن است روزی موجب گرفتاری تازه‌ای برای او و حبشیان دیگری که در جزیره العرب و کشور یمن سکونت کرده بودند بشود، و آنها را ب فکر بیرون راندن ایشان بیاندازد. لذا برای رفع این نگرانی تصمیم گرفت معبدی با شکوه در یمن بنا کند و تا جائی که ممکن است در زیبایی و تزئینات ظاهری آن نیز بکوشد و سپس اعراب آن ناحیه را بهر وسیله‌ای که هست بدان معبد متوجه ساخته و از رفتن زیارت کعبه باز دارد.

معبدی که ابرهه بدین منظور در یمن بنا کرد آنرا «قلیس» نام‌گذاری نمود، و در تجلیل و احترام و شکوه و زینت آن حد اعلای کوشش را کرد ولی کوچکترین نتیجه‌ای از زحمات چند ساله خود نگرفت و مشاهده کرد که اعراب هم چنان با خلوص و شور و هیجان خاصی هر ساله برای زیارت خانه کعبه و انجام مراسم حج بمکه می‌روند، و هیچگونه توجهی به معبد با شکوه او ندارند. برعکس روزی بوی اطلاع دادند که یکی از اعراب «کنانه» بمعبد «قلیس» رفته و شبانه محوطه معبد را ملوث و آلوده کرده و سپس بسوی شهر و دیار خود گریخته است.

مفسر تفسیر «جلوه‌های از اسرار قرآن» می‌نویسد: «می‌گویند به کلیسای القلیس اهانتی صورت گرفت، کثافتاتی در درون عبادتگاه انداخته شد و یا قسمتی از آنرا آتش زدند، عده‌ای آنرا رد العمل جوانان قریش در برابر اعلان ابرهه شمرده‌اند و برخی آنرا توطئه ابرهه برای تحریک احساسات مسیحیان گرفته‌اند.»

به همه حال بعد از وقوع این حادثه و آنهم در مشهورترین مرکز عبادی ابرهه، قهر و غضب به جوش آمد و با خودعهد نمود بسوی مکه برود و خانه کعبه را ویران کرده و قدرت معنوی و اقتصادی را به یمن باز گرداند.

ابرهه در سال (570 - 571) میلادی لشکر عظیم شصت‌هزار نفری مجهز با 9 یا 13 فیل با ساز و برگ بزرگ نظامی بقصد ویران کردن کعبه و شهر مکه حرکت کرد. اعراب که از تصمیم ابرهه اطلاع حاصل نمودند، برای دفع حمله امدادگی جنگی خویش آغاز نمودند و در این میان یکی از شیوخ قوم مشهور یمن بنام «ذونفر» قوم خود را بدفاع از خانه کعبه فرا خواند و دیگر قبایل عرب را نیز تحریک کرده و طی تبلیغاتی حمیت و غیرت آنها را در جنگ با دشمن خانه خدا برانگیخت و جمعی را با خود همراه کرده بجنگ ابرهه آمد.

ولی نیروی قومی اش توان مقابله با نیروی‌های منظم ابرهه را نداشت، نیرواش شکست می‌خورد و شخص خودش در اسارت نیروی ابرهه در آمد و چون او را پیش ابرهه آوردند دستور داد او را بقتل برسانند و «ذونفر» که چنان دید و گفت: مرا بقتل نرسان شاید زنده ماندن من برای تو سودمند باشد.

بعد از اینکه نیروی‌های «ذونفر» شکست خورد و نیروهایش در جنگ در هم شکست، یکی دیگر از روسای قبایل یمنی بنام «نفیل بن حبیب خثعمی» بیرق جهاد را در دفاع از کعبه بلند نمود و کمر جنگ و مقابله را بر علیه نیروی ابرهه براه انداخت، با تعداد زیادی از مردم قبایل خثم بجنگ ابرهه آمد ولی او نیز بسرنوشت «ذونفر» دچار شد و بدست سپاهیان ابرهه اسیر گردید.

شکست پی در پی قبائل مزبور در برابر لشکریان ابرهه سبب شد که قبائل دیگری که سر راه ابرهه بودند فکر جنگ با او را از سر بیرون کنند و در برابر او تسلیم و فرمانبردار شوند، و از آنجمله قبیله ثقیف بودند که در طائف سکونت داشتند و چون ابرهه بدان سرزمین رسید، زبان به تملق و چاپلوسی باز کرده و گفتند: ما مطیع توایم و برای رسیدن بمکه و وصول بمقصدی که در پیش‌داری راهنما و دلیلی نیز همراه تو خواهیم کرد و بدنبال این‌گفتار مردی را بنام «ابورغال» همراه او کردند، و ابو رغال لشکریان ابرهه را تا «مغس» که جائی در چهار کیلومتری مکه است راهنمایی کرد و چون بدانجا رسیدند

«ابو رغال» مریض شد و مرگش فرا رسید و او را در همانجا دفن کردند، و چنانچه ابن هشام می نویسد: اکنون مردم که بدانجا می رسند بقبر ابو رغال سنگ می زنند.

همینکه ابرهه در سر زمین «مغمس» رسیدند، یکی از سرداران خود را بنام «اسود بن مقصود» مأمور کرد تا اموال و مواشی مردم آن ناحیه را چور و چپاول نموده دارایی و مواشی آنان را جمع کرده و به نزد ابراهه بیاورند.

«اسود» با تعداد کثیری از سربازان ابراهه به نواحی چهار اطراف رفته و هر جا مال، گوسفند و یا شتری دیدند همه را تصرف کرده و بنزد ابرهه بردند.

مؤرخین مینویسند در میان این اموال دوصد شتر متعلق به عبد المطلب بود که در اطراف مکه مشغول چریدن بودند و سربازان «اسود» آنها را به گروگان گرفته و بنزد ابرهه بردند، و بزرگان قریش که از این ماجرا مطلع شدند نخست خواستند بجنگ ابرهه رفته و مال و مواشی یغما شده خویش را دوبار باز ستانند ولی هنگامی که از کثرت نیروهای ابرهه با خبر شدند از این فکر خویش منصرف گشته و به این ستم و تعدی تن دادند.

در این میان ابرهه شخصی را بنام «حناطه» حمیری بمکه فرستاد و برایش گفت: بشهر مکه برو و بعد از تثبیت سران و شیوخ قوم با آنان صحبت نموده و برای شان بگو ما برای جنگ و خونریزی لشکر کشی نکردیم و هدف اساسی از این لشکر کشی این است تا خانه کعبه را ویران کنیم. و اگر شما مانع پلان ما نشوید، مرا با جان شما کاری نیست و قصد ریختن خون شما را ندارم.

و چون حناطه خواست بدنبال این مأموریت برود برایش گفت: اگر حس کردی که سران و شیوخ قوم نیت جنگ را به ما ندارد او را پیش من بیاور.

حناطه بعد از اخذ دستور به مأموریت اعطا شده خویش عازم شهر مکه شد همینکه به شهر مکه رسید به جستجوی رئیس و ملک قوم آغاز کرد، باشندگان مکه راست او را به خانه عبد المطلب راهنمایی کردند، و او نزد عبد المطلب آمد و پیغام ابرهه را برایش رسانید، و برایش گفت که ابرهه میگوید: (من قصد جنگ با اهالی مکه را ندارم، آمده ام تا فقط کعبه را ویران کنم، اگر با این خواهش من موافق هستید، نماینده خویش را غرض مذاکره و جرگه نزد ارسال نمایید.) در این میان مردم مکه با هم جرگه شدند و در مورد این اقدام تصمیم مشترک را اتخاذ مینمایند. سران مکه بعد از مطالعه نامه تهدید آمیز ابرهه سردار مکه عبد المطلب را به منظور مذاکره نزد ابرهه میفرستند.

عبد المطلب در جواب گفت: به الله سوگند ما سر جنگ با ابرهه را نداریم و نیروی مقاومت در برابر او نیز در ما نیست، و اینجا خانه خدا است پس اگر خدای تعالی اراده فرماید از ویرانی آن جلوگیری خواهد کرد، وگرنه بخدا قسم ما قادر بدفع ابرهه نیستیم.

«حناطه» گفت: اکنون که شما سر جنگ با ابرهه را ندارید پس برخیز تا به نزد ابرهه رفته و موضوع را ایشان در میان بگزاریم.

در این میان عبد المطلب با تعدادی از فرزندان خود به سوی مقر حربی ابرهه حرکت کرد قبل از رسیدن عبد المطلب به قرار گاه ابرهه و قبل از ملاقات به ابرهه شخصی بنام «نونفر» از آمدن عبد المطلب اطلاع حاصل می کند، شخصی را نزد ابرهه فرستاد و از شخصیت بزرگ قومی عبدالمطلب را آگاه ساخت و بدو گفته شد: که این مرد رهبر و زعیم قریش و یکی از شخصیت های والای این سر زمین است، و او کسی است که مردم این سامان و وحوش بیابان را اطعام می کند.

میگویند عبد المطلب مرد قوی هیکل، دارای ریش مبارک، مرد چهار شانه، و سر و صورت نورانی و جذابی داشت.

همینکه عبد المطلب به نزد ابراهه آمد، ابرهه از دیدن اوسخت تحت تأثیرش قرار گرفت. میگویند ابرهه مطابق مشوره که قبلاً مشاورین شان برای بخاطر احترام در باره عبد المطلب برایش گفته بودند، از تخت خود پایین آمد و روی زمین و نزدیک او نشست. بعد از عرض سلام ابرهه سر صحبت را با عبد المطلب آغاز کرد و عزم خویش را که ویرانی و تخریب کعبه است با عبد المطلب در میان گذاشت.

عبد المطلب صحبت های ابرهه را با دقت تام گوش می کرد، و در جریان صحبت هیچ ابراز نظر نمی کرد و چیزی نمی گفت:

در ختم صحبت ابرهه روی بطرف عبد المطلب نموده گفت: اگر شما خواهش از من داشته باشید میتوانید بگویند: عبد المطلب به ترجمان ابرهه گفت: (سربازان و لشکریان تو دوصد راس شتر مرا به غارت برده اند، به ایشان هدایت فرماید تا آن را دوباره بمن مسترد نمایند.)

ابرهه از این درخواست عبد المطلب سخت در تعجب افتاد به مترجم گفت: به عبد المطلب بگویند: (هنگامی که شما را دیدم عظمتی از تو در دلم بوجود آمد، ولی شنیدن صحبت شما در مورد مطالبه اموالت از و قارت نزد کاست، عجب است که در استرداد شتر هایت اصرار داری، ولی در باره کعبه که محل عبادت شما، محل عبادت ابا و اجداد تا ن بود، و من حالا برای تخریب و ویرانی اش کمر بسته ام مطلقاً حرفی بزبان نمی آوری!) عبد المطلب در جواب ابرهه گفت: (انا رب الابل و ان للبيت رباً سيمعنه!) (من مالک شتر های خود هستم و مطالبه استرداد دوباره آنها از شما دارم، این معبد و عبادت گاه و این خانه مالک دیگری دارد که خود از آن حفاظت خواهد کرد.)

واقعاً همانطور هم شد، زمانیکه لشکریان ابرهه به منطقه وادی محسر میرسند، ابا بیل ها بر سپاه ابراهه حمله ور شدند. (تر میهم بحجارة من سجيل) به پرتاب سنگ های، بر لشکر متجاوز ابراهه آغاز مینمایند، و این لشکر شصت الی هفتاد هزار نفری ابراهه را به شکست و رسوای مواجه ساخته، و خانه کعبه را از تخریب و ویرانی نجات میدهند، اینست معجزه آسمانی که در دفاع از کعبه که در وادی محسر به اتفاق افتاده است.

مؤرخین مینویسند: بدنبال این گفتگو، ابرهه دستور داد شتران و مواشی عبد المطلب را به او باز دهند و عبدالمطلب نیز شتران خود را گرفته و بمکه آمد و چون وارد شهر شد بمردم شهر و قریش دستور داد از شهر خارج شوند و شهر را تخلیه کند و بکوه ها و دره های اطراف مکه پناهنده شوند تا از یک طرف جان اطفال و خانواده های خویش را از خطر سپاهیان ابرهه محفوظ دارند.

عبد المطلب بعد از دستور تخلیه شهر مکه با تعدادی از سران قریش به کنار خانه کعبه آمد و حلقه در خانه را بگرفت و با اشک ریزان و قلبی سوزان بتضرع و زاری پرداخت و از خدای تعالی نابودی ابرهه و لشکریانش رادرخواست کرد و از جمله سخنانی که بصورت نظم گفته این دوبیت است:

«یا رب لا ارجو لهم سواک، یا رب فامنع منهم حماک، ان عدو البيت من عاداک، امنعم ان یخربوا قراک» (پروردگارا در برابر ایشان جز تو امیدی ندارم - پروردگارا حمایت و لطف

خویش را از ایشان بازدار - که دشمن خانه همان کسی است که با تو دشمنی دارد - و تو نیز آنانرا از ویرانی خانهات بازدار.)

بعد از دعا اخلاصمندان در کعبه خود و همراهان نیز بدنبال مردم مکه بیکی از کوه های اطراف رفتند و در انتظار ماندند تا ببینند سرانجام ابرهه و خانه کعبه چه خواهد شد.

روز موعود حمله بر کعبه:

بعد از اینکه روز موعود حمله بر کعبه فرا میرسد، لشکر ابرهه در وادی محسر در میان منی و مزدلفه فیل حربی ابرهه بنام محمود (ماموت) که در پیشا پیش سربازان در حرکت بود ناگهان از حرکت ایستاد و از رفتن به سوی کعبه امتناع ورزید، با چوب زدند و با سیخ های تیز خلانند، ولی (ماموت) از پیشروی بسوی کعبه خود داری می کرد، ولی اگر روی فیل را به سمت دیگری می گردانیدند جست و چالاک براه می افتاد ولی از رفتن به سوی مکه امتناع می کرد.

اولین نشانه شکست نیروی های ابرهه در همان ساعات اول حمله ظاهر شد.

رسیدن ابابیل ها:

مفسرین می نویسند که نیروی های حربی ابرهه تا هنوز مصروف در مهار کردن فیل بودند که ناگهان ابابیل ها از سوی بحر بر وادی محسر سرا زیر شدند، هر یکی از این ابابیل ها در منقار و چنگال های خویش سنگ ریزه های حمل می کردند و بر سپاه ابرهه فرمی ریختند، بر هر یکی اصابت می کرد به شدت مجروح میشد، و از جراحت ها خون و ریم بیرون آمده، گوشت آن گندیده و فرومی ریخت.

تعداد مجروح، تعدادی بقتل رسیدند و تعدادی هم فرار را بر قرار ترجیح دادند.

خود ابرهه نیز از این عذاب وحشتناک و خشم الهی در امان نماند و یکی از سنگریزه ها بسرش اصابت کرد، و چون وضع راچنان دید به افراد اندکی که سالم مانده بودند، دستور داد او را بسوی یمن باز گردانند و پس از تلاش و رنج بسیاری که به یمن رسید، گوشت تنش بریخت و از شدت ضعف و بیحالی در نهایت بدبختی درگذشت.

عبدالمطلب که آن منظره عجیب را می نگریست و دانست که خدای تعالی بمنظور حفظ خانه کعبه، آن پرندگان را فرستاده و نابودی ابرهه و سپاهیانش فرا رسیده است، فریاد برآورد و مژده نابودی دشمنان کعبه را ب مردم داد و ب آنها گفت: به شهر و دیار خود باز گردید و غنیمت و اموالی که از اینان بجای مانده برگزید و مردم با خوشحالی و شوق بشهر باز گشتند. و گویند: در آنروز غنائم بسیاری نصیب اهل مکه شد و قبیله خثعم که از قبائل دیگر در چپاولگری حریص تر بودند بیش از دیگران غنیمت بردند، و زر و سیم و اسب و شتر فراوانی بچنگ آوردند.

عده از مؤرخان مینویسند که: در صفوف لشکریان ابرهه مرض چیچک شیوع یافت و باعث هلاکت تعداد زیادی از سربازان گردید.

تفسیر سوره:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ» (1) :

خداوند متعال بدایت و آغاز این سوره را با کلمه «أَلَمْ» شروع کرده است؛ بنابراین دلایل ذیل:

1 - به خاطر دادن خبر.

2 - منت به قریش و یادآوری ذکر نعمت حمایت کعبه و شکر عملی نعمت.

آیا ای پیامبر ملاحظه نکردی، ندیدی، نشنیدی که پروردگارت ورب تو با اصحاب فیل ،

یعنی فیل سواران (لشکر ابرهه که برای نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟!»
خطاب آیه مبارکه به ظاهر متوجه رسول الله صلی الله علیه وسلم است، اما در اصل مخاطب آن نه تنها قریش، بلکه تمام مردم عرب هستند که از این واقعه به خوبی آگاه بودند. در قرآن مجید در سوره های متعددی الفاظ الم تر (آیا تو ندیدی) به کار رفته اند و هدف از آن ها مخاطب قرار دادن رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست بلکه مخاطب قرار دادن عموم مردم است.

عبارت «أَلَمْ تَرَ» «ندیدی» در این جا برای آن به کار رفته که در آن هنگام در مکه و پیرامون مکه و در منطقه ای وسیع از سرزمین عرب از مکه گرفته تا یمن، تعداد زیاد از انسانها که این واقعه ی تباهی اصحاب الفیل را با چشمان خود دیده بودند هنوز در قید حیات بودند، چراکه از آن واقعه تنها تقریباً، چیزی بیشتری از چهل سال گذشته بود و تمام عرب ها خبرهای متواتر آن را از کسانی که با چشمان خود آن واقعه را مشاهده کرده بودند شنیده بودند؛ از این رو این واقعه برای آنان نیز همانند واقعه ای که با چشمان خود دیده باشند، یقینی بود.

این معجزه ای مشهود و محسوس، جهت تنبه و عبرت گیری است؛ تا مردم به طاعت و عبادت الله متعال روی آورند.

مفسر ابو سعود فرموده است: الله عزوجل توجه پیامبر را به کیفیت فعل خویش جلب نموده و گفته است: «كَيْفَ فَعَلَ» و نگفته است: (الم تر ما فعل ربك) ، تا این حقیقت را یادآور شود که صحنه ای بسیار دهشتناک به وقوع پیوست و خدا به روشی بسیار عجیب و غریب آنها را نابود کرد. که بر قدرت و عظمت خدای متعال دلالت دارد، و کمال علم و حکمت او را نشان داده و شرف پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را نمایان می سازد؛ زیرا آن حادثه یکی از ارهاصات به شمار می آید؛ چون روایت است که این قصه در سال تولد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم اتفاق افتاده است.

«أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ» (2) :

آیا آنان را نابود نکرد؟ و آیا تلاش و حیل‌های آنان را در راستای تخریب کعبه بی سود و بی حاصلی و نابود ساخت؟ مگر کید و مکر آنان را بی حاصل نساخت و نتایجی به ضرر خود شان تغییر نداد؟ مگر ندیدی که پروردگار با عظمت نگذاشت تیر ابرهه به هدف اصابت کند، بر عکس سنگی را که برداشته بودند که کعبه را به آن ویران و منهدم کند، این سنگ بر پای خود شان اصابت کرد، آنان طوری سنجیده بودند که از اعتبار کعبه بکاهند، آنرا ویران کند و با زمین یکسان نماید، برای همین منظور لشکر بزرگ و مجهزی فراهم آورد، بهانه ای برای لشکر کشی ساز ماندهی کردند، احساسات سربازانش خویش تحت بهانه های دینی به حمله عاجل بر کعبه تحریک کردند، دیدیکه خداوند خیر الماکرین دسیسه او را خنثی و سپاه مجهزش را یک سره نابود کرد، او و حامیان رومی آنان را خاسر و نامراد ساخت؟ شکست و نابودی لشکر مجهز ابرهه از اعتبار و مقام بزرگ کعبه را نه تنها متضرر نساخت، بلکه به همه ثابت کرد که صاحب این خانه مقدس و معبد یکتا پرستان، خداست، در برابر هر هجومی از آن دفاع خواهد کرد.

«تَضْلِيلٍ»: از مادهی تفعیل است. «ضَلَّ، يُضَلُّ، تَضَلُّوا» به معنی سردرگم کردن، از هدف منحرف کردن و در اینجا معنی خنثی کردن مناسب است. چون وقتی کسی در مسیری قرار گرفت تا طبق پروگرام و برنامه به هدف خود برسد، اما مانعی از بیرون بر

آن عارض شود و کاری کند که این شخص از مسیر منحرف و یا متوقف شود، به آن می‌گویند: تضلیل. منحرف و یا سردرگم کردن کسی از هدفی که در پیش دارد و به سوی آن می‌رود.

«وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ» (3) :

و بر سر آنها پرنده‌گانی را گروه گروه فرستاد، از سربازان خود پرنده‌گانی بر آنان مسلط کرد که دسته دسته و پشت سر هم می‌آمدند و از هر جهت آنان را احاطه می‌کردند. «ابابیل» نام پرنده‌ی خاص نیست و «طیراً ابابیل» یعنی: پرنده‌گانی فوج فوج در دسته‌های پراکنده، بر سر آنها فرود آمدند. پس کلمه‌ی «طیراً» به معنای جنس پرنده‌گان است، نه به معنای مفرد پرنده.

و در ماده «ابل» و ابابیل مفسرین تفاسیر مختلفی را ارائه نموده اند، و هر یک از مفسرین در مورد شکل و الوان این پرنده‌گان تفاسیر مختلفی بعمل آورده اند: مفسران در تفسیر پرنده‌های ابابیل گفته‌اند: آنها پرنده‌گانی بودند که از بحر بیرون آمده و سربازان ابرهه را با سنگهایی که در منقار داشتند بزدند و آنها نابود شدند... ابن زید فرموده است: که آنها پرنده‌گانی بودند که از بحر آمدند، و در رنگ آنها اختلاف کرده‌اند، برخی گفته اند سفید بودند، و برخی گویند: سیاه بوده، و قول دیگر آنکه سبز بودند و منقارهایی همچون منقار پرنده‌گان و دستهایی همچون دست سگان داشتند، و برخی گفته اند: سرهای شان همچون سران درندگان بوده...».

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه «وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ» ملاحظه فرمودید: همان‌طور که ابرهه از حیوان برای جنگ استفاده کرد، خداوند متعال نیز مانند خودش جواب داد ولی ابرهه از حیوان بزرگی چون فیل و خداوند با حیوان کوچکی چون پرنده با او مقابله کرد و آنان را نابود ساخت.

خداوند طیر فرستاد. دقت کنید چقدر زیباست! در مقابل فیل، پرنده؛ آن هم پرنده‌های کوچک ابابیل. ابابیل طیر را توضیح می‌دهد. شبیه گنجشک و شاید از گنجشک هم کوچکتر. این گنجشک را خداوند مالک، خداوند قادر، خداوند مقتدر به سوی اصحابی ضعیف، بی‌محتوا بی‌فکر و بی‌اندیشه روانه ساخته، نتیجه چه می‌شود؟ پس اسلحه به تنهایی مهم نیست. مهم آن دستی است که این اسلحه را به دست گرفته است. مهم صاحب اسلحه است که به چه منظوری این اسلحه را به دست گرفته است؟ خداوند خودش این اسلحه را به دست گرفته است.

شیخ محمد عبده (1266 هـ - 1323 - 1849 - م 1905 م) مفکر و عالم مشهور کشور می‌فرماید: «این ابرهه‌ی طاغی، وقتی خواست، بیت را منهدم کند، خداوند، به وسیله‌ی آن پرنده‌گان، چیزی [همان سجیل] بر سر ابرهه و لشکرش فروریخت که دارای ماده‌ی مریضی (میگروبی) آبله و یا حصه بود و آنان را مبتلا کرد و پیش از آن که، به مکه دست یابند، نابود شدند.

شیخ محمد عبده در تفسیر این سوره جزء عم فرموده است: «در روز دوم، مریضی آبله و سنبه در میان لشکریان پخش گردید . . . عکرمه گفته است: این اولین و نخستین آبله‌ای است که در میان عربها دیده شده است. یعقوب پسر عتبه در باره حادثه‌ای که رخ داده است گفته است: اولین حادثه که جهان عربی ملاحظه شده است در آن سال بوده است. و

با کاری با بدنهای آنان کرد که کمتر چنین چیزی روی می‌دهد. گوشت بدنهایشان تگه تگه می‌شد و می‌افتاد. سربازان و فرمانده ایشان به هراس افتادند و پشت کردند و گریختند. و سرقوماندان حبشی یعنی ابرهه نیز به این مریضی مبتلا شد. مرتب گوشت بدنش قطعه قطعه و تگه تگه می‌گردید، تا بدانجا که سینه‌اش شکافت و در صنعاء مرد. بلی! این هم نعمتی [استثنایی] از سوی الله متعال بود که علی رغم مشرک بودن اهل مکه به آنان داد و حرم امن خود را از گید و نیرنگ دشمن تجاوزگر مصون داشت؛ تا آنگاه که وجود مبارک پیامبر خاتم را برگزیند و دین حق را به مردم بیاموزد و بیت را به نیروی دین آسمانی از گزند محفوظ بدارد...».

قابل یادآوری است: قانون الهی تنها آن نیست که برای انسان آشنا باشد و آن را ببیند و بیازماید. انسان ذره‌ای از قانون خدایی را می‌داند که در توانش باشد و درک نماید و بس... بلکه خارق العاده‌ی فراوانی در این هستی روی می‌دهد که استدلال پذیر نیست. مثلاً: مبتلا شدن لشکر ابرهه به حصبه و آبله بر اثر سنگ باران شدنشان و سالم ماندن مردم عرب آن دیار از جمله‌ی خارق العاده‌ها در هستی است... [اقتباس از فی ظلال] پس، روشن است که الله متعال با فرستادن دسته‌های پی‌درپی ابابیل، نیرنگ نیرنگ بازان را نقش بر آب کرد و با سنگریزه‌ها از پایشان در آورد (سوره هود آیات 82 و 83)، (سوره حجر آیات 74 و 75). و هم چون کاهبرگ جویده شده در آمدند و اندامشان از هم پاره پاره و متلاشی گشت. این است کیفر و سزای بدکاران که در برابر خانه‌ی خدا و دستور او قد علم می‌کنند. (تفسیر فی ظلال)

«تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ» (4):

که با سنگهای کوچکی آنان را هدف قرار می‌دادند. «سجیل» در لغت آمیخته‌ای از سنگ و گل را گفته اند؛ فلذا اصل آن فارسی بوده که معرب (تبدیل به عربی) شده است. (مفردات راغب، صفحه 398).

ابن عباس (رض) می‌فرماید که کلمه «سجیل» در اصل معرب کلمه سنگ گل فارسی است و مراد از آن سنگ‌هایی هستند که از گل ساخته شده باشند و سپس پخته شده و سخت شده باشند.

قرآن عظیم الشان هم این مطلب را تصدیق می‌کند. در آیه‌ی 82 سوره‌ی هود و آیه‌ی 74 سوره‌ی حجر فرموده شده است که بر قوم لوط سنگ‌هایی از نوع سجیل فرو ریخته شده بود و درباره‌ی همان سنگ‌ها در سوره‌ی ذاریات آیه‌ی 33 فرموده شده است که آن‌ها حجارة من طین، یعنی سنگ‌های ساخته شده از گل بودند.

در رابطه با سنگ‌هایی که بر سر اصحاب فیل بارید، دو مطلب بی‌نهایت قابل دقت است: اول: آن سنگ‌ها که به هریکی از سربازان ابرهه اصابت می‌کرد، بدن آنان سوراخ نموده و آنان را بقتل میرساند.

دوم: با باریدن آن سنگ‌ها میان لشکر ابرهه مرض حصبه و آبله پیدا شد، که عده‌ای به حالت مرض به زمین افتادند و برخی مردند. این حوادث موجب فرار سربازان شده و نتوانستند در آنجا بمانند. (قرشی، سید علی اکبر؛ تفسیر احسن الحدیث، تهران، چاپ سوم، جلد 12، صفحه 360).

برخی از دانشمندان معاصر عقیده دارند که این پرندگان عبارت بودند از میکروب‌هایی که حامل طاعون بودند، و یا پشه مالاریا بودند، و یا میکروب آبله بوده اند، و در آیه شریفه

هم‌کلامی که منافات با این نظریه و معنی باشد وجود ندارد، و بدین ترتیب منقول با معقول با هم متحد و موافق خواهد شد...»

علمای و مفسرین معاصر می‌افزایند: «و ما هم این نظریه را پسندیده و تایید می‌کنیم، بخصوص که هیچ مانعی نه لغوی و نه علمی برای رد این نظریه وجود ندارد که مانع تفسیر پرنده به میکروب گردد، و بسیار اتفاق افتاده که طاعون در لشکرها سرایت کرده و آنها را به هزیمت و نابودی کشانده.» «اعلام قرآن».

همچنان مفسرین در باره «سجیل» گفته اند: گل متحجر بوده، و قول دیگر آنکه گل بوده، و قول سوم آنکه: سجیل، همان «سنگ و گل» است، و قول دیگر آنکه سنگی بوده که چون به سوار می‌خورد بدنش را سوراخ کرده و هلاکش می‌کرد، و عکرمه گفته: پرندگان سنگهائی را که همراه داشتند میزدند و چون به یکی از آنها اصابت می‌کرد بدنش آبله در می‌آورد، و عمرو بن حارث بن یعقوب از پدرش روایت کرده که پرندگان مزبور سنگ‌ها را بدهان خود گرفته بودند، و چون می‌انداختند پوست بدن در اثر اصابت آن تاول میزد و آبله در می‌آورد.

تاثیر سنگریزه ها از طرق طبیعی یا قدرت الهی:

با نگاهی گذرا به سوره‌ی فیل و داستان تاریخی آن در می‌یابیم که هلاکت اصحاب فیل از طرق عادی و طبیعی نبوده بلکه قدرت مافوق قدرت طبیعت در آن دخالت داشته است چرا که:

الف: برخاستن پرندگان کوچک و همراه آوردن سنگریزه‌ها و هدف قراردادن افرادی خاص، و متلاشی کردن لشکر عظیم و... نشان از آن دارد که کسی آن‌ها را هدایت کرده است و خود به تنهایی و از طرق عادی قادر به چنین کاری نبودند.

ب: این ماجرا نشان می‌دهد که معجزات و خوارق عادات، لزومی ندارد که به دست پیامبر ظاهر شود بلکه در هر شرائطی که خدا بخواهد و لازم بداند، انجام می‌گیرد. (تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، جلد 27، صفحه 343).

ج: نقل داستان اصحاب فیل از طریق وحی الهی و بیان این نکته که هلاکت اصحاب فیل معجزه بوده، دلیل دیگری بر مدعای ماست.

د: بعد از آنکه سوره‌ی فیل نازل شد به علت مشهور بودن آن و مشهود بودن معجزه‌ی الهی در هلاکت آن‌ها، فریش هیچ گونه اعتراضی در مورد نزول این سوره نکرده‌اند. اما اینکه آیا سنگریزه‌ها می‌تواند غیر از سنگ‌های معمولی و دارای مواد هسته‌ای باشد، باید گفت:

اولاً: خداوند دارای قدرت بی‌منتهاست و قادر است از یک سنگریزه یا گل معمولی، شخصی یا گروهی را به هلاکت برساند. «و کان الله علی کل شیء قدیر.» (سوره نساء 133) **ثانیاً:** همچنین خداوند قادر است پرندگان را به مکانی بفرستد تا سنگریزه‌هایی بردارند که قدرت اتمی داشته باشد که اگر آزاد شود، انفجار عظیمی تولید کند.

و طوریکه یاد آور شدیم برخی از مفسرین احتمال داده‌اند که آن پرندگان، امراض آبله و حصه را شیوع دادند و اصحاب فیل کشته شدند. (تفسیر جزء عم، شیخ محمد عبده، دار و مکتبه الهلال، بیروت، 1985، جلد 1، صفحه 160).

ولی اینها در حد یک احتمال است و هلاکت اصحاب فیل نشان از معجزه الهی می‌باشد. طوریکه در فوق ملاحظه فرمودید اصحاب فیل با تمام شوکت و قدرت آمده بودند تا کعبه را ویران سازند، و خداوند با لشکری به ظاهر بسیار کوچک و ناچیز، آنها را در هم کوبید؛

پس فیله‌ها را با پرنده‌های کوچک، و سلاح‌های پیشرفته آن روز را با سنگ‌ریزه از کار انداخت، تا ضعف و ناتوانی این انسان مغرور و خیره سر را در برابر قدرت الهی ظاهر و آشکار سازد.

در ادامه، آنها را به زراعت و برگی که دانه‌اش خورده شده و گاه آن باقی مانده، تشبیه نموده است:

«فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ» (5) :

سرانجام آنها را همچون گاه جویده شده (و متلاشی) قرار داد! و نسل آنان را از بیخ کند. منظور این است که اصحاب فیل بعد از هدف‌گیری مرغان ابابیل یا به صورت جسد‌های بی روح درآمدند، و یا سنگ ریزه‌ها، با شدت حرارتی که داشتند، اندرونشان را سوزانید. (تفسیر المیزان، جلد 20، صفحه 362). در تفسیر البحر آمده است: دفع چنان دشمنی قوی در سال مبارک تولد حضرت محمد صلی الله علیه وسلم نویدی برای نبوتش به شمار می‌آید؛ زیرا آمدن چنان پرندگانی با این خصوصیت از خوارق عادات و معجزات و زمینه‌ساز بعثت پیامبران به شمار می‌آید. خدا آنان را به وسیله‌ی ضعیف‌ترین سربازان خود یعنی پرندگان که معمولاً کشته نمی‌شوند، از پای درآورد و نابود کرد. (تفسیر البحر 512/8).

پروردگار با عظمت ما بعد از بیان و شرح نابودی و شکست اصحاب فیل و سربازان «ابرهه»، در اولین آیه سوره قریش که در واقع تکمله‌ای برای سوره فیل است، می‌فرماید: «لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ 1 إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ 2 فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ 3 الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ 4»

1 - اصحاب فیل را نابود کرد (برای الفت دادن و مانوس کردن قریش) به یکدیگر و به مردم و سرزمین مکه، تا ظهور پیامبر خاتم را دریابند و به او بگردند).

2 - الفت دادنشان در سفر و کوچ‌های زمستانی (به سوی یمن) و سفر و کوچ تابستانی (به سوی شام).

3 - پس باید پروردگار این خانه (کعبه معظمه) را بپرستند.

4 - آن خدایی که آنها را در گرسنگی طعام داد و از ترس ایمنی بخشید.

در سوره قریش با تمام صراحت بیان می‌گردد که: ما لشکر فیل را نابود کردیم، و آنها را همچون گاه در هم کوبیده شده متلاشی ساختیم تا قریش با این سرزمین مقدس الفت گرفته و مقدمات ظهور پیامبر اسلام فراهم گردد.

منظور از «الفت» که به معنی اجتماع توأم با انس، انسجام و التیام بوده، ایجاد الفت میان قریش و سرزمین مقدس مکه و خانه کعبه است؛ و منظور از «رحلت قریش» مسافرت آنان از مکه به بیرون برای تجارت است.

با این بیان معلوم شد که خداوند به قریش این عزت و احترام را ارزانی داشت تا با مسافرت‌های زمستانی و تابستانی مانوس شده و امر معاش آنها بگذرد؛ چرا که قریش و تمام اهل مکه به خاطر مرکزیت و امنیت این سرزمین در آنجا سکونت گزیدند و بسیاری از مردم حجاز هر سال به آنجا آمده و مراسم حج بجا می‌آوردند و با مبادلات اقتصادی و ادبی و... از برکات مختلف این سرزمین استفاده می‌نمودند.

عام الفیل سال تولد پیامبر اسلام :

مطابق روایات اسلامی مؤرخین می‌نویسند که پیامبر صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه به

دنیا آمده است. همچنین اکثر آنان، تولد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم را در دوازدهم ربیع الاول تاریخ دقیق بحساب می آورند (صحیح السیرة النبوی، ابراهیم العلی، صفحه 41).
همچنین مورخین در این مورد اجماع دارند که پیامبر صلی الله علیه وسلم در «عام الفیل» به دنیا آمده است. مادرش به هنگام تولد او در خانه ابوطالب در شعب بنی هاشم زندگی میکرد «السیرة النبویه، ابن کثیر، جلد 1، صفحه 47).

در روایت از ابن عباس (رض) منقول است که: پیامبر صلی الله علیه وسلم در عام الفیل تولد یافت. ابی حویرث گوید شنیدم که عبد الملك مروان به قباث بن اشم گفت: «ای قباث تو بزرگتری یا پیامبر صلی الله علیه وسلم؟» قباث گفت: «پیامبر خدا از من بزرگتر بود و من از او سالمندترم، پیامبر صلی الله علیه وسلم به سال فیل تولد یافت.»
مخرمه گوید: «من و پیامبر صلی الله علیه وسلم هر دو به عام الفیل تولد یافتیم.» از ابن اسحاق روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم در عام الفیل به روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول تولد یافت. (تاریخ الطبری/ترجمه، جلد 2، صفحه: 707) «و کان مولد رسول الله فی عام الفیل، بینه و بین الفیل خمسون لیلة، میلاد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در عام الفیل واقع شد و میان آن و واقعه فیل پنجاه شب فاصله بود.» (تاریخ الیعقوبی، جلد 2، صفحه: 7)

قال أبو إسحاق: إبراهيم بن المنذر: هذا وهم، و الذي لا يشك فيه أحد من علمائنا: أن رسول الله، صلی الله علیه و سلم، ولد عام الفیل، و بعث على رأس أربعين سنة من الفیل. (دلایل النبوة، جلد اول صفحه 79).

محمد بن عمر از هشام بن سعد، از زید بن اسلم، از عبد الله بن علقمة بن فغواء، و اسحاق بن یحیی بن طلحه از عیسی بن طلحة، از ابن عباس، و موسی بن عبیده، از محمد بن کعب، و محمد بن صالح از عمران بن مناح و قیس بن ربیع از ابن اسحاق، از سعید بن جبیر، و عبد الله بن عامر اسلمی از دختران ابو تجرأة، و حکیم بن محمد از پدرش، از قیس بن مخرمة همگی متفقاً برای من نقل کردند که پیامبر صلی الله علیه وسلم در عام الفیل متولد شده است.

یحیی بن معین از حجاج بن محمد، از یونس بن ابی اسحاق، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می کرد که می گفت پیامبر در عام الفیل متولد شده است. (الطبقات الکبری / ترجمه، جلد 1، صفحه: 92)

قیل إنه ولد في شعب بنی هاشم، و لا خلاف أنه ولد عام الفیل ؛ قيل. إنه ولد أول اثنين من ربیع الأول، و قيل: لاثنی عشرة لیلة خلت منه عام الفیل، إذ ساقه الحبشة إلى مكة في جيشهم یغزون البيت، فردهم الله عنه، و أرسل عليهم طيرا أبابیل. (الاستیعاب، جلد 1، صفحه: 30)
و قد روی عن أبي جعفر محمد بن علي بن حسين عليهم السلام: أن قدوم الفیل للنصف من المحرم، و بین الفیل و بین مولد رسول الله صلی الله علیه و سلم خمس و خمسون لیلة.
(از امام باقر علیه السلام روایت شده که آمدن اصحاب فیل در نیمه محرم بود و بین ولادت پیامبر صلی الله علیه وسلم با جریان اصحاب فیل پنجاه و پنج شب فاصله بوده است.
(البدایة و النهایة، جلد 2، صفحه: 262) (تفصیل موضوع را میتوان در: تاریخ طبری ترجمه، جلد 2، صفحه: 707 تاریخ الیعقوبی، جلد 2، صفحه: 7 دلائل النبوة، جلد 1، صفحه: 79 الطبقات الکبری/ترجمه، جلد 1، صفحه: 92 البدایة و النهایة، جلد 2، صفحه: 262 مطالعه فرماید.)

سایر روایات در مورد تولد پیامبر در عام الفیل:

طوری که گفتیم مشهور نویسندگان اسلامی تاریخ تولد رسول الله صلی الله علیه وسلم را عام الفیل (همان

سالی که ابرهه به خانه خدا حمله کرد) می دانند.
بعضی گفته اند 40 روز پس از حمله ابرهه، بعضی گفته اند 50 روز پس از حمله ابرهه امام باقر علیه السلام هم این را تایید می کند که: حمله فیله در 15 محرم بود. و رسول الله 55 روز پس از آن به دنیا آمد. دیگران گفته اند که عام الفیل ده سال قبل از تولد حضرت بود.

این سخن ابن ابزی بود. بعضی دیگر گفته اند عام الفیل 23 سال قبل از تولد حضرت رسول الله بود که این سخن شعیب بن شعیب است.

بعضی هم در یک قول نا مانوس گفته اند حضرت رسول در سال سی ام عام الفیل به دنیا آمده است. این سخن موسی بن عقبه از زهری است.

بعضی هم گفته اند رسول الله 40 سال پس از عام الفیل به دنیا آمد که این سخن ابن عساکر است و این هم قابل پذیرش نیست.

خلیفه بن خیاط با چند واسطه از کلبی و او از ابی صالح و ابی صالح از ابن عباس نقل می کند که رسول الله در 15 سال قبل از عام الفیل متولد شده است. که البته این سخنی غیر قابل باور است. اما خود خلیفه بن خیاط می گوید که پیامبر در سال فیل (عام الفیل) به دنیا آمد. (البدایه و النهایه، ابن کثیر، بیروت: دار الفکر، 1407 / 1986، جلد 2 صفحه 262).

تاریخ وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم:

اکثریت مطلق از تاریخ نویسان در اثر خویش می نویسند که پیامبر صلی الله علیه وسلم در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم هجری بعد از زوال آفتاب و در سن 63 سالگی دار فانی را وداع گفت. (تفصیل موضوع را میتوان در: صحیح مسلم، کتاب الفضائل، جلد 4، صفحه 1825. مطالعه فرمود).

آیا کعبه هم منهدم خواهد شد:

قبل از اینکه در مورد منهدم شدن کعبه مطلب را بنویسم لازم به یاد آوری است که: ساختمان کعبه 10 بار اعمار و بنیان آن گذاشته شده است.

از جمله بنیان آن توسط الملائکه، بنیان که توسط ادام علیه السلام، بنیان که توسط شیث علیه السلام، بنیان که توسط ابراهیم علیه السلام و پسرش اسماعیل، بنیان العمالقه، بنیان جرهم، بنیان مضر، بنیان قریش، بنیان عبدالله ابن زبیر، و بنیان حجاج ابن یوسف الثقفی.

ساختمان فعلی کعبه از زمان حجاج بن یوسف ثقفی و بازسازی همان ساختمان در دوران خلافت «سلطان مراد چهارم» از پادشاهان عثمانی است که در سال ۱۰۴۰ هجری بر اثر سیلاب در داخل مسجد الحرام و تخریب آن از نو باسازی گردید. این ساختمان استحکام و قدرتمندی کامل دارد، که تا بحال پابرجا و استوار مانده است.

یادداشت:

سلطان رابع (چهارم) از جمله اولین پسر احمد اول از کوسم سلطان ویکی از خلفای امپراتوری ترک عثمانی بوده که بعد از برکناری مصطفی اول (1624 تا 1640) بر قلمرو عثمانی حکومت میکرد.

سلطان مراد چهارم در سن یازده سالگی به مقام سلطنت رسیده است، در زمان حکومت وی لشکر کشی های متعددی صورت گرفته است که از جمله میتوان از لشکر کشی: به قفقاز، آذربایجان، ایران، ایروان و تبریز نام برد. در زمان حکومت او بود که: صفویان، بغداد و بین النهرین در تصرف امپراتوری عثمانی در آمد.

مراد چهارم بعد از همه این خدمات و فتوحات که بنفع اسلام و منافع حکومت عثمانی انجام داد بالاخره در سال ۱۶۴۰ میلادی آنهم در سن ۲۷ سالگی در اثر ابتلا به مریضی نفرس از این دنیا فانی چشم پوشید. انا الله وانا الیه راجعون.

آیا در آخر الزمان کعبه منهدم می شود؟

در حدیثی که امام احمد آن را در مسند خود از ابوهریره نقل می کند آمده است، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «یبایع لرجل ما بین الرکن و المقام و لن یستحل البیت إلا أهله، فإذا استحلوه فلا یسأل عن هلكة العرب، ثم تأتي الحبشة فیخربونه خرابا لا یعمر بعده أبدا و هم الذین یستخرجون کنزه»

(میان رکن (حجر اسود) و مقام ابراهیم به مرد صالحی بیعت داده میشود، تنها ساکنان مکه بیت را حلال میدانند، هرگاه اهل مکه حرمت بیت را حلال بدانند، آن روز از هلاک شدن اعراب سوال نکن. سپس مرد حبشی می آیند. بیت را خراب میکنند و چنان خراب میشود که بار دیگر آباد نمیشود و آنان کسانی هستند که خزانه بیت را بیرون می آورند). (سلسله الاحادیث الصحیحة: (245/1).

از امام احمد در مسند روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: خانه کعبه را ذوالسویقتین از حبشه تخریب میکند و زیور آن را به غارت میبرند و غلاف آن را بر میدارد. آن صحنه چنان برای من واضح است که گویی من او را می بینم که با بیل و کلنگ خود ساختمان کعبه را منهدم میکند.

در صحیح بخاری آمده است، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ أَسْوَدَ أَفْحَجَ يَنْقُضُهَا حَجْرًا حَجْرًا يَغْنِي الْكَعْبَةَ» (مثل اینکه من نگاه می کنم، مردی سیاه رنگ با ساق کوتاهی، تک تک سنگهای کعبه را می شکند). ابن کثیر در نهایت سند آن را صحیح قرار داده است: (178/1).

در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: کعبه را مردی ساق کوتاه از اهل حبشه تخریب می کند. ذوالسویقتین بدان جهت نام دارد که قدم های کوچکی دارد. (سویقه، تصغیر، ساق است. مردم حبشه اغلب ساق های کوتاه و باریکی دارند).

اکنون این سوال مطرح می شود که خداوند مکه را حرم قرار داده است، با این وصف چگونه آن مرد حبشی کعبه را منهدم می کند؟

جواب: امن بودن حرم برای همیشه نیست. بلکه ضرب الاجلی دارد و آن نزدیک شدن قیامت و خراب شدن دنیا است.

امام نووی می فرماید: برای آن زمان این دیدگاه صحیح است و الا حکم شرعی برای همه بندگان لازم است و خداوند آن را بر بندگان الزامی نموده است و هرگاه انسانی متمرّد حرمت کعبه را پایمال کند، خداوند جلو او را میگیرد.

همانطور که با ابرهه چنین کاری صورت گرفت. گاهی به خاطر مصلحت و حکمتی که خداوند در نظر دارد جلو چنین جنایت کارانی را نمی گیرد، آنطور که با قرامطه، آنانی که حرمت بیت را شکسته و در کنار حرم امن الهی جنایات ناگفتنی را مرتکب شدند.

چیزی صورت نگرفت، این سنت برای ذی الخصله هم تکرار میشود. (تفصیل موضوع در کتاب «قیامت صغری و کبری» ؛ دکتر عمر سلیمان اشقر میتوان مطالعه فرماید.

کعبه ملایکه:

در شریعت اسلامی آمده است که: ملایکه مانند انسان های روی زمین مکانی مشابه به کعبه را در آسمان دارا میباشند که به دورا دور آن مصروف طواف هستند، و قرآن عظیم الشان این مکان را به «بیت المعمور» مسمی نموده و محل آنرا در آسمان هفتم معرفی داشته است.

قرآن عظیم الشان میفرماید: در آسمان هفتم فرشتگان کعبه‌ای دارند که در آنجا مراسم حج خود را بجا می‌آورند. این کعبه بیت المعمور نام دارد و در سوره‌ی «طور» و پروردگار با عظمت ما به آن چنین سوگند یاد کرده است: «وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ» سوره طور: آیه 4 امام ابن کثیر در تفسیر این آیه مینویسد: «...ثُمَّ رُفِعَ لِي الْبَيْتِ الْمَعْمُورُ فَقُلْتُ يَا جِبْرِيْلُ مَا هَذَا قَالَ هَذَا الْبَيْتِ الْمَعْمُورُ يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ إِذَا خَرَجُوا مِنْهُ لَمْ يَعُودُوا فِيهِ آخِرُ مَا عَلَيْهِمْ» «سپس بیت المعمور را به من نشان دادند گفتم: ای جبریل این چیست؟ گفت: این بیت المعمور است.

هر روز هفتاد هزار ملائکه داخل آن می‌شوند و هنگامی که از آن خارج می‌شوند دیگر برای بار دیگر در آن باز نمی‌گردند». (بخاری (3207)، و مسلم (164)).
یعنی این فرشتگان در بیت المعمور عبادت می‌کنند و مانند اهل زمین که کعبه ی خود را طواف می‌کنند؛ بیت المعمور کعبه ی ساکنان آسمان هفتم است.

از این رو رسول الله صلی الله علیه وسلم ابراهیم خلیل علیه السلام را آنجا دید که به دیوار آن کعبه تکیه زده و نشسته بود. زیرا او بنیانگذار کعبه‌ی زمین است، و پاداش از نوع و جنس عمل است».

امام ابن کثیر در باره‌ی نقطه‌ی وقوع بیت المعمور میفرماید: «بیت المعمور در مقابل و به موازات کعبه قرار دارد، و اگر بیفتد روی کعبه‌ی مکه می‌افتد، و یاد آور شده که در هر آسمانی خانه‌ای وجود دارد که ساکنان آسمان در آن عبادت میکنند، و خانه‌ای که در آسمان دنیا است (بیت العزّة) نام دارد.

روایت ابن کثیر مبنی بر اینکه بیت المعمور در موازات کعبه قرار دارد، در واقع از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده است.

ابن جریر (رض) از طریق خالد بن عرعره نقل کرده و میگوید: شخصی از حضرت علی رضی الله عنه سؤال کرد: بیت المعمور چیست؟ حضرت علی در جواب فرمود: «بیت فی السماء یقال له الضراح بحیال الکعبة من فوقها، حرمة فی السماء کحرمة هذا فی الأرض یصلی فیہ کلّ یوم سبعون الف ملک و لا یعودون الیه أبداً». (ابن حجر: فتح الباری: 308/2).

یعنی: خانه‌ای است که در آسمان هفتم در موازات خانه‌ی کعبه قرار دارد و، بیت معمور در آسمان چنان مورد احترام است که خانه‌ی کعبه در زمین مورد احترام است. هر روز هفتاد هزار مائکه آن را زیارت میکند، و تا پایان عمر فرشتگانی که یک بار وارد آن شدند دیگر نوبت زیارت به آنها نمیرسد.

شیخ ناصر الدین البانی جز عرعره سائر رجال این سند را ثقه دانسته است، و در رابطه با عرعره میگوید: او مستور الحال است... و البانی یاد آور شده که روایت صحیح مرسل شاهد این روایت است و می‌فرماید: قتاده میگوید:

برای ما نقل شده که روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم از اصحاب پرسید: «آیا میدانید بیت المعمور چیست؟ صحابه عرض کردند: الله و رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: بیت المعمور مسجدی در آسمان که کعبه زیر آن قرار دارد، بگونه‌ای که اگر بیفتد روی کعبه می‌افتد...».

سپس شیخ البانی فرمود: «خلاصه‌ی سخن اینکه جمله «حیال الکعبه» با توجه به کثرت طرق حدیث ثابت است و صحت آن از لحاظ اصول علم حدیث مورد تایید است.» (برای معلومات مزید مراجعه فرماید به: «سلسلة الأحادیث الصحیحة» شماره 477).

عبرت آموزی :

می‌گویند انسان زمانیکه به زر و زور رسید، خود را فراموش می‌کند و الله را از یاد می‌برد، نمرود، فرعون، شداد، هامان، ابرهه و امثال آنان همه از این گروه اند؛ به فیل و تانک و توپ خود می‌نازند و به ساز و برگ خود می‌بالند، اما غافل از اینکه الله متعال و کبریا، فیل تنومند آنان را به وسیله‌ی پرنده‌ای ضعیف از پا درمی‌آورد، کارهای الله متعال همه خارق‌العاده‌اند.

دروس حاصله :

- تسلیت پیامبر صلی الله علیه وسلم در برابر ظلم و ستیزی که از انکار قریش به او می‌رسید.

- توبیخ و تخویف قریش از قهر و انتقام الهی.

- یکی از مظاهر قدرت خداوند در تدبیر مخلوقاتش و انتقام‌گیریش از دشمنان دین و شریعت.

اهداف حاصله سوره‌ی فیل:

- یادآوری نعمت حمایت کعبه برای اینکه قریش شکرگزاری کنند.

- کعبه خانه‌ی الله است و خداوند در هر حال آنرا حمایت می‌کند.

- وقتی الله متعال با پرنده‌ی کوچکی کعبه را حمایت کرد، مطمئن باش که تو را نیز در مشکلات و بلاها حمایت می‌کند.

- علاوه بر ذکر نعمت بر قریش، یادآوری به رسول الله صلی الله علیه وسلم که نگران نباشد و او تحت حمایت پروردگار با عظمت است.

عربها بدون اسلام چه چیزاند؟

اندیشه‌ای که عربها به بشریت تقدیم داشته‌اند یا می‌توانند تقدیم بدانند کدام است، اگر آنان از این اندیشه‌ی والای الهی دست بکشند؟ ارزش ملت‌ی چیست اگر اندیشه‌ای به بشریت پیشکش نکند؟ هر ملت‌ی که بشریت را در دوره‌ای از ادوار زمان رهبری کرده باشد بیانگر و نمایاننده‌ی اندیشه‌ای بوده است. ملت‌هایی که بیانگر و نمایاننده‌ی اندیشه‌ای نبوده‌اند، بسان تاتارهایی که در شرق جهان را زیر سلطه‌ی خود درآوردند، و بربریهایی که در غرب دولت روم را برافکندند، نتوانسته‌اند عمر طولانی و زندگی درازی داشته باشند. بلکه خودشان در میان ملت‌هایی نوب شده‌اند که سرزمین آنان را فتح کرده‌اند. یگانه اندیشه‌ای که عربها به بشریت ارمغان داشته‌اند عقیده‌ی اسلامی بوده است و بس. عقیده‌ی اسلامی بوده است که عربها را به رهبری رسانده است. هر زمان که عربها از عقیده‌ی اسلامی کنار کشیده‌اند در زمین وظیفه‌ی مهمی برایشان نمانده است، و در تاریخ نقشی

نداشته‌اند . . . این چیزی است که باید عربها خوب در باره آن بیندیشند اگر آنان می‌خواهند زندگی داشته باشند و زندگی بکنند، و اگر آنان جویای رهبری و طالب سروری هستند . . . خدا است که از ضلالت و گمراهی می‌رهاند، و به هدایت و راهیابی می‌رساند ... (بنقل از تفسیر فی ضلال).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سوره القريش
جزء 30

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 4 آیه می باشد

وجه تسمیه:

این سوره بدان سبب «قريش» نامیده شد که خداوند متعال در آن از نعمت‌های خود بر قريش یادآوری کرده است. و سوره «ایلاف» نیز نامیده می‌شود.

زمان نزول سوره القريش :

اگرچه ضحاک و کلبی این سوره را مدنی قرار داده اند، اما اکثریت عظیم مفسران بر مکی بودن آن اتفاق نظر دارند و نیز عبارت «رب هذا البيت» «خداوند این خانه» که در این سوره آمده بر مکی بودن آن گواهی می دهد، چراکه در صورت مدنی بودن سوره، به کار بردن عبارت فوق به هیچ وجه درست در نمی آید.

تعداد آیات ، کلمات وحروف سوره قريش :

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم «سوره قريش» از جمله سوره های مکی بوده ، و دارای (1) رکوع، (4) چهار آیت، (17) کلمه، (79) هفتاد و نه حرف، و (41) چهل و یک نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.

ولي عده اي از مفسران بر این باور اند که این سوره مبارکه در مدینه نازل شده، ولي مضمون سوره و اسلوب بیان آن مخصوصاً «بخش رب هذا البيت» بر مکی بودن سوره تاکید مي دارد.

مفسران بدین عقیده اند که:سوره «الفيل و قريش» ارتباط تنگاتنگي با هم دارند، چنان معلوم مي شود که همزمان و در یک مرحله نازل شده اند در هر دو خطاب متوجه قريش است.

نعمت هاي الهي را بيان مي دارد و قريش را به سپاسگذاري دعوت مي کند در يکي پيروي بر دشمن مجهز و نيرومند را در ديگري نجات از خوف وگرسنگي را بياد قريش مي آورد و به آنان خاطر نشان ميسازد، همانطوريکه پروردگار کعبه از شر اصحاب فيل نجات داد، فقر وگرسنگي شما را نيز از ميان برداشته و در عوض رزق و روزي و افر بشما ارزاني مي فرمايد، به حالات ترس و خوف تان خاتمه بخشيده و امان و فضاي امنيت را به شما عنايت مي فرمايد، ميتوانيد در گرما و سرما، در شب و روز به سفر به پردازيد و به امور تجارتي خويش مشغول شويد وکسي نيست که براي شما و امور تجارتي شما مزاحمت خلق کند، پروردگار با عظمت خطر دشمن را دفع و براي شما نعمت صلح را به ارمغان آورد.

خوانندگان گرامی !

طوريکه مشاهده فرموديد که بعد از شکست نيروهاي ابرهه در قدم اول به اين شهر امنيت آمد و روزي از هر سو به اين شهر سرا زير مي شد، ولي باشندگان اين سرزمين ناسپاسي کردند، بناءدر مرحله اول به سراغ شان فقر آمد و در قدم بعدي خوف و بي

آمنی دامن شانرا فرا گرفت.

پروردگار با عظمت ما در (سورة ابراهيم/7) میفرماید: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (اگر سپاس گزاری کنید، قطعاً بر شما میافزایم، و اگر ناسپاسی کنید، بی تردید عذاب سخت است.)

در این هیچ جای شک نیست که خداوند در برابر نعمت هایی که به ما می بخشد نیازی به شکر ما ندارد، و اگر دستور به شکرگزاری داده آن هم موجب نعمت دیگری بر ما و يك مکتب عالی تربیتی است.

شکران نعمت اینست که در قدم نخست باید بطور دقیق فکر کنیم بخشنده نعمت کیست؟ این توجه و ایمان و آگاهی پایه اول شکر است.

مرحله دوم شکران نعمت ادای به زبان است و مرحله سوم ادای شکر که از همه آن بالاتر است، مرحله عمل است.

در مجموع شکر عملی آن است که درست بیاندهیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است و آن را در مورد خودش صرف کنیم که اگر نکنیم کفران نعمت کرده ایم.

پیوند و مناسبت سوره قریش با سوره ی فیل :

مضمون و محتوای کلی سوره قریش با مضمون و محتوای با سوره فیل چنان رابطه ی تنگاتنگی دارد که چنین به نظر می آید که این سوره بایستی بلافاصله پس از سوره فیل نازل شده باشد و همین مناسبت نزدیک باعث شده که برخی از عالمان سلف این هر دو سوره را یک سوره بدانند.

روایت هایی که می گویند در مصحف ابی بن کعب این هر دو سوره با هم نوشته شده اند و میان آن ها بسم الله هم نوشته نشده است و نیز این که یک بار عمر (رض) هم بدون هرگونه فاصله ای در نماز آن ها را با هم خوانده بود، این نظر را بیشتر تقویت می کنند. اما این نظر به این دلیل قابل قبول نیست که نسخه های رسمی ای که عثمان (رض) به کمک تعداد عظیمی از یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم نوشت و به شهرهای بزرگ اسلامی مختلف فرستاد، در آن ها میان این دو سوره بسم الله نوشته شده بود و از همان زمان تاکنون این ها در تمام مصاحف دنیا به عنوان دو سوره ی جداگانه نوشته می شوند. افزون بر آن سبک بیان هر دو سوره هم به قدری با هم تفاوت دارند که آن ها آشکارا دو سوره ی جداگانه به نظر می رسند.

بصورت باید گفت که : هر دو سوره نعمتها را به مردم مکه یادآوری می کنند: سوره ی فیل به نابودی دشمن اشاره بعمل آورده است ، دشمنان که خواستند، بیت را تخریب کنند. این سوره هم نعمت اقتصادی و اجتماعی و همبستگی و پیوستگی میان آنان را در کوچ کردن دو فصل سال و غیره خبر می دهد.

سوره قریش ، از جهت مفاهیم و درک مطلب به سوره ی فیل متعلق است: لیلای قریش؛ یعنی، خداوند فیلبانان را به خاطر انس و الفتی که قریش با هم داشتند، نابود کرد.

الله متعال ، خانه ی خود را برای مردم شهر مکه، جای امن و آسایش قرار داد و از زورگویی زورگویان، مصونش داشت، همان گونه که اصحاب فیل را نابود و رسوای تاریخ کرد. قریشیان، خوب می دانستند که در سرزمین آنان، حرم امن و کعبه ی آمال قرار دارد، حال آن که پیرامونشان، از گزند و دستبرد تباهاکاران و قدرت طلبان در امان نیست. (عنکبوت: 67) و غارت و کشتار و ظلم در میان سایر ملل، به عیان مشهود بود.

پس باید، مردم قریش به خاطر همسایگی با حرم الهی که با اهم انس و الفت دارند و به راحتی در دو فصل از سال برای کسب انواع نیازمندیها و امکانات زندگی به یمن و شام می روند؛ خدا را بپرستند. خداوندگاری که نعمتشان داده و آنان را امنیت بخشیده است و در این سفرها به سرزمین دوردست، در امان اند و بیم و هراس ندارند. (سوره نحل آیات 112 الی 114).

پیش درآمد سوره قریش :

طوری که یادآور شدیم؛ این سوره درباره‌ی دو نعمت ارزشمند بحث بعمل آورده است که؛ الله متعال منت اعطای آن را بر اهل مکه داده است، آنجا که برای آنها دو سفر مقرر بود: سفری در زمستان به سوی یمن، و سفری در تابستان به سوی شام. و الله از فضل و کرم خود دو نعمت گرانقدر را به قریش عطا فرمود که عبارت بودند از امنیت و استقرار و ثروتمندی و آسایش: واضح است که: تأمین معیشت و امنیت جامعه، باید در مسیر بندگی و عبادت الله باشد. واضح است که: یکی از فلسفه‌های عبادت، همانا شکر مُنعم است. «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ.»

محتوای سوره قریش :

این سوره در حقیقت مکمل سوره «فیل» محسوب می شود و آیات آن دلیل روشنی بر این مطلب است.

محتوا این سوره بیان نعمت خداوند بر قریش و الطاف و محبت‌های اونسبت به آنهاست، تا حس شکرگزاری آنها تحریک شود و به عبادت پروردگار این بیت عظیم که تمام شرف و افتخار شان از آن است قیام کنند.

همان گونه که سوره «و الضحی» و سوره «الم نشرح» درحقیقت يك سوره محسوب میشود، همچنین سوره «فیل» و سوره «قریش» بمثابة یک سوره می باشند، چرا که پیوند مطالب آنها بقدری است که می تواند دلیل بر وحدت آن دو بوده باشد. سوره مبارکه قریش با تأکید بر اینکه قبیله قریش ابتدایی ترین نعمت اجتماعی، یعنی انسجام درونی و بقای قبیله خود را از خدای کعبه دارد، آنان را به شکرانه این نعمت به پرستش او دعوت میکند. در انتها برای نشان دادن اهمیت این نعمت، به پیامد های آن یعنی رهایی از گرسنگی و فشار اقتصادی و ایمنی از تهدید های خارجی اشاره می کند. این سوره به همه خوانندگان خود یاد آور می شود که آنان نیز همه نعمت های حیات فردی و اجتماعی خود را از لطف و تدبیر پروردگار خود دارند، از این رو باید او را بپرستند.

فضیلت تلاوت سوره قریش :

ابو الحسن قزوینی فرموده است که: هر گاه شخصی از دشمن یا هم از مصیبتی خطر داشته باشد، خواندن سوره «لایلف قریش» برای او، تا مین دادن او محسوب میشود امام جزری نقل فرموده است که: این عمل آزمون شده و مجرب است. حضرت قاضی ثناء الله پس از نقل آن در تفسیر «مظهری» فرموده است که شیخ من حضرت میرزا جان جانان به من دستور فرموده است که به هنگام خوف و خطر این سوره را تلاوت نمایم، و فرموده است که: خواندن آن برای دفع هر مصیبت و بلا مجرب است، حضرت قاضی صاحب فرموده است که من بار ها آن را آزموده ام. (معارف القرآن مؤلف دانشمند عالم اسلام حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رح) مترجم حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور - سوره القریش)

ابن کثیر در تفسیر خویش فرموده است: هر کسی که موافق به این آیه عبادت خدا را انجام دهد خداوند برای او وسایل امنیت و بی خوف و خطر بودن را در دنیا فراهم می سازد، و هم چنین در آخرت، و هر کسی که از آن اعراض نماید، این هر دو امنیت از او سلب می گردند، چنان که در جایی دیگر از قرآن عظیم الشان می فرماید: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» (سورة نحل 112) یعنی خداوند مثال یک روستایی را بیان فرمود که آن مأمون و محفوظ و از هر خطر مطمئن بود، رزق آن از هر طرف به وفور می آمد، سپس اهالی آن قریه به نعمت های الهی کفران نمودند، پس خداوند آنان را در اثر عملکردشان به گرسنگی و ترس مبتلا فرمود.

اسباب نزول سورة قریش: حاکم و غیره از ام هانی (رض) دختر ابو طالب روایت کرده اند: که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «الله تعالی قریش را به هفت خصلت برتری داده است (من از اینها هستم، نبوت، در بانی کعبه، آب رساندن بر ای حاجیان، پیروزی بر اصحاب فیل، عبادت خدا، اینها هفت سال خدا را عبادت کردند که در آن زمان هیچ گروهی این کار را نمی کرد و خدا یک سوره را تنها در مورد آنها نازل کرده است).

حاکم در ادامه حدیث بیان داشته است که این سوره در باره قریش نازل شده و از گروه دیگری در این سوره یاد نشده است.

قابل یاد آوری است که: حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم در شهر مکه طی سیزده سال اقامت ایشان به منظور تبلیغ دین اسلام و ادبیت و آزار آن حضرت توسط کفار قریش همراه با نزول سوره های مکی بوده است که خداوند از وقایع تاریخی مکه به منظور یادآوری نعمت و قدرت لایزال الهی یاد می کنند تا کافران مکه به توحید الهی و نبوت نبوی ایمان بیاورند.

خلاصه تفسیر:

قریش نام قبیله ای از قبایل عرب است و بیان کننده ی محور سوره می باشد. طوری که در فوق تذکر دادیم این سوره هم مکی بوده و محور آیاتش همان محور آیات سوره ی فیل است. محور سوره در رابطه با نقل و انتقالاتی است که این قبیله انجام می دادند و در نتیجه ی این نقل و انتقالات به بهره ها و نعمت هایی رسیدند و در قبال این نعمت ها باید شکر صاحب نعمت را به جای آورند. سپس بحث درباره نعمتی است که الله نصیب قریشیان کرد و شکر این نعمت و نعمت هایی که الله به بندگان خودش برحسب مقتضیات مکانی و زمانی و برحسب توان و استعداد افراد در هر عصری داده است. الله متعال هر جا در قرآن در مورد نعمتی صحبت می کند، به دنبال آن، کلمه ی: «فَلْيَعْبُدُوا» «پس عبادت کنید» را می آورد و از انسان می خواهد که با عبادت، شکر نعمت کند.

از اینکه مردم قریش به سفر زمستان و تابستان عادت کرده اند، پس (بخاطر شکر این نعمت) باید مالک این خانه کعبه را عبادت کنند، آن که به آنها در گرسنگی طعام داد، و از ترس آنها را در امان گذاشت.

ترجمه و تفسیر سوره القریش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قُرَيْشٌ ﴿١﴾ إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ ﴿٢﴾ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ﴿٣﴾ الَّذِي
أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَأَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ ﴿٤﴾

ترجمه موجز:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قُرَيْشٌ» ﴿١﴾ به پاس الفت قریش.

«إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ» ﴿٢﴾ (همان) الفت شان به سفر های زمستانی و تابستانی.

«فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ» ﴿٣﴾ پس (به شکرانه این نعمت بزرگ) باید پروردگار این خانه (کعبه) را عبادت کنند.

«الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَأَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ» ﴿٤﴾ همان (پروردگار) که آنها را از گرسنگی نجات داد، و از ناامنی رهائی بخشید.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ایلاف» (الف): فراهم آوردن انس و الفت، الفت برقرار کردن. قریش: همان طور که گفتیم قریش قبیله‌ی معروفی و مشهوری در صدر اسلام بوده است. آنان از سلاله‌ی نضر بن کنانه‌اند و دارای چند قبیله‌ی مختلف هستند. «رحله»: کوچ، سفر. رحله: اصلش از ماده‌ی رَحَلَ است، یعنی رفت. از جایی به جایی منتقل شد، کوچ کردن، چه کوچ زمانی و چه کوچ مکانی، به آن رحله می‌گویند. راحل یعنی کوچ کننده؛ مثلاً می‌گویند فلانی رحلت کرد، یعنی فوت کرد و معمولاً برای انسان‌های بزرگوار به کار برده می‌شود و اگر فاقد این جایگاه باشند، می‌گویند: فوت کرد و فرق است میان رحلت و فوت. «الشتاء»: زمستان. «الصيف»: تابستان. «فلیعبدوا»: پس باید بپرستند. «أَطْعَمَهُمْ»: آنان را خوراک و طعام داده است. (قصص / 57) «مِنْ جُوعٍ»: به جای گرسنگی. برای رفع گرسنگی. حرف (مِنْ) بدلیه یا تعلیلیه است (تفسیر: قاسمی).

یادداشت:

جار و مجرور لایلاف، به فعل محذوفی تعلق می‌گیرد: «إِعْجَبُوا لِيْلَافِ قُرَيْشٍ، یا به فعل فلیعبدوا تعلق می‌گیرد؛ یعنی من اجل تسهیل الله علی قریش ما الفوه و اعتادوه فی رحلتهم إلى الیمن فی الشتاء ورحلتهم إلى الشام فی الصيف، یا به مفهوم سوره‌ی پیشین - و جمله‌ی: فجعلهم كعصف ... - تعلق دارد، که شکر لشکر ابرهه را از سر آنان برداشت و رستگار شدند.»

تقسیم‌بندی آیات سوره قریش:

آیات 1 و 2 سوره مبارکه توضحی است پیرامون خصوصیت های بارز شخصیتی قریش به عنوان یک قبیله که حرکات و تلاش‌هایی برای رسیدن به مقاصد دنیایی خودشان دارند. و آیات 3 و 4 بیان وظیفه‌ی قریش در این سوره که نسبت به همه‌ی انسان‌ها عمومیت دارد. نعمت‌هایی که از طرف الله به آنها ارزانی داشته شده و اینکه باید از این نعمت‌ها بشکل نیکوترین، بهترین، مطلوب‌ترین وضعیت ممکن از آن استفاده‌ی کنند.

نقطه دیگری که در آیه‌ی 4 باید بیشتر به آن توجه شود، این است که بارزترین آفاتی که از لحاظ شخصی و شخصیتی یعنی از جنبه‌ی جسمی و جنبه‌ی روحی آرامش انسان‌ها را به هم می‌زند، و نیز معالجه این آفت‌ها معرفی می‌شوند. دو آفت عبارتند از آفت جوع و

آفت خوف؛ گرسنگی در رابطه با بعد جسمی و مادی انسان‌ها و خوف و ترس در رابطه با بعد روحی و روانی انسان‌ها.

تفسیر سوره قریش:

لایلافِ قُریش (۱) :

«ایلاف» مصدر است و به معنی الفت بخشیدن، و (الفت) به معنی اجتماع توأم با انسجام و انس و التیام است. برخی از مفسران در معنی «ایلاف» مینویسند که: «ایلاف»، الفت دادن امت و مقصود، الفت دادن میان خود قریشیان یا قبایل دیگر با ایشان بوده که خداوند با نابود ساختن اصحاب فیل برای آنان فراهم آورد.

بنابراین، این سوره در دنبال سوره (فیل) قرار دارد و مضمون آن، این را ثابت می‌کند. طوریکه در فوق تذکر دادیم برخی از مفسران در اصل این دو سوره را یکی دانسته‌اند. منظور از ایجاد الفت میان قریش و سرزمین مقدس مکه، و خانه کعبه است، زیرا آنها و تمام اهل مکه به خاطر مرکزیت و امنیت این سرزمین در آنجا سکنی گزیده بودند، بسیاری از مردم حجاز هر سال به آنجا می‌آمدند، مراسم حج را بجا می‌آوردند، و مبادلات اقتصادی و فرهنگی داشتند، و از برکات مختلف این سرزمین استفاده می‌نمودند. همه اینها در امن و امنیت زندگی بسر می‌بردند، و یقین همین است که اگر کعبه به لشکر کشی ابرهه ویران و امنیت آن از بین میرفت دیگر کسی با این سرزمین الفتی پیدا نمی‌کرد. در آیه بعد می‌افزاید: هدف این بود که خداوند قریش را در سفرهای زمستانی و تابستانی الفت بخشد.

الفت قریش در کوچ‌های زمستانی و تابستانی ظاهر می‌شود. مقصود این است که این الفت به قریش امکان داد که بتوانند از کوچ‌های زمستانی و تابستانی خود نهایت بهره را ببرند. قریشیان برای تجارت در زمستان به طرف جنوب (یمن) و در تابستان به سمت شمال (شام) می‌رفتند. آنان در این سفرهای تجاری سود می‌بردند و از این راه امرار معاش می‌کردند.

«لایلافِ قُریش» «برای الفت دادن قریش» در برابر رسم جاهلیت که خونریزی و جنگ را ارزش می‌دانست، تکرار کلمه ایلاف و الفت، در این سوره مبارکه بیانگر لطف و رحمت الهی به قریش است. الفت دادن قریش قبیله پیامبر صلی الله علیه و سلم این بود که چون در دوران جاهلیت به سفرهای تجاری می‌رفتند، در راه مورد غارت و هجوم قبایل دیگر قرار نمی‌گرفتند زیرا اعراب می‌گفتند: قریش اهل خانه خدای عزوجل هستند و باید حرمت آنها را نگاه داشت. لذا الله عزوجل به قریش دستور داد تا به سبب الفت و امنیت که در دو سفر تجاری زمستانی و تابستانی خود از آن برخوردارند، خداوند را شکر بگذارند زیرا او هر دو سفر را مورد الفت آنان قرار داد و برایشان آسان گردانید.

الفت دادن به این معنی نیست که فقط انسانها فقط و فقط جسمشان را در کنار هم قرار دهند، بلکه ایجاد الفت در میان قلوب قریشیان، الفت در میان آحاد افراد جامعه در هر عصری است. وقتی الله متعال این چنین الفت می‌دهد، نتیجه‌ی الفت‌های او وحدت صف است. تالیف قلوب و دل‌ها است و هم‌دلی مکمل هم‌فکری است. و با هم‌فکری و هم‌دلی است که انسان به بسیاری از مقامات و ارزش‌ها و کرامات دست می‌یابد. عاقل آن است که فکر کند پایان کار را. اما اگر پایان خیلی دور است، پس می‌گوییم عاقل آن است که اندیشه کند فردا را. درست است که الله متعال کریم است! اما پروگرام ما چیست؟ اگر قبل از خواب برای

صبح برنامه‌ریزی نکنیم، صبح ما صبح خوبی نخواهد بود، باید هر شب قبل از خواب ارزیابی از عملکرد روزانه داشته باشیم و یک پرگرام خیر خواهانه و موافقانه برای فردا که چه باید بکنیم، سپس دعا کنیم و بگوییم: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ يَوْمَنَا خَيْرًا مِنْ أَمْسِنَا وَعَدْنَا خَيْرًا مِنْ يَوْمِنَا» که یا الله امروز را بهتر از دیروز بگردان و فردا را بهتر از امروز. البته بعد از ارزیابی این دعا را بخوانیم؛ زیرا دعای بدون تهیه‌ی اسباب مؤثر واقع نمی‌شود. الله برای چه، الفت‌دادن را انجام داد؟ برای همدل و همفکر کردن قریش. نصرت‌های الهی بسیار مبارک است. یکی از پیامدها و نتایج توفیق‌های الهی ایجاد همفکری، هم‌سویی و همدلی در افراد یک مجتمع است.

إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ ﴿٢﴾ :

هدف و منظور ایجاد الفت میان قریش و سایر مردم در طول این دو سفر بزرگ است، چرا که بعد از داستان ابرهه مردم با دیده دیگری به آنها مینگریستند، و برای کاروان قریش احترام و اهمیت و امنیت قائل بودند. قریش هم نیاز به این امنیت در طول راه داشت، و هم نیاز به آن در سرزمین مکه، و خداوند در سایه شکست لشکر ابرهه هر دو امنیت را به آنها بخشید.

می دانیم زمین مکه باغ و زراعتی نداشت، زراعت آن نیز محدود بود، بیشترین درآمد از طریق همین کاروانهای تجاری تأمین می شد، در فصل زمستان به سوی جنوب یعنی سر زمین یمن که هوای آن نسبه گرم بود روی می آوردند، و در فصل تابستان به سوی شمال و سرزمین شام که هوای ملایم و مطلوبی داشت، و اتفاقاً هم سرزمین یمن و هم سرزمین شام از کانون های مهم تجارت در آن روز بودند، و مکه و مدینه حلقه اتصالی در میان آن دو محسوب می شد.

«الفت شان هنگام سفر زمستان و تابستان» سفر زمستانی قریش به سوی یمن بود زیرا سرزمین یمن گرمسیر است و سفر تابستانی آنان به سوی شام؛ زیرا شام سر زمینی است سردسیر.

شایان ذکر است که قریش در مکه به وسیله تجارت زندگی می‌گذرانند پس اگر این دو کوچ تجارتي نمی بود، امکان اقامت در مکه برایشان وجود نداشت و اگر مجاورت شان در کنار خانه کعبه وسیله تأمین امنیت‌شان نمی‌شد، آنان قادر به انجام هیچ‌گونه کار و فعالیتي نبودند.

محمد بن اسحاق تصریح می‌کند که این سوره به ماقبل خود متعلق است زیرا معنی در نزد وی این است: ما برای الفت دادن قریش و حفظ اجتماع ایمن و مطمئن شان در شهر مکه و الفت شان در سفرهایشان، فیل را از مکه بازداشته و اصحاب فیل را نابود کردیم.

فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ﴿٣﴾ :

«پس باید پروردگار این خانه را عبادت کنند» یعنی: اگر قریش حق تعالی را به خاطر سایر نعمت هایش به یگانگی پرستش نکردند، باید او را به خاطر این نعمت مخصوص که ذکر شد، پرستش کنند. اعلام این حقیقت به قریش از سوی خدای سبحان که او پروردگار خانه کعبه است، در واقع اعلام بیزاری وی از بتان است زیرا قریش بتان را پرستش می‌کردند لذا حق تعالی آنان را متوجه این حقیقت گردانید که به وسیله این خانه که پروردگار آن لاشریک است، بر سایر اعراب شرف و برتری پیدا کرده‌اند پس باید از کفران نعمت بپرهیزند و شرک نیاورند. امام رازی می‌گوید: «بدان‌که نعمت دادن بر دو

قسم است؛ یکی: با دفع نمودن ضرر و دیگری با جلب نمودن منفعت؛ و از آنجا که دفع ضرر از جلب منفعت مهمتر و مقدم تر است، بدین جهت خداوند نعمت دفع ضرر را در سوره فیل و نعمت جلب منفعت بهسویشان را در این سوره ذکر کرد و با توجه دادن شان به این دو نعمت عظیم، آنان را به عبادت خویش فرمان داد تا این عبودیت، شکری در برابر این نعمت ها باشد.

الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ ﴿٤﴾

همان خدایی که از گرسنگی نجاتشان داد و برای خوردن، غذا نصیب شان کرد» یعنی: حق تعالی قریش را به سبب آن دو سفر غذا داد و آنان را از گرسنگی شدیدی که در آن بهسر می بردند، رهانید «و از بیم و ترس در امان شان گردانید» زیرا در آن زمان اعراب يك ديگر را غارت کرده و به اسارت می گرفتند اما قریش به سبب مجاورت خانه خدا از این حملات و غارتگریها در امان بودند چنان که حق تعالی آنان را از ترس هجوم سپاه حبشه و لشکر فیل نیز در امان داشتند پس باید به شکر این همه نعمت، فقط او را به عبادت یگانه گردانند و بجز او، بتان را شريك و همتا قرار نداده و به پرستش نگیرند. این امنیت طوری که پروردگار با عظمت در (آیه 67 سوره عنکبوت) می فرماید: «أَمْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَ يُنْحَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَ فَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ - 67» (آیا ندیدند که ما حرمی امن قرار دادیم و حال آن که مردم از اطرافشان ربوده می شدند؟! پس آیا به باطل ایمان می آورند و به نعمت خداوند کفر می ورزند؟).

و این امنیت، آسایش و رفاه نتیجهی دعای پدر آنان، حضرت ابراهیم علیه السلام می باشد که دعا کرد: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ أَرْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ - 126 بقره». پس آیا بر قریش واجب نیست که تنها خداوندی را پرستش کنند که آنان را از گرسنگی نجات داد و بیم و هراس آنها را به امنیت و آسایش تبدیل کرد؟!!

مفسر ابن کثیر فرموده است: «بدین جهت است که هر کس به این فرمان الهی لبیک گفت، امنیت دنیا و آخرت هر دو برایش جمع شد و هر کس این فرمان حق تعالی را عصیان کرد، هر دو امنیت از وی سلب گردید چنان که آیات (112 113) از سوره نحل بر این معنی ناظر است». در حدیث شریف به روایت اسماء بنت یزید بن سکن انصاری رضی الله عنها آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم سوره: «لَا يَلَابِ فِ قُرَيْشٍ...» را تلاوت نموده سپس فرمودند: «ای گروه قریش! وای بر شما! پروردگار این خانه را عبادت کنید که شما را از گرسنگی اطعام و از ترس و هراس در امان گردانید».

سفر زمستانی و بهاری قریش:

این امر معروف و معلوم است که سر زمین مکه مکرمه در جای موقعیت دارد که نه در آنجا مزرعه است و نه در آنجا باغ سر سبز و میوه، که اهل مکه از آن استفاده نمایند، بنابراین حضرت خلیل الله بانی بیت الله، هنگام آباد شدن مکه به اهل مکه به بارگاه خداوند متعال چنین دعا فرمود: این شهر را جای امنی قرار بده، و به اهل مکه از ثمرات رزق عطا بفرما، «ارزق اهله من الثمرات» که هر نوع میوه از بیرون آورده شود، «يجبى اليه ثمرات كل شيء» بنابراین، مدار معیشت و زندگی اهل مکه بر این بود که آنها به خاطر تجارت به مسافرت بروند و از آنجا ضروریات خود را بیاورند.

بناءً معمول طور بود که اهالی مکه در طول سال دو باره سفر می پرداختند، سفر اول آن سفر تابستانی که به شام (سوریه فعلی) مسافرت می کردند و امتعه خویش را بفروش

میرساندند، و سفر دومی شان در طول سال در ماه‌های زمستان بود که مردم قریش به سوی یمن می‌رفتند، و معمولاً محصولات غرب آفریقا و آسیای دور را خرید می‌کردند و ناگفته نماند که مردمان شام و مردم یمن به مردمان مکه و بخصوص قریشی‌ها به احترام خاصی می‌نگریستند.

پروردگار با عظمت ما به قریش یاد آوری می‌کند که این همه نعمت را به این قوم ارزانی نمود، مهمترین این نعمت دین مقدس اسلام و نبوت پیامبر صلی الله علیه و سلم بود. در حالیکه قبل از اعطای این دو نعمت مصروف بت پرستی و در جاهلت میزیستند.

پروردگار کعبه :

مراد از بیت «علي الاطلاق» کعبه است که توسط ابراهیم (ع) و اسماعیل (ع) بنا شده است و این خود نعمت بزرگی است که مردم قریش از آنها بهره‌مند بودند و سفر آنان به ناحیه شمال و جنوب مکه برای تجارت و بزرگی آنان در چشم سایر ملت‌ها نعمت دیگری است که خداوند به آنان ارزانی داشته است، اما جای تعجب اینجاست که با توجه به نعمت‌های گذشته و نعمت اسلام، آنان به جای عبادت پروردگار به پرستش بت‌های سنگی و چوبی می‌پرداختند. خداوند بزرگ و صاحب کعبه همان خدایی است که قریش را از گرسنگی سیر گردانید و آنان از خوف و ترس ایمن ساخت.

آنچه که از تاریخ مکه واضح و مبرهن است این‌که، مکه از خطرهای تجاوز بیگانگان و بلاهای زمینی و آسمانی مصون مانده است و این به خاطر همان نعمت عظیم نبوت است که از ازل خداوند در منطقه مکه مقرر فرمودند.

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که: «حق تعالی از فرزندان اسماعیل، بنی کنانه، را برگزید و از بنی کنانه قریش، را و از قریش، هاشم و از هاشم مرا برگزید و این خانواده و شخص پیامبر صلی الله علیه و سلم نعمت بزرگ و بی‌بدیلی بودند که خداوند به قوم قریش ارزانی داشت».

پیامبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی می‌فرماید: خداوند از همه فرزندان حضرت اسماعیل علیه سلام کنانه را و سپس از کنانه قریش و بعد از قریش بنی هاشم و سپس از بنی هاشم محمد صلی الله علیه و سلم را برگزید. (البغوي عن وائله بن الاسقع).

همچنان در حدیثی دیگری می‌فرماید: همه مردم در خیر و شر تابع قریش هستند (رواه مسلم عن جابر، مظهري). علت برگزیدن خداوند که در حدیث اول بیان گردیده است غالباً این است که قبایل از ملکات و استعداد خاصی برخوردارند، در زمان کفر و شرک و جاهلیت هم آنها بعضی اخلاق و ملکات فوق العاده داشتند، استعداد قبول حق در آنها بسیار کامل بود، از اینجاست که صحابه کرام و اولیاء الله از گذشته اند (مظهري) جد اعلاي پیامبر «هاشم بن عبدمناف» اولین کسی بود که تجارت به شام را جهت امتعه و ارزاق گسترش داد و بعد از او قریش به طور وسیع به کار تجارت پرداختند. نام اصلی هاشم «عمر و العلاء» بود و چون به هنگام قحطی و تنگدستی محرومان اطعام مساکین میکرد و نان‌های خشک را شکسته و در آب گوشت‌های فراوان ترید میکرد هاشم نام گرفت.

معلومات مؤجز در مورد قریش:

قبل از همه باید گفت که: قریش، نام مجموعه قبایلی از نسل نضر بن کنانه است که از صیغه تصغیر «قرش» برگرفته شده زیرا قرش حیوان بزرگ جنه‌ای از آبیان (نوع

ماهی (است که به کشتی‌ها حمله و ر می‌شوند. قبیله قریش را از آن روی به حیوان قرش تشبیه کردند که آن حیوان، جانداران آبی دیگر را می‌خورد در حالی که خود از دریده شدن مصون و بردیگران چیره است و کسی بر آن غالب شده نمی‌تواند. ولی مفسر ابوحنیفه می‌فرماید: «وجه نامگذاری قریش به این نام این است که تقریش به معنای تجمع است و قریش بعد از آن‌که پراکنده بودند، جمع شدند و قصبی بن‌کلاب آنان را در حرم جمع کرد».

برخی از مفسرین فرموده اند که: لفظ قریش از تقریش به معنی مجتمع ساختن مأخوذ است چون قصبی افراد پراکنده این قبیله را جمع کرده است قبیله او به این نام موسوم شده اند. و بعضی قریش را از «قرش» به معنی تجارت که شغل عمده آنها بوده مشتق میدانند. طوریکه در فوق تذکر دادیم سر زمین مکه فاقد تولید بود. نه زمین قابل کشتی داشت، و نه کالا که خود مصرف کنند و به دیگران عرضه نمایند.

از این روز باشندگان مکه به کار و بار تجارت و سوداگری اشتغال داشتند و زندگی خود را با وارد ساختن نیازمندی‌های خویش از خارج تامین می‌نمودند.

وجود مکه و تقدسی که در میان قبایل عرب جاهلی داشت، و منطقه حرم که جایگاه امنی بود، و رفت و آمد قبائل عرب از نقاط مختلف عرب نشین به مکه چه برای پرستش بت‌های خود و چه به منظور شرکت در مراسم سالانه حج که در ماه رجب و ذی حجه انجام می‌گرفت، زمینه خوبی برای تجارت تجار عرب و مبادلات تجاری آنها بود.

تجارت حجاز تقریباً در اختیار مردم قریش یعنی مردم مکه و اشراف طائف بود. تجارت قریش با فلسطین و سوره (شامات) در شمال، و با یمن در جنوب بود، و گاهی تجار از راه بحر به حبشه، و از راه نجد به حیره (عراق) تا مدائن بود، حتی با روم و مصر و هند هم رابطه تجاری داشتند.

تجار مکه تابستان‌ها به شمال می‌رفتند که آب و هوایی خوش داشت، و زمستان‌ها که هوا سرد بود، راهی جنوب می‌شدند.

تاجران قریش در سفرهای تجاری خود از بیابان‌های هولناک و مخوف می‌گذشتند، و صد‌ها فرسخ راه را می‌پیمودند. بیابان‌ها و دشت‌های سوزان که در همه جای آن سکوت مطلق حکم فرما بود. نه راهی، نه آبی و درختی، و نه آبادی و نه تعمیر.

فقط هنگام سفر به شمال یا بازگشت از آنجا از «خیبر» و از شهر «مدینه» عبور می‌کردند، و در موقع سرازیر شدن به جنوب «طائف» واقع در دوازده فرسخی مکه را می‌دیدند، و بعد هم وادی «تهامه» و نقطه مسکونی آنجا را.

در سمت چپ حرکت آنها هنگام بیرون رفتن از شهر مکه سواحل «بحر احمر» و دریای سرخ، و در سمت غرب، دشت‌های بی‌کران و سوزان و کوه‌ها و دره‌های مخوف فراوان وجود داشت، و آن طرف‌تر خلیج فارس، و در جنوب دریای عمان واقع بود. تجار مکه در سفرهای تجاری خود، از وجود اعراب بدوی که به خوبی از راه‌های صحرا و منازل میان راه آگاه بودند، برای راهنمایی و حمایت کاروان‌های خود استفاده می‌کردند.

تجارت قریش در بازارهای ده‌گانه آنها در نقاط مختلف عربستان از شمال یعنی شامات تا جنوبی‌ترین نقطه عربستان یعنی یمن و حضرموت انجام می‌گرفت. اعراب در «اسواق» و بازارهای خود ضمن تجارت و مبادله کالای خود، به مفاخرت قبیله‌ای و

خودنمائی و ارائه جنبه‌های مادی و معنوی خویش می‌پرداختند. این مفاخرت‌ها ضمن اشعار دلکش آنان و خطابه‌های پر شورشان، به خوبی نمایان بود. معروف‌ترین این بازارهای فصلی، «سوق عکاظ» بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز در ایام جوانی، در آن شرکت داشته است.

مشهورترین اسواق قریش :

«سوق» در زبان عربی به معنای بازار و جمع آن «اسواق» است. اسواق عرب، ده بازار بزرگ و همگانی فصلی بوده که در زمان جاهلیت یعنی دوران پیش از ظهور اسلام در نقاط مختلف عربستان شهرت داشت. در حقیقت عرب را می‌توانستند در این بازارها شناخت.

اسواق عرب پس از مراسم حج آنها که در ماه رجب و ذی‌الحجه در مکه و عرفات و مناجالم می‌گرفت، و شعار بزرگ قبائل عرب بود، مهمترین مراسم و کنگره بزرگ آنها در ماه‌های مختلف سال به شمار می‌رفت.

محل برگزاری بازارهای دهگانه عرب در کشور کنونی اردن، یمن، عدن، حضرموت، بحرین، مسقط و عمان و نجد یعنی عربستان کنونی بود.

در این قلمرو وسیع شبه جزیره تقریباً از مجموع قبائل عرب اعم از بت پرست و نصرانی و یهودی و ستاره پرست و پیروان سایر ادیان و عقاید خرافی، از شام و عراق و یمن و بحرین و سواحل خلیج فارس و نجد و یمامه و تهامه و حجاز شرکت می‌جستند. برنامه کار آنها و شرکت در این بازارها این بود که از ماه ربیع الاول آغاز می‌گردید تا در ماه ذی‌الحجه پس از شرکت در آخرین بازارها بتوانند به مکه بیایند و در مراسم حج حضور یابند و بعد از پایان موسم به میان قبایل خود، بازگردند.

بنابر این قبایل عرب در دوره سال شخصیت و منافع مادی و معنوی خود را بدین گونه تامین می‌کردند. این غیر از سفرهای تجاری عرب به یمن و شام و فارس و حبشه و دیگر نقاط بود. تجار عرب کالاهای خود را که از این کشورها می‌آوردند اغلب در اسواق دهگانه خود عرضه می‌کردند و بقیه شرکت کنندگان نیز آنها را با محصولات خود مبادله مینمودند.

یعقوبی مورخ مشهور «بازارهای دهگانه عرب را که در آنها برای مبادله تجاری و داد و ستد خود اجتماع می‌کردند، و سایر مردم هم در آنها گرد می‌آمدند، و بدان وسیله از تامین خون و مال خود برخوردار می‌گشتند» بدین سان شرح می‌دهد:

- 1- یکی از بازارهای دهگانه عرب در دومة الجندل در ماه ربیع‌الاول برگزار میشد. رؤسای این بازار از دو قبیله غسانی و بنی کلب بودند.
- 2- بازار مشقر واقع در هجر در بحرین بود که در ماه جمادی الاولی گشایش می‌یافت، و قبیله بنی تمیم آن را برگزار می‌نمود.
- 3- بازار صحار (شهری واقع در کنار بحر در مسقط و عمان) در اولین روز ماه رجب افتتاح می‌شد.
- 4- بازار ریا عرب از بازار صحار سرازیر می‌شدند به بازار ریا، و آل جلندی حکمرانان آنجا از آنها مالیات می‌گرفتند.
- 5- بازار شحر (در ساحل بحر هند در خاک یمن در سر زمین مهره) بازار آنجا در سایه

کوهی که قبر حضرت هود (علیه السلام) در آن واقع است، به وسیله اعراب مهره برگزار میشود.

6- بازار عدن در روز اول ماه مبارك رمضان برگزار می گردید، و تجار از آنجا عطریات به سایر نقاط می بردند.

7- بازار صنعاء در نیمه ماه مبارك رمضان افتتاح می شد.

8- بازار رابیه در حضر موت در جنوب یمن برگزار می گردید.

اعراب با محافظ به آنجا می رفتند. زیرا حضر موت مملکت نبود، و قبیله کنده آن را برگزار می نمودند و به حفاظت از آمد و رفت مردم برمی خواست.

9- بازار عکاظ واقع در بالای سرزمین نجد بود. عرب در ماه ذی القعدة در بازار عکاظ اجتماع می کردند. در این بازار قریش و سایر قبائل عرب گرد می آمدند، و بیشتر آنها

اعراب مضرى بودند. در بازار عکاظ بود که قبایل عرب اقدام به مفاخرت می نمودند.

10- بازار ذی المجاز عرب از بازار عکاظ و ذی المجاز برای شرکت در مراسم به سوی مکه سرا زیر میشدند. مشهورترین این بازارها که در تاریخ اسلام از آن سخن

رفته است همان بازار عکاظ بود. چون تمام قبائل پس از شرکت در بازارهای دیگر در آخر به «سوق عکاظ» می آمدند و در آنجا بود که به مفاخرت و ایراد شعر و خطابه و

شناسائی و شناساندن خود می پرداختند. پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز در این بازار حضور یافته بود و پس از اعلام نبوت و شرکت و دیدنی های خود در بازار عکاظ یاد

میکرد.

به طور خلاصه قبائل عرب از شمال و غرب برای شرکت در بازارهای خود به حرکت در می آمد و سر انجام بیشتر آنها (غیر از یهودیان و نصرانی ها و ستاره پرستان) وارد

مکه می شدند، و پس از شرکت در موسم و طواف خانه کعبه و زیارت بعضی از بتهای خود به اوطان خویش باز می گشتند. (تاریخ یعقوبی - جلد 1)

دروس حاصله از سوره قریش :

امام فخر رازی مفسر کبیر جهان اسلام فرموده است: باید بدانید که نعمت دو نوع است: یکی عبارت است از دفع ضرر که الله متعال آن را در سوره فیل بیان کرد. دوم عبارت

است از جلب نفع که آن را در این سوره بیان کرده است. و بعد از این که الله متعال

ضرر را از آنها دفع کرد و نفع را برایشان جلب نمود، که دو نعمت بزرگ به شمار می آیند، به آنها دستور داد عبادت وی را به جای آورند و در مقابل نعمت هایش او را

سپاسگزار باشند.

- بیان مظاهر تدبیر، حکمت و رحمت الله متعال.

- یاد آوری نعمتها به مردم قریش و بیان فضل و انعام الله متعال بر قریش که موجب شکر پروردگار بود، ولی وقتی آنان در مقابل آن نعمت ناسپاس شدند، الله لباس گرسنگی و

خوف را به خاطر ترک شکر بر آنان پوشاند.

- فقط عبادت و بندگی الله متعال واجب است و عبادت و غیر الله قطعاً جایز نیست.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سوره الماعون
جزء 30

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 7 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «ماعون» نامیده شد که الله متعال در آخر آن کسانی را که اسباب و آلات منزل را از دیگران بازداشته و آن را به عاریت نمی‌دهند، نکوهش نموده است. این سوره «دین» نیز نامیده می‌شود به سبب نکوهش کسانی که دین؛ یعنی جزای اخروی را منکرند. نام این سوره «الماعون» از آیه آخری این سوره گرفته شده است. طوریکه یادآور شدیم: نام این سوره ماعون است بر وزن فاعول از ریشه‌ی مَعْنٌ یعنی جاری شد. و ماعون یعنی چیزی که بسیار در جریان است و جایی نمی‌ایستد و متوقف نمی‌شود. و به خیر جاری هم معنا شده است. خیری که منتشر می‌شود و در میان جامعه کاملاً در جریان و حرکت است و همه کس را تحت پوشش خود قرار می‌دهد. محور کلی آیات مبارکه این سوره هم با توجه به نام سوره مشخص است که اهمیت ماعون را بیان می‌کند و اینکه اهل ایمان و مخصوصاً مؤمنین به قیامت، باید همیشه در رابطه با امور خیری خود را تنظیم کنند، طوری که راه تصدیق ایمان به قیامت، به جریان انداختن ماعون می‌باشد و هر کسی که به شکلی با حرکتی، اسباب و زمینه‌ی توقف این خیر را فراهم نماید، در ایمانش به قیامت ضعف و نقص وجود دارد.

سایر نام های سوره ماعون :

این سوره دارای نام‌های: «أرءیت الذی، الیتیم، الدین، ألتکذیب و ماعون» می‌باشد. مطابق قول بعضی علماء، این سوره مکی است ولی قول راجح این است که سه آیه اول آن مکی و 4 آیه‌ی آخر مدنی است؛ زیرا در مورد منافقین مدینه نازل شده است که در ظاهر و در پیشروی مسلمانان نماز می‌خواندند ولی در اصل و در خفا جاسوس و منافق بودند.

سوره ماعون به سورة السلوک (راه و روش) معروف است. «وسورة التي یعلم أنّ القرآن لا بد من العلم مع العمل» یعنی سوره‌ای که یاد می‌دهد قرآن فقط خواندنی نیست، بلکه روش و اسلوب زندگی است و باید علم قرآن همراه با عمل باشد. پس دین در باطن و قلب انسان فقط نیست، بلکه در عمل باید نشان داد و به بهانه قلب و نیت پاک نمی‌توان گناه کرد؛ زیرا علم دین باید در زندگی به عرصه عمل برسد و الله متعال در این سوره از ما می‌خواهد که قرآن کریم را روش و اسلوب زندگی خود قرار دهیم.

مکان نزول سوره الماعون :

به قول جمهور، این سوره مکی است و به اختصار درباره‌ی دو دسته از انسان‌ها بحث می‌کند:

- 1 - کافران و منکران نعمت‌های الله و تکذیب‌کنندگان روز حساب و جزا.
 - 2 - منافقانی که کارهایشان به خاطر الله انجام نمی‌دهند، بلکه در اعمال و نمازشان ریاکار می‌باشند.
- در مورد گروه اول، الله متعال صفات ناپسند آنها را یادآور شده است؛ از جمله آنها به یتیم

توهین می‌کنند و به تندی او را آزار می‌دهند و به فکر تأدیب وی نمی‌باشند. هیچ کار نیکی انجام نمی‌دهند حتی اگر آن کار نیک با زبان صورت پذیرد و هزینه‌ای هم برای آنان در بر نداشته باشد. آنها نه عبادت الله خود را نیکو انجام می‌دهند و نه نسبت به بندگان الله نیکی می‌کنند.

و اما گروه دوم، آنها عبارتند از منافقانی که از نماز غافل می‌شوند و آن را در اوقات خود اقامه نمی‌کنند و تنها شکل و صورت آن را انجام می‌دهند. نمازشان بی‌روح و محتوا است و اهل ریا و تظاهر هستند. خداوند متعال هر دو گروه را به مرگ و نابودی تهدید کرده و کارهایشان را تقبیح نموده است.

قابل تذکر و یادآوری است که ؛ به قول ابن عباس و قتاده سوره الماعون مدنی می‌باشد. «هیه الله» مفسر نابینا در باب شأن نزول این سوره مبارکه فرموده است: نصف این سوره در مکه دربارہ عاصی بن وائل و نصف آن در مدینه در بارہ عبدالله بن ابی منافق نازل شده است.

مفسر تفسیر «جلوه های از اسرار قرآن» در مورد مدنی بودن سوره «الماعون» چنین استدلال می‌نماید: دو دلیل در باره مدنی بودن این سوره را میتوان عمده ساخت: اول: بحث از نمازگذاران ریا کار در مکه مورد نداشته، نمازگذاران ریا کار در مکه نه بلکه در مدینه تبارز کردن، شرایط مکه چنان نبود که عناصر منافق، دو رو و ریا کار به صفوف نهضت بپیوندند، این عناصر در مدینه و با مشاهده قدرت و سلطه مسلمانان و بر ای کسب امتیازات به صف پیوستند، به نماز باور نداشتند، نماز شان برای خدا نبود، برای خود نمایی و نفوذ در صف مسجد می آمدند و نماز می خواندند، در مکه شرایط چنان بود که نماز با جماعت، علنی و در محضر مشرکان دشوار و مصروف دعوت مشرکان به جنگ بود، چنین کاری از عناصر ریکار و منافق ساخته نبود.

دوم: بحث در باره روابط اجتماعی و امور مربوط به آن از موضوعات بحث سوره های مدنی است، نه سوره های مکی، در این سوره به امتناع نماز گذاران ریاکار از دادن ماعون، آنچه عادتاً «مردم یک محله به همدیگر کمک میکنند» اشاره شده است، بحث در مورد چنین مسائلی با فضایی مکه و سور های مربوط به این مرحله سازگار نیست. شهید سید قطب در تفسیر خویش در مورد مکی و مدنی بودن این سوره می نویسد: برخی از مفسرین این سوره را مکی و برخی دیگر مفسرین این سوره را مدنی می‌شمارند. ولی در عین زمان تعداد از مفسرین بدین عقیده اند که: اولین سه آیه این سوره مکی و متباقی آیات این سوره مدنی می باشد.

مفسر تفسیر فی ظلال القرآن میفرماید: نظریه دوم ارجح است. با این وجود این سوره به طور کلی دارای وحدت متفق و مرتبتي است. دارای رویکرد یگانه‌ای در بیان یک حقیقت کلی از حقائق این عقیده است، رویکرد یگانه‌ای که ما را بر آن می‌دارد این سوره را به طور کلی مدنی بدانیم.

زیرا موضوعی که این سوره بدان می‌پردازد از جمله موضوعات مدنی قرآن است. موضوع مورد نظر راجع به نفاق و ریا است. نفاق و ریا نیز در مکه میان گروه مسلمانان موجود و مشهور نبوده است.

اما پذیرش روایت هائی که گویای مکی و مدنی این سوره است هیچ مانعی ندارد. زیرا احتمال دارد چهار آیه آخر این سوره در مدینه نازل شده باشد و به سه آیه نخستین این

سوره ملحق گردیده باشد به مناسبت مشابهت و پیوندی که موجود در موضوع است.

تعداد آیات کلمات وحروف سوره الماعون :

سوره «الماعون» مکی و دارای (1) رکوع، (7) هفت آیات، (25) بیست و پنج کلمه، (115) یکصد و پانزده حرف، و (60) شصت نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.

پیوند و ارتباط سوره الماعون با سوره قریش :

الف: سورهی قریش ، منکران سرسخت نعمت الله متعال را ملامت کرد و در این سوره، آنان را به خاطر بی توجهی به بینوایان و تشویق نکردن این و آن برای دستگیری آنان، نکوهش می کند.

ب : سورهی قریش ، انسان را به عبادت راستین و پرستش الله واحد دعوت و فراخواند و در سوره ماعون ، کسانی را سرزنش می کند، که در برگزاری نماز، سهل انگار و غافلند.
ج: سورهی قریش ، نعمتهایی را برشمرد که الله به مردم قریش داده بود و آنان - در مقابل منکر روز جزا و دوباره زنده شدن بودند و در سوره الماعون ، آنان و امثالشان را از عذاب روز قیامت هشدار می دهد.

اسباب نزول سوره الماعون :

در بیان سبب نزول سوره ماعون مفسرین اقوالی مختلفی ارائه داشته اند: ابن عباس رضی الله عنهما میگوید: «این آیه درباره عاصی بن وائل سهمی نازل گردید».

اما مفسر سدی فرموده است : «این آیه درباره ولید بن مغیره نازل شد». به قولی: این آیه درباره ابو جهل نازل شد که وصی یتیمی بود پس آن یتیم با تنی برهنه نزدش آمد و از وی مال خود را طلب کرد اما او یتیم را از خود راند.

ابن جریح می گوید: «این آیه درباره ابوسفیان نازل گردید که در هر هفته شتری میکشت در این حال یتیمی از وی چیزی خواست اما او آن یتیم را با چوب دست خود راند».

محتوای کلی سوره ماعون:

در این سوره درباره ناسپاس منکر، منافق ریاکار و پاداش هر کدام شان ، مورد بحث قرار داده میشود. این سوره به کسانی که ظاهراً به دین گرویده اند، اما در عمل به دستورات دینی بی توجهی میکنند، هشدار میدهد. در این سوره پنج مورد از خصوصیات منکران قیامت (سر باز زدن از انفاق، راندن یتیمان و مسکینان، ریا، مسامحه در نماز و باز داشتن مردم از کمک به نیاز مندان) مطرح و مورد بحث قرار گرفته است.

در این سوره اشاره به هرچیز از ریا و ریاکاری و سهل انگاری در نماز دارد و دیگران را به اطعام مسکین و مستمند تشویق می کند تا مثل ابو سفیان نباشند و به یتیمان احترام بگذارند و به روز جزا و انکار روز جزا و دادگاه بزرگ آن در عمل انسان هم اشاره شده است. به بیان دیگر سوره ماعون به این حقیقت مهم اشاره میکند که دینداری تنها اعتراف به وجود الله تعالی نیست، بلکه باید همراه با اعمال صالح و شایسته و ترک زشتی ها و اعمال ناشایسته باشد.

ترجمه و تفسیر سُورَةِ المَاعُونِ

جزء 30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

أَرَأَيْتَ الَّذِي يَكْذِبُ بِالذِّينِ ﴿١﴾ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ ﴿٢﴾ وَلَا يَحِضُّ عَلَى طَعَامِ
الْمَسْكِينِ ﴿٣﴾ فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ﴿٤﴾ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ﴿٥﴾ الَّذِينَ هُمْ
يَرَاءُونَ ﴿٦﴾ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ﴿٧﴾

ترجمه موجز:

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يَكْذِبُ بِالذِّينِ» (1) (آیا دیدی کسی را که تکذیب کند دین را)
«فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ» (2) (پس او همان است که میراند یتیم را)
«وَلَا يَحِضُّ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ» (3) (و نمی انگیزد کسی را بردادن طعامی مسکین را)
«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ» (4) (پس وای بر این نماز گزاران)
«الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» (5) (آنانی که غافل اند از نماز شان)
«الَّذِينَ هُمْ يَرَاءُونَ» (6) (همان ها که خود نمائی کنند)
«وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» (7) (واشیای عاریت دادنی را باز دارند)
قابل تذکر است که سوره مبارکه الماعون چهره واقعی و حقیقی اشخاص و افراد منفی را
به معرفی میگرد:

- آنانی که نسبت به دین، دیدگاه تفکر و نظریات منفی دارند. «يُكْذِبُ بِالذِّينِ». مراد از
تکذیب دین و روز قیامت در آیه مبارکه همانا، تکذیب قلبی است، نه قولی؛ زیرا مخاطب
سوره، کسانی هستند که نماز می خوانند ولی نمازشان همراه با ریا و خودنمایی و سهو و
غفلت است.

- آنانی که برخورد شان نسبت به یتیم و مسکین منفی هستند و آنان را طرد می کنند. «يَدْعُ
الْيَتِيمَ وَ لَا يَحِضُّ».

- آنانی که در عبادت و بخصوص نماز منفی هستند و بطور اخلاص مندی آن را بجا نمی
آورند. «سَاهُونَ- يَرَاءُونَ».

- و آنانی که در خدمت و رساندن خیر به عوام الناس منفی بوده و غفلت میکنند. «يَمْنَعُونَ
الْمَاعُونَ».

هكذا در این سوره مبارکه از آیه (1 الی 7) بیان گردیده است که ؛ بجا آوردن عبادت
بی روح، اساساً بی اثر است، و مطمئن باشید که عبادتگر را به مقصد نمی رساند و از
گردنه های سخت و دشوار هر دو سرا، عبور نمی دهد؛ بلکه گرفتار می شود. این سوره به
انسان عبادتگر می آموزاند که : عبادت و شعایر دینی، باید خالص و بی ریا و پاک نیت
باشد و انسان در سایه ی چنین دین پاکی، در زندگی فردی و اجتماعی، دست بنی نوع
خود را به گرمی و صمیمیت بفشرد و آن چه در توان دارد، در نیازمندیهای روزانه و
معمولی یاری اش دهد. این است که خداوند انسان را وامی دارد، تا چهره ی پاک را از
چهره ی ناپاکی و ناسالم دریابد و بداند که، دروغ انگاران به دین الهی، به وظیفه ی فردی

و اجتماعی، نه تنها گوش فرا نمی‌دهند؛ بلکه پیوسته ناسپاس و خودخواه اند و هرگز در اندیشه‌ی سیر کردن یتیمان و بینوایان نیستند و حتی به دیگران را از کار نیک و کمک به آنان باز می‌دارند و یتیمان و درماندگان را به تندى و خشونت و سخنان زشت از خود می‌رانند و تحقیرشان می‌کنند و خوار و سبک می‌شمرند. (فجر/ ۱۷ و ۱۸] در صورتی که نیازمندان در مانده، در اموال و دارایی بی‌نیازان، حقی روشن و معین دارند. (معارج آیات: 24 و 25). حال اگر آنان که دارای این صفات پست اند و در ظاهر هم نماز می‌خوانند و خود را اهل دین می‌نمایانند، وای به حالشان! آنان، خود را از رحمت و الطاف حق، محروم می‌دارند؛ هر چند نماز می‌خوانند؛ چون، به آن بهایی نمی‌دهند، ارکان و آدابش را مراعات نمی‌کنند، بسی سست و سهل انگارند، آن را سبک می‌نمایند و آن سان که حق نماز است ادایش نمی‌کنند، تا دل را آباد و چشم را روشن گردانند. آنان کاروبارشان نیز جز ریا و تزویر و خودنمایی نیست. (نساء: 142)، (مریم آیات 59 و 60)، (مدثر آیات: 42 الی 47).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أرأیت»: آیا دیدی؟ آیا شناختی؟ آیا دانستی؟ (کهف/63)، (مریم/77)، (فرقان/43). می‌توان گفت: «به من بگو، مرا با خبر کن.» «یکذب»: از ماده‌ی کذب و در مقابل صدق است. به کلامی که خلاف واقع باشد، اطلاق می‌شود. کلامی که عاری از حقیقت باشد و در مقابلش صدق است که کلامی مطابق واقع است. «الدین»: دین، آیین، جزا و پاداش. «یدع» (دع): سخت می‌راند، با خشونت و اهانت می‌راند. (طور/۱۳، یدعون) با خشونت افکنده می‌شوند... لا یحُض (حض): تشویق نمی‌کند، وادار نمی‌کند. (حاقه/۳۴). «طعام المسکین»: غذا دادن به بینوا. «ساهون» (سهو): جمع ساهی، سهل انگاران، بی‌خبران، سبک شماران. پراورد: خودنمایی می‌کنند، ریا و تظاهر می‌کنند. «ماعون» از «معن» به معنای ابزار و وسایلی است که معمولاً همسایگان به یکدیگر عاریه می‌دهند تا آنکه ضروریات و مایحتاج شان برطرف شود. مانند وسایل خانه، ظروف غذاخوری در مهمانی‌ها. مانند: کلنگ، کاسه و کوزه و امثال اینها. (فرقان)

تفسیر :

«أرأیت الَّذِي يَكْذِبُ بِالْدينِ» (1) :

(ای پیامبر) آیا کسی که روز جزا را تکذیب میکند دیده‌ای؟! کسی که دین را انکار کند، و کسی را که در انکار الله و رسولش، و روز جزا و احکام را انکار میکند؟ این استفهام برای برانگیختن تعجب و در عین حال جهت تشویق شنونده به شناخت امری است که بعد از آن بیان می‌شود.

«ارأیت»: از مصدر رؤیت و از ماده‌ی رأی که فعل ماضی است، به معنی دیدن. این دیدن لازم نیست حتماً دیدن ظاهری باشد، خیلی از مواقع الله متعال این تعبیر را در اینجا و جاهای دیگر قرآن به کار برده که نوعی متوجه‌ساختن افرادی است که به شکلی دچار غفلت شده‌اند. اما اینجا خطابش خاص پیامبر صلی الله علیه وسلم است و به دنبال پیامبر هر کسی از امت او، چرا که این غفلت به پیامبر روی نیاورده است. اما خداوند می‌خواهد توجه او را بیشتر متوجهی کسانی که مؤمن به دین نیستند، بنماید و به دنبال پیامبر خطاب به ما انسان‌ها است که معمولاً دچار غفلت شده‌ایم و می‌شویم و لازم است که به ما نهیبی زده شود که از خواب غفلت بیدار شویم.

«أَرَأَيْتَ»: به ظاهر از رویت می‌آید، که آیا دیدی. قابل ذکر است که رویت به دو قسم است، رویت چشمی و رویت قلبی.

در همه آیات قرآنی که کلمه «أَرَأَيْتَ» بکار رفته است، هدف از آن رویت قلبی است. پس در این صورت «أَرَأَيْتَ هَایِ قرآن» را باید اینطور معنا کرد: رای و نظر تو چیست در باره کسی که مثلاً تکذیب میکند دین الهی را. این به اصطلاح اولین کلمه است که تأمل و دقت خاصی را میطلبد. وقتی که میفرماید «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَكْذِبُ بِالْدين» به نظر میرسد که دین به معنای روز جزا است. چون دین در قرآن کریم استعمالات گوناگونی دارد ولیکن یکی از مهمترین معانی و استعمالات دین عبارت از روز قیامت است چنانچه در سوره حمد هم داریم «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» و ما ادراک ما یوم الدین» در سوره افطار اینجا هم ما دین را به معنای روز جزا میگیریم.

دین: از مادهی دان- یدین. دیناً به معنی مسلط شدن بر کسی است، «دینونت» هم مصدر دوم آن می‌باشد. همچنان که در رابطه با عبد نیز در سورهی قریش آمده است، عبد- یعبد- عبداً دو مصدر دارد. اینجا هم معنی دینونت بیشتر از دین می‌باشد. دائن خداوند است که مسلط می‌باشد و مدیون یا مدین بندگان هستند که تحت سلطه و قدرت خداوند می‌باشند. لذا دین در اینجا به معنی فرمانبرداری که یکی از معانی دین می‌باشد، آمده است. مثلاً «لا اکراه فی الدین». یعنی اجباری در فرمانبرداری کردن نیست، چرا که اگر اجباری باشد، در آن صورت اخلاق از بین می‌رود و فرمانبرداری که مخلصانه نباشد، ارزشی ندارد. یکی دیگر از معانی دین، جزا و پاداش می‌باشد که از طرف خداوند به بندگان اعطا می‌شود و در حقیقت بنده را تحت پوشش لطف و کرم خودش قرار می‌دهد و او را مدیون می‌گرداند. سومین معنی آن روز قیامت است. زیرا در این روز بندگان خداوند همه محکوم و خداوند حاکم بر سرنوشت بندگان است. در این روز در حقیقت جزا و پاداش داده می‌شود. و صف کسانی که فرمانبردار بوده‌اند، از صف کسانی که سرکشی کرده‌اند، جدا می‌شود و لذا تعبیر دین را برای روز قیامت هم به کار برده‌اند و معانی دیگر هم برای دین به کار رفته است، از جمله آیین، روش، برنامه؛ و باید دقت کنیم معانی را به کار ببریم که سیاق آیات هماهنگ باشد، در غیر این صورت در معنی کردن آیات به خطا خواهیم رفت. مثلاً: «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» (الزمر: 3) یعنی فرمان برداری خالص برای خداوند است. «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (البقرة: 256) اکراه و اجباری در فرمانبرداری نیست. «مالک یوم الدین» در اینجا تعبیر «یوم» آمده و تکلیف دین را مشخص کرده است، مالک روز جزا یا قیامت می‌باشد «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران: 19) در اینجا دین به معنی فرمانبرداری و یا به معنای قواعد و آیین و مقررات می‌باشد.

«فَدَلِكِ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ»(2):

پس او (همان) کسی که یتیم را (با خشونت از خود) میراند) نه تنها به او کمکی بعمل نمی‌آورد، بلکه به شخصیتش نیز توهین و اهانت می‌کند و به او صدمه روحی می‌رساند. «يَدْعُ»: اصل آن از مادهی دَعَّ یعنی راند، از خود دور کرد. البته نوع بد و زشتی از راندن. یعنی همراه با تندى و خشونت دور کرد. يَدْعُ که مضارع آن می‌باشد، یعنی با شدت و تندى و با خشونت دور می‌کند.

در جمله «يَدْعُ الْيَتِيمَ» این مفهوم را می‌رساند که: یتیم را دور می‌سازد و آنرا از خود

میراند و طرد اش میکند. منکر دین حق یتیم را نادیده می‌گیرد، بر اطعام مسکین تشویق نمی‌کند و زمینه‌ای آماده نمی‌کند و در مورد هیچ کاری انجام نمی‌دهد. بنابراین، رعایت حال یتیم و مسکین از شروط دین است و از بنیان‌های پذیرفتن ایمان. هر کس که این واجب عملی، را منکر شود، خدا را انکار کرده و به او ایمان نیاورده و دین خدا را تکذیب کرده است.

این بیان حجتی قاطع است که تعبیری بالاتر از آن نیست و جایی برای شک نمی‌گذارد: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَكْدِبُ بِالذِّينِ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ وَ لَا يَحْضُ عَلَي طَعَامِ الْمَسْكِينِ.» حقیقت این است که معنای درست ایمان به الله و دین مستلزم رسیدگی و توجه به خلق الله و امور جامعه و وضعیت مردم است، و در غیر این صورت ایمان در کار نیست. علت این است که ایمان به خدا معنای ایمان به آفریننده جهان، خدای عالم عادل رؤف رازق رحیم است، خدایی که هر صفت نیکو و شایسته‌ای از او آغاز می‌شود و به او نیز پایان می‌یابد، نقطه آغاز و پایان هر خیري. ایمان به خدا به این معنا مستلزم این است که ما به هستی بنیان نهاده شده بر حق و عدل، ایمان داشته باشیم، زیرا که صفات آفریننده بر آفریده اش منعکس می‌شود.

«الْيَتِيمُ» یتیم: از ماده‌ی یتَم است. به معنی منحصر بودن است. اصل معنی آن دُر یتیم آمده است. دُر به معنی مروارید می‌باشد. صیادان مروارید که مرواریدها را صید می‌کردند، بعضی از این مرواریدها درشت و چشم‌گیرتر بودند. به این مرواریدها که زن‌ها به گردن می‌آویختند و در وسط مرواریدهای دیگر قرار می‌دادند، دُر یتیم می‌گفتند، یعنی مروارید تک. حال وقتی گفته می‌شود فلانی یتیم است، یعنی تک افتاده است. یتیمی تا سن پانزده سالگی است. بعد از اینکه انسان بالغ شد، دیگر کلمه‌ی یتیم بر او اطلاق نمی‌شود. قابل یادآوری است که: یتیم محروم‌ترین قشر یک جامعه در هر عصری است و اگر شخص به یتیم کمک کند، محرومیت‌های او را نزدیک، یقیناً نمی‌تواند برای سایر اقشار محروم جامعه هم لطف و کرمی داشته باشد. پس اولین ویژگی تکذیب‌کنندگان دین محروم‌گش بودن و لگدمال کردن افتادگان است.

«وَلَا يَحْضُ عَلَي طَعَامِ الْمَسْكِينِ»(3):

(و) (دیگران را) به اطعام بی‌نوا (و مسکین) ترغیب و تشویق نمی‌کند) یعنی: این شخص منکر روز جزا، همان کس است که نه خود به سبب بخل و آزی که دارد، مساکین را اطعام میکند و نه خانواده خود یا دیگران را بر این کار بر میانگیزد. اطعام نمودن یکی از ارزش‌ها عالی در مکتب اسلام است. و اگر اطعام مساکین باشد، ارزشش بسیار بیشتر است. عبدالله بن سلام که یهودی بود به خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم که می‌رسد، با یک نگاه کردن به چهره‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم مسلمان می‌شود، چون انسان عاقلی بود، به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌گوید: من که الان مسلمان شدم، نمی‌خواهم همین طور بی‌برنامه و بی پروگرام باشم، می‌خواهم مرا مکلف کنید تا بتوانم بر مبنای آن برنامه از نظر شخصیتی خودم را رشد بدهم. و پیامبر اسلام این حدیث را برای او بیان می‌کند: «يا أيها الناس أطمعوا الطعام» غذا بدهید، چه آن کسی که نیازمند است و چه آن کسی که نیازمند نیست، همه بخورند. هم خود به این عمل کند و هم در بین مردم تبلیغ کند. و هر کسی که سفره‌ای و دسترخوان را به خاطر الله پهن کند، یقین داشته باشد که خداوند متعال چند برابر آن را عاید او می‌کند و بودند کریمانی که

هیچ وعده‌ی غذایی را تنهایی نمی‌خوردند، البته این بسیار مشکل است و اگر هم وعده‌ای را مهمان نداشتند، آن روز را روزه می‌گرفتند. چون معتقد بودند برکات وقتی بر سفره‌ی آنها نازل می‌شود که مهمانی بر سر سفره‌ی آنها باشد. اکرام میهمان بسیار مهم است. ابراهیم خلیل وقتی مهمانی به منزلش می‌آید بدون اینکه از آنها سؤال کند آیا غذایی خورده‌اید؟ (چون سؤال کردن از میهمان خلاف اکرام است) گوساله‌ای را کباب می‌کند و نزد مهمان‌ها قرار می‌دهد.

«یحض»: از ماده‌ی حض گرفته شده که حض یعنی تشویق کرد، تحریک کرد، مضار عش می‌شود یحض. به شکلی می‌تواند نقطه‌ی مقابل دع باشد. دع یعنی به شدت متوقف کرد، دور کرد. حض یعنی تشویق کرد. یَدْْعُ در مقابل یحض قرار دارد. «طعام»: هر چیزی که خوردنی باشد، طعم داشته باشد و انسان را اشباع کند. لذا به میوه کلمه‌ی طعام اطلاق نمی‌شود. چون انسان را سیر نمی‌کند.

مسکین و فقیر:

«مسکین»: از ماده‌ی سَكَنَ است. و سَكَنَ یعنی ساکن شد، از حرکت ایستاد. این اصطلاح به کسی گفته می‌شود که فقر او را از حرکت باز ایستانده است. یعنی از فرط فقری نمی‌تواند حرکت کند. سَبَّغَ هم به معنی چاقو از همین معنا گرفته شده است. چون وقتی برای سر بریدن حیوان از چاقو استفاده می‌کنند، بعد از اتمام کار حیوان از حرکت باز می‌ایستد و تکان نمی‌خورد، یعنی وسیله‌ی ساکن کردن می‌باشد. فرق بین فقیر و مسکین این است که فقیر هیچ چیزی در اختیار ندارد و توان برآوردن احتیاجات روزمره اش را هم ندارد و مسکین کسی است که احتیاج و نیازمندی اش نسبت به فقیر کمتر است.

صحیح ترین قول در مورد تعریف فقیر و مسکین همین است. البته عده ای از علماء تعریف این دو را برعکس گفته اند. به هر یکی از این دو قشر به اندازه ی احتیاجش به همراه رعایت کردن درآمدش داده می شود و بیشتر از آن نباید به او داده شود، چون در این صورت غنی میگردد و از اصناف زکات خارج می گردد. البته حاجت و نیازمندی بر حسب تفاوت محیط زندگی متفاوت است.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیث صحیحی میفرماید: «لیس المؤمن الذی یشبع و جارہ جائع إلی جنبه» «کسی که خود سیر باشد و همسایه اش گرسنه باشد، مؤمن نیست». (السلسله الصحیحه (149/1) و بخاری در (الأدب المفرد) (112).

شیخ البانی رحمه الله در شرح این حدیث می گوید: «این حدیث دلیل واضحی است بر اینکه هرگاه کسی خود غنی باشد، بر او حرام است که همسایه ی گرسنه ی خود را فراموش کند، بلکه بر او واجب است تا آنچه را که موجب برطرف شدن گرسنگی شان می شود و همچنین دیگر ضروریات زندگی را بدانها بدهد.

و همچنین حدیث اشاره می کند بر اینکه بر مال و دارایی هر فردی علاوه بر حق پرداخت زکات آن، حق دیگری نیز وجود دارد (و آن صدقه به نیازمندان است) و ثروتمندان گمان نکنند که آنها با پرداخت زکات سالانه اموال ایشان بریء الذمه خواهند شد و تکلیف از دوش شان ساقط می شود، بلکه حقوق دیگری بر آنها، در شرایط مورد نیاز و پیش آمده - وجود دارد، که بر آنها واجب است آن حقوق را ادا کنند، وگرنه مشمول این وعید و هشدار الله تعالی قرار میگیرند: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا

يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (سوره توبه 34). يعني: و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) میسازند، و در راه خدا انفاق نمیکنند، به مجازات دردناکی بشارت ده!

«يَوْمَ يَحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذَوْقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» (سوره توبه 35). يعني: در آن روز که آن را در آتش جهنم، گرم و سوزان کرده، و با آن صورت ها و پهلوها و پشتهاي شان را داغ میکنند؛ (و به آنها ميگویند): این همان چیزی است که برای خود اندوختید (و گنجینه ساختید)! پس بجشید چیزی را که برای خود می اندوختید!« السلسله الصحيحه (149/1).

بنابراین هر مسلمانی که الحمدلله خود از لحاظ معیشت و خوراک در وضعیت مطلوبی به سر می برد، چنانکه یکی از همسایگانش در وضعیت نابسامان مالی و معیشتی به سر میبردند، یکی از حقوق واجب آن همسایه اینست که فرد غنی به یاری او بشتابد و در حد توان نیازهایش را برآورده کند، و از مالی که خداوند متعال به فضل خویش به وی عطا فرموده به همسایه ی نیازمندش انفاق کند.

خوانندگان گرامی!

چهار آیهی ذیل سوره الماعون مطابق نظریات برخی از مفسران که معتقد آند که : درباره ی بعضی از منافقان مدینه نازل شده است، به همین خاطر نیمی از سوره مکی است و نیمی از آن مدنی است. و این چهار آیه مدنی عبارتند از:

«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ» (4):

ملاحظه میداریم کسیکه در برخی از اوقات و گاه گاه از نماز غافل می شود، مشمول ویل است، پس وضع و حالات تارکان دائم نماز چه خواهد بود. طوری که در آیه مبارکه می فرماید : «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ» (پس وای بر نمازگزارانی که از نماز خویش غافلند» و به آن اهمیتی نمی دهند به طوری که اگر نماز بگزارند، از نماز خود امید ثوابی را نمی برند و در برابر ترك آن نیز از مجازاتی بیم ندارند همچنین آنان از نماز غافلند تا وقت آن از دست برود پس اگر با مؤمنان باشند، به ریا نماز می خوانند اما اگر با مؤمنان نبودند، نماز نمی خوانند.

هكذا آنان با به تأخیر انداختن وقت نماز، یا با خواندن آن به بی مبالاتی، از نماز خویش غافلند. یا مراد بی نمازانی اند که از نماز خویش غافلند.

باید یادآور شد که : هر نمازی ارزش ندارد و هر نمازگزارى جنتی هم نیست . این کثیر نقل می کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب سعد بن ابی وقاص (رض) که از ایشان پرسید: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ» چه کسانی اند؟ فرمودند: «کسانی که نماز را از وقت آن به تأخیر می اندازند».

ابن عباس رضي الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه می گوید: «این آیه در باره منافقانی نازل شد که وقتی مؤمنان حاضر می بودند، از روی ریا و خود نمایی نماز می خواندند اما وقتی مؤمنان غایب می بودند، نماز را ترك می کردند همچنین آنان از عاریت دادن اشیا و وسایل ضروری منزل به مؤمنان خود داری می کردند.

«وَيْلٌ» : در بعضی از کتاب ها گفته شده ، نام چاهی در جهنم می باشد. همچنین «ویل» کلمه ی تهدید می باشد. خداوند هرگاه بخواهد بندگان را در رابطه با قضیه ای تهدید کند،

تعبیر ویل را به کار می‌برد.

«مُصَلِّينَ»: از ماده‌ی صلاه و نوع خاصی از دعا می‌باشد. منتهی نوع خاصی از دعا که نظم و ترتیبی دارد، صلاه را برایش به کار می‌برند. و مُصَلِّينَ هم اسم فاعل می‌شود. **«الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» (5):**

آنان که از نماز خود غافلند و آن را دست‌کم گرفته و به آن اهمیت نمی‌دهند و ادای آنرا به تأخیر می‌اندازند. ابن عباس (رض) فرموده است: او نمازگزاری است که به امید ثواب نماز نمی‌خواند و اگر آن را ترک نماید، از کیفرش باکی ندارد. (تفسیر قرطبی ۲۰/۲۱۱). و ابو العالیه فرموده است: یعنی نماز را در وقت معینی نمی‌خوانند و رکوع و سجود آن را کامل انجام نمی‌دهند. (قرطبی ۲۰/۲۱۱). در مورد این آیه از پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال شد فرمود: «آنها افرادی هستند که نماز را به تأخیر می‌اندازند». (اخراج از ابن جریر).

مفسران فرموده اند: چون الله فرموده است: «عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» و لفظ «عَنْ» را آورده است، معلوم می‌شود که منظور منافقین است. از این رو بعضی از پیشینیان گفته‌اند: خدا را شکر که فرمود: «عَنْ صَلَاتِهِمْ»؛ چون اگر می‌گفت: «فِي صَلَاتِهِمْ» به مؤمن مربوط می‌شد، و مؤمن گاهی سهو می‌کند و از نمازش غافل می‌شود، و فرق این دو سهو آشکار و روشن است؛ چون سهو منافق ناشی از عدم اهمیت است. به همین جهت او نماز را به یاد ندارد و از آن غافل است. ولی وقتی مؤمن در نماز سهو کند، فوراً آن را با سجده‌ی سهو جبران می‌کند. پس تفاوت دو سهو آشکار می‌شود. «سَاهُونَ»: یعنی اشتباه‌کنندگان غیر عمد. اشتباهی که از روی آگاهی و تعدد نباشد. قابل دقت و تذکره مطابق شرع اسلام: سهو در نماز قابل جبران و بخشش است ولی سهو از نماز، به معنای رها کردن آن، به هیچ صورت قابل بخشش نیست. «عَنْ صَلَاتِهِمْ» (نه «فِي صَلَاتِهِمْ»)

«الَّذِينَ هُمْ يَرَاؤُونَ» (6):

(همان‌ها که خود نمائی و ریا کنند) یعنی: به علاوه آن‌که آنان از نماز خود غافلند، بلکه همان نمازهایی را که نیز می‌خوانند، ریاکاری می‌کنند. یا آنان در هر عمل از اعمال نیکی که انجام می‌دهند، ریاکاری می‌کنند تا مردم آنان را بنام نیک یاد کنند. رسول الله صلی الله علیه و سلم در حدیث شریف فرموده‌اند: «الرِّيَاءُ أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْلَةِ السُّودَاءِ فِي اللَّيْلَةِ الْمَظْلَمَةِ عَلَيِ الْمَسْحِ الْأَسْوَدِ» (ریا پوشیده‌تر از خزیدن موری (حشرت) سیاه در شبی تاریک بر پلاس سیاهی است).

«يُرَاؤُونَ»: از ماده‌ی رؤیت است. و ریا هم از همین ریشه است. چون کسی که ریا می‌کند، دوست دارد دیگران کار او را ببینند. این است که با ریشه‌ی رؤیت کاملاً تطابق دارد. مرئی یعنی کسی که دوست دارد کاری را انجام دهد و در عین حال دیگران هم او را رؤیت کنند.

برخی از انواع ریا:

- 1- نیکو جلوه دادن شخصیت و هیأت خود به قصد حب جاه و ثنا و ستایش مردم.
- 2- پوشیدن جامه کوتاه، یا پوشیدن لباس با رنگ‌های تیز، تا به این وسیله در دنیا و در نظر مردم به هیأت و هیبت زهد در آید.
- 3- ریا کردن با گفتار به وسیله اظهار خشم بر اهل دنیا و اظهار تأسف بر آنچه که از

خیر و طاعت از او فوت میشود.

4- نشان دادن نماز و صدقه خود به دیگران، یا نیکو آراستن نماز در پیش چشم مردم.

فرق در میان منافق و ریاکار این است که:

منافق آشکار کننده ایمان و پنهان کننده کفر است در حالی که ریا کار: آشکار کننده خشوعی است که در قلب وی وجود ندارد؛ تا کسی که این خشوع ظاهری او را می بیند، او را متدین و خداترس بیندارد و در حقش ارادتی به هم رساند.

علما گفته اند: نشان دادن عمل نیک به دیگران اگر با هدف برانگیختنشان به پیروی از خود، یا به انگیزه نفي تهمت از خود باشد، باکی ندارد.

«وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» (7) :

(و (از پرداخت زکات و) عاریت دادن وسایل ضروری زندگی دریغ می ورزند.) ماعون آن است که پیوسته در گردش و جریان است چنانکه آن را تبر، دیک، دستاس و نحو آن که

معمولاً به عاریه داده می شوند، معنی کرده اند. (قاموس القرآن- جلد 6 صفحه 263)

در این آیه خداوند متعال میفرماید که: اینها از جمله کسانی هستند که از دادن کوچکترین

چیز ها حتی وسائل معمولی زندگی به دیگران هم کوتاهی میکنند. حتی از درخواست

های کمی که دیگران از آنان دارند و آنها هم انجام آن برایشان مقدور است کوتاهی می

کنند و این باعث می شود که روحیه بخشش در آنها نهادینه نشود و بالتبع در موارد دیگر

هم نتوانند از مال شان بگذرند و در راه الله به مصرف برسانند. این وابستگی به اموال

مانع این می شود که حتی نماز آنها، نماز حقیقی ای باشد.

ولی طوری که در فوق هم یادآور شدیم: مراد از لفظ «ماعون» همانا زکات است، و به

زکات راماعون از این جهت گفته اند که آن از نظر مقدار بسیار کم یعنی فقط یک چهل

می باشد. حضرت علی، ابن عمر، حسن بصری، قتاده، ضحاک و غیره، جمهور مفسرین

ماعون را در این آیه به زکات تفسیر کرده اند (مظهری).

دروس حاصله سوره الماعون :

دروس حاصله که در این آیه مبارکه موجود اند مختصراً عبارتند از :

- تأکید بر عقیده ی رستاخیز و جزا.

- هر قلبی که از ایمان و باور به روز قیامت و جزا خالی باشد، قطعاً صاحب آن دل

بدترین خلق است و قطعاً هیچ خیری از او سر نخواهد زد.

- توبیخ و انداز نسبت به کسانی که مال و دارایی یتیمان را می خورند و حقوق آنان را

تضییع می کنند و با چشم حقارت و پستی به آنان می نگرند.

- تهدید و توبیخ نسبت به کسانی که از خواندن نماز، تهاون و سستی به خرج می دهند و

توجهی ندارند به اینکه نماز را در چه وقت و زمانی ادا نمایند که چنین عملی -پناه به

خدا- از علائم منافقان است.

- عدم همیاری و کمک نکردن به مسلمانان در نیازمندی های خانه و زندگی از صفات و

ویژگی های منافقان است به دلیل حدیث «من لم یهتم بأمور المسلمین فلیس منهم» «کسی به

امور مسلمانان بی اعتنا باشد از آنان نیست». پس وضعیت کسانی که مانع رفع

نیازمندی های آنان باشند چگونه باید باشد؟

حکم تارک نماز در اسلام:

قرآن عظیم الشان در (آیه 42 و 43 سوره مدثر) میفرماید: «ما سلککم فی سقر؟ قالو لم

نک من المصلین» (وقتی که مومنان از گناهکاران می پرسند چه چیزی باعث شد که به دوزخ داخل شوید؟ می گویند از نمازگزاران نبودیم و (یعنی تارک الصلاة بودنمان ما را به این روز سیاه کشانده) و دچار آتش دوزخ کرد) بلی واقعاً چنین است. عقیده نداشتن به نماز و ترک آن به کلی آنان را مستحق عذاب دوزخ ساخت.

اما آنان که به فرض بودن نماز معتقد باشند و در عمل نماز نخوانند خداوند متعال در قرآن کریم آنان را به عذاب «غي» تهدید می کند و غي بیابانی در دوزخ می باشد. آنجا که خداوند میفرماید: «فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلاة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا» (بعد از آن مردمی که هرگاه آیات رحمن بر آنان خوانده میشد به سجود می افتادند و بر خود می گریستند بعد از آن مردم دیندار مردمی ناخلف روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و آنرا ترک نمودند و به دنبال شهوات و معاصی راه افتادند آنان به قعر غي انداخته خواهند شد) (سوره مریم آیه ۵۹).

ولی آنان که به فرض بودن نماز عقیده دارند و نماز می خوانند اما در انجام آن سهل انگاری میکنند و از اینکه نمازشان به تاخیر افتد یا وقت آن بگذرد پروایی ندارند قرآن در مورد این افراد می فرماید: «فویل للمصاین الذین هم عن صلاتهم ساهون» (ویل و عذاب خدا بر نمازگزارانی که در انجام نماز خود غفلت می کنند و از تاخیر آن پروایی ندارند و نماز خود را به دست فراموشی می سپارند) (سوره ماعون آیه ۴ و ۵). در روایتی از سعدبن ابی وقاص آمده است که: در خصوص این ایه از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدم ایشان فرمودند: «هم الذین یوخرن الصلاة عن وقتها» (آنان مردمی هستند که نماز را به تاخیر می اندازند تا از وقت آن می گذرد). همچنان طوریکه در فوق گفتیم در حدیث صحیح آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «بین الکفر و الايمان ترک الصلاة» (حد فاصل ایمان با کفر ترک نماز است) یعنی اگر کسی نماز فرض نخواند از دایره ایمان خارج است و به کفر رسیده است.

در حدیث مسند آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من حافظ علی الصلوات کانت له نورا و برهانا و نجاته یوم القيامة و من لم یحافظ علیها لم یکن له نورا یوم القيامة مع القارون و فرعون و هامان و ابی بن خلف» (کسی که بر انجام نماز فرض مواظبت نماید و ارکان و شروط آن را درست بجا آوردن و با جماعت بخواند در روز قیامت نماز نور و روشنایی او خواهد بود و دلیل و برهان ایمان داری و وسیله نجات و رهایی او از عذاب الهی خواهد بود. و کسی که بر انجام نماز های فرض مواظبت ننماید و نماز نخوانده باشد او هیچ نوری ندارد و بی نصیب از هر نور و وسیله نجاتی از همراهان قارون فرعون هامان و ابی بن خلف خواهد بود).

ابو نعیم از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت میکند: «من ترک الصلاة متعمدا کتب الله اسمه علی باب النار ممن یدخلها و من ترک صلاة متعمدا احبط الله عمله و برئت منه ذمه الله تعالی حتی یرجع لله توبة» (کسی که نماز فرض را بعمد ترک نماید خدای متعال نام او را بر در دوزخ می نویسد و از جمله داخل شوندگان به دوزخ است و کسی که یک نماز فرض را بعمد ترک کرد خدای متعال اعمال او را نابود می کند و از ذمه خدا یعنی در سایه حفظ و مراقبت خدا قرار ندارد مگر توبه کند و به سوی خدا باز گردد و بر انجام نماز های فرض مواظبت و مداومت داشته باشد).

در حدیث اسرا و معراج آمده که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر مردمی گذشت که سرشان را می کوفتند و باز به حال اول بر می گشتند. رسول الله صلی الله علیه وسلم از جبرئیل پرسید: اینان چه کسانی هستند؟ جبرئیل گفت: اینان مردمی هستند که از خواندن نماز فرض سرشان سنگین می شد و نماز را به وقت نمی خواندند. بناً حکم اسلامی و اجماع علماء بر این است: شخصی که واجب بودن نمازهای پنجگانه را انکار نماید کافر و مرتد است و حتی علماء حکم میکنند که قتل شخصی متذکره واجب میباشد.

حکم تارک نماز نزد امامان اهل سنت و جماعت:

همه علمای اسلام بدین عقیده اند که اولین وظیفه یک شخصی مسلمان و در نهایت امر از هر انسان است که در زندگی خویش پایبند عبادت و پرستش پروردگار با عظمت خویش باشد، و ترک عبادت به عنوان کوتاهی در عمل ذاتی و اساسی فرد مسلمان به شمار میآید.

نماز یکی از عبادت در دین مقدس اسلام است، و طوریکه در فوق یاد آور شدیم، ترک عمدی آن موجب کفر میگردد، و استدلال بر کافر بودن تارک نماز (بطور عمد) حدیثی پیامبر صلی الله علیه وسلم است که میفرماید: «بَيْنَ الرَّجُلِ وَ بَيْنَ الْكُفْرِ تَرْكُ الصَّلَاةِ» (مسلم و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و احمد بن حنبل این حدیث را روایت کرده اند.) (تفاوت میان مرد با کفر، ترک نماز است.)

و همچنان حدیثی: «الْعَهْدُ الَّذِي بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمُ الصَّلَاةُ فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ» (احمد و صاحبان سنن این حدیث را روایت کرده اند.) «عهد و پیمانی که ما را از کافران جدا میسازد نماز است، هر کس نماز را ترک کند، کافر شده است.»

ولی در مورد مفهوم و تعریف و تفصیل این موضوع که ترک نماز بصورت قصدی صورت گیرد و یا غیر قصدی، آیا اینکه در جنب اینکه شخص تارک نماز از فرضیت آن هم منکر است موضوعیست که در بین علماء دارای اختلاف است.

عده ای از علماء میگویند تا زمانی که شخص وجوب نماز را انکار نکند کافر نمی شود و احادیث «بَيْنَ الرَّجُلِ وَ بَيْنَ الْكُفْرِ تَرْكُ الصَّلَاةِ» را به کفر اصغر تأویل و تعبیر میکنند. ولی طبق صحیح ترین فتوا، که توسط برخی دیگر علماء صادر گردیده است، میگویند، ترک عمدی نماز موجب کفر (اکبر) میشود هر چند که وجوب آن را هم انکار نکند. ولی هستند علماء اسلام که در اصدار حکم تارکین نماز از احتیاط استفاده نموده و تارکین نماز را بدو دسته تقسیم نموده اند.

دسته اول:

دسته اول شامل حال آنعده از: بی نمازان و فاسقانی میشود که از جهت تنبلی و سستی نماز را ترک میکنند.

پیروان امام صاحب ابو حنیفه (رح) میفرمایند: اگر شخص تا زمانی که فرضیت نماز را انکار نکند یا آنرا ناچیز نداند حکم به کفر کرده نمی شود و بقتل هم نمیرسد.

حکم امام مالک و امام شافعی در مورد تارک نماز:

امام مالک و امام شافعی در مورد تارک نماز میفرمایند: شخص متذکره فاسق و مرتد است و کافر نمی باشد، تا سه روز برایش مهلت داده می شود. اگر در این مدت توبه کند و نماز بخواند رها گردد، و اگر توبه نکند به عنوان حدّ شرعی کشته شود.

شیخ عثیمین طی فتوای خویش در مجموع فتوای و رسائل (11/54) میفرماید: «آنچه که برای من ثابت شده است این است که شخص بی نماز زمانی کافر میشود که بطور مطلق تارک نماز باشد، به این معنی که اصلاً نماز نخواند و بعنوان شخص نمازگزار شناخته نشود. ولی اگر گاهی اوقات نماز بخواند و گاهی اوقات نخواند، از نظر من نمی توان فتوای کفرش را صادر کنیم، چون پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «بَيْنَ الرَّجُلِ وَ بَيْنَ الشَّرْكِ وَالْكَفْرِ تَرْكُ الصَّلَاةِ». (فاصله بین انسان و شرک و کفر ترک نماز است) پس شخصی که گاهی اوقات، نماز می خواند نمی توان گفت که وی بطور کلی تارک نماز است.»

حکم شیخ عثیمین در مورد تارک نماز:

شیخ عثیمین استدلال حکم فتوای خویش را به این حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم چنین مستند میسازد: «العهد الذي بيننا وبينهم الصلاة فمن تركها فقد كفر». (وجه تمایز ما و آنان) کفار و مشرکین (نماز است، پس هر کسی که آن را ترک کند کافر میگردد). شیخ عثیمین میفرماید: اگر در الفاظ حدیث دقت بعمل آید، ملاحظه میشود که پیامبر صلی الله علیه وسلم نه گفته است که: هر کسی یک نماز را ترک کند کافر میشود، و نگفت: حد فاصل بین انسان و شرک و کفر یک نماز است؛ بلکه فرمود: «تَرْكُ الصَّلَاةِ» یعنی ترک کردن نماز به طور مطلق.» از ظاهر این احادیث چنین بر می آید که شخص با ترک یکی دو نماز کافر نمی شود مگر آن که به کلی تارک آن بشود. لیکن طوری که قبلاً یاد آور شدیم:

کسیکه در بعضی اوقات نماز میخواند و گاهی اوقات آن را ترک می کند فاسق میشود و مرتکب جرم بزرگی شده است و در واقع بر وجود خود جنایت نموده. این شخص مادامی که وجوب نماز را انکار نکند کافر نمی شود. ولی به علت ترک بعضی از نمازها عاصی و نافرمان محسوب میشود.

ولی کسی که به طور کلی تارک نماز باشد کافر و از دین اسلام خارج است و لو این که آن را از روی تنبلی و سهل انگاری ترک کند، کما این که نصوص قرآن، سنت و اقوال صحابه همین مطلب را تأیید می کنند، تا جایی که عبدالله بن شقیق رضی الله عنه اجماع صحابه را در مورد کافر بودن تارک الصلاة نقل کرده و اسحاق بن راهویه اجماع امت را در این مورد حکایت کرده است. (مجموع فتوای و رسائل شیخ عثیمین) (11/54)

دسته دوم:

دسته دوم شامل حال آنچه از افرادی بی نماز میگردد: که نه تنها نماز نمی خوانند بلکه بر فرضیت نماز نیز اعتراف ندارند و نخواندن نماز را ضرور نمیدانند. حتی بر واجب بودن نماز در بین مردم استهزا و تمسخر اشکار میکنند.

احکام صادره در مورد طایفه دوم:

علماء میگویند: در مورد منکرین نماز یعنی کسانی که از فرضیت نماز نه تنها انکار میکنند، بلکه بر مقام و منزلت نماز ضرر می رسانند و آنرا بباد تمسخر قرار میدهند، این عده افراد به دین ضرر می رسانند بناً حکم امامان چهارگانه در مورد منکرین وجوب نماز و یا کسانی که آنرا را خوار و سبک بشمارد، و بدین وسیله امر پروردگار را و پیامبر صلی الله علیه وسلم را تکذیب نمایند، و در قلب او حتی به اندازهی دانهی خردلی ایمان وجود نداشته باشد، پس او مانند کافرانی است که خداوند متعال آنان را اینگونه توصیف می نمایند: «وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَلَعِبًا ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ»

(سوره مائده/58) (آنان هنگامی که (آذان می گویند و مردمان را) به نماز میخوانید، نماز را به باد استهزاء می گیرند و بازیچه اش قرار میدهند (و بدان میخندند و تمسخرش میکنند).

این کارشان بدان خاطر است که ایشان کسانِ نافع و بی شعوری هستند (و ضلالت را از هدایت باز نمی شناسند و هدف و حکمت نماز را درک نمیکنند). بدین ترتیب، از منزلت و جایگاه کسانی آگاه میشویم که نماز و عبادت را از مظاهر عقب ماندگی و ارتجاع میدانند، و برپادارندگان نماز را مسخره میکنند.

حکم امام ابو حنیفه (رح) در مورد تارک نماز:

پیروان امام صاحب ابو حنیفه در مورد اشخاص تارک نماز میفرمایند: اگر شخص از جهت تنبلی و سستی نماز را ترک می کنند فاسق بوده چنین کسی، با ترک نماز فاسق میشود، و واجب است که او را تأدیب و تعزیر کرد و باید او را به حدی زد، تا خون از اندام او جاری گردد و تا هنگامی که به ادای نماز نپردازد در زندان باقی بماند، و حکم تارک روزه نیز به همین منوال است.

پیروان امام ابو حنیفه (رح) می افزیند:

ولی اگر شخص تا زمانی که فرضیت نماز را انکار نکند یا آنرا ناچیز نداند حکم به کفر کرده نمی شود و بقتل هم نمی رسد.

حکم امام احمد در مورد تارک نماز:

امام احمد (رح)، در مشهورترین روایات خود، میگوید: تارک نماز کافر است، و خارج از دین و «مارق» تلقی می گردد، و مجازاتی جز قتل ندارد. و واجب است که از او بخواهند که توبه نماید، و با ادای نماز وی را به اسلام برگردانند، اگر پذیرفت، او را رها کنند و اگر نپذیرفت گردن او را بزنند.

توصیئه امام شعرانی در مورد تارک نماز:

امام شعرانی از جمله اساتید جید جهان اسلام در کتاب خود العهود الموثیق المحمدیه مینویسد که: رسول الله صلی الله علیه وسلم از همه ما مسلمانان تعهد عام گرفته اند که هرکسی که تارک الصلاة است از هر طبقه باشد عالم اومی و یا مقلد باشد باید برای او بیان نماییم که فضیلت نماز های فرض چه می باشد و این مطلب را با تاکید کامل به او یاد آوری کنیم و به همه نزدیکان و آشنایان خود بگوییم که گناه تارک الصلاة تا چه اندازه مذموم است و مرتکب چه گناهی می شود و با اینکار دین خود را به باد می دهد.

حکم شیخ حبیب ابن عبد الله در مورد تارک نماز:

شیخ حبیب ابن عبد الله بن علوي الحداد در نصایح خود آورده است: همانگونه که محافظت و مداومت نماز بر خودت واجب است و ضائع ساختن آن بر خودت حرام است همانگونه بر تو واجب است که بر اهل و اولادت در خصوص بجا آوردن نماز سختگیری نمایی و همانطور هر کس که زیر دست توست باید او را به اقامه نماز واداری و هیچ عذری در نماز نکردن از او نپذیری و هرکدام از آنان که سختت را نشنیدند بر تو واجب است که بر آنان خشم بگیری و آنان را تهدید نمایی و عقوبت دهی. اگر اینکار را نکردی خودت هم از جمله کسانی خواهی بود که به نماز و حقوق خداوندی و دین خدا بی اعتنایی میکند. اگر آنان را عقوبت دادی و تهدید نمودی و بر آنان خشم گرفتی سودی نداد واجب است که آنان را از خود برانی زیرا شیطانی بی خیر و برکت هستند که نه دوستی با آنان رواست و نه زندگی با آنان جایز است دشمنی با آنان بریدن از آنان و دوری گرفتن از

آنان واجب است برای اینکه آنان دشمنان خدا و رسول هستند و چنانچه خدای متعال فرموده: «لَا تَجِدُ قَوْمًا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبِوَادُونَ مِنْ حَادِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَكَانُوا آبَائِهِمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» (مردماني را نخواهي يافت كه به خدا و روز قيامت ايمان داشته باشند ولي كساني را به دوستي بگيرند كه به خدا و پيغمبرش دشمني ورزيده باشند هرچند كه آنان پدران يا پسران يا برادران و يا قوم و قبيله ايشان باشند. چرا كه مومنان را خدا بر دلهايشان رقم ايمان زده است و با نفخه رباني خود ياريشان داده است و تقويتشان کرده است. (سوره مجادله آيه 22).

خوانندگان گرامی!

واقعيّت امر اينست كه: قرآن عظيم الشان، نماز نخواندن را از خصوصيات كفّار دانسته آنجا كه ميفرمايد: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ» (سوره مرسلات/48). «(چنان از باده غرور سرمست هستند كه) وقتي بدانان گفته مي‌شود: (در برابر اوامر و نواهي الهي) خضوع كنيد و كرنش ببريد خضوع نمي‌كنند و كرنش نميبرند!».

و در روز قيامت آنان را اينگونه توصيف ميكند: «يَوْمَ يَكْشِفُ عَنْ سَاقٍ وَيَدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ، خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذُلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ». (روزي، هول و هراس به اوج خود مي‌رسد، و كار سخت دشوار ميشود.

بدين هنگام از كافران و مشركان خواسته ميشود كه سجده كنند و كرنش ببرند، اما ايشان نميتوانند چنين كنند. اين در حالي است كه چشمانشان (از خوف و وحشت و شرمندگي و شرمساري) به زير افتاده است، و خواري و پستي وجود ايشان را فرا گرفته است. پيش از اين نيز (در دنيا) بدان گاه كه سالم و تندرست بودند به سجده بردن و كرنش كردن خوانده مي‌شدند (و ايشان با وجود توانايي، سجده و كرنش نمي‌كردند).».

از نظر قرآن زماني انسان از مصونيت جان خویش برخوردار خواهد بود، و تحت لواي اخوت اسلامي در خواهد آمد، كه از شرك توبه كند و نماز را برپايي دارد و زكات را بپردازد. خداوند در باره ي مشركان و كافران حربي مي‌فرمايد: «فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

«اگر توبه كردند و (از كفر برگشتند و به اسلام گرويدند و براي نشان دادن آن) نماز خواندند و زكات دادند، (ديگر از زمره شمايند و ايشان را رها سازيد و) راه را بر آنان باز گذاريد. بيگمان خداوند داراي مغفرت فراوان (براي توبه‌كنندگان از گناهان،) و رحمت گسترده (براي همه بندگان) است.».

و بعد از آن مي‌فرمايد: «فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (اگر آنان (از كفر) توبه كردند و (احكام اسلام را مراعات داشتند، و از جمله) نماز را خواندند و زكات دادند (دست از آنان بداريد، چرا كه) در اين صورت برادران ديني شما هستند (و سزاوار همان چيزهائي بوده كه شما سزاواريد، و همان چيزهائي كه بر شما واجب است، بر آنان هم واجب است). ما آيات خود را براي اهل دانش و معرفت بيان مي‌كنيم و شرح مي‌دهيم.)

قرآن تصويري از سيماي آخرت را براي ما ترسيم مي‌كند كه كافران و ستمگران در دوزخ‌اند، و مؤمنان اصحاب اليمين از آنان ميپرسند: «مَا سَأَلَكُمْ فِي سَقَرٍ؟ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنْ الْمُصَلِّينَ، وَلَمْ نَكُ نَطْعُمِ الْمَسْكِينِ، وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ، وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ

الدین» (چه چیزی شما را در آتش دوزخ در آورد؟ گویند: از نمازگزاران نبودیم و بینوایان را غذا نمی‌دادیم، با هرزه‌درایان هرزه‌درایی می‌کردیم و روز جزا را دروغ می‌شمردیم.)

نخستین نمودِ جُرم و کفر آنان این بود که از نمازگزاران نبودند. هرگاه به سنت نبوی مراجعه نماییم، احادیث صحیح نبوی را می‌یابیم که کافر شدن تارك نماز را تأیید می‌کند. در حدیثی از معاذ بن جبل روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب به وی فرمود: «لَا تَتْرُكِ الصَّلَاةَ فَإِنَّ مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرِنَتْ مِنْهُ نِمَّةُ اللَّهِ» (نماز را عمداً ترک مکن هرکس که به طور عمد نماز را ترک کند، خداوند متعال تعهدی در قبال او نخواهد داشت.) طبرانی به سند خود در معجم اوسط این حدیث را روایت کرده و منذری در متابعات گفته است: قابل قبول است.

از عبدالله بن عمر روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم روزی درباره‌ی نماز فرمود: «هرکس بر نماز محافظت کند نماز برای او نور و برهان و نجات در روز قیامت خواهد شد، و هر کس بر آن محافظت ننماید هیچ نور و برهان و نجاتی برای او نیست و در روز قیامت همراه فرعون و هامان و ابی بن خلف خواهد بود.» احمد بن حنبل این حدیث را روایت کرده و هیثمی گفته است: رجال آن موثق می‌باشند.

حکم ابن قیم (رح) در مورد تارک نماز:

شیخ ابن قیم دمشقی از موالید (691) هجری درد مشق در مورد تارک نماز می‌فرماید: «هرکس به سبب سرگرمی به سیاست و امارت نماز را ترک کند، با فرعون محشور خواهد شد، و هرکس به سبب سرگرمی به مال و دارایی نماز را ترک کند، با قارون محشور خواهد شد، و هرکس که پست و مقام او را از نماز باز دارد، با هامان محشور خواهد شد، و هرکس به سبب سرگرمی به تجارت نماز را ترک کند با ابی بن خلف محشور خواهد شد.

وقتی کسانی که بر نماز محافظت می‌نمایند، با این کافران ستمگر محشور شوند، در حالی که عذاب آنان در دوزخ بسیار شدید است، پاداش کسانی که به طور کامل نماز را ترک کنند، و یک عمر رکوع یا سجودی به درگاه خداوند نبرده باشند، چگونه است؟ و پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «مَنْ تَرَكَ صَلَاةَ الْعَصْرِ حَبِطَ عَمَلُهُ» (احمد و بخاری و نسایی از بریده روایت کرده اند. «هرکس نماز عصر را ترک کند باعث از میان رفتن و حبط اعمال او می‌گردد.»

وقتی که ترک یک نماز باعث از میان رفتن و حبط اعمال می‌گردد، کسی که همهی نمازها را ترک کند مجازات او چگونه است؟ قرآن منافقان را برای ما چنین معرفی میکند که وقتی آنان برای نماز می‌ایستند با تنبلی و کسالت می‌ایستند. حال کسان که نه با نشاط و نه با تنبلی به نماز می‌ایستند، چگونه خواهد بود؟

همچنان هیچ یک از صحابه راجع به تکفیر کسی که نماز را عمداً ترک کند و یا خارج از دین قلمداد کردن چنین کسی مخالفت ننموده است.

ترمذی از عبدالله بن شقیق (رض) به سند صحیح روایت می‌نماید که او گفته است: یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم ترک هیچ عملی را به جز نماز کفر نمی‌دانستند. عبارت راوی بیانگر این است که صحابه (رض) همگی در این مسئله اتفاق نظر داشتند،

به همین خاطر این نقطه نظر را به یکی از اصحاب به‌طور مشخص و معین نسبت نداده است.

همچنین، علمای دین و اصحاب حدیث نظر اصحاب کرام، تابعین و فقها را بشرح بیان داشته است:

حضرت علی (رض) فرموده است: هر کس نماز نخواند کافر است.
ابن عباس روایت فرموده اند که: هر کس نماز را ترک کند کافر است.
همچنان از ابن مسعود روایت شده است که هر کس نماز را ترک کند بی دین است.
حکم جابر بن عبد الله (رض) در مورد تارک نماز:
جابر بن عبد الله (رض) باتمام صراحت حکم نموده است که هر کس نماز نخواند کافر است.

ابودرداء میفرماید: کسیکه نماز نخواند ایمان ندارد، و نیز نماز را ادا نکرده است کسی که وضوء ندارد.
از ایوب سختیانی روایت شده است که می‌گوید: در اینکه تارک نماز کافر است اختلافی نیست.

حافظ منذری پس از ایراد و بیان این روایات و شیوه های پیشینیان می‌گوید: جماعتی از اصحاب از جمله عمر بن خطاب، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس، معاذ بن جبل، جابر بن عبدالله و ابودرداء (رضی الله عنهم) و از غیر اصحاب، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، عبدالله بن مبارک، نخعی، حکم بن عتیبه، ایوب سختیانی، ابو داود طیالسی، ابوبکر بن ابی شیبه، زهیر بن حرب و دیگران (رحمهم الله تعالی) گفته اند: هر کس عمداً نماز را ترک کند تا وقت آن سپری گردد، کافر است. (الترغیب والترهیب، جلد 1، کتاب الصلاة، فصل الترهب، من ترک الصلاة تعمداً).

حکم امام ابن تیمیه در مورد تارک نماز:

شیخ ابن تیمیه (رح) میفرماید: نباید بر تارک نماز سلام کرد و نباید مهمانی او را قبول کرد...

همچنین، جایز نیست که پدر، دختر خود را به همسری شخص بی‌نماز درآورد؛ زیرا شخص بی‌نماز در حقیقت مسلمان نیست و شایستگی ازدواج با دختر مسلمان را ندارد و نمی‌تواند نگهداری و سرپرستی او و فرزندان او امین باشد.
و نیز جایز نیست که صاحبان مؤسسه ها و فابریکه ها، اشخاص بی‌نماز را بحیث کارمندی مقرر نمایند، زیرا چنین عملی به عنوان اعانه به معصیت تلقی می‌گردد، و کسی که حقوق پروردگاری را که خالق و رازق اوست تباه گرداند، حقوق بندگان را به مراتب بیشتر اهمال و تضییع خواهد کرد.

با این ترتیب، مسؤولیت جامعه در مقابل این فریضه‌ی الهی که به عنوان ستون و پایه‌ی دین به شمار می‌آید، واضح و روشن خواهد شد، نماز فریضه‌ای است که ترک آن برای هیچ کس جایز نیست مگر آنکه به چنان مریضی سختی مبتلا شود که فاقد هوش و اختیار گردد، و درک فرمان الهی برای او دشوار گردد؛ در غیر این صورت امراض دیگر حتی اگر منجر به قطع اندام های شخص گردند یا او را زمین‌گیر یا فلج گردانند، نماز از او ساقط نخواهد شد.

شریعت خطاب به مریض می‌گوید:

به هر طوری که می‌توانی تطهیر کن و وضوء بگیر، آن اندازه که در توان داری نماز بگزار و نماز را هیچگاه ترک نکن، با آب وضوء بگیر، اگر آب نیافتی با خاک پاک تیمم

کن. ایستاده نماز را ادا کن و اگر نتوانستی به صورت نشسته، و اگر باز نتوانستی به پهلو یا به پشت خوابیده، با اشاره‌ی سر یا ابرو، نماز را بخوان. همچنانکه خداوند متعال میفرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» (سوره تغابن/16) (تا آنجا که میتوانید از خدا پروا بدارید).

جامعه در برابر انجام این فریضه، مسؤولیت دارد، بخصوص حاکم مسؤولی نسبت به رعیت و زیردستان همچون پدر نسبت به فرزندان کوچک یا شوهر نسبت به همسر، مسؤولیت دارد.

پروردگار با عظمت ما در این باره میفرماید: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى» (سوره طه/132). (و اهل خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن شکیبا باش، ما از تو جویای روزی نیستیم ما به تو روزی میدهیم و فرجام نیک برای پرهیزگاری است).

همچنان خداوند متعال میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» (سوره -تحریم/6). (ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و اهل تانرا از آتشی که سوخت آن مردم و سنگهاست حفظ کنید) وقتی که شوهر اهتمام و توجه خاصی به همسر خود دارد و دوستدار اوست، همچنین پدر که نسبت به فرزندان خود عشق می‌ورزد و برای آنان دلسوزی می‌کند، باید همواره بکوشد تا آنان را از آتش دوزخ مصون نگاه دارد، و آنان را نسبت به اطاعت و عبادت پروردگار که مهمترین زمینه‌ی آن اقامه‌ی نماز است، دستور دهد.

حکم شیخ ابن باز رحمه الله در مورد تارک نماز:

شیخ ابن باز طی فتوای: تارک نماز را کافر می‌داند و حتی ایشان کسی را که عمداً یکی از نمازهایش را به تاخیر بیندازد را نیز کافر می‌داند. (برای معلومات مزید مراجعه شود: به «فتاوی اللجنة» (40،50/6).

چنانکه برخی دیگر از اهل علم بر این رای هستند که چنانکه کسی مدا و بدون وجود عذر شرعی نمازی را فوت نماید بگونه‌ایکه وقت آن نماز گذشته و به نماز بعدی برسد، پس او کافر شده است. و گذشت وقت نماز یعنی اینکه نماز ظهر را تا وقت غروب، و نماز مغرب را تا بیندازد. (و این حکم به دلیل وجود احتمال جهت جمع کردن نماز است) و از جمله علمای سلف که بر این رای هستند: محمد بن نصر المروزی و عبدالله ابن مبارک رحمهما الله هستند. لذا بر اساس این قول کسی که مثلاً فقط نماز جمعه می‌خواند یا فقط ماه رمضان نماز می‌خواند یا اینکه روزی نماز می‌خواند و روزی دیگر نماز نمی‌خواند (حتی اگر منکر وجوب نماز نیز نباشد) کافر است.

حکم شیخ محمد بن صالح العثیمین در مورد تارک نماز:

شیخ عثیمین با تائید فتوای حکمی که در فوق از آن یادآوری نمودیم در جای دیگری: تارک نماز دائمی را کافر میداند، بدین معنی که اگر کسی همیشه و دائم تارک نماز باشد کافر است و این بر خلاف رای فوق است، بر اساس این رای کسی کافر است که بطور مطلق تارک نماز باشد.

و این رای شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله نیز است و ایشان گفته اند که اگر کسی نمازی را می‌خواند و نمازی را ترک می‌کند، چنانکه در قلب خود چنین نیت داشته باشد که بطور کلی نماز را ترک خواهد کرد، او باطناً کافر شده است یعنی کفری که الله تعالی

بدان خبر دارد و بین او بین الله تعالی است. (مجموع الفتاوی (49/22)، (615/7)، و «شرح العمدة» (94/2). و شیخ ابن عثیمین نیز بر همین رای هستند چنانکه میگویند: «آنچه که از ادله این امر ظاهر میشود اینست که: تارک نماز کافر نیست مگر اینکه او نماز را دائمی ترک کند، بدین معنی که او نفس خود را بر ترک نماز قرار دهد، و او نماز ظهر نمی خواند و نیز نماز عصر و مغرب و عشا و صبح نمی خواند، در این وضعیت شخص کافر است. ولی اگر او در شبانه روز یکی یا دو فرض نماز را بخواند کافر نمی شود، زیرا نسبت به او گمان نمی رود که قصد ترک نماز را داشته باشد در حالیکه پیامبر صلی اله علیه وسلم میفرمایند: «بین الرجل وبين الشرك والكفر ترك الصلاة» مابین شخص مسلمان و شرک و کفر، ترک نماز است. و ایشان فرمودند (ترك صلاة) یعنی فرمودند ترک هر نمازی باعث کفر است. («صلاة» نکره است). (انتهی من «الشرح الممتع» (26/2)). البته بطور شفاهی از جناب شیخ ابن عثیمین در مورد حکم کسی که در هفته فقط نماز جمعه میخواند میپرسند و ایشان جواب میدهند که؛ ظاهر این اشخاص کافر میشود زیرا او از سی و پنج نماز که در هفته بعنوان واجب وجود دارد، فقط یک نماز خوانده و این در برابر نماز های یک هفته قلیل و اندک است، و به کسی که فقط یک نماز در طول هفته میخواند نماز خوان گفته نمی شود بلکه او تارک نماز است.

حکم شیخ ناصرالدین البانی در مورد تارک نماز:

شیخ ناصرالدین الالبانی با تایید نظریات سایر علماء تارک نماز را در صورتیکه منکر وجوب نماز باشد کافر می داند و ایشان بر این رای هستند که در تمامی عبادات واجب مادامیکه شخصی منکر وجوب آنها باشد کافر می شود و فرقی نمی کند که آن عبادت واجب نماز باشد یا روزه یا زکات و یا عبادت واجب دیگری، و ایشان کسی که از روی سستی تارک نماز است ولی به گناه خود اقرار دارد را تکفیر نمی کنند. و ایشان می گویند به کسی که تارک نماز است می گوییم: آیا از نظر تو نماز واجب است یا خیر؟ اگر گفت آری واجب است پس او را نمی توانیم تکفیر نماییم زیرا او به نماز اعتقاد و ایمان دارد هر چند تارک نماز است و به سبب آن خود را مشمول عذاب سختی کرده است ولی او کسی است که شهادتین را بر زبان جاری ساخته و به شرائع اسلام ایمان دارد. ولی اگر گفت که نماز را واجب نمی دانم قطعاً او کلمه کفری گفته و او کافر است.

نتیجه کلی در مورد تارک نماز:

برخی از علماء حتی ترک یک نماز را از روی عمد باعث کفر تارک میدانند. و برخی دیگر از علماء کسی را که مطلقاً نماز نمی خواند و تارک نماز دائمی است را کافر می دانند ولی برخی دیگر از علماء کسی را که منکر وجوب نماز باشد را کافر دانسته ولو اینکه تارک نماز باشد. و البته بنظر می رسد رای دوم (ابن عثیمین) به ثواب نزدیکتر باشد.

اما از شخصیکه منکر وجوب نماز نباشد یا نماز را خوار و سبک نداند، در این صورت با ترک نماز یا کافر مرتد است همانگونه که ظاهر احادیث و ظاهر فتوای اصحاب و دیگران بیانگر آن است، یا فاسق و دور از خدا محسوب می گردد. بالاترین حدّ تخفیف در باره ی شخص بی نماز فاسق به حساب آوردن اوست به گونه ای که هر لحظه بیم کفر از او می رود و شکی نیست در اینکه بعضی از گناهان منجر به

بعضی از گناهان دیگر می شوند، همچنانکه گناهان صغیره منجر به گناهان کبیره، و کبائر منجر به کفر میگردند.

بنابراین بر انسان مسلمان واجب است که به درون خود مراجعه نماید و در پیشگاه پروردگار توبه کند و به تصحیح دین خود بپردازد و بر اقامه‌ی نماز تصمیم بگیرد. همانطور که بر دینداران واجب است که با اشخاص بی‌نماز مصرّ بر ترک نماز، پس از نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر، قطع رابطه و ترک معاشرت متداول نمایند. **یادداشت ضروری:**

به هر حال بر مسئولین امر واجب است که شخص بی‌نماز را وادار به توبه نمایند، و با حکمت حکم پروردگار و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و فواید نماز را برایش توضیح و تشریح نماید، اگر شخص متذکره توبه کرد کاری به او نداشته باشند. ولی اگر با آنهام لجاجت و بر انکار نماز تاکید بدارد مطابق حکم اسلامی توسط محکمه اسلامی آنرا بقتل برسانند.

در مورد اینکه با اشخاصیکه تارک نماز هستند، روابط صلّه رحمی قایم گردد و یا آن هم قطع گردد، علماء میفرمایند که با ایشان نباید روابط صلحه رحمی قطع گردد، باید با روابط با ایشان ادامه داد و با استفاده از موعظه حسنه، ایشان را به ادای نماز دعوت نمود.

حکم شرعی است که باید به همچو اشخاص دعوت و نصیحت صورت گیرد و ایشان از عقوبتهای اخروی ترسانیده شوند، شاید که توبه کنند و دوباره به راه مستقیم هدیت گردند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سوره الكوثر

جزء 30

سورة «الكوثر» در «مكة مكرمه» نازل شده و دارای 3 آیه است.

وجه تسمیه:

ابن مردویه از عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر و عائشه ی صدیقه (رض) نقل کرده است که این سوره مکی است. کلبی و مقاتل هم آن را مکی قرار می دهند و قول جمهور مفسران هم همین است. اما حسن بصری، عکرمه، مجاهد و قتاده آن را مدنی قرار می دهند. امام سیوطی در اتقان همین قول را صحیح قرار داده و امام نووی در شرح مسلم همین را ترجیح داده است. دلیل اینان روایتی است که امام احمد، مسلم، ابوداود، نسائی، ابن ابی شیبیه، ابن النذر، ابن مردویه، بیهقی و محدثان دیگر از انس بن مالک (رض) روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم میان ما تشریف داشتند که حالتی همانند خواب سبک بر ایشان چیره شد. پس از آن درحالی که تبسم می فرمودند سررا بلند کردند. در برخی روایت ها آمده است که حاضران از ایشان پرسیدند که شما بر چه چیزی تبسم می فرمایید؟ و در برخی روایت ها آمده است بدون آن که مردم چیزی از ایشان پرسند خود آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که الآن سوره ای بر من نازل شد.

طوریکه در حدیث آمده است: «أغفی رسول الله صلی الله علیه وسلم إغفاءة، فرفع رأسه متبسما فإما قال لهم، وإما قالوا له: یا رسول الله لم ضحکت؟ فقال: إنه أنزلت علی أنفا سورة فقرأ «بسم الله الرحمن الرحیم، إنا أعطیناک الکوثر) حتی ختمها، فلما قرأها قال: هل تدرون ما الکوثر؟ قالوا: الله ورسوله أعلم! قال: فإنه نهر وعدنیه ربي عز وجل في الجنة، وعلیه خیر كثير، علیه حوض ترد علیه أمتي يوم القيامة، آئيته عدد الكواكب» البانی در (صحیح ابی داود) (4747). یعنی: «رسول الله صلی الله علیه وسلم به خواب سبکی فرو رفته بودند سپس تبسمکنان سرشان را از خواب بالا نمودند و خطاب به اصحاب گفتند: آیا می دانید که دلیل تبسم چه بود؟ یا اصحاب از ایشان دلیل تبسمشان را پرسیدند. فرمودند: همینک بر من سوره ای نازل شد. سپس به تلاوت آن پرداختند تا سوره را ختم نمودند. سپس از اصحاب خود پرسیدند: آیا می دانید که کوثر چیست؟ اصحاب گفتند: خدا عزوجل و رسولش داناترند. فرمودند: کوثر نهری است که خدای عزوجل در بهشت به من عطا کرده است و بر آن خیری است بسیار، اتم در روز قیامت بر آن وارد می شوند و ظروف آن به شماره ستارگان است پس بنده ای از آن ربوده می شود و من می گویم: پروردگارا! آخر او از امت من است. اما به من می گویند: تو نمی دانی که آنان بعد از تو چه پدید آوردند؟».

علل نام گزاری سوره کوثر:

قبل از همه باید گفت که: این سوره دارای دو نام است (الکوثر والنحر) ولی این سوره در مصاحف بنام «کوثر» مسمی می باشد. در مورد اینکه چرا این سوره به نام «الکوثر» مسمی گردیده است رای اکثر مفسرین بر این است که آغاز و افتتاح آن به: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثُرَ» گردیده است. اگرچه برخی از مفسران از جمله: ابن کثیر این سوره را مدنی

می‌دانند. «کوثر» ، بر وزن فَوْعَلْ که صیغهی مبالغه از مادهی کثرت است و اینجا به معنی فراوانی است؛ یعنی کثرت در هر چیزی را شامل می‌شود و به قرینهی آیات بعدی، اشاره به کثرت در خیر می‌باشد. کثرت در هر چیزی که انسان طالبش است و به آن نیازمند و محتاج می‌باشد. الله طبیعت انسان را طوری خلق نموده است که زیاده‌طلبی یکی از خصوصیات شخصیتی اوست. البته باید تعدیل شود و به تعادل برسد. مال زیاد و بالاترین مقام را می‌خواهد، طولانی‌ترین عمر را می‌خواهد و نهایتاً اینکه انسان می‌خواهد نمیرد، این معنای سوره است. این سوره هم که یک سوره‌ی مکی است، بنابراین محور سوره هم مشخص است که اصلاح بینش است، زمانی که کسی می‌خواهد الله را بندگی کند و دیگران را به بندگی الله دعوت کند، می‌بایست احساس ضعف و کمبود نکند و گرنه در دعوتش موفق نخواهد شد و این نکته بسیار مهم می‌باشد. باید اهل کوثر بود و به کم قانع نشد.

پیوند و ارتباط سوره الكوثر با سوره الماعون :

خداوند متعال در سوره‌ی الماعون ، چهار صفت از پستیهای منافقان و دروغ پردازان را بیان فرمود:

1 - بخل (ماعون آیات 2 و 3)، 2 - سهل انگاری در نماز و بی مقدار شمردن آن (ماعون آیه 5) 3 - ریا و خودنمایی در ادای نماز (ماعون آیه 6)، 4 - خودداری از دادن وسایل عادی کمکی به همسایگان (ماعون آیه 7). در سوره الكوثر نیز در مقابل آن چهار صفت بد ، مذموم ، مکروه ، ناپسندیده، و نامقبول ، به چهار صفت پسندیده که به پیامبر خاتم عطا کرده است . اشاره می کند:

الف: خیر فراوان و همیشگی در برابر بخل بخیلان: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» ب: پایداری در ادای نماز: «فَصَلِّ»، ج: اخلاص و پاکی در نماز به خاطر خشنودی پروردگارش: «فصل لربك» د: قربانی کردن و دستگیری نیازمندان، در مقابل «منع ماعون»؛ یعنی، خودداری از امانت دادن به دست همسایگان.

تعداد آیات کلمات و حروف سوره الكوثر :

سوره کوثر دارای (1) رکوع، و (3) سه آیات، و (11) یازده کلمه، و (37) سی و هفت حرف، و (18) نقطه میباشد که از کوچکترین سوره های قرآن کریم بشمار می رود. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.) این سوره به قول مشهور و قول جمهور مفسران، طوریکه در فوق هم یادآور شدیم از جمله سوره های مکی است. ولی حسن، عکرمه و قتاده فرموده اند که : سوره کوثر مدنی است، که البته رأی این‌کثیر نیز همین است.

اسباب نزول:

امام سیوطی در کتاب «اسباب النزول» در مورد شأن نزول سوره کوثر می نویسد: «ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: قریش کسی را که پسرانش فوت می‌شد آنرا ابتر و بی پسر می‌گفت. هنگامی که پسر رسول الله صلی الله علیه وسلم از دنیا رفت. عاص بن وائل گفت: محمد ابتر و بی فرزند شد. پس این کلام خدا نازل شد». «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» «ما به تو کوثر را عطا کردیم! پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن! (و بدان) دشمن تو قطعاً بریده‌نسل و بی عقب است».

عبدالرزاق المهدي محقق کتاب مذکور در تعلیقي بر این روایت می گوید: «واحدی با شماره (873) این روایت از یزید بن رومان روایت کرده، و روایت مرسل است اما با حدیث زیر قوی می شود: بیهقی در «دلائل النبوة» از محمد بن علی (بن حسین بن علی بن ابوطالب) رضی الله عنه مانند این روایت کرده: نام پسر رسول خدا را قاسم گفته است. و از مجاهد روایت می کند: این کلام الله در مورد عاصی بن وائل نازل شده است که می گفت: من دشمن محمد هستم. طبری 38217 از مجاهد و طبری 38218 و 38219 از قتاده و طبری 38215 و 38216 از سعید بن جبیر به صورت مرسل روایت کرده است. این ها به مجموع قوی هستند».

در تفسیر انوار القرآن آمده است: مشرکان، رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و پیروانشان را ضعیف و حقیر می شمردند و به مرگ اولاد نکورشان قاسم در مکه و ابراهیم در مدینه خوشحال بوده و از درگیر شدن مؤمنان با حوادث سخت یا محنت بار شادمانی می کردند پس این سوره نازل شد تا اعلام کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم نیرومند و پیروز و پیروانشان غالب اند و مرگ فرزندان به هیچ وجه از شأن ایشان کم نمی کند و این دشمنان پیامبر صلی الله علیه وسلم اند که در نهایت بلا عقب می باشند زیرا از آنان هیچ نام و آوازه نیکی باقی نمی ماند».

مفسر ابو حیان فرموده است: که در مورد کوثر بیست و شش قول آمده است. اما صحیح همان است که پیامبر صلی الله علیه و سلم بیان کرده است: «رودی است در بهشت کناره هایش از طلا و مجرایش بر مروارید و یاقوت است و از مشک خوشبوتر و آبش از عسل شیرین تر است». از ابن عباس نقل است که کوثر یعنی خیر فراوان. (البحر ۵۱۹/۸). ابن عباس (رض) فرموده است: کوثر به معنی خیر کثیر است که تمام اقوال مفسران را در بر می گیرد؛ زیرا فضایی فراوان و همه گیر به پیامبر صلی الله علیه و سلم عطا شده است. از جمله نبوت، کتاب، حکمت، علم، شفاعت، خوض، مقام محمود، فراوانی پیروان، پیروزی بر دشمنان، و کثرت فتوحات و سایر خیرات به او عطا شده است.

پیش درآمد سوره کوثر :

سوره کوثر که از جمله سوره مکی می باشد درباره ی عطایای ارزنده و بی پایان و لطف و کرم الله متعال نسبت به پیامبرش بحث می کند، و این که خیر فراوان و نعمت های بی پایان دنیا و آخرت را به او عطا کرده که از جمله ی آنها نهر کوثر و سایر برکت های گرانقدر و فراگیر است. و پیامبر را فرا خوانده است که به منظور سپاسگزاری در مقابل نعمات الله سبحان و تعالی به اقامه ی نماز بپردازد و قربانی کند. در ختم این سوره مبارکه، به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم مژده داده شده است که دشمنانش خوار و زبون می شوند. خداوند متعال در این سوره تصریح می کند که دشمنان پیامبرش بی تبار و ابتر هستند.

قابل یادآوری است که: در این سوره دو خبر غیبی نهفته است: یکی عطا شدن کوثر به پیامبر، آن هم در مگه ای که حضرت دست خالی بود و فرزند پسر نداشت، دیگر ابتر ماندن دشمن که دارای فرزندان و ثروت های بسیار بود.

ترجمه و تفسیر سوره الكوثر

جزء 30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ ﴿١﴾ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ﴿٢﴾ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ﴿٣﴾

ترجمه ی آیات:

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ» (1) (ای پیامبر) به راستی که ما به تو کوثر عطا کردیم.

«فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ» (2) (پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن)

«إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (3) (بدون شک دشمن تو، بریده نسل و بی عقب است).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِنَّا» به درستی ما «أَعْطَيْنَاكَ» عطا کردیم ما تو را، «الْكَوْثَرَ» (کثر): خیر و خوبی فراوان، کوثر مبالغه‌ی فراوانی است. قدم فلان بکوثر کثیر: فلانی با خیر و برکت فراوانی بازگشت. «صَلِّ لِرَبِّكَ»: تنها برای پروردگارت نماز بخوان. مراد نماز خالی از ریا است. «انْحَرْ»: تنها برای پروردگارت، و تنها به نام او، نه کس و چیز دیگری، قربانی کن، «دستها را هنگام تکبیر گفتن، تا مقابل سینه‌ات (صورت) بلند کن.» [غریب القرآن] «وانحر» اشاره به مهربانی و شفقت نسبت به بندگان خداست. [تفسیر کبیر]. «شانی» (شناً): دشمن بدخواه، بداندیش. [← مائده/۸۲ و 8، شنان: دشمنی]. «الْأَبْتَرُ»: از خیر و برکت، بی اصل و تبار و بی‌نام و نشان، بی فرزندی، بی سرانجام، عقیم، ناپایدار.

کوثر در لغت عرب:

طوری‌که یادآور شدیم؛ «کوثر» از عطای بزرگی و خیر کثیر است، یعنی خیری است که در منتهای بسیاری و فراوانی قرار داشته باشد بنابراین، این کلمه شامل هر خیری می‌شود که به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم عنایت گردیده است، اعم از حوض کوثر و دیگر خیرها و برکت‌ها.

و صف آب نهر کوثر مطابق نصوص و حدیث صحیح؛ عبارت است از «نهری در بهشت که کناره‌هایش از طلا و مجرای آن بر مروارید و یاقوت است و از مشک خوشبوتر است. آبش از عسل شیرین‌تر و از برف سفیدتر است. هر کس از آن بنوشد بعد از آن هرگز تشنه نمی‌شود.» (روایت از ترمذی).

تفسیر :

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ» (1):

ما به تو خیر فراوان دادیم! روی سخن و مخاطب در تمام این سوره به پیامبر صلی الله علیه وسلم است، مانند سوره والضحی و سوره الم نشرح و یکی از اهداف مهم هر سه سوره، تسلی خاطر آن حضرت در برابر انبوه حوادث در دنیا و زخم زبانهای مکرر دشمنان است.

الله سبحان و تعالی به وعده‌های خود عمل می‌کند. در سوره ضحی، خداوند وعده‌ی عطا به پیامبر داده بود: «وَأَسْوَفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» (ضحی، 5). پروردگارت در آینده عطائی خواهد کرد که تو راضی شوی. در این سوره می‌فرماید: ما به آن وعده عمل

کردیم. «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ».

قابل یادآوری است که: در نعمت‌ها، سرور و شادی‌ها نباید پروردگار خویش را فراموش کنیم.

در این سوره دو خبر غیبی نهفته است:

یکی اینکه: عطا شدن کوثر به پیامبر، آن هم در مکه معظمه که پیامبر صلی الله علیه وسلم دست خالی بود و فرزند پسر نداشت، دیگر ابتر ماندن دشمن که دارای فرزندان و ثروت‌های بسیار بود.

بنابراین پروردگار با عظمت ما با زیبایی خاصی می‌فرماید «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ». (ما به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم).

«أَعْطَيْنَا» به معنای دادیم و بخشیدیم است که این ظرافتی که در «أَعْطَيْنَا» وجود دارد اعطاء است و در اعطاء نوعی حرمت برای آن کسی که چیزی را می‌گیرد وجود دارد و در حقیقت وقتی می‌خواهند حرمت بگذارند می‌گویند ما عطا کردیم و نکته دیگر، با اینکه ما می‌دانیم فاعل «أَعْطَيْنَا» الله است ولی در عین حال این با صیغه جمع به کار رفته به جای اینکه بگویند من به تو این را دادم می‌گویند ما داده‌ام که با نوعی حشمت و جبروت و موضع‌بالا و قدرت همراه است.

«أَعْطَيْنَا» طوریکه در فوق یاد آور شدیم عطا به معنای مطلق بخشش است. بخششی که اگر از طرف الله باشد طبیعتاً بخششی بی‌منت است. و اگر این بخشش از جانب غیر الله باشد، می‌تواند بی‌منت باشد و یا هم با منت باشد.

همچنان اگر این بخشش از طرف خداوند باشد در انسان تحول مثبت ایجاد می‌کند و اگر دهنده غیر خدا باشد، ما هر لحظه باید منتظر تحقیر باشیم، یا منتظر باشیم که پشیمان شود و آن را از ما پس بگیرد. تنها دهنده‌ای که به خیال آرام و مطمئن به انسان چیزی ارزانی می‌فرماید فقط پروردگار با عظمت است که: هر چه را که به ما داده است از ما نمی‌گیرد. ولی متأسف هستیم که کمترین شکران نعمت را هم انسان از خداوند بعمل می‌آورد. بیشترین تشکر را در رابطه با کسانی دارد که کمترین‌ها را می‌دهند و منتظر بیشترین تشکرها هستند.

در تفسیر جلوه‌هایی از اسرار قرآن کریم در سوره الكوثر مینویسد:

«صِيغَةَ «اعطينك» بتو عطا کردیم این مطلب را میرساند که مراد از کوثر نعمت‌هایی است که به پیامبر صلی الله علیه وسلم عملاً داده شده است، نعمت‌هایی که پیامبر صلی الله علیه وسلم با تمام وجود خود آنرا احساس می‌کند، و چنان برایش قابل درک است تذکر و توضیح نیز ضرورتی احساس نمی‌شود، اطلاق الكوثر بر نعمت‌هایی که در اختیار پیامبر صلی الله علیه وسلم قرار می‌گیرند و یا در بهشت به او عنایت می‌شود با روحیه سوره و الفاظ آن نمی‌سازد.»

«فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ»(2):

یعنی سریع به خاطر آن بخشش کثیر الخیری که به تو عنایت شده تقاضای انجام دو عمل به میان آمده است، اولین عمل این است که برای پروردگار خویش خالصانه نماز و سجده را بر پا دار، و به اصطلاح مفسرین (ارتباط مستقیم با خالقت برقرار کن). قابل تذکر است که: تشکر باید فوری باشد. «فَصَلِّ» (حرف فاء برای تسریع است).

دومین خواست اینست که به خاطر نعمت عظمی، که برایت داده شده است شتر را نحر یعنی قربانی کن که بهترین اموال عرب است.

«فَصَلِّ لِرَبِّكَ» آنچه می‌تواند به عنوان تشکر از کوثر قرار گیرد، نماز است. «فَصَلِّ لِرَبِّكَ» ملاحظه می‌داریم که: دستورات دینی، مطابق عقل و فطرت است. عقل تشکر از نعمت را لازم می‌داند، دین هم به همان فرمان می‌دهد.

پروردگار با عظمت می‌فرماید: به شکرانه این نعمت‌ها خالصانه برای ما بر نمازهای فرض خویش مداومت کن «و قربانی کن» برای رضای ما و به‌نام ما، نه مانند بت‌پرستان که برای غیر ما قربانی می‌کنند.

در التسهیل آمده است: مشرکان سوت زنان و کف زنان نماز می‌خواندند و شتر را برای بت‌ها نحر می‌کردند، لذا خداوند متعال به پیامبرش فرمان داد که نماز و قربانی‌اش باید خالصانه برای وی باشد. و فقط در راه او شتر را نحر کن و بس. پس امر به توحید و اخلاص می‌شود.

قتاده، عطاء و عکرمه می‌گویند: مراد از (وَإِنْ حَزَّ) ادای نماز عید اضحی و ذبح قربانی در آن است. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «صحيح آن است که مراد از نحر، ذبح حیوانات هدیه و قربانی در حج و مناسک می‌باشد». ابن‌کثیر در این باره حدیثی را نیز نقل کرده است. وظیفه‌ای که خداوند متعال برای انسان‌ها در مقابل نعمت‌ها اعطا شده بیان کرده است، شکر نعمت است و لی نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که بین نعمت و تشکر تناسب لازم است، این بدین معنی است هر چه که حجم نعمت بزرگتر و عظیم‌تر باشد، ضرورت به تشکر بیشتری را می‌نماید.

پروردگار با عظمت ما در این سوره به دادن نعمت کوثر به پیامبر صلی الله علیه اشاره نموده است، «کوثر» وصف است که از «کثرت» گرفته شده، و به معنی خیر و برکت زیاد و فراوان است، بناءً این نعمت عظیم و خیر فراوان، شکرانه عظیم لازم دارد لذا خداوند در مقابل این نعمت دو وظیفه را بر دوش پیامبر صلی الله علیه وسلم قرار می‌دهد، و می‌فرماید: «فصل لربک و انحر»؛ اکنون که چنین است فقط برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن.

ملاحظه می‌فرماید: اولین وظیفه‌ای که به عنوان تشکر از کوثر قرار می‌گیرد نماز است، نماز جامع‌ترین و کاملترین نوع عبادت است که در آن هم قلب باید حضور داشته باشد با قصد قربت و هم زبان با تلاوت حمد و سوره و هم بدن با رکوع و سجود.

دومین وظیفه‌ای که به عنوان تشکر از کوثر قرار می‌گیرد: نحر کردن است یعنی قربانی است، کلمه «وانحر» از ماده «نحر» است که مخصوص کشتن شتر است و شاید علت آوردن تعبیر «و انحر» به خاطر این است که در میان قربانیها شتر از اهمیت بیشتری برخوردار بوده و مسلمانان علاقه بسیار به آن داشتند و قربانی کردن شتر بدون ایثار و گذشت ممکن نبود و چون خداوند خواسته بین نعمت (کوثر) و شکر آن تناسب داشته باشد دستور به «نماز» و «کشتن شتر» داده است.

نماز یک نوع عبادت است که برای غیر الله معنا ندارد مخصوصاً با توجه به مفهوم «رب» که حکایت از تداوم نعمت‌ها و تدبیر و ربوبیت پروردگار دارد، زیرا «رب» از کلمه «ربب» به معنای مالکی است که امر مملوک خود را تدبیر می‌کند. این دستور خداوند «فصل لربک» در برابر اعمال مشرکان است که برای بت‌ها سجده و قربانی می‌کردند، در حالی نعمتهای خود را از خدا می‌دانستند. به هر حال تعبیر «لربک» دلیل روشنی است بر لزوم قصد قربت در عبادات.

ارتباط «فصل» با «وانحر» چیست؟

برای اینکه ارتباط بین این دو جمله مشخص شود باید ابتدا به تفسیرهایی که از «و انحر» بعمل آمده است، بپردازیم و در ذیل آن به ارتباط این دو جمله اشاره کنیم:

الف: «وَانْحَر»: از مادهی نَحْر است، به معنی گلوگاه و اینجا گلوئی شتر را می‌گویند. اگر دقت کرده باشید و یا شنیده باشید برای سر بریدن شتر، نمی‌توان شتر را مانند سایر حیوانات سر برید. برای همین ابتدا شتر را نَحْر می‌کنند، یعنی نیزه‌هایی را به گردنش می‌زنند و بعد از اینکه بدنش سست شد، به زمین می‌افتد و سپس سرش را می‌برند. به این عمل نَحْر گفته می‌شود که به معنی قربانی نیز آمده است.

و شاید علت امر به «نحر» بعد از دستور به نماز، اشاره به ارتباط بنده با بندگان بعد از ارتباط بنده با الله باشد؛ یعنی اگر انسان با خدا ارتباط داشته باشد نمی‌تواند ارتباط خودش را با جامعه قطع کند و به فکر فقرا و مستمندان نباشد، بلکه باید هر دو ارتباط را تقویت کند.

ب: منظور از جمله «وانحر» رو به قبله ایستادن به هنگام نماز است، چرا که ماده «نحر» به معنای گلوگاه می‌باشد، سپس عرب آن را به معنای «مقابله با هر چیز» استعمال کرده است.

در اینجا نیز که خداوند دستور به ایستادن رو به قبله دارد، در واقع به یکی از شرایط نماز اشاره نموده است.

آیه دلیل بر وجوب تقدیم نماز عید بر ذبح قربانی است و این نظر جمهور است و جایز است که منظور ادای نماز صبح در مزدلفه و هدی و قربانی در منی باشد. بیان این موضوع برای آموزش امتش می‌باشد و اینکه منظور از نماز در اینجا نماز عید و منظور از «نحر» قربانی کردن باشد، هیچ مانعی نیست که آن نماز و قربانی مشمول سایر نمازها و مناسک باشد.

ج: منظور بلند کردن دستها به هنگام تکبیر و آوردن آن در مقابل گلوگاه و روی و صورت است.

دروس آموزنده از آیه «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ»:

- دروس آموزنده که از آیه «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ» میتوان استنباط کرد اینست که:
- نعمت‌ها حتی برای پیامبر اسلام مسئولیت آور است. (اعطیناک... فصل)
- تشکر باید فوری باشد. (فصل) «حرف فاء برای تسریع است»
- دستورات دینی، مطابق عقل و فطرت است. عقل تشکر از نعمت را لازم می‌داند، دین هم به همان هدایت می‌فرماید. (فصل لربک و انحر)
- چون عطا از او است (انا اعطینا) تشکر هم باید برای او باشد. (فصل لربک)
- رابطه با الله بر رابطه با خلق مقدم است. (فصل... و انحر)
- انفاقی ارزش دارد که در کنار ایمان و عبادت باشد. (فصل لربک و انحر)
- نمازی ارزش دارد که خالصانه باشد. (لربک)

«إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (3):

در حقیقت بدخواهت از هر خیر و برکتی بریده است. مفسران گفته‌اند: وقتی «قاسم»، پسر پیامبر صلی الله علیه و سلم درگذشت، عاص بن وائل گفت: او را بگذارید، مردی بلا عقب می‌باشد. ابتر یعنی نسلی ندارد. پس وقتی بمیرد نامش به فراموش می‌

رود. آنگاه الله متعال این سوره را نازل کرد. و خدا خبر داد که این کافر خود ابتر است. هر چند که دارای اولاد هم باشد؛ زیرا از رحمت خدا محروم است و جز به لعن و نفرین نامش برده نمی‌شود. اما پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم نامش تا آخر زمان جاودانه بر بلندای مآذن و منبرها بر زبان خواهد بود. نامش در کنار نام الله قرار دارد و مؤمنان تا روز قیامت از او پیروی می‌کنند، پس برای آنان صورت پدر را دارد. درود و سلام خدا بر او باد!

مفسر تفسیر جلوه های از اسرار قرآن در این مورد می نویسد: از این آیه متبرکه طوری معلوم می شود که این سوره در زمان نازل گردیده است که دشمنان پیامبر صلی الله علیه و سلم و یاران او را در مکه به محاصره کشانیده، مقاطعه عمومی علیه آنان اعمال گردیده، رابطه اش را با همه اقوام و قبایل مکه قطع نموده و احساس کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و سلم را از مردم تجرید نموده و راه های نفوذ بین مردم بسته اند، (جلو هها های از اسرار قرآن در تفسیر سوره الكوثر)

همچنان در آیه دو موضوع قابل ذکر است که:

- 1- وجود دو تأکید (إِنَّ و هُوَ) نشانه آن است که دشمن و بدخواه تو بدون نسل خواهد ماند
- 2- شانی اسم فاعل است یعنی شامل دشمن گذشته، حال و آینده می شود پس اشاره قرآن فهمیده می شود که دشمن پیامبر در همه زمان ها بدون نسل خواهد بود.

تفسیر سوره کوثر برویت حدیثی انس بن مالک:

أنس بن مالک بن النضر بن ضمضم ملقب به «ابو حمزه»، متولد مدینه منوره از جمله صحابه جلیل القدر می باشد که در سنین کودکی به پیامبر اسلام ایمان آورده اندواز جمله خادم رسول الله صلی الله علیه و سلم بوده و در تعداد زیاد غزوات با رسول الله صلی الله علیه و سلم اشتراک ورزیده و از جمله محدثین معتبر جهان اسلام اند در مورد تفسیر سوره کوثره می نویسند: «أغفی رسول الله صلی الله علیه و سلم إغفاءة، فرفع رأسه متبسما، فإما قال لهم، وإما قالوا له: یا رسول الله لم ضحکت؟ فقال: إنه أنزلت علی أنفا سورة فقراً (بسم الله الرحمن الرحیم، إنا أعطیناک الکوثر) حتی ختمها، فلما قرأها قال: هل تدرون ما الکوثر؟ قالوا: الله ورسوله أعلم! قال: فإنه نهر وعدنیه ربي عز وجل في الجنة، وعلیه خیر كثير، علیه حوض ترد علیه أمتي يوم القيامة، آئنته عدد الكواكب» ألبانی در «صحيح أبي داود» (4747). یعنی: «رسول الله صلی الله علیه و سلم به خواب سبکی فرو رفته بودند سپس تبسمکنان سرشان را از خواب برداشتند و خطاب به اصحاب گفتند: آیا می دانید که دلیل تبسم چه بود؟ یا اصحاب از ایشان دلیل تبسمشان را پرسیدند. فرمودند: همینک بر من سوره ای نازل شد.

خداوند به پیامبرش محمد صلی الله علیه و سلم می فرماید: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ» ما به تو خیر فراوان و فضل زیاد داده ایم از جمله آن نهر و حوضی است که خداوند به پیامبرش داده و کوثر نامیده می شود که طول آن به مسافت یک ماه و عرض آن نیز به مسافت یک ماه است و آب آن از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر است و ظرف و کیلاس های آن به اندازه ستارگان آسمان زیاد و همان طور درخشان می باشند. هرکس یک بار از حوض کوثر بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد.

وقتی خداوند منت خویش را بر پیامبر بیان کرد، او را به سپاسگزاری نعمت فرمان داد و فرمود: «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ» «پس برای پروردگارت نماز بگزار» یعنی: ای پیامبر صلی

الله علیه وسلم! چنان که به تو در دنیا و آخرت خیر بسیار داده ایم پس به شکرانه این نعمت‌ها خالصانه برای ما بر نمازهای فرض خویش مداومت کن «و قربانی کن» برای رضای ما و به نام ما، نه مانند بت پرستان که برای غیر ما قربانی می‌کردند. و کسانی از مشرکان بودند که برای غیر خداوند قربانی می‌کردند لذا خداوند عزوجل به پیامبرش فرمان داد که نماز و قربانی‌اش باید خالصانه برای وی باشد. قتاده، عطاء و عکرمة می‌گویند: مراد از «وَأَنْحَرُ» ادای نماز عید اضحی و ذبح قربانی در آن است. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «صحيح آن است که مراد از نحر، ذبح حیوانات هدیه و قربانی در حج و مناسک می‌باشد». ابن‌کثیر در این باره حدیثی را نیز نقل کرده است.

«إِنَّ شَانِيئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»: «بی‌گمان دشمنت خود ابتر است» یعنی: بدون شک، این دشمن توست که از هر دو خیر دنیا و آخرت بریده، بلاعقب و بی‌سرانجام است. یا این دشمن توست که از وی بعد از مرگش نام و آوازه نیکی باقی نمی‌ماند. چنان‌که گفتیم؛ در جاهلیت به کسی از مردان که فرزند مذکری نداشت، ابتر می‌گفتند. حسن بصری رحمه الله می‌گوید: «مراد مشرکان از ابتر بودن پیامبر صلی الله علیه وسلم این بود که ایشان قبل از آن که به هدف نهایی خود برسند، در نیمه راه دعوت ناکام می‌مانند اما خداوند عزوجل در اینجا روشن ساخت که این دشمنان پیامبر صلی الله علیه وسلم اند که ناکام و بی‌نام و نشان می‌مانند». (مواخذ: تفسیر انوار القرآن، تفسیر علامه عبدالرحمن سعدي، اسباب النزول سیوطی.)

البته مفسران در معنای کوثر اقوال متفاوتی دارند؛ بعضی با استناد به احادیث صحیحه گفته اند: «نهری در بهشت است» بعضی گفته اند: حوضی در بهشت است، بعضی گفتند: یعنی خیر فراوانی که نصیب پیامبر صلی الله علیه وسلم شده، بعضی گفتند: قرآن و نبوت است، بعضی گفتند: کثرت اصحابی است که خدای متعال آنان را همراه وی کرده است. اما قول بیشتر مفسرین اینست که کوثر یعنی خیر کثیری که نصیب پیامبر صلی الله علیه وسلم شده که از جمله نهر کوثر در بهشت است که به پیامبر صلی الله علیه وسلم اعطاء شده است، و دلایل زیادی در تایید این مطلب وارد شده است، مثلاً از عایشه رضی الله عنها در مورد این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» پرسیدند. گفت: «نَهْرٌ أُعْطِيَهِ نَبِيُّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَاطِئَاهُ عَلَيْهِ دُرٌّ مُجَوَّفٌ آيِنُهُ كَعَدَدِ النَّجْمِ». (بخاری: 4965)

یعنی: نهری است که به پیامبر شما عطا شده است. و در دو طرف آن، مرواریدهای میان تهی، وجود دارد و تعداد ظروف آن، مانند تعداد ستارگان (زیاد) است». ابن جریر طبری - امام المفسرین - ضمن آنکه تمام اقوال مختلف را در معنای کوثر آورده، در آخر می‌گوید: با توجه به کثرت روایات از نظر ما کوثر نهری در بهشت است که به پیامبر صلی الله علیه وسلم عطا شده است.

ابتر کیست؟

علمای علم لغت کلمه ابتر را برگرفته از «بَتَّرَ» به معنای قطع و بریدن می‌دانند. جوهری «بَتَّرْتُ الشَّيْءَ» را به معنای قطع چیزی پیش از پایان یافتن آن و «انبتار» را انقطاع و «سیف باتر» را شمشیر برنده، و «ابتر» را دم بریده و چیز بدون دنباله دانسته است. به گفته راغب، ابتر به حیوان دم بریده، سپس به مناسبت، به کسی که نسلی نداشته باشد تا جانشینش شود، می‌گویند؛ هم چنین بر اساس روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به

کلامی که با یاد خدا آغاز نشود، ابتر گویند. ابن منظور هم گفتاری نزدیک به این دو نظر دارد. به روایت ابن عباس و سدی، قریش، به مردی که پسرانش می‌مردند نیز ابتر میگفت. کلمه ابتر صرف یک بار آنهم در آیه سوم همین سوره کوثر به کار رفته و در آن دشمن پیامبر صلی الله علیه وسلم معرفی شده است: «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ = همانا دشمن تو ابتر است».

«شائئ» زبان شناسان، این کلمه را به مبغض؛ یعنی کینه‌ورز و متنفر معنا کرده‌اند، (ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، محقق، مصحح، میر دامادی، جمال الدین، جلد 1، صفحه 102، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، دار صادر، چاپ سوم، 1414ق) ولی مفسر شهیر جهان اسلام ابن عباس می‌فرماید که: مراد از این کلمه دشمن می‌باشد. ولی بر اساس برخی از نقل قول‌ها اشخاصی خود را «شائئ» پیامبر معرفی می‌کنند و قرآن در جوابشان نیز از همین کلمه را استفاده کرده است: «عاص بن وائل می‌گفت: من شائئ محمد هستم (طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، جلد 30، صفحه 212، بیروت، دار المعرفة، چاپ اول، 1412ق).

پیام های سوره کوثر:

- 1- بیشترین خیر در کوچکترین سوره قرار داده شده است. (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ)
- 2- در کوچکترین مطلب می‌توان بیشترین خطاب را قرار داد. (خداوند پنج بار رسولش را مورد خطاب قرار داده است از این پنج مورد، دو مورد امری و دستوری است و سه مورد عادی است.)
- 3- در جایگاه مسئولیت همیشه نباید از خطاب های دستوری استفاده کرد. (سه مورد از خطاب خداوند عادی است.)
- 4- لازمه ی تشکر نعمت های الهی انجام فرائض دینی است. (فَصَلِّ).
- 5- اگر خیر کثیر یا نعمت فراوان به انسان روی آورد یک مقدار آنرا انفاق کند تا دیگران و نیازمندان از آن استفاده کنند. «وَأَنْحَرْ»
- 6- نعمت فراوان باید خود را در جامعه نشان دهد تا دیگران از آن استفاده کنند. «وَأَنْحَرْ»
- 7- در مقابل راه پیامبر صلی الله علیه وسلم سد شدن نتیجه جزء ابتر نخواهد داشت.
- 8- در مقابل دشمن در صورتی که قصدتخریب داشته باشد نرمش معنا ندارد «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»

ثواب قرائت سوره کوثر:

در ثواب قرائت سوره کوثر حدیثی داریم از پیامبر صلی الله علیه وسلم که می‌فرماید: «کسی که سوره کوثر را قرائت کند، خداوند متعال، او را از حوض کوثر و هر نهر بهشتی سیراب می‌گرداند و ده برابر کسانی که در روز عید قربان برای خداوند قربانی میکنند، به ثواب و پاداش عنایت می‌کند.»

حوض کوثر:

کلمه «کوثر» از «کثرت» است به معنای خیرکثیر. کوثر، حوضی است در بهشت یا صحرای محشر که خداوند متعال به پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم عطا کرده است و مؤمنان هنگام ورود به بهشت از آب آن سیراب می‌شوند.

مفسرین در معنای کوثر اقوال و روایات مختلف و متفاوتی را روایت فرموده‌اند، برخی از مفسرین با استناد به احادیث صحیحه گفته‌اند که «کوثر»: «نهری در بهشت است» برخی

دیگر از مفسرین می فرمایند «کوثر» حوضی است در بهشت، برخی دیگری می فرمایند همینکه خیر فراوانی که نصیب پیامبر صلی الله علیه وسلم شده، همین حوض کوثر است، برخی از مفسرین بدین عقیده اند که کوثر: قرآن عظیم الشان و نبوت است، و بعضی دیگر از مفسرین بدین عقیده اند که: کثرت اصحابی است که خدای متعال آنان را همراه وی کرده است.

ولی اکثریت مفسرین بدین عقیده هستند که کوثر یعنی خیر کثیری که نصیب پیامبر صلی الله علیه وسلم شده که از جمله نهر کوثر در بهشت است که به پیامبر صلی الله علیه وسلم اعطاء شده است، و دلایل زیادی در تایید این مطلب وارد شده است، از جمله حدیثی داریم از حضرت بی بی عایشه رضی الله عنها در مورد این سخن خداوند متعال که می فرماید: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» پرسیدند. گفت: «نَهْرٌ أُعْطِيَ نَبِيَكُمْ صَلي الله عليه وسلم شَاطِئَاهُ عَلَيْهِ دُرٌّ مُجَوَّفٌ آيِنُهُ كَعَدَدِ النُّجُومِ». (بخاری: 4965)

یعنی: نهری است که به پیامبر شما عطا شده است. و در دو طرف آن، مرواریدهای میان تهی، وجود دارد و تعداد ظروف آن، مانند تعداد ستارگان (زیاد) است. ابن جریر طبری - امام المفسرین در معنای کوثر مینویسد: کوثر نهری در بهشت است که به پیامبر صلی الله علیه وسلم عطا شده است.

خداوند متعال با اعطای حوض بزرگ و بسیار وسیعی که آبش از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر و بویش از بوی مشک خوشبوتر است، از بنده و فرستاده اش، محمد صلی الله علیه وسلم اکرام و تجلیل می کند. گیلان های آن حوض مانند ستاره های آسمان فراوان هستند. آب پاکیزه ای آن از رود کوثر وارد این حوض می شود، همان رود کوثری که خداوند آن را در بهشت به محمد صلی الله علیه وسلم اختصاص داده است. امت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم بر این حوض وارد می شوند، هرکس یک مرتبه از آب این حوض بنوشد، دیگر تا ابد تشنه نخواهد شد.

در باره محل وقوع این حوض علما اختلاف نظر دارند، امام غزالی و قرطبی بر این عقیده هستند که این حوض پیش از عبور کردن از پل صراط در میدان محشر قرار دارد و بر این مدعا چنین استناد کرده اند که بعضی از وارد شوندگان بر این حوض به دوزخ فرستاده می شوند، و اگر این حوض بعد از (پل صراط) می بود برگرداندن بعضی از آنجا به دوزخ ممکن نمی بود. «تذکره»: 302.

علامه ابن حجر دیدگاه امام بخاری را چنین نقل کرده است، که حوض کوثر بعد از (پل صراط) است، به دلیل اینکه امام بخاری احادیث مربوط به حوض را بعد از بیان احادیث (پل صراط) و شفاعت آورده است. فتح الباری: (466/11) البته دیدگاه امام قرطبی صحیح تر است. ابن حجر رحمه الله دلایل هر دو گروه را در کتاب ارزشمند خود «فتح الباری» آورده است.

طول و عرض حوض کوثر:

طول و عرض حوض کوثر مطابق روایات اسلامی برابر است هر گوشه از گوشه های آن مسیر یک ماه است.

علماء در وصف آب کوثر میگویند که آب آن از جنت می آید. و به اصطلاح آبراه و ناودان آن از جنت کشیده شده یکی از آنها از طلا و دیگری از نقره است و ظرفهای آن که تعداد آن به اندازه ستارگان آسمان است.

احادیثی وارده در مورد حوض کوثر:

احادیثی را که خطیب تبریزی آنها را در مشکاة خود آورده است، غرض توضیح مسأله خدمت خوانندگان محترم تقدیم میدارم:

1 بخاری و مسلم از عبدالله بن عمرو بن العاص روایت می‌کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «حوضی مسیره شهر، وزوایاه سواء. ماؤه أبيض من اللبن، وریحه أطیب من المسک، وکیزانه کنجوم السماء، من یشرب منها فلا یظماً أبداً». (وسعت حوضم به مسافت یک ماه است، آبش از شیر سفیدتر و از مشک خوشبوتر و کوزه‌هایش به اندازه ستارگان آسمان است. هرکس یک بار از آن بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد).

2 ابوهریره از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند که فرمودند: «إن حوضی أبعد من أیلة من عدن لهو أشدُ بیاضاً من الثلج، وأحلي من العسل باللبن، ولأنیته أكثر من عدد النجوم، وإنی لأصد الناس عنه کما یصد الرجل إبل الناس عن حوضه، قالوا: یا رسول الله! أتعرفنا یومئذ؟ قال: "نعم لكم سیماء لیست لأحد من الأمم، تردون علی غراً محجلین من أثر الضوء». رواه مسلم.

یعنی: مسافت حوضم بیشتر از مسافت ایله تا عدن است. از برف سفیدتر و از عسل شیرین تر است، و ظرف‌هایش از تعداد ستارگان بیشتر است. من مردم را پس می‌زنم همان طوری که انسان شتران دیگران را از حوضش دور می‌سازد، گفتند: ای رسول الله صلی الله علیه وسلم! آیا ما را در آن روز خواهی شناخت؟ فرمود: آری، چهره‌های شما با دیگران متفاوت است. شما با چهره‌های نورانی و دست و پای درخشان، بر اثر وضو بر من وارد می‌شوید.

3 در روایاتی دیگر از حضرت انس رضی الله عنه چنین آمده است که پیامبر الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «تري فيه أباريق الذهب والفضة كعدد نجوم السماء». یعنی: تعداد آفتابه‌های طلایی و نقره‌ای به اندازه‌ی ستاره‌های آسمان می‌باشند.

4 در روایاتی دیگر از حضرت ثوبان چنین آمده است: درباره آب آن سؤال شد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أشدُ بیاضاً من اللبن، وأحلي من العسل یغت فيه میزابان یمدّانه من الجنة، أحدهما من ذهب والأخر من ورق». یعنی: آبش از شیر سفیدتر است، از عسل شیرین‌تر است، دو میزاب (آب راهه) که از بهشت سرچشمه گرفته و یکی از طلا و دیگری از نقره است به آن می‌ریزند.

چه کسانی وارد حوض کوثر و چه کسانی از آن رانده میشوند؟

احادیث زیادی پیرامون کسانی که وارد حوض می‌شوند یا از حوض رانده می‌شوند، وارد شده است، که برخی از این روایت عبارتند از:

بخاری و مسلم از حضرت انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لیردن علی الحوض رجال ممن صاحبني، حتی إذا رأیتهم، ورفعوا إلی، اختلجوا دوني، فلاقولن: أي رب، أصحابي، أصحابي، فلیقالن لی: إنک لا تدری ما أحدثوا بعدک». یعنی: افرادی از آنان که در دنیا با من همراه بودند، نزد من بر حوض آورده می‌شوند و وقتی که به من نشان داده می‌شوند، من آنان را می‌بینم، و بعد به سرعت از پیش من ربوده می‌شوند، من به ندا در می‌آیم و می‌گویم: پروردگار! اینان از امتم هستند. گفته می‌شود: تو نمی‌دانی آنها بعد از تو چه کارها کرده‌اند؟

- بخاری و مسلم از طریق ابی‌حازم از سهل بن سعد ساعدي رضی الله عنه روایت می‌کند

که رسول الله ا الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «أنا فرطكم علي الحوض، من ورد شرب، ومن شرب لم يظماً أبداً، وليردن علي أقوام أعرفهم ويعرفونني، ثم يحال بيني وبينهم، قال أبو حازم: فسمع النعمان بن أبي عياش وأنا أحدثهم هذا الحديث، فقال: هكذا سمعت سهلاً يقول؟ فقلت: نعم، قال: وأنا أشهد علي أبي سعيد الخدري لسمعته يزيد، فيقول: فإنهم مني، فيقال: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك، فأقول: سحقاً سحقاً لمن بدل بعدي».

يعني: من در حوض بر شما پيشي مي گيرم. هرکس بر من گذرد از آن مي نوشد و هر کس بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد. گروهی که من آنها را شناخته و آنها نیز مرا مي شناسند مي خواهند بر من وارد شوند، ولي از ورودشان جلوگیری مي شود».

ابو حازم گوید: نعمان بن ابی عیاش این حدیث را از من شنید و به من گفت: آیا واقعاً اینگونه از سهل شنیده‌ای؟ گفتم: آری. گفت: گواهی می‌دهم که من این حدیث را از ابو سعید خدری شنیده‌ام که اینگونه آن را ادامه داد: «می‌گویم: اینان از امتم هستند. گفته می‌شود: تو نمی‌دانی آنها بعد از تو چه کارها کرده‌اند؟ می‌گویم: نابود باد، کسی که بعد از من منحرف شده است».

در روایت بخاری آمده است که پیامبر الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «بینما أنا قائم علي الحوض، إذا زمرة، حتی إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم، فقال: هلم، فقلت: إلی أين؟ فقال: إلی النار والله، فقلت: ما شأنهم؟ فقال: إنهم قد ارتدوا علي أدبارهم القهقري، ثم إذا زمرة أخرى، حتی عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال لهم: هلم، قلت: إلی أين؟ قال: إلی النار والله، قلت: ما شأنهم؟ قال: إنهم قد ارتدوا علي أدبارهم، فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم». یعنی: در حالی که بر حوض کوثر ایستاده‌ام، ناگهان دسته‌ای را می‌بینم، اما بعد از اینکه آنها را می‌شناسم، شخصی میان ما و آنها بیرون می‌آید و می‌گوید: حرکت کنید. می‌گویم: آنها را به کجا می‌برید؟ می‌گوید: به خدا سوگند آنها را به میان آتش سوق می‌دهم. می‌گویم: مگر آنها چکار کرده‌اند؟ می‌گوید: آنها از دین و آیین پشت کردند و مرتد شدند، سپس ناگهان دسته‌ای دیگر را می‌بینم، اما بعد از اینکه آنها را می‌شناسم، شخصی میان ما و آنها بیرون می‌آید و می‌گوید: حرکت کنید. می‌گویم: آنها را به کجا می‌برید؟ می‌گوید: به خدا سوگند آنها را به میان آتش سوق می‌دهم. می‌گویم: مگر آنها چکار کرده‌اند؟ می‌گوید: آنها از دین و آیین پشت کردند و مرتد شدند، در میان آنها کسی را نمی‌بینم که باقی گذارده شود، مگر اینکه همانند حیوانی رها شده باشد.

امام قرطبی بعد از ذکر احادیث فوق در کتاب «التذكرة» می‌فرماید: دانشمندان اسلامی راجع به احادیث مربوط به حوض گفته‌اند: تمامی کسانی که از دین برگشته‌اند و مرتد شده‌اند، یا اینکه بدعت‌هایی در دین به وجود آورده‌اند که خداوند بدان راضی نیست و بدان اجازه نداده، تمامی اینها از ورودشان به حوض جلوگیری می‌شود و از آن رانده می‌شوند، اما کسانی که به شدت با آنها برخورد می‌شود و هرگز اجازه داده نمی‌شود که به حوض نزدیک شوند کسانی هستند که از جماعت مسلمانان جدا گشته و راهی دیگر را برگزیده‌اند، امثال فرقه‌های گوناگون خوارج، روافضیهای گمراه و معتزلیهایی که از هوی و هوس تبعیت کرده‌اند، تمامی اینها دین خدا را تغییر داده‌اند.

و همچنین ستمکارانی که در حد وفوری ستم روا داشته‌اند و در راستای خاموش کردن حق و قتل پیروان حق و آزار دادنشان قدم برداشته‌اند، و کسانی که به آشکارا گناهان کبیره را انجام داده‌اند و گناه را دست کم گرفته‌اند و با انحراف و بدعت و هوای نفسی روبرو شده‌اند،

تمامي اينها نيز از حوض رانده مي‌شوند.
لازم به ذکر است که اگر تنها در اعمال مرتکب گناه شده باشند، اما داراي عقیده‌اي صحيح باشند براي مدتي از حوض منع مي‌شوند، سپس بعد از مغفرت الهي بر اثر نور وضويي که بدان شناخته مي‌شوند به آنها اجازه‌ي ورود به حوض داده مي‌شود، و اگر از منافقان عصر پيامبر الله صلي الله عليه وسلم باشند که ايمان را اظهار مي‌داشتند و در نهان کفر رادنبال مي‌کردند، در قيامت به ظاهر آنها را با خود برمي‌دارند، سپس سرپوش را براي آنها کنار مي‌زنند و خطاب بدانها گفته مي‌شود: دور شويد، دور شويد.
لازم به يادآوري است که جز کسانی که به اندازه‌ي دانه گندمي از ايمان در دلشان نيست و هر حقي را انکار نموده و از باطل پيروي نموده، کسی در دوزخ باقي نمي‌ماند.
«التذكرة»: صفحه 306).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الكفرون

جزء 30

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 6 آیه است

وجه تسمیه :

این سوره بدان جهت «کافرون» نام گرفت که پروردگار با عظمت ما در آن به پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت و دستور فرمودند تا کافران را به پیامی که متضمن توحید و اعلام برائت از شرک و استقلال عبادی مسلمین است، مخاطب گرداند. نام این سوره «الکفرون» است، و این نام از آیه اول سوره گرفته شده، از فحوائی آیات متبرکه که این سوره طوری معلوم میشود که: دشمن در این مرحله خواهان نوعی از سازش با پیامبر صلی الله علیه وسلم است، مشرکین قریش، این را برای خود مفید شمرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم را از قاطعیت و سازش ناپذیری و هجوم کوبنده و مسلسل بر دین و مذهب و معبودان خود باز دارد و به انعطاف و دارد.

سایر نام های این سوره :

نامهای دیگر این سوره «مُنابذه (دشمنی و ستیزه جویی)، اخلاص، «مشقشقه» شاید به معنای (شیوا و رسا) و... است.

پیوند و ارتباط سوره الكفرون با سوره الكوثر:

این سوره در مکه، پس از سوره ماعون نازل شده، سوره‌ی الکوثر به اخلاص در عبادت خدای بی همتا فرمان داد، این سوره به توحید و عبادت خدای هستی بخش و دوری و نفرت از شرک فرمان می‌دهد، تا حد فاصل میان ایمان و کفر - به خوبی- روشن گردد.

تعداد آیات ، کلمات و حروف سوره الكافرون :

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم که: «سوره کافرون» مکی، دارای (1) رکوع، (6) شش آیت، (26) بیست و شش کلمه، (99) نودونه حرف، و (36) سی و شش نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.

فضیلت سوره کافرون:

در مورد فضیلت سوره «کافرون» در حدیثی از حضرت ابن عباس (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «قل یا ایها الکافرون تعدل ربع القرآن» (رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قل یا ایها الکافرون» (از نظر اجر و ثواب تلاوت) برابر و معادل با یک چهارم قرآن است.) (این حدیث حسن است و آلبانی آن را در سلسله احادیث صحیحہ شماره 586 آورده است).

هکذا از حضرت عایشه (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «چه خوب هستند سوره‌های کافرون و اخلاص، که در دو رکعت قبل از نماز فجر خوانده می‌شوند.»

همچنان رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به نوفل فرمود: «سوره کافرون را بخوان

و بعد از آن بخواب، زیرا این سوره برائت از شرک است.»
در حدیثی از: عن فروة بن نوفل رضي الله عنه أنه أتى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله علمني شيئاً أقوله إذا أويت إلى فراشي فقال: اقرأ قل يا أيها الكافرون فإنها براءة من الشرك. (از فروه بن نوفل رضي الله عنه روایت است که ایشان به نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و فرمودند: ای رسول الله به من چیزی بیاموز که هر گاه به بستر خوابم رفتم آن را بگویم: (رسول الله صلی الله علیه و وسلم) فرمودند: «قل یا أيها الكافرون» زیرا این سوره براءة و بیزارگی از شرک است. (این روایت صحیح را ترمذی روایت نموده است).

اسباب نزول سوره :

باید گفت که: در مکه معظمه دوره ای هم گذشته است که در جامعه ی مشرکانه ی قریش طوفانی از مخالفت علیه دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم برپا شده بود، اما سرداران قریش هنوز از این که بتوانند رسول الله صلی الله علیه وسلم را به نحوی از انحا وادار به سازش و مصالحه کنند، ناامید نشده بودند. به همین دلیل هر گاهی پیشنهادات مختلفی برای سازش و مصالحه به رسول الله صلی الله علیه وسلم پیش می‌داشتند، تا بلکه ایشان یکی از آن‌ها را بپذیرند و نزاع و اختلافی که میان آنان و ایشان پدید آمده بود، به پایان برسد. در این باره روایت های متعددی در کتاب های حدیث نقل شده اند:

1- طبرانی و ابن ابوحاتم از ابن عباس رضي الله عنه روایت کرده اند: قریش به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: ما به تو مال و ثروت فراوان می‌دهیم تا ثروتمندترین فرد مکه گردی، و هر زن و یا دختری را که خواسته باشی به ازدواج تو درمی‌آوریم. به شرطی که به خدایان ما ناسزا نگویی و آن‌ها را به بدی یاد نکنی اگر این کار را نمی‌کنی، یک سال بت‌های ما را پرستش کن، پیامبر گفت: انتظار می‌کشم تا از پروردگارم چه دستور و هدایت می‌رسد. پس این سوره و آیه «قُلْ أَفَعَبَّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ» (سوره زمر: 64) یعنی: «بگو: ای نادانان، آیا به من فرمان می‌دهید که غیر خدا را بندگی کنم» نازل شد. طبری 38225 (طبرانی در «معجم صغیر» 44 / 2 المکتب الاسلامی دار عمار بیروت) از ابوخلف از داود از عکرمه از ابن عباس روایت کرده اند. ولی ابوخلف فرد مجهول و استادش داود فرد ضعیفی است، خصوصاً در احادیثی که از عکرمه روایت می‌کند، پس اسناد واهی و متن باطل است، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم هرگز در برابر پیشنهادهای که به شرک و بت پرستی دعوت کند منتظر نمی‌ماند. این خبر از ابن عباس درست نیست، بلکه موضوعی است. «تفسیر شوکانی» 3033 تخریج محقق.»

2- عبدالرزاق از وهب روایت کرده است: کفار قریش به نبی اکرم صلی الله علیه وسلم گفتند: اگر دوست نداشته باشی تو یک سال از ما پیروی کن و ما یک سال از دین تو پیروی می‌کنیم. پس خدای بزرگ سوره کافرون را نازل کرد. عبدالرزاق 3727 از ابراهیم احول از وهب بن منبه روایت کرده. مرسل اما کلمات منکری که در حدیث قبلی بود، در این نیست به حدیث بغوی نگاه کنید.

3- ابن ابوحاتم از سعید بن میناء روایت کرده است: ولید بن مغیره عاصی بن وائل، اسود بن مطلب و امیه بن خلف به دیدار پیامبر آمدند و گفتند: ای محمد! بیا بت‌های ما را پرستش کن و ما خدای تو را پرستش می‌کنیم، ما و شما در تمام امور باهم شرکت

می‌کنیم. پس سوره کافرون نازل شد. (طبري 38226) از ابن اسحاق از سعید بن مینا روایت کرده است.». (ملاحظه شود: لباب النقول في أسباب النزول؛ شان نزول سوره ی کافرون، به تحقیق عبدالرزاق المهدي).

از این روایات بیان شده طوری معلوم می‌شود که کافران قریش نه یک بار و نه در یک مجلس، بلکه بارها و در مجالس و مواقع مختلف یک چنین پیشنهادهای ره به رسول الله صلی الله علیه وسلم داده بودند؛ از این رو می‌طلبید که با دادن یک جواب قطعی در این باره این امید آنان برای همیشه به ناامیدی تبدیل شود که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر اساس دادن امتیازات و گرفتن امتیازاتی در امر دین با آنان سازش کند.

محتوای سوره:

مفسران می‌نویسند که: این سوره در سال اول یا هم در سال دوم بعثت نازل شده است. منظور کلی از «کافرون»، مخالفان پیامبر و منکران توحید در این سوره است. هدف کافرون همان مشرکان قریش از نسل حضرت ابراهیم بودند و خود را پیرو ان دین او می‌دانستند، اما آنان انحرافات بسیاری در این دین پاک و توحیدی به وجود آورده بودند، تا آنجا که عقاید و آداب و رسوم آنها تنها شباهتی ظاهری با دین حضرت ابراهیم داشت و از روح توحید در آن هیچ خبری نبود.

پیام اصلی سوره کافرون این است که مؤمنان باید خط فکری خود را از خطوط التقاطی و غیرتوحیدی جدا کنند و بدانند شباهت‌های ظاهری ادیان و مذاهب، دلیل یکسانی آنها و برخورداری همه آنها از حقانیت نیست و چنین نیست که اگر یهودیان، مسیحیان، سیک‌ها و حتی برخی مذاهب انحرافی اسلامی سخن از خدا و پرستش او به زبان می‌آورند، از حقانیت برخوردار بوده و هیچ تفاوتی با اسلام ناب محمدی نداشته باشند، زیرا روح توحید و پرستش واقعی خدای واحد در هیچ یک از این ادیان و مذاهب تحریف شده وجود ندارد.

خوانندگان گرامی!

طوری‌که می‌دانیم، حضرت ابراهیم (علیه السلام) پس از آنکه مردم را به پرستش خداوند یکتا هدایت کرد و از پرستش ستارگان و ماه و آفتاب بازداشت، به مبارزه با شرک و بت پرستی پرداخت و با نمرود که ادعای خدایی را داشت حکم جهاد را در پیش گرفت (یعقوبی، ج 1، 23). در نهایت امر از جانب پروردگار مأمور شد، تا از بابل به فلسطین و از آنجا به جزیره‌العرب مهاجر و در مکه به کمک فرزند خویش اسماعیل خانه کعبه را بنا کند. حضرت ابراهیم توفیق انجام این مأموریت را یافت و مناسک حج را به اتفاق فرزندش سنت گزارد (یعقوبی، جلد 1، 275).

حضرت اسماعیل در مکه مسکن گزین شد، با یکی از قبایل آنجا وصلت از دواجی بناء نهاد و فرزندان و اولاد وی در جزیره‌العرب نشو و نما کردند. تا اینکه زمامداری خانه کعبه به عمرو ابن لُحی رسید.

مورخین می‌نویسند که در روزگار زندگی عمرو ابن لُحی روزی آمد که از یکتا پرستی دست کشید و خانه کعبه را به بتخانه مبدل ساخت.

اعراب نیز از او متابعت کردند، و بدین ترتیب، بت‌پرستی جانشین خداپرستی در جزیره‌العرب شد.

دوران به اصطلاح جاهلیت اعراب از همین تاریخ آغاز می‌شود. گرچه تمام اجداد پیامبر

اسلام موحد بودند و اعراب را به توحید دعوت می‌کردند، ولی از این دعوت گرایشی در آنها پدید نیامد.

شرك و بت پرستی منشاء رفتارها و کردارهای اعراب شد که نمونه‌هایی آن را می‌توان هنگام زمامداری عبدالمطلب مشاهده کرد.

شیوع زنا و فحشاء باعث شد که عبدالمطلب برای زناکار حد تعیین کند، عده‌ای از زنان فاحشه را تبعید نماید (یعقوبی، جلد 1، 363) و همچنین ازدواج با محارم را تحریم کند.

کثرت دزدی موجب شد که عبدالمطلب مجازات بریدن دست دزد را اعلام کند (یعقوبی، جلد 1، 363). از بدعت‌هایی که قبیله قریش برای حجاج خانه کعبه وضع کرد و مورد

قبول اعراب واقع شد این بود که حجاج لباس احرام اولین طواف خود را، از قریش باید خریداری نمایند در غیر آن باید با بدن برهنه باید طواف کعبه نمایند (یعقوبی، ج 1، 336).

گرچه این بدعت را قریش برای افزایش امتیاز خویش بر سایر اعراب وضع کردند، همچنان که نحوه انجام مراسم حج و نوع خیمه‌های خویش را متفاوت از سایر اعراب قرار دادند، ولی همه این بدعت‌ها مورد قبول واقع شد و اعراب در مقابل این دساتیر مقاومت یا

حساسیتی از خود نشان ندادند.

طواف خانه خدا به شکل برهنه آنقدر گسترش یافت که برای اعراب بحیث عادت نورمال شان مبدل شد و عبدالمطلب ناچار به تحریم آن گشت.

یکی دیگر از عادات، و رسم و راج‌های جاهلانه اعراب، قبل از ظهور اسلام همان زنده بگور کردن دختران بود؛ تا مبادا در جنگ و ستیز دختران ایشان اسیر قبائل دیگر شده و

به کنیزی درآیند و نژاد و خون قبیله خلوص خویش را از دست دهد. شاید این جنایت در تاریخ بشریت سابقه نداشته باشد. گرچه این کشتار، بالاترین حد قساوت است و خود بهترین

گواه بر جاهلیت اعراب می‌باشد، اما ظلم‌های اعراب به زنان، منحصر به این عمل نبود. مردان زنان بیوه را به ازدواج خود در می‌آوردند تا دارائی آنان و بچه‌های یتیم شان را

تصرف کنند و سپس آنها را رها می‌کردند (سوره نساء، آیه 19)

یکی دیگر از نشانه‌های جاهلیت در میان اعراب این بود که اختلاف نظرهای موجود بین آنان از طریق مذاکره و مصالحه حل نمی‌شد و پیوسته از طریق جنگ و ستیز نظر خود

را بر دیگری تحمیل می‌کردند. بالطبع، نبردهای خصمانه ایشان هیچ وقت پایان نمی‌یافت. دو قبیله مشهور اوس و خزرج که سال‌های طولانی در مدینه به جنگ و جدال با هم مشغول

بودند (یعقوبی، ج 1، 395). ظهور اسلام و هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه باعث پایان جنگ‌های جاهلانه اضافتر از صد ساله بین ایشان شد.

در ایام جوانی پیامبر صلی الله علیه وسلم، خانه کعبه در اثر سیل خراب شد و سپس بازسازی گردید. در آن هنگام سران قریش برای نحوه انتقال حجرالاسود به محل اصلی

آن نتوانستند به توافق برسند و لذا همه قسم خوردند که تا آخرین قطره خون بجنگند و از شرف قبیله‌ای خود دفاع کنند.

شدت و تعدد این برخوردها به قدری زیاد بود که برخی از سنت‌هایی که خود اعراب وضع کرده بودند و نسل اندر نسل بدان احترام می‌گذاشتند گاهی زیر پا گذاشته می‌شد.

مثلاً، جنگ و غارت در چهارماه از سال حرام بود. گاهی اعراب برای ادامه یا آغاز جنگ، این چهار ماه را به عقب می‌انداختند تا بتوانند به مقصود خود نائل شوند. این عمل را نسیئی

می‌گفتند و در قرآن کریم از آن یاد شده است (طبری، 838).

یکی از نشانه‌های اقوام با فرهنگ این است که اگر نهاد یا رسمی در شیوه زندگی آنان پدید آید که ما به تسهیل ارتباط آنان و نیل به ارزش‌های فرهنگی ایشان شود، این نهاد را نه

تنها حفظ می‌کنند، بلکه توسعه و تکامل می‌دهند. یکی از ابتکارات قُصَيِّ ابنِ کِلاب، هنگامی که زمامداری خانه کعبه را به عهده گرفت و قبیله قریش را به عزت و شوکت رسانید، این بود که دارالندوه برای قریش ایجاد کرد، تا هر وقت مسأله یا موضوع مهمی برای قریش پیش آید در دارالندوه جمع شوند و به مشوره و جرگه و تصمیم‌گیری بپردازند. دارالندوه برای قریش همانند يك مجلس شورا بود که با تأسیس آن قُصَيِّ قصد داشت خصلت همفکری و همکاری میان قریش توسعه یابد و طوایف مختلف اختلافات خود را از طریق بحث و تبادل نظر حل کنند.

نه تنها روح تعاون و اتحاد میان قبایل قریش پیدا نشد، بلکه اختلافات داخلی آنان نیز فروکش نکرد. اختلاف میان نواسه های قُصَيِّ، هنگامی که نوبت زمامداری خانه کعبه به آنها رسید، شدت گرفت و بنی عَبْدِ الدار و بنی عَبْدِ مَنَاف سوگند یاد کردند که برای گرفتن حق خود تا آخرین نفر خواهند جنگید. باز هنگامی که امیه به مخالفت و رقابت با کاکای خود هاشم پرداخت، اختلاف از طریق صحبت و مباحثه هرگز حل نشد، و دارالندوه نتوانست منشاء رفع اختلاف شود. تنها زمانی که سران قریش در دارالندوه برای مشورت جمع شدند، هنگام بعثت پیامبر اکرم بود و آنها برای اتخاذ موضع واحدی برای از بین بردن نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بود که، سر انجام، تصمیم گرفتند که از هر طایفه قریش، جوانی انتخاب شود و ایشان دسته جمعی و شبانه به خانه پیامبر شبیخون زده و پیامبر صلی الله علیه وسلم را به قتل برسانند. در این صورت، بنی هاشم توان گرفتن انتقام از تمام طوائف قریش را نخواهند داشت و ناچار در مقابل خونها تسلیم خواهند شد. نظر به اینکه، همه ساله اعراب از تمام نقاط جزیره العرب برای زیارت خانه کعبه عازم مکه می شدند پذیرائی و رفاه حجاج یکی از مسئولیت های زمامداران خانه کعبه بود. از جمله مناصب، در زمان قُصَيِّ، رِفَادَت یعنی غذا دادن به حُجاج و سِقَايَت یعنی تأمین آب برای ایشان بود.

هاشم هنگامی که ریاست خانه کعبه را عهده‌دار شد، هم خود تمام ثروتش را در این راه صرف کرد و هم قریش را دائماً به این خدمت تشویق می کرد. عبدالمطلب نیز، پس از رسیدن به زمامداری خانه کعبه، همین شیوه را دنبال کرد و سفره او چنان گسترده بود که حتی پرندهگان و چارپایان از آن بهره‌مند می شدند. علی‌رغم تمام این تأکیدها، قریش نه تنها به عرضه این خدمات نپرداختند بلکه شرط دشواری از جمله خوراک و لباس برای طوائف کنندگان وضع گردید و این وضع تا ظهور دین مقدس اسلام ادامه یافت. بعد از اینکه دین مقدس اسلام ظهور کرد، ودامنه نشر و جلب و جذب آن با سپری شدن هر روز وسعت می یافت، سران قریش پیشرفت روزافزون پیامبر صلی الله علیه وسلم را در جلب و جذب مردم بخصوص شخصیت های قابل حساب و ذی نفوس در مکه، به این دین جدید توحیدی را مشاهده کردند، به پیامبر پیشنهاد دادند که با توجه به شباهت های میان اسلام و عقاید انحرافی خود، پیامبر و مسلمانان دین التقاطی و شرک آمیز کافران را بپذیرند در صورتیکه پیامبر اسلام دین کافران را قبول کند آنان دین اسلام را به رسمیت خواهد شناخت.

در این هنگام بود که سوره کافرون نازل شد و اعلام نمود هیچ نقطه اشتراکی بین عقاید شرک‌آلود قریش و دین توحیدی اسلام وجود ندارد. پس از نزول این سوره، رسول الله صلی الله علیه وسلم به مسجدالحرام آمد و با صراحت موضع خود را چنین اعلام کرد: من هیچ گاه پیرو آیین شما نبودم و هرگز هم از آن پیروی نخواهم کرد، همان گونه که شما هیچ گاه از توحید ناب پیروی ننموده‌اید. دین من مخصوص خودم است و دین شما نیز

مخصوص خودتان و هیچ اشتراکی با هم ندارند.

از لحن کلی این سوره طوری معلوم میشود که تعدادی از مسلمانان در حین نزول این سوره در نسبت به کفار اقلیتی قرار داشتند و پیامبر صلی الله علیه وسلم از جانب آنان سخت در تحت مضیقه و فشار قرار داشت، بنابر بر موجودیت همین عامل بود که کفار میخواستند پیامبر اسلام را تحت فشار قرار دهند، تا به نوعی از سازش با کفار کنار آید و در نهایت امر فرمان شریکی کفار را قایل شود، ولی پیامبر صلی الله علیه وسلم با جواب قاطع در مقابل کفار ایستاده میشود و جواب دندان شکن، قاطع و بدون تزلزل به کفار میدهد، جواب که هیچ راه از سازش و هیچ در از معامله گری را برای کفار باز نمی گزارد، جواب که کفار از شنیدن آن مأیوس میگردد، پیامبر صلی الله علیه وسلم سخن از جنگ نمی زند ولی مقاومت و قوت خویش را با منطق اسمانی برایشان واضح میسازد. در این سوره به پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت داده شده است که برائت خود را از دین کفار مکه علناً اظهار کرده و خبر دهد که آنها نیز پذیرای دین وی نیستند، پس نه دین او مورد استفاده ایشان قرار می گیرد، و نه دین آنان آن جناب را مجذوب خود می کند. پس کفار باید برای ابد از سازش کاری پیامبر مأیوس باشند.

این سرمشقی است برای همه مسلمانان که در هیچ شرائطی در اساس دین و اسلام با دشمنان سازش نکنند، و هر وقت چنین تمنائی از ناحیه آنها صورت گیرد آنها را کاملاً مأیوس کنند، مخصوصاً در این سوره دو بار این معنی تاکید شده که «من معبودهای شما را نمی پرستم» و این تاکید برای مایوس ساختن آنها است، همچنین دوباره تاکید شده که «شما هرگز معبود من، خدای یگانه را نمی پرستید» و این دلیلی است بر لجاجت آنها، و سرانجامش این است که «من و آیین توحیدیم، و شما دین پوسیده شرك آلودتان»

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الْكَافِرُونَ

جزء 30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ﴿١﴾ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٣﴾ وَلَا
أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ ﴿٤﴾ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٥﴾ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ﴿٦﴾

ترجمه مختصر:

«قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» (1) بگو: ای کافران!

«لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» (2) آنچه را شما عبادت می کنید من عبادت نمی کنم!

«وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» (3) (و نه شما نید پرستنده آنچه می پرستم،

«وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ» (4) و نه من هرگز آنچه را شما عبادت کرده اید عبادت میکنم،

«وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» (5) و نه شما آنچه را که من عبادت می کنم عبادت کنید.

«لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» (6) (حال که چنین است) دین شما برای خودتان، و دین من برای خودم!

تشریح لغات و اصطلاحات :

«یا ایها»: ای، هان!! «الْكَافِرُونَ»: بی باوران. «لَا أَعْبُدُ»: نمی پرستم. ما آن چه «تَعْبُدُونَ»: شما می پرستید. «عَابِدُونَ»: پرستش کنندگان، پرستندگان. ما: آن چه، به معنای مای موصول (الذی) یا معنای من، خدا. [شمس/۵ و ۶]. «عَبَدْتُمْ»: پرستش کردید. توجه: خطاب به جمعی از سران بی باور مکه است که الله می دانست، هرگز ایمان نمی آورند. «لا اعبد ما تعبدون» «لا» وقتی بر سر فعل مضارع در آید، به معنای آینده است؛ یعنی، من هرگز بتهای شما را که می پرستید، نمی پرستم.. [اعراب القرآن درویش و...]. «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ...»: خلاصه آیات این است که: ای کافران! ما و شما، هم معبودمان جدا است و هم عبادتمان متفاوت است (ملاحظه شود: یونس آیه: 41، شعراء آیه: 216).

تفسیر :

«قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» (1) :

«قُلْ» بگو، به کی بگو؟ معلوم است که به کفار بگو. معلوم میشود که کفار چیزی به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفته اند، که لفظ «قُلْ» مورد استفاده قرار گرفت. ولی قابل تذکر است که حکم رادر سایر موارد قرآن نمیتوان کرد که همینکه کلمه «قُلْ» آمد، یعنی قبل از آن چیزی گفته شده. بلکه باید به فضایی سایر آیات قرآن عظیم الشان توجه کرد.

«لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» (2) :

ولی پیامبر صلی الله علیه وسلم با قاطعیت و زیبایی خاصی در جواب میفرماید: «من آنچه را که شما عبادت می کنید نمی پرستم». این بت ها را نخواهم پرست که شما آنها را پرستش می کنید. من از خدایان و معبودان شما بری هستم، خدایان دروغینی که برای پرستندگان نه سودی دارند و نه زیانی می رسانند و نه بلایی دفع می کنند. فحوای مبارکه این آیه؛ در برگزیده ی تمام معبودانی می شود که کافران و مشرکان دنیا پرستش می کرده اند یا می کنند، چه از فرشتگان باشند، چه از جن ها باشند، چه از

پیامبران باشند، چه از اولیاء باشند، ارواح انسان های زنده یا مرده باشند، آفتاب و ماه و سیاره ها و ستارگان باشند، یا جانور و درخت و دریا یا بت ها و مجسمه های خیالی اله ها و الهه ها باشند.

از فحواي این آیت طوري معلوم مي شود که کفار از پیامبر اسلام دعوت کرده بودند که: اي پیامبر بیابت هاي ما را پرستش کن؛ آنچه را ما عبادت مي کنیم عبادت کن. ولي طوري که گفتیم: این دعوت با تمام قاطعیت از جانب پیامبر صلی الله علیه وسلم رد مي گردد، و در جواب مي فرماید: من آنچه را شما عبادت مي کنید، عبادت نمي کنم. واضح است که جواب خواست کفار رد گردیده است پیامبر صلی الله علیه وسلم گفته است نه، من بت هاي شما را عبادت نمي کنم.

از آیه مبارکه؛ «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» بر می آید که: به نام وحدت، نباید از اصول و ارزشها سرپیچی کرد.

«وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» (3):

شما هم عبادت کننده ي آنچه که من عبادت مي کنیم نیستید. یعنی شما خدای حقیقی مورد پرستش مرا نخواهید پرستید که عبارت است از خدای یکتا و یگانه. من خدای حق یعنی پروردگار عالمیان را می پرستم و شما سنگ و بت را می پرستید، و پرستش خدای رحمان با پرستش هوی و اوثنان (بتها) خیلی فرق دارد.

از فحواي آیه، دو پیشنهاد کفار معلوم میشود: به پیامبر صلی الله علیه وسلم مي گویند: اي پیامبر، بیا بت هاي ما را عبادت کن ما هم خدای تو را عبادت مي کنیم.

هكذا از فحواي این آیه طوري فهمیده مي شود که، کفار عرض داشته بودند که اگر تو عبادت بت هاي ما را کني ما هم در عوض خدای تو را عبادت مي کنیم. و این یک پیشنهاد سازشکارانه است که برای پیامبر صلی الله علیه وسلم بعمل آمد: یعنی این بدین مفهوم است که آنان مي گویند بیا باهم مشرک شویم. یعنی یکی شویم. این پیشنهاد به دو طریق صورت گرفته است:

اول: کفار گفته اند: هر دوي ما هر دو را پرستش کنیم؛ هم بت ها را پرستش کنیم هم خدا را.

دوم کفار گفته اند: اي پیامبر مثلاً یک سال تو بیا بت هاي ما را پرستش کن، سال بعد ما مي آییم خدای تو را پرستش مي کنیم!

ولي طوري که یادآور شدیم؛ پیامبر اسلام در رد این دو سازش کفار با تمام قوت و صراحت فرمود:

«وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ» (4):

این تأکیدی است بر تبری جستن قبلی و امید کافران را قطع می کند. درحالی که فرموده است: نه اکنون و نه در آینده این بت ها را پرستش نمی کنم. تا زنده هستم هرگز بت های شما را نخواهم پرستید، و هم اکنون هم بت های شما را نمی پرستم.

مفسرین مینویسند: این پیشنهادات در زمانی برای پیامبر صلی الله علیه وسلم عرضه شد که دیگر آنان زور شان نرسید عمل را انجام دهند، بناً پیشنهاد سازش را در پیش گرفتند. ولي نقطه زیبا در این جا است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مقابل با تمام صراحت میگوید: من عبادت نمي کنم آنچه شما عبادت مي کنید. «لَا أَعْبُدُ» یعنی نه الان و نه آینده، من عبادت نمي کنم. توجه کنید لفظ مضارع ذکر شده است: یعنی نه الان

عبادت می‌کنم و نه در آینده، من بت‌های شما را عبادت نخواهم کرد. جواب مطلق رد و زمینه بحث و مباحثه سازش را بصورت مطلق و قوت‌مندانه ختم داد. باید هم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم همین را می‌گفت: من عبادت نمی‌کنم آنچه را شما عبادت می‌کنید و شما عبادت نمی‌کنید آنچه را من عبادت می‌کنم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم این را نگفت؛ نگفته «ما تعبدون». بلکه گفته:

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (5):

شما عبادت‌کننده آنچه من عبادت می‌کنم نیستید. یعنی و شما هم در آینده خدای مرا نخواهید پرستید.

ببینید «عبادت‌کننده» مربوط به کی است؟ مربوط به حال است. «عبادت نمی‌کنم» مربوط به کی است؟ حال و آینده. چه بیان زیبا، محکم و قشنگ.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: من عبادت نمی‌کنم آنچه را شما عبادت می‌کنید بر اساس اصول محکمی می‌گویم لذا تغییر هم نمی‌کند. اما عدم عبادت شما اساسی ندارد. الان عبادت نمی‌کنید اما در آینده ممکن است به بی‌اساسی دین خود پی ببرید. (این یک نوع بیان محکم است.)

من «اصلاً» عبادت نمی‌کنم آنچه را که عبادت می‌کنید. ولی شما «فعلاً» عبادت نمی‌کنید آنچه را من عبادت می‌کنم.

ولی نباید فراموش کرد که: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در این مباحثه دروازه ایمان آوردن را به روی کفار نمی‌بندد پلهای رجعت به اسلام را برای کفار باز می‌گزارد، ولی راه رفتن خویش به پرستش به بت‌ها را بصورت مطلق قطع میکند و با تمام قوت تام ابلاغ و اعلان میدارد که: امکان ندارد من به بت پرستی برگردم ولی دروازه ای برگشت به روی شما بسته نیست. شما «فعلاً» عبادت نمی‌کنید آنچه را من عبادت می‌کنم.

توجه باید کرد به بیان ظریفانه قرآن عظیم‌الشان به کفار که می‌گوید:

- آنچه را که شما عبادت می‌کنید، پایه اش سست است، بی‌اساس و بی‌منطق است، لذا می‌توانید تغییر کنید؛ اما آنچه را که من می‌پرستم بر اساس یک پایه محکم است و قابل تغییر نیست و نمی‌شود آنرا تغییر داد.

«وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ» من عبادت‌کننده نیستم آنچه را شما عبادت می‌کردید.

- شما گذشته هم چیزهایی را عبادت می‌کردید ولی من گذشته شما را هم قبول ندارم. در گذشته هم من جزء شما نبودم. بت پرست نبودم.

از فحوی ظرافت این آیه معلوم میشود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم ر از بدو تولد، موحد بوده است. اینطور نه گفت که از همین حالا نیستم یعنی قبلاً بودم و از الان نیستم. نه بصورت مطلق می‌گوید: «وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ» من عبادت‌کننده آنچه شما در گذشته هم عبادت می‌کردید، نیستیم. اصلاً من با شما فرق دارم، و اساساً هیچ وجه مشترکی با شما ندارم، نه در گذشته باهم وجه مشترکی داشتیم و نه در آینده. پایه عقیدتی شما سست و بی‌بنیاد است، و برای دعوت خویش هیچگونه بنیاد و اساسی ندارید. و اساس و مبدا دعوت شما منطقی و قابل قبول نیست.

خوانندگان گرامی!

اگر سوال شود که مرز بین شرک و اسلام چیست؟ یگانه جواب منطقی که وجود دارد و

با تمام قوت گفته میتوانیم که مرز بین اسلام و کفر: «عبادت» است. حتی کفار هم اساس مرز بین کفار و اسلام را در عبادت دیدند یعنی بر سر خداپرستی و غیر خدا پرستی. بناً اصل پیشنهاد سازش خویش در همین چوکات عبادت فورمول بندي نمودند.

کسانیکه عبادت خدا را می کند مشرک نیستند ولی زمانیکه عبادت غیر الله صورت گیرد، شخص متذکره مشرک است. مشرکین هم بحث دعوت شان عبادت بوده است. ما خدای تو را عبادت میکنیم تو هم بیا خدای ما را عبادت کن.

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (5):

و شما هم در آینده خدای مرا نخواهید پرستید.

لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (6):

ولی جواب ورد پیامبر صلی الله علیه وسلم با تمام صراحت صورت گرفت و با قاطعیت فرمود: در مبانی دین ما باهم سازشی نداریم. شما شرک خود را داشته باشید و من توحید و یکتاپرستی خود را دارم. و اینکه دین من جدا است و دین شما جدا است. من پرستنده ی معبود شما نیستم و شما پرستنده ی معبود من نیستید. نه من می توانم معبودان شما را عبادت کنم و نه شما حاضر به عبادت معبودان من هستید؛ از این رو راه من و راه شما هیچ گاه یکی نخواهد شد.

این آیه مبارکه بیانگر اوج تبری جستن از عبادت کفار و تأکید بر عبادت الله یگانه و توانا می باشد.

مفسران فرموده اند: معنی دو جمله ی اول عبارت است از اختلاف تام در مفهوم معبود؛ چون خدای مشرکین عبارت است از بت ها، و خدای محمد عبارت است از خدای رحمان. و معنی دو جمله ی آخر عبارت است از اختلاف کامل در عبادت. طوری که فرموده است؛ نه معبود ما یکی است و نه عبادت ما.

یک اصل را نباید فراموش کرد که؛ در دین معامله نکنید، با دشمن سازش و مداهنه وجود ندارد و در برابر تکرار پیشنهادهای نابجا، شما نیز موضع خود را قاطعانه تکرار کنید.

باید یادآور شد که در مواردی از قرآن عظیم الشان تکرار برای تأکید است، از جمله: «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» (تکاتر، 3 و 4.) و «فَقُلْ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُلْ كَيْفَ قَدَّرَ» (مدثر، 19 و 20.) در این سوره مبارکه نیز تکرار می تواند برای تأکید باشد تا مشرکان از تسلیم شدن مسلمانان قطع امید کنند و می تواند برای تلقین استقامت به مؤمنان باشد تا در مواضع خود پایدار بمانند.

همچنان در این آیه مبارکه درس بزرگ و عظیمی برای امت اسلامی است، که در مبانی دین مجالی برای سازش وجود ندارد. جزء مبانی اصلی دین ماست. این مرز دین ماست، دین من چه دینی است؟ توحید دین شما چه دینی است؟ شرک میان توحید و شرک جمعی وجود ندارد. من اگر بت های شما را بپرستم می شوم مشرک! به دین خودم دیگر نیستم. اگر شما خدای مرا بپرستید در کنار بت هایتان، باز هم مشرک اید و اگر بدون بت ها یتان خداوند مرا پرستش کنید می شوید موحد.

پس یا باید موحد بود یا مشرک. نمی شود هم موحد بود هم مشرک! جمع بین دین من و شما امکان پذیر نیست.

این یک بحث اعتقادی است و یک اعلامی است برای ما در آن مقطع معین انکشاف و رسالت برای مسلمان: که شما در اصول دین حق سازش ندارید. در عبادت و پرستش خدا

که اصل توحید است ما حق سازش نداریم. پیامبر اعلام می کند سازش، امکان پذیر نیست. «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينٌ».

در مبانی و اصول اعتقادی سازش جای ندارد:

اعلام عدم سازش در مبانی و اصول اعتقادی این سوره این را میسرساند که: ما در مبانی و اصول اعتقادات، در توحید، ما نمی توانیم با هم سازش بکنیم. ممکن است در مسائل فرعی بتوان گذشت کرد، وضعیت یک شرایطی باشد که منافع ایجاب بکند که گذشت بکنیم ولی در اصول حق گذشت را نداریم.

تکرار نفی عبادت بتها از جانب پیامبر اسلام در چیست؟

مفسران در این که تکرار نفی عبادت بت ها از جانب پیامبر صلی الله علیه وسلم برای چیست می نویسند: تعدادی به دین عقیده که: این تکرار برای تأکید، مایوس کردن کامل مشرکان و جدا نمودن مسیر آنها از مسیر اسلام است، و اثبات عدم امکان سازش میان توحید و شرک می باشد. به تعبیر دیگر، چون آنها در دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم به سوی شرک، اصرار می ورزیدند و تکرار می کردند، قرآن عظیم الشان نیز رد آنها را تکرار می کند.

اصطلاح ایمان و کفر:

طوری که میداند، موضوع ایمان و کفر دو اعتقاد متضاد هستند، اطلاع و آگاهی از آن بی نهایت مهم و اساسی می باشد.

تعریف ایمان :

علماء در تعریف ایمان میفرمایند: ایمان یعنی: دین الله تعالی، همان دینی که الله تعالی آن را برای بندگانش نازل کرده و بخاطر آن مخلوقات را آفریده و هدایت را برای دینداران در دنیا و امنیت را در آخرت مهیا نموده است، طوری که پروردگار با عظمت ما می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (سوره انعام آیه 82) (کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را با شرک نیامیختند، امنیت مال آنها است و آنها هدایت یافتگانند.)

الله تعالی فرموده: «اللَّهُ وَلِي الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (سوره بقره: 257) (الله تعالی عهده دار و متولی امور کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنها را از تاریکی ها بیرون آورده و به سمت نور رهنمود می شود.)

علماء می افزایند: پذیرفتن دین الله تعالی با میل و رغبت و تسلیم شدن در برابر آن؛ در واقع ایمان، گفتار با زبان، اعتقاد با قلب و عمل با اعضا و جوارح است که با اطاعت افزایش می یابد و با معصیت کم می شود. بنابراین شخصی که مرتکب گناهی پایین تر از درجه ی شرک شود، اسم ایمان کاملاً از او سلب نمی شود و از طرفی به او مؤمن کامل هم نمی گویند، بلکه او مؤمن ناقص الایمان است.

همچنان در تعریف ایمان می افزایند: ایمان وجه ایدئولوژیک دین اسلام است که با تفکر و تعقل شروع و با یقین قلبی تعالی و به زبان بیان و در عمل جاری می گردد.

قرآن عظیم الشان در تعریف ایمان میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَي رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِن قَبْلُ وَمَن يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» (سوره النسا آیه ۱۳۶)

برخی از علماء در تعریف ایمان می نویسند: ایمان دل بستگی نهایی انسان به امور معنوی

است که برای انسان مقدس هستند و برای آن حاضر است عشق و شجاعت از خود نشان دهد.

در قرآن عظیم الشان ایمان دو بال دارد: علم و عمل. علم به تنهایی با کفر هم قابل جمع است و عمل به تنهایی با نفاق می‌تواند همراه باشد.

در میان متکلمان اسلامی درباره حقیقت ایمان سه نظریه وجود دارد:

1- از نظر «اشاعره» ایمان؛ یعنی تصدیق به وجود خدا و پیامبران و اوامر و نواهی او.
2- از نظر «معتزله» ایمان؛ یعنی عمل به تکلیف و وظیفه‌ای که خدا برای ما بیان کرده است.

3- از نظر فلاسفه متکلم ایمان؛ یعنی علم و معرفت نسبت به واقعیت‌های عالم و استکمال نفس از این طریق.

اما از نظر عرفا ایمان؛ یعنی روی آوردن به الله و روی گرداندن از هر چه غیر خداست.
کفر:

کفر یعنی: امتناع از پذیرفتن دین اسلام، یا خروج از دین اسلام و اختیار دینی جز دین الله تعالی، چه از روی تکبر و عناد و چه از روی تعصب نسبت به پدران و نیاکان گذشته، و یا بخاطر طمع در مال و جاه و موقعیت و منصب.

الکفر: در لغت به معنی مخفی کردن و پوشاندن چیزی است. و اما کفر در اصطلاح شرع عبارت است از: «ایمان به خدا و پیغمبر نداشتن، بدون تفاوت در اینکه این عدم ایمان همراه با تکذیب باشد، یا همراه شک و گمان، و یا روی گرداندن از آن به علت حسادت و تکبر و یا تبعیت از آرزوهایی که مانع تبعیت از رسالت می‌شوند، پس کفر صفت کسی است که چیزی را از آنچه خداوند واجب نموده و به او تبلیغ شده است انکار کند، بدون هیچ تفاوتی در اینکه انکارش با قلب باشد نه با زبان، و یا با زبان باشد نه با قلب، و یا با هر دو، یا کاری انجام دهد که نص صریحی بر خارج شدن انجام دهنده آن کار از اسلام آمده باشد، (به مجموعه فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه 335 / 12 و الإحکام فی اصول الأحکام ابن حزم 45 / 1 مراجعه شود).

ابن حزم در کتاب الفصل می‌گوید: «بلکه انکار چیزی که (باوجود دلیل قاطع) جز با تصدیق آن ایمان حاصل نمی‌شود کفر است، و نیز تلفظ کردن هر آنچه که تلفظ کردنش با دلیل ثابت شده که کفر است کفر است، و انجام دادن عملی که دلیل بر کفر بودن آن وجود دارد کفر است»

و در نهایت باید گفت که کفر:

یعنی: دین شیطان، که در دنیا سبب گمراهی و در آخرت مایه ی بدبختی انسان می‌گردد، آنگونه که الله تعالی در مورد کفاری که هدایت الهی را نپذیرفتند و از آن رویگردان شدند، فرموده: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (257) «(سوره بقره: 257) (و اما کسانی که کفر ورزیده اند متولی و سرپرست آنها طاغوت است که آنان را از نور به سوی تاریکی ها بیرون می‌آورد؛ اینان دوزخیانند و در آنجا جاودانه می‌مانند).

عوامل بت پرستی در جزیره العرب:

اسناد و شواهد نشان می‌دهد که سرچشمه اصلی نفوذ و پیدایش بت پرستی در میان عرب را در سه عامل خلاصه و جمع‌بندی نمود:

اول: شخصی به نام عمرو ابن لحي، رئیس قبیله ي خزاعه که در زمان خود در مکه قدرت و نفوذ زیادی داشته و متولي كعبه بوده است، او سفری به شام داشته و در آن سفر گروهی از عمالقه را می بیند که بت می پرستند، وقتی از علت پرستش آنها می پرسد، می گویند: اینها برای ما باران می آوردند و ما را یاری می کنند، عمرو ابن لحي از آنها می خواهد که بتی نیز به او بدهند و آنها بت «هبل» را به وی تقدیم می کنند، او نیز این بت را به مکه آورده و در كعبه نصب می کند و مردم را به پرستش آن دعوت می نماید.

علاوه بر این، دو بت «اساف و نائله» را نیز کنار كعبه قرار داده و مردم را به پرستش آنها وا می دارد.

از پیامبر اکرم صلي الله عليه وسلم نقل شده است که فرمود: عمرو ابن لحي نخستین کسی بود که دین اسماعیل (ع) را تغییر داد و بت پرستی را پایه گذاری نمود و من او را در آتش دیدم.

دوم: وقتی فرزندان اسماعیل در مکه افزایش یافتند و ناگزیر برای تامین زندگی به شهرها و مناطق دیگر می رفتند براساس علاقه ای که به خانه ي كعبه داشتند هر کدام سنگی از حرم را به احترام مکه همراه خود می برد و هر جا فرود می آمد، سنگ را در نقطه ای قرار داده و همچون كعبه دورش طواف می نمود، کم کم انگیزه اصلی این کار به فراموشی سپرده شده و هریک از این سنگها به بتی تبدیل شدند. این شد که بت پرستی در میان اعراب رواج یافت.

سوم: بیابان نشینان پاره ای از امور را مایه ي خیر می دانستند و به همین علت آنها را می پرستیدند و یا برای آنها از روی دریافت ساده ي خود نمونه هایی می ساختند و همین سبب بوجود آمدن بت پرستی شد.

یادداشت:

در هر حال عوامل مذکور آغاز نفوذ بت پرستی بوده است اما علت پرورش و بقاء آن را تنها در این موارد نمی توان محدود کرد، مثلاً جهل و حس گرایي و برتری جویی اعراب در گسترش و بقاء بت پرستی بسیار تاثیر داشت.

هر قبیله ای می خواست بتی مخصوص خود داشته باشد، ریاست طلبی رؤسا و شیوخ قبایل اجازه نمی داد پیرو قبایل دیگر باشند و تقلید کورکورانه عاملی دیگر بود که باعث گسترش چشمگیر بت پرستی در بین اعراب شد. کم کم، این امور آنقدر موثر شدند که پس از مدتی در هر خانه ای بتی وجود داشت که به آن تبرک می جستند و تعداد این بتها به هنگام فتح مکه به حدود 310 بت رسید.

البته اشاره به این مطلب لازم است که بت پرستان منکر الله (جل جلاله) نبودند و الله را خالق زمین و آسمان می دانستند- همچنان که در سوره ي (لقمان آیه ي 25 و در سوره ي زمر آیه 38 و در سوره ي زخرف آیه ي 9) به این مطلب اشاره شده است.

علت تنوع بت ها:

در بیان علت تنوع بت ها دلایل مختلفی را علماء در تحلیل های خویش نگاشته اند ولی از دو دلیلی آنرا میتوان چنین خلاصه نمود:

1- حس برتری جوئی اعراب:

این حس باعث می شد هر قبیله ای برای خود بتی خاص انتخاب کرده و از پرستش بتهای

دیگر پرهیز نماید، لاجرم با افزایش بت پرستی تعداد بتها نیز افزوده شد.
2- هر کدام از بت ها اله ی خاصی بودند که در مورد خاصی ، مورد پرستش واقع می شدند مثلا منات اله ی مرگ و حیات و مقدرات بود، بنابراین تعدد اموری که ایشان با آن مواجه بودند سبب می شد اله های مختلفی را فرض کنند و برای هر یک از امور بتی خاص در نظر بیگیرند.

مختصری از دروس حاصله :

- تأیید و تأکید بر عقیده ی قضا و قدر و اینکه خداوند می دانست کافر در ازل کافر است و مؤمن در ازل مؤمن است.
- خداوند متعال متولی عصمت رسول الله صلی الله علیه وسلم شد در پذیرش پیشنهاد باطل مشرکان.
- تأکید بر وجود فواصل فراوان میان اهل ایمان با اهل کفر و شرک.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره النصر

جزء 30

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای 3 آیه است.

وجه تسمیه:

این سوره بدین سبب «نصر» نام گرفت که با این فرموده خدای تبارک و تعالی: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» افتتاح شده است و مراد از آن، فتح مکه مکرمه یعنی همان فتح اکبری است که فتح الفتوح نام گرفت. برخی مفسرین می نویسند که مراد از آن تنها فتح مکه نه بلکه فتح کلی است که دین مقدس اسلام است آنرا نصیب گردید.

سایر نام های این سوره :

برخی از مفسران نگاشته اند که : این سوره به نام «تودیع» نیز نامیده می شود و دلیل آن اینست که : رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از نزول آن فقط هفتاد روز زنده بودند و در ربیع الاول سال دهم هجری به رحمت حق پیوستند.

ابن عباس رضی الله عنهما میگوید: «این آخرین سوره قرآن کریم از نظر نزول است». ابن عمر رضی الله عنهما میفرماید : «این سوره در میانه ایام تشریق بر رسول الله صلی الله علیه و سلم نازل شد پس دانستند که این پیام وداع است آن گاه سوار بر ناقه قصوی خطبه مشهور خویش را که خطبه حجة الوداع است، ایراد نمودند». و راجع به فضیلت آن در حدیث شریف آمده است: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ مُعَادِلُ رُبْعِ قرآن است».

زمان نزول سوره النصر:

در مورد زمان نزول سوره النصر روایات مختلفی از جانب مفسران تحریر یافته که در ذیل موجزاً تحریر می یابد :

الف : فتح مکه در سال هشتم هجری ماه رمضان به وقوع پیوست و برخی می گویند: این سوره در سال دهم هجری نازل شد. گویند: آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس از نزول این سوره به مدت هفتاد روز در قید حیات در این جهان بود و در ماه ربیع الاول سال دهم هـ.ق. رحلت فرمود. از این رو آن را سوره ی «تودیع» گفته اند.

ب: برخی از مفسران می فرمایند که: این سوره پیش از فتح مکه نازل شد که خداوند وعده اش را به پیامبر صلی الله علیه وسلم داده بود؛ همان گونه که در سوره قصص می فرماید: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ...»: قطعاً همان خدایی که تبلیغ این قرآن را بر تو واجب گردانید، تو را به سوی معاد (مکه) باز می گرداند.... (قصص/۸۵).

در این سوره در جنب اینکه پروردگار با عظمت از فتح مکه به پیامبر اسلام مژده میدهد، مژده این را هم میدهد که پروردگار پیامبر اسلام را در این فتح یاری هم میرساند و مردم دسته دسته و گروه گروه داخل دین اسلام می گردند، طوری که بسیاری از آنان یاوران او خواهند شد، در حالیکه قبلاً دشمن سر سخت رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند. مفسران در تفاسیر خویش می افزایند: اطلاع از فتح قبل از وقوع آن در ذات خود معجزه ای از معجزات نبوت می باشد. مفسر مشهور جهان اسلام امام فخر رازی رحمه

الله این قول را صحیح‌تر میدانند.

ابن عمر (رض) می‌فرماید: این سوره در منی در حجت الوداع نازل شد و سپس آیهی «... اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي...» (مائده/۳) فرود آمد. پس از این آیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم هشتاد روز، در قید حیات این دنیا بود، سپس آیهی کلاله (آیه مبارکه 12 و 176 سوره نساء) نازل شد و آنحضرت پنجاه روز از عمر مبارکش باقی مانده بود، سپس آیه ی «لقد جاءكم رسول من انفسكم...» (توبه 128 و 129) نازل شد و آنحضرت سی و پنج روز دیگر در قید حیات بود، آن گاه، آیهی «و اتقوا یوما ترجعون فيه الى الله...» (سوره بقره/۲۸۱) نازل شد که بیست و یک روز بیشتر به رحلت حضرت نمازده بود.

حضرت ابن عباس (رض) نقل می‌کند: هنگامی که این سوره نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند که به من اطلاع داده شده که وفات من نزدیک شده و اجل من فرارسیده است. [مسنداحمد، ابن جریر، ابن المنذر، ابن مردویه].

در روایت های دیگری که از ابن عباس (رض) نقل شده اند در آن ها آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از نزول همین سوره متوجه شده بود که به او اطلاع داده شده که وفات او نزدیک شده است. (مسنداحمد، ابن جریر، طبرانی، نسائی، ابن ابی حاتم، ابن مردویه).

ام المؤمنین ام حبیبه (رض) می‌فرماید که هنگامی که این سوره نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند، من در همین سال دارفانی را وداع خواهم گفت. با شنیدن این مطلب فاطمه (رض) به گریه افتادند. به دنبال آن رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند تو اولین کسی از خانواده ی من هستی که به من می‌پیوندی. با شنیدن این مطلب، ایشان خندیدند. [ابن ابی حاتم، ابن مردویه] تقریبا روایتی نزدیک به همین بیهقی از ابن عباس را نقل کرده است.

بخاری و دیگران از ابن عباس رضی الله عنهما روایت فرموده اند که: عمر (رض) مرا با بزرگان یاران رسول الله (ص) که در غزوه ی بدر شرکت کرده بودند، به مجلس اش فرا می‌خواند و می‌نشانند. این عمل برای برخی از بزرگان یک مقداری خوشایند نبود، پس اعتراض کردند و گفتند ما هم پسرانی هم سن و سال این داریم، پس چرا تنها این را به مجلس ما راه می‌دهند؟ (امام بخاری و ابن جریر تصریح کرده اند که کسی که این مطلب را گفت، عبدالرحمان بن عوف (رض) بود.) عمر (رض) جواب داد شما از جایگاهی که او از لحاظ علم دارد نیک آگاهید. سپس ایشان روزی شیوخ بدر را فرا خواندند و مرا هم به همراه آنان فرا خواندند. من متوجه شدم که علت فراخواندن من در آن روز این است که عمر (رض) می‌خواهند به آنان بفهمانند که چرا مرا به مجلس و محفلی که آنان در آن حضور می‌یابند راه می‌دهند. در حین گفتگو عمر (رض) از بزرگان بدر پرسید که برداشت شما از: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» چیست؟ برخی گفتند، در این سوره به ما دستور داده شده است که هنگامی که یاری خدا فرا رسد و فتح و پیروزی نصیب ما شود، ما الله را به پاکی بستاییم و از او آمرزش بطلبیم. برخی گفتند مراد از آن فتح شهرها و سنگرها است. برخی هم سکوت کردند. پس از آن عمر (رض) رو به من کرد و فرمود، ابن عباس، برداشت تو هم همین است؟ من عرض کردم خیر. پرسید پس برداشت تو چیست؟ عرض کردم برداشت من این است که مراد از آن

اجل رسول الله صلى الله عليه وسلم است. در واقع در این سوره به رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده شده است که چون یاری الله فرارسد و فتح و پیروزی نصیب شود، این نشانه ی آن است که اجل و مدت مأموریت شما تمام شده است و پس از آن ایشان باید الله را به پاکی یاد کنید و از ایشان آمرزش بطلبند. به دنبال آن عمر (رض) فرمودند که نظر من هم همین است. در روایتی دیگر افزون بر آن آمده است که عمر (رض) پس از آن رو به بزرگان بدر کرد و فرمود شما چگونه سرزنش ام می کنید، در حالی که علت راه دادن این جوان به این مجلس را خود مشاهده کردید.» [بخاری، مسند احمد، ترمذی، ابن جریر، ابن مردویه، بغوی، بیهقی و ابن المنذر].

همچنان در حدیثی دیگری به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که فرمود: چون سوره «نصر» نازل شد، رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «با نزول آن خبر مرگ من به من داده شده است». اصحابه کرام نیز بر این معنی متفق القول اند و ایشان این معنی را از آن روی دانستند که امر مطلق به تسبیح، تحمید و استغفار دلیل بر آن است که کار ابلاغ دعوت به اتمام رسیده است و این خود اقتضا می کند که پیام آور حق صلی الله علیه و سلم از این دنیا رخت سفر بر بندد.

روایت شده است که چون این سوره نازل شد، رسول الله صلی الله علیه و سلم خطابه ایراد کرده و در آن فرمودند: «إن عبدا خيره الله بين الدنيا وبين لقاؤه والآخره، فاختار لقاء الله: همانا خداوند بنده را در میان دنیا و میان آخرت و لقای خویش مخیر گردانید پس او لقای خدا را انتخاب کرد».

خوانندگان گرامی !

چیزی که خداوند پیامبرش را بدان مژده داده تحقق یافت. و اما فرمانی که خدا بعد از به دست آمدن یاری و فتح، پیامبرش را بدان فرمان داد این است که پیامبر باید او را به خاطر این چیز سپاس بگزارد و خدا را به پاکی یاد کند و از او آمرزش بخواهد. و همواره از او طلب مغفرت نماید، دین پیروز می گردد و بر پیروزی اش افزوده می شود، زیرا سپاس و ستایش و استغفار از مصادیق به جای آوردن شکر است. خداوند می فرماید: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (سوره ابراهیم: 7). «اگر شکر گزار باشید به شما بیشتر خواهم داد».

واقعاً هم عظمت اسلام در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم و در زمان خلفای راشدین و بعد از آن چنان به عظمت و پیروزی دست یافت که هیچ یک از ادیان آسمانی به آن جا نرسیده بودند و چنان مردم به آن گرویدند که به دیگر ادیان نگروده بودند. انسان باید از پیروزی بدست آمده خویش شکر گزار باشد، فاتحان اکثراً بعد از فتح به امراض غرور و تکبر مبتلا میشوند، و پیروزی را نتیجه شایستگی ها و بر ازندگی های می پندارند نسبت به دیگران احساس برتری می کنند، خواهان امتیاز میشوند، احساس غرور و خود بزرگ بینی شان در برخورد با دیگران نمایان می شود.

ولی انسان باید همواره به یاد الله باشد؛ بی هیچ گونه فراموشی و در راه او گام بردارد؛ بدون هیچ گونه معصیت؛ و اطاعت فرمان او کند خالی از هرگونه سرپیچی؛ و مسلم است که این اوصاف در کمتر کسی جمع می شود.

نقطه دوم که مفسران در تفسیر این سوره مینویسند اینست که: زمان مرگ پیامبر صلی الله علیه و سلم نزدیک شده است، و از آنجا که زندگی او بسیار با ارزش است

خداوند به آن سوگند خورده است. و امور با ارزش از قبیل نماز و حج و غیره با آمرزش خواستن پایان مییابد. پس امر نمودن خداوند پیامبرش را به این که خدا را ستایش کند و از الله متعال آمرزش بخواهد، اشاره است به این که دوران حیات او به سر رسیده است و باید خودش را برای ملاقات با پروردگارش آماده نماید و عمرش را با بهترین چیزها به پایان ببرد.

سیرت نویسان می نویسند که: پس از نزول این سوره، تمام جزیر العرب و سایر قبایل غیر عرب، مسلمان شدند، دسته دسته دین خدا را پذیرفتند، به تسبیح و تقدیس و حمد و ثنای پروردگار و آمرزش، به بارگاهش روی آوردند و با شور و شعف از دین رهایی بخش اسلام، استقبال نمودند. دین اسلام؛ یعنی، دینی که این آیات، آن را بیان می کند: (آل عمران/ ۱۹ و ۸۵). جز دین اسلام، دینی از کسی پذیرفته نیست و هر کس چنین کند از زیانکاران است. (تفهیم القرآن و تفسیر فرقان).

تعداد آیات ، کلمات و حروف سوره النصر :

طوری که در فوق یادآور شدیم ؛ (سوره النصر) مدنی بوده، داری (1) رکوع، (3) سه آیت، (19) نوزده کلمه، (82) هشتاد و دو حرف و (34) سی و چهار نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.) ناگفته نباید گذاشت که : این سوره به اجماع مفسران ، از جمله سوره های مدنی میباشد .

پیوند و ارتباط سوره النصر با سوره الكافرون :

در سوره الكافرون اشاره بعمل آمده است که : دین اسلام و آیین غیر اسلام با هم فرق فراوانی دارند و این که: دین و آیین کافران، نابود شدنی است. این سوره هم از فتح و ظفر دین اسلام و گرویدن فوج مردم به اسلام خبر میدهد .

اسباب نزول سوره النصر:

عبد الرزاق در «مصنف» از معمر از زهري روايت مي كند: رسول الله صلي الله عليه وسلم هنگام فتح مکه وارد آن شهر شد خالد بن وليد (رض) را بطرف (جناح پايين مکه مکرمه) فرستاد، و آن بزرگوار با سپاه تحت قیادت خویش در آن قسمت با برخی از سپاه قریش مواجه شد و با آنها به جنگ پرداخت و خدا جل جلاله مشرکان را مغلوب و مسلمانان را پیروز کرد و در آن حال مسلمانان به دستور پیامبر صلي الله عليه وسلم سلاح خود را از گلوي شکست خورندگان برداشتند، و سپس آنها دین اسلام را پذیرفتند.

موضوعات کلی سوره النصر:

موضوعات کلی این سوره عبارتند از:

- فتح مکه و فضل الهی نسبت به بنی آدم
- پیشگویی ایمان آوردن مردم
- اشاره به رحلت پیامبر پیامبر صلي الله عليه وسلم
- شکر گذاری انسان از نعمتهای پروردگار با عظمت
- توبه پذیری و رحمت و لطف بی پایان پروردگار.

محتوای سوره النصر:

این سوره بعد از هجرت نازل شده است، که در آن به رسول الله صلي الله عليه وسلم،

بشارت به پیروزی بزرگ و عظیمی می دهد، که همان فتح مکه و به تعقیب آن پیوستن گروه گروه از مردم به دامن دین مقدس اسلام میباشد. بناءً به شکرانه این نعمت بزرگ پیامبر صلی الله علیه وسلم را دعوت به «تسبیح» و «حمد» الهی و «استغفار» می کند. گرچه در اسلام فتوحات زیادی رخ داد، ولی فتحی با مشخصات فوق جز «فتح مکه» نبود، بخصوص این که طبق بعضی از روایات، اعراب معتقد بودند اگر پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم مکه را فتح کند و بر آن مسلط گردد این دلیل بر حقانیت اوست. برخی از مفسرین می فرمایند که این سوره بعد از «صلح حدیبیه» در سال ششم هجرت، و دو سال قبل از «فتح مکه» نازل گردید. ولی همه مفسرین در این مورد اتفاق دارند که هدف «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» در مورد فتح مکه نازل شده است. و آنرا از لفظ «إِذَا جَاءَ» معلوم میدارند که سوره قبل از فتح مکه نازل شده است.

در تفسیر روح «المعانی» به حواله «بحر المحیط» روایتی موافق با این آمده است که نزول این سوره بعد از بر گشت از غزوه خیبر بیان شده است، و فتح خیبر قبل از فتح مکه، معروف و مشهور است.

هکذا در تفسیر «روح المعانی» به سند عبد بن حمید از حضرت قتاده منقول است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این سوره تا دو سال زنده ماند.

حاصل این روایت نیز این است که این سوره قبل از فتح مکه نازل شده است، زیرا از فتح مکه تا وفات آن حضرت صلی الله علیه وسلم از دو سال کمتر است. (این در صورتی است که وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال 10 هجری باشد، حال آنکه در سال 11 هجری اتفاق افتاده است، زیرا در سال 9 هجری حضرت ابوبکر صدیق مراسم حج را بجا آورد و در سال 10 هجری حجة الوداع شده پس وفات سال 11 هجری بوده است).

فتح مکه در ماه مبارک رمضان در سال 8 هجری به وقوع پیوست و وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم در ماه ربیع الاول سنه 10 هجری اتفاق افتاد، (سال 11 هجری وفات آن حضرت؟ زیرا در سال 10 هجری حجة الوداع است که در ذوالحجه می باشد که پس از ربیع الاول است) لذا منظور از آنچه در بعضی روایات آمده است که این سوره در فتح مکه یا حجة الوداع نازل شده است، این می باشد که رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را در این موقع بر صحابه تلاوت کرده است و مردم پنداشته اند که اکنون نازل گردیده است. (غرض معلومات بیشتر مراجعه فرماید به «بیان القرآن»)

در حدیثی آمده است زمانیکه این سوره نازل شد و پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را بر یاران خود تلاوت کرد همگی خوشحال و خوشدل شدند، در این میان حضرت عباس کاکا پیامبر صلی الله علیه وسلم به محض شنیدن این سوره گریان کرد و اشک از چشمش بیان شد. پیامبر صلی الله علیه وسلم از حضرت عباس (رض) پرسید ای کاکا چرا گریه می کنی حضرت عباس (رض) در جواب رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: گمان می کنم خبر رحلت شما در این سوره داده شده ای رسول الله! پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: مطلب همان گونه است که تو می گوئی.

ترجمه و تفسیر سُورَةُ النَّصْرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿١﴾ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ﴿٢﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴿٣﴾

ترجمه موجز:

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» (1): «آنگاه که نصرت الهی بیاید و فتح و گشایش». «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» (2): «و مردم را ببینی که دسته دسته و گروه گروه داخل دین خدا می شوند». «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا» (3): «پروردگار خود را سپاس و ستایش کن و از او آمرزش بخواه بی گمان او توبه پذیر است».

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِذَا جَاءَ»: وقتی آمد، آن گاه که آمد. «نَصْرُ اللَّهِ»: یاری و مدد الله در حق تو و مؤمنان، برای پیروزی بر دشمنان. «الْفَتْحُ»: پیروزی، فتح مکه مراد است که به دنبال آن بساطت پیروزی از جزیره العرب برچیده شد، و اسلام آماده برای جهش به کشورهای دیگر جهان گشت. «وَرَأَيْتَ»: و دیدی. «ناس»: مردم. «یدخلون»: از مادهی دخل یعنی داخل می شوند. در می آیند، داخل می شوند. «فی دین الله»: دین الله، اینجا به معنی برنامه‌ی خدا و راه خدا آمده. «أَفْوَاجًا»: جمع فوج فوج. دسته دسته، گروه گروه. «سبح»: تسبیح بگوی، نیایش کن. «اسْتَغْفِرْهُ»: (غفر): از او طلب آمرزش کن. استغفار از دلتنگی و شدت غم و اندوه از عدم ایمان قوم خود (ملاحظه شود انعام / 33، حجر / 97، هود / 12، فاطر / 8، محمد / 19، فتح / 2).

«تَوَّابًا»: تواب از مادهی توبه. اصل توبه هم اوبه بوده و اوبه همزه اش به «ت» تبدیل شده و توبه گردیده است. یعنی بازگشت انسان از مسیری که بر آن می رود و اهل توبه شدن او. البته خداوند هم اهل توبه است. اما نوع توبه خداوند با توبه انسان تفاوت دارد. توبه‌ی انسان یعنی بازگشت از مسیری که بر آن است حال یا خدا متوجه اش می کند یا خودش متوجه می شود یا اهل صلاحی در مسیرش قرار می گیرد و می گوید: اشتباه می کنی، توبه می کند و برمی گردد اما توبه الله این نیست که راهی را برود و بعداً برگردد. تواب بودن الله در حقیقت مشتاق بودنش به توبه‌ی بنده است، یک معنای توبه خداوند، توفیق توبه است که نصیب بندگان می کند و یک معنای دیگر قبول توبه است، پس هم توفیق توبه می دهد و هم توبه را از انسان می پذیرد.

یادداشت :

اعراب مکه دو قبیله‌ی بزرگ بنوبکر و خزاعه بودند که بعد از اسلام بنوبکر در پناه کفار و خزاعه در پناه مسلمانان بودند. آنها عهد و پیمان داشتند که در پناه حصم باشند به همدیگر تعدی نکنند. اما کفار خیانت کردند و افرادی از قبیله‌ی بنوبکر را فرستادند تا پنهانی افرادی از قبیله‌ی خزاعه را به قتل برسانند. قبیله‌ی خزاعه، به پیامبر صلی الله علیه وسلم شکایت کردند که آنها عهد شکنی کرده اند و پیامبر صلی الله علیه وسلم در

مدینه بودند. بدون خبر دادن اهل مکه لشکریانی از یارانش را جمع کرده و بسوی مکه رهسپار شد. قبل از ورود به مکه دستور داد تمام کوه‌های اطراف مکه را شعله‌های آتش بگذارند تا کفار مکه به وحشت بیافتند. سپس وارد مکه شدند و کفار بدون مقاومت کنار کشیدند.

با دستور ایشان 360 بت را که درون کعبه قرار داشت، به فرمان خداوند شکست؛ این اتفاق در سال هشتم هجری رخ داد و تمام اعراب و قبایل عرب بعد از فتح مکه در سال 9 هجری ایمان آورده و مسلمان شدند و این سال، به سال عام الوفود معروف شد. بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال 10 هجری برای حجة الوداع تشریف بردند، در آن هنگام تمام شبه جزیره ی عرب تحت حاکمیت اسلام قرار گرفته بود و در تمام منطقه هیچ مشرکی باقی نمانده بود.

تفسیر سوره:

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» (1):

«چون نصرت الهی و فتح فرارسد» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و سلم! آن‌گاه که پیروزی الهی برایت علیه دشمنانت قریش به ظهور آید و مکه بر تو گشوده شود. یعنی حق تعالی برایت گشایش عطا کرد، دل‌ها، چشم‌ها و گوش‌ها را برای قبول دینت گشود و مکه و سایر شهرها را به دست تو فتح کرد. مفسران فرموده اند: خبر دادن از فتح مکه قبل از وقوع آن، خبر دادن از غیب است، پس، از آثار نبوت است.

نصر: عبارت از تأییدی است که دشمنان با آن مغلوب گردیده و مسلمانان بر آنان برتری پیدا کنند. «فتح»: گشودن دیار دشمنان و ورود به خانه هایشان و نیز گشایش دل‌هایشان برای پذیرش حق است. پس فرق در میان «نصر» و «فتح» این است که: نصر همچون سببی برای فتح می باشد، از این جهت ابتدا نصر ذکر شد و سپس فتح بر آن عطف گردید.

نصرت خداوند، منوط به یاری مردم از دین اوست. «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» (محمد، آیه: 7). کلمه «تَوَابٌ» یازده بار در قرآن آمده است که نه بار همراه با کلمه رحمت «تَوَاباً رَحِيماً»، یکبار همراه با حکمت (نساء، 17). و يك بار به طور مطلق در این سوره آمده است.

فتح و نصرت واقعی از جانب الله متعال است، پس نباید به وسایل و تجهیزات و نیروی انسانی تکیه کنیم، که ممکن است همه امکانات باشد ولی باز هم شکست بخورید. «وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (آل عمران، 126).

«وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» (2):

(و ببینی که مردم فوج فوج در دین الله درآیند) یعنی: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! در هنگام رسیدن نصرت و فتح، مردم اعم از اعراب و غیر آنان را می‌بینی که گروه گروه و دسته دسته به دینی در می‌آیند که خداوند جلّ جلاله تو را بر آن مبعوث کرده است. باید یادآور شد که؛ تا قبل از فتح مکه مردم یکی یکی مسلمان می‌شدند، ولی بعد از فتح مکه، گروه گروه به دین اسلام روی آوردند.

مفسر این کثیر می فرماید: طوایف عرب منتظر فتح مکه بودند و می‌گفتند: اگر بر قوم خود غالب آید، معلوم می‌شود که پیامبر است. پس وقتی خدا مکه را برایشان گشود،

گروه گروه به دین اسلام درآمدند. و هنوز دو سال از آن سپری نشده بود که جزیره العرب در سایه‌ی ایمان و باور متحد و منسجم گشت و همه‌ی قبایل به حمایت از اسلام برخاستند. (مختصر ۶۸۷/۳. و قرطبی می‌گوید: «إِذَا» به معنی «قد» است؛ یعنی «قد جاء نصر الله»؛ چرا که این سوره بعد از فتح نازل شده است.)

سیرت نویسان می‌نویسند که بعد از اینکه؛ رسول الله صلی الله علیه و سلم مکه را فتح کردند، اعراب گفتند: اما اکنون که محمد صلی الله علیه و سلم بر اهل حرم غالب و پیروز شد درحالی‌که خداوند جلّ جلاله ایشان را از هجوم اصحاب فیل در پناه خود داشت، این خود برهان روشنی است بر این‌که محمد صلی الله علیه و سلم بر حق است و شما علیه او قدرتی ندارید. لذا از ستیز و مقاومت دست برداشته و در مجموعه‌های بزرگی، گروه گروه و دسته دسته یکی بعد از دیگری به اسلام وارد می‌شدند و موج رویکرد به سوی اسلام چنان بود که يك قبیله تماماً به یکبار در اسلام داخل می‌شد.

جمهور فقها و بسیاری از علمای کلام بر آنند که: ایمان مقلد صحیح است زیرا حق تعالی بر صحت ایمان این افواج مردم که ایمانی تقلیدی بود، حکم کرد و آنرا از بزرگترین احسانهای خود بر پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برشمرد و اگر ایمانشان صحیح نمی‌بود، در این مناسبت از آن یادی نمی‌کرد.

«فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا» (3) :

(پس به حمد پروردگار خود تسبیح بگویی) این آیه، امر به تسبیح گفتن برای پروردگار متعال و ستایش برای وی را با هم جمع کرده است.

ملاحظه می‌داریم که: قرآن کریم به تسبیح خداوند، بیش از تکبیر و تحمید سفارش کرده است. کلمه تسبیح در قرآن بیش از کلمه تکبیر و تحمید آمده است.

«فَسَبِّحْ بِحَمْدِ» پس تسبیح کن، تسبیح به حمد. یعنی ترک منکر به وسیله‌ی انجام معروف یعنی رها کردن ضعف‌ها و نقص‌ها و رفتن به سوی کمالات و ارزش‌ها؛ تسبیح برای تقصیرهایی که بوده است و حمد برای توفیقاتی که نصیب شده است. «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ» سبحان الله والحمد لله، چقدر زیبا می‌شود، وقتی این را بر زبان می‌آوریم، این معنا را هم در ذهن داشته باشیم که من بایستی عملاً در مسیری باشم که از نقص‌ها و ضعف‌ها فاصله بگیرم و به سوی قوت‌ها و کمالات بروم، همیشه باید اینطور باشیم.

مراد از حمد هم ستایش الله است و هم سپاس اوست و مراد از تسبیح پاک و منزّه قرار دادن پروردگار با عظمت از هر لحاظ است.

«وَاسْتَغْفِرْهُ» : و از او آمرزش خواه» یعنی از رب ات بخواه که سهوا، خطاها و کوتاهی‌هایی را که احتمالاً در انجام دادن این خدمت از تو سرزده، از آن‌ها درگذرد.

تسبیح گفتن برای پروردگار متعال از خوشحالی آن حضرت صلی الله علیه و سلم نسبت به رخداد‌های عظیم پیروزی خبر می‌دهد که حتی به فکر ایشان و به فکر احادی از مردم خطور نمی‌کرد؛ و حمد و ستایش حق تعالی، در برابر صنع زیبا و رفتار روح افزایش با پیامبرش صلی الله علیه و سلم و منت عظیم وی بر ایشان در نصر و فتح ام القری می‌باشد «و از او آمرزش بخواه» برای لغزش‌های؛ به عنوان نوعی تواضع و فروتنی برای حق تعالی و کوچک شمردن و اندک دانستن عمل خویش و نیز برای آموختن این امر به امت «هرآینه الله همواره توبه‌پذیر است» یعنی: از شأن وی این است که بر آمرزش خواهان توبه بپذیرد و بر آنان به رحمت بازگردد.

هر کس، حتی پیامبر، هر قدر هم تسبیح و تحمید کند، در پایان آن استغفار کند. «إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (3)» (او بسیار توبه پذیر است) این فهم عالی را به مسلمانان میرساند که: این فرمان الله متعال همواره به مسلمانان این درس را می دهد که هیچ عبادت و ریاضت و هیچ خدمت دین خود را چیز بزرگی نپندارند، بلکه حتی پس از فداکردن جان خود در راه الله باز هم چنین تصور نمایند که: حق این است که حق ادا نشد. همچنین هرگاه پیروزی ای نصیب آنان شد، آن را نتیجه توانایی های خود نپندارند، بلکه فضل خدای بلند مرتبه بدانند و به جای آن که به سبب آن دچار کبر و غرور شوند، سرشان را با فروتنی در برابر پروردگار خود خم کنند و او را به پاکی بستایند و توبه و استغفار کنند.

هرگاه قرب مرگ احساس شود باید به تسبیح و کثرت استغفار پرداخت: عائشه (رض) می فرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم پیش از وفاتشان کلمات سبحانک الله و بحمدک. استغفرک و اتوب الیک (و در برخی از روایت ها آمده است که سبحان الله و بحمده، استغفر الله و اتوب الیه را به کثرت می خواندند. من عرض کردم که یا رسول الله (ص) این ها چه کلماتی هستند که شما تازگی ها به کثرت آن ها را می خوانید؟ فرمودند برای من نشانه ای مقرر شده است که هنگامی که آن را دیدم به خواندن این کلمات روی آورم و آن نشانه این است: «اذا جاء نصر الله و الفتح.» [مسند احمد، مسلم، ابن جریر، ابن المنذر، ابن مردویه] در برخی از روایت های دیگر شبیه همین از عائشه (رض) نقل شده است که رسول الله (ص) در رکوع و سجودش به کثرت این الفاظ را می خواندند که: «سبحانک اللهم و بحمدک، اللهم اغفر لی» و این برداشتی بود که ایشان از قرآن (یعنی از سوره ی نصر) فرموده بودند. [بخاری، مسلم، ابوداود، نسائی، ابن ماجه، ابن جریر]

ام سلمه (رض) می فرماید که در اواخر زمان حیات مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم همواره و در هر حال کلمات ذیل بر زبان مبارک ایشان جاری بودند: «سبحان الله و بحمده.» روزی من پرسیدم یا رسول الله شما چرا به کثرت این ذکر را می خوانید؟ فرمودند، من به این دستور داده شده ام و سپس همین سوره را خواندند. روایت عبدالله بن مسعود است که هنگامی که این سوره نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم به کثرت این ذکر را می فرمودند: «سبحانک الله و بحمدک. اللهم اغفر لی، سبحانک ربنا و بحمدک، الله اغفر لی إنک انت التواب الحیم.» [ابن جریر، مسند احمد، ابن ابی حاتم]

ابن عباس (رض) بیان می کند که رسول الله (ص) پس از نازل شدن این سوره با چنان شدتی مشغول تلاش و ریاضت برای آخرت شدند که هیچ گاه پیش از آن نشده بودند.

[نسائی، طبرانی، ابن ابی حاتم، ابن مردویه]

ابن عباس (رض) بیان می کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از نازل شدن این سوره با چنان شدتی مشغول تلاش و ریاضت برای آخرت شدند که هیچ گاه پیش از آن نشده بودند. [نسائی، طبرانی، ابن ابی حاتم، ابن مردویه]

حضرت ابوهریره (رض) می فرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از نزول این سوره در عبادت، بیشتر مجاهده می کرد، تا این که در پاهایش ورم می کرد (قرطبی).

آخرین سوره و آخرین آیات قرآنی :

در صحیح «مسلم» از حضرت ابن عباس منقول است که سوره «نصر» آخرین سوره ی از قرآن است، (قرطبی) مقصود این که بعد از آن سوره ی کاملی دیگر نازل نشده است، نزول بعضی آیات در بعضی روایات که بعد از این بیان شده، با این منافاتی ندارد، هم چنان که سوره ی فاتحه اولین سوره از همه قرا «به این معنا است که سوره ای کاملی قبل از فاتحه نازل نشده است، و نزول چند آیه از سوره های «اقرأ، مدثر» و غیره قبل از فاتحه با آن منافعی نیست.

حضرت ابن عمر فرموده است که این سوره در حجة الوداع نازل شده است، و پس از آن آیه «الیوم اکملت لکم دینکم» (سوره مائده، 3) نازل گردیده، و پس از نزول اینها رسول الله صلی الله علیه وسلم فقط هشتاد روز در دنیا ماندند (و پس از هشتاد روز وفات کردند) و پس از آن دوتا آیه کلاله نازل گردید، که پس از آن فقط پنجاه روز از عمر آن حضرت مانده بود، سپس آیه: «لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم» (سوره توبه آیه 128) نازل شد، و بعد از آن از عمر رسول الله فقط سی روز باقی بود، از آن به بعد آیه «و اتقوا یوماً تر جعون فیہ الی الله» (سوره بقره آیه 281) نازل گردید که پس از آن رسول الله در بیست و یکمین روز و مطابق روایت مقاتل هفتمین روز وفات نمود (تفسیر قرطبی)

تکبر:

پروردگار با عظمت ما در (آیه 23 سوره نحل) با زیبایی خاصی میفرماید: «خداوند متکبران را دوست نمی دارد».

«تکبر» یعنی اینکه انسان خود را نسبت به سایر انسانها بلند و بالاتر بحساب آرد، و در ضمن معتقد هم باشد که نسبت به سایر انسانها برتری دارد، و دیگران به نظر اش کوچک جلوه نمایند.

قرآن عظیم الشان در آیه 146 سوره اعراف میفرماید: «به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق ادعای بزرگی می کنند، از (ایمان به) آیات خود، رویگردان خواهم ساخت» و «آنانی که بدون هیچ دلیلی با آیات الهی به مجادله بر می خیزند، در نتیجه نزد خدا و اهل ایمان سخت مورد غضب هستند و بدین گونه است که خداوند بر دل هر متکبر جباری مهر می زند» (آیه 35 سوره غافر)

تکبر اینست که: انسان خود را بالاتر از دیگران بشمارد، و معتقد هم شود که بر آنها برتری دارد، و دیگری را کوچک شمارد. تکبر و خود برتری بینی؛ گاه انسان را در برابر پروردگار و پیامبران و فرستادگان الهی به تمرد و سرکشی می کشاند و گاه او را در میان هموعان و بندگان خدا به برتری جویی وا می دارد.

کبر و تکبر و استکبار - در معنی به هم نزدیکند، کبر حالتی است که انسان با بزرگ دیدن خویش به آن صفت مخصوص میشود و این وقتی است که انسان جان و وجود خویش را از غیر خویش بزرگتر می بیند. بزرگترین و سنگین ترین تکبرها، تکبر بر خداوند در خودداری از قبول حق و عدم اقرار به آن در پرسش است. (مفردات راغب اصفهانی). تکبر و غرور در حکم و شریعت خداوند جرم بسیار سنگینی است، خداوند نسبت به متکبران بسیار خشمگین است. لذا تکبر و غرور در برابر مسلمین حرام است، و از خصلت های نکوهیده ای است که بنوعی جزو امراض قلوب می باشد، که بایست در فکر درمان آن بود.

در قرآن عظیم الشان تکبر از صفات بسیار نکوهیده بشر شمرده شده است. در برخی آیات به کلمه متکبر تصریح شده است؛ آیاتی که دوزخ را جایگاه متکبران معرفی میکند: «فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ» (سوره نحل 29) یعنی: پس از درهای جهنم وارد شوید در حالی که در آنجا جاودانه خواهید بود. چه بد است جایگاه متکبران.

و تکبر موجب می شود که مسلمان وارد بهشت نشود، چنانکه حدیث صحیحی از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده است که می فرماید: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مَقَالٌ ذَرَّةً مِنْ كِبَرٍ...». مسلم (131). «کسی که هم وزن ذره غرور و کبر در دل داشته باشد، وارد بهشت نمی شود.» روزی که خداوند بندگان را زنده نموده و در میدان حشر جمع خواهند شد، متکبران را در یک وضعیت بسیار حقارت آمیز حشر خواهد کرد.

در حدیثی که امام ترمذی آن را روایت کرده رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «يَحْشُرُ الْمُتَكَبِّرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْثَالَ الذَّرِّ فِي صُورِ الرِّجَالِ يَعْشَاهُمُ الذَّلُّ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» مشكاة المصابيح: (635-2) شماره: (5112). (متکبران روز قیامت در نهایت پستی و کوچکی مانند مورچه حشر می شوند، در حالی ذلت و نگون بختی از هر طرف آنان را احاطه کرده است.) «الذَّرُّ» به معنی مورچه است، معمولاً مردم به آنها توجه نمی کنند، در حالی که کسی متوجه آنها نمی شود، زیر پا و پایمال می شوند.

بنابراین هر مسلمانی که دارای این مریضی است باید در فکر تداوی و معالجه آن گردد، و بجای کبر و غرور راه تواضع و فروتنی را در پیش گیرد، و بداند که آنکسی نزد خداوند متعال از همه گرامی تر است که اهل تقوای بیشتری باشد: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاهُمْ» (سوره الحجرات: 13) «در حقیقت ارجمندترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست.» یعنی برتری میان شما در نزد حق تعالی، فقط با تقوی است پس هر کس از تقوی برخوردار باشد، سزاوار آن است که گرامی تر، بهتر و برتر باشد بنابراین، تفاخر به نسب و ثروت و جاه و منصب دنیوی را فروگذارید.

و قطعاً تقوی و تکبر با هم سازگار نیستند و کسی که اهل تقوا باشد، از خصلت غرور و تکبر میراست. و کسانی که این مریضی درونی را دارند باید توبه کنند، و راه تزکیه نفس را در پیش گیرند و دیگر در مقابل با خواهر و برادر مسلمانان احساس بزرگ بینی و غرور نکنند، تا به مرور زمان این مریضی علاج شود و جای خود را به تواضع و فروتنی بدهد، و خداوند متعال صفت مؤمنان را چنین بیان می کند: «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» (سوره مائده 54). یعنی: در برابر مؤمنان متواضع و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
«سُورَةُ مَسَدٍ (الْهَبِ)»

جزء 30

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای پنج آیه است.

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ﴿١﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ﴿٢﴾ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ﴿٣﴾ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ﴿٤﴾ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ﴿٥﴾
وجه تسمیه:

این سوره بدان سبب «مَسَد» نام گرفت که خداوند جلّ جلاله در آخر آن میفرماید:
«فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ».

همچنین این سوره به روایت اکثر مصحاف و تفاسیر به اولین کلمه آن «تبت» معنای «زیانکار باد» نیز نامگذاری کرده اند، زیرا خداوند جلّ جلاله در مطلع آن میفرماید: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ»، ولی در برخی از مصاحف؛ این سوره به نام (ابو لهب) یا سورة (اللهب) نیز نامیده شده است. مفسر مشهور جهان اسلام ابوحنیفان اندلسی که از جمله مفسران قرن هفتم می باشد، طوری که یادآور شدیم نام این سوره را «سوره اللهب» تذکر داده است که غیر از او، کسی چنین نامی را گزارش نداده است. (ملاحظه شود: رساله التحرير و التتوير) از ابن عاشور محمد طاهر ۱۹۵۶ نسخه خطی بزبان عربی).

تعداد آیات ، کلمات و حروف سوره مسد:

(سوره مسد) مکی، داری (۱) رکوع، (۵) پنج آیت، (۲۴) بیست و چهار کلمه، (۸۱) هشتاد و یک حرف، و (۳۴) سی و چهار نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

پیوند و ارتباط سوره مسد با النصر:

پیوند و مناسبت این سوره با سوره ی قبلی (النصر) این است که بعد از هجرت و نصرت و فتح و داخل شدن مردم به دین الله رأس کفار باید از بین برود. به همین خاطر است که این سوره هم ارتباطی تنگاتنگ با سوره ی پیش از خودش یعنی سوره ی نصر دارد، مظهر دیگری از مظاهر فتوحات ربانی برای بندگان از بین بردن سرسخت ترین دشمنان است که در آن عصر ابولهب بوده و در هر عصری این دشمن تنها نام و امکاناتش عوض می شود، اما سرسختی و خصومتی که با دین خدا و اصولاً داخل شدن مردم به دین خدا دارد، تغییر نمی کند.

موضوع سوره مسد:

موضوع اصلی این سوره درباره عاقبت و جزای و تهدید شدیدی است به ابو لهب و خانمش ام جمیل که از سرسخت ترین دشمنان اسلام بودند و هلاک شدن آنان صحبت بعمل آورده، زیرا ابولهب کسی بود که همه کار و بار خویش را رها کرده بود و یک راست مسؤلیت گرفته بود که: کارزار دعوت رسول الله صلی الله علیه و سلم را برهم زند و با تمام توان مانع از ایمان آوردن مردم می گردید. بدین ترتیب الله عزوجل در این سوره او را به آتش سوزناکی در آخرت وعده می دهد که در آن خواهد سوخت. و این

عذاب جزای همسرش نیز خواهد بود زیرا او نیز در این دشمنی و اذیت و آزارها شریک بود.

مهم ترین پیام در سوره مسد:

مهم ترین پیام این سوره را می توان این گونه بیان کرد که مال، مقام و نسبت خانوادگی با پیامبران، نمیتواند مانعی در مقابل خشم خداوند باشد. مانند ابو لهب؛ طوری که او یکی از سران قریش، کاکای پیامبر و صاحب مال و ثروت بود. اما هیچ کدام از اینها برای او کار ساز نبود و هیچ قربی در پیشگاه خداوند برایش ایجاد نکرد؛ و این است وعده الهی: «گرامی ترین شما نزد خداوند با تقوی ترین شما است».

آشنایی با سوره مسد:

این سوره که تقریباً در اوائل دعوت آشکار بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده تنها سوره ای است که در آن حمله شدیدی با ذکر نام نسبت به یکی از دشمنان اسلام و پیامبر صلی الله علیه وسلم در آن عصر و زمان (یعنی ابو لهب) شده است. طوری که در فوق یاد آور شدیم: ابو لهب عداوت خاصی نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم داشت، او و همسرش از هیچ گونه کارشکنی و بد زبانی مضایقه نداشتند. قرآن عظیم الشان با صراحت می فرید: هر دو اهل دوزخند و این معنی به واقعیت پیوست، سر انجام هر دو بی ایمان از دنیا رفتند و این يك پیشگوئی صریح قرآن است.

فضیلت سوره مسد:

در مورد فضیلت سوره، در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمود: «کسی که این سوره راتلاوت کند من امیدوارم خداوند او و ابو لهب را در خانه واحدی جمع نکند» یعنی او اهل بهشت خواهد بود در حالی که ابو لهب اهل دوزخ است. ناگفته پیداست این فضیلت از آن کسی است که با خواندن این سوره خط خود را از خط ابو لهب جدا کند، نه کسانی که با زبان می خوانند ولی ابو لهب وار عمل می کنند.

شان نزول سوره مسد:

از ابن عباس (رض) نقل شده هنگامی که آیه «وانذر عشیرتک الا قرین» نازل شد و پیامبر صلی الله علیه وسلم ماموریت یافت فامیل نزدیک و اقارب خود را انذار کنندو به اسلام دعوت نمایند (دعوت خود را علنی سازد).

پیامبر صلی الله علیه وسلم بر فراز کوه صفا آمد و فریاد زد: «یا صباحاه»! (این جمله را عرب زمانی می گفت که مورد هجوم غافلگیرانه دشمن قرار می گرفت، برای این که همه را باخبر سازند و به مقابله برخیزند) هنگامی که مردم مکه این صدا را شنیدند گفتند: کیست که فریاد می کشد؟

گفته شد: «محمد» است، تعدادی از مردم به دور و پیش آن حضرت صلی الله علیه وسلم جمع شدند.

فرمود: به من بگوئید؛ اگر به شما خبر دهم که سواران دشمن از کنار این کوه به شما حمله ور می شوند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟

در جواب فرمودند: ما هرگز از تو دروغی نشنیده ایم. فرمود: «انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید؛ من شما را در برابر عذاب شدید الهی انذار می کنم» (شما را به توحید و ترک بتها دعوت می نمایم).

هنگامی که ابولهب این سخن را شنید گفت: «زیان و مرگ بر تو باد! آیا تو فقط برای همین سخن ما را جمع کردی؟!» در این هنگام بود که این سوره نازل شد.

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ»: یعنی نابود باد دستهای ابو لهب. (منظور نابودی خود ابو لهب است) در صحیح بخاری و مسلم از سعید بن جبیر رضی الله عنه روایت شده که ابن عباس رضی الله عنهما فرمود: «صَعِدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الصَّفَا ذَاتَ يَوْمٍ، فَقَالَ: يَا صَبَا حَاهُ. فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ فُرَيْشٌ، قَالُوا: مَا لَكَ؟ قَالَ: أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ الْعَدُوَّ يَصْبِحُكُمْ أَوْ يَمَسِّيكُمْ، أَمَا كُنْتُمْ تُصَدِّقُونِي؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيِ عَذَابٍ شَدِيدٍ فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ: نَبَأٌ لَكَ! أَلَهَذَا جَمَعْتَنَا؟ فَأَنْزَلَ اللهُ «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ». بعضی در اینجا افزوده اند: هنگامی که همسر ابو لهب (ام جمیل) با خبر شد که این سوره در باره او و همسرش نازل شده، به سراغ پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد در حالی که آن حضرت را نمی دید، سنگی در دست داشت و گفت: من شنیده ام «محمد» مرا هجو کرده، به خدا سوگند اگر او را بیایم با همین سنگ بر دهانش میزنم! من خودم نیز شاعرم! سپس به اصطلاح اشعاری در مذمت پیغمبر و اسلام بیان کرد.

خطر ابولهب و همسرش برای اسلام و عداوت آنها منحصر به این نبود، و اگر می بینیم قرآن لبه تیز حمله را متوجه آنها کرده و با صراحت از آنها نکوهش می کند دلائلی بیش از این دارد که بعداً به آن اشاره خواهد شد.

توضیح ضروری:

نام اصلی ابو لهب «عبد العزی» است، و او از فرزندان عبد المطلب بوده، در اثر سرخ رنگ بودنش به کنیت ابو لهب شهرت یافت، قرآن عظیم الشان بدین خاطر نام اصلی او را ذکر نکرد، که این نام مشرکانه بود. در کنیت ابولهب مناسبتی به لهب جهنم داشت، ابولهب از سر سختترین دشمنان اسلام و از شدیدترین دشمنان رسول الله صلی الله علیه وسلم بود که به آنحضرت اذیت و آزار می رساند. هر گاه آنحضرت محمد صلی الله علیه وسلم مردم را به ایمان دعوت می داد، ابو لهب آنحضرت صلی الله علیه وسلم را تکذیب میکرد. (ابن کثیر).

همچنان مورخین در مورد ابولهب می نویسند که: ابولهب کنیه‌ی کسی است که اسم اصلیش «عبدالعزّی» است. «عبد العزّی» یعنی بنده‌ی عزّی. و عزّی نام بت بزرگ قریش بوده است. قریش دارای سه بت مشهوری بودند: لات و منات و عزّی؛ درست مثل ربّ و الله و ملک، آنها هم سه بت بزرگ خود را به این سه اسم می نامیدند.

عبدالعزّی یکی از جمله کاکاهای پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، پیامبر اسلام سه کاکا داشت: عباس، ابوطالب و یکی هم همین عبدالعزّی. ناگفته نباید گذاشت که: او نه تنها کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، بلکه خسر دودختر پیامبر صلی الله علیه وسلم هر یک رقیه و ام کلثوم نیز بشمار می رفت.

ابو لهب که هم کاکا و هم از جمله فامیل پیامبر صلی الله علیه وسلم بشمار می رفت، در دشمنی با او هیچ حد و مرزی را نمی شناخت.

برخی از مفسرین در لقب گزاری «ابولهب» می نویسند: «لَهَب» یعنی شعله‌ی آتش. اگرچه برخی مفسرین گفته‌اند که چون سرخ روی بوده این اسم را روی او گذاشتند؛ ولی بعضی دیگر گفته‌اند که چون آدم خیلی آتش پاره‌ای بوده و خیلی شیطنت داشته و بسیار آتش‌افروزی می کرده است، بناءً این اسم را برایش انتخاب نمودند.

ترجمه و تفسیر سُورَة مَسَد «الْهَب»

جزء ۳۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

ترجمه مختصر:

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ» (۱) «شکسته باد دو دستان ابو لهب و (ابو لهب) و مرگ بر او».

«مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ» (۲) «دارائی و آنچه را به دست آورده است سودی بدو نمی رساند».

«سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ» (۳) «زوداست که وارد آتشی شعله ور شود».
«وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (۴) «و زنش (نیز به دوزخ در می آید. نکوهش می کنم) آن هیزمکش را».

«فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ» (۵) «در گردن او ریسمانی از لیف خرماسست».

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَبَّتْ»: نابود گردید، بریده شد، زیانبار گشت. چون در معنی دعا و نفرین است، به مضارع معنا می شود: نابود باد، بریده باد، مرگ باد! «... وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ» نیرنگ فرعون جز نابودی [خود] نبود. (مؤمن/۳۷).

«يَدَا أَبِي لَهَبٍ»: دو دست ابولهب. تسمیه کلّ به اسم جزء است و مراد از دست، ذات او است (ملاحظه شود: جزء عمّ شیخ محمد عبده). ابولهب کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم بود و سرسخت ترین دشمنان آن حضرت بشمار می آمد. دائماً او و همسرش امّ جمیل بر ضدّ اسلام و برای اذیت و آزار مسلمین در تلاش و تکاپو بودند.

«مَا أَغْنَىٰ»: بی نیاز نکرد، سود نبخشید. «سَيَصْلَىٰ» (صلی): به زودی به آتش داخل خواهد شد و بدان خواهد سوخت (نساء / ۱۰، ابراهیم / ۲۹، اسراء / ۱۸). «ذَاتَ لَهَبٍ»: دارای زبانه کش، مشتعل و فروزان (مرسلات آیه: ۳۱). «الْحَطَبِ»: هیزم.

«جِيدٍ»: گردن. «حَبْلٌ»: ریسمان، طناب. «مَسَدٍ»: ریسمان به هم تابیده از لیف خرما و غیره. این آیه حال است و کنایه از تحقیر چنین شخصی است. این سرنوشت نه تنها برای ابولهب و امّ جمیل است و بس، بلکه هرکه با قرآن مخالف باشد و مانع رواج و رسوخ احکام آن در جهان گردد، در دوزخ قرین و همدم آنان خواهد گشت.

یادداشت:

أبولهب فرزندی به نام لهب نداشت ولی شاید به خاطر سرخی روی اش او را أبولهب می گفتند.

تفسیر سوره:

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» (۱):

یعنی دو دست ابو لهب هلاک و نابود گردید؛ مقصود عملش است. یعنی عملش نابود شد.

علمای بلاغت میگویند: در یَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّتْ مجاز مرسل به کار گرفته شده؛ یعنی جزء

اطلاق گردیده اما از آن کل مورد نظر می باشد لذا معنی این است: هلاك باد خود ابو لهب با تمام وجود خویش. این جمله نفرینی است علیه وی.

مفسیرین می نویسند که: «و هلاك شد» این جمله، خبری است از بارگاه خدای سبحان بعد از نفرین علیه وی. گفتنی است که تعبیر از هلاکت ابولهب به صیغه ماضی، مقید حتمی بودن وقوع هلاکت و زیانکاری وی می باشد و چنان هم شد زیرا ابولهب دنیا و آخرت را باخت.

با توجه به شرارت ها، ماجراجوی ها، فتنه انگیزی های ابولهب و نقش او در تحریک احساسات مردم علیه پیامبر صلی الله علیه وسلم است که این سوره در باره او و زنتش نازل گردید، تقبیح عملکرد شنیع آن طی سوره مستقل نشان می دهد که آنها بدترین و زشت ترین نقش را در مخالفت با پیامبر صلی الله علیه وسلم بازی کرده اند.

تَبَّتْ یعنی بریده باید. یدَا، و درواقع «یدان»، یعنی دو دست؛ دو دست ابو لهب. وَتَبَّ و بریده شد و بریده باد. منظور از «ید» چیست؟ منظور «ید» تنها همین انگشتان همین دست و انگشتان است، درحالیکه در قرآن «ید» به معانی دیگری هم آمده است؛ مثلاً میگوید «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (سوره فتح: ۱۰) دست خدا بالای دست هاست. یعنی چه؟ برای الله که نمی توان دست قایل شد. یا در جای دیگر می گوید: «بِيَدِكَ الْخَيْرُ» (سوره آل عمران آیه ۲۶) ما هم وقتی تعبیر می کنیم که مثلاً خدایا خیر و نیکی به دست تو است، یعنی در قدرت تو است. پس، ید در اینجا به معنای قدرت است. یا قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ (آل عمران: ۷۳) فضل به دست خداست. یا بِيَدِهِ مَكُونُ كُلِّ شَيْءٍ (مؤمنون ۸۸) سر رشته و فرمانروایی هر چیز به دست خداست. یا به آن که از آیات پروردگارش روی گردانده است میگوید: مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ (سوره كهف ۵۷) همان است که با دو دستش از پیش فرستاده است، یعنی پیش از آنکه در آخرت نزد الله حاضر شود، درحالیکه ما خیلی کارها مان با فکر و زبانمان است، نه با دستمان. پس «ید» در این موارد مجاز است. یا یک جا می گوید که «بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ» (سوره بقره ۲۳۷) یعنی کسی که اختیار زنا شویی به دست اوست. مثلاً دختر و پسر یا خودشان از دواج می کنند یا به واسطه‌ی کسی که عقد و نکاح آنها به دست اوست.

در این سوره هم منظور از «دست»، دست مادی ابو لهب نیست؛ بلکه دست در اینجا به صورت مجاز به کار رفته و نماد قدرت و نیروست؛ یعنی آن نیروی شرک، نیروی مخالفت، نیروی دشمنی، که مقابله می کند با پیامبر و می خواهد اسلام را نابود کند، آن نیروی منفی که در برابر نهضت و انقلاب اسلام صف‌آرایی کرده است، این نیرو بریده باد، مقطوع باد. و این در حقیقت شعار است، وگرنه الله که شعار نمی دهد. روشن است که اگر الله بخواهد یقیناً چنین خواهد شد. اگر او اراده کند، کافران و دشمنان اسلام مقطوع خواهند گشت و لازم نیست خدا آنها را نفرین کند. این ما انسان ها هستیم که شعار می‌دهیم و شعار انسان‌ها تمایلات قلبی شان را نشان می دهد. مرگ بر فلان، زنده‌باد فلان، اینها نشان دهنده‌ی خواسته‌های يك ملت است؛ ولی خدا که ضرورت ندارد شعار بدهد. اگر الله می‌خواست، جان ابولهب را می گرفت و دیگر لازم نبود دستش را ببرد یا نفرینش کند. در هر حال، این پیام الهی است که فکر و عمل ابو لهب های زمانه به نتیجه نخواهد رسید. بریده باد دست خیانت‌کاران؛ بریده باد نیروی متجاوزان و ظالمان. این درواقع خواست و اراده الهی است. قانونی است که در جهان نافذ و ساری است.

سیرت نویسان می نویسند: که ابو لهب در همسایگی پیامبر صلی الله علیه وسلم زندگی می کرد، و همواره او را آزار و اذیت می داد، در اثنائیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم در موسم حج نزد کاروانی میرفت و آنرا بسوی خدا دعوت می کرد، ابو لهب به عقبش نزد کاروان می رفت و می گفت: حرف های او را باور نکنید، او از دین آبا و اجداد خود بغاوت کرده، در غگو است، در پی آن است که شما را از معبود اصلی تان، لات و عزی بازدارد و گمراه کند.

«مَا أَعْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ» (۲):

او به اِتکای چه چیزی با پیامبر دشمنی و کین تیزی می کرد؟ به اِتکای اینکه انسان ثروتمندی است؛ او به تناسب زمانه‌ی خودش میلیونر بود. اما با همه مال و ثروت و موقعیت اجتماعی اش، و به تعبیر قرآن مکتسباتش، بالاخره به کجا رسید و چه کرد؟ نه دارایی اش و نه موقعیتش در جامعه نتیجه‌ای نداد و او را بی‌نیاز نکرد. انسان ها فکر می کنند که اگر ثروتمند و قدرتمند باشند و پست و مقامی داشته باشند، اینها حمایتشان خواهد کرد. خیال می کنند به اِتکای مال و موقعیت، هر کاری دلشان بخواهد می‌توانند بکنند. به آنهاست که می فرماید اینها هیچ کدام شما را بی‌نیاز نخواهد کرد و به دردتان نخواهد خورد و مشکلی را از شما حل نخواهد کرد.

ابن زید (رض) روایت می کند که روزی ابو لهب از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسید: اگر دینت را قبول کنم چه امتیازی را بدست خواهم آورد؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: همان چیزیکه سایر مؤمنان به آن نایل می شوند. ابو لهب گفت: گویا هیچ امتیازی نسبت به دیگران نخواهم داشت؟!!

پیامبر اسلام فرمود چه چیزی بیش از آن خواستاری؟! ابو لهب خشمگین شد و گفت: «تبا لهذا الدین تبا» آن اکون وهولا ء سوائی»: خاک بر سر این دین، نابود باد دینی که من و اینها را برابر می خواند.

«وَمَا كَسَبَ» تمام دارایی های وی چه مال و چه فرزند. «وَمَا كَسَبَ» را برخی از مفسران به معنای درآمد گرفته اند، یعنی سودی که او از دارایی خود به دست می آورد، کسب او بود. برخی دیگر از مفسران فرزندان و اولاد را از آن مراد گرفته اند، چراکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است، فرزندان آدم هم از جمله ی کسب او هستند. [ابوداود، ابن ابی حاتم] این هر دو معنا با فرجام ابولهب مناسبت دارند، چراکه هنگامی که او مبتلا به مریضی ساری شد، مال او هم به درد او نخورد و اولادانش هم او را به حال خودش واگذاشتند تا در بی کسی بمیرد.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم قوم خود را از عذاب خدا ترسانید، ابو لهب گفت هر آن چه این برادرزاده ی من می گوید اگر بر حق باشند، من مال و فرزندان زیادی دارم آنها را صرف نموده خودم را نجات می دهم، بر این گفته او آیه «مَا أَعْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ» نازل گردید، یعنی وقتی که او به عذاب الهی گرفتار گردید، فرزندان او حتی موفق نشدند که جنازه ی او را با احترام دفن کنند. این گونه مردم تنها در مدت چند سال پیشگویی ای را که درباره ی ابولهب در این سوره صورت گرفته بود، دیدند که تحقق یافته است.

یادداشت:

مال: همه‌ی چیزهایی که مطلوب و محبوب انسان هستند، یعنی انسان از روی فطرت آنها

را دوست دارد. اصل کلمه‌ی مال از میل گرفته شده، یعنی انسان به طرفش میل دارد و جاذبه‌ی خاصی در آن است؛ پس محبت مال چیزی فطری و طبیعی است و دین، ما را از جمع مال و استفاده از مال و امکانات نهی نکرده است، اما ما را از مال‌اندوزی و مال‌پرستی به شکلی که مال همه چیز انسان شود و ملاک ارزشیابی ما برای کسب و درک ارزش‌ها قرار بگیرد، منع کرده است. چرا فرمود «مَالُهُ وَمَا كَسَبَ»؟ چون ماکسب غیر از ماله است، مال آن چیزی که موجود است و نیازی به تحصیل ندارد اما ما کسب غیر موجود است و کسب می‌شود، خداوند در رابطه با آینده برای اطمینان خاطر اهل ایمان می‌فرماید: آنچه اکنون موجود است و در اختیار رأس کفر قرار دارد و آنچه در آینده به او خواهد رسید، هیچ مشکلی از او را حل نخواهد کرد، چنانکه انسان مؤمن هرگز احساس بی‌ارزشی و کم‌ارزشی و حقارت نمی‌کند.

«سَيَصْنَعُ نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ» (۳):

یعنی: به زودی ابولهب در آتشی سخت شعله ور و برافروخته که پوستش را می‌سوزاند، عذاب می‌شود که آن آتش، آتش جهنم است. در آتشی ذات لَهَبٍ؛ آتشی که دارای شعله و زبانه است. در واقع همیشه‌ای است از آتش. اسمش «ابولهب» است و سرنوشتش هم «ذات لَهَبٍ». با هم تناسب دارند. در آتش افروز بودی، سرنوشتت هم آتشی است که خودت به پا کرده‌ای. هر کس هر چه را کشت کند، همان را درو می‌کند. کسی که در زندگی آتش به زندگی مردم زده، با ظلم و ستمش، و با شکنجه‌هایی که کرده و مفسدی که در دنیا مرتکب شده و آتش به جان و مال مردم زده، طبیعتاً سرنوشتش جز این خواهد بود.

«وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (۴):

«و زنش» نیز به آن آتش در می‌آید، همان که «هیزم‌کش است» «حَمَّال» یعنی کسی که باری را حمل می‌کند.

«حَمَّالَةَ الْحَطَبِ»: هیزم‌کش، کنایه از سخن چینی و فتنه انگیزی است که با برافروختن آتش کینه‌توزی و دشمنانگی در میان مردم، خرمن محبت و مودت آنان را آتش می‌زند، و رشته دوستی و رابطه خویشاوندی همگان را می‌گسلاند. و نیز استعاره‌ی تمثیلی از فتنه انگیزی کسی است که چوب را روی آتش می‌گذارد، تا برافروخته و شعله‌ور شود. (اسراء/ شرح و بیان آیه‌های ۴۵ تا ۴۸). گویند: «ولم یمش بین الناس بالخطب الرطب»: فلانی در میان مردم به سخن چینی و آشوبگری نپرداخت.

«وَأَمْرَأَتُهُ» همسرش: ام جمیل. «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» یعنی خار و خاشاک. مؤرخان می‌نویسند:

از اینکه خانه‌ی ابولهب با خانه‌ی پیامبر گرامی دیوار به دیوار بود، زنش پشت‌های خار و همیشه را می‌آورد، سپس آنها را برای اذیت و آزار کردن رسول الله صلی الله علیه و سلم در راه ایشان قرار می‌داد. از این رو به او هیزم کش گفته شده است.

سعید بن جبیر هم می‌گوید که کسی که گناه بر خود بار می‌کند، درباره‌ی او به طور

محاوره می‌گویند: (فلان یحطت علی ظهره). «فلانی بر پشت خود هیزم بار می‌کند.» پس حمالة الخطب به معنای حمل کننده‌ی بار گناهان است.

زن ابو لهب، ام جمیل دختر حرب خواهر اَبوسفیان بود و از جمله شاعران زن بشمار می‌رفت طوری که گفتیم: که خارها و سرگین‌ها را برگرفته و آنها را شبانه بر راه رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌افکند. یا مراد این است که زن ابو لهب با برداشتن گناهان سنگینی که به سبب دشمنی با رسول الله صلی الله علیه و سلم و واداشتن شوهرش بر آزار

ایشان بر دوش گرفته است، هیزم جهنم را بر می‌دارد. یا این تعبیر، کنایه از سخن چینی اوست که برافروزنده خصومت و دشمنی در میان مردم است.

اصطلاح معروفی داریم: بعضی‌ها به آتش فتنه دامن می‌زنند و بعضی‌ها هم هیزمش را می‌آورند و سوختش را فراهم می‌کنند. ام‌جمیل، از روی حسادت که در بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم وجود داشت، شوهرش را در دشمنی با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم تحریک می‌کرد. پس، شوهر آتش افروز است و آتش دشمنی را دامن می‌زند و شعله‌ی آن را تیزتر و تندتر می‌کند، و زن او هم آتش بیار معرکه است.

یادداشت:

«وَأَمْرًا تُهً» : زن او، اشاره به نقش آفرینی مثبت و یا منفی زنان در تاریخ دعوت بشریت دارد. یعنی زنان هم می‌توانند معاون خیر باشند و هم معاون شر. در طول تاریخ، حتی در عصر جاهلیت، زن صاحب نقش بوده؛ حال ما چگونه می‌توانیم این نقش را کنار گذاشته و بگوئیم زنان در جامعه هیچ‌کاره هستند. آنها می‌توانند دعوتگر به سوی خیر باشند، مؤید خیر و اهل خیر و یا مؤید شر و اهل شر باشند. که نمونه بارز اش در همین سوره‌ی مسد است.

«فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ» (۵)

«بر گردنش طنابی از لیف خرماست» مسد: لیفی است که از آن ریسمان بافته می‌شود. و یا هم ریسمانی که با آن هیزم می‌کشید، طنابی از لیف خشن می‌شود و طوق گردنش می‌گردد. توسط آن آتش دوزخ بر او زبانه می‌کشد، گلویش را فشار می‌دهد و او را به سوی دوزخ می‌کشاند.

نقل است که زن ابولهب گردنبنند فاحری از جواهر داشت و گفت: سوگند به لات و عزی که آن را در دشمنی محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم به مصرف می‌رسانم! لذا آن گردنبنندش در روز قیامت ریسمانی برتافته از زنجیرهای آتش می‌شود. ملاحظه می‌کنیم که الله سبحان و تعالی عذابش در آخرت را به همان هیأت و حالتی که در دنیا داشت، تصویر می‌کند زیرا عذاب آخرت از جنس عمل مجرم و هماهنگ با جرم وی است.

سیرت نویسان می‌نویسند که: بعد از نزول این سوره ام‌جمیل زن ابولهب سنگی را در دست گرفته نزد ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه در مسجدالحرام رفت و در آن حال ابوبکر رضی‌الله‌عنه در معیت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم بود. پس به ابوبکر رضی‌الله‌عنه گفت: به من خبر رسیده است که رفیقت مرا هجو نموده است، اینک آمده‌ام که با او چنین و چنان کنم! اما خداوند متعال دیدگان وی را از دیدن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم کور ساخت و هر چه به این سو و آن سو نگریست، ایشان را ندید.

ابوبکر رضی‌الله‌عنه از وی پرسید: آیا کسی را همراه من می‌بینی؟ ام‌جمیل گفت: آیا مرا مسخره می‌کنی؟ من جز تو هیچ‌کس دیگر را همراهت نمی‌بینم!

علماء فرموده‌اند: این سوره معجزه‌ای آشکار و دلیلی روشن بر نبوت آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم است زیرا خداوند جلّ جلاله با نزول: سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ... قاطعانه خبر داد که ابولهب و زنش ایمان نمی‌آورند و سرنوشت آنها در دنیا و آخرت باشقاوت گره خورده است پس بر طبق این خبر، هیچ‌یک از این دو نفر نه در ظاهر و نه در باطن، نه آشکار و نه در خفا ایمان نیاوردند.

«جید»: گردن، گردنی که لطیف و نازک و زیباست که همان گردن زنان است و هم سر

سینه زنان را می گویند که جای آرایش و از جمله گردن‌بند انداختن است؛ جای زیب و زیور انداختن زنان را نیز می گویند. پس منظور گردن نیست، چون گردن را «عُنُق» می‌گویند یا «رَقَبَه». بعضی‌ها گفته‌اند مراد این است که در قیامت ریسمان در گردنش می‌آویزند. این زن، برعکس طبیعت زنانه، طبیعت خشن در وجودش غلبه دارد و به جای عواطف و احساسات رقیق و لطیف، حالت خشن و دشمنانه در او وجود دارد. به اصطلاح، «جید»، که در وجود او باید جای تزیین و زینت باشد، که در واقع همان مهر و عاطفه‌ی زنانه است، به جای آن، احساسات خشن و آتشین و شرار نفرت و کینه در آن است.

«حبل»: ریسمان ضخیم، اما ریسمانی که از پوست درخت خرما یعنی مسد است. ریسمانی که خود ضخیم است و از پوست درخت خرما هم بافته می‌شود که ضخامت و زبری‌اش را بیشتر می‌کند. (در اینجا مقصود بندی است که مشتعل می‌گردد و اسارت و خواری و مزید عذاب او را می‌رساند.)

هم چنین کلمه «مَسَد» در آیه مبارکه، برای تحقیر و بی‌ارزش کردن و به خشم آوردن ابله‌ب و زن او و امثال آنهاست در جهت آزار رساندن به پیامبر خاتم و نافرمانی از دستورات کتاب آسمانی و بی‌ادبی به ساحت پاک دین خدا در هر عصر و دورانی.

آیا واقعاً دست های ابو لهب بریده شد؟

در آیه اول این سوره آمده است: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ» «شکسته باد دو دستان ابو لهب و (ابو لهب) و مرگ بر او». منظور آیه متبرکه چیست؟ آیا دستان اش واقعاً بریده است و یا خیر؟

امام بخاری با عده ای از محدثین از حضرت ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت: «لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» وَرَهْطَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ، خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى صَعَدَ الصَّفَا، فَهَتَفَ: «يَا صَبَاحَاهُ»، فَقَالُوا: مَنْ هَذَا الَّذِي يَهْتَفُ؟ قَالُوا: مُحَمَّدٌ، فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ، فَقَالَ: «يَا بَنِي فُلَانٍ، يَا بَنِي فُلَانٍ، يَا بَنِي فُلَانٍ، يَا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ، يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ»، فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ، فَقَالَ: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ خَيْلًا تَخْرُجُ بِسَفْحِ هَذَا الْجَبَلِ، أَكُنْتُمْ مُصَدِّقِي؟» قَالُوا: مَا جَرَّبْنَا عَلَيْكَ كَذِبًا، قَالَ: «فَأَيُّ نَذِيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيِ عَذَابِ شَدِيدٍ»، قَالَ: فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ: تَبَّ لَكَ أَمَا جَمَعْنَا إِلَّا لِهَذَا، ثُمَّ قَامَ فَنَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَقَدْ تَبَّ». (بخاری ۴۹۷۱، مسلم ۲۰۸، بیهقی در «دلائل» ۲ / ۱۸۱ و ۱۸۲ و بغوی در «تفسیر» ۳ / ۴۰۰ و ۴۰۱)

یعنی: زمانیکه این آیه مبارکه (۲۱۴ سوره شعراء) «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (ای پیامبر! بستگان نزدیکت را هشدار ده)، نازل شد؛ رسول الله صلی الله علیه وسلم از خانه خود بیرون رفت و به کوه صفا بالا رفتند سپس به فریاد بلند چنین ندا در دادند:

یا صباحاه! (عرب زمانی این جمله را می‌گفت که دشمن به شکل غافلگیرانه بر او تهاجم می‌کرد، تا این که همه باخبر شوند و دست به مقابله بزنند) چون قریش این ندا را شنیدند، از یک دیگر پرسیدند که این صدا و فریادگر کیست؟ پاسخ داده شد که: محمد است. پس ندا را اجابت گفتند و پیرامون ایشان گرد آمدند. آن‌گاه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم خطاب به آنان فرمودند: هان ای بنی فلان! هان ای بنی فلان! هان ای بنی فلان! هان ای بنی عبد مناف! هان ای بنی عبدالمطلب! (و به این ترتیب، اقوام مختلفی از قبیله قریش را یکی یکی

نام بردند) پس همه آنان سراپا گوش گردیدند تا بشنوند که محمد صلی الله علیه وسلم چه سخنی به این پایه از اهمیت دارد که فریادکنان همه را برای آن فراخوانده است. سپس خطاب به آنان فرمودند: آیا اگر به شما خبر بدهم که سپاهی از سواران از کناره این کوه بیرون می‌آیند و بر شما می‌تازند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟ همه یکصدا گفتند: ما تاکنون از تو دروغی را تجربه نکرده‌ایم (بلکه تو را به راستگویی می‌شناسیم). فرمودند: پس اینک من پیش از پیش از عذابی سختی که شما در آن می‌افتید آگاه و هشدار می‌دهم. در این اثنا ابو لهب گفت: هلاکت باد بر تو! آیا برای این کار ما را گردآورده‌ای؟! به گفتن همین کلام محل را ترک کرد و رفت. همان بود که: پروردگار با عظمت سوره مسد را نازل فرمود: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ...».

ابو لهب جهنمی است!

در این شک وجود ندارد که کفار و مشرکین وارد دوزخ می‌شوند، اینک قرآن کریم و رسول الله صلی الله علیه وسلم راجع به دوزخی بودن بعضی افراد مشخص به ما خبر داده‌اند که از جمله آنها فرعون زمان حضرت موسی علیه السلام است: پروردگار با عظمت در (سوره هود آیه: ۹۸) میفرماید: «يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ» (فرعون در روز قیامت در پیشاپیش قوم خود بوده (و ایشان را به سوی آتش دوزخ رهبری خواهد کرد، همان گونه که در دنیا آنان را به سوی کفر و گمراهی رهبری می‌کرد) و ایشان را به آتش دوزخ می‌اندازد. چه بد جایگاهی که بدان وارد می‌شوند!).

و از جمله‌ی آنان همسر نوح و همسر لوط هستند. «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يَغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ» (سوره التحريم: ۱۰) (خداوند از میان کافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده است. آنان در حباله نکاح دو تن از بندگان خوب ما بودند و (با ساخت و پاخت با قوم خود، و گزارش اسرار و اخبار بدیشان) به آن دو خیانت کردند و آن دو نتوانستند در پیشگاه الهی کمترین کاری برای ایشان بکنند و (آنان را از عذاب خانمانسوز دنیوی، و سخت کمرشکن آخروی نجات دهند. به هنگام مرگ توسط فرشتگان بدیشان) گفته شد: به دوزخ درآئید همراه با همه کسانی که بدان در می‌آیند).

و یکی دیگر از جمله کسانی که اهل دوزخ هستند، ابو لهب و همسرش می‌باشند. طوریکه تفصیل آن در سوره (الْمَسَد ۱-۵) آمده است.

همچنان یکی دیگر از جمله این افراد عمرو بن عامر خزاعی است. رسول الله صلی الله علیه وسلم او را در حالتی دید که روده‌هایش را در دوزخ می‌کشند. (روایت این حدیث صحیح است. و بخاری و مسلم آن را تخریج کرده اند).

از جمله این افراد قاتل عمار بن یاسر است. در معجم طبرانی با سند صحیح از عمرو بن عاص و از فرزندش روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قاتل عمار و سأل به فی النار» (صحیح الجامع (۴/۱۱۰) شماره ۴۱۷۰)

قیامت و موضوع سؤال و جواب از آنها:

در مورد اینکه آیا در روز قیامت از کفار هم سؤال و جواب بعمل می‌آید و یا خیر، علماء نظریات مختلفی و متفاوتی دارند:

شیخ الاسلام ابن تمیه رحمه الله می‌فرماید: متأخرین از پیروان امام احمد رحمه الله و...

در این مساله اختلاف نظر دارند، آنهایی که معتقد به محاسبه کفار نیستند عبارتند از: ابوبکر عبدالعزیز، ابوالحسن تمیمی، قاضی ابویعلی و غیره و گروه دوم که معتقد به محاسبه کفار هستند عبارتند از: ابو حفص برمکی، ابوسلیمان دمشقی و ابوطالب. (مجموع فتاوی شیخ الاسلام - ۳۰۵/۴).

اما حرف حق همین است که کفار مورد محاسبه قرار خواهند گرفت و اعمال آنها وزن خواهد شد، آیات ذیل شاهد و گواه صحت این مدعا میباشد.

پروردگار با عظمت در: «(سوره القصص: ۶۲) می فرماید: «وَيَوْمَ يَنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ». (روزی (را خاطر نشان ساز که) خدا ایشان را فریاد می دارد و می گوید: شریکی که برای من گمان می بردید کجایند؟! (ای مشرکان! حالا که حجاب ها و پرده ها کنار رفته اند و هنگامه حساب و کتاب و گرفتاری و درماندگی است، بگوئید بتها و خداگونه های انس و جنی که می پنداشتید و می پرستیدید بیایند و شما را از عقاب و عذاب آفریدگار برهانند).

«وَيَوْمَ يَنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ». (سوره القصص: ۶۵) (خاطر نشان ساز) روزی را که خداوند مشرکان را فریاد می دارد و می گوید: به پیغمبران چه پاسخی دادید؟).

«فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ * وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ * نَارٌ حَامِيَةٌ» (سوره القارعة: ۶ - ۱۱) (کسی که ترازوی (حسنات و نیکیهای) او سنگین باشد. او در زندگی رضایت بخشی بسر می برد. و اما کسی که ترازوی (حسنات و نیکی های) او سبک شود. مادر (مهربان) او، پرتگاه (ژرف دوزخ) است (و برای در آغوش کشیدن او، دهان خود را به سویش باز کرده است). تو چه می دانی، پرتگاه دوزخ چیست و چگونه است؟! آتش بزرگ بسیار گرم و سوزانی است).

«وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ * تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ * أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ» (سوره المؤمنون: ۱۰۳ - ۱۰۵) (و کسانی که سنجیده های (اعمال و اقوال دنیوی) ایشان، سبک و بی ارزش باشد، اینان (عمر خود را باخته و) خویشان را زیانمند نموده اند و در دوزخ جاودانه خواهند ماند. شعله های آتش دوزخ صورتهای ایشان را فرا می گیرد، و آنان در میان آن، چهره در هم کشیده (و پریشان و نالان) بسر می برند. (خداوند خطاب بدیشان می گوید:) مگر آیات من بر شما خوانده نمی شد و شما آنها را دروغ می نامیدید؟!).

اما در مورد اینکه چرا کفار مورد محاسبه و سؤال قرار می گیرند حال آنکه اعمال آنها به هدر رفته و باطلند؟ در پاسخ به این سؤال جوابهای متعددی بشرح زیر داده شده است:

۱- اقامه حجت بر آنها و اظهار عدل الهی در خصوص آنان، خداوند بیش از هرکسی عذر را می پذیرد. او عادل مطلق است، روی این حساب کفار را مورد سؤال و محاسبه قرار خواهد داد و آنان را نسبت به اسناد و مدارکی که حاوی اعمال آنها هستند، آگاه می سازد و میزان را مطابق با بزرگی گناهان و بدی اعمال آنها ظاهر می سازد. «وَنُضِعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ». (سوره الانبیاء: ۴۷) (و ما ترازوی عدل و داد را در روز قیامت خواهیم نهاد، و اصلاً به هیچ کسی کمترین ستمی نمی شود، و اگر به اندازه دانه خردلی (کار نیک یا

بدی انجام گرفته) باشد، آن را حاضر و آماده می‌سازیم و سزا و جزای آن را می‌دهیم و بسنده خواهد بود که ما حسابرس و حسابگر اعمال و اقوال شما انسانها باشیم.

«وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلُمُ رَبُّكَ أَحَدًا». (سوره الكهف: ۴۹) (و کتاب (اعمال هر کسی، در دستش) نهاده می‌شود (و مؤمنان از دیدن آنچه در آن است شادان و خندان می‌گردند) و گناهکاران (کفر پیشه) را می‌بینی که از دیدن آنچه در آن است، ترسان و لرزان می‌شوند و می‌گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را رها نکرده است و همه را برشمرده است و (به ثبت و ضبط آن مبادرت ورزیده است. و بدین وسیله) آنچه را که کرده‌اند حاضر و آماده می‌بینند. و پروردگار تو به کسی ظلم نمی‌کند. (چرا که پاداش یا کیفر، محصول اعمال خود مردمان است).

امام فرطبی می‌فرماید: خداوند در دنیا و آخرت مخلوق را بمنظور اتمام حجت و اظهار حکمت مورد محاسبه و سؤال قرار میدهد. (تذکره: ۲۲۵)

۲- خداوند (ج) به منظور توبیخ و تنبیه، آنها را مورد محاسبه قرار می‌دهد. حضرت شیخ الاسلام ابن تمیمه می‌فرماید: هدف محاسبه نشان دادن اعمال کفار به کفار و تنبیه در برابر آن اعمال است و هدف دیگر موازنه، نیکی در برابر بدی است، اگر منظور خداوند از محاسبه معنی اول باشد، قطعاً آنها در برابر این گونه اعمال محاسبه خواهند شد.

و اگر منظور معنی دوم است و مقصد محاسبه این باشد که آیا کفار اعمال نیکی دارند که در برابر آن مستحق بهشت شوند، این یک خطای آشکار است. (مجموعه فتاوی: ۳۰۵/۴).

و این تنبیه و تهدید در نصوص زیادی مطرح شده است: «وَلَوْ تَرَى إِذِ وَقَفُوا عَلَي رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ». (سوره الأنعام: 30) (اگر آنان را ببینی بدان هنگام که در پیشگاه (دادگاه عدل) پروردگارشان نگاه داشته شده‌اند (خواهی دید که چه حال بد و وضع تباهی دارند، و خداوند بدیشان) می‌گوید: آیا این (چیزهایی را که می‌بینید و دامنگیرتان است) حق نیست؟! می‌گویند: بلی به پروردگارمان سوگند! (حق است. آن گاه خداوند باز بدیشان) می‌گوید: پس به سبب کفری که می‌ورزیدید عذاب (دوزخ) را بچشید).

«يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَي أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ». (سوره الأنعام: ۱۳۰) (در آن روز خداوند بدیشان می‌گوید: ای جنیان و ای انسانها! آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند و آیات (کتابهای آسمانی) مرا برایتان بازگو نکردند و شما را از رسیدن بدین روز (و روبرو شدن در آن با خدا) بیم ندادند؟ (پس چگونه این روز را فراموش کردید و در تکذیب آن کوشیدید؟ در پاسخ) می‌گویند: ما علیه خود گواهی می‌دهیم (و اقرار می‌کنیم که پیغمبران آمدند و آئین خدا را تبلیغ کردند و ما را از قیامت ترساندند، ولی ما ایشان را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند چیزی را از سوی خود نفرستاده است و جز زندگی این جهان، زندگی دیگری وجود ندارد. بلی) زندگی جهان، آنان را گول زد و (به خود مشغول داشت و امروز جز اعتراف چاره‌ای ندارند و) علیه خود گواهی می‌دهند (و می‌گویند) که ایشان کافر بوده‌اند (و مستحق عذاب جاویدان و خوفناک یزدانند).

«وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ * وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ». (سوره الشعراء: ۹۱-۹۲) (و

دوزخ برای گمراهان آشکار گردانده می‌شود. و بدیشان گفته می‌شود: کجا هستند معبودهائی که پیوسته آنها را عبادت می‌کردید؟)

«وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ». (سوره القصص: ۶۴) (به پرستش کنندگان گول خورده) گفته می‌شود:

انبازهای خود را (که معبودهای دروغینند) به فریاد خوانید (تا شما را یاری کنند). آنان ایشان را به فریاد می‌خوانند، ولی پاسخی بدانان نمی‌دهند. (در این هنگام) عذاب را (با چشم خود) می‌بینند (و آرزو می‌کنند): کاش! هدایت یافته و راهیاب می‌بودند (و امروز گرفتار چنین مجازات شدید نمی‌شدند).

ابن کثیر می‌گوید: هرچند که اعمال نیک کفار به اندازه‌ای نیست که بتوان آنرا با کفرشان مقایسه نمود، اما به منظور اظهار شقاوت و رسوایی آنان در انظار عموم، اعمالشان وزن کرده می‌شوند. النهایة، ابن کثیر: (۳۵/۲).

۳ کفار مکلف به فروع شریعتند همانطور که به اصول شریعت نیز مکلف هستند. لذا مورد سؤال قرار می‌گیرند پیرامون کوتاهی که در انجام تکلیف از آنان صورت گرفته است، قرطبی می‌گوید: مبنی بر اینکه کفار مکلف به فروع شریعت هستند و درباره فروع شریعت مورد سؤال قرار می‌گیرند، و در صورت کوتاهی در فروع مجازات می‌شوند، خداوند می‌فرماید: «وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ». (سوره فصلت: ۶ - ۷) (وای به حال مشرکان! به پاکسازی خود از لوٹ شرک نمی‌پردازند و به کارهای خیر دست نمی‌یازند)

و خداوند درباره مجرمین، چنین خبر داده است: «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ * وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ». (سوره المدثر: ۴۲ - ۴۶) (چه چیزهائی شما را به دوزخ کشانده است و بدان انداخته است؟ می‌گویند: (در جهان) از زمره نمازگزاران نبوده‌ایم. و به مستمند خوراک نمی‌داده‌ایم. و ما پیوسته با باطل گرایان (هم‌نشین و هم‌صدا می‌شده‌ایم و به باطل و یاوه و عیجیوئی) فرو می‌رفته‌ایم. و روز سزا و جزای (قیامت) را دروغ می‌دانسته‌ایم). از آیه‌های مذکور روشن می‌گردد که مشرکان، مخاطب به ایمان، زندگی پس از مرگ، اقامه نماز و ادای زکات هستند. و روز قیامت درباره این امور مورد سؤال قرار خواهند گرفت و در صورت کوتاهی یا ترک آنها مجازات خواهند شد. (تذکره قرطبی: ۳۰۹).

4 کفار، در کفر، معاصی و گناهان خود با هم تفاوت دارند و هرکس از آنان به میزان گناهان خود به دوزخ می‌رود و آتش دوزخ نیز درجات متفاوتی دارد، همان‌گونه که جنت دارای درجات متفاوت است، اگر کسی شدت کفر و گمراهیش زیاد باشد، عذابش نیز به همان میزان زیاد خواهد بود، حتی بعضی از کفار در پایین‌ترین درجه دوزخ خواهند بود، و منافقان از جمله این گروه هستند.

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ». (سوره النساء: ۱۴۵) (بیگمان منافقان در اعماق دوزخ و در پائین‌ترین مکان آن هستند).

شیخ الاسلام ابن تمیمه می‌گوید: عذاب کسانی که بدیهایشان زیادند از عذاب کسانی که دارای بدی‌های کمتری می‌باشند، بیشتر است، و هرکدام از کفار که نیکی و حسنات داشته باشد از شدت عذاب آنها کاسته می‌شود، مانند اینکه عذاب ابو طالب از عذاب ابو لهب کمتر و

سبک تر است، بنابر این محاسبه کفار بخاطر بیان مراتب عذاب است نه بخاطر رفتن به بهشت. مجموع فتاوی، شیخ الاسلام (۳۰۵/۴).

امام قرطبی درباره وزن کردن اعمال کفار دو نکته را بیان می فرماید:
اول: در یک کفه ترازو کفر و گناهانشان گذاشته می شود، و کافر اعمال حسنه‌ای ندارد که در کفه دیگر ترازو گذاشته شوند، از این رو کفه اعمال بد، بدلیل خالی بودن کفه حسنات و نیکی ها، میچربد.

دوم: اعمال نیکی همچون: صله رحم، صدقه، غمخواری و همدردی با مردم که کافر انجام می دهند، در کفه خوبی و نیکی گذاشته می شوند، اما کفه بدیها - بدلیل سنگینی کفر و شرک- می چربد. (تذکره: ۳۱۲)

نکته اول صحیح است، چون اعمال نیک و معروف کافر به دلیل شرک و کفرش از بین رفته اند و هیچگونه ارزشی به آنها داده نخواهد شد، خداوند می فرماید: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ». (سوره الزمر: ۶۵) (اگر شرک ورزی کردارت (باطل و بی پاداش می‌گردد و) هیچ و نابود می‌شود).

«وَمَنْ يَزِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». (سوره البقرة: ۲۱۷) (کسی که از شما از آئین خود برگردد و در حال کفر بمیرد، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد می‌رود، و ایشان یاران آتش (دوزخ) می‌باشند و در آن جاویدان می‌مانند).

و در حدیث آمده است: «إن الله لا يقبل من العمل إلا ما كان خالصاً وابتغى به وجهه» (خداوند هیچ عملی را نمی پذیرد، جز آن را که صرفاً برای خشنودی خداوند صورت گرفته و از شرک و ریا خالص باشد). نسائی در باب جهاد از ابی امامه...

دوم: از روایات صحیح است که رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: کافر در دنیا از پاداش اعمال نیک خود بهره می برد و در حالی وارد قیامت می شود که هیچ پاداشی از اعمال نیکش باقی نمانده است. در صحیح مسلم و مسند احمد آمده است که رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إن الله لا يظلم مؤمناً حسنة، يعطي بها في الدنيا (وفي رواية) يثاب عليها الرزق في الدنيا) ويجزي بها في الآخرة، وأما الكافر فيطعم بها بحسنات ما عمل بها لله في الدنيا، حتى إذا أفضى إلي الآخرة لم يكن له حسنة يجزي بها». سلسلة الاحاديث الصحيحة (۸۲/۱) و شماره آن: ۵۳)

(خداوند بر هیچ مؤمنی درباره اعمال نیک او ستم نمی کند. مؤمن در دنیا و در آخرت پاداش اعمال نیک خود را می بیند. اما کافر تمام پاداش اعمال نیک خود را در دنیا می گیرد و وقتی که به جهان آخرت می‌رود، هیچ اعمال نیکی برایش باقی نخواهد ماند).

توجیه آیات و روایاتی که راجع به عدم باز خواست کفار وارد شده اند:

اگر سؤال شود: با توجه به مباحث گذشته ثابت شد که کفار مورد سؤال و محاسبه قرار می گیرند، اگر چنین است، نصوص مخالف آنها را چگونه توجیه می کنید، از جمله اینکه خداوند میفرماید: «وَلَا يَسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ». (سوره القصص: ۷۸)

(گناهکاران از گناهانشان سؤال (تحقیق و ترحیم) نمی شود، (بلکه سؤال توبیخ و تحقیر از ایشان می گردد).

«فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ». (سوره الرحمن: ۳۹) (در آن روز هیچ پری و انسانی از گناهش پرسش نمی‌گردد (چرا که آن روز زمان تخریب جهان است؛ نه وقت

سؤال و پرسش بزدان».

«هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ * وَلَا يُؤَدُّنُ لَهُمْ فَيْعَنْدِرُونَ». (المرسلات: ۳۵ - ۳۶) (امروز، روزی است که (تکذیب‌کنندگان آیات الهی، دم نمی‌زنند و) سخن نمی‌گویند (چرا که خداوند بر دهانشان مهر سکوت می‌نهد). و بدیشان اجازه داده نمی‌شود تا پوزش بطلبند و عذر خواهی بکنند).

و امثال این نصوص: باید بگوییم که میان این نصوص و نصوص قبلی تضاد و تناقضی وجود ندارد. علما در راستای تطبیق و توفیق میان این دو گونه نصوص راههای متعددی را ارائه داده اند:

اول: کافران جهت شفا و آرامش و آسایش مورد بازخواست قرار نمی‌گیرند، بلکه جهت تهدید و تنبیه از آنان سؤال خواهد شد، به عنوان نمونه سؤالی‌هایی همچون: چرا شما چنین و چنان عمل کردید؟ درباره سخن گفتن و عذرخواستن نیز چنین است، یعنی خداوند سخنان محبت آمیز با آنان نخواهد زد، بلکه سخنان قهر آمیز و همراه با تهدید متوجه آنان خواهد شد. «تذکره»: ۲۸۶.

دوم: اینکه خداوند متعال سؤال استفهامی از آنان نخواهد کرد، زیرا که خداوند نسبت به اعمال آنها آگاه و عالم است و نیازی به استفهام ندارد، بلکه سؤال از کفار سؤال تثبیتی و تقریری خواهد بود، مثلاً از آنان سؤال می‌شود: چرا چنین کرده‌اید؟ «تذکره»: ۲۸۷ حسن بصری و قتاده می‌گویند:

از کفار درباره گناهانشان سؤال نخواهد شد، چرا که خداوند گناهان آنان را می‌داند و فرشتگان آنها را نوشته‌اند. لوامع الانوار البهية: (۱۷۴/۲).

سوم: اینکه کفار در بعضی از مراحل قیامت مورد بازخواست واقع می‌شوند، قرطبی می‌گوید: قیامت مراحل و موارد زیادی دارد، در بعضی مراحل از کفار سؤال صورت می‌گیرد و در برخی دیگر صورت نمی‌گیرد.

سفارینی می‌گوید: عکرمة از ابن عباس رضي الله عنه نقل می‌کند: روز قیامت مردم با اوضاع و احوال عدیده‌ای مواجه خواهند شد، روی همین اساس امام احمد رحمه الله در یک سری جوابهای قرآنی می‌گوید: ابتدا که انسانها زنده می‌شوند به مدت شصت سال نه حرف می‌زنند و نه اجازه عذر خواهی به آنان داده می‌شود تا معذرت خواهی کنند: «رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ». (سوره السجدة: ۱۲) (پروردگارا! دیدیم (آنچه خود را از آن به کوری زده بودیم) و شنیدیم (آنچه خود را از آن به کوری زده بودیم). هم اینک پشیمانیم) پس ما را (به جهان) بازگردان تا عمل صالح انجام دهیم (و سرافراز به خدمت برگردیم). ما (به قیامت و فرموده پیغمبرانت) یقین کامل داریم). و هنگامی که اجازه سخن گفتن به آنان داده می‌شود، به سخن در می‌آیند و به کشمکش می‌افتند: «ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ». (سوره الزمر: ۳۱) (سپس شما روز قیامت نزد پروردگارتان به نزاع و کشمکش می‌پردازید (و خدا در میانتان داوری می‌کند و حق هر کسی را به کف دستش می‌نهد)).

یعنی موقع محاسبه و ارائه بی انصافی و بی عدالتی مخاصمه و مجادله می‌نمایند، سپس به آنان گفته می‌شود: «قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدِيَ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ». (سوره ق: ۲۸) (خدا می‌فرماید: در پیشگاه من ستیزه مکنید. من پیش از این شما را (از این سرنوشت شوم) بیم داده بودم).

چهارم: قرطبي راجع به آیهی: «وَلَا يَسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ». (سوره القصص: ۷۸) گناهکاران از گناهانشان سؤال (تحقیق و ترحیم) نمی شود، (بلکه سؤال توبیخ و تحقیر از ایشان می گردد).

بیان داشته که: این سؤال جهت جدا کردن مؤمنین از کافرین پرسیده می شود، یعنی اینکه روز قیامت فرشتگان نیازی به این ندارند که از کافر سؤال کنند: دین تو چیست؟ و تو در دنیا چه عملی را انجام داده‌ای؟ زیرا مؤمنان دارای چهره های تازه و سینه های باز و کافران دارای چهره های سیاه و غمگین خواهند بود و فرشتگان از آثار چهره آنها را شناسایی می کنند، لذا وقتی که فرشتگان ماموریت می یابند که کفار را به سوی دوزخ برانند، آثار و علایم ظاهری کفار برای شناسایی آنها کفایت می کند و به معرفی بیشتری نیاز ندارند. «تذکره»: ۲۸۷).

ازدواج دختران پیامبر اسلام با پسران ابولهب:

در مورد اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم چرا دو دختر خویش را به پسران ابولهب، در حالیکه آنها مسلمان نبودند به ازدواج درآورد.

قبل از همه باید گفت که: دختران پیامبر صلی الله علیه وسلم بترتیب عبارتند از: (زینب، رقیه، أم کلثوم، و فاطمة). «زینب»، پیامبر صلی الله علیه وسلم او را به ازدواج «ابی عاص» در آورد. پس از اینکه ازدواج با مشرکین منع شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم او را از همسرش که مشرک بود جدا کرد، ولی بعداً که «ابی العاص» مسلمان شد پیامبر صلی الله علیه وسلم «زینب» را به او برگرداند.

«رقیه»، پیامبر صلی الله علیه وسلم او را به ازدواج «عتبه بن ابی لهب» در آورد. «ام کلثوم»، که خواهر کوچکتر رقیه میباشد، پیامبر صلی الله علیه وسلم او را به ازدواج «عتبه بن ابی لهب» در آورد.

«فاطمه زهراء» پیامبر صلی الله علیه وسلم او را به ازدواج علی بن ابی طالب در آورد. در حدود ۶ ماه پس از وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم او نیز وفات کرد. ولی هنگامی که خداوند سوره «المسد» (یعنی: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ) را نازل کرد، ابولهب و همسرش «ام جمیل» که خداوند او را در قرآن «حمالة الحطب» یعنی «گرد آورنده هیزم» لقب داده است، عصبانی شدند و به پسرانش دستور دادند که دختران پیامبر صلی الله علیه وسلم را طلاق دهند و ابولهب به پسرانش گفت که: «سر من بر سر شما دو تا حرام میباشد اگر دختران محمد را طلاق ندهید»، پس پسرانش دختران پیامبر صلی الله علیه وسلم را طلاق دادند، و این طلاق مدت زمان کمی پس از عقد کردن بود و هنوز بین آنها آمیزشی رخ نداده بود. (مراجعه شود به کتاب: الاستیعاب فی معرفة الأصحاب - صفحه: ۵۹۴).

سپس «حضرت عثمان بن عفان» با رقیه در مکه مکرمه ازدواج کرد و با او به حبشه مهاجرت کرد و در حبشه صاحب پسری شد که نام آنرا «عبد الله» گذاشت و از تاریخ به بعد کنیه عثمان «ابو عبد الله» شد.

و در جنگ بدر، از آنجاییکه «رقیه» مرض «حصبة» (بیماری که از اثر خوردن آب، سبزی و میوه آلوده به میان می آید) داشت و مریض بود، پیامبر صلی الله علیه وسلم عثمان را که نیت جهاد داشت امر کرد که نزد همسرش «رقیه» بماند، ولی «رقیه» سر انجام بعلت این مریضی وفات کرد.

سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم دخترش «أم کلثوم» را به ازدواج حضرت عثمان رضی الله عنه در آورد، و این ازدواج در ماه ربیع الأول سال سوم هجری بود، ولی فرزندی از او نصیبش نشد تا اینکه سرانجام در سال نهم هجری درگذشت، و از آنجاییکه عثمان با دو تا از دختران پیامبر صلی الله علیه و سلم یکی پس از دیگری ازدواج کرد، به او «ذی النورین» یعنی: «صاحب دو نور» میگویند.

اما در مورد این مسئله که چرا پسران ابو لهب که دشمن خدا بود با دختران پیامبر که رسول الله بود ازدواج کردند به این علت بود که در اوائل اسلام ازدواج مسلمان با کافر هنوز جائز بود و منع نشده بود، و نهی آن بعداً نازل شد که خداوند فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَأَمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفِرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ أَلْوَا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكَمُ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (سوره الممتحنة / ۱۰) یعنی: (ای مؤمنان! چون زنان مؤمن مهاجر نزد شما بیایند پس آنان را امتحان کنید، خداوند به ایمان ایشان داناتر است، پس اگر آنان را مؤمن دانستید، آنان را به سوی کفار باز نگردانید، نه آن زنان بر آنان حلال‌اند و نه آن مردان بر این زنان حلال، و به آنان آنچه خرج کرده‌اند، بدهید، و بر شما گناهی نیست که با ایشان ازدواج کنید چون به ایشان مهرهای ایشان را بدهید و عصمت‌های زنان کافر را نگاه ندارید و آنچه را خرج کرده‌اید طلب کنید و مشرکان هم باید آنچه را که خرج کرده‌اند طلب‌کنند این حکم الهی است که در میان شما حکم می‌کند و الله دانایی با حکمت است.)

و پس از این آیه مسلمانان زنان کافرشان را طلاق دادند، و همچنین ازدواج با زنان کافر نیز منع شد از آنجاییکه خداوند فرمود: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ» (سوره البقرة/ ۲۲۱) یعنی: (و با زنان مشرک ازدواج نکنید، مگر آن که ایمان بیاورند)، باستثنای زنان یهودی و نصرانی که بعداً ازدواج با آنان مباح گردید پس از نزول آیه: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (سوره المائدة / ۵) یعنی: (امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده و طعام اهل کتاب برای شما حلال است و عقیف بودن، یا آزاد بودن زن مؤمن، شرط صحت نکاح نیست بلکه از این ارشاد الهی استحاب برمی‌آید نه وجوب بنابراین، نکاح کنیز مسلمان و نکاح زنان غیر پاکدامن نیز برای مسلمان حلال است و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده به شرط این که مهرهای آنان را به آنان بپردازید و عفت جوینده باشید نه شهوت رانان، و نه آن که زنان را پنهانی دوست خویش بگیرید، و هر کس به ایمان کفر ورزد قطعاً عمل وی تباه شده و او در آخرت از زیانکاران است.)

پس بطور خلاصه میتوان گفت:

- ۱- در اوائل اسلام ازدواج مسلمان با کافر جائز بود.
- ۲- ازدواج دختران پیامبر صلی الله علیه و سلم با پسران دشمن خدا ابو لهب در اوائل اسلام بود که هنوز جائز بود.

۳- هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و سلم دعوتش را آشکار کرد ابو لهب عصبانی شد و دشمنیش را آشکار کرد و همراه همسرش به پسرانشان دستور دادند که دختران پیامبر صلی الله علیه و سلم را طلاق دهند.

۴- طلاق قبل از آمیزش بود، و این اِکرامی بود از طرف خداوند به پیامبرش تا اینکه دخترانش در حالت بکر از ازدواج پسران ابو لهب خارج شوند.

۵- در اوائل اسلام، ازدواج مسلمان با کافر یک مسئله شایعی بود، ولی بعداً منع شد بایستثنای ازدواج با زنان «اهل کتاب».

ابو لهب کیست؟

مؤرخین در مورد ابولهب می نویسند که: ابولهب تا قبل از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم، رابطه اش با او عادی و حسنه بود، ولی بعد از بعثت و در صدر اسلام به این دشمنی، مشهور گشت. چراکه از یک سو ریاست برادرش ابوطالب بر بنی هاشم - بعد از عبدالمطلب - که بطور جدی از پیامبر نیز حمایت می کرد، بر او گران بود، و از سوی دیگر، تعصب وی در دین اجدادش، سبب شد تا جزو سرسخت ترین دشمنان پیامبر گردد. بعد از اینکه پیامبر به دستور خداوند، دعوت خود را در بین خویشاوندانش آشکار کرد، از همان زمان، ابولهب بنای مخالفت و عدوات با او را گذاشت و شروع به تمسخر آن حضرت نمود و گفت که برای حفظ آئین آباء و اجدادش، باید در مقابل دین محمد بایستند. سیرت نویسان می نویسند: روزی در بازار ذی العجاز (ظاهراً از بازارهای مکه بوده است) جوانی را دیدم که می گفت: «ایها الناس! قولوا لا اله الا الله تفلحوا». و مردی از پشت سر سنگ به پای او می زد و پای او را مجروح ساخته بود و فریاد می زد: ایها الناس! انّه کذاب؛ ای مردم او دروغ می گوید، سخنی از وی باور نکنید! پرسیدم: این شخص کیست؟ گفتند: آن محمد است که خود را پیامبر معرفی می کند، و این کاکایش ابولهب است که او را تکذیب می کند.

هلاکتی سخت:

سیرت نویسان می نویسند: بعد از هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم ابولهب به علت مرضی «عدسه» نتوانست در جنگ «بدر» علیه مسلمانان شرکت کند ولی به جای خود «عاص بن هشام بن مغیره» یکی دیگر از دشمنان پیامبر را فرستاد. چون مرضی او ساری بود و مردم آن را مانند طاعون می دانستند، جرأت نمی کردند در وقت مرضی به عیادت شان بروند، تا مبادا خودشان به این مرضی مبتلاء نگردند.

مؤرخان مینویسد این مرضی سبب شده بود که اعضای خانواده ی خودش هم از ترس سرایت این مرضی او را برای دست و پنجه نرم کردن با مرضی و مرگ تنها بگذرانند. بعد از اینکه ابولهب مُرد، سه شب جنازه او در خانه ماند، حتی پسرانش ترسیدند تا نزدیک جسد اش بروند، بوی تعفن بدن او لحظه به لحظه زیاد و در هوا منطقه می پیچید، سرانجام شخصی از قریش نزد پسران ابولهب آمد و گفت: آیا شما خجالت نمی کشید، چرا جسد پدرتان را بر نمی دارید، بوی بد او همه جا را فرا گرفته است. آنها گفتند: ما می ترسیم خود نیز به این مرضی مبتلاء شویم، او گفت: من شما را کمک می کنم. بر اساس روایتی فرزندان وی مبلغی به چند حبشی پرداخت کردند و آنان جسد ابولهب را از خانه اش بیرون کش کردند. واز دور بر بدن ابولهب آب پاشیدند، سپس بی آنکه بدنش را دست بزنند آن را روی چوبی گذاشته و به دورترین نقاط مکه بردند و در

بین یک چقری جسد آن را انداختند، و از دور آنقدر خاک، سنگ و کلوخ به روی بدن وی ریختند تا بدن، زیر آن سنگ ها و کلوخ ها پنهان گردید. سبحان الله در برابر قهر الهی نه ثروت به درد انسان میخورد و مقام و مناصب حکومتی. واضح است اشرافیت دنیا، همراه با تحقیر آخرت انجامید. قابل تذکر است که: افزون بر این، ناکامی که نصیب ابولهب شد که فرزندان او همان دینی را پذیرفتند که او تمام توانش را صرف مخالفت با آن کرده بود. در مرحله ای اول دخترش دُرّه از مکه به مدینه هجرت کرد و مسلمان شد. سپس هنگام فتح مکه (سال هشتم هجری قمری) دو تن از پسران اش به نام های عتبه و معتب به واسطه ی عباس بن عبدالمطلب (رض) به خدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم رسیدند و با ایشان بیعت کردند.

دروس و عبرت های سوره مَسَد:

- ۱- در این سوره الله تعالی حکمش بر ابولهب که همان به هلاکت رسیدن و باطل شدن حيله و نیرنگ اش است، که برای رسول الله صلی الله علیه وسلم انجام می داد، بیان می کند.
- ۲- بنده ای که از الله تعالی اطاعت نمی کند، در هنگام نازل شدن عذاب، مال و فرزند، مقام و منصب، بنده را هیچگاه از عذاب بی نیاز نخواهد کرد، اگر در مسیر خشم الهی حرکت کند و کاری که موجب رضوان اوست ترک نماید.
- ۳- این سوره دلیل بر حرام بودن اذیت کردن مؤمنان است.
- ۴- با داشتن شرک و کفر خویشاوندی هیچ فایده ای ندارد؛ همان طور که ابو لهب کاکای رسول الله صلی الله علیه وسلم بود اما جایش در آتش شعله ور و سوزان است.
- ۵- در این سوره نشانه ای از نشانه های حیرت آور پروردگار نهفته است و آن این است که الله تعالی این سوره را هنگامی نازل کرد که ابو لهب و همسرش زنده بودند و هنوز نابود نشده بودند و آنها را از عذاب سخت و دردناکی که در انتظار شان است آگاه ساخت. اما با این وجود آنان ایمان نیاوردند. پس همان گونه که الله خبر داده بود؛ اتفاق افتاد زیرا تنها اوست که از غیب آگاهی دارد. بادر نظر داشت اینکه ابولهب و همسرش مرده اند و استخوانهایشان حالا پوسیده شده اند، اما این آیات همچنان باید تلاوت شود تا مایه عبرت برای پیروان اولاده ابولهب ها و زیاد شدن قهر و عذاب الهی بر آنان گردد.

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الاخلاص

جزء 30

این سوره در «مکه مکرمه» نازل شده و دارای 4 آیه است.

وجه تسمیه:

قبل از همه باید گفت که: سوره الإخلاص در مکه، پس از سوره‌ی ناس نازل شده و دارای نامهای متعددی است که در میان همه‌ی این نام‌ها «اخلاص» شهرت فراوان دارد؛ چون به توحید خالص و تنزیه و تقدیس ذات پروردگار اشاره می‌کند. و از اینکه این سوره شامل خالص‌ترین عقاید توحیدی است، و این سوره مبارکه، انسان را از شرک و آتش دوزخ می‌رهاند. از این رو سوره توحید و اخلاص نام گرفته است.

همچنان اختصاص یافتن این سوره بنام «اخلاص» به خاطر آنست که: این اسم مختصر توانسته است معانی این سوره را در خود جمع کند به این نام مشهور شده است. زیرا که این سوره کیفیت عبادت خالصانه الله را به مردم یاد می‌دهد.

باید گفت که: الاخلاص فقط نام این سوره نیست، بلکه عنوان مضمون آن هم هست، چراکه آنچه در آن بیان گردیده است، چیزی جز توحید و یکتاپرستی خالص نیست. در سوره‌های دیگر قرآن عظیم الشان معمولاً یکی از کلمه‌هایی که در آن آمده نام آن قرار داده شده است، اما کلمه اخلاص در هیچ جایی از این سوره نیامده است و این کلمه از لحاظ معنا نام آن قرار داده شده است. هر شخص آن را بفهمد و بر آن ایمان بیاورد، از شرک خلاصی خواهد یافت.

سایر نام‌های سوره اخلاص:

نامهای دیگر سوره «اخلاص» عبارتند از:

- «سوره قل هو الله احد» به خاطر شروع سوره با این عبارت به این نام مشهور شده است و در لسان عوام مسلمانان هم از این نام استفاده میشود.

- «سوره نجات»؛ به خاطر اینکه این سوره از کفر در دنیا و از آتش در آخرت نجات دهنده است.

«سوره ولایت»؛ به خاطر اینکه هر کسی الله را به وحدانیت شناخت او از اولیای مؤمن خداست و غیر الله را ولی خود قرار نمی‌دهد.

«سوره تفرید» و «سوره تجرید»؛ زیرا که در این سوره فقط به صفات سلبی خداوند که صفات جلال هستند اشاره شده است.

«سوره توحید»؛ به جهت اینکه اثبات وحدانیت الله در این سوره آمده است.

«سوره معرفت»؛ به خاطر اینکه این سوره دارای معارفی از صفات الهی هست که معرفت الله جز به آنها حاصل نمی‌شود.

«سوره صمد»؛ به خاطر وجود این لفظ که از اسماء و صفات الهی می‌باشد در آیه دوم این سوره به این نام مشهور شده است این صفت الهی غیر از این سوره در هیچ جای دیگر قرآن نیامده است.

«سوره اساس» به خاطر اشمال و دربرگرنیده کامل، این سوره به توحید الهی که اساس دین، ارکان عقیده و رد تثلیث نصاری و سخن یهود و شرک مشرکان است که همراه الله

از بتها و اشخاص مدد می‌جویند و فرزند را به او نسبت می‌دهند.
طوری‌که یادآور شدیم؛ مشهورترین نام این سوره همانا «اخلاص» می‌باشد زیرا این سوره از یکسو درباره توحید خالص الله متعال سخن می‌گوید و از سوی دیگر بنده را از شرک یا از آتش جهنم خلاص می‌سازد.

و باید با تمام قوت بیان داشت که: توحید، مرز میان ایمان و کفر است و ورود به قلعه با عظمت ایمان بدون اقرار به توحید ممکن نیست. اولین پیام رسول الله صلی الله علیه و سلم کلمه توحید بود: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا». شعار توحیدی «لا اله الا الله» از سه حرف (الف، لام و ها) ترکیب شده و زکری است که در گفتنش حتی لب هم تکان نمی‌خورد.
خواننده گرامی!

سوره اخلاص طوری‌که گفتیم؛ اساساً این سوره از چهار آیه تشکیل شده و در کمال ایجاز و اعجاز قرار دارد، و صفات کمال و جلال الله را بیان میدارد و آنر توضیح داده است. او را از صفات ضعف و نقص مبرا نموده است؛ آیهی اول یکتایی خدا را اثبات و تعدد را نفی کرده است: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ». و آیهی دوم کمال و قدرت خدا را ثابت و نقص و درماندگی را از او نفی کرده است: اللَّهُ الْأَصَمُّ. و آیهی سوم ازلی بودن و بقا را برای حضرت حق ثابت و نسل و ذریت را از او نفی کرده است: «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ». و آیهی چهارم عظمت و شکوه او را ثابت و امثال و نظیر و اضداد را از او نفی کرده است: «وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». پس مشخص می‌شود سوره اثبات‌کننده‌ی صفات کمال و جلال الله می‌باشد و او را به بهترین وجه از نقایص مبرا کرده است.

در روایت آمده است که: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود است هر کس: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند بمثابه آنست که؛ یک سوم قرآن را خوانده است» (امام احمد و نسایی به طور مرفوع آن را از ابی بن کعب روایت کرده‌اند. علما در تفسیر این حدیث گفته‌اند: چون سوره متضمن علوم و معارف است. و علم قرآن سه قسمت است: توحید، احکام و قصص. و سوره شامل توحید است پس به این اعتبار یک سوم قرآن است. و گفته‌اند: یعنی یک سوم ثواب قرآن را دارد؛ یعنی هر کس آن را بخواند ثواب یک سوم قرآن را دارد.

مفسر قرطبی رحمه الله می‌فرماید: این سوره دارای دو نام از نامهای پروردگار است که در هیچ سوره دیگری از سوره‌های قرآن کریم ذکر نگردیده است و آن دو نام عبارت‌اند از «أحد» و «صمد».

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره اخلاص:

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم؛ «سوره اخلاص» از جمله سوره‌های مکی، و دارای (1) رکوع، و (4) چهار آیت، و (17) هفده کلمه، و (49) چهل و نه حرف، و (10) ده نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره‌های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

ارتباط اخلاص با سوره مسد:

چون خداوند سبحان در سوره مسد (الذهب) دشمنان اهل توحید را مذمت کرد، در سوره اخلاص توحید را بیان کرد.

محتوای سورهٔ اِخْلَاص:

از ملاحظه ی روایات که در باب شأن نزول این سوره مبارکه به بیان گرفته شد، بر می آید که: در آن هنگام مردم درباره ی الله متعال و دین چه نوع باورها و اعتقادات داشتند. مُشْرکان بُت پرست خداهایی را می پرستیدند که از چوب، سنگ، طلا، نقره و چیزهای مختلف دیگر ساخته شده بودند. دارای شکل و صورت و جسم بودند. در نزد ایشان نسل و نژادی خاص از خدایان مُذْکَر و مُؤنث وجود داشت. برطبق عقایدشان، تمام خدایان مذکر همسرانی مؤنث و تمام خدایان مؤنث هم همسرانی مذکر داشتند. به این ترتیب به اساس این خرافات، خدایان تصویری شان آن ها به خورد و نوش هم نیاز پیدا می کردند که خوراک شان را پرستندگانشان برایشان فراهم می کردند. تعداد زیادی از مشرکان قایل به این بودند که الله (العیاذ بالله) به شکل انسان ظهور می کند و به نزدشان، کسانی مَظْهَر خدا بودند. مسیحیان اگرچه مدعی بودند که یکتاپرست هستند، اما خدای آنان هم لااقل یک پسر داشت و رُوح القدس نیز افتخار شراکت در خدایی پدر و پسر را داشت. به زعم شان، حتی که خدا مادر و خشو هم داشت. یهودیان هم مدعی آن بودند که تنها به یک الله باور دارند، اما خدای آنان هم از مادیت، جسمانیت و ویژگی های انسانی دیگر پاک نبود. او قدم می زد. به شکل انسان ظهور می کرد. با یکی از بندگان اش کشتی می گرفت و یک پسر به نام عَزْریر هم داشت. علاوه بر این گروه های مذهبی، مجوسی ها آتش پرست بودند و صابیان ستاره پرست. در یک چنین حالتی هنگامی که مردم به عبادت و بندگی خدای یگانه و یکتایی که هیچ شریکی ندارد فراخوانده شدند، به وجود آمدن این سوالات در ذهن آنان که این خدایی که گفته می شود تمام خدایان را رها کرده تنها او را عبادت و بندگی کنید، چگونه خدایی است، امری لازم و طبیعی بود. این إعجاز قرآن کریم است که با دادن جواب به تمام این پرسش ها فقط در چند لفظ، چنان تصور روشنی از وجود الله متعال را اِرایه کرد که تمام تصورات مشرکانه را ریشه کن می کند و امکانی برای آلوده شدن صفتی از صفت های بشری با ذات الهی را باقی نمی گذارد.

واقعیت امر اینست که؛ اگر به إعجاز و عبارت زیبا این سوره بطور دقیق توجه بعمل آریم با تمام و ضاحت در می یابیم که در چهار آیه مؤجز، کوتاه و زیبایی این سوره، چنان مبانی اساسی توحید و یکتا پرستی به نحوی بیان گردیده اند که همه ابعاد گسترده و عمیق آنرا اِحتوا می کند. اِخْلَاص در توحید، زیب، زیور، تزیین، مزین، آرایش آن از هر نوع شرک دوگانه پرستی را توضیح می دهد. اگر کسی خواسته باشد که ایمان به الله و باور به معبود یکتا را در کوتاه ترین و زیبا ترین کلام اِفاده کند و همه ابعاد عمیق و دقیق توحید را در چند جمله کوتاه و سلیس بیان نماید، باید همین سوره را تلاوت کند. درین سوره، ثلث قرآن به شرح توحید و یکتا پرستی اِختصاص یافته، تمامی مطالبی که در قرآن کریم در باره این بخش آمده، در اَلْفَاظ مؤجز و آیات کوتاه این سوره گنجانیده شده اند.

بصورت کل باید گفت که؛ محتوای سورهٔ اِخْلَاص به پنج صفت از صفات الهی تمرکز

دارد: از جمله خداوند متعال یکی است، صمد است، نه زاده و نه زائیده، و نه کسی کفو و همتای اوست. یعنی خدا یکی از معبودان نه، بلکه معبود یکتاست، درکنار او معبود دیگری نیست، هیچ شریکی ندارد، کسی را در اَلُوْهیت و رُبُوْبیت شریک او مگیرید، الله صمد بی نیاز و خود کفاست، در هیچ چیزی محتاج و نیازمند دیگری نیست، هر

تصوریکه نقص، کمبود، عیب، احتیاج و ضعف را به الله متعال نسبت دهد، تصویر نیست نادرست و ناقص، الله کمال مطلق است، از هر لحاظی کامل است، خدا خالق است، او را با مخلوق تشبیه مکنید، مخلوق برای بقای نسل خود محتاج «زادن» است، اگر نزايد نابود می شود، مخلوق را دیگری آفریده، از دیگری زاده شده، در وجود خود نیازمند آفریدگار است، در مورد الله متعال از دید گاهی که «مخلوق» بشما إلقا کرده، فکر نکنید، مبدا ارزیابی های شما در مورد الله با عظمت با معیار های باشد که در مورد مخلوق صدق میکند، «زادن» و «زائیدن» از خصوصیات مخلوق است، مخلوق برای بقای خود به این خصوصیات نیازمند و محتاج است، الله محتاج و نیازمند، الله نه، بلکه تصور ناقص در باره (الله متعال) است.

أسباب نزول (شان نزول) سورة إخراج:

انس (رض) روایت کرده است که تعدادی از یهودیان خبیر خدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم حاضر شدند و به ایشان گفتند که: «ای ابالقاسم، خدای بلندمرتبه فرشتگان را از نور حجاب، آدم را از گل پوسیده ای از خاک، ابلیس را از شعله ی آتش، آسمان را از دود و زمین را از کف آب ساخت، اینک به ما از رب ات بگو که خود او از چه چیزی ساخته شده است؟» پیامبر صلی الله علیه وسلم به این پرسش آنان هیچ جوابی نداد تا آن که جبرئیل علیهم السلام آمد و فرمود ای محمد (ص) به آنان بگو: «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ * اللهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» یعنی: بگو: الله، یکتا و یگانه است؛ خداوندی است که همه نیازمندان قصد او میکنند؛ (هرگز) نزاد، و زاده نشد، و برای او هیچگاه شبیه و مانندی نبوده است!

عمر بن طفیل به رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «ای محمد، تو ما را به سوی چه چیزی فرامی خوانی؟» آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند به سوی الله. «عمر گفت: «بسیار خوب، ماهیت این خدایت را برای ما بیان کن که از طلا ساخته شده است، یا از نقره یا از آهن؟» به دنبال آن بود که این سوره نازل شد. أصحاب جلیل القدر ضحاک و قتاده و مقاتل می گویند که تعدادی از عالمان یهود نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و به ایشان گفتند: «ای محمد، ماهیت رب ات را برای ما بیان کن که بلکه ما به تو ایمان بیاوریم. خدای بلندمرتبه صفت و چگونگی خود را در تورات نازل فرموده است. شما بفرمایید که او از چه چیزی ساخته شده است؟ از چه جنسی است؟ از طلا ساخته شده است یا از برنز، یا از سرب، یا از آهن یا از نقره؟ و چه چیزی می خورد و می نوشد؟ و او جهان هستی را از چه کسی به ارث برده است و پس از او چه کسی وارث او می شود؟» به دنبال آن بود که الله متعال این سوره را نازل فرمود.

ابن عباس (رض) روایت می کند که هیئتی از مسیحیان نجران که هفت کشیش هم از جمله ی آنان بودند، خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شدند و به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: «به ما بگو که رب ات چگونه است و از چه چیزی ساخته شده است؟» آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که رب من از هیچ چیزی ساخته نشده است. او جدای از تمام اشیاء است. به دنبال آن بود که خدای بلند مرتبه این سوره را نازل فرمود.

از مجموع این روایت ها معلوم می شود که در مواقعی مختلف کسان مختلفی از رسول

الله صلی الله علیه وسلم درباره ی ماهیت و چگونگی رب و معبودی که ایشان به سوی عبادت و بندگی آن فرامی خوانده اند سوال کرده اند و هر بار ایشان به فرمان الله همین سوره را بر آنان خوانده اند. پیش از همه مشرکان مکه این سوال را از رسول الله (ص) کردند و در جواب به آنان همین سوره نازل شد. پس از آن در مدینه گاهی یهودیان، گاهی مسیحیان و گاهی عرب های دیگر چنین سوالاتی از رسول الله صلی الله علیه وسلم کردند و هر بار از طرف خدای بلند مرتبه اشاره شد که همین سوره را به سمع آنان برسان. پس واقعیت این است که این سوره در اصل مکی است، بلکه حتی از اندیشیدن به مضمون آن چنین احساس می شود که این سوره هم در دوره ی آغازین مکه نازل شده است، آن زمانی که درباره ی ذات و صفات خدای بلند مرتبه هنوز آیه های مفصل قرآن بیان نشده بودند و با شنیدن دعوت به سوی خدا توسط رسول الله صلی الله علیه وسلم مردم می خواستند بدانند که آخر آن رب ایشان که مردم را به سوی بندگی و عبادت آن فرامی خوانند چگونه رب و خدایی است. یکی از شواهد این که این سوره در دوره ی آغازین مکه نازل شده بوده این است که هنگامی که ارباب بلال، أمیه بن خلف او را بر ریگ های داغ می خواباند و سنگ بزرگی هم بر سینه ی او می گذاشت، او فریاد احد احد بر می آورد. این کلمه احد از همین سوره برگرفته شده بود.

فضیلت سوره اخلاص:

در مورد فضیلت سوره اخلاص رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ أَنْ هَذَا لَتَعْدِلُ ثُلُثُ الْقُرْآنِ» «قسم به ذاتیکه که نفسم در دست اوست سوره قل هو الله احد معادل یک سوم قرآن است». (رواه بخاری)

- هر کس به محتوی این سوره مبارکه اعتقاد پیدا کند و به معرفی که در آن است اقرار کند، مؤمنی با اخلاص خواهد شد.

- اعتقاد به محتوی سوره اخلاص سبب خلاصی و رهایی اهل توحید از آتش جهنم می شود.

- هرکسی اسماء و اوصاف در این سوره را دریابد و به حقایق و معانی آنها ایمان آرد، از هر نوع شرک، نفاق و گمراهی خلاص و در نیت و عمل مخلص می شود.

سوره «اخلاص» در ثواب قرائت خود معادل ثلث (یک سوم) قرآن کریم می باشد: در حدیثی از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: «أَنَّ رَجُلًا سَمِعَ رَجُلًا يَقْرَأُ: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» بِرَدِّهَا. فَلَمَّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، وَكَانَ الرَّجُلُ يَتَقَالَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهَا لَتَعْدِلُ ثُلُثُ الْقُرْآنِ»». (بخاری: 5014) یعنی: مردی شنید که شخصی، سوره اخلاص را می خواند و تکرار میکند. او که گویا آن را کار کم اهمیتی می دانست، هنگام صبح، نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و داستان را برایش بازگو کرد. آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، همانا سوره اخلاص، برابر با يك سوم قرآن است».

همچنین ابوسعید خدری رضی الله عنه در حدیثی دیگری میگوید: «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَصْحَابِهِ: «أَيَعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَقْرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ فِي لَيْلَةٍ؟ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، وَقَالُوا: أَيْنَا يَطِيقُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «اللَّهُ الْوَاحِدُ الصَّمَدُ ثُلُثُ الْقُرْآنِ»». (بخاری: 5015) (نبي اکرم صلی الله علیه وسلم به یارانش فرمود: «آیا کسی از شما می تواند يك سوم قرآن را در

يك شب، تلاوت کند؟ این کار برای آنها دشوار به نظر رسید. لذا پرسیدند: ای رسول الله! چه کسی از ما توانایی چنین کاری را دارد؟ فرمود: سوره اخلاص، برابر با يك سوم قرآن است. زیرا تمام قرآن کریم، شرح و بیان اصولی است که در این سوره به اجمال ذکر شده است و نیز از آن روی که اصول عام و کلی شریعت اسلام سه چیز است: توحید، بیان حدود و احکام و بیان اعمال و این سوره به تنهایی عهده دار بیان توحید و تقدیس حق تعالی گردیده است.

همچنین سنت است که سوره ی اخلاص را همراه دو سوره ی دیگر از جمله سوره، «ناس و فلق»، بعد از نماز صبح و مغرب و هنگام خواب هر کدام سه بار خواند، تلاوت نمود. ابوداود از عبدالله بن حبیب روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم به من گفت: بگو. گفتیم: ای رسول الله چه بگویم؟ فرمود: «قل هو الله أحد، والمعوذتين حين تمسي وحين تصبح ثلاث مرات تكفيك من كل شيء». یعنی: در هر صبح و شام سه بار سوره های اخلاص و معوذتین: «قل اعوذ برب الفلق... و قل اعوذ برب الناس...» را بخوان برایت از هر چیزی کفایت میکنند. ترمذی گفت: این حدیث حسن و صحیح است.

سایر احادیثی وارده در فضیلت سوره اخلاص:

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «يا عقبة ألا أعلمك سوراً ما أنزلت في التوراة و لا في الزبور و لا في الإنجيل و لا في الفرقان مثلهن، لا يأتين عليك إلا قرأتين فيها، «قل هو الله أحد» و «قل أعوذ برب الفلق» و «قل أعوذ برب الناس». (رسول الله صلی الله علیه و سلم خطاب به عقبه بن عامر رضي الله عنه فرمودند: ای عقبه آیا من به توسوره های را یاد ندهم که همانند آنها نه در تورات و نه هم در زبور و انجیل و نه هم در قرآن نازل نشده است، و شبی بر تو نگذرد مگر این آنها بخوانی، همانا «قل هو الله أحد» و «قل أعوذ برب الفلق» و «قل أعوذ برب الناس» میباشد. (این روایت صحیح در سلسله احادیث صحیح شماره: 2861 آمده است)

- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ (رضي الله عنهما) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» تَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ». (ابن عباس رضي الله عنهما) میگوید: رسول الله (صلي الله عليه وسلم) فرمود: «سوره اخلاص برابر با يك سوم قرآن می باشد»

- عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ (رضي الله عنه) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وسلم): «أَيَعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَقْرَأَ فِي لَيْلَةٍ ثُلُثَ الْقُرْآنِ؟» قَالُوا: وَكَيْفَ يَقْرَأُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: «(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) يَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ» (ابودرداء رضي الله عنه) میگوید که: رسول الله (صلي الله عليه وسلم) فرمود: «آیا یکی از شما نمی تواند در یک شب، یک سوم قرآن را بخواند؟ صحابه عرض کردند: چگونه یکی از ما می تواند یک سوم قرآن را بخواند؟ فرمود: «سوره اخلاص برابر با يك سوم قرآن می باشد»

- وفي رواية «إِنَّ اللَّهَ جَزَأَ الْقُرْآنَ ثَلَاثَةَ أَجْزَاءٍ، فَجَعَلَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ جُزْءًا مِنْ أَجْزَاءِ الْقُرْآنِ». و در روایتی آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند عزوجل قرآن را به سه بخش تقسیم نموده است و سوره اخلاص یکی از بخش های سه گانه قرآن می باشد».

- وَعَنْهُ (رضي الله عنه) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وسلم): «اخْتَشِدُوا فَإِنِّي سَأَقْرَأُ عَلَيْكُمْ ثُلُثَ الْقُرْآنِ» فَحَشَدَ مَنْ حَشَدَ ثُمَّ خَرَجَ نَبِيُّ اللَّهِ (صلي الله عليه وسلم) فَقَرَأَ (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) ثُمَّ دَخَلَ فَقَالَ بَعْضُنَا لِبَعْضٍ: إِنِّي أَرَى هَذَا خَبْرٌ جَاءَهُ مِنَ السَّمَاءِ فَذَلِكَ الَّذِي أَدْخَلَهُ. ثُمَّ

خَرَجَ نَبِيُّ اللَّهِ (صلي الله عليه وسلم) فَقَالَ: «إِنِّي قُلْتُ لَكُمْ سَأَقْرَأُ عَلَيْكُمْ ثُلُثَ الْقُرْآنِ إِلَّا إِنَّهَا تَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ».

- از ابوهريره (رضي الله عنه) روايت است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «جمع شويد، زيرا مي‌خواهم يك سوم قرآن را براي شما بخوانم» پس تعداد زيادي اجتماع نمودند، آنگاه پيامبر اكرم (صلي الله عليه وسلم) بيرون آمد و سورة اخلاص را خواند و وارد خانه شد؛ سپس دوباره بيرون آمد و فرمود: «من به شما گفتم: يك سوم قرآن را براي شما خواهم خواند، بدانيد كه سورة اخلاص با يك سوم قرآن، برابري مي‌كند».

- عايشه (رضي الله عنها) مي‌گويد: نبي اكرم (صلي الله عليه وسلم) مردي را به عنوان مسئول يك دسته نظامي تعيين فرمود؛ آن مرد نماز را براي همراهانش امامت مي‌نمود و قرائتش را در نماز با سورة اخلاص به پايان مي‌رساند، هنگامي كه برگشتند، موضوع را با نبي اكرم صلي الله عليه وسلم در ميان گذاشتند. آنحضرت صلي الله عليه وسلم فرمود: «از او بپرسيد كه چرا چنين مي‌كند؟» از آن مرد علت را پرسيدند؛ او گفت: خداوند در سورة اخلاص توصيف شده است، لذا من دوست دارم كه آن را بخوانم. نبي اكرم صلي الله عليه وسلم فرمود: «به او بگويد كه خداوند او را دوست دارد». و در روايتي آمده است كه فرمود: «چون صفات الهي را دوست داري، وارد بهشت شده‌اي»

- عن معاذ بن انس (رضي الله عنه) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وسلم): «مَنْ قَرَأَ: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) عَشْرَ مَرَّاتٍ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ «وفي رواية» قَصْرًا».

- معاذ بن انس (رضي الله عنه) مي‌گويد: رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «هر كس سورة اخلاص را ده بار بخواند، خداوند برايش خانه‌اي در بهشت مي‌سازد، و در روايتي آمده است كه برايش قصري در بهشت مي‌سازد».

يادداشت معلوماتي :

مفسر مشهور جهان اسلام امام فخر رازي مي‌فرمايد : سورة اخلاص در حق خداوند متعال، مانند سورة كوثر در حق پيامبر صلي الله عليه وسلم است زيرا طعن مشركان بر پيامبر صلي الله عليه وسلم اين بود كه گفتند: محمد ابتر است و بعد از خود فرزند مذكري ندارد و نداشتن فرزند به پندار آنان عيب بود اما از آنجا كه داشتن فرزند، در حق خداوند متعال عيب و نقصي براي اوست لذا طعن به پيامبرش صلي الله عليه وسلم را در سورة كوثر رد كرد و طعن در حق خود را در اين سورة، از اين رو در اينجا فرمود: «قل: بگو» تا اين طعنه را از خودش دفع كند در حالي كه در سورة كوثر نگفت: «قل: بگو» بلکه خودش مستقيماً اين طعن و عيب را از پيامبرش دفع كرد. در حديث شريف به روايت بخاري آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «لا أحد أصبر علي أذي سمعه، من الله؛ إنهم يجعلون له ولداً، وهو يرزقهم ويعافيهم: هيچ كس بر آزاري كه شنیده است، شكيباتر از خداوند متعال نيست زيرا در همان حال كه مشركان براي او فرزندي قرار مي‌دهند، او آنان را روزي مي‌دهد و عافيتشان مي‌بخشد».

در مجموع سورة اخلاص؛ عقیده‌ی توحیدی و یگانه‌پرستی را اثبات می‌کند، همان گونه كه سورة‌ی كافرون هرگونه سازش و همگونی را ميان عقیده‌ی توحیدی و يكتاپرستی و ميان عقیده‌ی شرك، نفی می‌کند.

دروس حاصله سورة اخلاص :

- شناخت خداوند متعال با اسماء و صفاتش.

- تثبیت و تأکید بر عقیده‌ی توحید و نبوت.
- ابطال نسبت دادن فرزند به خداوند متعال.
- وجوب عبادت خداوند یکتا و بی‌شریک که فقط او صاحب الوهیت است و سوای او چنین وصفی را نخواهند داشت.

ترجمه و تفسیر سُوْرَةِ الْأَخْلَاصِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿١﴾ اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿٢﴾ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿٣﴾ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿٤﴾
ترجمه آیات:

قل هو الله احد (1) (ای پیامبر) بگو او (الله تعالی) یگانه است.
الله الصمد (2) خداوند است که همه نیازمندان قصد او می کنند.
لم یلد و لم یولد (3) نه زاده و زاییده نشده.
و لم یکن له کفوا احد (4) و هیچ کس همانند و همتای او نبوده و نیست.
سورة اخلاص خداوند (ج) را به یکتایی در ذات و صف کرده: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و خدا را تنها مرجع رفع همه نیازهای مخلوقات معرفی داشته است: «اللَّهُ الصَّمَدُ» و هر گونه صفت نقصی مانند ترکیب و داشتن اجزا و به وجود آمدن از شیئی دیگر را از او نفی می کند: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» و او را از هر گونه شریک داشتن مُبرّا میدانند: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ».

یادداشت :

طوریکه یادآور شدیم؛ سوره اخلاص از چهار آیه ترکیب شده است:
اولین آیه؛ همانا، در اثبات وحدانیت و یکتایی الله و نفی شرک از او آیه‌ی دوم، در اثبات کمال خداوندگار و نفی نقص و ناتوانی از ذات او، آیه‌ی سوم، در اثبات ازلی بودن و جاودانگی الله و نفی زن و فرزند از او، آیه‌ی چهارم، در اثبات شکوه و جلال آفریدگار والا مقام و نفی مثل و مانند از او.

تشریح لغات و اصطلاحات :

احد: یکتا، یگانه. الصمد: مهتر و سروری که پیوسته در کارها و نیازمندیها به او توجه می‌شود، پر از کمال و خصال بی مانند، بی نیاز، صَمَدَةٌ: قصد او کرد و بر او اعتماد نمود. لم یلد (ولد) : کسی را نه زاده. لم یولد: زاده نشده. کفوا (کفاء): همانند، هم ردیف، همگون، شبیه و نظیر یعنی خداگونه‌ای وجود ندارد، و کسی شبیه و همسنگ و همبر او نیست. (شوری / ۱۱]. (فرقان).

تفسیر و بیان آیات سوره مبارکه :

این سوره خدای تعالی را به احدیت ذات و بازگشت ما سوی الله در تمامی حوائج وجودیش به سوی او و نیز به اینکه احدی نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال شریک او نیست می ستاید، و این توحید قرآنی، توحیدی است که مختص به خود قرآن

کریم است، و تمامی معارف (اصولی و فروعی و اخلاقی) اسلام بر این اساس پی ریزی شده است.

و این سوره هم می تواند در مکه نازل شده باشد و هم در مدینه، ولی طوریکه در فوق یادآور شدیم؛ آنچه از بعضی روایات وارده در سبب نزول آن ظاهر است این است که سوره اخلاص در مکه مکرمه نازل شده.

«قل هو الله احد» (1) :

«قل: هو الله...» آن حضرت صلی الله علیه وسلم با تمام وجود آماده شد و این امر مهم و اساسی را با جد و جهد شروع نمود و مردم را به سوی توحید خالص دور از شرک و شبهه فرا خواند و به آنان آموخت که الله تک و تنهاست. یعنی: اگر کسانی که از بیان نسب الله متعال سؤال می کنید، که الله چه سان است به آنها بگو: خدای مورد پرستش من که شما را به عبادتش می خوانم یکتا و یگانه و بی شریک و بی نظیر است، یعنی اینکه در ذات منزله او هیچ نوع تعدد و تکثر و شرک گنجایش ندارد و او هیچ همتا، نه در ذاتش شبیه دارد و نه در صفات و افعالش. خدای عزوجل برخلاف تصور نصارا که معتقد به سه گانگی، «پدر، پسر و روح القدوس» هستند، یکتا و یگانه می باشد. و برخلاف نظر مشرکین که معتقد به تعدد خدایان هستند تک و منفرد می باشد. ضمیر «هو» در آیه، نشان فخامت و عظمت سخن است تا مخاطب با چشم باز و گوش دل به آن التفات نماید و مرجع آن، کمال مطلق قائم به ذات است. کلمه آحد، نفی عدد و شمار است؛ یعنی، جز ذات پاک الله، کسی جهاندار و سگاندار هستی نیست و الله، در صفات والا، در نهایت کمال و صمدیت است.

«الله» از ریشه اله به معنای معبود، اسم برای ذات خداوند است و نامهای دیگر الله مانند رحمان، رحیم، خالق و قادر دلالت بر صفات یا افعال او می کند. خداوند در ابتدای سوره اخلاص، ذات خود را الله می نامد و آنگاه خود را به احد توصیف می کند. وصف یکتایی خداوند به احد، که مبالغه آن از واحد بیشتر است، گواه بر این معنی است که وحدانیت خداوند حقیقت بسیط است و هیچ ترکیبی در آن راه ندارد؛ به همین جهت صفت واحد، برای واحد مرکب مانند قوم واحد یا امت واحده به کار می رود. نتیجه اینکه خداوند ذاتی موسم به الله، به معنای معبودی که بندگان واله و متحیر از درک او باشند است، که وحدت بسیط دارد و بساطت وحدت آن ذات بدین معنی است که نمی شود آن احد عقلاً هرگز دومی داشته باشد؛ چون احدیت بسیط، مستلزم کمال مطلق است و کمال مطلق هیچ امری را فاقد نیست تا دومی بیاید که آن را واجد باشد.

«الله الصمد» (2) :

و اوست «الله صمد» صمد: کسی است که مردم در برآوردن نیازهای خود به او روی می آورند زیرا او بر آوردن آنها قادر و تواناست. معنای اینکه خدا صمد است اینست که هر چیزی در ذات و آثار و صفات محتاج او است و او منتهی المقاصد است.

مفسر آلوسی (1217 - 1270 ق) در تفسیر خویش «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» در تفسیر فرموده است: «صمد» یعنی سروری که هیچ کس بالاتر از او نیست. و دیگران به او روی می آورند و انسانها برای رفع نیازمندیها و حل و فصل امورشان به او پناه می آورند.

«صمد»: از ماده‌ی صُمود است، به معنای پُر شدن چیزی به طوری که هیچ گنجایش و ظرفیتی برای آن باقی نماند. خداوند صمد است، یعنی از بی‌نیازی پُر شده است. تمام ذات خدا را بی‌نیازی و غنا فرا گرفته است و کمترین نیازی در او راه ندارد. اما «صمد» در تفسیر مفسران به دو معنا برمی‌گردد: اول به معنای سخت، نفوذناپذیر و غیر متغیر و دوم به معنای مرجع و پناه، مورد نیاز دیگران و بی‌نیاز از آنان است که در واقع می‌توان هر دو معنی را به کمال مطلق، که هیچ نیازی و تغییری در او نیست، تفسیر نمود، طوری‌که هر آنچه اراده کند انجام دهد و قادر متعال باشد، به همین جهت ماسوی او به او نیازمند هستند و قوام آنها به ذات اوست، پس تصور وجود خداوند مانند انسان که بخورد و بیاشامد و بیوشد و یا مثل او حرکت و فعالیت کند، چنانچه بعضی از ادیان خیال کردند، باطل است و ذات و صفات خداوند را نمی‌توان با ذات و صفات انسان مشابه دانست.

حضرت ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: صمد، سرور و مولایی است که در سیادت و آقایی خود به کمال رسیده است، شریفی است که در شرف خود به کمال رسیده است، عظیمی است که در عظمت خود به کمال رسیده است، حلیمی است که در حلم و بردباری خود به کمال رسیده است، غنی است که در غنای خود به کمال رسیده است، جباری است که در جبروت خود به کمال رسیده است، عالمی است که در علم خود به کمال رسیده است، حکیمی است که در حکمت خود به کمال رسیده است و او الله سبحانه و تعالی است. صمد صفتی است که جز او برای احدی سزاوار نیست و هیچ کس همتای او نمی‌باشد. زجاج می‌گوید: صمد، سرور و آقایی است که سیادت و آقایی به او انجامیده و بالاتر از او هیچ سرور و سالاری وجود ندارد. و بصورت کل باید گفت که: «صَمَدِيَّة» و بی‌پروردگار با عظمت از همه چیز، دلیل آن است که او نیاز و ضرورتی به فرزند و والدین ندارد.

مشرکان باید بدانند که: آن چه در این باره می‌گویند، او هام و پنداری بیش نیست و ذات هستی آفرین از هر گونه تهمت و نسبت ناروایی پاک و بری و دور و از همتا و همگون است و آیات فراوان قرآن این سوره را تأیید می‌کنند: «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ...»: خدا پدید آورنده‌ی آسمانها و زمین است، چگونه ممکن است، فرزند داشته باشد، در صورتی که بی‌همسر است و آفریننده‌ی همه، اوست؟! (انعام/ ۱۰۱).

تفاسیر سایر مفسران در مورد «الله صمد»

در ذیل می‌خواهم تفاسیر روایت شده در مورد عبارت «الله الصمد» را برای توضیح بیشتر خدمت خوانندگان گرامی ارائه بدارم:

علی کریمه الله وجهه، عکرمه و کعب احبار فرموده اند: «صمد کسی است که بالاتری از او وجود نداشته باشد.»

عبدالله بن مسعود (رض)، عبدالله بن عباس (رض) و ابووائل بن شقیق بن سلمه: «سرداری که سیادت اش کامل شده باشد و به اوج و قله و نهایت رسیده باشد.» قول دوم ابن عباس (رض): «صمد کسی است که مردم به هنگام نزول بلا یا و سختی ها به او مراجعه کنند.» یک قول دیگر او این است که: «صمد کسی است که در سیادت خود، در شرف خود، در عظمت خود، در حلم و بردباری خود و در علم و حکمت خود کامل

(باشد.)

ابوهریره (رض) فرموده است: «صمد کسی است که از همه بی نیاز باشد و همه به او نیازمند باشند.»

در قول دیگری از عکرمه آمده است: «آن که از او هیچ گاه نه چیزی بیرون آمده باشد و نه در آینده بیرون بیاید.» «آن که نه چیزی بخورد و نه چیزی بیاشامد.» اقوالی مترادف با این از شعبی و محمد بن کعب قرظی هم نقل شده اند.

مفسر سدی فرموده است: «کسی که مردم برای به دست آوردن نیازهایشان قصد او را کنند و به هنگام بلایا برای کمک به او مراجعه کنند.»

سعید بن جبیر فرموده است: «کسی که در تمام صفات و اعمال اش کامل باشد.» ربیع بن انس (رض) فرموده است: «کسی که هیچ آفتی بر او نیاید.» مقاتل بن حیان فرموده است: «کسی که بی عیب باشد.» ابن کیسان فرموده است: «کسی که هیچ کس دیگری متصف به صفات او نباشد.» حسن بصری و قتاده فرموده است: «کسی که باقی و فنا ناپذیر باشد.» گفته هایی شبیه همین ها از مجاهد، معمر، مرة الهمدانی هم منقول اند.

یک گفته ی دیگر مرة الهمدانی این است که: «صمد کسی است که هر تصمیمی که بخواهد بتواند بگیرد و هر کاری که بخواهد بتواند بکند و هیچ کسی وجود نداشته باشد که تصمیمات و احکام او را مورد تجدید نظر قرار دهد.) ابراهیم نخعی: «کسی که مردم برای حاجت های خود به او رجوع کنند.) ابو بکر الانباری: «زبان شناسان درباره ی این امر با هم اختلافی ندارند که صمد سرداری را می گویند که سرداری بالاتر از او وجود نداشته باشد و مردم برای نیازها و کارهای خود به او رجوع کنند.» گفته ی الزجاج هم نزدیک به همین است. او می گوید: «صمد همان کسی است که سرداری بر او به پایان رسیده باشد و همه برای نیازمندی های خود به او مراجعه کنند.» (بنقل از تفهیم القرآن)

«لم یلد ولم یولد» (3) :

(کسی را نه زاده و زاده نشده است) یعنی: نه از او فرزندی پدید آمده و نه او خود از کسی زاده شده است زیرا چیزی با او مجانست ندارد تا او از جنس خود همسری برگرفته باشد و - العیاذ بالله - از آن دو، فرزندی متولد شده باشد. همچنین توالد نشانه فنا است زیرا توالد و تناسل برای آن انجام می گیرد که جنس یک چیز بعد از فناي پدر و مادر خود باقی بماند در حالی که نسبت دادن عدم به سوي حق تعالی در گذشته و آینده مستحیل است لذا حق تعالی پدری ندارد تا به وي نسبت داده شود و فرزندانى نیز ندارد تا به او نسبت داده شوند.

خداوند درباره ذات خود می فرماید چنین تصوري باطل است، زیرا خداوند نه می زاید و نه زاده می شود، بلکه هستی او همواره بوده و خواهد ماند. نه ابتدایی دارد و نه انتهایی، تمام هستی از اوست و ذات او ازلی و ابدی است.

قتاده می گوید: مشرکان عرب گفتند: فرشتگان دختران خدایند یهودیان گفتند: عزیر پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست پس خداوند متعال همه آنان را تکذیب کرد و فرمود: لم یلد ولم یولد نه او کسی را زاده است و نه هم خودش از کسی زاده شده است. بصورت کل باید گفت: رابطه خداوند با موجودات، رابطه آفرینش است نه زایش. او موجودات را می آفریند، یعنی از نیستی به هستی می آورد، نه آنکه خود بزاید. زیرا نوزاد از جنس والدین و در واقع جزئی از آنهاست، در حالی که هیچ چیز از جنس خداوند و یا

جزئی از او نیست.

«ولم یکن له کفوا احد» (4) :

(و هیچ کس او را همتا نیست) یعنی: هیچ کس با او هم طراز، مساوی، همانند و همتا نیست و هیچ کس با او در چیزی مشارکت ندارد. بنابراین، در این سوره کریمه: قید (احد) عقیده ثنویت و دوگانه پرستی را ابطال می‌کند. همچنان عقیده کسانی را ابطال می‌کند که بجز خداوند یکتا به وجود آفریدگار دیگری قایلند چه اگر آفریدگار دیگری وجود می‌داشت، در آن صورت حق تعالی در نیازها و حاجات، یگانه مرجع و مقصود خلق نبود.

مفسر تفسیر «تفهیم القرآن» می‌نویسد: عبارت به کار رفته کفوا است که معنایش نظیر، مشابه، هم مثل هم مرتبه، مساوی و همتا است. کلمه کفو در مسئله ی ازدواج در زبان و فرهنگ فقهای اسلامی هم به کار می‌رود که معنای آن این است که دختر و پسر از لحاظ اجتماعی باهم در یک سطح باشند. پس معنا و مفهوم این آیه آن است که در تمام کاینات هیچ کسی نبوده و نیست و نمی‌تواند باشد که همانند خدای بلند مرتبه با هم مرتبه ی او باشد یا در صفات، افعال و اختیارات خود حتی تا حدودی با او مشابهت داشته باشد. از فحوای آیه مبارکه «وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا أَحَدٌ» با تمام وضاحت بر می‌آید که: نه در ذات، نه در صفات و نه در افعال، هیچ کس و هیچ چیز شبیه و مانند الله نیست. خداوند شبیه ندارد تا بتواند شریک او در امور هستی گردد.

مفسر ابن کثیر فرموده است: یعنی همو مالک و خالق همه چیز است. پس چگونه از میان خلقتش مانند او یا نزدیک به وی را می‌توان پیدا کرد؟ پاک و منزّه است او. در حدیث قدسی آمده است: «الله می‌فرماید: بنی آدم مرا تکذیب کرد و چنین حقی هم ندارد. و به من ناسزا گفت و چنان حقی هم نداشت. بنی آدم گفته است: همان طور که بار اول مرا آورده است، دوباره اعاده نمی‌کند. مرا تکذیب کرد در صورتی که اعاده اش بر من آسان است. و اما ناسزا گفتنش به من چنین است: می‌گوید الله فرزند اتخاذ کرده است در صورتی که من یکتا و یگانه هستم و تمام مخلوقات به من رو می‌آورند. از کسی زاده نشده‌ام و کسی از من زاده نشده است و شبیه و نظیر ندارم».

بعضی از محققان علوم اسلامی شریک به خداوند را در هشت معنی قابل تصور دانسته اند که خداوند در سوره توحید آن را نفی فرمودند:

اول و دوم شریک به معنای کثرت و دوگانگی ذات است که خداوند فرمود: «قل هو الله احد»، سوم و چهارم تغیر و نقص است که خداوند با آیه «الله الصمد» آن را نفی فرمود، پنجم و ششم معلول و علت ناقص بودن است که با بیان «لم یلدو لم یولد» آن را نفی کرد، هفتم و هشتم اشکال و اضداد است که خداوند با تعبیر «و لم یکن له کفوا احد» آن را نیز نفی فرمود. پس وحدت خداوند وحدت حقیقی، بسیط و محض است و چنین وجودی تنها برای یک ذات احدی، ازلی و ابدی قابل تصور می‌باشد.

سورة اخلاص معادل یک سوم قرآن کریم است:

برخی از ما چنین تصویری در ذهن خود داریم که تنها تلاوت کردن الحمدالله شریف و سه بار تلاوت کردن سوره اخلاص شریف ثواب ختم کامل قرآن عظیم الشان را دارد. و ضرورت برای ختم کامل قرآن عظیم الشان دیده نمیشود، زیرا تنها ثواب تلاوت کردن همین سوره های شریف مساوی به ثواب تلاوت کردن تمام قرآن کریم میباشد.

در جواب باید خدمت این دوستان محترم بعرض برسانیم که: پیامبر صلی الله علیه وسلم صراحتاً فرمودند که سه بار تلاوت سوره اخلاص یعنی ثواب ختم قرآن! بلکه فرمودند که سوره اخلاص معادل یک سوم قرآن است؛ چنانکه در حدیث آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أَيَعِزُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَفْرَأَ فِي لَيْلَةٍ ثَلَاثَ الْقُرْآنِ؟» قَالُوا: وَكَيْفَ يَفْرَأُ ثَلَاثَ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: «(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) يَغْدِلُ ثَلَاثَ الْقُرْآنِ». وفي رواية «إِنَّ اللَّهَ جَزَأَ الْقُرْآنَ ثَلَاثَةَ أَجْزَاءٍ، فَجَعَلَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ جُزْءًا مِنْ أَجْزَاءِ الْقُرْآنِ». (صحيح مسلم). یعنی: «آیا یکی از شما نمی‌تواند در یک شب، یک سوم قرآن را بخواند؟ صحابه عرض کردند: چگونه یکی از ما می‌تواند یک سوم قرآن را بخواند؟ فرمود: «سوره اخلاص برابر با یک سوم قرآن می‌باشد». و در روایتی آمده که فرمود: «خداوند عزوجل قرآن را به سه بخش تقسیم نموده است و سوره اخلاص یکی از بخش‌های سه‌گانه قرآن می‌باشد».

و علمای بزرگوار اسلام فرموده‌اند: زیرا تمام قرآن کریم، شرح و بیان اصولی است که در این سوره به اجمال ذکر شده است و نیز از آن روی که اصول عام و کلی شریعت اسلام سه چیز است: توحید، بیان حدود و احکام و بیان اعمال و این سوره به تنهایی عهده دار بیان توحید و تقدیس حق تعالی گردیده است. «انورالقرآن».

اما ممکن است کسی (مانند سوال کننده) بگوید: اگر تلاوت سوره اخلاص معادل یک سوم قرآن است؛ پس قرائت سه بار آن ثواب کل قرآن را دارد، لذا از قرائت دیگر سوره‌ها بی‌نیاز می‌شویم!

سوال مشابهی از علمای هیئت دائمی افتاء شد که ما در اینجا سوال و جواب مذکور را بیان می‌کنیم:

سوال: اگر قرائت سه بار سوره اخلاص معادل ثواب قرائت قرآن است، آیا اگر مسلمانی تلاوت قرآن را ترک کند و تنها این سوره را بخواند، گناهکار خواهد شد؟
جواب فرمودند: «در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم ثابت شده که سه بار فرمودند: «الدين النصيحة» یعنی: «دین، نصیحت است»، به ایشان گفتند: نصیحت برای چه کسی ای رسول خدا؟ فرمود: «لله ولكتابه ولرسوله ولأئمة المسلمين وعامتهم» یعنی: نصیحت برای خدا و برای کتابش و رسولش و برای ائمه مسلمانان و عموم مردم.
و نصیحت برای کتاب خداوند؛ بوسیله تلاوت آن و تدبیر در آیاتش و پند گرفتن از مواضع آن و تجاوز نکردن از حدود آن بوسیله اطاعت از اوامر خدا و دوری از نواهی آن حاصل می‌شود.

و تردیدی نیست که اکتفاء به قرائت سوره اخلاص بتنهایی بدون تلاوت دیگر سوره‌های قرآن، موافق با نصیحت برای کتاب خدا نیست، و کسی که تنها آن سوره را بخواند نمی‌تواند به: نصایح، و افزایش ایمان (در اثر تلاوت قرآن)، و آشنایی با احکام حلال و حرام و واجب و مسنون و مکروه آن، و نیز مزین شدن به ادب و اخلاق قرآنی دست یابد. و کوتاهی یک مسلمان در این موارد بعنوان مجازات وی بخاطر ترک تلاوت قرآن کافیهست! (یعنی کسی که تلاوت قرآن را ترک کند، از این موارد محروم خواهد شد و خود را مستحق سرزنش می‌کند) و پیامبر صلی الله علیه وسلم با وجود آنکه فضیلت این سوره را می‌دانستند که برابر یک سوم قرآن است، و بدون شک بر اجر و ثواب بیشتر از ما حریص‌تر و مشتاق‌تر بودند، اما تنها به تلاوت این سوره اکتفاء نکردند، بلکه دیگر سوره‌ها را نیز تلاوت می‌کردند و بر آن مداومت داشتند، و خداوند تبارک و تعالی فرموده‌اند:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» الأحزاب/21 . یعنی: «براستی که در سیرت و روش رسول خدا برای شما الگو و سرمشق خوبی است». (فتاوی اللجنة الدائمة (29/4-30)

شیخ عبد الرزاق عفیفی، شیخ عبد الله بن غدیان، همانگونه که در فتاوی هیئت دائمی افتاء ذکر شده؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم تنها به تلاوت سوره اخلاص کفایت نکردند، و هیچگاه به اصحابش فرمودند که بجای تلاوت و ختم قرآن کریم، تنها سه بار سوره اخلاص را بخوانید! و ما نیز باید تابع سیرت و سنت نبوی و یارانش باشیم و خود را از قرائت سوره های مختلف قرآن (که هر یک دربرگیرنده مواضع و نصایح و قواعد شرعی است) محروم نکنیم تا خدای متعال قلب ما را مملو از نور هدایت کند، و با شناخت آیات خداوندی، راه مستقیم وی را بیابیم و بر آن قدم برداریم.

ابن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «يَقَالُ لِصَاحِبِ الْقُرْآنِ إِذَا دَخَلَ الْجَنَّةَ أَفْرَأَ وَارِقٌ وَرَتِلٌ كَمَا كُنْتَ تُرَتِّلُ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ مَنَزِلَتَكَ عِنْدَ آخِرِ آيَةٍ تَقْرُؤُهَا». «هنگامی که صاحب قرآن، وارد جنت شود، به او می گویند: قرآن بخوان و بالا برو همان گونه که در دنیا با ترتیل، قرآن می خواندی؛ زیرا منزلت تو نزد آخرین آیه ای است که آن را تلاوت می کنی». روایت احمد با سند صحیح و (صحیح سنن أبي داود).

پس هرکس سوره های بیشتری از قرآن را حفظ و تلاوت کند، منزلت وی نیز در قیامت بالاتر خواهد رفت، اما کسی که تنها به حفظ و تلاوت یک سوره اکتفاء کند، از این فضل محروم می ماند، جدا از اینکه از بسیاری از معارف قرآنی بی نصیب می ماند. ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي يَفْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الْأُتْرُجَّةِ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا طَيِّبٌ، وَمَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لَا يَفْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ التَّمْرَةِ لَا رِيحَ لَهَا وَطَعْمُهَا حُلْوٌ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي يَفْرَأُ الْقُرْآنَ مَثَلُ الرِّيحَانَةِ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي لَا يَفْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الْحَنْظَلَةِ، لَيْسَ لَهَا رِيحٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ». صحیح بخاری و مسلم. یعنی: «مؤمنی که قرآن می خواند و به آن، عمل

می کند مانند ترنجی (میوه سردختی، معمولاً ترش مانند نسبت به نارنج شیرین تر)، است که طعم خوبی دارد و هم از بوی خوشی برخوردار است. و مؤمنی که قرآن نمی خواند ولی به آن، عمل می کند مانند خرمایی است که طعمش شیرین است ولی بوی ندارد. و مثال منافقی که قرآن می خواند، مانند ریحانی است که بویش خوب ولی طعمش تلخ است. و مثال منافقی که قرآن نمی خواند، مانند حنظله است که هم طعمش تلخ یا ناپاک است و هم بوی تلخی دارد».

پس هرآنکس کتاب خدا را بیشتر تلاوت کند، بر علم و آگاهی وی نسبت به شریعت خداوند بیشتر می شود، و هرکس علم و آگاهی او بیشتر شود، عملش بیشتر خواهد شد، و به هدایت نزدیکتر می شود.

نکته ی مهم دیگری که باید مد نظر داشت؛ اینست که مابین (جزاء) و (اجزاء) تفاوت است، جزء یعنی اجر و پاداشی که خدای متعال بابت عبادت و طاعتش می دهد، و اجزاء یعنی چیزی را کفایت کردن بجای دیگری و بی نیاز شدن از آن.

و درست است که قرائت سوره اخلاص ثواب و پاداش (جزاء) یک سوم قرآن را دارد (جزاء قراءه ثلث القرآن)، ولی جایگزین قرائت یک سوم از قرآن نمی شود و تلاوت آنرا بی نیاز نمی گرداند (لا تجزئ عن ثلث القرآن).

و لذا بعنوان مثال اگر کسی نذر کند که یک سوم قرآن را تلاوت کند، او نمی تواند تنها با قرائت سوره اخلاص به نذرش وفا کند! زیرا قرائت سوره اخلاص در ثواب و پاداش معادل یک سوم قرآن است نه در اجزاء و تلاوت یک سوم قرآن.

و یا بعنوان مثال کسی که در نمازش سه بار سوره اخلاص را بخواند، این سه بار قرائت جایگزین خواندن سوره فاتحه در نمازش نمی شود، با وجود آنکه به وی اجر و پاداش تلاوت کامل قرآن داده می شود ولی باز بر وی واجب است که سوره فاتحه را در نمازش بخواند، زیرا جایگزین تلاوت فاتحه در نماز نمی شود.

مثال ساده دیگر برای فهم فضیلت سوره اخلاص:

در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد شده که اجر و ثواب نماز در مسجد الحرام معادل یکصد هزار نماز در دیگر مساجد است، آیا با این حساب کسی از این حدیث چنین برداشت می کند که: نیازی به خواندن نماز در طول ده ها سال نیست! زیرا خواندن یک نماز در مسجد الحرام معادل صد هزار نماز است؟! پس اگر یک نماز در مسجد الحرام خوانده شود، دیگر نیازی به خواندن سایر نمازها نیست!

درحالیکه این فهم و برداشت را هیچکسی از این حدیث نمی کند، بلکه چنین می فهمد که خواندن نماز در مسجد الحرام فضیلت زیادی دارد و لذا می کوشد که در آن مکان نماز بگذارد، اما سایر نمازهایش را ترک نمی کند.

تلاوت سوره اخلاص نیز همینگونه است؛ یعنی کسی نمی تواند بگوید: قرائت سه بار سوره اخلاص مرا از قرائت کل قرآن بی نیاز می گرداند، زیرا اجر هر بار تلاوت آن معادل یک سوم قرآن است. بلکه باید چنین بفهمد که تلاوت این سوره کوچک را نباید دست کم و کوچک شمرد، بلکه بر تلاوت آن حریص باشد و هر شب آنرا بخواند تا اجر و ثواب زیادی نصیب خود نماید، و این برآستی فضل الهی است که این عبادت آسان را برای ما پر ارزش کرده است و لله الحمد.

پس هر مسلمانی باید نسبت به تلاوت و حفظ قرآن و تمامی سوره های آن مبادرت ورزد و از سستی و تنبلی بدور باشد، و اگر قرار باشد تمام مسلمانان بجای قرائت قرآن تنها به تلاوت سه بار سوره اخلاص کفایت کنند، در آنصورت قرآن مهجور خواهد شد و قطعاً هدف شارع حکیم و پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچگاه مهجور شدن قرآن نبوده است. و پیامبر صلی الله علیه وسلم در روز قیامت از امت خود بخاطر مهجور ساختن قرآن شکایت می کند. «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» (فرقان 30). یعنی: و پیامبر میگوید: «پروردگار! قوم من این قرآن را رها نموده و از آن دوری کرده اند».

تداوی با سوره اخلاص:

در این هیچ جای شک نیست که سراسر قرآن عظیم الشان نسخه کاری برای تداوی امراض بشمار می رود. قرآن عظیم الشان، وحی الهی و کتاب دین و عقیده و توحید و نسخه کامله تداوی درد های اجتماعی و کتاب حکمت و بشارت و موعظه و هدایت و در کل، کتاب حیات و زندگی و رهنمای راه کمال دنیا و آخرت و عروج به معارج بلند انسانی و روحانی است. قرآن عظیم الشان نسخه ای بی بدیل و شفابخش برای نجات جوامع بشری و اصلاح روش های زندگی است و به استوارترین راه رهنمون می شود.

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (سوره اسراء آیه 9) (این قرآن، به راهی که استوارترین راه هاست، هدایت می کند).

قرآن پیش از اینکه کتاب چهارده قرن گذشته باشد، کتاب این عصر و عصرهای آینده است و احترام به آن، التزام به دستورات قرآن و به کار بستن تعالیم آن است. شفاء بودن قرآن فقط برای کسانی است که ایمان آورده و جزء ظالمین نباشند؛ که البته میزان ایمان شنونده ی آن نیز، در میزان کسب آرامش از قرآن کریم بسیار موثر است و همچنین عدم ایمان به آن نیز نتیجه ی عکس می دهد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (سوره انفال/2) (مؤمنان همان کسانی اند که چون خدا یاد شود دل‌هایشان بترسد و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می کنند).

و در مقابل کسانی که ایمان به خدا ندارند هیچ بهره و آرامش و افزایش ایمانی را از استماع آیات نخواهند داشت: «وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا مَا أَنْزَلْنَا مِنْ سُورَةٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (سوره توبه/124) و چون سوره ای نازل شود از میان آنان کسی است که می گوید این (سوره) ایمان کدام یک از شما را افزود اما کسانی که ایمان آورده اند بر ایمانشان می افزاید و آنان شادمانی می کنند» خواندن سوره اخلاص و معوذتین (فلق و ناس) و فاتحه و دیگر سوره های قرآنی بر مریض از دعاهای جایز است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آن را انجام داده و صحابه اش وقتی این کار را کرده اند آنها را تأیید کرده است.

بخاری و مسلم از عائشه (رض) روایت می کنند که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مرضی که به وفات ایشان انجامید معوذات (سوره اخلاص و معوذتین) را بر خود می خواند. حضرت بی بی عائشه می گوید: وقتی پیامبر مریضی اش شدت گرفت و نمی توانست این سوره ها را بخواند، من آنها را می خواندم و ایشان را دم می کردم و دست ایشان را بر بدنش می کشاندم» معمر می گوید: از امام زهري پرسیدم پیامبر چگونه دم می کرد؟ او گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم بر دستهای خودش دم می کرد و سپس دستهایش را بر چهره اش می مالید» (بخاری (5735) و أطرافه فی (2276) مسلم (2192))

بخاری از ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت می کند که افرادی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم بر قبیله ای از قبیله های عرب وارد شدند، آنها اصحاب را پذیرائی نکردند، در همین اثنا ماری سردار قبیله را گزید، آنها به اصحاب گفتند: آیا شما دارو یا دعا خوانی همراه دارید، گفتند: شما ما را مهمانی نکردید، و تا وقتی که برای ما مزدی مقرر نکنید برایتان دعا نمی خوانیم، آنگاه آنها تعدادی گوسفند را به عنوان مزد برای آنها مقرر کردند، آنگاه یکی از اصحاب سوره فاتحه را خواند و همراه با آب دهانش بر آن بیمار دم می کرد و او بهبود یافت، آنها گوسفندان را آوردند و به اصحاب تحویل دادند، اصحاب گفتند از آن استفاده نمی کنیم تا وقتی که از پیامبر صلی الله علیه وسلم بپرسیم، وقتی که نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمدند، از ایشان سؤال کردند، پیامبر خندید و فرمود: «وَمَا أَدْرَاكَ أَنَّهَا رُقِيَةٌ خُذُوهَا وَاصْرَبُوا لِي بِسَهْمٍ» «چطور دانستی که سوره فاتحه دعا است، گوسفندان را بردارید و سهمیه ای از آن به من بدهید». بخاری (5736)، مسلم (2201).

در حدیث اول ذکر شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مریضی اش بر خود برخی از سوره ها را می خواند، و در حدیث دوم ثابت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم عمل صحابه را تأیید کرد.

رقی چیست:

رقی جمع رقیه است و آن خواندن اوراد و دمیدن در آن بمنظور شفا یافتن و سلامتی کسب کردن است. فرقی نمی کند از قرآن کریم یا از دعاهای ماثور پیامبر باشد. حکم آن: جایز است: از عوف بن مالکت روایت است که گفت: «كُنَّا نَرْقِي فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ تَرَى فِي ذَلِكَ فَقَالَ اعْرَضُوا عَلَي رُقَاكُمْ لَا بَأْسَ بِالرُّقِيِّ مَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ شِرْكٌ» (صحیح مسلم (2200)). «ما در زمان جاهلیت رقیه می کردیم. گفتیم: ای رسول خدا آن را چگونه می بینی؟ فرمود: رقیه هایتان را برایم وصف کنید اگر در آن شرک نباشد اشکالی ندارد» و از انس بن مالکت روایت است که گفت: «رَخَّصَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الرُّقِيَةِ مِنَ الْعَيْنِ وَالْحَمَةِ وَالنَّمْلَةِ» صحیح مسلم (2196).

«رسول الله صلی الله علیه وسلم اجازه رقیه را برای عین، حمه و نمله داده است.»
(«العین». یعنی کسی که به اذن خداوند با چشمش به دیگری ضرر می رساند. «الحمة» همان سم است در تمام چیزهایی که سم وجود دارند مانند نیش مار، عقرب یا مانند اینها اجازه رقیه داده شده است. «النملة». جراحی که از پهلو خارج می شود)

و از جابر بن عبدالله روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَنْفَعَ أَخَاهُ فَلْيَفْعَلْ» صحیح مسلم (2199). «هرکس می تواند که به برادرش نفع برساند پس این کار را انجام دهد». و از عائشه (رضی الله عنها) روایت است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا اشْتَكَيْ مِنْهُ إِنْسَانٌ مَسَحَهُ بِيَمِينِهِ ثُمَّ قَالَ أَذْهَبِ الْبَأْسَ رَبَّ النَّاسِ وَأَشْفِ أَنْتَ الشَّافِي لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ شِفَاءً لَا يَغَادِرُ سَقَمًا» صحیح بخاری (5743)، و صحیح مسلم (2191).

«هنگامی که یکی از ما از دردش به رسول الله صلی الله علیه وسلم شکایت می کرد با دست راستش آن را مسح می نمود سپس می فرمود: ای پروردگار مردم! مریضی اش را برطرف ساز و چنان شفایی عنایت کن که هیچگونه مریضی باقی نماند. چرا که تو شفا دهنده هستی و هیچ شفایی، بجز شفای تو وجود ندارد.»

شرطهای آن:

برای جایز بودن و درستی رقیه سه شرط لازم است:

اول اینکه:

معتقد نباشد که آن چیز به ذات خود بدون اذن خداوند متعال به او نفع می رساند. اگر معتقد باشد که آن بدون اذن خداوند و به ذات خودش به او نفع می رساند آن حرام است بلکه آن شرک هم است. باید معتقد باشد که آن سبب بدون اذن خداوند به او نفعی نمی رساند.

دوم اینکه:

به چیزی نباشد که مخالف شریعت خداوند باشد مانند اینکه محتوی دعا نباید درخواست از غیر خداوند یا استغاثه از جن و آن چیزی های که شبیه آن است باشد که اگر اینگونه باشد حرام است بلکه شرک می باشد.

سوم اینکه:

دارای مفهوم و معنی معلومی باشد اگر از نوع طلسم یا سحر باشد در این صورت جایز

نیست. از امام مالک (رض) سؤال شد: آیا مرد می تواند رقیه کند و از او درخواست رقیه نمود؟ امام فرمود: اگر با کلام پاک باشد اشکالی ندارد.

رقیه ممنوع:

تمام رقیه های که در آن شرطهای ذکر شده فوق وجود نداشته باشد مانند اینکه رقیه کننده یا کسی که برایش رقیه می شود معتقد باشد که آن به ذات خود به او نفع می رساند و تأثیر دارد؛ یا اینکه مشتمل بر کلمات شرکی و توسلهای کفری و کلمات بدعی و مانند اینها باشد، یا با کلمات نامفهوم مانند طلسم و چیزهایی مانند اینها باشد حرام و ممنوع می باشند.

معالجه به رقیه بهتر است و یا رفتن نزد داکتر

اولاً: در سنت نبوی بر مداوا و معالجه ی مرض تشویق و ترغیب بعمل آمده است، طوری که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «تداووا فإن الله عز وجل لم يضع داء إلا وضع له دواء غیر داء واحد الهرم».

یعنی: (مریض های خود را) مداوا کنید، چرا که خداوند عزوجل هیچ درد و مرضی را قرار نداده مگر آنکه برای آن درمانی نیز قرار داده است بجز یک درد و آنهم پیری و کهنسالی است. (به روایت امام احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه).

و در روایت دیگر از امام احمد آمده: «تداووا عباد الله، فإن الله عز وجل لم ينزل داء إلا أنزل معه شفاء إلا الموت والهرم» یعنی: ای بندگان الله (مریضی هایتان را) معالجه و درمان کنید، چرا که خداوند عزوجل هیچ مرضی را نازل نکرده مگر آنکه همراه آن شفا نیز فرستاده است، بجز مرگ و پیری.

و باز در روایت دیگری از امام احمد آمده: «فإن الله لم ينزل داء إلا أنزل له شفاء، علمه من علمه، وجهله من جهله» یعنی: خداوند متعال هیچ درد و مرضی را نفرستاده مگر آنکه برای آن شفا نیز نازل کرده است، بعضی، سخنان ایشان را فهمیدند و برخی دیگر نفهمیدند.

ثانیاً: یکی از سنتهای الهی در کائنات، نظام اسباب و مسببات است، یعنی الله تعالی برای انجام هر عملی سببی را قرار داده است. البته این بدین معنا نیست که الله تعالی بدون سبب نمی تواند کاری را به نتیجه برساند، چرا که اولاً خود سبب هم یکی از مخلوقات باری تعالی است و خود سبب هم را لازمست تا خداوند آنرا اراده و خلق کند.

بر این اساس کسی که خواهان رزق و روزی است، باید اسباب آنرا فراهم کند و اسباب آن هم تلاش و کوشش برای یافتن رزق حلال است، هرگاه فرد این اسباب را بکار بست، خداوند نیز بر طبق سنت خویش به آن شخص رزق می بخشد. یا آنکه هرکسی که مریض گشت، خداوند برای مداوای مرضش اسبابی را قرار داده است و تا شخص مریض آن اسباب را بکار نیندد، مرضش مداوا نخواهد شد، زیرا سنت الهی بر این قرار گرفته است که تا حرکت نباشد برکت هم نخواهد بود. البته باز یادآوری می شود که این امر بطور مطلق برقرار نیست، یعنی اینگونه نیست که اگر شخصی اسباب را بکار نیندد پس خداوند هم قادر نخواهد بود نتیجه را فراهم آورد، چنانکه می بینیم که مریم بنت عمران علیها السلام در محراب عبادت می کرد و بدون آنکه تلاشی برای بدست آوردن طعام و غذا کند، خداوند برایش رزق و روزی می رساند: «فَنَقَّبَلْنَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكْرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكْرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (سوره آل عمران 37)

یعنی: خداوند، او (مریم) را به طرز نیکویی پذیرفت؛ و به طرز شایسته‌ای، (نهال وجود) او را رویانید (و پرورش داد)؛ و کفالت او را به «زکریا» سپرد. هر زمان زکریا وارد محراب او می‌شد، غذای مخصوصی در آن جا می‌دید. از او پرسید: «ای مریم! این را از کجا آورده‌ای؟!» گفت: «این از سوی خداست. خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می‌دهد.»

بنابراین خداوند متعال بر هر چیزی قادر است، کافیت تا اراده کند و آن چیز روی دهد: «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (سوره بقره 117) یعنی: هستی بخش آسمانها و زمین اوست! و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها می‌گوید: «موجود باش!» و آن، فوری موجود می‌شود.

با این وجود خداوند متعال چنین تقدیر کرده است که تا بنده اش تلاش و همت نکند، نتیجه مطلوب را به وی عطا نمی‌کند و این سنتی خدایی است، و بلعکس گاهی خداوند متعال بر اساس اراده اش چنین تقدیر می‌کند که شخصی هر چند اسباب را بکار بسته است ولی باز به هدف و مقصود نمی‌رسد و اینجاست که گویند حکمت الهی بر خلاف سنت رایج رقم خورد.

مثلاً شخصی که مریض است او باید برای رفع مرض خود اسباب شرعی را بکار ببندد و نباید در منزل بنشیند و کاری نکند، زیرا شفای او در اینست تا اسبابی را که خداوند متعال برایش قرار داده (از قبیل طبیب و دارو و دعا کردن و یا رقیه شرعی) بکار ببندد، پس از آنکه شخص مریض تمامی اسباب لازمه و شرعی را برای رفع مرض خود بکار بست، نتیجه تلاش او در دست خداوند متعال است: اگر الله تعالی اراده کرد پس آن اسباب را برایش سببی جهت شفا قرار می‌دهد و مریضی اش بهبودی می‌یابد. و اگر اراده نکردند، پس هر چند که اسباب را بکار بسته است ولی چون اراده یی الله تعالی با خواست ما متضاد بوده است، پس نتیجه چیزی خواهد شد که خداوند متعال می‌خواهد، زیرا حکمت الهی بر آن قرار گرفته است، ولی از آنجائیکه ما از اراده یی خداوندی اطلاعی نداریم، چرا که ما بر او تسلط نداریم - پس نباید به این فکر باطل که؛ بلی اگر خدا بخواهد خوب می‌شویم و اگر نخواست خوب نمی‌شویم پس نیازی نیست به نزد داکتر مراجعه نمایم و یا کاری کنیم، اسباب لازم و شرعی را به خدمت نگیریم، چرا که ما نمی‌دانیم که خداوند چه چیزی اراده کرده اند، چه بسا اگر اسباب را به خدمت می‌گرفتیم خداوند نیز مریضی ما را شفا میداد!

بنابراین: چون در نظام کائنات سنت اسباب و مسببات برقرار است، لذا تا حرکتی صورت نپذیرد، برکتی هم حاصل نمی‌شود مگر آنکه خداوند چیز دیگری بخواهد.

حسن اختتام:

این سوره اثبات عقیده توحید و یگانه‌پرستی اسلامی و توضیح آن است، همان گونه که سوره «کافرون» نفی هر گونه همگونی و سازشی میان عقیده توحید و یگانه‌پرستی و میان عقیده شرک است. . . هر یک از دو سوره حقیقت توحید و یگانه‌پرستی را از راهی و به شیوه‌ای مورد بررسی قرار می‌دهد و بدان می‌پردازد. پیغمبر صلی الله علیه وسلم روز خود را با خواندن این سوره - در نماز سنت صبح - می‌آغازید. . . این آغاز کردن معنی و مفهوم بخصوص خود را داشت.

امام محمد غزالی در جواهر القرآن می‌فرماید: در قرآن، «خداشناسی»، «شناخت و درک آخرت» و «شناخت راه راست»، مهم است که معارف سه‌گانه نام دارند و سایر چیزها تابع اینهاست و سوره‌ی اخلاص، شامل یکی از اینها؛ یعنی، خداشناسی است...» پروردگارا! ما را از سرچشمه‌ی زلال توحید سیر آب کن و از شرک مصون بدار.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الفلق

جزء 30

سوره فلق در مدینه نازل شده و دارای پنج آیه می باشد.

وجه تسمیه:

سورة «الفلق» به علت به این نام مسمی شده است که آغاز آن با این فرموده حق تعالی: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» میباشد.

در مورد مکی بودن و یا مدنی بودن سوره فلق بین مفسرین اختلاف است. مفسرین میگویند که: نه تنها متن سوره «مدنی»، بلکه نشان دهنده این امر هم است که این سوره در آخرین مراحل مدینه نازل شده است.

دلایل که مفسرین بر مدنی بودن این سوره بدان استدلال میاورند اینست که در این سوره به موضوع «حسد» اشاره بعمل آمده است.

و این پدیده شوم از آفت های مرحله قوت و نیل به امتیازات است، نه مرحله ضعف و ناتوانی و محروم شدن از امتیازات. در دوران مکه پیامبر صلی الله علیه وسلم در شرایط قرار نداشتند که حسادات کسی را تحریک کند. در مکه مسلمانان در شرایط و روز های سختی قرار داشتند که این روز ها محروم شدن از آسایش و آرامش توأم بود. ولی زمانیکه مسلمانان در مدینه بودند وضع شان تغییر و قسماً بهبود یافت.

ولی به قول حسن، عطاء، عکرمة و جابر سورة «فلق» و سورة «ناس» را مکی میدانند و رأی اکثر علماء نیز همین است. اما در روایتی از ابن عباس (رض)، قتاده و جمعی دیگر نقل شده است که: این سوره مدنی است. ابن کثیر نیز بر همین نظر است و برخی از علماء دیگر نیز گفته اند: صحیح نیز همین است.

شیخ مرحوم علی صابونی در تفسیر خویش «صفوأة التفاسیر» می نویسد: سورهی فلق در مکه نازل شده و به انسان می آموزد که به الله پناه ببرد و از شر مخلوقات خدا و از شر تیرگی و ظلمت شب به الله پناه ببرد؛ زیرا در موقع تاریکی شب وحشت انسان را فرا می گیرد. و تبهاران در شب به فعالیت می پردازند.

سوره فلق همچنین به انسان می آموزد که از شر هر حسود و ساحری به الله پناه ببرد. این سوره یکی از دو «معوذتین» است که پیامبر صلی الله علیه و سلم با خواندن آنها خود را در پناه الله متعال قرار می داد.

مفسر تفسیر «تفهیم القرآن» می نویسد: اگرچه سوره های (فلق و ناس) آخر قرآن کریم در اصل دو سوره ی جداگانه هستند و در مصحف با نام های جداگانه ای درج شده اند، اما میان آن ها چنان رابطه ی عمیقی وجود دارد و مضامین شان به قدری با هم مناسبت دارند که دارای یک نام مشترک به نام معوذتین (دو سوره ای که به وسیله ی آن ها پناه خواسته می شود) هم هستند. امام بیهقی در دلایل نبوت نوشته است که این دو سوره با هم نازل شده اند، به همین دلیل نام مشترک هر دو ی آن ها معوذتین است.

ارتباط سوره فلق با سوره الإخلاص:

سورهی الإخلاص، الوهیت را به بیان گرفته است و الله متعال را از آن چه در شان او نیست، منزله گردانید، سوره فلق و سورهی ناس، بیان می کنند، که انسان باید در این عالم

از آنان که مانع راه توحید و یکتاپرستی اند، به ذات پروردگار با عظمت پناه برد؛ همان گونه که هر دو سوره با استعاذه، شروع می‌شود. سوره‌ی فلق از شر شب تاریک، افسونگران سخن چین و فتنه انگیز و رشک ورز و سوره‌ی ناس از شر و نیرنگ شیاطین جن و انس، ما را در پناه حق قرار می‌دهند.

سوره فلق به انسان می‌آموزد که چگونه به الله پناه ببرد، تا از شرارت آفریده‌های مختلف، تاریکی فراگیر شب، وازنزویر، حیل، دروغ، شعبده بازی، فریب، مکر، وسخن های بیهوده، فتنه‌انگیزان سخن چین توطئه‌گر افسونگر بداندیش - که موجب جدایی میان زن وشوهر وسایر مردم اند - و از شر حسدورزان، که از بس رشک می‌ورزند، آرزوی نابودی نعمتهای خدادادی را که دیگران دارند، در سر می‌پرورانند؛ در امان باشد.

تعداد آیات ، کلمات وحروف سوره فلق :

سورة فلق دارايي (1) ركوع، و(5) پنج آيات، و(23) بيست وسه كلمه، و(73) هفتاد سه حرف، و (45) و چهل و پنج نقطه است.

(لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

تقسیم‌بندی آیات سوره فلق:

آیه‌ی 1 بیان تکلیف بودن استعاذه و پناه‌بردن به الله متعال است. آیات متبرکه 2 تا 5 بیان چیزهایی است که به صورت عام لازم است انسان از شر آنها به الله پناه ببرد. در ضمن نباید فراموش کرد: شروری را که در این آیات به آنها اشاره شده تا آمدن قیامت موجود هستند.

فضیلت سوره فلق :

قبل از همه باید گفت که تمام سوره های از قرآن عظیم الشان داراي فضایل خاص خود میباشد که قرائت و تلاوت و تدبر در معنی ومفاهیم این سوره ها، تطبیق و عملی نمودن رهنمود های مندرج در آن موجب سعادت دنیا و آخرت انسان میگردد.

هكذا نباید فراموش کرد که قرآن عظیم الشان برنامه زندگی و کتاب عمل است برای ما انسانها که تلاوت آن سرآغازي است برای تفکر و ایمان و وسیله است برای عمل کردن به محتوای قرآن و همه پادشاهی عظیم نیکو کاران نیز از همین جا و با همین شرایط تحقق می‌یابد.

نباید فراموش کرد که، تلاوت سوره های قرآن عظیم الشان، ایمان واعتقاد ایمانی انسان را قوت بخشیده، صفای دل را تزیید بخشیده در گناهان تخفیف بعمل آورده، عبادت انسان را برتر و بهتر ساخته، مسلمان را به درجه اعلي کامل وترقي میرساند.

هكذا نباید فراموش کرد که تلاوت سوره های قرآن وبخصوص که این تلاوت با ترتیل وتعمق در معانی ومفاهیم آیات متبرکه صورت بپذیرد، بسیاری از امراض روجی و روانی را مدوا می‌نماید، غم و انده انسان را تقلیل بخشیده، روشنایی دیدگان بیشتر میسازد.

نباید فراموش کرد که قرآن عظیم الشان مونس تنهایی انسان بوده، عمر انسان را با برکت ساخته، استجاب دعا اطمینان می‌بخشد. در نهایت تلاوت سوره های قرآن، صفای خانه، رفع عذاب وسایر خیرات وبرکات برای انسان میگردد.

شایان توجه است که پیمودن مراتب کمال قرائت، همچون رسیدن به مرحله تدبیر و عمل، مستوجب کمال ثواب و رضای الهی و دریافت خیرات بیشتر و بهتر می‌شود. نقطه دیگری که می‌خواهم خدمت خوانندگان خویش تقدیم بدارم اینست که، ما نباید به خواندن قرآن به عنوان یک کار تجاری نگاه کنیم و دنبال این باشیم که کدام سوره از همه ثواب بیشتری دارد و تنها با خواندن همیشگی آن سوره از برکت سوره های دیگر محروم بمانیم.

قرآن عظیم الشان مجموعه ای است که باید همه ای آن در کنار هم باشد و انسان با بهره گیری از همه ای آن است که می‌تواند به خودسازی بپردازد.

سوره «فلق» مثل سایر سوره های قرآن دارای فضایی است از جمله در حدیثی از حضرت بی بی عایشه (رض) در مورد فضیلت سوره فلق و همچنان سوره ناس آمده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «كَانَ إِذَا اشْتَكَى يَقْرَأُ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمَعْوَدَاتِ وَيَنْفُثُ، فَلَمَّا اشْتَدَّ وَجَعُهُ كُنْتُ أَقْرَأُ عَلَيْهِ وَأَمْسَحُ بِيَدِهِ رَجَاءَ بَرَكَتِهَا.» (هر زمانیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم مریض میشد، سوره فلق و سوره ناس را قرائت می‌فرمود، و توسط این سوره خود را دم می‌کرد).

حضرت بی بی عائشه (رض) می‌فرماید: در لحظات که مریضی پیامبر صلی الله علیه وسلم شدت گرفت، من سوره «فلق» و سوره «ناس» را می‌خواندم و به امید برکت دست خویش را بر جسم اش می‌کشیدم.

در حدیثی عقبه بن عامر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ (رضي الله عنه) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وسلم): «أَلَمْ تَرَ آيَاتِ أَنْزَلَتْ اللَّيْلَةَ لَمْ يَرِ مِثْلُهُنَّ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) وَ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ).» «آیا نمی‌دانید که دیشب آیاتی نازل شده است که مثل آنها دیده نشده است؛ آنها سوره های فلق و ناس هستند.»

همچنان عقبه بن عامر می‌فرماید: «بَيْنَمَا أَنَا أُسِيرُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وسلم) بَيْنَ الْجُحْفَةِ وَالْأَبْوَاءِ إِذْ عَشِينَا رِيحٌ وَظُلْمَةٌ شَدِيدَةٌ فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وسلم) يَتَعَوَّذُ بِ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) وَ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) وَيَقُولُ: «بِأَعُوذُ بِهَمَا فَمَا تَعَوَّذَ مُتَعَوِّذٌ بِمِثْلِهِمَا» قَالَ: وَسَمِعْتُهُ يُؤْمِنَا بِهِمَا فِي الصَّلَاةِ.» روزی همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم میان جحفه و ابواء حرکت می‌کردم که باد و تاریکی سختی ما را فرا گرفت، رسول الله صلی الله علیه وسلم شروع به دم‌کردن با سوره های فلق و ناس نمود، ولی فرمود: «ای عقبه! با آنها، (خودت را) دم کن، زیرا هیچ دم‌کننده ای به مثل این سوره ها دم ننموده است.»

راوی می‌افزاید: همچنین آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز را امامت می‌نمود و شنیدم که آنها را در نمازی خواند.

هكذا در حدیثی روایت شده از حضرت جابر (رض) که: رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «أَقْرَأُ يَا جَابِرُ فَقُلْتُ: وَمَاذَا أَقْرَأُ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: أَقْرَأُ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) وَ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) فَقَرَأْتُهُمَا فَقَالَ: أَقْرَأُ بِهِمَا وَلَنْ تَقْرَأَ بِمِثْلِهِمَا.» «ای جابر! بخوان» گفتم: پدر و مادرم فدایت شوند، چه بخوانم؟ فرمود: «سوره های فلق و ناس را» من به دستورش عمل نمودم. بعد از آن فرمود: «این سوره ها را بخوان و هرگز نمی‌توانی مانند اینها بخوانی.»

در حدیثی دیگری حضرت عقبه بن عامر در باره فضیلت سوره فلق می‌فرماید:

قلت: يا رسول الله، أقرئني إما من سورة (هود)، وإما من سورة (يوسف)، فقال رسول الله (صلى الله عليه وسلم): «يا عقبة بن عامر، إنك لن تقرأ سورة أحب إلى الله، ولا أبلغ عنده من أن تقرأ: (قل أعوذ برب الفلق)، فإن استطعت أن لا تفوتك في صلاة فافعل.»
گفتم: اي رسول خدا! چند آیه از سورة هود و چند آیه از سورة يوسف به من بیاموز.
فرمود: «اي عقبه! تو هیچ سوره‌اي محبوب‌تر و بلیغ‌تر نزد پروردگار با عظمت ما از سورة فلق نمی‌خوانی، و سعی کن که خواندن آن در نماز از تو فوت نشود).

فضیلت معوذتین:

در حدیث شریف به روایت ترمذی و بیهقی از ابی سعید خدری رضی الله عنه در مورد فضیلت معوذتین می‌خوانیم: «رسول الله صلی الله علیه و سلم از زخم چشم جن و انس به پروردگار جل جلاله پناه می‌بردند اما بعد از آن که معوذتین نازل شد، فقط این دو سوره را می‌خواندند و دعا‌های دیگر در این مورد را ترک کردند.»

امام مالک (رح) در مؤطا از عایشه رضی الله عنها روایت کرده است که فرمود: «در اوقاتی که رسول الله صلی الله علیه و سلم از مریضی ناراحت می‌بودند، معوذتین را می‌خواندند و بر خود می‌دمیدند و این کار را سه بار تکرار می‌کردند و چون درد ایشان شدت می‌گرفت، من بر ایشان معوذتین را می‌خواندم و رسول الله صلی الله علیه و سلم به امید دریافت برکت این دو سوره، دست خود را بر تن خویش می‌کشیدند.» یعنی: آن را بر خود می‌دمیدند.

همچنین در حدیث که از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت گردیده آمده است: «رسول الله صلی الله علیه و سلم به من دستور دادند تا معوذتین را بعد از ختم هر نمازی بخوانم.»
همچنین در روایت دیگری از وی آمده است که گفت: «... رسول الله صلی الله علیه و سلم به من فرمودند: هرگاه که می‌خوابیدی و هرگاه که از خواب برمی‌خاستی، معوذتین را بخوان.»

ابن کثیر در این معنی احادیث بسیاری را نقل نموده می‌فرماید: «در روایت این حدیث از عقبه، طرق بسیاری وجود دارد که در حد تواتر است بنابراین، این حدیث در نزد بسیاری از محققان مفید قطعیت می‌باشد.»

هكذا حدیثی دیگری آمده است: که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «یا عقبه ألا أعلمک سورا ما أنزلت فی التوراة و لا فی الزبور و لا فی الإنجیل و لا فی الفرقان مثلهن، لا یأتین علیک إلا قرأتھن فیھا، «قل هو الله أحد» و «قل أعوذ برب الفلق» و «قل أعوذ برب الناس». (رسول الله صلی الله علیه و سلم خطاب به عقبه بن عامر رضی الله عنه فرمودند: ای عقبه آیا من به توسوره‌های را یاد ندهم که همانند آنها نه در تورات و نه هم در زبور و انجیل و نه هم در قرآن نازل نشده است، و شبی بر تو نگذرد مگر اینکه بخوانی آنها را، همانا «قل هو الله أحد» و «قل أعوذ برب الفلق» و «قل أعوذ برب الناس» می‌باشد. (این روایت صحیح در سلسله احادیث صحیح شماره: 2861) آمده است

اسباب نزول معوذتین:

در مورد اسباب نزول سوره‌های معوذتین: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» وَ «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» چندین روایتی از جانب مفسرین ذکر گردیده است ولی بر ای اختصار کلام در اینجا به دو حدیث (حدیثی بیهقی و حدیثی امام بخاری و مسلم) اکتفاء مینمایم:
حضرت بی بی عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: نبی اکرم - صلی الله علیه و سلم - را سحر کردند طوری که کاری را انجام نداده بود، خیال و تصور می‌کرد که آن کار را

انجام داده است. تا روزی از روزها دعا بسیار زیاد نمود و سپس، فرمود: «آیا می دانی که پروردگار با عظمت ما، راه علاج مرا به من نشان داد؟ دو مرد، نزد من آمدند. یکی از آنان بر بالینم و دیگری، کنار پاهایم نشست. پس، یکی از آنها به دیگری گفت: درد این مرد چیست؟ دومی گفت: سحر شده است. پرسید: چه کسی او را سحر کرده است؟ گفت: لیبید بن اعصم. پرسید: بوسیله چه چیزی سحر شده است؟ گفت: بوسیله شانه، پس مانده الیاف کتان و پوست شکوفه خرما می نری. پرسید: کجا هستند؟ گفت: در چاه «ذروان». راوی می گوید: آنگاه، نبی اکرم صلی الله علیه وسلم - بسوی آن (چاه) بیرون رفت. سپس برگشت و به عایشه گفت: «نخل های آنجا مانند سرهای شیطان بود». عایشه پرسید: آنها را از چاه بیرون آوردی؟ گفت: «خیر». مرا که پروردگار با عظمت ما، شفا داد ولی بیم آن دارم که باعث ضرر و زیان مردم شود». سپس آن چاه را با خاک، پر کردند.

بیهقی در «دلائل النبوة» از طریق کلبی از ابوصالح از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم شب را به صبح رساند عمار بن یاسر را با چند نفر به آنجا فرستاد. آن ها بر سر چاه رفتند ناگاه آب چاه را مثل آب حناء یافتند آب چاه را تخلیه کردند و سنگ را برداشتند و کریه را بیرون آورده سوزاندند در بین آن یک کمان بود که یازده گره داشت. پس این دو سوره نازل شد و پیامبر خدا شروع کرد به قرائت این دو سوره هرگاه آیتی را می خواند یک گره را باز می کرد. (این حدیثی را بیهقی از کلبی روایت کرده است).

همچنان در مورد اسباب نزول (معوذتین حدیثی داریم در بخاری و مسلم) که از حضرت بی بی عایشه رضی الله عنها بشرح ذیل روایت گردیده است:

«لیبیدبن اعصم رسول الله صلی الله علیه وسلم را جادو کرد بدین نحو که غلاف شکوفه خرمايي را گرفته و موهايي را که در هنگام شانه زدن از سر آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرو ریخته بود و دندانهای شانه ایشان و نخي را که در آن یازده گره زده شده بود و گره ها با سوزن محکم ساخته شده بود، در آن غلاف خرما قرار داد و در آن دمید. در این زمان بود که معوذتین بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل شد پس ایشان به خواندن آنها آغاز نمودند و چنان بود که هر آیه ای را می خواندند، يك گره از آن گره ها باز می شد و در عین حال، پیامبر صلی الله علیه وسلم در وجود خویش به باز شدن هر گره نوعی از راحتی و سبکی احساس می کرد، تا این که گره آخر هم باز شد. آن گاه رسول الله صلی الله علیه وسلم چنان از جا برخاستند که گویی از بند رها شده اند.

جبرئیل علیه السلام نیز بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم دم و دعا می خواند و می گفت: «باسم الله ارقیک، من کل شیء یؤذیک، من شر حاسد و عین و الله یشفیک: به نام خدا تو را دم و دعا می کنم از هر چیزی که آزارت می دهد، از شر هر حاسدی و از شر زخم چشم و الله تو را شفا می دهد». از روایات منقول شده در این بابت بر می آید که: اثر سحر بر رسول الله صلی الله علیه وسلم فقط سر درد خفیفی بود و این است همان معنی تخیل که در یکی از احادیث آمده است. گفتنی است که گاهی در بیداری نیز مانند خواب تخیل روی می دهد بنابراین، مسلم است که سحر بر ملکات و توانمندی های عقلی آن حضرت صلی الله علیه وسلم مطلقاً هیچ تأثیری نگذاشت همان طوری که سحر لیبید بن اعصم در اموری که به وحی و رسالت مربوط می شد، نیز هیچ تأثیری نداشت زیرا حق تعالی آن حضرت صلی الله علیه وسلم را از هرگونه نقصی از این گونه، یا از هر گونه آشفتگی

فكري، يا اضطراب عصبي معصوم و محفوظ داشته است چنان که مي فرماید: وَاللّٰهُ
يَعِصْمُكَ مِنَ النَّاسِ: (خدا از آسيب مردم تو را در پناه خود محفوظ مي دارد) «سوره مائده/
67».

تفسير اجمالي سورة فلق:

صاحب تفسير في ظلال در تفسير اجمالي اين سوره مي فرماید: اين سوره و سوره اي که
بعد از آن قرار دارد، رهنمود و رهنموني از سوي يزدان سبحان نخست براي پيغمبرش
صلي الله عليه وسلم و بعد از او براي همگي مؤمنان است.
رهنمود و رهنمون به اين که به کنف حمايت او، و به پناهگاه او، پناه ببرند از هر چيز
خوفناكي، چه پنهان باشد و چه آشکار، و چه ناشناخته باشد و چه شناخته، و چه کم باشد
و چه زياد، و چه جزئي باشد و چه کلي... انگار يزدان سبحان محلّ حفاظت و حمايت
خود را براي ايشان باز مي گرداند، و پناه پناهگاه خود را براي ايشان فراخ مي نمايد، و
بدیشان با مودت و محبت و عطوفت و مهرباني مي فرماید: بيائيد اينجا. بيائيد به محلّ
حفاظت و حمايت. بيائيد به محلّ امن و امان خودتان، محلي که در آن ايمن مي گرديد و
آرامش مي يابيد. بيائيد چه من بهتر مي دانم که شما ضعيف هستيد، و شما دشمناني
داريد، و پيرامون شما ترسها و هراسها است. در حالي که اينجا، بلي اينجا امن و امان و
آرامش و اطمینان و سلامت است... بدین خاطر، هر دو سوره با اين رهنمود و رهنمون
مي آغازد:

محور و محتوای کلی سورة فلق:

در مورد محور و محتوي کلي سورة «الفلق» بصورت کل گفته مي توانيم که اين سوره
داراي یک محتوي تعليمي و تربيتي مي باشد. اين بدین معني است که در سورة «الفلق»
پروردگار ما در قدم اول به پيامبر صلي الله عليه وسلم و در قدم بعدي به ساير مسلمانان،
مي آموزاند که يگانه راه نجات از شر همه اشرار پناه بردن به ذات پروردگار است، در
اين سوره پروردگار با عظمت ما براي ما مي آموزاند که: خود را به حمايت پروردگار
شان پناهنده دهند، و از شر مخلوقاتش به جلالت و عظمت و سلطان وي پناه جويند، از
شر شب آن هنگام که تاريخ مي شود، و وحشت و ترس فرا گير نفسها مي شود، و فجار
و اشرار انتشار مي يابند، و از شر هر حاسدي يا ساحري، و اين سوره يکي از معوذتيني
است که رسول الله صلي الله عليه وسلم خود را بدان دم مي کرد، و در حمايت الله قرار
مي داد.

محور کلي اين سوره به ما انسانها مي آموزاند که فقط پروردگار با عظمت را ملجا
و پناهگاه تان قرار دهيد زيرا الله پناه گاه مطمئن و از شر هر مخلوقی شرير مي باشد و يقين
داشته باشيد که در پناه آن انسان احساس امنیت و آرامش کامل مي کند.

همچنان در اين سوره تعليم واضح براي ما انسانها است تا در زندگي خویش (اعم
زندگي اجتماعي و سياسي و زندگي اقتصادي) خود، اولاد، زن و فرزند مال و دارايي
خویش را به پناه پروردگار با عظمت خویش بسپاريم، و اطمینان بايد داشته باشيم که
انسان در پناه حق تعالی است که از شرّ هر موجود صاحب شر در امان خواهد ماند.
طوريکه در فوق ياد اور شديد محور اصلي و مرکزي اين سوره پناه خواستن و تمسک
جستن به پروردگار با عظمت، از شر هر چيزي، حال چه ظاهر باشد، و چه پنهان، و
چه ناشناخته باشد و چه شناخته، و چه کم باشد و چه زياد، و چه جزئي باشد و چه کلي و
اين درسي سازنده و آموزنده اي است، درس و تعليم نافع براي حمايت مردم، بعضي شان

از بعضی دیگر، به سبب امراض نفسانی است، همچنین برای حمایت آنها از شر چیزهای سمی و کشنده، و از شر شب و قتی تاریک می شود، و در آن خوف و ترس بوجود می آید، به خصوص در بیابانها و غارها، که اسم سوره نیز بر این امر (پناه گرفتن به پروردگار با عظمت) دلالت می دهد.

در حدیثی شماره (4976) امام بخاری آمده است: «عن أبي بن كعب قال: سألت رسول الله عن المعوذتين فقال قيل لي فقلت: فنحن نقول كما قال رسول الله» (از ابي بن كعب رضي الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه وسلم از (معوذتین) (یعنی: از سوره ناس و فلق) سوال نمودم: (این سخن را ابي بن كعب زمانی پرسید که: خبر برایش رسید که ابن مسعود این دو سوره را در مصحف خویش نمی نویسد و طوری فکر می کند که این دو سوره از قرآن کریم نیست.) فرمودند: «برایم چیزی گفته شد و من گفتم» یعنی: این دو سوره برایم وحی شد، و من گفتم که از وحی است)، و ما هم همان چیزی را می گویم که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم گفتند).

هكذا از شخصی عبد الله بن مسعود رضي الله عنه روایت شده است که وی این دو سوره را در قرآنی که نزد خود داشت ثبت نکرده بود، و طوری فکر می کرد که این دو سوره دعا هایی است که جهت دفع شر و شرارت خوانده می شود و از قرآن نیست، پس نباید در قرآن ثبت گردد، ولی سپس صحابه رضي الله عنهم در قرآن بودن آنها اجماع نمودند، و ابن مسعود رضي الله عنه نیز از آن نظر خود برگشت و آنرا در مصحف خویش نوشت. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری تألیف عبد الرحیم فیروز هروی در تفسیر حدیث شماره 976).

ترجمه و تفسیر سُورَةِ الْفَلَقِ

جزء 30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» (1) «مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ» (2) «وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ» (3) «وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» (4) «وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» (5)
تشریح لغات و اصطلاحات :

اعوذ (عوذ): پناه می‌برم، پناه می‌جویم. الفلق: سپیده دم، سپیده صبح که تاریکی شب را می‌شکافد و چون پرده‌ای آن را کنار می‌زند. [انعام/۹۵، فالح الحب و النوی/ ۹۶، فالح الإصباح]. ما خلق: آن چه آفرید، آن چه پدید آورد. غاسق (غسق): شب بس تاریک، رویداد شب [اسراء/۷۸]. وقب: فرا پوشید، روی آورد، فرا گرفت، در آمد. النفثات (نفث): جمع نفثه، فوت کنندگان، دمنندگان، افسونگران، سخن چینان، افسادگران و آشوب گران. نفثه برای مبالغه است نه تأنیث، مانند: «بصیره» در آیه‌ی ۱۴ قیامت و... العقد: جمع عقده، گره‌ها، معاملات. حاسد: حسود تنگ نظر، بدسگال. (فرقان)

ترجمه و تفسیر :

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» (1) :

«بگو پناه می‌برم به پروردگار فلق» «أَعُوذُ»: پناه می‌برم. متوسل می‌گردم. بگو: پناه می‌برم به پروردگاری که دانه و هسته و سپیده‌دم را می‌شکافد. «الْفَلَق»: صبح است زیرا شب از آن منفلق و شکافته می‌شود.

ابن عباس (رض) فرموده است: «الْفَلَقُ» یعنی بامداد. مانند فرموده‌ی «فَالِقُ الْإِصْبَاحِ» (مختصر ۶۹۴/۳). و در امثال عرب آمده است: «هو أبین من فلق الصبح»: از روشنی بامداد روشن‌تر است. مفسران گفته‌اند: دلیل این که خداوند به پیامبر دستور داده است که به پروردگار صبحگاه پناه ببرد این است که سر برآوردن نور و روشنایی صبح بعد از تیرگی شب و برطرف شدن حاجات و نیازها در آن، تبدیل به یک ضرب المثل شده است: پایان شب سیه سپید است. پس همان‌طور که انسان منتظر طلوع است، ترسیده نیز چشم به راه رستگاری است.

مصدر «عوذ» که کلمه «اعوذ» متکلم وحده از مضارع آن است، به معنای حفظ کردن خویش و پرهیز دادن از شر از راه پناه بردن به ذات که میتواند آن شر را دفع کند. و کلمه «فلق» به فتحه ف و سکون ل - به معنای شکافتن و جدا کردن است، و این کلمه در صورتی که با دو فتحه باشد صفت مشبیه‌ای به معنای مفعول خواهد بود، و غالباً این کلمه بر هنگام صبح اطلاق می‌شود، و فلق یعنی آن لحظه‌ای که نور گریبان ظلمت را می‌شکافد و سر بر می‌آورد.

بدین اساس معنای «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» چنین میشود: بگو من پناه می‌برم به پروردگار با عظمت که آن را فلق می‌کند و می‌شکافد، و مناسب این تعبیر با مساله پناه بردن از شر، که خود ساتر خیر و مانع آن است، بر کسی پوشیده نیست. صبح از آنجا که به هنگام دمیدن سپیده صبح، پرده سیاه شب می‌شکافد، این اصطلاح به

معنی طلوع صبح به کار رفته است.

بعضی آن را به معنی خلق، یعنی همه آفریدگان جهان دانسته‌اند. چرا که با آفرینش هستی پرده عدم شکافته شده است و نور وجود آشکار گردیده است، و هر روز و هر ساعت هم با آفرینش و پیدایش هر موجودی پرده نیستی شکافته می‌شود و سیمای هستی سر به در می‌آورد.

ولی برخی از مفسرین گفته‌اند: مراد از کلمه «فلق» هر چیزی است که از کتم عدم به وسیله خلقت سر بر آورد، برای اینکه خلقت و ایجاد در حقیقت شکافتن عدم، و بیرون آوردن موجود به عالم وجود است، در نتیجه رب فلق مساوی با رب مخلوق است.

«من شر ما خلق» (2) :

«از شر هر چه که او خلق کرده و دارای شر است» در «شَرِّ ما خَلَقَ» باید گفت : شرّ که از سوی مخلوقات است، نه از سوی خالق و نه ناشی از خلقت.

یعنی از شر هر مخلوقی، چه انسان و چه جن و چه حیوانات و چه هر مخلوق دیگری که شری همراه خود دارند، یعنی از آفریننده‌ی که شری در این هاست پناه برد. از عبارت (ما خلق) نباید توهم کرد که تمامی مخلوقات شرند و یا شری با خود دارند، زیرا مطلق آمدن این عبارت دلیل بر استغراق و کلیت نیست.

شرّ: شر را در مقابل خیر داریم. اما کلمه‌ی شر در بعضی از جاها أَفْعَلِ تفضیل است. و در بعضی از جاها به صورت مصدر می‌آید. در اینجا معنی مصدری آن مدنظر است.

مطلق بلا و بدی. اینکه در اینجا کلمه‌ی شر به «ما» متصل شده است، الله متعال می‌خواهد این را بیان کند که هر شری از هر مخلوقی می‌تواند صادر شود و در ارتباط با همان مخلوق است. شر محض در کره‌ی زمین وجود ندارد، بلکه تمام شرور نسبی هستند و نسبی بودن آنها به این معنا است که ممکن است نسبت به کسی شر باشد و نسبت به دیگری خیر. لذا در دل هر شری خیری نهفته است و شر مطلق بر روی زمین وجود ندارد. اما در باب خیر این سخن را نمی‌توان گفت. زیرا خیر مطلق وجود دارد و در رأس همه‌ی خیرها، خیرهایی است که الله متعال معین کرده، آن هم در قالب نعمت‌ها برای بندگانش. مانند خیر هدایت، خیر قرآن و غیره ... (بنقل از تفسیر جامع جزء سی‌ام قرآن کریم تألیف و تحقیق: گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین).

در میان تمام شرور که در سوره مبارکه فلق نام سه شرّ مورد بیان قرار گرفته است :

- شرور پنهان و در تاریکی‌ها. «مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ».

- شرور زبان‌های ناپاک. «مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ».

- شرور حسادت‌ها و رقابت‌های منفی. «وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ».

سپس به صورت ویژه خاص در آیه مبارکه بیان کرد و فرمود است :

«وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ» (3) :

«و از شرّ شب بدان گاه که کاملاً فرا می‌رسد (و جهان را به زسریر تاریکی خود می‌گیرد). یعنی و پناه می‌برم به خدا از شری که در شب هست. وقتی که خواب مردم را فرو می‌پوشاند و بسیاری از ارواح شرور و حیوانات موذی پخش و پراکنده می‌گردند. «غاسق» در لغت به معنی جهنده و دمنده است. مراد از «غاسق» آغاز شب است که تاریکی را به همراه می‌آورد. طوریکه در (آیه 78 سوره اسراء) آمده است: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ». مفسران نوشته‌اند: شاید مراد از «غاسق» هر موجود

ظلمت آور باشد که تاریکی‌های معنوی را به همراه خود می‌آورد و گسترش می‌دهد.

از آنجا که انسانهای شرور، برای حمله و هجوم و یا توطئه چینی از تاریکی شب استفاده می‌کنند، لذا به الله پناه می‌بریم از شروری که در شب واقع می‌شود.

«وَقَب» هم به معنی گودی و گودالی در کوه است که آب از آنجا پائین می‌آید.

در این آیه بیشتر به معنی شب و آنچه در آن است می‌باشد. شبی که فرامی‌رسد و جهان را زیر بال و پر خود می‌گیرد.

شب بدین هنگام خود به خود هراسناک و ترس‌آور است. گذشته از این، شب به دل و درون انسان می‌اندازد که چه بسا چیز پنهانی در رسد و حادثه ناگهانی درگیرد، از هر قسم و از هر نوعی که به تصوّر در نمی‌آید. از قبیل: جانور درنده‌ای که می‌تازد. شیطانی که تاریکی بدو کمک می‌کند که به تلاش ایستد و وسوسه‌ها به دل اندازد. از شهوت و هوا و هوس‌هایی که در تنهائی و در تاریکی بیدار و برانگیخته بگردد. از هر چیز پیدا و ناپیدائی که می‌جنبد و حرکت می‌کند و یورش می‌آورد... در شب بدان گاه که فرامی‌رسد و جهان را فرا می‌گیرد و تاریک تاریک می‌گردد.

طوری‌که یاد آور شدیم هدف از «غَاسِقٍ»: شب تاریک و هدف از «وَقَب»: فرا رسیدن و فرا پوشید. بنا در ترجمه کلی «وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ» گفته می‌توانیم «و» به پروردگار سپیده دم پناه می‌برم «از شر تاریکی چون فراگیرد» یعنی: همچنین به پروردگار سپیده دم پناه می‌برم از شر شب چون روی آورد و تاریکی آن به افق‌ها منتشر شود.

امام فخررزی می‌فرماید: طوری‌که در فوق یاد آور شدیم، پناه بردن به الله از شر شب تاریک از آن جهت است که: در شب درندگان و حشرات مضره از سوراخ‌های خویش بیرون می‌شوند، اهل شر دزدان و رهنان به فساد و تبه‌کاری بر می‌خیزند و نیز و طوری‌که در شب مخاطر عدیده دیگری است که پنهان نمی‌باشد. (تفسیر کبیر ۱۹۵/۳۱).

علامه سعدی رحمه الله در تفسیر این آیه فرموده: «پناه می‌برم به الله از شری که در شب هست. وقتی که خواب مردم را فرو می‌پوشاند و بسیاری از اجنه‌های شرور و حیوانات موزی پخش و پراکنده می‌گردند». زیرا شیاطین شب را در خانه‌های مسکونی مردم می‌گذرانند. خواندن «بسم الله»، ذکر خدا و بخصوص خواندن سوره بقره، آیه الکرسی آنها را از خانه‌ها بیرون می‌راند. و در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرمودند: «موقع تاریک شدن هوا کودکان را مراقبت کنید، زیرا شیاطین در این برهه از زمان به کثرت وارد محل زندگی مردم می‌شوند». متفق علیه.

و فرمودند: «إِذَا كَانَ جَنَحَ اللَّيْلِ، أَوْ أَمْسَيْتُمْ، فَكَفُوا صَبِيَانَكُمْ، فَإِنَّ الشَّيَاطِينَ تَنْتَشِرُ حِينَئِذٍ، فَإِذَا ذَهَبَ سَاعَةٌ مِنَ اللَّيْلِ فَحَلُوهُمْ، وَأَغْلِقُوا الْأَبْوَابَ، وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَفْتَحُ بَابًا مَغْلَقًا». یعنی: وقتی تاریکی شب فرا میرسد یا موقع شام شود، کودکانتان را در منازل نگاه دارید، زیرا شیاطین در این لحظات پخش می‌شوند.

وقتی پاسی از شب می‌گذرد، آنگاه کودکانتان را آزاد بگذارید و درها را ببندید و موقع بستن درها نام الله را بگویید، زیرا شیاطین نمی‌توانند، درب بسته‌ای را باز کنند.

(بخاری شماره: 3304)

خواننده گرامی! با اینکه «شَرِّ مَا خَلَقَ» شامل تمام شرور می‌شود، ولی نام سه شر را به خاطر اهمیتی که دارد، بطور جداگانه آورده است. «غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ- النَّفَّاتِ فِي الْعُقَدِ- حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ». پناه بردن در هر حال لازم است، خواه آنجا که خطر باشد: «شَرِّ مَا

خَلَقَ» خواه دریافت کمال باشد: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (نحل، 98). هرگاه قرآن تلاوت می‌کنی از شرّ شیطان به خداوند پناه ببر. در سوره فلق، در برابر سه شرّ بیرونی، به يك صفتِ الهی پناه می‌بریم. (از شرّ غاسق و نَفَّاثات و حاسد، به صفتِ «بِرَبِّ الْفَلَقِ» پناه بردیم.) اما در سوره ناس به عکس است. در برابر يك خطر درونی، به سه صفت الهی پناهنده می‌شویم. (از شرّ وسوسه قلب، به صفاتِ «بِرَبِّ النَّاسِ»، «مَلِكِ النَّاسِ» و «إِلَهِ النَّاسِ» پناه می‌بریم.)

چرا انسان از تاریکی شب می‌ترسد؟

شما اگر احساس کرده باشید زمانیکه شب فرا میرسد نوعی از ترس وجود شما را فرا می‌گیرد، علمای چینیایی تحقیقات را که در این عرصه بعمل آورده اند بدین نتیجه رسیده اند که: انسان بیشتر از شب می‌ترسد تا از تاریکی و اینکه بدن انسان در شب هوشیارتر و متلاطم‌تر است که آن را از اجداد خود به ارث برده است. محققان در تحقیقات خویش دریافتند افراد که در طول شب و حتی در اتاق روشن هم زندگی و سکونت می‌کند وحشت بیشتری نسبت به تصاویر و صداهای ترسناک دارند. بدن انسان هنگام شب تغییر حالت داده و نسبت به وقایع اطرافش هوشیارتر می‌شود که این حالت باعث ایجاد ترس و وحشت در شخص خواهد شد. این محققان در تحقیقات خویش مینویسند که انسانها در طول شب نسبت به نشانه های وقایع احتمالی تهدید کننده واکنش پذیری بیشتری دارند.

«وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» (4):

«و» به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم «از شرّ زنان افسونگر» یعنی: زنان جادوگری «دمنده در گره ها» که برای جادوی خود از دمیدن در گره ها کمک می‌گیرند و بر آن جادو می‌کنند.

منظور از این افراد زنان جادوگری هستند که با فوت کردن در گره ها دیگران را افسون میکردند.

در مورد اینکه چرا در این آیه متبرکه از زنان جادوگر یاد آوری بعمل آمده و نه از مردان جادوگر، فقط همینقدر گفته میتوانیم که: در آن زمان، سحر و جادو بیشتر در میان زنان رواج داشت نسبت به مردان. بنابر همین منطق است که قرآن عظیم الشان تاکید بیشتر بر زنان بعمل آورده است نسبت به مردان. (برخی از مفسرین می‌فرمایند که «نفثات» اگر بروزن صیغه مبالغه گرفته شود، در آن صورت میتوان گفت: «و» به پروردگار سپیده دم پناه می‌برم «از شرّ افسونگران زیاد» که در این صورت شامل زنها و مردان میشود)

«النَّفَّاثَاتُ»:

جمع نَفَّاثَة، دمندگان. مراد سخن‌چینان فساد پیشه است (ملاحظه شود: جزء عمّ طَبَّارَه، جزء عمّ شیخ محمّد عبده). صیغه مبالغه است و برای مذکّر و مؤنّث به کار می‌رود. دمیدن در گره، کنایه از افسون و جادو است (ملاحظه شود: تفهیم القرآن). افسونگران رشته ها را گره می‌زدند و همراه با مقداری آب دهان به گره‌ها فوت می‌کردند و بدانها می‌دمیدند، و سپس گره ها را باز می‌کردند، تا به عامّه مردم نشان دهند که گره پیوند زنا شونی فلان مرد و فلان زن را باز و آنان را از هم جدا ساخته اند. برخی زنان به خاطر زیبایی و لطافت در گفتار، می‌توانند مردان را در تصمیمات خود

سست کنند و مصادق نقاتات باشند.

نمّان و سخن چينان هم خويشتن را در لباس دلسوزان و دوستان در پيش اينان و آنان نشان مي دهند و بدین وسيله پيوند ها را سست و گسسته مي کنند. لذا کار افسونگران و سخن چينان به هم شبیه است.

يکي از مصاديق نقاتات، سحر و جادو است و لذا آموزش و عمل آن حرام است.

«الْعُقْدُ»:

(عُقْد) : در اینجا جمع عُقْدِه است، به معنی گره مراد پیوند ها و رابطه هاي انسانها است؛ از قبیل پیوند زنا شوئي، رابطه دوستي، ارتباط مکتبي.

و نَفْتٌ در عُقْد یعنی دمیدن در گره؛ اما در اصطلاح و بينش دينی و قرآنی یعنی برنامه ریزی کردن برای رسیدن به مقصدی اما بهترین معنایی را که می توان بیان کرد، همان توطئه کردن است. اما چرا نقاتات به صیغهی جمع مؤنث سالم آمده است؟ جواب این است که صاحبان نقاتات نفوس هستند و نفوس هم مؤنث مجازی است پس با نفوس مطابقت دارد و مصادیق این نفوس می تواند هم مرد و یا زن باشد.

نفت: دمیدن همراه با آب دهان، یا دمیدن به تنهایی است. ابو عبیده میگوید: مراد از آنان: زنان لبید بن اعصم يهودي بودند که رسول الله صلي الله عليه وسلم را سحر کردند.

«وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» (5) :

«و از شرّ حسود بدان گاه که حسد مي ورزد». و از شرّ کسی که در نعمت ها حسد

می ورزد و زوالش را آرزو می برد و طوریکه یادآور شدیم ؛ حسود کسی است که زوال نعمت دیگران را مي خواهد و حسود براي از بين بردن نعمت از دست ديگران مي کوشد. یعنی بدخواه. (بقره / 109، نساء / 54، و سوره فتح / 15).

پس براي باطل کردن نيرنگ حسود و مصؤون ماندن از مکر و کيدش بايد به خدا پناه برد. چشم بد نیز نوعي از حسادت است چون فقط کسی چشم مي زند که حسود و بدجنس و خبيث النفس باشد. پس به طور خاص و عام به خدا پناه برد. و بر این دلالت مي نمايد که جادو حقيقت دارد و زيان آور است زيرا از آن بايد بترسيد و از جادو و جادوگران بايد به خدا پناه برد.

در این سوره، پروردگار با عظمت ما به طور عام براي بندگان خويش دستور مي فرمايد که انسان از شرّ و بلا و اذيت و آزار همه آفريده هاي شرور، خويشتن را در پناه خدا دارد، سپس در آیات سوم و چهارم و پنجم همین سوره به طور خاص اشاره به سه منبع عمده شرّها شده است که شرّها عبارتند از: شب تاريك، و سخن چينان توطئه گر، و حسودان بدخواه.

«وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» پناه بردن به پروردگار با عظمت از شر اشخاص حسود که حسد مي ورزند، يعني: زمانیکه شخصي حسود، حسدش را آشکار و نمايان مي سازد، و به مقتضاي آن عمل کند زيرا کسی که حسد خود را آشکار نمي کند و آنرا در نهان خويش نگاه و مخفي مي دارد، از او هيچ زياني و ضرري به فرد محسود نميرسد، بلکه او با اين کار و به اين حسودي اش به خود ضرر و زيان مي رساند، چه او از خيري که به ديگران ميرسد متأسف مي شود و رنج مي برد و از سرور و خوشحالي ديگران متأثر و هميشه غمگين است. يکي از علايم اشخاص حسود همین است که او در زندگي با حسد و غم شب و روز خويش را سپري مينمايد، خوشحالي و مسرت هيچ وقت در چهره اش نمايان

نیست و مانند انسانهایی در غم و غصه خویش بسر می برد، حتی لحاظات خوشحالی اش هم به غم و اندوه سپری میشود.

حَاسِدٌ: از ماده‌ی حَسَد است که به معنی آرزوی زوال نعمت دیگران می‌باشد. یعنی کسی، چه مرد و چه زن از نعمتی برخوردار شده است و چون برای دیگران این موضوع سنگین است، زیرا خود از آن نعمت برخوردار نیست. به جای اینکه از خداوند بخواند که او را هم از آن نعمت برخوردار کند از خداوند می‌خواهد که این نعمت را از دیگری بگیرد و حتی در راستایی حرکت می‌کند که این نعمات از دیگران هم سلب شود. به این حالت حسد گفته شده است. حَاسِدٌ یعنی کسی که این نیرو در وجود او است، تا وقتی که این نیرو در درون خودش است، ضرر آن تنها به خودش می‌رسد، اما وقتی که شروع به عملیاتی کردن آن کرد و کاری کرد که دیگران از مظاهر رحمت، محروم شوند، آن وقت لازم است انسان از شر چنین افرادی که آنها را نمی‌شناسد، به خداوند پناه ببرد. علما گفته‌اند: پروردگار با عظمت بر موضوع و مریضی حاسد بدین منظور تاکید نموده است و از آن در این سوره یاد اوری خاصی نموده که: حسد سبب زیان رساندن به انسان، حیوان و غیر آنان می‌شود.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فرمودند: «المؤمن يغبط، و المنافق يحسد: مؤمن غبطه می خورد ولی منافق حسد می ورزد».

شایان ذکر است که حسد اولین و نخستین گناهی است که پروردگار با عظمت ما با آن در آسمان و زمین مورد عصیان قرار گرفت؛ زیرا در آسمان ابلیس بر آدم علیه السلام حسد ورزید و در زمین قابیل بر هابیل. پس حاسد منفور و مطرود است.

همچنین علما گفته‌اند: سحر، زخم چشم، حسد و مانند اینها تأثیر ذاتی ندارند بلکه به سبب فعل پروردگار جَلَّ جلاله و تأثیرگذاری او مؤثر واقع میشوند. لذا فقط در ظاهر امر، اثر به این چیزها نسبت داده می‌شود اما در حقیقت، این پروردگار جَلَّ جلاله است که تأثیر را ایجاد می‌کند چنان که درباره سحر هاروت و ماروت می‌فرماید: «وَمَا هُمْ بِضَّارِّينَ بِهٖ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»: (هاروت و ماروت با سحر خود به کسی زیان رسان نبودند مگر به فرمان پروردگار با عظمت ما) (سوره بقره/102).

اما باید دانست که به رغم عدم تأثیرگذاری ذاتی این اشیا و عدم تأثیرگذاری ذاتی امراض ساری‌ای مانند طاعون و سل، شرعا پرهیز و احتیاط از آنها به‌قدر امکان مطلوب است چنان‌که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ به پرهیز نمودن از زخم چشم و فرار از شخص مجذوم دستور دادند و نیز عمر رضی الله عنه در طاعون کاکایش و هم چنان صحابه چنین کرده‌اند.

قابل تذکر است که: اکثر علما توسل به دم و دعا را جایز شمرده‌اند زیرا هنگامی که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ احساس ناراحتی کردند، جبرئیل علیه السلام برایشان دعا خواند و دم نمود چنان‌که گذشت.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که فرمود: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ برای شفایابی ما از همه دردها و از تب این دعا را به ما تعلیم دادند:

«بِسْمِ اللَّهِ الْكَرِيمِ، أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنْ شَرِّ كُلِّ عَرَقٍ نَعَارٍ وَمِنْ شَرِّ حَرِّ النَّارِ» به‌نام خدای بخشنده و کریم؛ پناه می‌برم به پروردگار بزرگ از شر هر رگی که ضربان شدیدی دارد

و از شر گرمای آتش».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس بر مریضی که اجلش فرانسیده است در آید و بر او هفت مرتبه بخواند: «أسأل الله العظيم، رب العرش العظيم أن يشفيك» از پروردگار با عظمت، پروردگار عرش عظیم می‌خواهم که تو را شفا دهد؛ آن مریضی شفا می‌یابد».

همچنین در حدیث شریف به روایت حضرت علی رضی الله عنه آمده است: هر زمانیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم به عیادت مریض می‌رفتند بر سر اش این دعا را می‌خواندند «أذهب البأس رب الناس، اشف أنت الشافي، لا شافي إلا أنت» ای پروردگار مردم! درد و ناراحتی را از بین ببر، شفا بده که تو شفا بخش هستی، جز تو شفا دهنده ای نیست».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که: «رسول الله صلی الله علیه و سلم حسن و حسین رضی الله عنهما را تعویذ می‌کردند (یعنی برایشان از خدا پناه می‌خواستند) و می‌فرمودند: «أعیدکما بکلمات الله التامة من کل شیطان وهامة، ومن کل عین لامة» (شما دو تن را در پناه کلمات تامه پروردگار با عظمت قرار می‌دهم از شر هر شیطانی و از هر جانور زهرداری و از هر چشم سرزنش باری».

همچنین در حدیث شریف به روایت حضرت عثمان بن ابی العاص ثقفی رضی الله عنه آمده است:

در یکی از روزها به درد شدید مبتلا شدم، شدت این درد به حدی بود که قریب بود از پای رفتن بمانم، نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدم، ایشان فرمودند: «دست راستت را بر بالای درد بگذار و هفت بار بگو: «بسم الله، أعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما أجد» (به نام خدا! به عزت الله و قدرت وی پناه می‌برم از شر آنچه که در خود می‌یابم. پس من چنان کردم و پروردگار با عظمت مرا شفا بخشید».

خیر و شر:

کلمه «خیر» از ریشه لغوی «خ ی ر» به معنای آنچه که در او نفع و خوبی و صلاح است، می‌باشد و دارای مصادیق متعددی است، مثل، مال، علم نافع و.... و گفته اند خیر، مقابل شر است، و در او نوعی تفضیل و برتری دادن، نیز وجود دارد (لسان العرب، جلد 4، صفحه 264؛ کتاب العین، جلد 4، صفحه 264). در معجم المصطلحات، جلد 2، صفحه 66، در باره خیر مینویسد: «الخیر»: ما فيه نفع و صلاح، و هو ضد الشر، فالمال خیر، و الخیل خیر، و العلم النافع خیر، و في التنزيل العزيز: بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر (آل عمران، الآية 26).

و قوله تعالى: فقال إني أحببت حب الخیر عن ذکر ربي. (سورة صفه، الآية 32).

تعریف و تفسیر خیر و شر از دید یک شخصی معتقد به مبدأ و معاد این است که هر چه مایه تکامل بشر و سوق او به طرف الله شود خیر و هر چه باعث تنزل و انحطاط و دوری از الله شود، شرّ است. هر کمالی خیر و هر عدم کمالی شرّ است.

راغب اصفهانی در مورد خیر و شر می‌نویسد:

خیر در لغت به معنای چیزی است که هر کس به آن رغبت پیدا می‌کند. در مقابل، شر به معنای چیزی آمده است که هر کس از آن اعراض و نفرت دارد: «الخیر ما یرغب فيه الكل، کالعقل مثلاً والعدال والفضل والشیء النافع و ضده الشر». (راغب اصفهانی، مفردات، صفحه 190). «الشر الذي یرغب عنه الكل، کما ان الخیر هو الذي یرغب فيه

الكل». (راغب اصفهانی، مفردات، صفحه 157)

قرآن عظیم الشان در آیه (216 سوره بقره) می فرماید: «وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (سوره البقره: آیه 216).

در بسیاری از اوضاع و احوال انسان چیزی برای خود می پسندد و طلب آنرا در دل می پروراند و آرزو دارد که آنرا بدست هم بیاورد، در حالیکه او چیز بر ضرر اش تمام میشود.

و در بسیاری از اوضاع و احوال انسان از چیزی بد اش می آید و یا از آن بد میبرد، در حالیکه آن چیز بخیر و منفعت اش تمام میشود.

خواننده گرامی !

- خیر و شر رویدادها و اتفاقات زندگی ما است و محسوس ظاهری نیست بلکه ممکن است چیزی دارای خیر ظاهری باشد در حالیکه باطنش آغشته به شر باشد و یا برعکس آن.

همچنان باید گفت که: در هر چیزی احتمال بروز شر وجود دارد، حتی کمالاتی مثل علم و احسان، شجاعت و عبادت نیز آفاتی دارند. آفت علم، همانا غرور است؛ آفت احسان، همانا منت گذاردن؛ آفت عبادت، همان عجب یعنی تکبر، خودبینی، خودخواهی، غرور، و آفت شجاعت، ظلم و تهور یعنی بی باکی، بی پروایی، جرئت، جسارت، سرنترسی، دلاوری، دلیری، است.

در آسیب پذیری سه اصل وجود دارد آمادگی هجوم از سوی دشمن فرصت های مناسب برای هجوم نظیر تاریکی ها و وجود حفره ها و نقطه ضعف ها بلی دشمن به دنبال تاریکی ها و حفره ها و نقاط ضعف است.

- پروردگار با عظمت ما، بما انسانها می آموزاند که انسان ها در فهم خیر و شر باید تعمق بیشتر بخرج دهد، و به ظاهر اشیاء دل خود را خوش نسازیم.

- در همه امور و روزگار زندگی خود را به الله بسپاریم و با تمام قوت باید معتقد باشیم که تنها اوست که به خیر و شر حقیقی امور آگاه است و او جز خیر برای بنده اش چیزی دیگری نمی خواهد.

- در آیه متبرکه برای ما انسانها می آموزاند و هدایت میکند که: با یک خیر کوچک نباید چنان مغرور شد که خود را کم کنیم و با یک شر و یا یک مشکل نباید چنان غمگین و متاثر شویم، باید در هر دو حالات شکرگزار الله باشیم و با اعتقاد راسخ باید بگویم خیر و شر از جانب الله است، او ذاتی است که بهتر می فهمد و ما از عواقب امور نا آگاه هستیم.

یادداشت:

اساساً شر در مقابل خیر است و طوری که در فوق متذکر شدیم: خیر در مورد ما انسانها به چیزی گفته می شود که با وجود ما و خواست ما هماهنگ و موافق بوده باشد و آن موجب پیشرفت و تکامل واقعی ما قرار گیرد.

و شر چیزی است که با وجود و خواست ما موافق و ناهماهنگ باشد و موجب عقب ماندگی و انحطاط اصلی ما گردد.

علماء خیر و شر را بر سه گونه تقسیم مینمایند:

1- خیر مطلق که هیچ گونه بدی در آن وجود نداشته باشد. مانند ذات پروردگار با

عظمت ما که خیر مطلق است.

2- شر مطلق آنست هیچگونه نقطه مثبت در آن وجود نداشته باشد. که چنین چیزی اصلاً نمیتواند در دار هستی وجود داشته باشد.

3- خیر و شر نسبی که بین دو قسم بالا است.

خیر و شر از جانب الله است؟

مسئله خیر و شر یکی از بحث های مهم فلسفی و کلامی بوده، و علماء خیر و شر را بر سه نوع تقسیم نموده اند:

- خیر مطلق،

- شر مطلق،

- خیر و شر نسبی.

خیر مطلق آن است که هیچ جنبه منفی نداشته باشد.

و شر مطلق عکس آن است، یعنی هیچ جنبه مثبتی در آن وجود ندارد،

و خیر و شر نسبی بین آن دو است.

از دیدگاه يك موحد و خداپرست، از این اقسام که بر شمردیم، دو قسم امکان وجود دارد:

یکی خیر محض و دیگری آنچه خیرش بیشتر است، اما آنچه شر محض یا شرش بیشتر

از خیر باشد، امکان وجود آن از سوی پروردگار با عظمت ما نیست، چون پروردگار

ماحکیم است و از حکیم، کار قبیح تحقق پیدا نمی کند.

معروف میان فلاسفه و دانشمندان این است که شر در تحلیل نهایی بازگشت به امر عدمی

می کند و امر وجودی که سرچشمه آن عدم است.

الله متعال خالق همه چیز است، چه خیر باشد و چه شر فقط الله است آنرا می آفریند و تا

اراده نکند نه خیری به ما می رسد و نه شری، پس الله متعال خالق همه چیز است،

چنانکه می فرماید: «فَلِ اللَّهِ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (سوره رعد 16). یعنی:

بگو: «خدا خالق همه چیز است؛ و اوست یکتا و پیروز».

خیر و شر هر دو مخلوق خدایند، با این وجود الله متعال از شر و گناه خشنود نیست،

چنانکه می فرماید: «إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا

يَرْضَاهُ لَكُمْ» (سوره زمر 7).

یعنی: «اگر کفر ورزید، بدانید که خدا از شما بی نیاز است» یعنی: حق تعالی از ایمان و

عمل شما بی نیاز است و این شما هستید که به او نیازمندید زیرا شما هستید که از کفر،

زیان و از ایمان نفع می برید. «ولی» حق تعالی «برای بندگان کفر را نمی پسندد» لذا

به کفر امر هم نمی کند، هر چند که همه چیز به اراده اوست و خواسته شما نافذ نیست مگر

در صورتی که خدا خود بخواهد پس مشیت پروردگار با عظمت چیزی است و پسند و

محبت و امر وی چیز دیگری «و اگر سپاس دارید» با ایمان، عبادت و عمل صالح «آن

را برای شما می پسندد» دلیل این که حق تعالی شکر و سپاس را برای بندگان خویش می

پسندد، این است که: شکر سبب سعادت و خوشبختی آنها در دنیا و آخرت است.

الله خیر را می آفریند و برای کسی که آنرا بطلبد راضی و خشنود است. و او تعالی شر

را می آفریند، ولی برای کسی که آنرا بطلبد راضی و خشنود نیست.

پس درست است که الله متعال آفریننده و خالق شر است، اما اعمال او تعالی شر نیستند،

بعبارتی از اعمال الهی شری صادر نمی شود و مرتکب شر نمی شود بلکه بندگان

مرتکب آن می شوند یعنی با اعمالشان آنرا کسب می کنند، و از آنجائیکه سنت الهی بر آنست که انسان ها در میدان آزمایش قرار بگیرند و اختیار داشته باشند تا راه شر و یا خیر را ببینند، ممکن است کسانی به اختیار خویش شر را بطلبند و الله متعال است که آن عمل (شر) را برایشان می آفریند ولی آنها هستند که شر را کسب کردند، و الله متعال به عمل آنها راضی و خشنود نیست، اما سنت او مبنی بر مختار بودن انسان ها مقتضی آنست که شر و خیر را برای بندگان بیافریند تا در انتخاب آزاد باشند.

و اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ»، علامه البانی رحمه الله در کتاب «صفة الصلاة» چنین توضیح می دهد: «یعنی آنکه شر به خدای متعال نسبت داده نمیشود، چون شر، از اعمال او نیست، بلکه تمامی کارهای او خیر است، چرا که کار های وی حول محور عدل و فضل و حکمت می چرخد. او خیر است و شری در او نیست. شر بدان جهت شر است که انتساب آن از پروردگار با عظمت ما قطع شده است.

ابن قیم گوید: آفریننده حقیقی خیر و شر خداست. شر در بعضی از مخلوقات خداست نه در آفرینش و فعل او. بنابراین وی پاک و منزّه است از ظلمی که حقیقت آن، نهادن چیزی است در غیر محل خود. پروردگار ما اشیاء را جز در مواضع شایسته شان نمی گذارد که همه اینها خیر است.

شر عبارت است از گذاشتن چیزی در غیر محلش. پس از آنجا که وضع در محل خود، شر نیست دانسته شد که شر نمی تواند به وی منسوب باشد... چنانچه کسی تشکیک کند که چرا پروردگار ما چیزی را در حالی که شر است آفرید؟ جواب این است که: آفریدن شر و فعل آفریدن شر، خیر است نه شر. زیرا خلق و فعل قایم به اویند. نسبت دادن شر به وی محال است. شر و بدیهایی هم که در مخلوق هست در عدم انتسابشان به وی شناخته میشوند.

فعل و خلق منتسب به وی خیر محض است. تحقیق درباره این بحث مهم به طور کامل در کتاب ابن قیم موسوم به «شفاء العلیل فی مسائل القضاء والقدر والتعلیل» (ص 206-178) آمده است که می توان بدان مراجعه کرد». خوانندگان محترم!

طوری که گفته آمدیم، عقیده اسلامی بر آنست که: از الله هرگز شر صادر نمیشود و به رسول الله صلی الله علیه وسلم در هنگام وفات پسرشان ابراهیم فرمودند: «لَبِيبٌ وَسَعْدِيكُ وَالْخَيْرُ كُلُّهُ بِيَدَيْكَ وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ» پس چرا ما می گویم همه خیر و شر از طرف الله است؟

الله متعال خالق همه چیز است، چه خیر و چه شر فقط الله است که آنرا می آفریند و تا اراده نکند نه خیری به ما می رسد و نه شری، پس الله متعال خالق همه چیز است، چنانکه می فرماید: «قُلِ اللهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (سوره رعد 16). یعنی: بگو: «خدا خالق همه چیز است، و اوست یکتا و پیروز».

خیر و شر هر دو مخلوق خدایند، با این وجود الله متعال از شر و گناه خشنود نیست، چنانکه می فرماید: «إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَاهُ لَكُمْ» (سوره زمر 7). یعنی: «اگر کفر ورزید، بدانید که خدا از شما بی نیاز است» یعنی: حق تعالی از ایمان و عمل شما بی نیاز است و این شما هستید که به او

نیازمندید زیرا شما هستید که از کفر، زیان و از ایمان نفع می برید. «ولی» حق تعالی «برای بندگان کفر را نمی پسندد» لذا به کفر امر هم نمی کند، هر چند که همه چیز به اراده اوست و خواسته شما نافذ نیست مگر در صورتی که خدا خود بخواهد پس مشیت خداوند چیزی است و پسند و محبت و امر وی چیز دیگری «و اگر سپاس دارید» با ایمان، عبادت و عمل صالح «آن را برای شما می پسندد» دلیل این که حق تعالی شکر و سپاس را برای بندگان خویش می پسندد، این است که: شکر سبب سعادت و خوشبختی آنها در دنیا و آخرت است.

الله خیر را می آفریند و برای کسی که آنرا بطلبد راضی و خشنود است. و او تعالی شر را می آفریند، ولی برای کسی که آنرا بطلبد راضی و خشنود نیست. یعنی در ارتکاب بنده امر خیر اراده و رضایی الله تعالی است و اما در شر که انتخاب بشر است صرف اراده الله تعالی است. این امتحان و ابتلاء دنیوی که کل فلسفه وجودی بشر درین عالم فانی است و الله تعالی به علم ازل خویش از انتخاب خیر و شر بنده آگاهی دارد، متعلق به تصمیم و انتخاب بنده بوده و خود بنده در روشنی هدیایات و پیغام رسیده از جانب الله توسط پیغمبران برای بنده ها و عقل سلیم بنده برای انتخاب خیر و شر، جواب گوی خود بنده میباشد و به آن خود بنده ضرورت دارد نه الله تعالی. پس درست است که الله متعال آفریننده و خالق شر است، اما اعمال او تعالی شر نیستند، عبارتی از اعمال الهی شری صادر نمی شود و مرتکب شر نمی شود بلکه بندگان مرتکب آن می شوند یعنی با اعمالشان آنرا کسب می کنند. چنانچه گفته آمدیم از آنجائی که سنت الهی بر آنست که انسانها در میدان آزمایش قرار بگیرند و اختیار داشته باشند تا راه شر و یا خیر را ببینند، ممکن است کسانی به اختیار خویش شر را بطلبند و الله متعال است که آن عمل (شر) را برایشان می آفریند ولی آنها هستند که شر را کسب کردند، و الله متعال به عمل شر و انتخاب شر آنها راضی و خشنود نیست، اما سنت او مبنی بر مختار بودن انسانها مقتضی آنست که شر و خیر را برای بندگان بیافریند تا در انتخاب آزاد باشند و از عمل کرد خویش نیز پاداش داشته باشند.

حسد:

حسد را علمای اخلاق این گونه تعریف کرده اند: حسادت، تمنای سلب نعمت است از دیگری که به صلاح او باشد، یعنی حسود دوست دارد نعمت ها از طرف مقابل گرفته شود، خواه آن نعمت به حسود برسد! یا نرسد. خداوند متعال در این عالم موجودات مختلفی خلق و به هر کدام خصوصیات خاصی را فرموده است و بعضی کاملتر از بعضی دیگر آفریده است. مثلاً به جمادات وجود بخشیده ولی رشد نمو و تغذیه و یا هیچ بعدی از ابعاد زندگی يك موجود زنده را نداده است. در حالی که گیاهان تغذیه می کنند رشد هم دارند اما حرکت قابل توجهی ندارند حیوانات علاوه بر خصوصیات های نباتات از خود دفاع می کنند حرکت دارند و امور خانه سازی را به طور غریزی انجام می دهند. اما کاملترین موجود و اشرف مخلوقات به تعبیر قرآن در عالم وجود انسان است که دارای خصوصیات منحصر به فردی می باشد که او را از بقیه متمایز می کند که ابعاد وجودی انسان را به دو بعد جسمانی و روحانی می توان تقسیم کرد که تمام زندگی انسان رسیدگی به این دو بعد و رفع نیازهای آنها خلاصه می شود.

از خصوصیات نفس انسان حب ذات یعنی خود دوستی است هر چه خوب و لذت بخش است برای خودش میخواید لذا مایل است از دیگران گرفته شود و با او برسد. معمولاً این حس در امور مادی بکار میرود در چیزهای رفاهی، خوراک، لباس، مسکن، همسر، فرزند، مقام و مال، عنوان و شهرت و خلاصه چیزهایی که با جهات نفسانی و مادی سر و کار دارد. اما غبطه در امور معنوی مطلوبست. جنبه های معنوی و الهی حسد بردنی نیست بلکه غبطه و آرزوی آن مقام را از خدا کردنست بدون اینکه بخواید از طرف گرفته شود هرگز دیده یا شنیده نشده که پیغمبران بر یکدیگر حسد برند اولیای خدا بر یکدیگر یا دیگران حسادت ورزند اما هر چه از روحانیت و معنویت بیشتر کاسته می شود حس حسادت قوی تر می گردد و ظهور بیشتری پیدا می کند. اگر این بیماری ریشه کن نشود و رها گردد روز به روز ریشه دوانیده و در گفتار و کردار صاحبش منشا شر بسیاری می شود که باید از او به خدا پناه برد.

علاج مرض حسادت:

حسادت، مرضی مهلکی قلبی است که از افراد بدطینت و شرور، ناشی میشود، همان کسانی که تاب تحمل دیدن خیر و خوبی، شادی و خوشحالی را برای اشخاص دیگری ندارند و خیر را برای صاحب آن نمی خواهند، و فقط آن را برای خود میخوانند. بنابراین چنین کسانی چشم دیدن نعمت و خوبی را برای دیگران ندارند و زمانیکه دیگران شاد باشند او ناراحت میگردد، این اشخاص از جمله اشخاص، حسود هستند؛ هر چند که آرزوی زوال نعمت را نکرده باشند.

مرضی خطرناک و مهلک حسادت با امور ذیل معالجه می گردد:

اول: این که شخص حسود بداند که این نعمت، فضل و لطف و عنایت پروردگار با عظمت ما است، پروردگار با عظمت ما می فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَيَّ مَا أَنَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (سوره نساء 54) «آیا به مردم به خاطر آنچه پروردگار با عظمت ما از فضل خویش به آن ها داده حسادت می ورزند.»

پروردگار با عظمت ما است که انواع نعمت ها و خوبی ها را به افراد ارزانی فرموده است، حسادت به معنای ناراضی بودن از تقدیر الهی است، هر گاه مؤمن این را بداند از این سرشت و خوی باز می آید.

دوم: مسلمان بداند که استفاده ای که او از حسادت می برد فقط این است که گناهانش بیشتر می شوند و نیکی هایش از بین می روند، به خاطر این ما می گوئیم: «الْحَسَدُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» «حسادت نیکی ها را چنان میخورد که آتش هیزم را از بین می برد.»

سوم: شخصی حسود باید بداند که حسادت به جز اندوه و ناراحتی چیزی دیگری نمی افزاید، هر چقدر نعمت های پروردگار با عظمت بر بندگانش بیشتر شود حسرت خوردن او بیشتر می گردد.

چهارم: شخصی حسود بداند که حسادت، مانع رسیدن فضل خدا به کسی که با او حسادت می شود نمی گردد، پس بداند که حسادت ورزیدن او فایده ای ندارد.

پنجم: شخص حسود باید بداند که هر گاه به حسادت ورزیدن مشغول شود از مصالح و منافع ویژه ی خود فراموش می گردد. شما حسادت کننده را می بینید که دائماً در حال جستجوی و خیر گیری از احوال و اموال و فرزندان و علم و... دیگران است و همواره

احوال دیگران را جستجو و پی گیری و دنبال می کند. امور دیگری هست که انسان را بر دوری گزیدن از حسادت یاری می دهد که با تأمل در این موضوع، می توان به آن دست پیدا کرد. (شیخ ابن عثیمین، مجموع دروس فتاوی الحرم المکی 363/3، 364) و (مجموع الفتاوی 111/10 – 129) شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمة الله علیه).

مبارزه در مقابل حسادت :

حسادت، یعنی: آرزوی کند زوال نعمت از دیگران، حسادت صفتی بدی است، چون از صفات شیطان و از صفات بدترین انسان ها در گذشته و حال است، زیرا حسادت یعنی: اعتراض به تقدیر الهی به تقسیم پروردگار با عظمت. مسلمان با راضی بودن به تقدیر الهی و تقسیم پروردگار با عظمت ما، باید حسادت را از خود دور نماید و آنچه برای خود نمی پسندد برای برادرش هم نپسندد، چنان که پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید: «لَا يَوْمٌ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يَحِبُّ لِنَفْسِهِ» (بخاری 13 و مسلم 45) (هیچ یک از شما مؤمن کامل و واقعی نمی گردد؛ مگر آن که آنچه برای خود می پسندد برای برادرش نیز پسندد.) مسلمان با تلاش برای به دست آوردن اسبابی که خیر را برای او فراهم می کند و شر را از او دور می نماید، خود را از متصف شدن به حسادت دور نماید؛ مسلمان باید به پروردگار گمان نیک داشته باشد و به آنچه نزد اوست امیدوار باشد.

مسلمان با پناه بردن به پروردگار با عظمت و ربّ کریم حسد را از خود و خانواده اش دور کند؛ پروردگار با عظمت ما به پیامبرش در سوره ی فلق دستور می دهد که از شر حسادت و رزق و وقتی حسد می ورزد به خدا پناه ببرد. یکی دیگر از راه های دفع حسد، صدقه دادن و کمک کردن به فقرا و نیازمندان است، به خصوص وقتی که شخصی مالی و ثروتی بدست می آورد و در کنار او فردی از نیازمندان هست که به او نگاه می کند، شایسته است او به آن ها کمک کند تا چشم آنها که به دست او خیره شده پر گردد. (شیخ صالح فوزان – کتاب الدعوة- فتاوی 68/1، 69)

آیا بالایی پیامبر اسلام واقعاً جادو شده بود؟

مطابق روایات اسلامی و مطابق احادیثی نبوی از جمله (احادیثی وارده در صحیحین) مؤید این مساله است که: گفته میتوانیم بلی بالایی پیامبر صلی الله علیه و سلم جادو شده است، ولی این سحر و جادو بر مقام نبوت ایشان و بالایی مسایل شرعی و وحی آسمانی هیچگونه تاثیری و خللی را برجا آورده نتوانست، تاثیر سحر و جادو بالایی پیامبر صلی الله علیه و سلم آن قدر تاثیر نداشت که مسایل مربوط به وحی و عبادت ها را تحت شعاع خویش قرار دهد.

منتهای تاثیر سحر و جادو مطابق روایت در حدود بود که: رسول الله صلی الله علیه و سلم تصور می کرد کاری کرده، در حالی که نکرده بود.

و طوری که در فوق متذکر شدیم این سحر و جادو را شخصی بنام لبید بن اعصم یهودی علیه ایشان انجام داده». (بخاری حدیث شماره 6391 و مسلم حدیث شماره: 2189) پروردگار با عظمت ما ایشان را از آن نجات داد و به ایشان وحی شد تا با معوذتین (فلق و ناس) دم شدند. بخاری (5735) و مسلم (2192).

برخی این حقیقت را که پیامبر صلی الله علیه و سلم جادو شده باشد، با استدلال به این که

اگر بپذیریم پیامبر صلی الله علیه وسلم سحر شده است، لازم‌هاش تصدیق گفته‌ی ظالمان است که می‌گفتند: «إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا» (تنها شما از مردی سحر شده پیروی می‌کنید). «سوره فرقان /8» در این که لازم‌ها می‌سحر شدن پیامبر صلی الله علیه وسلم تأیید سخن ظالمان است که پیامبر صلی الله علیه وسلم را به مردی سحر شده وصف کرده بودند، نیست. تردیدی وجود ندارد، چون آن‌ها ادعا می‌کردند که پیامبر صلی الله علیه وسلم در سخنانی که برایشان وحی می‌شود، جادو شده است. آنچه بر ایشان وحی می‌شود تصور آنها هذیان‌هایی مانند سخنان بی‌ربط افراد جادو شده است، مگر حکم قطعی همین است که: سحری که پیامبر صلی الله علیه وسلم شده بود بر هیچ چیز از وحی و عبادت‌ها تأثیر نگذاشت.

خواننده گرامی !

قبل از همه باید گفت که؛ جادوگر و ساحر کافر است. زیرا الله تعالی می‌فرماید: «نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ» (بقره 101-102) «جمعی از اهل کتاب قرآن را پشت سر خود افکندند، گویی آنان نمی‌دانند (که نام محمد صلی الله علیه وسلم در تورات و انجیل آمده است) و آنچه را که شیاطین در باره سلطنت سلیمان علیه السلام (افتراء و دورغ) بیان می‌کردند، پذیرفته و پیروی می‌کردند».

پروردگار با عظمت ما در این آیه به صراحت جادو را کار شیاطین معرفی کرده است، لیکن چون جن‌هایی همچون عفریت و دیگر شیاطین را خداوند تحت فرمان سلیمان علیه السلام قرار داده بود، و در آن زمان شیاطین کار جادو را انجام می‌دادند، اهل کتاب که در نهایت کفر و گمراهی بسر می‌بردند، جادو را به سلیمان علیه السلام نسبت دادند و گفتند: جادو کار سلیمان است. ولی چون جادو کفر است، و خداوند پیامبرش سلیمان علیه السلام را از ارتکاب جادو محفوظ داشته بود برانتهش را اعلان فرمود: «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ» (سوره البقرة: 102). «سلیمان مرتکب جادو نشد، زیرا جادو کفر است، و کفر از جانب انبیاء محال است» پس این آیت دلیل است که جادوگر کافر است و می‌فرماید: «وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ» (سوره بقره 102) «شیطان‌ها کافر شدند که به مردم جادو می‌آموختند».

در این جمله خداوند شیاطین را کافر دانسته، زیرا به مردم جادو می‌آموختند، پس دانسته می‌شود که آموزش جادو نیز از جمله کفر بحساب می‌آید.

پیامبر صلی الله علیه وسلم سحر را یکی از مهلکات هفتگانه قرار داده اند، در حدیثی حضرت اَبی هریره رضی الله عنه می‌فرماید: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُؤْبَقَاتِ قَالُوا: مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: الشِّرْكُ بِاللَّهِ وَالسِّحْرُ وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ وَأَكْلُ الرِّبَا وَالتَّوَلَّى يَوْمَ الرَّحْفِ وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْعَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ» (بخاری)

«از هفت گناه مهلک پرهیز کنید. صحابه حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم، عرض کردند: ای رسول خدا آن گناهان چیست، فرمود: شریک‌گرداندن با خدا و جادو و قتل نفس که خداوند آن را حرام نموده است مگر به حق و خوردن مال یتیم و سودخواری و پشت‌کردن (فرار کردن) در روز جنگ و افتراء کردن بر زن‌های پاکدامن بی‌خبر (از افتراء) و مؤمن».

علاوه بر آیاتی که در سوره بقره بر کافر بودن سحر و حرمت تعلیم و تعلم سحر دلالت

می‌کرد، و در جاهای مختلف دیگری کفر ساحر را نیز ثابت کرده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نیز در این حدیث سحر را بعد از شرک قرار داده است. و پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم به خاطر بیم دادن مردم از ارتکاب آن انواع از جادو را معرفی نمودند.

امام نووی می‌گوید: «سحر عملی حرام و به اجماع علما از کبایر است. پیامبر صلی الله علیه وسلم سحر را جزو هفت گناه هلاک کننده انسان شمرده‌اند. برخی از اقسام سحر، کفر است و برخی دیگر کفر محسوب نمی‌شود اما در هر حال گناه کبیره است. اگر سحر و جادو متضمن گفتار و یا کردار کفرآمیزی باشد کفر است و گرنه کفر نیست ولی یادگیری و یاد دادن آن حرام است». (فتح الباری، 10/224). برای معلومات بیشتر در مورد احکام ساحر به فتوای مراجعه کنید.

علمای اسلام اتفاق نظر دارند بر اینکه: (بر مریض جایز نیست که پیش فالگیران (کاهنان) که ادعای دانستن غیب را می‌کنند و (مردم را بدین صورت به سوی خود فرا می‌خوانند) برود تا بوسیله آنها مریضی خود را تشخیص بدهد. همچنانکه برای شخص جایز نیست، آنچه را که کاهنان او را خبر می‌دهند تصدیق نماید. زیرا آنها از روی شک و تردید از غیب سخن می‌گویند. یا آنها جن را احضار می‌کنند و بوسیله آنها بر آن چه که می‌خواهند استعانت می‌جویند و کار اینها کفر و ضلالت است چون که این‌ها ادعای امور غیبی را می‌کنند. امام مسلم (رحمه الله) در کتاب صحیحش روایت کرده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «مَنْ أَتَى عَرَّافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ فَصَدَّقَهُ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ يَوْمًا» (هر کس پیش عرافی (عراف کسی است که جایی گم شده و مال دزدی شده را نشان می‌دهد) رفته و از او در مورد چیزی بپرسد و آن را راستگو شمارد، تا چهل روز نمازی از او پذیرفته نخواهد شد).

ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم روایت کرده است که: «مَنْ أَتَى كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (هر کس پیش فالگیری (کسی است که ادعای علم غیب می‌کند و بوسیله ستارگان مردم را از غیب خبر می‌دهد) برود و بر گفته هایش صحه بگذارد، او از آنچه که بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده سرباز زده است. ابوداود این حدیث را روایت کرده و اصحاب سنن اربعه آنرا تخریج کرده اند. (ابو داود 3904).

و از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَيْسَ مَنَا مِنْ تَطْيِيرٍ أَوْ تَطْيِيرٍ لَهُ، أَوْ تَكْهِنٍ أَوْ تَكْهِنٍ لَهُ، أَوْ سِحْرٍ لَهُ، وَ مَنْ أَتَى كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ» (از ما نیست کسی که فال بگیرد، یا برایش فال گرفته شود یا مرتکب کفانت شود یا برای او کفانت انجام داده شود یا ساحری بکند یا برایش ساحری کرده شود و هر کس پیش کاهنی رفته و بر گفته هایش صحه بگذارد به آنچه که بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده کفر نموده است.) (بزاز با سند قوی آنرا روایت کرده است).

در این احادیث دلیل کافر بودن کاهن و ساحر وجود دارد زیرا که آنها ادعای دانستن علم غیب می‌کنند. در حالی که این (اعتقاد و عمل) کفر محسوب می‌شود چرا که ساحر و کاهن جز با به خدمت گرفتن جن و عبادت کردن آن به هدف شان دست نمی‌یابند در حالی که آن کفر و شرک به خداوند پاک و منزّه است و همچنین تصدیق کننده آن نیز

دچار کفر و شرک می شود و کسی که بدان معتقد باشد مانند آنان می باشد. و هر کس که بر این کارها مشغول شود و از آنها سحر و جادو بگیرد به تحقیق (خدا) و رسولش صلی الله علیه و سلم از او بیزار می شوند.

اقسام سحر:

خواننده محترم!

همچنان باید گفت که: سحر عمل شیطانی و عبارت است از دود و دم ها و تعویذات شیطانی در جسم مسحور تأثیر می گذارد، و اسباب قتل و یا مریضی را فراهم می سازد، و یا بین زوجین و دوستان تفرقه ایجاد می کند، و تمام تأثیرات با قضا و تقدیر خداوند است. طوریکه پروردگار با عظمت ما می فرماید:

«وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (سوره البقره: آیه 102). (جادوگران نمی توانند به کسی آسیب رسانند، مگر به خواست خدا).

و خداوند پیامبر و بندگان مؤمن خود را دستور می دهد که به پروردگار سپیده دم از شر جادوگر پناه ببرند، و یکی از انواع جادو سحر تخیلی است که به ظاهر چیزی برای بینندگان پیدا می شود، ولی حقیقتی ندارد، چنانچه قرآن می فرماید: «سَخَرُوا أَعْيْنَ النَّاسِ» (سوره الأعراف: 116).

و می فرماید: «فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيَّهُمْ يَخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى» (سوره طه: 66). هنگامی که جادوگران ریسمان ها و عصاهایشان را انداختند، چنان به نظر حضرت موسی رسید که آنها تند راه می روند، این همان روش جادویی بود که حيله گران صوفی نما آن را انجام می دادند.

اقسام سحر:

علماء سحر را بر دو قسم تقسیم مینمایند:

اول: گره زدن و دم کردن، یعنی: خواندن وردها و طلسم هایی که جادوگر به وسیله (ضرر برسانند).

الله تعالی می فرماید: «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَا كَرَّ الشَّيَاطِينُ كَفَرُوا يَعْلَمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ» (سوره بقره/102)

(و (یهود) از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند پیروی کردند. سلیمان هرگز (دست به سحر نیالوده) کافر نشد؛ ولی شیاطین کفر ورزیدند، و به مردم سحر می آموختند).

دوم: با داروهایی که روی بدن، عقل، نیروی اراده و تمایلات فرد جادو شده تأثیر می گذارد. این همان چیزی است که خودشان به آن «عطف»: (ایجاد دوستی) و «صرف»: (ایجاد تنفر) می گویند عطف، این است که فردی را چنان شیفته و دل باخته (ی) همسرش یا زنی دیگر می گردانند که همانند حیوان در اختیار او قرار می گیرد و هر طور بخواهد بر او حکمرانی می کند. و صرف بر عکس این است و چنان روی بدن فرد جادو شده تأثیر می گذارد که او را ضعیف می گرداند تا جایی که نابود می شود و هر چیزی را بر خلاف واقعیت آن تصور می کند.

در باره ی کفر ساحر در میان علماء اختلاف است: برخی می گویند کافر می شود و برخی دیگر می گویند کافر نمی شود. اما با توجه به اقسام سحر که ذکر کردیم حکم ساحر مشخص می گردد که هر کس به وسیله ی شیاطین سحر و جادو می کند، کافر می شود و

هرکس به وسیله ی دارو جادو می‌کند کافر نمی‌شود، اما گناهکار می‌گردد.

راه مقابله برای دفع سحر:

راه‌های مقابله با سحر و جادو و حسد و چشم زدن و از قبیل مسائل، ذکر خداوند متعال می‌باشد از قبیل قرائت قرآن و اذکار شبانه روز و نماز خواندن سر وقت و همچنین ترک گناه، مخصوصاً گناهان کبیره، زیرا هر شخصی را دو ملائکه محافظت میکند و اگر کسی ذکر خداوند را نادیده بگیرد و مرتکب گناه شود از آنها دفاع نخواهند کرد لذا شیطان و سحر و غیره میتوانند او را اذیت و آزار دهند، خداوند متعال می‌فرماید: «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْن يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ» (سوره الرعد 11) (برای او) (انسان) فرشتگانی است که به پیامبری از روبرو و از پشت سر به فرمان خدا از او نگهبانی می‌کنند، در حقیقت خداوند حال قومی را تغییر نمی‌دهد (از نعمت و عافیت) مگر اینکه آنها خود را (از طاعت خدا) تغییر دهند، و چون خداوند برای قومی بدی را بخواهد (یعنی آسیب و نابودی و عذابی را) پس هیچ برگشتی برای آن نیست) (هیچ برگردانی ندارد) و برای آنان بجز او هیچ کار سازی نیست (که کار و بارشان را به سامان آورد و چون به سوی پناه برند، عذاب الهی را از آنان دفع کند). بنابراین این آیه نشانگر اینست که بر هر یک از انسانها در همه حالات، فرشتگانی گماشته شده اند که او را مطابق آنچه که خداوند به ایشان فرمان داده است نگهبانی میکنند، به قولی، فرشتگان انسانها را از آسیب جنیان نگهبانی میکنند، به قولی دیگر، او را به امر خدا از امر وی نگهبانی می‌کنند ولی چون قضا و قدر آمد، از وی دست برمی‌دارند.

اینان فرشتگان نگهبان (ملائکه حفظه) اند که بعضی از پی بعضی دیگر می‌آیند و او را از همه جهات و جوانب در نگهبانی خود دارند، ولی تحول از طاعت خدای عزوجل به سوی معصیت وی، در نهایت تحول از نعمت به سوی مصیبت، از آسایش به سوی رنج و از عزت به سوی ذلت است، و طبیعتاً هر کسی طاعت خداوند را ترک کند و به سوی گناه روی آورد این حفاظت ملائکه به امر خداوند از دست خواهد داد، لذا شیاطین و سحر و حسد و چشم زدن و غیره میتوانند بر او مؤثر باشد.

اما در مورد سحر، صحیح نیست که حتماً باید برای یافتن آنها به شیاطین مراجعه کرد زیرا مراجعه به شیاطین توسط عرافین و کاهنان حرام است، بنابراین برای باطل کردن سحر باید به دعاء و اذکار شبانه روز و تلاوت قرآن و نماز و رقیه شرعی روی آورد و گناه را ترک کرد تا شفا یابد.

رفتن نزد جادوگر، ساحر، منجم و کاهن :

سحر، اساساً دانش شگرف و شیطانی است که به امور خارق العاده شباهت دارد اما خود خارق العاده نیست چرا که اولاً آموختنی است و ثانیاً شخص جادوگر و مرتکب عمل جادویی آخرین شخصی نیست که توانسته با توجهات و تلقینات شیطانی در مجاری عادت تصرف کند بلکه اشخاص دیگری هم با تعلیم می‌توانند به مانند او انجام دهند و جادوگر شخصی است که تحت تعلیم این علم شیطانی قرار گرفته و با الهامات و توجهات و اوراد طلسم های شیطانی اقدام به امور شبه خارق العاده می‌کند چرا که این اعمال شیطانی از درجه ی اعتبار از معجزه و کرامت که خداوند به بندگان صالح و برگزیده ی خود عطا

می کند تفاوت دارد.

رفتن نزد جادوگران و ساحران منجم و کاهنین و مانند ایشان جائز نیست و سؤال کردن از آنها و تصدیق کردن آنان نیز جائز نیست و همچنین مداوا شدن آنان با روغن زیتون و دیگر دواها نیز جائز نیست. پیامبر صلی الله علیه و سلم، از آمدن، سؤال کردن و تصدیق کردن (چنین افراد) نهی فرمودند، و همچنین به خاطر اینکه آنها ادعا دارند که علم غیب را می دانند و برای مردم دروغ می گویند و آنها را به سوی انحراف در عقیده فرا می خوانند.

در حدیث (صحیح) از پیامبر (اکرم صلی) الله علیه و سلم وارد شده که ایشان فرمودند: «کسی که نزد جادوگری برود و در مورد چیزی از او سؤال کند، نماز چهل شب او قبول نمی شود».

و همچنین پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «کسی که نزد جادوگر و یا کاهنی برود و آنچه که می گوید را تصدیق کند، به آنچه که بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل شده کفر کرده است» و در جایی دیگر نیز می فرمایند: «کسی که جادو کند، یا به خاطر او جادو انجام بگیرد و یا بدفالی کند، یا به خاطر او بدفالی صورت گیرد، یا کهانیت کند یا به خاطر او کهانیت شود از ما نیست».

و در این مورد احادیث زیادی وارد شده است.

تداوی که خداوند متعال آن را مباح قرار داده است، تداوی با رقیه (تعویذ) شرعی و دواهایی می باشد که در نزد افراد خوش عقیده و خوش سیرت مباح و جائز است و آن هم باید به مقداری باشد که کفایت کند و شکر خداوند متعال صورت گیرد. «و الله ولی التوفیق» (شیخ عبدالعزیز بن باز).

حکم کلی جادو و سحر:

عمل جادو و سحر شرعاً حرام می باشد که حرمت آن با نص قرآن و سنت به ثبوت رسیده است و یکی از گناهان کبیره می باشد. حتی برخی از افعالی که در سحر و جادو انجام میگیرند، به گونه (ای) هستند که باعث کفر می شوند. در جادو معمولاً کلمات شرک‌آمیز و استعانت از شیاطین و جن‌ها به کار می رود؛ زیرا سحر و جادو زمانی تاثیر می گذارند که صاحب سحر و جادو، در خبائث و نجاست قولاً و فعلاً و اعتقاداً با شیاطین مشابه باشند.

به تصریح حدیث نبوی، بسیاری از سخنان کاهنان و جادوگران کذب محض می باشد. کسی که نزد کاهنی می رود و از او چیزی می پرسد، در حدیث به عدم پذیرش نماز چهل روزش تهدید شده است.

مفتی محمد شفیع عثمانی رحمه الله در تفسیر معارف القرآن 279/1 در ذیل آیه «ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر» (سوره بقره: 102) می نویسد: اگر در جادویی از افعال کفرآمیز مانند استغاثه و استمداد از شیاطین استفاده شود، این سحر با (اجماع) کفر است. اگر تعویذی که ساحر می نویسد در آن از شیاطین و جن‌ها استمداد گردد، حکم جادو را داشته و حرام است، و اگر الفاظ مشتبهی به کار رود که معنایشان معلوم نیست و احتمال استمداد از شیاطین و جن‌ها باشد، باز هم حرام است. اگر شخص معتقد بر این است که ساحران در امور تصرف دارند این اعتقاد کفر است و شخص مذکور کافر است و همسرش از وی جدا می شود و باید فوراً توبه کرده و تجدید ایمان نماید.

(رد المختار: 105/5؛ فتح الملهم: 580/2؛ الدر المختار: 337/6) نبع: فصلنامه ندای اسلام، شماره 34، 35.)

جزای ساحر در شریعت اسلام:

ائمه ثلاثه (امام ابوحنیفه، امام مالک و امام شافعی) و نیز جمهور علماء به کیفر ساحر اتفاق دارند که باید کشته شود از او نخواهند که توبه کند. هرگاه ساحر بودن وی به اعتراف خودش یا به شهادت دو مسلمان ثابت شد، کشته شود و توبه اش پذیرفته نشود، زیرا ممکن است توبه اش ظاهری و نیرنگ باشد، و نیز ساحر زندق است، و توبه زندق پذیرفته نمی‌شود، چون اعتمادی نیست که توبه اش قلبی باشد باید کشته شود.

زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «حَدُّ السَّاحِرِ ضَرْبَةٌ بِالسَّيْفِ» (روایت کرده ترمذی در (سنن) 156 / 5، و طبرانی در الکبیر 161 / 2، و دارقطنی در (سنن) 114 / 3، و امام حاکم در مستدرک 360 / 4، و بیهقی در السنن الکبری 136 / 8، همه ایشان از حدیث جندب رضی الله عنه).

این حدیث به طور مرفوع و موقوف با اسنادی صحیح روایت شده است که حد ساحر کشتن آن با شمشیر است، و از توبه چیزی بیان نشده است، بعضی علماء گفته اند که از ساحر توضیح بخواهند، اگر سحرش از نوع کفر نیست، از او جلوگیری شود، لیکن این فتوا درست نیست، زیرا انواع جادو با همکاری شیاطین و از راه کفر و شرک وصل می‌شود، و کفر محض می‌باشد. شاید آن عده از علماء که چنین فتوا داده اند به گمانشان به جز همکاری شیاطین و کفر و شرک راه دیگری هم برای جادو وجود دارد. خلیفه دوم اسلام حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه نیز بعد از حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه طی حکمی به تمام (والیان) دستور داد تا مرد و زن جادوگر را بکشند و دستور به توبه خواهی نداد. راوی می‌گوید: ما بنا بر اجراء فرمان خلیفه مسلمین سه نفر را به قتل رساندیم. (مسند امام احمد 190 / 1، سنن ابی داود 165 / 3، سنن بیهقی 138 / 8).

این فرمان را حضرت عمر رضی الله عنه در حضور مهاجرین و انصار صادر فرمود: و هیچکس مخالفت نورزید، همچنین ام المؤمنین حفصه دختر گرامی حضرت عمر رضی الله عنه همسر پیامبر اکرم کنیز خود را به خاطر ارتکاب جادو به قتل رساند. (مؤطا امام مالک 871 / 2، مصنف عبدالرزاق صنعانی 181 / 10، 180، و سنن بیهقی 136 / 8 / به روایت عبدالله بن عمر).

جندب بن عبدالله ابوجندب بن کعب ازادی یکی از اصحاب جلیل القدر کنیز جادوگری را در مجلس خلیفه با شمشیر کشت. (بخاری 222 / 2، از حدیث عبدالرحمن بن یزید و الطبرانی فی الکبیر 177 / 2، از حدیث ابی عثمان نهدي، و البیهقی فی سنن) 8 / 136، از حدیث ابی عثمان نهدي و سیر اعلام النبلاء للذهبی 176 / 3، 177). بنا بر این روایات، امام احمد / می‌فرماید: قتل ساحر از سه تن از اصحاب پیامبر (حضرت عمر و دخترش حفصه و جندب) به روایت صحیح ثابت شده است. این روایات دلیل بر قتل و کشتن ساحر بدون توبه است، بلکه نسبت به قتل ساحر باید هرچه سریعتر اقدام شود، تا مسلمانان از شرش راحت گردند.

نمائي و سخن چيني :

نمام و سخن چين به شخصي اطلاق ميشود که سخن شخصي را از یک نفر ميشنود، و آنرا به فرد يا افراد ديگري انتقال ميدهد که انتقال اين حرف باعث مفارقت و قطع ارتباط دوستي آن دو فرد و يا افراد گردد در صورتي که پروردگار با عظمت ما امر به ايصاف و ارتباط بين مسلمانان فرموده است ولي فرد سخن چين باعث قطع اين ارتباط و فساد انگيزي بين افراد مي گردد لذا پروردگار ماميفرمايد: «وَالَّذِينَ يَنْفُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ - 25». (و کساني که قطع مي کنند آنچه را که پروردگار امر به وصل آن فرموده و در زمين فساد مي کنند براي ايشان است دوري از رحمت پروردگار و براي ايشان بدبي سراي آخرت (که همان عذاب اخروي است) مي باشد (سوره رعد، آيه 25) و در آيه اي ديگر نيز در رابطه با روش برخورد با اينگونه افراد که به نوعي فسق آنان مبرهن است مي فرمايد: «ان جائكم فاسق ببناء فتبينوا ان تصيبوا قوما بجهاله فتصبحوا علي ما فعلتم نادمين) اگر فاسقي خبري آورد تحقيق کنيد و زود باور مکنيد که از روي ناداني مردمی را به رنج اندازيد (و) بعد هم پشيمان شويد. (سوره حجرات، آيه 6) از گناهاني که کبيره بودندش، به واسطه وعده عذاب در قرآن و اخبار مسلم شده، سخن چيني است. همچنين چندين لفظ با سخن چيني مترادف و متشابه هستند. بطور مثال، نميم، نمامه، سعابت و قنات.

پروردگار با عظمت ما در سوره مبارکه رعد مي فرمايد: «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (و کساني که قطع مي کنند آنچه را پروردگار امر به وصل آن فرموده و در زمين فساد مي کنند، براي ايشان است دوري از رحمت پروردگار و براي ايشان بدبي سراي آخرت است يعني عذاب اخروي).

و روشن است که نمام معني سخن چين، و کسي که حرفي را از یک نفر دربار کسي شنيده و براي آن کس نقل مي کند قطع کرده، آنچه خدا امر به وصل آن فرموده و در زمين فساد کرده، زيرا عوض اين که بين مؤمنين ايجاد محبت و الفت نمايد و اتحادشان را محکم سازد، نفرت و تفرقه و دشمني ايجاد کرده است پس براي او است لعنت پروردگار و عذاب آخرت.

علل سخن چيني :

علماي علم اخلاق براي اين صفت رذيله علل و عوامل متعددي بيان کرده اند که شخص را وادار به سخن چيني مي کند. در ذيل به برخي از علل و عوامل آن اشاره مي کنيم.

حسادت و بدخواهي :

گاهي حسادت به ديگري در مقام يا مال يا شخصيت او، سبب مي شود که فرد بدخواه او گردد و در صدد بر مي آيد که هر طوري شده لطمه و ضربه (اي) به او وارد کند و خوار و ذليلش نمايد. به دنبال اين اندیشه مي کوشد با خبر چيني و نقل گفتار و رفتار ناپسندي که او در حق ديگران گفته يا انجام داده وي را، خوار و بدنام گرداند و بالاخره منشأ بعضي از موارد سخن چيني حسد و رشک بردن است و لذا در روايات اسلامي حسد تباه کننده ايمان و نيکيها و موجب سلب آرامش و بدبختي دنيا و آخرت انسان معرفي شده است.

يکي ديگر از آفات زبان که از رذایل اخلاقي به شمار مي رود و انسان را از راه خدا دور مي سازد نَمَامي و سخن چيني است.

قرآن عظيم الشان درنکوهش سخن چيني مي فرمايد: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ»؛ واي بر هر عيب جوي سخن چين. (سوره همزه آيه 1) و باز مي فرمايد: «هَمَّازٍ مَّشَاءٍ بِنَمِيمٍ» از کساني که بسيار عيب جو و سخن چين هستند پيروي مکن. (سوره قلم آيه 11) و در آيه (11 سوره قلم) مي فرمايد: «عُنْتُمْ بِغَدِّ زُنُومِكُمْ»؛ سخن چين کينه توز و پرخور و خشن و بد نام است) قرآن مجيد از سخن چين به عنوان زنيَم يعني کسي که اصل و نسب روشني ندارد نام مي برد و اين دليل بر عظمت اين گناه است.

سر انجام نَمَام از ديگانه قرآن:

قرآن عظيم به کساني که با نَمَامي و سخن چيني آتش کينه و عداوت را ميانه مردم برمي افروزند هشدار مي دهد و آنان را به عذاب دوزخ تهديد مي کند، چنان که درباره يکي از همسران ابي لهب به نام امّ جميل مي فرمايد: «وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» زن او: ابي لهب آن هيضم کش آتش افروز نيز اهل جهنم است. (سوره مسد آيه 4) امّ جميل دختر حرب، خواهر ابو سفيان و عمه معاويه، يکي از زنان ابي لهب بود که از دشمنان سرسخت رسول الله صلي الله عليه وسلم به شمار مي رفت.

به هر حال، چون ابولهب خود آتش افروز بود، زن او نيز فتنه انگيز بود و در اين راه کوشش بسيار مي کرد و تا آن جا که قدرت و توان داشت از پيامبر اکرم صلي الله عليه وسلم و اصحاب ايشان اخباري کسب مي کرد و آن را به مشرکان و بت پرستان گزارش مي داد و به همين جهت خدائي متعال اين گونه از وي به بدبي نام مي برد و او را مستحق آتش مي داند و به طور کلي سر نوشت هر کس که نَمَامي کند آتش دوزخ است.

سخن چيني يعني اين که انسان حرف هاي بعضي از مردم را به قصد ايجاد فتنه و فساد بين آن ها براي بعضي ديگر نقل کند؛ مانند اين که نزد کسي برود و بگويد: فلاني به تو چنان و چنين گفت، تا اين گونه بين مسلمين دشمني ايجاد کند. سخن چيني و نَمَامي از گناهان کبيره است. در صحيحين از عبدالله ابن عباس رضي الله عنهما روايت است که گفت: پيامبر صلي الله عليه وسلم از کنار دو قبر گذشت و فرمود: «أَمَّا إِنَّهُمَا لَيَعَذَّبَانِ وَمَا يَعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَكَانَ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَكَانَ لَا يَسْتَنْزِعُهُ مِنَ الْبَوْلِ، قَالَ: فَدَعَا بِعَسِيبٍ رَطْبٍ فَشَقَّهُ بِأَثْنَيْنِ، ثُمَّ غَرَسَ عَلَيَّ هَذَا وَاحِدًا وَعَلَيَّ هَذَا وَاحِدًا» «اين دو نفر عذاب داده مي شوند اما نه به خاطر گناه بزرگي، اما يکي از اينها سخن چيني مي کرده است و ديگري از ادرار خود پرهيز نمي کرد و خود را از آن پاک نمي کرد، راوي مي گويد: آنگاه رسول الله صلي الله عليه وسلم شاخه ي تري از درخت خرما خواست و آن را دو قسمت کرد، و هر قسمت آن را روي يکي از آن دو قبر گذاشت. گفتند: چرا چنين کردي؟ فرمود: «لَعَلَّهُ أَنْ يَخَفُّ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَبْيَسَا» اميد است تا وقتي که اين دو شاخه خشک نشده است، الله تعالي عذاب آنان را تخفيف دهد» (بخاري 218 و مسلم 292)

از پيامبر صلي الله عليه وسلم روايت است که فرمود: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَّاتٌ» (سخن چين وارد جنت نمي شود) (بخاري 6056 و مسلم 105) بنابر اين مؤمن بايد از سخن چيني پرهيز و دوري نمايد. اما زيان هاي سخن چيني براي فرد سخن چين، همين عذاب و هشدار سختي است که در حديث فوق بيان شده است. ضرر سخن چيني براي جامعه اين

است که باعث جدایی و تفرقه بین مردم و ایجاد فتنه و فساد میان آن ها می شود. یکی از گناهانی که در دین مبین اسلام بسیار مزمت شده است تمامی در سخن چینی است به نحوی که این عمل به قدری قبیح است که فاعل آن در روایات بدترین افراد در امت اسلام و امام دیگر شناخته شده است.

دروس حاصله از سوره مبارکه فلق :

- پناه بردن به الله را باید همیشه به زبان جاری کرد .وجوب پناه بردن به الله متعال و استعانت از پیشگاه او از هر چیز مخوفی که بخاطر خفای آن، انسان توان دفع آن را نخواهد داشت.
 - در ضمن باید با تمام صراحت بیان داشت که : اصلاح خود و جامعه، بدون استمداد و پناهندگی به الله متعال امکان پذیر نیست .
 - چون شرور بر قلب و فکر انسان قفل می زنند، باید به قدرتی پناه ببریم که : شکافنده و شکننده قفل ها و موانع باشد.
 - تحریم دمیدن در گره افسون که سحر است و هر سحری کفر است و حدّ ساحر، گردن زدن با شمشیر است.
 - حسادت قطعاً حرام است و مریضی خطرناکی است تا آنجا که فرزند آدم علیه السلام را بر قتل برادرش واداشت و برادران یوسف را بر کید و نیرنگ واداشت.
 - در میان همه شرور، شر حسادت، تفرقه افکنی، عهد شکنی و توطئه های پنهان اهمیت بیشتری دارد.
 - غبطه، حسادت نیست به دلیل حدیث صحیح که پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید : «در دو چیز حسادت نیست وقتی منظور غبطه باشد.»
 - در اختتام سوره مبارکه باید بعرض رسانید که در سوره فلق ؛ انسان از چهار خصلت به الله پناه می برد. 1- از شر هر آنچه الله آفریده 2- از شر هر آنچه که در تاریکی شب و یا تاریکی روی دهد. 3- از شر دمنندگان افسون در گره ها 4- از شر هر حسودی. این چهار خصلت از آن مواردی است که انسان از آنها ترس و بیم دارد.
- پروردگار! دینت را از شر بداندیشان مصون بدار. آمین یا رب العالمین .

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الناس

جزء 30

سوره ناس در «مدینه» نازل شده و دارای 6 آیه می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت به سوره «ناس» مسمی شده که به آیه مبارکه: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ
الْأَنَاسِ» [الناس: 1] آغاز شده و در ضمن کلمه «ناس» در آن پنج بار تکرار گردیده
است.

تعداد آیات ، کلمات و حروف سوره ناس :

«سورة ناس» از جمله سوره های مکی است و دارای (1) یک رکوع، و (6) شش آیت،
و (20) بیست کلمه، و (81) هشتاد و یک حرف، و (25) بیست و پنج نقطه است.
(لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن
متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد
مراجعه فرمایید.)

قابل یادآوری است که: سورة «الناس» آخرین سوره قرآن کریم از نظر ترتیب در
مصحف شریف است و ترتیب قرآن با سورة «فاتحه» که شامل سپاس و ثنای حق تعالی
و یاری جستن از اوست آغاز و با معوذتین که موضوع آنها نیز یاری جستن و پناه بردن
به حق تعالی است، ختم می شود.

تعدادی از مفسرین سور (الناس والفلق) را بنام «معوذتین» مسمی نموده اند، طوریکه
از فحوی هر دو سوره معلوم می شود که هر دو سوره، دارای یک بحث اند که در هر دو
سوره پناه جستن به الله تعالی از شر است.

اگر در فحوی سورة متذکره کمی دقت بعمل آید، به وضاحت در خواهیم یافت که سورة
«الناس» را شرح سورة «الفلق» در می یابیم در سورة الفلق از «دمندگان در عقد ها»
بحث بعمل آمده و در سوره «الناس» «از کسیکه در سینه های مردم و سوسه ایجاد می
کنند» بحث شده است.

در سوره «فلق» پناه خواستن از آفات و مصایب دنیا ذکر گردیده و در سوره «الناس»
نسبت به پناه جستن از آفات اخروی تاکید بعمل آمده است، و هم چنان که مفهوم لفظ
«شر» در سوره «فلق» بیان گردید که شامل آلام و موجبات آلام هر دو هست، در سوره
الناس از شر چیزی، پناه خواسته شد که سبب تمام گناه هاست، یعنی وسوسه شیطان و آثار
آن، و چون ضرر آخرت شدید تر است، بنابر این، بر تاکید آن قرآن کریم به این سوره
ختم کرده شد.

تقسیم بندی آیات سوره الناس بصورت کل :

از آیه 1 تا آیه 3 بیانگر پناه بردن انسان به الله متعال که پناه دهنده است.
از آیه 4 تا انتهای سوره، یعنی آیه 6 بیان ضروری است که انسان لازم است برای

حفظ خود از آن شرور به الله تعالی با عظمت پناه ببرد که این شرور به صورت خاص از دو گروه انس و جن سرچشمه می‌گیرند. شروری را که در سوره‌ی فلق به آن اشاره داشتیم عام بود اما در اینجا از دو گروه انس و جن این شرور صادر می‌شود.

محتوای کلی سوره ناس:

محتوای کلی این به یک اصلی واقعی اشاره نموده می‌فرماید و آن این است که: آگاه و بیدار باشید که انسان همیشه در معرض وسوسه‌های شیطانی قرار دارد، و شیاطین جن و انس سعی دائمی‌شان را بخرچ می‌دهند که، در قلب و روح انسان نفوذ کنند، هر قدر که مقام انسان در علم بالاتر رود و موقعیت او در اجتماع بیشتر گردد، وسوسه‌های شیاطین شدیدتر میشود، تا او را از راه حق منحرف سازد.

بناءً در این سوره به پیامبر صلی الله علیه وسلم به عنوان یک سرمشق و پیشوا و رهبر عالم بشریت دستور می‌دهد که از شر همه وسوسه‌گران به الله پناه ببرید.

پناه ببرند از شر وسوسه‌گران خناس «الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»، به الله که هم پروردگار مردم است، هم پادشاه مردم، و هم اله مردم.

پروگرام و نقشه فعالیت شیطان در این مدت اینست که فعالیت و نقشه کاری خویش با مخفی کاری و مکاری انجام میدهد، در زیاتر از اوقات طوری پیش می‌آید که شیطان در گوش انسان حضور می‌یابد و مسایل را با ذهن او خنثی می‌دهد که انسان فکر می‌کند که پلان و نظریه خود او است و از درون جانش جوشیده و همین مسئله باعث اغوا و گمراهی در پوشش هدایت می‌شود.

انسان نباید انتظار داشته باشد که شیاطین را در لباس خودشان ببیند؛ بلکه همیشه آنها قسمتی از حق را با قسمتی از باطل می‌آمیزند تا بر مردم مسلط شوند.

بنابحث کلی سوره ناس تعلیم و آموزش انسان است، این سوره به انسان می‌آموزاند که: انسان همیشه در معرض وسوسه‌های شیطانی قرار دارد. و شیاطین جن و انس کوشش دارند در قلب و روح انسان خانه کنند، انسان باید در طول حیات خویش هوشیار و بیدار باشد. و حتی در خواب هم راه مبارزه به شیطان را نباید فراموش کرد.

علماء می‌فرمایند هدف کلی شیطان خناس اینست تا انسان را از راه حق منحرف کند.

ترجمه و تفسیر سُورَةِ النَّاسِ

جزء 30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ﴿١﴾ مَلِكِ النَّاسِ ﴿٢﴾ إِلَهِ النَّاسِ ﴿٣﴾ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ
الْخَنَّاسِ ﴿٤﴾ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ﴿٥﴾ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ﴿٦﴾

ترجمه آیات:

«قل اعوذ برب الناس» (1): (بگو پناه می برم به پروردگار مردم).

«ملك الناس» (2): (فرمانروای مردم)

«اله الناس» (3): (معبود مردم)

«من شر الوسواس الخناس» (4): (از شر وسوسه گر نهانی)

«الذی یوسوس فی صدور الناس» (5): (که در دل مردم وسوسه می کند)

«من الجنة و الناس» (6): (چه آنها که از جنس جن هستند و چه آنها که از جنس انسانند).

تشریح لغات واصطلاحات :

«الناس»: مردم. «مَلِك»: سرور و سالار، فرمانروا، صاحب اختیار. «إله»: معبود، فرمانروا، آن کس که بر دلها چیره است. «الوسواس»: وسوسه گر، مُوسوس. «الخناس» (خنس): مخفی شونده، واپس رونده، نهان کار. [— تکویر/ ۱۵، الخنّس] «یوسوس»: وسوسه می کند، سخن نرم و آهسته می گوید. «الجنة»: گروه جن، گروه پری. خوانندگان گرامی!

در این سوره مبارکه پناه جستن به الله متعال از شر شیاطین جن و انس در حدیث، امام احمد، نسایی و ابن حبان از ابوذر (رض) روایتی را نقل کرده اند که گفت: من خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شدم. آن حضرت صلی الله علیه وسلم در مسجد تشریف فرما بودند. فرمودند: «ابوذر! تو نماز خوانده ای؟» عرض کردم: «خیر» فرمود: «بلند شو و نماز بخوان.» به دنبال آن من نماز خواندم و آمدم و نشستم. رسول الله صلی الله علیه والسلام فرمودند: «یا ابذر، تعوذ بالله من شر شیاطین الإنس و الجن. ای ابوذر، از شر شیاطین انس و جن به خدا پناه ببر.» من عرض کردم: «یا رسول الله، آیا شیطان های انسی هم وجود دارد؟!» فرمودند: «بلی.»

تفسیر سوره ناس:

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» (1) :

بگو: پناه می برم به پروردگار مردم به مالک و حاکم (واقعی) مردمان. به معبود (به حق) مردمان. بگو ای پیامبر! به پروردگار مردم پناه می جویم، التجا می کنم و اعتماد می نمایم؛ زیرا ربوبیتش متقاضی این است که به او تعالی پناه جسته شود و التجا صورت گیرد.

در کلمه: «قُلْ»: مخاطب پیغمبر صلی الله علیه وسلم است که الگو و پیشوا است، و به پیروی از این قُدوه مبارک و الامقام، همه مؤمنان باید چنین گویند و به چنان پناهی روند. شیخ مفسر ناصر الدین عبد الله بیضاوی می فرماید: «از آن جا که در سوره قبل پناه بردن به الله متعال از مضار بدنی بود و این مضرات در انسان و غیر او عام است لذا در این

سوره، پناه بردن به او از مضاری است که بر نفوس بشری عارض می‌شود و به بشر مخصوص می‌باشد.

قابل تذکر است که در قرآن عظیم الشان؛ بیش از 300 مرتبه کلمه «قُلْ» آمده که بسیاری از آنها فرمان الله سبحانه و تعالی به پیامبر صلی الله علیه و سلم است و در جواب مخالفان یا موافقان می‌باشد.

مفسران فرموده اند: هرچند الله پروردگار تمام مخلوقات است، اما به عنوان تکریم انسان، مخصوصاً او را ذکر کرده است؛ زیرا تمام موجودات عالم هستی را برای انسان مسخر کرده و آنها را به عقل و خرد و دانش آراسته و فرشتگان محضر قدسش را به سجده بردن در مقابل آنها وادار کرده است، پس آنها فاضلترین مخلوقات خدا می‌باشند. در ضمن قابل یاددهانی است که: از کلمه «قُلْ» بر می‌آید که پیامبر صلی الله علیه و سلم، امین وحی است و چیزی از خود نمی‌گوید. در ضمن از جمله: «قُلْ أَعُوذُ» بر می‌آید که خطرات به قدری شدید است که الله به پیامبرش دستور پناه بردن را می‌دهد.

و از جمله: «أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» بر می‌آید که؛ بدون استمداد از الله، امکان مبارزه با شرور نیست. فحوای آیه مبارکه «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» این حقیقت را بیان میدارد که؛ گناهکاران نباید در زندگی خویش مأیوس شوند، زیرا الله سبحانه و تعالی، پروردگار همه مردم است نه فقط مؤمنان.

در ضمن جمله: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» برای می‌آموزاند وقتی پیامبر، به الله متعال پناه می‌برد، وظیفه ما روشن است. واضح است که: انسان باید خود را تحت تربیت خداوند بداند، «بِرَبِّ النَّاسِ» سلطنت و حکومت او را بپذیرد.

باید گفت که: انسانهای بی‌ایمان، به قدرت و جمعیت و قومیت و ویا هم ثروت خود پناه برده و می‌نازد، ولی انسانهای معتقد به الله متعال همیشه و دایم به پروردگار با عظمت خویش که مالک و پادشاه و معبود هستی است پناهنده می‌شوند.

«مَلِكُ النَّاسِ» (2):

و پناه می‌برم به «مَلِكُ مَرْدَمٍ» یعنی: به ذاتی که دارای ملک کامل، فرمانروایی ای تام و سلطه ای بی رقیب و لایتناهی است. مالک تمام مخلوقات اعم از حاکم و محکوم می‌باشد. و مالکیت تمام و کامل و شامل بر آنان دارد. بر آنان حکم می‌کند و اعمال آنان را ضبط، و امور آنها را تدبیر می‌کند. عزت و ذلت در دست او قرار دارد، و فقر و بی‌نیازی را او می‌دهد.

«إِلَهَ النَّاسِ» (3):

و پناه می‌برم به «إِلَهَ مَرْدَمٍ» یعنی: به معبود مردم و از آنجا که ملك (فرمانروا) گاهی معبود است و گاهی هم نیست بنابراین، حق تعالی در این آیه روشن کرد که الوهیت و عبودیت مخصوص وی است و احدی با وی در آن مشارکت ندارد.

«إِلَهَ النَّاسِ»: به منظور اظهار و ابراز شرف انسان و نشان دادن عظمت وی سه بار الَّنَّاسِ را تکرار کرده و به ضمیر اکتفا نکرده است، و تکرار آن نیکو می‌باشد.

مفسران کثیر فرموده است: این سه صفت از صفات پروردگار ذو الجلال است.

«ربوبیت»، «مالکیت» و «الوهیت». پس خدا پروردگار و پادشاه و مالک همه چیز است، و تمام موجودات مخلوق و مملوک او می‌باشند. از این رو به پناهجو دستور داده است به موجودی پناه ببرد که دارای این سه صفت است. (مختصر ۶۹۶/۳).

توجه بفرماید: اول چیزی که محسوس انسان است، همانا رشد و تکامل و تربیت اوست، «بِرَبِّ النَّاسِ» بعد سیاست و تدبیر و حکومت. «مَلِكِ النَّاسِ» و همین که رشد او بالا رفت عبادت و پرستش است. و در جمله «إِلَهِ النَّاسِ» به ما می آموزاند که انسان به کسی باید پناه برد که اسرار و وسوسه های درونی را می شناسد. «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ - 19 غافر» (خداوند از خیانت چشمها و آن چه دلها مخفی می کنند، آگاه است).
«من شر الوسواس الخناس» (4):

پناه می برم به آنچه ذکر شد؛ «از شر وسوسه گر» که شیطان «خناس» است. «خناس» از «خنوس» به معنای پنهان شدن و عقب نشینی است. شیطان هم خودش مخفی است و هم کارش، اگر وسوسه او علنی باشد بر مردم مسلط نمی شود، ولی با تظاهر و توجیه در لباس زیبا جلوه می کند و موفق می شود. در حدیث شریف آمده است: «شیطان بینی خود را روی قلب انسان قرار می دهد. وقتی خدا را به یاد بیاورد، شیطان کنار می کشد. و وقتی الله را فراموش کند، قلبش را می گیرد و او را وسوسه می کند.» (روایت از حافظ موصلی).
حالا که شیطان، خناس است، برای تطبیق برنامه ای شیطانی خویش، آنقدر می رود و می آید تا موفق به عملی شدن برنامه خویش گردد، بناً ما هم باید یاد الله را در زندگی خویش زیاد کنیم.

در قرآن عظیم الشان بارها از انسان انتقاد شده است که هرگاه مبتلا و گرفتار به مشکلات و سختی ها می شود دعا می کند و پناهندگی می خواهد و همین که خطر از پیش اش رفع شد، وضع و حالت اش طوری میشود که؛ گویا اصلاً ما را نمی شناسد. قرآن عظیم الشان در (11 سوره یونس) می فرماید: «وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَفُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ - 11». (و اگر الله متعال برای مردم به همان شتاب که برای خود خیر می طلبند، در رساندن بلا به آنان شتاب می نمود، قطعاً اجلشان فرا رسیده بود. پس کسانی را که به دیدار ما امید (و باور) ندارند به حال خود رها می کنیم تا در سرکشی خویش سرگردان بمانند.)

مشابه مفهوم این آیه مبارکه، در سوره ی کوه که 58 و سوره فاطر آیه 45 نیز آمده است که اگر خداوند مردم را زود به سزای اعمال شان برساند و مؤاخذه کند، همه نابود می شوند. به علاوه اختیار که اساس تکلیف است از بین می رود و اطاعت، جنبه ی اضطراری پیدا می کند.

ممکن است معنای «اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ» این باشد که سنت خداوند در خیررسانی، سرعت و در شرّ رسانی، با مهلت است و معنای جمله این باشد که خداوند متعال در خیررسانی سرعت و عجله دارد.

خواننده محترم! حالا که او «بِرَبِّ النَّاسِ» است، پس شیوه های تربیتی دیگران را نباید پذیریم. حالا که او «مَلِكِ النَّاسِ» است، پس خود را برده دیگران قرار ندهیم و حالا که او «إِلَهِ النَّاسِ» است، پس به غیر او دل نبندیم و این تفکر و اعتقاد بهترین وسیله پناهندگی از وسوسه هاست.

آنکه در سینه و قلب و روح مردم وسوسه می کند، ممکن است از جمله جن و شیطان باشد یا از جمله انسان. بلی تطمیعها و وعدهها، امروز و فردا کردنها از جمله راههای وسوسه است.

« الوسواس » : وسوسه عبارت از: صدای نهان و آهسته و خزنده است. مفسر امام قرطبی فرموده است: وسوسه‌ی شیطان این است که انسان را با گفتاری خفی به طاعت خود می‌خواند. وسوسه بدون شنیدن صوت به قلب می‌رسد. (تفسیر قرطبی ۲۰/۲۶۳).

« الخناس »: خناس از ریشه‌ی خنّوس از میان جنّ و انس برمی‌خیزد و برای فریب دادن و توطئه کردن به سراغ انسان می‌آید که اگر الله متعال یار و مددگار انسان نباشد، او را از پای در می‌آورد و وسوسه اش می‌کند و اگر انسان، الله را به فریاد و کمک بخواند، فوراً می‌گریزد و خود را برای فرصت دیگر آماده می‌کند.

مفسران می‌نویسند «وسواس»: یعنی وسوسه گر، یعنی دائم در مقام وسوسه است، خستگی و ماندگی ندارد، به اصطلاح خستگی ناپذیر است و «خناس»: یعنی آن دشمنی که مرتب ورود و خروج دارد به سرعت می‌آید و شما وقتی دفعش می‌کنید به ظاهر پنهان می‌شود و زمانی که فکر می‌کنید که دیگر پنهان است مجدداً وارد می‌شود مثل اینکه شما یک کسی را از یک دروازه آن بیرون می‌کنید، و او از دروازه دیگر دوباره داخل و به سراغ انسان می‌آید. چون اصل در معنای خناس به معنای جمع شدن و عقب رفتن است که کنایه از این است که شما زمانی که متوسل به الله می‌شوید، اسم الله را می‌آورید و تکیه بر الله می‌کنید شیطان فرار می‌کند زمانی که شما غافل می‌شوید و یک لحظه غفلت می‌کنید شیطان دوباره حاضر می‌شود و این مرتب در واقع غیبت و حضور دارد، ورود و خروج دارد، عقب نشینی می‌کند و تهاجم می‌ورزد. بنابراین در خناس بودن شیطان اختفا و ظهور به صورت توأم وجود دارد، معمولاً کلمه خناس به معنای اختفا وارد شده است در واقع می‌خواهد بگوید، بگو من از شر وسوسه‌گر شیطان صفتی که از نام الله می‌گریزد و پنهان می‌شود به خدا پناه می‌برم و اصولاً پروگرام شیاطین همین رقم است، شیاطین همیشه از غفلت های انسان ها استفاده می‌کنند به مجرد اینکه انسان غافل می‌شود آنها حاضر می‌شوند، به مجرد اینکه انسان متنبه می‌شود و به الله پناه می‌برد و متذکر می‌شود به آیات الهی آنها غایب می‌شوند چون آنها نمی‌توانند با حضور الهی دیگر دوام بیاورند.

بنابراین باید انسان پیوسته به نیروی ایمان و عمل نیکو و امکانات لازم، در برابر دسیسه‌ها و نیرنگ بازیهای دغلكاران آماده شود و غفلت نورزد و بیدار باشد، تا در دام وسوسه گران نیفتد. و گرنه هجوم آن موجودات ناپاک - بخصوص از نوع وسوسه گران انسان صفت - نابودش خواهد کرد.

«خناس»: دوست و همنشین نادرست دغلكار، رفیق بی وفای غدار، خونخوار روزگار، راهنمای ستمکار، کار به دست تباهاکار و امثال اینهاست که مردم را به شیوه‌های گوناگون می‌آزارد، فریب می‌دهد و با تزویر، حیل، دروغ، شعبده بازی، فریب، مکر، سخن بیهوده، مختلف، انواع حقوق مالی، اجتماعی، انسانی، نژادی، ملی و مذهبی آنان را پایمال می‌کند و در طول زمان، آهسته آهسته زیر چتر دروغ پردازی و وسوسه‌هایش همه را بر باد می‌دهد ...

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که در دل هر انسانی در خانه وجود دارد، در یکی فرشته ای سکونت دارد و در دیگری شیطانی، (فرشته او را به کارهای نیک ترغیب می‌دهد، و شیطان به کارهای بد) پس هرگاه انسان به ذکر الله مشغول گردد، شیطان به عقب می‌رود، و همین که از ذکر الله غفلت کند منقار خود را بر قلب انسان

می گذارد و وسوسه ی بدی ها را در آن می اندازد (رواه ابویعلی عن انس مرفوعة، مظهري).

« الَّذِي يُوسُّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ » (5) :

«آن کس که در سینه های مردم وسوسه می افکند» (کلمه «وسواس» در آیه مبارکه هم به معنای موجود وسوسه گر می آید و هم به معنای وسوسه و خطورات و افکار ناروا، ولی در اینجا به معنای وسوسه گر است.)
علیرغم اینکه می گوید: «مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ»، حکایت از عملکرد شیطان می کند ولی موکد شده به «الَّذِي يُوسُّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» و «یوسوس» فعل مضارع است، فعل مضارع حکایت از استمرار و همیشگی آن عمل را دارد. او مرتب به کار وسوسه انسان ها مشغول است و در سینه های مردم نفوذ می کند یعنی ممکن است به ظاهر شما آن را نبینید و حضورش را به صورت فیزیکی احساس نکنید ولی او در درون انسان به وسوسه گری و انحراف افگنی خودش مشغول است. قابل یادآوری است که در جمله: «الَّذِي يُوسُّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» یعنی این شکل سلطه بر سینه انسان طوری نیست که ؛ راه گریزی و فرار از آن نباشد. زیرا قرآن عظیم الشان در آیه ای (201 سوره اعراف) می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»
هنگامی که شیطان ها به سراغ انسانهای باتقوا می روند تا از طریق تماس، آنان را وسوسه کنند، آنان متوجه شده و اجازه نفوذ را نمی دهند.

در این جا این واقعیت را هم باید دانست که وسوسه نقطه ی آغاز عمل شر است و هنگامی که یک انسان غافل یا خالی الذهن را تحت تاثیر قرار می دهد، نخست در دل او خواهش و هوس بدی را ایجاد می کند. پس از آن وسوسه اندازی بیشتر آن خواهش بد را تبدیل به اراده و نیت بد می کند. پس از آن هنگامی که وسوسه افزایش بیشتری پیدا می کند، اراده و نیت تبدیل به عزم راسخ می شود و سپس آخرین قدم عمل بد است؛ از این رو معنا و مفهوم پناه بردن به خدا از شر وسوسه انداز این است که خدای بلند مرتبه شر را در همان نقطه ی آغازش سرکوب نماید.

«من الجنة و الناس» (6) :

چه از جن و چه از انس در این آیه مبارکه این بیان وسواس است، یعنی وسوسه اندازان گاهی از جنیان می باشند و گاهی از انسان.

شیطان جن (چنان که گذشت) در سینه ها و دل های مردم وسوسه می افکند اما وسوسه افگنی شیطان انسی در دل های مردم بدین گونه است که خود را برای انسان در چهره و لباس نصیحت گر مشفق نشان می دهد پس، از سخنان وی که در هیأت خیرخواهی و نصیحت بیان می شود، در دل انسان همان چیزی می افتد که شیطان جنی با وسوسه خود در دل وی می افکند. به قولی: ابلیس چنان که در دل های انسان وسوسه می افکند، در دل های جنیان نیز وسوسه می افکند.

حاصل وفهم کلی «من الجنة و الناس» این که خداوند به رسولش تلقین فرمود که به الله پناه جویند از بدی شیاطین جن و از بدی شیاطین انس، اگر کسی به این شبهه مبتلا گردد که القای وسوسه از طرف شیاطین الجن روشن است که به صورت پنهانی در قلب انسانی کلامی مخفی القا می نماید، اما شیاطین الانس علنا روبه روی آمده صحبت می کنند، این با وسوسه چه ارتباطی دارد؟ جوابش این که شیاطین الانس نیز بیشتر در جلو،

سخنهایی می گویند که در دل شنونده نسبت به معامله شک و تردید پدید آید، و آنها آن را به صراحت نمی گویند.

شیخ عزالدین بن عبدالسلام در کتاب خود به نام «الفوائد في مشكلات القرآن» می فرماید: مقصود از وسوسه شیاطین الإنس و وسوسه نفس خود انسانی است؛ زیرا هم چنان که شیطان رغبت کارهای بد را در قلب انسان می اندازد، خود نفس انسان نیز به طرف کار بد مایل می گردد، لذا به رسول الله صلی الله علیه وسلم نشان داد که از شر نفس خویش پناه بجوئید، در حدیث آمده است «اللهم اني اعوذ بك من شر نفسي و شر الشيطان و شرک» یعنی خدایا من به شما پناه می برم از بدی نفسم و نیز از شر و شرک شیطان. این مطلب را اینجا اضافه می کنیم که از نظر آیات قرآن کریم ابلیس از خاندان جن است و جن موجودی است که از حواس ما پوشیده و پنهان است.

بنابراین شیطان جنی و اینکه جنود شیطان از جنیان باشد یک مسئله طبیعی است در صورتی که در این سوره مبارکه خدای تبارک و تعالی از نوعی شیطان از تبار انسان ها با ما سخن می گوید می فرماید: «مَنْ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ»، این به چه معنایی است؟ این به این معنا است که اگر انسان سر سپرده شیطان بشود عملاً تبدیل به شیطانی از شیاطین می گردد. دیگر برای شیطان فرقی نمی کند که جنود او از هم نوع ها و از هم جنس های به ظاهر خودش باشد از جنس جنیان باشد چنان که او لشکری از جنیان را در اختیار دارد یا حتی بتواند عده ای از انسان ها را در راه و روش خودش بیاورد و از آنها به عنوان انحراف افگنی استفاده بکند. و ما نیز باید به الله پناه ببریم از عوامل انحرافی که در اطراف ما است. چه از هم جنس های خودمان باشد و چه به ظاهر موجوداتی که ما آنها را نمی بینیم اما وسوسه آنها را در روح و روان خود احساس می کنیم.

علت گماردن شیطان بر انسان :

مفسران در بیان علت گماردن شیطان بر انسان در تفسیر خویش می نویسند : گماردن شیطان بر انسان از سوی الله سبحانه و تعالی برای آن است که مردم با وی مجاهده کنند و در این میدان آزمایش و امتحان شوند. اما کسانی که حق تعالی ایشان را در پناه عصمت خود قرار داده است، از گزند شیاطین در امان اند. طوریکه در حدیث شریف آمده است: «کسی از شما نیست مگر این که هم نشین و همراه او (از شیاطین) بر او گمارده شده است. اصحاب گفتند: حتی شما نیز یا رسول الله؟ فرمودند: بلی! حتی من؛ مگر حقیقت این است که الله سبحانه و تعالی مرا بر شیطان همراه چیره گردانیده است پس او به من تسلیم شده (یا مسلمان گردیده) و لذا مرا جز به خیر فرمان نمی دهد».

همچنین در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم در مسجد معتکف بودند پس شبانگاه صفیه (ام المومنین) به دیدار ایشان آمد و رسول الله صلی الله علیه وسلم با وی از مسجد بیرون آمدند تا او را به منزلش برسانند. در این اثنا دو مرد از انصار با ایشان روبرو گردیدند و چون رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدند، گام های خود را تند تند برداشتند که سریع تر بگذرند. رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به آنان فرمودند: «درنگ کنید؛ این زن که با من است صفیه دختر حبی همسر من می باشد». آن دو گفتند: سبحان الله، یا رسول الله! (مگر ما در حق شما گمان بدی داشته ایم؟) رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إن الشيطان يجري من ابن آدم مجرى الدم و إنى خشيت أن يقذف فى قلوبكم شيئا - أو قال - شرا». «بی گمان شیطان در

مجرای خون فرزند آدم جاری می‌شود و من ترسیدم که در دل‌های شما چیزی بیفکند - یا فرمودند - شری بیفکند».

همچنین در حدیث شریف به روایت انس بن مالک (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «همانا شیطان مهارش را بر قلب فرزند آدم قرار می‌دهد پس اگر او الله را یاد کرد، واپس می‌رود و اگر یاد الله را فراموش کرد، قلبش را فرو می‌بلعد پس این است همان وسواس خناس». همچنین در حدیث شریف به روایت ابی تمیمه (رض) آمده است که فرمود: «الاع رسول الله صلی الله علیه وسلم لغزید و من گفتم: نگونسار باد شیطان! رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: نگو که شیطان نگونسار باد! زیرا وقتی تو چنین بگویی، او خود را بزرگ می‌بیند و می‌گوید: آن را به نیرویم فروافکنم! اما اگر بگویی: باسم الله: به نام الله! در این صورت، شیطان احساس کوچکی می‌کند و چنان خرد و خوار می‌شود که مانند مگسی می‌گردد». ابن عباس (رض) فرموده است: «هیچ نوزادی تولد نمی‌شود مگر این‌که در قلبش وسواس است پس چون خدا یاد شود، شیطان بازپس می‌رود و چون از ذکر الله غفلت شد، او وسوسه می‌افکند».

اوصاف سه گانه خداوند (ج) در سورة ناس:

در سورة «الناس» بر سه وصف از اوصاف بزرگ خداوند (ربوبیت و مالکیت و الوهیت) تکیه شده است که همه آنها ارتباط مستقیمی به تربیت انسان، و نجات او از چنگال وسوسه گران دارد.

البته منظور از پناه بردن به خدا این نیست که انسان تنها با زبان این جمله را بگوید، بلکه باید با فکر و عقیده و عمل نیز خود را در پناه خدا قرار دهد، از راه های شیطانی، برنامه های شیطانی، افکار و تبلیغات شیطانی، مجالس و محافل شیطانی، خود را کنار کشد، و در مسیر افکار و تبلیغات رحمانی جای دهد، و گرنه انسانی که خود را در معرض طوفان آن وسوسه ها عملاً قرار داده، تنها با خواندن این سوره و گفتن این الفاظ بجائی نمی‌رسد.

با گفتن (رب الناس) اعتراف به ربوبیت پروردگار می‌کند، و خود را تحت تربیت او قرار می‌دهد.

با گفتن «ملک الناس» خود را ملک او می‌داند، و بنده سر بر فرمانش می‌شود. و با گفتن «اله الناس» در طریق عبودیت او گام می‌نهد، و از عبادت غیر او پرهیز میکند، بدون شک کسی که به این صفات سه گانه مؤمن باشد، و خود را با هر سه هماهنگ سازد از شر وسوسه گران در امان خواهد بود.

در حقیقت این اوصاف سه گانه سه درس مهم تربیتی، سه برنامه پیشگیری، و سه وسیله نجات از شر وسوسه گران است و انسان را در مقابل آنها بیمه می‌کند.

موضوعات قابل بحث در این سوره:

موضوعات قابل بحث در این سوره استعاذه و پناه بردن به الله است:

تعریف استعاذه:

استعاذه به معنای طلب کمک در حالت سختی و شدت است

انواع استعاذه:

استعاذه بر دو نوع می‌باشد:

الف: استغاثه در عالم اسباب:

استغاثه در عالم اسباب اینست که مثلاً انسان در حالت سختی قرار میگیرد، و در این حالت از مخلوقات که توان و امکانات کمک دارند، طلب کمک میگردد. این کمک خواستن در امور خیریه و امور شر هر دو اتفاق می افتاد.

الله جل جلاله فرموده است: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»: «در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید.»

ب: استغاثه در عالم مافوق اسباب:

استغاثه در عالم مافوق اسباب اینست که انسان در آن کار توانایی نداشته باشد، بنابراین انسان مومن آنرا از الله جل جلاله درخواست می کند، چنانچه رسول گرامی اسلام، در عالم اسباب لشکری را تهیه نموده و به جنگ بدر آماده شد، اما از اینکه تعدادشان کم بود، بنابراین به بارگاه الهی استغاثه نمود، تا لشکرش را پیروزی و نصرت نماید.

«إِذْ تَسْتَعِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِئَةِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ» (سوره انفال/9): «(به یاد آورید) زمانی را که پروردگار خود را به فریاد می طلبیدید پس دعای شما را اجابت کرد که من شما را با هزار فرشته پیاپی یاری خواهم کرد.»

صحیح مسلم از حضرت عمر بن خطاب (رضی الله عنه) روایت می کند: که در روز بدر رسول الله (صلي الله عليه وسلم) به مشرکین نظر نمود که تعدادشان به هزار تن می رسید، و اصحاب وی 313 نفر بودند، رسول الله (صلي الله عليه وسلم) رو به قبله نموده، سپس دستانش را دراز نموده به پروردگار خویش ندا میداد: «اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي اللَّهُمَّ آتِ مَا وَعَدْتَنِي اللَّهُمَّ إِنَّ تَهْلِكَ هَذِهِ الْعَصَابَةُ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ لَا تُعْبَدُ فِي الْأَرْضِ» (حدیث شماره 4687 صحیح مسلم).

امام بخاری روایت می کند که ابن عباس (رضی الله عنهما) می گوید: (روز بدر) نبی اکرم (صلي الله عليه وسلم) که زیر سایبانی قرار داشت، فرمود: «الهی! از تو می خواهم که به عهد و پیمان، وفا کنی. خدایا! اگر این گروه از مومنان در اینجا به هلاکت برسند کسی دیگر در زمین تو را به یکتایی نمی پرستد.»

در اینجا، ابوبکر دستش را گرفت و گفت: ای رسول الله! نزد پروردگارت بسیار اصرار نمودی، بس است.

آنحضرت صلي الله عليه وسلم که زره بر تن داشت، بیرون آمد درحالی که می گفت: «سَيَهْرَمُ الْجَمْعُ وَيَوْلُونَ الدُّبْرَ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمْرٌ»: یعنی جمعیت ایشان بزودی شکست می خورد و پشت می کنند و می گریزند. بلکه موعدهشان، قیامت است و قیامت، مصیبتی عظیم تر و تلخ تر است.

امام طبرانی روایت می کند که در زمان رسول الله صلي الله عليه وسلم منافقی بود که مردم را اذیت می کرد، بعضی ها گفتند که برویم به رسول الله صلي الله عليه وسلم از این منافق استغاثه کنیم، نبی کریم صلي الله عليه وسلم فرمود: استغاثه به من جایز نیست، بلکه به الله استغاثه می شود. (و روی الطبرانی باسناده عن عبادة بن الصامت أنه كان في زمان النبي - صلى الله عليه وسلم - منافق يؤذي المؤمنين، فقال بعضهم فقوموا بنا نستغيث برسول الله - صلى الله عليه وسلم - من هذا المنافق، فقال النبي - صلى الله عليه وسلم: (إنه لا يستغاث بي، و إنما يستغاث بالله)

استعاذه (پناه جستن):

الله (جل جلاله) به مسلمانان تعلیم داده است که همیشه به الله پناه بجویند، (فاستعذ بالله) (قل اعوذ برب الفلق) (قل اعوذ برب الناس) بنابراین یک مسلمان در هنگام پناه جستن می گوید: (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) پیامبران الهی نیز به الله پناه میبردند «اعوذ بالله أن أكون من الجاهلین» به الله پناه می جویم که از جمله ی جاهلان باشم (سوره البقرة: 67) «وَإِنِّي عُدْتُ رَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُون» و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از اینکه مرا سنگباران کنید. (سوره الدخان: 20) معاذ الله (سوره یوسف: 23) «ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرین» گفتند... وقرآن این رجوع شان را برای ما بیان میکند، چرا؟ برای اینکه ما هم اولاد آنان هستیم باید در وقت لغزش ها به بارگاه الهی پناه بریم.

ابراهیم (علیه السلام) که پدر پیامبران است او نیز در هنگام ضرورت به بارگاه الهی رجوع می کند، «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ».

حضرت عیسی علیه السلام نیز دعا به بارگاه الهی نموده می گوید که «ربنا أنزل علينا مائدة من السماء تكون لنا عيداً لأولنا وآخرنا وآية منك وارزقنا وأنت خير الرازقين» (سوره المائدة/114)

حضرت موسی علیه السلام نیز مشکلات و درد های خود را به بارگاه الهی تقدیم می نماید «وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَن سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ» (سوره یونس/88)

عادت مشرکین قریش در پناه جستن:

در عصر قبل از بعثت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وسلم) کسانی بودند که:
1- به جنها پناه می بردند «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا» (سوره الجن/8) (ومردانی از آدمیان به مردانی از جن پناه می بردند و بر سرکشی آنها می افزودند).

2- بعضی از مشرکین به مجسمه های انسانهای خوب پناه می بردند مثل لات، منات، هبل و غیره.

3- بعضی از مشرکین حبشه به قبرهای شخصیت های نیک پناه برده آنرا سجده گاه خود ساخته بودند.

4- بعضی از مشرکین به درختان پناه می بردند، آنرا مبارک می دانستند «فَعَن أَبِي وَاقد اللیثی قال: «خرجنا مع رسول الله (صلی الله علیه وسلم) إلى حنین ونحن حدثاء عهد بكفر، وللمشركین سدرة (درخت خار دار را گویند.) يعكفون عندها وينوطون بها أسلحتهم، يقال لها ذات أنواط، فمررنا بسدرة، فقلنا: يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اجعل لنا ذات أنواط كما لهم ذات أنواط، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: الله أكبر، إنها السنن، قلتُم والذي نفسي بيده كما قالت بنو إسرائيل لموسى: «اجعل لنا إلهًا كما لهم إلهة قال إنكم قوم تجهلون» (سوره الأعراف: 138)، لترکبن سنن من كان قبلكم» (سنن الترمذی تحت شماره (2180) وگفته است که حدیث صحیح میباشد).

5- بعضی ها به مهره ها، چوب ها، سنگ ها، تار و غیره پناه برده، برای بند نمودن نظر از این چیزها استفاده می نمودند.

این همه درس ها برای اینست که انسان در هنگام مشکلات به الله جل جلاله پناه ببرد، بی بی مریم که یک دختر موحد و یکتا پرست بود در هنگام ملاقات با ملائکه که او را در نخست نمی شناسد میگوید «قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» (سوره مریم 18) «(مریم) گفت اگر پرهیزگاری من از تو به خدای رحمان پناه می برم».

اکنون سوال مطرح میشود که آیا کسانی هستند که به غیر از پناه جستن به بارگاه الهی به کسان دیگری پناه برند، بلی کسانی هستند که عقیده ی قرآنی ندارند، توحید در قلب شان جا نگرفته است، از طرفی دیگر خود قرآن در مورد مشرکان چنین می گوید که به غیر از الله به کسان دیگری پناه می جستند. ... آیات قرآن از زبان جن ها برای ما چنین می گوید که جن ها گفتند: «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا» (سوره الجن) «و مردانی از آدمیان به مردانی از جن پناه می بردند و بر سرکشی آنها می افزودند» «و خود شان بیان کردند که این اشخاصی که به جنها پناه می بردند، بجز این که برای شان تشویش ایجاد کند کاری دیگری نمی کردند.

در عصر امروزی هم کسانی هستند که به نزد فال بین ها رفته و به آنان پناه می برند، و یا اینکه این جادو گران و فال بین ها آنان را به کسانی دیگری مثل جن ها پناه می دهند، در تعویذ های شان نام های جن ها را می نویسند، و شیطان هم از جن بود «إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» (سوره کهف/29) بنابراین آنان به اسلوب جدیدی کارهای همان کسانی را که قرآن آنان را به بدی یاد نموده است تکرار می کنند، منتهی به اشکال و انواع دیگر.

امروز کسانی هم هستند که به اشخاص پناه می برند، شما در تمامی قرآن بخوانید در یک صفحه ی قرآن هم نیست که یک پیامبری به ملائکه ای پناه برده باشد، و یا اینکه پیامبری به پیامبر قبلی خود پناه برده باشد، و یا یک آیه قرآنی امر نموده باشد که در مشکلات تان به شخصی پناه ببرید ولی متأسفانه امروز بسیاری از اشخاص هستند که به اشخاص بزرگوار پناه می برند، این اشخاص درست است که شخصیت های عالی هستند، ولی پناه بردن به آنان در هنگام مشکلات، مخالف دعاهای تمامی پیامبر ان است، مخالف اعوذ بالله است، ما اگر از شیطان پناه می بریم به رحمن پناه می بریم، همان گونه که پیامبران همیشه به بارگاه الهی پناه می بردند، ما اگر از درد و رنج پناه گاهی می خواهیم فقط به بارگاه الهی رجوع کرده مانند پیامبران (ربنا) می گوئیم.

دو دشمن انسان، انس و جن و مقابله با آنان:

علماء میگویند میتواند دشمن، انسان، انسان دیگر و یا هم میتواند دشمن انسان شیطان باشد. پروردگار با عظمت ما در مورد مبارزه و مقابله با دشمن به نکات از قبیل: حسن خلق، مدارات، ترک انتقام و حوصله مارا غرض ارام ساختن این دشمن توصیه فرموده است، و اگر با این تدبیر از دشمنی دست نه برداشت، همانا راه جهاد و قتال را دستور فرموده است. ولی مقابله در مقابل دشمنی با شیطان فقط و فقط استعاذه و پناه جستن به الله توصیه گردیده است.

ابن کثیر در مقدمه تفسیر خویش سه آیه از قرآن در پیرامون این مطلب نوشته است که در آنها از این دو دشمن یادآوری شده برای دفاع از دشمن انسانی به حسن خلق، عدم انتقام همراه با حسن سلوک رهنمایی فرمود، و در برابر با دشمن شیطان به استعاذه تلقین نمود، ابن کثیر فرموده است که: در کل قرآن همین سه آیه در پیرامون این مطلب آمده

اند: یکی این است: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (سوره اعراف آیه 199) این تدبیر در برابر به کار خیر و چشم پوشی از بدی است. سپس در برابر دشمن شیطان فرمود: «وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (سوره مؤمنون آیه 96) و حاصل این پناه جستن به خداوند است، آیه دوم، نخست برای معالجه دشمن انسانی فرمود: «إِذَا دَفَعْتِ إِلَى هَيْبِهِ فَاتَّقِ اللَّهَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (سوره مؤمنون آیه 96) یعنی بدی را به وسیله نیکی دفع نمایید، سپس در برابر با دشمن شیطان فرمود: (وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ (97) وَأَعُوذُ بِكَ رَبُّ أَنْ يَحْضُرُوا) (سوره المؤمنون آیات 97 و 98) یعنی پروردگار من به تو پناه می جویم از تعرض شیاطین و از این که پیش من حاضر گردند.

آیه سوم این که برای دفاع از دشمن انسانی فرمود: «إِذَا دَفَعْتِ إِلَى هَيْبِهِ فَاتَّقِ اللَّهَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (سوره فصلت آیه 34) یعنی شما بدی را به نیکی دفع نمایید، و اگر چنین بکنید مشاهده خواهید کرد که دشمن شما دوست مخلص شما خواهد بود، سپس در برابر با دشمن شیطان فرمود: «وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (سوره فصلت آیه 36) اینها تقریباً همان الفاظ هستند که در سوره اعراف برای دفع از دشمن شیطانی آمده بودند، و حاصل آن این که مقابله با آن بجز استعاده راه دیگری ندارد. (ابن کثیر)

در این سه آیه علاج دشمن انسانی، عفو گذشت و حسن سلوک نشان داده شد، زیرا فطرتاً انسان همینطور است که با حسن سلوک و احسان مغلوب می گردد، و کسانی که صلاحیت را از دست داده شریر النفس قرار گرفته اند معالجه آنها در آیت دیگری به جهاد و قتال نشان داده شده است، زیرا آنها دشمن علنی هستند با وسایل علنی در مقابله می آیند، لذا توان نیروی آنها با نیرو دفع کرد، بر خلاف شیطان لعین که طبعاً شریر است، عفو و گذشت و احسان با او تاثیر ندارد، تا او از شرارت خود باز آید، و نه می توان با او به ظاهر با جهاد و قتال مبارزه نمود، این دونوع تدبیر نرم و گرم فقط در برابر با دشمن انسانی می توانند به کار گرفته شوند، و در برابر با شیطان به کار نمی آیند، لذا علاج آن فقط با پناه خواستن از خدا و مشغول شدن به ذکر الله می تواند باشد، که در تمام قرآن به تلقین شده و قرآن به پایان رسیده است.

چرا شیطان ملقب به خناس شد:

لغوی در مورد کلمه «خَنَاس» می نویسند که «خناس» صیغه مبالغه از ماده «خنوس» گرفته شده و به معنای جمع شدن و عقب رفتن است، بنابر علتی شیطان ملقب به «خناس» شد زیرا در هنگامی که نام پروردگار گرفته می شود، شیطان عقب نشینی می کند.

علماء می فرمایند که: شیطان را از این جهت به خناس ملقب نموده که به طور مداوم انسان را وسوسه می کند، و به محضی که انسان به یاد الله مشغول گردد، خود را پنهان و مخفی کرده، و به محض اینکه، انسان از ذکر الهی غافل گردد، شیطان عرض وجود نموده و به وظیفه خناسی خویش میپردازد.

گروپ خناسان :

در مورد اینکه «وسواسان خناس» تنها یک گروپ و یا هم اشخاص و افراد معینی هستند و یا هم که تنها در انسانها تنها خناسان وجود دارد و یا هم این گروپ در جنیبات فعال اند ؟

در جواب باید گفت که گروپ خناسان در یک گروپ ویا هم در یک لباس نیستند، بلکه خناسان در میان جن و انس پراکنده هستند، خناسان در هر لباس و هر جماعتی وگروپی یافت می شوند، وسعت تقسیم این گروه در جماعت مختلف ودر لباس ها والوان مختلف به ما انسانها می آموزند که ما انسانها باید مراقب دسایس وتوطیه های شان باشیم وباید از شر همه آنها به خدا پناه برد.

شیطان وسیطره آن بر انسان:

زیاتر وقت در ذهن انسان سؤال خطور میکند که چگونه پروردگار با عظمت ما مخلوقی را خلق نموده است که از بدو خلقت در دشمنی و عداوت با انسان قرار دارد. ووجود آنرا بخاطر اینکه از شر آن در امان بمانند از بین نمیبرد.

در جواب این سوال قرآن عظیم الشان در (آیه 27 سوره: اعراف) با زیبایی خاصی جواب داده ومیفرماید: «اگر کسی بگوید: چگونه خداوند دادگر و مهربان دشمنی را با این قدرت بر انسان مسلط ساخته دشمنی که هیچ گونه موازنه قوا با او ندارد به هر کجا بخواهد می رود بدون این که کسی حضورش را احساس کند، حتی طبق بعضی روایات در درون وجود انسان همچون جریان خون در رگ ها حرکت می کند! آیا این با عدالت پروردگار سازگار است؟!»

در جواب این سؤال خداوند (ج) می فرماید: «ما شیاطین را اولیاء و سرپرستان افراد بی ایمان قرار دادیم» (إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ). یعنی آنها هرگز اجازه ورود به منطقه روح و قلب انسانهایی که آمادگی خود را برای پذیرش آنان اعلام نداشته اند، ندارند، و یا به تعبیر دیگر درایه متذکره این فهم به وضوح میرساند که: گام های اولی از طرف خود انسان برداشته میشود، و اجازه ورود به جسم انسان برای شیاطین از طرف خود انسان صادر میگردد، این بدین معنی است که همین است که اجازه ورود را به شیطان اعطا میکند، وبعد از موافقت انسان شیطان امکانات را می یابد که خود را به مرز های روح انسان برساند و آنرا در اشغال کامل خویش در آورد. بناءً انعه از انسانها که اجازه ورود به شیطان نمی دهد، شیطان قدرت نفوذ برچنین انسان را ندارد.

پروردگار با عظمت ما در این مورد میفرماید: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» «تسلط شیطان بر آنها است که به او عشق می ورزند و او را سرپرست خود انتخاب کرده اند و کسانی که او را پرستش می کنند». «در سوره «نحل» آیه 100 می خوانیم: همچنان در آیه 42 سوره «حجر» این موضوع را بار دیگر مطرح ومیفرماید: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» (تو بر بندگان من تسلط نخواهی داشت، مگر بر گمراهانی که از تو پیروی می کنند).

در این هیچ جای شکی نیست که ما شیطان وملازمین شانرا نمی بینیم، ولی انسانهایی آگاه و بیدار میدانند که چون به وسواس شیطان خناس مبارزه کند وبه چه قسم جلوی نفوذ آنرا بگیرد.

توبه گمراهان استجابت نمیگردد:

توبه در لغت «توبه» و «توب» به معنای رجوع و بازگشت است. راغب در مفردات خود مینویسد: «توب» به معنای ترک گناه به زیباترین صورت است و آن رساترین گونه معذرت خواهی است، زیرا عذرخواستن بر سه نوع است: یا شخص

عذرخواه می‌گوید: فلان کار را نکرده‌ام یا می‌گوید: آن کار را کرده‌ام، ولی منظورم از آن کار چنین و چنان بوده است و یا این که می‌گوید: آن کار را کرده‌ام ولی بد نموده‌ام و بار دیگر تکرار نخواهم کرد. که در شرع نوع آخر بحیث توبه شناخته می‌شود.

توبه در اصطلاح :

توبه کلمه عربی است، در اصطلاح شرع، بازگشت از گناه و ترک آن است. (راغب) مینویسد: «توبه در شرع عبارت است از ترک گناه به خاطر اینکه کاری بدی است و پشیمانی بر آن چه آنچه در گذشته واقع شده‌است و تصمیم بر ترک گناه و جبران اعمال.

خوانندگان گرامی !

همانطوریکه از فهم لغوی و اصطلاحی توبه فهمیده می‌شود، توبه در حقیقت، پشیمانی قلبی است؛ این ندامت و پشیمانی نه تنها در قلب اراده و تصمیم است بلکه این تصمیم اراده باید در عمل انسان ظاهر گردد و نشان داده شود، که مهمترین عمل در این مورد همانا انجام واجبات و ترک محرمات است.

در این جای شکی نیست که پروردگار با عظمت ما توبه کسی را قبول می‌کند که واقعاً از عمل ناشایسته خویش از عمق دل پشیمان و نادم شود و درصدد جبران آن برآید، و وسیله وصول بدین امر نشان دادن در عمل است.

قرآن عظیم الشان میفرماید توبه اشخاصیکه از طی دل پشیمان و نادم گردد و در عمل به اصلاح خویش بپردازند مورد استجابات در بار پروردگار قرار می‌گیرد. «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا» (سوره: بقره آیه ۱۶) در این حالت که پروردگار از روی لطف و مهربانی خویش، توبه بنده خود را قبول می‌کند. عدم پذیرش توبه، برخلاف هدف خدا است و الله این کار را نمی‌کند.

پروردگار با عظمت ما دروازه های توبه را تا به روز قیامت باز گذاشته است، اگر خدا ناخواسته دروازه های توبه بسته شود، انگیزه تکامل از بین می‌رود، انسان به تباهی، فلاکت و در نهایت امر به سقوط و بدبختی بزرگی مواجه می‌گردد. بجز از توبه هیچ راه برای نجات انسان باقی نمی‌ماند.

ولی هستند انسانهایی که بادر نظر داشت این همه انظار ها و هوشدار ها به جهالت خویش پا فشاری مینمایند و غرق در گمراهی اند و از خالق خویش نه تنها انکار مینمایند بلکه با تمام حيله و شرارت شیطانی خویش مصروف گمراهی سایر انسانها می‌باشند. و با وقاحت دست به تبلیغات شرکی می‌زنند.

پروردگار با عظمت در سوره نساء آیات 48 و 116 میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا.» (بتحقیق الله نمی‌آمرزد شرک آوردن با او را و می‌آمرزد پایین تر از آنرا برای هرکس که بخواهد می‌آمرزد و آنکه بخدا شرک آورد پس بتحقیق گناه بزرگی را مرتکب شده است).

و باز میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا.» (بتحقیق الله نمی‌آمرزد شرک آوردن با او را و می‌آمرزد پایین تر از آنرا برای هرکس که بخواهد و آنکه شریک برای خدا قائل شود پس بتحقیق گمراه شده گمراهی دوری).

مشرکین و گمراهان دشمنی به دین و خدمتگاران آنرا وظیفه خویش گشتانده و به جز فتنه،

کدورت و عداوت چیزی دیگر در برنامهای زندگی شان نیست اینها قبل از همه برخورد ظلم میکنند تا بر علیه دیگران جفا و تهمت.

در هدایات و ارشادات دین مقدس اسلام با تمام وضاحت بیان و پیش بینی گردیده است که: توبه انسانها که تحریف کنندگان آیات الهی و احادیث نبوی و منکرین اعتقادات دینی اند و بدعت‌گذاران در دین اند و یا تمام کسانی که موجب گمراهی مردم می‌شوند، قبول نمی‌گردد.

این نوع اشخاص شامل لطف پروردگار نبوده و مانده فرعون در جهالت غرق و به غضب الهی گرفتار میگردند.

ولی خواننده محترم! در این جا شک نیست که گناه هر چه باشد، با توبه پاک می‌شود، عفو عمومی و فراگیر، پیام مهم آیه‌ای از قرآن مجید است: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَتِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» بگوای بندگان من که بر خود ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نا امید نشوید که خدا همه گناهان را خواهد بخشید. (زمر: آیه ۵۳)

مگر توبه آن‌عه افراد یکه یا بدون درک حقایق و نادانی و ابعاد انحرافی شان و یا عمداً خود گمره اند و توسط زبان و قلم خویش به گمراهی سایرین مشغول اند مورد استجابات قرار نگرفته و بلاخره در دنیا شرمسار و در آخرت در جهنم و لعنت پروردگار برسر شان خواهد بود.

طوری‌که قبلاً یادآور شدیم، قرآن عظیم الشان در مورد مشرک و مبلغین افکار شرکی، کفری و الحادی میفرماید که پروردگار از همه گناهان می‌گذرد ولی از گناه شرک نمی‌گذرد: «أَنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ؛ خداوند شرک را نمی‌بخشد و کمتر از آن را برای هر کس که بخواهد می‌آمرزد». (سوره نساء آیه ۱۱۶). تعدادی از علماء بدین عقیده اند که: در الفاظ آیات توبه مفاهیم عمومیت دیده میشود و به اصطلاح شامل حال همه انسانها می‌گردد که در موضع، شرک را نیز در برمیگیرد و میگویند، مشرکین نیز شامل این حکم میگردند طوری‌که میفرماید: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ؛ او است که توبه را از بندگان می‌پذیرد» (سوره شوری آیه ۲۵). در جواب باید گفت که در این جا شک نیست که: این آیه و سایر آیات دیگر که شامل احکام توبه اند، بخشوده شدن شرک در پرتو توبه نیز می‌باشد. پس منظور از عدم عفو مشرک، عدم پذیرش توبه وی نیست، بلکه هدف آن است که برخی از گناهان، بدون توبه نیز بر اثر رحمت گسترده خدا، با راه‌هایی مانند انجام کارهای نیک، و ترک گناه کبیره بخشوده می‌شوند، ولی هرگز شرک در قلمرو این رحمت خاص قرار نمی‌گیرد، زیرا مشرک هیچ‌گونه شایستگی برای نزول رحمت پروردگار را ندارد. البته بخشیده شدن در پرتو توبه یک امر بدیهی است. کسانی که در صدر اسلام به دین می‌گرویدند و پیامبر اسلام آنان را می‌پذیرفت، مشرک بودند. پس توبه و بازگشت از گناه، همه گناهان حتی شرک را می‌شوید.

توبه فرعون چرا قبول نشد؟

توبه فرعون بخاطر قبول نشد که ایمان آوردن فرعون در وضع اضطراری و از سر ناچاری صورت گرفته بود، یعنی زمانی‌که فرعون به حالت رسید که چاره فرار از حالات که در آن قرار داشت برایش غیر ممکن بود و از طرف دیگر راه نجات از آن

نداشت مرگ اش حتمي بود، بناءً توبه و پشیمانی اش برایش هیچ فایده ای نرساند، این است حالات و سرنوشت تمام مجرمین و گناهکاران و گمراهان که در حالات اضطرار توبه هیچ فایده برایشان رسانده نمیتواند.

قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی بیان میدارد: «حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ هنگامی که غرقاب دامن فرعون را گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند، وجود ندارد و من از تسلیم شدگان هستم». (سوره یونس: آیه ۹۰).
به همین دلیل پروردگار او را مخاطب ساخت و فرمود: «الآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ؛ اکنون ایمان می آوری، در حالی که پیش از این طغیان و عصیان کردی و در صف مفسدان قرار داشتی؟!»

خوانندگان گرامی!

این حکم مختص فرعون نیست یکی از شرایط پذیرش توبه، آن است که قبل از فرا رسیدن مرگ، توبه صورت گیرد، همان طور که قرآن کریم می فرماید: «وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ؛ برای کسانی که کارهای سوء انجام دهند و به هنگام فرارسیدن مرگ توبه کنند، توبه ای نیست». (سوره نسا: آیه ۱۸)

با وجود اینکه میدانیم شرع در عبادات به نقل است نه به عقل اما منطق ساده و عام فهم سخن هم درین است که پاداش و اجر الهی در انتخاب است. در صورتیکه راه انحراف را پیموده و دیگر راه بارگشت و فرصت خوبی نیست و آخرین فرصت به لاچاری انتخاب توبه میکند درین صورت منطق سخن نیز چنین است که توبه قبول نه شود. چنین منطق در برابر رضا و اراده الهی با وجود تمام گناهان ممکن است مورد عفو و گذشت قرار گیرد (ان شاء الله تعالی). البته این آیه با مفاهیم آیات که می گوید: توبه تا آخرین نفس پذیرفته می شود، منافاتی ندارد، زیرا منظور از آن، لحظاتی است که هنوز نشانه های قطعی مرگ را مشاهده نکرده و به اصطلاح دید برزخی پیدا نکرده است. پروردگارا! ما را از توبه گذاران واقعی قرار ده و ما را از گمراهی نجات ده. آن شخصیکه در همه حالات الله تعالی را حاضر و ناظر میدانند هیچگاه نباید مرتکب کفر شده و به تبلیغ شر و فساد بپردازد ذات الهی مبری از تمام این فتنه و فساد است که بروی میبندد و متخلفین درین راستا قبل از همه و قبل از اینکه به دیگران ضرر متوجه شود به خود شان ضرر برمیگردد. بهترین راه مراجعه به خود اعمال و کردار خود و مصداق این آیه قرانی عمل کردن امکان دیگر برای ما انسانها وجود ندارد. بر ما است تا با تمام صداقت دعا نموده و بیان بداریم: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَ أَنْ لَمْ نَغْفِرْ لَنَا وَ تَرَحَّمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ خدایا، به خود ظلم کردیم و اگر ما را نیامرزی و رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود» (سوره اعراف آیه ۲۳).

شیطان خبیث:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ
«ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه بخورید! و از گامهای (راه) شیطان، پیروی نکنید! بخاطر اینکه او دشمن آشکار شماست.» (سوره بقره، آیه ۱۶۸) اکثریت مطلق علماء زبان شناسی بدین عقیده و باور اند که «شیطان» اصلاً کلمه ای عربی است

و از ماده «شطن» مشتق شده است. شطن به معنای دور شدن است و به هر متمرّد یا غی و باغی اعم از انس و جن و حیوانات که باشد، خطاب (شیطان) برایش کرده میشود. ولی «شاطن» به معنای خبیث است و به ابلیس و ذریه (خانواده) و اعوان (مساعدین) او به مناسبت همان تمرد و عصیانگری و خبائثت و وسوسه‌گری، شیطان خبیث اطلاق گردیده است.

این کلمه به آنده از انسانهایی که با شیطان همدستی و همکاری میکنند در قرآن عظیم الشان بنام شیطان خطاب شده است. (و اذخلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم) (سوره بقره آیه: ۱۴) (و منافقان زمانیکه با شیاطین خود خلوت می‌کنند، می‌گویند ما با شما هستیم) و یا هم طوریکه قرآن عظیم الشان در سوره انعام آیه ۱۱۲ میفرماید: (و كذلك جعلنا لکل نبي عدوا شیاطین الانس والجن) (و همچنین برای هر پیامبری دشمنی قرار دادیم از شیطانهای انس و جن).

کلمات «الشیطان» و «الشیاطین» و «شیطاناً» بیشتر از (۹۰) بار در سوره‌های مختلفی از قرآن عظیم الشان تذکر رفته است. که در همه موارد از: شیطان به عنوان دشمن و بدخواه انسان یاد آوری بعمل آمده است. در روایات آمده است که: شیطان به طور طعن آمیز میگوید: پروردگارا! بندگان تورا دوست دارند، ولی با آنها نافرمانی تو را می‌کنند. ولی بر عکس مرا دشمن خویش می‌شمارند ولی از من فرمانبرداری میکنند.

میگویند در مقابل جواب داده میشود: من عفو کنم فرمانبری آنان را از تو، به خاطر دشمنی که با تو دارند، و ایمان آنان را می‌پذیرم اگر چه مرا فرمانبری نکردند به دوستی که با من دارند.

برخی از اوصاف خبیثه شیطان در قرآن:

اولین صفت:

که برای شیطان خبیث در قرآن عظیم الشان داده شده است همانا دشمنی سرسخت شیطان به انسان و اولاده انسان است. (ان الشیطان للانسان عدو مبین) (همانا شیطان برای انسان دشمنی آشکار است) (سوره یوسف آیه: ۵)

دومین صفت:

که برای شیطان در قرآن داده شده است همانا صفت: اغواگری، دسیسه‌بازی گمراه‌کننده شیطان است: (قال فبعزتك لاغوينهم اجمعین) (شیطان گفت: به عزت تو قسم که همه آنها را اغوا خواهم کرد). (سوره ص آیه: ۸۲)

سومین صفت:

شیطان در قرآن همانا صفت زشت و بدی تکبر و غرور است: «يَعْدُهُمْ وَ يَمَيَّبُهُمْ وَ مَا يَعْدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا!» (شیطان به آنها وعده‌های دروغین می‌دهد و به آرزوهای سرگرم می‌سازد و جز فریب و نیرنگ به آنها وعده نمی‌دهد.) (نساء/۱۲۰). همچنین رجوع کنید به آیات: (ابراهیم/۲۲، حشر/۱۷-۱۶، اسراء/۶۵-۶۴، انفال/۴۸) اصولاً یکی از نام‌های شیطان در قرآن، «غُرور» است.

«غُرور»

«غُرور» صیغه مبالغه «غُرور» و در اصل به معنای کسی یا چیزی است که بسیار «خدعه کار» و «نیرنگ باز» باشد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ

الدُّنْيَا وَ لَا يَغْرَتَكُم بِاللهِ الْعَزُورُ؛» مسلما وعده الهی حق است مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد، و مبادا شیطان شما را بفریبد. «(سوره فاطر/5؛ همچنین، سوره لقمان/33) «يِنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّا كُنَّا نَقُودُكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ عَرَّثْتُمُ الْأَمَانِي حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللهِ وَ عَرَّكُم بِاللهِ الْعَزُورُ؛» (در روز قیامت) منافقین اهل ایمان را صدا می زنند که مگر ما با شما نبودیم؟! می گویند: بلی، ولی شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید، و (در همه چیز) شک و تردید داشتید، و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان الله فرا رسید، و شیطان شما را در برابر خداوند فریب داد.» (سوره حدید/14).

اگر به نیرنگ و فریب شیطان در داستان حضرت آدم علیه السلام نظر اندازیم در می یابیم که: شیطان، با روانشناسی ماهرانه ای و با دست گذاردن بر روی دو میل قدرتمند که در نهاد انسان وجود دارد (یکی میل جاودانگی و دیگری میل قدرت طلبی)، به او وعده ای دروغ داد و دستگاه محاسباتی حضرت آدم (ع) را مورد هدف قرار داد: «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِمِهِمَا وَ قَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينَ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ. وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ؛ سپس شیطان آنها را وسوسه کرد تا آنچه را از اندامشان پنهان بود آشکار سازد و گفت پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر به خاطر اینکه (اگر از آن بخورید) فرشته خواهید شد یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند! و برای آنها سوگند یاد کرد که من خیرخواه شما هستم!» (سوره اعراف/20-21)

«فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّا يَبُلَى؛» ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت: «ای آدم! آیا می خواهی تو را به درخت زندگی جاوید، و ملکی بی زوال راهنمایی کنم؟» (طه/120)

و اینگونه است که خداوند می فرماید: «فَدَلَّاهُمَا بِعُزُورٍ... وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةِ وَ أَفَلْ لَكُمَا إِنْ الشَّيْطَانُ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ؛» و به این ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فرودآورد... و پروردگارشان آنها را نداد داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم؟! و نگفتم که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟!» (سوره اعراف/22) چهارمین صفت:

شیطان در قرآن اینست که: شیطان اعمال انسانها را در نظر انسانها زیبا و بطور زینت جلوه داده، و از همین طریقه می خواهد انسانها را از راه راست و از راه حق دور و منحرف سازند: (و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل) (و شیطان اعمال آنها را در نظرشان زینت داد پس آنها را از راه حق باز داشت). (سوره: نمل آیه ۲۴).

پنجمین صفت:

شیطان در قرآن اینست که: شیطان انسانها را همیشه امر به فحشاء و گناه می کند: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَ اللهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَ اللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛ شیطان، شما را (به هنگام انفاق)، وعده فقر و تهیدستی می دهد، و به فحشا (و زشتیها) امر میکند، ولی خداوند وعده «آمرزش» و «فزونی» به شما می دهد، و خداوند قدرتش وسیع، و (به هر چیز) داناست. (به همین دلیل، به وعده های خود، وفا می کند.)» (بقره/268)

ششمین صفت:

شیطان در قرآن اینست با اینکه: شیطان حیله گر و مکار است ولی کید و حیله او ضعیف است: «ان کید الشیطان کان ضعیفا» (همانا کید و حیله شیطان ضعیف است) (سوره نساء آیه: ۷۶).

هفتمین صفت:

شیطان در قرآن اینست که: شیطان باعث فراموشی می شود: «فانی نسیت الحوت و ما انسانیه الا الشیطان» (من ماهی را فراموش کردم و آن را از یاد من نبرد مگر شیطان) (سوره: کهف آیه: ۶۳). (فانساه الشیطان ذکر ربه) (شیطان ذکر خدا را از یاد او برد). (سوره: یوسف آیه: ۴۲).

هشتمین صفت:

شیطان در قرآن اینست که: شیطان ذریه دارد و تولد تناسل دارد: (افتخذونه و ذریته اولیاء من دونی و هم لکم عدو) (آیا او (شیطان) و ذریه او را اولیاء خود قرار می دهید در حالی که آنها برای شما دشمن هستند) (سوره: کهف آیه: ۵۰).

نهمین صفت خیرخواه نشان دادن:

یکی از شیوه های مکاری شیطان اینست که در دستگاه محاسباتی انسان نفوذ میکند، و بدین ترتیب خود را برای انسان خیرخواه جلوه می دهد. بطور مثال مکاری شیطان درباره حضرت آدم (ع) بود. «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِحِهِمَا وَ قَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ» سپس شیطان آنها را وسوسه کرد تا آنچه را از اندامشان پنهان بود آشکار سازد و گفت پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر به خاطر اینکه (اگر از آن بخورید) فرشته خواهید شد یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند! و برای آنها سوگند یاد کرد که من خیرخواه شما هستم! (سوره اعراف/21-20).

از جمله «وسوس له» - با توجه به حرف «لام» که معمولاً برای نفع و فائده می آید - چنین استفاده می شود که شیطان در وسوسه های خود، چهره خیرخواهی و دوستی آدم را به خود گرفت، در حالی که در جمله «وسوس الیه» چنین معنی وجود ندارد، بلکه تنها به معنی «نفوذ مخفیانه» در قلب کسی است.

خواننده محترم!

اعتماد به دشمن و در دام لبخند ها و وعده ها و حمایت های آنها افتادن نیز آسیب بزرگ دیگری است که انسان باید از آن بر حذر باشند. دشمن را باعلاماتش در هر لباسی که باشد، باید شناخت و از کید او که در مواردی در پس ظاهر دوستی و کمک پنهان می شود، باید مردم را آگاه ساخت. پروردگارا ما را از شر شیطان خبیث و الرجیم نگاه دار، پروردگارا ما از شر شیطان به تو پناه میبریم.

هدایت و رهنمود قرآن کریم در مقابله با شیطان:

قرآن عظیم الشان طوریکه قبلاً تذکر دادیم در آیات متعددی از شیطان به عنوان دشمن آشکار انسان نام برده و می فرماید: ان الشیطان للانسان عدو مبین؛ «شیطان دشمن آشکار انسان است.» و در هشدار دیگری می فرماید، بنی آدم شیطان شما را فریب ندهد آن

گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد. قرآن عظیم الشان به انسان هشدار میدهد و برای انسان همیشه زنگ خطر را به صدا در می آورد می فرماید: «هر کس شیطان را به جای خداوند به عنوان ولی و سرپرست خود انتخاب کند زیان آشکاری و بزرگی را مرتکب خواهد شد.»

همچنان قرآن در باره پیروان شیطان میفرماید: «هر آینه جهنم را از تو و بندگانی که از تو پیروی کنند پر خواهم کرد.» در اینجا يك سؤال مطرح می شود و آن اینکه با توجه به این همه هشدار های قرآنی و با وجود همه هشدار های که توسط انبیا و علماء که در مورد پیامدهای خطر ناک شیطان خبیث صورت میگیرد چرا انسان ها به این هشدارها بی توجه هستند؟

در جواب باید گفت: که این بی توجهی انسانها در چند عامل ذیل خلاصه میگردد:
عامل اول:

نفوذ شیطان آنچنان مخفی و تحت پلان دقیقی مخفی کاری در انسان صورت میگیرد، که انسان فکر می کند این خود اوست که چنین تصمیمی را گرفته است و دشمنی کسی را احساس نمی کند.

عامل دوم:

فوری نبودن نتایج پیروی از این دشمن خطرناک. این بدین معنی است که اغلب انسانها که از نفس اماره و شیطان پیروی میکنند، چنان فوری نیست که انسان با چشیدن طعم تلخ آن در برابرش مقاومت ورزد.

عامل سوم: لذت گرایی افراطی که در نتیجه قوای مقاومت را از انسان سلب میکند.
عامل چهارم: تنوع و انعطاف پذیری شگفت انگیزی که در شیطان وجود دارد از جمله عوامل تاثیرپذیر انسان از پرگرام های شیطان است. با در نظر داشت که شیطان در قرآن عظیم الشان بحیث دشمن آشکاری انسان معرفی گردیده است.

چرا پروردگار به شیطان اجازه و سوسه را داده است؟

قبل از اینکه بجواب سؤال بپردازم می خواهم کمی به عقب برگشته و داستان را از دید قرآن عظیم الشان بطور مختصر از اوایل آغاز کرد.

زمانیکه شیطان به علت نافرمانی از درگاه الهی شیطان رانده شد، از پروردگار مهلت خواست و خداوند هم تا وقت معینی به او مهلت داد و شیطان پس از گرفتن این مهلت اظهار داشت: که فرزندان آدم را وسوسه خواهد کرد و آنها را وادار به انجام کارهای بد خواهد نمود. قرآن در آیات (۳۶ تا آیات ۴۰ سوره حجر) در مورد چنین میفرماید: «قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون قال فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم قال رب بما اغویتنی لأزینن لهم فی الارض و لأغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین». (شیطان گفت: پروردگارا تا روزی که مبعوث میشوند به من مهلت بده خداوند گفت: تو از مهلت داده شده گانی تا روز وقت معین. شیطان گفت: پروردگارا به سبب اینکه تو مرا گمراه نمودی، (اعمال فرزندان آدم را) برای آنها زینت خواهم داد و همگی آنها را گمراه خواهم ساخت مگر بندگان خالص تو را.

در جواب سؤال میتوان گفت: خداوند انسان را آفرید و به او اختیار و آزادی انتخاب داد به طوری که انسان در انتخاب خیر و شر آزاد است او می تواند راه انبیا را در پیش گیرد و به سعادت ابدی دست یابد. و هم میتواند از خداوند و پیامبر فاصله بگیرد و به

گناه و معصیت و شرّ روی آورد.

در این میان خداوند با ارسال پیامبران و کتب آسمانی، انسان را به سوی خیر و سعادت دعوت کرد لازم بود نیرویی هم باشد که انسان را به سوی شر و بدیها دعوت کند تا آزادی انسان در اختیار و انتخاب از بین نرود و او بر سر دو راهی قرار بگیرد آنگاه با انتخاب راه درست، کمال خود را به ثبوت برساند. باید به دقت گفت که این امتحان و انتخاب کار و ضرورت بنده است.

بنابراین، وسوسه های شیطان برای افراد باایمان نه تنها زیانبخش نیست بلکه باعث تکامل بیشتر آنهاست و انتخاب راه خدا با وجود وسوسه های شیطان، بسیار ارزشمند است و افراد با ایمان با مبارزه با وسوسه های شیطان به مراتب بالایی از کمال میرسند. اساساً وجود دشمن، انسان را آماده تر و قویتر می سازد و او را وادار می کند که از تمام امکانات خود استفاده کند و در عزم و اراده خود ثابت قدم باشد.

ضمناً توجه کنیم که وسوسه شیطان در حد الزام و اجبار نیست و شیطان هرگز نمی تواند و اجازه ندارد که انسان را به ارتکاب گناه و معصیت مجبور کند. کار او تنها وسوسه است و شخص با ایمان وقتی چند بار با آن مبارزه کرد دیگر مخالفت با آن کار دشواری نخواهد بود. طوری که قرآن عظیم الشان این مطلب را در سوره نحل (آیات ۹۹ - ۱۰۰) با زیبایی خاص خویش چنین بیان میدارد: «انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون انما سلطنه علی الذین یتولونه» (همانا شیطان را بر کسانی که ایمان آورده اند و بر پروردگارشان توکل کردند، تسلطی نیست. تسلط او تنها بر کسانی است که ولایت او را پذیرفته اند).

همچنین قرآن در جای دیگر از زبان شیطان نقل می کند که در روز قیامت در جواب کسانی که شیطان را مسؤل گمراهی خود می شمارند، خواهد گفت: «و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلو مونی و لو موا انفسکم» (سوره ابراهیم آیه: 22) (مرا بر شما تسلطی نبود جز اینکه شما را دعوت کردم و شما مرا اجابت نمودید پس مرا مذمت نکنید بلکه خود را مذمت کنید).

خلاصه اینکه وسوسه شیطان الزام آور نیست و همین وسوسه گری هم موجب پیشرفت و تکامل مؤمنان است.

در خاتمه دعا میکنیم :

پروردگارا! ما را از وسوسه های شیطان رحیم، و از اعمال شیطانی، خبیثانه و ابلیسانه آن، و از فریب های شیطان مکار، «الذی یوسوس فی صدور الناس، و از شر وسوسه گران خناس، در حفظ و امان خود داشته باش.

پروردگارا! از شر شیطان خبیث به تو پناه میبریم و به بانگ رسا اعلام میداریم: «قل اعوذ برب الفلق، من شر ما خلق، و من شر غاسق اذا وقب، و من شر النفاثات فی العقد، و من شر حاسد اذا حسد.» (الهی ما به تو که پروردگار سپیده صبح هستی پناه میبریم، پناه میبریم از شر مخلوقات و از شر شب تار که فرا رسد، و از شر جادوگرانی که در گره ها دمند، و از شر هر حاسد که حسد ورزد).

پروردگارا! تو رحمان و رحیم و بخشنده ای! لطف و مروت و رحمت را از بنده گناهکارات دریغ مفرما. آمین

دفع وسواس شیطان:

در حقیقت وسوسه مریضی خطرناکی است و از توطئه های شیطان برای انسان است، شیطان می خواهد با وسوسه انسان ها را در تنگنا قرار دهد و آنها را گمراه کند و از طاعت الهی باز دارد. از این رو خداوند به پیامبرش صلی الله علیه وسلم دستور داده است که از این وسوسه به خدا پناه ببرد و در این مورد سوره کاملی نازل کرده است: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (1) مَلِكِ النَّاسِ (2) إِلَهِ النَّاسِ (3) مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (4) الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (5) مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ (6)» (سوره الناس)

شیطان انسان را وسوسه می کند و در مورد مؤمنان وسوسه اش شدید است، وسوسه با دو چیز علاج می شود:

- 1- مؤمن نباید به این وسوسه توجه کند؛ بلکه قاطعانه آن را از خود دفع کند؛ چون وسوسه از شیطان است و به او ضرر نمی رساند.
- 2- به ذکر خداوند متعال مشغول شود، شیطان از او دور می شود، از این رو خداوند در مورد شیطان می گوید: (الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ) یعنی وقتی که انسان از ذکر پروردگارش غافل می شود شیطان به سراغش می آید و او را وسوسه می کند، وقتی که انسان پروردگارش را یاد کند شیطان از او دور می شود. نصیحت من به سؤال کننده و امثالش این است که این دو کار را انجام دهد.
- 1- به وسوسه توجه نکند و تحت تأثیر آن قرار نگیرد آنگاه وسوسه به اذن خدا دور خواهد شد؛ چون وقتی انسان به آن توجه کند بیشتر میشود و شیطان به انسان مسلط می گردد.
- 2- به کثرت به ذکر الله متعال و تلاوت قرآن عظیم الشان مشغول شود، و از شیطان به خدا پناه ببرد. آیه الکرسی و معوذتین (سوره فلق و ناس) را بخواند و تکرار کند، با این کارها به اذن خدا وسوسه اش دور خواهد شد.

کید شیطان ضعیف است:

با توجه به وجوهات مذکور نباید چنین پنداشت که توان شیطان بسیار قوی است، و مبارزه با او مشکل و سنگین است، جهت دفع این پندار خداوند می فرماید: «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانُ ضَعِيفًا» (نساء، ۷۶) و در سوره ی «نحل» جایی که هنگام قرائت قرآن دستور به استعاذه رسیده است، همراه با آن نیز فرموده است که شیطان بر اهل ایمان که بر خدا اعتماد نموده اند یعنی به خدا پناه بسته اند تسلطی نخواهد داشت، چنان که می فرماید:

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (98) إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (99) إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (100)

(نحل 98 تا 100)

یعنی هرگاه خواستی قرآن بخوانی پس پناه ببر به خدا از شیطان رانده شده؛ زیرا او بر اهل ایمان که بر خدا اعتماد می نمایند، تسلطی نخواهد داشت، او فقط بر کسانی تسلط خواهد داشت که او را دوست پندارند و او را شریک بدانند، تشریح کامل این آیه در «معارف القرآن» (جلد ۸، سوره نحل، آیات ۹۸ تا ۱۰۰) و مسایل استعاذه و تفصیل احکام شرعی آن گذشتند در آنجا ملاحظه گردد.

مناسبت بین آغاز و اختتام قرآن :

خداوند متعال قرآن کریم را با سوره ی مبارکه فاتحه آغاز نموده است که خلاصه آن پس از حمد و ثنای خداوند کمک خواستن از خداوند و موفق شدن بر صراط مستقیم است، کمک الهی و صراط مستقیم آنچنان دو چیز هستند که پیروزی دین و دنیای انسان در آنها مضمر است، اما در تحصیل این دو چیز و سپس استعمال آنها دام مکر و فریب و وسوسه ی شیطان قدم به قدم پهن است، لذا الله متعال قرآن را بر تدبیر از هم پاشیدن این دام که استعاده باشد، به پایان رسانید.

خوانندگان گرامی !

ام المؤمنین، عایشه - سلام الله علیها - می فرماید: «هر گاه پیامبر صلی الله علیه وسلم به بستر خواب می رفت، هر دو کف دستش را کنار هم قرار می داد و سوره های اخلاص و معوذتین را تلاوت می فرمود، سپس با کف هر دو دستش، سر و صورت و سایر بدنش را مسح می کرد و به همین ترتیب تا سه بار تلاوت هر سه سوره را تکرار می فرمود.» [به روایت اهل سنن] اللهم اجعلنا من المخلصین فی أعمالنا وادفع عنا أذی شیاطین الإنس والجن و أبعد عنا شر الموسوسین وقناعذاب جهنم و لا تفضحنا یوم العرض و الدین.

«سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ» «180» وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ «181» وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ «182» (سورصافات) (پاک و منزّه است پروردگار تو، پروردگار عزیز، از آن چه درباره ی او (می پندارند و) توصیف می کنند. و سلام بر همه ی فرستادگان و ستایش برای خداوندی است که پروردگار جهانیان است.)

ربنا تقبل منا إنك أنت السميع العليم وتب علينا إنك أنت التواب الرحيم.

اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم إنك حميد مجيد. وبارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم إنك حميد مجيد.

سبحانك اللهم وبحمدك أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرك وأتوب إليك. اللهم اجعل القرآن حجة لنا ولا تجعله حجة علينا برحمتك يا أرحم الراحمين.

الهی ! ترجمه تفسیر کلام پاک خویش را از ما بپذیر و آن را زمره حسنات ما به شمار آور. وقرآن را رهنمای زندگی ما قرار ده آمین یا رب العالمین .

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

فهرست مضامین و مطالب تفسیر «احمد»

سوره های جزء اول، جزء دوم، و جزء سوم
تفسیر «احمد»
شامل سوره های: الحمد و البقره اند.

صفحه	معانی و محتوای سوره ها	نام سوره	شماره
	- وجه تسمیه	الحمد	
	- تاریخ نزول سوره فاتحه.		1
	- پیش درآمد سوره فاتحه.		2
	- أسماء سوره فاتحه.		3
	- فوائد رقیه به وسیله سوره فاتحه.		4
	- موضوع سوره فاتحه.		5
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره فاتحه.		6
	- فضائل و خصوصیات خاص سوره فاتحه.		7
	- فضایل سوره الفاتحه در احادیث نبوی.		8
	- درس های تربیتی در سوره فاتحه.		9
	- مختصری از پیام سوره فاتحه.		10
	- تعلیم شیوه دعا خواستن در سوره فاتحه.		11
	- همراهی فرشتگان در نزول قرآن.		12
	- استعاذه.		13
	- استعاذه و پناه بردن به غیر الله شرک است.		14
	- زمان ها و مکان های پناه بردن به الله و فضایل آن.		15
	- معنی کلمه «شیطان».		16
	- بسم الله الرحمن الرحیم، آیه ای از قرآن است.		17
	- دستور شروع در تلاوت یا هر کار با «بسم الله».		18
	- زمان ها و مکان های گفتن (بسم الله) و فضیلت آن.		19
	- زمان ها و مکان های گفتن «الحمد لله».		20
	- «الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ».		21
	- هدایت.		22
	- صراط مستقیم در دنیا.		23
	- فضیلت آمین.		24
	- مقام والای سوره فاتحه.		25
	- وجه تسمیه	البقره	
	- أسماء سوره بقره.		1
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره بقره.		2
	- فضایل سوره بقره.		3
	- سنام و ذروة.		4
	- زمان نزول سوره بقره.		5
	- پیش درآمد سوره بقره.		6

7	- احکام و مسائل سوره بقره.
8	- عناوین مهم احکام سوره بقره.
9	- نظریات مفسران در حروف تهجی در قرآن.
10	- حروف مقطع در اوایل سوره ها و حکمت آن.
11	- موضوعات آیات (1 الی 5) در باره صفات مؤمنان و مکافات تقوا کنندگان.
12	- حقیقت تقوا.
13	- یقین و اقسام آن.
14	- موضوعات آیات (6 الی 7) در باره صفات پست کافران.
15	- انذار چیست؟
16	- کفر چیست؟
17	- اسباب کفر و کافر.
18	- تعبیر مهر نهادن بر قلب.
19	- موضوعات آیات (8 الی 20) بحث در باره صفات منافقان و ضرب المثل ها.
20	- نفاق چیست؟
21	- چرا منافقان توسط پیامبر اسلام بقتل نرسیدند.
22	- عبدالله بن ابی، سرکرده منافقان
23	- چهره منافق در قرآن.
24	- موضوعات آیات (21 الی 25) پروردگار با عظمت به همهی مردم هدایت میفرماید که: او را عبادت کنند و بر ربوبیت و یکتایی اش اقرار نمایند و از بت پرستی دست بکشند و خدایان دروغین را کنار بگذارند و بدانند که قرآن، معجزه ی پایدار و همیشگی است.
25	- عمل هیچکس سبب نجات و ورود یقینی به بهشت نمی باشد.
26	- عبادت چیست؟
27	- قرآن معجزه است!
29	- موضوعات آیات (26 الی 29) درباره فواید ضرب المثل قرآنی برای مردم و مظاهر قدرت حق تعالی در هستی.
30	- فسق
31	- ادای حقوق شرعی واجب است و تخلف از آنها گناه کبیره می باشد.
32	- همه اشیاء جهان مفید اند و هیچ چیزی بی فایده خلق نشده.
33	- موضوعات آیات (30 الی 39) در باره خلافت انسان در زمین و آموختن کلمات و نامها، بزرگداشت آدم و حوا در بهشت و نقش شیطان.
34	- فضیلت علم و علماء.
35	- آیا إبلیس فرشته بود؟
36	- آیا شیطان از بدو کافر بود؟
37	- ملائک.
38	- جن.
39	- فرق میان شیاطین و جن.
40	- عامل دشمنی شیطان به انسان.

41	- کیفیت آفرینش حوا.
42	- بهشت آدم و حوا.
43	- آیا انبیاء معصوم اند؟
44	- فرق تائب و تواب.
45	- آدم اولین انسان.
46	- دلایل اولین انسان بودن آدم.
47	- شواهد قرآنی.
48	- پند و عبرت از داستان آدم علیهم السلام.
49	- در آیات متبرکه (40 الی 48) موضوع یادآوری به قوم یهود، و نمونه هایی از رفتار و خلق و خوی بنی اسرائیل.
50	- نعمت های اعطا شده به «بنی اسرائیل».
51	- موضوعات آیات (49 الی 59) در باره نعمت های دهگانه ی یهود.
52	- داستان گوساله پرستی بنی اسرائیل در قرآن کریم.
53	- چرا بنی اسرائیل چهل سال در دشت تیه ماندند.
54	- یادداشت کوتاه در مورد «حطه».
55	- توضیح مختصر در مورد «رجزا».
56	- موضوعات آیات (60 الی 62) در مورد طبع یهود و برخی گناهان و مجازات آنان و فرجام نیکت مؤمنان به طور عام.
57	- معجزات عصای حضرت موسی.
58	- معجزه جوشیدن آب از سنگ در صحرا سینا.
59	- «وَالصَّابِئِينَ».
60	- موضوعات آیات (63 الی 66) هشدار تنذی است برای یهود و کفرشان که مرتکب گناه و پیمان شکنی شده اند.
61	- داستان ماهی گرفتن در روز شنبه.
62	- موضوعات آیات (67 الی 73) داستان و قصه ی سر بریدن ماده گاو.
63	- معجزه زنده شدن مرده و داستان گاو.
64	- موضوعات آیات (74 الی 82) در باره سنگدلی یهودیان، دوری از ایمان، تحریف و دروغ پردازی علمای آنان.
65	- موضوعات آیات (83 الی 89) درباره پیمان شکنی و سایر جنایات که یهودان مرتکب شده اند.
66	- مُسکین
67	- موضوعات آیات (87 الی 91) در باره موضعگیری بنی اسرائیل در برابر پیامبر و کتاب آسمانی، کفر ورزیدن به این پیام های الهی، کشتن و خون ریختن پیامبران.
68	- موضوعات آیات (92 الی 96) در باره ادعای دروغین بنی اسرائیل در باره ی ایمان به تورات و دلبستگی به زندگی مادی.
69	- موضوعات آیات (97 الی 101) در باره موقعیت و موضعگیری یهود در برابر جبریل و سایر فرشتگان و پیامبران، بی باوری آنان به قرآن و شکستن پیمان.
70	- موضوعات آیات (102 الی 103) در باره یهود، سحر، شعبده بازی و طلسم.

71	- هاروت و ماروت.
72	- توضیح مختصری در باره صائین.
73	- موضوعات آیات (104 الی 105) در باره خطاب مؤدبانه با پیامبر صلی الله علیه وسلم.
74	- موضوعات آیات (106 الی 108) در مورد عوامل و اسباب نَسْخ.
75	- نَسْخ چیست؟
76	- موضوعات آیات (109 الی 110) در باره موضع گیری اهل کتاب در برابر مؤمنان و چگونگی مردود شمردن آن.
77	- موضوعات آیات (111 الی 113) نظر یهودیان و مسیحیان در باره ی بهشتیان.
78	- موضوعات آیات (114 الی 115) در باره منع داشتن از داخل شدن به عبادت گاه‌ها و درستی نماز در هر جا و مکانی.
79	- فلسفه روی کردن بسوی قبله.
80	- موضوعات آیات (116 الی 118) اهل کتاب و مشرکان، نسبت دادن فرزند به ذات خداوند متعال، درخواست سخن گفتن از الله با آنان.
81	- موضوعات آیات (119 الی 123) در باره برحذر داشتن از پیروی یهود و نصاری، یادآوری نعمت و هشدار از سزا های روز آخرت.
82	- موضوعات آیات (124 الی 129) در باره آزمودن ابراهیم علیهم السلام و ویژگیهای بیت الحرام، فضائل مکه، تجدید بنای بیت الحرام و دعای ابراهیم و اسماعیل (علیهم السلام).
83	- اولین بانای کعبه شریفه.
84	- موضوعات آیات (130 الی 137) در باره نادانی رویگردان آن از آیین ابراهیم، ابطال ادعای یهودیان بر این که: بر سر دین ابراهیم و یعقوب اند.
85	- موضوعات آیات (138 الی 141) در باره رنگ و نگار ایمان، اثرش در درون ها و بندگی الله.
86	- موضوعات آیات (142 الی 147) در باره تغییر جهت قبله از بیت المقدس به کعبه.
87	- علل ممکنه در تغییر قبله.
88	- اُمَّت وسط.
89	- چرا باید بسوی قبله روی گردانیم؟
90	- ترک روی آوردن به قبله.
91	- تلاش برای دست یابی به قبله.
92	- موضوعات آیات (148 الی 152) در باره اختلاف در قبله.
93	- روی گردانیدن به سوی کعبه.
94	- فضائل ذکر الله.
95	- حقیقت اصلی ذکر الله.
96	- ذکر به جهر و دسته جمعی.
97	- موضوعات آیات (153 الی 157) در باره شکیبایی و آزمون و آمادگی برای به جا آوردن فرمان حق.

98	- صبر به سه دسته تقسیم می گردد.
99	- راه پیروزی در آزمایش های الهی.
100	- موضوعات آیات (158 الی 162) در باره مراسم سعی در صفا و مروه و سزای آنده کسانیکه احکام الهی را مخفی و کتمان میدارد.
101	- عُمره.
102	- شرایط توبه.
103	- موضوعات آیات(163 الی 167) در باره وحدانیت الله متعال، رحمت و عطوفت و آثار قدرت خداوند متعال، حال و وضع مشرکان و خدایان شان، مورد بحث قرار داده میشود.
104	- موضوعات آیات (168 الی 171) در باره روا شمردن پاکیزه ها و منشأ تحریم نارواها.
105	- موضوعات آیات (172 الی 173) در باره خوردنی های حلال و حرام.
106	- حکمت محرمات.
107	- علل و عوامل حرمت گوشت خوک.
108	- امراض که از جمله عوامل ابتلاء به آنها گوشت خوک است.
109	- احکام اضطراری.
110	- موضوعات آیات (174 الی 176) در باره اهل کتاب، انانی که فرمان الهی را مورد کتمان قرار میدهند.
111	- کتمان ما انزل الله و فروختن آن به بهای ناچیز.
112	- مردم در کتمان نمودن ما انزل الله به سه گروه تقسیم می شوند.
113	- موضوعات آیه (177) حقیقت احسان، خوبی، نیکویی، نیکی، جمال و زیبایی. و اینکه این آیه از جمله امهات احکام و 16 قاعده در آن مندرج است.
114	- ایمان به روز باز پسین.
115	- ایمان به فرشتگان.
116	- ایمان به همه پیامبران و کتابهای آسمانی آنان.
117	- موضوعات آیات (178 الی 179) در باره مشروع بودن قصاص، اثر و فلسفه ی آن.
118	- حکمت های قصاص.
119	- موضوعات آیات (180 الی 182) بحث در باره قانون وصیت.
120	- وصیت نامه باید چگونه نوشته شود.
121	- موضوعات آیات (183 الی 185) در باره روزه ماه رمضان.
122	- موضوعات آیات (186 الی 187) در باره برخی از احکام روزه.
123	- موضوعات آیه (188) در باره رشوه و خوردن مال حرام.
124	- موضوع آیه (189) در باره تقویم طبیعی و اشکال گوناگون ماه قمری و حقیقت نیکویی.
125	- موضوعات آیات (190 الی 195) در باره شیوهی مبارزه در راه الله.
126	- موضوعات آیات (196 الی 203) در باره احکام حج و عمره.

	- حج.	127
	- مختصری از مناسک حج.	128
	- موضوعات آیه (197) در باره زمان حج.	129
	- وجه تسمیه ای «عرفات».	130
	- مشعر الحرام.	131
	- اعتدال و میانه روی پیامبر اسلام در آدای مناسک.	133
	- موضوعات آیات (204 الی 212) بحث در باره فرقه ای منافق و دسته‌ای مخلص، فراخواندن به سوی دین اسلام و پیروی از احکام آن، و مجازات نافرمانان.	134
	- روابط مسلمانان با سایر گروه ها.	135
	- شرط برتر بودن مؤمنین نسبت به کفار.	136
	- موضوعات آیات (213 الی 214) در باره نیاز و ضرورت مبرم به پیامبران و مشکلاتی که در مسیر دعوتشان برای خود و مؤمنان روی داده است.	137
	- موضوعات آیه (215) در باره مقدار انفاق تطوع و مستحب و به چه کسانی داده شود؟	138
	- موضوعات آیات (216 الی 218) در باره فریضه‌ی جهاد و مباح بودنش در ماه های حرام.	139
	- سال واجب شدن جهاد.	140
	- چه موقع جهاد فرض عین است؟	141
	- بر چه کسی جهاد واجب است؟	142
	- جهاد در ادیان ابراهیمی دیگر.	143
	- جهاد در تورات:	144
	- جهاد در انجیل:	145
	- احکام مُرتد یا از دین اسلام برگشتن.	146
	- چه وقت مسلمان مرتد بحساب می آید؟	147
	- چرا اسلام به قتل به پیگرد حتی مرتد دستور می دهد؟	148
	- مفهوم جهاد.	149
	- موضوعات آیات (219 الی 220) در باره مرحله دوم از مراحل تحریم شراب و حرمت قمار و موضوع سرپرستی اموال یتیم.	150
	- تحریم خمر (شراب).	151
	- زیان های قمار.	152
	- فضیلت احسان به یتیم.	153
	- موضوعات آیه (221) در باره ازدواج مرد مسلمان با زن نامسلمان، زن مشرک.	154
	- حکمت مانع ازدواج مؤمن با مشرک.	155
	- فرق مشرکان با اهل کتاب.	156
	- موضوعات آیات (222 الی 223) در باره عادت ماهانه ی زنان و احکام آن.	157
	- سن آغاز حیض.	158
	- صفات و مدت حیض.	159
	- سبب حیض.	160

161	- نظریات مذاهب مختلف در مسأله حیض.
162	- زیان های همخوابگی به زن حیض.
163	- موضوعات آیات (224 الی 225) در باره قَسَم (سوگند) خوردن به الله و قسم یاد نمودن بدون قصد.
164	- سوگند لغو.
165	- موضوعات آیات (226 الی 227) در باره حکم ایلاء (خود داری مرد از همبستری با همسر).
166	- موضوعات آیات (228 الی 230) در باره عده ی زن طلاق داده شده، حقوق زن، عدد طلاق و برخی احکام آن.
167	- موضوعات آیات (231 الی 232) در باره آداب طلاق و شیوه ی تعامل بازن مطلقه.
168	- جلوگیری ولی از نکاح زن تحت ولایت خود.
169	- موضوعات آیه (233) درباره برخی از احکام رضاع (شیر دادن).
170	- موضوعات آیات (234 الی 235) در باره عده ی زن شوهر فوت کرده و خواستگای او به صورت سر بسته، تعریض و کنایه و زمان عقد.
171	- موضوعات آیات (236 الی 237) در باره حکم زن طلاق داده شده پس از همخوابگی، متعه و هدیه و نصف مهریه.
172	- موضوعات آیات (238 الی 239) در باره مواظبت کردن از وقت نماز.
173	- موضوعات آیات (240 الی 242) بحثی، پیرامون زن شوهر مرده، متعه و متاع زن مُطَلَّقه.
174	- احوال زنان طلاق داده شده.
175	- موضوعات آیات (243 الی 245) در باره ترس و بُخل، مرگ، شجاعت، انفاق مایه های حیات ملت ها.
176	- موضوعات آیات (246 الی 247) قصه ی صمویل، پیامبر بنی اسرائیل در زمان طالوت و سرپیچی بنی اسرائیل از جهاد.
177	- خصوصیت خاصی یک زعیم.
178	- شرایط حاکم اسلامی از دیدگاه اهل سنت.
179	- موضوعات آیات (248 الی 252) درباره فرمانروایی طالوت، شکست خوردن لشکری عظیم به وسیله ی جمعی اند.
180	- آیا طالوت پیامبر بود؟
181	- موضوعات آیه (253) در باره درجات پیامبران و چگونگی پیروی مردم از آنان.
182	- موضوعات آیه (254) در باره فرمان انفاق در راه خیر و نیکی.
183	- احادیث وارده در فضیلت انفاق.
184	- موضوعات آیه (255) آیت الکرسی.
185	- فضایل آیت الکرسی.
186	- موضوعات آیات (256 الی 257) در باره آزادی در دین، نصرت و همراهی الله متعال به سوی ایمان، را مورد بحث قرار میدهد.

187	- موضوعات آیه (258) در باره داستان نمرود بابلی (کله ای) و خود خواهی هایش.
188	- نمرود.
189	- موضوعات آیه (259) در باره قصه‌ی صد سال مرگ و حیات مجدد دنیوی مرد صالح خدا.
190	- توضیح مختصری در باره سه یقین (یقین).
191	- موضوعات آیه (260) نشانه‌های خداوند و زنده شدن بعد از مرگ و علاقه مندی ابراهیم (ع) در این باره.
192	- موضوعات آیات (261 الی 266) در باره مکافات اِنفاق در راه الله و آداب آن و اِنفاق در راه غیر الله.
193	- موضوعات آیه (267) در باره چگونگی اموالی که در راه خداوند متعال اِنفاق می شود.
194	- موضوعات آیات (268 الی 269) در باره: شیطان انسان را از فقر و تنگدستی میترساند، و بحث در مورد فهم درست از قرآن کریم.
195	- موضوعات آیات (270 الی 271) درباره نیکوکاری نهانی و علنی (صدقه‌ی پنهان و آشکار).
196	- نذر و انواع آن.
197	- موضوعات آیات (272 الی 274) درباره محتاجان و نیازمندان به دریافت صدقه و برخی احکام در این باره.
198	- گدائی چیست؟
199	- موضوعات آیات (275 الی 281) در باره ربا و زیانهایش برای فرد و برای یک جامعه.
200	- مراحل تحریم و انتقاد از رباخوری در قرآن.
201	- سبب تحریم ربا.
202	- طولانی ترین آیه در قرآن عظیم الشان: آیه (282) میباشد. که در این آیه مبارکه موضوعاتی دین (قرض) و جواز رهن (وثیقه، گروگان) وام سر رسید به وسیله ی نوشتن، شهادت و وثیقه مورد بحث گرفته شده.
203	- احکام حاصله از آیه (282).
204	- رهن چیست؟
205	- سلم چیست؟
206	- موضوعات آیه (284) در باره مالکیت آسمان ها و زمین، حسابرسی کردار و اعمال انسان ها از آن خداوند متعال است.
207	- موضوعات آیات (285 الی 286) در باره، راه مؤمنان، ایمان به پیامبران، راز و نیاز ها، تکلیف و توان، به بحث گرفته شده.
208	- فضایل دو آیه آخر سوره البقره.
209	- آیا رواست که بگویم: من بقره را خواندم؟

فهرست موضوعات و مطالب
سوره های
جزء چهارم(4)، پنجم(5) و ششم(6)
تفسیر «احمد»
شامل سوره های آل عمران و النساء میباشند!

شماره	نام سوره	معانی و محتوای سوره ها	صفحه
	آل عمران	وجه تسمیه.	
1		سایر نام های سوره آل عمران.	
2		مفهوم کلی سوره آل عمران.	
3		تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره آل عمران.	
4		اهداف تعلیمی سوره آل عمران.	
5		ارتباط سوره آل عمران به سوره بقره.	
6		محل نزول سوره آل عمران.	
7		زمان نزول سوره آل عمران.	
8		فضیلت سوره آل عمران.	
9		مباحث و مطالب بیان شده در سوره آل عمران.	
10		قانون گذارنی(تشریح) در سوره آل عمران.	
11		نظركوتاه در مورد حروف مقطعه.	
12		- موضوعات آیات (1 إلى 6) در باره اثبات توحید و نازل شدن قرآن. - تعداد کتابهای آسمانی.	
13		- کتابهای چهارگانه آسمانی (زبور، تورات، انجیل و قرآن).	
14		صحیفه های آسمانی.	
15		ایمان و اقرار به سایر کتاب های آسمانی .	
16		حُکم شرعی در ایمان به کُتب آسمانی.	
17		- چگونگی ایمان به کُتب آسمانی (إجمالي و تفصیلی).	
18		- موضوعات آیات(7 إلى 9) مبحث مُحکم و مُتشابه در قرآن کریم.	
19		- آیات مُتشابه.	
20		- موضوعات آیات (10 إلى 13) در باره نهایت انسانها حق ناشناس، ناشکر، و نمک حرام، که فریب خورده به مال، مقام، فرزند و امثال آنها میباشند.	
21		- موضوعات آیه (14) درباره حُب آرزو های نفسانی در دنیا و برحذر داشتن مردم از شَهوات و غفلت از آخرت.	
22		- موضوعات آیات (15 إلى 17) در باره بهشتهای پر از نعمت، بهتر از دنیا و زیبایی های فریبنده آن.	
23		- برخی از خصوصیات انسانهای با تقوا.	
24		- موضوعات آیات (18 إلى 20) در باره شهادت بر وحدانیت ذات پروردگار، عدالت، و موضوع دین مورد پسند الله متعال.	
25		- موضوعات آیات (21 إلى 25) ادامه و اِستمرار شمار قبحات و بی شرمی های یهودیان را به بیان میگیرد.	
26			

27	- موضوعات آیات (26 إلى 30) در باره دلایل قدرت، عظمت و اختیار خداوند متعال در هستی، حذر از دوستی با کافران، بیم از روز آخرت.
28	- موضوعات آیات (31 إلى 32) راه دوستی با الله متعال، پیروی و امتثال از اوامر و نواهی آن چگونه است؟
29	- موضوعات آیات (33 إلى 37) نیز به محبوبان و بهترین برگزیدگان الله وسالهی آنان و داستان نذر «حنه» زن عمران که در واقع راه عشق و دوستی بر روی مردم گشوده آند، اشاره می کند.
30	- الْمِحْرَاب.
31	- موضوعات آیات (38 إلى 44) در باره زکریا و یحیی، دعای زکریا، و لطف الله متعال در باره مریم.
32	- موضوعات آیات (45 إلى 51) قصه و داستان و چگونگی به دنیا آمدن عیسی علیه السلام.
33	- موضوعات آیات (52 إلى 58) بحث مجدد در باره ی قوم عیسی(ع) اشاره میکنند که: عیسی آنان را به سوی ایمان و خدا پرستی دعوت نمود.
34	- ذکر پنج وعده به حضرت عیسی علیهم السلام.
35	- موضوعات آیات (59 إلى 68) در باره رد تصورات، توهم، ظن و گمان های آنعده از اشخاصیکه عیسی علیه السلام را خدا می پنداشتند، اِبْتِهَال: مُبَاهَلَه (یکدیگر را نفرین کردن به صورتی خاص) دعوت به سوی یکتایی و بندگی الله، ملت و پیروان ابراهیم علیه السلام مورد بحث قرار گرفته است.
36	- مُبَاهَلَه چیست؟
37	- موضوعات آیات (69 إلى 74) در باره موضعگیری و تلاش برخی از اهل کتاب برای گمراه کردن مسلمانان، بازی با دین و تعصب بی جای آنان.
38	- موضوعات آیات (75 إلى 77) در باره امانت، وفا به عهد نزد برخی از اهل کتاب.
39	- موضوعات آیات (78 إلى 80) در باره دروغ پردازی ها و افتراء های اهل کتاب بر الله و پیامبران(ع).
40	- موضوعات آیات (81 إلى 83) در باره اینکه: الله متعال، پیمان محکم و استواری را از تمام پیامبران، از آدم تا عیسی علیه السلام گرفت تا هر کدام به پیامبر پس از خود، باور داشته باشد و رسالتش را تأیید نماید و-باآماده کردن پیروان خود برای آمدن پیامبری دیگر- یار و غمخوارش باشند واینکه: دانش و پیامبری اش او را از اِعْتِرَاف به رسالت پیامبران پس از خود، باز ندارد.
41	- موضوعات آیات (84 و 85) درباره ایمان به تمام پیامبران، پذیرش دین اسلام بحث بعمل آورده و هکذا به محمد صلی الله علیه وسلم و یاران او فرمان است که: به تمام پیامبران پیشین، به کتابهای شان و به اسلام - که دین همه ی آنان است - ایمان بیاورند.

42	- موضوعات آیات (86 الی 91) در باره موضوع کفر پس از ایمان، انواع کفار از جهت توبه.
43	- نظری کوتاه در تفاوت دنیا و آخرت.
44	- موضوعات آیه (92) بحث از انفاق پسندیده بعمل آمده است.
45	- در صدقه دادن باید حد اعتدال رعایت شود.
46	- مراد از مال محبوب چیست؟
48	- موضوعات آیات (93 الی 97) در باره رد سخن یهود در تحریم برخی از خوراکی‌ها.
49	- سایر امتیازات و برتری‌ها و ارزشهای مسجدالحرام.
50	- موضوعات آیات (98 الی 99) در باره پافشاری اهل کتاب بر سر کفر و بر بستن راه الله.
51	- موضوعات آیات (100 الی 103) موضوع جهت دادن مؤمنان برای نگهداری شخصیت و تمسک به قرآن و اسلام است.
52	- موضوعات آیات (104 الی 109) در باره امر به نیکی، باز داشتن از بدی، (امر به معروف و نهی از منکر) حذر از پراکندگی و دوگانگی.
53	- موضوعات آیات (110 الی 112) در باره فضل و برتری اُمت اسلامی، هم‌کذا در مورد خوار و ذلیل گشتن یهودیان.
54	- «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ».
55	- موضوعات آیات (113 الی 115) در باره؛ ادامه‌ی اوصاف اهل کتاب.
56	- موضوعات آیات (116 الی 120) در باره کافران و اعمالشان در روز قیامت، خطر اعتماد مسلمانان به کافران، اِفشای راز مؤمنان به وسیله‌ی آنان.
57	- موضوعات آیات (121 الی 129) در مورد معرکه اُحد، تدارک لشکر و یادآوری پیروزی جنگ بدر.
58	- معرکه بدر.
59	- معرکه اُحد.
60	- موضوعات آیات (130 الی 136) یکبارگی دیگر مسلمانان را از هرگونه کار زشت، هم چون: ربا، و سایر گناهان باز می‌دارد.
61	- موضوعات آیات (137 الی 141) در باره سنت الهی در آفرینش، فرجام و نهایت دروغگویان، مکافات پرهیزگاران، سربلندی مؤمنان.
62	- موضوعات آیات (142 الی 148) اشاره به اینکه؛ سعادت روز بازپسین در گرو جهاد و بردباری است و بصورت کل نکوهش برخی از اهل، اُحد نکوهش و رهنمودهای برخی از مؤمنان و این که: مرگ در اختیار الله متعال است.
63	- داستان زخمی شدن پیامبر (ص) اسلام در جنگ اُحد.
64	- موضوعات آیات (149 الی 151) در باره پیروی نکردن از کافران و ناسپاسان.

65	- موضوعات آیات (152 الی 155) در مورد اینکه مسلمانان چرا در غزوه اُحُد شکست خوردند.
66	- خاطرات جنگ اُحُد.
67	- موضوعات آیات (156 الی 158)، از وسوسه ها و دسیسه های یاران شیطان که همانا، منافقان اُند، و از بی ارزش پنداشتن یاوه گوییهای مُشرکان و مُناققان، بر حذر می دارد.
68	- موضوعات آیات (159 الی 160) در باره نمونه از رفتار پسندیده‌ی پیامبر(ص) با یارانش.
69	- موضوعات آیات (161 الی 164) در باره برخی دیگر از صفات نیک پیامبر(ص) در اصلاح اُمت (جامعه، ملت).
70	- موضوعات آیات (165 الی 175) در باره برخی اِشتباهات در جنگ اُحُد، برخی از پستی و جنایات منافقان، منزلت مجاهدان جان برکف راه حق، هکذا این آیات در رد این یاوه‌گویی‌ها و در بیان مقام و منزلت جان نثاران راه حق است تا سخن منافقان بی اثر ماند.
71	- موضوعات آیات (176 الی 180) در باره زدوده شدن غم و اُندوه از قلب پیامبر(ص) پس از جنگ اُحُد، دشمنی کافران، بُخل و کینه ورزی.
72	- موضوعات آیات(181 الی 184) در مورد یهودیان، که الله را محتاج و خود را بی نیاز می پندارند و پیامبر را باور ندارند.
73	- موضوعات آیات(185 الی 186) نیز اِستمرار همان دلداری و امیدواری پیامبر اِسلام که نباید دلتنگ و غمگین باشد و اینکه؛ بدکاران، مجازات و به سزای اُعمال خویش میرسند.
74	- موضوعات آیات (187 الی 189) در باره پیمان گرفتن از یهود، دوست داشتن ستایش بدون کردار.
75	- موضوعات آیات (190 الی 195) در باره؛ یاد الله، تفکر در اُفرینش آسمانها و زمین، پاداش کردار عاملان.
76	- موضوعات آیات (196 الی 200) که از جمله آیات پایانی این سوره مبارکه میباشد، برای دلداری و پایداری مؤمنان در برابر مشکلات بیان میدارد که: نعمتهای این دنیا زود گذر و نابود شدنی و نعمتهای آن جهان ماندگار و همیشگی است.
	عَلت نامگذاری سوره النساء
1	- معلومات مؤجز در باره سوره النساء
2	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره النساء
3	- ارتباط سوره النساء با آل عمران.
4	- سایر خصوصیات سوره نساء.
5	- فضیلت تلاوت سوره نساء.
6	- مبحث قرآن در باره زنان.
7	- سوره های قرآنی بنام زنان.
8	- مسائل و موضوعات سوره نساء.
9	- الله مراقب اِنسانها است.

10	- حکم ازدواج با دو خواهر در یک وقت!
11	- ازدواج دو دختر پیامبر اسلام با عثمان ذی النورین.
12	- ازدواج حضرت موسی علیه السلام با دو دختر حضرت شعیب.
13	- موضوعات آیات (2 الی 4) دادن اموال یتیمان به خودشان، حرام بودن خوردن مال یتیم، و بحث در مورد تعدد زوجات.
14	- یتیم کیست؟
15	- علامات بلوغه.
16	- اموال یتیم چه وقت به آنها سپرده شود؟
17	- در اموال یتیم نباید خیانت کرد!
18	- زکات در مال یتیم و دیوانه.
19	- فلسفه ی تعدد زوجات.
20	- یادداشت کوتاه در مورد افراد که چند همسر دارد.
21	- تعریف مهر.
22	- موضوعات آیات (5 الی 6) در باره تحویل دادن اموال یتیم به دو شرط برای خودشان، اشاره و یا ذکر بعمل آمده است.
23	- موضوعات آیات متبرکه (7 الی 10) بحث درباره حقوقی ورثه در ترکه، حقوقی محتاجان و نیازمندان، یتیمان و نزدیکان غیر وارث را به بیان میگیرد.
24	- موضوعات آیات متبرکه (11 الی 12) مبحث ارث بطور تفصیلی بحث بعمل آمده است: از آن جمله: سهم فرزندان، پدران، مادران، همسران و برادران و خواهران را تبیین میفرماید ولی ارث برادران پدری - نیز - در آیه دیگری از همین سوره به بیان گرفته میشود.
25	- موضوعات آیات (13 الی 14) در باره احکام و حدود الهی.
26	- موضوعات آیات (15 الی 18) حکم آنانی را که مرتکب زنا میشوند و به کارهای حرام دست میزنند، بیان میدارد.
27	- زنا چیست؟
28	- توبه در اصطلاح.
29	- توبه فرعون چرا قبول نشد؟
30	- موضوعات آیات (19 الی 21) در باره رفتار با زنان در زمان جاهلیت و پس از آن.
31	- مفهوم رفتار با زنان در جاهلیت.
32	- مبحث تحریم ازدواج با محارم!
33	- موضوعات آیات (22 الی 23) ناجایز بودن ازدواج؛ به سبب خویشاوندی نسبی و سببی و شیرخوارگی.
34	- موضوعات آیه (24) احکام ازدواج.
35	- استدلال به ازدواج مؤقت خطاء است.
36	- موضوعات آیه (25) شرایط ازدواج با کنیزان، مجازات آنان در صورت دست زدن به کارهای زشت.
37	- سبب منع نکاح با کنیز و جاریه.
38	- کنیز و سرپرستی پیامبر اسلام.

39	- موضوعات آیات (26 الی 28) ازدواج و حکمت‌هایی آن به بیان گرفته شده است.
40	- موضوعات آیات (29 الی 30) قاعده‌ی تعامل و برخورد عمومی را در مورد اموال بیان می‌فرماید.
41	- موضوعات آیه (31) در باره مکافات دوری از گناهان.
42	- گناه چیست؟
43	- موضوعات آیه (32) در باره نهی الهی از حسد توأم با آرزو.
44	- موضوعات آیه (33) بحث در مورد اعطای حق خویشاوندان و وارثان.
45	- موضوعات آیات (34 الی 35) بحث در مورد تنظیم و سر و سامان بخشیدن به امور خانواده، زندگی زناشویی، تقسیم کارها، تعیین وظایف، بیان مقررات، حفظ و نگهداری کانون خانواده از طوفان‌های سرکش ویرانگر و خانمانسوز و ناسازگاریها و پرهیز از هرگونه عنصر زیان‌آفرین و نابودکننده.
46	- تنبیه بدنی و تأدیب.
48	- موضوعات آیات (36 الی 39) در باره برخی از حقوق همگانی، پیوند ارزنده‌ی خویشاوندی، همسایگی و راستگویی.
49	- موضوعات آیات (40 الی 42) در باره ترغیب و تشویقی است از جانب خدای بزرگی برای اِمْتثال دستورات و حذر و خویشتنداری از منْهیات (کارهای ناروا).
50	- موضوعات آیه (43) برخی از شروط نماز، رخصت تیمم.
52	- موضوعات آیات (44 الی 46) برخی از اهل کتاب را که برخی احکام را ترک کرده و کتاب خدا را دگرگون و تحریف نموده و گمراهی را به جای راهیابی خریده‌اند.
53	- موضوعات آیه (47) هشدار به اهل کتاب.
54	- موضوعات آیه (48) آنچه آمرزیده می‌شود و آن چه که مورد آمرزش قرار نه خواهد.
55	- شرک دو نوع است.
56	- موضوعات آیات (49 الی 55) نمونه‌های از کردار و رفتار اهل کتاب و مجازات‌شان.
57	- چَبْتِ و طاغوت چیست؟
58	- کعب بن اشرف کیست؟
59	- موضوعات آیات (56 الی 57) مجازات کافران و مکافات مؤمنان.
60	- حکمت تبدیل و تجدید شدن پوست بدن کافران.
61	- ایمان و عمل صالح.
62	- موضوعات آیات (58 الی 59) در باره راه و روش ادای امانت، حکم به دادگری، پیروی از فرمان الهی و پیغمبر و اهل حل و عقد.
63	- اطاعت از امیر در کارهای خلاف شرع جایز نیست!

64	- «أولى الأمر منكم».
65	- اولوالامر، چه کسانی اند؟
66	- مفهوم «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ».
67	- سه صورت عملی حکم و اطاعت.
68	- موضوعات آیات (60 إلى 63) موقعیت و بینش منافقان، که به حکم الله و پیامبر خشنود نیستند.
69	- طاغوت چیست؟
70	- چه وقت میتوانیم شخص راملقب به طاغوت نمایم؟
71	- موضوعات آیات (64 إلى 65) الله متعال میخواهد بیان بدارد که: پیروی از راه پیامبران به خیر و صلاح همه‌ی بندگان بوده و از جمله واجبات است.
72	- ممیزات و مشخصات ایمان راستین.
73	- موضوعات آیات (66 إلى 70) تقصیرات برخی از مردم در این باره - که بیمان ضعیفی دارند.
74	- موضوعات آیات (71 إلى 76) بندگان راستین را به جهاد در راه الله، اعلاى کلمه‌ی حق، بالابردن منزلت دین و حذر و احتیاط از جمله‌ی ناگهانی دشمن وامی دارد و حال منافقانی را که از جهاد، امتناع می ورزیدند، تبیین مینماید.
75	- موضوعات آیات (77 إلى 79) از حال و وضع جمعی که می خواستند در مکه با مشرکان بجنگند، خبر می دهد.
76	- إصلاح نفس نسبت به إصلاح ملک مُقَدَّم است!
77	- موضوعات آیات (80 إلى 82) موضوع اطاعت از پیامبر؛ که بمثابة، اطاعت از الله است، و در باره موضوع تدبیر و اندیشه در قرآن، و اینکه قرآن از آن خداست.
78	- موضوعات آیه (83) موضوع مسابقه در انتشار اخبار و رویدادها، بدون سند قطعی توسط کفار.
79	- موضوعات آیه (84) درباره تشویق درجهت پیکار و جهاد بحث آورده است.
80	- موضوعات آیات (85 إلى 87) اگر آنان از در اطاعت تو در آیند و به راه راست بازآیند، خیر و برکت بی شماری به دست می آورند و تو نیز از آن خیر وافر بهره مند می شوی.
81	- موضوعات آیات متبرکه (88 إلى 91) در باره بیان احوال دو چهرگان، منافقان، حیلہ‌گر، دروغگو، شعبده باز، مکار، و چگونگی رسوایی پلان‌های شوم آنان.
82	- شیوه برخورد با منافقین.
83	- موضوعات آیات (92 إلى 93) توضیحات در باره حکم قتل خطاء و عمد خواه از مؤمنان سرزند یا از سوی آنان که پیمان بسته اند یا از اهل ذمه.
84	- مجازات قتل عمد.
85	- موضوعات آیه (94) در باره علاقه نشان دادن به صلح و تأمل و اندیشه در احکام.
86	- موضوعات آیات (95 إلى 96) از برتری جهاد در راه الله و امتیاز مجاهدان در برابر خانه نشینان.

87	- أهلِ ضَرَرٍ.
88	- جهاد و مُجاهد، و معنای جهاد.
89	- فضیلت جهاد و مُجاهدین از دیدگاه قرآن.
90	- موضوعات آیات (97 الی 100) در باره تَخَلُّف کنندگان از هِجْرَت و هِجْرَت مستضعفان.
91	- موضوعات آیات (101 الی 103) احکامی در مورد نماز و اینکه مسلمانان نباید به بهانه‌ی سفر، جهاد و یا هم جنگ با دشمن نماز را ترک نمایند. بحث در مورد مشروعیت و چگونگی نماز قصر در سفر و نماز خوف در وقت جهاد و جنگ.
92	- موضوعات آیه (104) در باره تشویق به جهاد و انتظار مکافات از آن.
93	- موضوعات آیات (105 الی 113) هشدارها به مؤمنان از حلیه، فریت، نیرنگ و شعبده بازی های مُناققان پیر هیزند و خود را برای مبارزه در راه حق مجهز نمایند.
94	- سه اخطار به سه گروه در سه آیات.
95	- موضوعات آیات (114 الی 115) موضوعاتی از قبیلی نجواها و رازهای پسندیده و دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وسلم، و سرپیچی از راه مؤمنان.
96	- موضوعات آیات (116 الی 122) در باره شرک و فرجامش، شیطان و دسایس شیطانی‌اش، پاداش ایمان و کردار نیکو.
97	- ایمان بدون عمل صالح نجات بخش نیست.
98	- موضوعات آیات (123 الی 126) نعمتهای آخرت به دلخواه نیست.
99	- موضوعات آیات (127 الی 130) تکمیل احکام خانواده و تأکید بر حقوق یتیمان و زنان.
100	- موضوعات آیات (131 الی 134) الله از اعمال و کردار بندگان بی نیاز و تمام هستی از آن اوست. از این رو، الله متعال از همه کس و همه چیز بی نیاز و بر همه کس و همه چیز توانا و چیره است.
101	- موضوعات آیات (135 الی 136) عدالت در قضاوت، شهادت به حق، ایمان به الله متعال، پیامبر و کتابهای آسمانی.
102	- موضوعات آیات (137 الی 141) درباره منافقان و صفات آنان و موضوع مجازات منافقان و گروه های که یکبار ایمان می آورند و دو باره از دایره‌ی ایمان خارج میشوند.
103	- موضوعات آیات (142 الی 147) در باره شیوه دیگر از موضعگیری‌های منافقان، دوستی نکردن با کافران.
104	- منافق کیست؟
105	- شرایط پذیرش توبه.
106	- موضوعات آیات (148 الی 149) در مورد به فرجام بانگ برآوردن به بدزبانی و بدگویی و آشکار نمودن خوبی و نهان داشتن آن.

107	- موضوعات آیات (150 إلى 152) كفر و إيمان و نهایت هرکدام شان.
108	- موضوعات آیات (153 إلى 159) در باره موضوعگیری و کارهای سخیف، شنیع، و قبیح یهودان افراطی و سرسخت.
109	- موضوعات آیات (160 إلى 162) در باره برخی از قباحت کاری های یهودیان، مجازات آنان و مکافات مؤمنان.
110	- موضوعات آیات (163 إلى 166) در باره وحدت وحی و فلسفه‌ی فرستادن پیامبران.
111	- موضوعات آیات (167 إلى 170) در باره گمراهی کفرپیشگان و مجازات شان و دعوت مردم به سوی ایمان به پیامبر(ص).
112	- موضوعات آیات (171 إلى 173) در باره مسیح پسر مریم در قرآن.
113	- موضوعات آیات (174 إلى 175) دعوت عمومی به سوی نور ایمان و دعوت مردم را که به سوی دین واقعی فرامی خواند.
114	- موضوعات آیه (176) در باره ارث کلاله یا ارث برادران و خواهران پدر و مادری یا پدري.

فهرست موضوعات و مطالب
سوره های
جزء هفتم(7)، هشتم(8) و نهم(9)
تفسیر احمد
شامل سوره های
المائده، الانعام، و سوره الاعراف

شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها	صفحه
	المائده	وجه تسمیه	
1		سایر نام های سوره المائده	
2		تعداد آیات، کلمات و حروف سوره مائده	
3		فضیلت سوره المائده	
4		ارتباط و مناسبت سوره المائده با سوره ی نساء	
5		اهداف و مقاصد عمده سوره مائده	
6		احکام تشریحی سوره المائده	
7		- محتوای سوره مائده	
8		- زمان نزول سوره مائده	
9		- موضوعات آیات (1 الی 2) درباره، وفا به عهد و پیمان، تعدی نکردن، همکاری در مسیر خیر، بزرگداشت شعایر الهی	
10		- موضوعات آیه (3) مبحث خوردنی های حرام، و موضوع اکمال دین	
11		- فقط یک داستان ذی عبرت	

12	- موضوعات آیات (4 الی 5) خطاب به پیامبر(ص) در باره خوردنی های حلال
13	- موضوعات آیات (6 الی 7) در باره وضوء، غسل و تیمم
14	- شستن بُجُلک ها
15	- وضوء
16	- وضوء برای نماز
17	- طریق وضوء پیامبر(ص)
18	- شستن پاها در وضوء
19	- برخی از فواید وضوء و غسل
20	- موضوعات آیات (8 الی 11) درباره ادای شهادت عادلانه به مؤمنان، هشدار به غیر مؤمنان، یاد آوری نعمت الهی
21	- موضوعات آیات (12 الی 14) گرفتن پیمان از یهودیان و نصاری و از جمله پیمان شکنی های شان
22	- موضوعات آیات (15 و 16) درباره اهداف اساسی قرآن عظیم الشان
23	- موضوعات آیات (17 الی 19) به ردّ عقاید یهودیان و نصاری
24	- برخی از ادعا های بی اساس مسیحیان
25	- فاصله زمانی دوران فترت
26	- تحقیق زمان فترت
27	- موضوعات آیات (20 الی 26) موضع گیری یهودیان در برابر موسی علیه السلام
28	- موضوعات آیات (27 الی 32) در باره قصه ی خونبار پسران آدم(ع) و حسد قابیل به هابیل را که مرتکب اولین جرم و گناهی در روی زمین شدند
29	- موضوعات آیات (33 الی 34) در باره مجازات سنگین محاربانانی که در زمین فساد و آشوب برپا میکنند و دست به راهزنی (قَطَاع الطریق) می زنند
30	- نظر کوتاه به مبحث قتل نفس
31	- موضوعات آیات (35 الی 37) به مؤمنان دستور پرهیزگاری و انجام اعمال نیکو
32	- موضوعات آیات (38 الی 40) در باره مجازات «السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ»
33	سارق
34	ارزش مال مسروقه
35	- صفات مال مسروقه
36	- موضوعات آیات (41 الی 43) در باره شتاب ورزیدن منافقان و یهودیان به سوی کفر پیشگی، موضع گیری یهودیان در برابر احکام تورات
37	- موضوعات آیات (44 الی 47) در باره احکام الهی در تورات و روی گردانیدن یهودیان از آن
38	- موضوعات آیات (48 الی 50) درباره قرآن، احکام و دستورات

	آن و منزلتش در برابر کتابهای پیشین برحسب زمان		
39	- موضوعات آیات (51 الی 53) در باره دوستی با یهود و نصاری و فرجام و نهایت این دوستی		
40	- موضوعات آیات (54 الی 56) در مورد کسانی که از دین برگشتگان و موضوع جنگ با آنان		
41	- موضوعات آیات (57 الی 63) در باره، نهی از موالات باهمه کفار و علل آن، اعم از ملحدان، مشرکان، آتش پرستان، هنود، بودایی‌ها....		
42	- توضیحی مختصری در مورد «قرده»: میمون و «خنزیر»		
43	- موضوعات آیات (64 الی 66) بدی‌ها و پلیدیهای درونی یهودان و اینکه راه خوشبختی در هر دو جهان کدام است		
44	- موضوعات آیات (67 الی 69) در مورد: پیامبر و تبلیغ دین و مصون ماندنش از گزند مردم		
45	- موضوعات آیات (70 الی 75) در باره مسیحیان که عیسی علیه السلام را الله می‌شمارند و طوری تصور دارند که الله در وجود او حلول یافته و با او یکی شده است		
46	- موضوعات آیات (76 الی 81) در باره ستیزه گری مسیحیان در خدای عیسی، سرسختی اهل کتاب در تباہکاری		
47	- موضوعات آیات (82 الی 86) دشمنی آنان و دوستی مسلمانان را برابر آنان بیان میکند و هشدار میدهد که یهود، دشمن مسلمانان و در این مورد، از مشرکان بدترند		
48	- موضوعات آیات (87 الی 88) نیز بیان میدارد که آی مؤمنان لذایذی که حلال و پسند خداست، ترک نکنند و بمثابه رهبانان، کشیشان و دیرنشینان نباشند.		
49	- موضوع بحث آیه (89) عبارت است از: قسم و کفاره ی آن		
50	- موضوعات آیات (90 الی 93) در باره، شراب و قمار که از جمله نجاست ها می باشد و باید از خوردنی ها و نوشیدنی پاکیزه ها جدا گردد		
51	خَمْر		
52	- خطرها و اضرار قمار و شراب		
53	- موضوعات آیات (94 الی 96) در باره موضوع شکار هنگام احرام و سزا و فدیهای آن		
54	- موضوعات آیه (97) در باره منزلت خانهی خدا، ماه حرام، هدی و قلائد		
55	- موضوعات آیات (98 الی 100) مسایل مربوط به ترهیب و ترغیب		
56	- موضوعات آیات (101 الی 102) مصلحت حق چنان است که		

	از: مطرح کردن برخی سؤالات بیهوده و فروان منع بعمل آمده تا مبدا بر تکلیف شان بیفزاید، آنگاه از عهده اش بر نیایند		
57	- نصایح امام شافعی در مورد پرسیدن		
58	- موضوعات آیات (103 الی 104) بحث از سرگردانی و سراسیمه گی جاهلیت		
59	- موضوعات آیه (105) فرمان به نیکی و بازداشتن از بدی ها		
60	- موضوعات آیات (106 الی 108) در باره شرط وصیت پیش از مرگ در حضر و سفر		
61	- موضوعات آیات (109 الی 111) در باره سؤال کردن از پیامبران در روز قیامت در مورد دعوتشان و معجزات عیسی علیه السلام		
62	- موضوعات آیات (112 الی 115) در باره مائدهی آسمانی برای بنی اسرائیل به درخواست حواریان (یاران) عیسی علیه السلام		
63	- موضوعات آیات (116 الی 120) در مورد رهایی عیسی علیه السلام از ادعاهای باطل نصارا (نصرانیان، مسیحیان، عیسویان)		
	وجه تسمیه	الأنعام	
1	معنی أنعام		
2	مفهوم کلی سوره أنعام		
3	فضیلت سوره أنعام		
4	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف		
5	ارتباط و مناسبت سوره أنعام با سورهی مائده		
6	چگونگی فرود آمدن و نزول سوره أنعام		
7	سایر خصوصیات سوره أنعام		
8	زمان نزول سوره أنعام		
9	شان نزول سوره أنعام		
10	دروس حاصله سوره أنعام		
11	تصویری از عقاید و احکام سوره أنعام		
12	احکام فقهی بیان شده در سوره أنعام		
13	محتوای سوره أنعام		
14	فرق خلق و جعل		
15	«نور و ظلمات»		
16	- موضوعات آیات (1 الی 3) مباحثی در باره دلایل یکتایی الله متعال		
17	- موضوعات آیات (4 الی 9) درباره رسالت پیامبران		
18	- موضوعات آیات (10 الی 11) دلداری پیامبر صلی الله علیه وسلم اثر بی ادبی و ریشخند آنان		

19	- موضوعات آیات (12 الی 16) دلایلی، بر اثبات اصول سه گانه‌ی دین، یعنی، اثبات وجود آفریننده و یکتایی او، اثبات معاد و روز جزا و اثبات پیامبری
20	- موضوعات آیات (17 الی 24) در باره مظاهر قدرت الله، شهادت بر صدقی و درستی رسالت پیامبر، کتمان شهادت و افترای اهل کتاب بر الله
21	- موضوعات آیات (25 الی 26) اعتراف به اعمال ناپسند مشرکان و هکذا ناامیدی آنان در ایمان
22	- موضوعات آیات (27 الی 32) مشرکان در برابر آتش دوزخ، مشرکان در برابر پروردگار در روز قیامت، و حقیقت دنیا
23	- موضوعات آیات (33 الی 35) در باره مجادله کفار و مشرکان مکه و دعوت آنان به دین اسلام و کشمکش و سرکشی های آنان در باره‌ی توحید، پیامبری و معاد
24	- موضوعات آیات (36 الی 37) اشاره به دو دسته مردم: دسته‌ی اول که: با اندیشه و تأمل و درک و فهم عمیق، دلایل قرآن را می‌شنوند و به آن عمل میکنند، اما دسته‌ی دوم، مرده دلانی هستند که راه درک و اندیشه را بر روی خود بسته اند و حقیقت را نمی‌پذیرند.
25	- موضوعات آیات (38 الی 39) موضوع دلایل قدرت و کمال علم خداوند متعال
26	- معاد و حشر، تنها مخصوص انسان‌ها نیست!
27	- اهتمام خاص به حقوق مخلوقات
28	- حیوانات هم دارای شعور‌اند
29	- موضوعات آیات (40 الی 45) پناه بردن به پیشگاه الله متعال، هنگام سختی و تنگدستی
30	- موضوعات آیات (46 الی 49) اثبات قدرت الهی، دلیل بر وجود و یکتایی الله و بیان وظایف پیامبران است که شرک را باطل و تباه گردانیده اند
31	- موضوعات آیات (50 الی 53) تبیین حدود و وظایف پیامبران الهی
32	- موضوعات آیات (54 الی 58) درباره‌ی برخی از مظاهر رحمت الهی، موقف پیامبر با مشرکان
33	شروط توبه راستین
34	- موضوعات آیات (59 الی 62) علم بی پایان و قدرت بی مثال الله متعال
35	- امور غیبی
36	- موضوعات آیات (63 الی 67) در مورد مظاهر قدرت و رحمت الهی
37	- موضوعات آیات (68 الی 73) دوری از مجالس تمسخر به آیات قرآن، سزا و مجازات تمسخر کنندگان، مزایای ایمان و زیانهای شرک و بی باوری

38	- موضوعات آیات (74 الی 79) برای اثبات دلیل علیه مشرکان عرب، در ابطال بت پرستی از داستان ابراهیم خلیل الله و پدرش، آزر یاد میکند
39	- مناظره چهار گانه معروف حضرت ابراهیم
40	- موضوعات آیات (80 الی 83) گفتگو و مناظره ابراهیم علیه السلام و قومش در مورد الله یگانه
41	- موضوعات آیات (84 الی 90) دلایل و براهین، است به ابراهیم (ع) در برابر قومش، و اعطای فرزندان به او که همگی پیامبر بودند
42	- حکمت جمع و تقسیم انبیاء به سه دسته
43	- موضوعات آیات (91 الی 92) به امر نبوت و پیامبری می پردازند
44	- موضوعات آیات (93 و 94) آنان که بر الله متعال دروغ می بندند و مدعی پیامبری اند
45	- موضوعات آیات (95 الی 99) به بیان برخی از دلایل که بروجودهستی بخش دلالت کند، میپردازد که عبارتند از: آفریدن، حیات بخشیدن، جان گرفتن و تقدیر و تدبیر گردش ستارگان، سیارات و پی در پی آمدن شب و روز و انواع میوه ها و حاصلات مختلف النوع از شکوفه گرفته تا میوه
46	- موضوعات آیات (100 الی 103) بیان هویت برخی از انسانها که: ناروا به ذات پروردگار نموده اند، و جن را شریک الله متعال میدانند و یا برای او دختر و پسر می تراشند
47	- مسئله رویت وملاقات باری تعالی
48	- موضوعات آیات (104 الی 107) بیان دعوت اسلامی و پیامبری و وحی الهی
49	- برخی از شیوه های برخورد با مخالفان
50	- موضوعات آیات (108 الی 110) در باره خودداری از دشنام دادن به معبودهای باطل
51	- آنچه سبب گناه قرار بگیرد آن هم گناه است
52	- موضوعات آیات (111 الی 113) آزار رسانی و سرسختی مشرکان و نا امید شدن از ایمان
53	- موضوعات آیات (114 الی 115) قرآن بر راستی پیامبر (ص) گواهی میدهد. و آشکار ساختن، قسم خوردن های کافران
54	- موضوعات آیات (116 الی 121) در باره عقاید مشرکان و ذبایح آنان
56	- ذبح شرعی
55	- فراموش کردن اسم الله در وقت ذبح
56	- ذبایح اهل کتاب

	57	- دلایل حلال بودن ذبایح أهل کتاب
	58	- تحریم ذبیحه دست مرتد
	59	- تحریم ذبیحه دست مجوس
	60	- موضوعات آیات (122 الی 123) بحث در باره مؤمن راه یافته و کافر تیره بخت سخن
	61	- مرگ در تعبیر قرآنی
	62	- موضوعات آیات (124 الی 128) غرور و مودی گریهای مشرکان و فرجامش، سنت الهی در هستی، دین پایدار
	63	- موضوعات آیات (129 الی 132) در باره سرپرستی برخی از ظالمان بر برخی دیگر از خود، نکوهش کافران به خاطر ایمان نیاوردنشان
	64	- موضوعات آیات (133 الی 135) خداوند متعال هرگز به بندگی و عبادت بندگان نیاز و ضرورتی ندارد و هیچ گاه گناه گنهگاران
	65	- مهربانی شیوهی پروردگار با عظمت است
	66	- موضوعات آیات (136 الی 140) سفاقت و نادانی مشرکان در مورد احکام دروغین حلال و حرام، کشت و زرع، انواع ثمر، مالداری، حیوانات شیردار و دارایی گوشت حلال، موضوع زنده به گور کردن دختران
	67	- انواع کشتن فرزندان
	68	- موضوعات آیات (141 الی 144) در مورد دلایل گویای قدرت پروردگار
	69	- موضوعات آیات (145 الی 147) بیان خوردنیهای حرام، هم برای مسلمانان و هم برای یهود، تنها چهار چیز است: مردار، خون ریخته و روان - به استثنای جگر و (طحال)-گوشت پلید خوک و آن چه نام غیر خدا بر آن برده شود
	70	- «دم مسفوح»
	71	- موضوعات آیات (151 الی 153) بیان اصولی قولی و فعلی محرّمات معنوی روحی و اخلاقی و مادی
	72	- تعریف شرک و اقسام آن
	73	- موضوعات آیات (154 الی 158) خبر نزول تورات موسی علیه السلام
	74	- موضوعات آیات (159 الی 160) برحذر داشتن مؤمنان از تفرق و چند دستگی در دین. و این که هر کار نیکی ده برابر و بیشتر پاداش میگیرد اما کار بد به همان اندازه که هست، مجازات دارد
	75	- موضوعات آیات (161 الی 164) دین پایدار و راه راست، همان دین توحیدی ابراهیم است، مسؤولیت هرکس به گردن خود

	او خواهد بود هدایت، جز از جانب الله نیست و پاداش هر کس درگرو کردار اوست		
76	- موضوعات آیه (165) مردم در زمین، جانشین هم اند تا زندگانی و بقای نسل استمرار داشته باشد		
	نامگذاری سوره	الأعراف	
1	مکی بودن ومدنی بودن سوره الاعراف		
2	تعداد آیات کلمات و حروف سوره الاعراف		
3	فضیلت سوره الأعراف		
4	ارتباط سوره الاعراف با سوره انعام		
5	خصوصیت خاصی سوره الاعراف		
6	مهمترین موضوعات مطروحه در این سوره		
7	خلاصه ای از مضامین سوره اعراف		
8	محتوای اساسی سوره الاعراف		
9	اصحاب اعراف چه کسانی اند؟		
10	- موضوعات آیات (1 الی 3) در باره، پیروی از دستورات قرآن عظیم الشأن		
11	- موضوعات آیات(4 الی 9)در مورد فرجام تکذیب کنندگان پیامبران در دنیا و آخرت		
12	- هر کس غیر الله را سرپرست گرفت، منتظر قهر الهی باشد		
13	- موضوعات آیات (10 الی 18) در باره نعمتهای الله تعالی بر بنی آدم و ارزش او، طرد شدن شیطان از رحمت حق تعالی		
14	«الصَّاعِرِينَ»		
15	- موضوعات آیات (19 الی 25) در باره قصه ی آدم علیه السلام در بهشت و بیرون رفتنش از آن		
16	- رسوایی، کشف حجاب و برهنگی، از اهداف شیطان است		
17	- موضوعات آیات (26 الی 27) در باره نعمتها و الطاف لطفها و مهربانی های الهی، حذر از حيله، دروغ، شعبده بازی، مکر و فریب، شیاطین		
18	- موضوعات آیات (28 الی 30) در باره مشرکان و تقلید از نیاکان و دلایل بی اساس شان		
19	- موضوعات آیات (31 الی 32) در باره مباح بودن زینت ها و خوردنی ها و نوشیدنی های پاکیزه		
20	- اساساً اسراف در خوردن و نوشیدن جایز نیست		
21	- اعتدال در خوردن و نوشیدن به نفع دین و دنیا است		
22	- احکام هشتگانه شرعی فقط در یک آیه		
23	- موضوع آیه (33) در باره اصول محرّمات		

24	- پایان زندگی هر قوم و ملتی
25	- موضوعات آیات (35 الی 39) در باره خطاب به ملل مختلف از زبان پیامبران، سرانجام دروغ گویی، جایگاه بی باوران در سرای آخرت
26	- موضوعات آیات (40 الی 43) هشدار جدی به کافران
27	- رنجشهای اهل جنت با همدیگر، از قلوب آنها اخراج میگردد
28	- موضوعات آیات (44 الی 47) مناظره و گفتگوی میان بهشتیان، دوزخیان و اعرافیان، بعد از اینکه هر یکی از فرقه‌ها در مقام و جایگاه خود، قرار گرفتند
29	- اصحاب اعراف
30	- موضوعات آیات (48 الی 49) در باره مناظره و گفتگو میان اعرافیان و دوزخیان
31	- موضوعات آیات (50 الی 51) در باره گفتگوی دوزخیان و بهشتیان بعد از استقرار هر یک از آنها در منزلگاه خود
32	- موضوعات آیات (52 الی 53) در باره فضیلت قرآن و منفعت و حجیت مطلق آن برای همه‌ی مردم سخن میگوید و معذرت بی‌پایه‌ی آنانرا باطل می‌شمرد
33	- موضوعات آیات (54 الی 56) در باره ربوبیت و الوهیت، به فریاد خواندن
34	- موضوعات آیات (57 الی 58) در مورد نعمت‌های متعددی که متعال که بر بندگانش ارزانی فرموده، از جمله باریدن برف و باران و روییدن گل و گیاه و درختان
35	- موضوعات آیات (59 الی 64) قصه‌ی نوح علیه السلام
36	- توضیح مختصری بر زندگی نوح علیه السلام
37	- مختصری بر عوامل بت پرستی
38	- حکمت و فلسفه‌ی بعثت و نبوت
39	- خلاصه داستان نوح علیه السلام
40	- تعداد حاملان کشتی نوح
41	- موضوعات آیات (65 الی 72) در باره قصه‌ی هود علیه السلام
42	- مختصری بر زندگانی تاریخی قوم هود
43	- عذاب قوم هود
44	- موضوعات آیات (73 الی 79) قصه‌ی حضرت صالح علیه السلام
45	- ثمود
46	- موضوعات آیات (80 الی 84) در باره قصه‌ی لوط علیه السلام
47	- مختصری از زندگی نامه لوط
48	- موضوعات آیات (85 الی 87) قصه شعیب علیه السلام
49	- زندگی نامه مؤجز شعیب علیه السلام
50	- موضوعات آیات (88 الی 93) ادامه‌ی قصه‌ی شعیب علیه السلام و گفتگوی او با سران کفر

51	- موضوعات آیات (94 الی 95) در باره سنت الهی و سرنوشت کافران
52	- موضوعات آیات (96 الی 100) در باره اینکه اگر از در فرمان درآیند، برکات و خیرات آسمان به آنان خواهد رسید، سپس آنان را که نافرمان اند به عذاب سریع در شبانگاه یا روز هنگام، هشدار می دهند
53	- موضوعات آیات (101 الی 102) عبرت گرفتن از سرگذشت پیشینیان
54	موضوعات آیات (103 الی 116) قصه و سرگذشت موسی علیه السلام و فرعون و فرعونیان
55	- زندگی نامه مختصری موسی علیه السلام
56	- فرعون کیست
57	- سایر معجزات عصای موسی
58	- موضوعات آیات (117 الی 126) ایمان آوردن ساحران به پروردگار، تهدید فرعون ساحران را، پافشاری آنان بر ایمان به الله واحد
59	- موضوعات آیات (127 الی 129) در باره مشوره کردن فرعون بارهبران مملکتی در مورد موسی علیه السلام و پیروانش، و موضوع گفتگوی موسی علیه السلام با قومش
60	- موضوعات آیات (130 الی 133) در مورد مجازات گناهکاران در دنیا، و نشانه های نه گانه
61	- موضوعات آیات (134 الی 137) بخشی دیگر از قصه موسی علیه السلام
62	- موضوعات آیات (138 الی 141) در باره نعمتهای بی دریغ الله متعال به بنی اسرائیل و سرپیچی آنان از فرمان حق
63	- موضوعات آیات (142 الی 145) در باره مناجات موسی علیه السلام، سخن گفتن او با الله، درخواست رؤیت الله، نزول تورات
64	- موضوعات آیات (146 الی 147) در باره علل اصلی کفر، مجازات و تکبر ورزیدن
65	- موضوعات آیات (148 الی 149) در باره قصه گوساله ی سامری
66	- موضوعات آیات (150 الی 151) در باره خشم موسی، نکوهش هارون به خاطر گوساله پرستی قومش
67	- موضوعات آیات (152 الی 154) در باره مجازات ظالمان گوساله پرستی و پذیرش توبه ی توبه کاران، پایان داستان گوساله پرستی
68	- سزای برخی از گناهان در همین دنیا هم داده میشود
69	- موضوعات آیات (155 الی 157) در باره برگزیدن موسی علیه السلام هفتاد نفر را برای میعادگاه و راز و نیاز با پروردگار هنگام مشاهده ی زلزله ی کوه
70	- خیانت

71	- موضوعات آیات (159 الی 162) نعمت های الهی بر بنی اسرائیل در صحرای تیه، امر به سکونت بنی اسرائیل در آن قریه (بیت المقدس)
72	- تحریف ها در قانون الهی
73	- برخی از نعمتهای اعطا شده الهی بر بنی اسرائیل
74	- موضوعات آیات (163 الی 166) در باره حيله گری قوم یهود در مورد شکار ماهی در روز شنبه و سزای نافرمانان
75	- موضوعات آیات (167 الی 171) درباره برافراشتن سایه بان آسای کوه بر بالای سر یهودیان، خوار گشتنشان تا روز قیامت، پراکندگی آنان در زمین و ممتاز بودن صالحان در برابر بدکاران
76	- موضوعات آیات (172 الی 174) در باره گرفتن پیمان عام از عموم بنی آدم
77	- موضوعات آیات (175 الی 177) قصه ی بلعم بن باعورا و سایر گمراهان و تکذیب کنندگان
78	- بلعم بن باعورا کیست؟
79	- موضوعات آیات (178 الی 179) در باره راهیابی و گمراهی، صفت دوزخیان
80	- الحاد و کجروی در اسماء الله متعال
81	- موضوعات آیات متبرکه (181 الی 186) در باره موضوعات ذیل هریک: 1- راه یافتگان 2- دروغ پردازان، بحث بعمل آمده است
82	- موضوعات آیه (187) در مورد اینکه روز قیامت کی برپا میگردد
83	- موضوعات آیات (189 الی 193) در مورد یادآوری خلقت اولی، امر به یکتاپرستی، پیروی از قرآن، خود داری از شرک
84	- موضوعات آیات (194 الی 198) در مورد موقعیت بتها، وبت پرستان را که مورد نکوهش قرار گرفته بحث نموده و در ضمن موحدان را از رفتار پست آنان و حقیقت بتان آگاه می سازد
85	- موضوعات آیات (199 الی 202) در موارد مهمی از «اصول اخلاقی اجتماعی»، برخورد با مردم و راه راست و پایدار را بیان میدارد
86	- اصول فضایل و مکارم اخلاق
87	- موضوعات آیات (204 الی 206) در باره گوش فرادادن به قرآن و شیوهی یاد الله
88	- فرق «استماع» و «انصات» چیست؟
89	- لطیفه زیبا در فایده استعاذه
90	- بعضی از فضایل و احکام سجده

فهرست موضوعات و مطالب
سوره های
جزء دهم (10)، یازدهم (11) و دوازدهم (12)
تفسیر «احمد».
شامل سوره های
الأنفال، التوبه، یونس، هود، و یوسف میباشد.

شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها	صفحه
	الأنفال	وجه تسمیه.	
1		علت نام‌گذاری.	
2		مفهوم کلی سوره.	
3		تعداد آیات، کلمات و حروف سوره أنفال	
4		ارتباط این سوره با سوره الأعراف.	
5		فضیلت سوره الأنفال.	
6		اهداف سوره الأنفال به صورت کل.	
7		پیش در آمد سوره الأنفال.	
8		تعداد سپاه اسلام در جنگ بدر.	
9		موضوعات آیات (1 إلى 4) درباره تقسیم غنایم، و برخی از صفات مؤمنان.	
10		موضوعات آیات (5 إلى 8) درباره ناخشنودی برخی از مؤمنان در جنگ با قریشیان.	
11		موضوعات آیات (9 إلى 14) درباره کمک رسانی به مسلمانان به وسیله فرشتگان در معركة بدر، خواب سُبک، و نعمت باریدن باران.	
12		اشتراک ملائکه در جنگ بدر.	
13		حضرت زبیر (رض) در معركة بدر.	
14		توضیح در مورد خواب سُبک و آرام در بدر.	
15		نعمت‌های که در معركة بدر نصیب مسلمانان شد.	
16		پیروزی مسلمانان و خطاب رسول الله به کشته شدگان افتاده در گودال.	
17		هلاک شده گان معركة بدر.	
18		به هلاکت رسیدن أبوجهل.	
19		به هلاکت رسیدن أمیه بن خَلَف.	
20		به هلاکت رسیدن عبیده بن سعید بن عاص.	
21		به هلاکت رسیدن أسود مخزومی.	
22		شهادت صحابه جلیل القدر.	
23		شهادت حارثه بن سراقه.	
24		شهادت عوف بن حارث.	
25		شهادت سعد بن خيثمه.	
26		دعای رسول الله در حق أبوحذیفه.	
27		شهادت عمیر بن أبی وقاص.	
28		موضوعات آیات (15 إلى 19) تعلیم مؤمنان در مورد فنون رزمی و حربی، در معركة بدر.	

29	موضوعات آیات (20 إلى 26) در باره پیروی از فرمان الله متعال و پیامبر (ص)، حذر از سرپیچی از دستورات شان.
30	انسانهای لجوج.
31	موضوعات آیات (27 و 29) مواظبت کردن از امانتها و خود داری از خیانت.
32	موضوعات آیات (30 و 31) نعمت رهایی از نیرنگ مشرکان و حيله گریهای آنان.
33	موضوعات آیات (32 إلى 35) در باره تصویری از سفاهت و نادانی مشرکان.
34	موضوعات آیات (36 إلى 37) در مورد به هدر دادن پاداش انفاقی که بدان وسیله راه خدا را بر روی مردم میبستند.
35	موضوعات آیات (38 إلى 40) در باره فضل، الله متعال نسبت به بندگانش.
36	موضوعات آیات (41 إلى 44) در مورد چگونگی تقسیم غنایم، هكذا مَنَّتْ خداوند متعال در مَعْرَكَة بدر به، مؤمنان.
37	غنیمت.
38	یوم الفرقان.
39	ترسیم مؤجزی از معرکه بدر.
40	موضوعات آیات (45 إلى 47) در باره نصایح و راهنمایی های نظامی، بحث بعمل می آید.
41	موضوعات آیات (48 إلى 49) در مورد اینکه شیطان پس از فریب دادن مشرکان در میدان معرکه بدر، آنان را رها کرد.
42	موضوعات آیات (51 إلى 54) در باره آن چه که بر سر کافران و مشرکان آمد.
43	موضوعات آیات (55 إلى 66) در باره حال و وضع پیمان شکنان، آمادگی برای جنگ با دشمن بر حسب توان و قدرت، ایثار و فداکاری در اسلام، اُمتی یک پارچه، تشویق آنان علیه کُفْر و دشمن.
44	«بنی قریظه».
45	فواید ایجاد: بیم و هراس در دل دشمن.
46	موضوعات آیات (67 إلى 75) در مورد شرط اسیر گیری، پذیرش فدیة از آنان، مُباح بودن استفاده از فدیة، مؤمنان عصر پیامبر.
47	نظری کوتاهی به اسرای معرکه بدر
48	نمونه از فدیة آزادی اسرا
49	فدیة ابوالعاص بن ربیع، شوهر زینب، دختر رسول الله (ص)
50	سُهیل بن عمرو در بین اسیران و سُخنان سوده.
51	تعلیم و آموزش سوادبیه جای فدیة.
52	تلاش ترور رسول الله بعد از معرکه بدر.
	وجه تسمیه.
	التوبة
1	علت نامگذاری این سوره، بنام تَوْبَة.
2	نام ها و وجه ده گانه سوره توبه.
3	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره توبه

4	فضیلت سوره توبه.
5	اهداف تعلیمی و تربیتی سوره توبه.
6	پیام سوره توبه.
7	مناسبت و پیوند سوره توبه با سوره ی انفال.
8	چرا در اول سوره توبه بسم الله الرحمن الرحیم نیامده است؟
9	یک نگاه کوتاه به تاریخ نزول سوره ی توبه.
10	پیش درآمد سوره توبه.
11	داستان مراسم حج گزاردن ابوبکر صدیق.
12	معلومات مؤجزی از صلح حدیبیه (سال ششم هـ.).
13	عمده ترین نقاط صلح حدیبیه.
14	حکمت و فلسفه ابلاغ برائت توسط حضرت علی (رض)
15	موضوعات آیات (1 الی 6) پیمان شکنی مشرکان، اعلان جنگ و بیزاری از آنان و بی اعتبار کردن پیمانشان و وجوب جهاد با مشرکان، گذشت اسلام در تعامل با کفار.
16	موضوعات آیات (7 الی 15) سبب بیزاری و سلب مسئولیت از پیمانهای مشرکان.
17	موضوعات آیات (16 الی 18) سنجش مسلمانان، برگزیدن محرم راز، ساختن مساجد.
18	موضوعات آیات (19 الی 24) فضیلت ایمان و جهاد، دوستی نکردن با پدران و برادرانی که کفر را بر ایمان ترجیح می دهند، برتری ایمان.
19	موضوعات آیات (25 الی 27) پیروزی متعدد مؤمنان به لطف پروردگار است.
20	مختصری در مورد غزوه حنین
21	موضوعات آیات (28 الی 29) مشرکان، حق ورود به مسجدالحرام را ندارند، و موضوع جنگ با اهل کتاب.
22	دلیل شرعی جزیه گرفتن.
23	فلسفه مشروعیت جزیه گرفتن.
24	جزیه از چه کسانی گرفته می شود؟
25	شرایط اخذ جزیه.
26	اندازه جزیه و مقدار آن.
27	کسی که مسلمان شود جزیه از او ساقط میگردد!
28	موضوعات آیات (30 الی 35) عقاید اهل کتاب، راه و روش احبار و راهبان در تعامل با مردم.
29	موضوعات آیات (36 الی 40) برخی از صور جاهلی، جهاد و حذر از ترک آن.
30	إنفاق در غزوه تبوک و شوق صحابه برای جهاد.
31	رسیدن لشکر اسلام به تبوک.
32	توصیه های پیامبر اسلام در حین عبور از کنار مساکن قوم ثمود.
33	هجرت پیامبر و یار غارش.

34	موضوعات آیات (41 الی 49) حرکت به سوی جهاد در راه الله، همچنان در مورد منافقان و کردارشان، تخلف منافقان در جنگ تبوک.
35	موضوعات در آیات (61 الی 70) منافقان، پیامبر را آزار می دادند سرپیچی از جهاد و سوگند خوردن دروغ، نگرانی از نزول قرآن از اینکه رسوایشان کند، استهزاء به آیات قرآن، اوصاف و مجازات آنان.
36	موضوعات آیات (71 الی 72) صفات ستوده‌ی مؤمنان و مکافات اخروی آنان.
37	موضوعات آیات (73 الی 78) موضوع جهاد علیه کافران و منافقان.
38	انواع جهاد.
39	موضوعات آیات (79 الی 82) عیب جویی منافقان از کارهای نیک مؤمنان و سزای آنان، خانه نشینان و تخلف کنندگان از جهاد (غزوه تبوک).
40	إنفاق فقراً در غزوه تبوک
41	موضوعات آیات (83 الی 89) برخورد پیامبر با سران منافقان و اجازه گرفتن آنان برای شرکت نکردن در جهاد و دفاع از حق و وطن
42	داستان نماز خواندن پیامبر اسلام بر جنازه ابن ابی سلول
43	موضوعات در آیات (90 الی 92) تخلف کنندگان از جهاد و پذیرش معذرت جمعی دیگر، از این تخلفگران.
44	بازگشت از غزوه تبوک به مدینه: و حکم قرآن در مورد تخلف کنندگان و مسجد ضرار.
45	متخلفین که دارای عذر شرعی بودند.
46	موضوعات آیات (93 الی 96) تخلف کنندگان ثروتمند بدون عذر و بهانه از شرکت در جهاد تبوک و قسم های دروغینشان.
47	موضوعات آیات (97 الی 99) اعراب (صحرا نشینان)، (اعراب) خارج از مدینه چه کسانی آند؟
48	موضوعات در آیات متبرکه (100 الی 105) در مورد مردم مدینه و پیرامون آن، زکات، توبه.
49	موضوع آیه (106) در مورد آن سه نفری که فرجام تخلف آنان از شرکت در نبرد تبوک، به پروردگار باعظمت و اگذار گردید.
50	موضوعات آیات (107 الی 110) در باره مسجد ضرار (مسجد منافقان مدینه)، مسجد تقوا (مسجد قباء) و موضع گیری پیامبر ص در این بابت.
51	مسجد ضرار.
52	دروس حاصله از ماجرای مسجد ضرار.
53	داستان امام مسجد ضرار.
54	موضوعات در آیات (111 الی 112) مؤمنان راستگو و کامل چه کسانی آند؟

55	موضوعات در آیات (113 الی 116) دعا عفو بخشش برای مشرکان و...؟	
56	موضوعات آیات (117 الی 121) تفضل و مَنّت بر اهل تبوک و پذیرفتن توبه‌ی آن سه نفر، فرض بودن جهاد بر اهل مدینه و بادیه نشینان و پاداش آن.	
57	موضوعات آیه (122) جهاد فرض کفایی و طلب علم (علم و دانش) واجب است.	
58	موضوعات آیات (123 الی 127) رهنمودهایی در مورد جنگ با کافران، موضع گیری منافقان در برابر سوره های قرآن.	
59	أسباب غزوة تبوک.	
60	موضوعات آیات (128 الی 129) صفات مشفقانه پیامبر صلی الله علیه وسلم و پیوندش با اُمت.	
	وجه تسمیه.	یونس
1	ارتباط و مناسبت سوره یونس با سوره ی توبه.	
2	أهداف سوره یونس بصورت کل.	
3	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره یونس.	
4	سلسله نسب یونس علیه السلام.	
5	محتوای اساسی سوره یونس.	
6	موضوعات آیات (1 الی 10) در مورد وحی و پیامبر، و در مورد اینکه الله آفریدگار هستی است.	
7	ایمان، زمینه‌ی قدم صدق و جایگاه بخصوص نزد الله متعال است.	
8	قدم صدق.	
9	موضوعات آیات (11 و 12) حال شتابگران در فرود آمدن عذاب بحث بعمل آمده.	
10	«وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ».	
11	موضوعات آیات (13 الی 14) بحث از سرشت و غریزه انسانی، سنن الهی و ملت‌های پیشین.	
12	موضوعات آیات (15 الی 18) نوعی دیگر از شبیه های مُشرکان در طعنه زدن به پیامبری و نبوت.	
13	موضوعات آیات: (19 الی 23) در باره مشرکان و پیشنهاد آنان، و اینکه حيله‌گری، دشمنی و بی عدالتی از جمله شیوه‌ی کار کفار میباشد.	
14	موضوعات آیات (24 الی 36) در باره سبب ظلم و نافرمانی مردم و طمع و علاقه به مال دنیا و زیاده روی در آن.	
15	موضوعات آیات (37 الی آیه 44) در باره قرآن و اینکه کلام الهی و معجزه‌ی پیامبر(ص) است. و دو دستگی مشرکان در برابر قرآن و پیامبر(ص).	
16	موضوعات آیه (45) درباره مجازات و سزای آخرت در برابر اعمال مشرکان، اشاره می کند.	
17	موضوعات آیات بعدی الی آیات (56) زیان و خُسران و پشیمانی مشرکان که به معاد اعتقاد ندارند.	

18	موضوعات آیات(57 إلى 64) در باره اهداف قرآن، در اثبات وحی و نبوت، مواظبت کردن و إحاطه‌ی علم خدا بر تمام هستی و بر بندگان، و اینکه دوستان خدا کیستند؟
19	فضل خداوند، قرآن و رحمت وی اسلام است!
20	موضوعات در آیات (65 إلى 70) عزت و قدرت و برتری، از آن الله متعال است؛ همچنان اهمیت شب و روز، و اینکه الله فرزندی ندارد.
21	موضوعات آیات (71 إلى 74) قصه‌ی برخی از پیامبران از جمله: 1- قصه‌ی حضرت نوح علیه السلام و قومش. 2- قصه‌ی موسی علیه السلام و هارون و فرعون. 3- قصه‌ی حضرت یونس علیه السلام و قومش.
22	موضوعات آیات (75 إلى 93) قصه‌های پیامبران: 1- قصه‌ی موسی با فرعون. 2- فرعون، ساحران را برای ابطال دعوت موسی به کمک میخواند. 3- ایمان آوردن جمعی از بنی اسرائیل. 4- موسی، فرعون و اشراف را به سوی خدا دعوت می‌کند. 5- غرق گشتن فرعون و لشکریانش و نجات بنی اسرائیل.
23	توبه فرعون چرا قبول نشد.
24	موضوعات آیات (94 إلى 97) راستگویی قرآن.
25	موضوعات آیات (98 إلى 103) قصه یونس و قومش، انذار و بشارت.
26	بخشش قوم یونس و مجازات فرعون
27	موضوعات آیات (104 إلى 109) به پیامبر(ص) دستور می‌دهد که فرق دین واقعی و شرک و بُت پرستی را به مردم بفهماند.
	وجه تسمیه
1	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره هود.
2	ارتباط سوره هود با سوره یونس.
3	فضایل سوره هود.
4	خصوصیات بخصوص سوره هود.
5	داستانهای وارده در سوره هود: نوح(ع) (آیات: 25 إلى 49)، (هود آیات 50 إلى 60)، (صالح(ع): آیات 60 إلى 68)، (ابراهیم(ع) آیات 69 إلى 76)، (لوط(ع) آیات: 70 إلى 83)، (شعیب(ع) آیات 84 إلى 95)، (موسی(ع) آیات 96 إلى 101)، (قوم صالح: آیه 89).
6	محتوای کلی سوره هود.
7	نگاهی کوتاه به اهداف سوره هود.
8	موضوعات آیات (1 إلى 5) بیان اصول دعوت به سوی دین الله متعال، روی گردانی کافران از حق.

9	موضوعات آیات (6 الی 11) در باره فضل، علم و قدرت پروردگار، و قرار گرفتن انسان در برابر مکافات و مجازات الهی.
10	روزی مخلوقات به عهده الله متعال است.
11	تخت فرمانروایی او روی آب قرار داشت.
12	موضوعات آیات (12 الی 17) مشرکان مکه از محمد(ص) میخواستند همراه خود ثروت و گنجینه‌ی آسمانی و فرشته بیاورد.
13	موضوعات آیات (18 الی 24) در مورد بی باوران، مؤمنان، و مکافات و مجازات هر کدام از آنان.
14	شاهدان محکمه روز قیامت بر اعمال انسان.
15	موضوعات آیات (25 الی 41) قصه و داستان نوح علیه السلام شتاب ورزیدن قومش در وقوع عذاب، ناامیدی نوح از آنان و ساختن کشتی.
16	نپذیرفتن نصایح انبیاء، قهر الهی است!
17	موضوعات آیات (42 الی 49) در مورد سرانجام توفان و کشتی، نابودی ستم پیشگان، پندپذیری از قصه‌ی نوح.
18	آیا توفان نوح جهانگیر بوده است یا خیر؟
19	موضوعات آیات (50 الی 60) داستان هود.
20	موضوعات آیات (61 الی 68) در باره قصه‌ی صالح(ع).
21	ثمودی‌ها.
22	استثنای شتر حضرت صالح(ع).
23	هلاکت قوم ثمود.
24	موضوعات آیات (69 الی 76) فرشتگان بشارت ده، به متولد شدن اسحاق و پسرش یعقوب و به نابودی قوم نافرمان لوط برادر زاده‌ی ابراهیم.
25	موضوعات آیات (77 الی 83) قصه‌ی قوم لوط و نابود شدن قوم تکذیب کننده آن.
26	دروس حاصله از قصه لوط (ع) در این سوره.
27	موضوعات آیات (84 الی 95) قصه شعیب علیه السلام خطیب انبیاء بیان می یابد.
28	موضوعات آیات (96 الی 109) زاویه‌ی ای از قصه‌ی موسی با فرعون، پند گرفتن از داستانها، ملل ستمکار پیشین در دنیا.
29	موضوعات آیات (110 الی 111) یادآوری در مورد سرانجام اختلاف در تورات.
30	موضوعات آیات (112 الی 115) مجموعه از حاصل آن چه در این سوره گذشت.
31	کمک گرفتن از نماز
32	موضوعات آیات (116 الی 123) در مورد سبب نابودی ملت‌های پیشین، فایده‌ی عملی سرگذشت پیامبران.
	وجه تسمیه.
1	یوسف
	زمان نزول سوره یوسف.
2	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره «یوسف».

3	ارتباط سوره «يُوسُف» با سوره ای قبلی.
4	از خصوصیت خاص سوره «يُوسُف».
5	تعبیر «احسن القصص» سوره یوسف.
6	سیمای سوره «یوسف».
7	نقش و تأثیرات داستان در تاریخ زندگی انسان.
8	شان نزول سوره «یوسف».
9	زندگی نامه حضرت یعقوب علیه السلام.
10	وفات یعقوب علیه السلام.
11	سلسله نسب یوسف علیه السلام.
12	وفات یوسف علیه السلام.
13	دلایل پاکی و عصمت یوسف علیه السلام.
14	محنت های سه گانه حضرت یوسف.
15	محتوای کلی سوره «يُوسُف».
16	موضوعات مطرح شده: در قصه یوسف علیه السلام
17	نزول قرآن بزبان عربی است.
18	أحسن القصص.
19	داستان حضرت یوسف علیه السلام
20	ذکر رؤیای های قرانی.
21	روایای صادقانه.
22	تعبیر رؤیا.
23	رؤیای (خواب) یوسف علیه السلام اسباط چه کسانی هستند؟
24	«عُصْبَة».
25	حسادت.
26	اجرای توطئه، نهان کردن تصمیم از پدر.
27	علاقه‌ی یعقوب به یوسف.
28	أشك در قرآن. 1- أشك شوق. 2- أشك حزن و حسرت. 3- أشك خوف. 4- أشك قلبی و ساختگی.
29	پیراهن و معجزه آن
30	تعبیر خواب در دین مبین اسلام.
31	حقیقت و پایه خواب و اقسام آن.
32	رؤیاهایی که روح می بیند بر سه نوع است!
33	معنی جزء نبوت بودن خواب و تشریح آن!
34	گاهی خواب کافر و فاسق هم میتواند راست در آید!
35	بیان نمودن خواب پیش هرکس درست نیست!
36	رؤیای پادشاه و خارج شدن یوسف از زندان!
37	مزایای عدم شتاب و آرام تصمیم گرفتن یوسف!
38	مبحث نفس اماره.
39	نفس و حالاتی آن در قرآن کریم.
40	زندگی والدین در کنار فرزند، يك لطف و نعمت الهی است.
41	سجده بردن یعقوب به یوسف.

فهرست موضوعات و مطالب
 جزء سیزدهم (13)، چهاردهم (14) و پانزدهم (15)
 تفسیر «احمد»
 شامل سوره های
 الرعد، ابراهیم، الحجر، النحل، الاسراء، الکهف و مریم.

شماره	نام سوره	معانی و محتوای سوره ها	صفحه
	الرعد	وجه تسمیه	
1		رعد چیست؟	
2		علت نام گذاری به رعد.	
3		تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره رعد.	
4		اهداف کلی سوره رعد.	
5		محل نزول سوره الرعد.	
6		زمان نزول سوره رعد.	
7		فضای نزول سوره رعد.	
8		ارتباط سوره رعد با سوره قبلی	
9		سایر خصوصیات سوره رعد.	
10		آیه سجده تلاوت در سوره رعد.	
11		محتوای و موضوعات سوره الرعد.	
12		موضوعات آیات (1 إلى 4) در باره اینکه قرآن، حق است و الله متعال بر هر چیزی تواناست.	
13		نظام خلقت بر بنیاد زوجیت است.	
14		موضوعات آیات (5 إلى 7) درباره برخی از گفتار غیر عادی، درشت، زمخت، شنیع مشرکان و مجازات آنان در جهان آخرت.	
15		خواهشات غیر منطقی در مورد معجزه.	
16		موضوعات آیات (8 إلى 11) که از مظاهر علم و حکمت الهی بحث بعمل آورد.	
17		موضوعات آیات (12 إلى 16) در مورد مظهر الوهیت، ربوبیت و قدرت پروردگار.	
18		موضوعات آیات (17 إلى 25) مثل حق و باطل، سرانجام نیک بختان و بدبختان.	
19		حساب و حسابگری در قیامت.	
20		حساب پس از مرگ.	
21		حساب آسان.	
22		انواع حساب در روز قیامت.	
23		إصطلاح «اولوا الالباب» در قرآن.	
24		وفای به عهد در اسلام.	
25		صابرین قبل از حساب و کتاب وارد جنت میشوند.	
26		درجات انفاق به رویت قرآن عظیم الشأن.	

27	موضوعات آیات (26 الی 29) اشاره ای از روزی فراوان و روزی اندکی در دنیا.
28	موضوعات آیات (30 الی 34) در باره موضوعات محمد، پیامبر خدا.
29	تقسیمات مردم به چهار دسته.
30	چطور عذاب آخرت نسبت به عذاب دنیایی سخت تر است.
31	موضوعات در آیات (35 الی 39) در باره وصف بهشت، مزد و مکافات متقیان و آن چه که برایشان در بهشت آماده است.
32	موضوعات آیات (40 الی 43) مسؤولیت پیامبر در تبلیغ شریعت الهی، خداوند حسابرس و حاکم است و حیلہی حیلہ گران را از بین می برد.
	وجه تسمیه.
	ابراہیم
1	أهداف تعلیمی سورہ ابراهیم.
2	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سورہ.
3	ارتباط سورہ ابراهیم به سورہی رعد.
4	فضای نزول سورہ ابراهیم.
5	سایر خصوصیات سورہ ابراهیم.
6	مختصری در مقام حضرت ابراهیم خلیل الله.
7	ابراہیم علیہ السلام أبو الانبیاء یعنی پدر پیامبران
8	مقام و منزلت حضرت ابراهیم علیہ السلام
9	مدت عمر حضرت ابراهیم چقدر بود؟
10	محتوای و موضوعات سورہ ابراهیم
11	موضوعات آیات (1 الی 4) هدف نزول قرآن و رسالت پیامبر و اثرات خیرشان.
12	هدایت تنها کار الله متعال است.
13	موضوعات آیات (5 الی 8) در مورد رسالت موسی علیہ السلام و اندرزهایش.
14	شکر نعمت مراحل دارد.
15	موضوعات آیات (9 الی 18) اخبار ملل پیشین و پیامبران آنان، سرانجام نیکت، از آن پیامبران است.
16	نوشیدنی های اهل جهنم و اهل جنت.
17	موضوعات آیات متبرکه (19 الی 23) دلیل یکتایی و توانایی الله متعال، گفتگوی مستضعفان و مستکبران و مناظره‌ی شیاطین و پیروانشان در دوزخ، پیروزمندی سعادت‌مندان در بهشت.
18	موضوعات آیات (24 الی 27) مثل کلمه‌ی حق (طیب، پاک) و مثل کلمه‌ی باطل (خبیث، ناپاک).
19	ورود و داخل شدن به جنت.
20	موضوعات در آیات (28 الی 34) احوال کافران مکه اشاره میکند.
21	موضوعات آیات (35 الی 41) در مورد دعای ابراهیم علیہ السلام.

	بُت چگونه عامل گمراهی انسان ها میگردد.	22
	حفظ رابطه وجودی در دعا.	23
	حفظ رابطه معنوی در دعاء.	24
	موضوعات آیات (42 الی 52) منظره بر پای و صحنه‌ی قیامت، غافل نبودن الله از ظالمان و خیره گشتن چشمان انسان را در آن روز هراسناک.	25
	وجه تسمیه.	الحجر
	سیمای سُورَةُ حَجْرٍ.	1
	تعداد آیات، کلمات و حروف سُورَةُ حَجْرٍ.	2
	محل نزول سُورَةُ حَجْرٍ.	3
	فضای نزول سُورَةُ حَجْرٍ.	4
	ارتباط سُورَةُ حَجْرٍ با سُورَةُ ابراهیم.	5
	عمده ترین مطالب مندرج در این سوره.	6
	سایر خصوصیات سُورَةُ حَجْرٍ.	7
	محتوای سُورَةُ حَجْرٍ.	8
	در آیات (1 الی 15) موضوعاتی از قبیل وصف قرآن، تهدید کافران و گناهکاران، رد سخنان مشرکان در مورد پیامبر بزرگوار اسلام.	9
	در آیات (16 الی 25) در باره قدرت و دلایل وحدانیت پروردگار در آسمان از جمله: برجهای نجومی و کواکب درخشان و در زمین از: کوههای سر به فلک کشیده، انواع محصولات زراعتی برای انسان و سایر جانداران و غیره.	10
	در آیات (26 الی 44) قصه‌ی آدم علیه السلام و پیدایش او، سجده کردن و تکریم فرشتگان از او نافرمانی ابلیس از این دستور و دشمنی اش بآدم.	11
	چگونه بودن سجده بردن بغير الله	12
	آیا ابلیس از جمله فرشته بود؟	13
	انواع سجده.	14
	شیطان چه کسانی را اغوا و گمراه کرده نمی تواند؟	15
	در آیات (45 الی 50) در مورد مکافات و حال تقوا کنندگان، نیک بختان و جنتیان و اینکه شیطان نمیتواند بر آنان استیلا یابد و آنان را فریب دهد.	16
	در آیات (51 الی 77) قصص پیامبران علیه اسلام از جمله، قصه‌ی مهمانان ابراهیم علیهم السلام و خبر نابودی قوم لوط علیهم السلام.	17
	إعزاز و إكرام خاص رسول الله.	18
	قسم خوردن به غیر الله.	19
	قسم خوردن به جان پدر و مادر.	20
	در آیات (78 الی 68) در باره قصه‌ی أصحاب ایکه (قوم شعیب) و أصحاب حجر یا ثمود (قوم صالح).	21
	نظریات چند در مورد «السبع المثانی، یا سبعا من المثانی»	22
	در آیات (88 الی 99) موضوعاتی در باره عطای ای پروردگار به پیامبرش، محمد(ص).	23

	معالج تنگدلی از آزار دشمنان.	24
	مهمتر از عبادت، استمرار آن است!	25
	وجه تسمیه.	النَّحْلُ
	محور کلی بحث این سوره نحل.	1
	سایر خصوصیات سوره نحل.	2
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره نحل.	3
	ارتباط سوره نحل به سوره قبلی.	4
	خصوصیات سوره نحل.	5
	یادداشت آیه سجده در سوره نحل.	6
	محتوای سوره نحل.	7
	محتوای کلی سوره نحل.	8
	نعمت های ذکر شده در سوره نحل.	9
	موضوعات آیات متبرکه (1 الی 9) دلایل در مورد وحدانیت الله متعال.	10
	موضوعات آیات متبرکه (10 الی 16) دلایلی دیگر بر اثبات الوهیت و وحدانیت پروردگار.	11
	زینت های دریایی.	12
	أبحار، مسیر حمل و نقل.	13
	موضوعات آیات (17 الی 23) از ویژگیهای الوهیت، آفریدن، دانستن نهان و آشکار و جاودانگی است.	14
	موضوعات آیات متبرکه (24 الی 29) رد شبهه های منکران وحی و معجزه و مجازات مستکبران.	15
	موضوعات آیات متبرکه (30 الی 32) در باره تقوای کنندگان و ایمان شان به وحی اوصاف مؤمنان راستگرددار، که به قرآن و پیامبر باور قلبی و حتمی دارند، و مزد و پاداش آنان.	16
	موضوعات آیات متبرکه (33 الی 40) بحثی در باره فرجام مشرکان و ناسپاسان، و دلایل باطل آنان.	17
	سیر و سیاحت.	18
	سیر و سیاحت در قرآن عظیم الشان.	19
	سیر و سیاحت برای عبرت است.	20
	بحث کوتاه در مورد آیه مبارکه «كُنْ فَيَكُونُ».	21
	فعل الله متعال تدریجی نیست.	22
	موضوعات آیات متبرکه (41 الی 50) حکم هجرت از سرزمین ظلم به دیار امن و رهایی از چنگال دشمن ثواب مؤمنان مهاجر و مجازات و سزای بدکاران ورد رد شبهه‌ی پنجم، که می گفتند پیامبر باید از جنس ملک (فرشته) باشد.	23
	موضوعات آیات متبرکه (51 الی 62) الف: خود داری از شرک و دوگانگی. ب: کردار مشرکان، تباه و نامتناسب است. ج: فرصت دادن به آنان، صبر و حلم آفریدگار. و شتاب نوزیدن در مجازات شان.	24
	تنفر اعراب جاهلیت از داشتن دختر.	25

26	موضوعات آیات متبرکه (63 الی 69) در باره برخی از مظاهر قدرت و نعمت پروردگار بر بندگانش وظایف زنبوران عسل در خانه.
27	موضوعات آیات متبرکه (70 الی 74) بیان مراتب چهارگانه عمر انسان دوران تولد، جوانی، میان سالی و پیری و فرسودگی.
28	أَرْدَلِ الْعُمْرِ.
29	موضوعات آیات متبرکه (75 الی 76) در مورد دو مثل در مورد بتان به بیان گرفته می شود.
30	نعمت های سه گانه (گوش چشم و قلب).
31	«سمع» و «ابصار».
32	أبصار چیست؟
33	موضوعات آیات متبرکه (77 الی 79) در مورد دانای راز و آفرینندهی انسان و پرندگان.
34	موضوعات آیات متبرکه ذیل (80 الی 83) اشاره ای دیگر به دلایل توحید و انواع نعمت ها و إطفاف الله.
35	موضوعات متبرکه (84 الی 89) در باره احوال مشرکان در روز قیامت، برگزیدن شاهد بر آنان و بر مؤمنان، تخفیف نیافتن عذاب مشرکان.
36	موضوعات آیات (90 الی 97) اشاره به مهمترین و اصولی ترین فضایل امور جامعه، اصول اخلاق اجتماعی و انواع مسؤولیت های واجب و مندوب (وفا به عهد، احسان و غیره).
37	«وَالْإِحْسَان».
38	فحشاء.
39	داستان زیبا.
40	زن و مرد در کسب کمالات معنوی یکسانند.
41	حیات طیبه چیست؟
42	نقش زن و مرد در حیات طیبه.
43	تعامل زن و مرد.
44	عنصر اصلی تحقق حیات طیبه.
45	شرط ایمان.
46	نسخ چیست؟
47	موضوعات آیات (106 الی 113) در باره از دین برگشتگان، مهاجران ستم دیده، فرجام ناسپاسی.
48	مرتد دو نوع است!
49	موضوعات آیات (114 الی 119) به مؤمنان دستور میدهد تا از چیزهای حلال و پاکیزه استفاده کنند و شکر گزار باشند و حرام را ترک نمایند.
50	جهالت.
51	موضوعات آیات (120 الی 124) به یاد ابراهیم، بزرگداشت روز شنبه از سوی یهودیان.
52	أوصاف حضرت ابراهیم علیه السلام.
53	نظریات مفسران در مورد «أمت» بودن ابراهیم (ع).

	شخصیت والا مقام حضرت ابراهیم.	54
	موضوعات آیات (125 إلى 128) در مورد شیوه دعوت رهبران راستین، صبر در برابر مصائب.	55
	وجه تسمیه.	الإسراء
	فضیلت سوره الإسراء.	1
	تعداد آیات کلمات و حروف سوره الإسراء.	2
	محتوای سوره الاسراء.	3
	ارتباط سوره اسراء با سوره نحل.	4
	داستان سفر زمینی و آسمانی.	5
	حرکت های مقدّس، باید از راه های مقدّس باشد.	6
	«بَارَكْنَا».	7
	شان نزول آیه «اسراء».	8
	موضوعات آیات (1 إلى 11) موضوع اسراء، تورات موسی، احوال بنی اسرائیل در تاریخ و اهداف قرآن.	9
	مدت حیات نوح علیه السلام.	10
	تعداد اشخاص در کشتی.	11
	صبر و تحمل نوح علیه السلام در مقابل تکذیب قومش.	12
	از خصوصیات های خاص نوح علیه السلام.	13
	موضوعات مطروحه در آیات متبرکه (12 إلى 17) نعمتهای پروردگار با عظمت بر ما و دلایل قدرت او.	14
	گلوبند قرار گرفتن نامه اعمال.	15
	خصوصیات نامه اعمال.	16
	انواع نامه اعمال.	17
	حقیقت نامه اعمال.	18
	نحوه تسلیمی نامه اعمال.	19
	تصویر امام قرطبی از صحنه‌ی محاسبه.	20
	انسان در انتخاب راه، آزاد است.	21
	سرنوشت اهل فترت و نوزادان کافران در آخرت.	22
	سرنوشت اولاد مشرکین.	23
	موضوعات آیات (18 إلى 21) در مورد مجازات دنیا خواهان و مکافات خدادوستان.	25
	شرط سعادت آخروی، ایمان و تلاش است!	26
	موضوعات آیات (22 إلى 30) اصول تنظیم کننده‌ی جامعه‌ی اسلامی، توحید، اساس ایمان، پیوند خانواده مسلمان با ارکان جامعه.	27
	ارشادات رسول الله صلی الله علیه وسلم بر نیکی با والدین دوست داشتن و با شفقت بودن با آنها.	28
	اطاعت از آنان.	29
	سرپرستی آنان.	30
	نیکی کردن به آنها.	31
	آنان را به اسم شان صدا مکن.	32
	دعاء برای آنان در زمان حیات و پس از مردن ایشان.	33
	احسان و نیکی با دوستان پدر و مادر پس از وفاتشان.	34

35	موضوعات آیات (31 إلى 39) منع نمودن: زنا، ریختن خون ناحق، نگهداری اموال یتیمان، وفا به عهد، پیمانهای درست و وزن دقیق در خرید و فروش.
36	دین اسلام، پشتیبان محرومان، ضعیفان و یتیمان است.
37	موضوعات آیات متبرکه (45 إلى 55) مشرکان و انکار کردن دوباره زنده شدن.
38	موضوعات آیات (56 إلى 60) خواسته‌ی حسی و معجزه‌ی مادی مشرکان عرب را هم چون پیشینیان بی اساس می‌شمرد.
39	موضوعات آیات متبرکه (61 إلى 70) قصه‌ی آدم(ع) با ابلیس، فرشتگان و پیروی از دستور الله.
40	کرامت چیست؟
41	موضوعات آیات (71 إلى 77) قیامت و منظره‌ی آن روز، تلاش مشرکان برای بیرون راندن پیامبر از مکه.
42	موضوعات آیات (78 إلى 85) فرمان شب زنده داری، به مقام محمود و شفاعت عظمی، و این که قرآن، روح و قلب و درون را از دردهای حسی و معنوی و هرگونه غبار و کدورت پاک میدارد.
43	مقام محمود.
44	روح چیست؟
45	موضوعات آیات (86 إلى 93) اگر تمام جن و انس باهم دست به هم کنند که همانند قرآن را بیاورند هرگز نخواهند توانست.
46	خواهشات جاهلانه و غیرمنطقی کفار در مورد معجزه.
47	موضوعات آیات متبرکه (90 إلى 93) برخی از خواهشت جاهلانه و غیر منطقی کفار.
48	موضوعات آیات (94 إلى 100) در باره سایر شبهات مشرکان و علت واهی و بی اساس ایمان نیاوردن آنان.
49	بهبانهای کفار در نیاوردن ایمان.
50	رسالت و پیامبری از جانب خداست و انتخابی نیست.
51	موضوعات آیات (101 إلى 109) در باره معجزات نه گانه‌ی موسی(ع) و چگونگی فرود آمدن قرآن و نابودی فرعون و فرعونیان.
52	موضوعات آیات متبرکه (110 إلى 111) الله را چگونه به فریاد بخوانیم؟ با یکا یک اسمای حسنی.
	وجه تسمیه.
1	کَهِف.
2	محور و موضوع بحث سوره کَهِف.
3	قصه‌ها و داستان سوره کَهِف.
4	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره کَهِف.
5	ارتباط سوره کَهِف با سوره قبلی.
6	فضیلت سوره کَهِف.
7	فضیلت آیات اولیه سوره کَهِف.

	شان نزول سورة كهف.	8
	از نزول قرآن بايد سپاس گزار بود.	9
	فرزند داشتن براي الله.	10
	داستان و قصه اصحاب كهف.	11
	قصه اصحاب كهف.	12
	غار اصحاب كهف در كجا است؟	13
	يادداشت خوارزمي در مورد محل اصحاب كهف.	14
	بازديد خوارزمي از غار اصحاب كهف.	15
	موقعيت غار اصحاب كهف.	16
	غار اصحاب كهف در اردن.	17
	چگونگي داستان اصحاب كهف در قرآن.	18
	دعاي اصحاب كهف.	19
	علت فرار و پناه بردن اصحاب كهف به غار.	20
	موضوعات آيات (آغاز از آيه 9 الي 12) داستان اصحاب كهف به طور مفصل.	21
	جواناني كه به پروردگار خويش ايمان داشتند.	22
	ارتباطات قلبي مؤمنان.	23
	برخورد حكام در برابر جوانان مؤمن.	24
	هدايت و ضلالت.	25
	آرامش واقعي در درون غار.	26
	خوابيدن سگ در دهان غار.	27
	خواب پاران كهف.	28
	دفع گرسنگي.	29
	وحدت آسامي اصحاب كهف.	30
	موضوعات مطروحه در آيات (23 الي 24) گفتن «ان شاء الله» در هر كاري مطلوب مي باشد.	31
	«ان شاء الله».	32
	موضوعات آيات (27 الي 31) دستور العملها و رهنمودهاي براي پيامبر و مؤمنان است تا براي تلاوت قرآن، برنامه‌ي منظمي ترتيب دهند.	33
	موضوعات آيات (32 الي 44) قصه و داستان صاحبان دو باغ.	34
	نه فقر نشانه‌ي ذلت است و نه ثروت نشانه‌ي عزت.	35
	موضوعات در آيات (45 الي 49) در مورد مثال زندگي دنيا و اشاره اي به منظره‌ي قيامت.	36
	حساب و كتاب در روز آخرت.	37
	أدلة إثبات حساب.	38
	حسابرسي مقتضاي حكمت است!	39
	شيوه و كيفيت حسابرسي.	40
	انواع حساب.	41
	قوانيني كه بندگان براساس آن ها مورد محاسبه قرار مي گيرند.	42
	عموميّت حساب و كساني كه مورد محاسبه قرار نمي گيرند.	43

	شیوه رسیدگی به حساب کافران.	44
	انواع سجده در شرع اسلامی.	45
	موضوعات آیات (54 الی 59) در مورد هشدار قرآن، سبب تأخیر مجازات تا زمانی معین.	46
	موضوعات آیات (60 الی 74) سرنوشت موسی و بندهی صالح.	47
	پوشع بن نون.	48
	مجمع البحرین.	49
	داستان موسی و خضر.	50
	شیطان دشمن مصلحت انسان است.	51
	راه‌های فریب شیطان.	52
	خضر نبی است یا ولی.	53
	در طلب علم شکیباء باشید.	54
	تواضع و فروتنی در طلب علم.	55
	رفتار متعلم در مقابل عالم.	56
	اطاعت از دساتیر معلم.	57
	قتل پسر جوان توسط خضر علیه السلام.	58
	موضوعات آیات (75 الی 82) ادامه داستان و قصه موسی و خضر علیه السلام.	59
	فوائد مترتب از این داستان.	60
	مبحث اول تأویل سوراخ کردن کشتی.	61
	رضایت در برابر قضاء.	62
	حفاظت از فرزندان با نیکوکار بودن پدران.	63
	نام‌گذاری خضر علیه السلام.	64
	آخرین وصیت به موسی.	65
	آیا خضر علیه السلام تاکنون زنده است؟	66
	موضوعات آیات (83 الی 98) داستان و قصه‌ی ذوالقرنین، سفرهای سه‌گانه اوبه شرق‌میانه، و داستان یاجوج و ماجوج و ساختن سد.	67
	ذوالقرنین کیست؟	68
	وجه تسمیه او به ذی‌القرنین.	69
	«قرن».	70
	مختصری در مورد قوم یاجوج و ماجوج.	71
	موضوعات آیات متبرکه (99 الی 106) در باره فرجام کفر در روز رستاخیز.	72
	حبط.	73
	وجه تسمیه.	مریم
	نامگذاری سوره.	1
	مریم.	2
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره مریم.	3
	ارتباط مریم با سوره کهف.	4
	ویژگی‌های سوره مریم.	5
	محتوای سوره مریم.	6

	سلسله نسب مریم.	7
	موضوعات آیات (1 إلى 11) در باره دعای زکریا و بشارت به او به فرزندی چون یحیی.	8
	سلسله نسب زکریا علیه السلام.	9
	رسالت وی در چه زمانی بوده است؟	10
	بالا کردن دست بسوی پروردگار لاجوب نمی ماند.	11
	دعای حضرت زکریا علیه السلام.	12
	انتخاب نام برای فرزند.	13
	موضوعات مطروحه در آیات (12 إلى 15) در باره قصه‌ای یحیی علیهم السلام.	14
	قصه یحیی علیه السلام.	15
	ولادت حضرت یحیی علیه السلام.	16
	دعوت یحیی علیه السلام.	17
	معنای تعمید نزد اهل کتاب.	18
	داستان قتل یحیی علیه السلام.	19
	خصوصیات یحیی علیهم السلام در قرآن.	20
	موضوعات آیات (16 إلى 33) در باره قصه‌ی مریم، ولادت، نبوت و سخن گفتن عیسی در گهواره.	21
	یاد و شوق مرگ.	22
	آرزوی مرگ و ممانعت از طلب آن.	23
	روزه سکوت مریم.	24
	جماعت قدریه.	25
	موضوعات آیات (34 إلى 40) در باره اختلاف نظر پیروان دین مسیح در شأن عیسی علیهم السلام.	26
	نسطوریان.	27
	یعقوبیان.	28
	وَيَوْمَ الْحَسْرَةِ.	29
	بر حذر داشتن از روز قیامت.	30
	غفلت چیست؟	31
	مراتب انسان.	32
	غافلان از چه غفلت دارند؟!	33
	عوامل غفلت.	34
	إنجیل.	35
	إنجیل برنابا.	36
	حواریان.	37
	معجزات عیسی.	38
	وفات مسیح؟!	39
	موضوعات مطروحه در آیات (41 إلى 50) در باره قصه‌ی ابراهیم و گمراهی های بُت پرستان.	40
	یادداشت در مورد حنیف.	41
	دعوت ابراهیم از پدرش آزر.	42
	نپذیرفتن سخن حق، از کوچکتر از خود، نشانه‌ی تکبر است!	43
	شیوه گفتگوی شخص مؤمن با کافر.	44

45	موضوعات آیات (51 إلى 53) در باره قصه‌ی موسی علیهم السلام.
46	فرق بین رسول و نبی.
47	موضوعات آیات (54 إلى 55) داستان اسماعیل فرزند ابراهیم علیهم السلام.
48	سلسله نسب حضرت اسماعیل(ع).
49	ذبیح اسماعیل است یا اسحاق(ع).
50	اولاده اسماعیل(ع).
51	وفات اسماعیل(ع).
52	نگاه مختصری تاریخچه نماز در قرآن
53	تعریف و مفهوم نماز.
54	معنای لغوی نماز.
55	نماز در ادیان ابراهیمی.
56	اقامه نماز توسط اسحاق و یعقوب(ع).
57	اقامه نماز توسط حضرت موسی(ع).
58	اقامه نماز حضرت زکریا(ع).
59	سفارش لقمان به فرزندش در باره‌ی نماز.
60	نماز در دین یهودیت.
61	حد نصاب در نماز جماعت.
62	مقام نماز در اسلام.
63	چرا اسلام بر خواندن نماز تأکید همیشگی میکند؟
64	موضوعات مطروحه در آیات متبرکه (56 إلى 58) داستان و قصه‌ای ادریس علیهم السلام.
65	ادریس علیه السلام.
66	نسبه‌ی ادریس علیه السلام.
67	مولد و نشأت ادریس.
68	موضوعات آیات (64 إلى 65) درباره نزول فرشتگان که به امر الله متعال صورت میگیرد.
69	موضوعات آیات (66 إلى 76) شبهه‌ی مشرکان در مورد انکار زنده شدن بعد از مرگ.
70	قیامت و مراحل آن، حساب شده و دقیق است
71	موضوعات آیات (77 إلى 87) سخن تمسخر آمیز مشرکان در مورد زنده شدن، بت پرستان و دوستان شیاطین آنان
72	کلید بهشت تقوای الهی است.
73	موضوعات آیات (96 إلى 98) محبوبیت مؤمنان، و نابودی گناهکاران.
74	حکمت و فلسفه آسان بودن قرآن.
75	هلاکت دشمنان حق، یکی از سنت های الهی است.
76	دروس آموزنده سوره مریم.

فهرست موضوعات و مطالب
جزء شانزدهم(16)، هفدهم(17) و هژدهم(18)
تفسیر «احمد»
شامل سوره های
طه، الأنبياء، الحج، المؤمنون، النور، و الفرقان.


شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها	صفحه
	طه	وجه تسمیه	
1		تعداد آیات، تعداد کلمات و تعداد حروف سوره طه	
2		فضیلت سوره طه	
3		موضوعات مطروحه در سوره طه	
4		ارتباط سوره طه با سوره مریم	
5		محتوای و موضوعات سوره طه	
6		سایر خصوصیات سوره طه	
7		فضای نزول سوره طه	
8		در آیات (1 الي 8) در مورد اینکه قرآن، مایه ی خوشبختی است، بحث بعمل آمده.	
9		معنی و مفهوم قرار گرفتن الله بر عرش	
10		«السیّر»	
11		«أخفی»	
12		داستان اسلام آوردن حضرت عمر(رض)	
13		برخورد عمر(رض) با محمد(ص) در حال کفر	
14		داستان ذی عبرتی در تاریخ اسلام	
15		در آیات (9 الي 16) در باره: 1- موسی ع در وادی مقدس، راز و نیاز با الله و سرآغاز وحی بر او، بحث بعمل آمده است.	
16		«طوی»	
17		در آیات (17 الي 21) 2 - در باره عصا، اولین معجزه ی موسی ع بحث بعمل آمده است.	
18		منافع عصا	
19		عصای حضرت موسی علیه السلام	
20		عصای موسی و تبدیل شدن آن به مار	
21		در آیات (22 الي 35) 3 - در باره ید بیضا معجزه دوم موسی ع، مورد بحث گرفته .	
22		ید بیضا	
23		اولین مأموریت انبیاء، مبارزه با طاغوت هاست	
24		در آیات (36 الي 41) 4- در باره نعمتهای هشتگانه، پیش از رسیدن موسی علیه السلام به پیامبری، بحث بعمل آمده است.	
25		نام مادر موسی	
26		نقش محبت در تربیت	

27	نعمت های شش گانه اعطا شده به موسی	
28	در آیات (42 الي 55) مباحثي ذیل هریک: 5- موسی و هارون، فرعون را به سوی الله واحد دعوت میکند. 6- گفتگویی پیرامون ربوبیت، به بحث گرفته شده است.	
29	در آیات (56 الي 64) 7 و 8 در باره - متهم کردن موسی ع به ساحری، فرعون ساحران مصر را گرد می آورد، موسی علیه السلام به آنان هشدار میدهد، بحث بعمل آمده است.	
30	در آیات (65 الي 76): 9- در باره پیکار و مبارزه میان موسی علیه السلام و ساحران مصری و ایمان آوردنشان به الله متعال ، به بحث گرفته میشود.	
31	در آیات (77 الي 82) 10 - در باره خارج شدن بنی اسرائیل از مصر، رفتن فرعون به تعقیب آنان و غرق شدن او و سپاهش به بحث گرفته شده است.	
32	در آیات متبرکه (83 الي 98) در باره: 11 و 12 هم سخن بودن موسی علیه السلام با الله در میقات، فتنه سامری، نکوهش موسی به هارون، انداختن لاشه تخریب شده گوساله ی زرین به دریا...	
33	سامری کیست؟	
34	خوار چیست؟	
35	سرنوشت سامری، پس از گمراهی مردم	
36	داستان گوساله پرستی سامری	
37	عوامل گوساله پرستی بنی اسرائیل	
38	از آیات (99 الي 112) در باره پند گرفتن از قصه قرآنی، مجازات اعراض از دساتیر قرآنی، چگونگی زمین، کوه ها و مردم در روز قیامت ، به بحث گرفته شده است.	
39	صور چیست؟	
40	کوبیده شدن زمین و خرد شدن کوه ها	
41	ایمان به روز رستاخیز یعنی چه؟	
42	معاد و برانگیخته شدن بعد از مرگ	
43	شفاعت بزرگ	
44	در آیات (113 الي 114) در باره قرآن و شتاب نه ورزیدن در خواندن آن پیش از پایان وحی هر قسمت از آیات، بحث بعمل آمده است.	
45	در آیات (115 الي 127) در باره قصه ی آدم و حوا ، ابلیس و امتناع از سجده، بحث بعمل آمده .	
46	در آیات (128 الي 135) در باره عبرت گرفتن از سرنوشت پیشینیان، صبر و شکیبایی، پیشنهاد مشرکان برای آوردن معجزه و... بحث بعمل آمده.	
	وجه تسمیه	الانبیاء
1	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره انبیاء	

	ارتباط سوره انبياء با سوره طه	2
	فضيلت سوره انبياء	3
	محتوای سوره انبياء	4
	ذکر انبياء در قرآن	5
	ذکر تعداد 124000 نفر پیامبر به روایت حدیثی	6
	فلسفه ذکر قصه های انبياء	7
	فاصله زمانی بين بعثت پیامبران اولوالعزم	8
	«غفلت و اعراض»	9
	اعراض از یاد الله خسارات عظیمی در دنیا و آخرت دارد.	10
	یاد از الله باید خصلت دایمی انسان باشد	11
	نگاهی مؤجز به مسئله حساب در روز قیامت	12
	حساب	13
	حساب در فهم شرعی	14
	دلایل اثبات حساب	15
	حسابرسی مقتضای حکمت است	16
	شیوه و کیفیت حسابرسی	17
	انواع حساب	18
	قوانینی که بندگان بر اساس آنها مورد محاسبه قرار می گیرند.	19
	برخی از آن قوانین، به طور مختصر از این قرار است.	20
	عمومیت حساب و کسانی که مورد محاسبه قرار نمی گیرند.	21
	شیوه رسیدگی به حساب کافران	22
	اولین امتی که مورد محاسبه قرار می گیرد	23
	اولین عملی که از بنده پرسیده می شود	24
	اولین عملی که در بین مردم، فیصله و حکم می شود	25
	در آیات (1 الی 6) در باره بی خبری مردم از حساب روز قیامت، بحث بعمل آمده است .	26
	در آیات (7 الی 10) در باره موضوعاتی از قبیلی: پیامبران، بشراند، وعده ی آنان قطعی و قرآن کتاب پند و اندرز است. بحث بعمل آمده است.	27
	وعده پیروزی را که الله به انبیا داده، حتمی است.	28
	در آیات (11 الی 20) موضوع هشدار و یادآوری به بحث گرفته میشود.	29
	هستی هدفدار است	30
	حقّ بر باطل پیروز است باطل رفتنی است	31
	در آیات (21 الی 33) موضوع نکوهش مشرکان و دلایل گونی بر اثبات وجود و یکتایی آفریدگار هستی بخش، بحث بعمل می آید.	32
	انسان ها در قبال کارهای شان مسئول و متعهدند	33
	هرکس از الله واحد دور شود، در دام خدایان متعدّد می افتد.	34
	وظایف پیغمبران چیست؟	35

36	- تبلیغ اوامر و نواهی خداوند برای بشر
37	- هدایت و ارشاد مردم به شاهراه سعادت (صراط مستقیم)
38	- پیغمبر باید سرمشق و نمونه نیکو باشد.
39	- از جمله وظیفه پیامبران همانا یادآوری مبدأ و معاد و آشنا نمودن مردم با زندگی بعد از مرگ و شداید و احوال آن است.
40	- انتقال دادن اهتمام مردم از زندگی فانی دنیایی به حیات جاویدان اخروی.
41	- در نهایت تا حجتی برای انسانها نزد خداوند باقی نماند.
42	ملایکه
43	ادّعی شرک از هیچ موجودی قابل قبول و بخشش نیست.
44	سرچشمه‌ی همه موجودات زنده، از آب است.
45	آسمان دارای نشانه‌هایی از قدرت و حکمت الهی است.
46	بهترین راه خدا شناسی.
47	در آیات (34 الی 41) موضوعات، مرگ، که فراگیر است آمدن قیامت و عذاب سهمگین آن، ناگهانی و حتمی است.
48	خضر علیه السلام
49	سنّت الهی بر جاوید نبودن انسان در این جهان است.
50	حربه کاری کفار
51	عجله انسان، به خاطر جهل است.
52	مهلت دادن به کفار، سنّت الهی در دنیاست، نه آخرت
53	در آیات (42 الی 47) در باره حفظ و حمایت الله متعال از بندگان و هشدارهای قرآنی توسط پیامبر ص تا به عذاب و کیفر سخت گرفتار نشوند. مطالبی به بیان گرفته شده است.
54	ترازوی اعمال [میزان]
55	میزان چیست
56	میزان در فهم شرعی
57	دلایل اثبات میزان
58	حسّی یا معنوی بودن ترازوی اعمال
59	چه چیزی با ترازوی اعمال وزن می شود؟
60	ترازوی اعمال یکی است یا متعدّد؟
61	حکمت و دلیل نهادن ترازوی اعمال
62	در آیات (48 الی 50) درباره قصه ها و داستان ها پیامبران هریک: الف: قصه‌ی موسی علیه السلام، در مقایسه‌ی ویژگیهای تورات و قرآن.
63	ترس از خداوند به دو صورت است
64	تعریف لغوی قرآن
65	تعریف اصطلاحی قرآن
66	در آیات (51 الی 70) درباره قصه ها و داستان ها پیامبران هر یک: ب: قصه حضرت ابراهیم ع، نفي بتان، دعوت به یکتاپرستی، گفتگو میان ابراهیم و قومش پس از حادثه‌ی شکستن بت‌های بتخانه، پیروزی چشمگیر و رستگاری از آتش نمود. بحث بعمل می آورد.

	سلسله نسب حضرت ابراهيم عليه السلام	67
	فرق میان صنم و وثن	68
	مناظره‌ی حضرت ابراهيم(ع) با قوم بت پرستش	69
	بت شکنی، از جمله وظایف اصلی پیامبران الهی است.	70
	مناظره‌ی ابراهيم عليه السلام و نمرود	71
	محاکمه حضرت ابراهيم عليه السلام	72
	نور حق، با نار کفر خاموش نمی شود.	73
	ابراهيم عليه السلام به آتش انداخته می شود	74
	یادداشت کوتاه در مسیر مهاجرت ابراهيم	75
	در آیات (71 الي 77) ادامه قصه وداستان انبياء: ج - اعطاي فرزندان به ابراهيم ، رستگاري او، لوط ع و نوح ع، مورد بحث قرار گرفته است.	76
	سلسله نسب لوط عليه السلام	78
	سلسله نسب حضرت اسحاق و يعقوب عليهم السلام	79
	حضرت اسحاق عليه السلام	80
	حضرت يعقوب عليه السلام	81
	انبياء برگزیدگان بشر هستند	82
	تفاضل بين انبياء	83
	سلسله نسب نوح عليه السلام	84
	در آیات (78 الي 82) قصه داود و سليمان عليهم السلام مورد بحث قرار میگیرد.	85
	قضاوت، یکی از شئون انبیا است	86
	سلسله نسب داؤود عليه السلام	87
	در آیات (83 الي 91) قصه ايوب، اسماعيل، ادريس، ذو الكفل، يونس، زكريا، يحيي و مريم عليهم السلام مورد بحث قرار میگیرد.	88
	سلسله نسب حضرت ايوب عليه السلام.	89
	امتحان و آزمایش.	90
	سلسله نسب حضرت اسماعيل عليه السلام	91
	سلسله نسب ادريس عليه السلام	92
	سلسله نسب ذوالکفل عليه السلام	93
	تنها راه نجات، خواست و اراده‌ی الهی است	94
	دعای حضرت يونس عليه السلام برای هرکس در هر زمان و برای هر مقصد مقبول است.	95
	سلسله نسب حضرت يونس عليه السلام	96
	سلسله نسب زكريا عليه السلام	97
	سلسله نسب يحيي عليه السلام	98
	پاکدامنی از برجسته‌ترین کمالات زن است	99
	سلسله نسب مريم	100

	سلسله نسب حضرت عیسی علیه السلام.	101
	نسب عیسی علیه السلام در انجیل	102
	در آیات (98 الی 106) درباره فرجام کافران و مؤمنان بحث بعمل می‌آید.	103
	دوزخ، جایگاه ناله‌های بی جواب است.	104
	در آیات (107 الی 112) در باره سبب بعثت و برگزیده شدن پیامبر ص، خبر می‌دهد.	105
	نسب شریف و بزرگوار رسول الله صلی الله علیه وسلم	106
	تولد رسول الله صلی الله علیه وسلم	107
	محمد صلی الله علیه وسلم پیامبر رحمت است	108
	پیامبر ما نمونه بهترین اخلاق است.	109
	وجه تسمیه 	
	خصوصیات خاص سوره حج	1
	ارتباط و پیوند سوره حج با سوره الانبیاء	2
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره حج	3
	فضیلت سوره حج	4
	فضیلت بخصوص سوره حج	5
	محتوای سوره حج	6
	ناسخ و منسوخ	7
	سایر خصوصیات سوره حج	8
	«زُلْزَلَةٌ»	9
	زلزله قیامت	10
	در آیات (1 الی 4) مبحث دعوت به پرهیزکاری مورد بحث قرار می‌گیرد.	11
	خساره دوستی با شیطان	12
	دوستان شیطان	13
	ترسو بودن	14
	بی ایمانی و شرک	15
	سست بنیانی	16
	برادران شیطان	17
	در آیات (5 الی 7) بعد از این که الله متعال از مجادله‌گران در قدرت الله متعال بحث بعمل می‌آورد، به رد ادعای منکران حشر و نشر و دلایل دوباره زنده شدن، می‌پردازد.	18
	بهجت	19
	مراحل هفتگانه ای که انسان از آن می‌گذرد	20
	اهمیت ایمان به آخرت و تأثیر آن بر رفتار انسان	21
	در آیات (8 الی 14) در باره احوال مردم، مجادله کردن	22

	بیهوده، پاداش مؤمنان شایسته، بحث بعمل آمده است.	
23	در آیات (15 الي 16) مبحثي در مورد اینکه الله یار پیامبر ص است، اشاراتی بعمل آمده است.	
24	در آیات (17 و 18) حکم الهی میان ملتهای پیشین، بحث گرفته شده.	
25	صابئیان در قرآن	
26	نظریات مفسران در مورد «صابئیان»	
27	قرآن کریم و صابئیان	
28	سنت نبوی و صابئیان	
29	در آیات (19 الي 24) در باره موضوعاتی مجازات کافران و مکافات مؤمنان بحث بعمل آمده.	
30	صحنه از عذاب روز قیامت	
31	پوشیدن دستبند های طلایی در جنت	
32	پوشیدن لباس ابریشم برای مردان حرام است	
33	حکم پوشیدن لباس ابریشم و طلا برای مردان در دنیا	
34	استفاده از طلا باب برای مردان در دنیا	
35	در آیات (25 الي 29) در مورد اینکه کافران راه مسجدالحرام را بر مردم می بستند. بحث آمده.	
36	حج	
37	حرم مکه و حدود آن	
38	تجارت و کسب و کار در ایام حج	
39	تفاوت مراسم حج مسلمانان با مراسم حج در دوران جاهلیت	
40	حج در دین یهودیت	
41	طواف افاضه چیست؟	
42	انواع طواف در کعبه	
43	در آیات (30 الي 35) در باره بزرگداشت مقررات و شعایر الهی، و اینکه محل قربانی، همان حرم مکه است.	
44	چهار پایان قربانی = هدی	
45	بهترین قربانی	
46	کمترین چیزی که برای اهداء به خانه خدا کفایت میکند.	
47	سواری گرفتن از حیوان اهداء شده برای قربانی	
48	وقت قربانی و ذبح کردن	
49	مکان و جای ذبح	
50	خوردن گوشت حیوان اهداء شده به حرم شریف	
51	چهار صفت برای مخبتین واقعی	
52	مخبتین چه کسانی هستند؟	
53	در آیات (36 الي 37) در مورد آداب ذبح در مراسم حج، مطالبی را به بیان گرفته است.	
54	چه مقدار می توان از گوشت قربانی خورد؟	

	در آیات (38 الي 41) مطالبی در مورد دفاع از مؤمنان و مشروعیت پیکار با دشمنان، مورد بحث قرار گرفته است.	55
	سال واجب شدن جهاد	56
	اولین فرمان جهاد	57
	در آیات (42 الي 48) مبحث از عبرت گرفتن از نابودی ملل پیشین، مورد بحث قرار گرفته است.	58
	بدترین نابینایی	59
	کوری دل در قرآن	60
	ظلم انسان، سبب قهر الهی است	61
	در آیات (49 الي 57) در مورد حد و مرز رسالت پیامبر، احکام وحی، مصون بودنش از شر شیطان، داستان غرانیق، مورد بحث قرار میگیرد.	62
	مراد از غرانیق	63
	در آیات (58 الي 66) در باره ای فضل و الطاف بزرگوارانه ی الله متعال نسبت به همه مردم، بخصوص مهاجران دفاع کننده و مؤمنان و دلایل قدرت آفریدگار، بحث بعمل آمده است	64
	مهاجران چه کسانی اند؟	65
	دفاع، حق مسلم و طبیعی هر انسانی است	66
	در آیات (67 الي 70) موضوعاتی در باره مقررات خاصی برای هر امت، مورد بحث قرار گرفته است.	67
	خداوند، هیچ اُمتی را بدون مکتب نمی‌گذارد	68
	در آیات (71 الي 76) بحثی در باره برخی از اعمال باطل مشرکان بعمل آمده است.	69
	در آیات (77 الي 78) بر موضوع عبادت فردی و جمعی و راه رستگاری و آزادی در دین، بحث بعمل آمده است.	70
	فلسفه رکوع در نماز	71
	راز و حکمت مشترک رکوع و سجود	72
	مقام و حقیقت سجده	73
	مبحث سجده تلاوت در آیه مبارکه	74
	وجه تسمیه	المؤمنون
	فضایل و خصوصیات سوره ی مؤمنون	1
	نامگذاری سوره مؤمنون	2
	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره المؤمنون	3
	ارتباط سوره المؤمنون با سوره قبلی	4
	محور اصلی سوره المؤمنون	5
	محتوای سوره المؤمنون	6
	در آیات (1 الي 11) در باره صفات مؤمنان بحث بعمل آمده است.	7
	صفات مؤمن واقعی	8

	خشوع در نماز	9
	معنی خشوع	10
	راه های وصول به خشوع	11
	حضور قلبی در نماز	12
	خواندن نماز با خشوع	13
	زمینه سازی برای روحیه خشوع	14
	خشوع روح نماز است	15
	توفیق رسیدن به خشوع	16
	معرفت و آماده گی برای نماز	17
	فلسفه ی وجوب زکات پول	18
	فلسفه و حکمت زکات	19
	اول: نقش زکات در ساختار شخص	20
	استمناء	21
	أمانت	22
	وفای به عهد «اوفوا بعهدی اوف بعهدکم»	23
	عهد چیست؟	24
	محافظة بر نماز	25
	جنت فردوس	26
	در آیات (12 الی 22) موضوعاتی: خلقت انسان، پدید آمدن آسمانها و فرورفتادن باران و رام کردن چهارپایان و غیره از دلایل قدرت آفریدگار هستی، مورد بحث میباشد.	27
	مراحل هفتگانه آفرینش انسان	28
	خودشناسی، مقدمه ی خداشناسی است	29
	داستان زیبای از حضرت ابن عباس(رض)	30
	من عرف نفسه فقد عرف ربه	31
	در آیات (23 الی 30) قصه وداستان نوح و پند گرفتن از آن: مورد بحث قرار گرفته.	32
	در آیات (31 الی 41) در باره داستان هود علیه السلام تفصیلات بعمل آمده است.	33
	در آیات (42 الی 50) در قصه هاوداستانهای مؤجر پیامبران، در می یابیم که همه شان دارای هدف با هم مشترک بودند .	34
	در آیات (51 الی 62) در باره اصول کلی قانونگذاری در زندگی، پیشتازان در کارهای نیک، بحث بعمل می آورد .	35
	استدراج چیست؟	36
	در آیات (63 الی 77) نیز از انکار و سرسختی بی باوران و مشرکان بحث بعمل آمده است .	37
	طغیان	38
	خصوصیات طغیان گران	39

	جلوه‌گاه طغیان	40
	در آیات (78 الی 90) در باره نعمت بزرگ الله متعال بر بندگانش، پافشاری مشرکان بر شرک، دلایل اثبات زنده شدن، مورد بحث است.	41
	در آیات (91 الی 92) در مورد اینکه الله متعال نه فرزند دارد و نه شریک، بحث می‌گردد.	42
	در آیات (93 الی 98) راهنمایی های آموزنده الله متعال به پیامبر ص در مورد دعا و تضرع است.	43
	در آیات (99 الی 111) مطالبی در باره آرزوی بازگشت به دنیا برای جبران گذشته، سنجشهای رستگاری در حساب و کتاب قیامت، مورد بحث قرار گرفته است.	44
	مؤمن کیست؟	45
	کفر چیست و کافر کیست؟	46
	وجه تسمیه	النور
	فضیلت سوره نور	1
	ارتباط و پیوند سوره نور با سوره مؤمنون	2
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره نور	3
	اهداف و محتوای کلی سوره نور	4
	خصوصیات سوره نور	5
	محتوای کلی سوره نور	6
	در آیات (2 الی 3) حکم اول و دوم این سوره مبارکه همانا، حد و حکم زنا است که به بیان گرفته شده است.	7
	زنا چیست؟	8
	تقدم زانیه بر زنکار در آیه مبارکه	9
	زنا حرام و از بزرگترین گناهان کبیره است	10
	تازانیه زدن زانی وزانیه	11
	اقسام زناکاران	12
	اما حد غیر محصن (ازدواج نکرده)	13
	حد برده	14
	حکم کسی که بگوید: با فلان زن زنا کرده‌ام	15
	بر کسی که به زور و ادار به زنا شود حدی نیست	17
	حکم کسی که با حیوانی آمیزش کند	18
	حد لواط	19
	المکلف	20
	تشهیر در اجرای حکم زنا	21
	حد چیست؟	22
	با چه چیزی حد ثابت می شود	23
	سزای زنا از همه مجازات ها سنگین تر است	24

25	هرجرمی که طبق قانون اسلام مجازات سختی دارد شرایط اثبات آن هم سخت، مقرر شده است
26	برخی از مفسد زنا
27	نسخه جلوگیری از زنا در اسلام
28	ابزار زدن تازیانه
29	نوع و شکل شلاق و تازیانه
30	حکم سنگسار در اسلام
31	حکم سوم: همانا حد قذف (تهمت فحشا زدن) است که در (آیه 4 الی 5) به بیان گرفته شده است.
32	قذف و تهمت به زنا
33	قذف چیست؟
34	حکم قذف
35	قذف چگونه ساقط می شود
36	حکم چهارم: همانا حکم لعان یا متهم کردن مرد، همسرخویش را، این مبحث از (آیه 6 آغاز والی آیه 10) ادامه یافته .
37	مبحث لعان
38	احکام پس از لعان
39	روش تعلیمی اخلاقی به صحابه
40	در آیات (23 الی 26) درباره مجازات اهل بُهتان و افتراء در بخش پایانی داستان اِفْک، به بحث گرفته می شود.
41	در آیات (27 الی 29) حکم ششم، که همانا اجازه گرفتن برای وارد شدن به خانه ها و شیوه و آداب آن، که زینده ی مطالب پیشین است، میپردازد، تا کسی در مظان اتهام و بدگمانی قرار نگیرد.
42	اهل ایمان، در امور زندگی باید از وحی الهی دستور بگیرند!
43	در آیات (30 الی 31) حکم هفتم، همانا حجاب و فروپوشیدن چشم از نامحرم، مورد بحث قرار گرفته شده است.
44	علت منع مردان و زنان از نگاه ناروا چیست؟
45	ممانعت از نگاه خیره کننده یعنی چه؟
46	علماء نظر را به دو نوع تقسیم نموده اند
47	زینت یعنی چه؟
48	زینتهای زن دو نوع است
49	عورت
50	عورت مرد
51	عورت زن در برابر مرد بیگانه
52	خلاصه مبحث عورت
53	عورت مرد با زن
54	محارم حجابی در قرآن

	نظر فقهاء و مفسرين در مورد عورت	55
	پايه و اساس اختلاف	56
	«زينت ظاهره»	57
	دست زن عورت نيست	58
	روي زن عورت نيست	59
	آيا صدای زن عورت است؟	60
	در آیات (36 الي 38) درباره راه يافتگان به نور الله، مورد بحث قرار گرفته است.	61
	در آیات (51 الي 54) درباره مؤمنان فرمانبردار، بحث به عمل آمده است.	62
	در آیات متبرکه (55 الي 57) در باره؛ پایه و اصول حکومت مؤمنان بحث شده .	63
	در آیات (58 الي 60) حکم يازدهم تا سيزدهم: درباره آداب زندگي کردن خانواده با هم، بحث شده .	64
	سن بلوغ	65
	جمع بندی کلی سن بلوغ در نزد علماء	66
	بلوغ زود رس در اسلام	67
	در آيهي مبارکه (60) در باره حکم حجاب و چگونگي پوشش را توضيح ميدهد .	68
	در آيه مبارکه (61) در باره خوردن در برخي خانه‌ها بدون اجازه، اما به ظن رضا، مورد بحث قرار داده ميشود .	69
	در آیات (62 الي 64) به مؤمنان ياد ميدهد تا براي بيرون رفتن از مجلس، به خصوص زماني که با پيامبر براي کار مهمي چون جنگ و جهاد با دشمن و... گرد آيند تا با هم مشورت کنند - اجازه بگيرند. سپس الله متعال به آنان فرمان ميدهد که هنگام صدا زدن پيامبر، ادب را نگهدارند و از نافرمانی وي حذر نمايند.	70
	وجه تسميه	فُرْقَان
	خلاصه مضامين سوره فُرْقَان	1
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره فُرْقَان	2
	ارتباط و پيوند سوره فرقان با سوره نور	3
	محتوای سوره «فُرْقَان»	4
	در آیات (1 الي 3) در باره فرقان قرآن، يکتایی الله سبحانه وتعالی به بحث گرفته است .	5
	در آیات (4 الي 10) موضوعات عيب جوييهاي مشرکان در مورد قرآن و پيامبر و رد شبهه ها و ايرادهایشان، مورد بحث قرار ميگيرد.	6
	در آیات (11 الي 20) موضوعاتي در باره انکار و احوال مشرکان در روز قيامت ، گردهمائي مردم در آن روز، و اين که: پيامبر بشر است، به بيان گرفته ميشود.	7

8	در آیات (21 الي 29) موضوعاتي درباره اي درخواستهاي نارواي مشرکان و فرجام شان را مورد بحث قرار ميدهد.
9	در آیات (30 الي 34) موضوعاتي؛ دوري گزیدن از قرآن و درخواست مشرکان در مورد نزول يکپارچه ي آن، به بحث گرفته شده است.
10	سعادت دنيا و آخرت در گرو عمل به قرآن است
11	قرآن هم کتاب علم و هم کتاب دستور زندگي
12	عمده شمردن امور دنيوی
13	حکمت های نزول قرآن به تدریج
14	آیات متبرکه (41 الي 44) موضوعاتي در باره استهزاي مشرکان به پیامبر و نامگذاري دعوت حق به گمراهي، مورد بحث قرار گرفته است.
15	در آیات متبرکه (45 الي 54) دلایل چند بر وجود و يکتايي آفریدگار، بحث مينمايد.
16	در آیات (55 الي 62) در باره ناداني مشرکان و پرستش بتان، دليل بندگي در برابر خدای رحمان، به بحث گرفته شده .
17	تواضع و فروتنی
18	صبر، بردباری و تحمل
19	با جاهلان نبايد مقابله بالمثل صورت گيرد
20	قيام الليل و شب زنده داری
21	دعا و مناجات
22	انفاق و دوري از تبذير و اسراف
23	به خدای يگانه شرک نمی ورزند
25	پرهيز از قتل نفس
26	دوري و جلوگيري از زنا
27	جزای روز قيامت هم کمی است، و هم کیفی
28	اجتناب از شهادت دروغين
29	عدم حضور در مجالس لغو و بيهوده
30	آگاهانه بايد به سراغ دين رفت.

فهرست مضامين ومطالب

سوره های جزء نوزدهم(19)، بيستم(20) و بيست و يكم(21)

تفسير احمد

شامل سوره های

الشعرا، النمل، القصص، العنكبوت، الروم، لقمان، السجده، الأحزاب.

شماره	نام سوره	معانی ومحتوی سوره ها	صفحه
	الشعرا	وجه تسميه	
1		مفهوم کلی سوره شعراء	
2		تعداد آیات، کلمات وتعداد حروف اين سوره	

	ارتباط و مناسبات سوره الشعرا با سوره قلی	3
	محتوای و موضوعات	4
	در آیات (1 الی 9) در مورد؛ موضع گیری مشرکان در برابر دعوت قرآن بحث بعمل می آید.	5
	معنی و مفهوم ایمان	6
	خصلت های سه گانه کفار	7
	استهزای انبیاء، شیوه دائمی کفار در طول تاریخ بوده است .	8
	در آیات (10 الی 68) به داستان هفت پیامبر هر یک (موسی و هارون و فرعون، داستان ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام)، مجادله فرعون با موسی ع در باره وجود آفریدگار، معجزه موسی ع، ایمان آوردن ساحران، نجات موسی ع و قومش و غرق شدن فرعون و فرعونیان، اشاره بعمل آمده است.	9
	فلسفه داستان انبیاء در قرآن	10
	فواید داستان های قرآنی	11
	اشاره به وحدت ادیان	12
	بیان هدف از دعوت پیغمبران	13
	دیدگاه امت در قبال انبیای کرام	14
	ارتباط وثیق ما بین تمامی شرایع و ادیان	15
	پیروزی پیغمبران و هلاک مکذبین	16
	بیان قدرت خداوند متعال بر اعمال خارق العاده	17
	عاقبت خیر و نیکی و شر و فساد	18
	علت تکرار داستان های قرآنی	19
	تقویت تقوا	20
	در آیات (23 الی 31) بخش دوم، مناظره میان موسی ع و فرعون پیرامون «إله»: بحث شده .	21
	معجزات انبیاء روشن و روشن گراست، نه وهم و خیال	22
	برخورد چندگانه فرعون با موسی	23
	افتراءات و نسبت های ناروا به پیامبران	24
	عمده ترین تهمت ها و افتراءات که با پیامبران می بستند عبارت بودند	25
	اتهام نسبت سحر و جادو	26
	اتهام مسحور شدن	27
	اتهام نسبت کهانت	28
	اتهام شاعری و خیال پردازی	29
	اتهام جنون و دیوانگی	30
	فعالیت های حضرت موسی در مصر	31

	یکی از مراحل نهی از منکر، هجرت از دیار فاسد است	32
	در آیات (69 الي 89) بخش سوم قصه يعني دعای ابراهيم، دعای مخلصان به بیان گرفته میشود:	33
	سعادت انسان در دعای حضرت ابراهيم	34
	مؤجزی در مورد حضرت ابراهيم	35
	دعوت ابراهيم از آزر	36
	در آیات (90 الي 104) مبحثی در باره اوصاف روز قیامت، مکافات و مجازات ، پشیمانی مشرکان در آن روز، به بحث گرفته می شود.	37
	در آیات (105 الي 122) قصه نوح و قومش به بیان گرفته شده است.	38
	در آیات (123 الي 140) داستان و قصه هود ع و قومش به بیان گرفته شده است.	39
	در آیات (141 الي 159) به بیان داستان صالح علیه السلام، و قومش نمود می پردازد.	40
	در آیات (160 الي 175) داستان لوط علیه السلام و قومش به بیان گرفته میشود.	41
	در آیات (176 الي 191) داستان شعيب علیه السلام وقومش به بحث گرفته میشود.	42
	سلسله نسب حضرت شعيب علیه السلام	43
	دعوت شعيب علیه السلام از قومش	44
	هلاکت قوم مدین	45
	حضرت شعيب علیه السلام و تهدید رجم	46
	در آیات (192 الي 212) مبحثی در باره قرآن و نزول آن بر قلب و روح محمد ص که بر رسالتش دلالت میکند و موضع گیری مشرکان در برابر آن به بحث گرفته میشود.	47
	در آیات (213 الي 220) پندهای ربانی توضیح مییابد.	48
	در آیات (221 الي 227) در مورد رد دروغگویی های مشرکان که: محمد کاهن یا شاعر است. بحث می نماید.	49
	شعر و شاعر در قرآن کریم.	50
	شعر مردود، و شعر مقبول.	51
	اوصاف شعرو شاعران مردود.	52
	وجه تسمیه	النمل
	مفهوم کلی سوره نمل	1
	تعداد آیات، تعداد کلمات و تعداد حروف	2

	نامگذاری سوره	3
	پیوند و مناسبت سوره نمل به سوره قیلی	4
	محتوای سوره	5
	محتوا و موضوعات	6
	در آیات (1 الي 6) موضوعاتي قرآن واثر و رسالت آن، مورد بحث قرار میگیرد.	7
	سیمای و چهره زیانکاران	8
	در آیات (7 الي 14) مبحث قصه و داستان موسی ع در وادي مقدس به بحث گرفته میشود.	9
	داستان ازدواج حضرت موسی در مداین	10
	بازگشت موسی به مصر و تکلم خداوند متعال با او در کوه طور	11
	اما آتش در قرآن	12
	فوران دوازده چشمه از سنگ	13
	در آیات (15 الي 19) درباره داستان و قصه ي داود و سلیمان و نعمتهای بزرگ الله متعال، بحث بعمل آمده است.	14
	علوم اعطا شده الهی به پیامبران	15
	چرا زمین دانه‌های را که مورچه‌ها جمع می‌کنند، سبز نمی‌کند؟	16
	با وجود عمل صالح دخول جنت بدون فضل الهی ممکن نیست.	17
	در آیات (20 الي 28) مبحث داستان هُدُد به بیان گرفته شده است.	18
	تخصص هُدُد در چه بود؟	19
	در آیات (29 الي 37) موضوع مشاوره ي بلقیس با سران و مسئولین مملکت و تصمیم در باره جواب نامه سلیمان، مورد بحث قرار گرفته است.	20
	چرا ملکه بلقیس نامه سلیمان را «کِتَابٌ کَرِيمٌ» خواند؟	21
	عطاء و بخشش الهی مافوق همه ارزش های مادی است.	22
	مسترد کردن هدیه بلقیس از جانب سلیمان	23
	در آیات (38 الي 44) موضوع دیدار ملکه بلقیس با سلیمان و مسلمان شدن او و سران مملکت سبا مورد بحث قرار گرفته است.	24
	تخت ملکه بلقیس	25
	تخت پادشاهی بلقیس در نزد سلیمان	26
	تخت ملکه بلقیس را کی آورد؟	27
	در آیات (45 الي 53) قصه صالح و قومش مورد بحث قرار میگیرد.	28

	متهم ساختن انبیاء علیهم السلام به فال بد	29
	برخورد با انبیاء، يك آزمایش الهی است	30
	مجازات الهی، با جرم انسان متناسب است	31
	قوم ثمود چگونه به هلاکت رسیدند؟	32
	پیروی از مفسدان، عقوبت و بازپرس دارد	33
	سرنوشت انسان، در گرو اعمال اوست	34
	در آیات (54 الي 55) قصه ي لوط ع و قومش مورد روشني قرار گرفته است.	35
	در آیات متبرکه (56 الي 58) ادامه قصه ي لوط به بيان گرفته میشود.	36
	در آیات (59 الي 64) بحثي در مورد: شواهدی بر یکتایی و قدرت آفریدگار بعمل آمده است.	37
	دعاء در لغت و اصطلاح	38
	فضیلت دعا	39
	در اجابت دعا عجله بکار نیست	40
	دعای مظلوم	41
	دعای پدر بر فرزند و دعای مسافر	42
	دعای پدر به فرزند و دعای روزه دار	43
	دعای حاکم عادل	44
	در آیات (65 الي 66) در مورد اینکه: علم غیب را فقط الله متعال میداند، بحث بعمل آمده است.	45
	در آیات (67 الي 75) در مورد اعتقاد و باور مشرکان در مورد زنده شدن بعد از مرگ و برانگیختن آنان بحث بعمل آمده است.	46
	انکار از قیامت، کفر است	47
	چرا زمان وقوع قیامت نامشخص است؟	48
	در آیات (76 الي 81) مطالبی در مورد قرآن و پیامبر ص مورد بحث قرار میگیرد.	49
	آمدن «دابة الأرض» از علایم آخر زمان است.	50
	خروج دابه	51
	دلایل از احادیثی نبوی در مورد خروج دابه	52
	مشخصات حیوان دابة الارض	53
	محل خارج شدن دابة الارض	54
	اقوال علماء در مورد چگونگی صحبت دابة الارض با مردم	55
	در آیات (83 الي 90) مناظري از روز قیامت و مقدمات آن، دمیدن در صور (شیپور) و به حرکت در آوردن کوه ها، مورد بحث قرار گرفته است.	56

	تنها اهل ایمان از آیات الهی عبرت می‌گیرند .	57
	در آیات (91 الي 93) مطالبی در مورد بندگی و سپاس الله متعال و تلاوت قرآن بحث نموده.	58
	وجه تسمیه	القصص
	ارتباط این سوره به سوره قبلی	1
	ارتباط و پیوند این سوره با دو سوره‌ی قبل از خود	2
	تعداد آیات کلمات و تعداد حروف سوره قصص	3
	اهداف و تعلیمات اساسی این سوره	4
	فحوای سوره قصص	5
	در آیات (1 الي 6) داستان و قصه‌ی موسی علیه‌السلام به بیان‌گرفته میشود.	6
	عظمت قرآن	7
	پلان برتری طلبی و تسلط فرعون بر همه انسانها	8
	چرا فرعون به قتل فرزندان ذکور اقدام کرد؟	9
	در آیات (7 الي 14) درباره ولادت موسی ع و به دریا افکندنش و بشارت به پیامبری او، بحث بعمل آورده است.	10
	در آیات (15 الي 21) به موضوع کشتن مرد قبطی توسط حضرت موسی علیه السلام از روی خطا، بحث بعمل آمده است.	11
	قتل شخص قبطی از روی خطاء و سفر موسی علیه السلام به مدین.	12
	در آیات (22 الي 28) در مورد رفتن موسی ع به مدین و ازدواجش با دختر شیخ کبیر، بحث بعمل آمده است.	13
	در آیات (29 الي 37) در باره بازگشت موسی ع به مصر پس از ده سال در مدین، رسیدن به پیامبری، پیامبری هارون، تکذیب فرعون، بحث می نماید.	14
	در آیات (38 الي 43) در باره مجادله‌ی فرعون در مورد ربوبیت خدای متعال، فرجام دشمنی او و قومش، بحث بعمل می آید.	15
	در آیات (44 الي 51) در باره موضوعاتی از قبیلی: ضرورت ارسال پیامبران، برخی از دلایل، نشان درستی رسالت پیامبر خاتم الانبیا، هکذا درباره مشرکان مکه، که قرآن و پیامبر را باور نداشتند، بحث بعمل می آورد.	16
	در آیات (52 الي 55)، در تأییدش می گوید: تعدادی از اهل کتاب که پیش از نزول قرآن مؤمن بودند، وقتی به راستی و درستی آن یقین کردند، به پیامبر ایمان آوردند.	17

	در آیات (56 الي 61) در باره رد شبهات مشرکان، که از ایمان آوردن امتناع می ورزیدند - خبر می دهد و آن را مردود می شمرد.	18
	دنیا از فهم قرآن عظیم الشان	19
	در آیات (62 الي 70) درباره درهم کوبیدن با نكوهش و تحقیر ، مشرکان در روز قیامت با سه سؤال، که از آنها می پرسد و اعلام می دارد که صاحب مطلق و اختیاردار همه الله سبحان و تعالی است و همگی برای رسیدن به مجازات و مکافات به سوی او باز می گردند بحث بعمل آمده است .	20
	در آیات (71 الي 75) یکبار دیگر به برخی از دلایل و براهین که بر عظمت و قدرت آفریدگار دلالت کند، اشاره بعمل آورده.	21
	در آیات (76 الي 84) در باره موضوعاتی: ثروت و علم و تأثیر آنها بر نفس انسانی، غرور قارون و پند گرفتن از فرجام و نهایت بد او، مورد بحث قرار میگیرد .	22
	ثروت و دارایی قارون	23
	«فرعون»	24
	روابط فامیلی قارون با موسی علیه السلام	25
	«توبه‌ی فرعون»	26
	هامان	27
	در آیات (85 الي 88) در باره بشارت بازگشت به شهر مکه، بحث می آید.	28
	وجه تسمیه	العنكبوت
	عنكبوت	1
	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف آن	2
	ارتباط و پیوند سوره عنكبوت با سوره قبلی	3
	خصوصیات خاصی سوره عنكبوت	4
	محتوای کلی سوره عنكبوت	5
	از آیات (1 الي 7) در مورد موضوعاتی آزمون و شناخت مردم و مکافات آنها، بحث بعمل آمده .	6
	در آیات (8 الي 13) موضوعاتی را در باره: صلابت و پایداری و آزمون مؤمنان مکلف، تهدید کافران و منافقان بحث آمده .	7
	نیکی به والدین	8
	در معصیت خدا اطاعت از مخلوق درست نیست.	9
	ایمان از عمل جدا نیست	10

	در آیات (14 الي 15) در مورد قصه و داستان نوح عليه السلام و قومش: معلومات ارايه ميگردد.	11
	در آیات (16 الي 23) داستان و قصه ي ابراهيم ع و قومش دلایلي بر اصول سه گانه ي: توحيد، نبوت و معاد، مورد بحث قرار ميگيرد.	12
	در آیات متبرکه (24 الي 35) موضوعاتي: جواب قوم ابراهيم ع به او، ايمان آوردن لوط ع ، نعمت هاي الهي، قصه لوط ع و قومش را، به بحث گرفته.	13
	اسحاق عليه السلام	14
	رسالت اسحاق عليه السلام	15
	يعقوب عليه السلام	16
	وفات يعقوب عليه السلام	17
	لوط عليه السلام	18
	سلسله نسب لوط عليه السلام	19
	همسر لوط در هلاک شدگان است	20
	در آیات (36 الي 40)مطالبی را درمورد داستان و قصه ي شعيب ع ، هودع ، صالح عليه السلام وموسي ع واقوام شان، مطالعه ميفرمايد.	21
	حضرت شعيب عليه السلام	22
	درس عبرت از داستان شعيب عليه السلام	23
	هلاکت قوم مدين	24
	قوم عاد	25
	عبادت قوم عاد	26
	هلاکت قوم عاد	27
	محل سکونت قوم ثمود	28
	اصل قبیله ثمود	29
	عبادت قوم ثمود	30
	در آیات (41 الي 43) به مبحث؛ تشبيه و همانندي حال بت پرستان دنيا پرست به حال عنكبوت، مورد بحث قرار گرفته است.	31
	در آیات متبرکه (44 الي 45) در باره: فايده ي آفريدن آسمانها و زمين، تلاوت قرآن و بر پاداشتن نماز (آداب اسلامي) بحث بعمل آمده است.	32
	در آیات (46 الي 49) نیز از شیوه ي وسبک راهنمايي و دعوت اهل کتاب به دين اسلام بحث بعمل می آورد.	33
	وجوه جدال در قرآن	34
	تأکید قرآن بر طریقه احسن	35
	ايمان داشتن به کتاب هاي آسمانی	36

	قرآن همهي كتاب هاي گذشته را نسخ کرده است	37
	مقتضيات ايمان به کتب	38
	يکي از دلایل حَقَانِيَّتِ قرآن، امّی بودن پیامبر اسلام است	39
	در آیات (50 الي 55) به برخي از شبهات مشرکان و رد آنها، توضیحات ارایه میگردد.	40
	در آیات 56 الی 63 (فرمان مهاجرت در صورتی که انجام وبر پایی شعایر دینی برایشان دشوار وسخت میباشد واجب گردانید ، وگفته شد که :در این صورت مانند در مکه حرام است.	41
	در آیات (64 الي 69) به موضوع: دنیا و بیان حال کفر پیشگان در وقت سختي و آسایش اشاره بعمل آمده.	42
	وجه تسمیه	الروم
	ارتباط سوره روم با سوره قبلی	1
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره روم	2
	محتوای و موضوعات سوره روم	3
	در آیات(1الي7) موضوع خبردادن ازغیب مورد بحث قرار گرفته است.	4
	دلیل نصرت الهی، عزّت و رحمت اوست	5
	در آیات (8 الي 16) در مورد واداشتن به تفکرو اندیشیدن، اثبات زنده شدن در جهان آخرت و بازگشت به سوی الله، بحث بعمل آمده است.	6
	در آیات (17 الي 27) در باره تسبیح و ستایش الله در تمام اوقات، و این که: مرگ و زندگی و دوباره زنده شدن برای جهان آخرت در دست اوست و خلقت انسان از عدم و اختلاف و گوناگونی رنگ و زبان و چگونگی زندگی کردن بشریت همه نشان یکتایی او و مایه ی عبرت خردمندان است.	7
	در آیات (28 الي 32) در باره اثبات یکتایی آفریدگار بر گرفته از احوال انسانی، دستوربه پیروي از اسلام، اسلام دین فطرت و یکتاپرستی است، بحث بعمل آمده است.	8
	وجدان خود را باید قاضی بسازیم	9
	در آیات (33 الي40) در بیان طبیعت برخي از مردم... تشویق به انفاق و عطایا به نزدیکان، بحث بعمل آمده است.	10
	در آیات (41 الي 45) در باره مجازات تباهاکاران و کافران و مکافات مؤمنان، بحث بعمل آمده.	11
	در آیات (46 الي 51) در باره اینکه باد و باران از نشانه هاي قدرت و یکتایی الله است.	12

	در آیات (52 الي 60) در باره: دلداري پیامبر، دوران حیات انسان، احوال قیامت، وظیفه ی قرآن و آیه های پایان سوره، بحث بعمل آمده است.		13
	وجه تسمیه	لقمان	
	فحوای سوره لقمان		1
	لقمان		2
	تعداد آیات، تعداد کلمات، و تعداد حروف		3
	ارتباط سوره لقمان با سوره روم		4
	محتوای و موضوعات سوره لقمان		5
	خصوصیات خاص سوره لقمان		6
	در آیات (1 الي 9) در باره قرآن و اثرش، رویگردانی کافران از آن و روی آوردن مؤمنان به آن، مورد بحث قرار گرفته است.		7
	عظمت قرآن عظیم الشان		8
	نقش قرآن در یافتن راه سعادت		9
	تحریم موسیقی و آواز از دیدگاه قرآن		10
	تحریم موسیقی در احادیث نبوی		11
	دیدگاه مذاهب چهار گانه در مورد موسیقی		12
	امام ابو حنیفه (رح)		13
	امام مالک (رح)		14
	امام شافعی (رح)		15
	دیوث کیست		16
	امام احمد ابن حنبل (رح)		17
	اجماع اهل علمبر تحریم موسیقی		18
	سرور و شادمانی در مراسم نکاح		19
	حکم آواز بدون موسیقی چیست؟		20
	آنچه از موسیقی مستثنی گردیده است		21
	حکم سرود و ترانه های اسلامی		22
	علاج شنیدن موسیقی		23
	در آیات (10 الي 11) در باره مخلوقات الهی و ابطال شرک، بحث بعمل آمده است.		24
	در آیات (12 الي 19) مبحث قصه ی لقمان حکیم وصایا لقمان حکیم به پسرش، آغاز مییابد.		25

	لقمان حکیم	26
	شمايل حضرت لقمان	27
	لقمان حکيم و جمهور سلف	28
	بندگی و اولین تجربه‌ی انسانی لقمان	29
	قاضی در میان بنی‌اسرائیل	30
	اولین وصیت لقمان به فرزندش	31
	وصای ای رسول الله ص وسلم بر نیکی با والدین	32
	دساتیر اسلام در شفقت با والدین	33
	سرپرستی و محافظت از والدین	34
	نیکی با والدین	35
	احترام با احساسات والدین	36
	پیش از والدین باید نشنید، و در راه رفتن از آنان پیشی نکنید	37
	خانم و اولادهای خویش نسبت به آنان برتری ندهید	38
	دعاء کردن بر والدین در زمان حیات و بعد از مرگ	39
	انواع اطاعت در اسلام	40
	عدم اطاعت از والدین در شرع	41
	آداب راه رفتن در دین مقدس اسلام	42
	چند سفارش کوتاه منسوب به لقمان، در خطاب به فرزندش .	43
	در آیات (20 الي 24) موضوعاتی از قبیل: با وجود این همه نعمت و دلایل توحید، ناسپاسی آفریدگار! سلامت، راه و روش مؤمنان و طریق بد، روش کافران است، مورد بحث قرار میگیرد.	44
	در آیات (25 الي 32) در مورد اینکه تنها خدای جهان آفرین حق است و دیگر خدایان باطل اند، بحث بعمل آمده است.	45
	در آیات (33 الي 34) در باره پند و اندرز، بحث بعمل می آید.	46
	وجه تسمیه	السَّجْدَه
	ارتباط سوره سَّجْدَه با سوره قبلی	1
	تفسیر فی ظلال القرآن و سوره سَّجْدَه	2
	سَّجْدَه تلاوت و حکم آن	3
	سَّجْدَه	4
	سجده تلاوت	5
	طریق اداء و خواندن سجده تلاوت عبارت است از	6
	سوره های که در آن ها سجده تلاوت وجود دارند	7
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره سجده	8

	فحوای سورة سُجده	9
	در آیات (1 الي 9) در باره قرآن و اثر آن، و مبحث اثبات پیامبري، مورد بحث قرار میگیرد.	10
	عظمت قرآن عظیم الشان	11
	ماهیت قرآن کریم	12
	تعریف اصطلاحی قرآن	13
	أسماء قرآن عظیم الشان	14
	قرآن عظیم الشان از تحریف مصون است	15
	طول روز قیامت	16
	در آیات (10 الي 14) در باره موضوعاتی انکار کنندگان، و موضوع زنده شدن در جهان آخرت، و شیوه ی اثبات آن در ردّ مشرکان و منکران ما را راهنمایی می کنند.	17
	قبض روح حیوانات	18
	در آیات (15 الي 22) در باره صفت مؤمنان در دنیا، مقارنه ی مؤمن و کافر و پاداش هر کدام، به بحث گرفته شده است.	19
	مقام و حقیقت سَجده	20
	فضیلت سجده در حدیث نبوی	21
	تهجد یا قیام اللیل	22
	نام های تهجد	23
	تهجد در اصطلاح فقهی	24
	فضیلت تهجد در قرآن	25
	ایمان چیست؟	26
	ایمان زبان	27
	فاسق	28
	در آیات (23 الي 30) در باره پندها و اندرزها، بحث بعمل آمده است.	29
	وجه تسمیه	الأحزاب
	نامگذاری سوره	1
	احزاب	2
	ارتباط و پیوند این سوره با سوره ی قبلي	3
	مفهوم کلی سوره	4
	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف این سوره	5
	اساسی ترین هدف سوره	6
	محتوای اساسی سوره احزاب	7
	در آیات (1 الي 5) در باره پرهیزگاري، پیروي از وحی، توکل بر الله، تعدد قلب، ظهار، تبني (فرزند خواندگی) بحث بعمل آمده است.	8

	ظهار چیست	9
	در آیات: (6 الي 8) در باره پیامبر و منزلت او، بحث بعمل می آید.	10
	در آیات (9 الي 27) در باره جنگ احزاب یا خندق بحث بعمل آمده است.	11
	غزوه احزاب	12
	انگیزه های غزوه احزاب	13
	غزوه احزاب و نتایج آن در قرآن	14
	جنگ احزاب یا خندق از دیدگاه تاریخ	15
	اسباب جنگ خندق	16
	تدبیر و کاردانی پیامبر صلی الله علیه وسلم	17
	انکار سنت مایه قهر و غضب الهی است	18
	در آیات (28 الي 30) در باره راه و رسم بیت نبوی؛ یعنی مخیر کردن همسران پیامبر میان دنیا و آخرت و میزان مکافات و مجازات شان، بحث بعمل می آید.	19
	در آیات (31 الي 34) در باره برخی از خصوصیات اهل بیت پیامبر ص ، بحث بعمل آمده.	20
	ویژگی های همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم	21
	عصری جاهلیت	22
	زنان و مردان در گرفتن پاداش آخرت یکسانند	23
	در آیه (35) به مزد و مکافات مردان و زنان شایسته در جهان آخرت اشاره شده .	24
	در آیات (36 الي 40) در باره قصه ی زینب دختر جحش و زید پسر حارثه، بحث بعمل می آید.	25
	ازدواج رسول الله(ص) با زینب بنت جحش	26
	زید پسر حارثه کیست؟	27
	اسارت و بردگی	28
	شهادت زید بن حارثه	29
	در آیات (41 الي 44) در باره بزرگداشت و شکوه پروردگار به وسیله ی او را و انکار، بحث بعمل می آید.	30
	در آیات (45 الي 49) در باره برخی از آداب اسلامی، بحث بعمل آمده است.	31
	در آیات (50 الی 52) در مورد ویژگیهای ازدواج و چگونگی رفتار پیامبر ص با ازواج اش اشاره بعمل می آورد و اگر زنی داوطلبانه و بدون گرفتن مهریه از پیامبر درخواست ازدواج کند؛ می دانیم که این حکم فقط به او اختصاص دارد و بس.	32

	در آیات (53 الي 55) آداب رفتن مؤمنان به بيت نبوي و آيه ي حجاب، بحث بعمل مي آيد.	33
	در آیات (56 الي 58) در باره منزلت و بزرگداشت مقام پیامبر و سزاي آزار دهندگان او، و مکافات مؤمنان، بحث بعمل آمده است.	34
	در آيه مبارکه(59) در باره پوشش کامل براي زنان مؤمن، بحث بعمل آمده است.	35
	تعريف حجاب	36
	علت منع مردان و زنان از نگاه ناروا چيست؟	37
	نظريات و آرا مفسران در وجوب پوشاندن صورت زن	38
	اضرار و آفات بي حجابي	39
	در ايات (60 الي 62) در باره منافقان و مجازات شان بحث بعمل مي آيد.	40
	در آیات : (63 الي 68) در باره مجازات و سزاي کافران، در روز قيامت بحث بعمل می آورد .	41
	در ايات (69 الي 73) در باره راهنمايي ها و اندرزهاي مشفقانه، بار امانت و مسؤوليت انساني بحث بعمل آمده است.	42

فهرست موضوعات و مطالب

جزء بيست و دوم (22)، بيست و سوم (23) و بيست و چهارم (24)

تفسير «احمد»

شامل سوره هاي

سبأ، فاطر، يس، الصافات، ص، الزمر، غافر و فصلت.

شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها	صفحه
	سبأ	وجه تسميه	
1		ارتباط سوره سبأ با سوره احزاب	
2		تعداد آیات، کلمات و حروف اين سوره	
3		محتوای سوره	
4		در آیات (1 الي 9) در مورد موضوعاتی از جمله در باره قدرت و علم الله متعال، انکار روز قيامت و سزای انکار کنندگان، اثبات دوباره زنده شدن بعد از مرگ، به بحث گرفته ميشود .	
5		ايمان و عمل صالح	
6		سعادت	
7		ايمان	

	عمل صالح	8
	رابطه ایمان و عمل صالح	9
	در آیات (10 الی 14) از نمونه هایی از توبه کاران مانند: داوود و سلیمان ع و نعمت های که الله از جمله : پیامبری، پادشاهی ، لشکر و سپاه، کتاب زبور و صدای نیکو داشت و کوهها و پرندگان و مرغان هم در باد و تسبیح الله سبحان و تعالی با او همناو و هم آواز بودند، بحث بعمل می آورد .	10
	رسالت و دعوت داوود علیه السلام	11
	مزامیر آل داوود	12
	وفات حضرت داوود علیه السلام	13
	مزایا و امتیازات داوود علیه السلام	14
	سلسله نسب سلیمان علیه السلام	15
	چرا سلیمان علیه السلام از جنیان میخواست برای او مجسمه بسازند؟	16
	حقیقت شکر	17
	آگاهی جنیان از کار بنائی و صنعت	18
	داستان مرگ حضرت سلیمان علیه السلام	19
	بازسازی بیت المقدس توسط سلیمان علیه السلام	20
	آیا اجنه علم غیب دارند؟	21
	در آیات (15 الی 21) در باره قصه و داستان سبأ و سیل ویرانگر (سیل العرم)؛ بحث بعمل می آورد .	22
	سیل مآرب یا سیل عرم !	23
	کفران، خصلت ناپسند انسان	24
	در آیات (22 الی 30) از حال و اوضاع کافران سرمست نعمت و فریفته به مال دنیا و تکذیب کنندگان پیامبران، بحث بعمل آمده.	25
	اسلام دین همه انسان ها است	26
	پذیرش اسلام بر همه انسان ها واجب است	27
	در آیات (31 الی 33) یکبار دیگر از انکار مشرکان نسبت به قرآن و سایر کتابهای آسمانی و گفتگو و مجادله میان مستضعفان و مستکبران بحث بعمل آورده است .	28
	در آیات متبرکه (34 الی 39) در باره مغرور شدن مشرکین به مال و تکذیب پیامبر ص از جانب آنها را یادآور شده و به منظور تسلی خاطر پیامبر ص و ترساندن و برحذر داشتن مشرکین، سوره شریف را با ذکر سرنوشت گذشتگان، خاتمه داده است.	29
	راه های افزایش رزق و روزی	30
	استغفار و توبه	31
	خوف و ترس از الله متعال	32
	تَوَكَّلْ	33

	رفتن به حج و عمره	34
	إنفاق	35
	صِله رحمی	36
	اذکار و دعا وارده برای نجات از فقر و تنگدستی	37
	إنفاق چیست؟	38
	در آیات (40 الی 54) درباره نکوهش و عذاب کافران در برابر خدایان دروغین شان در قیامت، دعوت آنان به اندیشیدن در مورد حق پیش از فرارسیدن عذاب، ایمان آوردن هنگام مشاهده ی عذاب آخرت، به بحث گرفته شده است .	39
	وجه تسمیه	فاطر
	محتوای سوره	1
	تعداد آیات، کلمات و حروف	2
	ارتباط این سوره به سوره قبلی	3
	سایر خصوصیات این سوره	4
	مفهوم ایمان داشتن به فرشتگان	5
	ماده آفرینش فرشتگان	6
	صفات فرشتگان	7
	الف: جُثه و توانایی	8
	ب: شکل و قیافه	9
	ج: نیازها	10
	د: درك و شعور	11
	ه: قدرت هنر نمایی	12
	و: سر انجام، مرگ	13
	ز: عبادت و پرستش	14
	- مسئولیت فرشتگان	15
	- حق فرشتگان بر انسان ها	16
	ثمره ایمان به فرشتگان	17
	در آیات (1 الی 4) در مورد قدرت و بی همتایی پروردگار و یادآوری برخی از نعمت هایش، بحث بعمل آمده است.	18
	وعد و وعید	19
	تفاوت وعد با وعید	20
	در آیات (5 الی 8) به اصل سوم؛ یعنی، زنده شدن و حساب و کتاب و مکافات و مجازات اشاره بعمل می آورد .	21
	هدایت و ضلالت	22
	در آیات (9 الی 14) در مورد و حدانیت پروردگار با عظمت در جهت اثبات زنده گردانیدن دوباره، بحث بعمل آمده است.	23
	خلقت انسان از خاک یا نطفه	24

	در آیات (15 الی 26) در باره بندگی الله متعال، مسؤولیت شخصی، مثال مؤمن و کافر، وارسال رسل، مورد بحث قرار میگیرد.		25
	هیچ کس مسؤولیت گناه دیگری را بر عهده نمیگیرد		26
	مفهوم ذنوب و گناه چیست		27
	اصول گناهان		28
	1 گناهان مَلکی یا رَبوبی		29
	2 گناهان شیطانی		30
	3 گناهان سبعی [درندگی]		31
	4 گناهان بهیمی [حیوانی]		32
	گناهان صغیره و کبیره		33
	زیارت قبور		34
	در آیات (27 الی 35) در مورد اینکه: آنان که داناتراند، با پرواتراند و دانشهای طبیعی، دلیل قدرت آفریدگار است. قرآن، مؤمنان راستین و پاداش آنان، رامورد بحث قرار گرفته است.		35
	لباس جنتیان		36
	پوشیدن لباس ابریشم برای مردان		37
	حکم پوشیدن لباسی که آمیخته با ابریشم باشد		38
	در آیات (36 الی 41) به ذکر مجازات کافران و ناباوران، احوالشان در دوزخ، و مناظره با مشرکان، مورد بحث قرار گرفته است.		39
	در آیات (42 الی 44) الله نخواست مردم را به محض نافرمانی از پای در آورد، بلکه مهلتشان داد و سپس مجازات شانرا به روز قیامت وا گذاشت.		40
	وجه تسمیه	یس	
	ارتباط و مناسبت این سوره با سوره فاطر		1
	فضیلت سوره یس (یاسین)		2
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره یس		3
	محتوای سوره «یس»		4
	خواندن سوره «یس» بر مرده (متوفی)		5
	در آیات (1 الی 12) موضوعاتی در باره قرآن کریم، پیامبر و رسالتش، مورد بحث قرار میگیرد.		6
	در آیات (13 الی 27) قصه و داستان أصحاب قریه به بیان گرفته شده است.		7
	داستان حبیب نجار		8
	در آیات (28 الی 32) دنباله‌ی قصه‌ی أصحاب قریه، مجازات تکذیب کنندگان پیامبران مورد بحث قرار میگیرد.		9
	در آیات (33 الی 44) برخی از آثار قدرت الهی توضیحات		10

	می یابد.		
11	در آیات (45 الی 54) بحث در مورد برخی از خصوصیات کافران بعمل می آید:		
12	دمیدن در صور		
13	زمان دمیدن در صور		
14	چند بار در صور دمیده می شود؟		
15	در آیات (55 الی 68) سر نوشت و وضع نیکوکاران و پرهیزگار به بیان گرفته میشود .		
16	در آیات (69 الی 76) موضوعاتی از نشانه های قدرت پروردگار یکتا و بیان ویژگی های پیامبر ص مورد بحث قرار میگیرد.		
17	در آیات (77 الی 83) ، شبهه ی انکار کنندگان را در مورد رستاخیز ، دلایل اثبات زنده شدن دوباره را به بیان میگیرد .		
	وجه تسمیه	الصفات	
1	نامگذاری سوره		
2	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره		
3	ارتباطات سوره صافات با سوره قبلی		
4	سایر خصوصیات خاصه این سوره		
5	محتوای سوره صافات		
6	در آیات (1 الی 21) در باره موضوعاتی: صافات خدای جهانیان یکی بیش نیست، آراستن آسمان به زیور ستارگان، اثبات روز قیامت مورد بحث قرار گرفته است .		
7	در آیات (22 الی 61) بحث در باره اینکه مشرکان در روز قیامت مورد سؤال و پرسش قرار میگیرند، سزای آنان و مکافات مؤمنان مخلص، توضیح و بیان گردیده است.		
8	چرا پیامبر بزرگوار اسلام را شاعر خطاب میکردند؟		
9	آیات (62 الی 74) به داستان اشرار و عذاب و آتش تهیه شده برای آنان پرداخته، تا تفاوت بین دو گروه مشخص گردد. پس از آن قصه «نوح» علیه السلام و قصه «ابراهیم» علیه السلام و پند و اندرز مکنون در آن دو را برای اهل عبرت باز می نماید.		
10	در آیات (75 الی 82) به داستان و قصه «نوح علیه السلام» پرداخته میشود.		
11	در آیات (83 الی 113) داستان حضرت ابراهیم علیه السلام و شکستادن بتها و بحث ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام مورد بیان قرار میگیرد.		
12	قلب سلیم		
13	توریه چیست؟		

	حیله و فریب یا کید در اسلام		14
	محاکمه حضرت ابراهیم(ع)		15
	ابراهیم(ع) به آتش انداخته می شود		16
	مناظره حضرت ابراهیم(ع) و نمرود		17
	داستان مهاجرت ابراهیم علیه السلام به مصر		18
	حضرت اسماعیل علیه السلام		19
	سلسله نسب حضرت ابراهیم علیه السلام		20
	کنیه ابراهیم علیه السلام		21
	تولد حضرت ابراهیم علیه السلام		22
	موضوع دروغ های سه گانه		23
	نسب حضرت اسحاق علیه السلام		24
	رسالت حضرت اسحاق علیه السلام		25
	در آیات (114 الي 148) داستان و قصه های بعضی از پیامبران از جمله داستان حضرت موسی و هارون، الیاس و یونس و لوط مطرح مییابد		26
	آیا حضرت الیاس علیه السلام زنده هست؟		27
	لوط علیه السلام		28
	همسر لوط علیه السلام		29
	یونس علیه السلام		30
	سلسله نسب حضرت یونس علیه السلام		31
	دعوت حضرت یونس علیه السلام		32
	سرنوشت یونس در درون شکم ماهی		33
	در (آیات 149 الي 170) درباره تکذیب کنندگان کفار مکه و برجیده شدن عقاید مشرکان، بحث بعمل آمده .		34
	در آیات (171 الي 181) به بحث در باره تأیید پیامبران و وعده ی پیروزی به آنان پرداخته میشود.		35
	وجه تسمیه	ص	
	تلفظ نام این سوره		1
	نامگذاری سوره		2
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره		3
	ارتباط سوره «ص» با سوره قبلی		4
	محتوای سوره «ص»		5
	در آیات (1 الي 16) گفتگویی در مورد عقاید مشرکان و اشاره ای به احوال ملل دروغ پرداز پیشین، پرداخته شده است.		6
	در آیات (17 الي 26) مبحث داستان و قصه ی حضرت داوود علیه السلام به بیان گرفته میشود.		7
	زندگی نامه داوود علیه السلام		8

	عبادت حضرت داوود علیه السلام	9
	داستان طالوت	10
	آیات (27 الي 29) موضوعاتي در باره اثبات قیامت، مکافات و مجازات مورد بحث میباشد.	11
	در آیات متبرکه (30 الي 40) درباره سلیمان علیه السلام بحث بعمل آمده است.	12
	حضرت سلیمان علیه السلام	13
	در آیات (41 الي 44) از قصه حضرت ایوب علیهم السلام ذکر مي بعمل مي آورد.	14
	داستان زندگی حضرت ایوب علیه السلام	15
	صابرین قبل از حساب و کتاب وارد جنت میشوند	16
	نظریات فقها در 100 تازیانه حضرت ایوب (ع)	17
	در آیات (45 الي 54) در رابطه به حضرت ابراهیم علیه السلام و سلاله اش بحث بعمل آمده.	18
	زندگی حضرت اسماعیل علیه السلام	19
	«الْيَسَعَ»	20
	ذَالْكَفْلِ	21
	در آیات (55 الي 64) جدال و مجازات طغیانگران سیاه بخت مورد بحث قرار میگیرد.	22
	در آیات (65 الي 70) به برخی از دلایل صداقت و راستی پیامبر ص اشاراتي بعمل آورده شده است.	23
	در آیات (71 الي 85) نگاهی به خلقت آدم ، دشمنی ابلیس با نوع بشر و گمراه کردنشان اشاراتي بعمل آمده است.	24
	بغاوت ابلیس	25
	ماجرای داستان سجده به آدم	26
	آیا شیطان معلم ملائکه بود؟	27
	آیا روزی خواهد آمد که شیطان توبه کند؟	28
	در آیات (86 الي 88) به داعي، دعوت، معجزه ي قرآن اشاره بعمل آمده است.	29
	وجه تسمیه	الزَّمَرِ
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره	1
	ارتباط این سوره با سوره قبلی	2
	محتوای سوره	3
	در آیات (1 الي 4) موضوعاتي در مورد عظمت قرآن ، عبادت خالص و بدون ریا برای پروردگار به بحث قرار داده شده است.	4
	ایمان داشتن به کُتب آسمانی	5
	ایمان زبان	6
	ایمان قلب	7
	ایمان به کتب آسمانی	8

	مصنّف بودن قرآن از هرگونه تحریف و تبدیل	9
	تعریف قرآن کریم	10
	قرآن عظیم الشان یگانه وسیله هدایت برای تمامی بشریت است	11
	ایمان به سنت رسول الله، ایمان به قرآن کریم است!	12
	انکار از سنت، مایه قهر الهی است!	13
	أمت و پیروی از سنت رسول الله ص!	14
	حدیث و قرآن همگام و همراه یکدیگر	15
	مفهوم دین چیست؟	16
	اصول و فروع دین	17
	عبادت چیست؟	18
	عبادت	19
	عبادت صحیح نمیشود مگر اینکه بر دو اصل مبتنی باشد	20
	فطری بودن عبادت	21
	تشویق به عبادت	22
	قاهر و قهار	23
	در آیات متبرکه (5 الی 7) به دلایل عظمت و کمال قدرت و بی نیازی، نشان یکتایی پروردگار با عظمت اشاره بعمل آمده است.	24
	خلقت از نفس واحد	25
	در آیات (8 الی 9) موضوعاتی؛ ناسازگاری کافران و بی باوران و پایداری اهل ایمان مورد بحث قرار گرفته .	26
	در آیات (10 الی 20) موضوعاتی؛ از قبیل اندرز دادن به مؤمنان، اشاره به شرک، پرهیزگاری و اخلاص، دوری از آلودگی و خبیث آنها، مورد بحث قرار گرفته .	27
	خسارت نفس چیست؟	28
	درکات دوزخ	29
	مبحث کوتاه در باره طاغوت	30
	ابواب دوزخ	31
	دگرگونی های این دنیا، مایه ی عبرت خردمند است	32
	دین اسلام و آینده نگری	33
	در آیات (22 الی 26) موضوعی در باره اینکه: قرآن، دریچه ی دلها را به سوی نور و رحمت سوق میدهد.	34
	در آیات (27 الی 31) برخی از ضرب المثل های قرآنی مورد بحث قرار داده میشود.	35
	در آیات (32 الی 37) موضوعات هشدار به تکذیب کنندگان، مژده به راستگویان مورد بحث قرار گرفته است.	36
	صدق و راستی دارای ابعاد گوناگون است	37
	در آیات (38 الی 40) به دو دلیل، از نادرستی راه و رسم مشرکان خیر می دهد:	38

	الف : مشرکان، به وجود الله متعال اقرار می کنند. ب : بتها هرگز از عالم نیکی و بدی خبر ندارند.	
39	در آیات (41 الی 48) موضوعات ظاهر قدرت کامل و دانش بی پایان پروردگار با عظمت مورد بحث قرار گرفته است.	
40	تعریف اصطلاح قرآن	
41	اما تعریف اصطلاحی قرآن	
42	ملاقات ارواح مردگان در عالم برزخ	
43	در آیات (49 الی 52) نوعی دیگر از پستی صفاتان را به بیان میگیرد.	
44	در آیات (53 الی 59) کمال رحمت، فضل و احسان الله متعال را نسبت به بندگان مخلص توبه کار را به بیان میگیرد.	
45	در آیات (60 الی 67) موضوعاتی در باره مشرکان و بی باوران دروغ پرداز، پرهیزکاران، دلایل الوهیت و توحید، مورد بحث قرار داده می شود.	
46	نمونه های دروغ بستن به الله متعال	
47	در آیات (68 الی 75) به مقدمات روز قیامت؛ یعنی، دو شیپور مرگ و دوباره زنده شدن، محکمه همگانی ، دسته دسته راندن کافران به سوی دوزخ و گروه گروه راهنمایی کردن مؤمنان به جنت و استقبال فرشتگان از آنان با درود و سلام، را مورد بحث قرار میدهد .	
48	روز رستاخیز و دمیدن صور	
49	راندن کافران به دوزخ	
	وجه تسمیه	غافر
1	تعداد آیات، کلمات، و حروف سوره غافر	
2	معانی نام سوره	
3	ارتباط سوره غافر با سوره قبلی	
4	سایر خصوصیات این سوره	
5	محتوای سوره	
6	فضیلت سوره غافر	
7	حفظ از دشمن	
8	در آیات متبرکه (1 الی 6) مطالبی در باره: سرچشمه ی نزول قرآن، جدال بی باوران در برابر آیات آن، مورد بحث قرار گرفته است.	
9	توبه در پیری	
10	جدال احسن و جدال مذموم	
11	نمونه هایی از جدال نیکو	
12	در آیات (7 الی 9) موضوعاتی: حمله ی عرش (بردارندگان عرش)، مؤمنان را یار و یاورند. به بحث گرفته میشود.	
13	عرش چیست؟	
14	تعداد حمل کنندگان عرش	
15	بزرگی عرش خداوند متعال چقدر است؟	

	آیا کرسی همان عرش است؟	16
	در آیات (10 الی 17) موضوع اعتراف کافران به گناهان خود و در مورد اینکه آنان سزاوار چشیدن سزای اخروی آند بحث بعمل آمده است .	17
	در آیات (18 الی 22) یکبار دیگر ظالمان و بی باورانرا به مجازات و عذابی که گریبان گیر پیشینیان بی باور شده بود، هشدار می دهد.	18
	خیانت چشم	19
	در آیات (23 الی 37) قصه وداستان موسی ع که فرعون، هامان و قارون، دروغگویش می دانستند ، دلداری می دهد.	20
	علت و ضرورت پیامبران به معجزات چه بود؟	21
	شرایط و زمان معجزه	12
	معجزات نهگانه‌ی حضرت موسی(ع) در قرآن	23
	1(و) 2 معجزه عصاء و یدیبیضاء	24
	اول: عصای حضرت موسی(ع)	25
	دوهم: یدیبیضاء	26
	استفاده از این دو معجزه (عصاء و ید بیضاء)	27
	معجزات پنجگانه‌ی حضرت موسی(ع)	28
	الف: طوفان	29
	ب: جراد	30
	ج: قمل	31
	د: ضفادع	32
	و: خون	33
	8 و 9 دو معجزه‌ی دیگر حضرت موسی(ع)	34
	از تاریخ بنی اسرائیل باید عبرت گرفت	35
	رؤیای فرعون	36
	گفتگوی موسی و هارون با فرعون	37
	فرعون و تمسخر کردن دعوت موسی(ع) و ادعای ربوبیت و الوهیت	38
	مشورت فرعون با سران قوم در مورد موسی(ع)	39
	پیشنهاد درباریان به فرعون در مورد موسی(ع)	40
	دعوت ساحران خبیر توسط فرعون	41
	مقابله ساحران فرعون و موسی در روز زینت	42
	ظهور حق و بطلان سحر ساحران	43
	ایمان آوردن ساحران	44
	فرعون و تهدید به کشتن ساحران	45
	عکس العمل ساحران به تهدید فرعون	46
	داستان مؤمن آل فرعون	47
	شیوه کاری آل مؤمن فرعون	48
	شیوه همراهی و مدارا با مخاطبان	49
	تشویق و ترغیب	50

	در آیات (38الی46) ادامه ی اندرزهای آن مرد مؤمن، به بیان گرفته شده	51
	در آیات (47 الی 56) موضوعاتی مجادله سران و رهبران کفر و استکبار و پیروانشان در دوزخ، و پیروزی پیامبران بر دشمنان در دنیا و آخرت، به بحث گرفته شده است.	52
	پیامبران و نصرت الهی	53
	در آیات (57 الی 65) و هکذا آیات مابعدی آن ، وجود آفریدگار، قدرت و حکمت و روز قیامت را مورد تأیید قرار میدهد .	54
	در آیات (66 الی 76) در مورد موضوعاتی: اینکه بندگی غیر از الله روا و جایز نیست، همچنان در مورد سزای باطل گرایان بحث بعمل آمده است.	55
	انتقام الهی	56
	الله تعالی صاحب انتقام است	57
	هدف الله تعالی از انتقام گرفتن چیست؟	58
	زمان انتقام	59
	اول: انتقام اخروی	60
	دوهم: انتقام دنیوی	61
	علل انتقام گرفتن خداوند اول: انکار و تکذیب آیات الهی	62
	سوم: ظلم	63
	چهارم: عصیان در مقابل احکام الهی:	64
	غل و زنجیر	65
	حلقه ها بر گردن دوزخیان انداخته می شود	66
	گداختن	67
	کش کردن به روی	68
	سیاه کردن روی	69
	در آیات (77 الی 81) شکیبایی، پیروزی، نشان یکتایی آفریدگار، رامورد بحث قرار گرفته است.	70
	در آیات (82 الی 85) که از جمله آیات پایانی سوره بحساب می آید از بخش دوم که همانا تکذیب کنندگان مورد تهدید الله تعالی قرار گرفته است ، بحث بعمل می آورد.	71
	توبه فرعون چرا قبول نشد؟	72
	انسان قبل و بعد از توبه	73
	وجه تسمیه	فصلت

	ارتباط سوره فُصِّلَتْ با سوره قبلی	1
	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره فُصِّلَتْ	2
	فضیلت سوره فُصِّلَتْ	3
	اهداف و تعلیمات اساسی سوره	4
	محتوای سوره فُصِّلَتْ	5
	اولین مخاطبین این سوره	6
	در آیات (1 الی 12) موضوعاتی در باره قرآن عظیم الشان، موقف مشرکان، پیامبر ص که از جمله بشر است، همچنان موضوعاتی وجود ذات باری تعالی و کمال قدرت و حکمت او مورد بحث قرار گرفته است.	7
	توبه دین خود باش و ما به دین خود میبائسیم	8
	خلقت آسمان ها و زمین	9
	در آیات (13 الی 18) هشدار به مشرکان است تا به سرنوشت صاعقه ی عاد و ثمود گرفتار نشوند.	10
	استکبار، مایه ی هلاکت است	11
	علت عذاب الهی، عملکرد خود انسانها است	12
	علت عقوبت و مجازات	13
	در آیات (19 الی 29) مجازات اخروی کفر پیشگان بد اندیش و بدخواه، باز داشتن از گوش فرا دادن به قرآن، مورد بحث قرار گرفته است.	14
	قیامت صحنه ی جدال و ستیز انسان با خود است	15
	اعتراض کفار به اجرای شهادت پوست بدن	16
	نمونه از تحقیق با مجرمین در روز رستاخیز	17
	حاکمیت خداوند متعال بر اعضای جسم انسان	18
	معنای شهادت اعضاء	19
	شهادت یعنی چه؟	20
	دوست و همنشین بد، مایه ی زیان انسان میگردد	21
	ایجاد مزاحمت در حین قرائت قرآن	22
	دشمن قرآن، دشمن الله است	23
	آیات متبرکه (30 الی 36) در مورد اینکه وعده ی الله متعال به بندگان پایدار بوده است.	24
	در آیات (37 الی 39) یکبار دیگر ؛ دلایلی بر وجود قدرت و حکمت کارهای الله سبحان و تعالی به بحث گرفته میشود.	25
	در آیات (40 الی 46) مبحثی در باره هشدار به بی باوران ملحد، پاک بودن قرآن از باطل و عربی بودن آن، به بحث ادامه داده است .	26

	سنّت الهی مهلت دادن است	27
	دنیاگرایی	28
	چهره و سیمای واقعی دنیا در قرآن عظیم الشان	29
	در آیات (52 الی 54) به بحث: تفکر و اندیشیدن در نشانه های عظمت پروردگار با عظمت و جلب اهتمام انسان در درون خود، پرداخته میشود .	30

فهرست مضامین و مطالب
سوره ها جزء بیست و پنج (25) و بیست و شش (26)
تفسیر احمد
شامل سوره های
الشوری، الزخرف، الدخان، الجاثیه، الاحقاف،
محمد، الفتح، الحجرات، ق، الذاریات.

شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها	صفحه
	الشوری	وجه تسمیه	
1		تعداد آیات، کلمات و حروف سوره شوری	
2		ارتباط سوره شوری با سوره فصلت	
3		نامگذاری سوره	
4		موضوعات مطرح در سوره شوری	
5		در آیات (1 الی 12) وحی الهی و انذار، «أم القرى» به بحث گرفته میشود .	
6		راه ارتباطی الله متعال با پیامبران و فرستادگانش	
7		وحی چیست؟	
8		مقام های وحی الله متعال به فرستادگانش	
9		رؤیای پیامبران	
10		مقام سوم: رساندن وحی و پیام توسط فرشته	
11		شیوه و ترتیب فرود آمدن فرشته نزد پیامبر (ص)	
12		بشارت های وحی	
13		تأثیر فرشته ای وحی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم	
14		در آیات (13 الی 19) در باره اینکه ؛ دین آسمانی از آدم تا خاتم در اصول یکی است، دعوت به سوی دین و پایداری در آن، مردود شمردن دلیل ستیزه گران.	
15		اصطلاحات شریعت و شریعت	
16		در آیات (20 الی 26) به پیامبر ص دستور می فرماید که به قومش بگوید: من در برابر دعوتم - جز نزدیکی و قرب و عشق الهی - هیچ و مکافاتی را طلب نمی کنم .	
17		در آیات (27 الی 36) یاد آور می شود که روزی آنان را بنا به حکمت خود و مصلحت حال و وضع و ظرفیت آنان - جز به اندازه ی معین نخواهد داد، چون وفور ثروت موجب نافرمانی و گمراهی انسان است؛ مگر شماری اندک.	

18	در آیات (37 الی 43) در باره صفات مؤمنان راستین بحث بعمل می آورد .
19	خشم و عصبانیت
20	پیشگیری و معالجه عصبانیت
21	سایر راه های کنترل خشم و جلوگیری از عصبانی شدن
22	تغییر حالت و موقعیت
23	رابطه خشم و غضب با صحت و سلامتی انسان
24	شوری در اسلام
25	شوری در اصطلاح شرعی
26	حکم شوری
27	فیصله شوری معلم است یا ملزم؟
28	موضوعاتی که در آن شوری صورت میگرد
29	کیفیت و چگونگی شوری
30	اهل شوری چه کسانیند؟
31	عفو و گذشت
32	در آیات (47 - 53) در باره انواع وحی آسمانی و کلام قدیم الهی بحث بعمل آمده .
33	حقیقت وحی
	وجه تسمیه الزخرف
1	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره زخرف
2	ارتباط سوره زخرف با سوره قبلی
3	عمده ترین مطالب این سوره
4	در آیات (1 الی 8) موضوع آیات الله هدیه ای نفیس برای انسان است، و هکذا درباره مشرکان قریش و مجازات شان، بحث آمده است .
5	لمس قرآن کریم بدون وضوء
6	لمس قرآن که در غلاف باشد
7	استدلال علمای که به عدم لمس قایلند
8	در آیات (9 الی 25) در باره نعمتهای الله، انواع دروغ پردازیهها و نظریات باطل مشرکان و رد آنها،
9	استفاده از طلا و نقره برای مرد
10	تقلید چیست؟
11	معنی اصطلاحی تقلید
12	فواید حاصله از این تعریف
13	تقلید از مذاهب اربعه
14	دیدگاه ائمه اربعه در باب تقلید از آن ها
15	اقوال امام ابو حنیفه (رح) و شاگردش ابو یوسف
16	اقوال امام مالک (رح)
17	اقوال امام شافعی (رح) و امام نووی (رح)
18	اقوال امام احمد حنبل (رح):
19	حکم خروج از مذاهب اربعه
20	در آیات (26 الی 35) در باره مردود بودن تقلید از نیاکان مشرک، بی مقدار بودن دنیا، بحث بعمل آمده .

	روش برخورد مخالفین با پیامبر اسلام	21
	عمده ترین این تهمت ها عبارت بودند از:	22
	- کاهن است	23
	- ساحر (جادوگر) است	24
	- مسحور است	25
	در مورد رد تهمت: کذاب (در غگو)	26
	مفتری (افتراگر) است	27
	اتهام شاعر بودن بر رسول الله (ص)	28
	اتهام اضغاث و احلام	29
	چرا قرآن بر ثروتمندان نازل نشد	30
	چرا پیامبر را از جمله بشر فرستاد!	31
	مشرکین کفار روش اجداد خود رامقدس میشمردند	32
	چرا نبوت در قبیله ما نباشد!؟	33
	چرا معجزه‌ای مانند معجزه موسی ندارد!؟	34
	چرا فرشته‌ای همراه پیامبر همراه نیست!؟	35
	طرح درخواست نامعقول	36
	درخواست تبدیلی قرآن	37
	درخواست های جاهلانه	38
	فضیلت و برتری	39
	در آیات (36 الی 45) درباره رویگردانی از یاد الله ، و پایداری پیامبرص بر سر دعوت خویش .	40
	کار، روش و سیاست گمراهانه ای شیطان	41
	اینک در آیات (46 الی 56) موضوعات از جمله قصه وداستان موسی ع و فرعون را که مایه ی پند و اندرز میباشد .	42
	در آیات (57 الی 66) درباره قصه ی عیسی ع که مایه پند و اندرز است، بحث بعمل آمده است .	43
	در آیات (67 الی 80) گوشه ای از احوال روز قیامت ، به بحث گرفته شده است .	44
	در آیات (81 الی 89) موضوع الله سبحان و تعالی نه فرزند دارد و نه شریک ،	45
	وجه تسمیه	الدخان
	هدف کلی سوره دخان	1
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الدخان	2
	ارتباط سوره دخان با سوره قبلی	3
	محتوای سوره	4
	تلاوت سوره دخان در شب جمعه	5
	در آیات (1 الی 9) در باره نزول قرآن کریم در شب مبارک قدر، بحث بعمل آمده است .	6
	«لَوْحٌ مَّخْفُوظٌ»	7
	«بیت العزة»	8
	نزول همه کتب آسمانی در رمضان	9
	مسئله ای نزول قرآن بصورت تدریجی	10
	چرا در شب قدر و نه در روز قدر؟	11

12	در آیات (10 الی 16) در باره مشرکان و عذاب دردآور، که عاید حالشان میگردد ، بحث بعمل آمده است .
13	منظور از دود چیست؟
14	نظریات مفسرین در مورد این دود
15	احادیث وارد شده در مورد دود
16	در آیات (17 الی 33) نیز بیان می یابددکه : بسیاری از پیشینیان در ایمان نیاوردن به پیامبران خود، هم چون این مشرکان بودند.
17	یهودیان چه کسانی هستند؟
18	اما بنی اسرائیل چه کسانی هستند؟
19	خروج موسی علیه السلام باقوم بنی اسرائیل از مصر
20	بیشترین پیامبران در بنی اسرائیل آمده آند
21	در آیات (35 الی 50) به بیداری مردم قریش پرداخته و برای شان بیان میدارد که مبدا به سرنوشت فرعون و فرعونیان دچار نشوند و بدانند که روز قیامت آمدنی است و خوراک بدکاران ثمره ی تلخ درخت زقوم و آب جوشان دوزخ و خونابه ی دوزخیان خواهد بود.
22	در آیات (51 الی 59) موضوع پرهیزگاران در روز قیامت ، به بحث گرفته میشود .
23	روشنایی در بهشت
24	اما مهر حوران بهشتی
25	میوه های بهشتی
26	جاودانگی جنت و جنتیان
27	زبان قرآن
28	اعجاز قرآن
	وجه تسمیه: یانامگذاری سوره
1	تعداد آیات، کلمات و حروف این سوره
2	ارتباط سوره الجاثیه با سوره قبلی
3	محتوای سوره
4	در آیات (1 الی 6) در باره آیات الهی در هستی، واثبات وحدانیت الله سبحان و تعالی، مورد بحث قرار داده میشود.
5	نشانه های عظمت او در آسمان و زمین
6	در آیات (7 الی 11) وای بر دروغ پردازان ، بحث بعمل می آورد .
7	قرآن کتاب هدایت است
8	در آیات (12 الی 20) درباره نعمت های بزرگ الله بر بندگانش، نعمت دین و قانون راستین .
9	ایمان به کتاب های آسمانی
10	حقیقت ایمان به کتب آسمانی
11	ضرورت انسان به کتاب
12	چگونگی ایمان به کتب آسمانی
13	ایمان به پیامبران علیهم السلام
14	حقیقت نبوت چیست؟

	حکمت فرستادن پیامبران علیهم السلام	15
	مسئولیت انبیاء	16
	اسلام دین همه انبیاء است	17
	شریعت و صلاحیتش برای هر زمان و مکانی	18
	تعریف قرآن	19
	اولین و بزرگ ترین معجزه‌ای قرآن مجید دین اسلام است	20
	در آیات (21 الی 29) موضوعاتی از قبیلی ؛ فرق میان نیکوکاران و بدکاران در حیات و ممات، مادی گرایان منکر زنده شدن، و موضوع ؛ بیم و هراس قیامت؛ به بحث گرفته میشود .	21
	هدایت، با هوا و هوس سازگار نیست	22
	سنگپرستی در اعراب قبل از اسلام	23
	جهان قبل از اسلام	24
	سختی‌های روز رستاخیز	25
	در آیات (30 الی 37) در مورد مکافات نیکان و مجازات بدان، بحث بعمل آمده است .	26
	ایمان داشتن به قیامت	27
	قیامت نزدیک است	28
	ایمان به الله تعالی چگونه تحقق می یابد	29
	وجه تسمیه	الأحقاف
	تعداد آیات ، کلمات و حروف سوره	1
	ارتباط این سوره با سوره قبلی	2
	محتوای سوره احقاف	3
	اعجاز قرآن کریم	4
	حروف مقطعات	5
	در آیات (1 الی 6) درباره اثبات ذات الله و نفی خدایان دروغین ،مورد بحث قرار میگیرد	6
	در آیات (7 الی 14) موضوعاتی در باره شبهاتی در مورد پیامبری و قرآن، به بحث گرفته میشود .	7
	شیوه برخورد کفار در مقابله با آیات قرآنی	8
	پیامبر علم غیب ندارد	9
	در آیات (15 الی 20) درباره نیکی با پدر و مادر، فرزند خوب، فرزند نافرمان، و موضوع انکار قیامت ، بحث بعمل آمده است .	10
	نیکی به والدین	11
	قبولی اعمال دارای مراتبی است	12
	در آیات (21 الی 28) داستان وقصه حضرت هود علیه السلام و قوم او عادیان مورد بحث قرار داده میشود.	13
	در آیات (29 الی 35) در باره ایمان جن به قرآن، موضوع دلایل زنده شدن، و دستور به صبر و شکیبایی ،	14
	لجاجت کفار و مشرکین در برابر پیامبران	15
	صبر انبیاء علیهم السلام	16
	پیامبران «أولوا العزم» صاحب شریعت	17
	پیامبران «أولوا العزم» عبارتند از	18

	وجه تسمیه	مُحَمَّد	
	تعداد آیات، کلمات، و تعداد حروف		1
	نام مُحَمَّد صلی الله علیه و سلم در قرآن کریم		2
	ارتباط سوره محمد با سوره قبلی		3
	فضیلت سوره محمد		4
	محتوای سوره		5
	در آیات (1 الی 3) درباره احوال کافران و مؤمنان بحث بعمل آمده است .		6
	در آیات (4 الی 9) درباره حکم جهاد ، و موضوعاتی در باره ، اسیر و گشته در قرآن کریم ؛ بحث بعمل آمده است .		7
	فلسفه جهاد در اسلام		8
	جهاد بعد از هجرت فرض کفایی است در هر سال		7
	جهاد چه وقت فرض عین می شود		8
	حکم قرآن عظیم الشان در باره اسراء جنگی غیر مسلمان		9
	در آیات (10 الی 15) یکبار دیگر بندگان را به توجه و تأمل در آثار پیشینیان بدکردار و نافرمان ، و احوال مؤمنان و چگونگی بهشت و می دارد،		10
	هلاکت قوم ثمود		11
	هلاکت قوم عاد به باد «ریح العقیم»		12
	باد «ریح العقیم»		13
	نزول عذاب الهی		14
	در آیات (16 الی 23) در باره حال و وضعیت منافقان که از جمله کافران اند و حال و وضعیت مهتدون (راه یافتگان) بحث بعمل می آورد .		15
	به زبان آوردن گناهان در هنگام توبه		16
	در آیات (24 الی 35) در مورد حال منافقان هنگام جان دادن و فلسفه ی جهاد، مورد بحث قرار گرفته .		
	فعالیت های شریرانه شیطان در قرآن		17
	راه مقابله و مبارزه با شیطان		
	در آیات (36 الی 38) مسلمانان را به جهاد با جان و مال و انفاق در راه الله و خوار و بی مقدار شمردن دنیا و عشق به ایمان و تقوا تشویق و ترغیب می کند.		18
	وجه تسمیه	الفتح	
	شان نزول سوره فتح		1
	فضیلت سوره فتح		2
	تعداد آیات، کلمات و حروف		3
	واقعه حدیبیه		4
	ارتباط سوره فتح با سوره محمد		5
	معانی نام سوره		6
	دورنمای کلی سوره		7
	هدف کلی سوره		8
	خصوصیات های استثنایی این سوره		9
	محتوای سوره فتح		10

	صلح حدیبیه یا فتح مُبین	11
	امتیازات صلح حدیبیه	12
	در آیات (1 الی 7) در باره فضایل صلح حدیبیه و آثار آن در مردان و زنان مؤمن و منافقان و مشرکان ،	13
	در آیات (8 الی 11) در باره پیامبر گرامی، برگزیدن او و بیعت یاران بزرگوارش در حدیبیه، به بحث گرفته است .	14
	فرق بین «کبیر» و «عظیم»	15
	در آیات (11 الی 17) یکبار دیگر صورت حال عربهای بیابان خیمه نشین را مورد بحث قرار میدهد که در سفر حدیبیه از دستور پیامبرص سر پیچی وطوری تصور و گمان کردند که از این سفر جور و سلامت باز نخواهند گشتند؛	16
	در آیات (18 الی 26) در باره مکافات و اطمینان خاطر مسلمانان درمورد بیعت رضوان که الله سبحان وتعالی از آنان راضی و خرسند است، بحث بعمل می آید.	17
	قطع درخت بیعت الرضوان	18
	در آیات متبرکه (27 الی 29) در باره تحقق بخشیدن رؤیای پیامبر، اوصاف والا و یاران برگزیده اش ، بحث بعمل آمده است .	19
	اقسام خواب ها	20
	تعبیر خواب	21
	تعبیر خواب دعائی است بیمه شده از جانب فرشته	22
	حدود رؤیا	23
	فتح عظیم مکه	24
	انگیزه فتح مکه	25
	ملاقات ابو سفیان با پیامبر اسلام	26
	آماده باش جنگی رسول الله صلی الله علیه وسلم	27
	حرکت سپاه اسلام به سوی مکه	28
	ورود سپاهیان اسلام به مکه	29
	ورود پیامبر اسلام به مسجدالحرام	30
	نماز گزاردن رسول الله و ایراد سخنرانی	31
	بازگرداندن کلید خانه کعبه به کلیددار سابق آن	32
	اولین آذان بر بام کعبه	33
	نماز فتح یا نماز شکرانه	34
	دروس حاصله از آیه مبارکه	35
	وجه تسمیه الحجرات	
	ارتباط سوره حجرات با سوره فتح	1
	تعداد آیات، کلمات و حروف	2
	محتوای سوره حجرات	3
	حکم حدیث و قرآن شانه به شانه!	4
	در آیات (1 الی 5) موضوع رعایت ادب در گفتار و در خطاب با پیامبرص مورد بحث قرار میگیرد .	5
	تأثیرات این آیه بر صحابه کرام	6
	آداب و اخلاق در اسلام	7

8	شیوه سخن گفتن رسول الله صلی الله علیه وسلم
9	مأموریت پیامبر صلی الله علیه وسلم چیست؟
10	صدا زدن به بهترین نام
11	آداب حضرت عمر در برابر پیامبر اسلام
12	در آیات (6 الی 8) در باره آداب اجتماعی و تحقیق و بررسی خبرها و مطالبی که شنیده می شود، به بحث گرفته میشود .
13	فاسق کیست؟
14	نشانه های فاسق در قرآن کریم
15	نهایت سرنوشت فاسقان
16	در آیات (9 الی 10) به مقابله و مبارزه دو گروه مؤمن اشاره می کند که باید میانشان آشتی برقرار گردد.
17	در آیات (11 الی 13) درباره وظیفه ی مؤمن نسبت به مؤمن و غیرمؤمن ، بحث بعمل آمده است .
18	تمسخر و استهزای دیگران
19	ریشه های تمسخر
20	احتیاط و دقت در شوخی و مزاح
21	تأثیر آیه منع تمسخر و سخریه بر سلف صالح
22	در آیات (14 الی 18) در باره پایه ی ایمان درست، بحث بعمل آمده است .
23	ایمان و اسلام
23	عزت ایمان فراتر از عزت انسانیت
	وجه تسمیه ق
1	تلاوت سوره ق
2	حکمت تلاوت آن
3	فضیلت سوره (ق)
4	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره
5	ارتباط سوره «ق» با سوره حجرات
6	محتوای و موضوعات مورد بحث
7	در آیات (1 الی 11) در باره انکار مشرکان، از زنده شدن بعد از مرگ ، و ردّ انکارشان ، را مورد بحث قرار میدهد .
8	زنده شدن بعد از مرگ: (بَعَثَ بَعْدَ الْمَوْتِ)
9	ثبوت اعمال و اقوال انسانها
10	انسان در روز قیامت از قبر خارج میشود و یا از اجداث
11	مردگان از اجداث چگونه خارج می شوند؟
12	در آیات (12 الی 22) یکبار دیگر به آنان هشدار می دهد که اگر دست برندارند، سرانجام و سرنوشت شان مانند ملت های دروغین قبلی خواهد شد.
13	تکذیب پیامبران
14	اقوام باغی که به تکذیب پیامبران خویش پرداخته اند.
15	قوم تُبَع
16	اصحاب الرّس
17	اصحاب الرّس چه کسانی هستند؟
18	اصحاب «ایکه» در قرآن

	علت نامگذاری به اصحاب ایکه	19
	اساسی ترین انحراف اصحاب «ایکه»	20
	اصحاب «ایکه» در مخالفت حضرت شعیب	21
	هلاکت قوم ایکه	22
	تأثیر نزدیکی خداوند در اعمال انسان	23
	سکرات موت	24
	سکرات مرگ	25
	هنگام مرگ ایمان کافر پذیرفته نمی شود	26
	در آیات (23 الی 35) در باره گفتگوی انسان کافر و فرشته ی مأمور در قیامت، وحالات پرهیزگاران را به بیان میگیرد .	27
	بهشت	28
	دوزخ	29
	وسعت و عمق دوزخ	30
	نعمت های بهشت مثل ومانندی ندارد	31
	در آیات (36 الی 45) درباره : نابودی و رسوایی منکران و بی باوران در این دنیا، مایه ی پندپذیری و عبرت خردمندان است.	32
	زنده شدن، آفرینش تازه ای است	33
	حشر بندگان	34
	پوشش بندگان در رستاخیز	35
	وجه تسمیه	
	الذاریات	
	تعداد آیات، کلمات، و تعداد حروف آن	1
	علت اختلاف نظر چیست؟	2
	ارتباط سوره ذاریات با سوره قبلی	3
	زمان نزول	4
	محتوای و موضوعات مندرج در این سوره	5
	عمده ترین هدف آموزشی سوره ذاریات	6
	در آیات متبرکه (1 الی 14) موضوعات : قسم خوردن الهی در اثبات زنده شدن و روز معاد ، مورد بحث قرار گرفته است .	7
	مفهوم ایمان به روز آخرت	8
	مؤ جزی درباره هویت دوزخیان منحرف	9
	در آیات (15 الی 30) از مؤمنان پرهیزگار و اوصاف و مکافات روز آخرتشان بحث بعمل می آورد	10
	چگونه میتوان متقی شد	11
	تهجد و قیام شب	12
	بهترین ذکر	13
	مجالس ذکر	14
	پابندی به برترین ذکر	15
	نطق و سخن گفتن نعمت الهی است!	16
	سلسله نسب حضرت نوح علیه السلام	17
	مهمانداری در اسلام	18
	حدود تشریفات برای مهمان	19
	دعای مهمان برای مهماندار	20

	بدرقه کردن مهمان مستحب است	21
	در آیات (31 الی 46) ادامه ی قصه و داستان ی پیامبران الهی ، از جمله ابراهیم، لوط، موسی و سایر پیامبران به بیان گرفته میشود.	22
	در آیات (47 الی 60) نشانه های هستی در اثبات وحدانیت و قدرت الهی را به بحث گرفته است .	23
	متهم کردن پیامبران به جادوگر و دیوانه	24
	عبادت	25
	میعاد اجل و رزق	26
	اسبابی که باعث زیادت و یا کمی عمر و رزق انسان می گردد	27
	اسباب دینی	28

فهرست موضوعات و مطالب
جزء بیست و هفتم و بیست و هشتم
تفسیر «احمد»
شامل سوره های
الطُّور، النَّجْم، القمر، الرَّحْمَن، الْوَاقِعَة، الحديد، المجادله، الحشر،
الْمُمْتَحِنَة، الصف، الجمعة، المنافقون، التغابن، الطلاق، التحريم.

شماره	نام سوره	معانی و محتوای سوره ها	صفحه
1	الطُّور	وجه تسمیه	
2		زمان نزول الطور.	
2		ارتباط سوره الطور با سوره قبلی.	
3		تعداد آیات، کلمات و حروف سوره .	
4		معلومات در مورد تعداد آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن .	
5		علت اختلاف نظر چیست؟	
6		فضیلت سوره و الطور	
7		محتوای و هدف سوره	
8		در آیات (1 الی 16) در باره روز قیامت ، عذاب و مجازات بدکاران در آن روز، به بحث آمده.	
9		منفجر شدن ابحار در روز قیامت	
10		چرا امکان سه گانه مورد قسم تعیین شده اند	
11		پاره شدن آسمان.	
12		کوبیده شدن زمین و خرد شدن کوهها	
13		در آیات (17 الی 28) در باره مکافات اهل تقوی در جهان ماندگار ، بحث بعمل آمده.	
14		اما تقوا در شرع	
15		متقین	
16		نیکو کاری انبیاء با والدین	
17		داستان حضرت نوح علیه السلام	
18		داستان حضرت ابراهیم علیه السلام	
19		داستان حضرت اسماعیل علیه السلام	

	داستان حضرت عیسی علیه السلام	20
	مفهوم «بر» والدین	21
	آگاه ساختن فرزندان از حقوق پدر و مادر	22
	سه خصوصیت خمر بهشتی	23
	در آیات (29 الی 49) موضوعاتی در باره سؤالات از عقاید بی باوران، اثبات یکتایی الله متعال در انفس و آفاق و واگذار کردن بی باوران عالم به دامن قیامت .	24
	کفاره مجلس	25
	دعا سلاح مؤمن است!	26
	وجه تسمیه	النَّجْم
	تعداد آیات، کلمات و حروف	1
	اهداف کلی و اساسی این سوره	2
	ارتباط سوره «النَّجْم» با سوره قبلی	3
	سجده تلاوت و حکم آن	4
	فضیلت سوره «نَّجْم»	5
	موضوعات اساسی سوره نجم	6
	در آیات (1 الی 18) در باره موضوع اثبات وحی و پیامبری و صدق پیامبر، معجزه ی معراج ، بحث بعمل آمده است.	7
	اطاعت و اقتداء به پیامبر واجب است	8
	فضیلت و امتیاز رهبران الهی	9
	حکمت و فلسفه در بعثت انبیاء	10
	ایمان به نبوت محمد صلی الله علیه وسلم	11
	ایمان به رسول الله جز با چند امور متحقق نمیشود	12
	نبوت انتخاب الهی است و نه سعی بشری	13
	چرا پیامبران از میان انسانها مبعوث گردید	14
	نبوت همیشه به مردان اختصاص یافته	15
	چگونگی نزول وحی	16
	بشارت وحی	17
	تأثیر فرشته وحی بر پیامبر	18
	روشنی مختصری بر سفر معراج رسول الله	19
	سدره المنتهی	20
	در آیات (19 الی 30) در باره خدایان دروغین، که هیچ کاری از آنان ساخته نیست. همچنان درباره موضوع توبیخ مشرکان به خاطر نامگذاری فرشتگان به جنس مؤنث، بحث بعمل آمده است .	21
	«لات»، «عزی» و «منات»	22
	در آیات (31 الی 32) درباره بدکاران و مجازات آنان ، نیکوکاران و اوصاف شان بحث بعمل آمده.	23
	گناه صغیره و کبیره	24
	در آیات (33 الی 54) در باره برخی از سران ثروتمند مشرک و رویگردانان از پیروی حق، یاد آوری آنان به صحف ابراهیم و موسی ع.	25
	ایمان به کتاب های آسمانی	26
	مفهوم ایمان به کتاب های آسمانی	27

	حکم ایمان به کتب آسمانی	28
	ضرورت به کتب آسمانی	29
	چگونگی ایمان به کتب آسمانی	30
	فهرست کتاب‌های آسمانی	31
	اول: قرآن عظیم الشان	32
	دوم: تورات	33
	سوم: انجیل	34
	چهارم: زبور	35
	پنجم: صحیفه‌ها (صحایف)	36
	امتیاز و برتری های قرآن عظیم الشان	37
	موضوعات و مطالب کتاب‌های گذشته	38
	حکم عمل به کتاب‌های گذشته	39
	رسیدن ثواب صدقه برای میت	40
	فایده ایصال ثواب و صدقه جاریه	41
	فایده استغفار گفتن اولاد به پدر و مادر	42
	چهار گونه احسان کردن برای مرده	43
	در آیات (55 الی 62) موضوعات نصایح پایانی این سوره به بحث گرفته میشود .	44
	وجه تسمیه	القَمَرِ
	زمان نزول سوره	1
	فضیلت سوره قمر	2
	تعداد آیات، کلمات و حروف	3
	ارتباط سوره «قمر» با سوره قبلی	4
	محتوای سوره قمر	5
	هدف کلی و اساسی سوره قمر	6
	معجزه شق القمر	7
	در آیات (1 الی 8) در باره موضعگیری کافران در برابر دعوت الهی بحث بعمل آمده.	8
	در آیات (9 الی 42) درباره بازگشت به قصه ی ملت‌های تکذیب کننده ی پیامبران پیشین: نوح، هود، صالح، لوط و قصه ی آل فرعون ، بحث شده.	9
	هود علیه السلام	10
	قوم عاد چه را عبادت می کردند؟	11
	هلاک شدن قوم عادبا «ریح العقیم»	12
	فرعون چگونه به هلاکت رسید؟	13
	در آیات (43 الی 55) در باره تهدید مشرکان و بیان مقام و منزلت پرهیزگاران بحث بعمل آمده .	14
	وجه تسمیه	الرَّحْمَنِ
	مکی و مدنی بودن سوره الرحمن	1
	موضوعات مطروحه در سوره	2
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره	3
	ارتباط و مناسبت سوره «الرحمن» با سوره قمر	4

	محتوای سوره الرحمن	5
	در آیات (1 الی 13) درباره بزرگترین نعمت دنیا و آخرت، نعمت قرآن و آنچه در هستی است (أمهات نعم) ، مورد بحث قرار گرفته است .	6
	سجده کردن «نجم» و «شجر» چیست!	7
	میزان عمل در آخرت	8
	اصول و قوانین محکمه روز قیامت	9
	معنای وزن اعمال در قیامت	10
	در قیامت، هیچ میزانی برای اعمال کافران برپا نمیشود.	11
	در آیات (14 الی 30) بحث مؤجز برخی از نعمتها و فناپذیری تمام نعمتهای دنیوی و ماندگاری ذات پروردگار، بعمل آمده است .	12
	خلقت بشر یا انسان	13
	خلیفه	14
	خلقت اولین انسان	15
	هدف از نفخ روح الهی	16
	فهم خلقت انسان در حدیث	17
	برخی از خصوصیات این دو بحر	18
	اعتقاد داشتن به مرگ	19
	مرگ چیست؟	20
	مرگ در فهم قرآن کریم	21
	مرگ، نعمت الهی	22
	مرگ پایان زندگی نیست	23
	مرگ چیست؟	24
	مکان أجل مشخص نیست!	25
	یادآوری مرگ	26
	آیا آرزوی مرگ گناه است؟	27
	درخواست از الله	28
	در آیات (31 الی 45) در باره مکافات و مجازات در جهان آخرت، در هم شکافتن آسمان، واحوال گنهگاران مورد بحث قرار داده میشود .	29
	حساب و کتاب در روز قیامت حق است	30
	حکم منکرین بعث بعد الموت	31
	زمان و قوع قیامت!	32
	آیا دانستن تاریخ وقوع قیامت سودی به انسان میرساند؟	33
	روزی وقوع قیامت	34
	چرا ذکر چن نسبت به انس مقدمتر است	35
	درجه حرارت در بهشت	36
	حالات زمین	37
	آسمان و ذرات آسمانی	38
	قیامت	39
	آیا تحقیقات محاکم شفاهی است و یا تحریری؟	40
	چهره افراد در روز قیامت	41
	شکل و سیما انسانها در روز در قیامت	42

	یادداشت مختصر در مورد آبهای دوزخ	43
	اولاً مشروب ماء حمیم	44
	ماء صدید	45
	غسّاق	46
	انیه	47
	دوزخ در کجا است؟	48
	محل دوزخ	49
	مساحت و بزرگی دوزخ	50
	درکات دوزخ	51
	دروازه های دوزخ	52
	مواد سوخت آتش جهنم	53
	دود و شراره های آتش	54
	غرش آتش جهنم	55
	داستان خواب عبد الله بن عمر (رض)	56
	در آیات (46 الی 61) در باره انواع نعمتهای الله متعال که : نصیب پرهیزگاران است ، مورد بحث قرار گرفته است .	57
	تعریف بهشت	58
	مقایسه کوتاه بهشت به دنیا	59
	خاک و بوی بهشت	60
	بوی بهشت	61
	درجات و مقام ها در بهشت	62
	درجات بهشتی یعنی چه؟	63
	فاصله ارتفاع درجات بهشت	64
	نعمت های اهل جنت و تفاوت این نعمت ها	65
	کمترین مقام در بهشت	66
	بلندترین مقام در بهشت	67
	چرا بهشت دارای درجات است؟	68
	دست یابی به منازل و درجات عالی بهشت	69
	باغها و ثمره های بهشت	70
	چگونگی زنان بهشتی	71
	حجاب حور بهشتی!	72
	مجموع خصوصیات و امتیازات زنان جنتی	73
	در آیات (62 الی 78) در باره سایر اوصاف جنتیان و نعمت هایش ، بحث بعمل آمده.	74
	بی تفاوتی در برابر احسان	75
	جنت های ذکر شده در قرآن کریم	76
	جنت فردوس	77
	جنت عالیه	78
	جنت نعیم	79
	جنت عدن	80
	قصر های جنت	81
	نوع ساختمان جنت ها	82
	اتاق های جنت	83

	خیمه‌های بهشت	84
	انهار جنت	85
	چشمه سارهای بهشت	86
	اخلاق زنان اهل بهشت	87
	زیبایی حوریان جنتی	88
	نغمه‌ها و ترانه‌های حوریان بهشتی	89
	وجه تسمیه	الْوَاقِعَةُ
1	فضیلت سوره وَاقِعَه	
2	تعداد آیات، کلمات و حروف آن	
3	ارتباط سوره «وَاقِعَه» به سوره قبلی	
4	محتوای کلی سوره وَاقِعَه	
5	داستان زیبا و آموزنده	
6	اولین کسی که قرآن را به صدای بلند خواند	
7	قرآن از زبان او همان طور که نازل شده بود، خارج می‌شد.	
8	پیامبر اسلام هنگام شنیدن قرآن از ابن مسعود گریه می‌کرد	
9	فضیلت سوره وَاقِعَه	
10	یادداشتی بر فضیلت سوره وَاقِعَه	
11	در آیات (1 الی 26) در باره برپایی قیامت، دسته های مردم، انواع نعمتهای سعادت‌مندان ، مورد بحث قرار گرفته است .	
12	فواید و اثراتی ایمان به روز آخرت	
13	تقسیم انسان ها به سه گروه	
14	اصحاب میمنه	
15	صفات ممیزه اصحاب المیمنه	
16	حالت اصحاب شمال یعنی یاران چپ	
17	مفهوم چپ دستی ها در ادیان	
18	دریافت اعمال نامه بدست راست	
19	در آیات (27 الی 40) درباره انواع نعمتهای اصحاب یمین: اهل سعادت و خجسته سیرتان ، بحث بعمل آمده .	
20	در آیات (41 الی 56) یکبار دیگر به احوال اصحاب شمال وسزا و مجازات آنان وسبب آن که: فرورفتن در آرزوها و هوسهای مادی و دنیوی، نشان باور نداشتن به معاد است، بحث بعمل می آورد .	
21	درخت زقوم	
22	در آیات (57 الی 74) در پهلوی اینکه دروغ دروغ پردازان و بی باوران را مردود می گرداند، از دلایل الوهیت و قدرت آفریدگار بر احیای مرده ها و مجازات و مکافات آنان بحث بعمل می آورد.	
23	در آیات (75 الی 96) درباره اثبات نبوت وصدق و راستی قرآن کریم که پیام آسمانی است ، توبیخ مشرکان به خاطر عقاید تباه کننده شان ، ودر ضمن یکباردیگر به گروه های سه گانه: سابقون مقرب، اصحاب یمین و اصحاب شمال... اشاره بعمل آورده و احوالشان را یاد آور می شود.	
	وجه تسمیه	الحدید
1	تعداد آیات، کلمات و حروف	
2	مهمترین و اساسی ترین اهداف سوره حدید	

	ارتباط سوره «حدید» به سوره قبلی	3
	فضیلت سوره حدید	4
	تأثیر أسماء الله در عبادت	5
	علم به اسماء و صفات الهی	6
	فضیلت علم به اسماء و صفات الهی	7
	هدف کلی سوره حدید	8
	«الْحَكِيمُ»	9
	برخی از أسماء تسبیح کنندگان در قرآن	10
	در آیات (1 الی 6) در مورد اینکه ستایش در همه ی اوقات از آن الله متعال است ، بحث بعمل آمده.	11
	قدیر، قادر و مقتدر	12
	اول، آخر، ظاهر و باطن	13
	علیم	14
	خلقت آسمان و زمین	15
	در آیات (7 الی 12) در باره برخی از تکالیف دینی، تشویق در جهت ایمان و انفاق ، بحث بعمل می آورد .	16
	قرض حسنه چیست؟	17
	اهمیت و جایگاه قرض حسنه	18
	در آیات (13 الی 19) درباره منافقان هم در آن روز از مؤمنان التماس می کنند تا درنگ نمایند که خود را به آنها برسانند و نورشان بر خوردار و مستفید گردند.	19
	قسي القلب	19
	عوامل قسي قلب	20
	گناه	21
	امراض قلب	22
	راهها معالجه و تداوی قلب	23
	تعریف قلب نزد ابوهریره (رض)	24
	قرض حسنه در قرآن	25
	داستان قرض حضرت بلال از مشرک	26
	در آیات متبرکه (20 الی 21) در باره حقیقت دنیا و آخرت ، بحث بعمل می آید	27
	در آیات متبرکه (22 الی 24) در باره اینکه هر کار با الله متعال است بحث بعمل آمده است .	28
	در آیات (25 الی 29) در باره هدف از برگزیدن پیامبران الهی : 1- ارائه ی قانون جامعه ی اسلامی و شیوه ی حکومت، 2 - یکپارچگی آدیان آسمانی در اصول و پیوند اسلام با شرایع و ادیان قبلی الهی ، به بیان گرفته میشود .	29
	رهبانیت	30
	وجه تسمیه	المجادله
	ارتباط سوره مجادله با سوره قبلی	1
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره مجادله	2
	محتوای و موضوعات	3
	ارشادات آیات متبرکه سوره مجادله	4

	اثبات شنیدن و دیدن برای الله سبحانه و تعالی	5
	اثبات دو چشم برای الله تعالی	6
	در آیات متبرکه (1 الی 4) در باره ظهار، حکم ظهار و کفاره ی آن، بحث بعمل آمده ست.	7
	مبحث (ظهار) در سوره مجادله	8
	تعریف ظهار	9
	حکم ظهار	10
	آیا ظهار مختص به مادر است؟	11
	کفاره ظهار	12
	اول: آزاد کردن برده	13
	دوم: روزه ی متوالی	14
	سوم: غذا دادن به شصت مسکین	15
	اختلاف فقهاء در مورد مقدار غذا	16
	احکام ظهار	17
	کفاره ظهار	18
	شرایط ظهار کننده	19
	کفاره ظهار	20
	ظهار از چه کسی صحیح است؟	21
	ظهار مؤقت	22
	آیا ظهار زن واقع میشود؟	23
	چه احکامی بر ظهار جاری می شوند	24
	نتیجه و اثر ظهار چیست؟	25
	عودت در ظهار چیست؟	26
	همبستری (جماع) پیش از دادن کفاره	27
	علت سخت گیری در کفاره ظهار	28
	در آیات (5 الی 7) از حال مخالفان شریعت و ستیزه گران و اینکه آنان خوار و رسوا و سرافکنده ی هردو جهان اند، بحث بعمل می آورد .	29
	در آیات (8 الی 11) در باره آداب مناجات (درخواست بر آورده شدن نیاز از الله متعال ، راز و نیاز با او و سپاس و تشکر از او) همچنان گفتگوی نهانی، مجازات آنان که در گفتگوی محرمانه سوء نیت دارند و هدفشان گناه کردن است، آداب همنشینی و معاشرت با دیگران، بحث بعمل آمده است .	30
	دوستی و دشمنی بخاطر الله	31
	آداب مجالس در اسلام	32
	جا دادن برای واردین جدید به مجلس	33
	در آیات (12 الی 13) در باره صدقه دادن پیش از گفتگوی محرمانه با پیامبر صلی الله علیه وسلم بحث بعمل می آید .	34
	در نجوا با رسول الله صلی الله علیه وسلم دادن صدقه واجب است؟	35
	در آیات (14 الی 22) درباره دوستی با غیر مؤمن به بحث گرفته میشود .	36
	وجه تسمیه	الحشر
	شان نزول این سوره	1

	نام های سوره	2
	علت نامگذاری آن	3
	ارتباط سوره حشر با سوره قبلی	4
	تعداد آیات، کلمات، و حروف این سوره	5
	فضیلت آن	6
	محتوای و موضوعات مورد بحث در این سوره	7
	تاریخ و فضای نزول	8
	در آیات متبرکه (1 الی 5) در باره سرنوشت یهودیان بنی نضیر بحث بعمل آمده است .	9
	اولین پیمان مسلمانان با یهودان در مدینه	10
	زمان انعقاد این پیمان	11
	متن پیمان نامه	12
	مختصری در مورد عداوت یهودان با رسول الله	13
	غزوه بنی قینقاع	14
	عوامل اصلی غزوه بنی قینقاع	15
	محاصره یهودان بنی قینقاع	16
	سرنوشت یهود بنی قینقاع	17
	ابراز برائت عباده بن صامت از منافقان	18
	در آیات (6 الی 10) در باره «فیء» (غنیمت بدون زحمت به دست آمده) و حکم آن، بحث بعمل آمده است .	19
	اموال غنیمت بنی نضیر	20
	صحابه کرام	21
	بزرگداشت اصحاب رسول الله (ص) در روشنی احادیث نبوی	22
	اینک در آیات متبرکه (11 الی 17) در باره دسیسه ها و حيله گریهای منافقان و یهودیان و مجازات شان بحث بعمل آمده است .	23
	شباهت های منافقان با شیطان	24
	در آیات (18 الی 24) در باره تقوی و کردار نیکو، انجام نیکیها و دوری از بدیها، کردار پسندیده، آمادگی برای جهان آخرت، اهتمام به قرآن و ارزشهایش و به پاکی ستودن و تسبیح گفتن پروردگار، بحث بعمل آمده است	25
	شناخت أسماء و صفات الله	26
	علم به صفات و أسماء الله	27
	تعداد نامهای خداوند متعال	28
	أسماء الله وارده در کتاب الله	29
	أسماء الله وارده در احادیث نبوی	30
	وجه تسمیه	الْمُمْتَحِنَةُ
	ارتباط سوره الممتحنة با سوره قبلی	1
	علت نامگذاری	2
	محتوای و موضوعات	3
	تعداد آیات، کلمات و حروف	4
	وظیفه شخص مسلمان در برابر دشمن	5
	در آیات (1 الی 3) درباره منع دوستی با کافران ، بحث بعمل آمده است .	6

7	در آیات (4 الی 7) به پیروی از ابراهیم علیه السلام و یاران درستکارش و الگو و سرمشق قرار دادن آنان فرمان می دهد؛ و این که: دوستی و دشمنی با هرکسی فقط برای خشنودی الله سبحانه و تعالی است؛ هرچند آن کس، برادر، پدر و امثال آنها باشد.
8	در آیات متبرکه (8 الی 9) درباره شرایط پیوند و ارتباط مسلمانان با غیرمسلمانان بحث بعمل آورده است .
9	پدر ابراهیم دعوت پسر را رد کرد
10	در آیات متبرکه (10 الی 11) در باره حکم زنان مهاجر به سرزمین اسلامی (دارالاسلام) بحث بعمل می آورد .
11	شیوه امتحان زنان مهاجر
12	ممانعت از مسترد کردن زنان مهاجر
13	قرارداد صلح حدیبیه
14	خود داری پیامبر اسلام از بازگرداندن زنان مهاجر
15	آیا از زنان مسلمان هم کسی مرتد شده و به مکه برگشتند؟
16	در آیات (12 الی 13) در باره بیعت زنان مهاجر با پیامبر صلی الله علیه وسلم «بیعة النساء» بحث بعمل آمده است .
17	بیعت عقبه ی اول یا بیعت «نساء»
18	بیعت عقبه ی دوم
19	مفاد بیعت عقبه ی دوم
20	ترتیب بیعت
21	حضور زنان در بیعت
22	چه کسانی نزد الله تعالی بخشیده نمی شوند؟
	وجه تسمیه
	الصف
1	زمان نزول
2	تعداد آیات، کلمات و حروف
3	ارتباط الصف با سوره قبلی
4	محتوای و موضوعات سوره
5	در آیات (1 الی 9) در باره یاد الله ، دعوت به همبستگی مؤمنان و منظم بودنشان، یادآوری قصه ی موسی و عیسی، بحث بعمل میاورد .
6	عمل صالح
7	پاکسازی عمل
8	علت حبیط اعمال
7	تداوم عمل
9	اولین در خواست بعد از نجات غرق شدن در بحر
10	حضرت موسی (علیه السلام) و دریافت تورات
11	گوساله پرستی یهودان
12	تورات
13	«يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ»
14	شریعت عیسی علیه السلام و کتاب انجیل
15	انجیل
16	موضوعات اساسی مندرج در انجیل برنابا
17	تحریف انجیل ها

	مسیحیان نصاری اند	18
	چرا حضرت عیسی به نام مسیح مشهور است؟	19
	غلو و کفر مسیحیان در شأن عیسی علیه السلام	20
	در آیات (10 الی 14) مؤمنان را به خرید و فروش و تجارتي پایدار، مفید و سودمند؛ یعنی، ایمان راستین و جهاد واقعی با مال و جان، رهنمایی می فرماید . و در پایان، آنان را برای پشتیبانی دین و شریعت و پیامبر؛ حواریان برگزیده ی عیسی را یاد آور شد.	21
	«فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ»	22
	جاودانگی جنت و جنتیان	23
	احادیثی وارده در نبود مرگ در بهشت و دوزخ	24
	حواریون حضرت عیسی علیه السلام	25
	حواریون خواستار مائده از آسمان شدند	26
	ایمان و اطمینان قلبی	27
	فرق ایمان و اطمینان قلبی	28
	نصرانی یا نصاری	29
	وجه تسمیه	الجمعة
	فضیلت سوره	1
	تعداد آیات کلمات و حروف سوره	2
	ارتباط سوره جُمُعَة با سوره قبلی	3
	محتوای سوره جُمُعَة	4
	جُمُعَة (جمعه در لغت)	5
	روز اول هفته جمعه است نه شنبه	6
	فضیلت روز جمعه	7
	در آیات متبرکه (1 الی 4) در باره فضل و نعمت الله بر جهانیان بحث بعمل آمده است.	8
	آیا پیامبر اسلام «آمی» بود؟	9
	سایر دلایل در مورد آمی بودن پیامبر اسلام (ص)	10
	قرارداد صلح حدیبیه و حذف برخی از متون از آن	11
	در آیات (5 الی 8) به رد این شبهه ی کینه توزانه و عنادانه پرداخته بیان میدارد که : یهودیان به تورات عمل نمی کنند، هر چند بر آن مکلف اند. اگر خود را در برابر تورات، موظف و مسؤول بدانند، قطعاً از قرآن عظیم الشان بهره مند می شوند و هرگز چنین یاهو گوییهایی بر زبان نمی آورند.	12
	در آیات متبرکه (9 الی 11) در باره نماز جمعه و احکام آن ، بحث بعمل آمده است .	13
	حکمت و فلسفه فرض شدن نماز جمعه	14
	پیامبر اسلام چرا در مکه نماز جمعه را اداء نکردند؟	15
	اولین بار نماز جمعه چه وقت فرض شد؟	16
	نماز جمعه	17
	برکت در تجارت بعد از ختم نماز جمعه	18
	حکمت و فلسفه نماز جمعه چیست؟	19
	حکمت نماز جمعه و فضیلت رفتن به آن	20
	آداب روز جمعه	21

	وجه تسمیه	المُنافِقون	
	محل نزول		1
	زمان نزول		2
	تعداد آیات		3
	ارتباط سوره منافقون با سوره قبلی		4
	شأن نزول کلی سوره منافقون		5
	تلاش فتنه در بین مهاجرین و انصار		6
	نفاق چیست؟		7
	در آیات (1 الی 8) در باره بدترین وزشتترین صفات منافقان، دلایل دروغگویی و نفاق آنان، مورد بحث قرار گرفته است .		8
	منافق و پدیده نفاق چرا اینقدر خطرناک است؟		9
	در قرآن کریم منافق به دو شکل معرفی شده است		10
	یک تعریف کوتاه از کافر و منافق		11
	انواع نفاق		12
	نفاق اعتقادی چیست؟		13
	نفاق عملی		14
	یک تشبیه زیبا در باره منافقان		15
	اینک در آیات متبرکه (9 الی 11) درباره بیداری مؤمنان و اینکه ثروت ، زن و فرزند، الله را از یادشان نبرد، هکذا دستور انفاق در راه خیر و نیکی ، را به بحث میگیرد .		16
	برخی از صفات و خصوصیات منافقان که در قرآن ذکر یافته		17
	1- دروغ گویی		18
	2- شرم کردن از مردم و شرم نداشتن از الله		19
	3- تنبلی کردن در عبادات		20
	4- ریا - ریاکاری		21
	5 - تقلیل در ذکر الله		22
	6 - خوردن قسم به دروغ		23
	7- شایعه پراگنی		24
	8 - عیب جویی از قضا و قدر الهی		25
	9 - بدگویی کردن از انسانهای صالح		26
	10- بدگمانی و تهمت زدن به انسانهای درستکار		27
	11- تلاش در جهت شیوع فساد و تباهی به نام اصلاح و نیکویی		28
	12- ظاهر و باطن منافق یکی نیست		29
	13- امر به منکر و نهی از معروف		30
	14 - منافق در امور خیر خسیس و بخیل است		31
	15- فراموش کردن یاد الله		32
	16- وعده های الله و رسول را دروغ می داند		33
	17- عدم درک حقیقت دین		34
	18- خوشحالی بر مصیبت مسلمانان		35
	19- چاپلوسی و زبان بازی		36
	20- مسخره کردن دین خدا و سنت رسول الله		37
	جهاد با شمشیر و جهاد با قلم		38

	شکست بزرگ	39
	وجه تسمیه	التغابن
	تعداد آیات، کلمات و حروف آن	1
	ارتباط سوره التغابن با سوره قبلی	2
	اساسی ترین هدف های سوره تغابن	3
	محل نزول سوره تغابن	4
	محتوی کلی و موضوعات آن	5
	یاد الله جلّ جلاله	6
	حضرت موسی علیه السلام همیشه به یاد الله بود	7
	در آیات (1 الی 10) در باره نشانه های قدرت و علم الله متعال ، مشرکان و انکار الوهیت، نبوت و بعثت، گرویدن به دین الله راه عملی مسلمانان، راه کافران ، را به بحث گرفته است	8
	علیهم وخبیر	9
	تفاوت علیم و خبیر	10
	اهل دوزخ یا اصحاب جحیم	11
	در آیات (11 الی 13) در باره اینکه ، هر چیزی وابسته به سرنوشت و اندازه و مقدار است ، بحث بعمل آمده است .	12
	در آیات (15 و 18) نیز اموال و فرزندان را سبب و وسیله آزمایش قرار می دهد که باید انسان مواظب باشد و از پرهیزگاری و انفاق و بذل و بخشش مدد گیرد ، بحث بعمل آمده .	13
	وجه تسمیه	الطلاق
	علت نام گذاری	2
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره	3
	اهداف اساسی و کلی سوره طلاق	4
	فضای نزول سوره	5
	ارتباط سوره الطلاق با سوره قبلی	6
	محتوای سوره	7
	مبعوضترین حلال	8
	طلاق در ادیان	9
	طلاق در یهودیت	10
	طلاق در مسیحیت	11
	طلاق	12
	اقسام طلاق	13
	صیغه طلاق	14
	طلاق صریح و یا طلاق آشکار	15
	طلاق کنایی	16
	طلاق به اعتبار وقوع	17
	طلاق منجز	18
	طلاق مضاف	19
	طلاق معلق	20
	تقسیم طلاق به اعتبار تأثیر	21
	1- طلاق رجعی	22

	حکم طلاق رجعی	23
	2- حکم طلاق بائن	24
	طلاق بائن صغری	25
	طلاق بائن کبری	26
	طلاق ثلاثه	27
	مبحث عدت	28
	عدت (عده) زن	29
	مدت عدت (عده) زن مطلقه دو حالت دارد	30
	طلاق در وقت حیض	31
	اما طلاق زن در وقت حیض	32
	هدف طلاق دادن در عده	33
	حکمت حرمت طلاق در مدت حیض	34
	حکم طلاق در هنگام حیض	35
	چرا طلاق در ایام حیض و نفاس داده نشود؟	36
	در آیات (1 الی 7) درباره احکام طلاق، عده... عده ی یائسه و صغیر، مسکن و نفقه و مخارج زن صاحب عده، مزد و حقوق شیردهی ، مورد بحث قرار گرفته است .	37
	شاهدان برای امر طلاق	38
	مصالح زناشوی در آیه مبارکه	39
	چرا زن اجازه خروج از خانه در عده را ندارد	40
	صاحب طلاق در اسلام	41
	آیا زن میتواند شوهر خویش را طلاق دهد	42
	طلاق همسایه	43
	خلع چیست	44
	حق حضانت اولاد	45
	در آیات (8 الی 12) به مخالفان امر، هشدار می دهد که مجازات چون سزای گذشتگان بدکار در پیش دارند. سپس از قدرت و علم فراگیر الله متعال بحث نموده و میفرماید : تا خود را فراموش نکنند و از فرمان آفریدگار سر نیچند.	46
	وجه تسمیه	التَّحْرِیم
	معلومات موجز	1
	تعداد آیات ، کلمات و تعداد حروف سوره	2
	ارتباط سوره تحریم به سوره قبلی	3
	محتوای کلی سوره	4
	اصل داستان چگونه واقع شد؟	5
	مختصری در مورد ماریه قبطی	6
	در آیات (1 الی 5) در باره احوال برخی از زنان پیامبر(ص) بحث بعمل آمده است .	7
	در آیات (6 الی 9) یکبار دیگر مؤمنان را به اندرز و نصایح و رعایت و مصون داشتن خود و بستگانشان از آتش دوزخ و ترک گناه فرمان می دهد و به کافران می گوید: روز قیامت عذرخواهی اثر ندارد.	8
	خانواده، اولین اجتماع	9

	مناقق	10
	مراحل نفاق	11
	موقف رسول الله صلى الله عليه وسلم با منافقان	12
	در آیات (10 الی 12) مثلهایی در مورد زنان با ایمان و زنان بی باور و نافرمان ، به بیان گرفته شده.	13
	آسیه زن فرعون	14
	زن بمثابه شمشیر دو سره	15
	مریم زن یکتا پرست	16
	فضایل اخلاقی حضرت مریم	17

فهرست موضوعات و مطالب

جزء بیست نهم (29)

تفسیر احمد

شامل سوره های: الملک، القلم، الحاقه، المعارج، نوح، الجن، المزل، المدثر، القیامة، الانسان، المرسلات

شماره	نام سوره	معانی و محتوای سوره ها	صفحه
	مُلْک	محتوی کلی این سوره شامل سه محور اساسی میباشد: اول: بحث در مورد مبدأ هستی، صفات الله تعالی، نظام خلقت (آسمانها، ستارگان، زمین و مواهب آن و همچنین آفرینش پرندگان و آب های جاری)، و بخصوص خلقت انسان که عظیم ترین معجزه هستی می باشد.	
1		وجه تسمیه	
2		سایر نام های سوره مُلْک	
3		زمان نزول سوره	
4		علت نام گذاری	
5		تعداد آیات، کلمات و حروف سوره	
6		مناسبت سوره مُلْک با سوره ی تحریم	
7		فضایل سوره مُلْک	
8		یادداشت کوتاه در مورد فضیلت سوره مُلْک	
9		محتوی کلی سوره مُلْک	
10		ترجمه و تفسیر مؤجز	
11		عظمت و قدرت الله تعالی	
12		هدف از خلقت انسان	
13		در آیات متبرکه (1 الی 5) موضوع نشانه های قدرت و علم الهی به بحث گرفته شده است.	
14		هدف از خلقت انسان چیست؟	
15		مرگ چیست	
16		مرگ بزرگ و مرگ کوچک	

	از مرگ نمیتوان فرار کرد	17
	مرگ، پدیده واقعی برای انسان و جن است	18
	مرگ زمان مشخص دارد	19
	لحظات و زمان مرگ برای ما معلوم نیست	20
	در آیات (6 الی 15) در باره موضوعاتی جزا دادن و مجازات کردن کافران نافرمان، بشارت به مؤمنان، به بحث گرفته شده است.	21
	یک مباحثه کوتاه دوزخیان با شیطان	22
	کافران به گناه خویش معترف اند	23
	در آیات متبرکه (16 الی 27) موضوعات؛ هشدار و اندرز به وسیلهی سرنوشت گذشتگان، نکوهش مشرکان بت پرست، اثبات قدرت الله و بخصوص موضوع دوباره زنده شدن، به بحث گرفته شده است.	24
	لجوج ولجات.	25
	علم غیب دو نوع است	26
	صادقان: راستگویان	27
	در آیات متبرکه (28 الی 30) در باره گروه بی باور مردم مکه که آرزوی نابودی پیامبر و مسلمانان را داشتند، بحث بعمل آمده است.	28
	دروس حاصله از سوره مبارکه.	29
	محتوی اساسی این سوره را دلداری دادن به رسول الله صلی الله علیه وسلم در مقابل بهتان های مشرکین، و اینکه وی را دیوانه خطاب نمودند، و دعوت به صبر و نهی او از پیروی مشرکان و اینکه امر اکید می کند که در برابر حکم پروردگارش صبر کند.	قلم
	دلیل نام گذاری	1
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره قلم	2
	مناسبت سوره قلم با سوره ی مُلک	3
	موضوع بحث سوره قلم	4
	ترجمه و تفسیر مؤجز	6
	در آیات متبرکه (1 الی 16) درباره کمال دین، و در باره اخلاق ستوده ی پیامبر (ص)، و اخلاق بد و زشت و ناپسند کفر پیشگان، بحث بعمل آمده است.	7
	مقام و منزلت قلم	8
	استهزاء	9
	استهزاء انبیاء	10
	اسوه حسنه	11
	الأخنس بن شریق الثقفی کیست	12
	نامی و سخن چینی	13
	در آیات متبرکه (17 الی 33) در باره داستان باغداران، داستان اصحاب الجنة، «البستان» و بیان نتیجه ی ناسپاسی در مقابل نعمت های الله سبحان و تعالی، به بحث گرفته شده است.	14
	ابتلاء و آزمایش	15

16	در آیات متبرکه (34 الی 43) درباره مکافات نیکان، عدم مساوات میان فرمانبرداران و منحرفان، بحث بعمل آمده است.	
17	راه ایجاد خشوع در نفس	
18	دروس حاصله از آیات متذکره	
19	در آیات متبرکه (44 الی 52) درباره هشدار به دروغ پردازان، صبر و بردباری پیامبر (ص) به وسیلهی قرآن عظیم الشان، به بحث گرفته شده است.	
	این سوره مسئله «حاقه» یعنی قیامت را به یاد می آورد، در قرآن عظیم الشان چندین نام دیگری هم برای قیامت آمده است که در سوره بالفظ «الْحَاقَّةُ» سپس بالفظ «قارعه» و بعد بالفظ «واقعه» یادآوری شده است و تمام اینها نامهای قیامت هستند.	الحاقه
1	وجه تسمیه	
2	محتوای سوره حاقه	
3	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره حاقه	
4	ارتباط سوره حاقه با سوره قلم	
5	زمان نزول سوره حاقه	
6	محور و موضوعات اساسی مورد بحث سوره حاقه	
7	ترجمه و تفسیر مؤجز	
8	در آیات متبرکه (1 الی 12) در باره اهمیت و بزرگداشت روز قیامت، هکذا در مورد سرنوشت ملل دروغ پرداز، بحث بعمل آمده است.	
9	قیامت	
10	قیامت صغری و قیامت کبری	
11	عذاب الهی بر اقوام منحرف و یاغی	
12	کلام پیامبر کلام وحی است	
13	اطاعت از سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم شرط ایمان است.	
14	اطاعت از پیامبر اطاعت از الله است!	
15	انکار از سنت موجب غضب الهی است	
16	در آیات متبرکه (13 الی 37) در باره روز قیامت که محور اصلی این سوره میباشد، بخصوص درباره مقام و منزلت نیکان و بدان در آن، بحث می نماید.	
17	فضیلت دست راست بر چپ در آیات قرآنی	
18	احادیثی نبوی و فضیلت دست راست بر چپ	
19	فرشتگان راست و چپ و فرشتگان نگهبان	
20	دریافت اعمال نامه بدست راست	
21	در آیات متبرکه (38 الی 52) در باره عظمت قرآن کریم، و موضوعاتی پیامبر و مسایل وحی بحث بعمل آمده است.	
	مهم ترین هدف این سوره یادآوری قیامت، عذاب الهی متوجه مشرکان و هشدار کافران می باشد.	المعراج
1	وجه تسمیه	

	تعداد آیات، کلمات و حروف سورة المعراج		2
	مناسبت سورة المعراج با سورةى الحاقه		3
	موضوعات و مباحث مطرح شده در اين سورة		4
	ترجمه و تفسير مؤجز		5
	در آيات متبركه(1 الى 18) در باره تهديد مشركان و هم عقیده، هم فكر و هم مسلكان شان به عذاب قيامت و موضوع قطعى بودن وقوع آن عذاب، به بحث گرفته شده است.		6
	فرشتگان مقرب الهى		7
	بصورت كل فرشتگان مقرب در بار الهى عبارتند از: اول جبرئيل امين ، دوم: ميكائيل ، سوم: اسرافيل ، چهارم عزرائيل.		8
	صفات جبريل		9
	جمع شدن زمين و در هم پيچيدن آسمان		10
	در آيات متبركه (19 الى 35) در باره نمازگزاران واقعى؛ و هكذا درباره‌اى خصوصيت و خلق و خوى انسان و اينكه ساختار وجودش بر خواهشات شديد نفسانى و جمع حطام دنيا قوام يافته است، بحث بعمل مى آورد.		11
	نقش زكات در ساختار جامعه انساني		12
	اضرار جسمى و روانى استمنا		13
	چرا اسلام بر خواندن نماز تأكيد بيشتري مي‌دارد.		14
	ايمان داشتن به روز آخرت		15
	در آيات متبركه(36 الى 44) در باره بى باوران و نهايت شان بحث بعمل آمده است.		16
	دروس حاصله از سورة مباركه		17
	رسيدن به زندگى طيبه		18
	در سورة نوح بصورت كل، بيان داستان نوح عليه السلام و برخوردها و مباحثات او با كافران است و هدف آن بيان نشانه‌هاى الله متعال و عذاب الهى بر اهل باطل و هشدار به مشركان مكه و تسلى به پيامبر صلى الله عليه وسلم و مؤمنان است.	نوح	
	وجه تسميه		1
	زمان نزول سورة نوح		2
	تعداد آيات، کلمات، و تعداد حروف اين سورة		3
	مبحث نوح در قرآن عظيم الشأن		4
	سورة هاى قرآنى كه درباره داستان نوح پرداخته اند		5
	نوح عليه السلام شيخ الانبياء بود		6
	اساس دعوت حضرت نوح عليه السلام		7
	موضوعات مطروحه سورة نوح		8
	نوح عليه السلام پيامبر اولوالعزم		9

	اهداف کلی این سوره	10
	محل و زمان نزول سوره نوح	11
	شیوه دعوت و تبلیغ نوح علیه السلام	12
	متن دعوت	13
	رسالت حضرت نوح علیه السلام، بهترین رهنمود برای مبلغین.	14
	ترجمه و تفسر مؤجز	15
	در آیات متبرکه (1 الی 20) در باره نوح(ع) در میان قومش، مناجات و شکوای او در بارگاه الله متعال بحث بعمل آمده است.	16
	محور دعوت نوح علیه السلام	17
	در آیات متبرکه(21 الی 28) درباره شیوه های زشت و بد قوم نوح، گفتار و کردار شان، شکوهی نوح از مکذبین معاند، و هکذا موضوع مناجات نوح، بحث بعمل آمده است.	18
	راه نوح علیه السلام دوایی برای امت اسلام	19
	نهایت داستان نوح	20
	طوفان نوح	21
	سرنوشت زن نوح علیه السلام	21
	سرنوشت کودکان که در طوفان غرق شدند	22
	کوه جودی	23
	کشتی و طوفان	24
	مقدار شدت طوفان نوح	25
	در بخش اول سوره که تقریباً نوزده آیه از جمله بیست و هشت آیه این سوره را در بر میگیرد، سخن از ایمان جن به پیامبر اسلام محمد(ص)، خضوع ایشان در برابر قرآن مجید، ایمان و اعتقاد آنها به معاد یعنی روز آخرت، وجود گروهی مؤمن و کافر در میان آنان و امثال آن مسائل درین آیات مورد بحث قرار گرفته است.	
	معلومات مؤجز در باره سوره جن	1
	وجه تسمیه	2
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره جن	3
	مناسبت سوره جن با سورهی نوح	4
	محتوای کلی سوره	5
	مباحث مورد بحث در سوره جن	6
	جن یا پری چگونه مخلوق است؟	7
	ترجمه و تفسیر مؤجز	8
	در آیات متبرکه (1 الی 17) در باره حقایقی از زبان جنیان و ایمانشان به قرآن کریم بحث بعمل آورده است.	9
	جن	10
	ماهیت جن	11
	معنی اصطلاحی جن	12

	معنی دیگر جن در برخی از روایات	13
	انواع جن	14
	شکل و هیكل اجنه	15
	ازدواج با جن	16
	دلایل جمهور علماء	17
	نظریات سایر مفسرین در مورد «استراق سمع»	18
	جن‌ها برای استراق صرف تا بالای ابرها می رفتند	19
	استراق جن از کدام آسمان بود	20
	شهاب ثاقب قبل از بعثت بود و یا بعد از بعثت	21
	توضیح پیامبر اسلام در مورد استراق سمع	22
	در آیات متبرکه (18 الی 24) در باره برخی دیگر از دستورات پیامبر ص و بیان اصول رسالتش ، به بیان گرفته شده است.	23
	در آیات متبرکه (25 الی 28) در باره اینکه: علم از آن الله متعال است، بحث بعمل آمده است.	24
	واقعاتی قبل از نزول سوره جن	25
	عدم رؤیت جن به معنی بر عدم وجود او نیست	26
	انکار از وجود جن	27
	اثبات وجود جن	28
	آیا جن برای خود پیامبر مستقل دارد	29
	اعتراف جن ها به پیامبران	30
	سوره های قرائت شده برای جنیان	31
	صحبت و ملاقات پیامبر با جنیان چند بار بود	32
	توانمندی و قدرتمندی اجنه	33
	سرعت حرکت و انتقال	34
	ارتباط جن با ملائکه و انسان	35
	عُمر و مرگ و میر در بین اجنه	36
	حشر جن ها	37
	اعتقادات مشترک	38
	اقامتگاه های عمده اجنه	39
	جن و تاریکی شب	40
	آیا جن قابل رویت است	41
	سگ و خر جن را می بینند	42
	چه باید کرد تا از شر جن در امان باشیم.	43
	مهمترین هدف سوره مزمل ارایه برنامه‌ای عبادی، اجتماعی و اقتصادی برای آماده ساختن پیامبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان است.	المزمل
	وجه تسمیه	1
	سبب نزول (شأن نزول سوره)	2

	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره مزمل		3
	پیوند و مناسبت سوره‌ی مزمل با سوره جن		4
	مطالب عمده و اساسی این سوره		5
	ترجمه و تفسیر مؤجز		6
	شان نزول اولین آیه این سوره		7
	در آیات متبرکه (1 الی 10) درباره رهنمودهای الهی در آغاز و بدایت دعوت اسلامی به پیامبر گرامی محمد صلی الله علیه وسلم را مورد بحث قرار می‌دهد.		8
	قیام اللیل		9
	تهجد		10
	نام های تهجد		11
	تهجد در اصطلاح فقهی		12
	تعداد رکعات نماز تهجد		13
	بهترین وقت برای ادای قیام(تهجد)		14
	نماز تهجد بر پیامبر واجب است		15
	فضیلت تهجد در قرآن کریم		16
	فضیلت تهجد در احادیثی نبوی صلی الله علیه وسلم		17
	در آیات متبرکه (11 الی 18) موضوعات متعلق به هشدار به بی باوران کفر پیشه، به بحث گرفته شده.		18
	ضرورت بشریت به پیامبران و رسایل آسمانی.		19
	در آیات متبرکه (18 الی 20) درباره راهنمایی و راه هدایت و تخفیف ساعات شب زنده داری مورد بحث قرار گرفته است.		20
	اصول و محورهای اصلی این سوره دعوت پیامبر صلی الله علیه وسلم موضوعات در باره قیامت و بخصوص روز قیامت، علایم و نشانه‌های انسان متکبر، سرنوشت نهانی انسان، نگهبانان دوزخ و ماموران عذاب الهی.	الْمَدَّثِرُ	
	وجه تسمیه		1
	موضوعات مطرح در این سوره		2
	نام سوره		3
	تعداد آیات کلمات و تعداد حروف سوره		4
	مناسبت سوره‌ی «مَدَّثِرُ» با سوره‌ی «مَزْمَلُ»		5
	محور اصلی مورد بحث سوره‌ی «مَدَّثِرُ»		6
	سبب نزول سوره‌ی «مَدَّثِرُ»		7
	موضوع و محتوای سوره‌ی «مَدَّثِرُ»		8
	ترجمه و تفسیر مؤجز		9
	در آیات متبرکه (1 الی 10) در باره رهنمود های سودمند و مفیدی در بدو دعوت به سوی دین الهی، مورد بحث قرار گرفته است.		10
	تاریخ نزول اولین آیات		11
	انقطاع وحی		12

	صور چیست	13
	صاحب صور کیست	14
	روز دمیدن صور	15
	چند بار صور دمیده می شود	16
	مرگ اسرافیل	17
	در آیات متبرکه (11 الی 30) در باره تهدید سران شرک و کفر و انکار و بصورت کل در باره تفکری ناصواب آنان، بحث بعمل آمده است.	18
	قدرت آتش دوزخ بر اهل دوزخ	19
	حرارت آتش تقلیل نمی یابد	20
	در آیات متبرکه (31 الی 37) در باره حکمت برگزیدن تعداد نوزده نگهبان فرشته برای دوزخ بحث بعمل آمده است.	21
	در آیات متبرکه (38 الی 56) در باره گفتگو میان اهل سعادت (بهشتیان) و اهل گناه (دوزخیان)؛ بحث بعمل آمده است.	22
	اموال خبیث، افکار پلید	23
	محتوی و مباحث اساسی این سوره را معاد و روز قیامت تشکیل میدهد. در سوره قیامت جز چند آیه ایکه درباره قرآن عظیم الشان و مکذبین بحث بعمل می آورد، درباقی موارد بحثهایی که در مورد قیامت در این سوره آمده روی هم رفته در چهار بخش جمعبندی می شوند.	القیامة
	وجه تسمیه	1
	نام سوره: «قیامة»	2
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره قیامت	3
	محتوای و مباحث اساسی این سوره	4
	ترجمه و تفسیر مؤجز	5
	در آیات متبرکه (1 الی 15) درباره اثبات زنده شدن دو باره، و موضوع روز قیامت و نشانه هایش، به بحث گرفته شده است.	6
	نفس لَوَامِه	7
	بِنَانُهُ چیست	8
	ایمان داشتن بعد از مرگ	9
	اهمیت ایمان به آخرت	10
	عذر خواهی گنهکاران در قیامت سودی ندارد.	11
	در آیات متبرکه (16 الی 25) در باره شتاب ورزیدن پیامبر صلی الله علیه وسلم در حفظ قرآن کریم، و موضوع احوال مردم و دیدار پروردگار در قیامت، را مورد بحث قرار داده است.	12
	اول دریافت وحی	13
	دوم: تبیین و تشریح وحی الهی	14
	سوم: اقامه دین در جامعه	15
	ایمان به روز آخرت و تأثیر آن بر مسلمان	16

	در آیات متبرکه (26 الی 40) در باره کوتاهی های انسان در دنیا و موضوع دوباره زنده شدن، مورد بحث قرار گرفته است.	17
	روز محشرکه جانگداز بود-اولین پرسش از نماز بود	18
	محتوی این سوره بر پنج بخش اساسی تقسیم میگردد: - در بدو از آفرینش انسان و خلقت او از نطفه امشاج (مختلط) و سپس هدایت و آزادی اراده او بحث می نماید. - در بخش دوم بحث از پاداش ابرار و نیکان بعمل می آورد. - در بخش سوم دلایل استحقاق این پاداشها را در جمله‌هایی کوتاه و مؤثر تشریح میفرماید. - در بخش چهارم به اهمیت قرآن، و طریق اجرای احکام آن، و راه پرفراز و نشیب خود سازی اشاره شده. - در بخش پنجم بحث از حاکمیت مشیت الهی را مورد بحث قرار میدهد.	الإنسان
	وجه تسمیه	1
	محل نزول سوره الإنسان	2
	مناسبت سوره الانسان با سوره القیامة	3
	محور کلی سوره الانسان	4
	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره	5
	محتوای کلی این سوره	6
	ترجمه و تفسیر مؤجز	7
	در آیات متبرکه (1 الی 3) در باره موضوع پیدایش انسان و نشان دادن راه خیر و سعادت به او مورد بحث قرار گرفته است.	8
	واقعاً که خلقت مخلوقات معجزه است	9
	واقعاً خلقت انسان معجزه است	10
	در آیات متبرکه (4 الی 22) در باره مجازات کافران و هکذا در باره مکافات، مقام، منزلت و موقعیت نیکان جنتی بحث بعمل آورده است.	11
	نذر چیست	12
	معنی اصطلاحی نذر	13
	نذر در ادیان	14
	نذر در اعراب جاهلیت	15
	نذر در اسلام	16
	نذر واجب نیست	17
	مستحب بودن نذر	18
	دلایل استحباب نذر	19
	مباح بودن نذر	20
	نذرکردن مکروه است	21
	حرام بودن نذر کردن	22
	دلایل حرام بودن نذر	23
	آیا نذر کردن در برآوردن حاجات مفید است.	24

	داستان کوتاه از مسابقه شیخین در صدقه با فقرا و مساکین	25
	در آیات متبرکه (23 الی 31) موضوعات از قبیل: فرمان صبر و بردباری و شب زنده داری به پیامبر، احوال نافرمانان در دنیا، به بحث گرفته شده است.	26
	رحمت همگانی الهی و غضب های اختصاصی	27
	بیشترین مطالبی که در این سوره مطرح بحث میباشد، در مرحله اول مسائل مربوط به روز قیامت و تهدید و انذار مکذبان و منکران است. در مرحله دوم سرگذشت غم انگیز اقوام گنهکاران پیشین؛ در مرحله سوم بخشی از خصوصیات آفرینش انسان؛ در مرحله چهارم قسمتی از مواهب الهی در زمین؛ در مرحله پنجم قسمتهایی از عذاب تکذیب کنندگان را به شرح گرفته است.	مرسلات
1	وجه تسمیه	
2	تعداد آیات، کلمات و حروف این سوره	
3	ارتباط سوره مرسلات با سوره انسان	
4	محور کلی سوره مرسلات	
5	فضیلت سوره مرسلات	
6	محتوای و مباحث اساسی این سوره	
7	ترجمه و تفسیر مؤجز	
8	در آیات متبرکه (1 الی 15) در باره حوادث و رویداد های روز قیامت و نشانه های آن بحث بعمل آمده است.	
9	توضیح مختصری در باره پنج کلمه در پنج آیه اول سوره مرسلات	
10	مبحث ملائکه در قرآن عظیم الشان	
11	اسماء فرشتگان	
12	تعریف ملائکه	
13	ایمان به ملائکه	
14	تعداد ملائکه	
15	مقام و منزلت ملائکه	
16	مقرب ترین ملائکه	
17	نحوه خلقت ملائکه	
18	صفات و ویژگی های ملائکه	
19	در آیات متبرکه (16 الی 40) درباره هشدار به کافران، برحذر داشتن شان از کفر، انواع هشدار و چگونگی عذاب آخرت، مورد بحث قرار گرفته است.	
20	آب منی	
21	کذب و دروغ	
22	معنی دروغ	
23	صفات مکذبین در قرآن	
24	برخی از خصوصیات جهنم	

25	متقین و پرهیزکاران
26	چگونه میتوان متقی شد
27	متقیان
28	در آیات متبرکه (42 الی 50) در باره مکافات پرهیزکاران و مجازات دروغ گویان و منکرین بحث بعمل آمده است.
29	فلسفه رکوع در نماز
30	بدترین دزدی در رکوع
31	راز و حکمت مشترک رکوع و سجود
32	منابع و مأخذ های عمده

فهرست موضوعات و مطالب
تفسیر احمد
سوره های جزء سی ام (30)

شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها	صفحه
	النَّبَأُ	- النَّبَأُ - خبر روز رستاخیز است. - محتوای سوره: این سوره در مورد حادثه بزرگ قیامت در قالب سؤال، و ذکر به قدرت الله متعال در آسمان و زمین، ذکر به نعمات الهی برای نیکوکاران و عذاب درد ناک برای طغیانگران و کافران بحث میکند.	
1		- وجه تسمیه نبأ.	
2		- پیوند و مناسبت سوره نبأ با سوره ی مرسلات.	
3		- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره النبأ.	
4		- اسباب نزول سوره نبأ.	
5		- در آیات متبرکه (1 الی 30) در باره خبر دادن از زنده شدن، دلایل اثبات آن، اوصاف روز قیامت و نشانه ها و نوع عذاب آن ، مورد بحث قرار میگیرد.	
6		- ابر در قرآن.	
7		- در آیات متبرکه (31 الی 40) موضوعاتی در باره احوال سعادت‌مندان، عظمت و رحمت رحمان، روز قیامت و هشدار به بی باوران ، به بحث گرفته میشود.	
8		- شدت عذابی اهل دوزخ.	
9		- خلقت جهان در شش روز.	
	النازعات	- النازعات - فرشتگان قبض کننده ارواح بنی آدم. - محتوای سوره نازعات: این سوره بر محور مسائل مربوط به معاد دور می زند و ذکر هم به داستان حضرت موسی و سرنوشت فرعون می باشد و اینکه هیچکس غیر از الله (ج) از تاریخ وقوع روز قیامت باخبر نیست.	
1		- وجه تسمیه.	
2		- پیوند و مناسبت سوره النازعات با سوره ای نبأ.	
3		- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره النازعات.	

	- اسباب نزول آیه(12).	4
	- آشنایی با سوره نازعات.	5
	- ترجمه و تفسیر سوره نازعات.	6
	- در آیات متبرکه(1 الی 14) در باره قسم های پیاپی الله متعال به آفریده ها برای اثبات زنده شدن در آخرت و احوال مشرکان و ابطال انکارشان، به بحث گرفته میشود.	7
	- در آیات متبرکه(15 الی 26) یاد آوری مختصری از قصه و داستان موسی علیه و السلام با فرعون، بعمل آمده است.	8
	- ماموریت ملک الموت.	9
	- قبض روح پیامبر صلی الله علیه وسلم.	10
	- سرعت عمل ملک الموت.	11
	- صورت حال جنتیان.	12
	- وضعیت کودکان در قیامت.	13
	- وضعیت کودکان مشرکین و کفار در قیامت.	14
	- وضعیت مجانین و دیوانگان در قیامت.	15
	عبس عبس چهره در هم کشید(چهره عبوس) - محتوای سوره عبس: طرح مسئله معاد، تذکر و یاد آوری به کسی که در برابر مرد نابینای حقیقت جو برخورد مناسبی نداشت، بیان ارزش و اهمیت قرآن کریم.	
	- وجه تسمیه.	1
	- پیوند و مناسبت سوره عبس با سوره النازعات.	2
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره عبس.	3
	- اسباب نزول سوره عبس.	4
	- شرایط صحابه شدن.	5
	- محتوای کلی سوره عبس.	6
	- موضوعات آیات متبرکه(1 الی 10) در باره مساوات و برابری در دین مقدس اسلام.	7
	- امر مشخصی به خاطری امر موهومی ترک نمیشود.	8
	- موضوعات آیات متبرکه(11 الی 23) درباره قرآن، اندرز است، کفران نعمت الله، زنده شدن پس از مرگ، به بحث گرفته شده است.	9
	- موضوعات آیات متبرکه(24 الی 42) در باره؛ نیاز و مایحتاج انسان به نعمتهای الهی، وموضوع خوف و ترس روز قیامت.	10
	- مخاطب این سوره کیست؟	11
	- معصوم بودن انبیاء.	12
	- عصمت پیامبران در چه چیز های است؟	13
	- ما مسؤول رفتن مردم به جنت نمی باشیم!	14
	- التکویر = بر خود پچیدن. - محتوای سوره تکویر: بیان مسئله قیامت و دگرگونی عظیم در پایان این جهان، یادآوری به عظمت قرآن کریم.	
	- وجه تسمیه.	1
	- زمان نزول سوره تکویر.	2
	- برخی از خصوصیات سوره های مکی.	3

	- پیوند و مناسبت سورة تكوير با سورة عَبَسَ.	4
	- تعداد آیات، كلمات و حروف سورة تكوير.	5
	- آشنایی با سورة تكوير.	6
	- فضیلت سورة تكوير.	7
	- فضیلت تلاوت سورة التكویر.	8
	- محتوای سورة تكوير.	9
	- سیاق های سورة تكوير.	10
	- نکات اخلاقی و اجتماعی سورة تكوير.	11
	- ترجمه و تفسیر سُورَةِ التكویر.	12
	- در آیات متبرکه(1 الی 14) موضوعاتی در باره مقدمات و گردهمایی و خوف، ترس، هیبت و دهشت در روز قیامت، به بحث گرفته شده است.	13
	- فضیلت دختران.	14
	- بهانه زنده به گور کردن دختران.	15
	- اصطلاح دوران جاهلیت.	16
	- حشر حیوانات در روز قیامت.	17
	- آیات متبرکه(15 الی 29) درباره موضوعات اثبات وحی قرآنی و اثبات پیامبری، بحث بعمل می‌آورد.	18
	- دلایل قسم خوردن.	19
	- صفات جبرئیل.	20
	- قضا و قدر.	21
	- جبریل امین حامل قرآن و سایر کتب آسمانی.	22
	- فرشتگان.	23
	- انْفِطَار = شکافته شدن - محتوای سورة انْفِطَار:- این سورة نیز بر محور مسائل مربوط به قیامت بحث مینماید و انسان را به نعمت‌های خداوند متعال و فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال انسان ها هستند متوجه می‌سازد.	الانفطار
	- وجه تسمیه.	1
	- پیوند و مناسبت سورة الانفطار با سورة یسین و سوره یسین(انشقاق).	2
	- تعداد آیات، كلمات و حروف سورة الانفطار.	3
	- أسباب نزول آیه(6).	4
	- فضیلت سورة الانفطار.	5
	- آشنایی با سورة انفطار.	6
	- در آیات متبرکه(1 الی 8) در باره موضوعات نشانه‌های رستاخیز، مکافات و مجازات، نکوهش منکران نعمت الهی، به بحث گرفته شده است.	7
	- در آیات متبرکه(9 الی 19) در باره موضوعات: انکار قیامت، کاتبان نامه‌ی اعمال، گروه نیکوکاران و گروه گنهگاران بحث بعمل آمده است	8
	- آیا پیامبران هم دارای کرام الکاتبین هستند؟	9
	- فرشتگان نیت و قصد انسانها را هم می‌نویسند!	10
	- توضیح مختصر در باره روز قیامت.	11

	- وضع زمین و دریا ها و کوه ها.	12
	- وضع آسمان و ستارگان.	13
	- نفخ صور.	14
	- اوصاف رستاخیز.	15
	- وجوب ایمان به فرشتگان.	16
	- نشانه و تأثیر ایمان به فرشتگان در زندگی انسان.	17
	- عمل فرشتگان به عمل شیطان چه تفاوتی دارد؟	18
	- شوخی با ملائکه.	19
	- جاهائیکه فرشتگان به آنجا میروند.	20
	- جاهائیکه شیاطین به آنجا میروند.	21
	- سابقه دشمنی شیطان با بشر.	22
	- المطففین = کم فروشان - محتوای سوره مطففین: اشاره به کم فروشان و تهدید آنان، اشاره به سرنوشت بدکاران در روز قیامت و نعمت های عظیم الهی برای نیکوکاران.	مطففین
	- وجه تسمیه.	1
	- پیوند و مناسبت سوره المطففین با سوره الانفطار.	2
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره المطففین.	3
	- أسباب نزول (شأن نزول).	4
	- محتوای کلی سوره مطففین.	5
	- ترجمه و تفسیر مؤجز.	6
	- در آیات (1 الی 6) در باره؛ تهدید و هشدار به کم فروشان (مطففین) بحث بعمل آمده است.	7
	- کم فروشی در قرآن.	8
	- تطهیر در عبادات.	9
	- عدم اعتقاد به زندگی بعد از مرگ.	10
	- کی ها اهل جنت و کی ها اهل دوزخ اند؟	11
	- در آیات متبرکه (7 الی 17) در باره دیوان (کارنامهی) شر و سرگذشت بدکاران، بحث بعمل آمده است.	12
	- در آیات متبرکه (18 الی 28) در باره دیوان (کارنامهی) خیر و سرگذشت نیکان، بحث بعمل آمده است.	13
	- قرارگاه و منزل گاه های ارواح.	14
	- در آیات (29 الی 36) موضوع ریشخند و نیشخند کافران به مؤمنان در دنیا و مقابله به مثل مؤمنان در قیامت، به بحث گرفته میشود.	15
	- روش پیامبر در تجارت.	16
	- الإنشقاق = دو شقه شدن و شکاف برداشتن - محتوای سوره إنشقاق: این سوره عموماً به مسأله معاد اشاره دارد و حوادث هولناک روز قیامت را بیان می کند.	الإنشقاق
	- وجه تسمیه سوره الإنشقاق.	1
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الإنشقاق.	2
	- پیوند و مناسبت سوره الانشقاق با سوره های قبلی.	3
	- آشنایی با سوره الإنشقاق.	4

	- فضیلت سورة الإنشقاق.	5
	- ترجمه و تفسیر الإنشقاق.	6
	- در آیات متبرکه (1 الی 15) در باره خوف و ترس، دهشت، رعب، در روز قیامت و مسیر مردم به سوی دوجایگاه؛ بحث بعمل آورده و آنرا به تصویر میکشد و هکذا به بیان مصایب و اضطرابی که در روز قیامت روی میدهد و خیال از آن آشفته میشود. می پردازد.	7
	- در آیات متبرکه: (16 الی 25) درباره قطعی بودن وقوع قیامت بحث بعمل آمده است.	8
	- بشارت.	9
	- قیامت و علایم آن.	10
	- سوالاتی ضروری در روز قیامت.	11
	1- کُفر و شرک.	12
	2- در دنیا چه عملی را انجام داده اند؟	13
	3- نعمت هایی که مورد استفاده بوده اند.	14
	4- عهد و پیمان.	15
	5- گوش، چشم و دل.	16
	- البروج = برج ها - محتوای سورة بُرُوج: تذکر و اشاره به اصحاب أخذود، تذکر و یادآوری به داستان فرعون و ثمود و اقوام گردن کَش و طغیانگری که نابود شدند، بیان عظمت قرآن کریم و اهمیت آن.	البروج
	- وجه تسمیه این سوره.	1
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سورة البروج.	2
	- پیوند و مناسبت سورة البروج با سورة الإنشقاق.	3
	- فضیلت سورة البروج.	4
	- زمان نزول سورة البروج.	5
	- أسباب نزول سورة البروج.	6
	- آشنایی با سورة بروج.	7
	- أصحاب أخذود.	8
	- هدف کلی از بیان این داستان.	9
	- ترجمه و تفسیر مختصر.	10
	- در آیات متبرکه (1 الی 11) درباره اصحاب أخذود، موضوعات متعلق به مجازات و مکافات مورد بحث قرار داده شده است.	11
	- تشریح لغات و اصطلاحات.	12
	- در آیات متبرکه (12 الی 22) در مورد اینکه؛ قدرت کامل از آن الله متعال است، بحث بعمل آمده است.	13
	- فرعون.	14
	- استعمال کردن لفظ مقدس برای قرآن.	15
	- لوح محفوظ.	16
	- سلسله انبیاء از آدم تا پیامبر اسلام.	17
	- الطارق = ستاره ظاهر شونده. - محتوای سورة طارق: اشاره به مسأله معاد و بیان اهمیت و ارزش و عظمت قرآن مجید.	الطارق

	- وجه تسمیه.	1
	- نامگذاری سوره.	2
	- زمان نزول طارق.	3
	- پیوند و مناسبت سوره طارق با سوره البروج.	4
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره طارق.	5
	- أسباب نزول سوره طارق.	6
	- آشنایی با سوره طارق.	7
	- مهمترین مباحث سوره.	8
	- ترجمه و تفسیر مؤجز سوره.	9
	- در آیات متبرکه (1 الی 17) در باره موضوعات از قبیل: فرشتگان، نگهبان انسان آند، آفرینش انسان، نشان صنع بدیع کردگار، قرآن فیصله دهنده حق و باطل، مهلتی آندکه به کافران تا سر رسید معین، به بحث گرفته شده است.	10
	- نقش تخم زن و مرد در جنین.	11
	- اعلی = برتر	الاعلی
	- محتوای سوره اعلی: تذکر و اشاره به دستورات الهی به پیامبر در زمینه تسبیح پروردگار و ادای رسالت، اشاره به مؤمنان خاضع و کافران شقی و ذکر عوامل شقاوت و سعادت.	1
	- وجه تسمیه.	2
	- پیوند و مناسبت سوره الاعلی با سوره طارق.	3
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الاعلی.	4
	- فضیلت سوره الاعلی.	5
	- أسباب نزول سوره اعلی.	6
	- موضوع و مطالب بحث سوره اعلی.	7
	- ترجمه و تفسیر مختصر.	8
	- موضوعات و مضامین صحف ابراهیمی.	9
	- موضوعات و مضامین صحف حضرت موسی.	10
	- حکم ایمان داشتن به کتب آسمانی.	11
	- دلیل واجب بودن ایمان به کُتب آسمانی.	12
	- نکاتی ضروری و دانستنی.	13
	- حکم احترام به کتاب های آسمانی.	14
	- برخورد اعتقادی در برابر کُتب تحریف شده.	15
	- الغاشیه = پوشاننده محتوای سوره غاشیه: اشاره به معاد، مسئله توحید و اشاره به آفرینش آسمان و خلقت کوه ها و زمین و اشاره به نبوت.	الغاشیه
	- وجه تسمیه.	1
	- محور بحث سوره غاشیه.	2
	- پیوند و مناسبت سوره الغاشیه با سوره الاعلی.	3
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الغاشیه.	4
	- محتوای سوره غاشیه.	5
	- ترجمه و تفسیر سوره الغاشیه.	6
	- «ضریع چیست؟».	7

	- آیا زبان مروج در جنت زبان عربی است؟	8
	- آیا بی برکتی روزاز علایم قیامت است؟	9
	- نزدیکی معنوی.	10
	- نزدیکی حسی.	11
	- موجودیت پرندگان در جنت.	12
	- خمر یا شرابی جنتی.	13
	- شهوت و معاشرت جنسی در جنت.	14
	- آیا زنان هم دارای حور جنتی اند؟	15
	- غلمان جنتی.	16
	- تبدیلی زنان دنیوی به حوریان جنتی.	17
	- حجاب حوریان در جنت.	18
	- سورة الفجر = سپیده دم - محتوای سوره فجر: تهدید کافران به عذاب، تذکر و اشاره به اقوام طغیانگری چون عاد و ثمود و فرعون، اشاره و تذکر به امتحان شدن انسان و بیان مسئله معاد.	الفجر
	- وجه تسمیه.	1
	- محور کلی سورهی فجر.	2
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سورة الفجر.	3
	- پیوند و مناسبت سورة الفجر با سورة با الغاشیه.	4
	- فضیلت سورة فجر.	5
	- أسباب نزول فجر.	6
	- دو داستان ذی عبرت.	7
	- موضوع و محور سوره فجر.	8
	- ترجمه و تفسیر سُورَة الفجر.	9
	- در آیات متبرکه(1 الی 14) در باره اینکه مجازات و عذاب کفر و رزان قطعی است و طوریکه برخی از آنان در همین دنیا مجازات و سزا می بینند، بحث بعمل آمده است.	10
	- سایر نظریات و آراء مفسران در تفسیر « وَالْفَجْرِ ».	11
	- سایر نظریات مفسران در مورد شب‌های ده‌گانه.	12
	- علماء در مورد دهه آخر رمضان دو نظریه دارند.	13
	- قوم عاد.	14
	- حضرت صالح.	15
	- زمین مغضوب.	16
	- «سوط» چیست؟	17
	- در آیات متبرکه(15 الی 30) موضوعات نکوهش انسان به خاطر بی توجهی به آخرت، زیاده روی و حرص و دنیا دوستی و دنیا پرستی، اکراه داشتن از مال دنیا، قیامت، بحث بعمل آمده است.	18
	- نفس مطمئنه.	19
	- برخی از خصوصیات نفس مطمئنه.	20
	- رضایت و خشنودی به قضا و قدر الله سبحان و تعالی.	21
	- فروتنی و ترس از الله متعال.	22
	- امیدواری به رحمت الله	23

	- انواع و اقسام نفس انسان.	24
	- فرق بین شیطان و نفس چیست؟	25
	- البلد = شهر	البلد
	- محتوای سوره بلد: اشاره و تذکر به اینکه زندگی انسان در این دنیا همواره توأم با مشکلات و رنج است، ذکر برخی از نعمت های الهی و ناسپاسی انسان، اشاره به گروه مؤمنان و گروه کافران و سرنوشت آنها.	
	- وجه تسمیه.	1
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره البلد.	2
	- پیوند و مناسبت سوره البلد با سوره الفجر.	3
	- آشنایی با سوره بلد.	4
	- ترجمه و تفسیر سُورَه البلد.	5
	- در آیات متبرکه(1 الی 7) در باره؛ همدمی انسان با رنج و محنت، فریفته شدنش به نیرو و ثروت، به بحث گرفته میشود.	6
	- در آیات متبرکه(8 الی 20) در باره انتخاب و اختیار نمودن راه رهایی برای آخرت، مورد بحث قرار گرفته.	7
	- کوردلی.	8
	- برخورداری از نعمت فراوان.	9
	- اهمیت و مقام صبر.	10
	- صبر در لغت.	11
	- صبر در اصطلاح.	12
	- رفتن به بهشت قبل از حساب و کتاب.	13
	- صبر و حوصیله با مردم.	14
	- شمس = آفتاب	شمس
	- محتوای سوره شمس: تذکر و اشاره به تهذیب نفس و تطهیر قلب از ناپاکیها و یاد آوری به اقوام طغیانگر گذشته مانند: قوم ثمود.	1
	- وجه تسمیه.	2
	- علت نامگذاری سوره «شمس» به این نام.	3
	- پیوند و ارتباط سوره شمس با سوره البلد.	4
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره شمس.	5
	- محتوای و فضیلت سوره شمس.	6
	- ترجمه و تفسیر سُورَة الشمس	7
	- داستان شتر حضرت صالح.	8
	- دعوت به پرستش خداوند.	9
	- قسم در قرآن.	10
	- انواع قسم های قرآنی.	11
	- تفاوت قسم الهی با قسم انسانها.	12
	- قسمهای یازده گانه و تهذیب نفس.	13
	- قسم های سوره شمس.	14
	- آثار و اسرار نورآفتاب.	15
	- سوگند به روح انسان.	16

	- سعادت چیست؟	17
	- انسان چگونه میتواند به سعادت حقیقی دست یابد.	18
	- قسم خوردن به غیر الله.	19
	- حکمت قسم خوردن به عصر.	20
	- اللیل = شب - محتوای سوره لیل: این سوره مردم را به دو گروه تقسیم می کند: انفاق کنندگان با تقوی و بخیلانی که منکر پاداش الهی هستند و پایان کار گروه اول را خوشبختی و آرامش و پایان کار گروه دوم را سختی و بدبختی می شمرد.	
	- وجه تسمیه.	1
	- پیوند و ارتباط سوره لیل با سوره الشمس.	2
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره لیل.	3
	- مکی یا مدنی بودن آیات سوره لیل.	4
	- أسباب نزول سوره لیل.	5
	- محتوای آیات مبارکه سوره لیل.	6
	- موضوعات تاریخی سوره لیل.	7
	- ترجمه و تفسیر سوره لیل.	8
	- در آیات متبرکه (1 الی 11) در باره موضوعاتی؛ از قبیل تلاش و سعی گوناگون مردم، بحث بعمل آمده است.	9
	- انفاق.	10
	- انفاق در قرآن.	11
	- إخلاص و ریا در انفاق.	12
	- بخل.	13
	- آثار زیانبار بخل.	14
	- استفاده کردن از میوه باغ بیگانه.	15
	- الضحی = نور و روشنایی - محتوای سوره ضحی: این سوره به محمد(ص) بشارت میدهد که الله متعال هرگز تو را رها نساخته است و سپس وعده عطا و بخشش فراوان به او میدهد.	
	- وجه تسمیه.	1
	- پیوند و ارتباط سوره الضحی با سوره اللیل.	2
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الضحی.	3
	- أسباب نزول سوره «الضحی».	4
	- محتوای سوره «الضحی».	5
	- ترجمه و تفسیر سوره «الضحی».	6
	- شکر گزاری از نعمت های الهی.	7
	- شکر چیست؟	8
	- شکرگزاری در اسلام.	9
	- تشکر از الله و از پدر و مادر.	10
	- شکر گزاری قلبی.	11
	- شکر گزاری زبانی.	12
	- شکر گزاری عملی.	13
	- تشویق به شکرگزاری.	14

	- کُفْران نعمت.	15
	- وحي چيست؟	16
	- زبان وحي.	17
	- حالت پیامبر اسلام در وقت وحي.	18
	- طروق وحي.	19
	- حکمت وحي به زنبور عسل.	20
	الشرح = گشاده شدن، وسيع شدن - محتوای سوره انشراح: در این سوره نیز به قسمتی از مواهب الهی به پیامبر صلی الله عليه وسلم اشاره شده است. - وجه تسمیه.	الشرح الانشراح
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الشرح.	1
	- أسباب نزول سوره مبارکه.	2
	- آشنایی با سوره انشراح.	3
	- ترجمه و تفسیر سُورَة «الشرح»	4
	- در آیات متبرکه این سوره در بارة نعمتها و فرمانهای الله متعال به پیامبر صلی الله عليه وسلم بحث بعمل می آید.	5
	- تشریح لغات و اصطلاحات.	6
	- مفهوم توصیه به صبر در اسلام.	7
	- مفهوم «إن مع العسر يسرا».	8
	- هدف از شق صدر رسول الله.	9
	- آثار گناه.	10
	- التَّيْن = انجیر - محتوای سوره تین: این سوره به آفرینش زیبای انسان مراحل تکامل و عوامل انحطاط او اشاره دارد و نیز مسأله معاد و حاکمیت خداوند را بیان میکند.	التَّيْن
	- وجه تسمیه.	1
	- سایر روایات مفسران در باره «تین» و «زیتون».	2
	- کوه زیتا یا کوه زیتون.	3
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره التین.	4
	- پیوند و ارتباط سوره التین با سوره الانشراح.	5
	- أسباب نزول سوره التین.	6
	- زمان نزول سوره تین.	7
	- موضوعات مورد بحث در سوره تین.	8
	- ترجمه و تفسیر سوره التین.	9
	- رابطه ایمان و عمل صالح.	10
	- آثار و فواید پیوند ایمان و عمل صالح.	11
	- محو و زدودن گناهان.	12
	- عامل سعادت و رستگاری.	13
	- محبت آفرینی و ایجاد دوستی.	14
	- پیام های سوره تین.	15
	- میوجات و حبوبات ذکر شده در قرآن.	16
	- میوجات و درختانی جنتی.	17
	العَلَق = خون بسته	العَلَق، اِقْرَأ

	- محتوای سوره علق: این سوره ابتدا به پیامبر دستور قرائت و تلاوت قرآن را میدهد و سپس به آفرینش انسان اشاره میکند و به انسان های ناسپاس وعده ای مجازات دردناک می دهد.		
1	- وجه تسمیه.		
2	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره العلق.		
3	- پیوند و ارتباط سوره العلق با سوره ی تین.		
4	- محتوای سوره علق.		
5	- آغاز وحی در تاریخ اسلام.		
6	- اهداف کلی و اساسی این سوره.		
7	- ترجمه و تفسیر سوره.		
8	- در آیات متبرکه (1 الی 5) در باره موضوعات؛ حکمت خلقت انسان و آموزش خواندن و نوشتن به او، به بحث گرفته شده است.		
9	- اولین و مهمترین وسیله آموزش قلم است.		
10	- انواع قلم.		
11	- اولین علم کتابت.		
12	- در آیات متبرکه (6 الی 19) در باره صوری از طغیانگریهای انسانهای بی نیاز نافرمان و منحرف ، به بیان گرفته میشود.		
13	- ابو جهل کیست.		
14	- اهمیت قلم در اسلام.		
	- القدر = اندازه، سنجش، ارزش	القدر	
1	- محتوای سوره قدر: این سوره به بیان نزول قرآن مجید در شب قدر میپردازد و سپس اهمیت شب قدر و برکات و آثار آن را متذکر می شود. در آیات متبرکه سوره هذا در باره؛ آغاز نزول قرآن و فضایل شب قدر، بحث بعمل آمده است.		
2	- وجه تسمیه.		
3	- موضوع بحث سوره قدر.		
4	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره «القدر».		
5	- پیوند و ارتباط سوره القدر با سوره العلق.		
6	- فضیلت سوره قدر.		
7	- فضیلت شب قدر.		
8	- اسرار نزول تدریجی قرآن.		
9	- فلسفه نزول تدریجی قرآن.		
10	- پیام های سوره قدر.		
11	- ترجمه و تفسیر سوره القدر.		
12	- تشریح لغات و اصطلاحات.		
13	- یادداشتی در مورد «ألف شهر» = 83 سال و 4 ماه.		
14	- مفهوم عمر کوتاه انسان.		
15	- نظریات علماء در مورد در بند بودن شیاطین در این ماه.		
16	- شب قدر و نزول قرآن کریم.		
17	- مبارک یعنی چه؟		
18	- معنای قدر.		

	- تعیین شب قدر.	19
	- سعی و تلاش برای دستیابی شب قدر.	20
	- چرا شب قدر مشخص نشده است؟	21
	- تکرار شب قدر در هر سال.	22
	- عبادت شب قدر بهتر از هزار ماه است!	23
	- فضیلت و برتری شب قدر.	24
	- علامات و نشانه های بارزه این شب.	25
	- دعا های قرآنی در شب قدر.	26
	- ملائکه در شب قدر برای چه و بر چه کسانی فرود می آیند.	27
	- اعمالی که در شب قدر باید انجام یابد.	28
	- نزول همه کتب آسمانی در رمضان.	29
	- نزول فرشتگان برای اشخاص معین است.	30
	- کدام انسان ها از فرشته ها برتر هستند؟	31
	- آیا واقعاً شیطان معلم ملائکه بود.	32
	- تفاوت بین ملائکه و جن.	33
	- اسمای فرشته که مسؤل حمل عرش الهی اند.	34
	- امانام برخی از ملائکه که در کتاب و سنت آمده اند.	35
	- آیا ملائکه جسم هستند؟	36
	- هر انسان دارای دو فرشته است.	37
	- فرشتگان نیت و قصد انسانها را می نویسند.	38
	الْبَيْتَةُ = دلیل روشن و حجت آشکار محتوای سوره بینه: این سوره به رسالت جهانی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم اشاره دارد و همچنین به موضعگیری های مختلف اهل کتاب و مشرکان در برابر اسلام اشاره می کند.	
	- وجه تسمیه.	1
	- سایر نام های این سوره.	2
	- پیوند و ارتباط سوره البینه با سوره القدر.	3
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره البینه.	4
	- فضیلت سوره بینه.	5
	- أسباب نُزُول سوره البینه.	6
	- محتوای سوره البینه.	7
	- ترجمه و تفسیر سوره البینه.	8
	- صحیفه.	9
	- خشیت چیست؟	10
	- عبادت الله از روی محبت و خوف.	11
	- فرق بین کافر و مُشْرک.	12
	- کُفْر دو نوع میباشد.	13
	- شرک نیز دو نوع میباشد.	14
	- نواقض اسلام عبارتند از.	15
	- مُقَدِّم و بهتر دانستن قوانین بشری بر قوانین آسمانی.	16
	- بعضی از اقوال سلف در مورد دوری از تکفیر.	17
	- ضوابط تکفیر.	18
	- شروط و موانع تکفیر.	19

	- موانع حُکم تکفیر.	20
	= الزلزلة - محتوای سوره زلزال: این سوره نشانه های وقوع قیامت را بیان میدارد. سپس از شهادت زمین به اعمال انسان سخن گفته و از تقسیم مردم به دوه گروه «نیکوکاران» و «بدکاران» و اینکه هرکس به اعمال جزا خود خواهد رسید، بحث بعمل می‌آورد.	الزلزلة
	- وجه تسمیه.	1
	- پیوند و ارتباط سوره زلزله با سوره البینه.	2
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره.	3
	- زمان نزول سوره زلزله.	4
	- اسباب نزول زلزال.	5
	- فضیلت سوره الزلزلة.	6
	- پیام های سوره زلزال.	7
	- محتوای سوره زلزال.	8
	- ترجمه و تفسیر سوره زلزلة.	9
	- نظر علما در مورد کلمه «ذَرَّةٌ».	10
	- وظیفه کاری شیطان در روز حشر.	11
	- چگونگی حشر انسانها در روز قیامت.	12
	- پناه گزینان عرش الهی.	13
	- خواندن نماز برای دفع زلزله	14
	= العاديات = اسبان تیز رفتار مجاهدين - محتوای سوره عادیات: این سوره به برخی از انواع ضعفهای نوع انسان همچون بُخل و دنیا پرستی اشاره می نماید و در نهایت مسأله قیامت را مطرح میکند.	العاديات العديت
	- وجه تسمیه.	1
	- زمان نزول سوره العاديات.	2
	- پیوند و ارتباط سوره العاديات با سوره الزلزال.	3
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره.	4
	- پیش در آمد سوره العاديات.	5
	- اسباب نزول سوره مبارکه.	6
	- محتوای سوره العاديات.	7
	- تقسیم بندی آیات متبرکه سوره.	8
	- ترجمه و تفسیر سُورَة العاديات.	9
	- تشریح لغات و اصطلاحات.	10
	- قسم های قرآنی.	11
	- ترس و خوف از الله (ج).	12
	= القارعه = کوبنده - محتوای سوره القارعة: این سوره بهطور کلی از معاد و مقدمات آن سخن میگوید و به مکافات درستکاران و عذاب بدکاران اشاره می کند.	القارعه
	- وجه تسمیه.	1
	- محوری کلی سوره «قارعه».	2
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره.	3

4	- پیوند و ارتباط سوره القارعه با سوره العاديات.
5	- محتوای و فضیلت سوره قارعه.
6	- پیام های سوره قارعه.
7	- تقسیم بندی کلی آیات متبرکه سوره قارعه.
8	- ترجمه و تفسیر سُورَة القارعه.
9	- در آیات متبرکه سوره هذا در باره موضوعات: بیم و هراس قیامت و میزان نیکی و بدی انسان، بحث بعمل آمده است.
10	- قیامت و نشانه های آن.
11	- نشانه های قیامت.
12	- علامت اول: خروج مهدی.
13	- علامت و نشانه دوم: ظهور مسیح دجال.
14	- علامت و نشانه سوم: نزول عیسی؛ از آسمان به زمین.
15	- علامت و نشانه چهارم: خروج یاجوج و ماجوج.
16	- علامت و نشانه پنجم: انهدام کعبه و ربودن زیور آلات آن.
17	- علامت و نشانه ششم: دخان.
18	- علامت و نشانه هفتم: بلند شدن حروف قرآن از زمین به سوی آسمان.
19	- علامت و نشانه هشتم: طلوع نمودن آفتاب از مغرب.
20	- علامت و نشانه نهم: خروج دابه.
21	- علامت و نشانه دهم: خارج شدن آتش بزرگ.
22	- حکمت پنهان داشتن تاریخ دقیق قیامت.
23	- حکم پیشگویی در مورد وقوع قیامت.
	- التکائر = فزون طلبی و فخر فروشی - محتوای سوره تکائر: این سوره در ابتدا به سرزنش اشخاصی می پردازد که بر اساس مطالب موهوم بر یکدیگر تفاخر میکنند و سپس به معاد اشاره میشود.
1	- وجه تسمیه و یا نام گزاری سوره.
2	- پیوند و ارتباط سوره التکائر با سوره القارعه.
3	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره تکائر.
4	- زمان نزول سوره تکائر.
5	- محور سوره تکائر.
6	- فضیلت سوره تکائر.
7	- توضیح مختصر در باره سوره.
8	- ترجمه و تفسیر سوره تکائر.
9	- فخر فروشی در اسلام.
10	- <u>فخر فروشی و مباهات</u> .
11	- <u>معالجه فخر فروشی</u> .
12	- علم الیقین چیست؟ و به چه افرادی اختصاص دارد؟
13	- حقوق مسلمان با برادر مسلمان.
14	- پیام های سوره تکائر.
	- العصر: زمان، بعد از ظهر، فشار
1	- محتوای سوره عصر: این سوره اشاره دارد که جز افراد با ایمان همه ی انسان ها در زیان کاری هستند.

	- وجه تسمیه.	2
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سورة العصر.	3
	- فضیلت سورة عصر.	4
	- پیام های سورة عصر.	5
	- محتوای کلی این سوره.	6
	- خلاصه تفسیر سورة عصر.	7
	- ترجمه و تفسیر سورة عصر.	8
	- مفهوم قرآنی عمل صالح.	9
	- در خسران جنیبات هم شامل اند.	10
	- راه رسیدن به جنت.	11
	- مدعین نبوت.	12
	- پیامبران دروغین در صدر اسلام.	13
	- مسیلمة بن ثمامه.	14
	- الهمزة = غیبت کننده ای.	
	الهمزة	
	- محتوای سورة همزة: این سوره به کسانی اشاره دارد که تمام تلاش خود را متوجه جمع مال کرده و کسانی را که فاقد دارایی اند به آنان به دیده حقارت می نگرند و آنها را مسخره میکنند و سپس سرنوشت دردناک این ثروت اندوزان مستکبر را بیان مینماید.	1
	- وجه تسمیه.	2
	- مناسبت سوره الهمزة با سورة (العصر).	3
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الهمزة.	4
	- اسباب نزول سوره الهمزة.	5
	- پیش در آمد سوره همزه.	6
	- درس ها و عبرت های سوره همزه.	7
	- محتوای فضیلت سوره همزه.	8
	- پیام های عمده سوره همزه.	9
	- تشریح لغات و اصطلاحات.	10
	- معنای اجمالی سوره.	11
	- ترجمه و تفسیر سوره.	12
	- آیا مال اندوزی در اسلام حرام است؟	13
	- غیبت و کفاره آن.	14
	- سخن چینی.	15
	- وظیفه ما در قبال سخن چین چیست؟	16
	- رعایت هوشیاری در قبال سخن چین.	17
	- الفیل = فیل	
	الفیل	
	- محتوای سوره فیل: این سوره به داستان تاریخی معروفی و مشهوری اشاره میکند که در سال تولد پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم واقع شده است و اینکه خداوند متعال کعبه را از شر لشکر عظیم کفار که از سرزمین یمن سوار بر فیل آمده بودند، حفظ کرد.	1
	- وجه تسمیه.	2

	- زمان نزول سوره الفيل.	3
	- پیوند و مناسبت سوره الفیل با سوره الهمزة.	4
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره فیل.	5
	- محتوای کلی سوره فیل.	6
	- تشریح لغات و اصطلاحات.	7
	- قصه‌ی اصحاب فیل (فیل سواران).	8
	- روز موعود حمله بر کعبه.	9
	- رسیدن ابابیل ها.	10
	- ترجمه و تفسیر سوره.	11
	- تاثیر سنگریزه ها از طرق طبیعی یا قدرت الهی.	12
	- عام الفیل سال تولد پیامبر اسلام.	13
	- سایر روایات در مورد تولد پیامبر در عام الفیل.	14
	- تاریخ وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم.	15
	- آیا کعبه هم منهدم خواهد شد.	16
	- آیا در آخر الزمان کعبه منهدم می شود؟	17
	- کعبه ملائکه.	18
	- اهداف حاصله سوره‌ی فیل.	19
	- عربها بدون اسلام چه چیز اند؟	20
	- ایلاف = الفت دادن.	
	الْقُرَيْشِ	
	- محتوای سوره قریش: این سوره به نعمت‌هایی اشاره دارد که خداوند به قریش ارزانی داشته و در نهایت آنان را به سپاس‌گزاری و عبادت پروردگار دعوت می‌نماید.	1
	- وجه تسمیه.	2
	- زمان نزول سوره القریش.	3
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره قریش.	4
	- پیوند و مناسبت سوره قریش با سوره‌ی فیل.	5
	- پیش در آمد سوره قریش	6
	- محتوای سوره قریش.	7
	- فضیلت تلاوت سوره قریش.	8
	- تشریح لغات و اصطلاحات.	9
	- تقسیم بندی آیات سوره قریش.	10
	- ترجمه و تفسیر سوره قریش.	11
	- سفر زمستانی و بهاری قریش.	12
	- پروردگار کعبه.	13
	- معلومات مؤجز در مورد قریش.	14
	- مشهورترین اسواق قریش.	15
	- دروس حاصله از سوره قریش.	16
	- الماعون = ظرف غذا.	
	الماعون	
	- محتوای سوره ماعون: در این سوره به صفات و اعمال منکران قیامت اشاره شده است.	1
	- وجه تسمیه.	2
	- سایر نام‌های سوره ماعون.	3

	- مکان نزول سوره الماعون.	4
	- تعداد آیات کلمات و حروف سوره الماعون.	5
	- پیوند و ارتباط سوره الماعون با سوره قريش.	6
	- اسباب نزول سوره الماعون.	7
	- محتوای کلی سوره ماعون.	8
	- تشریح لغات و اصطلاحات.	9
	- ترجمه و تفسیر.	10
	- مسکین و فقیر.	11
	- برخی از انواع ریا.	12
	- درس حاصله سوره الماعون.	13
	- حکم تارک نماز در اسلام.	14
	- حکم تارک نماز نزد امامان اهل سنت و جماعت.	15
	- حکم امام مالک و امام شافعی در مورد تارک نماز.	16
	- حکم شیخ عثیمین در مورد تارک نماز.	17
	- حکم امام ابو حنیفه (رح) در مورد تارک نماز.	18
	- حکم امام احمد در مورد تارک نماز.	19
	- توصیه امام شعرانی در مورد تارک نماز.	20
	- حکم شیخ حبیب ابن عبد الله در مورد تارک نماز.	21
	- حکم ابن قیم (رح) در مورد تارک نماز.	22
	- حکم امام ابن تیمیه در مورد تارک نماز.	23
	- حکم شیخ ابن باز رحمه الله در مورد تارک نماز.	24
	- حکم شیخ محمد بن صالح العثیمین در مورد تارک نماز.	25
	- حکم شیخ ناصرالدین البانی در مورد تارک نماز.	26
	- نتیجه کلی در مورد تارک نماز.	27
	- الکوثر = خیر کثیر.	
	محتوای سوره گوثر: در این سوره الله متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم بشارت نعمت های فراوان از جمله کوثر داده و دشمنان او را ابتر می خواند.	1
	- وجه تسمیه.	2
	- علل نام گزاری سوره کوثر.	3
	- پیوند و ارتباط سوره الکوثر با سوره الماعون.	4
	- تعداد آیات کلمات و حروف سوره الکوثر.	5
	- اسباب نزول	6
	- پیش درآمد سوره کوثر.	7
	- تشریح لغات و اصطلاحات.	8
	- کوثر در لغت عرب.	9
	- ترجمه و تفسیر سوره کوثر.	10
	- ارتباط «فصل» با «وانحر» چیست؟	11
	- درس آموزنده از آیه «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ».	12
	- تفسیر سوره کوثر بروایت حدیثی انس بن مالک.	13
	- ابتر کیست؟	14
	- پیام های سوره الکوثر.	15

	- ثواب قرائت سوره كوثر.	16
	- حوض كوثر.	17
	- طول و عرض حوض كوثر.	18
	- احاديثي وارده در مورد حوض كوثر.	19
	- چه كساني وارد حوض كوثر و چه كساني از آن رانده ميشوند؟	20
	- الكافرون = كافر ها محتوای سوره كافرون: اين سوره جواب سختی به درخواست كافران كه ميخواستند از طريق فشار و سخت گیری، پيامبر صلی الله عليه وسلم را به سازش بكشانند ولی پيامبر درخواست شان را بشدت رد كرد.	الكافرون
	- وجه تسميه.	1
	- ساير نام های اين سوره.	2
	- پيوند و ارتباط سوره الكفرون با سوره الكوثر.	3
	- تعداد آیات، كلمات و حروف سوره الكافرون.	4
	- فضيلت سوره كافرون.	5
	- اسباب نزول سوره.	6
	- محتوای سوره.	7
	- ترجمه و تفسير سُورَة الكافرون.	8
	- تشریح لغات و اصطلاحات.	9
	- در مباني و اصول اعتقادي سازش جاي ندارد.	10
	- اصطلاح ايمان و كفر.	11
	- تعريف ايمان.	12
	- كفر.	13
	- عوامل بُت پرستي در جزيره العرب.	14
	- علت تنوع بت ها.	15
	- مختصری از دروس حاصله سوره مبارکه.	16
	- النصر = یاری	النصر
	- محتوای سوره نصر: در اين سوره خداوند بشارت و نوید پيروزی عظيمی رابه پيامبر صلی الله عليه وسلم ميدهد كه به دنبال آن مردم گروه گروه به دين خدا شامل می شوند.	1
	- وجه تسميه	2
	- ساير نام های اين سوره.	3
	- زمان نزول سوره النصر.	4
	- تعداد آیات، كلمات و حروف سوره النصر.	5
	- پيوند و ارتباط سوره النصر با سوره الكافرون.	6
	- اسباب نزول سوره النصر.	7
	- موضوعات كلي سوره النصر.	8
	- محتوای سوره النصر.	9
	- تشریح لغات و اصطلاحات.	10
	- ترجمه و تفسير سوره.	11
	- آخرين سوره و آخرين آیات قرآني.	12
	- تكبير.	13

	- اللهب - المسد = تَبَّتْ (شکسته باد)	مَسَد (الهب)	14
	- محتوای سوره مسد: در این سوره حمله شدیدی با ذکر نام به یکی از دشمنان اسلام و پیامبر در آن عصر و زمان یعنی ابولهب شده است و اشاره مینماید که او و همسرش هر دو اهل دوزخ هستند.		15
	- جه تسمیه.		16
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره مسد.		17
	- پیوند و ارتباط سوره مسد با النصر.		18
	- موضوع سوره مسد.		19
	- مهم ترین پیام در سوره مسد.		20
	- آشنایی با سوره مسد.		21
	- فضیلت سوره مسد.		22
	- شأن نزول سوره مسد.		23
	- ترجمه مختصر.		24
	- تفسیر سوره.		25
	- آیا واقعاً دست های ابو لهب بریده شد.		26
	- ابو لهب جهنمی است!		27
	- قیامت و موضوع سؤال و جواب از آنها.		28
	- ازدواج دختران پیامبر اسلام با پسران ابولهب.		29
	- ابو لهب کیست؟		30
	- هلاکتی سخت.		31
	- دروس و عبرت های سوره مَسَد.		32
	الاخلاص = خالص کردن. - محتوای سوره اخلاص: این سوره چنان که از نامش پیداست از توحید پروردگار و یگانگی او سخن میگوید.	الإخلاص	33
	- وجه تسمیه.		1
	- سایر نام های سوره اخلاص.		2
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره اخلاص.		3
	- ارتباط اخلاص با سوره مسد.		4
	- محتوای سوره اخلاص.		5
	- أسباب نزول(شأن نزول) سوره اخلاص.		6
	- فضیلت سوره اخلاص.		7
	- سایر احادیثی وارده در فضیلت سوره اخلاص.		8
	- یادداشت معلوماتی.		9
	- ترجمه و تفسیر سوره اخلاص.		10
	- تفاسیر سایر مفسران در مورد «الله صمد».		11
	- سوره اخلاص معادل یک سوم قرآن کریم است.		12
	- مثال ساده دیگر برای فهم فضیلت سوره اخلاص.		13
	- تداوی با سوره اخلاص.		14
	- رقی چیست.		15
	- شروط رقیه.		16

	- رقيه ممنوع.	17
	- معالجه به رقيه بهتر است و يا رفتن نزد داکتر.	18
	الفلق = صبح	
	الفلق	
	- محتوای سوره فلق: این سوره تعلیماتی است که خداوند متعال به پیامبر (ص) خصوصاً و به مسلمانان عموماً در زمینه پناه بردن به الله از شر همه اشرار میدهد.	1
	- وجه تسمیه.	2
	- ارتباط سوره فلق با سوره الإخلاص.	3
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره فلق.	4
	- تقسیم بندی آیات سوره فلق.	5
	- فضیلت سوره فلق.	6
	- فضیلت معوذتین.	7
	- اسباب نزول معوذتین.	8
	- تفسیر اجمالی سوره فلق.	9
	- محور و محتوای کلی سوره فلق.	10
	- ترجمه و تفسیر.	11
	- چرا انسان از تاریکی شب میترسد؟	12
	- خیر و شر.	13
	- علاج مرض حسادت.	14
	- مبارزه در مقابل حسادت.	15
	- آیا بالایی پیامبر اسلام واقعاً جادو شده بود؟	16
	- اقسام سحر.	17
	- اقسام سحر.	18
	- راه مقابله برای دفع سحر.	19
	- رفتن نزد جادوگر، ساحر، منجم و کاهن.	20
	- حکم کلی جادو و سحر.	21
	- جزای ساحر در شرعیت اسلام.	22
	- نمایی و سخن چینی.	23
	- علل سخن چینی.	24
	- حسادت و بد خواهی.	25
	- سر انجام تمام از دیدگاه قرآن.	26
	- دروس حاصله از سوره مبارکه فلق.	27
	- الناس = مردم	
	الناس	
	- محتوای سوره ناس: این سوره به پیامبر صلی الله علیه وسلم به عنوان پیشوا و رهبر دستور میدهد که از شر همه و سوسه گران به الله پناه ببرد.	1
	- وجه تسمیه.	2
	- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره ناس.	3
	- تقسیم بندی آیات سوره الناس بصورت کل.	4
	- محتوای کلی سوره ناس.	5
	- ترجمه تفسیر سوره ناس.	6
	- علت گماریدن شیطان بر انسان.	7

	- اوصاف سه گانه الله متعال در سورة ناس.	8
	- موضوعات قابل بحث در اين سوره.	9
	- تعريف استغاثه.	10
	- انواع استغاثه.	11
	- الف: استغاثه در عالم اسباب.	12
	- ب: استغاثه در عالم مافوق اسباب.	13
	- استعاذه (پناه جستن).	14
	- عادت مشرکين قریش در پناه جستن.	15
	- دو دشمن انسان، انس و جن و مقابله با آنان.	16
	- چرا شیطان ملقب به خناس شد.	17
	- گروپ خناسان.	18
	- شیطان و سیطره آن بر انسان.	19
	- توبه گمراهان استجابت نمیگردد.	20
	- توبه در اصطلاح.	21
	- توبه فرعون چرا قبول نشد؟	22
	- شیطان خبیث.	23
	- برخی از اوصاف خبیثه شیطان در قرآن.	24
	- هدایت و رهنمود قرآنکریم در مقابله با شیطان.	25
	- چرا پروردگار به شیطان اجازه وسوسه راداده است؟	26
	- دفع و سواس شیطان.	27
	- کید شیطان ضعیف است.	28
	- مناسبت بین آغاز و اختتام قرآن	29
	- مکئی بر بعضی از منابع و مأخذها.	30

برجسته گی و ویژه گی های تفسیر «احمد»

بسم الله الرحمن الرحيم

- در ترجمه و تفسیر «احمد» حداعظمی سعی و کوشش به خرچ داده شده است تا ترجمه (تفسیر) و بیان موضوعات مندرج سوره ها با تفسیر آسان با زبان واضح ساده، سلیس، روان و مستند به آیات قرآنی یعنی تفسیر قرآن با قرآن و با احادیث نبوی، صلی الله علیه و سلم و حد اکثر به دور از نظریات اختلافی فقها بیان و توضیح گردد.

- در این تفسیر کوشش بعمل آمده است که مأخذ و حواله های علمی همه مستند بوده و از حواله و احادیث ضعیف، غریبه و با روایت غیر ثقه تا حد ممکن جلوگیری بعمل آید.

همچنان مأخذ و منابع تمام روایات، به گونه اکادمیک مشخص و واضح گردیده است.

- در این تفسیر توجه و اهتمام مزید صورت گرفته است تا مطالبات و موضوعات که برای نسل جوان بخصوص طلبه علم در مکاتب و پوهنتون ها، ضروری و حیاتی باشد، و از موضوعات از لحاظ زمانی بیشتر مطرح تمرکز و اهتمام بیشتر صورت گیرد.

- بیان مفاهیم آیات قرآن و شرح پیام هدایت بخش آن، به دور از تعصبات مذهبی و جهت گیری های فرقه ای صورت گرفته است.

- هکذا در تحریر این تفسیر برای ایجاد سهولت در فهم آیات - کوشش بخرچ داده شده است تا لغات، مفردات و کلمات دشوار مندرج در آیات متبرکه به زبان ساده و قریب به فهم ترجمه و توضیح گردیده است.

- غرض آشنایی بیشتر خواننده گان؛ خلاصه تفسیر و محتوای سوره ها در ابتدای مبحث و قبل از اینکه ترجمه و تفسیر آغاز یابد، توضیح و تشریح گردد.

- در تفسیر آیات متبرکه موضوعات مندرج آیه جمع بندی و موضوعات بصورت فشرده تعریف و توضیح گردیده، در ضمن بیان پیام ها و یا پیام آیه مبارکه و اینکه وظایف مسلمانان در برابر این پیام ها چه می باشد، بصورت فشرده مورد مذاقه، تمرکز و تعریف قرار گرفته است. درین صورت، بشکل مواد درسی مورد ضرورت وابسته به موضوعات مختلف در سوره ها و آیات مندرج نیز بیان و توضیح شده است. در اراییه مباحث، و توضیح مطالب؛ در حد توان از ذکر احادیث و روایات نادر و غریب اجتناب بعمل آمده است و در همچو موارد کوشش شده، که نظر راجح و بر گرفته از ظاهر آیه را اراییه کنم و به مباحث تماس نه گیرم که ذهن خواننده را مغشوش و سوالات شان لاینحل باقی بماند.

- درین مباحث شأن نزول آیات الهی جل جلاله مستند به مستندات معتبر از احادیث با ذکر منابع، کتب و روایات معتبر در همانجا بیان یافته است، و منابع مأخذ های عمده دیگر در اخیر نیز با تمام امانت داری آورده شده است.

- در تفسیر سوره ها بخصوص در بخش داستان های قرآنی، کوشش اعظمی بعمل آمده است تا دقت لازم و تام بخرچ داده شود که خدا ناخواسته اسرائیلیات و مطالب بدون سند موثق در مباحث مختلف این تفسیر شریف تأثیر وارد نه گردد.

همچنان به ارتباط همه موضوعات، حد اعظمی کوشش شده تا خلاصه و سخن اصلی را ارائه نمایم.

- در تحریر ترجمه و بخصوص در تفسیر آیات سوره ها در برخی از موارد مؤجز و مختصر بیان گردیده است، ولی جایکه ضرورت به توضیحات بیشتر احساس گردیده کوشش بعمل آمده تا توضیحات بیشتر آرایه گردد. به یقین که صحت و مرجع بودن قرآن کریم به ذات خود همان نزول آن بر پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم است و برای مسلمانان همین مبداء، مرجع و رهنما است اما در تفسیر موارد از آیات قرآنی برای خواننده و جهت نزدیک ساختن بهتر همه جوانب این آیات از حکمت‌ها، نکته‌ها، فوائد و اسرار تفسیری این آیات قرآنی حد اعظمی تفصیل نیز آورده شده است.

- همچنان در شیوه تحریر تفسیر «آحمد»، مؤاخذ ضروری در داخل متن موضوعات و مأخذهای عمده و کلی در بخش اخیر این تفسیر بصورت کل جمع‌بندی گردیده است.

- در تحریر این تفسیر کوشش بعمل آمده است تا تعداد آیات، تعداد کلمات و تعداد حروف آیه های متبرکه از منابع موثق، تعریف، جمع‌بندی و آرایه گردد.

- چنانچه گفته آمدیم توضیح و تشریح موضوعات درین تفسیر از دید اهل سنت و جماعت بیان گردد، و حد اعظمی کوشش شده به اختلافات فرقی و مذهبی تماس حاصل نگردد.

- تتبع، تحقیق و نگارش تفسیر «احمد» توسط امین الدین «سعیدی - سعید افغانی» در سال 2019 میلادی آغاز یافته و بشکل جزوار بطبع می رسد .

- تفسیر احمد را تعدادی از علمای بزرگوار، معتمد، وجید کشور، همچنان اکادمی علوم جمهوری افغانستان، و تعداد از پوهنتون های افغانستان، مورد بازنگری و تدقیق قرار دادند و تقاریظ بالای جزء های مختلفی نگاشته اند .

خواننده محترم !

قرآن کریم به ذات خود معجزه الهی و کتاب هدایت و رهنمایی است. خداوند متعال و با عظمت، قرآن عظیم الشان را شفاء بخش قلب ها از امراض شُبّهات و شهوات گردانیده و به وسیله آن مدارج علم و یقین حاصل می گردد .

همچنین قرآن کریم شفاء بخش امراض و دردهای معنوی و جسمانی است .

مسلم است که شک و تردیدی به هیچ وجه برای مسلمان در قرآن کریم نیست و خداوند متعال درین قسمت خود خبر و بشارت داده است. هدایات و اخبار خوش و نجات بخش را قرآن کریم در اوامر و نواهی و قصص خود خجسته و با برکت بیان داشته و در آن خیر، برکت، دانش فراوان، رازهای شگفت‌انگیز و مطالب حیاتی برای بشریت موارد بس شگفت‌انگیز در قرآن کریم وجود دارند .

قرآن کریم سرچشمهٔ هر برکتی در دنیا و آخرت است. اقتداء به قرآن کریم و پیروی کردن از آن سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم است. قرآن کریم تصدیق کنندهٔ تمام کتاب های مقدس آسمانی پیامبران گذشتهٔ الله جل جلاله است.

الهی روح و روان ما را به برکت و نور قرآن کریم منور ساز!

آمین یارب العالمین

مؤلف تفسیر «احمد»

بسم الله الرحمن الرحيم

In the Name of Allah, the Most Gracious, the Most Merciful.

Dear reader,

«Tafseer Ahmad», the commentary on and interpretation of the Holy Qur'an in Dari (Afghan language).

The «Tafseer Ahmad» is written in a new, modern style and peer-reviewed by knowledgeable and well-known scholars. It is now available for use by seekers of truth and especially by the youth.

This compilation of the «Tafseer Ahmad» has some unique features that distinguish it from other compilations:

- The language has been updated and simplified.
- Specific terms and words have been clearly and concisely defined therein.
- Going into the differences in interpretation due to the emergence of various schools of thought (mazahib) has been avoided.
- In interpreting various topics, related verses in the same chapter of the topic and other chapters have been used to protect the authenticity of the topic.
- The topics are discussed using authentic narrations of the Prophet (PBUH) and references are provided therewith.
- Such narrations have been cited from his authoritative sources, scholars, historians, and references are provided.
- Unreliable, unnecessary, and marginal issues have been excluded from the text.

We know that Allah (SWT) is exalted and absolutely perfect. His book, The Holy Qur'an is also perfect. In the technical part and the refinement of this noble interpretation, however, there may be inaccuracies for the obvious reason that nothing a human being makes is perfect. I pray to Allah (SWT) that such issues if identified, can be further refined with constructive comments and feedback from readers and technical experts which be considered in future editions.

Aminuddin Saidi

Email: saidafghani@hotmail.com

مکئی بر بعضی از منابع و مأخذها

- 1- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:**
شیخ حسنین محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)
- 2- تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: (فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد).
- 3- تفسیر معالم التنزیل - بغوی:**
تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر اصلاً به زبان عربی نوشته شده، و از تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.
- 4- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد).
- 5- البحر المحيط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» اصلاً به زبان عربی تحریر شده است.
- 6- تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر. (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).
- 7- تفسیر بیضاوی:**
یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل»، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم هجری به زبان عربی نوشته شده. تألیف ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ).
- 8- تفسیر الجلالین «التفسیر الجلالین»:**

جلال الدين محلی و شاگردش جلال الدين سيوطی (وفات جلال الدين محلی سال 864 و وفات جلال الدين سيوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م. این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم به رشته تحریر آمده است .

9- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.

10- تفسیر ابن جزى التسهیل لعلم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطی الکلبی مشهور به جَزَى (متوفی 741ق) این تفسیر یکی از موجزترین و درعین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

11- تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کتشاف، قرطبی، آلوسی ، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.

12- تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفى عمادی (متوفی 982) از جمله علمای ترک نژاد می باشد.

13- تفسیر فی ظلال القرآن:

تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).

14- تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

15- تفسیر نور دکتّر مصطفى خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمة معانی قرآن» تألیف: دکتّر مصطفى خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

16- تفسیر المیسر:

تألیف: دکتّر عايض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)

17- تفسیر معارف القرآن :

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

18- تفسیر خازان:

نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازان» تألیف: علاء الدين علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری میباشد).

19 - روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 – 1270ق)

20- جلال الدين سيوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن» تفسیر الدار المنثور فی التفسیر با لمأثور» مؤلف آن : حافظ جلال الدين عبدالرحمن بن ابی بکر سيوطی شافعی. (۱۴۴۵ - ۱۵۰۵م)

21- زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:

مؤلف: الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السري بن سهل الزجاج البغدادي است. (241 هجری - 311 هجری 855 - 923 - میلادی)

22- تفسیر ابن عطية:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجيز فی تفسیر الكتاب العزيز ابن عطية» بوده، مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطية الأندلسي المحاربي (المتوفى: 542 هـ)

23- تفسیر قتادة :

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بصري (٦١ هـ - ١١٨ هـ، ٦٨٠-٧٣٦م) شيخ قتادة از جمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در باره او می‌گوید: «او با حافظه‌ترین اهل بصره بود و چیزی نمی‌شنید مگر اینکه آن را حفظ می‌کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب‌المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

24- تفسیر بیضاوی:

تفسیر الیضاوی (انوار التنزیل و اسرار التأویل) مؤلف: مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی.

25- تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری:

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جلاله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: 1856 میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال 1291 در بولاق مصر، و در سال های 1307، 1308، و 1318 در قاهره هم به چاپ رسیده است.

26- تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی). تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است.

27- مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

28- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

29- صحیح مسلم - و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

30- سعید حوی:

حوی، سعید، حوی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره 1405)، که از مهم ترین و اثر گذار ترین آثار حوی به شمار می‌آید.

31- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297، و أساس التقدیس صفحه 7).).

بیوگرافی مختصر

امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»
مدیر مطالعات ستراتژیک افغان

و مسؤل مرکز کلتوری د حق لاره - جرمنی

مولانا امین الدین «سعیدی - سعید افغانی» فرزند مرحوم مولوی دکتور محمد سعید «سعید افغانی» نواسه خطیب مولوی عبد المجید در سال (۱۹۵۸) در قریه خیر اباد عمرزائی ولایت لغمان، در یک فامیل روحانی چشم به جهان گشوده است، تعلیمات ابتدایی خویش را در مکتب ابتدایه مسجد جامع حیدر خانی و مکتب ده زیارت ولایت لغمان به اتمام رسانیده و در سال (۱۳۴۹) شامل مدرسه عالی امام ابو حنیفه (رح) در شهر کابل گردید.

بعد از ختم تحصیلات عالی، ابتدا بحیث معلم تفسیر و علوم دینی در مکاتب شهر کابل مقرر شد. در سال (۱۳۵۸) بحیث مدیر بورد تبلیغات اسلامی وزارت اطلاعات و کلتور و بعداً بحیث رئیس دفتر مطبوعاتی آن وزارت و در سال (۱۳۶۳) بحیث عضو مدیریت دوم سیاسی (شرق میانه و افریقا) وزارت امور خارجه موظف گردید.

در سال (۱۳۶۴) بحیث سکرتر اول واتشه مطبوعاتی سفارت افغانستان در شهر دمشق کشور جمهوری عربی سوریه مقرر گردید، در سال (۱۳۶۷) هجری شمسی مطابق (۱۹۸۷) م دوباره به کشور مراجعت نموده و بحیث مدیر امور شرق میانه و افریقا در وزارت امور خارجه اجرای وظیفه نموده است. موصوف در سال (۱۹۸۹ م) بحیث مستشار وزیر مختار سفارت افغانی در شهر «تریپولی» کشور جمهوری عربی لیبیا اجرای وظیفه نموده و در سال (۱۹۹۲ م) به کشور جمهوری فدرالی المان مهاجر و در این کشور تحصیلات خویش را در رشته امراض روانی، منجمت و اداره به پایان رسانیده و مصروف کار شد.

«سعیدی - سعید افغانی» متهل بوده و چهار اولاد دارد، به زبان های پشتو، دری، عربی و المانی تسلط دارد. و همچنان با برادر خویش دکتور صلاح الدین «سعیدی - سعید افغانی» مسؤلیت «مرکز مطالعات ستراتژیک افغان و مسؤلیت مرکز کلتوری د حق لاره» را به عهده دارد.

آثار چاپ شده :

- تعلیمات اسلامی، سال (۱۹۹۸م) د حق دلاری کلتوری تولنه او دافغانستان داستراتژیکو مرکز - جرمنی
- پشتو متلونه، سال (۱۹۹۸م) د حق دلاری کلتوری تولنه او دافغانستان داستراتژیکو مرکز - جرمنی
- عقیده و ایمان، سال (۱۹۹۹م) د حق دلاری کلتوری تولنه او دافغانستان داستراتژیکو مرکز - جرمنی
- شیطان، سال (۲۰۰۴م) د حق دلاری کلتوری تولنه او دافغانستان داستراتژیکو مرکز - جرمنی
- زن در اسلام، سال (۲۰۰۵م) د حق دلاری کلتوری تولنه او دافغانستان داستراتژیکو مرکز - جرمنی
- رمضان المبارک، سال (۲۰۰۶م) د حق دلاری کلتوری تولنه او دافغانستان داستراتژیکو مرکز -

جرمنی

- نماز راه ارتباط با خدا، سال (۲۰۰۷م) د حق دلاری کلتوری تولنه او دافغانستان داستراتژیکو مرکز - جرمنی

- زن و نبوت، سال (۲۰۰۷م) د حق دلاری کلتوری تولنه او دافغانستان داستراتژیکو مرکز - جرمنی
- مقام و منزلت شب قدر، سال (۲۰۰۷م) د حق دلاری کلتوری تولنه او دافغانستان داستراتژیکو مرکز - جرمنی

- نکاح در اسلام، سال (۲۰۰۷م) د حق دلاری کلتوری تولنه او دافغانستان داستراتژیکو مرکز - جرمنی
- غازی مولوی عبد المجید، سال (۲۰۰۸م) د حق دلاری کلتوری تولنه او دافغانستان داستراتژیکو مرکز - جرمنی

- حیلہ دور اسقاط در قبرستان افغانستان سال (۲۰۱۵م) د حق دلاری کلتوری تولنه او دافغانستان داستراتژیکو مرکز - جرمنی

- سیرت امیر المؤمنین عمر (رضی الله عنه)

- تفسیر احمد جزء اول، دوم، و سوم (1-2-3)

- تفسیر احمد جزء چهارم، پنجم، و ششم (4-5-6)

- تفسیر احمد جزء هفتم، هشتم، و نهم (7-8-9)

- تفسیر احمد جزء دهم، یازدهم و دوازدهم (10-11-12)

- تفسیر احمد جزء سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم (13-14-15)

- تفسیر احمد جزء شانزدهم، هفدهم و هژدهم (16-17-18)

- تفسیر احمد جزء نوزدهم، بیستم و بیست و یکم (19-20-21)

- تفسیر احمد جزء بیست دوم، بیست و سوم و بیست و چهارم (22-23-24)

- تفسير احمد جزء بيست و پنجم و بيست و ششم (25-26)
- تفسير احمد جزء بيست و هفتم و بيست و هشتم (27-28)
- تفسير احمد جزء بيست و نهم (29)
- تفسير احمد تفسير شريف جزء سي ام (30)

يادداشت :

الحمد لله ترجمه و تفسير احمد (آغاز از جزء سي ام) كه تحرير آن بتاريخ (ماه فبروري سال 2017 ميلادي) آغاز يافته، امروز روز جمعه 30 مارچ (2023 ميلادي) در شهر برول ولايت كولن کشور جرمني شکر الحمد لله تحرير آن به اختتام رسيد.

آدرس:

Mailing Address In Germany:
Mr. A. Saidi – Wiettsbacher Str.34 , 50321 – Bruhl, Germany,
E- mail: saidafgani@hotmail.com